



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلت علیهم الصلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

دانشنامه امام حسین علیه السلام

برپایه قرآن کریم و روایات

فarsi - عربی

مهدی ی شری

جلد اول

تقریباً

عبدالله ی شری

تقریباً

مهدی ی شری

مهدی ی شری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شهادت نامه امام حسین (ع) بر پایه منابع معتبر برگرفته از دانشنامه امام حسین (ع)

نویسنده:

محمدی ری شهری

ناشر چاپی:

دار الحديث

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
شهادت‌نامه امام حسین (ع) بر پایه منابع معتبر برگرفته از دانشنامه امام حسین (ع)	۵۱
مشخصات کتاب	۵۱
پیش‌گفتار	۵۱
اشاره	۵۱
به نمایش گذاشتن نسخه‌ای از انسان کامل و قرآن ناطق	۵۲
بزرگ‌ترین درس عاشورا	۵۲
ضرورت بازنگری تاریخ عاشورا	۵۳
قدردانی و سپاس	۵۴
در باره این کتاب	۵۴
بخش یکم : از مهم‌ترین مباحث مربوط به حماسه عاشورا	۵۶
بخش دوم : زندگی خانوادگی سید الشهداء علیه السلام	۵۶
بخش سوم : پیشگویی در باره شهادت امام حسین علیه السلام	۵۶
بخش چهارم : خروج امام حسین علیه السلام از مدینه ، تا ورود به کربلا	۵۶
بخش پنجم : از رسیدن امام حسین علیه السلام به کربلا تا شهادت ایشان	۵۶
بخش ششم : وقایع پس از شهادت امام حسین علیه السلام	۵۷
بخش هفتم : بازتاب شهادت امام حسین علیه السلام و فرجام کسانی که در کشتن او و یارانش نقش داشتند	۵۷
بخش هشتم : عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام	۵۷
بخش یکم : مهم‌ترین مباحث مربوط به حماسه عاشورا	۵۷
فصل یکم : کتاب‌شناسی تاریخ عاشورا	۵۷
اشاره	۵۷
الف - منابع قابل استناد	۵۸
ب - منابع غیر قابل استناد	۶۰

۶۰	 اشاره
۶۲	 ۱. مقتل الحسين عليه السلام المنسوب إلى أبي مخنف
۶۳	 ۲. نور العين في مشهد الحسين عليه السلام
۶۴	 ۳. روضة الشهداء
۶۴	 ۴. المنتخب في جمع المراثي و الخطب
۶۵	 ۵. مُخْرِق القلوب
۶۵	 ۶. إكسير العبادات في أسرار الشهادات (أسرار الشهادة)
۶۶	 ۷. ناسخ التواريخ
۶۷	 ۸. عنوان الكلام
۶۷	 ۹. تذكرة الشهداء
۶۸	 ۱۰. معالی الشَّيْطَانِ
۶۸	 ج - منابع معاصر
۶۹	 د - متفردات منابع متأخر
۶۹	 استناد نکردن به منابع متأخر
۶۹	 اشاره
۶۹	 ۱. آرائه مستند واقعه عاشورا
۶۹	 ۲. عدم نیاز به گزارش‌های مُتفَرِّد منابع متأخر
۶۹	 ۳. تمایز روشن گزارش‌های منابع کهن و منابع جدید
۷۰	 نکته قابل توجه
۷۰	 اقسام گزارش‌ها در منابع متأخر
۷۱	 نمونه‌هایی از متفردات منابع متأخر
۷۱	 اشاره
۷۱	 ۱. فتوای شُرَیح قاضی در باره امام حسین علیه السلام
۷۱	 ۲. نوازش دختر مسلم

۳۱	۳. دستور خاموشی در شب عاشورا
۷۲	۴. داستان هلال و حبیب و آوردن اصحاب به کنار خیمه اهل بیت امام علیه السلام
۷۳	فهرست شماری دیگر از متفردات منابع متأخر
۷۶	فصل دوم : اهداف قیام عاشورا
۷۶	اشاره
۷۷	یک . پیش فرض‌ها
۷۷	اشاره
۷۷	۱. اهداف کلی امامت و خلافت الهی
۷۷	۲. علم ائمه علیهم السلام به غیب
۷۷	۳. مانع نبودن علم غیب از انجام دادن تکالیف ظاهری
۷۸	۴. آگاهی امام حسین علیه السلام از شهادت خویش
۷۸	دو. روش بحث در استخراج اهداف و تحلیل آنها
۷۸	سه. دیدگاه‌ها در باره اهداف قیام امام حسین علیه السلام
۷۸	اشاره
۷۹	۱. نظریه شهادت طلبی
۷۹	اشاره
۷۹	الف - شهادت تکلیفی
۸۰	ب - شهادت فُذیه‌ای
۸۰	ج - شهادت سیاسی
۸۰	د - شهادت اُسْطوره‌ای
۸۱	۲. نظریه تشکیل حکومت
۸۱	۳. نظریه حفظ جان
۸۲	۴. نظریه جمع
۸۲	اشاره

الف - مرحله‌ای کردن قصد	۸۲
ب - قصد مستقیم و غیر مستقیم	۸۲
ج - تشکیل حکومت ، با علم به شهادت	۸۲
چند نکته	۸۲
چهار. اهداف چند لایه قیام امام حسین علیه السلام	۸۳
اشاره	۸۳
لایه اول	۸۳
لایه دیگر	۸۵
فصل سوم : ارزیابی سفر امام حسین علیه السلام به عراق و نهضت کوفه	۸۶
اشاره	۸۶
(۱) دلایل انتخاب کوفه به عنوان پایگاه قیام	۸۷
اشاره	۸۷
یک . موقعیت سیاسی - نظامی	۸۷
دو . موقعیت جغرافیایی	۸۹
سه . موقعیت فرهنگی	۸۹
چهار . کانون مبارزه با حکومت شام	۸۹
پنج . حضور هواداران اهل بیت علیهم السلام	۹۰
شش . دعوت کوفیان از امام علیه السلام	۹۰
هفت . ممانعت حکومت اموی از رفتن امام علیه السلام به کوفه	۹۱
(۲) پاسخ‌های امام(ع) به خطرناک توصیف کردن سفر به کوفه	۹۱
اشاره	۹۱
یک . پاسخ به کارگزاران حکومت	۹۲
دو . پاسخ به کسانی که نمی‌خواست سرنوشت سفر را برای آنان بازگو نماید	۹۲
پاسخ به خواص	۹۲

- (۳) عوامل اقبال مردم کوفه به نهضت حسینی ۹۳
- (۴) جامعه‌شناسی کوفه ۹۴
- اشاره ۹۴
- یک . جامعه کوفه از نظر نژادی ۹۴
- دو . جامعه کوفه از نظر اعتقادی ۹۴
- سه . جامعه کوفه از نظر سیاسی ۹۵
- اشاره ۹۵
- ۱ . هواداران اهل بیت علیهم السلام ۹۵
- ۲ . هواداران بنی امیه ۹۵
- ۳ . خوارج ۹۵
- ۴ . افراد بی‌اعتنا و دَمَدَمی مزاج ۹۶
- (۵) اقسام شیعیان در آن دوران ۹۶
- اشاره ۹۶
- یک . شیعیان طبقه اوّل ۹۶
- دو . شیعیان طبقه دوم ۹۷
- سه . شیعیان طبقه سوم ۹۸
- (۶) روان‌شناسی کوفیان ۹۹
- اشاره ۹۹
- یک . نظام‌ناپذیری ۹۹
- دو . دنیاطلبی ۹۹
- سه . تابع احساسات بودن ۱۰۰
- چهار . پرخاشگری ۱۰۰
- پنج . قبیله‌گرایی ۱۰۱
- (۷) نقش نظام اداری و اقتصادی کوفه در بسیج نظامی مردم ۱۰۱

- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۱ الف - نظام اداری
- ۱۰۱ اشاره
- ۱۰۱ یک . فرماندار
- ۱۰۱ دو . رؤسای ارباع
- ۱۰۲ سه . عَرَفَا
- ۱۰۳ ب - منابع درآمد مردم
- ۱۰۳ اشاره
- ۱۰۳ یک . کسب و کار
- ۱۰۳ دو . عطا و رزق
- ۱۰۴ (۸) مهم‌ترین عوامل شکست نهضت کوفه
- ۱۰۴ اشاره
- ۱۰۴ یک . عدم تشکّل و ضعف امکانات اقتصادی هواداران امام علیه السلام
- ۱۰۵ دو . تشکّل اداری و قدرت اقتصادی دشمنان امام علیه السلام
- ۱۰۵ سه . تهدید و تطمیع مردم
- ۱۰۵ چهار . تطمیع سران قبایل
- ۱۰۵ پنج . بازداشت شماری از هواداران برجسته امام علیه السلام
- ۱۰۶ شش . اِعمال خشونت
- ۱۰۶ هفت . سوء استفاده از چهره‌های پرنفوذ مذهبی و اجتماعی
- ۱۰۷ فصل چهارم : عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام
- ۱۰۷ اشاره
- ۱۰۷ (۱) منزلت و جایگاه عزاداری در سخن و سیره پیشوایان
- ۱۰۷ اشاره
- ۱۰۷ یک . مرثیه‌سرایان سید الشهداء علیه السلام ، پیش از واقعه کربلا

۱۰۸	دو . نخستین مرثیه‌سرایان سید الشهداء علیه السلام ، پس از واقعه کربلا
۱۰۸	سه . پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام
۱۰۸	چهار . تأکید بر زنده نگه داشتن یاد امام حسین علیه السلام
۱۰۹	پنج . تأکید بر تداوم عزاداری
۱۰۹	(۲) حکمت عزاداری
۱۰۹	اشاره
۱۱۰	حکمت شهادت امام حسین علیه السلام
۱۱۰	(۳) آسیب‌شناسی عزاداری امام حسین علیه السلام
۱۱۰	اشاره
۱۱۰	یک . تحریف هدف عزاداری
۱۱۱	دو . استناد به منابع غیر معتبر
۱۱۲	سه . گزارش‌های ذلت‌بار
۱۱۳	چهار . غُلُو
۱۱۳	پنج . دروغ
۱۱۳	شش . بدعت در نحوه عزاداری
۱۱۴	(۴) مجالس عزاداری هدفمند
۱۱۴	اشاره
۱۱۴	یک . خدامحوری
۱۱۵	دو . ارائه تاریخ و تحلیل صحیح از حادثه عاشورا
۱۱۵	سه . تبلور عاطفه و ارادت به اهل بیت علیهم السلام
۱۱۵	فصل پنجم : نقش زنان در حادثه کربلا
۱۱۵	اشاره
۱۱۶	الف - مقدمه و تحلیل
۱۱۶	اشاره

- ۱ . پیام‌رسانی ۱۱۷
- ۲ . مشارکت در نبرد ۱۱۷
- ۳ . روحیه‌بخشی ۱۱۷
- ۴ . توییح و سرزنش ستمکاران ۱۱۷
- ۵ . پناه دادن و یاری دادن به یاران امام حسین علیه السلام ۱۱۷
- ۶ . مدیریت ۱۱۷
- ۷ . عمق بخشیدن به بُعد عاطفی و اندوهبار کربلا ۱۱۸
- ب - متون تاریخی مربوط به زنان ۱۱۸
- اشاره ۱۱۸
- ۱ . امّ البنین ۱۱۸
- ۲ . امّ سلمه ۱۱۹
- ۳ . امّ کلثوم ، دختر امام علی علیه السلام ۱۱۹
- ۴ . ربّاب ، همسر امام حسین علیه السلام ۱۱۹
- ۵ . زُقیّه دختر امام حسین علیه السلام ۱۲۰
- ۶ . زنان بنی عقیل ۱۲۰
- ۷ . زنان بنی هاشم ۱۲۰
- ۸ . زینب کبرا علیها السلام ۱۲۱
- ۹ . سکینه دختر امام حسین علیه السلام ۱۲۱
- ۱۰ . فاطمه دختر امام حسن علیه السلام ۱۲۱
- ۱۱ . فاطمه دختر امام حسین علیه السلام ۱۲۲
- ۱۲ . فاطمه دختر امام علی علیه السلام ۱۲۲
- ۱۳ . اسماء ، همسر مختار ۱۲۲
- ۱۴ . اسماء ، همسر ولید بن عُتبه ۱۲۲
- ۱۵ . امّ عبد الله ، همسر مالک بن نُسَیر ۱۲۳

۱۶. امّ وَهَب ، همسر عبد الله بن عُمیر کلبی ۱۲۳
۱۷. دختر عبد الله بن عقیف ۱۲۴
۱۸. دُلْهَم ، همسر زُهَیر ۱۲۴
۱۹. رِیّا ، دایه یزید ۱۲۴
۲۰. زنان خاندان یزید و معاویه ۱۲۵
۲۱. زنان اهل کوفه ۱۲۵
۲۲. زنان اهل مدینه ۱۲۵
۲۳. زنان روایتگر خبر شهادت امام حسین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۲۵
۲۴. زنان منطقه کربلا ۱۲۶
۲۵. زنان هُمْدان، کَهْلان، ربیعہ و نَخَع ۱۲۶
۲۶. زنی از اهل کوفه ۱۲۶
۲۷. زنی از طایفه بکر بن وائل ۱۲۷
۲۸. زنی که دو کودک اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را پناه داد ۱۲۷
۲۹. طَوْعہ ۱۲۷
۳۰. عاتکه دختر یزید ۱۲۷
۳۱. ماریه ، از طایفه عبد القیس ۱۲۷
۳۲. مرجانه ، مادر ابن زیاد ۱۲۸
۳۳. نوار ، همسر یا خواهر کعب (قاتل بُزیر) ۱۲۸
۳۴. نوار حضرمی ، همسر خولی ۱۲۸
۳۵. همسر و مادر شهید ۱۲۹
۳۶. هند ، همسر یزید ۱۲۹
- فصل ششم : مراحل و سیر تاریخی عزاداری امام حسین علیه السلام ۱۲۹
- اشاره ۱۲۹
- مرحله نخست : از شهادت امام علیه السلام تا هنگام مرگ قاتلان ایشان ۱۳۰

مرحله دوم : برپایی سوگواری به گونه آیینی مذهبی از سوی ائمه علیهم السلام	۱۳۰
اشاره	۱۳۰
الف - زمینه‌سازی (روزگار امام زین العابدین علیه السلام)	۱۳۱
ب - پی‌ریزی ارکان عزاداری (روزگار امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام)	۱۳۱
ب / ۱ . روزگار امام باقر علیه السلام	۱۳۱
ب / ۲ . روزگار امام صادق علیه السلام	۱۳۲
ج - توسعه عزاداری (روزگار امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام)	۱۳۲
مرحله سوم : عزاداری تا قبل از رسمی شدن آن در اواسط قرن چهارم هجری	۱۳۳
مرحله چهارم : رسمی شدن عزاداری محترم در سده‌های چهارم و پنجم هجری	۱۳۳
اشاره	۱۳۳
عزاداری در مصر	۱۳۴
مرحله پنجم : عزاداری در سده‌های ششم تا نهم هجری	۱۳۴
سده ششم	۱۳۴
سده هفتم	۱۳۵
سده هشتم	۱۳۶
سده نهم	۱۳۶
مرحله ششم : عزاداری در سده‌های دهم و یازدهم (دوران حاکمیت صفویان)	۱۳۶
مرحله هفتم : عزاداری پس از صفویان	۱۳۷
بخش دوم : زندگی خانوادگی امام حسین علیه السلام	۱۳۸
فصل یکم: تولّد	۱۳۸
۱ / ۱ خانواده	۱۳۸
۱ / ۲ سال تولّد	۱۳۸
۱ / ۳ ماه و روز تولّد	۱۳۹
۱ / ۴ چگونگی تولّد او	۱۳۹

فصل دوم : نام‌گذاری	۱۴۱
فصل سوم : شمایل	۱۴۱
۳ / ۱ شبیه‌ترین مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله	۱۴۱
۳ / ۲ شبیه‌ترین مردم به فاطمه علیها السلام	۱۴۲
۳ / ۳ عمومه‌اش	۱۴۲
فصل چهارم : پرورش	۱۴۲
۴ / ۱ بازی پیامبر صلی الله علیه و آله با او	۱۴۲
۴ / ۲ بهترین سوار	۱۴۳
۴ / ۳ کشتی گرفتنش با برادر	۱۴۴
فصل پنجم : همسران	۱۴۵
اشاره	۱۴۵
۵ / ۱ شهزبانو	۱۴۵
۵ / ۲ لیلی	۱۴۵
۵ / ۳ رباب	۱۴۵
۵ / ۴ آمّ اسحاق	۱۴۶
۵ / ۵ آمّ جعفر	۱۴۷
فصل ششم : فرزندان	۱۴۷
اشاره	۱۴۷
۶ / ۱ علی اکبر	۱۴۹
۶ / ۲ علی اوسط ، زین العابدین علیه السلام	۱۵۰
۶ / ۳ علی اصغر	۱۵۱
۶ / ۴ جعفر	۱۵۱
۶ / ۵ محمّد	۱۵۲
۶ / ۶ فاطمه	۱۵۲

۱۵۳	۶ / ۷ سَکینه
۱۵۵	۶ / ۸ زینب
۱۵۵	پژوهشی در باره انتساب زُقیّه به امام حسین علیه السلام
۱۵۵	اشاره
۱۵۵	۱. انتساب دختری به نام زُقیّه به امام علیه السلام
۱۵۶	۲. وفات دختری از امام حسین علیه السلام در خرابه شام
۱۵۶	۲ / ۱. گزارش «کامل بهایی»
۱۵۷	۲ / ۲. گزارش «روضه الشهداء»
۱۵۷	۲ / ۳. گزارش «المنتخب» طریحی
۱۵۸	۲ / ۴. گزارش «أنوار المجالس»
۱۵۹	۲ / ۵. گزارش «شَعَشَعَة الحسینی»
۱۵۹	۲ / ۶. گزارش «الإيقاد»
۱۵۹	۳. مزار منسوب به رقیّه
۱۵۹	۳ / ۱. گزارش «تسلية المجالس»
۱۶۰	۳ / ۲. گزارش «نور الأبصار»
۱۶۰	۳ / ۳. گزارش «منتخب التواریخ»
۱۶۲	بخش سوم: پیشگویی در باره شهادت امام حسین علیه السلام
۱۶۲	فصل یکم: خبردادن خدای سبحان از شهادت امام حسین علیه السلام
۱۶۲	۱ / ۱. سرور شهیدان، از آغاز تاریخ تا پایان آن
۱۶۳	۱ / ۲. او را در محاصره می‌کشند و فرزندان و همراهانش را نیز می‌کشند
۱۶۴	۱ / ۳. خاکی که بر آن، شهید می‌شود
۱۶۴	۱ / ۴. شهادت او، نوشته شده (حتمی) است
۱۶۴	۱ / ۵. دعوت به شکیبایی
۱۶۵	فصل دوم: پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله در باره شهادت امام حسین علیه السلام

- ۱ / ۲ پیشگویی درباره شهادت او ، هنگام تولّدش ۱۶۵
- ۲ / ۲ پیشگویی درباره شهادتش ، در یک سالگی او ۱۶۶
- ۳ / ۲ پیشگویی درباره شهادتش ، در دو سالگی او ۱۶۷
- ۴ / ۲ پیشگویی درباره شهادت او ، نزدیک وفاتش ۱۶۹
- ۵ / ۲ خبر دادن به فاطمه علیها السلام از شهادت او ۱۷۱
- ۶ / ۲ خبر دادن به آمّ سلمه از شهادت او ۱۷۱
- ۷ / ۲ خبر دادن به عایشه از شهادت او ۱۷۲
- ۸ / ۲ خبر دادن به زینب بنت جَحْش از شهادت او ۱۷۲
- ۹ / ۲ پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره تاریخ شهادت او ۱۷۳
- ۱۰ / ۲ پیشگویی درباره مکان شهادت او ۱۷۴
- الف - سرزمین کربلا ۱۷۴
- ب - سرزمین طَف ۱۷۶
- ج - سرزمین عراق ۱۷۷
- د - سرزمین بَابِل ۱۷۷
- ه - کناره فرات ۱۷۸
- ۱۱ / ۲ نشان داده شدن خاکی که خون او در آن جا می‌ریزد ، به پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۷۸
- ۱۲ / ۲ دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از امت خویش برای یاری او ۱۸۴
- ۱۳ / ۲ پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ویژگی‌های قاتل او ۱۸۴
- الف - بدترین امت ۱۸۵
- ب - بی‌نسب فرزند بی‌نسب ۱۸۵
- ج - مردی که به دین ، ضربه می‌زند ۱۸۵
- د - مردی از بنی امّیه به نام یزید ۱۸۶
- ه - خداوند ، یزید را برکت ندهد! ۱۸۶
- و - وای بر قاتل او! ۱۸۷

- ۱۴ / ۲ پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره چگونگی شهادت او ۱۸۸
- ۱۵ / ۲ پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مزار او و زائرانش ۱۹۰
- فصل سوم : پیشگویی امیر مؤمنان علیه السلام درباره شهادت امام حسین علیه السلام ۱۹۱
- اشاره ۱۹۱
- ۱ / ۳ پیشگویی درباره شهادت او ، هنگام عبور از کربلا ۱۹۲
- الف - این جا خوابگاه شتران آنان است ۱۹۲
- ب - این جا کربلاست ۱۹۲
- ج - کربلا ، جای کرب و بلا ۱۹۳
- د - پدرم فدای آن بی‌یاور! ۱۹۳
- ه - پیشینیان بر او پیشی نمی‌گیرند و پسینیان به او نمی‌رسند ۱۹۳
- و - شهیدانی بی‌مانند ۱۹۴
- ز - خون‌ها در آن جا ریخته می‌شود ۱۹۵
- ح - در کنار رود فرات، صبر کن ، ای ابا عبد الله! ۱۹۵
- ط - این جا، این جا! ۱۹۶
- ی - مرا با خاندان ابو سفیان ، چه کار؟! ۱۹۷
- ک - آسمان و زمین بر ایشان می‌گرید ۱۹۷
- ۲ / ۳ رؤیای امیر مؤمنان علیه السلام در کربلا ۱۹۷
- ۳ / ۳ ماجرای هرثمه ۲۰۳
- ۴ / ۳ خبر دادن علی علیه السلام به حُذَیْفَة بن یمان از شهادت او ۲۰۵
- ۵ / ۳ خبر دادن علی علیه السلام در مسجد کوفه از شهادت او ۲۰۶
- ۶ / ۳ پیشگویی علی علیه السلام درباره شرکت کنندگان در قتل او ۲۰۶
- الف - بنی امیه ۲۰۶
- ب - کوفیان ۲۰۷
- ۷ / ۳ خبر دادن علی علیه السلام از نام پرچمدار لشکری که با او می‌جنگد ۲۰۷

- ۳ / ۸ خبر دادن علی علیه السلام از برخی جنگ کنندگان با او ۲۰۸
- ۳ / ۹ خبر دادن علی علیه السلام از برخی کسانی که او را یاری نمی‌دهند ۲۰۹
- الف - براء بن عازب ۲۰۹
- ب - ابو عبد الله جدلی ۲۱۰
- ۳ / ۱۰ پیشگویی علی علیه السلام درباره قاتل او ۲۱۰
- الف - یزید ، او را می‌کشد ۲۱۰
- ب - لعنت شده این امت ، او را سر می‌برد ۲۱۱
- ج - سنان بن انس ۲۱۲
- ۳ / ۱۱ پیشگویی علی علیه السلام درباره مزار و زائران او ۲۱۳
- ۳ / ۱۲ گوناگون ۲۱۳
- فصل چهارم : پیشگویی‌های دیگر در باره شهادت امام حسین علیه السلام ۲۱۴
- ۴ / ۱ پیشگویی امام حسن علیه السلام درباره شهادت او ۲۱۴
- ۴ / ۲ پیشگویی امام حسین علیه السلام درباره شهادت خویش ۲۱۵
- ۴ / ۳ پیشگویی سلمان درباره شهادت او ۲۱۵
- ۴ / ۴ پیشگویی ابو ذر درباره شهادت او ۲۱۶
- ۴ / ۵ پیشگویی میثم درباره شهادت او ۲۱۷
- ۴ / ۶ پیشگویی ابن عباس درباره شهادت او ۲۱۷
- ۴ / ۷ پیشگویی یاران امام علی علیه السلام درباره شهادت او ۲۱۷
- ۴ / ۸ پیشگویی کعبُ الأحبار درباره شهادت او ۲۱۷
- ۴ / ۹ پیشگویی مردی از قبیله بنی اسد درباره شهادت او ۲۱۸
- پژوهشی درباره احادیث پیشگویی شهادت امام حسین علیه السلام ۲۱۸
- اشاره ۲۱۸
- ۱ . قطعیت صدور ۲۱۸
- ۲ . اساس پیشگویی‌ها ۲۱۸

۳. آگاهی امام حسین علیه السلام از نتیجه قیام ۲۱۹
۴. منافات نداشتن تقدیر، با اراده انسان ۲۱۹
- بخش چهارم : از خروج امام حسین علیه السلام از مدینه تا ورود به کربلا ۲۱۹
- فصل یکم : خودداری امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید ۲۱۹
- ۱ / ۱ آغاز حکومت یزید ۲۱۹
- ۱ / ۲ درخواست بیعت از امام علیه السلام ۲۲۰
- ۱ / ۳ رایزنی ولید با مروان در بیعت گرفتن از امام علیه السلام ۲۲۳
- ۱ / ۴ فرا خوانده شدن امام علیه السلام از سوی ولید برای بیعت کردن ۲۲۶
- ۱ / ۵ تدبیر امام علیه السلام پیش از رفتن به نزد ولید ۲۲۸
- ۱ / ۶ رخدادهای میان امام علیه السلام و ولید برای بیعت گرفتن ۲۳۰
- نکته ۲۳۶
- ۱ / ۷ بگومگوی مروان و ولید ، پس از خروج امام علیه السلام ۲۳۶
- ۱ / ۸ بگومگوی مروان و امام علیه السلام در راه ۲۳۸
- فصل دوم : از مدینه تا مکه ۲۳۹
- ۲ / ۱ دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب به هنگام وداع با قبر ایشان ۲۳۹
- ۲ / ۲ نوحه‌سرایی زنان خاندان عبد المطلب به هنگام سفر امام علیه السلام ۲۴۱
- ۲ / ۳ پیشنهاد عمر بن علی بن ابی طالب به امام علیه السلام ۲۴۲
- ۲ / ۴ پیشنهاد محمد بن حنفیه به امام علیه السلام ۲۴۳
- ۲ / ۵ وصیت‌های امام علیه السلام به برادرش محمد ۲۴۵
- ۲ / ۶ بیرون رفتن امام علیه السلام از مدینه و اقامت گزیدن او در مکه ۲۴۶
- ۲ / ۷ همراهان امام علیه السلام از خاندانش، در سفر به سوی مکه ۲۵۰
- ۲ / ۸ برکنار شدن ولید از فرمانداری مدینه ۲۵۰
- فصل سوم : فعالیت‌های امام حسین علیه السلام در مکه ۲۵۱
- ۳ / ۱ شادمانی مردم مکه و اجتماع آنان بر گرد امام علیه السلام ۲۵۱

- ۲ / ۳ ورود محمد بن حنفیه و گروهی از بنی عبد المطلب به مکه ۲۵۳
- ۳ / ۳ نامه کوفیان به امام علیه السلام و دعوت او به قیام ۲۵۴
- ۴ / ۳ فرستاده شدن نماینده ویژه امام علیه السلام به همراه نامه به کوفه ۲۵۹
- ۵ / ۳ یاری خواستن امام علیه السلام از اهل بصره ۲۶۴
- ۵ / ۳ - ۱ نامه امام علیه السلام به سرشناسان بصره ۲۶۴
- ۵ / ۳ - ۲ پاسخ یزید بن مسعود به نامه امام علیه السلام ۲۶۷
- ۵ / ۳ - ۳ پیوستن یزید بن نُبیط و دو پسرش به امام علیه السلام ۲۷۰
- فصل چهارم : بیرون آمدن نماینده امام حسین علیه السلام از مکه تا شهادتش در کوفه ۲۷۰
- ۴ / ۱ گزارش‌هایی در باره رخدادها در مسیر کوفه ۲۷۱
- تأملی در گزارش‌های مربوط به استعفای مسلم از نمایندگی امام حسین علیه السلام ۲۷۴
- ۴ / ۲ وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان با او ۲۷۵
- سخنی در باره محل اقامت مسلم در کوفه ۲۷۹
- سخنی در باره تعداد بیعت کنندگان با مسلم ۲۷۹
- ۴ / ۳ سخنرانی نعمان بن بشیر و ترساندن مردم ۲۸۰
- ۴ / ۴ رسیدن خبر بیعت مردم با مسلم و ناتوانی نعمان بن بشیر، به یزید ۲۸۲
- ۴ / ۵ رایزنی یزید برای انتخاب حکمران کوفه ۲۸۳
- ۴ / ۶ انتصاب عبید الله بن زیاد به حکومت کوفه ۲۸۵
- ۴ / ۷ جانشینی برادر عبید الله، از طرف وی، بر حکومت بصره ۲۸۸
- ۴ / ۸ آمدن ابن زیاد به کوفه ۲۸۹
- سخنی در باره گزارش ورود ابن زیاد به کوفه پس از حرکت امام حسین علیه السلام از مکه ۲۹۴
- ۴ / ۹ سخنرانی ابن زیاد در مسجد کوفه و ترساندن مردم از مخالفت با خویش ۲۹۵
- ۴ / ۱۰ سیاست ابن زیاد برای تسلط بر کوفه ۲۹۶
- ۴ / ۱۱ رفتن مسلم به خانه هانی بن عروه ۲۹۸
- ۴ / ۱۲ نامه مسلم به امام علیه السلام برای آمدن به کوفه ۳۰۰

- ۴ / ۱۳ گزارش‌های مربوط به نقشه کشتن ابن زیاد ۳۰۱
- تأملی در گزارش طرح ترور ابن زیاد ۳۱۰
- ۴ / ۱۴ فرستادن مال و جاسوس برای شناسایی محلّ مسلم ۳۱۲
- ۴ / ۱۵ گرفتار شدن هانی و ماجراهای او ۳۱۶
- ۴ / ۱۶ سخنرانی ابن زیاد ، پس از در بند کشیدن هانی ۳۲۴
- ۴ / ۱۷ دعوت مسلم از نیروهایش و حرکت به سوی قصر ۳۲۵
- ۴ / ۱۸ محاصره قصر ابن زیاد به وسیله مسلم و یارانش ۳۲۷
- ۴ / ۱۹ نبرد میان مسلم و نیروهای ابن زیاد و زخمی شدن مسلم ۳۲۸
- ۴ / ۲۰ نقشه ابن زیاد برای پراکنده کردن مردم از اطراف مسلم ۳۳۰
- ۴ / ۲۱ پراکنده شدن مردم از پیرامون پسر عقیل ۳۳۴
- ۴ / ۲۲ پناه بردن مسلم به خانه طّوعه ۳۳۵
- ۴ / ۲۳ ابن زیاد در جستجوی مسلم و یارانش ۳۴۰
- ۴ / ۲۴ سخنرانی ابن زیاد و فرمان جستجوی خانه به خانه ۳۴۰
- ۴ / ۲۵ خبر دادن پسر طّوعه از مخفیگاه مسلم بن عقیل ۳۴۲
- ۴ / ۲۶ حمله وحشیانه به خانه طّوعه برای دستگیری مسلم ۳۴۳
- ۴ / ۲۷ نبرد شدید در اطراف خانه طّوعه ۳۴۴
- ۴ / ۲۸ اسارت مسلم پس از جراحت دیدن بسیار ۳۴۷
- تأملی در گزارش‌های مربوط به دستگیری مسلم، پس از امان دادن به او ۳۵۱
- ۴ / ۲۹ گریه مسلم بر امام حسین علیه السلام و خانواده‌اش ۳۵۲
- ۴ / ۳۰ پیغام مسلم برای امام حسین علیه السلام جهت نیامدن به کوفه ۳۵۳
- ۴ / ۳۱ آب خواستن مسلم ۳۵۵
- ۴ / ۳۲ آنچه میان مسلم و ابن زیاد در قصر حکومتی گذشت ۳۵۷
- ۴ / ۳۳ وصیت‌های مسلم بن عقیل ۳۶۴
- ۴ / ۳۴ شهادت مسلم بن عقیل ۳۶۸

- ۴ / ۳۵ مدّت حضور مسلم در کوفه ۳۷۳
- سخنی در باره مدّت حضور مسلم در کوفه ۳۷۴
- ۴ / ۳۶ شهادت هانی بن عروه ۳۷۴
- ۴ / ۳۷ فرستاده شدن سرهای مسلم و هانی برای یزید، به وسیله ابن زیاد ۳۷۸
- ۴ / ۳۸ نامه سپاس‌گزاری یزید از ابن زیاد و تحریک وی بر ضدّ امام حسین علیه السلام ۳۷۹
- فصل پنجم : شهادت گروهی از یاران امام علیه السلام در کوفه و زندانی شدن گروهی دیگر ۳۸۱
- ۵ / ۱ شهادت عبد الله بن یقطر ۳۸۱
- ۵ / ۲ شهادت قیس بن مسهر صیداوی ۳۸۶
- ۵ / ۳ شهادت عبد الاعلی بن یزید ۳۸۸
- ۵ / ۴ شهادت عماره بن صلحَب آزدی ۳۸۹
- ۵ / ۵ دستگیری مختار ۳۹۰
- ۵ / ۶ دستگیری عبد الله بن حارث ۳۹۳
- نگاهی به کارنامه مسلم در کوفه ۳۹۵
- ۱ . قلمرو مأموریت مسلم ۳۹۵
- ۲ . فضای سیاسی - اجتماعی کوفه ۳۹۶
- فصل ششم : مخالفان رفتن امام علیه السلام به سمت عراق ۳۹۷
- ۶ / ۱ ابو بکر بن عبد الرحمان ۳۹۷
- ۶ / ۲ ابو محمّد واقدی و زُرّارة بن جلیح ۳۹۹
- ۶ / ۳ ابو سعید خُدری ۳۹۹
- ۶ / ۴ ابو واقد لیثی ۴۰۰
- ۶ / ۵ احنف بن قیس ۴۰۰
- ۶ / ۶ أمّ سلمه ۴۰۱
- ۶ / ۷ یحیر بن شدّاد ۴۰۲
- ۶ / ۸ بَعَثَر فَعْعَسی ۴۰۲

- ۴۰۲ ۹ / ۶ طِرْمَاح بن عَدی
- ۴۰۴ ۱۰ / ۶ عبد الله بن جَعْدَة بن هُبَیره
- ۴۰۴ ۱۱ / ۶ عبد الله بن جعفر
- ۴۰۵ ۱۲ / ۶ عبد الله بن عَبَّاس
- ۴۰۷ ۱۳ / ۶ عبد الله بن عمر
- ۴۱۱ توضیحی در باره مکان ملاقات امام علیه السلام با عبد الله بن عمر
- ۴۱۱ ۱۴ / ۶ عبد الله بن مُطِيع
- ۴۱۶ ۱۵ / ۶ عمر بن عبد الرحمان
- ۴۱۸ ۱۶ / ۶ عمر بن علی بن ابی طالب
- ۴۱۹ ۱۷ / ۶ غَمْره، دختر عبد الرحمان
- ۴۱۹ ۱۸ / ۶ عمرو بن لُوْذَان
- ۴۲۱ ۱۹ / ۶ فَزَزْدَق
- ۴۲۱ ۲۰ / ۶ مُحَمَّد بن حَنْفِیْه
- ۴۲۴ نکته
- ۴۲۴ ۲۱ / ۶ مِسْوَر بن مَخْرَمه
- ۴۲۵ ۲۲ / ۶ یزید بن أَصَم
- ۴۲۵ فصل هفتم : از مکه تا کربلا
- ۴۲۵ ۱ / ۷ کوشش‌های یزید برای جلوگیری از حرکت امام علیه السلام
- ۴۲۹ ۲ / ۷ توطئه یزید برای کشتن امام علیه السلام در مکه
- ۴۳۰ ۳ / ۷ گفتگوی امام علیه السلام با عبد الله بن عَبَّاس
- ۴۳۹ ۴ / ۷ گفتگوی امام علیه السلام با عبد الله بن زبیر
- ۴۴۶ ۵ / ۷ سخنرانی امام علیه السلام هنگام بیرون رفتن از مکه
- ۴۴۷ ۶ / ۷ تاریخ بیرون رفتن امام علیه السلام از مکه
- ۴۴۸ دو نکته تاریخی و فقهی در باره خروج امام علیه السلام از مکه

- ۴۴۸ اشاره
- ۴۴۸ ۱. نکته تاریخی
- ۴۴۹ ۲. نکته فقهی
- ۴۵۰ سخنی در باره حرکت کاروان امام حسین علیه السلام از مکه تا کربلا
- ۴۵۱ ۷ / ۷ همراهان امام علیه السلام
- ۴۵۲ ۸ / ۷ ناکامی مأموران عمرو بن سعید در جلوگیری از رفتن امام علیه السلام
- ۴۵۴ ۹ / ۷ نامه امام علیه السلام به بنی هاشم و خبر دادن از آینده
- ۴۵۵ ۱۰ / ۷ نامه یزید به ابن زیاد برای کشتن امام علیه السلام
- ۴۵۵ ۱۱ / ۷ یادکرد امام علیه السلام از شهادت یحیی بن زکریا علیه السلام در مسیر
- ۴۵۶ ۱۲ / ۷ گرفتن اموال ارسالی از یمن برای یزید
- ۴۵۸ ۱۳ / ۷ خودداری امام علیه السلام از پذیرفتن امان عمرو بن سعید
- ۴۶۰ ۱۴ / ۷ دیدار فَرَزْدَق در صِفاح
- ۴۶۸ سخنی در باره ملاقات فرزددق با امام حسین علیه السلام
- ۴۶۸ ۱۵ / ۷ دیدار بشر بن غالب در ذاتِ عِرْق
- ۴۷۰ ۱۶ / ۷ دیدار عون بن عبد الله بن جَعْدَه در ذاتِ عِرْق
- ۴۷۰ ۱۷ / ۷ نامه امام علیه السلام به مردم کوفه از منزلگاه حاجر در بطنِ الرَّئْمَه و شهادت فرستاده امام علیه السلام
- ۴۷۲ ۱۸ / ۷ دیدار عبد الله بن مُطِيع
- ۴۷۳ ۱۹ / ۷ توقف در خَزِيمَه و رویدادهای آن
- ۴۷۳ ۲۰ / ۷ دعوت امام علیه السلام از زُهَير بن قَين برای یاری کردن او در منزل زَرُود
- ۴۷۷ ۲۱ / ۷ اخبار فرود آمدن امام علیه السلام در ثَعْلَبَه
- ۴۷۹ ۲۲ / ۷ خبر شهادت مسلم بن عقیل
- ۴۸۴ نکته
- ۴۸۴ ۲۳ / ۷ رسیدن خبر شهادت عبد الله بن يَقْطَر در منزلگاه زُبَاله
- ۴۸۶ سخنی در باره شهادت پیکهای امام حسین علیه السلام

- ۴۸۷ اشاره
- ۴۸۷ ۱. ابو رزین سلیمان
- ۴۸۷ ۲. عبد الله بن یقطر
- ۴۸۷ ۳. قیس بن مُشیر
- ۴۸۷ ۲۴ / ۷ ورود امام علیه السلام به منزلگاه عَقَبه و رخدادهای آن
- ۴۸۷ ۲۴ / ۷ - ۱ رؤیای امام علیه السلام
- ۴۸۸ ۲۴ / ۷ - ۲ خبر دادن امام علیه السلام از شهادت خود
- ۴۸۹ ۲۵ / ۷ فرود آمدن امام علیه السلام و یارانش در منزلگاه شَراف و آب برداشتن از آن جا
- ۴۸۹ ۲۶ / ۷ فرستاده شدن حُر ، برای آوردن امام علیه السلام به کوفه
- ۴۹۰ ۲۷ / ۷ بسته شدن راه بر امام علیه السلام توسط حُر
- ۵۰۱ ۲۸ / ۷ سخنرانی امام علیه السلام در ذی حُسم
- ۵۰۳ ۲۹ / ۷ سخنرانی علیه السلام امام برای یاران خود و یاران حُر در منزلگاه بَیضه
- ۵۰۶ ۳۰ / ۷ آمدن چهار نفر از کوفه به همراه طِرْمَاح بن عَدی به سوی امام علیه السلام
- ۵۱۰ ۳۱ / ۷ یاری خواستن امام علیه السلام در منزلگاه بنی مُقاتل
- ۵۱۰ ۳۱ / ۷ - ۱ یاری خواستن از عبید الله بن حُر
- ۵۱۶ ۳۱ / ۷ - ۲ یاری خواستن امام علیه السلام از عمرو بن قیس مُشرقی
- ۵۱۶ ۳۲ / ۷ رؤیای شهادت
- ۵۱۷ ۳۳ / ۷ نامه ابن زیاد به حُر ، جهت سختگیری بر امام علیه السلام
- ۵۲۱ بخش پنجم : از رسیدن امام حسین علیه السلام به کربلا ، تا شهادت ایشان
- ۵۲۱ فصل یکم : امام علیه السلام در محاصره دشمن
- ۵۲۱ ۱ / ۱ فرود آمدن امام علیه السلام در کربلا
- ۵۲۲ بررسی تطبیقی روز ورود امام علیه السلام به کربلا و روز عاشورا
- ۵۲۳ ۲ / ۱ سرزمین اندوه و بلا
- ۵۲۸ ۳ / ۱ نامه امام علیه السلام به هاشمیان

- ۱ / ۴ داستان بیرون آمدن عمر بن سعد برای نبرد با امام علیه السلام ۵۲۸
- ۱ / ۴ - ۱ خبر دادن امام علی علیه السلام از برگزیدن دوزخ به وسیله ابن سعد ۵۲۸
- ۱ / ۴ - ۲ برگزیدن دوزخ ۵۲۹
- ۱ / ۵ تلاش‌های ابن زیاد برای حرکت دادن لشکر به سوی کربلا ۵۳۳
- ۱ / ۶ رسیدن عمر بن سعد به کربلا ۵۳۷
- ۱ / ۷ نامه ابن زیاد به امام علیه السلام و پاسخ ندادن ایشان ۵۳۹
- ۱ / ۸ دیدار امام علیه السلام و ابن سعد، میان دو لشکر ۵۴۰
- ۱ / ۹ نامه ابن سعد به ابن زیاد و پاسخ او ۵۴۳
- ۱ / ۱۰ کوشش‌های حبیب بن مظاهر برای یاری امام علیه السلام ۵۴۵
- ۱ / ۱۱ باز داشتن امام علیه السلام و یارانش از آب ، در روز هفتم محرم ۵۴۷
- ۱ / ۱۲ نقش عباس علیه السلام در رساندن آب به لشکر امام علیه السلام ۵۴۹
- ۱ / ۱۳ نامه ابن زیاد به ابن سعد و ترغیب به شتاب ورزیدن در نبرد با امام علیه السلام ۵۵۱
- ۱ / ۱۴ روز محاصره حسین علیه السلام و یارانش ۵۵۳
- ۱ / ۱۵ حيله شمر برای جدایی انداختن میان امام علیه السلام و برادرش عباس علیه السلام ۵۵۴
- ۱ / ۱۶ شب را مهلت گرفتن ، برای نماز و دعا و استغفار ۵۵۷
- ۱ / ۱۷ سخن گفتن امام علیه السلام با خانواده و یارانش و پیشنهاد بازگشت دادن به همگی آنها ۵۶۲
- ۱ / ۱۸ پاسخ خانواده و یاران امام علیه السلام ۵۶۲
- ۱ / ۱۹ نگرستن یاران امام علیه السلام به جایگاه‌هایشان در بهشت ۵۶۸
- ۱ / ۲۰ شب راز و نیاز ۵۶۹
- ۱ / ۲۱ از وقایع شب عاشورا ۵۷۰
- ۱ / ۲۲ گفتگوی بُزیر و شُمَر ۵۷۲
- ۱ / ۲۳ حال زینب علیها السلام در شب عاشورا ۵۷۲
- دو نکته در باره اشعار منسوب به امام حسین علیه السلام در شب عاشورا ۵۷۶
- ۱ / ۲۴ رؤیای امام علیه السلام در سحرگاه عاشورا ۵۷۶

- ۱ / ۲۵ آماده شدن برای نبرد ۵۷۷
- موقعیت خیمه‌های امام حسین علیه السلام و نقش آنها در صحنه نبرد ۵۷۹
- ۱ / ۲۶ استقبال از شهادت با روی باز ۵۸۱
- فصل دوم : نگاهی به میدان نبرد ۵۸۴
- ۲ / ۱ رویارویی لشکر هدایت و لشکر گمراهی ۵۸۴
- سخنی در باره شمار دو سپاه ۵۸۵
- اشاره ۵۸۵
- الف - شمار سپاه امام حسین علیه السلام ۵۸۵
- ب - شمار سپاه عمر بن سعد ۵۸۶
- ۲ / ۲ دعای امام علیه السلام در صبح عاشورا ۵۸۷
- ۲ / ۳ سخن گفتن زُهِیر بن قَین با لشکر کوفه ۵۸۷
- ۲ / ۴ سخن گفتن بُریر بن خُصیر با سپاه کوفه ۵۸۹
- ۲ / ۵ احتجاج‌های امام علیه السلام بر سپاه کوفه ۵۹۰
- ۲ / ۶ سخن گفتن امام علیه السلام با عمر بن سعد ۶۰۲
- ۲ / ۷ آغاز نبرد و فرا خواندن امام علیه السلام یارانش را به شکیبایی و جهاد ۶۰۲
- سخنی در باره شهدای حمله نخست ۶۰۴
- توضیحی در باره مقصود از اجازه دادن خدا برای کشته شدن امام حسین علیه السلام و یارانش ۶۰۶
- اشاره ۶۰۶
۱. اذن تشریعی ۶۰۶
۲. اذن تکوینی ۶۰۶
- ۲ / ۸ شعار امام حسین علیه السلام در نبرد ۶۰۷
- ۲ / ۹ سبقت جستن برای مبارزه و رقابت در آن ۶۰۷
- ۲ / ۱۰ قوّت جنگی یاران امام علیه السلام ۶۰۸
- ۲ / ۱۱ شدّت جنگ در نیمه روز ۶۰۸

- ۱۲ / ۲ نماز جماعت در ظهر عاشورا به امامت حسین علیه السلام ۶۱۳
- اشاره‌ای به چگونگی به جا آوردن نماز خوف ۶۱۵
- ۱۳ / ۲ سخن امام علیه السلام با یارانش ۶۱۵
- ۱۴ / ۲ سلام وداع ۶۱۷
- ۱۵ / ۲ دعا و گریه برخی بزرگان کوفه برای امام علیه السلام ۶۱۷
- ۱۶ / ۲ آخرین دعای حسین علیه السلام در روز عاشورا ۶۱۷
- فصل سوم: شهادت یاران امام حسین علیه السلام ۶۱۸
- درآمد : ویژگی‌های یاران امام علیه السلام ۶۱۸
- اشاره ۶۱۸
- ۱ . بهترین یاران ۶۱۸
- ۲ . دستیابی به قلّه یقین ۶۱۹
- ۳ . شهود حقایق غیبی ۶۲۰
- ۴ . همانند شهیدان همراه پیامبران علیهم السلام ۶۲۱
- ۵ . سروران شهیدان ۶۲۱
- ۶ . پیش از خشک شدن عَرق اسب‌هایشان ، به بهشت می‌روند ۶۲۱
- ۱ / ۳ ابو ثَمَامَه عمرو بن عبد الله صائِدی ۶۲۲
- ۲ / ۳ آنس بن حارث ۶۲۳
- ۳ / ۳ بُزیر بن خُضیر ۶۲۶
- اشاره ۶۲۶
- ویژگی‌های بُزیر بن خُضیر ۶۲۷
- ۱ . قرآن شناسی ۶۲۷
- ۲ . بصیرت کامل ۶۲۷
- ۳ . پارسایی ۶۲۷
- ۴ . سخنوری ۶۲۸

۵. خنده‌رویی در صبح عاشورا ۶۲۸
- ۳ / ۴ بشیر بن عمرو خَضْرَمی ۶۳۲
- ۳ / ۵ و ۶ دو جوان جابری ۶۳۴
- ۳ / ۷ و ۸ جُنَادَة بن حارث و فرزندش عمرو ۶۳۵
- ۳ / ۹ جَوْن ، غلام ابو ذر ۶۳۷
- ۳ / ۱۰ حبیب بن مُظَاهِر ۶۳۸
- نکته ۶۴۰
- ۳ / ۱۱ حَجَّاج بن مَسْرُوق ۶۴۳
- ۳ / ۱۲ حَزْر بن یزید ریاحی ۶۴۴
- ۳ / ۱۳ حَنْظَلَة بن اسعد شِیامی ۶۵۶
- ۳ / ۱۴ زُهَیْر بن قَیْن ۶۵۹
- ۳ / ۱۵ سعید بن عبد الله حنفی ۶۶۲
- ۳ / ۱۶ سُؤید بن عمرو ۶۶۵
- ۳ / ۱۷ جوانی که پدرش شهید شده بود ۶۶۶
- ۳ / ۱۸ ابو عمر شَبِیب بن عبد الله نَهْشَلِی ۶۶۷
- ۳ / ۱۹ شَوَذَب ، هم‌پیمان قبیله شاکر ۶۶۸
- ۳ / ۲۰ عَابِس بن ابی شَبِیب ۶۶۹
- ۳ / ۲۱ عبد الرحمان بن عبد رَبَّه انصاری ۶۷۱
- ۳ / ۲۲ عبد الله بن عُمَیر کَلْبِی ۶۷۲
- ۳ / ۲۳ و ۲۴ عبد الله و عبد الرحمان غِفَارِی ۶۷۶
- ۳ / ۲۵ و ۲۶ عُمَرُ بن خالد صیداوی و همراهش ۶۷۸
- ۳ / ۲۷ عمرو بن قَرْظَه انصاری ۶۸۰
- ۳ / ۲۸ مُسْلِم بن عَوَسَجَه ۶۸۲
- ۳ / ۲۹ نافع بن هِلَال ۶۸۵

- ۳ / ۳۰ وَهَب بن وَهَب ۶۸۸
- ۳ / ۳۱ یزید بن زیاد بن مُهاصر ۶۹۱
- ۳ / ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ یزید بن نُبَیْط و پسرانش ۶۹۴
- سخنی در باره دیگر یاران شهید امام حسین علیه السلام ۶۹۶
- اشاره ۶۹۶
۱. ابراهیم بن حُصَین اسدی ۶۹۶
۲. برادرزاده حُذَیفَة بن اَسید غِفاری ۶۹۶
۳. ابو هَتَاج ۶۹۶
۴. اَدَهَم بن اُمَیْه ۶۹۷
۵. انیس بن مَعْقِل اَصْبَحی ۶۹۷
۶. جابر بن حَجَّاج ۶۹۸
۷. جَبَلَة بن علی شَیبانی ۶۹۸
۸. جُنْدَب بن حُجَیر ۶۹۸
۹. جُوَین بن مالک ۶۹۹
۱۰. حارث بن امرؤ القیس ۶۹۹
۱۱. حارث بن بنهان ، آزاد شده حمزة بن عبد المطلب ۶۹۹
۱۲. حَجَّاج بن زید (/ یزید) ۷۰۰
- ۱۳ و ۱۴. حُلاس بن عمرو و نُعمان بن عمرو ۷۰۰
۱۵. رافع ، وابسته بنی شَئْده ۷۰۰
۱۶. رُمَیْث بن عمرو ۷۰۰
۱۷. زاهر ، مُصاحب عمرو بن حَمِق ۷۰۰
۱۸. زُهَیر بن بَشْر خَثَعَمی ۷۰۱
۱۹. زُهَیر بن سَلیم اَزْدی ۷۰۱
۲۰. زید بن مَعْقِل ۷۰۲

۲۱. سالم ، غلام ابنِ مَدَنِيَه کَلْبِي ۷۰۳
- ۲۲ و ۲۳. سعد بن حارث و برادرش حتوف بن حارث ۷۰۳
۲۴. سعد بن حَنْظَلَه تمیمی ۷۰۳
۲۵. سعید بن کَرْدَم ۷۰۳
۲۶. سلیمان بن ربیعہ ۷۰۳
۲۷. سلیمان ، غلام امام حسین علیه السلام ۷۰۴
۲۸. سَوَّار بن ابی جَمِیر ۷۰۴
۲۹. سیف بن مالک ۷۰۴
۳۰. ضَبَاب بن عامر ۷۰۵
۳۱. ضَرغامَة بن مالک ۷۰۵
- ۳۲ و ۳۳. عامر بن مسلم و غلامش سالم (/ مسلم) ۷۰۵
۳۴. عباد بن ابی مهاجر ۷۰۶
۳۵. عبدالرحمان بن عبد الله بن کَدَن اَرَحَبی ۷۰۶
۳۶. عُقْبَة بن صَلْت ۷۰۷
۳۷. عَمَّار بن ابی سلامه دالانی ۷۰۷
۳۸. عَمَّار بن حَسَّان ۷۰۸
۳۹. عمران بن کعب انصاری ۷۰۸
۴۰. عمر بن اُحْدوث حَضَرَمی ۷۰۸
- ۴۱ و ۴۲. عمرو بن خالد اَزْدی و پسرش خالد بن عمرو ۷۰۸
۴۳. عمرو بن ضُبَیْعَة ۷۱۰
۴۴. عمرو بن عبد الله جُنْدَعی ۷۱۰
۴۵. عَمیر (عمرو) بن عبد الله مَذْجَجی ۷۱۱
۴۶. غلام تُرک ۷۱۱
۴۷. قارِب ، غلام امام حسین علیه السلام ۷۱۲

- ۴۸ و ۴۹ . قاسط و کردوس ، پسران زُهِیر بن حارث ۷۱۲
- ۵۰ . قاسم بن حبیب اَزْدی ۷۱۲
- ۵۱ . قَعْنَب بن عمرو ۷۱۲
- ۵۲ . کِنَانَة بن عتیق ۷۱۳
- ۵۳ . مُجَمَّع بن زیاد ۷۱۳
- ۵۴ . مُجَمَّع بن عبد الله عائِذی ۷۱۳
- ۵۵ . مسعود بن حَجَّاج و پسرش عبد الرحمان ۷۱۴
- ۵۶ . مسلم بن کثیر ۷۱۴
- ۵۷ . مُنَجِّج ، غلام امام حسین علیه السلام ۷۱۴
- ۵۸ . نَعِیم بن عَجَلان ۷۱۴
- ۵۹ . هُفْهَف بن مُهَنْد راسِبی ۷۱۵
- ۶۰ . همام بن سَلَمَه قانِصی ۷۱۵
- ۶۱ . یحیی بن سلیم مازنی ۷۱۵
- فصل چهارم : شهادت فرزندان امام حسین علیه السلام ۷۱۶
- ۴ / ۱ علی اکبر علیه السلام ۷۱۶
- ۴ / ۲ کودک خردسال ۷۲۶
- فصل پنجم: شهادت فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام ۷۳۴
- ۵ / ۱ ابو بکر بن علی علیه السلام ۷۳۴
- ۵ / ۲ جعفر بن علی علیه السلام ۷۳۵
- ۵ / ۳ عبد الله بن علی علیه السلام ۷۳۶
- ۵ / ۴ عثمان بن علی علیه السلام ۷۳۸
- ۵ / ۵ عباس بن علی علیه السلام ۷۳۹
- ۵ / ۶ محمّد بن علی ۷۵۱
- یادآوری ۷۵۲

فصل ششم: شهادت فرزندان امام حسن علیه السلام	۷۵۳
۶ / ۱ قاسم بن حسن علیه السلام	۷۵۳
اشاره	۷۵۳
دو نکته	۷۵۴
۶ / ۲ ابو بکر بن حسن علیه السلام	۷۵۸
۶ / ۳ عبد الله بن حسن علیه السلام	۷۵۹
فصل هفتم: شهادت فرزندان عبد الله بن جعفر	۷۶۲
۷ / ۱ محمد بن عبد الله بن جعفر	۷۶۲
۷ / ۲ عون بن عبد الله بن جعفر	۷۶۳
فصل هشتم: شهادت فرزندان عقیل	۷۶۵
اشاره	۷۶۵
۸ / ۱ عبد الله بن مسلم بن عقیل	۷۶۵
۸ / ۲ جعفر بن عقیل	۷۶۷
۸ / ۳ عبد الرحمان بن عقیل	۷۶۸
۸ / ۴ عبد الله اکبر ، پسر عقیل	۷۶۹
۸ / ۵ محمد بن ابی سعید بن عقیل	۷۶۹
۸ / ۶ کودکی از خاندان امام حسین علیه السلام	۷۷۰
فصل نهم: شهادت سید الشهداء علیه السلام	۷۷۱
۹ / ۱ امام علیه السلام ، لباسی را می‌طلبید که کسی بدان ، رغبت نکند	۷۷۱
۹ / ۲ خداحافظی امام علیه السلام با زنان	۷۷۳
۹ / ۳ وصیت‌های امام علیه السلام	۷۷۳
۹ / ۴ اجازه خواستن فرشتگان برای یاری کردن امام علیه السلام	۷۷۴
۹ / ۵ آخرین یاری خواهی امام علیه السلام برای اتمام حجت	۷۷۵
۹ / ۶ نبرد انفرادی امام علیه السلام با دشمنانش	۷۷۶

- ۷۷۹ ۹ / ۷ اشعار منسوب به امام علیه السلام در میدان جنگ
- ۷۸۰ ۹ / ۸ امام علیه السلام در پی آب
- ۷۸۱ ۹ / ۹ باران تیر
- ۷۸۲ ۹ / ۱۰ اصابت تیری به پیشانی امام علیه السلام
- ۷۸۲ ۹ / ۱۱ اصابت تیری به سینه امام علیه السلام
- ۷۸۳ ۹ / ۱۲ اصابت تیری به گلوئی امام علیه السلام
- ۷۸۵ ۹ / ۱۳ اصابت تیری بر دهان امام علیه السلام
- ۷۸۷ ۹ / ۱۴ سخن گفتن زینب علیها السلام با عمر بن سعد
- ۷۸۸ ۹ / ۱۵ سخنان زینب علیها السلام هنگام شهادت برادر
- ۷۸۸ ۹ / ۱۶ هجوم دشمن به خیمه‌ها
- ۷۸۹ ۹ / ۱۷ احوال امام علیه السلام در لحظه‌های پایانی زندگی
- ۷۹۷ ۹ / ۱۸ تعداد زخم‌های امام علیه السلام
- ۷۹۸ ۹ / ۱۹ قاتل امام علیه السلام در گزارش‌ها
- ۷۹۸ ۹ / ۱۹ - ۱ شمر
- ۷۹۹ ۹ / ۱۹ - ۲ سنان بن انس
- ۸۰۱ ۹ / ۱۹ - ۳ مشارکت سنان و خولی
- ۸۰۱ ۹ / ۱۹ - ۴ مشارکت شمر و سنان
- ۸۰۱ ۹ / ۱۹ - ۵ مشارکت خولی و سنان و شمر
- ۸۰۲ ۹ / ۱۹ - ۶ مردی از قبیله مدحج
- ۸۰۲ ۹ / ۲۰ بازگشت اسب بی‌سوار
- ۸۰۳ سخنی در باره تعداد شهدای کربلا
- ۸۰۳ اشاره
- ۸۰۳ دسته اول : شهدای کربلا از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله
- ۸۰۳ دسته دوم : شهدای کربلا از یاران امام علی علیه السلام

دسته سوم : شهدای کربلا از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله	۸۰۴
دسته چهارم : شهدای کربلا از یاران امام حسین علیه السلام	۸۰۷
بخش ششم : پس از شهادت	۸۱۰
فصل یکم : نهایت سنگ‌دلی	۸۱۰
۱ / ۱ تاراج کردن وسایل امام علیه السلام	۸۱۰
۱ / ۲ اسب دواندن بر پیکر مطهر امام علیه السلام	۸۱۳
۱ / ۳ تاراج کردن خیمه‌ها و غارت اموال دختران پیامبر صلی الله علیه و آله	۸۱۵
۱ / ۴ آتش زدن خیمه‌ها	۸۱۹
۱ / ۵ شادی یزید و اُمویان	۸۱۹
فصل دوم : نشانه‌های آشکار شده	۸۲۱
۲ / ۱ رؤیای اُم سلمه	۸۲۱
۲ / ۲ خون شدن تربت	۸۲۴
۲ / ۳ رؤیای ابن عباس	۸۲۶
۲ / ۴ خورشید گرفتگی	۸۲۷
۲ / ۵ برخاستن غبار سیاه	۸۲۸
۲ / ۶ سرخ شدن آسمان	۸۲۸
۲ / ۷ خون گریستن آسمان	۸۳۱
۲ / ۸ گریستن آسمان و زمین	۸۳۲
۲ / ۹ خون تازه در زیر سنگ‌ها	۸۳۵
۲ / ۱۰ نوحه‌گری جنیان	۸۳۷
۲ / ۱۱ ندای فرشته	۸۴۰
۲ / ۱۲ فریاد جبرئیل علیه السلام	۸۴۰
۲ / ۱۳ ندای ندا دهنده‌ای در مدینه که دیده نمی‌شد	۸۴۱
۲ / ۱۴ خشک شدن درخت اُمّ معبد	۸۴۲

- ۸۴۵ ۲ / ۱۵ نشانه‌های پدیدار شده در اموال تاراج شده
- ۸۴۷ ۲ / ۱۶ و این چند نشانه دیگر
- ۸۴۷ اشاره
- ۸۴۸ توضیحی در باره حوادث خارق‌العاده پس از شهادت امام حسین علیه السلام
- ۸۴۹ فصل سوم : به خاک‌سپاری شهیدان
- ۸۴۹ ۳ / ۱ حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در خاک‌سپاری
- ۸۵۰ ۳ / ۲ به خاک سپارندگان امام علیه السلام و یارانش
- ۸۵۳ ۳ / ۳ جای قبرهای شهیدان
- ۸۵۳ ۳ / ۴ پیکر امام علیه السلام در گذر زمان دگرگون نشد
- ۸۵۴ سخنی در باره کفن و دفن شهدا
- ۸۵۴ اشاره
- ۸۵۴ گزارشی از دفن امام علیه السلام
- ۸۵۵ دفن شهدا
- ۸۵۵ روز دفن شهدا
- ۸۵۷ فصل چهارم : ماجرای سرهای شهیدان
- ۸۵۷ ۴ / ۱ سر امام علیه السلام در خانه خولی
- ۸۵۸ ۴ / ۲ بُرده شدن سرها به وسیله قبیله قاتل
- ۸۵۹ ۴ / ۳ بر سر نیزه بردن سرها
- ۸۶۰ ۴ / ۴ فرستاده شدن سرهای شهدا برای ابن زیاد
- ۸۶۱ ۴ / ۵ سر امام علیه السلام در مجلس ابن زیاد
- ۸۶۲ ۴ / ۶ گرداندن سرهای شهدا در کوفه
- ۸۶۲ ۴ / ۷ فرستادن سرهای شهدا به سوی یزید
- ۸۶۳ ۴ / ۸ سر امام علیه السلام در مجلس یزید
- ۸۶۶ ۴ / ۹ یزید ، سر امام علیه السلام را برای زنانش می‌فرستد

- ۸۶۷ ۴ / ۱۰ آویختن سر امام علیه السلام در دمشق
- ۸۶۷ ۴ / ۱۱ چرخاندن سر امام علیه السلام در شهرها
- ۸۶۷ ۴ / ۱۲ روایات گوناگون در باره محلّ دفن سرّ سیدالشهداء علیه السلام
- ۸۶۷ ۴ / ۱۲ - ۱ نجف ، کنار قبر امیر مؤمنان علیه السلام
- ۸۷۱ ۴ / ۱۲ - ۲ کربلا
- ۸۷۲ ۴ / ۱۲ - ۳ دمشق
- ۸۷۵ ۴ / ۱۲ - ۴ مدینه
- ۸۷۸ ۴ / ۱۲ - ۵ مصر
- ۸۸۱ سخنی در باره محلّ دفن سر مقدّس سید الشهداء علیه السلام و سرهای دیگر شهیدان
- ۸۸۱ اشاره
- ۸۸۲ مدفن سرهای دیگر شهیدان کربلا
- ۸۸۳ فصل پنجم : کرامت‌های دیده شده از سرّ سید الشهداء علیه السلام
- ۸۸۳ ۵ / ۱ قرآن خواندن بر سر نیزه
- ۸۸۵ ۵ / ۲ اسلام آوردن راهب مسیحی
- ۸۸۶ ۵ / ۳ اسلام آوردن مرد یهودی
- ۸۸۷ ۵ / ۴ اسلام آوردن رهبر یهودیان
- ۸۸۸ ۵ / ۵ داستانی از زبان یکی از حاملان سر امام علیه السلام
- ۸۸۹ فصل ششم : از کربلا تا کوفه
- ۸۸۹ ۶ / ۱ روانه کردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کوفه
- ۸۹۰ ۶ / ۲ وداع خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله با شهیدان
- ۸۹۲ ۶ / ۳ چگونگی ورود خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کوفه
- ۸۹۴ ۶ / ۴ سخنرانی زینب علیها السلام در میان کوفیان
- ۸۹۹ ۶ / ۵ سخنرانی فاطمه صغرا در میان کوفیان
- ۹۰۱ ۶ / ۶ سخنرانی امّ کلثوم در میان کوفیان

- ۶ / ۷ سخنرانی امام زین العابدین علیه السلام در میان کوفیان ۹۰۲
- ۶ / ۸ احتجاج زید بن ارقم با ابن زیاد ۹۰۴
- ۶ / ۹ احتجاج انس بن مالک با ابن زیاد ۹۰۷
- ۶ / ۱۰ رویارویی ابن زیاد و زینب علیها السلام ۹۰۷
- ۶ / ۱۱ رویارویی ابن زیاد و امام زین العابدین علیه السلام ۹۱۱
- سخنی در باره گزارش‌های مربوط به پنهان شدن امام زین العابدین علیه السلام ۹۱۴
- ۶ / ۱۲ ایستادگی عبد الله بن عقیف در برابر ابن زیاد و به شهادت رسیدنش ۹۱۴
- ۶ / ۱۳ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در زندان ابن زیاد ۹۱۹
- ۶ / ۱۴ شهید شدن دو نوجوان از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ۹۲۰
- اشاره ۹۲۰
- نکته ۹۲۹
- سخنی در باره اسیران و بازماندگان واقعه کربلا ۹۲۹
- اشاره ۹۲۹
- اسیران مرد بنی هاشم ۹۲۹
- اسیران زن بنی هاشم ۹۳۱
- بازماندگان از غیر بنی هاشم ۹۳۵
- فصل هفتم : از کوفه تا شام ۹۳۶
- ۷ / ۱ روانه کردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به شام ۹۳۷
- اشاره ۹۳۷
- نکته ۹۳۹
- توضیحی در باره مسیر کاروان اسیران کربلا ، از کوفه به شام و از شام تا مدینه ۹۳۹
- اشاره ۹۳۹
- مسیر حرکت کاروان اسیران کربلا ، از کوفه به شام ۹۴۰
- راه نخست : راه بادیه ۹۴۰

- ۹۴۰ راه دوم : راه کناره فرات
- ۹۴۱ راه سوم : راه کناره دجله
- ۹۴۱ چند نکته قابل توجه
- ۹۴۴ نتیجه نهایی
- ۹۴۴ مسیر حرکت کاروان اسیران کربلا ، از شام به مدینه
- ۹۴۵ ۲ / ۷ سختی‌های سفر شام
- ۹۴۷ ۳ / ۷ ورود خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ، به دمشق
- ۹۵۰ ۴ / ۷ گفتگوی امام زین العابدین علیه السلام و پیرمرد شامی
- ۹۵۴ ۵ / ۷ تبریک پیروزی به یزید
- ۹۵۷ ۶ / ۷ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلس یزید
- ۹۵۷ اشاره
- ۹۶۱ نکته
- ۹۶۲ ۷ / ۷ احتجاج ابو ترزه با یزید
- ۹۶۴ ۸ / ۷ مشاجره زینب علیها السلام با یزید
- ۹۶۵ ۹ / ۷ گفتگوی تند امام زین العابدین علیه السلام و یزید
- ۹۷۱ ۱۰ / ۷ سخنرانی زینب علیها السلام در مجلس یزید
- ۹۷۷ ۱۱ / ۷ احتجاج فرستاده پادشاه روم با یزید
- ۹۷۹ ۱۲ / ۷ احتجاج عالم یهودی با یزید
- ۹۸۰ ۱۳ / ۷ احتجاج امام زین العابدین علیه السلام با سخنران یزید
- ۹۸۰ ۱۴ / ۷ سخنرانی امام زین العابدین علیه السلام در مسجد دمشق
- ۹۸۴ ۱۵ / ۷ پیشنهاد کشتن امام زین العابدین علیه السلام
- ۹۸۵ ۱۶ / ۷ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در زندان یزید
- ۹۸۶ ۱۷ / ۷ احتجاج زنان یزید با او
- ۹۸۷ ۱۸ / ۷ دیدار منهل با امام زین العابدین علیه السلام و احوالپرسی او از ایشان

- ۹۸۹ ۱۹ / ۷ رؤیای سکینه علیها السلام
- ۹۸۹ فصل هشتم : از شام تا مدینه
- ۹۸۹ ۱ / ۸ روی گرداندن مردم از یزید
- ۹۸۹ ۲ / ۸ پشیمانی یزید
- ۹۹۱ ۳ / ۸ دادن اجازه عزاداری برای شهیدان
- ۹۹۳ ۴ / ۸ خواسته‌های امام زین العابدین علیه السلام از یزید
- ۹۹۴ ۵ / ۸ پیشنهاد یزید برای کشتی گرفتن پسر امام حسن علیه السلام با پسرش خالد
- ۹۹۴ اشاره
- ۹۹۵ نکته
- ۹۹۵ ۶ / ۸ آزاد گذاشتن امام زین العابدین علیه السلام برای بازگشت به مدینه
- ۹۹۵ ۷ / ۸ آماده شدن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برای بازگشت به مدینه
- ۹۹۸ ۸ / ۸ عبور خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از کربلا
- ۹۹۹ ۹ / ۸ نخستین زائر قبر امام حسین علیه السلام از مردم
- ۱۰۰۱ سخنی در باره بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا و ملاقات آنها با جابر در روز اربعین
- ۱۰۰۱ اشاره
- ۱۰۰۲ یک . بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا
- ۱۰۰۲ اشاره
- ۱۰۰۲ الف . عدم بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا
- ۱۰۰۴ ب . عدم بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا در اربعین اول
- ۱۰۰۵ ج . بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا در اربعین دوم
- ۱۰۰۵ د . بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا در غیر اربعین
- ۱۰۰۶ دو . حضور جابر در اربعین اول در کربلا
- ۱۰۰۶ سه . ملاقات خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله با جابر در کربلا
- ۱۰۰۷ ۱۰ / ۸ بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه

- ۸ / ۱۱ پیروزی ، از آن کیست ؟ ۱۰۱۱
- بخش هفتم : بازتاب شهادت امام حسین علیه السلام و فرجام کسانی که در کشتن امام علیه السلام و یارانش نقش داشتند ۱۰۱۱
- درآمد : آثار اجتماعی و تکوینی واقعه عاشورا ۱۰۱۱
- اشاره ۱۰۱۱
- اثرگذاری حادثه عاشورا بر چهار جنبش ۱۰۱۴
- اشاره ۱۰۱۴
- ۱ . قیام مردم مدینه (واقعه حَرّه) ۱۰۱۵
- ۲ . قیام مردم مکه ۱۰۱۶
- ۳ . نهضت توابین ۱۰۱۸
- ۴ . قیام کوفیان به رهبری مختار ۱۰۲۱
- فصل یکم : بازتاب شهادت امام علیه السلام در سخنان برخی شخصیت‌های نامدار ۱۰۲۳
- ۱ / ۱ اُمّ سلمه ۱۰۲۳
- ۱ / ۲ عبد الله بن عباس ۱۰۲۵
- ۱ / ۳ محمد بن حنفیه ۱۰۳۰
- ۱ / ۴ انس بن مالک ۱۰۳۱
- ۱ / ۵ زید بن ارقم ۱۰۳۲
- ۱ / ۶ ابو بَرزه اَسلمی ۱۰۳۳
- ۱ / ۷ براء بن عازب ۱۰۳۳
- ۱ / ۸ عبد الله بن زبیر ۱۰۳۴
- ۱ / ۹ عبد الله بن عمر ۱۰۳۵
- ۱ / ۱۰ عبد الله بن عمرو بن عاص ۱۰۳۷
- ۱ / ۱۱ واثله بن اَسقع ۱۰۳۸
- ۱ / ۱۲ مُصعب بن زُبیر ۱۰۳۹
- ۱ / ۱۳ حسن بصری ۱۰۴۰

- ۱ / ۱۴ ابراهیم نَحَعی ۱۰۴۰
- ۱ / ۱۵ قیس بن عُبَاد ۱۰۴۱
- ۱ / ۱۶ حارثة بن بدر ۱۰۴۲
- ۱ / ۱۷ ابو عثمان نَهْدی ۱۰۴۲
- ۱ / ۱۸ بشر بن غالب ۱۰۴۲
- ۱ / ۱۹ خالد بن غفران ۱۰۴۳
- ۱ / ۲۰ ربیع بن خُثَیم ۱۰۴۴
- ۱ / ۲۱ عمرو بن بَعْجَه ۱۰۴۵
- فصل دوم : بازتاب کشته شدن امام حسین علیه السلام در میان قاتلانش ۱۰۴۵
- ۲ / ۱ یزید بن معاویه ۱۰۴۵
- ۲ / ۲ عبید الله بن زیاد ۱۰۴۶
- ۲ / ۳ عمر بن سعد ۱۰۴۶
- ۲ / ۴ شمر بن ذی الجوشن ۱۰۴۷
- ۲ / ۵ بِنان بن اَنَس ۱۰۴۸
- ۲ / ۶ شَبْث بن رِبعی ۱۰۴۹
- ۲ / ۷ مروان بن حَکَم ۱۰۵۰
- ۲ / ۸ یحیی بن حکم ۱۰۵۰
- فصل سوم : بازتاب کشته شدن امام حسین علیه السلام در میان خانواده قاتلانش ۱۰۵۰
- ۳ / ۱ همسر یزید ۱۰۵۰
- ۳ / ۲ دختر یزید ۱۰۵۱
- ۳ / ۳ معاویه بن یزید ۱۰۵۱
- ۳ / ۴ زنان خاندان ابو سفیان ۱۰۵۵
- ۳ / ۵ مادر ابن زیاد ۱۰۵۶
- ۳ / ۶ برادر ابن زیاد ۱۰۵۶

۱۰۵۶	۷ / ۳ همسر خولی
۱۰۵۷	۸ / ۳ همسر کعب بن جابر
۱۰۵۸	۹ / ۳ زنی از بنی بکر
۱۰۵۸	۱۰ / ۳ همسر مالک بن نُسَیر
۱۰۵۹	فصل چهارم : بازتاب حادثه کربلا در عراق و حجاز
۱۰۵۹	۱ / ۴ بازتاب کشته شدن امام علیه السلام در کوفه
۱۰۶۰	۲ / ۴ بازتاب کشته شدن امام علیه السلام در حجاز
۱۰۶۰	فصل پنجم : بازتاب حادثه کربلا در میان غیر مسلمانان
۱۰۶۰	۱ / ۵ فرستاده پادشاه روم
۱۰۶۱	۲ / ۵ راهب
۱۰۶۲	۳ / ۵ رأسُ الجالوت
۱۰۶۳	فصل ششم : سرانجام کسانی که در کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش نقش داشتند
۱۰۶۳	۱ / ۶ یزید بن معاویه
۱۰۶۵	۲ / ۶ عبید الله بن زیاد
۱۰۷۲	۳ / ۶ عمر بن سعد
۱۰۷۷	۴ / ۶ شمر بن ذی الجوشن
۱۰۸۲	۵ / ۶ حُصَین بن نُمَیر
۱۰۸۵	۶ / ۶ عمرو بن حَجَّاج
۱۰۸۶	۷ / ۶ أَحْبَش بن مَرثَد
۱۰۸۷	۸ / ۶ اسحاق بن خِیوه خَضَرَمی
۱۰۸۸	۹ / ۶ بَجْدَل بن سُلَیم
۱۰۸۸	۱۰ / ۶ بحر بن کعب
۱۰۸۹	۱۱ / ۶ بِشْر بن سَوط
۱۰۹۰	۱۲ / ۶ تمیم بن حُصَین

- ۱۰۹۱ ۱۳ / ۶ حَرَمَلَةُ بن کاهل
- ۱۰۹۴ ۱۴ / ۶ حَکیم بن طُفَیل
- ۱۰۹۶ ۱۵ / ۶ خولی بن یزید
- ۱۰۹۷ ۱۶ / ۶ رُشید ، غلام عبید الله بن زیاد
- ۱۰۹۸ ۱۷ / ۶ زُرعه
- ۱۰۹۹ ۱۸ / ۶ زید بن رُقَاد
- ۱۱۰۰ ۱۹ / ۶ سِنان بن اَس
- ۱۱۰۲ ۲۰ / ۶ عبد الرحمان بن ابی حُشکاره بَجَلی
- ۱۱۰۳ ۲۱ / ۶ عبد الله بن ابی حُصَین
- ۱۱۰۴ ۲۲ / ۶ عبد الله بن خوزه
- ۱۱۰۶ ۲۳ / ۶ عبد الله بن عَزْره خثعمی
- ۱۱۰۷ ۲۴ / ۶ عبد الله بن عُقْبَه
- ۱۱۰۷ ۲۵ / ۶ عثمان بن خالد بن اُسَیر
- ۱۱۰۸ ۲۶ / ۶ عمرو بن صَبیح
- ۱۱۱۰ ۲۷ / ۶ قیس بن اَشْعَث
- ۱۱۱۱ ۲۸ / ۶ مالک بن نُسَیر
- ۱۱۱۲ ۲۹ / ۶ محمّد بن اشعث بن قیس
- ۱۱۱۶ ۳۰ / ۶ مَرْة بن مُنْقِذ بن نُعمان عبدی
- ۱۱۱۷ ۳۱ / ۶ هانی بن ثُبَیت
- ۱۱۱۸ ۳۲ / ۶ کور بدریخت
- ۱۱۱۹ ۳۳ / ۶ مرد سوخته
- ۱۱۲۰ ۳۴ / ۶ مردی از بنی دارم
- ۱۱۲۱ ۳۵ / ۶ مردی از قبیله طَی
- ۱۱۲۲ ۳۶ / ۶ مردی روسیاه

- ۶ / ۳۷ مردی که می‌گفت: «خداوندا! مرا بیمارز؛ ولی امیدی به آموزشت ندارم!»----- ۱۱۲۲
- ۶ / ۳۸ مردی که بوی قَطْران می‌داد----- ۱۱۲۳
- ۶ / ۳۹ قاتل حبیب بن مظاهر----- ۱۱۲۴
- سخنی در باره سرانجام قاتلان امام علیه السلام و کسانی که ایشان را در برابر دشمن، تنها گذاشتند----- ۱۱۲۵
- اشاره----- ۱۱۲۵
- نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله----- ۱۱۲۵
- سرنوشت فاجعه‌آفرینان کربلا----- ۱۱۲۵
- اشاره----- ۱۱۲۵
۱. زوال حکومت خاندان ابو سفیان----- ۱۱۲۵
۲. کوتاهی عمر و بیماری‌های خطرناک----- ۱۱۲۶
۳. کشته شدن بسیاری از آنان در قیام مختار----- ۱۱۲۷
۴. سلطه حجاج بن یوسف----- ۱۱۲۷
۵. سخت‌ترین کیفرها در آخرت----- ۱۱۲۸
- بخش هشتم: عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام----- ۱۱۲۹
- فصل یکم: سوگواری----- ۱۱۲۹
- ۱ / ۱ تشویق به سوگواری برای امام حسین علیه السلام----- ۱۱۲۹
- ۱ / ۲ سوگواری در دهه اول محرم----- ۱۱۳۱
- ۱ / ۳ سال اندوه----- ۱۱۳۳
- ۱ / ۴ نخستین برگزار کننده سوگواری----- ۱۱۳۳
- ۱ / ۴ - ۱ سوگواری در کربلا----- ۱۱۳۴
- الف - مرثیه‌سرایی زینب علیها السلام بر جنازه برادر----- ۱۱۳۴
- ب - مرثیه‌سرایی امّ کلثوم----- ۱۱۳۴
- ج - مرثیه‌سرایی زنان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام عبور از کنار کشتگان----- ۱۱۳۵
- د - سوگواری پس از بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از شام----- ۱۱۳۶

- ه - مرثیه‌سرایی رباب ۱۱۳۶
- ۱ / ۴ - ۲ سوگواری در کوفه ۱۱۳۷
- الف - گریه کوفیان ، هنگام ورود اهل بیت امام علیه السلام به کوفه ۱۱۳۷
- ب - گریه مردم، پس از سخنرانی اُمّ کلثوم ۱۱۳۸
- ج - گریه مردم، پس از سخنرانی فاطمه صغرا ۱۱۳۸
- ۱ / ۴ - ۳ سوگواری در شام ۱۱۳۹
- الف - در مجلس یزید ۱۱۳۹
- ب - در منزل یزید ۱۱۳۹
- ۱ / ۴ - ۴ سوگواری در مدینه ۱۱۴۰
- الف - نخستین ناله‌ای که در مدینه بلند شد ۱۱۴۰
- ب - هنگام دریافت خبر ۱۱۴۱
- ج - هنگام بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۱۴۳
- د - مرثیه اُمّ البنین ۱۱۴۴
- ه - نوحه‌سرایی سه ساله برای امام حسین علیه السلام ۱۱۴۵
- و - تداوم سوگواری خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله تا کشته شدن ابن زیاد ۱۱۴۵
- ۱ / ۵ - نخستین سیاهپوش در سوگ امام حسین علیه السلام ۱۱۴۵
- ۱ / ۵ - ۱ اُمّ سلمه ۱۱۴۵
- ۱ / ۵ - ۲ زنان بنی هاشم ۱۱۴۶
- فصل دوم : مصیبت‌خوانی برای امام حسین علیه السلام ۱۱۴۶
- ۲ / ۱ تشویق به مصیبت‌خوانی برای امام حسین علیه السلام ۱۱۴۶
- ۲ / ۲ درود فرستادن بر امام حسین علیه السلام هنگام یاد کردن از ایشان ۱۱۴۷
- ۲ / ۳ به یاد مصیبت امام حسین علیه السلام بودن، در هنگام آشامیدن آب ۱۱۴۷
- ۲ / ۴ یادکرد مصیبت‌های امام حسین علیه السلام در محضر امام باقر علیه السلام ۱۱۴۹
- ۲ / ۵ یادکرد مصیبت‌های امام حسین علیه السلام در محضر امام صادق علیه السلام ۱۱۴۹

- ۶ / ۲ اندوه فراوان امام صادق علیه السلام به هنگام یادکرد مصیبت جدش ۱۱۵۲
- فصل سوم : اهمیت و آداب روز عاشورا ۱۱۵۲
- ۱ / ۳ بزرگی مصیبت عاشورا ۱۱۵۲
- ۲ / ۳ آداب روز عاشورا ۱۱۵۴
- ۳ / ۲ - ۱ تعطیل کردن کارهای روزانه ۱۱۵۴
- ۳ / ۲ - ۲ پرهیز از کامجویی ۱۱۵۴
- ۳ / ۲ - ۳ سوگواری در خانه ۱۱۵۵
- ۳ / ۲ - ۴ شدت اندوه و گریه ۱۱۵۶
- ۳ / ۲ - ۵ تسلیت گفتن به یکدیگر ، بدان گونه که روایت شده ۱۱۵۶
- ۳ / ۲ - ۶ نماز و دعا و زیارت، بدان گونه که روایت شده ۱۱۵۶
- سخنی در باره حکم روزه روز عاشورا ۱۱۶۲
- توضیحی در باره «أنا قتلُ العبرة» ۱۱۶۲
- فصل چهارم : گریستن و گریاندن بر سید الشهداء علیه السلام و یارانش ۱۱۶۳
- ۴ / ۱ تشویق به اندوه و گریه و بی‌تابی بر شهیدان کربلا ۱۱۶۳
- ۴ / ۲ ثواب گریه کردن بر آنان ۱۱۶۵
- ۴ / ۳ ثواب شعرخوانی در مصیبت آنان ۱۱۶۹
- ۴ / ۴ گریه آدم علیه السلام ۱۱۷۰
- ۴ / ۵ گریه ابراهیم علیه السلام ۱۱۷۱
- ۴ / ۶ گریه عیسی علیه السلام ۱۱۷۲
- ۴ / ۷ گریه پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش ۱۱۷۴
- ۴ / ۸ گریه پدرش امام علی علیه السلام ۱۱۷۶
- ۴ / ۹ گریه مادرش فاطمه علیها السلام دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ۱۱۷۸
- ۴ / ۱۰ گریه امام حسین علیه السلام بر خانواده و یارانش ۱۱۸۲
- ۴ / ۱۰ - ۱ گریه امام علیه السلام بر مسلم بن عقیل ۱۱۸۲

- ۱۱۸۲ - ۱۰ / ۴ - گریه امام علیه السلام بر قیس بن مُسَیْهر
- ۱۱۸۳ - ۱۰ / ۴ - گریه امام علیه السلام بر پسرش علی اکبر علیه السلام
- ۱۱۸۳ - ۱۰ / ۴ - گریه امام علیه السلام بر برادرش عُبَّاس علیه السلام
- ۱۱۸۳ - ۱۰ / ۴ - گریه امام علیه السلام بر قاسم بن حسن علیه السلام
- ۱۱۸۴ - ۱۰ / ۴ - گریه امام علیه السلام بر کودک کوچکش
- ۱۱۸۴ - ۱۰ / ۴ - گریه امام علیه السلام بر غلام تُرک
- ۱۱۸۵ - ۱۱ / ۴ - گریه خواهرش زینب علیها السلام
- ۱۱۸۵ - ۱۲ / ۴ - گریه امام زین العابدین علیه السلام
- ۱۱۸۹ - ۱۳ / ۴ - گریه امام باقر علیه السلام
- ۱۱۹۰ - ۱۴ / ۴ - گریه امام صادق علیه السلام
- ۱۱۹۱ - ۱۵ / ۴ - گریه امام کاظم علیه السلام
- ۱۱۹۱ - ۱۶ / ۴ - گریه امام رضا علیه السلام
- ۱۱۹۱ - ۱۷ / ۴ - آنچه از ناحیه مقدسه صادر شده
- ۱۱۹۲ - ۱۸ / ۴ - گریه برخی از صحابیان و تابعیان
- ۱۱۹۲ - ۱۸ / ۴ - ۱ ابن عُبَّاس
- ۱۱۹۳ - ۱۸ / ۴ - ۲ محمّد بن حنفیه
- ۱۱۹۳ - ۱۸ / ۴ - ۳ زید بن ارقم
- ۱۱۹۴ - ۱۸ / ۴ - ۴ نعمان بن بشیر
- ۱۱۹۴ - ۱۸ / ۴ - ۵ حَسَن بَصْرَی
- ۱۱۹۵ - ۱۸ / ۴ - ۶ ربیع بن حُثَیم
- ۱۱۹۵ - ۱۹ / ۴ - گریه فرشتگان
- ۱۱۹۶ - ۲۰ / ۴ - گریه جَنّیان
- ۱۱۹۶ - ۲۱ / ۴ - گریه حیوانات گوناگون
- ۱۱۹۶ - ۲۲ / ۴ - گریه دوزخ

۱۱۹۶	۴ / ۲۳ گریه آسمان و زمین و همه چیز
۱۱۹۷	۴ / ۲۴ گریه دشمنان و تنهاگذارندگان امام علیه السلام
۱۱۹۷	اشاره
۱۱۹۷	الف - گریه یزید
۱۱۹۸	ب - گریه عمر بن سعد
۱۱۹۹	ج - گریه سپاه عمر بن سعد
۱۱۹۹	د - گریه غارتگران خیمه‌ها
۱۲۰۰	ه - گریه کوفیان
۱۲۰۱	سخنی درباره شادی و غم در غیر انسان
۱۲۰۱	فصل پنجم : دو زیارت منسوب به ناحیه مقدسه
۱۲۰۲	زیارت نخست ، به روایت «المزار الکبیر»
۱۲۱۱	۵ / ۲ زیارت دوم ، به روایت «الإقبال»
۱۲۲۱	سخنی درباره میزان اعتبار دو زیارت منسوب به ناحیه مقدسه
۱۲۲۱	اشاره
۱۲۲۱	میزان اعتبار زیارت نخست (مشهور به «زیارت ناحیه مقدسه»)
۱۲۲۲	میزان اعتبار زیارت دوم (مشهور به «زیارت شهدا»)
۱۲۲۳	فهرست منابع و مآخذ
۱۲۵۹	درباره مرکز

شهادت‌نامه امام حسین (ع) بر پایه منابع معتبر برگرفته از دانشنامه امام حسین (ع)

مشخصات کتاب

سرشناسه : محمدی ری شهری، محمد، ۱۳۲۵ -

عنوان قراردادی : دانشنامه امام حسین علیه السلام، بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ. برگزیده

عنوان و نام پدیدآور : شهادت‌نامه امام حسین (ع) بر پایه منابع معتبر برگرفته از دانشنامه امام حسین (ع) / محمدی ری شهری با همکاری سید محمود طباطبایی نژاد، سیدروح الله سیدطباطبایی؛ [مترجمان مهدی مهریزی، عبدالهادی مسعودی، محمد مرادی]؛ گزینش مرتضی خوش نصیب.

مشخصات نشر : قم : موسسه علمی فرهنگی دارالحديث، سازمان چاپ و نشر، ۱۳۸۹.

مشخصات ظاهری : ۱۰۸۳ ص.

فروست : پژوهشکده علوم و معارف حدیث؛ ۲۲۳.

شابک : ۱۵۰۰۰۰ ریال ۹۷۸-۹۶۴-۴۹۳-۵۴۲-۸.

وضعیت فهرست نویسی : فایا

موضوع : حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴ - ۶۱ ق - سرگذشتنامه

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ ق.

موضوع : واقعه کربلا، ۶۱ ق - شهیدان

شناسه افزوده : طباطبائی نژاد، محمود، ۱۳۴۰ -

شناسه افزوده : سیدطباطبایی، سید روح الله

شناسه افزوده : مهریزی، مهدی، ۱۳۴۱ -، مترجم

شناسه افزوده : مسعودی، عبدالهادی، ۱۳۴۳ -، مترجم

شناسه افزوده : مرادی، محمد، مترجم

شناسه افزوده : خوش نصیب، مرتضی، ۱۳۴۲ -

رده بندی کنگره : BP۴۱/۴م۳۴۳۵ ۲۰۱۷د ۱۳۸۹

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۲۶۴۹۳۶۱

پیش گفتار

اشاره

بررسی جامع و همه جانبه زندگی پیشوایان دینی (پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام)، از آن رو که به فهم درست گفتار، رفتار و موضعگیری آنان در شرایط گوناگون می انجامد، ضروری است؛ زیرا نگاه تجزیه ای و تک بعدی، از آفت بدفهمی مصون نیست. در نگاه جامع می توان رشته پیوند حلقه های به ظاهر گسسته را پیدا کرد، چنان که با همین نگاه می توان تعارض ظاهری برخی سخنان و رفتارها را برطرف ساخت.

این جامع‌نگری، تنها با پژوهش‌های علمی و روشمند در باره هر یک از این پیشوایان، تحقق می‌یابد که لازمه آن، حضور محققان با تخصص‌های گوناگون در مراحل مختلف پژوهش است. به انجام رساندن چنین پژوهش‌هایی، سالیان درازی است که دغدغه این جانب و همکارانم در پژوهشکده علوم و معارف حدیث است.

دانش‌نامه امیر المؤمنین علیه السلام که در سال ۱۳۷۹ منتشر شد، ۱۰ نخستین اثر از این گونه پژوهش بود که پس از مدّت‌ها تلاش، به ثمر نشست و در جامعه علمی داخل و خارج کشور، بازتاب‌های بسیار مثبت داشت. دومین اثر از این مجموعه نیز کتابی است با عنوان دانش‌نامه امام حسین علیه السلام که به لطف الهی در سال ۱۳۸۸ پس از سال‌ها مطالعه و تحقیق، با همکاری جمعی از پژوهشگران پژوهشکده، به انجام رسید و در جای خود، مورد توجه ویژه فرهیختگان و عموم خوانندگان قرار گرفت. در این کتاب، تلاش شده است تا زوایای مختلف زندگانی امام حسین علیه السلام (و از آن جمله حماسه تاریخ‌ساز کربلا)، به تفصیل، مورد بررسی و پژوهش قرار گیرد.

ناگفته پیداست که امام حسین علیه السلام در میان شیعیان و عموم مسلمانان و حتی دیگر جوامع، بیشتر با حادثه عاشورا - که درخشان‌ترین بخش زندگی ایشان است -، شناخته شده است. البته اگر گزارش این بخش از زندگی ایشان با دیگر بخش‌های آن همراه گردد، شناخت کامل‌تری به دست می‌دهد. از این رو، تلاش شد تا در دانش‌نامه یاد شده، تمام مقاطع زندگی امام حسین علیه السلام بازگو شود، هر چند حساسیت و بزرگی حادثه عاشورا ایجاب می‌کرد که نسبت به آن مقطع، بررسی علمی درخور انجام گیرد که این مهم نیز در حدّ توان، به منصّه ظهور رسید. این کوشش‌ها با این هدف سامان یافت که بتواند تاریخ زندگی نورانی و افتخارآمیز حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السلام و بویژه حماسه کربلا را، هر چه کامل‌تر، دقیق‌تر و با شیوه‌های علمی به خوانندگان، منتقل نماید. ۱. دانش‌نامه امیر المؤمنین علیه السلام بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، در چهارده جلد (سیزده جلد متن عربی - فارسی و یک جلد ویژه فهرست‌ها و نمایه) و نیز خلاصه‌ای از آن در یک جلد، با عنوان: گزیده دانش‌نامه امیر المؤمنین علیه السلام، هم اکنون در دسترس علاقه‌مندان است.

به نمایش گذاشتن نسخه‌ای از انسان کامل و قرآن ناطق

واقعیت، این است که امام حسین علیه السلام، با بهره‌گیری از فرصت گران‌قدر کربلا، نسخه کاملی از قرآن ناطق و انسان کامل را در برابر چشم جهانیان، به نمایش گذاشت و حماسه‌ای بی‌نظیر، پدید آورد. در این حماسه، انواع خصلت‌های والای انسانی، همچون: صبر و استقامت، ایثار و از خود گذشتگی، کرامت و عزّت نفس، آزادی‌خواهی، صداقت و حفظ آرامش روانی در سخت‌ترین شرایط زندگی (در برابر انواع پستی‌ها، جنایت‌ها، قساوت‌ها و بی‌رحمی‌ها)، به گونه‌ای جلوه یافته که فرشتگان الهی، شگفت‌زده شده‌اند. ۱.

این نمایش، به قدری صریح، روشن، آشکار و عمومی بود که حتی دشمنان امام علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام نیز توانستند آن را تحریف کنند و چهره درخشان ابا عبد الله الحسین علیه السلام و قیام الهی او را به گونه‌ای دیگر، جلوه دهند.

بزرگ‌ترین درس عاشورا

تاریخ عاشورا، درس‌های اخلاقی، سیاسی و اجتماعی ارزنده و متنوعی را به امت اسلامی، بلکه به همه آزادی‌خواهان راستین، ارائه می‌کند؛ لیکن بزرگ‌ترین درس آن، هشدار نسبت به استحاله فرهنگی و سیاسی یک جامعه ارزش‌مدار است. این درس، خصوصاً برای ملت ایران - که با الهام گرفتن از فرهنگ عاشورا و رهبری یکی از فرزندان راستین ابا عبد الله الحسین علیه السلام، امام خمینی رحمه الله علیه، انقلابی را بر پایه ارزش‌های اسلامی پدید آوردند -، فوق العاده مهم، بیدار کننده و عبرت‌آموز است.

واقعیت، این است که تاریخ عاشورا، از ظرفیت بی‌بدیلی در هدایت انسان‌ها و ساختن جامعه آرمانی انسانی و مبتنی بر ارزش‌های اسلامی، برخوردار است و با توجه به این ظرفیت فرهنگی، راز این حدیث نبوی گشوده می‌گردد که: در حساس‌ترین نقطه عرش الهی، از حسین، به عنوان «چراغ هدایت» و «کشتی نجات»، یاد شده است. متن حدیث، چنین است:

إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي السَّمَاءِ أَكْبَرُ مِنْهُ فِي الْأَرْضِ؛ وَ إِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ عَنْ يَمِينِ عَرْشِ ۱. «وَقَدْ عَجَبْتُ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَوَاتِ» (المزار الکبیر: ص ۵۰۴. نیز، ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۲۳۰ و ۳۰۲).

اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: مِصْبَاحٌ هُدًى، وَ سَفِينَةٌ نَجَاةٌ ۱.

حسین بن علی علیه السلام، در آسمان، مقامی برتر از زمین دارد؛ چرا که در سمت راست عرش الهی، در باره او نوشته شده است:

چراغ هدایت و کشتی نجات!

بی تردید، همه امامان اهل بیت علیهم السلام، چراغ هدایت و کشتی نجات اند؛ اما ظرفیت فرهنگی تاریخ عاشورا، سبب شده است که نام امام حسین علیه السلام بدین عنوان به ثبت برسد.

آری! بهره‌گیری صحیح از این ظرفیت می‌تواند نه تنها ملت‌های مسلمان، بلکه جهان را از بن‌بست اجتماعی، فرهنگی و سیاسی‌ای که امروز گرفتار آن است، نجات دهد.

این است راز آن همه تأکید اهل بیت علیهم السلام بر زنده نگه داشتن عاشورا، رفتن به کربلا و زیارت سید الشهداء.

ضرورت بازنگری تاریخ عاشورا

ظرفیت گسترده فرهنگی واقعه عاشورا و جایگاه ویژه آن در جهان اسلام، بویژه نزد پیروان اهل بیت علیهم السلام، ایجاب می‌کند که موضوع نهضت حسینی، به عنوان یکی از اصلی‌ترین مسائل مطرح در مکتب تشیع، در حوزه‌های علمی و دانشگاه‌ها، توسط توانمندترین دانشمندان و کارشناسان، مورد تحقیق و تدقیق قرار گیرد و نخبگان آشنا با قرآن و حدیث و تاریخ اهل بیت علیهم السلام، ضمن جمع‌آوری، جمع‌بندی و ارزیابی گزارش‌های تاریخی، ابعاد متنوع و آموزنده این حماسه سرشار از هدایت، عزت و سعادت را تبیین و تفسیر نمایند.

اما با کمال تأسف، باید گفت که عدم توجه لازم از جانب حوزه‌های علمی و شخصیت‌های بزرگ علمی شیعه به این مسئله بسیار مهم، از یک سو، و گریه خوردن مراسم عزاداری سید الشهداء علیه السلام با معیشت شماری از مردم، از سوی دیگر، سبب شده است که در بسیاری از مجالس عزاداری امام حسین علیه السلام، تحریک عواطف مردم، جای‌گزین تبیین اهداف بلند نهضت حسینی گردد و بدین سان، نه تنها بازار گزارش‌های ضعیف و بی‌ریشه‌ای که جنبه عاطفی آنها قوی است - هر چند خلاف شأن و منزلت اهل بیت علیهم السلام اند -، رونق یابد، بلکه به تعبیر استاد شهید مطهری، با این استدلال ماکیاوولی که «هدف، وسیله را توجیه می‌کند»، راه برای جعل و دروغ در مرثیه‌سرایی، هموار شود. ۲. نمونه‌هایی از این گزارش‌ها را با نقد شهید مطهری بنگرید:

- «هاشم بن عتبة مرقال، با نیزه‌ای به طول هجده گز، به یاری امام حسین علیه السلام آمد»، ۳. در حالی ۱. عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۵۹، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۲ ص ۷۲ ح ۴۲۸. ۲. ر. ک: حماسه حسینی: ج ۱ ص ۴۸. ۳. ر. ک: مُخْرَقُ الْقُلُوب: ص ۱۵۲. نیز، ر. ک: روضه الشهداء: ص ۳۰۱ که در ادامه دارد: «نیزه‌ای چون مار ارقم در دست گرفته».

که او از یاران امام علی علیه السلام بود و حدود بیست سال پیش از واقعه عاشورا، در جنگ صفین، کشته شده بود!

- «عمر بن سعد، یک میلیون و ششصد هزار نفر از مردم کوفه را به کربلا آورد»، ۱. در صورتی که در آن زمان، جمعیت کل کوفه، حدود یکصد هزار نفر بوده است!

- «امام حسین علیه السلام، در روز عاشورا، سیصد هزار نفر را به دست خود، هلاک گردانید»، ۲. در صورتی که اگر امام علیه

السلام در هر ثانیه ، یک نفر را کشته باشد ، برای کشتن سیصد هزار نفر ، ۸۳ ساعت و بیست دقیقه ، وقت لازم است!

- «حضرت ابو الفضل علیه السلام ، روز عاشورا ، ۲۵ هزار نفر را کُشت» ، ۳،

که با محاسبه‌ای که بدان اشاره شد ، کُشتن این شمار از دشمن ، نزدیک به هفت ساعت ، وقت می‌خواهد !

نویسنده گزارش‌های یاد شده ، گویا با هدف ایجاد فرصت لازم برای عملیات مورد اشاره ، مدّعی می‌شود که روز عاشورا ، ۷۲ ساعت طول کشیده است! ۴! ۵

از این دست گزارش‌ها در کتاب‌هایی که با عنوان «منابع ضعیف یا غیر قابل استناد» در صفحات آینده معرّفی می‌شوند ، فراوان است .
۶. البته باید مطالبی را هم که به عنوان «زبان حال» از سوی روضه‌خوانان و مرثیه سرایان ، مطرح و به تدریج ، به «زبان قال» تبدیل شده و می‌شود ، به فهرست گزارش‌های ضعیف ، افزود !

باری ، پاسخگو نبودن پژوهشگران و صاحب‌نظران این عرصه به نیازهای جدّی جامعه در زمینه تاریخ صحیح و اهداف بلند نهضت حسینی ، سبب شده است که شمار کتاب‌هایی که خصوصاً در عصر حاضر در باره امام حسین علیه السلام تألیف شده‌اند ، به صدها و بلکه هزاران عنوان برسد ، و در عین حال ، کتاب‌های مستند و قابل اعتماد در جهت تبیین صحیح تاریخ نهضت حسینی و اهداف و آرمان‌های آن ، بسیار اندک باشند . از این رو ، در جامعه امروز ایران - که انقلاب اسلامی آن ، با الهام از نهضت عاشورا به ثمر رسیده و سومین دهه خود را نیز پشت سر گذاشته است - ، بازنگری و بازنگاری تخصصی تاریخ عاشورا و پاک سازی آن از مطالب آماده نشر گردید - که اینک پیش روی شماست - . ۱. أسرار الشهادات (أسرار الشهادة) : ج ۳ ص ۳۹ . ۲. ر . ک : أسرار الشهادات (چاپ قدیم) : ص ۳۴۵ . این مطلب در چاپ جدید (ج ۳ ص ۳۵) حذف شده است . ۳. أسرار الشهادات : ج ۳ ص ۳۶ . ۴. ر . ک : أسرار الشهادات : ج ۳ ص ۳۵ - ۳۹ . ۵. پایان نقل از شهید مطهری (ر . ک : حماسه حسینی : ج ۱ ص ۲۸ - ۲۹) . ۶. ر . ک : ص ۲۳ (منابع غیر قابل استناد)

قدردانی و سپاس

در این جا ، از همه پژوهشگران گران‌قدری که به گونه‌ای در تدوین دانش‌نامه امام حسین علیه السلام و شهادت‌نامه امام حسین علیه السلام سهیم بوده‌اند ، خصوصاً گروه «سیره‌نگاری» پژوهشکده علوم و معارف حدیث و بویژه آقایان سید محمود طباطبایی نژاد و سید روح الله سید طباطبایی - که در مرحله تألیف ، معاونت پژوهش مزبور را به عهده داشته‌اند - ، صمیمانه سپاس‌گزاری می‌کنم . همچنین از فرهیختگان گران‌مایه آقایان : عبد الهادی مسعودی ، مهدی مهریزی ، محمّد مرادی و محمّد خنیفرزاده - که ترجمه دانش‌نامه امام حسین علیه السلام به قلم شیوای ایشان است - ، قدردانی و تشکر می‌نمایم و برای همه آنان ، از خداوند مَنَّان ، پاداشی درخور فضلش ، مسئلت دارم .

اللّٰهُمَّ ارْزُقْنَا شَفَاعَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْوُرُودِ وَ تَبَّتْ لَنَا قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَكَ مَعَ الْحُسَيْنِ وَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ الَّذِينَ بَدَلُوا مَهَجَهُمْ دُونَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

محمّد محمّدی ری شهری

۱۷ مرداد ۱۳۸۹

۲۷ شعبان ۱۴۳۱ . جلد پانزدهم این کتاب ، به فهرست‌ها و نمایه اختصاص داشت که با اندکی تأخیر ، منتشر گردید .

در باره این کتاب

برای آشنایی بیشتر خوانندگان محترم با ساختار و چگونگی تدوین این شهادت‌نامه ، ۱ یادآور می‌شود که : دانش‌نامه امام حسین

علیه السلام، از پانزده بخش (در حجم بیش از ۶۶۰۰ صفحه)، تشکیل شده است که فهرست اجمالی آنها، عبارت است از:

درآمد: کتاب‌شناسی، اهداف عاشورا، عزاداری و ...

یک: زندگی خانوادگی سید الشهداء علیه السلام

دو: فضیلت‌ها و ویژگی‌های امام حسین علیه السلام

سه: دلایل امامت امام حسین علیه السلام و فرزندانش

چهار: امام حسین علیه السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، تا شهادت پدر

پنج: امام حسین علیه السلام پس از شهادت پدر، تا قیام عاشورا

شش: پیشگویی درباره شهادت امام حسین علیه السلام

هفت: از مدینه تا ورود به کربلا

هشت: از ورود به کربلا تا شهادت

نه: وقایع پس از شهادت

ده: بازتاب شهادت امام علیه السلام و فرجام دشمنان ایشان

یازده: عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام

دوازده: نمونه مرثیه‌های سروده شده در سوک ایشان در طول تاریخ

سیزده: زیارت امام حسین علیه السلام^۱. مقصود، شیوه‌نامه تدوین نیست. شیوه‌نامه تدوین این کتاب (شامل گزارش روش‌ها و

فرایندهای: گزینش متون، مصدربایی، چینش متون، صدرنویسی، ارجاع دهی، درج نسخه‌بدل‌ها، شرح لغات و اعلام، و ...)،

همان است که در آغاز دانش‌نامه امام حسین علیه السلام (ج ۱ ص ۱۱۷ - ۱۲۵) و با تفصیل بیشتر، در آغاز دانش‌نامه قرآن و حدیث

(ج ۱ ص ۸۷ - ۱۰۰) آمده است و تقریباً در تمامی آثار دانش‌نامه‌ای دار الحدیث، مشترک است. در این جا، تنها افزودن این نکته

را مفید می‌دانیم که: حرف «ح» در پانوش‌ها، صرفاً نشانه است و کاربردی اعم از «حدیث» دارد و برای بیان شماره هر گزارش

شماره‌داری (اعم از: حدیث، حکایت، حکمت و ...) به کار رفته است. از آن، آثار تألیف شده تا قرن نهم.

بدین ترتیب، در کتاب حاضر، مقتل‌نگاری‌های قرن دهم هجری به بعد، به دلایلی که در «کتاب‌شناسی تاریخ عاشورا و عزاداری»

بدانها اشاره می‌شود،^۳ مورد استناد نیستند، جز با هدف نقد (یا اهدافی مانند آن)، که در این صورت، به معتبر نبودن گزارش، اشاره

خواهد شد.

البته توجه به این نکته ضروری است که در پژوهش‌های تاریخی، سختگیری‌هایی که در باره روایات فقهی وجود دارد، معمول

نیست؛ بلکه بیشتر، چگونگی گزارش و استواری یا ناستواری متن، مورد توجه است و برای رسیدن به حقیقت، باید از قرائن

مختلف، بهره گرفت. بر این اساس، در جمع‌آوری گزارش‌ها و گزینش آنها، افزون بر تلاش برای مستند کردن آنها به منابع معتبر،

اصلی‌ترین معیار را «نقد متن» قرار داده‌ایم و کوشیده‌ایم تا از راه تأیید مضمون گزارش‌ها با قرائن عقلی و نقلی، برای پژوهشگر،

نوعی اطمینان به گزارش، حاصل شود. از این رو، احادیث مُنکر را نیاورده‌ایم، گرچه در منابع معتبر آمده باشند، و اگر در موارد

خاصی، گزارش غیر معتبری را عرضه کرده‌ایم، چرایی آن را توضیح داده‌ایم.

گزارش اجمالی بخش‌های مختلف کتاب حاضر، از این قرار است:

۱. البته برای تکمیل بحث در شماری از متن‌ها و تحلیل‌ها، از سایر بخش‌های دانش‌نامه (یعنی بخش‌های غیر مرتبط با حماسه کربلا)

نیز مطالبی اخذ و افزوده شده است؛ ولی برای کاستن از حجم این مجموعه، برخی تحلیل‌ها (بویژه در بخش یکم) و زندگی‌نامه‌ها

، نسبت به اصل آنها در دانش‌نامه، قدری تلخیص شده‌اند. همچنین در پانوش‌ها، به ذکر دو منبع، بسنده شده و برخی

توضیحات، حذف گردیده‌اند. پس طبعاً در همه این موارد، خوانندگان علاقه‌مند به مطالعه عمیق‌تر و پژوهش بیشتر، باید به اصل دانش‌نامه مراجعه نمایند. شایان ذکر است که روایات و گزارش‌های بخش‌های سوم تا آخر کتاب حاضر، بدون تلخیص، از دانش‌نامه امام حسین علیه السلام اخذ شده‌اند و تفاوت آنها فقط از جهت تلخیص پانوش‌هاست. ۲. از دانش‌نامه امام حسین علیه السلام، تا کنون، چهار اثر، استخراج (گزینش) شده است: ۱) گزیده دانش‌نامه امام حسین علیه السلام، ۲) حکمت‌نامه امام حسین علیه السلام، ۳) شهادت‌نامه امام حسین علیه السلام، ۴) گزیده شهادت‌نامه امام حسین علیه السلام. ۳. ر. ک: ص ۲۳ (منابع غیر قابل استناد).

بخش یکم: از مهم‌ترین مباحث مربوط به حماسه عاشورا

در بخش نخست این کتاب، تحلیل‌ها و مقالات تفصیلی پراکنده در دانش‌نامه امام حسین علیه السلام که با موضوع کتاب شهادت‌نامه تناسب بیشتری داشته‌اند، در کنار هم گردآوری و البته اندکی تلخیص شده‌اند.

بخش دوم: زندگی خانوادگی سید الشهدا علیه السلام

برای آشنایی اجمالی خوانندگان با زندگی و احوال شخصی ابا عبد الله الحسین علیه السلام گزیده‌ای از بخش یکم دانش‌نامه در باره چگونگی تولد، نام‌گذاری، ویژگی‌های ظاهری، چگونگی پرورش، همسران و شمار فرزندان امام حسین علیه السلام، در شش فصل، ارائه شده است.

بخش سوم: پیشگویی در باره شهادت امام حسین علیه السلام

در این بخش، خبرهای آسمانی رسیده در باره شهادت امام حسین علیه السلام، و پیشگویی‌های پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام و دیگر پیشوایان و بزرگان در باره شهادت امام حسین علیه السلام، در قالبی نظام‌یافته ارائه شده است. به علاوه، قطعیت صدور این دسته از روایات، مورد تأکید قرار گرفته و توضیح داده شده که مقدر بودن شهادت امام حسین علیه السلام و پیشگویی آن، منافاتی با اراده و اختیار او ندارد.

بخش چهارم: خروج امام حسین علیه السلام از مدینه، تا ورود به کربلا

در این بخش، رخدادهای مهمی مانند: امتناع امام علیه السلام از بیعت با یزید، خروج امام علیه السلام از مدینه، فعالیت‌های ایشان در مکه، اعزام مسلم علیه السلام به عنوان نماینده خود به کوفه، حوادث کوفه و شهادت مسلم و جمعی دیگر از یاران امام علیه السلام و نیز زندانی شدن شماری دیگر از آنان، پیشنهادهای مختلف به امام علیه السلام مبنی بر نرفتن به کوفه، حرکت امام علیه السلام به سوی کربلا و حوادث مسیر مکه تا کربلا، گزارش شده است.

بخش پنجم: از رسیدن امام حسین علیه السلام به کربلا تا شهادت ایشان

در این بخش، متون مربوط به حادثه جان‌گداز عاشورا، از آغاز ورود امام حسین علیه السلام به کربلا تا شهادت یاران، فرزندان، برادران، برادرزادگان، خواهرزادگان و عموزادگان ایشان و سرانجام، شهادت خود امام علیه السلام، به تفصیل، گزارش شده است.

بخش ششم: وقایع پس از شهادت امام حسین علیه السلام

در بخش پنجم، حوادثی که پس از شهادت امام حسین علیه السلام به وقوع پیوست، پدیده‌های خارق العاده‌ای که در منابع معتبر گزارش شده‌اند، چگونگی دفن شهدا، سرنوشت سرهای مقدس شهدا و کراماتی که از سر مقدس سید الشهداء علیه السلام دیده شد، حوادث مربوط به حرکت خاندان ابا عبدالله علیه السلام از کربلا به کوفه و از کوفه تا شام و بازگشت آنها از شام به مدینه، ارائه می‌شود.

بخش هفتم: بازتاب شهادت امام حسین علیه السلام و فرجام کسانی که در کشتن او و یارانش نقش داشتند

در این بخش، متن گزارش‌های مربوط به بازتاب شهادت سید الشهداء و یارانش در میان قاتلان آنها و خانواده‌های قاتلان و نیز در میان شخصیت‌های برجسته آن روز جهان اسلام و در جامعه عراق و حجاز، مطرح می‌گردد و در ادامه، سرنوشت شوم کسانی که در این حادثه نقش داشتند و نیز مردمی که از یاری کردن امام علیه السلام سر باز زدند، تبیین شده است.

بخش هشتم: عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام

در این بخش - که بخش پایانی کتاب است -، احادیث متعددی در سفارش به عزاداری، مصیبت‌خوانی و گریستن و گریانیدن برای سالار شهیدان و معرفی نخستین عزاداران امام علیه السلام پس از واقعه کربلا، اهمیت ویژه روز عاشورا و آداب این روز و نیز سوگمندی جهان آفرینش در مصیبت‌های سالار شهیدان، گزارش شده است.

این بخش، با دو زیارت منسوب به ناحیه مقدسه (امام مهدی علیه السلام) پایان می‌یابد.

گفتنی است که نقشه‌های مربوط به قیام عاشورا نیز در پایان کتاب، قرار گرفته‌اند. ۱۱. شایان ذکر است که تمامی نقشه‌های طراحی شده برای دانش‌نامه امام حسین علیه السلام (پنج نقشه)، به همراه تمامی نقشه‌های طراحی شده برای دانش‌نامه امیر المؤمنین علیه السلام (دوازده نقشه)، با توضیحات لازم در باره نقشه‌ها، به صورت کتابی مستقل، با عنوان: اطلس غدیر و عاشورا (جغرافیای تاریخی وقایع عصر امیر المؤمنین و سید الشهداء)، در قطع رحلی، توسط انتشارات دار الحدیث، منتشر شده است.

بخش یکم: مهم‌ترین مباحث مربوط به حماسه عاشورا

فصل یکم: کتاب‌شناسی تاریخ عاشورا

اشاره

در باره تاریخ نهضت امام حسین علیه السلام و بویژه عاشورا و نیز در موضوع عزاداری بر امام حسین علیه السلام و نقل مقتل ایشان، کتاب‌های بسیاری در طول تاریخ، نگاشته شده است که این، خود، نشان از اهتمام عالمان و محققان مسلمان، بدین مسئله دارد. ۲. این منابع از لحاظ اعتبار و دقت در نقل و تحلیل، یکسان نیستند و می‌توان آنها را به دو دسته کلی: قابل استناد و غیر قابل استناد (ضعیف)، تقسیم کرد. البته این تقسیم‌بندی فقط در کتاب‌هایی صادق است که در دسترس اند؛ زیرا دسته دیگری از منابع - که «منابع مفقود» نامیده می‌شوند -، تنها در فهرست‌نامه‌ها مورد اشاره قرار گرفته‌اند و اکنون دسترس مستقیم به آنها ممکن نیست، هر چند برخی اخبارشان، به کتاب‌های دیگر، راه یافته است.

بنا بر این، برای هر پژوهشی در باره تاریخ عاشورا و عزاداری، چهار دسته منبع وجود دارد:

۱. منابع قابل استناد،
 ۲. منابع غیر قابل استناد،
 ۳. منابع معاصر،
 ۴. منابع مفقود ۳.
- مقصود از منابع قابل استناد، آن دسته از منابع اند که هویت تاریخی دارند و نویسندگان آنها، معین، شناخته شده و از عالمان روشمند بوده‌اند، هر چند دیده نقد خود را بر یکایک روایات آنان، باز نگاه می‌داریم. ۱. این فصل، با همکاری فاضل ارجمند جناب آقای عبد الهادی مسعودی، نگارش یافته است. ۲. جهت آگاهی بیشتر، ر. ک: کتاب‌شناسی تاریخی امام حسین علیه السلام، محمد اسفندیاری؛ کتاب‌شناسی امام حسین علیه السلام، نجفقلی حبیبی (که در کتاب اول، بیش از هزار اثر و در کتاب دوم، ۸۷۹ اثر، معرفی شده است)؛ معرفی و نقد منابع عاشورا، سید عبد الله حسینی؛ پژوهشی در مقتل‌های فارسی، محمد علی مجاهدی؛ کتاب‌شناسی امام حسین علیه السلام: کتاب‌نامه، حشمت الله صفرعلی‌پور و دیگران؛ عاشورا نامه: ج ۴ (کتاب‌شناسی)؛ «مآخذشناسی عزاداری»، محمد نوری (چاپ شده در: فرهنگ اندیشه، ش ۱۷). ۳. در این کتاب، برای رعایت اختصار، در باره منابع مفقود، توضیحی ارائه نشده است. همچنین منابع قابل استناد و منابع معاصر، به اجمال معرفی شده‌اند. برای مطالعه بیشتر، ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱ ص ۵۱-۱۱۶.

منابع غیر قابل استناد یا ضعیف، منابعی داستانی، بی‌سند و بدون پشتوانه تاریخی اند که اخبار گزارش شده در آنها را تنها به شرط یافتن مؤیدهای تاریخی و تقویت شدن به وسیله منابع دسته نخست، می‌پذیریم.

در این جا، ابتدا منابع مهم قابل استناد (۳۳ کتاب)، به اجمال و سپس منابع ضعیف مشهور (ده کتاب) معرفی خواهند شد و در ادامه، ضمن اشاره‌ای به منابع معاصر، این نکته توضیح داده می‌شود که چرا در دانش‌نامه امام حسین علیه السلام، گزارش‌های منابع متأخر، مورد استناد قرار نگرفته‌اند.

الف - منابع قابل استناد

خوش‌بختانه منابع کهن متعدّد و قابل‌اتکایی در دست اند که به گزارش نهضت عاشورا پرداخته‌اند. این منابع را می‌توان به دو دسته: مستقل (منابعی که ویژه گزارش‌دهی از نهضت عاشورا و حماسه‌سازان این واقعه بی‌ظنیرند) و مشتمل (منابعی که تنها بخش‌ها یا فصل‌هایی از آنها، در باره قیام امام حسین علیه السلام است) تقسیم نمود.

ما در این جا، مشهورترین (و شاید مهم‌ترین) منابع قابل استناد را، به ترتیب تاریخی برمی‌شماریم. گفتنی است که این منابع، از اعتبار یکسانی برخوردار نیستند؛ اما همه آنها قابلیت ارجاع و استناد را دارند و به وسیله پژوهش‌های تاریخی روشمند، قابل بررسی و پذیرش اند. فهرست اجمالی مشهورترین (یا مهم‌ترین) منابع قابل استناد، ۲ به قرار زیر است:

۱. تَسْمِيَةُ مَنْ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ وَلَدِهِ وَ إِخْوَتِهِ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَ شِيعَتِهِ، اثر فضیل بن زبیر اسدی کوفی، از عالمان شیعی قرن دوم هجری. این اثر کم حجم، نخستین منبع مستقل موجود ۳ در باره حماسه‌سازان عاشورا است.

۲. کتاب الطبقات الکبیر (الطبقات الکبری)، اثر بزرگ و پر مراجعه محمد بن سعد بن منیع زُهری ۱. در این معرفی‌ها، از منابع زیر، بیش از همه، استفاده کرده‌ایم: کتاب‌شناسی تاریخی امام حسین علیه السلام، محمد اسفندیاری؛ عاشورا پژوهی، محمد صحتی سردودی؛ تأملی در نهضت عاشورا، رسول جعفریان؛ عاشورا نامه (مجموعه مقالات)، ج ۴ (کتاب‌شناسی‌ها)؛ کتاب‌های اسلامی: ش ۱۷ (مقاله «منابع تحریف‌گستر در تاریخ عاشورا»، سید حسن فاطمی). ۲. برای مطالعه تفصیلی در این باره، ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱ ص ۵۲ (منابع قابل استناد). ۳. ر. ک: کتاب‌شناسی تاریخی امام حسین علیه السلام: ص ۴۷ و ۷۴.

گفتنی است مقتل الحسین ابو مخنف لوط بن یحیی (م ۱۵۷ ق)، پیش از این کتاب، نوشته شده؛ امّا با وجود اعتبار فراوانی که محدّثان و مورّخان برای آن قائل شده‌اند، نسخه‌ای از آن در دسترس نیست. برای آشنایی بیشتر با این کتاب، ر. ک: ص ۲۵ (۱). مقتل الحسین علیه السلام المنسوب إلى أبي مخنف).

(م ۲۳۰ ق)، مشهور به «ابن سعد».

۳. الإمامة و السياسة، نوشته ابو محمد عبد الله بن مسلم بن قتيبة دینوری کوفی (۲۱۳ - ۲۷۶ ق).

۴. أنساب الأشراف، نوشته احمد بن یحیی بلاذری (م ۲۷۹ ق).

۵. الأخبار الطوال، نوشته ابو حنیفه احمد بن داوود دینوری (م ۲۸۲ یا ۲۹۰ ق).

۶. تاریخ یعقوبی، نوشته ابن واضح احمد بن ابی یعقوب اسحاق (م ۲۹۲ ق).

۷. تاریخ الأمم و الملوك (تاریخ الطبری)، نوشته ابو جعفر محمد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ق).

۸. الفتوح، نوشته ابو محمد احمد بن اعثم کوفی (م حدود ۳۱۴ ق).

۹. العقد الفرید، نوشته ابو عمر احمد بن محمد اندلسی (۲۴۶ - ۳۲۸ ق)، مشهور به ابن عبد ربّه.

۱۰. مقاتل الطالبیین، نوشته ابو الفرج علی بن حسین اموی اصفهانی (۲۸۴ - ۳۵۶ ق).

۱۱. المعجم الكبير، نوشته ابو القاسم سلیمان بن احمد بن ایوب شامی طبرانی (۲۶۰ - ۳۶۰ ق).

۱۲. شرح الأخبار، نوشته قاضی ابو حنیفه نعمان بن محمد تمیمی مغربی (م ۳۶۳ ق).

۱۳. کامل الزیارات، نوشته ابو القاسم جعفر بن محمد بن قولویه قمی (م ۳۶۸ ق)، معروف به ابن قولویه.

۱۴. الأمالی (أمالی الصدوق)، نوشته محمد بن علی بن حسین بن بابویه قمی (م ۳۸۱ ق)، مشهور به شیخ صدوق.

۱۵. المستدرک علی الصحیحین، نوشته ابو عبد الله محمد بن عبد الله شافعی (۳۲۱ - ۴۰۵ ق)، مشهور به حاکم نیشابوری.

۱۶. الإرشاد، نوشته ابو عبد الله محمد بن محمد بن نعمان بغدادی (۳۳۶ - ۴۱۳ ق)، مشهور به شیخ مفید.

۱۷. فضل زیارة الحسین علیه السلام، نوشته ابو عبد الله محمد بن علی بن حسن بن عبد الرحمان علوی شجری (۳۶۷ - ۴۴۵ ق).

۱۸. مصباح المتهجد، نوشته شیخ ابو جعفر محمد بن حسن طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ ق)، معروف به شیخ الطائفه.

۱۹. الأمالی الخمیسیّه، نوشته ابو الحسین یحیی بن حسین بن اسماعیل شجری (۴۱۲ - ۴۷۹ یا ۴۹۹ ق).

۲۰. روضه الواعظین و بصیره المتعظین، نوشته ابو علی محمد بن حسن بن علی (م ۵۰۸ ق)،

مشهور به قتال و ابن قتال نیشابوری.

۲۱. إعلام الوری بأعلام الهدی، نوشته امین الاسلام فضل بن حسن طبرسی (م ۵۴۸ ق)، مؤلف تفسیر گرانسنگ و مشهور مجمع البیان.

۲۲. مقتل الحسین علیه السلام، نوشته ابو المؤید موفّق بن احمد بن ابی سعید خوارزمی مکی (م ۵۶۸ ق)، مشهور به آخطب خوارزم.

۲۳. تاریخ مدینه دمشق، نوشته ابو القاسم علی بن حسن شافعی دمشقی (م ۵۷۱ ق)، مشهور به ابن عساکر.

۲۴. الخرائج و الجرائح، نوشته ابو الحسین سعید بن عبد الله بن حسین بن هبه الله (م ۵۷۳ ق)، مشهور به قطب الدین راوندی.

۲۵. مناقب آل ابی طالب، نوشته ابو جعفر رشید الدین محمد بن علی مازندرانی (م ۵۸۸ ق)، مشهور به ابن شهر آشوب.

۲۶. المزار الكبير، نوشته ابو عبد الله محمد بن جعفر مشهدی (م ۶۱۰ ق).

۲۷. الکامل فی التاریخ، نوشته ابو الحسن عزّ الدین علی بن محمد شیبانی جَزَری (م ۶۳۰ ق)، مشهور به ابن اثیر.

۲۸. مثير الأحزان و مُنیر سُبُل الأشجان، نوشته نجم الدین جعفر بن محمد حلی (م ۶۴۵ ق) مشهور به ابن نما.

۲۹. تذکره الخواص من الأئمة بذكر خصائص الأئمة عليهم السلام ، نوشته ابو المظفر يوسف بن قزغلی بن عبد الله (۵۸۱ - ۶۵۴ ق) ، مشهور به سبط ابن جوزی - که نوه ابن جوزی ابو الفرج عبد الرحمن بن علی است - .
۳۰. الملهوف علی قتلی الطفوف ، نوشته سید رضی الدین علی بن موسی بن جعفر حلّی (م ۶۶۴ ق) ، مشهور به سید ابن طاووس .
۳۱. كشف الغمّة فی معرفة الأئمة ، نوشته ابو الحسن علی بن عیسی بن ابی الفتح اربلی (م ۶۹۲ ق) .
۳۲. سیر أعلام النبلاء ، نوشته شمس الدین محمد بن احمد بن عثمان ذهبی (م ۷۴۸ ق) .
۳۳. البدایة و النهایة ، نوشته ابو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر (۷۰۱ - ۷۷۴ ق) ، معروف به ابن کثیر دمشقی . ۱. ابن طاووس ، مقتل دیگری نیز با نام مصرع الشّین فی قتل الحسین علیه السلام دارد که همچنان منتشر نشده مانده است و ارزش بررسی دارد (ر . ک : کتابخانه ابن طاووس : ص ۶۳ ش ۲۹) .

انسان را به آسانی نشان می‌دهند. مبنای ما در سنجش اعتبار و سندیت کتاب‌های نوشته‌شده در دوره‌های بعد نیز همین منابع کهن و مشترکات تاریخی ، در کنار حفظ معیارهای نقد متون و اسناد تاریخی است .

همچنین از آن جا که حادثه عاشورا، یکی از حماسی‌ترین جلوه‌های امامت شیعه است، گزارش‌ها و مآخذ را در باره عاشورا ، باید با سنج «عصمت امام» نیز سنجید و سیره رفتاری امامان شیعه را بر آنچه به آنان نسبت می‌دهند ، حاکم کرد .

بر این اساس، کتاب‌ها و منابعی که گزارش‌های خود را نقادی نکرده و آنها را با منابع اصلی تاریخی برابر ننموده و یا به تعارض آنها با سیره و کرامت و شخصیت امام حسین علیه السلام و یارانش

ب - منابع غیر قابل استناد

اشاره

حادثه عاشورا، از پیشامدهای شگفت تاریخ است که در آن ، قهرمانانی اندک‌شمار در برابر لشکری بزرگ از جنگجویان سفاک و بی‌رحم ، تا واپسین لحظه حیات و آخرین قطره خون ، مقاومت کردند و از همه چیز خود ، در راه محبوب خویش گذشتند. این مقاومت شجاعانه و فداکاری قهرمانانه، از آغازین لحظه‌های پیدایش ، در درازنای تاریخ تا کنون، چشم‌ها را خیره کرده و زبان‌ها و قلم‌ها را به سوی خود کشیده است.

تاریخ‌نگاران و سیره‌نویسان، از نخستین کسانی بوده‌اند که به گزارش این واقعه با بسیاری از رخداد‌های پیرامونی و حادثه‌های جزئی آن پرداختند و حتی آن مورّخان حکومتی‌ای که نان امویان را می‌خوردند ، نتوانستند آفتاب دلاوری‌ها، رشادت‌ها و حماسه‌های این تعداد به ظاهر اندک و به باطن، با همه انسانیت انسان‌ها برابر، را نادیده بگیرند و یا آن را زیر ابر تیره توجیه و تحریف، به تمامی پنهان کنند .

کتاب‌های تاریخ و سیره، چه در میان شیعیان و چه اهل سنت و حتی غیر مسلمانان، واقعه عاشورا را به عنوان یک نقطه عطف و یک پیشامد مسلم تاریخی ، گزارش کرده‌اند ، تا جایی که ارکان و وقایع اصلی آن ، از مشهورات، متواترات و قطعیات تاریخی است، هر چند تفصیل‌ها و جزئیات آن، مانند هر واقعه تاریخی دیگر ، با تفاوت‌هایی در نقل‌ها و یا کاستی‌ها و مبالغه‌هایی قابل انتظار ، همراه بوده است.

این ، در حالی است که با گذشت زمان و دورتر شدن از اصل واقعه، انتظار تغییر و تحریف ، بیشتر می‌شود و این ، همان نکته‌ای است که قاعده لزوم مراجعه به منابع کهن و نزدیک‌تر به حادثه تاریخی را مدلل می‌سازد. خوش‌بختانه منابع کهن تاریخی و سیره‌نگاری ، چنان دقیق و با تفصیل به عاشورا و کربلا پرداخته‌اند که غرض‌ورزی‌ها، اشتباهات و کم‌دقتی‌های همزاد انسان را به

آسانی نشان می‌دهند. مبنای ما در سنجش اعتبار و سندیت کتاب‌های نوشته‌شده در دوره‌های بعد نیز همین منابع کهن و مشترکات تاریخی، در کنار حفظ معیارهای نقد متون و اسناد تاریخی است.

همچنین از آن جا که حادثه عاشورا، یکی از حماسی‌ترین جلوه‌های امامت شیعه است، گزارش‌ها و مآخذ را در باره عاشورا، باید با سنج «عصمت امام» نیز سنجید و سیره رفتاری امامان شیعه را بر آنچه به آنان نسبت می‌دهند، حاکم کرد.

بر این اساس، کتاب‌ها و منابعی که گزارش‌های خود را نقادی نکرده و آنها را با منابع اصلی تاریخی برابر ننموده و یا به تعارض آنها با سیره و کرامت و شخصیت امام حسین علیه السلام و یارانش توجه نکرده‌اند، از دیدگاه ما، دچار ضعف اند و از گردونه اعتبار و نقل و استناد، خارج می‌شوند. هر اندازه تعداد گزارش‌های بدون اصل و سند و یا نامتجانس با شخصیت کرامت‌آمیز و عزتمند عاشورائیان در کتابی بیشتر باشد، بر ضعف آن کتاب، افزوده می‌شود و هر اندازه کمتر باشد، کتاب، اعتبار بیشتری دارد.

این، بدان معناست که نقد ما در این عرصه، متوجه کتاب و محتوای آن است و نه نویسنده و گردآورنده آن؛ زیرا برخی از مؤلفان این گونه کتاب‌ها، جزو کسانی هستند که از سر شیفتگی به شخصیت اعجاب‌انگیز امام حسین علیه السلام و همراهان ایشان در حماسه‌سازی‌شان در کربلا- و به پاس قدردانی از فداکاری‌های آنان، قلم به دست گرفته‌اند و بدون آن که تخصیص اصلی آنها تاریخ و سیره باشد، در عرصه‌ای قلم زده‌اند که تفاوت ماهیتی با اندوخته‌های علمی آنها (مانند فقه و تفسیر) داشته است.

به عبارت دیگر، احساس دین به امام حسین علیه السلام با شوری که از مطالعه نهضت عاشورا به هر انسانی دست می‌دهد، آمیخته شده و این مؤلفان شیفته را گاه به تساهل در رویارویی با گزارش‌های بی‌پایه کشانده و سبب شده که آنان حتی به گزارش‌های شفاهی‌ای که از زبان این و آن و یا برخی واعظان و مرثیه‌خوانان شنیده‌اند، اعتماد کنند و افزوده‌هایی را ناسازگار با واقعه اصلی عاشورا و در تعارض با اهداف آن، در کتاب‌های خود بیاورند، و این، چه بسا هم‌پایه استفاده از کتاب‌های کم‌اعتبار، مجهول و یا حتی مجعول است.

البته زمینه‌ها و عواملی، این جریان را شدت بخشیده‌اند که از جمله آنها، پیدایش سبک داستان‌پردازی و ارائه قرائت جذاب و مخاطب‌محور از واقعه عاشورا است؛ سبکی که بر پایه گرایش طبیعی انسان به حکایت و نقل هر چه زیباتر وقایع روی داده، شکل گرفت و میل فطری آدمیان به بزرگ داشتن و بزرگ تر کردن قهرمانان خود، به آن، کمک نمود.

در این میان، کسانی آیات و روایات باز دارنده از دروغ‌پردازی را با به کار بردن اصطلاح «زبان حال» کنار زدند و حتی در برخی نمونه‌های معدود، دروغ را جایز شمردند. راه یافتن این زبان تخیلی، احساسی و داستانی به منبر و مرثیه و تعزیه، چرخه نقل شفاهی و نگارش کتبی را کامل کرد و پس از مدتی، آنچه به عنوان مرثیه یا مدّاحی و نقل حکایت به منظور برانگیختن احساسات، ساخته و خوانده شده بود، به کتاب‌ها راه یافت و از سوی برخی - که میان منابع کهن و نزدیک به واقعه عاشورا و کتاب‌هایی که قرن‌ها پس از آن نگاشته شده‌اند، تفاوت چندانی نمی‌نهادند -، به صورت یک سند تاریخی و قابل ذکر در آمد.

همه اینها، افزون بر اشتباهات ناخواسته انسانی است که در نقل‌های تاریخی پیش می‌آیند، مانند: خطای حافظه در نقل شفاهی، یا خطای باصره در هنگام نوشتن که به گاه نگارش و قرائت نسخه‌ها پیش می‌آید، بویژه اگر نسخه، مغلوط یا بدخط باشد.

آنچه مایه امیدواری پژوهشگران است، شکل هرمی این جریان ناخجسته است، بدین معنا که هر چند ممکن است تعداد کتاب‌های کنونی‌ای که مطالب آمیخته از درست و نادرست دارند، فراوان به نظر برسد، اما پی‌یابی جریان نقل آنها، پژوهشگر را به تعداد انگشت‌شماری از منابع مشخص می‌رساند که سرچشمه ورود این ادبیات تخیلی و بدون پشتوانه تاریخی، به جریان گزارش دهنده حماسه کربلا هستند.

محققان دانش‌نامه امام حسین علیه السلام که کتاب حاضر نیز برگرفته از آن (و مشتمل بر بخش‌های مربوط به حماسه کربلا و شهادت ابا عبد الله الحسین علیه السلام و یاران او از آن کتاب) است، با بررسی صدها گزارش و مأخذیابی مرحله به مرحله هر یک

از آنها، اهمّ منابع غیر قابل استناد را شناسایی و ارزیابی و ضعف‌های آنها را گوشزد کرده‌اند. البته این، بدان معنا نیست که همه مطالب این کتاب‌ها، نادرست و تحریف شده‌اند؛ زیرا در این کتاب‌ها، گزارش‌های معتبری نیز از کتاب‌های کهن و اصلی تاریخ و سیره، نقل شده است. مقصود ما، آن است که در این دسته از منابع، گزارش‌های نادرست یا بدون منبع و پشتوانه تاریخی، به فراوانی یافت می‌شوند که نمی‌توان بر آنها اعتماد کرد و چه بسا با عملکرد و سیره رفتاری امام حسین علیه السلام و اهل بیت گرامی‌اش نیز ناسازگارند. بدین جهت است که مطالب یاد شده در این گونه کتاب‌ها، بدون ارزیابی، قابل استناد نیستند. این منابع، عبارت‌اند از:

۱. مقتل الحسین علیه السلام المنسوب إلى أبي مخنف

ابو مخنف لوط بن یحیی بن سعید (م ۱۵۸ ق)، از مورّخان مورد اعتماد و از اصحاب امام صادق علیه السلام است. او به احتمال فراوان، شیعه و البته مقبول مورّخان فریقین است و از این رو، تاریخ‌نگاران و سیره‌نویسان متعدّدی از کتاب او در باره قیام امام حسین علیه السلام نقل کرده‌اند. از این میان، می‌توان به: محمّد بن عمر واقدی (م ۲۰۷ ق) در المغازی و الفتوح والردّة، ابن قتیبه (م ۲۷۶ ق) در الإمامة و السياسة، محمّد بن جریر طبری (م ۳۱۰ ق) در تاریخش، ابن عبد ربّه (م ۳۲۸ ق) در العقد الفرید، علی بن حسین مسعودی (م ۳۴۵ ق) در مروج الذهب و أخبار الزمان، شیخ مفید (م ۴۱۳ ق) در الإرشاد و نیز النصرة فی حرب البصرة، شهرستانی (م ۵۴۸ ق) در الملل و النحل، ۱. مقصود، همان «اهمّ منابع» غیر قابل استناد و «تأثیر گذارترین» آنهاست و اگر به برخی آثار غیر قابل استناد دیگر (نظیر: سعادات ناصری، طوفان البکاء و ریاض القدس) نپرداخته‌ایم، تنها به این دلیل (محوری نبودن آنها) است.

خوارزمی (م ۵۶۸ ق) در مقتل الحسین علیه السلام و در آخرین حلقه‌ها به ابن عساکر (م ۵۷۱ ق) در تاریخ دمشق، ابن اثیر (م ۶۳۰ ق) در الکامل، سبط ابن جوزی (م ۶۵۴ ق) در تذکره الخواصّ و ابو الفدا (م ۷۳۲ ق) در المختصر فی أخبار البشر اشاره کرد. ۱. سوگمندها باید گفت که اصل کتاب ابو مخنف، مفقود است و ما تنها می‌توانیم از جمع‌آوری گزارش‌های مورّخان، به بخشی از کتاب او دست یابیم. در دوره معاصر، افراد متعدّدی، از جمله آقایان: محمّد باقر محمودی، حسن غفاری، سیّد الجمیلی و محمّد هادی یوسفی غروی، به این کار، همت گماشته و بخش‌هایی از کتاب ابو مخنف را که طبری و دیگران در آثار خود، گزارش کرده‌اند، گرد آورده و با نام‌های: عَبْرَاتُ المصطفین، مقتل الحسین علیه السلام، استشهاد الحسین علیه السلام و وقعة الطف منتشر ساخته‌اند. ۲.

پیش از این گردآوری‌ها، کتابی ناشناخته به نام مقتل اُبی مخنف - که ما از آن، با عنوان مقتل الحسین علیه السلام المنسوب إلى اُبی مخنف یاد کرده‌ایم و می‌کنیم - منتشر شده است که نه تنها دلیلی بر صحّت انتساب آن به ابو مخنف در دست نیست، بلکه تفاوت فراوان و آشکار مطالب آن با نقل طبری از ابو مخنف، قرینه نادرستی این انتساب است. دلیل دیگر، وجود برخی مطالب موهن نسبت به شخصیت بزرگوار امام حسین علیه السلام در این کتاب است که تألیف یافتن آن، توسط مؤرخ عالم و موثق، همچون ابو مخنف، را بسی بعید می‌نماید.

جالب توجه، آن که میان این کتاب چاپ شده ناشناخته، با متن برخی نسخه‌های خطّی آن، تفاوت بیش از حدّ متعارف نیز به چشم می‌خورد و زمینه اعتماد به آن را از میان می‌برد. ۳.

متأسفانه نیاز به مقتل اُبی مخنف، موجب شده که بسیاری، به همین نسخه رایج، روی آورند و ۱. ر. ک: وقعة الطف: ص ۹ (مقدمه). گفتنی است که روایات ابو مخنف، در منابع کمتر شناخته شده‌ای همچون مصرع الشّین (ر. ک: کتاب‌خانه ابن طاووس: ص ۶۳) و مقتل مُسکو (ر. ک: تراثنا: ش ۶۸) نیز درخور ردیابی و بررسی‌اند. ۲. گفتنی است: ابو علی محمّد بن محمّد بلعمی (م

۳۶۳ق)، وزیر سامانیان، ترجمه‌ای آزاد (با افزوده‌های ارزشمند تاریخی) از تاریخ الطبری انجام داده که به تاریخ بلعمی مشهور است و بخشی از آن، با عنوان: قیام سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام و خونخواهی مختار به روایت طبری و انشای ابو علی بلعمی، به کوشش محمد سرور مولایی، گزینش و منتشر شده است. ۳. این کتاب (مقتل اُبی مخنف) در آخر جلد دهم چاپ سنگی بحار الأنوار به چاپ رسیده است؛ اما نسخه‌ای خطی از آن (به تاریخ کتابت ۱۱۳۰ ق) نیز در کتابخانه دار الحدیث نگاهداری می‌شود که برخی اضافات فاحش نسخه چاپی متداول، مانند: سند کتاب (ص ۲۵) و روایت از کلینی (ص ۱۲) - که موجب بی‌اعتباری بیشتر متن چاپی شده‌اند - را ندارد (ر. ک: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه تخصصی مرکز تحقیقات دار الحدیث: ج ۱ ص ۱۲۹؛ فهرستگان نسخه‌های خطی حدیث و علوم حدیث شیعه: ج ۵ ص ۵۴۰).

بیشتر مطالب آن را نادانسته به ابو مخنف، نسبت دهند.

گفتنی است که در دو سده اخیر، بسیاری از محدّثان، مورّخان و کتاب‌شناسان، پس از تأیید شخصیت ابو مخنف و کتاب اصلی او، کتاب کنونی متداول و موسوم به مقتل اُبی مخنف را بی‌اعتبار و غیر قابل استناد دانسته‌اند. از این میان می‌توان به محدّث نوری، ۱. میرزا محمّد ارباب قمی، ۲. حاج شیخ عباس قمی، ۳. سید عبدالحسین شرف الدین، ۴. سید حسن امین و ۵. شهید سید محمد علی قاضی طباطبایی ۶ اشاره کرد.

۲. نور العین فی مشهد الحسین علیه السلام

نور العین، مقتلی منسوب به «ابو اسحاق اسفراینی» است و این عنوان (کنیه و نسبت)، منحصر به ابراهیم بن محمّد بن ابراهیم اسفراینی (م ۴۱۷ یا ۴۱۸ ق)، فقیه شافعی است؛ اما هیچ یک از منابع کهن، تألیف چنین کتابی را در شرح حال او گزارش نکرده‌اند ۸.

در میان کتاب‌شناسان متأخر، ابتدا اسماعیل پاشا بغدادی ۹ و پس از او، شیخ آقا بزرگ تهرانی ۱۰ و یوسف الیان سرکیس ۱۱، این کتاب را به وی منسوب نموده‌اند. آنچه نظر اسماعیل پاشا را کم‌اعتبار می‌کند، اشاره وی به وفیات الأعیان به عنوان منبع است، حال آن که ما چنین مطلبی را در وفیات الأعیان نیافتیم و اسماعیل پاشا خود در کتاب دیگرش، إیضاح المکنون، کتاب را بدون ذکر مؤلف آن، معرفی کرده است ۱۲.

کتاب‌شناسان معاصر، مانند سید عبد العزیز طباطبایی، نیز بر این اعتقادند که این کتاب را بر ۱. لؤلؤ و مرجان: ص ۲۳۶. ۲. اربعین حسینیّه: ص ۹. ۳. نفس المهموم: ص ۹، الکنی و الألقاب: ج ۱ ص ۱۵۵، هدیة الأحباب: ص ۴۵. ۴. مؤلفو الشیعة فی صدر الإسلام: ص ۴۱. ۵. مستدرکات أعیان الشیعة: ج ۶ ص ۲۵۵. ۶. تحقیق در باره اوّل اربعین حضرت سید الشهداء علیه السلام: ص ۶۰ و ۷۶ و ۲۱۹ و ۲۲۱ و ۲۲۲. ۷. برای آگاهی بیشتر در باره این کتاب و دیگر منابع مرتبط، ر. ک: کتاب‌شناسی تاریخی امام حسین علیه السلام: ص ۷۰؛ عاشورا - عزاداری - تحریفات: ص ۳۹۲ و ۳۹۵ و ۳۹۷. ۸. ر. ک: طبقات الشافعیّه: ج ۴ ص ۲۵۶، وفیات الأعیان: ج ۱ ص ۲۸، تبیین کذب المفتری: ص ۲۴۳، سیر أعلام النبلاء: ج ۱۷ ص ۳۵۳، البدایة و النهایة: ج ۱۲ ص ۳۰. ۹. هدیة العارفین: ج ۱ ص ۸. ۱۰. الذریعة: ج ۱۷ ص ۷۲ - ۷۳ ش ۳۸۰. ۱۱. معجم المطبوعات العربیّة: ج ۱ ص ۴۳۶. ۱۲. ایضاح المکنون: ج ۲ ص ۶۸۵.

اسفراینی بسته‌اند؛ زیرا اسلوب و سبک آن، با کتاب‌های تألیف‌شده در قرن چهارم، یعنی سال‌های تدریس و تألیف اسفراینی، همسان نیست. نکته آخر، آن که مطالب کتاب، بدون سند و مأخذ است و گاه چنان غیر معتبر و دور از عقل است ۲ که تألیف آن را از سوی یک فقیه دانشمند، بعید می‌سازد. از این رو، محققان خبره در سیره و تاریخ امام حسین علیه السلام، به انکار آن پرداخته‌اند ۳.

۳. روضه الشهداء

کمال الدین حسین بن علی واعظ کاشفی (م ۹۱۰ ق) مبتکر سبک قصه‌پردازی و پردازش پندگونه از وقایع تاریخی است. او که سنی یا شیعه بودنش معلوم نیست، شیفته اهل بیت علیهم السلام بود و برای جذب عوام، حوادث تاریخی و بویژه حادثه عاشورا را با نثری دل‌پسند به داستان در آورد و در این میان، مطالب معتبر و غیر معتبر و مستند و بدون سند را با هم در آمیخت. تازگی سبک، فارسی بودن و نیز انگیزه مؤلف برای خواننده شدن کتابش در مجالس عزا، موجب شد که کتاب کاشفی، نه یک اثر تاریخی، بلکه یک اثر تبلیغی و حتی تخیلی، شمرده شود.

متأسفانه عدم توجه به این مطلب و قرائت و استنساخ چندین باره آن - تا آن جا که سخنرانان مجالس سوگواری امام حسین علیه السلام را، «روضه‌خوان» نامیدند -، زمینه ورود بسیاری از اطلاعات نادرست این کتاب را به فرهنگ عاشورا فراهم ساخت و در موارد متعددی، «زبان حال»، «زبان قال» حماسه‌سرایان کربلا گشت.

مصحح و حاشیه‌نگار کتاب، علامه میرزا ابو الحسن شعرانی، نیز در مقدمه‌اش بر کتاب، به این موضوع، اشاره کرده است: از نقل ضعیف در روضه الشهداء، عجب نباید داشت؛ چون در ادای مقصود واعظ، قوی است، اگر چه برای مقصود مورخ، کافی نیست.

پیش از شعرانی نیز، میرزا عبد الله آفندی، همکار عالم و کتاب‌شناس علامه مجلسی، ۱. ر.ک: أهل البيت فی المكتبة العربیة: ص ۶۵۵. ۲. مانند آن که اسب امام حسین علیه السلام به تنهایی ۲۶ سواره و نه اسب را کشت (نور العین: ص ۵۱) و یا جنگ از روز سوم محرم شروع شد و امام علیه السلام در همان روز سوم، هزار نفر را کشت (ص ۳۶) و موارد دیگر (ر.ک: ص ۷ و ۳۷ - ۳۸ و ۴۱ و ۴۴ و ۴۸ و...). ۳. مانند شهید قاضی طباطبایی که آن را در ضعف و جعل، مانند مقتل منسوب به ابو مخنف و سراسر قصه می‌خواند (تحقیق در باره اول اربعین حضرت سید الشهداء علیه السلام: ص ۶۰) و نیز میرزا محمد ارباب در اربعین حسینی (ص ۲۷۲) و فضلعلی قزوینی در الإمام حسین علیه السلام و أصحابه (ج ۱ ص ۱۵۰). ۴. روضه الشهداء: ص ۶ (مقدمه مصحح)

اکثر روایات این کتاب و بلکه همه آن را مأخوذ از کتب غیر مشهور و غیر قابل اعتماد دانسته است. ۱. علامه سید محسن امین عاملی نیز این سخن را تأیید نموده است. ۲. محدث نوری، برخی گزارش‌های کتاب را بدون پشتوانه تاریخی خوانده ۳ و شهید مطهری، آن را پر از دروغ، و تألیف و نشر این کتاب را مانع مراجعه به منابع اصلی و مطالعه تاریخ واقعی امام حسین علیه السلام دانسته است. ۴. شهید سید محمد علی قاضی طباطبایی نیز مطالب آن را به جهت تعارض با مقاتل معتبر، بی‌ارزش و از درجه اعتبار، ساقط می‌داند. ۵. نمونه‌های متعددی از اخبار غیر قابل باور را می‌توان در جای جای این کتاب دید.

۴. المنتخب فی جمع المراثی و الخطب

فخر الدین بن محمد علی بن احمد طریحی (م ۱۰۸۵ ق)، مؤلف مجمع البحرین، مجموعه‌ای از احادیث و مراثی در باره امام حسین علیه السلام و برخی دیگر از امامان را گرد آورد و به قصد گریاندن مؤمنان و تشویق به سوگواری، آنها را به صورت جنگ، سامان داد.

المنتخب، تاریخ‌نگاری علمی زندگی یا قیام امام حسین علیه السلام نیست و اکثر مطالب آن، بدون ذکر مأخذ و احادیث آن نیز به صورت مُرسَل است و سیره و ناسیره در آن به هم در آمیخته است. از این رو، آن را متناسب با هدف و شیوه مؤلف، المجالس الطریحیّه و یا المجالس الفخریّه نیز نامیده‌اند. ضعف دیگر کتاب، اختلافات موجود در نسخه‌های متفاوت آن است که می‌تواند

نشانه‌گر تصرفات بعدی در آن باشد ۷.

محدث نوری، المنتخب طریحی را مشتمل بر مطالب موهون و غیر موهون می‌داند ۸ و میرزا محمد ارباب قمی، وجود مسامحات فراوان را در آن، گوشزد کرده و روایات مختص آن را معتبر ندانسته است ۹. ریاض العلماء: ج ۲ ص ۱۹۰. ۲. أعيان الشيعة: ج ۶ ص ۱۲۲. ۳. لؤلؤ و مرجان: ص ۲۸۷ - ۲۸۸. ۴. حماسه حسینی: ج ۱ ص ۵۴. ۵. تحقیق در باره اول اربعین حضرت سید الشهداء علیه السلام: ص ۶۶. ۶. مانند: بیست و دو هزار زخم در پیکر امام حسین علیه السلام (روضه الشهداء: ص ۶۰)، چسبیدن سر به تن فرزندان مسلم بن عقیل (ص ۲۴۱)، حضور هاشم مرقال (هاشم بن عتبۀ) در کربلا- (ص ۳۰۰)، قصه زعفر جَنّی (ص ۳۴۶) و عروسی قاسم (ص ۳۲۱). ۷. ر.ک: سخن شیخ آقا بزرگ تهرانی در الذریعة (ج ۲۲ ص ۴۲۰ ش ۷۶۹۶). ۸. لؤلؤ و مرجان: ص ۲۸۷. ۹. اربعین حسینیّه: ص ۶۴.

برخی مطالب ضعیف کتاب، قابل تردید و رد هستند که خوانندگان را به دیدن آنها ارجاع می‌دهیم.

۵. مُحَرِّقُ الْقُلُوب

مُحَرِّقُ الْقُلُوب، مقتلی فارسی از ملا مهدی نراقی (م ۱۲۰۹ ق) است. او با اقتباس از روضه الشهداء، به عرضه مطالبی دست زد که به گونه‌ای شورانگیز، عواطف و احساسات مردم را به سوی واقعه کربلا- سوق دهد؛ امّا چون مأخذ نراقی (روضه الشهداء)، کتابی ضعیف و مخلوط از مطالب درست و نادرست بود، نوشته او نیز بر اخبار ضعیف و غیر معتبر، مشتمل گشت. نراقی، خود به ضعیف بودن برخی گزارش‌های کتابش تصریح کرده ۲ و به همین جهت، مورد انتقاد برخی از عالمان پس از خود، قرار گرفته است. میرزا محمد تنکابنی، برخی از اخبار آن را مظنون یا مقطوع الکذب دانسته ۳ و محدث نوری با ابراز شگفتی از تألیف چنین کتابی از چنان عالم بزرگی، برخی مطالب آن را «منکر» نامیده است ۴. شهید مطهری نیز نراقی را فقیه بزرگی می‌خواند؛ ولی او را در تاریخ عاشورا، صاحب اطلاع نمی‌داند و برخی مطالب او را نقد می‌کند ۵. گفتنی است انتساب این کتاب به نراقی، مشهور است ۶. البته این احتمال هست که آن را در اوایل تحصیل و پیش از رسیدن به مراتب کمال علمی، نوشته باشد.

۶. إِكْسِرُ الْعِبَادَاتِ فِي أَسْرَارِ الشَّهَادَاتِ (أَسْرَارُ الشَّهَادَةِ)

قا بن عابد دربندی شیروانی (م ۱۲۸۵ یا ۱۲۸۶ ق) مشهور به فاضل دربندی و ملا آقا دربندی، از نویسندگانی است که افزون بر رشته تخصصی‌اش (فقه)، در دیگر موضوعات، مانند تاریخ عاشورا، نیز کتاب نوشت. او با جمع‌آوری اخبار قوی و ضعیف و به قصد حلّ اختلافات مقتل‌ها و تحلیل آنها، یکی از بزرگ‌ترین نگاشته‌ها را در باره واقعه عاشورا به عربی سامان داد. او شیفته ۱. مانند: کشته شدن بیش از ده هزار سواره در عاشورا (المنتخب، طریحی: ص ۴۵۰)، مخلوط بودن سه جریان شهادت حضرت عباس علیه السلام و آب آوردن برای طفل ابا عبد الله علیه السلام و شهادت علی اکبر (ص ۴۳۱) و ... ۲. مُحَرِّقُ الْقُلُوب: مقدمه (نقل از: عاشورا پژوهی: ص ۴۰۶). ۳. قصص العلماء: ص ۱۴۶. ۴. لؤلؤ و مرجان: ص ۲۴۵. ۵. ر.ک: حماسه حسینی: ج ۱ ص ۲۸. ۶. ر.ک: الذریعة: ج ۴ ص ۴۶۱ ش ۲۰۵۶ و ج ۲۰ ص ۱۴۹ ش ۲۳۲۹ و ج ۲۱ ص ۳۵۹ ش ۵۴۵۲، إيضاح المکنون: ج ۲ ص ۴۴۳، هدیة العارفین: ج ۲ ص ۳۵۲.

امام حسین علیه السلام بود و انگیزه پاکی در نگارش این کتاب داشت؛ امّا به دلیل استفاده از منابع ضعیف در کنار منابع اصلی و نقل برخی گزارش‌های بدون سند، نتوانست مقتل معتبری ارائه دهد.

او همچنین مبنای نادرستی برگزید و بر اساس آن، از کتاب‌هایی که مشتمل بر اخبار مظنون الکذب بودند نیز نقل کرد. مبنای او این بود که نشانه‌های کذب، هر چند به درجه ظن برسند، مانع نقل نیستند و نقل چنین اخباری در بیان سیره و تاریخ، بی‌اشکال است.

محدث نوری، یکی از منابع ضعیف دربندی را نسخه بدون سر و ته، مجهول و پر از دروغی می‌داند که سید عرب روضه‌خوانی برای کسب تأیید، نزد عالمان نجف آورد و مورد نقض و انکار آنها واقع شد؛ اما آن نسخه به دست دربندی رسید؛ نسخه‌ای که به گفته محدث نوری، از کثرت اشتغال بر اکاذیب واضح و اخبار واهی، احتمال نمی‌رود که از مؤلفات یک عالم باشد. وی، در جایی دیگر، این کتاب را دستاویز مخالفان برای دروغگو خواندن شیعه دانسته است. ۲.

سخن محدث نوری را بسیاری از عالمان دیگر، تأیید کرده‌اند و بسیاری از نقل‌های نادرست و غیر قابل باور کتاب را به عنوان گواه، ارائه کرده‌اند. از این میان می‌توان به میرزا محمد تنکابنی (شاگرد فاضل دربندی)، ۳، شیخ ذبیح الله محلاتی، ۴، سید محسن امین، ۵، میرزا محمد علی مدرّس تبریزی، ۶، شیخ آقا بزرگ تهرانی، ۷ و استاد شهید مرتضی مطهری ۸ اشاره نمود. ۱. لؤلؤ و مرجان: ص ۲۵۰. ۲. «کار به آن جا رسید که [مخالفان] در کتب خود، نوشته‌اند که: شیعه، بیت کذب است و اگر کسی منکر شود، کافی است ایشان را برای اثبات این دعوی، آوردن کتاب أسرار الشهادة را به میدان» (لؤلؤ و مرجان: ص ۲۸۹). ۳. «اخبار غیر معتبره در این کتاب (أسرار الشهادة) بسیار [ند] و ضعاف، بلکه اخباری که مظنون، کذب آنهاست، بلکه گویا بعضی از آنها قطعی الکذب باشند [نیز بسیارند] و این، مایه کسر قدر آن کتاب گردید» (ر. ک: قصص العلماء: ص ۱۰۸). ۴. «فاضل دربندی در أسرار الشهادة، خبر طولانی راجع به عطش سکینه و آب آوردن بریر و پاره شدن مشک و ریختن آب، نقل کرده است. حقیر، چون به کلی اعتماد بر آن کتاب ندارم، فلذا عنان قلم از نقل آن باز کشیدم» (ریاحین الشریعة: ج ۳ ص ۲۷۲). ۵. «او در تألیفات نقلی خود، اخبار سُست فراوانی را حکایت کرده؛ بلکه آنچه را که عقل نمی‌پذیرد و نقل تصدیق نمی‌کند نیز آورده است» (أعیان الشیعة: ج ۲ ص ۸۸). ۶. «به حکم انصاف، این کتاب او، بلکه دیگر تألیفاتی که در موضوع مقتل نگارش داده، همانا در اثر آن همه محبت مفرط که داشته است، حاوی غث و سمین بوده [است]» (ریحانة الأدب: ج ۲ ص ۲۱۷). ۷. «وی در نتیجه خلوص و صفای نفس خود، مطالبی را در این کتاب نقل کرده که در کتاب‌های معتبر یافت نمی‌شوند؛ بلکه آنها را از کتاب‌های مجهول، اخذ نموده است» (الذریعة: ج ۲ ص ۲۷۹ ش ۱۱۳۴). ۸. «در شصت هفتاد سال پیش، مرحوم ملا آقای دربندی پیدا شد. تمام حرف‌های روضه الشهداء را به اضافه چیزهای دیگری پیدا کرد و همه را یک جا جمع کرد و کتابی نوشت به نام أسرار الشهادة. واقعاً مطالب این کتاب، انسان را وادار می‌کند که به اسلام بگریزد» (حماسه حسینی: ج ۱ ص ۵۵ و ص ۱۰۶). گفتنی است بسیاری از تحلیل‌های نویسنده کتاب، برای قابل پذیرش کردن گزارش‌هایی است که به سادگی قابل قبول نیستند.

۷. ناسخ التواریخ

میرزا محمد تقی سپهر (م ۱۲۹۷ ق) مشهور به لسان الملک، از مورّخان، شاعران و مُنشیان دربار قاجار است. او در کنار کار دیوانی، مأمور شد تا کتابی در باره تاریخ جهان از آدم علیه السلام تا آن زمان، به فارسی بنگارد؛ ۲.

کتابی که همه آنچه را که گفته‌اند و امکان وقوع دارد و محال نیست، در خود جای دهد، هر چند دور از ذهن باشد. او این تفصیل را در بخش مربوط به امام حسین علیه السلام حفظ کرده و از این رو، «هر قصّه را که در کتب معارف مورّخان و محدثان دیده» ۳ آورده است. او هر چند، گاه به گاه به نقد پاره‌ای منقولات می‌پردازد، اما خود نیز اشتباهات تاریخی دارد و مطالب ضعیف به کتابش راه یافته است. از این رو، با وجود استفاده اهل منبر و مرثیه از آن، متفردات آن را نمی‌توان معتبر دانست. شهید قاضی طباطبایی، اشتباهات ناسخ التواریخ را فراوان دانسته و محتویات بدون مدرک آن را قابل اعتماد ندانسته است. ۴. شهید

مطهری نیز، هر چند مؤلف را متدین خوانده، اما تاریخش را چندان معتبر ندانسته است.

۸. عنوان الکلام

ملا محمد باقر فشارکی (م ۱۳۱۴ق)، از فقیهان قرن سیزدهم و چهاردهم اصفهان است. رشته اصلی او فقه بوده؛ اما منبر و عظ و خطابه نیز داشته است. او بدون آن که قصد بیان تاریخ عاشورا را داشته باشد، در پایان سخنرانی‌هایش چند جمله‌ای ذکر مصیبت می‌کرد. وی سپس بخشی از این سخنرانی‌ها را که در شرح دعا‌های هر روز ماه مبارک رمضان بود، به فارسی به نگارش در ۱. گزارش‌های غیر قابل باور، مانند: کشته شدن بیست و پنج هزار نفر به دست عباس و ۳۳۰ هزار نفر به دست امام حسین علیه السلام (چاپ قدیم: ص ۳۴۵) و یا قصه پردازی در باره چگونگی بیرون آمدن امام حسین علیه السلام از مدینه که خود را به زی پادشاهان شبیه کرده است (ج ۳ ص ۵۰۹) و یا ارائه رقم ۱/۶۰۰/۰۰۰ نفری برای سپاه عمر سعد (ر. ک: ج ۳ ص ۳۹). ۲. لغت‌نامه دهخدا: ج ۸ ص ۱۱۸۴۸ (مدخل «سپهر کاشان»). ۳. ناسخ التواریخ: ج ۱ ص ۳۷۸. ۴. تحقیق در باره اول اربعین حضرت سید الشهدا علیه السلام: ص ۵۴ و ص ۱۷۷ - ۱۷۸ (پانوش). ۵. فلسفه تاریخ: ص ۱۴.

آورد و سپس دو عشریه را - که نوشته‌های ویژه مصائب امام حسین علیه السلام و در قالب مجالس دهگانه بود - به آن افزود. فشارکی در مقام تاریخ‌نویسی نبوده و قصدش ذکر مصیبت و گریانیدن مردم بوده است. از این رو، در بسیاری از موارد، سندی برای گفته‌های خود ارائه نداده و حتی گاه با وجود تصریح به نبودن برخی مطالب در کتب معتبر و مشهور، تنها به گمان و احتمال، آن را نقل کرده است.

عنوان الکلام، هیچ گاه مرجع و مستند کتاب‌های پژوهشی و تاریخی واقع نشده؛ اما به دلیل ذکر برخی مواظظ حدیثی و داستانی، گاه مورد استناد اهل منبر قرار می‌گیرد. تأخر زمانی مؤلف، نقص ارجاع علمی به کتب و منابع، و گزارش‌های منفرد و بدون شاهد ۲ را می‌توان دلیل عدم استفاده اهل تحقیق از این کتاب دانست.

۹. تذکره الشهداء

ملا حبیب الله شریف کاشانی (م ۱۳۴۰ق)، از عالمان و فقیهان پُرنویس قرن چهاردهم هجری است. او نزدیک به دویست اثر تألیفی دارد که از جمله آنها، مقتل فارسی تذکره الشهداء است. کار اصلی شریف کاشانی، پژوهش در فقه و علوم وابسته به آن بود؛ اما به دلیل شیفتگی به امام حسین علیه السلام، تاریخ مفصلی نیز در شرح حال شهیدان عاشورا نگاشت. شریف کاشانی در این کتاب، از همه گونه منابع قوی و ضعیف، نقل کرده است و با وجود ردّ برخی اخبار از سوی وی، تعدادی از روایت‌های ضعیف، در کتاب، باقی مانده است. این اخبار، پشتوانه تاریخی ندارند و قرائن دیگری نیز بر صحت آنها وجود ندارد. از این رو، همه گزارش‌های این کتاب، قابل اعتماد نیستند. نمونه‌هایی از گزارش‌های متفرد و تأیید نشده را می‌توان در صفحه صفحه این کتاب، مشاهده کرد. گفتنی است برخی از این اخبار، مُحال و یا خارق العاده نیستند؛ اما سند و منبع قابل اتکایی ندارند. ۱۴. ر. ک: عنوان الکلام: ص ۲۹۴. ۲. برای آگاهی از متفردات بدون پشتوانه تاریخی کتاب، ر. ک: عنوان الکلام: ص ۸۱ و ۲۶۸ (مرثیه مادر علی اصغر برای طفل شیرخوارش)، ص ۲۶۵ و ۳۲۶ (بیرون کشیدن پیکر علی اصغر از قبر و جدا کردن سر او از بدن) و مطالب دیگر در: ص ۱۹۴، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۲۰ و ... ۳. ر. ک: الذریعه: ج ۱۵ ص ۲۶۸ ش ۱۷۴۰ و ص ۳۵۳ ش ۲۲۶۷، معجم المؤلفین: ج ۹ ص ۹۱، أعيان الشيعة: ج ۹ ص ۳۳۲. ۴. مانند: مسموم بودن و سه شعبه داشتن تیر اصابت کرده به گلوی علی اصغر (تذکره الشهداء: ص ۲۱۸ و ۲۲۲)، حرکت نکردن اسب برای رسیدن به قتلگاه عباس (ص ۲۷۰)، شروع جنگ از روز سوم محرم (ص ۲۹۶).

و ۲۹۹)، سوغات و یادگاری آوردن برای دختر امام حسین علیه السلام و امّ البنین (ص ۳۲۵ و ۴۴۳)، آمدن صدا از حلقوم بریده (ص ۳۶۵). نیز، ر. ک: ص ۲۴ و ۱۵۶ و ۴۱۱ و ...

۱۰. معالی السبطين

محمد مهدی حائری مازندرانی (م ۱۳۸۵ ق)، از نویسندگان قرن چهاردهم، بجز معالی السبطين، دو کتاب دیگر نیز در باره اهل بیت علیهم السلام دارد: شجره طوبی و الکوکب الدرّی فی أحوال النبی و البتول و الوصی. حائری مازندرانی در کتاب عربی معالی السبطين، اندکی به شرح حال امام حسن علیه السلام پرداخته و بقیه کتاب را به امام حسین علیه السلام اختصاص داده است. او مطالب کتاب را با داستان و شعر، در هم آمیخته و آنها را به شکل مطالب مناسب مجالس سوگواری عرضه کرده است. او مطالب تاریخی، حدیثی و... را نقل می‌کند تا زمینه مناسبی برای گزارش مقتل و وقایع عاشورا، فراهم آورد و در این میان، از نقل مطالب ضعیف و استفاده از کتب و منابع غیر قابل اعتماد (مانند: روضه الشهداء، أسرار الشهادة، المنتخب طریحی و...) خودداری نمی‌کند.

۱. شهید سید محمد علی قاضی طباطبایی - که با مؤلف، آشنایی و مکاتبه داشته - نیز نقل‌های کتاب را چندان قابل اعتماد نمی‌داند و آنها را آمیخته از صحیح و ضعیف می‌شمارد و از این رو، مطالعه کننده کتاب را به دقت در آن، فرا می‌خواند.

ج - منابع معاصر

منابع تاریخ عاشورا، پس از قرن نهم و دهم، آن قدر متعدّدند که نمی‌توان به همه آنها پرداخت؛ اما به طور کلی می‌توان گفت که اعتبار این کتب، تابع اعتبار منابع مورد استفاده مؤلفان آنهاست. به سخن دیگر، گزارش کتب متأخر و معاصر، هر اندازه متکی بر کتاب‌های کهن‌تر و معتبرتر باشد و در نقل آن، امانتداری و دقت بیشتری رعایت شده باشد، قابل اعتمادتر خواهد بود.

از این رو، کتاب‌های بزرگی مانند بحار الأنوار و کتاب‌های پر مراجعه‌ای مانند نفّس المهموم، منتهی الآمال، إِبصار العین و مقتل المُقَرَّم را نمی‌توان با یک نظر کلی در یکی از دو دسته پیشین^۱ برای دیدن برخی مطالب ضعیف این کتاب و نقد آنها، ر. ک: عاشورا - عزاداری - تحریفات: ص ۳۸۸ و ۳۹۳ و ۳۹۶ و ۴۰۰. ۲. تحقیق در باره اوّل اربعین حضرت سید الشهداء علیه السلام: ص ۳۸۲. ۳. نمونه‌هایی از اخبار ضعیف و حتّی متفَرّد این کتاب، عبارت اند از: این که امام حسین علیه السلام وقتی دید علی اکبر به میدان می‌رود، سه بار مُشرف به مرگ شد، یا عمّه‌ها و خوه‌ران علی اکبر، از رفتن وی به میدان ممانعت کردند، یا زینب قبل از آمدن امام، خودش را روی جنازه علی اکبر انداخت؛ چون می‌دانست اگر او فرزندش را کشته ببیند، روح از بدنش مفارقت می‌کند (معالی السبطين: ج ۱ ص ۲۵۴ - ۲۵۵)، خروج لیلی از خیمه با سر برهنه پس از شهادت علی اکبر (ج ۲ ص ۲۴) و... .

جای داد، یا نمی‌توان کتابی مانند الکبریت الأحمر محمد باقر بیرجندی (۱۲۷۶ - ۱۳۵۲ ق) را با وجود عالم بودن نویسنده آن - که کتاب خود را با تتبع فراوان، گرد آورده -، معتبر یا غیر معتبر دانست؛ زیرا برخی منابع آن، قابل اعتماد و برخی دیگر، ضعیف اند. البته مؤلف، گاه به نقد برخی گزارش‌ها پرداخته؛ اما نقل بدون داوری مطالب از کتاب‌های ضعیف نیز در آن، کم نیست. گفتنی است بر همین اساس، اعتبار نفّس المهموم و بحار الأنوار بیشتر است؛ زیرا بیشتر گزارش‌های آنها قابل قبول و مستند به کتب کهن و معتبر است.

نتیجه سخن، این که یک گزارش تاریخی را تنها به دلیل وجود آن در یکی از کتاب‌های متأخر یا معاصر - هر چه قدر هم که آن کتاب، مشهور و مورد توجّه باشد -، نمی‌توان دارای سند قابل اتّکای تاریخی دانست و به استناد آن، مطلبی را به اهل بیت علیهم السلام نسبت داد؛ بلکه باید منبع آن کتاب نیز معلوم و سنجیده گردد و اگر ضعیف بود یا اساساً منبعی برای آن یافت نشد، از دایره

اعتماد، خارج می‌شود. همین نکته در باره نقل‌های شفاهی نیز جاری است؛ چرا که حتی اگر گوینده سخن انسان بزرگی باشد، با توجه به فاصله زمانی بسیار زیاد با روزگار اهل بیت علیهم السلام و تجربه راه یافتن خطاهای بسیار به نقل‌های شفاهی، اعتماد کردن به چنین نقل‌هایی، بر خلاف سیره عقلاست.

د - متفردات منابع متأخر

مطالعه تفصیلی گزارش‌های مربوط به واقعه عاشورا در دانش‌نامه امام حسین علیه السلام - که این کتاب نیز برگرفته از آن است - این پرسش را برای پژوهشگر، پدید می‌آورد که: چرا شماری از مطالب مشهوری که در منابع متأخر آمده‌اند و بسیاری از مرثیه‌سرایان در گزارش واقعه عاشورا مطرح می‌کنند، در آن دانش‌نامه نیست، در صورتی که انتخاب نام «دانش‌نامه» برای آن مجموعه، ایجاب می‌کرد که جامع همه گزارش‌های واقعه عاشورا باشد؟ آیا دست‌اندرکاران تهیه و تدوین دانش‌نامه امام حسین علیه السلام (و نیز این شهادت‌نامه)، این گزارش‌ها را ندیده‌اند؟ یا متفردات منابع متأخر، معتبر نیستند و اصولاً گزارش‌هایی بی‌اساس‌اند؟ و یا دلیل دیگری در این باره وجود دارد؟ آنچه در زیر می‌آید، پاسخ این پرسش‌هاست.

استناد نکردن به منابع متأخر

اشاره

عدم استفاده از منابع متأخر و نیابردن شماری از گزارش‌های مشهور واقعه عاشورا در این کتاب، از دلایل زیر ناشی شده است:

۱. ارائه مستند واقعه عاشورا

نخستین دلیل بهره نگرفتن از منابع متأخر در دانش‌نامه امام حسین علیه السلام و این منتخب (شهادت‌نامه)، ارائه تاریخ معتبر و مستند زندگی سید الشهداء و بویژه واقعه عاشورا است. از این رو، روش ما در این پژوهش، بهره‌گیری از کهن‌ترین منابع (یعنی منابع قرن اول تا هفتم و بعضاً تا قرن نهم هجری) بوده است. بر این اساس، گزارش‌هایی که در منابع بعدی آمده‌اند و ریشه در منابع اصلی و کهن ندارند، مورد استناد ما قرار نگرفته‌اند.

البته این سخن، بدان معنا نیست که هر چه در منابع کهن وجود دارد، معتبر است؛ بلکه اعتبار مطالب منابع کهن و قابل استناد نیز منوط به ارزیابی‌های لازم است، چنان که ما در این پژوهش، موارد قابل توجهی از مطالب این منابع را مورد نقد قرار داده‌ایم.

۲. عدم نیاز به گزارش‌های متفرد منابع متأخر

مطالعه و دقت در آثار و منابع رخداد عظیم کربلای حسینی مؤید این مدّعاست که تاریخ عاشورا، به قدر کفایت، منابع معتبر و قابل استناد دارد و اصولاً نیازی به گزارش‌های منابع غیر قابل استناد، نیست.

۳. تمایز روشن گزارش‌های منابع کهن و منابع جدید

این نکته، تبه‌آفرین است که گزارش منابع کهن (تا قرن نهم) در باره واقعه عاشورا، تفاوت و تمایز روشنی با گزارش‌های پس از آن دارد، از جمله این که:

- الف - در منابع متعلق به سده‌های اخیر ، صدها بلکه هزارها گزارش نو دیده می‌شوند که در منابع کهن ، اثری از آنها نیست .
- ب - شیوه‌ای که منابع ضعیف سده‌های اخیر برای گزارش واقعه عاشورا انتخاب کرده‌اند ، شیوه داستان‌سرایی به جای نقل مستند تاریخی است . از این رو ، گزارش‌های کوتاه منابع اصلی ، در این گونه کتاب‌ها ، به داستان‌هایی بلند با جزئیات فراوان ، تبدیل شده‌اند .
- ج - بسیاری از منابع یاد شده ، برای تحریک عواطف مردم ، حتی تا مرز نادیده گرفتن عزّت و کرامت خاندان رسالت ، پیش رفته‌اند .

نکته قابل توجه

ممکن است در دفاع از گزارش‌های منابع سده‌های اخیر ، گفته شود : نبودن این گزارش‌ها در منابع اصلی فعلی ، دلیل مستند نبودن آنها نیست ؛ زیرا ممکن است پدیدآورندگان آنها به منابعی دسترس داشته‌اند که نزد آنها معتبر بوده ؛ اما به دست ما نرسیده است . پاسخ این سخن ، این است که : اولاً ، هیچ یک از نویسندگان کتاب‌های ضعیف مشهور ، ادّعا نکرده‌اند که به نسخه‌ای معتبر ، دسترس داشته‌اند که دیگران از آن ، بی‌بهره بوده‌اند و معمولاً گزارش‌های آنان ، مستند نیست ، و گاه گزارش‌های خود را مستند به کتاب‌هایی نظیر خود کرده‌اند (که بعضاً همین استنادها هم نادرست است) . ۱۰

ثانیاً ، این گونه کتاب‌ها ، در پاره‌ای از موارد ، گزارش‌های خود را به منابع معتبر ، مستند می‌کنند ؛ اما با مراجعه به منابع یاد شده ، مشخص می‌شود که استناد آنها اشتباه است .

اقسام گزارش‌ها در منابع متأخر

گزارش‌های منابع متأخر را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد :

دسته اول ، گزارش‌هایی که خلاف واقع بودن آنها ، روشن و قطعی است ، مانند : شماری از مطالب کتاب‌های روضه الشهداء ، أسرار الشهادة و المنتخب طریحی و سایر منابع ضعیف متأخر که پیش از این به آنها اشاره شد .

دسته دوم ، گزارش‌هایی که متن آنها ایرادی ندارد ؛ ولی نه تنها دلیلی بر صحت آنها ارائه نشده ، بلکه به دلیل آن که در منابع اصلی دیده نمی‌شوند و در کنار مطالبی قرار دارند که دروغ بودن آنها واضح است ، واقعیت داشتن آنها ، جداً مورد تردید است .

دسته سوم ، گزارش‌هایی که در منابع اصلی تاریخی و حدیثی نیز وجود دارند .

به نظر ما ، تنها دسته سوم از گزارش‌های منابع متأخر ، قابل نقل و استنادند ، و اگر کسانی این نظریه را نمی‌پذیرند و به دلیل هیجان‌انگیز بودن متفردات منابع ضعیف و مؤثر بودن آنها در گرم کردن مجالس ، نمی‌توانند از نقل آنها صرف نظر کنند ، بهره‌گیری از این کتاب (شهادت‌نامه) ، حدّ اقل ، این فایده را برای آنها خواهد داشت که بتوانند مطالب دست اول را که در منابع کهن آمده‌اند ، از گزارش‌هایی که در منابع اصلی وجود ندارند ، تفکیک کنند تا بویژه در نسبت دادن سخنی به ۱. مانند ماجرای ترك صحنه كربلا توسط برخی یاران امام علیه السلام در شب عاشورا که الدمعة الساکبة (ج ۴ ص ۲۷۱) از کتاب نور العین نقل می‌کند ؛ ولی در این کتاب ، یافت نشد و یا به احتضار افتادن امام علیه السلام هنگام میدان رفتن علی اکبر که معالی السبطین (ج ۱ ص ۲۵۴) از شیخ جعفر شوشتری نقل می‌کند که در کتاب‌های وی ، یافت نشد و یا سه شعبه بودن تیری که به علی اصغر اصابت کرد که تذکره الشهداء (ص ۲۱۸) از مقتل منسوب به ابو مخنف نقل می‌کند و در آن پیدا نشد . ۲. مانند ماجرای هلال بن نافع در شب عاشورا ، که کتاب الدمعة الساکبة (ج ۴ ص ۲۷۲) به شیخ مفید رحمه الله علیه نسبت می‌دهد ؛ ولی در هیچ یک از کتاب‌های مفید و غیر او از قدما ، چنین مطلبی نیامده است یا ماجرای نماز شب خواندن زینب علیها السلام در شب یازدهم به صورت نشسته ،

که وفیات الأئمة (ص ۴۴۰) از کتاب مثير الأحزان نقل می‌کند؛ ولی در آن جا وجود ندارد. «از چیزی که نمی‌دانی، پیروی نکن» (اسرا: آیه ۳۶). اهل بیت علیهم السلام برای امری مستحب، مرتکب حرام مسلّم و نهی قطعی «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ»^۱ نگردند.

نمونه‌هایی از متفرّدات منابع متأخر

اشاره

اکنون برای نمونه، به شماری از گزارش‌هایی که در منابع متأخر آمده یا در زبان مرثیه‌سرایان شهرت یافته‌اند، اما در منابع اصلی دیده نمی‌شوند، به طور اجمال، اشاره می‌کنیم:

۱. فتوای شریح قاضی در باره امام حسین علیه السلام

در منابع اصلی، نقش شریح قاضی در ماجرای دستگیری و شهادت هانی بن عروه بیان شده است؛ اما آنچه شهرت یافته که وی، فتوای قتل امام حسین علیه السلام را صادر کرده، تنها در منابع متأخر (مانند: تذکره الشهداء^۲ که در قرن چهاردهم نگارش یافته) دیده می‌شود.

۲. نوازش دختر مسلم

در کتاب المنتخب طریحی، ضمن گزارش رسیدن خبر شهادت مسلم علیه السلام به امام حسین علیه السلام در راه کوفه، آمده است:

مسلم، دختری یازده ساله داشت که همراه حسین علیه السلام بود. حسین علیه السلام زمانی که از مجلس برخاست، به سمت خیمه آمد، آن دخترک را نوازش کرد و به خود، نزدیک نمود و چون همان گونه که با یتیمان رفتار می‌کنند، به سر و پیشانی او دست کشید، به دخترک، احساس ناخوشی دست داد. پس گفت: عمو جان! قبلاً ندیده بودم که با من، چنین کنی. گمان می‌کنم که پدرم به شهادت رسیده است! پس حسین علیه السلام نتوانست خود را نگاه دارد. گریست و فرمود: «دخترم! من، پدر تو ام و دخترانم، خواهران تو اند...»^۳.

ظاهراً منبع اصلی این گزارش، کتاب روضه الشهداء (اثر فارسی مؤلّا حسین واعظ کاشفی) است که طریحی، در المنتخب، آن را تعریب و نقل کرده است؛ ولی این گزارش، در منابع کهن و قابل استناد، نیامده است.

۳. دستور خاموشی در شب عاشورا

مشهور است که در شب عاشورا، امام حسین علیه السلام دستور داد که چراغ‌ها را خاموش کنند تا ۱. تذکره الشهداء: ص ۲۷۹. ۲. المنتخب، طریحی: ص ۳۶۴. گفتنی است که مسلم بن عقیل، هم پسر عموی امام حسین علیه السلام است و هم شوهر خواهر ایشان. بدین ترتیب، امام حسین علیه السلام دایی فرزندان مسلم و به دختر مسلم، محرم است.

هر کس که می‌خواهد، برود. پس چراغ‌ها را خاموش کردند و همراهان امام علیه السلام شروع به رفتن کردند. ظاهراً اصل این ماجرا، برگرفته از کتاب ضعیف الدمعة الساکبة است که مطلبی را از کتابی ضعیف‌تر از خود، یعنی کتاب نور العین، نقل می‌کند^۱ و این گزارش را به سَکینه علیها السلام نسبت می‌دهد که گفته است:

من در شبی مهتابی، در وسط چادر نشسته بودم که از پشت آن، صدای گریه و شیون شنیدم. دامن‌کشان، از خیمه بیرون رفتم و ناگهان، پدرم را دیدم که نشسته و یارانش دورش هستند. پدرم می‌گریست و شنیدم که می‌گفت: «بدانید که با من بیرون آمدید، چون می‌دانستید که من به سوی مردمی می‌روم که با من از دل و زبان، بیعت کرده‌اند؛ اما اوضاع، کاملاً دگرگون شد؛ چون شیطان بر آنها چیره گشت و خدا را از یادشان برد، و اکنون، جز کشتن من و کشتن هر که در راه من تلاش می‌کند، و نیز اسارت خانواده‌ام پس از غارتشان، هدفی ندارند. من نگرانم که شما در بیان آنچه می‌دانید، خجالت بکشید. نیرنگ زدن، در نزد ما اهل بیت، حرام است. پس هر یک از شما که دوست ندارد بماند، برود. شب، تاریک است و راه، باز و زمان، به هنگام. و هر کس به ما کمک کند، همراه ما در بهشت خواهد بود و از خشم خدای مهربان، در امان. جدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «پسرم حسین، در سرزمین کربلا، تنها و بی‌کس و تشنه و غریب، کشته می‌شود. هر که به او کمک کند، به من کمک کرده است و نیز به فرزند او قائم - که خداوند در فرج او تعجیل نماید - کمک کرده است. هر کس با زبانش به ما کمک کند، در قیامت با حزب ما خواهد بود».

به خدا سوگند، هنوز سخن پدرم به پایان نرسیده بود که جمعیت، ده تا و بیست تا، پراکنده شدند و با او جز ۷۱ نفر نماند. به پدرم نگاه انداختم که سرش به زیر بود. اشک، گلوگیرم شد ... ۲.

گفتنی است که فرمان دادن امام علیه السلام به خاموش کردن چراغ‌ها، حتی در مقتل‌های ضعیف هم دیده نشده است، چنان که هیچ منبع معتبری، گزارش نکرده که شب عاشورا، کسی از یاران امام علیه السلام، از ایشان جدا شده باشد؛ بلکه به عکس، در مقابل پیشنهاد امام علیه السلام مبنی بر ترک کربلا، همگی ضمن حقیر شمردن مرگ، دلیرانه سرود مقاومت سر دادند و با سخنانی شورانگیز و اظهار ۱. گفتنی است که این مطلب را در کتاب نور العین نیافتیم. ۲. الدمعة الساکبة: ج ۴ ص ۲۷۱. آمادگی برای جانبازی در راه خدا، حماسه‌ای جاوید آفریدند.

۴. داستان هلال و حبیب و آوردن اصحاب به کنار خیمه اهل بیت امام علیه السلام

مؤلف الدمعة الساکبة، داستان مفصل و شورانگیزی را گزارش کرده که اجمال آن، این است که در واقعه عاشورا، شبی امام حسین علیه السلام از خیمه‌ها بیرون آمد. هلال بن نافع برای پاسداری از جان امام علیه السلام به دنبال ایشان به راه افتاد. امام علیه السلام وقتی متوجه وی شد، بعد از گفتن مطالبی، به وی پیشنهاد داد که کربلا را ترک کند و خود را نجات دهد؛ اما او این پیشنهاد را نپذیرفت. هلال می‌گوید:

سپس امام علیه السلام از من جدا شد و به خیمه خواهرش وارد شد. زینب علیها السلام که از وفاداری یاران امام علیه السلام دچار تردید شده بود، به ایشان گفت: برادر جان! انگیزه یارانت را آزموده‌ای؟ من می‌ترسم که تو را در هنگام حمله و برخورد نیزه‌ها، تسلیم دشمن کنند!

در این جا امام علیه السلام به گریه افتاد و فرمود: «هلا! به خدا سوگند، آنها را ارزیابی کرده و آزموده‌ام. بدون استثنا، مردان سرافراز سرسختی هستند که اشتیاقشان به مرگ در راه من، همانند اشتیاق کودک به شیر مادر است ...».

در ادامه، از هلال، نقل شده که با شنیدن این سخنان، به گریه افتاد. پس حبیب بن مظاهر را خبر کرد و حبیب، در همان دل شب، یاران امام علیه السلام را صدا زد و آنها را اطراف خیمه اهل بیت امام علیه السلام، جمع کرد و آنها با سخنان عجیب و شگفت‌انگیزی، حمایت خود را از ایشان اعلام کردند. در این حال، زنان از خیمه‌ها بیرون آمدند و گریه سر دادند و از آنها، تقاضای حمایت کردند.

در باره این داستان مفصل - که نگارنده الدمعة الساکبة، آن را در بیش از دو صفحه بیان کرده -، باید گفت که هیچ اثری از آن

در منابع معتبر، دیده نمی‌شود و احتمالاً، وی نخستین کسی است که این ماجرا را گزارش کرده است. البته وی این گزارش را به شیخ مفید، نسبت داده؛ ولی این مطلب، در هیچ یک از کتب موجود شیخ مفید و بلکه در هیچ کتاب معتبر دیگری نیز یافت نشد.

ضمناً باید توجه داشت که هلال بن نافع - که این گزارش به او نسبت داده شده -، از یاران امام علیه السلام نیست؛ بلکه از سپاه دشمن است و نام صحابی امام، «نافع بن هلال» بوده است!

فهرست شماری دیگر از متفردات منابع متأخر

- اگر بخواهیم متفردات منابع متأخر (در باره واقعه عاشورا) را همانند نمونه‌های پیش گفته گزارش کنیم، چه بسا لازم باشد که کتاب مستقّلی را به آنها اختصاص دهیم. ۱۰ از این رو، برای آگاهی پژوهشگران، تنها فهرستوار، به شماری دیگر از آنها اشاره می‌کنیم:
- گزارش سخنرانی منسوب به امام علیه السلام پس از نماز ظهر عاشورا؛ ۲
 - گزارش حضور جابر بن عروه غفاری (از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله) در کربلا و فرمایش امام علیه السلام به او که: «شکر الله سعیک یا شیخ؛ خداوند، تلاش تو را پاداش دهد، ای پیرمرد!»؛ ۳
 - گزارش ملاقات حبیب بن مظاهر با مسلم بن عوسجه در مغازه عطاری در بازار کوفه برای خرید رنگ مو، و چگونگی رسیدن حبیب به کربلا و ابلاغ سلام نمودن زینب علیها السلام به وی هنگام ورودش به کربلا؛ ۴
 - گزارش همبازی بودن زهیر بن قین با امام حسین علیه السلام در کودکی، در دوران حیات پیامبر صلی الله علیه و آله، و این که او در همان زمان، خاک‌های زیر قدم‌های امام علیه السلام را بوسیده و مورد ملاطفت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته است؛ ۵
 - بسیاری از گزارش‌های معالی السبطين، أسرار الشهادات و عنوان الکلام در باره شهادت علی اکبر علیه السلام؛ ۶
 - گزارش این که امام حسین علیه السلام، علی اصغر را روی دست گرفت و به سپاه کوفه فرمود: «وی را یک جرعه آب دهید» که از غایت تشنگی، شیر در پستان مادرش نمانده؛ ۸
 - گزارش اختلاف افتادن در لشکر عمر بن سعد در باره آب دادن به علی اصغر و دستور ابن سعد به حرمله برای قطع نزاع؛ ۹
 - گزارش سخن حرمله به مختار، با این مضمون که: «اکنون که مرا می‌کشی، بگذار کارهای ۱. بلکه به گفته شهید مطهری: «اگر بخواهیم روضه‌های دروغی را که می‌خوانند، جمع‌آوری کنیم، شاید چند جلد کتاب پانصد صفحه‌ای بشود» (حماسه حسینی: ج ۱ ص ۱۸). ۲. مقتل الحسين عليه السلام المنسوب إلى أبي مخنف: ص ۱۰۵، أسرار الشهادات: ج ۲ ص ۲۶۶ (تقریباً با همان الفاظ، از مقتل الحسين عليه السلام المنسوب إلى أبي مخنف). ۳. مقتل الحسين عليه السلام المنسوب إلى أبي مخنف: ص ۱۱۵. ۴. أسرار الشهادات: ج ۲ ص ۵۹۱. ۵. مجالس الموعظ: ص ۵۹. نیز، ر. ک: المنتخب، طریحی: ص ۱۹۶ (نام زهیر بن قین در آن نیست). ۶. معالی السبطين: ج ۱ ص ۲۵۴، أسرار الشهادات: ج ۲ ص ۵۱۴، عنوان الکلام: ص ۲۸۲. ۷. گفتنی است که تا این بخش از گزارش، در ترجمه الفتوح (ص ۹۰۲)، به قلم محمد بن احمد مستوفی هروی (ق ۶ ق)، آمده و مورد اشکال نیست. ۸. روضه الشهداء: ص ۳۴۲. ۹. مصرع الحسين عليه السلام: ص ۱۸۱.
 - خود را بگویم تا قلبت را بسوزانم: من، سه تیر سه شاخه زهر آلود داشتم. یکی را به گلوی علی اصغر زدم، دومی را به قلب حسین، و با سومی، گلوی عبد الله بن حسن را هدف گرفتم؛ ۱
 - گزارش تبسم علی اصغر به امام حسین علیه السلام پس از تیر خوردنش؛ ۲
 - گزارش آمدن شیر در سینه مادر علی اصغر، پس از خوردن آب در شب یازدهم محرم، و این که وی پستان‌های خود را سر دست گرفته و گفته: «نور دیده، علی اصغر! کجایی که پستان‌های من، پُر از شیر است؟»؛ ۳

- گزارش بیرون آورده شدن قُنداقه علی اصغر از زیر خاک توسط دشمن و جدا کردن سر او و به نیزه کردن آن؛ ۴
- گزارش سفارش امیر مؤمنان علیه السلام در شب ۲۱ ماه رمضان به عباس علیه السلام که: «مبادا در روز عاشورا آب بخوری، در حالی که برادرت حسین، تشنه است!»؛ ۵
- گزارش توصیه امیر مؤمنان علیه السلام به فرزندان خود در باره امام حسن علیه السلام و سپردن امام حسین علیه السلام به عباس علیه السلام به عنوان امانت خدا و پیامبر صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام و خود ایشان؛ ۶
- گزارش سخن عباس علیه السلام به امام حسین علیه السلام که: «می‌خواهم یک‌بار دیگر صورتت را ببینم؛ ولی حمله تیر بر چشمان من زده است»؛ ۷
- گزارش سخن فاطمه کلابی (أُمُّ الْبَنین) که وقتی به خانه امیر مؤمنان علیه السلام رفت، تقاضا کرد که ایشان، او را «فاطمه» خطاب نکنند تا فرزندان زهرا علیها السلام به یاد مادرشان نیفتند؛ ۸
- گزارش ماجرای جلوگیری برخی از اهل بیت امام علیه السلام از حرکت اسب ایشان و تقاضای پایین آمدن از اسب و یا بوسیدن زیر گلویشان، ۹ و نیز گفتن جمله «مَهْلًا مَهْلًا، یَابْنَ الزَّهْرَاء!» . گفتنی است که این جمله، حتی در منابع ضعیف هم یافت نشد. تنها در اسرار الشهادات آمده است که: ۱. سوگ‌نامه آل محمد صلی الله علیه و آله: ص ۵۳۵ (به نقل از: منهاج الدموع: ص ۴۱۱) . ۲. محرق القلوب: ص ۱۰۵. ۳. عنوان الکلام: ص ۲۶۸ و ۱۲۳ (با دو بیان مشابه). ۴. عنوان الکلام: ص ۵۴ و ۲۶۵ و ۳۲۶. ۵. معالی السبطين: ج ۱ ص ۲۷۷. ۶. شعشعۃ الحسینی: ج ۲ ص ۶۰. ۷. تذکرۃ الشهداء: ص ۲۷۲. ۸. ملا حبیب الله شریف کاشانی، در ادامه کلام، خود، این مطلب را این گونه رد می‌کند: «بسیار ضعیف است و در کتب مشهوره نیست». ۸. این مطلب را در هیچ مصدر معتبر یا غیر معتبری نیافتیم و اساساً در منابع معتبر، هیچ گفتگویی از این بانو با امیر مؤمنان علیه السلام یا فرزندان ایشان در هیچ موردی ثبت نشده است. ۹. أنوار المجالس: ص ۹۸، تذکرۃ الشهداء: ص ۳۱۱.
- فَأَرَادَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الْخِيَمَةِ، فَلَصَقَتْ بِهِ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَتْ: مَهْلًا يَا أَخِي! تَوَقَّفْ حَتَّى أُزَوِّدَ مِنْ نَظَرِي وَأُوَدِّعَكَ ۱
- امام علیه السلام تصمیم گرفت که از خیمه بیرون برود، که زینب علیها السلام خود را به او چسباند و گفت: برادر جان! آهسته! درنگ کن تا تو را سیر ببینم و با تو خدا حافظی کنم.
- گزارش سراسیمه آمدن زینب علیها السلام نزد امام زین العابدین علیه السلام در خیمه، پس از شهادت امام حسین علیه السلام و پرسیدن علت دگرگون شدن اوضاع عالم، و سخن امام علیه السلام به وی که: «ای عمّه! دامن خیمه را بالا بزن» و نگاه کردن امام علیه السلام به سر بُریده پدر و مخاطب قرار دادن زینب علیها السلام که: «ای عمّه! مَهْیای اسیری باشید، که پدرم را شهید کردند»؛ ۲
- گزارش‌های مربوط به هجوم به خیمه‌ها، مانند: تصریح به کتک خوردن اهل حرم امام علیه السلام ۳ و کشیدن زیرانداز از زیر امام زین العابدین علیه السلام و بر زمین افکندن ایشان، ۴ و زیر دست و پا ماندن برخی از کودکان ۵ و دستور امام زین العابدین علیه السلام به عمّه‌اش زینب علیها السلام که: «عَلَيْكُنَّ بِالْفَرَارِ؛ بر شما باذ فرار!» در پاسخ چاره‌جویی او، ۶ و سرشماری کودکان کاروان در پایان کار و مشخص شدن این که دوتن از آنان در نقطه‌ای جان داده‌اند؛ ۷
- گزارش چگونگی آمدن بنی اسد برای دفن اجساد شهدا و این که امام زین العابدین علیه السلام در باره کمک آنان در دفن پدر بزرگوارش فرمود: «مَعِيَ مَنْ يُعِينُنِي؛ همراه من، کسی هست که مرا یاری کند» و خطاب به پدرش فرمود: «أَمَّا الدُّنْيَا فَبَعْدَكَ مُظْلَمَةٌ؛ دنیا پس از تو، تاریک است» و این که روی قبر پدر با انگشت نوشت: «هَذَا قَبْرُ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا غَرِيبًا؛ این، قبر حسین بن علی بن ابی طالب است که او را تشنه و غریب، کُشتند»؛ ۸

- گزارش سخن زینب علیها السلام خطاب به جسد برادر: «هل أنت أخی؟ هل أنت ابن أبی؟ آیا تو برادر منی؟ آیا تو پسر پدر منی؟» ۱۰ و بوسه زدنش بر حنجر و رگ‌های بُریده برادر ۱۱ و گفتن «اللهم ۱. أسرار الشهادات: ج ۳ ص ۵۶. ۲. تذکره الشهداء: ص ۳۴۷. ۳. المنتخب، طریحی: ص ۱۸۳، عنوان الکلام: ص ۲۱۳. ۴. نور العین: ص ۵۳، مقتل الحسین علیه السلام المنسوب إلى أبي مخنف: ص ۱۵۴، معالی السبطين: ج ۲ ص ۵۱. ۵. وفیات الأئمة: ص ۱۶۰. ۶. معالی السبطين: ج ۲ ص ۵۲، ۵۳. ۷. معالی السبطين: ج ۲ ص ۵۲، ۵۳. ۸. الدمعة الساکبة: ج ۵ ص ۱۳. ۹. اکنون در افواه، لفظ «مادر» به جای «پدر»، مشهور است. ۱۰. شعشعه الحسینی: ج ۲ ص ۱۲۷. ۱۱. الخصائص الحسینیة: ص ۱۸۰، تذکره الشهداء: ص ۳۶۳، معالی السبطين: ج ۲ ص ۳۲. تقبل منا هذا قليل القربان؛ خداوند! این قربانی اندک را از ما بپذیر؛ ۱؛

- گزارش‌های مربوط به شماری از اقدامات سکینه در کربلا به عنوان کودک خردسال ۲، در صورتی که بر پایه گزارش منابع معتبر، وی در آن هنگام، ازدواج کرده و همراه شوهرش به کربلا آمده بود؛

- گزارش مسلم جصاص در باره حضور اهل بیت امام علیه السلام در کوفه، نان و خرما دادن کوفیان به کودکان آنها و جلوگیری اُمّ کلثوم علیها السلام از این اقدام به دلیل حرمت صدقه بر آنها و نیز این که زینب علیها السلام سرش را به چوب محمل زد و اشعاری خواند که با این بیت، آغاز می‌شود: «یا هلالاً لَمَّا استتمَّ کمالاً...؛ ای هلالی که کامل نشده ...!» ۳؛

- گزارش منسوب به امام زین العابدین علیه السلام که در پاسخ این پرسش که: «در طول سفر، کجا به شما سخت‌تر گذشت؟»، سه بار فرمود «امان از شام!»؛ ۴

- گزارش‌های ریختن آب و آتش و خاکستر بر سر اهل بیت امام حسین علیه السلام و افتادن آتش بر ۱. کبریت احمر: ص ۳۷۶ (به نقل از: الطراز المذهب)، عنوان الکلام: ص ۵۷. ۲. أسرار الشهادات: ج ۲ ص ۵۸۱ - ۵۸۳ و ۴۰۲، عنوان الکلام: ص ۳۰۲. ۳. نور العین: ص ۵۵، المنتخب، طریحی: ص ۴۶۳، مقتل الحسین علیه السلام المنسوب إلى أبي مخنف: ص ۱۵۸ - ۱۶۱. گفتنی است که محدث قمی رحمه الله علیه در باره این خبر می‌نویسد: «ذکر محامل و هودج در غیر خبر مسلم جصاص نیست و این خبر را گر چه علامه مجلسی نقل نموده است، ولی مأخذ نقل آن، منتخب طریحی و کتاب نور العین است که حال هر دو کتاب بر اهل فن حدیث، مخفی نیست و نسبت دادن سر شکستن به جناب زینب علیها السلام و اشعار معروف نیز از آن مخدّره - که عقیده هاشمیین و عالمه غیر معلّمه و رضیعه نَدی نبوّت و صاحب مقام رضا و تسلیم است - بعید است» (منتهی الآمال: ص ۴۸۳). افزون بر آنچه محدث قمی رحمه الله علیه بیان نموده، سه نکته دیگر نیز در این باره، قابل توجّه است: نکته اول: دادن هدیه و صدقه مستحب به هاشمی توسط غیر هاشمی، اشکالی ندارد. نکته دوم: چگونه می‌توان باور کرد که زینب علیها السلام در ملأ عام، در میان هزاران کوفی، سر خود را به محمل بزند و خون جاری شود و این موضوع، حدود هزار سال، مسکوت بماند و پس از این مدّت طولانی، در برخی از منابع بسیار ضعیف، آن هم فقط از یک نفر، گزارش شود؟! شایان ذکر است که همه کتاب‌های ضعیفی که این مطلب را از مسلم جصاص نقل کرده‌اند، به موضوع «زدن سر به چوب محمل» اشاره ندارند. برای نمونه، این مطلب در کتاب نور العین و نسخه چاپی مقتل الحسین علیه السلام المنسوب إلى أبي مخنف، نیامده و تنها در المنتخب طریحی و یک نسخه خطی از مقتل یاد شده، گزارش شده است. نکته سوم: زینب علیها السلام قطعاً کاری بر خلاف توصیه مؤکّد امام حسین علیه السلام انجام نمی‌دهد؛ زیرا بر اساس آنچه منابع معتبر، گزارش کرده‌اند، امام علیه السلام به ایشان سفارش فرمود: «یا أُخْتِی! إِنِّی أَقْسَمُ عَلَیکَ فَأُبْرِی قَسْمِی. لا تَشْقِی عَلَیَّ جَبِیاً و لا تخمشی عَلَیَّ وَجْهاً؛ خواهرم! تو را سوگند می‌دهم و بدان، عمل کن. بر [مرگ] من، گریبان چاک مده و صورت مخراش» (ر. ک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۲۰. نیز، ر. ک: ج ۱ ص ۷۸۳ ح ۸۳۱). ۴. عنوان الکلام: ص ۱۱۸.

عمامه امام زین العابدین علیه السلام و سوختن سر ایشان در شام؛ ۱

- گزارش بستن اهل بیت امام علیه السلام به ریسمانی که یک طرف آن به امام زین العابدین علیه السلام بسته بود و طرف دیگر آن به زینب علیها السلام و ... ۲۴

- گزارش‌هایی که حاکی‌اند قنداقه زینب علیها السلام را هنگامی که در کودکی آرام نمی‌گرفت، در دامن حسین علیه السلام گذاشتند و آرام شد، ۳ یا این که زینب علیها السلام در کودکی، در آفتاب خوابیده بود و حسین علیه السلام که او را چنین دید، مانع تابش نور آفتاب به او شد ... تا این که ماجرای کربلا پیش آمد و بدن امام علیه السلام در آفتاب ماند... ۴؛

- این گزارش که زینب علیها السلام هنگام ازدواج با عبد الله بن جعفر، شرط ضمن عقد کرد که او را از مسافرت با امام حسین علیه السلام منع نکند، ۵

یا این که امام حسین علیه السلام در وداع آخر به وی فرمود: «مرا در نافله شب، فراموش مکن»، ۶ یا این که زینب علیها السلام شب یازدهم یا در برخی منازل راه شام، نماز شبش را نشسته خواند *** ۷۱ و *** ۸ و هنگامی که به مدینه بازگشت، شوهرش عبد الله بن جعفر، او را شناخت؛ ۹

و صدها گزارش دیگر، از این قبیل.

کوتاه‌سخن، این که: علّت نیاموردن متفردات منابع متأخر در گزارش واقعه عاشورا و تاریخ زندگی امام حسین علیه السلام در دانش‌نامه امام حسین علیه السلام و نیز در این شهادت‌نامه، معتبر نبودن و قابل استناد نبودن آنهاست، هر چند ممکن است شماری از آنها، در واقع، درست باشند، اما دلیلی یا دسّت کم، قرینه‌ای بر صحت آنها وجود ندارد. بر این اساس، می‌توان گزارش‌هایی را که اشکال عقلی و نقلی ندارند، با استناد به منابع آنها نقل کرد. البته برای آن که شنونده گمراه نشود، اشاره به ضعف منبع، ضروری است، هر چند با توجه به این که رعایت این نکات، عملاً برای همه مقدور نیست، توصیه مؤکد ما، خودداری کامل از نقل گزارش‌های منابع ضعیف و پرهیز مطلق از استناد دادن به این گونه منابع است. ۱. تذکره الشهداء: ص ۴۱۱. ۲. المنتخب، طریحی: ص ۴۷۳. ۳. شجره طوبی: ج ۲ ص ۱۵۳. ۴. أنوار المجالس: ص ۴۰. ۵. وفيات الأئمة عليهم السلام: ص ۴۳۳. ۶. وفيات الأئمة عليهم السلام: ص ۴۴۱. ۷. معالی السبطين: ج ۲ ص ۱۳۳، وفيات الأئمة عليهم السلام: ص ۴۴۱، شجره طوبی: ج ۲ ص ۱۵۳. ۸. معالی السبطين: ج ۲ ص ۱۳۳، وفيات الأئمة عليهم السلام: ص ۴۴۱، شجره طوبی: ج ۲ ص ۱۵۳. ۹. در این باره، هنوز هیچ مدرکی، هر چند ضعیف، یافت نشده است

فصل دوم: اهداف قیام عاشورا

اشاره

یکی از مباحث مهم در بررسی حادثه عاشورا، شناخت اهداف قیام امام حسین علیه السلام در این حادثه بزرگ است. تحلیل این حادثه، به شکل گسترده آن، بیشتر در دوران معاصر و هم‌زمان با شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی و مذهبی انجام گرفته و در این فاصله زمانی کوتاه، آرای متفاوتی عرضه شده است.

پیش از طرح دیدگاه‌ها در این باره و تجزیه و تحلیل آنها، می‌باید نخست، پیش‌فرض‌ها و روش بحث را مشخص کرد؛ چرا که به نظر می‌رسد بسیاری از اقوال و دیدگاه‌های ارائه شده، قابل جمع هستند و منشأ اختلافات، به عدم شفافیت پیش‌فرض‌ها و روش بحث، بر می‌گردد.

بر این اساس، مباحث این تحلیل، در ذیل چهار عنوان، ارائه می‌گردد:

یک. پیش‌فرض‌ها در بررسی اهداف امام حسین علیه السلام؛

دو. روش بحث در تحلیل و استخراج اهداف امام علیه السلام ؛
سه. گزارش و نقد دیدگاه‌ها در باره اهداف امام علیه السلام ؛
چهار. اهداف چند لایه قیام امام علیه السلام .

یک . پیش فرض‌ها

اشاره

بی تردید ، حادثه عاشورا و حرکت امام حسین علیه السلام را نمی توان خارج از معتقدات و باورهای مسلّم شیعه - که برگرفته از قرآن و سنت و تاریخ است - ، و نیز مسلّمات عقلی و عقلایی ، تحلیل کرد. این باورهای مذهبی و مسلّمات عقلی و عقلایی ، پیش فرض های ما را در این مسئله ، تشکیل می دهند که فهرستوار به مهم ترین آنها ، اشاره می گردد:

۱. اهداف کلی امامت و خلافت الهی

شیعیان ، در بحث اثبات امامت ، علاوه بر احادیث مسلّم نقل شده از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، برای ضرورت امامت ، به اموری استناد می کنند که آنها را شئون امامت می دانند ؛ اموری همچون:

۱. تبیین و تشریح قرآن و سنت پیامبر خدا؛ ۲. تلاش برای حفظ و نگهداری دین از نابودی و انحراف؛
۳. تلاش برای تحقق دین؛
۴. الگو بودن.

روشن است که این اهداف کلی ، بر سراسر زندگی امامان علیهم السلام ، سایه افکنده است و تمام اقوال و افعال و حتی حیات و ممات آن بزرگواران ، در مسیر تحقق این اهداف بوده است .

۲. علم ائمه علیهم السلام به غیب

یکی از باورهای قطعی و ضروری نزد شیعیان ، آگاهی امامان علیهم السلام از غیب است. گرچه در اندازه و چگونگی آن ، اختلاف نظرهای اندکی وجود دارد ، ولی در اصل آن ، هیچ تردیدی نیست. البته شیعیان ، این آگاهی از غیب را به اذن خدا و در طول علم الهی و در رتبه انسان ، جای می دهند. مستند این باور ، روایت های فراوانی است که در مصادر حدیثی نقل شده است .

۳. مانع نبودن علم غیب از انجام دادن تکالیف ظاهری

یکی از مسائلی که سبب لغزش و مغالطه در این مبحث شده، توجه نکردن به این نکته است که علم غیب ، مانع از انجام دادن تکالیف ظاهری نیست. به تعبیر دیگر ، پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام ، از علم غیب ، برخوردار بودند ؛ ولی آن علم را مبنای انجام دادن تکالیف ، قرار نمی دادند . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در قضاوت ها و داوری ها و نیز رفتن به میدان نبرد و جنگ ، به ظاهر ، عمل می نمود و می فرمود :

إِنَّمَا أَقْضِي بَيْنَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَالْإِيمَانِ وَبَعْضُكُمْ أَلْحَنُ بِحُجَّتِهِ مِنْ بَعْضٍ ، فَأَيُّمَا رَجُلٍ قَطَعْتُ لَهُ مِنْ مَالِ أَخِيهِ شَيْئًا فَإِنَّمَا قَطَعْتُ لَهُ بِهِ قِطْعَةً مِنَ النَّارِ ۲ .

من در میان شما ، به بینه‌ها (دلایل و گواهان روشن) و سوگندها داوری می‌کنم . برخی از شما در استدلال ، گویاتر از دیگری است . اگر من [به سبب ادله ظاهری که در واقع ، مخدوش بوده‌اند ،] به کسی مالی را از اموال برادرش دادم ، در واقع ، قطعه‌ای از آتش را به او داده‌ام .

اگر چنین نباشد ، توجیه رفتن پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی مکه و مُحَرَم شدن ایشان و منجر شدن آن به صلح حدیبیه، جریان جنگ اُحُد و ... و بسیاری از کارهای دیگر ایشان ، دشوار خواهد بود . ۱. برای اطلاعات بیشتر در این موضوع ، ر . ک : علم امام (مجموعه مقالات) . ۲. الکافی : ج ۷ ص ۴۱۴ ح ۱ .

۴ . آگاهی امام حسین علیه السلام از شهادت خویش

بر اساس نقل‌های فراوان حدیثی که در کتب تاریخ و حدیث ، به گونه‌ای متواتر به دست ما رسیده ، امام حسین علیه السلام پیش از حرکت به سمت مکه و کربلا، از شهادت خویش ، اطلاع داشت .

دو. روش بحث در استخراج اهداف و تحلیل آنها

برای بررسی دیدگاه‌ها و نیز انتخاب رأی برگزیده ، علاوه بر پیش‌فرض‌ها - که اصول موضوع و مسلّم این بحث هستند - ، باید به قواعد و روش استخراج هدف‌ها در پدیده‌های اجتماعی - بویژه آن جا که صورت تاریخی به خود گرفته‌اند و در دایره رفتاری انسان‌های بزرگ و قدسی جای دارند - نیز پرداخته شود. این اصول و قواعد ، ما را بر آن می‌دارند تا در بررسی ، به همه ابعاد و زوایا توجه کنیم و از نگرستن تک‌بعدی بیرون بیاییم . اینک به چند مورد از این اصول و قواعد ، اشاره می‌کنیم :

۱. اهداف حرکت امام حسین علیه السلام را از دو طریق ، می‌توان استخراج کرد : یکی شیوه کلامی و استفاده از اهداف کلی امامت ؛ و دیگری ، مراجعه به سخنان و نامه‌های امام حسین علیه السلام و درست ، آن است که از هر دوی اینها ، استفاده گردد. توجه به یکی از این دو ، سبب لغزش و انحراف در تحلیل می‌گردد.

۲. یکی از اموری که سبب اختلاف نظر در مسئله اهداف امام علیه السلام شده است ، توجه نکردن به تفاوت «مقصد» و «مقصود» است . برای نمونه ، آن که به شهری مسافرت می‌کند تا تجارتی را انجام دهد یا مکان مقدّسی را زیارت کند، آن شهر ، مقصد اوست ؛ ولی مقصود او نیست . مقصود او ، تجارت یا زیارت است. در حادثه عاشورا نیز ، گرچه این حادثه به شهادت ختم شد ، ولی شهادت مقصد است ، نه مقصود. بنا بر این ، اگر گفته شود که امام حسین علیه السلام برای شهادت قیام نکرد ، بلکه برای تشکیل حکومت و احیای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و اصلاح امور امت قیام کرد، سخنی بی‌جا نیست ؛ چرا که شهادت ، مقصد است و مقصود ، احیای سنت و اصلاح امور است .

۳. همچنین باید میان اهداف یک حقیقت ، و نتایج و آثار مترتب بر آن ، فرق گذاشت. امام حسین علیه السلام ، برای رسیدن به اهدافی به شهادت رسید و اگر پس از آن ، انسان‌ها با عزاداری و گریه بر او ، به کمالات معنوی برسند و از اجر اخروی برخوردار گردند، نباید عزاداری و گریه و نتایج مترتب بر آن را از اهداف قیام امام حسین علیه السلام برشمرد. بنا بر این ، آنان که هدف قیام امام علیه السلام را شفاعت امت و یا دستیابی به اجر اخروی و آمرزش گناهان دانسته‌اند، گرفتار این مغالطه شده‌اند. ۱. ر . ک : ص ۱۷۰ (بخش سوم : پیشگویی در باره شهادت امام حسین علیه السلام).

سه. دیدگاه‌ها در باره اهداف قیام امام حسین علیه السلام

در دوران معاصر، این مسئله که انگیزه قیام حسینی چه بوده به صورت جدی مورد گفتگو و بحث، قرار گرفته و نوشته‌های فراوانی در این زمینه، به نگارش در آمده و دیدگاه‌ها و اقوال مختلفی در خصوص تبیین اهداف قیام امام حسین علیه السلام ارائه شده که در حقیقت به چهار نظریه، بر می‌گردد:

۱. نظریه شهادت‌طلبی؛
 ۲. نظریه تشکیل حکومت؛
 ۳. نظریه حفظ جان؛
 ۴. نظریه جمع بین دو نظریه اول و دوم، یعنی شهادت‌طلبی و تشکیل حکومت.
- مفاد سه دیدگاه اول، روشن است؛ اما دیدگاه چهارم، با توجه به مبانی کلامی شیعه در اعتقاد به آگاهی امام علیه السلام از شهادت خویش، از یک سو، و سخنان امام علیه السلام و شواهد تاریخی در کوشش برای براندازی حکومت یزید و تشکیل حکومت اسلامی، از سوی دیگر، شکل گرفته است و صاحبان این دیدگاه، خواسته‌اند تا میان این دو حقیقت، جمع کنند. این جمع‌ها در چهار شکل، خود را نشان داده است:

۱. مرحله‌ای کردن قصد: ابتدا، قصد تشکیل حکومت و در ادامه، قصد شهادت (رأی استاد مطهری)؛
 ۲. قصد مستقیم و غیر مستقیم (رأی علامه عسکری)؛
 ۳. تشکیل حکومت با علم به شهادت (رأی آیه الله استادی)؛
 ۴. جنبه ظاهری و باطنی (رأی آیه الله فاضل و آیه الله اشراقی).
- اینک نگاهی اجمالی به این نظریه‌ها می‌افکنیم

۱. نظریه شهادت‌طلبی

اشاره

از نظریه شهادت، ۱ تا به حال، چند تفسیر شده است که گرچه برخی از آنها ممکن است اکنون ۱. گفتنی است علامه سید عبد الحسین شرف الدین عاملی، در کتاب المجالس الفاخرة (ص ۹۴)، برای نظریه شهادت‌طلبی، ۳۵ دلیل آورده است. علامه سید محسن امین نیز در جلد اول اعیان الشیعه، نزدیک به بیست دلیل آورده که امام حسین علیه السلام گمان می‌کرده و در برخی مراحل، یقین داشته است که به شهادت می‌رسد. همچنین آیه الله استادی در کتاب بررسی قسمتی از کتاب شهید جاوید - که بعد از آن، در کتاب سرگذشت کتاب شهید جاوید منتشر شد -، بیست دلیل برای این موضوع آورده است. آیه الله لطف الله صافی گلپایگانی نیز در کتاب شهید آگاه، ۳۳ دلیل برای نظریه شهادت‌طلبی، ارائه کرده است. قائلی نداشته باشند، ولی توجه اجمالی به آنها مفید است. از شهادت‌طلبی امام علیه السلام، چهار تفسیر، صورت پذیرفته است و هر کدام، قائلانی دارد

الف - شهادت تکلیفی

منشأ این تفسیر، برخی روایات است که از میان آنها، دو روایت از همه مشهورتر است:

یکی، روایتی از امام صادق علیه السلام در الکافی که بر اساس آن، هر امامی، وظیفه‌ای دارد:

فَلَمَّا تُوَفِّيَ الْحَسَنُ وَمَضَى فَتَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخَاتَمَ الثَّلَاثَ فَوَجَدَ فِيهَا أَنْ قَاتِلَ فَا قُتِلَ وَتُقْتَلُ أُخْرَجَ بِأَقْوَامٍ لِلشَّهَادَةِ لَا شَهَادَةَ لَهُمْ إِلَّا مَعَكَ ١.

وقتی حسن علیه السلام در گذشت، حسین علیه السلام، مهر سوم را باز کرد. دید که در آن، نوشته شده: بجنگ و بکش و کشته می شوی. با گروهی برای شهادت، عازم شو. برای آنان، شهادتی جز با تو نیست.

و دیگری، روایتی است که خواب امام حسین علیه السلام هنگام حرکت از مکه به کوفه را گزارش می کند که در آن آمده: یا حُسَيْنُ! أُخْرَجَ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا! ای حسین! عازم شو که خداوند، خواسته که تو را کشته ببیند.

برخی با استناد به این روایات، قیام امام حسین علیه السلام را تکلیف شخصی بر اساس دستوری خصوصی می دانند که طبق برنامه‌ای از پیش تعیین شده، امام علیه السلام مأمور به آن بود. به نظر این عده، قیام امام حسین علیه السلام، طراح غیبی داشته است؛ یعنی دست غیب، نمایش نامه عاشورا را نوشته و امام علیه السلام، آن را اجرا کرده است و پس از او، امکان اقتدا به ایشان، وجود ندارد. بر اساس این دیدگاه، قیام امام حسین علیه السلام، استثنا بوده است، نه قاعده، و از استثنا نمی توان اصل ساخت. یکی از دانشوران می نویسد:

در زمینه واقعه کربلا، جز تکلیف شخصی، کلام دیگری نمی شود گفت ۳.

ب - شهادت فدیهای

شهادت فدیهای، به نظریه مسیحیان در باره مصلوب شدن عیسی علیه السلام بی شباهت نیست؛ یعنی همان گونه که عیسی علیه السلام تن به صلیب داد تا فدای گناهان انسان ها و مانع مجازات آنها شود، امام ۱. الکافی: ج ۱ ص ۲۷۹ ح ۱. ۲. الملهوف: ص ۱۲۷، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۶۴. ۳. مقصد الحسین علیه السلام: ص ۹.

حسین علیه السلام نیز به شهادت رسید تا گناهان امت را بشوید و شفیعتان شود. ۱. این تفسیر، تفسیری مسیحی از قیام حسین علیه السلام است و هیچ مستندی در متون دینی ندارد.

ج - شهادت سیاسی

مشهورترین تفسیر از اهداف امام حسین علیه السلام، شهادت سیاسی است و امروزه، در کتاب ها و سخنرانی ها همواره این تفسیر، تبیین و تبلیغ می شود. تفسیر یاد شده، در واقع، تحلیلی سیاسی از قیام امام حسین علیه السلام است و برخاسته از اسلام سیاسی. پس از این که مسلمانان در عصر حاضر، به اسلام سیاسی رسیدند و ابعاد سیاسی دین در نگاه آنان برجسته شد، این تفسیر نیز از درون آن، استخراج گردید.

سید هبه الدین شهرستانی، در این باره می گوید:

امام حسین علیه السلام می دانست که چه بیعت بکند و چه نکند، کشته خواهد شد، با این تفاوت که اگر بیعت نماید، هم او کشته خواهد شد و هم مجد و آثار جد او از بین خواهند رفت؛ ولی اگر بیعت نکند، تنها او کشته می شود؛ اما در نتیجه، آرزوهای او برآورده می گردد و شعائر دین و شرف همیشگی، به دست خواهد آمد ۲.

د - شهادت اسطوره‌ای

برخی از نویسندگان معاصر، بر این عقیده‌اند که شهادت امام حسین علیه السلام را نباید امری سیاسی دید و از حالت اسطوره‌ای و راز و رمزداریش خارج کرد تا دایره تأثیرگذاری‌اش، تنها به گروهی اندک محدود گردد؛ بلکه باید آن را اسطوره‌ای دید تا تأثیرگذاری‌اش از زمان خطی متناهی، به دایره زمان حلقوی نامتناهی، برگردد. ۳.

اینان، البته شاهی بر تفسیرشان اقامه نکرده‌اند.

۲. نظریه تشکیل حکومت

برخی از عالمان بزرگ شیعه، مانند شیخ مفید و سید مرتضی، و نیز برخی از عالمان معاصر، بر این عقیده‌اند که امام حسین علیه السلام برای تشکیل حکومت، قیام کرد. اینان، چنین باور دارند که امام حسین علیه السلام، نخست برای امتناع از بیعت با یزید بن معاویه، از مدینه به سوی مکه حرکت کرد و آن گاه که مسلم بن عقیل، حمایت مردم کوفه را به وی گزارش داد، به قصد تشکیل حکومت و ۱. ر. ک: اسرار شهادت آل الله: ص ۱۳۳. نیز، ر. ک: مجموع الأعیاد: ص ۱۰۸؛ المائدة: ص ۱۶۷. ۲. نهضة الحسين عليه السلام: ص ۳۱. ۳. ر. ک: زیر آسمان‌های جهان: ص ۱۵۵.

احیای سنت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به سوی کوفه حرکت کرد.

شیخ مفید، در المسائل العکبریّه، ضمن سؤال و جوابی، هدف امام علیه السلام را مانند همه مجاهدان، پیروزی و مغلوب ساختن دشمن می‌داند:

چرا حسین بن علی علیه السلام به کوفه رفت، در حالی که می‌دانست کوفیان، او را تنها می‌گذارند و کمکش نمی‌کنند، و او در این سفر، کشته می‌شود؟

اما این که حسین علیه السلام می‌دانست که کوفیان، او را تنها می‌گذارند، علم قطعی به آن نداریم؛ زیرا نه دلیل عقلی، و نه نقلی برای آن هست ۱.

گفتنی است در عصر حاضر، تنها کسی که نظریه تشکیل حکومت را پرورد و کوشید تا آن را مستدل کند، مرحوم صالحی نجف‌آبادی (نویسنده کتاب شهید جاوید) بود. وی بر آن است که امام علیه السلام از همان آغاز، هدف از پیش تعیین شده‌ای نداشت؛ بلکه به اقتضای شرایط، تصمیم می‌گرفت و هدفی را تعقیب می‌کرد. به نظر او، قیام امام حسین علیه السلام، چهار مرحله داشته و ایشان در هر مرحله‌ای، هدفی را تعقیب می‌کرده است.

یادآوری می‌شود که نظر رایج اهل سنت در تحلیل حادثه عاشورا نیز تشکیل حکومت به وسیله امام علیه السلام است. ابن کثیر، عنوان یک بحث از کتابش را به همین نکته، اختصاص داده است: «حکایت حسین بن علی علیه السلام و علت هجرتش با خانواده، از مکه به عراق، برای به دست آوردن حکومت». ۲.

روشن است که صراحت اهل سنت در تبیین هدف امام حسین علیه السلام و عدم اختلاف آنان در این زمینه، از آن روست که تنها نگاهی تاریخی به این مسئله دارند و بحث‌های کلامی را در آن، دخالت نمی‌دهند.

۳. نظریه حفظ جان

یکی از نویسندگان معاصر، هدف امام حسین علیه السلام را چنین تشریح می‌کند:

بیرون آمدن امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه و از مکه به طرف عراق، برای حفظ جان بوده، نه خروج و قیام، و نه جنگ با دشمن، و نه تشکیل حکومت

۴. نظریه جمع

اشاره

چنان که گذشت ، نظریه جمع ، در صدد سازگاری دادن میان نظریه «شهادت طلبی» و نظریه ۱. المسائل العکبریّه : ص ۶۹ - ۷۱ ، بحار الأنوار : ج ۴۲ ص ۲۵۷ - ۲۵۸ . ۲. البدایه و النهایه : ج ۸ ص ۱۴۹ . ۳. کتاب هفت ساله چرا صدا در آورد : ص ۱۹۳ - ۱۹۴ . «تشکیل حکومت» است ؛ زیرا احادیث فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام ، نقل شده که بر شهادت طلبی ، دلالت دارند و سخنان ، خطابه‌ها و نامه‌های امام حسین علیه السلام نیز بر تشکیل حکومت ، دلالت دارند . این دو حقیقت کلامی و تاریخی ، این گروه را وا داشته است تا به گونه‌ای به سازش و توافق میان این دو نظریه ، اهتمام ورزند و در نتیجه ، چهار صورت و چهار رأی ، در این زمینه ، شکل گرفته است :

الف - مرحله‌ای کردن قصد

از برخی نوشته‌های استاد مطهری بر می‌آید که وی ، هدف امام حسین علیه السلام را «مرحله‌ای» می‌داند که در مرحله نخست ، قصد تشکیل حکومت داشت ؛ ولی پس از رسیدن خبر کشته شدن مسلم به امام علیه السلام ، قصد او شهادت بود .

ب - قصد مستقیم و غیر مستقیم

علامه سید مرتضی عسکری ، در مقدمه مرآة العقول - که بعدها با عنوان معالم المدرستین منتشر شد - ، بر این عقیده است که امام حسین علیه السلام ، قصد شهادت کرد ؛ اما می‌خواست که مردم علیه حکومت یزید ، قیام مسلحانه کنند .

ج - تشکیل حکومت ، با علم به شهادت

آیه الله رضا استادی می‌نویسد :

ما نمی‌گوییم امام علیه السلام به قصد کشته شدن رفت ؛ بلکه می‌گوییم با علم به این که کشته می‌شود ، رفت ؛ اما علی الظاهر ، طبق دعوت اهل کوفه برای تشکیل حکومت رفت ۳ .

چند نکته

اینک ، پس از گزارش نظریه‌ها ، به اجمال ، برخی پرسش‌ها و ابهام‌ها و نقدهای وارد شده بر آنها را بیان می‌کنیم و تأکید می‌کنیم که قصد تفصیل و بررسی همه‌جانبه در میان نیست :

۱. چنان که گذشت ، شهادت ، مقصود و هدف امام حسین علیه السلام نبوده است ، گر چه مقصد ایشان بوده است . آنان که

شهادت‌طلبی را هدف امام علیه السلام دانسته‌اند، از یک سو، میان مقصد و مقصود، خلط کرده‌اند و از دیگر سو، سخنان، خطابه‌ها و نامه‌های ایشان را نادیده انگاشته‌اند. امام علیه السلام، در ۱. مجموعه آثار استاد شهید مطهری: ج ۱۷ ص ۳۷۱. ۲. ر. ک: مقدمهٔ مرآة العقول: ج ۲ ص ۴۹۳ - ۴۹۴، معالم المدرستین: ج ۳ ص ۳۰۸. ۳. سرگذشت کتاب شهید جاوید: ص ۳۳۹. مجموعه یاد شده، بر اهدافی غیر از شهادت‌طلبی، تأکید فرموده است.

۲. قائلان به نظریه «تشکیل حکومت»، جنبه آگاهی امام علیه السلام از شهادت را کم‌رنگ دیده‌اند - اگر نگوییم که نادیده گرفته‌اند -، با این که احادیث متواتری بر آن، دلالت دارند. از سوی دیگر، منبع استخراج این نظریه، سخنان، خطابه‌ها و نامه‌های امام حسین علیه السلام (به مردم کوفه و بصره) و نماینده فرستادن ایشان به کوفه و بیعت گرفتن آن نماینده (مسلم) برای ایشان و اعلام تعهد ایشان به آن بیعت و مصادره کاروان تجارتی یزید و برخی شواهد دیگر از این دست است. البته در مجموعه گفته‌ها و نوشته‌های امام علیه السلام، آنچه دیده می‌شود، یاری خواستن برای امر به معروف و نهی از منکر، اصلاح امور امت و احیای سنت پیامبر صلی الله علیه و آله است، که به صراحت، بر تشکیل حکومت به وسیله امام علیه السلام دلالت ندارند، مگر آن که اینها را ملازم با تشکیل حکومت بدانیم. البته در برخی متون، امام علیه السلام آن گاه که از بیعت با یزید، امتناع می‌ورزد، بر لیاقت نداشتن یزید برای خلافت و سزاوارتر بودن خود به این امر، تأکید می‌فرماید.

از جهت دیگر، تعبیر «خروج» در سخنان امام حسین علیه السلام، به معنای قیام نیست؛ بلکه در تمام موارد، به معنای بیرون رفتن از مدینه است، هر چند که گاه به غلط، به قیام، تعبیر شده است.

۳. نظریه «حفظ جان»، هیچ شاهد کلامی و تاریخی‌ای ندارد و از این رو، قابل طرح نیست، ضمن این که با شئون امامت، سازگار نیست.

۴. در باره «نظریه جمع»، آنچه در بند اول و دوم آوردیم، قابل بازگویی است، ضمن این که در این نظریه نیز، مانند سه نظریه نخست، برخی از وجوه این حادثه، نادیده انگاشته شده که در مباحث آینده، بدانها خواهیم پرداخت.

چهار. اهداف چند لایه قیام امام حسین علیه السلام

اشاره

برای تبیین «نظریه هدفمندی چند لایه»، با اعتقاد و باور به این که «امام حسین علیه السلام از شهادت خویش آگاه بود؛ ولی شهادت را مقصد می‌دانست، نه مقصود»، هدفمندی حادثه عاشورا را در دو لایه، توضیح می‌دهیم:

لایه اول

در این لایه، مسئله هدف از حادثه عاشورا از نگاه امام حسین علیه السلام و بر اساس مبانی کلی امامت، تحلیل می‌شود. امام حسین علیه السلام، در سخنان، خطابه‌ها و نامه‌های خود، برای رفتار خویش، اهدافی را بیان می‌دارد. برخی از این اهداف، در مرحله امتناع از بیعت با یزید، بازگو می‌شود و برخی، در مرحله حرکت از مدینه به سمت مکه و برخی، در مرحله حرکت از مکه به سوی کوفه.

به سخن دیگر، امام حسین علیه السلام در سخنان و نامه‌های نسبتاً فراوانش، برای امتناع از بیعت با یزید، علل و اهدافی و برای حرکت خود از مدینه به مکه و از آن جا به سمت کوفه، علل و اهداف دیگری مطرح می‌سازد.

در بخش نخست، امام حسین علیه السلام، فسق یزید و استحقاق بیشتر خود برای حکومت را مطرح می‌کند. امام علیه السلام،

خطاب به فرماندار مدینه می‌فرماید :

أَيُّهَا الْأَمِيرُ ! إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ ، وَ مَعْدِنُ الرِّسَالَةِ ، وَ مُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ ، وَ مَحَلُّ الرَّحْمَةِ ، وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا خَتَمَ ، وَ يَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ شَارِبُ خَمْرٍ ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ ، مُعَلِّنُ بِالفِسْقِ ، مِثْلِي لَا- يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ ، وَ لَكِنْ نُصَبِحُ وَ تُصْبِحُونَ ، وَ تَنْتَظِرُونَ وَ تَنْتَظِرُونَ ، أَيْنَا أَحَقُّ بِالْخِلَافَةِ وَ الْبَيْعَةِ ١ .

ای امیر! ما خاندان نبوت ، و معدن رسالت ، و محل آمد و شد فرشتگان ، و جایگاه رحمت هستیم . خداوند ، امور را با ما می‌گشاید و با ما می‌بندد ؛ و یزید ، مردی فاسق ، باده‌گسار ، آدمکش و اهل فسق و فجور آشکار است . همانند منی ، با کسی همانند او ، بیعت نمی‌کند ؛ ولی ما و شما ، صبح می‌کنیم و منتظر می‌مانیم ، تا معلوم شود که کدام یک برای بیعت و خلافت ، شایسته‌تر است . و در بخش دوم، اصلاح امت، احیای سنت، امر به معروف و نهی از منکر، مبارزه با سلطان ستمگر ، و عزت و آزادگی را مطرح می‌سازد ، چنان که در این باره از امام حسین علیه السلام روایت شده است که فرمود :

إِنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْرًا وَلَا بَطَرًا وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا ، وَ إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ النَّجَاحِ وَ الصَّلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِّي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَ أَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، وَ سِيرَةَ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ... ، فَمَنْ قَبِلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ ، وَ مَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ ، وَ يَحْكُمَ بَيْنِي وَ بَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ ، وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ ٢ .

به درستی که من از روی سرمستی و سرکشی و فسادانگیزی و ستمگری ، قیام نکرده‌ام ؛ بلکه برای تحقق رستگاری و صلاح در امت جدم محمد صلی الله علیه و آله قیام کرده‌ام . می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و به سیره جدم محمد صلی الله علیه و آله و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام ، رفتار کنم ... آن که مرا به حقانیت پذیرفت، [بداند که] خداوند، سرچشمه حق است [و پاداش

١. الفتوح : ج ۵ ص ۱۳ ، مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۱۸۳ . ٢. الفتوح : ج ۵ ص ۲۱ ، مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۱۸۸ .

او را خواهد داد] و اگر کسی در این دعوت، دست رد بر سینه من زند، شکیبایی می‌ورزم تا خداوند، میان من و این گروه، بر پایه حقیقت، داوری کند و به حقیقت، حکم دهد، که او بهترین داوری‌کنندگان است .

جز این سخنان و نوشته‌ها ، تحلیل شئون امامت ۱ نیز اعمال و رفتاری را که امام حسین علیه السلام در پیش گرفته ، اقتضا می‌کند . امام حسین علیه السلام ، برای تبیین دین و حفظ آن از نابودی و تحریف، اجرای دین و الگو بودن، حائز مقام امامت شده بود و این شئون ، می‌بایست بر رفتار و گفتار و اندیشه ایشان سایه می‌افکند ، و چگونه حادثه‌ای به این بزرگی را می‌توان جدا از این اهداف ، تحلیل کرد ؛ حادثه‌ای که در آن ، خون پاک انسان‌های بزرگی بر زمین ریخت .

این ، لایه نخست از اهداف حادثه عاشورا است و ممکن است کسانی که تعبیر «تشکیل حکومت» را به کار برده‌اند، عنوانی انتزاعی از این امور را منظور داشته‌اند. البته - چنان که بدان اشارت رفت - ، این تعبیر در مجموع سخنان و نگاشته‌های امام حسین علیه السلام ، به صراحت ، بیان نشده است .

دستاوردهای این لایه از هدف حادثه عاشورا، سست شدن بنیاد حکومت بنی امیه ، نابودی حکومت یزید، پایه‌ریزی قیام‌های انتقام‌جویانه و آگاهی مردم در آن برهه از تاریخ است که البته در فاصله زمانی نسبتاً کوتاهی اتفاق افتاد .

لایه دیگر

در این لایه، هدف از حادثه عاشورا از منظر خداوند متعال، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اولیای دین، منظور می‌گردد. در این جا، دیگر، هدف به یک برهه از تاریخ، محدود نمی‌شود؛ بلکه جاودانه ساختن مشعل آزادیخواهی، مبارزه با ستم، بروز کرامت انسانی و آگاهی بخشی منظور است.

در این جا میان امام حسین علیه السلام و نهاد انسان‌ها در طول تاریخ، رابطه‌ای عاطفی برقرار می‌شود. به نظر می‌رسد که تعبیرهای زیر را در سایه چنین لایه‌ای از هدف، می‌توان فهمید و تفسیر کرد. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود:

إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا ۲.

همانا با کشته شدن حسین، حرارتی در دل مؤمنان ایجاد می‌شود که هرگز، سرد نمی‌گردد. ۱. از جمله، وظایف و اختیارات امام و شروط و لوازم منصب امامت. ۲. مستدرک الوسائل: ج ۱۰ ص ۳۱۸ ح ۱۲۰۸۴.

با این نگاه، می‌توان راز و رمز احکام و ویژه‌ای را که در مجموعه تعالیم شیعه، در باره حادثه عاشورا و امام حسین علیه السلام وارد شده، فهمید و تحلیل کرد، که عبارت اند از:

۱. حلیت خوردن تربت امام حسین علیه السلام برای استشفای؛

۲. استحباب سجده بر تربت امام حسین علیه السلام؛

۳. استحباب ذکر گفتن با تسبیح تربت امام حسین علیه السلام؛

۴. استحباب بر داشتن کام کودک با تربت امام حسین علیه السلام؛

۵. استحباب حُبوب میت با تربت امام حسین علیه السلام؛

۶. استحباب زیارت اربعین؛

۷. استحباب زیارت امام حسین علیه السلام در مناسبت‌های مختلف مذهبی؛

۸. استحباب اقامه عزاداری و گریستن برای امام حسین علیه السلام؛

۹. جواز قصر و اتمام نماز در زیر گنبد مزار امام حسین علیه السلام؛

۱۰. استحباب همراه داشتن تربت امام حسین علیه السلام در سفر؛

۱۱. استحباب یاد کردن از امام حسین علیه السلام به هنگام نوشیدن آب.

این همه، ۱ نشان می‌دهد که علاوه بر اهدافی که امام حسین علیه السلام از قیام خود داشته است، خداوند و اولیای دین نیز اهدافی را از این قیام، منظور داشته‌اند. این، همان چیزی است که از آن به «اهداف چند لایه قیام امام حسین علیه السلام» تعبیر می‌گردد.

به سخن دیگر، امام علیه السلام می‌دانست که در این حادثه، به شهادت می‌رسد؛ اما برای رسیدن به این هدف‌ها به میدان مبارزه با طاغوت زمان، در آمد:

۱. اصلاح اُمور اُمت اسلام؛

۲. اقامه حق و طرد باطل؛

۳. حفظ آزادی و عزّت و آزادگی؛

۴. افشای ظلم و ستمگری حاکمان بنی امیه؛

۵. زمینه‌سازی برای تشکیل حکومت اسلامی.

خداوند نیز از این قیام و پایان خونینش، اهدافی را برای همیشه تاریخ، در نظر داشته است. آنچه برخی با عنوان «اُسطوره مقدّس»

یا «روابط عاطفی میان انسان‌ها و امام حسین علیه السلام»، بدان اشاره کرده‌اند، به این بُعد از اهداف، بر می‌گردد. ۱. برای مطالعه تفصیلی این احکام و تعالیم، ر. ک: الرسول المصطفی و الشعائر الحسينیه.

بنا بر این، دستاوردهای قیام، دیگر به بخشی از تاریخ، محدود نمی‌گردد، چنان که برای پیروان یک آیین نیز نخواهد بود.

الگو قرار گرفتن برای قیام‌های شیعی در طول تاریخ (نظیر انقلاب اسلامی ایران) و نیز سرمشق واقع شدن برای آزادیخواهان جهان (همچون گاندی)، ۱ از دستاوردهای این قیام است.

۱. ر. ک: فرهنگ عاشورا: ص ۲۷۹ (ذیل «گاندی»). نیز، ر. ک: مهاتما گاندی (همدلی با اسلام - همراهی با مسلمین): ص ۹۶.

فصل سوم: ارزیابی سفر امام حسین علیه السلام به عراق و نهضت کوفه

اشاره

امام حسین علیه السلام، پس از خارج شدن از مدینه، از سوم شعبان تا هشتم ذی حجه سال شصت هجری، حدود چهارماه و پنج روز در مکه توقف کرد و پس از دریافت نامه مسلم بن عقیل علیه السلام از کوفه - که حاکی از آمادگی کوفیان برای حمایت از ایشان در برابر حکومت یزید بود -، و نیز احساس خطر جدی از ناحیه کارگزاران نظام حاکم در مراسم حج، در هشتم ذی حجه، مکه را به قصد کوفه، ترک کرد.

بر پایه گزارش‌های تاریخی امام حسین علیه السلام، به رغم ممانعت جدی حکومت اموی که در آغاز، با واسطه و بی واسطه، ایشان را از سفر به کوفه، باز می‌داشتند، و با رد پیشنهاد شماری از مصلحت‌اندیشان و علاقه‌مندان به ایشان که با خطرناک توصیف کردن این سفر، با اصرار تمام، از او می‌خواستند که از تصمیم خود منصرف گردد، دعوت کوفیان را پذیرفت و به سوی کوفه حرکت کرد و ضمن پیشگویی‌های مکرر کنایی و بلکه صریح از به شهادت رسیدن خود و همراهان، روانه کربلا شد، و هنگام حرکت از مکه به سوی عراق، به بنی هاشم نوشت:

مَنْ لِحَقِّ بِي اسْتُشْهِدَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحِ ۱.

هر کس به من پیوندد، به شهادت می‌رسد؛ و [اما] هر کس نپیوندد، به پیروزی نایل نمی‌آید.

در این باره، چند پرسش مطرح است که باید به آنها پاسخ داد:

۱. سؤال اول این که: آیا انتخاب کوفه به عنوان پایگاه قیام علیه حکومت یزید، از نظر سیاسی، کار صحیحی بوده است؟ آیا سیاست‌مدار بزرگی مانند امام حسین علیه السلام، با در نظر گرفتن سوابق کوفیان در برخورد با پدر او و برادر بزرگ‌ترش، به وعده آنان در حمایت از وی در برابر حکومت بنی امیه، اعتماد می‌کند و کوفه را به عنوان پایگاه مرکز نهضت بر ضد حاکمیت، انتخاب می‌نماید؟

به بیان واضح‌تر، آیا امام علیه السلام آنچه را دیگران در مورد خطرناک بودن سفر به کوفه می‌گفتند، نمی‌دانست؟ و نهایت، این که: آیا امام علیه السلام نمی‌دانست که فضای عمومی جانبداری از او - که قبل از

۱. دلائل الإمامة: ص ۱۸۷ ح ۱۰۷، بصائر الدرجات: ص ۴۸۱ ح ۵ نحوه.

آمدن ابن زیاد به کوفه ، در این شهر حاکم بود - ، جو کاذبی است؟

۲. آیا همه دعوت کنندگان از امام حسین علیه السلام ، از شیعیان و پیروان اعتقادی و واقعی او بودند و چنان که برخی پنداشته‌اند ، وی فریب شیعیان خود را خورد که به او ، وعده یاری داده بودند ؛ اما نه تنها از او حمایت نکردند ، بلکه به جنگ او برخاستند و با این حساب ، شیعه ، خود ، مقصّر اصلی در به وجود آمدن فاجعه عاشورا است ؟ یا این که «شیعه» در آن دوران ، مفهومی متفاوت با مفهوم امروزی آن داشته است و کسانی که امام حسین علیه السلام را تنها گذاشتند ، شیعه سیاسی و اجتماعی بودند ، نه شیعه اعتقادی و حقیقی؟۲

۳. دلایل اقبال مردم کوفه به نهضت حسینی و پشت کردن به آن و به عبارت دیگر ، عوامل شکست این نهضت ، چه بود؟ ۱. مانند عبد الله بن عبد العزیز ، که در کتابش (من قتل الحسین علیه السلام؟) می گوید: «مردم کوفه به حسین علیه السلام ، نامه نوشتند و از او درخواست کردند که به کوفه برود ؛ اما طولی نکشید که فرستاده‌اش مسلم بن عقیل را تنها گذاشتند و به او نیرنگ زدند . آن گاه ، نوبت حسین علیه السلام رسید که آنچه از آنان به مسلم رسیده بود ، به او نیز برسد . همچنین تنها حسین علیه السلام نبود که شیعیان به او نیرنگ زدند ؛ بلکه پیش تر ، به پدر و برادرش و پس از او به دیگر امامان اهل بیت - که خدا از آنان خشنود باد - نیز نیرنگ زدند» (من قتل الحسین علیه السلام ؟ : ص ۱۱۸) . البته این پندار ، به تفصیل ، پاسخ داده شده است . در این باره ، ر . ک : مَنْ هُم قَتَلَةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؟ ، سید علی حسینی میلانی ؛ بازتاب تفکر عثمانی در واقعه کربلا ، محمدرضا هدایت پناه ؛ کوفه از پیدایش تا عاشورا ، صفری فروشانی ؛ عاشوراشناسی ، اسفندیاری . ۲. برخی محققان ، برای این گونه از تشیع ، اصطلاح «تشیع کوفی» را به کار برده‌اند (ر . ک : تاریخ تشیع در ایران ، رسول جعفریان) .

(۱) دلایل انتخاب کوفه به عنوان پایگاه قیام

اشاره

برای ارزیابی سفر امام حسین علیه السلام به عراق و انتخاب کوفه به عنوان پایگاه قیام ، باید توجه داشت که حکمت قیام امام علیه السلام ، در صورت همکاری مردم ، در درجه اول ، براندازی حکومت یزید و تأسیس حکومت اسلامی بود و در مرتبه بعد ، امر به معروف و نهی از منکر ، افشاگری علیه حکومت اُموی و سست کردن پایه‌های آن ، پیشگیری از نابودی ارزش‌های اسلامی و در نهایت ، اتمام حجت بر مردم مسلمان بود ، هر چند تحقق این اهداف ، به قیمت شهادت او و عزیزانش و اسارت خانواده‌اش تمام شود .

کوفه در آن دوران ، ویژگی‌هایی داشت که با عنایت به آن ویژگی‌ها ، مناسب‌ترین نقطه در جهان اسلام برای تحقق اهداف امام حسین علیه السلام بود . این ویژگی‌ها عبارت‌اند از :

یک . موقعیت سیاسی - نظامی

شهر کوفه ، در سال هفده هجری ، به فرمان عمر ، خلیفه دوم ، و به دست سعد بن ابی وقاص ، به منظور تشکیل یک پادگان بزرگ نظامی جهت ساماندهی نیروهای نظامی برای گسترش هر چه بیشتر فتوحات اسلامی ، شکل گرفت .

به دلیل موقعیت ویژه شهر کوفه در صدر اسلام ، شمار قابل توجهی از سران قبایل ، فرماندهان بزرگ نظامی و جنگجویان زُبدۀ ، در این شهر ، ساکن بودند . از این رو ، امام علی علیه السلام هنگامی که برای خاموش کردن فتنه «ناکثین (پیمان‌شکنان)» از مدینه عازم عراق شد ، تنها هفتصد نفر نیروی نظامی از مهاجر و انصار ، همراه داشت ؛ ولی دوازده هزار نیرو از کوفه به سپاه ایشان پیوستند .

جالب توجه ، این که امام علیه السلام وقتی می‌خواست از مدینه به طرف بصره حرکت کند ، نامه‌ای خطاب به اهل کوفه نوشت که با این جملات ، آغاز شده بود :

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ ، جِبْهَةَ الْأَنْصَارِ وَ سَنَامِ الْعَرَبِ ۱ .

از بنده خدا ، علی امیر مؤمنان ، به کوفیان ، گروه یاران شرافتمند و بلندپایگان عرب .
برپایه گزارش طبری ، وقتی که بین راه به امام علیه السلام خبر دادند که شورشیان به بصره رفته‌اند ،

۱. تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۵۰۰.

ایشان ، احساس آرامش کرد و فرمود :

إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ أَشَدُّ إِلَيَّ حُبًّا ، وَ فِيهِمْ رُؤُوسُ الْعَرَبِ وَ أَعْلَامُهُمْ ۱ .

کوفیان ، برای من دوست داشتنی‌ترند و سران و بزرگان عرب ، در میان آنان اند .

و نیز به آنها نوشت :

إِنِّي قَدْ اخْتَرْتُكُمْ عَلَى الْأَمْصَارِ وَ إِنِّي بِالْأَثَرِ ۲ .

من ، شما را بر دیگر شهرها ترجیح دادم ، و من ، خوب گزینشگری هستم .

و در روایت دیگری آمده که به آنها نوشت :

فَإِنِّي قَدْ اخْتَرْتُكُمْ وَ التَّزُولَ بَيْنَ أَظْهَرِكُمْ لِمَا أَعْرِفُ مِنْ مَوَدَّتِكُمْ وَ حُبِّكُمْ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لِرَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله ... ۳ .

من ، شما را انتخاب کردم و سکونت در میان شما را برگزیدم ، چون مهرورزی و علاقه‌تان را به خدای عزوجل و پیامبرش صلی الله علیه و آله می‌دانم .

و هنگامی که کوفیان در «ذی قار» به امام علی علیه السلام پیوستند ، ایشان در ستایش آنها فرمود :

أَنْتُمْ أَشَدُّ الْعَرَبِ وَدًّا لِلنَّبِيِّ وَ لِأَهْلِ بَيْتِهِ ، وَ إِنَّمَا جِئْتُمْ ثِقَةً - بَعْدَ اللَّهِ - بِكُمْ ۴ .

شما بامحبت‌ترین عرب نسبت به پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش هستید . من ، پس از خدا ، با اعتماد کردن به شما نزدتان آمدم .

و پس از پایان جنگ جمل ، با این جملات از آنها قدردانی کرد :

جَزَاكُمُ اللَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرٍ عَنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ أَحْسَنَ مَا يَجْزِي الْعَامِلِينَ بِطَاعَتِهِ وَ الشَّاكِرِينَ لِنِعْمَتِهِ ، فَقَدْ سَمِعْتُمْ وَأَطَعْتُمْ ، وَ دُعِيتُمْ فَأَجَبْتُمْ ۵ .

خداوند ، به خاطر خاندان پیامبرتان ، بهترین پاداشی را که به اهل طاعت و سپاس‌گزاران نعمتش می‌دهد ، به شما عطا کند . شما ، گوش فرا دادید و اطاعت کردید ، و فرا خوانده شدید و اجابت کردید .

همچنین در جنگ صفین که شمار سپاهیان امام علی علیه السلام در منابع تاریخی تا یکصد و بیست هزار ذکر شده ، عمده نیروهای ایشان از کوفه بودند . در همین جنگ ، هنگامی که امام علیه السلام سستی سپاهیان خود را در برابر سپاه شام ملاحظه کرد ، ضمن سخنانی سرزنش‌آمیز ، به جایگاه مهم آنان ۱. تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۴۷۷ . ۲. تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۴۷۷ ، شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید: ج ۱۴ ص ۱۶ . ۳. تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۴۷۷ . ۴. الإرشاد: ج ۱ ص ۲۵۰ . ۵. نهج البلاغه: نامه ۲ .

در جهان اسلام اشاره کرد و فرمود :

أَنْتُمْ لَهَا مِيمُ الْعَرَبِ وَ يَأْفِيخُ الشَّرَفِ ، وَ الْأَنْفُ الْمُقَدَّمُ ، وَ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ ۱ .

شما بزرگان عرب و سران شرف و پیشوایان جلودار و مهتران بزرگ هستید .

و در جایی دیگر ، همراه با انتقاد از کوفیان ، خطاب به آنها می‌فرماید :

وَأَنْتُمْ تَرِيكُهُ الْإِسْلَامَ، وَبَقِيَّةُ النَّاسِ ۲ .

و شما، یادگار اسلام و بازمانده مسلمانانید .

دو . موقعیت جغرافیایی

کوفه ، در گذشته ، در قلب بلاد اسلامی قرار داشت و نزدیک‌ترین نقطه برای مدیریت قلمرو مسلمانان، بویژه برای نقاطی بود که در عصر خلیفه دوم، به قلمرو حکومت اسلامی افزوده شدند.

در دوران زمامداری امام علی علیه السلام ، مقرّ خلافت از مدینه به کوفه منتقل شد که بی‌تردید ، افزون بر موقعیت اقتصادی ، یکی از دلایل آن ، دسترسی آسان از این شهر به بلاد مختلف اسلامی ، خصوصاً هنگام نیاز به اعزام نیرو برای جنگ با معاویه بود . بنا بر این ، کوفه از نظر جغرافیایی نیز مناسب‌ترین مکان برای اقدام بر ضدّ حکومت یزید بود .

سه . موقعیت فرهنگی

کوفه ، افزون بر موقعیت سیاسی ، نظامی و جغرافیایی آن ، مهم‌ترین پایگاه فرهنگی جهان اسلام نیز بوده است . سیاست خلیفه دوم ، این بود که در کوفه ، سربازانی آشنا با قرآن و ناآشنا با سنت ، پدید آورد . لذا نقل حدیث را در کوفه ممنوع کرد و بر این اساس ، قاریان کوفه ، غالباً مسلمانان تک‌بُعدی و ناآشنا به سنت بودند ؛ اما پس از به خلافت رسیدن امام علی علیه السلام ، سیاست‌های اصولی فرهنگی ایشان در دوران حکومت ، از یک سو ، و حضور یاران بزرگ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که همراه امام علی علیه السلام به کوفه آمده بودند ، از سوی دیگر ، نقش مؤثری در رشد فرهنگی مردم کوفه داشت .

بر این اساس ، هنگام قیام امام حسین علیه السلام - که حدود ۲۵ سال از آغاز حکومت امام علی علیه السلام می‌گذشت - ، بی‌تردید ، مردم کوفه ، به طور نسبی از بالاترین سطوح فرهنگی در میان جوامع اسلامی برخوردار بودند . از این رو ، زمینه اصلاح‌طلبی و قیام علیه ظلم و جور بنی امیه ، در این شهر بیش از هر جای دیگری فراهم بود . شورش‌های مکرر آنها بر ضدّ حکومت‌های وقت پس از قیام امام حسین علیه السلام ، گواه این مدّعاست . ۱. نهج البلاغه: خطبه ۱۰۷ . ۲. نهج البلاغه: خطبه ۱۸۰ .

چهار . کانون مبارزه با حکومت شام

نقش تعیین کننده کوفیان در فتوحات اسلامی و درگیری آنها با حکومت ستمگر شام ، بویژه در دوران حکومت امام علی علیه السلام ، ایجاب می‌کرد تا طبعاً رضایت ندهند که شام ، مرکز خلافت و تصمیم‌گیری در جهان اسلام باشد . لذا در طول حکومت اُموی ، کوفه ، کانون مبارزه و مخالفت با حکومت اُموی شام بود و در این راه ، بیشترین کشته ، زندانی و تبعیدی را داد .

زیاد بن ابیه، در دورانی که از طرف معاویه به حکومت کوفه گمارده شد، علاوه بر کشتن و زندانی کردن بسیاری از مبارزان و تبعید بسیاری از آنان به شام و سایر شهرها ، بر پایه برخی از گزارش‌ها ، تنها پنجاه هزار نفر را از کوفه و بصره به سوی خراسان ، کوچ داد . ۱ .

همچنین فرزندش ابن زیاد ، علاوه بر کشتار گسترده مبارزان ، گروهی از بزرگان شیعیان کوفه (مختار ، هانی ، سلیمان بن صیرد ، ابراهیم بن مالک اشتر و ...) را زندانی کرد .

نهضت توأبین و قیام مختار، پس از واقعه کربلا، شورش عبد الرحمان بن اشعث در سال‌های ۸۲ و ۸۳ هجری و قیام زید بن علی بن الحسین علیه السلام در سال ۱۲۲، دلایل روشن دیگری بر نفرت عمیق بخش قابل توجهی از مردم کوفه از حکومت اُموی است. در دوران امامت امام حسین علیه السلام، مفاصد اخلاقی و عملی آشکار یزید - که خود را خلیفه مسلمانان می‌دانست -، نفرت طبیعی مردم کوفه نسبت به حکومت شام را دوچندان کرد. لذا با نوشتن نامه‌های پی در پی، از امام علیه السلام دعوت کردند تا به کوفه بیاید و نهضت شکل گرفته بر ضد حاکمان اُموی را سامان دهد.

پنج. حضور هواداران اهل بیت علیهم السلام

هر چند شمار شیعیان حقیقی و پیروان واقعی اهل بیت علیهم السلام در کوفه اندک بود؛ لیکن دوستداران اهل بیت علیهم السلام و کسانی که نسبت به خاندان رسالت، اظهار ارادت می‌کردند، در این شهر، فراوان بودند؛ بلکه با عنایت به این که کوفه، حدود پنج سال مرکز حکومت عدل امام علی علیه السلام بود و جمع بسیاری از یاران بزرگ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، همراه با ایشان به این شهر آمده بودند و از این طریق، احادیث فراوانی در فضائل اهل بیت علیهم السلام در میان مردم انتشار یافته بود، کوفه به تدریج، کانون هواداران اهل بیت علیهم السلام در جهان اسلام شد و به همین جهت، پس از مرگ معاویه، هنگامی که جمع کوچکی از پیروان راستین اهل بیت علیهم السلام فعالیت تبلیغاتی خود را برای بیعت با امام حسین علیه السلام و مبارزه با حکومت اُموی آغاز کردند، در فضای باز اجتماعی ناشی از ضعف فرماندار کوفه، در ۱. فتوح البلدان: ص ۴۰۰.

مدّت کوتاهی فضای عمومی شهر در اختیار هواداران امام حسین علیه السلام قرار گرفت.

اما مردم مکه و مدینه، به دلیل شرایط سیاسی حاکم بر آنها، برخلاف کوفیان، به اهل بیت علیهم السلام علاقه‌مند نبودند. ابن ابی الحدید، به نقل از ابو عمر نَهْدی، از امام زین العابدین علیه السلام نقل کرده که فرمود:

مَا بِمَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ عَشْرُونَ رَجُلًا يُحِبُّنَا ۱.

در مکه و مدینه، بیست نفر هم نیستند که ما را دوست بدارند.

در مقابل، گزارش‌های فراوانی، از کثرت نسبی علاقه‌مندان به اهل بیت علیهم السلام در کوفه حکایت دارد، چنان که از امام باقر علیه السلام نقل شده که فرمود:

إِنَّ وَلَايَتَنَا عُرِضَتْ عَلَى أَهْلِ الْأَمْصَارِ فَلَمْ يَقْبَلْهَا قَبُولَ أَهْلِ الْكُوفَةِ بِشَيْءٍ ۲.

ولایت ما، بر مردم شهرها ارائه شد. هیچ کدام مانند مردم کوفه، آن را نپذیرفتند.

روایات دیگری نیز رسیده‌اند که مؤید این اند که هواداران اهل بیت علیهم السلام در کوفه، بیش از هر شهر دیگری وجود داشته‌اند. هر چند هواداری بیشتر آنها در حدّ دفاع عملی و ایثار جان نبوده است؛ لیکن در سایر شهرها، اهل بیت علیهم السلام، همین مقدار طرفدار هم نداشته‌اند و لذا هنگامی که ابن زیاد، کوفیان را مجبور به رفتن به سوی سرزمین کربلا و جنگ با امام علیه السلام کرد، بسیاری از آنها، از نیمه راه گریختند و در کربلا، حاضر نشدند. بلاذری، در این باره می‌نویسد:

یک گروه هزارنفره [از کوفه] اعزام می‌شد؛ اما به جهت اکراه آنان از این کار (نبرد با حسین علیه السلام)، تنها سیصد یا چهارصد نفر یا کمتر از اینها به مقصد می‌رسیدند ۳.

شش. دعوت کوفیان از امام علیه السلام

در سراسر جهان اسلام، جز اهل کوفه، هیچ کس از امام حسین علیه السلام برای قیام بر ضدّ حکومت یزید، دعوت نکرد. از این رو،

یکی از پاسخ‌های امام علیه السلام به معترضان، استناد به دعوت‌نامه‌های مردم کوفه بود. در چنین فضایی، اگر امام علیه السلام برای آغاز نهضت به نقطه دیگری عزیمت می‌کرد و به دست کارگزاران حکومت، کشته می‌شد، آیا او را به بی‌سیاستی متهم نمی‌کردند؟!

هفت. ممانعت حکومت اموی از رفتن امام علیه السلام به کوفه

رسیدن امام حسین علیه السلام به کوفه برای امویان بسیار خطرناک بود و لذا پیش از سلطه کامل ابن زیاد

۱. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۴ ص ۱۰۴؛ بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۲۹۷. ۲. ثواب الأعمال: ص ۱۱۴ ح ۲۰، بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۴۶ ح ۳۰۶. ر. ک: أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۶.

بر کوفه، یزید و کارگزارانش با همه توان تلاش می‌کردند که امام علیه السلام به کوفه نرود. یزید، حتی دست به دامن ابن عباس شد تا امام علیه السلام را از رفتن به کوفه باز دارد، همچنین عمرو بن سعید، فرماندار مکه، کوشید تا جلوی رفتن امام علیه السلام را بگیرد، و گروهی را اعزام کرد تا مانع خروج امام علیه السلام از مکه شوند، اما پس از درگیری مختصری، امام علیه السلام روانه عراق گردید.

بنا بر این، کوفه از نظر موقعیت فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، نظامی و جغرافیایی، مناسب‌ترین نقطه برای آغاز نهضت بر ضد حکومت یزید بود. از این رو، سید مرتضی رحمه الله علیه در تحلیل حادثه کربلا می‌گوید:

اسباب پیروزی بر دشمن، روشن و آشکار بود، اما آن اتفاق بد، ماجرا را دگرگون و معکوس کرد تا جایی که به انجام رسید، آنچه رسید ۱.

هر چند ما با این نظر، موافق نیستیم، لیکن به دلایلی که بیان کردیم، کوفه را بهترین گزینه برای تحقق اهداف نهضت حسینی می‌دانیم. توضیح بیشتر این مطلب، در ادامه همین فصل، خواهد آمد

۱. تنزیه الأنبياء: ص ۱۷۶، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۹۸.

(۲) پاسخ‌های امام (ع) به خطرناک توصیف کردن سفر به کوفه

اشاره

بررسی گزارش‌هایی که در منابع تاریخی در این زمینه آمده‌اند، ۱ نشان می‌دهد که افراد مختلفی با انگیزه‌های گوناگون، می‌خواستند تا امام حسین علیه السلام را از سفر به عراق، منصرف کنند: برخی مستقیماً از یزید، دستور ممانعت داشتند. برخی غیر مستقیم، عامل اجرایی او بودند. برخی ضمن علاقه‌مندی به امام علیه السلام در جهت اجرای خواست حکومت یزید، عمل می‌کردند، شماری به خاطر پیشگویی‌هایی که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره شهادت ایشان شنیده بودند، از این سفر احساس خطر می‌کردند، برخی می‌خواستند که امام علیه السلام هم مانند آنها عافیت‌طلبی را پیشه سازد و در نهایت، برخی هم انگیزه‌ای جز علاقه‌مندی به امام علیه السلام نداشتند.

برای تحلیل پاسخ‌های امام علیه السلام به کسانی که با خطرناک توصیف کردن سفر به کوفه، تلاش می‌کردند تا امام علیه السلام را

از این سفر منصرف کنند، باید توجه داشت - همان طور که پیش از این گفتیم -، هدف امام علیه السلام از سفر به کوفه، در درجه نخست، تأسیس حکومت اسلامی و در مرتبه بعد، سست کردن پایه‌های حکومت اموی و دفاع از اساس اسلام به قیمت شهادت خود و عزیزانش بود. بنا بر این، تحقق این هدف، با خطرهای احتمالی و بلکه قطعی این سفر، منافات ندارد. امام حسین علیه السلام از یک سو، سرنوشت این سفر را می‌دانست و از خطرهای آن، کاملاً آگاه بود و از سوی دیگر، برای اتمام حجت بر مردم، نمی‌توانست همه آنچه را می‌داند، برای همه مردم بیان کند. از این رو، پاسخ‌های امام علیه السلام به کسانی که سفر به کوفه را خطرناک وصف می‌کردند، متفاوت بود. این پاسخ‌ها را به سه دسته می‌توان تقسیم کرد:

یک. پاسخ به کارگزاران حکومت

پاسخ امام علیه السلام به کارگزاران یزید که او را از سفر به عراق منع می‌کردند، در واقع، این بود که: در کار من، دخالت نکنید. هنگامی که مأموران عمرو بن سعید، فرماندار مکه، مانع خروج امام علیه السلام و

۱. برای دیدن برخی از این گزارش‌ها، ر. ک: ص ۵۲۴ (بخش چهارم / فصل ششم: مخالفان رفتن امام علیه السلام به سمت عراق).

یارانش از مکه شدند و ضمن درگیری مختصری خطاب به امام علیه السلام گفتند: ای حسین! از خدا نمی‌ترسی که از جماعت، جدا می‌شوی و میان امت، تفرقه می‌اندازی؟

امام حسین علیه السلام تنها به قرائت این آیه شریف، بسنده کرد:

«لِيَ عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيٌّ مِمَّا تَعْمَلُونَ» ۱.

عمل من، برای من و عمل شما، برای شماست. شما از آنچه من می‌کنم، بیزارید و من، از آنچه شما می‌کنید، بیزارم» ۲. بر پایه نقل ابن اعثم، امام علیه السلام در پاسخ نامه یزید به اهل مدینه - که متضمن باز داشتن آنها از قیام بود -، نیز تنها به نوشتن آیه یاد شده اکتفا کرد.

دو. پاسخ به کسانی که نمی‌خواست سرنوشت سفر را برای آنان بازگو نماید

از آن جا که هدف اولیه امام علیه السلام از سفر به عراق، تأسیس حکومت اسلامی بود، برای اتمام حجت بر مردم، نمی‌توانست سرنوشت سفر را برای همه مردم، حتی برای برخی از خواص، بیان کند. لذا در پاسخ بسیاری از کسانی که با خطرناک توصیف کردن سفر به عراق، از ایشان می‌خواستند تا از این سفر منصرف شود، به پاسخ‌های اجمالی اکتفا می‌کرد، چنان که در پاسخ به پیشنهاد طرّماح و ابو بکر بن عبد الرحمان فرمود:

مَهْمَا يَقْضِ اللَّهُ مِنْ أَمْرٍ يَكُنْ ۴.

هر چه خداوند حکم کند، همان می‌شود.

همچنان که در پاسخ بشر بن غالب، عبد الله بن مطیع و عمر بن عبد الرحمان و فرزندان آنها نیز به پاسخ‌های اجمالی اکتفا کرد.

پاسخ به خواص

اما پاسخ امام علیه السلام به شخصیت‌های بزرگی مانند امّ سلمه و عبد الله بن جعفر و محمد ابن حنفیه، کاملاً متفاوت با پاسخ به دیگران بود؛ چرا که در پاسخ به آنها امام علیه السلام از شهادت خود خبر می‌داد، چنان که در پاسخ به امّ سلمه می‌فرماید:

۱. یونس: آیه ۴۱. ۲. ر. ک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۵. ۳. الفتوح: ج ۵ ص ۶۸. ۴. الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۴۷، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۱۸.

إِنِّي وَاللَّهِ مَقْتُولٌ كَذَلِكَ، وَإِنْ لَمْ أَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ يَقْتُلُونِي أَيْضاً ۱.

به خدا سوگند، من، این چنین کشته می‌شوم، و اگر به عراق هم نروم، مرا می‌کشند.

و نیز به عبد الله بن جعفر می‌فرماید:

لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامَةِ مِنْ هَوَامِ الْأَرْضِ لَأَسْتَخْرِجُونِي وَيَقْتُلُونِي ۲.

اگر در لانه جنبنده‌ای هم باشم، مرا بیرون می‌آورند و می‌کشند.

این سخن، بدین معناست که: من، چه به کوفه بروم و چه نروم، بی‌تردید، به دست عوامل یزید، کشته می‌شوم. بنا بر این، باید نقطه‌ای را برای شهادت خود انتخاب کنم که خون من، بیشترین بهره را برای اسلام داشته باشد و بیشترین ضربه را به حکومت اموی بزند و حرمت حرم نیز حفظ گردد، و آن نقطه، جایی جز عراق نیست.

بر این اساس انتخاب کوفه و همراه بردن خانواده و کودکان خردسال و بهترین یاران در این سفر، دقیقاً در راستای تحقق این هدف والای الهی بوده است.

۱. الخرائج و الجرائح: ج ۱ ص ۲۵۳، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۹ ح ۲۷. ۲. الفتوح: ج ۵ ص ۶۷، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۱۷.

(۳) عوامل اقبال مردم کوفه به نهضت حسینی

با توجه به آنچه در باره موقعیت فرهنگی و سیاسی کوفه بیان کردیم، دلایل اقبال مردم کوفه را به نهضت حسینی، در موارد زیر می‌توان خلاصه کرد:

۱. بالا بودن سطح فرهنگی بخشی از مردم کوفه؛
۲. تقابل منافع سیاسی و اقتصادی کوفه با شام. کوفه، روزی پایگاه مهم تصمیم‌گیری در جهان اسلام بود و با شام، درگیری داشت. اکنون، کوفیان در برابر حکومت شام، احساس ذلت و خفت می‌کردند؛
۳. علاقه‌مندی بسیاری از مردم کوفه نسبت به اهل بیت علیهم السلام؛
۴. مفاسد حکومت اموی و بخصوص فساد آشکار یزید؛
۵. نبودن جای‌گزینی مناسب برای امام حسین علیه السلام که بتواند کوفیان را در مخالفت با حکومت شام و براندازی آن، رهبری کند.

در کنار هم قرار گرفتن عوامل مذکور، سبب شد که جمعی از پیروان راستین امام حسین علیه السلام، مخالفت با حکومت اموی را بی‌اغازند و هنگامی که مردم را به همراهی با ایشان جهت براندازی حکومت فرا خواندند، توده مردم از آن استقبال کردند. سیاست

نعمان بن بشیر نیز - که مایل به درگیری نبود -، زمینه را فراهم کرد و فضای عمومی کوفه، به سرعت در جهت نهضت حسینی قرار گرفت، به گونه‌ای که حتی جمعی از سران هوادار حکومت - مانند: عمرو بن حجاج و شَبَث بن رِبعی که موقعیت خود را در خطر می‌دیدند -، تحت تأثیر فضای عمومی شهر، به ظاهر به صف حامیان نهضت پیوستند و برای امام حسین علیه السلام نامه نوشتند.

اکنون باید دید که: چرا در فرصت کوتاهی پس از آمدن ابن زیاد به کوفه، به طور کلی، ورق برگشت و فضای عمومی کوفه، در جهت خواست حکومت یزید قرار گرفت؟ به سخن دیگر، جامعه کوفه در کنار آن ویژگی‌های مثبت، چه خصوصیات دیگری داشت که یک روز، فضای عمومی آن در جهت خواست امام حسین علیه السلام بود و روز دیگر، در جهت خواست یزید؟ و آیا این رویکرد مردم کوفه را می‌توان به حساب شیعیان گذاشت؟

برای پاسخ دادن به این پرسش‌ها، جامعه‌شناسی و روان‌شناسی مردم کوفه و شناخت نظام اداری و اقتصادی حاکم بر این شهر، ضروری است. در بخش‌های آینده، به تبیین این مسائل خواهیم پرداخت و پس از آن، مهم‌ترین عوامل شکست نهضت کوفه را بررسی خواهیم کرد.

(۴) جامعه‌شناسی کوفه

اشاره

در ارزیابی سفر امام حسین علیه السلام به کوفه و نهضت کوفیان، افزون بر آنچه گذشت، جامعه‌شناسی کوفه را نیز باید بررسی کرد. کوفه آن روزگار، از زوایای گوناگون، قابل ارزیابی است؛ چرا که شهری متنوع و چند گونه بوده است:

یک. جامعه کوفه از نظر نژادی

جامعه کوفه را از نظر نژادی، می‌توان به دو بخش عرب و غیرعرب، تقسیم کرد. بیشتر مردم عرب ساکن کوفه، قبایلی بودند که با آغاز فتوحات اسلامی در ایران، از شبه جزیره عربستان، به قصد شرکت در جنگ، به سمت عراق، کوچ کردند و سرانجام، پس از پایان فتوحات، در کوفه و بصره، مسکن گزیدند.

بخش دیگری از عرب‌های ساکن کوفه را قبایلی مانند بنی تغلب تشکیل می‌دادند که پیش از اسلام، در عراق، سکونت گزیده بودند و پیوسته با ایرانیان در جنگ بودند. اینان، با آغاز فتوحات اسلامی، به مسلمانان پیوستند و آنها را در فتوحات، یاری دادند. سپس بخشی از آنها در شهرهای تازه تأسیس اسلامی، سکنا یافتند.

مردمان غیر عرب کوفه - که اندکی از جمعیت آن را تشکیل می‌دادند -، شامل گروه‌هایی همچون مِوالی، ۲ سُرّیانی‌ها و ۳ نبطی‌ها بودند.

دو. جامعه کوفه از نظر اعتقادی

از نظر اعتقادی، جامعه آن روز کوفه را می‌توان به دو بخش مسلمان و غیر مسلمان، تقسیم کرد.

۱. ر.ک: حیاة الإمام الحسین علیه السلام، قرشی: ج ۲ ص ۴۳۳؛ کوفه از پیدایش تا عاشورا، ص ۲۰۹. ۲. منظور از موالی،

مسلمانان غیر عرب (مانند: ایرانیان، رومی‌ها و ترکان) هستند (تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان: ص ۶۸۶). ۳. سُریانی‌ها، کسانی بودند که به زبانی سریانی سخن می‌گفتند. آنان، امروزه مسیحی‌اند و در سوریه و شمال بین‌النهرین زندگی می‌کنند (المنجد: ص ۳۵۴ ذیل «السُریان»). ۴. نَبْطی‌ها، طایفه‌ای از عرب بودند که داخل عجم‌ها و رومیان شده بودند و نسبشان با آنان در آمیخته بود و فرهنگ و زبانشان را از دست داده بودند (مجمع‌البحرین: ج ۳ ص ۱۷۴۶).

بخش غیر مسلمان کوفه، عبارت بودند از: مسیحیان عرب از «بنی تغلب»، مسیحیان نجران، مسیحیان نَبْطی، یهودیانی که در زمان عمر از شبه جزیره عربستان رانده شده بودند، و زردشتیان ایرانی. این بخش، در مجموع، قسمت ناچیزی از کل جمعیت کوفه بودند.

سه. جامعه کوفه از نظر سیاسی

اشاره

بخش مسلمان کوفه را، از نظر سیاسی، می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد:

۱. هواداران اهل بیت علیهم السلام

پیش از این، اشاره کردیم که در عصر نهضت حسینی، کوفه، کانون هواداران اهل بیت علیهم السلام بود؛ ولی این سخن، بدان معنا نیست که همه کسانی که به اهل بیت علیهم السلام اظهار ارادت می‌کردند، پیروان راستین آنها و «شیعه» به مفهوم حقیقی این کلمه بودند؛ بلکه هواداران اهل بیت علیهم السلام و مدعیان تشیع در آن دوران، به چند دسته تقسیم می‌شدند که در ادامه همین فصل، توضیح خواهیم داد.

۲. هواداران بنی امیه

هواداران بنی امیه، بخش قابل توجهی از مردم کوفه را تشکیل می‌دادند. در آن دوران که بیست سال از حکومت اُمویان در کوفه می‌گذشت، افراد بسیاری جذب آنها شده بودند. هواداران بنی‌امیه در کوفه، از تشکّل و سازماندهی نیرومندی برخوردار بودند. افرادی مانند عمرو بن حجاج زبیدی، یزید بن حرث، عمرو بن حُرَیث، عبد الله بن مسلم، عماره بن عقبه، عمر بن سعد و مسلم بن عمرو باهلی، از سران آنان به شمار می‌رفتند و همین‌ها بودند که وقتی از پیشرفت کار مسلم بن عقیل و ضعف و فتور نعمان بن بشیر، فرماندار کوفه احساس خطر کردند، به شام نامه نوشتند و زمینه را برای عزل نعمان و فرمانروایی ابن زیاد، فراهم ساختند. گفته شده که رؤسا و مُتَنَفِّذان قبایل کوفه، از این حزب بوده‌اند و این امر، خود، باعث گرایش بسیاری از مردم به این سو می‌شده است. ۱.

۳. خوارج

علی رغم سرکوب خوارج در جنگ نهروان، سیاست‌های غیر اسلامی معاویه باعث شد که خوارج کوفه، در زمان او، قدرت بگیرند. آنان در سال ۴۳ ق، در دوران فرمان‌روایی مغیره بن شعبه بر کوفه، به رهبری مُستورد قیام کردند؛ ولی کارشان به شکست انجامید. زیاد بن ابیه نیز پس از به عهده گرفتن فرمانداری کوفه در سال ۵۰ ق، نقش مهمی در سرکوب آنها داشت. پس از ۱۰۱ ر. ک: بازتاب تفکر عثمانی در واقعه کربلا: ص ۳۱ و ۷۸ و ۱۱۹ و ۱۸۶.

مرگ زیاد (سال ۵۳ ق)، خوارج کوفه به رهبری حیان بن ظبیان، در سال ۵۸ ق، قیامی دیگر ترتیب دادند و این بار، ابن زیاد، پس از به عهده گرفتن زمام امور کوفه، به سرکوب آنها پرداخت ۱. بنا بر این، با توجه به درگیری خوارج با اُمویان، شاید بتوان گفت که آنان در جریان نهضت حسینی، با هیچ یک از دو طرف، همکاری نکرده‌اند.

۴. افراد بی‌اعتنا و دَم‌دَمی مزاج

بخش قابل توجهی از جوامع مختلف را کسانی تشکیل می‌دهند که یا همه حوادث اجتماعی را بی‌اهمیت می‌شمارند و یا هر روز، به رنگی در می‌آیند. در کوفه نیز طبعاً جمعی بودند که نه به اهل بیت علیهم السلام علاقه داشتند و نه هوادار بنی امیه بودند؛ بلکه هوادار شکم و شهوت خویش بودند و هر کس می‌توانست زندگی آنان را تأمین کند، از او پیروی می‌کردند.

۱. کوفه از پیدایش تا عاشورا: ص ۳۰۳.

(۵) اقسام شیعیان در آن دوران

اشاره

در روایات اهل بیت علیهم السلام، مدعیان تشیع و هواداری خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، به چند طبقه یا دسته تقسیم شده‌اند:

یک. شیعیان طبقه اول

برترین دسته شیعیان، کسانی بودند که به راستی، به خاندان رسالت عشق می‌ورزیدند و در پنهان و آشکار، از آرمان‌های آنان دفاع می‌کردند. اینان، در کلام امام صادق علیه السلام، دوستانِ ترازِ اولِ اهل بیت علیهم السلام معرفی شده‌اند:

طَبَقَةُ يُحِبُّونَا فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ، هُمُ النَّمَطُ الْأَعْلَى. گروهی که ما را آشکارا و پنهان، دوست دارند؛ آنان در بالاترین درجه‌اند.

امام صادق علیه السلام در ادامه این سخن، ویژگی‌های این گروه راه‌چنین تبیین فرموده است:

فَمِنْ بَيْنِ مَجْرُوحٍ وَمَذْبُوحٍ، مُتَفَرِّقِينَ فِي كُلِّ بِلَادٍ قَاصِيَةٍ... وَهُمْ الْأَقْلَوْنَ عَدَدًا، الْأَعْظَمُونَ عِنْدَ اللَّهِ قَدْرًا وَخَطَرًا ۱.

جمعی زخمی و جمعی سربُریده، در شهرهایی دوردست، پراکنده افتاده‌اند... آنان، جمعیتی اندک‌اند؛ اما در پیشگاه خدا، ارج و منزلتی والا دارند.

در عصر نهضت حسینی، حبیب بن مظاهر اسدی، مسلم بن عوسجه و ابو ثمامه صائدی، نمونه‌های شناخته شده این دسته از شیعیان و علاقه‌مندان اهل بیت علیهم السلام بودند. آنان، پس از مرگ معاویه، در خانه سلیمان بن صیرد خزاعی جمع شدند و باب

نامه‌نگاری به امام حسین علیه السلام، پس از مرگ معاویه، به دست آنها گشوده شد.

دو. شیعیان طبقه دوم

این دسته، کسانی بودند که بر اثر جاذبه‌های حکومت علوی و آشنایی با احادیثی که اصحاب بزرگ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در فضایل اهل بیت علیهم السلام نقل کرده بودند، به این خاندان، اظهار ارادت می‌کردند؛ ولی دوستی آنها، از مرز ظاهر و زبان، تجاوز نمی‌کرد. امام صادق علیه السلام این دسته را ۱. تحف العقول: ص ۳۲۵.

دوستانِ ترازِ پایینِ اهل بیت علیهم السلام وصف فرموده است:

وَالطَّبَقَةُ الثَّانِيَةُ: النَّمَطُ الْأَسْفَلُ، أَحْبَبُونَا فِي الْعَلَانِيَةِ وَ سَارُوا بِسِيرَةِ الْمُلُوكِ، فَأَلَسْنَتْهُمْ مَعَنَا وَ سُيُوفُهُمْ عَلَيْنَا ۱.

گروه دوم، پایین‌ترند. ما را آشکارا دوست دارند؛ ولی به شیوه پادشاهان رفتار می‌کنند. از این رو، زبان‌هایشان، با ماست و شمشیرهایشان، بر ضد ما!

در دوران حکومت امام علی علیه السلام و دیگر امامان، بیشتر مردم کوفه از همین دسته بودند؛ همان‌ها که امام علی علیه السلام در اواخر حکومت خود، پی در پی، از آنها گله می‌کرد و خطاب به آنها می‌فرمود:

يَا أَشْبَاهَ الرِّجَالِ وَلَا رِجَالَ ۲.

ای مردنمایانِ نامرد!

و می‌فرمود:

مُنِيْتُ بِمَنْ لَا يُطِيعُ ۳.

گرفتار کسانی شده‌ام که فرمان نمی‌برند.

و می‌فرمود:

لَا غَنَاءَ فِي كَثْرَةِ عَدَدِكُمْ ۴.

زیاد بودن جمعیت شما، سودی ندارد.

و می‌فرمود:

لَبِئْسَ حُشَّاشُ نَارِ الْحَرْبِ أَنْتُمْ! شما بد آتش افروزانی برای جنگ هستید.

و می‌فرمود:

هَيْهَاتَ أَنْ أَطْلُعَ بِكُمْ أَسْرَارَ الْعَدْلِ ۶.

هیئات که خواسته باشم به یاری شما، عدالت پنهان را آشکار کنم!

نیز بر پایه برخی از گزارش‌ها، امام حسن علیه السلام در توضیح علت صلح خود با معاویه، این دسته

۱. تحف العقول: ص ۳۲۵. ۲. نهج البلاغه: خطبه ۲۷، الکافی: ج ۵ ص ۶ ح ۶، بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۶۵ ح ۹۳۱. ۳. نهج البلاغه: خطبه ۳۹، بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۳۲ ح ۹۰۵. ۴. نهج البلاغه: خطبه ۱۱۹، بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۹۶ ح ۹۴۲. ۵. نهج البلاغه: خطبه ۱۲۵، بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۴۹ ح ۹۱۰ - ۹۱۱. ۶. نهج البلاغه: خطبه ۱۳۱، بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۱۱۰ ح ۹۴۹.

از یاوران خود را این گونه توصیف فرمود:

يَقُولُونَ لَنَا إِنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَنَا وَإِنَّ سُيُوفَهُمْ لَمَشْهُورَةٌ عَلَيْنَا! ۱ به ما می‌گویند که دل‌هایشان با ماست؛ ولی شمشیرهایشان بر ضد ماست.

همچنین، فرزندق در دیدار با امام حسین علیه السلام، در وصف این دسته از علاقه‌مندان اهل بیت علیهم السلام، می‌گوید:

الْقُلُوبُ مَعَكُمْ، وَالسُّيُوفُ مَعَ بَنِي أُمِّيَّةَ ۲.

دل‌ها با توست و شمشیرها با بنی امیه.

نکته شایان توجه، این که در وصف دسته دوم، گفته شده که «زبان‌هاشان، با اهل بیت علیهم السلام و شمشیرهاشان، بر ضد آنان است»؛ اما در کلام فرزندق و دیگران، آمده است که «دل‌هاشان با اهل بیت علیهم السلام است و شمشیرهاشان، بر ضد آنها». حقیقت، این است که اگر به راستی، دل آنها با اهل بیت علیهم السلام بود، شمشیر آنها نمی‌توانست بر ضد اهل بیت علیهم السلام باشد. ضدیت عملی این دسته با خاندان رسالت، نشان می‌دهد که ارادت آنان به این خاندان، از مرز زبان تجاوز نمی‌کرده است.

سه. شیعیان طبقه سوم

دسته سوم: از علاقه‌مندان اهل بیت علیهم السلام، کسانی بودند که نه همانند دسته اول، در ظاهر و باطن از اهل بیت علیهم السلام دفاع می‌کردند، و نه همانند دسته دوم، علاقه‌ای ظاهری داشتند. این دسته، اهل بیت علیهم السلام را در قلب خود، دوست داشتند؛ ولی جرئت اظهار ارادت نسبت به آنان را نداشتند. اینان، به تعبیر امام صادق علیه السلام، علاقه‌مندان ترازِ وسط اند. متن سخن امام علیه السلام، این است:

وَالطَّبَقَةُ الثَّالِثَةُ: النَّمَطُ الْأَوْسَطُ، أَحَبُّونَا فِي السِّرِّ وَلَمْ يُحِبُّونَا فِي الْعَلَانِيَةِ ۳.

گروه سوم، در رتبه وسط اند. ما را در نهان، دوست دارند؛ اما آشکارا با ما دوستی نمی‌کنند.

سپس در تبیین ویژگی‌های دسته سوم، می‌فرماید:

وَلَعَمْرِي لَئِنْ كَانُوا أَحَبُّونَا فِي السِّرِّ دُونَ الْعَلَانِيَةِ فَهُمْ الصَّوَامُونَ بِالنَّهَارِ الْقَوَامُونَ بِاللَّيْلِ، تَرَى أَثَرَ الرَّهْبَانِيَّةِ فِي وُجُوهِهِمْ، أَهْلُ سِتْلَمٍ وَانْقِيَادٍ. به جان خودم، اگر آنان ما را در باطن دوست می‌داشتند و نه به ظاهر، روزه‌دارانِ روز و

۱. الاحتجاج: ج ۲ ص ۷۲ ح ۱۵۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۱۴۷، ح ۱۴. ۲. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۶. ۳. تحف العقول: ص ۳۲۵.

عابدانِ شب می‌بودند و اثر عبادت را در چهره‌شان می‌دید، و تسلیم و فرمان‌بردار می‌بودند.

در یک تقسیم‌بندی دیگر برای شیعیان، از امام باقر علیه السلام چنین روایت شده که فرمود:

الشَّيْعَةُ ثَلَاثَةُ أَصْنَافٍ: صِنْفٌ يَتَزَيَّنُونَ بِنَا، وَصِنْفٌ يَسْتَأْكِلُونَ بِنَا، وَصِنْفٌ مَنَا وَإِلَيْنَا ۱.

شیعیان، سه دسته‌اند: دسته‌ای با ما، خود را می‌آرایند. دسته‌ای با ما، منافع مالی خود را به چنگ می‌آوردند، و دسته‌ای، از ما می‌دور و رو به کوی ما دارند.

با توجه به این روایات، مدعیان تشیع در کوفه را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

دسته اول، کسانی که دل آنها با اهل بیت علیهم السلام بود و در عمل نیز از آرمان‌های این خاندان، دفاع می‌کردند. تعداد این دسته، بسیار اندک بود.

دسته دوم، کسانی که اهل بیت علیهم السلام را به راستی دوست داشتند؛ ولی جرئت دفاع از آرمان‌های آنان را نداشتند. تعداد اینان، بیش از دسته اول و کمتر از دسته سوم بود. ۲.

دسته سوم، کسانی که برای رسیدن به منافع سیاسی یا اجتماعی و یا اقتصادی، به اهل بیت علیهم السلام اظهار ارادت می‌کردند،

ولی شمشیرهایشان در خدمت دشمنان آنها بود. بیشتر شیعیان کوفه، از این دسته بودند؛ ولی اینان، شیعه واقعی نبودند و می‌توان آنان را شیعیان سیاسی و اقتصادی نامید. چنین کسانی، در واقع، پیرو کسی هستند که بتواند منافع آنها را تأمین کند. از این رو، در فضایی که مردم احساس می‌کردند که امام حسین علیه السلام پیروز خواهد شد، این دسته نیز با مسلم بیعت کردند؛ ولی در فضایی که دیدند همراهی با امام علیه السلام برای آنها خطرناک است، در صف پیروان بنی امیه قرار گرفتند.

بنا بر این، گناه حمایت نکردن از نهضت امام حسین علیه السلام، به دوش شیعیان سیاسی، اجتماعی و اقتصادی و نیز کسانی است که از نام شیعه، سوء استفاده می‌کردند، نه شیعیان اعتقادی و واقعی. ۱. مشکاة الأنوار: ص ۱۲۷ ح ۲۹۷. ۲. شاید همین دسته بودند که سعد بن عبیده، در باره آنها می‌گوید: [روز عاشورا] بزرگان ما، روی تپه ایستاده بودند، می‌گریستند و می‌گفتند: «خداوندا! یاری‌ات را فرو فرست». گفتیم: «ای دشمنان خدا! چرا پایین نمی‌روید و کمکش نمی‌کنید؟!» (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۲).

(۶) روان‌شناسی کوفیان

اشاره

به طور کلی، ویژگی‌های روانی بیشتر جامعه آن روزگار کوفه را که در شکست ظاهری نهضت امام حسین علیه السلام دخیل بوده‌اند، می‌توان چنین برشمرد:

یک. نظام‌ناپذیری

هسته اولیه شهر کوفه را قبایل بدوی (صحرائشین) تشکیل می‌دادند که بنا به علل مختلف، در فتوحات اسلامی شرکت جستند و سپس از صحرائشینی و کوچروی، به شهرنشینی روی آوردند؛ امّا با این حال، خلُق و خوی صحرائشینی خود را از دست نداده بودند.

یکی از ویژگی‌های صحرائشینان، داشتن آزادی بی حدّ و حصر در صحراها و بیابان‌هاست. از این رو، آنان از همان ابتدا به درگیری با امیران خود پرداختند، به گونه‌ای که خلیفه دوم را به ستوه آوردند، تا جایی که از دست آنان، این چنین شکوه نمود: چه مصیبتی بالاتر از این که با صد هزار جمعیت، رو به رو باشی که نه آنها از امیری خشنودند، و نه امیری از آنان رضایت دارد؟! ۱

می‌توان گفت که چنین جامعه‌ای، امیر عادل و آزاداندیش را بر نمی‌تابد. در این جامعه، مردم از این گونه امیران، سوء استفاده می‌کنند، در مقابل آنها به معارضة بر می‌خیزند و از فرمان آنان، اطاعت نمی‌نمایند. نمونه همه این نشانه‌ها را در رفتار کوفیان با امام علی علیه السلام مشاهده می‌کنیم. امیر مناسب این جامعه، امیری مانند «زیاد بن ابیه» است که با خشونت و ستمگری، آنان را وادار به اطاعت در برابر حکومت نماید.

دو. دنیاطلبی

گرچه بسیاری از مسلمانان صدر اسلام، با نیتی خالص و به جهت رضای حق و پیشرفت اسلام در فتوحات اسلامی شرکت می‌جستند، امّا کم نبودند افراد و قبایلی که به قصد به دست آوردن غنایم جنگی در این جنگ‌ها شرکت می‌کردند. اینان، پس از سکونت در کوفه، حاضر به از دست دادن دنیای خود نبودند و به محض احساس کردن هر گونه خطری، عقب می‌نشستند و به

۱. تاریخ الطبری : ج ۴ ص ۱۶۵ .

عکس ، هر گاه احساس نفعی می نمودند ، فوراً به عرصه داخل می شدند .

شاهد صادق این مطلب ، حضور کوفیان در دو جنگ جَمَل و صفین است . هنگامی که در سال ۳۶ هجری ، امام علی علیه السلام برای مقابله با شورشیان مستقر در بصره ، از مدینه رهسپار عراق شد ، از کوفیان ، درخواست کمک نمود . کوفیان که هنوز حکومت امام علی علیه السلام را نوپا می دیدند و از سرنوشت جنگ ، بخصوص با توجه به کثرت سپاه بصره ، بیمناک بودند ، کوشیدند از زیر بار این دعوت ، شانه خالی کنند و سرانجام ، پس از تبلیغ ها و تشویق های فراوان ، تنها دوازده هزار نفر ، یعنی حدود ده درصد از جمعیت جنگجویان کوفه ، در این جنگ ، به نفع علی علیه السلام شرکت جستند . پس از اتمام جنگ نیز یکی از اعتراض های نخبگان و خواص آنان ، مصادره نشدن و تقسیم نشدن غنائم به وسیله امام علی علیه السلام بود .

اما در جنگ صفین که کوفیان ، حکومت امام علی علیه السلام را سامان یافته می دیدند و امید فراوانی به پیروزی داشتند ، رغبت بیشتری به شرکت در جنگ نشان دادند ، به طوری که تعداد سپاهیان امام علی علیه السلام را در این جنگ ، بین ۶۵ تا ۱۲۰ هزار نفر نگاشته اند که شمار افراد غیر کوفی آن ، بسیار ناچیز بوده است .

فراوانی بیعت کنندگان با مسلم را نیز می توان با همین اصل توجیه نمود ، گرچه عده اندکی از افراد مخلص نیز در میان آنها بودند . مردم کوفه در آن هنگام ، از سویی به علت مرگ معاویه و جوانی یزید ، حکومت مرکزی شام را دچار ضعف می دیدند و از سوی دیگر ، فرماندار کوفه (نعمان بن بشیر) را قادر به مقابله با قیامی جدی نمی دانستند . از این رو ، تجمع عده ای از شیعیان مخلص به رهبری سلیمان بن صُرَد خُزاعی و پیشنهاد دعوت از امام حسین علیه السلام و تشکیل حکومت در کوفه ، به سرعت از سوی کوفیان ، مورد استقبال قرار گرفت ؛ زیرا احتمال پیروزی و تشکیل حکومت را قوی می دانستند .

کوفیان ، حتی پس از ورود عبید الله به کوفه ، امید پیروزی را از دست ندادند . از این رو ، تعداد فراوانی از آنها به همراه مسلم در محاصره قصر عبید الله شرکت جستند و هنگامی که احساس خطر نمودند ، به سرعت ، از نهضت ، کناره گرفتند و مسلم و هانی را به دست عبید الله سپردند .

این احساس خطر ، هنگامی شدت گرفت که شایعه حرکت سپاه شام از سوی طرفداران عبید الله در میان مردم ، پخش شد. البته ترس از سپاه شام را نیز می توان معلول دنیاطلبی مردم کوفه به شمار آورد .

سه . تابع احساسات بودن

با مطالعه مقاطع مختلف تاریخ کوفه ، می توانیم تابع احساس بودن اهالی آن را مشاهده نماییم .

علت اصلی این ویژگی را می توان عدم رسوخ ایمان در قلب های آنان دانست و طبعاً از افراد و قبایلی که با دیدن شوکت اسلام به آن پیوستند و برای دنیای خود به جنگ رفتند ، انتظاری جز این نمی توان داشت .

شاید معروف شدن کوفیان به نیرنگبازی ، فریبکاری و بی وفایی - تا جایی که به ظهور مثل هایی چون : «أَعْدَرُ مِنْ كُوفِيٍّ» (فریبکارتر از کوفی) ، یا «الْكُوفِيُّ لَا يُوْفِي» (کوفی ، وفا ندارد) انجامیده - ، نیز ناشی از همین ویژگی احساساتی بودن آنها باشد .

چهار . پرخاشگری

نظامی بودن شهر کوفه و پدید آمدن فرصت‌های متعدّد برای جنگیدن، روحیه‌ای خاص و پرخاشگرانه به آنان داده بود. آنان، مغرور از قدرت نظامی و فتوحات خویش، در برابر هر تحوّلی پرخاش کرده، با شورشگری، در صدد بازیابی هویت خویش و به دست آوردن منفعت بودند.

پنج. قبیله‌گرایی

قبیله‌گرایی حاکم بر عراق و جزیره‌ العرب، در کوفه نیز نمود داشت و افراد قبیله، به رئیس قبیله خویش، بیش از رئیس حکومت، وابسته بودند. از سوی دیگر، سیاست‌مدارانی همچون معاویه و ابن زیاد، با تطمیع رؤسای قبائل، از توانایی آنان بر ضدّ امامان شیعه علیهم السلام، استفاده می‌کردند.

۱. ر. ک: الفرق بین الفرق: ص ۲۶، آثار البلاد و أخبار العباد: ص ۱۶۷.

(۷) نقش نظام اداری و اقتصادی کوفه در بسیج نظامی مردم

اشاره

ترکیب نژادی، اعتقادی و سیاسی مردم کوفه و نیز ویژگی‌های روانی آنها، ایجاب می‌کرد که نظام اداری و شرایط اقتصادی حاکم بر این شهر، نقش بسیار مؤثری در بسیج نظامی آنها داشته باشد. برای روشن شدن این مطلب، اشاره‌ای کوتاه به نظام اداری کوفه و منابع درآمد مردم آن، ضروری است:

الف - نظام اداری

اشاره

مهم‌ترین عناصر تشکیلات اداری کوفه، عبارت بودند از:

یک. فرماندار

فرماندار (والی)، مهم‌ترین مقام اجرایی کوفه بود که مستقیماً توسط رئیس حکومت مرکزی، منصوب و اداره امور کوفه و توابع آن به او سپرده می‌شد.

دو. رؤسای ارباع

زیاد بن ابیه، هنگامی که در سال ۵۰ هجری به حکومت کوفه منصوب شد، به منظور تسلط بیشتر بر این شهر، آن را به چهار قسمت (رُبع)، تقسیم کرد: ربع اهل مدینه، ربع تمیم و همدان، ربع ربیع و کَنده، و ربع مَذحِج و اسد. همچنین برای هر یک،

رئیی معین نمود که مجموع آنها ، «رؤسای ارباع» نامیده می‌شدند .

فرماندهانی که زیاد برای این ارباع انتخاب کرده بود ، به ترتیب ، عبارت بودند از : عمرو بن حرث ، خالد بن عَرَفْطَه ، قیس بن ولید و ابو بُردَه بن ابی موسی اشعری .

مسلم بن عقیل نیز هنگام برپایی قیام خود ، از این نظام ، استفاده کرد و افراد هر ربع را در همان ربع ، سازماندهی نمود و خود ، رئیی غیر از رئیس منصوب از سوی حکومت ، برای هر ربع ، انتخاب کرد .

در جریان قیام مسلم در کوفه پس از دستگیری هانی و محاصره قصر ، به نام‌های رؤسای ۱. همه نواحی مرکزی و شمالی ایران آن روز (مانند : آذربایجان ، قفقاز ، قزوین ، خراسان ، ری ، طبرستان ، کابل و سمرقند) ، توابع کوفه محسوب می‌شدند .

ارباع که به وسیله او منصوب شده بودند ، بر می‌خوریم : مسلم بن عوسجه اسدی ، رئیس رُبْعِ مَذْحِج و اسد ، عبید الله بن عمر بن عزیز کندی ، رئیس رُبْعِ کِنْدَه و ربیعہ ، عباس بن جَعْدَه جَدَلی ، رئیس رُبْعِ اهل مدینه و ابو ثُمَامَه صائدی ، رئیس رُبْعِ تمیم و هُمْدان .

هانی بن عروه ، ریاست رُبْعِ کِنْدَه و ربیعہ را از سوی حکومت ، بر عهده نداشت ؛ اما به قدری در میان این رُبْع - که پرجمعیت‌ترین رُبْعِ کوفه بود - احترام داشت که گفته شده است در هنگام کمک خواستن ، سی هزار شمشیر آماده ، به فریادری او می‌آمدند که البتّه ابن زیاد ، توانست با سیاست‌های خود و استفاده از عمرو بن حَرّاج زبیدی ، رقیب هانی ، این نفوذ را به حدّ اقل برساند و سرانجام ، او را شهید کند ، بدون آن که هیچ تحرّکی در رُبْع ، پدید آید!

سه . عُرْفا

عُرْفا ، جمع «عَرِیف» است و عَرِیف ، منصبی در قبیله بوده است که صاحب آن ، ریاست عدّه‌ای از افراد قبیله و سرپرستی امور آنان را بر عهده داشته و نسبت به اعمال آن افراد ، در مقابل حکومت ، پاسخگو بوده است . وظیفه‌ای که عَرِیف انجام می‌داد و نیز تعداد افراد تحت نظر او ، «عِرافت» نامیده می‌شد .

این منصب ، در قبایل عرب در زمان جاهلیت نیز وجود داشته و از نظر اداری ، یک یا دو درجه پایین‌تر از ریاست قبیله بوده است ؛ امّا پس از پایه‌ریزی نظام اَسْبَاع در سال هفدهم هجری ، نظام عُرْفا ، به گونه‌ای دیگر پی‌ریزی شد ، بدین ترتیب که افراد تحت سرپرستی هر عَرِیف را به تعدادی قرار می‌دادند که عطا و حقوق آنها و همسران و فرزندان آنها ، صد هزار درهم باشد . از این رو ، تعداد افراد «عِرافت»های مختلف ، متفاوت بود ؛ زیرا نظامی که عمر بن خطّاب برای پرداخت عطا به جنگجویان در نظر گرفته بود ، بر پایه مساوات قرار نداشت ؛ بلکه بر اساس فضایل و ویژگی‌های افراد (مانند : صحابی بودن ، شرکت در جنگ‌ها به فرماندهی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، شرکت در فتوحات و ...) متغیر بود . بدین ترتیب ، «عِرافت»های مختلف ، از بیست تا شصت جنگجو را در بر می‌گرفت که زن و فرزندان آنها نیز به این رقم ، اضافه می‌شدند .

وظیفه اوّلیه عُرْفا در آن زمان ، این بود که عطا و حقوق افراد تحت مسئولیت خود را از امرای اَسْبَاع ، تحویل می‌گرفتند و به آنان می‌رساندند . نیز در هنگام جنگ ، افراد خود را آماده می‌کردند و احیاناً اسامی افرادی را که از شرکت در جنگ ، سر باز زده بودند ، به اطلاع فرماندار یا امرای اَسْبَاع می‌رساندند .

هنگامی که لشکریان عرب ، شهرنشین شدند و در کوفه مستقر گردیدند ، عُرْفا ، اهمّیت بیشتری یافتند ؛ زیرا علاوه بر مسئولیت‌های سابق ، مسئولیت کامل برقراری امنیت در محدوده زیر نظرانشان ، به آنها واگذار گردید . از این رو ، آنان دفتریایی تهیّه کرده بودند که در آنها ، اسامی جنگجویان و همسران و فرزندان آنها و نیز موالی آنان ضبط شده بود و اسامی و سال تولّد تازه متولّدان در

آنها ثبت می‌شد، چنان‌که اسامی افرادی که از دنیا می‌رفتند، محو می‌گردید و بدین ترتیب، شناخت کاملی از افراد خود داشتند. به نظر می‌رسد چنان‌که عرفا در آن زمان در مقابل فرماندار، مسئول بوده‌اند، نصب و عزل آنها نیز توسط فرماندار، صورت می‌گرفته است.

در هنگام بروز تشنج و اضطراب در شهر، نقش و اهمیت عرفا، دوچندان می‌شد؛ زیرا آنها مسئول برقراری نظم در میان افراد شامل عرافت خود بودند و طبعاً اگر حکومت مرکزی شهر، قوی بود، از آنان می‌خواست که افراد قیام‌کننده (شورش) را معرّفی نمایند.

ب - منابع درآمد مردم

اشاره

به طور کلی، طرق درآمد مردم آن روزگار کوفه را می‌توان به دو بخش: کسب و کار، و دریافت عطا و رزق از حکومت، تقسیم نمود:

یک. کسب و کار

کسب و کار مردم در آن زمان، معمولاً زراعت، صنعت، تجارت و یا کارهای دولتی و حکومتی (مانند خدمت در شرطه یا همان شهربانی) بود.

به نظر می‌رسد با توجه به وابستگی شدید مردم به عطا و حقوق حکومتی، مردم عرب کوفه، کمتر به کسب و کار می‌پرداختند، به طوری که گفته شده است: اکثر حرفه‌های کوفه را موالی بر عهده داشتند و اصولاً عرب‌ها، اشتغال به حرفه و صنعت را در خور شأن خود نمی‌دانستند.

دو. عطا و رزق

عطا، پرداخت نقدی‌ای بود که از سوی حکومت کوفه، یک‌جا یا در چند مرحله، سالانه به مردم جنگجوی این شهر، انجام می‌گرفت، چنان‌که رزق، کمک‌های جنسی، مانند: خرما، گندم، جو، روغن و ... بود که هر ماه به صورت بلا عوض، به آنها تحویل می‌شد.

نظام عطا و رزق، به وسیله عمر بن خطاب، بنیان‌گذاری شد، بدین ترتیب که عمر، برای برپا داشتن یک لشکر همیشه آماده و به منظور جلوگیری از اشتغال سربازان به کارهای دیگر، برای آنان حقوقی سالیانه تعیین نمود، که ملاک‌های خاصی را نیز (مانند: صحابی بودن، دفعات شرکت در جنگ‌ها و ...) در آن، مدّ نظر داشت. این حقوق سالیانه - که عمدتاً از فتوحات و خراج سرزمین‌های تازه فتح شده، تأمین می‌گشت -، به تناسب افراد، مبلغی بین سیصد تا دو هزار درهم در سال بود، که مقدار حدّ اکثر آن، «شرف العطاء» نامیده می‌شد و به افرادی که دارای ویژگی‌های برجسته‌ای مانند شجاعت و رشادت فراوان بودند، پرداخت می‌گردید.

بنا بر این، اصلی‌ترین منابع درآمد مالی و تأمین زندگی مردم کوفه، در دست حاکمیت بود و اکثر مردم برای امرار معاش، راهی

جز همکاری با حکومت نداشتند .

به نظر می‌رسد که نظام اداری و اقتصادی موجود در کوفه ، مؤثرترین عامل در روی گردانی مردم از نهضت امام حسین علیه السلام و پیوستن آنان به هواداران حکومت بود ، چنان که ابن زیاد ، پس از ورود به کوفه و ایراد یک سخنرانی سیاسی ، از نظام اداری و اقتصادی این شهر برای تهدید و تطمیع مردم ، نهایت بهره را برد . متن گزارش طبری در این باره ، چنین است :

ابن زیاد ، بر رؤسا و مردم ، سخت گرفت و گفت: به رؤسای قبایل بنویسید : هر کس از مخالفان امیر مؤمنان و خرویه (خوارج) و اهل تردید - که کارشان اختلاف افکنی و نفاق و تشّت است - ، در میان شما باشد و امان‌نامه بنویسد ، در امان است ؛ اما هر کس امان‌نامه ننویسد ، باید کسی از رؤسا ، او را ضمانت کند که با ما مخالفتی نمی‌کند و بر ما خروج نمی‌نماید ، و اگر چنین نکند ، ذمه‌ام از او بری است و خون و مالش حلال است و خوش ریخته می‌شود .

اگر در تحت ریاست بزرگ قبیله‌ای ، کسی بر امیر مؤمنان خروج کند و وی ، او را برای ما نفرستد ، آن خروج کننده ، بر در خانه وی به دار آویخته می‌شود و خود وی نیز از مقرری ، محروم و به منطقه «الزاره» (بیشه شیران) در عُمان ، فرستاده می‌شود ۱ .

همچنین هنگامی که مسلم بن عقیل علیه السلام به همراه سپاه خود ، قصر ابن زیاد را محاصره کرد و او را در فشار قرار داد ، یکی از شگردهای موفق ابن زیاد ، این بود که از طریق اشراف کوفه و رؤسای قبایل ، به سپاهیان مسلم ، پیغام داد که اگر دست از یاری او بردارند و در صف فرمانبران در آیند ، به عطای آنان خواهد افزود ؛ ولی در صورت ادامه شورش ، عطای آنان ، قطع خواهد شد . بر پایه برخی از گزارش‌ها ، در روز عاشورا ، هنگامی که امام حسین علیه السلام با کوفیان ، اتمام حجت می‌نمود و آنها با سر و صدا ، تلاش می‌کردند که از سخنرانی ایشان ممانعت کنند ، امام علیه السلام به موضوع «عطا» و حرامخواری آنان از این طریق ، به عنوان یکی از علل انحراف و نافرمانی آنان ، اشاره کرد و فرمود :

۱. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۵۹ ، الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۳۶ .

وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِّأَمْرٍ غَيْرٍ مُّسْتَمِعٍ لِّقَوْلِي ، قَدْ انْخَزَلَتْ عَطِيَّاتُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ ، وَ مِلَّتْ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ ، فَطُبِعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ ۱ .
همه‌تان از فرمان من ، سرپیچی می‌کنید و به سخنانم ، گوش فرا نمی‌دهید . عطایای حرام ، شما را سست [و سنگین] کرده و شکمتان از حرام ، آکنده شده است . از این رو ، بر دل‌هایتان مهر خورده است .

۱. مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۶ ؛ بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۸ .

(۸) مهم‌ترین عوامل شکست نهضت کوفه

اشاره

با در نظر گرفتن آنچه در تبیین جامعه‌شناسی کوفه و روان‌شناسی کوفیان بیان شد ، می‌توان گفت که مهم‌ترین عوامل شکست نهضت کوفه و خودداری کوفیان از همراهی با امام حسین علیه السلام ، عبارت اند از :

یک . عدم تشکّل و ضعف امکانات اقتصادی هواداران امام علیه السلام

پیش از این ، توضیح دادیم که یکی از ویژگی‌های کوفیان ، نظام‌ناپذیری بود . به همین جهت ، هواداران امام حسین علیه السلام نیز

تشکل خاصی نداشتند. کوفیان، به دلیل حاکمیت نظام قبیله‌ای در کوفه، تابع رئیس قبیله بودند. از این رو، در صورت کناره‌گیری رئیس قبیله یا دستگیری و یا خیانت او، مردم نمی‌توانستند تصمیم‌گیری کنند. افزون بر عدم تشکل هواداران امام علیه السلام، ضعف امکانات مالی و تجهیزات نظامی آنان نیز در شکست نهضت کوفه، بی‌تأثیر نبود.

دو. تشکل اداری و قدرت اقتصادی دشمنان امام علیه السلام

در مقابل هواداران امام علیه السلام، دشمنان ایشان و طرفداران حاکمیت اموی، در قالب نظام اداری کوفه، دارای تشکل بودند و امکانات اقتصادی و تجهیزات نظامی این شهر را در دست داشتند، هر چند برای مقابله با مسلم علیه السلام با دو مشکل اساسی، رو به رو بودند: یکی، ضعف مدیریت نعمان بن بشیر، و دیگری، جو عمومی هواداری مردم از امام حسین علیه السلام، که با آمدن ابن زیاد، هر دو مشکل، حل شد.

سه. تهدید و تطمیع مردم

ابن زیاد، برای در هم شکستن فضای سیاسی، اجتماعی کوفه - که به شدت، تحت تأثیر فعالیت هواداران امام حسین علیه السلام بود -، کار خود را با تهدید و تطمیع مردم، آغاز کرد. او در نخستین سخنرانی خویش پس از ورود به کوفه، به مردم گفت: امیر مؤمنان [یزید]، مرا بر شهر شما گمارده و فئتان را تقسیم کرده و دستور داده به ستم‌دیدگان شما، خدمت کنم و بر گوش به فرمان‌ها و مطیعان شما، احسان نمایم و بر نافرمانان و مشکوک‌ها، سخت بگیرم. من در به انجام رساندن فرمان او، تا پایان خواهم ایستاد و نسبت به فرمانبران شما، همانند پدری مهربانم و بر مخالفان، همانند زهر کشنده‌ام. پس هر کسی تنها برای حفظ خود بکوشد

چهار. تطمیع سران قبایل

اقدام دیگر ابن زیاد برای سرکوب کردن نهضت کوفه، دادن رشوه‌های کلان به سران قبایل و اشراف کوفه بود. این اقدام، با توجه به نظام قبیله‌ای کوفه، برای خاموش کردن آتش انقلاب، فوق‌العاده مؤثر بود. در این باره، مجتبع بن عبد الله عائذی (یکی از کسانی که گزارش حوادث کوفه را در راه به امام علیه السلام داد)، به ایشان چنین گفت: اشراف، رشوه و فسادشان بسیار شده و کیسه‌هایشان، پُر گردیده و دوستی‌شان، به سویی دیگر جلب شده و خیرخواهی‌شان، خالصانه برای اوست و بر ضد تو، یک‌دست شده‌اند؛ اما دیگر مردمان، هنوز دل‌هایشان با توست و فردا، شمشیرهایشان بر ضد تو، آخته است.

پنج. بازداشت شماری از هواداران برجسته امام علیه السلام

کی دیگر از اقدامات ابن زیاد، بازداشت کردن موقت جمعی از بزرگان هوادار امام علیه السلام بود. طبری، در این باره می‌نویسد:

وی، دیگر بزرگان [کوفه] را به خاطر ترس و دلهره‌ای که از آنها داشت، در نزد خود بازداشت کرد؛ زیرا همراهانش اندک بودند.

از جمله کسانی که توسط ابن زیاد بازداشت شد، مختار بن ابی عُبَیْدَه ثقفی بود که تا شهادت امام حسین علیه السلام، در زندان بود.

گفتنی است که جدا از همه عوامل، تنها بازداشت عنصری مؤثر مانند مختار، در کنار عقب‌نشینی سلیمان بن صُرَد، کافی بود که نهضت کوفه را با مشکل جدی، بلکه با شکست، مواجه سازد

شش. اعمالِ خشونت

سیاست خشونت و کشتن، یکی دیگر از ابزارهای ابن زیاد برای سرکوب نهضت کوفه بود. در ۱. تاریخ الطبری ج ۵ ص ۳۵۸. ۲. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۰۵. ۳. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۶۹.

این باره، گزارش شده:

ابن زیاد، وقتی وارد قصر شد و شب را به صبح رساند، مردم را گرد آورد و سخن تند و تهدیدآمیز گفت و کشت و ترور کرد و خون ریخت و پرده‌داری نمود ۱.

در گزارشی دیگر می‌خوانیم:

گروهی از کوفیان را نگه داشت و فی المجلس، آنها را کشت ۲.

هانی بن عروه، یکی از سران هوادار امام علیه السلام بود که توسط ابن زیاد، دستگیر شد و پس از آزار و شکنجه فراوان، به شهادت رسید

هفت. سوء استفاده از چهره‌های پرنفوذ مذهبی و اجتماعی

در کنار سایر عوامل سرکوب نهضت مردم کوفه، یکی از خطرناک‌ترین سیاست‌های ابن زیاد، سوء استفاده از چهره‌های مذهبی و مورد اعتماد مردم، مانند شُرَیح قاضی بود. پس از بازداشت هانی بن عروه، افراد قبیله مَذْحِج، برای آزاد ساختن او، قصر دار الإمامه را احاطه کردند. ابن زیاد، احساس خطر کرد و به شُرَیح قاضی، دستور داد:

برو و هانی را ببین و به مردم بگو که او، زنده است.

شُرَیح، به بازداشتگاه هانی آمد. هنگامی که چشم هانی به شریح افتاد، در حالی که خون بر محاسن او جاری بود، فریاد زد: «ای خدا! ای مسلمانان! خاندانم نابود شدند. اهل دیانت، کجایند؟ اهل شهر، کجایند؟» و هنگامی که سر و صدای افراد قبیله خود را - که در بیرون دار الإمامه برای آزادسازی او جمع شده بودند - شنید، گفت: «اگر ده نفر به این جا بیایند، مرا نجات می‌دهند».

شریح قاضی، بدون توجه به آنچه دید و شنید، به طرف مردمی که اطراف قصر را گرفته بودند، آمد و به آنها گفت:

امیر، وقتی از حضورتان و سخنانتان در باره بزرگتان (هانی)، مطلع شد فرستاد که پیش او بروم. من هم پیش او رفتم و او را دیدم و امیر به من دستور داد که با شما دیدار کنم و به شما بگویم که بزرگتان زنده است و خبر کشته شدنش دروغ است ۳.

عمرو بن حجاج - که رهبری مردم گرد آمده در اطراف قصر را به عهده داشت -، با شنیدن سخن شریح گفت: «الحمد لله که او کشته نشده است!» و اطراف قصر را خالی کردند و رفتند.

گفتنی است که عمرو بن حجاج، برادر روعه، همسر هانی، و از طرفداران پر و پا قرص ابن

۱. مطالب السؤل: ص ۷۴، كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۵۵. ۲. الفصول المهمّة: ص ۱۸۳. ۳. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۶۴، الكامل

فی التاريخ : ج ۲ ص ۵۳۸ .

زیاد بود که با این حيله ، ابن زیاد را از چنگ قبیله مَذِج ، رها ساخت .

باری ! ابن زیاد ، با به کارگیری سیاست زر و زور و تزویر ، شعله‌های انقلاب کوفه را در نطفه خفه کرد ، مسلم علیه السلام را کشت و فضای سیاسی - اجتماعی کوفه را چنان دگرگون ساخت که از مردم کوفه ، سپاهی انبوه به کربلا فرستاد و حادثه خونین و بی‌نظیر عاشورا را پدید آورد .

فصل چهارم : عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام

اشاره

عزاداری ، یکی از عناصر اصلی و کلیدی در بررسی فرهنگ عاشورایی است ، چنان که نمی‌توان نقش مثبت آن را در تحولات فرهنگی شیعه ، نادیده گرفت. در کنار این جایگاه بلند و تأثیرگذار، عزاداری امام حسین علیه السلام ، بویژه در دوران معاصر ، با پرسش‌ها و آسیب‌هایی همراه بوده است. بدین جهت ، می‌کوشیم با جمع‌بندی روایت‌های یاد شده در این بخش، تحلیلی جامع از عزاداری، ارائه کنیم تا ضمن تبیین جایگاه آن ، به پرسش‌ها و شُبّهات ، پاسخ گفته شود . برای پرداخت همه‌جانبه به مسئله عزاداری و رسیدگی به تمام زوایای آن ، مباحث را در چهار محور ، ارائه می‌کنیم :

۱ . منزلت و جایگاه عزاداری در سخن و سیره پیشوایان

۲ . چرایی و دلیل عزاداری

۳ . آسیب شناسی عزاداری‌ها

۴ . ویژگی‌های عزاداری هدفمند .

(۱) منزلت و جایگاه عزاداری در سخن و سیره پیشوایان

اشاره

بر پایه روایات ، برپا داشتنِ عزا برای سالار شهیدان و یارانش ، مرثیه‌سرایی برای آنان و گریه بر مصائبی که بر ایشان گذشته است ، بویژه در دهه اول محرم و خصوصاً در روز عاشورا ، مورد تأکید اهل بیت علیهم السلام بوده است . عزاداری برای سید الشهداء ، در حقیقت، اظهار محبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است که قرآن ، مودّت آنها را واجب کرده است :

«قُلْ لَّا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ. ۲۰»

بگو در برابر این [رسالت] ، مزدی از شما نمی‌خواهم ، جز دوست داشتن خویشاوندان [خود] را» .

عزاداری برای سید الشهداء علیه السلام ، اظهار همدردی در بزرگ‌ترین مصائبی است که برای اهل بیت علیهم السلام و در واقع برای اسلام ، پیش آمده است . امامان اهل بیت علیهم السلام ، جز تأکیدهای مستقیم قولی ، به گونه‌های دیگری نیز بر اهمیت عزاداری برای امام حسین علیه السلام و زنده نگه داشتن آن، تأکید داشته‌اند که به مواردی اشاره می‌گردد

یک . مرثیه‌سرایان سید الشهداء علیه السلام ، پیش از واقعه کربلا

بر پایه آموزه‌های حدیثی، نخستین کسی که قبل از واقعه کربلا برای سید الشهداء علیه السلام مرثیه‌سرایی کرده، خداوند متعال است که آدم ابو البشر علیه السلام، ابراهیم خلیل علیه السلام و خاتم انبیا صلی الله علیه و آله را از مصائبی که برای حسین علیه السلام پیش خواهد آمد، آگاه فرموده است، و آنان، بر این مصیبت، گریسته‌اند. همچنین عیسی علیه السلام، هنگام عبور از کربلا، به مصیبت حسین علیه السلام اشاره کرده و همراه با حواریان خود، بر مصائب او گریسته است.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام نیز بارها به حوادث خونبار کربلا، اشاره کرده و همراه با فاطمه زهرا علیها السلام، برای فرزند عزیز خود، اشک ریخته‌اند.

۱. برای مطالعه تفصیلی این موضوع و مستندات این مقاله ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۹ ص ۳۳۱ (بخش یازدهم / عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام). نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۷۸۵ (بخش هشتم). ۲. شورا: آیه ۲۳.

دو. نخستین مرثیه‌سرایان سید الشهداء علیه السلام، پس از واقعه کربلا

پس از واقعه عاشورا، نخستین مرثیه‌سرایان سید الشهداء علیه السلام و یارانش، فرزندش امام زین العابدین علیه السلام، خواهر بزرگوارش زینب کبرا علیها السلام، دختران امام علیه السلام (أم کلثوم و فاطمه صغرا)، و همسرش رباب بوده‌اند که در کربلا، کوفه و شام، با مرثیه‌سرایی‌های هدفمند خود، راه سالار شهیدان را ادامه دادند.

اما در مدینه، نخستین مرثیه‌سرا پس از شهادت امام حسین علیه السلام، أم سلمه، همسر بزرگوار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. یعقوبی، در این باره می‌نویسد:

نخستین ضجّه‌زننده‌ای که در مدینه، ضجّه‌اش [بر حسین علیه السلام] بلند شد، أم سلمه، همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود.

سه. پوشیدن لباس سیاه در عزای امام حسین علیه السلام

نخستین کسانی که در عزای امام حسین علیه السلام لباس سیاه پوشیدند، أم سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و زنان بنی‌هاشم بودند. ۱۰ این اقدام، احتمالاً به خاطر سخنی بود که پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام شهادت جعفر بن ابی طالب به اسماء فرموده بود. ۲. ابو مسلم هم در آغاز قیام خود، برای استفاده تبلیغاتی علیه حکومت بنی امیه، لباس سیاه را انتخاب کرد، به طوری که او و یارانش، در تاریخ به «سیاه جامگان» شهرت یافتند. آنها می‌گفتند:

این لباس سیاه، در عزای خاندان محمد صلی الله علیه و آله و شهیدان کربلا و زید و یحیی است ۳.

در روزگار معاصر نیز در برخی مناطق شیعه‌نشین، لباس سیاه، نشانه عزاداری شمرده می‌شود.

چهار. تأکید بر زنده نگه داشتن یاد امام حسین علیه السلام

روایات فراوانی، بر لزوم تداوم یاد سید الشهداء علیه السلام تأکید دارند. در روایتی از امام صادق علیه السلام، آمده است:

۱. ر. ک: ج ۲ ص ۸۱۰ (بخش هشتم / فصل یکم / نخستین سیاهپوش در سوگ امام حسین علیه السلام). ۲. از اسماء بنت عمیس، نقل شده است: وقتی جعفر بن ابی طالب کشته شد، پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «تَسْلَبُی ثَلَاثًا؛ سه روز لباس (یا مقنعه) مشکی بپوش» (ر. ک: فتح الباری: ج ۹ ص ۴۲۹، لسان العرب: ج ۱ ص ۴۷۲). البته «تَسْلَبُ» به گونه دیگری نیز معنا شده است

(ر.ک: همین شهادت‌نامه : ج ۲ ص ۸۲۷ ح ۱۹۹۴). ۳. المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۳ ص ۳۰۰ .

قل : «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» تُعِيدُ ذَلِكَ ثَلَاثًا ، فَإِنَّ السَّلَامَ يَصِلُ إِلَيْهِ مِنْ قَرِيبٍ وَمِنْ بَعِيدٍ ۱ .

هنگام یاد کردن از امام حسین علیه السلام ، سه بار بگو : " صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ؛ درود خدا بر تو ، ای ابا عبد الله ، " که این سلام ، از نزدیک و دور ، به او خواهد رسید .

همچنین ، یاد کردن از آن بزرگوار در هنگام نوشیدن آب ، توصیه شده است . ۲ .
با توجه به نیاز مکرر انسان در شبانه‌روز به نوشیدن آب ، توصیه به فرستادن سلام بر امام حسین علیه السلام و لعن بر قاتلانش هنگام نوشیدن آن ، بدین معناست که پیروان اهل بیت علیهم السلام ، هیچ گاه نباید ماجرای کربلا را فراموش کنند ، و خاطره مبارزه با ظلم و ظالم و شهادت جان‌گداز سلاله پاک پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در این راه ، برای همیشه ، باید در تاریخ ، زنده بماند .

پنج . تأکید بر تداوم عزاداری

تأمل در توصیه اهل بیت علیهم السلام به برپا داشتن مجالس عزا برای شهدای کربلا و زنده نگاه داشتن خاطره عاشورا ، تشویق آنان به سرودن شعر در باره این فاجعه بزرگ تاریخ اسلام ، بشارت به پاداش‌های بزرگ در گریستن بر این مصیبت بزرگ و گریانیدن دیگران ، تأکید بر اهمیت عزاداری در دهه اول محرم ، خصوصاً در روز عاشورا به روشنی بیانگر این حقیقت است که عزاداری برای سید الشهداء علیه السلام و یارانش ، هدف بزرگی را دنبال می‌کند که تا آن هدف ، تحقق نیافته است ، سنت عزاداری در میان پیروان اهل بیت علیهم السلام باید تداوم یابد .

بنا بر این ، مسئله مهم ، این است که : هدف و حکمت ضرورت تداوم عزاداری برای سید الشهداء علیه السلام ، چه بوده است ؟

۱. الکافی : ج ۴ ص ۵۷۵ ح ۲۰۲ . ر.ک : همین شهادت‌نامه : ج ۲ ص ۸۱۳ (بخش هشتم / فصل دوم / به یاد مصیبت امام حسین علیه السلام بودن ، در هنگام آشامیدن آب) .

(۲) حکمت عزاداری

اشاره

بی‌تردید ، اظهار محبت نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از طریق سوگواری برای سالار شهیدان ، همان طور که اشاره شده ، پسندیده و در جهت بزرگداشت شعائر الهی است ؛ لیکن تأمل در روایاتی که توصیه و تأکید بر تداوم اقامه ماتم بر سید الشهداء علیه السلام دارند ، ایجاب می‌کند که عزاداری برای ایشان ، دلیلی بسیار فراتر از اظهار محبت به اهل بیت علیهم السلام داشته باشد ؛ بلکه از نگاه سید بن طاووس ، اگر لزوم پیروی از فرمان قرآن و سنت نیز نبود ، اظهار محبت نسبت به اهل بیت علیهم السلام ایجاب می‌کرد که به دلیل منزلت والایی که امام حسین علیه السلام و یارانش به واسطه شهادت بدان دست یافتند ، اظهار مسرت و شادمانی کنیم ۱۰ .

بنا بر این ، باید دید حکمت آن همه تأکید بر عزاداری و گریه برای ابا عبد الله علیه السلام چیست ؟
حکمت شهادت او ، هر چه باشد ، حکمت عزاداری برای او نیز هست .

حکمت شهادت امام حسین علیه السلام

اصلی‌ترین علت قیام و شهادت امام حسین علیه السلام، مبارزه با نادانی است. بر پایه آنچه بسیاری از منابع معتبر، در این باره، از امام صادق علیه السلام گزارش کرده‌اند، ایشان، در دعایش به درگاه خداوند می‌گوید:

وَبَدَلَ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسَتْ قَدْ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَحَيْرَةِ الضَّلَالَةِ ۲ .

و خونسش را به خاطر تو بذل کرد تا بندگان را از نادانی و سرگردانی گم‌راهی، بیرون آورد.

همه آنچه در تبیین هدف قیام و حکمت شهادت امام حسین علیه السلام بیان شد، در تعبیر «جهل‌زدایی» خلاصه شده است. جهل‌زدایی، نه تنها هدف قیام سید الشهداء علیه السلام، بلکه هدف بعثت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و نزول قرآن است. بر این اساس، اصلی‌ترین کار انبیا و اولیای الهی، ریشه‌کن کردن بیماری جهل از جامعه است؛ زیرا تا این بیماری علاج نگردد، نمی‌توان انتظار داشت که ارزش‌های دینی بر جامعه، حاکم

۱. ر. ک: الملهوف: ص ۸۳. ۲. تهذیب الأحکام: ج ۶ ص ۱۱۳ ح ۲۰۱، مصباح‌المتجهّد: ص ۷۸۸.

گردد. امام حسین علیه السلام نیز برای تحقق این آرمان بلند، خون پاک خود را در راه خدا اهدا کرد و بدین‌سان، اصلی‌ترین دلیل پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام برای «زنده نگه داشتن مکتب شهادت، به وسیله عزاداری بر امام حسین علیه السلام» نیز جهل‌زدایی از جامعه اسلامی است و تا درمان کامل این بیماری خطرناک اجتماعی و استقرار حاکمیت مطلق ارزش‌های اسلامی در جهان، تداوم این مکتب، ضرورت دارد.

(۳) آسیب‌شناسی عزاداری امام حسین علیه السلام

اشاره

در عصر حاضر، آشنایی با آفاتی که هدف و حکمت عزاداری سالار شهیدان را تهدید می‌کنند، مهم‌ترین و اساسی‌ترین گام در راه تحقق اهداف ارزشمند این دستور العمل سازنده اهل بیت عصمت و طهارت است. اکنون باید دید که: چگونه فرهنگ اصیل عاشورا، به وسیله دشمنان آگاه و دوستان ناآگاه، تحریف می‌شود؟ و چه آفاتی، مجالس عزاداری سالار شهیدان را تهدید می‌کند؟

پاسخ اجمالی این سؤال، این است که: هر چیزی که با هدف عزاداری (یعنی جهل‌زدایی از جامعه اسلامی) و نیز با ویژگی‌های مجالس عزاداری هدفمند (یعنی: خدامحوری، ارائه تحلیل واقع‌بینانه از حادثه عاشورا و بهره‌گیری صحیح از احساسات و عواطف مردم نسبت به اهل بیت علیهم السلام) در تضاد باشد، از آفت‌های مجالس عزاداری سید الشهداء علیه السلام است. اینک برای توضیح این اجمال، به مهم‌ترین این آسیب‌ها، اشاره می‌کنیم:

یک. تحریف هدف عزاداری

خطرناک‌ترین آفت عزاداری امام حسین علیه السلام، تحریف هدف آن است. پیش از این، اشاره کردیم که حکمت عزاداری امام حسین علیه السلام با حکمت شهادت ایشان، یکی است. بنا بر این، تحریف هدف عزاداری، تحریف هدف شهادت آن

بزرگوار نیز هست .

این تحریف ، به دو گونه می‌تواند تجلّی یابد : یکی آن که به جای روشنی‌بخشی و احیاءگری ، تنها به درخواست آمرزش گناهان و پاک‌سازی معنوی خلاصه گردد ؛ و دیگر ، آن که به جای تأکید بر بُعد حماسی آن ، به جنایت یزیدیان و ستمگران در این حادثه پرداخته شود .

این سخن ، بدان معنا نیست که آمرزش گناهان و پاک‌سازی معنوی ، از نتایج و فواید عزاداری نیست و یا این که نباید جنایت‌های ستم‌پیشگان را برشمرد ؛ بلکه غرض ، پرهیز از نگاه تجزیه‌ای است .

اگر به جای جهل‌زدایی و احیای ارزش‌های اسلامی ، هدف عزاداری برای سالار شهیدان ، در پاک‌سازی گنهکاران از گناه ، خلاصه شود ، در واقع ، هدف شهادت امام علیه السلام و عزاداری برای ایشان ، تحریف شده است ؛ یعنی دقیقاً همان تحریفی که در آیین مسیحیت ، در باره عیسی علیه السلام تحقق یافت .

به عبارت دیگر آنچه تحریف هدف عزاداری برای امام حسین علیه السلام است ، خلاصه کردن این هدف ، در پاک‌سازی گناهان ، شبیه باور خرافاتی مسیحیان در باره مصلوب شدن عیسی علیه السلام است . این سخن ، البته به معنای نفی نقش عزاداری در آمرزش گناهان نیست .

از سوی دیگر ، حادثه عاشورا ، در یک نگاه کلی و واقع‌بینانه ، دارای دو بُعد است : یکی بُعد جنایت و مظلومیت ، و دیگری بُعد حماسه و عزّت و عظمت . از این رو ، تحلیل و تبیین صحیح این حادثه ، در صورتی امکان‌پذیر است که این دو بُعد ، در کنار هم دیده شوند و ارائه گردند . در غیر این صورت ، مخاطب ، درک درستی از این جریان مهم تاریخ اسلام ، پیدا نخواهد کرد .

دو . استناد به منابع غیر معتبر

یکی از آسیب‌هایی که خصوصاً در قرن‌های اخیر ، عزاداری امام حسین علیه السلام را تهدید می‌کند ، استناد اهل منبر و مرثیه‌سرایان ، به منابع غیر معتبر و غیر قابل استناد است .۲

نکته قابل توجه ، این که تاریخ عاشورا ، بیشتر از بسیاری موضوعات دیگر ، دارای منابع معتبر و قابل استناد است و مرثیه‌سرایان متعهد و آگاه ، اصولاً نیازی به استفاده از منابع غیر قابل استناد ندارند . به گفته شهید مطهری :

اگر کسی تاریخ عاشورا را بخواند ، می‌بیند از زنده‌ترین و مستندترین و از پُرمنبع‌ترین تاریخ‌هاست . مرحوم آخوند خراسانی^۳ فرموده بود : آنها که به دنبال روضه نشنیده می‌روند ، بروند روضه‌های راست را پیدا کنند که آنها را آخوندی نشنیده است .۴

شماری از مرثیه‌سرایان می‌پندارند که هر چه چاپ و منتشر شد ، قابل استناد است و کاری با ۱. در شناخت اهداف امام حسین علیه السلام و تحریفات صورت گرفته در این موضوع ، ر . ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام (ج ۳) ؛ عاشوراشناسی ؛ جامعه‌شناسی تحریفات عاشورا ؛ عاشورانامه (ج ۲) ؛ جریان‌شناسی تاریخی قرائت‌ها و رویکردها به عاشورا از صفویه تا مشروطه . ۲. برای اطلاع از منابع قابل استناد و منابع غیر قابل استناد تاریخ عاشورا ، ر . ک : ص ۱۹ (بخش یکم / فصل یکم : کتاب‌شناسی تاریخ عاشورا) . نیز ، ر . ک : معرفی و نقد منابع عاشورا ؛ عاشوراپژوهی ؛ کتاب‌شناسی تاریخی امام حسین علیه السلام ؛ عاشورانامه (ج ۴) ؛ عاشورا - عزاداری - تحریفات . ۳. آیه الله آخوند محمد کاظم بن حسین خراسانی ، متولد سال ۱۲۵۵ ق ، در مشهد و متوفای سال ۱۳۲۹ ق ، در نجف ، از علمای بزرگ امامیه و از مصلحان نامدار عالم اسلام است که از جهت گستردگی حوزه درس و روشمندی در تدریس فقه و اصول فقه ، یگانه عصر خود بود و رهبر دینی نهضت مشروطه ایران شمرده می‌شد . اثر مشهور وی ، کفایه الأصول است .

۴. حماسه حسینی : ج ۱ ص ۵۶ .

اعتبار منبع ندارند .

بسیاری از مطالب بی‌اساس و دروغی که موجب وهن اهل بیت علیهم السلام اند و متأسفانه به عنوان مرثیه مطرح می‌گردند، ریشه در منابع غیر معتبر دارند و از این رو، منبع‌شناسی، نخستین شرط ذاکران و مرثیه‌سرایان راستین تاریخ خونبار عاشورا است و کسانی که فاقد این شرط اند، هر چه قدر هم که با اخلاص باشند، شایستگی لازم را برای ذکر مصیبت اهل بیت علیهم السلام ندارند.

سه. گزارش‌های ذلت‌بار

حسین بن علی علیه السلام، مظهر عزت الهی و عاشورا، جلوه‌گاه حماسه و عزت حسینی، و شعار دشمن‌شکن «هیهات منا الذله!»، میراث گران‌بهای اوست. در منابع معتبر، گزارش شده که امام حسین علیه السلام، ضمن سخنرانی حماسی‌ای در روز عاشورا، خطاب به سپاه دشمن فرمود:

ألا- وإنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ، بَيْنَ السَّلَّةِ وَالذَّلَّةِ، وَهَيْهَاتَ مِنَّا الذَّلَّةُ! يَا أَبَى اللَّهِ لَنَا ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ، وَحُجُورٌ طَابَتْ، وَأُنُوفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَيْثَةٌ، مَنَ أَنْ تُؤَثَّرَ طَاعِيَةُ اللَّئَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ! هَان! بِي نَسَبٍ پَسَرِ بِي نَسَبٍ، مَرَا مِیَانِ دُو چیز، قَرَار دَادِه است: بَیْن شَمشیر وَخَواری. خَواری، از ما دور است و خداوند، آن را برای ما نمی‌پذیرد، و نیز پیامبرش و مؤمنان و دامن‌هایی پاک و پاکیزه و جان‌هایی عزتمند و نفوس‌هایی خوددار که اطاعت از فرومایگان را بر مرگی کریمانه، مقدم نمی‌دارند.

بنا بر این، هر گزارشی از تاریخ عاشورا که حاکی از پذیرش ذلت توسط امام حسین علیه السلام باشد، دروغ و ساخته و پرداخته دشمنان اوست، مانند این گزارش که امام علیه السلام فرموده:

إِخْتَارُوا مِنِّي خِصَالًا ثَلَاثًا: إِمَّا أَنْ أَرْجَعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ، وَإِمَّا أَنْ أَضَعَ يَدِي فِي يَدِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَيَرِي فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ رَأْيَهُ، وَإِمَّا أَنْ تُسَيِّرُونِي إِلَى أَى تُغَرِّ مِنْ تُغَوَّرِ الْمُسْلِمِينَ شَتْمٌ، فَأَكُونَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِهِ، لِي مَا لَهُمْ، وَعَلَى مَا عَلَيْهِمْ ۲.

یکی از این سه [پیشنهاد من] را بپذیرید: یا به همان جایی که از آن آمده‌ام، باز گردم، یا دستم را در دست یزید بن معاویه بگذارم و او میان من و خود، حکم کند، یا مرا به هر یک از مرزهای مسلمانان که می‌خواهید، بفرستید و من هم مانند یکی از ساکنان آن جا شوم، با همان وظایف و حقوق.

۱. الملهوف: ص ۱۵۵. ۲. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۳.

یا طلب آب کردن امام علیه السلام از شمر ملعون، هنگامی که می‌خواست ایشان را به قتل برساند که در نور العین، به امام علیه السلام نسبت داده شده و آمده است: إِذَا وَ لَا بَدَّ مِنْ قَتْلِي فَاسْقِنِي شَرْبَهُ مَاءٍ. فقال: هیهات أن تذوق الماء بل تذوق الموت غصّة بعد غصّة و جرعة بعد جرعة ۱۰. [حسین علیه السلام فرمود:] «حال که مرا می‌کشی، پس جرعه‌ای آب به من بده». شمر گفت: هرگز قطره‌ای آب نخواهی چشید؛ بلکه مرگ را به صورت گلوگیر و جرعه‌جرعه، خواهی چشید!

این گونه گزارش‌ها، علاوه بر این که با مُحکّمات تاریخ عاشورا و موضعگیری‌های امام علیه السلام در طول زندگی افتخارآمیز او منافات دارد، با اصول باورهای شیعه در باره جایگاه والای خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز مخالفت دارد و بر این اساس، یکی از آفات مجالس عزاداری سید الشهداء علیه السلام، مرثیه‌سرایی ذلت‌آمیز برای آن امام است. از این رو، بر ذاکران مخلص اهل بیت علیهم السلام فرض است که از بیان هر سخن و تعبیری که حاکی از اظهار ذلت یا عجز آن بزرگوار و خانواده ایشان در حادثه عاشورا باشد، جداً اجتناب کنند.

چهار . غلو

گزارش‌های ذلت‌بار ، پایین آوردن اهل بیت علیهم السلام از جایگاه واقعی آنها، و غلو ، بالاتر بُردن آنان از جایگاه واقعی آنهاست که متأسفانه ، هر دو آفت ، در برخی مجالس مرثیه‌سرایی مشاهده می‌شود .

باید دانست ، کسانی که در مجالس عزاداری ، اهل بیت علیهم السلام را جای‌گزین خدا می‌کنند و به جای خدامحور کردن مجالس امام حسین علیه السلام و پیوند دادن دل‌ها به خدا از طریق اهل بیت علیهم السلام - که ابواب الهی هستند - ، مردم را به «حسینُ اللّٰهی» و «زینبُ اللّٰهی» شدن، دعوت می‌نمایند و یا برای بزرگداشت اهل بیت علیهم السلام ، انبیای بزرگ الهی را کوچک جلوه می‌دهند، آگاهانه یا ناخودآگاه ، در خدمت اهداف دشمنان اهل بیت علیهم السلام قرار گرفته‌اند و سیّد الشهداء علیه السلام هم از آنان، بیزار است ۳.

۱. نور العین : ص ۵۰ . ۲. برای مطالعه‌ای دقیق‌تر و گسترده‌تر درباره محکّمات تاریخ عاشورا و موضع‌گیری‌های امام حسین علیه السلام ، ر.ک: نگاهی نو به جریان عاشورا (مجموعه مقالات)؛ نهضت عاشورا (جستارهای کلامی ، سیاسی و فقهی)؛ مجموعه مقالات کنگره بین‌المللی امام خمینی و فرهنگ عاشورا (۸ جلد تاکنون)؛ «حماسه حسینی»؛ قیام جاودانه ؛ نگاهی به «حماسه حسینی» ؛ عاشوراشناسی ؛ عاشورا پژوهی ؛ عاشورانامه (مجموعه مقالات) . ۳. برای آگاهی بیشتر در باره خطر غلو در باره اهل بیت علیهم السلام ، ر . ک : اهل بیت علیهم السلام در قرآن و حدیث : بخش سیزدهم : غلو کردن در باره اهل بیت علیهم السلام . نیز ، ر . ک : غالیان ، صفری ؛ غلوپژوهی ، جهانبخش ؛ الجذور التاریخیة للغلو ، غزیری .

پنج . دروغ

زشت‌ترین و خطرناک‌ترین دروغ‌ها ، ۱ دروغ بستن به خداوند متعال ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام است که از گناهان کبیره شمرده شده ، موجب بطلان روزه می‌گردد ۲.

مرثیه‌سرایی که بدون حجت شرعی ، سخنی را به اهل بیت علیهم السلام نسبت می‌دهند، نه تنها خادم و ذاکر امام حسین علیه السلام نیستند ، بلکه باید بدانند که کار آنها ، گناه کبیره است .

حقیقتاً برای بسیاری از مردم ، باور کردن این قضیه سخت است که روضه‌خوانی ، به دروغ مرثیه‌سرایی کند ؛ ولی در نهایت تأسف ، باید به این واقعیت تلخ ، یعنی دروغ‌پردازی برخی روضه‌خوانان و مرثیه‌سرایان اعتراف کرد ؛ بلکه بر این مصیبت بزرگی که تاریخ عاشورا بدان مبتلا گردیده ، بیش از مصیبت خود عاشورا باید گریست؛ چرا که این مصیبت، موجب پایمال شدن نهضت مقدّس حسینی است .

برای توضیح این اجمال ، علاقه‌مندان می‌توانند به کتاب لؤلؤ و مرجان محدّث نوری - که در سال ۱۳۱۹ هجری قمری تألیف شده - و کتاب حماسه حسینی استاد شهید مرتضی مطهری، مراجعه کنند

شش . بدعت در نحوه عزاداری

آسیب‌هایی که تا کنون بر شمرده‌ایم ، آفاتی هستند که محتوای مجالس عزاداری سیّد الشهداء علیه السلام را تهدید می‌کنند ؛ اما شماری از آفات ، مربوط به شیوه و چگونگی عزاداری می‌شوند .

از نظر فقهی ، عبادات ، اعم از واجب یا مستحب ، توقیفی هستند ، بدین معنا که اصل عبادت و چگونگی آن ، باید توسط ادله

شرعی اثبات شود. در غیر این صورت، عملی که به عنوان عبادت انجام می‌شود، بدعت محسوب می‌گردد و نه تنها مطلوب نیست، بلکه ممنوع و حرام است.

استحباب عزاداری برای سالار شهیدان، بر پایه ادله قطعی، ثابت است و با عنایت به آثار و برکات فردی و اجتماعی آن، از بزرگ‌ترین عبادات محسوب می‌گردد؛ اما در باره چگونگی انجام گرفتن این عبادت، معیار، عزاداری‌های مرسوم در عصر صدور روایات مربوط به این عزاداری است؛ بلکه می‌توان گفت: اطلاق این روایات، شامل انواع عزاداری‌های مرسوم در اعصار مختلف نیز می‌گردد، مشروط به این که عنوان عزاداری، بر آنچه رایج شده، صدق کند و موجب

۱. برای آشنایی با اقسام دروغ، ر. ک: لؤلؤ و مرجان: ص ۱۳۵ (مقام چهارم). ۲. الکافی: ج ۲ ص ۳۴۰ ح ۹

وَهْن مکتب اهل بیت علیهم السلام نگردد و یا همراه با انجام دادن عملی نامشروع نباشد. ۱.
بنا بر این، آنچه در شماری از مجالس عزاداری، به تدریج مرسوم شده است (مانند: استفاده از ابزارهای موسیقی و آهنگ‌های مبتذل، تشبیه مرد به زن، و همچنین کارهایی چون قمه زدن)، بدعت در عزاداری محسوب می‌شود، بویژه قمه زدن که در عصر حاضر، زمینه‌ساز تبلیغات سوء بر ضد پیروان اهل بیت علیهم السلام و موجب وهْن مکتب تشیع است. ۲.
و آخرین سخن در این باب، این که اگر فرهنگ عاشورا، آن گونه که بوده و هست، بدون تحریف به جهانیان عرضه شود، از قدرت اعجاز آمیزی برخوردار است که می‌تواند به نظام سلطه و استکبار در جهان، پایان دهد و بدین سان، نه تنها امت مسلمان، بلکه همه مستضعفان جهان را از ستم چپاولگران، زورمداران و غارتگران بین‌المللی رهایی بخشد و به گفته رهبر انقلاب اسلامی آیه الله خامنه‌ای:

امروز، حسین بن علی علیه السلام می‌تواند دنیا را نجات دهد، به شرط آن که با تحریف، چهره او را مغشوش نکنند. ۳.

۱. در این باره، ر. ک: عاشورا - عزاداری - تحریفات، سید محسن امین عاملی و دیگران. ۲. در این باره، ر. ک: از عاشورای حسین علیه السلام تا عاشورای شیعه؛ عاشورانامه (ج ۳ / بایدها و نبایدها). ۳. سخنان ایشان در دیدار روحانیون و وعظ در آستانه ماه محرم ۱۴۱۶ ق (۳ / ۳ / ۱۳۷۴ ش).

(۴) مجالس عزاداری هدفمند

اشاره

با عنایت به اهداف عزاداری امام حسین علیه السلام و آسیب‌هایی که ممکن است به آن وارد شود و باید از آنها پرهیز داشت، مجالس عزاداری امام علیه السلام، در صورتی می‌توانند عزاداران را در جهت آن اهداف، هدایت کنند که دارای سه ویژگی باشند:

یک. خدامحوری

مجاهدت‌های سید الشهداء علیه السلام و همه شهدای راه حق و فضیلت در طول تاریخ، برای آشنا کردن با خداوند متعال و استقرار یگانه‌پرستی در سایه حکومت دینی در جهان بود. بنا بر این، بدون معرفت صحیح دینی نمی‌توان تحلیل درستی از نهضت عاشورا

ارائه کرد و از این رو، خدامحوری و پیوند زدن دل‌ها با خدا و ارزش‌های معنوی، باید اساس برنامه‌های مجالس عزاداری و سخنرانی‌ها و مرثیه‌سرایی‌ها باشد

دو. ارائه تاریخ و تحلیل صحیح از حادثه عاشورا

بدون تحلیلی واقع‌بینانه از نهضت عاشورا، امکان ندارد که عزاداران با اهداف والای عزاداری آشنا شوند و در مسیر آن، گام بردارند. از این رو، گویندگان و مرثیه‌سرایان، در مجالس عزاداری سید الشهداء علیه السلام باید بر پایه تحلیل درست واقعه عاشورا، سخنرانی و مرثیه‌سرایی نمایند و بدین منظور، استفاده از منابع معتبر در تبیین این حادثه، و اجتناب از آسیب‌های مجالس عزاداری - که شرح آنها گذشت -، ضروری است و بهترین راه برای رسیدن به این هدف، خواندن متن مقتل از منابع معتبر است

سه. تبلور عاطفه و ارادت به اهل بیت علیهم السلام

تحلیل صحیح نهضت حسینی توسط سخنوران و ذاکران، نمی‌تواند جای‌گزین تلاش‌های هنرمندانه و به کارگیری اشکال مختلف هنر در جهت جوشش عواطف و احساسات مردم نسبت به حادثه خونین کربلا گردد. در سازندگی معنوی، عواطف و احساسات، نقش ویژه‌ای دارند که هیچ چیز دیگر نمی‌تواند جای آنها را پر کند. لذا اهل بیت علیهم السلام، تأکید ویژه‌ای بر گریستن و گریاندن بر مصائب سید الشهداء علیه السلام داشته‌اند و خود نیز با تشویق مرثیه‌سرایان و استماع مرثیه آنان، زمینه گسترش این فرهنگ را در میان پیروان خود، فراهم می‌کردند.

فصل پنجم: نقش زنان در حادثه کربلا

اشاره

حضور و نقش زنان در حادثه کربلا، از این منظر، شایسته بررسی و تحلیل است که عاشورا نمایشی عینی از آموزه‌های اسلامی در دشوارترین شرایط است و در ضمن آن می‌توان از توانمندی، نقش و ابعاد وجودی زن آگاه شد.

موضوع زنان و عاشورا، در نیم قرن اخیر، از زمانی که «زن» در دنیای مدرن، مطرح و به حقوق و نقش او توجه گردید، مورد اهتمام اندیشمندان شیعی قرار گرفته است. این اندیشمندان، به معرفی زنان برجسته دینی و احیای نام آنها پرداختند تا با نشان دادن الگوی دینی، از جذب زنان مسلمان به فضای مبتذل غربی جلوگیری کنند. شاید بتوان گفت استاد شهید مرتضی مطهری، نخستین اندیشمند شیعی است که به طور جدی به نقش زنان در حادثه عاشورا پرداخته است. وی در کتاب حماسه حسینی، نهضت عاشورا را نهضتی مذکر - مؤنث (مردانه - زنانه) می‌داند و می‌گوید:

تاریخ کربلا، یک تاریخ و حادثه مذکر - مؤنث است. حادثه‌ای است که مرد و زن، هر دو، در آن نقش دارند؛ ولی مرد، در مدار خودش و زن، در مدار خودش. معجزه، اسلام اینهاست. می‌خواهد دنیای امروز بپذیرد، می‌خواهد... نپذیرد؛ آینده خواهد پذیرفت. ابا عبد الله علیه السلام اهل بیت خودش را حرکت می‌دهد برای این که در این تاریخ عظیم، رسالتی را انجام دهند؛ برای این که نقش مستقیمی در ساختن این تاریخ عظیم داشته باشند با قافله سالاری زینب علیها السلام، بدون آن که از مدار خودشان خارج بشوند ۲.

پس از این سخنان، باب نگارش در باره این موضوع در میان نویسندگان شیعی گشوده می‌شود و کتاب‌ها و مقالات بسیاری در این موضوع به چاپ می‌رسند ۳.

از جمله موضوعاتی که شایسته بررسی و تحلیل در شهادت‌نامه امام حسین علیه السلام است، نقش زنان در حادثه کربلاست. گرچه متون مرتبط با زنان به صورت پراکنده در این شهادت‌نامه آمده‌اند، لیکن تحلیل آنها با در نظر گرفتن همه آنها در کنار هم، چیزی است که در این نوشتار، بدان پرداخته می‌شود.

نخست، مطالبی را که می‌توانند به عنوان مقدمه و نیز تحلیل کلی قلمداد گردند، می‌آوریم و سپس متون مربوط به زنان را به اجمال گزارش می‌کنیم

۱. این فصل، با همکاری فاضل ارجمند، جناب آقای مهدی مهریزی نگارش یافته است. ۲. حماسه حسینی: ص ۴۰۸. حماسه حسینی، کتابی است مشتمل بر سخنرانی‌های شهید مطهری در دو دهه چهل و پنجاه شمسی (ر. ک: حماسه حسینی: ص ۱۰ / مقدمه ناشر). ۳. در این زمینه، ر. ک: ماهیت انسانی قیام امام حسین: ص ۷۸ - ۸۲

الف - مقدمه و تحلیل

اشاره

یک. بررسی نقش زنان در حادثه عاشورا را نمی‌توان به آن تعداد زنانی محدود کرد که در کاروان امام حسین علیه السلام به کربلا رفته‌اند؛ بلکه زنان بسیاری، پیش از وقوع حادثه عاشورا و نیز پس از آن در شهرهای مختلف (مانند: مدینه، کوفه، شام و بصره)، به گونه‌ای نقش آفرینی داشته‌اند.

با این نگاه کلی، شمار عناوین این زنان به سی و شش رسیده است که با توجه به کلی بودن برخی از عنوان‌ها، قهراً عدد افراد، بسیار بیشتر از این خواهد بود.

دو. یکی از مباحث قابل توجه در این موضوع، بررسی نقش زنان پس از حادثه کربلا در ادوار تاریخی است. در این بررسی، این محورها باید بررسی و تحلیل شوند:

۱. برگزاری مجالس عزاداری و روضه از سوی زنان؛
۲. ساخت حسیه و تکایا توسط زنان؛
۳. موقوفات زنان برای برپایی مجالس روضه؛
۴. اشعار زنان در باره عاشورا؛
۵. تألیفات زنان در باره حادثه عاشورا؛
۶. خطابه‌ها و سخنرانی‌های زنان در باره عاشورا.

این موضوع از دایره این نوشتار، خارج است؛ ولی جای پرداختن جدی بدان، خالی است.

سه. یکی از محورهای بحث در مورد نقش زنان در حادثه عاشورا، نشان دادن زاویه‌ها و عرصه‌های نقش آفرینی زنان است. این مطلب را می‌توان با این پرسش‌ها مطرح کرد: نقش اجتماعی و سیاسی زنان در آن روزگار، چه اندازه بوده است؟ آیا اگر حادثه کربلا بدون حضور زنان شکل می‌گرفت، همان اثری را داشت که اینک دارد؟ در جامعه آن روز، از حضور زنان، چه برداشتی مطرح بوده است؟ و چه نوع فعالیتی از زنان، سر زده است؟

به نظر می‌رسد با تحلیل رفتار و گفتار زنان عاشورایی، می‌توان نقش زنان را در حادثه کربلا، بدین ترتیب بیان نمود:

۱. در این باره ، ر . ک : مقالات : «زنان و تعزیه» ، غلامرضا گلی زواره (پیام زن : ش ۱۰۸ ، فروردین ۱۳۸۰ و ش ۱۰۹ ، اردی بهشت ۱۳۸۰) ، «زنان و نقش مجالس سوگواری در دوره قاجاریه» ، رضا رمضان نرگسی (پیام زن : ش ۱۳۲ ، ۱۳۸۱) ، «گزارشی از حضور زنان در مجالس عزاداری» ، اصغر فروغی (پیام زن : ش ۱۴۴ ، ۱۳۸۲) و

۱. پیام‌رسانی

خطبه‌های زینب علیها السلام ، امّ کلثوم و فاطمه بنت الحسین و گفتگوهای آنان با مردم در مسیر بازگشت ، و نیز روایت وقایع کربلا توسط زنان ، در زمره نقش پیام‌رسانی آنان ، تفسیر می‌شود .

۲. مشارکت در نبرد

در حادثه کربلا ، زنانی در نبرد حضور داشته‌اند که گاه بر دشمن آسیب رسانده‌اند و گاه توسط دشمن ، آسیب دیده یا به شهادت رسیده‌اند . بانوی شهید امّ و هب همسر عبد الله بن عمر کلبی ، دختر عبد الله بن عقیف ، زنی از طایفه بکر بن وائل و بانوی شهید اسماء همسر مختار ، از این دسته زنان اند .

۳. روحیه بخشی

در حادثه کربلا- مادران ، خواهران و همسرانی را می‌بینیم که با تشویق مردان خود و دل‌داری دادن به آنها ، آنان را به نبرد تشویق کرده و یا آنان را به میدان کارزار فرستاده‌اند . از جمله این زنان ، دُلْهَم همسر زهیر ، دختر عبد الله بن عقیف و نیز مادر عمرو بن جُناده را می‌توان نام برد .

۴. توییح و سرزنش ستمکاران

در تاریخ کربلا ، زنانی هستند که مردانشان را - که در جبهه تاریکی و ظلم بوده‌اند - ، مورد توییح و سرزنش قرار داده و از رفتار آنان ابراز تنفر و انزجار کرده‌اند و یا هرگز روی خوش به آن مردان ، نشان نداده‌اند . مرجانه مادر ابن زیاد ، همسر خولی ، هند همسر یزید ، عاتکه دختر یزید ، امّ عبد الله همسر مالک بن نُسَیر ، اسماء همسر ولید بن عتبّه (والی مدینه) و نوار همسر یا خواهر کعب (قاتل بُریر) ، از جمله این زنان اند .

۵. پناه دادن و یاری دادن به یاران امام حسین علیه السلام

پیش از وقوع حادثه کربلا- و پس از آن ، در تاریخ ، نام زنانی می‌درخشد که با حمایت و پناه دادن ، جبهه حسینیان را تقویت کرده‌اند ، زنانی مانند : طُوعه که به مسلم پناه داد و ماریه از طایفه عبد القیس که خانه‌اش محلّ تجمع و گفتگوی طرفداران امام حسین علیه السلام در بصره بود و زنی که دو کودک از اهل بیت امام علیه السلام را پناه داد .

۶. مدیریت

نقش زینب علیها السلام در حادثه کربلا بویژه پس از ظهر عاشورا ، نماد یک مدیریت موفق در شرایط بسیار بحرانی است . اوست

که با درایت و تدبیر عالی خود، کاروانِ آسیب دیده و مصیبت زده و بی‌خانمان را با عزّت، شکیبایی و بردباری، مدیریت می‌کند تا به مدینه می‌رساند. شاید سخن نقل شده از امام زین العابدین علیه السلام در باره عمّه‌اش که: «تو به لطف خدا، عالمی هستی که از دیگران دانش نیاموخته‌ای، و فهمیده‌ای هستی که لازم نیست دیگران به تو بفهمانند»، ۱ نشان قدردانی ایشان در برابر این مدیریت افتخارآمیز باشد.

۷. عمق بخشیدن به بُعد عاطفی و اندوهبار کربلا

برگزاری مجالس سوگواری پس از حادثه عاشورا توسط زنان و نیز به سوگ نشستن و مرثیه خواندن را می‌توان یکی از عوامل ماندگاری عاشورا در خاطره‌ها و یادها بر شمرد.

آنچه در باره امّ البنین، ربّاب، امّ لقمان دختر عقیل، زنان بنی هاشم، زنان خاندان یزید و معاویه، زنان اهل کوفه و زنان مدینه در تاریخ می‌خوانیم، با این بیان قابل تفسیر و تحلیل است.

چهار. یکی از مباحث قابل طرح در مورد نقش زنان در حادثه عاشورا - که در روزگار ما بسیار حائز اهمیت است -، تحلیل جنسیتی نقش زنان و مردان است. با این زاویه نگاه به مسئله، باید به چنین پرسش‌هایی پاسخ دهیم که: آیا زنی در جناح دشمن علیه کربلائیان نقش ایفا کرده است؟ آیا زنی از رفتن امام حسین علیه السلام به کربلا ممانعت کرده، آن گونه که در باره برخی از مردان چون محمّد حنفیه گزارش شده است؟ مخالفت زنان و مردان چگونه بوده است؟ آیا در نحوه نگاه زنان و مردان به حادثه عاشورا، شهادت، اسارت، بازتاب‌ها، قیام علیه ظلم و ...، تفاوتی دیده می‌شود؟

نکته جالب توجه، آن است که گرچه مردان در دو جبهه نور و ظلمت، حضور داشته و در هر دو جبهه نقش آفریده‌اند، لیکن زنان عموماً در جبهه نور، نقش مثبت ایفا کرده‌اند و به نقطه تاریکی در گزارش‌های مربوط به زنان بر نمی‌خوریم. این دریافت می‌تواند در نقد پاره‌ای از دیدگاه‌های منفی در باب زنان که آنان را منشأ همه شرور و فتنه‌ها می‌دانند، به کار گرفته شود.

ب - متون تاریخی مربوط به زنان

اشاره

با توجه به این که تقریباً تمام متون مربوط به زنان، در شهادت‌نامه امام حسین علیه السلام به تفصیل وجود دارد، اکنون با اشاره و اجمال، به عملکرد این بانوان می‌پردازیم (ابتدا زنان منسوب به اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سپس دیگر زنان، با ترتیب الفبایی)

۱. امّ البنین

فاطمه کلابی، مادر چهار شیرمرد از فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام، یعنی: عبّاس و سه برادر دیگرش و

۱. ر. ک: ص ۴۴۰ (بخش ششم / فصل ششم: سخنرانی زینب علیها السلام در میان کوفیان).

امّ البنین - که مادر چهار برادر کشته شده بود - به بقیع می‌رفت و در آن جا، اندوهگین‌ترین و سوزناک‌ترین مرثیه‌سرایی‌ها را برای پسرانش انجام می‌داد. مردم، نزد او گرد می‌آمدند و به آن مرثیه‌ها گوش فرا می‌دادند. مروان هم از جمله کسانی بود که به بقیع می‌آمد. او به مرثیه امّ البنین، گوش می‌داد و می‌گریست ۱

۲. ۱. امّ سلمه

امّ سلمه، همسر بزرگوار پیامبر صلی الله علیه و آله که رابطه عاطفی عمیقی با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله داشت، در قیام امام حسین علیه السلام، رازدار قیام و شهادت ایشان بود. پیامبر صلی الله علیه و آله قطعه‌ای از خاک کربلا را به وی داده بود و خبر داده بود که هر گاه این تربت تبدیل به خون شد، حسین شهید شده است ۲. امّ سلمه قبل از حرکت، سخنانی با امام علیه السلام داشت ۳ و روز عاشورا، از طریق دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب و نیز خون شدن خاکی از کربلا که در نزدش بود، از شهادت امام علیه السلام آگاهی یافت. او از اولین به سوگ نشستگان برای سالار شهیدان است.

۳. ۱. امّ کلثوم، دختر امام علی علیه السلام

در بسیاری از وقایع حماسه کربلا و پس از آن، نام امّ کلثوم آمده است. ۵. در باره این که امّ کلثوم حاضر در واقعه کربلا، همان زینب علیها السلام است یا دختر دیگر امام علی و فاطمه علیهما السلام، یا دختر امیر مؤمنان از غیر فاطمه علیها السلام، نظر قاطعی نمی‌توان ابراز کرد.

۴. ۱. رباب، همسر امام حسین علیه السلام

رباب، همسر باوفای امام حسین علیه السلام و مادر سکینه و عبد الله بن الحسین (کودکی که در آغوش امام علیه السلام به شهادت رسید) است. علاقه امام به وی، از شعری که برای او و سکینه

۱. مقاتل الطالبیین: ص ۹۰. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۸۰۸ ح ۱۹۶۰. ۲. ر. ک: ص ۱۸۴ (بخش سوم / فصل دوم / خبر دادن به امّ سلمه از شهادت او). ۳. ر. ک: ص ۵۲۹ (بخش چهارم / فصل ششم: مخالفان رفتن امام علیه السلام به سمت عراق / امّ سلمه). ۴. ر. ک: ص ۱۹۳ (بخش سوم / فصل دوم / نشان داده شدن خاکی که خون او در آن جا می‌ریزد، به پیامبر صلی الله علیه و آله) و ج ۲ ص ۳۲۱ (بخش ششم / فصل دوم / رؤیای امّ سلمه). ۵. به عنوان نمونه، ر. ک: تاریخ بلعمی: ج ۴ ص ۷۰۱؛ کامل بهایی: ص ۳۰۲ (با صرف نظر از اعتبار گزارش‌ها). نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۱ ص ۷۸۱ (بخش پنجم / فصل یکم / حال زینب علیها السلام در شب عاشورا) و ج ۲ ص ۴۵۰ (بخش ششم / فصل ششم: سخنرانی امّ کلثوم در میان کوفیان) و ص ۴۹۵ (اسیران زن بنی هاشم / امّ کلثوم، دختر امیر مؤمنان) و ص ۵۱۵ (فصل هفتم / ورود خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به دمشق).

سروده، آشکار می‌شود:

لَعَمْرُكَ إِنِّي لَأُحِبُّ دَارَاتُضُّيْفُهَا سَيَكِينُهُ وَالرَّبَابُ أَحَبُّهُمَا وَأَبْذُلُ بَعْدَ مَالِي وَ لَيْسَ لِإِئْمَى فِيهَا عِتَابٌ بِهِ جَانَتْ سَوْكَانْدُ ، مِنْ خَانَةِ إِي رَا

دوست دارم که سَکینه و رَباب ، در آن ، پذیرایی کنند . من آن دو را دوست دارم و دارایی‌ام را [برای آنها] می‌دهم و سرزنش‌گرم را یارای سرزنش نیست .

رباب را زنی زیبا ، خردمند ، بافضیلت و شاعر گفته‌اند و او که شاهد شهادت شوهر، فرزند و دیگر نزدیکان خویش بود ، تنها یک سال پس از واقعه عاشورا زنده بود و در این مدّت ، زیر هیچ سایه‌ای نرفت و برخی گفته‌اند که در این مدّت ، بر سر مزار امام علیه السلام به سوگ نشست . در نقلی آمده که در جواب خواستگاراناش گفت : نمی‌خواهم پس از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، پدرشوهری برگزینم ۱۰.

خانه وی توسط فرماندار یزید در مدینه تخریب شد . رَباب ، مرثیه‌های جان‌گذاری در رثای امام حسین علیه السلام سروده است ، از جمله :

آن که نوری پرتوافشان بوده است اکنون ، کشته دفن‌ناشده کربلاست . نواده پیامبر ! خدا تو را از سوی ما جزای نیکو دهد! [تو] از زیان وزن اعمال [در قیامت] ، دور گشته‌ای . تو برای من کوهی سخت بودی که به آن ، پناه می‌بردم و تو با رحمت و دینداری ، با ما مصاحبت می‌کردی . [پس از تو] چه کسی برای یتیمان باشد و چه کسی برای درخواست کنندگان؟ و چه کسی نیاز را برطرف کند و مسکینان ، به چه کسی پناه برند؟ به خدا سوگند ، پس از تو با هیچ کس دیگری ازدواج نخواهم کرد تا آن که میان شن و گل ، مدفون و ناپیدا شوم .

۵ . رُقِیّه دختر امام حسین علیه السلام

در باره وی ، مقاله عالمانه‌ای در همین شهادت‌نامه آمده است . ۳.

۱. برای دیدن این گزارش‌ها ، ر . ک : همین شهادت‌نامه : ج ۲ ص ۷۹۶ (بخش هشتم / فصل یکم / مرثیه سرایی رباب) . ۲. ر . ک : ص ۱۴۶ (بخش دوم / فصل پنجم / رباب) و ج ۲ ص ۴۹۲ (بخش ششم / فصل ششم / اسیران زن بنی هاشم / رباب ، همسر امام حسین علیه السلام) . ۳. ر . ک : ص ۱۶۱ (پژوهشی در باره انتساب رُقِیّه به امام حسین علیه السلام) .

۶ . زنان بنی عقیل

دختران عقیل - که شهیدان گران‌قدری از بنی عقیل را در کوفه و کربلا- تقدیم کرده بودند - ، مرثیه تکان دهنده‌ای هنگام بازگشت اسیران اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه داشتند. در الإرشاد مفید ، آمده است :

أُمّ لقمان، دختر عقیل بن ابی طالب، وقتی خبر شهادت امام حسین علیه السلام را شنید، ماتم‌زده بیرون آمد و خواهرانش: أُمّ هانی، اسماء، رَمْلَه و زینب، دختران عقیل بن ابی طالب - که رحمت خدا بر آنان باد - با او بودند . او برای کشتگان طُف می‌گریست و می‌گفت:

به پیامبر صلی الله علیه و آله چه خواهید گفت ، اگر از شما بپرسد : «شما - ای واپسین اُمّت - ، چه کردید با نسل من و خانواده‌ام ، پس از از دست دادن من که برخی از آنها اسیرند و برخی در خون غلتیدند؟ من برایتان خیرخواهی کردم و این، پاداش من نبود که با خویشانم، پس از من ، بدرفتاری کنید» !

۷ . زنان بنی هاشم

زنان بنی هاشم، سال‌ها بر فاجعه کربلا گریستند و نقش مهمی در پاسداشت یاد و راه شهیدان و محکومیت جنایتکاران این حادثه داشتند. در کامل الزیارات آمده است که امام صادق فرمود:

هیچ یک از زنان ما خضاب نکرد و روغنی استفاده نمود و سیرمه نکشید و شانه نزد، تا این که سر عید الله بن زیاد را برایمان آوردند. ما پس از آن نیز همواره گریان بودیم ۲.

در المحاسن نیز به نقل از عمر بن علی بن الحسین علیه السلام می‌گوید:

وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد، زنان بنی هاشم، لباس سیاه و خشن بر تن کردند و از هیچ گرمی و سردی‌ای، شکوه نمی‌کردند. در [موقع] سوگواری آنان، علی بن الحسین (زین العابدین علیه السلام) غذا تهیه می‌کرد ۳.

۸. زینب کبرا علیها السلام

زینب علیها السلام از آغاز قیام امام حسین علیه السلام، همراه برادر شد و در تمام دوران قیام، همدل و همراه و رازدار او بود. گفتگوهای او با امام علیه السلام در شب عاشورا، حضورش در کنار بدن علی اکبر علیه السلام و

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۴. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۸۰۵ ح ۱۹۵۷ و ص ۸۰۸ ح ۱۹۵۸. ۲. کامل الزیارات: ص ۱۶۷ ح ۲۱۹. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۸۰۹ ح ۱۹۶۳. ۳. المحاسن: ج ۲ ص ۱۹۵ ح ۱۵۶۴. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۸۱۰ ح ۱۹۶۹.

سید الشهداء در روز عاشورا، رثای جانسوز او در کنار قامت خونین برادر و خطاب او با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز یازدهم محرم، از صفحات زرّین و جاودانه زندگانی سرشار از جلالت، شکیبایی و والایی اوست.

او پس از حادثه عاشورا، شکوهمند و استوار، سرپرستی قافله اسیران را به عهده گرفت و با شجاعت و صلابت و درایت، کار را به پایان برد.

۹. سکینه دختر امام حسین علیه السلام

وی در کربلا، حدود نه سال داشت و نوعروس بود و شوهرش عبد الله بن الحسن علیه السلام در کربلا به شهادت رسید. امام حسین علیه السلام به شدت به وی علاقه داشت. این علاقه در شعری از امام علیه السلام بیان شده است. ۲. وی در زمره اسیران، به کوفه و شام و سپس به مدینه رفت و در آن جا زیست. او در سفر اسارت، نقشی مؤثر داشت و این جمله او خطاب به یزید: «ای یزید! آیا دختران پیامبر خدا، باید اسیر باشند؟!» مجلس یزید را دگرگون ساخت.

سکینه را زنی خوش‌خو، ظریف، زیبا، عفیف، اهل شعر و ادب و از راویان حدیث شمرده‌اند. بزرگان قریش و بزرگان شعر و ادب در مجلس وی حاضر می‌شدند.

۱۰. فاطمه دختر امام حسن علیه السلام

وی همسر امام زین العابدین علیه السلام و مادر امام باقر علیه السلام و مادر بزرگ سایر امامان اهل بیت علیهم السلام است. در باره او از امام صادق علیه السلام روایت شده که:

چنان شخصیت راستگو و درست‌کرداری بود که در میان خاندان حسن علیه السلام، زنی چون او دیده نشده است ۴. وی از جمله راهیان سفر سخت اسارت است.

۱۱. فاطمه دختر امام حسین علیه السلام

وی دختر بزرگ امام حسین علیه السلام و همسر حسن مثنی (فرزند امام مجتبی علیه السلام) است. امام حسین علیه السلام

۱. ر. ک: ج ۲ ص ۴۹۲ (بخش ششم / فصل ششم / اسیران زن بنی هاشم / زینب کبرا علیها السلام دختر امیر مؤمنان). ۲. ر. ک: ص ۱۰۸ (فصل پنجم: نقش زنان در حادثه کربلا / رباب، همسر امام حسین علیه السلام). ۳. ر. ک: ص ۱۵۸ (بخش دوم / فصل ششم / سکینه). ۴. الکافی: ج ۱ ص ۴۶۹ ح ۱. ۵. ر. ک: ج ۲ ص ۴۹۶ (بخش ششم / فصل ششم / اسیران زن بنی هاشم / فاطمه دختر امام حسن علیه السلام).

در باره او فرموده:

او بیش از دختر دیگرم به مادرم فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شبیه است ۱. همسرش در کربلا، مجروح در میان شهدا افتاده بود و پس از پایان نبرد معلوم شد که زنده است؛ زیرا بستگان او در لشکر عمر سعد، مانع کشتن او شده بودند. فاطمه به عنوان اسیر به کوفه و شام رفت. او روایتگر برخی حوادث مربوط به خیمه‌ها و مجلس یزید است. خطبه‌ای در کوفه به او منسوب است.

۱۲. فاطمه دختر امام علی علیه السلام

وی که «فاطمه صغرا» نیز نامیده شده، به همراه همسر شهیدش ابو سعید بن عقیل در کربلا حضور داشت و سپس به سفر اسارت رفت. وی از راویان حوادث کربلاست.

۱۳. اسماء، همسر مختار

تاریخ یعقوبی، سرنوشت او را چنین نقل می‌کند:

مصعب بن زبیر، اسماء دختر نعمان بن بشیر (همسر مختار) را دستگیر کرد و به او گفت: نظرت در باره مختار چیست؟ او گفت: به نظر من، او انسانی باتقوا، پاک و روزه‌دار بود. مصعب گفت: ای دشمن خدا! تو از کسانی هستی که مختار را از عیب، مُیِّزاً می‌دانی؟! سپس دستور قتل وی را داد و گردن او را زدند. او اولین زنی بود که با زجر، گردنش زده شد ۴

۱۴. اسماء، همسر ولید بن عتبّه

بر اساس نقل الطبقات ابن سعد، در جلسه‌ای که شوهر اسماء - که والی مدینه بود - از امام حسین علیه السلام خواست که با یزید بیعت کند، مشاجره‌ای بین امام علیه السلام و والی مدینه در گرفت. هنگامی که ولید به خانه رفت، همسرش او را به سبب این که به امام حسین علیه السلام بد گفته بود، سرزنش و توبیخ کرد ۵.

۱. ر. ک: ص ۱۵۷ ح ۲۴. ۲. ر. ک: ص ۱۵۶ (بخش دوم / فصل ششم / فاطمه). ۳. ر. ک: ج ۲ ص ۴۹۵ (بخش ششم / فصل ششم / اسیران زن بنی هاشم / فاطمه دختر امام علی علیه السلام) و ص ۵۷۵ (فصل هفتم / خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در زندان یزید) و ص ۵۹۱ (فصل هشتم / آماده شدن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برای بازگشت به مدینه). ۴. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۶۴. ۵. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۴۲، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۱۴، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۰۶، بغیة الطلب فی تاریخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۰۷. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۱ ص ۲۶۸ (بخش چهارم / فصل یکم / رخدادهای میان امام علیه السلام و ولید برای بیعت گرفتن).

۱۵. امّ عبد الله، همسر مالک بن نُسَیر

مالک بن نُسَیر، از حمله کنندگان به امام علیه السلام بود. او پس از ضربه زدن به سر امام علیه السلام، کلاه امام را غارت کرد و آن را به خانه برد. همسرش به شدت، از تحفه‌ای که او به منزل برده بود، ابراز انزجار کرد

۱۶. امّ وهب، همسر عبد الله بن عمیر کلبی

تنها زن شهید در کربلا، اوست. هنگامی که همسر شجاعش قصد خود را برای پیوستن به لشکر امام علیه السلام اعلام کرد، وی ضمن تشویق شوهرش از وی خواست که همراهش برود. ۲. در تاریخ الطبری، ماجرای این بانو در روز عاشورا، چنین آورده شده است:

أمّ وهب، همسر او نیز عمود خیمه‌ای را برداشت و به سوی شوهرش رفت و به او گفت: پدر و مادرم، فدایت باد! برای پاکان نسل محمّد صلی الله علیه و آله بجنگ. او نیز به سوی زنش آمد و وی را نزد زنان، باز گرداند؛ اما زن، به لباس او چسبید و گفت: من، تو را و نمی‌نهم تا آن که همراه تو جان بدهم. امام حسین علیه السلام، او را ندا داد و فرمود: «برای خانواده شما، پاداش نیکو باد! خدا، رحمت کند! به نزد زنان، باز گرد و کنار آنان بنشین که جنگ، بر زنان، واجب نیست».

أمّ وهب هم به سوی زنان، باز گشت... سپس از هر سو بر حسین علیه السلام و یارانش، هجوم آوردند و [عبد الله] کلبی، کشته شد... همسر کلبی به سوی شوهرش آمد و نزد او نشست و غبار را از او زدود و گفت: بهشت، گوارایت باد! شمر بن ذی الجوشن، به غلامش رستم گفت: با عمود خیمه، بر سرش بکوب. او بر سر آن زن کوبید و سرش شکست و سپس همان جا، جان داد. ۳.

گفتنی است که در الأمالی صدوق، از امّ وهبی دیگر، ماجرای نقل شده که شباهت‌ها و تفاوت‌هایی با نقل طبری دارد. چنان که برخی از محققان مطرح ساخته‌اند، ممکن است این دو در اصل، یک نفر باشند ۴ که در این صورت، از نظر ما، نقل طبری رجحان دارد. بخشی از نقل الأمالی صدوق، چنین است:

۱. ر. ک: ص ۲۷۳ ح ۱۱۸۵. ۲. ر. ک: ج ۲ ص ۸۸ (بخش پنجم / فصل سوم / عبد الله بن عمیر کلبی). ۳. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۰ و ۴۳۸. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۸۹ ح ۹۶۰. ۴. ر. ک: قاموس الرجال: ج ۱۰ ص ۴۴۸ و ۴۵۰ و ۴۵۶، سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، نجمی: ص ۱۹۵.

وَهْب بن وَهْب، به میدان آمد. او و مادرش، مسیحی بودند که به دست امام حسین علیه السلام، مسلمان شده و تا کربلا به دنبال او

آمده بودند. وَهْب، بر اسب، سوار شد و عمود خیمه را به دست گرفت و جنگید تا هفت یا هشت تن [از سپاه دشمن] را کشت و سپس اسیر شد.

او را نزد عمر بن سعد - که خدا لعنتش کند - آوردند. فرمان داد تا گردنش را بزنند. او را گردن زدند و [سرش را] به سوی لشکر امام حسین علیه السلام انداختند. مادرش، شمشیر او را بر گرفت و به میدان آمد. امام حسین علیه السلام به او فرمود: «ای امّ وَهْب! بنشین که خداوند، جهاد را از دوش زنان، برداشته است. تو و پسرت، با جَدَمِ مُحَمَّدِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ و آله، در بهشت خواهید بود...» ۱.

در مقتل خوارزمی ۲ نیز سرنوشت مادر وَهْب بن وَهْب نصرانی، به مانند سرنوشتی که طبری برای امّ وَهْب همسر عبد الله بن عُمیر تصویر کرده، رقم می‌خورد؛ یعنی توسط غلام شمر به شهادت می‌رسد.

۱۷. دختر عبد الله بن عقیف

او هنگامی که پدر پیر و نابینا و مجاهدش، عبد الله بن عقیف، ابن زیاد را در مسجد کوفه، به باد انتقاد گرفت و در پس آن، مأموران عبید الله، خانه‌اش را مورد هجوم قرار دادند، کمک کار پدرش شد. ابتدا پدر را از حمله مأموران آگاه ساخت و سپس شمشیر آورد و به دست پدرش داد و از هر طرف که نیروهای دشمن حمله می‌کردند، پدرش را آگاه می‌ساخت و تا شهادت پدرش در کنار او بود.

۱۸. دُلهَم، همسر زُهیر

با تشویق این زن، شوهرش زهیر - که سابقه خوبی در روابطش با اهل بیت علیهم السلام نداشت -، به ملاقات امام حسین علیه السلام رفت و در ادامه از زمره یاران خاص امام و از شهیدان شاخص واقعه کربلا گردید. بر اساس برخی نقل‌ها، او هنگام وداع با شوهرش، از او خواست که نزد جدّ حسین علیه السلام، از او یاد کند. ۵.

۱. الأمالی، صدوق: ص ۲۲۵ ح ۲۳۹. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۱۱۵ ح ۹۸۳. ۲. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۲. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۱۱۷ ح ۹۸۶. ۳. ر. ک: ج ۲ ص ۱۱۴ (بخش پنجم / فصل سوم / وهب بن وهب). ۴. ر. ک: ج ۲ ص ۴۷۰ (بخش ششم / فصل ششم / ایستادگی عبد الله بن عقیف در برابر ابن زیاد و به شهادت رسیدنش). ۵. ر. ک: ص ۶۳۷ (بخش چهارم / فصل هفتم / دعوت امام علیه السلام از زهیر بن قین برای یاری کردن او در منزل زرو).

۱۹. رَیّا، دایه یزید

این زن، در کهن سالی، روایتگر برخی جنایت‌های یزید است. در سیر أعلام النبلاء، به نقل از حمزه بن یزید آمده است: او (رَیّا) گفت: مردی بر یزید، وارد شد و گفت: بشارت بده که خدا، تو را بر حسین، چیره کرد و سرش را آورده‌اند! سپس سر را در تشتی نهادند... به او (رَیّا) گفتم: آیا یزید با چوب‌دستی بر دندان‌های جلوی حسین کوبید؟ گفت: آری، به خدا سوگند ۱.

۲۰. زنان خاندان یزید و معاویه

این زنان نیز عمل یزید را تأیید نکردند و با خاندان امام حسین علیه السلام همدردی نمودند. از جمله در الأمالی صدوق آمده است :

زنان حسین علیه السلام را بر یزید بن معاویه ، وارد کردند و زنان خاندان یزید و دختران معاویه و خانواده‌اش صیحه زدند و فریاد کشیدند و نوحه سر دادند ۲ .

۲۱. زنان اهل کوفه

در استقبال از اسیران اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ، زنان کوفی به شدت می گریستند و ابراز احساسات می نمودند. در بلاغات النساء آمده است :

حِذَام یا حُذَیم اسدی گفت : سال ۶۱ [هجری] ، سال شهادت حسین علیه السلام ، به کوفه وارد شدم . زنان کوفه را در آن زمان دیدم که بر سر و صورت خود می زنند و گریان می درند ۳ .

در الملهوف آمده است :

مردم ، صدا به گریه و ناله و زاری بلند کردند و زنان ، موهای خود را پریشان نمودند و خاک بر سرشان ریختند و ناخن به چهره کشیدند و گونه‌های خود را خراشیدند و ناله و فریاد کردند . مردان نیز گریستند و ریش خود را کُندند و هیچ روزی ، مرد و زن گریانی ، بیشتر از آن روز ، دیده نشد ۴ .

۱. سیر أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۳۱۹ . نیز ، ر . ک : همین شهادت‌نامه : ج ۲ ص ۴۰۳ (بخش ششم / فصل چهارم / دمشق) . ۲. الأمالی ، صدوق : ص ۲۳۰ ح ۲۴۲ . نیز ، ر . ک : همین شهادت‌نامه : ج ۲ ص ۵۸۴ (بخش ششم / فصل هشتم / دادن اجازه عزاداری برای شهیدان) . ۳. بلاغات النساء : ص ۳۷ . نیز ، ر . ک : همین شهادت‌نامه : ج ۲ ص ۴۳۸ ح ۱۵۰۴ . ۴. الملهوف : ص ۱۹۸ . نیز ، ر . ک : همین شهادت‌نامه : ج ۲ ص ۴۳۷ (بخش ششم / فصل ششم / چگونگی ورود خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کوفه) .

۲۲. زنان اهل مدینه

هنگامی که اسیران اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله به دروازه شهر مدینه رسیدند ، زنان و مردان مدینه با حزن و گریه شدید به استقبال آنها رفتند و به آنها تسلیت گفتند.

سید ابن طاووس از بشیر نقل می کند که :

هیچ گاه به اندازه آن روز، مرد و زن گریان، و پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، روزی تلخ‌تر از آن روز ، برای مسلمانان ندیدم ۱

۲۳. زنان روایتگر خبر شهادت امام حسین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر صلی الله علیه و آله بر اساس اسرار غیبی، اخبار گوناگونی در باره شهادت امام حسین علیه السلام و حادثه کربلا ، به افرادی ارائه کرده است. زنانی که این اخبار را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده و نقل کرده‌اند ، عبارت اند از: ام سلمه ، ۲ سلمی ۳ همسر

ابو رافع، ۴ زینب بنت جحش، ۵ صفیه بنت عبد المطلب ۶ و عایشه دختر ابو بکر

۲۴. زنان منطقه کربلا

بر اساس نقل سید ابن طاوس، هنگامی که اسرای اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در بازگشت از شام، به کربلا آمدند، چند روزی اقامه عزاء کردند و از جمله کسانی که با آنان همراهی کردند، زنان منطقه کربلا بودند. ۸.

۱. الملهوف: ص ۲۲۷. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۶۰۸ (بخش ششم / فصل هشتم / بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه). ۲. ر. ک: ص ۱۸۴ (بخش سوم / فصل دوم / خبر دادن به ام سلمه از شهادت او) و ص ۱۸۷ (فصل دوم / پیشگویی در باره مکان شهادت او / سرزمین کربلا) و ص ۱۹۲ (سرزمین عراق) و ص ۱۹۳ (نشان داده شدن خاکی که خون او در آن جا می‌ریزد، به پیامبر صلی الله علیه و آله). ۳. در متون، نام «اسماء بنت عمیس» آمده است؛ ولی همچنان که در دانش‌نامه امام حسین علیه السلام (ج ۱ ص ۱۵۶) توضیح داده‌ایم، اسماء در زمان صدور این نقل‌ها به همراه شوهرش در حبشه بوده و در مدینه حضور نداشته و روایتگر این نقل‌ها در حقیقت، سلمی همسر ابو رافع است. ۴. ر. ک: ص ۱۷۷ ح ۳۷ و ص ۱۷۸ ح ۳۸ و ص ۲۰۲ ح ۹۰. ۵. ر. ک: ص ۱۸۶ (بخش سوم / فصل دوم / خبر دادن به زینب بنت جحش از شهادت او) و ص ۱۹۹ ح ۸۳. ۶. ر. ک: ص ۱۷۶ (بخش سوم / فصل دوم / پیشگویی در باره شهادت او، هنگام تولدش). ۷. ر. ک: ص ۱۸۵ (بخش سوم / فصل دوم / خبر دادن به عایشه از شهادت او) و ص ۱۹۰ (پیشگویی در باره مکان شهادت او / سرزمین طف) و ص ۱۹۲ (سرزمین بابل) و ص ۱۹۳ (نشان داده شدن خاکی که خون او در آن جا می‌ریزد، به پیامبر صلی الله علیه و آله). ۸. الملهوف: ص ۲۲۵. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۵۹۵ ح ۱۶۷۷

۲۵. زنان همدان، کهلان، ربیع و نخع

در مروج الذهب آمده است:

مردم کوفه (پس از مرگ یزید) از اطاعت بنی امیه به در رفتند و ابن زیاد را از امارت خلع کردند و خواستند امیری انتخاب کنند تا فرصت تأمل در کار خویش داشته باشند. جمعی گفتند: «عمر بن سعد بن ابی وقاص، شایسته این کار است» و چون خواستند او را به امارت بگذارند، جمعی از زنان همدان و زنان کهلان و ربیع و نخع آمدند و فریاد زنان و گریه کنان وارد مسجد شدند و مصیبت حسین علیه السلام را یاد کردند و می‌گفتند: «برای عمر بن سعد، همین بس نبود که حسین را کشت؟! اکنون می‌خواهد در کوفه امیر ما شود!؟». مردم کوفه نیز بگریستند و از امارت عمر، منصرف شدند. کسانی که بیشتر از همه تلاش کردند، زنان همدان بودند؛ زیرا علی علیه السلام به همدانیان علاقه داشت و آنها را بر دیگران ترجیح می‌داد. همو می‌فرماید: اگر من دربان بهشت بودم، به مردم همدان می‌گفتم: «به سلامت وارد شوید!» و نیز می‌فرماید: «من همدانیان را آماده کردم و آنها حمیریان را آماده کردند» ۱

۲۶. زنی از اهل کوفه

در باره این زن - که نامش مشخص نیست -، چنین عملکردی در کوفه گزارش شده است:

زنی از کوفیان بر بالای بام آمد و پرسید: شما از کدام اسیران هستید؟

گفتند: ما اسیرانِ خاندانِ محمدیم .

آن زن از بام ، پایین آمد و چادر و پیراهن و مقنعه جمع کرد و به آنان داد تا خود را بپوشانند ۲ .

۲۷ . زنی از طایفه بکر بن وائل

در باره وی در دفاع از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ، چنین آمده است :

حمید بن مسلم گفته است : دیدم که زنی از بنی بکر بن وائل ، همراه همسرش ، میان یاران عمر بن سعد بود و هنگامی که دید مردم به زنان حسین علیه السلام در خیمه‌هایشان هجوم برده‌اند و اموال آنان را بر می‌دارند ، او نیز شمشیری گرفت و به سوی خیمه‌ها آمد و گفت : «ای خاندان بکر بن وائل ! آیا اموال دختران پیامبر خدا تاراج می‌شود [و شما کاری نمی‌کنید؟! حکومت ، جز از آن خدا نیست . برای خونخواهی پیامبر خدا [به پا خیزید!]] ؛ ولی همسرش جلوی او را گرفت و او را به جایگاهش باز گرداند ۱ .

۱. مروج الذهب : ج ۳ ص ۹۳ . ۲. الملهوف : ص ۱۹۰ . نیز ، ر . ک : همین شهادت‌نامه : ج ۲ ص ۴۳۹ ح ۱۵۰۶ و ۱۵۰۷ .

۲۸ . زنی که دو کودک اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را پناه داد

نام این بانو که دو کودک از اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را در پناه گرفت و در حفظ جان آنها تلاش نمود ، مشخص نیست . الطبقات ابن سعد ، او را همسر عبد الله بن قُطَبه طایی (از لشکریان عمر سعد) و الأمالی صدوق ، او را پیرزنی معرفی می‌کند . منابع مشهور ، دو کودک را فرزندان عبد الله بن جعفر دانسته‌اند و الأمالی صدوق ، آن دو را فرزندان مسلم معرفی می‌کند

۲۹ . طُوعه

طُوعه ، زن شجاعی است که مسلم را در شرایط سخت و سنگینی که حتی یارانش وی را در کوفه تنها گذاشته بودند ، پناه داد ، از او پذیرایی نمود و از عواقب آن نهراسید .

۳۰ . عاتکه دختر یزید

در أنساب الأشراف ، چنین آمده است :

یزید ، سر حسین علیه السلام را برای زنانش فرستاد و دخترش عاتکه - که بعدها ، مادر یزید بن عبد الملک شد - ، آن را گرفت و شست و روغن مالید و خوش‌بویش کرد .
یزید به او گفت : این ، چه کاری است ؟
گفت : سر پسرعمویم را آشفته و پریشان برایم فرستادی . آن را مرتب و خوش‌بو کردم

۳۱ . ماریه ، از طایفه عبد القیس

ماریه ، زنی شیعه است که در جو نامناسب بصره - که با اهل بیت علیهم السلام میانه‌ای نداشتند - خانه‌اش مدتی محلّ تجمّع و

گفتگوی طرفداران امام حسین علیه السلام بوده است. ثمره این تجمع، حرکت سه نفر (یزید بن ثبیت و دو پسرش عبد الله و عبید الله) به مکه و همراه شدن با قافله شهیدان کربلا بود. ۵.

۱. الملهوف: ص ۱۸۰. نیز، ر. ک: همین شهادت نامه: ج ۲ ص ۳۱۲ ح ۱۲۵۳ و ۳۱۳ ح ۱۲۵۴. ۲. ر. ک: همین شهادت نامه: ج ۲ ص ۴۷۹ (بخش ششم / فصل ششم / شهید شدن دو نوجوان از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله). ۳. ر. ک: ص ۴۲۸ (بخش چهارم / فصل چهارم / پناه بردن مسلم به خانه طوعه). ۴. أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۶. نیز، ر. ک: همین شهادت نامه: ج ۲ ص ۳۹۴ (بخش ششم / فصل چهارم / یزید، سر امام علیه السلام را برای زنانش می فرستد). ۵. ر. ک: ص ۳۲۶ (بخش چهارم / فصل سوم / پیوستن یزید بن نبیط و دو پسرش به امام علیه السلام).

۳۲. مرجانه، مادر ابن زیاد

این زن، فرزندش را به خاطر کشته شدن امام علیه السلام، تویخ نمود

۳۳. نوار، همسر یا خواهر کعب (قاتل بُزیر)

طبری، چنین آورده است:

هنگامی که کعب بن جابر (قاتل بُزیر) باز گشت، همسرش (یا خواهرش) نوار دختر جابر، به او گفت: دشمنان فرزند فاطمه را یاری دادی و بزرگ قاریان را کشتی؟! کار فجیعی انجام دادی. به خدا سوگند، دیگر هیچ گاه، حتی یک کلمه هم با تو سخن نمی گویم! ۲!

۳۴. نوار حضرمی، همسر خولی

هنگامی که خولی، سر امام علیه السلام را به خانه آورد و زیر تشتی نهاد، همسرش با او درگیر شد و با اعتراض، او را ترک کرد. چه بسا همین کار، چشم بصیرت این بانو را باز نمود و اسراری را شهود کرد. طبری چنین نقل می کند:

حسین علیه السلام کشته شد و سرش را همان روز با خولی بن یزید و حمید بن مسلم آزادی به سوی عبید الله بن زیاد فرستادند. خولی، آن را آورد و خواست به کاخ برود که در آن را بسته دید. به خانه اش رفت و سر را زیر تشتی در خانه شان گذاشت. او دو زن داشت: زنی از بنی اسد و زن دیگری از قبیله حضرمیان به نام نوار، دختر مالک بن عقرب. آن شب، نوبت زن حضرمی بود. هشام گفت: پدرم برایم گفت که نوار، دختر مالک، برایش گفته است: خولی، سر حسین را آورد و آن را زیر تشتی در خانه نهاد. آن گاه داخل خانه شد و به بسترش رفت. به او گفتم: چه خبر؟ چه نزد خود داری؟

گفت: ثروت روزگار را آورده ام. این، سر حسین است که همراه تو در خانه است!

گفتم: وای بر تو! مردم، طلا و نقره می آورند و تو سر فرزند پیامبر خدا را می آوری؟! نه - به خدا سوگند -، سر من و سر تو در یک اتاق، گرد هم نمی آیند.

از بسترم برخاستم و به بخش دیگر خانه رفتم. آن گاه، زن اسدی اش را نزد خود فرا خواند و من نشستم و نظاره می کردم. به خدا سوگند، پیوسته به ستون نوری که از آسمان تا تشتی می درخشید، نگاه می کردم و پرندگان سپید را گرداگرد آن، بال زنان دیدم.

چون صبح شد ، [خولی] سر را برای عبید الله بن زیاد برد ۳. این زن ، کینه خولی را در دل گرفت ، تا آن که مختار روی کار آمد و مأمورانش برای دستگیری خولی آمدند . این زن با اشاره ، مخفیگاه خولی را نشان داد و آنان نیز او را دستگیر کرده ، به سزای عملش رساندند ۱.

۱. ر. ک : ج ۲ ص ۶۷۸ (بخش هفتم / فصل سوم / مادر ابن زیاد). ۲. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۳۲. نیز ، ر. ک : همین شهادت‌نامه : ج ۲ ص ۲۲ ح ۹۱۲. ۳. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۵۵. نیز ، ر. ک : همین شهادت‌نامه : ج ۲ ص ۳۷۹ (بخش ششم / فصل چهارم / سر امام علیه السلام در خانه خولی) .

۳۵. همسر و مادر شهید

این زن فداکار ، پس از آن که شوهرش در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسید ، فرزند جوانش را به میدان فرستاد . بخشی از نقل خوارزمی ، چنین است :

پس از او (عمرو بن جُناده) ، جوانی بیرون آمد. پدر او در نبرد ، شهید شده بود ؛ ولی مادرش نزدش بود. مادر به او گفت: فرزند عزیزم ! به میدان برو و پیش روی فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بجنگ تا کشته شوی .

او گفت: چنین می‌کنم !

حسین علیه السلام فرمود: «این ، جوانی است که پدرش شهید شده است . شاید مادرش از به میدان آمدنش [برای نبرد] ، خشنود نباشد» .

آن جوان گفت : ای فرزند پیامبر خدا ! مادرم به من فرمان داده است [که به میدان بیایم]

در ادامه نقل هم آمده که چون سر پسرش را به سوی او افکندند ، آن را به سوی دشمن افکند و سپس خود نیز عمودی در دست گرفت و به دشمن حمله نمود . خوارزمی در آخر ، آورده است:

حسین علیه السلام فرمان داد تا او را [از میدان] باز گردانند و آن گاه برایش دعا کرد

۳۶. هند ، همسر یزید

وی از جمله افرادی بود که یزید را به خاطر کشتن امام علیه السلام ، توبیخ نمود ۳.

۱. ر. ک : ج ۲ ص ۷۳۸ (بخش هفتم / فصل ششم / خولی بن یزید). ۲. مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۲۱. نیز ، ر. ک : همین شهادت‌نامه : ج ۲ ص ۷۹ (بخش پنجم / فصل سوم / جوانی که پدرش شهید شده بود). ۳. ر. ک : ج ۲ ص ۵۷۷ (بخش ششم / فصل هفتم / احتجاج زنان یزید با او).

فصل ششم : مراحل و سیر تاریخی عزاداری امام حسین علیه السلام

اشاره

بی هیچ تردیدی قیام خونبار کربلای سال ۶۱ هجری حادثه‌ای است شگرف و تأثیرگذار در تاریخ که باید در زنده‌داشت آن با همه توان کوشید . عزاداری برای شهیدان این حماسه بی نظیر ، از مهم‌ترین و همگانی‌ترین اقدام‌ها در این راستاست .

واقعیت این است که عزاداری ابا عبد الله الحسین علیه السلام از زمان به وقوع پیوستن حادثه کربلا، همواره مورد توجه قرار گرفته و به تدریج به یک پدیده نظام‌مند بدل شده است. جا دارد چگونگی این شکل‌گیری و فراز و نشیب‌های آن در ادوار مختلف تاریخ مورد بررسی قرار گیرد.

مرحله نخست: از شهادت امام علیه السلام تا هنگام مرگ قاتلان ایشان

در این مرحله، هدف‌گیری اهل بیت علیهم السلام در حرکت‌ها، به گونه‌ای است که می‌کوشند وجدان‌های خفته را بیدار کنند و ذهن‌های بسته را بگشایند و اندیشه‌های گرفتار در تبلیغات گسترده بنی امیه را رها سازند.

برای نمونه، مردم کوفه به هنگام دیدن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در هیئت اسیر و به هنگام شنیدن خطابه‌های شورانگیز خاندان رسالت - که از یک سو، حضور چندین ساله آنان در کوفه را در ذهن‌ها تداعی می‌کرد و از سوی دیگر، سخنانی بس بیدارگر و تکان دهنده بود -، چندان گریستند که به واقع، شهر به یکباره تکان خورد.

در شام نیز پس از حضور بیدار کننده و افشاگرانه اسیران - که حتی کاخ‌نشینان از آثار آن، برکنار نماندند -، حکومت به خاطر ملاحظات سیاسی، رخصت سوگواری داد. دیگر، این که کاروان اسیران، به هنگام بازگشت از شام به مدینه، بر سر مزار امام علیه السلام و یارانش، مجلس سوگواری برپا کردند.

شهر مدینه نیز با شنیدن صدای گریه و شیون امّ شیون، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله - که در رؤیا، خبر ۱۰۱ این فصل، توسط فاضل ارجمند، جناب آقای محمدحسین صالح آبادی، نگارش یافته و توسط فاضل ارجمند، جناب آقای محمد علی مهدوی راد، بازبینی و بازنویسی شده است. گفتنی است که این فصل، تلخیص شده است. برای دیدن متن کامل آن، ر. ک: شهادت‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۰ ص ۱۳۶. شهادت امام حسین علیه السلام را شنیده بود (و به روایتی دیگر، تربتی به امانت نهاده‌شده از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد وی، خونین شده بود) - غرق در ماتم و زاری شد و چون خبر شهادت امام علیه السلام رسماً توسط بنی امیه در مدینه منتشر شد، امّ سلمه و مردم مدینه، شهر را یکسره ماتم‌کده کردند و مجالس سوگواری برپا نمودند. پس از آن، خاندان بنی هاشم عزاداری کردند و ابن عباس و محمد بن حنفیه به سوگ نشستند و دختران عقیل و زنان بنی هاشم، ماتم‌سرا به پا کردند.

همچنین باید از عزاداری مردم مدینه به هنگام بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، سوگواری همسران امام علیه السلام و نیز سوگواری نمادین امّ البنین برای فرزندانش در بقیع، یاد کرد.

بر همه اینها باید مرثیه‌سرایی و سوگواری بنی هاشم - که همه روزه در سال شهادت و تا سه سال بعد در سالروز شهادت امام حسین علیه السلام در مدینه انجام می‌شد و در آن، برخی از صحابیان و تابعیان نیز شرکت می‌کردند - و نیز لباس سوگواری پوشیدن اهل بیت امام علیه السلام و ادامه یافتن ماتم آنها تا مرگ ابن زیاد و همراهی کردن برخی از اصحاب و تابعیان با آنها را افزود.

این همه، چنان فضایی را ایجاد نمود که «تواین» به وجود آمدند. آنان به هنگام حرکت به سوی شام و شرکت در نبرد با قاتلان امام حسین علیه السلام، ابتدا بر مزار امام علیه السلام و یارانش گرد آمدند و سوگواری کردند و سپس به حرکت خود، ادامه دادند.

مرحله دوم: برپایی سوگواری به گونه آیینی مذهبی از سوی ائمه علیهم السلام

سوگواری بر ابا عبد الله الحسین علیه السلام در این مرحله ، چونان آیینی مذهبی ، چهره می گیرد . این فرآیند ، در سه مرحله ، شکل نهایی می یابد:

الف - زمینه سازی (روزگار امام زین العابدین علیه السلام)

در این مرحله ، زمینه سازی لازم برای شکل گیری سنت سوگواری و آیین عزاداری انجام می شود و بستر مناسبی برای به وجود آمدن آیینی مذهبی ، رقم می خورد . امام زین العابدین علیه السلام را باید نقش آفرین اصلی این مرحله دانست . ۱. ر. ک : تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۵۸۹ . ۲. گفتنی است که حادثه کربلا، برای جهان اسلام، بسیار تکان دهنده و اندوه آفرین بود ؛ اما در خاندان بنی هاشم ، چنان اثری بر جای گذارد که تا مرگ ابن زیاد ، یکسر در سوگ و ماتم بودند . این که این واقعیت ، اثر گرفته از فرهنگ و ادب عرب بود که تا مرگ قاتل ، سوگواری را بر مقتول، ادامه می دادند، بعید نمی نماید . به هر حال ، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله در این پنج شش سال، عزاداری را امری عادی و متعارف ساختند . این همه ، بستر حرکتی فکری، فرهنگی و جهادی را رقم زد ، به گونه ای که پس از آن و با هدایت ها و ره گشایی امامان علیهم السلام ، به صورت آیینی مذهبی در آمد ، با درون مایه ای بس الهام بخش که پس از این ، خواهیم آورد .

گریه های امام علیه السلام گاه بسیار پرسش انگیز بود ، خصوصاً به هنگام نگاه کردن به آب و آماده شدن غذا . فراوانی و گستره گریه امام علیه السلام نیز چنان بود که مردم ، به ایشان توصیه می کردند که برای حفظ سلامت خود ، کمتر گریه کند ؛ اما امام علیه السلام با اشاره به عمق فاجعه کربلا و جایگاه اجتماعی و دینی چهره های به شهادت رسیده ، از یک سو گریه کردن بر آن عزیزان را امری لازم و منطقی می دانست و از سوی دیگر ، دیگران را نیز بدان ، ترغیب و تشویق می کرد .

ایشان ، برای شکل دادن بستری همیشگی ، گریستن بر امام حسین علیه السلام و یاران شهیدش را مایه نجات از عذاب خدا و قرار گرفتن در دایره امن الهی و وارد شدن به بهشت دانست و خود نیز - افزون بر ادامه دادن سوگواری تا مرگ عیید الله بن زیاد و دیگر قاتلان شهیدان کربلا - تا پایان عمر ، از آن ، دست برداشت .

ب - پی ریزی ارکان عزاداری (روزگار امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام)

ب / ۱ . روزگار امام باقر علیه السلام

روزگار امام باقر علیه السلام از جهاتی با روزگار امام زین العابدین علیه السلام متفاوت است . از یک سو، بیدارگری ها و جریان آفرینی های امام چهارم علیه السلام و روشنگری های یاران ایشان ، فضای فکری و سیاسی جامعه را تا حدودی دگرگون کرده بود و از سوی دیگر ، رهایی عراق از سلطه امویان در یک دوره ده ساله پس از عاشورا، زمینه را برای عزاداری سید الشهداء علیه السلام آماده تر ساخته بود .

امام باقر علیه السلام با توجه به آنچه گذشته و آنچه به وجود آمده بود ، از موقعیت اجتماعی والایی برخوردار شده و مرجعیت علمی - دینی یافته بود ، چنان که مردم بسیاری به ایشان مراجعه می کردند . از این رو ، شعاع وجودی و نفوذ کلام آن بزرگوار ، از پدر گرامی شان فزون تر بود . امام باقر علیه السلام نیز از این همه ، به طرق گوناگون در جهت آیینی کردن عزاداری امام حسین علیه السلام و تبدیل آن به جریانی در بستر تاریخ ، سود جست ، از جمله با : بیان گفتار امام زین العابدین علیه السلام به عنوان شاهد جریان کربلا- در فضیلت گریستن بر امام حسین علیه السلام ، تشکیل مجالس سوگواری در منزل خود ، تشویق مرثیه سرایان بر

پرداختن به ابعاد این فاجعه در قالب سروده‌ها و خواندن رثا، ترغیب شیعیان به تشکیل مجالس عزّا در خانه‌هایشان با رعایت احتیاط جهت در امان ماندن از برخورد حاکمان. توجّه به ادبیّات و شعر متعهّد در جاودانه‌سازی جریان کربلا و برای نخستین بار، مطرح کردن تعطیلی روز عاشورا و در نهایت، تأکید بر این نکته که عزاداری سید الشهداء، در دنیا به دین آنها یاری می‌رساند و در روزگار واپسین، آنها را با امام حسین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله همجوار می‌گرداند.

ب / ۲. روزگار امام صادق علیه السلام

هنگامی که امام صادق علیه السلام امامت شیعیان را در دست گرفت، نیم قرن از حادثه جانسوز کربلا گذشته بود. در آن روزگار، به جهات سیاسی، فرهنگی و اعتقادی، جامعه دگرسانی بسیار گسترده‌ای یافته بود. امام صادق علیه السلام از این موقعیت و فضای به دست آمده، نهایت بهره را برد و در تبیین و تفسیر ابعاد دین و قرآن کریم، بسی کوشید. در میان کوشش‌های امام صادق علیه السلام، چه در گفتار و چه در عمل و رفتار، حادثه کربلا جایگاه بس مهمی دارد. آموزه‌های آن بزرگوار در ارائه قالب، اصول کلی و ساختار عزاداری، شایان توجّه است. امام صادق علیه السلام تأکید می‌فرمود که روز عاشورا باید در یادها بماند و مصیبت این روز، بسی مهم تلقی شود و در بزرگداشت آن، کوشش شود. از این رو، توصیه می‌فرمود که: مؤمنان، در روز عاشورا به عزّا بنشینند و آنان که برایشان ممکن است، بر سر مزار آن شهید شاهد، حضور یابند، لباس عزّا به تن کنند و از لذّات و سرخوشی و خوردن غذاهای لذیذ، امساک کنند و حادثه غم‌آگین و شگفت کربلا را در ذهن، مجسم نمایند و هر چند به تنهایی، به یاد آن روز باشند و عزاداری کنند. به راستی، آیا این همه، فراتر از یادآوری یک داستان غم‌انگیز نیست؟ عاشورا در سیره امامان علیهم السلام، به دوش کشیدن یک فرهنگ است. عاشورا، یک مکتب است، نه صرفاً حادثه‌ای غم‌انگیز و اسفبار.

ج - توسعه عزاداری (روزگار امام کاظم علیه السلام و امام رضا علیه السلام)

روزگار امام کاظم علیه السلام، روزگاری شایان توجّه و به لحاظ سیاسی و فرهنگی، بسیار تأمل‌برانگیز است؛ چرا که روزگاری است که شیعه در آستانه یک خیزش همگانی است. از این رو، آموزه‌های امام کاظم علیه السلام، تبه‌آفرین اند. امام کاظم علیه السلام از آغاز محرم، حزن و اندوه خود را بر می‌نمود و آن را تا روز عاشورا، ادامه می‌داد و بدین سان، عزاداری دهه اوّل محرم را پایه‌گذاری نمود و در حقیقت، ادب عزاداری روز عاشورا را برای شیعیان، رقم زد. امام علیه السلام با این رویکرد، چنان نمود که مؤمنان، باید به استقبال روز عاشورا بروند و از چند روز پیش از آن، به این رویداد مهم، توجّه کنند و آن روز را در اوج عزاداری سر کنند.

امام رضا علیه السلام نیز - که به لحاظ سیاسی و فرهنگی، در روزگار خویش، مکانت ویژه‌ای یافت و همین، موجب نفوذ بیشتر کلام ایشان شد - به عزاداری امام حسین علیه السلام اهمّیت می‌داد، شیعیان را به اهمّیت محرم و دهه آغازین آن، واقف می‌ساخت و با تبیین سیره پدر بزرگوارش در باره حادثه کربلا، به ترویج آن، همت می‌گماشت.

آنچه گذشت، نگاهی گذرا بر سیره امامان علیهم السلام (شامل: گفتار، رفتار و ترغیب) پس از جریان قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام بود، که می‌توان آن را در دو بخش کلی، دسته‌بندی کرد:

۱. تلاش در جهت بر نمودن اهمّیت عزاداری و سوگواری بر امام حسین علیه السلام،

۲. بزرگداشت روز عاشورا و برپایی عزّا در آن روز.

مرحله سوم : عزاداری تا قبل از رسمی شدن آن در اواسط قرن چهارم هجری

امام جواد علیه السلام در کودکی (سال ۲۰۳ ق) به امامت رسید. دستگاه ستم‌پیشه عباسی، از گذشته و چگونگی مواضع امامان علیهم السلام، به تجربه آموخته بود که باید نظارت را بر امام علیه السلام، مستمر کند و پیش‌تر، این نظارت را با دعوت امام رضا علیه السلام به مرو، شدت بخشیده بود و اکنون، تمام تلاش خود را بر این معطوف داشته بود که پیوند فکری و هدایتی شیعیان را با مرکز تلاش و نشاط و حرکت، یعنی امام جواد علیه السلام بگسلد.

در مقابل، امامان علیهم السلام نیز به «سازمان و کالت» توجه نمودند. امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام، این شبکه را بنیاد نهادند و به تدریج، آن را گسترانند و به وسیله آن، آنچه را که در هدایت، لازم و اساسی می‌دانستند، به شیعیان انتقال می‌دادند. شیعیان نیز بر پایه این آموزه‌ها، به سازماندهی پرداختند و پیوند خود را با عالمان و متفکرانی که از سوی امامان علیهم السلام تربیت شده بودند، استوار می‌داشتند و به حیات مذهبی خود، ادامه می‌دادند.

بدین سان، رابطه شیعیان، با توجه به وضعیت جامعه، بیشتر با عالمان بوده است و با توجه به نظارت شدید حکومت بر رابطه امامان علیهم السلام با شیعیان، و حبس و حصر آن بزرگواران، رابطه با ایشان، بسیار اندک و ناچیز بوده است. بنا بر این، روشن است که در باره موضوع «عزاداری عاشورا» نباید انعکاسی آن‌چنانی از کلام و سیره آنان در تاریخ باقی باشد، بویژه در روزگار متوکل که خفقان عمومی و خصوصاً سختگیری در باره رفتن به کربلا و زیارت قبر مطهر سید الشهداء علیه السلام به اوج می‌رسد.

با این همه، به نظر می‌رسد که شیعیان، با توجه به تربیتی که در این زمینه در محضر امامان علیهم السلام یافته بودند، یادکرد مصائب ابا عبد الله الحسین علیه السلام را جدی گرفته و در منازل و محافل خود - همان گونه که در زمان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام انجام می‌گرفت -، به آن پرداخته‌اند. این، نکته‌ای است که از شعارهای سیاسی و سروده‌ها و نگاشته‌ها و نام‌گذاری‌های شیعیان در این دوره، به روشنی قابل برداشت است؛ امّا ظاهراً مخفی‌کاری آنان از یک سو، و سانسور خبری حکومت از سوی دیگر، مانع از انعکاس این محافل در منابع تاریخی شده است.

مرحله چهارم : رسمی شدن عزاداری محرم در سده‌های چهارم و پنجم هجری

اشاره

در آغاز سده چهارم هجری، دو حکومت شیعی آل بویه^۱ در ایران و فاطمیان^۲ در شمال آفریقا شکل گرفتند و اندک اندک، بر قلمرو خود افزودند. در نیمه دوم سده چهارم، ایران (بجز مناطق شرقی آن) و مرکز عراق، در اختیار دولت آل بویه بود، شمال عراق را آل حَسَنَوِیه - که آنها نیز بر مذهب تشیع بودند - اداره می‌کردند و شمال شرق آفریقا، مصر، شام و فلسطین نیز در اختیار فاطمیان قرار داشت. در سال ۳۵۲ ق، معز الدوله دیلمی، حاکم بویه‌ای بغداد، با فرمانی، مردم را به اقامه عزاداری در روز عاشورا و در معابر، فرا خواند^۳ و بدین سان، عزاداری رسمیت یافت. یک دهه بعد، فاطمیان نیز در مصر چنین کردند.

پس از فرمان معز الدوله، عزاداری در بغداد، به صورت آیینی رسمی در آمد که همه‌ساله، در هر کوی و برزن، با حضور شیعیان، انجام می‌گرفت. ۴. جامعه اهل سنت ساکن در مرکز خلافت، ۱. زادگاه دولت‌مردان آل بویه، منطقه دیلم ایران (در گیلان امروز) بود. این منطقه و مناطق پیرامونی آن، چون طبرستان، از گذشته جزو مناطق شیعه‌نشین به شمار می‌آمدند، بویژه که مدّتی نیز حکومت علویان را تجربه کرده بودند. از این روست که آنان به «دیلمی» نیز مشهورند، همان گونه که به داشتن مذهب تشیع، شهره اند. ۲. تلاش‌های داعیان اسماعیلی، در سال ۲۹۶ ق، به ثمر رسید و عبید الله مهدی، توانست دولت معروف به «فاطمیان» را

با گرایش شیعه اسماعیلی، در مغرب، پایه‌ریزی و تأسیس کند. خلافت دولتی مقتدر در مصر، زمینه استیلای فاطمیان را بر این دیار، در سال ۳۶۲ ق، فراهم کرد و آنان مرکز خلافت خود را به قسطنطنیه مصر منتقل کردند. این دولت به مرور، بر قلمرو خود افزود و شام و حجاز را نیز تصرف کرد. دوران حکومت فاطمیان، بیش از دو قرن طول کشید و با مرگ العاضد، آخرین خلیفه فاطمی، در سال ۵۶۸ ق، به پایان رسید. ۳. مورخان در رخدادهای سال ۳۵۲ ق، آورده‌اند که در دهم محرم این سال، معزالدوله دستور داد که مردم مغازه‌هایشان را ببندند و بازارها و داد و ستد را تعطیل کنند، نوحه سر دهند و لباس‌های پشمین بپوشند و زنان، با موی پریشان و صورت سیاه و گریبان چاک‌زده، نوحه‌کنان در شهر بچرخند و برای مصیبت امام حسین علیه السلام، بر صورتشان بزنند. مردم نیز چنین کردند و از آن جا که حاکم با آنان بود و جمعیت شیعه بسیار بود، خلیفه و اهل سنت نتوانستند از آن جلوگیری کنند (الکامل فی التاریخ: ج ۵ ص ۳۳۱). ۴. در المنتظم (ج ۱۴ ص ۲۱۰) در یادکرد رویداد سال ۳۶۱ ق، آمده است: مراسمی که در هر عاشورا برپا می‌شد از قبیل: بستن بازارها و تعطیلی داد و ستد و آویختن پارچه سیاه، در بغداد اجرا می‌شد. در البدایه و النهایه (ج ۸ ص ۲۰۲) نیز آمده است: رافضی‌ها در دولت آل بویه، زیاده‌روی کردند و در حدود سال ۴۰۰، در روز عاشورا در شهرهایی مانند بغداد، طبل‌ها به صدا در می‌آمد و در کوچه و بازار، خاکستر و گاه می‌پاشیدند و بر در مغازه‌ها پارچه سیاه می‌آویختند و مردم، اندوهناک و گریان، ظاهر می‌شدند و بسیاری از مردم برای همراهی و همدلی با حسین - که تشنه کشته شد - آب نمی‌نوشیدند و زن‌ها صورت‌هایشان را باز می‌کردند و نوحه‌سرایی می‌نمودند و به سینه و صورت می‌کوبیدند و پابرنه در کوچه و بازار راه می‌افتادند (برای اطلاع بیشتر، ر. ک: آل بویه، فقیهی: ص ۷۸۱). این جریان را خوش نمی‌داشتند. از این رو، گاه درگیری‌هایی به وجود می‌آمد.

در قصیده مشهور کسایی مروزی (م ۳۹۱ ق) با مطلع «باد صبا برآمد، فردوس گشت صحرا» ۱ نیز شواهدی هست که نشان می‌دهد مقتل خوانی، در این قرن، در خراسان رواج داشته است.

عزاداری در مصر

با استقرار دولت فاطمیان - چنان که گذشت - گروهی از شیعیان، در روز عاشورا بر مزار دو امام‌زاده آن دیار، یعنی امّ کلثوم و نفیسه، اقامه عزا می‌کردند که پس از مدتی در داخل شهر قاهره و در مشهد الحسین علیه السلام، این جریان را ادامه دادند و در این حکومت، عزاداری، شکل حکومتی یافت و با تشریفات، انجام می‌شد که چگونگی آن، در منابع تاریخی آمده است. ۲. در این دولت، همچنین گاه بنا به دلایلی، عزاداری به تعطیلی کشانده می‌شد؛ اما برپایی عزاداری‌ها تا سقوط فاطمیان ادامه یافت. با آمدن ایوبیان که تلاشی گسترده برای زدودن فرهنگ تشیع به کار بستند، طبیعی بود که از اقامه عزا نیز جلوگیری شود. با این همه، در مناطق دور از مرکز (مانند: شام، حلب و شمال عراق)، شیعیان، حضور داشتند و از هر فرصتی برای برپا داشتن شعائر خود، از جمله برگزاری مجالس عزا، بهره می‌گرفتند.

مرحله پنجم: عزاداری در سده‌های ششم تا نهم هجری

سده ششم

مناطق شیعی ایران و عراق، سده ششم هجری را با ادامه حاکمیت سلجوقیان آغاز کردند. در این روزگار، هنوز فاطمیان شیعی اسماعیلی بر مصر حکم می‌راندند. سلجوقیان، با گذشت زمان، از سختگیری‌های خود کاستند و شیعیان، به تدریج و با دست یافتن به آزادی بیشتر، عزاداری عاشورا را علنی کردند.

در سده ششم هجری، گزارش عبد الجلیل رازی قزوینی در کتاب نقض، بسیار گویاست. رازی از یک سو، به شبهه‌ها پاسخ می‌گوید و از سوی دیگر، عزاداری اهل سنت را در مناطق مختلف، گزارش می‌کند تا آن را جریانی طبیعی، انسانی و دینی نشان دهد. نیز از مجالس سوگواری دو واعظ معروف (علی بن حسین غزنوی و قطب الدین مظفر امیر عبادی)، سخن به میان می‌آورد و این که تعزیت امام حسین علیه السلام، همه ساله در روز عاشورا، به بغداد تازه است، همراه با نوحه و فریاد. ۱۱. برای دیدن بخشی از این قصیده، ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۰ ص ۳۲۳. ۲. ر. ک: أهل البيت عليهم السلام فی مصر.

سده هفتم

سده هفتم، همراه است با روی کار آمدن دولت خوارزم‌شاهی در شرق بلاد اسلام و احیای مجدد خلافت عباسی که به هنگام حاکمیت آل بویه و سلجوقیان بر بغداد، جز اسمی از آن، باقی نبود. بر پایه گزارش‌های موجود، اقامه عزاداری در این قرن، چونان قرن ششم است و گاه گسترده‌تر. گزارشی از دهه‌های نیمه اول که هنوز مغولان بر بغداد چیره نشده بودند، نشانگر عزاداری و مقتل‌خوانی در پایتخت خلافت عباسی است. مستعصم عباسی، به سال ۶۴۱ ق، از محتسب بغداد (جمال الدین عبد الرحمان ابن جوزی) خواست تا در عاشورا، مردمان را از مقتل‌خوانی باز دارد؛ اما به مقتل‌خوانی در کنار مرقد امام کاظم علیه السلام رخصت داد. عماد الدین طبری (م ق ۷ ق) نیز از اجتماع انبوه زائران در ایام سوگواری امیر مؤمنان علیه السلام و امام حسین علیه السلام در مزار این دو امام، خبر می‌دهد. ۲.

مولوی، شاعر بلندآوازه قرن هفتم، در مثنوی خود، به وجود عزاداری علنی در شهر حلب، اشاره دارد:

ناله و نوحه کنند اندر بُکاشیعه، عاشورا، برای کربلا. ۳.

سید ابن طاووس، عالم گرانقدر شیعی، از وجود عزاداری در دهه محرم، سخن می‌گوید و از آن، دفاع می‌کند. ۴. افزون بر این، توصیه او به خواندن الملهوف در روز عاشورا، نشانگر وجود فرهنگ مقتل‌خوانی و سوگواری در دهه محرم در روزگار وی، یعنی قرن هفتم است. ۵. ۱. نقض: ص ۳۷۰ - ۳۷۳. ۲. أسرار الإمامة: ص ۲۴۴. ۳. مثنوی: ص ۹۵۹ (دفتر ۶ بیت ۷۷۷). گفتنی است که مولوی، خود نیز غزل پُرشور و سوزناک «کجایید ای شهیدان خدایی؟» را در سوگ شهیدان دشت کربلا سروده است (ر. ک: دیوان شمس). ۴. الإقبال: ج ۳ ص ۹۰. ۵. از کارهای مهم روز عاشورا در نزد اولیا، همراهی کردن با فرشتگان و پیامبران و اوصیا در عزاداری است، به خاطر شکسته شدن حرمت‌های الهی و از دست رفتن مقامات نبوی، و خواری و ذلتی که از سوی آن دشمنان، بر اسلام رفت و می‌رود، و به جهت چیره شدن دولت ابلیس و سپاهش بر دولت خدا عزوجل و بندگان مخصوصش. انسان باید در مجلس بنشیند، تا آنچه بر فرزندان سید انبیا - که درود خدای عزوجل بر او و خاندانش باد - رخ داد، بخواند و مصیبت‌هایی را که با ریخته شدن خون آنان، تجدید شد و بدی‌ای که به آنان روا داشته شد، به یاد بیاورد و نوشته اللهوف علی قتلی الطفوف را بخواند (الإقبال: ج ۳ ص ۵۶).

در نیمه دوم سده هفتم هجری، مغولان به فرماندهی هلاکوخان، بر عراق چیره شدند. از این رو، عالمانی از شیعه، با هوشمندی و تدبیر، از قتل و غارت، جلوگیری کردند و از هلاکوخان خواستند که به آنها و جامعه ستم‌دیده شیعه عراق، امان داده، از آنها حراست کند. او نیز چنین کرد و بدین سان، شیعیان بغداد و حله و کوفه و... از فتنه رهیدند. این چنین، شیعیان، با سقوط عباسیان، به آزادی‌هایی دست یافته بودند و از سوی دیگر، در دهه‌های پایانی این سده، یکی از جانشینان هلاکوخان به نام غازان‌خان، شیعه شد و در عمران کربلا کوشید و طبیعتاً زمینه علنی شدن برپایی شعائر، فراهم گردید. ۱.

سده هشتم

در این سده، غازان‌خان - که حکومتش از سال ۶۹۴ ق، شروع شده بود - گام‌هایی در گسترش گرایش‌های شیعی برداشت. پس از وی، برادرش سلطان محمد خدابنده، به قدرت رسید و پس از مدتی، شیعه شد و در ترویج و رسمی کردن آن، بسی تلاش کرد. بدین سان، با گرایش حاکمان مغول به تشیع و رسمی شدن این مذهب، زمینه انجام گرفتن علنی عزاداری و آشکار سازی شعائر شیعی گسترش یافت.

سلسله جلایریان نیز - که در عراق به حکومت رسیدند و خواهرزاده‌های سلطان محمد خدابنده بودند - گرایش شیعی داشتند و حکومت آنها تا سال ۸۱۴ ق، ادامه یافت. ابن بطوطه (م ۷۷۹ ق) در همین روزگار، از مردم مناطق: کربلا، حله، بحرین، قم، کاشان، ساوه و توس به عنوان شیعی متعصب، یاد می‌کند.^{۲۰}

سده نهم

سده نهم، با یورش‌های تیمور لنگ - که عراق و شام نیز از آن در امان نماندند - آغاز گشت. با مرگ تیمور و به حکومت رسیدن فرزندش شاهرخ، فضا دگرگون شد و او به ترویج فرهنگ و عمران آبادی‌ها روی آورد و در جهت بازسازی خرابی‌های پدر کوشید و همسرش، مسجد باشکوه «گوهرشاد» را در کنار حرم امام رضا علیه السلام بنیاد نهاد.^{۳۰} این اقدامات و رویکردها، حکایت از آن دارد که در آن زمان، آزادی‌های نسبی برای شیعیان در به جا آوردن شعائر، به وجود آمده است. در اواخر این قرن و در حکومت سلطان حسین بایقرا، ملا حسین واعظ کاشفی، روضه الشهداء را نگاشت که در مقدمه آن، به رواج مقتل خوانی در آن روزگار، اشاره کرده است که مقصودش دست کم، رواج این سنت در خراسان (هرات، مرو، سبزوار و...) بوده است. همچنین در این قرن، ترکمانان شیعی (قراقویونلوها)، در مرکز و غرب ایران و بخش‌هایی از عراق، قدرت و حکومت یافتند و قم را تختگاه زمستانی خود قرار دادند.^{۱۰} هم‌زمان، حکومتگران محلی شیعه (همچون: آل فتحان، مُشعشعیان، خاندان علی صفی و ملوک هرمز) نیز در گوشه و کنار جهان اسلام، دیده می‌شوند.^{۲۰} روشن است که در مناطق تحت حکومت این خاندان‌ها، مانعی برای عزاداری نبوده است.

۱. گفتنی است که شمار کارگزاران شیعی در سده پایانی خلافت عباسی، قابل توجه است (ر. ک: دولت‌مردان شیعه در دستگاه خلافت عباسی).^{۲۰} سفرنامه ابن بطوطه: ج ۱ ص ۱۱۶. ۳. ر. ک: مُغولان و حکومت ایلخانی در ایران: ص ۱۶۴، تاریخ تیموریان و ترکمانان: ص ۱۳۰.

مرحله ششم: عزاداری در سده‌های دهم و یازدهم (دوران حاکمیت صفویان)

با تاج‌گذاری شاه اسماعیل صفوی به سال ۹۰۷ ق، در تبریز، تشیع در ایران، رسمیت یافت و ترویج شعائر شیعی، از جمله اهداف مهم آن حکومت شد.

در این دوره، برپایی سوگواری، چهره علنی پیدا می‌کند و چونان قرن‌های چهارم و پنجم (روزگار آل بویه و فاطمیان)، شیعیان، این مراسم را در نهایت شُکوه، اجرا می‌کنند. چگونگی این مراسم در روزگار صفوی، در منابع بسیاری آمده است، از جمله در سفرنامه‌های اروپائیان و ایرانگردان که با نگرشی ریزبینانه و دقیق، وصف شده است.

شاهان صفوی، شخصاً به مراسم عزاداری محرم، علاقه و گرایش ویژه‌ای داشتند، بدان سان که حتی در اردوهای نظامی، از آن،

تن نمی‌زدند. محرم سال ۱۰۱۳، شاه عباس، قلعه ایروان را محاصره کرد و در شب عاشورا، در اردوگاه نظامی، مراسم عزاداری برپا نمود. چنان شیون و فریادی از اردوگاه فراز آمد که ساکنان قلعه پنداشتند فرمان حمله شبانه، صادر شده و با گسیل پیک، خود را تسلیم کردند. پیش‌تر از آن نیز او به سال ۱۰۱۱ ق، در هنگامه جنگ با سپاهیان اُزبک، روز عاشورا در کنار «آب خطب» توقف کرد و عزاداری امام حسین علیه السلام را برپا نمود.

در دربار صفویان، ایام محرم و روزهای عاشورا، روضه‌الشهدا خوانده می‌شد. افزون بر این، شاهان این سلسله در مراسم عمومی روز عاشورا، در میدان شهر، حضور می‌یافتند و گروه‌هایی عزادار از پیش دید آنها می‌گذشتند. آنان، لباس عزا به تن می‌کردند و املاکی برای برپایی مراسم عزاداری، وقف می‌نمودند.

۱. ر. ک: تاریخ تیموریان و ترکمانان: ص ۲۵۷ و ۲۶۲، تاریخ مذهبی قم: ص ۱۷۰. ۲. ر. ک: سَیْنَدِیَات (فرمان‌های ترکمانان و...): ص ۱۳ - ۲۹، قُمِیَات: ص ۷.

مرحله هفتم: عزاداری پس از صفویان

حکومت صفوی، پس از دو قرن، به ضعف و انحطاط گرایید و در برابر هجوم اشرف افغان، دوام نیاورد و سقوط کرد و تلاش‌های اندک شاه تهماسب دوم نیز راه به جای نبرد؛ امّا نادر با یورش بی‌امان، بر اوضاع، چیره شد و مناطق اشغالی را از افغانیان و دولت عثمانی، باز پس گرفت و تمامیت ارضی را به کشور ایران، باز گردانید.

نادر، از آغاز سلطنتش به انگیزه و یا بهانه وحدت و صلح، به تغییر فرهنگ دینی رایج در ایران پرداخت و از جمله، عزاداری امام حسین علیه السلام را ممنوع ساخت و این منع را در منشور موسوم به بیائیه مغان آورد. میرزا محمد خلیل مرعشی صفوی، از تلاش نادر برای زدودن تمام مظاهر شعائر شیعی گزارش می‌دهد ۱.

دولت نادر، چندان دوام نیاورد و پس از آن، دولت‌های دیگری (مانند: زندیه و قاجاریه) با گرایش‌های شیعی بر سر کار آمدند و شعائر شیعی، احیا شد و عزاداری ادامه یافت. پس از حاکمیت یافتن «قاجاریان»، عزاداری محرم، گسترش یافت و بر کمیت و کیفیت آن، افزوده شد و شیوه‌های عزاداری، اوج گرفت و دولت‌مردان نیز در رواج آن کوشیدند و حتی تکایا و هیئت‌های دولتی به راه انداختند.

جز ایران، در عراق و هند نیز عزاداری رواج یافت و شیعیان در نواحی مختلف جهان اسلام، به عزاداری می‌پرداختند؛ امّا در ایران، پس از آن فراز، فرودی در پیش بود و با نفوذ استعمار انگلستان و حضور عنصر قلدر و بی‌باک و بی‌هویتی مانند رضاخان در رأس حاکمیت، ستیز با مظاهر دینی آغاز گردید و عزاداری، یکسر، منع شد. پس از خروج رضاخان از ایران، عزاداری به حالت عادی باز گشت و همچون سده‌های گذشته، رونق یافت.

در عراق نیز در روزگار حاکمیت صدام و سلطه حزب بعث، بویژه در سال‌های پایانی حاکمیت او، عزاداری شیعیان، با مشکل مواجه شد، که البته پس از سقوط او، حالت شور و هیجان پیشین، به عراق باز گشت. آنچه تا بدین جا آوردیم، نگاهی بود بس گذرا، به سیر تاریخی عزاداری امام حسین علیه السلام در درازنای تاریخ. از نقش محرم، عاشورا و عزاداری در دوران انقلاب اسلامی ایران و اثرگذاری شگفت آن در بیداری و پیروزی مردم این سرزمین، سخنی به میان نیاوردیم که خود، داستانی بلند و شایان توجه دارد و این مجال را فُسحت آن مقال نیست.

۱. مجمع التواریخ: ص ۸۴.

بخش دوم: زندگی خانوادگی امام حسین علیه السلام

فصل یکم: تولد

۱ / ۱ خانواده

خانواده، نخستین نشانه شخصیت، اخلاق و فرهنگ انسان‌هاست. فرزندگان، غالباً ریشه در نیاکان و خانواده‌های فرهیخته دارند. پیامبران و اوصیای آنان، در قله فرزاندگی و همگی از تبار نیکان و صالحان اند؛ اما در میان مردان جهان، هیچ کس به پایه شرافت و کرامت خانوادگی امام حسین علیه السلام و برادرش امام حسن علیه السلام نمی‌رسد که جدشان خاتم انبیا و پدرشان سرور اوصیا و مادرشان فاطمه زهرا، سرور زنان جهان، باشد.

در زیارت سید الشهداء علیه السلام که از امام صادق علیه السلام روایت شده، می‌خوانیم:

أَشْهَدُ أَنَّكَ كُنْتَ نُورًا فِي الْأَصْلَابِ الشَّامِخَةِ، وَالْأَرْحَامِ الْمُطَهَّرَةِ، لَمْ تُنْجَسْكَ الْجَاهِلِيَّةُ بِأَنْجَاسِهَا، وَلَمْ تُلْبَسْكَ مِنْ مُدْلِهَمَاتِ ثِيَابِهَا ۱. گواهی می‌دهم که تو نوری در پشت‌های والا و رَحِم‌های پاک بودی. جاهلیت با پلیدی‌هایش تو را نیالود و جامه‌های سیاه و تیره آن، تو را به خطا نینداخت.

برعکس، انسان‌های بدکردار و زشت‌خو، معمولاً از دامن‌های ناسالم و آلوده بر می‌آیند و ریشه در تبارهای ناشایسته و خانواده‌های کج‌رفتار دارند.

بر پایه گزارش منابع معتبر، امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، ضمن یک خطابه حماسی، در باره تأثیر آلودگی خانوادگی ابن زیاد در مخیر کردن امام علیه السلام میان کشته شدن یا پذیرفتن ذلت بیعت با یزید، و یاد کردن از نقش پاکی خانوادگی خود در امتناع از ذلت‌پذیری، می‌فرماید:

أَلَا وَإِنَّ الدَّعْيَ بْنَ الدَّعْيِ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ، بَيْنَ السَّلَةِ وَالذَّلَّةِ، وَهِيَ هَاتِ مَنَا الذَّلَّةِ، يَا أَبَى اللَّهِ لَنَا ذَلِكُكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ، وَحُجُورٌ طَابَتْ، وَحُجُورٌ طَهَّرَتْ، وَأُنُوفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَيْثَةٌ، مِنْ أَنْ تُؤَثَّرَ طَاعِيَةُ اللَّثَامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ ۲. بدانید که بی‌نسبِ پسر بی‌نسب، مرا میان دو چیز، قرار داده است: شمشیر و خواری؛ و دور است از ما که تن به خواری بدهیم.

خدا و فرستاده‌اش و مؤمنان و دامن‌های پاک و پاکیزه و دل‌های غیرتمند و جان‌های بزرگ‌منش، این را بر ما نمی‌پذیرند که فرمان‌برداری از فرومایگان را بر مرگ شرافتمندانه، ترجیح دهیم.

و بدین سان، خاندان مطهر و باکرامت سید الشهداء علیه السلام در تکوین شخصیت با عظمت و حماسه‌آفرین آن بزرگوار، سهیم بود.

امام حسین علیه السلام، نه تنها خود از تبار پیامبران بزرگ و پیشوایان سترگ است، بلکه تبار امامان پس از او نیز به ایشان می‌رسد و بویژه، بقیه الله الأعظم امام مهدی علیه السلام که هم اکنون، جهان بر محور وجودش استوار است و بی‌تردید، روزی زمین را پُر از عدل و داد خواهد کرد، از نسل پُربرکت اوست.

۱. مصباح‌المتجهّد: ص ۷۱۷، المزار، شهید اول: ص ۱۱۷، بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۱۹۷ ح ۳۲. ۲. ر. ک: ص ۸۲۱ ح ۸۶۰.

۱ / ۲ سال تولد

منابع حدیثی و تاریخی، سال ولادت امام حسین علیه السلام را مختلف گزارش کرده‌اند: سال سوم، چهارم، ششم و هفتم هجرت.

بر همین پایه ، مدّت عمر ایشان نیز مورد اختلاف خواهد بود؛ لیکن بنا بر اکثر منابع و مشهورترین روایات، سال ولادت امام حسین علیه السلام سال چهارم هجری است و عمر ایشان در وقت شهادت، پنجاه و هفت سال بوده است.

۱ / ۳ ماه و روز تولّد

منابع حدیثی و تاریخی ، ماه و روز ولادت امام حسین علیه السلام را مختلف گزارش کرده‌اند: سوم ماه شعبان، پنجم ماه شعبان، آخر ماه ربیع اوّل، سیزدهم ماه رمضان، پنجم ماه جمادی اوّل و پانزدهم ماه جمادی ثانی.

عَلّامه مجلسی ، سوم ماه شعبان را مشهورتر می‌داند؛ لیکن تتبع در منابع تاریخی و حدیثی، نشان می‌دهد که پنجم ماه شعبان ، از شهرت بیشتری برخوردار است. ۱. عَلّامه مجلسی می‌گوید: قول مشهورتر در باره روز تولّد امام حسین - که درودهای خدا بر او باد - ، سه روز گذشته از شعبان است ؛ زیرا شیخ طوسی در مصباح المتّهجد روایت کرده است که : توقیعی به قاسم بن علای همدانی ، وکیل امام حسن عسکری علیه السلام رسید که : «مولای ما ، امام حسین علیه السلام ، روز پنج‌شنبه ، سه روز از شعبان گذشته ، متولّد شد . پس در آن روز ، روزه بگیر و این دعا را بخوان» و دعا را ذکر کرده است . آن گاه ، پس از دعای دوم روایت شده از امام حسین علیه السلام می‌گوید : ابن عیّاش گفته است : شنیدم حسین بن علی بن سفیان بزوفری می‌گوید : شنیدم امام صادق علیه السلام این دعا را در این روز می‌خواند و فرمود : «این ، از دعاهای روز سوم شعبان ، روز تولّد امام حسین علیه السلام است» . و گفته شده که او پنج شب از شعبان گذشته ، متولّد شده ؛ زیرا شیخ طوسی همچنین در مصباح المتّهجد از حسین بن زید از امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرده که فرمود : «[امام] حسین علیه السلام ، پنج شب از شعبان گذشته ، در سال چهارم هجری متولّد شد» . و شیخ طوسی در تهذیب الأحکام گفته است : امام حسین علیه السلام آخر ماه ربیع اوّل سال سوم هجری ، متولّد شد» . کلینی رحمه الله علیه می‌گوید : سال سوم هجری متولّد شد . و شهید اوّل در کتاب الدروس گفته : در مدینه ، آخر ماه ربیع اوّل سال سوم هجری متولّد شد . نیز گفته شده : روز پنج‌شنبه ، سیزدهم ماه رمضان ، متولّد شده است . و شیخ مفید رحمه الله علیه گفته : سال چهارم ، پنج شب از شعبان گذشته ، و شیخ ابن نمای حلّی در مثير الأحزان گفته : سال چهارم هجری ، پنج شب از شعبان گذشته ، و گفته شده : سال سوم ، و گفته شده : اواخر ماه ربیع اوّل سال سوم ، و گفته شده : پنج شب از جمادی اوّل گذشته سال چهارم هجری متولّد شده است . مدّت بارداری فاطمه علیها السلام به ایشان ، شش ماه بوده و جز عیسی علیه السلام (و نیز گفته شده : یحیی علیه السلام) ، کس دیگری مانند امام حسین علیه السلام ، شش ماهه به دنیا نیامده است . شیخ طوسی ، ولادت امام حسین علیه السلام را در آخر ماه ربیع اوّل دانسته - با آن که این مطلب با دو روایتی که خود او نقل کرده و بر تولّد امام علیه السلام در سوم شعبان دلالت دارند و نیز با روایتی که آن را پنجم شعبان می‌داند ، ناسازگار است - ، تا با آنچه نزد او ثابت و نزد فریقین (شیعه و اهل سنّت) مشهور است ، یعنی ولادت امام حسن علیه السلام در ماه رمضان ، و نیز با حدیث صحیحی که در باب ولادت حسنین علیهما السلام گذشت و فاصله ولادت آن دو را تنها شش ماه و ده روز دانسته است ، مطابقت پیدا کند؛ امّا بر اساس این روایت‌ها ، می‌توان ولادت امام حسن علیه السلام را در ماه رمضان نپذیرفت ؛ زیرا تا آن جا که ما می‌دانیم ، مستند به روایتی نیست ؛ و خدا ، بهتر می‌داند! (بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۰۱) .

۱ / ۴ چگونگی تولّد او

الکافی (- به نقل از ابو خدیجه ، از امام صادق علیه السلام -) : چون فاطمه علیها السلام به حسین علیه السلام باردار شد ، جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر خدا آمد و گفت : «بی گمان ، فاطمه علیها السلام به زودی ، پسری را به دنیا می‌آورد که ائمت پس از تو ، او را خواهند کُشت» .

فاطمه علیها السلام هنگامی که به حسین علیه السلام باردار شد ، از باردار شدن به او و وضع حمل او ناراحت بود . در دنیا دیده نشده که مادری از به دنیا آوردن پسرش ناراحت باشد ؛ اما فاطمه علیها السلام از این رو ناخشنود بود که می‌دانست او به زودی ، کشته خواهد شد .

برای [امثال] این مورد ، این آیه نازل شد : (و انسان را نسبت به پدر و مادرش به احسان ، سفارش کردیم . مادرش با تحمل رنج ، به او باردار شد و با تحمل رنج ، او را به دنیا آورد ، و مدت بار برداشتن و از شیر گرفتن او ، سی ماه است) ۱. ۲. لَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، جَاءَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَقَالَ : إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ سَتَلِدُ غُلَامًا تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ ، فَلَمَّا حَمَلَتْ فَاطِمَةُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرِهَتْ حَمْلَهُ ، وَحِينَ وَضَعَتْهُ كَرِهَتْ وَضْعَهُ . ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَمْ تَرَفِي الدُّنْيَا أُمَّ تَلِدُ غُلَامًا تَكْرَهُهُ ، وَلَكِنَّهَا كَرِهَتْهُ لِمَا عَلِمْتُ أَنَّهُ سَيُقْتَلُ ، قَالَ : وَفِيهِ نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ : ۲. الْكَافِي (- به نقل از محمد بن عمرو ذریات ، از یکی از راویان شیعه ، از امام صادق علیه السلام -) : جبرئیل علیه السلام بر محمد صلی الله علیه و آله نازل شد و به ایشان گفت : ای محمد ! خداوند به تو مژده تولد فرزندی از فاطمه را می‌دهد که امتت پس از تو ، او را می‌کشد .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای جبرئیل ! بر خدایم درود می‌فرستم ؛ اما من به فرزندی که از فاطمه علیها السلام متولد شود و اتمت پس از من ، او را بکشد ، نیاز ندارم» .

جبرئیل علیه السلام بالا-رفت و سپس فرود آمد و [دوباره] مانند آنچه گفته بود ، گفت . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای جبرئیل ! بر خدایم درود می‌فرستم ؛ اما من به فرزندی که اتمت پس از من ، او را می‌کشد ، نیازی ندارم» .

جبرئیل علیه السلام به سوی آسمان ، بالا رفت و سپس فرود آمد و گفت : ای محمد ! خدایت ، بر تو سلام می‌رساند و تو را چنین مژده می‌دهد که امامت ، ولایت و وصایت را در نسل او قرار می‌دهد .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «راضی شدم» .

سپس به فاطمه علیها السلام پیام داد که : «خداوند ، مرا به فرزندی مژده داده که از تو متولد می‌شود و اتمت پس از من ، او را می‌کشد» .

فاطمه علیها السلام پیغام داد : من به فرزندی که از من ، متولد شود و امتت پس از تو ، او را بکشد ، نیازی ندارم .

پیامبر صلی الله علیه و آله به او پیام داد که خداوند ، امامت و ولایت و وصایت را در ذریه او (آن فرزند) قرار داده است و فاطمه علیها السلام پیام داد : من ، راضی شدم ۳. إِنَّ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزَلَ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَقَالَ لَهُ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بِمَوْلُودٍ يُولَدُ مِنْ فَاطِمَةَ ، تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ ، فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : يَا جَبْرِئِيلُ ، وَعَلَى رَبِّي السَّلَامُ ، لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ يُولَدُ مِنْ فَاطِمَةَ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي ، فَعَرَجَ ثُمَّ هَيَّطَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ مِثْلَ ذَلِكَ . فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : يَا جَبْرِئِيلُ ، وَعَلَى رَبِّي السَّلَامُ ، لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي ، فَعَرَجَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ هَبَطَ فَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ رَبَّكَ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ ، وَيُبَشِّرُكَ بِأَنَّهُ جَاعِلٌ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَالْوِلَايَةَ وَالْوَصِيَّةَ ، فَقَالَ : قَدْ رَضِيتُ .

ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ : إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُنِي بِمَوْلُودٍ يُولَدُ لَكَ ، تَقْتُلُهُ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي ، فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ : لَا حَاجَةَ لِي فِي مَوْلُودٍ مِنِّي ، تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ مِنْ بَعْدِكَ ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهَا : إِنَّ اللَّهَ قَدْ جَعَلَ فِي ذُرِّيَّتِهِ الْإِمَامَةَ وَالْوِلَايَةَ وَالْوَصِيَّةَ ، فَأَرْسَلَتْ إِلَيْهِ : إِنِّي قَدْ رَضِيتُ (الکافی : ج ۱ ص ۴۶۴ ح ۴ ، کامل الزیارات : ص ۱۲۳ ح ۱۳۷) .

۱. احقاف : آیه ۱۵. (وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَلَدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمْلُهُ وَفِصْلُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا) (الکافی : ج ۱ ص ۴۶۴ ح ۳ ، کامل الزیارات : ص ۱۲۲ ح ۱۳۵) .

الأمالی ، صدوق (- به نقل از ابراهیم بن شعیب میثمی ، از امام صادق علیه السلام -) : هنگامی که حسین علیه السلام متولد شد ، خدای عزوجل به جبرئیل علیه السلام فرمان داد که با هزار فرشته ، فرود آید و از طرف خدای عزوجل و خودش به او شادباش بگوید ۱. ۲۰. إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا وُلِدَ ، أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَهْبِطَ فِي أَلْفٍ مِنَ الْمَلَائِكَةِ ، فَيَهْنِئَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَمِنْ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الأمالی ، صدوق : ص ۲۰۰ ح ۲۱۵ ، کامل الزیارات : ص ۱۴۰ ح ۱۶۵) . ۱. چنان که پیش از این (ص ۱۳) یادآوری کردیم ، این بخش (زندگی خانوادگی امام حسین علیه السلام) ، منتخبی از بخش یکم دانش نامه امام حسین علیه السلام است و علاقه‌مندان به مطالعه بیشتر ، مثلاً در باره رؤیای اُمّ الفضل بنت حارث همسر عباس بن عبد المطلب (که در المستدرک علی الصحیحین : ج ۳ ص ۱۹۴ آمده) و خواب دیدن پاره‌ای از بدن پیامبر صلی الله علیه و آله و خاک سرخ و ... و ارزیابی این روایت ، باید به آن دانش‌نامه مراجعه نمایند .

فصل دوم : نام‌گذاری

بر پایه شماری از روایات ، نام‌گذاری امام حسن و امام حسین علیهما السلام ، توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و با وحی الهی صورت گرفت . این نام‌ها ، نام فرزندان هارون (جانشین موسی علیه السلام) است ؛ همان «شَبْر» و «شَبِیر» که در زبان عربی ، به «حسن» و «حسین» ترجمه می‌شوند.

بر اساس برخی نقل‌های دیگر، نام امام حسین علیه السلام در تورات ، «شَبِیر» و در انجیل ، «طاب» است.

گفتنی است نام‌های «حسن» و «حسین» ، در میان اعراب جاهلی وجود نداشته است. ۱.

کنیه امام حسین علیه السلام ، ابو عبد الله است. ۴. الکافی (- به نقل از سیکونی ، از امام صادق علیه السلام ، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله -) : فرزند صالح ، دسته‌گلی از سوی خداست که میان بندگان قسمت کرده است و دو دسته گل من از دنیا ، حسن و حسین اند . آنها را به نام دو سبط بنی اسرائیل " شَبْر " و " شَبِیر " نامیدم ۲. الْوَلَدُ الصَّالِحُ رِيحَانَةٌ مِنَ اللَّهِ قَسَمَهَا بَيْنَ عِبَادِهِ ، وَإِنَّ رِيحَانَتِي مِنَ الدُّنْيَا الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ ، سَمَّيْتُهُمَا بِاسْمِ سَبْطَيْنِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ شَبْرًا وَشَبِيرًا (الکافی : ج ۶ ص ۲ ح ۱ ، عدّه الداعی : ص ۷۶) . ۱. در اُسد الغابه (ج ۲ ص ۲۵) ، به نقل از عمران بن سلیمان ، آمده است : حسن و حسین ، از نام‌های بهشتیان است و در دوران جاهلیت نبوده است . نیز ، ر. ک : عین العبره : ص ۸۷ . در المناقب ابن شهر آشوب (ج ۳ ص ۳۹۸) ، به نقل از ابو حسین نسابه ، آمده است : خداوند ، این دو نام (یعنی حسن و حسین) را از مردم ، پوشیده نگاه داشت تا این که دو پسر فاطمه علیها السلام به آنها نامیده شدند . در میان عرب ، از روزگاران کهن تا آن زمان ، کسی به این نام‌ها شناسایی نشده است ، نه از فرزندان نزار ، نه از یمنیان ، و با این که جمعیت فراوانی دارند و نام‌های بسیاری در آنها هست ، به این نام‌ها نیستند . آری! حَسَن (به سکون سین) و حَسین (به فتح حا ، و کسر سین) ، بر وزن حبیب ، آمده است . اَمَّا حَسَن ، به این نام ، جز نام کوهی معروف ، کسی را نمی‌شناسیم .

فصل سوم : شمایل

۳ / ۱ شبه‌ترین مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

المعجم الکبیر (- به نقل از هُبَیرة بن یَریم ، از امام علی علیه السلام -) : هر کس خوش دارد به کسی بنگرد که شبهه‌ترین گردن تا صورت را به پیامبر صلی الله علیه و آله دارد ، به حسن بن علی بنگرد ، و هر کس خوش دارد به کسی بنگرد که شبهه‌ترین گردن تا روی پا را از نظر شکل و رنگ به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دارد ، به حسین بن علی بنگرد ۱. مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَشْبِهِ النَّاسِ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا بَيْنَ عُنُقِهِ إِلَى وَجْهِهِ ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ . وَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يَنْظُرَ إِلَى أَشْبِهِ النَّاسِ

بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا بَيْنَ عُنُقِهِ إِلَى كَعْبِهِ ، خَلْقًا وَلَوْنًا ، فَلْيَنْظُرْ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (المعجم الكبير : ج ۳ ص ۹۵ ح ۲۷۶۸ ، تاریخ دمشق : ج ۱۴ ص ۱۲۵) . ۶. المعجم الكبير (- به نقل از محمد بن ضحاک بن عثمان حزامی -) : پیکر حسین علیه السلام ، شبیه پیکر پیامبر صلی الله علیه و آله بود . ۲. كَانَ جَسَدُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَبَهَ جَسَدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۱۵ ح ۲۸۴۵ ، تاریخ دمشق : ج ۱۴ ص ۱۲۷) .

۳ / ۲ شبیه‌ترین مردم به فاطمه علیها السلام

المناقب ، ابن شهر آشوب (- به نقل از محمد بن حنفیه ، از امام حسن علیه السلام -) : حسین بن علی علیه السلام ، شبیه‌ترین مردم به فاطمه علیها السلام است و من ، شبیه‌ترین مردم به خدیجه کبرا هستم . ۳. كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَشْبَهَ النَّاسِ بِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ، وَكُنْتُ أَنَا أَشْبَهَ النَّاسِ بِخَدِيجَةَ الْكُبْرَى (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۲ ، بحار الأنوار : ج ۲۴ ص ۳۱۶ ح ۲۱) .

۳ / ۳ عمامه‌اش

المصنّف ، ابن ابی شیبہ (- به نقل از ابو رزین -) : حسین بن علی علیه السلام ، در حالی که عمامه‌ای مشکی بر سر داشت ، روز جمعه برای ما خطبه خواند . ۴. خَطَبَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، وَعَلَيْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ (المصنّف ، ابن ابی شیبہ : ج ۶ ص ۴۶ ح ۲۱) .

فصل چهارم : پرورش

۴ / ۱ بازی پیامبر صلی الله علیه و آله با او

تاریخ دمشق (- به نقل از ابو هریره -) : با این دو گوش خود شنیدم و با همین دو چشم خود دیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، حسن یا حسین علیهما السلام را با دو دست خود گرفته بود و در حالی که پاهایش روی پای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود ، برایش می‌خواند : «کوچولو ، ای کوچولو ! بالا بیا ، چشم کوچولو!» و کودک بالا می‌آمد تا آن که پاهایش را روی سینه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌نهاد .

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله به او گفت : «دهانت را باز کن» و دهان او را بوسید و گفت : «خدایا! من ، او را دوست دارم . تو هم او را دوست بدار»

۱. سَمِعْتُ أَذْنَائِ هَاتَانِ ، وَأَبْصَرْتُ عَيْنَيْ هَاتَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَهُوَ آخِذٌ بِكَفِّيهِ جَمِيعًا - يَعْنِي حَسَنًا أَوْ حُسَيْنًا - وَقَدَمَاهُ عَلَى قَدَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَهُوَ يَقُولُ : «حُرْقَةُ حُرْقَةٍ ، تَرَقَّ عَيْنَ بَقَّةٍ» ، فَيَرَفِي الْغُلَامَ حَتَّى يَضَعَ قَدَمَيْهِ عَلَى صَدْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

ثُمَّ قَالَ لَهُ : افْتَحْ فَاكَّ ، ثُمَّ قَبَلَهُ ، ثُمَّ قَالَ : اللَّهُمَّ أَحِبَّهُ فَإِنِّي أُحِبُّهُ . صحيح ابن حبان (- به نقل از ابو هریره -) : پیامبر صلی الله علیه و آله زبانش را برای حسین علیه السلام بیرون می‌آورد و او ، سرخی آن را می‌دید و از آن ، شاد می‌شد .

[روزی] عَیْنَةُ بْنُ بَدْرِ به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : ببین که با این ، چه کار می‌کند ! به خدا سوگند ، من فرزند دارم و تا به هنگام در آمدن موی صورتش او را نبوسیده‌ام .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «آن که رحم نکند ، به او رحم نمی‌شود!» ۱. ۲. كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدْلَعُ لِسَانَهُ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَيَرَى الصَّبِيَّ حُمْرَةَ لِسَانِهِ ، فَيَهْشُ إِلَيْهِ .

فَقَالَ لَهُ عُيَيْنَةُ بْنُ بَدْرٍ: أَلَا أُرَاهُ يَصْنَعُ هَذَا بِهَذَا، فَوَاللَّهِ إِنَّهُ لَيَكُونُ لِيَ الْوَلَدُ قَدْ خَرَجَ وَجْهَهُ، وَمَا قَبْلَتُهُ قَطُّ.

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَنْ لَا-يُرْحَمُ لَا-يُرْحَمُ (صحيح ابن حبان: ج ۱۵ ص ۴۳۱ ح ۶۹۷۵، موارد الظمان: ص ۵۵۳ ح ۲۲۳۶). ۱۱. المعجم الكبير (- به نقل از جابر -): بر پیامبر صلی الله علیه و آله در آمدم، در حالی که چهار دست و پا می‌رفت و حسن و حسین علیهما السلام را بر پشت خود، سوار کرده بود و می‌فرمود: «چه شتر خوبی دارید و چه بارهای خوبی هستید!» ۳. ۴. دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ يَمْشِي عَلَى أَرْبَعَةٍ، وَعَلَى ظَهْرِهِ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَهُوَ يَقُولُ: نِعَمَ الْجَمَلُ جَمْلُكُمْ، وَنِعَمَ الْعِدْلَانِ أَنْتُمَا (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۵۲ ح ۲۶۶۱، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۲۵۶).
(تاریخ دمشق: ج ۱۳ ص ۱۹۴ ح ۳۱۶۰، الإصابه: ج ۲ ص ۶۲).

۴ / ۲ بهترین سوار

سنن الترمذی (- به نقل از ابن عباس -): پیامبر صلی الله علیه و آله، حسین بن علی علیه السلام را روی گردنش نهاده بود. مردی گفت: چه مرکب خوبی سوار شده‌ای، ای پسر! ۱. در موارد الظمان، این ماجرا برای حسن علیه السلام ذکر شده است. ۲. سید حمیری، این ماجرا را به شعر در آورده است: پیامبر صلی الله علیه و آله نزد حسن و حسین علیهما السلام آمد / در حالی که چاشتگاه، برای بازی بیرون آمده بودند. آن دو را به خود چسباند و قربان صدقه‌شان رفت / و چنین جایگاهی نزد او داشتند. شانه‌های خود را زیر آنها گسترد / چه خوش مرکوبی و چه نیکو سوارانی! (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۳۸۸).
پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «و چه سوار خوبی است او!» ۱. ۲. كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَامِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى عَاتِقِهِ، فَقَالَ رَجُلٌ: نِعَمَ الْمَرْكَبُ رَكِبْتَ يَا غُلَامُ.

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَنِعَمَ الزَّائِكُ هُوَ (سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۶۱ ح ۳۷۸۴، المستدرک علی الصحيحین: ج ۳ ص ۱۸۶ ح ۴۷۹۴). ۱۳. روضه الواعظین: روایت شده که فاطمه علیها السلام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، از مصیبت وفات پیامبر صلی الله علیه و آله، پیوسته سرش را [از درد] بسته بود و پیکرش لاغر شده و ستون بدنش از بین رفته بود... و گاه به حسن علیه السلام و گاه به حسین علیه السلام که پیش رویش بودند، می‌نگریست و می‌فرمود: «کجاست پدرتان که شما را گرامی می‌داشت و بارها و بارها سوارتان می‌کرد؟ کجاست پدرتان که دلسوزترین مردم نسبت به شما بود و نمی‌گذاشت پیاده بر زمین راه بروید؟» ۳. رَوَى أَنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ لَا زَالَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُعَصَّبَةً الرَّأْسِ، نَاحِلَةً الْجِسْمِ، مُنْهَدَّةً الرُّكْنِ مِنَ الْمُصِيبَةِ بِمَوْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ... وَتَنْظُرُ مَرَّةً إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَرَّةً إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُمَا بَيْنَ يَدَيْهَا عَلَيْهَا السَّلَامُ فَتَقُولُ:

أَيْنَ أَبُو كَمَا الَّذِي كَانَ يُكْرِمُكُمْ، وَيَحْمِلُكُمْ مَرَّةً بَعْدَ مَرَّةٍ؟ أَيْنَ أَبُو كَمَا الَّذِي كَانَ أَشَدَّ النَّاسِ شَفَقَةً عَلَيْكُمْ، فَلَا يَدْعُكُمْ تَمْشِيَانِ عَلَى الْأَرْضِ؟ (روضه الواعظین: ص ۱۶۷، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۳۶۲). ۱۴. المعجم الكبير (- به نقل از ابو سعید خدری -): حسین علیه السلام آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله نماز می‌خواند. پس به گردن پیامبر صلی الله علیه و آله چسبید و ایشان با هم بلند شد و او را با دستش گرفت و آن قدر نگاهش داشت تا به رکوع رفت. ۴. جَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُصَلِّي، فَالْتَزَمَ عُنُقَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَامَ بِهِ وَأَخَذَ بِيَدِهِ، فَلَمْ يَزَلْ مُمَسِّكًا حَتَّى رَكَعَ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۵۱ ح ۲۶۵۷، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۶۲). ۱۵. السنن الكبرى (- به نقل از زر بن حبیش -): روزی پیامبر صلی الله علیه و آله با مردم نماز می‌خواند که حسن و حسین علیهما السلام - که دو پسر بچه بودند - به سویش آمدند و وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به سجده می‌رفت، بر پشتش می‌پریدند. مردم به سوی آنها آمدند تا دورشان کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «رهاشان کنید. پدر و مادرم فدایشان! هر کس مرا دوست دارد، باید این دو را دوست داشته باشد». ۵. كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذاتِ يَوْمٍ يُصَلِّي بِالنَّاسِ، فَأَقْبَلَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُمَا غُلَامَانِ، فَجَعَلَا يَتَوَثَّبَانِ عَلَى ظَهْرِهِ إِذَا سَجَدَ، فَأَقْبَلَ النَّاسُ عَلَيْهِمَا

يُنَحْنُهُمَا عَنْ ذَلِكَ .

قال : دَعُوهُمَا بِأَبِي وَأُمِّي ، مَنْ أَحَبَّنِي فَلْيَحِبِّ هَذَيْنِ (السنن الكبرى : ج ۲ ص ۳۷۳ ح ۳۴۲۴ ، تاريخ دمشق : ج ۱۳ ص ۲۰۲ ح ۳۱۷۷) .
۱. گمان نرود که این گونه تعبیرها ، اهانت به حریم پیامبر صلی الله علیه و آله است ؛ زیرا عرف آن روزگار ، از این تعبیرها ، معنای مجازی و مقصود کنایی آن را می فهمیده و آنها را توهین نمی دانسته است . گفتنی است در المستدرک علی الصحیحین (ج ۳ ص ۱۸۶) و أسد الغابۃ (ج ۲ ص ۱۶) و تاریخ دمشق (ج ۱۳ ص ۲۱۷ ح ۳۲۱۶) ، این ماجرا برای امام حسن علیه السلام ذکر شده است .

شرح الأخبار (- به نقل از عبد الله بن شداد بن هاد ، به سندش -) : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با مردم ، نماز می خواند که حسین علیه السلام - که کودک کی بود - آمد و در همان حال سجده ، بر پشت پیامبر صلی الله علیه و آله سوار شد . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سجده را طول داد تا حسین علیه السلام فرود آمد و آن گاه ، پیامبر صلی الله علیه و آله سرش را بلند و نماز را تمام کرد و [به سوی مردم] چرخید . مردم از ماجرای حسین علیه السلام آگاه نشده بودند و پرسیدند : ای پیامبر خدا ! چندان سجده را طول دادی که گمان بردیم حادثه‌ای اتفاق افتاده است !

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «این پسر من سوار شد و خوش نداشتم که او را وا دارم ، تا به شتاب ، بازی اش را به پایان بَرَد» . ۱۰. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يُصَلِّي بِالنَّاسِ ، فَأَتَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ صَغِيرٌ ، فَزَكَبَ عَلَى ظَهْرِهِ وَهُوَ سَاجِدٌ ، فَأَطَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ السُّجُودَ حَتَّى نَزَلَ ، فَرَفَعَ [رَأْسَهُ] وَأَتَمَّ الصَّلَاةَ ، وَانْصَرَفَ ، وَلَمْ يَكُنْ يَعْلَمُ النَّاسُ أَمْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

فَقَالُوا : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! لَقَدْ أَطَلْتَ السُّجُودَ حَتَّى ظَنَنَّا أَنَّهُ حَدَثَ أَمْرٌ !
فَقَالَ : إِنَّ ابْنِي هَذَا ارْتَحَلَنِي ، فَكَرِهْتُ أَنْ أُعْجِلَهُ حَتَّى يَقْضِيَ حَاجَتَهُ (شرح الأخبار : ج ۳ ص ۱۱۷ ح ۱۰۶۲) .

۴ / ۳ کشتی گرفتنش با برادر

الأمالی ، صدوق (- به نقل از زید شحام ، از امام صادق ، از پدرش امام باقر ، از پدرش امام زین العابدین علیهم السلام -) : پیامبر صلی الله علیه و آله به حسن و حسین علیهما السلام فرمود : «برخیزید و کشتی بگیرید» .

برخواستند و کشتی گرفتند . فاطمه علیها السلام برای برخی نیازهایش بیرون رفته بود و چون وارد شد ، شنید که پیامبر صلی الله علیه و آله ، حسن علیه السلام را تشویق می کند و می فرماید : «هی ، حسن ! بر حسین ، زور بیار و زمینش بز» .

فاطمه علیها السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : ای پدر ، شگفتا ! آیا حسن را در برابر حسین ، بر می انگیزی ؟ آیا بزرگ را در برابر کوچک ، بر می انگیزی ؟

پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود : «دختر عزیزم ! آیا خشنود نیستی که من بگویم " : ای حسن ! بر حسین ، زور بیار و زمینش بز " و این دوستم جبرئیل علیه السلام بگوید " : ای حسین ! بر حسن ، زور بیار و زمینش بز؟ " . ۲. قَالَ لَهُمَا [أَيَ الْحُسَيْنَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ] النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : قَوْمَا الْآنَ فَاصْطَرِعَا ، فَقَامَا لِيَصْطَرِعَا ، وَقَدْ خَرَجَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِي بَعْضِ حَاجَتِهَا ، فَدَخَلَتْ فَسَمِعَتْ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ يَقُولُ : إِيْهِ يَا حَسَنُ ! شُدَّ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاصْرَعُهُ .

فَقَالَتْ لَهُ : يَا أَبَتِي ، وَاعْجَبَاهُ ! أَتُشَجِّعُ هَذَا عَلَى هَذَا ، أَتُشَجِّعُ الْكَبِيرَ عَلَى الصَّغِيرِ !

فَقَالَ لَهَا : يَا بَنِيَّتِي ، أَمَا تَرْضَيْنَ أَنْ أَقُولَ أَنَا : يَا حَسَنُ ، شُدَّ عَلَى الْحُسَيْنِ فَاصْرَعُهُ ، وَهَذَا حَبِيبِي جَبْرَائِيلُ يَقُولُ : يَا حُسَيْنُ ، شُدَّ عَلَى الْحَسَنِ فَاصْرَعُهُ ؟ (الأمالی ، صدوق : ص ۵۳۰ ح ۷۱۷ ، بحار الأنوار : ج ۴۳ ص ۲۶۸ ح ۲۵) .

فصل پنجم: همسران

اشاره

بر پایه گزارش منابع تاریخی، امام حسین علیه السلام در طول زندگی، با پنج زن، ازدواج کرده است که در این جا به شرح کوتاهی در باره آنان می‌پردازیم.

۵ / ۱ شهربانو

طبق نظر مشهور، شهربانو دختر یزدگرد (آخرین پادشاه ساسانی)، همسر امام حسین علیه السلام و مادر امام زین العابدین علیه السلام است. ابن شهر آشوب، وی را مادر علی اصغر نیز معرفی می‌کند. همچنین گفته شده است که وی مادر زینب و امّ کلثوم، بوده که در کودکی از دنیا رفته‌اند.

۵ / ۲ لیلی

لیلی، مادر علی اکبر، یکی دیگر از همسران امام حسین علیه السلام است. نام وی را آمنه، ۶ بزه و ۷ مژه نیز گفته‌اند. پدر او، ابو مژه بن عروه بن مسعود ثقفی، ۹ صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و مادرش میمونه، دختر ابوسفیان است.

۱. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱ ص ۳۰۳ (پژوهشی در باره برخی زنان که همسر امام حسین علیه السلام شمرده شده‌اند). ۲. الکافی: ج ۱ ص ۴۴۶، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۷، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۴۱ ح ۱، مجموعه نفیسه: ص ۱۱۲ (تاج الموالید) و ص ۱۷۹ (تاریخ موالید الأئمة و وفیاتهم). ۳. برای مطالعه تفصیلی گزارش‌های مربوط، ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱ ص ۲۵۹ - ۲۷۹ (همسران / شهربانو). نیز، ر. ک: فارس‌نامه، ابن بلخی: ص ۱۳۱، النعم المقیم: ص ۲۰۲، تاریخ گزیده: ص ۳۰۳. ۴. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۷۷. ۵. لباب الأنساب: ج ۱ ص ۳۵۰. ۶. تاریخ الطبری: ج ۱۱ (المنتخب من ذیل المذیل) ص ۵۲۰، الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۳۶۹ و ۴۷۰. ۷. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۷۷. احتمال اشتباه در ضبط، وجود دارد. ۸. در الجوهره (ص ۴۹)، نام وی مژه آمده است که با توجه به نام پدر وی، احتمال اشتباه وجود دارد. ۹. أسد الغابة: ج ۶ ص ۲۷۸، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۸. وی پسر عموی مختار بن ابی عبید بن مسعود است.

۵ / ۳ رباب

رباب، یکی دیگر از همسران امام حسین علیه السلام است. پدرش، امرؤ القیس بن عدی، ۲ از مسیحیان شام بود که در روزگار خلافت عمر، اسلام آورد و مادرش، هند دختر ربیع بن مسعود است. وی را زنی زیبارو، خردمند، بافضیلت و شاعر، توصیف کرده‌اند. رباب، مادر سَکینه و عبد الله است ۳ که به همراه فرزندانش در کربلا حضور داشت و به همراه اُسرا به شام رفت. ۴ شعر امام حسین علیه السلام در مدح او و سَکینه، نشان دهنده علاقه فراوان امام علیه السلام به آنان است.

رباب، پس از شهادت همسرش امام حسین علیه السلام، یک سال بیشتر زنده نماند و در تمام این مدت، به زیر سایه نرفت و برخی گفته‌اند در کنار مزار امام حسین علیه السلام به سوگ نشست و سپس از غم فراق او از دنیا رفت.

این اشعار، در رثای امام حسین علیه السلام از او نقل شده است:

و اَحْسِنَا! [هیچ گاه] حسین را از یاد نخواهم برد که نیزه‌های دشمنان، بدن او را چاک چاک کرد. در کربلا به نیرنگ، او را بر زمین زدند خداوند، کران تا کران کربلا را سیراب نکند!

پس از شهادت امام حسین علیه السلام، اشراف قریش از او خواستگاری کردند؛ ولی او تن به ازدواج نداد. ۵. به جانت سوگند، من خانه‌ای را دوست دارم که سَکینه و رَباب، در آن، پذیرایی کنند. من آن دو را دوست دارم و دارایی‌ام را می‌دهم و سرزنشگرم را یارای سرزنش نیست

۱. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱ ص ۲۷۹ - ۲۸۱ (همسران / لیلی). ۲. ر. ک: الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۳۷۰، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۸. ۳. الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۹؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۵. ۴. ر. ک: ج ۲ ص ۴۹۰ (بخش ششم / فصل ششم / سخنی در باره اسیران و بازماندگان واقعه کربلا). ۵. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱ ص ۲۸۳ (همسران / رباب). هر چند [مرا] سرزنش کنند، مطیع سرزنشگران نخواهم بود در طول زندگی‌ام، تا آن گاه که خاک، مرا پنهان کند. ۱. لَعَمْرُكَ إِنَّنِي لَأَحِبُّ دَاراً تُضَيِّفُهَا سُكِينَةُ وَالرَّبَابُ أَحَبُّهُمَا وَأَبْدَلُ بَعْدَ مَالِي وَلَيْسَ لِإِلَائِمِي فِيهَا عِتَابٌ وَلَسْتُ لَهُمْ وَإِنْ عَتَبُوا مُطِيعاً حَيَاتِي أَوْ يُعَيِّنِي الثَّرَابُ (الطبقات الکبری / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۳۷۱، نسب قریش: ص ۵۹).

و اَحْسِنَا! [هیچ گاه] حسین را از یاد نخواهم برد که نیزه‌های دشمنان، بدن او را چاک چاک کرده است. در کربلا به نیرنگ، او را بر زمین زدند خداوند، کران تا کران کربلا را سیراب نکند! ۳. إِنَّ الرِّبَابَ بِنْتُ امْرِئِ الْقَيْسِ - زَوْجَةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام - أَخَذَتِ الرَّأْسَ وَوَضَعَتْهُ فِي حِجْرِهَا، وَقَبَّلَتْهُ وَقَالَتْ:

و اَحْسِنَا فَلَا نَسِيتُ حُسَيْنًا أَقْصَدَتْهُ أَسْنَةُ الْأَعْدَاءِ غَادِرُوهُ بِكَرْبَلَاءَ صَرِيعَا لَا سَقَى اللَّهُ جَانِبِي كَرْبَلَاءَ (تذكرة الخواص: ص ۲۶۰، معجم البلدان: ج ۴ ص ۴۴۵). حسین علیه السلام در حالی به شهادت رسید که بیش از هفتاد هزار دینار، بدهی داشت. یزید به دارایی حسین علیه السلام دست نزد؛ اما سعید بن عاص، خانه علی بن ابی طالب علیه السلام و عقیل و نیز خانه رباب را - که دختر امرؤ القیس، همسر حسین علیه السلام و مادر سَکینه بود -، خراب کرد. ۴. أُصِيبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام، وَعَلَيْهِ دَيْنٌ بِضْعٍ وَسَبْعُونَ أَلْفَ دِينَارٍ. قَالَ: وَكَفَّ يَزِيدُ عَنْ أَمْوَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، غَيْرَ أَنَّ سَعِيدَ بْنَ الْعَاصِ هَدَمَ دَارَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام، وَدَارَ عَقِيلٍ، وَدَارَ الرِّبَابِ بِنْتُ امْرِئِ الْقَيْسِ - وَكَانَتْ تَحْتَ الْحُسَيْنِ - وَهِيَ أُمُّ سُكِينَةَ (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۲۶۹ ح ۱۱۷۳، لباب الأنساب: ج ۱ ص ۳۵۱)

۵ / ۴ اُمّ اسحاق

اُمّ اسحاق - که نامش دانسته نیست -، یکی دیگر از همسران امام حسین علیه السلام است. پدرش طلحه ۱. در معجم البلدان این ماجرا به همسر دیگر امام حسین علیه السلام، عاتکه دختر زید بن عمرو بن نفیل، نسبت داده شده است. بن عبید الله تیمی ۱ و مادرش جربا، دختر قسامه، از قبیله طی است. ۲.

معاویه، از وی برای یزید، خواستگاری کرد؛ ولی او با امام حسن مجتبی علیه السلام ازدواج نمود ۳ و ثمره این ازدواج، دو پسر به نام‌های حسین (با لقب اَثرَم) و طلحه، و یک دختر به نام فاطمه بود ۴. این فاطمه، همان همسر امام زین العابدین علیه السلام و مادر امام باقر علیه السلام است که در کربلا نیز حضور داشت. ۵.

امام حسن مجتبی علیه السلام به هنگام شهادت، به امام حسین علیه السلام چنین وصیت کرد: «ای برادر! اُمّ اسحاق را از خانه‌هایتان،

بیرون مکنید» .

از این رو ، امام حسین علیه السلام پس از شهادت برادرش ، با اُمّ اسحاق ازدواج کرد و از او صاحب دختری به نام فاطمه شد .
اُمّ اسحاق ، پس از شهادت امام حسین علیه السلام ، با عبد الله بن محمد بن عبد الرحمان بن ابی بکر ، ازدواج کرد. ۶ از زندگانی اُمّ اسحاق ، اطلاعات بیشتری در دست نیست .

۵ / ۵ اُمّ جعفر

اُمّ جعفر ، ۷ یکی دیگر از همسران امام حسین علیه السلام است. وی را زنی از قبیله بلیّ بن قضاعه ۸ دانسته‌اند و گاه به نام سُلَافه ۹ ، ۱۰ معرّفی شده است.

وی ، مادر جعفر بن حسین است. از وی ، اطلاعات بیشتری در دست نیست .

۱. الإرشاد : ج ۲ ص ۱۳۵ ؛ الطبقات الکبری : ج ۳ ص ۲۱۴ . ۲. الطبقات الکبری : ج ۳ ص ۲۱۴ ، أسد الغابۀ: ج ۷ ص ۴۹ . ۳. تاریخ دمشق : ج ۸ ص ۲۳۰ . ۴. الإرشاد : ج ۲ ص ۲۰ ، إعلام الوری : ج ۱ ص ۴۱۶ . ۵. ر. ک: ج ۲ ص ۴۹۰ (بخش ششم / فصل ششم / سخنی در باره اسیران و بازماندگان واقعه کربلا). ۶. المحبّر : ص ۶۶ و ص ۴۴۲ . ۷. در مورد اسم مادر جعفر بن حسین ، اختلاف است . سُلَافه ، ملویه و بلویه گفته‌اند . ۸. بلی ، نام قبیله‌ای از طائفه قُضاعه است که جدّشان بلیّ بن عمرو بن حاف بن قضاعه است و افراد منسوب به این قبیله را «بَلّوی» می‌گویند (ر . ک : الأنساب ، سمعانی : ج ۱ ص ۳۹۵) . ۹. الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة) : ج ۱ ص ۳۷۰ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۱۳۵ . ۱۰. در تذکرة الخواصّ (ص ۲۷۷) آمده است : «سُلَافه از طائفه قُضاعه» است و در نسب قریش (ص ۵۹) ، مادرش از قبیله «بلیّ» دانسته شده است.

فصل ششم : فرزندان

اشاره

شیخ مفید ، در کتاب الإرشاد ، ۱ فرزندان امام حسین علیه السلام را شش تن، نام می‌برد: علی بن الحسین اکبر، علی بن الحسین اصغر، جعفر، عبد الله، سکینه و فاطمه.

ابن طلحه ، در کتاب مطالب السّؤول ، ۱۲ از نه فرزند، بدین ترتیب ، یاد می‌کند: علی اکبر، علی اوسط، علی اصغر، محمد، عبد الله، جعفر، زینب، سکینه و فاطمه.

البته وی در ابتدای سخن ، تصریح می‌کند که فرزندان امام حسین علیه السلام ده نفرند، شش پسر و چهار دختر؛ ولی تنها از نه نفر نام می‌برد.

ابن شهر آشوب ۳ نیز فرزندان امام حسین علیه السلام را نه تن، بدین ترتیب می‌شمارد: علی اکبر شهید، علی امام (علی اوسط)، علی اصغر، محمد، عبد الله، جعفر، سکینه، فاطمه و زینب .

ابن فُندُق در لباب الأنساب ۴ ، ده نفر را نام برده است: علی اکبر ، علی اصغر، عبد الله، جعفر، ابراهیم ، محمد، فاطمه، سکینه ، زینب و اُمّ کلثوم . همچنین می‌گوید : از فرزندانش ، جز زین العابدین علیه السلام و فاطمه و سکینه و رُقیّه ، باقی نماندند .

بجز این اسامی، فرزندان دیگری در برخی نقل‌های شاذ ، به امام حسین علیه السلام منسوب اند، از قبیل: عمرو ، ۵ ابو بکر ، ۶ زید و حمزه ، ۷ که احتمال تصحیف یا اشتباه با فرزندان امام حسن علیه السلام و نیز تعدّد نام برخی فرزندان، بسیار است.

۱. ر. ک: ص ۱۵۰ ح ۲۱. ۲. مطالب السؤل: ص ۷۳؛ كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۵۰. ۳. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۷۷، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۳۰ ح ۴. ۴. لباب الأنساب: ج ۱ ص ۳۴۹ و ۳۵۵. ۵. شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۹۷؛ الأخبار الطوال: ص ۲۶۱ و ص ۲۵۹. ۶. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۸؛ التذکره فی الأنساب المطهّره: ص ۲۶۶. در سَر السلسله العلویّه (ص ۳۰) آمده است که وی در کودکی و قبل از شهادت پدر از دنیا رفته است. ۷. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۳.

الإرشاد: امام حسین علیه السلام، شش فرزند داشت: علی اکبر، ۱ که کنیه‌اش ابو محمّد و مادرش شاه‌زنان، دختر یزدگرد، شاه ایران بود. علی اصغر، ۲ که با پدرش در کربلا کشته شد... و مادرش لیلا، دختر ابو مُرّه بن عروّه بن مسعود ثقفی بود. جعفر بن حسین، که فرزندی از او نماند و مادرش از قبیله قُضاعه بود و در همان روزگار زندگانی امام حسین علیه السلام در گذشت. عبد الله بن حسین، که در کودکی با پدرش کشته شد. تیری آمد و او را در دامان پدرش ذبح کرد... سَکینه دختر امام حسین علیه السلام، که مادرش رَباب، دختر امرو القیس بن عِدیّ کلبی است. رَباب، مادر عبد الله بن حسین نیز بود. فاطمه، دختر امام حسین علیه السلام، که مادرش اُمّ اسحاق، دختر طلحه بن عبید الله تیمی است. ۳. كَانَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِتَّةٌ أَوْلَادٍ: عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَكْبَرُ، كُنْيَتُهُ أَبُو مُحَمَّدٍ، وَأُمُّهُ شَاهُ زَنَانُ بِنْتُ كِسْرَى يَزْدَجَرْدَ. وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَصْغَرُ، قُتِلَ مَعَ أَبِيهِ بِالطَّفِّ...، وَأُمُّهُ لَيْلَى بِنْتُ أَبِي مُرَّةَ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُودٍ الثَّقَفِيِّ. وَجَعْفَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ، لَا بَقِيَّةَ لَهُ، وَأُمُّهُ قُضَاعِيَّةٌ، وَكَانَتْ وَفَاتُهُ فِي حَيَاةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ، قُتِلَ مَعَ أَبِيهِ صَغِيرًا؛ جَاءَهُ سَهْمٌ وَهُوَ فِي حِجْرِ أَبِيهِ فَذَبَحَهُ... وَسَکِينَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ، وَأُمُّهَا الرَّبَابُ بِنْتُ امْرِئِ الْقَيْسِ بْنِ عَدِيٍّ، وَهِيَ أُمُّ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ. وَفَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ، وَأُمُّهَا أُمُّ إِسْحَاقَ بِنْتُ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ، تَيْمِيَّةُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۵، مجموعه نفیسه: ص ۱۱۰ «تاج الموالید»). معاویه، مروان بن حکم را بر مدینه گمارد و به او فرمان داد که برای جوانان قریش، عطایی مقرر بدارد و او هم مقرر کرد.

امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: من نزد او رفتم. گفت: نامت چیست؟

گفتم: علی بن الحسین.

گفت: نام برادرت چیست؟

گفتم: علی.

گفت: علی و علی؟! پدرت چه می‌خواهد بکند؟ می‌خواهد نام همه فرزندان را علی بگذارد؟!

سپس، سهم مرا معلوم کرد و من، نزد پدرم باز گشتم و ماجرا را گفتم.

[پدرم] فرمود: «وای بر پسر زن کبودچشم ۴ دباغ چرم‌ها. اگر صد فرزند برایم متولد شود، ۱. مقصود شیخ مفید از «علی اکبر» در این جا، امام زین العابدین علیه السلام است. ۲. مقصود شیخ مفید از «علی اصغر» در این جا، علی اکبر است. ۳. کبودچشمی، صفتی رایج است و چه بسا مراد، بدیمنی آن باشد. عرب، کبودچشمی را علامت شومی می‌دانستند... و کبودی، بدترین نوع رنگ چشم و مبعوض‌ترین آن در نزد عرب بوده است؛ زیرا رومیان، که کبودچشم بودند، سرسخت‌ترین دشمن آنان بودند (بحار الأنوار: ج ۱ ص ۱۵۳ و ج ۷۵ ص ۱۷۸).

أَبِي فَأَخْبَرْتُهُ.

فَقَالَ: وَيْلَى عَلِيَّ ابْنِ الزَّرْقَاءِ دَبَاغَةَ الْأَدَمِ، لَوْ وَادَّ لِي مِئَةٌ لَأَحْبَبْتُ أَلَا أَسَمِّيَ أَحَدًا مِنْهُمْ إِلَّا عَلِيًّا (الكافي: ج ۶ ص ۱۹ ح ۷، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۱۱ ح ۸). یزید به امام زین العابدین علیه السلام گفت: شگفتا از پدرت [که، فرزندان را] علی و علی نامیده است!

امام علیه السلام فرمود: «پدرم، پدرش را دوست داشت و از این رو، چند بار [فرزندانش را] به نام او نامید»^۲ قَالَ يَزِيدُ لِعَلِّي بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاعْجَبًا لِأَبِيكَ، سَمَى عَلِيًّا وَعَلِيًّا! فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ أَبِي أَحَبُّ أَبَاءٍ، فَسَمَى بِاسْمِهِ مِرَارًا (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۷۳، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۲۹).

۶ / ۱ علی اکبر

علی اکبر، نخستین فرزند پسر امام حسین علیه السلام بود. علت نامیده شدن او به «علی بزرگ‌تر»، این بود که امام حسین علیه السلام به دلیل شدت علاقه‌ای که به نام پدر بزرگوارش داشت، نام سه فرزند پسر خود را «علی» گذاشت. ۳. از این رو، اولی به «علی بزرگ‌تر» و دومی به «علی میانه» و سومی به «علی کوچک‌تر» معروف شدند. بنا به نقلی، علی اکبر، در یازدهم شعبان سال سی و سوم هجری، ۴ متولد شد. ۵. کنیه او ابو الحسن ۶، و مادرش لیلی دختر ابو مَرَّة بن عُرْوَه بن مسعود ثقفی است. ۷. گفتنی است که مادر لیلی، یعنی مادر بزرگ علی اکبر، میمونه دختر ابو سفیان بوده است و به همین جهت، بر پایه گزارشی، معاویه، او را شایسته‌ترین فرد برای خلافت می‌دانست و او را چنین توصیف کرد:

۱. ر. ک: ص ۱۵۰ ح ۲۲ و ص ۱۵۱ ح ۲۳. این نقل، مربوط به مقتل الحسین مَقْرَم (ص ۲۵۵) است و در منابع کهن و معتبر، یافت نشد. ۳. در السرائر (ج ۱ ص ۶۵۵) و مقاتل الطالبیین (ص ۸۷) آمده است که در زمان خلافت عثمان به دنیا آمده است. ۴. مقاتل الطالبیین: ص ۸۶، کامل الزیارات: ص ۴۱۶. ۵. ر. ک: ص ۱۴۵ (فصل پنجم / همسران / لیلی).

أُولَى النَّاسِ بِهَذَا الْأَمْرِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ! جَدَّهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَفِيهِ شَجَاعَةُ بَنِي هَاشِمٍ، وَسَخَاءُ بَنِي أُمَيَّةٍ، وَزُهْوُ ثَقِيفٍ ۱.

شایسته‌ترین فرد برای این کار (خلافت)، علی بن الحسین بن علی علیهما السلام است. جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و دلیری بنی هاشم، سخاوت بنی امیه و فخر ثقیف را دارد. البته این سخن معاویه، در واقع، یک موضعگیری سیاسی، به منظور نفی خلافت از خاندان رسالت است، نه این که واقعاً او خلافت را حق علی اکبر می‌دانسته است.

همچنین پیشنهاد امان به علی اکبر در جریان عاشورا را به خاطر انتسابش به ابوسفیان از جهت مادر، می‌توان یک حرکت سیاسی با هدف جدا کردن علی اکبر از امام حسین علیه السلام ارزیابی کرد که با این پاسخ قاطع وی، رو به رو شد:

أَمَّا وَاللَّهِ، لَقَرَابَةُ رَسُولِ اللَّهِ كَانَتْ أُولَى أَنْ تُرْعَى ۲.

به خدا سوگند، خویشاوندی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، برای مراعات کردن، سزامندتر است! برخی گفته‌اند که ایشان، از جد بزرگوارش امام علی علیه السلام، حدیث نقل کرده ۳ که ظاهراً اشتباه است.

گفتنی است که شماری از بزرگان، مانند شیخ طوسی و شیخ مفید، امام زین العابدین علیه السلام را بزرگ‌ترین فرزند امام حسین علیه السلام دانسته‌اند؛ ۴ ولی این نظریه، خلاف رأی مشهور سیره‌نویسان و نسب‌شناسان است ۵.

در باره سنّ علی اکبر در هنگام شهادت در کربلا، اختلاف نظر وجود دارد و تا بیست و هشت سال هم گزارش شده است؛ ۷ لیکن بنا بر نظریه مشهور – که وی بزرگ‌تر از امام زین العابدین علیه السلام

۱. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱ ص ۳۲۴ ح ۱۹۰. ۲. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۰؛ شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۵۲. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۱۵۳ (بخش پنجم / فصل چهارم: شهادت فرزندان امام حسین علیه السلام / علی اکبر علیه السلام). ۳. السرائر: ج ۱ ص ۶۵۵. ۴. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۵، رجال الطوسی: ص ۱۰۲. ۵. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۶ و ج ۱۱ (المنتخب من ذیل المذیل) ص ۶۳۰، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۷؛ الشجرة المباركة: ص ۷۲. ۶. در لباب الأنساب (ج ۱ ص ۳۴۹) آمده: «بیشتر علما، بر این قول هستند که کشته شده در کربلا، علی بزرگ‌تر (علی اکبر) است». ۷. گزارش‌های یاد شده، به ترتیب سنّ مورد اشاره، عبارت اند از: الف - «در زمان خلافت عثمان، متولد شد» (السرائر: ج ۱ ص ۶۵۵)؛ ب - «دو سال مانده به پایان خلافت عثمان، متولد شد» (الحدائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۱۶)؛ ج - «در وقت شهادت، ۲۵ ساله بود» (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۹)؛ د - «در وقت شهادت، دوازده ساله بود» (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۷۴)؛ ه - «در وقت شهادت، بیش از ده سال داشت» (مثیر الأحران: ص ۶۸).

بوده است - و با عنایت به این که امام زین العابدین علیه السلام هنگام واقعه عاشورا، بیست و سه سال داشته، باید سنّ علی اکبر، بیش از این باشد و لذا گزارش‌های مبنی بر «ولادت وی در زمان خلافت عثمان» و ۲۵ ساله بودن وی در وقت شهادت، درباره سن ایشان، واقع‌بینانه‌تر به نظر می‌رسد ۱.

۶ / ۲ علی اوسط، زین العابدین علیه السلام

دومین فرزند پسر امام حسین علیه السلام نیز علی نام داشت ۲ و به دلیل این که او میان علی اکبر و علی اصغر قرار داشت، علی اوسط (وسطی) نیز نامیده شده است ۳. ایشان چهارمین امام از امامان دوازده گانه اهل بیت علیهم السلام است که پس از شهادت پدرش به مقام امامت، نائل آمد و امامت در نسل او امتداد یافت.

مشهورترین کنیه‌های ایشان، ابو الحسن، ۴ و مشهورترین القاب ایشان، زین العابدین ۵، سید العابدین ۶ و سجاد است ۷. مادر وی، شهربانو دختر یزدگرد است ۸.

۱. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱ ص ۳۱۵ (فرزندان / علی اکبر). ۲. تاریخ الطبری: ج ۱۱ (المنتخب من ذیل المذیل) ص ۶۳۰، نسب قریش: ص ۵۸. ۳. مطالب السؤل: ص ۷۳؛ کشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۵۰. ۴. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۷؛ نسب قریش: ص ۵۸. کنیه وی را ابو محمّد هم گفته‌اند (تهذیب الأحکام: ج ۶ ص ۷۷؛ الأنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۶۲). در برخی مصادر، کنیه‌های دیگری، مانند: ابو الحسین، ابو بکر، ابو القاسم و ابو عبد الله برای وی یاد شده است (ر. ک: تاریخ الطبری: ج ۱۱ (المنتخب من ذیل المذیل) ص ۶۳۰؛ المجدی: ۹۳). ۵. تهذیب الأحکام: ج ۶ ص ۷۷؛ تذکرة الخواص: ص ۳۲۴. ۶. الثقات، ابن حبان: ج ۵ ص ۱۶۰؛ مجموعه نفیسة: ص ۱۱۲ (تاج الموالید) و ص ۱۸ (تاریخ الأئمة). در تذکرة الخواص (ص ۳۲۴) آمده است: پیامبر صلی الله علیه و آله او را «سید العابدین» نامید. ۷. مجموعه نفیسة: ص ۱۱۲ (تاج الموالید)؛ تذکرة الخواص: ص ۳۲۴. برای ایشان لقب‌های دیگری نیز آمده است، مانند: زکی، امین و ذو ثنات، ر. ک: دلائل الإمامة: ص ۱۹۲، مجموعه نفیسة: ص ۱۸۰ (تاریخ موالید الأئمة و وفیاتهم) و ص ۱۱۲ (تاج الموالید)؛ تذکرة الخواص: ص ۳۲۴. ۸. ر. ک: ص ۱۴۵ (همسران / شهربانو).

قول مشهور، سال ولادت ایشان را سال ۳۸ هجری می‌داند ۱ که بر پایه آن در کربلا، ۲۳ ساله بوده است. ۲. اقوال دیگر، عبارت‌اند از: سال ۳۷ هجری، ۳ سال ۳۶ هجری، ۴ در زمان جنگ جمل ۵ و سال ۳۳ هجری ۶. روز ولادت ایشان، روز جمعه، ۷ پنجم شعبان ۸، ۹ گزارش شده است. ایشان، با فاطمه، امّ عبد الله دختر امام حسن علیه السلام، ازدواج کرد و دارای سه فرزند به نام‌های حسین، محمد (امام باقر علیه السلام) و عبد الله شد. ۱۰. ایشان، در ۵۷ سالگی ۱۱ یا ۵۸ سالگی، ۱۲ در روز دوازدهم ۱۳ یا بیست و پنجم محرم ۱۴۱۵ سال ۹۴ هجری ۱۶ یا ۹۵ هجری ۱۷ به وسیله ولید بن عبد الملک، مسموم شد ۱۸ و به شهادت رسید.

۱. الکافی: ج ۱ ص ۴۶۶، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۷. ۲. تاریخ الطبری: ج ۱۱ (المنتخب من ذیل المذیل) ص ۶۳۰، الطبقات الکبری: ج ۵ ص ۲۲۱. ۳. مجموعه نفیسه: ص ۱۷۸ (تاریخ موالید الأئمة و وفیاتهم)؛ تذکره الخواص: ص ۳۲۴. ۴. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۷۵، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۸۰. ۵. این قول در سیر السلسلة العلویة (ص ۳۱)، از ابن جریر طبری نقل شده است. ۶. تاریخ دمشق: ج ۴۱ ص ۳۶۱؛ عمدة الطالب: ص ۱۹۳. ۷. وفیات الأعیان: ج ۳ ص ۲۶۹؛ مجموعه نفیسه: ص ۱۱۲ (تاج الموالید). ۸. مطالب السؤل: ص ۷۷. ۹. نقل‌های دیگری هم آمده است مانند: نهم شعبان (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۷۵، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۸۰) و پانزدهم جمادی آخر (مجموعه نفیسه: ص ۱۱۲ «تاج الموالید»، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۷۵). ۱۰. نسب قریش: ص ۵۹؛ لباب الأنساب: ج ۱ ص ۳۷۹. در لباب الأنساب، از فرزند دیگری به نام حسن نیز نام برده شده است. ۱۱. الکافی: ج ۱ ص ۴۶۸؛ مروج الذهب: ج ۳ ص ۱۶۹. ۱۲. الطبقات الکبری: ج ۵ ص ۲۲۱؛ تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۳۰۳. ۱۳. در إعلام الوری (ج ۱ ص ۴۸۱) روز وفات ایشان، «شنبه» ذکر شده است. ۱۴. مجموعه نفیسه: ص ۶۲ (مسار الشیعة). ۱۵. اقوال دیگری هم آمده است: دهم محرم (مجموعه نفیسه: ص ۱۱۴ «تاج الموالید»)، هجدهم یا نوزدهم محرم (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۷۵؛ مطالب السؤل: ص ۷۹)، و ۲۴ ربیع اول (سیر أعلام النبلاء: ج ۴ ص ۴۰۰). ۱۶. تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۴۹۱؛ مجموعه نفیسه: ص ۱۷۹ (تاریخ موالید الأئمة و وفیاتهم). ۱۷. الکافی: ج ۱ ص ۴۶۸؛ مروج الذهب: ج ۳ ص ۱۶۹. در برخی کتاب‌ها، سال وفات ایشان، ۹۲، ۹۹ و ۱۰۰ هجری ذکر شده است، ر. ک: الطبقات الکبری: ج ۵ ص ۲۲۱، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۶۲، تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۳۰۳. ۱۸. دلائل الإمامة: ص ۱۹۲، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۷۶. امام زین العابدین علیه السلام، در کنار قبر عمویش امام حسن علیه السلام به خاک سپرده شد.

۳ / ۶ علی اصغر

برخی منابع، از فرزند دیگری برای امام حسین علیه السلام به نام علی اصغر یاد کرده‌اند ۲ که در کربلا به شهادت رسید. گفتنی است که برخی مصادر نیز نام وی را عبد الله گزارش کرده‌اند ۳ و بعید نیست علاوه بر علی اکبر، دو فرزند دیگر امام (یکی به نام علی اصغر و دیگری به نام عبد الله) در عاشورا شهید شده باشند. توضیح بیشتر در این زمینه، پس از این، در بیان چگونگی کشته شدن فرزندان امام حسین علیه السلام خواهد آمد. ۴.

۴ / ۶ جعفر

وی در زمان حیات امام حسین علیه السلام از دنیا رفت. ۵. مادرش از قبیله قُضاعة بود ۶ و اطلاع بیشتری از وی، در دست نیست.

۶ / ۵ محمد

از محمد به عنوان یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام نام برده شده است ۸ و در برخی منابع ، او را در زمره اسیران آورده‌اند ۱۰ . البته قولی بر شهادت ایشان نیز وجود دارد

۱. الإرشاد : ج ۲ ص ۱۳۸؛ الطبقات الكبرى : ج ۵ ص ۲۲۱ . نیز ، ر . ک : دانش نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱ ص ۳۳۶ (فرزندان / علی اوسط ، زین العابدین علیه السلام) . ۲. مطالب السؤل : ص ۷۳؛ المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۷۷ . ۳. الإرشاد : ج ۲ ص ۱۳۵ ؛ الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : ج ۱ ص ۳۷۴ . ۴. ر . ک : ج ۲ ص ۱۶۸ (شهادت فرزندان امام حسین علیه السلام / کودک خردسال) . ۵. المجدی : ص ۹۱؛ الشجرة المباركة : ص ۷۳. ابو نصر بخاری (سُر السلسلة العلویة : ص ۳۰) می گوید : «نامش ابو بکر است و دیگری گفته ، نامش جعفر است و در کودکی ، پیش از مرگ پدرش از دنیا رفته است» . وی در الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (ج ۱ ص ۴۷۶) ، جزء شهدا شمرده شده است . ۶. ر . ک : ص ۱۴۸ (همسران / أم جعفر) . ۷. ر . ک : دانش نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱ ص ۳۴۶ (فرزندان / جعفر) . ۸. مطالب السؤل : ص ۷۳؛ المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۷۷ . در کتاب الحدائق الوردیة (ج ۱ ص ۱۱۷) آمده است : «برخی نسب شناس ها ، از ابراهیم و محمد ، یاد کرده‌اند ؛ ولی این دو ، ناشناخته اند»

۶ / ۶ فاطمه

فاطمه ، بزرگ ترین دختر امام حسین علیه السلام است ۴ و مادرش أم اسحاق بود . ۵. گر چه زمان ولادت وی در اسناد تاریخی به ثبت نرسیده ، اما می توان احتمال قوی داد که در حوالی سال ۵۱ هجری به دنیا آمده است ؛ زیرا مادرش أم اسحاق، همسر امام حسن مجتبی علیه السلام بود و پس از شهادت وی ، به ازدواج امام حسین علیه السلام در آمد. ۶.

فاطمه ، پیش از واقعه کربلا- ، با حسن مثنی ازدواج کرد ۷ و در کربلا- با وی ، حضور داشت . همسرش جزء مجروحان حادثه کربلا بود . ۸. فاطمه در میان اُسرا به کوفه و شام رفت ۹. ۱۰. برخی از ماجراهای هجوم به خیمه ها و دوران اسارت اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله ، از او نقل شده است . ۱۱. فاطمه ، از راویان حدیث است ۱۲ و پدرش کتابی در هم پیچیده (ملفوف) و نیز وصیت نامه خود را به وی سپرد . ۱۳. فاطمه ، پس از درگذشت همسرش حسن مثنی ، یک سال بر مزار او به سوگش

۱. العقد الفرید : ج ۳ ص ۳۷۰؛ شرح الأخبار : ج ۳ ص ۱۹۶ . نیز ، ر . ک : همین شهادت نامه : ج ۲ ص ۴۹۰ (سخنی در باره اسیران و بازماندگان واقعه کربلا) . ۲. تذکرة الخواص : ص ۲۷۷ ، المحن ، تمیمی : ص ۱۴۸ . نیز ، ر . ک : همین شهادت نامه : ج ۲ ص ۲۹۳ (سخنی در باره تعداد شهدای کربلا) . ۳. ر . ک : دانش نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱ ص ۳۴۸ (فرزندان / محمد) . ۴. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۶۴ ، الكامل فی التاريخ : ج ۲ ص ۵۷۷ . ۵. الطبقات الكبرى : ج ۸ ص ۴۷۳ ، المعارف ، ابن قتیبه : ص ۲۰۰ و ۲۱۳ . ۶. ر . ک : ص ۱۴۷ (همسران / أم اسحاق) . ۷. تاریخ دمشق : ج ۷۰ ص ۱۷ ، المعارف ، ابن قتیبه : ص ۲۱۳ . در باب الأنساب (ج ۱ ص ۳۸۵) آمده : این ازدواج ، در سالی صورت گرفت که حسین علیه السلام کشته شد . ۸. ر . ک : ج ۲ ص ۴۹۰ (سخنی در باره اسیران و بازماندگان واقعه کربلا) . ۹. ر . ک : الكامل فی التاريخ : ج ۲ ص ۵۷۷ . نیز ، ر . ک : همین شهادت نامه : ج ۲ ص ۳۹۰ (بخش ششم / فصل چهارم : ماجرای سرهای شهیدان / سر امام علیه السلام در مجلس یزید) . ۱۰. سخنرانی فاطمه صغرا در کوفه ، مشهور است ؛ اما ممکن است مربوط به فاطمه بنت الحسین علیه السلام باشد و یا فاطمه بنت علی علیه السلام و یا ... ۱۱. ر . ک : ج ۲ ص ۳۱۱ (نهایت سنگ دلی / تاراج خیمه ها و غارت اموال دختران پیامبر صلی الله علیه و آله) و ص ۵۴۳ (از کوفه تا شام

/ مشاجره زینب علیها السلام و یزید). ۱۲. تاریخ دمشق: ج ۷۰ ص ۱۰، تهذیب الکمال: ج ۳۵ ص ۲۵۴. ۱۳. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۲ ص ۳۱۷ (بخش سوم / فصل چهارم: وصیت‌های امام علیه السلام / آنچه به دختر بزرگش داد).

نشست و روزها روزه می‌گرفت و شب‌ها به عبادت می‌پرداخت ۱ و از حسن مُثَنّا، چهار فرزند به نام‌های عبد الله، ابراهیم، حسن و زینب داشت. ۲.

فاطمه، پس از حسن مُثَنّا، با عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفّان - که از بزرگ‌زادگان بنی اُمیّه بود - ازدواج کرد و از او دارای سه فرزند به نام‌های محمّد دیباج، قاسم و زُقیّه شد. ۳.

وفات وی، حدود سال ۱۱۷ هجری بوده است. ۴. وی در مدینه وفات یافت. بیشتر فرزندان و نوادگان وی، در مبارزه با خلفای بنی عبّاس به شهادت رسیدند و یا زندانی شدند. ۵. ۲۴. الإرشاد: حسن بن حسن، یکی از دو دختر عمویش را از امام حسین علیه السلام خواستگاری کرد. امام حسین علیه السلام به او فرمود: «پسر عزیزم! هر کدام را بیشتر دوست می‌داری، برگزین». حسن، شرم کرد و هیچ نگفت. امام حسین علیه السلام فرمود: «من خود، فاطمه ۶ را برایت برگزیدم. او بیش از دختر دیگر به مادرم فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شبیه است» ۷. إِنَّ الْحَسَنَ بْنَ الْحَسَنِ خَطَبَ إِلَى عَمِّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِحْدَى ابْنَتَيْهِ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اخْتَرِي يَا بُنْتَى أَحَبَّهُمَا إِلَيْكَ، فَاسْتَحْيَا الْحَسَنُ وَلَمْ يُجِرْ جَوَاباً. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنِّي قَدْ اخْتَرْتُ لَكَ ابْنَتِي فَاطِمَةَ، وَهِيَ أَكْثَرُهُمَا شَبَهاً بِأُمِّي فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (الإرشاد: ج ۲ ص ۲۵؛ مقاتل الطالبیین: ص ۱۶۷). ۱. تاریخ دمشق: ج ۷۰ ص ۱۹؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۲۶. ۲. تهذیب الکمال: ج ۳۵ ص ۲۵۶؛ لباب الأنساب: ج ۱ ص ۳۸۵. ۳. المجدی: ص ۹۱؛ تهذیب الکمال: ج ۳۵ ص ۲۵۶. ۴. سبط ابن جوزی در تذکره الخواص (ص ۲۸۰)، تصریح می‌کند که وفات ایشان، سال ۱۱۷ ق، بوده است. همچنین دو دسته نقل مشهور وجود دارد که حدود سال ۱۱۷ ق، را می‌رساند: دسته اول، گویای گفتگوی امام باقر علیه السلام با وی در آخرین سال حیات امام علیه السلام (م ۱۱۴ ق) و زنده ماندن فاطمه پس از امام است (ر. ک: تاریخ دمشق: ج ۷۰ ص ۲۵)، و دسته دیگر، وفات فاطمه بنت الحسین علیه السلام را در زمان حکومت هشام (۱۰۵ - ۱۲۵ ق) بیان داشته (ر. ک: تاریخ دمشق: ج ۷۰ ص ۱۷) که مجموع این دو دسته می‌رساند وفات ایشان بین ۱۱۴ تا ۱۲۵ ق، بوده است. دو قول ناسازگار با مشهور هم وجود دارد: یکی سال وفات ایشان را سال ۱۱۰ می‌گوید (شذرات الذهب: ج ۱ ص ۱۳۹) و دیگری گفته است عمر وی، نزدیک به نود سال بوده که در مجموع، نشان می‌دهند وی تا حوالی سال ۱۱۴ ق، حیات داشته است. ۵. ر. ک: تاریخ الطبری: ج ۷ ص ۵۳۶. ۶. در الأغانی (ج ۲۱ ص ۱۲۶)، به جای «فاطمه»، «سکینه» آمده است و در لباب الأنساب (ج ۱ ص ۳۸۵)، این افزوده آمده است: «و این ازدواج، در همان سال شهادت امام حسین علیه السلام صورت گرفت».

۷/۶ سکینه

نام وی، آمنه است و امینه و اُمیمه نیز گفته‌اند. ۱. سکینه، لقب اوست ۲ که مادرش به وی داد. ۳. مادرش رباب دختر امرؤ القیس است. ۴.

وی در مدینه به دنیا آمد. سال ولادت او در مصادر تاریخی به ثبت نرسیده است؛ اما برخی محققان، بر پایه حدس و گمان، سال ولادت وی را ۴۷ هجری دانسته‌اند؛ ۵ لیکن بر پایه اطلاعاتی دیگر، باید سال ولادت وی، حدود ۵۱ هجری باشد؛ زیرا:

۱. فاطمه، از سکینه بزرگ‌تر بود و برخی مورّخان، بدان تصریح کرده‌اند ۶ و شاید سپردن کتابی در هم پیچیده (ملفوف) و وصیت‌نامه از سوی امام حسین علیه السلام به وی نیز بدین جهت باشد. ۷.

۲. هر دو در سن ازدواج بوده‌اند. بدین جهت، در برخی مصادر آمده که امام حسین علیه السلام، حسن مُثَنّا را در برگزیدن فاطمه

و سَکینه ، مُخَيَّر ساخت. ۸.

۳. اُمّ اسحاق که مادر فاطمه است، نخست ، همسر امام مجتبی علیه السلام بود و پس از شهادت ایشان در سال ۵۰ ق ، با امام حسین علیه السلام ازدواج کرد. ۹.

سَکینه، زنی خوش‌خو، ظریف، زیبارو ، عفیف ، ۱۰ اهل شعر و ادب و از راویان حدیث بود . ۱۱. بزرگان قریش و بزرگان شعر و ادب ، در مجلس وی حاضر می شدند . ۱۲.

۱. تاریخ دمشق : ج ۶۹ ص ۱۲۰ و ص ۲۰۵ ، الفهرست ، ابن ندیم : ص ۱۵۳ . ۲. تاریخ دمشق : ج ۶۹ ص ۲۰۵ . نیز ، ر. ک : الأغانی : ج ۱۴ ص ۱۵۸ . ۳. تاریخ دمشق : ج ۶۹ ص ۱۲۰ . ۴. ر. ک : ص ۱۴۶ (همسران / رباب). ۵. سَکینه بنت الحسین ، عائشه بنت الشاطی : ص ۲۸ . ۶. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۶۴ ، الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۷۷ . ۷. ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۲ ص ۳۱۷ (بخش سوم / فصل چهارم : وصیت‌های امام علیه السلام / آنچه به دختر بزرگش داد). ۸. الإرشاد : ج ۲ ص ۲۵ . نیز ، ر. ک : همین شهادت‌نامه : ص ۱۵۶ (فرزند / فاطمه). ۹. ر. ک : ص ۱۵۶ (فرزند / فاطمه) و ص ۱۴۷ (همسران / اُمّ اسحاق) . ۱۰. در تاریخ دمشق (ج ۶۹ ص ۲۰۶) آمده : «ارجمندترین بانوی قریش بود» و در وفیات الأعیان (ج ۲ ص ۳۹۴) آمده است : «سرور زنان روزگار خویش بود» . ۱۱. تاریخ دمشق : ج ۶۹ ص ۲۰۶ ، الثقات ، ابن حبان : ج ۴ ص ۳۵۲ . ۱۲. ر. ک : ص ۲۶۶ ح ۲۴ . نیز ، ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱ ص ۳۷۱ ح ۲۳۳ .

سَکینه ، نخست با پسرعمویش عبد الله بن حسن ، ازدواج کرد و عبد الله ، پیش از عروسی ۲ یا پس از عروسی ۳، در کربلا به شهادت رسید . برخی نقل‌ها همسر نخست وی را مُصْعَب بن زبیر دانسته‌اند . ۴. اوی پس از مصعب ، با مردانی دیگر نیز ازدواج کرد . همسران وی ، به ترتیب پس از عبد الله بن حسن ، عبارت‌اند از : مصعب بن زبیر ، عبد الله بن عثمان بن عبد الله ، زید بن عمرو بن عثمان بن عفّان ، ابراهیم بن عبد الرحمان بن عوف و اصبح بن عبد الله بن مروان . ۵. اقوال دیگری نیز در این مسئله وجود دارد . ۶.

سَکینه ، در حادثه عاشورا حضور داشت و به همراه اسیران ، به کوفه و شام و از آن جا به مدینه رفت . ۷.

درگذشت وی ، در منابع تاریخی ، در ربیع اوّل سال ۱۱۷ هجری ثبت شده است . ۸.

مکان دفن وی ، بنا بر مشهور ، مدینه است ؛ ۹. ولی شام ، ۱۰ مکه ۱۱ و مکان‌های دیگر هم گفته شده است . ۱۲ . ۲۵. تاریخ دمشق : سَکینه ، نامش آمده یا اُمیمه و لقبش سَکینه بود که این لقب را مادرش رَباب ، دختر

۱. با توجه به این که عبد الله در سنین کودکی شهید شده ، ممکن است که امام حسن علیه السلام ، دو فرزند به نام عبد الله داشته باشد ، چنان که در سیر أعلام النبلاء (ج ۵ ص ۲۶۲) آمده که عبد الله الأكبر ، همسر سَکینه بوده و در المجدی (ص ۱۹) ، کنیه عبد الله ، ابو بکر آمده است . در الأغانی (ج ۱۶ ص ۱۵۸) نیز آمده که کنیه عبد الله ، ابو جعفر و مادرش دختر سلیل بن عبد الله بوده است . ۲. إعلام الوری : ج ۱ ص ۴۱۸ ؛ سیر أعلام النبلاء : ج ۵ ص ۲۶۲ . ۳. أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۴۱۶ ، المحبّر : ص ۴۳۸ . ۴. الطبقات الکبری : ج ۸ ص ۴۷۵ ، تاریخ دمشق : ج ۶۹ ص ۲۰۶ . ۵. أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۱۳۹ ، الطبقات الکبری : ج ۸ ص ۴۷۵ . ۶. ر. ک : المحبّر : ص ۴۳۸ ، الأغانی : ج ۱۶ ص ۱۵۸ . ۷. تاریخ دمشق : ج ۶۹ ص ۲۰۴ ، تهذیب الأسماء : ج ۱ ص ۱۶۳ . ۸. تاریخ الطبری : ج ۷ ص ۱۰۷ ، الثقات ، ابن حبان : ج ۴ ص ۳۵۲ . ۹. الطبقات الکبری : ج ۸ ص ۴۷۵ ، الثقات ، ابن حبان : ج ۴ ص ۳۵۲ در معجم البلدان (ج ۴ ص ۱۹) آمده است : حق ، آن است که قبر او در مدینه است . ۱۰. تاریخ دمشق : ج ۶۹ ص ۲۱۷ و ۲۰۴ . ۱۱. المنتظم : ج ۷ ص ۱۸۰ ، تذکره الخواص : ص ۲۸۰ . نیز ، ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱ ص ۳۷۶ ح

۲۴۶. ۱۲. إسعاف الراغبین (بهاشم نور الأبصار): ص ۲۲۹.

تاریخ دمشق: إمرو القیس به او داده بود ۲۰. سَکِیْنَةُ اسْمُهَا آمِنَةُ أو اُمَیْمَةُ ، وَإِنَّمَا سَکِیْنَةُ لَقَبٌ ، لَقَّبَتْهَا أُمُّهَا الرَّبَابُ بِنْتُ امْرِئِ الْقَیْسِ (تاریخ دمشق: ج ۶۹ ص ۱۲۰ و ص ۲۰۵ ، مقاتل الطالبيين: ص ۹۴). سَکِیْنَةُ ، عَفِیفٌ ، سَلِیمُ النَّفْسِ وَ زَنِی مُتَشَخَّصٌ بُوْد ، به گونه‌ای که با بزرگان قریش ، نشست و برخاست می کرد و شاعران در خانه‌اش گرد هم می آمدند ۳ کانت سَکِیْنَةُ عَفِیفَةُ سَلِیْمَةُ ، بَرَزَةُ مِنَ النِّسَاءِ ، تُجَالِسُ الْأَجَلَّةَ مِنَ قُرَیْشٍ ، وَتَجْتَمِعُ إِلَیْهَا الشُّعْرَاءُ (الأغانی: ج ۱۶ ص ۱۵۱).

۶ / ۸ زینب

در منابع متعدّد ، از زینب به عنوان یکی از فرزندان امام حسین علیه السلام نام برده شده است . در برخی منابع ، آمده است که مادرش شهربانو بوده و در کودکی از دنیا رفته است . ۲۷. مجموعه نفیسه (تاریخ موالید الأئمة و وفیاتهم) : برای امام حسین علیه السلام ، شش پسر و سه دختر به دنیا آمد : ... زینب و سَکِیْنَةُ و فاطمه . ۴. وَلِدَ لَهُ عَلِیْهِ السَّلَامُ سِتَّةٌ بَنَیْنٍ وَثَلَاثُ بَنَاتٍ ... زَیْنَبُ وَ سَکِیْنَةُ وَ فَاطِمَةُ (مجموعه نفیسه: ص ۱۷۷ «تاریخ موالید الأئمة و وفیاتهم» و ص ۱۸ «تاریخ الأئمة» ، دلائل الإمامة: ص ۱۸۱ ، المناقب ، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۷۷ ، كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۵۰ ؛ مطالب السؤل: ص ۷۳ ، ذخائر العقبی: ص ۲۵۸). ۲۸. لباب الأنساب: زینب ، در کودکی در گذشت . مادر او ، شهربانو ، دختر یزدگرد بود . ۵. زَیْنَبُ مَاتَتْ صَیْغِرَةً ، أُمُّهَا شَهْرَبَانُو بِنْتُ یَزْدَجَرْدَ (لباب الأنساب: ج ۱ ص ۳۵۰). ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱ ص ۳۰۷ (بخش یکم / فصل ششم: فرزندان) و ج ۷ ص ۳۳ (بخش هشتم / فصل چهارم: شهادت فرزندان امام حسین علیه السلام). ۱. در مقاتل الطالبيين (ص ۹۴) ، چنین آمده است : «آمینة و گفته شده : اُمیمة» و در وفیات الأعیان (ج ۲ ص ۳۹۷) و الأغانی (ج ۱۶ ص ۱۴۶) آمده است : «و گفته شده نامش آمینه بود و گفته شده آمینه و یا اُمیمة بوده است» .

پژوهشی در باره انتساب رُقیّه به امام حسین علیه السلام

اشاره

در مورد انتساب دختری به نام رقیه به امام حسین علیه السلام و نیز چگونگی وفات او در شام ، و همچنین مزار منسوب به وی ، نکاتی وجود دارد که شایسته است هر یک ، جداگانه مورد بررسی قرار گیرد:

۱ . انتساب دختری به نام رُقیّه به امام علیه السلام

منابع کهن و معتبری که فرزندان امام حسین علیه السلام را احصا کرده‌اند ، دختری را به نام رُقیّه برای ایشان ، بیان نداشته و تنها دو دختر به نام‌های فاطمه و سَکِیْنَةُ و برخی دختر سومی به نام زینب ۱ را نام برده‌اند . حتّی علّامه مجلسی رحمه الله علیه در بحار الأنوار ۲ و محدّث بزرگ معاصر ، شیخ عباس قمی رحمه الله علیه در نوشتارهای خود ، به نام رقیه به عنوان دختر امام علیه السلام اشاره نکرده‌اند .

ابن طلحه (م ۶۵۴ ق) در کتاب مطالب السؤل ، ۳ فرزندان امام حسین علیه السلام را ده تن می‌شمارد : شش پسر و چهار دختر . وی در معرّفی دختران ، تنها نام سه تن را بازگو کرده است: فاطمه ، سَکِیْنَةُ و زینب . همین مطلب را مؤلّف كشف الغمّة ۴ از مطالب السؤل ، نقل کرده است .

تا آن جا که بررسی‌های ما نشان می‌دهد ، تنها کسی که برای امام حسین علیه السلام چهار دختر با آوردن نام آنها یاد می‌کند ،

نسب‌شناس معروف قرن ششم، ابن فندُق بیهقی (م ۵۶۵ ق) است که در لباب الأنساب، فرزندان دختر امام علیه السلام را بدین ترتیب آورده است:

۱. فاطمه، که مادرش امّ اسحاق دختر طلحه بود؛
 ۲. سکینه، که مادرش ربّاب، دختر امرؤ القیس بن عدی بود؛
 ۳. زینب، که در کودکی در گذشت و مادرش شهربانو، دختر یزدگرد بود؛
 ۴. امّ کلثوم، که در کودکی در گذشت و مادرش شهربانو دختر یزدگرد بود.
- همان طور که ملا-حظه می‌شود، وی نیز در تبیین فرزندان دختر امام حسین علیه السلام، با این که تعداد آنها را چهار نفر ذکر می‌کند، نامی از رقیه نمی‌برد؛ لیکن در بیان فرزندانی که از نسل این امام علیه السلام

۱. ر. ک: ص ۱۴۹ (بخش دوم / فصل ششم: فرزندان). ۲. بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۲۹. ۳. مطالب السؤل: ص ۷۳. ۴. کشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۵۰. ۵. لباب الأنساب: ج ۱ ص ۳۵۰

باقی مانده‌اند، می‌نویسد:

و لم یبق من أولاده - یعنی الحسین علیه السلام - إلاّ زین العابدین علیه السلام و فاطمه و سکینه و رقیه ۱. از فرزندان امام حسین علیه السلام، جز زین العابدین علیه السلام، فاطمه، سکینه و رقیه، باقی نماند. ممکن است گفته شود که رقیه، همان امّ کلثوم است؛ لیکن این احتمال با جمله «ولم یبق من أولاده...» هماهنگ نیست؛ زیرا این جمله، مُشعر به آن است که رقیه، مانند فاطمه و سکینه، بعد از جریان کربلا و شام، سالیانی را زندگی کرده است، مگر این که گفته شود مراد او، باقی ماندگان از روز عاشورا بوده است.

گزارش دیگری که به نام رقیه اشاره دارد، آن است که در برخی نسخه‌های کتاب الملهوف، آمده است که امام حسین علیه السلام در وداع با اهل بیت خود، فرمود:

یا اُختاه! یا اُمّ کلثوم! وَاَنْتِ یا زینب! وَاَنْتِ یا رُقیه! وَاَنْتِ یا فاطمه! وَاَنْتِ یا رَبّاب! اُنْظُرْنَ اِذَا اَنَا قُتِلْتُ فَلَا تَشْقُقْنَ عَلَیْ جِیْبًا، وَلَا تَحْمِشْنَ عَلَیْ وَجْهًا، وَلَا تَقْلَنَّ عَلَیْ هَجْرًا ۲.

خواهرم، ای امّ کلثوم! و تو ای زینب! و تو ای رقیه! و تو ای فاطمه! و تو ای ربّاب! توجه کنید که هرگاه من کشته شدم، برای من گریبان چاک مکنید و صورت، خراش ندهید و حرف نامربوط مگویید.

در باره این گزارش می‌توان گفت:

اولاً، در بسیاری از نسخه‌های کتاب الملهوف، این متن وجود ندارد.

ثانیاً، در این گزارش، به این که رقیه دختر امام علیه السلام است، اشاره‌ای نشده است.

ثالثاً، احتمالاً آن که در این گزارش به این نام خطاب شده، رقیه دختر امام علی علیه السلام و همسر مسلم بن عقیل است؛ ۳ زیرا فرزندان مُسلم، همراه امام علیه السلام بودند و به احتمال قوی، همسر وی نیز در کاروان کربلا، حضور داشته است

۲. وفات دختری از امام حسین علیه السلام در خرابه شام

تا آن جا که بررسی‌ها نشان می‌دهند، نخستین کتابی که ماجرای شهادت کودکی در شام را مطرح کرده است، کامل بهایی، کتابی فارسی، نوشته عماد الدین طبری (م ح ۷۰۰ ق) است. متن نوشتار

۱. لباب الأنساب: ج ۱ ص ۳۵۵. ۲. الملهوف: ص ۱۴۱. ۳. ر. ک: ص ۴۸۰ (بخش چهارم / فصل چهارم / شهادت مسلم بن عقیل) و ج ۲ ص ۴۹۰ (بخش ششم / فصل ششم / سخنی در باره اسیران و بازماندگان واقعه کربلا).

او، این است:

در حاویه ۱ آمد که زنان خاندان نبوت، در حالت اسیری، حال مردان که در کربلا شهید شده بودند، بر پسران و دختران ایشان، پوشیده می‌داشتند و هر کودکی را وعده‌ها می‌دادند که: پدر تو به فلان سفر رفته است [و] باز می‌آید. تا ایشان را به خانه یزید آوردند. دخترکی بود چهارساله. شبی از خواب، بیدار شد و گفت: «پدر من حسین کجاست؟ این ساعت، او را به خواب دیدم سخت پریشان!». زنان و کودکان، جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست. یزید، خفته بود. از خواب، بیدار شد و حال، تفحص کرد. خبر بردند که حال، چنین است. آن لعین، در حال گفت که بروند و سر پدر او را بیاورند و در کنار او نهند. ملاعین، سر بیاورد و در کنار آن دختر چهارساله نهاد. پرسید: «این چیست؟». ملاعین گفت: سر پدر توست. آن دختر بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز، جان به حق، تسلیم کرد ۲.

این متن با آنچه در باره وفات رقیه شهرت دارد، تفاوت‌هایی دارد؛ زیرا در این متن، نام دختر، مشخص نشده و او را چهارساله می‌داند، نه سه‌ساله، و محل وفات او را خانه یزید می‌داند، نه خرابه، و وفات او را پس از چند روز از دیدن سر مبارک امام حسین علیه السلام می‌داند، نه هم‌زمان با دیدن سر ایشان.

۲ / ۲. گزارش «روضه الشهداء»

پس از عماد الدین طبری، ملا حسین واعظ کاشفی سبزواری (م ۹۱۰ ق) در کتاب روضه الشهداء، مطالب طبری را با تفصیل بیشتری مطرح می‌کند؛ امّا همچنان، نامی از کودک نمی‌برد و او را چهارساله ذکر می‌کند و محل وقوع حادثه را کوشک (کاخ) یزید می‌داند و می‌افزاید:

چون منديل برگرفت، ۳ سری دید در آن طبق، نهاده. آن سر را برداشت و نیک در آن نگریست. سر پدر خود را بشناخت. آهی از سینه برکشید و روی در روی پدر مالید و لب خود بر لب وی نهاد و فی الحال، جان شیرین بداد ۴.

گفتنی است که بر پایه این گزارش، وفات کودک در همان شبی اتفاق افتاده که سر پدر را دیده است. در واقع، تفاوت اصلی این گزارش با گزارش عماد الدین طبری، تنها در این مورد است که به کتاب‌های بعدی نیز منتقل شده است.

۱. ظاهراً مقصود، کتاب الحاوی، نوشته قاسم بن محمد بن احمد سنی است (ر. ک: فوائد رضویّه: ص ۱۱۲). ۲. کامل بهایی: ج ۲ ص ۱۷۹. ۳. منديل برگرفت: دستمال را برداشت. ۴. روضه الشهداء: ص ۳۸۹.

۲ / ۳. گزارش «المنتخب» طریحی

پس از ملاً حسین کاشفی، فخر الدین طریحی (م ۱۰۸۵ ق) در کتاب المنتخب، داستان را با تفاوت‌هایی تعریف می‌کند. بخشی از متن المنتخب، بدین شرح است:

روایت شده که وقتی آل الله و آل رسول او در شهر شام بر یزید، وارد شدند، او خانه‌ای به آنها اختصاص داد و آنها در آن، به سوگواری می‌پرداختند. مولای ما امام حسین علیه السلام، دختری سه ساله داشت ... سر شریف امام علیه السلام را که با دستمالی دیبکی پوشیده بود، آوردند و در برابرش نهادند و پرده از آن برداشتند. دختر امام علیه السلام گفت: این سر کیست؟ گفتند: سر پدرت است. آن را از طبق برداشت و در آغوش گرفت و می‌گفت: «پدر جان! چه کسی تو را با خونت خضاب کرد؟ پدر جان! چه کسی رگ‌های تو را بُرید؟ پدر جان! چه کسی مرا در کودکی، یتیم کرد؟ پدر جان! پس از تو، ما به چه کسی دل ببندیم؟ پدر جان! چه کسی از یتیم، نگهداری می‌کند تا بزرگ شود؟ پدر جان! چه کسی پاسدار زنان رنجور است؟ پدر جان! چه کسی نگهدار بیوه‌های اسیر است؟ پدر جان! چه کسی نوازشگر چشم‌های گریان است؟ پدر جان! پناه دهنده دور افتادگان غریب کیست؟ پدر جان! چه کسی نوازشگر موهای پریشان است؟ پدر جان! برای ناکامی ما پس از تو، چه کسی هست؟ پدر جان! برای غریبی ما، چه کسی پس از تو هست؟ پدر جان! کاش من، فدای تو می‌شدم. پدر جان! کاش پیش از این، نابینا می‌شدم. پدر جان! کاش من در خاک شده بودم و محاسن تو را خون‌آلود نمی‌دیدم».

آن گاه، دهانش را بر دهان شریف امام علیه السلام گذاشت و گریه سختی کرد تا از هوش رفت. وقتی تکانش دادند، دیدند که روحش از دنیا، جدا شده است ۲.

قابل توجه است که این متن، نخستین منبع شناخته‌شده‌ای است که کودک را سه‌ساله معرفی کرده است. همچنین، نخستین منبعی است که به تفصیل، سخن گفتن وی را با امام علیه السلام مطرح کرده است؛ اما چیزی در باره نام او نمی‌گوید.

۲ / ۴. گزارش «انوار المجالس»

اواخر قرن سیزدهم، شخصی به نام محمدحسین آرجستانی در کتاب انوار المجالس، ۳ داستان را

۱. دَبِیق: دیبا؛ حریر. ۲. المنتخب، طریحی: ص ۱۳۶. ۳. وی تألیف این کتاب را در سال ۱۲۸۰ ق، آغاز کرده است.

به گونه‌ای دیگر، بیان می‌کند. متن نوشته او، این است:

اهل بیت رسول خدا در آن شب‌ها، نه شمعی، نه چراغی، نه آب و نه طعامی، و نه فرش و نه لباسی، غمگین نشسته بودند و شغل ایشان، تعزیه‌داری بر شهیدان کربلا بود تا آن که زُبیده خاتون، دختر سه‌ساله سید الشهداء، شبی از فراق پدر بزرگوار، بسیار گریه کرد ... ۱.

بررسی‌ها نشان می‌دهند که این، نخستین گزارشی است که نام کودک را مطرح و او را زُبیده و محلّ حادثه را خرابه شام، معرفی کرده است.

او در صفحه قبل کتاب خود، در اشاره به خرابه شام، می‌گوید:

تذکرتُ غرباء خربة الشام، أو لم یکن اهل البیت الذین هم خیر الأنام غرباء فی خربة الشام؟ أو لم تکن سکینه ورقیه طفلتی الحسین علیه السلام؟ فلماذا لم یتکلم أحد بکلمة یعزّی فیها هؤلاء الغرباء رغم معاناتهم من فقد الأب والأخ؟! از غریبان خرابه شام به خاطر هم رسید. مگر اهل بیت خیر الأنام، در خرابه شام غریب نبودند؟! یا سَکینه و رُقِیه، طفل حسین نبودند؟! باوجود آن که داغ‌های

متعدد مانند بی‌پدری و بی‌برادری دیده بودند ، چرا کسی به تسلی آن غریبان ، لب نگشود ؟!

بدین ترتیب ، طبق یافته ما ، أنوار المجالس ، اولین کتابی است که از دختری برای امام حسین علیه السلام در خرابه شام به نام رُقیه نام می‌برد ، هر چند از سرنوشت او سخنی نمی‌گوید و ماجرای شهادت کودک کی به نام زبیده را باز می‌گوید .

این نوشتار ، ممکن است زمینه‌ساز گزارش‌های آینده در مورد نام کودک باشد که در خرابه شام از دنیا رفته است .

۲ / ۵. گزارش «شعشعه الحسینی»

اوایل قرن چهاردهم ، شیخ محمدجواد یزدی خراسانی ، در کتاب شعشعه الحسینی ۲ آورده است :

منقول است که طفلی از حضرت امام حسین علیه السلام در خرابه شام ، از دیدن سر پدر بزرگوارش ، از دنیا رفت ؛ ولیکن در نام او ، اختلاف است که زُبیده یا رُقیه یا زینب یا سکینه بوده باشد ۳ .

او همچنین در صفحات بعد ، به نقل از کتاب معاصرش ، ریاض الأَحزان ، آورده است که اسم آن دختر ، فاطمه بوده است . ۴ .

۱. أنوار المجالس : ص ۱۶۱ . ۲. وی ، تألیف این کتاب را در سال ۱۳۱۹ ق ، آغاز کرده است . ۳. شعشعه الحسینی : ج ۲ ص ۱۷۱ .

۴. شعشعه الحسینی : ج ۲ ص ۱۷۳ . نیز ، ر . ک : ریاض الأَحزان : ص ۳۰۶ در این گزارش ، چندین نام و از جمله «رُقیه» برای کودک از دنیا رفته در شام ، مطرح گردیده است .

۲ / ۶. گزارش «الإيقاد»

چند سال بعد ، واعظ معاصر ما ، سید محمدعلی شاه‌عبد العظیمی (م ۱۳۳۴ ق) ، در کتاب الإیقاد ، ظاهراً برای نخستین بار ، با صراحت ، نام کودک را رُقیه و سن او را سه ساله آورد . متن نوشته او ، این است :

كان للحسين عليه السلام بنت صغيرة يحبها وتحبه ، وقيل : كانت تُسمى رُقيّة ، وكان عمرها ثلاث سنين ، وكانت مع الأسرى في الشام ... ۱ .

حسین علیه السلام ، دختر کوچکی داشت که او را دوست می‌داشت و او هم امام علیه السلام را دوست داشت . گفته شده که نام وی ، رُقیه بود ، سه سال داشت و در شام ، در میان اسیران بود ...

این بود سیر گزارش‌های گوناگون در باره وفات دختری از امام حسین علیه السلام در شام . ۲ .

۳ . مزار منسوب به رُقیه

۳ / ۱. گزارش «تسلیة المجالس»

نخستین سندی که در باره مزار کنونی منسوب به رُقیه در دست است ، به قرن دهم هجری باز می‌گردد و مربوط می‌شود به محمد بن ابی طالب حائری کَرکی (زنده در ۹۵۵ ق) . وی در کتاب تسلیة المجالس می‌نویسد :

در شهر دمشق شام ، در بخش شرقی مسجد اعظم شهر ، خرابه‌ای را دیدم که در گذشته ، مسجد بوده و بر سنگ نوشته در آن ،

نام‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش و امامان دوازده گانه ، نوشته شده بود و پس از آن ، چنین نوشته بود : «این ، قبر خانم مَلْکَه ، دختر حسین بن امیر المؤمنین علیه السلام است»

۳ / ۲ . گزارش «نور الأبصار»

در قرن سیزدهم، شِبلنجی (م۱۲۹۸ق) در کتاب نور الأبصار ، در باره این مزار می‌نویسد :

۱. الإيقاد : ص ۱۷۹ . ۲. چنین گزارش‌هایی ، در منابع غیر قابل استناد دیگر (نظیر : طوفان البكاء جوهری ، ریاض البكاء شیرازی ، جواهر الإیقان دربندی ، مجالس المتّقین برغانی ، مرقاة الإیقان گنجوی ، سرّ الشهاده طباطبایی دیا و بحر المصائب تبریزی) - که همگی تقریباً هم دوره الإیقاد هستند - نیز دیده می‌شود . ۳. تسلیة المجالس : ج ۲ ص ۹۳ .

برخی شامی‌ها به من خبر دادند که برای خانم رقیه ، دختر امام علی - کَرَم الله وجهه - در دمشق شام ، آرامگاهی هست که زمانی به دیوارهای قبرش آسیب وارد شد . شامی‌ها قصد داشتند که جنازه را از داخل قبر ، بیرون بیاورند تا آن را بازسازی کنند ؛ اما کسی به خاطر هیبت آن خانم ، جرئت نکرد وارد قبر شود ، تا این که شخصی از خاندان اهل بیت به نام سَید فرزند مرتضی ، وارد قبر شد و پارچه‌ای روی آن انداخت و جنازه را در پارچه پیچید و آن را بیرون آورد و همگان دیدند که دختر کوچک نابالغی است . این مطلب را به یکی از بزرگان گفتم . او نیز به نقل از برخی مشایخ خود ، آن را برایم روایت کرد ۱ .

در این گزارش ، نام صاحب مزار ، رقیه بنت علی علیه السلام آمده و نخستین گزارشی است که به موضوع آسیب دیدن قبر ، اشاره کرده است

۳ / ۳ . گزارش «منتخب التواریخ»

در نیمه اوّل قرن چهاردهم ، شیخ محمّد هاشم خراسانی (م ۱۳۵۲ ق) در کتاب فارسی منتخب التواریخ ، ۲ ضمن این که مزار را متعلّق به رقیه بنت الحسین علیه السلام معرفی نموده ، داستان آسیب دیدن قبر را با تفصیل بیشتری نقل می‌کند . متن گزارش او ، چنین است:

و عالم جلیل ، شیخ محمّد علی شامی - که از جمله علما و محصّلین نجف اشرف است - ، به حقیر فرمود که جدّ اُمّی بلا واسطه من ، جناب آقا سَید ابراهیم دمشقی که نسبش منتهی می‌شود به سَید مرتضی علم الهدی و سنّ شریفش علاوه بر نود بود و بسیار شریف و محترم بود ، سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند . شبی دختر بزرگشان در خواب دید جناب رقیه بنت الحسین علیه السلام را که فرمود : «به پدرت بگو به والی بگویند : آب افتاده میان قبر و لحد من ، و بدن من ، در اذیت است . بگو بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر کند» .

دخترش به سَید ، عرض کرد . سَید ، از ترس حضرات اهل تسنّن ، به خواب ، اثری مترتب ننمود . شب دوم ، دختر وسطی سَید ، همین خواب را دید . باز به پدر گفت . ترتیب اثری نداد . شب سوم ، دختر صغرای سَید ، همین خواب را دید و به پدر گفت . ایضاً ترتیب اثری نداد . شب چهارم ، خود سَید ، مخدّره رقیه را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند که : «چرا والی را خبردار نکردی؟» .

سید، بیدار شد. صبح رفت نزد والی شام و خوابش را به والی شام نقل کرد.

والی، امر کرد علما و صلحای شام از سنی و شیعه بروند و غسل کنند و لباس‌های نظیف در ۱. نور الأبصار: ص ۱۹۵. ۲. تاریخ پایان تألیف این کتاب، ۱۳۴۹ قمری است. بر کنند. به دست هر کس قفل درب حرم مقدسه باز شد، همان کس برود و قبر مقدسه او را نبش کند و جسد مطهره را بیرون بیاورد تا قبر مطهر را تعمیر کند. بزرگان و صلحا از شیعه و سنی، در کمال ادب غسل کردند و لباس نظیف در بر کردند. قفل به دست هیچ یک باز نشد، مگر به دست مرحوم سید. بعد که مشرف میان حرم شدند، معول ۱ هیچ یک به زمین اثر نکرد، مگر معول سید ابراهیم. بعد، حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند. دیدند بدن نازنین مخدّره، میان لحد و کفن آن مخدّره مکرّمه، صحیح و سالم است؛ لیکن آب زیادی میان لحد جمع شده. پس سید، بدن شریف مخدّره را از میان لحد، بیرون آورد و روی زانوی خود نهاد و سه روز همین قسم، بالای زانوی خود نگه داشت و متصل گریه می کرد تا آن که لحد مخدّره را از بنیاد، تعمیر کردند. اوقات نماز که می شد، سید، بدن مخدّره را بر بالای شیء نظیفی می گذاشت. بعد از فراغ، باز بر می داشت و بر زانو می نهاد تا آن که از تعمیر قبر و لحد، فارغ شدند. سید، بدن مخدّره را دفن کرد و از معجزه این مخدّره در این سه روز، سید، نه محتاج به غذا شد و نه محتاج به آب و نه محتاج به تجدید وضو. بعد که خواست مخدّره را دفن کند، سید دعا کرد خداوند، پسری به او مرحمت نماید. دعای سید، مستجاب شد و در این سنّ پیری، خداوند به او پسری مرحمت فرمود، مسما به سید مصطفی.

بعد، والی، تفصیل را به سلطان عبد الحمید نوشت. او هم تولیت زینبیه و مرقد شریف رقیه و مرقد شریف امّ کلثوم و سکنیه را به او واگذار نمود و فعلاً هم آقای حاجی سید عباس پسر آقا سید مصطفی پسر آقا سید ابراهیم سابق الذکر، متصدی تولیت این اماکن شریفه است. انتهی. و گویا این قضیه در حدود سنه هزار و دویست و هشتاد بوده است ۲.

با توجه به آنچه در این گزارش آمده که «بزرگان و علمای شیعه و سنی، شاهد ماجرا بوده‌اند»، نکته قابل تأمل، این است که با آن که انگیزه برای نقل و ثبت این گونه حوادث، فراوان است، هیچ کس جز متولیان حرم، این حادثه مهم را نقل نکرده ۳ و شخصیتی مانند سید محسن امین، با این که در منطقه حضور داشته، در گزارش خود، اشاره‌ای به این ماجرا ننموده

۱. معول: کلنگ. ۲. منتخب التواریخ: ص ۳۸۸. ۳. ضمناً در میان سلاطین عثمانی، دو نفر به این نام، سلطنت داشته‌اند: عبد الحمید اول (۱۱۸۷ - ۱۲۰۳ ق) و عبد الحمید دوم (۱۲۹۳ - ۱۳۲۷ ق) که هیچ کدام، دوران حکومتشان، با «حدود ۱۲۸۰» - که در متن منتخب التواریخ آمده - تطبیق ندارد.

و درباره این بارگاه، تنها نوشته است:

رقیه، دختر حسین علیه السلام، قبری به او منسوب است و مشهدی که در محله العماره دمشق، زیارتگاه است. خدا به درستی آن، آگاه‌تر است. میرزا علی اصغر خان [اتابک، امین السلطان]، وزیر اعظم ایران، به سال ۱۳۲۳ ق، آن را بازسازی کرده و در بالای در، تاریخ بازسازی را حک کرده‌اند که در آن، این اشعار آمده است:

مرتبه‌ای عالی است برای علی‌وزیر اعظم ایران که تجدید کننده است. و من، تاریخ بازسازی آن را که می‌درخشد [به ابجد] سرودم: «بقبر رقیه من آل احمد» ۱.

بنا بر این، بر پایه اسناد روایی و تاریخی نمی‌توان در باره موضوع این پژوهش، نظر قاطعی ارائه کرد؛ لیکن کراماتی که از این مزار نورانی دیده شده و می‌شود، مؤید اعتبار معنوی آن است و در هر حال، بی‌تردید، گرامیداشت این مکان منتسب به اهل بیت علیهم السلام، لازم است، هر چند با توجه به این که جزئیات مربوط به زندگی و وفات رقیه، در هیچ یک از منابع معتبر نیامده، ذکر

مصائب او را باید به مصادری مستند نمود که به آنها اشارت رفت و صحت و سقم مطالب را به عهده راوی نهاد. ۱. اعیان الشیعه: ج ۷ ص ۳۴.

بخش سوم: پیشگویی در باره شهادت امام حسین علیه السلام

فصل یکم: خبر دادن خدای سبحان از شهادت امام حسین علیه السلام

۱ / ۱ سرور شهیدان، از آغاز تاریخ تا پایان آن

پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه فاطمه علیها السلام، و حسین علیه السلام در دامانش بود که ناگهان گریست و به سجده افتاد و سپس فرمود: «ای فاطمه! ای دختر محمد! اکنون و در این خانه تو، [فرستاده خدای] والای والایان به بهترین صورت و نیکوترین هیئت برایم جلوه گر شد و [از طرف خداوند] به من گفت: "ای محمد! آیا حسین را دوست می‌داری." گفت: آری، ای خدای من! [حسین،] نور چشم و دسته گل و میوه دل و تخم چشمان من است. سپس [آن فرستاده] در حالی که دستش را بر سر حسین علیه السلام نهاده بود، ۱ [از قول خداوند] گفت: "ای محمد! قدم نورسیده مبارک! برکت‌ها، درودها و رحمت و رضایت من بر او و نکبت و لعنت و ناخشنودی و عذاب و رسوایی و مجازاتم برای هر که او را بکشد و با او مخالفت کند و دشمنی ورزد و بستیزد.

هان که او سرور شهیدان اولین و آخرین در دنیا و آخرت، و سرور جوانان بهشتی از میان همه مردم است، و پدرش از او هم برتر و بهتر است. به او سلام برسان و بشارتش ده که پرچم هدایت، و چراغ راه اولیای من، و نگاهبان و دیده‌بان من بر خلق من، و نگه‌دارنده علم من، و حجت من بر آسمانیان و زمینیان و ثقلین، یعنی جن و انس است." ۲ "بَيْنَمَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَجْرِهِ، إِذْ بَكَى وَخَرَّ سَاجِدًا، ثُمَّ قَالَ: يَا فَاطِمَةُ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ، إِنَّ الْعَلِيَّ الْأَعْلَى تَرَاى لِي فِي بَيْتِكَ هَذَا، فِي سَاعَتِي هَذِهِ، فِي أَحْسَنِ صُورَةٍ وَأَهْيَأْ هَيْئَةٍ، فَقَالَ لِي:

يَا مُحَمَّدُ، أَتُحِبُّ الْحُسَيْنَ؟ قُلْتُ: نَعَمْ يَا رَبِّ، قُرَّةُ عَيْنِي وَرِيحَانَتِي، وَثَمَرَةُ فُؤَادِي، وَجِلْدَةُ مَا بَيْنَ عَيْنَيْ.

فَقَالَ لِي: يَا مُحَمَّدُ - وَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ - بَوْرِكَ مِنْ مَوْلُودٍ، عَلَيْهِ بَرَكَاتِي وَصَلَوَاتِي وَرَحْمَتِي وَرِضْوَانِي؛ وَنَقِمَتِي وَلَعْنَتِي وَسَخَطِي وَعَذَابِي وَخِزْيِي وَنَكَالِي عَلَى مَنْ قَتَلَهُ وَنَاصَبَهُ وَنَاوَاهُ وَنَازَعَهُ.

أَمَّا إِنَّهُ سَيُيِّدُ الشُّهَدَاءَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَسَيُيِّدُ شَبَابَ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، وَأَبُوهُ أَفْضَلُ مِنْهُ وَخَيْرٌ، فَأَقْرَبُهُ السَّلَامَ، وَبَشَرُهُ بِأَنَّهُ رَأْيُهُ الْهُدَى، وَمَنَارُ أَوْلِيَائِي، وَحَفِظِي وَشَهِيدِي عَلَى خَلْقِي، وَخَازِنُ عِلْمِي، وَحُجَّتِي عَلَى أَهْلِ السَّمَاوَاتِ، وَأَهْلِ الْأَرْضِينَ، وَالثَّقَلَيْنِ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ (کامل الزیارات: ص ۱۴۷ ح ۱۷۴، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۳۸ ح ۲۹).

۱. علامه مجلسی می‌گوید: مُراد از والای والایان (العلی الاعلی) جبرئیل علیه السلام است و «جلوه گر شدن»، کنایه از نهایت تجلی علمی است و «نیکویی صورت»، کنایه از تجلی صفات کمال خداوند متعال برای اوست و «دست نهادن»، کنایه از سرازیر کردن رحمت است (بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۳۸).

الکافی - (به نقل از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام، از جابر، در حدیث لوح -): خدا را گواه می‌گیرم که من دیدم چنین نوشته شده است: «... و حسین را خزانه‌دار وحیم قرار دادم و با شهادت، او را گرامی داشتم و سرانجامش را به سعادت رساندم که او برترین شهیدان است و بالاترین درجه آنان را دارد. کلمه کاملم را همراه او کردم و حجت

رسایم را نزد او نهادم». ۱. فَأَشْهَدُ بِاللَّهِ أَنِّي هَكَذَا رَأَيْتُهُ مَكْتُوبًا: ... وَجَعَلْتُ حُسَيْنًا خَازِنَ وَحْيِي، وَأَكْرَمْتُهُ بِالشَّهَادَةِ، وَخَتَمْتُ لَهُ بِالسَّعَادَةِ، فَهُوَ أَفْضَلُ مَنْ اسْتُشْهِدَ، وَأَرْفَعُ الشُّهَدَاءَ دَرَجَةً، جَعَلْتُ كَلِمَتِي الثَّامَّةَ مَعَهُ، وَحُجَّتِي الْبَالِغَةَ عِنْدَهُ (الكافی: ج ۱ ص ۵۲۷ ح ۳، کمال الدین: ص ۳۱۰ ح ۱۰۸).

۱ / ۲ او را در محاصره می‌کشند و فرزندان و همراهانش را نیز می‌کشند

کامل الزیارات (- به نقل از حماد بن عثمان، از امام صادق علیه السلام -) : شبی که پیامبر صلی الله علیه و آله را به آسمان بردند، به او گفته شد : خداوند - تبارک و تعالی - تو را در سه چیز می‌آزماید تا شکیبایی‌ات را ببیند. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ای خدای من! در برابر امرت، تسلیم هستم و جز به نیروی تو، مرا صبری نیست. آنها چیستند؟». به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته شد: نخستین آنها، گرسنگی و مقدم داشتن نیازمندان بر خود و خانواده‌ات است. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ای خدای من! پذیرفتم و راضی و تسلیم شدم و توفیق و صبر، از توست». [گفته شد:] دومین چیز [که باید بر آن صبر کنی]، تکذیب شدن و هراس شدید و جانبازی‌ات در جنگ با مال و جان در برابر کافران است و [نیز] صبر بر آزاری است که از آنان (کافران) و منافقان به تو می‌رسد و نیز درد و زخم جنگ. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ای خدای من! پذیرفتم و راضی و تسلیم شدم و توفیق و صبر، از توست». [گفته شد:] و سومین چیز، [صبر بر] کشتارهایی است که خاندانت پس از تو با آن رو به رو می‌شوند. برادرت علی، از اُمت دشنام و زورگویی و سرزنش و ناکامی و انکار و ستم می‌بیند و در پایان هم کشته می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ای خدای من! پذیرفتم و خشنود شدم و توفیق و صبر، از توست». [گفته شد:] و دخترت، بر او ستم می‌شود و محروم می‌گردد و حقّی را که تو برایش قرار داده‌ای، از او غاصبانه می‌گیرند و او را در حال بارداری می‌زنند و بر او و حریم و خانه‌اش بدون اجازه در می‌آیند و سستی و تحقیر و خواری به او می‌رسد و جلوگیرنده‌ای نمی‌یابد و بر اثر زده شدن، آنچه در شکم دارد، سقط می‌کند و از همان زدن نیز از دنیا می‌رود. پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: «ما از خدا هستیم و به سوی او باز می‌گردیم. ای خدای من! پذیرفتم و تسلیم شدم و توفیق و صبر، از توست».

[گفته شد:] و فاطمه از برادرت (علی)، دو پسر دارد که یکی از آن دو را به نیرنگ و خیانت می‌کشند و اموالش را به غارت می‌برند و نیزه‌اش می‌زنند و اینها را اُمت انجام می‌دهند.

پیامبر گفت: «ای خدای من! پذیرفتم و تسلیم هستم. ما از آن خداییم و به سوی او باز می‌گردیم و توفیق و صبر، از توست». [گفته شد:] و اُمت پسر دیگر فاطمه را به جهاد می‌خوانند و آن گاه او را محاصره می‌کنند و می‌کشند و فرزندان و هر کس از خاندانش را که همراه اوست، می‌کشند و حرمش را غارت می‌کنند. او از من کمک می‌جوید؛ اما قضای حتمی من، در شهادت او و همراهیان اوست و کشته شدنش حجت بر همه ساکنان سراسر زمین است. آسمانیان و زمینیان از سر بی‌تابی بر او می‌گیرند و نیز فرشتگانی که به یاری‌اش نرسیده‌اند. سپس از صُلب او، پسری می‌آید که با او تو را یاری می‌دهم و مثال (تصویر) او نزد من زیر عرش است... ۱۰. لَمَّا أُسْرِیَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى السَّمَاءِ قِيلَ لَهُ: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَخْتَبِرُكَ فِي ثَلَاثٍ لِنَظَرِ كَيْفَ صَبْرِكَ.

قَالَ: أَسِئَلُكَ يَا رَبِّ، وَلَا قُوَّةَ لِي عَلَى الصَّبْرِ إِلَّا بِكَ، فَمَا هُنَّ؟ قِيلَ لَهُ: أَوَّلُهُنَّ: الْجُوعُ وَالْأَثَرُ عَلَى نَفْسِكَ وَعَلَى أَهْلِكَ لِأَهْلِ الْحَاجَةِ.

قَالَ: قَبِلْتُ يَا رَبِّ، وَرَضِيتُ وَسَلَّمْتُ، وَمِنْكَ التَّوْفِيقُ وَالصَّبْرُ.

وَأَمَّا الثَّانِيَةُ: فَالْتَكْذِيبُ وَالْخَوْفُ الشَّدِيدُ، وَيَذْلُكَ مُهْجَتَكَ فِي مُحَارَبَةِ أَهْلِ الْكُفْرِ بِمَالِكَ وَنَفْسِكَ، وَالصَّبْرُ عَلَى مَا يُصِيبُكَ مِنْهُمْ مِنَ الْأَذَى وَمِنْ أَهْلِ النِّفَاقِ، وَالْأَلَمُ فِي الْحَرْبِ وَالْجِرَاحِ.

قَالَ: قَبِلْتُ يَا رَبِّ، وَرَضِيتُ وَسَلَّمْتُ، وَمِنْكَ التَّوْفِيقُ وَالصَّبْرُ.

وَأَمَّا الثَّالِثَةُ: فَمَا يَلْقَى أَهْلُ بَيْتِكَ مِنْ بَعْدِكَ مِنَ الْقَتْلِ، أَمَا أَخُوكَ عَلِيُّ فَيَلْقَى مِنْ أُمَّتِكَ الشَّتْمَ وَالتَّعْنِيفَ وَالتَّوْبِيخَ وَالْحِرْمَانَ وَالْجَحْدَ وَالظُّلْمَ، وَآخِرُ ذَلِكَ الْقَتْلُ.

فَقَالَ: يَا رَبِّ، قَبِلْتُ وَرَضِيتُ، وَمِنْكَ التَّوْفِيقُ وَالصَّبْرُ.

وَأَمَّا ابْنَتُكَ فَتَظْلَمُ وَتُحْرَمُ، وَيُؤْخَذُ حَقُّهَا غَضَبًا الَّذِي تَجْعَلُهُ لَهَا، وَتُضْرَبُ وَهِيَ حَامِلٌ، وَيُدْخَلُ عَلَيْهَا وَعَلَى حَرِيمِهَا وَمَنْزِلِهَا بِغَيْرِ إِذْنٍ، ثُمَّ يَمَسُّهَا هَوَانٌ وَذُلٌّ، ثُمَّ لَا تَجِدُ مَا نِعَاً، وَتَطْرُحُ مَا فِي بَطْنِهَا مِنَ الضَّرْبِ، وَتَمُوتُ مِنْ ذَلِكَ الضَّرْبِ.

قَالَ: إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، قَبِلْتُ يَا رَبِّ وَسَلَّمْتُ، وَمِنْكَ التَّوْفِيقُ وَالصَّبْرُ.

وَيَكُونُ لَهَا مِنْ أَخِيكَ ابْنَانِ، يُقْتَلُ أَحَدُهُمَا غَدْرًا وَيُسَلَبُ وَيُطْعَنُ، تَفْعَلُ بِهِ ذَلِكَ أُمَّتُكَ.

قَالَ: يَا رَبِّ، قَبِلْتُ وَسَلَّمْتُ، إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، وَمِنْكَ التَّوْفِيقُ وَالصَّبْرُ.

وَأَمَّا ابْنُهَا الْآخَرُ فَتَدْعُوهُ أُمَّتُكَ لِلْجِهَادِ، ثُمَّ يَقْتُلُونَهُ صَبْرًا، وَيَقْتُلُونَ وَلَدَهُ وَمَنْ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، ثُمَّ يَسْلُبُونَ حَرَمَهُ، فَيَسْتَعِينُ بِي وَقَدْ مَضَى الْقَضَاءُ مَنَى فِيهِ بِالشَّهَادَةِ لَهُ وَلِمَنْ مَعَهُ، وَيَكُونُ قَتْلُهُ حُجَّةً عَلَى مَنْ بَيْنَ قُطْرَيْهَا، فَيَبْكِيهِ أَهْلُ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلُ الْأَرْضِينَ جَزَعًا عَلَيْهِ، وَتَبْكِيهِ مَلَائِكَةُ لَمْ يُدْرِكُوا نُصْرَتَهُ.

ثُمَّ أُخْرِجَ مِنْ صُلْبِهِ ذَكَرًا، بِهِ أَنْصُرُكَ، وَإِنَّ شَبَحَهُ عِنْدِي تَحْتَ الْعَرْشِ ... (کامل الزیارات: ص ۵۴۸ ح ۸۴۰، بحار الأنوار: ج ۲۸ ص ۶۱ ح ۲۴)

۱ / ۳ خاکی که بر آن، شهید می‌شود

الأمالی، طوسی (- به نقل از سیدیر، از امام باقر علیه السلام -): جبرئیل آمد و خاکی را که حسین علیه السلام بر آن شهید می‌شود، برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. آن خاک، نزد ماست ۱. إِنَّ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالثَّرْبَةِ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَهِيَ عِنْدَنَا (الأمالی، طوسی: ص ۳۱۶ ح ۶۴۰، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۳۱ ح ۲).

۱ / ۴ شهادت او، نوشته شده (حتمی) است

تاریخ دمشق (- به نقل از محمد بن صالح -): پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که جبرئیل علیه السلام به او خبر داد که امتش به زودی حسین بن علی علیه السلام را می‌کشند، فرمود: «ای جبرئیل! آیا در باره آن [با خداوند،] گفتگو نکنم؟». گفت: نه؛ زیرا موضوعی (رُخدادی) است که خداوند، آن را نوشته [و حتمی ساخته] است ۲. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ أَخْبَرَهُ جَبْرِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ أُمَّتَهُ سَيَقْتُلُ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا جَبْرِيْلُ، أَفَلَا أُرَاجِعُ فِيهِ؟ قَالَ: لَا، لِأَنَّهُ أَمْرٌ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۹۷ ح ۳۵۳۹؛ شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۴۲ ح ۱۰۸۵).

۱ / ۵ دعوت به شکیبایی

کامل الزیارات (- به نقل از سعید بن یسار، یا غیر او -): شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هنگامی که جبرئیل، خبر شهادت حسین علیه السلام را بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آورد، پیامبر صلی الله علیه و آله دست علی علیه السلام را گرفت و

مدتی طولانی از روز را با او خلوت کرد و گریه بر آنها غلبه کرد و جدا نگشتند تا آن که جبرئیل - یا فرمود: فرستاده خدای جهانیان - بر آنها فرود آمد و به آن دو گفت: خدایتان سلام می‌رساند و می‌فرماید: "تصمیم حتمی من، شکیب ورزیدن شماست." پس آن دو، شکیب ورزیدند. ۱۰. سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ [الصَّادِقَ] عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَمَّا أَنْ هَبَطَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَخَذَ يَدِيَّ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَخَلَا بِهِ مَلِيًّا مِنَ النَّهَارِ، فَغَلَبَتْهُمَا الْعَبْرَةُ، فَلَمْ يَنْفَرَقَا حَتَّى هَبِطَ عَلَيْهِمَا جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَوْ قَالَ: رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ - فَقَالَ لَهُمَا: رَبُّكُمَا يُقَرِّئُكُمَا السَّلَامَ، وَيَقُولُ: قَدْ عَزَمْتُ عَلَيْكُمَا لَمَّا صَبَرْتُمَا، قَالَ: فَصَبِرَا (کامل الزیارات: ص ۱۲۱ ح ۱۳۲، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۳۱ ح ۱۵).

فصل دوم: پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله در باره شهادت امام حسین علیه السلام

۲ / ۱ پیشگویی درباره شهادت او، هنگام تولدش

الأمالی، صدوق (- به نقل از صفیه دختر عبد المطلب -): هنگامی که حسین علیه السلام از شکم مادرش زاده شد، او را به پیامبر صلی الله علیه و آله دادم و پیامبر صلی الله علیه و آله زبانش را در دهان او نهاد و حسین علیه السلام زبان پیامبر خدا را مکید و من گمان می‌کردم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جز شیر یا عسل به او نخوراند. حسین علیه السلام بول کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله میان چشمانش را بوسید. سپس او را به من داد و در حالی که می‌گریست، فرمود: «ای پسرکم! خدا کسانی را که کشنده تو هستند، بکشد!» و سه بار، این را فرمود. گفتم: پدر و مادرم به فدایت! چه کسی او را می‌کشد؟

فرمود: «بازماندگان دسته متجاوز، از بنی امیه. خدا آنان را لعنت کند!» ۱. لَمَّا سَقَطَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَطْنِ أُمِّهِ، فَدَفَعَتْهُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَوَضَعَ النَّبِيُّ لِسَانَهُ فِيهِ، وَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى لِسَانِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَمُصُّهُ، فَمَا كُنْتُ أَحْسَبُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَغْذُوهُ إِلَّا لَبَنًا أَوْ عَسَلًا.

قَالَتْ: فَبَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَبَّلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، ثُمَّ دَفَعَهُ إِلَيَّ وَهُوَ يَبْكِي، وَيَقُولُ: لَعَنَ اللَّهُ قَوْمًا هُمْ قَاتِلُوكَ يَا بَنِي. يَقُولُهَا ثَلَاثًا.

قَالَتْ: فَقُلْتُ: فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي، وَمَنْ يَقْتُلُهُ؟ قَالَ: بَقِيَّةُ الْفِتْنَةِ الْبَاغِيَّةِ مِنْ بَنِي أُمِّيَّةَ، لَعَنَهُمُ اللَّهُ! (الأمالی، صدوق: ص ۱۹۹ ح ۲۱۲، روضه الواعظین: ص ۱۷۲). ۳۶. المناقب، کوفی (- به نقل از ابن عباس -): هنگامی که حسین بن علی - که دروهای خدا بر آن دو باد - متولد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله بر قابله او، صفیه دختر عبد المطلب، وارد شد و فرمود: «ای عمه! فرزندانم را به من بده».

صفیه گفت: پدران و مادران [ما] فدایت! چگونه او را به تو بدهم، در حالی که هنوز او را پاکیزه نکرده‌ام؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «سوگند به آن که جان محمد به دست اوست، خداوند، او را از بالای عرشش پاکیزه کرده است» و سپس کف دستانش را پیش آورد و من، حسین علیه السلام را به او دادم. پیامبر صلی الله علیه و آله با سر بر روی او خم شد و کره چشم‌ها و گونه‌هایش را بوسید و زبانش را مکید، گویی که عسل یا شیر می‌مکد. سپس مدتی طولانی گریست و چون به حال طبیعی باز گشت، فرمود: «خدا بکشد کسانی را که تو را می‌کشند!».

صفیه گفت: حبیب من، محمد! چه کسی خاندان پیامبر خدا را می‌کشد؟ فرمود: «ای عمه! گروه متجاوز از بنی امیه، او را می‌کشند» ۱. لَمَّا كَانَ مَوْلِدُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا، وَكَانَتْ قَابِلَتُهُ صَفِيَّةُ بِنْتُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: يَا عَمَّةُ، نَاوِلِينِي وَلَدِي. قَالَتْ: فِدَاكَ الْآبَاءُ وَالْأُمَّهَاتُ، كَيْفَ

أَنَاوُلُكَهُ وَلَمْ أَطْهَرُهُ بَعْدُ ؟

قَالَ : وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ ، لَقَدْ طَهَرَهُ اللَّهُ مِنْ عَلَا عَرْشِهِ ، فَمَدَّ يَدَيْهِ وَكَفَّيْهِ ، فَأَوَّلَتْهُ إِيَّاهُ ، فَطَاطَا عَلَيْهِ بِرَأْسِهِ يُقْبِلُ مُقْلَتِيهِ وَخَدَّيْهِ ، وَيَمْجُجُ لِسَانَهُ كَأَنَّمَا يَمْجُجُ عَسَلًا أَوْ لَبَنًا ، ثُمَّ بَكَى طَوِيلًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ : قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا يَقْتُلُونَكَ !
قَالَتْ صَفِيَّةُ : فَقُلْتُ : حَبِيبِي مُحَمَّدٌ ، مَنْ يَقْتُلُ عِتْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؟

قَالَ : يَا عَمَّةُ ، تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ مِنْ بَنَى أُمِّيَّةَ (المناقب ، كوفی : ج ۲ ص ۲۳۴ ح ۶۹۹) . ۲۰ - ۳۷. عیون أخبار الرضا علیه السلام (- به سندش ، از امام زین العابدین علیه السلام ، از اسماء بنت عمیس) : ... یک سال از تولد حسن علیه السلام گذشته بود که حسین علیه السلام به دنیا آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و فرمود: «ای اسماء! پسر مرا بیاور» .

من او را در پارچه سفیدی به ایشان دادم و پیامبر صلی الله علیه و آله در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه گفت و او را در دامانش نهاد و گریست.

گفت [م] : پدر و مادرم فدایت باد! چرا می گریی؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «بر این پسر می گریم» .

گفتم: ای پیامبر خدا! او که تازه به دنیا آمده است!

فرمود: «گروه متجاوزان ، او را پس از من می کشند . خدا ، شفاعت مرا نصیبشان نکند!» و سپس فرمود: «ای اسماء! این را به فاطمه مگو که تازه او را زاده است» . ۳. ... فَلَمَّا كَانَ بَعْدَ حَوْلِ وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَجَاءَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَالَ : يَا أَسْمَاءُ ، هَلُمِّي ابْنِي ، فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ فِي خِرْقَةٍ بَيْضَاءَ ، فَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ الْيَمْنَى ، وَأَقَامَ فِي الْيُسْرَى ، وَوَضَعَهُ فِي حِجْرِهِ ، فَبَكَى .

فَقَالَتْ أَسْمَاءُ : يَا أَبَتِي أَنْتَ وَأُمِّي ، مِمَّ بُكَاءُكَ ؟

قَالَ : عَلَى ابْنِي هَذَا . قُلْتُ : إِنَّهُ وَلَدُ السَّاعَةِ يَا رَسُولَ اللَّهِ !

فَقَالَ : تَقْتُلُهُ الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ مِنْ بَعْدِي لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي . ثُمَّ قَالَ : يَا أَسْمَاءُ ، لَا تُخْبِرِي فَاطِمَةَ بِهَذَا ؛ فَإِنَّهَا قَرِيبَةُ عَهْدٍ بَوْلَادَتِهِ (عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج ۲ ص ۲۶ ح ۵ ، صحیفه الإمام الرضا علیه السلام : ص ۲۴۱ ح ۱۴۶)

۱. همان گونه که در

جای دیگر گفته‌ایم ، «اسماء بنت عمیس» در این جا درست نمی‌نماید ؛ بلکه سلمی همسر ابو رافع ، درست به نظر می‌رسد . در این باره ، ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱ ص ۱۵۶ (بخش یکم / فصل یکم / سخنی در باره حضور اسماء بنت عمیس ، هنگام ولادت امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام) .

الأمالی ، طوسی (-)

به سندش ، از امام زین العابدین علیه السلام ، از اسماء بنت عمیس (-) : هنگامی که فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را به دنیا آورد ، او را از وی گرفتم . پیامبر صلی الله علیه و آله نزد من آمد و فرمود: «ای اسماء! پسر مرا به من بده» .

او را در پارچه سفیدی به ایشان دادم و پیامبر صلی الله علیه و آله با او همان کرد که با حسن علیه السلام کرده بود.

پیامبر صلی الله علیه و آله گریست و سپس فرمود: «تو ماجرای خواهی داشت . خدایا! قاتل او (حسین) را لعنت کن! این را به فاطمه مگو» . ۱. لَمَّا وَلَدَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَفْسُهَا بِهِ ، فَجَاءَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ : هَلُمِّي ابْنِي يَا أَسْمَاءُ ، فَدَفَعْتُهُ إِلَيْهِ فِي خِرْقَةٍ بَيْضَاءَ ، فَفَعَلَ بِهِ كَمَا فَعَلَ بِالْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

قَالَتْ : وَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّهُ سَيَكُونُ لَكَ حَدِيثٌ ، اللَّهُمَّ الْعَن قَاتِلَهُ ! لَا تُعَلِّمِي فَاطِمَةَ بِذَلِكَ (الأمالی ، طوسی : ص ۳۶۷ ح ۷۸۱ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۲۵۰ ح ۱) . ر. ک : ص ۱۳۴ (بخش یکم / فصل یکم : تولد) .

الملهوف: هنگامی که امام حسین علیه السلام یک سالش تمام شد، دوازده فرشته بر پیامبر خدا فرود آمدند . . . که صورتشان [برافروخته و] قرمز و چشمانشان گریان بود و بال‌های خود را گسترده بودند و می‌گفتند: ای محمد! به زودی بر سر حسین، فرزند فاطمه، آن خواهد آمد که قابیل بر سر هابیل آورد و پاداش هابیل را به او خواهند داد و مانند گناه و مجازات قابیل بر سر قاتل او خواهد آمد. و در آسمان‌ها، فرشته مقرب می‌ماند، جز آن که همگی بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود می‌آیند و به او سلام می‌کنند و عزای حسین علیه السلام را به او تسلیت می‌گویند و پاداش اعطایی به حسین علیه السلام را به او خبر می‌دهند و تربت او را به وی عرضه می‌کنند و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «خدایا! هر کس او را وا گذاشت، وا بگذارش و هر کس او را کشت، بکشش و از آنچه می‌طلب، بی‌بهره‌اش بگذار». ۲۰ لَمَّا أَتَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَوْلِدِهِ سَنَةً كَامِلَةً هَبَطَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اثْنَا عَشَرَ مَلَكًا ... مُحَمَّرَةً وَجُوهُهُمْ ، بَاكِئَةً عُيُونُهُمْ ، قَدْ نَشَرُوا أَجْنَحَتَهُمْ وَهُمْ يَقُولُونَ ، يَا مُحَمَّدُ سَيَنْزِلُ بِوَلَدِكَ الْحُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ مَا نَزَلَ بِهَابِيلَ مِنْ قَابِيلَ ، وَسَيُعْطَى مِثْلَ أَجْرِ هَابِيلَ ، وَيُحْمَلُ عَلَى قَاتِلِهِ مِثْلُ وَزْرِ قَابِيلَ . وَلَمْ يَبْقَ فِي السَّمَاوَاتِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ إِلَّا وَنَزَلَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كُلُّ يَوْمٍ يَقْرَأُ السَّلَامَ ، وَيُعْزِيهِ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، وَيُخْبِرُهُ بِثَوَابِ مَا يُعْطَى ، وَيَعْرِضُ عَلَيْهِ تَرْبَتَهُ ، وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : اللَّهُمَّ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ ، وَاقْتُلْ مَنْ قَتَلَهُ ، وَلَا تُمَتِّعْهُ بِمَا طَلَبَهُ ! (الملهوف : ص ۹۲ ؛ مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی : ج ۱ ص ۱۶۳) .

۲ / ۳ پیشگویی درباره شهادتش ، در دو سالگی او

الفتوح (- به نقل از مسور بن مخزومه -) : هنگامی که حسین علیه السلام دو سالش کامل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله عازم یکی از سفرهایش شد و در جایی از راه ایستاد و کلمه استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) بر زبان راند و چشمانش اشکبار شد و چون علت را پرسیدند، فرمود: «این ، جبرئیل است که از سرزمین کنار فرات به نام کربلا برایم خبر آورده که فرزندم حسین ، پسر فاطمه ، در آن جا کشته می‌شود» .

گفته شد: ای پیامبر خدا! چه کسی او را می‌کشد؟

فرمود: «مردی به نام یزید ، که خدا به عمرش برکت ندهد! گویی جایگاه به خاک افتادن و به خاک سپردنش را و سرش را که به هدیه آورده‌اند، می‌بینم . به خدا سوگند ، هیچ کس به سر فرزندم حسین نمی‌نگرد و شادی نمی‌کند، جز آن که خداوند ، دل و زبان‌ش را دو گونه می‌کند» .

پیامبر صلی الله علیه و آله از آن سفر، اندوهناک باز گشت و سپس از منبر ، بالا رفت و خطبه خواند و اندرز داد، در حالی که حسین علیه السلام و حسن علیه السلام ، پیش رویش بودند.

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از خطبه‌اش فارغ شد، دست راستش را بر سر حسن علیه السلام و دست چپش را بر سر حسین علیه السلام نهاد و آن گاه سرش را به سوی آسمان بالا برد و گفت: «خدایا! من ، محمد، بنده و پیامبرت هستم و این دو ، پاکان خاندانم و برگزیدگان نسل و تبارم‌اند و کسانی هستند که به جای خود در میان امت می‌نهم . خدایا! جبرئیل به من خبر داده که این فرزندم ، کشته و وانهاده می‌شود . خدایا! به خاطر کشته شدنش، برکتش بده و او را از سروران شهیدان قرار ده ، که تو بر هر کاری توانایی . خدایا! کشنده و واگذارنده او را برکت نده!» .

مردم در مسجد ، صدا به گریه بلند کردند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آیا می‌گیرید و او را یاری نمی‌دهید؟! خدایا! تو خود ، ولی و یاور او باش» .

ابن عباس می‌گوید: سپس پیامبر صلی الله علیه و آله با رنگی دگرگون و سرخ و برافروخته باز گشت و در حالی که از چشمانش

اشک می‌ریخت ، خطبه‌ای رسا و کوتاه خواند و سپس فرمود: «ای مردم! من دو چیز گران‌سنگ در میان شما بر جای می‌نهم : کتاب خدا و خاندان و تبارم و موجب آرامشم پس از مرگ و میوه‌ام (میوه دلم) را . این دو ، هرگز از هم جدا نمی‌شوند تا در حوض [کوثر] بر من در آیند. هان که من در این باره چیزی از شما نمی‌خواهم ، جز این که خدایم امر کرده که دوستی ورزیدن با خویشانم را از شما بخواهم. پس بنگرید که فردا مرا بر کناره حوض ، با دشمنی خاندانم و ستم به ایشان ببینید! هان که روز قیامت ، از این اُمت ، سه [گروه با] پرچم بر من در می‌آیند: پرچمی سیاه و تاریک - که فرشتگان از آن ، بی‌تاب می‌شوند - و نزد من می‌ایستند و من می‌گویم: شما چه کسانی هستید؟

آنان مرا فراموش می‌کنند و می‌گویند: ما یکتاپرستان از عرب هستیم.

من می‌گویم: من ، احمد ، پیامبر عرب و عجم هستم . و آنان می‌گویند: ما از اُمت تو هستیم، ای احمد!

من به آنان می‌گویم: پس از من ، با خانواده و خاندان و کتاب خدایم چگونه رفتار کردید؟

آنان می‌گویند: کتاب را که تباه و پاره پاره کردیم و در باره خاندانت کوشیدیم تا آنان را از روی زمین ، محو کنیم .

من از آنان روی می‌گردانم و آب‌نوشیده و تشنه و سیاه‌روی ، از حوض ، بیرون می‌روند ...» ۱. لَمَّا أَتَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ مَوْلِدِهِ سَيِّئَتَانِ كَامِلَتَانِ ، خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي سَفَرٍ لَهُ ، فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ وَقَفَ ، فَاسْتَرْجَعَ وَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ ، فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ : هَذَا جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخْبِرُنِي عَنْ أَرْضِ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ ، يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ ، يُقْتَلُ بِهَا وَلَدِي الْحُسَيْنُ ابْنُ فَاطِمَةَ . فَقِيلَ : مَنْ يَقْتُلُهُ - يَا رَسُولَ اللَّهِ - ؟ فَقَالَ : رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ : يَزِيدُ ، لَا بَارَكَ اللَّهُ لَهُ فِي نَفْسِهِ ! وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَصْرَعِهِ وَمَدْفَنِهِ بِهَا ، وَقَدْ أَهْدَى بِرَأْسِهِ ، وَوَاللَّهِ ، مَا يَنْظُرُ أَحَدٌ إِلَى رَأْسِ وَلَدِي الْحُسَيْنِ فَيَفْرَحُ ، إِلَّا خَالَفَ اللَّهُ بَيْنَ قَلْبِهِ وَلِسَانِهِ .

قَالَ : ثُمَّ رَجَعَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ سَفَرِهِ ذَلِكَ مَغْمُومًا ، ثُمَّ صَعِدَ الْمِئْبَرِ ، فَخَطَبَ وَوَعظَ ، وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيْهِ مَعَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

قَالَ : فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ خُطْبَتِهِ ، وَضَعَ يَدَهُ الْيُمْنَى عَلَى رَأْسِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَالْيُسْرَى عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ ، فَقَالَ :

اللَّهُمَّ إِنِّي مُحَمَّدٌ عَبْدُكَ وَنَبِيِّكَ ، وَهَذَا أَطَايِبُ عَتَرَتِي ، وَخِيَارُ ذُرِّيَّتِي وَأَرْوَمَتِي ، وَمَنْ أُخَلِّفُهُمْ فِي أُمْتِي ، اللَّهُمَّ وَقَدْ أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ بِأَنْ وَلَدِي هَذَا مَقْتُولٌ مَخْذُولٌ ، اللَّهُمَّ فَبَارِكْ لَهُ فِي قَتْلِهِ ، وَاجْعَلْهُ مِنْ سَادَاتِ الشُّهَدَاءِ ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ، اللَّهُمَّ وَلَا تُبَارِكْ فِي قَاتِلِهِ وَخَاذِلِهِ !

قَالَ : وَضَعَ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ بِالْبُكَاءِ .

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَتَبْكُونَ وَلَا تَنْصُرُونَهُ ؟ اللَّهُمَّ فَكُنْ أَنْتَ لَهُ وَلِيًّا وَنَاصِرًا .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : ثُمَّ رَجَعَ وَهُوَ مُتَغَيِّرُ اللَّوْنِ ، مُحَمَّرُ الْوَجْهِ ، فَخَطَبَ خُطْبَةً بَلِيغَةً مَوْجِزَةً وَعَيْنَاهُ يَهْمِلَانِ دُمُوعًا .

ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنِّي قَدْ خَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ ؛ كِتَابَ اللَّهِ وَعَتَرَتِي وَأَرْوَمَتِي ، وَمَرَاحِ مِمَاتِي وَتَمَرَتِي ، وَلَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ .

أَلَا وَإِنِّي [لَا] أَسْأَلُكُمْ فِي ذَلِكَ إِلَّا مَا أَمَرَنِي رَبِّي أَنْ أَسْأَلَكُمْ الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى ، فَانْظُرُوا أَنْ لَا تَلْقَوْنِي غَدًا عَلَى الْحَوْضِ وَقَدْ أَبْغَضْتُمْ عَتَرَتِي وَظَلَمْتُمُوهُمْ ، أَلَا وَإِنَّهُ سَيَبْرُدُ عَلَيَّ فِي الْقِيَامَةِ ثَلَاثُ رَايَاتٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ : رَايَةُ سُودَاءٍ مُظْلِمَةٍ ، قَدْ فَرِزَتْ لَهَا الْمَلَائِكَةُ ، فَتَقِفُ عَلَيَّ ، فَأَقُولُ : مَنْ أَنْتُمْ ؟ فَيَنْسَوْنَ ذِكْرِي ، وَيَقُولُونَ : نَحْنُ أَهْلُ التَّوْحِيدِ مِنَ الْعَرَبِ .

فَأَقُولُ : أَنَا أَحْمَدُ نَبِيِّ الْعَرَبِ وَالْعَجَمِ ، فَيَقُولُونَ : نَحْنُ مِنْ أُمَّتِكَ يَا أَحْمَدُ .

فَأَقُولُ لَهُمْ : كَيْفَ خَلَفْتُمُونِي مِنْ بَعْدِي فِي أَهْلِي وَعَتَرَتِي وَكِتَابِ رَبِّي ؟

فَيَقُولُونَ : أَمَّا الْكِتَابُ فَضَيَّعْنَا وَمَرَّقْنَا ، وَأَمَّا عَتَرَتُكَ فَحَرَصْنَا عَلَى أَنْ نُبَيِّدَهُمْ مِنْ جَدِيدِ الْأَرْضِ ؛ فَأَوْلَى عَنْهُمْ وَجْهِي ، فَيَصْدُرُونَ ظِمَاءً

عُطَاشِي، مُسَوِّدَةٌ وَجُوهُهُمْ ... (الفتوح: ج ۴ ص ۳۲۵؛ الملهوف: ص ۹۳).

۲ / ۴ پیشگویی درباره شهادت او، نزدیک و فاش

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی (- به نقل از ابن عباس -): پیامبر صلی الله علیه و آله چند روز پیش از وفاتش به سفر رفت و چون باز گشت، رنگش دگرگون و صورتش سرخ بود و با چشمانی اشکبار، خطبه‌ای رسا و کوتاه خواند و در آن فرمود: «ای مردم! من دو چیز گران‌سنگ، میان شما بر جای می‌نهم: کتاب خدا و خاندانم... هان که جبرئیل به من خبر داد که اَمتَم، فرزندم حسین را در سرزمین کرب و بلا می‌کشند! هان! لعنت ابدی خدا بر قاتل و واگذارنده‌اش!».

پیامبر صلی الله علیه و آله سپس از منبر فرود آمد و هیچ یک از مهاجران و انصار باقی نماند، جز آن که یقین کرد که حسین علیه السلام کشته می‌شود. ۱. خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ بِأَيَّامٍ يَسِيرَةٍ إِلَى سَفَرٍ لَهُ، ثُمَّ رَجَعَ وَهُوَ مُتَعَيِّرُ اللَّوْنِ، مُحَمَّرُ الْوَجْهِ، فَخَطَبَ خُطْبَةً بَلِيغَةً مُوجِزَةً، وَعَيْنَاهُ تَهْمِلَانِ دُمُوعًا.

قَالَ فِيهَا: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنِّي خَلَفْتُ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِترَتِي ...

أَلَا وَإِنَّ جَبْرَائِيلَ قَدْ أَخْبَرَنِي بِأَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُ وَلَدِي الْحُسَيْنَ بِأَرْضِ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ، أَلَا فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى قَاتِلِهِ وَخَاذِلِهِ آخِرَ الدَّهْرِ.

قال: ثُمَّ نَزَلَ عَنِ الْمِثْبَرِ، وَلَمْ يَبْقَ أَحَدٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ إِلَّا وَتَفَقَّنَ بِأَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَقْتُولٌ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۱۶۴، الفتوح: ج ۴ ص ۳۲۵). ۴۲. مِثْبَرُ الْأَحْزَانِ (- به نقل از ابن عباس -): پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که بیماری منجر به وفاتش شدت گرفت، حسین علیه السلام را به سینه‌اش چسباند و در همان حال که عرق احتضارش بر حسین علیه السلام می‌چکید، فرمود: «مرا با یزید، چه کار؟ خدا، برکتش ندهد! خدایا! یزید را لعنت کن!». سپس مدتی طولانی از هوش رفت و به هوش آمد و با چشمانی اشکبار، حسین علیه السلام را می‌بوسید و می‌فرمود: «هان! برای من و قاتل تو، پیش خدای عزوجل، ایستاندنی [برای دادخواهی] است!» ۲. ۳. لَمَّا اشْتَدَّ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَرَضُهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، وَقَدْ ضَمَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى صَدْرِهِ، يَسِيلُ مِنْ عَرْقِهِ عَلَيْهِ وَهُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ، وَيَقُولُ: مَا لِي وَلِيزِيدَ؟ لَا بَارَكَ اللَّهُ فِيهِ! اللَّهُمَّ الْعَنِ يَزِيدَ! ثُمَّ غَشِيَ عَلَيْهِ طَوِيلًا وَأَفَاقًا، وَجَعَلَ يُقَبِّلُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَيْنَاهُ تَذْرِفَانِ.

وَيَقُولُ: أَمَا إِنَّ لِي وَلِقَائِكَ مَقَامًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ (مِثْبَرُ الْأَحْزَانِ: ص ۲۲، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۶۶ ح ۲۴).

۱. ر. ک: ص ۲۰۴ (خداوند، یزید را برکت ندهد!).

الفتوح (- به نقل از ابن عباس -): نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - که در حال احتضار بود - حاضر شدم. حسین بن علی علیه السلام را به سینه‌اش چسبانده بود و می‌فرمود: «این، از پاکان تبار من و نورهای خاندان و برگزیدگان نسل من است. خدا به کسی که او را پس از من محافظت نمی‌کند، برکت ندهد!». سپس پیامبر صلی الله علیه و آله لختی بیهوش شد و به هوش آمد و فرمود: «ای حسین! روز قیامت، میان من و قاتل تو در پیشگاه خدا، ایستادن و طرح دعوی است و من خشنودم که خداوند، مرا مدعی قاتل تو در روز قیامت قرار داده است». ۱. إِنِّي خَضَرْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ فِي السِّيَاقِ، وَقَدْ ضَمَّ الْحُسَيْنَ بَنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى صَدْرِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: هَذَا مِنْ أَطَائِبِ أَرْوَمَتِي، وَأَنْوَارِ عِترَتِي، وَخِيَارِ ذُرِّيَّتِي، لَا بَارَكَ اللَّهُ فِيمَنْ لَا يَحْفَظُهُ بَعْدِي. قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: ثُمَّ أُغْمِيَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَاعَةً، ثُمَّ أَفَاقَ، وَقَالَ:

يَا حُسَيْنُ، إِنَّ لِي وَلِقَائِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَقَامًا بَيْنَ يَدَيِ رَبِّي، وَخُصُومِيَّةً، وَقَدْ طَابَتْ نَفْسِي؛ إِذْ جَعَلَنِي اللَّهُ خَصِيمًا لِمَنْ قَتَلَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (الفتوح: ج ۴ ص ۳۵۰). ۴۴. الأُمَالِي، صدوق (- به نقل از ابن عباس -): پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آن بیماری

[منجر به فوتش] می‌فرمود: «محبوبم را برایم بیاورید» و مردان را یک به یک برایش فرا می‌خواندند؛ اما پیامبر صلی الله علیه و آله از آنها روی می‌گرداند. به فاطمه علیها السلام گفتند: کسی را به سوی علی روانه کن که به نظر ما مقصودش کسی غیر از علی نیست.

فاطمه علیها السلام به سوی علی علیه السلام فرستاد و چون علی علیه السلام آمد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چشمانش را گشود و صورتش [از خوش حالی] شکفته شد. سپس فرمود: «علی! نزدیک بیا. علی! نزدیک بیا» و پیوسته او را نزدیک کرد تا دستش را گرفت و بر بالینش نشاند و سپس از هوش رفت.

حسن و حسین علیهما السلام صیحه‌زنان و گریان آمدند و خود را بر روی پیامبر صلی الله علیه و آله انداختند و علی علیه السلام خواست آنان را دور کند که پیامبر خدا به هوش آمد و فرمود: «ای علی! بگذار من آنها را ببویم و آنها نیز مرا ببینند و من از آنها توشه بگیرم و آنان نیز از من توشه بگیرند. بدان که پس از من، به این دو، ستم می‌شود و به ستم، کشته می‌شوند. لعنت خدا بر ستمکار به ایشان!» و سه بار این را فرمود ۲۰. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي ذَلِكَ الْمَرَضِ كَانَ يَقُولُ: أَدْعُوا لِي حَبِيبِي، فَجَعَلَ يُدْعِي لَهُ رَجُلٌ بَعْدَ رَجُلٍ، فَيَعْرِضُ عَنْهُ، فَقِيلَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ: اِمْضِي إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَمَا نَرَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُرِيدُ غَيْرَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَتَبَعَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا دَخَلَ فَتَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَيْنَيْهِ، وَتَهَلَّلَ وَجْهُهُ.

ثُمَّ قَالَ: إِلَيَّ يَا عَلِيُّ، إِلَيَّ يَا عَلِيُّ، فَمَا زَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُدْنِيهِ حَتَّى أَخَذَهُ بِيَدِهِ، وَأَجْلَسَهُ عِنْدَ رَأْسِهِ، ثُمَّ أَعْمَى عَلَيْهِ، فَجَاءَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَصِيحَانِ وَيَبْكِيَانِ، حَتَّى وَقَعَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَرَادَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُنَحِّيَهُمَا عَنْهُ، فَأَفَاقَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

ثُمَّ قَالَ: يَا عَلِيُّ، دَعْنِي أَشْهُمُهُمَا وَيَشْمَانِي، وَأَتَرَوُدُ مِنْهُمَا وَيَتَرَوُدَانِ مِنِّي، أَمَا إِنَّهُمَا سَيُظْلَمَانِ بَعْدِي، وَيُقْتَلَانِ ظُلْمًا، فَلَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى مَنْ يَظْلِمُهُمَا، يَقُولُ ذَلِكَ ثَلَاثًا (الأمالی، صدوق: ص ۷۳۶ ح ۱۰۰۴، روضه الواعظین: ص ۸۶). مسند زید (- به نقل از زید بن علی، از پدرش، از جدش امام علی علیه السلام -): هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری‌اش سنگین شد [و از بستر برنخاست]، خانه‌اش از جمعیت، پر شد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حسن و حسین را برایم بیاورید».

علی علیه السلام گفت: آن دو را فرا خواندم و پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را بوسید تا از هوش رفت. علی علیه السلام خواست آن دو را از روی صورت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بردارد که پیامبر صلی الله علیه و آله چشمانش را گشود و فرمود: «آن دو را وا گذار تا از من بهره ببرند و من نیز از آنان بهره ببرم که پس از من، به آن دو، ستم [و بی‌مهری] می‌شود». ۱. لَمَّا ثَقُلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَرَضِهِ، وَالْبَيْتُ غَاصُّ بِمَنْ فِيهِ، قَالَ: أَدْعُوا لِي الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ، فَدَعَوْتُهُمَا، فَجَعَلَ يَلْتَمِسُهُمَا حَتَّى أَعْمَى عَلَيْهِ، قَالَ: فَجَعَلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرْفَعُهُمَا عَنْ وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَالَ: فَفَتَّحَ عَيْنَيْهِ، فَقَالَ: دَعُهُمَا يَتَمَتَّعَانِ مِنِّي وَأَتَمَتَّعَ مِنْهُمَا؛ فَإِنَّهُ سَيُصِيبُهُمَا بَعْدِي أَثَرُهُ (مسند زید: ص ۴۰۴؛ مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۱۱۴). ۴۶. شرح الأخبار: هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حال احتضار فرو رفت، حسن و حسین علیهما السلام را خواست و آن دو را بر صورتش نهاد تا آن که از هوش رفت. امام علی علیه السلام خواست تا آن دو را از روی صورت پیامبر صلی الله علیه و آله بردارد که او چشمانش را گشود و به علی علیه السلام فرمود: «آن دو را بگذار تا از من بهره‌مند شوند و من نیز از آن دو، بهره‌مند گردم که پس از من، به ستم، گرفتار می‌شوند». مقصود پیامبر صلی الله علیه و آله از ستم، ربوده شدن حقشان از سوی زورگویانی بود که [حکومت را] از آن خود نمودند و بدون آن که حقی داشته باشند، خود را بر آنان مقدم کردند ۲۰. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمَّا احْتَضَرَ، دَعَا بِالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَوَضَعَهُمَا عَلَى وَجْهِهِ، وَجَعَلَ يُقَبِّلُهُمَا حَتَّى أَعْمَى عَلَيْهِ، فَأَخَذَهُمَا عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ وَجْهِهِ، فَفَتَّحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَيْنَيْهِ، وَقَالَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَعُهُمَا يَسْتَمَتَّعَانِ

مِنِّي وَأَسْتَمِيعُ مِنْهُمَا ، فَإِنَّهُ سَيُصِيبُهُمَا بَعْدَى أَثَرُهُ - أَرَادَ بِالْأَثَرِ مَا اسْتَأْثَرَ بِهِ أَهْلُ التَّغْلِبِ مِنْ حَقِّهِمَا ، فَأَخَذُوهُ لِنَفْسِهِمْ ، فَأَثَرُوهُ بِهِ عَلَيْهِمَا أَثَرَةً بَغِيرِ حَقٍّ - (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۹۹ ح ۱۰۲۹) .

۲ / ۵ خبر دادن به فاطمه عليها السلام از شهادت او

فضل زیارة الحسين عليه السلام - (به نقل از حسن بن زید ، از امام صادق ، از پدرش علیهما السلام ، از اُمّ سلمه -) فضل زیارة الحسين عليه السلام - (به نقل از حسن بن زید ، از امام صادق ، از پدرش علیهما السلام ، از اُمّ سلمه -) پیامبر صلی الله علیه و آله ، فاطمه علیها السلام را از کشته شدن حسین علیه السلام باخبر کرد . فاطمه علیها السلام گریست . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای فاطمه! صبر کن و تسلیم باش». گفت: صبر کردم و تسلیم گشتم، ای پیامبر خدا! کشتن او کجا اتفاق می افتد؟ فرمود: «در سرزمینی به نام کربلا و دور از اهل و عشیره کشته می شود و - ای فاطمه - گروهی او را زیارت می کنند». ۱۰ أَخْبَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَبَكَتْ ، فَقَالَ : يَا فَاطِمَةُ ، اصْبِرِي وَسَلِّمِي ، قَالَتْ : صَبَرْتُ وَسَلِّمْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَأَيْنَ يَكُونُ قَتْلُهُ ؟ قَالَ : يُقْتَلُ بِأَرْضٍ يُقَالُ لَهَا كَرْبَلَاءُ ، فِي غُرْبَةٍ مِنَ الْأَهْلِ وَالْعَشِيرَةِ ، يَزُورُهُ - يَا فَاطِمَةُ قَوْمٌ (فضل زیارة الحسين عليه السلام : ص ۳۴) . ر. ک: ص ۱۷۱ (سرور شهیدان ، از آغاز تاریخ تا پایان آن) و ص ۱۷۶ (پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره شهادت امام حسین علیه السلام) .

۱. ر. ک: ج ۲ ص ۶۳۴ .

۲ / ۶ خبر دادن به اُمّ سلمه از شهادت او

اُمّ سلمه ۲ گفت: حسین علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله در آمد و پیامبر خدا بی تاب شد . اُمّ سلمه گفت: ای پیامبر خدا! چه شده است؟ فرمود: «جبرئیل به من خبر داد که این پسرم کشته می شود و خشم خدا بر کسی که او را می کشد ، شدت می گیرد». ۳. قَالَتْ اُمّ سَلَمَةَ : دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَفَزِعَ ، فَقَالَتْ اُمّ سَلَمَةَ : مَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : إِنَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَنِي أَنَّ ابْنِي هَذَا يُقْتَلُ ، وَأَنَّهُ اشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى مَنْ يَقْتُلُهُ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۹۳ ح ۳۵۲۹ ، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۰۹) . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خانه من در آمد و فرمود: «کسی بر من در نیاید» . اُمّ سلمه می گوید: صدای پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدم ؛ ولی چون وارد شدم ، حسین بن علی علیه السلام را نزد او یافتم و پیامبر خدا را محزون - یا گریان - دیدم . گفتم: ای پیامبر خدا! چه شده است؟ فرمود: «جبرئیل به من خبر داد که اَتمم پس از من ، این را می کشند» .

گفتم: چه کسی او را می کشد؟

پیامبر صلی الله علیه و آله با اشاره به شنزار فرمود: «اهل این شنزار ، او را می کشند». ۴. دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَيْتِي ، فَقَالَ : لَا يَدْخُلُ عَلَيَّ أَحَدٌ .

قَالَتْ : فَسَجَعْتُ صَوْتَهُ ، فَدَخَلْتُ فَإِذَا عِنْدَهُ حُسَيْنٌ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَإِذَا هُوَ حَزِينٌ - أَوْ قَالَتْ : يَبْكِي - فَقُلْتُ : مَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟

قَالَ : حَدَّثَنِي جِبْرِيلُ أَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُ هَذَا بَعْدِي .

فَقُلْتُ: وَمَنْ يَقْتُلُهُ؟ فَتَنَاولَ مِدْرَةً، فَقَالَ: أَهْلُ هَذِهِ الْمَدْرَةِ يَقْتُلُونَهُ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۹۲ ح ۳۵۲۷؛ المناقب، کوفی: ج ۲ ص ۲۴۸ ح ۷۱۴). روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته و حسین علیه السلام را در دامن خود نشانده بود که اشک از چشمانش سرازیر شد. گفتم: ای پیامبر خدا! چرا شما را گریان می‌بینم، فدایت شوم؟ فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و مرا به خاطر پسر من حسین، تسلیت داد و به من خبر داد که گروهی از ائمتما او را می‌کشند. خدا شفاعتم را نصیب آنان نکند!». ۱۰. بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ فِي حِجْرِهِ، إِذْ هَمَلَتْ عَيْنَاهُ بِالْذَمْعِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لِي أَرَاكَ تَبْكِي جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ فَقَالَ: جَاءَنِي جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَزَّانِي بِأَيْنِي الْحُسَيْنِ، وَأَخْبَرَنِي أَنَّ طَائِفَةً مِنْ أُمَّتِي تَقْتُلُهُ، لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۰، كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۱۹). ر. ک: ص ۱۹۳ (نشان داده شدن خاکی که خون او در آن جا می‌ریزد به پیامبر صلی الله علیه و آله).

۲ / ۷ خبر دادن به عایشه از شهادت او

الأمالی، طوسی - (به نقل از حسین بن ابی غندر، از یکی از راویان شیعه، از امام صادق علیه السلام -): روزی حسین علیه السلام در دامن پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پیامبر صلی الله علیه و آله با او بازی می‌کرد و او را می‌خندانند. عایشه گفت: ای پیامبر خدا! چه قدر از این بچه خوش می‌آید! پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «وای بر تو، وای بر تو! چگونه او را دوست نداشته باشم و از او خوشم نیاید، در حالی که میوه دلم و روشنی چشم من است؟! هان که ائمتما او را به زودی می‌کشند و هر کس او را پس از وفاتش زیارت کند، خداوند، حجّی را [برابر یکی] از حج‌های من، برایش می‌نویسد». عایشه گفت: ای پیامبر خدا! حجّی از حج‌های تو؟ فرمود: «آری و بلکه دو حج». عایشه گفت: ای پیامبر خدا! دو حج از حج‌های تو؟ فرمود: «آری و بلکه چهار حج».

عایشه پیوسته آن را بزرگ می‌شمرد و پیامبر صلی الله علیه و آله هم بر آن می‌افزود و دو چندان می‌کرد تا به هفتاد حج از حج‌های پیامبر خدا به همراه عمره‌های آنها رسید. ۱۰. كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ فِي حِجْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُلَاعِبُهُ وَيُضَاحِكُهُ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا أَشَدَّ إِعْجَابَكَ بِهَذَا الصَّبِيِّ! فَقَالَ لَهَا: وَيْلَكَ وَيْلَكَ! وَكَيْفَ لَا أُعْجِبُ بِهِ، وَهُوَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي، وَقُرَّةُ عَيْنِي! أَمَا إِنَّ أُمَّتِي سَيَقْتُلُهُ؛ فَمَنْ زَارَهُ بَعْدَ وَفَاتِهِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَجَّةً مِنْ حَجَجِي.

قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، حَجَّةً مِنْ حَجَجِكَ! قَالَ: نَعَمْ، وَحَجَّتَيْنِ. قَالَتْ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، حَجَّتَيْنِ مِنْ حَجَجِكَ! قَالَ: نَعَمْ، وَأَرْبَعًا، قَالَ: فَلَمْ تَزَلْ تَزِيدُهُ، وَهُوَ يَزِيدُ وَيُضَعِفُ، حَتَّى بَلَغَ سَبْعِينَ حَجَّةً مِنْ حَجَجِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَعْمَارِهَا (الأمالی، طوسی: ص ۶۶۸ ح ۱۴۰۱، کامل الزیارات: ص ۱۴۴ ح ۱۶۹). ر. ک: ص ۱۹۳ (نشان داده شدن خاکی که خون او در آن جا می‌ریزد، به پیامبر صلی الله علیه و آله).

۲ / ۸ خبر دادن به زینب بنت جحش از شهادت او

المعجم الكبير - (به نقل از ابو القاسم (غلام زینب)، از زینب بنت جحش -): پیامبر صلی الله علیه و آله نزد من آرمیده بود و

حسین علیه السلام در اتاق ، چهار دست و پا می‌رفت که از او غافل شدم و او خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله رساند و از شکم ایشان بالا رفت ... حسین علیه السلام ادرار کرد. پیامبر صلی الله علیه و آله بیدار شد . به سوی حسین صلی الله علیه و آله رفتم و او را از روی شکم پیامبر صلی الله علیه و آله برداشتم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فرزندم را وا گذار» و چون ادرارش را تمام کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله کوزه آبی گرفت و بر آن ریخت و سپس فرمود: «بر ادرار پسر ، آب می‌ریزند و ادرار دختر را می‌شویند» .

پیامبر صلی الله علیه و آله وضو گرفت و سپس به نماز ایستاد و حسین علیه السلام را به دامن گرفت و چون رکوع و سجده می‌نمود ، او را بر زمین می‌نهاد و چون بر می‌خاست ، او را بر می‌داشت و چون می‌نشست، به دعا می‌پرداخت و دستانش را بلند می‌کرد و [با خدا] سخن می‌گفت. هنگامی که نماز را به پایان برد، گفتم: ای پیامبر خدا! دیدم امروز کاری کردی که [تا به حال] ندیده بودم چنین بکنی .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل به نزد من آمد و به من خبر داد که پسرم کشته می‌شود. [به جبرئیل] گفتم : به من نشان بده . و او خاکی سرخ برایم آورد» ۳۰. إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ نَائِمًا عِنْدَهَا ، وَحَسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَجُوبُ فِي الْبَيْتِ ، فَغَفَلْتُ عَنْهُ ، فَحَبَا حَتَّى بَلَغَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَصَبَّ عَلَى بَطْنِهِ ، ... [فَبَالَ] قَالَتْ : وَاسْتَقْبَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقُمْتُ إِلَيْهِ ، فَحَطَّطْتُ عَنْ بَطْنِهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : دَعَى ابْنِي . فَلَمَّا قَضَى بَوْلَهُ أَخَذَ كَوْزًا مِنْ مَاءٍ ، فَصَبَّهُ عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّهُ يُصَبُّ مِنَ الْغُلَامِ ، وَيُغَسَّلُ مِنَ الْجَارِيَةِ .

قَالَتْ : تَوَضَّأَ ، ثُمَّ قَامَ يُصَلِّي وَاحْتَضَنَهُ ، فَكَانَ إِذَا رَكَعَ وَسَجَدَ وَضَعَهُ ، وَإِذَا قَامَ حَمَلَهُ ، فَلَمَّا جَلَسَ جَعَلَ يَدْعُو وَيَرْفَعُ يَدَيْهِ وَيَقُولُ .

فَلَمَّا قَضَى الصَّلَاةَ ، قُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، لَقَدْ رَأَيْتَكَ تَصْنَعُ الْيَوْمَ شَيْئًا مَا رَأَيْتَكَ تَصْنَعُهُ !

قَالَ : إِنَّ جَبْرِيلَ أَتَانِي وَأَخْبَرَنِي أَنَّ ابْنِي يُقْتَلُ ، قُلْتُ : فَأَرِنِي إِذَا ، فَأَتَانِي تُرْبِيَّةٌ حَمْرَاءُ (المعجم الكبير : ج ۲۴ ص ۵۴ ح ۱۴۱ ؛ الأُمالي ، طوسی : ص ۳۱۶ ح ۶۴۱) . ر. ک : ص ۱۹۳ (نشان داده شدن خاکی که خون او در آن جا می‌ریزد ، به پیامبر صلی الله علیه و آله) .

۱. زینب دختر جحش بن رثاب ، از طایفه اسد خُزَیمه و مادرش اُمَیمه دختر عبد المطلب است . وی همسر پیامبر صلی الله علیه و آله و یکی از زنان نامدار صدر اسلام است و از جمله کسانی است که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به مدینه مهاجرت کردند . زید بن حارثه ، پسر خوانده پیامبر صلی الله علیه و آله ، با او ازدواج کرد و سپس او را طلاق داد و بعد ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به دستور خداوند - تبارک و تعالی - با او ازدواج نمود (ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۳ ص ۱۹۵) .

۲ / ۹ پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره تاریخ شهادت او

المعجم الكبير (- به نقل از اُم سلمه -) : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «حسین بن علی ، شصت سال پس از هجرت من ، کشته می‌شود» ۱. يُقْتَلُ حُسَيْنٌ بْنُ عَلِيٍّ عَلَى رَأْسِ سِتِّينَ مِنْ مُهَاجَرَتِي (المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۰۵ ح ۲۸۰۷) . ۵۴. تاریخ بغداد (- به نقل از سعد بن طریف ، از امام باقر علیه السلام ، از اُم سلمه -) : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود : «حسین ، شصت سال پس از هجرت من ، کشته می‌شود» ۲. يُقْتَلُ حُسَيْنٌ عَلَى رَأْسِ سِتِّينَ مِنْ مُهَاجَرَتِي (تاریخ بغداد : ج ۱ ص ۱۴۲ ، تاریخ دمشق : ج ۱۴ ص ۱۹۸ ح ۳۵۴۰) . ۵۵. شرح الأخبار (- به نقل از سعد بن طریف ، از امام باقر علیه السلام -) : حسین علیه السلام که پسر کوچک بود ، بر پیامبر صلی الله علیه و آله در آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را بر روی شکم خویش نهاد . جبرئیل آمد و گفت : «ای محمد! اَمّت تو، این پسر را شصت سال پس از هجرت می‌کشند» و آن گاه خاکی را که حسین علیه السلام بر آن کشته می‌شود ، به او نشان داد. ۳. دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ غُلَامٌ صَغِيرٌ ، فَوَضَعَهُ عَلَى بَطْنِهِ ، فَأَتَاهُ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ

السلام، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، إِنَّ ابْنَكَ هَذَا تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ عَلَى رَأْسِ سِتِّينَ سَنَةً مِنْ هِجْرَتِكَ. ثُمَّ أَرَاهُ التُّرْبَةَ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۳۵ ح ۱۰۷۶). ۵۶. المعجم الكبير (- به نقل از سعد بن طریف، از امام باقر علیه السلام، از أم سلمه -): پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «حسین کشته می‌شود، هنگامی که محاسنش را سپیدی می‌گیرد». ۴. يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ حِينَ يَعْلُوهُ الْقَتِيرُ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۵ ح ۲۸۰۸؛ الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۸۴).

۲ / ۱۰ پیشگویی درباره مکان شهادت او

الف - سرزمین کربلا

الأمالی، طوسی (- به نقل از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام -): هنگامی که حسین علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود، جبرئیل آمد و گفت: ای محمد! آیا او را دوست می‌داری؟ فرمود: «آری».

جبرئیل گفت: هان که اُمت او را به زودی می‌کشند!

پیامبر صلی الله علیه و آله از این خبر، به شدت، غمگین شد.

جبرئیل گفت: آیا دوست داری خاکی را که بر روی آن کشته می‌شود، به تو نشان دهم؟

فرمود: «آری».

جبرئیل، [زمین] میان مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله و کربلا را فرو برد تا آن دو، مانند این - و دو انگشت اشاره خود را کنار هم نهاد - به هم چسبیدند و با دو بال خود، از خاک آن جا برداشت و به پیامبر خدا داد. سپس زمین را در کمتر از یک پلک زدن گستراند [و به حالت نخست باز گرداند].

پیامبر علیه السلام فرمود: «خوشا به سعادت تو - ای خاک - و خوشا به حال کسی که بر روی تو کشته می‌شود!». ۱۰. بَيْنَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ أَتَاهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ، أَتُحِبُّهُ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: أَمَا إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ، فَخَزَنَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِذَلِكَ حُزْنًا شَدِيدًا.

فَقَالَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتَبَشِّرُكَ أَنْ أُرِيكَ التُّرْبَةَ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَخَسَفَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا بَيْنَ مَجْلِسِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى كَرْبَلَاءَ حَتَّى التَقَتِ الْقِطْعَتَانِ هَكَذَا - وَجَمَعَ بَيْنَ السَّبَابَتَيْنِ - فَتَنَاوَلَ بِجَنَاحَيْهِ مِنَ التُّرْبَةِ، فَتَنَاوَلَهَا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ دَخَا الْأَرْضَ [أَسْرَعَ] مِنْ طَرَفِ الْعَيْنِ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: طُوبَى لِمَنْ تَرِيَهُ، وَطُوبَى لِمَنْ يُقْتَلُ فِيكَ (الأمالی، طوسی: ص ۳۱۴ ح ۶۳۸، کامل

الزیارات: ص ۱۳۰ ح ۱۴۶ و ص ۱۲۸ ح ۱۴۲). ۵۸. کامل الزیارات (- به نقل از ابو خدیجه سالم بن مکرم جمال، از امام صادق

علیه السلام -): هنگامی که فاطمه علیها السلام حسین علیه السلام را به دنیا آورد، جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و به

او گفت: «اُمت تو، حسین را پس از تو می‌کشند» و سپس گفت: «آیا خاک او را به تو نشان ندهم؟» و بال خود را [بر زمین کربلا

آزد و مقداری خاک از آن جا بیرون کشید و به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان داد و آن گاه گفت: «این، خاکی است که او بر

روی آن کشته می‌شود». ۲۰. لَمَّا وَلَدَتْ فَاطِمَةُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، جَاءَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ

لَهُ: إِنَّ أُمَّتَكَ تَقْتُلُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِكَ، ثُمَّ قَالَ: أَلَا أُرِيكَ مِنْ تَرْبَتِهِ، فَضَرَبَ بِجَنَاحِهِ، فَأَخْرَجَ مِنْ تَرْبَتِهِ كَرْبَلَاءَ وَأَرَاهَا إِيَّاهُ

، ثُمَّ قَالَ: هَذِهِ التُّرْبَةُ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا (کامل الزیارات: ص ۱۳۰ ح ۱۴۷، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۳۶ ح ۲۶). ۵۹. الأمالی، شجری

(- به نقل از أم سلمه -): حسین علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه بود. من برای کاری بیرون رفتم و چون باز

گشتم ، دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را گرفته و بر روی شکم خود ، خوابانده است و اشک چشمان خود را پاک می کند. گفتم: ای پیامبر! گریهات برای چیست؟

فرمود: «از سر دلسوزی بر این بینوا! جبرئیل به من خبر داد که به زودی در کربلا کشته می شود و گفت: پایین عراق است و این ، خاک آن جاست که جبرئیل برایم آورده است». ۱. بَيْنَمَا حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْبَيْتِ ، وَقَدْ خَرَجَتْ لَأَقْضَى حَاجَةٍ ، ثُمَّ دَخَلْتُ الْبَيْتَ ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ أَخَذَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَضْجَعَهُ عَلَى بَطْنِهِ ، فَإِذَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَمْسَحُ عَيْنَيْهِ مِنَ الدَّمْعِ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا بُكَاءُكَ ؟

قَالَ : رَحِمَهُ هَذَا الْمَسْكِينِ ، أَخْبَرَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ سَيُقْتَلُ بِكَرْبَلَاءَ ، قَالَ : دُونَ الْعِرَاقِ ، وَهَذِهِ تُرْبَتُهَا قَدْ أَتَانِي بِهَا جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الأمالي ، شجری : ج ۱ ص ۱۶۶) . ۶۰. فضائل الصحابة، ابن حنبل (- به نقل از أم سلمه -) : جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود و حسین علیه السلام نیز با من بود که گریست و من رهاش کردم تا به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شد . جبرئیل گفت: ای محمد! آیا او را دوست می داری؟
فرمود : «آری» .

گفت: امت تو، به زودی ، او را می کشند و اگر بخواهی، خاک سرزمینی را که در آن کشته می شود ، به تو نشان می دهم .
و به او نشان داد . سرزمینی بود به نام کربلا. ۲. كَانَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعِي ، فَبَكَى فَتَرَكْتُهُ ، فَدَنَا مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَالَ جِبْرِيلُ : أَتُحِبُّهُ يَا مُحَمَّدُ ؟
فَقَالَ : نَعَمْ ، فَقَالَ : إِنَّ أُمَّتِكَ سَيَقْتُلُهُ ، وَإِنْ شِئْتَ أَرَيْتُكَ مِنْ تُرْبِهِ الْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا ، فَأَرَاهُ إِيَّاهُ ، فَإِذَا الْأَرْضُ يُقَالُ لَهَا : كَرْبَلَاءُ (فضائل الصحابة ، ابن حنبل : ج ۲ ص ۷۸۲ ح ۱۳۹۱ ، تاریخ دمشق : ج ۱۴ ص ۱۹۳ ح ۳۵۳۰) . ۶۱. تاریخ دمشق (- به نقل از جُمهان -) : جبرئیل ، خاکی از خاک های سرزمینی را که حسین علیه السلام در آن کشته شد ، برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد. گفته شد که نام آن ، کربلاست . پس پیامبر فرمود: کرب ۳ و بلا ۴. إِنَّ جِبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِتُرَابٍ مِنْ تُرْبَةِ الْقَرْيَةِ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقِيلَ : إِسْمُهَا كَرْبَلَاءُ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : كَرْبٌ وَ بَلَاءٌ (تاریخ دمشق : ج ۱۴ ص ۱۹۷ ح ۳۵۳۸ ، سیر أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۲۹۰) . ۶۲. المعجم الكبير (- به نقل از أم سلمه -) : روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خانه ام نشسته بود که فرمود : «کسی بر من وارد نشود» .

من درنگ کردم ، که حسین علیه السلام وارد شد و صدای گریه پیامبر صلی الله علیه و آله را شنیدم. سرک کشیدم . دیدم حسین علیه السلام در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله است و پیامبر صلی الله علیه و آله گریه کنان، دست بر پیشانی خود می کشد. گفتم: به خدا سوگند، نفهمیدم کی داخل شد!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل با ما در اتاق بود و گفت: او (حسین) را دوست داری؟

گفتم: از همه دنیا ، او را دوست دارم .

جبرئیل گفت: بی تردید، امت او را به زودی در سرزمینی به نام کربلا می کشند» .

۱. کرب ، به معنای رنج است .

سپس جبرئیل از خاک آن جا برگرفت و به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان داد و حسین علیه السلام [سال ها بعد] ، هنگامی که او را برای کشتن محاصره کردند، پرسید: «نام این سرزمین چیست؟» .
گفتند: کربلا.

فرمود: «خدا و پیامبرش راست گفتند؛ سرزمین کرب و بلا». ۱. کان رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ جَالِساً ذَاتَ يَوْمٍ فِي بَيْتِي، فَقَالَ: لَا يَدْخُلُ عَلَيَّ أَحَدٌ، فَانْتَظَرْتُ، فَدَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَمِعْتُ نَشِيجَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَبْكِي، فَاطَّلَعْتُ فَإِذَا حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حِجْرِهِ، وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَمْسَحُ بَحَبِيبَتِهِ، وَهُوَ يَبْكِي، فَقُلْتُ: وَاللَّهِ، مَا عَلِمْتُ حِينَ دَخَلَ! فَقَالَ: إِنَّ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ مَعَنَا فِي الْبَيْتِ، فَقَالَ: تُحِبُّهُ؟ قُلْتُ: أَمَا مِنَ الدُّنْيَا فَنَعَمْ. قَالَ: إِنَّ أُمَّتِيكَ سَيَقْتُلُ هَذَا بِأَرْضٍ يُقَالُ لَهَا: كَرْبَلَاءُ، فَتَنَاولَ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ ثُرَيْيْهَا، فَأَرَاهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ، فَلَمَّا أَحِيطَ بِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ قُتِلَ قَالَ: مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟ قَالُوا: كَرْبَلَاءُ، قَالَ: صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۸ ح ۲۸۱۹ و ج ۲۳ ص ۲۸۹ ح ۶۳۷، كنز العمال: ج ۱۳ ص ۶۵۶ ح ۳۷۶۶۶).

ب - سرزمین طَف

المعجم الكبير (- به نقل از عایشه، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله -): جبرئیل به من خبر داد که پسر حسین، پس از من در سرزمین طَف، کشته می‌شود و این خاک را برایم آورد و به من خبر داد که آرامگاه او، در آن جاست. ۲. أَخْبَرَنِي جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ ابْنِي الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بَعْدِي بِأَرْضِ الطَّفِّ، وَجَاءَنِي بِهَذِهِ الثُّرْبَةِ، وَأَخْبَرَنِي أَنَّ فِيهَا مَضْجَعَهُ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۷ ح ۲۸۱۴، أعلام النبوة: ص ۱۸۲). ۶۴. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از ابو سلمه -): ما غرفه‌ای داشتیم که پیامبر صلی الله علیه و آله هر گاه می‌خواست جبرئیل را دیدار کند، در آن جا او را می‌دید. در یکی از این دیدارها، پیامبر صلی الله علیه و آله به عایشه فرمان داد که کسی بر او وارد نشود؛ اما حسین بن علی علیه السلام وارد شد و عایشه متوجه او نشد که او را بگیرد. جبرئیل گفت: این کیست؟

پیامبر خدا فرمود: «پسر» و او را گرفت و بر روی ران خود نهاد.

جبرئیل گفت: هان که به زودی او کشته می‌شود!

پیامبر خدا فرمود: «چه کسی او را می‌کشد؟».

گفت: اُمّت تو.

پیامبر خدا فرمود: «اُمّت من، او را می‌کشند؟!». نشان داد و گفت: این، از خاک قتلگاه اوست. ۱. كَانَتْ لَنَا مَشْرَبَةٌ، فَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ إِذَا أَرَادَ لُقْيَا جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقِيَهُ فِيهَا، فَلَقِيَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَرَّةً مِنْ ذَلِكَ فِيهَا، وَأَمَرَ عَائِشَةَ أَلَّا يَصْعَدَ إِلَيْهِ أَحَدٌ.

فَدَخَلَ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ تَعْلَمْ حَتَّى غَشِيَهَا، فَقَالَ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: ابْنِي، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَجَعَلَهُ عَلَى فَخْذِهِ، فَقَالَ: أَمَا إِنَّهُ سَيُقْتَلُ! فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: وَمَنْ يَقْتُلُهُ؟ قَالَ: أُمَّتِيكَ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: أُمَّتِي تَقْتُلُهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَإِنْ شِئْتَ أَخْبَرْتُكَ بِالْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا، فَأَشَارَ لَهُ جَبْرِيلُ إِلَى الطَّفِّ بِالْعِرَاقِ، وَأَخَذَ ثُرْيَةً حُمْرَاءَ، فَأَرَاهُ إِيَّاهَا، فَقَالَ: هَذِهِ مِنْ ثُرْيَةِ مَصْرَعِهِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۲۵ ح ۴۱۳، تاريخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۹۵ ح ۳۵۳۳). ۶۵. المعجم الكبير (- به نقل از عایشه -): حسین بن علی بر پیامبر خدا - در حالی که [در سجده] مشغول دریافت وحی بود -، در آمد و بر روی او پرید و بر پشت او به بازی پرداخت.

جبرئیل به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای محمد! آیا او را دوست داری؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای جبرئیل! چرا فرزندانم را دوست نداشته باشم؟!».

جبرئیل گفت: اُمّت تو، او را پس از تو می‌کشند. و آن گاه دستش را دراز کرد و خاکی سفید برای پیامبر صلی الله علیه و آله آورد و گفت: ای محمد! این پسر، در این سرزمین که طَف نام دارد، کشته می‌شود.

هنگامی که جبرئیل از نزد پیامبر خدا رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله در حالی که آن خاک در دستش بود، گریان بیرون آمد و فرمود: «ای عایشه! جبرئیل به من خبر داده که حسین، فرزندم، در سرزمین طَف کشته می‌شود و اَمّتم پس از من، در فتنه گرفتار می‌شوند».

سپس در حالی که می‌گریست، به سوی یارانش که علی، ابو بکر، عمر، حذیفه، عمار و ابو ذر در میان آنان بودند، بیرون رفت. آنان گفتند: ای پیامبر خدا! چه چیزی شما را به گریه انداخته؟!

فرمود: «جبرئیل به من خبر داد که فرزندم حسین، پس از من، در سرزمین طَف، کشته می‌شود و این خاک را برایم آورد و به من خبر داد که آرامگاه او در آن جاست». ۲. دَخَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَهُوَ يُوحِي إِلَيْهِ، فَنَزَا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ مُنْكَبٌ، وَلَعَبَ عَلَى ظَهْرِهِ، فَقَالَ جَبْرِئِيلُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَتُحِبُّهُ يَا مُحَمَّدٌ؟

قَالَ: يَا جَبْرِئِيلُ، مَا لِي لَا أَحِبُّ ابْنِي؟! قَالَ: فَإِنَّ أُمَّتَكَ سَيَقْتُلُهُ مِنْ بَعْدِكَ، فَمَدَّ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ، فَأَتَاهُ بِتُرْبَةٍ بَيْضَاءَ، فَقَالَ: فِي هَذِهِ الْأَرْضِ يُقْتَلُ ابْنُكَ هَذَا يَا مُحَمَّدُ، وَاسْمُهَا الطَّفُّ، فَلَمَّا ذَهَبَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالتُّرْبَةُ فِي يَدِهِ يَبْكِي، فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ، إِنَّ جَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ ابْنِي مَقْتُولٌ فِي أَرْضِ الطَّفِّ، وَأَنَّ أُمَّتِي سَتَقْتُلُنَّ بَعْدِي.

ثُمَّ خَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ - فِيهِمْ: عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ وَحُذَيْفَةُ وَعِمَارٌ وَأَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - وَهُوَ يَبْكِي، فَقَالُوا: مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ أَنَّ ابْنِي الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بَعْدِي بِأَرْضِ الطَّفِّ، وَجَاءَنِي بِهَذِهِ التُّرْبَةِ، وَأَخْبَرَنِي أَنَّ فِيهَا مَضْجَعَهُ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۷ ح ۲۸۱۴؛ الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۶۶).

گفت: آری و اگر بخواهی، سرزمینی را که در آن کشته می‌شود، به تو نشان می‌دهم. جبرئیل به سرزمین طَف در عراق، اشاره کرد و خاکی سرخ برگرفت و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله

ج - سرزمین عراق

پیامبر خدا شبی برای خوابیدن، دراز کشیده بود که سراسیمه بیدار شد. سپس دراز کشید و به خواب فرو رفت؛ ولی دوباره با پریشانی کمتری نسبت به بار نخست، بیدار شد. آن گاه دوباره خوابید و چون بیدار شد، خاکی سرخ در دست داشت که آن را می‌بوسید. گفتم: ای پیامبر خدا! این خاک سرخ چیست؟

فرمود: «جبرئیل - که درود و سلام بر او باد - در باره حسین به من خبر داد که»: این، در سرزمین عراق، کشته می‌شود "و من به جبرئیل گفتم: خاک سرزمینی را که در آن کشته می‌شود، به من نشان بده. و این، خاک همان جاست». ۱. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اضْطَجَعَ ذَاتَ لَيْلِهِ لِلنَّوْمِ، فَاسْتَيْقَظَ وَهُوَ حَائِظٌ، ثُمَّ اضْطَجَعَ فَرَقَدَ، ثُمَّ اسْتَيْقَظَ وَهُوَ حَائِظٌ دُونَ مَا رَأَيْتُ بِهِ الْمَرَّةَ الْأُولَى، ثُمَّ اضْطَجَعَ فَاسْتَيْقَظَ وَفِي يَدِهِ تُرْبَةٌ حَمْرَاءُ يُقْبَلُهَا، فَقُلْتُ: مَا هَذِهِ التُّرْبَةُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟

قَالَ: أَخْبَرَنِي جَبْرِئِيلُ - عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ - أَنَّ هَذَا يُقْتَلُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ - لِلْحُسَيْنِ -.

فَقُلْتُ لَجَبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَرْنِي تُرْبَةَ الْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا، فَهَذِهِ تُرْبَتُهَا (المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۴۴۰ ح ۸۲۰۲، المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۹ ح ۲۸۲۱).

د - سرزمین بابل

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): عمره دختر عبد الرحمان ، در نامه‌ای به امام حسین علیه السلام، کار او را که می‌خواست انجام بدهد ، بزرگ شمرد و به او سفارش کرد تا اطاعت کند و همراه جماعت باشد و به او خبر داد که به سوی قتلگاه خود ، گام بر می‌دارد و گفت: گواهی می‌دهم که عایشه برایم گفت که از پیامبر خدا شنیده که فرموده است: «حسین در سرزمین بابل کشته می‌شود». امام حسین علیه السلام هنگامی که نامه او را خواند ، فرمود: «پس در این صورت باید به قتلگاه خود بروم» و رفت. ۲۰ كَتَبْتُ إِلَيْهِ [أَيَّ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَمْرَةَ بِنْتُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ تُعْظِمُ عَلَيْهِ مَا يُرِيدُ أَنْ يَصْنَعَ ، وَتَأْمُرُهُ بِالطَّاعَةِ وَلُزُومِ الْجَمَاعَةِ ، وَتُخْبِرُهُ أَنَّهُ إِنَّمَا يُسَاقُ إِلَى مَصْرَعِهِ ، وَتَقُولُ : أَشْهَدُ لِحَدَّثَنِي عَائِشَةُ أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : يُقْتَلُ حُسَيْنٌ بِأَرْضِ بَابِلَ .

فَلَمَّا قَرَأَ كِتَابَهَا ، قَالَ : فَلَا بُدَّ لِي إِذَا مِنْ مَصْرَعِي ، وَمَضَى (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۶ ، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۸) .

ه - کناره فرات

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) - (به نقل از عامر شعبی ، از امام علی علیه السلام ، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله -) : جبرئیل به من خبر داد که حسین در کناره فرات ، کشته می‌شود . ۱۰ أَخْبَرَنِي جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ حُسَيْنًا يُقْتَلُ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۲۹ ح ۴۱۷ ، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۸۹ ح ۳۵۲۰ . ۶۹. مسند ابن حنبل -) به نقل از عبد الله بن نجی ، از پدرش ، از امام علی علیه السلام -) : روزی بر پیامبر صلی الله علیه و آله در آمدم . چشمانش اشکبار بود . گفتم: ای پیامبر خدا! آیا کسی شما را ناراحت کرده است؟ چرا چشمانت اشکبار است؟

فرمود: «اندکی پیش ، جبرئیل از نزد من رفت و به من گفت: حسین در کنار رود فرات ، کشته می‌شود». ۲. دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ ذَاتَ يَوْمٍ وَعَيْنَاهُ تَفِيضَانِ ، قُلْتُ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَغَضَبَكَ أَحَدٌ ؟ مَا شَأْنُ عَيْنَيْكَ تَفِيضَانِ ؟ قَالَ : قَامَ مِنْ عِنْدِي جَبْرِيلُ قَبْلُ ، فَحَدَّثَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِشَطِّ الْفُرَاتِ (مسند ابن حنبل: ج ۱ ص ۱۸۴ ح ۶۴۸ ، مسند أبي يعلى: ج ۱ ص ۲۰۶ ح ۳۵۸) .

۲ / ۱۱ نشان داده شدن خاکی که خون او در آن جا می‌ریزد ، به پیامبر صلی الله علیه و آله

کامل الزیارات (-) به نقل از ابو أسامه زید شَحَام ، از امام صادق علیه السلام -) : جبرئیل خبر شهادت حسین علیه السلام را در خانه اُم سلمه به پیامبر خدا داد. حسین علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله در آمد و جبرئیل که نزد ایشان بود، گفت: اُمّت تو ، این را می‌کشند .

پیامبر خدا فرمود: «خاکی را که خونس در آن ریخته می‌شود ، به من نشان بده» و جبرئیل یک مشت از آن را بر گرفت . خاکی سرخ‌رنگ بود . ۳. نَعَى جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَهُ ، فَقَالَ : إِنَّ هَذَا تَقْتُلُهُ أُمَّتُكَ .

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : أَرِنِي مِنَ الثَّرْبَةِ الَّتِي يُسْفَكُ فِيهَا دَمُهُ ، فَتَنَاوَلَ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْضَةً مِنْ تِلْكَ الثَّرْبَةِ ، فَإِذَا هِيَ ثُرْبَةٌ حُمْرَاءُ (کامل الزیارات: ص ۱۲۸ ح ۱۴۳ ، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۳۶ ح ۲۳) . ۷۱. الأُمّالی ، صدوق (-) به نقل از ابو جارود ، از امام باقر علیه السلام -) : پیامبر صلی الله علیه و آله در خانه اُم سلمه بود . به او فرمود: «کسی بر من در نیاید» .

حسین علیه السلام که کودک بود ، وارد شد و اُم سلمه کاری نتوانست بکند و حسین علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله در آمد . اُم سلمه در پی او وارد شد و دید حسین علیه السلام بر سینه پیامبر صلی الله علیه و آله است و پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گرید و چیزی در دستش بود که آن را زیر و رو می‌کرد .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای امّ سلمه! این، جبرئیل است که به من خبر می‌دهد که این (حسین) کشته خواهد شد و این، خاکی است که بر آن کشته می‌شود. آن را نزد خود نگاه دار. هنگامی که خون شد، محبوب من، کشته شده است».

امّ سلمه گفت: ای پیامبر خدا! از خدا بخواه که این را از او دور کند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «خواستم؛ اما خداوند عزوجل به من وحی کرد که او را درجه‌ای است که هیچ یک از آفریدگان به آن نمی‌رسد و پیروانی دارد که چون شفاعت کنند، پذیرفته می‌شود، و مهدی از فرزندان اوست. خوشا به حال کسی که از دوستان حسین باشد و به خدا سوگند، شیعانش روز قیامت، رستگارند» ۱. کَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ، فَقَالَ لَهَا: لَا يَدْخُلُ عَلَيَّ أَحَدٌ، فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ طِفْلٌ، فَمَا مَلَكَتْ مَعَهُ شَيْئًا حَتَّى دَخَلَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَدَخَلََتْ أُمُّ سَلَمَةَ عَلَى أَثَرِهِ، فَإِذَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى صَدْرِهِ، وَإِذَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَبْكِي، وَإِذَا فِي يَدِهِ شَيْءٌ يُقْلِبُهُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

يَا أُمُّ سَلَمَةَ، إِنَّ هَذَا جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخْبِرُنِي أَنَّ هَذَا مَقْتُولٌ، وَهَذِهِ التُّرْبَةُ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا، فَضَعْ عَلَيْهَا عِنْدَكَ، فَإِذَا صَارَتْ دَمًا فَقَدْ قُتِلَ حَبِيبِي.

فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، سَلِ اللَّهَ أَنْ يَدْفَعَ ذَلِكَ عَنْهُ. قَالَ: قَدْ فَعَلْتُ، فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيَّ: أَنْ لَهُ دَرَجَةٌ لَا يَنَالُهَا أَحَدٌ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ، وَأَنَّ لَهُ شِيعَةً يَشْفَعُونَ فَيُشَفَّعُونَ، وَأَنَّ الْمَهْدِيَّ مِنْ وُلْدِهِ، فَطُوبَى لِمَنْ كَانَ مِنْ أَوْلِيَاءِ الْحُسَيْنِ، وَشِيعَتُهُ هُمْ - وَاللَّهِ - الْفَائِزُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (الأمالی، صدوق: ص ۲۰۳ ح ۲۱۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۲۵ ح ۵). ۷۲. مسند ابن حنبل (-) به نقل از انس (-): فرشته باران، اذن طلبید تا نزد پیامبر صلی الله علیه و آله برود. پیامبر صلی الله علیه و آله به او اذن داد و به امّ سلمه فرمود: «مراقب در باش تا کسی بر ما وارد نشود».

حسین بن علی علیه السلام آمد و پرید و وارد شد و از شانه پیامبر صلی الله علیه و آله بالا رفت. فرشته به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آیا او را دوست داری؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آری».

فرشته گفت: بی تردید، اَمّت تو، او را می‌کشند و اگر بخواهی، مکانی را که در آن جا کشته می‌شود، به تو نشان می‌دهم.

فرشته با دستش چنگ زد و خاک سرخی را نشان پیامبر صلی الله علیه و آله داد. امّ سلمه آن خاک را گرفت و در گوشه لباسش پیچید [و نگاه داشت].

پس ما می‌شنیدیم که او در کربلا کشته می‌شود ۲. اسْتَأْذَنَ مَلَكُ الْمَطَرِ أَنْ يَأْتِيَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَذِنَ لَهُ، فَقَالَ لَأُمِّ سَلَمَةَ: إِحْفَظِي عَلَيْنَا الْبَابَ، لَا يَدْخُلُ أَحَدٌ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَوُتِبَ حَتَّى دَخَلَ، فَجَعَلَ يَصْعَدُ عَلَى مَنْكِبِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ: أَتُحِبُّهُ؟ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: نَعَمْ.

قَالَ: فَإِنَّ أُمَّتَكَ تَقْتُلُهُ، وَإِنْ شِئْتَ أَرَيْتَكَ الْمَكَانَ الَّذِي يُقْتَلُ فِيهِ.

قَالَ: فَضَرَبَ بِيَدِهِ، فَأَرَاهُ تُرَابًا أَحْمَرَ، فَأَخَذَتْ أُمُّ سَلَمَةَ ذَلِكَ التُّرَابَ، فَصَيَّرَتْهُ فِي طَرَفِ ثَوْبِهَا، قَالَ: فَكُنَّا نَسْمَعُ يُقْتَلُ بِكَرْبَلَاءَ (مسند ابن حنبل: ج ۴ ص ۵۲۷ ح ۱۳۷۹۶ و ص ۴۸۲ ح ۱۳۵۳۹ نحوه، دلائل النبوة، بیهقی: ج ۶ ص ۴۶۹). الأمالی، طوسی: سالم بن ابی جعد، نقل کرد که انس بن مالک برایم گفت: فرشته بزرگی از فرشتگان بزرگ، از خدایش عزوجل اجازه زیارت پیامبر صلی الله علیه و آله را خواست. خداوند به او اجازه داد و هنگامی که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بود، حسین علیه السلام بر او در آمد. پیامبر صلی الله علیه و آله او را بوسید و در دامانش نشانید. فرشته به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آیا او را دوست داری؟ فرمود: «آری، به شدت! او فرزند من است». فرشته به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: بی تردید، اَمّت تو او را به زودی می‌کشند. فرمود: «اَمّت من، این پسر من را می‌کشند؟!». فرشته گفت: آری و اگر بخواهی، خاک جایی را که در آن کشته می‌شود، به تو نشان

می‌دهم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آری!» و فرشته، خاک سرخ خوش‌بویی را به او نشان داد و گفت: هنگامی که این خاک، خون تازه شد، نشانه کشته شدن این فرزندان است. سالم بن ابی جعد گفت: به من خبر دادند که آن فرشته، میکائیل بوده است. ۱. إِنَّ عَظِيمًا مِّنْ عَظَمَاءِ الْمَلَائِكَةِ اسْتَأْذَنَ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ فِي زِيَارَةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأُذِنَ لَهُ، فَبَيْنَمَا هُوَ عِنْدَهُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَبَّلَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِهِ، فَقَالَ لَهُ الْمَلَكُ: أَتُحِبُّهُ؟ قَالَ: أَجَلْ، أَشَدَّ الْحُبِّ! إِنَّهُ ابْنِي. قَالَ لَهُ: إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ، قَالَ: أُمَّتِي تَقْتُلُ ابْنِي هَذَا؟! قَالَ: نَعَمْ، وَإِنْ شِئْتَ أُرَيْتَكَ مِنَ التُّرْبَةِ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا، قَالَ: نَعَمْ، فَأَرَاهُ تُرْبَهُ حَمْرَاءَ طَيِّبَةَ الرِّيحِ.

فَقَالَ: إِذَا صَارَتْ هَذِهِ التُّرْبَةُ دَمًا عَبِيطًا فَهُوَ عَلَامَةُ قَتْلِ ابْنِكَ هَذَا.

قال سالم بن أبي الجعد: أُخْبِرْتُ أَنَّ الْمَلَكَ كَانَ مِيكَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الأُمَالِي، طوسی: ص ۳۱۴ ح ۶۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۲۹ ح ۱۰). ۷۴. مجمع الزوائد (- به نقل از ابن عباس -): حسين عليه السلام در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود که جبرئیل پرسید: آیا او را دوست داری؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «چگونه او را دوست نداشته باشم، در حالی که میوه دل من است؟!».

جبرئیل گفت: هان که اُمّت او را به زودی می‌کشند! آیا چیزی از آرامگاهش را نشانت ندهم؟ و مشتی از آن را بر گرفت. خاکی سرخ بود. ۲. كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسًا فِي حِجْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَتُحِبُّهُ؟ فَقَالَ: وَكَيْفَ لَا- أُحِبُّهُ وَهُوَ ثَمَرَةُ فُؤَادِي؟! فَقَالَ: أَمَا إِنَّ أُمَّتَكَ سَيَقْتُلُهُ، أَلَا أُرَيْكَ مِنْ مَوْضِعِ قَبْرِهِ؟ فَقَبَضَ قَبْضَةً، فَإِذَا تُرْبُهُ حَمْرَاءُ (مجمع الزوائد: ج ۹ ص ۳۰۷ ح ۱۵۱۲۹، البداية و النهاية: ج ۶ ص ۲۳۰).

المعجم الكبير (- به نقل از ابو امامه -): پیامبر خدا به زنانش فرمود: «این کودک را نگریانید» و مقصودش حسین علیه السلام بود و آن روز، نوبت [ماندن پیامبر صلی الله علیه و آله نزد] اُمّ سلمه بود.

جبرئیل فرود آمد. پیامبر خدا به درون خانه رفت و به اُمّ سلمه فرمود: «مگذار کسی بر من در آید»؛ اما حسین علیه السلام آمد و چون به پیامبر صلی الله علیه و آله در اندرون خانه نگریست، خواست که داخل شود. اُمّ سلمه او را گرفت و در کنار خود، نگاه داشت و با او سخن می‌گفت و آرامش می‌کرد؛ ولی چون گریه‌اش شدید شد، رهایش کرد و او به اندرون رفت و در دامان پیامبر خدا نشست.

جبرئیل گفت: اُمّت تو، این پسر را به زودی می‌کشند.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آنان با آن که به من ایمان دارند، او را می‌کشند؟!».

گفت: آری، او را می‌کشند.

آن گاه جبرئیل، خاکی را بر گرفت و گفت: در فلان جا.

پیامبر خدا، در حالی که حسین علیه السلام را به آغوش گرفته بود، پریشان و اندوهگین بیرون آمد و اُمّ سلمه گمان کرد که ایشان از ورود کودک، ناخشنود شده است. گفت: ای پیامبر خدا! فدایت شوم! تو به ما فرموده بودی: «این کودک را مگریانید» و به من فرمان دادی که نگذارم کسی بر تو در آید و او آمد و من رهایش گذاشتم!

پیامبر صلی الله علیه و آله به اُمّ سلمه پاسخی نداد و به سوی یارانش که نشسته بودند، رفت و به ایشان فرمود: «بی تردید، اُمّت این را می‌کشند».

میان آن گروه، ابو بکر و عمر هم - که پر جرئت‌ترین افراد بر پیامبر صلی الله علیه و آله [در سؤال کردن] بودند - حضور داشتند و گفتند: ای پیامبر خدا! با آن که باایمان هستند، او را می‌کشند؟!

فرمود: «آری، و این، خاک [قتلگاه] اوست» و آن را به ایشان نشان داد. ۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِنِسَائِهِ: لَا تُبْكُوا هَذَا

الصَّبِيِّ - يَعْنِي حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : وَكَانَ يَوْمَ أُمِّ سَلَمَةَ ، فَتَزَلَ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَدَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الدَّخِيلَ ، وَقَالَ لَأُمِّ سَلَمَةَ : لَا تَدْعِي أَحَدًا يَدْخُلُ عَلَيَّ ، فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْبَيْتِ أَرَادَ أَنْ يَدْخُلَ ، فَأَخَذَتْهُ أُمُّ سَلَمَةَ ، فَاحْتَضَنَتْهُ ، وَجَعَلَتْ تُنَاغِيهِ وَتُسَكِّنُهُ ، فَلَمَّا اشْتَدَّ فِي الْبُكَاءِ خَلَّتْ عَنْهُ ، فَدَخَلَ حَتَّى جَلَسَ فِي حِجْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

فَقَالَ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُ ابْنَكَ هَذَا ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَقْتُلُونَهُ وَهُمْ مُؤْمِنُونَ بِي ؟ ! قَالَ : نَعَمْ ، يَقْتُلُونَهُ ، فَتَنَاولَ جَبْرِيلُ تُرْبَةً ، فَقَالَ : بِمَكَانٍ كَذَا وَكَذَا .

فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدِ احْتَضَنَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، كَاسِفَ الْبَالِ مَهْمُومًا ، فَظَنَّتْ أُمُّ سَلَمَةَ أَنَّهُ غَضِبَ مِنْ دُخُولِ الصَّبِيِّ عَلَيْهِ ، فَقَالَتْ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، جُعِلْتُ لَكَ الْفِدَاءُ ! إِنَّكَ قُلْتَ لَنَا لَا تُبْكُوا هَذَا الصَّبِيَّ ، وَأَمَرْتَنِي أَلَّا أَدْعَ [أَحَدًا] يَدْخُلُ عَلَيْكَ ، فَجَاءَ ، فَخَلَّيْتُ عَنْهُ .

فَلَمْ يَزِدْ عَلَيْهَا ، فَخَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ ، وَهُمْ جُلُوسٌ ، فَقَالَ لَهُمْ : إِنَّ أُمَّتِي يَقْتُلُونَ هَذَا ، وَفِي الْقَوْمِ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ ، وَكَانَا أَجْرَأَ الْقَوْمِ عَلَيْهِ ، فَقَالَا - : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، يَقْتُلُونَهُ وَهُمْ مُؤْمِنُونَ ؟ ! قَالَ : نَعَمْ ، وَهَذِهِ تُرْبَتُهُ ، وَأَرَاهُمْ إِيَّاهَا (المعجم الكبير : ج ۸ ص ۲۸۵ ح ۸۰۹۶ ، تاريخ دمشق : ج ۱۴ ص ۱۹۱ ح ۳۵۲۴) . المعجم الكبير (- به نقل از ام سلمه -) : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمود: «جلوی در بنشین و کسی بر من وارد نشود» .

من جلوی در نشسته بودم که حسین علیه السلام آمد و رفتم که او را بگیرم ؛ ولی از من پیشی گرفت و بر جدش وارد شد .
گفتم: ای پیامبر خدا! خدا مرا فدای تو کند! به من فرمان دادی که کسی بر تو وارد نشود و پسر تو آمد و رفتم که او را بگیرم ؛ ولی از من پیشی گرفت و چون [ماندنش در نزد تو] طول کشید ، از در ، سر کشیدم و دیدم که چیزی را با دستانت این سو و آن سو می کنی و اشک هایت سرازیر شده و کودک بر روی شکمت است!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آری . جبرئیل ، نزد من آمد و به من خبر داد که ائمتما او را می کشند و خاکی را که بر آن کشته می شود ، برایم آورد و این ، همان است که در کف دستم این سو و آن سو می کنم» . ۱. قَالَ لِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : اجْلِسْ بِالْبَابِ ، وَلَا يَلْجِئَنَّ عَلَيَّ أَحَدٌ ، فَقُمْتُ بِالْبَابِ ، إِذْ جَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَذَهَبْتُ أَتَنَاوُلُهُ ، فَسَبَقَنِي الْغُلَامُ ، فَدَخَلَ عَلَيَّ جَدِّهِ ، فَقُلْتُ : يَا نَبِيَّ اللَّهِ ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ ! أَمَرْتَنِي أَنْ لَا يَلْجِئَ عَلَيْكَ أَحَدٌ وَإِنَّ ابْنَكَ جَاءَ ، فَذَهَبْتُ أَتَنَاوُلُهُ ، فَسَبَقَنِي ، فَلَمَّا طَالَ ذَلِكَ تَطَلَّعْتُ مِنَ الْبَابِ ، فَوَجَدْتُكَ تُقَلِّبُ بِكَفِّكَ شَيْئًا ، وَدُمُوعُكَ تَسِيلُ ، وَالصَّبِيُّ عَلَى بَطْنِكَ !

قَالَ : نَعَمْ ، أَتَانِي جَبْرِيلُ ، فَأَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي يَقْتُلُونَهُ ، وَأَتَانِي بِالتُّرْبَةِ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا ، فَهِيَ الَّتِي أَقْلَبُ بِكَفِّي (المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۰۹ ح ۲۸۲۰ ، الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۲۴ ح ۴۱۲) . ۷۷. المصنّف ، ابن ابی شیبہ (- به نقل از ام سلمه -) : حسین علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله در آمد و من جلوی در نشسته بودم . [به درون ،] سر کشیدم و در کف دست پیامبر صلی الله علیه و آله ، چیزی دیدم که آن را این سو و آن سو می کرد و حسین علیه السلام بر روی شکم او خوابیده بود . گفتم : ای پیامبر خدا! سِرِّكَ کشیدم و دیدم چیزی را در کف دستت می چرخانی و کودک بر روی شکمت خوابیده است و اشک هایت ریزان است!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل ، خاکی را که او بر آن کشته می شود ، نزد من آورد و به من خبر داد که ائمتما او را می کشند» . ۲. دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنَا جَالِسَةٌ عَلَى الْبَابِ ، فَتَطَلَّعْتُ ، فَرَأَيْتُ فِي كَفِّ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَيْئًا يَقْلِبُهُ ، وَهُوَ نَائِمٌ عَلَى بَطْنِهِ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، تَطَلَّعْتُ ، فَرَأَيْتُكَ تُقَلِّبُ شَيْئًا فِي كَفِّكَ ، وَالصَّبِيُّ نَائِمٌ عَلَى بَطْنِكَ ، وَدُمُوعُكَ تَسِيلُ !

فَقَالَ : إِنَّ جَبْرِيلَ أَتَانِي بِالتُّرْبَةِ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا ، وَأَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي يَقْتُلُونَهُ (المصنّف ، ابن ابی شیبہ : ج ۸ ص ۶۳۲ ح ۲۵۸ ، مسند

إسحاق بن راهويه : ج ۴ ص ۱۳۰ ح ۱۸۹۷ .

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از عایشه -) : پیامبر خدا خوابیده بود که حسین به سوی او چهار دست و پا می‌رفت . او را از ایشان دور کردم . سپس به برخی کارهایم پرداختم ، که حسین ، خود را به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک کرد و پیامبر صلی الله علیه و آله با چشم گریان ، بیدار شد .

گفتم: چه چیزی شما را به گریه انداخته؟

فرمود: «جبرئیل ، خاکی را که حسین بر آن کشته می‌شود ، به من نشان داد و خشم خدا بر کسی که خون او را می‌ریزد ، شدت گرفته است» و دستش را گشود و یک مشت خاک در آن بود .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «ای عایشه! سوگند به آن که جانم به دست اوست، این [موضوع] ، مرا اندوهگین می‌کند . چه کسی از ائمت، حسین را پس از من می‌کشد؟! ۱۰ . بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَاقِدٌ إِذْ جَاءَ الْحُسَيْنُ يَحْبُو إِلَيْهِ ، فَخَبَّطَهُ عَنْهُ ، ثُمَّ قَمَطَ لِبَعْضِ أَمْرِي ، فَدَنَا مِنْهُ ، فَاسْتَقَظَ بِيكِي ، فَقُلْتُ : مَا يُبْكِيكَ ؟ قَالَ : إِنَّ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرَانِي الثُّرْبَةَ الَّتِي يُقْتَلُ عَلَيْهَا الْحُسَيْنُ ، فَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى مَنْ يَسْفِكُ دَمَهُ ! وَبَسَطَ يَدَهُ ، فَإِذَا فِيهَا قَبْضَةٌ مِنْ بَطْحَاءِ .

فَقَالَ : يَا عَائِشَةُ ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، إِنَّهُ لَيَحْزُنُنِي ، فَمَنْ هَذَا مِنْ أُمَّتِي يَقْتُلُ حُسَيْنًا بَعْدِي ؟ ! (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۲۷ ح ۴۱۴ ، تاريخ دمشق : ج ۱۴ ص ۱۹۵ ح ۳۵۳۴) . ۷۹ . المعجم الأوسط (- به نقل از عایشه -) : پیامبر خدا ، حسین را بران خود نشانده و جبرئیل نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: این ، پسر توست؟ فرمود: «آری» .

جبرئیل گفت: ائمت تو، او را پس از تو می‌کشند .

چشمان پیامبر خدا اشکبار شد . جبرئیل گفت: اگر بخواهی، خاک جایی را که در آن کشته می‌شود ، به تو نشان می‌دهم .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آری» و جبرئیل ، خاکی از خاک‌های طف را برایش آورد ۲۰ . إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَجْلَسَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى فَخْذِهِ ، فَجَاءَهُ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ : هَذَا ابْنُكَ ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : أُمَّتُكَ سَتَقْتُلُهُ بَعْدَكَ ، فَدَمَعَتْ عَيْنَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

قَالَ : إِنَّ شَيْئًا أَرَيْتُكَ تُرْبَةُ الْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا ، قَالَ : نَعَمْ ، فَأَتَاهُ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِتُرَابٍ مِنْ تُرَابِ الطُّفِّ (المعجم الأوسط : ج ۶ ص ۲۴۹ ح ۶۳۱۶ ؛ الأمالی ، طوسی : ص ۳۱۶ ح ۶۴۲) . ۸۰ . المعجم الكبير (- به نقل از عایشه -) : حسین بن علی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای عایشه! آیا شگفت‌زده‌ات نکنم؟ هم‌اکنون فرشته‌ای بر من در آمد که تا کنون نزد من نیامده بود و گفت که این پسر من ، کشته می‌شود و گفت: اگر بخواهی، خاکی را که در آن کشته می‌شود ، به تو نشان می‌دهم . و با دستش از آن جا بر گرفت و خاکی سرخ را به من نشان داد» ۱۰ . إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : يَا عَائِشَةُ ، أَلَا أُعْجِبُكَ ؟ لَقَدْ دَخَلَ عَلَيَّ مَلَكٌ أَنْفًا ، مَا دَخَلَ عَلَيَّ قَطُّ ، فَقَالَ : إِنَّ ابْنِي هَذَا مَقْتُولٌ ، وَقَالَ : إِنَّ شَيْئًا أَرَيْتُكَ تُرْبَةً يُقْتَلُ فِيهَا ، فَتَنَاوَلَ الْمَلَكُ بِيَدِهِ ، فَأَرَانِي تُرْبَةً حُمْرَاءَ (المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۰۷ ح ۲۸۱۵ ، كنز العمال : ج ۱۲ ص ۱۲۸ ح ۳۴۳۲۳) . ۸۱ . مسند ابن حنبل (- به نقل از عایشه یا أم سلمه -) : پیامبر صلی الله علیه و آله به یکی از آن دو فرمود : «فرشته‌ای در خانه بر من در آمد که پیش‌تر نزد من نیامده بود و به من گفت: این پسر من ، حسین ، کشته می‌شود و اگر بخواهی ، [کمی] از خاک سرزمینی را که در آن کشته می‌شود ، به تو نشان می‌دهم» .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «و او خاکی سرخ بیرون آورد» ۲۰ . إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِاحْدَاهُمَا : لَقَدْ دَخَلَ عَلَيَّ الْبَيْتَ مَلَكٌ لَمْ يَدْخُلْ عَلَيَّ قَبْلُهَا ، فَقَالَ لِي : إِنَّ ابْنَكَ هَذَا حُسَيْنٌ مَقْتُولٌ ، وَإِنْ شِئْتَ أَرَيْتُكَ مِنْ تُرْبَةِ الْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا ، قَالَ : فَأَخْرَجَ تُرْبَةً حُمْرَاءَ (مسند ابن حنبل : ج ۱۰ ص ۱۸۰ ح ۲۶۵۸۶ ، تاريخ دمشق : ج ۱۴ ص ۱۹۳ ح ۳۵۳۱) . ۸۲ . المعجم الكبير : أم

سلمه گفت: حسن و حسین علیهما السلام پیش روی پیامبر صلی الله علیه و آله در اتاق من بازی می‌کردند که جبرئیل فرود آمد و گفت: ای محمد! امت تو، این پسر را پس از تو می‌کشند. و با دستش به حسین علیه السلام اشاره کرد. پیامبر خدا گریست و او را به سینه‌اش چسباند. پیامبر خدا سپس [به من] فرمود: «این خاک، نزد تو امانت باشد» و آن را بویید و فرمود: «وای از کرب و بلا!». پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای ام سلمه! هنگامی که این خاک، خون شد، بدان که پسر من کشته شده است». ام سلمه آن را در شیشه‌ای نهاد و هر روز به آن می‌نگریست و می‌گفت: روزی که در آن خون خواهی شد، روز بزرگی است. ۳. كَانَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَلْعَبَانِ بَيْنَ يَدَيِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي بَيْتِي، فَنَزَلَ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا مُحَمَّدُ! إِنَّ أُمَّتَكَ تَقْتُلُ ابْنَكَ هَذَا مِنْ بَعْدِكَ، فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَكَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَدِيعَةُ عِنْدِكَ هَذِهِ الثَّرْبَةُ، فَشَمَّهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالَ: وَيْحَ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ! قَالَتْ: وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا أُمَّ سَلَمَةَ، إِذَا تَحَوَّلَتْ هَذِهِ الثَّرْبَةُ دَمًا فَأَعْلَمِي أَنَّ ابْنِي قَدْ قُتِلَ.

قال: فَجَعَلْنَاهَا أُمَّ سَلَمَةَ فِي قَارُورَةٍ، ثُمَّ جَعَلَتْ تَنْظُرُ إِلَيْهَا كُلَّ يَوْمٍ، وَتَقُولُ: إِنَّ يَوْمًا تَحْوِلِينَ دَمًا لِيَوْمٍ عَظِيمٍ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۸ ح ۲۸۱۷، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۰۸). ۸۳. الأُمَالِي، طُوسِي (- به نقل از زينب بنت جحش -): پیامبر صلی الله علیه و آله روزی نزد من آرمیده بود که حسین علیه السلام آمد. من از بیم آن که پیامبر صلی الله علیه و آله را بیدار کند، او را سرگرم می‌کردم که در یک لحظه غفلت من، به درون رفت و من در پی او رفتم که دیدم بر شکم پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته... و ادرار می‌کند. خواستم او را از آن جا بردارم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای زينب! فرزندم را وا گذار که ادرارش را تمام کند».

هنگامی که او ادرارش را تمام کرد، پیامبر صلی الله علیه و آله وضو گرفت و به نماز ایستاد و چون به سجده رفت، حسین علیه السلام بر او سوار شد و پیامبر صلی الله علیه و آله در همان حالت ماند تا حسین علیه السلام فرود آمد و چون برخاست، حسین علیه السلام باز گشت و پیامبر صلی الله علیه و آله او را بلند کرد تا از نمازش فارغ شد. آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله دستش را گشود و می‌فرمود: «ای جبرئیل! نشانم بده، نشانم بده».

من گفتم: ای پیامبر خدا! امروز دیدم کاری را انجام می‌دهی که تا کنون ندیده بودم انجام دهی.

فرمود: «آری. جبرئیل نزد من آمد و مرا به خاطر پسر من حسین، تسلیت داد و به من خبر داد که امتم او را می‌کشند و خاکی سرخ برایم آورد» ۱. ۲۰. كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَاتَ يَوْمٍ عِنْدِي نَائِمًا، فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَعَلْتُ أَعْلَلُهُ مَخَافَةً أَنْ يَوْقِظَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَغَفَلْتُ عَنْهُ، فَدَخَلَ وَاتَّبَعْتُهُ، فَوَجَدْتُهُ وَقَدْ قَعِدَ عَلَى بَطْنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ... فَجَعَلَ يَبُولُ عَلَيْهِ، فَأَرَدْتُ أَنْ أَخْذَهُ عَنْهُ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: دَعِيَ ابْنِي - يَا زَيْنَبُ - حَتَّى يَفْرَغَ مِنْ بَوْلِهِ. فَلَمَّا فَرَغَ تَوَضَّأَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَامَ يُصَلِّي، فَلَمَّا سَجَدَ ارْتَحَلَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَبِثَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِحَالِهِ حَتَّى نَزَلَ، فَلَمَّا قَامَ عَادَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَحَمَلَهُ حَتَّى فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ، فَبَسَطَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَدَهُ، وَجَعَلَ يَقُولُ: أَرْنِي أَرْنِي يَا جِبْرِيلُ.

فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! لَقَدْ رَأَيْتَكَ الْيَوْمَ صَنَعْتَ شَيْئًا مَا رَأَيْتَكَ صَنَعْتَهُ قَطُّ!

قال: نَعَمْ، جَاءَنِي جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَعَرَّانِي فِي ابْنِي الْحُسَيْنِ، وَأَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُهُ، وَأَتَانِي بِثُرْيَةِ حَمْرَاءَ (الأُمَالِي، طُوسِي: ص ۳۱۶ ح ۶۴۱؛ المعجم الكبير: ج ۲۴ ص ۵۴ ح ۱۴۱). ۸۴. الإِرشَاد (- به نقل از ام سلمه -): پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شبی از نزد ما بیرون رفت و مدتی طولانی، از دید ما غایب شد و سپس پریشان و غبارآلوده نزد ما آمد. در آن حال، دستش را بسته و مشت کرده بود. گفتم: ای پیامبر خدا! چرا تو را پریشان و غبارآلود می‌بینم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هم‌اکنون، مرا به جایی از عراق به نام کربلا بردند و جایگاه افتادن پسر من حسین و گروهی از

فرزندان و خاندانم را به من نشان دادند . من همواره خون‌هایشان را از زمین بر می‌چیدم و در همین دست‌هایم است . آن گاه ، دستانش را برایم گشود و فرمود : «این را بگیر و حفظش کن» .

آن را گرفتم . شبیه به خاکِ سرخ بود . آن را در شیشه‌ای گذاشتم و درش را بستم و نگاهداری‌اش کردم . هنگامی که حسین علیه السلام از مکه به سوی عراق بیرون رفت ، آن شیشه را هر روز و هر شب ، می‌بوییدم و به آن می‌نگریستم و بر مصیبت او می‌گریستم . چون روز دهم محرم شد یعنی همان روزی که به شهادت رسید ، شیشه را در آغاز روز بیرون آوردم . به همان حالت

۱. ر. ک: ص ۱۸۶ (خبر دادن به زینب بنت جحش از شهادت او)

[قبلی] بود . سپس در پایان روز ، به سوی آن باز گشتم . خون تازه بود . در اتاقم فریاد کشیدم و گریستم و بغض خودم را فرو خوردم تا مبادا به گوش دشمنان ایشان (حسین و یارانش) برسد و شماتت را به شتاب بیازانند . همواره آن زمان را به یاد داشتم ، تا این که پیک ، خبر کشته شدنشان را آورد و آنچه دیده بودم ، به وقوع پیوست . ۱. خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ عِنْدِنَا ذَاتَ لَيْلٍ ، فَغَابَ عَنَّا طَوِيلًا ، ثُمَّ جَاءَنَا وَهُوَ أَشْعَثُ أَغْبَرُ ، وَيَدُهُ مَضْمُومَةٌ ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ! مَا لِي أُرَاكَ شَعِثًا مُغْبَرًا ؟ فَقَالَ : «أُسْرِيَ بِي فِي هَذَا الْوَقْتِ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْعِرَاقِ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ ، فَأَرَيْتُ فِيهِ مَصْرَعَ الْحُسَيْنِ ابْنِي وَجَمَاعَةٍ مِنْ وَلَدِي وَأَهْلِ بَيْتِي ، فَلَمْ أَزَلْ أَلْقُ دِمَاءَهُمْ ، فَهَا هِيَ فِي يَدِي» ، وَبَسَّطَهَا إِلَيَّ ، فَقَالَ : «خُذِيهَا وَاحْتَفِظِي بِهَا» ، فَأَخَذْتُهَا ، فَإِذَا هِيَ شِبْهُ تُرَابٍ أَحْمَرٍ ، فَوَضَعْتُهَا فِي قَارُورَةٍ ، وَسَدَدْتُ رَأْسَهَا ، وَاحْتَفَظْتُ بِهِ .

فَلَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ مُتَوَجِّهًا نَحْوَ الْعِرَاقِ ، كُنْتُ أُخْرِجُ تِلْكَ الْقَارُورَةَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ ، فَأَشْمُهَا ، وَأَنْظُرُ إِلَيْهَا ، ثُمَّ أَبْكِي لِمَصَابِيهِ ، فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ مِنَ الْمُحَرَّمِ - وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَخْرَجْتُهَا فِي أَوَّلِ النَّهَارِ ، وَهِيَ بِحَالِهَا ، ثُمَّ عَمِدْتُ إِلَيْهَا آخِرَ النَّهَارِ ، فَإِذَا هِيَ دَمٌ غَيْطٌ ، فَصَتَحْتُ فِي بَيْتِي وَبَكَيْتُ ، وَكَطَمْتُ غَيْطِي ؛ مَخَافَةَ أَنْ يَسْمَعَ أَعْدَاؤُهُمْ بِالْمَدِينَةِ ، فَيَسْرِعُوا بِالْشَّمَاتَةِ ، فَلَمْ أَزَلْ حَافِظَةً لِلْوَقْتِ حَتَّى جَاءَ النَّاعِي يَنْعَاهُ ، فَحَقَّقَ مَا رَأَيْتُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۰ ، روضه الواعظين: ص ۲۱۳) . ر. ک: ج ۲ ص ۳۲۴ (خون شدن تربت) .

۲ / ۱۲ دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از امت خویش برای یاری او

دلایل النبوة ، ابو نعیم (- به نقل از سحیم -) : آنس بن حارث گفت : شنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «این پسر در سرزمین عراق کشته می‌شود . هر کس از شما که او را درک کرد، یاری‌اش دهد» . آنس همراه حسین علیه السلام شهید شد . ۲. سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : إِنَّ ابْنِي هَذَا يُقْتَلُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ ، فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ فَلْيَنْصُرْهُ ، قَالَ : فَقَتِلَ أَنَسٌ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (دلائل النبوة ، ابو نعیم: ج ۲ ص ۵۵۴ ح ۴۹۳ ، أسد الغابة: ج ۱ ص ۲۸۸) . ۸۶. تاریخ دمشق (- به نقل از سحیم -) : آنس بن حارث گفت : شنیدم که پیامبر خدا می‌فرماید: «این پسر، حسین، در سرزمینی به نام کربلا کشته می‌شود . هر کس از شما که در آن جا حاضر بود، یاری‌اش دهد» .

آنس بن حارث به سوی کربلا روانه شد و همراه حسین علیه السلام کشته شد . ۳. سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : إِنَّ ابْنِي هَذَا - يَعْنِي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - يُقْتَلُ بِأَرْضٍ يُقَالُ لَهَا : كَرْبَلَاءُ ، فَمَنْ شَهِدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَنْصُرْهُ .

قَالَ : فَخَرَجَ أَنَسُ بْنُ الْحَارِثِ إِلَى كَرْبَلَاءَ ، فَقَتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۴ ح ۳۵۴۳ ، الإصابه: ج ۱ ص ۲۷۱) .

۲ / ۱۳ پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره ویژگی‌های قاتل او

الف - بدترین امت

بدترین فرد امت، حسین را می‌کشد و کسی از فرزندان حسین تبرّی می‌جوید که به من کفر می‌ورزد. ۱. قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَقْتُلُ الْحُسَيْنَ شَرُّ الْأُمَّةِ، وَيَتَّبِرُ مَنْ وُلِدَهُ مَنْ يَكْفُرُ بِي (عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۶۴ ح ۲۷۷، بحار الأنوار: ج ۴ ص ۳۰۰ ح ۵). بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم، که حسن علیه السلام بر گردن ایشان و حسین علیه السلام بر روی ران ایشان بود و پیامبر صلی الله علیه و آله صورت و دهان آن دو را می‌بوسید. سپس فرمود: «ای ابن عباس! گویی می‌بینم که محاسن سپیدش از خونش رنگین شده و دعوت می‌کند؛ اما پاسخی نمی‌شنود، و یاری می‌طلب؛ اما یاری نمی‌شود». گفتیم: ای پیامبر خدا! چه کسی این کار را می‌کند؟

فرمود: «بِإِدَانِ أُمَّتٍ. آنان را چه می‌شود؟ خدا، شفاعتم را شامل آنان نکند!». ۲. دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَلَى عَاتِقِهِ، وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ عَلَى فَخِذِهِ، يَلْتِمُهُمَا وَيُقَبِّلُهُمَا ... ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَیَّ عَبَّاسُ كَأَنِّي بِهِ وَقَدْ خُضَّ بَت شَيْبَتُهُ مِنْ دَمِهِ، يَدْعُو فَلَا يُجَابُ، وَيَسْتَنْصِرُ فَلَا يُنْصَرُ. قُلْتُ: مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: شِرَارُ أُمَّتِي، مَا لَهُمْ؟ لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي! (كفاية الأثر: ص ۱۶، مستدرک الوسائل: ج ۱۰ ص ۲۷۶ ح ۱۲۰۰۹). ب - بی‌نسب فرزند بی‌نسب «پسر حسین، با شمشیر کشته می‌شود. او را طغیانگر فرزند طغیانگر، بی‌نسب فرزند بی‌نسب، منافق فرزند منافق می‌کشد. ۳. يَقْتُلُ ابْنِي الْحُسَيْنِ بِالسَّيْفِ، يَقْتُلُهُ طَاغُ ابْنِ طَاغٍ، دَعَى ابْنُ دَعَى، مُنَافِقُ ابْنِ مُنَافِقٍ (کتاب سلیم بن قیس: ج ۲ ص ۸۳۸ ح ۴۲، بحار الأنوار: ج ۳۳ ص ۲۶۷ ح ۵۳۴).

ب - بی‌نسب فرزند بی‌نسب

«پسر حسین، با شمشیر کشته می‌شود. او را طغیانگر فرزند طغیانگر، بی‌نسب فرزند بی‌نسب، منافق فرزند منافق می‌کشد. ۳. يَقْتُلُ ابْنِي الْحُسَيْنِ بِالسَّيْفِ، يَقْتُلُهُ طَاغُ ابْنِ طَاغٍ، دَعَى ابْنُ دَعَى، مُنَافِقُ ابْنِ مُنَافِقٍ (کتاب سلیم بن قیس: ج ۲ ص ۸۳۸ ح ۴۲، بحار الأنوار: ج ۳۳ ص ۲۶۷ ح ۵۳۴).

ج - مردی که به دین، ضربه می‌زند

حسین علیه السلام که هفت روزه شد، پیامبر صلی الله علیه و آله نزد آمد و فرمود: «پسر مرا برایم بیاور». . . . و سپس فرمود: «ای ابا عبد الله! بر من گران است» و سپس گریست. گفتیم: پدر و مادرم فدایت باد! امروز که روز اول است، چنین کردی؟ ماجرا چیست؟

فرمود: «بر این پسر می‌گیرم. او را دسته‌ای متجاوز کافر از بنی امیه می‌کشند. خدا، شفاعت مرا در روز قیامت، نصیبشان نکند! مردی او را می‌کشد که به دین، ضربه می‌زند و به خدای بزرگ، کفر می‌ورزد».

سپس فرمود: «خدایا! من برای این دو (حسن و حسین) چیزی را می‌خواهم که ابراهیم برای فرزندانش خواست. خدایا! آن دو را دوست بدار و دوستدارشان را دوست بدار و هر کس را که دشمن آن دو است، به اندازه آسمان و زمین، لعنت کن». ۱. فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ سَابِعِهِ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ] جَاءَنِي النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: هَلُمْنِي ابْنِي ... ثُمَّ قَالَ: يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ، عَزِيزٌ عَلَيَّ، ثُمَّ بَكَى.

فَقُلْتُ: يَا أَبَى أَنْتَ وَأُمِّي، فَعَلْتَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَفِي الْيَوْمِ الْأَوَّلِ! فَمَا هُوَ؟

فَقَالَ: أَبْكَى عَلَى ابْنِي هَذَا، تَقْتُلُهُ فِتْنَةً بَاغِيَةً كَافِرَةً مِنْ بَنِي أُمِّيَّةَ، لَا أَنَا لَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَقْتُلُهُ رَجُلٌ يَثْلُمُ الدِّينَ، وَيَكْفُرُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ!

ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ فِيهِمَا [أَيَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَام] مَا سَأَلَكَ إِبْرَاهِيمُ فِي ذُرِّيَّتِهِ، اللَّهُمَّ أَحِبَّهُمَا، وَأَحِبَّ مَنْ يُحِبُّهُمَا، وَالْعَنَ مَنْ يُبْغِضُهُمَا مِلَّةَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ (الأمالي، طوسی: ص ۳۶۷ ح ۷۸۱، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۵۰ ح ۱).

د - مردی از بنی امیه به نام یزید

همواره کار امت من بر پاست، تا آن که مردی از بنی امیه، به نام یزید، به آن ضربه می‌زند. ۲۰- یزالُ امرُ امتی قائماً، حَتَّى يَثْلُمَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أُمِّيَّةَ يُقَالُ لَهُ يَزِيدُ (سیر أعلام النبلاء: ج ۴ ص ۳۹، مسند أبي يعلى: ج ۱ ص ۳۹۹ ح ۸۶۸). ۹۲. الملهوف: دو سال که از تولد حسین علیه السلام گذشت، پیامبر صلی الله علیه و آله به سفری رفت و در راه، در جایی توقف کرد و کلمه استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ) بر زبان آورد و چشمانش اشکبار شد. عَلت را پرسیدند. فرمود: «این، جبرئیل است که از زمینی کنار رود فرات به نام کربلا برایم خبر آورده که فرزندانم حسین، پسر فاطمه، در آن، کشته می‌شود». به ایشان گفته شد: ای پیامبر خدا! چه کسی او را می‌کشد؟ فرمود: «مردی که نامش یزید است. و گویی جایگاه بر خاک افتادن و به خاک سپردنش را می‌بینم!». ۳۰. لَمَّا أَتَى عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَتَانٍ مِنْ مَوْلِدِهِ، خَرَجَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي سَفَرٍ لَهُ، فَوَقَفَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، فَاسْتَرْجَعَ، وَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ. فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: هَذَا جَبْرَائِيلُ يُخْبِرُنِي عَنْ أَرْضٍ بِشَطِّ الْفَرَاتِ يُقَالُ لَهَا: كَرْبَلَاءُ، يُقْتَلُ بِهَا وَلَدِي الْحُسَيْنُ ابْنُ فَاطِمَةَ. فَقِيلَ لَهُ: مَنْ يَقْتُلُهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: رَجُلٌ اسْمُهُ يَزِيدُ، وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مَصْرَعِهِ وَمَدْفِنِهِ (الملهوف: ص ۹۳؛ الفتوح: ج ۴ ص ۳۲۵).

ه - خداوند، یزید را برکت ندهد!

«یزید! خداوند، یزید، آن طعنه‌زن نفرین‌گو را برکت ندهد! هان! خبر درگذشت محبوبم و فرزند نازنینم، حسین، به من رسید. خاکِ مَرَقَدش را برایم آوردند و قاتلش را دیدم. هان که او پیش چشم گروهی کشته نمی‌شود و یاری‌اش نمی‌کنند، جز آن که خدا همه آنان را کیفر می‌دهد! یزید، لَا بَارَكَ اللَّهُ فِي يَزِيدٍ! الطَّعَانِ اللَّعَانِ، أَمَا إِنَّهُ نَعِيَ إِلَى حَبِيبِي وَسَيَخْلِي حُسَيْنٌ، أُتِيتُ بِتُرْبَتِهِ وَرَأَيْتُ قَاتِلَهُ، أَمَا إِنَّهُ لَا يُقْتَلُ بَيْنَ ظَهْرَانِي قَوْمٌ فَلَا يَنْصُرُونَهُ إِلَّا عَمَهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ (کنز العمال: ج ۱۲ ص ۱۲۸ ح ۳۴۳۲۴. نیز، ر. ک. : المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۷۲). [روزی] پیامبر خدا با حال و رنگی دگرگون بر ما در آمد و فرمود: «من، محمد هستم و آغاز و فرجام سخن، به من داده شده است. پس تا آن گاه که میان شما هستم، از من اطاعت کنید و چون [به آن دنیا] برده شدم، با کتاب خدا باشید. حلال آن را حلال بشمرید و حرامش را حرام بدانید.

[مدتی] آرامش بر شما در می‌آید [و] آسایش و راحتی بر شما در خواهد آمد. [این،] [سرنوشتی است که پیش‌تر، از طرف خدا نوشته شده است. [آن گاه] افتنه‌هایی مانند پاره‌های شب تاریک بر شما در می‌آیند. هر گاه پیامبرانی رفتند، پیامبران دیگری آمدند؛ اَمَّا [اکنون] نبوت پایان یافت و به جای آن [در آینده] سلطنت می‌آید. خدا، رحمت کند کسی را که نبوت را چنان که شایسته است، بشناسد و بر آن شناخت، پایدار بماند! ای معاذ! نگاه دار و بشمار».

هنگامی که به پنج رسیدم، فرمود: «یزید! خدا، یزید را برکت ندهد!» و سپس اشک از چشمانش سرازیر شد و فرمود: «خبر شهادت حسین را برایم آوردند و نیز تربت او را و از قاتلش آگاهم کردند. سوگند به آن که جانم در دست اوست، پیش روی گروهی کشته نمی‌شود و آنان از او دفاع نمی‌کنند، جز آن که خداوند، سینه‌ها و دل‌هایشان را با هم مخالف می‌کند و بدن آنها را

بر ایشان مسلط می گرداند و گروه گروهشان می سازد».

سپس فرمود: «افسوس بر فرزندان خاندان محمد از خلیفه خوش گذرانی که او را جانشین [پدرش] می کنند و اولاد و اولاد اولاد را می کشد!».

و زمانی که به ده رسیدم، فرمود: «ولید، نام یک فرعون است و او ویران کننده احکام اسلام است و در برابرش، مردی از خاندانی است که خداوند، شمشیرش را آخته و غلافی ندارد. در مردم، اختلاف پیدا خواهد شد و چنین می شود» و انگشتانش را داخل هم کرد.

سپس فرمود: «پس از یکصد و بیست سال، مرگی شتابان و فراگیر خواهد بود. آن سال، سال هلاکت مردم است و بر آنها مردی از اولاد عباس، حاکم می شود» ۱. خَرَجَ عَلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مُتَغَيِّرَ اللَّوْنِ، فَقَالَ: أَنَا مُحَمَّدٌ، أُوتِيَتْ فَوَاتِحُ الْكَلَامِ وَخَوَاتِمُهُ، فَأُطِيعُونِي مَا دُمْتُ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ، وَإِذَا ذُهِبَ بِي فَعَلَيْكُمْ بِكِتَابِ اللَّهِ، أَجْلُوا حِلَالَهُ، وَحَرِّمُوا حَرَامَهُ، أَتَتَكُمُ الْمَوْتَةُ أَتَتَكُمُ بِالرُّوحِ وَالزَّاحِيَةِ، كِتَابٌ مِنَ اللَّهِ سَبَقَ، أَتَتَكُمُ فِتْنٌ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ، كُلُّمَا ذُهِبَ رُسُلٌ جَاءَ رُسُلٌ، تَنَاسَخَتِ النُّبُوَّةُ، فَصَارَتْ مُلْكًا، رَحِمَ اللَّهُ مَنْ أَخَذَهَا بِحَقِّهَا، وَخَرَجَ مِنْهَا كَمَا دَخَلَهَا، أُمْسِكْ يَا مُعَاذُ وَأُحْصِ.

قَالَ: فَلَمَّا بَلَغَتْ خَمْسِيَّةٌ قَالَ: يَزِيدُ، لَا يُبَارِكُ اللَّهُ فِي يَزِيدٍ! ثُمَّ ذَرَفَتْ عَيْنَاهُ، فَقَالَ: نُعَى إِلَى حُسَيْنٍ، وَأُتِيَتْ بِتُرْبَتِهِ، وَأُخْبِرَتْ بِقَاتِلِهِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا يُقْتَلُ بَيْنَ ظَهْرَانِي قَوْمٌ لَا يَمْنَعُونَهُ إِلَّا خَالَفَ اللَّهُ بَيْنَ صُدُورِهِمْ وَقُلُوبِهِمْ، وَسَلَطَ عَلَيْهِمْ شِرَارَهُمْ، وَأَلْبَسَهُمْ شَيْعًا، ثُمَّ قَالَ: وَاهَا لِفِرَاحِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ خَلِيفَةٍ مُسْتَخَلَفٍ مُتَرَفٍ، يَقْتُلُ خَلْفِي وَخَلَفَ الْخَلْفِ.

فَلَمَّا بَلَغَتْ عَشْرَةٌ قَالَ: الْوَلِيدُ اسْمُ فِرْعَوْنَ، هَادِمُ شَرَائِعِ الْإِسْلَامِ، بَيْنَ يَدَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ يَسْلُ اللَّهُ سَيِّفُهُ، فَلَا غِمَادَ لَهُ، وَاخْتَلَفَ النَّاسُ، فَكَانُوا هَكَذَا - وَشَبَكَكَ بَيْنَ أَصَابِعِهِ -.

ثُمَّ قَالَ: بَعْدَ الْعَشْرِينَ وَمِئَةً مَوْتُ سَرِيعٌ، وَقَتْلٌ ذَرِيعٌ، فَفِيهِ هَلَاكُهُمْ، وَيَلِي عَلَيْهِمْ رَجُلٌ مِنْ وَلَدِ الْعَبَّاسِ (المعجم الكبير: ج ۲۰ ص ۳۸ ح ۵۶ و ج ۳ ص ۱۲۰ ح ۲۸۶۱، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۱۶۰). ر. ك: ص ۱۷۹ ح ۴۰ و ص ۱۸۱ ح ۴۲.

و - وای بر قاتل او!

فرزندم حسین، در پشت کوفه کشته می شود. وای بر قاتلش و واگذارنده اش و رها کننده یاری اش! ۲! يُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنِ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ، الْوَيْلُ لِقَاتِلِهِ، وَخَاذِلِهِ، وَتَارِكِ نُصْرَتِهِ (الأمالي، شجری: ج ۱ ص ۱۸۳، الحقائق الوردية: ج ۱ ص ۱۱۷). پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که حسن و حسین علیهما السلام در دامان اویند و گاه، این و گاه، آن را می بوسد و به حسین علیه السلام می گوید: «وای بر کسی که تو را می کشد!» ۳. رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي حِجْرِهِ، يُقَبَّلُ هَذَا مَرَّةً، وَهَذَا مَرَّةً، وَيَقُولُ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ الْوَيْلَ لِمَنْ يَقْتُلَكَ (کامل الزیارات: ص ۱۴۷ ح ۱۷۳، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۰۲ ح ۱۱). قاتل حسین بن علی، در تابوتی از آتش است و نیمی از عذاب دنیائیان را دارد و دست و پایش را با زنجیرهای آتشین می بندند و در آتش، سرنگونش می کنند تا به قعر دوزخ برسد و بویی دارد که دوزخیان از گند آن، به خدایشان پناه می برند و او در آن جا جاودان و چشنده عذاب دردناک است، همراه همه کسانی که به کشتن او (حسین علیه السلام) کمک و تحریک کرده اند.

هر گاه پوستشان می سوزد، خداوند، پوست دیگری به جایش می رویند تا دوباره عذاب دردناک را بچشند و حتی لحظه ای عذاب از آنان برداشته نمی شود و آب جوشان دوزخ به آنها نوشانده می شود. پس وای بر آنان از عذاب خدای متعال در دوزخ! ۱! إِنَّ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تَابُوتٍ مِنْ نَارٍ، عَلَيْهِ نِصْفُ عَذَابِ أَهْلِ الدُّنْيَا، وَقَدْ شَدَّتْ يَدَا وَرِجْلَاهُ بِسَلْسِلٍ مِنْ نَارٍ، مُنْكَسٍ فِي النَّارِ، حَتَّى يَقَعَ فِي قَعْرِ جَهَنَّمَ، وَلَهُ رِيحٌ يَتَعَوَّذُ أَهْلُ النَّارِ إِلَى رَبِّهِمْ مِنْ شِدَّتِ نَتْنِهِ، وَهُوَ فِيهَا خَالِدٌ ذَائِقُ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ، مَعَ جَمِيعٍ مِنَ

شَايَعَ عَلَى قَتْلِهِ ، كُلَّمَا نَفَتْ جَتِ جُلُودُهُمْ بَدَّلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيْهِمُ الْجُلُودَ ، حَتَّى يَذُوقُوا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ، لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ سَاعَةً ، وَيُسْقَوْنَ مِنْ حَمِيمٍ جَهَنَّمَ ، قَالُوا لَيْلُ لَهُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ تَعَالَى فِي النَّارِ (عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج ۲ ص ۴۷ ح ۱۷۸ ؛ المناقب ، ابن مغازلی : ص ۶۶ ح ۹۵) . موسی بن عمران از خدایش عَزَّوَجَلَّ درخواست کرد: ای خدای من! برادرم هارون در گذشت . او را بیامرز .

خداوند متعال به او وحی کرد: «ای موسی! اگر در باره پیشینیان و پسینیان ، از من چیزی بخواهی ، اجابت می‌کنم ، جز قاتل حسین بن علی بن ابی طالب ، که من ، انتقام او را از قاتلش می‌گیرم» ... ۲۰ . إِنَّ مُوسَى بْنَ عِمْرَانَ سَأَلَ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ ، فَقَالَ : يَا رَبِّ ، إِنَّ أَخِي هَارُونَ مَاتَ ، فَاعْفِرْ لَهُ ، فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ : يَا مُوسَى ، لَوْ سَأَلْتَنِي فِي الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَأَجَبْتُكَ مَا خَلَا قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَإِنِّي أَنْتَقِمُ لَهُ مِنْ قَاتِلِهِ ... (عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج ۲ ص ۴۷ ح ۱۷۹ ؛ المناقب ، ابن مغازلی : ص ۶۸ ح ۹۸) . دخترم فاطمه ، روز قیامت ، در حالی محشور می‌شود که لباسی آغشته به خون با اوست و به ستونی از ستون‌های عرش می‌آویزد و می‌گوید: ای عدل [مطلق!] میان من و قاتل فرزندانم حکم بران .

به خدای کعبه سوگند ، خداوند متعال به نفع دخترم حکم می‌راند ۳۰ . تُحْشَرُ ابْنَتِي فَاطِمَةُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، وَمَعَهَا ثِيَابٌ مَصْبُوغَةٌ بِالْدَّمِ ، فَتَعْلَقُ بِقَائِمَةٍ مِنْ قَوَائِمِ الْعَرْشِ ، فَتَقُولُ : يَا عَدْلُ ، احْكُمْ بَيْنِي وَبَيْنَ قَاتِلِ وَلَدِي .

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : فَيَحْكُمُ اللَّهُ تَعَالَى لِابْنَتِي وَرَبِّ الْكَعْبَةِ (عيون أخبار الرضا عليه السلام : ج ۲ ص ۲۶ ح ۶ ؛ المناقب ، ابن المغازلی : ص ۶۴ ح ۹۱) . فرشته‌ای که نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد ، فرشته دریاها بود ... سپس آن فرشته ، مقداری از تربت حسین علیه السلام را در یکی از بال‌هایش حمل کرد و فرشته‌ای در آسمان دنیا نماند ، جز آن که آن تربت را بویید و یادش نزد او [جاودان] ماند .

سپس پیامبر صلی الله علیه و آله آن مشت خاک را که فرشته آورده بود ، گرفت و در حالی که می‌گریست ، آن را بویید و میان گریه‌اش می‌گفت: «خدایا! به قاتل فرزندم برکت مده و او را به آتش دوزخ برسان» ۴۰ . إِنَّ الْمَلَكَ الَّذِي جَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّمَا كَانَ مَلَكَ الْبَحَارِ ... ، ثُمَّ حَمَلَ ذَلِكَ الْمَلَكُ مِنْ تُرْبَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ أَجْنَحَتِهِ ، فَلَمْ يَبْقَ مَلَكٌ فِي سَمَاءِ الدُّنْيَا إِلَّا شَمَّ تِلْكَ التُّرْبَةَ ، وَصَارَ فِيهَا عِنْدَهُ أَثَرٌ وَخَبْرٌ .

قَالَ : ثُمَّ أَخَذَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تِلْكَ الْقَبْضَةَ الَّتِي أَتَاهُ بِهَا الْمَلَكُ ، فَجَعَلَ يَشُمُّهَا ، وَهُوَ يَبْكِي ، وَيَقُولُ فِي بُكَائِهِ : اللَّهُمَّ لَا تُبَارِكْ فِي قَاتِلِ وَلَدِي ، وَأَصْلِهِ نَارِ جَهَنَّمَ (الفتوح : ج ۴ ص ۳۲۴ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۱۶۲) .

۲ / ۱۴ پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره چگونگی شهادت او

هنگامی که حسین را دیدم ، آنچه را پس از من با او می‌کنند ، به یاد آوردم . گویی که می‌بینم به حرم و قبر من پناه آورده ؛ اما پناهش نمی‌دهند و در رؤیایش ، او را به سینه‌ام می‌چسبانم و به او فرمان کوچ از هجرت‌گاهم می‌دهم و او را به شهادت ، مژده می‌دهم ، و او از آن جا به سوی قتلگاه و جایگاه بر خاک افتادنش ، بار می‌بندد ؛ [به سوی] سرزمین کرب و بلا و قتل و فنا . گروهی از مسلمانان ، او را یاری می‌دهند . آنان از سروران شهیدان امت من در روز قیامت هستند . گویی به او می‌نگرم که تیر خورده و از اسبش به زمین افتاده و سپس مانند گوسفند ، سرش را مظلومانه می‌برند ۱۰ . إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] تَذَكَّرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهِ بَعْدِي ، كَأَنِّي بِهِ وَقَدِ اسْتَجَارَ بِحَرَمِي وَقَبْرِي ، فَلَا يُجَارُ ، فَأَضْمُهُ فِي مَنْامِهِ إِلَى صَدْرِي ، وَأَمُرُهُ بِالرَّحْلَةِ عَنْ دَارِ هِجْرَتِي ، وَأُبَشِّرُهُ بِالشَّهَادَةِ ، فَيَرْتَحِلُ عَنْهَا إِلَى أَرْضِ مَقْتَلِهِ ، وَمَوْضِعِ مَصْرَعِهِ ، أَرْضِ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ ، وَقَتْلٍ وَفَنَاءٍ ، تَنْصُرُهُ عِصَابَةٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، أُولَئِكَ مِنْ سَادَةِ شُهَدَاءِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَقَدْ رُمِيَ بِسَهْمٍ ، فَخَرَّ عَنْ فَرْسِهِ صَرِيحاً ، ثُمَّ يُذَبِّحُ كَمَا يُذَبِّحُ الْكَبْشُ مَظْلُوماً (الأمالی ، صدوق : ص ۱۷۷ ح ۱۷۸ ، بشاره المصطفی : ص ۱۹۹) . بر پیامبر صلی الله علیه و آله در آمدن و حسن علیه السلام بر گردن و حسین علیه السلام بر روی ران ایشان بود . پیامبر صلی الله علیه و آله صورت و دهان آن دو را می‌بوسید و می‌فرمود: «خدایا!

دوستدار این دو را دوست بدار و دشمن آنان را دشمن بدار» .

سپس فرمود: «ای ابن عباس! گویی می‌بینم که موی سپید محاسنش از خونش خضاب شده و دعوت می‌کند؛ اما پاسخی نمی‌یابد، و یاری می‌طلبد؛ اما یاری نمی‌شود» .

گفتم: ای پیامبر خدا! چه کسانی این کارها را می‌کنند؟

فرمود: «بدان امت! آنان را چه می‌شود؟ خدا، شفاعتم را شامل ایشان نکند!» ۲. دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى عَاتِقِهِ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى فَخِذِهِ، يَلْتَمُهُمَا وَيُقَبِّلُهُمَا، وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ وَالِ مَنْ وَالَاهُمَا، وَعَادِ مَنْ عَادَاهُمَا، ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ عَبَّاسٍ، كَأَنِّي بِهِ وَقَدْ خُضِبَتْ شَبِيبَتُهُ مِنْ دَمِهِ، يَدْعُو فَلَا يُجَابُ، وَيَسْتَنْصِرُ فَلَا يُنْصَرُ. قُلْتُ: مَنْ يَفْعَلُ ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: شِرَارُ أُمَّتِي، مَا لَهُمْ؟ لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي! (كفاية الأثر: ص ۱۶، مستدرک الوسائل: ج ۱۰ ص ۲۷۶ ح ۱۲۰۰۹). حسین علیه السلام در آغوش مادرش بود که پیامبر صلی الله علیه و آله او را گرفت و فرمود: «خدا، قاتلان تو را لعنت کند! خدا، غارت کنندگان تو را لعنت کند! خدا، همکاری کنندگان بر ضد تو را لعنت کند! و خدا میان من و هر کس که بر ضد تو یاری دهد، حکم کند!» .

فاطمه علیها السلام گفت: ای پدر! چه می‌فرمایی؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «دخترم! آنچه را پس از من و تو از آزار و ستم و خیانت و تجاوز به او می‌رسد، یاد کردم. او در آن روز، میان یارانی به سان ستارگان آسمان است که راه به شهادت می‌برند و گویی لشکرشان و جایگاه اسباب و تربشان را می‌بینم» .

فاطمه علیها السلام پرسید: ای پدر! این جایی که توصیف می‌کنی، کجاست؟

فرمود: «جایی که کربلا نامیده می‌شود و آن، کرب (رنج) و بلا برای ما و امت دارد. شروران امت، بر آنان می‌شورند و اگر همه آسمانیان و زمینیان، یکی از آن شروران را شفاعت کنند، پذیرفته نمی‌شود و آنها در آتش دوزخ، جاویدان خواهند بود» .

فاطمه علیها السلام گفت: ای پدر! [آیا حسین] کشته می‌شود؟

فرمود: «آری، ای دخترم! و کسی، پیش از او، به سان او کشته نمی‌شود و آسمان‌ها و زمین‌ها بر او می‌گریند و نیز فرشتگان و وحوش و ماهیان دریاها و کوه‌ها که اگر به آنها اذن داده شود، جانداري را بر زمین، باقی نمی‌گذارند، و گروهی از دوستداران ما نزد او می‌آیند که در زمین از آنان، عالم‌تر به خدا و پایدارتر به حق ما نیست و جز آنان، کسی بر روی زمین به حسین، رو نمی‌کند. آنان چراغ‌هایی در دل تاریکی‌های ستم و شفیعان و درآیندگان بر من در حوض [کوثر] هستند. چون در آیند، من آنان را از چهره‌شان می‌شناسم. گروندگان به هر دین، پیشوایان خود را می‌جویند و آنان ما را و نه غیر ما را می‌جویند. آنان پایه‌های استوار زمین و سبب نزول باران اند» ۱. كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ أُمِّهِ تَحْمِلُهُ، فَأَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلِيكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ سَالِيكَ، وَأَهْلَكَ اللَّهُ الْمُتَوَازِينَ عَلَيْكَ، وَحَكَمَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنْ أَعَانَ عَلَيْكَ!

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: يَا أَبَتِي، أَيْ شَيْءٍ تَقُولُ؟ قَالَ: يَا بِنْتَاهُ، ذَكَرْتُ مَا يُصِيبُهُ بَعْدِي وَبَعْدَكَ مِنَ الْأَذَى وَالظُّلْمِ وَالْغَدْرِ وَالْبَغْيِ، وَهُوَ يَوْمَئِذٍ فِي عُصْبَةِ كَأَنَّهُمْ نُجُومُ السَّمَاءِ، يَتَهَادُونَ إِلَى الْقَتْلِ، وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مُعَسَّكَرِهِمْ، وَإِلَى مَوْضِعِ رِحَالِهِمْ وَثَرِيَّتِهِمْ .

فَقَالَتْ: يَا أَبَتِي، وَأَيْنَ هَذَا الْمَوْضِعُ الَّذِي تَصِفُ؟ قَالَ: مَوْضِعٌ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ، وَهِيَ ذَاتُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ عَلَيْنَا وَعَلَى الْأُمَّةِ، يَخْرُجُ عَلَيْهِمْ شِرَارُ أُمَّتِي، وَلَوْ أَنَّ أَحَدَهُمْ شَفَعَ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ مَا شَفَعُوا فِيهِمْ، وَهُمْ الْمُخَلَّدُونَ فِي النَّارِ .

قَالَتْ: يَا أَبَتِي، فَيَقْتُلُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا بِنْتَاهُ، وَمَا قُتِلَ قِتْلَتُهُ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ، وَتَبْكِيهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ، وَالْمَلَائِكَةُ وَالْوَحْشُ وَالْحَيَاتَانِ فِي الْبَحَارِ وَالْجِبَالِ، لَوْ يُؤَذَّنُ لَهَا مَا بَقِيَ عَلَى الْأَرْضِ مُتَنَفِّسٌ، وَيَأْتِيهِ قَوْمٌ مِنْ مُحِبِّينَا، لَيْسَ فِي الْأَرْضِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَلَا أَقْوَمُ بِحَقِّنَا مِنْهُمْ، وَلَيْسَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ غَيْرُهُمْ، أُولَئِكَ مَصَابِيحُ فِي ظُلُمَاتِ الْحَيَورِ، وَهُمْ الشُّفَعَاءُ، وَهُمْ وَارِدُونَ حَوْضِي عَدَاً،

أَعْرِفُهُمْ إِذَا وَرَدُوا عَلَيَّ بِسِيَمَاهُمْ ، وَأَهْلُ كُلِّ دِينٍ يَطْلُبُونَ أُنْمَتَهُمْ ، وَهُمْ يَطْلُبُونَا وَلَا يَطْلُبُونَ غَيْرَنَا ، وَهُمْ قِوَامُ الْأَرْضِ ، بِهِمْ يَنْزِلُ الْغَيْثُ (کامل الزیارات : ص ۱۴۴ ح ۱۷۰ ، تفسیر فرات : ص ۱۷۱ ح ۲۱۹) .

۲ / ۱۵ پیشگوی پیامبر صلی الله علیه و آله درباره مزار او و زائرانش

الإرشاد: پیامبر صلی الله علیه و آله روزی نشسته بود و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام گردش را گرفته بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان فرمود: «شما در چه حالی خواهید بود، هنگامی که بر خاک بیفتید و مرقدهایتان پراکنده شود؟». حسین علیه السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ما به مرگ طبیعی می میریم ، یا کشته می شویم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پسرکم! تو به ستم ، کشته می شوی و برادرت نیز به ستم ، کشته می شود و فرزندانان در زمین ، رانده و پراکنده می شوند». حسین علیه السلام گفت: چه کسی ما را می کشد، ای پیامبر خدا؟ فرمود: «بدترین مردمان». گفت: پس از کشته شدن ما، کسی ما را زیارت می کند؟ فرمود: «آری ؛ گروهی از ائمتما ، که شما را به قصد نیکی و پیوند با من زیارت می کنند . چون روز قیامت شود، در ایستگاه حسابرسی ، نزدشان می آیم و بازوهایشان را می گیرم و از هراس ها و سختی های آن ، نجاتشان می دهم». ۱. إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسًا وَحَوْلَهُ عَلِيُّ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، فَقَالَ لَهُمْ : كَيْفَ بِكُمْ إِذَا كُنْتُمْ صِرعِي وَقُبُورُكُمْ شَتَّى ؟

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمُوتُ مَوْتًا أَوْ نُقْتَلُ ؟ فَقَالَ : بَلْ تُقْتَلُ يَا بُنَيَّ ظُلْمًا ، وَيُقْتَلُ أَخُوكَ ظُلْمًا ، وَتُشْرَدُ ذَرَارِيكُمْ فِي الْأَرْضِ . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَمَنْ يَقْتُلُنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟ قَالَ : شَرَارُ النَّاسِ ، قَالَ : فَهَلْ يَزُورُنَا بَعْدَ قَتْلِنَا أَحَدٌ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُرِيدُونَ بَزِيَارَتِكُمْ بَرِي وَصِلَتِي ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جِئْتُهُمْ إِلَى الْمَوْقِفِ حَتَّى آخُذَ بِأَعْضَادِهِمْ فَأَخْلَصُهُمْ مِنْ أَهْوَالِهِ وَشَدَائِدِهِ (الإرشاد : ج ۲ ص ۱۳۱ ، كشف الغمّة : ج ۲ ص ۲۲۰) . ۱۰۵. کامل الزیارات - (به نقل از محمد بن حسین بن علی بن الحسین علیه السلام ، از پدرش ، از جدش ، از علی بن ابی طالب علیه السلام -) : پیامبر صلی الله علیه و آله روزی به دیدار ما آمد و ما غذایی برایش بردیم . اُمّ ایمن ، کاسه بزرگی خرما و قدحی شیر و سرشیر برایمان هدیه آورده بود. آن را برای پیامبر صلی الله علیه و آله بردیم و از آن خورد . چون غذایش را به پایان برد ، برخاستم و بر دستان پیامبر صلی الله علیه و آله آب ریختم و چون دستانش را شست ، صورت و محاسنش را با باقی مانده آب دستانش مسح کرد و سپس برخاست و به سوی سجده گاهی در گوشه اتاق رفت و نماز خواند و به سجده افتاد و گریست و گریه را طول داد . سپس سرش را بلند کرد ؛ اما هیچ یک از ما اهل خانه، جرئت سؤال کردن نیافت.

حسین [که راه رفتن را تازه یاد گرفته بود ،] برخاست و کم کم رفت تا از روی ران پیامبر صلی الله علیه و آله بالا رفت و سر پیامبر خدا را به سینه گرفت و چانه اش را بر سر پیامبر صلی الله علیه و آله نهاد و سپس گفت: ای پدر! چرا گریه می کنی؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود : «پسرکم! من امروز به شما نگاه کردم و چنان شادمان شدم که تا کنون مانند آن ، شاد نشده بودم. پس جبرئیل به سویم فرود آمد و به من خبر داد که شما کشته می شوید و قتلگاه های شما پراکنده است . من خدا را بر این ، ستودم و خیر شما را خواستم» .

حسین به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای پدر! با این پراکندگی، چه کسی قبرهای ما را زیارت می کند و به دیدار ما می آید؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «گروه هایی از ائمتما ، که قصد نیکی کردن به من و پیوستن به مرا دارند . من در ایستگاه حسابرسی [در قیامت] ، آنان را یاد می کنم و بازوهایشان را می گیرم و از هراس ها و سختی های قیامت ، نجاتشان می دهم». ۱۰. زَارَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله ذَاتَ يَوْمٍ ، فَقَدَّمْنَا إِلَيْهِ طَعَامًا ، وَأَهْدَتُ إِلَيْنَا أَيْمَنَ صَحْفَةً مِنْ تَمْرٍ ، وَقَعْبًا مِنْ لَبَنٍ وَزَبَدٍ ، فَقَدَّمْنَا إِلَيْهِ ، فَأَكَلَ مِنْهُ ، فَلَمَّا فَرَغَ قُمْتُ وَسَكَبْتُ عَلَى يَدَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله مَاءً ، فَلَمَّا غَسَلَ يَدَيْهِ مَسَحَ وَجْهَهُ وَلِحْيَتَهُ بِلَبْلِهِ يَدَيْهِ ، ثُمَّ قَامَ إِلَى

مَسْجِدَ فِي جَانِبِ الْبَيْتِ ، وَصَلَّى وَخَرَّ سَاجِدًا ، فَبَكَى وَأَطَالَ الْبُكَاءَ ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ، فَمَا اجْتَرَى مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ أَحَدٌ يَسْأَلُهُ عَنْ شَيْءٍ .
فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدْرُجُ حَتَّى صَعِدَ عَلَى فَخْدَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَأَخَذَ بِرَأْسِهِ إِلَى صَدْرِهِ وَوَضَعَ ذَقْنَهُ عَلَى رَأْسِ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، ثُمَّ قَالَ : يَا أَبَتِ ، مَا يُبْكِيكَ ؟ فَقَالَ لَهُ : يَا بُنَيَّ ، إِنِّي نَظَرْتُ إِلَيْكُمْ الْيَوْمَ ، فَسِيرْتُ بِكُمْ سِرُورًا لَمْ أُسَرَّ
بَكُمْ مِثْلَهُ قَطُّ ، فَهَبَطَ إِلَيَّ جَبْرِئِيلُ ، فَأَخْبَرَنِي أَنَّكُمْ قَتَلْتُمْ ، وَأَنَّ مَصَارِعَكُمْ شَتَّى ، فَحَمِدْتُ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ ، وَسَأَلْتُ لَكُمْ الْخَيْرَ ، فَقَالَ لَهُ
: يَا أَبَتِ ، فَمَنْ يَزُورُ قُبُورَنَا وَيَتَعَاهَدُهَا عَلَى تَشْتِئِهَا ؟

قَالَ : طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي يُرِيدُونَ بِذَلِكَ بَرِي وَصَلَتِي ، أَتَعَاهِدُهُمْ فِي الْمَوْقِفِ وَأَخْذُ بِأَعْضَادِهِمْ ، فَأُنَجِّيهِمْ مِنْ أَهْوَالِهِ وَشِدَائِدِهِ (كامل
الزيارات : ص ۱۲۶ ح ۱۴۱ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۲۳۴ ح ۲۱) . ۱۰۶. الأمالی ، طوسی (- به نقل از جابر ، از امام باقر علیه السلام ، از
امیر مؤمنان علیه السلام -) : پیامبر صلی الله علیه و آله به دیدار ما آمد. اُم ایمن ، شیر و سرشیر و خرما برایمان هدیه آورده بود . آن
را برای پیامبر صلی الله علیه و آله بردیم و او از آن خورد و سپس به گوشه خانه رفت و چند رکعت نماز خواند و در آخرین
سجده اش به شدت گریست . هیچ یک از ما به احترام او ، چیزی نپرسیدیم ؛ اما حسین در دامانش نشست و به او گفت: ای پدر! به
خانه ما آمدی و از چیزی به اندازه آمدنت به خانه ما، خوش حال نشدید . سپس چنان گریه ای کردی که ما را اندوهگین ساخت .
چرا گریه کردی؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «پسرکم! جبرئیل، هم اکنون نزد من آمد و به من خبر داد که شما کشته می شوید و قتلگاه های شما
پراکنده است» .

حسین گفت: پدر عزیزم! با این پراکندگی، پاداش زائر ما چیست؟

فرمود: «پسرکم! آنان گروه هایی از امت من هستند که شما را زیارت می کنند و به این وسیله، برکت می جویند و من بر خود ، لازم
می دانم که روز قیامت، نزد آنان بیایم تا آنها را از هراس های مربوط به گناهانشان در آن روز برهانم، و خداوند ، آنان را در بهشت
، جای می دهد» . ۱۰. زَارَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ أَهَدَتْ لَنَا أُمُّ أَيْمَنَ لَبْنًا وَزَيْدًا وَتَمْرًا ، فَقَدَمْنَاهُ ، فَأَكَلَ مِنْهُ ، ثُمَّ قَامَ النَّبِيُّ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى زَاوِيَةِ الْبَيْتِ ، فَصَلَّى رَكَعَاتٍ ، فَلَمَّا كَانَ فِي آخِرِ سُجُودِهِ بَكَى بُكَاءً شَدِيدًا ، فَلَمْ يَسْأَلْهُ أَحَدٌ مِنْ إِبْرَاهِيمَ .
فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَعَدَ فِي حِجْرِهِ ، وَقَالَ لَهُ : يَا أَبَتِ ، لَقَدْ دَخَلْتَ بَيْتَنَا فَمَا سِيرَرْنَا بِشَيْءٍ كَسِيرُورِنَا بِدُخُولِكَ ، ثُمَّ بَكَيتَ بُكَاءً
عَمَّنَا ، فَلِمَ بَكَيتَ ؟

فَقَالَ : يَا بُنَيَّ ، أَتَانِي جَبْرِئِيلُ آنْفًا ، فَأَخْبَرَنِي أَنَّكُمْ قَتَلْتُمْ ، وَأَنَّ مَصَارِعَكُمْ شَتَّى .

فَقَالَ : يَا أَبَتِ ، فَمَا لِمَنْ يَزُورُ قُبُورَنَا عَلَى تَشْتِئِهَا ؟

فَقَالَ : يَا بُنَيَّ أُولَئِكَ طَوَائِفُ مِنْ أُمَّتِي يَزُورُونَكُمْ ، يَلْتَمِسُونَ بِذَلِكَ الْبَرَكَهَ ، وَحَقِيقٌ عَلَيَّ أَنْ آتِيَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى أُخْلَصَهُمْ مِنْ أَهْوَالِ
السَّاعَةِ مِنْ ذُنُوبِهِمْ ، وَيُسْكِنَهُمُ اللَّهُ الْجَنَّةَ (الأمالی ، طوسی : ص ۶۶۹ ح ۱۴۰۴ ، كامل الزيارات : ص ۱۲۵ ح ۱۴۰) . ر . ك : ج ۲ ص
۸۴۸ (بخش هشتم / فصل چهارم / گریه آدم علیه السلام) و ص ۸۴۹ (گریه ابراهیم علیه السلام) و ص ۸۵۰ (گریه عیسی علیه
السلام) و ص ۸۵۳ (گریه پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش).

فصل سوم : پیشگویی امیر مؤمنان علیه السلام درباره شهادت امام حسین علیه السلام

اشاره

بر اساس احادیث این فصل ، همه و یا اکثر قریب به اتفاق آنچه از امام علی علیه السلام در باره حادثه کربلا گزارش شده ، در
دوران خلافت ایشان و بسیاری از آنها ، در خود سرزمین کربلا بوده است .

گفتنی است که امام علی علیه السلام، در دوران خلافت خود، حدّ اقل، سه بار از سرزمین کربلا، عبور کرده است: دو بار در مسیر رفت و بازگشت از جنگِ صَفِّین، و یک بار در مسیر حرکت برای جنگِ نهروان. از این رو، مطالب فراوانی در این سفرها در مورد حادثه کربلا از آن امام علیه السلام، گزارش شده است.

نکته دیگر، این که در این سفرها، دو فرزند بزرگوار امیر مؤمنان علیه السلام، حسن و حسین علیهما السلام نیز ایشان را همراهی می‌کرده‌اند و لذا امام حسین علیه السلام، در محرم سال ۶۱ هجری، لا-اقل، چهارمین باری بوده که به سرزمین کربلا-، گام می‌نهاده است و پرسش از نام آن وادی، هنگام ورود به آن، ۲ بدین معنا نیست که تا آن زمان به آن مکان نیامده بوده است.

۱. برای اطلاع از مسیر حرکت امیر مؤمنان علی علیه السلام در نبرد صَفِّین و نهروان، ر.ک: دانش‌نامه امیر المؤمنین علیه السلام: ج ۵ ص ۲۷۸ نقشه شماره ۵ و ج ۶ ص ۵۰۴ نقشه شماره ۶. ۲. ر.ک: ص ۲۴۵ ح ۱۵۱.

۳ / ۱ پیشگویی درباره شهادت او، هنگام عبور از کربلا

الف - این جا خوابگاه شتران آنان است

کامل الزیارات (- به نقل از عبد الله بن میمون قدّاح، از امام صادق علیه السلام -) : امیر مؤمنان [علی علیه السلام] با گروهی از یارانش از کربلا- گذشت. به آن جا که رسید، اشک چشمانش را پر کرد و سپس فرمود: «این جا خوابگاه شتران آنها و این جا جایگاه اسباب سفرشان است و این جا خونشان ریخته می‌شود. خوشا به حال تو - ای خاک - که خون‌های عاشقان، بر روی تو ریخته می‌شود!» ۳. مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَاءَ فِي أَنْاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا مَرَّ بِهَا اغْرَوْرَقَتْ عَيْنَاهُ بِالْبُكَاءِ، ثُمَّ قَالَ: هَذَا مُنَاخُ رِكَابِهِمْ، وَهَذَا تُهْرَقُ دِمَاؤُهُمْ، طُوبَى لَكَ مِنْ تَرْبِيَةٍ، عَلَيْكَ تُهْرَقُ دِمَاءُ الْأَحِبَّةِ! (کامل الزیارات: ص ۴۵۳ ح ۶۸۵، خصائص الأئمة عليهم السلام: ص ۴۷).

تذکره الخواص (- به نقل از حسن بن کثیر و عبد خیر -) : هنگامی که علی علیه السلام به کربلا رسید، ایستاد و گریست و فرمود: «پدرم فدای جوانانی باد که این جا کشته می‌شوند! این جا خوابگاه شترانشان و این جا محلّ فرود آمدنشان است و این جا، جای بر خاک افتادن آن مرد ۱ است» و سپس گریه‌اش زیاد شد. ۲. لَمَّا وَصَلَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى كَرْبَلَاءَ، وَقَفَ وَبَكَى، وَقَالَ: بِأَيِّهِ أُغْلِمُهُ يُقْتَلُونَ هَاهُنَا، هَذَا مُنَاخُ رِكَابِهِمْ، هَذَا مَوْضِعُ رِحَالِهِمْ، هَذَا مَصْرَعُ الرَّجُلِ، ثُمَّ ازْدَادَ بُكَاءُوهُ (تذکره الخواص: ص ۲۵۰). ۱۰۹. دلایل النبوة، ابو نعیم (- به نقل از اصبع بن ثباته -) : ما همراه علی علیه السلام به جایگاه قبر حسین علیه السلام آمدم. فرمود: «این جا خوابگاه شتران و این جا جایگاه اسباب سفر و این جا جایگاه ریخته شدن خونشان است؛ جوانانی از خاندان محمّد که در این دشت، کشته می‌شوند و آسمان و زمین برایشان می‌گیرند» ۳. أَتَيْنَا مَعَهُ مَوْضِعَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: هَا هُنَا مُنَاخُ رِكَابِهِمْ وَمَوْضِعُ رِحَالِهِمْ، وَهَاهُنَا مُهْرَاقُ دِمَائِهِمْ، فِتْنَةٌ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يُقْتَلُونَ بِهَذِهِ الْعَرَصَةِ، تَبْكِي عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ (دلایل النبوة، ابو نعیم: ج ۲ ص ۵۸۲ ح ۵۳۰؛ كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۲۴ و ۲۶۶).

۱. مقصود، امام حسین علیه السلام است.

ب - این جا کربلاست

الإرشاد (- به نقل از جویریة بن مسهر عبدی -) : هنگامی که با امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام به طرف صَفِّین می‌رفتیم

، به منطقه کربلا رسیدیم . امام علیه السلام در کناره لشکر ایستاد و سپس به چپ و راست نگرست و گریست و سپس فرمود: «به خدا سوگند، این جا خوابگاه مرکب‌ها و جای کشته شدن آنهاست» .
به او گفته شد: ای امیر مؤمنان! این جا کجاست؟

فرمود: «این جا کربلاست . گروهی در آن ، کشته می‌شوند که بدون حساب به بهشت وارد می‌شوند» و سپس حرکت کرد. ۴. لَمَّا تَوَجَّهْنَا مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى صِفِّينَ ، فَلَبَّغْنَا طُفُوفَ كَرْبَلَاءَ ، وَقَفَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاحِيَةً مِنَ الْعَسْكَرِ ، ثُمَّ نَظَرَ يَمِينًا وَشِمَالًا وَاسْتَعْبَرَ ، ثُمَّ قَالَ : هَذَا - وَاللَّهِ - مُنَاخُ رِكَابِهِمْ ، وَمَوْضِعُ مَيْتَتِهِمْ .
فَقِيلَ لَهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، مَا هَذَا الْمَوْضِعُ ؟ قَالَ : هَذَا كَرْبَلَاءُ ، يُقْتَلُ فِيهِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ . ثُمَّ سَارَ (الإرشاد : ج ۱ ص ۳۳۲ ، كشف اليقين : ص ۱۰۰ ح ۹۲) .

ج - کربلا ، جای کرب و بلا

وقعه صفین (- به نقل از حسن بن کثیر ، از پدرش -) : علی علیه السلام به کربلا آمد و در آن جا ایستاد . به او گفته شد: ای امیر مؤمنان! این جا ، کربلاست .
فرمود: «آمیخته با کرب (رنج) و بلا» . آن گاه با دستش به مکانی اشاره کرد و فرمود : «این جا، جایگاه اسباب سفر و خوابگاه مرکب‌های آنان است» و به جایی دیگر اشاره کرد و فرمود : «این جا خونشان ریخته می‌شود» . ۱. إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى كَرْبَلَاءَ ، فَوَقَّفَ بِهَا ، فَقِيلَ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، هَذِهِ كَرْبَلَاءُ .
قَالَ : ذَاتُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ . ثُمَّ أَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى مَكَانٍ ، فَقَالَ : هَا هُنَا مَوْضِعُ رِحَالِهِمْ ، وَمُنَاخُ رِكَابِهِمْ ، وَأَوْمَأَ بِيَدِهِ إِلَى مَوْضِعِ آخِرٍ ، فَقَالَ : هَا هُنَا مُهْرَاقُ دِمَائِهِمْ (وقعه صفین : ص ۱۴۲ ؛ شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحديد : ج ۳ ص ۱۷۱) .

د - پدرم فدای آن بی‌یاور!

أسد الغابة (- به نقل از غرفه آزدی -) : من در منزلت علی علیه السلام شک کرده بودم . با او بر کناره فرات بیرون آمدم که از راه ، کناره گرفت و ایستاد و ما هم گرد او ایستادیم . با دستش اشاره کرد و فرمود : «این جا جایگاه اسباب سفر و خوابگاه مرکب‌هایشان و محلّ ریختن خونشان است . پدرم فدای آن که در زمین و آسمان، یآوری جز خدا ندارد!» .
هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، بیرون آمدم تا به مکانی که او را در آن جا کشته بودند ، رسیدم . آن ، درست همان گونه بود که [امام علی علیه السلام] گفته بود و کوچک‌ترین خطایی نداشت .
پس ، از شکی که کرده بودم، از خدا آمرزش خواستم و دانستم که علی علیه السلام آنچه را به او سپرده بودند، بیان کرده است . ۲. دَخَلَنِي شَكٌّ مِنْ شَأْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَخَرَجْتُ مَعَهُ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ ، فَعِيدَلْتُ عَنِ الطَّرِيقِ وَوَقَفْتُ ، وَوَقَفْنَا حَوْلَهُ ، فَقَالَ بِيَدِهِ : هَذَا مَوْضِعُ رَوَاجِلِهِمْ ، وَمُنَاخُ رِكَابِهِمْ ، وَمُهْرَاقُ دِمَائِهِمْ ، بِأَبِي مَنْ لَا نَاصِرَ لَهُ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ إِلَّا اللَّهُ !
فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجْتُ حَتَّى أَتَيْتُ الْمَكَانَ الَّذِي قَتَلُوهُ فِيهِ ، فَإِذَا هُوَ كَمَا قَالَ ، مَا أَخْطَأَ شَيْئًا .
قَالَ : فَاسْتَغْفَرْتُ اللَّهَ مِمَّا كَانَ مِنِّي مِنَ الشَّكِّ ، وَعَلِمْتُ أَنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَقْدَمْ إِلَّا بِمَا عَاهَدَ إِلَيْهِ فِيهِ (أسد الغابة : ج ۴ ص ۳۲۲) .

ه - پیشینیان بر او پیشی نمی‌گیرند و پسینیان به او نمی‌رسند

۱۱۳. تهذیب الأحکام (- به نقل از محمّد بن سنان ، از کسی که از امام صادق علیه السلام برای او حدیث کرده است -) : امیر

مؤمنان علیه السلام با مردم حرکت کرد، تا آن که به یک یا دو میلی کربلا رسید. امام علیه السلام پیشاپیش مردم رفت تا به جایگاه بر خاک افتادن شهیدان رسید و فرمود: «در این جا دویست پیامبر و دویست وصی، از دنیا رفته‌اند و دویست سبط [پیامبر] با پیروانشان شهید شده‌اند».

سپس سوار بر اشترش، در حالی که پای از رکاب بیرون داشت، به گرد آن چرخید و چنین فرمود: «[این جا] خوابگاه مرکب‌ها و جایگاه بر خاک افتادن شهیدان است. پیشینیان، بر ایشان پیشی نمی‌گیرند و پسینیان، به ایشان نمی‌رسند» ۱. خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسِيرُ بِالنَّاسِ، حَتَّى إِذَا كَانَ مِنْ كَرْبَلَاءَ عَلَى مَسِيرَةٍ مِيلٍ أَوْ مِيلَيْنِ، فَتَقَدَّمَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ حَتَّى إِذَا صَارَ بِمَصَارِعِ الشُّهَدَاءِ، قَالَ: قُبِضَ فِيهَا مِثْنَا نَبِيٍّ، وَمِثْنَا وَصِيٍّ، وَمِثْنَا سَبِطِ شُهَدَاءِ بِأَتْبَاعِهِمْ.

فَطَافَ بِهَا عَلَى بَغْلَتِهِ خَارِجاً رَجُلِيهِ مِنَ الرُّكَابِ، وَأَنْشَأَ يَقُولُ: مُنَاخُ رِكَابٍ وَمَصَارِعُ شُهَدَاءَ، لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ، وَلَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ كَانَ بَعْدَهُمْ (تهذيب الأحكام: ج ۶ ص ۷۲ ح ۱۳۸، کامل الزیارات: ص ۴۵۳ ح ۶۸۶).

۱. ظاهراً عبارت «بجز صحابه» از اضافات نویسنده کتاب است؛ زیرا در هیچ یک از منابع پیشین، این عبارت وجود ندارد.

و - شهیدانی بی‌مانند

المعجم الكبير (- به نقل از شیخان بن مُخَرَّم که از هواداران عثمان بود -): هنگامی که علی به کربلا آمد، من با او بودم. گفت: «در این جا، شهیدانی کشته می‌شوند که بجز شهیدان بدر، کس همانند آنها نیست».

[با خود] گفتم: یکی دیگر از دروغ‌هایش! آن جا پای دراز گوش مرده‌ای بود. به غلامم گفتم: پای این دراز گوش را بگیر و مانند میخ، آن را در زمین فرو کن و پنهانش بدار.

روزگار چرخید و گذشت و هنگامی که حسین بن علی کشته شد، من و یارانم به آن جا آمدم. پیکر حسین بن علی بر روی همان پای دراز گوش بود و یارانش دسته‌جمعی گرداگرد او کشته شده بودند. ۲. إِنِّي لَمَعَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ أَتَى كَرْبَلَاءَ، فَقَالَ: يُقْتَلُ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ شُهَدَاءُ لَيْسَ مِثْلُهُمْ شُهَدَاءُ إِلَّا شُهَدَاءُ بَدْرٍ.

فَقُلْتُ: بَعْضُ كَذِبَاتِهِ! وَتَمَّ رَجُلٌ حِمَارٍ مَيِّتٍ، فَقُلْتُ لِغُلَامِي: خُذْ رَجُلَ هَذَا الْحِمَارِ، فَأَوْتِدْهَا فِي مَقْعَدِهِ وَغَيِّبْهَا، فَضَرَبَ الدَّهْرُ ضَرْبَةً، فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، انْطَلَقْتُ وَمَعِيَ أَصْحَابٌ لِي، فَإِذَا جُئْتُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَجُلٍ ذَاكَ الْحِمَارِ، وَإِذَا أَصْحَابُهُ رِبْضَةٌ حَوْلَهُ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۱ ح ۲۸۲۶، كفاية الطالب: ص ۴۲۷). ۱۱۵. البدایة و النهایة (- به نقل از محمد بن سعد و غیر او، از طریق‌های متعدد -): علی علیه السلام در حرکت به صفین، از کربلا و از کنار درختان حنظل گذشت. از نام آن جا پرسید. گفتند: کربلا.

فرمود: «کرب (رنج) و بلا!» و فرود آمد و نزد درختی در آن جا نماز خواند. سپس فرمود: «این جا شهیدانی کشته می‌شوند که بهترین شهیدان بجز صحابه ۳ هستند. [آنان] بدون حساب به بهشت در می‌آیند» و به جایی در آن جا اشاره کرد. آن جا را نشانه‌گذاری کردند و حسین علیه السلام در همان جا کشته شد. ۴. أَنَّهُ مَرَّ بِكَرْبَلَاءَ عِنْدَ أَشْجَارِ الْحَنْظَلِ وَهُوَ ذَاهِبٌ إِلَى صِفِّينَ، فَسَأَلَ عَنْ اسْمِهَا، فَقِيلَ: كَرْبَلَاءُ، فَقَالَ: كَرْبٌ وَبَلَاءٌ! فَتَزَلَّ وَصَلَّى عِنْدَ شَجَرَةٍ هُنَاكَ.

ثُمَّ قَالَ: يُقْتَلُ هَاهُنَا شُهَدَاءُ هُمْ خَيْرُ الشُّهَدَاءِ غَيْرِ الصَّحَابَةِ، يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ، وَأَشَارَ إِلَى مَكَانٍ هُنَاكَ، فَعَلِمُوهُ بِشَيْءٍ، فَقُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (البدایة و النهایة: ج ۸ ص ۱۹۹).

ز - خون‌ها در آن جا ریخته می‌شود

المطالب العالیه: ابو یحیی، از مردی از قبیله بنی ضَبّه نقل می‌کند: هنگامی که علی علیه السلام به کربلا فرود آمد، حاضر بودم. رفت تا در نقطه‌ای ایستاد و با دستش اشاره کرد و فرمود: «جایگاه مرکب‌هایشان، جلوی آن و جای اسباب سفرشان، در سمت چپ آن است» و با دستش به زمین زد و یک مشت خاک از زمین برداشت و آن را بویید و در همان حالی که خمیده بود، فرمود: «خوشا به حال خون‌هایی که در آن، ریخته می‌شود!». سپس حسین علیه السلام آمد و در کربلا بار افکند. من میان گروهی که ابن زیاد به سوی حسین علیه السلام فرستاده بود، بودم. هنگامی که وارد شدم، گویی جایگاه علی علیه السلام و اشاره کردن با دستش را دیدم. پس اسبم را چرخاندم و به سوی حسین بن علی علیه السلام باز گشتم و بر او سلام دادم و به او گفتم: پدرت، داناترین مردم بود و من در فلان زمان، نزد او حضور داشتم و او چنین و چنان گفت و بی تردید و به خدا سوگند، تو اکنون کشته می‌شوی. حسین علیه السلام فرمود: «تو می‌خواهی چه کنی؟ آیا به ما می‌پیوندی، یا به خانواده‌ات ملحق می‌شوی؟». گفتم: به خدا سوگند، من بدهکار و عیالوارم و گمان نمی‌کنم که جز به خانواده‌ام ملحق شوم. حسین علیه السلام با اشاره به مالی که جلوی او بود، فرمود: «اکنون که به ما نمی‌پیوندی، به مقدار نیازت از این مال بردار، پیش از آن که [مرا بکشند و] بر تو حرام شود. سپس بشتاب که به خدا سوگند، هیچ کس نیست که صدای دعوت [و کمک‌خواهی] مرا بشنود و درخشش شمشیرها را ببیند و به یاری‌مان نیاید، جز آن که بر زبان محمد صلی الله علیه و آله نفرین شده است». گفتم: به خدا سوگند، امروز، هر دو کار را جمع نمی‌کنم: مالت را بگیرم و تو را وا گذارم! ابو یحیی می‌گوید: آن مرد، باز گشت و آن جا را ترک کرد. ۱. شَهِدْتُ عَلِيًّا حِينَ نَزَلَ كَرْبَلَاءَ، فَانْطَلَقَ فَقَامَ نَاحِيَةً، فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ، فَقَالَ: مُنَاحُ رِكَابِهِمْ أَمَامَهُ، وَمَوْضِعُ رِحَالِهِمْ عَنْ يَسَارِهِ، فَضَرَبَ بِيَدِهِ الْأَرْضَ، فَأَخَذَ مِنَ الْأَرْضِ قَبْضَةً، فَشَمَّهَا، فَقَالَ - وَانْحَنِ - : وَاحْبَذَا الدَّمَاءَ يُسْفِكُ فِيهِ.

ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَنَزَلَ كَرْبَلَاءَ. قَالَ الضَّبِّيُّ: فَكُنْتُ فِي الْحَيْلِ الَّتِي بَعَثَهَا ابْنُ زِيَادٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا قَدِمْتُ فَكَأَنَّمَا نَظَرْتُ إِلَى مَقَامِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِشَارَتِهِ بِيَدِهِ، فَقَلَبْتُ فَرَسِي، ثُمَّ انْصَرَفْتُ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، وَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَبَاكَ كَانَ أَعْلَمَ النَّاسِ، وَإِنِّي شَهِدْتُهُ فِي زَمَنِ كَذَا وَكَذَا قَالَ: كَذَا وَكَذَا، وَإِنَّكَ وَاللَّهِ لَمَقْتُولُ السَّاعَةِ.

قَالَ: فَمَا تُرِيدُ أَنْ تَصْنَعَ أَنْتَ؟ أَتَلْحَقُ بِنَا أَمْ تَلْحَقُ بِأَهْلِكَ؟

قُلْتُ: وَاللَّهِ، إِنَّ عَلِيَّ لَدَيْنَا، وَإِنَّ لِي لَعِيالًا، وَمَا أَظُنُّ إِلَّا سَالِحًا بِأَهْلِي.

قَالَ: أَمَّا لَا، فَخُذْ مِنْ هَذَا الْمَالِ حَاجَتَكَ - وَإِذَا مَالَ مَوْضُوعٌ بَيْنَ يَدَيْهِ - قَبْلَ أَنْ يَحْرُمَ عَلَيْكَ، ثُمَّ النَّجَاءُ، قَوْلَ اللَّهِ، لَا يَسْمَعُ الدَّاعِيَةَ أَحَدٌ، وَلَا يَرَى الْبَارِقَةَ أَحَدٌ وَلَا يُعِينُنَا إِلَّا كَانَ مَلْعُونًا عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

قَالَ: قُلْتُ: وَاللَّهِ، لَا أَجْمَعُ الْيَوْمَ أَمْرَيْنَ: أَخْذُ مَالِكَ، وَأَخْذُكَ. فَانْصَرَفَ وَتَرَكَهُ (المطالب العالیه: ج ۴ ص ۳۲۶ ح ۴۵۱۷).

ح - در کنار رود فرات، صبر کن، ای ابا عبد الله!

مُسْنَدُ ابْنِ حَنْبَلٍ (- به نقل از عبد الله بن نجی، در باره پدرش -): او که مسئول وسایل طهارت علی علیه السلام بود، با ایشان که عازم صفین بود، حرکت کرد. هنگامی که از کنار نینوا می‌گذشت، علی علیه السلام ندا داد: «صبر داشته باش، ابا عبد الله! صبر داشته باش، ابا عبد الله! در کنار فرات!».

گفتم: یعنی چه؟

فرمود: «روزی بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدم و چشمانش اشکبار بود. پرسیدم: ای پیامبر خدا! آیا کسی شما را ناراحت کرده است؟ چرا اشک از چشمانت سرازیر است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل، اندکی پیش، از نزد من رفت. او برایم گفت که حسین در کنار رود فرات، کشته می‌شود. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل گفت: آیا می‌خواهی خاک آن جا را ببویی؟ گفتم: آری. و جبرئیل، دستش را دراز کرد و مشتی از خاک آن جا را به من داد و من دیگر نتوانستم جلوی ریزش اشک خود را بگیرم. «أَنَّهُ سَارَ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَ صَاحِبَ مَطَهْرَتِهِ، فَلَمَّا حَازَى نِيَوَى، وَهُوَ مُنْطَلِقٌ إِلَى صَفَيْنَ، فَنَادَى عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اِصْبِرْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، اِصْبِرْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ بِشَطِّ الْفُرَاتِ. قُلْتُ: وَمَاذَا؟

قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَاتَ يَوْمٍ وَعَيْنَاهُ تَفِيضَانِ، قُلْتُ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَغْضَبَكَ أَحَدٌ، مَا شَأْنُ عَيْنِكَ تَفِيضَانِ؟ قَالَ: بَلْ قَامَ مِنْ عِنْدِي جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلُ، فَحَدَّثَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ يُقْتَلُ بِشَطِّ الْفُرَاتِ. قَالَ: فَقَالَ: هَلْ لَكَ إِلَى أَنْ أَشْتَمَكَ مِنْ تُرْبَتِهِ؟ قَالَ: قُلْتُ: نَعَمْ، فَمَدَّ يَدَهُ فَقَبَضَ قَبْضَةً مِنْ تُرَابٍ فَأَعْطَانِيهَا، فَلَمْ أَمْلِكْ عَيْنِي أَنْ فَاضَتْ (مسند ابن حنبل: ج ۱ ص ۱۸۴ ح ۶۴۸، مسند أبی یعلی: ج ۱ ص ۲۰۶ ح ۳۵۸).

۱. در نواحی کوفه، منطقه‌ای است به نام نینوا، و کربلا - که امام حسین علیه السلام در آن کشته شد -، بخشی از آن منطقه است (معجم البلدان: ج ۵ ص ۳۳۹. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲).

ط - این جا، این جا!

وقعه صفین (- به نقل از ابو جحیفه -): عروه بارقی نزد سعید بن وهب آمد و از او سؤال کرد و من می‌شنیدم. او گفت: [پیش از این] حدیثی را از علی بن ابی طالب علیه السلام برایم نقل کردی. گفت: آری! مخنف بن سلیم، مرا به سوی علی علیه السلام فرستاد و من در کربلا به او رسیدم. دیدم با دستش اشاره می‌کند و می‌گوید: «این جا، این جا».

مردی به او گفت: ای امیر مؤمنان! این، چه معنایی می‌دهد؟

فرمود: «اسباب سفر خاندان محمد، این جا فرود می‌آید. وای بر ایشان از [ستم] شما و وای بر شما از [دادخواهی] ایشان [در پیشگاه خداوند]!».

مرد به علی علیه السلام گفت: ای امیر مؤمنان! معنای این سخن چیست؟

فرمود: «وای بر ایشان از شما، که آنها را می‌کشید، و وای بر شما از ایشان، که خداوند، شما را به دلیل کشتن آنها، به آتش دوزخ می‌برد!». ۱. جاء عروه البارقي إلى سعيد بن وهب، فسأله وأنا أسمع، فقال: حديث حدثني عن علي بن أبي طالب عليه السلام. قال: نعم، بعثني مخنف بن سليم إلى علي عليه السلام، فأتيته بكربلاء، فوجدته يُشير بيده ويقول: ها هنا ها هنا. فقال له رجل: وما ذلِكَ يا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

قال: ثَقُلَ لِآلِ مُحَمَّدٍ يَنْزِلُ هَاهُنَا، فَوَيْلٌ لَهُمْ مِنْكُمْ، وَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ!

فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ: مَا مَعْنَى هَذَا الْكَلَامِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟!

قال: وَيْلٌ لَهُمْ مِنْكُمْ: تَقْتُلُونَهُمْ؛ وَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ: يُدْخِلُكُمُ اللَّهُ بِقَتْلِهِمْ إِلَى النَّارِ (وقعه صفین: ص ۱۴۱؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۳ ص ۱۷۰). ۱۱۹. تاریخ دمشق (- به نقل از عون بن ابی جحیفه -): ما در خانه ابو عبد الله جدلی نشسته بودیم که ملک بن صحر همدانی نزد ما آمد و گفت: مرا به منزل فلان شخص، راهنمایی کنید.

ما گفتیم: چرا پیغام نمی‌فرستی که چون آمد، [به این جا] بیاید؟

گفت: آیا به یاد می‌آوری که ابو مخنف، ما را به سوی امیر مؤمنان - که کنار فرات بود - روانه کرد و او فرمود: «کاروانی از

خاندان پیامبر خدا که از این مکان عبور می‌کنند، در این جا فرود می‌آیند و آنان را می‌کشند. وای بر شما از ایشان و وای بر ایشان از شما! ۲؟ إنا لَجُلُوسٌ عِنْدَ دَارِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِيِّ، فَأَتَانَا مَلِكٌ بَنُ صُحَارٍ الْهَمْدَانِي، فَقَالَ: دَلُونِي عَلَى مَنْزِلِ فُلَانٍ، قَالَ: قُلْنَا: أَلَا تُرْسِلُ إِلَيْهِ فَيَجِيءُ إِذْ جَاءَ.

فَقَالَ: أَتَذْكُرُ إِذْ بَعَثْنَا أَبُو مِخْنَفٍ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ، فَقَالَ: لَيَحْلَنَ هَاهُنَا رَكْبٌ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَمُرُّ بِهَذَا الْمَكَانِ، فَيَقْتُلُونَهُمْ، فَوَيْلٌ لَكُمْ مِنْهُمْ، وَوَيْلٌ لَهُمْ مِنْكُمْ! (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۱۹۸، بغیة الطلب فی تاریخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۰۲).

ی - مرا با خاندان ابو سفیان، چه کار؟!

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی (- به نقل از حاکم چشمی -): امیر مؤمنان، هنگامی که به سوی صفین می‌رفت، در کربلا فرود آمد و به ابن عباس فرمود: «آیا می‌دانی این جا، چه جایی است؟». گفت: نه. فرمود: «اگر می‌دانستی، مانند من گریه می‌کردی» و سپس به شدت گریست. آن گاه فرمود: «خاندان ابو سفیان، از [جان] من چه می‌خواهند؟! و به حسین علیه السلام رو کرد و فرمود: «صبر کن - ای پسر عزیزم - که پدرت از ایشان، همان دیده است که تو از این پس می‌بینی». ۱. إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا سَارَ إِلَى صِفِّينَ نَزَلَ بِكَرْبَلَاءَ، وَقَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ: أَتَدْرِي مَا هَذِهِ الْبُقْعَةُ؟ قَالَ: لَا، قَالَ: لَوْ عَرَفْتَهَا لَبَكَيْتَ بُكَائِي، ثُمَّ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً. ثُمَّ قَالَ: مَا لِي وَلِإِلِ أَبِي سَفْيَانَ؟! ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ: صَبْرًا يَا بَنِي! فَقَدْ لَقِيَ أَبُوكَ مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي تَلَقَى بَعْدَهُ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۱۶۲).

ک - آسمان و زمین بر ایشان می‌گرید

شرح الأخبار (- به نقل از اصبع بن نباته -): با امام علی علیه السلام بر کناره فرات، حرکت کردیم که راهبی عبور کرد. امام علیه السلام به او فرمود: «ای راهب! چشمه‌ای که در این جا هست، کجاست؟». گفت: من جز خبر آن را نمی‌دانم و گفته می‌شود: جای آن را جز پیامبری یا وصی پیامبری نمی‌داند. امام علی علیه السلام شروع به حرکت در وادی کرد و پیوسته به چپ و راست می‌نگریست. سپس فرمود: «این جا را بکنید». آن جا را کردند و سنگی یافتند. فرمود: «آن را بردارید». آن را برداشتند. دیدند چشمه آبی، زیر آن است. از آن نوشیدیم و چارپایان را سیراب کردیم. سپس امام علی علیه السلام به ما فرمود: «جوانانی از خاندان محمد صلی الله علیه و آله در این جا کشته می‌شوند که آسمان و زمین بر آنان می‌گیرند». ۲. سَتَرْنَا مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ، فَمَرَّ رَاهِبٌ، فَقَالَ لَهُ: يَا رَاهِبُ! أَيْنَ الْعَيْنُ الَّتِي هَاهُنَا؟ قَالَ: لَا أَعْلَمُ بِهَا إِلَّا بِالْخَبَرِ، فَإِنَّهُ يُقَالُ: إِنَّهُ لَا يَعْلَمُ مَكَانَهَا إِلَّا نَبِيُّ أَوْ وَصِيُّ نَبِيِّ. فَأَخَذَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْوَادِي، وَجَعَلَ يَنْظُرُ يَمِينًا وَشِمَالًا، ثُمَّ قَالَ: احْفَرُوا هَاهُنَا، فَحَفَرُوا، فَوَجَدُوا حَجَرًا، فَقَالَ: اِرْفَعُوهُ، فَرَفَعُوهُ، فَإِذَا عَيْنٌ مَاءٍ تَحْتَهُ، فَشَرَبْنَا وَسَقَيْنَا دَوَابَّنَا. ثُمَّ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَنَا: يُقْتَلُ هَاهُنَا مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ فَتِيَةٌ تَبْكِي عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۳۷ ح ۱۰۷۹). ر. ک: ج ۲ ص ۳۳۷ (بخش ششم / فصل دوم / گریستن آسمان و زمین).

۳ / ۲ روایای امیر مؤمنان علیه السلام در کربلا

کمال الدین (- به نقل از ابن عباس -): در حرکت به سوی صفین، من همراه امیر مؤمنان علیه السلام بودم.

هنگامی که در نینوا در [کناره] رود فرات فرود آمد ، با صدای بلند فرمود: «ای ابن عباس! آیا این جا را می‌شناسی؟» .
گفتم: ای امیر مؤمنان! آن را نمی‌شناسم .

فرمود: «اگر آن را مانند من می‌شناختی ، از آن نمی‌گذشتی ، جز این که مانند من گریه می‌کردی» .

سپس امام علیه السلام مدتی طولانی گریه کرد تا محاسنش خیس شد و قطره‌های اشک بر سینه‌اش چکید و ما با او گریستیم و او می‌فرمود: «آه، آه! خاندان ابو سفیان ، از [جان] من چه می‌خواهند؟! خاندان حرب، حزب شیطان و همدستان کفر ، از [جان] من چه می‌خواهند؟! ای ابا عبد الله! صبر داشته باش که پدرت از آنها همان دیده که تو از آنها خواهی دید» .

آن گاه آبی خواست و برای نماز ، وضو گرفت و بسیار نماز خواند و مانند سخن اولش را، تکرار کرد ، جز آن که پس از تمام شدن نمازش، به خواب سبکی رفت و سپس بیدار شد و فرمود: «ابن عباس!» .

گفتم: بله! من این جا هستم .

فرمود: «آیا آنچه را هم‌اکنون در خواب دیدم ، به تو نگویم؟» .

گفتم: خوش بخواهی و خوابت خیر باشد، ای امیر مؤمنان!

فرمود: «گویی مردانی سپید دیدم که از آسمان فرود آمدند و پرچم‌های سفیدی همراه داشتند و شمشیرهای سپید و درخشان خود را از گردن ، آویخته بودند و گرد این زمین ، خط کشیدند و سپس دیدم که شاخه‌های این درختان خرما بر زمین خورد و از آنها خون تازه ، جاری بود و گویا فرزند نون‌هال و جگر گوشه‌ام حسین ، در میان این خون‌ها غرق بود و استغاثه می‌کرد ؛ اما کسی به فریادش نمی‌رسید، و گویا آن مردان سپید که از آسمان فرود آمده بودند ، او را ندا دادند و گفتند: " ای خاندان پیامبر! صبر پیشه کنید که شما به دست بدترین مردمان کشته می‌شوید . ای ابا عبد الله! این ، بهشت است که مشتاق توست " و سپس مرا سرسلامت دادند و گفتند: " ای ابو الحسن! تو را بشارت باد که فردای قیامت که مردم در برابر پروردگار بر می‌خیزند ، خداوند به خاطر این فرزند ، چشمت را روشن می‌کند " و آن گاه بیدار شدم .

و سوگند به خدایی که ما را آفرید، این چنین است . راستگوی تصدیق شده ، ابو القاسم صلی الله علیه و آله ، برایم باز گفته است که من هنگامی که برای مقابله با متجاوزان بر ما ، بیرون می‌روم ، این سرزمین را خواهم دید . این ، سرزمین کرب و بلاست و حسین و هفده تن از فرزندان من و از فرزندان فاطمه، در این مکان ، دفن خواهند شد و آن در آسمان‌ها معروف است و [آسمانیان] از سرزمین کرب و بلا یاد می‌کنند ، همچنان که از بقعه‌های دو حرم (مکه و مدینه) و بیت المقدس ، یاد می‌کنند» .

سپس فرمود: «ای ابن عباس! در این اطراف ، جستجو کن و پشکل آهوان را بجو . به خدا سوگند ، هرگز دروغ نگفتم و از حبیبم دروغ نشنیدم . آنها زرد و به رنگ زعفران اند» .

در جستجوی آنها بر آمدم و همه آنها را در یک جا یافتم و ندا دادم: ای امیر مؤمنان! آنها را به همان گونه که توصیف کردی ، پیدا کردم .

علی علیه السلام فرمود: «خدا و پیامبرش راست گفتارند» . سپس برخاست و هروله‌کنان پیش آمد . آنها را برداشت و بویید و فرمود: «اینها عیناً همان‌اند . ای ابن عباس! آیا می‌دانی این پشکل‌ها چیستند؟ اینها را عیسی بن مریم بوییده است و داستان آن ، چنین است که به همراه حواریان از این جا می‌گذشت و او این آهوان را دید که جمع شده‌اند . آنها گریان به نزد او آمدند . عیسی علیه السلام نشست و حواریان نیز نشستند و او گریست و حواریان نیز گریستند ، در حالی که نمی‌دانستند چرا عیسی نشسته و چرا گریه می‌کند . آن گاه گفتند: ای روح خدا و ای کلمه خدا! برای چه گریه می‌کنی ؟

فرمود: آیا می‌دانید که این ، چه سرزمینی است؟

گفتند: نه .

فرمود: این، سرزمینی است که نونهای احمد رسول و نونهای آن آزاده پاک یعنی بتول - که شبیه مادرم مریم است -، در این جا کشته می‌شود و در تربتی که به سبب سرشت آن نونهای شهید، خوش‌بو تر از مُشک است، دفن می‌شود و البته سرشت پیامبران و اولاد پیامبران، چنین (خوش‌بو) است. این آهوها با من گفتگو می‌کنند و می‌گویند: "ما به خاطر اشتیاقی که به تربت این نونهای شهید داریم، در این سرزمین می‌چریم" و یقین دارند که در این سرزمین، در امان اند.

[عیسی علیه السلام] سپس با دست خود، مشتی از آنها برداشت و بویید و فرمود: اینها پشکل آهوان‌اند که به خاطر گیاهانی که در این سرزمین می‌روید، چنین خوش‌بویند. بار اله! آنها را برای ابد، باقی بدار تا پدرش آنها را بویید و با آنها تسلی و آرامش یابد.

امام علیه السلام فرمود: «آنها تا به این زمان باقی مانده‌اند و رنگ زرد آنها، به خاطر طول مدتی است که بر آنها گذشته است. این سرزمین کرب و بلاست».

آن گاه با صدای بلند فرمود: «ای پروردگار عیسی بن مریم! قاتلان حسین و حمله‌کنندگان به او و یاوران آنها را برکت مده و به کسانی که دست از یاری او می‌کشند، خیر مده!».

آن گاه گریه سختی کرد و ما هم با او گریستیم تا آن که به رو در افتاد و زمانی طولانی بیهوش گردید. سپس به هوش آمد و مقداری از آن پشکل‌ها را برداشت و در ردای خود بست و به من نیز فرمود که چنین کنم. آن گاه فرمود: «ای ابن عباس! هر گاه دیدی که از آنها خون تازه می‌تراود، بدان که ابا عبد الله در این سرزمین، کشته شده و دفن گردیده است».

به خدا سوگند، من آنها را از واجبات الهی، بیشتر حفظ می‌کردم و از گوشه آستینم باز نمی‌کردم. یک روز که در خانه خود خوابیده بودم، بیدار شدم و دیدم از آن، خون تازه جاری شده است و آستینم از آن خون، پُر شده است. نشستم و گریستم و گفتم: به خدا سوگند که حسین، کشته شده است! هرگز علی، حدیث دروغی به من نگفته است و از وقوع چیزی خبر نداده، مگر این که واقع گردیده است؛ زیرا پیامبر خدا، او را به چیزهایی آگاه کرد که دیگران را از آنها باخبر نداشت.

آن گاه، سحرگاه، نالان از خانه بیرون آمدم و دیدم سراسر مدینه، مه‌آلود است و چشم، چشم را نمی‌بیند. بعد از آن، آفتاب بر آمد و دیدم بی‌نور است و دیوارهای مدینه را دیدم که گویا بر آنها خون پاشیده بودند. نشستم و گریستم و گفتم: به خدا سوگند، حسین، کشته شده است! و از ناحیه خانه [ی پیامبر صلی الله علیه و آله] ندایی شنیدم که می‌گفت: صبر، ای آل رسول! کشته شد ابن بتول. آمده روح الامین زار و گریان و ملول. آن ندا کننده به سختی گریست. من نیز گریستم و نزد خود، تاریخ آن روز را ثبت کردم و آن، دهمین روز محرم بود و چون خبر شهادت حسین علیه السلام و تاریخ آن به ما رسید، با آن مطابق بود.

من این حدیث را برای کسانی که [آن روز] با حسین علیه السلام بودند، بازگو کردم و آنان گفتند: به خدا سوگند، ما نیز آنچه را تو شنیدی، شنیدیم؛ اما در میدان نبرد بودیم و ندانستیم که آن ندا کننده کیست و بعد از آن دانستیم که او خضر است. درود خدا بر خضر و بر حسین باد! ۱ کُنْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خُرُوجِهِ إِلَى صِفِّينَ، فَلَمَّا نَزَلَ بِنِیْنُو، وَهُوَ شَطُّ الْفُرَاتِ، قَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا بَنَ عَبَّاسَ، أَتَعْرِفُ هَذَا الْمَوْضِعَ؟ قَالَ: قُلْتُ: مَا أَعْرِفُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ: لَوْ عَرَفْتُهُ كَمَعْرِفَتِي لَمْ تَكُنْ تَجُوزُهُ حَتَّى تَبْكِيَ كَبْكَائِي.

قَالَ: فَبَكِي طَوِيلًا حَتَّى اخْضَلْتُ لِحِيَّتَهُ، وَسَالَتِ الدَّمُوعُ عَلَى صَدْرِهِ، وَبَكَيْنَا مَعَهُ، وَهُوَ يَقُولُ: أُوهِ أُوهِ! مَا لِي وَلِآلِ أَبِي سَفِيَّانَ؟! مَا لِي وَلِآلِ حَرْبٍ، حَزَبِ الشَّيْطَانِ، وَأَوْلِيَاءِ الْكُفْرِ؟! صَبْرًا يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ؛ فَقَدْ لَقِيَ أَبُوكَ مِثْلَ الَّذِي تَلَقَى مِنْهُمْ.

ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ، فَتَوَضَّأَ وَضُوءَ الصَّلَاةِ، فَصَلَّى مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ يُصَلِّيَ، ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوَ كَلَامِهِ الْأَوَّلِ، إِلَّا أَنَّهُ نَعَسَ عِنْدَ انْقِضَاءِ صِلَاتِهِ سَاعَةً، ثُمَّ اتَّجَبَ، فَقَالَ: يَا بَنَ عَبَّاسَ! قُلْتُ: هَا أَنَا ذَا.

فَقَالَ: أَلَا أَخْبَرُكَ بِمَا رَأَيْتُ فِي مَنَامِي آنِفًا عِنْدَ رَقَدَتِي؟ فَقُلْتُ: نَامَتْ عَيْنَاكَ، وَرَأَيْتَ خَيْرًا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

قَالَ: رَأَيْتُ كَأَنِّي بِرِجَالٍ بَيَضَ قَدِ نَزَلُوا مِنَ السَّمَاءِ، مَعَهُمْ أَعْلَامٌ بَيَضٌ، قَدْ تَقَلَّدُوا سَيُوفَهُمْ، وَهِيَ بَيَضٌ تَلْمَعُ، وَقَدْ خَطُّوا حَوْلَ هَذِهِ الْأَرْضِ خَطَّةً، ثُمَّ رَأَيْتُ هَذِهِ النَّخِيلَ قَدْ ضَرَبَتْ بِأَغْصَانِهَا إِلَى الْأَرْضِ، فَرَأَيْتُهَا تَضْطَرِبُ بِدَمٍ عَبِيْطٍ، وَكَأَنِّي بِالْحُسَيْنِ نَجْلِي وَفَرْخِي وَمُضْغَتِي وَمُخَى قَدْ غَرِقَ فِيهِ، يَسْتَغِيثُ فَلَا-يُعَاثُ، وَكَأَنَّ الرِّجَالَ الْبَيَضَ قَدْ نَزَلُوا مِنَ السَّمَاءِ يُنَادُونَهُ، وَيَقُولُونَ: صَبْرًا آلَ الرَّسُولِ؛ فَإِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ عَلَى أَيْدِي شَرَارِ النَّاسِ، وَهَذِهِ الْجَنَّةُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِلَيْكَ مُشْتَاقَةٌ، ثُمَّ يُعْزَوْنَنِي، وَيَقُولُونَ: يَا أَبَا الْحَسَنِ، أَبَشِّرْ، فَقَدْ أَقَرَّ اللَّهُ عَيْنَكَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ، ثُمَّ انْتَبَهْتُ.

هَكَذَا وَالَّذِي نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ، لَقَدْ حَدَّثَنِي الصَّادِقُ الْمُصَدِّقُ أَبُو الْقَاسِمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنِّي سَأَرَاهَا فِي خُرُوجِي إِلَى أَهْلِ الْبَغِيِّ عَلَيْنَا، وَهَذِهِ أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ، يُدْفَنُ فِيهَا الْحُسَيْنُ وَسَبْعَةُ عَشَرَ رَجُلًا كُلُّهُمْ مِنْ وَلَدِي وَوُلْدِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَأَنَّهَا لَفِي السَّمَاوَاتِ مَعْرُوفَةٌ، تُذَكِّرُ أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ، كَمَا تُذَكِّرُ بَقْعَةُ الْحَرَمَيْنِ وَبَقْعَةُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ.

ثُمَّ قَالَ لِي: يَا بَنَ بْنَ عَبَّاسٍ، أَطْلُبْ لِي حَوْلَهَا بَعْرَ الظُّبَاءِ، فَوَاللَّهِ، مَا كَذَبْتُ وَلَا كَذِبْتُ قَطُّ، وَهِيَ مُصَفَّرَةٌ، لَوْهَا لَوْنُ الزَّرْعَفَرَانِ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَطَلَبْتُهَا، فَوَجَدْتُهَا مُجْتَمِعَةً، فَنَادَيْتُهُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَدْ أَصَبْتُهَا عَلَى الصَّفَةِ الَّتِي وَصَفْتَهَا لِي.

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ. ثُمَّ قَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُهْرَوِلُ إِلَيْهَا، فَحَمَلَهَا وَشَمَّهَا، وَقَالَ: هِيَ هِيَ بَعِينُهَا، تَعْلَمُ - يَا بَنَ بْنَ عَبَّاسٍ - مَا هَذِهِ الْأَبْعَارُ؟ هَذِهِ قَدْ شَمَّهَا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَذَلِكَ أَنَّهُ مَرَّ بِهَا وَمَعَهُ الْحَوَارِيُّونَ فَرَأَى هَذِهِ الظُّبَاءَ مُجْتَمِعَةً، فَأَقْبَلَتْ إِلَيْهِ الظُّبَاءُ وَهِيَ تَبْكِي، فَجَلَسَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَلَسَ الْحَوَارِيُّونَ، فَبَكَى وَبَكَى الْحَوَارِيُّونَ، وَهُمْ لَا يَدْرُونَ لِمَ جَلَسَ وَلِمَ بَكَى.

فَقَالُوا: يَا رُوحَ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ، مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: أَتَعْلَمُونَ أَيُّ أَرْضٍ هَذِهِ؟ قَالُوا: لَا.

قَالَ: هَذِهِ أَرْضٌ يُقْتَلُ فِيهَا فَرْخُ الرَّسُولِ أَحْمَدٌ، وَفَرْخُ الْحُرَّةِ الطَّاهِرَةِ الْبَتُولِ شَبِيهَةٌ أُمِّي، وَيُلْحَدُ فِيهَا، وَهِيَ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ، وَهِيَ طِينَةُ الْفَرْخِ الْمُسْتَشْهَدِ، وَهَكَذَا تَكُونُ طِينَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ، فَهَذِهِ الظُّبَاءُ تُكَلِّمُنِي وَتَقُولُ: إِنَّهَا تَرَعَى فِي هَذِهِ الْأَرْضِ شَوْقًا إِلَى تَرْبَةِ الْفَرْخِ الْمُبَارَكِ، وَزَعَمَتْ أَنَّهَا آمَنَتْ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ.

ثُمَّ ضَرَبَ يَدَهُ إِلَى هَذِهِ الصَّيْرَانِ، فَشَمَّهَا، فَقَالَ: هَذِهِ بَعْرُ الظُّبَاءِ عَلَى هَذَا الطَّيْبِ؛ لِمَكَانٍ حَشِيْشِهَا، اللَّهُمَّ أَبْقِهَا أَبَدًا حَتَّى يَشُمَّهَا أَبُوهُ، فَتَكُونَ لَهُ عَزَاءً وَسَلَوَةً، قَالَ: فَبَقِيتُ إِلَى يَوْمِ النَّاسِ هَذَا، وَقَدْ أَصْفَرَتْ لِطَوْلِ زَمَنِهَا، هَذِهِ أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ.

وَقَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا رَبَّ عِيسَى بْنِ مَرْيَمَ، لَا- تُبَارِكْ فِي قَتْلَتِهِ، وَالْحَامِلِ عَلَيْهِ، وَالْمُعِينِ عَلَيْهِ، وَالْخَاذِلِ لَهُ، ثُمَّ بَكَى بُكَاءً طَوِيلًا، وَبَكَيْنَا مَعَهُ حَتَّى سَقَطَ لُوجُوهِهِ وَغَشِيَ عَلَيْهِ طَوِيلًا، ثُمَّ أَفَاقَ، فَأَخَذَ الْبَعْرَ، فَصَرَّهَا فِي رِدَائِهِ، وَأَمَرَنِي أَنْ أَصَرَّهَا كَذَلِكَ.

ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ بْنَ عَبَّاسٍ، إِذَا رَأَيْتَهَا تَنْفَجِرُ دَمًا عَبِيْطًا فَاعْلَمْ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ قُتِلَ بِهَا وَدُفِنَ بِهَا.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَوَاللَّهِ، لَقَدْ كُنْتُ أَحْفَظُهَا أَكْثَرَ مِنْ حِفْظِي لِبَعْضِ مَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيَّ، وَأَنَا لَا أَحُلُّهَا مِنْ طَرَفِ كُمِّي، فَبَيْنَا أَنَا فِي الْبَيْتِ نَائِمٌ إِذِ انْتَبَهْتُ، فَإِذَا هِيَ تَسِيلُ دَمًا عَبِيْطًا، وَكَانَ كُمِّي قَدْ امْتَلَأَ دَمًا عَبِيْطًا، فَجَلَسْتُ وَأَنَا أَبْكِي وَقُلْتُ: قُتِلَ وَاللَّهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ! وَاللَّهِ مَا كَذَبَنِي عَلِيٌّ قَطُّ فِي حَدِيثِ حَدَّثَنِي، وَلَا أَخْبَرَنِي بِشَيْءٍ قَطُّ أَنَّهُ يَكُونُ إِلَّا كَانَ كَذَلِكَ؛ لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يُخْبِرُهُ بِأَشْيَاءَ لَا يُخْبِرُ بِهَا غَيْرُهُ، فَفَزَعْتُ وَخَرَجْتُ، وَذَلِكَ كَانَ عِنْدَ الْفَجْرِ، فَرَأَيْتُ - وَاللَّهِ - الْمَدِينَةَ كَأَنَّهَا ضَابَبٌ، لَا يَسْتَبِينُ فِيهَا أَثَرُ عَيْنٍ، ثُمَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ، فَرَأَيْتُ كَأَنَّهَا كَاسَتْهَ، وَرَأَيْتُ كَأَنَّ حِيطَانَ الْمَدِينَةِ عَلَيْهَا دَمٌ عَبِيْطٌ، فَجَلَسْتُ وَأَنَا بَاكِ، وَقُلْتُ: قَدْ قُتِلَ وَاللَّهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَمِعْتُ صَوْتًا مِنْ نَاحِيَةِ الْبَيْتِ، وَهُوَ يَقُولُ: إِصْبِرُوا آلَ الرَّسُولِ قُتِلَ الْفَرْخُ النَّحُولُ نَزَلَ الرُّوحُ الْأَمِينُ بِبُكَاءٍ وَغَوِيلٍ ثُمَّ بَكَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ وَبَكَيتُ، وَأُثْبِتُ عِنْدِي تِلْكَ السَّاعَةَ، وَكَانَ شَهْرُ الْمُحَرَّمِ وَيَوْمَ عَاشُورَاءَ لِعَاشِرِ مَضْيَنَ مِنْهُ، فَوَجَدْتُهُ يَوْمَ وَرَدَ عَلَيْنَا خَبْرُهُ وَتَارِيخُهُ كَذَلِكَ، فَخَرَدْتُ بِهَذَا الْحَدِيثِ أَوْلَيْكَ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ، لَقَدْ سَجَعْنَا مَا سَجَعْتَ وَنَحْنُ فِي الْمَعْرَكَةِ، لَا نَدْرِي مَا هُوَ، فَكُنَّا نَرَى أَنَّهُ الْخَضِرُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَعَلَى الْحُسَيْنِ (كمال الدين: ص ۵۳۲ ح ۱، الأمالی، صدوق: ص ۶۹۴ ح ۹۵۱).

علی علیه السلام رفت تا به دیر کعب رسید و بقیه روز و شب خود را در آن جا ماند و صبح، حرکت کرد تا در کربلا فرود آمد. سپس به کناره فرات نگریست و چند درخت خرما آن جا دید. فرمود: «ای ابن عباس! آیا این جا را می‌شناسی؟». گفت: نه، ای امیر مؤمنان! نمی‌شناسم. علی علیه السلام فرمود: «هان که اگر تو نیز آن را مانند من می‌شناختی، از آن نمی‌گذشتی، جز آن که مانند من می‌گریستی!». آن گاه علی علیه السلام چنان گریست که محاسنش از اشک‌هایش خیس شد و قطره‌های اشک بر سینه‌اش ریخت. آه می‌کشید و می‌فرمود: «آه! مرا با خاندان ابو سفیان، چه کار؟!». سپس به حسین علیه السلام رو کرد و فرمود: «صبر کن، ای ابا عبد الله! پدرت از آنها همان دیده که تو پس از من خواهی دید». علی علیه السلام سپس شروع به گشتن در زمین کربلا کرد، گویی در پی چیزی بود. سپس فرود آمد و آبی خواست و برای نماز، وضو گرفت و به نماز ایستاد و بسیار نماز خواند و لشکر [در منطقه‌ای] از نزدیک نینوا تا کناره رود فرات، فرود آمده بودند. سپس علی علیه السلام به خواب سبکی فرو رفت و اندکی بعد، سراسیمه از خواب، بیدار شد و فرمود: «ای ابن عباس! آیا آنچه را هم‌اکنون در خوابم دیدم، به تو نگویم؟». او گفت: چرا، ای امیر مؤمنان! فرمود: «مردانی سپیدروی دیدم که با پرچم‌هایی سپید در دست و شمشیرهایی آویخته از گردن، گرد این سرزمین را خط کشیدند و سپس این نخل‌ها را دیدم که شاخه‌هایشان به زمین خورد و جویی روان از خون تازه دیدم و پسر حسین را دیدم که در آن خون، غرق گشته است و یاری می‌طلبد؛ ولی یاری نمی‌شود. سپس آن مردان سپیدروی فرود آمده از آسمان را دیدم که ندا می‌دادند: «ای خاندان پیامبر! شکیب ورزید. شکیب ورزید که شما به دست بدترین مردم کشته می‌شوید و این، بهشت است که مشتاق توست، ای ابا عبد الله». "سپس پیش من آمدند و مرا تسلیت دادند و گفتند: "مژده - ای ابو الحسن - که خداوند، فردای قیامت، هنگامی که مردم در برابر خدای جهانیان می‌ایستند، چشمانت را به پسر حسین، روشن می‌کند. "سپس از خواب، بیدار شدم. این، رؤیایی است که دیدم. سوگند به کسی که جانم به دست اوست، راستگوی تصدیق شده، ابو القاسم صلی الله علیه و آله، به من فرمود که به زودی، این رؤیا را بی‌کم و کاست، در رفتنم به سوی جنگ با متجاوزان بر ما، خواهم دید، و این، سرزمین کربلاست که پسر حسین، پیروانش و گروهی از فرزندان فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله، در آن دفن می‌شوند و از آن بقعه معروف در میان آسمانیان، با نام سرزمین کرب و بلا یاد می‌شود و از آن، گروهی محشور می‌شوند که بی‌محاسبه وارد بهشت می‌شوند». سپس فرمود: «ای ابن عباس! پشکل آهوان را در این حوالی برای من جستجو کن». ابن عباس، جستجو کرد و آنها را یافت و به امیر مؤمنان اعلام کرد. علی علیه السلام فریاد تکبیر، سر داد و فرمود: «خدا و پیامبرش راست گفتند». آن گاه علی علیه السلام برخاست و هروله‌کنان به سوی آن جا رفت و بر سر آنها ایستاد و یک مشت از پشکل آهوان بر گرفت و آن را بویید. رنگ آنها به سان رنگ زعفران و بویشان مانند بوی مشک بود. علی علیه السلام فرمود: «آری. این دقیقاً همان است» و سپس فرمود: «ای ابن عباس! آیا می‌دانی این چیست؟». او گفت: نه، ای امیر مؤمنان! علی علیه السلام فرمود: «مسیح، عیسی بن مریم، با حواریان از این سرزمین گذشت و این پشکل را همان گونه که من بوییدم، بویید و آهوان به سوی او آمدند و پیش رویش ایستادند و عیسی گریست و حواریان هم با او گریستند، بی آن که بدانند چرا عیسی می‌گرید و سپس پرسیدند: ای روح خدا! چه چیزی تو را به گریه انداخته است و چرا ماتم گرفته‌ای؟ عیسی به آنان فرمود: آیا می‌دانید که این، چه سرزمینی است؟ گفتند: نه، ای روح خدا! فرمود: این جا سرزمینی است که فرزند پیامبر خدا، احمد مصطفی، و پسر دخترش زهرا، همنشین مریم دختر عمران، آن پاک بتول، بر روی آن کشته می‌شود. سپس عیسی با دستش بر پشکل آهوان زد و آن را بویید و فرمود: ای گروه حواریان! بوی خوب این پشکل آهو، از علف این سرزمین است. سپس عیسی بن مریم - که دروهای خدا بر او باد - گذشت و این پشکل‌ها از آن زمان تا کنون به همین خوش‌بویی مانده‌اند و فقط به دلیل طول زمان، زرد شده‌اند. این، سرزمین کرب و بلاست». علی علیه السلام سپس گریست و فرمود: «ای خدای عیسی! قاتل فرزندم را برکت مده و او را بسیار لعن کن!». سپس گریه علی علیه السلام شدت گرفت و مردم هم با او گریستند تا آن که به رو در افتاد و بیهوش شد. سپس به هوش آمد و

برجست و هشت رکعت نماز (با سلام دادن در پایان هر دو رکعت) خواند و هر گاه سلام می‌داد، از آن پشکل‌ها بر می‌داشت و می‌فرمود: «صبر کن، ای ابا عبد الله! صبر کن، ای ثمره پیامبر خدا و دسته گل محبوب خدا!». آن گاه یک کف دست از آن پشکل‌ها بر گرفت و در [گوشه] جامه‌اش پیچید و فرمود: «همواره این در این جا پیچیده خواهد بود تا اجلم در رسد». سپس فرمود: «ای ابن عباس! هر گاه پس از من دیدی که از آن، خون تازه سرازیر می‌شود، بدان که ابا عبد الله کشته شده است». ابن عباس می‌گوید: به خدا سوگند، من پس از علی بن ابی طالب علیه السلام، از آنها بیشتر محافظت می‌کردم و از گوشه جامه‌ام بازشان نمی‌کردم. ۱۰ سار [علی علیه السلام] حتی نزل بحدیر کعب، فَأَقَامَ هُنَالِكَ بَاقِيَ يَوْمِهِ وَلَيْلَتِهِ. وَأَصْبَحَ سَائِرًا حَتَّى نَزَلَ بِكَرْبَلَاءَ، ثُمَّ نَظَرَ إِلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ، وَأَبْصَرَ هُنَالِكَ نَخِيلًا، فَقَالَ: يَا بَنَ عَبَّاسٍ، أَتَعْرِفُ هَذَا الْمَوْضِعَ؟ فَقَالَ: لَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا أَعْرِفُهُ. فَقَالَ: أَمَا إِنَّكَ لَوْ عَرَفْتَهُ كَمَعْرِفَتِي لَمْ تَكُنْ تُجَاوِزُهُ حَتَّى تَبْكِيَ لِإِبْكَائِي. قَالَ: ثُمَّ بَكَى عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيدًا، حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ بِدُمُوعِهِ، وَسَالَتِ الدَّمُوعُ عَلَى صَدْرِهِ، ثُمَّ جَعَلَ يَقُولُ: أَوَاهُ! مَا لِي وَلِلَّهِ أَبِي سُفْيَانَ! ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: اصْبِرْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! فَلَقَدْ لَقِيَ أَبُوكَ مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي تَلْقَى مِنْ بَعْدِي.

قال: ثُمَّ جَعَلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَجُولُ فِي أَرْضِ كَرْبَلَاءَ كَأَنَّهُ يَطْلُبُ شَيْئًا، ثُمَّ نَزَلَ وَدَعَا بِمَاءٍ، فَتَوَضَّأَ وَضُوءَ الصَّلَاةِ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى مَا شَاءَ أَنْ يُصَلِّيَ، وَالنَّاسُ قَدْ نَزَلُوا هُنَالِكَ مِنْ قُرْبِ نَيْنَوَى إِلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ. قَالَ: ثُمَّ حَقَّقَ بِرَأْسِهِ خَفَقَةً، فَنَامَ، وَانْتَبَهَ فَرَعًا، فَقَالَ: يَا بَنَ عَبَّاسٍ! أَلَا أُحَدِّثُكَ بِمَا رَأَيْتَ السَّاعَةَ فِي مَنَامِي؟ فَقَالَ: بَلَى يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ: رَأَيْتُ رِجَالًا- بِيضَ الْوُجُوهِ، فِي أَيْدِيهِمْ أَعْلَامٌ بِيضٌ، وَهُمْ مُتَقَلِّدُونَ بِسُيُوفٍ لَهُمْ، فَخَطُّوا حَوْلَ هَذِهِ الْأَرْضِ خَطَّةً، ثُمَّ رَأَيْتُ هَذِهِ النَّخِيلَ وَقَدْ ضَرَبَتْ بِسَعْفِهَا الْأَرْضَ، وَرَأَيْتُ نَهْرًا يَجْرِي بِالدَّمِ الْعَبِيطِ، وَرَأَيْتُ ابْنِي الْحُسَيْنَ وَقَدْ غَرِقَ فِي ذَلِكَ الدَّمِ، وَهُوَ يَسْتَغِيثُ فَلَا- يُغَاثُ، ثُمَّ إِنِّي رَأَيْتُ أُولَئِكَ الرِّجَالَ الْبِيضَ الْوُجُوهِ الَّذِينَ نَزَلُوا مِنَ السَّمَاءِ، وَهُمْ يُنَادُونَ: صَبْرًا آلَ الرَّسُولِ صَبْرًا؛ فَإِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ عَلَى أَيْدِي أَشْرَارِ النَّاسِ، وَهَذِهِ الْجَنَّةُ مُشْتَاقَةٌ إِلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، ثُمَّ تَقَدَّمُوا إِلَيَّ، فَغَزَوْنِي وَقَالُوا: أَبْشِرْ يَا أَبَا الْحَسَنِ فَقَدْ أَقَرَّ اللَّهُ عَيْنَكَ بِابْنِكَ الْحُسَيْنِ عَدَا يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ.

ثُمَّ إِنِّي انْتَبَهْتُ؛ فَهَذَا مَا رَأَيْتُ، فَوَالَّذِي نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ، لَقَدْ حَدَّثَنِي الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ أَبُو الْقَاسِمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَنِّي سَأَرْتُ هَذِهِ الرُّؤْيَا بِعَيْنِهَا فِي خُرُوجِي إِلَى قِتَالِ أَهْلِ الْبَغْيِ عَلَيْنَا، وَهَذِهِ أَرْضُ كَرْبَلَاءَ الَّتِي يُدْفَنُ فِيهَا ابْنِي الْحُسَيْنِ، وَشِيعَتُهُ، وَجَمَاعَتُهُ مِنْ وَلَدِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَنَّ هَذِهِ الْبَقْعَةَ الْمَعْرُوفَةَ فِي أَهْلِ السَّمَاوَاتِ تَذْكُرُ بِأَرْضِ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ، وَلِيَحْشَرَنَّ مِنْهَا قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِلا حِسَابٍ.

ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ عَبَّاسٍ، اطْلُبْ لِي حَوْلَهَا صَبْرًا إِلَى الطَّبَّاءِ، فَطَلَبَهَا ابْنُ عَبَّاسٍ فَوَجَدَهَا، ثُمَّ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، قَدْ أَصِيبْتُهَا، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُ أَكْبَرُ! صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ.

ثُمَّ قَامَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُهْرِوْلُ نَحْوَهَا حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهَا، ثُمَّ أَخَذَ قَبْضَةً مِنْ بَعْرِ الطَّبَّاءِ، فَشَمَّهَا، فَإِذَا لَهَا لَوْنٌ كَلَوْنِ الزَّرْعَفَرَانِ، وَرَائِحَةُ كَرَائِحَةِ الْمِسْكِ، فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعَمْ هِيَ هَذِهِ بِعَيْنِهَا، ثُمَّ قَالَ: أَتَعْلَمُ مَا هَذِهِ يَا بَنَ عَبَّاسٍ؟ قَالَ: لَا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَقَالَ: إِنَّ الْمَسِيحَ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ مَرَّ بِهَذِهِ الْأَرْضِ وَمَعَهُ الْحَوَارِيُّونَ، فَشَمَّ هَذَا الْبَعْرَ كَمَا شَمَمْتُهُ، وَأَقْبَلَتْ إِلَيْهِ الطَّبَّاءُ حَتَّى وَقَفَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَبَكَى عِيسَى، وَبَكَى مَعَهُ الْحَوَارِيُّونَ، وَهُمْ لَا يَدْرُونَ لِمَاذَا يَبْكِي عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالُوا: يَا رُوحَ اللَّهِ، مَا يُبْكِيكَ؟ وَلِمَاذَا اخْتَلَسَتْ هَاهُنَا؟

فَقَالَ لَهُمْ: أَتَعْلَمُونَ مَا هَذِهِ الْأَرْضُ؟ قَالُوا: لَا يَا رُوحَ اللَّهِ، فَقَالَ: هَذِهِ أَرْضٌ يُقْتَلُ عَلَيْهَا فَرُخُ الرَّسُولِ أَحْمَدُ الْمُصْطَفَى، وَفَرُخُ ابْنَتِهِ الزَّهْرَاءِ قَرِينَةُ الطَّاهِرَةِ الْبَتُولِ مَرْيَمَ بِنْتِ عِمْرَانَ، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ عِيسَى إِلَى بَعْرِ الطَّبَّاءِ، فَشَمَّهَا، وَقَالَ:

یا مَعْشَرَ الْخَوَارِیِّینَ ، هَذَا بَعْرُ الظُّبَاءِ عَلَى هَذَا الطَّيِّبِ ؛ لِأَنَّهُ كَانَ مِنْ حَشِيشِ هَذِهِ الْأَرْضِ . ثُمَّ مَضَى عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، وَقَدْ بَقِيتْ هَذِهِ الْبَعْرَاتُ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا مِنْ ذَلِكَ الدَّهْرِ ، حَتَّى أَتَتْهَا قَدْ أَصْفَرَتْ لَطُولُ الزَّمَانِ عَلَيْهَا ، فَهَذِهِ أَرْضُ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ .

قَالَ : ثُمَّ بَكَى عَلِیُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ : يَا رَبَّ عِيسَى ، لَا تُبَارِكْ فِي قَاتِلِ وَلَدِي وَالْعَنَهُ لَعْنًا كَثِيرًا ، ثُمَّ اشْتَدَّ بُكَاءُ عَلِیُّ ، وَبَكَى النَّاسُ مَعَهُ حَتَّى سَقَطَ عَلَى وَجْهِهِ ، وَغُشِيَ عَلَيْهِ ؛ ثُمَّ أَفَاقَ ، فَوَثَبَ ، فَصَلَّى ثَمَانِي رَكَعَاتٍ ، وَسَلَّمَ مِنْ كُلِّ رَكَعَتَيْنِ ، فَكُلَّمَا سَلَّمَ جَعَلَ يَتَنَاوَلُ مِنْ ذَلِكَ الْبَعْرِ فَيَشُمُّهُ ، وَيَقُولُ : صَبْرًا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، صَبْرًا يَا ثَمَرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرِيحَانَةَ حَبِيبِ اللَّهِ ، ثُمَّ أَخَذَ كَفًّا مِنْ ذَلِكَ الْبَعْرِ ، فَصَرَّهُ فِي ثَوْبِهِ ، وَقَالَ : لَا يَزَالُ هَذَا مَصْرُورًا أَبَدًا أَوْ يَأْتِي عَلَيَّ أَجْلِي .

ثُمَّ قَالَ : يَا بَنَ عَبَّاسٍ ! إِذَا رَأَيْتَهَا مِنْ بَعْدِي وَهِيَ تَسِيلُ دَمًا غَبِيظًا ، فَاعْلَمْ أَنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ قُتِلَ .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : قَوْلُ اللَّهِ ، لَقَدْ كُنْتُ أَشَدَّ تَحَافُظًا لَهَا بَعْدَ عَلِیِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا لَا أَحُلُّهَا عَنْ طَرَفِي (الفتوح : ج ۲ ص ۵۵۱)

۳ / ۳ ماجرای هرثمه

وقعه صفین: هرثمه بن سلیم ۱ می گوید: همراه علی بن ابی طالب علیه السلام در صفین جنگیدیم. هنگامی که به کربلا-فروید آمدیم، برای ما نماز [جماعت] خواند و هنگامی که سلام داد، مقداری از خاک آن جا را برداشت و بوید و سپس فرمود: «خوشا به حال تو، ای خاک! گروهی از تو محشور می شوند که بدون حساب، به بهشت، وارد می شوند». هنگامی که هرثمه از جنگ صفین به سوی همسرش جرداء، دختر سُمیر - که پیرو علی بود - بازگشت، به او گفت: آیا خبر عجیبی از دوست ابو الحسن به تو ندهم؟ هنگامی که به کربلا فروید آمدیم، از خاک آن جا برداشت و بوید و گفت: «خوشا به حال تو، ای خاک! گروهی از تو

۱. در باره زندگی هرثمه بن سلمی (یا هرثمه بن سلیم) ضَبَی، به اطلاعاتی دست نیافتیم.

وقعه صفین: محشور می شوند که بدون حساب، به بهشت در می آیند». مگر او علم غیب دارد؟! زن گفت: ای مرد! ما را وا گذار که امیر مؤمنان، جز حق نمی گوید. هرثمه می گوید: هنگامی که عبید الله بن زیاد، سپاه خود را به سوی حسین بن علی گسیل داشت، من میان آنان بودم و هنگامی که به آن گروه و حسین و یارانش رسیدم، همان جایی را که علی علیه السلام ما را فرود آورده بود، شناختم و مکانی را که از خاکش برداشته بود و سخنی را که گفته بود، به یاد آوردم. پس، از آمدنم ناخشنود شدم و اسبم را پیش راندم تا این که نزد حسین علیه السلام ایستادم و بر او سلام دادم و آنچه را که از پدرش در این مکان شنیده بودم، برایش بازگو کردم. حسین علیه السلام فرمود: «با ما هستی، یا علیه ما؟». گفتم: ای فرزند پیامبر خدا! نه با تو ام و نه علیه تو. خانواده و فرزندانم را به جا گذاشته ام و از ابن زیاد، بر آنان می ترسم. حسین علیه السلام فرمود: «پس راه فرار، پیش گیر تا کشته شدن ما را نبینی، که سوگند به آن که جان محمد ۱ به دست اوست، امروز، مردی نیست که کشته شدن ما را ببیند و به فریاد ما نرسد، جز آن که خداوند، او را به آتش، در خواهد آورد». هرثمه می گوید: من گریختم تا جایی که محل کشته شدنش را ندیدم. ۲ غزونا مع علی بن ابی طالب علیه السلام غزوة صفین، فَلَمَّا نَزَلْنَا بِكَرْبَلَاءَ صَلَّى بِنَا صَلَاةً، فَلَمَّا سَلَّمَ رَفَعَ إِلَيْهِ مِنْ تُرْبَتِهَا، فَشَمَّهَا ، ثُمَّ قَالَ : وَاهَا لَكَ أَيْتُهَا التُّرْبَةُ ! لِيَحْشَرَنَّ مِنْكَ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ . فَلَمَّا رَجَعَ هَرَثْمَةُ مِنْ غَزْوَتِهِ إِلَى امْرَأَتِهِ - وَهِيَ جَرْدَاءُ بِنْتُ سُمَيْرٍ ، وَكَانَتْ شِيعَةً لِعَلِیِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ لَهَا زَوْجُهَا هَرَثْمَةُ : أَلَا أَعَجَّبُكَ مِنْ صَدِيقِكَ أَبِي الْحَسَنِ ؟ لَمَّا نَزَلْنَا كَرْبَلَاءَ رَفَعَ إِلَيْهِ مِنْ تُرْبَتِهَا ، فَشَمَّهَا ، وَقَالَ : وَاهَا لَكَ يَا تُرْبَةُ ، لِيَحْشَرَنَّ مِنْكَ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ ، وَمَا عَلِمُهُ بِالْغَيْبِ ؟ فَقَالَتْ : دَعْنَا مِنْكَ أَيْتُهَا الرَّجُلُ ؛ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَقُلْ إِلَّا حَقًّا . فَلَمَّا بَعَثَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ الْبَعْثَ الَّذِي بَعَثَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ

السلام وأصحابه، قال: كُنْتُ فِيهِمْ فِي الْخَيْلِ الَّتِي بَعَثَ إِلَيْهِمْ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَى الْقَوْمِ وَحَسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ، عَرَفْتُ الْمَنْزِلَ الَّذِي نَزَلَ بِنَا عَلَيَّ فِيهِ، وَالثَّقَعَةَ الَّتِي رَفَعَ إِلَيْهِ مِنْ ثُرَابِهَا، وَالْقَوْلَ الَّذِي قَالَهُ، فَكَرِهْتُ مَسِيرِي، فَأَقْبَلْتُ عَلَى فَرْسِي حَتَّى وَقَفْتُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، وَحَدَّثْتُهُ بِالَّذِي سَمِعْتُ مِنْ أَبِيهِ فِي هَذَا الْمَنْزِلِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَعَنَا أَنْتَ أَوْ عَلَيْنَا؟ فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، لَا مَعَكَ وَلَا عَلَيْكَ، تَرَكْتُ أَهْلِي وَوُلْدِي أَخَافُ عَلَيْهِمْ مِنْ ابْنِ زِيَادٍ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَوْلٌ هَرَبًا حَتَّى لَا تَرَى لَنَا مَقْتَلًا؛ فَوَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِبَيْدِهِ، لَا يَرَى مَقْتَلَنَا الْيَوْمَ رَجُلٌ وَلَا يُغْنِنَا إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ النَّارَ. قَالَ: فَأَقْبَلْتُ فِي الْأَرْضِ هَارِبًا حَتَّى خَفِيَ عَلَيَّ مَقْتَلُهُ (وقعه صفين: ص ۱۴۰، الأمالی، صدوق: ص ۱۹۹ ح ۲۱۳).

۱. ظاهراً «حسین» درست است، نه «محمد»، چنان که در روایت دیگری از او آمده است (ر. ک: ص ۲۲۹ ح ۱۲۶).

لطبقات الكبرى

(الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از ابو عبید ضبّی -): پس از بازگشت ابو هرثم ضبّی که در صفین، همراه علی علیه السلام بود، به دیدنش رفتیم. او بر دگه‌ای نشسته بود. همسر او جرداء نام داشت و محبت و تصدیقش نسبت به علی علیه السلام، بیشتر از خود او بود.

گوسفندی آمد و پشکلی انداخت. ابو هرثم گفت: پشکل این گوسفند، مرا به یاد حدیثی از علی علیه السلام انداخت. گفتند: علی، از این، چه می‌داند؟

ابو هرثم گفت: در بازگشت از صفین، در کربلا فرود آمدیم. علی علیه السلام نماز صبح را با ما میان درختان و بوته‌های اسپند [به جماعت] خواند و سپس کفِ دستی از پشکل آهوان، برداشت و آن را بویید و سپس گفت: «آه، آه! گروهی در این دشت، کشته می‌شوند که بدون حساب به بهشت در می‌آیند».

جرداء گفت: چرا این را باور نداری؟ او از تو بهتر می‌داند که چه گفته است. و این را از همان درون خانه فریاد کرد. ۱. دَخَلْنَا عَلَى أَبِي هُرَيْرَةَ الضَّبِّيِّ حِينَ أَقْبَلَ مِنْ صَفِينٍ - وَهُوَ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى دُكَّانٍ، وَلَهُ امْرَأَةٌ يُقَالُ لَهَا: جَرْدَاءُ، هِيَ أَشَدُّ حُبًّا لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَشَدُّ لِقَوْلِهِ تَصَدِيقًا.

فَجَاءَتْ شَاءُ فَبَعَرَتْ، فَقَالَ: لَقَدْ ذَكَّرْنِي بِعَرِّ هَذِهِ الشَّاهِدِ حَدِيثًا لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالُوا: وَمَا عَلِمَ عَلِيٌّ بِهَذَا؟

قَالَ: أَقْبَلْنَا مَرَجَعَنَا مِنْ صِفِّينَ، فَنَزَلْنَا كَرْبَلَاءَ، فَصَلَّى بِنَا عَلِيٌّ صَلَاةَ الْفَجْرِ بَيْنَ شَجَرَاتٍ وَدَوَحَاتٍ حَرَمِلٍ، ثُمَّ أَخَذَ كَفًّا مِنْ بَعْرِ الْغِزْلَانِ، فَشَمَّهُ، ثُمَّ قَالَ: أَوْه، أَوْه! يُقْتَلُ بِهَذَا الْغَائِطِ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ.

قَالَ: قَالَتْ جَرْدَاءُ: وَمَا تُنْكِرُ مِنْ هَذَا؟ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا قَالَ مِنْكَ. نَادَتْ بِذَلِكَ وَهِيَ فِي جَوْفِ الْبَيْتِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۳۲ ح ۴۲۰، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۰). ۱۲۶. تهذيب الكمال (- به نقل از هرثمه بن سلمی -): در یکی از جنگ‌های علی علیه السلام همراهش بودیم. او رفت تا به کربلا رسید و زیر درختی فرود آمد و نماز خواند و خاکی از زمین بر گرفت و بویید و سپس فرمود: «خوشا به حال تو، ای خاک! گروهی بر روی تو کشته می‌شوند که بدون حساب، به بهشت وارد می‌شوند».

از جنگ بازگشتیم و علی علیه السلام کشته شد و ماجرا را فراموش کردم. من همراه سپاهی بودم که به سوی حسین علیه السلام حرکت کردند. هنگامی که به او رسیدم و به آن درخت نگریستم، ماجرا را به یاد آوردم و بر اسبم پریدم و به حضور حسین علیه السلام رسیدم و گفتم: ای فرزند دختر پیامبر خدا! به تو بشارت می‌دهم و حدیث را برایش بازگو کردم.

فرمود: «با ما هستی، یا علیه ما؟». گفتم: نه با تو و نه علیه تو. خانواده و چیزهایی دیگر را رها کرده‌ام و آمده‌ام.

حسین علیه السلام فرمود: «اکنون که با ما نیستی، بگریز که سوگند به آن که جان حسین به دست اوست، امروز، کسی شاهد کشته

شدن ما نخواهد بود، جز آن که به دوزخ در می آید.

من پشت کردم و گریختم تا جایی که محلّ کشته شدنش را ندیدم. ۱. خَرَجْنَا مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَعْضِ غَزَوِهِ ، فَسَارَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى كَرْبَلَاءَ ، فَنَزَلَ إِلَى شَجَرَةٍ يُصِلَى إِلَيْهَا ، فَأَخَذَ تُرْيَهُ مِنَ الْأَرْضِ ، فَشَمَّهَا ، ثُمَّ قَالَ : وَاهَا لَكَ تُرْبَةُ ! لَيَقْتُلَنَّ بِكَ قَوْمٌ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ .

قَالَ : فَقَفَلْنَا مِنْ غَرَاتِنَا ، وَقُتِلَ عَلِيٌّ ، وَنَسِيَتْ الْحَدِيثَ .

قَالَ : فَكُنْتُ فِي الْجَيْشِ الَّذِينَ سَارُوا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَيْهِ نَظَرْتُ إِلَى الشَّجَرَةِ ، فَذَكَرْتُ الْحَدِيثَ ، فَتَقَدَّمْتُ عَلَى فَرَسٍ لِي ، فَقُلْتُ : أُبَشِّرُكَ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَحَدَّثْتُهُ الْحَدِيثَ ، قَالَ : مَعَنَا أَوْ عَلَيْنَا ؟ قُلْتُ : لَا مَعَكَ وَلَا عَلَيْكَ ، تَرَكْتُ عِيَالًا وَتَرَكْتُ .

قَالَ : أَمَّا لَا ، قَوْلٌ فِي الْأَرْضِ ؛ قَوْلَ الَّذِي نَفْسُ حُسَيْنٍ بِيَدِهِ ، لَا يَشْهَدُ قَتْلَنَا الْيَوْمَ رَجُلٌ إِلَّا دَخَلَ جَهَنَّمَ .

قَالَ : فَانْطَلَقْتُ هَارِبًا مُؤَلِّيًا فِي الْأَرْضِ حَتَّى خَفِيَ عَلَيَّ مَقْتَلُهُ (تهذيب الكمال : ج ۶ ص ۴۱۱ ، تهذيب التهذيب : ج ۱ ص ۵۹۰)

۳ / ۴ خبر دادن علی علیه السلام به حذیفه بن یمان از شهادت او

الغیبه ، نعمانی (- به نقل از عمرو بن سعد -) : امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب علیه السلام ، به حذیفه بن یمان فرمود : «سوگند به آن که جان علی به دست اوست ، این مردم پس از کشتن فرزندانم حسین ، همه عمر را در گمراهی و ستم و کجروی و جور و چنددستگی در دین ، به سر خواهند بُرد و پیوسته در صدد تغییر و تبدیل احکامی خواهند بود که خداوند در کتاب خود ، فرو فرستاده و به آشکار نمودن بدعت‌ها و از بین بردن سنت‌ها و بر هم زدن [دستورات دین] و به کار گرفتن قیاس در موضوعات هم‌شکل و کنار زدن محکّمات (دستورهای صریح قرآن)، دست خواهند زد تا [به کلی] ، لباس اسلام از پیکرشان بیرون می آید و به وادی کوری و سرگردانی و بدبختی نیافتن راه نجات ، گرفتار می شوند .

ای نسل اُمّیه! تو را چه می شود؟! مرگ بر تو ، که هرگز راه نخواهی یافت! و ای نسل عبّاس! تو را چه می شود؟! مرگ بر تو ، که در بنی امّیه جز ستمکار و در بنی عبّاس ، جز تجاوزکار و سرپیچ از فرمان حق و کشته فرزندان من و درندگان پرده حرمت من ، به چشم نمی خورد!

پس این امّیت ، پیوسته ستمگرند و همچون سگان ، بر حرام دنیا در ستیز با یکدیگر به سر می برند و در دریا‌های هلاکت و گودال‌های خون ، عمر سپری می کنند تا آن زمان که غایب شونده فرزندان من از دیدگان مردم ، پنهان شود و مردم به هم بگویند : «آیا او گم شده ؟ آیا او کشته شده و یا خود ، وفات یافته است ؟» ، که فتنه شدّت می گیرد و بلا نازل می شود و آتش جنگ قبیله‌ای برافروخته می گردد و مردم در دینشان تندروی می کنند و هم صدا می شوند که حجت ، از میان رفته و امامت ، باطل شده است ، و حج گزاران در آن سال ، از شیعه علی و دشمنانش ، همه به حج می روند تا یادگار گذشتگان را جستجو و کند و کاو نمایند؛ ولی از او ، نه نشانه‌ای دیده می شود و نه خبری می رسد و نه بازمانده‌ای شناخته می شود .

پس در چنین وضعی ، شیعه علی ، مورد ناسزاگویی قرار می گیرند ، دشمنانشان به آنان سخن‌های ناشایست می گویند و اشرار و نابه کاران در گفتگو بر آنان چیره می شوند تا جایی که امّت ، سرگردان می ماند و به وحشت می افتد و این سخن که حجت ، از میان رفته و امامت ، باطل گردیده است ، فراوان می شود (بر سر زبان‌ها می افتد) . به خدای علی ، سوگند که حجت امّت ، همان هنگام ، ایستاده و در کوچه‌های آنان گام بر می دارد و به خانه‌ها و کاخ‌های داخل می شود و در شرق و غرب زمین ، گردش می کند و گفته‌ها را می شنود و بر جماعت ، سلام می کند . او می بیند ؛ امّا دیده نمی شود تا زمان و وعده‌اش فرا رسد و منادی از آسمان ، ندا دهد که "هلا! امروز ، روز شادی فرزندان علی و شیعیان اوست" ۱! ۲. قَوْلَ الَّذِي نَفْسُ عَلِيٍّ بِيَدِهِ ، لَا تَرَالُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بَعْدَ

قَتَلَ الْحُسَيْنَ ابْنِي فِي ضَلَالٍ وَظُلْمٍ ، وَعَسَفٍ وَجَوْرِ ، وَاخْتِلَافٍ فِي الدِّينِ ، وَتَغْيِيرٍ وَتَبْدِيلٍ لِّمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ، وَإِظْهَارِ الْبِدْعِ ، وَإِبْطَالِ الشُّنَنِ ، وَاخْتِلَالِ وَقَاسِ مُشْتَبِهَاتٍ ، وَتَرْكِ مُحْكَمَاتٍ ، حَتَّى تَنْسَلِخَ مِنَ الْإِسْلَامِ ، وَتَدْخُلَ فِي الْعَمَى وَالتَّلَدُّدِ وَالتَّكْشَعِ .
مَا لَكَ يَا بَنِي أُمِّيَّةَ ! لَا هُدَيْتَ يَا بَنِي أُمِّيَّةَ ، وَمَا لَكَ يَا بَنِي الْعَبَّاسِ ! لَكَ الْآتِعَاسُ ، فَمَا فِي بَنِي أُمِّيَّةَ إِلَّا ظَالِمٌ ، وَلَا فِي بَنِي الْعَبَّاسِ إِلَّا مُعْتَدٍ مُتَمَرِّدٌ عَلَى اللَّهِ بِالْمَعَاصِي ، قَتَالَ لَوْلَدِي ، هَتَاكَ لِسْتَرَى وَحُرْمَتِي .

فَلَا تَرَأُ هَذِهِ الْأُمَّةُ جَبَّارِينَ يَتَكَالَبُونَ عَلَى حَرَامِ الدُّنْيَا ، مُنْغَمِسِينَ فِي بَحَارِ الْهَلَكَاتِ ، وَفِي أَوْدِيَةِ الدِّمَاءِ ، حَتَّى إِذَا غَابَ الْمُتَعَبُّ مِنْ وُلْدِي عَنْ عُيُونِ النَّاسِ ، وَمَا جِ النَّاسُ بِفَقْدِهِ أَوْ بِقَتْلِهِ أَوْ بِمَوْتِهِ ، أَطْلَعَتِ الْفِتْنَةُ ، وَنَزَلَتِ الْبَلِيَّةُ ، وَالتَّحَمَّتِ الْعَصِيَّةُ ، وَغَلَا النَّاسُ فِي دِينِهِمْ ، وَأَجْمَعُوا عَلَى أَنَّ الْحُجَّةَ ذَاهِبَةٌ ، وَالْإِمَامَةَ بَاطِلَةٌ ، وَيَحُجُّ حَجِيجُ النَّاسِ فِي تِلْكَ السَّنَةِ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ وَنَوَاصِبِهِ لِلتَّحْسُسِ وَالتَّجَسُّسِ عَنْ خَلْفِ الْخَلْفِ ، فَلَا يُرَى لَهُ أَثَرٌ ، وَلَا يَعْرِفُ لَهُ خَبَرٌ وَلَا خَلْفٌ .

فَعِنْدَ ذَلِكَ سَيَّبَتْ شِيعَةُ عَلِيٍّ ، سَبَّهَا أَعْدَاؤُهَا ، وَظَهَرَتْ عَلَيْهَا الْأَشْرَارُ وَالْفُسَاقُ بِاحْتِجَاجِهَا ، حَتَّى إِذَا بَقِيَتِ الْأُمَّةُ حَيَارَى ، وَتَدَلَّهَتْ ، وَأَكْثَرَتْ فِي قَوْلِهَا : إِنَّ الْحُجَّةَ هَالِكَةٌ ، وَالْإِمَامَةَ بَاطِلَةٌ !! فَوَرَبَّ عَلِيٍّ ، إِنَّ حُجَّتَهَا عَلَيْهَا قَائِمَةٌ مَاشِيَةٌ فِي طُرُقِهَا ، دَاخِلَةٌ فِي دَوْرِهَا وَقُصُورِهَا ، جَوَالُهُ فِي شَرْقِ هَذِهِ الْأَرْضِ وَغَرْبِهَا ، تَسْمَعُ الْكَلَامَ ، وَتَسْلُمُ عَلَى الْجَمَاعَةِ ، تَرَى وَلَا تُرَى إِلَى الْوَقْتِ وَالْوَعْدِ ، وَنِدَاءِ الْمُنَادِي مِنَ السَّمَاءِ ؛ أَلَا ذَلِكَ يَوْمٌ فِيهِ سُورُورٌ وَلِدِ عَلِيٍّ وَشِيعَتِهِ (الغيبه، نعمانی: ص ۱۴۳ ح ۳، بحار الأنوار: ج ۲۸ ص ۷۱ ح ۳۱) .

۱. در برگردان این حدیث ، از ترجمه محمد جواد غفاری استفاده شده است .

۳ / ۵ خبر دادن علی علیه السلام در مسجد کوفه از شهادت او

کامل الزیارات (- به نقل از ابراهیم نخعی -) : امیر مؤمنان علیه السلام بیرون آمد و در مسجد نشست و یارانش گردش را گرفتند و حسین علیه السلام آمد تا آن که پیش رویش ایستاد. امام علیه السلام دست بر سر او نهاد و فرمود: «ای پسر عزیزم! خداوند ، در قرآن ، گروه‌هایی را سرزنش کرده و فرموده است: (پس آسمان و زمین بر آنان نگرینند و آنها مهلت نیافتند) ۱ و به خدا سوگند، تو را پس از من می‌کشند و سپس آسمان و زمین بر تو می‌گریند». ۲ خَرَجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَجَلَسَ فِي الْمَسْجِدِ ، وَاجْتَمَعَ أَصْحَابُهُ حَوْلَهُ ، وَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ ، فَقَالَ : يَا بُنَيَّ ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّيَّرَ أَقْوَامًا بِالْقُرْآنِ ، فَقَالَ : ۱۲۹. کامل الزیارات (- به نقل از حسن بن حکم نخعی ، از مردی -) : شنیدم امیر مؤمنان علیه السلام در حیاط [مسجد] ، این آیه را تلاوت می‌کند: (پس آسمان و زمین بر آنان نگرینند و آنها مهلت نیافتند) . حسین علیه السلام از یکی از درهای مسجد به سوی او بیرون آمد و امام علی علیه السلام فرمود: «بی تردید، این ، کشته می‌شود و آسمان و زمین بر او می‌گریند». ۳ سَمِعْتُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ فِي الرَّحْبَةِ ، وَهُوَ يَتْلُو هَذِهِ الْآيَةَ :

۱. دخان : آیه ۲۹. (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ) ، وَابْمُ اللَّهُ ، لَيَقْتُلَنَّكَ بَعْدِي ، ثُمَّ تَبْكِيكَ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ (کامل الزیارات : ص ۱۸۰ ح ۲۴۲ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۰۹ ح ۱۶) . (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ) ، وَخَرَجَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْضِ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ ، فَقَالَ : أَمَا إِنَّ هَذَا سَيُقْتَلُ ، وَتَبْكِي عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ (کامل الزیارات : ص ۱۸۰ ح ۲۴۱ و ص ۱۸۷ ح ۲۶۴ و ص ۱۸۶ ح ۲۶۱ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۰۹ ح ۱۵ و ۱۶ و ص ۲۱۲ ح ۲۹) .

۳ / ۶ پیشگویی علی علیه السلام درباره شرکت کنندگان در قتل او

کامل الزیارات (- به نقل از جابر ، از امام صادق علیه السلام -) : امام علی علیه السلام به حسین علیه السلام فرمود: «ای ابا عبد الله! تو همراه اُسوه بوده‌ای [و هستی]» .

حسین علیه السلام گفت: فدایت شوم! حال من ، چگونه خواهد بود؟

علی علیه السلام فرمود: «تو آنچه را آنان ندانستند، دانستی و دانا به زودی از دانش خود ، سود می‌برد . پسر عزیزم! بشنو و بین ، پیش از آن که بر تو در آید. سوگند به آن که جانم به دست اوست، بنی امیه خونت را خواهند ریخت ؛ ولی نمی‌توانند تو را از دینت جدا کنند و خدا را از یاد تو ببرند» .

حسین علیه السلام گفت : سوگند به آن که جانم به دست اوست، همین مرا بس است! به آنچه خداوند نازل کرده ، اقرار دارم و سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را تصدیق می‌کنم و سخن پدرم را تکذیب نمی‌کنم . ۱۰ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، إِسْوَةٌ أَنْتَ قِدَمًا .

فَقَالَ : جُعِلَتْ فِدَاكَ ، مَا حَالِي ؟ قَالَ : عَلِمْتَ مَا جَهِلُوا ، وَسَيَنْتَفِعُ عَالِمٌ بِمَا عَلِمَ .

يَا بُنَيَّ ، اسْمَعْ وَأَبْصِرْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكَ ، فَوَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَيْسَفَكَنَّ بَنُو أُمَيَّةَ دَمَكَ ، ثُمَّ لَا يُزِيلُونَكَ عَنْ دِينِكَ ، وَلَا يُنْسَوْنَكَ ذِكْرَ رَبِّكَ ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، حَسْبِي ! أَفَرَرْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ ، وَأَصِدَّقُ قَوْلَ نَبِيِّ اللَّهِ ، وَلَا أَكْذِبُ قَوْلَ أَبِي (کامل الزیارات : ص ۱۴۹ ح ۱۷۸ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۲۶۲ ح ۱۷) .

ب - کوفیان

المعجم الكبير (- به نقل از ابو حبره -) : همراه علی علیه السلام بودم تا به کوفه رسید و بر منبر ، رفت و پس از حمد و ثنای خدا فرمود : «شما در چه حالی خواهید بود ، هنگامی که فرزندان پیامبرتان به میان شما آیند؟» .

پاسخ دادند: آن گاه ما از این آزمون ، سربلند بیرون می‌آییم .

علی علیه السلام فرمود: «سوگند به آن که جانم به دست اوست، نزدیک شما می‌آیند و شما به سوی ایشان بیرون می‌روید و بی تردید ، آنها را می‌کشید» . سپس رو کرد و چنین فرمود : آنان، ایشان را به فریب آوردند و خود ، روی گردانیدند . می‌خواستند نجات یابند ؛ ولی نه نجاتی هست و نه عذری ۲۰ صَاحِبْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى أَتَى الْكُوفَةَ ، فَصَعِدَ الْمِئْبَرِ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا نَزَلَ بِذُرِّيَّتِهِ نَبِيِّكُمْ بَيْنَ ظَهْرَانِيكُمْ ؟ قَالُوا : إِذَا نُبِلَى اللَّهُ فِيهِمْ بِلَاءٌ حَسَنًا .

فَقَالَ : وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ ، لَيَنْزِلَنَّ بَيْنَ ظَهْرَانِيكُمْ ، وَلَتَخْرُجَنَّ إِلَيْهِمْ ، فَلَتَقْتُلُنَّهُمْ ، ثُمَّ أَقْبَلَ يَقُولُ : هُمْ أَوْرَدُوهُمْ بِالْغُرُورِ وَعَرَّدُوا أَحْبُوبًا نَجَاءً لَا نَجَاءَ وَلَا عُذْرَ (المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۱۰ ح ۲۸۲۳) . ۱۳۲. أنساب الأشراف (- به نقل از مجاهد -) : علی علیه السلام در کوفه فرمود: «شما در چه حالی هستید، هنگامی که خاندان پیامبرتان نزد شما آیند؟» .

گفتند: چنین و چنان می‌کنیم .

علی علیه السلام سرش را تکان داد و سپس فرمود: «بلکه آنها را می‌آورید . سپس روی می‌گردانید و آنان را [از گرفتاری] بیرون نمی‌آورید و آن گاه در پی پاک کردن خود بر می‌آیید و نمی‌توانید» ۳۰ قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْكُوفَةِ : كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا أَتَاكُمْ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ ؟ قَالُوا : نَفْعَلُ وَنَفْعَلُ .

قَالَ : فَحَرَّكَ رَأْسَهُ ، ثُمَّ قَالَ : يَلِ تَوَرِدُونَ ، ثُمَّ تُعَرِّدُونَ فَلَا تُصَدِّرُونَ ، ثُمَّ تَطْلُبُونَ الْبَرَاءَةَ وَلَا بَرَاءَةَ لَكُمْ (أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۴۰۹) .

الإرشاد: سُوید بن غَفله گفت: مردی نزد امیر مؤمنان علیه السلام آمد و گفت: ای امیر مؤمنان! من از وادی القری ۱ عبور کردم و خالد بن عُرْفَطَه را دیدم که در آن جا مرده است. برایش آمرزش بخواه. امیر مؤمنان فرمود: «دست بدار! او نمرده است و نمی‌میرد تا سپاه گم‌راهی را که پرچمدارش حبیب بن حِماز است، فرماندهی کند». مردی از پایین منبر برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، من شیعه و دوستدار تو هستم. امام علیه السلام پرسید: «تو کیستی؟». گفت: من حبیب بن حِمازم. امام علیه السلام فرمود: «مبادا که آن پرچم را بر دوش بگیری، که قطعاً بر دوش می‌گیری و با آن از این در، وارد می‌شوی» و با دستش به باب الفیل اشاره کرد. هنگامی که امیر مؤمنان علیه السلام در گذشت و حسن بن علی علیه السلام نیز پس از او وفات یافت و وقایع امام حسین علیه السلام و قیامش پیش آمد، ابن زیاد، عمر بن سعد را به سوی حسین بن علی علیه السلام فرستاد و خالد بن عُرْفَطَه را بر طلایه‌داران سپاه گماشت و حبیب بن حِماز را پرچمدار او کرد و با آن رفت تا از باب الفیل به مسجد وارد شد. [مؤلف می‌گوید: این نیز خبر مستفیضی است که [به سبب فراوانی اسناد و روایانش، عالمان و روایان اخبار، آن را انکار نمی‌کنند. این خبر، میان کوفیان، پخش شده و در جمع آنان، آشکار گشته است و حتی دو نفر هم آن را انکار نمی‌کنند، و این از جمله معجزات امام علی علیه السلام است که بیان کردیم ۲۰. إِنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِنِّي مَرَرْتُ بِوَادِي الْقُرَى، فَرَأَيْتُ خَالِدَ بْنَ عُرْفَطَةَ قَدْ مَاتَ بِهَا، فَاسْتَغْفِرُ لَهُ. فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَهْ! إِنَّهُ لَمْ يَمُتْ وَلَا يَمُوتُ حَتَّى يَقُودَ جَيْشَ ضَلَالَةٍ، صَاحِبُ لَوَائِهِ حَبِيبُ بْنُ حِمَازٍ. فَقَامَ رَجُلٌ مِنْ تَحْتِ الْمِئْبَرِ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! وَاللَّهِ، إِنِّي لَكَ شِيعَةٌ، وَإِنِّي لَكَ مُحِبٌّ. قَالَ: وَمَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا حَبِيبُ بْنُ حِمَازٍ. قَالَ: إِيَّاكَ أَنْ تَحْمِلَهَا، وَلَتَحْمِلَنَّهَا، فَتَدْخُلُ بِهَا مِنْ هَذَا الْبَابِ - وَأَوْمَأَ يَدَهُ إِلَى بَابِ الْفِيلِ - . فَلَمَّا مَضَى أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَضَى الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَعْدِهِ، وَكَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمِنْ ظُهُورِهِ مَا كَانَ، بَعَثَ ابْنُ زِيَادٍ يَعْمرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَجَعَلَ خَالِدَ بْنَ عُرْفَطَةَ عَلَى مُقَدِّمَتِهِ، وَحَبِيبُ بْنُ حِمَازٍ صَاحِبَ رَأْيَتِهِ، فَسَارَ بِهَا حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ مِنْ بَابِ الْفِيلِ. [قَالَ الْمُفِيدُ: وهذا - أيضاً - خَبَرٌ مُسْتَفِضٌّ، لَا يَتَنَكَّرُهُ أَهْلُ الْعِلْمِ، الزُّوَاهُ لِلْأَثَارِ، وَهُوَ مُتَشَتِّرٌ فِي أَهْلِ الْكُوفَةِ، ظَاهِرٌ فِي جَمَاعَتِهِمْ، لَا يَتَنَكَّرُهُ مِنْهُمْ أَثْنَانِ، وَهُوَ مِنَ الْمُعْجَزِ الَّذِي بَيَّنَّاهُ (الإرشاد: ج ۱ ص ۳۲۹؛ الإصَابَةُ: ج ۲ ص ۲۰۹).

۱. وادی القری، سرزمینی میان مدینه و شام از توابع مدینه است و روستاهای زیادی دارد (معجم البلدان: ج ۵ ص ۳۴۵. نیز، ر. ک. نقشه شماره ۵ در پایان جلد ۲).

۳ / ۸ خبر دادن علی علیه السلام از برخی جنگ‌کنندگان با او

الخرائج و الجرائح (- به نقل از ابو حمزه، از امام زین العابدین علیه السلام، از پدرش [امام حسین علیه السلام] -): هنگامی که علی علیه السلام خواست به سوی نهروان برود، از کوفیان خواست که حرکت کنند و به ایشان فرمان داد که در مدائن، چادر بزنند. شَبَّث بن رَبِیع، عمرو بن حُرَیث، اشعث بن قیس و جریر بن عبد الله بَجَلی، تأخیر کردند و گفتند: آیا به ما اجازه می‌دهی که چند روزی دیرتر بیایم تا به برخی کارهایمان برسیم و سپس به تو بیوندیم؟

[پدرم] به آنان فرمود: «این را که کرده‌اید! بدا به حال شما ای بزرگان! به خدا سوگند، شما کاری ندارید که به خاطر آن، تأخیر کنید و من می‌دانم که در دل شما چه می‌گذرد و [آن را] برایتان روشن می‌کنم: شما می‌خواهید مردم را از من باز دارید و گویی می‌بینم که در کاخ خَوَرْتَق، ۱ سفره غذایتان را گشوده‌اید که سوسماری از کنارتان می‌گذرد و به کود کانتان فرمان می‌دهد تا آن را صید کنند و شما [همان جا] مرا خلع کرده، [به استهزا] با آن سوسمار، بیعت می‌کنید».

امام علیه السلام به مدائن رفت. آنان به خَوَرْتَق رفتند و غذایی آماده کردند و بر سر سفره باز کرده‌شان بودند که سوسماری بر

ایشان گذشت و آنان به کودکانشان فرمان دادند و آن را گرفتند و بستند و دستشان را [به نشانه بیعت] بر او کشیدند - همان گونه که علی علیه السلام خبر داده بود - و به سوی مدائن، روی کردند.

امیر مؤمنان علیه السلام به آنان فرمود: (چه بدل بدی برای ستمکاران است!) ۲ خداوند، روز قیامت، شما را

۱. خَوْرَنَق، کاخی است در پشت حیره که در سازنده‌اش اختلاف است. هیشم بن عَیدی گفته: «کسی که دستور ساختن خورنق را دارد، نعمان بن امرئ القیس بود» (معجم البلدان: ج ۲ ص ۴۰۱). [نام «خورنق» را مُعَرَّب «خوره» فارسی (به معنای «خورشیدی») یا «خورنگ» دانسته‌اند. ر. ک: دائرة المعارف فارسی، غلامحسین مصاحب: ذیل «خورنق»]. ۲. کهف: آیه ۵۰. (بِسِّ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا) ! سورة الكهف: آیه ۵۰. لِيُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ إِمَامِكُمُ الضَّبُّ الَّذِي بَايَعْتُمْ، لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَهُوَ يَسْوِقُكُمْ إِلَى النَّارِ. ثُمَّ قَالَ: لَئِنْ كَانَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُنَافِقُونَ فَإِنَّ مَعِيَ مُنَافِقِينَ، أَمَا وَاللَّهِ يَا شَبْتُ وَيَا بَنَ حُرَيْثٍ لَتَقَاتِلَانِ ابْنِي الْحُسَيْنَ، هَكَذَا أَخْبَرَنِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (الخراج و الجرائع: ج ۱ ص ۲۲۵ ح ۷۰، إرشاد القلوب: ص ۲۷۵).

با امامتان، همان سوسماری که با او بیعت کردید، محشور می‌کند و گویی شما را می‌بینم که روز قیامت، همان، شما را به سوی آتش می‌رانند.

سپس فرمود: «اگر منافقانی همراه پیامبر صلی الله علیه و آله بودند، منافقانی نیز با من هستند. هان! به خدا سوگند - ای شَبْتُ و ای ابن حُرَيْث -، شما با پسر حسین می‌جنگید. پیامبر خدا، چنین به من خبر داد». ۱. لَمَّا أَرَادَ عَلِيٌّ أَنْ يَسِيرَ إِلَى النَّهْرَوَانِ اسْتَفَرَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ وَأَمَرَهُمْ أَنْ يُعَسِّكُوا بِالْمَدَائِنِ، فَتَأَخَّرَ عَنْهُ: شَبْتُ بْنُ رَبِيعٍ، وَعَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ، وَالْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ، وَجَرِيرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيُّ، وَقَالُوا: أَتَأْذُنُ لَنَا أَيَّامًا نَتَخَلَّفُ عَنْكَ فِي بَعْضِ حَوَائِجِنَا وَنَلْحَقُ بِكَ؟

فَقَالَ لَهُمْ: قَدْ فَعَلْتُمُوهَا، سَوَاءٌ لَكُمْ مِنْ مَشَايِخٍ! فَوَاللَّهِ، مَا لَكُمْ مِنْ حَاجَةٍ تَتَخَلَّفُونَ عَلَيْهَا، وَإِنِّي لَأَعْلَمُ مَا فِي قُلُوبِكُمْ، وَسَائِيْنُ لَكُمْ: تُرِيدُونَ أَنْ تُبْطِلُوا عَنِّي النَّاسَ، وَكَأَنِّي بِكُمْ بِالْخَوْرَنَقِ، وَقَدْ بَسَّطْتُمْ سُفْرَتَكُمْ لِلطَّعَامِ، إِذْ يَمُرُّ بِكُمْ ضَبٌّ، فَتَأْمُرُونَ صَبِيَانَكُمْ فَيَصِيدُونَهُ، فَتَخْلَعُونَنِي وَتُبَايَعُونَهُ.

ثُمَّ مَضَى إِلَى الْمَدَائِنِ، وَخَرَجَ الْقَوْمُ إِلَى الْخَوْرَنَقِ، وَهَيَّأُوا طَعَامًا، فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ عَلَى سُفْرَتِهِمْ وَقَدْ بَسَّطُوهَا، إِذْ مَرَّ بِهِمْ ضَبٌّ، فَأَمَرُوا صَبِيَانَهُمْ، فَأَخَذُوهُ وَأَوْثَقُوهُ وَمَسَحُوا أَيْدِيَهُمْ عَلَى يَدِهِ، كَمَا أَخْبَرَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَقْبَلُوا عَلَى الْمَدَائِنِ.

فَقَالَ لَهُمْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ _____ ۱. براء بن

عازب بن حارث بن عَدِي انصاری خزر جی، ابو عماره یا ابو عمرو، از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله و از یاران علی علیه السلام بود که در جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله شرکت داشت و در کوفه ساکن شد و در جنگ‌های جمل و صفین و نهروان، همراه امام علی علیه السلام بود. وی در جنگ شوشتر، همراه ابو موسی اشعری بود و در سال ۲۴ ق، در دوران خلافت عثمان، حاکم ری شد. او اعتقادش به ولایت امیر مؤمنان علیه السلام را پنهان کرد. تا زمان مصعب بن زبیر، زنده بود و سرانجام، پس از این که مدتی از کارهای سیاسی، کنار کشیده بود، در سال ۷۱ یا ۷۲ ق، در گذشت.

۳ / ۹ خبر دادن علی علیه السلام از برخی کسانی که او را یاری نمی‌دهند

الف - براء بن عازب

امام علی علیه السلام روزی به براء بن عازب فرمود: «ای براء! فرزندم حسین، کشته می‌شود و تو زنده‌ای؛ اما یاری‌اش نمی‌کنی».

هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد، براء بن عازب می گفت: به خدا سوگند، علی بن ابی طالب، راست گفت. حسین، کشته شد و من یاری اش نکردم! و سپس بر این کار، حسرت می خورد و اظهار پشیمانی می نمود. ۱. إِنَّ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِلْبَرَاءِ بْنِ عَازِبٍ يَوْمًا: يَا بَرَاءُ، يُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنُ وَأَنْتَ حَيٌّ لَا تَنْصُرُهُ. فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ يَقُولُ: صَدَقَ - وَاللَّهِ - عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ أَنْصُرْهُ! ثُمَّ يُظْهِرُ الْحَسْرَةَ عَلَى ذَلِكَ وَالنَّدَمَ (الإرشاد: ج ۱ ص ۳۳۱، كشف اليقين: ص ۹۹ ح ۹۱). ر. ك: دانش نامه امام حسين عليه السلام: ج ۹ ص ۵۷ (بخش دهم / فصل يكم: بازتاب شهادت امام عليه السلام در سخنان برخی شخصيت های نامدار / براء بن عازب).

۱. او عبید بن عبد است و ابن سعد، او را عبده بن عبد، ذکر کرده و ابن حجر گفته: نام او، عبد یا عبد الرحمان بن عبد است ابو عبد الله جدلی، از اصحاب خاص امیر مؤمنان علیه السلام است. و گفته شده: او زیر پرچم مختار و مسئول نگهبانان او بوده است. رجال شناسان اهل سنت، او را با آن که به شیعه بودنش تصریح نموده اند، توثیق کرده اند. در باره او، روایت هایی و سخنانی با امیر مؤمنان علیه السلام نقل شده که گویای خوبی اوست.

ب - ابو عبد الله جدلی

من بر امیر مؤمنان علیه السلام وارد شدم. فرمود: «هفت حدیث برایت بگویم، پیش از آن که کسی بر ما وارد شود». گفتم: بگو، فدایت شوم!

... حدیث چهارم، این بود: «این، کشته می شود و تو زنده ای و او را یاری نمی کنی» و با دستش بر شانه حسین علیه السلام زد. گفتم: به خدا سوگند، [اگر حسین را یاری نکنم،] زندگی پلیدی خواهم داشت. ۳. دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: أَحَدْتُكَ بِسَبْعَةِ أَحَادِيثَ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ عَلَيْنَا دَاخِلٌ، قَالَ: فَقُلْتُ: أَفْعَلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَالَ: فَقَالَ: ... وَالرَّابِعَةُ: يُقْتَلُ هَذَا وَأَنْتَ حَيٌّ لَا تَنْصُرُهُ. قَالَ: فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى كَتِفِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: قُلْتُ: وَاللَّهِ، إِنَّ هَذِهِ لَحَيَاءُ خَبِيئَةٌ!! (رجال الكشي: ج ۱ ص ۳۰۷ ح ۱۴۷). بر امیر مؤمنان علیه السلام وارد شدم و حسین علیه السلام کنار او بود. امام علی علیه السلام با دستش بر شانه حسین علیه السلام زد و سپس فرمود: «این، کشته می شود و کسی او را یاری نمی کند».

گفتم: ای امیر مؤمنان! به خدا سوگند، این که زندگی بدی است!

فرمود: «به هر روی، این می شود». ۴. دَخَلْتُ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى جَنْبِهِ، فَضَرَبَ بِيَدِهِ عَلَى كَتِفِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا يُقْتَلُ وَلَا يَنْصُرُهُ أَحَدٌ. قَالَ: قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! وَاللَّهِ، إِنَّ تِلْكَ لَحَيَاءُ سَوْءٍ!! قَالَ: إِنَّ ذَلِكَ لَكَايُنٌ (كامل الزيارات: ص ۱۴۹ ح ۱۷۶، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۶۱ ح ۱۵).

۳ / ۱۰ پیشگویی علی علیه السلام درباره قاتل او

الف - یزید، او را می کشد

هنگامی که علی علیه السلام از صفین باز گشت و کار نهروانیان را تمام کرد، آعور همیدانی بر او در آمد. علی علیه السلام به او فرمود: «ای حارث! آیا فهمیدی که من امروز از صبح، گرفته و اندوهگین و بی تاب و مضطربم؟».

حارث گفت: علت چیست، ای امیر مؤمنان؟ آیا از جنگ با شامیان و بصریان و اهل نهروان پشیمانی؟ امام علیه السلام فرمود: «نه، وای بر تو - ای حارث - که من از آن شادمانم! در عالم رؤیا، سرزمین کربلا را دیدم و دیدم که پسر حسین، با سر بریده بر روی زمین آن افتاده است و درختان را به رو افتاده و آسمان را شکاف برداشته و بارهای شتران را بر زمین افتاده دیدم و شنیدم که مئادی ای میان آسمان و زمین، ندا می‌دهد و می‌گوید: ای قاتلان حسین! ما را ترساندید. خدا، شما را بترساند و بکشد!

سپس بیدار شدم و به خاطر آنچه دیده بودم، در اضطراب افتادم».

حارث به او گفت: چنین نیست، ای امیر مؤمنان! آن رؤیا جز خیر نیست.

علی علیه السلام به او فرمود: «نه، ای حارث! قانون خدا، پیشی گرفته و قضای او، نافذ گشته و محبوبم محمد صلی الله علیه و آله، به من خبر داده که یزید، پسر مرا می‌کشد. خدا، عذابش را در آتش بیفزاید! ۱. لَمَّا رَجَعَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَهْلِ النَّهْرَوَانِ، دَخَلَ عَلَيْهِ الْأَعْوَرُ الْهَمْدَانِيُّ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا حَارِثُ! أَعْلِمْتَ أَنِّي مُنْذُ الْبَارِحَةِ كَتَيْبُ حَزِينٍ فَرَّغَ وَجَلُّ؟

فَقَالَ الْحَارِثُ: وَلَمْ ذَاكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟! أَنْدَمًا مِنْكَ عَلَى قِتَالِ أَهْلِ الشَّامِ وَأَهْلِ الْبَصْرَةِ وَالنَّهْرَوَانِ؟

فَقَالَ: لَا، وَيَحْكُ يَا حَارِثُ! وَإِنِّي بِذَلِكَ مَسْرُورٌ، وَلَكِنِّي رَأَيْتُ فِي مَنَامِي أَرْضَ كَرْبَلَاءَ، وَرَأَيْتُ ابْنِي الْحُسَيْنَ مَذْبُوحًا مَطْرُوحًا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ! وَرَأَيْتُ الْأَشْجَارَ مُنْكَبَةً، وَالسَّمَاءَ مُصَدَّعَةً، وَالرُّحَالَ مُتَطَايِفَةً، وَسَمِعْتُ مُنَادِيًا يُنَادِي بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَهُوَ يَقُولُ: أَفْرَعْتُمُونَا يَا قَتْلَةَ الْحُسَيْنِ، أَفْرَعَكُمْ اللَّهُ وَقَتْلَكُمْ!

ثُمَّ إِنِّي انْتَبَهْتُ وَأَنَا مِنْهُ عَلَى وَجَلٍ لَمَّا رَأَيْتُ؛ فَقَالَ لَهُ الْحَارِثُ: كَلَّا يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، لَا يَكُونُ إِلَّا خَيْرًا.

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هِيَاهُ يَا حَارِثُ، سَبَقَتْ كَلِمَةُ اللَّهِ، وَنَفَذَ قِضَاؤُهُ، وَقَدْ أَخْبَرَنِي حَبِيبِي مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّ ابْنِي يَقْتُلُهُ يَزِيدُ، زَادَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ عَذَابًا (الفتوح: ج ۲ ص ۵۵۳).

ب - لعنت شده این امت، او را سر می‌برد

هنگامی که ضربه ابن ملجم به علی علیه السلام رسید، بر او وارد شدم. او حسین علیه السلام را به سینه‌اش چسبانده بود و می‌بوسید و می‌فرمود: «ای میوه و دسته گل من، و ای میوه پیامبر صلی الله علیه و آله و برگزیده او، و ای ذخیره برگزیده جهانیان، محمد بن عبد الله! گویی تو را می‌بینم که به زودی، سرت را می‌برند!».

گفتم: ای امیر مؤمنان! چه کسی او را سر می‌برد؟

فرمود: «لعنت شده این امت، او را سر می‌برد. آن گاه خداوند به او باز نمی‌گردد (توفیق توبه پیدا نمی‌کند) و هنگامی او را قبض روح می‌کند که از شراب، سیراب شده و مست است».

من گریستم و امام علی علیه السلام به من فرمود: «ای زهیر! گریه مکن که آنچه قضای خداوند است، می‌شود». ۱. لَمَّا أُصِيبَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِضَرْبَةِ ابْنِ مُلْجَمٍ، دَخَلْتُ عَلَيْهِ وَقَدْ ضَمَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى صَدْرِهِ وَهُوَ يَقْبَلُهُ، وَيَقُولُ لَهُ: يَا ثَمَرَتِي وَرِيحَانَتِي، وَثَمَرَةَ نَبِيِّ اللَّهِ وَصِيْفَتِهِ، وَذَخِيرَةَ خَيْرِ الْعَالَمِينَ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، كَأَنِّي أَرَاكَ وَقَدْ دُبِحْتَ عَنْ قَلِيلٍ ذَبْحًا! قَالَ: فَقُلْتُ: وَمَنْ يَذْبَحُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟

فَقَالَ: يَذْبَحُهُ لَعِينُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، ثُمَّ لَا يَتَوَبُّ اللَّهُ عَلَيْهِ، وَيَقْبِضُهُ إِذَا قَبِضَهُ وَهُوَ مَلَأَنَ مِنَ الْخَمْرِ سَكَرَانُ.

قَالَ زُهَيْرٌ: فَبَكَيْتُ، فَقَالَ لِي عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَبْكِي يَا زُهَيْرُ، فَالَّذِي قُضِيَ كَائِنُ (الفتوح: ج ۲ ص ۵۵۴).

۱. صدوق در الأمالی (ص ۱۹۶ ح ۲۰۷)، همین واقعه را به سعد بن ابی وقاص نسبت داده و آن کودک را فرزند او، عمر بن سعد، دانسته است و شبیه به همین در کامل الزیارات (ص ۱۵۵ ح ۱۹۱) و خصائص الأئمة (ص ۶۲) آمده است؛ اما سعد بن ابی وقاص، در روزگار خلافت امام علی علیه السلام از بیعت با امام علیه السلام خودداری کرد و بیرون از کوفه می‌زیست. از این رو، حضور او در مجلس سخنرانی امام علیه السلام، بعید می‌نماید. از سوی دیگر، ولادت عمر بن سعد را در سال ۲۳ ق، و برخی آن را در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند (تهذیب الکمال: ج ۲۱ ص ۳۵۷) و در هر حال، او به هنگام سخنرانی امام علی علیه السلام در کوفه [که در محدوده سال‌های ۳۶ - ۴۰ هجری انجام شده] نمی‌توانسته کودکی باشد که بر روی دست و پا راه می‌رود. بر این پایه، آنچه ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه، به نقل از کتاب الغارات آورده، صحیح‌تر می‌نماید و شاید همین، دلیل نام نیاوردن شیخ مفید (الإرشاد: ج ۲ ص ۳۳۰) از اسم سؤال کننده و پسر او باشد.

ج - سنان بن انس

هنگامی که علی علیه السلام فرمود: «از من پرسید، پیش از آن که مرا نیابید. به خدا سوگند، از من در باره گروهی که صد نفر را گم‌راه و صد نفر را هدایت می‌کند، نمی‌پرسید، جز آن که بانگ زننده و راهبر آن را به شما خبر می‌دهم»، مردی به سوی او رفت و گفت: به من بگو که در سر و ریش من، چند تار موی است؟

علی علیه السلام به او فرمود: «به خدا سوگند، دوستم (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) به من فرمود که بر هر تار موی سر تو، شیطانی است که تو را لعنت می‌کند و بر هر تار موی ریش تو، شیطانی است که تو را گم‌راه می‌کند و در خانه تو، بُرغاله‌ای (بچه عزیز کرده‌ای) است که فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می‌کشد».

پسر او که قاتل حسین علیه السلام شد، آن روز، کودکی بود که هنوز چهار دست و پا راه می‌رفت و او همان سنان بن انس نخعی است. ۲. لَمَّا قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَ اللَّهِ، لَا تَسْأَلُونَنِي عَنْ فِتْنَةٍ تُضِلُّ مِنْهُ وَتَهْدِي مِنْهُ، إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاعِقَتِهَا وَسَائِقَتِهَا» قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: أَخْبِرْنِي بِمَا فِي رَأْسِي وَلِحْيَتِي مِنْ طَاقَةِ شَعْرٍ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ، لَقَدْ خِدَّتْنِي خَلِيلِي أَنَّ عَلَى كُلِّ طَاقَةٍ شَعْرٍ مِنْ رَأْسِكَ مَلَكًا يَلْعُنُكَ، وَأَنَّ عَلَى كُلِّ طَاقَةٍ شَعْرٍ مِنْ لِحْيَتِكَ شَيْطَانًا يُغْوِيكَ، وَأَنَّ فِي بَيْتِكَ سَخْلًا يَقْتُلُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

وَكَانَ ابْنُهُ قَاتِلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَئِذٍ طِفْلًا يَحْبُو، وَهُوَ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۲ ص ۲۸۶؛ بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۲۹۷).

شنیدم که استادان و عالمان ما می‌گویند: امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام، خطبه خواند و در خطبه‌اش فرمود: «از من پرسید، پیش از آن که مرا نیابید. به خدا سوگند، از من در باره گروهی که صد نفر را گم‌راه و صد نفر را هدایت می‌کند، نمی‌پرسید، جز آن که بانگ زننده و راهبر آن را تا روز قیامت به شما خبر می‌دهم».

مردی به سوی امام علیه السلام برخاست و گفت: به من بگو که در سر و ریش من، چند تار موی است؟

امیر مؤمنان علیه السلام به او فرمود: «دوستم پیامبر صلی الله علیه و آله، به من در باره سؤال تو سخن گفت. بر هر طاقه موی سر تو، فرشته‌ای است که تو را لعنت می‌کند و بر هر طاقه موی ریش تو، شیطانی است که تو را تحریک می‌کند و در خانه‌ات، بچه عزیز کرده‌ای است که فرزند پیامبر خدا را می‌کشد و نشانه این، درستی خبری است که به تو دادم. و اگر نبود که آنچه از آن پرسیده‌ای، دلیل آوردن بر آن مشکل است، آن را نیز به تو خبر می‌دادم و نشانه‌اش هم، خبری است که از لعن شدن تو و ملعون بودن فرزندت دادم».

فرزند آن مرد در آن هنگام، کودکی خردسال بود که چهار دست و پا راه می‌رفت، و هنگامی که وقایع امام حسین علیه السلام

پیش آمد، او کشتن امام حسین علیه السلام را به عهده گرفت و امر، همان گونه شد که امیر مؤمنان فرموده بود ۱. سَمِعْتُ مَشِيخَتَنَا وَعُلَمَاءَنَا يَقُولُونَ: خَطَبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ فِي خُطْبَتِهِ: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَاللَّهِ، لَا تَسْأَلُونَنِي عَنْ فِتْنَةٍ تُضِلُّ مِنْهُ وَتَهْدِي مِنْهُ، إِلَّا تَبَأْتُكُمْ بِنَاعِقِهَا وَسَائِقِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: أَخْبِرْنِي كَمْ فِي رَأْسِي وَلِحْيَتِي مِنْ طَاقَةِ شَعْرِ؟

فَقَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: وَاللَّهِ، لَقَدْ حَدَّثَنِي خَلِيلِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَا سَأَلْتَ عَنْهُ، وَإِنَّ عَلِيَّ كُلَّ طَاقَةِ شَعْرِ فِي رَأْسِكَ مَلَكًا يَلْعَنُكَ، وَعَلَى كُلِّ طَاقَةِ شَعْرِ فِي لِحْيَتِكَ شَيْطَانًا يَسْتَفِزُّكَ، وَإِنَّ فِي بَيْتِكَ لَسَخْلًا يَقْتُلُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَآيَةُ ذَلِكَ مُصَدِّقُ مَا خَبَرْتُكَ بِهِ، وَلَوْلَا- أَنَّ الَّذِي سَأَلْتَ عَنْهُ يَعْبِثُ بِرُهَانِهِ لِأَخْبَرْتُكَ بِهِ، وَلَكِنْ آيَةُ ذَلِكَ مَا تَبَأْتُ بِهِ عَنْ لَعْنَتِكَ، وَسَيَخْلُكَ الْمَلْعُونُ.

وَكَانَ ابْنُهُ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ صَبِيًّا صَغِيرًا يَحْبُو، فَلَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ تَوَلَّى قَتْلَهُ، وَكَانَ الْأَمْرُ كَمَا قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الإرشاد: ج ۱ ص ۳۳۰، الاحتجاج: ج ۱ ص ۶۱۸ ح ۱۴۱).

۳ / ۱۱ پیشگوی علی علیه السلام درباره مزار و زائران او

گویی بناهای استوار را گرداگرد قبر حسین می‌بینم و گویی کاروان‌هایی را می‌بینم که از کوفه به سوی قبر حسین، بیرون می‌آیند و شب‌ها و روزهایی نمی‌گذرد، جز آن که از همه سو، به سوی او حرکت می‌کنند و این، به هنگام زوال پادشاهی مروانیان است ۱. كَأَنِّي بِالْقُصُورِ قَدْ شِيدَتْ حَوْلَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَأَنِّي بِالْمَحَامِلِ تَخْرُجُ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ، وَلَا تَذْهَبُ اللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ حَتَّى يُسَارَّ إِلَيْهِ مِنَ الْآفَاقِ، وَذَلِكَ عِنْدَ انْقِطَاعِ مُلْكِ بَنِي مَرْوَانَ (عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۲ ص ۴۸ ح ۱۹۰، صحيفة الإمام الرضا عليه السلام: ص ۲۴۸ ح ۱۶۱). پدر و مادرم فدای حسین کشته شده در پشت کوفه باد! به خدا سوگند، گویی همه گونه حیوانات وحشی را می‌بینم که گردن‌هایشان را به سوی قبر او کشیده‌اند و برایش می‌گریند و شب تا صبح برایش سوگواری می‌کنند، و چون چنین است، مبادا که شما جفا کنید ۲! بِأَبِي وَأُمِّي الْحُسَيْنِ الْمَقْتُولِ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ! وَاللَّهِ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْوُحُوشِ مَادَّةً أَعْنَاقَهَا عَلَى قَبْرِهِ مِنْ أَنْوَاعِ الْوَحْشِ، يَبْكُونَهُ وَيَرْتُونَهُ لَيْلًا- حَتَّى الصَّبَاحِ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَإِيَّاكُمْ وَالْجَفَاءَ (كامل الزيارات: ص ۱۶۵ ح ۲۱۴، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۰۵ ح ۹).

۳ / ۱۲ گوناگون

الغیبه، نعمانی - (به نقل از فرات بن آحنف، از امام صادق علیه السلام، از پدرانش علیهم السلام، از امام علی علیه السلام -): به خدا سوگند، من و این دو پسر، کشته خواهیم شد و خداوند، مردی از فرزندانم را در آخر الزمان بر می‌انگیزد تا انتقام خون‌های ما را بستاند و او از آنان پنهان می‌شود تا گم‌راهان، شناخته شوند و

نادان بگوید: خداوند را نیازی به خاندان محمد نیست ۱. أَمَا وَاللَّهِ، لَأَقْتُلَنَّ أَنَا وَابْنَايَ هَذَانِ، وَلَيَعْتَنَّ اللَّهُ رَجُلًا مِنْ وَلَدِي فِي آخِرِ الزَّمَانِ يُطَالِبُ بِدِمَائِنَا، وَلَيَغَيِّبَنَّ عَنْهُمْ؛ تَمِييزًا لِأَهْلِ الضَّلَالَةِ حَتَّى يَقُولَ الْجَاهِلُ: مَا لِلَّهِ فِي آلِ مُحَمَّدٍ مِنْ حَاجَةٍ (الغیبه، نعمانی: ص ۱۴۱ ح ۱، بحار الأنوار: ج ۵۱ ص ۱۱۲ ح ۷). ۱۴۵. المصنّف، ابن ابی شیبّه - (به نقل از هانی، از امام علی علیه السلام -): به تحقیق حسین به ستم، کشته خواهد شد و من خاک سرزمینی را که حسین در آن، در نزدیکی دو رود [فرات و دجله] کشته می‌شود، می‌شناسم ۲. لَيَقْتُلَنَّ الْحُسَيْنُ ظُلْمًا، وَإِنِّي لَأَعْرِفُ بَثْرَتَهُ الْأَرْضِ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا قَرِيبًا مِنَ النَّهْرَيْنِ (المصنّف، ابن ابی شیبّه: ج ۷ ص ۲۷۶ ح ۱۵۷). ۱۴۶. المعجم الكبير - (به نقل از هانی بن هانی، از امام علی علیه السلام -): حسین، به حتم، کشته خواهد شد و من خاکی را که حسین در آن در نزدیکی دو رود کشته می‌شود، می‌شناسم ۳. لَيَقْتُلَنَّ الْحُسَيْنُ قَتْلًا، وَإِنِّي لَأَعْرِفُ التُّرْبَةَ الَّتِي يُقْتَلُ

فیهَا قَرِيبًا مِّنَ النَّهْرَيْنِ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۰ ح ۲۸۲۴، الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۳۰ ح ۴۱۸). ۱۴۷. الخرائج و الجرائح (- به نقل از ابو سعید عقیصا -): با علی علیه السلام به قصد صفین، به راه افتادیم و از کربلا گذشتیم. فرمود: «این جا، جایگاه حسین و یاران اوست». ۴. خَرَجْنَا مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نُرِيدُ صَفِينَ، فَمَزَرْنَا بِكَرْبَلَاءَ، فَقَالَ: هَذَا مَوْضِعُ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ (الخرائج و الجرائح: ج ۱ ص ۲۲۲ ح ۶۷، بحار الأنوار: ج ۳۳ ص ۴۱ ح ۳۸۳). ۱۴۸. کتاب سلیم بن قیس (- به نقل از ابن عباس -): بر امام علی علیه السلام در ذوقار، وارد شدم. صحیفه‌ای برایم بیرون آورد و فرمود: «ای ابن عباس! این، صحیفه‌ای است که پیامبر صلی الله علیه و آله بر من املا کرد و آن را به خط خود نوشتم». گفتم: ای امیر مؤمنان! آن را بر من بخوان.

آن را خواند و در آن، همه چیز بود، از هنگام قبض روح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا شهادت حسین علیه السلام و این که چگونه کشته می‌شود، چه کسی او را می‌کشد، چه کسی او را یاری می‌دهد و چه کسانی همراه او شهید می‌شوند. او سپس به شدت گریست و مرا به گریه انداخت.

و از جمله آنچه بر من خواند، چگونگی رفتار با خود او و چگونگی شهادت فاطمه علیها السلام و نیز چگونگی شهادت فرزندش حسن علیه السلام بود و این که امت، چگونه به وی خیانت می‌کند.

و هنگامی که خواند که حسین علیه السلام چگونه کشته می‌شود و چه کسی او را می‌کشد، گریه‌اش را افزود و سپس صحیفه را در هم پیچید و بقیه اخبار آنچه تا قیامت اتفاق می‌افتد، باقی ماند. ۵. لَقَدْ دَخَلْتُ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذِي قَارٍ، فَأَخْرَجَ إِلَيَّ صَحِيفَةً، وَقَالَ لِي: يَا ابْنَ عَبَّاسٍ، هَذِهِ صَحِيفَةُ أَمْلَاهَا عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَطَى بِيَدِي. فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، اقْرَأْهَا عَلَيَّ، فَقَرَأَهَا، فَإِذَا فِيهَا كُلُّ شَيْءٍ كَانَ مِنْذُ قَبْضِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَيْفَ يُقْتَلُ، وَمَنْ يَقْتُلُهُ، وَمَنْ يَنْصُرُهُ، وَمَنْ يُسْتَشْهَدُ مَعَهُ، فَبَكَى بُكَاءً شَدِيداً وَأَبْكَانِي.

فَكَانَ فِيمَا قَرَأَهُ عَلَيَّ: كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِ، وَكَيْفَ يُسْتَشْهَدُ فَاطِمَةُ، وَكَيْفَ يُسْتَشْهَدُ الْحَسَنُ ابْنُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَيْفَ تَغْدُرُ بِهِ الْأُمَّةُ. فَلَمَّا أَنْ قَرَأْتُ كَيْفَ يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ يَقْتُلُهُ أَكْثَرَ الْبُكَاءِ، ثُمَّ أَدْرَجَ الصَّحِيفَةَ، وَقَدْ بَقِيَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (کتاب سلیم بن قیس: ج ۲ ص ۹۱۵ ح ۶۶، الفضائل: ص ۱۱۹). الدیوان المنسوب إلى الإمام علی علیه السلام: گویی خودم و نسلم در کربلا و آوردگاه آن، محاسنمان با خونمان رنگین می‌شود، چونان رنگین کردن عروس، لباس‌هایشان را. من آن را می‌بینم، البته نه با چشم و کلید درهای آن به من واگذار شده است؛ مصیبت‌هایی که تو را از بازگشتن جلوگیری می‌کند. پس برای آنها پیش از فرود آمدن پی در پی‌شان، آماده باش. خدا، قائم ما صاحب رستخیز را سیراب کند! که مردم در خوی و خصلتشان‌اند. او انتقام گیرنده خون من است؛ بلکه - ای حسین - انتقام گیرنده خون توست. پس برای رنج‌ها شکبیا باش. برای هر خونی، هزار هزار [انتقام می‌گیرد] و در کشتار [آن] احزاب، هیچ کوتاهی نمی‌کند. این جاست که برای ستمگران، سودی ندارد هیچ عذر و طلب رضایتی. ای حسین! نگران فراق [از دنیا] مباش که دنیا، برای ویرانی [و فنا، ساخته شده] است. ۱۰. كَانَتِي بِنَفْسِي وَأَعْقَابِي وَبِالْكَرْبَلَاءِ وَمِحْرَابِي فَتَخَضَّبْتُ مِنَ اللَّحَى بِالْدمَاءِ خَضَابَ الْعُرُوسِ بِأَثْوَابِهَا أَرَاهَا وَلَمْ يَكُ رَأْيَ الْعِيَانِ وَأَوْتَيْتُ مِفْتَاحَ أَبْوَابِهَا مَصَائِبُ تَأْبَاكَ مِنْ أَنْ تُرَدَّ فَأَعِدِدْ لَهَا قَبْلَ مُتَابِعَاتِي سَقَى اللَّهُ قَائِمَنَا صَاحِبَ الْقِيَامَةِ وَالنَّاسُ فِي دَابِهَا هُوَ الْمُدْرِكُ النَّارَ لِي يَا حُسَيْنُ - نُبَلِّ لَكَ فَاصِرَ لِاتِّعَابِهَا لِكُلِّ دَمٍ أَلْفَ أَلْفٍ وَمَا يَقْصُرُ فِي قَتْلِ أَحْزَابِهَا هُنَاكَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِي - نَقُولُ بِعُذْرِ وَإِعْتَابِهَا حُسَيْنٍ فَلَا تَضْجُرَنَّ لِلْفِرَاقِ فَدُنْيَاكَ أَضَحَتْ لِتَخْرَابِهَا (الديوان المنسوب إلى الإمام علي عليه السلام: ص ۵۸).

فصل چهارم: پیشگویی‌های دیگر در باره شهادت امام حسین علیه السلام

الأمالی ، صدوق (- به نقل از مفضل بن عمر ، از امام صادق ، از پدرش ، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -) : حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام روزی بر حسن علیه السلام در آمد و نگاهش که به او افتاد ، گریست . حسن علیه السلام به او گفت : «ای ابا عبد الله! چرا گریه می کنی؟» .

گفت : به خاطر آنچه با تو خواهد شد ، می گریم .

حسن علیه السلام گفت : «آنچه با من می شود ، سخی است که به دسیسه به من می دهند و با آن ، کشته می شوم ؛ اما هیچ روزی ، مانند روز تو نیست ، ای ابا عبد الله! سی هزار مرد جنگی به جنگ با تو می شتابند و همه ادعا می کنند که از امت جدمان محمد صلی الله علیه و آله هستند و خود را به اسلام می بندند و بر کشتن و ریختن خونت و هتک حرمت و اسیر کردن فرزندان و زنان و تاراج اموالت ، گرد می آیند ، و همین هنگام است که لعنت بر بنی امیه فرود می آید و آسمان ، خون و خاکستر می بارد و همه چیز ، حتی وحوش بیابان و ماهیان دریا بر تو می گریند» . ۱۰ إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلَ يَوْمًا إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ بَكَى ، فَقَالَ لَهُ : مَا يُبْكِيكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ ؟ قَالَ : أَبْكِي لِمَا يُصْنَعُ بِكَ .

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الَّذِي يُؤْتِي إِلَيَّ سَمٌ يُدَسُّ إِلَيَّ فَأَقْتُلُ بِهِ ، وَلَكِنْ لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ ! يَزْدَلِفُ إِلَيْكَ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ ، يَدْعُونَ أَنَّهُمْ مِنْ أُمَّةٍ جَدْنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَيَنْتَحِلُونَ دِينَ الْإِسْلَامِ ، فَيَجْتَمِعُونَ عَلَى قَتْلِكَ ، وَسَفْكِ دَمِكَ ، وَانْتِهَاكِ حُرْمَتِكَ ، وَسَبِي ذُرَارِيكَ وَنِسَائِكَ ، وَانْتِهَابِ ثَقْلِكَ ، فَعِنْدَهَا تُحْلُ بِنِي أُمِّيَّةَ اللَّعْنَةِ ، وَتُمَطِّرُ السَّمَاءُ رَمَادًا وَدَمًا ، وَيَكِي عَلَيْكَ كُلُّ شَيْءٍ حَتَّى الْوُحُوشِ فِي الْفَلَوَاتِ ، وَالْحَيْتَانِ فِي الْبَحَارِ (الأمالی ، صدوق : ص ۱۷۷ ح ۱۷۹ ، الملهوف : ص ۱۹ / طبعه أنوار الهدى) . ر . ك : ص ۲۸۶ (بخش چهارم / فصل دوم / پیشنهاد عمر بن علی بن ابی طالب به امام علیه السلام) .

۴ / ۲ پیشگویی امام حسین علیه السلام درباره شهادت خویش

الأخبار الطوال: حسین علیه السلام از منزلگاه بنی مقاتل حرکت کرد و حُر بن یزید با او بود با هم آمدند تا به کربلا رسیدند . حُر و یارانش جلوی حسین علیه السلام ایستادند و آنان را از حرکت باز داشتند و حُر گفت: این جا فرود بیا که نزدیک رود فراتی . حسین علیه السلام فرمود: «نام این جا چیست؟» . به او گفتند: کربلا . فرمود: «جای کرب و بلا! پدرم در حرکتش به سوی صفین ، از این مکان گذشت و من با او بودم . ایستاد و از آن پرسید و نامش را به وی خبر دادند . فرمود: "این جا جایگاه مرکب هایشان است و این جا جای ریختن خونشان است" و چون از او سؤال شد ، فرمود: "کاروانی از خاندان محمد ، این جا فرود می آید» . "آن گاه حسین علیه السلام فرمان [توقف] داد و روز چهارشنبه اول محرم سال شصت و یک هجری ، وسایلش را در آن جا پایین آوردند و ده روز بعد ، روز عاشورا کشته شد . ۱۰ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَصْرِ بَنِي مُقَاتِلٍ ، وَمَعَهُ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ، فَسَارَ مَعَهُ حَتَّى أَتَوْا كَرْبَلَاءَ ، فَوَقَفَ الْحُرُّ وَأَصْحَابُهُ أَمَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنَعُوهُمْ مِنَ الْمَسِيرِ ، وَقَالَ : اُنْزِلْ بِهَذَا الْمَكَانِ ، فَالْفُرَاتُ مِنْكَ قَرِيبٌ . قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَمَا اسْمُ هَذَا الْمَكَانِ ؟ قَالُوا لَهُ : كَرْبَلَاءُ ، قَالَ : ذَاتُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ ! وَلَقَدْ مَرَّ أَبِي بِهَذَا الْمَكَانِ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى صِفِّينَ ، وَأَنَا مَعَهُ ، فَوَقَفَ ، فَسَأَلَ عَنْهُ ، فَأَخْبَرَ بِاسْمِهِ .

فَقَالَ : هَاهُنَا مَحْطُ رِكَابِهِمْ ، وَهَاهُنَا مُهْرَاقُ دِمَائِهِمْ ، فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ ، فَقَالَ : ثَقُلَ لِي بَيْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، يَنْزِلُونَ هَاهُنَا . ثُمَّ أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَثْقَالِهِ ، فَحُطَّتْ بِذَلِكَ الْمَكَانِ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ ، غُرَّةَ الْمُحَرَّمِ مِنْ سِنَةِ إِحْدَى وَسِتِّينَ ، وَقُتِلَ بَعْدَ ذَلِكَ بِعَشْرَةِ أَيَّامٍ ، وَكَانَ قَتْلُهُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ (الأخبار الطوال : ص ۲۵۱ ، بغية الطلب في تاريخ حلب : ج ۶ ص ۲۶۲۴) . ر . ك : ص ۷۱۱ (بخش پنجم / فصل یکم / سرزمین اندوه و بلا) .

۴ / ۳ پیشگویی سلمان درباره شهادت او

هنگامی که سلمان فارسی به سوی ما [کوفیان، برای حکمرانی] آمد، من نیز میان پیشواز رفتگان او بودم. او آمد تا به کربلا رسید و گفت: این جا را چه می‌نامید؟ گفتند: کربلا.

گفت: این جا، قتلگاه برادران من است. این، جایگاه وسایلشان و این، جایگاه مرکب‌هایشان و این، جایگاه ریختن خونشان است. بهترین پیشینیان، در آن، کشته شده و بهترین پسینیان نیز در آن، کشته خواهد شد. سپس حرکت کرد تا به خروراء رسید و گفت: این سرزمین را چه می‌نامید؟ گفتند: خروراء.

گفت: خروراء! بدترین پیشینیان در آن، شورش کرد و بدترین پسینیان نیز در آن، شورش می‌کند. آن گاه رفت تا به بانقیاء رسید که پل اول کوفه در آن بود. پرسید: این را چه می‌نامید؟ گفتند: بانقیاء.

سپس رفت تا به کوفه رسید و گفت: این، کوفه است؟ گفتند: آری.

گفت: گنبد اسلام است.^۳ لَمَّا أَتَانَا سِلْمَانُ الْفَارِسِيُّ قَادِمًا، تَلَقَّيْتُهُ فِيمَنْ تَلَقَّاهُ، فَسَارَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى كَرْبَلَاءَ، فَقَالَ: مَا تُسَمُّونَ هَذِهِ؟ قَالُوا: كَرْبَلَاءَ، فَقَالَ: هَذِهِ مَصَارِعُ إِخْوَانِي، هَذَا مَوْضِعُ رِحَالِهِمْ، وَهَذَا مُنَاخُ رِكَابِهِمْ، وَهَذَا مُهْرَاقُ دِمَائِهِمْ، قُتِلَ بِهَا خَيْرُ الْأَوَّلِينَ، وَيُقْتَلُ بِهَا خَيْرُ الْآخِرِينَ.

ثُمَّ سَارَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى خُرُورَاءَ، فَقَالَ: مَا تُسَمُّونَ هَذِهِ الْأَرْضَ؟ قَالُوا: خُرُورَاءَ، فَقَالَ: خَرَجَ بِهَا شَرُّ الْأَوَّلِينَ، وَيَخْرُجُ بِهَا شَرُّ الْآخِرِينَ.

ثُمَّ سَارَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى بَانِقِيَاءَ، وَبِهَا جِسْرُ الْكُوفَةِ الْأَوَّلُ، فَقَالَ: مَا تُسَمُّونَ هَذِهِ؟ قَالُوا: بَانِقِيَاءَ، ثُمَّ سَارَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْكُوفَةِ، قَالَ: هَذِهِ الْكُوفَةُ؟ قَالُوا: نَعَمْ، قَالَ: قُبَّةُ الْإِسْلَامِ (رجال الکشی: ج ۱ ص ۷۳ ح ۴۶، بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۳۸۶ ح ۲۷).

۱. خروراء، روستایی در پشت کوفه است که مرکز خوارج بود. به همین جهت، به خوارج، خروری می‌گفتند (مجمع البحرين: ج ۱ ص ۳۸۵ ماده «حرر»). نیز، ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲). ۲. بانقیاء، یکی از نواحی اطراف کوفه است (معجم البلدان: ج ۱ ص ۳۳۱). نیز، ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲).

۴ / ۴ پیشگویی ابوذر درباره شهادت او

شنیدم ابوذر - که در آن زمان، عثمان، او را به رَیْذَه تبعید کرده بود و مردم به او گفته بودند: ای ابوذر! بشارت ده که این [تبعید] در راه خدای متعال، اندک و آسان است -، گفت: «این، چه آسان است! اما شما در چه حالی خواهید بود، هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به قتل می‌رسد؟» و یا گفت: «ذبح می‌شود؟». ۲. سَمِعْتُ أَبَا ذَرٍّ وَهُوَ يَوْمَئِذٍ قَدْ أَخْرَجَهُ عُثْمَانُ إِلَى الرَّبَذَةِ، فَقَالَ لَهُ النَّاسُ: يَا أَبَا ذَرٍّ، أَبَشِّرْ فَهَذَا قَلِيلٌ فِي اللَّهِ تَعَالَى.

فَقَالَ: مَا أَيْسَرُ هَذَا! وَلَكِنْ كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتْلًا - أَوْ قَالَ: ذَبْحًا -؟ (کامل الزیارات: ص ۱۵۳ ح ۱۹۰، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۱۹ ح ۴۷).

۱. ربذه، روستایی در فاصله سه روزه از مدینه، و نزدیک به ذات عرق است. ابوذر در این تبعیدگاه در گذشت و آرامگاهش در

همین مکان است (معجم البلدان : ج ۳ ص ۲۴ . نیز ، ر.ک : نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲) .

۴ / ۵ پیشگویی میثم درباره شهادت او

علل الشرائع (- به نقل از میثم تمار ، خطاب به جبلة مکی -) : ای جبلة! بدان که حسین بن علی علیه السلام ، روز قیامت ، سَرور شهیدان است و یارانش بر دیگر شهیدان ، برتری دارند . ۳ یا جبلة ، اعلَمی أَنَّ الحُسَینَ بْنَ عَلِیٍّ علیه السلام سَيُؤَدُّ الشُّهَادَةَ یَوْمَ الْقِیَامَةِ ، وَلِأَصْحَابِهِ عَلِی سَائِرِ الشُّهَدَاءِ دَرَجَةٌ (علل الشرائع : ص ۲۲۸ ح ۳ ، الأمالی ، صدوق : ص ۱۹۰ ح ۱۹۸) .

۴ / ۶ پیشگویی ابن عباس درباره شهادت او

المستدرک علی الصحیحین (- به نقل از ابن عباس -) : ما و بسیاری از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله تردید نداشتیم که حسین بن علی علیه السلام در طف ، کشته خواهد شد . ۴ ما کُنَّا نَشْكُ وَأَهْلُ الْبَيْتِ مُتَوَفِّرُونَ أَنَّ الحُسَینَ بْنَ عَلِیٍّ علیه السلام یُقْتَلُ بِالطُّفِّ (المستدرک علی الصحیحین : ج ۳ ص ۱۹۷ ح ۴۸۲۶ ، مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۱۶۰) .

۴ / ۷ پیشگویی یاران امام علی علیه السلام درباره شهادت او

الإرشاد (- به نقل از عبد الله بن شریک عامری -) : هنگامی که عمر بن سعد از در مسجد وارد می شد ، من می شنیدم که یاران امام علی علیه السلام می گفتند : «این ، قاتل حسین بن علی است» و این ، سال ها پیش از شهادت امام حسین علیه السلام بود . ۱ کُنْتُ أَسْمَعُ أَصْحَابَ عَلِیٍّ علیه السلام إِذَا دَخَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنَ بَابِ الْمَسْجِدِ یَقُولُونَ : هَذَا قَاتِلُ الْحُسَینِ بْنِ عَلِیٍّ علیه السلام ، وَذَلِكَ قَبْلَ قَتْلِهِ بِزَمَانٍ (الإرشاد : ج ۲ ص ۱۳۱ ، كشف الغمّة : ج ۲ ص ۲۲۱)

۴ / ۸ پیشگویی کعب الأحبار درباره شهادت او

الأمالی ، صدوق (- به نقل از کعب الأحبار -) : در کتاب آسمانی ما هست که مردی از فرزندان محمد ، پیامبر خدا ، کشته می شود و هنوز عرق مرکب یارانش خشک نشده است که وارد بهشت می شوند و با حور العین معانقه می کنند . ۲ أَنَّ فِی کِتَابِنَا أَنَّ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ یُقْتَلُ ، وَلَا یَجِفُّ عَرَقُ دَوَابِّ أَصْحَابِهِ حَتَّى یَدْخُلُوا الْجَنَّةَ ، فِیَعَانِقُوا الْحَوْرَ الْعِینَ (الأمالی ، صدوق : ص ۲۰۳ ح ۲۲۰ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۲۲۴ ح ۲) .

المعجم الكبير (- به نقل از عمار دهنی -) : امام علی علیه السلام بر کعب گذشت . کعب گفت : مردی از فرزندان این مرد ، همراه گروهی کشته می شود که هنوز عرق اسبانشان خشک نشده ، بر محمد صلی الله علیه و آله وارد می شوند .

در این میان ، امام حسن علیه السلام عبور کرد .

گفتند : ای ابو اسحاق! این است؟

گفت : نه .

امام حسین علیه السلام گذشت . گفتند : این است؟

گفت : آری . ۳ مَرَّ عَلِیٌّ علیه السلام عَلَی کَعْبٍ ، فَقَالَ : یُقْتَلُ مِنْ وَلَدِ هَذَا الرَّجُلِ رَجُلٌ فِی عِصَائِهِ لَا یَجِفُّ عَرَقُ خُیُولِهِمْ حَتَّى یَرِدُوا عَلَی مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَمَرَّ حَسَنٌ علیه السلام فَقَالُوا : هَذَا يَا أَبَا إِسْحَاقَ ؟ قَالَ : لَا . فَمَرَّ حُسَینٌ علیه السلام فَقَالُوا : هَذَا ؟ قَالَ :

نَعَمْ (المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۱۷ ح ۲۸۵۱ ، تهذیب الکمال : ج ۶ ص ۴۱۰) .

۴ / ۹ پیشگویی مردی از قبیله بنی اسد درباره شهادت او

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از عریان بن هیثم -) : پدرم به بادیه می‌رفت و نزدیک به آوردگاه حسین علیه السلام منزل می‌گزید. ما هیچ گاه به بادیه نرفتیم، جز آن که مردی از بنی اسد را آن جا می‌دیدیم . پدرم به او گفت: تو را پیوسته در این جا می‌بینم!

آن مرد گفت: به من خبر رسیده که حسین علیه السلام، این جا کشته می‌شود و من بیرون می‌آیم که شاید با او مصادف شوم و همراهش کشته شوم.

هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، پدرم گفت: برویم و ببینیم که آیا آن مرد اسدی، جزو کشته شدگان است . به آوردگاه آمدیم و چرخ می‌زدیم . مرد اسدی، کشته شده بود . ۱. كَانَ أَبِي يَتَيَدَّى ، فَيَنْزِلُ قَرِيبًا مِّنَ الْمَوْضِعِ الَّذِي كَانَ فِيهِ مَعْرَكَةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَكُنَّا لَا نَبْدُو إِلَّا وَجِدْنَا رَجُلًا مِّنْ بَنِي أَسَدٍ هُنَاكَ ، فَقَالَ لَهُ أَبِي : أَرَأَيْكَ مُلَازِمًا هَذَا الْمَكَانَ ، قَالَ : بَلَّغْنِي أَنَّ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقْتَلُ هَاهُنَا ، فَأَنَا أَخْرُجُ لَعَلِّي أَصَادِفُهُ فَأَقْتُلُ مَعَهُ .

فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ أَبِي : انْطَلِقُوا نَنْظُرْ هَلِ الْأَسَدِيُّ فِيْمَنْ قُتِلَ ؟ فَأَتَيْنَا الْمَعْرَكَةَ ، فَطَوَّفْنَا ، فَإِذَا الْأَسَدِيُّ مَقْتُولٌ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۳۵ ح ۴۲۴، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۱۶)

پژوهشی درباره احادیث پیشگویی شهادت امام حسین علیه السلام

اشاره

چنان که گذشت، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه زهرا علیها السلام و نیز همسران و یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (با واسطه)، مکرر، شهادت امام حسین علیه السلام را پیشگویی کرده‌اند. همچنین امام علی علیه السلام در دوران خلافت خود، بارها از شهادت ایشان، خبر داده است. امام حسن علیه السلام نیز با این جمله از شهادت برادر بزرگوار خود، خبر داده است:

لَا يَوْمَ كَيَوْمِكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! ۱ روزی همانند روز [کشته شدن] تو نیست، ای ابا عبد الله!

این گزارش‌ها ۲، افزون بر پیشگویی‌هایی فراوانی است که خود امام حسین علیه السلام از شهادتش داشته است. در این پیشگویی‌ها، علاوه بر شهادت امام علیه السلام، جزئیات مربوط به برخی حوادث و شرایط آن، مانند: زمان و مکان شهادت، شرکت کنندگان در قتل و سران آنها، و کسانی که از یاری وی امتناع می‌ورزند، نیز دیده می‌شود.

در باره این پیشگویی‌ها چند نکته قابل توجه است _____ ۱. ر.

ک: ص ۲۴۴ ح ۱۵۰. ۲. در دعایی که از امام عسکری علیه السلام برای روز تولد امام حسین علیه السلام رسیده، می‌خوانیم: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ، الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَوِلَادَتِهِ؛ خدایا! تو را می‌خوانم، به حقّ به دنیا آمده در این روز که قبل از زاده شدن و به دنیا آمدنش، وعده شهادتش داده شد...» (مصباح المتهجد: ص ۸۲۶).

۱. قطعیت صدور

شمار اخبار و احادیث مربوط به پیشگویی حادثه کربلا، به اندازه‌ای است که هر پژوهشگر باانصافی، به صدور آنها از پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام اطمینان می‌یابد، هر چند نسبت به برخی از جزئیات، یقین حاصل نشود

۲. اساس پیشگویی‌ها

منع پیشگویی‌های مربوط به شهادت امام حسین علیه السلام، همان کلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و به طبع، متکی بر اخبار و تعلیم خداوند متعال است و دیگران، تصریح کرده باشند یا نه، اصل خبر را از پیامبر صلی الله علیه و آله دریافت کرده‌اند.

۳. آگاهی امام حسین علیه السلام از نتیجه قیام

تأمل در این احادیث، هر گونه تردید را در باره این که امام حسین علیه السلام با علم و آگاهی، مسیر شهادت را انتخاب کرده، از بین می‌برد؛ اما پاسخ به این پرسش که: «چرا امام علیه السلام با این که می‌دانست شهید می‌شود، قیام کرد؟»، در تبیین دلایل قیام ایشان، خواهد آمد.

۴. منافات نداشتن تقدیر، با اراده انسان

از برخی از احادیث، استفاده می‌شود که شهادت امام علیه السلام، از مقدرات حتمی خداوند بوده است، به گونه‌ای که وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله با جبرئیل علیه السلام مشورت می‌کند و از او در باره درخواست از خداوند برای تغییر این تقدیر می‌پرسد، جبرئیل، پاسخ منفی می‌دهد و می‌گوید:

لَآ أَنَّهُ أَمْرٌ قَدْ كَتَبَهُ اللَّهُ ۱.

[چنین ممکن؛ زیرا این، فرمانی است که خداوند، آن را نوشته [و حتمی ساخته] است.]

در این جا، این پرسش، قابل طرح است که: اگر شهادت امام حسین علیه السلام، تقدیر حتمی خداوند است و بارها پیشگویی شده، قاتلان، چه تقصیری دارند؟

پاسخ، این است که: اولاً، این حدیث، از نظر سند، اعتبار ندارد. ثانیاً با فرض درست بودن سند هم، بر اساس آموزه‌های اسلامی، آنچه در جهان پدید می‌آید، بر اساس تقدیر الهی است؛ اما تقدیر حق تعالی، با اراده انسان، منافاتی ندارد؛ بلکه اراده و آزادی انسان نیز به تقدیر خداوند منان است.

بنا بر این، مقصود از این که شهادت امام علیه السلام، مکتوب و مقدر و قطعی است، این است که خداوند متعال می‌داند که این حادثه، به سبب سوء استفاده جمعی نابه‌کار از اختیارشان، حتماً اتفاق خواهد افتاد و بر اساس سنت تغییرناپذیر آفرینش، گریزی از آن نیست ۲.

۱. ر.ک: ص ۱۷۴ ح ۳۳. ۲. برای توضیح بیشتر در این زمینه، ر. ک: دانش‌نامه عقاید اسلامی: ج ۸ (بخش دوم: عدالت و قضا و قدر).

بخش چهارم: از خروج امام حسین علیه السلام از مدینه تا ورود به کربلا

فصل یکم: خودداری امام حسین علیه السلام از بیعت با یزید

۱ / ۱ آغاز حکومت یزید

الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة): معاوية در شب نیمه ماه رجب سال شصت هجری در گذشت و مردم با یزید، بیعت کردند. ۱. تُوَفِّي مُعَاوِيَةُ لَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ رَجَبٍ سَنَةِ سِتِّينَ، وَبَايَعَ النَّاسُ لِيَزِيدَ (الطبقات الکبری / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص

۴۴۲؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۳۲). ۱۶۱. تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): یزید در آغاز ماه رجب سال شصت هجری، حکومت را به دست گرفت و در آن هنگام، فرماندار مدینه، ولید بن عتبة بن ابی سفیان^۲ و فرماندار کوفه، نعمان بن بشیر انصاری و فرماندار بصره، عبید الله بن زیاد و فرماندار مکه، عمرو بن سعید بن عاص بود.^۳ وَلِیْ یَزِیْدُ فِی هِلَالِ رَجَبِ سَنَةِ سِتِّینَ، وَأَمِیرُ الْمَدِیْنَةِ الْوَلِیْدُ بْنُ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي سَفِیَانَ، وَأَمِیرُ الْکُوفَةِ الثُّعْمَانُ بْنُ بَشِیرِ الْأَنْصَارِیِّ، وَأَمِیرُ الْبَصْرَةِ عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ زَیَادٍ، وَأَمِیرُ مَكَّةَ عَمْرُو بْنُ سَعِیدِ بْنِ الْعَاصِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۳۸، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۲۹). ۱۶۲. تاریخ الطبری (- در یادکرد حوادث سال شصت هجری -): در این سال و پس از وفات معاویه، در نیمه ماه رجب، طبق سخن بعضی و طبق سخن عده‌ای دیگر، در بیست و دوم ماه رجب - چنان که پیش از این در باره وفات معاویه، همین تاریخ را گفتیم - با یزید بن معاویه بیعت شد. یزید، عبید الله بن زیاد و نعمان بن بشیر (فرمانداران بصره و کوفه) را در سمت خود، ابقا کرد. ۴. فِی هَذِهِ السَّنَةِ (سَنَةِ سِتِّینَ) بُوِیْعَ لِیَزِیْدَ بْنِ مُعَاوِیَةَ بِالْخِلَافَةِ بَعْدَ وَفَاةِ أَبِيهِ لِلنَّصَفِ مِنْ رَجَبٍ فِی قَوْلٍ بَعْضُهُمْ، وَفِی قَوْلٍ لِّثَمَانٍ بَقِیْنَ مِنْهُ - عَلَی مَا ذَكَرْنَا قَبْلَ مِنْ وَفَاةِ وَالِدِهِ مُعَاوِیَةَ - فَأَقَرَّ عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ زَیَادٍ عَلَی الْبَصْرَةِ، وَالثُّعْمَانُ بْنُ بَشِیرٍ عَلَی الْکُوفَةِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۳۸).

۱. ولید بن عتبة بن ابی سفیان بن حرب، کارگزار عمویش معاویه در مدینه به سال ۵۷ ق، بود. زمانی که خبر مرگ معاویه و بیعت با یزید منتشر شد، او بر امام حسین علیه السلام سختگیری نکرد و از ایشان فاصله گرفت. از این رو، مروان او را ملامت نمود و یزید به خاطر کوتاهی‌اش، او را از حکمرانی بر مدینه، برکنار ساخت. یزید در سال ۶۱ ق، او را به حکومت بر مدینه بازگرداند؛ اما دوباره در سال ۶۲ ق، برکنارش کرد، در حالی که اوان حرکت عبد الله بن زبیر در مکه بود. ولید در دمشق بود و زمانی که ضحاک بن قیس با ابن زبیر بیعت کرد، وی بر او خرده گرفت. ضحاک نیز او را به زندان انداخت. شامیان، تصمیم داشتند که پس از معاویه بن یزید، وی را برای خلافت انتخاب کنند، که او را زدند و مُرد (ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۳ پانوشت ص ۳۶۳).

۱۶۳. البدایة و النهایة: پس از وفات معاویه در ماه رجب سال شصت هجری، با یزید بیعت شد. سال ولادت یزید، ۲۶ هجری است که به هنگام بیعت، ۳۴ سال عمر داشت. وی نمایندگان پدرش را در شهرها ابقا نمود و کسی را برکنار نکرد و این، از زیرکی او بود. ۱. بُوِیْعَ لَهُ [أَی لِیَزِیْدَ] بِالْخِلَافَةِ بَعْدَ أَبِيهِ فِی رَجَبِ سَنَةِ سِتِّینَ، وَكَانَ مَوْلَدُهُ سَنَةَ سِتِّ وَعِشْرِينَ، فَكَانَ یَوْمَ بُوِیْعِ ابْنِ أَرْبَعٍ وَثَلَاثِینَ سَنَةً، فَأَقَرَّ نَوَآبُ أَبِيهِ عَلَی الْأَقَالِمِ، لَمْ یَعَزَلْ أَحَدًا مِنْهُمْ، وَهَذَا مِنْ ذِکَاثِهِ (البدایة و النهایة: ج ۸ ص ۱۴۶).

۱ / ۲ درخواست بیعت از امام علیه السلام

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): یزید، نامه‌ای را به وسیله عبد الله بن عمرو بن اویس عامری - یا عامر بن لؤی -، برای ولید بن عتبة بن ابی سفیان، فرماندار مدینه، نوشت که: «مردم را فرا بخوان و از آنان بیعت بگیر و از سران قریش آغاز کن و نخستین کسی که از او بیعت می‌گیری، حسین بن علی باشد». ۲. کَتَبَ یَزِیْدُ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ أُوَيْسٍ الْعَامِرِيِّ - عَامِرِ بْنِ لُؤَیٍّ - إِلَى الْوَلِیْدِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي سَفِیَانَ وَهُوَ عَلَی الْمَدِیْنَةِ: أَنْ ادْعُ النَّاسَ فَبَايِعُهُمْ، وَابْدَأْ بِوُجُوهِ قُرَیْشٍ، وَلَیْکُنْ أَوَّلَ مَنْ تَبَدَّأَ بِهِ الْحُسَیْنُ بْنُ عَلِیٍّ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۲، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۱۴). ۱۶۵. الإرشاد: چون معاویه در نیمه ماه رجب سال شصت هجری در گذشت، یزید برای ولید بن عتبة بن ابی سفیان - که فرماندار مدینه از سوی معاویه بود - نامه نوشت که از حسین علیه السلام برایش بیعت بگیرد و اجازه تأخیر به وی ندهد. ولید هم شبانه امام حسین علیه السلام را فرا خواند. ۳. لَمَّا مَاتَ مُعَاوِیَةُ - وَذَلِكَ لِلنَّصَفِ مِنْ رَجَبِ سَنَةِ سِتِّینَ مِنَ الْهِجْرَةِ - كَتَبَ یَزِیْدُ إِلَى الْوَلِیْدِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي سَفِیَانَ - وَكَانَ عَلَی الْمَدِیْنَةِ

مِنْ قَبْلِ مُعَاوِيَةَ - أَنْ يَأْخُذَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْبَيْعَةِ لَهُ ، وَلَا يُرَخِّصَ لَهُ فِي التَّأَخُّرِ عَنْ ذَلِكَ . فَأَنْفَذَ الْوَلِيدُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّيْلِ فَاسْتَدْعَاهُ (الإرشاد : ج ۲ ص ۳۲ ، روضه الواعظین : ص ۱۸۹) . ۱۶۶. تاریخ یعقوبی : یزید بن معاویه - که مادرش میسون دختر بَحْدَلِ کلبی بود - در آغاز ماه رجب سال شصت هجری ... ، در حالی به حکومت رسید که بیرون از دمشق بود . چون به دمشق آمد ، نامه‌ای برای ولید بن عتبّه بن ابی سفیان ، فرماندار مدینه ، نوشت : «هر گاه نامه‌ام به دست تو رسید ، حسین بن علی و عبد الله بن زبیر را فرا بخوان و برایم از آنها بیعت بگیر و اگر سر باز زدند ، گردنشان را بزن و سرشان را برایم بفرست . از مردمان دیگر هم برایم بیعت بگیر و هر که امتناع کرد ، همان تاریخ یعقوبی : حکم را در باره‌اش اجرا کن . تمام» . ۱. مَلِكُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ - وَأُمُّهُ مَيْسُونُ بِنْتُ بَحْدَلِ الْكَلْبِيِّ - فِي مُسْتَهْلَ رَجَبِ سَنَةِ ۶۰ هـ ... وَكَانَ غَائِبًا ، فَلَمَّا قَدِمَ دِمَشْقَ كَتَبَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ - وَهُوَ عَامِلُ الْمَدِينَةِ - : إِذَا أَتَاكَ كِتَابِي هَذَا ، فَأَحْضِرِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ ، فَخُذْهُمَا بِالْبَيْعَةِ لِي ، فَإِنْ امْتَنَعَا فَاضْرِبْ أَعْنَاقَهُمَا ، وَابْعَثْ لِي بِرُؤُوسَتِهِمَا ، وَخُذِ النَّاسَ بِالْبَيْعَةِ ، فَمَنْ امْتَنَعَ فَأَنْفِذْ فِيهِ الْحُكْمَ ، وَفِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ ، وَالسَّلَامُ (تاریخ یعقوبی : ج ۲ ص ۲۴۱) . ۱۶۷. الملهوف : چون معاویه در رجب سال شصت هجری در گذشت ، یزید بن معاویه برای ولید بن عتبّه - که فرماندار مدینه بود - نامه نوشت و [در آن نامه] به وی دستور داد که از مردم مدینه بویژه حسین بن علی برای وی بیعت بگیرد و به وی دستور داد که : اگر حسین بن علی از بیعت کردن سر باز زد ، گردنش را بزن و سرش را نزد من بفرست . ۲. لَمَّا تُوفِّيَ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ - وَذَلِكَ فِي رَجَبِ سَنَةِ سِتِّينَ مِنَ الْهِجْرَةِ - كَتَبَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ - وَكَانَ أَمِيرًا بِالْمَدِينَةِ - يَأْمُرُهُ بِأَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ عَلَى أَهْلِهَا وَخَاصَّةً عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَيَقُولُ لَهُ : إِنْ أَبِي عَلَيْكَ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ (الملهوف : ص ۹۶ ، مثير الأحرار : ص ۲۳) . ۱۶۸. المناقب ، ابن شهر آشوب : چون معاویه در گذشت ، یزید برای ولید بن عتبّه ، [فرماندار] در مدینه ، نامه نوشت که از این چهار نفر ۳ برایش بیعت بگیرد و از هیچ سختگیری‌ای فروگذار نکند و [در آن نامه نوشت :] هر یک از آنان از بیعت امتناع کرد ، گردنش را بزن و سرش را برایم بفرست . ۴. لَمَّا مَاتَ مُعَاوِيَةُ ، كَتَبَ يَزِيدُ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ بِالْمَدِينَةِ يَأْخُذُ الْبَيْعَةَ مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةِ أَخْذًا ضَمِيمًا لَيْسَتْ فِيهِ رُخْصَةٌ : فَمَنْ تَأَبَّى عَلَيْكَ مِنْهُمْ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۸۸ ؛ تذكرة الخواص : ص ۲۳۵) . ۱۶۹. تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : هنگامی که یزید به حکومت رسید ، برنامه مهمی جز بیعت گرفتن و آسوده خاطر شدن از سوی گروهی که در زمان معاویه از بیعت کردن با یزید و پذیرش ولایت عهدی او سر باز زدند ، نداشت . بدین جهت ، برای ولید ، این نامه را نوشت : «به نام خداوند بخشنده مهربان . از یزید ، امیر مؤمنان ، به ولید بن عتبّه . اما بعد ، به راستی که معاویه بنده‌ای از بندگان خدا بود که خداوند ، گرمی‌اش داشت و او را به خلافت رسانید و [هر چه نیاز داشت] به او بخشید و امور را برایش هموار ساخت ، و او با تقدیر الهی زندگی کرد و با قضای الهی در گذشت . خدای ، او را رحمت کند ! با خوش نامی زندگی کرد و با نیکی و پارسایی در گذشت . تمام» .

و در کاغذی دیگر که [کوچک و] به اندازه گوش موشی بود ، نوشت : «از حسین و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر ، بیعت بگیر و چنان بر آنان سخت بگیر که بیعت کنند . تمام» . ۵. لَمْ يَكُنْ لِيَزِيدَ هِمَّةٌ حِينَ وَلِيَ إِلَّا بَيْعَةُ النَّفَرِ الَّذِينَ أَبَوْا عَلَى مُعَاوِيَةَ الْإِجَابَةَ إِلَى بَيْعِهِ يَزِيدَ حِينَ دَعَا النَّاسَ إِلَى بَيْعَتِهِ ، وَأَنَّهُ وَلِيُّ عَهْدِهِ بَعْدَهُ وَالْفَرَاغُ مِنْ أَمْرِهِمْ ، فَكَتَبَ إِلَى الْوَلِيدِ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، مِنْ يَزِيدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ . أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ مُعَاوِيَةَ كَانَ عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ ، أَكْرَمَهُ اللَّهُ وَاسْتَخْلَفَهُ وَخَوَّلَهُ وَمَكَّنَ لَهُ ، فَعَاشَ بِقَدَرٍ وَمَاتَ بِأَجَلٍ ، فَزَجَمَهُ اللَّهُ ؛ فَقَدْ عَاشَ مَحْمُودًا وَمَاتَ بَرًّا تَقِيًّا ، وَالسَّلَامُ .

وَكَتَبَ إِلَيْهِ فِي صَحِيفَةٍ كَأَنَّهَا أُذُنُ فَاَرَةٍ : أَمَّا بَعْدُ ، فَخُذْ حُسَيْنًا وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ بِالْبَيْعَةِ أَخْذًا شَدِيدًا لَيْسَتْ فِيهِ رُخْصَةٌ حَتَّى يُيَايَعُوا ، وَالسَّلَامُ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۳۸ ، الأخبار الطوال : ص ۲۲۷) .

الفتوح: تمام مردم با یزید بن معاویه

و فرزندش معاویه بن یزید - به عنوان ولی عهد - بیعت کردند... آن گاه یزید تصمیم به ارسال نامه به سایر بلاد اسلامی برای گرفتن بیعت گرفت. [راوی] می گوید: در آن هنگام، والی و فرماندار مدینه، مروان بن حکم ۱ بود. یزید، او را برکنار کرد و ولید بن عتبۀ بن ابی سفیان را به جایش گمارد و برایش نوشت: «از بنده خدا یزید بن معاویه، امیر مؤمنان، به ولید بن عتبۀ. اما بعد، به درستی که معاویه، بنده‌ای از بندگان خدا بود که خداوند، گرامی‌اش داشت و او را به خلافت رسانید و کارها را برایش آسان و هر چیزی را برایش فراهم ساخت. آن گاه او را به جانب روح و ریحان و غفران و رحمت خویش بر کشید. با تقدیر الهی، زندگی کرد و با قضای او در گذشت. با نیکی و پارسایی زندگی کرد و از دنیا پاک و خوشنود رحلت نمود. نیک خلیفه‌ای بود و نمی‌خواهم او را در برابر خدا بستایم، که خداوند به احوال او، داناتر از من است. معاویه با من عهدی بست و مرا جانشین خود ساخت و به من سفارش کرد که به کمک خاندان ابو سفیان، با خاندان علی بجنگم؛ زیرا آنان (خاندان ابو سفیان) یاوران حق و جوینده عدالت اند. پس هر گاه نامه‌ام به دست رسید، از مردم مدینه بیعت بگیر. تمام». راوی می گوید: سپس برای ولید، کاغذی کوچک به اندازه گوش موش نوشت که: «از حسین بن علی و عبد الرحمان بن ابی بکر و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر بن خطاب، با

۱. ابو عبد الملك مروان بن حکم بن ابی العاص قریشی اموی، پسرعموی عثمان، در مکه یا طائف، زاده شد. مروان، هیچ گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را ندید؛ چرا که پیامبر صلی الله علیه و آله پدر او را به طائف، تبعید کرد و او هم با پدرش به طائف رفت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را لعن کرد و در باره او فرمود: «وزغ بن وزغ» و با اشاره به پدرش فرمود: «وای بر امت من، از آنچه در ضیلب این مرد است». عثمان، پس از آن که زمام خلافت را به دست گرفت، او را با پدرش به مدینه باز گرداند و بسیار تکریمشان کرد مروان در جریان محاصره و قتل عثمان، در دفاع از عثمان، مجروح شد و سپس به مکه گریخت و به اصحاب جمل پیوست. امام علی علیه السلام از او گذشت؛ ولی او به معاویه پیوست و در جنگ صفین، همراه معاویه بود. وی در سال ۴۲ ق، حکمران مدینه شد. او همان کسی است که مانع دفن امام حسن علیه السلام در کنار قبر جدش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شد. مروان، پس از یزید بن معاویه، به مدت نه یا ده ماه، حکومت کرد و در سال ۶۵ ق، به هلاکت رسید.

الفتوح: سختی و بی هیچ رخصتی برایم [بیعت] بگیر و

هر کس امتناع ورزید، گردنش را بزن و سرش را برایم بفرست». ۱. بایع الناس بأجمعهم یزید بن معاویه وابنه معاویه بن یزید من بعده... ثُمَّ عَزَمَ عَلَى الْكُتُبِ إِلَى جَمِيعِ الْبِلَادِ بِأَخْذِ الْبَيْعَةِ لَهُ. قَالَ: وَكَانَ عَلَى الْمَدِينَةِ يَوْمَئِذٍ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ، فَعَزَلَهُ يَزِيدُ وَوَلَّى مَكَانَهُ الْوَلِيدَ بْنَ عَتْبَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ، وَكَتَبَ إِلَيْهِ: مِنْ عَبْدِ اللَّهِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عَتْبَةَ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مُعَاوِيَةَ كَانَ عَبْدًا لِلَّهِ مِنْ عِبَادِهِ، أَكْرَمَهُ اللَّهُ وَاسْتَخْلَفَهُ وَخَوَّلَهُ وَمَكَّنَ لَهُ، ثُمَّ قَبَضَهُ إِلَى رَوْحِهِ وَرِيحَانِهِ وَرَحْمَتِهِ وَغُفْرَانِهِ، عَاشَ بِقَدَرٍ وَمَاتَ بِأَجَلٍ، عَاشَ بَرًّا تَقِيًّا وَخَرَجَ مِنَ الدُّنْيَا رَضِيًّا زَكِيًّا، فَنِعَمَ الْخَلِيفَةُ كَانَ وَلَا أَرْكَيَهُ عَلَى اللَّهِ، هُوَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، وَقَدْ كَانَ عَهْدٌ إِلَيَّ عَهْدًا وَجَعَلَنِي لَهُ خَلِيفَةً مِنْ بَعْدِهِ، وَأَوْصَانِي أَنْ أُحَارِبَ آلَ أَبِي تَرْابٍ بِآلِ أَبِي سَفْيَانَ؛ لِأَنَّهُمْ أَنْصَارُ الْحَقِّ وَطَلَبُ الْعَدْلِ، فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ كِتَابِي هَذَا فَخُذِ الْبَيْعَةَ عَلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ، وَالسَّلَامُ. قَالَ: ثُمَّ كَتَبَ إِلَيْهِ فِي صَحِيفَةٍ صَغِيرَةٍ كَأَنَّهَا أُذُنُ فَاَرَةٌ: أَمَّا بَعْدُ، فَخُذِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَخْذًا غَنِيًّا لَيْسَتْ فِيهِ رُخْصَةٌ؛ فَمَنْ أَبِي عَلَيْكَ مِنْهُمْ فَاضْرِبْ عَنْقَهُ وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ (الفتوح: ج ۵ ص ۹، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۱۷۹). ۱۷۱. الإمامة و السياسة (- به نقل از نافع بن جبیر -): به هنگام درگذشت معاویه، در شام بودم و یزید در آن جا حضور نداشت. معاویه، ضحاک بن قیس را [به طور موقت] جانشین خود کرد تا یزید به شام برسد... وقتی یزید، ده روز بعد از مرگ پدرش وارد دمشق شد، نامه‌ای به خالد

بن حکم ۲ - که فرماندار مدینه بود - نوشت: «به راستی که معاویه بن ابی سفیان، بنده‌ای بود که خداوند، او را خلیفه بر بندگان قرار داد و او را بر سرزمین‌ها قدرت و مکان بخشید و قضای خداوند - که نامش گرمی و ثنایش بزرگ باد -، همان قضایی که بر اولین و آخرین جاری است، او را نیز فرا گرفت و هیچ فرشته مقرب و پیامبر مرسلی نمی‌تواند آن را بردارد. او به نیکی زندگی کرد و خوش‌بخت از دنیا رفت و خداوند، آنچه را بر عهده وی بود، بر گردن ما نهاد. چه مصیبت بزرگی و چه نعمت بزرگی: مرگ خلیفه و انتقال خلافت!

پس، از خداوند، به جا آوردن شکرش را خواستاریم و ادای حمدش را طلب می‌کنیم و از او خیر دنیا و آخرت را درخواست می‌کنیم و نیک‌فرجامی را در دنیا و آخرت، مسئلت داریم. به راستی که او ولی این کارهاست و هر کاری، به دست اوست و شریکی ندارد.

به درستی که مردمان مدینه، بستگان و مردان ما هستند. ما همیشه به آنها نظر نیک داشته‌ایم و از آنها کمک جسته‌ایم و [اکنون نیز] از روش خلیفه در باره آنان پیروی می‌کنیم و پا، جای پای خلیفه می‌گذاریم: به آنان توجه می‌نماییم، از نیکان آنها می‌پذیریم و از بدکاران آنها، چشم‌پوشی

۱. در مصدر، چنین آمده است؛ ولی درست، آن است که حاکم مدینه در آن زمان، ولید بن عتبه بن ابی سفیان بود.

می‌کنیم. پس اینک برای ما از خویشان و بستگانمان و مردانی که در کنار تو هستند، بیعت بگیر؛ بیعتی که با گشاده‌دلی و طیب خاطر باشد. سزاوار است نخستین کسانی که از خویشان و بستگان ما، با تو بیعت می‌کنند، حسین و عبد الله بن عمر و عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر و عبد الله بن جعفر باشند و بر این بیعت، سوگندهای شدید، یاد کنند و برای پایداری بر این بیعت، سوگند یاد کنند که [در صورت وفا نکردن به بیعت خود،] نه دهم اموال خود را صدقه دهند، بردگان خود را جزیه دهند و زنان خود را طلاق گویند. نیرویی جز از جانب خداوند نیست. و السلام! ۱. اِنِّی بِالْشَّامِ یَوْمَ مَوْتِ مُعَاوِیَهِ، وَكَانَ یَزِیدُ غَائِبًا، وَاسْتَخْلَفَ مُعَاوِیَهِ الضَّحَّاكُ بْنُ قَیْسٍ بَعْدَهُ حَتَّى یَقْدَمَ یَزِیدُ... فَلَمَّا قَدِمَ یَزِیدُ دِمَشَقَ - بَعْدَ مَوْتِ اَبِیْهِ اِلٰی عَشْرَةِ اَیَّامٍ - کَتَبَ اِلٰی خَالِدِ بْنِ الْحَكَمِ وَهُوَ عَامِلُ الْمَدِیْنَةِ: اَمَّا بَعْدُ، فَاِنَّ مُعَاوِیَهِ بْنَ اَبِی سَفِیَّانٍ كَانَ عَبْدًا اسْتَخْلَفَهُ اللّٰهُ عَلَی الْعِبَادِ، وَمَكَنَ لَهُ فِی الْبِلَادِ، وَكَانَ مِنْ حَادِثِ قَضَاءِ اللّٰهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَتَقَدَّسَتْ اَسْمَاؤُهُ فِیهِ مَا سَبَقَ فِی الْاَوَّلِیْنَ وَالْاٰخِرِیْنَ، لَمْ یَدْفَعْ عَنْهُ مَلَكٌ مُّقَرَّبٌ وَلَا نَبِیٌّ مُّرْسَلٌ، فَعَاشَ حَمِیدًا وَمَاتَ سَعِیدًا، وَقَدْ قَلَّدَنَا اللّٰهُ عَزَّوَجَلَّ مَا كَانَ اِلَیْهِ، فَاِلَیْهَا مُصِیْبُهُ مَا اَجَلُّهَا وَنَعْمَةُ مَا اَعْظَمُهَا، نَقَلَ الْخِلَافَةَ وَفَقَدَ الْخَلِیْفَةَ، فَتَسْتَوِزُهُ الشُّكْرُ وَتَسْتَلْهِمُهُ الْحَمْدُ، وَنَسْأَلُهُ الْخِیْرَةَ فِی الدَّارِیْنِ مَعًا، وَمَحْمُودَ الْعُقَبِی فِی الْاٰخِرَةِ وَالْاَوَّلِی، اِنَّهُ وَلِیُّ ذَلِكْ، وَكُلُّ شَیْءٍ بَیْدُهُ لَا شَرِیكَ لَهُ. وَاِنَّ اَهْلَ الْمَدِیْنَةِ قَوْمُنَا وَرِجَالُنَا، وَمَنْ لَمْ نَزَلْ عَلٰی حُسْنِ الرَّأٰی فِیْهِمْ وَالِاسْتِعْدَادِ بِیْهِمْ، وَاتَّبَاعِ اَثَرِ الْخَلِیْفَةِ فِیْهِمْ، وَالِاحْتِذَاءِ عَلٰی مِثَالِهِ لَدَیْهِمْ، مِنْ الْاِقْبَالِ عَلَیْهِمْ، وَالتَّقَبُّلِ مِنْ مُحِبِّیْنِهِمْ، وَالتَّجَاوُزِ عَنْ مُسِیِّئِهِمْ، فَبَايَعْنَا قَوْمُنَا، وَمَنْ قَبْلَكَ مِنْ رِجَالِنَا، بَیْعَةً مُنْشَرَحَةً بِهَا صِدُورُكُمْ، طَیِّبَةً عَلَیْهَا اَنْفُسُكُمْ، وَلَیْكَنْ اَوَّلَ مَنْ یُبَايِعُكَ مِنْ قَوْمِنَا وَاهْلِنَا: الْحَسَنِ، وَعَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عُمَرَ، وَعَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبَّاسٍ، وَعَبْدُ اللّٰهِ بْنُ الزُّبَیْرِ، وَعَبْدُ اللّٰهِ بْنُ جَعْفَرٍ، وَیَحْلِفُونَ عَلٰی ذَلِكَ بِجَمِیْعِ الْاَیْمَانِ الْلاَزِمَةِ، وَیَحْلِفُونَ بِصَدَقَةِ اَمْوَالِهِمْ غَیْرَ عَشْرِهَا، وَجَزِیَةِ رَقِیْقِهِمْ، وَطَلَاقِ نِسَائِهِمْ، بِالثَّبَاتِ عَلٰی الْوَفَاءِ بِمَا یُعْطُونَ مِنْ بَیْعَتِهِمْ، وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ، وَالسَّلَامُ (الإمامة و السياسة: ج ۱ ص ۲۲۴).

۱ / ۳ رازنی ولید با مروان در بیعت گرفتن از امام علیه السلام

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): چون خبر مرگ معاویه به ولید بن عتبه رسید، این امر برایش گران و سنگین آمد. پیکی را نزد مروان فرستاد و او را نزد خود فرا خواند.

روزی که ولید وارد مدینه شد، مروان با اکراه از او استقبال کرد. ولید چون این حالت را از مروان دید، او را نزد همنشینانش سرزنش کرد. چون خبر این شمات و سرزنش به مروان رسید، از او کناره‌گیری کرد و در خانه نشست و بر همین روش بود تا خبر مرگ معاویه به ولید رسید. چون این خبر و نیز اجرای فرمان یزید نسبت به بیعت گرفتن از آن گروه بر وی سنگین و گران آمد، به مروان پناه آورد و او را نزد خود فرا خواند.

وقتی ولید، نامه یزید را برای مروان قرائت کرد، مروان استرجاع گفت و برای معاویه طلب رحمت کرد. ولید از وی مشورت خواست که چه کند. مروان گفت: به نظر من، به سرعت، آنان را فرا بخوان و آنان را به بیعت با یزید و گردن نهادن به فرامین او دعوت کن. اگر پذیرفتند، از آنان بپذیر و آنان را رها کن و اگر امتناع کردند، پیش از آن که از مرگ معاویه مطلع گردند، آنان را گردن بزن؛ چرا که اگر آنان از مرگ معاویه مطلع شوند، هر کدام به سمتی می‌روند و پرچم مخالفت و جدایی بر می‌دارند و مردم را به سمت خود، فرا می‌خوانند. ۱. لَمَّا أَتَاهُ [أَيِ الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ] نَعْيُ مُعَاوِيَةَ فَطَعَّ بِهِ وَكَبَّرَ عَلَيْهِ، فَبَعَثَ إِلَى مَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ فِدْعَاءَهُ إِلَيْهِ، وَكَانَ الْوَلِيدُ يَوْمَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ قَدِمَهَا مَرْوَانُ مُتَكَارِهًا.

فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ الْوَلِيدُ مِنْهُ شَتْمَهُ عِنْدَ جُلَسَائِهِ، فَبَلَغَ ذَلِكَ مَرْوَانَ، فَجَلَسَ عَنْهُ وَصَيَّرَمَهُ، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى جَاءَ نَعْيُ مُعَاوِيَةَ إِلَى الْوَلِيدِ، فَلَمَّا عَظُمَ عَلَى الْوَلِيدِ هَلَاكُ مُعَاوِيَةَ وَمَا أَمَرَ بِهِ مِنْ أَخْذِ هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ بِالْبَيْعَةِ، فَنَزَعَ عِنْدَ ذَلِكَ إِلَى مَرْوَانَ وَدَعَاهُ.

فَلَمَّا قَرَأَ عَلَيْهِ كِتَابَ يَزِيدَ اسْتَرْجَعَ وَتَرَحَّمَ عَلَيْهِ، وَاسْتَشَارَهُ الْوَلِيدُ فِي الْأَمْرِ وَقَالَ: كَيْفَ تَرَى أَنْ نَصْنَعَ؟

قَالَ: فَإِنِّي أَرَى أَنْ تَبْعَثَ السَّاعِيَةَ إِلَى هَؤُلَاءِ النَّفَرِ فَتَدْعُوهُمْ إِلَى الْبَيْعَةِ وَالْدُّخُولِ فِي الطَّاعَةِ، فَإِنْ فَعَلُوا قَبِلْتَ مِنْهُمْ وَكَفَفْتَ عَنْهُمْ، وَإِنْ أَبَوْا قَدِمْتَهُمْ فَضَرَبْتَ أَعْنَاقَهُمْ قَبْلَ أَنْ يَعْلَمُوا بِمَوْتِ مُعَاوِيَةَ؛ فَإِنَّهُمْ إِنْ عَلِمُوا بِمَوْتِ مُعَاوِيَةَ وَتَبَّ كُلُّ امْرِئٍ مِنْهُمْ فِي جَانِبٍ وَأَظْهَرَ الْخِلَافَ وَالْمُنَابَذَةَ وَدَعَا إِلَى نَفْسِهِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۳۸، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۲۹). ۱۷۳. تاریخ دمشق (- به نقل از زُرَیق، غلام معاویه -): وقتی معاویه از دنیا رفت، یزید، مرا به نزد ولید بن عتبّه - که فرماندار مدینه بود - فرستاد و برای وی، خبر مرگ معاویه را نوشت و به وی دستور داد آن گروه را فرا بخواند و آنان را به بیعت، فرمان دهد.

شبانۀ وارد مدینه شدم و به دربان گفتم: برایم اجازه ملاقات بگیر.

دربان گفت: ولید به اندرونی رفته و به وی دسترس ندارم.

گفتم: خبر مهمی دارم.

دربان رفت و به وی خبر داد و او اجازه ورود داد و بر تختش نشست و چون نامه یزید را خواند و از مرگ معاویه و جانشینی یزید آگاه شد، بسیار بی‌تابی کرد. بلند می‌شد و خود را بر زمین می‌افکند. سپس به دنبال مروان فرستاد. مروان، وارد شد و لباس سفید و ردایی رنگارنگ بر تن داشت. مرگ معاویه را به وی خبر داد و به او گفت که یزید، نامه نوشته که [باید] این گروه را فرا بخواند و برای یزید از آنان بیعت بگیرد.

مروان بر معاویه رحمت فرستاد و برایش دعای خیر کرد و گفت: هم‌اینک به دنبال این گروه بفرست و آنان را به بیعت فرا بخوان. اگر بیعت کردند [، چه بهتر]، و گرنه آنان را گردن بزن.

ولید گفت: سبحان الله! حسین بن علی و فرزند زبیر را بکشم؟

مروان گفت: چاره، همین است که من می‌گویم. ۲. لَمَّا هَلَكَ مُعَاوِيَةُ بَعَثَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ، وَهُوَ أَمِيرُ الْمَدِينَةِ، وَكَتَبَ إِلَيْهِ بِمَوْتِ مُعَاوِيَةَ، وَأَنْ يَبْعَثَ إِلَى هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ، وَأَنْ يَأْمُرَهُمْ بِالْبَيْعَةِ. قَالَ: فَقَدِمْتُ الْمَدِينَةَ لَيْلًا فَقُلْتُ لِلْحَاجِبِ: اسْتَأْذِنْ لِي، فَقَالَ: قَدْ دَخَلَ وَلَا سَبِيلَ لِي إِلَيْهِ، فَقُلْتُ: إِنِّي جِئْتُ بِأَمْرٍ، فَدَخَلَ فَأَخْبَرَهُ، فَأَذِنَ لَهُ وَهُوَ عَلَى سَرِيرِهِ.

فَلَمَّا قَرَأَ كِتَابَ يَزِيدَ بِوَفَاةِ مُعَاوِيَةَ وَاسْتِخْلَافِهِ جَزَعَ مِنْ مَوْتِ مُعَاوِيَةَ جَزَعًا شَدِيدًا، فَجَعَلَ يَقُومُ عَلَى رَاحِلَتِهِ، ثُمَّ يَرْمِي بِنَفْسِهِ عَلَى فِرَاشِهِ. ثُمَّ بَعَثَ إِلَى مَرْوَانَ، فَجَاءَ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ أَبْيَضٌ وَمُلَاءَةٌ مُوَرَّدَةٌ، فَنَعَى لَهُ مُعَاوِيَةَ، وَأَخْبَرَهُ أَنَّ يَزِيدَ كَتَبَ إِلَيْهِ أَنْ يَبْعَثَ إِلَى هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ

فَيَدْعُوهُمْ إِلَى الْبَيْعَةِ لِيُزِيدَ، قَالَ: فَتَرَحَّمْ مَرَوَانَ عَلَى مُعَاوِيَةَ، وَدَعَا لَهُ بِخَيْرٍ، وَقَالَ: ابْعَثْ إِلَى هَؤُلَاءِ الرَّهْطِ السَّاعَةِ، فَادْعُهُمْ إِلَى الْبَيْعَةِ، فَإِنْ بَايَعُوا وَإِلَّا فَاضْرِبْ أَعْنَاقَهُمْ.

قال: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَقْتُلُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَابْنَ الزُّبَيْرِ؟! قَالَ: هُوَ مَا أَقُولُ لَكَ (تاریخ دمشق: ج ۱۹ ص ۱۷، تاریخ خلیفه بن خیاط: ص ۱۷۷). الفتوح: چون نامه یزید به دست ولید بن عتبہ رسید و آن را خواند، گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ۱. وای بر ولید بن عتبہ! چه کسی مرا به این امارت افکند؟ مرا با حسین پسر فاطمه، چه کار؟! آن گاه پیکی به سوی مروان بن حکم فرستاد و نامه یزید را به وی نشان داد. مروان، نامه را خواند و استرجاع کرد (إِنَّا لِلَّهِ گفت) و سپس گفت: خدا، امیر مؤمنان، معاویه را رحمت کند! ولید گفت: به من بگو که با این گروه چه کنم. مروان گفت: هم‌اینک به دنبال آنان بفرست و آنان را به بیعت و فرمانبری از یزید فرا بخوان. اگر بیعت کردند، از آنان بپذیر و اگر امتناع ورزیدند، گردن آنان را بزن، پیش از آن که از مرگ معاویه مطلع شوند؛ زیرا اگر از مرگ معاویه خبردار شوند، هر کدام به سمتی می‌رود و پرچم مخالفت به پا می‌دارد و مردم را به سوی خود، دعوت می‌کند، و اگر چنین شود، می‌ترسم از سوی آنان به تو آسیب‌هایی رسد که توان مقاومت در برابر آنها را نداشته باشی، بجز عبد الله بن عمر که گمان نمی‌کنم او در این امر با کسی مخالفت ورزد، مگر آن که خلافت به او رو آورد و آن را بر عهده گیرد. پس، از او صرف‌نظر کن و به سوی حسین بن علی و عبد الرحمن بن ابی بکر و عبد الله بن زبیر بفرست و آنان را به بیعت فرا بخوان، گرچه می‌دانم تنها حسین بن علی، دعوت تو را به بیعت با یزید، هرگز اجابت نمی‌کند و برای یزید، حق [حکومت و اطاعت بر خود، قائل نیست. به خدا سوگند، اگر جای تو بودم، یک کلمه هم با حسین، صحبت نمی‌کردم و او را گردن می‌زدم. هر چه بادا باد! [راوی] می‌گوید: ولید بن عتبہ، مدتی به زمین، خیره شد و سپس سر بلند کرد و گفت: کاش ولید، زاده نشده بود و به دنیا نیامده بود! سپس اشک در چشمانش جمع شد.

۱. بقره: آیه ۱۵۶. (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)! یا وَيَحْ الْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ! مَنْ أَدْخَلَهُ فِي هَذِهِ الْإِمَارَةِ، مَا لِي وَلِلْحُسَيْنِ بْنِ أَبِي فَاطِمَةَ؟! قَالَ: ثُمَّ بَعَثَ إِلَى مَرَوَانَ بْنِ الْحَكَمِ فَأَرَاهُ الْكِتَابَ فَقَرَأَهُ وَاسْتَرْجَعَ، ثُمَّ قَالَ: يَرْحَمُ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ الْوَلِيدُ: أَشْتَرِ عَلَيَّ بِرَأْيِكَ فِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ كَيْفَ تَرَى أَنْ أَصْنَعُ؟ فَقَالَ مَرَوَانُ: ابْعَثْ إِلَيْهِمْ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ فَيَدْعُوهُمْ إِلَى الْبَيْعَةِ وَالْدُّخُولِ فِي طَاعَةِ يَزِيدَ، فَإِنْ فَعَلُوا قَبِلْتَ ذَلِكَ مِنْهُمْ، وَإِنْ أَبَوْا قَدْ مَدَّيْهِمْ وَأَضْرِبْ أَعْنَاقَهُمْ قَبْلَ أَنْ يَدْرُوا بِمَوْتِ مُعَاوِيَةَ؛ فَإِنَّهُمْ إِنْ عَلِمُوا ذَلِكَ وَتَبَّ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ فَأَظْهَرَ الْخِلَافَ وَدَعَا إِلَى نَفْسِهِ، فَعِنْدَ ذَلِكَ أَخَافَ أَنْ يَأْتِيكَ مِنْ قِبَلِهِمْ مَا لَا قَبْلَ لَكَ بِهِ وَمَا لَا يَقُومُ لَهُ إِلَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ؛ فَإِنِّي لَا أَرَاهُ يُنَازِعُ فِي هَذَا الْأَمْرِ أَحَدًا إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُ الْخِلَافَةُ فَيَأْخُذْهَا عَفْوًا، فَذَرِ عَنكَ ابْنَ عُمَرَ، وَابْعَثْ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، فَادْعُهُمْ إِلَى الْبَيْعَةِ، مَعَ أَنِّي أَعْلَمُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ خَاصَّةً لَا يُجِيبُكَ إِلَى بَيْعَةِ يَزِيدَ أَبَدًا وَلَا يَرَى لَهُ عَلَيْهِ طَاعَةً، وَوَاللَّهِ، أَنْ لَوْ كُنْتُ فِي مَوْضِعِكَ لَمْ أُرَاجِعِ الْحُسَيْنَ بِكَلِمَةٍ وَاحِدَةٍ حَتَّى أَضْرِبَ رَقَبَتَهُ كَأَنِّي فِي ذَلِكَ مَا كَانَ. قَالَ: فَأَطْرَقَ الْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ إِلَى الْأَرْضِ سَاعِيَةً، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: يَا لَيْتَ الْوَلِيدَ لَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَذْكَورًا. قَالَ: ثُمَّ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ، فَقَالَ لَهُ عَيْدُو اللَّهِ مَرَوَانُ: أَوَهْ أَتَيْهَا الْأَمِيرُ، لَا تَجْزَعْ مِمَّا قُلْتَ لَكَ؛ فَإِنَّ آلَ أَبِي تُرَابٍ هُمْ الْأَعْدَاءُ فِي قَدِيمِ الدَّهْرِ لَمْ يَزَالُوا، وَهُمْ الَّذِينَ قَتَلُوا الْخَلِيفَةَ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانٍ ثُمَّ سَارُوا إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ فَحَارَبُوهُ، وَبَعْدُ فَإِنِّي لَسْتُ أَمِنُ أَتَيْهَا الْأَمِيرُ أَنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَاجِلِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ خَاصَّةً، أَنْ تَسْقُطَ مِزْلَتُكَ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ. فَقَالَ لَهُ الْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ: مَهْلًا! وَيَحْكَ يَا مَرَوَانُ عَنْ كَلَامِكَ هَذَا! وَأَحْسِنِ الْقَوْلَ فِي ابْنِ فَاطِمَةَ، فَإِنَّهُ بَقِيَّةُ وَلَدِ النَّبِيِّينَ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۰، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۱۸۰).

الفتوح: آن گاه دشمن

خدا، مروان، به وی گفت: آه - ای امیر - از آنچه گفتم، بی‌تابی مکن! به راستی که فرزندان علی، دشمنان همیشگی اند. آنان، عثمان را کشتند و به جنگ با معاویه برخاستند. از این گذشته، می‌ترسم اگر مسئله حسین را حل نکنی، موقعیت خود را نزد یزید

از دست بدهی. ولید بن عتبّه به وی گفت: بس کن - مروان - و در باره فرزند فاطمه، درست سخن بگو. به راستی که او یادگار فرزندان پیامبران است. **الْكَأ وَرَدَ كِتَابُ يَزِيدَ عَلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ وَقَرَأَهُ قَالَ: ۱۷۵. الْأَخْبَارُ الطَّوَالُ:** وقتی نامه یزید به دست ولید رسید، او درمانده شد و از بحران و فتنه، هراس پیدا کرد. به سوی مروان فرستاد، با این که روابطشان تیره بود. مروان، نزد ولید آمد. ولید، نامه یزید را برایش خواند و از او مشورت خواست. مروان گفت: از عبد الله بن عمر و عبد الرحمان بن ابی بکر، هراس نداشته باش. آنان به دنبال حکومت نیستند؛ لیکن مراقب حسین بن علی و عبد الله بن زبیر باش. هم‌اینک به سوی آنان بفرست. اگر بیعت کردند [که کردند]، و گرنه گردن آنان را بزن، پیش از آن که خبر [مرگ معاویه] منتشر گردد و هر یک از آنها به سمتی برود و پرچم مخالفت برافرازد. **۲. لَمَّا وَرَدَ ذَلِكَ [أَي كِتَابُ يَزِيدَ] عَلَى الْوَلِيدِ قُطِعَ بِهِ وَخَافَ الْفِتْنَةَ، فَبَعَثَ إِلَى مَرْوَانَ، وَكَانَ الَّذِي بَيْنَهُمَا مُتَبَاعِدًا، فَأَتَاهُ، فَأَقْرَأَهُ الْوَلِيدُ الْكِتَابَ وَاسْتَشَارَهُ. فَقَالَ لَهُ مَرْوَانُ: أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ فَلَا تَخَافَنَّ نَاحِيَتَهُمَا؛ فَلَيْسَا بِطَالِبَيْنِ شَيْئًا مِنْ هَذَا الْأَمْرِ، وَلَكِنْ عَلَيْكَ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، فَابْعَثْ إِلَيْهِمَا السَّاعِيَةَ، فَإِنْ بَايَعَا وَإِلَّا فَاضْرِبْ أَعْنَاقَهُمَا قَبْلَ أَنْ يُعْلَنَ الْخَبْرُ، فَيُثَبِّبَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا نَاحِيَةً، وَيُظْهِرَ الْخِلَافَ (الْأَخْبَارُ الطَّوَالُ: ص ۲۲۷، تذكرة الخواص: ص ۲۳۵)**

الإمامة و السياسة: گفته‌اند چون نامه یزید به خالد بن حکم رسید، پریشان شد و مروان بن حکم را - که پیش از او فرماندار مدینه بود -، فرا خواند. وقتی مروان بر او وارد شد، هنوز ابتدای شب بود. خالد، مرگ معاویه را به وی تسلیت گفت. مروان گفت: این خبر را مخفی دار. و آن گاه استرجاع کرد (إِنَّا لِلَّهِ گفت). سپس خالد، نامه یزید را برای مروان خواند و گفت: نظر تو چیست؟ مروان گفت: هم‌اینک به سوی آنان بفرست و از آنان بیعت بگیر، که اگر آنان بیعت کنند، هیچ یک از مسلمانان با یزید مخالفت نخواهد کرد. پس شتاب کن، پیش از آن که خبر [مرگ معاویه] پخش شود و آنان از بیعت، امتناع ورزند. **۲. ذَكَرُوا أَنَّ خَالِدَ بْنَ الْحَكَمِ لَمَّا أَتَاهُ الْكِتَابُ مِنْ يَزِيدَ فَطُغِيَ بِهِ، فَدَعَا مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَكَانَ عَلَى الْمَدِينَةِ قَبْلَهُ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ مَرْوَانُ وَذَلِكَ فِي أَوَّلِ اللَّيْلِ قَالَ لَهُ خَالِدٌ: احْتَسِبْ صَاحِبَكَ يَا مَرْوَانُ، فَقَالَ لَهُ مَرْوَانُ: أَكُتْمُ مَا بَلَغَكَ، إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، ثُمَّ أَقْرَأَهُ الْكِتَابَ، وَقَالَ لَهُ: مَا الرَّأْيُ؟ فَقَالَ: أُرْسِلِ السَّاعِيَةُ إِلَى هَؤُلَاءِ النَّفَرِ فَخُذْ بَيْعَتَهُمْ؛ فَإِنَّهُمْ إِنْ بَايَعُوا لَمْ يَخْتَلِفْ عَلَى يَزِيدَ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْإِسْلَامِ، فَعَجَّلَ عَلَيْهِمْ قَبْلَ أَنْ يُفْشَى الْخَبْرُ فَيَمْتَنِعُوا (الإمامة و السياسة: ج ۱ ص ۲۲۶). ۱۷۷. الملهوف: ولید، مروان بن حکم را نزد خود، فرا خواند و در باره حسین علیه السلام از وی مشورت خواست. مروان گفت: او نمی‌پذیرد و اگر جای تو بودم، او را گردن می‌زدم. ولید گفت: کاش به دنیا نیامده بودم! آن گاه به دنبال حسین علیه السلام فرستاد. **۳. أَحْضَرَ الْوَلِيدُ مَرْوَانَ بْنَ الْحَكَمِ وَاسْتَشَارَهُ فِي أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام. فَقَالَ: إِنَّهُ لَا يَقْبَلُ، وَلَوْ كُنْتُ مَكَانَكَ لَضَرَبْتُ عُنُقَهُ. فَقَالَ الْوَلِيدُ: لَيْتَنِي لَمْ أَكُ شَيْئًا مَذْكَورًا. ثُمَّ بَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ (الملهوف: ص ۹۷، مثير الأحزان: ص ۲۳).****

۱. پیش از این نیز گفتیم که در آن زمان، فرماندار مدینه، ولید بن عتبّه بوده، نه خالد بن حکم.

۱ / ۴ فرا خوانده شدن امام علیه السلام از سوی ولید برای بیعت کردن

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف، در باره فرا خوانده شدن امام حسین علیه السلام و عبد الله بن زبیر از سوی ولید -): ولید، عبد الله بن عمرو بن عثمان را - که جوانی کم سن و سال بود - به سوی آن دو فرستاد تا آنان را دعوت کند. عبد الله، آن دو را دید که در مسجد نشسته‌اند. نزد آنان آمد - در زمانی که ولید، جلوس عمومی نداشت و در آن وقت، آن دو نیز نزد ولید نمی‌رفتند - و گفت: امیر، شما را دعوت کرده است. او را پاسخ گوید.

آن دو به عبد الله گفتند: باز گرد. هم‌اینک می‌آیم.

آن گاه عبد الله بن زبیر به حسین علیه السلام رو کرد و گفت: گمان می‌کنی چرا در این وقت که جلوس عمومی ندارد، ما را فرا خوانده است؟

حسین علیه السلام فرمود: «گمان می‌کنم طاعوت آنان (معاویه) از دنیا رفته و دنبال ما فرستاده تا از ما بیعت بگیرد، قبل از آن که خبر، منتشر شود».

عبد الله بن زبیر گفت: من نیز چیزی غیر از این، گمان نمی‌کنم. ۱. أَرْسَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ - وَهُوَ إِذْ ذَاكَ غُلَامٌ حَدَّثَ - إِلَيْهِمَا يَدْعُوهُمَا، فَوَجَدَهُمَا فِي الْمَسْجِدِ وَهُمَا جَالِسَانِ، فَأَتَاهُمَا فِي سَاعَةٍ لَمْ يَكُنِ الْوَلِيدُ يَجْلِسُ فِيهَا لِلنَّاسِ وَلَا يَأْتِيَانِهِ فِي مِثْلِهَا، فَقَالَ: أَجِيبَا الْأَمِيرَ يَدْعُوكُمَا.

فَقَالَا لَهُ: إِنَصْرِفِ الْآنَ نَأْتِيهِ.

ثُمَّ أَقْبَلَ أَحَدُهُمَا عَلَى الْآخَرِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ظُنُّ فِيمَا تَرَاهُ بَعَثَ إِلَيْنَا فِي هَذِهِ السَّاعَةِ الَّتِي لَمْ يَكُنْ يَجْلِسُ فِيهَا؟

فَقَالَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ ظَنَنْتُ أَرَى طَاعِيَتَهُمْ قَدْ هَلَكَ، فَبَعَثَ إِلَيْنَا لِيَأْخُذَنَا بِالْبَيْعَةِ قَبْلَ أَنْ يَفْشَوْ فِي النَّاسِ الْخَبْرُ. فَقَالَ: وَأَنَا مَا أَظُنُّ غَيْرَهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۳۹، الأخبار الطوال: ص ۲۲۷). ۱۷۹. الإمامة و السياسة: گفته‌اند که خالد بن حکم ... به سوی حسین بن علی علیه السلام، عبد الله بن زبیر و عبد الله بن عمر فرستاد. وقتی پیک نزد آنان آمد، عبد الله بن زبیر به حسین علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله! گمان می‌کنی چرا به دنبال ما فرستاده است؟ حسین علیه السلام فرمود: «جز برای بیعت کردن، به دنبال ما نفرستاده است. تو چه می‌کنی؟». عبد الله گفت: نزد او می‌روم. اگر درخواست بیعت کرد، امتناع می‌کنم. ۲. ذَكَرُوا أَنَّ خَالِدَ بْنَ الْحَكَمِ ... أَرْسَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، فَلَمَّا أَتَاهُمُ الرَّسُولُ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ظُنُّ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ فِيمَا أَرْسَلَ إِلَيْنَا؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمْ يُرْسِلْ إِلَيْنَا إِلَّا لِلْبَيْعَةِ، فَمَا تَرَى؟ قَالَ: آتِيهِ، فَإِنْ أَرَادَ تِلْكَ امْتَنَعْتُ عَلَيْهِ (الإمامة و السياسة: ج ۱ ص ۲۲۶). ۱۸۰. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ولید بن عُتْبَةَ در همان نیمه شب به دنبال حسین بن علی علیه السلام و عبد الله بن زبیر فرستاد و آنان را از مرگ معاویه باخبر ساخت و از آنان برای بیعت با یزید دعوت کرد. ۳. فَبَعَثَ الْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ مِنْ سَاعَتِهِ - نِصْفِ اللَّيْلِ - إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، فَأَخْبَرَهُمَا بِوَفَاةِ مُعَاوِيَةَ وَدَعَاَهُمَا إِلَى التَّبِيعَةِ لِيَزِيدَ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۲؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۳۲). ۱۸۱. مثير الأحران: ولید، کسی را نزد آنان فرستاد. وقتی پیک ولید آمد، حسین علیه السلام به آنان گفت: «گمان می‌کنم طاعوت آنان (معاویه) از دنیا رفته است. دیشب خواب دیدم که منبر معاویه واژگون شده و خانه‌اش در آتش می‌سوزد». پیک، آنان را به نزد ولید فرا خواند. ۱. بَعَثَ الْوَلِيدُ إِلَيْهِمْ، فَلَمَّا حَضَرَ رَسُولُهُ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْجَمَاعَةِ: أَظُنُّ أَنَّ طَاعِيَتَهُمْ هَلَكَ، رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ أَنَّ مِئْبَرَ مُعَاوِيَةَ مَنكُوسٌ وَدَارُهُ تَشْتَعِلُ بِالنَّيِّرَانِ، فَدَعَاَهُمْ إِلَى الْوَلِيدِ (مثير الأحران: ص ۲۳). الفتوح: ولید بن عُتْبَةَ به سوی حسین بن علی علیه السلام، عبد الرحمان بن ابی بکر، عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر فرستاد و آنان را فرا خواند. پیک - که عبد الله بن عمرو بن عثمان بن عفان بود -، سراغ آنان آمد و آنان را در خانه‌هایشان نیافت. به مسجد آمد و آنان را نزد قبر پیامبر صلی الله علیه و آله یافت. بر آنان سلام کرد و گفت: دعوت امیر را اجابت کنید. حسین علیه السلام فرمود: «اگر خدا بخواهد، وقتی جلسه تمام شد [، می‌آیم]». پیک، نزد ولید باز گشت و او را از نتیجه باخبر ساخت. عبد الله بن زبیر به حسین بن علی علیه السلام رو کرد و گفت: ای ابا عبد الله! این، زمانِ جلوسِ عمومی ولید بن عُتْبَةَ نیست. دعوت در این ساعت، موضوع غریبی است. فکر می‌کنی چرا ما را دعوت کرده است؟ حسین علیه السلام به او فرمود: «اینک به تو می‌گویم، ای ابو بکر! گمان می‌کنم معاویه از دنیا رفته است؛ چرا که دیشب در خواب دیدم که منبر معاویه، واژگون شده و خانه‌اش در آتش می‌سوزد. پیش خود، آن را چنین تعبیر کردم که معاویه از دنیا رفته است». عبد الله بن زبیر گفت: ای فرزند علی! قضیه همین است. اگر برای بیعت با یزید دعوت شوی، چه می‌کنی، ای ابا عبد الله؟ حسین علیه السلام فرمود: «هرگز با یزید، بیعت نمی‌کنم؛ چرا که حکومت، پس از برادرم حسن، حق من است. معاویه هر چه خواست، کرد، با این که برای برادرم حسن، سوگند یاد کرده بود که پس از خود،

خلافت را به کسی از فرزندان او نسپارد و چنانچه من زنده بودم، به من باز گرداند. حال اگر معاویه از دنیا رفته و به عهد خود با من و برادر من حسن، وفا نکرده، - به خدا سوگند - با ما کاری کرده که ما را توان تحملش نیست. ای ابو بکر! من با یزید، که فسق و فجورش آشکار است، شراب می‌خورد، سگباز و بوزینه‌باز است و با خاندان پیامبر، دشمنی می‌کند، بیعت کنم؟! به خدا سوگند، هرگز بیعت نمی‌کنم».

الفتوح: [راوی] می‌گوید: آن دو در حال گفتگو بودند که پیک، دوباره آمد و گفت: ای ابا عبد الله! امیر، تنها برای شما دو نفر نشسته [و منتظر شماست]. به سوی او برخیزید. [راوی] می‌گوید: حسین بن علی علیه السلام به او تشر زد و فرمود: «نزد امیرت باز گرد و هر کدام از ما که خواست، نزد او می‌آید و من هم اینک به خواست خدا، نزد او می‌آیم». پیک به نزد ولید بن عتبّه باز گشت و گفت: خدا، امیر را سلامت دارد! حسین بن علی، هم اینک نزد شما می‌آید. مروان بن حکم گفت: به خدا سوگند، حسین، نیرنگ زده است. ولید گفت: ساکت باش! کسی همانند حسین، نیرنگ نمی‌زند و چیزی را که انجام نمی‌دهد، بر زبان نمی‌آورد. ۱. بَعِثَ الْوَلِيدُ بْنُ عَتْبَةَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ فَدَعَاهُمْ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهِمُ الرَّسُولُ، وَالرَّسُولُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ، لَمْ يُصِبِ الْقَوْمَ فِي مَنَازِلِهِمْ، فَمَضَى نَحْوَ الْمَسْجِدِ فَإِذَا الْقَوْمُ عِنْدَ قَبْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ قَامَ وَقَالَ: أَجِيبُوا الْأَمِيرَ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَفْعَلُ اللَّهُ ذَلِكَ إِذَا نَحْنُ فَرَعْنَا عَنْ مَجْلِسِنَا هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ. قَالَ: فَانْصَرَفَ الرَّسُولُ إِلَى الْوَلِيدِ فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ. وَأَقْبَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ، إِنَّ هَذِهِ سَاعَةٌ لَمْ يَكُنِ الْوَلِيدُ بْنُ عَتْبَةَ يَجْلِسُ فِيهَا لِلنَّاسِ، وَإِنِّي قَدْ أَنْكَرْتُ ذَلِكَ وَبَعَثْتُ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ إِلَيْنَا، وَدُعَاءُهُ إِيَّانَا لِمِثْلِ هَذَا الْوَقْتِ، أَتَرَى فِي أَى طَلَبْنَا؟

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَخْبَرَكَ أبا بَكْرٍ، إِنِّي أَظُنُّ بَأَنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ، وَذَلِكَ أَنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ فِي مَنَامِي كَأَنَّ مِثْرَ مُعَاوِيَةَ مَنَكُوسٌ، وَرَأَيْتُ دَارَهُ تَشْتَعِلُ نَارًا، فَأَوَّلْتُ ذَلِكَ فِي نَفْسِي أَنَّهُ مَاتَ.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ: فَاعْلَمْ يَا بَنَ عَلِيٍّ أَنَّ ذَلِكَ كَذَلِكَ، فَمَا تَرَى أَنْ تَصْنَعَ إِنْ دُعِيتَ إِلَى بَيْعَةِ يَزِيدَ، أبا عَبْدِ اللَّهِ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَصْنَعُ أَنِّي لَا أَبَايَعُ لَهُ أَبَدًا؛ لِأَنَّ الْأَمْرَ إِنَّمَا كَانَ لِي مِنْ بَعْدِ أَخِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَصْنَعُ مُعَاوِيَةَ مَا صَنَعَ، وَخَلَفَ لِأَخِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَا يَجْعَلُ الْخِلَافَةَ لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ وَلَدِهِ، وَأَنْ يَرُدَّهَا إِلَيَّ إِنْ كُنْتُ حَيًّا، فَإِنْ كَانَ مُعَاوِيَةُ قَدْ خَرَجَ مِنْ دُنْيَاهُ وَلَمْ يَفِ لِي وَلَا لِأَخِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا كَانَ مِنْ فَدْوِ اللَّهِ أَتَانَا مَا لَا قِيَامَ لَنَا بِهِ. أَنْظِرْ أبا بَكْرٍ أَنِّي أَبَايَعُ لِيَزِيدَ، وَيَزِيدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ مُعَلِنٌ الْفِسْقَ، يَشْرَبُ الْخَمْرَ وَيَلْعَبُ بِالْكَلَابِ وَالْفُهْودِ، وَيُبْغِضُ بَقِيَّةَ آلِ الرَّسُولِ، لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا.

قَالَ: فَبَيْنَمَا هُمَا كَذَلِكَ فِي هَذِهِ الْمُحَاوَرَةِ إِذْ رَجَعَ إِلَيْهِمَا الرَّسُولُ فَقَالَ: أبا عَبْدِ اللَّهِ، إِنَّ الْأَمِيرَ قَاعِدٌ لَكُمْ خَاصَّةً فَقُومَا إِلَيْهِ. قَالَ: فَزَبَرَهُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: انْطَلِقْ إِلَى أَمِيرِكَ - لَا أُمُّ لَكَ - فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَصِيرَ إِلَيْهِ مِنَّا فَإِنَّهُ صَائِرٌ إِلَيْهِ، وَأَمَّا أَنَا فَإِنِّي أَصِيرُ إِلَيْهِ السَّاعَةَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

قَالَ: فَارْجَعَ الرَّسُولُ أَيْضًا إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عَتْبَةَ، فَقَالَ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ، أَمَّا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ خَاصَّةً فَقَدْ أَجَابَ وَهَذَا هُوَ صَائِرٌ إِلَيْكَ فِي إِثْرِي.

فَقَالَ مَرُوانُ بْنُ الْحَكَمِ: غَدَرَ وَاللَّهِ الْحُسَيْنُ، فَقَالَ الْوَلِيدُ: مَهْلًا! فَلَيْسَ مِثْلُ الْحُسَيْنِ يَغْدِرُ، وَلَا يَقُولُ شَيْئًا ثُمَّ لَا يَفْعَلُ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۱، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۱۸۱).

۱ / ۵ تدبیر امام علیه السلام پیش از رفتن به نزد ولید

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): [پسر زبیر به حسین علیه السلام] گفت: شما چه می‌کنید؟

[حسین علیه السلام] فرمود: «هم‌اینک جوانان و هواداران خود را جمع می‌کنم و نزد ولید می‌روم. هنگامی که به خانه ولید رسیدم، جوانان را بیرون خانه نگه می‌دارم و خود، داخل می‌شوم».

[پسر زبیر] گفت: از او بر تو می‌ترسم، آن گاه که وارد شوی.

فرمود: «من بر او وارد نمی‌شوم، مگر این که بر امتناع از بیعت، قادر باشم».

امام علیه السلام به پا خاست و دوستان و خویشاوندانش را جمع کرد و به سمت خانه ولید راه افتاد. وقتی به در خانه وی رسید، به یارانش فرمود: «من داخل می‌شوم. اگر شما را فرا خواندم، یا شنیدید که صدای ولید بلند شد، تمامتان داخل شوید، و گرنه از جای خود، حرکت نکنید تا من نزد شما بیایم». ۱. قَالَ [ابْنُ الزُّبَيْرِ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ]: فَمَا تُرِيدُ أَنْ تَصْنَعَ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَجْمَعُ فِتْيَانِي السَّاعَةَ ثُمَّ أَمْشِي إِلَيْهِ، فَإِذَا بَلَغْتُ الْبَابَ احْبَسْتَهُمْ عَلَيْهِ ثُمَّ دَخَلْتُ عَلَيْهِ. قَالَ: فَإِنِّي أَخَافُهُ عَلَيْكَ إِذَا دَخَلْتَ، قَالَ: لَا آتِيهِ إِلَّا وَأَنَا عَلَى الْإِمْتِنَاعِ قَادِرٌ.

فَقَامَ فَجَمَعَ إِلَيْهِ مَوَالِيَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ يَمْشِي حَتَّى انْتَهَى إِلَى بَابِ الْوَلِيدِ، وَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: إِنِّي دَاخِلٌ، فَإِنْ دَعَوْتُكُمْ أَوْ سَمِعْتُمْ صَوْتَهُ قَدْ عَلَا فَاقْتَحِمُوا عَلَيَّ بِأَجْمَعِكُمْ، وَإِلَّا فَلَا تَبْرَحُوا حَتَّى أُخْرِجَ إِلَيْكُمْ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۳۹، الإمامة و السياسة: ج ۱ ص ۲۲۶). ۱۸۴. الإرشاد: حسین علیه السلام فهمید که مقصود ولید [از فرا خواندن ایشان] چیست. به همین خاطر، گروهی از دوستانش را فرا خواند و دستور داد سلاح بر گیرند و به آنان فرمود: «ولید، مرا در این ساعت، فرا خوانده و بعید نمی‌دانم مرا به کاری تکلیف کند که نمی‌خواهم آن را اجابت کنم و او مورد اطمینان نیست. پس همراه من باشید. وقتی من وارد خانه او شدم، شما در خانه بنشینید. اگر شنیدید صدایم بلند شد، داخل شوید تا او را از [آسیب زدن به] من باز دارید». ۲. عَرَفَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي أَرَادَ، فَدَعَا جَمَاعَةً مِنْ مَوَالِيهِ وَأَمَرَهُمْ بِحَمْلِ السَّلَاحِ، وَقَالَ لَهُمْ: إِنَّ الْوَلِيدَ قَدْ اسْتَدْعَانِي فِي هَذَا الْوَقْتِ، وَلَسْتُ آمِنٌ أَنْ يُكَلِّفَنِي فِيهِ أَمْرًا لَا أُجِيبُهُ إِلَيْهِ، وَهُوَ غَيْرُ مَأْمُونٍ، فَكُونُوا مَعِيَ، فَإِذَا دَخَلْتُ إِلَيْهِ فَاجْلِسُوا عَلَى الْبَابِ، فَإِنْ سَمِعْتُمْ صَوْتِي قَدْ عَلَا فَادْخُلُوا عَلَيْهِ لَتَمْنَعُوهُ مِنِّي (الإرشاد: ج ۲ ص ۳۲، روضه الواعظین: ص ۱۸۹). ۱۸۵. البداية و النهاية (– به نقل از ابو مخنف –): حسین علیه السلام برخاست و دوستانش را جمع کرد و به در خانه امیر آمد. اجازه ورود گرفت و به وی اجازه داده شد. او تنهایی وارد خانه شد و دوستانش را بر در خانه نشاند و فرمود: «اگر صدایی مشکوک شنیدید، وارد خانه شوید». ۳. نَهَضَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَآخَذَ مَعَهُ مَوَالِيَهُ وَجَاءَ بَابَ الْأَمِيرِ، فَاسْتَاذَنَ فَأُذِنَ لَهُ، فَدَخَلَ وَحْدَهُ، وَاجْلَسَ مَوَالِيَهُ عَلَى الْبَابِ، وَقَالَ: إِنْ سَمِعْتُمْ أَمْرًا يُرِيْبُكُمْ فَادْخُلُوا (البداية و النهاية: ج ۸ ص ۱۴۷).

الفتوح: حسین علیه السلام رو به حاضران کرد و فرمود: «برخیزید و به خانه‌های خود بروید. من هم نزد این مرد می‌روم بینم چه خبر است و چه می‌خواهد؟». ابن زبیر به ایشان گفت: جانم فدایت، ای پسر پیامبر خدا! من می‌ترسم شما را نزد خود نگه دارند و شما را رها ن سازند، مگر آن که بیعت کنید یا کشته شوید. حسین علیه السلام فرمود: «من، تنها نزد او نمی‌روم؛ بلکه دوستان، یاران و شیعیان راستین خود را همراه خود می‌برم و به آنان دستور می‌دهم که هر کدام شمشیری برهنه زیر لباس خود داشته باشد و همراه من حرکت کنند و هر گاه به آنان اشاره کردم و گفتم: "ای خاندان پیامبر! داخل شوید"، داخل شوند و آنچه بندگان فرمان می‌دهم، انجام دهند تا بتوانم از [خواسته] آنان سر باز زنم و خودم، خود را فرمان‌بردار و خوار نسازم. به خدا سوگند، می‌دانم حادثه‌ای پیش آمده که قدرت و توان تحمیل آن نیست؛ ولی قضای خداوند، در باره‌ام تحقق خواهد یافت و اوست که آنچه را بخواهد و بیدان خشنود باشد، در خاندان پیامبرش انجام می‌دهد». [راوی] می‌گوید: آن گاه حسین بن علی علیه السلام روانه منزلش شد و آب طلب کرد و لباس [تمیز] پوشید و وضو گرفت و دو رکعت نماز خواند و در نماز، هر چه دوست داشت، از خداوند، درخواست کرد. چون از نماز فارغ گشت، به دنبال جوانان و خویشاوندان و دوستانش فرستاد و آنان را از وضعیت خود، آگاه ساخت. سپس فرمود: «در خانه این مرد باشید. من نزد او می‌روم و با او سخن می‌گویم. اگر شنیدید که صدایم بلند

شد و شنیدید شما را می‌خوانم که " ای خاندان پیامبر ، " بدون اجازه وارد شوید و شمشیرها را از غلاف در آورید ؛ ولی شتاب نکنید . اگر امری ناگوار دیدید ، از شمشیرها استفاده کنید و کسی را که می‌خواهد مرا بکشد ، بکشید . آن گاه حسین علیه السلام به همراه سی تن از دوستان و شیعیان و خاندانش از منزل بیرون آمد و در دستش عصای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود . آنان را بر در خانه ولید بن عتبة نگاه داشت و فرمود : «سفارش‌هایم را خوب به یاد داشته باشید و از آن ، تعدی نکنید . امیدوارم ، به خواست خداوند ، به سلامت ، نزد شما برگردم» . ۱. أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَنْ بِحَضْرَتِهِ ، فَقَالَ : قَوْمُوا إِلَى مَنَازِلِكُمْ فَإِنِّي صَائِرٌ إِلَى هَذَا الرَّجُلِ ، فَأَنْظُرُوا مَا عِنْدَهُ وَمَا يُرِيدُ .

فَقَالَ لَهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ : جُعِلَتْ فِدَاكَ يَا بَنَ بْنَ رَسُولِ اللَّهِ ! إِنِّي خَائِفٌ عَلَيْكَ أَنْ يَحْبِسُوكَ عِنْدَهُمْ ، فَلَا يُفَارِقُونَكَ أَبَدًا دُونَ أَنْ تُبَايَعَ أَوْ تُقْتَلَ .

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنِّي لَسْتُ أَدْخُلُ عَلَيْهِ وَحْدِي ، وَلَكِنْ أَجْمَعُ أَصْحَابِي إِلَيَّ وَخَدَمِي وَأَنْصَارِي وَأَهْلَ الْحَقِّ مِنْ شِيعَتِي ، ثُمَّ أَمُرُهُمْ أَنْ يَأْخُذَ كُلُّ وَاحِدٍ سَيْفَهُ مَسْلُوكًا تَحْتَ ثِيَابِهِ ، ثُمَّ يَصِيرُوا بِإِزَائِي ، فَإِذَا أَنَا أَوْمَأْتُ إِلَيْهِمْ وَقُلْتُ : يَا آلَ الرَّسُولِ ادْخُلُوا ، دَخَلُوا وَفَعَلُوا مَا أَمَرْتُهُمْ بِهِ ، فَمَا كُونُ عَلَى الْإِمْتِنَاعِ ، وَلَا أُعْطِيَ الْمَقَادَةَ وَالْمِذْلَةَ مِنْ نَفْسِي ، فَقَدْ عَلِمْتُ وَاللَّهِ أَنَّهُ جَاءَ مِنَ الْأَمْرِ مَا لَا قِوَامَ بِهِ ، وَلَكِنْ قِضَاءُ اللَّهِ ماضٍ فَيَ ، وَهُوَ الَّذِي يَفْعَلُ فِي بَيْتِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا يَشَاءُ وَيَرْضَى .

قَالَ : ثُمَّ صَارَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَنْزِلِهِ ، ثُمَّ دَعَا بِمَاءٍ ، فَلَبَسَ وَتَطَهَّرَ بِالمَاءِ ، وَقَامَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ، وَدَعَا رَبَّهُ بِمَا أَحَبَّ فِي صَلَاتِهِ ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ ذَلِكَ أَرْسَلَ إِلَى فِتْيَانِهِ وَعَشِيرَتِهِ وَمَوَالِيهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ فَأَعْلَمَهُمْ بِشَأْنِهِ ، ثُمَّ قَالَ : كُونُوا بِبَابِ هَذَا الرَّجُلِ فَإِنِّي ماضٍ إِلَيْهِ وَمُكَلَّمُهُ ، فَإِنْ سَمِعْتُمْ أَنَّ صَوْتِي قَدْ عَلَا وَسَمِعْتُمْ كَلَامِي وَصَحَّحْتُ بِكُمْ فَادْخُلُوا يَا آلَ الرَّسُولِ وَافْتَحُوا مِنْ غَيْرِ إِذْنٍ ، ثُمَّ اشْهَرُوا السُّيُوفَ وَلَا تَعْبَلُوا ، فَإِنْ رَأَيْتُمْ مَا تَكْرَهُونَ فَضَعُوا سُيُوفَكُمْ ثُمَّ اقْتُلُوا مَنْ يُرِيدُ قَتْلِي .

ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَنْزِلِهِ وَفِي يَدِهِ قَضِيبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَهُوَ فِي ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَمَوَالِيهِ وَشِيعَتِهِ ، حَتَّى أَوقَفَهُمْ عَلَى بَابِ الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ ، ثُمَّ قَالَ : أَنْظُرُوا مَاذَا أَوْصِيَتُكُمْ فَلَا تَتَعَدَّوه ، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ أَخْرُجَ إِلَيْكُمْ سَالِمًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ (الفتوح : ج ۵ ص ۱۲ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۱۸۲) . المناقب ، ابن شهر آشوب : ولید به دنبال آنان [یعنی : حسین علیه السلام ، ابن زبیر ، عبد الله بن عمر و عبد الرحمان ابن ابی بکر] فرستاد و آنان کنار قبر پیامبر خدا بودند . عبد الرحمان و عبد الله گفتند : ما به خانه‌های خود می‌رویم و در خانه را به روی خود می‌بندیم . ابن زبیر گفت : به خدا سوگند که هرگز با یزید ، بیعت نمی‌کنم . حسین بن علی علیه السلام فرمود : «من می‌باید نزد ولید بروم و بینم چه می‌گوید» . آن گاه به خاندانش که همراه وی بودند ، فرمود : «وقتی نزد ولید رفتم و با او وارد گفتگو و مناظره شدم ، شما بر در خانه باشید و هر گاه شنیدید که گفتگو بالا گرفت و صداها بلند شد ، داخل خانه شوید ؛ ولی کسی را نکشید و فتنه به پا نکنید» . ۱. فَوَجَّهَ [الْوَلِيدُ] فِي طَلِبِهِمْ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنِ الزُّبَيْرِ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرٍ] وَكَانُوا عِنْدَ الثَّرْبَةِ . فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ وَعَبْدُ اللَّهِ : نَدْخُلُ دَوْرَنَا وَنَعْلِقُ أَبْوَابَنَا . وَقَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ : وَاللَّهِ مَا أَبَايَعُ يَزِيدَ أَبَدًا . وَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَا لَا بُدَّ لِي مِنَ الدُّخُولِ عَلَى الْوَلِيدِ وَأَنْظُرُ مَا يَقُولُ . ثُمَّ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ : إِذَا أَنَا دَخَلْتُ عَلَى الْوَلِيدِ وَخَاطَبْتُهُ وَخَاطَبَنِي وَنَظَرْتُهُ وَنَظَرَنِي كُونُوا عَلَى الْبَابِ ، فَإِذَا سَمِعْتُمُ الصَّيْحَةَ قَدْ عُلَتْ وَالْأَصْوَاتُ قَدْ ارْتَفَعَتْ فَاهْجُمُوا إِلَى الدَّارِ ، وَلَا تَقْتُلُوا أَحَدًا ، وَلَا تُثِيرُوا إِلَى الْفِتْنَةِ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۸۸) .

۱ / ۶ رخدادهای میان امام علیه السلام و ولید برای بیعت گرفتن

الأمالی ، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور ، از امام صادق ، از پدرش ، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -) : [ولید بن] عتبة نزد حسین بن علی علیه السلام فرستاد و گفت : امیر مؤمنان فرمان داده که با او بیعت کنی .

حسین علیه السلام فرمود: «ای [ولید بن] عتبّه! می‌دانی که ما، خاندان کرامت و پایگاه رسالت و نشانه‌های حقیقتیم که خداوند، آن را در دل‌های ما به ودیعه نهاد و زبان ما را بدان گویا کرد و زبان ما به اذن خدا بدان سخن گفت.

از جدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: "خلافت بر فرزندان ابو سفیان، حرام است." حال، چگونه من با خاندانی بیعت کنم که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره آنان چنین فرموده است؟» ۱. بَعَثَ عُبَيْهٌ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَمَرَكَ أَنْ تُبَايِعَ لَهُ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عُبَيْهُ، قَدْ عَلِمْتُ أَنَّا أَهْلُ بَيْتِ الْكَرَامَةِ وَمَعْدَنُ الرِّسَالَةِ، وَأَعْلَامُ الْحَقِّ الَّذِي أَوْدَعَهُ اللَّهُ قُلُوبَنَا، وَأَنْطَقَ بِهِ أَلْسِنَتُنَا، فَتَطَقَتْ بِإِذْنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «إِنَّ الْخِلَافَةَ مُحَرَّمَةٌ عَلَى وَلَدِ أَبِي سَفْيَانَ» وَكَيْفَ أُبَايِعُ أَهْلَ بَيْتٍ قَدْ قَالَ فِيهِمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَذَا؟! (الأمالی، صدوق: ص ۲۱۶ ح ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۲). ۱۸۹. الإرشاد: حسین علیه السلام نزد ولید رفت و مروان بن حکم را آن جا دید. ولید، خبر مرگ معاویه را به حسین علیه السلام داد و ایشان استرجاع گفت. سپس نامه یزید را قرائت کرد و دستور یزید را برای بیعت گرفتن از ایشان، ابلاغ نمود. آن گاه حسین علیه السلام فرمود: «گمان نمی‌کنم که تو از بیعت پنهانی من، قانع شوی؛ بلکه مایلی آشکارا بیعت کنم تا مردم بدانند». ولید گفت: بله. آن گاه حسین علیه السلام فرمود: «پس تا فردا در این باره بیندیش». ولید گفت: با نام خدا باز گرد تا به همراه جمعیت مردم، نزد ما بیایی. مروان گفت: به خدا سوگند، اگر اینک حسین از تو جدا شود و بیعت نکند، دیگر چنین فرصتی به دست نخواهی آورد، مگر آن که کشته‌ها بین شما زیاد شوند. اینک وی را حبس کن تا از نزد تو خارج نگردد، مگر این که بیعت کند یا گردنش را بزنی. حسین علیه السلام در این هنگام برخاست و فرمود: «تو - ای پسر زن کبودچشم - می‌خواهی مرا بکشی، یا او [می‌خواهد چنین کند]؟ به خدا، دروغ می‌گویی و گناه می‌کنی». پس بیرون آمد، در حالی که دوستانش او را همراهی می‌کردند تا به منزل رسید. ۲. صَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْوَلِيدِ فَوَجَدَ عِنْدَهُ مَرُوانَ بْنَ الْحَكَمِ، فَفَعَى الْوَلِيدُ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةَ فَاسْتَرْجَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَرَأَ كِتَابَ يَزِيدَ وَمَا أَمَرَهُ فِيهِ مِنْ أَخْذِ الْبَيْعَةِ مِنْهُ لَهُ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي لَا أَرَاكَ تَقْنَعُ بَبَيْعَتِي لِيَزِيدَ سِرًّا حَتَّى أَبَايَعَهُ جَهْرًا، فَيَعْرِفَ النَّاسُ ذَلِكَ. فَقَالَ الْوَلِيدُ لَهُ: أَجَل، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَتَصْبِحُ وَتَرَى رَأْيِيكَ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ الْوَلِيدُ: انْصَرِفْ عَلَى اسْمِ اللَّهِ حَتَّى تَأْتِنَا مَعَ جَمَاعَةِ النَّاسِ. فَقَالَ لَهُ مَرُوانُ: وَاللَّهِ لَئِنْ فَارَقَكَ الْحُسَيْنُ السَّاعِيَةَ وَلَمْ يُبَايِعْ لَا قَمَدَرْتُ مِنْهُ عَلَى مِثْلِهَا أَبَدًا حَتَّى يُكْثِرَ الْقَتْلَى بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ، أَحْبَسِ الرَّجُلَ فَلَا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّى يُبَايِعَ أَوْ تَضْرِبَ عُنُقَهُ.

فَوَثَبَ عِنْدَ ذَلِكَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: أَنْتَ - يَا بَنَ الرَّقَاءِ - تَقْتُلُنِي أَوْ هُوَ؟! كَذَبْتَ وَاللَّهِ وَأَثِمْتَ. وَخَرَجَ يَمْشِي وَمَعَهُ مَوَالِيهِ حَتَّى أَتَى مَنَزِلَهُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۳۳، روضه الواعظین: ص ۱۸۹). الأخبار الطوال: حسین علیه السلام بر ولید وارد شد، در حالی که مروان نزد وی بود. پس کنار ولید نشست. ولید، نامه [ی یزید] را برایش قرائت کرد. حسین علیه السلام فرمود: «کسی همچون من، پنهانی بیعت نمی‌کند. من که در اختیار تو ام. هر گاه مردم را جمع کردی، من نیز حاضر می‌شوم و یکی از آنان خواهم بود». ولید، مردی آرامش طلب بود. از این رو به حسین علیه السلام گفت: پس اینک باز گرد و با مردم، نزد ما باز آی. امام حسین علیه السلام باز گشت. ۱. دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْوَلِيدِ وَعِنْدَهُ مَرُوانُ، فَجَلَسَ إِلَى جَانِبِ الْوَلِيدِ، فَأَقْرَأَهُ الْوَلِيدُ الْكِتَابَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ مِثْلِي لَا يُعْطَى بَبَيْعَتِهِ سِرًّا، وَأَنَا طَوَّعُ يَدَيْكَ، فَإِذَا جَمَعْتَ النَّاسَ لِدَلِّكَ حَضَرْتُ، وَكُنْتُ وَاحِدًا مِنْهُمْ. وَكَانَ الْوَلِيدُ رَجُلًا يُحِبُّ الْعَافِيَةَ، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَانْصَرِفْ إِذْنٌ حَتَّى تَأْتِنَا مَعَ النَّاسِ. فَانْصَرَفَ (الأخبار الطوال: ص ۲۲۸).

۱۹۱. تاریخ یعقوبی: نامه یزید، شبانه به دست ولید رسید. ولید به دنبال حسین علیه السلام و عبد الله بن زبیر فرستاد و آنان را از جریان، مطلع کرد. آن دو گفتند: ما فردا با مردم می‌آییم. مروان به ولید گفت: به خدا سوگند، اگر این دو، اینک بیرون روند، دیگر آنان را نخواهی دید. آنان را مجبور ساز تا بیعت کنند، و گرنه آنان را گردن بزنی. ولید گفت: به خدا سوگند، قطع رحم نمی‌کنم. آن گاه آن دو از نزد ولید، خارج شدند و هر دو، شبانه از مدینه بیرون رفتند. حسین علیه السلام به سمت مکه حرکت

کرد. ۲. وَرَدَ الْكِتَابُ [مِنْ يَزِيدَ] عَلَى الْوَلِيدِ لَيْلًا، فَوَجَّهَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ، فَأَخْبَرَهُمَا الْخَبْرَ، فَقَالَا: نُصَبِحُ وَنَأْتِيكَ مَعَ النَّاسِ. فَقَالَ لَهُ مَرَوَانُ: إِنَّهُمَا - وَاللَّهِ - إِنْ خَرَجَا لَمْ تَرَهُمَا، فَخَذَهُمَا بِأَنْ يُبَايَعَا، وَإِلَّا فَاضْرِبْ أَعْنَاقَهُمَا. فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا كُنْتُ لِأَقْطَعَ أَرْحَامَهُمَا! فَخَرَجَا مِنْ عِنْدِهِ وَتَنَحَّيَا مِنْ تَحْتِ لَيْلَتِهِمَا، فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ (تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۱). نیز، ر. ک: بغیة الطلب فی تاریخ حلب: ج ۶ ص ۲۵۷۲. ۱۹۲. المناقب، ابن شهر آشوب: وقتی حسین علیه السلام بر ولید بن عُتْبَه وارد شد و نامه را خواند، فرمود: «من با یزید بیعت نمی‌کنم». مروان گفت: با امیر مؤمنان، بیعت کن. حسین علیه السلام فرمود: «وای بر تو! بر مؤمنان، دروغ بستی. چه کسی او را امیر آنان کرد؟». مروان به پا خاست و شمشیر کشید و رو به ولید گفت: دستور بده پیش از آن که از خانه بیرون رود، گردنش را بزنند و خونس بر عهده من! گفتگوها بالا گرفت. در این هنگام، نوزده تن از خاندان حسین علیه السلام در حالی که خنجر به دست داشتند، داخل خانه شدند و حسین علیه السلام با آنان از خانه بیرون رفت. ۱. لَمَّا دَخَلَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَلَيْهِ [أَي عَلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ] وَقَرَأَ الْكِتَابَ قَالَ: مَا كُنْتُ أَبَايَعُ لِيَزِيدَ. فَقَالَ مَرَوَانُ: بَايِعْ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَذَبْتَ - وَيْلَكَ! - عَلَى الْمُؤْمِنِينَ، مَنْ أَمَرَهُ عَلَيْهِمْ؟ فَقَامَ مَرَوَانُ وَجَرَّدَ سَيْفَهُ وَقَالَ: مُرْ سَيَافَكَ أَنْ يَضْرِبَ عُنُقَهُ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدَّارِ وَدَمُهُ فِي عُنُقِي. وَارْتَفَعَتِ الصَّيْحَةُ، فَهَجَمَ تِسْعَةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَقَدْ انْتَصَوْا خَنَاجِرَهُمْ، فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُمُ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۸۸). ۱۹۳. تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): حسین علیه السلام بر ولید وارد شد و با امیر خواندن او، بر او سلام کرد و مروان نزد او نشسته بود. حسین علیه السلام گویی بی‌خبر از مرگ معاویه، فرمود: «رفت و آمد و ارتباط، بهتر از جدایی است. ۲. خداوند، میانتان را اصلاح فرماید!». آن دو چیزی نگفتند. حسین علیه السلام نشست. ولید، نامه را خواند و خبر مرگ معاویه را به وی داد و او را به بیعت فرا خواند. حسین علیه السلام فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»... در باره درخواست بیعت، [باید بگویم که] کسی همچون من، پنهانی بیعت نمی‌کند و گمان نمی‌کنم تو نیز به این مقدار، اکتفا کنی؛ بلکه می‌خواهی آشکار و در حضور مردم، بیعت کنم». ولید گفت: بله.

حسین علیه السلام فرمود: «پس هر گاه نزد مردم رفتی و آنان را به بیعت فرا خواندی، ما را نیز فرا بخوان تا بیعت به یکباره صورت گیرد».

ولید که آرامش طلب بود، گفت: پس به اذن خدا بروید تا همراه مردم، نزد ما آیید.

مروان گفت: به خدا سوگند، اگر اینک از تو جدا شود و بیعت نکند، هر گز به او دست نمی‌یابی، مگر آن که کشته‌ها بین شما بسیار شوند. او را حبس کن تا از نزد تو خارج نگردد، مگر آن که بیعت کند یا گردنش را بزنی.

حسین علیه السلام برخاست و فرمود: «ای پسر زن کبودچشم! تو مرا می‌کشی، یا او؟ به خدا سوگند که دروغ گفתי و گناهکاری».

آن گاه بیرون رفت و به همراه یارانش راه افتاد و آنان به همراه وی حرکت کردند تا به منزل

۱. اشاره به آن است که پیش از این، مروان و ولید، با یکدیگر سرسنگین بودند و ارتباطی نداشتند. م. ۲. بقره: آیه ۱۵۶. (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)... أَمَّا مَا سَأَلْتَنِي مِنَ الْبَيْعَةِ، فَإِنَّ مِثْلِي لَا يُعْطَى بَيْعَةً سِرًّا، وَلَا أَرَاكَ تَجْتَرِي بِهَا مِنِّي سِرًّا دُونَ أَنْ نُظْهِرَهَا عَلَى رُؤُوسِ النَّاسِ عَلَانِيَةً! قَالَ: أَجِل. قَالَ: فَإِذَا خَرَجْتَ إِلَى النَّاسِ فَدَعْوَتُهُمْ إِلَى الْبَيْعَةِ، دَعْوَتُنَا مَعَ النَّاسِ فَكَانَ أَمْرًا وَاحِدًا. فَقَالَ لَهُ الْوَلِيدُ - وَكَانَ يُحِبُّ الْعَافِيَةَ - : فَانْصَرِفْ عَلَى اسْمِ اللَّهِ حَتَّى تَأْتِنَا مَعَ جَمَاعَةِ النَّاسِ. فَقَالَ لَهُ مَرَوَانُ: وَاللَّهِ لَنْ فَارَقَكَ السَّاعَةَ وَلَمْ يُبَايِعْ لَا قَدَرَتْ مِنْهُ عَلَى مِثْلِهَا أَبَدًا حَتَّى تَكْثُرَ الْقَتْلَى بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ، احْبِسِ الرَّجُلَ وَلَا يَخْرُجْ مِنْ عِنْدِكَ حَتَّى يُبَايِعَ أَوْ تَضْرِبَ عُنُقَهُ. فَوَثَبَ عِنْدَ ذَلِكَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا بَنَ الزُّرْقَاءِ، أَنْتَ تَقْتُلُنِي أَمْ هُوَ؟ كَذَبْتَ وَاللَّهِ وَأَيْمْتُ. ثُمَّ خَرَجَ فَمَرَّ بِأَصْحَابِهِ فَخَرَجُوا مَعَهُ حَتَّى أَتَى

مَنْزِلَهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۳۹، الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۳۰).

رسید. اَفْدَخَلَ [الحُسَینُ علیه السلام] فَسَلَّمَ عَلَیْهِ بِالْإِمْرَةِ وَمَرَوَانَ جَالِسَ عِنْدَهُ، فَقَالَ حُسَیْنٌ عَلَیْهِ السَّلَامُ كَأَنَّهُ لَا يُظُنُّ مَا يُظُنُّ مِنْ مَوْتِ مُعَاوِیَةَ: الصَّلَةُ خَيْرٌ مِنَ الْقَطِيعَةِ، أَصْلَحَ اللَّهُ ذَاتَ بَیْنِكُمَا. فَلَمْ يُجِیْبَاهُ فِی هَذَا بِشَیْءٍ، وَجَاءَ حَتَّى جَلَسَ، فَأَقْرَأَهُ الْوَلِیْدُ الْكِتَابَ وَنَعَى لَهُ مُعَاوِیَةَ، وَدَعَاهُ إِلَى الْبِیْعَةِ.

فَقَالَ حُسَیْنٌ عَلَیْهِ السَّلَامُ: ۱۹۴. الملهوف: آن گاه [ولید بن عُتبه] به سراغ حسین علیه السلام فرستاد و او به همراه سی تن از خاندان و دوستانش، نزد ولید آمد. ولید، خبر مرگ معاویه را به وی داد و بیعت با یزید را مطرح کرد. حسین علیه السلام فرمود: «ای امیر! بیعت، کاری پنهانی نیست. فردا که مردم را فرا خواندی، ما را نیز فرا بخوان». مروان گفت: ای امیر! عذرش را نپذیر و اگر بیعت نکرد، گردنش را بزن. حسین علیه السلام خشمگین شد و فرمود: «وای بر تو، ای پسر زن کبودچشم! تو به قتل من دستور می دهی؟ به خدا سوگند که دروغ گفתי و کاری زشت مرتکب شدی». آن گاه، رو به ولید کرد و فرمود: «ای امیر! ما، خاندان نبوت و معدن رسالت و محل رفت و آمد فرشتگانیم. خداوند، با ما آغاز کرد و به ما ختم فرمود، در حالی که یزید، مردی فاسق، می گسار، آدمکش و دارای فسق آشکار است. او برای این کار، صلاحیت ندارد و کسی مانند من، با مانند یزید، بیعت نمی کند. ما و شما، شب را به صبح می رسانیم و می نگریم که کدام یک از ما برای خلافت و بیعت، سزاوارتر است». ۲. ثُمَّ بَعَثَ [الْوَلِیْدُ بْنُ عُتْبَةَ] إِلَى الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَجَاءَهُ فِی ثَلَاثِیْنَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَیْتِهِ وَمَوَالِیْهِ، فَنَعَى الْوَلِیْدُ إِلَیْهِ مُعَاوِیَةَ وَعَرَضَ عَلَیْهِ الْبِیْعَةَ لِیَزِیدَ. فَقَالَ عَلَیْهِ السَّلَامُ: أَيُّهَا الْأَمِیرُ! إِنَّ الْبِیْعَةَ لَا تَكُونُ سِرًّا، وَلَكِنْ إِذَا دَعَوْتَ النَّاسَ غَدًا فَادْعُنَا مَعَهُمْ. فَقَالَ مَرَوَانُ: لَا تَقْبَلْ أَيُّهَا الْأَمِیرُ عُذْرَهُ، وَمَتَى لَمْ يُبَايِعْ فَاضْرِبْ عُقْفَهُ.

فَغَضِبَ الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: وَیْلَی عَلَیْكَ یَا بَنَ الرَّزَقِیِّ! أَنْتَ تَأْمُرُ بِضَرْبِ عُقْفِی؟! كَذَبْتَ وَاللَّهِ وَلَوْ مَتَّ. ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى الْوَلِیْدِ فَقَالَ: أَيُّهَا الْأَمِیرُ! إِنَّا أَهْلُ بَیْتِ الثُّبُوءِ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ، وَبِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا خَتَمَ اللَّهُ، وَیَزِیدُ رَجُلٌ فَاسِقٌ، شَارِبُ الْخَمْرِ، قَاتِلُ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ، مُعَلِّنُ الْفِسْقِ، لَیْسَ لَهُ هَذِهِ الْمَنْزِلَةُ، وَمِثْلِی لَا يُبَايِعُ مِثْلَهُ، وَلَكِنْ نُصْبِحُ وَتُصْبِحُونَ وَنَنْظُرُ وَتَنْظُرُونَ أَتَيْنَا أَحَقَّ بِالْخِلَافَةِ وَالْبِیْعَةِ (الملهوف: ص ۹۷، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۲۵).

الفتوح: حسین علیه السلام بر ولید بن عُتبه وارد شد و بر او سلام کرد. ولید، جوابی نیکو داد و ایشان را نزد خود نشاناند. [راوی] می گوید: مروان بن حکم، در مجلس ولید، حضور داشت و پیش از آن، میان ولید و مروان، اختلاف و ناراحتی بود. حسین علیه السلام به ولید رو کرد و فرمود: «خدا، امور امیر را اصلاح گرداند! صلح، بهتر از فساد است و صله رحم و ارتباط، بهتر از خشونت و کینه است و اینک، وقت آن رسیده که شما دو نفر با یکدیگر جمع شوید. شکر، خدا را که میان شما الفت برقرار کرد!». [راوی] می گوید: آن دو در این باره چیزی نگفتند. آن گاه حسین علیه السلام فرمود: «آیا از معاویه خبر دارید؟ او بیمار بود و بیماری اش طولانی گشت. اینک حالش چه طور است؟». [راوی] می گوید: ولید، آه گفت و نفس عمیق و از روی درد و رنجی کشید و گفت: ای ابا عبد الله! خدا، تو را در باره معاویه اجر دهد! برای عمویی راستین بود. اینک مرگ را چشید و این، نامه امیر مؤمنان یزید است. حسین علیه السلام فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ۱. خدا، پاداش تو را بزرگ گرداند - ای امیر -؛ ولی مرا چرا فرا خواندی؟». ولید گفت: تو را برای بیعت فرا خواندم؛ چرا که مردم بر یزید، توافق کرده و بیعت نموده اند. حسین علیه السلام فرمود: «کسی همچون من، پنهانی بیعت نمی کند. دوست دارم بیعت، به صورت آشکار و در حضور مردم باشد. فردا که مردم را برای بیعت فرا خواندی ما را نیز به همراه آنان فرا می خوانی تا بیعت همه، یکباره باشد». ولید به وی گفت: ای ابا عبد الله! سخنی نیکو گفתי و جوابی در شأن خودت دادی. من هم در باره تو همین گمان را داشتم. پس اینک به اذن خدا برگرد تا فردا به همراه مردم، نزد من آیی. مروان بن حکم گفت: ای امیر! اگر او اینک از تو جدا شود، دیگر بیعت نمی کند و تو هرگز بر او دست

نخواهی یافت و نمی‌توانی بیعت بگیری. پس اینک، او را حبس کن و مگذار بیرون رود، مگر آن که بیعت کند، وگرنه گردش را بزَن.

۱. بقره: آیه ۱۵۶. (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)، وَعَظَّمَ اللَّهُ لَمَكَ الْأَجْرَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ، وَلَكِنْ لِمَاذَا دَعَوْتَنِي؟ فَقَالَ: دَعَوْتُكَ لِلْبَيْعَةِ، فَقَدْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ النَّاسُ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ مِثْلِي لَا يُعْطَى بَيْعَتُهُ سِرًّا، وَإِنَّمَا أُحِبُّ أَنْ تَكُونَ الْبَيْعَةُ عَلَانِيَةً بِحَضْرَةِ الْجَمَاعَةِ، وَلَكِنْ إِذَا كَانَ مِنَ الْعَدُوِّ دَعَوْتُ النَّاسِ إِلَى الْبَيْعَةِ دَعَوْتَنَا مَعَهُمْ فَيَكُونُ أَمْرُنَا وَاحِدًا. فَقَالَ لَهُ الْوَلِيدُ: أبا عَبْدِ اللَّهِ؟ لَقَدْ قُلْتَ فَأَحْسَنْتَ فِي الْقَوْلِ، وَأُجِبْتَ جَوَابَ مِثْلِكَ وَكَذَا ظَنُّي بِكَ، فَانْصَرِفْ رَاشِدًا عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ حَتَّى تَأْتِيَنِي عَدَاً مَعَ النَّاسِ. فَقَالَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، إِنَّهُ إِذَا فَارَقَكَ فِي هَذِهِ السَّاعَةِ لَمْ يُبَايَعْ؛ فَإِنَّكَ لَنْ تَقْدِرَ مِنْهُ وَلَا تَقْدِرُ عَلَى مِثْلِهَا، فَاحْبِسْهُ عِنْدَكَ وَلَا تَدَعُهُ يَخْرُجُ أَوْ يُبَايِعْ، وَإِلَّا فَاضْرِبْ عُقْبَهُ. قَالَ: فَالْتَفَتَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ: وَيْلِي عَلَيْكَ يَا بَنَ الرَّزَقِ! أَتَأْمُرُ بِضَرْبِ عُقْبِي؟! كَذَبْتَ وَاللَّهِ! وَاللَّهِ لَوْ رَامَ ذَلِكَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ لَسَقَيْتُ الْأَرْضَ مِنْ دَمِهِ قَبْلَ ذَلِكَ، وَإِنْ شِئْتَ ذَلِكَ فَرُمَ ضَرْبِ عُقْبِي إِنْ كُنْتَ صَادِقًا. قَالَ: ثُمَّ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ، وَقَالَ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفُ الْمَلَائِكَةِ وَمَحَلُّ الرَّحْمَةِ، وَبِنَا فَتَحَ اللَّهُ وَبِنَا خَتَمَ، وَبِزَيْدٍ رَجُلٍ فَاسِقٍ، شَارِبٍ خَمْرٍ، قَاتِلِ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ، مُعَلِّقٍ بِالْفِسْقِ، مِثْلِي لَا- يُبَايِعُ لِمِثْلِهِ، وَلَكِنْ نَصِيحٌ وَتُصْبِحُونَ وَتَنْتَظِرُونَ أَتَيْنَا أَحَقَّ بِالْخِلَافَةِ وَالْبَيْعَةِ. قَالَ: وَسَمِعَ مَنْ بِالْبَابِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهَمُّوا بِفَتْحِ الْبَابِ وَإِشْهَارِ السُّيُوفِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَرِيعًا فَأَمَرَهُمْ بِالْإِنْصِرَافِ إِلَى مَنَازِلِهِمْ، وَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَنَزِلِهِ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۳، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۱۸۳).

الفتوح: [راوی] می‌گوید: حسین علیه السلام به مروان رو کرد و فرمود: «وای بر تو، ای پسر زن کبودچشم! تو فرمان به قتل من می‌دهی؟ به خدا سوگند، دروغ می‌گویی! به خدا سوگند، اگر یکی از مردم، چنین قصدی با من کند، زمین را از خونسیراب می‌کنم، قبل از آن که اقدامی کند و اگر تو چنین می‌خواهی، قصد کشتن من کن، اگر راست می‌گویی!». [راوی] می‌گوید: آن گاه حسین علیه السلام به ولید بن عتبه رو کرد و فرمود: «ای امیر! ما، خاندان پیامبر و معدن رسالت و محل رفت و آمد فرشتگان و جایگاه رحمتیم. خداوند، [امور را] با ما آغاز کرد و به ما ختم فرمود. یزید، مردی فاسق، می‌گسار، آدمکش و دارای فسق آشکار است. کسی مانند من با مانند یزید، بیعت نمی‌کند. باید فردا شود و ببینیم کدام یک از ما برای خلافت و بیعت، سزاوارتر است». [راوی] می‌گوید: کسانی که بر در خانه بودند، صدای حسین علیه السلام را شنیدند. خواستند در را بگشایند و شمشیر، برهنه سازند که حسین علیه السلام به سرعت، نزد آنان رفت و به آنان دستور داد به منزل خود برگردند و خود نیز به خانه باز گشت. ۱. ادْخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، فَرَدَّ عَلَيْهِ رَدًّا حَسَنًا، ثُمَّ أَدْنَاهُ وَقَرَّبَهُ. قَالَ: وَمَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ هُنَاكَ جَالِسٌ فِي مَجْلِسِ الْوَلِيدِ، وَقَدْ كَانَ بَيْنَ مَرْوَانَ وَبَيْنَ الْوَلِيدِ مُنَافَرَةٌ وَمُفَاوَضَةٌ، فَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْوَلِيدِ فَقَالَ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ، وَالصَّلَاحُ خَيْرٌ مِنَ الْفَسَادِ، وَالصِّلَةُ خَيْرٌ مِنَ الْحَسَنَاءِ وَالشَّحْنَاءِ، وَقَدْ أَنْ لَكُمَا أَنْ تَجْتَمِعَا، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَلْفَ بَيْنَكُمَا. قَالَ: فَلَمْ يُجِيبَاهُ فِي هَذَا بَشْيٍ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَلْ أَتَاكُمُ مِنْ مُعَاوِيَةَ كَائِنَتْهُ خَبَرٌ؛ فَإِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا وَقَدْ طَالَتْ عِلَّتُهُ، فَكَيْفَ حَالُهُ الْآنَ؟ قَالَ: فَتَأَوَّاهُ الْوَلِيدُ وَتَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ وَقَالَ: أبا عَبْدِ اللَّهِ آجَرَكَ اللَّهُ فِي مُعَاوِيَةَ، فَقَدْ كَانَ لَكَ عَمُّ صَدِيقٍ، وَقَدْ ذَاقَ الْمَوْتَ، وَهَذَا كِتَابُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا نَزِدَ وَلِيدَ، حُضُورَ يَافِتَنَدَ وَ وَلِيدَ، خَبَرَ مَرَكَّ مُعَاوِيَةَ رَا بَه أَنَا نَدَا وَ أَنَهَا رَا بَه بِيَعَتُ فَرَا خَوَانَدَ.

عبد الله بن زبیر، پیش از دیگران آغاز به سخن کرد و ترسید آنان جوابی دهند که او مایل نیست. او گفت: تو که بر ما حاکم شدی، صله رحم به جا آوردی و با ما خوب رفتار کردی؛ ولی می‌دانی که معاویه از ما برای یزید، بیعت خواست و ما سر باز زدیم و مطمئن نیستیم که یزید از ما کینه به دل نداشته باشد. بنا بر این اگر به وی خبر رسد که ما جز در تاریکی شب و پشت درهای

بسته بیعت نمی‌کنیم، از این کار، نفعی نمی‌برد و کینه‌اش برطرف نمی‌گردد؛ لیکن فردا که مردم را فرا می‌خوانی و آنان را به بیعت با یزید، فرمان می‌دهی، ما پیش از دیگران بیعت می‌کنیم.

[راوی] می‌گوید: من، مروان را زیر نظر داشتم، که آهسته به ولید گفت: گردن آنان را بزن. و آن گاه بلند گفت: عذر آنان را نپذیر و گردن آنان را بزن.

حسین علیه السلام خشمگین شد و فرمود: «وای بر تو، ای پسر زن کبودچشم! تو به کشتن من فرمان می‌دهی؟! دروغ گفتی و کاری زشت مرتکب شدی. ما، خاندان نبوت و معدن رسالتیم و یزید، مردی فاسق، می‌گسار و آدمکش است و شخصی مانند من، با کسی مانند یزید، بیعت نمی‌کند! باید فردا شود و ببینیم کدام یک از ما برای خلافت و بیعت، سزاوارتر است».

ولید گفت: ای ابا عبد الله! با نام و یاری خداوند، باز گرد تا فردا نزد من آیی. ۱. فَحَضَرُوا فَنَعَى إِلَيْهِمْ مُعَاوِيَةَ وَأَمَرَهُمْ بِالْبَيْعَةِ، فَبَدَرَهُمْ بِالْكَلَامِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، فَخَافَهُ أَنْ يُجْبِئُوا بِمَا لَا يُرِيدُ، فَقَالَ: إِنَّكَ وَلَيْتَنَا قَوَّضِلْتَ أَرْحَامَنَا وَأَحْسَنْتَ السَّيْرَةَ فِينَا، وَقَدْ عَلِمْتَ أَنَّ مُعَاوِيَةَ أَرَادَ مِنَّا الْبَيْعَةَ لِيَزِيدَ فَأَتَيْنَا وَلَسْنَا [تَأْمَنُ] أَنْ يَكُونَ فِي قَلْبِهِ عَلَيْنَا، وَمَتَى بَلَغَهُ أَنَّا لَمْ نُبَايِعْ إِلَّا فِي ظُلْمَةٍ لَيْلٍ وَتَغْلُقُ عَلَيْنَا بَابًا لَمْ يَنْتَفِعْ هُوَ بِذَلِكَ؟ وَلَكِنْ تُصَبِّحُ وَتَدْعُو النَّاسَ وَتَأْمُرُهُمْ بِبَيْعَةِ يَزِيدَ وَنَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يُبَايِعُ.

قال: وأنا أنظرُ إلى مروان وقد أسيرَ إلى الوليد أن اضرب رقابهم، ثم قال جهراً: لا تقبل عذرهم واضرب رقابهم، فغضب الحسين وقال: ويلي عليك يابن الزرقاء! أنت تأمر بضرب عنقي؟! كذبت ولؤمت، نحن أهل بيت النبوة ومعدن الرسل، ويزيد فاسق، شارب الخمر، وقاتل النفس، ومثلي لا يبايع لمثله، ولكن نصبح ونصبحون [وننظر ونظرون] أينما أحق بالخلافه والبيعة.

فقال الوليد: انصيرف يا أبا عبد الله مصاحباً على اسم الله وعونه حتى تغدو على (مثير الأحران: ص ۲۴). : وقتی [ولید بن] عتبه، سخن حسین علیه السلام را در مخالفت با یزید شنید، کاتب خود را فرا خواند و چنین نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. به بنده خدا یزید، امیر مؤمنان، از [ولید بن] عتبه بن ابی سفیان. اما بعد، حسین بن علی، برای تو [حق] خلافت و بیعتی قائل نیست. نظر خودت را در این باره ابراز کن. والسلام!».

وقتی نامه به یزید رسید، جواب [ولید بن] عتبه را چنین نوشت: «اما بعد، چون نامه‌ام به دستت رسید، به سرعت، جواب نامه را بفرست و در نامه‌ات روشن ساز که چه کسانی بیعت را پذیرفتند و چه کسانی از آن، سر باز زدند و با نامه، سر حسین بن علی را نیز بفرست».

این خبر به حسین علیه السلام رسید و تصمیم گرفت از سرزمین حجاز به سمت عراق حرکت کند. ۱. لَمَّا سَمِعَ عُتْبَةُ ذَلِكَ [أَي كَلَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مُخَالَفَةِ يَزِيدَ] دَعَا الْكَاتِبَ وَكَتَبَ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، إِلَى عَبْدِ اللَّهِ يَزِيدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، مِنْ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ لَيْسَ يَرَى لَكَ خِلَافَةً وَلَا بَيْعَةً، فَرَأَيْكَ فِي أَمْرِهِ، وَالسَّلَامُ.

فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ عَلَى يَزِيدَ كَتَبَ الْجَوَابَ إِلَى عُتْبَةَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي هَذَا فَعَجِّلْ عَلَيَّ بِجَوَابِهِ، وَبَيِّنْ لِي فِي كِتَابِكَ كُلَّ مَنْ فِي طَاعَتِي أَوْ خَرَجَ عَنْهَا، وَلْيَكُنْ مَعَ الْجَوَابِ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ.

فَبَلَغَ ذَلِكَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَهَمَّ بِالْخُرُوجِ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ إِلَى أَرْضِ الْعِرَاقِ (الأمالی، صدوق: ص ۲۱۶ ح ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۲). ۱۹۸. الفتوح: مروان [پس از سرزنشی که از حسین علیه السلام شنید]، با ناراحتی بیرون رفت و بر ولید بن عتبه وارد شد و آنچه را از حسین بن علی علیه السلام شنیده بود، به وی خبر داد. [راوی] می‌گوید: آن گاه ولید برای یزید بن معاویه نامه نوشت و گزارش مردم مدینه و عبد الله بن زبیر را نوشت... و سپس به جریان حسین بن علی علیه السلام پرداخت که: وی بیعت و اطاعتی را از جانب ما، برای خودش باور ندارد. [راوی] می‌گوید: وقتی نامه به یزید رسید، به شدت خشمگین شد و هر گاه خشمگین می‌شد، چشمانش دگرگون و احوال (چپ) می‌شد. پس برای ولید بن عتبه چنین نوشت: «از بنده خدا یزید، امیر مؤمنان

، به ولید بن عتبّه. اما بعد، چون نامه به دست رسید ، برای بار دوم ، با تأکید بسیار ، از مردم مدینه بیعت بگیر . عبد الله بن زبیر را رها کن ؛ چرا که او از دست ما بیرون نمی‌رود و تا زنده است ، از دست ما نجات پیدا نمی‌کند ؛ ولی به همراه جواب ، سر حسین بن علی را بفرست. اگر چنین کنی ، فرماندهی سپاهیان را به تو وا می‌گذارم و پاداش و بهره بزرگ را یک‌جا نزد من خواهی داشت . والسلام! [راوی] می‌گوید: چون نامه به ولید بن عتبّه رسید و آن را خواند ، مسئله برایش بزرگ آمد و با خود گفت: نه ، به خدا ! خداوند ، مرا قاتل حسین بن علی نخواهد دید. من پسر دختر پیامبر را نمی‌کشم ، گرچه یزید ، تمام دنیا را به من بدهد. ۱. مَضَى مَرَوَانُ مُغْضَبًا [بَعْدَ أَنْ وَبَّخَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] حَتَّى دَخَلَ عَلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ ، فَخَبَّرَهُ بِمَا سَمِعَ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ . قَالَ : فَعِنْدَهَا كَتَبَ الْوَلِيدُ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ يُخْبِرُهُ بِمَا كَانَ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ ، وَمَا كَانَ مِنْ ابْنِ الزُّبَيْرِ ... ثُمَّ ذَكَرَ لَهُ بَعْدَ ذَلِكَ أَمْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَنَّهُ لَيْسَ يَرَى لَنَا عَلَيْهِ طَاعَةً وَلَا بَيْعَةً .

قَالَ : فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ عَلَى يَزِيدَ غَضِبَ لِذَلِكَ غَضَبًا شَدِيدًا ، وَكَانَ إِذَا غَضِبَ انْقَلَبَتْ عَيْنَاهُ فَعَادَ أَحْوَلَ . قَالَ : فَكَتَبَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ :

مِنْ عَبْدِ اللَّهِ يَزِيدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ . أَمَّا بَعْدُ ، فَإِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ كِتَابِي هَذَا فَخُذِ الْبَيْعَةَ ثَانِيًا عَلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ بِتَوْكِيدٍ مِنْكَ عَلَيْهِمْ ، وَذَرِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ ؛ فَإِنَّهُ لَنْ يَفُوتَنَا وَلَنْ يَنْجُوَ مِنَّا أَبَدًا مَا دَامَ حَيًّا ، وَلَيْكُنْ مَعَ جَوَابِكَ إِلَيَّ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، فَإِنْ فَعَلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ جَعَلْتُ لَكَ أَعِنَّةَ الْخَيْلِ ، وَلَكَ عِنْدِي الْجَائِزَةُ وَالْحِطُّ الْأَوْفَرُ ، وَالنَّعْمَةُ وَاحِدَةً ، وَالسَّلَامُ .

قَالَ : فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ عَلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ وَقَرَأَهُ تَعَاظَمَ ذَلِكَ وَقَالَ : لَا وَاللَّهِ ، لَا يَرَانِي اللَّهُ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، وَأَنَا لَا أَقْتُلُ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَوْ أَعْطَانِي يَزِيدُ الدُّنْيَا بِحَذَائِرِهَا (الفتوح : ج ۵ ص ۱۷ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۱۸۵) .

نکته

گفتنی است، نقل الامالی و الفتوح ، با کلام مشهور ، ناسازگار است ؛ زیرا در نقل مشهور ، پس از رسیدن اولین نامه یزید به فرماندار مدینه - که حاوی خبر مرگ معاویه و دستور گرفتن بیعت از مردم و بزرگان مدینه و از جمله امام حسین علیه السلام بود - ، امام علیه السلام در فاصله دو سه روز ، مدینه را ترک کرد . بنا بر این ، فرصتی برای مکاتبه فرماندار مدینه با یزید در باره امام حسین علیه السلام وجود نداشته است .

نکته دیگر ، این که مرگ معاویه ، طبق نقل مشهور ، در نیمه ماه رجب ، اتفاق افتاده و خارج شدن امام علیه السلام از مدینه ، دو روز مانده از رجب ، گزارش شده است . بر این اساس نیز رد و بدل شدن سه نامه در این مدت بین دمشق و مدینه با فاصله حدود ۱۲۲۹ کیلومتر ، بسیار بعید است .

ضمناً منابع ، روز ورود امام حسین علیه السلام به مکه را سوم شعبان ، گزارش کرده‌اند . در این میان ، برخی نقل‌ها ، این زمان را روز حرکت امام علیه السلام از مدینه مطرح نموده‌اند ۲ که به نظر می‌رسد تاریخ حرکت امام علیه السلام از مدینه را با روز ورود ایشان به مکه ، خلط کرده‌اند.

۱. ر. ک: ص ۲۹۲ (فصل دوم / بیرون رفتن امام علیه السلام از مدینه و اقامت گزیدن او در مکه) .

نخواهی یافت.

ولید گفت: مروان! دیگران را سرزنش کن. تو برای من، چیزی را انتخاب کردی که نابودی دینم در آن است. به خدا سوگند، دوست ندارم تمام ثروت دنیا و ملک آن در اختیار من باشد و من، حسین را بکشم. سبحان الله! حسین را بکشم؛ چون گفت: «بیعت نمی‌کنم»؟! به خدا سوگند، عقیده دارم که هر کس به خاطر خون حسین بازخواست شود، روز قیامت، وزنی سبک نزد خداوند خواهد داشت.

مروان به وی گفت: اگر عقیده تو چنین است، کاری که کردی، درست است.

مروان، در حالی این سخن را به وی گفت که از کار او ناخشنود بود. ۱. قَالَ مَرَوَانُ لِلْوَلِيدِ: عَصَيْتَنِي! لَا وَاللَّهِ لَا يُمْكِنُكَ مِنْ مِثْلِهَا مِنْ نَفْسِهِ أَبَدًا.

قَالَ الْوَلِيدُ: وَبَخَّ غَيْرَكَ يَا مَرَوَانُ، إِنَّكَ اخْتَرْتَ لِي الَّتِي فِيهَا هَلَكَ دِينِي، وَاللَّهِ مَا أُحِبُّ أَنْ لِي مَا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَغَرَبَتْ عَنْهُ مِنْ مَالِ الدُّنْيَا وَمُلْكِهَا وَأَتَى قَتَلْتُ حُسَيْنًا، سُبْحَانَ اللَّهِ! أَقْتُلُ حُسَيْنًا أَنْ قَالَ: لَا أَبَايُغِ؟ وَاللَّهِ إِنِّي لَأُظُنُّ أَمْرًا يُحَاسِبُ بِدَمِ حُسَيْنٍ لَخَفِيفِ الْمِيزَانِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.

فَقَالَ لَهُ مَرَوَانُ: فَإِذَا كَانَ هَذَا زَأْيُكَ فَقَدْ أَصِيبْتَ فِيمَا صَنِعْتَ. يَقُولُ هَذَا لَهُ وَهُوَ غَيْرُ الْحَامِدِ لَهُ عَلَى رَأْيِهِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۴۰؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۳۳). ۲۰۰. الملهوف: مروان به ولید گفت: گوش به حرف من ندادی! ولید گفت: وای بر تو، ای مروان! تو می‌خواستی دین و دنیا را بر باد دهی. به خدا سوگند، دوست ندارم تمام ملک دنیا از آن من باشد و من حسین را بکشم. به خدا سوگند، گمان نمی‌کنم کسی با [جرم ریختن] خون حسین، خدا را ملاقات کند، جز آن که سبک‌وزن خواهد بود و خدا در روز قیامت به وی نظر نمی‌کند و او را پاک نمی‌گرداند و عذاب دردناک خواهد داشت. ۲. قَالَ مَرَوَانُ لِلْوَلِيدِ: عَصَيْتَنِي! فَقَالَ: وَيَحَكَ يَا مَرَوَانُ! إِنَّكَ أَشَرْتَ عَلَيَّ بِذَهَابِ دِينِي وَدُنْيَايَ، وَاللَّهِ مَا أُحِبُّ أَنْ أَمْلِكَ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا لِي وَأَتَى قَتَلْتُ حُسَيْنًا، وَاللَّهِ مَا أُظُنُّ أَحَدًا يَلْقَى اللَّهَ بِدَمِ الْحُسَيْنِ إِلَّا وَهُوَ خَفِيفُ الْمِيزَانِ، لَا يَنْظُرُ اللَّهُ إِلَيْهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِ وَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ (الملهوف: ص ۹۸، مثير الأحران: ص ۲۴). ۲۰۱. الفتوح: مروان بن حکم به ولید بن عتبہ گفت: به حرف من گوش ندادی تا حسین از چنگت خارج شد. به خدا سوگند که هرگز بر او دست نخواهی یافت. به خدا سوگند که او بر تو و بر امیر مؤمنان، حتمًا خواهد شورید. این را بدان.

ولید بن عتبہ به وی گفت: وای بر تو! از من، کشتن حسین را خواستی و کشتن او، نابودی دین و دنیای من است. به خدا سوگند، دوست ندارم مالک تمام دنیا باشم و من، حسین بن علی فرزند فاطمه زهرا را بکشم. به خدا سوگند، گمان نمی‌کنم کسی با [جرم] کشتن حسین، خدا را ملاقات کند، جز آن که در روز قیامت نزد خدا سبک‌وزن خواهد بود و خداوند به وی نظر نمی‌کند و از او در نمی‌گذرد و عذابی دردناک خواهد داشت. [راوی] می‌گوید: مروان، سکوت کرد. ۱. قَالَ مَرَوَانُ بْنُ الْحَكَمِ لِلْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ: عَصَيْتَنِي حَتَّى انْفَلَتَ الْحُسَيْنُ مِنْ يَدِكَ! أَمَا وَاللَّهِ لَا تَقْدِرُ عَلَى مِثْلِهَا أَبَدًا، وَاللَّهِ لَيُخْرِجَنَّ عَلَيْكَ وَعَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، فَأَعْلَمَ ذَلِكَ. فَقَالَ لَهُ الْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ: وَيَحَكَ! أَشَرْتَ عَلَيَّ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ، وَفِي قَتْلِهِ ذَهَابُ دِينِي وَدُنْيَايَ. وَاللَّهِ مَا أُحِبُّ أَنْ أَمْلِكَ الدُّنْيَا بِأَسْرِهَا وَأَتَى قَتَلْتُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَاللَّهِ مَا أُظُنُّ أَحَدًا يَلْقَى اللَّهَ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ إِلَّا وَهُوَ خَفِيفُ الْمِيزَانِ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَلَا يُزَكِّيهِ وَلَهُ عَذَابٌ أَلِيمٌ.

قَالَ: فَسَكَتَ مَرَوَانُ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۴، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۱۸۴).

۱. بقره: آیه ۱۵۶. (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)، وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ، إِذْ قَدْ بُلِّغَتِ الْأُمَّةُ بِرَأْعِ مِثْلِ يَزِيدَ، وَلَقَدْ سَمِعْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سُفْيَانَ». وَطَالَ الْحَدِيثُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَرَوَانَ حَتَّى انْصَرَفَ مَرَوَانُ وَهُوَ غَضَبَانُ (الملهوف: ص ۹۸، مثير الأحران: ص ۱۴).

۸ / ۱ بگو مگوی مروان و امام علیه السلام در راه

الملهوف: صبحگاهان، حسین علیه السلام از منزل بیرون آمد تا ببیند چه خبر است. مروان، ایشان را دید و گفت: ای ابا عبد الله! من خیرخواه تو ام. به حرف من گوش بده تا نجات یابی. حسین علیه السلام فرمود: «نصیحت تو چیست؟ بگو تا بشنوم». مروان گفت: با یزید، امیر مؤمنان، بیعت کن که در آن، خیر دنیا و آخرت توست. حسین علیه السلام فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَجْعُونَ»^۲. با اسلام باید خدا حافظی کرد، اگر امت [اسلام] به رهبری مانند یزید، دچار گردد. به راستی که از جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: "خلافت بر خاندان ابو سفیان، حرام است." گفتگو بین ایشان و مروان به درازا کشید، تا این که مروان با عصبانیت جدا شد.^۳ أَصْبَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ يَسْتَمِعُ الْأَخْبَارَ، فَلَقِيَهُ مَرْوَانُ فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنِّي لَكَ نَاصِحٌ فَأَطْعِنِي تُرْشِدَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا ذَاكَ؟ قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ. فَقَالَ مَرْوَانُ: إِنِّي أَمُرُكَ بِبَيْعَةِ يَزِيدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؛ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ فِي دِينِكَ وَدُنْيَاكَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَرَدَايَ آن رُوز، حُسَيْن عَلَيْهِ السَّلَامُ از منزل خارج شد تا اخبار را بشنود. در راه، مروان بن حکم را دید. مروان گفت: ای ابا عبد الله! من خیرخواه تو ام. به حرف من گوش بده تا نجات یابی و انتخابی درست کرده باشی. حسین علیه السلام فرمود: «نصیحت تو چیست؟ بگو تا بشنوم». مروان گفت: می‌گویم با امیر مؤمنان، یزید، بیعت کن که خیر دین و دنیای تو، در آن است. [راوی] می‌گوید: حسین علیه السلام استرجاع کرد و فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَجْعُونَ». با اسلام باید خدا حافظی کرد، اگر امت به رهبری، مانند یزید، دچار گردد. آن گاه حسین علیه السلام رو به مروان کرد و فرمود: «وای بر تو! مرا به بیعت با یزید فرمان می‌دهی، در حالی که او مردی فاسق است؟! سخنی به گزاف و نادرست گفתי، ای صاحب لغزش‌های بزرگ! تو را بر این سخن، سرزنش نمی‌کنم؛ چرا که تو نفرین شده پیامبر خدا هستی، آن گاه که در صُلب پدرت حکم بن ابی العاص، بودی و هر که پیامبر خدا او را نفرین کرده باشد، چاره‌ای ندارد، جز آن که به بیعت با یزید فرا بخواند». سپس فرمود: «ای دشمن خدا! از من دور شو، که ما، خاندان پیامبر خداییم و حقیقت، در میان ماست و زبان ما، به حق، سخن می‌گوید و از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: "خلافت بر خاندان ابو سفیان و بر آزاد شده‌ها و فرزندان آنان، حرام است. هر گاه معاویه را بر منبر من دیدید، شکم او را پاره کنید." به خدا سوگند، مردم مدینه او را بر منبر جدم دیدند و به دستور او عمل نکردند، تا خداوند، آنان را به یزید - که خدا، عذابش را زیاد کند - دچار ساخت.» [راوی] می‌گوید: مروان بن حکم، از سخن حسین علیه السلام به خشم آمد و گفت: به خدا سوگند، از من جدا نخواهی شد، مگر آن که با خواری، با یزید بن معاویه بیعت کنی. به راستی که شما فرزندان ابو تراب (علی بن ابی طالب)، سخنورید و پُر از کینه و دشمنی با خاندان ابو سفیان. حقّ شماست که آنان را دشمن بدارید و حقّ آنان است که شما را دشمن بدارند. [راوی] می‌گوید: حسین علیه السلام به وی فرمود: «وای بر تو، ای مروان! از من دور شو، که تو پلیدی و ما، خاندان پاکی هستیم که خداوند در باره ما چنین بر پیامبرش محمد، نازل کرد: (همانا خداوند می‌خواهد پلیدی را از شما اهل بیت بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند)»^۴. [راوی] می‌گوید: مروان، سرش را پایین انداخت و هیچ نگفت. سپس حسین علیه السلام به او فرمود: «مژده باد تو را - ای پسر زن چشم‌زاع - که هر آنچه خوش نمی‌داری، از پیامبر صلی الله علیه و آله به تو می‌رسد،

۱. احزاب: آیه ۳۳. (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَجْعُونَ)، وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ، إِذْ قَدْ بُلِيتِ الْأُمَّةُ بِرَاعِ مِثْلِ يَزِيدَ. ثُمَّ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى مَرْوَانَ وَقَالَ: وَيَحِيْرُكَ! أَتَأْمُرُنِي بِبَيْعَةِ يَزِيدَ وَهُوَ رَجُلٌ فَاسِقٌ؟! لَقَدْ قُلْتَ شَطَطًا مِنَ الْقَوْلِ يَا عَظِيمَ الزَّلَلِ، لَا أَلُوْمُكَ عَلَى قَوْلِكَ لِأَنَّكَ اللَّعِينُ الَّذِي لَعَنَكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْتَ فِي صُلْبِ أَبِيكَ الْحَكَمُ بْنُ أَبِي الْعَاصِ؛ فَإِنَّ مَنْ لَعَنَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا يُمَكِّنُ لَهُ وَلَا مِنْهُ إِلَّا أَنْ يَدْعُوَ إِلَى بَيْعَةِ يَزِيدَ. ثُمَّ قَالَ: إِلَيْكَ عَنِّي يَا عَدُوَّ اللَّهِ؛ فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

و آله، وَالْحَقُّ فِينَا، وَبِالْحَقِّ تَنْطِقُ أَلْسِنَتُنَا، وَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «الْخِلَافَةُ مُحَرَّمَةٌ عَلَى آلِ أَبِي سَيْفِيَّانَ وَعَلَى الطُّلَقَاءِ أَبْنَاءِ الطُّلَقَاءِ، فَإِذَا رَأَيْتُمْ مُعَاوِيَةَ عَلَى مِثْبَرِي فَأَبْقُوا بَطْنَهُ»، فَوَاللَّهِ لَقَدْ رَأَاهُ أَهْلُ الْمَدِينَةِ عَلَى مِثْبَرِ جَدِّي فَلَمْ يَفْعَلُوا مَا أُمِرُوا بِهِ، فَأَبْتَلَاهُمُ اللَّهُ بِابْنِهِ يَزِيدَ زَادَهُ اللَّهُ فِي النَّارِ عَذَابًا. قَالَ: فَغَضِبَ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ مِنْ كَلَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُنِي أَوْ تُبَاعِ لِيَزِيدَ بَنِ مُعَاوِيَةَ صَاغِرًا؛ فَإِنَّكُمْ آلُ أَبِي تُرَابٍ قَدْ مُلِثْتُمْ كَلَامًا وَأُشْرِبْتُمْ بُغْضَ آلِ بَنِي سَيْفِيَّانَ، وَحَقٌّ عَلَيْكُمْ أَنْ تُبْغِضُوهُمْ، وَحَقٌّ عَلَيْهِمْ أَنْ يُبْغِضُوكُمْ. قَالَ: فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيْلَكَ يَا مَرْوَانُ! إِلَيْكَ عَنِّي فَإِنَّكَ رَجِسٌ، وَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ الطَّهَارَةِ الَّذِينَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا). قَالَ: فَكَسَّ مَرْوَانُ رَأْسَهُ لَا يَنْطِقُ بِشَيْءٍ. . . فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَبِشْرَ يَا بَنَ الزَّرْقَاءِ بِكُلِّ مَا تَكْرَهُ مِنْ الرَّسُولِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَوْمَ تَقْدَمُ عَلَى رَبِّكَ فَيَسْأَلُكَ جَدِّي عَنْ حَقِّي وَحَقَّ يَزِيدَ. قَالَ: فَمَضَى مَرْوَانُ مُغَضَّبًا حَتَّى دَخَلَ عَلَى الْوَلِيدِ بْنِ عُتْبَةَ، فَخَبَرَهُ بِمَا سَمِعَ مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۶، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۱۸۴).

روزی که بر پروردگارت وارد می‌شوی و جدم در باره حق من و حق یزید، از تو می‌پرسد». [راوی] می‌گوید: مروان با عصبانیت، جدا شد و نزد ولید بن عتبه رفت و آنچه را از حسین بن علی علیه السلام شنیده بود، به وی خبر داد. ۱. أَصْبَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْعَدِ [ف] أَخْرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ لِيَسْتَمَعَ الْأَخْبَارَ، فَإِذَا هُوَ بِمَرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ قَدْ عَارَضَهُ فِي طَرِيقِهِ، فَقَالَ: أبا عَبْدِ اللَّهِ إِنِّي لَكَ نَاصِحٌ فَأُطْعِنِي تُرْشِدَ وَتُسَدِّدَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ: وَمَا ذَلِكَ؟ قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ. فَقَالَ مَرْوَانُ: أَقُولُ إِنِّي آمُرُكَ بِبَيْعِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ؛ فَإِنَّهُ خَيْرٌ لَكَ فِي دِينِكَ وَدُنْيَاكَ. قَالَ: فَاسْتَرْجَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ،

فصل دوم: از مدینه تا مکه

۲ / ۱ دیدن پیامبر صلی الله علیه و آله در خواب به هنگام وداع با قبر ایشان

الأمالی، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -) : چون شب شد، [حسین علیه السلام] برای وداع با قبر پیامبر صلی الله علیه و آله به مسجد النبی رفت. چون نزدیک قبر شد، نوری از داخل درخشید و وی به جای خود باز گشت.

چون دومین شب رسید، به مسجد رفت تا با قبر، وداع کند. به نماز ایستاد و نماز را طولانی کرد. در حال سجده، خواب، او را ربود. پیامبر صلی الله علیه و آله نزد او آمد. حسین علیه السلام را به آغوش گرفت و او را به سینه چسبانید و شروع کرد میان چشمان او را بوسیدن و می‌فرمود: «پدرم به فدایت! می‌بینم که در میان گروهی از این امت، در خون خود غلتیده‌ای، در حالی که امید شفاعت مرا نیز دارند! آنان را نزد خداوند، بهره و نصیبی نیست. فرزندم! تو نزد پدر و مادر و برادرت می‌آیی - و آنان شیفته دیدار تو اند - و برای تو در بهشت، جایگاه‌هایی است که جز با شهادت، بدان دست نمی‌یابی».

حسین علیه السلام با گریه از خواب، بیدار شد و نزد خاندان خود آمد و خواب را برای آنان بازگو کرد و با آنان وداع نمود. ۱. لَمَّا أَقْبَلَ اللَّيْلُ رَاحَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] إِلَى مَسْجِدِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِيُودَعَ الْقَبْرَ، فَلَمَّا وَصَلَ إِلَى الْقَبْرِ سَطَعَ لَهُ نُورٌ مِنَ الْقَبْرِ، فَعَادَ إِلَى مَوْضِعِهِ.

فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الثَّانِيَةُ رَاحَ لِيُودَعَ الْقَبْرَ، فَقَامَ يُصَلِّي فَأُطَالَ، فَتَعَسَّ وَهُوَ سَاجِدٌ، فَجَاءَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ فِي مَنْامِهِ، فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ، وَجَعَلَ يُقَبِّلُ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَيَقُولُ: يَا بَنِيَّ أَنْتَ، كَأَنِّي أُرَاكَ مُرْمَلًا بِدَمِكَ بَيْنَ عِصَابِهِ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، يَرْجُونَ شَفَاعَتِي، مَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خَلَقٍ. يَا بَنِيَّ، إِنَّكَ قَادِمٌ عَلَى أَبِيكَ وَأُمِّكَ وَأَخِيكَ، وَهُمْ مُشْتَاقُونَ إِلَيْكَ، وَإِنَّ لَكَ

فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ . فَانْتَبَهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ نَوْمِهِ بَاكِئًا ، فَأَتَى أَهْلَ بَيْتِهِ فَأَخْبَرَهُمْ بِالرَّؤْيَا وَوَدَّعَهُمْ (الأمالی ، صدوق : ص ۲۱۶ ح ۲۳۹ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۳۱۲ ح ۱) . الفتوح : حسین بن علی علیه السلام شبی از منزل ، خارج شد و نزد قبر جدش آمد و گفت : «سلام بر تو ، ای پیامبر خدا ! من ، حسین ، فرزند فاطمه ام . من ، زاده تو و فرزند زاده تو ام و نواده تو ام که در میان امت بر جای نهادی . ای پیامبر خدا ! گواه باش که مرا خوار کردند و نابود ساختند و حریم مرا نگه نداشتند . این ، شکوه من به توست ، تا آن هنگام که تو را ملاقات کنم . درود و سلام خداوند ، بر تو باد!» . آن گاه برای نماز ، به پا خاست و یکسره در رکوع و سجده بود . [راوی] می گوید: ولید بن عتبّه ، کسی را به منزل حسین علیه السلام روانه کرد تا ببیند که آیا از مدینه بیرون رفته یا نه . او را در منزل نیافت و با خود گفت: ستایش ، خداوندی را که مرا با خون او مؤاخذه نکرد ! و گمان کرد [امام علیه السلام] از مدینه بیرون رفته است . [راوی] می گوید : حسین علیه السلام ، هنگام صبح به خانه باز گشت . چون شب دوم شد ، نزد قبر آمد و دو رکعت نماز گزارد و چون از نماز فارغ گشت ، می گفت : «بار خدایا ! این ، قبر پیامبر تو محمد است و من هم فرزند دختر محمد . برای من ، حادثه‌ای پیش آمده که خود می دانی . بار خدایا ! به راستی که من ، خوبی (معروف) را دوست می دارم و از زشتی (مُنْكَر) ، بیزارم . از تو درخواست می کنم - ای صاحب جلال و کرامت - به حرمت این قبر و آن که در آن خفته است ، که در این حادثه آنچه را خشنودی تو در آن است ، برای من پیش آوری» . [راوی] می گوید: آن گاه حسین علیه السلام شروع به گریه کرد و به هنگام سپیده صبح ، سر را بر روی قبر نهاد و لحظه‌ای در خواب رفت . پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دید که با انبوهی از فرشتگان که از چهار سو ، ایشان را در بر گرفته بودند ، می آید ، تا آن که حسین علیه السلام را به سینه چسبانید و میان چشمانش را بوسید و فرمود : «ای فرزندم ، ای حسین ! گویی می بینم که به زودی در سرزمین کرب (اندوه) و بلا ، به دست گروهی از اَمت کشته و سر بُریده می شوی ، در حالی که تشنه‌ای و سیراب نمی گردی و عطش داری و آب از تو دریغ می گردد . آنان با این رفتار ، امید شفاعت مرا دارند! آنان را چه شده است ؟! خدا ، شفاعتم را روز قیامت ، نصیب آنان نگرداند ! آنان نزد خداوند ، بهره‌ای ندارند . عزیز من ، ای حسین ! به راستی که پدر ، مادر و برادرت نزد من آمده‌اند و مشتاق تو اند و برای تو در بهشت ، درجه‌هایی است که جز با شهادت ، بدانها دست نمی یابی» . [راوی] می گوید: حسین علیه السلام در خواب به جدش می نگریست و سخن او را می شنید و می گفت: «ای جدّم ! مرا هرگز نیازی به بازگشت به دنیا نیست . مرا نزد خود ، نگه دار و در منزلت ، همراه خود ساز» . [راوی] می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: «حسینم ! تو می باید به دنیا باز گردی تا به شهادت برسی و از پاداش بزرگی که خداوند برایت در نظر گرفته ، برخوردار گردی . به راستی که تو و پدرت و برادرت و عمویت و عموی پدرت در روز قیامت با هم محشور می شوید تا این که داخل بهشت شوید» .

[راوی] گفت: حسین علیه السلام با بی تابی و ناراحتی از خواب ، بیدار شد . پس خوابش را برای خاندانش و فرزندان عبد المطلب تعریف کرد . آن روز در شرق و غرب عالم ، غصّه دارتر از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و گریان تر از زن و مرد آنان نبود . حسین بن علی علیه السلام آماده شد و تصمیم گرفت از مدینه خارج شود . سپس در نیمه‌های شب ، نزد قبر مادرش رفت و در آن جا نماز گزارد و با مادرش وداع کرد . سپس از کنار قبر مادرش برخاست و به سوی قبر برادرش حسن علیه السلام رفت و در آن جا نیز نماز گزارد و وداع کرد . آن گاه به منزل خود باز گشت . ۱. خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ مِنْ مَنَزِلِهِ ذَاتَ لَيْلَةٍ وَأَتَى إِلَى قَبْرِ جَدِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ أَبِي فَاطِمَةَ ، أَنَا فَرَحُكَ وَابْنُ فَرَحَتِكَ ، وَسَبْطُكَ فِي الْخَلْفِ الَّذِي خَلَفْتَ عَلَى أُمَّتِكَ ، فَاشْهَدْ عَلَيْهِمْ يَا نَبِيَّ اللَّهِ أَنَّهُمْ قَدْ خَذَلُونِي وَضَيَّعُونِي وَأَنَّهُمْ لَمْ يَحْفَظُونِي ، وَهَذَا شَكَاوَى إِلَيْكَ حَتَّى أَلْقَاكَ ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَسَلَّم . ثُمَّ وَثَبَ قَائِمًا وَصَفَّ قَدَمَيْهِ وَلَمْ يَزَلْ رَاكِعًا وَسَاجِدًا .

قَالَ : وَأَرْسَلَ الْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ إِلَى مَنَزِلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَنْظُرَ هَلْ خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ أَمْ لَا ؟ فَلَمْ يُصَبِّحْهُ فِي مَنَزِلِهِ ، فَقَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يُطَالِبْنِي اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِدَمِهِ . وَظَنَّ أَنَّهُ خَرَجَ مِنَ الْمَدِينَةِ .

قَالَ: وَرَجَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَنْزِلِهِ مَعَ الصُّبْحِ. فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الثَّانِيَةُ خَرَجَ إِلَى الْقَبْرِ أَيْضاً فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ جَعَلَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا قَبْرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ وَأَنَا ابْنُ بِنْتِ مُحَمَّدٍ، وَقَدْ خَصَّرَنِي مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، اللَّهُمَّ وَإِنِّي أَحِبُّ الْمَعْرُوفَ وَأَكْرَهُ الْمُنْكَرَ، وَأَنَا أَسْأَلُكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ بِحَقِّ هَذَا الْقَبْرِ وَمَنْ فِيهِ مَا اخْتَرْتَ مِنْ أَمْرِ هَذَا مَا هُوَ لَكَ رِضَى.

قَالَ: ثُمَّ جَعَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَبْكِي، حَتَّى إِذَا كَانَ فِي بَيَاضِ الصُّبْحِ وَضَعَ رَأْسَهُ عَلَى الْقَبْرِ فَأَعْفَى سَاعِيَهُ، فَرَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ أَقْبَلَ فِي كَبْكَبِهِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ وَمِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ، حَتَّى ضَمَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى صَدْرِهِ وَقَبَّلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَقَالَ: يَا بَنِيَّ يَا حُسَيْنُ، كَأَنَّكَ عَنْ قَرِيبٍ أَرَاكَ مَقْتُولاً مَذْبُوحاً بِأَرْضِ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ، مِنْ عِصَابِهِ مِنْ أُمَّتِي، وَأَنْتَ فِي ذَلِكَ عَطْشَانٌ لَا تُسْقَى وَظِمَانٌ لَا تُرَوَّى، وَهُمْ مَعَ ذَلِكَ يَرْجُونَ شَفَاعَتِي! مَا لَهُمْ؟! لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَمَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خَلْقٍ. حَبِيبِي يَا حُسَيْنُ، إِنَّ أَبَاكَ وَأُمُّكَ وَأَخَاكَ قَدْ قَدِمُوا عَلَيَّ وَهُمْ إِلَيْكَ مُشْتَاقُونَ، وَإِنَّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ لَنْ تَنَالَهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ.

قَالَ: فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْظُرُ فِي مَنَامِهِ إِلَى حَيِّدِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيَسْمَعُ كَلَامَهُ وَهُوَ يَقُولُ: يَا حَيِّدَاهُ لَا حَاجَةَ لِي فِي الرُّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا أَبَداً، فَخَذَنِي إِلَيْكَ وَاجْعَلْنِي مَعَكَ إِلَى مَنْزِلِكَ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا حُسَيْنُ، إِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ مِنَ الرُّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا حَتَّى تُرْزَقَ الشَّهَادَةَ وَمَا كَتَبَ اللَّهُ لَكَ فِيهَا مِنَ الثَّوَابِ الْعَظِيمِ؛ فَإِنَّكَ وَأَبَاكَ وَأَخَاكَ وَعَمَّكَ وَعَمَّ أَيْبُكَ تُحْشَرُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِي زُمْرَةٍ وَاحِدَةٍ حَتَّى تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ.

قَالَ: فَانْتَبَهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ نَوْمِهِ فَرَعَا مَذْعُوراً، فَقَصَّ رُؤْيَاهُ عَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ وَبَنَى عَبْدَ الْمُطَّلِبِ، فَلَمْ يَكُنْ ذَلِكَ الْيَوْمَ فِي شَرْقٍ وَلَا غَرْبٍ أَشَدَّ عَمَماً مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَا أَكْثَرَ مِنْهُ بَاكِئاً وَبَاكِئَةً.

وَتَهَيَّأَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ مِنَ الْمَدِينَةِ، وَمَضَى فِي جَوْفِ اللَّيْلِ إِلَى قَبْرِ أُمِّهِ، فَصَلَّى عِنْدَ قَبْرِهَا وَوَدَّعَهَا.

ثُمَّ قَامَ عَنْ قَبْرِهَا وَصَارَ إِلَى قَبْرِ أَخِيهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَفَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۸، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۱۸۶). حسین علیه السلام روزی نماز می‌گزارد که خواب، او را در بر گرفت. پیامبر صلی الله علیه و آله و آل را در خواب دید که از آنچه بر او خواهد گذشت، به وی خبر می‌دهد. حسین علیه السلام گفت: «مرا نیازی به بازگشت به دنیا نیست. مرا نزد خود نگه دار». پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «می‌باید باز گردی تا به شهادت، نائل شوی». ۱. كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّي يَوْمًا إِذْ وَسِنَ، فَرَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنَامِهِ يُخْبِرُهُ بِمَا يَجْرِي عَلَيْهِ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا حَاجَةَ لِي فِي الرُّجُوعِ إِلَى الدُّنْيَا فَخَذَنِي إِلَيْكَ، فَيَقُولُ: لَا بُدَّ مِنَ الرُّجُوعِ حَتَّى تَذُوقَ الشَّهَادَةَ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۸۸).

۲ / ۲ نوحه‌سرایی زنان خاندان عبد المطلب به هنگام سفر امام علیه السلام

کامل الزیارات (- به نقل از جابر، از امام باقر علیه السلام -): چون حسین علیه السلام تصمیم گرفت از مدینه بیرون رود، زنان خاندان عبد المطلب آمدند تا به نوحه‌سرایی بپردازند. امام حسین علیه السلام نزد آنان رفت و فرمود: «شما را به خدا، مبادا این کار را فاش کنید که [افشای خروج من] معصیت خدا و پیامبر اوست».

زنان خاندان عبد المطلب گفتند: پس نوحه‌سرایی و گریه را برای که نگه داریم؟ این روز برای ما، مانند روزی است که پیامبر خدا، علی، فاطمه، زینب و امّ کلثوم [، دختران پیامبر صلی الله علیه و آله] از دنیا رفتند. خدا، ما را پیش‌مرگ تو قرار دهد، ای محبوب خوبان در گذشته!

یکی از عمه‌های حسین علیه السلام، با حالت گریان آمد و گفت: گواهی می‌دهم - ای حسین - که شنیدم پریان هم برای تو نوحه‌سرایی می‌کنند و می‌گویند: کشته‌طف که از خاندان هاشم است، مردمانی از قریش را خوار کرد و آنان خوار شدند. حبیب پیامبر خدا که جرمی مرتکب نشد. مصیبت تو، بزرگ بود و بینی‌ها را برید. گریه می‌کنم برای حسین سرور که شهادت او، موها

را سپید کرد. برای کشته شدنش زلزله به پا شد و ماه گرفت. آفاق آسمان در شب و سحر، گلگون گشت و خورشید شهرها را غبار گرفت و شهرها تاریک شدند. این، فرزند فاطمه است که تمام موجودات و انسان‌ها عزادار اویند. شهادت او، ما را خوار ساخت و بینی‌ها را قطع کرد و به خسارت انداخت. ۲. لَمَّا هَمَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالشَّخْوَصِ عَنِ الْمَدِينَةِ أَقْبَلَتْ نِسَاءُ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَاجْتَمَعْنَ لِلنِّيَاحِ، حَتَّى مَشَى فِيهِنَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ: أُنْشِدُكُمْ اللَّهَ أَنْ تُبْدِينَ هَذَا الْأَمْرَ مَعْصِيَةً لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ.

فَقَالَتْ لَهُ نِسَاءُ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ: فَلِمَنْ نَسْتَبْقِي النَّيَاحَةَ وَالْبُكَاءَ؟! فَهَوَّ عِنْدَنَا كَيَوْمَ مَاتَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيَّ وَفَاطِمَةُ وَرُقْيَةُ وَزَيْنَبُ وَأُمُّ كُلثُومٍ؟ فَنَشَدُكَ اللَّهُ جَعَلْنَا اللَّهُ فِدَاكَ مِنَ الْمَوْتِ يَا حَبِيبَ الْأَبْرَارِ مِنْ أَهْلِ الْقُبُورِ.

وَأَقْبَلَتْ بَعْضُ عَمَّاتِهِ تَبْكِي وَتَقُولُ: أَشْهَدُ يَا حُسَيْنُ، لَقَدْ سَمِعْتُ الْجَنَّةَ نَاحَتْ بِنُوحِكَ وَهُمْ يَقُولُونَ: فَإِنَّ قَتِيلَ الطِّفْلِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ أَذَلَّ رِقَابًا مِنْ قُرَيْشٍ فَذَلَّتْ حَبِيبُ رَسُولِ اللَّهِ لَمْ يَكْ فَاحِشًا أَبَاتُ مُصِيبَتِكَ الْأَنْوَفِ وَجَلَّتْ أَبْكِي حُسَيْنًا سَيِّدًا وَلَقَتْلِهِ شَابَ الشَّعْرُ وَلَقَتْلِهِ زُلْزَلْتُمْ وَلَقَتْلِهِ انْكَسَفَ الْقَمَرُ وَاحْمَرَّتْ آفَاقُ السَّمَاءِ مِنَ الْعَشِيَّةِ وَالسَّحَرِ وَتَغَبَّرَتْ شَمْسُ الْبَلَاءِ دِ بِهِمْ وَأَظْلَمَتِ الْكُورُ ذَاكَ ابْنُ فَاطِمَةَ الْمُصَابُ بِهِ الْخَلَائِقُ وَالْبَشَرُ أَوْرَثْنَا ذَلًّا بِهِ حِيدُ الْأَنْوَفِ مَعَ الْغُرُ (کامل الزیارات: ص ۱۹۵ ح ۲۷۵، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۸ ح ۲۶).

۲ / ۳ پیشنهاد عمر بن علی بن ابی طالب به امام علیه السلام

الملهوف (- به نقل از محمد بن عمر -): از پدرم عمر بن علی بن ابی طالب، شنیدم که برای خویشانم (خاندان عقیل) چنین تعریف می‌کرد: وقتی برادرم حسین علیه السلام از بیعت با یزید در مدینه سر باز زد، نزد او رفتم و او را تنها یافتم. به وی گفتم: جانم فدایت، ای ابا عبد الله! برادرت حسن، از پدرش برایم نقل کرد که ... دیگر گریه امانم نداد و حقِ حقِ گریه‌ام بلند شد.

او مرا در آغوش گرفت و فرمود: «برادرم گفت که من کشته می‌شوم؟».

گفتم: از این بگذر، ای پسر پیامبر خدا [که من توان گفتنش را ندارم]!

۱. عمر بن علی بن ابی طالب - که کنیه‌اش ابو حفص است -، آخرین پسر امام علی علیه السلام است. مادرش صهبای ثعلبی یا تغلبی است و کنیه صهباء ام حبیب است. عمر به همراه برادرش حسین علیه السلام به کوفه رفت. در کتاب الفتوح و مقتل خوارزمی آمده که در کربلا حضور داشت و به شهادت رسید؛ ولی اخبار درست، بر خلاف آن دلالت دارند؛ زیرا بیشتر شرح حال‌نویسان گفته‌اند که وی در کربلا حضور نداشته و کسانی که نام شهدای کربلا را به دست آورده‌اند (از شیعه و اهل سنت)، نام او را ثبت نکرده‌اند. علاوه بر آن، گزارش شده که وقتی خبر شهادت امام حسین علیه السلام به وی رسید، لباس‌های رنگی‌اش را پوشید و بر درِ خانه‌اش نشست و گفت: من، جوانی دوران‌دیشم. اگر با آنان می‌رفتم، باید در نبرد، شرکت می‌کردم و کشته می‌شدم. وی در ینبع در هفتاد و هفت یا هفتاد و پنج سالگی در گذشت.

فرمود: «تو را به جان پدرت سوگند، آیا از کشته شدن من خبر داد؟».

گفتم: بله. پس چرا بیعت نمی‌کنی؟

فرمود: «پدرم به من خبر داد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به وی از کشته شدن خودش و من خبر داده است و خبر داده که قبر من، نزدیک قبر وی خواهد بود. تو می‌پنداری چیزی را می‌دانی که من نمی‌دانم؟ به راستی که هیچ گاه خودم را خوار نخواهم

ساخت و به راستی که فاطمه پدرش را در حالی ملاقات می‌کند که از رفتار اُمّتش با فرزندانش شاکی است و کسی که فاطمه را از ناحیه فرزندانش آزار دهد، هرگز وارد بهشت نمی‌شود». ۱. سَمِعْتُ أَبِي عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُحَدِّثُ أَخُوَالِي آلَ عَقِيلٍ، قَالَ: لَمَّا امْتَنَعَ أَخِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ بِالْمَدِينَةِ دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ خَالِيًا، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَخُوكَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ثُمَّ سَبَقَتَنِي الدَّمْعَةُ وَعَلَا شَهِيْقِي. فَضَمَّنِي إِلَيْهِ وَقَالَ: حَدِّثْكَ أَتَى مَقْتُولٌ؟ فَقُلْتُ: حُوشِيَتْ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ: سَأَلْتُكَ بِحَقِّ أَبِيكَ، بِقَتْلِي خَبَرَكَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَلَوْلَا نَاوَلْتُ وَبَايَعْتُ! فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَقَتْلِي، وَأَنَّ تُرْبَتِي تَكُونُ بِقُرْبِ تُرْبَتِهِ، فَتُظَنُّ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ! وَإِنَّهُ لَا أُعْطِيَ الدَّيْتَةَ عَنْ نَفْسِي أَبَدًا، وَلَتَلْقَيْنَ فَاطِمَةُ أَبَاهَا شَاكِيَةً مَا لَقِيَتْ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ أُمَّتِهِ، وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ آذَاهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا (الملهوف: ص ۱۹ / طبعه أنوار الهدى).

۲ / ۴ پیشنهاد محمد بن حنفیه به امام علیه السلام

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): حسین علیه السلام به همراه پسران و برادران و برادرزاده‌ها و اکثر خاندانش، جز محمد بن حنفیه، [از مدینه] بیرون رفت؛ زیرا محمد به حسین علیه السلام گفت: برادرم! تو برایم دوست‌داشتنی‌ترین و عزیزترین مردمان هستی. خیرخواهی برای هیچ کس، سزاوارتر از تو

۱. محمد بن حنفیه، فرزند امیر مؤمنان امام علی علیه السلام است که کنیه‌اش ابو القاسم بود و داشتن نام محمد و کنیه ابو القاسم، از ویژگی‌های خاص اوست. پیامبر صلی الله علیه و آله به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: «به زودی برایت پسری به دنیا خواهد آمد که نام و کنیه‌ام را به وی بخشیدم و پس از او در اُمّتم، برای کسی چنین امری روا نیست». وی در زمان خلافت ابو بکر به دنیا آمد و مادرش، جزو اسیران بود و در سهم امام علیه السلام قرار گرفت. محمد، از عالمان محدث و صاحب منزلت در خاندان امیر مؤمنان علیه السلام است. وی شجاع و در نبرد جمیل و صفین، پرچمدار بود. او در حادثه کربلا حضور نداشت. ابن اعثم، در الفتوح آورده است که: امام حسین علیه السلام به وی فرمود: «برادرم! تو در مدینه بمان و از جانب من، مراقب آن باش و چیزی را از من پنهان مدار». او بعد از تسلط ابن زبیر بر مدینه، با وی بیعت نکرد و وی می‌خواست او را بسوزاند که سپاه مختار، او و ابن عباس را از چنگال ابن زبیر، نجات دادند. مختار با وی ارتباط صمیمی و نزدیکی داشت و با وی در خونخواهی از قاتلان حسین علیه السلام، همراه بود. وی به سال ۸۱ هجری در مدینه درگذشت.

نیست. تو با همراهانت، هر چه می‌توانی، از یزید بن معاویه و از شهرها دور شو. آن گاه نمایندگانت را به سوی مردم بفرست و آنان را به سوی خود، دعوت کن. اگر با تو بیعت کردند، خدا را بر آن، سپاس گزار باش و اگر با جز تو بیعت کردند، خداوند با این کار از دین و خرد تو نمی‌کاهد و جوان‌مردی و فضیلت تو با این کار، از بین نمی‌رود. می‌ترسم وارد شهری از این شهرها شوی و نزد گروهی از مردم بروی و میان آنان، اختلاف شود: گروهی از تو طرفداری کنند و گروهی بر ضد تو باشند. سپس میان آنان، درگیری و کشتار شود و [در این میان،] تو، هدف اولین تیرخواهی بود و در این صورت، بهترین این اُمّت از جهت شخصیت و پدر و مادر، خوارترین آنها می‌شود و خونس هدر می‌رود.

حسین علیه السلام به وی فرمود: «به راستی که من، رفتنی هستم، ای برادر!».

[محمد] گفت: پس وارد مکه شو. اگر جایی مطمئن بود، همان جا می‌مانی، و گرنه به کوه‌پایه‌ها و کوه‌ها پناه می‌بری و از شهری به شهری می‌روی تا ببینی کار مردم، به کجا می‌انجامد و آن گاه تصمیم می‌گیری؛ چرا که بهترین زمان برای تصمیم‌گیری درست

و سنجیده، هنگامی است که به استقبال حوادث می‌روی و دشوارترین کارها آن است که به حوادث، پشت کنی.

حسین علیه السلام فرمود: «برادرم! خیرخواهی دلسوزانه‌ای کردی. امیدوارم رأی تو، رأیی محکم و درست باشد». ۱. وَأَمَّا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّهُ خَرَجَ بِنَبِيهِ وَإِخْوَتِهِ وَبَنِي أَخِيهِ وَجُلِّ أَهْلَ بَيْتِهِ إِلَّا مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ فَإِنَّهُ قَالَ لَهُ: يَا أَخِي، أَنْتَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ وَأَعَزُّهُمْ عَلَيَّ، وَلَسْتُ أَذْخِرُ النَّصِيحَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ أَحَقَّ بِهَا مِنْكَ، تَنْحَ بَنِيكَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَعَنِ الْأَمْصَارِ مَا اسْتَطَعْتَ، ثُمَّ ابْعَثْ رُسُلَكَ إِلَى النَّاسِ فَادْعُهُمْ إِلَى نَفْسِكَ، فَإِنْ بَايَعُوا لَكَ حَمَدَتِ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ، وَإِنْ أَجْمَعَ النَّاسُ عَلَى غَيْرِكَ لَمْ يُنْقِصِ اللَّهُ بِذَلِكَ دِينَكَ وَلَا عَقْلَكَ، وَلَا يُذْهِبْ بِهِ مَرْوَةَكَ وَلَا فَضْلَكَ، إِنِّي أَخَافُ أَنْ تَدْخُلَ مِصْرًا مِنْ هَذِهِ الْأَمْصَارِ وَتَأْتِيَ جَمَاعَةً مِنَ النَّاسِ فَيَخْتَلِفُونَ بَيْنَهُمْ، فَمِنْهُمْ طَائِفَةٌ مَعَكَ وَأُخْرَى عَلَيْكَ فَيَقْتَتِلُونَ، فَتَكُونُ لِأَوَّلِ الْأَسْتَنَةِ، فَإِذَا خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّهَا نَفْسًا وَأَبًا وَأُمًّا أَضْيَعُهَا دَمًا، وَأَذْلُهَا أَهْلًا.

قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنِّي ذَاهِبٌ يَا أَخِي.

قَالَ: فَانْزِلْ مَكَّةَ، فَإِنْ اطْمَأَنَّتْ بِكَ الدَّارُ فَسَيَلْ ذَلِكَ، وَإِنْ نَبَتْ بِكَ لِحَقَّتْ بِالرَّمَالِ وَشَعَفِ الْجِبَالِ، وَخَرَجْتَ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ حَتَّى تَنْظُرَ إِلَى مَا يَصِيرُ أَمْرُ النَّاسِ وَتَعْرِفَ عِنْدَ ذَلِكَ الرَّأْيَ، فَإِنَّكَ أَصَوَّبٌ مَا تَكُونُ رَأْيًا وَأَحْزَمُهُ عَمَلًا حِينَ تَسْتَقْبِلُ الْأُمُورَ اسْتِقْبَالًا، وَلَا تَكُونُ الْأُمُورَ عَلَيْكَ أَبَدًا أَشْكَلَ مِنْهَا حِينَ تَسْتَدِيرُهَا اسْتِدْبَارًا.

قال: يا أخى! قد نصيحت فأشفق، فأرجو أن يكون رأيك سديدًا موفقًا (تاريخ الطبرى: ج ۵ ص ۳۴۱؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۳۴). الفتوح: چون محمد بن حنفیه نزد او (حسین علیه السلام) آمد، گفت: برادرم! جانم فدایت! تو دوست‌داشتنی‌ترین و عزیزترین کسان نزد منی. به خدا سوگند که هیچ کس برای دلسوزی و خیرخواهی، سزاوارتر از تو نیست، که تو جان و روح من و بزرگ خاندان و تکیه‌گاه منی و اطاعت تو، بر گردن من است؛ چرا که خداوند، تو را گرامی داشته و از بزرگان بهشت، قرار داده است. من می‌خواهم رأیم را به تو گوشزد کنم. آن را از من بپذیر. حسین علیه السلام فرمود: «آنچه به نظرت رسیده، بگو». محمد گفت: می‌گویم: خود را تا آن جا که می‌توانی، از یزید بن معاویه و شهرها دور نگه دار و آن گاه نمایندگان را نزد مردم بفرست و آنان را به بیعت کردن با خودت فرا بخوان. اگر مردم با تو بیعت کردند و از تو پیروی نمودند، خدا را بر این، سپاس می‌گویی و آن گاه در میان مردم، مانند پیامبر صلی الله علیه و آله و خلفای هدایتگر و هدایت‌یافته پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، امور را در دست می‌گیری، تا زمانی که خداوند، تو را نزد خود فرا خواند، در حالی که از تو خشنود است و مؤمنان نیز از تو خشنودند، همان گونه که از پدرت و برادرت رضایت داشتند؛ و اگر مردم به دنبال دیگری رفتند، [باز] تو خداوند را بر آن شکر می‌کنی. به راستی که من می‌ترسم وارد شهری شوی یا نزد گروهی فرود آیی و آنان با یکدیگر نزاع و ستیز کنند: گروهی طرفدار تو باشند و گروهی بر ضد تو و تو در این میان، کشته شوی. حسین علیه السلام به وی فرمود: «برادرم! به کجا روم؟». گفت: به سمت مکه حرکت کن. اگر آن جا برای امن بود، این، همان است که تو و من، هر دو، دوست می‌داریم؛ و اگر آن جا ایمن نبود، به سمت شهرهای یمن حرکت کن؛ چرا که مردم آن جا، یاران جد و پدر و برادرت بوده‌اند. آنان، مردمانی رئوف و دل‌رحم‌اند و شهرهای بزرگ دارند و خردمندترین مردمان‌اند. اگر یمن را محلی امن یافتی، [اقامت گزین]، و گرنه به سمت کوه‌پایه‌ها و کوهستان‌ها حرکت کن و از شهری به شهری در سفر باش تا ببینی عاقبت مردم، به کجا می‌انجامد و خداوند، چگونه میان تو و این قوم فاسق، داوری می‌نماید. حسین علیه السلام به وی فرمود: «برادرم! به خدا سوگند، اگر در دنیا هیچ پناه و مأوایی نداشته باشم، هرگز با یزید بن معاویه بیعت نمی‌کنم؛ چرا که پیامبر خدا فرمود: "بار خدایا! در یزید، برکتی قرار مده." [راوی] می‌گوید: محمد بن حنفیه، سخن خویش با برادر را قطع نمود و شروع به گریه کرد. حسین علیه السلام نیز مدتی با او گریست و آن گاه فرمود: «برادرم! خداوند، تو را پاداش خیر دهد! حقیقتاً برایم خیرخواهی کردی و به صواب و حقیقت، راهنمایی نمودی. امیدوارم که رأی تو، استوار و درست باشد. من تصمیم بر خروج به سمت مکه دارم و خودم، برادرانم، برادرزاده‌ها و دوستارنم را برای این کار، مهیا

ساخته‌ام. نظر آنان، نظر من و تصمیم آنان، تصمیم من است؛ اما تو - ای برادرم - منعی نیست که در مدینه بمانی و از سوی من مراقب حوادث باشی و چیزی از اخبار آنان را از من پنهان نکنی». ۱. لَمَّا جَاءَ إِلَيْهِ [أَي إِلَى الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ قَالَ: يَا أَخِي قَدَتَكَ نَفْسِي، أَنْتَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ وَأَعَزُّهُمْ عَلَيَّ، وَلَسْتُ وَاللَّهِ أَذْخِرُ النَّصِيحَةَ لِأَخِيذٍ مِنَ الْخَلْقِ، وَلَيْسَ أَحَدٌ أَحَقَّ بِهَا مِنْكَ، فَإِنَّكَ كَنَفْسِي وَرُوحِي وَكَبِيرُ أَهْلِ بَيْتِي وَمَنْ عَلَيْهِ اعْتِمَادِي وَطَاعَتُهُ فِي عُنُقِي، لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ شَرَّفَكَ وَجَعَلَكَ مِنْ سَادَاتِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَإِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَشِيرَ عَلَيْكَ بِرَأْيِي فَاقْبَلْهُ مِنِّي.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام: قُلْ مَا بَدَا لَكَ. فَقَالَ: أَشِيرُ عَلَيْكَ أَنْ تَنْجُو نَفْسَكَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَعَنِ الْأَمْصَارِ مَا اسْتَطَعْتَ، وَأَنْ تَبْعَثَ رُسُلَكَ إِلَى النَّاسِ وَتَدْعُوهُمْ إِلَى بَيْعَتِكَ، فَإِنِّي إِنْ بَايَعَكَ النَّاسُ وَتَابَعُوكَ حِمَدْتُ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ، وَقُمْتَ فِيهِمْ بِمَا يَقُومُ فِيهِمُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ الْمَهْدِيُّونَ مِنْ بَعْدِهِ، حَتَّى يَتَوَفَّاكَ اللَّهُ وَهُوَ عَنْكَ رَاضٍ، وَالْمُؤْمِنُونَ كَذَلِكَ، كَمَا رَضُوا عَنْ أَبِيكَ وَأَخِيكَ، وَإِنْ أَجْمَعَ النَّاسُ عَلَى غَيْرِكَ حِمَدْتُ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ، وَإِنِّي خَائِفٌ عَلَيْكَ أَنْ تَدْخُلَ مِصْرًا مِنَ الْأَمْصَارِ أَوْ تَأْتِيَ جَمَاعَةً مِنَ النَّاسِ فَيَقْتُلُونَ فَتَكُونَ طَائِفَةً مِنْهُمْ مَعَكَ وَطَائِفَةٌ عَلَيْكَ فَتَقْتُلَ بَيْنَهُمْ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام: يَا أَخِي! إِلَى أَيْنَ أَذْهَبُ؟ قَالَ: أَخْرُجْ إِلَى مَكَّةَ، فَإِنْ اطْمَأَنَّتْ بِكَ الدَّارُ فَذَاكَ الَّذِي تُحِبُّ وَاجِبٌ، وَإِنْ تَكُنِ الْآخِرَى خَرَجْتَ إِلَى بِلَادِ الْيَمَنِ، فَإِنَّهُمْ أَنْصَارُ حَيْدِكَ وَأَخِيكَ وَأَبِيكَ، وَهُمْ أَرَأْفُ النَّاسِ وَأَرْقُهُمْ قُلُوبًا، وَأَوْسَعُ النَّاسِ بِلَادًا وَأَرْجَحُهُمْ عُقُولًا، فَإِنْ اطْمَأَنَّتْ بِكَ أَرْضُ الْيَمَنِ وَإِلَّا لِحَقَّتْ بِالرَّمَالِ وَشُعُوبِ الْجِبَالِ، وَصِرْتَ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ لَتَنْظُرَ مَا يُؤُولُ إِلَيْهِ أُمُرُ النَّاسِ، وَيُحَكِّمَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام: يَا أَخِي! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَكُنْ فِي الدُّنْيَا مَلَجَأٌ وَلَا مَأْوَى لَمَا بَايَعْتُ وَاللَّهِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ أَبَدًا، وَقَدْ قَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «اللَّهُمَّ لَا تَبَارِكْ فِي يَزِيدَ».

قَالَ: فَقَطَعَ عَلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ الْكَلَامَ وَبَكَى، فَبَكَى مَعَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاعَةً ثُمَّ قَالَ: جَزَاكَ اللَّهُ - يَا أَخِي - عَنِّي خَيْرًا، وَلَقَدْ نَصِيحْتَ وَأَشَرْتَ بِالْصَّوَابِ، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ يَكُونَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ رَأْيُكَ مُوَفَّقًا مُسَدَّدًا، وَإِنِّي قَدْ عَزَمْتُ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى مَكَّةَ، وَقَدْ تَهَيَّأْتُ لِدِلِّكَ أَنَا وَإِخْوَتِي وَبَنُو إِخْوَتِي وَشِيعَتِي، وَأَمْرُهُمْ أَمْرِي، وَرَأْيُهُمْ رَأْيِي. وَأَمَّا أَنْتَ يَا أَخِي فَلَا عَلَيْكَ أَنْ تُقِيمَ بِالْمَدِينَةِ فَتَكُونَ لِي عَيْنًا عَلَيْهِمْ، وَلَا تُخَفِ عَلَيَّ شَيْئًا مِنْ أُمُورِهِمْ (الفتوح: ج ۵ ص ۲۰، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۱۸۷).

۲ / ۵ وصیت‌های امام علیه السلام به برادرش محمد

الفتوح (- در باره وصیت امام حسین علیه السلام به برادرش محمد بن حنفیه -) : حسین علیه السلام فرمود: «تو - ای برادرم - منعی نیست که در مدینه بمانی و از سوی من، مراقب امور باشی و چیزی از اخبار آنان را از من مخفی مداری».

راوی می‌گوید: آن گاه حسین علیه السلام، کاغذ و قلمی خواست و نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. این است آنچه حسین بن علی بن ابی طالب، به برادرش محمد بن حنفیه فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام، وصیت می‌کند: به راستی که حسین بن علی، شهادت می‌دهد که جز خدای یگانه، خدایی نیست و همتایی ندارد، و به راستی که محمد، بنده و فرستاده اوست و پیام حق را از جانب او (خدا) آورد و به راستی که بهشت، حق است و دوزخ، حق است و قیامت، بی شک، خواهد آمد و خداوند، بدن‌ها [ی خفته] در قبرها را بر خواهد انگيخت.

به درستی که من از روی ناسپاسی و زیاده‌خواهی و برای فساد و ستمگری، قیام نکردم؛ بلکه برای تحقق رستگاری و صلاح امت جدّم پیامبر صلی الله علیه و آله، قیام نمودم.

می‌خواهم امر به معروف و نهی از منکر نمایم و به سیره جدّم محمد صلی الله علیه و آله و پدرم علی بن ابی طالب علیه السلام، رفتار کنم....

آن که مرا به حقانیت می‌پذیرد، [بداند که] خداوند، سرچشمه حق است [و پاداش او را خواهد داد] و اگر کسی در این دعوت، دست رد بر من زند، شکیبایی می‌ورزم تا خداوند، میان من و این گروه، بر پایه حقیقت، داوری کند و به حقیقت، حکم دهد، که او بهترین داوری‌کنندگان است.

برادرم! این است وصیت من به تو. جز از خداوند، توفیق، طلب نمی‌کنم. بر او توکل می‌کنم و به سوی او باز می‌گردم. درود بر تو و هر آن که از راه درست، پیروی کند! و نیرو و توانی جز از جانب خداوند برتر و بزرگ نیست.

[راوی] می‌گوید: آن گاه حسین علیه السلام نامه را بست و مهر خود را بر آن زد و آن را به برادرش محمد بن حنفیه سپرد و با او خداحافظی کرد. ۱. اَمَا أَنْتَ يَا أَخِي فَلَا عَلَيْكَ أَنْ تُقِيمَ بِالْمَدِينَةِ، فَتَكُونَ لِي عَيْنًا عَلَيْهِمْ، وَلَا تُخَفِ عَلَيَّ شَيْئًا مِنْ أُمُورِهِمْ. قَالَ [ابْنُ أَعْتَمٍ]: ثُمَّ دَعَا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِدَوَاةٍ وَيَاضٍ ... فَكَتَبَ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا مَا أَوْصَى بِهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِأَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَةِ الْمَعْرُوفِ وَلَدِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِهِ، وَأَنَّ الْجَنَّةَ حَقٌّ، وَالنَّارَ حَقٌّ. وَأَنَّ السَّاعِيَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا، وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ، وَأَنِّي لَمْ أَخْرُجْ أَشْتَرًا وَلَا بَطْرًا، وَلَا مُفْسِدًا وَلَا ظَالِمًا، وَإِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ النَّجَاحِ وَالصَّلَاحِ فِي أُمَّةٍ حَيَّدَى مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أُرِيدُ أَنْ أَمُرَّ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأُسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَسِيرَةِ أَبِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ... فَمَنْ قَبْلَنِي بِقَبُولِ الْحَقِّ فَاللَّهُ أَوْلَى بِالْحَقِّ، وَمَنْ رَدَّ عَلَيَّ هَذَا أَصْبِرُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ بِالْحَقِّ، وَيَحْكُمَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ بِالْحَقِّ، وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ، هَذِهِ وَصِيَّتِي إِلَيْكَ يَا أَخِي، وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ، عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

قال: ثُمَّ طَوَى الْكِتَابَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَتَمَهُ بِخَاتَمِهِ، وَدَفَعَهُ إِلَى أَخِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَةِ ثُمَّ وَدَّعَهُ (الفتوح: ج ۵ ص ۲۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۸۹).

۲ / ۶ بیرون رفتن امام علیه السلام از مدینه و اقامت گزیدن او در مکه

الإرشاد: حسین علیه السلام آن شب را در منزل خود، باقی ماند و آن، شب شنبه، سه روز باقی مانده از ماه رجب سال شصت بود. ولید بن عقبه، در این شب، مشغول گرفتن بیعت از پسر زبیر برای یزید و [شاهد] امتناع وی بود. پسر زبیر، همان شب از مدینه به سمت مکه خارج شد. صبحگاهان، ولید، مردانی را در پی او فرستاد. او هشتاد سواره از دوستاران بنی امیه را در جستجوی او فرستاد؛ ولی به وی دست نیافتند و باز گشتند. آخرهای روز شنبه، ولید، مردانی را در پی حسین بن علی علیه السلام فرستاد تا در مجلس او حضور یافته، با ولید از طرف یزید بن معاویه بیعت نماید. حسین علیه السلام به آنان فرمود: «تا فردا شود و ببینیم چه می‌کنیم». آنان آن شب، دست از حسین علیه السلام برداشتند و به وی [برای بیعت] اصرار نکردند. [امام حسین علیه السلام] همان شب - یعنی شب یکشنبه، دو شب مانده از ماه رجب - به سمت مکه بیرون رفت. ۱. أَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَنْزِلِهِ تِلْكَ اللَّيْلَةَ، وَهِيَ لَيْلَةُ السَّبْتِ لِثَلَاثِ بَقِيْنَ مِنْ رَجَبٍ سَنَةِ سِتِّينَ. وَاشْتَغَلَ الْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ بِمُرَاسَلَةِ ابْنِ الزُّبَيْرِ فِي الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ وَامْتِنَاعِهِ عَلَيْهِ. وَخَرَجَ ابْنُ الزُّبَيْرِ مِنْ لَيْلَتِهِ عَنِ الْمَدِينَةِ مُتَوَجِّهًا إِلَى مَكَّةَ، فَلَمَّا أَصْبَحَ الْوَلِيدُ سَرَّحَ فِي أَثَرِهِ الرِّجَالَ، فَبَعَثَ رَاكِبًا مِنْ مَوَالِي بَنِي أُمَيَّةَ فِي ثَمَانِينَ رَاكِبًا، فَطَلَبُوهُ فَلَمْ يَدْرِ كَوَهِ فَرَجَعُوا.

فَلَمَّا كَانَ آخِرُ نَهَارِ يَوْمِ السَّبْتِ بَعَثَ الرِّجَالَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَحْضُرَ فَيُبَايِعَ الْوَلِيدَ لِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَصْبَحُوا ثُمَّ تَرَوْنَ وَنَرَى، فَكَفُّوا تِلْكَ اللَّيْلَةَ عَنْهُ وَلَمْ يُلْحَقُوا عَلَيْهِ.

فَخَرَجَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ تَحْتِ لَيْلَتِهِ - وَهِيَ لَيْلَةُ الْأَحَدِ لِثَمَانِينَ بَقِيَا مِنْ رَجَبٍ - مُتَوَجِّهًا نَحْوَ مَكَّةَ (الإرشاد: ج ۲ ص ۳۴، روضه

الواعظین : ص ۱۸۹). تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : پسر زبیر گفت: «هم‌اینک نزد شما می‌آیم» و سپس به خانه‌اش رفت و پنهان شد. ولید، کسی را در پی او فرستاد و او را در جمع یارانش - که آماده‌ی جنگ بودند - یافتند. ولید، یکسره افراد را به دنبال او می‌فرستاد.

حسین علیه السلام فرمود: «دست بردارید تا ببینید و بینیم چه می‌شود».

پسر زبیر نیز گفت: شتاب نکنید. به من فرصت دهید؛ نزد شما خواهم آمد».

حکومتی‌ها، آن روز و قسمتی از آن شب را یکسره در حال اصرار و سختگیری بر آن دو بودند و این اصرار، به حسین علیه السلام بیشتر بود.

ولید، دوستانش را به سراغ پسر زبیر فرستاد و او را دشنام دادند و بر سرش فریاد زدند که: ای فرزند زن کاهلی! به خدا سوگند، یا نزد امیر می‌آیی، یا تو را می‌کشد.

پسر زبیر با همین وضع، تمام روز و اول شب را پشت سر گذارد، در حالی که می‌گفت: الآن می‌آیم.

وقتی اصرارها فراوان شد، گفت: از این پیگیری و پیک فرستادن‌های بسیار، به شک افتاده‌ام. شتاب نکنید تا کسی را نزد امیر بفرستم و رأی و نظر امیر را برایم بیاورد.

آن گاه برادرش جعفر بن زبیر را فرستاد و او [به ولید] گفت: خدا تو را رحمت کند! از عبد الله دست بردار. به راستی که او را با فرستادن پیک فراوان، بی‌تاب و وحشت‌زده کرده‌ای. او فردا به خواست خدا، نزد تو خواهد آمد. به فرستادگان دستور بده از او دست بردارند. ولید هم پیغام داد که باز گردند.

پسر زبیر، همان شب از طریق روستای فرع^۱ و در حالی که تنها برادرش جعفر به همراه او بود، بیرون رفت و از راه اصلی، اجتناب کرد - که مبادا کسانی در پی آنان باشند - و به سمت مکه ره‌سپار شد.

چون صبح شد، ولید در پی او فرستاد؛ ولی دریافتند که از مدینه خارج شده است. مروان گفت: به خدا سوگند، اگر بتواند به مکه پا بگذارد! مردانی در پی او بفرست.

ولید، گروهی هشتاد نفره را در جستجوی او فرستاد؛ ولی او را نیافتند و باز گشتند. حکومتی‌ها که گرفتار گریختن عبد الله بن زبیر بودند، در آن روز، از حسین علیه السلام غافل شدند تا شب شد. [ولید] شب‌هنگام، مردانی را نزد حسین علیه السلام فرستاد و [حسین علیه السلام] فرمود: «صبح شود؛ بینیم و ببینید چه می‌شود».

آنان شب [از حسین علیه السلام] دست برداشتند و اصرار نکردند. حسین علیه السلام همان شب، یعنی شب یکشنبه، دو روز مانده به پایان ماه رجب سال شصت، از مدینه بیرون رفت و پسر زبیر، یک شب قبل، یعنی شب شنبه، بیرون رفته بود. ۲۰ اما ابن الزبیر فقال: الآن آتیکم، ثم أتى داره فکمن فيها، فبعث الوليد إليه فوجدته مجتمعاً في أصحابه متحزراً، فألح عليه بكثره الرسل والرجال في أثر الرجال.

فأما حسين عليه السلام فقال: كف حتى تنظر ونظر، وترى وترى. وأما ابن الزبير فقال: لا تعجلوني؛ فإني آتيكم، أمهلوني. فألحوا عليهما عشيتهما تلك كلها وأول ليلهما، وكانوا على حسين عليه السلام أشد إبقاءً.

وبعث الوليد إلى ابن الزبير موالى له فشتموه وصاحوا به: يابن الكاهلي، والله لتأتين الأمير أو ليقتلنك. فلبث بذلك نهاره كله وأول ليله، يقول: الآن أجىء، فإذا استحوه قال: والله لقد استربت بكثره الإرسال وتتابع هذه الرجال، فلا تعجلوني حتى أبعث إلى الأمير من يأتيني برأيه وأمره. فبعث إليه أخاه جعفر بن الزبير، فقال: رحيمك الله كفى عن عبد الله؛ فإنك قد أفرعته ودعرت بكثره رسلك وهو آتيك غداً إن شاء الله، فمر رسلك فلينصرفوا عنا. فبعث إليهم فأنصرفوا.

وخرج ابن الزبير من تحت الليل، فأخذ طريق الفرع هو وأخوه جعفر ليس معهما ثالث، وتجنب الطريق الأعظم مخافة الطلب، وتوجه

نَحْوَ مَكَّةَ .

فَلَمَّا أَصْبَحَ بَعَثَ إِلَيْهِ الْوَلِيدُ فَوْجَهُ قَدْ خَرَجَ ، فَقَالَ مَرَوَانُ : وَاللَّهِ إِنْ أَخْطَأَ مَكَّةَ فَسَيَرْجُحُ فِي أَثَرِهِ الرَّجَالُ . فَبَعَثَ رَاكِبًا مِنْ مَوَالِي بَنِي أُمَيَّةَ فِي ثَمَانِينَ رَاكِبًا فَطَلَبُوهُ فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَيْهِ فَرَجَعُوا ، فَتَشَاعَلُوا عَنْ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِطَلَبِ عَبْدِ اللَّهِ يَوْمَهُمْ ذَلِكَ حَتَّى أَمْسَوْا .
ثُمَّ بَعَثَ الرَّجَالُ إِلَى حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الْمَسَاءِ ، فَقَالَ : أَصْبَحُوا ثُمَّ تَزَوَّنَ وَنَرَى . فَكَفُّوا عَنْهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَلَمْ يُلْحُوا عَلَيْهِ ، فَخَرَجَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ تَحْتِ لَيْلَتِهِ وَهِيَ لَيْلَةُ الْأَحَدِ لِيَوْمَيْنِ بَقِيَا مِنْ رَجَبٍ سَنَةِ سِتِّينَ ، وَكَانَ مَخْرُجُ ابْنِ الزُّبَيْرِ قَبْلَهُ بَلِيلَةً ؛ خَرَجَ لَيْلَةَ السَّبْتِ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۴۰ ، الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۳۰) .

۱. فُرْع: روستایی در اطراف مدینه در مسیر مکه (معجم البلدان : ج ۴ ص ۲۵۲ . نیز ، ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲).

البدایه و النهایه (- به نقل از ابو مخنف -) : ولید به دنبال عبد الله بن زبیر فرستاد و او از بیعت ، سر باز زد و یک شبانه‌روز، آنان را معطل کرد . سپس به همراه یاران و برادرش جعفر ، به سمت مکه رهسپار شد و راه فرع را برگزید. ولید ، سوارانی را به دنبال او فرستاد ؛ ولی رد او را پیدا نکردند و باز گشتند

اما حسین بن علی علیه السلام، ولید به خاطر پیگیری کار پسر زبیر ، از او باز ماند و هر گاه به دنبال ایشان می‌فرستاد ، می‌فرمود: «ببینی و ببینیم». آن گاه فرزندان و خاندانش را جمع کرد و شب یکشنبه ، دو شب مانده از ماه رجب سال شصت ، یک شب پس از خروج پسر زبیر، حرکت کرد و هیچ یک از بستگانش جز محمد بن حنفیه در مدینه باقی نماند. ۱. بَعَثَ الْوَلِيدُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ فَمَاتَنَعَ عَلَيْهِ وَمَاظَلَهُ يَوْمًا وَلَيْلَةً ، ثُمَّ إِنَّ ابْنَ الزُّبَيْرِ رَكِبَ فِي مَوَالِيهِ وَاسْتَصْحَبَ مَعَهُ أَخَاهُ جَعْفَرًا وَسَارَ إِلَى مَكَّةَ عَلَى طَرِيقِ الْفُرْعِ ، وَبَعَثَ الْوَلِيدُ خَلْفَ ابْنِ الزُّبَيْرِ الرَّجَالُ وَالْفُرْسَانُ فَلَمْ يَقْدِرُوا عَلَى رَدِّهِ

وَأَمَّا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِنَّ الْوَلِيدَ تَشَاغَلَ عَنْهُ بِابْنِ الزُّبَيْرِ وَجَعَلَ كُلَّمَا بَعَثَ إِلَيْهِ يَقُولُ : حَتَّى تَنْظُرَ وَنَنْظُرَ . ثُمَّ جَمَعَ أَهْلَهُ وَبَنِيهِ وَرَكِبَ لَيْلَةَ الْأَحَدِ لِلْيَمِينِ بَقِيَّتَا مِنْ رَجَبٍ مِنْ هَذِهِ السَّنَةِ [۶۰ هـ] بَعْدَ خُرُوجِ ابْنِ الزُّبَيْرِ بَلِيلَةً ، وَلَمْ يَتَخَلَّفْ عَنْهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِهِ سِوَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ (البدایه و النهایه : ج ۸ ص ۱۴۷) . الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : حسين عليه السلام و عبد الله بن زبیر، همان شب به سمت مکه رهسپار شدند. مردم ، روز بعد، برای بیعت با یزید ، حاضر شدند . سراغ حسین علیه السلام و پسر زبیر را گرفتند ؛ ولی آنان را نیافتند. مسور بن مخزومه گفت: ابا عبد الله علیه السلام عجله کرد و اکنون پسر زبیر ، نظر او را بر می‌گرداند و او را به سوی عراق روانه می‌کند تا خودش تنها، مکه را در اختیار بگیرد. ۲. خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ مِنْ لَيْلَتِهِمَا إِلَى مَكَّةَ ، فَأَصْبَحَ النَّاسُ فَعَدُّوا عَلَى الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ ، وَطُلِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنُ الزُّبَيْرِ فَلَمْ يَوْجِدَا .

فَقَالَ الْمَسُورُ بْنُ مَخْرَمَةَ : عَجَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ، وَابْنُ الزُّبَيْرِ الْآنَ يَلْفُتُهُ وَيُرْجِيهِ إِلَى الْعِرَاقِ لِيَخْلُوَ بِمَكَّةَ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۴۳ ، تهذيب الكمال : ج ۶ ص ۴۱۵) . .تاریخ الطبری (- به نقل از عقبه بن سیمعان ، غلام رباب ، دختر امرؤ القیس کلبی، همسر امام حسین علیه السلام -) : ما به راه افتادیم و راه اصلی را در پیش گرفتیم. خاندان حسین علیه السلام به ایشان گفتند: خوب است راه عمومی را ترک کنی - چنان که پسر زبیر انجام داد - ، تا جستجوگران به تو نرسند.

فرمود: «نه ! به خدا سوگند، از راه اصلی جدا نمی‌شوم تا خداوند ، آنچه را دوست دارد ، مقدر فرماید». ۱. خَرَجْنَا فَلَزِمْنَا الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ ، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَهْلُ بَيْتِهِ : لَوْ تَنَكَّبْتَ الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ كَمَا فَعَلَ ابْنُ الزُّبَيْرِ ، لَا يَلْحَقُكَ الطَّلَبُ . قَالَ : لَا وَاللَّهِ ، لَا أَفَارِقُهُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ مَا هُوَ أَحَبُّ إِلَيْهِ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۵۱) . تاریخ الطبری (- به نقل از ابو سعد مقبری -) : من ، شترچران‌ها را در صبح دمان ترسانده‌ام با شییخون زدن ، و مرا یزید [بن مفرغ] نخوانند ، در آن روزی که از ترس ، دست در دست ظلم بگذارم و از کمین مرگ ، [هراسان] کنار بکشم . با خود گفتم: به خدا سوگند ، این دو بیت را بر زبان نرانند ، مگر آن که

می‌خواهد کاری مهم انجام دهد. دو روز نگذشت که خبردار شدم به سمت مکه رهسپار شده است. ۲. لا دَعَرْتُ السَّوَامَ فِي فَلَقِ الصُّبْحِ مُغَيَّرًا وَلَا دُعِيْتُ يَزِيدًا يَوْمَ أُعْطِيَ مِنَ الْمَهَابَةِ ضَى مَّا وَالْمَنَايَا يَرُصِدُنَنِي أَنْ أَحِيدًا قَالَ: فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: وَاللَّهِ مَا تَمَثَّلَ بِهِذَيْنِ الْبَيْتَيْنِ إِلَّا لَشَيْءٍ يُرِيدُ. قَالَ: فَمَا مَكَثَ إِلَّا يَوْمَيْنِ حَتَّى بَلَغَنِي أَنَّهُ سَارَ إِلَى مَكَّةَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۴۲، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۶۸). الفتوح (- در باره خارج شدن امام حسین علیه السلام از مدینه -): او حرکت می‌کرد و این آیه را می‌خواند: (از آن دیار، با ترس و هراس، بیرون رفت و اوضاع را می‌پایید. گفت: پروردگارا! مرا از قوم ستمگر، رهایی بخش) ۳.

۱. قصص: آیه ۲۱. (فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ)، قَالَ لَهُ ابْنُ عَمِّهِ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ بْنُ أَبِي طَالِبٍ: يَا بَنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لَوْ عَدَلْنَا عَنِ الطَّرِيقِ وَسَلَكْنَا غَيْرَ الْجَادَةِ كَمَا فَعَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ كَانَ عِنْدِي الرَّأْيُ؛ فَإِنَّا نَخَافُ أَنْ يَلْحَقَنَا الطَّلَبُ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا وَاللَّهِ يَا بَنَ عَمِّي، لَا فَارَقْتُ هَذَا الطَّرِيقَ أَبَدًا أَوْ أَنْظُرْ إِلَى أُبْيَاتِ مَكَّةَ، أَوْ يَقْضِي اللَّهُ فِي ذَلِكَ مَا يُحِبُّ وَيَرْضَى. ثُمَّ جَعَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَمَثَّلُ شِعْرَ يَزِيدَ بْنِ الْمُفَرِّغِ الْحِمَيْرِيِّ وَهُوَ يَقُولُ: لَا سَهَرْتُ السَّوَامَ فِي فَلَقِ الصُّبْحِ مُضِيًّا وَلَا دُعِيْتُ يَزِيدًا يَوْمَ أُعْطِيَ مِنَ الْمَخَافَةِ ضَى مَّا وَالْمَنَايَا يَرُصِدُنَنِي أَنْ أَحِيدًا (الفتوح: ج ۵ ص ۲۲، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۱۸۹). (فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۴۳، الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۳۱). (فَخَرَجَ مِنْهَا خَائِفًا يَتَرَقَّبُ قَالَ رَبِّ نَجِّنِي مِنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ) وَلَزِمَ الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ. فَقَالَ لَهُ أَهْلُ بَيْتِهِ: لَوْ تَنَكَّبْتَ الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ كَمَا صَنَعَ ابْنُ الزُّبَيْرِ لَنَلَّا يَلْحَقُكَ الطَّلَبُ، فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ، لَا أَفَارِقُهُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ مَا هُوَ قَاضٍ (الإرشاد: ج ۲ ص ۳۵، روضه الواعظین: ص ۱۹۰).

پسر عمویش مسلم بن عقیل بن ابی طالب، به وی گفت: ای پسر دختر پیامبر خدا! اگر از راه اصلی کناره‌گیری و راهی دیگر انتخاب کنیم - چنان که عبد الله بن زبیر انجام داد -، بهتر است. می‌ترسیم جستجوگران حکومتی، به ما برسند. حسین علیه السلام به وی فرمود: «نه - به خدا -، ای پسر عمو! هرگز از این راه، جدا نمی‌شوم، تا آن که خانه‌های مکه را ببینم، یا خداوند، آنچه را دوست می‌دارد و از آن خشنود است، مقدر فرماید». آن گاه حسین علیه السلام شعر یزید بن مفرغ حمیری را به زبان آورد:

«من شترچران‌ها را در صبح دمان نترسانده‌ام با شبیخون زدن، و مرا یزید [بن مفرغ] نخوانند، در آن روزی که از ترس، دست در دست ظلم بگذارم و از کمین مرگ، [هراسان] کنار بکشم». ۱. تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): وقتی حسین علیه السلام به سمت مکه رهسپار شد، [این آیه را] تلاوت کرد: (از آن دیار، با ترس و هراس، بیرون رفت و اوضاع را می‌پایید. گفت: پروردگارا! مرا از قوم ستمگر، رهایی بخش). ۲. فلما سار الحسين نحو مكة، قال: الإرشاد: حسین علیه السلام به سمت مکه رهسپار شد، در حالی که [این آیه را] می‌خواند: (از آن دیار، با ترس و هراس، بیرون رفت و اوضاع را می‌پایید. گفت: پروردگارا! مرا از قوم ستمگر، رهایی بخش). او راه اصلی را در پیش گرفت. خانواده‌اش به وی گفتند: اگر از راه اصلی صرف نظر کنی - چنان که پسر زبیر انجام داد -، [بهتر است] تا مبادا جستجوگران حکومتی به تو برسند. فرمود: «نه! به خدا سوگند، هرگز از این راه، جدا نمی‌شوم تا خداوند، آنچه را می‌خواهد، تاریخ الطبری (- به نقل از عون بن ابی جحیفه -): خروج حسین علیه السلام از مدینه به سوی مکه روز یکشنبه، دو شب باقی‌مانده از ماه رجب سال شصت بود و شب جمعه، سه شب از ماه شعبان گذشته، وارد مکه شد و باقی‌مانده ماه شعبان و ماه‌های رمضان، شوال و ذی قعدة را در مکه اقامت کرد. آن گاه در هشتم ذی حجه، روز سه‌شنبه، روز ترویج و در همان روزی که مسلم بن عقیل در کوفه قیام نموده بود، از مکه خارج شد. ۱. كَانَ مَخْرُجُ الْحُسَيْنِ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ يَوْمَ الْأَحَدِ لِلْبَيْتَيْنِ بَقِيَّتًا مِنْ رَجَبٍ سَنَةِ سِتِّينَ وَدَخَلَ [الإمام الحسين عليه السلام] مَكَّةَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ لِثَلَاثِ مَضِينَ مِنْ شَعْبَانَ، فَأَقَامَ بِمَكَّةَ شَعْبَانَ

و شَهْرَ رَمَضَانَ وَشَوَّالًا وَذَا الْقَعْدَةَ ثُمَّ خَرَجَ مِنْهَا لِثَمَانٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ - يَوْمَ التَّرْوِيَةِ - فِي الْيَوْمِ الَّذِي خَرَجَ فِيهِ مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۱؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۳۵). الفتوح: [حسین علیه السلام] در دل شب، به همراه خاندانش به سوی مکه به راه افتاد و این، در حالی بود که سه روز از ماه شعبان سال شصت، گذشته بود. ۲. خَرَجَ [الإمامُ الحُسَيْنُ عليه السلام] أفي جَوْفِ اللَّيْلِ يُرِيدُ مَكَّةَ بِجَمِيعِ أَهْلِهِ، وَذَلِكَ لِثَلَاثِ لَيَالٍ مَضَيْنَ مِنْ شَهْرِ شَعْبَانَ فِي سَيِّئَةِ سِتِّينَ (الفتوح: ج ۵ ص ۲۱؛ الملهوف: ص ۱۰۱). ر. ک: ص ۲۶۸ (رخدادهای میان امام علیه السلام و ولید برای بیعت گرفتن

۲ / ۷ همراهان امام علیه السلام از خاندانش، در سفر به سوی مکه

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : حسین علیه السلام با فرزندان، برادران، برادرزاده‌ها و تمام خانواده‌اش بجز محمد بن حنفیه، بیرون رفت. ۳. أَمَّا الْحُسَيْنُ عليه السلام فَإِنَّهُ خَرَجَ بِبَنِيهِ وَإِخْوَتِهِ وَبَنَى أَخِيهِ وَجُلَّ أَهْلِ بَيْتِهِ إِلَّا مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنْفِيَّةِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۴۱؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۳۴). الأخبار الطوال: حسین علیه السلام نیز به سمت مکه رهسپار شد و دو خواهرش: زینب و ام کلثوم، و برادرزاده‌هایش و برادرانش: ابو بکر، جعفر و عباس، و تمام بستگانش که در مدینه بودند، جز برادرش محمد بن حنفیه، همراه ایشان بودند. ۴. مَضَى الْحُسَيْنُ عليه السلام أَيْضاً نَحْوَ مَكَّةَ وَمَعَهُ أُخْتَاهُ: أُمُّ كَلْثُومَ وَزَيْنَبُ، وَوُلْدُ أَخِيهِ، وَإِخْوَتُهُ: أَبُو بَكْرٍ وَجَعْفَرُ وَالْعَبَّاسُ، وَعَامَّةٌ مَنْ كَانَ بِالْمَدِينَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ إِلَّا أَخَاهُ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنْفِيَّةِ (الأخبار الطوال: ص ۲۲۸).

الأمالي، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -) : حسین علیه السلام خواهرانش و دخترش و برادرزاده‌اش قاسم بن حسن بن علی را بر محمل، سوار کرد. سپس با بیست و یک مرد از یاران و خانواده‌اش از جمله: ابو بکر بن علی، محمد بن علی، عثمان بن علی، عباس بن علی، عبد الله بن مسلم بن عقیل، علی اکبر و علی اصغر، رهسپار شد. ۲. حَمَلَ [الحُسَيْنُ عليه السلام] أَخَوَاتِهِ عَلَى الْمَحَامِلِ وَابْنَتَهُ وَابْنَ أَخِيهِ الْقَاسِمَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، ثُمَّ سَارَ فِي أَحَدِ وَعَشْرِينَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، مِنْهُمْ: أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَلِيٍّ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ، وَعُثْمَانُ بْنُ عَلِيٍّ، وَالْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ بْنُ عَقِيلٍ، وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَكْبَرُ، وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَصْغَرُ (الأمالي، صدوق: ص ۲۱۷ ح ۲۹۳، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۲). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی (- از امام حسین علیه السلام، در سخنانش به برادرش محمد بن حنفیه -) : من تصمیم رفتن به مکه را دارم و برای این سفر، خودم، برادرانم، برادرزاده‌هایم و شیعیانم را آماده ساختم؛ آنان را که رأی و نظرشان، رأی و نظر من است، و تو - ای برادر - مانعی ندارد که در مدینه بمانی و از جانب من مراقب اوضاع باشی و چیزی از کارهای آنان را از من مخفی مداری. ۳. أَنَا عَازِمٌ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى مَكَّةَ، وَقَدْ تَهَيَّأْتُ لِذَلِكَ أَنَا وَإِخْوَتِي وَبَنُو أَخِي وَشِيعَتِي مِمَّنْ أَمْرُهُمْ أَمْرِي وَرَأْيُهُمْ رَأْيِي، وَأَمَّا أَنْتَ يَا أَخِي فَلَا عَلَيْكَ أَنْ تَقِيمَ فِي الْمَدِينَةِ فَتَكُونَ لِي عَيْنًا عَلَيْهِمْ، وَلَا تَخَفِ عَلَيَّ شَيْئًا مِنْ أُمُورِهِمْ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۱۸۸، الفتوح: ج ۵ ص ۲۱).

۲ / ۸ برکنار شدن ولید از فرمانداری مدینه

تاریخ الطبری (- در باره حوادث سال شصت هجری -) : در این سال، یزید، ولید بن عتبه را از حکومت مدینه برکنار کرد. این برکناری، در ماه رمضان بود و به جای وی، عمرو بن سعید اشدق را گمارد. عمرو بن سعید بن عاص (اشدق)، در ماه رمضان، وارد مدینه شد. ۴. وَفِي هَذِهِ السَّنَةِ عَزَلَ يَزِيدُ الْوَلِيدَ بْنَ عُتْبَةَ عَنِ الْمَدِينَةِ، عَزَلَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ، فَأَقَرَّ عَلَيْهَا عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ الْأَشْدَقُ، وَفِيهَا قَدِمَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ الْوَاصِلُ الْمَدِينَةَ فِي رَمَضَانَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۴۳، الكامل فی التاريخ: ج ۲ ص ۵۳۲). البدايه و النهايه: در این سال - یعنی سال شصت هجری - در ماه رمضان، یزید بن معاویه، ولید بن عتبه را به سبب کوتاهی‌هایش، از حکومت مدینه برکنار کرد و حکومت مدینه را به عمرو بن سعید بن عاص، نایب مکه، سپرد. عمرو در ماه رمضان، وارد مدینه

شد. ۵. وفي هذه السنّة [سنّة ۶۰ هـ] في رَمَضانَ منها عَزَلَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْوَلِيدَ بْنَ عُتْبَةَ عَنْ إِمْرَةِ الْمَدِينَةِ لِتَفْرِيطِهِ ، وَأَضَافَهَا إِلَى عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ نَائِبِ مَكَّةَ ، فَقَدِمَ الْمَدِينَةَ فِي رَمَضانَ (البدایة و النهایة : ج ۸ ص ۱۴۸ و ۱۷۱ . نیز ، ر . ک : المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۸۸) .

۱. در باره مقصود از «علی اکبر» و «علی اصغر» (ر . ک : ص ۱۴۹ «بخش دوم / فصل ششم : فرزندان» و ج ۲ ص ۱۵۳ «بخش پنجم / فصل چهارم : شهادت فرزندان امام حسین علیه السلام») .

عمرو بن سعید بن عاص ، در ماه رمضان به عنوان امیر مدینه و نیز امیر مراسم حج ، وارد مدینه شد و ولید بن عُتْبَه برکنار گشت. ۱. قَدِمَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ فِي رَمَضانَ أَمِيرًا عَلَى الْمَدِينَةِ وَعَلَى الْمَوْسِمِ ، وَعُزِلَ الْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ (المحاسن و المساوی : ص ۵۹ ، الإمامة و السياسة : ج ۲ ص ۵) .

فصل سوم : فعالیت‌های امام حسین علیه السلام در مکه

۳ / ۱ شادمانی مردم مکه و اجتماع آنان بر گرد امام علیه السلام

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : [حسین علیه السلام] چون وارد مکه شد ، [این آیه را] تلاوت کرد: (چون به سوی [شهر] مدین رو نهاد ، گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست ، هدایت کند) ۲. فَلَمَّا دَخَلَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] مَكَّةَ قَالَ : الْفَتْوح :حسین علیه السلام راه پیمود و چون به مکه مُشْرِفِ گشت و کوه‌های شهر را از دور دید ، شروع به تلاوت این آیه کرد: (چون به سوی [شهر] مدین رو نهاد ، گفت: امید است پروردگارم مرا به راه راست ، هدایت کند). حسین علیه السلام وارد مکه شد و مردمان مکه ، بسیار شادمان شدند . مردم ، صبح و شام، نزد او رفت و آمد داشتند و این بر عبد الله بن زبیر ، گران آمد ؛ چرا که امید داشت مردم مکه با وی بیعت کنند. وقتی حسین علیه السلام وارد مکه شد ، این بر او گران آمد ؛ لیکن آنچه را که در دل داشت ، برای حسین علیه السلام آشکار نمی کرد . وی با ایشان رفت و آمد داشت ، در نماز ایشان شرکت می کرد ، نزد ایشان می نشست و به سخنان ایشان گوش می داد؛ ولی با این همه ، می دانست که تا حسین علیه السلام در مکه هست ، کسی از مردم مکه با او بیعت نمی کند ؛ زیرا جایگاه حسین علیه السلام در نزد مردمان مکه ، بسی بالاتر از جایگاه پسر زبیر بود . ۳. سَارَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] حَتَّى وَافَى مَكَّةَ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى جِبَالِهَا مِنْ بَعِيدٍ جَعَلَ يَتْلُو هَذِهِ الْآيَةَ : تَارِيخُ الطَّبْرِيِّ (- به نقل از عقبه بن سَمْعَانَ -) : حسین علیه السلام آمد تا به مکه رسید. مردمان مکه شروع

۱. قصص : آیه ۲۲. (وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ) (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۴۳ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۳۵) . (وَلَمَّا تَوَجَّهَ تَلْقَاءَ مَدْيَنَ قَالَ عَسَى رَبِّي أَنْ يَهْدِيَنِي سَوَاءَ السَّبِيلِ) . وَدَخَلَ الْحُسَيْنُ إِلَى مَكَّةَ ، فَفَرَحَ بِهِ أَهْلُهَا فَرَحًا شَدِيدًا . قَالَ : وَجَعَلُوا يَخْتَلِفُونَ إِلَيْهِ بُكْرَةً وَعَشِيَّةً ، وَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ لِأَنَّهُ قَدْ كَانَ طَمَعٌ أَنْ يُبَايِعَهُ أَهْلُ مَكَّةَ ، فَلَمَّا قَدِمَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام شَقَّ ذَاكَ عَلَيْهِ ، غَيْرَ أَنَّهُ لَا يُبْدِي مَا فِي قَلْبِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، لِكَنَّهُ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِ وَيُصَلِّي بِصَلَاتِهِ وَيَقْعُدُ عِنْدَهُ وَيَسْمَعُ مِنْ حَدِيثِهِ ، وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يُبَايِعُهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَا ؛ لِأَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَام عِنْدَهُمْ أَعْظَمُ فِي أَنْفُسِهِمْ مِنْ ابْنِ الزُّبَيْرِ (الفتوح : ج ۵ ص ۲۳ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۱۹۰) .

کردند به رفت و آمد با ایشان و نزد ایشان می آمدند. همچنین عمره گزاران و مردمان سایر شهرها نزد ایشان می آمدند .
 پسر زبیر نیز در مکه ، ملازم کعبه بود و تمام روز را در مسجد الحرام نماز می گزارد و طواف می کرد و به همراه بازدید کنندگان ،
 نزد حسین علیه السلام می آمد . گاه هر روز و گاه یک روز در میان ، نزد ایشان می آمد و همیشه برای نظر دادن ، [مردم را] به
 حسین علیه السلام احاله می داد .

حسین علیه السلام برای پسر زبیر ، سنگین ترین خلق خدا بود ؛ زیرا می دانست مردم مکه تا وقتی که ایشان در آن شهر است ، با او
 بیعت نمی کنند و از او پیروی نخواهند کرد ؛ چرا که حسین علیه السلام در نزد مردم مکه ، عزیزتر و گرامی تر از پسر زبیر بود و
 فرمانش مطاع تر از او بود. ۱. فَأَقْبَلَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] حَتَّى نَزَلَ مَكَّةَ ، فَأَقْبَلَ أَهْلَهَا يَخْتَلِفُونَ إِلَيْهِ وَيَأْتُونَهُ وَمَنْ كَانَ بِهَا مِنَ الْمُعْتَمِرِينَ
 وَأَهْلِ الْآفَاقِ ، وَابْنُ الزُّبَيْرِ بِهَا قَدْ لَزِمَ الْكَعْبَةَ فَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي عِنْدَهَا عَامَّةَ النَّهَارِ وَيَطُوفُ ، وَيَأْتِي حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَمْنُ يَأْتِيهِ ، فَيَأْتِيهِ
 الْيَوْمِينَ الْمُتَوَالِيَيْنِ ، وَيَأْتِيهِ بَيْنَ كُلِّ يَوْمَيْنِ مَرَّةً ، وَلَا يَزَالُ يُشِيرُ عَلَيْهِ بِالرَّأْيِ وَهُوَ أَثْقَلُ خَلْقِ اللَّهِ عَلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ ، قَدْ عَرَفَ أَنَّ أَهْلَ الْحِجَازِ
 لَا يُبَاعِعُونَهُ وَلَا يُتَابِعُونَهُ أَبَدًا مَا دَامَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْبَلَدِ ، وَأَنَّ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْظَمُ فِي أَعْيُنِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ مِنْهُ ، وَأَطْوَعُ فِي النَّاسِ
 مِنْهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۱؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۳۵). الأخبار الطوال: حسین علیه السلام راه پیمود تا به مکه رسید و در شعب
 علی ، فرود آمد. مردم به رفت و آمد با ایشان پرداختند و حلقه حلقه نزد ایشان گرد می آمدند و عبد الله بن زبیر را رها کردند ؛
 همانان که پیش از ورود حسین علیه السلام ، نزد پسر زبیر گرد می آمدند . این اتفاق ، پسر زبیر را ناراحت کرد و دانست که تا
 حسین علیه السلام در آن شهر است ، مردم گرد او نخواهند آمد . از این رو ، صبح و شام ، نزد حسین علیه السلام می آمد. ۲. مَضَى
 [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] حَتَّى وَافَى مَكَّةَ ، فَتَزَلَّ شِعْبَ عَلِيٍّ ، وَاخْتَلَفَ النَّاسُ إِلَيْهِ ، فَكَانُوا يَجْتَمِعُونَ عِنْدَهُ حَلَقًا حَلَقًا ، وَتَرَكُوا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ
 الزُّبَيْرِ ، وَكَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ يَخْتَلِفُونَ إِلَيْهِ ، فَسَاءَ ذَلِكَ ابْنُ الزُّبَيْرِ ، وَعَلِمَ أَنَّ النَّاسَ لَا يَحْفَلُونَ بِهِ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُقِيمٌ بِالْبَلَدِ ، فَكَانَ
 يَخْتَلِفُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَبَاحًا وَمَسَاءً (الأخبار الطوال: ص ۲۲۹). تهذيب الكمال: حسین علیه السلام و عبد الله بن زبیر ،
 وارد مکه شدند . حسین علیه السلام به خانه عیاس بن عبد المطلب فرود آمد . پسر زبیر ، یک بُرد یمنی پوشید و ملازم حجر
 اسماعیل شد و مردم را بر ضد بنی امیه تحریک می کرد. ۳. قَدِمَا [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ] مَكَّةَ ، فَتَزَلَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ
 السَّلَامُ دَارَ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ، وَلَزِمَ ابْنُ الزُّبَيْرِ الْحِجَرَ وَلَبَسَ الْمَعَاوِيَّ ، وَجَعَلَ يُحَرِّضُ النَّاسَ عَلَى بَنِي أُمَيَّةَ (تهذيب الكمال: ج
 ۶ ص ۴۱۵ ، الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۳). مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی (- به نقل از
 احمد بن اعثم کوفی -) : حسین علیه السلام در منطقه بالای مکه فرود آمد و در آن جا چادری بزرگ برپا کرد. عبد الله بن زبیر
 نیز در منزلش در قیقعان ۱ فرود آمد.

سپس حسین علیه السلام به خانه عیاس رفت و عبد الله بن عیاس ، ایشان را بدان جا برد. در آن هنگام ، فرماندار مکه از جانب
 یزید، عمر بن سعد بن ابی وقاص ۲ بود. حسین علیه السلام مؤذنی را به پا داشت تا با صدای بلند ، اذان بگوید و مردم را به نماز فرا
 خواند .

ابن سعد ترسید که حاجیان به سمت حسین علیه السلام کشیده شوند ؛ چون رفت و آمد فراوان مردم را از تمام نقاط جهان با ایشان
 دید . بدین جهت به سمت مدینه حرکت کرد و جریان را برای یزید نوشت. ۳. كَانَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] قَدْ نَزَلَ بِأَعْلَى مَكَّةَ وَضَرَبَ
 هُنَاكَ فُسْطَاطًا ضَخْمًا ، وَنَزَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ دَارَةَ بَقِيعَانَ ، ثُمَّ تَحَوَّلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى دَارِ الْعَبَّاسِ ، حَوْلَهُ إِلَيْهَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ
 عَبَّاسٍ ، وَكَانَ أَمِيرَ مَكَّةَ مِنْ قَبْلِ يَزِيدَ يَوْمَئِذٍ عُمَرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ ، فَأَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُؤَذِّنًا يُؤَذِّنُ رَافِعًا صَوْتَهُ فَيُصَلِّي
 بِالنَّاسِ ، وَهَابُ بْنُ سَعْدٍ أَنْ يَمِيلَ الْحُجَّاجُ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَا يَرَى مِنْ كَثْرَةِ اخْتِلَافِ النَّاسِ إِلَيْهِ مِنَ الْآفَاقِ ، فَانْجَدَرَ إِلَى
 الْمَدِينَةِ وَكَتَبَ بِذَلِكَ إِلَى يَزِيدَ (مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی: ج ۱ ص ۱۹۰). البدايه و النهايه: چون مردم از مرگ معاویه
 و جانشینی یزید، باخبر شده بودند، گروه گروه بر حسین علیه السلام وارد می شدند ، اطراف ایشان می نشستند و به سخنانش گوش

فرا می‌دادند؛ اما پسر زبیر در کنار کعبه یکسر به نماز مشغول بود و در این میان، گهگاه به همراه مردم، نزد حسین علیه السلام می‌رفت. او با بودن حسین علیه السلام در مکه نمی‌توانست در جهت اهداف درونی خود، قدمی بر دارد؛ چون احترام مردم را به حسین علیه السلام و این که مردم، حسین علیه السلام را بر وی مقدم می‌کنند، می‌دانست. همچنین مأموران مخفی و فرستادگانی به دنبال او وارد مکه شدند؛ ولی خداوند، او را بر آنان پیروز گردانید - چنان که پیش از این گذشت - . مأموران مخفی، با سرافکندگی، از مکه باز گشتند و عبد الله بن زبیر بر یزیدیانی که قصد نابودی او را داشتند، پیروز شد. برادرش عمرو را کتک زد و او را به زندان افکند و قصاص کرد و به او اهانت نمود. در این هنگام، موقعیت پسر زبیر در شهرهای حجاز، بالا-رفت و آوازه‌اش بلند شد؛ ولی با این همه موقعیتی مانند حسین علیه السلام نزد مردم نداشت؛ بلکه تمایل مردم، به جانب حسین علیه السلام بود؛ چرا که او آقا و بزرگ و پسر دختر پیامبر خدا بود و بر روی زمین، کسی هم‌شان و هم‌تراز او نبود.

۱. در اکثر مصادر، «قُعَیقَعَان» آمده و آن، کوهی است در مکه، مقابل ابو قُبَیس (معجم البلدان: ج ۴ ص ۲۷۹، النهاية: ج ۴ ص ۸۸ نیز، ر. ک: نقشه شماره ۲ در پایان جلد ۲). ۲. صحیح عمرو بن سعید بن عاص است.

الْبَتَّةَ دولت یزیدی یکسر با او دشمنی می‌کرد. ۱. عَكَفَ النَّاسُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَفْدُونَ إِلَيْهِ وَيَقْدَمُونَ عَلَيْهِ، وَيَجْلِسُونَ حَوْلَيْهِ وَيَسْتَمِعُونَ كَلَامَهُ، حِينَ سَجَعُوا بِمَوْتِ مُعَاوِيَةَ وَخِلَافَةِ يَزِيدَ. وَأَمَّا ابْنُ الزُّبَيْرِ فَإِنَّهُ لَزِمَ مَضِيَّ لَمَاءَ عِنْدَ الْكَعْبَةِ، وَجَعَلَ يَتَرَدَّدُ فِي غُبُونِ ذَلِكَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جُمْلَةِ النَّاسِ، وَلَا يُمْكِنُهُ أَنْ يَتَحَرَّكَ بِشَيْءٍ مِمَّا فِي نَفْسِهِ مَعَ وُجُودِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لِمَا يَعْلَمُ مِنْ تَعْظِيمِ النَّاسِ لَهُ وَتَقْدِيمِهِمْ إِيَّاهُ عَلَيْهِ، غَيْرَ أَنَّهُ قَدْ تَعَيَّنَتِ السَّرَايَا وَالتَّبَعُوثُ إِلَى مَكَّةَ بِسَبَبِهِ، وَلَكِنْ أَظْفَرَهُ اللَّهُ بِهِمْ كَمَا تَقَدَّمَ ذَلِكَ آنْفَاءً، فَانْقَشَعَتِ السَّرَايَا عَنْ مَكَّةَ مَفْلُولِينَ وَانْتَصَرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ عَلَى مَنْ أَرَادَ هَلَاكَهُ مِنَ الْيَزِيدِيِّينَ، وَضَرَبَ أَخَاهُ عَمْرًا وَسَجَنَهُ وَاقْتَصَّ مِنْهُ وَأَهَانَهُ.

وَعَظُمَ شَأْنُ ابْنِ الزُّبَيْرِ عِنْدَ ذَلِكَ بِلَادِ الْحِجَازِ، وَاشْتَهَرَ أَمْرُهُ وَبُعِيدَ صَيْتُهُ، وَمَعَ هَذَا كُلِّهِ لَيْسَ هُوَ مُعْظَمًا عِنْدَ النَّاسِ مِثْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، بَلِ النَّاسُ إِنَّمَا مِيلُهُمْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَنَّهُ السَّيِّدُ الْكَبِيرُ، وَابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ أَحَدٌ يُسَامِيهِ وَلَا يُسَاوِيهِ، وَلَكِنَّ الدَّوْلَةَ الْيَزِيدِيَّةَ كَانَتْ كُلُّهَا تُنَاوِيهِ (البداية و النهاية: ج ۸ ص ۱۵۱).

۳ / ۲ ورود محمد بن حنفیه و گروهی از بنی عبد المطلب به مکه

تهذیب الکمال: حسین علیه السلام [قاصدی] به مدینه فرستاد و از بنی عبد المطلب، آنان که با او کوچ نکرده بودند، بر او وارد شدند و آنان، نوزده مرد و زنان و کودکان از جمله: خواهران امام حسین علیه السلام، دختران وی و زنان آنها بودند. محمد بن حنفیه نیز به دنبال آنان حرکت کرد و در مکه به حسین علیه السلام رسید. محمد بن حنفیه به امام حسین علیه السلام اعلام داشت که خروج در این زمان، مناسب نیست؛ ولی حسین علیه السلام این نظر را نپذیرفت. محمد بن حنفیه فرزندان را نگه داشت و هیچ یک را با حسین علیه السلام نفرستاد، تا بدان جا که حسین علیه السلام در دلش از محمد، ناراحت شد و فرمود: «فرزندان را از جایی که من در آن آسیب می‌بینم، باز می‌داری؟!». محمد گفت: دوست نمی‌دارم به شما و آنها آسیبی برسد، گرچه مصیبت شما برای ما از همه عظیم‌تر است. ۲. بَعَثَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَقَدِمَ عَلَيْهِ مَنْ خَفَ مَعَهُ مِنْ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؛ وَهُمْ تِسْعَةٌ عَشَرَ رَجُلًا وَنِسَاءً وَصِبْيَانًا مِنْ أَخَوَاتِهِ وَبَنَاتِهِ وَنِسَائِهِمْ، وَتَبِعَهُمْ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ فَأَدْرَكَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكَّةَ، وَأَعْلَمَهُ أَنَّ الْخُرُوجَ لَيْسَ لَهُ بِرَأْيٍ يَوْمَهُ هَذَا، فَأَبَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَقْبَلَ، فَحَبَسَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ وَلَدَهُ فَلَمْ يَبْعَثْ مَعَهُ أَحَدًا مِنْهُمْ، حَتَّى وَجَدَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَفْسِهِ عَلَى مُحَمَّدٍ، وَقَالَ: تَرَعُبُ بَوْلِدِكَ عَنْ مَوْضِعٍ أَصَابَ فِيهِ؟ فَقَالَ مُحَمَّدٌ: وَمَا حَاجَتِي أَنْ تُصَابَ وَيُصَابُوا مَعَكَ

وإن كَانَ مُصِيبُكَ أَعْظَمَ عِنْدَنَا مِنْهُمْ (تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۲۱، الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۵۱). ر. ک: ص ۵۵۸ (مخالفتان رفتن امام علیه السلام به سمت عراق / محمد بن حنفیه).

۳ / ۳ نامه کوفیان به امام علیه السلام و دعوت او به قیام

تاریخ الطبری (- به نقل از محمد بن بشر همدانی -): شیعیان در منزل سلیمان بن صُرَد ، گرد آمدند. از هلاکت معاویه سخن گفتیم و خداوند را بر آن ، حمد نمودیم . سلیمان بن صُرَد به ما گفت: به راستی که معاویه به هلاکت رسید و حسین علیه السلام از بیعت با آنان خودداری کرده است و به سمت مکه رهسپار شده است. شما ، شیعیان او و شیعیان پدر او هستید . اگر در خود می‌بینید که او را یاری دهید و با دشمنانش نبرد کنید ، برایش نامه بنویسید و اگر بیم دارید که سست و پراکنده شوید ، او را نسبت به خود ، امیدوار مسازید.

گفتند: هرگز ؛ بلکه با دشمنانش نبرد می‌کنیم و جان خود را در راهش فدا می‌کنیم.

گفت: پس برایش نامه بنویسید .

آن گاه این چنین نامه نوشتند:

«به نام خداوند بخشنده مهربان . به حسین بن علی ، از: سلیمان بن صُرَد ، ۱ مُسَیَّب بن نَجْبه، ۲ رِفَاعَه بن شَداد، ۳ حبیب بن مظاهر، ۴ و شیعیان او از مؤمنان و مسلمانان کوفه.

۱. ابو مطرّف سلیمان بن صُرَد بن جون خُزاعی، از صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یکی از بزرگان بارز شیعه در کوفه بود. وی در جنگ جمل، از امام علی علیه السلام سرپیچی کرد و امام علیه السلام او را سرزنش کرد و به شدت نکوهید؛ ولی در جنگ صفین، فرمانده جناح راست سپاه امام علیه السلام بود. امام علی علیه السلام در دوران حکومت خویش، سلیمان را به ولایت منطقه جبل برگزید و از استواری او در دین، تمجید کرد. او در دوران خلافت امام حسن علیه السلام، از یاران ایشان بود و هنگامی که معاویه، پیمان شکنی کرد، سلیمان، پیش قدم شد و به امام حسن علیه السلام پیشنهاد کرد که والی معاویه را از کوفه بیرون کنند؛ ولی امام علیه السلام با وی موافقت نکرد. وی پس از مرگ معاویه، مردم کوفه را جمع کرد و به امام حسین علیه السلام نامه نوشت و ایشان را به کوفه دعوت کرد؛ ولی از بیعت با ایشان سرپیچی کرد و در واقعه طف، در کنار امام حسین علیه السلام حاضر نشد. وی پس از مرگ یزید، شیعیان کوفه را گرد آورد و انقلاب انقلابیون بر ضدّ ابن زیاد را، با شعار مشهورش «یا لثاراتِ الحسین!» سامان داد؛ انقلابی که حماسی و احساسی بود. سلیمان، پس از جنگی سخت با عبید الله بن زیاد، در برابر او شکست خورد و بدین گونه، در سال ۶۵ ق، در ۹۳ سالگی به شهادت رسید . ۲. مُسَیَّب بن نَجْبه بن ربیعہ فزاری، پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده بود و در جنگ قادسیه و فتح عراق، شرکت داشت. در جنگ‌های امام علی علیه السلام همراه ایشان بود و به سال ۶۵ ق در عینُ الوردّه همراه با تَوّابین کشته شد. حُصَین بن ثُمیر، سر وی را به وسیله ادهم بن محرز باهلی برای عبید الله بن زیاد فرستاد . ۳. ابو عاصم رفاعه بن شَداد بجلی کوفی ، از یاران برگزیده امام علی و از رؤسای تَوّابین بعد از قیام امام حسین به شمار می‌رفت و در جنگ عین الوردّه حضور داشت و با مختار بود تا در سال ۶۶ ق ، کشته شد . ۴. ر. ک: ج ۲ ص ۳۵ (بخش پنجم / فصل سوم / حبیب بن مظاهر).

درود بر شما ! به راستی که ما خداوند یگانه را حمد می‌گوییم. اما بعد ، ستایش ، خدایی را که دشمن جبار و سرکش تو را در هم شکست ؛ دشمنی که در بدی کردن بر این اُمت ، شتاب کرد و زمام امور را به زور ، به دست گرفت، ثروت‌های عمومی را غصب کرد و بدون رضایت اُمت ، بر آنان حکومت نمود. آن گاه بهترین‌های اُمت را به شهادت رسانید و اشرار را رها کرد و ثروت الهی

را میان ثروتمندان و زورمداران ، قسمت کرد . از رحمت خدا دور باد ، چنان که نمود ، دور شدند !

اینک ما ، پیشوایی نداریم . به سوی ما روی آور . امید است که خداوند ، ما را به واسطه شما بر محور حقیقت ، گرد آورد. نعمان بن بشیر ، در قصر حکومتی است ؛ ولی ما در نماز جمعه و مراسم عید او ، حاضر نمی‌شویم . اگر به ما خبر رسد که شما به سمت ما می‌آیید ، او را از قصر ، بیرون می‌کنیم تا به خواست خدا ، به شام برود . درود و سلام خدا بر شما باد! .

آن گاه نامه را با عبد الله بن سَیِّعِ هَمْدانی و عبد الله بن وال ، روانه کردیم و به آنان دستور دادیم با سرعت ، حرکت کنند. آن دو از کوفه حرکت کردند و با شتاب ، راه پیمودند تا خود را دهم ماه رمضان در مکه به حسین علیه السلام رساندند. پس از آن ، دو روز صبر کردیم . سپس قیس بن مُسَهر صیداوی ، عبد الرحمان بن عبد الله بن کَدِنِ اَرْحَبی و عُمَارَةُ بن عُبَید سلولی ۱ را به سوی وی روانه ساختیم و آنان با خود ، پنجاه و سه نامه از جانب یک نفر ، یا دو نفر یا چهار نفر بُردند. دو روز دیگر ، صبر کردیم . آن گاه هانی بن هانی سَبِیعی و سعید بن عبد الله حَنَفی را فرستادیم و این نامه را همراهشان کردیم: «به نام خداوند بخشنده مهربان . به حسین بن علی ، از طرف شیعیانش از مؤمنان و مسلمانان. اما بعد ، به سوی ما بشتاب . به راستی که مردم ، انتظار شما را می‌کشند و نظری به غیر شما ندارند. پس بشتاب ، بشتاب . درود بر شما!».

همچنین شَبَث بن رِبَعی ، حَجَّار بن أَبَجَر ، یزید بن حارث بن یزید بن زُویم ، عَزْرَةُ بن قیس ، عمرو بن حَجَّاج زُبَیدی و مُحَمَّد بن عُمَیر تمیمی ، این نامه را نوشتند: «اما بعد ، آستانه شهر ، سرسبز است و میوه‌ها رسیده و آب‌ها فراوان‌اند. ۲ پس هر گاه اراده کردی ، بر لشکری آماده ، فرود آی. درود بر شما!».

۱.ظاهراً عُمَارَةُ بن عبد سَیْلُولی کوفی ، درست است و آنچه در برخی کتب تراجم ، «عُمَارَةُ بن عُبَید» یا «عُمَارَةُ بن عبد الله» ثبت شده ، نادرست است . همچنین این شخص همان «عُمَارَةُ بن عبد کوفی» است که در کتب رجال اهل سنت آمده و او را از اصحاب امام علی علیه السلام شمرده‌اند . از وی ، ابو اسحاق سَبِیعی روایت کرده و بیشتر عالمان رجال (مانند : ابن حنبل ، ابن حبان ، ابن حجر ، عجلوی و دیگران) او را توثیق کرده‌اند. وی از راویان حدیث «عَلَّتْ تَسْبِیح فاطمه زهرا علیها السلام» از امیر مؤمنان علیه السلام است .

۲. این جمله‌ها ، کنایه از اعلام آمادگی کامل شهر کوفه برای پذیرش امام علیه السلام اند . -----

نامه‌های بسیاری نزد ایشان جمع شد . پس نامه‌ها را خواند و از پیک‌ها در باره مردم ، پرسش کرد. ۱.اجْتَمَعَتِ الشَّیْعَةُ فی مَنَزِلِ سُلَیْمَانَ بنِ صُرَدٍ ، فَذَکَرْنَا هَلاکَ مُعَاوِیَةَ فَحَمِدْنَا اللهَ عَلَیْهِ ، فَقَالَ لَنَا سُلَیْمَانُ بنُ صُرَدٍ : إِنَّ مُعَاوِیَةَ قَدْ هَلَکَ ، وَإِنَّ حُسَیْنًا عَلَیْهِ السَّلَامُ قَدْ تَقَبَّضَ عَلَی الْقَوْمِ بِبَیْعَتِهِ ، وَقَدْ خَرَجَ إلی مَكَّةَ وَأَنْتُمْ شِیْعَتُهُ وَشِیْعَةُ أَبِیهِ ، فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّکُمْ نَاصِرُوهُ وَمُجَاهِدُو عَدُوِّهِ فَاکْتُبُوا إلیهِ ، وَإِنْ خِفْتُمْ الْوَهْلَ وَالْفَشْلَ فَلَا تَغْرُوا الرَّجُلَ مِنْ نَفْسِهِ . قالوا : لا ، بَلْ نَقَاتِلُ عَدُوَّهُ ، وَنَقْتُلُ أَنْفُسَنَا دُونَهُ . قَالَ : فَاکْتُبُوا إلیهِ . فَکْتُبُوا إلیهِ :

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لِحُسَیْنِ بنِ عَلِیٍّ مِنْ : سُلَیْمَانَ بنِ صُرَدٍ ، وَالْمُسَیَّبِ بنِ نَجْبَةَ ، وَرِفَاعَةَ بنِ شَدَادٍ ، وَحَبِیبِ بنِ مُظَاهِرٍ ، وَشِیْعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ وَالْمُسْلِمِینَ مِنْ أَهْلِ الْکُوفَةِ .

سَلَامٌ عَلَیکَ ، فَإِنَّا نَحْمَدُ إلیکَ اللهَ الَّذِی لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ . أَمَّا بَعْدُ ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی قَصَمَ عَدُوَّکَ الْجَبَّارَ الْعَنِیدَ ، الَّذِی انْتَرَى عَلَی هَذِهِ الْأُمَّةِ ، فَابْتَرَّهَا أَمْرُهَا وَغَصَبَ بِهَا فِیْهَا وَتَأَمَّرَ عَلَیْهَا بِغَیْرِ رِضَی مِنْهَا ، ثُمَّ قَتَلَ خِیارَهَا وَاسْتَبْقَى شَرَّارَهَا ، وَجَعَلَ مَالَ اللهَ دُولَهُ بَیْنَ جَبَابِرَتِهَا وَأَغْنِیَائِهَا ، فَبَعْدًا لَهُ کَمَا بَعْدَتْ ثَمُودُ . إِنَّهُ لَیْسَ عَلَیْنَا إِمَامٌ ، فَأَقْبِلْ لَعَلَّ اللهَ أَنْ یَجْمَعَنَا بِکَ عَلَی الْحَقِّ ، وَالنُّعْمَانُ بنُ بَشِیرٍ فی قَصْرِ الْإِمَارَةِ لَسْنَا نَجْتَمِعُ مَعَهُ فی جُمُعَیْهِ وَلَا نَخْرُجُ مَعَهُ إلی عَیْدٍ ، وَلَوْ قَدْ بَلَّغْنَا أَنَّکَ قَدْ أَقْبَلْتَ إلیْنَا أَخْرَجْنَاهُ حَتَّى نُلْحِقَهُ بِالشَّامِ إِنْ شَاءَ اللهَ ، وَالسَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللهَ عَلَیکَ .

قَالَ : ثُمَّ سَرَّحْنَا بِالْکِتَابِ مَعَ عَبْدِ اللهِ بنِ سَیِّعِ الْهَمْدَانِی وَعَبْدِ اللهِ بنِ وَالٍ وَأَمْرَانَاهُمَا بِالنَّجَاءِ ، فَخَرَجَ الرَّجُلَانِ مُسْرِعَیْنِ حَتَّى قَدِمَا عَلَی

حُسَيْنٍ لِعَشْرِ مَضَيْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ بِمَكَّةَ .

ثُمَّ لَبِثْنَا يَوْمَيْنِ ، ثُمَّ سَرَّحْنَا إِلَيْهِ قَيْسَ بْنَ مُسَهَّرٍ الصَّيْدَاوِيَّ ، وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْكَدَنِ الْأَرْحَبِيَّ ، وَعُمَارَةَ بْنَ عُبَيْدِ السَّلُولِيِّ ، فَحَمَلُوا مَعَهُمْ نَحْوًا مِنْ ثَلَاثٍ وَخَمْسِينَ صَحِيفَةً مِنَ الرَّجُلِ وَالْإِثْنَيْنِ وَالْأَرْبَعَةِ .

قَالَ : ثُمَّ لَبِثْنَا يَوْمَيْنِ آخَرَيْنِ ، ثُمَّ سَرَّحْنَا إِلَيْهِ هَانِيَّ بْنَ هَانِيٍّ السَّبْعِيِّ وَسَعِيدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ ، وَكَتَبْنَا مَعَهُمَا :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لِحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ شِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ ، أَمَّا بَعْدُ ، فَحَيَّهَلاَ ؛ فَإِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ ، وَلَا رَأْيَ لَهُمْ فِي غَيْرِكَ ، فَالْعَجَلَ الْعَجَلَ ، وَالسَّلَامَ عَلَيْكَ .

وَكَتَبَ شَبِثُ بْنُ رَبِيعٍ ، وَحِجَارُ بْنُ أَبَجَرَ ، وَيَزِيدُ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ رُوَيْمٍ ، وَعَزْرَةُ بْنُ قَيْسٍ ، وَعَمْرُو بْنُ الْحَخَّاجِ الزُّبَيْدِيُّ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عُمَيْرِ التَّمِيمِيِّ :

أَمَّا بَعْدُ ، فَقَدْ اخْضَرَ الْجَنَابُ وَأَيَّنَتِ الثَّمَارُ وَطَمَّتِ الْجِمَامُ ، فَإِذَا شِئْتَ فَأَقْدَمَ عَلَى جُنْدٍ لَكَ مُجَنَّدٍ ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ .

وَتَلَاَقَتِ الرُّسُلُ كُلُّهَا عِنْدَهُ ، فَقَرَأَ الْكُتُبَ وَسَيَّأَلَ الرُّسُلَ عَنْ أَمْرِ النَّاسِ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۵۲ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۳۵) .

۲۳۹. الفتح: شیعیان در منزل سلیمان بن صُرد خُزاعی اجتماع کردند . وقتی جمعیت بسیار شد ، سلیمان برای خطابه به پا خاست . او خداوند را حمد کرد و ثنای او گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش درود فرستاد . آن گاه از امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام ، یاد کرد و برای او رحمت الهی ، طلب کرد و از مناقب شریفش یاد کرد و سپس گفت: ای جماعت شیعه! شما می‌دانید که معاویه به سوی پروردگارش رفت و بر کرده‌های خود ، وارد شد و خداوند - تبارک و تعالی - جزای کردارش را ازخیر و شر خواهد داد. فرزند او ، یزید - که خدا ، خوارترش گرداند - به جای او به حکومت نشسته و حسین بن علی علیه السلام با او مخالفت کرده و از ترس طاغوت‌های خاندان ابو سفیان ، به مکه آمده است. شما ، شیعیان او هستید و پیش از او ، شیعیان پدر او بودید . امروز ، او به یاری شما نیازمند است . اگر در خود می‌بینید که او را یاری دهید و با دشمنانش نبرد کنید ، برایش نامه بنویسید ؛ ولی اگر از سستی و اختلاف خود ، هراس دارید ، او را به خود ، امیدوار مسازید. جمعیت گفتند: حتماً او را یاری می‌کنیم و با دشمنانش می‌جنگیم . جانمان را در راهش فدا می‌کنیم تا به خواسته‌اش برسد. آن گاه سلیمان بن صُرد ، از آنان عهد و پیمان گرفت که نیرنگ نمی‌زنند و عهد خود را نخواهند شکست. سپس گفت: هم‌اینک برایش نامه‌ای از طرف این جمعیت بنویسید و آنچه را گفتید ، در آن ، قید کنید و از او درخواست کنید که به سمت شما بیاید. گفتند : آیا کافی نیست تو نامه‌ای بنویسی؟ گفت: نه ؛ بلکه باید همه شما بنویسید . [راوی] می‌گوید: آن گروه برای حسین بن علی علیه السلام ، چنین نوشتند: «به نام خداوند بخشنده مهربان . به حسین بن علی ، از طرف سلیمان بن صُرد ، مُسَبِّبِ بْنِ نَجْبِه ، حَبِیبِ بْنِ مَظَاهِر ، رِفَاعَةُ بْنُ شَدَّاد ، عَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَال و گروهی از شیعیان مؤمن او. اما بعد ، ستایش ، خداوندی را که دشمن تو و دشمن پدرت را در هم شکست ؛ آن جَبَّارِ سرکشِ غاصبِ ستمگر را که این اُمّت را نابود و پراکنده ساخت و بدون رضایت آنان ، بر آنان حکومت کرد. نیکان آنها را کشت و اشرار آنها را باقی گذارد . از رحمت خدا دور باد ، چنان که ثمود از رحمت خدا دور است! به ما خبر رسیده که فرزند ملعون او ، بدون مشورت و اجماع اُمّت و با ناآگاهی از حدیث‌ها [پیامبر صلی الله علیه و آله] ، به حکومت نشسته است . ما به همراه شما نبرد می‌کنیم و جانمان را در راه شما فدا می‌سازیم . به سمت ما بیا ، با شیرور و شادمانی ، در امنیت و برکت ، استوار و آقا ، فرمانده فرمان‌بردار ، امام و پیشوای هدایت‌پیشه ؛ چرا که ما را امام و امیری جز نعمان بن بشیر نیست و او در قصر حکومتی ، تنها و منزوی است . کسی در نماز جمعه‌اش شرکت نمی‌کند و کسی به همراه او به نماز عید نمی‌رود و کسی به وی مالیات نمی‌پردازد . او فرا می‌خواند ؛ ولی کسی جوابش را نمی‌دهد . فرمان می‌دهد ؛ ولی کسی اطاعتش نمی‌کند. اگر به ما خبر رسد که شما به سوی ما می‌آیی ، او را بیرون می‌کنیم که روانه شام شود . پس به سوی ما بشتاب. امید است خداوند ما را به واسطه شما بر محور حقیقت ،

مجتمع گردانند. سلام و رحمت و برکت خدا بر تو - ای پسر پیامبر خدا - و نیرویی جز از جانب خدای برتر و بزرگ نیست». آن گاه نامه را بست و مهر نمود و آن را به عبد الله بن سَیِّعِ هَمْدانی و عبد الله بن مِسمَع بکری سپرد و آنها را به سوی حسین بن علی علیه السلام روانه کردند. حسین علیه السلام نامه کوفیان را خواند و سکوت کرد و پاسخ آنها را نداد. پس از آن، قیس بن مُسهر صیداوی، عبد الرحمان بن عبد الله اَرَجَبی و عُمارة بن عُبَید سِلُولی و عبد الله بن وال تمیمی، با حدود یکصد و پنجاه نامه بر ایشان وارد شدند و هر نامه از جانب دو نفر، یا سه نفر و یا چهار نفر بود که از او برای آمدن، دعوت کرده بودند. حسین علیه السلام در کار، درنگ می کرد و به آنان پاسخ نمی گفت. پس از آن، هانی بن هانی سیعی و سعید بن عبد الله حَنَفی، با این نامه که آخرین نامه کوفیان است، بر او وارد شدند: «به نام خداوند بخشنده مهربان. به حسین بن علی امیر مؤمنان، از جانب شیعیانش و شیعیان پدرش. اما بعد، پس به سوی ما بشتاب. مردم، انتظار می کشند و نظری به غیر شما ندارند. بشتاب، بشتاب، ای پسر دختر پیامبر خدا! باغ‌ها سرسبزند، میوه‌ها رسیده‌اند، زمین، بارور شده و درختان به بار نشسته‌اند. هر گاه اراده کردی، بر ما فرود آی، که بر لشکری آماده، فرود می آیی. سلام و رحمت و برکات خدا بر تو و بر پدرت باد!». حسین علیه السلام به هانی و سعید بن عبد الله حَنَفی فرمود: «بگویید چه کسانی بر این نامه توافق کرده‌اند؟». گفتند: ای امیر مؤمنان! شَبَث بن رَبِعی، حَجَّار بن أَبَجَر، یزید بن حارث، یزید بن زُویم، عروه بن قیس، عمرو بن حَجَّاج و مُحَمَّد بن عُمَیر بن عَطَّار، بر این نامه توافق کرده‌اند. [راوی] می گوید: در این هنگام، حسین علیه السلام برخاست، وضو گرفت و دو رکعت نماز در میان رکن و مقام به جا آورد و چون از نماز فارغ شد، از خداوند، در باره آنچه کوفیان نوشته‌اند، طلب خیر کرد و نمایندگان آنها را جمع کرد و به آنان فرمود: «جَدِّم پیامبر خدا را در خواب دیدم که مرا به کاری فرمان داد. من، آن را انجام می دهم. خداوند، تصمیم مرا خیر گرداند، که او ولی این کارها و توانا بر آنهاست، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى». ۱. اجْتَمَعَتِ الشَّيْعَةُ فِي دَارِ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ الْخُزَاعِيِّ، فَلَمَّا تَكَامَلُوا فِي مَنْزِلِهِ قَامَ فِيهِمْ خَطِيبًا، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ، ثُمَّ ذَكَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، فَتَرَحَّمَ عَلَيْهِ وَذَكَرَ مَنَاقِبَهُ الشَّرِيفَةَ، ثُمَّ قَالَ:

يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ! إِنَّكُمْ قَدْ عَلِمْتُمْ بَأَنِّ مُعَاوِيَةَ قَدْ صَارَ إِلَى رَبِّهِ، وَقَدِمَ عَلَى عَمَلِهِ، وَسَيَجْزِيهِ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِمَا قَدَّمَ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ، وَقَدْ قَعِدَ فِي مَوْضِعِهِ ابْنُهُ يَزِيدٌ - زَادَهُ اللَّهُ خَزِيًّا - وَهَذَا الْحَسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ خَالَفَهُ وَصَارَ إِلَى مَكَّةَ خَائِفًا مِنْ طَوَاغِيتِ آلِ أَبِي سُفْيَانَ، وَأَنْتُمْ شِيعَتُهُ وَشِيعَةُ أَبِيهِ مِنْ قَبْلِهِ، وَقَدْ احتَاجَ إِلَى نُصْرَتِكُمْ الْيَوْمَ، فَإِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ نَاصِرُوهُ وَمُجَاهِدُو عَدُوِّهِ فَارْتَبُوا إِلَيْهِ، وَإِنْ خِفْتُمْ الْوَهْنَ وَالْفَشْلَ فَلَا تَعْرُؤُوا الرَّجُلَ مِنْ نَفْسِهِ.

فَقَالَ الْقَوْمُ: بَلْ نُنْصِرُهُ وَنُقَاتِلُ عَدُوَّهُ، وَنَقْتُلُ أَنْفُسَنَا دُونَهُ حَتَّى يَنَالَ حَاجَتُهُ. فَأَخَذَ عَلَيْهِمْ سُلَيْمَانُ بْنُ صُرَدٍ بِذَلِكَ مِيثَاقًا وَعَهْدًا أَنَّهُمْ لَا يَغْدِرُونَ وَلَا يَنْكِثُونَ.

ثُمَّ قَالَ: اُكْتُبُوا إِلَيْهِ الْآنَ كِتَابًا مِنْ جَمَاعَتِكُمْ أَنَّكُمْ لَهُ كَمَا ذَكَرْتُمْ، وَسَلُوهُ الْقُدُومَ عَلَيْكُمْ. قالوا: أَفَلَا تَكْفِينَا أَنْتَ الْكِتَابَ إِلَيْهِ؟ قَالَ: لَا، بَلْ يَكْتُبُ جَمَاعَتُكُمْ. قَالَ: فَكَتَبَ الْقَوْمُ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، مِنْ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ، وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ، وَحَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ، وَرِفَاعَةَ بْنِ شَدَادٍ، وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ وَالٍ، وَجَمَاعَةٍ شِيعَتِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ. أَمَّا بَعْدُ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَضَى عَذُوكَ وَعَدُوَّ أَيْبِكَ مِنْ قَبْلِكَ، الْجَبَّارَ الْعَنِيدَ الْغَشُومَ الظَّلُومَ، الَّذِي أَبْتَرَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ وَغَضَّاهَا، وَتَأَمَّرَ عَلَيْهَا بِغَيْرِ رِضَاهَا، ثُمَّ قَتَلَ خِيَارَهَا وَاسْتَبْقَى أَشْرَارَهَا، فَبَعْدًا لَهُ كَمَا بَعْدَتْ ثُمُودُ. ثُمَّ إِنَّهُ قَدْ بَلَغَنَا أَنَّ وَلَدَهُ اللَّعِينِ قَدْ تَأَمَّرَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ بِلا مَشُورَةٍ وَلَا إِجْمَاعٍ وَلَا عِلْمٍ مِنَ الْأَخْبَارِ، وَنَحْنُ مُقَاتِلُونَ مَعَكَ وَبِإِذْنِ أَنْفُسِنَا مِنْ دُونِكَ، فَأَقْبِلْ إِلَيْنَا فَرِحًا مُسْرورًا، مَأْمُونًا مُبَارَكًا، سَدِيدًا وَسَدِيدًا، أَمِيرًا مُطَاعًا، إِمَامًا خَلِيفَةً عَلَيْنَا مَهْدِيًا، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ وَلَا أَمِيرٌ إِلَّا التُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ، وَهُوَ فِي قَصْرِ الْإِمَارَةِ وَحِيدٌ طَرِيدٌ، لَيْسَ يُجْتَمَعُ مَعَهُ فِي جُمُعَةٍ، وَلَا يُخْرَجُ مَعَهُ إِلَى عِيدٍ، وَلَا يُؤَدَّى إِلَيْهِ الْحَرَّاجُ، يَدْعُو فَلَا يُجَابُ،

وَيَأْمُرُ فَلَا يُطَاعُ . وَلَوْ بَلَّغْنَا أَنَّكَ قَدْ أَقْبَلْتَ إِلَيْنَا أَخْرَجْنَاهُ عَنَّا حَتَّى يَلْحَقَ بِالشَّامِ ، فَأَقْدَمَ إِلَيْنَا فَلَعَلَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْحَقِّ ، وَالسَّلَامِ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ .

ثُمَّ طَوَى الْكِتَابَ وَخَتَمَهُ وَدَفَعَهُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سَبْعٍ الْهَمْدَانِيِّ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِسْمَعٍ الْبَكْرِيِّ ، وَوَجَّهُوا بِهِمَا إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَقَرَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابَ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَسَكَتَ وَلَمْ يُجِبْهُمْ بِشَيْءٍ .

ثُمَّ قَدِمَ عَلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ قَيْسُ بْنُ مُسْهَرٍ الصَّيْدَاوِيُّ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَرْحَبِيُّ وَعُمَارَةُ بْنُ عُبَيْدٍ السَّلُولِيُّ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ وَالِ التَّمِيمِيِّ ، وَمَعَهُمْ جَمَاعَةٌ نَحْوَ خَمْسِينَ وَمِئَةٍ ، كُلُّ كِتَابٍ مِنْ رَجُلَيْنِ وَثَلَاثَةٍ وَأَرْبَعَةٍ وَيَسْأَلُونَهُ الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَأَنَّى فِي أَمْرِهِ فَلَا يُجِيبُهُمْ بِشَيْءٍ .

ثُمَّ قَدِمَ عَلَيْهِ بَعْدَ ذَلِكَ هَانِيُّ بْنُ هَانِيٍّ السَّبْعِيُّ وَسَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ بِهَذَا الْكِتَابِ - وَهُوَ آخِرُ مَا وَرَدَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ - :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ شِيعَتِهِ وَشِيعَةِ أَبِيهِ . أَمَّا بَعْدُ ، فَحَيَّهَلَا- فَإِنَّ النَّاسَ مُنْتَظِرُونَ لَا رَأْيَ لَهُمْ فِي غَيْرِكَ ، فَالْعَجَلَ الْعَجَلَ يَا بَنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ! قَدْ اخْضَرَّتِ الْجَنَاتُ ، وَأَيَّنَتِ الثَّمَارُ ، وَأَعَشَبَتِ الْأَرْضُ ، وَأَوْرَقَتِ الْأَشْجَارُ ، فَأَقْدَمَ إِذَا شِئْتَ فَإِنَّمَا تَقْدَمُ إِلَى جُنْدٍ لَكَ مُجَنَّدٍ ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَعَلَى أَيْبِكَ مِنْ قَبْلِكَ .

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَانِيٍّ وَسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ : خَبَرَانِي مَنِ اجْتَمَعَ عَلَى هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي كُتِبَ مَعَكُمْ إِلَيَّ ؟ فَقَالَا : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، اجْتَمَعَ عَلَيْهِ شَبَثُ بْنُ رَبِيعٍ ، وَحَجَّارُ بْنُ أَبَجَرَ ، وَيَزِيدُ بْنُ الْحَارِثِ ، وَيَزِيدُ بْنُ رُوَيْمٍ ، وَعُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ ، وَعَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عُمَيْرِ بْنِ عَطَارِدٍ .

قَالَ : فَعِنْدَهَا قَامَ الْحُسَيْنُ ، فَتَطَهَّرَ وَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ ، ثُمَّ انْفَتَلَ مِنْ صَلَاتِهِ وَسَأَلَ رَبَّهُ الْخَيْرَ فِيمَا كَتَبَ إِلَيْهِ أَهْلُ الْكُوفَةِ ، ثُمَّ جَمَعَ الرُّسُلَ فَقَالَ لَهُمْ : إِنِّي رَأَيْتُ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنَامِي ، وَقَدْ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ وَأَنَا ماضٍ لِأَمْرِهِ ، فَعَزَمَ اللَّهُ لِي بِالْخَيْرِ ، إِنَّهُ وَلِيُّ ذَلِكَ وَالْقَادِرُ عَلَيْهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى (الفتوح : ج ۵ ص ۲۷ ؛ الملهوف : ص ۱۰۲) . چون خبر مرگ معاویه و خارج شدن حسین بن علی علیه السلام به سوی مکه ، به کوفیان رسید ، گروهی از شیعیان در منزل سلیمان بن صُرْد اجتماع کردند و توافق کردند که نامه‌ای برای حسین علیه السلام بنویسند و از او بخواهند به سوی آنان بیاید تا حکومت را به وی بسپارند و نعمان بن بشیر را بر کنار کنند . سپس این مطلب را نوشتند و نامه را همراه عبید الله بن سُبَیْعِ هَمْدَانِی و عبد الله بن وِدَّاکِ سُلَیْمِی فرستادند . آنان حسین علیه السلام را در مکه در دهم ماه رمضان ، ملاقات کردند و نامه را به ایشان رساندند . حسین علیه السلام هنوز آن روز را به پایان نرسانده بود که بشیر بن مُسْهَرِ صیداوی و عبد الرحمان بن عُبَیدِ اَرَحَبِی بر ایشان وارد شدند و به همراه آنان ، پنجاه نامه از بزرگان کوفه و رؤسای قبایل بود و هر نامه از سوی دو ، سه و یا چهار نفر و بیشتر بود . چون روز دیگر شد ، هانی بن هانی سیعی و سعید بن عبد الله خَتَمِی رسیدند که به همراه آنان نیز پنجاه نامه بود . چون شب شد ، سعید بن عبد الله ثقفی وارد شد و به همراه او یک نامه از سوی شَبَثِ بْنِ رَبِیعِ ، حَجَّارِ بْنِ أَبَجَرَ ، یزید بن حارث ، عَزْرَةَ بن قیس ، عمرو بن حَجَّاج و مُحَمَّدِ بْنِ عُمَیرِ بْنِ عَطَارِدِ بود . اینان ، رؤسای کوفیان بودند . در این روزها نامه‌های کوفیان ، پی در پی می‌رسید و نامه‌ها به اندازه دو خورجین شد . ۱. لَمَّا بَلَغَ أَهْلُ الْكُوفَةِ وَفَاةُ مُعَاوِيَةَ وَخُرُوجُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ ، اجْتَمَعَ جَمَاعَةٌ مِنَ الشَّيْعَةِ فِي مَنْزِلِ سُلَيْمَانَ بْنِ صُرْدٍ ، وَاتَّفَقُوا عَلَى أَنْ يَكْتُبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُونَهُ الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ ، لِيُسَلِّمُوا الْأَمْرَ إِلَيْهِ وَيَطْرُدُوا النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ ، فَكُتِبُوا إِلَيْهِ بِذَلِكَ ، ثُمَّ وَجَّهُوا بِالْكِتَابِ مَعَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ سُبَیْعِ الْهَمْدَانِيِّ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ وِدَّاکِ السُّلَمِيِّ ، فَأَوْفُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكَّةَ لِعَاشِرِ خَلَوْنَ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ، فَأَوْصَلُوا الْكِتَابَ إِلَيْهِ .

ثُمَّ لَمَّا يُمَسِّسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَهُ ذَلِكَ حَتَّى وَرَدَ عَلَيْهِ بِشِيرُ بْنُ مُسْهَرٍ الصَّيْدَاوِيُّ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ ابْنُ عُبَيْدِ الْأَرْحَبِيِّ ، وَمَعَهُمَا

خَمْسُونَ كِتَابًا مِنْ أَشْرَافِ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَرُؤَسَائِهَا ، كُلُّ كِتَابٍ مِنْهَا مِنَ الرَّجُلَيْنِ وَالثَّلَاثَةِ وَالْأَرْبَعَةِ بِمِثْلِ ذَلِكَ .
فَلَمَّا أَصْبَحَ وَافَاهُ هَانِيٌّ بْنُ هَانِيٍّ السَّبْعِيُّ وَسَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَثْعَمِيُّ ، وَمَعَهُمَا أَيْضًا نَحْوُ مِنْ خَمْسِينَ كِتَابًا .

فَلَمَّا أَمْسَى أَيْضًا ذَلِكَ الْيَوْمَ وَرَدَ عَلَيْهِ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الثَّقَفِيُّ ، وَمَعَهُ كِتَابٌ وَاحِدٌ مِنْ شَبَثِ بْنِ رَبِيعٍ ، وَحَجَّارِ بْنِ أَبَجَرَ ، وَيَزِيدَ بْنِ الْحَارِثِ ، وَعَزْرَةَ بْنِ قَيْسٍ ، وَعَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عُمَيْرِ بْنِ عَطَارِدٍ ، وَكَانَ هَؤُلَاءِ الرُّؤَسَاءُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، فَتَنَبَّعَتْ عَلَيْهِ فِي أَيَّامِ رُسُلِ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، وَمِنْ الْكُتُبِ مَا مَلَأَ مِنْهُ خُرَجِينَ (الأخبار الطوال : ص ۲۲۹) . الفخری : چون [امام حسین علیه السلام] در مکه مستقر شد، خبر امتناع ایشان از بیعت با یزید، به کوفیان رسید . مردم کوفه از بنی امیه دل خوشی نداشتند ، بویژه از یزید که دارای روشی زشت بود و آشکارا مرتکب معاصی و زشتی‌ها می‌شد. از این رو ، باب نامه‌نگاری را با حسین علیه السلام گشودند و نامه‌های بسیار برایش نوشتند و از ایشان برای آمدن به کوفه دعوت کردند و نوشتند که ایشان را بر ضد بنی امیه یاری خواهند داد و بر این کار، هم‌قسم شده‌اند. آنان ، نامه‌های بسیار و پی در پی با این مضمون ، ارسال داشتند. ۱. لَمَّا اسْتَقَرَّ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] بِمَكَّةَ اتَّصَلَ بِأَهْلِ الْكُوفَةِ تَأْيِيهِ مِنْ بَيْعَةِ يَزِيدَ ، وَكَانُوا يَكْرَهُونَ بَنِي أُمَيَّةَ خُصُوصًا يَزِيدَ ؛ لِقُبْحِ سِيرَتِهِ وَمُجَاهَرَّتِهِ بِالْمَعَاصِي ، وَاشْتِهَارِهِ بِالْقَبَائِحِ . فَارْسَلُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَكَتَبُوا إِلَيْهِ الْكُتُبَ يَدْعُوْنَهُ إِلَى قُدُومِ الْكُوفَةِ ، وَيَذَلُّونَ لَهُ النُّصْرَةَ عَلَى بَنِي أُمَيَّةَ ، وَاجْتَمَعُوا وَتَحَالَفُوا عَلَى ذَلِكَ ، وَتَابَعُوا الْكُتُبَ إِلَيْهِ فِي هَذَا الْمَعْنَى (الفخری : ص ۱۱۴) . تذكرة الخواص (- به نقل از واقدي -) : چون حسین علیه السلام در مکه مستقر شد و کوفیان از آن آگاه شدند ، برای ایشان چنین نوشتند: به راستی که ما خود را وقف تو کرده‌ایم و در نماز والیان شرکت نمی‌کنیم . پس بر ما فرود آی که ما یکصد هزار نفریم . ستم در میان ما ، همگانی شده و به غیر کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله ، با ما رفتار می‌شود و ما امیدواریم که خداوند ، ما را به واسطه شما بر محور حقیقت ، مجتمع گرداند و ستم را به واسطه شما از ما دور سازد ؛ چرا که شما به حکومت ، سزاوارتر از یزید و پدر او هستید ؛ یزیدی که ثروت این امت را غصب کرد، می‌گساری کرد، اهل تنبور و بوزینه‌باز است و دین را به بازی گرفته است . ۲. لَمَّا اسْتَقَرَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام بِمَكَّةَ وَعَلِمَ بِهِ أَهْلُ الْكُوفَةِ ، كَتَبُوا إِلَيْهِ يَقُولُونَ : إِنَّا قَدْ حَبَسْنَا أَنْفُسَنَا عَلَيْكَ ، وَلَسْنَا نَحْضُرُ الصَّلَاةَ مَعَ الْوَلَاةِ ، فَأَقْدَمَ عَلَيْنَا فَحْنٌ فِي مِئَةِ أَلْفٍ ، فَقَدْ فَشَا فِيْنَا الْجَوْرُ ، وَعُمِلَ فِيْنَا بِغَيْرِ كِتَابِ اللَّهِ وَشِدَّةِ نَبِيِّهِ ، وَنَرْجُو أَنْ يَجْمَعَنَا اللَّهُ بِكَ عَلَى الْحَقِّ ، وَيَنْفِيَّ عَنَّا بِكَ الظُّلْمَ ، فَأَنْتَ أَحَقُّ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ يَزِيدَ وَأَبِيهِ الَّذِي غَضَبَ الْأُمَّةَ فِيْهَا ، وَشَرِبَ الْخَمْرَ ، وَلَعِبَ بِالْقُرُودِ وَالطَّنَائِيرِ ، وَتَلَاعَبَ بِالْدِّينِ (تذكرة الخواص : ص ۲۳۷) . نیز ، ر . ک : مروج الذهب : ج ۳ ص ۶۴) . تاریخ یعقوبی : حسین علیه السلام به مکه رفت و چند روز از اقامتش در مکه گذشت که مردم عراق برایش نامه نوشتند و نمایندگان پی در پی به سویش روانه کردند، و آخرین نامه‌ای که به ایشان رسید، نامه‌ای بود که هانی بن ابی هانی و سعید بن عبد الله خثعمی [، با این مضمون] آورده بودند: «به نام خداوند بخشنده مهربان . به حسین بن علی ، از طرف شیعیان مؤمن و مسلمانان . اما بعد ، به سوی ما بشتاب . به راستی که مردم ، انتظار شما را می‌کشند و پیشوایی جز شما ندارند . شتاب کنید، شتاب کنید. والسلام!» ۳. خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام إِلَى مَكَّةَ ، فَأَقَامَ بِهَا أَيَّامًا ، وَكَتَبَ أَهْلَ الْعِرَاقِ إِلَيْهِ ، وَوَجَّهُوا بِالرُّسُلِ عَلَى إِثْرِ الرُّسُلِ ، فَكَانَ آخِرُ كِتَابٍ وَرَدَ عَلَيْهِ مِنْهُمْ كِتَابُ هَانِيٍّ بْنِ أَبِي هَانِيٍّ وَسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَثْعَمِيِّ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ شِيعَتِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ ، أَمَّا بَعْدُ فَحَيِّهَلا- ؛ فَإِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ ، لَا إِمَامَ لَهُمْ غَيْرَكَ ، فَالْعَجَلُ ثُمَّ الْعَجَلُ ، وَالسَّلَامُ (تاریخ یعقوبی : ج ۲ ص ۲۴۱) .

۳ / ۴ فرستاده شدن نماینده ویژه امام علیه السلام به همراه نامه به کوفه

تاریخ الطبری (- به نقل از عمار دهنی ، از امام باقر علیه السلام -) : حسین علیه السلام به دنبال پسر عمویش ، مسلم بن عقیل ، فرستاد و به وی پیغام داد : به سمت کوفه حرکت کن و در باره نامه‌هایی که به من نوشته‌اند، بررسی کن، که اگر این نامه‌ها حقیقت

دارند ، به سمت آنان حرکت کنیم. ۱. بَعَثَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ابْنِ عَمِّهِ ، فَقَالَ لَهُ : سِرْ إِلَى الْكُوفَةِ فَمَا نَظَرُ مَا كَتَبُوا بِهِ إِلَيَّ ، فَإِنْ كَانَ حَقًّا خَرَجْنَا إِلَيْهِمْ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۴۷ ، تهذیب التهذیب : ج ۱ ص ۵۹۰) . أنساب الأشراف : قاصدان ، پی در پی آمدند و نزد او (حسین علیه السلام) اجتماع کردند و ایشان به آخرین نامه آنان پاسخ داد و به آنان اعلام نمود که مسلم بن عقیل بن ابی طالب را فرستاده تا اوضاع و احوال را بررسی کند و وضعیت مردم و رأی و نظر آنان را برایش بنویسد. ۲. تَلَا حَقَّتِ الرُّسُلُ كُلُّهَا وَاجْتَمَعَتْ عِنْدَهُ [أَي عِنْدَ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] ، فَأَجَابَهُمْ عَلَى آخِرِ كُتُبِهِمْ ، وَأَعْلَمَهُمْ أَنَّ قَدْ قَدَّمَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، لِيَعْرِفَ طَاعَتَهُمْ وَأَمْرَهُمْ وَيَكْتُبَ إِلَيْهِ بِحَالِهِمْ وَرَأْيِهِمْ (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۷۰ . نیز ، ر . ک : تاریخ اليعقوبي : ج ۲ ص ۲۴۲) . تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخارق راسبی -) : حسین علیه السلام ، مسلم بن عقیل را فرا خواند و او را به همراه قیس بن مُسَهِرِ صیداوی، عُمَارَةُ بْنُ عُثَيْدٍ سَلُولِيٍّ و عبد الرحمان بن عبد الله بن كِدْنِ أَرْحَبِيٍّ به سمت كوفه روانه کرد. وی را به پروا کردن از خدا، مخفی نگه داشتن مسئله و مهربانی با مردم، سفارش کرد [و فرمود] که اگر دید مردم ، اتحاد و یک پارچگی دارند ، به سرعت به وی خبر دهد. ۳. دَعَا [الْحُسَيْنُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ ، فَسَرَّحَهُ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسْهِرِ الصِّيدَاوِيِّ وَعُمَارَةَ بْنِ عُثَيْدِ السَّلُولِيِّ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْكِدْنِ الْأَرْحَبِيِّ ، فَأَمَرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَكِتْمَانِ أَمْرِهِ وَاللُّطْفِ ، فَإِنْ رَأَى النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ مُسْتَوْسِقِينَ عَجَّلَ إِلَيْهِ بِذَلِكَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۵۴ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۳۹) . الأخبار الطوال : حسین علیه السلام برای همه آنان ، یک نامه نوشت و آن را به هانی بن هانی و سعید بن عبد الله سپرد. متن نامه ، چنین است: «به نام خداوند بخشنده مهربان . از حسین بن علی ، به هر یک از دوستان و شیعیانم در کوفه که این نامه به وی می‌رسد. سلام بر شما ! اما بعد ، نامه‌های شما به دستم رسید و از علاقه‌مندی‌تان به آمدنم نزد شما ، خبردار شدم. اینک برادر و پسر عمو و فردی مورد اعتماد از خاندانم، [یعنی] مسلم بن عقیل را به سوی شما می‌فرستم تا واقعیت امور را به دست آورد و برای من از آنچه در باره اجتماع و اتحاد شما دستگیرش می‌شود، بنویسد . اگر واقعیت ، چنان بود که در نامه‌ها نوشته بودید و نمایندگان شما به من خبر دادند ، به زودی بر شما وارد می‌شوم ، اگر خدا بخواهد. والسلام!». مسلم بن عقیل به همراه حسین علیه السلام از مدینه به مکه آمده بود. حسین علیه السلام به وی فرمود: «پسر عمو ! در نظر دارم به کوفه ره بسپاری و در آنچه مردم آن جا بر آن اجتماع کرده‌اند ، بنگری . اگر واقعیت ، چنان بود که نامه‌هایشان خبر می‌دهد، به سرعت برایم نامه بنویس تا در اسرع وقت، خودم را به تو برسانم ؛ و اگر جز آن بود ، به سرعت ، باز گرد». ۱. كَتَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِمْ جَمِيعًا وَاحِدًا ، وَدَفَعَهُ إِلَى هَانِيٍّ بْنِ هَانِيٍّ وَسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ ، نُسَخَتُهُ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي هَذَا مِنْ أَوْلِيَائِهِ وَشِيعَتِهِ بِالْكُوفَةِ ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ . أَمَّا بَعْدُ ، فَقَدْ أَتَنِي كُتُبُكُمْ ، وَفَهِمْتُ مَا ذَكَرْتُمْ مِنْ مَحَبَّتِكُمْ لِقُدُومِي عَلَيْكُمْ ، وَإِنِّي بَاعْتُ إِلَيْكُمْ بِأَخِي وَابْنِ عَمِّي وَثِقَتِي مِنْ أَهْلِي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ لِيَعْلَمَ لِي كُنْهَ أَمْرِكُمْ ، وَيَكْتُبَ إِلَيَّ بِمَا يَتَّبِعُنَّ لَهُ مِنْ اجْتِمَاعِكُمْ ، فَإِنْ كَانَ أَمْرُكُمْ عَلَيَّ مَا أَتَنِي بِهِ كُتُبُكُمْ وَأَخْبَرْتَنِي بِهِ رُسُلُكُمْ أَسْرَعْتُ الْقُدُومَ عَلَيْكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، وَالسَّلَامُ .

وَقَدْ كَانَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ خَرَجَ مَعَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا بَنَ عَمِّ ، قَدْ رَأَيْتُ أَنَّ تَسِيرَ إِلَى الْكُوفَةِ ، فَتَنْظُرَ مَا اجْتَمَعَ عَلَيْهِ رَأْيُ أَهْلِهَا ، فَإِنْ كَانُوا عَلَى مَا أَتَنِي بِهِ كُتُبُهُمْ فَعَجِّلْ عَلَيَّ بِكِتَابِكَ لِأَسْرِعَ الْقُدُومَ عَلَيْكَ ، وَإِنْ تَكُنِ الْآخِرَى فَعَجِّلِ الْإِنْصِرَافَ (الأخبار الطوال : ص ۲۳۰) . تاریخ الطبری (- به نقل از محمد بن بشر همدانی -) : [حسین علیه السلام] به همراه هانی بن هانی سبعی و سعید بن عبد الله حنفی - که آخرین فرستادگان کوفیان بودند - ، نامه‌ای فرستاد: «به نام خداوند بخشنده مهربان . از حسین بن علی ، به جمعیت مؤمنان و مسلمانان. امّا بعد ، هانی و سعید ، نامه‌های شما را برایم آوردند و این دو ، آخرین فرستادگان شما به سوی من بودند . تمام داستان و آنچه را باز گو کرده بودید ، دانستم و سخن تمامتان ، این بود که : ما را پیشوایی نیست . نزد ما بیا . شاید خداوند به واسطه تو ، ما را بر محور حق و راستی، متحد گرداند.

به راستی که برادر و پسر عمو و فرد مورد اعتماد را از خاندانم، به سوی شما فرستادم و به وی دستور دادم تا شرح احوال و آرا و مسائلتان را برایم بنویسد. اگر برایم نوشت که رأی اکثریت و نخبگان و خردمندان شما، آن گونه است که فرستادگان شما بازگو کردند و در نامه‌هایتان خواندم، به زودی به سوی شما می‌آیم، اگر خدا بخواهد.

به جانم سوگند که پیشوا نیست، مگر کسی که عامل به کتاب خدا، پایبند به انصاف، ملزم به حقیقت و سرسپرده ذات خداوند باشد. والسلام! ۲۰. كَتَبَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] مَعَ هَانِيٍّ بْنِ هَانِيٍّ السَّيِّعِيِّ وَسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ - وَكَانَا آخِرَ الرُّسُلِ - :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى الْمَلَأِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ . أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ هَانِيًّا وَسَعِيدًا قَدِمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ ، وَكَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ رُسُلِكُمْ ، وَقَدْ فَهِمْتُ كُلَّ الَّذِي اقْتَضَيْتُمْ وَذَكَرْتُمْ ، وَمَقَالَهُ جُلُكُم : أَنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ ، فَأَقْبِلْ لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى وَالْحَقِّ . وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَثِقْتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، وَأَمَرْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ بِحَالِكُمْ وَأَمْرِكُمْ وَرَأْيَكُمْ ، فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَدْ أَجْمَعَ رَأْيَ مَلِكِكُمْ وَذَوِي الْفَضْلِ وَالْحِجَا مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَدِمْتُ عَلَيَّ بِهِ رُسُلُكُمْ وَقَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ أَقْدَمَ عَلَيْكُمْ وَشَيْكَأً إِنْ شَاءَ اللَّهُ .

فَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ ، وَالْآخِذُ بِالْقِسْطِ ، وَالْدَائِنُ بِالْحَقِّ ، وَالْحَابِسُ نَفْسَهُ عَلَى ذَاتِ اللَّهِ ، وَالسَّلَامُ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۵۳؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۳۹) . گزارش نامه حسین بن علی علیه السلام به کوفیان [، این است] : «به نام خداوند بخشنده مهربان .

از حسین بن علی ، به جماعت مؤمنان. سلام بر شما ! اما بعد ، هانی بن هانی و سعید بن عبد الله ، نامه‌های شما را برایم آوردند و آن دو ، آخرین فرستادگان شما به سوی من بودند . آنچه را که گفتید و نوشتید ، دانستم و در آنچه می‌پسندید ، کوتاهی نخواهم کرد.

اینک برادر، پسر عمو و فرد مورد اعتماد از خاندانم، [یعنی] مسلم بن عقیل بن ابی طالب را به سوی شما فرستادم و به وی دستور دادم که شرح احوال و آرای شما و رأی خردمندان و نخبگان شما را برایم بنویسد و او رهسپار به سوی شماست ، این شاء الله . والسلام! و نیرویی جز از جانب خداوند نیست. اگر شما آن گونه بودید که فرستادگان شما خبر داده‌اند و در نامه‌هایتان خواندم،

پس به همراه پسر عمویم به پا خیزید و با او بیعت کنید ، او را یاری دهید و تنهانش مگذارید. به جانم سوگند ، پیشوایی که با کتاب خدا به عدالت رفتار کند و انصاف ورزد ، مانند کسی نیست که به غیر حق ، حکمرانی می‌کند و خودش ، راه را نیافته و نمی‌تواند دیگران را هدایت کند. خداوند ، ما و شما را بر محور هدایت ، گرد آورد و همه ما را با تقوا همراه سازد ! به راستی که

او به هر چه بخواهد ، لطف می‌کند. سلام خدا و رحمت و برکات او بر شما باد!». آن گاه نامه را پیچید و مهر کرد و مسلم بن عقیل را فرا خواند و نامه را به وی داد و به وی فرمود: «من ، تو را به سوی کوفه می‌فرستم و اینها نامه‌های آنان برای من است. خداوند ، کار تو را آن گونه که دوست دارد و می‌پسندد ، تقدیر خواهد کرد. امیدوارم من و تو در رتبه شهدا قرار بگیریم. به برکت [یاد]

خدا ، حرکت کن تا وارد کوفه شوی. وقتی به کوفه رسیدی ، در خانه مطمئن‌ترین مردمان ، فرود آی و مردم را به پیروی از من و دوری از خاندان ابو سفیان فرا بخوان. اگر دیدی مردم بر بیعت با من توافق دارند، سریع به من خبر بده تا بر اساس آن ، عمل کنم ، به خواست خداوند متعال». آن گاه حسین علیه السلام او را در آغوش گرفت و خداحافظی نمود و هر دو گریستند. ۱ ذکر کتاب

الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنْ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى الْمَلَأِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ! أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ هَانِيَّ بْنَ هَانِيٍّ وَسَعِيدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ قَدِمَا عَلَيَّ بِكُتُبِكُمْ فَكَانَا آخِرَ مَنْ قَدِمَ عَلَيَّ مِنْ عِنْدِكُمْ ، وَقَدْ فَهِمْتُ الَّذِي قَدْ قَضَيْتُمْ وَذَكَرْتُمْ وَلَسْتُ أَقْصُرُ عَمَّا أَحْبَبْتُمْ ، وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَثِقْتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، وَقَدْ أَمَرْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ بِحَالِكُمْ وَرَأْيَكُمْ وَرَأْيِ ذَوِي الْفَضْلِ مِنْكُمْ ، وَهُوَ مُتَوَجِّهٌ إِلَى مَا قَبْلَكُمْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَالسَّلَامُ ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى مَا قَدِمْتُ بِهِ رُسُلُكُمْ وَقَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ فَقوموا مَعَ ابْنِ عَمِّي وَبَايعُوهُ وَانْصِرُّوهُ وَلَا تَخَذُلُوهُ . فَلَعَمْرِي لَيْسَ الْإِمَامُ الْعَادِلُ بِالْكِتَابِ وَالْعَادِلُ بِالْقِسْطِ كَالَّذِي يَحْكُمُ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَلَا يَهْدِي وَلَا

يَهْتَدِي ، جَمَعَنَا اللَّهُ وَإِيَّاكُمْ عَلَى الْهُدَى ، وَأَلْزَمْنَا وَإِيَّاكُمْ كَلِمَةَ التَّقْوَى ، إِنَّهُ لَطِيفٌ لِمَا يَشَاءُ ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ .

ثُمَّ طَوَى الْكِتَابَ وَخَتَمَهُ ، وَدَعَا بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ فَدَفَعَ إِلَيْهِ الْكِتَابَ ، وَقَالَ لَهُ : إِنِّي مُوجِّهُكَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَهَذِهِ كُتُبُهُمْ إِلَيَّ ، وَسَيَقِضُنِي اللَّهُ مِنْ أَمْرِكَ مَا يُحِبُّ وَيَرْضَى ، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ أَكُونَ أَنَا وَأَنْتَ فِي دَرَجَةِ الشُّهَدَاءِ ، فَأَمُضْ عَلَى بَرَكَهَةِ اللَّهِ حَتَّى تَدْخُلَ الْكُوفَةَ ، فَإِذَا دَخَلْتَهَا فَانْزِلْ عِنْدَ أَهْلِهَا ، وَادْعُ النَّاسَ إِلَى طَاعَتِي وَاخْذُلْهُمْ عَنْ آلِ أَبِي سَيْفِيَانٍ ، فَإِنْ رَأَيْتَ النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ عَلَى بَيْعَتِي فَعَجِّلْ لِي بِالْخَبَرِ حَتَّى أَعْمَلَ عَلَى حَسَبِ ذَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى . ثُمَّ عَانَقَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَدَّعَهُ وَبَكَيَا جَمِيعاً (الفتوح : ج ۵ ص ۳۰ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمي : ج ۱ ص ۱۹۵) .

البداية و النهاية : تمام فرستادگان [کوفیان] به همراه نامه‌های آنان ، نزد حسین علیه السلام اجتماع کردند... در این هنگام ، پسر عمویش مسلم بن عقیل بن ابی طالب را روانه عراق ساخت تا حقیقت امور را برایش آشکار گرداند و چنانچه [دعوت‌ها] حتمی بود و امور از پشتوانه و تدبیر برخوردار بود ، به دنبال ایشان بفرستند تا با خاندان و بستگان ، حرکت کند و وارد کوفه شود و بر دشمنان ، پیروز گردد . امام علیه السلام این مطلب را در نامه‌ای به همراه مسلم برای مردم عراق فرستاد. ۲. اجتمع الرُّسُلُ كُلُّهَا بِكُتُبِهَا عِنْدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... فَعِنْدَ ذَلِكَ بَعَثَ ابْنُ عَمِّهِ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ ابْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى الْعِرَاقِ ، لِيَكْشِفَ لَهُ حَقِيقَةَ هَذَا الْأَمْرِ وَالْإِتِّفَاقِ ، فَإِنْ كَانَ مُتَّحِتاً وَأَمراً حازماً مُحْكَمًا بَعَثَ إِلَيْهِ لِيَرْكَبَ فِي أَهْلِهِ وَذَوِيهِ ، وَيَأْتِيَ الْكُوفَةَ لِيُظْفَرَ بِمَنْ يُعَادِيهِ ؛ وَكَتَبَ مَعَهُ كِتَاباً إِلَى أَهْلِ الْعِرَاقِ بِذَلِكَ (البداية و النهاية : ج ۸ ص ۱۵۲) . الملهوف (- پس از گزارش نامه‌هایی که از کوفیان به امام حسین علیه السلام رسید -) : حسین علیه السلام به هانی بن هانی سیبعی و سعید بن عبد الله حنفی فرمود: «به من خبر دهید که چه کسانی بر این نامه‌ای که به دستم رسید ، اجتماع و هم‌رأیی دارند؟» .

گفتند: ای پسر پیامبر خدا ! شَبَثُ بْنُ رَبْعِي ، حَجَّارُ بْنُ أَبَجَرَ ، يَزِيدُ بْنُ حَارِثٍ ، يَزِيدُ بْنُ رُوَيْمٍ ، عُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ ، عمرو بن حَجَّاجٍ و مُحَمَّدُ بْنُ عُمَيْرٍ بن عَطَارِدٍ .

[راوی] می‌گوید: در این هنگام ، حسین علیه السلام برخاست و میان رکن و مقام ، دو رکعت نماز به جا آورد و از خداوند در این کار ، طلب خیر کرد. سپس مسلم را فرا خواند و او را از اوضاع و احوال ، باخبر ساخت و به همراه مسلم ، جواب نامه‌های کوفیان را نوشت و به آنان وعده رفتن به کوفه داد و مطلبی به این مضمون نگاشت: «پسر عمویم مسلم بن عقیل را به جانب شما روانه کردم تا احوال و آرای شما را برایم گزارش کند». ۱. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِهَانِي بْنِ هَانِي السَّيْبَعِيِّ وَسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ : خَبِّرَانِي مَنِ اجْتَمَعَ عَلَى هَذَا الْكِتَابِ الَّذِي وَرَدَ عَلَيَّ مَعَكُمْ ؟ فَقَالَا : يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ ! شَبَثُ بْنُ رَبْعِي ، وَحَجَّارُ بْنُ أَبَجَرَ ، وَيَزِيدُ بْنُ الْحَارِثِ ، وَيَزِيدُ بْنُ رُوَيْمٍ ، وَعُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ ، وَعَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ عُمَيْرِ بْنِ عَطَارِدٍ .

قَالَ : فَعِنْدَهَا قَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ بَيْنَ الرُّكْنِ وَالْمَقَامِ وَسَأَلَ اللَّهُ الْخَيْرَةَ فِي ذَلِكَ . ثُمَّ دَعَا بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَأَطْلَعَهُ عَلَى الْحَالِ ، وَكَتَبَ مَعَهُ جَوَابَ كُتُبِهِمْ يَعُدُّهُمْ بِالْوُصُولِ إِلَيْهِمْ وَيَقُولُ لَهُمْ مَا مَعْنَاهُ : قَدْ نَفَذْتُ إِلَيْكُمْ ابْنَ عَمِّي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ لِيُعَرِّفَنِي مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنَ الرَّأْيِ (الملهوف : ص ۱۰۶ ، مثير الأحران : ص ۲۶) . تذكرة الخواص (- به نقل از ابن اسحاق -) : تمام فرستادگان ، در مکه نزد حسین علیه السلام گرد آمدند. در این هنگام ، [امام علیه السلام] مسلم بن عقیل را به سوی آنان فرستاد و نامه‌ای به همراه وی [به این شرح] نوشت: «به راستی که برادر ، پسر عمو و فرد مورد اعتمادم از خاندانم را به سوی شما فرستادم و به وی دستور دادم که احوال شما را برایم بنویسد. پس اگر برایم بنویسد که رأی اکثریت شما و خردمندان شما ، آن گونه است که فرستادگان شما خبر آوردند ، به سمت شما می‌آیم ، و گرنه نخواهم آمد. والسلام!» .

آن گاه مسلم بن عقیل را خواست و او را به همراه قیس بن مُسَهَّر صیداوی و عُمَارَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ سَلْمُولِي و عبد الرحمان بن عبد الله أَرْحَبِي ، [به کوفه] روانه کرد و به وی دستور داد جریان را مخفی بدارد. ۲. اجتمع الرُّسُلُ كُلُّهَا بِمَكَّةَ عِنْدَهُ [أَي عِنْدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَحِينَئِذٍ بَعَثَ إِلَيْهِمْ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَكَتَبَ مَعَهُ كِتَاباً :

قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَثِقَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، وَأَمَرْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ بِحَالِكُمْ ، فَإِنْ كَتَبَ إِلَيَّ أَنَّهُ قَدْ اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَئِكُمْ وَذِي

الْحِجَا مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَدِمْتُ بِهِ رُسُلُكُمْ قَدِمْتُ عَلَيْكُمْ ، وَإِلَّا لَمْ أَقْدَمْ ، وَالسَّلَامُ .

ثُمَّ دَعَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ فَبَعَثَهُ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرٍ الصَّيْدَاوِيِّ وَعُمَارَةَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ السَّلُولِيِّ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَرْحَبِيِّ ، وَأَمَرَهُ بِكِتْمَانِ الْأَمْرِ (تذكرة الخواص: ص ۲۴۴) . مثير الأحران (- به نقل از شعبی -) : در این هنگام ، [امام حسین علیه السلام] پاسخ نامه‌های آنان را داد و آنان را به پذیرش ، امیدوار ساخت و به آنان وعده داد به زودی خواهد رسید و نیز نوشت : «پسر عمویم ، مسلم بن عقیل ، حرکت کرده تا گزارش اوضاع و دیدگاه‌های خوب شما را به من خبر دهد و به جانم سوگند ، پیشوا نیست ، مگر کسی که عامل به کتاب خدا و برپا کننده انصاف و ملتزم به دین حق باشد و خود را وقف ذات خداوند کند» و به مسلم دستور داد به همراه نامه به کوفه برود. ۱. عِنْدَ ذَلِكَ رَدَّ [الإمام الحسين عليه السلام] [جواب كُتِبَ لَهُمْ يُمْنُهُمْ بِالْقَبُولِ وَيَعِدُهُمْ بِسُرْعَةِ الْوُصُولِ : وَإِنَّهُ قَدْ جَاءَ ابْنُ عَمِّي مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ لِيُعْرِفَنِي مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ رَأْيٍ جَمِيلٍ . وَلَعَمْرِي مَا الْإِمَامُ إِلَّا الْعَامِلُ بِالْكِتَابِ ، الْقَائِمُ بِالْقِسْطِ ، الدَّائِنُ بِدِينِ الْحَقِّ ، الْحَاسِبُ نَفْسَهُ فِي ذَاتِ اللَّهِ . وَأَمَرَ مُسْلِمًا بِالتَّوَجُّهِ بِالْكِتَابِ إِلَى الْكُوفَةِ] (مثير الأحران : ص ۲۶ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۳۳۷) . مقاتل الطالبیین (- به نقل از ابو اسحاق -) : چون به کوفیان ، خبر رسید که حسین علیه السلام به مکه آمده و با یزید بیعت نمی‌کند ، گروهی از جانب آنان به سمت او حرکت کردند - و رئیس آنان ، ابو عبد الله جدلی بود - و شَبَثُ بْنُ رَبِيعٍ و سلیمان بن صُرْد و مُسَيَّبُ بْنُ نَجْبَةَ و سرشناسان کوفیان ، برایش نامه نوشتند و از او برای بیعت و کنار گذاردن یزید ، دعوت کردند . ایشان در جواب آنان فرمود: «برادر و پسر عمویم را به همراه شما می‌فرستم . اگر برایم بیعت گرفت و از مردم ، آن‌چنان گزارش داد که در نامه‌ها نوشته‌اند، نزد آنان خواهم رفت» .

آن گاه مسلم بن عقیل را فرا خواند و فرمود: «به جانب کوفه حرکت کن . اگر دیدی بر آنچه نوشته‌اند، اتفاق دارند و امور را برای قیام ، مهیا دیدی ، نظر خود را برایم بنویس» .

مسلم ، وارد کوفه شد و شیعیان به نزد او آمدند و از آنان برای حسین علیه السلام بیعت گرفت. ۲. لَمَّا بَلَغَ أَهْلَ الْكُوفَةِ نُزُولَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكَّةَ وَأَنَّه لَمْ يُبَايَعْ لِيَزِيدَ ، وَفَدَّ إِلَيْهِ وَفَدَّ مِنْهُمْ ، عَلَيْهِمْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْجَدَلِيُّ ، وَكَتَبَ إِلَيْهِ شَبَثُ بْنُ رَبِيعٍ وَسُلَيْمَانُ بْنُ صُرْدٍ وَالْمُسَيَّبُ بْنُ نَجْبَةَ وَوُجُوهُ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَدْعُونَهُ إِلَى بَيْعَتِهِ وَخَلَعَ يَزِيدَ ، فَقَالَ لَهُمْ : أَبْعَثْ مَعَكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي ، فَإِذَا أَخَذَ لِي بَيْعَتِي وَأَتَانِي عَنْهُمْ بِمِثْلِ مَا كَتَبُوا بِهِ إِلَيَّ قَدِمْتُ عَلَيْهِمْ .

وَدَعَا مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ ، فَقَالَ : اشْخَصْ إِلَى الْكُوفَةِ ، فَإِنْ رَأَيْتَ مِنْهُمْ اجْتِمَاعًا عَلَى مَا كَتَبُوا وَرَأَيْتَهُ أَمْرًا تَرَى الْخُرُوجَ مَعَهُ فَارْتَبِطْ إِلَيَّ بِرَأْيِكَ . فَقَدِمَ مُسْلِمُ الْكُوفَةَ وَأَتَتْهُ الشَّيْعَةُ ، فَأَخَذَ بَيْعَتَهُمْ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (مقاتل الطالبیین : ص ۹۹) .

احنف بن قیس بن معاویه تمیمی سعدی ، ابو بحر بصری ، که نامش را ضحاک و برخی «صخر» گفته‌اند ، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آورد ؛ ولی ایشان را ندید . او به بردباری و آقایی ، شهره است . از فرماندهان لشکر عمر در فتح خراسان و فرماندهان لشکر عثمان در فتح مرو بود . در جنگ جَمَل به همراه چهارهزار نفر از قبیله‌اش ، از جنگ با امیر مؤمنان علیه السلام دست کشید و از سپاهیان همراه عایشه ، کناره‌گیری کرد . او از فرماندهان لشکر امیر مؤمنان در جنگ صفین بود . وی جایگاه نیکویی نزد معاویه داشت ؛ ولی از ستایش امیر مؤمنان علیه السلام و مدح ایشان کوتاه نمی‌آمد . امام حسین علیه السلام قبل از قیام ، با وی مکاتبه کرد ؛ ولی جوابی نداد . وی دوست مُصْعَبُ بْنُ زَبِرٍ بود و از همین جهت در مسیر کوفه با او همراهی کرد . او در سال ۶۷ ق ، از دنیا رفت . ۲. منذر بن جارود معلی عبدی ، در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد و از اصحاب امام علی علیه السلام و از فرماندهان سپاه امام علیه السلام در جنگ جمل بود . امام علی علیه السلام او را به ولایت اصطخر برگزید و او در برخی کارهای آن ولایت ، خیانت ورزید و در بیت المال تصرف نمود . امام علیه السلام نیز نامه‌ای به وی نوشت و او را سرزنش کرد (ر . ک : نهج البلاغه : نامه ۷۱) . وقتی امام حسین علیه السلام به تعدادی از بزرگان بصره نامه نوشت و آنان را به یاری خواند، مُنذر در

میان آنان بود. همه آنان نامه امام علیه السلام را پنهان کردند، جز او که آن را به عبید الله بن زیاد، خبر داد و او دخترش را هم به همسری عبید الله در آورده بود. عبید الله، فرستاده امام علیه السلام را کشت و او را در دوران فرمان‌روایی یزید بن معاویه حاکم هند کرد. وی در اواخر سال ۶۱ یا اوّل سال ۶۲ ق، در همان جا در گذشت.

۳ / ۵ یاری خواستن امام علیه السلام از اهل بصره

۳ / ۵ - ۱ نامه امام علیه السلام به سرشناسان بصره

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو عثمان نهدی -) : حسین علیه السلام نامه‌ای نوشت و آن را به وسیله یکی از دوستان اهل بیت - که سلیمان نام داشت - برای سران پنج قبیله بصره [یعنی: عالیه، بکر بن وائل، تمیم، عبد القیس و ازد] و نیز بزرگان آنها فرستاد. او نامه را به نام مالک بن مسمع بکری، احنف بن قیس، ۳ مُنذر بن جارود، ۴ مسعود بن عمرو، قیس بن هَیثم و عمرو بن عبید الله بن معمر نوشت و نامه به صورت یک نسخه (متن واحد) به تمام بزرگان بصره چنین بود : «اما بعد ، به راستی که خداوند، محمد صلی الله علیه و آله را بر خلقش برگزید و او را به نبوت ، کرامت بخشید و برای رسالت ، انتخاب کرد . سپس او را به سوی خود بُرد. او برای بندگان ، خیرخواهی کرد و آنچه را بندگان مأمور بود، رساند. ما ، خاندان او، نزدیکان او، جانشینان او و وارثانش بودیم و سزاوارترین مردم به جانشینی او در میان مردم هستیم. دیگران ، این مقام را برای خود گرفتند و ما بندگان ، تن دادیم و از اختلاف ، پرهیز کردیم و آرامش را دوست داشتیم. ما می‌دانیم که در این مقام ، از دیگرانی که آن را به دست گرفتند ، سزاوارتریم. [گذشتگان] رفتاری نیک داشتند و به اصلاح پرداختند و در طلب حقیقت بودند . خداوند ، آنان را بیمارزد و ما و آنان را مشمول غفران خود سازد!

اینک ، فرستاده‌ام را به همراه این نامه به سوی شما می‌فرستم و شما را به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله فرا می‌خوانم . به راستی که سنت ، از میان رفته است و بدعت‌ها زنده شده‌اند . اگر سخنم را بشنوید و از فرمانم پیروی کنید ، شما را به راه درست ، هدایت می‌کنم. سلام و رحمت خدا بر شما باد!.

هر یک از بزرگان بصره که این نامه را خواند ، آن را پنهان کرد ، بجز مُنذر بن جارود که گمان بُرد این از نیرنگ‌های عبید الله است . از این رو ، فرستاده امام علیه السلام را به همراه نامه در شبانگاهی که صبحش عبید الله می‌خواست به کوفه برود، نزد وی آورد و نامه را برای عبید الله خواند.

عبید الله ، گردن فرستاده حسین علیه السلام را زد و بر منبر رفت و حمد و ثنای خدا را به جا آورد و سپس گفت: اما بعد ، به خدا سوگند ، مرا از سختی ، باکی نیست و بیدی نیستم که از باد بلرزم . دشمن را می‌کوبم و هم‌اوردم را نابود می‌کنم . هر کس می‌خواهد ، امتحان کند !

ای مردم بصره! به راستی که امیر مؤمنان ، مرا والی کوفه ساخته و من سپیده‌دم به سمت کوفه می‌روم و عثمان بن زیاد بن ابی سفیان را به جای خود گمارده‌ام. مبدا [با او] مخالفت کنید ، یا [بر ضد او] جوسازی نمایید. به خدای یگانه سوگند که اگر بفهمم کسی [با او] مخالفت کرده، خودش را و رئیسش را و همراهش را خواهم کشت و نزدیک را به گناه دور ، کیفر خواهم کرد تا همه مطیع من شوید و در میان شما ، مخالف و اختلاف‌افکن نباشد. من پسر زیادم ، از همه به او شبیه‌ترم و شباهت به دایی و پسر عمو ، مرا از این روحیه، جدا ساخته است . ۱.

آن گاه از بصره بیرون رفت و برادرش عثمان بن زیاد را به جای خود نشاناد و به سمت کوفه آمد و مسلم بن عمرو باهلی و شریک بن أعور، ۲ همراه او بودند . ۳ کَتَبَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ مَوْلَى لَهُمْ يُقَالُ لَهُ سُلَيْمَانُ ، وَكَتَبَ بِنُسْخَةٍ إِلَى رُؤُوسِ الْأَخْمَاسِ بِالْبَصْرَةِ وَإِلَى

الأشراف، فَكَتَبَ إِلَى مَالِكِ بْنِ مِسْمَعٍ الْبَكْرِيِّ، وَإِلَى الْأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ، وَإِلَى الْمُنْذِرِ بْنِ الْجَارُودِ، وَإِلَى مَسْعُودِ بْنِ عَمْرِو، وَإِلَى قَيْسِ بْنِ الْهَيْثَمِ، وَإِلَى عَمْرِو بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مَعْمَرٍ، فَجَاءَتْ مِنْهُ نُسخَةٌ وَاحِدَةٌ إِلَى جَمِيعِ أَشْرَافِهَا:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ اللَّهَ اصْطَفَى مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى خَلْقِهِ وَأَكْرَمَهُ بُيُوتَهُ وَاخْتَارَهُ لِرِسَالَتِهِ، ثُمَّ قَبَضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ، وَقَدْ نَصَحَ لِعِبَادِهِ وَبَلَغَ مَا أُرْسِلَ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكُنَّا أَهْلَهُ وَأَوْلِيَاءَهُ وَأَوْصِيَاءَهُ وَوَرَثَتَهُ وَأَحَقَّ النَّاسُ بِمَقَامِهِ فِي النَّاسِ، فَاسْتَأْثَرَ عَلَيْنَا قَوْمُنَا بِذَلِكَ فَرَضِينَا، وَكَرِهْنَا الْفِرْقَةَ، وَأَحْبَبْنَا الْعَافِيَةَ، وَنَحْنُ نَعْلَمُ أَنَّا أَحَقُّ بِذَلِكَ الْحَقِّ الْمُسْتَحَقِّ عَلَيْنَا مِمَّنْ تَوَلَّاهُ، وَقَدْ أَحْسَنُوا وَأَصْلَحُوا وَتَحَرَّوْا الْحَقَّ فَرَحِمَهُمُ اللَّهُ وَغَفَرَ لَنَا وَلَهُمْ، وَقَدْ بَعَثَ رَسُولِي إِلَيْكُمْ بِهَذَا الْكِتَابِ، وَأَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ، وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أُحْيِيَتْ، وَإِنْ تَسْمَعُوا قَوْلِي وَتَطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِيَكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ.

فَكَلُّ مَنْ قَرَأَ ذَلِكَ الْكِتَابَ مِنْ أَشْرَافِ النَّاسِ كَتَمَهُ، غَيْرَ الْمُنْذِرِ بْنِ الْجَارُودِ فَإِنَّهُ خَشِيَ بَزْعِمِهِ أَنْ يَكُونَ دَسِيسًا مِنْ قِبَلِ عُبَيْدِ اللَّهِ، فَجَاءَهُ بِالرَّسُولِ مِنَ الْعَشِيرَةِ الَّتِي يُرِيدُ صَبِيحَتَهَا أَنْ يَسْبِقَ إِلَى الْكُوفَةِ وَأَقْرَأَهُ كِتَابَهُ، فَقَضَّمَ الرَّسُولَ فَضْرَبَ عُنُقَهُ، وَصَيَّرَ عُبَيْدُ اللَّهِ مَبْتَرِ الْبَصَرَةِ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ:

أَمَّا بَعْدُ، فَوَاللَّهِ مَا تُقَرَّنُ بِي الصَّعْبَةُ وَلَا يُفَعَّقُ لِي بِالشَّانِ، وَإِنِّي لِنِكَلٍ لِمَنْ عَادَنِي، وَسَمَّ لِمَنْ حَارَبَنِي، أَنْصَفَ الْقَارَةَ مَنْ رَامَاهَا.

يَا أَهْلَ الْبَصَرَةِ! إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَّانِي الْكُوفَةَ وَأَنَا غَادٍ إِلَيْهَا الْغَدَاءَ، وَقَدْ اسْتَخَلَفْتُ عَلَيْكُمْ عُثْمَانَ بْنَ زِيَادٍ بْنِ أَبِي سَيْفِيَانٍ، وَإِيَّاكُمْ وَالْخِلَافَ وَالْإِرْجَافَ، فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لَئِنْ بَلَغَنِي عَنْ رَجُلٍ مِنْكُمْ خِلَافٌ لِأَقْلَنَّتُهُ وَعَرِيفُهُ وَوَلِيِّهُ، وَلَا أَخُذَنْ الْأَدْنَى بِالْأَفْصَى، حَتَّى تَسْتَمِعُوا لِي، وَلَا يَكُونَ فِيكُمْ مُخَالِفٌ وَلَا مُشَاقٌّ، أَنَا ابْنُ زِيَادٍ أَشْبَهْتُهُ مِنْ بَيْنِ مَنْ وَطِئَ الْحَصَى، وَلَمْ يَنْتَزِعْنِي شَبَهُ خَالٍ وَلَا ابْنِ عَمٍّ.

ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْبَصَرَةِ وَاسْتَخَلَفَ أَخَاهُ عُثْمَانَ بْنَ زِيَادٍ، وَأَقْبَلَ إِلَى الْكُوفَةِ وَمَعَهُ مُسْلِمُ بْنُ عَمْرِو الْبَاهِلِيُّ وَشَرِيكُ بْنُ الْأَعْوَرِ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۳۵۷، البداية و النهاية: ج ۸ ص ۱۵۷).

۱. یا: شباهت [کسی از شما] به دایی و پسر عمو[ی من]، مرا از مجازات او، منصرف نمی کند! ۲. شریک بن أعور حارثی سلمی نخعی مذججی همدانی، از یاران امام علی علیه السلام بود. وی در جنگ جمل و صفین، در کنار امام علیه السلام حضور داشت. او که بزرگ قبیله اش بود، نزد معاویه آمد و معاویه او را به خاطر نامش (شریک)، سرزنش و مسخره کرد. شریک هم جوابی گزنده به وی داد و شعری سرود و او را تحقیر کرد. معاویه او را سوگند داد که دیگر سکوت کند و آن گاه، او را به خود نزدیک کرد و خشنود ساخت. او نزد ابن زیاد، محترم بود و شیعه‌ای متعصب بود.

حسین بن علی علیه السلام به رؤسای مردم بصره، مانند: احنف بن قیس، مالک بن مسمع، منذر بن جارود، قیس بن هیثم، مسعود بن عمرو و عمر بن عبید الله بن معمر، نامه نوشت و در آن نامه آنان را به یاری خود و قیام به همراه خود برای گرفتن حقش فرا خواند. هر کس نامه را خواند، کتمان کرد و به کسی خبر نداد، جز منذر بن جارود که ترسید این، دسیسه‌ای از جانب عبید الله باشد - و حومه دختر منذر بن جارود، همسر عبید الله بن زیاد بود - . از این رو، منذر نزد عبید الله بن زیاد آمد و گزارش نامه را به وی داد. عبید الله بن زیاد، خشمگین شد و گفت: فرستاده حسین به بصره کیست؟ منذر بن جارود گفت: ای امیر! فرستاده حسین، غلام آزاد شده‌ای است به نام سلیمان. عبید الله بن زیاد گفت: او را نزد من بیاورید. سلیمان را نزد او آوردند، در حالی که او خود را نزد برخی از شیعیان بصره، پنهان کرده بود. وقتی عبید الله بن زیاد او را دید، بدون آن که با او صحبت کند، او را جلو آورد و دست و پا بسته، گردن زد - خدای، او را رحمت کند - و سپس دستور داد او را به دار آویزند. ۱. قَدْ كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ كَتَبَ إِلَى رُؤَسَاءِ أَهْلِ الْبَصَرَةِ، مِثْلَ: الْأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ، وَمَالِكِ بْنِ مِسْمَعٍ، وَالْمُنْذِرِ بْنِ الْجَارُودِ، وَقَيْسِ بْنِ الْهَيْثَمِ، وَمَسْعُودِ بْنِ عَمْرِو، وَعُمَرَ بْنَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مَعْمَرٍ، فَكَتَبَ إِلَيْهِمْ كِتَابًا يُدْعُوهُمْ فِيهِ إِلَى نُصْرَتِهِ وَالْقِيَامِ مَعَهُ فِي حَقِّهِ، فَكَانَ كُلُّ مَنْ قَرَأَ

کِتَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَمَهُ وَلَمْ يُخْبِرْ بِهِ أَحَدًا إِلَّا الْمُنْذِرَ بْنَ الْجَارُودِ، فَإِنَّهُ خَشِيَ أَنْ يَكُونَ هَذَا الْكِتَابُ دَسِيسًا مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، وَكَانَتْ حَوْمَةُ بِنْتُ الْمُنْذِرِ بْنِ الْجَارُودِ تَحْتَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَأَقْبَلَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَخَبَرَهُ بِذَلِكَ.

قَالَ: فَغَضِبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ وَقَالَ: مَنْ رَسُولُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى الْبَصْرَةِ؟ فَقَالَ الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! رَسُولُهُ إِلَيْهِمْ مَوْلَى يُقَالُ لَهُ سَلِيمَانُ، فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ: عَلَيَّ بِهِ، فَأَتَى سَلِيمَانُ مَوْلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ كَانَ مُتَخَفِيًا عِنْدَ بَعْضِ الشَّيْعَةِ بِالْبَصْرَةِ، فَلَمَّا رَأَاهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ لَمْ يُكَلِّمَهُ دُونَ أَنْ أَقْدَمَهُ فَضَرَبَ عُنُقَهُ صَبْرًا رَحِمَهُ اللَّهُ! ثُمَّ أَمَرَ بِصَلْبِهِ (الفتوح: ج ۵ ص ۳۷، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۱۹۹). مثیر الأَحْزَانِ (به نقل از شعبی -): حسین علیه السلام نامه‌ای برای چهره‌های سرشناس بصره مانند: أَحْنَفُ بْنُ قَيْسٍ، قَيْسُ بْنُ هَيْثَمٍ، مُنْذِرُ بْنُ جَارُودٍ و یزید بن مسعود نَهْشَلِی نوشت و نامه را با زَرَّاعِ سَدُوسِی - و گفته شده: با سلیمان، که کنیه او ابو رَزَین بود - فرستاد.

در آن نامه، چنین آمده بود: «شما را به خدا و پیامبرش فرا می‌خوانم؛ چرا که سنت، از میان رفته است. اگر به دعوتم پاسخ دهید و از فرمانم پیروی نمایید، شما را به راه درست، هدایت می‌کنم».

چون نامه رسید، همه جریان را مخفی کردند، جز منذر بن جارود که نامه و فرستاده را نزد عبید الله آورد؛ زیرا ترسید این نامه از نیرنگ‌های عبید الله باشد که می‌خواهد آنان را نسبت به حسین علیه السلام بیازماید؛ چرا که دختر منذر (بحریه)، همسر عبید الله بود.

عبید الله چون نامه را خواند، گردن فرستاده را از تن جدا کرد. ۱. وَكَتَبَ [الْحُسَيْنُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابًا إِلَى وَجُوهِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، مِنْهُمْ: الْأَحْنَفُ بْنُ قَيْسٍ، وَقَيْسُ بْنُ هَيْثَمٍ، وَالْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ، وَيَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ النَّهْشَلِيُّ، وَبَعَثَ الْكِتَابَ مَعَ زَرَّاعِ السَّدُوسِيِّ - وَقِيلَ: مَعَ سُلَيْمَانَ الْمُكَنَّى بِأَبِي رَزِينَ - فِيهِ: إِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى نَبِيِّهِ، فَإِنَّ الشُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ، فَإِنْ تُجِيبُوا دَعْوَتِي وَتُطِيعُوا أَمْرِي أَهْدِيَكُمْ سَبِيلَ الرَّشَادِ.

فَلَمَّا وَصَلَ الْكِتَابُ كَتَمُوا عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْمُنْذِرَ بْنَ الْجَارُودِ، فَإِنَّهُ أَتَى عُبَيْدَ اللَّهِ بِالْكِتَابِ وَرَسُولِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ لِأَنَّهُ خَافَ أَنْ يَكُونَ الْكِتَابُ قَدْ دَسَّهُ عُبَيْدُ اللَّهِ إِلَيْهِمْ لِيُخْتَبَرَ حَالُهُمْ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لِأَنَّ بَحْرِيَّةَ بِنْتَ الْمُنْذِرِ زَوْجَةُ عُبَيْدِ اللَّهِ، فَلَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ ضَرَبَ عُنُقَ الرَّسُولِ (مثیر الأَحْزَانِ: ص ۲۷، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۳۹). أَنَسَابُ الْأَشْرَافِ: حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْبَصْرَةِ، وَدَعَتْ زَيْنَةَ وَفَعَالٌ شَدِيدَةً. همه جز مُنْذِرُ بْنُ جَارُودِ عُبْدِي، نامه را پنهان کردند. مُنْذِرُ تَرَسَّيدَ که عبید الله این کار را از روی نیرنگ انجام داده باشد. از این رو، جریان را به عبید الله گفت و نامه را برایش خواند. ۲. قَدْ كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ إِلَى وَجُوهِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ يَدْعُوهُمْ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ، وَيَقُولُ لَهُمْ: «إِنَّ الشُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ، وَإِنَّ الْبِدْعَةَ قَدْ أَحْيِيَتْ وَنُعِشَتْ» وَكَتَمُوا كِتَابَهُ إِلَّا الْمُنْذِرَ بْنَ الْجَارُودِ الْعَبْدِيَّ، فَإِنَّهُ خَافَ أَنْ يَكُونَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ دَسَّهُ إِلَيْهِ، فَأَخْبَرَهُ بِهِ وَأَقْرَأَهُ إِيَّاهُ (أَنَسَابُ الْأَشْرَافِ: ج ۲ ص ۳۳۵). الْأَخْبَارُ الطَّوَالُ: حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نامه‌ای برای شیعیانش در بصره نوشت و آن را با یکی از دوستان خود به نام سلیمان فرستاد. متن نامه چنین است: «به نام خداوند بخشنده مهربان. از جانب حسین بن علی، به: مالک بن مِسْمَعٍ، أَحْنَفُ بْنُ قَيْسٍ، مُنْذِرُ بْنُ جَارُودٍ، مَسْعُودُ بْنُ عَمْرٍو، قَيْسُ بْنُ هَيْثَمٍ. سلام علیکم! اما بعد، به راستی که من، شما را فرا می‌خوانم برای احیای نشانه‌های حق و از بین بردن بدعت‌ها. اگر پاسخ مثبت دهید، به راه صواب، هدایت می‌شوید. والسلام!». وقتی نامه به آنان رسید، همه بجز منذر بن جارود، آن را پنهان کردند. منذر، آن را افشا نمود؛ چون دخترش هند، همسر عبید الله بن زیاد بود. منذر، نزد عبید الله آمد و داستان نامه و محتوایش را برای عبید الله باز گفت. عبید الله دستور داد فرستاده را پیدا کنند. او را پیدا کردند و آوردند و سرش از تن جدا شد. ۱. قَدْ كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ كِتَابًا إِلَى شِيعَتِهِ مِنْ أَهْلِ الْبَصْرَةِ مَعَ مَوْلَى لَهُ يُسَمَّى سَلَمَانَ، نُسخَتُهُ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مَا لَكَ بِنِ مِسْمَعٍ، وَالْأَحْنَفِ بْنِ قَيْسٍ، وَالْمُنْذِرِ بْنِ الْجَارُودِ، وَمَسْعُودِ بْنِ عَمْرٍو، وَقَيْسِ بْنِ الْهَيْثَمِ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ. أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ وَإِمَاتَةِ الْبِدْعِ، فَإِنْ تُجِيبُوا تَهْتَدُوا سُبُلَ الرَّشَادِ، وَالسَّلَامُ.

فَلَمَّا أَتَاهُمْ هَذَا الْكِتَابُ كَتَمُوهُ جَمِيعاً إِلَّا الْمُنْذِرَ بْنَ الْجَارُودِ، فَإِنَّهُ أَفْشَاهُ، لِتَرْوِيحِهِ ابْنَتَهُ هِنْدًا مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَأَقْبَلَ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ فَأَخْبَرَهُ بِالْكِتَابِ، وَحَكَى لَهُ مَا فِيهِ، فَأَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ بِطَلَبِ الرَّسُولِ، فَطَلَبُوهُ فَأَتَوْهُ بِهِ، فَضَرَبَتْ عُنُقُهُ (الأخبار الطوال: ص ۲۳۱). عيون الأخبار، ابن قتيبه (- به نقل از سکن -) :

یزید بن مسعود بن خالد نَهْشَلی، از بزرگان بصره بود. شرح حالی روشن از او یافت نشد؛ لیکن از این نامه و تبلیغی که در میان سران قبیله‌های بنی تمیم و بنی سعد انجام داده و توصیفی که از امام حسین علیه السلام کرده، به دست می‌آید که دارای عقیده‌ای نیکو بوده است. امام حسین علیه السلام وقتی نامه او به دستش رسید، برایش دعا کرد. او خود را آماده کرد که نزد حسین علیه السلام برود؛ ولی خبر شهادت امام علیه السلام را شنید و از این جهت، بسیار ناراحت شد. حسین بن علی علیه السلام به احنف، نامه نوشت و او را به سوی خود، فرا خواند؛ ولی احنف، جواب نداد و گفت: ما، خاندان علی را تجربه کرده‌ایم. آنان نه سیاست مملکتداری دارند و نه ثروت‌اندوزند و نه اهل نیرنگ زدن در جنگ. ۲. كَتَبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْأَحْنَفِ يَدْعُوهُ إِلَى نَفْسِهِ، فَلَمْ يَزِدْ الْجَوَابَ، وَقَالَ: قَدْ جَرَّبْنَا آلَ أَبِي الْحَسَنِ فَلَمْ نَجِدْ عِنْدَهُمْ إِلَّا لَمَةً لِلْمَلِكِ، وَلَا جَمْعاً لِلْمَالِ، وَلَا مَكِيدَةً فِي الْحَرْبِ (عيون الأخبار، ابن قتيبه: ج ۱ ص ۲۱۱. نیز، ر. ك: الفائق في غريب الحديث: ج ۱ ص ۶۰).

۳ / ۵ - ۲ پاسخ یزید بن مسعود به نامه امام علیه السلام

الملهوف: یزید برای عبيد الله بن زياد - که والی بصره بود - نامه نوشت که او را به حکومت کوفه نیز گمارده و آن جا را نیز در قلمرو حکومت وی، قرار داده است. در این نامه، جریان مسلم بن عقیل و حسین علیه السلام را برایش نوشت و به وی تأکید کرد که مسلم را دستگیر کند و به قتل رساند. بدین جهت، عبيد الله آماده می‌شد که به کوفه برود. حسین علیه السلام نیز برای گروهی از بزرگان بصره، نامه‌ای به همراه یکی از دوستدارانش به نام سلیمان - که کنیه‌اش ابو رزین بود - فرستاد و در آن، آنان را به یاری خود و پیروی از خویش، فرا خواند. و از کسانی که برایشان نامه فرستاد، یزید بن مسعود نَهْشَلی و منذر بن جارود عبدی بودند.

یزید بن مسعود، بنی تمیم و بنی حنظله و بنی سعد را نزد خود فرا خواند و وقتی حضور یافتند، چنین گفت: ای بنی تمیم! دیدگاه مرا نسبت به خود و جایگاه مرا چگونه می‌دانید؟ گفتند: به به! به خدا سوگند که تو بهترین پشتوانه و در قلّه افتخاری. تو در بزرگی، نقطه وسط دایره و پیش‌تاز دیگرانی. گفت: به راستی که شما را برای کاری گرد آورده‌ام و می‌خواهم با شما مشورت کنم و از شما کمک بگیرم. گفتند: به خدا سوگند، برایت خیرخواهی می‌کنیم و تلاش می‌کنیم رأیی درست، بیان کنیم. پس بگو تا بشنویم. آن گاه او چنین گفت: معاویه از دنیا رفت و - به خدا سوگند - با مردن و هلاکت، خوار [و بی‌مقدار] شد و با مرگ او، در خانه ستم و گناه شکست و پایه‌های جور، شُیست گردید. [از جنایات اوست که] بیعتی از مردم گرفت و گمان کرد که آن را استوار کرده است؛ ولی هیئات که بدان برسد! به خدا سوگند، او تلاش کرد؛ ولی نتیجه نداد و مشورت کرد؛ ولی تنها ماند. اینک فرزندش، یزید می‌گسار و تبهکار، به جایش نشسته و ادّعیای خلافت بر مسلمانان دارد و بدون رضایت بر آنان امارت می‌کند، با این که اهل دانش و حلم نیست و از حقیقت، هیچ نمی‌شناسد. به خدا سوگند، سوگندی راست یاد می‌کنم که نبرد با او، از نبرد با مشرکان، برتر است. و این، حسین بن علی، پسر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است؛ آن که دارای شرف اصیل و رأیی استوار است؛ همو که دارای فضیلت‌های بی‌شمار و دانش سرشار است. او برای حکومت، به جهت سابقه‌اش در دین و سن و

پیشینه‌اش و نزدیکی‌اش [به پیامبر خدا]، سزاوارترین است. او کسی است که با کوچک، مهربان و با بزرگ، متواضع است. چه سرپرستی برای رعیت و پیشوای باکرامتی است! خداوند، حجت را با او تمام کرده و موعظه را رسانده است. از پرتو حقیقت، دور نمانید و در جرگه باطل، سرگردان مشوید. در جنگ جمل، صخر بن قیس، شما را [از یاری دادن به علی علیه السلام] کنار کشاند. حالا آن بدنامی را با قیام به همراه پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یاری او، از خود بشوید [و پاک کنید]. به خدا سوگند، کسی در یاری حسین، کوتاهی نمی‌ورزد، مگر آن که خداوند، خواری را در فرزندانش و کمبود را در عشیره‌اش به ارث می‌گذارد. من اینک، لباس نبرد پوشیده‌ام و زره بر تن کرده‌ام. هر که کشته نشود، خواهد مُرد و هر که بگیرد، از چنگال مرگ، خلاصی نخواهد یافت. پس بهترین پاسخ را بدهید. خدا، شما را رحمت کند! بنو حنظله به سخن آمدند و گفتند: ای ابو خالد! ما تیرهای کمان و جنگجویان قبیله تو هستیم. اگر با ما تیر بیندازی، به هدف می‌زنی و اگر با ما بجنگی، پیروز می‌شوی. به خدا سوگند، در هیچ باتلاقی نمی‌روی، جز این که ما هم همراه تو هستیم و با هیچ سختی‌ای رو به رو نمی‌شوی، مگر آن که ما هم با آن، رو به رو خواهیم شد. تو را با شمشیرهایمان یاری می‌دهیم و با بدن‌هایمان از تو محافظت می‌کنیم. پس برای آنچه می‌خواهی، به پا خیز. بنو سعد بن یزید هم به سخن آمدند و گفتند: ای ابو خالد! بدترین کار برای ما، مخالفت با تو و کناره‌گیری از عقیده توست. آن روز، صخر بن قیس، ما را به کناره‌گیری از جنگ، دستور داد. ما از کار آن روز خود، خشنودیم و عزت ما برایمان باقی ماند. به ما مهلت بده تا مشورت کنیم و نظر خود را به تو اعلام داریم. [سپس] بنو عامر بن تمیم به سخن آمدند و گفتند: ای ابو خالد! ما برادران تو و هم‌قسمان تو هستیم. اگر تو به خشم آیی، ما خشنود نخواهیم بود و اگر تو به پا خیزی، ما نخواهیم نشست. کار، در دست توست. ما را فرا بخوان، که اجابت می‌کنیم، و دستورمان بده، که پیروی‌ات می‌کنیم. فرمان، از آن توست، هر گاه که بخواهی. آن گاه یزید بن مسعود گفت: به خدا سوگند - ای بنی سعد -، اگر کناره‌گیری کنید، خدا شمشیر را هیچ گاه از میان شما بر نخواهد داشت و همیشه شمشیرهایتان به روی خودتان خواهد بود. سپس برای حسین علیه السلام، نامه‌ای این چنین نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. اما بعد، نامه‌ات به من رسید و آنچه را که مرا بدان فرا خواندی، دانستم. مرا دعوت کردی تا از پیروی‌ات بهره ببرم و با یاری کردنت به رستگاری برسم. به راستی که خداوند، زمین را از کسی که راه‌نمای خیر و راهبر نجات باشد، خالی نمی‌گذارد و شما حجت‌های خداوند بر خلق و یادگاران او در زمین هستید. شما از زیتون احمدی، شاخه شاخه شدید. او اصل است و شما شاخه‌اید. به کاری که خواستی، اقدام کن و پیروز خواهی شد. به راستی که گردن بنی تمیم را برای رام کردم و آنان را رام‌تر از شتر تشنه به هنگام رسیدن به آب نمودم. گردن بنی سعد را برای نرم کردم و زنگارهای دلشان را با آب زلال، شستشو دادم و از آن، برق می‌جهد». چون حسین علیه السلام نامه را خواند، فرمود: «خداوند، تو را در روز ترس، ایمن بدارد و تو را در روز تشنگی بزرگ، سیراب و عزیز گرداند!». وقتی یزید [بن مسعود] آماده شد که به سوی حسین علیه السلام حرکت کند، خبر شهادت امام علیه السلام به او رسید و از این خبر، بسیار ناراحت شد. و اما مُنذر بن جارود، نامه و فرستاده [ی امام علیه السلام] را نزد عبید الله بن زیاد آورد؛ زیرا ترسید که نامه، نیرنگی از سوی عبید الله بن زیاد باشد؛ چون دخترش (بحریه)، همسر عبید الله بن زیاد بود. عبید الله، فرستاده را گرفت و به دار آویخت. آن گاه به منبر رفت و خطبه خواند و مردم بصره را از مخالفت و شایعه‌پراکنی ترساند. [عبید الله] آن شب را در بصره خوابید و چون صبح شد، برادرش عثمان بن زیاد را جانشین خود کرد و به سرعت به سمت کوفه حرکت نمود. ۱. کَتَبَ يَزِيدُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - وَكَانَ وَالِيًا عَلَى الْبَصْرَةِ - بَأَنَّهُ قَدْ وَلَّاهُ الْكُوفَةَ وَضَمَّهَا إِلَيْهِ، وَيُعْرِفُهُ أَمْرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَأَمْرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيُسَدِّدُ عَلَيْهِ فِي تَحْصِيلِ مُسْلِمٍ وَقَتْلِهِ، فَتَأَهَّبَ عُبَيْدُ اللَّهِ لِلْمَسِيرِ إِلَى الْكُوفَةِ.

وَكَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ كَتَبَ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَشْرَافِ الْبَصْرَةِ كِتَابًا مَعَ مَوْلَى لَهُ اسْمُهُ سُلَيْمَانُ وَيُكْنَى أبا رَزِينٍ، يَدْعُوهُمْ فِيهِ إِلَى نُصْرَتِهِ وَلُزُومِ طَاعَتِهِ، مِنْهُمْ: يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ النَّهْسَلِيُّ، وَالْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ الْعَبْدِيُّ. فَجَمَعَ يَزِيدُ بْنُ مَسْعُودٍ بَنِي تَمِيمٍ وَبَنِي حَنْظَلَةَ وَبَنِي

سَعِدٍ ، فَلَمَّا حَضَرُوا قَالَ : يَا بَنِي تَمِيم ! كَيْفَ تَرَوْنَ مَوْضِعِي مِنْكُمْ وَحَسْبِي فِيكُمْ ؟ فَقَالُوا : بَخٌّ بَخٌّ ، أَنْتَ وَاللَّهِ فَقَرُّهُ الظَّهْرِ وَرَأْسُ الْفَخْرِ ، حَلَلْتَ فِي الشَّرَفِ وَسَطًا وَتَقَدَّمْتَ فِيهِ قَرطًا .
 قَالَ : فَإِنِّي قَدْ جَمَعْتُكُمْ لِأَمْرٍ أُرِيدُ أَنْ أَشَاوِرْكُمْ فِيهِ وَأَسْتَعِينَ بِكُمْ عَلَيْهِ . فَقَالُوا : وَاللَّهِ إِنَّا نَمْنَحُكَ النَّصِيحَةَ وَنَجْهَدُ لَكَ الرَّأْيَ ، فَقُلْ نَسْمَعُ .

فَقَالَ : إِنَّ مُعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ فَأَهْوَنَ بِهِ وَاللَّهِ هَالِكًا وَمَفْقُودًا ، أَلَا وَإِنَّهُ قَدْ انْكَسَرَ بَابُ الْجَوْرِ وَالْإِثْمِ ، وَتَضَعَضَتْ أَرْكَانُ الظُّلْمِ ، وَقَدْ كَانَ أَحَدُتْ بَيْعَةً عَقَدَ بِهَا أَمْرًا وَظَنُّ أَنَّهُ قَدْ أَحْكَمَهُ ، وَهِيَاهُ وَالَّذِي أَرَادَ ، اجْتِهَدَ وَاللَّهِ فَفْشِلَ ، وَشَاوَرَ فَخُذِلَ ، وَقَدْ قَامَ ابْنُهُ يَزِيدُ شَارِبُ الْخُمُورِ وَرَأْسُ الْفُجُورِ ، يَدْعِي الْخِلَافَةَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ ، وَيَتَأَمَّرُ عَلَيْهِمْ بِغَيْرِ رِضَى مِنْهُمْ ، مَعَ قَصْرِ حِلْمٍ وَقَلَّةِ عِلْمٍ ، لَا يَعْرِفُ مِنَ الْحَقِّ مَوْطِئَ قَدَمِهِ ، فَأَقْسِمُ بِاللَّهِ قَسَمًا مَبْرُورًا ، لَجِهَادُهُ عَلَى الدِّينِ أَفْضَلُ مِنْ جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ .

وَهَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - ذُو الشَّرَفِ الْأَصِيلِ وَالرَّأْيِ الْأَثِيلِ - لَهُ فَضْلٌ لَا يُوصَفُ ، وَعِلْمٌ لَا يُنْزَفُ ، وَهُوَ أَوْلَى بِهَذَا الْأَمْرِ لِسَابِقَتِهِ وَسَبِّهِ وَقَدَمِهِ وَقَرَابَتِهِ ، يَعْطِفُ عَلَى الصَّغِيرِ ، وَيَحْنُو عَلَى الْكَبِيرِ ، فَأَكْرَمَ بِهِ رَاعِي رَعِيَّتِهِ وَإِمَامِ قَوْمٍ ، وَجَبَتْ لِلَّهِ بِهِ الْحُبَّةُ ، وَبَلَغَتْ بِهِ الْمَوْعِظَةُ . فَلَا تَعْشُوا عَنْ نَوْرِ الْحَقِّ ، وَلَا تَسْكَعُوا فِي وَهْدَةِ الْبَاطِلِ ، فَقَدْ كَانَ صِخْرُ بْنُ قَيْسٍ قَدْ أَخْذَلَ بِكُمْ يَوْمَ الْجَمَلِ فَاعْسَلُوهَا بِخُرُوجِكُمْ إِلَى ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنُصْرَتِهِ ، وَاللَّهِ لَا يَقْصُرُ أَحَدٌ عَنْ نُصْرَتِهِ إِلَّا أَوْرَثَهُ اللَّهُ الذُّلَّ فِي وَلَدِهِ ، وَالْقَلَّةَ فِي عَشِيرَتِهِ ، وَهِيَ أَنَا قَدْ لَبِستُ لِلْحَرْبِ لَأَمَتَهَا ، وَأَذْرَعْتُ لَهَا بِدِرْعِهَا ، مَنْ لَمْ يُقَاتِلْ يَمُتْ ، وَمَنْ يَهْرُبْ لَمْ يَفُتْ ، فَأَحْسِنُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ رَدَّ الْجَوَابِ .

فَتَكَلَّمَتْ بَنُو حَنْظَلَةَ ، فَقَالُوا : يَا أَبَا خَالِدٍ ! نَحْنُ نَبْلُ كِنَانَتِكَ وَفَارِسُ عَشِيرَتِكَ ، إِنْ رَمَيْتَ بِنَا أَصِيبَتْ ، وَإِنْ غَزَوْتَ بَنَا فَتَحَتْ ، لَا تَخَوْضُ وَاللَّهِ غَمْرَةً إِلَّا خُضْنَاهَا ، وَلَا تَلْقَى وَاللَّهِ شِدَّةً إِلَّا لَقِينَاهَا ، نَنْصُرُكَ بِأَسْيَافِنَا ، وَنَقِيكَ بِأَبْدَانِنَا ، فَانْهَضْ لِمَا شِئْتَ .

وَتَكَلَّمَتْ بَنُو سَعْدِ بْنِ يَزِيدَ ، فَقَالُوا : يَا أَبَا خَالِدٍ ! إِنْ أَبْغَضَ الْأَشْيَاءُ إِلَيْنَا خِلَافُكَ وَالْخُرُوجُ مِنْ رَأْيِكَ ، وَقَدْ كَانَ صِخْرُ بْنُ قَيْسٍ أَمَرَنَا بِتَرْكِ الْقِتَالِ ، فَحَمَدْنَا أَمْرَنَا وَبَقِيَ عِزُّنَا فِينَا ، فَأَمْهَلْنَا نُرَاجِعَ الْمَشُورَةَ وَنَأْتِكَ بِرَأْيِنَا .

وَتَكَلَّمَتْ بَنُو عَامِرِ بْنِ تَمِيمٍ ، فَقَالُوا : يَا أَبَا خَالِدٍ ! نَحْنُ بَنُو أَبِيكَ وَحُلَفَاؤُكَ ، لَا نَرْضَى إِنْ غَضِبْتَ ، وَلَا نَقْطُنُ إِنْ طَعَنْتَ ، وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ ، فَادْعُنَا نُجِيبَكَ ، وَامْرَأُ نُطْعَكَ ، وَالْأَمْرُ إِلَيْكَ إِذَا شِئْتَ .

فَقَالَ : وَاللَّهِ - يَا بَنِي سَعْدٍ - ، لَئِنْ فَعَلْتُمُوهَا لَا يَرْفَعُ اللَّهُ عَنْكُمْ السَّيْفَ أَبَدًا ، وَلَا يَزَالُ سَيْفُكُمْ فِيكُمْ .

ثُمَّ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، أَمَّا بَعْدُ ، فَقَدْ وَصَلَ إِلَيَّ كِتَابُكَ ، وَفَهِمْتُ مَا نَدَبْتَنِي إِلَيْهِ وَدَعَوْتَنِي لَهُ مِنْ الْأَخْذِ بِحُطَى مِنْ طَاعَتِكَ وَالْفُوزِ بِنَصِيْبِي مِنْ نُصْرَتِكَ ، وَأَنَّ اللَّهَ لَمْ يُخِلْ الْأَرْضَ مِنْ عَامِلٍ عَلَيْهَا بِخَيْرٍ وَذَلِيلٍ عَلَى سَبِيلِ النَّجَاءِ ، وَأَنْتُمْ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَوَدِيعَتُهُ فِي أَرْضِهِ ، تَفَرَّعْتُمْ مِنْ زَيْتُونَةٍ أَحْمَدِيَّةٍ هُوَ أَصْلُهَا وَأَنْتُمْ فَرْعُهَا ، فَأَقْدَمَ سَعِدْتُ بِأَسْعَدِ طَائِرٍ ، فَقَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ أَعْنَاقَ بَنِي تَمِيمٍ وَتَرَكْتُهُمْ أَشَدَّ تَتَابُعًا لَكَ مِنَ الْإِبِلِ الظَّمَاءِ يَوْمَ خِمْسَتِهَا لُورُودِ الْمَاءِ ، وَقَدْ ذَلَّلْتُ لَكَ رِقَابَ بَنِي سَعْدٍ وَغَسَلْتُ لَكَ دَرَنَ صُدُورِهَا بِمَاءِ سَحَابَةٍ مُزْنٍ حَتَّى اسْتَهْلَ بَرْقُهَا فَلَمَعَ .

فَلَمَّا قَرَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكِتَابَ قَالَ : آمَنَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْخَوْفِ ، وَأَعَزَّكَ وَأَرْوَاكَ يَوْمَ الْعَطَشِ الْأَكْبَرِ . فَلَمَّا تَجَهَّزَ الْمُشَارُ إِلَيْهِ لِلْخُرُوجِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَلَغَهُ قَتْلُهُ قَبْلَ أَنْ يَسِيرَ ، فَجَزَعَ مِنْ انْقِطَاعِهِ عَنْهُ .

وَأَمَّا الْمُنْذَرُ بْنُ الْجَارُودِ فَإِنَّهُ جَاءَ بِالْكِتَابِ وَالرَّسُولِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ؛ لِأَنَّ الْمُنْذَرَ خَافَ أَنْ يَكُونَ الْكِتَابُ دَسِيسًا مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، وَكَانَتْ بَحْرِيَّةُ بِنْتُ الْمُنْذَرِ زَوْجَةً لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، فَأَخَذَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادِ الرَّسُولَ فَصَلَبَهُ ، ثُمَّ صَعَدَ الْمِئْبَرِ فَخَطَبَ وَتَوَعَّدَ أَهْلَ الْبَصْرَةَ عَلَى الْخِلَافِ وَإِثَارَةِ الْإِرْجَافِ ، ثُمَّ بَاتَ تِلْكَ اللَّيْلَةَ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ اسْتَنَابَ عَلَيْهِمْ أَخَاهُ عُثْمَانَ بْنَ زِيَادٍ ، وَأَسْرَعَ هُوَ إِلَى قَصْدِ الْكُوفَةِ (الْمَلُهَوفِ : ص ۱۰۹ ، مثير الأحران : ص ۲۷) .

۳ / ۵ - پیوستن یزید بن بُیَظ و دو پسرش به امام علیه السلام

چند روزی، گروهی از شیعیان بصره، در منزل زنی از عبد القیس به نام ماریه دختر سعد - یا دختر مُنْقِذ -، جمع شدند. این زن، شیعه بود و خانه‌اش محلّ اجتماعی بود که در آن، سخن می‌گفتند. چون خبر آمدن حسین علیه السلام به ابن زیاد رسید، به کارگزار خود در بصره نامه نوشت که جاسوس‌هایی بگمارد و راه‌ها را ببندد.

یزید بن بُیَظ - که از قبیله عبد القیس بود - تصمیم رفتن به نزد حسین علیه السلام گرفت. او ده پسر داشت. به آنان گفت: کدام یک با من می‌آید؟

دو نفر پاسخ مثبت دادند: عبد الله و عبید الله. یزید [بن بُیَظ] در خانه آن زن به یارانش گفت: من تصمیم به رفتن گرفته‌ام و اکنون می‌روم.

به وی گفتند: ما بر تو از اصحاب ابن زیاد، بیمناکیم.

گفت: به خدا سوگند، اگر مرکب من در دشت به راه افتد، هر آینه برایم رهیدن از دست جویندگان من، آسان است [و می‌توانم از آنها بگذرم].

وی از بصره خارج شد و به سرعت، مسافت پیمود تا به حسین علیه السلام رسید و در منطقه ابطح، به خیمه‌گاه ایشان رسید. خبر آمدن او به حسین علیه السلام رسید و ایشان به سراغ او رفت. او به خیمه حسین علیه السلام آمد. به وی گفته شد: ایشان به خیمه تو رفته است. او به دنبال ایشان آمد و حسین علیه السلام چون او را در خیمه‌اش نیافته بود، نشسته بود و انتظار او را می‌کشید. مرد بصری وارد خیمه‌اش شد و حسین علیه السلام را آن جا نشسته دید. پس گفت: (به لطف و رحمت خدا، که به آن باید شادمان شوند) ۱.

مرد بصری بر حسین علیه السلام سلام کرد و نزد ایشان نشست و به ایشان خبر داد که چرا آمده است و امام علیه السلام برایش دعای خیر کرد. این مرد، همراه حسین علیه السلام آمد و به همراه ایشان جنگید و خودش و دو فرزندش شهید شدند. ۲. اِجْتَمَعَ نَاسٌ مِنَ الشَّيْعَةِ بِالْبَصْرَةِ فِي مَنْزِلِ امْرَأَةٍ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ يُقَالُ لَهَا مَارِيَةُ ابْنَةُ سَعْدٍ - أَوْ مُنْقِذٍ - أَيَّامًا، وَكَانَتْ تَشِيعُ، وَكَانَ مَنَزِلُهَا لَهُمْ مَأْلَفًا يَتَحَدَّثُونَ فِيهِ، وَقَدْ بَلَغَ ابْنُ زَيْدٍ إِقْبَالَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَتَبَ إِلَى عَامِلِهِ بِالْبَصْرَةِ أَنْ يَضَعَ الْمَنَاطِرَ وَيَأْخُذَ بِالطَّرِيقِ. قَالَ: فَأَجْمَعَ يَزِيدُ بْنُ بُيَظٍ الْخُرُوجَ - وَهُوَ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ - إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَ لَهُ بَنُونَ عَشْرَةٌ، فَقَالَ: أَيُّكُمْ يَخْرُجُ مَعِيَ؟ فَانْتَدَبَ مَعَهُ ابْنَانِ لَهُ: عَبْدُ اللَّهِ وَعُبَيْدُ اللَّهِ، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ فِي بَيْتِ تِلْكَ الْمَرْأَةِ: إِنِّي قَدْ أَزْمَعْتُ عَلَى الْخُرُوجِ، وَأَنَا خَارِجٌ، فَقَالُوا لَهُ: إِنَّا نَخَافُ عَلَيْكَ أَصْحَابَ ابْنِ زَيْدٍ، فَقَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ لَوْ قَدْ اسْتَوَتْ أَخْفَاؤُهُمَا بِالْجَدِّ لَهَا نَ عَلَى طَلَبٍ مَنْ طَلَبَنِي.

قَالَ: ثُمَّ خَرَجَ فَتَقَدَّمَ فِي الطَّرِيقِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَدَخَلَ فِي رَحْلِهِ بِالْأَبْطَحِ، وَبَلَغَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَجِئَهُ، فَجَعَلَ يَطْلُبُهُ، وَجَاءَ الرَّجُلُ إِلَى رَحْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقِيلَ لَهُ: قَدْ خَرَجَ إِلَى مَنَزِلِكَ. فَأَقْبَلَ فِي أَثَرِهِ، وَلَمَّا لَمْ يَجِدْهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَلَسَ فِي رَحْلِهِ يَنْتَظِرُهُ، وَجَاءَ الْبَصْرِيُّ فَوَجَدَهُ فِي رَحْلِهِ جَالِسًا، فَقَالَ:

۱. یونس: آیه ۵۸. (بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا). قَالَ: فَسَلِّمْ عَلَيْهِ، وَجَلَسَ إِلَيْهِ، فَخَبَّرَهُ بِالَّذِي جَاءَ لَهُ، فَدَعَا لَهُ بِخَيْرٍ، ثُمَّ أَقْبَلَ مَعَهُ حَتَّى أَتَى فَقَاتَلَ مَعَهُ، فَقُتِلَ مَعَهُ هُوَ وَابْنَاهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۳. نیز، ر. ک: الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۳۴).

۴ / ۱ گزارش‌هایی در باره رخدادها در مسیر کوفه

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : ... آن گاه حسین علیه السلام ، مسلم بن عقیل را فرا خواند و او را به همراه قیس بن مُسهر صیداوی، عُمارة بن عُبید سلولی و عبد الرحمان بن عبد الله بن کَدَن اَرَجَبی ، به سمت کوفه فرستاد. او را به پروا کردن از خدا ، پنهان نگه داشتن جریان سفر، و نرمی و ملاطفت [با مردم] فرمان داد و [نیز به این که] اگر تشخیص داد مردم ، یک پارچه و قابل اعتمادند ، به سرعت ، ایشان را باخبر سازد.

مسلم ، حرکت کرد تا وارد شهر مدینه شد و در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، نماز خواند و با کسانی از بستگانش که می‌خواست ، خداحافظی کرد . آن گاه دو راه‌نما از قبیله قیس ، اجیر کرد . وی با آن دو، حرکت کرد ؛ ولی راه را گم کردند. تشنگی شدیدی به آنان دست داد. دو راه‌نما گفتند: این راه به آب می‌رسد . همگی از تشنگی ، در حال مرگ بودند.

مسلم بن عقیل ، نامه‌ای برای حسین علیه السلام توسط قیس بن مُسهر صیداوی از تنگه بطن خُیبت افرستاد: «اما بعد ، به راستی که من از مدینه به همراه دو راه‌نما بیرون آمدم ؛ ولی آن دو ، راه را گم کردند . تشنگی بر ما غالب شد و آن دو از تشنگی مُردند. ما آمدمیم تا به آب رسیدیم و با کمترین رمق باقی‌مانده در بدن ، زنده ماندیم. این آب ، در سرزمینی است که تنگه بطن خُیبت نامیده می‌شود. من ، این رخداد را نشانه بدشگونی این سفر می‌دانم . اگر مرا معذور بداری و دیگری را به جای من به کوفه بفرستی [، بهتر است] . والسلام!».

حسین علیه السلام جواب او را چنین نوشت: «امیدوارم که ترس ، تو را وادار به نوشتن استعفانامه نکرده باشد. به آن سمتی که تو را روانه ساختم، حرکت کن. درود بر تو باد!».

مسلم ، چون نامه را خواند ، گفت : این [نامه نوشتن] ، به خاطر ترس بر جانم نبود . پس به مسیر ادامه داد تا به آبگاهی از قبیله طی رسید . در آن جا فرود آمد و سپس از آن جا بار بست . او مردی را دید که شکار می‌کرد . شکارچی به سوی آهوئی تیر انداخت و او را کشت . مسلم گفت : دشمن ما نیز کشته خواهد شد ، به خواست خدا. اَدْعَا [الحُسَینُ علیه السلام] مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ ، فَسَرَّحَهُ مَعَ قَیْسِ بْنِ مُسْهَرِ الصَّیْدَاوِیِّ ، وَعُمَارَةَ بْنِ عُبَیْدِ السَّلُولِیِّ ، وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْكَدَنِ الْأَرَجَبِیِّ ، فَأَمَرَهُ بِتَقْوَى اللَّهِ وَكِتْمَانِ أَمْرِهِ وَاللُّطْفِ ؛ فَإِنْ رَأَى النَّاسَ مُجْتَمِعِينَ مُسْتَوْسِقِينَ عَجَّلَ إِلَيْهِ بِذَلِكَ .

فَأَقْبَلَ مُسْلِمٌ حَتَّى أَتَى الْمَدِينَةَ ، فَصَلَّى فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَوَدَّعَ مَنْ أَحَبَّ مِنْ أَهْلِهِ ، ثُمَّ اسْتَأْجَرَ دَلِيلِينَ مِنْ قَیْسٍ ، فَأَقْبَلَا بِهِ ، فَضَلَّ الطَّرِيقَ وَجَارَا ، وَأَصَابَهُمْ عَطَشٌ شَدِيدٌ .

وَقَالَ الدَّلِيلَانِ : هَذَا الطَّرِيقُ حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى الْمَاءِ ، وَقَدْ كَادُوا أَنْ يَمُوتَا عَطَشًا ، فَكَتَبَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ مَعَ قَیْسِ بْنِ مُسْهَرِ الصَّیْدَاوِیِّ إِلَى حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَذَلِكَ بِالْمَضِيقِ مِنْ بَطْنِ الْخُبَيْتِ - :

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنِّي أَقْبَلْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ مَعِيَ دَلِيلَانِ لِي ، فَجَارَا عَنِ الطَّرِيقِ وَضَلَّامًا ، وَاشْتَدَّ عَلَيْنَا الْعَطَشُ ، فَلَمْ يَلْبَثَا أَنْ مَاتَا ، وَأَقْبَلْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْمَاءِ ، فَلَمْ نَنْجُ إِلَّا بِحُشَاشَةِ أَنْفُسِنَا ، وَذَلِكَ الْمَاءُ بِمَكَانٍ يُدْعَى الْمَضِيقَ مِنْ بَطْنِ الْخُبَيْتِ ، وَقَدْ تَطَيَّرْتُ مِنْ وَجْهِ هَذَا ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَعْفَيْتَنِي مِنْهُ وَبَعَثْتَ غَيْرِي ، وَالسَّلَامُ .

فَكَتَبَ إِلَيْهِ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

أَمَّا بَعْدُ ، فَقَدْ خَشِيتُ أَلَّا يَكُونَ حَمَلُكَ عَلَى الْكِتَابِ إِلَيَّ فِي الْإِسْتِعْفَاءِ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي وَجَّهْتُكَ لَهُ إِلَّا الْجُبْنَ ، فَأَمَضِ لَوْجْهَكَ الَّذِي وَجَّهْتُكَ لَهُ ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ .

فَقَالَ مُسْلِمٌ لَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ : هَذَا مَا لَسْتُ أَتَخَوَّفُهُ عَلَى نَفْسِي . فَأَقْبَلَ كَمَا هُوَ حَتَّى مَرَّ بِمَاءٍ لَطِيبٍ ، فَزَلَّ بِهِمْ ثُمَّ ارْتَحَلَ مِنْهُ ، فَإِذَا رَجُلٌ يَرْمِي الصَّيْدَ ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ قَدْ رَمَى ظَبْيًا حِينَ أَشْرَفَ لَهُ فَصَرَعَهُ ، فَقَالَ مُسْلِمٌ : يُقْتَلُ عَدُوْنَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۵۴ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۳۹) . تاریخ الطبری (- به نقل از عمار دُهنی -) : به امام باقر علیه السلام گفتم: جریان کشته شدن حسین علیه

السلام را برایم تعریف کن، آن گونه که گویا خود، حضور داشته‌ام.

فرمود: «معاویه از دنیا رفت، در حالی که ولید بن عُقبه بن ابی سفیان، والی مدینه بود. او به سوی حسین علیه السلام فرستاد تا از وی بیعت بگیرد. حسین علیه السلام به او فرمود: این کار را تأخیر بینداز و مدارا کن».

ولید نیز چنین کرد و امام علیه السلام از مدینه به سمت مکه حرکت کرد. پس مردم کوفه و نامه‌هایشان به دست حسین علیه السلام رسید که: ما خود را وقف شما کرده‌ایم و در نماز جمعه حاکم، شرکت نمی‌کنیم. پس نزد ما بیا. در آن هنگام، نعمان بن بشیر انصاری، والی کوفه بود.

حسین علیه السلام، در پی مسلم بن عقیل بن ابی طالب، پسر عمویش فرستاد و به وی فرمود: «به سمت کوفه حرکت کن و در آنچه برایم نوشته‌اند، بنگر، تا اگر درست است، به سمت آنان حرکت کنیم».

مسلم، از مکه بیرون آمد تا به مدینه رسید. از مدینه دو راه‌نما با خود همراه کرد. آن دو، او را از بیابان بردند و تشنگی شدیدی بر آنان هجوم آورد، تا آن جا که یکی از دو راه‌نما مُرد.

مسلم برای حسین علیه السلام نامه نوشت و درخواست استعفا کرد؛ ولی حسین علیه السلام در پاسخ نوشت: «به سمت کوفه حرکت کن». ۱. قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَدَّثَنِي بِمَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى كَأَنِّي حَضَرْتُهُ.

قَالَ: مَاتَ مُعَاوِيَةُ وَالْوَلِيدُ بْنُ عُتْبَةَ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ عَلَى الْمَدِينَةِ، فَأَرْسَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَأْخُذَ بَيْعَتَهُ، فَقَالَ لَهُ: أَخْرَنِي وَارْفُقْ، فَأَخْرَجَهُ فَخَرَجَ إِلَى مَكَّةَ، فَأَتَاهُ أَهْلُ الْكُوفَةِ وَرُسُلُهُمْ: إِنَّا قَدْ حَبَسْنَا أَنْفُسَنَا عَلَيْكَ، وَلَسْنَا نَحْضُرُ الْجُمُعَةَ مَعَ الْوَالِي، فَأَقْدَمَ عَلَيْنَا. وَكَانَ الثُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ الْأَنْصَارِيُّ عَلَى الْكُوفَةِ.

قَالَ: فَبَعَثَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبِ ابْنِ عَمِّهِ، فَقَالَ لَهُ: سِرْ إِلَى الْكُوفَةِ، فَاظْطَرَّ مَا كَتَبُوا بِهِ إِلَيَّ، فَإِنْ كَانَ حَقًّا خَرَجْنَا إِلَيْهِمْ.

فَخَرَجَ مُسْلِمٌ حَتَّى أَتَى الْمَدِينَةَ، فَأَخَذَ مِنْهَا دَلِيلَيْنِ، فَمَرَّ بِهِ فِي الْبَرِّيَّةِ، فَأَصَابَهُمْ عَطَشٌ فَمَاتَ أَحَدُ الدَّلِيلَيْنِ، وَكَتَبَ مُسْلِمٌ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْتَعْفِيهِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْ امْضِ إِلَى الْكُوفَةِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۴۷، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۲). الثقات، ابن حبان: مسلم بن عقیل از مدینه به همراه قیس بن مُشهر صیداوی، به طرف کوفه حرکت کرد. در راه، سختی بسیار و رنج فراوان بردند؛ چرا که راه‌نما آنان را از بیراهه حرکت داد و نزدیک بود مسلم از تشنگی جان بسپارد؛ اما خداوند، او را به سلامت نگه داشت. ۲. خَرَجَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ مِنَ الْمَدِينَةِ مَعَهُ قَيْسُ بْنُ مُسْهِرٍ الصَّيْدَاوِيُّ يُرِيدَانِ الْكُوفَةَ، وَنَالَهُمَا فِي الطَّرِيقِ تَعَبٌ شَدِيدٌ، وَجَهْدٌ جَهْدٌ؛ لِأَنَّهُمَا أَخَذَا دَلِيلًا تَنَكَّبَ بِهِمَا الْجَادَّةُ، فَكَادَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ أَنْ يَمُوتَ عَطَشًا، إِلَى أَنْ سَلَّمَهُ اللَّهُ (الثقات، ابن حبان: ج ۲ ص ۳۰۷). الفتوح: مسلم بن عقیل از مکه به سمت مدینه پنهانی حرکت کرد که مبادا کسی از بنی امیه او را بشناسد.

وقتی وارد مدینه شد، نخست به مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رفت و دو رکعت نماز خواند. آن گاه در تاریکی شب آمد و با برخی از بستگانش خداحافظی کرد. سپس دو راه‌نما از [قبیله] قیس عیلان، اجیر کرد تا راه‌نمای وی باشند و او را از بیراهه به کوفه ببرند. [راوی] می‌گوید: دو راه‌نما او را شبانه از مدینه بیرون بردند؛ ولی راه را گم کردند و از مسیر، دور افتادند. تشنگی بر آن دو، غلبه کرد و هر دو از تشنگی، جان دادند. آن گاه مسلم بن عقیل - که خدای، رحمتش کند - نامه‌ای برای حسین علیه السلام نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. به حسین بن علی، از مسلم بن عقیل. اما بعد، من به همراه دو راه‌نمایی که اجیر کردم، از مدینه بیرون آمدم؛ ولی آن دو، راه را گم کردند و از تشنگی، هلاک شدند. سپس ما به آب دست یافتیم، گرچه نزدیک بود ما نیز هلاک شویم؛ ولی با رمقی اندک، خود را نجات دادیم. ای پسر دختر پیامبر خدا! ما در منطقه‌ای به نام مَضِيق، بر آب دست یافتیم. من از این حادثه‌ای که پیش آمده، چنان به نظرم می‌رسد که مرا از این کار، معاف داری. والسلام!». [راوی] می‌گوید: حسین علیه السلام چون نامه مسلم بن عقیل - که خدای، رحمتش کند - را خواند، دانست که مسلم، مرگ دو راه‌نما را

به فال بد گرفته و از این جهت، بی تاب است. از این رو برایش نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. از حسین بن علی، به مسلم بن عقیل. اما بعد، من امیدوارم که ترس و سستی، تو را بر نوشتن نامه و درخواست استعفا، وادار نکرده باشد. بدانچه مأموری، ادامه بده. درود و رحمت و برکات خداوند، بر تو باد!». وقتی نامه به دست مسلم رسید، ناراحت شد و گفت: ابا عبد الله الحسین، به من، ترس و سستی نسبت داده و این، چیزی است که من در خود، سراغ ندارم. مسلم بن عقیل سپس از این مکان به سمت کوفه حرکت کرد و مردی شکارچی را دید. مسلم به وی نگاهی انداخت و دید که به سوی آهوئی، تیری پرتاب کرد و او را کشت. مسلم گفت: به خواست خداوند متعال، ما هم دشمنانمان را می کشیم. ۱. خَرَجَ مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ مِنْ مَكَّةَ نَحْوَ الْمَدِينَةِ مُسْتَخْفِيًا، لَيْلًا يَعْلَمُ بِهِ أَحَدٌ مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ، فَلَمَّا دَخَلَ الْمَدِينَةَ بَدَأَ بِمَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَصَلَّى فِيهِ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ أَقْبَلَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ حَتَّى وَدَّعَ مَنْ أَحَبَّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، ثُمَّ إِنَّهُ اسْتَأْجَرَ دَلِيلَيْنِ مِنْ قَيْسِ عِيلَانَ يَدُلَّانِهِ عَلَى الطَّرِيقِ، وَيَصْحَبَانِهِ إِلَى الْكُوفَةِ عَلَى غَيْرِ الْجَادَةِ. قَالَ: فَخَرَجَ بِهِ الدَّلِيلَانِ مِنَ الْمَدِينَةِ لَيْلًا وَسَارَا، فَغَلَطَا الطَّرِيقَ، وَجَارَا عَنِ الْقَصْدِ، وَاشْتَدَّ بِهِمَا الْعَطَشُ، فَمَاتَا جَمِيعًا عَطَشًا. قَالَ: وَكَتَبَ مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي خَرَجْتُ مِنَ الْمَدِينَةِ مَعَ الدَّلِيلَيْنِ اسْتَأْجَرْتُهُمَا، فَضَلَّاهُ عَنِ الطَّرِيقِ وَمَاتَا عَطَشًا. ثُمَّ إِنَّا صَرَرْنَا إِلَى الْمَاءِ بَعْدَ ذَلِكَ، وَكِدْنَا أَنْ نَهْلِكَ، فَتَجَوْنَا بِحُشَاشَةِ أَنْفُسِنَا، وَأُخْبِرُكَ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: أَنَّا أَصَبْنَا الْمَاءَ بِمَوْضِعٍ يُقَالُ لَهُ الْمَضِيقُ، وَقَدْ تَطَيَّرْتُ مِنْ وَجْهِ هَذَا الَّذِي وَجَّهْتَنِي بِهِ، فَرَأَيْتُكَ فِي إِعْفَائِي مِنْهُ، وَالسَّلَامُ.

قَالَ: فَلَمَّا قَرَأَ كِتَابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ عَلِمَ أَنَّهُ قَدْ تَشَاءَمَ وَتَطَيَّرَ مِنْ مَوْتِ الدَّلِيلَيْنِ، وَأَنَّهُ جَزَعَ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي خَشِيتُ أَلَّا يَكُونَ حَمَلُكَ عَلَى الْكِتَابِ إِلَيَّ، وَالِاسْتِعْفَاءِ مِنْ وَجْهِكَ هَذَا الَّذِي أَنْتَ فِيهِ، إِلَّا الْجُبْنَ وَالْفَشْلَ، فَاْمُضْ لِمَا أُمِرْتُ بِهِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، كَانَتْهُ وَجَدَ مِنْ ذَلِكَ فِي نَفْسِهِ، ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ نَسَبَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْجُبْنِ وَالْفَشْلِ! وَهَذَا شَيْءٌ لَمْ أَعْرِفْهُ مِنْ نَفْسِي أَبَدًا.

ثُمَّ سَارَ مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ مِنْ مَوْضِعِهِ ذَلِكَ يُرِيدُ الْكُوفَةَ، فَإِذَا بِرَجُلٍ يَرْمِي الصَّيْدَ، فَظَنَرَ إِلَيْهِ مُسْلِمٌ، فَرَأَاهُ وَقَدْ رَمَى طَبِيًّا فَصَرَعَهُ، فَقَالَ مُسْلِمٌ: نَقْتُلُ أَعْدَاءَنَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى (الفتوح: ج ۵ ص ۳۲، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۱۹۶). مسلم از طریق مدینه حرکت کرد تا به خانواده اش نیز سر بزند. سپس دو راه‌نما از [قبیله] قیس، اجیر کرد و راه افتاد. آن دو در تاریکی شب، راه را گم کردند و صبحگاهان، سرگردان شدند. تشنگی و گرما بر آن دو فشار آورد و از پا افتادند و نتوانستند حرکت کنند. به مسلم گفتند: از این طرف حرکت کن. امید است که نجات یابی. مسلم و خدمتکارانش، آن دو را رها کردند و نیمه‌جان به راه، ادامه دادند تا به آب رسیدند. مسلم در آن جا اقامت کرد و نامه‌ای برای حسین علیه السلام نوشت و مردی را از آن منطقه اجیر کرد تا نامه را به حسین علیه السلام برساند. او در نامه، داستان خودش و دو راه‌نما را نوشت و نیز مشقت‌هایی را که کشیده‌اند و نیز خبر داد که این رخداد را به فال بد گرفته و تقاضا دارد که ایشان او را از این سفر، معاف بدارد و کسی دیگر را به جایش به کوفه بفرستد و نوشت که در منطقه بطن الحُرْبُث ۱ اقامت می‌کند. فرستاده مسلم حرکت کرد تا به مکه رسید و نامه را به حسین علیه السلام رساند. ایشان نامه را خواند و در جواب نوشت: «امّا بعد، گمان کردم که ترس، تو را از رفتن، باز داشته است. به آنچه مأموری، عمل کن و تو را از این کار، معاف نمی‌دارم. والسلام!». ۲. خَرَجَ مُسْلِمٌ عَلَى طَرِيقِ الْمَدِينَةِ لَيْلًا بِأَهْلِهِ، ثُمَّ اسْتَأْجَرَ دَلِيلَيْنِ مِنْ قَيْسِ وَسَارَ، فَضَلَّاهُ ذَاتَ لَيْلَةٍ، فَأَصْبَحَا وَقَدْ تَاها، وَاشْتَدَّ عَلَيْهِمَا الْعَطَشُ وَالْحَرُّ، فَانْقَطَعَا فَلَمْ يَسْتَطِيعَا الْمَشْيَ، فَقَالَا لِمُسْلِمٍ: عَلَيْكَ بِهَذَا السَّيِّئِ فَالْزَمَهُ، لَعَلَّكَ أَنْ تَنْجُوَ. فَتَرَكَهُمَا مُسْلِمٌ وَمَنْ مَعَهُ مِنْ خَدَمِهِ بِحُشَاشَةِ الْأَنْفُسِ، حَتَّى أَفْضُوا إِلَى طَرِيقِ فَلَزِمُوهُ، حَتَّى وَرَدُوا الْمَاءَ، فَأَقَامَ مُسْلِمٌ بِذَلِكَ الْمَاءِ. وَكَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ رَسُولٍ اسْتَأْجَرَهُ مِنْ أَهْلِ ذَلِكَ الْمَاءِ، يُخْبِرُهُ خَبْرَهُ وَخَبَرَ الدَّلِيلَيْنِ

وما من الجهد، ويُعلمُهُ أَنَّهُ قَدْ تَطَيَّرَ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي تَوَجَّهَ لَهُ، وَيَسْأَلُهُ أَنْ يُعْفِيَهُ وَيُوَجِّهَ غَيْرَهُ، وَيُخْبِرُهُ أَنَّهُ مُقِيمٌ بِمَنْزِلِهِ ذَلِكُكَ مِنْ بَطْنِ الْحَرْبِ. فَسَارَ الرَّسُولُ حَتَّى وَافَى مَكَّةَ، وَأَوْصَلَ الْكِتَابَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَرَأَهُ وَكَتَبَ فِي جَوَابِهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ ظَنَنْتُ أَنَّ الْجُبْنَ قَدْ قَصَرَ بِكَ عَمَّا وَجَّهْتُكَ بِهِ، فَاْمُضْ لِمَا أَمَرْتُكَ، فَإِنِّي غَيْرُ مُعْفِيكَ، وَالسَّلَامُ (الأخبار الطوال: ص ۲۳۰). البدايه و النهايه: چون مسلم از مكه بيرون آمد، از مدينه گذشت. در آن جا دو راه‌نما با خود برداشت. آنان مسلم را از بيابان‌ها و راه‌های متروكه بردند. يكي از آن دو راه‌نما، از فشار تشنگي در گذشت. آنان راه را گم کرده بودند و آن راه‌نما در مكاني به نام تنگه خُيْت، در گذشت. مسلم

۱. حُرْبُث، گیاهی خودرو در بیابان است (تاج العروس: ج ۳ ص ۱۹۷ ماده «حرب»). پيش از اين گذشت كه نام اين منطقه، «بطن الخُيْت» است و ظاهراً اين، درست است، نه بَطْنُ الْحَرْبِ.

اين را به فال بد گرفت و در آن منطقه ماند. راه‌نمای ديگر هم از دنيا رفت. مسلم برای امام حسين عليه السلام نامه نوشت و در باره ادامه سفر، مشورت خواست. امام عليه السلام برايش نوشت كه حتماً به عراق برود و در اجتماع كوفيان، حضور يابد تا از احوال آنان، باخبر گردد. ۱. لَمَّا سَارَ مُسْلِمٌ مِنْ مَكَّةَ، اجْتَازَ بِالْمَدِينَةِ فَأَخَذَ مِنْهَا دَلِيلَيْنِ، فَسَارَا بِهِ عَلَى بَرَارِي مَهْجُورَةِ الْمَسَالِكِ، فَكَانَ أَحَدُ الدَّلِيلَيْنِ مِنْهُمَا أَوَّلَ هَالِكٍ، وَذَلِكَ مِنْ شِدَّةِ الْعَطَشِ، وَقَدْ أَضَلُّوا الطَّرِيقَ، فَهَلَكَ الدَّلِيلُ الْوَاحِدُ بِمَكَانٍ يُقَالُ لَهُ الْمَضِيقُ مِنْ بَطْنِ خُيْتٍ، فَتَطَيَّرَ بِهِ مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ، فَتَلَبَّثَ مُسْلِمٌ عَلَى مَا هُنَالِكَ، وَمَاتَ الدَّلِيلُ الْآخَرُ، فَكَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْتَشِيرُهُ فِي أَمْرِهِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ يَعْزِمُ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ الْعِرَاقَ، وَأَنْ يَجْتَمِعَ بِأَهْلِ الْكُوفَةِ، لِيَسْتَعْلِمَ أَمْرَهُمْ وَيَسْتَخْبِرَ خَبَرَهُمْ (البدايه و النهايه: ج ۸ ص ۱۵۲).

تأملی در گزارش‌های مربوط به استعفاي مسلم از نمایندگی امام حسين عليه السلام

بر پایه گزارش‌هایی كه گذشت، مسلم بن عقیل، پس از پذیرفتن نمایندگی امام حسين عليه السلام برای رفتن به كوفه، از مكه به مدينه آمد و از آن جا با دو نفر راه‌نما، به سوی كوفه حركت كرد؛ اما آن دو، راه‌نما، راه را گم كردند و هر دو از شدت تشنگي، هلاك شدند. مسلم و همراهانش با زحمت بسيار، خود را به آب رساندند و از هلاكت، نجات يافتند؛ ولی او اين حادثه را به فال بد گرفت و از اين رو، نامه‌ای به امام حسين عليه السلام نوشت و از به انجام رساندن اين مأموريت، عذرخواهی كرد. امام عليه السلام نيز در پاسخ وی، ضمن متهم كردن او به ترس از انجام دادن مأموريتش، با استعفاي وی مخالفت كرد و دستور اكيد داد كه به راه خود، ادامه دهد.

اين گزارش‌ها، به دلایلی كه بدانها اشاره می‌شود، فاقد اعتبارند:

- هیچ يك از اين گزارش‌ها، سند معتبری كه بتوان بدان اعتماد كرد، ندارند.
- بر اساس اسناد تاريخی، مسلم، فاصله مكه تا كوفه را در مدت بيست روز، طی كرد؛ زیرا وی در پانزدهم رمضان، از مكه بيرون آمد و در پنجم شوال، وارد كوفه شد. ۱. با توجه به اين كه فاصله مكه تا كوفه، حدود هزار و چهارصد كيلومتر است، او می‌بايست به طور متوسط، هر روز، هفتاد كيلومتر راه را طی کرده باشد و البته اين، جدا از چند روز توقفي است كه در مدينه داشته است. حال اگر بخواهيم در نظر بگيريم كه وی پس از خارج شدن از مدينه، قاصدی را به مكه فرستاده تا از امام عليه السلام كسب تكليف كند، چنانچه فرصتی را كه برای پيدا كردن قاصد و اعزام او به مكه برای گرفتن پاسخ از امام عليه السلام و بازگشت قاصد از مكه لازم بوده، به مدتی كه خود او در مدينه مانده و مدتی كه برای استراحت نیاز داشته، بيفزايم، زمان سفرش، به طور

قطع ، بیش از یک ماه می‌شود .

۳ . بعید به نظر می‌رسد راه‌نمایی که به سختی‌های راه عادت دارند ، هر دو از تشنگی هلاک شوند ؛ اما مسلم و همراهانش زنده بمانند.

۱. ر. ک: ص ۳۳۶ (فصل چهارم / وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان با او).

۴ . فال بد زدن ، در فرهنگ اسلامی ، نکوهیده است . ۱. از این رو ، بعید به نظر می‌رسد که شخص والا مرتبه‌ای همچون مسلم - که امام حسین علیه السلام او را به نمایندگی از جانب خود برای چنان مأموریت مهمی انتخاب کرده - ، به بهانه فال بد زدن ، از نمایندگی امام علیه السلام استعفا دهد.

۵ . در نقل ابن کثیر ، تعبیر «استعفا» و «کناره‌گیری» نیامده است ؛ بلکه تنها مسلم از امام حسین علیه السلام نظر خواسته و کسب تکلیف کرده است . ۲.

۶ . متهم شدن شخصیت بزرگی مانند مسلم به ترس و سستی در انجام دادن وظیفه از جانب امام حسین علیه السلام ، بعید است . بر پایه این دلایل و قرائن ، می‌توان گفت : در موضوع استعفای مسلم از نمایندگی امام حسین علیه السلام و وقایع مربوط به آن ، تردید جدی وجود دارد و چنین می‌نماید که ساختن این گونه داستان‌ها ، توسط هواداران بنی امیه و با هدف تحریف تاریخ عاشورا صورت گرفته است و جاعلان ، بسیاری از حقایق تاریخی را با داستان‌های جعلی در آمیخته‌اند .

۱. ر. ک : میزان الحکمه : ج ۶ ص ۵۱۷ (فال بد زدن) . ۲. ر. ک : ص ۳۲۸ (فصل چهارم / گزارش‌هایی در باره رخدادها در مسیر کوفه)

۴ / ۲ وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان با او

مروج الذهب : مسلم ، از مکه در نیمه ماه رمضان ، بیرون رفت و در پنجم شوال به کوفه رسید و در این زمان ، امیر کوفه ، نعمان بن بشیر انصاری بود . ۱. خَرَجَ مُسْلِمٌ مِنْ مَكَّةَ فِي النَّصْفِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ، حَتَّى قَدِمَ الْكُوفَةَ لِخَمْسِ خَلَوْنَ مِنْ شَوَالٍ ، وَالْأَمِيرُ عَلَيْهَا التُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ الْأَنْصَارِيُّ (مروج الذهب : ج ۳ ص ۶۴) . تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : مسلم آمد تا وارد کوفه شد و در خانه مختار بن ابی عبید ۲ - که امروز ، خانه مسلم بن مُسَيَّب نامیده می‌شود - فرود آمد . شیعیان به رفت و آمد با مسلم پرداختند . چون گروهی از کوفیان در آن جا اجتماع کردند ، مسلم ، نامه حسین علیه السلام را برایشان خواند و آنان به شدت گریستند . آن گاه عابس بن ابی شیب شاکری برخاست و حمد خدا کرد و او را سپاس گزارد و گفت : اما بعد ، من از طرف مردم ، سخن نمی‌گویم و نمی‌دانم در درون آنها چه می‌گذرد و تو را در باره آنان نمی‌فریم . به خدا سوگند ، از آنچه خودم را بر آن آماده کرده‌ام ، سخن می‌گویم . به خدا سوگند ، هر گاه مرا فرا بخوانید ، شما را اجابت می‌کنم و به همراه شما با دشمنانان می‌جنگم و با شمشیرم از شما دفاع می‌کنم تا خدا را ملاقات کنم و از این کار ، چیزی جز رضای خدا نمی‌خواهم . سپس حبیب بن مظاهر فقعسی ۳ برخاست و گفت : خدا ، تو را رحمت کند ! با جملاتی کوتاه ، آنچه در دل داشتی ، گفתי .

سپس گفت : سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست ، من نیز مانند عابس هستم .

سپس حنفی ، مانند همین سخنان را بر زبان راند .

حجاج بن علی گفت : به محمد بن بشر گفتم : تو هم سخنی داری ؟

گفت: دوست دارم خداوند، اصحابم را با پیروزی، عزیز گرداند؛ ولی دوست ندارم کشته شوم و خوش نمی‌دارم که دروغ بگویم.

شیعیان به نزد مسلم، رفت و آمد داشتند، تا این که محل اقامت او، لو رفت و خبر به نعمان بن بشیر رسید. ۴. أَقْبَلَ مُسْلِمٌ حَتَّى دَخَلَ الْكُوفَةَ، فَتَزَلَ دَارَ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ - وَهِيَ الَّتِي تُدْعَى الْيَوْمَ دَارَ مُسْلِمِ بْنِ الْمُسَيَّبِ - وَأَقْبَلَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ، فَلَمَّا اجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ، قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخَذُوا يَبْكُونَ.

فَقَامَ عَائِشُ بْنُ أَبِي شَبِيبٍ الشَّامِيُّ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أُخْبِرُكَ عَنِ النَّاسِ، وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِهِمْ، وَمَا أَغْرَكَ مِنْهُمْ، وَاللَّهِ لَأُخْبِرَنَّكَ عَمَّا أَنَا مُوْطِنٌ نَفْسِي عَلَيْهِ، وَاللَّهِ لَأُجِيبَنَّكَ إِذَا دَعَوْتُمْ، وَلَأَقَاتِلَنَّ مَعَكُمْ عَدُوَّكُمْ، وَلَأَضْرِبَنَّ بِسَيْفِي دُونَكُمْ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ، لَا أُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا مَا عِنْدَ اللَّهِ.

فَقَامَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ الْفَقْعَسِيُّ، فَقَالَ: رَحِمَكَ اللَّهُ! قَدْ قَضَيْتَ مَا فِي نَفْسِكَ بِوَاجِزٍ مِنْ قَوْلِكَ، ثُمَّ قَالَ: وَأَنَا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، عَلَى مِثْلِ مَا هَذَا عَلَيْهِ.

ثُمَّ قَالَ الْحَنْفِيُّ مِثْلَ ذَلِكَ، فَقَالَ الْحَجَّاجُ بْنُ عَلِيٍّ: فَقُلْتُ لِمُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ: فَهَلْ كَانَ مِنْكَ أَنْتَ قَوْلٌ؟ فَقَالَ: إِنْ كُنْتُ لَأُحِبُّ أَنْ يُعَزَّيَّ اللَّهُ أَصْحَابِي بِالظَّفَرِ، وَمَا كُنْتُ لَأُحِبُّ أَنْ أُقْتَلَ، وَكَرِهْتُ أَنْ أَكْذِبَ.

وَاخْتَلَفَتِ الشَّيْعَةُ إِلَيْهِ حَتَّى عُلِمَ مَكَانُهُ، فَبَلَغَ ذَلِكَ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۵. نیز، ر. ک: أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۳۴).

۱. ر. ک: نقشه شماره ۱ در پایان جلد ۲. ۲. فَقَعَسَى: نسبت به فَقَعَسِ بْنِ طَرِيف، پدر یکی از طوایف قبیله اسد (تاج العروس: ج ۸ ص ۴۰۱ ماده «فقعس»).

مسلم بن عقیل آمد تا وارد کوفه شد و در منزل مختار بن ابی عُبَید، شِکِنَا گزید و آن، خانه‌ای بود که امروز به خانه سَلَمِ ۱ بن مُسَیَّب معروف است. شیعیان به رفت و آمد نزد او رو آوردند. هر گاه گروهی از شیعیان نزد او اجتماع می‌کردند، نامه حسین بن علی علیه السلام را برایشان می‌خواند و آنان می‌گریستند. مردم با او بیعت کردند و این بیعت، ادامه یافت تا [شمار بیعت کنندگان] به هجده هزار نفر رسید. آن گاه مسلم - که خدا رحمتش کند - برای حسین علیه السلام نامه نوشت و به ایشان خبر داد که هجده هزار نفر، بیعت کرده‌اند و از او خواست به کوفه بیاید. رفت و آمد شیعیان به نزد مسلم، ادامه داشت تا این که محل اقامتش لو رفت و خبر به نعمان بن بشیر رسید. او والی کوفه از جانب معاویه بود و یزید هم او را ابقا کرده بود. ۲. أَقْبَلَ [مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ] حَتَّى دَخَلَ الْكُوفَةَ، فَتَزَلَ فِي دَارِ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، وَهِيَ الَّتِي تُدْعَى الْيَوْمَ دَارَ سَلَمِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، وَأَقْبَلَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ، فَكُلَّمَا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُمْ يَبْكُونَ، وَبَايَعَهُ النَّاسُ، حَتَّى بَايَعَهُ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا. فَكَتَبَ مُسْلِمٌ - رَحِمَهُ اللَّهُ - إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يُخْبِرُهُ بِبَيْعَةِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا، وَيَأْمُرُهُ بِالْقُدُومِ، وَجَعَلَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - حَتَّى عُلِمَ مَكَانُهُ، فَبَلَغَ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ ذَلِكَ، وَكَانَ وَالِيًا عَلَى الْكُوفَةِ مِنْ قَبْلِ مُعَاوِيَةَ، فَأَقْرَهُ يَزِيدُ عَلَيْهَا (الإرشاد: ج ۲ ص ۴۱، روضه الواعظین: ص ۱۹۱). الملهوف: مسلم به همراه نامه‌ای که امام حسین علیه السلام برای کوفیان نوشته بود، به سمت کوفه حرکت کرد تا وارد کوفه شد. چون کوفیان از نامه باخبر شدند، شادمانی آنان بسیار شد و او را در خانه مختار بن ابی عُبَیدة ثقفی منزل دادند. شیعیان در آن جا رفت و آمد می‌کردند و هر گاه گروهی از شیعیان جمع می‌شدند، مسلم نامه را برای آنان می‌خواند و آنان می‌گریستند، تا این که هجده هزار

۱. در این کتاب، «سَلَم» آمده؛ ولی در برخی مصادر، «سَلَام» و در برخی دیگر، «مَسَلَم» و «سالم» ثبت شده است.

نفر با وی بیعت کردند. ۱. سَارَ مُسْلِمٌ بِالْكِتَابِ [الَّذِي كَتَبَهُ الْإِمَامُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَهْلِ الْكُوفَةِ] حَتَّى دَخَلَ إِلَى الْكُوفَةِ، فَلَمَّا وَقَفُوا عَلَى كِتَابِهِ، كَثُرَ اسْتِشَارُهُمْ بِأَيَّانِهِ إِلَيْهِمْ، ثُمَّ أُنْزِلَتْ فِي دَارِ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ الثَّقَفِيِّ، وَصَارَتْ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ. فَلَمَّا اجْتَمَعَ إِلَيْهِ مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ، قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُمْ يَبْكُونَ، حَتَّى بَايَعَهُ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا (المَلْهُوف: ص ۱۰۸). الفَتْوح: مسلم آمد تا وارد کوفه شد و در منزل سالم بن مُسَيَّب فرود آمد - که همان خانه مختار بن ابی عُبَید ثقفی بود - شیعیان به منزل مسلم، رفت و آمد می کردند و مسلم، نامه امام حسین علیه السلام را برایشان می خواند و آنان از شوق آمدن حسین علیه السلام، می گریستند. آن گاه مردی از قبیله همدان - که نامش عابس بن ابی شیب شاکری بود - نزدیک مسلم بن عقیل آمد. او گفت: امّا بعد، به راستی که من چیزی از جانب مردم نمی گویم؛ چرا که نمی دانم در درون آنها چه می گذرد؛ ولی از آنچه خودم را برای آن مهیا ساختم، می گویم. به خدا سوگند، اگر مرا فرا بخوانید، شما را اجابت می کنم، با دشمن شما می جنگم و با شمشیرم از شما دفاع می کنم تا خداوند را ملاقات کنم، و من در برابر این کارها، چیزی جز آنچه نزد خداست، نمی خواهم. آن گاه حبیب بن مظاهر اسدی فقهسی برخاست و [خطاب به عابس] گفت: به خدایی که جز او خدایی نیست، من نیز مانند توام. شیعیان دیگر نیز مانند این سخنان را بر زبان جاری ساختند. آن گاه اموالی را [برای این کار] بخشیدند؛ ولی مسلم بن عقیل، چیزی از آن را نپذیرفت. ۲. أَقْبَلَ مُسْلِمٌ حَتَّى دَخَلَ الْكُوفَةَ، فَنَزَلَ دَارَ سَالِمِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، وَهِيَ دَارُ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدِ الثَّقَفِيِّ، وَجَعَلَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَى دَارِ مُسْلِمٍ، وَهُوَ يَقْرَأُ عَلَيْهِمْ كِتَابَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالْقَوْمُ يَبْكُونَ شَوْقًا مِنْهُمْ إِلَى قُدُومِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ تَقَدَّمَ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ رَجُلٌ مِنْ هَمْدَانَ، يُقَالُ لَهُ عَابِسُ بْنُ أَبِي شَيْبِ الشَّاكِرِيِّ، فَقَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أُخْبِرُكَ عَنِ النَّاسِ بِشَيْءٍ، فَإِنِّي [لَا] أَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِهِمْ، وَلَكِنِّي أُخْبِرُكَ عَمَّا أَنَا مُوْطَّنٌ عَلَيْهِ نَفْسِي: وَاللَّهِ أُجِئُكُمْ إِذَا دَعَوْتُمْ، وَأُقَاتِلُ مَعَكُمْ عِدُوَّكُمْ، وَأَضْرِبُ بِسَيْفِي دُونَكُمْ أَبَدًا حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ، وَأَنَا لَا أُرِيدُ بِذَلِكَ إِلَّا مَا عِنْدَهُ. ثُمَّ قَامَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ الْأَسَدِيُّ الْفَقْعَسِيُّ، قَالَ: وَأَنَا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَى مَا أَنْتَ عَلَيْهِ. وَتَبَايَعَتِ الشَّيْعَةُ عَلَى كَلَامِ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ، ثُمَّ يَذَلُّوا الْأَمْوَالَ، فَلَمْ يَقْبَلِ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ مِنْهَا شَيْئًا (الفَتْوح: ج ۵ ص ۳۳، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۱۹۷). الكامل في التاريخ: مسلم، حرکت کرد تا به کوفه رسید و در خانه مختار فرود آمد و برخی جایی دیگر را گفته اند. شیعیان، رفت و آمد با او را آغاز کردند و هر گاه گروهی از شیعیان نزد مسلم جمع می شدند، او نامه حسین علیه السلام را می خواند و آنان می گریستند و به مسلم، وعده نبرد و یاری می دادند. ۳. سَارَ مُسْلِمٌ حَتَّى أَتَى الْكُوفَةَ، وَنَزَلَ فِي دَارِ الْمُخْتَارِ، وَقِيلَ غَيْرِهَا، وَأَقْبَلَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ، فَكَلَّمَا اجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ قَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَبْكُونَ، وَيَعِدُّونَهُ مِنْ أَنْفُسِهِمُ الْقِتَالَ وَالنُّصْرَةَ (الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۳۵).

مسلم در خانه مختار - که امروز، خانه سَلَم بن مُسَيَّب است - فرود آمد. مختار بن ابی عُبَید به همراه دیگر کوفیان با او بیعت کرد و برایش خیرخواهی نمود و تمام فرمانبران خود را به سمت مسلم فرا خواند، تا این که [مسلم] پسر عقیل، قیام کرد. ۱. نَزَلَ [مُسْلِمٌ] دَارَ الْمُخْتَارِ - وَهِيَ الْيَوْمَ دَارُ سَلَمِ بْنِ الْمُسَيَّبِ - فَبَايَعَهُ الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عُبَيْدِ فَيَمَنْ بَايَعَهُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَنَاصِيحَهُ، وَدَعَا إِلَيْهِ مَنْ أَطَاعَهُ، حَتَّى خَرَجَ ابْنُ عَقِيلٍ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۵۶۹، تاريخ دمشق: ج ۱۸ ص ۲۹۵). الثقات، ابن حبان: مسلم، وارد کوفه شد و در خانه مختار بن ابی عُبَید، فرود آمد و شیعیان با او رفت و آمد داشتند و گروه گروه با او بیعت می کردند. والی کوفه در این هنگام، نعمان بن بشیر بود که یزید بن معاویه او را به حکومت کوفه گماشته بود. سپس مسلم بن عقیل از خانه مختار به خانه هانی بن عروه نقل مکان کرد و مردم در خانه هانی نیز با مسلم، بیعت می کردند، تا آن که هجده هزار مرد شیعی با او بیعت نمودند. ۲. دَخَلَ [مُسْلِمٌ] الْكُوفَةَ، فَلَمَّا نَزَلَهَا دَخَلَ دَارَ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدِ، وَاخْتَلَفَتْ إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ يُبَايِعُونَهُ أَرْسَالًا، وَوَالِيَ الْكُوفَةَ يَوْمَئِذٍ

النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ ، وَلَهُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْكُوفَةُ .

ثُمَّ تَحَوَّلَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ مِنْ دَارِ الْمُخْتَارِ إِلَى دَارِ هَانِيٍّ بْنِ عُرْوَةَ ، وَجَعَلَ النَّاسُ يُبَايِعُونَهُ فِي دَارِ هَانِيٍّ ، حَتَّى بَايَعَ ثَمَانِيَّةَ عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ مِنَ الشَّيْعَةِ (الثقات ، ابن حبان : ج ۲ ص ۳۰۷) . تذكرة الخواص (- در باره ورود مسلم به کوفه -) : چون مسلم به کوفه رسید ، در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی فرود آمد و شیعیان ، نزد او آمدند . مسلم ، نامه حسین علیه السلام را برایشان خواند و تمامشان گریستند . آن گاه گفتند : به خدا سوگند با شمشیرهایمان در پیش روی او می‌جنگیم تا همه جان دهیم . ۳ فلَمَّا وَصَلَهَا نَزَلَ دَارَ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُيْبَةَ الثَّقَفِيِّ ، وَأَقْبَلَتِ الشَّيْعَةُ إِلَيْهِ ، فَقَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، فَبَكَوْا بِأَجْمَعِهِمْ ، ثُمَّ قَالُوا : وَاللَّهِ ، لَنُضْرِبَنَّ بَيْنَ يَدَيْهِ بِسُيُوفِنَا حَتَّى نَمُوتَ جَمِيعاً (تذكرة الخواص : ص ۲۴۴) . المناقب ، ابن شهر آشوب : مسلم ، وارد کوفه شد و در خانه سالم بن مُسَيَّب ، شیکنا گزید . شیعیان نزد او می‌آمدند و مسلم ، برای آنان نامه امام حسین علیه السلام را قرائت [می] کرد . سپس دوازده هزار مرد با او بیعت کردند . این مطلب به گوش نُعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ ، والی کوفه ، رسید . او مردم را جمع کرد و برای آنان سخنرانی کرد و آنان را نصیحت نمود . ۴ دَخَلَ مُسْلِمُ الْكُوفَةَ فَسَكَنَ فِي دَارِ سَالِمِ بْنِ الْمُسَيَّبِ ، فَاخْتَلَفَ إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ ، فَقَرَأَ عَلَيْهِمْ كِتَابَهُ [أَي كِتَابَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] ، فَبَايَعَهُ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ ، فَرَفَعَ ذَلِكَ إِلَى النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ - وَهُوَ وَالِي الْكُوفَةِ - فَجَمَعَ النَّاسَ ، وَخَطَبَ فِيهِمْ وَنَصَّيَهُمْ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۹۱) تاریخ الطبری (- به نقل از عمار دهنی ، از امام باقر علیه السلام ، در باره آمدن مسلم به کوفه -) : مسلم ، وارد کوفه شد و در خانه مردی کوفی - که نامش ابن عوسجه بود - فرود آمد . چون مردم کوفه از آمدن او سخن گفتند ، مردم به سوی او سرازیر شدند و با وی بیعت کردند ، تا آن جا که بیعت کنندگان به دوازده هزار نفر رسیدند . ۱ خَرَجَ حَتَّى قَدِمَهَا ، وَنَزَلَ عَلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِهَا يُقَالُ لَهُ ابْنُ عَوْسَجَةَ ، فَلَمَّا تَحَدَّثَ أَهْلُ الْكُوفَةِ بِمَقْدَمِهِ ، دَبُّوا إِلَيْهِ فَبَايَعُوهُ ، فَبَايَعَهُ مِنْهُمْ اثْنَا عَشَرَ أَلْفاً (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۴۷ ، تهذیب الکمال : ج ۶ ص ۴۲۳) . مروج الذهب : مسلم ، پنهانی در خانه مردی فرود آمد که نامش عوسجه بود . وقتی خبر آمدن وی پخش شد ، از کوفیان ، دوازده هزار مرد - و گفته شده : هجده هزار نفر - با وی بیعت کردند . ۲ نَزَلَ [مُسْلِمٌ] عَلَى رَجُلٍ يُقَالُ لَهُ عَوْسَجَةُ مُسْتَتِراً ، فَلَمَّا ذَاعَ خَبْرُ قُدُومِهِ ، بَايَعَهُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ ، وَقِيلَ : ثَمَانِيَّةَ عَشَرَ أَلْفاً (مروج الذهب : ج ۳ ص ۶۴) . الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : حسین علیه السلام ، مسلم بن عقیل بن ابی طالب را به کوفه فرستاد و به وی دستور داد که در خانه هانی بن عروه مرادی فرود آید و به اجتماع مردم بنگرد و جریان را برای ایشان گزارش کند . مسلم بن عقیل ، پنهانی وارد کوفه شد و شیعیان نزد او می‌آمدند و او از آنان بیعت می‌گرفت . ۳ كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام قَدَّمَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَى الْكُوفَةِ ، وَأَمَرَهُ أَنْ يَنْزِلَ عَلَى هَانِيٍّ بْنِ عُرْوَةَ الْمُرَادِيِّ ، وَيَنْظُرَ إِلَى اجْتِمَاعِ النَّاسِ عَلَيْهِ ، وَيَكْتُبَ إِلَيْهِ بِخَبَرِهِمْ . فَقَدَّمَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ الْكُوفَةَ مُسْتَخْفِياً ، وَأَتَتْهُ الشَّيْعَةُ فَأَخَذَ بِيَعَتِهِمْ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۵۸ ، تاریخ الإسلام ، ذهبی : ج ۴ ص ۱۷۰) . الطبقات الكبرى : مسلم بن عقیل ، کسی است که حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام ، او را از مکه فرستاد تا مردم با وی بیعت کنند . او در کوفه بر هانی بن عروه مرادی وارد شد . ۴ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ ، وَهُوَ الَّذِي بَعَثَهُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام مِنْ مَكَّةَ يُبَايِعُ لَهُ النَّاسَ ، فَتَزَلَ بِالْكُوفَةِ عَلَى هَانِيٍّ بْنِ عُرْوَةَ الْمُرَادِيِّ (الطبقات الكبرى : ج ۴ ص ۴۲) . أنساب الأشراف (- به نقل از وهب بن جریر بن حازم -) : حسین علیه السلام ، مسلم بن عقیل را پیش از خود فرستاد . او بر هانی بن عروه مرادی وارد شد و از کوفیان ، بیعت گرفت . ۵ كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام قَدَّمَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَتَزَلَ عَلَى هَانِيٍّ بْنِ عُرْوَةَ الْمُرَادِيِّ ، وَجَعَلَ يُبَايِعُ أَهْلَ الْكُوفَةِ (أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۴۳) . البداية و النهاية : مسلم چون وارد کوفه شد ، در خانه مردی فرود آمد که مسلم بن عوسجه اسدی نام داشت ، و گفته شده در خانه مختار بن ابی عبیده ثقفی فرود آمد و خدا بهتر می‌داند . کوفیان ، خبر آمدن مسلم را به گوش همدیگر رساندند و نزد او آمدند و با وی بر حکمرانی حسین علیه السلام بیعت کردند و نزد او ، سوگند یاد کردند که با جان و مال ، او را یاری خواهند کرد . ۱ لَمَّا دَخَلَ [مُسْلِمٌ] الْكُوفَةَ ، نَزَلَ عَلَى رَجُلٍ يُقَالُ لَهُ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيُّ ، وَقِيلَ : نَزَلَ فِي دَارِ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُيْبَةَ الثَّقَفِيِّ ، فَاللَّهُ أَعْلَمُ .

فَتَسَامَعُ أَهْلَ الْكُوفَةِ بِقُدُومِهِ ، فَجَاؤُوا إِلَيْهِ فَبَايَعُوهُ عَلَى إِمْرَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، وَخَلَفُوا لَهُ لِيَنْصُرُنَّهُ بِأَنْفُسِهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ (البداية و النهاية ج ۸ ص ۱۵۲) . تاریخ یعقوبی : چون مسلم وارد کوفه شد، مردم در نزد او گرد آمدند و با او بیعت کردند و عهد و پیمان بستند و وی را از یاری دادن، پیروی و وفاداری ، مطمئن ساختند. ۲. لَمَّا قَدِمَ مُسْلِمُ الْكُوفَةَ اجْتَمَعُوا إِلَيْهِ ، فَبَايَعُوهُ وَعَاهَدُوهُ وَعَاقَدُوهُ ، وَأَعْطَوْهُ الْمَوَاقِيقَ عَلَى النَّصْرَةِ وَالْمُشَايَعَةِ وَالْوَفَاءِ (تاریخ یعقوبی : ج ۲ ص ۲۴۲) . شرح الأخبار : گروهی از کوفیان با مسلم بن عقیل - که رحمت خدا بر او باد - پنهانی بیعت کردند. ۳. كَانَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ - قَدْ بَايَعَ لَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فِي اسْتِتَارِهِمْ (شرح الأخبار : ج ۳ ص ۱۴۳) . الأُمَالِي ، شجرى (- به نقل از سعید بن خالد -) : حسین علیه السلام، مسلم بن عقیل را فرستاد تا در کوفه پنهانی برای وی بیعت بگیرد. مسلم ، وارد کوفه شد و در خانه شریک بن أعور حارثی فرود آمد. ۴. كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام ، قَدَّمَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ يُبَايِعُ لَهُ فِي السَّرِّ إِلَى الْكُوفَةِ ، فَقَدِمَ مُسْلِمٌ فَنَزَلَ عَلَى شَرِيكِ بْنِ الْأَعْوَرِ الْحَارِثِيِّ (الأُمَالِي ، شجرى : ج ۱ ص ۱۶۷) .

سخنی در باره محل اقامت مسلم در کوفه

طبق دستور العمل امام حسین علیه السلام - که پیش از این گزارش شد - ، ۱. مسلم می‌بایست خانه هانی را به عنوان محل اقامت و مرکز مدیریت و فرماندهی نهضت ، انتخاب می‌کرد ؛ اما غالب گزارش‌هایی که ملاحظه شد ، حاکی از آن است که مسلم ، وارد خانه مختار ثقفی شد . ۲. نیز گفته شده که در خانه مسلم بن عوسجه ، اقامت گزید . ۳. گزارشی هم بر وارد شدن او به خانه شریک بن أعور ، دلالت دارد . ۴.

به نظر می‌رسد حکمت ورود مسلم به خانه‌هایی غیر از خانه‌ای که امام علیه السلام معین کرده بود ، این باشد که جایگاه اصلی اقامتش پنهان بماند و به اصطلاح ، به دشمن ، «ضد تعقیب» بزند و در نهایت ، مرکز فرماندهی خود را ، جایی که امام علیه السلام معین کرده بود (یعنی خانه هانی) ، قرار دهد . همین اقدام ، سبب شد که پس از تسلط نسبی ابن زیاد بر کوفه ، محل اختفای مسلم ، مشخص نباشد . لذا ابن زیاد ، تنها از طریق نفوذ دادن شخصی به نام معقل ۵ به تشکیلات مخفی مسلم ، توانست محل اقامت وی را کشف نماید .

اما ورود مسلم به خانه شریک بن أعور - که در گزارشی به آن اشاره شده است - ، بعید به نظر می‌رسد ؛ زیرا بر پایه بسیاری از گزارش‌ها ، شریک ، همراه ابن زیاد ، از بصره به کوفه آمد . ۶. بنا بر این ، هنگام ورود مسلم به کوفه ، وی در کوفه نبوده است . همچنین ، بسیاری از منابع ، ۷. گزارش کرده‌اند که شریک ، پس از بیماری ، در خانه هانی بستری شد که حاکی از آن است که خانه وی در کوفه نبوده است .

۱. ر. ک : ص ۳۴۰ ح ۲۸۲ . ۲. ر. ک : ص ۳۳۷ - ۳۳۹ ح ۲۷۱ - ۲۷۸ . ۳. ر. ک : ص ۳۴۰ ح ۲۸۰ و ۲۸۱ و ص ۳۴۱ ح ۲۸۵ .
۴. ر. ک : ص ۳۴۱ ح ۲۸۷ . ۵. ر. ک : ص ۳۹۴ (فصل چهارم / فرستادن مال و جاسوس برای شناسایی محل مسلم) . ۶. ر. ک : ص ۳۵۸ (فصل چهارم / آمدن ابن زیاد به کوفه) . ۷. ر. ک : ص ۳۸۲ - ۳۸۳ ح ۳۵۶ و ۳۵۷ .

سخنی در باره تعداد بیعت کنندگان با مسلم

در اسناد تاریخی، تعداد بیعت کنندگان با مسلم ، متفاوت گزارش شده است : دوازده هزار، هجده هزار، بیست و چند هزار، بیست و پنج هزار، و بیش از سی هزار نفر . ۱.

گفتنی است که بیشتر گزارش‌ها ، تعداد هجده هزار نفر را تأیید می‌کنند . این تعداد در بیش از ده منبع کهن ، گزارش شده و

کتاب‌هایی چون: الأخبار الطوال، الإرشاد، تاریخ الطبری، الثقات ابن حبان، الطبقات الکبری و أنساب الأشراف، ۲ این رقم را آورده‌اند. برای نمونه، طبری از جعفر بن حذیفه طایی نقل می‌کند:

وقتی مسلم بن عقیل به خانه هانی بن عروه رفت و هجده هزار نفر با او بیعت کردند، نامه‌ای چنین، به حسین علیه السلام نوشت و با عابس بن ابی شیبب شاکری فرستاد که:

اما بعد، فرستاده [ی قبيله]، به بستگانش، دروغ نمی‌گوید. هجده هزار نفر از مردم کوفه، با من بیعت کرده‌اند. با رسیدن نامه من، زودتر حرکت کن که همه مردم، با تو هستند. آنها به خاندان معاویه، نظر و تمایلی ندارند. والسلام! ۳

به نظر می‌رسد نقل‌هایی که از دوازده هزار نفر یاد کرده‌اند، مربوط به ابتدای بیعت باشند که با گذشت زمان، تعداد، افزایش یافته است.

ابن کثیر می‌نویسد:

دوازده هزار نفر، برای بیعت با او (مسلم) گرد آمدند، و بیشتر و بیشتر شدند تا به هجده هزار نفر رسیدند ۴.

نقل‌هایی هم که عددهای دیگر را ثبت کرده‌اند، با توجه به این که منابع آنها اندک است، احتمالاً گزارش تقریبی و تخمینی هستند.

۱. ر. ک: ص ۳۷۵ (نامه مسلم به امام علیه السلام برای آمدن به کوفه) و ص ۳۷۲ (رفتن مسلم به خانه هانی بن عروه). ۲. ر. ک: ص ۳۳۶ (وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان با او) و ص ۳۷۵ (نامه مسلم به امام علیه السلام برای آمدن به کوفه). ۳. ر. ک: ص ۳۷۵ ح ۳۴۷. ۴. البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۱۵۲.

گفتنی است که در شماری از منابع، آمده است که اهل کوفه، ضمن نگارش نامه‌ای جهت دعوت امام حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه، اظهار داشتند که در کوفه، یکصد هزار جنگجو با ایشان، همراهی خواهند داشت. شیخ مفید، این مطلب را چنین آورده است:

مردم کوفه به امام علیه السلام نوشتند: «این جا برای یکصد هزار شمشیر [برای نبرد در رکابت] آماده است. تأخیر مفرما» ۱.

بدیهی است که این سخن، بر این که پس از ورود مسلم به کوفه، یکصد هزار نفر با وی بیعت کردند، دلالت ندارد؛ بلکه ممکن است به جنگجویان حاضر در کوفه، اشاره داشته باشد و یا به جهت تشویق امام علیه السلام بر آمدن به کوفه، در بیان تعداد علاقه‌مندان به ایشان، مبالغه شده باشد.

۱. ر. ک: ص ۵۰۸ ح ۵۱۱.

۴ / ۳ سخنرانی نعمان بن بشیر و ترساندن مردم

نعمان بن بشیر، نزد ما (مردم) آمد و بر منبر رفت. حمد خدا کرد و او را سپاس گزارد و گفت: اما بعد، - بندگان خدا - از خدا پروا کنید و در تفرقه و فتنه و آشوب، شتاب مکنید؛ چرا که در فتنه و تفرقه است که مردان، هلاک می‌شوند و خون‌ها ریخته می‌شود و اموال به غارت می‌رود. نعمان، مردی بردبار، اهل عبادت و آرامش طلب بود.

آن گاه گفت: من با کسی که با من نجنگد، نمی‌جنگم و بر کسی که به من هجوم نیاورده، هجوم نمی‌برم و به شما دشنام نمی‌دهم، متعرض کسی نمی‌شوم، و به صترف اتهام و گمان، کسی را نمی‌گیرم؛ لیکن اگر شما از نیات خود، پرده برداشتید و

بیعت خود را شکستید و با پیشوای خود به مخالفت برخاستید، سوگند به خدایی که جز او خدایی نیست، با همین شمشیر، تا در دست من است، با شما خواهم جنگید، گرچه از میان شما، کسی یاری‌ام نکند؛ لیکن امیدوارم در میان شما، آن که حقیقت را می‌شناسد، بیشتر باشد از کسی که باطل، او را گمراه کرده است.

آن گاه عبد الله بن مسلم، پسر سعید حضرمی و هم‌پیمان بنی امیه، برخاست و گفت: این وضعیت را جز ستمگری، اصلاح نمی‌کند. این رویه‌ای که تو با دشمنت در پیش گرفته‌ای، شیوه ناتوان‌هاست!

نعمان گفت: اگر من جزو ناتوان‌ها، ولی در مسیر اطاعت خدا باشم، برایم دوست‌داشتنی‌تر است از این که جزو عزیزها، ولی در مسیر نافرمانی خدا باشم.

آن گاه از منبر، فرود آمد. ۲. خَرَجَ إِلَيْنَا النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ فَصَيَّرَ عِدَّ الْمُنَبَّرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَاتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، وَلَا تُسَارِعُوا إِلَى الْفِتْنَةِ وَالْفُرْقَةِ؛ فَإِنَّ فِيهِمَا يَهْلِكُ الرَّجَالُ، وَتُسْفَكُ الدِّمَاءُ، وَتُغْصَبُ الْأَمْوَالُ - وَكَانَ حَلِيمًا نَاسِكًا يُحِبُّ الْعَافِيَةَ - [ثُمَّ] أَمَّا قَالَ: إِنِّي لَمْ أَقَاتِلْ مَنْ لَمْ يُقَاتِلْنِي، وَلَا أَتْبُ عَلَى مَنْ لَا يَتَّبِعُنِي، وَلَا أَشَاتِمُكُمْ وَلَا أَتَحَرِّشُ بِكُمْ، وَلَا آخُذُ بِالْقَرْفِ، وَلَا الظُّنَّةَ، وَلَا التَّهْمَةَ، وَلَكِنَّكُمْ إِنْ أَبَدَيْتُمْ صَفَحَتَكُمْ لِي، وَنَكَثْتُمْ بَيْعَتَكُمْ، وَخَالَفْتُمْ إِمَامَكُمْ، فَقَالَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، لَأَضْرِبَنَّكُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَّتَ قَائِمُهُ فِي يَدِي، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِي مِنْكُمْ نَاصِرٌ، أَمَا إِنِّي أَرْجُو أَنْ يَكُونَ مَنْ يَعْرِفُ الْحَقَّ مِنْكُمْ، أَكْثَرُ مِمَّنْ يُرِيدُهُ الْبَاطِلُ.

قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ بْنُ سَعِيدٍ الْحَضْرَمِيُّ خَلِيفُ بَنِي أُمَيَّةَ، فَقَالَ: إِنَّهُ لَا يُصْلِحُ مَا تَرَى إِلَّا الْغَشْمُ، إِنَّ هَذَا الَّذِي أَنْتَ عَلَيْهِ فِيمَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَدُوِّكَ رَأْيُ الْمُسْتَضْعَفِينَ.

فَقَالَ: أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْتَضْعَفِينَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْأَعَزِّينَ فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ. ثُمَّ نَزَلَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۵؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۴۱).

۱. نعمان بن بشیر بن سعد - که کنیه‌اش ابو عبد الله است و پدرش نخستین کسی بود که در سقیفه با ابو بکر بیعت کرد - به گزارش اهل مدینه، نخستین نوزاد از انصار است که پس از هجرت به دنیا آمد؛ ولی کوفیان، عمر او را بیشتر می‌دانند و معتقدند او روایت‌های فراوانی از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده است. نعمان، شاعر و طرفدار عثمان بود و از امیر مؤمنان، امام علی علیه السلام، جدا شد. در جنگ صفین، همراه معاویه بود و از انصار، جز او کسی در صفین با معاویه نبود. معاویه او را نخست، والی حمص کرد و سپس به ولایت کوفه گمارد. یزید نیز او را بر حکومت کوفه ابقا کرد. او از فرماندهان یزید بود و سپس در خلافت مروان بن حکم، در زمره پیروان ابن زبیر قرار گرفت. وی مردم حمص را به پیشوایی خودش طلبید؛ ولی آنان پاسخی به وی ندادند. او نیز از حمص فرار کرد؛ اما او را دنبال کردند و بر او دست یافتند و او را کشتند و سرش را از تن جدا کردند. این در سال ۶۴ یا ۶۵ هجری اتفاق افتاد.

مردی از هواداران یزید بن معاویه، رو در روی نعمان بن بشیر برخاست و گفت: تو ناتوانی، یا خود را به ناتوانی زده‌ای. شهرها فاسد شدند (از دست حکومت، خارج شدند)!

نعمان به وی گفت: اگر ناتوان و در مسیر اطاعت خدا باشم، برایم دوست‌داشتنی‌تر است از این که نیرومند باشم و در مسیر نافرمانی خدا. من هرگز حرمتی را که خداوند، نگه داشته، هتک نمی‌کنم.

آن مرد، سخن نعمان را برای یزید نوشت. ۱. قَامَ رَجُلٌ مِمَّنْ يَهُوِي يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ إِلَى النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّكَ ضَعِيفٌ أَوْ مُتَضَعِّفٌ، قَدْ فَسَدَ الْبِلَادُ!

فَقَالَ لَهُ النُّعْمَانُ: أَنْ أَكُونَ ضَعِيفًا وَأَنَا فِي طَاعَةِ اللَّهِ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكُونَ قَوِيًّا فِي مَعْصِيَةِ اللَّهِ، وَمَا كُنْتُ لِأَهْتِكَ سِتْرًا سَتَرَهُ اللَّهُ.

فَكَتَبَ بِقَوْلِ النُّعْمَانِ إِلَى يَزِيدَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۴۸، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۳). الفتوح: خبر آمدن مسلم بن عقیل به کوفه و اجتماع شیعیان در نزد او، به نعمان بن بشیر - که آن روز، امیر کوفه بود - رسید. با خشم، از قصر حکومتی بیرون آمد و وارد مسجد جامع شد. او مردم را فرا خواند و آنان گرد او آمدند. او به منبر رفت و حمد خدا کرد و او را سپاس گزارد و گفت: اما بعد، - ای کوفیان - از پروردگار خود، پروا کنید و به فتنه و تفرقه دامن نزنید؛ چرا که در آن، خونریزی و از دست دادن مردان و اموال است. بدانید که من نمی‌جنگم، مگر با کسی که بخواهد با من بجنگد، و هجوم نمی‌آورم، مگر بر کسی که بر من هجوم آورد؛ لیکن شما خود از تیرات خود، پرده برداشتید، بیعت شکستید و با پیشوایتان، به مخالفت برخاستید. اگر می‌خواهید از این کارها دست بکشید [که بهتر]، و گرنه به خدایی که جز او خدایی نیست، با همین شمشیر، تا در دستم است، با شما می‌جنگم، هر چند که کسی از شما، مرا یاری نکند؛ ولی من امیدوارم در میان شما، کسانی که حقیقت را می‌شناسند، بیشتر از کسانی باشند که به دنبال باطل‌اند. خبر مسلم و شیعیان، در کوفه منتشر شد و به امیر کوفه، نعمان بن بشیر، رسید. مردی این خبر را به وی داد. نعمان از کنار این قضایا می‌گذشت و بدان اعتنایی نمی‌کرد؛ لیکن بر منبر رفت و برای مردم خطابه خواند و آنان را از اختلاف و فتنه بر حذر داشت و آنان را به هم‌بستگی و پابندی به سنت فرا خواند و گفت: به راستی که من نمی‌جنگم، مگر با کسی که با من بجنگد و هجوم نمی‌برم، مگر بر کسی که بر من هجوم آورد. بر پایه گمان، کسی را دستگیر [و مؤاخذه] نمی‌کنم؛ ولی به خدایی که جز او خدایی نیست، اگر از پیشوای خود جدا شوید و بیعت بشکنید، با شما خواهم جنگید، تا وقتی که این شمشیر در دست من است. ۲. اِنْتَشَرَ خَبْرُهُمْ حَتَّى بَلَغَ أَمِيرَ الْكُوفَةِ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ، خَبَرَهُ رَجُلٌ بِذَلِكَ، فَجَعَلَ يَضْرِبُ عَنْ ذَلِكَ صِفْحًا، وَلَا يَعْجَبُ بِهِ، وَلَكِنَّهُ خَطَبَ النَّاسَ وَنَهَاهُمْ عَنِ الْإِخْتِلَافِ وَالْفِتْنَةِ، وَأَمَرَهُمْ بِالْإِتِّلَافِ وَالشُّنَّةِ. وقال: إني لا أقَاتِلُ مَنْ لا يُقَاتِلُنِي، ولا أئْبُ عَلَى مَنْ لا يئِبُ عَلَيَّ، ولا أَخْذُكُمْ بِالظُّنَّةِ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ الَّذِي لا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ، لئن فارقتم إمامكم، وَنَكَلْتُمْ بَيْعَتَهُ، لَأَقَاتِلَنَّكُمْ ما دامَ في يدي من سِيفي قائمته (البدایة و النهایة: ج ۸ ص ۱۵۲).

۴ / ۴ رسیدن خبر بیعت مردم با مسلم و ناتوانی نعمان بن بشیر، به یزید

عبد الله بن مسلم [از مجلس نعمان] بیرون آمد و برای یزید بن معاویه نامه‌ای نوشت: «اما بعد، به راستی که مسلم بن عقیل، وارد کوفه شده است و پیروان حسین بن علی، با او بیعت کرده‌اند. اگر کوفه را می‌خواهی، مردی نیرومند به کوفه بفرست که بتواند دستورات تو را اجرا کند و با دشمنت، مانند تو رفتار کند. به راستی که نعمان بن بشیر، مردی ناتوان است و یا خود را به ناتوانی می‌زند».

او نخستین کسی بود که برای یزید، نامه نوشت. سپس عماره بن عقبه مانند این را نوشت و پس از آنها عمر بن سعد بن ابی وقاص، چنین نامه‌ای نوشت. ۱. خَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ، وَكَتَبَ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ قَدْ قَدِمَ الْكُوفَةَ، فَبَايَعَتْهُ الشَّيْعَةُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَإِنْ كَانَ لَكَ بِالْكُوفَةِ حَاجَةٌ، فَابْعَثْ إِلَيْهَا رَجُلًا قَوِيًّا يُنْفِذُ أَمْرَكَ، وَيَعْمَلُ مِثْلَ عَمَلِكَ فِي عَدْوِكَ؛ فَإِنَّ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ رَجُلٌ ضَعِيفٌ، أَوْ هُوَ يَنْضَعِفُ.

فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ كَتَبَ إِلَيْهِ. ثُمَّ كَتَبَ إِلَيْهِ عُمَارَةُ بْنُ عُقْبَةَ بِنَحْوِ مِنْ كِتَابِهِ، ثُمَّ كَتَبَ إِلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ بِمِثْلِ ذَلِكَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۶؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۴۲). الفتوح: عبد الله بن مسلم برای یزید بن معاویه نامه‌ای نوشت و اوضاع را برایش چنین گزارش کرد: «به نام خداوند بخشنده مهربان. به بنده خدا یزید بن معاویه، امیر مؤمنان، از طرف پیروان وی در کوفه. اما بعد، به راستی که مسلم بن عقیل، وارد کوفه شده است و شیعیان حسین بن علی - که جمعیتی بسیارند - با وی بیعت کرده‌اند. اگر کوفه را می‌خواهی، مردی نیرومند بفرست که دستورات تو را اجرا کند و با دشمنت، مانند تو رفتار کند. به راستی که نعمان بن بشیر، مردی ناتوان است و یا خود را به ناتوانی می‌زند. والسلام!». پس از وی عماره بن عقبه بن ابی معیط، مانند آن نامه را نوشت

و پس از وی ، عمر بن سعد بن ابی وقاص ، چنین نامه‌ای نوشت. ۲. کَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ يُخْبِرُهُ بِذَلِكَ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، لِعَبْدِ اللَّهِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، مِنْ شِيعَتِهِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ قَدْ قَدِمَ الْكُوفَةَ ، وَقَدْ بَايَعَهُ الشَّيْعَةُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، وَهُمْ خَلَقُ كَثِيرٌ ، فَإِنْ كَانَ لَكَ فِي الْكُوفَةِ حَاجَةٌ ، فَأَبْعَثْ إِلَيْهَا رَجُلًا قَوِيًّا يُنْفِذَ فِيهَا أَمْرَكَ ، وَيَعْمَلُ فِيهَا بِعَمَلِكَ مِنْ عَدُوِّكَ ، فَإِنَّ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ رَجُلٌ ضَعِيفٌ ، أَوْ هُوَ مُضَعَّفٌ ، وَالسَّلَامُ .

قال : ثُمَّ كَتَبَ أَيْضًا عُمَارَةُ بْنُ عُقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ بَنَحْوِ مِنْ ذَلِكَ ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ بِمِثْلِ ذَلِكَ (الفتوح : ج ۵ ص ۳۵ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۱۹۸) . أنساب الأشراف : چهره‌های سرشناس کوفه ، از جمله : عمر بن سعد بن ابی وقاص زهری ، محمد

بن اشعث کندی و دیگران ، برای یزید بن معاویه نامه نوشتند و آمدن مسلم بن عقیل را خبر دادند و نوشتند که حسین علیه السلام او را پیشاپیش خودش فرستاده و نعمان بن بشیر هم از خود ، ضعف و سستی و ناتوانی بروز داده است . ۱. کَتَبَ وَجُوهُ أَهْلِ الْكُوفَةِ : عُمَرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ الزُّهْرِيُّ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ الْكِنْدِيُّ ، وَغَيْرُهُمَا ، إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ بِخَبَرِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، وَتَقْدِيمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ إِيَّاهُ إِلَى الْكُوفَةِ أَمَامَهُ ، وَبِمَا ظَهَرَ مِنْ ضَعْفِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ ، وَعَجْزِهِ وَوَهْنِ أَمْرِهِ (أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۳۵) .

الأخبار الطوال : مسلم بن سعید حضرمی و عماره بن عقبه - که از جاسوسان یزید بن معاویه بودند - به وی نامه نوشتند و او را از آمدن مسلم به کوفه و تبلیغ کردن برای حسین بن علی علیه السلام و شوراندن مردم بر ضد وی ، باخبر ساختند [و نوشتند] : «اگر حکومت کوفه را می‌خواهی ، مردی را بفرست که فرمان تو را به پا دارد و مانند تو ، با دشمنت رفتار کند. به راستی که نعمان ، مردی ناتوان است ، یا خود را به ناتوانی می‌زند. والسلام!» . ۲. کَتَبَ مُسْلِمُ بْنُ سَعِيدِ الْحَضْرَمِيِّ ، وَعُمَارَةُ بْنُ عُقْبَةَ - وَكَانَا عَيْنَيِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ - إِلَى يَزِيدَ ، يُعْلِمَانِهِ قُدُومَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ الْكُوفَةَ ، دَاعِيًا لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، وَأَنَّهُ قَدْ أَفْسَدَ قُلُوبَ أَهْلِهَا عَلَيْهِ ، فَإِنْ يَكُنْ لَكَ فِي سُلْطَانِكَ حَاجَةٌ ، فَبادِرْ إِلَيْهِ مَنْ يَقُومُ بِأَمْرِكَ ، وَيَعْمَلُ مِثْلَ عَمَلِكَ فِي عَدُوِّكَ ، فَإِنَّ النُّعْمَانَ رَجُلٌ ضَعِيفٌ أَوْ مُضَاعَفٌ ، وَالسَّلَامُ (الأخبار الطوال : ص ۲۳۱) .

الملهوف : عبد الله بن مسلم باهلی ، عماره بن ولید و عمر بن سعد ، برای یزید ، نامه نوشتند و آمدن مسلم را به اطلاع وی رساندند و به وی پیشنهاد عزل نعمان بن بشیر و حکمرانی دیگری را دادند. ۳. کَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ الْبَاهِلِيُّ ، وَعُمَارَةُ بْنُ الْوَلِيدِ ، وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ ، إِلَى يَزِيدَ يُخْبِرُونَهُ بِأَمْرِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، وَيُشِيرُونَ عَلَيْهِ بِصَرْفِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ ، وَوَلَايَةِ غَيْرِهِ (الملهوف : ص ۱۰۹) .

۴ / ۵ راینی یزید برای انتخاب حکمران کوفه

چون نامه‌های بسیاری در فاصله دو روز به دست یزید رسید ، وی سرجون غلام معاویه ، را خواست و از او پرسید : نظر تو چیست ؟ به درستی که حسین ، قصد -----

۱. سرجون بن منصور رومی - و گفته شده سرحون - ، نامش تعریب شده سرژیوس است و پدرش منصور ، کارگزار اموال بود . سرجون ، غلام معاویه و کاتب او و پسرش یزید و عبد الملک بود . او مسیحی بود و به وی سرحه گفته می‌شد . او کلیسایی در بیرون «باب فرادیس» داشت که پس از فتح [دمشق] برایش ساخته شده بود . او اسلام آورد ؛ ولی کلیسا باقی ماند . وی همدم یزید در می‌گساری بود و او بود که وقتی خبر مسلم بن عقیل به یزید رسید ، به یزید توصیه کرد ابن زیاد را بر کوفه بگمارد . سرجون ، کاتب بنی امیه تا زمان عبد الملک بن مروان بود . عبد الملک ، او را سرپرست تمام دیوان‌های عرب و عجم قرار داد و چون از دنیا رفت ، منصب «کتابت» ، به عرب‌های مسلمان رسید .

کوفه کرده و مسلم بن عقیل در کوفه برایش بیعت می‌گیرد . از ناتوانی نعمان و سخنان ناروای او نیز گزارش‌هایی به من رسیده است

. آن گاه نامه‌ها را برایش خواند [و گفت:] رأی تو چیست؟ و چه کسی را بر کوفه بگمارم؟

البته یزید، همیشه عبید الله بن زیاد را سرزنش می‌کرد.

سرجون گفت: اگر معاویه اینک زنده شود، آیا به نظر او تن می‌دهی؟

یزید گفت: آری.

سرجون، نامه معاویه در باره حکومت عبید الله بر کوفه را بیرون آورد و گفت: این، نظر معاویه است. او از دنیا رفت و دستور داد این نامه نوشته شود.

یزید، این رأی را پذیرفت و بصره و کوفه را به عبید الله واگذار کرد و حکم زمامداری کوفه را برایش فرستاد. **الْمَا اجْتَمَعَتِ الْكُتُبُ عِنْدَ يَزِيدَ، لَيْسَ بَيْنَ كُتُبِهِمْ إِلَّا يَوْمَانِ، دَعَا يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ سَرْجُونَ مَوْلَى مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ: مَا رَأَيْكَ؟ فَإِنَّ حُسَيْنًا قَدْ تَوَجَّهَ نَحْوَ الْكُوفَةِ، وَمُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ بِالْكُوفَةِ يُبَايِعُ لِلْحُسَيْنِ، وَقَدْ بَلَغَنِي عَنِ النُّعْمَانِ ضَعْفٌ وَقَوْلُ سَيِّئٍ - وَأَقْرَأَهُ كُتُبَهُمْ -، فَمَا تَرَى؟ مَنْ أَسْتَعْمِلُ عَلَى الْكُوفَةِ؟ وَكَانَ يَزِيدُ عَاتِبًا عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ.**

فَقَالَ سَرْجُونُ: أَرَأَيْتَ مُعَاوِيَةَ لَوْ نُشِرَ لَكَ، أَكُنْتَ آخِذًا بِرَأْيِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ. فَأَخْرَجَ عَهْدَ عُبَيْدِ اللَّهِ عَلَى الْكُوفَةِ، فَقَالَ: هَذَا رَأْيُ مُعَاوِيَةَ، وَمَاتَ وَقَدْ أَمَرَ بِهَذَا الْكِتَابِ.

فَأَخَذَ بِرَأْيِهِ، وَضَمَّ الْمِصْرَيْنِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ، وَبَعَثَ إِلَيْهِ بِعَهْدِهِ عَلَى الْكُوفَةِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۶؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۴۲). تاریخ الطبری (- به نقل از عمار دهنی، از امام باقر علیه السلام -): یزید، غلامش را - که نامش سرجون بود و از او مشورت می‌گرفت - خواست و خبر ناتوانی نعمان بن بشیر را به وی داد. سرجون به یزید گفت: اگر معاویه زنده بود، رأی او را می‌پذیرفتی؟

گفت: آری.

گفت: پس، از من بپذیر که برای کوفه کسی سزاوارتر از عبید الله نیست. او را بر کوفه بگمار.

یزید از عبید الله، خشمگین بود و می‌خواست او را از حکومت بصره نیز عزل کند. آن گاه یزید برای عبید الله نامه نوشت که از او راضی است و حکومت کوفه را نیز به همراه حکومت بصره به وی سپرده است و برایش نوشت که دنبال مسلم بن عقیل بگردد و اگر او را یافت، بکشد. **۲. دَعَا [يَزِيدُ] مَوْلَى لَهُ يُقَالُ لَهُ: سَرْجُونُ - وَكَانَ يَسْتَشِيرُهُ - فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرُ [أَيَ خَبَرَ ضَعْفِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ]. فَقَالَ لَهُ: أَكُنْتَ قَابِلًا مِنْ مُعَاوِيَةَ لَوْ كَانَ حَيًّا؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَاقْبَلْ مِنِّي؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ لِلْكُوفَةِ إِلَّا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ، فَوَلَّهَا إِيَّاهُ. وَكَانَ يَزِيدُ عَلَيْهِ سَاخِطًا، وَكَانَ هَمُّ بَعْزِلِهِ عَنِ الْبَصْرَةِ.**

فَكَتَبَ إِلَيْهِ بِرِضَائِهِ، وَأَنَّهُ قَدْ وَلَّاهُ الْكُوفَةَ مَعَ الْبَصْرَةِ، وَكَتَبَ إِلَيْهِ أَنْ يَطْلُبَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، فَيَقْتُلَهُ إِنْ وَجَدَهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۴۸، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۳). چون نامه‌ها نزد یزید بن معاویه بسیار شدند، غلام پدرش - که نامش سرجون بود - را خواست و به وی گفت: ای سرجون! در باره کوفه چه نظر داری؟ مسلم بن عقیل، وارد کوفه شده و شیعیان با حسین بن علی، بیعت کرده‌اند. سرجون به یزید گفت: اگر نظر بدهم، می‌پذیری؟ یزید گفت: بگو تا بشنوم. سرجون گفت: به نظرم نامه‌ای برای عبید الله بن زیاد - که امیر بصره است - بنویس و کوفه را نیز در قلمرو حکومت او قرار ده تا او وارد کوفه شود و عهده‌دار حل مشکل گردد. یزید گفت: به جانم سوگند که این، درست است. **۱. لَمَّا اجْتَمَعَتِ الْكُتُبُ عِنْدَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، دَعَا بِغُلَامٍ أَبِيهِ - وَكَانَ اسْمُهُ سَرْجُونٌ - فَقَالَ: يَا سَرْجُونُ، مَا الَّذِي عِنْدَكَ فِي أَهْلِ الْكُوفَةِ، فَقَدْ قَدِمَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ، وَقَدْ بَايَعَهُ التُّرَائِيَّةُ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ؟**

فَقَالَ لَهُ سَرْجُونُ: أَتَقْبَلُ مِنِّي مَا أُشِيرُ بِهِ عَلَيْكَ؟ فَقَالَ يَزِيدُ: قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ، فَقَالَ: أُشِيرُ عَلَيْكَ أَنْ تَكْتُبَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ؛ فَإِنَّهُ أَمِيرُ الْبَصْرَةِ، فَتَجْعَلَ لَهُ الْكُوفَةَ زِيَادَةً فِي عَمَلِهِ، حَتَّى يَكُونَ هُوَ الَّذِي يَقْدِمُ الْكُوفَةَ فَيَكْفِيكَ أَمْرَهُمْ. فقال يَزِيدُ: هذا لَعَمْرِي هُوَ الرَّأْيُ! (الفتوح: ج ۵ ص ۳۶). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: چون نامه‌ها نزد یزید بسیار شدند، غلامی را به نام سرجون - که

کاتب پدرش بود - فرا خواند و او را از نامه‌ها مطلع کرد. سَرحون گفت: من نظری دارم که تو را خوش نمی‌آید. یزید گفت: بگو، گر چه مرا خوش نیاید. سرحون گفت: عبید الله بن زیاد را حاکم کوفه قرار بده. + یزید گفت: در او خیری نیست و دیگری را معرفی کن. یزید از عبید الله، خشمگین بود. گفت: اگر معاویه زنده بود، رأیش را می‌پذیرفتی و بدان عمل می‌کردی؟ گفت: بله. گفت: این، حکم امارت عبید الله بر کوفه است. معاویه دستور داد آن را بنویسم. من هم نوشتم و مهر وی بر آن است؛ ولی او از دنیا رفت و این حکم در نزد من ماند. یزید گفت: وای بر تو! آن را اجرا کن. ۲. لَمَّا اجْتَمَعَتِ الْكُتُبُ عِنْدَ يَزِيدَ؛ دَعَا بِلَاحِمْ كَاتِبًا عِنْدَ أَبِيهِ، يُقَالُ لَهُ: سَرحون، فَأَعْلَمَهُ بِمَا وَرَدَ عَلَيْهِ.

فَقَالَ: أَشِيرُ عَلَيْكَ بِمَا تَكْرَهُ. قَالَ: وَإِنْ كَرِهْتُ! قَالَ: اسْتَعْمِلْ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ عَلَى الْكُوفَةِ، قَالَ: إِنَّهُ لَا خَيْرَ فِيهِ - وَكَانَ يُبْغِضُهُ - فَأَشِيرَ بِغَيْرِهِ. قَالَ: لَوْ كَانَ مُعَاوِيَةُ حَاضِرًا، أَكُنْتُ تَقْبَلُ قَوْلَهُ وَتَعْمَلُ بِقَوْلِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: فَهَذَا عَهْدُ عُبَيْدِ اللَّهِ عَلَى الْكُوفَةِ؛ أَمَرَنِي مُعَاوِيَةُ أَنْ أَكْتُبَهُ فَكُتِبَتْهُ، وَخَاتَمَهُ عَلَيْهِ، فَمَاتَ وَبَقِيَ الْعَهْدُ عِنْدِي. قَالَ: وَيَحْكُ! فَأَمَضِهِ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۱۹۸). حسین علیه السلام، مسلم بن عقیل را به جانب کوفه فرستاد تا از کوفیان، بیعت بگیرد. والی کوفه در هنگام مرگ معاویه، نعمان بن بشیر بن سعد انصاری بود. چون خبر حسین علیه السلام به وی رسید، گفت: به درستی که پسر دختر پیامبر، نزد ما محبوب‌تر است از پسر دختر بحدل. ۱.

این خبر به گوش یزید رسید و تصمیم گرفت او را برکنار کند. از شامیان در باره فرماندار [جدید] کوفه مشورت خواست. گفتند: آیا رأی معاویه را می‌پذیری؟ گفت: بله.

گفتند: این، حکم امارت عبید الله بر بصره و کوفه است که [زمان معاویه نوشته شده و] در دیوان به ثبت رسیده است. پس او را به حکومت کوفه بگمار.

عبید الله پیش از ورود حسین علیه السلام، وارد کوفه شد. ۲. قَدَّمَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ إِلَى الْكُوفَةِ لِيَأْخُذَ عَلَيْهِمُ الْبَيْعَةَ، وَكَانَ عَلَى الْكُوفَةِ - حِينَ مَاتَ مُعَاوِيَةُ - النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ بْنِ سَعْدِ الْأَنْصَارِيِّ، فَلَمَّا بَلَغَهُ خَبَرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، قَالَ: لَأَبْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنْ ابْنِ بِنْتِ بَحْدَلٍ.

فَبَلَغَ ذَلِكَ يَزِيدَ، فَأَرَادَ أَنْ يَعْزِلَهُ، فَقَالَ لِأَهْلِ الشَّامِ: أَشِيرُوا عَلَيَّ مَنْ أَسْتَعْمِلُ عَلَى الْكُوفَةِ؟ فَقَالُوا: أَتَرْضَى بِرَأْيِ مُعَاوِيَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالُوا: فَإِنَّ الْعَهْدَ بِإِمَارَةِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ عَلَى الْعِرَاقَيْنِ قَدْ كُتِبَ فِي الدِّيَّانِ، فَاسْتَعْمِلْهُ عَلَى الْكُوفَةِ، فَقَدِمَ الْكُوفَةَ قَبْلَ أَنْ يَقْدَمَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ (المحاسن و المساوئ: ص ۵۹، العقد الفريد: ج ۳ ص ۳۶۴).

۴ / ۶ انتصاب عبید الله بن زیاد به حکومت کوفه

تاریخ الطبری (- به نقل از عوانه -): یزید، مسلم بن عمرو باهلی را که نزد وی بود، فرا خواند و او را به همراه حکم خویش به بصره فرستاد و برای عبید الله نوشت: «اما بعد، به راستی که طرفداران من از کوفیان برایم نوشته‌اند و خبر داده‌اند که پسر عقیل در کوفه نیرو جمع می‌کند تا اتحاد مسلمانان را در هم شکند. هر گاه نامه‌ام را خواندی، حرکت کن تا بر کوفیان وارد شوی. آن گاه در جستجوی پسر عقیل باش، مانند جستن دانه‌های تسبیح، تا بر او دست یابی و او را بکشی، یا در بند کشی و یا تبعید کنی. والسلام!».

۱. مادر یزید، میسون دختر بحدل کلبی بود.

مسلم بن عمرو حرکت کرد تا بر عید الله در بصره وارد شد. عید الله دستور داد وسایل سفر به کوفه را برای فردا مهیا سازند. ۱. دَعَا [يَزِيدُ] مُسْلِمَ بْنَ عَمْرِو الْبَاهِلِيَّ - وَكَانَ عِنْدَهُ - فَبَعَثَهُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بِعَهْدِهِ إِلَى الْبَصْرَةِ ، وَكَتَبَ إِلَيْهِ مَعَهُ :

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّهُ كَتَبَ إِلَى شِيعَتِي مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، يُخْبِرُونَنِي أَنَّ ابْنَ عَقِيلٍ بِالْكُوفَةِ يَجْمَعُ الْجُمُوعَ لَشِقِّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ ، فَيَسْرِ حِينَ تَقْرَأُ كِتَابِي هَذَا ، حَتَّى تَأْتِيَ أَهْلَ الْكُوفَةِ ، فَتَطْلُبُ ابْنَ عَقِيلٍ كَطَلَبِ الْخَزَرَةَ حَتَّى تَتَّقَهُ ، فَتَوْتِقَهُ أَوْ تَقْتُلَهُ أَوْ تَنْفِيَهُ ، وَالسَّلَامُ .

فَأَقْبَلَ مُسْلِمُ بْنُ عَمْرِو حَتَّى قَدِمَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بِالْبَصْرَةِ ، فَأَمَرَ عُبَيْدَ اللَّهِ بِالْجَهَازِ وَالتَّهَيُّوْ وَالْمَسِيرِ إِلَى الْكُوفَةِ مِنَ الْغَدِ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۵۷؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۴۲) . الکامل فی التاریخ : یزید ، رأى سَرجون را پذیرفت و حکومت کوفه و بصره را به عیدالله سپرد و حکمش را نوشت و آن را به همراه مسلم بن عمرو باهلی، پدر قتیبه، فرستاد و به عید الله دستور داد در جستجوی مسلم بن عقیل باشد و [وقتی بر او دست یافت،] او را بکشد یا تبعید نماید. وقتی نامه به عید الله رسید، دستور داد وسایل سفر را مهیا کنند تا فردا حرکت کند. ۲. أَخَذَ [يَزِيدُ] بِرَأْيِهِ [أَيِ بَرَأِي سَرجون] ، وَجَمَعَ الْكُوفَةَ وَالْبَصْرَةَ لِعُبَيْدِ اللَّهِ ، وَكَتَبَ إِلَيْهِ بِعَهْدِهِ ، وَسَيَّرَهُ إِلَيْهِ مَعَ مُسْلِمِ بْنِ عَمْرِو الْبَاهِلِيَّ وَالِدِ قُتَيْبَةَ ، فَأَمَرَهُ بِطَلَبِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، وَبِقَتْلِهِ ، أَوْ نَفْيِهِ . فَلَمَّا وَصَلَ كِتَابُهُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ ، أَمَرَ بِالتَّجَهُّزِ لِيَبْرُزَ مِنَ الْغَدِ (الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۳۵، الأخبار الطوال : ص ۲۳۱) . أنساب الأشراف : یزید ، [حکم] حکومت کوفه را برای عید الله بن زیاد بن ابی سفیان نوشت و آن را ضمیمه حکومت وی بر بصره کرد و نامه را به همراه مسلم بن عمرو باهلی، پدر قتیبه بن مسلم، فرستاد و به عید الله دستور داد در جستجوی مسلم باشد و چون بر او دست یافت، او را بکشد یا تبعید نماید و نیز نسبت به کار حسین بن علی علیه السلام، هوشیار باشد و آمادگی [رویارویی] داشته باشد. ۳. كَتَبَ يَزِيدُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ بْنِ أَبِي سَفْيَانَ بِوَلَايَةِ الْكُوفَةِ إِلَى مَا كَانَ يَلِي مِنَ الْبَصْرَةِ ، وَبَعَثَ بِكِتَابِهِ فِي ذَلِكَ مَعَ مُسْلِمِ بْنِ عَمْرِو الْبَاهِلِيَّ - أَبِي قُتَيْبَةَ بْنِ مُسْلِمٍ - ، وَأَمَرَ عُبَيْدَ اللَّهِ بِطَلَبِ ابْنِ عَقِيلٍ وَنَفْيِهِ إِذَا ظَفِرَ بِهِ ، أَوْ قَتْلِهِ ، وَأَنْ يَتَّقِظَ فِي أَمْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَيَكُونَ عَلَى اسْتِعْدَادٍ لَهُ (أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۳۵. نیز ، ر . ك : المختصر في أخبار البشر : ج ۱ ص ۱۸۹) . الثقات، ابن حبان : چون خبر به یزید بن معاویه رسید که مسلم برای حسین بن علی علیه السلام در کوفه بیعت می گیرد، نامه‌ای برای عید الله بن زیاد - که در آن هنگام، والی بصره بود - نوشت و به وی دستور داد که مسلم بن عقیل را بکشد، یا او را پیش یزید بفرستد. عید الله بن زیاد، وارد کوفه شد تا به قصر رسید و اصحاب او نزد او گرد آمدند. ۴. لَمَّا اتَّصَلَ الْخَبَرُ بِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، أَنَّ مُسْلِمًا يَأْخُذُ الْبَيْعَةَ بِالْكُوفَةِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، كَتَبَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - وَهُوَ إِذْ ذَاكَ بِالْبَصْرَةِ - وَأَمَرَهُ بِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، أَوْ بَعَثِهِ إِلَيْهِ ، فَدَخَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ الْكُوفَةَ ، حَتَّى نَزَلَ الْقَصْرَ ، وَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَصْحَابُهُ (الثقات، ابن حبان : ج ۲ ص ۳۰۷. نیز ، ر . ك : تاريخ دمشق : ج ۱۴ ص ۲۱۳) .

المهوف : یزید برای عید الله بن زیاد - که والی بصره بود - نوشت که او را علاوه بر بصره، بر کوفه هم حاکم کرده است و داستان مسلم بن عقیل و حسین علیه السلام را برایش شرح داد و بر دستگیری مسلم و کشتن وی، بسیار تأکید کرد. ۱. كَتَبَ يَزِيدُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - وَكَانَ وَالِيًا عَلَى الْبَصْرَةِ - بِأَنَّهُ قَدْ وَلَّاهُ الْكُوفَةَ وَضَمَّهَا إِلَيْهِ ، وَيُمرِّفُهُ أَمْرَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، وَأَمَرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَيُسَدِّدُ عَلَيْهِ فِي تَحْصِيلِ مُسْلِمٍ وَقَتْلِهِ (المهوف : ص ۱۰۹) . الفتوح : یزید برای عید الله بن زیاد نوشت: «امّا بعد، به راستی که طرفداران من در کوفه برایم نامه نوشته‌اند و خبر داده‌اند که مسلم بن عقیل، نیرو جمع می کند و می‌خواهد میان مسلمانان، اختلاف افکند و گروه بسیاری از شیعیان ابو تراب (علی)، بر گرد او جمع شده‌اند. وقتی نامه‌ام به دست رسید و آن را خواندی، حرکت کن تا به کوفه برسی و خاطر من را از آن جا جمع کنی. من، کوفه را به قلمرو تو افزودم و آن را ضمیمه حکمرانی‌ات کردم. ببین چگونه می‌توانی مسلم بن عقیل بن ابی طالب را در کوفه پیدا کنی و مانند جستجوی دانه‌های تسبیح، در جستجوی او باش و وقتی بر او دست یافتی، او را بکش و سرش را برایم بفرست. بدان که در اجرای آنچه به تو فرمان دادم، هیچ عذری مقبول نیست. شتاب، شتاب! سرعت، سرعت! والسلام!». آن گاه یزید، نامه را به مسلم بن عمرو باهلی سپرد و دستور داد به سرعت، آن را به عید الله بن زیاد برساند. چون نامه به عید الله بن زیاد رسید و آن را خواند، دستور داد وسایل سفر به کوفه فراهم گردد. ۲. كَتَبَ يَزِيدُ

إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ : أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ شِيعَتِي مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ ، فَخَبَّرُونِي أَنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ يَجْمَعُ الْجُمُوعَ وَيُشْقُ عَصَا الْمُسْلِمِينَ ، وَقَدْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِ خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنْ شِيعَةِ أَبِي تُرَابٍ .

فَإِذَا وَصَلَ إِلَيْكَ كِتَابِي هَذَا ، فَسِرْ حِينَ تَقْرُوهُ ، حَتَّى تَقْدَمَ الْكُوفَةَ فَتَكْفِينِي أَمْرَهَا ، فَقَدْ جَعَلْتُهَا زِيَادَةً فِي عَمَلِكَ ، وَضَمَمْتُهَا إِلَيْكَ ، فَاَنْظُرْ أَيْنَ تَطْلُبُ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ بِهَا ، فَاطْلُبْهُ طَلَبَ الْحَرَزَةِ ، فَإِذَا ظَفِرْتَ بِهِ فَاقْتُلْهُ ، وَنَفِذْ إِلَيَّ رَأْسَهُ ، وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا عُذْرَ لَكَ عِنْدِي دُونَ مَا أَمَرْتُكَ بِهِ ، فَالْعَجَلُ الْعَجَلُ ، وَالْوَحَا الْوَحَا ! وَالسَّلَامُ .

ثُمَّ دَفَعَ الْكِتَابَ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَمْرِو الْبَاهِلِيِّ ، ثُمَّ أَمَرَهُ أَنْ يَجِدَ السَّيْرَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ . قَالَ : فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَقَرَأَهُ ، أَمَرَ بِالْجَهَازِ إِلَى الْكُوفَةِ (الفتوح : ج ۵ ص ۳۶) . مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : یزید نوشت : «از بنده خدا یزید ، امیر مؤمنان ، به عبید الله بن زیاد . درود بر تو ! اما بعد ، هر ستوده‌ای ، روزی نکوهیده می‌شود و هر نکوهیده‌ای ، روزی ستوده . گذشته‌ها گذشته و تو رشد کرده‌ای و به منصب‌هایی ارتقا یافتی ، چنان که شاعر قدیمی گفت : بالا رفتی تا از ابرها بالاتر شدی . اکنون جایی جز نشیمنگاه خورشید نداری . از میان همه زمان‌ها این زمان ، و از میان همه شهرها شهر تو ، به حسین ، دچار شده و از میان همه کارگزاران ، تو به او دچار گشته‌ای و در این آزمون ، یا آزاده خواهی بود و یا بنده‌ای که مانند بردگان ، بندگی می‌کند . طرفدارانم از کوفیان ، به من خبر داده‌اند که مسلم بن عقیل در کوفه نیرو جمع می‌کند و می‌خواهد میان مسلمانان ، اختلاف بیفکند و جمع بسیاری از شیعیان ابو تراب (علی) ، دور او گرد آمده‌اند . هر وقت نامه‌ام به دست رسید و آن را خواندی ، حرکت کن تا به کوفه وارد شوی و خاطرم را از آن ناحیه جمع کنی ؛ چرا که آن جا را به تو سپرده و ضمیمه حکمرانی‌ات کرده‌ام . آن گاه مانند مردی خشمگین که به دنبال کسی می‌گردد که او را به خشم آورده است ، در جستجوی مسلم بن عقیل باش و وقتی بر او دست یافتی ، از او بیعت بگیر و اگر بیعت نکرد ، او را بکش و بدان که در اجرای آنچه به تو فرمان دادم ، هیچ عذری پذیرفته نیست . شتاب ، شتاب ! سرعت ، سرعت ! والسلام!» .

آن گاه نامه را به مسلم بن عمرو باهلی سپرد و دستور داد که به سرعت ، آن را به عبید الله برساند . چون نامه به عبید الله رسید و آن را خواند ، دستور داد وسایل سفر برای رفتن به کوفه فراهم شود و خود نیز آماده حرکت شد . ۲۰ وَكَتَبَ [يَزِيدُ] : مِنْ عَبْدِ اللَّهِ يَزِيدُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، سَلَامٌ عَلَيْكَ ؛ أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ الْمَمْدُوحَ مَسْبُوبٌ يَوْمًا ، وَإِنَّ الْمَسْبُوبَ مَمْدُوحٌ يَوْمًا ؛ وَلَكَ مَا لَكَ وَعَلَيْكَ مَا عَلَيْكَ ؛ وَقَدْ انْتَمَيْتَ وَنُمِيتَ إِلَى كُلِّ مَنْصِبٍ ، كَمَا قَالَ الْأَوَّلُ :

رُفِعَتْ فَمَا زِلْتَ السَّحَابَ تَفُوقُهُ

فَمَا لَكَ إِلَّا مَقْعَدُ الشَّمْسِ مَقْعَدٌ وَقَدْ ابْتُلِيَ بِالْحُسَيْنِ زَمَانُكَ مِنْ بَيْنِ الْأَزْمَانِ ، وَابْتُلِيَ بِهَ بَلْدُكَ مِنْ بَيْنِ الْبُلْدَانِ ، وَابْتُلِيَ بِهِ بَيْنَ الْعَمَالِ ، وَفِي هَذِهِ تَعْتَقُ أَوْ تَكُونُ عَبْدًا ، تَعْبُدُ كَمَا تَعْبُدُ الْعَبِيدَ .

وَقَدْ أَخْبَرْتَنِي شِيعَتِي مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، أَنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ بِالْكُوفَةِ يَجْمَعُ الْجُمُوعَ ، وَيُشْقُ عَصَا الْمُسْلِمِينَ ، وَقَدْ اجْتَمَعَ إِلَيْهِ خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنْ شِيعَةِ أَبِي تُرَابٍ ، فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي هَذَا فَسِرْ حِينَ تَقْرُوهُ ، حَتَّى تَقْدَمَ الْكُوفَةَ فَتَكْفِينِي أَمْرَهَا فَقَدْ ضَمَمْتُهَا إِلَيْكَ ، وَجَعَلْتُهَا زِيَادَةً فِي عَمَلِكَ - وَكَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ أَمِيرَ الْبَصْرَةِ - ، وَانْظُرْ أَنْ تَطْلُبَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ كَطَلَبِ الْحَرِدِ ، فَإِذَا ظَفِرْتَ بِهِ فَخُذْ بَيْعَتَهُ ، أَوْ اقْتُلْهُ إِنْ لَمْ يُبَايِعْ ، وَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا عُذْرَ لَكَ عِنْدِي وَمَا أَمَرْتُكَ بِهِ ، فَالْعَجَلُ الْعَجَلُ ، وَالْوَحَا الْوَحَا ، وَالسَّلَامُ .

ثُمَّ دَفَعَ يَزِيدُ كِتَابَهُ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَمْرِو الْبَاهِلِيِّ ، وَأَمَرَهُ أَنْ يُسَرِّعَ السَّيْرَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ . فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ وَقَرَأَهُ ، أَمَرَ بِالْجَهَازِ ، وَتَهَيَّأَ لِلْمَسِيرِ إِلَى الْكُوفَةِ (مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۱۹۸) . سیر أعلام النبلاء (- به نقل از عمار دهنی ، از امام باقر علیه السلام -) : یزید از عبید الله بن زیاد ، خشمگین

بود؛ ولی برایش نامه نوشت که از او راضی شده و حکومت کوفه را نیز علاوه بر بصره، به وی سپرده است و برایش نوشت که مسلم را بکشد. ۱. کَانَ يَزِيدُ سَاخِطًا عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ بِرِضَاءِ عَنْهُ، وَأَنَّهُ وَلَاهُ الْكُوفَةَ مُضَافًا إِلَى الْبَصْرَةِ. وَكَتَبَ إِلَيْهِ أَنْ يَقْتُلَ مُسْلِمًا (سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۶، تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۳۴۸). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): نعمان بن بشير انصاری در پایان خلافت معاویه، حاکم کوفه بود و وقتی معاویه از دنیا رفت، او حاکم آن جا بود. یزید ترسید که نعمان بر ضد حسین علیه السلام اقدامی انجام ندهد. از این رو برای عبید الله بن زیاد بن ابی سفیان - که والی بصره بود - نامه نوشت و کوفه را نیز به وی سپرد و برایش نوشت که: «حسین به سمت کوفه می‌رود. اگر دو بال داری، پرواز کن و پیش از حسین، در کوفه باش». عبید الله به سرعت به سمت کوفه حرکت کرد و وارد کوفه شد. ۲. کَانَ التُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ الْأَنْصَارِيُّ عَلَى الْكُوفَةِ فِي آخِرِ خِلَافَةِ مُعَاوِيَةَ، فَهَلَكَ وَهُوَ عَلَيْهَا، فَخَافَ يَزِيدُ أَلَّا يَقْدَمَ التُّعْمَانُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَتَبَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ - وَهُوَ عَلَى الْبَصْرَةِ - فَضَمَّ إِلَيْهِ الْكُوفَةَ، وَكَتَبَ إِلَيْهِ بِإِقْبَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهَا: فَإِنْ كَانَ لَكَ جَنَاحَانِ فَطَرِّحْ حَتَّى تَسْبِقَ إِلَيْهَا. فَأَقْبَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ عَلَى الظَّهْرِ سَرِيعًا، حَتَّى قَدِمَ الْكُوفَةَ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۵۹، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۲۹۹).

۴ / ۷ جانشینی برادر عبید الله، از طرف وی، بر حکومت بصره

عبید الله در بصره بر منبر رفت و پس از به جای آوردن سپاس خداوند و ستایش او، گفت: اما بعد، به خدا سوگند، سختی با من قرین نمی‌شود و رخدادهای پوشالی، مرا نمی‌ترسانند. به راستی که من کیفر دهنده کسی هستم که با من دشمنی ورزد و سم کشنده برای کسی هستم که با من بجنگد و تیراندازی نیک در برابر کسی هستم که با من به تیراندازی پردازد. ای مردم بصره! امیر مؤمنان، مرا بر حکومت کوفه گمارده است. من فردا بدان جا عازم هستم و برادرم عثمان بن زیاد بن ابی سفیان را جانشین خود [در بصره] کرده‌ام. بترسید از مخالفت با او و شایعه‌پراکنی و هياهو کردن! سوگند به خدای یگانه، اگر به من خبر رسد که کسی با وی مخالفت کرده، او را، و وردستش را و دوستانش را خواهم کشت و با کمترین ارتباطی، کیفر خواهم کرد تا به من گوش سپارید و مخالف و اختلاف‌افکنی در میانتان نباشد. من پسر زیاد، شبیه‌ترین کسان به اویم و شباهتم به دایی و پسر عمو، مرا [از شباهت به پدرم] باز نداشته است.

آن گاه از بصره بیرون رفت و برادرش عثمان بن زیاد را جانشین خود کرد. ۱. صَعِدَ عُبَيْدُ اللَّهِ مِثْرَ الْبَصْرَةِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَوَاللَّهِ مَا تُقْرَنُ بِي الصَّعْبَةُ، وَلَا يُقَعَّقُ لِي بِالشَّيْطَانِ، وَإِنِّي لَنُكَلِّ لِمَنْ عَادَانِي، وَسَمُّ لِمَنْ حَارَبَنِي، أَنْصَفَ الْقَارَةَ مِنْ رَامَاهَا.

يا أَهْلَ الْبَصْرَةِ! إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَلَّانِي الْكُوفَةَ، وَأَنَا غَادٍ إِلَيْهَا الْغَدَاءَ، وَقَدْ اسْتَخْلَفْتُ عَلَيْكُمْ عُثْمَانَ بْنَ زِيَادٍ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ، وَإِيَّاكُمْ وَالْخِلَافَ وَالْإِرْجَافَ، فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، لَئِنْ بَلَغَنِي عَنْ رَجُلٍ مِنْكُمْ خِلَافٌ لَأَقْتُلَنَّهُ وَعَرِيفَهُ وَوَلِيَّهُ، وَلَا أَخُذَنَّ الْأَدْنَى بِالْأَقْصَى حَتَّى تَسْتَمِعُوا لِي، وَلَا يَكُونَ فِيكُمْ مُخَالِفٌ وَلَا مُشَاقٌّ، أَنَا ابْنُ زِيَادٍ، أَشْبَهُتُهُ مِنْ بَيْنِ مَنْ وَطِئَ الْحَصَى، وَلَمْ يَنْتَزِعْنِي شِبْهُ خَالٍ وَلَا ابْنِ عَمٍّ. ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْبَصْرَةِ، وَاسْتَخْلَفَ أَخَاهُ عُثْمَانَ بْنَ زِيَادٍ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۳۵۸، الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۳۶). الأخبار الطوال: ابن زیاد آمد تا وارد مسجد جامع [بصره] شد. مردم برایش اجتماع کردند. آن گاه به پا خاست و گفت: انصاف به خرج داده است، آن که بخواهد با مرد قاری، تیراندازی کند. ای مردم بصره! به راستی که امیر مؤمنان، مرا علاوه بر بصره، به حکومت کوفه نیز گمارده است. من بدان جا می‌روم و برادرم عثمان بن زیاد را جانشین خود [در بصره] کردم. بترسید از مخالفت با او و شایعه‌پراکنی و هياهو کردن! سوگند به خدای یگانه، اگر به من خبر رسد که مردی از شما با او مخالفت کرده، یا شایعه‌پراکنی

نموده ، خودش را و دوستانش را خواهم کشت و دور را به خاطر نزدیک و بی گناه را به خاطر گناهکار ، کیفر خواهم داد تا درست شوید. کسی که انذار کرده ، معذور است. آن گاه از منبر پایین آمد و [به سمت کوفه] حرکت کرد. ۲. أَقْبَلَ [ابنُ زِيَادٍ] حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ ، فَاجْتَمَعَ لَهُ النَّاسُ ، فَقَامَ ، فَقَالَ : أَنْصَفَ الْقَارَةَ مَنْ رَامَاهَا ، يَا أَهْلَ الْبَصْرَةِ ! إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ وَلَانِي مَعَ الْبَصْرَةِ الْكُوفَةَ ، وَأَنَا سَائِرٌ إِلَيْهَا ، وَقَدْ خَلَفْتُ عَلَيْكُمْ أَخِي عُثْمَانَ بْنَ زِيَادٍ ، فَإَيَّاكُمْ وَالْخِلَافَ وَالْإِرْجَافَ ، فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ ، لَئِنْ بَلَغَنِي عَنْ رَجُلٍ مِنْكُمْ خَالَفَ أَوْ أَرْجَفَ ، لَأَقْتُلَنَّهُ وَوَلِيَّيْهِ ، وَلَا أَخُذَنَّ الْأَدْنَى بِالْأَقْصَى ، وَالْبَرَىءَ بِالسَّقِيمِ ، حَتَّى تَسْتَقِيمُوا ، وَقَدْ أَعَذَرْتُ مَنْ أُنْذَرُ . ثُمَّ نَزَلَ وَسَارَ (الأخبار الطوال : ص ۲۳۲) . أنساب الأشراف : عبيد الله بن زياد در بصره برای مردم سخنرانی کرد و سر و صدای بسیار راه انداخت و تهدید کرد و وعده مجازات داد و گفت: من ، کیفر دهنده کسی هستم که با من دشمنی ورزد و زهر کشنده برای کسی هستم که با من بجنگد. او به آنها گفت که به سمت کوفه می‌رود و برادرش عثمان بن زياد را جانشین خود در بصره قرار داده است. بیدانان دستور داد از عثمان اطاعت کنند و سخن او را بشنوند و آنها را از مخالفت با او و اختلاف افکنی ، بر حذر داشت. ۳. خَطَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ النَّاسَ بِالْبَصْرَةِ ، فَأَرَعَدَ وَأَبْرَقَ ، وَتَهَدَّدَ وَتَوَعَّدَ ، وَقَالَ : أَنَا نَكَلٌ لِمَنْ عَادَانِي ، وَسِتَامٌ لِمَنْ حَارَبَنِي . وَأَعْلَمَهُمْ أَنَّهُ شَاخِصٌ إِلَى الْكُوفَةِ ، وَأَنَّهُ قَدْ وَلَّى عُثْمَانَ بْنَ زِيَادٍ أَخَاهُ خِلَافَتَهُ عَلَى الْبَصْرَةِ ، وَأَمَرَهُمْ بِطَاعَتِهِ وَالسَّمْعِ لَهُ ، وَنَهَاهُمْ عَنِ الْخِلَافِ وَالْمُشَاقَّةِ (أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۳۵) .

۴ / ۸ آمدن ابن زياد به کوفه

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو عثمان نهدي -) : عبيد الله بن زياد از بصره بیرون رفت و برادرش عثمان بن زياد را جانشین خود کرد. او به طرف کوفه حرکت کرد و مسلم بن عمرو باهلی، شریک بن أعور حارثی و خدمتکاران و خانواده‌اش همراه او بودند ، تا این که وارد کوفه شد و بر سرش عمامه‌ای سیاه گذاشته و صورت خود را پوشانده بود.

به مردم، خبر رسیده بود که حسین علیه السلام به سمت آنان در حرکت است. از این رو، انتظار آمدن او را داشتند. وقتی عبيد الله وارد شد ، گمان بردند که حسین علیه السلام است. از این رو از کنار هیچ کس نگذشت ، مگر این که بر او سلام دادند و می‌گفتند: خوش آمدی ، ای پسر پیامبر خدا! خوش آمدی!

عبيد الله از این همه خوش حالی و بشارت دادن به حسین علیه السلام ، ناراحت شد.

مسلم بن عمرو وقتی دید این سخنان (خوشامدگویی‌ها) زياد شد ، گفت: کنار بروید. این ، امیر عبيد الله بن زياد است. پس از آن، وقتی به پشت سرش نگاه کرد ، جز چند مرد ندید.

وقتی او وارد قصر شد و مردم دانستند که وی عبيد الله بن زياد است ، غم و اندوه فراوان بر دل‌هایشان نشست. عبيد الله نیز از آنچه شنیده بود ، به غیظ آمده بود و گفت: هان ! آنان را همان گونه که فکر می‌کردم ، می‌بینم. ۲. خَرَجَ [عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ] مِنَ الْبَصْرَةِ ، وَاسْتَخْلَفَ أَخَاهُ عُثْمَانَ بْنَ زِيَادٍ ، وَأَقْبَلَ إِلَى الْكُوفَةِ وَمَعَهُ مُسْلِمُ بْنُ عَمْرِو الْبَاهِلِيُّ ، وَشَرِيكُ بْنُ الْأَعْوَرِ الْحَارِثِيُّ ، وَحَشَمَةُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ ، حَتَّى دَخَلَ الْكُوفَةَ وَعَلَيْهِ عِمَامَةٌ سُودَاءُ وَهُوَ مُتَلَثَّمٌ ، وَالنَّاسُ قَدْ بَلَغَهُمْ إِقْبَالُ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِمْ ، فَهُمْ يَنْتَظِرُونَ قُدُومَهُ ، فَظَنُّوا حِينَ قَدِمَ عُبَيْدُ اللَّهِ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَخَذَ لَا يَمُرُّ عَلَى جَمَاعَةٍ مِنَ النَّاسِ إِلَّا سَلَّمُوا عَلَيْهِ ، وَقَالُوا : مَرْحَبًا بِكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، قَدِمْتَ خَيْرَ مَقْدَمٍ ، فَرَأَى مِنْ تَبَاشِيرِهِم بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا سَاءَهُ .

فَقَالَ مُسْلِمُ بْنُ عَمْرِو لَمَّا أَكْثَرُوا : تَأَخَّرُوا ، هَذَا الْأَمِيرُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ . فَأَخَذَ حِينَ أَقْبَلَ عَلَى الظَّهْرِ ، وَإِنَّمَا مَعَهُ بِضْعَةُ عَشَرَ رَجُلًا . فَلَمَّا دَخَلَ الْقَصْرَ ، وَعَلِمَ النَّاسُ أَنَّهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ ، دَخَلَهُمْ مِنْ ذَلِكَ كَأَنَّهُ وَحْزٌ شَدِيدٌ ، وَغَاطَ عُبَيْدُ اللَّهِ مَا سَمِعَ مِنْهُمْ ، وَقَالَ : أَلَا أَرَى هَؤُلَاءِ كَمَا أَرَى (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۵۸ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۴۳) . تاریخ الطبری (- به نقل از عیسی بن یزید کنانی -) : وقتی نامه یزید به عبيد الله بن زياد رسید، از مردم بصره پانصد نفر را برگزید که در میان آنان ، عبد الله بن حارث بن نوفل و

شریک بن أعور، از

۱. ر. ک: نقشه شماره ۱ در پایان جلد ۲.

شیعیان علی علیه السلام نیز بودند. اولین نفر که از این جمعیت [، ناتوان شد و از کاروان] جا ماند، شریک بود. گفته شده: او خود را به ناتوانی زد و جا ماند و عده‌ای نیز با او از سفر، باز ماندند. پس از او، عبد الله بن حارث، جا ماند و عده‌ای نیز با او از سفر، باز ماندند. اینان امیدوار بودند عبید الله برگردد و به اینان رسیدگی کند و حسین علیه السلام زودتر به کوفه برسد؛ ولی عبید الله به بازماندگان، توجهی نمی‌کرد و به راه ادامه می‌داد تا به قادیسیه رسید و مهران، غلامش، از پا در آمد. عبید الله گفت: ای مهران! در این اوضاع و احوال، از حرکت ماندی؟ اگر تو را رها کنم تا به قصر برسی، صد هزار [سکه] جایزه داری.

گفت: نه به خدا، نمی‌توانم!

آن گاه عبید الله پیاده شد. تکه پارچه‌های یمنی را بیرون آورد و عمامه‌ای یمنی بر سر گذارد. آن گاه بر آسترش سوار شد و خودش به تنهایی به راه افتاد. او از کنار نگهبانان می‌گذشت و هر کس به وی می‌نگریست، شک نمی‌کرد که حسین علیه السلام است. پس به او می‌گفتند: «خوش آمدی، ای پسر پیامبر خدا!؛ ولی او با آنان سخن نمی‌گفت. مردم برای دیدن او از خانه‌ها و منازل، بیرون آمده بودند.

نعمان بن بشیر، صدای آنان را شنید. در را به روی او و نزدیکانش بست، تا این که عبید الله به نزدیک نعمان رسید و او نیز تردیدی نداشت که او حسین علیه السلام است - و مردم برای او ضجه می‌زدند - . نعمان به سخن در آمد و گفت: تو را به خدا، از این جا دور شو. من امانتی را که در اختیار دارم، به تو تسلیم نمی‌کنم و نیازی هم به کشتن تو ندارم. عبید الله سخن نمی‌گفت، تا این که نزدیک و نزدیک‌تر شد تا میان کنگره‌های دیوار قصر قرار گرفت و شروع به صحبت کردن با نعمان کرد و گفت: [در را] باز کن، پیروز نگردی! شبت طولانی شد (حکومت به سر رسید)! این سخن را کسی که پشت سر عبید الله بود، شنید. به طرف جمعیت برگشت و گفت: ای مردم! سوگند به خدای یگانه که او پسر مَر جانه است!

مردم گفتند: وای بر تو! او حسین است.

نعمان، در قصر را باز کرد و عبید الله داخل شد و در را به روی مردم بستند و مردم، پراکنده شدند.

[عبید الله] فردا صبح بر منبر رفت و گفت: ای مردم! به راستی می‌دانم کسانی که همراه من

۱. ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲.

حرکت کردند و [به خیال این که من حسینم]، به من اظهار اطاعت کردند، دشمن حسین اند؛ زیرا آنان فکر کردند که حسین، وارد شهر شده و بر آن، دست یافته است! با این حال، به خدا سوگند، من کسی را شناختم.

آن گاه از منبر، فرود آمد. **الْمَا جَاءَ كِتَابُ يَزِيدَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ اَنْتَخَبَ مِنْ اَهْلِ الْبَصْرَةِ خَمْسَمِئَةٍ، فِيهِمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَارِثِ بْنُ نَوْفَلٍ، وَشَرِيكُ بْنُ الْأَعْوَرِ - وَكَانَ شِيعَةً لِعَلِيٍّ - فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَقَطَ بِالنَّاسِ شَرِيكٌ، فَيُقَالُ: إِنَّهُ تَسَاقَطَ عَمْرَةً وَمَعَهُ نَاسٌ، ثُمَّ سَقَطَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَارِثِ وَسَقَطَ مَعَهُ نَاسٌ، وَرَجَوْا أَنْ يَلْوِيَ عَلَيْهِمْ عُبَيْدُ اللَّهِ، وَيَسْبِقَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْكُوفَةِ، فَجَعَلَ لَا يَلْتَفِتُ إِلَى**

مَنْ سَقَطَ وَيَمْضَى ، حَتَّى وَرَدَ الْقَادِسِيَّةَ ، وَسَقَطَ مِهْرَانُ مَوْلَاهُ .

فَقَالَ : أَيَا مِهْرَانُ ! عَلَى هَذِهِ الْحَالِ ، إِنْ أَمْسَكْتُ عَنْكَ حَتَّى تَنْظُرَ إِلَى الْقَصْرِ فَلَكَ مِئَةُ أَلْفٍ . قَالَ : لَا وَاللَّهِ مَا أَسْتَطِيعُ !
فَنَزَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ ، فَأَخْرَجَ ثِيَاباً مُقَطَّعَةً مِنْ مُقَطَّعَاتِ الِیْمَنِ ، ثُمَّ اعْتَجَرَ بِمِعْجَرَةٍ یَمَانِيَّةٍ ، فَرَكِبَ بَغْلَتَهُ ثُمَّ انْحَدَرَ رَاجِلاً وَحَدَهُ ، فَجَعَلَ يَمْرُ
بِالْمَحَارِسِ ، فَكُلَّمَا نَظَرُوا إِلَيْهِ لَمْ يَشْكُوا أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَيَقُولُونَ : مَرْحَباً بِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، وَجَعَلَ لَا يُكَلِّمُهُمْ ؛ وَخَرَجَ
إِلَيْهِ النَّاسُ مِنْ دَوْرِهِمْ وَيُوتِيهِمْ .

وَسَمِعَ بِهِمُ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ ، فَغَلَقَ عَلَيْهِ وَعَلَى خَاصَّتِهِ ، وَانْتَهَى إِلَيْهِ عُبَيْدُ اللَّهِ وَهُوَ لَا يَشْكُ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَمَعَهُ الْخَلْقُ
يَضْحَكُونَ ، فَكَلَّمَهُ النُّعْمَانُ ، فَقَالَ : أَنْشُدْكَ اللَّهَ إِلَّا تَنْحَيَتْ عَنِّي ، مَا أَنَا بِمُسْلِمٍ إِلَيْكَ أَمَانَتِي ، وَمَا لِي فِي قَتْلِكَ مِنْ إِرْبٍ ، فَجَعَلَ لَا
يُكَلِّمُهُ ، ثُمَّ إِنَّهُ دَنَا ، وَتَدَلَّى الْآخَرُ بَيْنَ شُرَفَتَيْنِ ، فَجَعَلَ يُكَلِّمُهُ ، فَقَالَ : افْتَحْ لَا فَتَحْتَ ! فَقَدْ طَالَ لَيْلُكَ .

فَسَمِعَهَا إِنْسَانٌ خَلْفَهُ ، فَكَفَى إِلَى الْقَوْمِ ، فَقَالَ : أَيُّ قَوْمٍ ، ابْنُ مَرْجَانَةَ وَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ ! فَقَالُوا : وَيَحْكُ ! إِنَّمَا هُوَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
. فَفَتَحَ لَهُ النُّعْمَانُ فَدَخَلَ ، وَضَرَبُوا الْبَابَ فِي وُجُوهِ النَّاسِ فَانْفَضُّوا ، وَأَصْبَحَ فَجَلَسَ عَلَى الْمِئْبَرِ .

فَقَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّهُ قَدْ سَارَ مَعِيَ وَأَظْهَرَ الطَّاعَةَ لِي مَنْ هُوَ عَدُوٌّ لِلْحُسَيْنِ حِينَ ظَنَّ أَنَّ الْحُسَيْنَ قَدْ دَخَلَ الْبَلَدَ وَغَلَبَ عَلَيْهِ ،
وَاللَّهِ مَا عَرَفْتُ مِنْكُمْ أَحِداً ، ثُمَّ نَزَلَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۵۹ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۴۳) . الکامل فی التاریخ : ابن زیاد از بصره
بیرون آمد و مسلم بن عمرو باهلی، شریک بن أعور حارثی و خدمتکاران و خاندانش همراه او بودند . شریک ، شیعه بود . گفته
شده همراه او پانصد نفر بودند که از راه ، باز ماندند . نخستین کسی که باز ماند ، شریک بود . آنان امیدوار بودند عبید الله به خاطر
آنان توقف کند تا حسین علیه السلام زودتر به کوفه رسد ؛ ولی عبید الله به خاطر هیچ کدام از آنها از حرکت باز نایستاد ، تا این
که به تنهایی وارد کوفه شد . او از کنار مردم نشسته [در خیابان‌ها] می‌گذشت و آنان تردید نداشتند که او حسین علیه السلام است و
می‌گفتند : «ای پسر پیامبر خدا! خوش آمدی!»؛ ولی او با آنان سخن نمی‌گفت . مردم به خاطر او (حسین علیه السلام) از خانه‌ها
بیرون آمده بودند و آنچه عبید الله می‌دید ، وی را ناراحت می‌کرد . نعمان ، صداها را شنید و در را بر روی او بست . نعمان هم
تردید نداشت که او حسین علیه السلام است ، تا این که عبید الله به نعمان رسید و مردم به همراه او فریاد می‌کشیدند . نعمان به وی
گفت : تو را به خدا ، از من دور شو! به خدا سوگند ، امانت را به تو تسلیم نمی‌کنم و مرا به کشتن تو نیز حاجتی نیست . عبید الله به
او نزدیک شد و گفت : [در را] باز کن ، پیروز نگردی ! کسی که پشت سر او بود ، شنید و به طرف مردم برگشت و به آنان گفت :
او ، پسر مرجانه است . نعمان ، در را گشود . عبید الله داخل شد و در را بستند و مردم ، پراکنده شدند . ۱. خَرَجَ [ابن زیاد] مِنَ الْبَصْرَةِ
وَمَعَهُ مُسْلِمٌ بْنُ عَمْرِو الْبَاهِلِيِّ ، وَشَرِيكُ بْنُ الْأَعْوَرِ الْحَارِثِيُّ ، وَحَشَمُهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ ، وَكَانَ شَرِيكٌ شِيعِيًّا .

وَقِيلَ : كَانَ مَعَهُ خَمْسِمِئَةٌ فَتَسَاقَطُوا عَنْهُ ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ سَقَطَ شَرِيكٌ ، وَرَجَوْا أَنْ يَقِفَ عَلَيْهِمْ وَيَسْبِقَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْكُوفَةِ ؛
فَلَمْ يَقِفْ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ ، حَتَّى دَخَلَ الْكُوفَةَ وَحَدَهُ .

فَجَعَلَ يَمْرُ بِالْمَجَالِسِ فَلَا يَشْكُونَ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَيَقُولُونَ : مَرْحَباً بِكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ! وَهُوَ لَا يُكَلِّمُهُمْ ، وَخَرَجَ إِلَيْهِ النَّاسُ
مِنْ دَوْرِهِمْ ، فَسَاءَ مَا رَأَى مِنْهُمْ ، وَسَمِعَ النُّعْمَانُ فَأَعْلَقَ عَلَيْهِ الْبَابَ ، وَهُوَ لَا يَشْكُ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَانْتَهَى إِلَيْهِ عُبَيْدُ اللَّهِ وَمَعَهُ
الْخَلْقُ يَصِيحُونَ ، فَقَالَ لَهُ النُّعْمَانُ : أَنْشُدْكَ اللَّهَ إِلَّا تَنْحَيَتْ عَنِّي ! فَوَاللَّهِ مَا أَنَا بِمُسْلِمٍ إِلَيْكَ أَمَانَتِي ، وَمَا لِي فِي قِتَالِكَ مِنْ حَاجَةٍ .

فَدَنَا مِنْهُ عُبَيْدُ اللَّهِ ، وَقَالَ لَهُ : افْتَحْ لَا فَتَحْتَ . فَسَمِعَهَا إِنْسَانٌ خَلْفَهُ ، فَزَجَعَ إِلَى النَّاسِ وَقَالَ لَهُمْ : إِنَّهُ ابْنُ مَرْجَانَةَ ! فَفَتَحَ لَهُ النُّعْمَانُ ،
فَدَخَلَ وَأَغْلَقُوا الْبَابَ ، وَتَفَرَّقَ النَّاسُ (الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۳۶) . تاریخ الطبری (- به نقل از عمار دهنی ، از امام باقر علیه
السلام -) : عبید الله به همراه چهره‌های سرشناس بصره حرکت کرد و با صورت پوشیده، وارد کوفه شد و بر هر جمعیتی که
می‌گذشت و سلام می‌کرد ، می‌گفتند : «سلام بر تو ، ای پسر پیامبر خدا!» . آنان گمان می‌کردند که او حسین بن علی علیه السلام
است . تا این که وارد قصر حکومتی شد . ۲. أَقْبَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ فِي وَجُوهِ أَهْلِ الْبَصْرَةِ ، حَتَّى قَدِمَ الْكُوفَةَ مُتَلَمِّماً ، وَلَا يَمْرُ عَلَى مَجْلِسٍ مِنْ

مَجَالِسِهِمْ فَيَسْلَمُ إِلَّا قَالُوا: عَلَيْكَ السَّلَامُ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، وَهُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، حَتَّى نَزَلَ الْقَصْرَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۴۸، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۳). الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة): عبید الله با شتاب و یکسر آمد تا وارد کوفه شد. او عمامه بر سر و به صورت ناشناس، وارد بازار شد. بازاری‌ها و مردم پایین دست که او را دیدند، شروع کردند در جلوی او دویدن و گمان می‌کردند او حسین علیه السلام است؛ چرا که انتظارش را می‌کشیدند و به عبید الله می‌گفتند: «ای پسر پیامبر خدا! ستایش، خدای را که تو را به ما نشان داد!» و دست و پایش را می‌بوسیدند. عبید الله گفت: چه قدر اینها فاسد شده‌اند! او همان طور به راه خود، ادامه داد تا وارد مسجد شد. دو رکعت نماز خواند و بر منبر رفت و چهره گشود. مردم، چون او را دیدند، گروه گروه، [از مجلس او] کناره گرفتند و پراکنده شدند. ۳. أَقْبَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ عَلَى الظَّهْرِ سَرِيعاً حَتَّى قَدِمَ الْكُوفَةَ، فَأَقْبَلَ مُتَعَمِّماً مُتَنَكِّراً حَتَّى دَخَلَ السُّوقَ، فَلَمَّا رَأَتْهُ السَّفَلَةُ وَأَهْلُ السُّوقِ، خَرَجُوا يَشْتَدُّونَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَذَاكَ إِنَّهُمْ كَانُوا يَتَوَقَّعُونَ، فَجَعَلُوا يَقُولُونَ لِعُبَيْدِ اللَّهِ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ! الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَرَانَاكَ. وَجَعَلُوا يَقْبَلُونَ يَدَهُ وَرِجْلَهُ. فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: لَشَدَّ مَا فَسَدَ هَؤُلَاءِ!

ثُمَّ مَضَى حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ وَكَشَفَ عَنْ وَجْهِهِ، فَلَمَّا رَأَاهُ النَّاسُ، مَالَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ، وَأَقْشَعُوا عَنْهُ (الطبقات الکبری / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۵۹، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۲۹۹). عبید الله بن زیاد به سمت کوفه حرکت کرد و منذر بن جارود عبدی، شریک بن أعور حارثی، مسلم بن عمرو باهلی و خدمتکاران و جوانانش، همراه او بودند. وی با صورت بسته و عمامه سیاه، وارد کوفه شد. مردم در کوفه، انتظار ورود حسین علیه السلام را می‌کشیدند. از این رو [وقتی او را دیدند،] گفتند: «خوش آمدی، ای پسر پیامبر خدا! خیر مقدم!» آنان گمان کردند که او حسین علیه السلام است. خوشامدگویی مردم، ابن زیاد را ناراحت و غمگین کرد و به طرف قصر رفت و داخل قصر شد. ۱. شَخَّصَ [عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ] إِلَى الْكُوفَةِ وَمَعَهُ الْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ الْعَبْدِيُّ، وَشَرِيكُ بْنُ الْأَعْوَرِ الْحَارِثِيُّ، وَمُسْلِمُ بْنُ عَمْرِو الْبَاهِلِيِّ، وَحَشَمَةُ وَغُلْمَانُهُ، فَوَرَدَهَا مُتَلَثِّمًا بِعِمَامَةٍ سَوْدَاءَ.

وَكَانَ النَّاسُ بِالْكُوفَةِ يَتَوَقَّعُونَ وَرُودَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَعَلُوا يَقُولُونَ: مَرَحَبًا يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، قَدِمْتَ خَيْرَ مَقْدَمٍ، وَهُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَاءَ ابْنُ زِيَادٍ تَبَاشِيرُ النَّاسِ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَغَمَّهُ، وَصَارَ إِلَى الْقَصْرِ فَدَخَلَهُ (أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۳۵، الأخبار الطوال: ص ۲۳۲). مروج الذهب: خبر خروج حسین علیه السلام به یزید رسید. او برای عبید الله بن زیاد، نامه نوشت و وی را به حکومت کوفه گمارد. عبید الله از بصره با شتاب، خارج شد و یکسر، راه پیمود تا وارد کوفه شد و به همراه او، خدمتکاران و خاندانش بودند. او عمامه‌ای سیاه بر سر داشت و با آن، صورت خود را پوشانده بود و بر آستری سوار بود. مردم، انتظار ورود حسین علیه السلام را داشتند. ابن زیاد، بر مردم، سلام می‌کرد و آنان می‌گفتند: «سلام بر تو، ای پسر پیامبر خدا! خیر مقدم!» تا این که به قصر رسید و در آن، نعمان بن بشیر، پناه گرفته بود. آن گاه نعمان بن بشیر [از بالای قصر] به او رو کرد و گفت: ای پسر پیامبر خدا! مرا با تو چه کار؟! چرا از میان شهرها، شهر مرا انتخاب کردی؟ ابن زیاد گفت: ای نَعِیم! خوابت طولانی شده! آن گاه، پرده از چهره برداشت. نعمان، او را شناخت و در را برایش گشود. مردم، فریاد زدند: «پسر مَرَجَانَه!» و او را با سنگ زدند؛ ولی او از دستشان گریخت و وارد قصر شد. ۲. اتَّصَلَ الْخَبْرُ [أَيَ خَبَرِ خُرُوجِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] ابْنِ زِيَادٍ، فَكَتَبَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ بِتَوَلِيهِ الْكُوفَةَ، فَخَرَجَ مِنَ الْبَصْرَةِ مُسْرِعاً، حَتَّى قَدِمَ الْكُوفَةَ عَلَى الظَّهْرِ، فَدَخَلَهَا فِي أَهْلِهَا وَحَشَمِهِ، وَعَلَيْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءَ قَدْ تَلَثَّمْ بِهَا، وَهُوَ رَاكِبٌ بَغْلَةً، وَالنَّاسُ يَتَوَقَّعُونَ قُدُومَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَعَلَ ابْنُ زِيَادٍ يُسَلِّمُ عَلَى النَّاسِ، فَيَقُولُونَ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، قَدِمْتَ خَيْرَ مَقْدَمٍ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْقَصْرِ وَفِيهِ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ، فَتَحَصَّنَ فِيهِ.

ثُمَّ أَشْرَفَ [أَيَ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ] عَلَيْهِ، فَقَالَ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا لِي وَلَكَ؟ وَمَا حَمَلَكَ عَلَى قَصْدِ بَلَدِي مِنَ الْبُلْدَانِ؟! فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: لَقَدْ طَالَ نَوْمُكَ يَا نَعِیمُ، وَحَسِرَ اللَّثَامُ عَنْ فِيهِ فَعَرَفَهُ، فَفَتِّحْ لَهُ، وَتَنَادَى النَّاسُ: ابْنُ مَرَجَانَه! وَحَصَبُوهُ بِالْحَصْبَاءِ،

فَفَاتَهُمْ وَدَخَلَ الْقَصْرَ (مروج الذهب: ج ۳ ص ۶۶). چون صبح شد، ابن زیاد، برادرش عثمان بن زیاد را جانشین خود [در بصره] کرد و به سرعت به سمت کوفه حرکت نمود و چون نزدیک کوفه رسید، فرود آمد تا شب شود. آن گاه شب وارد شد. مردم، گمان می کردند که او حسین علیه السلام است و به خاطر آمدنش، به همدیگر بشارت می دادند و به او نزدیک می شدند؛ ولی چون دانستند او پسر زیاد است، از اطرافش پراکنده شدند. عید الله وارد قصر حکومتی شد و شب را سپری کرد. صبح از قصر بیرون آمد و بر منبر رفت و سخنرانی کرد و آنان را بر نافرمانی از سلطان، وعده کیفر داد و بر فرمان برداری، وعده احسان. ۱. لَمَّا أَصْبَحَ [ابن زیاد] اسْتَنَابَ عَلَيْهِمْ أَخَاهُ عُثْمَانَ بْنَ زَيْدٍ، وَأَسْرَعَ هُوَ إِلَى قَصْدِ الْكُوفَةِ، فَلَمَّا قَارَبَهَا نَزَلَ حَتَّى أُمْسَى، ثُمَّ دَخَلَهَا لَيْلًا، فَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَتَبَاشَرُوا بِقُدُومِهِ وَدَنَوْا مِنْهُ، فَلَمَّا عَرَفُوا أَنَّهُ ابْنُ زَيْدٍ تَفَرَّقُوا عَنْهُ.

فَدَخَلَ قَصْرَ الْإِمَارَةِ، وَبَاتَ لَيْلَتَهُ إِلَى الْعَدَاةِ، ثُمَّ خَرَجَ وَصِيَ عِدَّ الْمَيْتَرِ وَخَطَبَهُمْ، وَتَوَعَّدَهُمْ عَلَى مَعْصِيَةِ السُّلْطَانِ، وَوَعَدَهُمْ مَعَ الطَّاعَةِ بِالْإِحْسَانِ (الملهوف: ص ۱۱۴). مثير الأحزان: ابن زیاد، با شتاب به سمت کوفه حرکت کرد و وقتی نزدیک کوفه شد، فرود آمد تا شب شد. مردم، گمان کردند او حسین علیه السلام است. او از دروازه سمت نجف، وارد کوفه شد. آن گاه زنی گفت: الله اکبر! به پروردگار کعبه سوگند، [این] پسر پیامبر خداست. مردم، فریاد می زدند و می گفتند: ما با بیش از چهل هزار نفر همراه شمایم. آن گاه گرد او ازدحام کردند و دم چارپایش را نیز گرفتند؛ چرا که گمان داشتند او حسین علیه السلام است. آن گاه [عبید الله] نقاب از چهره برداشت و گفت: من، عبید الله هستم. مردم، چنان از گرد او دور شدند که برخی لگدمال شدند. عبید الله با عمامه سیاه، وارد قصر حکومتی شد. ۲. أُسْرِعَ هُوَ [أَيُّ ابْنِ زَيْدٍ] إِلَى قَصْدِ الْكُوفَةِ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَيْهَا نَزَلَ حَتَّى أُمْسَى؛ لَيْلًا تَظُنُّ أَهْلُهَا أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَدَخَلَهَا مِمَّا يَلِي النَّجَفَ.

فَقَالَتْ امْرَأَةٌ: اللَّهُ أَكْبَرُ، ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ! فَتَصَايَحُ النَّاسُ، قَالُوا: إِنَّا مَعَكَ أَكْثَرُ مِنْ أَرْبَعِينَ أَلْفًا، وَازْدَحَمُوا عَلَيْهِ، حَتَّى أَخَذُوا بِذَنْبِ دَابَّتِهِ، وَظَنُّهُمْ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَحَسِرَ اللَّثَامُ، وَقَالَ: أَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ، فَتَسَاقَطَ الْقَوْمُ، وَوُطِئَ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَدَخَلَ دَارَ الْإِمَارَةِ وَعَلَيْهِ عِمَامَةٌ سَوْدَاءُ (مثير الأحزان: ص ۳۰، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۴۰). چون صبح شد، عبید الله در میان مردم، [خبر حرکت خود را به کوفه] اعلام کرد و از بصره به سمت کوفه خارج شد. همراه او مسلم بن عمرو باهلی، منذر بن جارود عبدی، شریک بن أعور حارثی و خدمتکاران و خانواده اش بودند. وی یکسر، راه پیمود تا به نزدیکی کوفه رسید. عبید الله بن زیاد، چون به نزدیک کوفه رسید، فرود آمد و وقتی شب شد و هوا تاریک گشت، عمامه ای تیره خواست و آن را بر سر نهاد. شمشیرش را بر کمر بست. کمان برداشت و جعبه تیرها را به پشت بست و در دست، عصایی گرفت و بر آستر نیرومند خود، سوار شد. همراهان او نیز سوار شدند. وی از طریق بادیه، وارد کوفه شد و آن شب، مهتابی بود و مردم، انتظار آمدن حسین علیه السلام را داشتند. مردم به او و یارانش می نگریستند و او هم به مردم، سلام می کرد و آنان جواب سلام او را می دادند و هیچ شکمی نداشتند که او حسین علیه السلام است. آنان پیش روی او حرکت می کردند و می گفتند: خوش آمدی، ای پسر دختر پیامبر خدا! خوش آمدی! عبید الله بن زیاد، آن قدر از سوی مردم، تبریک و تهنیت دید که ناراحت شد؛ اما سکوت کرد و سخن نگفت و پاسخی به آنان نداد. مسلم بن عمرو باهلی به سخن آمد و گفت: از امیر، دور شوید، ای گروه شیعه! این، کسی نیست که گمان می کنید. این، امیر عبید الله بن زیاد است. مردم از دور وی، پراکنده شدند و عبید الله بن زیاد، وارد قصر حکومتی شد، در حالی که پر از غیظ و خشم بود. ۱. لَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ، نَادَى [ابن زیاد] فِي النَّاسِ، وَخَرَجَ مِنَ الْبَصْرَةِ يُرِيدُ الْكُوفَةَ، وَمَعَهُ مُسْلِمُ بْنُ عَمْرِو الْبَاهِلِيِّ، وَالْمُنْذِرُ بْنُ الْجَارُودِ الْعَبْدِيُّ، وَشَرِيكُ بْنُ الْأَعْوَرِ الْحَارِثِيُّ، وَحَشَمُهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ، فَلَمْ يَزَلْ يَسِيرُ حَتَّى بَلَغَ قَرِيبًا مِنَ الْكُوفَةِ.

فَلَمَّا تَقَارَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ مِنَ الْكُوفَةِ نَزَلَ، فَلَمَّا أُمْسَى وَجَاءَ اللَّيْلُ، دَعَا بِعِمَامَةٍ غَبْرَاءُ وَاعْتَجَرَ بِهَا، ثُمَّ تَفَلَّدَ سَيْفَهُ، وَتَوَشَّحَ قَوْسَهُ، وَتَكَنَّ كِنَانَتَهُ، وَأَخَذَ فِي يَدِهِ قَضِيًّا وَاسْتَوَى عَلَى بَعْلَتِهِ الشَّهْبَاءِ، وَرَكِبَ مَعَهُ أَصْحَابُهُ، وَأَقْبَلَ حَتَّى دَخَلَ الْكُوفَةَ مِنْ طَرِيقِ الْبَادِيَةِ،

وَذَلِكَ فِي لَيْلَةِ مُقَمَّرَةٍ ، وَالنَّاسُ مُتَوَقِّعُونَ قُدُومَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام .

قَالَ : فَجَعَلُوا يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ وَإِلَى أَصْحَابِهِ ، وَهُوَ فِي ذَلِكَ يُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ فَيُرَدُّونَ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، وَهُمْ لَا يَشْكُونَ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام ، وَهُمْ يَمْشُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَهُمْ يَقُولُونَ : مَرْحَبًا بِكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ، قَدِمْتَ خَيْرَ مَقْدَم .

قَالَ : فَرَأَى عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ مِنْ تَبَاشِيرِ النَّاسِ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ مَا سَاءَهُ ذَلِكَ ، وَسَكَتَ وَلَمْ يُكَلِّمْهُمْ ، وَلَا رَدَّ عَلَيْهِمْ شَيْئًا . قَالَ : فَتَكَلَّمَ مُسْلِمُ بْنُ عَمْرِو الْبَاهِلِيُّ ، وَقَالَ : إِلَيْكُمْ عَنِ الْأَمِيرِ يَا تُرَابِيَّةُ ، فَلَيْسَ هَذَا مَنْ تَظُنُّونَ ، هَذَا الْأَمِيرُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ !

قَالَ : فَتَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْهُ ، وَدَخَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ قَصْرَ الْإِمَارَةِ ، وَقَدِ امْتَلَأَ غَيْظًا وَغَضَبًا (الفتوح : ج ۵ ص ۳۸ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۱۹۹) . عبيد الله بن زیاد ، به سمت کوفه حرکت کرد . چون نزدیک کوفه شد ، خود را به صورت ناشناس در آورد و شبانه داخل شد و مردم را به وهم انداخت که حسین علیه السلام [آمده] است . او از راه بادیه و در شکل و شمایل حجازی‌ها وارد کوفه شد . وی از کنار هر گروهی که می‌گذشت ، بر آنان سلام می‌کرد و آنان تردید نداشتند که او حسین علیه السلام است . مردم ، پیشاپیش او حرکت می‌کردند و می‌گفتند : خوش آمدی ، ای پسر پیامبر ! خیر مقدم ! عبيد الله ، آن قدر تبریک و تهنیت از مردم دید که ناراحت شد . او از این طریق ، مردم را شناخت ؛ ولی ساکت بود . ۱. جَهَّزَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ إِلَى الْكُوفَةِ ، فَلَمَّا قَرَّبَ مِنْهَا تَنَكَّرَ وَدَخَلَ لَيْلًا وَأَوْهَمَ أَنَّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، وَدَخَلَهَا مِنْ جِهَةِ الْبَادِيَةِ فِي زِيٍّ أَهْلِ الْحِجَازِ ، فَصَارَ يَجْتَازُ بِجَمَاعَةٍ جَمَاعَةً يُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ وَلَا يَشْكُونَ فِي أَنَّهُ هُوَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، فَيَمْشُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ وَيَقُولُونَ : مَرْحَبًا يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ، قَدِمْتَ خَيْرَ مَقْدَم ، فَرَأَى عُبَيْدُ اللَّهِ مِنْ تَبَاشِيرِهِمْ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ مَا سَاءَهُ ، وَكَشَفَ أحوالَهُمْ وَهُوَ سَاكِتٌ ! (مطالب السؤل : ص ۷۴ ؛ كشف الغمّة : ج ۲ ص ۲۵۴) . الفصول المهمة : عبيد الله به سمت قصر حکومتی حرکت کرد و می‌خواست وارد قصر شود که دید نعمان بن بشیر ، در را بسته و خود و همراهانش در آن ، پناه گرفته‌اند . نعمان و همراهانش گمان می‌کردند که او ، حسین علیه السلام است . عبيد الله بن زیاد بر آنان فریاد زد : در را بگشایید ، خدا خیرتان ندهد و مانند شماها را زیاد نکند ! آنان صدای عبيد الله - که خدا ، او را لعنت کند - را شناختند و گفتند : پسر مرجانه ! آن گاه فرود آمدند و درب را گشودند . عبيد الله ، داخل قصر شد و شب را در آن جا ماند . ۲. إِنَّهُ [أَيِ ابْنِ زِيَادٍ] اقْصَدَ قَصْرَ الْإِمَارَةِ ، وَجَاءَ يُرِيدُ الدُّخُولَ إِلَيْهِ ، فَوَجَدَ الثُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ قَدْ أَغْلَقَهُ ، وَتَحَصَّنَ فِيهِ هُوَ وَأَصْحَابُهُ ، وَذَلِكَ أَنَّ الثُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ - هُوَ وَأَصْحَابُهُ - ظَنُّوا أَنَّ ابْنَ زِيَادٍ هُوَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، فَصَاحَ بِهِمْ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ : افْتَحُوا ، لَا- بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمْ ، وَلَا كَثُرَ فِي أَمْثَالِكُمْ ! فَعَرَفُوا صَوْتَهُ لَعَنَهُ اللَّهُ ، وَقَالُوا : ابْنُ مَرْجَانَةَ ! فَتَزَلُّوا وَفَتَحُوا لَهُ ، وَدَخَلَ الْقَصْرَ وَبَاتَ بِهِ (الفصول المهمة : ص ۱۸۲) .

سخنی در باره گزارش ورود ابن زیاد به کوفه پس از حرکت امام حسین علیه السلام از مکه

بر پایه گزارشی ، پس از حرکت کردن امام حسین علیه السلام از مکه به طرف کوفه ، یزید ، عبيد الله بن زیاد را به سمت فرمانداری کوفه ، منصوب کرد . متن گزارش ، چنین است :

یزید ، دشمن‌ترین مردم نسبت به عبيد الله بن زیاد بود ؛ اما به او نیاز داشت . پس به او نوشت : «تو را علاوه بر حکومت بصره ، به حکومت کوفه هم منصوب می‌کنم . حسین ، عازم کوفه شده است . از او بر حذر باش . مسلم بن عقیل نیز در کوفه است . او را بکش» ۱ .

لیکن این گزارش ، درست نیست و با دیگر نقل‌ها سازگاری ندارد ؛ زیرا امام حسین علیه السلام در آستانه شهادت مسلم به طرف کوفه حرکت کرد و شهادت مسلم ، مدّتی پس از انتصاب عبيد الله و حضور او در کوفه بوده است . بنا بر این ، حرکت امام حسین علیه السلام به طرف کوفه ، مدّتی پس از آمدن عبيد الله به کوفه ، اتفاق افتاده است .

به نظر می‌رسد آنچه سبب شکل‌گیری این گزارش شده ، خلط دو نامه یزید به عبيد الله است : یکی ، نامه انتصاب عبيد الله به سمت

فرمانداری کوفه که آن را پیش از حرکت کردن امام حسین علیه السلام به سمت کوفه نوشته؛ و دیگری، نامه‌ای که پس از حرکت کردن امام حسین علیه السلام به طرف کوفه، برای وی نوشته است. ۲.

۱. تذکره الخواص: ص ۲۴۱. ۲. ر. ک: ص ۳۴۹ (فصل چهارم / راینی یزید برای انتخاب حکمران کوفه) و ص ۶۱۰ (فصل هفتم / نامه یزید به ابن زیاد برای کشتن امام علیه السلام).

۴ / ۹ سخنرانی ابن زیاد در مسجد کوفه و ترساندن مردم از مخالفت با خویش

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو وداک -) : چون ابن زیاد وارد قصر شد، مردم را به نماز فرا خواند. مردم، اجتماع کردند. عید الله بیرون آمد و حمد و ثنای خدا را به جا آورد و آن گاه گفت: اما بعد، به راستی که امیر مؤمنان - که خدا، امورش را سامان بخشد - مرا بر شهر و مرزهای شما گمارده است و مرا به رعایت انصاف با ستم‌دیدگان شما و بخشش به تهی‌دستانان و نیکی به افراد مطیع و حرف‌شنو و سختگیری بر سرکشان و اهل تردیدتان، دستور داده است.

من، فرمان او را در میان شما اجرا می‌کنم و پیمانش را عملی می‌سازم. برای نیکوکار و اهل اطاعت، پدری مهربان هستم و تازیانه و شمشیرم، برای کسانی خواهد بود که از دستورم سرپیچی و با پیمانم مخالفت ورزند. هر کسی باید خود را حفظ کند. این، نصیحت بود، نه تهدید.

آن گاه فرود آمد. ۱. لَمَّا نَزَلَ [ابن زیاد] الْقَصْرَ نودَى الصَّلَاةَ جَامِعَةً، قَالَ: فَاجْتَمَعَ النَّاسُ، فَخَرَجَ إِلَيْنَا فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ؛ فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - أَصْلَحَهُ اللَّهُ - وَلَانِي مِصْرَكُمْ وَنَعَرَكُمْ، وَأَمَرَنِي بِإِنْصَافٍ مَظْلُومِكُمْ، وَإِعْطَاءٍ مَحْرُومِكُمْ، وَبِالْإِحْسَانِ إِلَى سَامِعِكُمْ وَمُطِيعِكُمْ، وَبِالشَّدَّةِ عَلَى مُرِيْبِكُمْ وَعَاصِيِكُمْ، وَأَنَا مُتَّبِعٌ فِيكُمْ أَمْرَهُ، وَمُنْفَذٌ فِيكُمْ عَهْدَهُ، فَأَنَا لِمُحْسِنِكُمْ وَمُطِيعِكُمْ كَالْوَالِدِ الْبَرِّ، وَسَوَاطِي وَسَيْفِي عَلَى مَنْ تَرَكَ أَمْرِي، وَخَالَفَ عَهْدِي، فَلْيَبْقِ أَمْرُؤُ عَلَى نَفْسِهِ، الصَّدَقُ يُنْبِئُ عَنْكَ لَا الْوَعْدُ! ثُمَّ نَزَلَ (تاریخ الطبری ج ۵ ص ۳۵۸؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۴۴). الأخبار الطوال: ابن زیاد از تهنیت گفتن‌های مردم به حسین علیه السلام ناراحت شد و آمد تا به مسجد جامع وارد شد. مردم را برای اجتماع، خبر کردند. عید الله بر منبر رفت و حمد و ثنای خدا را به جا آورد و گفت: ای کوفیان! به راستی که امیر مؤمنان، مرا بر شهر شما گمارده و ثروت‌هایتان را میانتان تقسیم کرده و مرا به رعایت انصاف با ستم‌دیدگان شما و نیکی به افراد مطیع و حرف‌شنو و سختگیری بر سرکشان و اهل تردیدتان، دستور داده است. من، فرمان او را اجرا می‌کنم و برای افراد مطیع، پدری مهربان و برای مخالفان، زهر کشنده‌ام. هر یک از شما، مراقب خود باشد و خود را نگه دارد. آن گاه از منبر، فرود آمد و به سمت قصر، راه افتاد و وارد قصر شد. نعمان هم به سوی وطن خود، شام، حرکت کرد. ۲. نَظَرَ ابْنُ زَيْدٍ مِنْ تَبَاشِيرِهِم بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَا سَاءَهُ، وَأَقْبَلَ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ، وَنَادَى فِي النَّاسِ فَاجْتَمَعُوا، وَصَيَّعِدَ الْمِيتَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ:

يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ وَلَانِي مِصْرَكُمْ، وَقَسَمَ فَيَأْكُمُ فِيكُمْ، وَأَمَرَنِي بِإِنْصَافٍ مَظْلُومِكُمْ، وَبِالْإِحْسَانِ إِلَى سَامِعِكُمْ وَمُطِيعِكُمْ، وَالشَّدَّةِ عَلَى عَاصِيِكُمْ وَمُرِيْبِكُمْ، وَأَنَا مُتَّبِعٌ فِي ذَلِكَ إِلَى أَمْرِهِ، وَأَنَا لِمُطِيعِكُمْ كَالْوَالِدِ الشَّفِيقِ، وَلِمُخَالَفِكُمْ كَالسَّمِّ النَّقِيعِ، فَلَا يُبْقِيَنَّ أَحَدٌ مِنْكُمْ إِلَّا عَلَى نَفْسِهِ.

ثُمَّ نَزَلَ، فَأَتَى الْقَصْرَ فَزَلَّهٗ، وَارْتَحَلَ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ نَحْوَ وَطْنِهِ بِالشَّامِ (الأخبار الطوال: ص ۲۳۲). چون صبح شد، ابن زیاد، مردم را برای اجتماع در مسجد و نماز، فرا خواند. مردم در مسجد جامع، اجتماع کردند. عید الله وقتی دانست که مردم جمع شده‌اند، از قصر بیرون آمد، در حالی که شمشیر بر کمر و عمامه بر سر داشت و بالای منبر رفت. آن گاه حمد و ثنای خدا را به جا آورد و

گفت: امّا بعد، - ای کوفیان - به راستی که یزید بن معاویه، مرا بر شهر و مرزهای شما گمارده است و به من دستور داده که ستم‌دیده‌تان را یاری کنم، به تهی‌دستان ببخشم، به مطیع و حرف‌شنوتان، احسان کنم و بر سرکش و اهل تردیدتان، سخت بگیرم. من از دستور یزید در این امور، پیروی و عهدش را میان شما اجرا می‌کنم. والسلام! آن گاه فرود آمد و وارد قصر شد. او روز دوم نیز از قصر، بیرون آمد و مردم را به مسجد فرا خواند. وقتی مردم اجتماع کردند، با شکل و شمایل غیر از روز گذشته نزد مردم آمد و بر منبر رفت و خدا را حمد کرد و او را سپاس گزارد. آن گاه گفت: امّا بعد، به راستی که این کارها جز با قاطعیت بدون خشونت و نرمی بدون سستی، سامان نمی‌گیرد. من، بی‌گناه را به خاطر گناهکار و حاضر را به خاطر غایب و دوست را به خاطر دوست، کیفر خواهم کرد. آن گاه مردی کوفی به نام اسد بن عبد الله مزی برخاست و گفت: ای امیر! خداوند - تبارک و تعالی - می‌فرماید: (گناه کسی را کسی دیگر، بر گردن نمی‌گیرد) ۱. همانا آدمی را به تلاش، شمشیر را به بُرندگی و اسب را به دوندگی می‌شناسند. وظیفه تو، سخن گفتن است و وظیفه ما شنیدن است. در حق ما، بدی را پیش از خوبی، عرضه مدار (تهدید را بر نرمی، مقدم مکن). عبید الله بن زیاد، سکوت کرد و از منبر، فرود آمد و داخل قصر حکومتی شد. ۲. لَمَّا أَصْبَحَ [ابن زیاد] نادى الصَّلَاةَ جَامِعَةً، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ، فَلَمَّا عَلِمَ أَنَّهُمْ قَدْ تَكَامَلُوا، خَرَجَ إِلَيْهِمْ مُتَقَلِّدًا بِسَيْفٍ، مُتَعَمِّمًا بِعِمَامَةٍ، حَتَّى صَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، فَإِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ، وَلَنَا مِصْرُكُمْ وَتَغْرُكُمْ، وَأَمْرُنِي أَنْ أُغِيثَ مَظْلُومَكُمْ، وَأَنْ أُعْطِيَ مَحْرُومَكُمْ، وَأَنْ أُحْسِنَ إِلَى سَامِعِكُمْ وَمُطِيعِكُمْ، وَبِالشَّدَّةِ عَلَى مُرِيْبِكُمْ، وَأَنَا مُتَّبِعٌ فِي ذَلِكَ أَمْرَهُ، وَمُنْفَذٌ فِيكُمْ عَهْدَهُ، وَالسَّلَامُ. ثُمَّ نَزَلَ وَدَخَلَ الْقَصْرَ. فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الثَّانِي، خَرَجَ إِلَى النَّاسِ بِالصَّلَاةِ جَامِعَةً، فَلَمَّا اجْتَمَعَ النَّاسُ، خَرَجَ إِلَيْهِمْ بَرِيًّا خِلَافَ مَا خَرَجَ بِهِ أُمْسٍ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ لَا يَصْلُحُ هَذَا الْأَمْرُ إِلَّا فِي شِدَّةٍ مِنْ غَيْرِ عَفِيفٍ، وَلِيْنٍ فِي غَيْرِ ضَعْفٍ، وَأَنْ أَخُذَ مِنْكُمْ الْبَرِيَّ بِالسَّقِيمِ، وَالشَّاهِدَ بِالْغَائِبِ، وَالْوَلِيَّ بِالْوَلِيِّ. قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، يُقَالُ لَهُ أَسِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْمُزَيُّ، فَقَالَ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَقُولُ: ۱. فَاطِر: آیه ۱۸. (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى)، وَإِنَّمَا الْمَرْءُ بِجَدِّهِ، وَالسَّيْفُ بِجَدِّهِ، وَالْفَرَسُ بِشِدَّةِ، وَعَلَيْكَ أَنْ تَقُولَ، وَعَلَيْنَا أَنْ نَسْمَعَ، فَلَا تُقَدِّمُ فِينَا السَّيِّئَةَ قَبْلَ الْحَسَنَةِ. قَالَ: فَسَيَّكَتَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ، وَنَزَلَ عَنِ الْمِنْبَرِ، فَدَخَلَ قَصْرَ الْإِمَارَةِ (الفتوح: ج ۵ ص ۳۹). چون صبح شد، ابن زیاد برای سخنرانی به پا خاست، در حالی که مردم را سرزنش می‌کرد و رؤسای قبایل را توبیخ می‌نمود و اهل تفرقه و سرکشی را [از کیفر] می‌ترساند. آنان را به نیکی در صورت پیروی، و بدی و بیرون شدن از حوزه حکومت، در صورت نافرمانی، وعده داد. آن گاه گفت: ای کوفیان! به راستی که امیر مؤمنان، یزید، مرا والی شهر شما قرار داده و به عنوان کارگزار حکومت بر این شهر، انتخاب کرده است. او به من دستور داده ثروت‌های عمومی را میان شما تقسیم کنم، انصاف [و عدالت] را برای ستم‌دیده در برابر ظالم رعایت نمایم، حقوق ناتوانان را از قدرتمندان بگیرم، به حرف‌شنو و مطیع، نیکی کنم و بر تفرقه‌افکن، سخت بگیرم. سخنم را به این مرد هاشمی برسانید تا از خشم من پروا کند. آن گاه از منبر، پایین آمد. منظور او از هاشمی، مسلم بن عقیل بود. ۱. لَمَّا أَصْبَحَ [ابن زیاد] قَامَ خَاطِبًا، وَعَلَيْهِمْ عَاتِبًا، وَلِرُؤُسَائِهِمْ مُؤْتِبًا وَلِأَهْلِ الشَّقَاقِ مُعَاتِبًا، وَوَعَدَهُمْ بِالْإِحْسَانِ عَلَى لُزُومِ طَاعَتِهِ، وَبِالْإِسَاءَةِ عَلَى مَعْصِيَتِهِ وَالْخُرُوجِ عَنْ حَوَازَتِهِ. ثُمَّ قَالَ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ، وَاسْتَعْمَلَنِي عَلَى مِصْرِكُمْ، وَأَمْرُنِي بِقِسْمَةِ فَيْئِكُمْ بَيْنَكُمْ، وَإِنْصَافِ مَظْلُومِكُمْ مِنْ ظَالِمِكُمْ، وَأَخِذِ الْحَقَّ لَصِّعِفِكُمْ مِنْ قَوِيَّتِكُمْ، وَالْإِحْسَانَ إِلَى السَّامِعِ الْمُطِيعِ، وَالشَّدِيدَ عَلَى الْمُرِيْبِ، فَأَبْلِغُوا هَذَا الرَّجُلَ الْهَاشِمِيَّ مَقَالَتِي، لِيَتَّقَى غَضَبِي. وَنَزَلَ.

یعنی بالهاشمی: مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ (مثیر الأحزان: ص ۳۰، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۴۰).

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو وداک -) : ابن زیاد بر سران قبیله‌ها و مردم ، بسیار سخت گرفت و گفت: نام افراد غریبه و کسانی که امیر مؤمنان به دنبال آنان است و پیروان خوارج و افراد تفرقه‌افکن را که عقیده به مخالفت و جدایی دارند ، برایم بنویسید . هر کس نام این افراد را بنویسد ، چیزی بر عهده‌اش نیست ؛ ولی اگر ننویسد ، باید تضمین کند که در محدوده قبیله او ، کسی با ما مخالفت نمی‌ورزد و بر ضد حکومت ، سرکشی نخواهد داشت و اگر چنین نکند ، حکومت ، نسبت به او تعهدی نخواهد داشت و مال و خونش برای ما حلال است. هر سردهسته قبیله که در محدوده او ، یکی از کسانی یافت شود که مورد پیگرد امیر مؤمنان است و او را به ما معرفی نکرده باشد ، بر در خانه‌اش به چارمیخ کشیده می‌شود و حق نقابت وی، ملغا می‌گردد و به جنگلی در عمان، تبعید می‌شود. ۱. أَخَذَ [ابنُ زیادٍ] الْعُرَفَاءَ وَالنَّاسَ أَخْذًا شَدِيدًا، فَقَالَ :

اُكْتُبُوا إِلَى الْعُرَبَاءِ ، وَمَنْ فِيكُمْ مِنْ طَلَبَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَمَنْ فِيكُمْ مِنَ الْحُرُورِيَّةِ وَأَهْلِ الرَّيْبِ ، الَّذِينَ رَأَيْتُهُمُ الْخِلَافُ وَالشَّقَاقُ ، فَمَنْ كَتَبَهُمْ لَنَا فَبَرِيءٌ ، وَمَنْ لَمْ يَكْتُبْ لَنَا أَحَدًا فَيُضْمَنُ لَنَا مَا فِي عَرَفَتِهِ أَلَّا يُخَالِفَنَا مِنْهُمْ مُخَالِفٌ ، وَلَا يَبْغِي عَلَيْنَا مِنْهُمْ بَاغٌ ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ بَرَأَتْ مِنْهُ الذَّمَّةُ ، وَحَلَالٌ لَنَا مَالُهُ وَسَفْكُ دَمِهِ .

وَأَيُّمَا عَرِيفٍ وَجَدَ فِي عَرَفَتِهِ مِنْ بُغْيَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَحَدٌ لَمْ يَرْفَعْهُ إِلَيْنَا ، صُيِّلَ عَلَى بَابِ دَارِهِ ، وَأُلْقِيَتْ تِلْكَ الْعَرَفَةُ مِنَ الْعَطَاءِ ، وَسُيِّرَ إِلَى مَوْضِعِ بُعْمَانَ الزَّارَةِ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۵۹؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۴۴) . مطالب السؤل : ابن زیاد چون وارد قصر حکومتی شد، فدایش مردم را جمع کرد و بسیار تهدید نمود و ترساند، و کشت و غارت کرد، و خون ریخت و هتک حرمت نمود . حيله‌ها و رفتار او ، مشهور است و [با همین حيله‌ها و رفتارها] بر مسلم، دست یافت و وی را کشت. ۲. لَمَّا دَخَلَ [ابنُ زیادٍ] قَصْرَ الْإِمَارَةِ وَأَصْبَحَ ، جَمَعَ النَّاسَ وَقَالَ وَأَرَعَدَ وَأَبْرَقَ ، وَقَتَلَ وَفَتَكَ ، وَسَفَكَ وَأَنْتَهَكَ ، وَعَمَلُهُ وَمَا اعْتَمَدَهُ مَشْهُورٌ فِي تَحْيِلِهِ ، حَتَّى ظَفَرَ بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَقَتَلَهُ (مطالب السؤل : ص ۷۴؛ كشف الغمّة : ج ۲ ص ۲۵۵) . الفصول المهمّة : ابن زیاد ، وارد قصر شد و شب را سپری کرد و چون صبح شد ، مردم را جمع کرد و بسیار با اُبّهت و کوبندگی ، جولان داد ، و سخن گفت و پُرگویی کرد، و تهدید کرد و ترساند، و گروهی از کوفیان را گرفت و بدون درنگ کشت . آن گاه نیرنگ‌ها به کار گرفت تا بر مسلم ، دست یافت و او را دستگیر کرد و کشت. ۳. دَخَلَ [ابنُ زیادٍ] الْقَصْرَ وَبَاتَ بِهِ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ جَمَعَ النَّاسَ فَصَالَ وَجَالَ ، وَقَالَ فَطَالَ ، وَأَرَعَدَ وَأَبْرَقَ ، وَمَسَكَ جَمَاعَةً مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَقَتَلَهُمْ فِي السَّاعَةِ ، ثُمَّ إِنَّهُ تَحَيَّلَ عَلَيْهِمْ حَتَّى ظَفَرَ بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، فَمَسَكَهُ وَقَتَلَهُ (الفصول المهمّة : ص ۱۸۳) . تاریخ الطبری (- به نقل از یونس بن ابی اسحاق سیعی -) : عبید الله چون خبر حرکت حسین علیه السلام را از مکه به طرف کوفه شنید، حُصَین بن تمیم ۴ - که رئیس شُرطه‌های (پاسبانان) او بود - را فرستاد و او در قادیسیّه مستقر گردید و نیروهای سواره را در محورهای قادیسیّه به خَفَان ۵ و

۱. در برخی منابع، «حُصَین بن نُمَیر» آمده است. ۲. خَفَان : محلی نزدیک کوفه (معجم البلدان : ج ۲ ص ۳۷۹ . نیز ، ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲).

----- قادیسیّه به قُطُطْطانه ۱ و قادیسیّه تا لَعَل ۲ قرار داد. ۳. لَمَّا بَلَغَ عُبَيْدُ اللَّهِ إِقْبَالَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْكُوفَةِ ، بَعَثَ الْحُصَيْنَ بْنَ تَمِيمٍ - صَاحِبَ شُرْطِهِ - حَتَّى نَزَلَ الْقَادِسِيَّةَ ، وَنَظَّمَ الْخَيْلَ مَا بَيْنَ الْقَادِسِيَّةِ إِلَى خَفَانَ ، وَمَا بَيْنَ الْقَادِسِيَّةِ إِلَى الْقُطُطْطَانَةِ وَإِلَى لَعَل (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۹۴؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۶۹) . الفتوح : قیس [بن مُسَهِر صیداوی] وارد کوفه شد ، در حالی که عبید الله ، نگهبان‌ها و چراغ‌هایی را بر راه‌ها گذاشته بود و کسی نمی‌توانست بدون بازرسی، عبور کند. ۴. مَضَى قَيْسٌ إِلَى الْكُوفَةِ ، وَعُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ قَدْ وَضَعَ الْمَرَاصِدَ وَالْمَصَابِيحَ عَلَى الطَّرِيقِ ، فَلَيْسَ أَحَدٌ يَقْدِرُ أَنْ يَجُوزَ إِلَّا فَتَشَّ (الفتوح : ج ۵ ص ۸۲) . الأخبار الطوال : ابن زیاد، حُصَین بن نُمَیر - که رئیس شُرطه بود - را به همراه چهار هزار سواره از کوفیان ، اعزام کرد و دستور داد در مسیر قادیسیّه به قُطُطْطانه، مستقر شود و از خروج افراد از کوفه به سمت حجاز ، ممانعت کند ، مگر کسانی که برای

حج یا عمره بیرون می‌روند و یا متهم به یاری و دوستی با حسین علیه السلام نیستند. ۵. إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ وَجَّهَ بِالْحَصَيْنِ بْنِ نُمَيْرٍ - وَكَانَ عَلَى شُرْطِهِ - فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَارِسٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، وَأَمَرَهُ أَنْ يُقِيمَ بِالْقَادِسِيَّةِ إِلَى الْقُطُقْطَانَةِ ، فَيَمْنَعُ مَنْ أَرَادَ النُّفُوزَ مِنْ نَاحِيَةِ الْكُوفَةِ إِلَى الْحِجَازِ ، إِلَّا مَنْ كَانَ حَاجًّا أَوْ مُعْتَمِرًا ، وَمَنْ لَا يَتَّهَمُ بِمُمَالَأَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الأخبار الطوال : ص ۲۴۳) . الإرشاد : عبید الله بن زیاد ، دستور داد که راه‌های میان واقصه به شام و [شام به] بصره بسته شود و کسی وارد و خارج نشود. حسین علیه السلام به طرف کوفه می‌آمد و از اوضاع و احوال ، خبر نداشت . به بادیه‌نشینان برخورد کرد و از آنان پرسید . گفتند: به خدا سوگند ، چیزی نمی‌دانیم ؛ ولی نمی‌توانیم خارج یا وارد شویم . حسین علیه السلام راه را به پیش ، ادامه داد. ۶. كَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ أَمَرَ فَأَخَذَ مَا بَيْنَ وَاقِصَّةَ إِلَى طَرِيقِ الشَّامِ ، إِلَى طَرِيقِ الْبَصْرَةِ ، فَلَا يَدْعُونَ أَحَدًا يَلِجُ وَلَا أَحَدًا يَخْرُجُ ، وَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَشْعُرُ بِشَيْءٍ ، حَتَّى لَقِيَ الْأَعْرَابَ فَسَأَلَهُمْ ، فَقَالُوا : لَا وَاللَّهِ مَا نَدْرِي ، غَيْرَ أَنَّا لَا نَسْتَطِيعُ أَنْ نَلِجَ أَوْ نَخْرُجَ ! فَسَارَ تَلَقَاءَ وَجْهِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الإرشاد : ج ۲ ص ۷۲ ، روضه الواعظین : ص ۱۹۶) . تاریخ الطبری (- به نقل از عقبه بن ابی العیزار -) : حسین علیه السلام به آنان فرمود: «مرا از مردم پشت سرتان ، مطلع سازید» . ۱. قُطُقْطَانَةُ : محلی نزدیک کوفه از طرف خشکی (معجم البلدان : ج ۴ ص ۳۷۴ . نیز ، ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲) . ۲. لَعْلَعٌ : محلی میان بصره و کوفه ، در شش مایلی قادیسیه (معجم البلدان : ج ۵ ص ۱۸ . نیز ، ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲) . مُجَمِّعُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَائِذِي - که یکی از چهار نفری بود که از کوفه آمده بودند - گفت: به اشراف مردم ، رشوه‌های سنگین داده شده و انبان‌هایشان پر [از سیم و زر] گشته و مورد محبت قرار گرفته‌اند و بدین وسیله خیرخواهی خالصانه‌شان خریداری شده است . تمام آنان ، بر ضد شمایند ؛ امّا دیگر مردم ، هنوز دل‌هایشان به شما میل دارد ؛ ولی شمشیرهایشان فردا ، بر ضد شماست. ۱. قَالَ لَهُمْ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَخْبِرُونِي خَبَرَ النَّاسِ وَرَأْيَكُمْ . فَقَالَ لَهُ مُجَمِّعُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعَائِذِيُّ - وَهُوَ أَحَدُ النَّفَرِ الْأَرْبَعَةِ الَّذِينَ جَاؤُوهُ [مَنْ الْكُوفَةِ] - : أَمَّا أَشْرَافُ النَّاسِ فَقَدْ أُعْظِمَتْ رِشْوَتُهُمْ ، وَمِلَّتْ غَرَائِزُهُمْ ، يُسْتَمَالُ وَدُهُمْ ، وَيُسْتَخْلَصُ بِهِ نَصِيحَتُهُمْ ، فَهُمْ إِلْبٌ وَاحِدٌ عَلَيْكَ ، وَأَمَّا سَائِرُ النَّاسِ بَعْدُ ، فَإِنَّ أَفْتِدَتَهُمْ تَهْوِي إِلَيْكَ ، وَسَيُؤْفِقُهُمْ غَدًا مَشْهُورَةٌ عَلَيْكَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۰۵ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۸۲) .

۴ / ۱۱ رفتن مسلم به خانه هانی بن عروه

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو وداک -) : مسلم بن عقیل ، خبر آمدن عبید الله و سخنانی او را شنید و از سختگیری‌هایش بر مردم و سران قبایل ، باخبر گشت. او از خانه مختار - که لو رفته بود - بیرون آمد و به منزل هانی بن عروه مرادی رسید . بر آستان در ایستاد و کسی را در پی او فرستاد که بیرون بیاید. هانی بیرون آمد و از بودن مسلم در آن جا ، ناراحت شد. مسلم به وی گفت: نزد تو آمده‌ام تا مرا پناه دهی و میزبانی کنی.

هانی گفت: خدا ، تو را رحمت کند ! مرا به بیش از ظرفیت و طاقتم تکلیف می‌کنی . اگر نبود که بر در خانه‌ام آمده‌ای و به من اعتماد کرده‌ای ، دوست می‌داشتم و از تو درخواست می‌کردم از این جا بروی ؛ لیکن حرمت داشتن تو نمی‌گذارد و سزاوار نیست کسی مانند من ، کسی مانند تو را برگرداند. داخل شو.

هانی ، او را پناه داد و شیعیان در خانه هانی بن عروه با مسلم ، رفت و آمد داشتند. ۳. سَمِعَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ بِمَجِيءِ عُبَيْدِ اللَّهِ وَمَقَالَتِهِ الَّتِي قَالَهَا ، وَمَا أَخَذَ بِهِ الْعُرَفَاءُ وَالنَّاسُ ، فَخَرَجَ مِنْ دَارِ الْمُخْتَارِ - وَقَدْ عَلِمَ بِهِ - حَتَّى انْتَهَى إِلَى دَارِ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ الْمُرَادِيِّ ، فَدَخَلَ بَابَهُ ، وَأَرْسَلَ إِلَيْهِ أَنْ اخْرُجْ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ هَانِيٌّ ، فَكَرِهَ هَانِيٌّ مَكَانَهُ حِينَ رَأَاهُ .

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ : أَتَيْتُكَ لِتُجِيرَنِي وَتُضَيِّفَنِي ، فَقَالَ : رَحِمَكَ اللَّهُ ، لَقَدْ كَلَّفْتَنِي شَطَطًا ، وَلَوْلَا دُخُولُكَ دَارِي وَثِقْتُكَ ، لَأَحْبَبْتُ وَلَسَأَلْتُكَ أَنْ تَخْرُجَ عَنِّي ، غَيْرَ أَنَّهُ يَأْخُذُنِي مِنْ ذَلِكَ ذِمَامٌ ، وَلَيْسَ مَرْدُودٌ مِثْلِي عَلَى مِثْلِكَ عَنْ جَهْلٍ ، أُدْخِلُ .

فَأَوَاهُ ، وَأَخَذَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَيْهِ فِي دَارِ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۶۱ ، أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۳۶) . الإرشاد : چون

مسلم بن عقیل - که خداوند ، او را رحمت کند - خبر آمدن عبید الله بن زیاد به

۱. ر. ک : نقشه شماره ۱ در پایان جلد ۲ .

کوفه و سخنانش را شنید و از سختگیری هایش بر سران قبایل و دیگر مردم باخبر شد، از خانه مختار به سمت خانه هانی بیرون آمد و به خانه هانی وارد شد و شیعیان به صورت ناشناس و پنهانی و با سفارش یکدیگر به کتمان امور، با مسلم در خانه هانی ، رفت و آمد می کردند. ۱. لَمَّا سَمِعَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - بِمَجْئِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ الْكُوفَةَ ، وَمَقَالَتِهِ الَّتِي قَالَهَا ، وَمَا أَخَذَ بِهِ الْعُرَفَاءُ وَالنَّيَاسَ ، خَرَجَ مِنَ الدَّارِ الْمُخْتَارِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى دَارِ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ فَمَدَّخَلَهَا ، وَأَخَذَتِ الشَّيْعَةُ تَحْتَلِفُ إِلَيْهِ فِي دَارِ هَانِي عَلَى تَسْتِثْرٍ وَاسْتِخْفَاءٍ مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ ، وَتَوَاصَوْا بِالْكِتْمَانِ (الإرشاد : ج ۲ ص ۴۵ ، إعلام الوری : ج ۱ ص ۴۳۸) . الأخبار الطوال : مسلم بن عقیل ، چون خبر آمدن عبید الله بن زیاد و بازگشت نعمان و سخنانی ابن زیاد و تهدیدهایش را شنید ، بر جان خود ترسید و از خانه‌ای که در آن اقامت داشت ، شبانه بیرون آمد و به خانه هانی بن ورقه مدحجی - که یکی از اشراف کوفه بود - وارد شد . مسلم در بیرونی منزل هانی ایستاد و کسی را در پی هانی - که در اندرون بود - فرستاد و درخواست کرد نزد او بیاید. هانی ، نزد مسلم آمد. مسلم بلند شد و بر او سلام کرد و گفت: آمده‌ام تا مرا پناه دهی و میزبانم باشی. هانی گفت: با این کار ، مرا به بیش از طاقتم تکلیف کردی . اگر نه این بود که وارد منزل شده‌ای ، دوست می‌داشتم از نزد من بروی ؛ ولی با این کار ، حقّی بر من پیدا کرده‌ای . آن گاه او را به اندرونی بُرد و محلی را به وی اختصاص داد . شیعیان در خانه هانی ، با او رفت و آمد می کردند. ۲. بَلَغَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ قُدُومَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، وَانْصَرَفَ التُّعْمَانُ ، وَمَا كَانَ مِنْ خُطْبَةِ ابْنِ زِيَادٍ وَوَعِيدِهِ ، فَخَافَ عَلَى نَفْسِهِ . فَخَرَجَ مِنَ الدَّارِ الَّتِي كَانَ فِيهَا بَعْدَ عَتَمَةٍ ، حَتَّى أَتَى دَارَ هَانِي بْنِ وَرْقَةَ الْمَدْحِجِيِّ ، وَكَانَ مِنْ أَشْرَافِ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، فَدَخَلَ دَارَهُ الْخَارِجَةَ ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ وَكَانَ فِي دَارِ نِسَائِهِ ، يَسْأَلُهُ الْخُرُوجَ إِلَيْهِ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ . وَقَامَ مُسْلِمٌ ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ، وَقَالَ : إِنِّي أَتَيْتُكَ لِتُجِيرَنِي وَتُضَيِّفَنِي .

فَقَالَ لَهُ هَانِيٌّ : لَقَدْ كَلَّفْتَنِي شَطَطًا بِهَذَا الْأَمْرِ ، وَلَوْلَا دُخُولُكَ مَنَزِلِي لَأَحْبَبْتُ أَنْ تَنْصَرِفَ عَنِّي ، غَيْرَ أَنَّهُ قَدْ لَزِمَنِي ذِمَامٌ لِدَلِّكَ . فَأَدْخَلَهُ دَارَ نِسَائِهِ ، وَأَفْرَدَ لَهُ نَاحِيَةً مِنْهَا . وَجَعَلَتِ الشَّيْعَةُ تَحْتَلِفُ إِلَيْهِ فِي دَارِ هَانِي (الأخبار الطوال : ص ۲۳۳) . الملهوف : مسلم بن عقیل ، چون خبر آمدن ابن زیاد را شنید ، از معلوم شدن جایش ، بر جانش ترسید و از خانه مختار بیرون آمد و به سمت خانه هانی بن عروه رفت و او وی را پناه داد. رفت و آمد شیعیان نزد او بسیار شد و البته عبید الله بن زیاد ، جاسوسان بسیاری برای او گماشته بود. ۳. لَمَّا سَمِعَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ بِذَلِكَ [أَي بِقُدُومِ ابْنِ زِيَادٍ] ، خَافَ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْإِشْتِهَارِ ، فَخَرَجَ مِنَ الدَّارِ الْمُخْتَارِ ، وَقَصَدَ دَارَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ فَمَاوَاهُ ، وَكَثُرَ اخْتِلَافُ الشَّيْعَةِ إِلَيْهِ ، وَكَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ قَدْ وَضَعَ الْمَرَاصِدَ عَلَيْهِ (الملهوف : ص ۱۱۴ ، مثير الأحزان : ص ۳۱) . الفتوح : مسلم بن عقیل ، چون خبر آمدن عبید الله بن زیاد و سخن او را شنید ، گویا بر جان خود ترسید. نیمه‌های شب از خانه‌ای که در آن سکونت داشت ، بیرون آمد و به خانه هانی بن عروه مدحجی - که خداوند ، او را رحمت کند - آمد و بر هانی وارد شد. هانی وقتی او را دید ، برایش بلند شد و گفت: جانم فدایت ! پشت سرت چه خبر است؟ مسلم گفت: آنچه تو خود می‌دانی. عبید الله بن زیاد فاسق پسر فاسق ، وارد کوفه شد و از او بر جان خود ترسیدم. نزد تو آمده‌ام تا مرا پناه دهی و میزبانم باشی تا بینم چه اتفاقی می‌افتد. هانی به وی گفت: جانم فدایت ! مرا به کاری بیش از طاقتم ، تکلیف کردی . اگر نه این بود که به خانه‌ام وارد شده‌ای ، دوست داشتم باز گردی ؛ ولی این کار را برای خود ، ننگ می‌دانم که کسی را که بر من پناه آورده ، باز گردانم. وارد شو ، به برکت خدا ! مسلم بن عقیل به خانه هانی مدحجی ، داخل شد. عبید الله بن زیاد ، یکسر در باره مسلم می‌پرسید ؛ ولی کسی او را به محلّ مسلم ، راهنمایی نمی‌کرد. شیعیان در خانه هانی با مسلم - که خداوند ، او را رحمت کند - رفت و آمد داشتند و پنهانی با حسین علیه السلام بیعت می‌کردند و مسلم بن عقیل ، نام آنان را می‌نوشت و از آنان عهد و پیمان می‌گرفت که [بعد از این] به

سمت عید الله نروند و بهانه نیاورند، تا این که حدود بیست و چند هزار نفر با مسلم بن عقیل بیعت کردند. مسلم بن عقیل می‌خواست بر عید الله بن زیاد بشورد و حمله کند؛ ولی هانی، او را از این کار، باز می‌داشت و می‌گفت: شتاب مکن! در عجله خیری نیست. ۱. سَمِعَ بِذَلِكَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ، وَبَقْدُومِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَكَلَامِهِ، فَكَأَنَّهُ اتَّقَى عَلَى نَفْسِهِ، فَخَرَجَ مِنَ الدَّارِ الَّتِي هُوَ فِيهَا فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، حَتَّى أَتَى دَارَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ الْمَذْحِجِيِّ - رَحِمَهُ اللَّهُ - فَدَخَلَ عَلَيْهِ.

فَلَمَّا رَأَاهُ هَانِيٌّ قَامَ إِلَيْهِ، وَقَالَ: مَا وَرَاءَكَ؟ جُعِلَتْ فِدَاكَ! فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَرَأَيْتُ مَا عَلِمْتُ، هَذَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ الْفَاسِقُ ابْنُ الْفَاسِقِ قَدْ قَدِمَ الْكُوفَةَ، فَاتَّقَيْتُهُ عَلَى نَفْسِي، وَقَدْ أَقْبَلْتُ إِلَيْكَ لِتُجِيرَنِي وَتُؤْوِيَنِي، حَتَّى أَنْظُرَ إِلَى مَا يَكُونُ. فَقَالَ لَهُ هَانِيٌّ بْنُ عُرْوَةَ: جُعِلَتْ فِدَاكَ! وَاللَّهِ لَقَدْ كَلَّفْتَنِي شَطَطًا، وَلَوْلَا دُخُولُكَ دَارِي لَأَحْبَبْتُ أَنْ تَنْصَرِفَ، غَيْرَ أَنِّي أَرَى ذَلِكَ عَارًا عَلَيَّ، أَنْ يَكُونَ رَجُلٌ أَتَانِي مُسْتَجِيرًا، فَأَنْزَلَ عَلَى بَرَكَةِ اللَّهِ.

قَالَ: فَتَزَلَّ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ فِي دَارِ هَانِيٍّ الْمَذْحِجِيِّ، وَجَعَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ يَسْأَلُ عَنْهُ، فَلَمْ يَجِدْ مَنْ يُرْشِدُهُ عَلَيْهِ. وَجَعَلَ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَى مُسْلِمٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - فِي دَارِ هَانِيٍّ، وَيُبَايِعُونَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِرًّا، وَمُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ يَكْتُبُ أَسْمَاءَهُمْ، وَيَأْخُذُ عَلَيْهِمُ الْعُهُودَ وَالْمَوَاقِيقَ لَا يَرْكَنُونَ وَلَا يُعَذَّرُونَ، حَتَّى بَايَعَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ ثَيْفَ وَعِشْرُونَ أَلْفًا.

قَالَ: وَهَمَّ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ أَنْ يَنْتَبِثَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَيَمْنَعُهُ هَانِيٌّ مِنْ ذَلِكَ وَيَقُولُ: لَا تَعْجَلْ! فَإِنَّ الْعَجَلَةَ لَا خَيْرَ فِيهَا (الفتوح: ج ۵ ص ۴۰، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۰۰). المناقب، ابن شهر آشوب: مسلم از خانه سالم، شبانه به خانه هانی بن عروه مذجی رفت و در امان او قرار گرفت. مردم با وی بیعت می‌کردند، تا این که ۲۵ هزار مرد، بیعت کردند. مسلم، تصمیم به قیام گرفت؛ ولی هانی گفت: شتاب مکن! ۱! انتقل مسلم من دار سالم إلى دار هاني بن عروة المذحجي في الليل، ودخل في أمانه، وكان يبايعه الناس، حتى بايعه خمسة وعشرون ألف رجل، فعزم على الخروج، فقال هاني: لا تعجل! (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۹۱، بحار الأنوار: ج ۴ ص ۳۴۳). تاریخ الطبری (به نقل از عمار دهنی، از امام باقر علیه السلام -): مسلم پس از آمدن عید الله بن زیاد، از خانه‌ای که در آن اقامت داشت، به خانه هانی بن عروه مرادی منتقل شد. ۲. تحوّل مسلم حين قدّم عبید الله بن زیاد من الدار التي كان فيها، إلى منزل هاني بن عروة المرادي (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۴۸، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۲۴). العقد الفريد (به نقل از ابو عبید قاسم بن سلام -): بیش از سی هزار نفر از کوفیان با مسلم بن عقیل بیعت کردند. مردم به همراه مسلم به قصد عید الله بن زیاد، قیام کردند؛ ولی به هر کوچه و خیابانی که می‌رسید، گروهی از مردم، کناره‌گیری می‌کردند، تا این که جمعیت اندکی همراه مسلم، باقی ماندند.

مردم از بالای خانه‌ها به طرف مسلم، آجر پرتاب می‌کردند. وقتی مسلم وضعیت را این چنین دید، به خانه هانی بن عروه مرادی - که دارای موقعیت و جایگاهی بود - وارد شد. ۳. بايَع مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثِينَ أَلْفًا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَخَرَجُوا مَعَهُ يُرِيدُونَ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَجَعَلُوا كُلُّمَا انْتَهَوْا إِلَى زُقَاقٍ انْسَلَّ مِنْهُمْ نَاسٌ، حَتَّى بَقِيَ فِي شَرِذْمَةٍ قَلِيلَةٍ. قَالَ: فَجَعَلَ النَّاسُ يَرْمُونَهُ بِالْأَجْرِ مِنْ فَوْقِ الثُّيُوتِ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ دَخَلَ دَارَ هَانِيٍّ بْنِ عُرْوَةَ الْمُرَادِيِّ، وَكَانَ لَهُ شَرَفٌ وَرَأْيٌ (العقد الفريد: ج ۳ ص ۳۶۴، المحاسن و المساوي: ص ۶۰).

۱. این نقل با نقل‌های دیگر، متفاوت است؛ زیرا گفته، وارد شدن مسلم به خانه هانی بن عروه، پس از قیام او بر ضد ابن زیاد در کوفه بود. ۲. ر. ک: ص ۶۳۲ (فصل هفتم / نامه امام علیه السلام به مردم کوفه از منزلگاه حاجر در بطن الرّمّه و شهادت فرستاده امام علیه السلام).

تاریخ الطبری (- به نقل از محمد بن قیس -) : مسلم بن عقیل ، بیست و هفت روز پیش از آن که کشته شود ، برای حسین علیه السلام نوشته بود : «امّا بعد ، راه‌نما ، به کسان خود ، دروغ نمی‌گویند . جماعت مردم کوفه ، با شمایند . هنگامی که نامه مرا خواندی ، حرکت کن . درود بر تو باد!» ۵. ۶. كَانَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ قَدْ كَانَ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ لِسَبْعِ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً : أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ ، إِنَّ جَمَعَ أَهْلِ الْكُوفَةِ مَعَكَ ، فَأَقْبِلْ حِينَ تَقْرَأُ كِتَابِي ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۹۵) . تاریخ الطبری (- به نقل از جعفر بن حذیفه طایی -) : مسلم بن عقیل - وقتی به خانه هانی بن عروه نقل مکان کرد و هجده هزار نفر با او بیعت کردند - نامه‌ای را به همراه عابس بن ابی شیب شاکری ۱ برای حسین علیه السلام فرستاد : «امّا بعد ، به راستی که رائد ، به بستگانش دروغ نمی‌گوید . ۲۰ از کوفیان ، هجده هزار نفر با من بیعت کرده‌اند . چون نامه‌ام به شما رسید ، در آمدن ، شتاب کنید . حقیقتاً تمام مردم با شمایند . آنان نسبت به خاندان معاویه هیچ گونه میل و نظری ندارند . والسلام!» ۳. كَانَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ - حَيْثُ تَحَوَّلَ إِلَى دَارِ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ ، وَبَايَعَهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا - قَدَّمَ كِتَابًا إِلَى حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ عَابِسِ بْنِ أَبِي شَيْبٍ الشَّكْرِيِّ :

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ ، وَقَدْ بَايَعَنِي مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا ، فَعَجَّلِ الْإِقْبَالَ حِينَ يَأْتِيكَ كِتَابِي ؛ فَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ مَعَكَ ، لَيْسَ لَهُمْ فِي آلِ مُعَاوِيَةَ رَأْيٌ وَلَا هَوًى ، وَالسَّلَامُ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۷۵ ؛ مثير الأحران : ص ۳۲) . الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : مسلم به حسین بن علی علیه السلام چنین نوشت : «من ، وارد کوفه شدم و تا زمان نوشتن نامه ، هجده هزار نفر بیعت کرده‌اند . در آمدن ، شتاب کنید که برای آمدن ، هیچ مانعی نیست» ۴. كَتَبَ [مُسْلِمٌ] إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنِّي قَدِمْتُ الْكُوفَةَ ، فَبَايَعَنِي مِنْهُمْ إِلَى أَنْ كَتَبْتُ إِلَيْكَ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا ، فَعَجَّلِ الْقُدُومَ ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ دُونَهَا مَانِعٌ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۵۸ ، سیر أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۲۹۹) . الأخبار الطوال : نامه مسلم بن عقیل به حسین علیه السلام رسید : «به راستی که رائد ، به بستگانش دروغ نمی‌گوید . از کوفیان ، هجده هزار نفر با من بیعت کرده‌اند . پس [به کوفه] وارد شو ؛ چرا که تمام مردم ، با شمایند و هیچ نظری به خاندان ابو سفیان ندارند» ۵. وَرَدَ كِتَابُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ ، وَقَدْ بَايَعَنِي مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ ، فَأَقْدَمَ ؛ فَإِنَّ جَمِيعَ النَّاسِ مَعَكَ ، وَلَا رَأْيَ لَهُمْ فِي آلِ أَبِي سَيْفِيَانَ (الأخبار الطوال : ص ۲۴۳) . الإرشاد : مسلم - که خداوند ، او را رحمت کند - برای حسین علیه السلام نامه نوشت و به وی بیعت هجده هزار نفر را گزارش داد و از او خواست به کوفه بیاید ۶. كَتَبَ مُسْلِمٌ - رَحِمَهُ اللَّهُ - إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخْبِرُهُ بِبَيْعِهِ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفًا ، وَيَأْمُرُهُ بِالْقُدُومِ (الإرشاد : ج ۲ ص ۴۱ ، روضة الواعظين : ص ۱۹۲) . تاریخ الطبری (- به نقل از عمار دهنی ، از امام باقر علیه السلام -) : مسلم بن عقیل برای حسین بن علی علیه السلام ۱. در مثير الأحران ، نام «قیس بن مسهر صیداوی» هم افزوده شده است . ۲. عبارت «إِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ» در متن عربی حدیث ، یک ضرب‌المثل است و در مورد کسی به کار می‌رود که وقتی سخن می‌گوید ، دروغ نمی‌گوید . «رائد» ، به کسی می‌گویند که اهل قبيله ، او را به جستجوی آب و چراگاه می‌فرستند (لسان العرب : ج ۳ ص ۱۸۷ ماده «رود») .

نامه نوشت و به وی خبر داد که دوازده هزار نفر از کوفیان ، بیعت کرده‌اند و از او خواست به کوفه بیاید ۱. كَتَبَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخْبِرُهُ بِبَيْعِهِ اثْنَيْ عَشَرَ أَلْفًا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، وَيَأْمُرُهُ بِالْقُدُومِ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۴۸ ، تهذيب الكمال : ج ۶ ص ۴۲۴) . البدايه و النهايه : مسلم برای حسین علیه السلام نامه نوشت که به کوفه بیاید ؛ چرا که بیعت و امور [دیگر] ، مهیا شده است ۲. كَتَبَ مُسْلِمٌ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيُقَدِّمَ عَلَيْهَا [أَيِ الْكُوفَةِ] ، فَقَدْ تَمَهَّدَتْ لَهُ الْبَيْعَةُ وَالْأُمُورُ (البدايه و النهايه : ج ۸ ص ۱۵۲) .

شریک بن أعور، با حالت شکوه از اوضاع و احوال، وارد شد و به هانی گفت: بگو مسلم نزدیک من باشد؛ چون عید الله می‌خواهد از من دیدن کند.

شریک به مسلم گفت: اگر عید الله را در دسترس تو قرار دهم، آیا او را با شمشیر می‌زنی؟
مسلم گفت: بله، به خدا!

عید الله برای دیدن شریک، به خانه هانی آمد. شریک به مسلم گفته بود که هر گاه شنیدی که گفتیم: «برایم آب بیاورید»، بر او حمله کن و او را با شمشیر بزن.

عید الله، نزدیک شریک روی فرش نشست و مهران، محافظ عید الله، بالای سر او ایستاد. شریک گفت: «برایم آب بیاورید». کنیزکی با قدح آب، بیرون آمد و چون مسلم را دید، باز گشت. شریک دوباره گفت: «مرا آب دهید» و برای بار سوم گفت: «وای بر شما! آب را از من دریغ می‌کنید. مرا آب دهید، گرچه جان من به خطر افتد».

مهران متوجه شد و با چشم به عید الله، اشاره کرد و او برخاست. شریک گفت: «ای امیر! می‌خواهم نزد تو وصیت کنم».
عید الله گفت: باز می‌گردم.

مهران، یکسر، او را دور می‌کرد و می‌گفت: به خدا سوگند، می‌خواهد تو را بکشد.

عید الله گفت: چگونه؟ من که به شریک، احترام می‌گذاشتم، آن هم در خانه هانی که پدرم احسان‌ها [ی فراوانی] به او کرده است! آن گاه باز گشت. ۱. قَدِمَ شَرِيكَ بْنُ الْأَعْوَرِ شَاكِيًا، فَقَالَ لِهَانِي: «مُرْ مُسْلِمًا يَكُنْ عِنْدِي؛ فَإِنَّ عُيَيْدَ اللَّهِ يَعُودُنِي، وَقَالَ شَرِيكَ لِمُسْلِمٍ: أَرَأَيْتَكَ إِنْ أَمَكْتُكَ مِنْ عُيَيْدِ اللَّهِ، أَضَارِبُهُ أَنْتَ بِالسَّيْفِ؟ قَالَ: نَعَمْ وَاللَّهِ».

وَجَاءَ عُيَيْدُ اللَّهِ شَرِيكَاً يَعُودُهُ فِي مَنْزِلِ هَانِي، وَقَدْ قَالَ شَرِيكَ لِمُسْلِمٍ: إِذَا سَمِعْتَنِي أَقُولُ: «إِسْقُونِي مَاءً» فَاخْرُجْ عَلَيْهِ فَاضْرِبْهُ. وَجَلَسَ عُيَيْدُ اللَّهِ عَلَى فِرَاشِ شَرِيكَ، وَقَامَ عَلَى رَأْسِهِ مِهْرَانُ، فَقَالَ: «إِسْقُونِي مَاءً»، فَخَرَجَتْ جَارِيَةٌ بِقَدَحٍ، فَرَأَتْ مُسْلِمًا فَرَأَتْ، فَقَالَ شَرِيكَ: «إِسْقُونِي مَاءً»، ثُمَّ قَالَ الثَّالِثَةُ: وَيْلَكُمْ، تَحْمُونِي الْمَاءَ! إِسْقُونِيهِ وَلَوْ كَانَتْ فِيهِ نَفْسِي، فَفَطِنَ مِهْرَانُ، فَغَمَزَ عُيَيْدَ اللَّهِ فَوَثَبَ. فَقَالَ شَرِيكَ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُوصِيَ إِلَيْكَ؛ قَالَ: أَعُوذُ إِلَيْكَ.

فَجَعَلَ مِهْرَانُ يَطْرُدُ بِهِ، وَقَالَ: أَرَادَ وَاللَّهِ قَتْلَكَ، قَالَ: وَكَيْفَ؟ مَعَ إِكْرَامِي شَرِيكَاً وَفِي بَيْتِ هَانِي، وَيَدُ أَبِي عِنْدَهُ يَدُ! فَرَجَعَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۶۰). ۳۵۴. تاریخ الطبری (- به نقل از ابو وداک -): هانی بن عروه بیمار شد و عید الله برای عیادت وی آمد. عماره بن عبید سلولی به هانی گفت: تمام اجتماع و نقشه‌های ما، برای کشتن این ستمگر است. اینک خداوند، تو را بر او مسلط کرده است. او را بکش.

هانی گفت: دوست ندارم در خانه من کشته شود.

عید الله از منزل هانی بیرون رفت. یک هفته نگذشته بود که شریک بن أعور، بیمار شد و او نزد عید الله و دیگر فرمان‌روایان، احترام داشت. او شیعه‌ای متعصب بود. عید الله برایش پیغام داد که: امشب نزد تو می‌آیم.

شریک به مسلم گفت: این فاسق، امشب به عیادت من می‌آید. چون نشست، بیرون بیا و او را بکش. آن گاه در قصر بنشین، که دیگر کسی مانع تو نخواهد شد و اگر من هم بهبود یافتم، به بصره می‌روم و عهده‌دار امور آن جا می‌شوم و خاطرت را از آن جا آسوده خواهم کرد. چون عصر شد، عید الله برای عیادت شریک آمد. مسلم بن عقیل خواست داخل شود - زیرا شریک گفته بود: تا نشست، فرصت را از دست مده؛ ولی هانی بن عروه جلوی مسلم برخاست و گفت: دوست ندارم در خانه من، کشته شود. گویا این کار را ناپسند می‌دانست.

عید الله بن زیاد آمد و نشست و از بیماری شریک پرسید و این که چرا و از کی بیمار شده است. چون پرسش‌های عید الله طولانی شد و شریک دید که مسلم بیرون نیامد و ترسید عید الله از دست برود، شروع به خواندن این شعر کرد: چرا به سلمی

تهنیت نمی‌گویید؟ مرا سیراب کنید، گرچه جان من در خطر باشد.

او این شعر را دو یا سه بار گفت. عید الله - که متوجه نشده بود - گفت: او را چه شده است؟ آیا هذیان می‌گوید؟ هانی برخاست و گفت: آری، خدا، کارهایت را سامان بخشد! از سپیده‌دم تا الآن، حالش چنین است. آن گاه عید الله برخاست و رفت.

مسلم، بیرون آمد. شریک به وی گفت: چه چیزی مانع کشتن عید الله شد؟ گفت: دو مطلب: یکی این که هانی خوش نداشت که او در خانه‌اش کشته شود و دیگر، حدیثی که مردم از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کنند که: «اسلام، غافلگیرانه کشتن (ترور) را در بند کشیده است و مسلمان، [کسی را] غافلگیرانه نمی‌کشد». هانی گفت: به خدا سوگند، اگر او را کشته بودی، فاسق فاجر کافر حيله‌گری را کشته بودی؛ ولی من خوش نداشتم در خانه من کشته شود.

شریک بن أعور، سه روز پس از این، زنده بود و آن گاه از دنیا رفت. ابن زیاد، بیرون آمد و بر شریک، نماز خواند. پس از کشتن مسلم و هانی، به عید الله خبر رسید که: سخنانی که از شریک در بیماری‌اش شنیدی، همانا برای وا داشتن مسلم به کشتن تو و هجوم بردن وی بر تو بوده است.

عید الله گفت: به خدا سوگند، دیگر هرگز بر جنازه هیچ مرد عراقی ای نماز نمی‌خوانم. به خدا سوگند، اگر نه این بود که قبر [پدرم] زیاد در این جاست، شریک را از خاک، بیرون می‌آوردم و نبش قبر می‌کردم. ۲. مَرَضَ هَانِي بْنُ عُرْوَةَ، فَجَاءَ عُيَيْدُ اللَّهِ عَائِدًا لَهُ.

فَقَالَ لَهُ عُمَارَةُ بْنُ عُبَيْدِ السَّلُولِي: إِنَّمَا جَمَاعَتُنَا وَكَيْدُنَا قَتَلَ هَذَا الطَّاعِنِي، فَقَدْ أَمَكَّنَكَ اللَّهُ مِنْهُ فَاقْتُلْهُ. قَالَ هَانِي: مَا أَحِبُّ أَنْ يُقْتَلَ فِي دَارِي. فَخَرَجَ فَمَا مَكَثَ إِلَّا جُمُعَةً حَتَّى مَرَضَ شَرِيكُ بْنُ الْأَعْوَرِ، وَكَانَ كَرِيمًا عَلَى ابْنِ زِيَادٍ، وَعَلَى غَيْرِهِ مِنَ الْأَمْراءِ، وَكَانَ شَدِيدَ التَّشْيِيعِ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ عُيَيْدُ اللَّهِ: إِنِّي رَائِحٌ إِلَيْكَ الْعَشِيَّةَ. فَقَالَ لِمُسْلِمٍ: إِنَّ هَذَا الْفَاجِرَ عَائِدِي الْعَشِيَّةَ، فَإِذَا جَلَسَ فَأَخْرِجْ إِلَيْهِ فَاقْتُلْهُ، ثُمَّ اقْعُدْ فِي الْقَصْرِ لَيْسَ أَحَدٌ يَحُولُ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ، فَإِنْ بَرَأْتُ مِنْ وَجَعِي هَذَا أَيَّامِي هَذِهِ، سِرْتُ إِلَى الْبَصْرَةِ وَكَفَيْتُكَ أَمْرَهَا.

فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَشِيِّ أَقْبَلَ عُيَيْدُ اللَّهِ لِعِيَادَةِ شَرِيكِ، فَقَامَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ لِيَدْخُلَ، وَقَالَ لَهُ شَرِيكٌ: لَا يَفُوتُكَ إِذَا جَلَسَ، فَقَامَ هَانِي بْنُ عُرْوَةَ إِلَيْهِ فَقَالَ: إِنِّي لَا أَحِبُّ أَنْ يُقْتَلَ فِي دَارِي. كَأَنَّهُ اسْتَفْتَحَ ذَلِكَ.

فَجَاءَ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ، فَدَخَلَ فَجَلَسَ، فَسَأَلَ شَرِيكًا عَنْ وَجَعِهِ، وَقَالَ: مَا الَّذِي تَجِدُ، وَمَتَى أَشْكَيْتَ؟ فَلَمَّا طَالَ سُؤَالُهُ إِيَّاهُ، وَرَأَى أَنَّ الْآخَرَ لَا يَخْرُجُ، خَشِيَ أَنْ يَفُوتَهُ، فَأَخَذَ يَقُولُ: «مَا تَنْظُرُونَ بِسَلْمَى أَنْ تُحْيِيَهَا» إِسْقِنِيهَا وَإِنْ كَانَتْ فِيهَا نَفْسِي، فَقَالَ ذَلِكَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا.

فَقَالَ عُيَيْدُ اللَّهِ - وَلَا يَفْطَنُ - : مَا شَأْنُهُ؟ ! أَتَرُونَهُ يَهْجُرُ؟ فَقَالَ لَهُ هَانِي: نَعَمْ أَصْلَحَكَ اللَّهُ! مَا زَالَ هَذَا دَيْدَنُهُ قُبِيلَ عَمَائِهِ الصُّبْحِ حَتَّى سَاعَتِهِ هَذِهِ. ثُمَّ إِنَّهُ قَامَ فَانْصَرَفَ.

فَخَرَجَ مُسْلِمٌ، فَقَالَ لَهُ شَرِيكٌ: مَا مَنَعَكَ مِنْ قَتْلِهِ؟ فَقَالَ: خَصَلَتَانِ: أَمَّا إِحْدَاهُمَا فَكَرَاهِيَةُ هَانِي أَنْ يُقْتَلَ فِي دَارِهِ، وَأَمَّا الْآخَرَى فَحَدِيثُ حَدَّثَهُ النَّاسُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ الْإِيمَانَ قَيْدُ الْفَتَكِ، وَلَا يَفْتِكُكَ مُؤْمِنٌ.

فَقَالَ هَانِي: أَمَا وَاللَّهِ لَوْ قَتَلْتَهُ لَقَتَلْتُ فَاسِقًا فَاجِرًا كَافِرًا غَادِرًا، وَلَكِنْ كَرِهْتُ أَنْ يُقْتَلَ فِي دَارِي، وَلَبِثَ شَرِيكُ بْنُ الْأَعْوَرِ بَعْدَ ذَلِكَ ثَلَاثًا ثُمَّ مَاتَ.

فَخَرَجَ ابْنُ زِيَادٍ فَصَلَّى عَلَيْهِ، وَبَلَغَ عُيَيْدُ اللَّهِ بَعْدَ مَا قَتَلَ مُسْلِمًا وَهَانِيًا، أَنَّ ذَلِكَ الَّذِي كُنْتُ سَجِعتَ مِنْ شَرِيكِ فِي مَرَضِهِ، إِنَّمَا كَانَ يُحَرِّضُ مُسْلِمًا وَيَأْمُرُهُ بِالْخُرُوجِ إِلَيْكَ لِيَقْتُلَكَ، فَقَالَ عُيَيْدُ اللَّهِ: وَاللَّهِ لَا أَصْلِي عَلَى جَنَازَةِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ أَبَدًا، وَاللَّهِ لَوْ لَا أَنَّ قَبْرَ

زِيَادٍ فِيهِمْ لَتَبَشَّتْ شَرِيكًا (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۳۶۳، الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۳۷).

۱. در الكامل في التاريخ آمده: «حدیثی که علی علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند».

هانی بن عروه، با شریک بن أعور بصری - که با ابن زیاد از بصره آمد -، ارتباط و آشنایی داشت. شریک در بصره دارای مکان و موقعیت بالایی بود. هانی، نزد او رفت و او را به خانه خود آورد و او را در اتاقی که مسلم سکونت داشت، جای داد. شریک، از بزرگان شیعه بصره بود. وی هانی را بسیار تشویق می کرد که کارهای مسلم را انجام دهد. مسلم نیز با هر یک از کوفیان که نزد وی می آمد، بیعت می کرد و از آنان عهد و پیمان های محکم می گرفت. شریک بن أعور در منزل هانی بن عروه، سخت بیمار شد و خبر به عبید الله بن زیاد رسید. او برای شریک، پیغام فرستاد که برای عیادتش می آید. شریک به مسلم بن عقیل گفت: مقصود تو و شیعیان تو، نابودی این ستمگر است و اینک خداوند، تو را بر او مسلط کرده است. او برای عیادت من می آید. برخیز و در صندوق خانه پنهان شو و وقتی نزد من جای گرفت، بیرون بیا و او را بکش. آن گاه به قصر حکومتی برو و در آن جا بنشین که دیگر کسی از مردم بر ضد تو بر نمی خیزد و اگر خداوند، مرا شفا دهد، به بصره می روم و خاطرت را از آن جا نیز آسوده می کنم و مردم بصره با تو بیعت می کنند. هانی گفت: دوست ندارم ابن زیاد در خانه من کشته شود. شریک گفت: چرا؟! به خدا سوگند که کشتن او، از اسباب تقرب به خداوند است. آن گاه شریک به مسلم گفت: در این کار، کوتاهی نکن. در این هنگام که آنان صحبت می کردند، خبر رسید که امیر بر در منزل است. مسلم به صندوق خانه رفت و عبید الله بن زیاد بر شریک وارد شد و سلام کرد و گفت: چه شده؟ از چه رنج می بری؟ چون صحبت عبید الله طولانی شد و شریک احساس کرد که مسلم دیر کرده، این شعر را بلند چرا به سلمی می نگیرد، اینک که فرصت، دست داده است؟ او دوستی اش را به اثبات رسانده و جدایی، به سر آمده است. او این شعر را بارها تکرار کرد. ابن زیاد به هانی گفت: هذیان می گوید؟

هانی گفت: آری. خدا، کار امیر را سامان بخشد! از صبح که بیدار شده، یکسر چنین است.

آن گاه عبید الله برخاست و بیرون رفت و مسلم بن عقیل از صندوق خانه بیرون آمد. شریک گفت: جز ترس و سستی، چه چیزی تو را از کشتن او باز داشت؟

مسلم گفت: دو چیز، مرا از این کار، باز داشت: یکی این که هانی کشتن او را در منزلش خوش نمی داشت و دیگر، سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که: ایمان، غافلگیرانه کشتن (ترور) را به بند کشیده است و مؤمن، چنین نمی کند.

شریک گفت: به خدا سوگند، اگر او را می کشتی، کارهایت سامان می یافت و حکومت پایدار می گشت.

شریک، پس از این حادثه بیش از چند روز، زنده نماند تا این که از دنیا رفت. ابن زیاد، جنازه او را تشییع کرد و بر او نماز خواند.

مسلم بن عقیل، همچنان از کوفیان بیعت می گرفت، تا آن که هجده هزار مرد، با رضایت و پنهانی، با وی بیعت کردند. ۱. کان هَانِيُّ بْنُ عُرْوَةَ مُوَاصِلًا لَشَرِيكِ بْنِ الْأَعْوَرِ الْبَصْرِيِّ الَّذِي قَامَ مَعَ ابْنِ زِيَادٍ، وَكَانَ ذَا شَرَفٍ بِالْبَصْرَةِ وَخَطَرٍ، فَانْطَلَقَ هَانِيٌّ إِلَيْهِ حَتَّى أَتَى بِهِ مَنَزِلَهُ، وَأَنْزَلَهُ مَعَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ فِي الْحُجْرَةِ الَّتِي كَانَ فِيهَا. وَكَانَ شَرِيكٌ مِنْ كِبَارِ الشَّيْعَةِ بِالْبَصْرَةِ، فَكَانَ يَحْتُ هَانِيًّا عَلَى الْقِيَامِ بِأَمْرِ مُسْلِمٍ، وَجَعَلَ مُسْلِمٌ يُبَايِعُ مَنْ أَتَاهُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَيَأْخُذُ عَلَيْهِمُ الْعُهُودَ وَالْمَوَاتِقَ الْمُؤَكَّدَةَ بِالْوَفَاءِ.

وَمَرَضَ شَرِيكٌ بْنُ الْأَعْوَرِ فِي مَنَزِلِ هَانِيٍّ بْنِ عُرْوَةَ مَرَضًا شَدِيدًا، وَبَلَغَ ذَلِكَ عَبِيدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ يُعَلِّمُهُ أَنَّهُ يَأْتِيهِ عَائِدًا.

فَقَالَ شَرِيكٌ لِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ: إِنَّمَا غَايَتُكَ وَغَايَةُ شَيْعَتِكَ هَلَاكُ هَذَا الطَّاعِنِ، وَقَدْ أَمَكَّنَكَ اللَّهُ مِنْهُ، هُوَ صَائِرٌ إِلَيَّ لِيُعَوِّدَنِي، فَقُمْ فَادْخُلِ الْخِزَانَةَ حَتَّى إِذَا أَطْمَأَنَّ عِنْدِي، فَاخْرُجْ إِلَيْهِ فَقَاتِلْهُ، ثُمَّ صِرْ إِلَى قَصْرِ الْإِمَارَةِ فَاجْلِسْ فِيهِ؛ فَإِنَّهُ لَا يُتَارَعُكَ فِيهِ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ،

وإن رَزَقْنِي اللَّهَ الْعَافِيَةَ صِرْتُ إِلَى الْبَصَرَةِ ، فَكَفَيْتُكَ أَمْرَهَا ، وَبَايَعَ لَكَ أَهْلَهَا .

فَقَالَ هَانِئُ بْنُ عُرْوَةَ : مَا أُحِبُّ أَنْ يُقْتَلَ فِي دَارِي ابْنُ زِيَادٍ .

فَقَالَ لَهُ شَرِيكٌ : وَلَمْ ، فَوَاللَّهِ إِنْ قَتَلَهُ لَقُرْبَانُ إِلَى اللَّهِ ؟! ثُمَّ قَالَ شَرِيكٌ لِمُسْلِمٍ : لَا تُقْصِرْ فِي ذَلِكَ .

فَبَيْنَمَا هُم عَلَى ذَلِكَ إِذْ قِيلَ لَهُمْ : الْأَمِيرُ بِالْبَابِ . فَدَخَلَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ الْخِزَانَةَ ، وَدَخَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ عَلَى شَرِيكٍ ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ، وَقَالَ : مَا الَّذِي تَجِدُ وَتَشْكُو ؟ فَلَمَّا طَالَ سُؤَالُهُ إِيَّاهُ اسْتَبْطَأَ شَرِيكٌ خُرُوجَ مُسْلِمٍ ، وَجَعَلَ يَقُولُ ، وَيُسْمِعُ مُسْلِمًا : مَا تَنْظُرُونَ بِسَلْمَى عِنْدَ فُرْصَتَيْهَا فَقَدْ وَفَى وَدُّهَا وَاسْتَوْسَقَ الصَّرْمُ وَجَعَلَ يُرَدِّدُ ذَلِكَ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ لِهَانِئٍ : أَيَهْجُرُ ؟ - يَعْنِي يَهْدِي - . قَالَ هَانِئُ : نَعَمْ ، أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرُ ! لَمْ يَزَلْ هَكَذَا مُنْذُ أَصْبَحَ . ثُمَّ قَامَ عُبَيْدُ اللَّهِ وَخَرَجَ ، فَخَرَجَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ مِنَ الْخِزَانَةِ .

فَقَالَ شَرِيكٌ : مَا الَّذِي مَنَعَكَ مِنْهُ إِلَّا الْجُبْنَ وَالْفَشْلُ !

قَالَ مُسْلِمٌ : مَنَعَنِي مِنْهُ خَلَّتَانِ : إِحْدَاهُمَا كَرَاهِيَّةُ هَانِئٍ لِقَتْلِهِ فِي مَنَزِلِهِ ، وَالْأُخْرَى قَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : إِنَّ الْإِيمَانَ قَيْدُ الْفَتَكِ ، لَا يَفْتِكُكَ مُؤْمِنٌ .

فَقَالَ شَرِيكٌ : أَمَا وَاللَّهِ لَوْ قَتَلْتَهُ لَأَسْتَقَامَ لَكَ أَمْرُكَ ، وَاسْتَوْسَقَ لَكَ سُلْطَانُكَ . وَلَمْ يَعِشْ شَرِيكٌ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَّا أَيَّامًا حَتَّى تُؤْفَى ، وَشَيَعَ ابْنُ زِيَادٍ جَنَازَتَهُ ، وَتَقَدَّمَ فَصَلَّى عَلَيْهِ .

وَلَمْ يَزَلْ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ يَأْخُذُ الْبَيْعَةَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، حَتَّى بَايَعَهُ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ فِي سِتْرِ وَرَفِيٍّ (الأخبار الطوال : ص ۲۳۳) . شَرِيكٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ أَعُورٌ هَمْدَانِي ، فِي خَانَةِ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ بِيَمَارِ شَدَّ وَعُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ تَصْمِيمَ گِرَفْتِ نَزْدِ او بَرُودِ و بَا او دِيدَارِ كُنْدِ . شَرِيكٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ رَا خَوَاسْتِ و بَهْ وِی گِفْت : جَانِمِ فِدَايْتِ ! فِرْدَا اَيْنِ فَاسَقِ بَهْ عِيَادَتِ مِنْ مِی آيِدِ . مِنْ او رَا بَا سَخْنِ ، سَرگَرَمِ مِی كَنِمِ و وَقْتِی چَنِین كَرْدَمِ ، بَرخِیزِ و اَز اَنْدَرُونِ ، بِيرونِ بِيَا و او رَا بَكْشِ . اِگَر مِنْ زَنْدَه مَانْدَمِ ، خِيَالْتِ رَا اَز بَصَرَه نِیز رَا حَتِ مِی كَنِمِ [و كَارِ آن جَا رَا سَامَانِ مِی دَهَمِ] . چُون صَبَحِ شَدَّ ، عُبَيْدُ اللَّهِ سَوَارِ شَدَّ و بَهْ سَمْتِ خَانَةِ هَانِي حَرَكْتِ كَرْدِ تَا اَز شَرِيكِ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ عِيَادَتِ كُنْدِ . عُبَيْدُ اللَّهِ نَشِسْتِ و شَرُوعِ بَه پَرَسِيدِنِ اَز شَرِيكِ كَرْدِ . مُسْلِمِ خَوَاسْتِ بِيرونِ بِيَايِدِ تَا عُبَيْدُ اللَّهِ رَا بَكْشَدِ ؛ وَلی هَانِي ، صَا حَبِ مَنَزَلِ ، او رَا بَا زِ دَاشْتِ . سَپِسِ گِفْت : جَانِمِ فِدَايْتِ ! دَرِ خَانَه ، دَخْتَرَكَا نِ و كَنِيزَكَا نِ دَارِمِ و مِنْ اَز رَخْدَا دَهَا ، دَرِ اَمَانِ نِیْسْتَمِ . مُسْلِمِ ، شَمْشِيرِ رَا اَنْدَاخْتِ و نَشِسْتِ و بِيرونِ نَرَفْتِ . شَرِيكِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ هَمِ نِیْمِ نِگَا هِیْ بَه اَنْدَرُونِ خَانَه دَاشْتِ و مِی گِفْت : چَرَا بَه سَلْمِی مِی نِگَرِيدِ ، اَيْنَكِ كِه فَرِصَتِ دَسْتِ دَا دَه اَسْتِ ؟ او دُوسْتِی اش رَا بَه اِثْبَاتِ رَسَانْدَه و جِدَايِی ، بَه سَرِ آمْدَه اَسْتِ . عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادِ بَه هَانِي گِفْت : پِیرْمَرْدِ ، چَه مِی گُويِدِ ؟

جواب داده شد: او به هذیان گویی، مبتلا شده است . خدا، کارهای امیر را سامان بخشد!

در دل عیبِ الله، تردید افتاد . همان لحظه سوار شد و به قصر باز گشت .

مُسلِمِ بِنِ عَقِيلِ ، اَز اَنْدَرُونِ ، بِيرونِ آمْدِ و نَزْدِ شَرِيكِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَفْتِ . شَرِيكِ بَه وِی گِفْت : آقَايِ مِنْ ! جَانِمِ فِدَايْتِ ! چَه چِيزِی سَبَبِ شَدَّ كِه بَرِ اَيْنِ مَرْدِ فَاسَقِ ، هُجُومِ نَبَرِی ؟ مِنْ كِه بَه تُو گِفْتَمِ او رَا بَكْشِ و نِیز او رَا بَا سَخْنِ ، سَرگَرَمِ كَرْدَمِ ؟

مُسلِمِ بِنِ عَقِيلِ دَر جَوَابِ گِفْت : آنچَه مَرَا اَز اَيْنِ كَارِ بَا زِ دَاشْتِ ، حَدِیْثِی بُوْدِ كِه اَز عَمُومِ عَلِیِّ بْنِ اَبِی طَالِبِ عَلَیْهِ السَّلَامِ شَنِیدَمِ كِه [پیامبر صلی الله علیه و آله] فرمود : «ایمان ، غافلگیرانه کُشتن (ترور) را به بند کشیده است» . اَز اَيْنِ رُو دُوسْتِ نَدَاشْتَمِ عُبَيْدُ اللَّهِ رَا دَر مَنَزَلِ اَيْنِ مَرْدِ بَكْشَمِ .

شَرِيكِ بَه وِی گِفْت : بَه خُدا سُو گَنْدِ ، اِگَر او رَا كَشْتَه بُوْدِی ، مَرْدِی فَاسَقِ ، فَاجِرِ و مُنَافِقِ رَا كَشْتَه بُوْدِی .

شَرِيكِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ، بِيَشِ اَز سَه رُوزِ زَنْدَه نِمَانْدِ ، تَا اَيْنِ كِه اَز دُنْیَا رَفْتِ . خُداوَنْدِ ، او رَا رَحْمَتِ كُنْدِ ! او اَز بَهْتَرِینِ شِيعِيَانِ بُوْدِ ؛ لِيَكِنْ اَيْنِ [عقیده‌اش] رَا جَزِ اَز بَرادَرانِ مُورِدِ اطمینانِ ، پَنهَانِ مِی كَرْدِ .

عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادِ ، بِيرونِ آمْدِ و بَرِ شَرِيكِ ، نِمَازِ خَوَانْدِ و بَه قَصْرِ بَا زِ گِشْتِ ۱. مَرَضِ شَرِيكِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَعُورِ الْهَمْدَانِيِّ فِي مَنَزِلِ

هانئ بن عروۀ، وعزم عُبیدُ اللّٰه بنُ زیادِ علی أن یصیرَ إلیه فیجتمَع به، ودعا شَریک بنُ عبدِ اللّٰه مُسلِم بنَ عَقیل، فقالَ لَهُ: جُعِلْتُ فِدَاکَ! غداً یأتینِی هَذَا الفاسِقُ عائدًا، وأنا مُشغِلُهُ لَکَ بِالکَلَامِ، فَإِذَا فَعَلْتُ ذَلِکَ فَقُمْ أَنْتَ اخْرُجْ إلیه مِنْ هَذِهِ الدَّاخلَةِ فَاقْتُلْهُ، فَإِنَ أَنَا عِشْتُ فَسَأَکفیکَ أَمْرَ النُّصْرَةِ إِنْ شاءَ اللّٰهُ.

قالَ: فَلَمَّا أَصْبَحَ عُبیدُ اللّٰه بنُ زیادٍ، رَکَبَ وسارَ یُريدُ دارَ هانئ، ليعودَ شَریک بنَ عبدِ اللّٰه، قالَ: فَجَلَسَ وجَعَلَ یَسألُ مِنْهُ. قالَ: وَهَمَّ مُسلِمٌ أَنْ یَخْرُجَ إلیه لِیقْتُلْهُ فَمَنَعَهُ مِنْ ذَلِکَ صَاحِبُ المَنْزِلِ هانئ، ثُمَّ قالَ: جُعِلْتُ فِدَاکَ، فی داری صِبْیَةٌ وإِمامٌ، وأنا لا آمَنُ الحَدَثانَ. قالَ: فَرَمَى مُسلِمٌ بَنُ عَقیلِ السَّیْفِ مِنْ یَدِهِ وجَلَسَ وَلَمْ یَخْرُجْ، وجَعَلَ شَریک بنُ عبدِ اللّٰه یَرْمُقُ الدَّاخلَةَ، وَهُوَ یَقولُ: ما تَنْظُرُونَ بِسَیْلمی عِنْدَ فُرْصَتِها فَقَدْ وَفِی وَدُها وَاسْتَوْسَقَ الصَّرمُ فقالَ لَهُ عُبیدُ اللّٰه بنُ زیادٍ: ما یَقولُ الشَّیخُ؟ فَقیلَ لَهُ: إِنَّهُ مُبرِسمٌ أَصلَحَ اللّٰهُ الأَمیرَ! قالَ: فَوَقَعَ فی قَلْبِ عُبیدِ اللّٰه بنِ زیادٍ أَمْرٌ مِنَ الأُمورِ، فَرَکَبَ مِنْ ساعَتِهِ وَرَجَعَ إلی القَصْرِ.

وخرَجَ مُسلِمٌ بَنُ عَقیلِ إلی شَریک بنِ عبدِ اللّٰه مِنْ دَاخلِ الدَّارِ، فقالَ لَهُ شَریک: یا مولاى! جُعِلْتُ فِدَاکَ! ما الَّذِی مَنَعَكَ مِنَ الخُروجِ إلی الفاسِقِ، وَقَدْ کُنْتُ أَمَرْتُکَ بِقَتْلِهِ، وشَعَلَتْهُ لَکَ بِالکَلَامِ!؟

فقالَ: مَنَعَنِی مِنْ ذَلِکَ حَدِیثُ سَیْمِعتُهُ مِنْ عَمی عَلی بنِ أبی طالِبٍ عَلیه السلامُ أَنَّهُ قالَ: «الإیمانُ قَیْدُ الفَتکِ»، فَلَمْ أُحِبَّ أَنْ أَقتُلَ عُبیدَ اللّٰه بنَ زیادٍ فی مَنزِلِ هَذَا الرَّجُلِ. فقالَ لَهُ شَریک: وَاللّٰهِ لو قَتَلْتَهُ، لَقَتَلْتُ فاسِقًا فَاجِرًا مُنافِقًا.

قالَ: ثُمَّ لَمْ یَلْبَثْ شَریک بنُ عبدِ اللّٰه إِلَّا ثَلَاثَةَ أَیامٍ حَتَّى ماتَ - رَحِمَهُ اللّٰهُ - وَکانَ مِنْ خِیارِ الشَّیعَةِ، عَیْرَ أَنَّهُ یَکْتُمُ ذَلِکَ إِلَّا عَمَّنْ یَثِقُ بِهِ مِنْ إِخوانِهِ.

قالَ: وخرَجَ عُبیدُ اللّٰه بنُ زیادٍ فَصَلَّى عَلیه، وَرَجَعَ إلی قَصْرِهِ (الفتوح: ج ۵ ص ۴۲، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۰۱).
 ۲۰۱. مثير الأحران: مسلم در خانه هانی بن عروه فرود آمد و شیعیان، نزد او رفت و آمد داشتند. عبید اللّٰه در جستجوی وی، بسیار پیگیر بود؛ ولی نمی دانست کجاست. شریک بن أعور همدانی، از بصره به همراه عبید اللّٰه بن زیاد [به کوفه] آمده و در منزل هانی بن عروه منزل کرده بود. وی از دوستان امیر مؤمنان (امام علی علیه السلام) و از شیعیان او و بلندمرتبه و جلیل القدر بود. شریک، بیمار شد. عبید اللّٰه سراغش را گرفت. به وی گفتند: او بیمار شده است. ابن زیاد برایش پیغام فرستاد که امشب برای عیادت می آیم. شریک به مسلم بن عقیل گفت: ای پسر پیامبر خدا! به راستی که ابن زیاد می خواهد از من عیادت کند. در یکی از نهان خانه ها پنهان شو و وقتی نشست، بیرون بیا و گردنش را بزن و من، [اصلاح] کار کوفیان را با آرامش برایت تضمین می کنم. مسلم - که خداوند، رحمتش کند - مردی شجاع، بی باک و اقدام کننده (اهل عمل) بود. او آنچه را که شریک به وی مشورت داده بود، پذیرفت. عبید اللّٰه آمد و از احوال شریک، پرس و جو کرد و سبب بیماری اش را پرسید، در حالی که چشمان شریک بر نهان خانه بود. این گفتگو به درازا کشید و شریک شروع به خواندن این شعر کرد: تا کی در انتظار سلمی؟ چرا به او تحیت نمی گویی؟ او این شعر را تکرار کرد. عبید اللّٰه، خواندن این شعر برایش عجیب آمد. پس رو به هانی بن عروه کرد و گفت: پسر عمویت در بیماری، هذیان می گوید! هانی در حالی که دست و پایش می لرزید و رنگ چهره اش دگرگون شده بود، گفت: شریک از ابتدای بیماری، هذیان می گوید و سخنانی که خود، معنایش را نمی داند، بر زبان می راند. عبید اللّٰه آشفته به سمت قصر حکومتی به راه افتاد. مسلم، شمشیر به دست، از نهان خانه بیرون آمد. شریک به وی گفت: ای مرد! چه چیزی، تو را از انجام کار، باز داشت؟ مسلم گفت: چون تصمیم به بیرون آمدن گرفتم، زنی مرا گرفت و گفت: تو را به خدا سوگند، اگر ابن زیاد را در خانه ما بکشی! و در برابر من گریه کرد. من هم شمشیر را انداختم و نشستم. هانی گفت: وای بر آن زن! مرا و خودش را به کشتن داد. به همان چیزی گرفتار شدم که از آن، فرار می کردم. ۱. نَزَلَ [مُسلِمٌ] دارَ هانئ بنِ عروۀ، وَاخْتَلَفَ إلیه الشَّیعَةُ، وَأَلَحَّ عُبیدُ اللّٰه فی طَلَبِهِ، ولا- یَعْلَمُ أینَ هُوَ، وَکانَ شَریک بنُ الأعورِ الهمدانی قَدِمَ مِنَ البَصْرَةِ مَعَ عُبیدِ اللّٰه بنِ زیادٍ، وَنَزَلَ دارَ هانئ بنِ عروۀ، وَکانَ شَریکٌ مِنْ مُحِبِّی أَمیرِ المُؤمِنینَ عَلیه السلامُ وَشَیعَتِهِ، عَظِیمُ المَنْزِلَةِ، جَلیلُ القَدْرِ، فَمَرَضَ وَسألَ عُبیدُ اللّٰه عَنْهُ، فَأَخْبَرَ أَنَّهُ مَوْعُوكٌ،

فَأَرْسَلَ ابْنُ زِيَادٍ إِلَيْهِ : إِنِّي رَائِحٌ إِلَيْكَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ لِعِيَادَتِكَ .

فَقَالَ شَرِيكٌ لِمُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ : يَا بَنَ عَمِّ رَسُولَ اللَّهِ ، إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ يُرِيدُ عِيَادَتِي ، فَادْخُلْ بَعْضَ الْخَزَائِنِ ، فَإِذَا جَلَسَ فَأَخْرِجْ وَاضْرِبْ عُنُقَهُ ، وَأَنَا أَكْفِيكَ أَمْرَ مَنْ بِالْكُوفَةِ مَعَ الْعَافِيَةِ .

وَكَانَ مُسْلِمٌ - رَحِمَهُ اللَّهُ - شُجَاعًا مَقْدَامًا جَسُورًا ، فَفَعَلَ مَا أَشَارَ بِهِ شَرِيكٌ ، فَجَاءَ عُبَيْدُ اللَّهِ ، وَسَأَلَ شَرِيكَاً عَنْ حَالِهِ وَسَبَبِ مَرَضِهِ ، وَشَرِيكٌ عَيْنُهُ إِلَى الْخَزَائِنِ وَامَقَّةُ ، وَطَالَ ذَلِكَ فَجَعَلَ يَقُولُ : «مَا الْإِنْتِظَارُ بِسَلْمَى لَا تُحْيِيهَا» يُكْرِّرُ ذَلِكَ ، فَأَنْكَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ الْقَوْلَ ، وَالتَفَتَ إِلَى هَانِي بْنِ عُرْوَةَ ، وَقَالَ : ابْنُ عَمِّكَ يَخْلُطُ فِي عِلَّتِهِ! وَهَانِي قَدْ ارْتَعَدَ وَتَغَيَّرَ وَجْهُهُ .

فَقَالَ هَانِي : إِنَّ شَرِيكَاً يَهْجُرُ مُنْذُ وَقَعَ فِي الْمَرَضِ ، وَيَتَكَلَّمُ بِمَا لَا يَعْلَمُ .

فَتَارَ عُبَيْدُ اللَّهِ خَارِجاً نَحْوَ قَصْرِ الْإِمَارَةِ مَذْعُوراً ، فَخَرَجَ مُسْلِمٌ وَالسَّيْفُ فِي كَفِّهِ ، وَقَالَ لَهُ شَرِيكٌ : يَا هَذَا ، مَا مَنَعَكَ مِنَ الْأَمْرِ ؟ قَالَ مُسْلِمٌ : لَمَّا هَمَمْتُ بِالْخُرُوجِ تَعَلَّقَتْ بِي امْرَأَةٌ ، قَالَتْ : نَاشِدْتُكَ اللَّهُ إِنْ قَتَلْتَ ابْنَ زِيَادٍ فِي دَارِنَا ، وَبَكَتْ فِي وَجْهِ ، فَرَمَيْتُ السَّيْفَ وَجَلَسْتُ .

قَالَ هَانِي : يَا وَيْلَهَا ، قَتَلْتَنِي وَقَتَلْتَ نَفْسَهَا ، وَالَّذِي فَرَرْتُ مِنْهُ وَقَعْتُ فِيهِ (مثير الأحران : ص ۳۱ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۳۴۳) . شَرِيكٌ بِنِ أَعُورٍ نِيزَ مَانِدِ مُسْلِمَ ، دَرِ خَانِه هَانِي بِنِ عُرْوَه فِرُودِ آمِدِ وَ دَرِ آن جَا بِيْمَارِ شُدِ . خَبَرِ دَادِنْدِ كِه عِبِيدِ اللَّهِ بِنِ زِيَادِ بَرَايِ عِيَادَتِ مِي آيِدِ . شَرِيكٌ بِهِ مُسْلِمِ بِنِ عَقِيلِ كُفْتُ : دَاخِلِ اَيْنِ خَانِه شُو وَ چُونِ اَيْنِ مَلْعُونِ وَارِدِ شُدِ وَ جَا گِرِفْتُ ، بِيرونِ بِيَا وَ بَا يِكِ شَمَشِيرِ خِلَاصِشِ كِنِ . دَرِ اَيْنِ صُورَتِ غَرَضِ ، حَاصِلِ مِي شُودِ وَ شَهَرِ دَرِ اخْتِيَارِ تُو ، قَرَارِ مِي گِيرِدِ . وَ اگِرِ خِدَاوَنْدِ ، مَرَا شِفَا دَادِ ، مَنِ شَهَرِ بَصْرَه رَا بَرَايِ تُو تَضْمِينِ مِي كِنِمِ . چُونِ ابْنِ زِيَادِ وَارِدِ شُدِ وَ فِرْصَتِ بَرَايِ مُسْلِمِ مَهِيَّا گِشْتِ ، تَصْمِيمِشِ عَوْضِ شُدِ وَ آن كَارِ رَا اَنْجَامِ نَدَادِ وَ پَسِ اَزِ رِفْتِنِ عِبِيدِ اللَّهِ ، بَرَايِ شَرِيكِ ، چَنِينِ عَذَرِ آوَرْدِ كِه اَيْنِ كَارِ ، نِيرِنِگِ بُوْدِ وَ پِيَاْمِرِ صَلِيَّ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِه فِرْمُودِه كِه : اِيْمَانِ ، غَاْفَلِگِيْرَانِه كُشْتِنِ (تُرُورِ) رَا بِهِ بِنْدِ كَشِيْدِه اِسْتِ . شَرِيكٌ كُفْتُ : بِهِ خِدَا سُو گِنْدِ ، اگِرِ او رَا كَشْتِه بُوْدِي ، يِكِ حِيْلِه گِرِ فَاجِرِ وَ كَاْفِرِ رَا كَشْتِه بُوْدِي . شَرِيكٌ - كِه خِدَا رَحْمَتِشِ كِنْدِ - بَرِ اَثَرِ هِمَانِ بِيْمَارِي ، اَزِ دُنْيَا رِفْتُ ۱ نَزَلَ شَرِيكٌ بِنِ الْأَعُورِ دَارَ هَانِي بِنِ عُرْوَةَ اَيْضاً وَ مَرَضٌ ، فَأَخْبَرَ بِأَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بِنِ زِيَادٍ يَأْتِيهِ يَعُودُهُ ، فَقَالَ لِمُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ : اُدْخُلْ هَذَا الْبَيْتَ ، فَإِذَا دَخَلَ هَذَا اللَّعِينُ ، وَتَمَكَّنَ جَالِساً ، فَأَخْرِجْ إِلَيْهِ وَاضْرِبْهُ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ تَأْتِي عَلَيْهِ ، وَقَدْ حَصَلَ الْمُرَادُ وَاسْتَقَامَ لَكَ الْبَلَدُ ، وَلَوْ أَنَّ اللَّهَ عَلَيَّ بِالصَّحْحَةِ ، ضَمِنْتُ لَكَ اسْتِقَامَةَ أَمْرِ الْبَصْرَةِ .

فَلَمَّا دَخَلَ ابْنُ زِيَادٍ ، وَأَمَكْنَهُ مَا وَافَقَهُ عَلَيْهِ ، بَدَأَ لَهُ فِي ذَلِكَ وَلَمْ يَفْعَلْ ، وَاعْتَذَرَ إِلَى شَرِيكٍ بَعْدَ فَوَاتِ الْأَمْرِ بِأَنَّ ذَلِكَ كَانَ يَكُونُ فَتْكَاً ، وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِه : «إِنَّ الْإِيْمَانَ قَيْدُ الْفَتْكَ» .

فَقَالَ : أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ قَدْ قَتَلْتَهُ ، لَقَتَلْتُ غَادِراً فَاجِراً كَافِراً . ثُمَّ مَاتَ شَرِيكٌ مِنْ تِلْكَ الْعِلَّةِ ، رَحِمَهُ اللَّهُ (إعلام الوری : ج ۱ ص ۴۳۸) . الطَّبَقَاتُ الْكُبْرَى (الطَبَقَةُ الْخَامِسَةُ مِنَ الصَّحَابَةِ) : شَرِيكٌ بِنِ أَعُورِ حَارِثِي ، بِهِ هِمْرَاهِ عِبِيدِ اللَّهِ اَزِ بَصْرَه وَارِدِ كُوفِه شُدِ . او اَزِ شِيعِيَانِ عَلِي عَلَيْهِ السَّلَامِ بُوْدِ . شَرِيكٌ نِيزَ مَانِدِ مُسْلِمَ ، بِهِ خَانِه هَانِي بِنِ عُرْوَه فِرُودِ آمِدِ . شَرِيكٌ دَرِ آن جَا بِيْمَارِ شُدِ . عِبِيدِ اللَّهِ بَرَايِ عِيَادَتِ شَرِيكِ ، بِهِ خَانِه هَانِي آمِدِ وَ نَمِي دَانِسْتِ كِه مُسْلِمِ بِنِ عَقِيلِ دَرِ آن جَاسْتِ . آنَانِ سِي مُرِدِ رَا آمَادِه كِرْدِه بُوْدِنْدِ كِه وَقْتِي عِبِيدِ اللَّهِ دَاخِلِ شُدِ ، او رَا چِرَا سَلْمِي رَا دَرِ اَنْتِظَارِ مِي گِذَارِيْدِ كِه او رَا تَحِيَّتِ بَگُويِيْدِ؟ مَرَا سِيْرَابِ كِنِيْدِ ، اگِرِ چِه جَانِمِ اَزِ دِسْتِ بَرُودِ . عِبِيدِ اللَّهِ كُفْتُ : چِه مِي گُويِدِ؟

گُفْتِنْدِ : هَذِيَانِ مِي گُويِدِ .

مِرْدَانِ آمَادِه حَمْلِه ، بِهِ جَنْبِ وَ جُوشِ افْتَادِنْدِ . عِبِيدِ اللَّهِ اَزِ اَيْنِ وَضْعِيَّتِ ، تَعَجَّبِ كِرْدِ وَ اَزِ جَا جَسْتِ وَ بِيرونِ رِفْتُ . سِپَسِ غَلَامِ هَانِي بِنِ عُرْوَه رَا كِه جَزُو شُرْطِه هَا بُوْدِ ، فَرَا خَوَانْدِ . جَرِيَانِ رَا اَزِ او پَرَسِيْدِ . او هِمِ دَاِسْتَانِ رَا بِهِ وِي گِزَارِشِ دَادِ . عِبِيدِ اللَّهِ كُفْتُ : عَجَبُ! آن گَاهِ رِفْتُ وَ دَاخِلِ قَصْرِ شُدِ ۱ ما تَنْظُرُونَ بِسَلْمَى أَنْ تُحْيِيَهَا اسْقُونِي وَلَوْ كَانَتْ فِيهَا نَفْسِي فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ : مَا يَقُولُ ؟ قَالُوا : يَهْجُرُ ،

وَتَحْشَحْشَ الْقَوْمُ فِي الْبَيْتِ ، فَأَنْكَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ مَا رَأَى مِنْهُمْ ، فَوَثَبَ فَخَرَجَ ، وَدَعَا مَوْلَى لَهُانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ - كَانَ فِي الشَّرْطَةِ - فَسَأَلَهُ ، فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ .

فَقَالَ : أَوْ لَا . ثُمَّ مَضَى حَتَّى دَخَلَ الْقَصْرَ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۶۰) . سیر اعلام النبلاء : شریک بن اَعور - که شیعی بود - ، به همراه عبید الله ، وارد کوفه شد و در منزل هانی بن عروه منزل کرد. وی در آن جا بیمار شد. عبید الله می‌خواست در آن جا از وی عیادت کند . آنان سبی مرد را آماده کردند تا عبید الله را غافلگیرانه بکشند ؛ ولی این کار به انجام نرسید و عبید الله از مسئله باخبر شد و برخاست و بیرون رفت. ۲. قَدِمَ مَعَ عُبَيْدِ اللَّهِ شَرِيكَ بْنُ الْأَعْوَرِ - شِيعِيٌّ - فَنَزَلَ عَلَى هَانِيَّ بْنِ عُرْوَةَ ، فَمَرَضَ ، فَكَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ يَعُوذُهُ ، فَهَيَّؤُوا لِعُبَيْدِ اللَّهِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا لِيُغْتَالُوهُ ، فَلَمْ يَتِمَّ ذَلِكَ ، وَفَهُمَ عُبَيْدُ اللَّهِ فَوَثَبَ وَخَرَجَ (سیر اعلام النبلاء : ج ۳ ص ۲۹۹) . أنساب الأشراف : هانی بن عروه مرادی ، بیمار شد . عبید الله بن زیاد ، برای عیادت او آمد . به مسلم بن عقیل گفته شد : برخیز و او را بکش . ولی هانی خوش نداشت که کشتن عبید الله در خانه او انجام شود . از این رو ، مسلم از این کار ، صرف نظر کرد. شریک بن اَعور حارثی نیز مانند مسلم ، به خانه هانی بن عروه فرود آمد و در آن جا بیمار شد. ابن زیاد از او عیادت کرد. شریک ، شیعه بود و در جنگ جَمَل و صفین همراه علی علیه السلام ، حضور داشت . وی به مسلم گفت: این مرد برای عیادت من می‌آید . بیرون بیا و او را بکش . مسلم ، این کار را انجام نداد ؛ چون هانی خوش نداشت. شریک گفت: ندیدم کسی را که فرصت برایش فراهم گردد و آن را از دست بدهد ، مگر این که برای او پشیمانی و حسرت به دنبال می‌آورد و تو خود ، این را می‌دانی و ایرادی بر هانی نیست ، جز این که فرصت‌ها محدود است. شریک بن اَعور - که نام پدرش حارث بود - بر اثر همان بیماری ، در خانه هانی در گذشت. ۱. مَرَضَ هَانِيٌّ بْنُ عُرْوَةَ الْمُرَادِيُّ ، فَأَتَاهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ عَائِدًا ، فَقِيلَ لِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ : أَخْرِجْ إِلَيْهِ فَاقْتُلْهُ . فَكَرِهَ هَانِيٌّ أَنْ يَكُونَ قَتْلُهُ فِي مَنْزِلِهِ ، فَأَمْسَكَ مُسْلِمٌ عَنْهُ .

وَنَزَلَ شَرِيكَ بْنُ الْأَعْوَرِ الْحَارِثِيُّ - أَيْضًا - عَلَى هَانِيَّ بْنِ عُرْوَةَ ، فَمَرَضَ عِنْدَهُ فَعَادَهُ ابْنُ زِيَادٍ ، وَكَانَ شَرِيكَ شِيعِيًّا ، شَهِدَ الْجَمَلَ وَصَفِينَ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ لِمُسْلِمٍ : إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ يَأْتِينِي عَائِدًا ، فَأَخْرِجْ إِلَيْهِ فَاقْتُلْهُ . فَلَمْ يَفْعَلْ [مُسْلِمٌ] لِكِرَاهِهِ هَانِيَّ ذَلِكَ . فَقَالَ شَرِيكَ : مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَمَكَّتَهُ فُرْصَةٌ فَتَرَكَهَا إِلَّا أَعَقَبَتْهُ نَدَمًا وَحَسْرَةً ، وَأَنْتَ أَعْلَمُ ! وَمَا عَلَى هَانِيٍّ فِي هَذَا لَوْلَا الْحَصَرُ ! وَمَاتَ شَرِيكَ بْنُ الْأَعْوَرِ فِي دَارِ هَانِيٍّ مِنْ مَرَضِهِ ذَلِكَ . وَاسْمُ الْأَعْوَرِ الْحَارِثُ (أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۳۷) . الإمامة و السياسة : مسلم به خانه هانی بن عروه مرادی - که در میان مردم کوفه ، صاحب نظر بود - ، وارد شد. هانی بن عروه به مسلم گفت: من نزد ابن زیاد ، موقعیتی دارم . خود را به بیماری می‌زنم و چون برای عیادت من آمد ، گردنش را بزن. به ابن زیاد گفته شد : هانی بن عروه بیمار شده و خون ، قی می‌کند . هانی ، خاک قرمز می‌خورد و آن را قی می‌کرد. ابن زیاد برای عیادت آمد. هانی به آنان گفته بود : هر گاه گفتم: به من آب بدهید، بیرون بیا و گردنش را بزن. هانی گفت: به من آب بدهید . آنان ، تأخیر کردند . هانی گفت: وای بر شما ! به من آب بدهید ، گر چه جانم را از دست بدهم . عبید الله بن زیاد ، بیرون رفت و مسلم ، کاری انجام نداد . او شجاع‌ترین مردم بود ؛ ولی در این کار ، برایش تردید حاصل شد. به ابن زیاد گفته شد: به خدا، مرد مسلحی در این خانه است. ۲. دَخَلَ [مُسْلِمٌ] دَارَ هَانِيَّ بْنِ عُرْوَةَ الْمُرَادِيِّ ، وَكَانَ لَهُ فِيهِمْ رَأْيٌ . فَقَالَ لَهُ هَانِيٌّ بْنُ عُرْوَةَ : إِنَّ لِي مِنْ ابْنِ زِيَادٍ مَكَانًا ، سَوْفَ أَتَمَارِضُ لَهُ ، فَإِذَا جَاءَ يَعُوذُنِي فَاضْرِبْ عُنُقَهُ .

قَالَ : فَقِيلَ لِابْنِ زِيَادٍ : إِنَّ هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ شَاكٍ يَقِيءُ الدَّمَ . قَالَ : وَشَرِبَ الْمَغْرَةَ فَجَعَلَ يَقِيئُهَا . قَالَ : فَجَاءَ ابْنُ زِيَادٍ يَعُوذُهُ ، وَقَالَ لَهُمْ هَانِيٌّ : إِذَا قُلْتُ لَكُمْ «إِسْقُونِي» فَأَخْرِجْ إِلَيْهِ فَاضْرِبْ عُنُقَهُ ، فَقَالَ : إِسْقُونِي ، فَأَبْطَأُوا عَلَيْهِ ، فَقَالَ : وَيَحْكُمُ ! إِسْقُونِي وَلَوْ كَانَ فِيهِ ذَهَابٌ نَفْسِي .

قَالَ : فَخَرَجَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ وَلَمْ يَصْنَعْ الْآخَرَ شَيْئًا ، وَكَانَ مِنْ أَشْجَعِ النَّاسِ ، وَلَكِنَّهُ أَخَذَتْهُ كِبَوَةٌ ، فَقِيلَ لِابْنِ زِيَادٍ : وَاللَّهِ إِنَّ فِي الْبَيْتِ رَجُلًا مُتَسَلِّحًا (الإمامة و السياسة : ج ۲ ص ۸ ، المحاسن و المساوئ : ص ۶۰) . عبید الله بن زیاد ، وارد کوفه شد ، در حالی که

مسلم در کوفه بود و در خانه هانی بن عروه سکونت داشت. هانی که دوست ابن زیاد بود، به شدت بیمار بود. وقتی ابن زیاد وارد کوفه شد، خبر بیماری هانی به وی داده شد. او برای عیادت هانی آمد. هانی به مسلم بن عقیل و یارانش - که گروهی بودند - گفته بود: چون عید الله نزد من نشست و جاگیر شد، من می‌گویم: به من آب بدهید. [آن گاه] شما بیرون بیایید و او را بکشید. [هانی،] آنان را داخل خانه کرد و خود در پیشخان خانه نشست. عید الله برای عیادت آمد و چون جاگیر شد، هانی بن عروه گفت: به من آب بدهید! چون بیرون نیامدند، گفت: به من آب بدهید! چرا تأخیر می‌کنید؟ پس از آن گفت: به من آب دهید، گرچه جانم را از دست بدهم! ابن زیاد، متوجه شد. برخاست و از نزد هانی، بیرون رفت و شرطه‌ها را در پی مسلم فرستاد. مسلم و یارانش از خانه بیرون آمدند، در حالی که مسلم در وفاداری مردم کوفه و نیت صادق آنان، تردید نداشت. مسلم با عید الله به نبرد پرداخت؛ ولی مسلم را گرفتند و عید الله او را کشت و او را با پا در بازار می‌کشید. همچنین هانی بن عروه را کشت؛ چون مسلم در خانه او منزل کرده بود و او را یاری داده بود. ۱. قَدِمَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ الْكُوفَةَ، وَبِهَا مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ قَدْ نَزَلَ عَلَى هَانِي بْنِ عُرْوَةَ، وَهَانِيٌّ شَدِيدُ الْعِلَّةِ، وَكَانَ صَدِيقًا لِبْنِ زَيْدٍ.

فَلَمَّا قَدِمَ ابْنُ زَيْدٍ الْكُوفَةَ أَخْبَرَ بَعْلَهُ هَانِيٌّ، فَأَتَاهُ لِيَعُوذَهُ، فَقَالَ هَانِيٌّ لِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَأَصْحَابِهِ - وَهُمْ جَمَاعَةٌ - : إِذَا جَلَسَ ابْنُ زَيْدٍ عِنْدِي وَتَمَكَّنَ، فَإِنِّي سَأَقُولُ: «إِسْقُونِي»، فَأَخْرَجُوا فَاقْتُلُوهُ.

فَأَدْخَلَهُمُ الْبَيْتَ وَجَلَسَ فِي الرِّوَاقِ، وَأَتَاهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ يَعُوذُهُ، فَلَمَّا تَمَكَّنَ، قَالَ هَانِيٌّ بْنُ عُرْوَةَ: «إِسْقُونِي! فَلَمْ يَخْرُجُوا، فَقَالَ: «إِسْقُونِي، مَا يُؤَخِّرُكُمْ؟ ثُمَّ قَالَ: «إِسْقُونِي، وَلَوْ كَانَتْ فِيهِ نَفْسِي، فَفَهَمَ ابْنُ زَيْدٍ، فَقَامَ فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ، وَوَجَّهَ بِالشَّرْطِ يَطْلُبُونَ مُسْلِمًا، وَخَرَجَ وَأَصْحَابُهُ وَهُوَ لَا يَشُكُّ فِي وَفَاءِ الْقَوْمِ وَصِحَّةِ نِيَّتِهِمْ، فَقَاتَلَ [مُسْلِمٌ] عُبَيْدَ اللَّهِ، فَأَخَذُوهُ فَقَتَلَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ، وَجَزَّ بِرِجْلِهِ فِي السُّوقِ، وَقَتَلَ هَانِيَّ بْنُ عُرْوَةَ لِنُزُولِ مُسْلِمٍ مَنْزِلَهُ، وَإِعَانَتِهِ إِيَّاهُ» (تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۳).
البدایه و النهایه: مسلم بن عقیل به خانه هانی بن حمید بن عروه مرادی، نقل مکان کرد و از آن جا به خانه شریک بن اعور - که از بزرگان و رؤسا بود - رفت. به شریک، خبر رسید که عید الله برای عیادت او می‌آید. پیغامی برای هانی فرستاد و گفت: مسلم بن عقیل را بفرست تا در خانه من باشد و وقتی عید الله برای عیادت من آمد، او را بکشد. هانی، مسلم را فرستاد. شریک به وی گفت: تو در مخفیگاه باش و وقتی عید الله نشست، من درخواست آب می‌کنم - و این، اشاره من به توست - . آن گاه تو بیرون بیا و او را بکش. وقتی عید الله آمد، بر بستر شریک نشست و هانی بن عروه هم آن جا بود. غلام عید الله به نام مهران، در جلوی او [به نگرهبانی] ایستاد و برخاست. عید الله ساعتی با شریک سخن گفت. آن گاه شریک گفت: به من آب بدهید. مسلم از کشتن عید الله، وحشت کرده بود. در این هنگام، کنیزی با کوزه آب، بیرون آمد و مسلم را در مخفیگاه ۱ دید. شرم کرد و برگشت و سه دفعه چنین شد. شریک بار دیگر گفت: به من آب بدهید، گرچه جانم را از دست بدهم! آیا آب را از من دریغ می‌کنید؟ مهران، متوجه نقشه [ی آنان] شد و عید الله را متوجه کرد و عید الله به سرعت برخاست و بیرون رفت. شریک گفت: ای امیر! می‌خواهم به تو وصیت کنم. عید الله گفت: به زودی بر می‌گردم. مهران، عید الله را بُرد و سوار کرد و در بین راه به وی می‌گفت: آنان می‌خواستند تو را بکشند. عید الله گفت: وای بر تو! من که با آنان مدارا می‌کنم. آنان را چه شده است؟! شریک از مسلم پرسید: چه چیزی تو را از کشتن عید الله باز داشت؟ مسلم گفت: حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله به من رسیده که فرمود: ایمان، غافلگیرانه کشتن (ترور) را به بند کشیده است و مؤمن، چنین نمی‌کند. همچنین خوش نداشتم او را در خانه تو بکشم. شریک گفت: اگر او را کشته بودی، اینک در قصر نشسته بودی و کسی از عید الله حمایت نمی‌کرد و کار بصره نیز تضمین شده بود. اگر او را کشته بودی، مردی ستمگر و فاجر را کشته بودی. شریک پس از سه روز، از دنیا رفت. ۲. تَحَوَّلَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ إِلَى دَارِ هَانِيٍّ بْنِ حَمِيدِ بْنِ عُرْوَةَ الْمُرَادِيِّ، ثُمَّ إِلَى دَارِ شَرِيكِ بْنِ الْأَعْوَرِ - وَكَانَ مِنَ الْأُمَرَاءِ الْأَكَابِرِ - وَبَلَغَهُ أَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ يُرِيدُ عِيَادَتَهُ، فَبَعَثَ إِلَى هَانِيٍّ يَقُولُ لَهُ: إِبْعَثْ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ حَتَّى يَكُونَ فِي دَارِي لِتُقْتَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ إِذَا جَاءَ يَعُوذُنِي. فَبَعَثَهُ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ شَرِيكٌ: كُنْ أَنْتَ فِي الْخِبَاءِ، فَإِذَا جَلَسَ عُبَيْدُ اللَّهِ، فَإِنِّي

أَطْلُبُ الْمَاءَ - وَهِيَ إِشَارَتِي إِلَيْكَ - فَأَخْرَجَ فَأَقْتُلَهُ . فَلَمَّا جَاءَ عُبَيْدُ اللَّهِ جَلَسَ عَلَى فِرَاشِ شَرِيكِ ، وَعِنْدَهُ هَانِيٌّ بَنُ عُرْوَةَ ، وَقَامَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ غُلَامٌ يُقَالُ لَهُ مِهْرَانٌ ، فَتَحَدَّثَ عِنْدَهُ سَاعِيَةً ، ثُمَّ قَالَ شَرِيكٌ : إِسْقُونِي ، فَتَجَبَّنَ مُسْلِمٌ عَنْ قَتْلِهِ ، وَخَرَجَتْ جَارِيَةٌ بِكُوزٍ مِنْ مَاءٍ فَوَجَدَتْ مُسْلِمًا فِي الْخَبَاءِ ، فَاسْتَحْيَتْ وَرَجَعَتْ بِالْمَاءِ ثَلَاثًا ، ثُمَّ قَالَ : إِسْقُونِي وَلَوْ كَانَ فِيهِ ذَهَابُ نَفْسِي ، أَتَحْمَوْنَنِي مِنَ الْمَاءِ ؟ فَفَهِمَ مِهْرَانُ الْعَدْرَ ، فَغَمَزَ مَوْلَاهُ ، فَنَهَضَ سَرِيعًا وَخَرَجَ . فَقَالَ شَرِيكٌ : أَيُّهَا الْأَمِيرُ ! إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أُوصِيََ إِلَيْكَ ، فَقَالَ : سَاعُودُ ! فَخَرَجَ بِهِ مَوْلَاهُ فَأَرَكَبَهُ وَطَرَدَ بِهِ - أَيْ سَاقَ بِهِ - وَجَعَلَ يَقُولُ لَهُ مَوْلَاهُ : إِنَّ الْقَوْمَ أَرَادُوا قَتْلَكَ ، فَقَالَ : وَيَحْكُ ، إِنِّي بِهِمْ لَرَفِيقٌ ، فَمَا بِالْهُم ؟ ! وَقَالَ شَرِيكٌ لِمُسْلِمٍ : مَا مَنَعَكَ أَنْ تَخْرُجَ فَتَقْتُلَهُ ؟ قَالَ : حَدِيثٌ بَلَغَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ قَالَ : الْإِيمَانُ ضِدُّ الْفِتَنِ ، لَا يَفْتِكُ مُؤْمِنٌ ، وَكَرِهْتُ أَنْ أَقْتُلَهُ فِي بَيْتِكَ . فَقَالَ : أَمَا لَوْ قَتَلْتَهُ لَجَلَسْتَ فِي الْقَصْرِ ، لَمْ يَسْتَعِدَّ مِنْهُ أَحَدٌ ، وَلَيُكَفِّنَكَ أَمْرُ الْبَصْرَةِ ، وَلَوْ قَتَلْتَهُ لَقَتَلْتَ ظَالِمًا فَاجِرًا . وَمَاتَ شَرِيكٌ بَعْدَ ثَلَاثٍ (البدایة و النہایة : ج ۸ ص ۱۵۳) .

۱. در متن عربی، واژه «الخباء» آمده که معادل آن، آلاچیق است؛ یعنی پایه‌ای سقف‌دار که از نی خشک یا پشم می‌ساختند و از آن برای محافظت مشک آب از آفتاب، استفاده می‌کردند.

الأمالی ، شجری (- به نقل از سعید بن خالد -) : شریک بن أعور ، بیمار شد و مسلم با شمشیر در خانه زیبا و آراسته شریک بود . شریک به مسلم گفت: هم‌اینک ، عید الله بن زیاد برای عیادت من می‌آید . وقتی آمد ، او را بکش . عید الله آمد و داخل شد و از شریک ، احوالش را پرسید و رفت ؛ ولی مسلم ، کاری انجام نداد . مسلم به خانه هانی بن عروه مرادی نقل مکان کرد .

خبر به عید الله رسید . عید الله گفت : به خدا سوگند ، اگر مایه ناسزاگویی مردمان [به خودم] نبود ، به شریک ، دشنام می‌دادم . ۱ . مَرَضَ شَرِيكُ بْنُ الْأَعْوَرِ ، وَمُسْلِمٌ فِي مَنَزِلِهِ فِي حَجَلَةٍ لَشَرِيكِ وَمَعَهُ السَّيْفُ ، فَقَالَ لَهُ شَرِيكٌ : إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ - يَعْنِي ابْنَ زِيَادٍ - سَيَأْتِينِي عَائِدًا السَّاعَةَ ، فَإِذَا جَاءَكَ فَدُونَكَ هُوَ . فَجَاءَ عُبَيْدُ اللَّهِ فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَسَلَّاهُ ، وَخَرَجَ عُبَيْدُ اللَّهِ فَلَمْ يَصْنَعْ مُسْلِمٌ شَيْئًا . وَتَحَوَّلَ مُسْلِمٌ إِلَى هَانِيٍّ بَنِ عُرْوَةَ الْمُرَادِيِّ ، وَبَلَغَ عُبَيْدُ اللَّهِ الْحَبْرُ ، فَقَالَ : وَاللَّهِ لَوْلَا أَنْ تَكُونَ سُبَّةً ، لَسَبَبْتُ شَرِيكَ (الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۶۷) .

تأملی در گزارش طرح ترور ابن زیاد

یکی از مسائل قابل تأمل در حوادث شهر کوفه قبل از شهادت مسلم ، گزارشی در موضوع طرح ترور ابن زیاد است . بر پایه اسنادی که گذشت ، این طرح ، توسط شریک بن أعور یا هانی بن عروه یا عماره بن عبید ، به مسلم ، پیشنهاد گردید . او نیز آن را پذیرفت و قرار شد هنگامی که ابن زیاد به عیادت هانی یا شریک بن أعور آمد ، مسلم ، همراه با سی مرد مسلح ، طبق نقشه قبلی ، ابن زیاد را ترور نماید .

ابن زیاد ، به عیادت شریک بن أعور و یا هانی آمد و زمینه برای اجرای نقشه ترور ، آماده شد ؛ اما مسلم ، در آخرین لحظات از اجرای آن ، امتناع ورزید .

در پاسخ به این پرسش که : «چرا طرح ترور ابن زیاد اجرا، نشد؟» ، گزارش‌های متفاوتی وجود دارد . شماری از گزارش‌ها ، حاکی از آن‌اند که ابن زیاد ، از قرائن موجود ، متوجه طرح ترور خود شد و صحنه را فوراً ترک کرد . ۱ .

برخی از گزارش‌ها ، تصریح می‌کنند که زنی در خانه هانی ، مانع اقدام مسلم گردید . ۲ .

در شماری از گزارش‌ها نیز پاسخ خود مسلم ، به این که چرا اقدام به ترور ابن زیاد نکرد ، آمده است که دو چیز ، مانع اقدام او شد

: یکی این که هانی، مایل نبوده است که این اقدام، در خانه او انجام شود؛ و دیگر، به خاطر آوردن حدیثی از پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود:

إِنَّ الْإِيمَانَ قَيْدَ الْفَتْكَ، وَلَا يَفْتِكُ مُؤْمِنٌ ۳.

اسلام، غافلگیرانه کشتن را در بند کشیده است و هیچ مسلمانی، غافلگیرانه نمی‌کشد.

همچنین در برخی از گزارش‌ها، مسلم، علت امتناع خود را فقط حدیث مورد اشاره، ذکر کرده است ۴.

در گزارشی دیگر، مسلم، علت امتناع خود را تنها مایل نبودن هانی به انجام گرفتن این کار در

۱. ر. ک: ص ۳۷۸ ح ۳۵۴ و ص ۳۸۶ ح ۳۶۰ و ۳۶۱ و ص ۳۸۸ ح ۳۶۳ و ۳۶۴. ۲. ر. ک: ص ۳۸۳ ح ۳۵۷. ۳. گفتنی است: این حدیث، در الکامل فی التاریخ (ج ۲ ص ۵۳۸) به صورت «هیچ مسلمانی مسلمان دیگر را غافلگیرانه نمی‌کشد» آمده است. نیز، ر. ک: ص ۳۸۰ ح ۳۵۵ و ص ۳۸۳ ح ۳۵۷. ۴. ر. ک: ص ۳۸۵ ح ۳۵۸.

خانه او می‌داند ۱.

و در نقلی دیگر، مسلم برای توجیه کار خود، به دو عامل اشاره می‌کند: یکی، حدیث «فَتَكَ (ترور)»؛ و دیگر، این که مایل نبوده است این اقدام در خانه شریک بن أعور انجام شود ۲.

با تأمل در این گزارش‌های متناقض، نخستین نکته‌ای که به ذهن می‌رسد، ساختگی بودن همه آنهاست؛ زیرا:

اولاً، حضور یافتن ابن زیاد در خانه علاقه‌مندان به مسلم، به معنای قرار دادن خود در کانون خطر است که با در نظر گرفتن زیرکی سیاسی ابن زیاد و اوضاع بحرانی کوفه، انجام گرفتن این اقدام ضد امنیتی به وسیله او، باور نکردنی است، بویژه این که از طریق مأمور نفوذی خود، اطلاع یافته بود که مسلم در خانه هانی، مخفی شده است.

ثانیاً، اولین لازمه اجرای نقشه ترور، مخفیکاری است و این، با در جریان کار قرار گرفتن سی نفر - که همراهی آنها برای ترور یک نفر، ضرورتی ندارد -، منافات دارد.

ثالثاً، اگر نقشه اعدام ابن زیاد، واقعیت داشت، مقتضای در نظر گرفتن تدابیر سیاسی و امنیتی برای این عملیات، این بود که اجرای آن به فردی غیر از مسلم - که رهبری نهضت کوفه را به عهده داشت -، واگذار می‌شد.

بر این اساس، می‌توان گفت که ماجرای ترور ابن زیاد، احتمالاً - ساخته و پرداخته خود او و دستیارانش و برای موجه جلوه دادن اقدام خویش بر ضد مسلم و سران قبایل هوادار مسلم بوده است.

اگر این تحلیل، پذیرفته نشود و نقشه یاد شده را واقعی بدانیم، گزارش دوم که حاکی از متوجه شدن ابن زیاد از طریق قرائن موجود است و یا گزارش سوم که تصریح می‌کند زنی در خانه هانی، مانع اجرای آن شد، به صحت، نزدیک‌ترند.

اما درستی گزارش‌های دیگری که می‌گویند مسلم، با یادآوری حدیث نبوی «فَتَكَ»، از تصمیم خود منصرف شد، بسیار بعید می‌نماید؛ بلکه می‌توان گفت که اهانت به مسلم است. آیا می‌توان پذیرفت که نماینده امام علیه السلام، هنگام طراحی نقشه یاد شده، حکم آن را به یاد نداشته و موقع اجرا، با یادآوری آن، از تصمیم خود، منصرف شده است؟!

۱. ر. ک: ص ۳۸۷ ح ۳۶۲. ۲. ر. ک: ص ۳۹۰ ح ۳۶۵.

سایر آنچه در گزارش‌های یاد شده، برای بیان علت امتناع مسلم از اجرای طرح ترور آمده، آن قدر سست است که ارزش نقد

ندارد .

گفتنی است که بلاذری ، گزارش دیگری در مورد طرح ترور ابن زیاد توسط عمار بن ابی سلامه دارد که آن هم ناکام مانده است . در این گزارش آمده است :

عمار بن ابی سلامه دالانی ، تصمیم گرفت که عبید الله بن زیاد را در محل استقرار سپاهش در نُخَیله^۱ غافلگیرانه بکشد ؛ اما موفق نشد . از این رو ، مخفیانه به سوی حسین علیه السلام آمد و همراه او کشته شد ۲ .

۱. ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲. ۲. أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۸۸ .

۴ / ۱۴ فرستادن مال و جاسوس برای شناسایی محل مسلم

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو وداک -) : ابن زیاد ، غلامش را که معقل نام داشت ، فرا خواند و به وی گفت: سه هزار درهم بگیر و مسلم و یارانش را پیدا کن و این سه هزار درهم را به آنان بده و بگو : با این پول با دشمنانتان بجنگید و خود را یکی از آنان نشان بده . اگر این پول را به آنان بدهی ، به تو اعتماد و اطمینان خواهند کرد و کارهای سری‌شان را از تو پنهان نمی کنند . صبح و شام با آنان رفت و آمد کن .

معقل ، پول را گرفت و نزد مسلم بن عوسجه اسدی (از قبیله بنی سعد بن ثعلبه) در مسجد اعظم آمد ، که نماز می خواند . از مردم شنید که می گفتند : او برای حسین ، بیعت می گیرد. نزد او آمد و نشست تا از نماز فارغ شد .

آن گاه گفت: ای بنده خدا ! من مردی شامی هستم و هم پیمان قبیله ذو کلاع. خداوند به من ، محبت اهل بیت و دوستانشان را عنایت فرموده است. این ، سه هزار درهم است و می خواهم با مردی از اهل بیت که شنیده‌ام به کوفه آمده و برای پسر دختر پیامبر خدا ، بیعت می گیرد ، دیدار کنم . من به دنبال دیدار او هستم ؛ ولی کسی را نیافتم که مرا به سوی او راهنمایی کند و کسی محل او را نمی شناسد . اینک در مسجد نشسته بودم که از مردم شنیدم که می گفتند : این مرد با خاندان پیامبر ، آشناست . به نزد تو آمدم تا این پول را بگیری و مرا نزد آقای خود ببری تا با او بیعت کنم . اگر خواستی ، پیش از دیدار او ، از من بیعت بگیر .

مسلم بن عوسجه گفت: خداوند را سپاس گزار باش که مرا دیدی . من هم خوش‌حالم که تو به آنچه دوست داری ، می رسی . امید است خداوند به وسیله تو ، خاندان پیامبر را یاری کند. البته از این که مرا پیش از استواری کار ، شناختی ، ناراحتم ، از ترس این طاغوت و قدرت او .

آن گاه پیش از رفتن ، از او بیعت گرفت و از او پیمان‌های سخت گرفت که خیرخواه و روراست باشد و امور را پنهان نکند. معقل نیز ضمانت داد. آن گاه به وی گفت : روزها به منزل من ، رفت و آمد کن تا برای تو اجازه ملاقات با مسلم را بگیرم . معقل به همراه مردم ، رفت و آمد می کرد تا برایش اذن بگیرد....

معقل - همان غلام ابن زیاد بود که ابن زیاد ، وی را با پول ، به سوی مسلم و یارانش فرستاده بود - ، روزهایی را به خانه مسلم بن عوسجه ، رفت و آمد کرد تا او را نزد مسلم بن عقیل ببرد ، تا این که پس از مرگ شریک بن أعور ، او را نزد مسلم برد و تمام اخبار را به وی داد و مسلم از او بیعت گرفت و به ابو ثمامه صائدی دستور داد اموالی را که آورده بود ، بگیرد .

ابو ثمامه کسی بود که اموال را تحویل می گرفت و کمک‌ها را جمع‌آوری می کرد. او سلاح می خرید ؛ چون خبره این کار بود و از جنگجویان عرب و سرشناسان شیعه بود .

این مرد (معقل) ، یکسره نزد آنان رفت و آمد می کرد. او نخستین کسی بود که می آمد و آخرین کسی بود که می رفت . اخبار را می شنید و از اسرار ، باخبر می شد و سپس می رفت و همه را در گوش ابن زیاد می گفت. ۱. دَعَا ابْنُ زَيْدٍ مَوْلَى يُقَالُ لَهُ مَعْقِلٌ ، فَقَالَ لَهُ

: خُذْ ثَلَاثَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ ، ثُمَّ اَطْلُبْ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ ، وَاطْلُبْ لَنَا أَصْحَابَهُ ، ثُمَّ اعْطِهِمْ هَذِهِ الثَّلَاثَةَ آلَافٍ ، فَقُلْ لَهُمْ : اسْتَغْنُوا بِهَا عَلَى حَرْبِ عِدُوِّكُمْ ، وَأَعْلِمُهُمْ أَنَّكَ مِنْهُمْ ؛ فَإِنَّكَ لَوْ قَدْ أُعْطِيَتْهَا إِيَّاهُمْ اطمأنوا إِلَيْكَ ، وَوَثِقُوا بِكَ ، وَلَمْ يَكْتُمُوكَ شَيْئاً مِنْ أَخْبَارِهِمْ ، ثُمَّ اغْدُ عَلَيْهِمْ وَرُح .

فَفَعَلَ ذَلِكَ ، فَجَاءَ حَتَّى أَتَى إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ - مِنْ بَنِي سَعْدِ بْنِ ثَعْلَبَةَ - فِي الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ وَهُوَ يُصَلِّي ، وَسَمِعَ النَّاسَ يَقُولُونَ : إِنَّ هَذَا يُبَايِعُ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، فَجَاءَ فَجَلَسَ حَتَّى فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ .

ثُمَّ قَالَ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، إِنِّي امْرُؤٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ ، مَوْلَى لِدَى الْكِلَاعِ ، أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيَّ بِحُبِّ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ ، وَحُبِّ مَنْ أَحَبَّهُمْ ، فَهَذِهِ ثَلَاثَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ ، أَرَدْتُ بِهَا لِقَاءَ رَجُلٍ مِنْهُمْ بَلَّغَنِي أَنَّهُ قَدِمَ الْكُوفَةَ ، يُبَايِعُ لِابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَكُنْتُ أُرِيدُ لِقَاءَهُ فَلَمْ أَجِدْ أَحِداً يَدُلُّنِي عَلَيْهِ ، وَلَا يَعْرِفُ مَكَانَهُ ، فَإِنِّي لَجَالِسٌ آتِفاً فِي الْمَسْجِدِ ؛ إِذْ سَمِعْتُ نَفْراً مِنَ الْمُسْلِمِينَ يَقُولُونَ : هَذَا رَجُلٌ لَهُ عِلْمٌ بِأَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ ، وَإِنِّي أَتَيْتُكَ لِتَقْبِضَ هَذَا الْمَالَ ، وَتُدْخِلَنِي عَلَى صَاحِبِكَ فَأُبَايِعَهُ ، وَإِنْ شِئْتَ أَخَذْتُ بِيَعْتِي لَهُ قَبْلَ لِقَائِهِ .

فَقَالَ : اِحْمَدِ اللَّهَ عَلَى لِقَائِكَ إِنِّي ، فَقَدْ سِرَرَنِي ذَلِكَ لِتَنَالَ مَا تُحِبُّ ، وَلِيَنْصُرَ اللَّهَ بِكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ ، وَلَقَدْ سَاءَ نِي مَعْرِفَتِكَ إِنِّي بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَنْمَى ، مَخَافَةَ هَذَا الطَّاعِنِ وَسَطَوْتِهِ .

فَأَخَذَ بِيَعْتَهُ قَبْلَ أَنْ يَبْرَحَ ، وَأَخَذَ عَلَيْهِ الْمَوَاقِيقَ الْمُعْظَمَةَ ، لِيُنَاصِحَ حَقَّ وَلِيَكْتُمَنَّ ، فَأَعْطَاهُ مِنْ ذَلِكَ مَا رَضِيَ بِهِ ، ثُمَّ قَالَ لَهُ : اِخْتَلِفْ إِلَيَّ أَيَّاماً فِي مَنَزَلِي ، فَأَنَا طَالِبٌ لَكَ الْإِذْنَ عَلَى صَاحِبِكَ . فَأَخَذَ يَخْتَلِفُ مَعَ النَّاسِ ، فَطَلَبَ لَهُ الْإِذْنَ

ثُمَّ إِنَّ مَعْقِلاً - مَوْلَى ابْنِ زِيَادٍ الَّذِي دَسَّهَ بِالْمَالِ إِلَى ابْنِ عَقِيلٍ وَأَصْحَابِهِ - اخْتَلَفَ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ أَيَّاماً ، لِيُدْخِلَهُ عَلَى ابْنِ عَقِيلٍ ، فَأَقْبَلَ بِهِ حَتَّى أَدْخَلَهُ عَلَيْهِ بَعْدَ مَوْتِ شَرِيكِ بْنِ الْأَعْوَرِ ، فَأَخْبَرَهُ خَبْرَهُ كُلَّهُ ، فَأَخَذَ ابْنُ عَقِيلٍ بِيَعْتَهُ ، وَأَمَرَ أَبَا ثُمَامَةَ الصَّائِدِيَّ فَقَبِضَ مَالَهُ الَّذِي جَاءَ بِهِ .

وَهُوَ [أَبُو ثُمَامَةَ] الَّذِي كَانَ يَقْبِضُ أَمْوَالَهُمْ ، وَمَا يُعِينُ بِهِ بَعْضُهُمْ بَعْضاً ، يَشْتَرِي لَهُمُ السَّلَاحَ ، وَكَانَ بِهِ بَصِيرَةً ، وَكَانَ مِنْ فُرْسَانَ الْعَرَبِ وَوُجُوهِ الشَّيْعَةِ .

وَأَقْبَلَ ذَلِكَ الرَّجُلُ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِمْ ، فَهُوَ أَوَّلُ دَاخِلٍ وَآخِرُ خَارِجٍ ، يَسْمَعُ أَخْبَارَهُمْ وَيَعْلَمُ أَسْرَارَهُمْ ، ثُمَّ يَنْطَلِقُ بِهَا حَتَّى يَقْرَها فِي أُذُنِ ابْنِ زِيَادٍ (تاريخ الطبري : ج ۵ ص ۳۶۲ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۴۵) . تاريخ الطبري (- به نقل از عمار دهنی ، از امام باقر علیه السلام -) : ابن زیاد ، یکی از غلامانش را فرا خواند و به وی سه هزار [درهم] داد و گفت : برو و به دنبال مردی بگرد که کوفیان با او بیعت می کنند و به او بگو که اهل حمص هستی و برای این کار به این جا آمده ای و می خواهی این مال را برای نیرومند شدن او به وی بدهی .

وی یکسر با ظرافت و مدارا دنبال این کار بود تا این که او را به پیرمردی از کوفیان که بیعت می گرفت ، راه‌نمایی کردند . او را ملاقات کرد و جریان را به وی گفت . پیرمرد به وی گفت : از دیدن تو ، هم خوش‌حالم و هم ناراحت . خوش‌حالم ؛ چون خداوند ، تو را به این کار ، هدایت کرده است ، و ناراحتم ؛ چون هنوز کارها استوار نشده است .

آن پیرمرد ، وی را نزد مسلم بُرد و مسلم ، مال را از او گرفت و با وی بیعت کرد . آن غلام ، نزد عبید الله باز گشت و جریان را به وی گزارش داد . ۱. دعا [ابن زیاد] مَوْلَى لَهُ فَأَعْطَاهُ ثَلَاثَةَ آلَافٍ ، وَقَالَ لَهُ : إِذْهَبْ حَتَّى تَسْأَلَ عَنِ الرَّجُلِ الَّذِي يُبَايِعُ لَهُ أَهْلَ الْكُوفَةِ ، فَأَعْلِمُهُ أَنَّكَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ حِمَصَ ، جِئْتَ لِهَذَا الْأَمْرِ ، وَهَذَا مَالٌ تَدْفَعُهُ إِلَيْهِ لِيَتَقَوَّى . فَلَمْ يَزَلْ يُتَلَطَّفُ وَيُرْفَقُ بِهِ حَتَّى دُلَّ عَلَى شَيْخٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَلِي الْبَيْعَةَ ، فَلَقِيَهُ فَأَخْبَرَهُ .

فَقَالَ لَهُ الشَّيْخُ : لَقَدْ سِرَرَنِي لِقَاؤُكَ إِزْأَى وَقَدْ سَاءَنِي ، فَأَمَّا مَا سِرَرَنِي مِنْ ذَلِكَ ، فَمَا هَذَاكَ اللَّهُ لَهُ ، وَأَمَّا مَا سَاءَنِي ، فَإِنَّ أَمْرَنَا لَمْ يَسْتَحْكَمْ بَعْدُ ؛ فَأَدْخَلَهُ إِلَيْهِ فَأَخَذَ مِنْهُ الْمَالَ وَبَايَعَهُ ، وَرَجَعَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ فَأَخْبَرَهُ (تاريخ الطبري : ج ۵ ص ۳۴۸ ، تهذيب الكمال : ج ۶ ص ۴۲۴) . مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : عبید الله بن زیاد ، یکی از غلامانش را - که معقل نام داشت - فرا خواند و به وی

گفت: این سه هزار درهم را بگیر و در کوفه در جستجوی مسلم بن عقیل باش. وقتی محلّ او را دانستی، نزد او برو و به او بگو که شیعه و از طرفداران او هستی. و درهم‌ها را به وی بده و بگو: این پول را صرف نبرد با دشمنانتان کنید. وقتی پول را به وی دادی، به تو اطمینان و اعتماد پیدا می‌کند و چیزی را از تو پنهان نمی‌کند. سپس شبانه اخبار و گزارش‌ها را برایم بیاور. معقل آمد تا وارد مسجد جامع شد. چشمش به مردی از شیعیان افتاد که به وی مسلم بن عوسجه اسدی می‌گفتند. نزد او نشست و گفت: ای بنده خدا! من مردی شامی هستم؛ آیا اهل این خانه (خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله) و دوستان آنها را دوست می‌دارم. سه هزار درهم، همراه من است و دوست دارم آن را به کسی بدهم که شنیده‌ام به این شهر آمده و برای پسر دختر پیامبر خدا، بیعت می‌گیرد. اگر صلاح می‌دانی، مرا نزد او راه‌نمایی کن تا این اموال را به وی بدهم و با او بیعت کنم. اگر دوست داری، پیش از راه‌نمایی کردن من به نزد او، از من بیعت بگیر. مسلم بن عوسجه گمان کرد که او راست می‌گوید و از او خواست که تعهد بدهد و سوگند بخورد که خیرخواه و یک‌رنگ است و از دوستان مسلم بن عقیل بر ضدّ ابن زیاد است. معقل نیز برایش سوگند خورد و عهد بست، تا این که مسلم بن عوسجه اطمینان کرد. آن گاه به وی گفت: امروز از نزد من برو تا در این باره بیندیشم. آن گاه، معقل رفت... فردا معقل دوباره به سراغ مسلم بن عوسجه آمد و به وی گفت: تو به من وعده دادی که مرا نزد آن مرد ببری تا پول‌ها را به وی بدهم. چه شد که تصمیمت عوض شد؟ مسلم بن عوسجه گفت: گرفتار مرگ شریک بن عبد الله - که از نیکان شیعه و دوستان اهل بیت بود -، شدیم. معقل گفت: آیا مسلم بن عقیل، در خانه هانی بن عروه سکونت دارد؟ گفت: بله، او در خانه هانی بن عروه است. معقل گفت: برخیز و مرا نزد او ببر تا مال را به وی بپردازم. مسلم بن عوسجه، او را نزد مسلم بن عقیل برد. مسلم به او خوشامد گفت و او را نزد خود، جا داد و از او بیعت گرفت و دستور داد تا مال را از او بگیرند. معقل، آن روز را در منزل هانی بن عروه گذراند و چون شب شد، نزد ابن زیاد باز گشت و گزارش امور مسلم را به وی داد. ابن زیاد، شگفت‌زده شد و به معقل گفت: هر روز و پیوسته با او رفت و آمد کن؛ چون اگر یک روز نروی، شک می‌کند. مسلم از خانه هانی به جایی دیگر رفت و معقل با سختی، آن را جست. ۱. دَعَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ مَوْلَى لَهُ يُقَالُ لَهُ مَعْقِلٌ، فَقَالَ: هَذِهِ ثَلَاثَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ، خُذْهَا إِلَيْكَ وَالتَّمِسْ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ حَيْثُمَا كَانَ بِالْكُوفَةِ، فَإِذَا عَرَفْتَ مَوْضِعَهُ، فَادْخُلْ إِلَيْهِ، وَأَعْلِمْهُ أَنَّكَ مِنْ شِيعَتِهِ وَعَلَى مَذْهَبِهِ، وَادْفَعْ إِلَيْهِ هَذِهِ الدَّرَاهِمَ، وَقُلْ لَهُ: اسْتَعِنْ بِهَا عَلَى عَدُوِّكَ، فَإِنَّكَ إِذَا دَفَعْتَ إِلَيْهِ هَذِهِ الدَّرَاهِمَ وَثِقَ بِكَ، وَاطْمَأَنَّ إِلَيْكَ، وَلَمْ يَكْتُمَكَ مِنْ أَمْرِهِ شَيْئًا، ثُمَّ اغْدُ عَلَى الْأَخْبَارِ عَنْهُ.

فَأَقْبَلَ مَعْقِلٌ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ، فَنَظَرَ إِلَى رَجُلٍ مِنَ الشَّيْعَةِ يُقَالُ لَهُ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيُّ، فَجَلَسَ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِنِّي رَجُلٌ مِنَ أَهْلِ الشَّامِ، غَيْرَ أَنِّي أُحِبُّ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ، وَأُحِبُّ مَنْ يُحِبُّهُمْ، وَمَعِيَ ثَلَاثَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ، أُحِبُّ أَنْ أَدْفَعَهَا إِلَى رَجُلٍ بَلَّغَنِي أَنَّهُ قَدْ قَدِمَ إِلَى بَلَدِكُمْ هَذَا يَأْخُذُ الْبَيْعَةَ لِابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَدُلَّنِي عَلَيْهِ حَتَّى أَدْفَعَ هَذَا الْمَالَ إِلَيْهِ وَأُبَايَعَهُ، وَإِنْ شِئْتَ فَخُذْ بَيْعَتِي لَهُ قَبْلَ أَنْ تَدُلَّنِي عَلَيْهِ.

فَظَنَّ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ أَنَّ الْقَوْلَ عَلَى مَا يَقُولُهُ، فَأَخَذَ عَلَيْهِ الْإِيمَانَ وَالْعَهْدَ أَنَّهُ نَاصِحٌ، وَأَنَّهُ يَكُونُ مَعَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ، فَأَعْطَاهُ مَعْقِلٌ مِنَ الْعَهْدِ مَا وَثَّقَ بِهَا مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ؛ ثُمَّ قَالَ لَهُ: انْصَرِفْ عَنِّي الْآنَ يَوْمِي هَذَا حَتَّى أَنْظُرَ فِي ذَلِكَ. فَانْصَرَفَ عَنْهُ... فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ أَقْبَلَ مَعْقِلٌ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّكَ قَدْ كُنْتَ وَعَدْتَنِي أَنْ تُدْخِلَنِي عَلَى هَذَا الرَّجُلِ فَادْفَعْ إِلَيْهِ هَذَا الْمَالَ، فَمَا الَّذِي بَدَأَ لَكَ مِنْ ذَلِكَ؟ فَقَالَ لَهُ: إِنَّا اشْتَعَلْنَا بِمَوْتِ هَذَا الرَّجُلِ شَرِيكَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، وَقَدْ كَانَ مِنْ خِيَارِ الشَّيْعَةِ، وَيَتَوَلَّى أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ. فَقَالَ لَهُ مَعْقِلٌ: وَمُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ فِي مَنَزِلِ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ، هُوَ فِي مَنَزِلِ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ؛ فَقَالَ مَعْقِلٌ: قُمْ بِنَا إِلَيْهِ حَتَّى أَدْفَعَ لَهُ هَذَا الْمَالَ. فَأَخَذَ يَبْدُوهُ وَأَدْخَلَهُ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَرَحَّبَ بِهِ مُسْلِمٌ وَأَدْنَاهُ، وَأَخَذَ بَيْعَتَهُ وَأَمَرَ أَنْ يُقْبَضَ مَا مَعَهُ مِنَ الْمَالِ.

وَأَقَامَ مَعْقِلٌ فِي مَنَزِلِ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ يَوْمَهُ، حَتَّى إِذَا أَمْسَى انْصَرَفَ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ، فَأَخْبَرَهُ بِأَمْرِ مُسْلِمِ، فَبَقِيَ ابْنُ زِيَادٍ مُتَعَجِّبًا، وَقَالَ

لَمَعِقِلٍ: أَنْظِرْ أَنْ تَخْتَلِفَ إِلَى مُسْلِمٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَا تَنْقَطِعَ عَنْهُ، فَإِنَّكَ إِنْ قَطَعْتَهُ اسْتَرَابَكَ، وَتَنَحَّى عَنْ مَنَزِلِ هَانِي إِلَى مَنَزِلِ آخَرٍ، فَأَلْقَى فِي طَلَبِهِ عَنَاءً (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۰۱، الفتوح: ج ۵ ص ۴۱). محل سکونت مسلم بن عقیل برای عبید الله بن زیاد، ناشناخته بود. به یکی از غلامان خود - که اهل شام بود و معقل نام داشت - سه هزار درهم در کیسه‌ای داد و گفت: این پول را بگیر و به آرامی، دنبال مسلم باش. مرد به راه افتاد تا به مسجد جامع رسید و نمی‌دانست چگونه مسئله را دنبال کند. چشمش به مردی افتاد که در گوشه‌ای از مسجد، بسیار نماز می‌خواند. پیش خود گفت: شیعیان، بسیار نماز می‌خوانند و گمان می‌کنم که این مرد، یکی از شیعیان باشد. آن مرد نشست تا وی از نماز فارغ شد. آن گاه نزد او آمد و نشست و گفت: جانم فدایت! من مردی شامی هستم؛ هم‌پیمان قبیلۀ ذو کلاع. خداوند، نعمت دوستی با خاندان پیامبر و دوستان آنها را به من عنایت کرده است. سه هزار درهم همراه من است و دوست دارم آن را به مردی از این خانواده برسانم. باخبر شدم که آن مرد، وارد این شهر شده و برای حسین بن علی، تبلیغ می‌کند. آیا مرا نزد او راه‌نمایی می‌کنی تا این پول را به وی بدهم و او برای کارهایش از آن استفاده کند و آن را نزد هر یک از پیروانش که می‌خواهد، بگذارد؟ آن مرد گفت: چه طور در این مسجد، فقط به سراغ من آمدی؟ گفت: چون در چهره‌ات، نشانه‌های خوبی دیدم و امید داشتم تو از دوستان خاندان اهل بیت پیامبر باشی. مرد گفت: وای بر تو! با چشم‌هایت مرا شناختی. من یکی از برادران تو ام. مسلم بن عوسجه نام دارم و از دیدن تو خوش حال شدم؛ اما به خاطر احساسی که نسبت به تو دارم، ناراحت شدم؛ چرا که من از شیعیان اهل بیتم و از این طاغوت - یعنی ابن زیاد - هراس دارم. پس به من اطمینان بده و پیمان ببند که این مسئله را از تمام مردم، پنهان می‌داری. او نیز به وی اطمینان داد و پیمان بست. مسلم بن عوسجه به وی گفت: امروز باز گرد و فردا به منزل من بیا تا با تو نزد آقای خود - یعنی مسلم بن عقیل - برویم و تو را به او برسانم. مرد شامی رفت و شب را سپری کرد. فردا صبح به منزل مسلم بن عوسجه آمد و او وی را نزد مسلم بن عقیل بُرد و جریان را برایش بازگو کرد. مرد شامی، اموال را به مسلم داد و با وی بیعت نمود.

۱. نکته جالب، کثرت نماز و عبادت و نیک‌سیرتی پیروان اهل بیت علیهم السلام است که با این مشخصات، شناخته می‌شدند.

مرد شامی هر روز، نزد مسلم می‌رفت و هیچ غیبت نمی‌کرد. او تمام روز را نزد مسلم می‌گذرانید و از تمام اخبار، مطلع می‌شد و چون شب می‌شد و تاریکی همه جا را فرا می‌گرفت، نزد عبید الله بن زیاد می‌رفت و تمام گزارش‌ها را برایش بازگو می‌کرد و او را از آنچه گفته‌اند و انجام داده‌اند، باخبر می‌ساخت و به وی خبر داد که مسلم در خانه هانی بن عروه، منزل کرده است. اخفی علی عبید الله بن زیاد موضع مسلم بن عقیل، فقال لمولای له من اهل الشام یسمی معقلاً، وناولته ثلاثه آلاف درهم فی کیس، وقال: خذ هذا المال، وانطلق فالتمس مسلم بن عقیل، وتأث له بغایه التأتی. فانطلق الرجل حتی دخل المسجد الأعظم، وجعل لا یدری کیف یتأتی الأمر، ثم إنه نظر إلى رجل یشکر الصلاة إلى ساریه من ساری المسجد، فقال فی نفسه: إن هؤلاء الشیعۀ یشکرون الصلاة، وأحسب هذا منهم. فجلس الرجل، حتی إذا انفتل من صلاته قام، فدنا منه وجلس، فقال: جعلت فداک، إني رجل من اهل الشام، مولی لئدی الکلاع، وقد أنعم الله علی حبب اهل بیت رسول الله صلى الله علیه و آله، وحب من أحبهم، ومعی هذه الثلاثه الآلاف درهم، أحب إیصالها إلى رجل منهم، بلغنی أنه قدیم هذا المصر داعیۀ للحسین بن علی علیه السلام، فهل تدلنی علیه لأوصل هذا المال إلیه، لیستعین به علی بعض أموره، ویضعه حیث أحب من شیعته؟ قال له الرجل: وكيف قصیدتنی بالسؤال عن ذلک دون غیري ممن هو فی المسجد؟ قال: لأنی رأیت علیک سیماء الخیر، فرجوت أن تكون ممن ینوئی اهل بیت رسول الله صلى الله علیه و آله. قال له الرجل: ویحک، قد وقعت علی بعینک، أنا رجل من إخوانک وأسمی مسلم بن عوسجه، وقد سررت بک، وساءنی ما کان من حسنی قبلك؛ فأتی رجل من شیعۀ اهل هذا البیت، خوفاً من هذا الطاغیۀ ابن زیاد، فأعطنی ذمۀ الله وعهده أن تکتم هذا

عَنْ جَمِيعِ النَّاسِ . فَأَعْطَاهُ مِنْ ذَلِكَ مَا أَرَادَ . فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ : إِنَصِّرِ يَوْمَكَ هَذَا ، فَإِنْ كَانَ غَدٌ فَأَتِنِي فِي مَنْزِلِي حَتَّى أَنْطَلِقَ مَعَكَ إِلَى صَاحِبِنَا - يَعْنِي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ - فَأَوْصَلَكَ إِلَيْهِ . فَمَضَى الشَّامِيُّ ، فَبَاتَ لَيْلَتَهُ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ عَدَا إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ فِي مَنْزِلِهِ ، فَأَنْطَلَقَ بِهِ حَتَّى أَدْخَلَهُ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، فَأَخْبَرَهُ بِأَمْرِهِ ، وَدَفَعَ إِلَيْهِ الشَّامِيَّ ذَلِكَ الْمَالَ ، وَبَايَعَهُ . فَكَانَ الشَّامِيُّ يَغْدُو إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، فَلَا يُحْجَبُ عَنْهُ ، فَيَكُونُ نَهَارَهُ كُلَّهُ عِنْدَهُ [ه] ، فَيَتَعَرَّفُ جَمِيعَ أَخْبَارِهِمْ ، فَإِذَا أَمْسَى وَأَظْلَمَ عَلَيْهِ اللَّيْلُ ، دَخَلَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَأَخْبَرَهُ بِجَمِيعِ قِصَصِهِمْ ، وَمَا قَالُوا وَفَعَلُوا فِي ذَلِكَ ، وَأَعْلَمَهُ نُزُولَ مُسْلِمٍ فِي دَارِ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ (الأخبار الطوال : ص ۲۳۵) .

۴ / ۱۵ گرفتار شدن هانی و ماجراهای او

تاریخ الطبری (- به نقل ابو مخنف -) : مُعَلَّى بْنُ كَلِيبٍ ، از ابو وداک برایم نقل کرد که : هانی ، صبح و شام ، نزد عبید الله می‌رفت ؛ ولی وقتی مسلم در خانه او منزل کرد ، رفت و آمد خود را با عبید الله قطع کرد و خود را به بیماری زد و از خانه بیرون نمی‌رفت . ابن زیاد به اطرافیانش گفت: چرا هانی را نمی‌بینم؟ گفتند: او بیمار است .

گفت: اگر از بیماری‌اش مطلع می‌شدم ، او را عیادت می‌کردم .

مُجَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ برایم نقل کرد که : عبید الله ، محمد بن اشعث و اسماء بن خارجة را فرا خواند .

نیز حسن بن عقبه مرادی برایم نقل کرد که : عبید الله ، عمرو بن حجاج زبیدی را به همراه آن دو فرستاد .

و ثُمَیر بن وَعْلَه ، از ابو وداک برایم نقل کرد که : رُوعه خواهر عمرو بن حجاج ، همسر هانی بن عروه بود و کنیه‌اش امّ یحیی بن هانی بود .

ابن زیاد به آنان گفت: چرا هانی بن عروه نزد ما نمی‌آید؟

گفتند : خداوند ، امورت را سامان دهد ! نمی‌دانیم؛ ولی او بیمار است .

عبید الله گفت: خبردار شده‌ام که بهبود یافته و در جلوی خانه‌اش می‌نشیند . او را ملاقات کنید و دستور دهید وظیفه‌اش را [در رفت و آمد با ما] ترک نکند . دوست ندارم بزرگی از عرب ، مانند او ، روابطش با من تیره گردد .

آنان هنگام عصر ، نزد هانی آمدند و او بر در خانه نشسته بود . گفتند: چرا به دیدار امیر نمی‌آیی ؟ او تو را یاد می‌کند و گفته است که اگر هانی بیمار است ، او را عیادت کنم .

به آنان گفت: بیماری ، مرا از آمدن ، باز داشته است .

گفتند : به وی خبر رسیده که عصرها بر در خانه‌ات جلوس داری و از رفتن نزد امیر ، خودداری می‌کنی . امیر ، نرفتن به نزد او و کناره‌گیری را تحمل نمی‌کند . تو را سوگند می‌دهیم که الآن با ما همراه شوی [تا نزد امیر برویم] .

او لباس‌هایش را خواست و پوشید و آستری خواست و سوار شد . چون نزدیک قصر رسید ، دلش به برخی از حوادث ، گواهی می‌داد . هانی به حسان پسر اسماء بن خارجة گفت: ای برادرزاده ! به خدا سوگند ، من از این مرد ، هراس دارم . نظر تو چیست؟

گفت: ای عمو ! به خدا سوگند ، من اصلاً برایت احساس خطر نمی‌کنم . چرا به دلت بد راه می‌دهی ، در حالی که تو بی‌گناهی؟ به زعم آنان ، اسماء نمی‌دانست که چرا عبید الله ، او را به سوی هانی فرستاده ؛ ولی محمّد می‌دانست . جمعیت بر عبید الله وارد شدند و هانی به همراه آنان وارد شد . وقتی او وارد شد ، عبید الله گفت: نادان ، با پای خود آمده است!

عبید الله در آن ایام ، با امّ نافع دختر عماره بن عقبه ، عروسی کرده بود . وقتی هانی نزدیک عبید من خیر او را می‌خواهم و او قصد جان من می‌کند . عذر تو نسبت به دوستت از قبیله مراد ، مقبول است . این ، در حالی بود که عبید الله در ابتدای ورود به کوفه ،

وی را مورد اکرام و لطف قرار می‌داد.

هانی به وی گفت: ای امیر! معنای این سخن چیست؟

عبید الله گفت: سخن بگو، هانی! این، چه اتفاقاتی است که در خانه تو بر ضدّ امیر مؤمنان و عموم مسلمانان، رخ می‌دهد؟ مسلم بن عقیل را آورده‌ای و در خانه‌ات منزل داده‌ای و برایش در خانه‌های اطرافت، آدم و سلاح جمع می‌کنی. گمان کرده‌ای که این کارها، از من، پنهان می‌ماند؟

هانی گفت: من چنین کارهایی نکرده‌ام و مسلم هم نزد من نیست.

عبید الله گفت: این کارها را کرده‌ای.

هانی گفت: نکرده‌ام.

عبید الله گفت: کرده‌ای.

وقتی سخن میان آنها بسیار رد و بدل شد و هانی جز انکار، سخنی نمی‌گفت، ابن زیاد، معقل (جاسوس خود) را فرا خواند و او آمد و جلوی عبید الله ایستاد. عبید الله گفت: او را می‌شناسی؟

گفت: بله. و در این هنگام بود که هانی دانست او جاسوس بوده است و اخبار را برای وی می‌آورده است.

نفس هانی، بند آمد. مدّتی گذشت تا به حال آمد و به عبید الله گفت: سختم را بشنو و مرا تصدیق کن. به خدا سوگند، دروغ نمی‌گویم. به خدای یگانه، من او را به خانه‌ام دعوت نکردم و از کار او خبر نداشتم، تا این که او را نشسته بر درِ خانه‌ام دیدم. از من درخواست کرد به خانه‌ام بیاید و من از باز گرداندن او، شرم کردم. از این درخواست، دینی به گردنم آمد و او را به خانه آوردم و پناه دادم و از او میزبانی کردم. و بقیه اخبار، همان است که به تو گزارش شده است. اگر بخواهی، به تو اطمینان می‌دهم که هیچ قصد بدی نسبت به تو نداشته‌ام، و اگر بخواهی، ودیعه‌ای می‌سپارم که بر می‌گردم و اینک می‌روم و به وی دستور می‌دهم از خانه‌ام به هر جا که می‌خواهد، بیرون برود و من از دین او بیرون خواهم رفت.

عبید الله گفت: نه، به خدا سوگند! تو از این جا نمی‌روی، مگر این که او را برایم بیاوری.

هانی گفت: نه، به خدا سوگند! او را هرگز نزد تو نمی‌آورم. میهمانم را نزد تو بیاورم تا او را بکشی؟

عبید الله گفت: به خدا سوگند، او را می‌آوری!

هانی گفت: به خدا سوگند نمی‌آورم.

چون سخن میان آن دو بالا- گرفت، مسلم بن عمرو باهلی - که بجز او در کوفه کسی نبود که هم اهل شام باشد و هم در بصره زندگی کرده باشد - برخاست و گفت: خداوند، کارهای امیر را سامان بخشد! بگذار من با او سخن بگویم.

[او چنین کرد؛ چون لجاجت و امتناع هانی را در تحویل دادن مسلم به عبید الله دید.

او به هانی گفت: برخیز و به این طرف بیا تا در این جا با تو سخن بگویم.

هانی برخاست و او هانی را به گوشه‌ای بُرد. آن دو به ابن زیاد، نزدیک بودند، چندان که او آن دو را می‌دید و اگر بلند صحبت می‌کردند، صدای آن دو را می‌شنید و فقط اگر آهسته سخن می‌گفتند، عبید الله گفته‌هایشان را نمی‌شنید. مسلم بن عمرو به هانی گفت: ای هانی! تو را سوگند می‌دهم که مبادا خود را به کشتن دهی و بلا را بر بستگان و خویشانت وارد سازی. به خدا سوگند، من از کشته شدن تو دریغ می‌آید - و او می‌دانست که قبیله هانی به خاطر وی، به جنبش در خواهند آمد - به درستی که مسلم بن عقیل، پسر عموی اینهاست و اینها او را نخواهند کشت و به وی آسیب نخواهند رساند. او را به اینها باز گردان. این کار برای تو خواری و عیب نیست. پس او را به امیر تحویل بده.

هانی گفت: نه! به خدا سوگند، برای من، ننگ و عار است که میهمان را و کسی را که به من پناه آورده، تحویل دهم، در حالی

که زنده و سالم هستم و می‌بینم و می‌شنوم و یاران و همراهان بسیاری دارم. به خدا سوگند، اگر یک نفر هم بودم و هیچ یآوری نداشتم، او را تحویل نمی‌دادم تا برایش جان بسپارم.

مسلم [بن عمرو]، یکسر، او را نصیحت می‌کرد و هانی می‌گفت: به خدا سوگند، او را هرگز تحویل نمی‌دهم. ابن زیاد، این را شنید و گفت: او را نزدیک من بیاورید.

او را نزدیک ابن زیاد آوردند. گفت: به خدا سوگند، یا او را برایم می‌آوری، یا گردنت را می‌زنم. هانی گفت: در آن وقت، شمشیرها بر گرد خانه‌ات بسیار می‌شوند.

عبید الله گفت: وای بر تو! مرا از شمشیرها می‌ترسانی؟ عبید الله گمان می‌کرد که قبیله او، محافظ او خواهند بود. ابن زیاد گفت: او را نزدیک من بیاورید.

هانی، نزدیک شد. او با چوب به بینی و پیشانی و گونه‌های او زد، چندان که بینی‌اش شکست و خون، جاری شد و بر لباسش ریخت و گوشت گونه‌ها و پیشانی‌اش بر محاسنش ریخت، [و آن قدر زد] تا چوب شکست. هانی با دستش به قبضه شمشیر محافظ یکی از آن مردان زد؛ ولی آن مرد به شمشیرش چسبید و مانع گرفتن شمشیر شد.

آن گاه عبید الله گفت: آیا در ادامه امروز، خارجی (خروج کننده بر حاکم) شدی؟ [با این کار،] خونت را مباح کردی. کشتن تو برای ما روا شد. او را بگیرد و در خانه‌ای از خانه‌ها بیفکند و در را به رویش ببندد و بر آن، نگهبان بگذارید. این کار را با او کردند.

اسماء بن خارجه در برابر عبید الله برخاست و گفت: آیا در ادامه امروز نیز، قاصدانِ نیرنگ خواهیم بود؟ به ما دستور دادی او را بیاوریم. وقتی او را آوردیم، صورتش را شکستی و خونس را بر محاسنش جاری ساختی و گمان می‌بری که می‌توانی او را بکشی!

عبید الله به اسماء گفت: تو این جایی؟! و دستور داد او را کتک زدند و سپس حبس شد؛ ولی محمد بن اشعث گفت: ما به آنچه امیر صلاح بداند، راضی هستیم، بر ضرر ما باشد یا به سود ما. همانا امیر، شخصی است که باید ادب کند.

به عمرو بن حجاج، خبر رسید که هانی کشته شده است. او به همراه قبیله مَذْحِج آمد و قصر را محاصره کردند و به همراه او، جمعیتی بسیار بود. آن گاه بانگ برآورد که: من عمرو بن حجاجم و اینها دلاوران قبیله مَذْحِج و سرشناسان این قبیله‌اند. اینها از فرمان‌برداری، خارج نشده و از جماعت مسلمانان، جدا نگشته‌اند. به آنان خبر رسیده که رئیس آنان کشته شده و این، بر آنها گران است.

به عبید الله گفته شد: قبیله مَذْحِج، بر درِ قصرند.

عبید الله به شُرَیح قاضی گفت: نزد رئیس آنان برو و او را بین. آن گاه از قصر بیرون برو و به آنان خبر بده که هانی زنده است و کشته نشده و تو خود، او را دیده‌ای. شُرَیح بر هانی وارد شد و او را دید.

صَفْعَب بن زُهَیر، از عبد الرحمان پسر شُرَیح، برایم نقل کرد که: از پدرم - که برای اسماعیل بن طلحه نقل می‌کرد - شنیدم که: بر هانی داخل شدم. وقتی مرا دید، گفت: ای خدا، ای مسلمانان! آیا قبیله‌ام نابود شده‌اند؟ مردمان دیندار، کجایند؟ کوفیان کجایند؟ مفقود شده‌اند و مرا با دشمنشان و پسر دشمنشان تنها گذارده‌اند!

خون بر محاسنش جاری بود. در این هنگام، سر و صدای بیرون قصر را شنید. من از آن جا بیرون آمدم و او به دنبال من بود. به من گفت: ای شُرَیح! گمان می‌کنم که سر و صدای قبیله مَذْحِج و پیروان من از مسلمانان است. اگر ده نفر وارد قصر شوند، مرا نجات خواهند داد.

شُرَیح گفت: به بیرون قصر رفتم و حُمَید بن بُکیر احمری، همراه من بود. ابن زیاد، او را به همراهم فرستاد و از نگهبانان عبید الله

بود که بالای سرش می‌ایستاد. به خدا سوگند، اگر او همراهم نبود، پیام هانی را به قبیله‌اش می‌رساندم. وقتی نزد آنان رفتم، گفتم: امیر، چون حضور شما و سخن شما را در باره رئیس قبیله‌تان شنید، به من دستور داد که نزد او بروم و من پیش او رفتم و او را دیدم و سپس به من دستور داد تا شما را ملاقات کنم و به اطلاع شما برسانم که او زنده است و خبری که به گوش شما رسیده که هانی کشته شده، نادرست است.

عمرو و یارانش گفتند: ستایش، خدا را که کشته نشده است! و باز گشتند ۱۰. کَانَ هَانِيٌّ يَغْدُو وَيَرُوحُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ، فَلَمَّا نَزَلَ بِهِ مُسْلِمٌ انْقَطَعَ مِنَ الْإِخْتِلَافِ، وَتَمَارَضَ فَجَعَلَ لَا-يَخْرُجُ، فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ لِحُجَلَاءِهِ: مَا لِي لَا أَرَى هَانِيًّا؟ فَقَالُوا: هُوَ شَاكٍ، فَقَالَ: لَوْ عَلِمْتُ بِمَرَضِهِ لَعُدْتُهُ.

قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ: فَحَدَّثَنِي الْمُجَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: دَعَا عُبَيْدُ اللَّهِ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ وَأَسْمَاءَ بْنَ خَارِجَةَ.

قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ: حَدَّثَنِي الْحَسَنُ بْنُ عُقْبَةَ الْمُرَادِيُّ: أَنَّهُ بَعَثَ مَعَهُمَا عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيَّ.

قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ: وَحَدَّثَنِي ثُمَيْرُ بْنُ وَعْلَةَ عَنْ أَبِي الْوَدَّاحِ، قَالَ: كَانَتْ رَوْعَةُ، أُخْتُ عَمْرُو بْنِ الْحَجَّاجِ تَحْتَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ، وَهِيَ أُمُّ يَحْيَى بْنِ هَانِيٍّ، فَقَالَ لَهُمْ [ابْنُ زِيَادٍ]: مَا يَمْنَعُ هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ مِنْ إِيَّانَا؟ قَالُوا: مَا نَدْرِي - أَصْلَحَكَ اللَّهُ - وَإِنَّهُ لَيَتَشَكَّى، قَالَ: قَدْ بَلَغَنِي أَنَّهُ قَدْ بَرَأَ وَهُوَ يَجْلِسُ عَلَى بَابِ دَارِهِ، فَالْقُوهُ فَمُرُوهُ أَلَّا يَدَعَ مَا عَلَيْهِ فِي ذَلِكَ مِنَ الْحَقِّ؛ فَإِنِّي لَا أَحِبُّ أَنْ يَفْسِدَ عِنْدِي مِثْلُهُ مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ.

فَأَتَوْهُ حَتَّى وَقَفُوا عَلَيْهِ عَشِيَّةً - وَهُوَ جَالِسٌ عَلَى بَابِهِ - فَقَالُوا: مَا يَمْنَعُكَ مِنْ لِقَاءِ الْأَمِيرِ، فَإِنَّهُ قَدْ ذَكَرَكَ، وَقَدْ قَالَ: لَوْ أَعْلَمَ أَنَّهُ شَاكٍ لَعُدْتُهُ؟ فَقَالَ لَهُمْ: أَلَشَّكْوَى تَمْنَعُنِي، فَقَالُوا لَهُ: يَبْلُغُهُ أَنَّكَ تَجْلِسُ كُلَّ عَشِيَّةٍ عَلَى بَابِ دَارِكَ، وَقَدْ اسْتَبْطَأَكَ، وَالْإِبْطَاءُ وَالْجَفَاءُ لَا يَحْتَمِلُهُ السُّلْطَانُ، أَقْسَمْنَا عَلَيْكَ لَمَّا رَكِبْتَ مَعَنَا.

فَدَعَا بِشِيَابِهِ فَلَبَسَ بِهَا، ثُمَّ دَعَا بِبَغْلَةٍ فَرَكِبَهَا، حَتَّى إِذَا دَنَا مِنَ الْقَصْرِ؛ كَأَنَّ نَفْسَهُ أَحْسَتْ بِبَعْضِ الَّذِي كَانَ، فَقَالَ لِحَسَّانَ بْنِ أَسْمَاءَ بْنِ خَارِجَةَ: يَا بَنَ أَخِي، إِنِّي وَاللَّهِ لِهَذَا الرَّجُلِ لَخَائِفٌ، فَمَا تَرَى؟ قَالَ: أَيُّ عَمٍّ، وَاللَّهِ مَا أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ شَيْئًا، وَلِمَ تَجْعَلُ عَلَى نَفْسِكَ سَبِيلًا وَأَنْتَ بَرِيءٌ؟

وَزَعَمُوا أَنَّ أَسْمَاءَ لَمْ يَعْلَمْ فِي أَيِّ شَيْءٍ بَعَثَ إِلَيْهِ عُبَيْدُ اللَّهِ، فَأَمَّا مُحَمَّدٌ فَقَدْ عَلِمَ بِهِ، فَدَخَلَ الْقَوْمُ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ وَدَخَلَ مَعَهُمْ، فَلَمَّا طَلَعَ قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: أَتَتَكَ بِحَائِنٍ رَجُلَاهُ! وَقَدْ عَرَّسَ عُبَيْدُ اللَّهِ إِذْ ذَاكَ بِأَمِّ نَافِعِ ابْنَةِ عَمَارَةَ بْنِ عُقْبَةَ، فَلَمَّا دَنَا مِنْ ابْنِ زِيَادٍ - وَعِنْدَهُ سُرِيحٌ الْقَاضِي - التَفَتَ نَحْوَهُ فَقَالَ: أُرِيدُ حَبَاءَهُ وَيُرِيدُ قَتْلِي عُذِيرُكَ مِنْ خَلِيلِكَ مِنْ مُرَادٍ وَقَدْ كَانَ لَهُ أَوَّلٌ مَا قَدِمَ مُكْرِمًا مُلْطِفًا، فَقَالَ لَهُ هَانِيٌّ: وَمَا ذَاكَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ؟

قَالَ: إِيْهِ يَا هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، مَا هَذِهِ الْأُمُورُ الَّتِي تَرَبَّصُ فِي دَوْرِكَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، وَعَامَّةِ الْمُسْلِمِينَ؟ جِئْتَ بِمُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ فَأَدَخَلْتَهُ دَارَكَ، وَجَمَعْتَ لَهُ السَّلَاحَ وَالرَّجَالَ فِي الدَّوْرِ حَوْلَكَ، وَظَنَنْتَ أَنَّ ذَلِكَ يَخْفَى عَلَيَّ لَكَ! قَالَ: مَا فَعَلْتُ، وَمَا مُسْلِمٌ عِنْدِي، قَالَ: بَلَى قَدْ فَعَلْتُ، قَالَ: مَا فَعَلْتُ، قَالَ: بَلَى.

فَلَمَّا كَثُرَ ذَلِكَ بَيْنَهُمَا، وَأَبَى هَانِيٌّ إِلَّا مُجَاحَدَتَهُ وَمُنَازَكَتَهُ، دَعَا ابْنُ زِيَادٍ مَعْقِلًا ذَلِكَ الْعَيْنَ، فَجَاءَ حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقَالَ: أَتَعْرِفُ هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ.

وَعَلِمَ هَانِيٌّ عِنْدَ ذَلِكَ أَنَّهُ كَانَ عَيْنًا عَلَيْهِمْ، وَأَنَّهُ قَدْ أَتَاهُ بِأَخْبَارِهِمْ، فَسَقَطَ فِي خَلَدِهِ سَاعَةً، ثُمَّ إِنَّ نَفْسَهُ رَاجَعَتْهُ فَقَالَ لَهُ: اِسْمَعْ مِنِّي وَصِدِّقْ مَقَالَتِي، فَوَاللَّهِ لَا أَكْذِبُكَ، وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ، مَا دَعَوْتُهُ إِلَى مَنَزَلِي، وَلَا عَلِمْتُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِهِ، حَتَّى رَأَيْتُهُ جَالِسًا عَلَى بَابِي، فَسَأَلَنِي التَّنْزُولَ عَلَيَّ، فَاسْتَحْيَيْتُ مِنْ رَدِّهِ، وَدَخَلَنِي مِنْ ذَلِكَ ذِمَامٌ، فَأَدَخَلْتُهُ دَارِي وَضَفَّتُهُ وَأَوَيْتُهُ، وَقَدْ كَانَ مِنْ أَمْرِهِ الَّذِي بَلَغَكَ، فَإِنْ شِئْتَ أُعْطِيتُ الْآنَ مَوْثِقًا مُعْظَمًا، وَمَا تَطْمَئِنُّ إِلَيْهِ إِلَّا أَبْغِيكَ سُوءًا، وَإِنْ شِئْتَ أُعْطِيتُكَ رَهينَةً تَكُونُ فِي يَدِكَ حَتَّى آتِيكَ، وَأَنْطَلِقُ إِلَيْهِ فَأَمُرُهُ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ دَارِي إِلَى حَيْثُ شَاءَ مِنَ الْأَرْضِ، فَأَخْرُجُ مِنْ ذِمَامِهِ وَجَوَارِهِ.

فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ، لَا تُفَارِقُنِي أَبَدًا حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهِ.

فَقَالَ: لَا وَاللَّهِ لَا أَجِيؤُكَ بِهِ أَبَدًا، أَنَا أَجِيؤُكَ بِصِيفِي تَقْتُلُهُ؟! قَالَ: وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ. قَالَ: وَاللَّهِ لَا آتِيكَ بِهِ.

فَلَمَّا كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا، قَامَ مُسْلِمٌ بْنُ عَمْرِو الْبَاهِلِيُّ، وَلَيْسَ بِالْكَوْفَةِ شَامِيٌّ وَلَا بَصْرِيٌّ غَيْرُهُ، فَقَالَ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ! خَلْنِي وَإِيَّاهُ حَتَّى أَكَلِمَهُ لَمَّا رَأَى لَجَاجَتَهُ وَتَأْيِيهِ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ أَنْ يَدْفَعَ إِلَيْهِ مُسْلِمًا.

فَقَالَ لِهَانِيٍّ: قُمْ إِلَى هَاهُنَا حَتَّى أَكَلِمَكَ، فَقَامَ، فَخَلَا بِهِ نَاحِيَةً مِنْ ابْنِ زِيَادٍ، وَهُمَا مِنْهُ عَلَى ذَلِكَ قَرِيبٌ حَيْثُ يَرَاهُمَا، إِذَا رَفَعَا أَصَوَاتَهُمَا سَمِعَ مَا يَقُولَانِ، وَإِذَا خَفَضَا خَفِيَ عَلَيْهِمَا مَا يَقُولَانِ.

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: يَا هَانِيٍّ! إِنِّي أَنْشُدُكَ اللَّهَ أَنْ تَقْتُلَ نَفْسَكَ، وَتُدْخِلَ الْبَلَاءَ عَلَى قَوْمِكَ وَعَشِيرَتِكَ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَنْفُسُ بِكَ عَنِ الْقَتْلِ - وَهُوَ يَرَى أَنَّ عَشِيرَتَهُ سَتَحْرُكُ فِي شَأْنِهِ - إِنَّ هَذَا الرَّجُلَ ابْنُ عَمِّ الْقَوْمِ، وَلَيْسُوا قَاتِلِيهِ وَلَا ضَائِرِيهِ، فَادْفَعْهُ إِلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْكَ بِذَلِكَ مَخْزَاءٌ وَلَا مَنَقَصَةٌ، إِنَّمَا تَدْفَعُهُ إِلَى السُّلْطَانِ.

قَالَ: بَلَى وَاللَّهِ، إِنَّ عَلَيَّ فِي ذَلِكَ لِلْخِزْيِ وَالْعَارِ، أَنَا أَدْفَعُ جَارِي وَصِيفِي، وَأَنَا حَتَّى صَحِيحٌ أَسْمَعُ وَأَرَى، شَدِيدُ السَّاعِدِ كَثِيرُ الْأَعْوَانِ! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ أَكُنْ إِلَّا وَاحِدًا لَيْسَ لِي نَاصِرٌ لَمْ أَدْفَعْهُ حَتَّى أَمُوتَ دُونَهُ. فَأَخَذَ يُنَاشِدُهُ وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَا أَدْفَعُهُ إِلَيْهِ أَبَدًا، فَسَجَعَ ابْنُ زِيَادٍ ذَلِكَ، فَقَالَ: أَدْنُوهُ مِنِّي، فَأَدْنُوهُ مِنْهُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَتَأْتِيَنِي بِهِ أَوْ لَأَضْرِبَنَّ عُقْرَكَ. قَالَ: إِذَا تَكَثَّرَ الْبَارِقَةُ حَوْلَ دَارِكَ. فَقَالَ: وَالْهَفَا عَلَيْكَ، أِبَالْبَارِقَةِ تُخَوِّفُنِي؟ وَهُوَ يَظُنُّ أَنَّ عَشِيرَتَهُ سَيَمْنَعُونَهُ.

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: أَدْنُوهُ مِنِّي، فَأَدْنُوهُ مِنِّي، فَاسْتَعْرَضَ وَجْهَهُ بِالْقَضِيبِ، فَلَمْ يَزَلْ يَضْرِبُ أَنْفَهُ وَجَبِينَهُ وَخَدَّهُ، حَتَّى كَسَرَ أَنْفَهُ وَسَيَّلَ الدَّمَاءَ عَلَى ثِيَابِهِ، وَنَثَرَ لَحْمَ خَدَّيْهِ وَجَبِينَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ، حَتَّى كَسَرَ الْقَضِيبَ، وَضَرَبَ هَانِيٍّ بِيَدِهِ إِلَى قَائِمِ سَيْفِ شُرْطِيٍّ مِنْ تِلْكَ الرِّجَالِ، وَجَابَذَهُ الرُّجْلُ وَمُنِعَ.

فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: أَحْرُورِي سَائِرَ الْيَوْمِ، أَحَلَلْتَ بِنَفْسِكَ! قَدْ حَلَّ لَنَا قَتْلُكَ، خُذُوهُ فَالْقُوهُ فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ الدَّارِ، وَأَغْلِقُوا عَلَيْهِ بَابَهُ، وَاجْعَلُوا عَلَيْهِ حَرَسًا. فَفَعَلَ ذَلِكَ بِهِ.

فَقَامَ إِلَيْهِ أَسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ، فَقَالَ: أُرْسِلُ غَدْرٍ سَائِرَ الْيَوْمِ؟ أَمَرْتَنَا أَنْ نَحْبِيْكَ بِالرُّجُلِ، حَتَّى إِذَا جِئْنَاكَ بِهِ، وَأَدْخَلْنَاهُ عَلَيْكَ، هَشَمْتَ وَجْهَهُ، وَسَيَّلْتَ دَمَهُ عَلَى لِحْيَتِهِ، وَزَعَمْتَ أَنَّكَ تَقْتُلُهُ!

فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ: وَإِنَّكَ لِهَاهُنَا! فَأَمَرَ بِهِ فَلَهَزَ وَتَعَتَّعَ بِهِ، ثُمَّ تَرَكَ فَحْبَسَ. وَأَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، فَقَالَ: قَدْ رَضِينَا بِمَا رَأَى الْأَمِيرُ، لَنَا كَانَ أَمَ عَلَيْنَا، إِنَّمَا الْأَمِيرُ مُؤَدَّبٌ!

وَبَلَغَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ أَنَّ هَانِيًّا قَدْ قُتِلَ، فَأَقْبَلَ فِي مَذْحِجٍ حَتَّى أَحَاطَ بِالْقَصْرِ، وَمَعَهُ جَمْعٌ عَظِيمٌ، ثُمَّ نَادَى: أَنَا عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ، هَذِهِ فُرْسَانُ مَذْحِجٍ وَوُجُوهُهَا، لَمْ تَخْلَعْ طَاعَةً وَلَمْ تُفَارِقِ جَمَاعَةً، وَقَدْ بَلَغَهُمْ أَنَّ صَاحِبَهُمْ يُقَتِّلُ فَأَعْظَمُوا ذَلِكَ.

فَقِيلَ لِعُبَيْدِ اللَّهِ: هَذِهِ مَذْحِجٌ بِالْبَابِ! فَقَالَ لِشَرِيحِ الْقَاضِي: ادْخُلْ عَلَى صَاحِبِهِمْ فَانْظُرْ إِلَيْهِ، ثُمَّ اخْرُجْ فَأَعْلِمَهُمْ أَنَّهُ حَتَّى لَمْ يُقَتَّلْ، وَأَنَّكَ قَدْ رَأَيْتَهُ، فَدَخَلَ إِلَيْهِ شَرِيحٌ فَنَظَرَ إِلَيْهِ.

قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ: فَخَدَّتْنِي الصَّقْعَبُ بْنُ زُهَيْرٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شَرِيحٍ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يُحَدِّثُ إِسْمَاعِيلَ بْنَ طَلْحَةَ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى هَانِيٍّ، فَلَمَّا رَأَنِي قَالَ: يَا لِلَّهِ، يَا لِلْمُسْلِمِينَ! أَهْلَكْتَ عَشِيرَتِي؟ فَأَيْنَ أَهْلُ الدِّينِ؟ وَأَيْنَ أَهْلُ الْمِصْرِ؟ تَفَاقَدُوا! يُخْلَوْنِي وَعَدَوْهُمْ وَابْنَ عَدُوِّهِمْ! وَالِدَمَاءُ تَسِيلُ عَلَى لِحْيَتِهِ، إِذْ سَمِعَ الرَّجَّةَ عَلَى بَابِ الْقَصْرِ، وَخَرَجَتْ وَاتَّبَعَنِي، فَقَالَ: يَا شَرِيحُ، إِنِّي لَأَظُنُّهَا أَصَوَاتَ مَذْحِجٍ، وَشِيعَتِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ، إِنْ دَخَلَ عَلَيَّ عَشْرَةٌ نَفَرٍ أَنْقَذُونِي.

قَالَ: فَخَرَجْتُ إِلَيْهِمْ وَمَعِيَ حُمَيْدُ بْنُ بُكَيْرٍ الْأَحْمَرِيُّ، أَرْسَلَهُ مَعِيَ ابْنُ زِيَادٍ، وَكَانَ مِنْ شُرَطِهِ، مِمَّنْ يَقُومُ عَلَى رَأْسِهِ، وَإِيْمَ اللَّهِ، لَوْلَا مَكَانُهُ مَعِيَ، لَكُنْتُ أَبْلَغْتُ أَصْحَابَهُ مَا أَمَرَنِي بِهِ.

فَلَمَّا خَرَجْتُ إِلَيْهِمْ قُلْتُ: إِنَّ الْأَمِيرَ لَمَّا بَلَغَهُ مَكَائِكُمْ وَمَقَائِلُكُمْ فِي صَاحِبِكُمْ، أَمَرَنِي بِالْدُخُولِ إِلَيْهِ، فَأَتَيْتُهُ فَنَظَرْتُ إِلَيْهِ، فَأَمَرَنِي أَنْ

الْقَاكُمِ وَأَنْ أَعْلَمَكُمْ أَنَّهُ حَيٌّ ، وَأَنَّ الَّذِي بَلَّغَكُمْ مِنْ قَتْلِهِ كَانَ بَاطِلًا ، فَقَالَ عُمَرُو وَأَصْحَابُهُ : فَأَمَّا إِذْ لَمْ يُقْتَلْ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ ، ثُمَّ انصَرَفُوا (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۶۴ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۴۶) .

ابن زیاد به دنبال اسماء بن خارجه و محمد بن اشعث فرستاد و گفت: هانی را نزد من بیاورید.
به وی گفتند : او نمی آید ، مگر آن که به او امان دهی.

عبید الله گفت: چرا امان؟ مگر او چه کرده است؟ نزد او بروید و اگر جز با امان نیامد، به وی امان دهید.

آن دو ، نزد هانی آمدند و او را [به آمدن نزد عبید الله] دعوت کردند. هانی گفت: اگر بر من دست یابد، مرا خواهد کشت !
آن دو ، آن قدر نزد وی ماندند و اصرار کردند تا او را نزد عبید الله آوردند ، در حالی که عبید الله در روز جمعه خطبه می خواند.
هانی در مسجد نشست و موهای سرش را مرتب می کرد.

وقتی عبید الله نمازش را خواند ، هانی را صدا زد. هانی نزد او آمد و بر او سلام کرد . عبید الله گفت: ای هانی ! آیا نمی دانی که وقتی پدرم وارد این شهر شد، هیچ یک از شیعیان را زنده نگذاشت ، مگر پدر تو و پدر حُجْر را ؟ - و سرنوشت حُجْر را که می دانی - و یکسر به تو نیکی می کرد و سپس برای امیر کوفه نوشت که تنها درخواست من از تو ، توجه به هانی است ؟
هانی گفت: چرا.

عبید الله گفت: آیا جزای من ، آن است که مردی را در خانهات پنهان کنی تا مرا بکشد؟
هانی گفت: من ، چنین کاری نکرده ام .

آن گاه عبید الله ، مرد تمیمی را - که جاسوس بود - احضار کرد . وقتی هانی او را دید ، دانست که وی خبرها را به عبید الله رسانده است. پس گفت: ای امیر ! آنچه به تو خبر رسیده ، درست است و من هم نیکی های تو را فراموش نمی کنم . تو و خانوادهات در امانید . هر جا می خواهی ، برو.

در این هنگام ، عبید الله یگه خورد. مهران - که بالای سرش با عصایی ایستاده بود - گفت: عجب بدبختی ! این برده مغرور ، به تو در حکومت امان می دهد !

آن گاه عبید الله به مهران گفت: او را بگیر.

مهران ، عصا را رها کرد و دو طرف موهای هانی را گرفت و او را به رو انداخت . سپس عبید الله ، عصا را برداشت و به صورت هانی می زد. آهنگ ته عصا بیرون آمد و بر دیوار نشست . آن قدر عبید الله بر صورت هانی زد که بینی و پیشانی اش شکست.

مردم ، صدای ناله ای را شنیدند و خبر به قبیله مَذْحِج رسید . آنها آمدند و بر گرد قصر ، حلقه زدند . عبید الله دستور داد هانی را در خانه ای انداختند. مردمان قبیله مَذْحِج ، فریاد می کشیدند. عبید الله به مهران دستور داد که شَرِیح را نزد هانی ببرد. شریح را نزد هانی برد و نگهبانان نیز به همراه شریح ، وارد شدند. هانی گفت: ای شریح ! می بینی با من چه می کنند؟
شَرِیح گفت: تو را زنده می بینم .

هانی گفت: با این وضع ، زنده ام! به قبیله ام بگو اگر آنان از این جا بروند ، عبید الله مرا خواهد کُشت.

شریح نزد عبید الله آمد و گفت: او را زنده دیدم ؛ ولی حال و روز خوشی نداشت.

عبید الله گفت: آیا روا نمی داری حاکم ، رعیتش را ادب کند؟ نزد این مردم برو و به آنان خبر بده.

شریح ، بیرون رفت و عبید الله ، مهران را همراه او فرستاد. شریح به مردم قبیله مَذْحِج گفت: این ، چه رفتار ناشایستی است؟! آن مرد ، زنده است . حاکم ، مختصری او را تنبیه کرده است ! باز گردید و خون خود و ریستان را مُباح مسازید. آنان ، باز گشتند. ۱
أَرْسَلَ [ابْنُ زَيْدٍ] إِلَى أَسْمَاءَ بْنِ خَارِجَةَ ، وَمُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ ، فَقَالَ : إِيْتَانِي بِهَانِي ، فَقَالَا لَهُ : إِنَّهُ لَا يَأْتِي إِلَّا بِالْأَمَانِ ، قَالَ : وَمَا لَهُ وَلِلْأَمَانِ ؟ ! وَهَلْ أَحْدَثَ حَدَثًا ؟ إِنْطَلَقَا فَإِنْ لَمْ يَأْتِ إِلَّا بِأَمَانٍ فَأَمْنَاهُ ، فَأَتِيَاهُ فَدَعَوَاهُ ، فَقَالَ : إِنَّهُ إِنْ أَخَذَنِي قَتَلَنِي ، فَلَمْ يَزَالَا بِهِ حَتَّى جَاءَا

بِهِ ، وَعُبَيْدُ اللَّهِ يَخْطُبُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ ، فَجَلَسَ فِي الْمَسْجِدِ وَقَدْ رَجَلَ هَانِيٌّ غَدِيرَتَيْهِ .

فَلَمَّا صَلَّى عُبَيْدُ اللَّهِ ، قَالَ : يَا هَانِيُّ ! فَتَبِعَهُ وَدَخَلَ فَسَلَّمَ ، فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ : يَا هَانِيُّ ، أَمَا تَعْلَمُ أَنَّ أَبِي قَدِمَ هَذَا الْبَلَدَ فَلَمْ يَتْرُكْ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الشَّيْعَةِ إِلَّا قَتَلَهُ ، غَيْرَ أَبِيكَ وَغَيْرَ حُجْرٍ ، وَكَانَ مِنْ حُجْرٍ مَا قَدْ عَلِمْتَ ، ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يُحَسِّنُ صُحْبَتَكَ ، ثُمَّ كَتَبَ إِلَى أَمِيرِ الْكُوفَةِ : إِنَّ حَاجَتِي قَبْلَكَ هَانِيٌّ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَ : فَكَانَ جَزَائِي أَنْ حَبَّاتٍ فِي بَيْتِكَ رَجُلًا لِيَقْتُلَنِي ؟! قَالَ : مَا فَعَلْتُ ، فَأَخْرَجَ التَّمِيمِيَّ الَّذِي كَانَ عَيْنًا عَلَيْهِمْ ، فَلَمَّا رَأَاهُ هَانِيٌّ عَلِمَ أَنَّ قَدْ أَخْبَرَهُ الْخَبَرَ ، فَقَالَ : أَيُّهَا الْأَمِيرُ ! قَدْ كَانَ الَّذِي بَلَغَكَ وَلَنْ أَضَيِّعَ يَدَكَ عَنِّي ، فَأَنْتَ آمِنْ وَأَهْلُكَ ، فَسِرْ حَيْثُ شِئْتَ .

فَكَبَا عُبَيْدُ اللَّهِ عِنْدَهَا ، وَمِهْرَانُ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِهِ فِي يَدِهِ مِعْكَزَةٌ ، فَقَالَ : وَأَذْلَاهُ ! هَذَا الْعَبْدُ الْحَائِكُ يُؤْمِنُكَ فِي سُلْطَانِكَ ، فَقَالَ : خُذْهُ ، فَطَرَحَ الْمِعْكَزَةَ وَأَخَذَ بِصَفِيرَتِي هَانِيٍّ ، ثُمَّ أَفْعَ بَوَجْهِهِ ، ثُمَّ أَخَذَ عُبَيْدُ اللَّهِ الْمِعْكَزَةَ فَضَرَبَ بِهَا وَجْهَ هَانِيٍّ ، وَنَدَرَ الزُّجَّ فَارْتَرَ فِي الْجِدَارِ ، ثُمَّ ضَرَبَ وَجْهَهُ حَتَّى كَسَرَ أَنْفَهُ وَجَبِينَهُ .

وَسَمِعَ النَّاسُ الْهَيْعَةَ ، وَبَلَغَ الْخَبْرُ مَذْحِجَ فَأَقْبَلُوا فَأَطَافُوا بِالْدَّارِ ، وَأَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ بِهَانِيٍّ فَأَلْقَى فِي بَيْتٍ ، وَصَيَّحَ الْمَذْحِجِيُّونَ ، وَأَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ مِهْرَانَ أَنْ يَدْخُلَ عَلَيْهِ شَرِيحًا ، فَخَرَجَ فَأَدْخَلَهُ عَلَيْهِ ، وَدَخَلَتِ الشُّرْطُ مَعَهُ ، فَقَالَ : يَا شَرِيحُ ، قَدْ تَرَى مَا يُصْنَعُ بِي ، قَالَ : أَرَاكَ حَيًّا ، قَالَ : وَحَتَّى أَنَا مَعَ مَا تَرَى ! أَخْبِرْ قَوْمِي أَنَّهُمْ إِنْ انْصَرَفُوا قَتَلَنِي .

فَخَرَجَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ ، فَقَالَ : قَدْ رَأَيْتُهُ حَيًّا ، وَرَأَيْتُ أَثْرًا سَيِّئًا ، قَالَ : وَتُنَكِّرُ أَنْ يُعَاقِبَ الْوَالِي رَعِيَّتَهُ ؟! أُخْرِجْ إِلَى هَؤُلَاءِ فَأَخْبِرْهُمْ . فَخَرَجَ ، وَأَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ الرَّجُلَ فَخَرَجَ مَعَهُ ، فَقَالَ لَهُمْ شَرِيحُ : مَا هَذِهِ الرَّعْيَةُ السَّيِّئَةُ ؟! الرَّجُلُ حَتَّى ، وَقَدْ عَاتَبَهُ سُلْطَانُهُ بِضَرْبٍ لَمْ يَبْلُغْ نَفْسَهُ ، فَانْصَرَفُوا وَلَا تَحْلُوا بِأَنْفُسِكُمْ وَلَا بِصَاحِبِكُمْ . فَانْصَرَفُوا (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۶۰) . امام باقر علیه السلام فرمود : «عبيد الله به چهره‌های سرشناس کوفه گفت: چرا هانی به همراه دیگران ، نزد من نمی آید؟

محمد بن اشعث به همراه جمعی ، نزد هانی رفتند و او را بر آستانه خانه‌اش دیدند. گفتند : امیر ، تو را یاد کرد و گفت که: چرا نزد ما نمی آید. حرکت کن و نزد او برو .

آن قدر اصرار کردند تا به همراه آنان سوار شد و نزد عبيد الله آمد ، در حالی که شریح قاضی ، آن جا بود.

عبيد الله چون به هانی نظر افکند ، رو به شریح کرد و گفت: مرد نادان ، با پاهای خود آمده است !

چون هانی به عبيد الله سلام کرد ، عبيد الله گفت: ای هانی! مسلم کجاست؟

هانی گفت: نمی دانم.

عبيد الله دستور داد آن غلامی که درهم‌ها را بُرده بود ، بیاورد . چون هانی آن مرد را دید ، [از سخن گفتن در ماند و پس از مدتی] گفت: خداوند ، کارهای امیر را سامان بخشد! به خدا سوگند ، من او را به خانه‌ام دعوت نکرده‌ام. او خود آمد و خود را بر من تحمیل کرد.

عبيد الله گفت: او (مسلم) را نزد من بیاور .

هانی گفت: به خدا سوگند ، اگر زیر پاهایم باشد ، پا از روی او بر نخواهم داشت.

عبيد الله گفت: او را نزد من بیاورید .

هانی را نزدیک بردند . عبيد الله بر پیشانی او زد و او خون‌آلود شد . هانی به سمت یک نگهبان حمله بُرد تا شمشیرش را بگیرد ؛ ولی او را گرفتند . عبيد الله گفت : خداوند ، خونت را مباح کرد .

و دستور داد [او را حبس کنند] و در گوشه‌ای از قصر ، زندانی شد .

غیر از ابو جعفر باقر علیه السلام ، چنین روایت کرده‌اند: کسی که هانی بن عروه را نزد عبيد الله بن زیاد آورد ، عمرو بن حجاج زُبیدی بود

امام باقر علیه السلام فرمود: «در این اوضاع و احوال، خبر به قبیله مذحج رسید و در این هنگام، بیرون قصر، سر و صدایی بلند شد و عبید الله آن را شنید. پرسید: این سر و صداها چیست؟ گفتند: قبیله مذحج اند.

عبید الله به شریح گفت: نزد آنان برو و به آنان خبر بده که هانی را زندانی کرده‌ام تا از او پرسش‌هایی بپرسم. و جاسوسی را در پی شریح فرستاد تا ببیند چه می‌گوید. شریح از کنار هانی بن عروه گذشت. هانی به وی گفت: ای شریح! از خدا بترس. او قاتل من است!

شریح از قصر بیرون رفت و بر آستانه قصر ایستاد و گفت: مشکلی نیست. امیر، هانی را زندانی کرده تا از او مطالبی را بپرسد. آنان [به همدیگر] گفتند: راست می‌گوید. خطری متوجه رئیس شما نیست. و متفرق شدند. ۱. قَالَ عَبِيدُ اللَّهِ لَوْجُوهُ أَهْلِ الْكُوفَةِ: ما لی أری هانئِ بنِ عُرْوَةَ لَمْ یَأْتِنِ فِیْمَنْ أَتَانِ؟

قَالَ: فَخَرَجَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ فِي نَاسٍ مِنْ قَوْمِهِ، وَهُوَ عَلَى بَابِ دَارِهِ، فَقَالُوا: إِنَّ الْأَمِيرَ قَدْ ذَكَرَكَ، وَاسْتَبْطَأَكَ فَانْطَلِقْ إِلَيْهِ! فَلَمْ يَزَالُوا بِهِ حَتَّى رَكِبَ مَعَهُمْ، وَسَارَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى عَبِيدِ اللَّهِ، وَعِنْدَهُ شَرِيحُ الْقَاضِي.

فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ، قَالَ لِشَرِيحٍ: «أَتَتَكَ بِحَائِنِ رِجَالَةٍ»، فَلَمَّا سَلَّمَ عَلَيْهِ قَالَ: يَا هَانئِ، أَيْنَ مُسْلِمٌ؟ قَالَ: مَا أَدْرِ. فَأَمَرَ عَبِيدُ اللَّهِ مَوْلَاهُ صَاحِبَ الدَّرَاهِمِ فَخَرَجَ إِلَيْهِ، فَلَمَّا رَأَاهُ قَطَعَ بِهِ، فَقَالَ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرُ! وَاللَّهِ مَا دَعَوْتُهُ إِلَى مَنَزِلِي، وَلَكِنَّهُ جَاءَ فَطَرَحَ نَفْسَهُ عَلَيَّ، قَالَ: إِيْتِنِي بِهِ، قَالَ: وَاللَّهِ لَوْ كَانَ تَحْتَ قَدَمَيَّ مَا رَفَعْتُهُمَا عَنْهُ.

قَالَ: أَدْنُوهُ إِلَيَّ، فَأَدْنَيْ فَضْرَبَهُ عَلَى حَاجِبِهِ فَشَجَّهُ، قَالَ: وَأَهْوَى هَانئِ إِلَى سَيْفِ شُرْطِيِّ لَيْسَلَهُ، فَدَفَعَ عَنْ ذَلِكَ.

وَقَالَ: قَدْ أَحَلَّ اللَّهُ دَمَكَ، فَأَمَرَ بِهِ فَحَبَسَ فِي جَانِبِ الْقَصْرِ.

وَقَالَ غَيْرُ أَبِي جَعْفَرٍ: الَّذِي جَاءَ بِهِانئِ بنِ عُرْوَةَ إِلَى عَبِيدِ اللَّهِ بنِ زِيَادٍ، عَمَرُو بنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيُّ ...

قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَبَيْنَا هُوَ كَذَلِكَ، إِذْ خَرَجَ الْخَبْرُ إِلَى مَذْحِجٍ، فَإِذَا عَلَى بَابِ الْقَصْرِ جَلْبُهُ سَجِعَهَا عَبِيدُ اللَّهِ، فَقَالَ: مَا هَذَا؟ فَقَالُوا: مَذْحِجٌ، فَقَالَ لِشَرِيحٍ: أَخْرِجْ إِلَيْهِمْ فَأَعْلِمُهُمْ أَنِّي إِنَّمَا حَبَسْتُهُ لَأَسْأَلَهُ، وَبَعَثَ عَيْنًا عَلَيْهِ مِنْ مَوَالِيهِ يَسْمَعُ مَا يَقُولُ، فَمَرَّ بِهِانئِ بنِ عُرْوَةَ، فَقَالَ لَهُ هَانئِ: اتَّقِ اللَّهَ يَا شَرِيحُ فَإِنَّهُ قَاتِلِي، فَخَرَجَ شَرِيحٌ حَتَّى قَامَ عَلَى بَابِ الْقَصْرِ، فَقَالَ: لَا بَأْسَ عَلَيْهِ، إِنَّمَا حَبَسَهُ الْأَمِيرُ لِيَسْأَلَهُ. فَقَالُوا: صَدَقَ، لَيْسَ عَلَى صَاحِبِكُمْ بَأْسٌ، فَتَفَرَّقُوا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۴۸، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۴). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ابن زیاد به دنبال هانی بن عروه - که آن روز، نود و چند سال داشت - فرستاد و به وی گفت: چه چیزی تو را وا داشت که دشمن مرا، پناه دهی و او را پنهان کنی؟

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): هانی گفت: برادرزاده! او به حق، این جا آمده و از تو و خاندانت، به حکومت، سزاوارتر است. عبید الله برخاست و در دستش چوبی نیزه‌مانند بود. با آن بر سر هانی زد تا این که آهن آن چوب، کنده شد و بر دیوار فرو رفت و مغز پیرمرد، متلاشی شد و همان جا (در جا) وی را کشت. ۱. أَرْسَلَ [ابنُ زِيَادٍ] إِلَى هَانئِ بنِ عُرْوَةَ - وَهُوَ يَوْمَئِذٍ ابْنُ بَضْعٍ وَتِسْعِينَ سَنَةً - فَقَالَ: مَا حَمَلَكَ عَلَى أَنْ تُجِيرَ عَدُوِّي وَتَنْطَوِيَّ عَلَيْهِ؟

فَقَالَ: يَا بَنَ أَخِي، إِنَّهُ جَاءَ حَقٌّ، هُوَ أَحَقُّ مِنْ حَقِّكَ، وَحَقُّ أَهْلِ بَيْتِكَ.

فَوَثَبَ عَبِيدُ اللَّهِ وَفِي يَدِهِ عَنَزَةٌ، فَضْرَبَ بِهَا رَأْسَ هَانئِ حَتَّى خَرَجَ الزُّجُّ وَاعْتَزَزَ فِي الْحَائِطِ، وَنُثِرَ دِمَاغُ الشَّيْخِ فَقَتَلَهُ مَكَانَهُ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۶۰، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۲۹۹). أنساب الأشراف: ابن زیاد، محمد بن اشعث کندی و اسماء بن خارجة بن حصّین فزاری را نزد هانی بن عروه فرستاد و آن دو با وی ملایمت کردند، تا این که او را نزد ابن زیاد آوردند. عبید الله، او را به خاطر پناه دادن به مسلم بن عقیل، سرزنش کرد و به وی گفت: مردم، متحد و هم‌سخن اند. چرا در جهت تفرقه و جدایی آنان، به مردی که برای تفرقه‌افکنی آمده، کمک می‌کنی؟ هانی به خاطر پناه دادن به مسلم،

عذرخواهی کرد و گفت: خداوند، کارهای امیر را سامان بخشد! او بدون اطلاع و آمادگی من، وارد خانه‌ام شد و از من خواست که به او پناه دهم. از این جهت، دینی بر گردنم احساس کردم. عیب‌الله گفت: پس او را نزد من بیاور تا تلافی اشتباهاتت گردد. هانی، امتناع ورزید. عیب‌الله گفت: به خدا سوگند، اگر او را نیاوری، گردنت را خواهم زد. هانی گفت: به خدا سوگند، اگر گردنم را بزنی، شمشیرها بر گرد خانه‌ات بسیار می‌شوند. عیب‌الله دستور داد او را نزدیک آورند و او را با چوبی یا عصایی کج که همراه داشت، چنان زد که بینی‌اش شکست و پیشانی‌اش شکاف برداشت. آن گاه دستور داد او را در یکی از اتاق‌های قصر، زندانی کنند. ۲ وَجَّهَ [ابن زیاد] مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ الْكِنْدِيَّ، وَأَسْمَاءَ بْنَ خَارِجَةَ بْنَ حُصَيْنِ الْفَزَارِيَّ، إِلَى هَانِي بْنِ عُرْوَةَ، فَرَفَقَا بِهِ حَتَّى أَتَى ابْنَ زِيَادٍ، فَأَتَبَهُ عَلَى إِيوَائِهِ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، وَقَالَ لَهُ: إِنَّ أَمْرَ النَّاسِ مُجْتَمِعٌ، وَكَلِمَتُهُمْ مُتَّفَقَةٌ، أَفْتَعِينُ عَلَى تَشْتِيتِ أَمْرِهِمْ - بِتَفْرِيقِ كَلِمَتِهِمْ وَالْفَتْهِمِ - رَجُلًا قَدِيمَ لَدَيْكَ؟ فَاعْتَدَرَ إِلَيْهِ مِنْ إِيوَائِهِ، وَقَالَ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ! دَخَلَ دَارِي عَنْ غَيْرِ مُوَاطَأَةٍ مِنِّي لَهُ، وَسَأَلَنِي أَنْ أُجِيرَهُ، فَأَخَذْتَنِي لَدَيْكَ ذِمَامَةً.

قال: فَأَتَيْتَنِي بِهِ لِتَلَاْفِي الَّذِي فَرَطَ مِنْ سُوءِ رَأْيِكَ، فَأَبَى، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَئِنْ لَمْ تَأْتِنِي بِهِ لَأُضْرِبَنَّ عُقْقَكَ. قال: وَاللَّهِ لَئِنْ ضَرَبْتَ عُقْقِي، لَتَكْثُرَنَّ الْبَارِقَةُ حَوْلَ دَارِكَ. فَأَمَرَ بِهِ فَأَدْنِي مِنْهُ فَضَرَبَ وَجْهَهُ بِقَضِيْبٍ أَوْ مِجْنٍ كَانَ مَعَهُ، فَكَسَّرَ أَنْفَهُ وَشَقَّ حَاجِبَهُ، ثُمَّ أَمَرَ بِهِ، فَحَبَسَ فِي بَعْضِ بُيُوتِ الدَّارِ (أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۳۷. نیز، ر. ک: ص ۳۴۳، العقد الفريد: ج ۳ ص ۳۶۴).

۴ / ۱۶ سخنرانی ابن زیاد، پس از در بند کشیدن هانی

تاریخ الطبری (- به نقل از محمد بن بشیر همدانی -): عیب‌الله چون هانی را کتک زد و زندانی نمود، ترسید که مردم به خاطر او شورش کنند. از این رو، از قصر (دار الحکومه) بیرون آمد و بر منبر رفت و به همراه او بزرگان کوفه، نگهبانان و خدمتکارانش بودند. او حمد و ثنای خدا را به جا آورد و آن گاه گفت: اما بعد، - ای مردم - به اطاعت خداوند و پیشوایان چنگ زنی و از اختلاف و تفرقه پرهیزید تا مبادا نابود و خوار گردید و کشته شوید و مورد ستم و محرومیت قرار گیرید. برادرت کسی است که با تو یک‌رنگ باشد و آن که ترساند، معذور است.

او خواست از منبر پایین بیاید که دیده‌بانان از سمت بازار خرمافروشان، دوان دوان، داخل مسجد شدند و می‌گفتند: پسر عقیل آمد! پسر عقیل آمد!

عیب‌الله به سرعت، وارد قصر شد و درها را بست. ۱ لَمَّا ضَرَبَ عُيْبُ اللَّهِ هَانِيًا وَحَبَسَهُ، خَشِيَ أَنْ يَثْبَ النَّاسُ بِهِ، فَخَرَجَ فَصَعَدَ الْمِئْبَرِ، وَمَعَهُ أَشْرَافُ النَّاسِ، وَشُرْطُهُ وَحَشَمُهُ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، أَيُّهَا النَّاسُ! فَاعْتَصِمُوا بِطَاعَةِ اللَّهِ وَطَاعَةِ أُمَمَتِكُمْ، وَلَا تَحْتَلِفُوا وَلَا تَفَرَّقُوا، فَتَهْلِكُوا وَتَذَلُّوا، وَتُقْتَلُوا وَتُجَفَّوْا وَتُحْرَمُوا، إِنَّ أَخَاكَ مِنْ صَدَقَكَ، وَقَدْ أَعَذَرَ مَنْ أُنْذَرَ.

قال: ثُمَّ ذَهَبَ لِيُنْزِلَ، فَمَا نَزَلَ عَنِ الْمِئْبَرِ حَتَّى دَخَلَتِ النَّظَارَةُ الْمَسْجِدَ مِنْ قِبَلِ التَّمَارِينِ يَشْتَدُونَ وَيَقُولُونَ: قَدْ جَاءَ ابْنُ عَقِيلٍ، قَدْ جَاءَ ابْنُ عَقِيلٍ، فَدَخَلَ عُيْبُ اللَّهِ الْقَصْرَ مُسْرِعًا، وَأَغْلَقَ أَبْوَابَهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۶۸؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۵۱). الفتوح: عیب‌الله بن زیاد، از قصر بیرون آمد و وارد مسجد جامع شد. حمد و ثنای خدا را به جای آورد و آن گاه نظر کرد و یارانش را در سمت راست و چپ منبر دید که در دستانشان شمشیرهای برهنه و نیزه است. سپس گفت: ای کوفیان! به اطاعت خداوند و پیامبرش محمد و پیشوایان، چنگ زنی و اختلاف و تفرقه نکنید که نابود و پشیمان می‌شوید و خوار و مقهور می‌گردید. هیچ یک از شما کاری نکنند که راه مؤاخذه شدن را بر خود، هموار سازد و به راستی، آن که ترساند، معذور است. هنوز عیب‌الله بن زیاد، سخنرانی‌اش را تمام نکرده بود که صدای فریادی شنید. پرسید: چیست؟ گفتند: ای امیر! فرار کن، فرار کن. مسلم بن عقیل به همراه کسانی که با او بیعت کرده‌اند، می‌آیند.

عبید الله بن زیاد به سرعت از منبر، پایین آمد و با شتاب، وارد قصر شد و درها را بست. ۱. خَرَجَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ مِنَ الْقَصْرِ حَتَّى دَخَلَ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ التَفَّتَ فَرَأَى أَصْحَابَهُ عَنِ يَمِينِ الْمِنْبَرِ وَعَنْ شِمَالِهِ، وَفِي أَيْدِيهِمُ الْأَعْمَدَةُ وَالسُّيُوفُ الْمُسَيَّلَةُ، فَقَالَ: أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، فَأَعْتَصِمُوا بِطَاعَةِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَطَاعَةِ أُمَمَتِكُمْ، وَلَا تَخْتَلِفُوا وَلَا تَفَرَّقُوا، فَتَهْلِكُوا وَتَنْدَمُوا، وَتَذَلُّوا وَتُقَهَّرُوا، فَلَا يَجْعَلَنَّ أَحَدٌ عَلَى نَفْسِهِ سَبِيلًا، وَقَدْ أَعْذَرَ مَنْ أُنْذَرَ.

قال: فما أتمَّ عُبيدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ ذَلِكَ - الْخُطْبَةُ - حَتَّى سَمِعَ الصَّيْحَةَ، فَقَالَ: ما هذا؟ فَقِيلَ لَهُ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! الْحَذَرُ الْحَذَرُ، هَذَا مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ قَدْ أَقْبَلَ فِي جَمِيعٍ مَن بَايَعَهُ.

قال: فَتَزَلَّ عُبيدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ عَنِ الْمِنْبَرِ مُسْرِعًا، وَبَادَرَ فَدَخَلَ الْقَصْرَ وَأَغْلَقَ الْأَبْوَابَ (الفتوح: ج ۵ ص ۴۹، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۰۶). -----

۱. عبد الله بن خازم (/ حازم) آزدی کبیری، از قبیله بنی کبیر، همان کسی است که وقتی فریاد «خونخواهی برای حسین علیه السلام» را شنید، به همراه توابین به رهبری سلیمان بن صُرد، در سال ۶۵ ق، قیام کرد و همسرش سهله دختر سبره بن عمرو نیز با او بود. شرح حالی بیشتر برایش نیافتیم.

۴ / ۱۷ دعوت مسلم از نیروهایش و حرکت به سوی قصر

به خدا سوگند، من فرستاده پسر عقیل به قصر (دار الحُکومه) بودم تا بینم کار هانی به کجا انجامید. وقتی هانی کتک خورد و زندانی شد، بر اسبم سوار شدم و اولین کسی بودم که خبر را به مسلم دادم. در این هنگام، زنان قبیله هانی، جمع شده بودند و فریاد می‌زدند: وای گرفتاری! وای مصیبت! من نزد مسلم رفتم و خبر را به وی دادم. مسلم به من دستور داد یارانش را فرا بخوانم. خانه‌های اطراف، از آنان پُر شد؛ چرا که هجده هزار نفر با او بیعت کرده بودند و در خانه‌ها [ای اطراف]، چهار هزار مرد، حضور یافتند.

مسلم به من دستور داد: فریاد کن: «یا منصور! أَمْتُ». ۳. من هم فریاد زدم: «یا منصور! أَمْتُ». مردمان هم فریاد می‌کردند و جمعیت بسیاری، گرد مسلم اجتماع کردند. مسلم، عبید الله بن عمرو بن عَزْرٍ کندی ۴ را فرمانده قبیله کنده و ربیعہ قرار داد و [به او] گفت: جلوی من به همراه سواره‌ها

۲. این جمله، شعار مسلم و یارانش بود که به همدیگر می‌گفتند و به معنای «ای یاری‌شده! بمیران» است. آنان با این سخن، تَفأل به پیروزی و یاری شدن می‌زدند (ر. ک: لسان العرب: ج ۳ ص ۹۲).

۳. در باره نام او و نام جدش، اختلاف کرده‌اند. کنیه او ابو محمد است و ظاهراً نام «عبد الله» درست است، نه «عبید الله» و احتمال دارد که همان عبیده بن عمرو یَدی کندی باشد که بلاذری (أنساب الأشراف: ج ۶ ص ۳۸۰) و طبری (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۶۹ و ۵۷۸ و ۶۰۳ و ۶۰۴) آورده‌اند. آن دو گفته‌اند: عبیده، از شیعیان راستین و دوستدار امام علی علیه السلام و شجاع‌ترین و شاعرترین مردمان بود. او از توابین است و در سال ۶۵ ق، به شهادت رسید.

حرکت کن.

سپس مسلم بن عوسجه اسدی را فرمانده محلّه [قبایل] مَذْحِج و اسد قرار داد و [به او] گفت: به همراه پیاده‌ها حرکت کن. نیز ابو ثُمّامه صائدی را فرمانده محلّه [قبایل] تمیم و همیدان قرار داد و عباس بن جُعدہ جدلی را فرمانده محلّه مدّنیان قرار داد. آن گاه به سمت قصر حرکت کرد. وقتی خبر به ابن زیاد رسید، در قصر پناه گرفت و درها را بست. ۱. اَنَا وَاللَّهِ رَسُولُ ابْنِ عَقِيلٍ إِلَى الْقَصْرِ،

لِأَنْظُرَ إِلَى مَا صَارَ أَمْرُ هَانِيٍّ، قَالَ: فَلَمَّا ضُرِبَ وَحُبِسَ، رَكِبْتُ فَرَسِي وَكُنْتُ أَوَّلَ أَهْلِ الدَّارِ دَخَلَ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ بِالْخَبَرِ، وَإِذَا نِسْوَةٌ لِمُرَادٍ مُجْتَمِعَاتٌ يُنَادِينَ: يَا عَثْرَتَاهُ! يَا ثُكْلَاهُ! فَدَخَلْتُ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ بِالْخَبَرِ، فَأَمَرَنِي أَنْ أُنَادِيَ فِي أَصْحَابِهِ، وَقَدْ مَلَأَ مِنْهُمْ الدَّوْرَ حَوْلَهُ، وَقَدْ بَايَعَهُ ثُمَامِيَّةُ عَشْرَ أَلْفًا، وَفِي الدَّوْرِ أَرْبَعَةُ أَلْفٍ رَجُلٍ.

فَقَالَ لِي: نَادِ: «يَا مَنْصُورُ أُمْتُ»، فَنَادَيْتُ: «يَا مَنْصُورُ أُمْتُ»، وَتَنَادَى أَهْلُ الْكُوفَةِ فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ، فَقَعَدَ مُسْلِمٌ لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرِو بْنِ عَزْرِ الْكِنْدِيِّ عَلَى رَجْعِ كِنْدَةَ وَرَبِيعَةَ، وَقَالَ: سِرْ أَمَامِي فِي الْخَيْلِ، ثُمَّ عَقَدَ لِمُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ عَلَى رُجْعِ مَذْحِجٍ وَأَسَدٍ، وَقَالَ: أَنْزِلْ فِي الرِّجَالِ فَأَنْتَ عَلَيْهِمْ، وَعَقَدَ لِأَبِي ثُمَامِيَّةَ الصَّائِدِيِّ عَلَى رُجْعِ تَمِيمٍ وَهَمْدَانَ، وَعَقَدَ لِعَبَّاسِ بْنِ جُعْدَةَ الْجَدَلِيِّ عَلَى رُجْعِ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ أَقْبَلَ نَحْوَ الْقَصْرِ، فَلَمَّا بَلَغَ ابْنَ زِيَادٍ إِقْبَالَهُ، تَحَرَّزَ فِي الْقَصْرِ وَعَلَّقَ الْأَبْوَابَ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۳۶۸، مقاتل الطالبیین: ص ۱۰۳). [الإرشاد: - به نقل از عبد الله بن حازم -]: به خدا سوگند، من فرستاده مسلم پسر عقیل به قصر بودم تا ببینم هانی چه می‌کند. چون او کتک خورد و زندانی شد، بر اسبم سوار شدم و نخستین فردی بودم که برای مسلم بن عقیل خبر آوردم. در این هنگام، زنان در خانه هانی جمع شده بودند و فریاد می‌زدند: ای غم! ای مصیبت!

من بر مسلم بن عقیل وارد شدم و به وی خبر دادم. به من دستور داد در میان اصحاب و یارانش - که خانه‌های اطراف را پُر کرده بودند و چهار هزار مرد بودند - [شعاری را] فریاد کنم. من فریاد زدم: «یا منصور! اُمْتُ» و مردم کوفه نیز شعار دادند و اجتماع کردند.

آن گاه مسلم، فرمانده قبایل کِنْدَه، مَذْحِج، اَسَد، تَمِيم و هَمْدَانَ را تعیین کرد و مردم، همدیگر را فرا خواندند و اجتماع کردند. زمانی نگذشت که مسجد و بازار، از جمعیت، پُر شدند و تا شب، جمعیت، یکسر اضافه می‌شد. عرصه بر عبید الله تنگ شد و تنها کاری که توانست انجام دهد، این بود که در قصر را ببندد. همراهان او در قصر، تنها سی نگهبان و بیست تن از اشراف کوفه و خانواده و نزدیکانش بودند. ۲. أَنَا وَاللَّهِ رَسُولُ ابْنِ عَقِيلٍ إِلَى الْقَصْرِ، لِأَنْظُرَ مَا فَعَلَ هَانِيٌّ، فَلَمَّا حُبِسَ وَضُرِبَ، رَكِبْتُ فَرَسِي فَكُنْتُ أَوَّلَ أَهْلِ الدَّارِ دَخَلَ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ بِالْخَبَرِ، فَإِذَا نِسْوَةٌ لِمُرَادٍ مُجْتَمِعَاتٌ يُنَادِينَ: يَا عَثْرَتَاهُ! يَا ثُكْلَاهُ! فَدَخَلْتُ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ فَأَخْبَرْتُهُ، فَأَمَرَنِي أَنْ أُنَادِيَ فِي أَصْحَابِهِ - وَقَدْ مَلَأَ بِهِمُ الدَّوْرَ حَوْلَهُ - وَكَانُوا فِيهَا أَرْبَعَةُ أَلْفٍ رَجُلٍ، فَنَادَيْتُ: «يَا مَنْصُورُ أُمْتُ»، فَتَنَادَى أَهْلُ الْكُوفَةِ وَاجْتَمَعُوا عَلَيْهِ.

فَقَعَدَ مُسْلِمٌ لِرُؤُوسِ الْأَرْبَاعِ عَلَى الْقَبَائِلِ كِنْدَةَ وَمَذْحِجٍ وَأَسَدٍ وَتَمِيمٍ وَهَمْدَانَ، وَتَدَاعَى النَّاسُ وَاجْتَمَعُوا، فَمَا لَبِثْنَا إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى امْتَلَأَ الْمَسْجِدُ مِنَ النَّاسِ وَالسُّوقُ، وَمَا زَالُوا يَتَوَثَّبُونَ حَتَّى الْمَسَاءِ، فَضَاقَ بِعُبَيْدِ اللَّهِ أَمْرُهُ، وَكَانَ أَكْثَرَ عَمَلِهِ أَنْ يُمَسِكَ بَابَ الْقَصْرِ، وَلَيْسَ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ إِلَّا ثَلَاثُونَ رَجُلًا مِنَ الشُّرَطِ، وَعِشْرُونَ رَجُلًا مِنْ أَشْرَافِ النَّاسِ، وَأَهْلُ بَيْتِهِ وَخَاصَّتُهُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۵۱، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۴۸). چون خبر زندانی شدن هانی به مسلم رسید، وی شعارش را فریاد زد. چهار هزار کوفی جمع شدند. نیروها را آرایش نظامی داد و خود در قلب جمعیت قرار گرفت و به سمت عبید الله حرکت کردند. ۱. فَأَتَى مُسْلِمًا الْخَبَرَ [خَبَرُ حُبْسِ هَانِيٍّ]، فَنَادَى بِشِعَارِهِ، فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَرْبَعَةُ أَلْفٍ مِنَ أَهْلِ الْكُوفَةِ، فَقَدَّمَ مُقَدِّمَتَهُ، وَعَبَّى مِيمَنَتَهُ وَمِيسَرَتَهُ، وَسَارَ فِي الْقَلْبِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۰، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۲۶). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: در این هنگام، مسلم، حرکت کرد و همراهش هجده هزار نفر یا بیشتر بودند و جلوی جمعیت، پرچم‌ها و اسلحه‌ها به صورت منظم قرار داشت. آنان ابن زیاد و پدرش را لعن و نفرین می‌کردند و شعارشان «یا منصور! اُمْتُ» بود. مسلم بن عقیل، عبد الله کِنْدِي را بر قبيله کِنْدَه گمارد و او را جلوی سواره‌نظام قرار داد. نیز مسلم بن عوسجه را فرمانده قبيله مَذْحِج و اسد قرار داد و ابو ثُمَامَه بن عمر صائدي را فرمانده قبيله تميم و هَمْدَانَ کرد و عَبَّاس بن جُعْدَه جَدَلِي را فرمانده اهل مدینه قرار داد. مسلم، خود، با قبيله بنی حرث بن کعب، حرکت می‌کرد. ۲. أَقْبَلَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ فِي وَقْتِهِ ذَلِكَ، وَمَعَهُ ثُمَامِيَّةُ عَشْرَ أَلْفًا أَوْ يَزِيدُونَ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ الْأَعْلَامُ وَالسَّلَاحُ الشَّاكُّ، وَهُمْ فِي ذَلِكَ يَسْتَمُونَ ابْنَ زِيَادٍ وَيَلْعَنُونَ أَبَاهُ، وَكَانَ شِعَارُهُمْ «يَا مَنْصُورُ أُمْتُ».

وكانَ قَدْ عَقَدَ مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ لِعَبْدِ اللَّهِ الْكِنْدِيِّ عَلَى كِنْدَةٍ، وَقَدَّمَهُ أَمَامَ الْحَيْلِ، وَعَقَدَ لِمُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ عَلَى مَذْحِجٍ وَأَسَدٍ، وَعَقَدَ لِأَبِي ثَمَامَةَ بْنِ عُمَرَ الصَّائِدِيِّ عَلَى تَمِيمٍ وَهَمْدَانَ، وَعَقَدَ لِلْعَبَّاسِ بْنِ جَعْدَةَ الْجَدَلِيِّ عَلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ، وَأَقْبَلَ مُسْلِمٌ يَسِيرُ حَتَّى خَرَجَ فِي بَنِي الْحَرْثِ بْنِ كَعْبٍ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۰۶. نیز، ر. ک: الفتوح: ج ۵ ص ۴۹). البدايه و النهايه: مسلم بن عقیل، خبر زندانی شدن هانی را شنید. آن گاه سوار شد و شعارش را - که «یا منصور! اُمْتُ» بود -، فریاد کرد. چهار هزار کوفی، گردش جمع شدند و همراه او، مختار بن ابی عبید با بیرق سبز و عبد الله بن نوفل بن حارث با بیرق سرخ، حضور داشتند. مسلم، آنان را آرایش داد و خود در وسط نیروها قرار گرفت و به سمت عید الله حرکت کردند. عید الله در حال سخنرانی در باره هانی بود و مردم را از اختلاف، پرهیز می‌داد. پایین منبرش، بزرگان کوفه و رؤسای قبایل، حضور داشتند. در همین حال که وی سخنرانی می‌کرد، مراقب‌ها آمدند و گفتند: مسلم بن عقیل آمد! عید الله به سرعت از منبر، پایین آمد و خود و همراهانش وارد قصر شدند و درهای قصر را به روی آنان (مسلم و همراهانش) بستند. ۱. سَمِعَ مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ الْحَبْرَ [خَبَرَ حَبْسِ هَانِي]، فَزَكَبَ وَنَادَى بِشَعَارِهِ «يَا مَنْصُورُ أُمْتُ»، فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَكَانَ مَعَهُ الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ وَمَعَهُ رَأْيَةُ خَضْرَاءُ، [و] [عَبْدُ اللَّهِ بْنُ نُوْفَلٍ بْنِ الْحَارِثِ بِرَأْيَةِ حَمْرَاءَ، فَزَيَّنَتْهُمْ مِمْنَةً وَمِيسِرَةً، وَسَارَ هُوَ فِي الْقَلْبِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ، وَهُوَ يَخْطُبُ النَّاسَ فِي أَمْرِ هَانِي وَيُحَذِّرُهُمْ مِنَ الْإِخْتِلَافِ، وَأَشْرَافُ النَّاسِ وَأَمْرَاؤُهُمْ تَحْتَ مِئْبَرِهِ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ جَاءَتْ النَّظَارَةُ يَقُولُونَ: جَاءَ مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ، فَبادَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ فَدَخَلَ الْقَصْرَ وَمَنْ مَعَهُ، وَأَغْلَقُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ (البدايه و النهايه: ج ۸ ص ۱۵۴).

۴ / ۱۸ محاصره قصر ابن زیاد به وسیله مسلم و یارانش

تاریخ الطبری (- به نقل از عتیاس خدلی -): ما چهار هزار نفر، به همراه مسلم، حرکت کردیم و وقتی به قصر رسیدیم، تنها سیصد نفر باقی مانده بودند.

مسلم، از خانه هانی راه افتاد، تا این که قصر را محاصره کرد. مردم نیز به سمت ما می‌آمدند و اجتماع می‌کردند. زمانی نگذشت که مسجد و بازار، از جمعیت، پُر شدند و تا شب، جمعیت، اضافه می‌شد. عرصه بر عبید الله، تنگ شد و بیشترین کاری که کرد، این بود که درهای قصر را بست. به همراه عبید الله در قصر، تنها سی نگهبان و بیست تن از بزرگان کوفه و خانواده و غلامانش بودند. ۲. خَرَجْنَا مَعَ ابْنِ عَقِيلٍ أَرْبَعَةَ آلَافٍ، فَمَا بَلَّغْنَا الْقَصْرَ إِلَّا وَنَحْنُ ثَلَاثُمِئَةٌ!

قال: وَأَقْبَلَ مُسْلِمٌ يَسِيرُ فِي النَّاسِ مِنْ مُرَادٍ حَتَّى أَحَاطَ بِالْقَصْرِ، ثُمَّ إِنَّ النَّاسَ تَدَاعَوْا إِلَيْنَا وَاجْتَمَعُوا، فَوَاللَّهِ مَا لَبِثْنَا إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى امْتَلَأَ الْمَسْجِدُ مِنَ النَّاسِ وَالسُّوقُ، وَمَا زَالُوا يَتَوَبَّوْنَ حَتَّى الْمَسَاءِ، فَصَاقَ بِعُبَيْدِ اللَّهِ ذَرْعُهُ، وَكَانَ كَبْرُ أَمْرِهِ أَنْ يَتَمَسَّكَ بِبَابِ الْقَصْرِ، وَلَيْسَ مَعَهُ إِلَّا ثَلَاثُونَ رَجُلًا مِنَ الشُّرَطِ، وَعِشْرُونَ رَجُلًا مِنْ أَشْرَافِ النَّاسِ، وَأَهْلُ بَيْتِهِ وَمَوَالِيهِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۶۹، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۴۰). مروج الذهب: چون خبر رفتار ابن زیاد با هانی به مسلم رسید، دستور داد منادی فریاد کند: «یا منصور!» و این، شعارشان بود. مردم کوفه، این شعار را فریاد کردند و در آن واحد، هجده هزار نفر، نزد مسلم جمع شدند. جمعیت به سمت ابن زیاد، حرکت و او را در قصر محاصره کردند. ۳. لَمَّا بَلَغَ مُسْلِمًا مَا فَعَلَ ابْنُ زِيَادٍ بِهَانِي، أَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى «يَا مَنْصُورُ» وَكَانَتْ شِعَارُهُمْ، فَتَنَادَى أَهْلُ الْكُوفَةِ بِهَا، فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ ثَمَانِيَةُ عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ، فَسَارَ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ فَتَحَصَّنَ مِنْهُ، فَحَصَرُوهُ فِي الْقَصْرِ (مروج الذهب: ج ۳ ص ۶۷). أنساب الأشراف: خبر هانی به مسلم رسید. او دستور داد یارانش را خبر کنند. هجده هزار نفر با

وی بیعت کرده بودند و در خانه‌های اطراف بودند؛ ولی فقط چهار هزار نفر، اجتماع کردند. وی آنان را آرایش داد و به سمت قصر حرکت کردند. عبید الله درهای قصر را بسته بود و همراه او، تنها بیست تن از سرشناسان کوفه و سی نگهبان بودند. ۱. اَتَى مُسْلِمًا خَبَرُ هَانِي، فَأَمَرَ أَنْ يُنَادَى فِي أَصْحَابِهِ، وَقَدْ تَابَعَهُ ثَمَانِيَةُ عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ، وَصَارُوا فِي الدَّوْرِ حَوْلَهُ، فَلَمْ يَجْتَمِعْ إِلَيْهِ إِلَّا أَرْبَعَةُ

آلاف رَجُلٍ، فَعَبَّأَهُمْ ثُمَّ زَحَفَ نَحْوَ الْقَصْرِ، وَقَدْ أَغْلَقَ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ أَبْوَابَهُ، وَلَيْسَ مَعَهُ فِيهِ إِلَّا عِشْرُونَ مِنَ الْوُجُوهِ، وَثَلَاثُونَ مِنَ الشُّرَطِ (أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۳۸). المناقب، ابن شهر آشوب: خبر زندانی شدن هانی به مسلم بن عقیل و چهار هزار نفر جمعیت - که اطرافش بودند - رسید. هشت هزار نفر از بیعت کنندگان، اجتماع کردند. عبید الله پنهان شد و درها [ای قصر] را بست. مسلم به سمت قصر حرکت کرد و قصر را محاصره نمود. ۲. وَصَلَ الْخَبْرُ [أَيَ خَبْرُ حَبَسِ هَانِي] إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ كَانُوا حَوَالِيهِ، فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ ثَمَانِيَةُ آلَافٍ مِمَّنْ بَايعُوهُ، فَتَحَرَّزَ عُيَيْدُ اللَّهِ، وَغَلَقَ الْأَبْوَابَ، وَسَارَ مُسْلِمٌ حَتَّى أَحَاطَ بِالْقَصْرِ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۹۲).

۴ / ۱۹ نبرد میان مسلم و نیروهای ابن زیاد و زخمی شدن مسلم

الملهوف: خبر زندانی شدن هانی به مسلم بن عقیل رسید. وی به همراه بیعت کنندگان برای نبرد با عبید الله، حرکت کرد. عبید الله در قصر حکومتی، پنهان شد. یاران مسلم با یاران او به نبرد پرداختند. ۳. بَلَغَ الْخَبْرُ [أَيَ خَبْرُ حَبَسِ هَانِي] إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَخَرَجَ بِمَنْ بَايَعَهُ إِلَى حَرْبِ عُيَيْدِ اللَّهِ، فَتَخَصَّنَ مِنْهُ بِقَصْرِ الْإِمَارَةِ، وَاقْتَتَلَ أَصْحَابُهُ وَأَصْحَابُ مُسْلِمٍ (الملهوف: ص ۱۱۹). تاریخ الطبری (-) به نقل از هلال بن یساف (-): آن شب در راه، مسلم و یارانش را نزدیک مسجد انصار دیدم. از هر کوچه که می گذشتند، گروهی سی یا چهل نفره باز می گشتند. وقتی به بازار رسیدند - که شبی تاریک بود - و وارد مسجد شدند، به ابن زیاد گفته شد: جمعیت زیادی نمی بینیم و سر و صدای بسیاری نمی شنویم.

عبید الله دستور داد سقف را برداشتن و قندیل‌ها را روشن کردند. دیدند که جمعیت آنان، حدود پنجاه مرد است.

مسلم، وارد مسجد شد و بر منبر رفت و به مردم گفت: مردم هر ناحیه و قبیله، با هم جمع شوند.

مردم، چنین کردند و گروهی به نبرد با مسلم و یارانش به پا خاستند. مسلم، جراحی سنگین برداشت و گروهی از یارانش کشته شدند و فرار کردند. مسلم از مسجد، خارج و وارد خانه‌ای از خانه‌های قبیله کنده شد. ۱. لَقِيتُهُمْ [أَيَ مُسْلِمًا وَأَصْحَابَهُ] تِلْكَ اللَّيْلَةَ فِي الطَّرِيقِ عِنْدَ مَسْجِدِ الْأَنْصَارِ، فَلَمْ يَكُونُوا يَمْرُونَ فِي طَرِيقٍ يَمِينًا وَلَا شِمَالًا، إِلَّا وَذَهَبَتْ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ، الثَّلَاثُونَ وَالْأَرْبَعُونَ وَنَحْوُ ذَلِكَ. قَالَ: فَلَمَّا بَلَغَ السُّوقَ - وَهِيَ لَيْلَةٌ مُظْلِمَةٌ - وَدَخَلُوا الْمَسْجِدَ، قِيلَ لِابْنِ زِيَادٍ: وَاللَّهِ مَا نَرَى كَثِيرَ أَحَدٍ، وَلَا نَسْمَعُ أَصَوَاتَ كَثِيرِ أَحَدٍ، فَأَمَرَ بِسَقْفِ الْمَسْجِدِ فَقُلِعَ، ثُمَّ أَمَرَ بِحَرَادِي فِيهَا النَّيْرَانِ، فَجَعَلُوا يَنْظُرُونَ فَإِذَا قَرِيبُ خَمْسِينَ رَجُلًا. قَالَ: فَتَزَلَّ فَصِيْعِدَ الْمِئْبَرِ، وَقَالَ لِلنَّاسِ: تَمَيَّزُوا أَرْبَاعًا أَرْبَاعًا، فَانْطَلَقَ كُلُّ قَوْمٍ إِلَى رَأْسِ رُبْعِهِمْ، فَهَضَّ إِلَيْهِمْ قَوْمٌ يُقَاتِلُونَهُمْ، فَجَرَحَ مُسْلِمٌ جِرَاحَةً ثَقِيلَةً، وَقُتِلَ نَاسٌ مِنْ أَصْحَابِهِ وَانْهَزَمُوا.

فَخَرَجَ مُسْلِمٌ فَدَخَلَ دَارًا مِنْ دُورِ كِنْدَةَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۱. نیز، ر. ک: الفتوح: ج ۵ ص ۵۰). تاریخ الطبری (-) به نقل از عیسی بن یزید (-): مختار بن ابی عبید و عبد الله بن حارث بن نوفل، به همراه مسلم، حرکت کردند. مختار، با بیرقی سبز و عبد الله با بیرقی سرخ و لباس‌های سرخ، حرکت می کردند. مختار، بیرقش را بر در خانه عمرو بن حُرَیث کوبید و گفت: من آمده‌ام که جلوی عمرو را بگیرم.

پسراشت و قَعْقَاعَ بْنَ شُورٍ وَشَبْثَ بْنَ رَبْعِي - در شبی که مسلم به طرف قصر ابن زیاد حرکت کرد - با مسلم و یارانش نبردی سخت کردند. شَبْثُ گفت: منتظر شب باشید. آنان پراکنده خواهند شد. و قَعْقَاعُ به وی گفت: تو جلوی راه مردم را گرفته‌ای! راه را باز کن تا پراکنده شوند.

عبید الله دستور داد مختار و عبد الله بن حارث را دستگیر کنند و برای یافتن آن دو، جایزه تعیین کرد. آن دو، دستگیر و زندانی شدند. ۲. إِنَّ الْمُخْتَارَ بْنَ أَبِي عُيَيْدٍ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ الْحَارِثِ بْنِ نَوْفَلٍ، كَانَا خَرَجَا مَعَ مُسْلِمٍ، خَرَجَ الْمُخْتَارُ بِرَأْيِهِ خَضِرَاءَ، وَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بِرَأْيِهِ حَمْرَاءَ، وَعَلَيْهِ ثِيَابُ حُمْرٍ، وَجَاءَ الْمُخْتَارُ بِرَأْيِهِ فَرَكَزَهَا عَلَى بَابِ عَمْرِو بْنِ حُرَیثٍ، وَقَالَ: إِنَّمَا خَرَجْتُ لِأَمْنِ عَمْرًا.

وَأَنَّ ابْنَ الْأَشْعَثِ وَالْقَعْقَاعَ بَنَ شَوْرَ وَشَبَثَ بْنَ رَبِيعٍ، قَاتَلُوا مُسْلِمًا وَأَصْحَابَهُ - عَشِيَّةَ سَارَ مُسْلِمٌ إِلَى قَصْرِ ابْنِ زِيَادٍ - قِتَالًا شَدِيدًا، وَإِنَّ شَبَثًا جَعَلَ يَقُولُ: اِنْتَظِرُوا بِهِمُ اللَّيْلَ يَتَفَرَّقُوا، فَقَالَ لَهُ الْقَعْقَاعُ: إِنَّكَ قَدْ سَدَدْتَ عَلَى النَّاسِ وَجَهَ مَصِيرِهِمْ، فَأَخْرَجَ لَهُمْ يَنْسَرِبُوا. وَإِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ أَمَرَ أَنْ يُطْلَبَ الْمُخْتَارُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَارِثِ، وَجَعَلَ فِيهِمَا جُعَلًا، فَأَتَى بِهِمَا فَحَبَسَا (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۳۸۱. نیز، ر. ك: البدايه و النهايه: ج ۸ ص ۱۵۴). الأخبار الطوال: وقتی خبر کشته شدن هانی بن عروه به مسلم رسید، کسانی را که با وی بیعت کرده بودند، فرا خواند. آنان نزد وی اجتماع کردند. او عبد الرحمان بن کریر کندی را فرمانده قبیله کنده و ربیعہ قرار داد و مسلم بن عوسجه را فرمانده مذحج و اسد کرد و ابو ثمامه صائدی را بر قبیله تمیم و همدان گمارد و عباس بن جعد بن هبیره را فرمانده قریش و انصار کرد.

تمام آنان به پیش تاختند و قصر را محاصره کردند و مسلم با بقیه مردم، دنبال آنان می‌رفتند. عبید الله بن زیاد با همراهانش - که [برخی] از بزرگان کوفه و نگهبانان و یارانش بودند که آن روز در مجلسش حضور داشتند - در قصر پناه گرفت و جمعیت آنان، حدود دویست مرد بود. آنان به برج‌های قصر آمدند و به سمت جمعیت مسلم، کلوخ و تیر پرتاب می‌کردند و آنان را از نزدیک شدن به قصر باز می‌داشتند و این کار تا شب، ادامه داشت. ۱. لَمَّا بَلَغَ مُسْلِمٌ بَنَ عَقِيلٍ قَتْلَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ، نَادَى فَيَمَنْ كَانَ بَايَعَهُ، فَاجْتَمَعُوا، فَعَقَدَ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ كَرِيرٍ الْكِنْدِيِّ عَلَى كِنْدَةَ وَرَبِيعَةَ، وَعَقَدَ لِمُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ عَلَى مَذْحِجٍ وَأَسَدٍ، وَعَقَدَ لِأَبِي ثُمَامَةَ الصَّيْدَاوِيِّ عَلَى تَمِيمٍ وَهَمْدَانَ، وَعَقَدَ لِلْعَبَّاسِ بْنِ جُعْدَةَ بْنِ هُبَيْرَةَ عَلَى قُرَيْشٍ وَالْأَنْصَارِ، فَتَقَدَّمُوا جَمِيعًا حَتَّى أَحَاطُوا بِالْقَصْرِ، وَاتَّبَعَهُمْ هُوَ فِي بَقِيَّةِ النَّاسِ.

وَتَحَصَّنَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ فِي الْقَصْرِ، مَعَ مَنْ حَضَرَ مَجْلِسَهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ أَشْرَافِ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَالْأَعْوَانِ وَالشُّرَطِ، وَكَانُوا مِقْدَارَ مِائَتَيْ رَجُلٍ، فَقَامُوا عَلَى سَوْرِ الْقَصْرِ يَرْمُونَ الْقَوْمَ بِالْمِدَرِ وَالنُّشَابِ، وَيَمْنَعُونَهُمْ مِنَ الدُّثُورِ مِنَ الْقَصْرِ، فَلَمْ يَزَالُوا بِذَلِكَ حَتَّى أَمْسَوْا (الأخبار الطوال: ص ۲۳۸). مثير الأحزان: چون خبر زندانی شدن هانی به مسلم بن عقیل رسید، او به همراه گروهی از کسانی که با وی بیعت کرده بودند، برای نبرد با عبید الله به سمت قصر حکومتی حرکت کرد؛ چرا که دید بیشتر بزرگان کوفه که با وی بیعت کرده‌اند، بیعت شکستند و همراه عبید الله شدند و عبید الله هم در قصر حکومتی پناه گرفته است. نبردی شدید رخ داد. چون شب شد، جمعیت از اطراف مسلم، پراکنده شدند و تعدادی اندک باقی ماندند. مسلم، وارد مسجد شد تا نماز بخواند؛ ولی وقتی [برای خارج شدن] به سمت درِ کنده [مسجد کوفه] می‌رفت، تنها بود و نمی‌دانست کجا برود. ۲. لَمَّا بَلَغَ مُسْلِمٌ بَنَ عَقِيلٍ خَبْرَهُ [أَي خَبْرُ حَبَسِ هَانِي]، خَرَجَ بِجَمَاعَةٍ مِمَّنْ بَايَعَهُ إِلَى حَرْبِ عُبَيْدِ اللَّهِ، بَعْدَ أَنْ رَأَى أَكْثَرَ مَنْ بَايَعَهُ مِنَ الْأَشْرَافِ نَقَضُوا بَيْعَهُ، وَهُمْ مَعَ عُبَيْدِ اللَّهِ، فَتَحَصَّنَ بِدَارِ الْإِمَارَةِ، وَاقْتَتَلُوا قِتَالًا شَدِيدًا، إِلَى أَنْ جَاءَ اللَّيْلُ فَتَفَرَّقُوا عَنْهُ، وَبَقِيَ مَعَهُ أَنْاسٌ قَلِيلٌ، فَدَخَلَ الْمَسْجِدَ يُصَلِّي، وَطَلَعَ مُتَوَجِّهًا نَحْوَ بَابِ كِنْدَةَ، فَإِذَا هُوَ وَحْدَهُ لَا يَدْرِي أَيْنَ يَذْهَبُ (مثير الأحزان: ص ۳۴). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): خبر زندانی شدن هانی، به مسلم بن عقیل رسید. پس به همراه چهارصد نفر از شیعیان حرکت کرد؛ ولی چون به قصر رسیدند، تنها شصت مرد، باقی مانده بودند. خورشید، غروب کرد و آنان نزدیک آستانه قصر، جنگیدند و سپس وارد مسجد شدند و یاران عبید الله بن زیاد بر آنان غلبه کردند. ۳. بَلَغَ الْخَبْرُ [أَي خَبْرُ حَبَسِ هَانِي] مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، فَخَرَجَ فِي نَحْوِ مِنْ أَرْبَعِمِائَةٍ مِنَ الشَّيْعَةِ، فَمَا بَلَغَ الْقَصْرَ إِلَّا وَهُوَ فِي نَحْوِ سِتِّينَ رَجُلًا، فَغَرَبَتِ الشَّمْسُ وَاقْتَتَلُوا قَرِيبًا مِنَ الرَّحِيَّةِ، ثُمَّ دَخَلُوا الْمَسْجِدَ، وَكَثَرَهُمْ أَصْحَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۶۰، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۲۹۹).

آن گاه مسلم بن عقیل از طرف بالای مسجد انصار، حرکت کرد تا قصر را محاصره کرد و در قصر، جز سی نگهبان و حدود بیست تن از بزرگان کوفه و خانواده و غلامان عبید الله، کسی نبود. یاران ابن زیاد، سوار شدند و جمعیت به هم رسیدند و نبرد سنگینی رخ داد. ابن زیاد در میان گروهی از بزرگان کوفه در کنار دیوار قصر ایستاده بود و جنگ مردم را تماشا می‌کردند. ۱. ثُمَّ خَرَجَ [مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ] عَلَى مَسْجِدِ الْأَنْصَارِ حَتَّى أَحَاطَ بِالْقَصْرِ، وَلَيْسَ فِي الْقَصْرِ إِلَّا نَحْوُ مِنْ ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنَ الشُّرَطِ، وَمِقْدَارُ عِشْرِينَ مِنَ

الأشراف، وأهل بيته ومواليه، وركب أصحاب ابن زياد، واختلط القوم فاقْتَلَوْا قتالاً شديداً، وابن زياد في جماعته من الأشراف قد وقفوا على جدار القصر ينظرون إلى محاربة الناس (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۰۶، الفتوح: ج ۵ ص ۴۹).
الأمالي، شجری (- به نقل از سعید بن خالد -): قَعْقَاعُ بْنُ شُورٍ وَشَبْثُ بْنُ رَبِيعٍ آمَدْنِدْ وَبِهِ نَبْرَدُ پَرْدَاخْتَنْد تا شب، آنان را فرا گرفت و این، در نزدیکی بازار خرمافروش‌ها و هنگام تاریک شدن هوا بود. قَعْقَاعُ فَرِيَادُ زِد: وای بر شما! در میان صفوف مردم، قرار گرفته‌اید [و مانع فرارشان شده‌اید]. بیرون بروید [تا فرار کنند].

آنان چنین کردند و مسلم بن عقیل، شکست خورد و به زنی پناه آورد و او هم مسلم را پناه داد. ۲. جَاءَ الْقَعْقَاعُ بْنُ شُورٍ وَشَبْثُ بْنُ رَبِيعٍ فَقَاتَلُوا حَتَّى ثَارَ اللَّيْلُ بَيْنَهُمْ، وَذَلِكَ عِنْدَ التَّمَارِينَ عِنْدَ اخْتِلَاطِ الظَّلَامِ، فَقَالَ: وَيَحْكُمُ! قَدْ خَلَيْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ يَنْهَزُوا فَأَخْرَجُوا، فَفَعَلُوا ذَلِكَ، وَانْهَزَمَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ، فَأَوَى إِلَى امْرَأَةٍ فَأَوَتْهُ (الأمالي، شجری: ج ۱ ص ۱۶۷). الکامل فی التاریخ: در میان کسانی که با مسلم جنگیدند، محمد بن اشعث، شَبْثُ بْنُ رَبِيعٍ تمیمی و قَعْقَاعُ بْنُ شُورٍ، حضور داشتند. شَبْثُ، یکسره می‌گفت: بگذارید شب شود. مردم، پراکنده می‌شوند. قَعْقَاعُ به وی گفت: تو راه فرار را بر آنان بسته‌ای. راه را بگشا تا پراکنده شوند. ۳. كَانَ فَيَمَنْ قَاتِلَ مُسْلِمًا مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، وَشَبْثُ بْنُ رَبِيعٍ التَّمِيمِيُّ، وَالْقَعْقَاعُ بْنُ شُورٍ، وَجَعَلَ شَبْثُ يَقُولُ: اِنْتَظِرُوا بِهِمُ اللَّيْلَ يَنْفَرَقُوا، فَقَالَ لَهُ الْقَعْقَاعُ: إِنَّكَ قَدْ سَدَدْتَ عَلَيْهِمْ وَجَهَ مَهْرَبِهِمْ، فَافْرَجْ لَهُمْ يَنْفَرَقُوا (الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۴۵).

۴ / ۲۰ نقشه ابن زیاد برای پراکنده کردن مردم از اطراف مسلم

تاریخ الطبری: عباس جدلی می‌گوید: بزرگان و اشراف کوفه از جانب دری که به طرف خانه رومی‌ها بود، نزد ابن زیاد می‌آمدند. ابن زیاد، همراه کسانی که با وی در قصر بودند، از بالای قصر بر آنان می‌نگریستند؛ ولی به آنان سنگ پرتاب نمی‌کردند و دشنام نمی‌دادند؛ اما آنان (یاران مسلم) از [دشنام دادن به] عبید الله و پدرش، کم نمی‌گذاشتند. عبید الله، کثیر بن شهاب بن حُصَيْن حارثی را فرا خواند و دستور داد با گروهی از فرمانبرانش از قبیله مَذْحِج، در کوفه بگردد و مردم را از اطراف پسر عقیل، پراکنده سازد و آنان را از جنگ و کيفر حاکم بترساند. همچنین به محمد بن اشعث دستور داد با فرمانبرانش از قبیله کِنْدَه و خَضَرَمُوت حرکت کند و پرچم امان را برای مردمی که به سمت او می‌آیند، برافراشته سازد. مانند همین دستورها را به قَعْقَاعُ بْنُ شُورٍ دُهَلِی، شَبْثُ بْنُ رَبِيعٍ تمیمی، حَجَّارُ بْنُ أَبِیجَرٍ عَجَلِی و شمر بن ذی الجوشن عامری داد. همچنین سایر سرشناسانی را که نزد او بودند، به خاطر ترس از یاران مسلم، پیش خود نگه داشت؛ چرا که کسانی که با او بودند، تعدادشان کم بود. کثیر بن شهاب، برای پراکنده کردن مردم از اطراف مسلم، حرکت کرد. ابو مِخْنَفٌ می‌گوید: ابو جناب کَلْبِی برایم نقل کرد که کثیر در راه، مردی از قبیله کلب را به نام عبد الأعلى بن یزید، ملاقات کرد که سلاح، پوشیده بود و با گروهی از قبیله بنی فِیثان به سوی مسلم بن عقیل می‌رفت. کثیر، او را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد آورد و جریان را برایش بازگو کرد. آن مرد گفت: من به سوی شما می‌آمدم. ابن زیاد گفت: در ذهن خود، این را به من وعده داده بودی! آن گاه دستور داد تا زندانی شود. محمد بن اشعث هم بیرون رفت و نزد خانه‌های بنی عُمَارَه ایستاد. عُمَارَةُ بْنُ صَالِحٍ آزادی آمد که سلاح بر تن داشت و به سمت مسلم بن عقیل می‌رفت. [محمد بن اشعث،] او را گرفت و نزد ابن زیاد فرستاد که ابن زیاد، او را هم زندانی کرد. ابن عقیل، عبد الرحمان بن شُرَیح شِیامی را از مسجد به جانب محمد بن اشعث فرستاد. محمد بن اشعث، چون فراوانی جمعیت را دید، شروع به کناره گرفتن و عقب‌نشینی کرد. قَعْقَاعُ بْنُ شُورٍ دُهَلِی برای محمد بن اشعث پیغام داد که: من، پسر عقیل را عقب راندم و او از محل خود، عقب‌نشینی کرد. پس، او (محمد بن اشعث) هم از طرف خانه رومی‌ها بر ابن زیاد، وارد شد. چون کثیر بن شهاب و محمد بن اشعث و قَعْقَاعُ به همراه نیروهایشان نزد عبید الله جمع شدند، کثیر - که از مشاوران ابن زیاد بود - گفت: خداوند، کارهای امیر را سامان بخشد! در قصر شما بسیاری از بزرگان کوفه، نگهبانان، خانواده و غلامان تو حضور دارند. به همراه همه ما به سمت مسلم، حرکت کن. عبید الله

از این کار، خودداری کرد. پرچمی به دست شَبَث بن رَبِعی داد و او را به بیرون قصر فرستاد. مردم به همراه پسر عقیل ایستاده بودند و تکبیر می‌گفتند و تا شب، چنین بود و در کار خود، استوار بودند. عبید الله به دنبال بزرگان کوفه فرستاد و آنان را نزد خود جمع کرد و به آنان گفت: از بالای قصر بر مردم، مشرف شوید و کسانی را که [از ما] پیروی می‌کنند، وعده اکرام و بخشش زیاد دهید و اهل نافرمانی را از کیفر و محرومیت بترسانید و به آنان خبر دهید که لشکر شام، به طرف کوفه حرکت کرده است. ابو مخنف می‌گوید: سلیمان بن ابی راشد، از قول عبد الله بن خازم کثیری (از قبیله آزد، از بنی کثیر) برایم نقل کرد که: بزرگان [کوفه] نزد ما آمدند. نخست، کثیر بن شهاب تا غروب آفتاب، سخن گفت. وی گفت: ای مردم! به خانه‌های خود برگردید و دنبال شر مباحثید و جانتان را در خطر میندازید. این، لشکر امیر مؤمنان یزید است که به این جا می‌آید. امیر (عبید الله) با خدا پیمان بسته که اگر به جنگ ادامه دهید و امشب به خانه‌های خود باز نگردید، فرزندان شما را از مقرری حکومت، محروم کند و جنگجویانتان را بدون مواجب، به جنگ‌های شام بفرستد و بی‌گناه را به خاطر گنهکار و حاضر را به خاطر غایب، کیفر دهد تا در میان شما، کسی از اهل نافرمانی ننماید، مگر آن که وبال کارهایش را چشیده باشد! دیگر بزرگان نیز همین گونه سخن گفتند. مردم وقتی سخنان آنها را شنیدند، پراکنده شدند و باز گشتند. ۱. أَقِيلَ أَشْرَافُ النَّاسِ يَأْتُونَ ابْنَ زِيَادٍ مِنْ قَبْلِ الْبَابِ الَّذِي يَلِي دَارَ الرُّومِيِّينَ، وَجَعَلَ مَنْ بِالْقَصْرِ مَعَ ابْنِ زِيَادٍ يُشْرِفُونَ عَلَيْهِمْ فَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِمْ، فَيَتَّقُونَ أَنْ يَرَوْهُمْ بِالْحِجَارَةِ، وَأَنْ يَشْتَمُوهُمْ وَهُمْ لَا يَفْتُرُونَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ وَعَلَى أُبَيِّهِ.

وَدَعَا عُبَيْدُ اللَّهِ كَثِيرَ بْنَ شِهَابٍ بْنِ حُصَيْنٍ الْحَارِثِيَّ، فَأَمَرَهُ أَنْ يَخْرُجَ فَيَمْنِ أَطَاعَهُ مِنْ مَذْحِجٍ، فَيَسِيرَ بِالْكُوفَةِ، وَيُخَذِّلَ النَّاسَ عَنْ ابْنِ عَقِيلٍ، وَيُخَوِّفَهُمُ الْحَرْبَ، وَيُخَذِّلَهُمْ عُقُوبَةَ السُّلْطَانِ، وَأَمَرَ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ أَنْ يَخْرُجَ فَيَمْنِ أَطَاعَهُ مِنْ كِنْدَةَ وَحَضْرَمُوتَ، فَيَرْفَعَ رَأْيَهُ أَمَانٍ لِمَنْ جَاءَهُ مِنَ النَّاسِ.

وَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ لِلْقَعْقَاعِ بْنِ شُورٍ الدُّهْلِيِّ، وَشَبَثِ بْنِ رَبِيعِ التَّمِيمِيِّ، وَحِجَارِ بْنِ أَبَجْرِ الْعِجْلِيِّ، وَشَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ الْعَامِرِيِّ، وَحَبَسَ سَائِرَ وَجُوهِ النَّاسِ عِنْدَهُ اسْتِحَاشًا إِلَيْهِمْ، لِقَلَّةِ عَدَدٍ مَنْ مَعَهُ مِنَ النَّاسِ، وَخَرَجَ كَثِيرُ بْنُ شِهَابٍ يُخَذِّلُ النَّاسَ عَنْ ابْنِ عَقِيلٍ. قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: فَخَدَّثَنِي أَبُو جَنَابِ الْكَلْبِيِّ أَنَّ كَثِيرًا أَلْفَى رَجُلًا مِنْ كَلْبٍ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ الْأَعْلَى بْنُ يَزِيدَ، قَدْ لَبَسَ سِلَاحَهُ يُرِيدُ ابْنَ عَقِيلٍ فِي بَنِي فُتَيَانَ، فَأَخَذَهُ حَتَّى أَدْخَلَهُ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ، فَأَخْبَرَهُ خَبْرَهُ، فَقَالَ لِابْنِ زِيَادٍ: إِنَّمَا أَرَدْتُكَ، قَالَ: وَكُنْتُ وَعَدْتُنِي ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ، فَأَمَرَ بِهِ فَحَبَسَ.

وَخَرَجَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ حَتَّى وَقَفَ عِنْدَ دُورِ بَنِي عُمَارَةَ، وَجَاءَهُ عُمَارَةُ بْنُ صَلَخِبِ الْأَزْدِيُّ وَهُوَ يُرِيدُ ابْنَ عَقِيلٍ، عَلَيْهِ سِلَاحُهُ، فَأَخَذَهُ فَبَعَثَ بِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ فَحَبَسَهُ.

فَبَعَثَ ابْنُ عَقِيلٍ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ مِنَ الْمَسْجِدِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ شَرِيحِ الشَّبَامِيِّ، فَلَمَّا رَأَى مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ كَثْرَةَ مَنْ أَتَاهُ، أَخَذَ يَتَنَحَّى وَيَتَأَخَّرُ.

وَأَرْسَلَ الْقَعْقَاعُ بْنُ شُورٍ الدُّهْلِيُّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ: قَدْ جُلْتُ عَلَى ابْنِ عَقِيلٍ مِنَ الْعِرَارِ، فَتَأَخَّرَ عَنْ مَوْفِيهِ، فَأَقْبَلَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ مِنْ قَبْلِ دَارِ الرُّومِيِّينَ.

فَلَمَّا اجْتَمَعَ عِنْدَ عُبَيْدِ اللَّهِ كَثِيرُ بْنُ شِهَابٍ وَمُحَمَّدُ وَالْقَعْقَاعُ فَيَمْنِ أَطَاعَهُمْ مِنْ قَوْمِهِمْ، فَقَالَ لَهُ كَثِيرٌ - وَكَانُوا مُنَاصِحِينَ لِابْنِ زِيَادٍ -: أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ! مَعَكَ فِي الْقَصْرِ نَاسٌ كَثِيرٌ مِنْ أَشْرَافِ النَّاسِ، وَمِنْ شُرَطِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ وَمَوَالِيكَ، فَأَخْرُجْ بِنَا إِلَيْهِمْ.

فَأَبَى عُبَيْدُ اللَّهِ، وَعَقَدَ لَشَبَثِ بْنِ رَبِيعٍ لُؤَاءً فَأَخْرَجَهُ، وَأَقَامَ النَّاسُ مَعَ ابْنِ عَقِيلٍ يُكَبِّرُونَ وَيُثَوِّبُونَ حَتَّى الْمَسَاءِ، وَأَمْرُهُمْ شَدِيدٌ، فَبَعَثَ عُبَيْدُ اللَّهِ إِلَى الْأَشْرَافِ فَجَمَعَهُمْ إِلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَشْرِفُوا عَلَى النَّاسِ، فَمَنُوا أَهْلَ الطَّاعَةِ الزِّيَادَةَ وَالْكَرَامَةَ، وَخَوْفُوا أَهْلَ الْمَعْصِيَةِ الْحِرْمَانَ وَالْعُقُوبَةَ، وَأَعْلِمُوهُمْ فُصُولَ الْجُنُودِ مِنَ الشَّامِ إِلَيْهِمْ.

قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي رَاشِدٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ خَازِمِ الْكَثِيرِيِّ مِنَ الْأَزْدِ مِنْ بَنِي كَثِيرٍ، قَالَ: أَشْرَفَ عَلَيْنَا الْأَشْرَافُ،

فَتَكَلَّمَ كَثِيرُ بْنُ شَهَابٍ أَوَّلَ النَّاسِ حَتَّى كَادَتْ الشَّمْسُ أَنْ تَجِبَ ، فَقَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ! اِلْحَقُوا بِأَهَالِكُمْ وَلَا تَعَجَّلُوا الشَّرَّ ، وَلَا تُعَرِّضُوا أَنْفُسَكُمْ لِلْقَتْلِ ؛ فَإِنَّ هَذِهِ جُنُودُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ قَدْ أَقْبَلَتْ ، وَقَدْ أَعْطَى اللَّهُ الْأَمِيرَ عَهْدًا ، لَئِنْ أَتَمَّمْتُمْ عَلَى حَرْبِهِ ، وَلَمْ تَنْصَرِفُوا مِنْ عَشِيَّتِكُمْ ، أَنْ يَحْرِمَ ذُرِّيَّتَكُمْ الْعَطَاءَ ، وَيُفَرِّقَ مَقَاتِلَتَكُمْ فِي مَغَازِي أَهْلِ الشَّامِ عَلَى غَيْرِ طَمَعٍ ، وَأَنْ يَأْخُذَ الْبَرِيءُ بِالسَّقِيمِ ، وَالشَّاهِدَ بِالْغَائِبِ ، حَتَّى لَا يَبْقَى لَهُ فِيكُمْ بَقِيَّةٌ مِنْ أَهْلِ الْمَعْصِيَةِ إِلَّا أَذَاقَهَا وَبَالَ مَا جَرَتْ أَيْدِيهَا .

وَتَكَلَّمَ الْأَشْرَافُ بَنَحْوِ مِنْ كَلَامِ هَذَا ، فَلَمَّا سَمِعَ مَقَاتِلَتَهُمُ النَّاسُ أَخَذُوا يَنْفَرِقُونَ ، وَأَخَذُوا يَنْصَرِفُونَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۶۹ . نیز ، ر . ک : أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۳۸) .

بزرگان کوفه که از ابن زیاد ، دوری جسته بودند ، از طرف درِ رو به روی خانه رومی‌ها نزد ابن زیاد می‌آمدند. کسانی که در قصر با ابن زیاد بودند ، بر آنان (یاران مسلم) مُشرف می‌شدند و به آنان می‌نگریستند . آنان به سوی اهل قصر ، سنگ پرتاب می‌کردند و دشنام می‌دادند و از دشنام دادن به عبید الله و پدرش ، کم نمی‌گذاشتند . ابن زیاد ، کثیر بن شهاب را فرا خواند و به وی دستور داد با گروهی از قبیله مذحج که فرمان‌بردار اویند ، حرکت کند و در کوفه بگردد و مردم را از اطراف ابن عقیل پراکنده سازد و آنان را از جنگ و کيفر سلطان بترساند. به محمد بن اشعث نیز دستور داد با فرمان‌بردارانش از قبیله کنده و حَضَرَمُوت بیرون رود و پرچم امان را برای کسانی که به سمت او می‌آیند ، برافرازد و همین دستور را به قَعْقَاعِ ذُهْلِيّ ، شَبَثُ بن رَبِيعِی تمیمی ، حَجَّار بن أَبَجَرِ عَجَلِيّ و شمر بن ذی الجوشنِ عامری داد و باقی سرشناسان را که نزد او بودند ، به خاطر وحشت از یاران مسلم و کمی جمعیتی که با وی بودند ، پیش خود نگه داشت . کثیر بن شهاب ، بیرون رفت و مردم را از اطراف پسر عقیل ، پراکنده می‌ساخت. محمد بن اشعث نیز بیرون رفت و در کنار خانه‌های بنی عُمَارَه توقف نمود. پسر عقیل ، عبد الرحمان بن شُرَیحِ شَبَامِيّ را از مسجد کوفه به طرف محمد بن اشعث فرستاد. پسر اشعث ، چون فراوانی جمعیت را دید ، از محلّ خود ، عقب‌نشینی کرد. محمد بن اشعث ، کثیر بن شهاب ، قَعْقَاعِ بن شَوْرِ ذُهْلِيّ و شَبَثُ بن رَبِيعِی ، مردم را از پیوستن به مسلم باز می‌داشتند و آنان را از سلطان می‌ترساندند ، تا این که جمعیت بسیاری از قبیله خود و دیگران ، نزد آنان اجتماع کردند. آن گاه از جانب خانه رومی‌ها به طرف ابن زیاد ، حرکت کردند و جمعیت نیز با آنان وارد قصر شدند. کثیر بن شهاب ، به عبید الله گفت: خداوند ، کارهای امیر را سامان دهد ! در قصر ، بسیاری از بزرگان ، نگهبانان ، خانواده و غلامان هستند . با همه ما به سوی آنان (یاران مسلم) حرکت کن . عبید الله از این پیشنهاد ، خودداری ورزید و پرچمی به دست شَبَثُ بن رَبِيعِی داد و او را به بیرون قصر فرستاد. مردم تا شب ، همراه مسلم و در کار خود ، استوار بودند . عبید الله به دنبال بزرگان فرستاد و آنان را جمع کرد. آن گاه آنان از بالای قصر به مردم رو کردند و به فرمانبرانِ حکومت ، وعده اکرام و بخشش دادند و اهل عصیان و سرکشی را از محرومیت و کيفر ترساندند و به آنان ، خبر رسیدن لشکر شام را می‌دادند. ۱. أَقْبَلَ مَنْ نَأَى عَنْهُ [أَيَّ عَنِ ابْنِ زِيَادٍ] مِنْ أَشْرَافِ النَّاسِ ، يَأْتُونَهُ مِنْ قَبْلِ الْبَابِ الَّذِي يَلِي دَارَ الرُّومِيِّينَ ، وَجَعَلَ مَنْ فِي الْقَصْرِ مَعَ ابْنِ زِيَادٍ يُشْرِفُونَ عَلَيْهِمْ فَيَنْظُرُونَ إِلَيْهِمْ ، وَهُمْ يَرْمُونَهُمْ بِالْحِجَارَةِ وَيَشْتُمُونَهُمْ ، وَ[لَا] يَفْتُرُونَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ وَعَلَى أُبَيِّهِ .

وَدَعَا ابْنَ زِيَادٍ كَثِيرَ بْنَ شَهَابٍ ، وَأَمَرَهُ أَنْ يَخْرُجَ فَيَمْنِ أَطَاعَهُ مِنْ مَذْحِجٍ ، فَيَسِيرَ فِي الْكُوفَةِ وَيُخَذِّلَ النَّاسَ عَنِ ابْنِ عَقِيلٍ ، وَيُخَوِّفَهُمُ الْحَرْبَ وَيُحَذِّرَهُمْ عُقُوبَةَ السُّلْطَانِ ، وَأَمَرَ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ أَنْ يَخْرُجَ فَيَمْنِ أَطَاعَهُ مِنْ كِنْدَةَ وَحَضَرَمُوتَ ، فَيَرْفَعَ رَايَةَ أَمَانٍ لِمَنْ جَاءَهُ مِنَ النَّاسِ ، وَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ لِلْقَعْقَاعِ الذُّهْلِيِّ ، وَشَبَثِ بْنِ رَبِيعِی التَّمِيمِيِّ ، وَحَجَّارِ بْنِ أَبَجَرِ الْعَجَلِيِّ ، وَشَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ الْعَامِرِيِّ ، وَحَبَسَ بَاقِي وَجُوهَ النَّاسِ عِنْدَهُ اسْتِيحَاشًا إِلَيْهِمْ ؛ لِقَلَّةِ عَدَدِ مَنْ مَعَهُ مِنَ النَّاسِ .

فَخَرَجَ كَثِيرُ بْنُ شَهَابٍ يُخَذِّلُ النَّاسَ عَنِ ابْنِ عَقِيلٍ ، وَخَرَجَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ حَتَّى وَقَفَ عِنْدَ دُورِ بَنِي عُمَارَةَ ، فَبَعَثَ ابْنَ عَقِيلٍ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ مِنَ الْمَسْجِدِ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ شُرَیحِ الشَّبَامِيِّ ، فَلَمَّا رَأَى ابْنَ الْأَشْعَثِ كَثْرَةَ مَنْ أَتَاهُ تَأَخَّرَ عَنْ مَكَانِهِ ، وَجَعَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ ، وَكَثِيرُ بْنُ شَهَابٍ ، وَالْقَعْقَاعُ بْنُ شَوْرِ الذُّهْلِيِّ ، وَشَبَثُ بْنُ رَبِيعِی ، يُرَدُّونَ النَّاسَ عَنِ اللُّحُوقِ بِمُسْلِمٍ وَيُخَوِّفُونَهُمُ السُّلْطَانَ ، حَتَّى اجْتَمَعَ إِلَيْهِمْ عَدَدٌ كَثِيرٌ مِنْ قَوْمِهِمْ وَغَيْرِهِمْ ، فَصَارُوا إِلَى ابْنِ زِيَادٍ مِنْ قَبْلِ دَارِ الرُّومِيِّينَ ، وَدَخَلَ الْقَوْمُ مَعَهُمْ .

فَقَالَ لَهُ كَثِيرٌ بْنُ شَهَابٍ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ! مَعَكَ فِي الْقَصْرِ نَاسٌ كَثِيرٌ مِنْ أَشْرَافِ النَّاسِ، وَمِنْ شُرَطِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ وَمَوَالِكَ، فَأَخْرِجْ بَنِي إِلَيْهِمْ، فَأَبَى عُبَيْدُ اللَّهِ، وَعَقَدَ لَشَبِّثِ بْنِ رَبِيعٍ لَوَاءً فَأَخْرَجَهُ.

وَأَقَامَ النَّاسُ مَعَ ابْنِ عَقِيلٍ يَكْثُرُونَ حَتَّى الْمَسَاءِ، وَأَمْرُهُمْ شَدِيدٌ، فَبَعَثَ عُبَيْدُ اللَّهِ إِلَى الْأَشْرَافِ فَجَمَعَهُمْ، ثُمَّ أَشْرَفُوا عَلَى النَّاسِ فَمَنُّوا أَهْلَ الطَّاعَةِ الزِّيَادَةَ وَالْكَرَامَةَ، وَخَوَّفُوا أَهْلَ الْعِصْيَانِ الْحِرْمَانَ وَالْعُقُوبَةَ، وَأَعْلَمُوهُمْ وَصُولَ الْجُنْدِ مِنَ الشَّامِ إِلَيْهِمْ (الإرشاد: ج ۲ ص ۵۲، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۴۹). بزرگان کوفه از طرف دری که رو به روی خانه رومی‌ها بود، نزد ابن زیاد می‌رفتند. در این حال، مردم به ابن زیاد و پدرش دشنام می‌دادند. ابن زیاد، کثیر بن شهاب حارثی را خواست و به وی دستور داد به همراه فرمانبرانش از قبیله مذحج حرکت کند و [در کوفه] بگردد و مردم را از اطراف پسر عقیل، پراکنده سازد و آنان را بترساند. او به محمد بن اشعث نیز دستور داد به همراه فرمانبرانش از قبیله کنده و حَضَرَمُوت بیرون رود و پرچم امان را برای کسانی که به سمت او می‌آیند، برافرازد و همین دستور را به قَعْقَاعِ بْنِ شُورِ ذُهَلِی، شَبِّثِ بْنِ رَبِيعِ تَمِيمِی، حَجَّارِ بْنِ أَبَجْرِ عَجَلِی و شمر بن ذی الجوشن ضبابی داد و سایر سران را به خاطر اُنس گرفتن با آنان و نیز به خاطر کمی همراهان و نیروهایش، نزد خود نگه داشت. آن گروه، برای پراکنده ساختن مردم، بیرون رفتند. عبید الله به بزرگان و سرانی که نزد او بودند، دستور داد از بالای قصر، بر مردم، اشراف یابند و به فرمانبران، وعده نیکی دهند و اهل سرکشی را بترسانند و آنان چنین کردند. ۱. أَقْبَلَ أَشْرَافُ النَّاسِ يَأْتُونَ ابْنَ زِيَادٍ مِنْ قَبْلِ الْبَابِ الَّذِي يَلِي دَارَ الثُّوَمَيْنِ، وَالنَّاسُ يَسْتَبُونَ ابْنَ زِيَادٍ وَأَبَاهُ، فَدَعَا ابْنَ زِيَادٍ كَثِيرَ بْنَ شَهَابِ الْحَارِثِيِّ، وَأَمَرَهُ أَنْ يَخْرُجَ فَيَمْنِ أَطَاعَهُ مِنْ مَذْحِجٍ، فَيَسِيرَ وَيُخَذِّلَ النَّاسَ عَنْ ابْنِ عَقِيلٍ وَيُخَوِّفَهُمْ، وَأَمَرَ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ أَنْ يَخْرُجَ فَيَمْنِ أَطَاعَهُ مِنْ كِنْدَةَ وَحَضَرَمُوتَ، فَيَرَفَعَ رَايَةً أَمَانٍ لِمَنْ جَاءَهُ مِنَ النَّاسِ، وَقَالَ مِثْلَ ذَلِكَ لِلْقَعْقَاعِ بْنِ شُورِ الذُّهَلِيِّ، وَشَبِّثِ بْنِ رَبِيعِ التَّمِيمِيِّ، وَحَجَّارِ بْنِ أَبَجْرِ الْعَجَلِيِّ، وَشَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ الضَّبَابِيِّ، وَتَرَكَ وُجُوهَ النَّاسِ عِنْدَهُ اسْتِنْسَاسًا بِهِمْ لِقَلَّةٍ مِنْ مَعَهُ.

وَخَرَجَ أُولَئِكَ التَّمْرِ يُخَذِّلُونَ النَّاسَ، وَأَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ مَنْ عِنْدَهُ مِنَ الْأَشْرَافِ أَنْ يُشْرِفُوا عَلَى النَّاسِ مِنَ الْقَصْرِ فَيَمْنُوا أَهْلَ الطَّاعَةِ وَيُخَوِّفُوا أَهْلَ الْمَعْصِيَةِ، فَفَعَلُوا (الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۴۱). الأخبار الطوال: عبید الله بن زیاد به بزرگان کوفه که نزد او بودند، گفت: هر یک از شما در یک جهت از برج‌های قصر بروید و از بالای قصر، به مردم رو کنید و آنان را بترسانید. کثیر بن شهاب، محمد بن اشعث، قَعْقَاعِ بْنِ شُورِ، شَبِّثِ بْنِ رَبِيعِ، حَجَّارِ بْنِ أَبَجْرِ و شمر بن ذی الجوشن، هر یک [از جانبی] بر مردم اشراف یافت و فریاد زد: ای کوفیان! از خداوند، پروا کنید و در فتنه [و بحران] شتاب مکنید و اتحاد امت را بر هم مزیند و لشکر شام را به سمت خود مکشانید، که شما [پیش از این، آمدن] آنان را چشیده و صولت آنها را تجربه کرده‌اید! ۲. قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ لِمَنْ كَانَ عِنْدَهُ مِنْ أَشْرَافِ أَهْلِ الْكُوفَةِ: لِيُشْرِفَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ فِي نَاحِيَةِ مِنَ السُّورِ، فَخَوَّفُوا الْقَوْمَ.

فَأَشْرَفَ كَثِيرٌ بْنُ شَهَابٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، وَالْقَعْقَاعُ بْنُ شُورٍ، وَشَبِّثُ بْنُ رَبِيعٍ، وَحَجَّارُ بْنُ أَبَجْرِ، وَشَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، فَتَنَادُوا: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، اتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَسْتَعْجِلُوا الْفِتْنَةَ، وَلَا تَشْقُوا عَصَا هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَلَا تَوْرِدُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ خِيُولَ الشَّامِ، فَقَدْ دُقْتُموهُمْ، وَجَرَّبْتُمْ شَوَكَتَهُمْ (الأخبار الطوال: ص ۲۳۹). مردانی از یاران ابن زیاد به نام‌های کثیر بن شهاب، محمد بن اشعث، قَعْقَاعِ بْنِ شُورِ و شَبِّثِ بْنِ رَبِيعِ، از بالای قصر با صدای بلند، فریاد می‌زدند: ای شیعیان مسلم بن عقیل! ای شیعیان حسین بن علی! خدا را، خدا را در باره خود و خانواده و فرزندان در نظر بگیرید، که لشکر شام در حال آمدن به سمت کوفه است! امیر عبید الله، با خداوند، پیمان بسته که اگر به نبرد ادامه دهید و امروز باز نگردید، شما را از بخشش حکومت، محروم سازد و جنگجویان شما را به نبردهای اهل شام بفرستد و بی گناه را به خاطر گناهکار و حاضر را به خاطر غایب، کیفر نماید، تا کسی از اهل نافرمانی ننماید، مگر آن که وزر و وبال کارهایش را به وی چسانده باشد. ۱. وَجَعَلَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ ابْنِ زِيَادٍ يَقُولُ لَهُ كَثِيرُ بْنُ شَهَابٍ، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، وَالْقَعْقَاعُ بْنُ شُورٍ، وَشَبِّثُ بْنُ رَبِيعٍ، يَنَادُونَ فَوْقَ الْقَصْرِ بِأَعْلَى أَصْوَاتِهِمْ: أَلَا يَا شِيعَةَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، أَلَا يَا شِيعَةَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، اللَّهُ اللَّهُ فِي أَنْفُسِكُمْ وَأَهْلِيكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ؛ فَإِنَّ جُنُودَ أَهْلِ الشَّامِ قَدْ أَقْبَلَتْ، وَإِنَّ الْأَمِيرَ عُبَيْدَ اللَّهِ قَدْ عَاهَدَ اللَّهُ لَكُمْ أَنْتُمْ أَقَمْتُمْ

عَلَى حَرْبِكُمْ ، وَلَمْ تَنْصِرِفُوا مِنْ يَوْمِكُمْ هَذَا ، لِيَحْرِمَنَّكُمْ الْعَطَاءَ وَلِيَفْرَقَ مُقَاتِلَتَكُمْ فِي مَغَازِي أَهْلِ الشَّامِ ؛ وَلِيَأْخُذَنَّ الْبَرِيءُ بِالسَّقِيمِ ، وَالشَّاهِدُ بِالْغَائِبِ ، حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْكُمْ بَقِيَّةٌ مِنْ أَهْلِ الْمَعْصِيَةِ إِلَّا أَذَاقَهَا وَبَالَ أَمْرِهَا (مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۲۰۶ ، الفتوح : ج ۵ ص ۵۰) . تذکره الخواص : سران کوفیان، نزد ابن زیاد بودند ، که به آنان گفت : برخیزید و عشیره‌های خود را از اطراف مسلم ، پراکنده سازید ، و گرنه گردن‌های شما را می‌زنم . آنان بالای قصر رفتند و با مردم ، سخن گفتند . پس از آن ، کسانی که با مسلم بودند ، پراکنده و از او جدا شدند. ۲. كَانَ عِنْدَ ابْنِ زَيْدٍ وُجُوهُ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، فَقَالَ لَهُمْ : قَوْمُوا فَفَرَّقُوا عَشَائِرَكُمْ عَنْ مُسْلِمٍ ، وَإِلَّا ضَرَبْتُ أَعْنَاقَكُمْ . فَصَعِدُوا عَلَى الْقَصْرِ وَجَعَلُوا يُكَلِّمُونَهُمْ ، فَتَفَرَّقَ مَنْ كَانَ مَعَ مُسْلِمٍ ، وَتَسَلَّلُوا عَنْهُ (تذکره الخواص : ص ۲۴۲) .

۴ / ۲۱ پراکنده شدن مردم از پیرامون پسر عقیل

أنساب الأشراف : ابن زیاد، محمد بن اشعث بن قیس و کثیر بن شهاب حارثی و گروهی دیگر از سران را فرستاد تا مردم را از مسلم بن عقیل و حسین بن علی علیه السلام جدا کنند و آنان را از یزید بن معاویه و لشکر شام و قطع بخشش‌های حکومتی و کیفر شدن بی گناه به خاطر گنهکار و حاضر به خاطر غایب، بترسانند . یاران مسلم بن عقیل ، از اطراف او پراکنده شدند و شب‌هنگام ، جز سی مرد ، کسی همراهش نبود . مسلم ، وقتی اوضاع را چنین دید ، [از داخل مسجد کوفه] به سمت درهای کنده [که به خانه‌های قبیله کنده باز می‌شدند] ، حرکت کرد ؛ ولی باقی‌مانده همراهانش نیز پراکنده شدند و خودش تنها ماند و در کوچه‌های کوفه به این طرف و آن طرف می‌رفت ، در حالی که کسی همراه او نبود . ۱. وَجَّهَ [ابن زیاد] مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ ، وَكَثِيرَ بْنَ شَهَابِ الْحَارِثِيِّ ، وَعِدَّةً مِنَ الْوُجُوهِ ، لِيُخَذِّلُوا النَّاسَ عَنْ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَيَتَوَعَّدُوهُمْ بِبَيْزِيدِ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَخِيُولِ أَهْلِ الشَّامِ ، وَيَمْنَعِ الْأَعْيُنَ ، وَأَخِذَ الْبَرِيءَ بِالسَّقِيمِ ، وَالشَّاهِدَ بِالْغَائِبِ . فَتَفَرَّقَ أَصْحَابُ ابْنِ عَقِيلٍ عَنْهُ ، حَتَّى أَمْسَى وَمَا مَعَهُ إِلَّا نَحْوُ مِنْ ثَلَاثِينَ رَجُلًا ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ خَرَجَ مُتَوَجِّهًا نَحْوَ أَبْوَابِ كِنْدَةَ ، وَتَفَرَّقَ عَنْهُ الْبَاقُونَ حَتَّى بَقِيَ وَاحِدٌ ، يَتَلَدَّدُ فِي أَرْقَةِ الْكُوفَةِ لَيْسَ مَعَهُ أَحَدٌ (أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۳۸) . تاریخ الطبری (- به نقل از مُجَالِدِ بْنِ سَعِيدِ -) : زن، نزد پسر و برادرش می‌آمد و می‌گفت : «برگرد . دیگران هستند» و مرد، نزد فرزند و برادرش می‌آمد و می‌گفت : «فردا لشکر شام می‌رسد . با جنگ و فتنه ، چه خواهی کرد؟ باز گرد!» و او را با خود می‌برد .

جمعیت ، یکسره پریشان و پراکنده می‌شدند ، تا این که شب‌هنگام ، همراه مسلم ، جز سی نفر در مسجد ، باقی نماندند و به هنگام نماز مغرب ، جز سی نفر با او نماز نگزاردند. ۲. إِنَّ الْمَرْأَةَ كَانَتْ تَأْتِي ابْنَهَا أَوْ أَخَاهَا ، فَتَقُولُ : انْصِرِفْ ، النَّاسُ يَكْفُونُكَ . وَيَجِيءُ الرَّجُلُ إِلَى ابْنِهِ أَوْ أَخِيهِ فَيَقُولُ : غَدًا يَأْتِيكَ أَهْلُ الشَّامِ ، فَمَا تَصْنَعُ بِالْحَرْبِ وَالشَّرِّ ؟ انْصِرِفْ ! فَيَذْهَبُ بِهِ .

فَمَا زَالُوا يَتَفَرَّقُونَ وَيَتَصَدَّعُونَ ، حَتَّى أَمْسَى ابْنُ عَقِيلٍ وَمَا مَعَهُ ثَلَاثُونَ نَفْسًا فِي الْمَسْجِدِ ، حَتَّى صُلِّيَتِ الْمَغْرِبُ ، فَمَا صَلَّى مَعَ ابْنِ عَقِيلٍ إِلَّا ثَلَاثُونَ نَفْسًا (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۷۱ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۵۴) . تاریخ الطبری (- به نقل از عَمَّار دُهْنِي ، از امام باقر علیه السلام -) : عبید الله به دنبال سران کوفه فرستاد و آنان را در قصر ، نزد خود جمع کرد . چون مسلم به نزدیک قصر رسید ، سران کوفه [از بالای قصر] بر افراد قبیله‌های خود ، اشراف پیدا کرده ، برایشان سخن می‌گفتند و آنان را باز می‌گرداندند . پس پیوسته یاران مسلم ، کم می‌شدند تا این که شب‌هنگام ، پانصد نفر باقی ماندند و چون هوا تاریک شد ، آنان هم رفتند. ۳. بَعَثَ عَبِيدُ اللَّهِ إِلَى وُجُوهِ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَجَمَعَهُمْ عِنْدَهُ فِي الْقَصْرِ ، فَلَمَّا سَارَ إِلَيْهِ مُسْلِمٌ فَانْتَهَى إِلَى بَابِ الْقَصْرِ ، أَشْرَفُوا عَلَى عَشَائِرِهِمْ فَجَعَلُوا يُكَلِّمُونَهُمْ وَيُرَدُّونَهُمْ ، فَجَعَلَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ يَتَسَلَّلُونَ حَتَّى أَمْسَى فِي خَمْسِمِئَةٍ ، فَلَمَّا اخْتَلَطَ الظَّلَامُ ذَهَبَ أُولَئِكَ أَيْضًا (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۵۰ ، تهذیب الکمال : ج ۶ ص ۴۲۶) . الأخبار الطوال : یاران مسلم، وقتی سخن سران کوفه را شنیدند ، سُست شدند . مرد کوفی به سراغ پسر و برادر و پسرعمویش می‌آمد و می‌گفت : «باز گرد . دیگران هستند» و زن به سراغ پسر و شوهر و برادرش می‌آمد و او

را می‌گرفت تا برگردد. وقتی مسلم، نماز عشا را در مسجد خواند، جز حدود سی مرد با او نبودند ۴. لَمَّا سَمِعَ أَصْحَابُ مُسْلِمٍ مَقَالَتَهُمْ [أَي مَقَالَۀَ وَجْهِ أَهْلِ الْكُوفَةِ] أَفْتَرَوْا بَعْضَ الْفُتُورِ .

وكانَ الرَّجُلُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَأْتِي ابْنَهُ وَأَخَاهُ وَابْنَ عَمِّهِ فَيَقُولُ: إِنِّصِرِفْ؛ فَإِنَّ النَّاسَ يَكْفُونَكَ، وَتَجِيءُ الْمَرْأَةُ إِلَى ابْنِهَا وَزَوْجِهَا وَأَخِيهَا فَتَتَعَلَّقُ بِهِ حَتَّى يَرْجِعَ. فَصَلَّى مُسْلِمٌ الْعِشَاءَ فِي الْمَسْجِدِ، وَمَا مَعَهُ إِلَّا زُهَاءُ ثَلَاثِينَ رَجُلًا (الأخبار الطوال: ص ۲۳۹). مردم چون سخن بزرگان کوفه را شنیدند، از اطراف مسلم پراکنده شدند و او را تنها گذاشتند و یکی به دیگری می‌گفت: چرا در فتنه شتاب کنیم، در حالی که فردا لشکر شام می‌رسد؟! سزاوار است در خانه بنشینیم و آنان را رها کنیم تا خداوند، میان آنان، صلح برقرار کند. زن به سراغ برادر، پدر، شوهر و فرزندان می‌آمد و آنها را بر می‌گرداند. همان گونه که روز به پایان می‌رسید، جمعیت نیز کم می‌شدند و وقتی خورشید غروب کرد، مسلم با ده نفر باقی ماند. هوا تاریک شد و مسلم، داخل مسجد اعظم شد تا نماز مغرب بگذارد. همان ده نفر نیز پراکنده شدند ۱. لَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ [أَي مَقَالَۀَ الْأَشْرَافِ] النَّاسُ، جَعَلُوا يَتَفَرَّقُونَ وَيَتَخَذَلُونَ عَنْ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: مَا نَصْنَعُ بِتَعْجِيلِ الْفِتْنَةِ وَغَدًا تَأْتِينَا جُمُوعُ أَهْلِ الشَّامِ؟! فَيَتَّبِعِي أَنْ نَقْعِدَ فِي مَنَازِلِنَا، وَنَدْعَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ حَتَّى يُصْلِحَ اللَّهُ ذَاتَ بَيْنِهِمْ .

قَالَ: وَكَانَتِ الْمَرْأَةُ تَأْتِي أَخَاهَا وَأَبَاهَا أَوْ زَوْجَهَا أَوْ بَنِيهَا فَتُشَرِّدُهُ، ثُمَّ جَعَلَ الْقَوْمُ يَسْلَلُونَ وَالنَّهَارُ يَمْضِي، فَمَا غَابَتِ الشَّمْسُ حَتَّى بَقِيَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ فِي عَشْرَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، وَاخْتَلَطَ الظَّلَامُ فَدَخَلَ مُسْلِمٌ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ لِيُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ، فَتَفَرَّقَ عَنْهُ الْعَشْرَةُ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۰۷، الفتوح: ج ۵ ص ۵۰). الثقات، ابن حبان: مسلم بن عقیل همراه با سه هزار سواره به قصد عبید الله بن زیاد به راه افتاد و چون به قصر عبید الله نزدیک شد، نگاه کرد و دید به همراه او، سیصد سواره اند. ایستاد و به سمت راست و چپ نگاه کرد. دید یارانش از گرد او جدا می‌شوند و [سرانجام،] تنها ده نفر باقی ماندند. مسلم بن عقیل گفت: «سبحان الله! این مردم، ما را با نامه‌های خود، فریفتند و آن گاه این چنین ما را به دشمنانمان سپردند». پس باز گشت و وقتی به انتهای کوچه‌ها رسید، نگاه کرد و کسی را پشت سر خود ندید. عبید الله بن زیاد، در قصر، پناه گرفته بود و برای مسلم بن عقیل، نقشه می‌کشید ۲. ثُمَّ رَكِبَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ فِي ثَلَاثَةِ آلَافٍ فَارِسٍ يُرِيدُ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَلَمَّا قَرَّبَ مِنْ قَصْرِ عُبَيْدِ اللَّهِ، نَظَرَ فَإِذَا مَعَهُ مِقْدَارُ ثَلَاثِمِئَةِ فَارِسٍ، فَوَقَفَ يَلْتَفِتُ يَمَنَةً وَيَسْرَةً، فَإِذَا أَصْحَابُهُ يَتَخَلَّفُونَ عَنْهُ، حَتَّى بَقِيَ مَعَهُ عَشْرَةُ أَنْفُسٍ .

فَقَالَ: يَا سُبْحَانَ اللَّهِ! عَزَّنَا هَؤُلَاءِ بِكُتُبِهِمْ، ثُمَّ أَسْلَمُونَا إِلَى أَعْدَائِنَا هَكَذَا! فَوَلَّى رَاجِعًا، فَلَمَّا بَلَغَ طَرَفَ الرُّقَاقِ التَّفَّتَ فَلَمْ يَرَ خَلْفَهُ أَحَدًا، وَعُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ فِي الْقَصْرِ مُتَحَصِّنٌ، يُدَبِّرُ فِي أَمْرِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ (الثقات، ابن حبان: ج ۲ ص ۳۰۸).

۴ / ۲۲ پناه بردن مسلم به خانه طوعه

تاریخ الطبری (- به نقل از عمار دهنی، از امام باقر علیه السلام -): مسلم چون دید تنها مانده و در کوچه‌ها سرگردان است، نزد خانه‌ای آمد و [از اسب] فرود آمد. زنی از خانه بیرون آمد. مسلم به وی گفت: به من، آب بدهید. آن زن به مسلم، آب داد. زن، داخل خانه شد و پس از چندی بیرون آمد و آن مرد هنوز بر در خانه بود. زن گفت: بنده خدا! نشستن تو در این جا، مایه شک است. برخیز!

گفت: من، مسلم بن عقیل هستم. آیا برایم پناهگاهی داری؟

زن گفت: بلی. داخل شو. ۲. لَمَّا رَأَى مُسْلِمٌ أَنَّهُ قَدْ بَقِيَ وَحْدَهُ يَتَرَدَّدُ فِي الطُّرُقِ، أَتَى أَبَا فَنْزَلٍ عَلَيْهِ، فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ امْرَأَةٌ، فَقَالَ لَهَا: إِسْقِينِي، فَسَقَتْهُ، ثُمَّ دَخَلَتْ فَمَكَثَتْ مَا شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ خَرَجَتْ فَإِذَا هُوَ عَلَى الْبَابِ، قَالَتْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِنَّ مَجْلِسَكَ مَجْلِسُ رِيئِهِ فَقُمَ .

قَالَ: إِنِّي أَنَا مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ، فَهَلْ عِنْدَكَ مَأْوَى؟ قَالَتْ: نَعَمْ، أُدْخِلْ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۰، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۶). تاریخ الطبری (- به نقل از مجالد بن سعید -): مسلم، چون دید شب شده و جز سی نفر با او کسی نمانده، به سمت

درهای کُنده به راه افتاد و وقتی به آن درها رسید ، ده نفر باقی مانده بودند و از مسجد که خارج شد ، دیگر کسی با او نبود . توجه کرد . دید کسی نیست تا به او راه را نشان دهد و او را به خانه‌ای ببرد و اگر دشمن بر او حمله کرد ، با او همدردی نماید و از او دفاع کند.

همان گونه سرگردان در کوچه‌های کوفه می‌گشت و نمی‌دانست کجا می‌رود ، تا به خانه‌های بنی جبَله (از قبیله کُنده) رسید . رفت تا به درِ خانه زنی رسید که نامش طُوعه بود. ۳ آن زن ، کنیز اشعث بن قیس بود و چون از او بپچه‌دار شده بود ، او را آزاد کرده بود . آن گاه اُسَیدِ حضرمی ، با او ازدواج کرد و فرزندى به نام بلال از او داشت. بلال به همراه مردم ، بیرون رفته بود و مادرش بر در ایستاده بود و انتظارش را می‌کشید . پسر عقیل بر زن، سلام کرد و زن ، جواب داد.

مسلم به زن گفت: بنده خدا ! به من ، قدری آب بده.

زن رفت و برایش آب آورد . مسلم ، همان جا نشست . زن ، ظرف آب را بُرد و باز گشت و گفت: مگر آب نخوردی؟

۱. طُوعه، کنیز اشعث بن قیس بود و پس از [مرگ] وی، اُسَیدِ حضرمی، او را به همسری گرفت. نیز گفته شده که اسد بن بطین با وی ازدواج کرد و او بلال را به دنیا آورد. طُوعه، از زنان دوستدار اهل بیت علیهم السلام بود و ماجرای پنهان شدن مسلم بن عقیل به کمک او، مشهور است . ۲. ر. ک: نقشه شماره ۱ در پایان جلد ۲ .

مسلم گفت: چرا .

زن گفت: پس نزد خانواده‌ات باز گرد.

مسلم ، سکوت کرد . زن ، دو مرتبه حرف‌هایش را تکرار کرد . باز مسلم ، سکوت کرد. آن گاه زن گفت: به خاطر خدا باز گرد، سبحان الله! ای بنده خدا ! خدا ، سلامتت بدارد ! نزد خانواده‌ات باز گرد. شایسته نیست بر درِ خانه من بنشینی و من ، این کار را روا نمی‌دارم.

مسلم برخاست و گفت: ای بنده خدا ! من در این شهر ، خانه و خانواده‌ای ندارم . آیا می‌خواهی پاداشی ببری و کار نیکی انجام دهی ؟ شاید در آینده بتوانم جبران کنم .

زن گفت: ای بنده خدا ! جریان چیست؟

گفت: من ، مسلم بن عقیل هستم . این مردم به من دروغ گفتند و مرا فریفتند.

زن گفت: تو مسلم هستی؟

گفت: آری.

زن گفت: داخل خانه شو . و او را داخل اتاقی غیر از اتاق نشیمن خود کرد و فرشی برایش انداخت و برایش شام برد ؛ ولی او شام نخورد.

زمانی نگذشت که پسر آن زن ، باز گشت. پسر دید که مادرش به آن اتاق، زیاد رفت و آمد می‌کند . پس گفت: رفت و آمدِ بسیاریت به آن اتاق در این شب ، مرا به شک انداخته است . در آن جا کاری داری؟

زن گفت: از این بگذر.

پسر گفت: به خدا سوگند باید مرا در جریان بگذاری.

زن گفت: به کارت برس و از من ، چیزی مپرس.

پسر اصرار کرد. زن گفت: فرزندم ! در آنچه می‌گویم ، با هیچ کس از مردم سخن مگو . و از او پیمان گرفت و پسر ، سوگند یاد

کرد. زن، جریان را به وی گفت. پسر، دراز کشید و سکوت کرد. برخی گمان کرده‌اند که مردم، آن پسر را از خود رانده بودند و برخی گفته‌اند که با دوستان نزدیکش می‌گساری می‌کرد. **الْمَا رَأَى [مُسْلِمٌ] أَنَّهُ قَدْ أَمْسَى وَلَيْسَ مَعَهُ إِلَّا أَوْلِيكَ النَّفَرُ [ثَلَاثُونَ نَفَرًا]**، **خَرَجَ مُتَوَجِّهًا نَحْوَ أَبْوَابِ كِنْدَةَ**، وبلغ الأبوابَ وَمَعَهُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ، ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْبَابِ وَإِذَا لَيْسَ مَعَهُ إِنْسَانٌ، وَالتَفَتَ فَإِذَا هُوَ لَا يُحِسُّ أَحَدًا يَدُلُّهُ عَلَى الطَّرِيقِ، وَلَا يَدُلُّهُ عَلَى مَنْزِلٍ، وَلَا يُؤَاسِيهِ بِنَفْسِهِ إِنْ عَرَضَ لَهُ عَدُوٌّ.

فَمَضَى عَلَى وَجْهِهِ يَتَلَدَّدُ فِي أَرْقَةِ الْكُوفَةِ، لَا يَدْرِي أَيْنَ يَذْهَبُ، حَتَّى خَرَجَ إِلَى دُورِ بَنِي جَبَلَةَ مِنْ كِنْدَةَ، فَمَشَى حَتَّى انْتَهَى إِلَى بَابِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا: طَوْعُهُ، أُمُّ وَلَدٍ كَانَتْ لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ فَأَعْتَقَهَا، فَتَزَوَّجَهَا أَسِيدَ الْحَضْرَمِيِّ، فَوَلَدَتْ لَهُ بِلَالًا، وَكَانَ بِلَالٌ قَدْ خَرَجَ مَعَ النَّاسِ وَأُمُّهُ قَائِمَةٌ تَنْتَظِرُهُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهَا ابْنُ عَقِيلٍ، فَزَدَتْ عَلَيْهِ.

فَقَالَ لَهَا: يَا أُمِّةَ اللَّهِ اسْقِنِي مَاءً، فَدَخَلَتْ فَسَقَتْهُ، فَجَلَسَ، وَأَدَخَلَتْ الْإِنَاءَ ثُمَّ خَرَجَتْ فَقَالَتْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَلَمْ تَشْرَبْ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَتْ: فَاذْهَبْ إِلَى أَهْلِكَ! فَسَكَتَ. ثُمَّ عَادَتْ فَقَالَتْ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَتَ.

ثُمَّ قَالَتْ لَهُ: فِيَّ لِلَّهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ يَا عَبْدَ اللَّهِ، فَمَرَّ إِلَى أَهْلِكَ عَافَاكَ اللَّهُ! فَإِنَّهُ لَا يَصْلُحُ لَكَ الْجُلُوسُ عَلَى بَابِي، وَلَا أُحِلُّهُ لَكَ. فَقَامَ فَقَالَ: يَا أُمِّةَ اللَّهِ، مَا لِي فِي هَذَا الْمِصْرِ مَنْزِلٌ وَلَا عَشِيرَةٌ، فَهَلْ لَكَ إِلَى أَجْرٍ وَمَعْرُوفٍ، وَلَعَلِّي مُكَافِئُكَ بِهِ بَعْدَ الْيَوْمِ؟ فَقَالَتْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: أَنَا مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ، كَذَبَنِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ وَغَرَوْنِي.

قَالَتْ: أَنْتَ مُسْلِمٌ؟! قَالَ: نَعَمْ.

قَالَتْ: أَدْخُلْ، فَادْخَلَتْهُ بَيْتًا فِي دَارِهَا غَيْرِ الْبَيْتِ الَّذِي تَكُونُ فِيهِ، وَفَرَشَتْ لَهُ، وَعَرَضَتْ عَلَيْهِ الْعِشَاءَ فَلَمْ يَتَعَشَّ، وَلَمْ يَكُنْ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ جَاءَ ابْنُهَا، فَرَأَاهَا تُكْثِرُ الدُّخُولَ فِي الْبَيْتِ وَالْخُرُوجَ مِنْهُ، فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنَّهُ لَيُرِيْبُنِي كَثْرَةُ دُخُولِكَ هَذَا الْبَيْتِ مُنْذُ اللَّيْلَةِ وَخُرُوجِكَ مِنْهُ، إِنَّ لَكَ لَشَأْنًا!

قَالَتْ: يَا بُنَيَّ الْهَ عَنْ هَذَا. قَالَ لَهَا: وَاللَّهِ لَتُخْبِرَنِي. قَالَتْ: أَقْبِلْ عَلَى شَأْنِكَ وَلَا تَسْأَلْنِي عَنْ شَيْءٍ، فَالْحَجَّ عَلَيْهَا، فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّ لَا تُحَدِّثَنَّ أَحَدًا مِنَ النَّاسِ بِمَا أَخْبَرْتُكَ بِهِ، وَأَخَذَتْ عَلَيْهِ الْإِيمَانَ، فَحَلَفَ لَهَا، فَأَخْبَرَتْهُ، فَاضْطَجَعَ وَسَكَتَ، وَزَعَمُوا أَنَّهُ قَدْ كَانَ شَرِيدًا مِنَ النَّاسِ، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: كَانَ يَشْرَبُ مَعَ أَصْحَابِ لَهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۱؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۵۴).

مسلم بن عقیل به طرف خانه زنی به نام طوعه کشیده شد و از او درخواست آب کرد. زن به وی آب داد. آن گاه گفت: ای بنده خدا! من، مسلم بن عقیل بن ابی طالبم. این مردم به من دروغ گفتند و مرا فریفتند. مرا پناه ده. زن، مسلم را به خانه بُرد و او را پناه داد. پسرش آمد و از رفت و آمد مادر، تعجب کرد و جریان را از او پرسید. زن به او گفت که به مسلم، پناه داده است. پسر، نزد عبد الرحمان بن محمد بن اشعث آمد و جریان را به وی گزارش داد. ۱. دُفِعَ [مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ] إِلَى بَابِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا: طَوْعُهُ، فَاسْتَسْقَى مَاءً فَسَقَتْهُ، ثُمَّ قَالَ: يَا أُمِّةَ اللَّهِ، أَنَا مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ بِنِ أَبِي طَالِبٍ، كَذَبَنِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ وَغَرَوْنِي، فَأَوِينِي.

فَادْخَلَتْهُ مَنْزِلَهَا وَأَوَتْهُ، وَجَاءَ ابْنُهَا فَجَعَلَ يُنَكِّرُ كَثْرَةَ دُخُولِهَا إِلَى مُسْلِمٍ وَخُرُوجِهَا مِنْ عِنْدِهِ، فَسَأَلَهَا عَنْ قِصَّتِهَا، فَأَعْلَمَتْهُ إِجَارَتَهَا مُسْلِمًا، فَأَتَى عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ مُحَمَّدٍ بْنِ الْأَشْعَثِ فَأَخْبَرَهُ بِذَلِكَ (أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۳۸). مروج الذهب: به هنگام شب، کمتر از صد نفر، همراه مسلم بودند. مسلم، چون دید که مردم از اطرافش پراکنده می‌شوند، به سمت درهای کِنْدَه [که از مسجد به طرف خانه‌های قبیله کِنْدَه باز می‌شدند]، رفت و چون به درها [ی مسجد] رسید، جز سه نفر، کسی با او نبود و وقتی از مسجد بیرون آمد، هیچ کس باقی نمانده بود. مسلم، سرگردان ماند و نمی‌دانست کجا برود و کسی را نیافت که راه را به او نشان دهد. او از اسب، پیاده شد و سرگردان در کوچه‌های کوفه می‌گشت و نمی‌دانست به کجا می‌رود، تا این که به در خانه کنیز اشعث بن قیس رسید. از او آب خواست و آن زن به وی آب داد. آن گاه زن از احوالش پرسید. مسلم، جریان را به وی گفت. زن، دلش به حال مسلم سوخت و به وی پناه داد. ۱. فَلَمْ يُمْسِ مُسْلِمٌ وَمَعَهُ غَيْرُ مِئَةٍ رَجُلٍ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى النَّاسِ يَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ، سَارَ نَحْوَ أَبْوَابِ كِنْدَةَ، فَمَا بَلَغَ الْبَابَ إِلَّا وَمَعَهُ مِنْهُمْ ثَلَاثَةٌ، ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْبَابِ فَإِذَا لَيْسَ مَعَهُ مِنْهُمْ أَحَدٌ، فَبَقِيَ حَائِرًا لَا يَدْرِي أَيْنَ يَذْهَبُ، وَلَا يَجِدُ أَحَدًا

يُدُلُّهُ عَلَى الطَّرِيقِ .

فَنَزَلَ عَنْ فَرسِهِ ، وَمَشَى مُتَمَلِّدًا فِي أَرْقَةِ الْكُوفَةِ ، لَا يَدْرِي أَيْنَ يَتَوَجَّهُ ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى بَابِ مَوْلَاهُ لِلْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ ، فَاسْتَسْقَاهَا مَاءً فَسَقَمَتْهُ ، ثُمَّ سَأَلَتْهُ عَنْ حَالِهِ ، فَأَعْلَمَهَا بِقَضَائِهِ ، فَزَعَتْ لَهُ وَأَوْتَتْهُ (مروج الذهب : ج ۳ ص ۶۷) . الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : ياران عبید الله بن زیاد ، بر آنان (یاران مسلم) غلبه کردند و شب ، فرا رسید . مسلم ، فرار کرد تا به در خانه زنی از قبیله کنده به نام طوعه رسید . آن گاه به او پناه برد . ۲. وَكَثَرَهُمْ أَصْحَابُ عُبيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، وَجَاءَ اللَّيْلُ فَهَرَبَ مُسْلِمٌ ، حَتَّى دَخَلَ عَلَى امْرَأَةٍ مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهَا : طَوْعَةُ ، فَاسْتَجَارَ بِهَا (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۶۱ ، سير أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۲۹۹) . الأخبار الطوال : مسلم ، نماز عشا را در مسجد گزارد و کسی جز سی مرد ، با او نبود . وقتی اوضاع را چنین دید ، پیاده باز گشت و آنان نیز با وی حرکت کردند . او به سمت قبیله کنده می‌رفت . اندکی که گذشت ، نگاه کرد و دیگر کسی را ندید و انسانی را نیافت که راه را به وی نشان دهد . در تاریکی شب ، سرگردان حرکت می‌کرد تا به [محلّه] قبیله کنده رسید . زنی را دید که بر در خانه‌ای ایستاده و منتظر پسرش است . آن زن ، از کسانی بود که با مسلم ، سختگیری نمی‌کردند . آن زن ، او را پناه داد و به داخل خانه‌اش بُرد . پسر آن زن آمد و پرسید : در خانه کیست؟ زن ، جریان را به وی گفت و دستور داد که آن را کتمان کند. ۳. صَلَّى مُسْلِمٌ الْعِشَاءَ فِي الْمَسْجِدِ ، وَمَا مَعَهُ إِلَّا زُهَاءُ ثَلَاثِينَ رَجُلًا ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ مَضَى مُنْصِرِفًا مَاشِيًا وَمَشُوا مَعَهُ ، فَأَخَذَ نَحْوَ كِنْدَةَ ، فَلَمَّا مَضَى قَلِيلًا التَفَتَ فَلَمْ يَرَ مِنْهُمْ أَحَدًا ، وَلَمْ يُصِبْ إِنْسَانًا يَدُلُّهُ عَلَى الطَّرِيقِ ، فَمَضَى هَائِمًا عَلَى وَجْهِهِ فِي ظُلْمَةِ اللَّيْلِ ، حَتَّى دَخَلَ عَلَى كِنْدَةَ . فَإِذَا امْرَأَةٌ قَائِمَةٌ عَلَى بَابِ دَارِهَا تَنْتَظِرُ ابْنَهَا - وَكَانَتْ مِمَّنْ خَفَّ مَعَ مُسْلِمٍ - فَأَوْتَتْهُ وَأَدَخَلَتْهُ بَيْتَهَا .

وَجَاءَ ابْنُهَا ، فَقَالَ : مَنْ هَذَا فِي الدَّارِ ؟ فَأَعْلَمَتْهُ ، وَأَمَرَتْهُ بِالْكَتْمَانِ (الأخبار الطوال : ص ۲۳۹) . تذكرة الخواص : مسلم به در خانه‌ای آمد و آن جا نشست . زنی بیرون آمد . مسلم به وی گفت : بنده خدا ! به من آبی بده . زن برایش آب آورد و پرسید : کیستی؟ گفت : من ، مسلم بن عقیل هستم .

زن گفت : داخل خانه شو . و مسلم ، داخل شد . این زن ، مادر غلام محمد بن اشعث بود . پسر ، مسلم را شناخت . پس به راه افتاد و خبر را به پسر اشعث داد و او به ابن زیاد ، خبر داد. ۱. جَاءَ [مُسْلِمٌ] إِلَى بَابِ فَجَلَسَ عَلَيْهِ ، فَجَاءَتْهُ امْرَأَةٌ - أَوْ خَرَجَتْ إِلَيْهِ - فَقَالَ لَهَا : يَا أُمُّهُ اللَّهِ اسْقِينِي مَاءً ، فَسَقَمَتْهُ وَقَالَتْ : مَنْ أَنْتَ ؟ فَقَالَ : أَنَا مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ ، فَقَالَتْ : ادْخُلْ ، فَدَخَلَ .

وَكَانَتِ الْمَرْأَةُ أُمُّ مَوْلَى لِمُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ ، فَعَرَفَهُ ابْنُهَا ، فَانْطَلَقَ فَأَخْبَرَ ابْنَ الْأَشْعَثِ ، فَأَخْبَرَ ابْنَ زِيَادٍ (تذكرة الخواص : ص ۲۴۲) .

مثير الأحران : مسلم بن عقیل ، وارد مسجد شد تا نماز بخواند و سپس به سمت در کنده [که به خانه‌های قبیله کنده باز می‌شد ، از مسجد ، بیرون] رفت . مسلم ، خود را تنها دید و نمی‌دانست کجا برود ، تا این که به خانه‌های بنی جبلة رسید . آن گاه بر در خانه زنی که نامش طوعه بود ، ایستاد . آن زن ، انتظار پسرش را - که نامش بلال بود - می‌کشید . مسلم از او آب خواست و زن برای او آب آورد . آن گاه مسلم ، داستان خود را گفت و زن ، او را به منزل بُرد. ۲. دَخَلَ [مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ] الْمَسْجِدَ يُصَلِّي ، وَطَلَعَ مُتَوَجِّهًا نَحْوَ بَابِ كِنْدَةَ ، فَإِذَا هُوَ وَحْدَهُ لَا يَدْرِي أَيْنَ يَذْهَبُ ، حَتَّى وَصَلَ إِلَى دُورِ بَنِي جَبَلَةَ ، فَتَوَقَّفَ عَلَى بَابِ امْرَأَةٍ اسْمُهَا «طَوْعَةُ» ، وَهِيَ تَنْتَظِرُ وَلَدَهَا وَاسْمُهُ بِلَالٌ ، فَاسْتَسْقَاهَا فَسَقَمَتْهُ ، وَأَشْعَرَهَا بِأَمْرِهِ ، فَأَدَخَلَتْهُ (مثير الأحران : ص ۳۴) . المناقب ، ابن شهر آشوب : مسلم ، حرکت کرد تا به در خانه زنی به نام طوعه رسید . او [کنیز اشعث و] مادر محمد بن اشعث بود که اُسید حضرمی ، با او ازدواج کرده بود و از وی پسری به نام بلال داشت . بلال به همراه مردم ، بیرون رفته بود و مادرش بر در ، ایستاده بود و انتظار او را می‌کشید .

مسلم به زن گفت : ای بنده خدا ! به من آب بده . زن به وی آب داد . مسلم ، همان جا نشست . زن به وی گفت : بنده خدا ! نزد خانواده‌ات برو . مسلم ، سکوت کرد . زن ، حرف خود را تکرار کرد و مسلم ، باز ، سکوت کرد . زن گفت : سبحان الله ! نزد خانواده‌ات برو . مسلم گفت : من در این شهر ، خانه و خانواده‌ای ندارم . زن گفت : پس تو مسلم بن عقیل هستی . و به وی پناه داد . بلال ، وقتی وارد خانه شد ، از اوضاع ، مطلع گشت و خوابید. ۳. مَشَى [مُسْلِمٌ] حَتَّى أَتَى إِلَى بَابِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا : طَوْعَةُ ، كَانَتْ أُمُّ وَلَدِ

مُحَمَّدُ بْنُ الْأَسْعَثِ ، فَتَرَوَّجَهَا أُسَيْدُ الْحَضْرَمِيِّ فَوَلَدَتْ لَهُ بِلَالًا ، وَكَانَ بِلَالٌ خَرَجَ مَعَ النَّاسِ وَأُمُّهُ قَائِمَةٌ تَنْتَظِرُهُ ، فَقَالَ لَهَا مُسْلِمٌ : يَا أُمَّةَ اللَّهِ اسْقِينِي ، فَسَقَتْهُ وَجَلَسَ .

فَقَالَتْ لَهُ : يَا عَبْدَ اللَّهِ اذْهَبْ إِلَى أَهْلِكَ ، فَسَكَتَ ، ثُمَّ عَادَتْ فَسَكَتَ .

فَقَالَتْ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، قُمْ إِلَى أَهْلِكَ ! فَقَالَ : مَا لِي فِي هَذَا الْمَصْرِ مَنَزَلٌ وَلَا عَشِيرَةٌ .

قَالَتْ : فَلَعَلَّكَ مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ ، فَأَوْتُهُ ، فَلَمَّا دَخَلَ بِلَالٌ عَلَى أُمِّهِ وَقَفَ عَلَى الْحَالِ وَنَامَ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۹۳) . مسلم بن عقیل ، وارد مسجد جامع شد تا نماز مغرب بخواند . ده نفر باقی مانده هم از گرد او پراکنده شدند . او وقتی اوضاع را چنین دید ، بر اسبش سوار شد و در کوچه‌های کوفه می‌گشت و از زخم‌هایی که بر تن داشت ، ناتوان شده بود ، تا این که به در خانه زنی به نام طوعه رسید . این زن در گذشته همسر قیس کندی بود که پس از آن ، مردی از قبیله حَضْرَمَوْت به نام اسد بن بطین ، او را به همسری گرفته بود و از او فرزندی به نام اسد داشت . زن بر در خانه ایستاده بود . مسلم بن عقیل به وی سلام کرد و او هم پاسخ داد و پرسید: چه می‌خواهی؟ مسلم گفت: قدری آب به من بده که عطشم شدت یافته است . زن برایش آب آورد تا سیراب شد . او سپس همان جا نشست . زن گفت: بنده خدا ! چرا نشسته‌ای؟ مگر آب نیاشامیدی؟ مسلم گفت: چرا - به خدا - ؛ ولی من در کوفه خانه‌ای ندارم . من غریبم و افراد مورد اعتمادم ، مرا تنها گذاشتند . آیا می‌خواهی در کار خیری شریک شوی ؟ من ، مردی از خانواده‌ای شریف و بخشنده هستم و کسی مانند من ، حتماً خوبی را جبران می‌کند . زن گفت: جریان چیست و تو کیستی؟ مسلم - که خداوند ، رحمتش کند - گفت: این سخن را وا بگذار و مرا وارد خانه‌ات کن . امید است خداوند در بهشت ، پاداشت دهد . زن گفت: بنده خدا ! اسمت را به من بگو و چیزی را پنهان مکن . من خوش ندارم قبل از دانستن شرح حالت ، وارد منزل من شوی . فتنه برپاست و عبید الله بن زیاد در کوفه است . مسلم بن عقیل به زن گفت: اگر مرا درست بشناسی ، به خانه‌ات را هم خواهی داد . من ، مسلم پسر عقیل بن ابی طالب هستم . زن گفت : برخیز و داخل شو . خداوند ، تو را رحمت کند ! آن گاه وی را وارد خانه کرد و برایش چراغ روشن نمود و غذا آورد ؛ ولی مسلم ، غذا نخورد . چیزی نگذشت که پسر آن زن آمد . وقتی به خانه رسید ، دید مادرش به اتاق دیگر ، زیاد رفت

۱. در مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی، «اُسَید حَضْرَمِی» آمده است و نام فرزند وی «بِلَال بن اُسَید» آمده است .

و آمد می‌کند و گریان است . گفت: مادرم ! رفتار تو و گریه‌ات و رفت و آمدت به آن اتاق، مرا به شک انداخته است . داستان چیست؟ زن گفت: پسر ! چیزی را برایت می‌گویم ؛ ولی آن را افشا مکن . پسر گفت: آنچه دوست داری ، بگو . زن گفت: فرزندم ! مسلم بن عقیل ، در آن اتاق است و قصه‌اش چنین است . جوان ، ساکت شد و چیزی نگفت و بسترش را پهن کرد و خوابید . ۱. دَخَلَ مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ لِيُصَلِّيَ الْمَغْرِبَ ، وَتَفَرَّقَ عَنْهُ الْعَشْرَةُ ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ اسْتَوَى عَلَى فَرْسِهِ وَمَضَى فِي بَعْضِ أَرْقِئِ الْكُوفَةِ ، وَقَدْ أَتَّخَذَ الْجَرَاحَاتِ ، حَتَّى صَارَ إِلَى دَارِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا : طَوْعِيَّةٌ ، وَقَدْ كَانَتْ فِيهَا مَضَى امْرَأَةُ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ ، فَتَرَوَّجَهَا رَجُلٌ مِنْ حَضْرَمَوْت يُقَالُ لَهُ : أُسَيْدُ بْنُ الْبَطِينِ ، فَأَوْلَمَهَا وَلَمَدًا يُقَالُ لَهُ أُسْدٌ . وَكَانَتِ الْمَرْأَةُ وَاظِفَةً عَلَى بَابِ دَارِهَا ، فَسَلَّمَ عَلَيْهَا مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ ، فَزَدَتْ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، ثُمَّ قَالَتْ : مَا حَاجْتُكَ ؟ قَالَ : اسْقِينِي شُرْبَةً مِنَ الْمَاءِ ، فَقَدْ بَلَغَ مِنِّي الْعَطَشُ . قَالَ : فَسَقَتْهُ حَتَّى رَوَى ، فَجَلَسَ عَلَى بَابِهَا . فَقَالَتْ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، مَا لَكَ جَالِسٌ ؟ أَمَا شَرِبْتَ ؟ فَقَالَ : بَلَى وَاللَّهِ ، وَلَكِنِّي مَا لِي بِالْكُوفَةِ مَنَزَلٌ ، وَإِنِّي غَرِيبٌ قَدْ خَذَلَنِي مَنْ كُنْتُ أَتَقَرَّبُ بِهِ ، فَهَلْ لَكَ فِي مَعْرُوفٍ تَصْطَلِعْنِيهِ إِلَيَّ ، فَإِنِّي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ شَرَفٍ وَكَرَمٍ ، وَمِثْلِي مَنْ يُكَافِيهِ بِالْإِحْسَانِ . فَقَالَتْ : وَكَيْفَ ذَلِكَ ، وَمَنْ أَنْتَ ؟ فَقَالَ مُسْلِمٌ رَحِمَهُ اللَّهُ : خَلَى هَذَا الْكَلَامَ وَأَدْخَلَنِي مَنَزْلَكَ ، عَسَى اللَّهُ أَنْ يُكَافِيكَ غَدًا بِالْجَنَّةِ . فَقَالَتْ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، خَبِّرْنِي اسْمَكَ وَلَا تُكْتَمْنِي شَيْئًا مِنْ أَمْرِكَ ؛ فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُدْخَلَ مَنَزْلِي مِنْ قَبْلِ مَعْرِفَةِ خَبْرِكَ ، وَهَذِهِ الْفِتْنَةُ قَائِمَةٌ ، وَهَذَا

عَبِيدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بِالْكُوفَةِ . فَقَالَ لَهَا مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ : إِنَّكَ لَوْ عَرَفْتَنِي حَقَّ الْمَعْرِفَةِ لَأَدْخَلْتَنِي دَارَكَ ، أَنَا مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، فَقَالَتِ الْمَرْأَةُ : قُمْ فَادْخُلْ رَحِمَكَ اللَّهُ ! فَادْخَلْتُهُ مَنْزِلَهَا ، وَجَاءَتْهُ بِالْمِصْبَاحِ وَالطَّعَامِ ، فَأَبَى أَنْ يَأْكُلَ . فَلَمْ يَكُنْ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ جَاءَ ابْنُهَا ، فَلَمَّا أَتَى وَجَدَ أُمَّهُ تُكَثِّرُ دُخُولَهَا وَخُرُوجَهَا إِلَى بَيْتِ هُنَاكَ ، وَهِيَ بِأَكْيَافَةٍ ، فَقَالَ لَهَا : يَا أُمَاهُ ، إِنَّ أَمْرَكَ يُرِيْبُنِي لِمَدْخُولِكَ هَذَا الْبَيْتَ وَخُرُوجِكَ مِنْهُ بِأَكْيَافَةٍ ، مَا قَصَصْتُكَ ؟ فَقَالَتْ : يَا وَلَدَاهُ ، إِنِّي مُخْبِرُكَ بِشَيْءٍ لَا تُفْسِدُهُ لِأَحَدٍ ، فَقَالَ لَهَا : قُولِي مَا أَحْبَبْتَ ، فَقَالَتْ لَهُ : يَا بَنِيَّ ، إِنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ فِي ذَلِكَ الْبَيْتِ ، وَقَدْ كَانَ مِنْ قِصَّتِهِ كَذَا وَكَذَا . قَالَ : فَسَكَتَ الْغُلَامُ وَلَمْ يَقُلْ شَيْئاً ، ثُمَّ أَخَذَ مَضْجَعَهُ وَنَامَ (الفتوح : ج ۵ ص ۵۰ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۲۰۷) .

۴ / ۲۳ ابن زیاد در جستجوی مسلم و یارانش

تاریخ الطبری (- به نقل از مُجَالِد بن سعید -) : وقتی زمانی طولانی گذشت و از یاران مسلم بن عقیل - چنان که پیش از آن ، صدا شنیده می شد - صدایی شنیده نشد، ابن زیاد به یارانش گفت : از بالای قصر، نگاه کنید که آیا کسی از آنها را می بیند . آنان نگریستند و کسی را نیافتند . ابن زیاد گفت : درست بنگرید . شاید در تاریکی، به کمین شما نشسته اند . آنان به بام مسجد رفتند و قندیل های روشن را به دست گرفتند و در تاریکی به دنبال آنان می گشتند . قندیل ها گاهی فضا را روشن می کردند و گاهی آن گونه که می خواستند ، فضا را روشن نمی کردند . آنها قندیل های روشن را با طناب هایی فرود می آوردند تا به زمین می رسید و فضا را روشن می کرد .

این کار را در دورترین نقطه تاریکی و نزدیک ترین آن ، انجام دادند ، حتی در تاریکی سمت منبر نیز چنین کردند [و کسی را ندیدند] ۱۰ . لَمَّا طَالَ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ ، وَأَخَذَ لَا يَسْمَعُ لِأَصْحَابِ ابْنِ عَقِيلٍ صَوْتًا كَمَا كَانَ يَسْمَعُهُ قَبْلَ ذَلِكَ ، قَالَ لِأَصْحَابِهِ : أَشْرِفُوا ، فَانْظُرُوا هَلْ تَرَوْنَ مِنْهُمْ أَحَدًا ؟

فَأَشْرَفُوا فَلَمْ يَرَوْا أَحَدًا ، قَالَ : فَانْظُرُوا لَعَلَّهُمْ تَحْتَ الظَّلَالِ قَدْ كَمَنُوا لَكُمْ ، فَفَرَعُوا بِحَابِجِ الْمَسْجِدِ ، وَجَعَلُوا يَخْفِضُونَ شُعْلَ النَّارِ فِي أَيْدِيهِمْ ، ثُمَّ يَنْظُرُونَ هَلْ فِي الظَّلَالِ أَحَدٌ ؟ وَكَانَتْ أَحْيَانًا تُضِيءُ لَهُمْ ، وَأَحْيَانًا لَا تُضِيءُ لَهُمْ كَمَا يُرِيدُونَ ، فَدَلُّوا الْقَنَادِيلَ وَأَنْصَافَ الطَّنَانِ تُشَدُّ بِالْجِبَالِ ، ثُمَّ تُجْعَلُ فِيهَا النَّبْرَانُ ، ثُمَّ تُدَلَّى حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى الْأَرْضِ ، فَفَعَلُوا ذَلِكَ فِي أَقْصَى الظَّلَالِ وَأَدْنَاهَا وَأَوْسَطُهَا ، حَتَّى فَعَلُوا ذَلِكَ بِالظُّلَّةِ الَّتِي فِيهَا الْمِئْبَرُ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۷۲ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۵۵) . الأخبار الطوال : ابن زیاد ، وقتی دیگر سر و صداها را نشنید ، گمان کرد جمعیت ، وارد مسجد شده اند . گفت : بنگرید و ببینید در مسجد ، کسی را می یابید . مسجد ، کنار قصر بود . آنها مسجد را جستجو کردند ؛ ولی کسی را نیافتند . آنان طناب های حصیری [مسجد] را آتش زدند و آنها را به طرف صحن مسجد ، پرتاب کردند تا فضا روشن شود . آن گاه جستجو کردند ؛ ولی کسی را نیافتند . ابن زیاد گفت : مردم ، پراکنده شده اند و مسلم را رها کرده اند و باز گشتند . ابن زیاد سپس به همراه گروهی بیرون آمد و وارد مسجد شد و شمع ها و قندیل ها روشن شدند . ۲۰ . إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ لَمَّا فَقَدَ الْأَصْوَاتَ ، ظَنَّ أَنَّ الْقَوْمَ دَخَلُوا الْمَسْجِدَ ، فَقَالَ : انْظُرُوا ، هَلْ تَرَوْنَ فِي الْمَسْجِدِ أَحَدًا ؟ - وَكَانَ الْمَسْجِدُ مَعَ الْقَصْرِ - فَانْظُرُوا فَلَمْ يَرَوْا أَحَدًا ، وَجَعَلُوا يُشْعِلُونَ أَطْنَابَ الْقَصْبِ ، ثُمَّ يَقْذِفُونَ بِهَا فِي رُحْبَةِ الْمَسْجِدِ لِضِيءِ لَهُمْ ، فَتَبَيَّنُوا ، فَلَمْ يَرَوْا أَحَدًا .

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : إِنَّ الْقَوْمَ قَدْ حَذَلُوا وَأَسْلَمُوا مُسْلِمًا وَأَنْصَرَفُوا . فَخَرَجَ فَيَمِّنَ كَانَ مَعَهُ ، وَجَلَسَ فِي الْمَسْجِدِ ، وَوُضِعَتِ الشُّمُوعُ وَالْقَنَادِيلُ (الأخبار الطوال : ص ۲۳۹) .

۴ / ۲۴ سخنرانی ابن زیاد و فرمان جستجوی خانه به خانه

تاریخ الطبری (- به نقل از مُجَالِد بن سعید -) : وقتی نشانی از مسلم و یارانش ندیدند ، این را به ابن زیاد گزارش دادند . آن گاه

دری را که به مسجد باز می‌شد، گشودند و عید الله به همراه یارانش از قصر، بیرون آمدند. او بر منبر رفت و به آنان دستور داد اطرافش بنشینند و تا یک سوم از سرِ شب رفته، در مسجد نشستند.

او دستور داد که عمرو بن نافع، بانگ بر آورد: بدانید هر یک از نگهبانان و نقیبان و سران و جنگجویان که نماز عشا را در غیر مسجد بخواند، از تعهد به حکومت، بیرون رفته است.

ساعتی نگذشت که مسجد، پر از جمعیت شد. آن گاه به مؤذن، دستور [اذان] داد و سپس نماز گزارد.

حُصَین بن تمیم^۱ [به ابن زیاد] گفت: اگر دوست داری، خودت با مردم نماز بخوان، یا دیگری نماز بخواند و تو در قصر، نماز بخوانی؛ چرا که احساس امنیت نمی‌کنم. مبادا برخی از دشمنان، به تو آسیبی رسانند!

عید الله گفت: به محافظانم دستور بده پشت سرم بایستند، همان گونه که همیشه می‌ایستند و خود در میان آنان بچرخ؛ چرا که داخل قصر نمی‌شوم.

او با مردم، نماز خواند. آن گاه برخاست و حمد و ثنای خدا به جا آورد و گفت: اما بعد، به درستی که پسر عقیل، آن مرد سفیه و نادان، چنان که دیدید، اختلاف و دودستگی به وجود آورد. ذمه خداوند را از مردی که مسلم را در خانه‌اش بیایم، بر می‌داریم (خونش مباح است). هر کس مسلم را بیاورد، به مقدار دیه او [جایزه می‌گیرد]. بندگان خدا! تقوا پیشه کنید و به بیعت و فرمانبری، پایبند باشید و هیچ راهی را برای بهانه‌گیری، بر خود، هموار مسازید.

ای حُصَین بن تمیم! مادرت به عزایت بنشیند، اگر بانگی از یکی از کوچه‌های کوفه بر آید، یا که این مرد از کوفه خارج شود و او را نزد من بیاوری! اینک، تو را مأمور خانه‌های کوفیان کردم. مراقبانی را بر سر کوچه‌ها بگمار و فردا تمام خانه‌ها را جستجو کن تا این مرد را بیاوری. حُصَین، رئیس شُرطه و از قبیله بنی تمیم بود.

آن گاه از منبر، پایین آمد و داخل قصر شد. همچنین به عمرو بن حُرَیث، پرچی داد و او

۱. در الإرشاد، «حُصَین بن نُمَیر» آمده است.

را فرمانده کرد. اَلَمَّا لَمْ يَرَوْا شَيْئًا [مِنْ مُسْلِمٍ وَأَصْحَابِهِ] أَعْلَمُوا ابْنَ زِيَادٍ، فَفَتَحَ بَابَ الشُّدَّةِ الَّتِي فِي الْمَسْجِدِ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَيَّ عِدَّ الْمِنْبَرِ وَخَرَجَ أَصْحَابُهُ مَعَهُ، فَأَمَرَهُمْ فَجَلَسُوا حَوْلَهُ قُبَيْلَ الْعَتَمَةِ.

وَأَمَرَ عَمْرُو بْنُ تَمِيمٍ نَافِعَ فَنَادَى: أَلَا بَرَرْتُ الذِّمَّةَ مِنْ رَجُلٍ مِنَ الشُّرْطَةِ وَالْعُرَفَاءِ، أَوِ الْمَنَاقِبِ أَوِ الْمُقَاتِلَةِ، صَيَّلِي الْعَتَمَةَ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ، فَلَمْ يَكُنْ لَهُ إِلَّا سَاعَةٌ، حَتَّى امْتَلَأَ الْمَسْجِدُ مِنَ النَّاسِ، ثُمَّ أَمَرَ مُنَادِيَهُ فَأَقَامَ الصَّلَاةَ.

فَقَالَ الْحُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ: إِنْ شِئْتُ صَيَّلْتُ بِالنَّاسِ، أَوْ يَصِيَّلُنِي بِهِمْ غَيْرُكَ وَدَخَلْتَ أَنْتَ فَصَيَّلْتُ فِي الْقَصْرِ؛ فَإِنِّي لَا آمَنُ أَنْ يَغْتَالِكَ بَعْضُ أَعْدَائِكَ.

فَقَالَ: مَرَّ حَرَسِي فَلَيَقُومُوا وَرَأَيْتُ كَمَا كَانُوا يَفْقُونَ، وَدُرَ فِيهِمْ فَإِنِّي لَسْتُ بِدَاخِلٍ إِذَا. فَصَلَّى بِالنَّاسِ.

ثُمَّ قَامَ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ ابْنَ عَقِيلِ السَّفِيهِ الْجَاهِلِ، قَدْ أَتَى مَا قَدْ رَأَيْتُمْ مِنَ الْخِلَافِ وَالشَّقَاقِ، فَبَرَرْتُ ذِمَّةَ اللَّهِ مِنْ رَجُلٍ وَجَدْنَاهُ فِي دَارِهِ، وَمَنْ جَاءَ بِهِ فَلَهُ دِيَّتُهُ، اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، وَالزَّمُوا طَاعَتَكُمْ وَبِيعَتَكُمْ، وَلَا تَجْعَلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ سَبِيلًا.

يَا حُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ، ثَكَلَتْكَ أُمُّكَ إِنْ صَاحَ بَابُ سِكَكِ مِنْ سِكَكِ الْكُوفَةِ، أَوْ خَرَجَ هَذَا الرَّجُلُ وَلَمْ تَأْتِنِي بِهِ، وَقَدْ سَلَطْتُكَ عَلَى دُورِ أَهْلِ الْكُوفَةِ فَابْعَثْ مُرَاصِدَةً عَلَى أَفْوَاهِ السَّكَكِ، وَأَصْبِحْ غَدًا وَاسْتَبِرِ الدَّوْرَ وَجُسَّ خِلَالَهَا، حَتَّى تَأْتِنِي بِهِذَا الرَّجُلِ - وَكَانَ الْحُصَيْنُ عَلَى شُرْطِهِ، وَهُوَ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ - ثُمَّ نَزَلَ ابْنُ زِيَادٍ فَدَخَلَ، وَقَدْ عَقَدَ لِعَمْرُو بْنِ حُرَيْثٍ رَايَةً وَأَمَرَهُ عَلَى النَّاسِ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص

۳۷۲؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۵۶). الفتوح: چون فردا شد، عید الله بن زیاد دستور داد که مردم، اجتماع کنند. آن گاه خود از قصر،

بیرون آمد و وارد مسجد جامع شد و بر منبر رفت. حمد و ثنای خدا به جا آورد و سپس گفت: ای مردم! به راستی که مسلم بن عقیل، وارد این شهر شد و دشمنی و دودستگی را آشکار ساخت. ذمه را از کسی که مسلم را در خانه‌اش بیاوریم، برداشتیم (خونش مباح است) و هر کس او را بیاورد، به اندازه دیه‌اش [جایزه دریافت می‌کند]. بندگان خدا! پروا کردن از خدا را پیشه سازید و به بیعت و فرمانبری، ملتزم باشید و راه [بدرفتاری من] را بر خود، هموار مسازید. هر کس مسلم بن عقیل را بیاورد، ده هزار درهم جایزه می‌گیرد و نزد یزید بن معاویه جایگاهی والا خواهد داشت و هر روز، یکی از خواسته‌هایش برآورده خواهد شد. والسلام! آن گاه از منبر، پایین آمد و حصّین بن نمیر سکونی را فرا خواند و به وی گفت: مادرت به عزایت بنشیند، اگر از یکی از کوچه‌های کوفه غافل شوی و راه را بر مردم آن جا نبندی، مگر این که مسلم بن عقیل را بیاورند! به خدا سوگند، اگر مسلم از کوفه بیرون رود، جان‌هایمان را در جستجویش به خطر خواهیم انداخت. الآن حرکت کن. تو را مأمور خانه‌های کوفه و کوچه‌های آن قرار دادم. مراقبان را بگمار و با جدّیت، جستجو کن تا این مرد را نزد من آوری. ۲. لَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ، نَادَى عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ فِي النَّاسِ أَنْ يَجْتَمِعُوا، ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْقَصْرِ، وَأَتَى إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ فَصَبَّحَ الْمِنْبَرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ أَتَى هَذَا الْبِلَادَ، وَأَظْهَرَ الْعِنَادَ وَشَقَّ الْعَصَا، وَقَدْ بَرَّتِ الذِّمَّةُ مِنْ رَجُلٍ أَصْبَنَاهُ فِي دَارِهِ، وَمَنْ جَاءَ بِهِ فَلَهُ دِيَّتُهُ، اتَّقُوا اللَّهَ عِبَادَ اللَّهِ، وَالزَّمُوا طَاعَتَكُمْ وَبِيعَتَكُمْ، وَلَا تَجْعَلُوا عَلَى أَنْفُسِكُمْ سَبِيلًا، وَمَنْ أَتَانِي بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ فَلَهُ عَشْرَةُ آلَافٍ دِرْهَمٍ، وَالْمَنْزِلَةُ الرَّفِيعَةُ مِنْ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، وَلَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ حَاجَةٌ مُقْضِيَّةٌ. وَالسَّلَامُ.

ثُمَّ نَزَلَ عَنِ الْمِنْبَرِ، وَدَعَا الْحَصَّيْنِ بْنِ نُمَيْرٍ السَّكُونِيَّ، فَقَالَ: ثَكَلْتُكَ أُمُّكَ إِنْ فَاتَتْكَ سِكََّةٌ مِنْ سِكَكِ الْكُوفَةِ لَمْ تُطْبِقْ عَلَى أَهْلِهَا، أَوْ يَأْتُوكَ بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ خَرَجَ مِنَ الْكُوفَةِ سَالِمًا لَتَرِيَقَنَّ أَنْفُسُنَا فِي طَلَبِهِ، فَمَانْطَلِقِ الْآنَ فَقَدْ سَلَّمْتُكَ عَلَى دُورِ الْكُوفَةِ وَسِكَكِهَا، فَانْصِبِ الْمَرَاصِدَ، وَجِدْ الطَّلَبَ، حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهَذَا الرَّجُلِ (الفتوح: ج ۵ ص ۵۱، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۰۸). عبيد الله بر منبر گفت: ای کوفیان! به خدا سوگند، در کوفه، خانه‌ای گلی نیست، مگر این که آن را خراب می‌کنم و خانه‌ای چوبی نیست، مگر این که آن را آتش می‌زنم. ۱. قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ عَلَى الْمِنْبَرِ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! وَاللَّهِ لَا أَدْعُ فِي الْكُوفَةِ بَيْتَ مَدْرٍ إِلَّا هَدَمْتُهُ، وَلَا بَيْتَ قَصَبٍ إِلَّا أَحْرَقْتُهُ (الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۶۷). البداية و النهایة: عبيد الله بن زیاد به همراه فرماندهان و بزرگان، به هنگام نماز عشا از قصر بیرون آمد و نماز عشا را با مردم در مسجد جامع اقامه کرد. آن گاه برای مردم، خطبه خواند و مسلم بن عقیل را از آنان خواست و بر جستجو برای یافتن مسلم، تأکید کرد و گفت: هر کس مسلم را نزد خود بیابد و خبر ندهد، خونش هدر خواهد بود و هر کس او را بیاورد، به اندازه دیه‌اش [جایزه می‌گیرد]. او نگهبانان را نیز فرا خواند و آنان را بر جستجو برای یافتن مسلم، تحریک و تهدید کرد. ۲. أَمَّا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ، فَإِنَّهُ نَزَلَ مِنَ الْقَصْرِ بِمَنْ مَعَهُ مِنَ الْأَمْراءِ وَالْأَشْرَافِ، بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ، فَصَلَّى بِهِمُ الْعِشَاءَ فِي الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ، ثُمَّ خَطَبَهُمْ، وَطَلَبَ مِنْهُمْ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، وَحَثَّ عَلَى طَلَبِهِ، وَمَنْ وَجَدَهُ عِنْدَهُ وَلَمْ يُعْلِمَ بِهِ قَدَمُهُ هَدْرٌ، وَمَنْ جَاءَ بِهِ فَلَهُ دِيَّتُهُ. وَطَلَبَ الشُّرَطُ وَحَثَّهُمْ عَلَى ذَلِكَ، وَتَهَدَّدَهُمْ (البداية و النهایة: ج ۸ ص ۱۵۵).

۴ / ۲۵ خبر دادن پسر طوعه از مخفیگاه مسلم بن عقیل

تاریخ الطبری (- به نقل از عمّار دهنی، از امام باقر علیه السلام -): پسر طوعه، از یاران محمد بن اشعث بود و چون از وجود مسلم باخبر شد، نزد محمد آمد و به وی گزارش داد و محمد هم به سرعت نزد عبيد الله رفت و به وی خبر داد. ۳. كَانَ ابْنُهَا [أَي ابْنُ طُوعَةَ] مَوْلَى لِمُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ، فَلَمَّا عَلِمَ بِهِ [أَي بِمُسْلِمِ] الْغُلَامُ، انْطَلَقَ إِلَى مُحَمَّدٍ فَأَخْبَرَهُ، فَمَانْطَلَقَ مُحَمَّدٌ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ فَأَخْبَرَهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۰، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۶).

چون صبح شد، ابن زیاد جلوس کرد و اجازه داد مردم بر او وارد شوند. آن گاه محمد بن اشعث آمد. عبيد الله گفت: مرحبا به کسی که دورویی ندارد و مورد اتهام نیست! و او را کنار خود نشاند.

پسر پیرزن - که مادرش مسلم بن عقیل را پناه داده بود - [نامش] بلال بن اُسَید بود . او صبحگاهان نزد عبد الرحمان بن محمد بن اشعث رفت و به وی خبر داد که مسلم بن عقیل ، نزد مادر اوست . عبد الرحمان به نزد پدرش - که در مجلس ابن زیاد بود - آمد و با او در گوشه صحبت کرد . ابن زیاد پرسید : چه گفت ؟

محمد بن اشعث گفت: به من خبر داد که مسلم بن عقیل در یکی از خانه‌های ماست .

ابن زیاد با چوبش به پهلوی محمد زد و گفت : برخیز و هم‌اینک ، او را بیاور . ۱. لَمَّا أَصْبَحَ [ابنُ زیادٍ] جَلَسَ مَجْلِسَهُ ، وَأَذِنَ لِلنَّاسِ فَدَخَلُوا عَلَيْهِ ، وَأَقْبَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ فَقَالَ : مَرْحَبًا بِمَنْ لَا يُسْتَعَشُّ وَلَا يُتَّهَمُ ، ثُمَّ أَقْعَدَهُ إِلَى جَنْبِهِ ، وَأَصْبَحَ ابْنُ تَلَكَّ الْعَجُوزِ وَهُوَ بِلَالُ بْنُ أُسَيْدٍ ، الَّذِي آوَتْ أُمُّهُ ابْنَ عَقِيلٍ ، فَغَدَا إِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْأَشْعَثِ فَأَخْبَرَهُ بِمَكَانِ ابْنِ عَقِيلٍ عِنْدَ أُمِّهِ .

قال : فَأَقْبَلَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ حَتَّى أَتَى أَبَاهُ وَهُوَ عِنْدَ ابْنِ زِيَادٍ فَسَارَهُ ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ : مَا قَالَ لَكَ ؟ قَالَ : أَخْبَرَنِي أَنَّ ابْنَ عَقِيلٍ فِي دَارٍ مِنْ دُونِنَا . فَتَحَسَّ بِالْقَضِيبِ فِي جَنْبِهِ ، ثُمَّ قَالَ : قُمْ فَاتْنِي بِهِ السَّاعَةَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۷۳ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۵۷) . أنساب الأشراف : چون مردم از اطراف پسر عقیل پراکنده شدند، ابن زیاد ، در قصر را گشود و در مجلس حضور یافت . کوفیان در مجلس وی ، حاضر شدند . عبد الرحمان بن محمد بن اشعث نزد پدرش - که در مجلس ابن زیاد حضور داشت - آمد و گزارش مسلم بن عقیل را به وی داد و محمد بن اشعث نیز مطلب را به اطلاع ابن زیاد رساند . ۲. كَانَ ابْنُ زِيَادٍ - حِينَ تَفَرَّقَ عَنِ ابْنِ عَقِيلٍ النَّاسُ - فَتَحَّ بَابَ الْقَصْرِ ، وَخَرَجَ إِلَى الْمَجْلِسِ فَجَلَسَ فِيهِ ، وَخَصَرَهُ أَهْلُ الْكُوفَةِ ، فَجَاءَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْأَشْعَثِ إِلَى أَبِيهِ - وَهُوَ عِنْدَ ابْنِ زِيَادٍ - فَأَخْبَرَهُ خَبَرَ ابْنِ عَقِيلٍ ، فَأَعْلَمَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ ابْنَ زِيَادٍ بِذَلِكَ (أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۳۸ . نیز ، ر . ك : الأمالي ، شجری : ج ۱ ص ۱۶۷) . الفتوح : محمد بن اشعث ، بر عیید الله وارد شد . ابن زیاد چون او را دید ، گفت : مرحبا به کسی که در مشورت ، مورد اتهام نیست ! آن گاه او را نزد خود ، فرا خواند و پهلوی خود نشان داد . پسر آن زنی که مسلم در خانه‌اش بود ، سراغ عبد الرحمان بن محمد بن اشعث آمد و از وجود مسلم بن عقیل در نزد مادرش ، خبر داد . عبد الرحمان به وی گفت : اکنون سکوت کن و هیچ کس را از این جریان ، باخبر مکن . آن گاه عبد الرحمان بن محمد ، نزد پدرش آمد و با او در گوشه صحبت کرد و گفت : مسلم در خانه طوعه است . و از او دور شد .

عبيد الله بن زیاد گفت: عبد الرحمان به تو چه گفت ؟ محمد بن اشعث گفت: خداوند ، کارهای امیر را سامان بخشد ! مژده‌ای بزرگ! عبيد الله گفت: چیست آن مژده بزرگ؟ کسی مانند تو ، همیشه بشارت خوب می‌دهد . محمد بن اشعث گفت: این پسر خبر داد که مسلم بن عقیل در خانه طوعه یکی از کنیزان ماست . عبيد الله خوش حال شد و گفت: برخیز و او را بیاور . آن جایزه بزرگی که تعیین کرده بودم ، برای توست . ۱. أَقْبَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ حَتَّى دَخَلَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، فَلَمَّا رَأَاهُ قَالَ : مَرْحَبًا بِمَنْ لَا يُتَّهَمُ فِي مَشُورَةٍ . ثُمَّ أَدْنَاهُ وَأَقْعَدَهُ إِلَى جَنْبِهِ ، وَأَقْبَلَ ابْنَ تَلَكَّ الْمَرْأَةِ - الَّتِي مُسَلِّمٌ بْنُ عَقِيلٍ فِي دَارِهَا - إِلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ الْأَشْعَثِ ، فَأَخْبَرَهُ بِمَكَانِ مُسَلِّمِ بْنِ عَقِيلٍ عِنْدَ أُمِّهِ ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ : أُسْكُتِ الْآنَ وَلَا تُعْلِمِ بِهَذَا أَحَدًا مِنَ النَّاسِ .

قال : ثُمَّ أَقْبَلَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدٍ إِلَى أَبِيهِ فَسَارَهُ فِي أَذُنِهِ وَقَالَ : إِنَّ مُسَلِّمًا فِي دَارِ طُوعَةٍ ، ثُمَّ تَنَحَّى عَنْهُ . فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ : مَا الَّذِي قَالَ لَكَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ ؟ فَقَالَ : أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ ، الْبِشَارَةُ الْعُظْمَى ! فَقَالَ : وَمَا ذَاكَ ؟ وَمِثْلَكَ مَنْ بَشَّرَ بِخَيْرٍ ! فَقَالَ : إِنَّ ابْنِي هَذَا يُخْبِرُنِي أَنَّ مُسَلِّمَ بْنَ عَقِيلٍ فِي دَارِ طُوعَةٍ ، عِنْدَ مَوْلَاهُ لَنَا . قَالَ : فَسَرَّ بِذَلِكَ ، ثُمَّ قَالَ : قُمْ فَاتْنِي بِهِ ، وَلَكَّ مَا بَدَلْتُ مِنَ الْجَائِزَةِ الْحَظُّ الْأَوْفَى (الفتوح : ج ۵ ص ۵۲ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۲۰۸) .

۴ / ۲۶ حمله وحشیانه به خانه طوعه برای دستگیری مسلم

تاریخ الطبری (- به نقل از قدامه بن سعید بن زائده بن قدامه ثقفی -)

چون محمد بن اشعث حرکت کرد تا مسلم بن عقیل را بیاورد ، عبيد الله بن زیاد برای عمرو بن حُرَیث - که او را به جای خودش

برای نماز گزاردن با مردم، به مسجد فرستاده بود - پیغام داد که شصت یا هفتاد نفر از مردان قبیله قیس را به همراه پسر اشعث بفرست.

عبید الله خوش نداشت که مردمان قبیله عمرو بن حُرَیث [مخزومی] را با محمد بن اشعث بفرستد؛ زیرا می‌دانست هیچ قبیله‌ای خوش ندارد حادثه [کشته شدن] پسر عقیل در میان آنها رخ دهد.

عمرو بن حُرَیث، عمرو بن عبید الله بن عباس سلمی را به همراه شصت یا هفتاد نفر از مردان قبیله قیس، همراه محمد بن اشعث کرد تا به خانه‌ای بروند که مسلم بن عقیل در آن بود. ۲. إِنَّ ابْنَ الْأَشْعَثِ حِينَ قَامَ لِإِيَّائِهِ بِابْنِ عَقِيلٍ، بَعَثَ [عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ] إِلَى عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ - وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ خَلِيفَتُهُ عَلَى النَّاسِ - أَنْ ابْعَثْ مَعَ ابْنِ الْأَشْعَثِ سِتِينَ أَوْ سَبْعِينَ رَجُلًا كُلَّهُمْ مِنْ قَيْسٍ، وَإِنَّمَا كَرِهَ أَنْ يَبْعَثَ مَعَهُ قَوْمَهُ؛ لِأَنَّهُ قَدْ عَلِمَ أَنَّ كُلَّ قَوْمٍ يَكْرَهُونَ أَنْ يُصَادَفَ فِيهِمْ مِثْلُ ابْنِ عَقِيلٍ، فَبَعَثَ مَعَهُ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسِ السَّلْمِيِّ فِي سِتِينَ أَوْ سَبْعِينَ مِنْ قَيْسٍ، حَتَّى أَتَوْا الدَّارَ الَّتِي فِيهَا ابْنُ عَقِيلٍ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۳؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۵۷).

عبید الله بن زیاد به جانشین خود، عمرو بن حُرَیث مخزومی، دستور داد که سیصد مرد دلاور را به همراه پسر اشعث بفرستد. محمد بن اشعث حرکت کرد تا به خانه‌ای رسید که مسلم بن عقیل در آن بود. ۱. أَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ خَلِيفَتَهُ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ الْمَخْزُومِيَّ، أَنْ يَبْعَثَ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ صَنَادِيدِ أَصْحَابِهِ.

قَالَ: فَكَرِبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ حَتَّى وَافَى الدَّارَ الَّتِي فِيهَا مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ (الفتوح: ج ۵ ص ۵۳، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۰۸). تاریخ الطبری (- به نقل از عمار دهنی، از امام باقر علیه السلام -): عبید الله، عمرو بن حُرَیث مخزومی را - که رئیس شُرطه بود - به همراه عبد الرحمان بن محمد بن اشعث فرستاد و مسلم، متوجه نشد، تا این که خانه به محاصره در آمد. وقتی مسلم از محاصره خانه مطلع شد، با شمشیر از خانه بیرون آمد و با آنان به نبرد پرداخت. ۲. بَعَثَ عُبَيْدُ اللَّهِ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ الْمَخْزُومِيَّ - وَكَانَ صَاحِبَ شُرْطَةٍ - إِلَيْهِ، وَمَعَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ، فَلَمْ يَعْلَمْ مُسْلِمٌ حَتَّى أُحِيطَ بِالدَّارِ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ مُسْلِمٌ خَرَجَ إِلَيْهِمْ بِسَيْفِهِ فَقَاتَلَهُمْ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۰، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۶). الأمالی، شجری (- به نقل از سعید بن خالد -): ابن زیاد، مردی از قبیله بنی سلیم را به همراه صد سواره به آن خانه فرستاد و مسلم را غافلگیر کردند. ۳. فَبَعَثَ [ابْنُ زِيَادٍ] رَجُلًا مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ فِي مِئَةِ فَارِسٍ إِلَى الدَّارِ، فَأَخَذَ قَوَاتَهَا (الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۶۷).

۴ / ۲۷ نبرد شدید در اطراف خانه طوعه

تاریخ الطبری (- به نقل از قدامه بن سعید بن زائده بن قدامه ثقفی -): مسلم، چون صدای شُم اسبان و سر و صدای مردان را شنید، دانست که به سراغ وی آمده‌اند. پس با شمشیر، به سوی آنان آمد. آنان به خانه یورش آوردند. مسلم، سخت با آنان درگیر شد و آنان را با شمشیر می‌زد تا آنها را از خانه بیرون راند.

آنان دوباره باز گشتند و باز مسلم، سخت با آنان درگیر شد. میان مسلم و بُکیر بن حُمرانِ اَحمَری، دو ضربه شمشیر، رد و بدل شد. بُکیر، ضربتی بر دهان مسلم زد و لب بالای او قطع شد و شمشیر بر لب پایین نشست و دندان‌های پیشین مسلم افتاد و مسلم هم ضربتی بر سر و ضربتی دیگر بر رگ گردن وی زد که نزدیک بود به عمق [گردنش] رخنه کند.

سپاهیان، چون اوضاع را چنین دیدند، از بالای بام خانه بر مسلم، هجوم آوردند و سنگ به طرفش پرتاب می‌کردند و توده‌های نی را آتش می‌زدند و به سویی می‌انداختند. مسلم، چون اوضاع را چنین دید، با شمشیر برهنه به کوچه آمد و با آنان به نبرد پرداخت. ۱. لَمَّا سَمِعَ [مُسْلِمٌ] وَقَعَ حَوَافِرِ الْخَيْلِ، وَأَصْوَاتِ الرِّجَالِ، عَرَفَ أَنَّهُ قَدْ أَتَى، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ بِسَيْفِهِ، وَاقْتَحَمُوا عَلَيْهِ الدَّارَ، فَشَدَّ عَلَيْهِمْ يَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِهِ حَتَّى أَخْرَجَهُمْ مِنَ الدَّارِ، ثُمَّ عَادُوا إِلَيْهِ فَشَدَّ عَلَيْهِمْ كَذَلِكَ، فَاخْتَلَفَ هُوَ وَبُكَيْرُ بْنُ حُمُرَانَ الْأَحْمَرِيُّ ضَرْبَتَيْنِ، فَضْرَبَ بُكَيْرٌ قَمَّ مُسْلِمٍ فَقَطَعَ شَفَتَهُ الْعُلْيَا، وَأَشْرَعَ السَّيْفَ فِي السُّفْلَى، وَنَصَلَتْ لَهَا ثَنِيَّتَاهُ، فَضْرَبَهُ مُسْلِمٌ ضَرْبَةً فِي رَأْسِهِ مُنْكَرَةً، وَثَنَى

بِأُخْرَى عَلَى حَبْلِ الْعَاقِقِ كَادَتْ تَطْلُعُ عَلَى جَوْفِهِ .

فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ أَشْرَفُوا عَلَيْهِ مِنْ فَوْقِ ظَهْرِ الْبَيْتِ ، فَأَخَذُوا يَرْمُونَهُ بِالْحِجَارَةِ ، وَيُلْهِبُونَ النَّارَ فِي أَطْنَانِ الْقَصَبِ ، ثُمَّ يَقْلِبُونَهَا عَلَيْهِ مِنْ فَوْقِ الْبَيْتِ ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ خَرَجَ عَلَيْهِمْ مُصَلِّيًا بِسَيْفِهِ فِي السَّكَّةِ فَقَاتَلَهُمْ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۷۳ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۵۷) . مروج الذهب : بر خانه مسلم، هجوم آوردند و مسلم با شمشیر برخاست و سخت با آنان درگیر شد و آنان را از خانه بیرون راند . آن گاه دوباره هجوم آوردند و مسلم بر آنان تاخت و آنان را بیرون راند . سپاهیان ، چون اوضاع را چنین دیدند ، بر بام خانه رفتند و به طرفش سنگ پرتاب کردند و دسته‌های نبی را آتش می‌زدند و آنها را به طرفش می‌انداختند . مسلم، چون اوضاع را چنین دید ، گفت: تمام این لشکر کشی، برای کشتن مسلم بن عقیل است؟ ای جان ! به سوی مرگ بشتاب که گریزی از آن نیست . آن گاه با شمشیر برهنه به کوچه آمد و با آنان به نبرد پرداخت . میان مسلم و بُکَیر بن حُمرانِ احمری ، دو ضربه رد و بدل شد . بُکَیر ، ضربتی بر دهان مسلم زد و شمشیر ، لب بالای او را قطع کرد و بر لب پایین نشست ، و مسلم ضربه‌ای بر سر او و ضربتی دیگر بر رگ گردنش زد که نزدیک بود به داخل رخنه کند و چنین رجز می‌خواند: سو گند یاد می‌کنم که جز با آزادگی، کشته نشوم، گرچه مرگ را تلخ می‌بینم . هر کسی روزی ، مرگ را ملاقات می‌کند . می‌ترسم که به من دروغ گویند ، یا فریبم دهند . ۲۰ اقْتَحَمُوا عَلَى مُسْلِمِ الدَّارِ ، فَتَنَزَّ عَلَيْهِمْ بِسَيْفِهِ وَشَدَّ عَلَيْهِمْ فَأَخْرَجَهُمْ مِنَ الدَّارِ ، ثُمَّ حَمَلُوا عَلَيْهِ الثَّانِيَةَ فَشَدَّ عَلَيْهِمْ وَأَخْرَجَهُمْ أَيْضًا ، فَلَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ عَلَوْا ظَهَرَ الْبُيُوتِ فَرَمَوْهُ بِالْحِجَارَةِ .

وَجَعَلُوا يُلْهِبُونَ النَّارَ بِأَطْرَافِ الْقَصَبِ ، ثُمَّ يُلْقَوْنَهَا عَلَيْهِ مِنْ فَوْقِ الْبُيُوتِ ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ قَالَ : أَكُلُّ مَا أُرَى مِنَ الْإِحْلَابِ لِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ؟ يَا نَفْسُ اخْرُجِي إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَيْسَ عَنْهُ مَحِيصٌ .

فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ مُصَلِّيًا بِسَيْفِهِ إِلَى السَّكَّةِ فَقَاتَلَهُمْ ، وَاخْتَلَفَ هُوَ وَبُكَيْرُ بْنُ حُمُرَانَ الْأَحْمَرِيُّ ضَرْبَتَيْنِ : فَضَرَبَ بُكَيْرٌ فَمُ مُسْلِمَ فَقَطَعَ السَّيْفُ شَقَّتَهُ الْعُلْيَا وَشَرَعَ فِي السُّفْلَى ، وَضَرَبَهُ مُسْلِمٌ ضَرْبَةً مُنْكَرَةً فِي رَأْسِهِ ، ثُمَّ ضَرَبَهُ أُخْرَى عَلَى حَبْلِ الْعَاقِقِ فَكَادَ يَصِلُ إِلَى جَوْفِهِ ، وَهُوَ يَرْتَجِزُ وَيَقُولُ : أَقْسِمُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا مَرًّا كُلُّ امْرِئٍ يَوْمًا مُلَاقٍ شَرًّا أَخَافُ أَنْ أُكَذَّبَ أَوْ أُغْرَأَ (مروج الذهب : ج ۳ ص ۶۸) . ابن زیاد به جانشین خود ، عمرو بن حُرَیث مخزومی ، دستور داد که سبید مرد دلاور را از یاران خود ، به همراه محمد بن اشعث بفرستد . محمد بن اشعث ، سوار شد و به خانه‌ای که مسلم در آن بود ، رسید . مسلم ، صدای سُم اسبان و سر و صدای مردان را شنید و دانست که به سراغش آمده‌اند . با سرعت به سمت اسبش رفت و آن را زین کرد و زره پوشید و عمامه بر سر نهاد و شمشیر به کمر بست . سپاهیان ، خانه را سنگباران می‌کردند و با نی‌های آتش گرفته، آتش می‌افکندند . مسلم ، لبخندی زد و گفت: ای جان ! به سمت مرگ بشتاب که از آن ، چاره و گریزی نیست . آن گاه به زن گفت: خدا ، تو را رحمت کند و به تو پاداش خیر دهد ! بدان که من از جانب پسر ت ، گرفتار شدم . در خانه را بگشا . زن ، در را گشود و مسلم مانند شیر خشمگین در برابر سپاهیان ، قرار گرفت و با شمشیر بر آنان حمله بُرد و گروهی را کُشت . خبر به عبید الله بن زیاد رسید . برای محمد بن اشعث پیغام فرستاد: سبحان الله! ای ابو عبد الرحمان ! ما تو را فرستادیم که یک مرد را نزد ما بیاوری و اینک ، گروهی از یارانت کشته شده‌اند؟! محمد بن اشعث برایش چنین پاسخ فرستاد: ای امیر ! گمان می‌کنی مرا به سوی یکی از بقال‌های کوفه یا کفشدوزی از کفشدوزان حیره فرستاده‌ای؟ آیا نمی‌دانی که مرا به سوی شیری خطرناک و قهرمانی بزرگ فرستاده‌ای که در دست ، شمشیری بُرنده دارد که از آن ، مرگ می‌چکد؟! ابن زیاد برایش پیغام فرستاد که : به وی امان بده ؛ زیرا نمی‌توانی بر او دست یابی ، مگر با دادن امانی که با قسم‌های سنگین ، همراه باشد . ۱۰ أَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ خَلِيفَتَهُ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ الْمَخْزُومِيَّ أَنْ يَبْعَثَ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ ثَلَاثِمِئَةَ رَجُلٍ مِنْ صُنَادِيدِ أَصْحَابِهِ ، فَرَكِبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ حَتَّى وَافَى الدَّارَ الَّتِي فِيهَا مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ ، فَسَمِعَ مُسْلِمٌ وَقَعَ حَوَافِرِ الْخَيْلِ وَأَصْوَاتَ الرِّجَالِ ، فَعَلِمَ أَنَّهُ قَدْ أَتَى ، فَبَادَرَ مُسْرِعًا إِلَى فَرَسِهِ ، فَأَسْرَجَهُ وَالْجَمَّةُ وَصَبَّ عَلَيْهِ دِرْعُهُ ، وَاعْتَجَرَ بِعِمَامَتِهِ وَتَقَلَّدَ سَيْفَهُ ، وَالْقَوْمُ يَرْمُونَ الدَّارَ بِالْحِجَارَةِ ، وَيُلْهِبُونَ النَّارَ فِي هَوَارِي الْقَصَبِ ، فَتَبَسَّمَ مُسْلِمٌ ثُمَّ قَالَ : يَا نَفْسِي ! اخْرُجِي إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَيْسَ مِنْهُ مَحِيصٌ

ولا مَحِيدٌ .

ثُمَّ قَالَ لِلْمَرْأَةِ: رَحِمَكَ اللَّهُ وَجَزَاكَ خَيْرًا، إِعْلَمِي إِنِّي ابْتُلِيتُ مِنْ قَبْلِ ابْنِكَ، فَافْتَحِي الْبَابَ، فَفَتَحَتْهُ، وَخَرَجَ مُسْلِمٌ فِي وُجُوهِ الْقَوْمِ كَالْأَسَدِ الْمُغْضَبِ، فَجَعَلَ يُضَارِبُهُمْ بِسَيْفِهِ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً، وَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ زِيَادٍ، فَأَرْسَلَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ: سُبْحَانَ اللَّهِ أبا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، بَعَثْنَاكَ إِلَى رَجُلٍ وَاحِدٍ لِتَأْتِنَا بِهِ، فَتَلَمَّ مِنْ أَصْحَابِكَ ثَلَمَةً عَظِيمَةً!!

فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، أَتَظُنُّ أَنَّكَ بَعَثْتَنِي إِلَى بَقَالٍ مِنْ بَقَائِلِ الْكُوفَةِ، أَوْ جُرْمَقَانِيٍّ مِنْ جَرَامِقَةِ الْحِيرَةِ؟ أَفَلَا تَعْلَمُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ، أَنَّكَ بَعَثْتَنِي إِلَى أَسَدٍ ضَرِغَامٍ، وَبَطَلٍ هُمَامٍ؛ فِي كَفِّهِ سَيْفٌ حُسَامٌ، يَقَطُرُ مِنْهُ الْمَوْتُ الزُّوَامُ!

فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ ابْنُ زِيَادٍ: أَنْ أَعْطِيَهِ الْأَمَانَ؛ فَإِنَّكَ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ إِلَّا بِالْأَمَانِ الْمُؤَكَّدِ بِالْإِيمَانِ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۰۸، الفتوح: ج ۵ ص ۵۳). مسلم بن عقیل، تنها در کوچه‌های کوفه رفت تا بر در خانه زنی به نام طوعه رسید. از او آب درخواست کرد و او به وی آب داد. آن گاه از او پناه خواست. زن به مسلم، پناه داد. پسر آن زن، از جریان، مطلع شد و خبر را به عبید الله بن زیاد رساند. ابن زیاد، محمد بن اشعث را احضار کرد و جمعیتی را به وی سپرد و او را برای آوردن مسلم فرستاد. وقتی به خانه زن رسیدند و مسلم، صدای سم اسبان را شنید، زره پوشید و بر اسب خود، سوار شد و با سپاه عبید الله به نبرد پرداخت. ۱. خَرَجَ [مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ] وَحِيداً فِي سَبَكِكِ الْكُوفَةِ، حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا: طَوْعَةُ، فَطَلَبَ مِنْهَا مَاءً فَسَقَتْهُ، ثُمَّ اسْتَجَارَهَا فَأَجَارَتْهُ، فَعَلِمَ بِهِ وَلَدَهَا فَوَشَّى الْخَبَرَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَأَحْضَرَ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ وَضَمَّ إِلَيْهِ جَمَاعَةً، وَأَنْفَذَهُ لِاحْضَارِ مُسْلِمٍ، فَلَمَّا بَلَغُوا دَارَ الْمَرْأَةِ، وَجَمَعَ مُسْلِمٌ وَقَعَ حَوَافِرِ الْخَيْلِ، لَبَسَ دِرْعَهُ، وَرَكِبَ فَرَسَهُ، وَجَعَلَ يُحَارِبُ أَصْحَابَ عُبَيْدِ اللَّهِ (الملهوف: ص ۱۱۹). این مرگ است. هر چه می‌توانی، انجام بده. تو از جام مرگ، بی شک، خواهی نوشید. پس برای [انجام] فرمان خداوند عزوجل، استقامت داشته باش که تقدیر الهی در میان بندگان، اجرا می‌گردد. مسلم، ۴۱ نفر از مردان آنان را کشت. ابن زیاد، پیغام سرزنش برای پسر اشعث فرستاد. پسر اشعث هم جواب فرستاد که: ای امیر! مرا به سوی شیری درنده و شمشیری بُرنده که در دست

قهرمانی بزرگ از خاندان بهترین انسان‌هاست، فرستاده‌ای. ۱. هُوَ الْمَوْتُ فَاصْنَعِ وَيَكْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ فَأَنْتَ بِكَأْسِ الْمَوْتِ لَا شَكَّ جَارِعٌ فَصَبِرْ لِأَمْرِ اللَّهِ جَلَّ جَلَالُهُ فَحُكْمُ قَضَاءِ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ ذَائِعٌ فَقَتَلَ مِنْهُمْ وَاحِداً وَأَرْبَعِينَ رَجُلًا، فَأَنْفَذَ ابْنُ زِيَادٍ اللَّائِمَةَ إِلَى ابْنِ الْأَشْعَثِ، فَقَالَ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّكَ بَعَثْتَنِي إِلَى أَسَدٍ ضَرِغَامٍ، وَسَيْفٍ حُسَامٍ، فِي كَفِّ بَطَلٍ هُمَامٍ، مِنْ آلِ خَيْرِ الْأَنَامِ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۹۳، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۵۴). البداية و النهاية: سپاهیان بر مسلم، هجوم آوردند و مسلم با شمشیر، در برابر آنان ایستاد و سه مرتبه آنان را از خانه بیرون راند. لب بالا و پایین مسلم، ضربت خورد. آن گاه سپاهیان به سوی مسلم، سنگ پرتاب کردند و طناب‌های حصیری را آتش زدند [و به طرفش انداختند]؛ ولی باز هم نتوانستند بر او دست یابند. مسلم با شمشیر از خانه بیرون آمد و به نبرد با آنان پرداخت. ۲. دَخَلُوا عَلَيْهِ [أَيُّ عَلَى مُسْلِمٍ] فَقَامَ إِلَيْهِمُ بِالسَّيْفِ، فَأَخْرَجَهُمْ مِنَ الدَّارِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، وَأُصِيبَتْ شَفَتُهُ الْعُلْيَا وَالسُّفْلَى، ثُمَّ جَعَلُوا يَرْمُونَهُ بِالْحِجَارَةِ، وَيُلْهِبُونَ النَّارَ فِي أَطْنَابِ الْقَصَبِ، فَضَاقَ بِهِمْ دَرْعًا، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ بِسَيْفِهِ فَقَاتَلَهُمْ (البداية و النهاية: ج ۸ ص ۱۵۵). الأخبار الطوال: ابن زیاد به عبید بن حرث گفت: یکصد مرد از قبیله قریش ۳ بفرست. او خوش نداشت که از غیر قریش ۴ بفرستد و می‌ترسید طغیان کنند. آنان به راه افتادند تا به خانه‌ای که مسلم در آن بود، رسیدند. در را گشودند. مسلم با آنان به نبرد پرداخت. به سمت مسلم، سنگ پرتاب شد. دهانش شکست و دستگیر شد. او را بر استری سوار کردند و نزد ابن زیاد آوردند. ۵. قَالَ [ابْنُ زِيَادٍ] لِعُبَيْدِ بْنِ حُرَيْثٍ: ابْعَثْ مَعَهُ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ، وَكَرِهَ أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْهِ غَيْرَ قُرَيْشٍ خَوْفًا مِنَ الْعَصِيَّةِ أَنْ تَقَعَ، فَأَقْبَلُوا حَتَّى أَتَوْا الدَّارَ الَّتِي فِيهَا مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ فَفَتَحُوهَا، فَقَاتَلَهُمْ، فَرُمِيَ فَكْسِرَ فَوْهُ وَأُخِذَ، فَأَتَى بِبَغْلِيَةٍ فَرَكَبَهَا، وَصَارُوا بِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ (الأخبار الطوال: ص ۲۴۰). العقد الفريد (- به نقل از ابو عبید قاسم بن سلام -): [سپاهیان] به سمت مسلم بن عقیل روانه شدند. مسلم با شمشیر به سوی آنان آمد و با آنان می‌جنگید، تا این که جراحت‌های سنگین برداشت و او را اسیر

کردند. ۶. اُرْسِلَ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ بِسَيْفِهِ ، فَمَا زَالَ يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى أَثْخَنُوهُ بِالْجِرَاحِ ، فَأَسْرَوْهُ (العقد الفريد : ج ۳ ص ۳۶۵ ، المحاسن والمساوئ : ص ۶۰) .

۱. قبيله قيس ، درست است (ر. ک: ص ۴۴۰ ح ۴۲۷) . ۲. قبيله قيس ، درست است .

۴ / ۲۸ اسارت مسلم پس از جراحت دیدن بسیار

الملهوف : چون مسلم ، گروهی از آنان را کشت ، محمد بن اشعث بانگ بر آورد: ای مسلم ! تو در امانی. مسلم گفت: چه اعتمادی به امان اهل نیرنگ و فجور هست؟! و باز یورش آورد و با آنان می‌جنگید و سروده‌های حمران بن مالک خَتَمی را در روز نبرد خنعم و بنی عامر می‌خواند: سوگند یاد کرده‌ام که جز به آزادی ، کشته نشوم ، گرچه مرگ را ناخوش می‌دارم . خوش ندارم که به من نیرنگ بزنند یا فریب بخورم و با آب گوارا ، آب گرم و تلخ را مخلوط کنم . هر کسی روزی ، مرگ را ملاقات می‌کند . با شما نبرد می‌کنم و از سختی ، هراسی ندارم . به وی گفتند: به راستی که نیرنگ و فریبی نیست . ولی مسلم ، بدان توجه نکرد و پس از دیدن جراحت‌های سنگین ، جمعیت بر او هجوم آوردند و مردی از پشت به وی ضربتی زد و به زمین افتاد و به اسارت گرفته شد. ۱. وَلَمَّا قَتَلَ مُسْلِمٌ مِنْهُمْ جَمَاعَةً ، نَادَى إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ : يَا مُسْلِمُ ! لَكَ الْأَمَانُ . فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ : وَأَيُّ أَمَانٍ لِلْغَدْرَةِ الْفَجْرَةِ ! ثُمَّ أَقْبَلَ يُقَاتِلُهُمْ وَيَرْتَجِزُ بِأَيَّاتِ حَمْرَانَ بْنِ مَالِكِ الْخَنْعَمِيِّ يَوْمَ الْقَرْنِ ، حَيْثُ يَقُولُ : أَقْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نَكْرًا أَكْرَهُ أَنْ أُخْدَعَ أَوْ أُغْرَا أَوْ أُخْلَطَ الْبَارِدُ سَيْخَانًا مَرًّا كُلِّ امْرِيٍّ يَوْمًا يَلْقَى شَرًّا أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَخَافُ ضُرًّا فَقَالُوا لَهُ : إِنَّكَ لَا تُخْدَعُ وَلَا تُغْرَا ، فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَى ذَلِكَ ، وَتَكَاثَرُوا عَلَيْهِ بَعْدَ أَنْ أَثْخَنَ بِالْجِرَاحِ ، فَطَعَنَهُ رَجُلٌ مِنْ خَلْفِهِ ، فَخَرَّ إِلَى الْأَرْضِ ، فَأَخَذَ أُسِيرًا (الملهوف : ص ۱۲۰ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۳۵۷) . المناقب ، ابن شهر آشوب : پسر اشعث گفت: وای بر تو ، ای پسر عقیل ! تو در امانی . مسلم نیز می‌گفت: مرا به امان فاجران ، نیازی نیست . و این شعر را می‌خواند: سوگند یاد کرده‌ام که جز به آزادی ، کشته نشوم ، گرچه مرگ را چیز تلخی می‌بینم . خوش ندارم که به من نیرنگ بزنند و یا فریب بخورم . هر کسی روزی ، مرگ را ملاقات می‌کند .

با شما نبرد می‌کنم و از سختی ، هراسی ندارم ، مانند جوانی که هرگز فرار نکرده است . آن گاه آنان او را با تیر و سنگ زدند تا خسته شد و بر دیوار ، تکیه کرد و گفت: چرا به سویم مانند کفار ، سنگ پرتاب می‌کنید ، در حالی که من از خاندان پیامبران ابرار هستم؟! آیا حق پیامبر خدا را در خاندانش پاس نمی‌دارید؟

پسر اشعث گفت: خودت را به کشتن مده . تو در ذمه منی.

مسلم گفت: تا نیرو در بدن دارم ، اسیر نخواهم شد . نه ، به خدا ! این ، شدنی نیست . و بر پسر اشعث ، یورش بُرد و او فرار کرد. آن گاه مسلم گفت: بار خدایا ! عطش ، بی‌تابم کرده است.

آن گاه از هر سو بر مسلم حمله کردند و بُکیر بن حمران احمری ، ضربتی بر لب بالای مسلم زد و مسلم هم شمشیری بر دل او فرو کرد و او را کشت و کسی از پشت ، بر مسلم ، نیزه‌ای زد و او از اسب بر زمین افتاد و به اسارت گرفته شد. ۱. قَالَ [ابْنُ الْأَشْعَثِ] : وَيَحْكُ ابْنُ عَقِيلٍ ! لَكَ الْأَمَانُ . وَهُوَ يَقُولُ : لَا حَاجَةَ لِي فِي أَمَانِ الْفَجْرَةِ ! وَهُوَ يَرْتَجِزُ : أَقْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نَكْرًا أَكْرَهُ أَنْ أُخْدَعَ أَوْ أُغْرَا كُلِّ امْرِيٍّ يَوْمًا يَلْقَى شَرًّا أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَخَافُ ضُرًّا ضَرْبَ غُلَامٍ قَطُّ لَمْ يَفْرَا فَضْرَبُوهُ بِالسَّهْمِ وَالْأَحْجَارِ حَتَّى عَيِيَ وَاسْتَنْدَ حَائِطًا ، فَقَالَ : مَا لَكُمْ تَرْمُونِي بِالْأَحْجَارِ كَمَا تُرْمَى الْكُفَّارُ ، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْأَنْبِيَاءِ الْأَبْرَارِ ؟ ! أَلَا تَرَعُونَ حَقَّ رَسُولِ اللَّهِ فِي ذُرِّيَّتِهِ ؟!

فَقَالَ ابْنُ الْأَشْعَثِ : لَا تَقْتُلْ نَفْسَكَ ، وَأَنْتَ فِي ذِمَّتِي ، قَالَ : أَوْسِرْ وَبِي طَاقَةٌ ؟ ! لَا وَاللَّهِ ، لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا . وَحَمَلَ عَلَيْهِ فَهَرَبَ مِنْهُ ،

فَقَالَ مُسْلِمٌ: اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَطَشَ قَدْ بَلَغَ مِنِّي .

فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ، فَضَرَبَهُ بُكَيْرُ بْنُ حُمَرَانَ الْأَحْمَرِيُّ عَلَى شَفَتِهِ الْعُلْيَا ، وَضَرَبَهُ مُسْلِمٌ فِي جَوْفِهِ فَقَتَلَهُ ، وَطُعِنَ مِنْ خَلْفِهِ فَسَقَطَ مِنْ فَرْسِهِ فَأَسِيرَ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۹۳) . الفتوح : عبید الله بن زیاد برای محمد بن اشعث ، پیغام فرستاد که به مسلم ، امان بده ؛ چرا که جز از این طریق ، نمی‌توانی بر او دست یابی. محمد بن اشعث ، پس از آن گفت: وای بر تو ، ای مسلم ! خودت را به کشتن مده . تو در امانی . مسلم بن عقیل می‌گفت: مرا به امان اهل نیرنگ ، نیازی نیست . آن گاه به نبرد پرداخت و این شعر را می‌خواند: سوگند یاد کرده‌ام که جز به آزادگی ، کشته نشوم ، گرچه مرگ را جامی تلخ بیابم . خوش ندارم به من نیرنگ بزنند و یا فریب بخورم .

هر کسی روزی ، مرگ را ملاقات می‌کند . با شما نبرد می‌کنم و از سختی نمی‌هراسم. محمد بن اشعث ، بانگ برآورد و گفت: وای بر تو ، ای پسر عقیل ! به راستی که به تو دروغ گفته نمی‌شود و تو فریب داده نمی‌شوی . این جمعیت ، قصد کشتن تو را ندارند . پس خودت را به کشتن مده .

مسلم - که خداوند ، رحمتش کند - به سخن پسر اشعث ، اعتنایی نکرد و به نبرد ، ادامه داد تا جراحات‌های سنگینی بر او وارد شد و از جنگیدن ، ناتوان شد . جمعیت بر او یورش بردند و با تیر و سنگ بر او می‌زدند . مسلم گفت: وای بر شما ! آیا به سویم سنگ ، پرتاب می‌کنید - آن گونه که به کفار ، سنگ می‌زنند - ، در حالی که من از خانواده پیامبران ابرارم؟ آیا حق پیامبر را در باره خاندانش پاس نمی‌دارید؟

سپس با وجود ضعف ، بر آنان یورش بُرد و جمعیت را در هم شکست و آنان را پراکنده ساخت . آن گاه برگشت و بر در خانه تکیه زد . سپاهیان به سمت مسلم ، باز گشتند و محمد بن اشعث بر آنان بانگ زد که : او را رها کنید تا با او سخن بگویم. پسر اشعث به مسلم ، نزدیک شد و رو به روی وی ایستاد و گفت: وای بر تو ، ای پسر عقیل ! خودت را به کشتن مده . تو در امانی و خونت بر گردن من است.

مسلم به وی گفت : ای پسر اشعث ! گمان می‌کنی تا نیرویی برای جنگیدن دارم ، دست دراز می‌کنم؟ نه ! به خدا ، هرگز چنین نمی‌شود . آن گاه بر پسر اشعث ، یورش برد و او را تا پیش یارانش عقب راند. سپس به جای خود باز گشت و ایستاد و گفت: بار خدایا ! عطش ، امانم را بریده است!

کسی جرئت نداشت به وی نزدیک شود ، یا به او آب دهد. پسر اشعث ، رو به یارانش کرد و گفت : وای بر شما ! این برای شما ننگ و عار است که این گونه از یک مرد ، درمانده شوید . همه با هم ، بر او یورش برید.

همه بر مسلم یورش آوردند و او هم بر آنان یورش بُرد. مردی کوفی به نام بُکیر بن حُمَرانِ احمری ، به سمت مسلم آمد و دو ضربت میان آنان رد و بدل شد . بُکیر ، ضربتی بر لب بالای مسلم زد و مسلم بن عقیل هم بر او ضربتی زد و او کشته بر زمین افتاد. آن گاه مسلم از پشت سر ، مورد اصابت نیزه قرار گرفت و بر زمین افتاد و به اسارت گرفته شد و اسب و سلاحش را هم گرفتند . مردی از قبیله بنی سلیمان به نام عبید الله بن عباس نیز جلو آمد و عمامه‌اش را برداشت. ۱. أُرْسِلَ إِلَيْهِ [أَيُّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ] عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ أَنْ أَعْطَهُ الْأَمَانَ ؛ فَإِنَّكَ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ إِلَّا بِالْأَمَانِ . فَجَعَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ يَقُولُ : وَيَحْكُ يَابْنَ عَقِيلٍ ! لَا تَقْتُلْ نَفْسَكَ ، لَمْ يَكُ الْأَمَانُ ، وَمُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ يَقُولُ : لَا حَاجَةَ إِلَيَّ أَمَانِ الْعَدَاةِ ، ثُمَّ جَعَلَ يُقَاتِلُهُمْ وَهُوَ يَقُولُ : أَقْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا وَلَوْ وَحَدْتُ الْمَوْتَ كَأَسَا مُرًّا أَكْرَهَ أَنْ أُخْدَعَ أَوْ أُغْرَا كُلُّ أَمْرٍ يَوْمًا يَلَاقِي شَرًّا أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَخَافُ ضَرْأًا قَالَ : فَنَادَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ وَقَالَ : وَيَحْكُ يَابْنَ عَقِيلٍ ! إِنَّكَ لَا تُكَذِّبُ وَلَا تُعَرِّ ، الْقَوْمُ لَيْسُوا بِقَاتِلِكَ فَلَا تَقْتُلْ نَفْسَكَ .

قَالَ : فَلَمْ يَلْتَفِتْ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - إِلَى كَلَامِ ابْنِ الْأَشْعَثِ ، وَجَعَلَ يُقَاتِلُ حَتَّى أُخِذَ بِالْجِرَاحِ ، وَضُمَّ عَنْ الْقِتَالِ ، وَتَكَاثَرُوا عَلَيْهِ فَجَعَلُوا يَرْمُونَهُ بِالْثَّبَلِ وَالْحِجَارَةِ ، فَقَالَ مُسْلِمٌ : وَيَلَكُمْ ! مَا لَكُمْ تَرْمَوْنِي بِالْحِجَارَةِ كَمَا تَرْمِي الْكُفَّارُ ، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ

الْأَنْبِيَاءِ الْأَبْرَارِ؟ ! وَيَلَكُمْ! ! أَمَا تَرَعُونَ حَقَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَذُرِّيَّتِهِ؟

قال: ثُمَّ حَمَلَ عَلَيْهِمْ - عَلَى ضَعْفِهِ - فَكَسَّرَهُمْ وَفَرَّقَهُمْ فِي الدُّرُوبِ، ثُمَّ رَجَعَ وَأَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى بَابِ دَارٍ هُنَاكَ، فَرَجَعَ الْقَوْمُ إِلَيْهِ فَصَاحَ بِهِمْ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ: ذَرُوهُ حَتَّى أَكَلَّمَهُ بِمَا يُرِيدُ.

قال: ثُمَّ دَنَا مِنْهُ ابْنُ الْأَشْعَثِ حَتَّى وَقَفَ قُبَالَتَهُ، وَقَالَ: وَيَلَكَ يَا بَنَ عَقِيلٍ، لَا تَقْتُلَ نَفْسَكَ، أَنْتَ آمِنٌ وَدَمُكَ فِي عُنُقِي. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: أَتَنْظُرُنِي يَا بَنَ الْأَشْعَثِ أَنِّي أُعْطِيَ يَدِي أَبَدًا وَأَنَا أَقْدِرُ عَلَى الْقِتَالِ؟ لَا وَاللَّهِ، لَا كَانَ ذَلِكَ أَبَدًا، ثُمَّ حَمَلَ عَلَيْهِ حَتَّى أَلْحَقَهُ بِأَصْحَابِهِ. ثُمَّ رَجَعَ مَوْضِعَهُ فَوَقَفَ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَطَشَ قَدْ بَلَغَ مِنِّي.

قال: فَلَمْ يَجْسُرْ أَحَدٌ أَنْ يَسْقِيَهُ الْمَاءَ وَلَا قَرَّبَ مِنْهُ، فَأَقْبَلَ ابْنُ الْأَشْعَثِ عَلَى أَصْحَابِهِ وَقَالَ: وَيَلَكُمْ! ! إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعَارُ وَالْفَشْلُ أَنْ تَجْزَعُوا مِنْ رَجُلٍ وَاحِدٍ هَذَا الْجَزَعُ، إِحْمِلُوا عَلَيْهِ بِأَجْمَعِكُمْ حَمَلَةً وَاحِدَةً.

قال: فَحَمَلُوا عَلَيْهِ وَحَمَلَ عَلَيْهِمْ، فَقَصَصِدَهُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ بُكَيْرُ بْنُ حُمَرَانَ الْأَحْمَرِيُّ، فَاخْتَلَفَا بِضَرْبَتَيْنِ: فَضْرَبَهُ بُكَيْرٌ ضَرْبَةً عَلَى شَفْتِهِ الْعُلْيَا، وَضَرْبَهُ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ ضَرْبَةً فَسَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ قَتِيلًا؛ قَالَ: فَطَعَنَ [مُسْلِمٌ] مِنْ وَرَائِهِ طَعْنَةً فَسَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ، فَأَخَذَ أُسِيرًا، ثُمَّ أَخَذَ فَرَسَهُ وَسِلَاحَهُ.

وَتَقَدَّمَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سُلَيْمَانَ، يُقَالُ لَهُ: عُيَيْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ، فَأَخَذَ عِمَامَتَهُ (الفتوح: ج ۵ ص ۵۳). مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بَرَأَى عِبِيدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ، بِغَامِ فَرَسْتَادَ: که ای امیر! گمان می‌کنی مرا به سوی یکی از بقال‌های کوفه و یا به سوی کفشدوزی از کفشدوزهای حیره فرستاده‌ای؟ ای امیر! آیا نمی‌دانی که مرا به سوی شیری درنده و قهرمانی بزرگ فرستاده‌ای که شمشیری بُرنده در دست دارد و از آن، مرگ می‌چکد؟ ابن زیاد برایش پیغام فرستاد که: به وی امان بده. به راستی که نمی‌توانی بر او دست یابی، مگر به امان دادنی که با سوگند، تأکید شود. آن گاه مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، مسلم را صدا زد: وای بر تو، ای پسر عقیل! خودت را به کشتن مده. تو در امانی. مسلم هم می‌گفت: مرا به امانِ اهل نیرنگ و فاجران، نیازی نیست. و این شعر را می‌خواند: سوگند خورده‌ام که جز به آزادگی، کشته نشوم، گرچه مرگ را تلخ می‌دانم. هر کسی روزی، مرگ را ملاقات می‌کند و پرتو جان، باز می‌گردد و استقرار می‌یابد. با شما می‌جنگم و از سختی‌ها هراسی ندارم، مانند جنگیدن بزرگی که روزگار را خوار می‌بیند و سرد را با گرم، مخلوط می‌سازد. برای امان شما، قدر و منزلتی نمی‌بینم. می‌ترسم که به من نیرنگ بزنند و یا فریب بخورم. مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، فریاد زد: وای بر تو، ای مسلم! تو هرگز فریب و نیرنگ نخواهی خورد. این جمعیت، قصد کشتن تو را ندارند. پس خودت را به کشتن مده.

مسلم به این سخنان، توجّهی نکرد و به نبرد، ادامه داد تا جراحات‌های سنگین برداشت و از نبرد کردن، ناتوان شد. سپاهیان با هم از هر سو بر او یورش بردند و او را با سنگ و تیر، هدف قرار دادند.

مسلم گفت: وای بر شما! چرا به سویم سنگ پرتاب می‌کنید - آن گونه که به کفار، سنگ می‌زنند - در حالی که من از خاندان پیامبر برگزیده‌ام؟ وای بر شما! آیا حقّ پیامبر خدا را پاس نمی‌دارید و حقّ نزدیکانِ او را حرمت نمی‌نهد؟!

آن گاه با ناتوانی بر آنان یورش بُرد و آنان را به سوی کوچه‌ها و دروازه‌ها فراری داد. آن گاه باز گشت و بر درِ خانه‌ای تکیه داد. جمعیت به سویش باز گشتند. مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بر آنان بانگ زد: رهائش کنید تا با او سخن بگویم. آن گاه به مسلم نزدیک شد و گفت: وای بر تو، ای پسر عقیل! خودت را به کشتن مده. تو در امانی و خونت بر گردن من است. تو در پناه منی.

مسلم گفت: ای پسر اشعث! گمان می‌کنی تا وقتی که نیرو برای جنگیدن دارم، دست تسلیم، دراز می‌کنم؟ نه، به خدا! هرگز چنین نمی‌شود. آن گاه بر او یورش بُرد و او را تا پیش یارانش عقب راند و به جایگاه خود باز گشت و می‌گفت: بار خدایا! عطش توانم را بُرده است! ولی کسی جرئت نداشت به او آب بدهد، یا به وی نزدیک شود.

پسر اشعث به یارانش گفت: این، برای شما ننگ و عار است که این چنین از یک نفر، درمانده شده‌اید! همه با هم، یکباره بر او

یورش برید.

آنان بر مسلم حمله کردند و مسلم هم بر آنان یورش بُرد. مردی کوفی به نام بُکیر بن حُمرانِ احمری، به سمت مسلم آمد و دو ضربت، میان آن دو، رد و بدل شد. بُکیر بر لب بالای مسلم، ضربتی زد و مسلم نیز ضربتی بر او زد که کشته بر زمین افتاد. ۱.

مسلم از پشت سر، نیزه خورد و بر زمین افتاد و به اسارت گرفته شد و اسب و سلاحش را برداشتند و مردی از بنی سُلیم به نام عبید الله بن عباس، جلو آمد و عمامه‌اش را برداشت. ۲. أَرْسَلَ إِلَيْهِ [أَي إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ] مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! أَتُظُنُّ أَنَّكَ بَعَثْتَنِي إِلَى بَقَائِلِ الْكُوفَةِ، أَوْ جُرْمَقَانِي مِنْ جَرَامِقَةِ الْحِيرَةِ! أَفَلَا تَعْلَمُ - أَيُّهَا الْأَمِيرُ - أَنَّكَ بَعَثْتَنِي إِلَى أَسِيدِ ضِرْغَامٍ، وَبَطَلِ هُمَامٍ، فِي كَفِّهِ سَيْفٌ حُسَامٌ، يَقَطُرُ مِنْهُ الْمَوْتُ الزُّوَامُ! ۳.

فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ ابْنُ زِيَادٍ: أَنْ أَعْطِيَ الْأَمَانَ، فَإِنَّكَ لَنْ تَقْدِرَ عَلَيْهِ إِلَّا بِالْأَمَانِ الْمُؤَكَّدِ بِالْإِيمَانِ؛ فَجَعَلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ يُنَادِيهِ: وَيَحْكُ يَابْنَ عَقِيلٍ! لَا تَقْتُلْ نَفْسَكَ، لَكَ الْأَمَانُ، يَقُولُ مُسْلِمٌ: لَا حَاجَةَ لِي فِي أَمَانِ الْغَدْرِ الْفَجَرَةِ، وَيُنْشِدُ:

أَقْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرَّاءَ إِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئاً مَرّاً كُلِّ امْرِئٍ يَوْمًا مُلَاقٍ شَرّاً رَدَّ شِعَاعَ النَّفْسِ فَاسْتَقَرَّا أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَخَافُ ضَرْباً ضَرَبَ هُمَامٍ يَسْتَهِينُ الدَّهْرَ وَيَخِلُّطُ الْبَارِدَ سَيْخَاناً مَرّاً وَلَا أَقِيمُ لِلْأَمَانِ قَدراً أَخَافُ أَنْ أَخْدَعَ أَوْ أَغْرَا فَنَادَاهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ: وَيَحْكُ يَا مُسْلِمُ! إِنَّكَ لَنْ تُغَرَّ وَلَنْ تُخْدَعَ، وَالْقَوْمُ لَيْسُوا بِقَاتِلِيكَ، فَلَا تَقْتُلْ نَفْسَكَ، فَلَمْ يَلْتَفِتْ إِلَيْهِ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى أَثْنَى بِالْجِرَاحِ، وَضَعَفَ عَنِ الْكِفَاحِ، وَتَكَاثَرُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، وَجَعَلُوا يَرْمُونَهُ بِالنَّبْلِ وَالْحِجَارَةِ.

فَقَالَ مُسْلِمٌ، وَيَلَكُمْ! مَا لَكُمْ تَرْمُونَنِي بِالْحِجَارَةِ كَمَا تَرْمِي الْكُفَّارُ، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ؟! وَيَلَكُمْ! أَمَا تَرَعُونَ حَقَّ رَسُولِ اللَّهِ، وَلَا حَقَّ قُرْبَاهُ؟ ثُمَّ حَمَلَ عَلَيْهِمْ - فِي ضَعْفِهِ - فَهَزَمَهُمْ وَكَسَرَهُمْ فِي الدُّرُوبِ وَالسَّكَكِ.

ثُمَّ رَجَعَ وَأَسْنَدَ ظَهْرَهُ عَلَى بَابِ دَارٍ مِنْ تِلْكَ الدُّوَرِ، وَرَجَعَ الْقَوْمُ إِلَيْهِ، فَصَاحَ بِهِمْ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ: ذَرُوهُ حَتَّى أَكَلِمَهُ بِمَا أَرِيدُ، فَدَنَا مِنْهُ وَقَالَ: وَيَحْكُ يَابْنَ عَقِيلٍ! لَا تَقْتُلْ نَفْسَكَ، أَنْتَ آمِنٌ وَدُمُكَ فِي عُنُقِي، وَأَنْتَ فِي ذِمَّتِي.

فَقَالَ مُسْلِمٌ: أَتُظُنُّ يَابْنَ الْأَشْعَثِ أَنِّي أُعْطِيَ يَدِي وَأَنَا أَقْدِرُ عَلَى الْقِتَالِ؟! لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَداً. ثُمَّ حَمَلَ عَلَيْهِ فَالْحَقَّهُ بِأَصْحَابِهِ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَوْضِعِهِ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنَّ الْعَطَشَ قَدْ بَلَغَ مِنِّي، فَلَمْ يَجْتَرِئِ أَحَدٌ أَنْ يَسْقِيَهُ الْمَاءَ وَيَدْنُو مِنْهُ.

فَقَالَ ابْنُ الْأَشْعَثِ لِأَصْحَابِهِ: إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْعَارُ وَالشَّارُ، أَتَجَزَعُونَ مِنْ رَجُلٍ وَاحِدٍ هَذَا الْجَزَعَ؟ اِحْمِلُوا عَلَيْهِ بِأَجْمَعِكُمْ حَمْلَةً رَجُلٍ وَاحِدٍ. فَحَمَلُوا عَلَيْهِ وَحَمَلَ عَلَيْهِمْ، وَقَصَدَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يُقَالُ لَهُ بُكَيْرُ بْنُ حُمُرَانَ الْأَحْمَرِيُّ، فَاخْتَلَفَا بِضَرْبَتَيْنِ: ضَرْبَهُ بُكَيْرٌ عَلَى شَفْتِهِ الْعُلْيَا، وَضَرْبَهُ مُسْلِمٌ فَبَلَغَتِ الضَّرْبَةُ جَوْفَهُ فَاسْقَطَهُ قَتِيلاً.

وَطُعنَ [مُسْلِمٌ] مِنْ وَرَائِهِ فَسَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ، فَأَخَذَ أُسَيْراً، ثُمَّ أَخَذَ فَرَسَهُ وَسِلَاحَهُ، وَتَقَدَّمَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي سُلَيْمٍ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ، فَأَخَذَ عِمَامَتَهُ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۰۹). ۴۴۳. تاریخ الطبری (- به نقل از قدامه بن سعید بن زائده بن قدامه ثقفی -): مُحَمَّدُ بْنُ أَشْعَثَ بِهِ سَمْتُ مُسْلِمٍ آمَدٌ وَكَفْتُ: أَيْ جَوَانِ مُرْدٍ! تُوِّدُ أَمَانِي. خُودَتِ رَا بِهِ كُشْتَنِ مَدَه. وَلِي مُسْلِمٌ بِهِ نَبْرَدِ اِدَامَه دَادُ وَچنین می‌خواند:

۱. بر اساس نقل‌های مشهور، مسلم علیه السلام توسط بُکیر بن حُمران به شهادت رسیده است. بنا بر این، به نظر می‌رسد که در این درگیری، بُکیر توسط مسلم کشته نشده و تنها مجروح گردیده است. در این باره، ر. ک: ص ۴۸۰ (فصل چهارم / شهادت مسلم بن عقیل).

سوگند خورده‌ام که جز به آزادگی، کشته نشوم، گرچه مرگ را ناخوش می‌دارم. هر کسی روزی، مرگ را ملاقات می‌کند؛

مرگی که سرد و گرم را به تلخی به هم می‌آمیزد. مرگی که نور خورشید را پس می‌زند و استقرار می‌یابد. [تنها] می‌ترسم که به من دروغ گفته شود یا فریب بخورم. محمد بن اشعث به مسلم گفت: به تو دروغ گفته نمی‌شود و تو نیرنگ و فریب داده نمی‌شوی. این جمعیت، عموزاده‌های تو اند و قصد کشتن و زدن تو را ندارند.

مسلم بر اثر پرتاب سنگ، جراحت‌های سنگین برداشت و از نبرد، ناتوان و خسته شد و بر دیوار، تکیه زد. محمد بن اشعث به وی نزدیک شد و گفت: تو در امانی.

مسلم گفت: من، در امانم؟

پسر اشعث گفت: آری. و جمعیت نیز گفتند: تو در امانی. جز عمرو بن عبید الله بن عباس سلمی که گفت: از این [مسلم]، هیچ شتری به من نمی‌رسد! و خود را [از دادن امان،] کنار کشید.

پسر عقیل گفت: بدانید که اگر به من امان ندهید، دست در دست شما نمی‌گذارم. ۱. فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ [أَي عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ] مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، فَقَالَ: يَا فَتَى، لَكَ الْأَمَانُ، لَا تَقْتُلْ نَفْسَكَ! فَأَقْبَلَ يُقَاتِلُهُمْ وَهُوَ يَقُولُ: أَقْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا وَإِنْ رَأَيْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا نَكْرًا كُلُّ امْرِئٍ يَوْمًا مُلَاقٍ شَرًّا وَيَخْلُطُ الْبَارِدُ سُخْنًا مَرًّا رَدَّ شُعَاعُ الشَّمْسِ فَاسْتَقَرَّا أَخَافُ أَنْ أَكْذِبَ أَوْ أُغْوَا فَقَالَ لَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ: إِنَّكَ لَا تُكَذِّبُ وَلَا تُخَدِّعُ وَلَا تُغَرُّ، إِنَّ الْقَوْمَ بَنُو عَمَّكَ، وَلَيْسُوا بِقَاتِلِيكَ وَلَا ضَارِيكَ.

وَقَدْ أُتِخِنَ بِالْحِجَارَةِ، وَعَجَزَ عَنِ الْقِتَالِ وَانْبَهَرَ، فَاسْتَدَّ ظَهْرَهُ إِلَى جَنْبِ تِلْكَ الدَّارِ، فَدَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ فَقَالَ: لَكَ الْأَمَانُ. فَقَالَ: آمِنٌ أَنَا؟ قَالَ: نَعَمْ، وَقَالَ الْقَوْمُ: أَنْتَ آمِنٌ، غَيْرَ عَمْرٍو بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ السَّلْمِيِّ فَإِنَّهُ قَالَ: لَا نَاقَةَ لِي فِي هَذَا وَلَا جَمَلٍ، وَتَنَحَّى.

وَقَالَ ابْنُ عَقِيلٍ: أَمَا لَوْ لَمْ تُؤْمِنُونِي، مَا وَضَعْتُ يَدِي فِي أَيْدِيكُمْ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۴؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۵۹). مروج الذهب: وقتی شدت نبرد مسلم و دلاوری‌اش را دیدند، محمد بن اشعث، جلو آمد و گفت: به تو دروغ گفته نمی‌شود و تو فریب نمی‌خوری. و به وی امان داد. مسلم هم خود را در اختیار آنان گذارد. او را بر آستری سوار کردند و نزد ابن زیاد آوردند، در حالی که پسر اشعث، شمشیر و اسلحه او را - هنگامی که به وی امان داد - برداشته بود. ۱. لَمَّا رَأَوْا ذَلِكَ مِنْهُ [أَي شِدَّةَ قِتَالِ مُسْلِمٍ وَبَسَالَتَهُ]، تَقَدَّمَ إِلَيْهِ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، فَقَالَ لَهُ: فَإِنَّكَ لَا تُكَذِّبُ وَلَا تُغَرُّ، وَأَعْطَاهُ الْأَمَانَ، فَأَمَكْنَهُمْ مِنْ نَفْسِهِ، وَحَمَلُوهُ عَلَى بَغْلَةٍ وَأَتَوْا بِهِ ابْنَ زَيْدٍ، وَقَدْ سَلَبَتْهُ ابْنُ الْأَشْعَثِ حِينَ أَعْطَاهُ الْأَمَانَ سَيْفَهُ وَسِلَاحَهُ (مروج الذهب: ج ۳ ص ۶۸). تاریخ الطبری (- به نقل از عمار دهنی، از امام باقر علیه السلام -): عبد الرحمان [بن محمد بن اشعث ۲ به وی امان داد و او تسلیم شد. ۳. فَأَعْطَاهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْأَمَانَ، فَأَمَكَنَ مِنْ يَدِهِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۰، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۶).

۱. [چنان که در چند روایت اخیر در سطور قبل دیدید، کسی که به مسلم امان داد، محمد بن اشعث بود و نه پسرش عبد الرحمان بن محمد بن اشعث؛ اما شاید راوی به خاطر مشترک بودن کُنیه «ابن اشعث» بین این دو تن، در گزارش مطلب امام علیه السلام دچار خطا شده است.

تأملی در گزارش‌های مربوط به دستگیری مسلم، پس از امان دادن به او

گزارش‌هایی را که حاکی از دستگیری مسلم علیه السلام پس از امان دادن به او هستند، می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. گزارشی که بیشتر منابع تاریخی نقل کرده‌اند که: مسلم علیه السلام، پیشنهاد امان را قاطعانه رد کرد و در پاسخ محمد بن اشعث - که این پیشنهاد را مطرح کرد -، گفت:

وَأُؤَيُّ أَمَانٍ لِلْغَدْرَةِ الْفَجْرَةِ!؟

چه اعتمادی به امان اهل نیرنگ و فجور هست؟!

سپس با تمثّل به اشعار حُمران بن مالک خَثْعَمی ، خطاب به دشمنان حاضر در صحنه نبرد گفت :
أَقْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا

سوگند یاد کرده‌ام که جز به آزادگی، کشته نشوم .

سپس به نبرد ادامه داد، تا این که از پشت سر ، مورد اصابت نیزه قرار گرفت و به زمین افتاد و اسیر شد .۱

۲. گزارشی که حاکی از آن است که مسلم علیه السلام پس از درگیری با دشمن و وارد شدن جراحات‌های بسیار به او و زمینگیر شدن ، امان را پذیرفت .۲

۳. گزارشی که به طور مطلق ، پذیرش امان به وسیله مسلم علیه السلام را تأیید کرده است .۳

با تأمّل در گزارش‌های یاد شده ، می‌توان در یافت که گزارش سوم ، بی تردید ، نادرست است ؛ زیرا مشخص است که پیشنهاد امان دادن به رهبر قیامی که زمینه را برای نهضتی بزرگ‌تر آماده می‌کند ، آن هم از سوی فاسق و فاجری مانند ابن زیاد ، دام و فریبی بیش نیست . چگونه می‌توان پذیرفت که مسلم علیه السلام ، متوجّه چنین نکته‌ای نبوده و بدون چون و چرا ، امان ابن زیاد را پذیرفته و خود را تسلیم نموده است؟!

۱.ر.ک: ص ۴۴۶ - ۴۴۷ ح ۴۳۹ - ۴۴۱ . ر.ک : ص ۴۵۱ ح ۴۴۳ . ر.ک: ص ۴۵۲ و ۴۵۳ ح ۴۴۴ و ۴۴۵ .

در مورد گزارش دوم نیز به نظر می‌رسد که گزارشگر ، تسلیم شدن مسلم علیه السلام را پس از این که جراحات بسیاری برداشته و دیگر توان جنگیدن نداشته ، «پذیرفتن امان» تصوّر کرده است .

بر این اساس ، گزارش نخست - که بسیاری از منابع ، آن را نقل کرده‌اند و متن آن با روح بلند و عزم استوار و شهامت و شجاعت یاران سیّد الشهداء علیه السلام سازگاری دارد - ، نزدیک به واقع است که: مسلم علیه السلام ، هیچ گاه پیشنهاد امان را نپذیرفت و تا آخرین رمق جنگید و هنگامی که دیگر توان دفاع نداشت ، دستگیر شد .

۴ / ۲۹ گریه مسلم بر امام حسین علیه السلام و خانواده‌اش

تاریخ الطبری (- به نقل از قُدّامه بن سعید بن زائده بن قدامه ثقفی -) : آستری آوردند و مسلم را بر آن ، سوار کردند و دورش را گرفتند و شمشیرش را برداشتند . در این حال ، مسلم - که گویا از زندگی و جان‌ش ناامید شده بود - ، اشکش جاری شد و گفت: این ، آغاز نیرنگ است.

محمّد بن اشعث گفت: امیدوارم برایت مشکلی پیش نیاید.

مسلم گفت: این ، جز آرزویی بیش نیست . کجاست امان شما؟ (انا لله و انا الیه راجعون) . و گریه کرد.

عمرو بن عبید الله بن عباس ، به مسلم گفت: کسی که دنبال چیزی است مانند آنچه تو دنبال آنی، وقتی چنین حوادثی برایش رخ می‌دهد ، گریه نمی‌کند.

مسلم گفت: به خدا سوگند ، من برای جان خود ، گریه نمی‌کنم و برای کشتن خویش ، مرثیه نمی‌خوانم ، گرچه یک لحظه زیان [و گرفتاری] را هم بر خویش نمی‌پسندم ؛ امّا [اکنون] برای خاندانم گریه می‌کنم که به سمت من می‌آیند . من برای حسین و خاندان حسین ، گریه می‌کنم. اَوَاتِي [مُسْلِمٌ] بِبَغْلَةٍ فَحَمِلَ عَلَيْهَا ، وَاجْتَمَعُوا حَوْلَهُ ، وَانْتَرَعُوا سَيْفَهُ مِنْ عُنُقِهِ ، فَكَأَنَّهُ عِنْدَ ذَلِكَ أَيْسَ مِنْ نَفْسِهِ ، فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ ، ثُمَّ قَالَ : هَذَا أَوَّلُ الْغَدْرِ .

قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ : أَرْجُو أَلَّا يَكُونَ عَلَيْكَ بَأْسٌ .

قال : ما هُوَ إِلَّا الرَّجَاءُ ، أَيْنَ أَمَانُكُمْ ؟ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، وَبَكَى ، فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ : إِنَّ مَنْ يَطْلُبُ مِثْلَ الَّذِي تَطْلُبُ ، إِذَا نَزَلَ بِهِ مِثْلُ الَّذِي نَزَلَ بِكَ لَمْ يَبْكِكَ !

قال : إِنِّي وَاللَّهِ مَا لِنَفْسِي أَبْكِي ، وَلَا لَهَا مِنَ الْقَتْلِ أَرْثِي ، وَإِنْ كُنْتُ لَمْ أُحِبَّ لَهَا طَرْفَةَ عَيْنٍ تَلْفًا ، وَلَكِنْ أَبْكِي لِأَهْلِ الْمُقْبِلِينَ إِلَيَّ ، أَبْكِي لِحُسَيْنٍ وَآلِ حُسَيْنٍ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۷۴ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۵۹) . مثیر الأحران : برای مسلم ، استری آوردند و سوار شد و گویا از زندگی و جان خود ، ناامید شده بود . اشکش سرازیر شد . عبید الله بن عباس به وی گفت : کسی که دنبال چیزی است مانند آنچه تو دنبال آنی ، بی تابی نمی‌کند . مسلم گفت : به خدا سوگند ، برای خود ، بی تابی نمی‌کنم ، گرچه یک لحظه زیان [و گرفتاری] را هم برای خود نمی‌پسندم . بی تابی من ، برای حسین و خانواده اوست که با نامه من [به خاطر بیعت مردم] فریفته شدند . و گفت : این ، آغاز نیرنگ است . ۲. فَأَتَى [مُسْلِمًا] بِنَعْلَةٍ فَرَكَبَهَا ، فَكَأَنَّهُ عِنْدَ ذَلِكَ يَتَسَّ مِنْ نَفْسِهِ ، فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ ، فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ : إِنَّ مَنْ يَطْلُبُ مِثْلَ مَا تَطْلُبُ لَا يَجْزَعُ !

فَقَالَ : وَاللَّهِ مَا لِنَفْسِي أَجْزَعُ ، وَإِنْ كُنْتُ لَا أُحِبُّ لَهَا ضَرْأً طَرْفَةَ عَيْنٍ ، وَلَكِنْ جَزَعِي لِلْحُسَيْنِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ الْمُعْتَزِينَ بِكِتَابِي . وَقَالَ : هَذَا أَوَانُ الْغَدْرِ (مثیر الأحران : ص ۳۵) . استری آوردند و مسلم را بر آن ، سوار کردند و شمشیرش را گرفتند . او دیگر از خود ، اختیاری نداشت . آن گاه گریست و دانست که کشته می‌شود و از [زنده ماندن] خود ، ناامید شد و گفت : (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) . برخی از کسانی که اطراف مسلم بودند ، گفتند : کسی که دنبال چیزی است مانند آنچه تو دنبال آنی ، وقتی برایش چنین حوادثی رخ می‌دهد ، گریه نمی‌کند . مسلم گفت : بدانید - به خدا سوگند - که بر جان خود نمی‌گیرم ؛ بلکه بر حسین و خاندان حسین می‌گیرم ؛ چرا که او امروز یا دیروز از مکه به طرف کوفه راه افتاده است . ۱. وَجَاؤُوا بِنَعْلَةٍ فَأَرَكَبُوهُ عَلَيْهَا ، وَسَلَبُوا عَنْهُ سَيْفَهُ ، فَلَمْ يَبْقَ يَمْلِكُكَ مِنْ نَفْسِهِ شَيْئًا ، فَبَكَى عِنْدَ ذَلِكَ ، وَعَرَفَ أَنَّهُ مَقْتُولٌ ، فَيَسَّ مِنْ نَفْسِهِ ، وَقَالَ : إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ . فَقَالَ بَعْضُ مَنْ حَوْلَهُ : إِنَّ مَنْ يَطْلُبُ مِثْلَ الَّذِي تَطْلُبُ ، لَا يَبْكِي إِذَا نَزَلَ بِهِ هَذَا ! فَقَالَ : أَمَا وَاللَّهِ لَسْتُ أَبْكِي عَلَى نَفْسِي ، وَلَكِنْ أَبْكِي عَلَى الْحُسَيْنِ وَآلِ الْحُسَيْنِ ، إِنَّهُ قَدْ خَرَجَ إِلَيْكُمُ الْيَوْمَ أَوْ أَمْسٍ مِنْ مَكَّةَ (البدایة و النهایة : ج ۸ ص ۱۵۵) .

۴ / ۳۰ پیغام مسلم برای امام حسین علیه السلام جهت نیامدن به کوفه

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : قدامه بن سعید بن زائده بن قدامه ثقفی برایم نقل کرد که : آن گاه مسلم به سمت محمد بن اشعث آمد و گفت : ای بنده خدا ! به خدا سوگند ، می‌بینم که به زودی از عمل کردن به امانی که داده‌ای ، ناتوان خواهی شد . آیا می‌توانی کار خیری انجام دهی ؟ می‌توانی از جانب خود ، مردی را بفرستی که از زبان من ، پیغامی به حسین برساند - چرا که می‌دانم او و خانواده‌اش ، امروز از مکه به سمت کوفه به راه افتاد یا فردا حرکت می‌کند و بی تابی من هم برای این است - و بگوید : «پسر عقیل ، مرا نزد تو فرستاده و او اینک در دست این قوم ، اسیر است و صلاح نمی‌داند که به سوی مرگ ، حرکت کنی . او می‌گوید : با خانواده‌ات برگرد و کوفیان ، تو را فریب ندهند . آنان ، همان یاران پدر تو اند که آرزو می‌کرد با مرگ یا کشته شدن ، از آنان رهایی یابد . به راستی که کوفیان ، تو را فریفتند و مرا هم فریفتند و کسی که فریفته می‌شود ، رأیی ندارد» .

پسر اشعث گفت : به خدا سوگند که این کار را انجام می‌دهم و به ابن زیاد خواهم گفت که من به تو امان داده‌ام .

همچنین جعفر بن حذیفه طایی برایم نقل کرد... و گفت : محمد بن اشعث ، ایاس بن عتال طایی را - که از طایفه بنی مالک بن عمرو بن ثمامه بود - فرا خواند . این مرد ، شاعر بود و بسیار نزد محمد ، رفت و آمد می‌کرد . به وی گفت : حسین را ملاقات کن و این نامه را به وی برسان . و در آن نامه آنچه را پسر عقیل گفته بود ، نوشت و به وی گفت : این ، زاد و توشه راه و این هم متاعی

برای خانواده‌ات.

ایاس گفت: از کجا مرکب بیاورم؟ به راستی که مرکبم لاغر است.

پسر اشعث گفت: این هم مرکب. آن را با هر آنچه بر آن است، سوار شو.

ایاس از کوفه خارج شد و در منزل زُبَالَه (محلّی معروف در راه مکه به کوفه) پس از چهار شب به حسین علیه السلام برخورد کرد و خبر را رساند و نامه را به وی داد. حسین علیه السلام به وی فرمود: «هر آنچه تقدیر شده، رُخ می‌دهد. جان خود و نیز فساد امت را به [رضا و] حساب خداوند، و اِی می‌گذاریم». ۱۰. ثُمَّ أَقْبَلَ [مُسْلِمٌ] عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِنِّي أُرَاكَ وَاللَّهِ سَتَعَجِزُ عَنْ أَمَانِي، فَهَلْ عِنْدَكَ خَيْرٌ؟ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَبْعَثَ مِنْ عِنْدِكَ رَجُلًا عَلَى لِسَانِي يُبْلِغُ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَإِنِّي لَا أَرَاهُ إِلَّا قَدْ خَرَجَ إِلَيْكُمْ الْيَوْمَ مُقْبِلًا، أَوْ هُوَ خَارِجٌ غَدًا هُوَ وَأَهْلُ بَيْتِهِ، وَإِنَّ مَاتَرِي مِنْ جَزَعِي لَذَلِكَ - فَيَقُولُ: إِنَّ ابْنَ عَقِيلٍ بَعَثَنِي إِلَيْكَ، وَهُوَ فِي أَيْدِي الْقَوْمِ أُسِيرٌ، لَا يَرَى أَنْ تَمْشِيَ حَتَّى تُقْتَلَ، وَهُوَ يَقُولُ: إِرْجِعْ بِأَهْلِ بَيْتِكَ، وَلَا يُعْزُكَ أَهْلُ الْكُوفَةِ، فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ أَبِيكَ الَّذِي كَانَ يَتَمَنَّى فِرَاقَهُمْ بِالْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ، إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ كَذَّبُوكَ، وَكَذَّبُونِي، وَلَيْسَ لِمُكَذِّبٍ رَأْيٌ.

فَقَالَ ابْنُ الْأَشْعَثِ: وَاللَّهِ لَأَفْعَلَنَّ، وَلَأَعْلَمَنَّ ابْنَ زِيَادٍ أَنِّي قَدْ آمَنْتُكَ.

قَالَ أَبُو مِخْخَفٍ: فَحَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ حُذَيْفَةَ الطَّائِي... قَالَ: دَعَا مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ إِيَّاسَ بْنَ الْعِثْلِ الطَّائِي، مِنْ بَنِي مَالِكِ بْنِ عَمْرِو بْنِ ثُمَامَةَ، وَكَانَ شَاعِرًا، وَكَانَ لِمُحَمَّدٍ زَوَّارًا، فَقَالَ لَهُ: اإِلَى حُسَيْنًا فَأُبْلِغُهُ هَذَا الْكِتَابَ، وَكَتَبَ فِيهِ الَّذِي أَمَرَهُ ابْنُ عَقِيلٍ. وَقَالَ لَهُ: هَذَا زَادُكَ وَجَهَازُكَ وَمُتَعَةٌ لِعِيَالِكَ، فَقَالَ: مِنْ أَيْنَ لِي بِرَاحِلَةٍ؟ فَإِنَّ رَاحِلَتِي قَدْ أَنْضَيْتُهَا، قَالَ: هَذِهِ رَاحِلَةٌ فَارْكَبْهَا بِرَحْلِهَا، ثُمَّ خَرَجَ فَاسْتَقْبَلَ بِزُبَالَةَ لَارْبَعِ لَيْالٍ، فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ، وَبَلَّغَهُ الرِّسَالَةَ، فَقَالَ لَهُ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ مَا حُمَّ نَازِلٌ، وَعِنْدَ اللَّهِ نَحْسَتُ بْ أَنْفُسَنَا، وَفَسَادَ أَمْنِنَا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۴؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۵۹). مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: چون مسلم بر استر سوار شد و شمشیرش از وی ستانده شد، استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ ...) گفت و گفت: این، آغاز نیرنگ است. و از جان خود، ناامید شد و دانست که امانی از جانب آن قوم برایش نیست. از این رو به محمد بن اشعث گفت: من گمان می‌کنم که تو از امان دادن به من، ناتوانی. آیا می‌توانی مردی از جانب من به سوی حسین بفرستی - چرا که می‌دانم او و خاندانش به سوی شما حرکت کرده است - و [این پیام را] به حسین بگوید: «مرا مسلم فرستاده است و او در چنگال دشمن، گرفتار است و او را به سمت کشتن می‌برند.

به همراه خانواده‌ات باز گرد و کوفیان، تو را نفرینند. آنان، همان یاران پدرت هستند که آرزو داشت با مرگ یا کشته شدن، از آنان رهایی یابد. به راستی، کوفیان به من دروغ گفتند و من هم همان را برای شما نوشتم و کسی که با دروغ دیگران فریفته می‌شود، رأیی ندارد؟» محمد گفت: به خدا سوگند، این کار را انجام می‌دهم. آن گاه ایاس طایی را فرا خواند و آنچه را مسلم گفته بود، از زبان مسلم نوشت و به وی مرکب و توشه راه داد. ایاس، حرکت کرد و در منزل زُبَالَه، با حسین علیه السلام مواجه شد. مسلم وقتی به خانه هانی منتقل شده بود، نامه‌ای برای حسین علیه السلام نوشته بود و از بسیاری بیعت کنندگان، یاد کرده بود. سخن مسلم که «به من دروغ گفتند و من هم برای شما نامه نوشتم»، بدان اشاره دارد. ۱. لَمَّا رَكِبَ [مُسْلِمٌ] عَلَى الْبَغْلَةِ، وَنَزَعَ مِنْهُ السَّيْفُ، اسْتَرْجَعَ، وَقَالَ: هَذَا أَوَّلُ الْعَدْرِ، وَأَيْسَ مِنْ نَفْسِهِ، وَعَلِمَ أَنَّ لَا أَمَانَ لَهُ مِنَ الْقَوْمِ، فَقَالَ لِمُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ: إِنِّي لَأَظُنُّكَ أَنَّ تَعَجِزَ عَنْ أَمَانِي، أَفْتَسْتَطِيعُ أَنْ تَبْعَثَ رَجُلًا عَنْ لِسَانِي يُبْلِغُ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فَإِنِّي لَا أَرَاهُ إِلَّا قَدْ خَرَجَ إِلَى مَا قَبْلُكُمْ، هُوَ وَأَهْلُ بَيْتِهِ، فَيَقُولُ لَهُ: إِنَّ مُسْلِمًا بَعَثَنِي إِلَيْكَ، وَهُوَ أُسِيرٌ فِي يَدِ الْعَدُوِّ، يَذْهَبُونَ بِهِ إِلَى الْقَتْلِ، فَارْجِعْ بِأَهْلِكَ، وَلَا يُعْزُكَ أَهْلُ الْكُوفَةِ؛ فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ أَبِيكَ الَّذِي كَانَ يَتَمَنَّى فِرَاقَهُمْ بِالْمَوْتِ أَوْ الْقَتْلِ، إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ كَذَّبُونِي فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ، وَلَيْسَ لِمُكَذِّبٍ رَأْيٌ.

فَقَالَ مُحَمَّدٌ: وَاللَّهِ لَأَفْعَلَنَّ، وَدَعَا بِإِيَّاسِ الطَّائِي، وَكَتَبَ مَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا قَالَهُ مُسْلِمٌ عَنْ لِسَانِ مُسْلِمٍ، وَأَعْطَاهُ رَاحِلَةً وَزَادًا، فَذَهَبَ فَاسْتَقْبَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِزُبَالَةَ، وَكَانَ مُسْلِمٌ حِينَ تَحَوَّلَ إِلَى دَارِ هَانِي كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابًا، ذَكَرَ فِيهِ كَثْرَةَ مَنْ بَايَعَهُ، فَهُوَ قَوْلُهُ: كَذَّبُونِي فَكَتَبْتُ إِلَيْكَ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۱۱). الأخبار الطوال: چون

حسین علیه السلام به منزل زُبَالَه رسید، فرستاده مُحَمَّد بن اشعث و عمر بن سعد با ایشان مواجه شد و پیام مسلم را - که خواسته بود شرح حالش را به حسین علیه السلام گزارش دهد و پراکنده شدن کوفیان را پس از بیعتشان با او، بازگو کند -، رساند. مسلم، این کار را از مُحَمَّد بن اشعث درخواست کرده بود. حسین علیه السلام چون نامه را خواند، به درستی آن یقین کرد و کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه، ایشان را ناراحت کرد. همچنین فرستاده خبر، کشته شدن قیس بن مُسهر را - که ایشان او را از مکان «بطن الرّمّه» فرستاده بود -، به ایشان داد. گروهی، از منزل‌های بین راه با ایشان همراه شده بودند. چون خبر کشته شدن مسلم را شنیدند، پراکنده شدند. آنان گمان می‌کردند که ایشان بر یاران و همراهان خود در کوفه وارد می‌شود. با ایشان کسی جز یاران نزدیکش، باقی نماند. ۲. لَمَّا وَافَى [أَيَّ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] زُبَالَةَ، وَافَاهَا بِهَا رَسُولُ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِمَا كَانَ سَأَلَهُ مُسْلِمٌ أَنْ يَكْتُبَ بِهِ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِهِ، وَخِذْلَانِ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِثْبَاهَ بَعْدَ أَنْ بَايَعُوهُ، وَقَدْ كَانَ مُسْلِمٌ سَأَلَ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ ذَلِكَ. فَلَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ اسْتَيْقَنَ بِصِحَّةِ الْخَبَرِ، وَأَفْطَعَهُ قَتْلُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَهَانِي بْنِ عُرْوَةَ، ثُمَّ أَخْبَرَهُ الرَّسُولُ بِقَتْلِ قَيْسِ بْنِ مُسْهَرٍ، رَسُولِهِ الَّذِي وَجَّهَهُ مِنْ بَطْنِ الرَّمَّةِ.

وَقَدْ كَانَ صَيَّحِبُهُ قَوْمٌ مِنْ مَنَازِلِ الطَّرِيقِ، فَلَمَّا سَجِعُوا خَبَرَ مُسْلِمًا - وَقَدْ كَانُوا ظَنُّوا أَنَّهُ يَقْدُمُ عَلَى أَنْصَارٍ وَعَضُدٍ - تَفَرَّقُوا عَنْهُ، وَلَمْ يَبْقَ مَعَهُ إِلَّا خَاصَّتُهُ (الأخبار الطوال: ص ۲۴۷). هر چند اقدام ابن اشعث و ابن سعد، در ظاهر، عمل کردن به وصیت مسلم علیه السلام و رساندن پیام او به امام حسین علیه السلام بود، ولی بدیهی است که هدف اصلی آنان، منصرف کردن امام علیه السلام از آمدن به کوفه و جلوگیری از رسیدن ایشان به کانون نهضت، یعنی کوفه بوده است. به همین جهت، هنگامی که امام علیه السلام بر خلاف توصیه مسلم علیه السلام به حرکت خود به سوی کوفه ادامه داد، در سرزمین کربلا، راه را بر ایشان بستند و او و یارانش را به شهادت رساندند.

۱. ر. ک: ص ۴۷۴ (وصیت‌های مسلم بن عقیل).

۴ / ۳۱ آب خواستن مسلم

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): قُدَامَةُ بن سعد، برایم نقل کرد که: چون مسلم بن عقیل به درِ قصر رسید، کوزه خنکی در آن جا نهاده شده بود. پسر عقیل گفت: از این آب، به من بدهید.

مسلم بن عمرو به وی گفت: می‌بینی چه قدر خنک است؟ نه، به خدا سوگند! از این آب، قطره‌ای نخواهی نوشید تا از آب‌های داغ در آتش جهنم بجوشی.

پسر عقیل به وی گفت: وای بر تو! کیستی؟

گفت: من، پسر کسی هستم که حقیقت را شناخت، آن گاه که تو آن را انکار کردی، و برای امامش خیرخواهی کرد، آن گاه که تو با او نفاق ورزیدی، و از پیشوایش حرف‌شنوی و فرمانبری داشت، زمانی که تو مخالفت و سرکشی کردی. من، مسلم بن عمرو باهلی هستم.

پسر عقیل گفت: مادرت به عزایت بنشیند! چه قدر جفاپیشه و خشن و سنگ‌دل و درشت‌خو هستی! تو - ای پسر باهله - به آب‌های داغ و جاودانگی در آتش جهنم، از من سزاوارتری. آن گاه نشست و به دیوار، تکیه داد.

قُدَامَةُ بن سعد برایم نقل کرد که: عمرو بن حُرَیث، غلامی را به نام سلیمان فرستاد و کوزه‌ای آب آورد و مسلم از آن نوشید.

همچنین سعید بن مُیدِرِک بن عُمَارَه برایم نقل کرد که: عُمَارَةُ بن عُقْبَه، غلامی را به نام قیس صدا کرد و او کوزه‌ای که بر آن پارچه‌ای بود، به همراه ظرفی آورد و در آن، آب ریخت و به مسلم نوشاند. هر گاه مسلم آب می‌نوشید، ظرف پر از خون می‌شد

وقتی برای بار سوم، ظرف را پر از آب کرد و خواست بنوشد، دندان‌های جلوییش در ظرف افتاد. آن گاه گفت: ستایش، خدا را! اگر این آب، روزی من بود، آن را می‌نوشیدم! إِنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ حِينَ انْتَهَى إِلَى بَابِ الْقَصْرِ، فَإِذَا قُلَّةٌ بَارِدَةٌ مَوْضُوعَةٌ عَلَى الْبَابِ، فَقَالَ ابْنُ عَقِيلٍ: إِسْقُونِي مِنْ هَذَا الْمَاءِ، فَقَالَ لَهُ مُسْلِمُ بْنُ عَمْرِو: أَتَرَاهَا مَا أَبْرَدَهَا؟! لَا وَاللَّهِ، لَا تَذُوقُ مِنْهَا قَطْرَةً أَبَدًا، حَتَّى تَذُوقَ الْحَمِيمَ فِي نَارِ جَهَنَّمَ!

قَالَ لَهُ ابْنُ عَقِيلٍ: وَيَحَـكَ! مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا ابْنُ مَنْ عَرَفَ الْحَقَّ إِذْ أَنْكَرْتَهُ، وَنَصَّيْحَ لِمَامِهِ إِذْ غَشَّشْتَهُ، وَسَجَّعَ وَأَطَاعَ إِذْ عَصَيْتَهُ وَخَالَفْتَ، أَنَا مُسْلِمُ بْنُ عَمْرِو الْبَاهِلِيُّ.

فَقَالَ ابْنُ عَقِيلٍ: لَأَمَّاكَ الثُّكُلُ، مَا أَجْفَاكَ وَمَا أَفْظَكَ! وَأَقْسَى قَلْبِكَ وَأَغْلَظَكَ!! أَنْتَ يَا بَنَ بَاهِلَةٍ أُولَى بِالْحَمِيمِ وَالْخُلُودِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ مِنِّي. ثُمَّ جَلَسَ مُتَسَانِدًا إِلَى حَائِطٍ.

قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ: فَحَدَّثَنِي قُدَامَةُ بْنُ سَعْدٍ: أَنَّ عَمْرَو بْنَ حَرْيِثٍ بَعَثَ غُلَامًا يُدْعَى سُلَيْمَانَ، فَجَاءَهُ بِمَاءٍ فِي قُلَّةٍ فَسَقَاهُ.

قال أبو مِخْنَفٍ: وَحَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ مُدْرِكٍ بْنِ عُمَارَةَ: أَنَّ عُمَارَةَ بْنَ عُقْبَةَ بَعَثَ غُلَامًا لَهُ يُدْعَى قَيْسًا، فَجَاءَهُ بِقُلَّةٍ عَلَيْهَا مِنْدِيلٌ وَمَعَهُ قَدَحٌ، فَصَبَّ فِيهِ مَاءً ثُمَّ سَقَاهُ، فَأَخَذَ كُلَّمَا شَرِبَ امْتَلَأَ الْقَدَحُ دَمًا، فَلَمَّا مَلَأَ الْقَدَحَ الْمَرَّةَ الثَّلَاثَةَ ذَهَبَ لِيشْرَبَ فَسَقَطَتْ ثَنِيَّتَاهُ فِيهِ. فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، لَوْ كَانَ لِي مِنَ الرِّزْقِ الْمَقْسُومِ شَرِبْتُهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۵؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۶۰). المحاسن و المساوی (-) به نقل از ابو معشر -): ابن زیاد، نیروهایش را به دنبال مسلم بن عقیل فرستاد. مسلم با شمشیر در برابر آنان ایستاد و با آنان نبرد می‌کرد، تا این که مجروح شد و به اسارت در آمد. مسلم، عطش داشت و گفت: به من آب بدهید. همراه او مردی از خاندان ابو معیط و مردی از بنی سلیم بودند. شمر بن ذی الجوشن گفت: به خدا سوگند، به تو آب نمی‌دهیم، مگر از [آب نامطبوع] چاه.

مرد معیطی گفت: به خدا سوگند، جز از [آب گوارای] فرات، آبش نمی‌دهیم.

آن گاه غلامی از غلامان مرد معیطی، با تنگی از آب و ظرفی و پارچه‌ای آمد و به وی آب داد. مسلم، مرمزه کرد و خون از دهانش آمد. یکسر، خون بیرون می‌ریخت و او نمی‌توانست آب بنوشد. آن گاه گفت: آن را از من، دور کن.

چون صبح شد، عید الله، مسلم را فرا خواند تا گردنش را بزند. ۲. أَرْسَلَ [ابْنُ زِيَادٍ] إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَخَرَجَ عَلَيْهِمْ بِسَيْفِهِ، فَمَا زَالَ يَنَاقِشُهُمْ وَيُقَاتِلُهُمْ حَتَّى جُرِحَ وَأُسِرَ، فَعَطِشَ وَقَالَ: إِسْقُونِي مَاءً، وَمَعَهُ رَجُلٌ مِنَ آلِ أَبِي مُعَيْطٍ، وَرَجُلٌ مِنَ بَنِي سُلَيْمٍ.

فَقَالَ شِمْرُ بْنُ ذِي جَوْشَنٍ: وَاللَّهِ لَا نَسْقِيكَ إِلَّا مِنَ الْبَيْرِ. وَقَالَ الْمُعَيْطِيُّ: وَاللَّهِ لَا نَسْقِيهِ إِلَّا مِنَ الْفُرَاتِ. فَأَتَاهُ غُلَامٌ لَهُ يَأْبِرُقُ مِنْ مَاءٍ، وَقَدَحَ قَوَارِيرَ وَمِنْدِيلٍ فَسَقَاهُ، فَتَمَضَّمَضَ فَخَرَجَ الدَّمُ، فَمَا زَالَ يَمُجُّ الدَّمُ وَلَا يُسْبِغُ شَيْئًا، حَتَّى قَالَ: أَخْرُهُ عَنِّي، فَلَمَّا أَصْبَحَ دَعَاهُ عُبَيْدُ اللَّهِ لِيُضْرِبَ عُنُقَهُ (المحاسن و المساوی: ص ۶۰، الإمامة و السياسة: ج ۲ ص ۱۰). مسلم، پیوسته می‌گفت: به من، قدری آب

بدهید. مسلم بن عمرو باهلی به او گفت: به خدا سوگند، آب نخواهی چشید، تا مرگ را بجشی. مسلم بن عقیل به وی گفت:

وای بر تو! چه قدر جفاپیشه و خشن و تندخو هستی! گواهی می‌دهم که اگر از قریش هستی، به آنها چسبیده‌ای [و در اصل، از

قریش نیستی] و اگر از غیر قریشی، خود را به غیر پدرت نسبت داده‌ای. کیستی، ای دشمن خدا؟ گفت: من کسی هستم که

حقیقت را شناخت، آن گاه که تو آن را انکار کردی، و با امانش یک‌رنگ بود، آن گاه که تو با او نفاق ورزیدی، و حرف‌شنو

و فرمانبر بود، آن گاه که تو مخالفت ورزیدی. من، مسلم بن عمرو باهلی ام. مسلم بن عقیل به وی گفت: تو به جاودانگی در

آتش و آب داغ آن، سزاوارتری؛ چرا که فرمانبری از فرزندان سفیان را بر پیروی از محمد پیامبر، ترجیح داده‌ای. آن گاه مسلم

بن عقیل - که خداوند، رحمتش کند - گفت: وای بر شما، ای کوفیان! قدری آب به من بدهید. در این هنگام، غلام عمرو بن

حریث باهلی، با کوزه و ظرفی آمد و کوزه را به وی داد؛ ولی هر بار که مسلم خواست بنوشد، ظرف، پُر از خون می‌شد. او به

جهت خون بسیار، نتوانست آب بنوشد و دندان‌های جلوییش در ظرف افتاد. مسلم بن عقیل - که خداوند، رحمتش کند - از

نوشیدن آب، صرف‌نظر کرد. مسلم را آوردند تا بر عید الله بن زیاد، وارد شد. ۱. فَجَعَلَ [مُسْلِمٌ] يَقُولُ: إِسْقُونِي شُرْبَةً مِنَ الْمَاءِ،

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ بْنُ عَمْرِو الْبَاهِلِيُّ: وَاللَّهِ لَا تَذُوقُ الْمَاءَ يَابْنَ عَقِيلٍ أَوْ تَذُوقَ الْمَوْتِ، فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ: وَيْلَكَ يَا هَذَا، مَا أَجْفَاكَ وَأَفْظَكَ وَأَغْلَظَكَ!! أَشْهَدُ عَلَيْكَ أَنَّكَ إِنْ كُنْتَ مِنْ قُرَيْشٍ فَإِنَّكَ مُلْصَقٌ، وَإِنْ كُنْتَ مِنْ غَيْرِ قُرَيْشٍ فَإِنَّكَ مُدَّعٍ إِلَى غَيْرِ أَبِيكَ. مَنْ أَنْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ؟

فَقَالَ: أَنَا مَنْ عَرَفَ الْحَقَّ إِذْ أَنْكَرْتَهُ، وَنَصَحَ لِإِمَامِهِ إِذْ غَشَّيْتُهُ، وَسَمِعَ وَأَطَاعَ إِذْ خَالَفْتُهُ، أَنَا مُسْلِمٌ بْنُ عَمْرِو الْبَاهِلِيُّ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ: أَنْتَ أَوْلَى بِالْخُلُودِ وَالْحَمِيمِ، إِذْ آثَرْتَ طَاعَةَ بَنِي سُفْيَانَ عَلَى طَاعَةِ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. ثُمَّ قَالَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - وَيَحْكُمُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ! إِسْقُونِي شُرْبَةً مِنْ مَاءٍ. فَأَتَاهُ غُلَامٌ لِعَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ الْبَاهِلِيِّ بِقُلَّةٍ فِيهَا مَاءٌ، وَقَدَحٌ فِيهَا، فَنَاولَهُ الْقُلَّةَ، فَكَلَّمَا أَرَادَ أَنْ يَشْرَبَ امْتَلَأَ الْقَدَحُ دَمًا، فَلَمْ يَقْدِرْ أَنْ يَشْرَبَ مِنْ كَثَرَةِ الدَّمِ، وَسَقَطَتْ ثَنِيَّتَاهُ فِي الْقَدَحِ، فَامْتَنَعَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ - مِنْ شُرْبِ الْمَاءِ.

قال: وأتى به حتى أدخل على عبيد الله بن زياد (الفتوح: ج ۵ ص ۵۵، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۱۰). ۴۵۵. البداية و النهاية: چون مسلم بن عقیل به در قصر رسید، در آن جا گروهی از فرمان‌روایان از پسران صحابه ایستاده بودند که مسلم، آنان را می‌شناخت و آنان هم مسلم را می‌شناختند. آنان منتظر بودند که به آنان، اجازه ورود به نزد ابن زیاد داده شود. مسلم، صورت و لباسش، خون‌آلود بود و جراحات‌های بسیار داشت و بسیار تشنه بود. کوزه آب خنکی در آن جا بود. خواست از آن بنوشد، که مردی از میان آن جمعیت گفت: به خدا سوگند، از این آب نمی‌نوشی تا از آب داغ جهنم بنوشی. مسلم به وی گفت: وای بر تو، ای پسر باهله! تو به آب‌های داغ و جاودانگی در آتش جهنم، سزاوارتری. آن گاه نشست و از خستگی و ناتوانی و عطش، به دیوار، تکیه داد. عماره بن عقبه بن ابی معیط، غلامش را به منزلش فرستاد و او کوزه‌ای را که بر آن پارچه‌ای بود، به همراه ظرفی آورد و آب را در ظرف می‌ریخت و به مسلم می‌داد تا بنوشد؛ ولی مسلم به خاطر بسیاری خونی که در آب می‌ریخت، نتوانست آبی بنوشد. این کار، دو یا سه بار تکرار شد و چون اندکی نوشید، دندان‌های جلوی در ظرف افتاد. پس گفت: ستایش، خدای را که از روزی‌ام، قدری آب مانده بود. ۱. لَمَّا انْتَهَى مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ إِلَى بَابِ الْقَصْرِ، إِذَا عَلَى بَابِهِ جَمَاعَةٌ مِنَ الْأَمْراءِ مِنْ أَبْنَاءِ الصَّحَابَةِ، مِمَّنْ يَعْرِفُهُمْ وَيَعْرِفُونَهُ، يَنْتَظِرُونَ أَنْ يُؤْذَنَ لَهُمْ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ، وَمُسْلِمٌ مُخَضَّبٌ بِالدِّمَاءِ فِي وَجْهِهِ وَثِيَابِهِ، وَهُوَ مُتَخَنٌّ بِالْجِرَاحِ، وَهُوَ فِي غَايَةِ الْعَطَشِ، وَإِذَا قُلَّةٌ مِنْ مَاءٍ بَارِدٍ هُنَالِكَ، فَأَرَادَ أَنْ يَتَنَاوَلَهَا لِيَشْرَبَ مِنْهَا، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَوْلِيكَ: وَاللَّهِ لَا تَشْرَبُ مِنْهَا حَتَّى تَشْرَبَ مِنَ الْحَمِيمِ!

فَقَالَ لَهُ: وَيْلَكَ يَابْنَ نَاهِلَةَ، أَنْتَ أَوْلَى بِالْحَمِيمِ وَالْخُلُودِ فِي نَارِ الْجَحِيمِ مِنِّي. ثُمَّ جَلَسَ فَسَاندَ إِلَى الْحَائِطِ مِنَ التَّعَبِ وَالْكَلالِ وَالْعَطَشِ، فَبَعَثَ عُمَارَةَ بْنَ عَقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ مَوْلَى لَهُ إِلَى دَارِهِ، فَجَاءَ بِقُلَّةٍ عَلَيْهَا مِندِيلٌ وَمَعَهُ قَدَحٌ، فَجَعَلَ يُفْرِغُ لَهُ فِي الْقَدَحِ وَيُعْطِيهِ فَيَشْرَبُ، فَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُسَيِّغَهُ مِنْ كَثَرَةِ الدِّمَاءِ الَّتِي تَعْلُو عَلَى الْمَاءِ، مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا، فَلَمَّا شَرِبَ سَقَطَتْ ثَنِيَاةٌ مَعَ الْمَاءِ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، لَقَدْ كَانَ بَقِيَ لِي مِنَ الرِّزْقِ الْمَقْسُومِ شُرْبَةً مَاءٍ (البداية و النهاية: ج ۸ ص ۱۵۶).

۴ / ۳۲ آنچه میان مسلم و ابن زیاد در قصر حکومتی گذشت

أنساب الأشراف: مسلم را نزد ابن زیاد آوردند و پیش از این، پسر اشعث به وی امان داده بود؛ ولی ابن زیاد، آن امان را نپذیرفت. ۲. أُتِيَ بِهِ [أَيُّ مُسْلِمٍ] ابْنُ زِيَادٍ، وَقَدْ آمَنَهُ ابْنُ الْأَشْعَثِ، فَلَمْ يُنْفِذْ أَمَانَهُ (أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۳۹). تاریخ الطبری (-) به نقل از جعفر بن حذیفه طایی (-): مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ رَأَى بِهٖ قَصْرَ زِيَادٍ وَاجَازَهُ وَوَرَدَ خَوَاسِطَ وَبِهِ وَیِ اجَازَهُ دَادَهُ. مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، دَاسْتَانَ پَسَرِ عَقِيلٍ رَأَى لِیِ ابْنِ زِيَادٍ، تَعْرِیْفَ كَرْدَ وَنِیزِ ضَرَبْتَ زَدَنَ بُكَّیْرَ رَأَى بِهٖ مُسْلِمَ، یَادْآوَرِ شَدَ.

ابن زیاد گفت: او (مسلم) از رحمت خدا دور باد!

آن گاه محمد بن اشعث، داستان خود و امانی را که به مسلم داده بود، باز گفت.

عبید الله گفت: تو را چه به امان دادن؟! تو را نفرستادیم که به وی امان دهی! تو را فرستادیم تا او را بیاوری. محمد بن اشعث، سکوت کرد.

مسلم را که به قصر آوردند، تشنه بود و بر آستانه قصر، گروهی نشسته بودند و منتظر اجازه ورود بودند، کسانی از جمله: عماره بن عقبه بن ابی معیط، عمرو بن حرث، مسلم بن عمرو و کثیر بن شهاب. ۱. أَقِيلَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بِابْنِ عَقِيلٍ إِلَى بَابِ الْقَصْرِ، فَاسْتَأْذَنَ فَأُذِنَ لَهُ، فَأَخْبَرَ عُبَيْدَ اللَّهِ خَبَرَ ابْنِ عَقِيلٍ، وَضَرَبَ بُكَيْرٍ إِيَّاهُ، فَقَالَ: بَعْدًا لَهُ! فَأَخْبَرَهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بِمَا كَانَ مِنْهُ، وَمَا كَانَ مِنْ أَمَانِهِ إِيَّاهُ.

فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: مَا أَنْتَ وَالْأَمَانُ، كَأَنَّا أَرْسَلْنَاكَ تُوْمِنُهُ! إِنَّمَا أَرْسَلْنَاكَ لِتَأْتِنَا بِهِ. فَسَكَتَ.

وَأَنْتَهَى ابْنُ عَقِيلٍ إِلَى بَابِ الْقَصْرِ وَهُوَ عَطْشَانٌ، وَعَلَى بَابِ الْقَصْرِ نَاسٌ جُلُوسٌ يَنْتَظِرُونَ الْإِذْنَ، مِنْهُمْ: عُمَارَةُ بْنُ عَقْبَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ، وَعَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ، وَمُسْلِمُ بْنُ عَمْرٍو، وَكَثِيرُ بْنُ شِهَابٍ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۵؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۶۱). تاریخ الطبری (۱) - به نقل از سعید بن مدرک بن عماره -): مسلم را بر این زیاد وارد کردند و مسلم، سلامی به او به عنوان امیر نداد. محافظ آن جا به وی گفت: بر امیر، سلام نمی کنی؟

مسلم گفت: اگر می‌خواهد مرا بکشد، چه سلامی؟ و اگر نمی‌خواهد بکشد، به جانم سوگند که بسیار بر او سلام خواهم کرد. ابن زیاد به وی گفت: به جانم سوگند، کشته می‌شوی.

مسلم گفت: حتماً؟

گفت: آری.

گفت: پس بگذار به برخی از خویشانم وصیت کنم. آن گاه به اطرافیان عبید الله نظر افکند و در میان آنان، عمر بن سعد را دید. گفت: ای عمر! میان من و تو، خویشاوندی است و اینک از تو خواسته‌ای دارم و لازم است آن را - که سرتی است -، برآورده سازی.

عمر بن سعد، از این که مسلم خواسته‌اش را بگوید، ابا کرد.

عبید الله به وی گفت: از این که در خواسته عموزادهات بنگری، ابا نکن.

عمر، برخاست و نزد مسلم رفت و به گونه‌ای نشست که ابن زیاد او را ببیند. مسلم به وی گفت: در کوفه هفتصد درهم بدهکارم. هنگامی که وارد کوفه شدم، آن را قرض گرفته‌ام. دینم را ادا کن. جنازه‌ام را از ابن زیاد بگیر و به خاک بسپار و کسی را به سوی حسین بفرست تا او را برگرداند؛ چرا که من برایش نامه نوشتم که مردم با او هستند و حدس می‌زنم به سمت کوفه حرکت کرده است.

عمر به ابن زیاد گفت: می‌دانی چه گفت؟ آن گاه یک یک وصیت‌های مسلم را برای ابن زیاد، بازگو کرد.

ابن زیاد به وی گفت: امین، خیانت نمی‌کند؛ ولی گاه، خیانتکار، امین شمرده می‌شود. پرداخت بدهی‌ها، به دست توست و ما تو را منع نمی‌کنیم. هر کاری می‌خواهی، انجام بده. در مورد حسین نیز اگر او قصد ما را نداشت، ما هم قصد او را نداریم و اگر قصد ما را کرد، ما از او دست برنمی‌داریم. امّا در باره جنازه‌اش، شفاعت تو را نمی‌پذیریم و او از نظر ما، شایسته چنین چیزی نیست. او با ما پیکار کرده و با ما به مخالفت برخاسته و برای نابودی ما، تلاش کرده است.

برخی گمان کرده‌اند که ابن زیاد گفت: جنازه‌اش برای ما مهم نیست که وقتی او را کشتیم، با او چه می‌شود.

آن گاه ابن زیاد گفت: ای پسر عقیل! نزد مردم - که اتحاد داشتند و سخنان یکی بود - آمدی تا در میان آنان، تفرقه ایجاد کنی و وحدت آنان را بر هم زنی و برخی را بر ضد برخی بشورانی؟

مسلم گفت: هرگز! من [برای این] نیامدم و مردم این شهر، [خود] بر این باورند که پدرت خوبانشان را کشته و خون‌هایشان را

ریخته و رفتار کسرا و قیصر را با آنها داشته است. ما آمدیم تا به عدل، فرمان دهیم و به حکم کتاب (قرآن)، فرا بخوانیم. ابن زیاد گفت: تو را با این حرف‌ها چه، ای فاسق؟! آیا ما در میان آنان، چنین رفتار نمی‌کردیم، وقتی تو در مدینه می‌گساری می‌کردی؟

مسلم گفت: من، می‌گساری می‌کردم؟! به خدا سوگند که خداوند می‌داند تو در این سخن، صادق نیستی و بدون آگاهی، سخن می‌گویی. من آن گونه که تو گفתי، نیستم. سزاوارتر از من به می‌گساری، کسی است که خون مسلمانان را می‌خورد و بی‌گناه را که جانش محترم است، می‌کشد و بیرون از قصاص، آدم می‌کشد و به حرام، خون می‌ریزد و بر اساس خشم و دشمنی و بدبینی، آدم می‌کشد و با این حال، به لهو و لعب، مشغول است و گویا که کاری نکرده است.

ابن زیاد به وی گفت: ای فاسق! نفست، چیزی را آرزو کرد که خدا از تو دریغ داشت و تو را شایسته آن ندید!

مسلم گفت: پس چه کسی شایسته آن است، ای پسر زیاد؟

گفت: امیر مؤمنان، یزید.

مسلم گفت: ستایش، خدا راست در همه احوال! به حکمیت خداوند در میان ما و شما، رضایت داریم. گفت: گمان می‌کنی که شما در حکومت، سهمی دارید؟

مسلم گفت: گمان که نه؛ بلکه یقین داریم.

گفت: خدا مرا بکشد، اگر تو را به گونه‌ای نکشم که [پیش از این] در اسلام، کسی آن گونه کشته نشده است!

مسلم گفت: تو، سزاوار آنی که در اسلام، بدعت بگذاری. به راستی که تو بدترین کشتن، زشت‌ترین مثله کردن، بدسرشتی و پیروزی دناست‌آمیز را و نخواهی گذارد و کسی سزاوارتر از تو بدین کارها نیست.

پسر سمیه شروع به دشنام دادن به مسلم و حسین علیه السلام و علی علیه السلام و عقیل کرد و مسلم، جوابش را نمی‌داد.

افراد مطلع گفته‌اند که عبید الله دستور داد برایش آب آوردند و با ظرف سفالی به وی آب داده شد. سپس عبید الله به وی گفت: نخواستیم با ظرف دیگری به تو آب دهیم؛ چون وقتی از آن نوشیدی، ناپاک می‌شود و سپس تو را می‌کشیم. از همین رو، در این ظرف سفالی به تو آب دادیم. ۱. ادخلَ مُسْلِمٌ عَلٰی ابْنِ زِيَادٍ فَلَمْ يُسَلِّمْ عَلَيْهِ بِالْإِمْرَةِ، فَقَالَ لَهُ الْحَرَسِيُّ: أَلَا تُسَلِّمُ عَلَيَّ الْأَمِيرِ؟ فَقَالَ لَهُ: إِنْ كَانَ يُرِيدُ قَتْلِي، فَمَا سَلَامِي عَلَيْهِ؟ وَإِنْ كَانَ لَا يُرِيدُ قَتْلِي، فَلَعَمْرِي لِيَكْثُرَنَّ سَلَامِي عَلَيْهِ.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: لَعَمْرِي لَتَقْتُلَنَّ. قَالَ: كَذَلِكَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَدَعْنِي أَوْصِلْ إِلَى بَعْضِ قَوْمِي، فَنَظَرَ إِلَى جُلَسَاءِ عُبَيْدِ اللَّهِ، وَفِيهِمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، فَقَالَ: يَا عُمَرُ، إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَكَ قَرَابَةً، وَلِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ، وَقَدْ يَجِبُ لِي عَلَيْكَ نَجَحٌ حَاجَتِي وَهُوَ سِتْرٌ، فَأَبَى أَنْ يُمَكِّنَهُ مِنْ ذِكْرِهَا.

فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ: لَا- تَمْتَنِعْ أَنْ تَنْظُرَ فِي حَاجَةِ ابْنِ عَمِّكَ. فَقَامَ مَعَهُ فَجَلَسَ حَيْثُ يَنْظُرُ إِلَيْهِ ابْنُ زِيَادٍ، فَقَالَ لَهُ: إِنَّ عَلَيَّ بِالْكَوْفَةِ دِينًا اسْتَدْنْتُهُ مِنْذُ قَدِمْتُ الْكَوْفَةَ سَبْعِمِائَةَ دِرْهَمٍ فَأَقْضِهَا عَنِّي، وَانْظُرْ جُثَّتِي فَاسْتَوْهَبْهَا مِنْ ابْنِ زِيَادٍ فَوَارِهَا، وَابْعَثْ إِلَى حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ يَرُدُّهُ؛ فَإِنِّي قَدْ كَتَبْتُ إِلَيْهِ أَعْلِمُهُ أَنَّ النَّاسَ مَعَهُ، وَلَا أَرَاهُ إِلَّا مُقْبِلًا.

فَقَالَ عُمَرُ لِبْنِ زِيَادٍ: أَتَدْرِي مَا قَالَ لِي؟ إِنَّهُ ذَكَرَ كَذَا وَكَذَا، قَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: إِنَّهُ لَا يَخُونُكَ الْأَمِينُ، وَلَكِنْ قَدْ يُؤْتَمَنُ الْخَائِنُ، أَمَّا مَالُكَ فَهُوَ لَكَ وَلَسْنَا نَمْنَعُكَ أَنْ تَصْنَعَ فِيهِ مَا أَحْبَبْتَ، وَأَمَّا حُسَيْنٌ فَإِنَّهُ إِنْ لَمْ يَرِدْنَا لَمْ نُرِدْهُ، وَإِنْ أَرَادَنَا لَمْ نَكُفَّ عَنْهُ، وَأَمَّا جُثَّتُهُ فَإِنَّا لَنْ نُشَفِّعَكَ فِيهَا، إِنَّهُ لَيْسَ بِأَهْلٍ مِنَّا لِذَلِكَ، قَدْ جَاهَدْنَا وَخَالَفْنَا وَجَهَدَ عَلَيَّ هَلَاكِنَا. وَزَعَمُوا أَنَّهُ قَالَ: أَمَّا جُثَّتُهُ فَإِنَّا لَا نُبَالِي إِذَا قَتَلْنَاهُ مَا صُنِعَ بِهَا.

ثُمَّ إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ قَالَ: إِلَيْهِ يَابَنَ عَقِيلٍ، أَتَيْتِ النَّاسَ وَأَمْرُهُمْ جَمِيعٌ، وَكَلِمَتُهُمْ وَاحِدَةٌ، لُتَشَتَّتَهُمْ وَتُفَرِّقَ كَلِمَتَهُمْ، وَتَحْمِلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ؟ قَالَ: كَلَّا، لَسْتُ أَتِيْتُ، وَلَكِنَّ أَهْلَ الْمِصْرِ زَعَمُوا أَنَّ أَبَاكَ قَتَلَ خِيَارَهُمْ، وَسَفَكَ دِمَاءَهُمْ، وَعَمِلَ فِيهِمْ أَعْمَالَ كِسْرَى وَقِصْرَ

، فَأَتَيْنَاهُمْ لِنَأْمُرَ بِالْعَدْلِ ، وَنَدْعُو إِلَى حُكْمِ الْكِتَابِ .

قال : وما أنت وذاك يا فاسق ؟ ! أولم تكن تعمل بذاك فيهم ؛ إذ أنت بالمدينة تشرب الخمر ؟

قال : أنا أشرب الخمر ؟ ! والله ، إن الله ليعلم إنك غير صادق ، وإنك قلت بغير علم ، وإنني لست كما ذكرت ، وإن أحيق بشرب الخمر مني وأولى بها من يلغ في دماء المسلمين ولغاً ، فيقتل النفس التي حرم الله قتلها ، ويقتل النفس بغير النفس ، ويسفك الدماء الحرام ، ويقتل على الغضب والعداوة وسوء الظن ، وهو يلهو ويلعب كأن لم يصنع شيئاً ! فقال له ابن زياد : يا فاسق ! إن نفسك تمنيك ما حال الله دونه ، ولم يرك أهله .

قال : فمن أهله يابن زياد ؟

قال : أمير المؤمنين يزيد .

فقال : الحمد لله على كل حال ، رضي الله بحكماً بيننا وبينكم .

قال : كأنك تظن أن لكم في الأمر شيئاً ؟

قال : والله ما هو بالظن ولكنه اليقين .

قال : قتلتني الله إن لم أقتلك قتله لم يقتلها أحد في الإسلام .

قال : أما إنك أحق من أحدث في الإسلام ما لم يكن فيه ، أما إنك لا تدع سوء القتل ، وقبح المثل ، وحُب السيرة ، ولؤم الغلبة ، ولا أحد من الناس أحق بها منك .

وأقبل ابن سميّة يشتمه ، ويشتم حسيناً وعلياً وعقيلاً ، وأخذ مسلم لا يكلمه ، وزعم أهل العلم أن عبيد الله أمر له بماء فسقى بخزفه .

ثم قال له : إنه لم يمنعنا أن نسقيك فيها ، إلا كراهة أن تحرم بالشرب فيها ، ثم تقتلك ، ولذلك سقيناك في هذا (تاريخ الطبري : ج ۵ ص ۳۷۶ ، الثقات ، ابن حبان : ج ۵ ص ۳۹۱) . مسلم بن عقيل را بر عبيد الله بن زياد ، وارد کردند . نگهبان به وی گفت: بر امیر ، سلام کن . مسلم در جواب گفت: ساکت باش ، بی مادر! تو را چه به سخن گفتن؟! به خدا سوگند ، او برای من امیر نیست تا بر او سلام کنم . و نقل دیگر ، چنین است: اگر می‌خواهد مرا بکشد ، سلام من بر او ، سودی ندارد . اگر مرا زنده نگه داشت ، سلامم بر او بسیار می‌شود . عبيد الله بن زياد به مسلم گفت: مانعی ندارد ! سلام کنی یا نکنی ، کشته خواهی شد . مسلم بن عقيل گفت: اگر مرا بکشی ، به راستی که بدتر از تو ، بهتر از مرا کشته است . ابن زياد گفت: ای تفرقه‌افکن نافرمان! بر امامت ، خروج کردی و اتحاد مسلمانان را در هم شکستی و بذرتنه پاشیدی! مسلم گفت: دروغ می‌گویی ، ای پسر زياد! به خدا سوگند که معاویه ، خلیفه امت بر پایه اجماع آنان نبود ؛ بلکه با نیرنگ ، بر وصی پیامبر ، غلبه کرد و خلافت را از وی غصب نمود . پسرش يزيد نیز همین گونه است ؛ اما بذرتنه را تو پاشیدی ؛ تو و پدرت زياد بن علاج از طایفه بنی ثقیف . من امیدوارم که خداوند ، شهادت را به دست بدترین بندگان روزی‌ام کند . به خدا سوگند ، من نه مخالفت کرده‌ام و نه کافر شده‌ام و نه آیینم را تغییر داده‌ام . همانا من در [راه] فرمانبری از امیر مؤمنان ، حسین بن علی پسر فاطمه دختر پیامبر خدا ، هستم و ما خاندان ، به خلافت ، سزاوارتریم

از معاویه و فرزندش و خاندان زياد . ابن زياد گفت: ای فاسق! مگر تو در مدینه شراب نمی‌خوردی؟ مسلم بن عقيل گفت: به خدا سوگند ، سزاوارتر از من به می‌گساری ، کسی است که آدم می‌کشد و با این حال ، به لهو و لعب ، مشغول است و گویا چیزی نشده است ! ابن زياد گفت: ای فاسق! نفست ، آرزوی چیزی داشت که خداوند ، آن را از تو دریغ داشت و به اهلش سپرد! مسلم بن عقيل گفت: اهل آن کیست ، ای پسر مرجانه؟ ابن زياد گفت: يزيد و معاویه . مسلم بن عقيل گفت: ستایش ، خدا راست! کافی است که او میان ما و شما ، داور باشد . ابن زياد - که نفرین خدا بر او باد - گفت: تو گمان می‌کنی که در حکومت ، سهمی داری؟ مسلم بن عقيل گفت: نه ، به خدا سوگند! گمان که نه ؛ بلکه یقین دارم . ابن زياد گفت: خدا مرا بکشد ، اگر تو را نکشم ! مسلم گفت: تو بد کشتن ، زشت مثله کردن و بدسرشتی را رها نمی‌کنی . به خدا سوگند ، اگر ده نفر مورد اعتماد با من همراه بودند و

شربتی آب می‌نوشتیدم، طولی نمی‌کشید که مرا در قصر می‌دید؛ ولی اگر قصد کشتن مرا داری - که قطعاً چنین خواهی کرد -، مردی از قریش را نزد من بفرست تا آنچه می‌خواهم، به وی وصیت کنم. عمر بن سعد بن ابی وقاص برخاست و گفت: ای پسر عقیل! آنچه می‌خواهی، به من وصیت کن. مسلم گفت: تو را و خودم را به پروامندی از خدا سفارش می‌کنم، که با آن، هر خیری به دست می‌آید. تو، خویشاوندی میان من و خودت را می‌دانی. به جهت این خویشاوندی، بر تو لازم است که خواسته‌ام را برآورده سازی. ابن زیاد گفت: ای عمر [بن سعد]! واجب است که خواسته پسر عمویت را برآوری - گرچه او بر خود، ستم می‌کند -؛ چرا که حتماً کشته خواهد شد. عمر بن سعد گفت: ای پسر عقیل! آنچه دوست داری، بگو. مسلم - که خداوند، رحمتش کند - گفت: [نخستین] خواسته‌ام، این است که اسب و سلاحم را از این گروه، خریداری کنی (بستانی) و آن را بفروشی و هفتصد درهمی را که در شهر شما، قرض کرده‌ام، ادا کنی و [دومین خواسته‌ام]، این که وقتی [عبید الله] مرا کشت، جنازه‌ام را تحویل بگیری و به خاک بسپاری و [سومین خواسته‌ام]، این که برای حسین بن علی، نامه بنویسی که به کوفه قدم نگذارد تا آنچه بر من وارد شد، بر او وارد نشود. آن گاه عمر بن سعد به عبید الله بن زیاد، رو کرد و گفت: ای امیر! او چنین و چنان، وصیت کرد. ابن زیاد گفت: ای پسر عقیل! در باره بدهکاری‌ات، همانا [وسایلت] اموال توست و دینت با آنها ادا می‌شود. ما مانع نمی‌شویم که هر کاری می‌خواهی، با آن انجام دهی. جنازه‌ات نیز، وقتی تو را کشتیم، اختیار آن، با ماست و ما را باکی نیست که خداوند با جنازه‌ات چه می‌کند. و اما حسین، اگر قصد ما را نداشته باشد، ما هم با او کاری نداریم؛ ولی اگر به سمت ما آمد، از او دست بر نمی‌داریم؛ لیکن می‌خواهم به من بگویی - ای پسر عقیل - که چرا به این شهر آمدی و اجتماع آنان را بر هم زدی و وحدتشان را در هم شکستی و گروهی را بر ضد گروهی دیگر شوراندی؟ مسلم بن عقیل گفت: من بدین جهت که تو گفتی، به این شهر نیامدم؛ لیکن شما زشتی‌ها را آشکار کردید، خوبی‌ها را به خاک سپردید و بدون رضایت مردم، بر آنان حکومت کردید و آنان را به غیر آنچه دستور خداوند بود، وا داشتید و مانند کسرا و قیصر در میان آنان رفتار کردید. ما آمدیم تا در میان آنان، امر به معروف و نهی از منکر کنیم و آنان را به کتاب خدا و سنت فرا خوانیم و ما شایسته این کاریم. خلافت، از آن زمان که امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب، کشته شد، از آن ما بود و از این پس نیز از آن ماست. ما در خلافت، مقهور شدیم؛ چرا که شما اولین کسانی هستید که بر امام هدایت، خروج کردید و وحدت مسلمانان را در هم شکستید و حکومت را غصب کردید و با اهل آن، با ستم و عدوان، به نزاع پرداختید. برای خود و شما، مثلی را بهتر از سخن خداوند - تبارک و تعالی - نمی‌دانم: (و کسانی که ستم کرده‌اند، به زودی خواهند دانست که به کجا باز خواهند گشت) ۱. پسر زیاد، شروع به دشنام دادن به علی علیه السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام کرد. مسلم به وی گفت: تو و پدرت به این دشنام‌ها سزاوارترید. هر چه می‌خواهی، انجام بده! ما خاندانی هستیم که بلا [و سختی] بر ما حتمی شده است. آن گاه عبید الله بن زیاد گفت: او را به بالای قصر ببرید و گردنش را بزنید [تا سرش به پایین فرو افتد] و سپس بدنش را به سرش ملحق سازید. آن گاه مسلم - که خداوند، رحمتش کند - گفت: به خدا سوگند - ای پسر زیاد - اگر تو از قریش

۱. شعرا: آیه ۲۲۷.

بودی، یا میان من و تو، خویشاوندی‌ای بود، مرا نمی‌کشتی؛ ولی تو، پسر پدرت هستی! ۲! اَدْخَلَ مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ، فَقَالَ لَهُ الْحَرَسِيُّ: سَلِّمْ عَلَى الْأَمِيرِ، فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: أَسْكُتْ لَا أَمَّ لَكَ! مَا لَكَ وَلِلْكَلامِ، وَاللَّهِ لَيْسَ هُوَ لِي بِأَمِيرٍ فَأَسَلِّمْ عَلَيْهِ، وَأُخْرَى: فَمَا يَنْفَعُنِي السَّلَامُ عَلَيْهِ وَهُوَ يُرِيدُ قَتْلِي؟ فَإِنْ اسْتَبَقَانِي فَسَيَكُونُ عَلَيْهِ سَلَامِي. فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ: لَا عَلَيْكَ، سَلِّمْتَ أَمْ لَمْ تُسَلِّمْ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ. فَقَالَ مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ: إِنْ قَتَلْتَنِي فَقَدْ قَتَلَ شَرُّ مِنْكَ مَنْ كَانَ خَيْرًا مِنِّي. فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: يَا شَاقُّ يَا عَاقُ! خَرَجْتَ

عَلَى إِمَامِكَ ، وَشَقَقْتَ عَصَا الْمُسْلِمِينَ ، وَأَلْقَحْتَ الْفِتْنَةَ ! فَقَالَ مُسْلِمٌ : كَذَبْتَ يَا بَنُ زِيَادٍ ! وَاللَّهِ مَا كَانَ مُعَاوِيَةُ خَلِيفَةً بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ ، بَلْ تَغْلَبُ عَلَى وَصِيٍّ النَّبِيِّ بِالْحِلْمَةِ ، وَأَخَذَ عَنْهُ الْخِلَافَةَ بِالْغَضَبِ ، وَكَذَلِكَ ابْنُهُ يَزِيدُ . وَأَمَّا الْفِتْنَةُ ، فَإِنَّكَ أَلْقَحْتَهَا ، أَنْتَ وَأَبُوكَ زِيَادُ بْنُ عَلِيٍّ مِنْ بَنِي ثَقِيفٍ ، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ يَرْزُقَنِي اللَّهُ الشَّهَادَةَ عَلَى يَدَيَّ شَرِّ بَرِيَّتِهِ ، فَوَاللَّهِ مَا خَالَفْتُ وَلَا كَفَرْتُ وَلَا يَدِلْتُ ، وَإِنَّمَا أَنَا فِي طَاعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَنَحْنُ أَوْلَى بِالْخِلَافَةِ مِنْ مُعَاوِيَةَ وَابْنِهِ وَآلِ زِيَادٍ .

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : يَا فَاسِقُ ! أَلَمْ تَكُنْ تَشْرَبُ الْخَمْرَ فِي الْمَدِينَةِ ؟ فَقَالَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ : أَحَقُّ وَاللَّهِ بِشُرْبِ الْخَمْرِ مِنِّي مَنْ يَقْتُلُ النَّفْسَ الْحَرَامَ ، وَهُوَ فِي ذَلِكِ يَلْهُو وَيَلْعَبُ كَمَا أَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ شَيْئًا ! فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ : يَا فَاسِقُ ! مَتَنَكَ نَفْسُكَ أَمْرًا أَحَالَكَ اللَّهُ دُونَهُ ، وَجَعَلَهُ لِأَهْلِهِ . فَقَالَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ : وَمَنْ أَهْلُهُ يَا بَنَ مَرْجَانَةَ ؟ فَقَالَ : أَهْلُهُ يَزِيدُ وَمُعَاوِيَةُ . فَقَالَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ : الْحَمْدُ لِلَّهِ ، كَفَى بِاللَّهِ حَكَمًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - : أَتَظُنُّ أَنَّ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْئًا ؟ فَقَالَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ : لَا وَاللَّهِ مَا هُوَ الظَّنُّ وَلَكِنَّهُ الْيَقِينُ . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ . فَقَالَ مُسْلِمٌ : إِنَّكَ لَا تَدْعُ سَوْءَ الْقِتْلَةِ ، وَفُجِحَ الْمُثَلَّةُ ، وَخُبَّتِ السَّرِيرَةُ ، وَاللَّهُ لَوْ كَانَ مَعِيَ عَشْرَةُ مِمَّنْ أَثِقُ بِهِمْ ، وَقَدَرْتُ عَلَى شَرِّهِ مِنْ مَاءٍ ، لَطَالَ عَلَيْكَ أَنْ تَرَانِي فِي هَذَا الْقَصْرِ ، وَلَكِنْ إِنْ كُنْتُ عَزَمْتُ عَلَى قَتْلِي - وَلَا بُدَّ لَكَ مِنْ ذَلِكَ - فَأَقِمْ إِلَيَّ رَجُلًا مِنْ قُرَيْشٍ أَوْصِي إِلَيْهِ بِمَا أُرِيدُ . فَوُتِبَ إِلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ ، فَقَالَ : أَوْصِ إِلَيَّ بِمَا تُرِيدُ يَا بَنَ عَقِيلٍ . فَقَالَ : أَوْصِيكَ وَنَفْسِي بِتَقْوَى اللَّهِ ؛ فَإِنَّ التَّقْوَى فِيهَا الدَّرَكُ لِكُلِّ خَيْرٍ ، وَقَدْ عَلِمْتُ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكَ مِنَ الْقَرَابَةِ ، وَلِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ ، وَقَدْ يَجِبُ عَلَيْكَ لِقَابَتِي أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي . قَالَ : فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : يَجِبُ يَا عُمَرُ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي يَا حَاجَةَ ابْنِ عَمِّكَ وَإِنْ كَانَ مُسْرِفًا عَلَى نَفْسِهِ ؛ فَإِنَّهُ مَقْتُولٌ لَا مَحَالَةَ . فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ : قُلْ مَا أَحْبَبْتَ يَا بَنَ عَقِيلٍ . فَقَالَ مُسْلِمٌ - رَحِمَهُ اللَّهُ - : حَاجَتِي إِلَيْكَ أَنْ تَشْتَرِيَ فَرَسِي وَسِلَاحِي مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فَتَبِيعَهُ ، وَتَقْضِيَ عَنِّي سَبْعِمِئَةَ دِرْهَمٍ اسْتَدْنْتُهَا فِي مِصْرِكُمْ ، وَأَنْ تَسْتَوْهَبَ جُثَّتِي إِذَا قَتَلَنِي هَذَا وَتَوَارَيْنِي فِي الثَّرَابِ ، وَأَنْ تَكْتُبَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَلَّا يَقْدَمَ فَيَنْزِلَ بِهِ مَا نَزَلَ بِي . قَالَ : فَالْتَفَتَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، فَقَالَ : أَيُّهَا الْأَمِيرُ ، إِنَّهُ يَقُولُ كَذَا وَكَذَا . فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : أَمَّا مَا ذَكَرْتَ - يَا بَنَ عَقِيلٍ - مِنْ أَمْرِ دِينِكَ فَإِنَّمَا هُوَ مَا لَكَ يُقْضَى بِهِ دِينُكَ ، وَلَسْنَا نَمْنَعُكَ أَنْ تَصْنَعَ فِيهِ مَا أَحْبَبْتَ . وَأَمَّا جَسَدُكَ إِذَا نَحْنُ قَتَلْنَاكَ فَالْخِيَارُ فِي ذَلِكَ لَنَا ، وَلَسْنَا نُبَالِي مَا صَنَعَ اللَّهُ بِجُثَّتِكَ . وَأَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنْ لَمْ يُرِدْنَا لَمْ نُرِدْهُ ، وَإِنْ أَرَادَنَا لَمْ نَكُفَّ عَنْهُ . وَلَكِنِّي أُرِيدُ أَنْ تُخْبِرَنِي يَا بَنَ عَقِيلٍ ، بِمَاذَا أَتَيْتَ إِلَى هَذَا الْبَلَدِ ؟ شَتَّتَ أَمْرَهُمْ ، وَفَرَّقَتْ كَلِمَتُهُمْ ، وَرَمَيْتَ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ ؟ فَقَالَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ : لَسْتُ لِذَلِكَ أَتَيْتُ هَذَا الْبَلَدَ ، وَلَكِنَّكُمْ أَظْهَرْتُمْ الْمُنْكَرَ وَدَفَنْتُمْ الْمَعْرُوفَ ، وَتَأَمَّرْتُمْ عَلَى النَّاسِ مِنْ غَيْرِ رِضَى ، وَحَمَلْتُمُوهُمْ عَلَى غَيْرِ مَا أَمَرَكُمُ اللَّهُ بِهِ ، وَعَمِلْتُمْ فِيهِمْ بِأَعْمَالِ كِسْرَى وَقَيْصَرَ ، فَأَتَيْنَاهُمْ لِنَأْمُرَ فِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ ، وَنَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ ، وَنَدَعَوْهُمْ إِلَى حُكْمِ الْكِتَابِ وَالسُّنَنِ ، وَكُنَّا أَهْلَ ذَلِكَ ، وَلَمْ تَزَلِ الْخِلَافَةُ لَنَا مِنْذُ قَتْلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَلَا تَزَالِ الْخِلَافَةُ لَنَا ، فَإِنَّا قَهَرْنَا عَلَيْهَا ، لِأَنَّكُمْ أَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَى إِمَامٍ هُدًى ، وَشَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ ، وَأَخَذَ هَذَا الْأَمْرَ غَضَبًا ، وَنَازَعَ أَهْلَهُ بِالظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ ، وَلَا نَعْلَمُ لَنَا وَلَكُمْ مَثَلًا إِلَّا قَوْلَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى : (وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) . قَالَ : فَجَعَلَ ابْنُ زِيَادٍ يَشْتِمُ عَلِيًّا وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ . فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ : أَنْتَ وَأَبُوكَ أَحَقُّ بِالشَّتِيمَةِ مِنْهُمْ ، فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ ! فَنَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ مُوَكَّلٍ بِنَا الْبَلَاءَ . فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ : الْحَقُّوْا بِهِ إِلَى أَعْلَى الْقَصْرِ ، فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ ، وَالْحَقُّوْا رَأْسَهُ جَسَدَهُ . فَقَالَ مُسْلِمٌ - رَحِمَهُ اللَّهُ - : أَمَّا وَاللَّهِ يَا بَنَ زِيَادٍ ! لَوْ كُنْتُ مِنْ قُرَيْشٍ ، أَوْ كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ رَحِمٌ أَوْ قَرَابَةٌ لَمَا قَتَلْتَنِي ، وَلَكِنَّكَ ابْنُ أَبِيكَ (الفتوح : ج ٥ ص ٥٥ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمي : ج ١ ص ٢١١) .

١. عبيد الله ، پسر زیاد است؛ ولی پدر بزرگش یعنی پدر زیاد ، معلوم نیست . بدین جهت به او «زیاد بن ابیه (زیاد پسر پدرش)» گفته‌اند . مسلم در این جا با کنایه می گوید : تو پسر پدرت هستی و تبارت معلوم نیست . م.

چون مسلم بن عقیل را بر عبيد الله بن زیاد وارد کردند ، بر او سلام نکرد . نگهبان به وی گفت: بر امیر ، سلام کن. مسلم به او

گفت: وای بر تو! ساکت شو! به خدا سوگند که او برای من، امیر نیست. ابن زیاد گفت: مانعی ندارد. سلام کنی یا نکنی، کشته خواهی شد. مسلم به وی گفت: اگر مرا بکشی، به راستی که بدتر از تو، بهتر از مرا کشته است و تو هیچ گاه بد کشتن و زشت مثله کردن و بدسرشتی و پیروزیِ دنائت‌آمیز را رها نخواهی ساخت و کسی به این کارها، سزاوارتر از تو نیست. ابن زیاد به وی گفت: ای نافرمان و ای تفرقه‌افکن! بر امام خویش، خروج کردی و اتحاد مسلمانان را بر هم زدی و بذرفتنه در میان آنها پاشیدی! مسلم گفت: دروغ می‌گویی، ای پسر زیاد! همانا معاویه و پسرش یزید، اتحاد مسلمانان را بر هم زدند و بذرفتنه را تو و پدرت زیاد پسر عبید - عبیدی که بنده طایفه بنی‌علاج از قبیله ثقیف بود - کاشتید. من امیدوارم که خداوند، شهادت را به دست بدترینِ بندگانش، روزی‌ام گرداند.

۱. این جمله مسلم، طعنه‌ای به نسب عبید الله است. پدر عبید الله، زیاد بن سمیه یا همان زیاد بن ابیه (زیاد پسر پدرش) بود که از مادری بدکاره (به نام سمیه) به دنیا آمده بود و پدر مشخصی نداشت. معاویه، او را پسر ابو سفیان و برادر خود اعلام کرد؛ اما مسلم، او را پسر عبید - که از بردگان بنی‌علاج بود - خواند. م.

ابن زیاد گفت: نفست، آرزوی چیزی داشت که خداوند، آن را از تو دریغ کرد و تو را شایسته آن ندانست و آن را به اهلش سپرد! مسلم گفت: اهل آن کیست، ای پسر مرجانه؟ ابن زیاد گفت: اهل آن، یزید بن معاویه است. مسلم گفت: ستایش، خدا را! ما به حکمیت خداوند در میان ما و شما، راضی هستیم. ابن زیاد گفت: گمان می‌کنی که در حکومت، سهمی داری؟ مسلم گفت: به خدا سوگند، گمان که نه؛ بلکه یقین دارم. ابن زیاد گفت: ای مسلم! به من بگو که: چرا به این شهر آمدی، با این که کارهایشان سازگار بود؛ ولی تو آن را بر هم زدی و وحدت آنان را در هم شکستی؟ مسلم گفت: برای تفرقه و بر هم زدن نظم نیامدم؛ بلکه شما زشتی‌ها را آشکار و خوبی‌ها را دفن کردید، بدون رضایت مردم، بر آنان حکومت کردید، آنان را به غیر آنچه خدا دستور داده بود، وا داشتید و مانند کسرا و قیصر با آنان رفتار کردید. ما آمدیم تا در میان آنان، امر به معروف و نهی از منکر کنیم، به حکم کتاب و سنت فرا بخوانیم و ما، شایسته این امور هستیم، چنان که پیامبر خدا دستور داد. ابن زیاد - که خداوند، او را لعنت کند - شروع به دشنام دادن به مسلم و علی علیه السلام و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام کرد. مسلم به وی گفت: تو و پدرت، شایسته این دشنام‌ها هستید. هر چه می‌خواهی، بکن، ای دشمن خدا! **لَمَّا أُدْخِلَ [مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ] عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، لَمْ يَسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ الْحَرَسِيُّ: سَلِّمْ عَلَى الْأَمِيرِ، فَقَالَ لَهُ: أَسْكُتْ يَا وَيْحَكَ! وَاللَّهِ مَا هُوَ لِي بِأَمِيرٍ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: لَا عَلَيْكَ، سَلِّمْتَ أَمْ لَمْ تَسَلِّمْ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: إِنْ قَتَلْتَنِي فَلَقَدْ قَتَلَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مِنْكَ مَنْ هُوَ خَيْرٌ مِنِّي، وَبَعْدُ، فَإِنَّكَ لَا تَدْعُ سَوْءَ الْقِتْلَةِ، وَقُبْحَ الْمُثْلَةِ، وَحُبَّ السَّرِيرَةِ، وَلَوْمَ الْغَلْبَةِ، لَا أَحَدَ أَوْلَى بِهَا مِنْكَ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: يَا عَاقُ يَا شَاقُ، خَرَجْتَ عَلَى إِمَامِكَ، وَشَقَقْتَ عَصَا الْمُسْلِمِينَ، وَالْقَحْتَ الْفِتْنَةَ بَيْنَهُمْ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: كَذَبْتَ يَا ابْنَ زِيَادٍ! إِنَّمَا شَقَّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ مُعَاوِيَةُ وَابْنُهُ يَزِيدُ، وَأَمَّا الْفِتْنَةُ فَإِنَّمَا أَلْقَحَهَا أَنْتَ وَأَبُوكَ زِيَادُ بْنُ عُبَيْدٍ، عَبْدُ بَنِي عِلَاجٍ مِنْ ثَقِيفٍ، وَأَنَا أَرْجُو أَنْ يَرْزُقَنِي اللَّهُ الشَّهَادَةَ عَلَى يَدَيِ أَشَرِّ الْبَرِيَّةِ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: مَتَّكَ نَفْسُكَ أَمْرًا حَالَ اللَّهُ دُونَهُ، وَلَمْ يَرْكَ لَهُ أَهْلًا، وَجَعَلَهُ لِأَهْلِهِ. فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَمَنْ أَهْلُهُ يَا بَنَ مَرْجَانَةَ؟ فَقَالَ: أَهْلُهُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ. فَقَالَ مُسْلِمٌ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، رَضِينَا بِاللَّهِ حَكَمًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: أَتَظُنُّ أَنَّ لَكَ فِي الْأَمْرِ شَيْئًا. فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَاللَّهِ مَا هُوَ الظَّنُّ وَلَكِنَّهُ الْيَقِينُ. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: أَخْبِرْنِي يَا مُسْلِمُ، لِمَ أَتَيْتَ هَذَا الْبَلَدَ وَأَمْرُهُمْ مُلْتَمِتٌ فَشَتَّتَ أَمْرَهُمْ بَيْنَهُمْ، وَفَرَّقْتَ كَلِمَتَهُمْ؟ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: مَا لِهَذَا أَتَيْتَ، وَلَكِنَّكُمْ أَظْهَرْتُمْ الْمُنْكَرَ، وَدَفَنْتُمْ الْمَعْرُوفَ، وَتَأَمَّرْتُمْ عَلَى النَّاسِ بِغَيْرِ رِضَى مِنْهُمْ، وَحَمَلْتُمُوهُمْ عَلَى غَيْرِ مَا أَمَرَكُمْ بِهِ اللَّهُ، وَعَمِلْتُمْ فِيهِمْ بِأَعْمَالِ كَسْرَى وَفَيْصَرَ، فَأَتَيْنَاهُمْ لِنَأْمُرَ فِيهِمْ بِالْمَعْرُوفِ، وَنَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، وَنَدْعُوهُمْ إِلَى حُكْمِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ، وَكُنَّا أَهْلَ ذَلِكَ كَمَا أَمَرَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَجَعَلَ ابْنُ زِيَادٍ لَعْنَهُ اللَّهُ يَشْتِمُهُ، وَيَشْتِمُ**

عَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ . فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ : أَنْتَ وَأَبُوكَ أَحَقُّ بِالشَّيْءِ ، فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ يَا عَدُوَّ اللَّهِ (الملهوف : ص ۱۲۰ ، مشير الأحرار : ص ۳۶) . مسلم بن عقیل - که خداوند متعال ، رحمتش کند - را بر ابن زیاد وارد کردند ، در حالی که دهانش ضربت خورده بود. ابن زیاد گفت: ای مسلم! برای بر هم زدن وحدت مردم آمده‌ای؟

مسلم گفت: برای این نیامدم ؛ لیکن مردم این شهر، نامه نوشتند که پدرت ، خون‌هایشان را ریخته و آبرویشان را بر باد داده است . آمدم تا امر به معروف و نهی از منکر کنیم.

ابن زیاد گفت: تو را چه به این کارها؟!

سخنانی میان آنها رد و بدل شد و ابن زیاد ، مسلم را کشت. ۱. أُدْخِلَ مُسْلِمٌ بْنُ عَقِيلٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ تَعَالَى - عَلَى ابْنِ زِيَادٍ ، وَقَدْ ضُرِبَ عَلَى فَمِهِ ، فَقَالَ : يَا بَنَ عَقِيلٍ ، أَتَيْتَ لِنَشْتِيتِ الْكَلِمَةَ !

فَقَالَ : مَا لِيْذَلِكَ أَتَيْتُ ، وَلَكِنَّ أَهْلَ الْمِصْرِ كَتَبُوا أَنَّ أَبَاكَ سَيْفَكَ دِمَاءَهُمْ ، وَأَنْتَ هَكَذَا أَعْرَضَهُمْ ، فَجِئْنَا لِنَأْمُرَ بِالْمَعْرُوفِ ، وَنَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ .

فَقَالَ : وَمَا أَنْتَ وَذَاكَ ؟ وَجَرَى بَيْنَهُمَا كَلَامٌ ، فَقَتَلَهُ (أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۳۹) . أنساب الأشراف (- به نقل از عوانه -) :

میان پسر عقیل و پسر زیاد ، سخنانی رد و بدل شد و آن گاه ابن زیاد به مسلم گفت: ساکت باش ، ای پسر حُلَیْه!

ابن عقیل به وی گفت : حُلَیْه از سَمِیّه ، ۳ بهتر و عقیف تر بود. ۴. جَرَى بَيْنَ ابْنِ عَقِيلٍ وَابْنِ زِيَادٍ كَلَامٌ ، فَقَالَ لَهُ [ابْنُ زِيَادٍ] : إِلَيْهِ يَا بَنَ حُلَيْيَه ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَقِيلٍ : حُلَيْيَه خَيْرٌ مِنْ سَمِيَّهٍ وَأَعَفٌ (أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۴۳) .

۱. حُلَیْه ، نام مادر مسلم است که کنیزی پاک‌دامن بود. م (ر . ک : ص ۴۸۰ «شهادت مسلم بن عقیل») . ۲. سَمِیّه ، نام مادر بزرگ عبید الله بود که زنی بدنام بود . م (ر . ک : مروج الذهب : ج ۳ ص ۵ ، الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۴۶۹) .

۴ / ۳۳ وصیت‌های مسلم بن عقیل

أنساب الأشراف : مسلم بن عقیل را نزد ابن زیاد آوردند . ابن اشعث به وی امان داده بود ؛ ولی [عبید الله] امانش را نپذیرفت . وقتی مسلم در برابر ابن زیاد ایستاد ، به همنشین‌های عبید الله نگاه کرد . آن گاه به عمر بن سعد بن ابی وقاص گفت: میان من و تو ، خویشاوندی است و تو آن را می‌دانی . برخیز تا به تو وصیت کنم . عمر بن سعد ، امتناع کرد. ابن زیاد به وی گفت: برخیز و نزد عموزاده‌ات برو. عمر بن سعد برخاست. مسلم گفت: از هنگامی که به کوفه وارد شده‌ام ، هفتصد درهم بدهکارم . آن را ادا کن. جنازه‌ام را از ابن زیاد ، تحویل بگیر و به خاک بسپار ، و کسی را به سوی حسین بفرست تا او را برگرداند. عمر بن سعد ، تمام آنچه را که مسلم گفته بود ، برای ابن زیاد باز گفت . ابن زیاد به عمر بن سعد گفت: مال تو ، اختیارش با توست . هر کاری می‌خواهی ، بکن . در باره حسین نیز ، اگر او قصد ما را نداشته باشد ، ما هم با او کاری نداریم . و اما جنازه مسلم ، شفاعت تو را در این باره نمی‌پذیریم ؛ زیرا او تلاش کرد که ما را نابود کند . سپس گفت: پس از کشتن او ، با جنازه‌اش می‌خواهیم چه کنیم؟! ۱. أُتِيَ بِهِ [أَيُّ مُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ] ابْنُ زِيَادٍ ، وَقَدْ آمَنَهُ ابْنُ الْأَشْعَثِ ، فَلَمْ يُنْفَذْ أَمَانُهُ ، فَلَمَّا وَقَفَ مُسْلِمٌ بَيْنَ يَدَيْهِ ، نَظَرَ إِلَى جُلَسَائِهِ ، فَقَالَ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ : إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَكَ قَرَابَةٌ أَنْتَ تَعْلَمُهَا ، فَقُمْ مَعِيَ حَتَّى أُوصِيَ إِلَيْكَ ، فَاْمَتَّعْ ، فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : قُمْ إِلَى ابْنِ عَمِّكَ .

فَقَامَ ، فَقَالَ [مُسْلِمٌ] : إِنَّ عَلَيَّ بِالْكَوْفَةِ سَبْعِمِئَةَ دِرْهَمٍ مُّيَذَّ قَدَمُهَا ، فَاقْضِهَا عَنِّي ، وَانْظُرْ جُثَّتِي فَاطْلُبْهَا مِنْ ابْنِ زِيَادٍ فَوَارِهَا ، وَابْعَثْ إِلَى الْحُسَيْنِ مَنْ يَرُدُّهُ . فَأَخْبَرَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ ابْنَ زِيَادٍ بِمَا قَالَ لَهُ .

فَقَالَ : أَمَا مَالُكَ ، فَهُوَ لَكَ تَصَنَّعَ فِيهِ مَا شِئْتَ ، وَأَمَّا حُسَيْنٌ ، فَإِنَّهُ إِنْ لَمْ يُرِدْنَا لَمْ نُرِدْهُ ، وَأَمَّا جُثَّتُهُ ، فَإِنَّا لَا نُشَفِّعُكَ فِيهَا ؛ لِأَنَّهُ قَدْ جَهَدَ

أَنْ يُهْلِكَنا، ثُمَّ قَالَ: وَمَا نَصْنَعُ بِجُثَّتِهِ بَعْدَ قَتْلِنَا إِيَّاهُ؟! (أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۳۹). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ابن زیاد به دنبال مسلم فرستاد و او را آوردند. پس او را بسیار سرزنش و توبیخ کرد و دستور کشتنش را داد. مسلم گفت: بگذار وصیت کنم. ابن زیاد گفت: باشد. مسلم به عمر بن سعد بن ابی وقاص نگاه کرد و گفت: من از تو خواسته‌ای دارم، و میان من و تو، خویشاوندی است. عبید الله گفت: در خواسته عموزاده‌ات بنگر.

عمر بن سعد، نزد مسلم رفت. مسلم گفت: ای مرد! در این جا مردی قرشی، جز تو نیست. اینک، حسین بن علی به سوی کوفه رو کرده است. فرستاده‌ای به سویش بفرست که باز گردد؛ چرا که این قوم به او نیرنگ زده و او را فریفته و به او دروغ گفته‌اند. به راستی، اگر حسین کشته شود، دیگر برای بنی هاشم، پیوستگی نخواهد بود. من، قرضی دارم که هنگام ورود به کوفه گرفته‌ام. آن را از جانب من، ادا کن. جنازه‌ام را نیز از ابن زیاد، تحویل بگیر و به خاک بسپار. ابن زیاد گفت: چه گفت؟ عمر بن سعد، وصایای مسلم را به وی بازگو کرد. عبید الله گفت: مال تو، اختیارش با توست و ما جلوی آن را نمی‌گیریم. حسین نیز، اگر کاری به کار ما نداشته باشد، ما هم با او کاری نداریم. و اما جنازه‌اش، وقتی او را کشتیم، دیگر برای ما مهم نیست که با آن چه شود. آن گاه دستور داد و مسلم را کشتند... عمر بن سعد، بدهی مسلم بن عقیل را پرداخت و جنازه‌اش را گرفت و کفن کرد و به خاک سپرد و مردی را به سوی حسین علیه السلام روانه کرد و او را بر شتری سوار کرد و توشه راه به وی داد و دستور داد آنچه را مسلم به وی گفته بود، به حسین علیه السلام ابلاغ کند. قاصد، حسین علیه السلام را در منزل چهارم [از مکه به کوفه] دید و به ایشان گزارش داد. ۱. بَعَثَ [ابن زیاد] إِلَى مُسْلِمٍ فَجِئَ بِهِ، فَأَتَبَهُ وَبَكَّتُهُ وَأَمَرَ بِقَتْلِهِ.

فَقَالَ: دَعْنِي أَوْصِي. قَالَ: نَعَمْ. فَظَنَرَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ، فَقَالَ: إِنَّ لِي إِلَيْكَ حَاجَةً، وَبَيْنِي وَبَيْنَكَ رَحِمٌ. فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: أَنْظِرْ فِي حَاجَةِ ابْنِ عَمِّكَ.

فَقَامَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا هَذَا، إِنَّهُ لَيْسَ هَاهُنَا رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ غَيْرُكَ، وَهَذَا الْحَسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَظْلَكَ، فَأَرْسِلْ إِلَيْهِ رَسُولًا فَلْيَنْصِرْ رِف؛ فَإِنَّ الْقَوْمَ قَدْ غَرَّوهُ وَخَدَعُوهُ وَكَذَّبُوهُ، وَإِنَّهُ إِنْ قُتِلَ لَمْ يَكُنْ لِبَنِي هَاشِمٍ بَعْدَهُ نِظَامٌ، وَعَلَيَّ دَيْنٌ أَخَذْتُهُ مِنْذُ قَدِمْتُ الْكُوفَةَ فَأَقْضِهِ عَنِّي، وَاطْلُبْ جُثَّتِي مِنْ ابْنِ زِيَادٍ فَوَارِهَا.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَا قَالَ لِمَكَ؟ فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ، فَقَالَ: قُلْ لَهُ: أَمَّا مَالُكَ فَهُوَ لَكَ لَا نَمْنَعُكَ مِنْهُ، وَأَمَّا حُسَيْنٌ فَإِنْ تَرَكْنَا لَمْ نُرِدْهُ، وَأَمَّا جُثَّتُهُ فَإِذَا قَتَلْنَاهُ لَمْ نُبَالِ مَا صُنِعَ بِهِ.

ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فُقْتُلَ... وَقَضَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ دَيْنَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَأَخَذَ جُثَّتَهُ فَكَفَّنَهُ وَدَفَنَهُ، وَأَرْسَلَ رَجُلًا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَحَمَلَهُ عَلَى نَاقَةٍ وَأَعْطَاهُ نَفَقَةً، وَأَمَرَهُ أَنْ يُبَلِّغَهُ مَا قَالَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ، فَلَقِيَهُ عَلَى أَرْبَعِ مَرَاجِلٍ فَأَخْبَرَهُ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۶۱، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۰). العقد الفريد (- به نقل از ابو عبید قاسم بن سلام -): مسلم را نزد ابن زیاد آوردند. او را جلو برد تا گردنش را بزند که مسلم گفت: بگذار وصیت کنم.

ابن زیاد گفت: وصیت کن.

مسلم به سرشناسان [مجلس]، نگاه کرد و به عمر بن سعد، رو کرد و گفت: من در این جا

قرشی‌ای جز تو نمی‌بینم. نزدیک بیا تا با تو سخن بگویم.

عمر بن سعد، نزدیک شد. مسلم به وی گفت: آیا می‌خواهی تا قریش هست، آقای قریش باشی؟ به راستی که حسین و همراهانش - که نود زن و مردند - در راه‌اند. آنها را باز گردان و احوال مرا برایش بنویس.

سپس گردن مسلم، زده شد. عمر به ابن زیاد گفت: آیا می‌دانی به من چه گفت؟

ابن زیاد گفت: رازنگهدار عموزاده‌ات باش.

عمر بن سعد گفت: مهم‌تر از این حرف‌هاست.

ابن زیاد گفت: چیست؟

عمر بن سعد گفت: مسلم به من گفت: حسین، همراه نود زن و مرد، در راه است. آنها را برگردان و احوال مرا برایش بنویس. ابن زیاد به عمر بن سعد گفت: حال که تو این مطلب را خبر دادی، بدان که - به خدا سوگند - کسی جز تو با او (حسین) نمی‌جنگد. ۱. وَاَتَى بِهِ [أَيُّ مُسْلِمٍ] ابْنُ زَيْدٍ، فَقَدَمَهُ لِيَضْرِبَ عُنُقَهُ، فَقَالَ لَهُ: دَعْنِي حَتَّى أُوصِيَ، فَقَالَ لَهُ: أَوْصِ. فَنَظَرَ فِي وَجْهِ النَّاسِ، فَقَالَ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: مَا أَرَى قُرْشِيًّا هُنَا غَيْرَكَ، فَادْنُ مِنِّي حَتَّى أَكَلِمَكَ، فَذَنَا مِنْهُ. فَقَالَ لَهُ: هَلْ لَكَ أَنْ تَكُونَ سَيِّدَ قُرَيْشٍ مَا كَانَتْ قُرَيْشٌ؟ إِنَّ حُسَيْنًا وَمَنْ مَعَهُ - وَهُمْ تَسْعُونَ إِنْسَانًا مَا بَيْنَ رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ - فِي الطَّرِيقِ، فَارْدُدْهُمْ، وَاکْتُبْ لَهُمْ مَا أَصَابَنِي. ثُمَّ ضَرَبَ عُنُقَهُ.

فَقَالَ عُمَرُ لابْنَ زَيْدٍ: أَتَدْرِي مَا قَالَ لِي: قَالَ: أَكُنْتُ عَلَى ابْنِ عَمِّكَ، قَالَ: هُوَ أَعْظَمُ مِنْ ذَلِكَ. قَالَ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: قَالَ لِي: إِنَّ حُسَيْنًا أَقْبَلَ، وَهُمْ تَسْعُونَ إِنْسَانًا مَا بَيْنَ رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ، فَارْدُدْهُمْ وَاکْتُبْ إِلَيْهِ بِمَا أَصَابَنِي.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ زَيْدٍ: أَمَا وَاللَّهِ إِذْ ذَلَّتْ عَلَيْهِ، لَا يُقَاتِلُهُ أَحَدٌ غَيْرُكَ (العقد الفريد: ج ۳ ص ۳۶۵، المحاسن و المساوئ: ص ۶۰). الأخبار الطوال: چون مسلم بر عبيد الله وارد شد، نگهبانان - که او را محاصره کرده بودند -، به وی گفتند: بر امیر، سلام کن. مسلم گفت: اگر امیر می‌خواهد مرا بکشد، از سلام بر او چه نفعی می‌برم؟ اگر نخواهد مرا بکشد، سلامم بر او در آینده بسیار خواهد شد. ابن زیاد گفت: گویا امید زنده ماندن داری؟ مسلم گفت: اگر تصمیم قطعی بر کشتنم داری، بگذار به یکی از افراد این جا، وصیت کنم. ابن زیاد گفت: هر چه می‌خواهی، وصیت کن. مسلم به عمر بن سعد بن ابی وقاص نگاه کرد و گفت: با من به این گوشه اتاق بیا تا وصیت کنم، که در میان این جمع، کسی نزدیک‌تر از تو به من نیست.

عمر بن سعد و او به گوشه‌ای رفتند. مسلم گفت: آیا وصیت مرا می‌پذیری؟ گفت: آری. مسلم گفت: در این شهر به اندازه هزار درهم بدهکارم. آن را از جانب من، ادا کن. وقتی کشته شدم، جنازه‌ام را از ابن زیاد، تحویل بگیر تا مثله نشود. و قاصدی را از جانب خود به سوی حسین بن علی بفرست و او را از احوال من و از نیرنگ این قوم که گمان می‌کنند شیعه‌ايند، باخبر ساز و به وی گزارش بده که هجده هزار نفری که با من بیعت کرده بودند، بیعتشان را شکستند، تا به حرم خدا برگردد و در آن جا اقامت گزیند و فریفته کوفیان نشود. مسلم پیش از این برای حسین علیه السلام نوشته بود که بی‌درنگ به سمت کوفه بیاید. عمر بن سعد به مسلم گفت: همه اینها بر عهده من و من، عهده‌دار آنها هستم. و آن گاه نزد ابن زیاد رفت و تمام وصیت‌های مسلم را برای ابن زیاد باز گفت. ابن زیاد به وی گفت: بد کردی که اسرارش را افشا کردی. گفته‌اند: امین، خیانت نمی‌کند؛ ولی گاهی خیانتکار، امین به حساب می‌آید. ۱. لَمَّا ادْخَلَ [مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ] عَلَيْهِ، وَقَدْ اكْتَفَى الْجَلَاوِزَةَ، قَالُوا لَهُ: سَلِّمْ عَلَى الْأَمِيرِ. قَالَ: إِنْ كَانَ الْأَمِيرُ يُرِيدُ قَتْلِي فَمَا أَنتَفِعُ بِسَلَامٍ عَلَيْهِ! وَإِنْ كَانَ لَمْ يُرِدْ، فَسَيَكُونُ عَلَيْهِ سَلَامِي. قَالَ ابْنُ زَيْدٍ: كَأَنَّكَ تَرْجُو الْبَقَاءَ؟ فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: فَإِنْ كُنْتُ مُزْمِعًا عَلَى قَتْلِي، فَدَعْنِي أُوصِ إِلَى بَعْضِ مَنْ هَاهُنَا مِنْ قَوْمِي. قَالَ لَهُ: أَوْصِ بِمَا شِئْتَ.

فَنَظَرَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بَنِ أَبِي وَقَاصٍ، فَقَالَ لَهُ: أُخَلِّ مَعِيَ فِي طَرَفِ هَذَا الْبَيْتِ حَتَّى أُوصِيَ إِلَيْكَ، فَلَيْسَ فِي الْقَوْمِ أَقْرَبُ إِلَيَّ وَلَا أَوْلَى بِي مِنْكَ. فَتَنَحَّى مَعَهُ نَاحِيَةً، فَقَالَ لَهُ: أَتَقْبَلُ وَصِيَّتِي؟ قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ مُسْلِمٌ: إِنَّ عَلَيَّ هَاهُنَا دِينَارًا مَقْدَارَ أَلْفِ دِرْهَمٍ، فَاقْضِ عَنِّي، وَإِذَا أَنَا قُتِلْتُ فَاسْتَوْهَبْ مِنْ ابْنِ زَيْدٍ جُثَّتِي لِنَنَا يُمَثَّلَ بِهَا، وَابْعَثْ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَسُولًا قَاصِدًا مِنْ قَبْلِكَ يُعَلِّمُهُ حَالِي، وَمَا صِرْتُ إِلَيْهِ مِنْ غَدَرِ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ شِيعَتُهُ، وَأَخْبِرُهُ بِمَا كَانَ مِنْ نَكْبِهِمْ بَعْدَ أَنْ بَايَعْنِي مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ أَلْفَ رَجُلٍ، لِيَنْصَرِفَ إِلَى حَرَمِ اللَّهِ فَيَقِيمَ بِهِ، وَلَا يَعْتَرَّ بِأَهْلِ الْكُوفَةِ. وَقَدْ كَانَ مُسْلِمٌ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَقْدَمَ وَلَا يَلْبَثَ.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: لَكَ عَلَيَّ ذَلِكَ كُلُّهُ، وَأَنَا بِهِ زَعِيمٌ. فَانْصَرَفَ إِلَى ابْنِ زَيْدٍ فَأَخْبَرَهُ بِكُلِّ مَا أَوْصَى بِهِ إِلَيْهِ مُسْلِمٌ.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: قَدْ أَسَأْتَ فِي إِفْشَائِكَ مَا أَسِرَّهُ إِلَيْكَ، وَقَدْ قِيلَ: إِنَّهُ لَا يَخُونُكَ إِلَّا الْأَمِينُ، وَرُبَّمَا اتَّيَمَّنَكَ الْخَائِنُ (الأخبار الطوال: ص ۲۴۰). مقاتل الطالبيين (- به نقل از مدرک بن عماره -): آن گاه [مسلم] را بر عبيد الله بن زياد - که خداوند، او را لعنت کند - وارد کردند؛ ولی سلام نکرد. نگهبان گفت: آیا بر امير، سلام نمی کنی؟

مسلم گفت: اگر امير، قصد کشتن مرا دارد، چه سلامی؟! و اگر قصد کشتن مرا ندارد، بر او بسیار سلام خواهم داد. عبيد الله - که خداوند، لعنتش کند - به مسلم گفت: حتماً کشته می شوی.

مسلم گفت: حتماً؟

گفت: آری.

مسلم گفت: بگذار به یکی از این جمعیت، وصیت کنم.

ابن زياد گفت: به هر که دوست داری، وصیت کن.

پسر عقيل به جمعیت - که هم نشین های ابن زياد بودند - نگاه کرد و در میان آنها، عمر بن سعد را دید. گفت: ای عمر! میان من و تو و نه دیگران، خویشاوندی هست و اینک از تو خواسته‌ای دارم. به خاطر خویشاوندی، لازم است خواسته‌ام را برآوری و آن، سَرّی است.

عمر بن سعد، امتناع ورزید که مسلم خواسته‌اش را بگوید. عبيد الله بن زياد به وی گفت: امتناع مکن که درخواست عموزاده‌ات را اجابت کنی.

آن گاه عمر بن سعد، نزد مسلم رفت و به گونه‌ای نشست که پسر زياد - که خداوند، لعنتش کند - آن دو را ببیند.

مسلم بن عقيل به عمر گفت: من در کوفه بدهکاری‌ای دارم که آن را هنگام ورود به کوفه قرض گرفتم. آن را از جانب من، ادا کن تا از محصولات در مدینه برایت بیاورند. نیز جنازه‌ام را از ابن زياد بخواه و به خاک بسپار، و قاصدی به سوی حسین بفرست که او را باز گرداند.

عمر به ابن زياد گفت: می‌دانی چه گفت؟

ابن زياد گفت: آنچه را گفت، افشا مکن.

عمر [دوباره] گفت: می‌دانی چه گفت؟

ابن زياد گفت: بگو. امین، خیانت نمی کند؛ ولی گاهی خیانتکار، امین به حساب می آید.

عمر، وصیت‌های مسلم را برای ابن زياد، شرح داد. ابن زياد گفت: مال تو، اختیارش با توست و ما تو را از آن باز نمی داریم. هر گونه دوست داری، عمل کن. حسین نیز، اگر او قصد ما را نکند، ما به او کاری نخواهیم داشت؛ ولی اگر قصد ما را کرد، از او دست بر نمی داریم. و امّا جنازه مسلم! شفاعت تو را در باره آن نمی‌پذیریم؛ چرا که شایسته آن نیست. او به مخالفت با ما برخاست و برای نابودی ما، تلاش کرد.

سپس ابن زياد به مسلم گفت: خداوند، مرا بکشد، اگر تو را به گونه‌ای نکشم که [پیش از این] در اسلام، کسی آن گونه کشته نشده است!

مسلم گفت: تو، سزاوار آنی که در اسلام، بدعت بگذاری. تو نمی‌توانی بد کشتن و زشت مثله کردن و بدسرشتی و نیرنگ را به کسی غیر از خودت وا بگذاری.

آن گاه ابن زياد گفت: او را بر بالای قصر ببرید و گردنش را بزنید. ۱. ثُمَّ ادْخَلَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - فَلَمْ يُسَلِّمْ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ الْحَرَسُ: أَلَا تُسَلِّمُ عَلَى الْأَمِيرِ؟ فَقَالَ: إِنْ كَانَ الْأَمِيرُ يُرِيدُ قَتْلِي فَمَا سَلَامِي عَلَيْهِ؟! وَإِنْ كَانَ لَا يُرِيدُ قَتْلِي، فَلْيَكْثُرَنَّ سَلَامِي عَلَيْهِ.

فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - : لَتَقْتُلَنَّ . قَالَ : أَكْذَلِكَ ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : دَعْنِي إِذَا أَوْصَى إِلَى بَعْضِ الْقَوْمِ . قَالَ : أَوْصِ إِلَى مَنْ أَحْبَبْتَ .

فَنَظَرَ ابْنُ عَقِيلٍ إِلَى الْقَوْمِ وَهُمْ جُلَسَاءُ ابْنِ زِيَادٍ ، وَفِيهِمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ ، فَقَالَ : يَا عُمَرُ ، إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَكَ قَرَابَةٌ دُونَ هَؤُلَاءِ ، وَلِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ ، وَقَدْ يَجِبُ عَلَيْكَ لِقَابَتِي تُجِجُ حَاجَتِي ، وَهِيَ سِرٌّ . فَأَبَى أَنْ يُمَكِّنَهُ مِنْ ذِكْرِهَا .

فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ : لَا تَمْتَنِعْ مِنْ أَنْ تَنْظُرَ فِي حَاجَةِ ابْنِ عَمِّكَ . فَقَامَ مَعَهُ ، وَجَلَسَ حَيْثُ يَنْظُرُ إِلَيْهِمَا ابْنُ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ . فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَقِيلٍ : إِنَّ عَلَيَّ بِالْكَوْفَةِ دَيْنًا اسْتَدْتَنَّهُ مُذْ قَدِمْتُهَا ، تَقْضِيهِ عَنِّي حَتَّى يَأْتِيَكَ مِنْ غَلَّتِي بِالْمَدِينَةِ ، وَجُئْتِي فَاطْلُبُهَا مِنْ ابْنِ زِيَادٍ فَوَارِهَا ، وَابْعَثْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ يَرُدُّهُ .

فَقَالَ عُمَرُ لابْنَ زِيَادٍ : أَتَدْرِي مَا قَالَ ؟ قَالَ : أَكُتِّمُ مَا قَالَ لَكَ . قَالَ : أَتَدْرِي مَا قَالَ لِي ؟ قَالَ : هَاتِ ، فَإِنَّهُ لَا يَخُونُ الْأَمِينَ ، وَلَا يُؤْتِمَنُ الْخَائِنُ . قَالَ : كَذَا وَكَذَا .

قَالَ : أَمَّا مَالُكَ ، فَهُوَ لَكَ وَلَسْنَا نَمْنَعُكَ مِنْهُ ، فَاصْنَعْ فِيهِ مَا أَحْبَبْتَ . وَأَمَّا حُسَيْنٌ ، فَإِنَّهُ إِنْ لَمْ يَرِدْنَا لَمْ تُرِدْهُ ، وَإِنْ أَرَادْنَا لَمْ نَكُفَّ عَنْهُ . وَأَمَّا جُئْتُهُ ، فَإِنَّا لَا نُشْفَعُكَ فِيهَا ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ لِدَلِيلِكَ مِنَّا بِأَهْلٍ ، وَقَدْ خَالَفْنَا وَحَرَّصَ عَلَيَّ هَلَاقَنَا .

ثُمَّ قَالَ ابْنُ زِيَادٍ لِمُسْلِمٍ : قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ قِتْلَةً لَمْ يُقْتَلْهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ فِي الْإِسْلَامِ . قَالَ : أَمَّا إِنَّكَ أَحَقُّ مَنْ أُحْدِثَ فِي الْإِسْلَامِ مَا لَيْسَ فِيهِ ، أَمَّا إِنَّكَ لَمْ تَدْعَ سَوْءَ الْقِتْلَةِ ، وَقُبِحَ الْمُثْلَةُ ، وَخُبِثَ السَّيْرَةُ ، وَلُؤِمَ الْغِيلَةُ ، لِمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْكَ .

ثُمَّ قَالَ ابْنُ زِيَادٍ : اصْعَدُوا بِهِ فَوْقَ الْقَصْرِ فَاضْرِبُوا عَنْقَهُ (مقاتل الطالبیین : ص ۱۰۸ . نیز ، ر . ک : مثير الأحران : ص ۳۶) . الْأُمَالِي ، شَجَرِي (- به نقل از سعید بن خالد -) : مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ بِهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ كُفَّتْ : أَجَازَهُ بَدَهُ وَصِيَّتْ كُنْ .

ابن زیاد گفت: وصیت کن.

مسلم ، عمر بن سعد را به خاطر خویشتاوندی‌ای که میان او (عمر بن سعد) و حسین علیه السلام بود ، خواست و به وی گفت: به راستی که حسین با شمشیرها و زره‌ها و جمعی از فرزندان و خاندانش به سمت کوفه می‌آید. کسی را به سویش بفرست تا او را بترساند و بر حذر دارد، تا باز گردد ؛ چرا که بی‌وفایی کوفیان را به عیان دیدم.

عبید الله به عمر بن سعد گفت: چه گفت ؟

عمر گفت: وصیتش ، این بود. و به وی گزارش داد.

عبید الله گفت: به راستی که امین ، خیانت نمی‌کند ؛ ولی گاهی خیانتکار ، امین به حساب می‌آید. ۲. قَالَ [مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ] : إِذْنٌ لِي فِي الْوَصِيَّةِ ، فَقَالَ : أَوْصِ ، فَدَعَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ ، لِلْقَرَابَةِ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ لَهُ : إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ أَقْبَلَ فِي سَيَافِهِ وَتَرَاوَاهُ ، وَأُنَاسٌ مِنْ وَلَدِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ ، فَأَبْعَثْ إِلَيْهِ مَنْ يُحَذِّرُهُ وَيُنْذِرُهُ فَيَرْجِعَ ؛ فَقَدْ رَأَيْتُ مِنْ خِذْلَانِ أَهْلِ الْكَوْفَةِ مَا قَدْ رَأَيْتُ .

فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ : مَا قَالَ لَكَ هَذَا ؟ قَالَ : قَالَ لِي كَذَا وَكَذَا ، وَجَاءَ عُبَيْدُ اللَّهِ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرُ ، فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ : إِنَّهُ لَا يَخُونُ الْأَمِينَ ، وَلَكِنَّهُ قَدْ يُؤْتِمَنُ الْخَائِنُ (الأُمَالِي ، شَجَرِي : ج ۱ ص ۱۶۷) .

۴ / ۳۴ شهادت مسلم بن عقیل

مسلم بن عقیل علیه السلام ، یکی از درخشان‌ترین چهره‌های نهضت حسینی بود که برای ارزیابی زمینه قیام، به‌وسیله امام حسین علیه السلام به کوفه اعزام شد. ۱. کنیه مسلم، ابو داوود بود. ۲. وی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شباهت داشت، ۳. از روایان حدیث بود ۴. و شجاع‌ترین فرزند عقیل بن ابی طالب ، شمرده می‌شد. ۵.

مادر مسلم علیه السلام ، کنیزی ۶. به نام حُلَیْه ، ۷. از اسیران شام بوده است که پدرش عقیل ، او را خریده بود . ۸. بر پایه گزارش طبری ،

مسلم علیه السلام در کوفه متولد شده است. ۹. این گزارش، در کنار گزارش‌های دیگر - که وی را از یاران امام علی علیه السلام و در جنگ صفین، از فرماندهان جناح راست پیاده‌نظام لشکر ایشان شمرده‌اند -، ۱۰. حاکی از آن است که عقیل، سال‌ها قبل از آمدن امام علی علیه السلام به کوفه، در این شهر، زندگی می‌کرده است و شاید یکی از عللی که امام حسین علیه السلام، مسلم را به نمایندگی از جانب خود به کوفه اعزام کرد، آشنایی او با مردم آن شهر باشد.

مسلم، داماد امیر مؤمنان علیه السلام بود و نام همسرش در برخی منابع، رقیه ۱۱ و در برخی دیگر، ام

۱. ر. ک: ص ۳۱۲ (فصل سوم / فرستاده شدن نماینده ویژه امام علیه السلام به همراه نامه به کوفه) و ص ۳۲۸ (فصل چهارم / گزارش‌هایی در باره رخدادها در مسیر کوفه). ۲. الثقات، ابن حبان: ج ۵ ص ۳۹۱. ۳. التاريخ الكبير: ج ۷ ص ۲۶۶، الثقات، ابن حبان: ج ۵ ص ۳۹۱. ۴. الثقات، ابن حبان: ج ۵ ص ۳۹۱. ۵. المعارف، ابن قتیبه: ص ۲۰۴، أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۳۴. ۶. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۹، الطبقات الکبری: ج ۴ ص ۴۲. در المعارف ابن قتیبه (ص ۲۰۴)، این افزوده آمده است: «برخی، مادر وی را بنطیه از آل فرزندا می‌دانند». ۷. أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۴۳، مقاتل الطالبیین: ص ۸۶. در برخی منابع، این نام به گونه‌هایی دیگر آمده: حبله (تاریخ خلیفه بن خیاط: ص ۱۷۹؛ لباب الأنساب: ج ۱ ص ۳۷۶)، حبله (الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۱)، حبله (الحدائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۱). ۸. لباب الأنساب: ج ۱ ص ۳۷۶، مقاتل الطالبیین: ص ۸۶. ۹. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۹. ۱۰. الفتوح: ج ۴ ص ۲۴؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۱۶۸. ۱۱. المعارف، ابن قتیبه: ص ۲۰۴، أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۲۸. در الْمُحَبَّر (ص ۵۶) و المجدی (ص ۱۸)، «رُقیه صُغرا» آمده است. و در برخی منابع دیگر، همچون المجدی (ص ۱۸) و الأمالی شجری (ج ۱ ص ۱۷۱) و الحدائق الوردیة (ج ۱ ص ۱۲۱) این افزوده آمده است که: «مادرش اُمّ ولد (کنیز آزاد شده پس از بچه‌دار شدن از ارباب) بوده است».

کلثوم ۱، گزارش شده است که احتمالاً کنیه رقیه باشد. وی، دو فرزند به نام‌های عبد الله و علی داشت ۲ که عبد الله، در کربلا به شهادت رسید ۳. فرزندان دیگری نیز از وی، گزارش شده است ۴. به هر حال، تصریح شده که نسلی از وی، باقی نمانده است ۵. چند تن از برادران مسلم علیه السلام در کربلا - حضور داشته‌اند و به شهادت رسیده‌اند ۶. ۴۶۹. الإرشاد: ابن زیاد به وی گفت: خداوند، مرا بکشد، اگر تو را به گونه‌ای نکشم که [پیش از این] در اسلام، کسی آن گونه کشته نشده است! مسلم به وی گفت: تو سزاوارترین کسی هستی که در اسلام، بدعت بگذاری و تو هیچ گاه بدترین کشتن و زشت‌ترین مثله کردن و بدسرشتی و پیروزی دناست‌آمیز را رها نمی‌کنی. ابن زیاد، شروع به دشنام دادن به مسلم و حسین و علی و عقیل - که درود و سلام خداوند بر آنان باد - کرد و مسلم، هیچ پاسخ نمی‌گفت. آن گاه ابن زیاد گفت: او را بالای قصر ببرید و گردنش را بزنید و آن گاه بدنش را به سرش ملحق سازید. مسلم بن عقیل - که رحمت خدا بر او باد - گفت: اگر میان من و تو، خویشاوندی‌ای بود، مرا نمی‌کشتی! ابن زیاد گفت: کجاست کسی که ابن عقیل بر سرش ضربت زد؟ بکر بن حُرمان احمری را آوردند. ابن زیاد به وی گفت: بالا [ی قصر] برو. باید تو گردنش را بزنی. او مسلم را بالا [ی قصر] بُرد، در حالی که مسلم تکبیر می‌گفت، استغفار می‌کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود می‌فرستاد و می‌گفت: خداوندا! میان ما و قومی که ما را فریفتند و تکذیب کردند و خوار ساختند، داوری فرما.

۱. عمدة الطالب: ص ۳۲. ۲. أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۲۸، المعارف، ابن قتیبه: ص ۲۰۴. ۳. ر. ک: ج ۲ ص ۲۳۲ (بخش پنجم / فصل هشتم / عبد الله بن مسلم بن عقیل). ۴. مانند: مسلم بن مسلم (أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۲۸) و عبد العزيز بن مسلم

(المعارف، ابن قتیبہ: ص ۲۰۴). در بعضی نقل‌ها، سه فرزند برای مسلم ذکر کرده‌اند: عبد الله، چهارده ساله، محمد، دوازده ساله و عاتکه که در کربلا، هفت ساله بود (ر. ک: ذخیره الدارین: ص ۳۱۰). ۵. لباب الأنساب: ج ۱ ص ۳۷۶؛ جمهره أنساب العرب: ص ۶۹. ۶. ر. ک: ج ۲ ص ۲۳۲ (بخش پنجم / فصل هشتم: شهادت فرزندان عقیل).

مسلم را به بالای محلی که امروزه جایگاه کفشارها نامیده می‌شود، بردند و گردنش را زدند و بدنش را به دنبال سرش پایین انداختند. ۱. قَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ قَتْلَهُ لَمْ يُقْتَلْهَا أَحَدٌ فِي الْإِسْلَامِ مِنَ النَّاسِ. قَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: أَمَا إِنَّكَ أَحَقُّ مَنْ أَحْدَثَ فِي الْإِسْلَامِ مَا لَمْ يَكُنْ، وَإِنَّكَ لَا تَدْعُ سَوْءَ الْقِتْلَةِ، وَقُبْحَ الْمَثَلِ، وَخُبْتَ السَّيْرَةَ، وَلَوْمَ الْغَلْبَةِ. فَأَقْبَلَ ابْنُ زِيَادٍ يَشْتِمُهُ وَيَشْتِمُ الْحُسَيْنَ وَ عَلِيًّا وَعَقِيلًا عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ، وَأَخَذَ مُسْلِمًا لَا يُكَلِّمُهُ. ثُمَّ قَالَ ابْنُ زِيَادٍ: اصْعَدُوا بِهِ فَوْقَ الْقَصْرِ فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ، ثُمَّ أَتَبِعُوهُ جَسَدَهُ. فَقَالَ مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ -: لَوْ كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ قَرَابَةٌ مَا قَتَلْتَنِي. فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: أَيْنَ هَذَا الَّذِي ضَرَبَ ابْنُ عَقِيلٍ رَأْسَهُ بِالسَّيْفِ؟ فَدَعَى بَكْرُ بْنُ حُمْرَانَ الْأَحْمَرِيَّ، فَقَالَ لَهُ: اصْعَدْ فَلَتَكُنْ أَنْتَ الَّذِي تَضْرِبُ عُنُقَهُ.

فَصَعِدَ بِهِ وَهُوَ يُكَبِّرُ وَيَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، وَيُصَلِّي عَلَى رَسُولِهِ، وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ عَزَوْنَا وَكَذَّبُونَا وَخَذَلُونَا. وَأَشْرَفُوا بِهِ عَلَى مَوْضِعِ الْحِذَائِينَ الْيَوْمَ، فَضَرَبَتْ عُنُقُهُ، وَأَتْبَعَ جَسَدَهُ رَأْسَهُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۶۲، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۴۴). تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): سعید بن مدرك بن عماره برایم نقل کرد که: آن گاه ابن زیاد گفت: او را بالای قصر ببرید و گردنش را بزنید و بدنش را به سرش ملحق سازید.

مسلم گفت: ای پسر اشعث! بدان که به خدا سوگند، اگر نه آن بود که تو مرا امان دادی، تسلیم نمی‌شدم. با شمشیرت از من دفاع کن. به راستی که عهدت را شکستی.

آن گاه گفت: ای پسر زیاد! به خدا سوگند، اگر میان من و تو، خویشاوندی‌ای بود، مرا نمی‌کشتی!

ابن زیاد گفت: کجاست کسی که مسلم بر سر و گردن او، شمشیر زد؟

او فرا خوانده شد. ابن زیاد به وی گفت: بالای قصر برو، که تو باید گردنش را بزنی.

مسلم را بالای قصر بردند، در حالی که تکبیر می‌گفت، استغفار می‌کرد و بر فرشتگان خداوند و پیامبرانش درود می‌فرستاد و می‌گفت: بار خدایا! میان ما و قومی که ما را فریفتند و تکذیب کردند و خوار ساختند، داوری فرما.

مسلم را بر بالای محلی که امروز، جایگاه قصاب‌هاست، بردند و گردنش را زدند و بدنش را به سرش ملحق کردند.

نیز صَیْقَعُ بن زُهَیر از عوف بن ابی جَحِیفَه برایم نقل کرد که: احمری یعنی بُکَیر بن حُمران - که مسلم را کشت - از قصر، پایین آمد. ابن زیاد به وی گفت: او را کشتی.

گفت: آری.

گفت: وقتی او را بالا بُردی، چه می‌گفت؟

گفت: تکبیر و تسبیح می‌گفت و استغفار می‌کرد و وقتی خواستم او را بکشم، گفت: بار خدایا! میان ما و قومی که ما را تکذیب کردند و خوار ساختند و کشتند، داوری فرما.

[احمری گفت:] به مسلم گفتم: نزدیک من شو. ستایش، خدای را که قصاص مرا از تو گرفت! آن گاه به وی ضربتی زدم؛ ولی اثر نکرد.

مسلم گفت: نمی‌دانی که خدش‌های که بر من وارد کردی، به اندازه خون توسست، ای برده؟

ابن زیاد گفت: فخر فروشی به هنگام مرگ؟!!

احمری گفت: ضربه دوم را زدم و او را کشتم. ۱۰ خَدَثَنی سعید بن مدرک بن عماره: ثُمَّ قَالَ [ابن زیاد]: اِصْعَدُوا بِهِ فَوْقَ الْقَصْرِ فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ، ثُمَّ اتَّبِعُوا جَسَدَهُ رَأْسَهُ، فَقَالَ [مُسْلِمٌ]: يَا بَنَ الْأَشْعَثِ: أَمَا وَاللَّهِ لَوْلَا أَنَّكَ آمَنْتَنِي مَا اسْتَسْلَمْتُ، قُمْ بِسَيْفِكَ دُونِي فَقَدْ أَخْفَرْتَ ذِمَّتَكَ.

ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ زِيَادٍ! أَمَا وَاللَّهِ لَوْ كَانَتْ بَيْنِي وَبَيْنَكَ قَرَابَةٌ مَا قَتَلْتَنِي.

ثُمَّ قَالَ ابْنُ زِيَادٍ: أَيْنَ هَذَا الَّذِي ضَرَبَ ابْنُ عَقِيلَ رَأْسَهُ بِالسَّيْفِ وَعَاتَقَهُ؟ فَدُعِيَ فَقَالَ: اِصْعَدْ فَكُنْ أَنْتَ الَّذِي تَضْرِبُ عُنُقَهُ.

فَصَعِدَ بِهِ وَهُوَ يُكَبِّرُ وَيَسْتَغْفِرُ، وَيُصَلِّي عَلَى مَلَائِكَتِهِ اللَّهِ وَرُسُلِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِ غَزَوْنَا وَكَذَّبُونَا وَأَذَلُّونَا. وَأَشْرَفَ بِهِ عَلَى مَوْضِعِ الْجَزَارِينَ الْيَوْمَ، فَضَرَبَتْ عُنُقَهُ، وَاتَّبَعَ جَسَدَهُ رَأْسَهُ.

قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ: حَدَّثَنِي الصَّقْعَبُ بْنُ زُهَيْرٍ، عَنْ عَوْفِ بْنِ أَبِي جَحِيفَةَ، قَالَ: نَزَلَ الْأَحْمَرِيُّ بُكَيْرُ بْنُ حُمَرَانَ الَّذِي قَتَلَ مُسْلِمًا، فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: قَتَلْتَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَمَا كَانَ يَقُولُ وَأَنْتُمْ تَصْعَدُونَ بِهِ؟ قَالَ: كَانَ يُكَبِّرُ وَيُسَبِّحُ وَيَسْتَغْفِرُ، فَلَمَّا أَدْنَيْتُهُ لِأَقْتَلَهُ، قَالَ: اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِ كَذَّبُونَا وَغَزَوْنَا، وَخَذَلُونَا وَقَتَلُونَا.

فَقُلْتُ لَهُ: أَذْنُ مِنِّي، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَقَادَنِي مِنْكَ، فَضَرَبْتُهُ ضَرْبَةً لَمْ تُغْنِ شَيْئًا. فَقَالَ [مُسْلِمٌ]: أَمَا تَرَى فِي خَدَشِ تَخْدِشْنِيهِ وَفَاءً مِنْ دِمِّكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ؟

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: أَوْ فَخْرًا عِنْدَ الْمَوْتِ!

قَالَ: ثُمَّ ضَرَبْتُهُ الثَّانِيَةَ فَقَتَلْتُهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۸، الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۴۴). مروج الذهب: مسلم را نزد ابن زیاد آوردند. وقتی سخن ابن زیاد تمام شد و مسلم هم جواب‌های درشتی به وی داد، دستور داد او را بالای قصر ببرند. آن گاه احمری - همان که مسلم بر او ضربت زده بود - را فرا خواند و گفت: تو باید گردنش را بزنی تا انتقام ضربتی را که خورده‌ای، بگیری. مسلم را به بالای قصر بردند و بُکیر احمری، گردنش را زد و سر مسلم بر زمین افتاد. آن گاه بدن را به سر، ملحق کردند... آن گاه ابن زیاد، بُکیر بن حمران - که گردن مسلم را زد - را خواست و به وی گفت: او را کشتی؟

گفت: آری. ابن زیاد گفت: وقتی او را برای کشتن به بالای قصر می‌بردی، چه می‌گفت؟ گفت: تکبیر و تسبیح و تهلیل می‌گفت و استغفار می‌کرد و هنگامی که می‌خواستم گردنش را بزنم، گفت: بار خدایا! میان ما و قومی که ما را فریفتند و تکذیب کردند و آن گاه ما را خوار ساختند و کشتند، داوری فرما. [بُکیر گفت: من گفتم: ستایش، خدای را که قصاص مرا از تو گرفت! و سپس ضربتی به وی زدم؛ ولی تأثیر نکرد. مسلم به من گفت: آیا بس نیست؟ [دیه وارد آوردن] یک خدشه بر من، به اندازه خون توست، ای برده! ابن زیاد گفت: فخر فروشی به هنگام مرگ؟! احمری گفت: ضربه دوم را زدم و او را کشتم و سپس بدنش را به سرش ملحق ساختیم. ۱۰ أُدْخِلَ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ، فَلَمَّا انْقَضَى كَلَامُهُ، وَمُسْلِمٌ يُغْلِظُ لَهُ فِي الْجَوَابِ، أَمَرَ بِهِ فَاصْعَدَ إِلَى أَعْلَى الْقَصْرِ، ثُمَّ دَعَا الْأَحْمَرِيَّ - الَّذِي ضَرَبَهُ مُسْلِمٌ - فَقَالَ: كُنْ أَنْتَ الَّذِي تَضْرِبُ عُنُقَهُ، لِتَأْخُذَ بِتَارِكَ مِنْ ضَرْبَتِهِ، فَاصْعَدُوهُ إِلَى أَعْلَى الْقَصْرِ، فَضَرَبَ بُكَيْرُ الْأَحْمَرِيُّ عُنُقَهُ، فَأَهْوَى رَأْسَهُ إِلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ اتَّبِعُوا رَأْسَهُ جَسَدَهُ ...

ثُمَّ دَعَا ابْنُ زِيَادٍ بُكَيْرَ بْنَ حُمَرَانَ الَّذِي ضَرَبَ عُنُقَ مُسْلِمٍ، فَقَالَ: أَقَتَلْتَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَمَا كَانَ يَقُولُ وَأَنْتُمْ تَصْعَدُونَ بِهِ لِتَقْتُلُوهُ؟ قَالَ: كَانَ يُكَبِّرُ وَيُسَبِّحُ اللَّهَ، وَيُهْلِلُ وَيَسْتَغْفِرُ اللَّهَ، فَلَمَّا أَدْنَيْنَاهُ لِضَرْبِ عُنُقِهِ، قَالَ: اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِ غَزَوْنَا وَكَذَّبُونَا، ثُمَّ خَذَلُونَا وَقَتَلُونَا.

فَقُلْتُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَقَادَنِي مِنْكَ، وَضَرَبْتُهُ ضَرْبَةً لَمْ تَعْمَلْ شَيْئًا، فَقَالَ لِي [مُسْلِمٌ]: أَوْ مَا يَكْفِيكَ، وَفِي خَدَشِ مِنِّي وَفَاءً بِدِمِّكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ؟!!

قَالَ ابْنُ زِيَادٍ: أَوْ فَخْرًا عِنْدَ الْمَوْتِ!

قَالَ: وَضَرَبْتُهُ الثَّانِيَةَ فَقَتَلْتُهُ، ثُمَّ أَتَبَعْنَا رَأْسَهُ جَسَدَهُ (مروج الذهب: ج ۳ ص ۶۹). الثقات، ابن حبان: مسلم بن عقيل را بر عبيد الله وارد کردند. او را به بالای قصر بردند، در حالی که قرآن می‌خواند و بر زبان، تسبیح و تکبیر داشت و می‌گفت: بار خدایا! میان ما و قومی که ما را فریفتند و تکذیب کردند و خوار ساختند و ما را به این روز انداختند، داوری فرما. آن گاه عبيد الله، دستور گردن زدن مسلم بن عقيل را صادر کرد. بُکیر بن حُمران احمری، در کنار دیوار، گردن مسلم بن عقيل را زد. جنازه‌اش از بالا افتاد. آن گاه سر او را به بدنش ملحق ساخت. ۲. وَأَدْخَلُوهُ [أَي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ] عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ، فَأَصْعَدَ الْقَصْرَ وَهُوَ يَقْرَأُ وَيُسَبِّحُ وَيُكَبِّرُ وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِ غَرَوْنَا، وَكَذَّبُونَا، ثُمَّ خَذَلُونَا، حَتَّى دَفَعْنَا إِلَى مَا دُفِعْنَا إِلَيْهِ.

ثُمَّ أَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ بِضَرْبِ رَقَبَةِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَضَرَبَ رَقَبَةَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ بُكَيْرُ بْنُ حُمرَانَ الْأَحْمَرِيُّ عَلَى طَرَفِ الْجِدَارِ، فَسَقَطَتْ جُثَّتُهُ، ثُمَّ أَتَبَعَ رَأْسَهُ جَسَدَهُ (الثقات، ابن حبان: ج ۲ ص ۳۰۸. نیز، ر. ک: تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۲۶).

ابن زیاد، دستور داد مسلم را به بالای قصر در مقابل مردم بردند و مردم در جلوی در قصر از طرف میدان بودند و وقتی مردم مسلم را دیدند، گردنش زده شد و سر به داخل میدان افتاد. سپس سر به بدن، ملحق شد. کسی که او را گردن زد، احمر بن بُکیر بود. ۱۰. أَمَرَ ابْنُ زَيْدٍ بِمُسْلِمِ فَرَّقَى بِهِ إِلَى ظَهْرِ الْقَصْرِ، فَأَشْرَفَ بِهِ عَلَى النَّاسِ، وَهُمْ عَلَى بَابِ الْقَصْرِ مِمَّا يَلِي الرِّحْبَةَ، حَتَّى إِذَا رَأَوْهُ ضَرَبَتْ عُنُقُهُ هُنَاكَ، فَسَقَطَ رَأْسُهُ إِلَى الرِّحْبَةِ، ثُمَّ أَتَبَعَ الرَّأْسَ بِالْجَسَدِ. وَكَانَ الَّذِي تَوَلَّى ضَرْبَ عُنُقِهِ أَحْمَرُ بْنُ بُكَيْرٍ (الأخبار الطوال: ص ۲۴۱). الملهوف: ابن زیاد، دستور داد بُکیر بن حُمران، مسلم را به بالای قصر ببرد و بکشد. او مسلم را بالا برد و مسلم، تسبیح خدای متعال می‌گفت و استغفار می‌کرد و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود می‌فرستاد. بُکیر، گردن مسلم را زد و از بالای قصر پایین آمد، در حالی که وحشت زده بود. ابن زیاد به وی گفت: چه شده است؟ گفت: ای امیر! به هنگام کشتن مسلم، مردی سیاه و زشت چهره در برابر خود دیدم که انگشتش را دندان می‌گرفت - یا گفت: لبش را می‌گزید - چنان بی‌تاب شدم که سابقه نداشت. ابن زیاد گفت: شاید وحشت کرده‌ای! ۲! أَمَرَ ابْنُ زَيْدٍ بِبُكَيْرِ بْنِ حُمرَانَ أَنْ يَصْعَدَ بِهِ [أَي بِمُسْلِمٍ] إِلَى أَعْلَى الْقَصْرِ فَيَقْتُلَهُ، فَصَعِدَ بِهِ وَهُوَ يُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى وَيَسْتَغْفِرُهُ، وَيُصَلِّي عَلَى نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَضَرَبَ عُنُقَهُ، وَنَزَلَ وَهُوَ مَذْعُورٌ.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ زَيْدٍ: مَا شَأْنُكَ؟ فَقَالَ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، رَأَيْتُ سَاعِيَةَ قَتَلِهِ رَجُلًا أَسْوَدَ شَنْءِ الْوَجْهِ حِذَايَ، عَاضًا عَلَى إصْبَعِهِ - أَوْ قَالَ عَلَى شَفْتَيْهِ - فَفَرَعْتُ فَرَعًا لَمْ أَفْرَعُهُ قَطُّ. فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: لَعَلَّكَ دَهَشْتَ (الملهوف: ص ۱۲۲، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۵۷). الفتوح: ابن زیاد گفت: مسلم را به بالای قصر ببرید و گردنش را بزنید و سپس بدن را به سرش ملحق سازید. مسلم گفت: به خدا سوگند - ای پسر زیاد - اگر تو از قریش بودی، یا میان من و تو خویشاوندی بود، هرگز مرا نمی‌کشتی؛ ولی تو پسر پدرت هستی [و بی‌ریشه]! ابن زیاد، او را وارد قصر کرد و مرد شامی را که مسلم بر سرش ضربتی زده بود، خواست و به وی گفت: مسلم را بگیر و به بالای قصر ببر و خودت گردنش را بزن تا تسلای خاطرت باشد. مسلم را به بالای قصر بردند و او تسبیح خداوند متعال می‌گفت و استغفار می‌کرد. همچنین می‌گفت: بار خدایا! میان ما و این قومی که ما را فریفتند و خوار ساختند، داوری فرما. مسلم، همچنان ذکر می‌گفت، تا این که به بالای قصر برده شد. آن مرد شامی جلو آمد و گردن مسلم - که خداوند، رحمتش کند - را زد. مرد شامی نزد عبيد الله آمد، در حالی که وحشت زده بود. ابن زیاد به وی گفت: چه شده است؟ او را کشتی؟ گفت: آری. خدا کارهای امیر را سامان بخشد؛ لیکن حادثه‌ای برایم پیش آمد که به خاطر آن، بی‌تابم و ترسیده‌ام. ابن زیاد گفت: چه رخ داده است؟ گفت: هنگامی که او را کشتم، در برابرم، مردی بسیار سیاه و زشت را دیدم که انگشتش را دندان می‌گرفت - یا گفت: لبش را می‌گزید - از این واقعه، چنان بی‌تاب شده‌ام که تا به حال، چنین بی‌تاب نشده بودم. ابن زیاد، لبخند زد و به او گفت: شاید وحشت کرده‌ای که تاکنون این کار را نکرده‌ای! ۱! قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ: الْحَقُّوْا بِهِ [أَي بِمُسْلِمٍ] إِلَى أَعْلَى الْقَصْرِ فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ، وَالْحَقُّوْا رَأْسَهُ جَسَدَهُ.

فَقَالَ مُسْلِمٌ: أَمَا وَاللَّهِ يَا بَنَ زَيْدٍ: لَوْ كُنْتُ مِنْ قُرَيْشٍ، أَوْ كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ رَحِمٌ أَوْ قَرَابَةٌ لَمَا قَتَلْتَنِي، وَلَكِنَّكَ ابْنُ أَبِيكَ!

قَالَ: فَادْخَلَهُ ابْنُ زِيَادٍ الْقَصْرَ، ثُمَّ دَعَا رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ قَدْ كَانَ مُسْلِمًا بَنَ عَقِيلٍ ضَرْبَهُ عَلَى رَأْسِهِ ضَرْبَةً مُنْكَرَةً، فَقَالَ لَهُ: خُذْ مُسْلِمًا وَاصْعِدْ بِهِ إِلَى أَعْلَى الْقَصْرِ، وَاضْرِبْ عُنُقَهُ بِيَدِكَ، لِيَكُونَ ذَلِكَ أَشْفَى لِيَصْدِرَكَ.

قَالَ: فَأُصْعِدَ مُسْلِمًا بَنَ عَقِيلٍ إِلَى أَعْلَى الْقَصْرِ، وَهُوَ فِي ذَلِكَ يُسَبِّحُ اللَّهَ تَعَالَى وَيَسْتَغْفِرُهُ، وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِ غَزَوْنَا وَخَذَلُونَا.

فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ، حَتَّى أَتَى بِهِ إِلَى أَعْلَى الْقَصْرِ، وَتَقَدَّمَ ذَلِكِ الشَّامِيُّ فَضَرَبَ عُنُقَهُ - رَحِمَهُ اللَّهُ - ثُمَّ نَزَلَ الشَّامِيُّ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَهُوَ مَدْهُوشٌ.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: مَا شَأْنُكَ؟ أَقْتَلْتَهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ، إِلَّا أَنَّهُ عَرَضَ لِي عَارِضٌ، فَأَنَا لَهُ فَرْعٌ مَرْعُوبٌ. فَقَالَ: مَا الَّذِي عَرَضَ لَكَ؟ قَالَ: رَأَيْتُ سَاعَةً قَتَلْتُهُ رَجُلًا حِذَائِ أَسْوَدَ، كَثِيرَ السَّوَادِ كَرِيهَ الْمَنْظَرِ، وَهُوَ عَاضٌ عَلَى إصْبَعِيهِ - أَوْ قَالَ: شَفْتِيهِ - فَفَزِعْتُ مِنْهُ فَرَعًا لَمْ أَفِرْ قَطُّ مِثْلَهُ!

قَالَ: فَتَبَسَّمَ ابْنُ زِيَادٍ، وَقَالَ لَهُ: لَعَلَّكَ دَهَشْتَ، وَهَذِهِ عَادَةٌ لَمْ تَعْتِدْهَا قَبْلَ ذَلِكَ (الفتوح: ج ۵ ص ۵۸، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۱۳).
 مثير الأحران: عبید الله بن زیاد، دستور کشتن مسلم را صادر کرد. مسلم در سخن گفتن با ابن زیاد، درشتی کرد. او را بالای قصر بردند و بکیر بن حمران احمری، گردنش را زد و جنازه‌اش را به طرف مردم، پرتاب کرد. ۲. امر [عبید الله بن زیاد] بقتله، فأغلظ له مسلماً في الكلام والسب، فأصعد على القصر، فضرب عنقه بكير بن حمران الأحمرى، وألقى جسده إلى الناس (مثير الأحران: ص ۳۷). مسلم بن عقیل را نزد ابن زیاد آوردند. آن دو با یکدیگر، بگومگو کردند و ابن زیاد به حسین علیه السلام و علی علیه السلام دشنام می‌داد. مسلم گفت: ای دشمن خدا! هر چه می‌خواهی، بکن. ابن زیاد گفت: او را به بالای قصر ببرید و گردنش را بزنید. مسلم در این حال، خدا را می‌خواند و می‌گفت: بار خدایا! میان ما و این قومی که ما را فریفتند و خوار ساختند، داوری فرما. [جلباد،] او را در بالای محل کفش فروش‌ها، گردن زد. ۱. فأتى به [أى بمسلم بن عقیل] إلى ابن زیاد فتجاوبا، وكان ابن زیاد يسب حسينا وعليهما السلام، فقال مسلم: فاقض ما أنت قاض يا عدو الله، فقال ابن زیاد: اصعدوا به فوق القصر واضربوا عنقه، وكان مسلم يدعو الله، ويقول: اللهم احكم بيننا وبين قوم غزونا وخذلونا، فقتله وهو على موضع الحدائين (المنقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۹۴. نیز، ر. ک: المختصر في أخبار البشر: ج ۱ ص ۱۹۰). تذكرة الخواص: پسر اشعث، مسلم بن عقیل را امان داد و نزد ابن زیاد آورد. ابن زیاد، دستور داد او را به بالای قصر بردند و گردنش را زدند و سرش به سوی مردم پرتاب شد و جنازه‌اش در محله کُناسه [در کوفه]، به دار آویخته شد. پس از آن، همین کار با هانی بن عروه انجام شد. ۲. فأمته [أى مسلم بن عقیل] ابن الأشعث، وجاء به إلى ابن زیاد، فأمر به، فأصعد إلى أعلى القصر فضربت عنقه، وألقى رأسه إلى الناس، وصليت جثته بالكُناسه. ثم فعل بهانى بن عروه كذلك (تذكرة الخواص: ص ۲۴۲. نیز، ر. ک: مروج الذهب: ج ۳ ص ۷۰).

۴ / ۳۵ مدت حضور مسلم در کوفه

مروج الذهب: مسلم در نیمه ماه رمضان، از مکه خارج شد و پنجم شوال به کوفه رسید. ۳. خرج مسلم من مكة في النصف من شهر رمضان، حتى قدم الكوفة لخمسة خلون من شوال (مروج الذهب: ج ۳ ص ۶۴). مروج الذهب: قیام مسلم در کوفه، روز سه‌شنبه هشتم ذی حجه سال شصت [هجری] بود و در این روز، حسین علیه السلام از مکه به سمت کوفه حرکت کرد. برخی گفته‌اند: روز چهارشنبه در روز عرفه یعنی نهم ذی حجه سال شصت [هجری]. ۴. كان ظهور مسلم بالكوفة يوم الثلاثاء، لثمان ليال مضين من ذی الحجة سنة ستين، وهو اليوم الذي ارتحل فيه الحسين عليه السلام من مكة إلى الكوفة، وقيل: يوم الأربعاء، يوم عرفة، لتسع مضين من ذی الحجة سنة ستين (مروج الذهب: ج ۳ ص ۷۰، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۱). قیام مسلم بن عقیل - که رحمت خداوند بر

آن دو باد - در کوفه ، روز سه‌شنبه هشتم ذی حجه سال شصت [هجری] بود و شهادت او در روز چهارشنبه نهم ذی حجه یعنی روز عرفه واقع شد. حرکت حسین علیه السلام از مکه به سمت عراق، روز قیام مسلم در کوفه بود ، یعنی : روز ترویّه (هشتم ذی حجه) ۱. كَانَ خُرُوجُ مُسْلِمٍ بْنِ عَقِيلٍ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا - بِالْكُوفَةِ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ ، لِثَمَانٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ ، سَنَةً سِتِّينَ ، وَقَتْلُهُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ ، لِتِسْعٍ خَلَوْنَ مِنْهُ يَوْمَ عَرَفَةَ ، وَكَانَ تَوَجُّهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْعِرَاقِ فِي يَوْمٍ خُرُوجٍ مُسْلِمٍ بِالْكُوفَةِ ، وَهُوَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ (الإرشاد : ج ۲ ص ۶۶ ؛ البداية و النهاية : ج ۸ ص ۱۵۸) . تذكرة الخواص : شهادت مسلم در هشتم ذی حجه ، یک روز پس از حرکت حسین علیه السلام از مکه بود و گفته شده در همان روز بود و حسین علیه السلام ماجراهای کوفه را نمی‌دانست. ۲. كَانَ قَتْلُ مُسْلِمٍ لِثَمَانٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ ، بَعْدَ رَحِيلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ ، وَقِيلَ : يَوْمَ رَحِيلِهِ ، وَلَمْ يَعْلَمْ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا جَرَى فِي الْكُوفَةِ (تذكرة الخواص : ص ۲۴۳ ، المختصر في أخبار البشر : ج ۱ ص ۱۹۰) . الأخبار الطوال : شهادت مسلم بن عقیل در روز سه‌شنبه سوم ذی حجه سال شصت ، رخ داد و این ، همان سال مرگ معاویه بود. ۳. كَانَ قَتْلُ مُسْلِمٍ بْنِ عَقِيلٍ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ ، لِثَلَاثٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةً سِتِّينَ ، وَهِيَ السَّنَةُ الَّتِي مَاتَ فِيهَا مُعَاوِيَةُ (الأخبار الطوال : ص ۲۴۲) . الملهوف : امام حسین علیه السلام روز سه‌شنبه سوم ذی حجه از مکه [به سمت عراق] حرکت کرد و گفته شده روز هشتم ذی حجه سال شصت هجری بود ، پیش از آگاه شدن از شهادت مسلم ؛ چرا که در همان روزی که مسلم - که رضوان خدا بر او باد - به شهادت رسید ، ایشان از مکه به راه افتاد. ۴. كَانَ قَدْ تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ ، لِثَلَاثٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ ، وَقِيلَ : لِثَمَانٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ ، سَنَةً سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ ، قَبْلَ أَنْ يَعْلَمَ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ ، لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ مُسْلِمٌ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ (الملهوف : ص ۱۲۴) .

سخنی در باره مدّت حضور مسلم در کوفه

بر پایه گزارش‌هایی که گذشت ، مسلم علیه السلام ، نیمه ماه رمضان از مکه خارج شد و پنجم شوال ، وارد کوفه گردید . وی هشتم ذی حجه ، مقارن با حرکت امام حسین علیه السلام از مکه به سوی کوفه ، در داخل شهر با نیروهای ابن زیاد ، درگیر شد و نهم ذی حجه ، به شهادت رسید .

بنا بر این ، مدّت حضور او در کوفه ، دو ماه و چهار روز بوده است . البته برخی منابع تاریخی ، شهادت مسلم علیه السلام را سوم و برخی ، هشتم ذی حجه ذکر کرده‌اند که در این صورت ، یک یا شش روز از مدّت یاد شده ، کاسته می‌گردد .

۴ / ۳۶ شهادت هانی بن عروه

هانی بن عروه مُرادِ مِذْحَجی ۱ ، از کسانی است که جاهلیت و اسلام را درک کرده بودند و به همین جهت ، او را «مُخَضَّرَم» نامیده‌اند . وی هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ، بیش از چهل سال داشته است . ۲. هانی ، از یاران ویژه امام علی علیه السلام بوده ۳ و در جنگ‌های جمل ۴ و صفین ۵ ، ایشان را همراهی کرده است . وی از بزرگان یمن بود ۶ که به کوفه آمد و ریاست قبیله مُراد را بر عهده داشت ۷ و از این رو ، نیروهای فراوانی در اختیار او بوده است . در جریان نهضت کوفه ، هانی ، یکی از اصلی‌ترین حامیان مسلم علیه السلام بود که خانه خود را مرکز استقرار وی و هدایت نهضت قرار داد ؛ اما ابن زیاد ، او را با نیرنگ دستگیر کرد و سرانجام ، در نهم ذی حجه سال شصتم هجری ، فردای آن روزی که امام حسین علیه السلام به طرف کوفه حرکت کرده بود ، به شهادت رساند . ۹. وی

۱. جمهره أنساب العرب: ص ۴۰۶، نسب معدّ: ج ۱ ص ۳۲۹. ۲. الإصابة: ج ۶ ص ۴۴۵ و ۵۵۹. ۳. الإصابة: ج ۶ ص ۴۴۵. ۴. در کتاب المناقب ابن شهر آشوب (ج ۳ ص ۱۶۰)، این اشعار از هانی بن عروه آمده است: ای جنگ آفرینی که مشوّق او به جنگ، شتر اوست پیشوایی که گم‌راهی‌اش از مقامش می‌کاهد و اطرافیانش، سروران و رئیسان اویند. ۵. وی همراه با مالک اشتر و جمعی دیگر در مورد جنگ با شامیان به امام علی علیه السلام گفتند: «جنگ با آنها، سهمگین‌تر از مرگ نیست که ما اصلاً در پی همان هستیم» (ر. ک: تاریخ دمشق: ج ۵۹ ص ۱۳۰، وقعه صفین: ص ۱۳۷). ۶. أنصار الحسین علیه السلام: ص ۱۲۵. ۷. مروج الذهب: ج ۳ ص ۵۹، الإصابة: ج ۵ ص ۹۶. ۸. ر. ک: ص ۳۳۶ (فصل چهارم / وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان با او) و ص ۳۷۵ (نامه مسلم به امام علیه السلام برای آمدن به کوفه) و ص ۳۷۲ (رفتن مسلم به خانه هانی بن عروه) و ص ۳۷۷ (گزارش‌های مربوط به نقشه کشتن ابن زیاد) و ص ۳۹۴ (فرستادن مال و جاسوس برای شناسایی محلّ مسلم). هنگام شهادت، حدود نود سال داشت. تاریخ الطبری (– به نقل از عون بن ابی جحیفه –): محمّد بن اشعث، نزد عبید الله بن زیاد رفت و در باره هانی بن عروه، با او حرف زد و گفت: تو به موقعیت هانی بن عروه در این شهر، واقفی و جایگاه خانواده‌اش را در میان قبیله می‌دانی. بستگان او باخبر شده‌اند که من و همراهانم، او را نزد تو آورده‌ایم. تو را به خدا سوگند، او را به خاطر من ببخش. من از دشمنی بستگان او، ناراحتم. آنان، گرامی‌ترین مردمان این شهر و پشتوانه اهل یمن هستند.

ابن زیاد، وعده داد که او را ببخشد؛ لیکن قضایای مسلم که اتفاق افتاد، تصمیمش عوض شد و از وفا کردن به وعده‌اش سر باز زد.

وقتی مسلم بن عقیل به شهادت رسید، ابن زیاد، دستور داد هانی بن عروه را به بازار ببرند و سرش را از بدنش جدا کنند. هانی را با دستان بسته به بازار خرید و فروش گوسفند بردند و او پیوسته می‌گفت: ای قبیله مذحج! امروز برای من، مذحجی نیست! ای قبیله مذحج! قبیله مذحج کجاست؟

آن‌گاه چون دید کسی او را یاری نمی‌کند، دستش را کشید و از طناب، بیرون آورد و گفت: آیا عصایی، کاردی، سنگی، استخوانی یافت نمی‌شود تا آدمی از جان خود، دفاع کند؟

بر او حمله بردند و او را محکم بستند. آن‌گاه به وی گفتند: گردنت را دراز کن.

گفت: من نسبت به گردنم، سخاوتمند نیستم و شما را بر کشتن خویش، یاری نمی‌کنم.

غلام عبید الله بن زیاد – که ترک بود و نامش رشید بود – با شمشیر، ضربتی بر او زد؛ ولی اثر نکرد. هانی گفت: باز گشت، به سوی خداست. بار خدایا! به سوی رحمت و رضوان تو می‌آیم.

آن‌گاه [آن غلام،] ضربه‌ای دیگر زد و او را کشت.

عبد الرحمان بن حُصَین مرادی، او (غلام عبید الله) را در منطقه خازر ۲ به همراه عبید الله بن ۱. ر. ک: نقشه شماره ۱ در پایان جلد ۲. ۲. خازر، نام نهری میان آریل و موصل است. در این منطقه در زمان مختار، درگیری‌ای میان عبید الله بن زیاد و ابراهیم بن مالک اشتر، رخ داد و در همان ایام (یعنی سال ۶۶ هجری)، ابن زیاد کشته شد (معجم البلدان: ج ۲ ص ۳۳۷. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۵ در پایان جلد ۲).

زیاد دید. مردم گفتند: این، قاتل هانی بن عروه است.

پسر حُصَین گفت: خداوند، مرا بکشد، اگر او (غلام عبید الله) را نکشم، یا در این راه، کشته نشوم! آن‌گاه با نیزه بر او حمله کرد و بر او نیزه زد و او را کشت. اقامَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَكَلَّمَهُ فِي هَانِي بْنِ عُرْوَةَ، وَقَالَ: إِنَّكَ قَدْ عَرَفْتَ مَنَزِلَةَ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ فِي الْمِصْرِ، وَبَيْتَهُ فِي الْعَشِيرَةِ، وَقَدْ عَلِمَ قَوْمُهُ أَنِّي وَصَاحِبِي سُقْنَاهُ إِلَيْكَ، فَأَنْشُدُكَ اللَّهَ لَمَّا وَهَبْتَهُ لِي، فَإِنِّي أَكْرَهُ عِدَاوَةَ قَوْمِهِ؛ هُمْ أَعَزُّ أَهْلِ الْمِصْرِ، وَعَدَدُ أَهْلِ الْيَمَنِ!

قَالَ: فَوَعَدَهُ أَنْ يَفْعَلَ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ مُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ مَا كَانَ، بَدَأَ لَهُ فِيهِ، وَأَبَى أَنْ يَفْعَلَ لَهُ بِمَا قَالَ.

قَالَ: فَأَمَرَ بِهَانِيَّ بِنِ عُرْوَةَ حِينَ قُتِلَ مُسْلِمٌ بِنِ عَقِيلٍ، فَقَالَ: أَخْرِجُوهُ إِلَى السُّوقِ فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ، قَالَ: فَأَخْرَجَ بِهَانِيَّ حَتَّى انْتَهَى إِلَى مَكَانٍ مِنَ السُّوقِ كَانَ يُبَاعُ فِيهِ الْعَنْمُ، وَهُوَ مَكْنُوفٌ، فَجَعَلَ يَقُولُ: وَامْدَحْجَاهُ، وَلَا مَدْحَجَ لِي الْيَوْمَ، وَامْدَحْجَاهُ، أَيْنَ مِنِّي مَدْحَجٌ؟ فَلَمَّا رَأَى أَنَّ أَحَدًا لَا يَنْصُرُهُ، جَذَبَ يَدَهُ فَتَزَعَّهَا مِنَ الْكِتَافِ، ثُمَّ قَالَ: أَمَا مِنْ عَصَا أَوْ سَكِّينٍ أَوْ حَجَرٍ أَوْ عَظْمٍ يُجَاحِشُ بِهِ رَجُلٌ عَنْ نَفْسِهِ.

قَالَ: وَوَثَبُوا إِلَيْهِ فَشَدُّوهُ وَثَاقًا، ثُمَّ قِيلَ لَهُ: أُمِدُّدْ عُنُقَكَ، فَقَالَ: مَا أَنَا بِهَا مُجَدِّدٌ سَخِيٌّ، وَمَا أَنَا بِمُعِينِكُمْ عَلَى نَفْسِي. قَالَ: فَضَرَبَهُ مَوْلَى لِعُبَيْدِ اللَّهِ بِنِ زِيَادٍ - تُرْكِيٌّ يُقَالُ لَهُ رَشِيدٌ - بِالسَّيْفِ فَلَمْ يَصْنَعْ سَيْفُهُ شَيْئًا، فَقَالَ هَانِيٌّ: إِلَى اللَّهِ الْمَعَادُ، اللَّهُمَّ إِلَى رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ. ثُمَّ ضَرَبَهُ أُخْرَى فَقَتَلَهُ.

قَالَ: فَضَبَّرَ بِهِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بِنِ الْحَضِيِّ الْمُرَادِيُّ بِخَازِرَ، وَهُوَ مَعَ عُبَيْدِ اللَّهِ بِنِ زِيَادٍ، فَقَالَ النَّاسُ: هَذَا قَاتِلُ هَانِيَّ بِنِ عُرْوَةَ، فَقَالَ ابْنُ الْحَضِيِّ: قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْهُ أَوْ أَقْتُلْ دُونَهُ، فَحَمَلَ عَلَيْهِ بِالرُّمَحِ فَطَعَنَهُ فَقَتَلَهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۸؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۶۳). تاریخ الطبری (- به نقل از حسین بن نصر -): ابن زیاد فرستاد و هانی را آوردند. به وی گفت: مگر به تو احترام نگذاشتم؟ مگر تو را تکریم نکردم؟ آیا این کارها را نکردم؟

هانی گفت: چرا.

ابن زیاد گفت: پاداش این کارها چیست؟

هانی گفت: پاداشش، آن است که تو را باز دارم.

ابن زیاد گفت: مرا باز داری؟! آن گاه چوبی برداشت و او را زد و دستور داد دستانش را بستند و گردنش را زدند. این خبر به مسلم بن عقیل رسید. وی قیام کرد. ۲. اَرْسَلَ [ابن زیاد] إِلَى هَانِيٍّ فَأَتَاهُ، فَقَالَ: أَلَمْ أُوقِرْكَ؟ أَلَمْ أُكْرِمْكَ؟ أَلَمْ أَفْعَلْ بِكَ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَ: فَمَا جَزَاءُ ذَلِكَ؟ قَالَ: جَزَاؤُهُ أَنْ أَمْنَعَكَ. قَالَ: تَمْنَعُنِي؟! قَالَ: فَأَخَذَ قَضِيًّا مَكَانَهُ فَضَرَبَهُ بِهِ، وَأَمَرَ فَكُتِفَ ثُمَّ ضَرَبَ عُنُقَهُ. فَبَلَغَ ذَلِكَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ، فَخَرَجَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۱. نیز، ر. ک: أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۴۳). مروج الذهب: مسلم را بالای قصر بردند و بُکیرِ اَحمری، گردنش را زد و سرش را به زمین پرتاب کرد. آن گاه بدن او را به سرش ملحق ساختند. سپس دستور صادر شد که هانی بن عروه را به ۹. بیشتر نقل‌ها شهادت هانی را به دنبال شهادت مسلم می‌دانند (ر. ک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۸، مروج الذهب: ج ۳ ص ۶۹)؛ چرا که شهادت مسلم طبق نقل مشهور نهم ذی حجه بوده است. بنا بر این، شهادت هانی هم نهم همین ماه بوده است؛ اما برخی نقل‌ها شهادت مسلم را هشتم ماه گفته‌اند (ر. ک: ص ۴۸۷ «مدت حضور مسلم در کوفه»). همچنین در نقلی، شهادت هانی قبل از قیام مسلم، اتفاق افتاده است (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۱، الأخبار الطوال: ص ۲۳۸) که در این صورت، شهادت هانی قاعدتاً هشتم ذی حجه خواهد بود. بازار ببرند. پس گردنش را با زجر، از تن جدا کردند، در حالی که فریاد می‌زد: «ای خاندان مُراد!» و هانی، بزرگ آنان و رئیسشان بود که با چهار هزار زره بر تن و هشت هزار پیاده حرکت می‌کرد و اگر هم پیمان‌های آنان از کُنده و دیگر قبایل هم می‌آمدند، جمعیت جنگجوی آنان به سی هزار زره بر تن می‌رسید و رئیس آنان از هیچ یک از آنان، سستی و پراکندگی نمی‌دید. ۱۰. فَأَصْعَدُوهُ [أَي مُسْلِمًا] إِلَى أَعْلَى الْقَصْرِ، فَضَرَبَ بُكَيْرُ الْأَحْمَرِيُّ عُنُقَهُ، فَأَهْوَى رَأْسَهُ إِلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ أَتْبَعُوا رَأْسَهُ جَسَدَهُ، ثُمَّ أَمَرَ بِهَانِيَّ بِنِ عُرْوَةَ، فَأَخْرَجَ إِلَى السُّوقِ، فَضَرَبَ عُنُقَهُ صَبْرًا، وَهُوَ يَصِيحُ: يَا آلَ مُرَادٍ، وَهُوَ شَيْخُهَا وَزَعِيمُهَا، وَهُوَ يَوْمِئِذٍ يَرَكُبُ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ دَارِعٍ، وَثَمَانِيَةِ آلَافٍ رَاجِلٍ، وَإِذَا أَجَابَتِهَا أَحْلَافُهَا مِنْ كِنْدَةَ وَغَيْرِهَا، كَانَ فِي ثَلَاثِينَ أَلْفَ دَارِعٍ، فَلَمْ يَجِدْ زَعِيمَهُمْ مِنْهُمْ أَحَدًا فَشَلًّا وَخِذْلَانًا (مروج الذهب: ج ۳ ص ۶۹). تاریخ اليعقوبي: مسلم با [نیروهای] عید الله نبرد کرد. سپس او را دستگیر کردند و عید الله، او را کشت و جنازه‌اش را در بازار کشاندند. [همچنین] عید الله، هانی بن عروه را کشت؛ چون مسلم در خانه او سکونت داشت و مسلم را یاری کرده بود. ۲. فَقَاتَلَ [مُسْلِمًا] عُبَيْدَ

اللَّهِ ، فَأَخَذُوهُ ، فَقَتَلَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ ، وَجَرَّ بِرِجْلِهِ فِي السُّوقِ ، وَقَتَلَ هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ ، لِنُزُولِ مُسْلِمٍ مَنَزَلَهُ ، وَإِعَانَتِهِ إِثَاءَهُ (تاریخ یعقوبی : ج ۲ ص ۲۴۳) . الفتوح : آن گاه عبید الله بن زیاد، دستور داد هانی بن عروه را بیرون ببرند و به مسلم بن عقیل ، ملحق سازند [و بکشند].

محمّد بن اشعث گفت: خداوند ، کارهای امیر را سامان دهد ! به راستی که تو موقعیت و منزلت او را در میان فامیلش می‌دانی و بستگان او باخبر شده‌اند که من و اسماء بن خارجه ، او را نزد تو آورده‌ایم . تو را به خدا سوگند می‌دهم - ای امیر - که او را به خاطر من ببخشی . من از دشمنی خانواده‌اش می‌ترسم . آنان بزرگان کوفه اند و بیشترین جمعیت را دارند . ابن زیاد با درشتی ، سخن او را رد کرد و سپس دستور داد هانی بن عروه را دست‌بسته به بازار خرید و فروش گوسفند، ببرند . هانی دانست که کشته می‌شود . از این رو ، فریاد می‌زد: «ای مَذْحِج، ای قبیله من ! [کمک !]» . آن گاه دستانش را از طناب ، در آورد و گفت: چیزی نیست که از خودم دفاع کنم؟ او را زدند و دستانش را محکم بستند و به وی گفتند: گردنت را دراز کن . هانی گفت: نه، به خدا سوگند! من شما را بر کشتن خودم ، یاری نمی‌کنم . یکی از غلامان عبید الله به نام رشید ، جلو آمد و او را با شمشیر زد ؛ ولی اثر نکرد . هانی گفت: باز گشت ، به سوی خداست . بار خدایا ! به سوی رحمت و رضوان تو [می‌آیم] . خدایا ! این روز را کفاره گناهانم قرار ده . به راستی که من برای پسر دختر پیامبرت محمد ، تعصب به خرج دادم . رشید پیش آمد و ضربه‌ای دیگر زد و او را کشت . آن گاه عبید الله بن زیاد دستور داد مسلم بن عقیل و هانی بن عروه - که خداوند ، آن دو را رحمت کند - را وارونه به دار آویزند و تصمیم داشت سر آن دو را برای یزید بن معاویه بفرستد. ۱. ثُمَّ أَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ بِهَانِيٍّ بْنِ عُرْوَةَ أَنْ يُخْرَجَ فَيُلْحَقَ بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ : أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ ، إِنَّكَ قَدْ عَرَفْتَ شَرَفَهُ فِي عَشِيرَتِهِ ، وَقَدْ عَرَفَ قَوْمُهُ أُنَى وَأَسْمَاءُ بْنُ خَارِجَةَ جِنَا بِهَ إِلَيْكَ ، فَأَنْشُدَكَ اللَّهُ أَيُّهَا الْأَمِيرُ ، إِلَّا وَهَبْتَهُ لِي ، فَإِنِّي أَخَافُ عِدَاوَةَ أَهْلِ بَيْتِهِ ، وَإِنَّهُمْ سَادَاتُ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، وَأَكْثَرُهُمْ عَدَاً . قَالَ : فَزَبَرَهُ ابْنُ زِيَادٍ ، ثُمَّ أَمَرَ بِهَانِيٍّ بْنِ عُرْوَةَ فَأُخْرِجَ إِلَى السُّوقِ إِلَى مَوْضِعِ يُبَاعُ فِيهِ الْغَنَمُ ، وَهُوَ مَكْتُوفٌ .

قال : وَعَلِمَ أَنَّهُ مَقْتُولٌ فَجَعَلَ يَقُولُ : وَامْدَحْجَاهُ ، وَاعْشِيرَتَاهُ ، ثُمَّ أَخْرَجَ يَدَهُ مِنَ الْكِتَافِ ، وَقَالَ : أَمَا مِنْ شَيْءٍ فَأَدْفَعُ بِهِ عَنْ نَفْسِي ؟! قَالَ : فَصَكَّوْهُ ثُمَّ أَوْثَقُوهُ كِتَافًا ، فَقَالُوا : أُمِدِّدْ عُقْنَكَ ، فَقَالَ : لَا وَاللَّهِ ، مَا كُنْتُ الَّذِي أُعِينُكُمْ عَلَى نَفْسِي !

فَتَقَدَّمَ إِلَيْهِ غُلَامٌ لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - يُقَالُ لَهُ رَشِيدٌ - فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ فَلَمْ يَصْنَعْ شَيْئًا . فَقَالَ هَانِيٌّ : إِلَى اللَّهِ الْمَعَادُ ، اللَّهُمَّ إِلَى رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ ، اللَّهُمَّ اجْعَلْ هَذَا الْيَوْمَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِي ، فَإِنِّي إِنَّمَا تَعَصَّبْتُ لِابْنِ بَنَاتِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

فَتَقَدَّمَ رَشِيدٌ وَضَرَبَهُ ضَرْبَةً أُخْرَى فَقَتَلَهُ ، ثُمَّ أَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَهَانِيٍّ بْنِ عُرْوَةَ رَحِمَهُمَا اللَّهُ ، فَضَلَبَا جَمِيعاً مُنْكَسِرِينَ ، وَعَزَمَ أَنْ يُوجَّهَ بِرَأْسَيْهِمَا إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ (الفتوح : ج ۵ ص ۶۱ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۲۱۳) . الأمالی ، شجری (- به نقل از سعید بن خالد -) : مسلم را آوردند، در حالی که عبید الله بن زیاد با ام ایوب دختر عتبه ازدواج کرده بود.

پس از آن ، هانی بن عروه مرادی را آوردند . وقتی هانی بر عبید الله وارد شد ، گفت: امیر با ازدواج ، از من ، پیش افتاده است .

عبید الله گفت: ای هانی ! تو هم قصد ازدواج داشتی؟ و عصایی را که در دست داشت ، به سویش پرتاب کرد که عصا بر دیوار نشست . سپس دستور داد او را به بازار بردند و گردن زدند .

پس از آن ، دستور کشتن مسلم را صادر کرد . مسلم گفت: اجازه بده وصیت کنم... ۲. فَلَمَّا أُتِيَ بِمُسْلِمٍ - وَقَدْ عَرَسَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ بِأُمِّ أَيُّوبَ بِنْتِ عَتْبَةَ - قَالَ : فَاتِي بِهَانِيٍّ بْنِ عُرْوَةَ الْمُرَادِيَّ ، فَلَمَّا أُدْخِلَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ قَالَ : اسْتَأْثَرَ عَلَى الْأَمِيرِ بِالْعُرْسِ !

قال : وَهَلْ أَرَدْتَ الْعُرْسَ يَا هَانِيُّ ؟ وَرَمَاهُ بِمَحْجَنٍ كَانَ فِي يَدِهِ ، فَارْتَجَّ فِي الْحَائِطِ ، وَأَمَرَ بِهِ إِلَى السُّوقِ فَضَرَبَتْ عُقْنَهُ ، ثُمَّ أَمَرَ بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ فَقَالَ : إِيْذَنْ لِي بِالْوَصِيَّةِ (الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۶۷) . مثير الأحزان : ابن زیاد ، دستور داد هانی بن عروه را به محله كناسه بردند و او را در آن جا كشتند و به دار آویختند . گفته‌اند: یکی از غلامان عبید الله به نام رشید ، گردنش را در بازار زد. ۳. أَمَرَ [ابنُ زِيَادٍ] بِهَانِيٍّ بْنِ عُرْوَةَ فُسِحِبَ إِلَى الْكُنَاسَةِ ، فَقَتَلَ وَضَلَبَ هُنَاكَ ، وَقِيلَ : ضَرَبَ عُقْنَهُ فِي السُّوقِ غُلَامٌ لِعُبَيْدِ اللَّهِ اسْمُهُ رَشِيدٌ (مثير الأحزان : ص ۳۷ ؛ البداية و النهاية : ج ۸ ص ۱۵۷) . تاریخ الطبری (- به نقل از عمار دهنی ، از امام باقر علیه السلام -) : ابن

زیاد، دستور داد هانی را به محله کُناسه

اگر نمی‌دانی مرگ چیست، بنگر به هانی [کشته] در بازار و به پسر عقیل. دستور حاکم، در باره آنان به اجرا در آمد و آن دو، محور سخن هر کسی شدند که به هر راهی می‌رفت. آیا اسماء بن خارجه به سرعت و ایمن، اسب می‌تازد، در حالی که قبیله مذحج، برای انتقام گرفتن به دنبال اویند؟^۱ فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَانْظُرِي إِلَى هَانِي فِي السُّوقِ وَابْنِ عَقِيلٍ أَصَابَهُمَا أَمْرُ الْإِمَامِ فَأَصْبَحَا أَحَادِيثَ مَنْ يَسْعَى بِكُلِّ سَبِيلٍ أَيْرَكَبُ أَسْمَاءُ الْهَمَالِيَجِ آمِنًا وَقَدْ طَلَبْتُهُ مَذْحِجٌ بِذُحُولِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۰، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۷). تاریخ الطبری (- به نقل از عون بن ابی جُحیفه -): اگر نمی‌دانی مرگ چیست، بنگر به هانی [کشته] در بازار و به پسر عقیل؛ به قهرمانی که شمشیر، صورتش را شکست (هانی) و دیگری که کشته‌اش از بالای بلندی، پرتاب شد (مسلم). دستور امیر در باره آن دو به اجرا در آمد و آن دو، محور سخن هر کسی شدند که به هر راهی می‌رفت جنازه‌ای را می‌بینی که مرگ، رنگش را دگرگون ساخته و خون را می‌بینی که از هر طرف، جاری شده است؛ جوان مردی که از دختر جوانِ باحیا، باحیا تر و از شمشیر دو دم بُرنده، بُرنده تر است. آیا اسماء بن خارجه به سرعت و ایمن، اسب می‌تازد، در حالی که قبیله مذحج برای انتقام گرفتن، به دنبال اویند؟ قبیله مراد، بر گردد او [برای انتقام گرفتن] می‌چرخند و همه آنان، خون انسانی را می‌طلبند و در این باره مسئول اند. اگر شما انتقام برادر خود را نگرفتید، فاجرانی هستید که به کم، رضایت داده‌اند. ۱. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ الْأَسَدِيُّ فِي قِتْلَةِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَهَانِي بْنِ عُرْوَةَ الْمُرَادِيَّ - وَيُقَالُ: قَالَهُ الْفَرَزْدَقُ - : فَإِنْ كُنْتَ لَا تَدْرِينَ مَا الْمَوْتُ فَانْظُرِي إِلَى هَانِي فِي السُّوقِ وَابْنِ عَقِيلٍ إِلَى بَطَلٍ قَدْ هَشَّمَ السَّيْفُ وَجْهَهُ وَآخَرَ يَهُوَى مِنْ طَمَارٍ قَتِيلٍ أَصَابَهُمَا أَمْرُ الْأَمِيرِ فَأَصْبَحَا أَحَادِيثَ مَنْ يَسْرِي بِكُلِّ سَبِيلٍ تَرَى جَسَدًا قَدْ غَيَّرَ الْمَوْتُ لَوْنَهُ وَنَضَحَ دَمٌ قَدْ سَالَ كُلُّ مَسِيلٍ فَتَيَّ هُوَ أَحْيَى مِنْ فَتَاهِ حَيَّيْهِ وَأَقْطَعَ مِنْ ذِي شَفَرَتَيْنِ صِقِيلٍ أَيْرَكَبُ أَسْمَاءُ الْهَمَالِيَجِ آمِنًا وَقَدْ طَلَبْتُهُ مَذْحِجٌ بِذُحُولِ تُطِيفُ حَوَالِيَهُ مُرَادٌ وَكُلُّهُمْ عَلَى رَقَبَةٍ مِنْ سَائِلٍ وَمَسُولٍ فَإِنْ أَنْتُمْ لَمْ تَتَّارُوا بِأَخِيكُمْ فَكُونُوا بَغَايَا أَرْضِيَتْ بِقَلِيلٍ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۹، الأخبار الطوال: ص ۲۴۲). ر. ک: ص ۳۷۷ (گزارش‌های مربوط به نقشه کشتن ابن زیاد)

و ص ۳۹۴ (فرستادن مال و جاسوس برای شناسایی محلّ مسلم)

و ص ۴۱۵ (محاصره قصر ابن زیاد به وسیله مسلم و یارانش)

و ص ۴۱۶ (نبرد میان مسلم و نیروهای ابن زیاد و زخمی شدن مسلم)

و ص ۴۹۵ (فرستاده شدن سرهای مسلم و هانی برای یزید به وسیله ابن زیاد).

و ص ۶۴۵ (فصل هفتم / خبر شهادت مسلم بن عقیل).

۴ / ۳۷ فرستاده شدن سرهای مسلم و هانی برای یزید، به وسیله ابن زیاد

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو جناب یحیی بن ابی حَیّه کلبی -): چون عبید الله بن زیاد، مسلم و هانی را کشت، سرهای آنان را به همراه هانی بن ابی حَیّه و ادعی و زبیر بن اَرواح تمیمی، برای یزید بن معاویه فرستاد و به کاتبش عمرو بن نافع، دستور داد که ماجراهای مسلم و هانی را برای یزید بن معاویه بنویسد. او نیز نامه بلندی نوشت و او نخستین کسی بود که نامه‌های بلند می‌نوشت. وقتی عبید الله بن زیاد، نامه را دید، آن را نپسندید و گفت: چرا این قدر، طولانی و چرا این قدر، مطالب اضافی؟ بنویس: «اما بعد، سپاس خدایی را که حقّ امیر مؤمنان را ستاند و او را از شرّ دشمنش رها کرد! به امیر مؤمنان [یزید] - که خداوند، او را گرمی بدارد - خبر می‌دهم که مسلم بن عقیل به خانه هانی بن عروه مرادی پناه برده بود. من بر آن دو، جاسوسانی گماردم و مردان را با دسیسه به آن جا فرستادم و نیرنگ به کار بُردم تا آنان را بیرون آوردم و خداوند، ما را بر آنها مسلط کرد. سپس آنها را گردن زدم و سرهایشان را به همراه هانی بن ابی حَیّه هَمْدانی و زبیر بن اَرواح تمیمی، برای شما فرستادم. آن دو، خیرخواه و گوش به فرمان

اند. امیر مؤمنان، هر چه دوست دارد، از آنان بپرسد، که آنان اهل آگاهی، صداقت و فهم و پارسایی‌اند. والسلام! ۱۰. إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زَيْدٍ لَمَّا قَتَلَ مُسْلِمًا وَهَانًا، بَعَثَ بِرُؤُوسِهِمَا مَعَ هَانِيٍّ بْنِ أَبِي حَيَّةٍ الْوَادِعِيِّ، وَالزُّبَيْرِ بْنِ الْأَرْوَاحِ التَّمِيمِيِّ، إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، وَأَمَرَ كَاتِبَهُ عَمْرُو بْنُ نَافِعٍ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ بِمَا كَانَ مِنْ مُسْلِمٍ وَهَانِيٍّ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ كِتَابًا أَطَالَ فِيهِ - وَكَانَ أَوَّلَ مَنْ أَطَالَ فِي الْكُتُبِ - فَلَمَّا نَظَرَ فِيهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ كَرِهَهُ، وَقَالَ: مَا هَذَا التَّطْوِيلُ، وَهَذِهِ الْفُضُولُ؟ أَكْتُبُ:

أَمَّا بَعْدُ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخَذَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِحَقِّهِ، وَكَفَاهُ مُؤَنَّةَ عَدُوِّهِ، أَخْبَرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - أَكْرَمَهُ اللَّهُ - أَنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ لَجَأَ إِلَى دَارِ هَانِيٍّ بْنِ عُرْوَةَ الْمُرَادِيِّ، وَإِنِّي جَعَلْتُ عَلَيْهِمَا الْعِيُونَ، وَدَسَّيْتُ إِلَيْهِمَا الرِّجَالَ، وَكَدَدْتُهُمَا حَتَّى اسْتَخَرَجْتُهُمَا، وَأَمَكَّنَ اللَّهُ مِنْهُمَا، فَقَدَمْتُهُمَا فَضَرَبْتُ أَعْنَاقَهُمَا. وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكَ بِرُؤُوسِهِمَا مَعَ هَانِيٍّ بْنِ أَبِي حَيَّةٍ الْهَمْدَانِيِّ، وَالزُّبَيْرِ بْنِ الْأَرْوَاحِ التَّمِيمِيِّ، وَهُمَا مِنْ أَهْلِ السَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَالنَّصِيحَةِ، فَلْيَسْأَلْهُمَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا أَحَبَّ مِنْ أَمْرِ، فَإِنَّ عِنْدَهُمَا عِلْمًا وَصِدْقًا، وَفَهْمًا وَوَرَعًا، وَالسَّلَامُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۰؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۶۵). الفتوح: عبید الله بن زیاد، دستور داد مسلم بن عقیل و هانی بن عروه - که خداوند آن دو را رحمت کند - را وارونه به دار کشند و تصمیم گرفت سرهای آنان را نزد یزید بن معاویه بفرستد... سپس نامه‌ای این چنین برای یزید بن معاویه نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. به بنده خدا یزید بن معاویه، امیر مؤمنان، از عبید الله بن زیاد. ستایش، خدایی را که حق امیر مؤمنان را ستاند و او را از شر دشمنش رها کرد! به امیر مؤمنان - که خداوند، او را تأیید کند - خبر می‌دهم که مسلم بن عقیل، آن بر هم زننده وحدت، وارد کوفه شد و در خانه هانی بن عروه می‌دحجی فرود آمد. من بر آن دو، جاسوسانی را گماردم، تا این که آنان را از خانه بیرون آوردم و پس از نبرد و درگیری، خداوند، مرا بر آنان مسلط ساخت. گردن آنها را زدم و سرهایشان را به همراه هانی بن ابی حیه و ادعی و زبیر بن اروح تیمی، برای شما فرستادم. این دو، گوش به فرمان و ملتزم به سنت و جماعت [مسلمانان] اند و امیر مؤمنان، هر چه می‌خواهد، از آنان بپرسد. آن دو، اهل خرد و فهم و صداقت اند». وقتی نامه و دو سر به یزید بن معاویه رسید، نامه را خواند و دستور داد سرها بر دروازه شهر دمشق، نصب گردند. ۲. أَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ بِمُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَهَانِيٍّ بْنِ عُرْوَةَ - رَحِمَهُمَا اللَّهُ - فَضَلَّيَا جَمِيعًا مُنْكَسِرِينَ، وَعَزَمَ أَنْ يُوجِّهَ بِرَأْسَيْهِمَا إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ...

ثُمَّ كَتَبَ ابْنُ زَيْدٍ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لِعَبْدِ اللَّهِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَخَذَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بِحَقِّهِ، وَكَفَاهُ مُؤَنَّةَ عَدُوِّهِ، أَخْبَرُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - أَيْدَهُ اللَّهُ - أَنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ الشَّاقَّ لِلْعَصَا، قَدِمَ إِلَى الْكُوفَةِ، وَنَزَلَ فِي دَارِ هَانِيٍّ بْنِ عُرْوَةَ الْمِذْحِجِيِّ، وَإِنِّي جَعَلْتُ عَلَيْهِمَا الْعِيُونَ حَتَّى اسْتَخَرَجْتُهُمَا، فَأَمَكَّنَنِي اللَّهُ مِنْهُمَا بَعْدَ حَرْبٍ وَمُنَاقَشَةٍ، فَقَدَمْتُهُمَا فَضَرَبْتُ أَعْنَاقَهُمَا، وَقَدْ بَعَثْتُ بِرَأْسَيْهِمَا مَعَ هَانِيٍّ بْنِ أَبِي حَيَّةٍ الْوَادِعِيِّ، وَالزُّبَيْرِ بْنِ الْأَرْوَاحِ التَّمِيمِيِّ، وَهُمَا مِنْ أَهْلِ الطَّاعَةِ وَالسُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ، فَلْيَسْأَلْهُمَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا أَحَبَّ، فَإِنَّهُمَا ذَوَا عَقْلٍ وَفَهْمٍ وَصِدْقٍ.

فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ وَالرَّأْسَانِ جَمِيعًا إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، قَرَأَ الْكِتَابَ، وَأَمَرَ بِالرَّأْسَيْنِ فَنَصَبَا عَلَى بَابِ مَدِينَةِ دِمَشْقَ (الفتوح: ج ۵ ص ۶۱)، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۱۵). آن گاه ابن زیاد، دستور داد جنازه مسلم به دار آویخته شد و سرش به دمشق فرستاده شد. این، اولین کشته از بنی هاشم بود که جنازه‌اش به دار آویخته شد و نخستین سر از آنان بود که به دمشق فرستاده شد. ۱. ثُمَّ أَمَرَ ابْنُ زَيْدٍ بِجُثَّتِهِ مُسْلِمٍ فَضَلَّيْتُ، وَحُمِلَ رَأْسُهُ إِلَى دِمَشْقَ، وَهَذَا أَوَّلُ قَتِيلٍ ضَلَّيْتُ جُثَّتَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، وَأَوَّلُ رَأْسٍ حُمِلَ مِنْ رُؤُوسِهِمْ إِلَى دِمَشْقَ (مروج الذهب: ج ۳ ص ۷۰، تذكرة الخواص: ص ۲۴۳).

۴ / ۳۸ نامه سیاس‌گزاری یزید از ابن زیاد و تحریک وی بر ضد امام حسین علیه السلام

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو جناب یحیی بن ابی حیه کلبی -): یزید برای ابن زیاد، نامه‌ای فرستاد: «اما بعد، تو همان گونه

هستی که دوست داشتم . با تدبیر و دوراندیشی ، رفتار کردی و مانند دلاوری متین و آرام، اقتدار به خرج دادی. تو ما را بی نیاز ساختی و خاطر ما را جمع کردی و گمان و رآیم را در باره خودت، تصدیق نمودی. دو فرستاده‌ات را فرا خواندم و از آنان پرسش کردم و با آنان به تنهایی به گفتگو نشستم و آنان را در فضیلت و نظر ، همان گونه یافتیم که تو گفتی. [به کارگزارانت] در باره این دو، سفارش به نیکی کن .

به من خبر رسیده که حسین، به سمت عراق ، حرکت کرده است. دیده‌بان‌ها و نگهبانان را بگمار. از موارد مظنون ، کاملاً مراقبت کن و به اتهام ، دستگیر کن ؛ لیکن کسی را مکش ، مگر آن که با تو نبرد کند ، و تمام اتفاقات را برایم بنویس. درود و رحمت خداوند بر تو باد! ۲۰... فَكَتَبَ إِلَيْهِ [أَيُّ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ إِزِيدُ : أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّكَ لَمْ تَعُدْ أَنْ كُنْتَ كَمَا أَحْبَبْتُ ، عَمِلْتَ عَمَلَ الْحَازِمِ ، وَصِلْتَ صَوْلَةَ الشُّجَاعِ الرَّابِطِ الْحَيَّاشِ ، فَقَدْ أَغْنَيْتَ وَكَفَيْتَ ، وَصَدَّقْتَ ظَنِّي بِكَ ، وَرَأَيْتُ فِيكَ ، وَقَدْ دَعَوْتُ رَسُولِيكَ فَسَأَلْتُهِمَا وَنَاجَيْتُهُمَا ، فَوَجَدْتُهُمَا فِي رَأْيِهِمَا وَفَضْلِهِمَا كَمَا ذَكَرْتَ ، فَاسْتَوْصِ بِهِمَا خَيْرًا ، وَإِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ قَدْ تَوَجَّهَ نَحْوَ الْعِرَاقِ ، فَضَعَ الْمَنَاظِرَ وَالْمَسَالِحَ ، وَاحْتَرَسَ عَلَى الظَّنِّ ، وَخُذَ عَلَى التُّهْمَةِ ، غَيْرَ أَنْ لَا تَقْتُلَ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ ، وَاكْتُبْ إِلَيَّ فِي كُلِّ مَا يَحْدُثُ مِنْ الْخَبَرِ ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحِمَةُ اللَّهِ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۸۰ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۶۵) .

آنساب الأشراف : چون ابن زیاد ، کشته شدن مسلم را برای یزید نوشت و سرهای مسلم و هانی بن عروه و ابن صلیح را برای فرستاد و رفتار خود را با آنان، برایش نوشت، یزید برایش نامه‌ای نوشت: «تو همان گونه هستی که دوست داشتم . با تدبیر و دوراندیشی ، رفتار کردی و مانند یک دلاور ، اقتدار به خرج دادی و گمانم را در باره خودت به واقعیت مبدل ساختی . به من خبر رسیده که حسین به سمت عراق حرکت کرده است. دیده‌بانان و نگهبانان را بگمار و جاسوسان را هوشیار ساز . کاملاً مراقب باش. مظنون را زندانی کن و افراد مشکوک را دستگیر نما ؛ لیکن جز با کسی که به نبرد با تو می‌پردازد ، جنگ مکن و روزانه اخبار و گزارش‌ها را برایم بنویس، إِنْ شَاءَ اللَّهُ»

۲۱. لَمَّا كَتَبَ ابْنُ زِيَادٍ إِلَى يَزِيدَ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ ، وَبَعَثَهُ إِلَيْهِ بِرَأْسِهِ وَرَأْسِ هَانِي بْنِ عُرْوَةَ ، وَرَأْسِ ابْنِ صَالِحٍ ، وَمَا فَعَلَ بِهِمْ ، كَتَبَ [يَزِيدُ] إِلَيْهِ : إِنَّكَ لَمْ تَعُدْ أَنْ كُنْتَ كَمَا أَحْبَبْتُ ، عَمِلْتَ عَمَلَ الْحَازِمِ ، وَصِلْتَ صَوْلَةَ الشُّجَاعِ ، وَحَقَّقْتَ ظَنِّي بِكَ ، وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ حَسِينًا تَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ ، فَضَعَ الْمَنَاظِرَ وَالْمَسَالِحَ ، وَأَذَكَ الْعِيُونَ ، وَاحْتَرَسَ كُلَّ الْإِحْتِرَاسِ ، وَاحْبَسَ عَلَى الظَّنِّ ، وَخُذَ بِالتُّهْمَةِ ، غَيْرَ أَنْ لَا تَقَاتِلَ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ ، وَاكْتُبْ إِلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ بِمَا يَحْدُثُ مِنْ خَبَرٍ إِنْ شَاءَ اللَّهُ (آنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۴۲) .

الکامل فی التاریخ : ابن زیاد، سرهای مسلم و هانی را برای یزید فرستاد. یزید هم نامه‌ای نوشت و از ابن زیاد ، تشکر کرد و برایش نوشت: «به من خبر رسیده است که حسین، به سمت عراق، حرکت کرده است. دیده‌بانان و نگهبان‌ها را بگمار و کاملاً مراقبت کن . افراد مشکوک را زندانی کن و افراد مظنون را دستگیر نما ؛ لیکن مکش ، مگر کسی را که با تو به نبرد می‌پردازد» ۳۰. بَعَثَ ابْنُ زِيَادٍ بِرَأْسَيْهِمَا [أَيُّ مُسْلِمٍ وَهَانِيٍّ] إِلَى يَزِيدَ ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ يَزِيدُ بِشُكْرِهِ ، وَيَقُولُ لَهُ :

وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ قَدْ تَوَجَّهَ نَحْوَ الْعِرَاقِ ، فَضَعَ الْمَرَاصِدَ وَالْمَسَالِحَ ، وَاحْتَرَسَ ، وَاحْبَسَ عَلَى التُّهْمَةِ ، وَخُذَ عَلَى الظَّنِّ ، غَيْرَ أَنْ لَا تَقْتُلَ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ (الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۴۵) .

الأخبار الطوال : عبید الله ، سرهای مسلم و هانی را برای یزید فرستاد و گزارش آن دو را برایش نوشت . یزید هم نامه‌ای برای عبید الله نوشت که: «گمان ما را به خودت عوض نکردی و با تدبیر و نیرومندی، رفتار کردی. جریان را از دو فرستاده‌ات پرسیدم. آنان به تفصیل برایم شرح دادند و آن دو در خیرخواهی و صاحب نظر بودن، همان گونه‌اند که تو گفتی. [به کارگزارانت] نسبت به آن دو [به نیکی] سفارش کن . به من خبر رسیده است که حسین بن علی ، از مکه حرکت کرده و قصد کوفه دارد . جاسوسان را بروی مأمور کن و دیده‌بان‌ها را بر راه‌ها بگمار و کارها را به بهترین شیوه انجام ده ؛ لیکن جنگ مکن ، مگر با کسی که با تو می‌جنگد و گزارش‌ها را روزانه برایم بنویس» ۴۰. بَعَثَ عُبَيْدُ اللَّهِ بِرُؤُوسِهِمَا [أَيُّ مُسْلِمٍ وَهَانِيٍّ] إِلَى يَزِيدَ ، وَكَتَبَ إِلَيْهِ بِالتَّيِّبِ فِيهِمَا ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ يَزِيدُ : لَمْ تَعُدْ الظَّنَّ بِكَ ، وَقَدْ فَعَلْتَ فِعْلَ الْحَازِمِ الْجَلِيدِ ، وَقَدْ سَأَلْتُ رَسُولِيكَ عَنِ الْأَمْرِ ، فَفَرَّ شَأْهُ لِي ، وَهُمَا كَمَا ذَكَرْتَ فِي النَّصِيحِ وَفَضْلِ الرَّأْيِ ، فَاسْتَوْصِ بِهِمَا .

وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ قَدْ فَصَلَ مِنْ مَكَّةَ مُتَوَجِّهًا إِلَى مَا قَبْلَكَ ، فَأَدْرِكُ الْعُيُونَ عَلَيْهِ ، وَضَعَ الْأَرْصَادَ عَلَى الطَّرِيقِ ، وَقُمْتُ أَفْضَلَ الْقِيَامِ ، غَيْرَ أَنْ لَا تُقَاتِلَ إِلَّا مَنْ قَاتَلَكَ ، وَاكْتُبَ إِلَيَّ بِالْخَبَرِ فِي كُلِّ يَوْمٍ (الأخبار الطوال : ص ۲۴۲) . ۱. ر. ك : ص ۵۱۲ (فصل پنجم / شهادت عماره بن صلحَب آزدي). عبيد الله بن زياد، خبر مسلم و هانی را برای یزید بن معاویه نوشت. او هم جواب داد و از رفتار و اقتدارش، سپاس‌گزاری کرد و به وی گوشزد کرد که به وی خبر رسیده که حسین علیه السلام به سمت کوفه حرکت کرده است و به وی دستور داد که در این زمینه مجازات کند و انتقام بگیرد و به صرف گمان و شک، [افراد را] زندانی کند. ۱. کَتَبَ عُبيدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بِخَبَرِ مُسْلِمٍ وَهَانِيٍّ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، فَأَعَادَ عَلَيْهِ الْجَوَابَ يَشْكُرُهُ فِيهِ عَلَى فِعَالِهِ وَسَطَوَاتِهِ ، وَيُعَرِّفُهُ أَنْ قَدْ بَلَغَهُ تَوَجُّهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ إِلَى جَهَّتِهِ ، وَيَأْمُرُهُ عِنْدَ ذَلِكَ بِالْمُؤَاخَذَةِ وَالْإِنْتِقَامِ ، وَالْحَبْسِ عَلَى الظُّنُونِ وَالْأَوْهَامِ (الملهوف : ص ۱۲۴) . الفتوح : چون نامه و سرهای مسلم و هانی به یزید بن معاویه رسید ، نامه را خواند و دستور داد که سرها بر دروازه شهر دمشق، نصب شوند. سپس نامه‌ای برای ابن زیاد نوشت : «أما بعد ، تو همان گونه هستی که دوست داشتم . با تدبیر و دوراندیشانه رفتار کردی و مانند دلاوری متین، اقتدار به خرج دادی. تو خاطر ما را آسوده کردی و گمان و نظر ما را در باره خودت حفظ نمودی . فرستاده‌هایت را فرا خواندم و از آنان در باره آنچه نوشتی ، پرسیدم و آنان را در خرد و فهم و صداقت و دینداری ، همان گونه یافتم که تو نوشته بودی . به هر یک از آنان ، ده هزار درهم دادم و آنان را به سوی تو فرستادم. [به کارگزارانت] نسبت به آنان به نیکی ، سفارش کن . به من خبر رسیده که حسین بن علی به سمت عراق ، حرکت کرده است. دیده‌بان‌ها و نگهبانان را بگمار و مراقبت کن و افراد مشکوک را زندانی کن و روزانه تمام گزارش‌های خوب و بد را برایم بنویس. والسلام!». ۲. لَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ وَالرَّاسَانِ [رَأْسُ مُسْلِمٍ وَهَانِيٍّ] أَجْمَعًا إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، قَرَأَ الْكِتَابَ ، وَأَمَرَ بِالرَّأْسَيْنِ فَنُصِبَا عَلَى بَابِ مَدِينَةِ دِمَشْقَ . ثُمَّ كَتَبَ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ : أَمَّا بَعْدُ ، فَمِنْكَ لَمْ تَعُدْ إِذَا كُنْتَ كَمَا أَحْبَبْتُ ، عَمِلْتَ عَمَلَ الْحَازِمِ ، وَصِلْتَ صَوْلَةَ الشُّجَاعِ الرَّابِضِ ، فَقَدْ كَفَيْتَ وَوَقَيْتَ ظَنِّي وَرَأْيِي فَيْكَ ، وَقَدْ دَعَوْتُ رَسُولِيكَ فَسَأَلْتُهُمَا عَنِ الَّذِي ذَكَرْتَ ، فَقَدْ وَجَدْتُهُمَا فِي رَأْيِهِمَا وَعَقْلِهِمَا وَفَهْمِهِمَا وَفَضْلِهِمَا وَمَذْهَبِهِمَا كَمَا ذَكَرْتَ ، وَقَدْ أَمَرْتُ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِعَشْرَةِ آلَافٍ دِرْهَمٍ ، وَسَرَّحْتُهُمَا إِلَيْكَ ، فَاسْتَوْصِ بِهِمَا خَيْرًا .

وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ قَدْ عَزَمَ عَلَى الْمَسِيرِ إِلَى الْعِرَاقِ ، فَضَعَّ الْمَرَاصِدَ وَالْمَنَاظِرَ ، وَاحْتَرَسَ وَاحِسَ عَلَى الظَّنِّ ، وَاكْتُبَ إِلَيَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ بِمَا يَتَجَرَّدُ لَكَ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ ، وَالسَّلَامُ (الفتوح : ج ۵ ص ۶۳ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمي : ج ۱ ص ۲۱۵) . [حسین علیه السلام] پیش از خود، مسلم بن عقیل را فرستاد. دوازده هزار نفر از کوفیان با وی بیعت کردند و گفته شده: بیش از این [، بیعت کردند]. یزید، ابن زیاد را به سوی او فرستاد و وی او را کشت و سرش را برای یزید فرستاد . یزید هم از او سپاس‌گزاری کرد و به او نسبت به حسین علیه السلام ، هشدار داد. ۱. قَدَّمَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَمَامَهُ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ ، فَبَايَعَهُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا ، وَقِيلَ : أَكْثَرُ مِنْ ذَلِكَ ، وَأَمَرَ يَزِيدُ ابْنَ زِيَادٍ فَجَاءَ إِلَيْهِ ، وَقَتْلَهُ وَأَرْسَلَ بِرَأْسِهِ إِلَيْهِ فَشَكَرَهُ ، وَحَذَرَهُ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ (الصواعق المحرقة : ص ۱۹۶) .

فصل پنجم : شهادت گروهی از یاران امام علیه السلام در کوفه و زندانی شدن گروهی دیگر

۵ / ۱ شهادت عبد الله بن يقظر

در این فصل ، شهادت عبد الله بن يقظر ، ۲ سه گونه گزارش شده است :

۱. وی ، فرستاده امام حسین علیه السلام به سوی کوفیان بوده که در قادسیه ، دستگیر شد و به دستور ابن زیاد ، از بالای دارالحکومه ، به پایین پرتاب گردید و بدین سان به شرف شهادت ، نائل آمد . خبر شهادت او، هم‌زمان با خبر شهادت مسلم علیه السلام و هانی ، در منزلگاه زباله به امام حسین علیه السلام رسید ۳.

گفتنی است که بر پایه گزارش‌های یاد شده، مشابهت سرنوشت عبد الله بن یقطر و قیس بن مُسهر، ابهام‌آمیز است، به گونه‌ای که شیخ مفید در الإرشاد می‌نویسد:

وقتی حسین علیه السلام به وادی حاجر از بطن الرَّمّه رسید، قیس بن مُسهر صیداوی، و گفته می‌شود که برادر رضاعی خویش، عبد الله بن یقطر را به سوی مردم کوفه فرستاد ۴.

ظاهراً تا کنون کسی نتوانسته این ابهام را روشن سازد.

۲. در شماری دیگر از گزارش‌ها آمده که عبد الله بن یقطر، حامل نامه مسلم علیه السلام به امام حسین علیه السلام بوده است ۵ که دستگیر و به دستور ابن زیاد، گردن زده شد ۶.

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۲۲۸، رجال الطوسی: ص ۱۰۳. ۲. نام پدر وی بقطر، یقطین و بیطر نیز ضبط شده است (ر. ک: ص ۵۰۳ ح ۵۰۴ و ص ۵۰۶ ح ۵۰۷ - ۵۱۰ و ص ۶۵۳ (فصل هفتم) رسیدن خبر شهادت عبد الله بن یقطر در منزلگاه زباله)، الأملی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۲). ۳. ر. ک: ص ۶۵۳ (فصل هفتم) رسیدن خبر شهادت عبد الله بن یقطر در منزلگاه زباله). ۴. ر. ک: ص ۵۰۷ (شهادت قیس بن مُسهر صیداوی). ۵. در نقل الفتوح، وی حامل نامه مسلم بن عقیل برای امام حسین علیه السلام مبنی بر بیعت مردم کوفه و درخواست از امام علیه السلام برای حرکت به کوفه بود. در این باره، ر. ک: ص ۶۵۳ (فصل هفتم) رسیدن خبر شهادت عبد الله بن یقطر در منزلگاه زباله؛ اما در نقل تاریخ الطبری، حامل نامه را عابس بن ابی شیبب دانسته و در مثير الأحزان (ص ۳۲)، قیس بن مُسهر هم افزوده شده است. ر. ک: ص ۳۷۵ (فصل چهارم) نامه مسلم به امام علیه السلام برای آمدن به کوفه). ۶. وی توسط عبد الله (/ مالک) بن یربوع تمیمی، در خارج کوفه دستگیر می‌شود. در این باره، ر. ک: ص ۶۵۳ (فصل هفتم) رسیدن خبر شهادت عبد الله بن یقطر در منزلگاه زباله).

. برخی از گزارش‌ها نیز حاکی از آن است که وی، در کربلا شهید شده است ۱.

گفتنی است که در باره عبد الله بن یقطر، چند نکته قابل تأمل است:

نکته اول، این که نام او تنها در جریان قیام امام حسین علیه السلام آمده است و غیر از این، اطلاع چندان دقیقی از وی در دست نیست. تنها در کتاب الخرائج و الجرائح، آمده است که:

عبد الله بن یقطر بن ابی عقب لیثی، از [تیره] بنی لیث، از [قبیله] بکر بن عبد مناف بن کنانه است که همشیر حسین علیه السلام بوده است ۲.

نکته دوم، این که در گزارش‌های مشهور، وی «رَضِیع (همشیر)» امام حسین علیه السلام شمرده شده است، ۳ در صورتی که منابعی که دوران کودکی امام علیه السلام را گزارش کرده‌اند، اشاره‌ای به این که ایشان برادر رضاعی (همشیر) داشته باشد، ندارند. به عکس، برخی روایات، تأکید می‌کنند که ایشان، از هیچ زنی شیر نخورده است ۴.

گفتنی است که مرحوم محمد سماوی، در کتاب إِبصار العین، برای توجیه این مسئله، گفته است:

عبد الله بن یقطر حِمیری (برادر همشیر حسین علیه السلام)، مادرش، دایه حسین علیه السلام بود، همان‌طور که مادر قیس بن ذریح، دایه حسن علیه السلام بود ... ابن حجر، در الإصابه گفته: او صحابی بوده است؛ چرا که با حسین علیه السلام، همسال بوده است ۵.

لیکن مستندی برای این ادعا نیافتیم، و آنچه ایشان از ابن حجر نقل کرده است نیز در کتاب مورد اشاره، یافت نشد ۶. ۷.

۱. ر. ک: همین شهادت‌نامه: ص ۵۰۶ ح ۵۰۹ و ۵۱۰. نیز، ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۰۷ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۲. الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۵۵۰. ۳. ر. ک: ص ۵۰۳ - ۵۰۷ ح ۵۰۴ - ۵۱۱. شایان ذکر است که در هر منبعی که نام وی آمده، عبارت «رضیع الحسین علیه السلام» (همشیر حسین علیه السلام) نیز مضبوط است. ۴. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱ ص ۲۱۹ (بخش یکم / فصل چهارم: پرورش / از هیچ زنی شیر نخورد). ۵. إِبْصَارُ الْعَيْن: ص ۹۳. ۶. در الإِصَابَةُ (ج ۵ ص ۸)، در شرح حال عبد الله بن یقَطْر، از طبری، چنین نقل شده است: «با حسین بن علی علیه السلام کشته شد و همشیر او بوده است»، که همان سخن مشهور است. در پانوشته إِبْصَارُ الْعَيْن (ص ۹۳)، مصحح، برای توجیه، به شرح حال عبد الله بن یقَطْر در الإِصَابَةُ، ارجاع داده است، به این عنوان که مراد الإِصَابَةُ، همان عبد الله بن یقَطْر است؛ ولی توجّه به متن الإِصَابَةُ، بطلان این ارجاع را هم ثابت می‌کند. متن الإِصَابَةُ (ج ۶ ص ۴۳۹)، چنین است: «هوذة بن الحارث بن عجرة بن عبد الله بن یقَطْر... ذكره الطبري وابن شاهين في الصحابة». چنان که ملاحظه می‌گردد، اوّلًا در این جا شخص مورد بحث، هوذة بن حارث است، نه عبد الله بن یقَطْر. ثانیاً در این متن، سخنی از «رضیع الحسین» و ارتباط او با امام حسین علیه السلام مطرح نیست. ۷. در بعضی منابع، - جدا از واقعه کربلا، - شخصی به نام عبد الله بن یسار یا بشار یا شاعر بن ابی عقب لثی برادر رضاعی امام حسین علیه السلام معرفی شده است که از شواهد بر می‌آید او بعد از حادثه کربلا، زنده بوده؛ اما در منابع مربوط به حادثه کربلا، عبد الله بن یقَطْر یا یقَطْر ضبط شده، که قبل از امام حسین علیه السلام نیز شهید شده است.

نکته سوم، این که گزارش‌هایی که اعزام عبد الله را از جانب امام حسین علیه السلام می‌دانند، اشاره‌ای به متن پیام امام علیه السلام و مکان اعزام او ندارند؛ اما گزارش ابن اعثم - که دستگیری وی را مرتبط با نامه مسلم علیه السلام به امام علیه السلام می‌داند -، متن نامه را هم آورده است ۲ که پس از وی، این موضوع به کتاب‌های دیگری چون مقتل الحسین خوارزمی نیز راه یافته است. ۳. نکته چهارم، این که ظاهراً شهادت عبد الله بن یقَطْر، قبل از قیس بن مسهر بوده است.

نام وی در «زیارت رجبیه»، چنین آمده است:

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَقْطَرٍ رَضِيعِ الْحُسَيْنِ ۴.

سلام بر عبد الله بن یقَطْر، برادر رضاعی حسین! ۵۰۴. تاریخ الطبری (- به نقل از بکر بن مُصْعَب مُزَنِي -): حسین علیه السلام از هیچ آبگاهی نمی‌گذشت، مگر آن که گروهی به وی می‌پیوستند، تا این که به منزل زُبَالَه رسید. در آن جا خبر کشته شدن برادر همشیرش عبد الله بن یقَطْر (/ یقَطْر) به وی رسید. حسین علیه السلام او را از راه [اصلی] به سوی مسلم بن عقیل علیه السلام فرستاد و نمی‌دانست که مسلم، کشته شده است. سپاه حُصَیْن بن تمیم (/ تُمَیْم) در قادسیه با او برخورد کردند و او را نزد ابن زیاد بُردند. ابن زیاد گفت: بالای قصر (دار الحکومه) برو و دروغگو پسر دروغگو را لعنت کن. آن گاه از قصر، پایین بیا تا در بارهات نظر دهم.

عبد الله بن یقَطْر، بالای قصر رفت و وقتی با مردم رو به رو شد، گفت: ای مردم! من فرستاده حسین، پسر فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستم تا او را بر ضدّ پسر مرجانه، پسر سُمَیْه، آن مرد بی‌نَسَب، یاری و پشتیبانی کنید.

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۸. ۲. ر. ک: ص ۶۵۳ (فصل هفتم / رسیدن خبر شهادت عبد الله بن یقَطْر در منزلگاه زُبَالَه). نیز، ر. ک: الخرائج و الجرائح: ج ۳ ص ۱۱۶۷ و ج ۲ ص ۵۵۰، الصراط المستقیم: ج ۲ ص ۲۵۸. ۳. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۰۳. ۴. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۶ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۵. در متن عربی روایت، «دَعَى» آمده است؛ یعنی کسی که نَسَبی را به دروغ، ادّعا می‌کند. مقصود،

زیاد پسر سمیه است که پدرش معلوم نبود و خود را زیاد بن ابی سفیان نامید . م .

عبید الله، دستور داد او را از بالای قصر به پایین انداختند . استخوان‌هایش شکست ؛ ولی هنوز زنده بود . مردی به نام عبد الملک بن عُمیر لَحْمی آمد و او را سر برید . وقتی او را برای این کار سرزنش کردند، گفت: می‌خواستم راحتش کنم. ۱. كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام لَا يَمُرُّ بِأَهْلِ مَاءٍ إِلَّا اتَّبَعُوهُ ، حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَى زُبَالَهُ ، سَقَطَ إِلَيْهِ مَقْتُلُ أَخِيهِ مِنَ الرِّضَاعَةِ ؛ مَقْتُلُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَقْطَرٍ ، وَكَانَ سَرَّحَهُ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ مِنَ الطَّرِيقِ ، وَهُوَ لَا يَدْرِي أَنَّهُ قَدْ أُصِيبَ ، فَتَلَقَّاهُ خَيْلُ الْحَصَيْنِ بْنِ تَمِيمٍ بِالْقَادِسِيَّةِ ، فَسَرَّحَ بِهِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ . فَقَالَ : إصْعَدْ فَوْقَ الْقَصْرِ فَالْعَيْنِ الْكَذَّابِ ابْنَ الْكَذَّابِ ، ثُمَّ انْزِلْ حَتَّى أَرَى فِيكَ رَأْيِي ، قَالَ : فَصَعِدَ ، فَلَمَّا أَشْرَفَ عَلَى النَّاسِ قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنِّي رَسُولُ الْحُسَيْنِ ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، لَتَنْصُرُوهُ وَتُؤَاوِرُوهُ عَلَى ابْنِ مَرْجَانَةَ ، ابْنِ سُمَيَّةَ الدَّعِيِّ .

فَأَمَرَ بِهِ عُبَيْدُ اللَّهِ فَالْقَى مِنْ فَوْقِ الْقَصْرِ إِلَى الْأَرْضِ ، فَكَسَّرَتْ عِظَامُهُ وَبَقِيَ بِهِ رَمَقٌ ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ عُمَيْرٍ اللَّحْمِيُّ ، فَذَبَحَهُ ، فَلَمَّا عِيبَ ذَلِكَ عَلَيْهِ قَالَ : إِنَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أَرِيحَهُ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۹۸ ، الكامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۴۹) . أنساب الأشراف : حسین علیه السلام به طرف منزل زباله حرکت کرد و از آن جا، آب بسیار برداشت و از هر آبگاهی که عبور می کرد ، گروهی به وی می پیوستند . حسین علیه السلام برادر همشیرش ، عبد الله بن يقطر را پیش از آن که بداند مسلم کشته شده ، به سوی مسلم فرستاد . حُصَيْنِ بْنِ تَمِيمٍ ، [در راه] ، او را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد فرستاد . ابن زیاد ، دستور داد که بالای قصر برده شود تا حسین علیه السلام را لعنت کند و او و پدرش را به دروغگویی نسبت دهد . وقتی عبد الله به بالای قصر رفت ، گفت: من ، فرستاده حسین ، پسر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، به سوی شما میام تا او را علیه پسر مرجانه و پسر سمیه ، آن مرد بی نسب پسر بی نسب - که خداوند ، لعنتش کند - ، یاری و کمک کنید . عبید الله ، دستور داد او را از بالای قصر به زمین انداختند . استخوان‌هایش شکست ؛ ولی هنوز زنده بود که مردی آمد و او را کشت . به او گفتند: وای بر تو ! چرا چنین کردی ؟ گفت: خواستم راحتش کنم . وقتی خبر شهادت پسر يقطر به حسین علیه السلام رسید ، سخنرانی کرد و فرمود : «ای مردم ! پیروانمان ، ما را خوار ساختند . مسلم ، هانی ، قیس بن مُسَهَر و ابن يقطر ، به شهادت رسیدند . هر یک از شما که می‌خواهد برگردد ، باز گردد» . ۲. سَارَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] إِلَى زُبَالَهُ وَقَدْ اسْتَكْثَرَ مِنَ الْمَاءِ ، وَكَانَ كُلَّمَا مَرَّ بِمَاءٍ اتَّبَعَهُ مِنْهُ قَوْمٌ ، وَبَعَثَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخَاهُ مِنَ الرِّضَاعَةِ - وَهُوَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَقْطَرٍ - إِلَى مُسْلِمِ بْنِ قَيْلٍ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّهُ قُتِلَ ، فَأَخَذَهُ الْحَصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ وَبَعَثَ بِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ ، فَأَمَرَ أَنْ يُعْلَى بِهِ الْقَصْرُ لِيَلْعَنَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، وَيَنْسَبَهُ وَأَبَاهُ إِلَى الْكَذِبِ .

فَلَمَّا عَلَا الْقَصْرَ ، قَالَ : إِنِّي رَسُولُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ إِلَيْكُمْ ، لَتَنْصُرُوهُ وَتُؤَاوِرُوهُ عَلَى ابْنِ مَرْجَانَةَ ، وَابْنِ سُمَيَّةَ الدَّعِيِّ وَابْنِ الدَّعِيِّ لَعَنَهُ اللَّهُ .

فَأَمَرَ بِهِ فَالْقَى مِنْ فَوْقِ الْقَصْرِ إِلَى الْأَرْضِ ، فَكَسَّرَتْ عِظَامُهُ وَبَقِيَ بِهِ رَمَقٌ ، فَأَتَاهُ رَجُلٌ فَذَبَحَهُ ، فَقِيلَ لَهُ : وَيْحَكَ ، مَا صَنَعْتَ ؟ فَقَالَ : أَحْبَبْتُ أَنْ أَرِيحَهُ .

فَلَمَّا بَلَغَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتْلَ ابْنِ يَقْطَرٍ خَطَبَ فَقَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ! قَدْ خَذَلْتَنَا شِيعَتُنَا ، وَقُتِلَ مُسْلِمٌ وَهَانِيٌّ وَقَيْسُ بْنُ مُسَهَرٍ وَيَقْطَرٌ ، فَمَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ الْإِنْصِرَافَ فَلْيَنْصِرِفْ (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۷۹) .

مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : چون نامه یزید به ابن زیاد رسید که راه‌ها و مرزها را با نگهبانان و دیده‌بانان بر حسین علیه السلام ببندد ، ابن زیاد به حُصَيْنِ بْنِ تَمِيمٍ - که رئیس شرطه (نگهبانان) بود - دستور داد در قادسیه فرود آید و راه‌های میان قُطُطْطَانِیَه ۱ تا خَفَّان ۲ را کنترل نماید . او حُزَّ بن یزید ریاحی را با هزار سواره فرستاد که جلوتر از حُصَيْنِ ، حرکت کنند . حسین علیه السلام برادر رضاعی‌اش عبد الله بن يقطر را به سوی کوفیان فرستاد . حُصَيْنِ ، او را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد فرستاد . ابن زیاد به وی گفت: بالای منبر برو و حسین و پدرش را لعنت کن . عبد الله ، بر منبر رفت و برای حسین علیه السلام دعا کرد و یزید بن معاویه

و عیید الله بن زیاد و پدرانشان را نفرین کرد. پس، او را از بالای قصر، پرت کردند. او جان می‌داد؛ ولی رمقی داشت. عبد الملک بن عُمیر لخمی، برخاست و او را کشت. عبد الملک را برای کاری که انجام داد؛ سرزنش کردند؛ ولی چنین عذر آورد که خواسته او را از رنج، راحت نماید.^۳ لَمَّا وَصَلَ كِتَابُ يَزِيدَ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ أَنْ يَأْخُذَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَرَاصِدِ وَالْمَسَالِحِ وَالثُّغُورِ ، أَنْفَذَ ابْنُ زِيَادٍ لِلْحَصَيْنِ بْنِ ثُمَيْرِ التَّمِيمِيِّ - وَكَانَ عَلَى شُرْطِهِ - أَنْ يَنْزِلَ الْقَادِسِيَّةَ ، وَيُنْظِمَ الْمَسَالِحَ مَا بَيْنَ الْقُطُقُطَانِيَّةِ إِلَى خَفَانَ ، وَتَقَدَّمَ إِلَى الْحَزْنِ بْنِ يَزِيدِ الرِّيَاحِيِّ أَنْ يَتَقَدَّمَ بَيْنَ يَدَيْ الْحَصَيْنِ فِي أَلْفِ فَارِسٍ ، وَكَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ بَعَثَ بِأَخِيهِ مِنَ الرِّضَاعَةِ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ يَقْطُرَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ ، فَأَخَذَهُ الْحَصَيْنُ وَأَنْفَذَهُ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ . فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ : إصْعِدِ الْمِئْبَرِ فَالْعِنِ الْحُسَيْنَ وَأَبَاهُ . فَصَعِدَ الْمِئْبَرُ ، وَدَعَا لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَلَعَنَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ وَعُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَأَبَوَيْهِمَا ، فَرُمِيَ بِهِ مِنْ فَوْقِ الْقَصْرِ فَجَعَلَ يَضْطَرِبُ وَبِهِ رَمَقٌ ، فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ عُمَيْرٍ اللَّخْمِيُّ فَدَبَّحَهُ ، وَلَيْمَ عَبْدُ الْمَلِكِ ، فَأَعْتَذَرَ أَنَّهُ أَرَادَ أَنْ يُرِيحَهُ مِمَّا فِيهِ مِنَ الْعَذَابِ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۲۸).

۱. ضبط درست این کلمه، قُطُقُطَانَه است که محلی نزدیک کوفه از طرف خشکی است (معجم البلدان: ج ۴ ص ۳۷۴. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲). ۲. محلی نزدیک کوفه که حاجیان از آن، عبور می‌کنند و گفته شده: محلی بالاتر از قادسیه است (معجم البلدان: ج ۲ ص ۳۷۹. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲).

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): عبد الله بن بَقُطُر، همشیر حسین علیه السلام، در کوفه به شهادت رسید. او از بالای قصر پرتاب شد و جان داد. او کسی است که شاعر در باره‌اش گفته است: و دیگری که از بالای بلندی پرتاب شد تا کشته شد. ۱. وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَقْطُرٍ ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، قُتِلَ بِالْكُوفَةِ ، رُمِيَ بِهِ مِنْ فَوْقِ الْقَصْرِ فَمَاتَ ، وَهُوَ الَّذِي قِيلَ فِيهِ : «وَأَخْرَجَ يَهُوَى مِنْ طَمَارٍ قَتِيلٌ» (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۸). المناقب، ابن شهر آشوب: ابن زیاد، وقتی پس از عیادت شریک بن أعور به قصر باز گشت، مالک بن یربوع تمیمی، نزد او آمد و نامه‌ای را که از عبد الله يَقْطُر گرفته بود، به وی داد. در نامه، چنین نوشته شده بود: «به: حسین بن علی. اما بعد، به راستی به تو اطلاع می‌دهم که این تعداد از کوفیان، با تو بیعت کرده‌اند. وقتی نامه‌ام به تو رسید، بشتاب، بشتاب؛ چرا که مردم با تو هستند و رأی و نظری مثبت به یزید ندارند». آن گاه ابن زیاد، دستور کشتن عبد الله را صادر کرد. ۲. فَلَمَّا دَخَلَ [ابْنُ زِيَادٍ] الْقَصْرَ [بَعْدَ عِيَادَةِ شَرِيكَ بْنِ الْأَعُورِ] ، أَتَاهُ مَالِكُ بْنُ يَرْبُوعِ التَّمِيمِيِّ بِكِتَابٍ أَخَذَهُ مِنْ يَدَيْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَقْطُرَ ، فَإِذَا فِيهِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، أَمَّا بَعْدُ : فَإِنِّي أَخْبِرُكَ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَكَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ كَذَا ، فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي هَذَا فَالْعَجَلِ الْعَجَلِ ، فَإِنَّ النَّاسَ مَعَكَ وَلَيْسَ لَهُمْ فِي يَزِيدَ رَأْيٌ وَلَا هَوًى . فَأَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ بِقَتْلِهِ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۹۲، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۴۳). الثقات، ابن حبان: عبد الله بن بَقُطُر، همشیر حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام، در روز عاشورا جان سپرد. نیز گفته شده: او به کوفه برده شد و از بالای قصر، پرتاب شد، یا این که در بند کشیده شد و پاهایش شکست. آن گاه مردی از کوفیان برخاست و گردنش را زد. ۳. قُبِضَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَقْطُرٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ بِأَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ [أَي فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ] ، وَقِيلَ : حُمِلَ إِلَى الْكُوفَةِ ثُمَّ رُمِيَ بِهِ مِنْ فَوْقِ الْقَصْرِ ، أَوْ قِيدَ فَانْكَسَرَتْ رِجْلُهُ ، فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَضَرَبَ عُنُقَهُ (الثقات، ابن حبان: ج ۲ ص ۳۱۰). البداية و النهاية: از کسانی که با حسین علیه السلام در کربلا به شهادت رسیدند، برادر رضاعی ایشان، عبد الله بن بَقُطُر بود. برخی گفته‌اند: پیش از این به شهادت رسید؛ چرا که [امام حسین علیه السلام] او را به همراه نامه‌ای به نزد کوفیان فرستاد. او را [دستگیر کرده]، نزد ابن زیاد بردند و وی، او را کشت. ۴. وَمِمَّنْ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَاءَ ، أَخُوهُ مِنَ الرِّضَاعَةِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَقْطُرَ ، وَقَدْ قِيلَ : إِنَّهُ قُتِلَ قَبْلَ ذَلِكَ ، حَيْثُ بَعَثَ مَعَهُ كِتَابًا إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ ، فَحُمِلَ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ فَقَتَلَهُ (البداية و النهاية: ج ۸ ص ۱۸۹). ر. ک: ص ۶۵۳ (فصل هفتم / رسیدن خبر

شهادت عبد الله بن یقطر در منزلگاه زباله).

۵ / ۲ شهادت قیس بن مُسهر صیداوی

قیس بن مُسهر ۱، یکی از یاران امام حسین علیه السلام ۲ بود که در نهضت کوفه، نقش بسیار فعالی داشت. وی بارها از کوفه برای امام علیه السلام پیام بُرد و پیام امام علیه السلام را برای کوفیان، باز آورد. از جمله فعالیت‌های اوست:

۱. رساندن دعوت‌نامه کوفیان به امام علیه السلام در مکه، همراه با چند تن دیگر ۳؛

۲. همراهی با مسلم علیه السلام در سفر به کوفه و رساندن نامه مسلم علیه السلام در مسیر کوفه به امام علیه السلام جهت کسب تکلیف ۴؛

۳. رساندن نامه مسلم علیه السلام از کوفه به امام علیه السلام در مکه ۵؛

۴. همراهی با امام علیه السلام در سفر به کربلا و بردن نامه امام علیه السلام به کوفیان از محلی به نام حاجز، که در این مأموریت، توسط حُصَین بن تمیم (/نُمَیر)، دستگیر شد. وی به محض دستگیری، نامه را پاره کرد تا به دست دشمن نیفتد. وی سپس به دستور ابن زیاد، از بالای دارالحکومه به پایین پرتاب شد و شهید گردید ۶.

نام وی در «زیارت رجبیه» ۷ و «زیارت ناحیه»، چنین آمده است:

السَّلَامُ عَلَى قَيْسِ بْنِ مُسْهَرٍ الصَّيْدَاوِيِّ.

سلام بر قیس بن مُسهر صیداوی! ۸! الإرشاد: وقتی خبر آمدن حسین علیه السلام از مکه به سمت کوفه، به عبید الله بن زیاد رسید، حُصَین بن نُمَیر، رئیس شُرطه (نیروهای امنیتی)، را فرستاد تا در قادسیه فرود آید و سپاه را در میان قادسیه تا حَفَّان و قادسیه تا قُطْقُطانه بگستراند.

۱. جمهره أنساب العرب: ص ۱۹۵، الإصابه: ج ۶ ص ۲۳۳. ۲. رجال الطوسی: ص ۱۰۴. ۳. ر. ک: ص ۳۰۴ (فصل سوم / نامه کوفیان به امام علیه السلام و دعوت او به قیام). ۴. ر. ک: ص ۳۱۲ (فصل سوم / فرستاده شدن نماینده ویژه امام علیه السلام به همراه نامه به کوفه) و ص ۳۲۸ (فصل چهارم / گزارش‌هایی در باره رخدادها در مسیر کوفه). ۵. ر. ک: ص ۳۷۵ (فصل چهارم / نامه مسلم به امام علیه السلام برای آمدن به کوفه). ۶. ر. ک: ص ۶۳۲ (فصل هفتم / نامه امام علیه السلام به مردم کوفه از منزلگاه حاجر در بطن الرَّمّه و شهادت فرستاده امام علیه السلام). ۷. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۱ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۸. ر. ک: ج ۲ ص ۹۱۶ (بخش هشتم / فصل پنجم / زیارت دوم، به روایت الإقبال).

مردم گفتند: این، حسین است که به سمت عراق می‌رود. وقتی حسین علیه السلام به سرزمین حاجر ۱ در منطقه بطن الرَّمّه ۲ رسید، قیس بن مُسهر صیداوی (و گفته‌اند: برادر رضاعی‌اش عبد الله بن یقطر) را نزد کوفیان فرستاد و نمی‌دانست که مسلم بن عقیل - که رحمت خداوند بر آن دو باد - به شهادت رسیده است. ایشان به همراه قیس، نامه‌ای برای کوفیان فرستاد: «به نام خداوند بخشنده مهربان. از حسین بن علی، به برادران مؤمن و مسلمان. سلام علیکم! خداوند یگانه را سپاس گزارم. اما بعد. نامه مسلم بن عقیل به دستم رسید و در آن، از رأی نیک شما و اجتماع شما بر یاری ما و طلب حقوق ما، خبر داد. از خداوند می‌خواهم که کارها را نیکو گرداند و به شما بر این کار، پاداش بزرگ عنایت فرماید. من روز سه‌شنبه هشتم ذی حجه، روز ترویّه، از مکه به سوی شما حرکت کردم. وقتی فرستاده‌ام نزد شما رسید، به کارها سرعت ببخشید و جدّیت کنید. همانا که من، همین روزها نزد شما می‌آیم.

سلام و رحمت خداوند بر شما باد!». مسلم، ۲۷ شب پیش از شهادت، برای حسین علیه السلام نامه نوشت و کوفیان هم نامه نوشتند که: «در این جا یکصد هزار شمشیر، آماده است. تأخیر نفرما». قیس بن مُسهر، با نامه حسین علیه السلام به سمت کوفه حرکت کرد تا به قادسیه رسید. حُصَین بن نُمیر، او را دستگیر کرد و نزد عبید الله بن زیاد فرستاد. عبید الله به قیس گفت: بالا [ی منبر یا قصر] برو و حسین بن علی، آن دروغگو، را دشنام بده. قیس، بالا رفت و حمد و ثنای خدا را به جای آورد و گفت: ای مردم! این، حسین بن علی، بهترین بنده خدا و پسر فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و من، فرستاده او به سوی شمایم. او را اجابت کنید. سپس عبید الله بن زیاد و پدرش را لعنت کرد و برای علی بن ابی طالب علیه السلام، استغفار نمود و بر او درود فرستاد. عبید الله، دستور داد او را از بالای قصر، پرتاب کنند. او را پرتاب کردند و قطعه قطعه شد. و گزارش شده که او، دست‌بسته بر زمین افتاد و استخوان‌هایش شکست؛ ولی هنوز جان داشت. مردی به نام عبد الملك بن عُمیر لخمی آمد و او را کشت. به این کار او، اعتراض شد. او در پاسخ گفت: خواستم راحتش کنم. ۳. لَمَّا بَلَغَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِقْبَالَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْكُوفَةِ، بَعَثَ الْحُصَيْنَ بْنَ نُمَيْرٍ صَاحِبَ شُرْطِهِ حَتَّى نَزَلَ الْقَادِسِيَّةَ، وَنَظَّمَ الْخَيْلَ بَيْنَ الْقَادِسِيَّةِ إِلَى خَفَّانَ، وَمَا بَيْنَ الْقَادِسِيَّةِ إِلَى الْقُطْقُطَانَةِ. وَقَالَ النَّاسُ: هَذَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُرِيدُ الْعِرَاقَ. وَلَمَّا بَلَغَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَاجِرَ مِنْ بَطْنِ الرُّمَّةِ، بَعَثَ قَيْسَ بْنَ مُسَهْرٍ الصَّيْدَاوِيَّ - وَيُقَالُ: بَلْ بَعَثَ أَخَاهُ مِنَ الرُّضَاعَةِ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ يَقْطَرٍ - إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَلَمْ يَكُنْ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلِيمٌ بِخَبَرِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا، وَكَتَبَ مَعَهُ إِلَيْهِمْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى إِخْوَانِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، فَإِنِّي أَحْمَدُ إِلَيْكُمْ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ. أَمَّا بَعْدُ: فَإِنَّ كِتَابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ جَاءَنِي يُخْبِرُ فِيهِ بِحُسْنِ رَأْيِكُمْ، وَاجْتِمَاعِ مَلِكِكُمْ عَلَى نَصْرِنَا وَالطَّلَبِ بِحَقِّنَا، فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصَّنِيعَ، وَأَنْ يُثَبِّتَكُمْ عَلَى ذَلِكَ أَعْظَمَ الْأَجْرِ، وَقَدْ شَخَّصْتُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ، لِثَمَانٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، يَوْمَ التَّرْوِيَةِ، فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكُمْ رَسُولِي فَانْكَمِشُوا فِي أَمْرِكُمْ وَجِدُوا، فَإِنِّي قَادِمٌ عَلَيْكُمْ فِي أَيَّامِي هَذِهِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ. وَكَانَ مُسْلِمٌ كَتَبَ إِلَيْهِ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ بِسَبْعٍ وَعَشْرِينَ لَيْلَةً، وَكَتَبَ إِلَيْهِ أَهْلُ الْكُوفَةِ: إِنَّ لَكَ هَاهُنَا مِئَةَ أَلْفِ سَيْفٍ، فَلَا تَتَأَخَّرْ. فَأَقْبَلَ قَيْسُ بْنُ مُسَهْرٍ إِلَى الْكُوفَةِ بِكِتَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَى الْقَادِسِيَّةِ، أَخَذَهُ الْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ فَأَنْفَذَهُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ: إِصْعَدْ فَسُبَّ الْكَذَّابَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ. فَصَعِدَ قَيْسٌ، فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ هَذَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ، ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ، وَأَنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ فَأَجِيبُوهُ. ثُمَّ لَعَنَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ وَأَبَاهُ، وَاسْتَغْفَرَ لِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَلَّى عَلَيْهِ، فَأَمَرَ بِهِ عُبَيْدُ اللَّهِ أَنْ يُرْمَى بِهِ مِنْ فَوْقِ الْقَصْرِ، فَرَمَوْا بِهِ فَتَقَطَّعَ. وَرَوَى أَنَّهُ وَقَعَ إِلَى الْأَرْضِ مَكْتُوفًا، فَتَكَسَّرَتْ عِظَامُهُ وَبَقِيَ بِهِ رَمَقٌ، فَجَاءَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ عُمَيْرٍ اللَّخْمِيُّ فَذَبَحَهُ، فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ وَعِيبَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: أَرَدْتُ أَنْ أُرِيحَهُ! (الإرشاد: ج ۲ ص ۶۹، مثير الأحران: ص ۴۲).

۱. محلی قبل از معدن نقره (معجم البلدان: ج ۲ ص ۲۰۴. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲). ۲. منطقه‌ای معروف در نجد (معجم البلدان: ج ۱ ص ۴۴۹. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲).

وقتی خبر حرکت حسین علیه السلام از مکه به ابن زیاد رسید، حُصَین بن نُمیر تمیمی، رئیس شرطه (شهربانی)، را فرستاد و او در قادسیه، فرود آمد و سپاه را میان قادسیه تا خَفَّان و قادسیه تا قُطْقُطَانَه و تا کوه لَعَلَع ۱، منظم کرد. وقتی حسین علیه السلام به سرزمین حاجر رسید، نامه‌ای برای کوفیان به همراه قیس بن مُسهر صیداوی فرستاد و آنان را از آمدن خود، باخبر ساخت و آنان را به تلاش در کارها دستور داد. چون قیس به قادسیه رسید، حُصَین، او را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد فرستاد. ابن زیاد به قیس گفت: بالای قصر [حکومتی] برو و آن دروغگو پسر دروغگو [یعنی] حسین بن علی را دشنام ده. قیس، بالای قصر رفت و حمد و ثنای خدا را به جا آورد و سپس گفت: این حسین بن علی، بهترین بنده خدا و پسر فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و من،

فرستاده او به سوی شمایم و در منطقه حاجر، از او جدا شدم. وی را اجابت کنید. آن گاه ابن زیاد و پدرش را لعنت کرد و برای علی علیه السلام استغفار نمود.

۱. لَعْلَع، منزلگاهی میان بصره و کوفه واقع است (معجم البلدان: ج ۵ ص ۱۸. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲). (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) سوره احزاب: آیه ۲۳، اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلَهُمْ الْجَنَّةَ نُزْلًا، وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ، وَرَغَائِبَ مَذْخُورِ ثَوَابِكَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۰۵. نیز، ر. ک: الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۵۴).

ابن زیاد، دستور داد تا او را از بالای قصر، پرتاب کردند و قطعه قطعه شد و جان داد. اَلَمَّا بَلَغَ ابْنُ زِيَادٍ مَسِيرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مِنْ مَكَّةَ، بَعَثَ الْحَصِينَ بْنَ نُمَيْرٍ التَّمِيمِيَّ - صَاحِبَ شُرْطَتِهِ - فَنَزَلَ الْقَادِسِيَّةَ، وَنَظَّمَ الْحَيْلَ مَا بَيْنَ الْقَادِسِيَّةِ إِلَى خَفَّانَ، وَمَا بَيْنَ الْقَادِسِيَّةِ إِلَى الْقُطْقُطَانِيَّةِ، وَإِلَى جَبَلِ لَعْلَع. فَلَمَّا بَلَغَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْحَاجِرَ، كَتَبَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرِ الصَّيْدَاوِيِّ، يُعَرِّفُهُمْ قُدُومَهُ، وَيَأْمُرُهُمْ بِالْجِدِّ فِي أَمْرِهِمْ، فَلَمَّا انْتَهَى قَيْسٌ إِلَى الْقَادِسِيَّةِ، أَخَذَهُ الْحَصِينَ فَبَعَثَ بِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: إِصْعِدِ الْقَصْرَ فَسَبِّ الْكَذَّابِ ابْنَ الْكَذَّابِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ. فَصَعِدَ قَيْسٌ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ، ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ، وَقَدْ فَارَقْتُهُ بِالْحَاجِرِ فَأَجِيبُوهُ. ثُمَّ لَعَنَ ابْنُ زِيَادٍ وَأَبَاهُ وَاسْتَغْفَرَ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَأَمَرَ بِهِ ابْنُ زِيَادٍ فَرُمِيَ مِنْ أَعْلَى الْقَصْرِ، فَتَقَطَّعَ فَمَاتَ (الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۴۸؛ روضه الواعظین: ص ۱۹۶). تاریخ الطبری (- به نقل از عقبه بن ابی عیزار -): [امام حسین علیه السلام به چهار مردی که از کوفه آمده بودند، فرمود: «به من خبر دهید که آیا فرستاده‌ام نزد شما آمد؟».

گفتند: چه کسی؟

فرمود: «قیس بن مسهر صیداوی».

گفتند: آری. حُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ، او را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد فرستاد. ابن زیاد به وی دستور داد تا تو و پدرت را لعنت کند. قیس بر تو و پدرت، درود فرستاد و ابن زیاد و پدرش را لعنت کرد و مردم را به یاری تو دعوت نمود و از آمدنت خبر داد. آن گاه ابن زیاد، دستور داد و از بالای قصر، [به پایین] پرتاب شد.

چشمان حسین علیه السلام اشک آلود شد و نتوانست جلوی اشک‌هایش را بگیرد و فرمود: «(برخی از آنان به شهادت رسیدند و برخی از آنها در انتظار [شهادت] هستند و هرگز [عقیده خود را] تغییر نداده‌اند). بار خدایا! بهشت را منزلگاه ما و آنان، گردان و میان ما و آنان، در محل استقرار رحمت و پاداش‌های ذخیره شده و مرغوب، جمع گردان». ۲. قَالَ [الْإِمَامُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلرَّجَالِ الْأَرْبَعِ الَّذِينَ أَقْبَلُوا مِنَ الْكُوفَةِ]: أَخْبِرُونِي، فَهَلْ لَكُمْ بِرَسُولِي إِلَيْكُمْ؟ قَالُوا: مَنْ هُوَ؟ قَالَ: قَيْسُ بْنُ مُسَهَّرِ الصَّيْدَاوِيِّ، فَقَالُوا: نَعَمْ، أَخَذَهُ الْحَصِينَ بْنُ تَمِيمٍ، فَبَعَثَ بِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ، فَأَمَرَهُ ابْنُ زِيَادٍ أَنْ يَلْعَنَكَ وَيَلْعَنَ أَبَاكَ، فَصَلَّى عَلَيْكَ وَعَلَى أَبِيكَ وَلَعَنَ ابْنُ زِيَادٍ وَأَبَاهُ، وَدَعَا إِلَى نُصْرَتِكَ، وَأَخْبَرَهُمْ بِقُدُومِكَ، فَأَمَرَ بِهِ ابْنُ زِيَادٍ فَأُلْقِيَ مِنْ طَمَارِ الْقَصْرِ.

فَتَرَقَّرَتْ عَيْنَا حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ يَمْلِكْ دَمْعُهُ، ثُمَّ قَالَ: ر. ک: ص ۶۳۲ (فصل هفتم / نامه امام علیه السلام به مردم کوفه از منزلگاه حاجر در بطن الرُّمَّة و شهادت فرستاده امام علیه السلام).

۵ / ۳ شهادت عبد الأعلى بن یزید

نام او به صورت‌های عبد الأعلى بن یزید و عبد الأعلى کلبی آمده است. او با تعدادی از جوانان قبیله کلب، به یاری مسلم علیه السلام شتافتند؛ اما توسط مأموران ابن زیاد، دستگیر شدند. ۲. ابن زیاد، او را در جایی به نام جَبَانَةُ السَّبْع، به شهادت رساند. ۳.

بلاذری، وی را با نام عبد الأعلى بن زید بن شجاع کلبی، جزو شهدای روز عاشورا آورده است.
تاریخ الطبری (- به نقل از ابو جناب کلبی -): کثیر بن شهاب بن حصّین، مردی را از قبیله کلب به نام عبد الأعلى بن زید، ملاقات کرد که لباس رزم پوشیده بود و در محله قبیله بنی فِتیان به سوی ابن عقیل می‌رفت. او را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد بُرد و جریان را به وی گفت.

عبد الأعلى به ابن زیاد گفت: همانا قصد آمدن به نزد شما را داشتم.

ابن زیاد گفت: در ذهنت، چنین وعده‌ای به من داده بودی. دستور داد و او زندانی شد. ۵. إِنَّ كَثِيرًا [كَثِيرُ بْنُ شِهَابِ بْنِ الْحَصَيْنِ] أَلْفَى رَجُلًا مِنْ كَلْبٍ، يُقَالُ لَهُ عَبْدُ الْأَعْلَى بْنُ يَزِيدَ، قَدْ لَبَسَ سِلَاحَهُ يُرِيدُ ابْنَ عَقِيلٍ فِي بَنِي فِثْيَانَ، فَأَخَذَهُ حَتَّى أَدْخَلَهُ عَلَى ابْنِ يَزِيدَ، فَأَخْبَرَهُ خَبْرَهُ، فَقَالَ لِابْنِ يَزِيدَ: إِنَّمَا أَرَدْتُكَ؛ قَالَ: وَكُنْتُ وَعَدْتَنِي ذَلِكَ مِنْ نَفْسِكَ؛ فَأَمَرَ بِهِ فَحَبَسَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۶۹).
تاریخ الطبری (- به نقل از عون بن ابی جحیفه -): وقتی عید الله بن زیاد، مسلم بن عقیل و هانی بن عروه را کشت، عبد الأعلى کلبی را - که کثیر بن شهاب، او را در محله قبیله بنی فِتیان، دستگیر کرده بود -، خواست و او را آوردند. به وی گفت: جریانت را بگو.

عبد الأعلى گفت: خدا، کارهای تو را اصلاح نماید! من بیرون رفتم که بینم مردم، چه می‌کنند که کثیر بن شهاب، مرا دستگیر کرد.

ابن زیاد به وی گفت: سوگند یاد کن که جز برای آنچه گفתי، بیرون نرفتی.

او از سوگند خوردن، امتناع کرد. عید الله گفت: او را به قبرستان سَبیع ببرید و در آن جا گردنش را بزنید.

او را بردند و گردنش را زدند. ۶. إِنَّ عُيَيْدَ اللَّهِ بْنَ يَزِيدٍ لَمَّا قَتَلَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَهَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ، دَعَا بِعَبْدِ الْأَعْلَى الْكَلْبِيِّ الَّذِي كَانَ أَخَذَهُ كَثِيرُ بْنُ شِهَابٍ فِي بَنِي فِثْيَانَ، فَأَتَى بِهِ، فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي بِأَمْرِكَ.
فَقَالَ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، خَرَجْتُ لِأَنْظُرَ مَا يَصْنَعُ النَّاسُ، فَأَخَذَنِي كَثِيرُ بْنُ شِهَابٍ، فَقَالَ لَهُ: فَعَلَيْكَ وَعَلَيْكَ مِنَ الْإِيمَانِ الْمُغْلَظَةِ إِنْ كَانَ أَخْرَجَكَ إِلَّا مَا زَعَمْتَ، فَأَبَى أَنْ يَحْلِفَ، فَقَالَ عُيَيْدُ اللَّهِ: انْطَلِقُوا بِهَذَا إِلَى جَبَانَةِ السَّبْعِ، فَاضْرِبُوا عُقَّةَ بِهَا. قَالَ: فَانْطَلِقُ بِهِ فَضْرَبَتْ عُقَّةُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۹).

۱. ر. ک: ح ۵۱۴ و ۵۱۵. ۲. ر. ک: ح ۵۱۵. ۳. ر. ک: ح ۵۱۵. ۴. ر. ک: ص ۵۱۲ ح ۵۱۶.

أنساب الأشراف: به همراه حسین علیه السلام، عبد الأعلى بن زید بن شجاع کلبی، به شهادت رسید. ۱. قُتِلَ مَعَهُ [أَي مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] عَبْدُ الْأَعْلَى بْنُ يَزِيدِ بْنِ الشُّجَاعِ الْكَلْبِيُّ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۶، نسب معدّ: ج ۲ ص ۶۳۰).

۵ / ۴ شهادت عماره بن صلّح آزدی

وی از جمله افرادی بود که سلاح بر دوش، به یاری مسلم بن عقیل علیه السلام شتافت؛ اما توسط محمد بن اشعث، دستگیر شد و به شهادت رسید. ۲. سر او را با سرهای مسلم علیه السلام و هانی، به شام بردند. ۳.

در تنقیح المقال آمده که عماره با مسلم علیه السلام بیعت کرد و برای امام حسین علیه السلام، بیعت می‌گرفت؛ ۴. ولی منبع آن به دست نیامد. تاریخ الطبری (- به نقل از ابو جناب کلبی -): محمد بن اشعث، بیرون رفت و نزد خانه‌های بنی عماره ایستاد. عماره بن صِلْحَب آزدی، نزد او آمد، در حالی که لباس رزم پوشیده بود و به سمت ابن عقیل می‌رفت. محمد بن اشعث، او را دستگیر کرد و نزد ابن زیاد فرستاد و ابن زیاد هم وی را زندانی کرد. ۵. خَرَجَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ حَتَّى وَقَفَ عِنْدَ دُورِ بَنِي عُمَارَةَ، وَجَاءَهُ

عُمَارَةُ بْنُ صِلَحِبِ الْأَزْدِيِّ وَهُوَ يُرِيدُ ابْنَ عَقِيلٍ ، عَلَيْهِ سِلَاحُهُ ، فَأَخَذَهُ فَبَعَثَ بِهِ إِلَى ابْنِ زَيْدٍ فَحَبَسَهُ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۷۰) .
تاریخ الطبری (- به نقل از عون بن ابی جحیفه -) : عُمَارَةُ بْنُ صِلَحِبِ الْأَزْدِيِّ - که تصمیم داشت برای یاری کردن مسلم ، نزد او
برود - را بیرون آوردند و نزد عبید الله بردند . عبید الله به وی گفت: از کدام قبیله‌ای؟ گفت : از قبیله آزد . گفت: او را به میان
قومش ببرید .

وی، آن جا در میان قومش کردن زده شد. ۶. أَخْرَجَ عُمَارَةُ بْنُ صِلَحِبِ الْأَزْدِيُّ - وَكَانَ مِمَّنْ يُرِيدُ أَنْ يَأْتِيَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ بِالنُّصْرَةِ
لِنُصْرَةِ - فَأَتَتْهُ بِهِ أَيْضًا عُبَيْدُ اللَّهِ ، فَقَالَ لَهُ : مِمَّنْ أَنْتَ ؟ قَالَ : مِنَ الْأَزْدِ ، قَالَ : انْطَلِقُوا بِهِ إِلَى قَوْمِهِ ، فَضَرَبَتْ عُقُفُهُ فِيهِمْ (تاریخ الطبری :
ج ۵ ص ۳۷۹) .

۱. ر. ک : ح ۵۱۷ و ۵۱۸ . ۲. ر. ک : ص ۵۱۳ ح ۵۱۹ . نیز ، ر. ک : ص ۴۹۷ (فصل چهارم / نامه سپاس‌گزاری یزید از ابن زیاد و
تحریک وی بر ضد امام حسین علیه السلام) . ۳. تنقیح المقال : ج ۲ ص ۳۲۳ ، قاموس الرجال : ج ۸ ص ۵۴ .

عُمَارَةُ بْنُ صِلَحِبِ الْأَزْدِيِّ - که تصمیم داشت مسلم را یاری کند - به وسیله اصحاب ابن زیاد، دستگیر شد . او را نزد ابن زیاد
آوردند . وی دستور داد تا گردنش در میان قبیله آزد ، زده شود و سرش را به همراه سرهای مسلم و هانی برای یزید بن معاویه
فرستاد. فرستاده ابن زیاد ، با این سرها، هانی بن ابی حنیه و ادعی از قبیله همدان بود . ۲. أَخْرَجَ عُمَارَةُ بْنُ صِلَحِبِ الْأَزْدِيُّ - وَكَانَ مِمَّنْ
أَرَادَ نُصْرَةَ مُسْلِمٍ - فَأَخَذَهُ أَصْحَابُ ابْنِ زَيْدٍ فَأَتَوْهُ بِهِ ، فَأَمَرَ بِهِ فَضَرَبَتْ عُقُفُهُ فِي الْأَزْدِ ، وَبَعَثَ بِرَأْسِهِ مَعَ رَأْسِ مُسْلِمٍ وَهَانِيٍّ إِلَى يَزِيدَ بْنِ
مُعَاوِيَةَ ، وَكَانَ رَسُولُهُ بِهَذِهِ الرَّؤُوسِ هَانِيَّ بْنَ أَبِي حَنِيَةَ الْوَادِعِيِّ مِنْ هَمْدَانَ (أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۴۱) .

۵ / ۵ دستگیری مختار

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : نصر بن صالح، برایم گفت: ... تا این که زمان حسین علیه السلام فرا رسید. حسین علیه
السلام ، مسلم بن عقیل را به کوفه فرستاد . وی در خانه مختار - که امروزه خانه سَیْلَمِ بْنِ مُسَيَّبِ است - ، فرود آمد. مختار بن ابی
عُبَید ، به همراه کوفیان با مسلم ، بیعت کرد و برایش خیرخواهی نمود و فرمان‌برداران خود را به سوی مسلم ، فرا خواند . روزی که
پسر عقیل قیام کرد، مختار در قریه‌ای در منطقه حُطْرَنِيَه ۴ به نام لَقْفَا بود.

به هنگام ظهر به وی خبر رسید که مسلم در کوفه ، قیام کرده است. قیام مسلم با وعده قبلی با یارانش نبود ؛ بلکه وقتی خبر کتک
خوردن و زندانی شدن هانی بن عروه مرادی به وی رسید ، قیام کرد. مختار به همراه دوستان و هم‌پیمانانش حرکت کرد و پس از
غروب به باب الفیل کوفه

۱. صحیح ، صَلَحِبِ است . م . ۲. مختار بن ابی عُبَید بن مسعود ثقفی - که کنیه‌اش ابو اسحاق است - ، در سال هجرت به دنیا آمد. او
پیامبر صلی الله علیه و آله را ندید و از ایشان روایتی ندارد. وی از صاحبان فضیلت و نیکوکار به شمار می‌رفت ، تا این که برای
خونخواهی امام حسین علیه السلام قیام کرد و گروه بسیاری از شیعیان کوفه ، نزد او اجتماع کردند و او بر کوفه مسلط شد و قاتلان
حسین علیه السلام را به چنگ آورد و آنان را کشت. گفته‌اند او نماینده محمد بن حنفیه در خونخواهی بوده است. ابراهیم بن اشتر
به همراه لشکری به وی ملحق شد و ابن زیاد و گروهی دیگر را کشت . بدین جهت ، بسیاری از مسلمانان ، او را دوست دارند . وی
در این راه ، امتحان‌های خوبی داد . او برای ابن عباس و ابن حنفیه ... پول می‌فرستاد و آنان می‌پذیرفتند. خواهر مختار، همسر ابن
عمر بود. مُصْعَبُ بْنُ زُبَيْرٍ، از بصره به همراه گروه بسیاری از اهل کوفه و بصره به سمت او حرکت کرد و مختار را در سال ۶۷ ق،

کشت. دیدگاه شخصیت‌های شیعه و اهل سنت در باره او و عقیده‌اش و قیامش، گوناگون است. البته همه اتفاق دارند که پیش از قیام، دارای حُسنِ حال بوده است. در باره او (ر. ک: ج ۲ ص ۶۱۶ «بخش هفتم / درآمد: آثار اجتماعی و تکوینی واقعه عاشورا»).
۳. منطقه‌ای از نواحی بابل در عراق (معجم البلدان: ج ۲ ص ۳۷۸).

رسید. عبید الله بن زیاد، برای عمرو بن حُرَیث، پرچمی را برافراشته بود تا مردم را گرد آورد و دستور داده بود در مسجد بنشینند. وقتی مختار به باب الفیل رسید، هانی بن ابی حَیّه وادعی از کنار او رد شد. به مختار گفت: چرا این جا ایستاده‌ای؟ نه با مردمی و نه در خانه خود؟

گفت: رأیم به خاطر خطای بزرگ شما، مشتبه شده است.

هانی به وی گفت: به خدا سوگند که گمان می‌کنم خود را به کشتن دهی.

آن گاه بر عمرو بن حُرَیث وارد شد و جریانِ گفتگویش را با مختار، برایش باز گفت.

نصر بن صالح، از عبد الرحمان بن ابی عُمَیر ثقفی برایم نقل کرد: نزد عمرو بن حُرَیث نشسته بودم که هانی بن ابی حَیّه، این سخن مختار را برایش نقل کرد. عمرو به من گفت: برخیز و نزد پسرعمویت [مختار] برو و به وی خبر بده که رئیس (عبید الله) نمی‌داند او کجاست. پس بهانه‌ای به دست وی نده.

برخاستم که نزد او بروم، که زائده بن قُدامه بن مسعود برخاست و به عمرو گفت: نزد امیر می‌آید، مشروط بر آن که در امان باشد! عمرو بن حُرَیث گفت: از جانب من، در امان است و اگر گزارش کارهایش نزد امیر عبید الله برود، من در آن جا شهادت می‌دهم و وی را به نیکوترین صورت، شفاعت می‌کنم.

زائده بن قُدامه به او گفت: اگر خدا بخواهد، با این اوصاف، جز خیر، پیش نخواهد آمد.

عبد الرحمان گفت: من به همراه زائده، نزد مختار رفتم و سخن ابن ابی حَیّه و سخن عمرو بن حُرَیث را برایش نقل کردیم و او را به خداوند، سوگند دادیم که بهانه‌ای به دست ندهد.

مختار، نزد پسر حُرَیث آمد و بر او سلام کرد و تا صبح، زیر پرچم وی نشست. مسئله مختار و رفتارش، در میان مردم، مورد گفتگو قرار گرفت. عُمارة بن عُقبه بن ابی مُعیط، نزد عبید الله بن زیاد رفت و جریان را برایش تعریف کرد. چون آفتاب بالا آمد، در قصر عبید الله بن زیاد گشوده شد و به مردم، اجازه ورود داد.

مختار هم به همراه مردم، داخل شد. عبید الله، او را فرا خواند و به وی گفت: تو با جمعیت آمده‌ای تا پسر عقیل را یاری کنی؟

مختار به وی گفت: چنین نکردم. من زیر پرچم عمرو بن حُرَیث رفتم و شب را تا صبح، نزد او گذراندم.

عمرو به عبید الله گفت: راست می‌گوید. خداوند، توفیق دهد!

[عبد الرحمان] گفت: عبید الله، چوب را برداشت و به صورت مختار زد - که به چشمش اصابت نمود و پلک پایش را پاره کرد - و گفت: برایت بس است. اگر گواهی عمرو نبود، گردنت را می‌زدم. او را به زندان ببرید.

او را به زندان بردند و زندانی شد. پیوسته در زندان بود تا حسین علیه السلام به شهادت رسید.

سپس مختار، کسی را نزد زائده بن قُدامه فرستاد و از او خواست که به مدینه نزد عبد الله بن عمر برود و از او بخواهد نامه‌ای برای یزید بن معاویه بنویسد و یزید هم برای عبید الله بن زیاد بنویسد تا او را آزاد کند.

زائده نزد عبد الله بن عمر رفت و پیغام مختار را به وی رساند. صفیه، خواهر مختار و همسر عبد الله بن عمر، از زندانی بودن برادرش باخبر شد و گریه کرد و بی‌تابی نمود. وقتی عبد الله بن عمر، اوضاع را چنین دید، نامه‌ای به همراه زائده برای یزید بن معاویه فرستاد: «اما بعد، به راستی که عبید الله بن زیاد، مختار را - که برادرِ همسر من است - زندانی کرده است. دوست دارم که

بخشیده شود و کارش اصلاح گردد. اگر صلاح می‌دانی - خداوند، ما و شما را رحمت کند -، برای ابن زیاد بنویس و دستور بده او را آزاد کند. والسلام علیک!».

زائده، با همان مرکب و توشه با نامه در شام به نزد یزید رفت. یزید، وقتی نامه را خواند، خندید و آن گاه گفت: شفاعت ابو عبد الرحمان (عبد الله بن عمر) پذیرفته می‌شود و او شایسته این [شفاعت] است.

پس نامه‌ای برای ابن زیاد نوشت: «اما بعد، وقتی نامه‌ام را خواندی، مختار بن ابی عُبَید را آزاد کن. والسلام علیک!».

زائده، نامه را برای ابن زیاد آورد. ابن زیاد، مختار را خواست و او را از زندان بیرون آورد و به وی گفت: سه روز به تو مهلت می‌دهم. اگر پس از سه روز، تو را در کوفه دیدم، دیگر تعهدی نسبت به تو ندارم. مختار هم به روستایش رفت.

ابن زیاد گفت: زائده، بر من جسارت کرده که نزد امیر مؤمنان (یزید) رفته و برای آزادی کسی که می‌خواستم زندانی‌اش طولانی شود، نامه آورده است. او را نزد من آورید.

در جستجوی زائده بودند که ابو عثمان عمرو بن نافع (کاتب ابن زیاد)، او را دید و گفت: خودت را نجات بده و این کار را احسان من به خود، حساب کن.

زائده، همان روز از کوفه خارج شد و فرار کرد و سپس با گروهی از خویشانش نزد قَعْقَاع بن شُور ذُهلی و مسلم بن عمرو باهلی باز گشتند و آن دو از ابن زیاد برایش امان گرفتند. اَقَالَ النَّضْرُ بْنُ صَالِحٍ... حَتَّى إِذَا كَانَ زَمَنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَبَعَثَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ إِلَى الْكُوفَةِ، نَزَلَ دَارَ الْمُخْتَارِ وَهِيَ الْيَوْمَ دَارُ سَلَمِ بْنِ الْمُسَيَّبِ، فَبَايَعَهُ الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ فِيمَنْ بَايَعَهُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَنَاصَحَهُ وَدَعَا إِلَيْهِ مَنْ أَطَاعَهُ، حَتَّى خَرَجَ ابْنُ عَقِيلٍ يَوْمَ خَرَجَ وَالْمُخْتَارُ فِي قَرْيَةٍ لَهُ بِخَطَرِيَّةٍ تُدْعَى «لُفَا».

فَجَاءَهُ خَبْرُ ابْنِ عَقِيلٍ عِنْدَ الظُّهْرِ أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ بِالْكُوفَةِ، فَلَمْ يَكُنْ خُرُوجُهُ يَوْمَ خَرَجَ عَلَى مِيعَادٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، إِنَّمَا خَرَجَ حِينَ قِيلَ لَهُ: إِنَّ هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ الْمُرَادِيَّ قَدْ ضُرِبَ وَحُجِسَ.

فَأَقْبَلَ الْمُخْتَارُ فِي مَوَالٍ لَهُ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى بَابِ الْفِيلِ بَعْدَ الْغُرُوبِ، وَقَدْ عَقَدَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ لِعَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ رَأْيَهُ عَلَى جَمِيعِ النَّاسِ، وَأَمَرَهُ أَنْ يَقْعُدَ لَهُمْ فِي الْمَسْجِدِ.

فَلَمَّا كَانَ الْمُخْتَارُ وَقَفَ عَلَى بَابِ الْفِيلِ، مَرَّ بِهِ هَانِيٌّ ابْنُ أَبِي حَيَّةٍ الْوَادِعِيُّ، فَقَالَ لِلْمُخْتَارِ: مَا وَقُوفُكَ هَاهُنَا! لَا أَنْتَ مَعَ النَّاسِ وَلَا أَنْتَ فِي رَحْلِكَ؟ قَالَ: أَصْبَحَ رَأْيِي مُرْتَجِئًا لِعَظَمِ خَطِيئَتِيكُمْ، فَقَالَ لَهُ: أَطُنُّكَ وَاللَّهِ قَاتِلًا-نَفْسِكَ! ثُمَّ دَخَلَ عَلَى عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ لِلْمُخْتَارِ وَمَا رَدَّ عَلَيْهِ الْمُخْتَارُ.

قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ: فَأَخْبَرَنِي النَّضْرُ بْنُ صَالِحٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي عُمَيْرٍ التَّقَفِيُّ، قَالَ: كُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ حِينَ بَلَغَهُ هَانِيٌّ ابْنُ أَبِي حَيَّةٍ عَنِ الْمُخْتَارِ هَذِهِ الْمَقَالَةَ، فَقَالَ لِي: قُمْ إِلَى ابْنِ عَمَّكَ فَأَخْبِرْهُ أَنَّ صَاحِبَهُ لَا يَدْرِي أَيْنَ هُوَ، فَلَا يَجْعَلَنَّ عَلَى نَفْسِهِ سَبِيلًا، فَقُمْتُ لِآيَتِهِ، وَوَثَبَ إِلَيْهِ زَائِدَةُ بْنُ قُدَامَةَ بْنِ مَسْعُودٍ، فَقَالَ لَهُ: يَأْتِيكَ عَلَى أَنَّهُ آمِنٌ؟ فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ: أَمَّا مَنِ فَهُوَ آمِنٌ، وَإِنْ رَقِيَ إِلَى الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ شَيْءٌ مِنْ أَمْرِهِ أَقَمْتُ لَهُ بِمَحْضَرِهِ الشَّهَادَةَ، وَشَفَعْتُ لَهُ أَحْسَنَ الشَّفَاعَةِ، فَقَالَ لَهُ زَائِدَةُ بْنُ قُدَامَةَ: لَا يَكُونَنَّ مَعَ هَذَا إِنْ شَاءَ اللَّهُ إِلَّا خَيْرٌ.

قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: فَخَرَجْتُ وَخَرَجَ مَعِيَ زَائِدَةُ إِلَى الْمُخْتَارِ، فَأَخْبَرَنَاهُ بِمَقَالَةِ ابْنِ أَبِي حَيَّةٍ، وَبِمَقَالَةِ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ، وَنَاشَدْنَاهُ بِاللَّهِ أَلَّا يَجْعَلَ عَلَى نَفْسِهِ سَبِيلًا، فَنَزَلَ إِلَى ابْنِ حُرَيْثٍ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ، وَجَلَسَ تَحْتَ رَأْيَتِهِ حَتَّى أَصْبَحَ.

وَتَذَاكَّرَ النَّاسُ أَمْرَ الْمُخْتَارِ وَفِعْلِهِ، فَمَشَى عُمَارَةُ بْنُ عُقْيَةَ بْنِ أَبِي مُعَيْطٍ بِذَلِكَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَذَكَرَ لَهُ، فَلَمَّا ارْتَفَعَ النَّهَارُ فُتِحَ بَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، وَأُذِنَ لِلنَّاسِ، فَدَخَلَ الْمُخْتَارُ فِيمَنْ دَخَلَ، فَدَعَاهُ عُبَيْدُ اللَّهِ، فَقَالَ لَهُ: أَنْتَ الْمُقْبِلُ فِي الْجُمُوعِ لِتُصَيِّرَ ابْنَ عَقِيلٍ؟ فَقَالَ لَهُ: لَمْ أَفْعَلْ، وَلَكِنِّي أَقْبَلْتُ وَنَزَلْتُ تَحْتَ رَأْيِهِ عَمْرِو بْنِ حُرَيْثٍ، وَبِئْسَ مَعَهُ وَأَصْبَحْتُ.

فَقَالَ لَهُ عَمْرُو: صَدَقَ أَصْلَحُكَ اللَّهُ، قَالَ: فَرَفَعَ الْقَضِيبَ فَاعْتَرَضَ بِهِ وَجَهَ الْمُخْتَارِ فَخَبَطَ بِهِ عَيْنَهُ فَسَتَرَهَا، وَقَالَ: أُولَى لَكَ، أَمَا وَاللَّهِ

لولا- شهادة عمرو لمك لضربت عنقك، انطلقوا به إلى السجن، فانطلقوا به إلى [السجن] فحبس فيه، فلم يزل في السجن حتى قتل الحسين عليه السلام.

ثم إن المختار بعث إلى زائدة بن قدامة، فسأله أن يسير إلى عبد الله بن عمر بالمدينة، فيسأله أن يكتب له إلى يزيد بن معاوية، فيكتب إلى عبيد الله بن زياد بتخليته سبيله، فركب زائدة إلى عبد الله بن عمر، فقدم عليه فبلغه رسالة المختار، وعلمت صفيته أخت المختار بمحبس أخيها - وهي تحت عبد الله بن عمر - فبكت وجزعت.

فلما رأى ذلك عبد الله بن عمر، كتب مع زائدة إلى يزيد بن معاوية: أما بعد، فإن عبيد الله بن زياد حبس المختار وهو صهرى، وأنا أحب أن يعافى ويصلح من حاله، فإن رأيت - رحمنا الله وإياك - أن تكتب إلى ابن زياد فتأمره بتخليته، فعلت، والسلام عليك.

فمضى زائدة على رواجله بالكتاب حتى قدم به على يزيد بالشام، فلما قرأه ضحك، ثم قال: يشفع أبو عبد الرحمن وأهل ذلك هو. فكتب له إلى ابن زياد: أما بعد، فخل سبيل المختار بن أبي عبيد حين تنظر في كتابي، والسلام عليك. فأقبل به زائدة حتى دفعه، فدعا ابن زياد بالمختار فأخرجته، ثم قال له: قد أجلك ثلاثاً، فإن أدركتك بالكوفة بعدها قد برئت منك الذمة. فخرج إلى رحله.

وقال ابن زياد: والله لقد اجترأ على زائدة حين يرخل إلى أمير المؤمنين حتى يأتيني بالكتاب في تخليته رجل قد كان من شأني أن أطيل حبسه! على به. فمر به عمرو بن نافع أبو عثمان - كاتب لابن زياد - وهو يطلب، وقال له: النجاء بنفسك، واذكرها يداً إلى عندك.

قال: فخرج زائدة فتواری يومه ذلك، ثم إنه خرج في أناس من قومه حتى أتى القعقاع بن شور الدهلي، ومسلم بن عمرو الباهلي، فأخذاه من ابن زياد الأمان (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۵۶۹، تاریخ دمشق: ج ۱۸ ص ۲۹۵).

مختار بن ابی عُبَید ثقفی، به همراه جمعی که با خود سلاح داشتند، آمدند و می‌خواستند حسین بن علی علیه السلام را یاری کنند. عبید الله بن زیاد، او را گرفت و زندان کرد و او را با چوب زد و پلک چشمش بریده شد. ۱. كان المختار بن أبي عبيد الثقفي أقبل في جماعة عليهم السلاح، يريدون نصر الحسين بن علي عليه السلام، فأخذ عبيد الله بن زياد فحبسه، وضربه بالقضيب، حتى شتر عينه (تاريخ اليعقوبي: ج ۲ ص ۲۵۸). ر. ك: ج ۲ ص ۶۳۰ (بخش هفتم / درآمد / قیام کوفیان به رهبری مختار).

۵ / ۶ دستگیری عبد الله بن حارث

تاریخ الطبری (- به نقل از عیسی بن یزید کنانی -): وقتی نامه یزید به عبید الله رسید، از مردم بصره، پانصد نفر را انتخاب کرد که در میان آنها، عبد الله بن حارث بن نوفل و شریک بن أعور - که از شیعیان علی علیه السلام بود - بودند. نخستین کسی که در راه، عقب افتاد، شریک بود. گفته شده: او به خاطر عطش، عقب افتاد و گروهی نیز همراه او بودند.

پس از وی، عبد الله بن حارث، از راه، باز ماند و گروهی با وی از راه ماندند. آنان امیدوار بودند که عبید الله، به خاطر آنان برگردد و حسین علیه السلام زودتر به کوفه برسد. ۲. لما جاء كتاب يزيد إلى عبيد الله بن زياد، انتخب من أهل البصرة خمسمائة، فيهم عبد الله بن الحارث بن نوفل، و شريك بن الأعور - وكان شيعه لعلي - فكان أول من سقط بالناس شريك، فيقال: إنه تساقط غمرة ومعه ناس، ثم سقط عبد الله بن الحارث وسقط معه ناس، ورجوا أن يلوي عليهم عبيد الله ويسبقه الحسين عليه السلام إلى الكوفة (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۹). تاریخ الطبری (- به نقل از عیسی بن یزید -): مختار بن ابی عُبَید و عبد الله بن حارث بن نوفل، به همراه مسلم، قیام کردند. مختار با پرچمی سبز و عبد الله با پرچمی قرمز و لباس قرمزی که بر تن داشت، قیام کردند ... عبید الله، دستور داد تا مختار و عبد الله بن حارث را دستگیر کنند و برای دستگیری آنها، جایزه تعیین کرد. آن دو، دستگیر و

زندانی شدند. ۳. إِنَّ الْمُخْتَارَ بْنَ أَبِي عُبَيْدٍ، وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ نَوْفَلٍ، كَانَا خَرَجَا مَعَ مُسْلِمٍ، خَرَجَ الْمُخْتَارُ بِرَأْيِهِ خَضِرَاءَ، وَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بِرَأْيِهِ حَمْرَاءَ وَعَلَيْهِ ثِيَابٌ حُمْرٌ... وَ إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ أَمَرَ أَنْ يُطْلَبَ الْمُخْتَارُ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنُ الْحَارِثِ، وَجَعَلَ فِيهِمَا جُعَلًا، فَأَتَى بِهِمَا فَحْبَسَا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۱. نیز، ر. ک: البدايه و النهايه: ج ۸ ص ۱۵۴). بیه را داماد می‌کنم و زنی دُرُشت برایش می‌گیرم؛ زنی که مانند گنبد، بزرگ باشد هنگامی که در جمع مردم با اصل و نسب، حاضر می‌شود؛ زنی که سرِ عروسکِ خود را شانه می‌زند و در زیبایی، سرآمدِ مردم مکه است؛ زنی که نسبی کریم دارد. او از کسانی بود که برای برقراری صلح میان حسن بن علی علیه السلام و معاویه، سفر کرد و به همراه پدرش در بصره فرود آمد. او از معاویه خواست که حکومت بصره را به وی بسپارد؛ ولی معاویه گفت: لام و الف - یعنی نه -!

عبید الله بن زیاد، کارِ توزیعِ ارزاق و مقرّریِ مردم [از بیت المال] را به وی سپرد و [یک بار] نیز او را زندانی کرد و سپس آزاد ساخت. ۱. لَأَنْكِحَنَّ بَنِي جَارِيَةٍ خَدَبَتْهُ عَظِيمَةً كَالْقُبَّةِ إِذَا يَدَّتْ فِي نَقَبِهِ تَمُشُّطُ رَأْسٍ لَعْبَةٍ تَجُبُّ أَهْلَ الْكَعْبَةِ كَرِيمَةً فِي النَّسَبِ وَكَانَ مِمَّنْ سَفَرُ بَيْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَيْنَ مُعَاوِيَةَ فِي الصُّلْحِ، وَنَزَلَ مَعَ أَبِيهِ بِالْبَصْرَةِ، وَكَانَ سَأَلَ مُعَاوِيَةَ تَوَلِيَّتَهُ، فَقَالَ: لَأَمَّ أَلْفٌ، يَعْنِي: لَا، وَوَلَّاهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ أَمْرَ مَدِينَةِ الرَّزْقِ، وَإِعْطَاهُ النَّاسَ، وَحَبَسَهُ ابْنُ زِيَادٍ ثُمَّ خَلَّى سَبِيلَهُ (أنساب الأشراف: ج ۴ ص ۴۰۲. نیز، ر. ک: الطبقات الكبرى: ج ۴ ص ۵۶). اُسد الغابه: عبد الله بن حارث بن نوفل بن حارث بن عبد المطلب بن هاشم قُرشی هاشمی. او و پدرش صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بودند. گفته‌اند که او پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرد؛ ولی پدرش صحابی بود. مادرش هند، دختر ابو سفیان بن حرب بن اُمیه بود.

او دو سال قبل از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد. او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آوردند. پیامبر صلی الله علیه و آله چیزی به کام کودک گذاشت و برایش دعا کرد. کنیه‌اش ابو محمد است و برخی گفته‌اند: ابو اسحاق. لقب وی، بته است و لقب بته، از آن رو به وی داده شد که مادرش در کودکی او را می‌رقصاند و برایش می‌خواند: بته را داماد می‌کنم و زنی دُرُشت برایش می‌گیرم؛ زنی بزرگوار و دوست‌داشتنی که در زیبایی، سرآمدِ اهل مکه باشد. او کسی است که مردم بصره پس از مرگ یزید بن معاویه، بر [حکمرانی] او [در بصره] اتفاق کردند تا پیشوایی انتخاب کرده باشند. مردم بصره، چنین کردند؛ زیرا پدرش از بنی هاشم و مادرش از بنی اُمیه بود. گفتند: هر کس به حکومت رسد، به حکومت وی [بر بصره] رضایت می‌دهد.

او در بصره ساکن شد و به سال ۸۴ [هجری]، در عُمان در گذشت؛ چون او آن هنگام که حجاج را خلع کرد و با وی به جنگ پرداخت، با ابن اشعث بود. وقتی ابن اشعث شکست خورد، عبد الله به عُمان گریخت و در آن جا در گذشت. ۱. عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ نَوْفَلٍ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ الْقُرَشِيِّ الْهَاشِمِيُّ، لَهُ وَلَائِيهِ صُحْبَةٌ، وَقِيلَ: إِنَّ لَهُ إِدْرَاكَاً وَلِأَبِيهِ صُحْبَةً، وَأُمُّهُ هِنْدُ بِنْتُ أَبِي سُفْيَانَ بْنِ حَرْبٍ بِنِ أُمِّيَّةَ.

وُلِدَ قَبْلَ وَفَاةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِسِتِّينَ، وَأُتِيَ بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَحَنَكَهُ وَدَعَا لَهُ. يُكْنَى أَبَا مُحَمَّدٍ، وَقِيلَ: أَبَا إِسْحَاقَ، وَيُلَقَّبُ بَبَّةَ، وَإِنَّمَا لُقِّبَ بِبَبَّةَ لِأَنَّ أُمَّهُ كَانَتْ تُرْقِصُهُ وَهُوَ طِفْلٌ وَتَقُولُ: لَأَنْكِحَنَّ بَنِي جَارِيَةٍ خَدَبَتْهُ مُكْرَمَةٌ مُحَبَّةٌ تَجُبُّ أَهْلَ الْكَعْبَةِ وَهُوَ الَّذِي اتَّفَقَ عَلَيْهِ أَهْلُ الْبَصْرَةِ عِنْدَ مَوْتِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، حَتَّى يَتَّفِقَ النَّاسُ عَلَى إِمَامٍ، وَإِنَّمَا فَعَلُوا ذَلِكَ لِأَنَّ أَبَاهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، وَأُمُّهُ مِنْ بَنِي أُمِّيَّةَ، فَقَالُوا: مَنْ وَلِيَ الْأَمْرَ رَضِيَ بِهِ.

وَسَكَنَ الْبَصْرَةَ، وَمَاتَ بِعُمَانَ سَنَةَ أَرْبَعٍ وَثَمَانِينَ، لِأَنَّهُ كَانَ مَعَ ابْنِ الْأَشْعَثِ لَمَّا خَلَعَ الْحَجَّاجَ وَقَاتَلَهُ، فَلَمَّا انْهَزَمَ ابْنُ الْأَشْعَثِ، هَرَبَ عَبْدُ اللَّهِ إِلَى عُمَانَ فَمَاتَ بِهَا (أُسد الغابه: ج ۳ ص ۲۰۸، الاستيعاب: ج ۳ ص ۲۱). الإصابه (- به نقل از یعقوب بن شیبه -): عبد الله بن حارث، ثقة و ظاهر الصلاح بود و نزد عموم مردم، مقبولیت داشت. وقتی یزید بن معاویه در گذشت و عبید الله بن زیاد، کارگزار او در بصره و کوفه، گریخت، مردم بصره به حکومت عبد الله بن حارث، رضایت دادند.

بَعُو، در شرح حال وی آورده است: او از طرف ابن زبیر، حکومت بصره را بر عهده گرفت.

مرگ او در سال ۸۴ [هجری] در عُمان بود. محمد بن سعد این مطلب را گفته است .

و لکن ابن حبان، در کتاب الثقات نوشته است: او در ابواء، ۱ با سم در سال ۷۹ [هجری] در گذشت.

دیگران گفته‌اند: آن که با سم کشته شد ، فرزندش عبد الله بن عبد الله بن حارث بود. ۲۰ كَانَ [عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَارِثِ] ثَقَّةً ظَاهِرَ الصَّلَاحِ ، وَلَهُ رِضَى فِي الْعَامَّةِ . وَلَمَّا مَاتَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ ، وَهَرَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ عَامِلُهُ عَلَى الْعِرَاقَيْنِ ، رَضِيَ أَهْلُ الْبَصْرَةِ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ هَذَا .

وَذَكَرَ الْبَغَوِيُّ فِي تَرْجَمَتِهِ : أَنَّهُ وَلِيَ الْبَصْرَةَ لِابْنِ الزُّبَيْرِ ، وَكَانَتْ وَفَاتُهُ بِعُمَانَ سِنَةَ أَرْبَعٍ وَثَمَانِينَ ؛ قَالَ ابْنُ سَعْدٍ ، وَقَالَ ابْنُ حَبَّانَ فِي «الثَّقَاتِ» : مَاتَ بِالْأَبْوَاءِ ، قَتَلَتْهُ السَّمُومُ سَنَةَ تِسْعٍ وَسَبْعِينَ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : إِنَّ الَّذِي مَاتَ بِالسَّمُومِ إِنَّمَا هُوَ وَلَدُهُ [عَبْدُ اللَّهِ بْنُ] عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَارِثِ (الإصابة: ج ۵ ص ۹ . نیز ، ر. ک : أنساب الأشراف : ج ۴ ص ۴۰۵) . ۱. ابواء ، روستایی در منطقه فُرع مدینه است که تا جُحفه ، بیست و سه میل فاصله دارد و قبر آمنه بنت وهب ، مادر پیامبر صلی الله علیه و آله ، در آن جاست (معجم البلدان : ج ۱ ص ۷۹ . نیز ، ر. ک : نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲).

نگاهی به کارنامه مسلم در کوفه

کارنامه مسلم در کوفه را با دو نوع نگاه ، می‌توان مورد نقد و ارزیابی قرار داد : در نگاهی سطحی ، ممکن است چنین تصوّر شود که وی ، از سیاست و تدبیر لازم در به انجام رساندن مأموریتی که بر عهده داشت و زمینه‌سازی برای آمدن امام حسین علیه السلام به کوفه ، برخوردار نبوده است ؛ زیرا نتوانست از فضای سیاسی - اجتماعی کوفه - که کاملاً در جهت نهضت حسینی بود - ، به طور شایسته استفاده کند . او پیش از آن که ابن زیاد وارد کوفه شود ، دست کم دوازده هزار نیرو در اختیار داشت ۱ و فضای کوفه به گونه‌ای بود که ابن زیاد ، مجبور شد مخفیانه ، وارد آن شود .

اگر مسلم علیه السلام پیش از ورود ابن زیاد ، نیروهای وفادار به نهضت را خوب سازماندهی می‌کرد ، ابن زیاد ، فرصت نمی‌یافت تا نیروهای مخالف نهضت را سازماندهی کند و علیه هواداران امام حسین علیه السلام وارد عمل نماید ، و در این صورت ، با رسیدن امام علیه السلام به کوفه ، چه بسا سرنوشت قیام مردم ، به گونه‌ای دیگر رقم می‌خورد و حادثه جان‌گداز کربلا ، پدید نمی‌آمد ؛ اما او نه تنها از فضای موجود کوفه نتوانست بهره‌برداری کند ، بلکه بدون ارزیابی درست از میزان وفاداری مردم ، به امام حسین علیه السلام نوشت :

هنگامی که نامه من به تو رسید ، با شتاب ، حرکت کن که همه مردم ، با تو هستند و نظر و تمایلی به خاندان معاویه ندارند ۲ .

و بدین سان ، امام حسین علیه السلام به سوی کوفه حرکت کرد و حادثه خونین و جانسوز کربلا ، پدید آمد .

همان طور که اشاره شد ، چنین ارزیابی‌ای از کارنامه مسلم ، داوری‌ای سطحی ، بدبینانه و بدون در نظر گرفتن مأموریت اوست ؛ اما با در نظر گرفتن دقیق واقعیت‌های موجود در حوزه مأموریت وی ، باید گفت : مسلم ، مسئولیت خود را در حدّ توان ، به خوبی انجام داده است و آنچه پیش آمد ، دلایل خاصّ خود را داشت .

برای ارزیابی واقع‌بینانه از کارنامه مسلم در کوفه ، چند مسئله باید مورد توجّه و بررسی قرار گیرد :

۱. ر. ک : ص ۳۳۶ (فصل چهارم / وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان با او) . ۲. ر. ک : ص ۳۷۵ (فصل چهارم / نامه مسلم به امام علیه السلام برای آمدن به کوفه) .

برای ارزیابی کارنامه مسلم، نخستین چیزی که باید مورد توجه باشد، موضوع و محدوده مأموریت اوست. این مطلب، به صورت روشن در نامه امام حسین علیه السلام به مردم کوفه، آمده است. بر پایه گزارش منابع تاریخی، در نامه امام علیه السلام آمده است:

وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكُمْ أَخِي وَابْنَ عَمِّي وَثِقَتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَقَدْ أَمَرْتُهُ أَنْ يَكْتُبَ إِلَيَّ بِحَالِكُمْ وَرَأْيِكُمْ وَرَأْيَ ذَوِي الْحِجَا وَالْفَضْلِ مِنْكُمْ، وَهُوَ مُتَوَجِّهٌ إِلَى مَا قَبْلَكُمْ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى وَالسَّلَامُ، وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى مَا قَدِمْتُ بِهِ رُسُلُكُمْ وَقَرَأْتُ فِي كُتُبِكُمْ فَقُومُوا مَعَ ابْنِ عَمِّي وَبَايِعُوهُ وَانْصُرُوهُ وَلَا تَخْذَلُوهُ ۱.

برادرم، پسرعمویم و فرد مورد اعتماد از خاندانم، مسلم بن عقیل بن ابی طالب را به سوی شما فرستاده‌ام و به او دستور داده‌ام که وضع شما و نظرتان و دیدگاه عقلا و بزرگان را برایم گزارش کند، و او در حال حرکت به سوی شماست - إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى - . والسلام! و هیچ توانی، جز به [یاری] خداوند نیست. اگر شما بر همان نظری هستید که فرستادگان شما آورده‌اند و در نامه‌هایتان خوانده‌ام، پس با پسرعمویم همراهی کنید و با او بیعت نمایید و یاری‌اش کنید و تنهانش مگذارید.

این متن، نشان می‌دهد که مأموریت اصلی مسلم، ارزیابی فضای سیاسی - اجتماعی کوفه از نزدیک است و برای این منظور، امام علیه السلام از هواداران خود خواسته است که با او بیعت کنند و در امور مربوط به ساماندهی قیام بر ضد حکومت یزید، او را یاری دهند.

افزون بر این، تعبیر «أَخِي (برادرم)» و «ثِقَتِي (مورد اعتماد)»، حاکی از جایگاه والای مسلم در کمالات نفسانی از یک سو، و اعتماد و اطمینان امام علیه السلام به درایت و تدبیر سیاسی وی، از سوی دیگر است. اکنون باید دید که مسلم، در به انجام رساندن این مأموریت، تا چه اندازه موفق بوده است؟

۱. ر. ک: ص ۳۱۲ (فصل سوم / فرستاده شدن نماینده ویژه امام علیه السلام به همراه نامه به کوفه). -----

۲. فضای سیاسی - اجتماعی کوفه

در تحلیلی دیگر، توضیح خواهیم داد ۲ که انتخاب کوفه به عنوان مرکز نهضت حسینی بر ضد

۲. ر. ک: ص ۵۹ (فصل سوم / ارزیابی سفر امام حسین علیه السلام به عراق و نهضت کوفه). -----

حکومت یزید، به این معنا نیست که امام حسین علیه السلام باور داشت که مردم کوفه، با آن سوابقی که در برخورد با پدرش امام علی علیه السلام و برادرش امام حسن علیه السلام داشتند، واقعاً همگی به یکباره تغییر ماهیت داده‌اند و صد در صد، آماده همکاری و همراهی با ایشان هستند؛ بلکه امام علیه السلام، در جمع‌بندی نقاط مثبت و منفی کوفه، به این نتیجه رسیده بود که این شهر، مناسب‌ترین جا برای آغاز نهضت است.

فضای سیاسی - اجتماعی متأثر از ناخشنودی مردم از حکومت یزید، فعالیت‌های هواداران امام حسین علیه السلام و ضعف فرماندار آن روز کوفه، نعمان بن بشیر، به گونه‌ای بود که حتی شماری از اشراف فرصت طلب، مانند شَبَّثِ بْنِ رَبِيعِ، حَجَّارِ بْنِ أَبَجْرِ عَجَلِي و عمرو بن حجاج، ترجیح داده بودند تا به جمع افرادی که به امام علیه السلام نامه نوشته و از ایشان خواسته بودند تا به کوفه بیایند، پیوندند و این چند نفر نیز با هم یک نامه نوشتند.

بی‌تردید، فضای عمومی هواداری از امام حسین علیه السلام، فضایی کاذب بود؛ اما مسلم، مأموریت داشت با بهره‌گیری از این فضا، برای امام علیه السلام از مردم، بیعت بگیرد و زمینه را برای قیام بر ضد حکومت یزید، آماده کند. او این مأموریت را به خوبی انجام داد و در مدتی کوتاه، انبوهی از مردم کوفه، رسماً با او بیعت کردند.

البته مسلم می‌دانست که این حرکت، در صورتی به موفقیت نهایی نزدیک خواهد شد که رهبر نهضت، یعنی امام حسین علیه السلام، هر چه زودتر، خود را به کوفه برساند و در صورت تأخیر، چه بسا اقدامات متقابل اُمویان، فضای موجود را دگرگون کند. لذا کتباً از امام علیه السلام درخواست کرد که در آمدن به کوفه، تعجیل کند و بر عکس، یزید و عوامل او، تلاش می‌کردند تا امام علیه السلام به کوفه نزدیک نشود.^۱

با عنایت به آنچه گذشت، نه تنها مسلم در انجام دادن مأموریت خود، کوتاهی نداشت؛ بلکه وظیفه خود را به خوبی انجام داد، اما به عللی تلاش‌های او با شکست مواجه شد.

علل و عوامل به شکست انجامیدن تلاش‌های مسلم را در بحث ارزیابی سفر امام حسین علیه السلام به کوفه، توضیح خواهیم داد.^۲

۱. ر. ک: ص ۳۵۲ (فصل چهارم / انتصاب عید الله بن زیاد به حکومت کوفه) و ص ۴۹۷ (فصل چهارم / نامه سپاس‌گزاری یزید از ابن زیاد و تحریک وی بر ضد امام حسین علیه السلام). ۲. ر. ک: ص ۵۹ (فصل سوم / ارزیابی سفر امام حسین علیه السلام به عراق و نهضت کوفه).

فصل ششم: مخالفان رفتن امام علیه السلام به سمت عراق

۶ / ۱ ابو بکر بن عبد الرحمن

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ابو بکر بن عبد الرحمن بن حارث بن هشام، نزد حسین علیه السلام آمد و به ایشان گفت: ای پسرعمو! خویشاوندی، مرا به مهر آورده است و نمی‌دانم جایگاهم نزد تو برای نصیحت چیست؟ فرمود: «ای ابو بکر! تو اهل فریب نیستی و اتهامی نداری. پس بگو». ابو بکر گفت: دیدی که مردم عراق با پدر و برادرت چه کردند و اینک، آهنگ حرکت به سوی آنان داری؟! آنان، بردگان دنیایند و کسانی که به تو وعده یاری داده‌اند، با تو خواهند جنگید و آن که تو را بیشتر از کسی که به او کمک می‌کند، دوست دارد، نیز رهایت خواهد کرد. پس خدا را در باره خودت، به یادت می‌آورم [که جانت را به خطر نیندازی]. حسین علیه السلام فرمود: «خدا به تو پاداش نیک دهد، عموزاده! در رأی خود، اندیشیده بودی. هر چه خدا بخواهد، همان می‌شود». ابو بکر گفت: ما از آن خداییم و [شهادت] ابا عبد الله را به حساب خدا می‌گذاریم. ۲. أتاَهُ [أَيُّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ، فَقَالَ: يَا بَنَ عَمِّ، إِنَّ الرَّحِمَ تُضَارُّنِي، وَمَا أَدْرِي كَيْفَ أَنَا عِنْدَكَ فِي النَّصِيحَةِ لَكَ؟

قَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ، مَا أَنْتَ مِمَّنْ يُسْتَعَشُّ وَلَا يُتَّهَمُ، فَقُلْ.

فَقَالَ: قَدْ رَأَيْتُ مَا صَنَعَ أَهْلُ الْعِرَاقِ بِأَبِيكَ وَأَخِيكَ، وَأَنْتَ تُرِيدُ أَنْ تَسِيرَ إِلَيْهِمْ، وَهُمْ عِبِيدُ الدُّنْيَا، فَيَقَاتِلُكَ مَنْ قَدْ وَعَدَكَ أَنْ يَنْصُرَكَ، وَيَخْذُلُكَ مَنْ أَنْتَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِمَّنْ يَنْصُرُهُ! فَأَذْكُرُكَ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ.

فَقَالَ: جَزَاكَ اللَّهُ يَا بَنَ عَمِّ خَيْرًا، فَلَقَدْ اجْتَهَدْتُ رَأْيَكَ، وَمَهْمَا يَقْضِي اللَّهُ مِنْ أَمْرٍ يَكُنْ. فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: إِنَّا لِلَّهِ! عِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۷، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۸).

۱. ابو بکر بن عبد الرحمان بن حارث مخزومی، در زمان خلافت عمر بن خطاب، به دنیا آمد. وی تابعی و پُر حدیث است و یکی از فقیهان هفتگانه در مدینه النبی بوده است. او را به جهت نماز و عبادت بسیار، «راهب قریش» نامیده‌اند. او بینایی‌اش را از دست داد و در سال ۹۴ هجری در مدینه در گذشت.

ابو بکر بن حارث ۱ بن هشام، بر حسین علیه السلام وارد شد و گفت: ای پسرعمو! خویشاوندی، مرا به مهر آورده است و نمی‌دانم جایگاهم نزد تو برای نصیحت چیست؟ فرمود: «ای ابو بکر! تو اهل فریب نیستی و اتهامی نداری. پس بگو». ابو بکر گفت: پدرت در پیشینه، از تو جلوتر بود و در اسلام، از تو نیکو نشان‌تر و استوارتر بود. مردم هم به او امیدوارتر و نسبت به او، حرف شنوتر و بیشتر بر گرد او بودند. او به سوی معاویه حرکت کرد، زمانی که عموم مردم، جز شامیان، گرد او اجتماع کرده بودند و او از معاویه گرمی‌تر بود؛ ولی مردم، او را رها کردند و به خاطر آزمندی و بخل به دنیا، از یاری او، روی برگرداندند. پس جرحه‌های خشم را بر او خوراندند و چندان با او ناسازگاری ورزیدند که با کرامت و خرسندی، به خدا پیوست. پس از پدرت نیز با برادرت چنان کردند که بر همه آن، گواهی و آن را دیدی. و اینک، تو آهنگ رفتن به سوی کسانی داری که با پدر و برادرت دشمنی ورزیدند و با آنان به جنگ مردم شام و عراق و کسی که از تو آماده‌تر و نیرومندتر است، می‌روی و مردم، از او بیشتر در بیم و امیدند. پس چون گزارش حرکت تو به آنان برسد، مردم را - که بندگان دنیاند - با ثروت، به سرکشی [و شورش] می‌خوانند و آنان، پس از آن که به تو وعده یاری داده‌اند، با تو خواهند جنگید و کسانی که تو را بیشتر از کسی که به او کمک می‌کنند، دوست دارند، نیز تو را رها خواهند کرد. پس خدا را در باره خودت، یاد کن. آن گاه حسین علیه السلام فرمود: «پسرعمو! خدا به تو پاداش نیکو دهد. در رأی خود، اندیشیده بودی. هر چه خدا بخواهد، همان می‌شود». پس ابو بکر گفت: ما از آن خداییم و [شهادت] ابا عبد الله را به حساب خدا می‌گذاریم. آن گاه بر حارث بن خالد بن عاص بن هشام مخزومی، فرماندار مکه، وارد شد، در حالی که این شعر را می‌خواند: چه بسیار خیرخواهانی که سخن می‌گویند و نافرمانی می‌شوند و چه بسیار بداندیشانی که خیرخواه انگاشته می‌شوند. حارث گفت: منظورت چیست؟

پس آنچه را به حسین علیه السلام گفته بود، گزارش کرد. حارث گفت: به پروردگار کعبه سوگند که در

۱. صحیح این نام، «ابو بکر بن عبد الرحمان بن حارث بن هشام» است

حقّ او، نیک‌خواهی کرده‌ای. ۱. دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا بْنَ عَمِّ، إِنَّ الرَّجِمَ يُظَايِرُنِي عَلَيْكَ، وَلَا أَدْرِي كَيْفَ أَنَا فِي النَّصِيحَةِ لَكَ؟

فَقَالَ: يَا أَبَا بَكْرٍ، مَا أَنْتَ مِمَّنْ يُسْتَعَشُّ وَلَا يُتَّهَمُ، فَقُلْ.

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: كَانَ أَبُوكَ أَقْدَمَ سَابِقَهُ، وَأَحْسَنَ فِي الْإِسْلَامِ أَثَرًا، وَأَشَدَّ بَأْسًا، وَالنَّاسُ لَهُ أَرْجَى، وَمِنْهُ أَسْمَعُ، وَعَلَيْهِ أَجْمَعُ، فَسَارَ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَالنَّاسُ مُجْتَمِعُونَ عَلَيْهِ، إِلَّا أَهْلَ الشَّامِ، وَهُوَ أَعَزُّ مِنْهُ، فَخَذَلُوهُ وَتَشَاقَلُوا عَنْهُ، حِرْصًا عَلَى الدُّنْيَا وَضَنًا بِهَا، فَجَرَعُوهُ الْغَيْظَ، وَخَالَفُوهُ، حَتَّى صَارَ إِلَى مَا صَارَ إِلَيْهِ مِنْ كَرَامَةِ اللَّهِ وَرِضْوَانِهِ.

ثُمَّ صَبَّحُوا بِأَخِيكَ بَعْدَ أَبِيكَ مَا صَبَّحُوا، وَقَدْ شَهِدْتَ ذَلِكَ كُلَّهُ وَرَأَيْتَهُ، ثُمَّ أَنْتَ تُرِيدُ أَنْ تَسِيرَ إِلَى الَّذِينَ عَدَوْا عَلَى أَبِيكَ وَأَخِيكَ، تُقَاتِلُ بِهِمْ أَهْلَ الشَّامِ وَأَهْلَ الْعِرَاقِ، وَمَنْ هُوَ أَعْيَدُ مِنْكَ وَأَقْوَى، وَالنَّاسُ مِنْهُ أَخَوْفُ وَلَهُ أَرْجَى! فَلَوْ بَلَّغَهُمْ مَسِيرُكَ إِلَيْهِمْ لَأَسْتَطَعُوا النَّاسَ بِالْأَمْوَالِ، وَهُمْ عَبِيدُ الدُّنْيَا، فَيَقَاتِلُوكَ مَنْ وَعَدَكَ أَنْ يَنْصُرَكَ، وَيَخَذُلُكَ مَنْ أَنْتَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِمَّنْ يَنْصُرُهُ، فَادْكُرِ اللَّهَ فِي

نَفْسِكَ .

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا يَا بَنَ عَمِّ ، فَقَدْ أَجْهَدَكَ رَأْيُكَ ، وَمَهْمَا يَقْضِي اللَّهُ يَكُنْ .

فَقَالَ : إِنَّا لِلَّهِ ! وَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ . ثُمَّ دَخَلَ عَلَى الْحَارِثِ بْنِ خَالِدِ بْنِ الْعَاصِ بْنِ هِشَامِ الْمَخْزُومِيِّ - وَالِي مَكَّةَ - وَهُوَ يَقُولُ : كَمْ تَرَى نَاصِحَةً حَا يَقُولُ فَيُعْصِي وَظَنِينَ الْمَغِيبَ يُلْفِي نَصِيحًا فَقَالَ : وَمَا ذَاكَ ؟ فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ : نَصِيحَتُ لَهُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ (مروج الذهب : ج ۳ ص ۶۶) . مثیر الأحزان : ابو بکر بن عبد الرحمان بن حارث بن هشام ، نزد حسین علیه السلام آمد و پیشنهاد کرد که ایشان از تصمیمی که گرفته ، در گذرد و در نیک‌خواهی برای ایشان ، بسیار کوشید و از رفتاری که [کوفیان] با پدر و برادر او کرده بودند، یاد کرد . امام علیه السلام از او سپاس‌گزاری کرد و فرمود : «در رأی خود ، اندیشیده بودی ! هر چه خدا بخواهد، همان می‌شود» . ابو بکر گفت: [شهادت] تو را به حساب خدا می‌گذاریم . سپس ابو بکر بر حارث بن خالد بن عاص بن هشام مخزومی وارد شد ، در حالی که این شعر را می‌خواند : چه بسیار خیرخواهی می‌بینی که از گفته‌اش، نافرمانی می‌شود و ناخیرخواهی که نیکخواه شناخته می‌شود . حارث گفت: ماجرا چیست؟

او آنچه را به حسین علیه السلام گفته بود ، گزارش داد. حارث گفت: به خدای کعبه سوگند که در حق او نیکخواهی کرده‌ای. ۲. جاء إِلَيْهِ [أَيُّ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ] أَبُو بَكْرِ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ ، فَأَشَارَ إِلَيْهِ بِتَرْكِ مَا عَزَمَ عَلَيْهِ ، وَبَالَغَ فِي نَصِيحِهِ ، وَذَكَرَهُ بِمَا فَعَلَ بِأَبِيهِ وَأَخِيهِ ، فَشَكَرَ لَهُ وَقَالَ : قَدْ اجْتَهِدْتَ رَأْيُكَ ، وَمَهْمَا يَقْضِي اللَّهُ يَكُنْ . فَقَالَ : إِنَّا عِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُكَ . ثُمَّ دَخَلَ أَبُو بَكْرٍ عَلَى الْحَارِثِ بْنِ خَالِدِ بْنِ الْعَاصِ بْنِ هِشَامِ الْمَخْزُومِيِّ ، وَهُوَ يَقُولُ : كَمْ تَرَى نَاصِحَةً حَا يَقُولُ فَيُعْصِي وَظَنِينَ الْمَغِيبَ يُلْفِي نَصِيحًا قَالَ : فَمَا ذَاكَ ؟ فَأَخْبَرَهُ بِمَا قَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : نَصَحْتُ لَهُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ (مثیر الأحزان : ص ۳۹) .

۶ / ۲ ابو محمد واقدی و زُرَّارَةُ بن جُلج

دلائل الإمامة (- به نقل از ابو محمد واقدی و زُرَّارَةُ بن جُلج -) : سه شب پیش از آن که حسین علیه السلام آهنگ عراق کند ، با او دیدار کردیم و از سستی مردم کوفه برایش گفتیم و این که دل‌هایشان با او و شمشیرهایشان، بر ضد اوست. حسین علیه السلام با دستش به آسمان ، اشاره کرد و درهای آسمان ، گشوده شدند و شماری از فرشتگان - که جز خدا آنان را نمی‌شمارد - ، فرود آمدند و فرمود : «اگر نزدیکی اشیا و از میان رفتن پاداش نبود ، با این فرشتگان با آنان می‌جنگیدم ؛ ولی می‌دانم که آن جا قتلگاه من و یارانم است و جز فرزندم علی ، کسی از دست آنان نجات نمی‌یابد» . ۲. لَقِينَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ بِثَلَاثِ لَيَالٍ ، فَأَخْبَرَنَا بِضَعْفِ النَّاسِ فِي الْكُوفَةِ ، وَأَنَّ قُلُوبَهُمْ مَعَهُ وَسُيُوفُهُمْ عَلَيْهِ ، فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ ، فَفَتَحَتْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ ، وَنَزَلَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ عِدَدٌ لَا يُحْصِيهِمْ إِلَّا اللَّهُ ، وَقَالَ : لَوْلَا تَقَارُبُ الْأَشْيَاءِ ، وَجُبُوطُ الْأَجْرِ ، لَفَاتَلَتْهُمْ بِهِؤُلَاءِ ، وَلَكِنْ أَعْلَمُ عِلْمًا أَنَّ مِنْ هُنَاكَ مَصْعَدِي ، وَهُنَاكَ مَصَارِعُ أَصْحَابِي ، لَا يَنْجُو مِنْهُمْ إِلَّا وَلَدِي عَلِيٌّ (دلائل الإمامة : ص ۱۸۲ ح ۹۸ ، الملهوف : ص ۱۲۵) .

۱. ابو محمد واقدی و زُرَّارَةُ بن جُلج یا خلج یا صلح . نامی از این دو، در کتب روایی ، جز این مورد، نیامده است و در کتب رجالی شیعه و اهل سنت نیز نامی از آنان نیست . شاید در روایت ، تصحیفی صورت پذیرفته است.

۶ / ۳ ابو سعید خُدْری

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از ابو سعید خُدْری -) : حسین علیه السلام در رفتن ، بر من چیره شد . در آن حال به وی گفتم: از خدا پروا کن و در خانه‌ات بنشین . ۴. غَلَبَنِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْخُرُوجِ ، وَقَدْ قُلْتُ لَهُ : اتَّقِ اللَّهَ فِي

نَفْسِكَ ، وَالزَّمَّ يَبْتَكَ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۴۵ ، تهذيب الكمال : ج ۶ ص ۴۱۷) .

۲. ابو سعید انصاری خُدری - که نامش سعد بن مالک بن سنان است و به کنیه‌اش مشهور شده است - ، صحابی و از چهره‌های سرشناس انصار است . او در جنگ‌های بسیاری با پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت و پس از پیامبر صلی الله علیه و آله نیز همراهی امیر مؤمنان را رها نکرد . وی ، محدثی بزرگ است و امام صادق علیه السلام از او با بزرگی و تکریم ، یاد کرده است ؛ زیرا از راه حق ، انحراف پیدا نکرد . او در سال ۷۴ هجری در گذشت .

ابو سعید خُدری نزد حسین علیه السلام آمد و به ایشان گفت: ای ابا عبد الله! من ، نیکخواه شما و نگران و دلسوزتان هستم . به من خبر رسیده است که گروهی از پیروان شما در کوفه ، به تو نامه نوشته‌اند و به حرکت به سوی خود ، فرا خوانده‌اند ؛ ولی بیرون نرو . همانا که من از پدرت - که خدای رحمتش کند - در کوفه شنیدم که می‌فرمود : «به خدا سوگند ، از آنان ملول و خشمگینم و آنان هم از من ملول و خشمگین اند و از آنان وفا نیافتم . هر که با آنان پیروز شود ، با تیرِ خطا رفته ، پیروز شده است . به خدا سوگند ، نه انگیزه و تبتی دارند ، نه آهنگ و تصمیم کاری ، و نه شکیبایی در برابر شمشیری» . ۱۰ جاءَهُ [أَيِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] أَبُو سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ فَقَالَ : يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ ، إِنِّي لَكُمْ نَاصِحٌ ، وَإِنِّي عَلَيْكُمْ مُشْفِقٌ ، وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّهُ كَاتِبَكَ قَوْمٌ مِنْ شِيعَتِكَم بِالْكُوفَةِ ، يَدْعُونَكَ إِلَى الْخُرُوجِ إِلَيْهِمْ ، فَلَا تَخْرُجْ ، فَإِنِّي سَمِعْتُ أَبَاكَ رَحِمَهُ اللَّهُ يَقُولُ بِالْكُوفَةِ :
وَاللَّهِ لَقَدْ مَلَأْتُهُمْ وَأَبْغَضْتُهُمْ ، وَمَلُونِي وَأَبْغَضُونِي ، وَمَا بَلَوْتُ مِنْهُمْ وَفَاءً ، وَمَنْ فَازَ بِهِمْ فَازَ بِالسَّهْمِ الْأَخْبِيبِ ، وَاللَّهُ مَا لَهُمْ نِيَاتٌ ، وَلَا عَزْمٌ أَمْرٍ ، وَلَا صَبْرٌ عَلَى السَّيْفِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۳۹ ، تهذيب الكمال : ج ۶ ص ۴۱۳) .

۱. ابو واقد لثی - که ظاهراً همان حارث بن عوف بن اُسید است که با کنیه مشهور شده است - ، صحابی است و برخی گفته‌اند : در سال دوم هجری به دنیا آمد . در برخی از جنگ‌های پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت و همراه امام علی علیه السلام نیز در جنگ صفین شرکت کرد . معاویه سوگند یاد کرد که در گوش‌هایش ، سرب گداخته بریزد . گفته‌اند : وی ، یک سال در مکه مجاور شد و همان جا در گذشت و در قبرستان مهاجران در فح ، به خاک سپرده شد . نیز گفته‌اند : در سال ۶۵ یا ۶۸ در مدینه در گذشت . با این کنیه ، مرد دیگری به نام صالح بن محمّد بن زائده نیز هست که در سال ۱۴۵ هجری از دنیا رفت و به کنیه ابو واقد لثی صغیر ، مشهور است و او غیر از این فرد مورد نظر ماست .

۶ / ۴ ابو واقد لثی

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از ابو واقد لثی -) : خبر بیرون رفتن حسین علیه السلام به من رسید . در [منزلگاه] مَلَل ۳ به او رسیدم . او را به خدا سوگند دادم که بیرون نرود و قیام نکند ؛ زیرا او در جایی که نباید ، قیام می‌کرد و خود را به کشتن می‌داد . او فرمود : «باز نمی‌گردم» . ۴. بَلَغَنِي خُرُوجُ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَام فَأَدْرَكْتُهُ بِمَلَلٍ ، فَنَاشَدْتُهُ اللَّهُ أَلَّا يَخْرُجَ ، فَإِنَّهُ يَخْرُجُ فِي غَيْرِ وَجْهِ خُرُوجٍ ، وَإِنَّمَا يَقْتُلُ نَفْسَهُ . فَقَالَ : لَا أَرْجِعُ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۴۵ ، تهذيب الكمال : ج ۶ ص ۴۱۷) .

۲. جایی در راه مکه میان مکه و مدینه (معجم البلدان : ج ۵ ص ۱۹۴ . نیز ، ر . ک : نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲) .

أنساب الأشراف (- به نقل از ابو بکر بن عیاش -) : وقتی به أَحَنَف خبر رسید که حسین علیه السلام تصمیم به قیام دارد، به او نوشت: «(شکیبا باش که وعده خدا، حق است و آنان که یقین ندارند، تو را به خَفَّت نکشاند)». ۲. كَتَبَ الْأَحْنَفُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام - وَبَلَغَهُ أَنَّهُ عَلَى الْخُرُوجِ - : مثير الأحران : همانا احنف، به راستی که برای حسین علیه السلام نوشت: «اما بعد، (پس شکیبا باش که وعده خدا، حق است و آنان که یقین ندارند، تو را به خَفَّت نکشاند)». ۳. أَمَّا الْأَحْنَفُ، فَإِنَّهُ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام : أَمَّا بَعْدُ ،

۱. ر. ک : ص ۳۱۷ (فصل سوم / یاری خواستن امام علیه السلام از اهل بصره). (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ) (روم : آیه ۶۰) (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۷۵، سیر أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۲۹۸). (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَا يَسْتَخِفُّكَ الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ) (مثير الأحران : ص ۲۷، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۳۴۰).

۶ / ۶ ام سلمه

الخرائج و الجرائح : چون حسین علیه السلام آهنگ عراق کرد، امّ سَلَمَه به ایشان گفت: به عراق نرو که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: «فرزندم حسین، در سرزمین عراق کشته خواهد شد». در نزد من، خاکی است که آن را در تُنگی شیشه‌ای به من داد. حسین علیه السلام فرمود: «البته - به خدا سوگند - من کشته می شوم. اگر به سوی عراق هم نروم، باز هم مرا می کشند» ۵. إِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَام لَمَّا أَرَادَ الْعِرَاقَ قَالَتْ لَهُ أُمُّ سَلَمَةَ : لَا تَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ ، فَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَقُولُ : «يُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ» ، وَعِنْدِي تُرْبَةٌ دَفَعَهَا إِلَيَّ فِي قَارُورَةٍ .
فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام : إِنِّي وَاللَّهِ مَقْتُولٌ كَذَلِكَ ، وَإِنْ لَمْ أَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ يَقْتُلُونِي أَيْضاً (الخرائج و الجرائح : ج ۱ ص ۲۵۳، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۸۹ ح ۲۷) .

۲. هند دختر ابو اُمَيَّه بن مغیره قریشی مخزومی، به کنیه اش شهرت دارد. پدرش از سخاوتمندان بود. او با شوهرش ابو سَلَمَه، به حبشه مهاجرت کرد و از آن جا به مدینه هجرت نمود و نخستین هودج نشین مهاجری بود که وارد مدینه شد. وقتی شوهرش بر اثر زخمی که در جنگ اُحُد خورده بود، از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله در سال چهارم هجری، او را به همسری گرفت. امّ سلمه از زنان فهمیده صحابی بود و از پیامبر صلی الله علیه و آله، روایت نقل کرده است. داستان کسا که در منزل وی اتفاق افتاد، مشهور است و در آن، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «تو بر راه درست هستی». امّ سلمه، زنی زیبا و دلربا و صاحب نظر بود. وی از شخصیت های مشهور به دوستی اهل بیت علیهم السلام و ولایت آنان بود. امام حسین علیه السلام صحیفه مهر و موم شده و سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله و باقی میراث نبوی را تسلیم وی کرد و پس از آن، امام زین العابدین علیه السلام آنها را تحویل گرفت. وی در دوران خلافت یزید بن معاویه در سال ۶۱ ق، از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد. -----
امّ سلمه به حسین علیه السلام گفت: به عراق نرو که از جدّت [پیامبر صلی الله علیه و آله] شنیدم که می فرمود: تو در آن جا، کشته می شوی. نزد من، خاکی است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به من داد. پس حسین علیه السلام فرمود: «اگر بیرون نروم نیز کشته می شوم». آن گاه با دستش بر صورت امّ سلمه کشید و او قتلگاه حسین علیه السلام و یارانش را دید. حسین علیه السلام خاک دیگری را در ظرفی شیشه‌ای به او داد و فرمود: «آن گاه که از این دو، خون جوشید، بدان که من کشته شده‌ام». پس بعد از ظهر روز عاشورا، از آن دو خاک، خون جوشید. ۱. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ [لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] : لَا تَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ ! فَإِنِّي سَمِعْتُ جَدَّكَ يَقُولُ إِنَّكَ مَقْتُولٌ بِهِ ، وَعِنْدِي تُرْبَةٌ دَفَعَهَا إِلَيَّ فِي قَارُورَةٍ .

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَ إِن لَّمْ أُخْرَجْ قُتِلْتُ . ثُمَّ مَسَحَ بِيَدِهِ عَلَى وَجْهِهَا ، فَزَاتَ مَصْرَعَهُ وَمَصْرَعِ أَصْحَابِهِ ، وَأَعْطَاهَا تُرْبَةً أُخْرَى فِي قَارُورَةٍ ، وَقَالَ : إِذَا فَاضَتْ دَمًا فَأَعْلَمِي أَنِّي قَدْ قُتِلْتُ . فَفَاضَتْ دَمًا بَعْدَ الظُّهْرِ فِي يَوْمٍ عَاشُورَاءَ (الصراط المستقيم : ج ۲ ص ۱۷۹ ح ۶) .

۶ / ۷ بَحْرِ بْنِ شَدَّاد

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از بَحْرِ بْنِ شَدَّاد اسدی -) : حسين عليه السلام در ثعلبیه بر ما گذشت . پس با برادرم نزد او رفتم . بر او تن پوشی زرد بود که در سینه اش جیبی داشت . برادرم به او گفت : من بر تو بیمناکم ! پس با تازیانه بر خورجینی که پشت سر خود داشت ، زد و فرمود : «این ، نامه های سرشناسان شهر است» . ۳. مَرَّ بِنَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْثَعْلَبِيَّةِ ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ مَعَ أَخِي ، فَإِذَا عَلَيْهِ جُبَّةٌ صَفْرَاءُ لَهَا جَيْبٌ فِي صَدْرِهَا ، فَقَالَ لَهُ أَخِي : إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ . فَضَرَبَ بِالسَّوِطِ عَلَى عَيْنَيْهِ قَدْ حَقَبَهَا خَلْفَهُ ، وَقَالَ : هَذِهِ كُتُبُ أَهْلِ الْمِصْرِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۵۷ ح ۴۴۰ ، تاریخ دمشق : ج ۱۴ ص ۲۱۶) . ر . ك : ص ۶۴۲ (فصل هفتم / اخبار فرود آمدن امام عليه السلام در ثعلبیه) . —

۱. بَحْرِ بْنِ شَدَّاد اسدی ، اهل ثعلبیه است . سفیان بن عُثَيْنَه و کلبی - که همان مُحَمَّد بن سائب بن بشر کلبی (م ۱۴۶ق) است - ، از او روایت کرده اند . وی عمری طولانی داشت و سنّ او از ۱۱۰ سال گذشت . در کتب رجال و تراجم شیعه و اهل سنّت ، از او یاد نشده و تنها ابن ماکولا - در کتاب الإكمال (ج ۱ ص ۲۰۳) و ابن عساکر در تاریخ دمشق (ج ۱۴ ص ۲۱۴ - ۲۱۷) ، از او سخن گفته اند .

۶ / ۸ بَعَثَ فَقْعَسِي

الأنساب الأشراف : بَعَثَ فَقْعَسِي شاعر ، با حسين بن علي عليه السلام - پیش از آن که به کوفه برسد - دیدار کرد . حسين عليه السلام در باره مردم کوفه از او پرسید . او گفت : به راستی که مردم عراق ، پیمان شکن و فریبکارند . ۲. كَانَ بَعَثَ [الْفَقْعَسِيُّ الشَّاعِرُ] لَقِيَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ يَصِلَ إِلَى الْكُوفَةِ ، فَسَأَلَهُ عَنْهُمْ ، فَقَالَ : إِنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ أَهْلُ غَدَرٍ (أنساب الأشراف : ج ۱ ص ۲۰۴) .

۱. در نام وی ، اختلاف است . بلاذری ، در کتاب أنساب الأشراف (ج ۱۱ ص ۲۰۳) می گوید : بعث فقعسی ، شاعر بود . حَمَوِي در کتاب معجم البلدان (ج ۲ ص ۴۰۷) ، او را یعثر بن لقيط فقعسی خوی نامیده است و بعثر ، محلی در سرزمین بنی اسد است . ابن ماکولا در کتاب الإكمال (ج ۱ ص ۳۳۸) ، گفته است : بعثر بن لقيط بن حبيب اسدی ، از شاعران دوره جاهلی است . ابن منظور در لسان العرب (ج ۴ ص ۷۳) و زبیدی در تاج العروس (ج ۶ ص ۱۰۳) نیز گفته اند : بعثر بن لقيط بن خالد بن نضله . چیزی در باره او در کتب رجال و تراجم به ثبت نرسیده و تنها از کتاب أنساب الأشراف (ج ۱ ص ۱۵۵) بر می آید که در زمان عمر بن عبد العزيز ، زنده بوده است .

۶ / ۹ طِرْمَاحُ بْنُ عَدِي

تاریخ الطبری (- به نقل از جمیل بن مَرْتَد (از بنی مَعْن) ، در باره طِرْمَاحُ بْنُ عَدِي -) : طِرْمَاحُ به حسين عليه السلام نزدیک شد و به ایشان گفت : به خدا سوگند ، می نگریم ؛ ولی کسی را همراه تو نمی بینم و اگر جز اینان که همراه تو می بینم ، کسی با تو نجنگد ، بسنده است . یک روز پیش از بیرون رفتن از کوفه و آمدن نزد تو ، در آن سوی کوفه ، جمعیتی را دیدم که تا آن روز ، یک جا

چنین جمعیتی را ندیده بودم. پس در باره آنان پرسیدم. گفته شد: گرد هم آمده‌اند تا روی گردان شوند [و بیعت بشکنند] و پس از آن در پی حسین، رهسپار شوند. -----

۲. طَرِمَاح بن عِدَى بن عبد الله خیری طایی، شاعر و از یاران امیر مؤمنان علیه السلام و فرستاده ایشان به نزد معاویه بود. طَرِمَاح و گروهی از کوفیان از قبیله مَذَحِج، برای یاری امام حسین علیه السلام حرکت و با امام علیه السلام و یارانش در منزل عُذِیْب، ملاقات کردند. او راه کوفه را به آنان نشان داد. وی از امام علیه السلام اجازه گرفت تا برای خانواده‌اش خرجی ببرد و سپس برگردد و وقتی باز گشت، در راه، خبر شهادت امام علیه السلام به وی رسید.

به خدا سوگند که اگر می‌توانی به اندازه یک وجب به سوی آنان پیش نیایی، این کار را انجام بده. پس اگر می‌خواهی به سرزمینی بروی که خداوند، تو را از آنان باز دارد تا در کار خویش بیندیشی و وضعیت برایت روشن گردد، پس حرکت کن تا تو را بر ستیغ کوه ما - که اجأ نام دارد ۱ - فرود آورم؛ قله‌ای که - به خدا سوگند - ما را از پادشاهان عَسَّان و حَمِیر و نیز از نعمان بن مُنْذِر و از سیاه و سرخ، ایمن داشته است. به خدا سوگند که اگر بر ما خواری فرود آید، با تو راه می‌افتم تا تو را در روستا [ی خودمان] فرود می‌آورم.

آن گاه به دنبال مردانی از بنی اَحِبَّاء و بنی سَلَمی از قبیله طی می‌فرستیم و به خدا سوگند، ده روز طول نمی‌کشد که سواره‌ها و پیاده‌ها از قبیله طی، نزد تو خواهند آمد. آن وقت، هر مقدار دوست داری، در میان ما اقامت فرما و اگر اتفاقی رخ دهد، من تضمین می‌کنم که بیست هزار جنگجوی طایی با شمشیر از تو دفاع کنند. به خدا سوگند که هرگز دستی به تو نمی‌رسد، تا زمانی که چشمی از آنان باز و بسته می‌شود [و زنده‌اند].

[حسین علیه السلام] به وی فرمود: «خداوند، به تو و مردمانت، پاداش خیر دهد! به راستی که میان ما و آنان، عهدی است که نمی‌توانیم بر هم زنیم و نمی‌دانیم که کار ما و آنان در پایان، به کدام سو می‌رود». ۲. أَنَّهُ ذَنَا مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام فَقَالَ لَهُ: وَاللَّهِ، إِنِّي لَأَنْظُرُ فَمَا أَرَى مَعَكَ أَحَدًا، وَلَوْ لَمْ يُقَاتِلَكَ إِلَّا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَرَاهُمْ مُلَازِمِيكَ لَكَانَ كَفَى بِهِمْ، وَقَدْ رَأَيْتُ - قَبْلَ خُرُوجِي مِنَ الْكُوفَةِ إِلَيْكَ يَوْمَ - ظَهَرَ الْكُوفَةِ، وَفِيهِ مِنَ النَّاسِ مَا لَمْ تَرَ عَيْنَايَ فِي صَيْعِدٍ وَاحِدٍ جَمْعًا أَكْثَرَ مِنْهُ، فَسَأَلْتُ عَنْهُمْ، فَقِيلَ: اجْتَمَعُوا لِيَعْرِضُوا، ثُمَّ يُسَرَّحُونَ إِلَى الْحُسَيْنِ، فَأَنْشُدُكَ اللَّهَ إِنْ قَدَرْتَ عَلَى أَلَّا تَقْدَمَ عَلَيْهِمْ شِبْرًا إِلَّا فَعَلْتَ.

فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَنْزِلَ بَلَدًا يَمْنَعُكَ اللَّهُ بِهِ حَتَّى تَرَى مِنْ رَأْيِكَ، وَيَسْتَبِينَ لَكَ مَا أَنْتَ صَانِعٌ، فَسَرَّحْتُ حَتَّى أَنْزِلَكَ مَنَاعَ جَبَلِنَا الَّذِي يُدْعَى أَجْأً، إِمْتَنَعْنَا - وَاللَّهِ - بِهِ مِنْ مُلُوكِ عَسَّانٍ وَحَمِيرٍ، وَمِنْ النُّعْمَانِ بْنِ الْمُنْذِرِ، وَمِنْ الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ، وَاللَّهِ إِنْ دَخَلَ عَلَيْنَا ذُلٌّ قَطُّ، فَاسِيرٌ مَعَكَ حَتَّى أَنْزِلَكَ الْقَرْيَةَ، ثُمَّ نَبْعَثُ إِلَى الرِّجَالِ مِمَّنْ بِأَجَا وَسَلَمَى مِنْ طَبِئٍ، فَوَاللَّهِ لَا يَأْتِي عَلَيْكَ عَشْرَةُ أَيَّامٍ حَتَّى يَأْتِيَكَ طَبِئٌ رِجَالًا وَرُكْبَانًا، ثُمَّ أَقِمْ فِينَا مَا بَدَا لَكَ، فَإِنْ هَاجَكَ هَيْجٌ فَأَنَا زَعِيمٌ لَكَ بِعِشْرِينَ أَلْفَ طَائِيٍّ يَضْرِبُونَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِأَسْيَافِهِمْ، وَاللَّهِ لَا يُوَصِّلُ إِلَيْكَ أَبَدًا وَمِنْهُمْ عَيْنٌ تَطْرُقُ.

فَقَالَ لَهُ: جَزَاكَ اللَّهُ وَقَوْمَكَ خَيْرًا، إِنَّهُ قَدْ كَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ قَوْلٌ لَسْنَا نَقْدِرُ مَعَهُ عَلَى الْإِنْصِرَافِ، وَلَا نَدْرِي عَلَامَ تَنْصَرِفُ بِنَا وَبِهِمُ الْأُمُورُ فِي عَاقِبِهِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۰۶، البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۱۷۴). مشیر الأحزان: برایم گزارش شده که طَرِمَاح بن حَكَم گفت: حسین را ملاقات کردم، در حالی که برای خانواده‌ام آذوقه‌ای خریده بودم. به ایشان گفتم: به تو در باره جانت، یادآوری می‌کنم [که آن را به خطر نیندازی] و کوفیان، تو را فریب ندهند. به خدا سوگند، اگر وارد کوفه شوی، کشته

۱. یکی از کوههای منطقه طی (معجم البلدان: ج ۱ ص ۹۴. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان ج ۲).

خواهی شد و من می‌ترسم که به کوفه نرسی. پس اگر عزم بر جنگ داری، در آجا فرود آی، که کوهی است که قابل دسترس نیست. به خدا سوگند، در آن جا هرگز به ما خواری نرسیده است و تمام بستگان من به یاری کردن تو اعتقاد دارند و تا هر زمان در آن جا بمانی، از تو محافظت می‌کنند. [امام حسین علیه السلام] فرمود: «به راستی که میان من و این مردم، عهدی است که خوش نمی‌دارم خُلفِ وعده کنم. اگر خداوند، ما را از آنان محافظت فرماید، ما همیشه مشمول نعمت‌های خداوند بوده‌ایم و برای ما بس است، و اگر چاره‌ای [از نبرد] نباشد، شهادت و رستگاری است. إِنْ شَاءَ اللَّهُ!». ۱. رُوِيَ أَنَّ الطَّرِمَاحَ بْنَ حَكَمٍ قَالَ: لَقِيتُ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ امْتَرَّتْ لِأَهْلِي مِيرَةً، فَقُلْتُ: أَذْكَرُكَ فِي نَفْسِكَ، لَا- يُغَزِّنُكَ أَهْلُ الْكُوفَةِ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ دَخَلْتُهَا لَتَقْتُلَنَّ، وَإِنِّي لَأَخَافُ أَلَّا تَصِلَ إِلَيْهَا، فَإِنْ كُنْتَ مُجْمِعًا عَلَى الْحَرْبِ فَمَا نَزِلْ أَجًا، فَإِنَّهُ جَبَلٌ مَنِيعٌ، وَاللَّهِ مَا نَالْنَا فِيهِ ذُلٌّ قَطُّ، وَعَشِيرَتِي يَزُونَ جَمِيعًا نَصْرَكَ، فَهُمْ يَمْنَعُونَكَ مَا أَقَمْتَ فِيهِمْ.

فَقَالَ: إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ الْقَوْمِ مَوْعِدًا أَكْرَهُ أَنْ أُخْلِفَهُمْ، فَإِنْ يَدْفَعِ اللَّهُ عَنَّا، فَقَدِيمًا مَا أَنْعَمَ عَلَيْنَا وَكَفَى، وَإِنْ يَكُنْ مَا لَا يَدُّ مِنْهُ، فَقَوْزٌ وَشَهَادَةٌ إِنْ شَاءَ اللَّهُ (مثير الأحزان: ص ۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۶۹). ر. ك: ص ۶۸۳ (فصل هفتم / آمدن چهار نفر از کوفه به همراه طرِمَاح بن عَدَى به سوی امام علیه السلام).

۶ / ۱۰ عبد الله بن جعدة بن هبيرة

أنساب الأشراف: عون فرزند عبد الله بن جعدة بن هبيرة، با نامه‌ای از پدرش در ذاتِ عرق، به حسین علیه السلام رسید. او در آن نامه، درخواست بازگشت حسین علیه السلام را داشت و از بیم خود از حرکت حسین علیه السلام، یاد کرده بود، که امام علیه السلام به او پاسخ نداد. ۳. لَحِقَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَوْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جُعْدَةَ بْنِ هُبَيْرَةَ بِذَاتِ عِرْقٍ، بِكِتَابٍ مِنْ أَبِيهِ يَسْأَلُهُ فِيهِ الرُّجُوعَ، وَيَذْكُرُ مَا يَخَافُ عَلَيْهِ مِنْ مَسِيرِهِ، فَلَمْ يُعْجِبْهُ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۷). -----

۱. عبد الله بن جعدة بن هبيرة قرشی مخزومی، از یاران مختار و شخصیت‌های مورد احترام نزد وی بود. او پس از پنهان شدن عمر بن سعد، برای او امان‌نامه‌ای از مختار گرفت. او کسی است که کهن‌دژ و بخش‌های وسیعی از خراسان را فتح کرد. در باره‌اش اشعار بسیاری سروده شده است.

۶ / ۱۱ عبد الله بن جعفر

الفتوح: به مردم مدینه خبر رسید که حسین بن علی علیه السلام قصد رفتن به عراق دارد. عبد الله بن جعفر -----

۲. عبد الله بن جعفر بن ابی طالب - که کنیه‌اش ابو جعفر است - از صحابیان بود. پدرش مشهور به ذوالجناحین (صاحب دو بال) و از نخستین مهاجران به حبشه و مادرش اسماء بنت عُمَیس بود. وی در حبشه به دنیا آمد و وقتی به مدینه هجرت کرد، هفت ساله بود. چون پیامبر صلی الله علیه و آله به وی نظر افکند، لبخند زد و دستش را دراز کرد و او با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد. پس از شهادت پدرش در جنگ موته، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تربیت وی را بر عهده گرفت. او با زینب دختر امیر مؤمنان علیه السلام ازدواج کرد و در جنگ صفین، حضور داشت؛ ولی به وی اجازه جنگ نداد. وی بلندقامت، خوش‌سخن و از سخاوتمندان به نام عرب بود. وی پس از شهادت امیر مؤمنان علیه السلام، همراه امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بود و صادقانه از آنان پیروی می‌کرد. وی از عدم حضورش در کربلا- بسیار افسوس می‌خورد؛ ولی افتخار می‌کرد که فرزندانش به همراه حسین علیه السلام به شهادت رسیده‌اند. او در سال ۸۰ هجری (سال سیل) در هشتاد سالگی در مدینه درگذشت.

[بن ابی طالب] به ایشان نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. به حسین بن علی، از عبد الله بن جعفر. اما بعد، تو را به خدا

سوگند می‌دهم که از مکه بیرون بروم؛ زیرا من از این کاری که تصمیم گرفته‌ای، بیمناکم که مبادا نابودی خود و خاندانت را در پی داشته باشم. چون اگر تو کشته شوی، بیم دارم که نور زمین، خاموش شود؛ چرا که تو روح هدایت و امیر مؤمنان هستی. پس، در رفتن به عراق، شتاب مکن تا من از یزید و همه بنی امیه برای تو، دارایی، فرزندان و دودمانت امان بگیرم. والسلام!». حسین بن علی علیه السلام به وی نوشت: «امّا بعد، نامه‌ات به من رسید و آن را خواندم و آنچه را یادآور شده بودی. دریافتیم. به تو اعلام می‌کنم که جدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم. مرا از فرمانی آگاه کرد که در پی آن می‌روم، به سودم باشد، یا به زیانم. ای پسرعمو! به خدا سوگند، اگر در سوراخ جانوری از جانوران زمین نیز باشم، مرا بیرون می‌آورند و می‌کشند. عموزاده! به خدا سوگند، آنان بر من ستم روا خواهند داشت، چنان که یهود در روز شنبه ستم کردند. والسلام!». ۱۰. **إِنْتَقَلَ الْخَبْرُ بِأَهْلِ الْمَدِينَةِ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُرِيدُ الْخُرُوجَ إِلَى الْعِرَاقِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ:**

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ، أَمَّا بَعْدُ، أَنْشَدَكَ اللَّهُ أَلَّا تَخْرُجَ عَنْ مَكَّةَ، فَإِنِّي خَائِفٌ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ الَّذِي قَدْ أَرْمَعْتُ عَلَيْهِ أَنْ يَكُونَ فِيهِ هَلَاكُكَ وَأَهْلُ بَيْتِكَ؛ فَإِنَّكَ إِنْ قُتِلْتَ أَخَافُ أَنْ يُطْفَأَ نَوْرُ الْأَرْضِ، وَأَنْتَ رُوحُ الْهُدَى، وَأَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، فَلَا تَعْجَلْ بِالْمَسِيرِ إِلَى الْعِرَاقِ، فَإِنِّي أَخَذْتُ لَكَ الْأَمَانَ مِنْ يَزِيدَ وَجَمِيعِ بَنِي أُمَيَّةَ، عَلَى نَفْسِكَ وَمَالِكَ وَوَلَدِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ، وَالسَّلَامُ.

قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ كِتَابِيكَ وَرَدَ عَلَيَّ فَقَرَأْتُهُ، وَفَهِمْتُ مَا ذَكَرْتَ، وَأَعْلَمْتُكَ أَنِّي رَأَيْتُ خِدَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنَامِي، فَخَبَّرَنِي بِأَمْرِ وَأَنَا ماضٍ لَهُ، لِي كَانَ أَوْ عَلَيَّ، وَاللَّهِ - يَابْنَ عَمَى -، لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامَّةٍ مِنْ هَوَامِّ الْأَرْضِ لَأَسْتَخْرِجُونِي وَيَقْتُلُونِي، وَاللَّهِ يَابْنَ عَمَى، لَيُعْدَيْنَّ عَلَيَّ كَمَا عَدَتِ الْيَهُودُ عَلَى السَّبْتِ، وَالسَّلَامُ (الفتوح: ج ۵ ص ۶۷، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۱۷). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، برای حسین علیه السلام نامه‌ای نگاشت و او را از مردم کوفه بر حذر داشت و او را به خدا سوگند داد که به سويشان نرود. حسین علیه السلام به او چنین نوشت: «من خوابی دیده‌ام و در آن خواب، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمانی داد، که در پی آن می‌روم و کسی را از آن آگاه نمی‌سازم تا با آن، رو به رو شوم». ۱۰. **كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ بْنِ أَبِي طَالِبٍ إِلَيْهِ كِتَابًا، يُحَذِّرُهُ أَهْلَ الْكُوفَةِ، وَيُنَاشِدُهُ اللَّهُ أَنْ يَشْخَصَ إِلَيْهِمْ.**

فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي رَأَيْتُ رُؤْيَا، وَرَأَيْتُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَمَرَنِي بِأَمْرِ أَنَا ماضٍ لَهُ، وَلَسْتُ بِمُخْبِرٍ بِهَا أَحَدًا حَتَّى الْأَقْيَ عَمَلِي (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۷، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۸). ر. ك: ص ۶۱۴ (فصل هفتم / خودداری امام علیه السلام از پذیرش امان عمرو بن سعید).

۶ / ۱۲ عبد الله بن عباس

مروج الذهب: چون حسین علیه السلام آهنگ رفتن به عراق کرد، ابن عباس نزدش آمد و گفت: ای عموزاده! خبردار شدم که آهنگ عراق کرده‌ای، در حالی که آنان، فریبکارند و تو را به نبرد فرا می‌خوانند. پس مشتتاب. اگر از پیکار با این ستم‌پیشه (یزید)، گزیری نداری و نشستن در مکه را نمی‌پسندی، به یمن برو، که دور افتاده است و تو را در آن جا، یاران و برادرانی هست. در آن جا بمان و سفیرانت را گسیل دار و به مردم کوفه و یارانت در عراق بنویس که فرماندارشان را بیرون کنند، که اگر بر این کار توانا بودند و او را بیرون کردند و کسی در آن جا نبود که با تو دشمنی ورزد، به سويشان برو - که من از فریب آنان، آسوده خاطر نیستم -، و اگر چنین نکردند، در جایگاه خویش می‌مانی تا خدا چه پیش آورد، که یمن، دژها و غارهایی دارد. حسین علیه السلام فرمود: «پسرعمو! من می‌دانم که تو نیکخواه و نگران من هستی؛ ولی مسلم بن عقیل به من نوشته که مردم شهر، بر بیعت و

یاری من، هماهنگ شده‌اند و من تصمیم دارم به سوی آنان حرکت کنم». -----

۱. ابو العباس عبد الله بن عباس بن عبد المطلب، در مکه در شعب ابی طالب، سه سال پیش از هجرت، به دنیا آمد و در سال هشتم هجری، همان سال فتح مکه، به مدینه مهاجرت کرد. وی مشاور عمر و در زمان عثمان، امیر الحاج بود و در زمان خلافت امیر مؤمنان علیه السلام، همراه و یاور و مشاور و یکی از فرمانداران و فرماندهان نظامی بود. او به نمایندگی از امیر مؤمنان علیه السلام با خوارج، مناظره کرد و به هنگام شهادت امیر مؤمنان، فرماندار بصره بود. او با امام حسن علیه السلام بیعت کرد و در زمان ایشان، همچنان فرماندار بصره بود. وی در کربلا شرکت نداشت. وقتی عبد الله بن زبیر بر حجاز و عراق تسلط یافت، عبد الله با او بیعت نکرد و این، برای ابن زبیر، سنگین بود و خواست که وی را بسوزاند. او عالمی سخنور بود و جایگاهی بلند در تفسیر، حدیث و فقه داشت. در دانش، شاگرد امیر مؤمنان علیه السلام بود و بدان افتخار می‌کرد. او در تبعید گاهش در طائف در سال ۶۸ هجری در سن ۷۱ سالگی از دنیا رفت.

گفت: آنان کسانی‌اند که از آنها آگاهی و آنان را آزموده‌ای. آنان، [همان] یاران پدر و برادرت هستند و فردا با فرمانده‌شان، تو را خواهند کشت. تو اگر بیرون بروی و ابن زیاد از حرکت تو آگاه شود، آنان را بر ضد تو بسیج می‌کند و کسانی که به تو نامه نوشته‌اند، از دشمنت سخت‌تر خواهند بود. اگر هم سخن مرا نمی‌پذیری و از رفتن، خودداری نمی‌کنی، زنان و فرزندان را با خویش مبر، که به خدا سوگند، من بیم دارم که چونان عثمان که کشته شد و زنان و فرزندان او می‌نگریستند، کشته شوی. پاسخ حسین علیه السلام به او چنین بود: «به خدا سوگند، اگر در آن جا کشته شوم، برایم دوست‌داشتنی‌تر است تا این که خونم در مکه روا شود». ابن عباس، از [منصرف کردن] حسین علیه السلام ناامید شد و از نزدش رفت. ۱. لَمَّا هَمَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ، أَنَاهُ ابْنُ الْعَبَّاسِ، فَقَالَ: يَا بَنَ عَمِّ، قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكَ تُرِيدُ الْعِرَاقَ، وَإِنَّهُمْ أَهْلُ غَدَرٍ، وَإِنَّمَا يَدْعُونَكَ لِلْحَرْبِ، فَلَا تَعْجَلْ، وَإِنْ أَيْتَ إِلَيْنَا مُحَارَبَةً هَذَا الْجَبَّارِ، وَكَرِهْتَ الْمَقَامَ بِمَكَّةَ، فَاشْخَصْ إِلَى الْيَمَنِ؛ فَإِنَّهَا فِي عِزٍّ لَّهِ، وَلَكَ فِيهَا أَنْصَارٌ وَإِخْوَانٌ، فَأَقِمْ بِهَا وَبُثِّ دُعَاؤُكَ، وَاکْتُبْ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ وَأَنْصَارِكَ بِالْعِرَاقِ فَيَخْرِجُوا أَمِيرَهُمْ، فَإِنْ قَوُوا عَلَى ذَلِكَ وَنَفَوْهُ عَنْهَا، وَلَمْ يَكُنْ بِهَا أَحَدٌ يُعَادِيكَ أَتَيْتَهُمْ - وَمَا أَنَا لِعَدَرِهِمْ بِأَمِنْ - وَإِنْ لَمْ يَفْعَلُوا، أَقَمْتَ بِمَكَانِكَ إِلَى أَنْ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ، فَإِنَّ فِيهَا حُصُونًا وَشِعَابًا. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ عَمِّ! إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ لِي نَاصِحٌ وَعَلَيَّ شَفِيقٌ، وَلَكِنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ كَتَبَ إِلَيَّ بِاجْتِمَاعِ أَهْلِ الْمَصِيرِ عَلَى بَيْعَتِي وَتُصَرَّتِي، وَقَدْ أَجْمَعْتُ عَلَى الْمَسِيرِ إِلَيْهِمْ.

قال: إِنَّهُمْ مَنْ خَبَرْتُ وَجَرَّبْتُ، وَهُمْ أَصْحَابُ أَبِيكَ وَأَخِيكَ وَقَتَلْتُكَ غَدًا مَعَ أَمِيرِهِمْ، إِنَّكَ لَوْ قَدْ خَرَجْتَ فَبَلَغَ ابْنَ زِيَادٍ خُرُوجَكَ اسْتَفَرَّهُمْ إِلَيْكَ، وَكَانَ الَّذِينَ كَتَبُوا إِلَيْكَ أَشَدَّ مِنْ عِدُّوكَ، فَإِنْ عَصَيْتَنِي وَأَبَيْتَ إِلَيْنَا الْخُرُوجَ إِلَى الْكُوفَةِ، فَلَا تُخْرِجَنَّ نِسَاءَكَ وَوُلْدَكَ مَعَكَ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَخَائِفٌ أَنْ تُقْتَلَ كَمَا قُتِلَ عُثْمَانُ، وَنِسَاؤُهُ وَوُلْدُهُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ. فَكَانَ الَّذِي رَدَّ عَلَيْهِ: لَأَنْ أَقْتَلَ وَاللَّهِ بِمَكَانٍ كَذَا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُسْتَحْلَلَ بِمَكَّةَ.

فَيَسِّرُ ابْنُ عَبَّاسٍ مِنْهُ، وَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ (مروج الذهب: ج ۳ ص ۶۴. نیز، ر. ک: تذكرة الخواص: ص ۲۳۹). المصنّف، ابن ابی شیبہ (- به نقل از ابن عباس -): حسین علیه السلام آمده بود تا در باره حرکت بدان جا (یعنی عراق) با من مشورت کند. گفتم: اگر مرا و تو را سرزنش نمی‌کردند، دستانم را در موهایت چنگ می‌انداختم [و نمی‌گذاشتم بروی]. به کجا می‌روی؟ به سوی گروهی که پدرت را کشتند و بر برادرت نیزه زدند؟

آنچه مرا راضی کرد که به [شهادت] او راضی شوم، این بود که فرمود: «حرمت این حرم، به وسیله یک نفر شکسته می‌شود و اگر در سرزمینی چنین و چنان - که از آن دور است - کشته شوم، برایم دوست‌داشتنی‌تر از این است که من، آن شخص باشم». ۲. جَاءَنِي حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْتَشِيرُنِي فِي الْخُرُوجِ إِلَى مَا هَاهُنَا - يَعْنِي الْعِرَاقَ - فَقُلْتُ: لَوْلَا أَنْ يَزْرَوْا بِي وَبِكَ لَشَبِثْتُ يَدَيَّ فِي

شَعْرَكَ ! إِلَى أَيْنَ تَخْرُجُ ؟ إِلَى قَوْمٍ قَتَلُوا أَبَاكَ وَطَعَنُوا أَخَاكَ ؟! فَكَانَ الَّذِي سَخَا بِنَفْسِي عَنْهُ أَنْ قَالَ لِي : إِنَّ هَذَا الْحَرَمَ يُسْتَحَلُّ بِرَجُلٍ ، وَلَئِنْ أَقْتَلَ فِي أَرْضٍ كَذَا وَكَذَا - غَيْرَ أَنَّهُ يُبَاعِدُهُ - أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَكُونَ أَنَا هُوَ (المصنّف ، ابن ابی شیبہ : ج ۸ ص ۶۳۲ ح ۲۵۶ ، كنز العمال : ج ۱۳ ص ۶۷۲ ح ۳۷۷۱۶) . : حسين عليه السلام در باره بیرون رفتن [از مکه] ، از من اجازه (نظر) خواست . گفتیم : اگر بر من و تو عیب نبود ، با دستانم بر سرت چنگ می‌انداختم [و نمی‌گذاشتم بروی] .

پاسخ او ، این سخن بود : «اگر در فلان جا کشته شوم ، دوست‌تر می‌دارم تا این که به وسیله من ، حرم خدا و پیامبر او شکسته شود» . این سخن ، مرا برای [شهادت] او راضی کرد . ۱. اسْتَأْذَنَنِي حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْخُرُوجِ فَقُلْتُ : لَوْلَا أَنْ يُزْرَى ذَلِكَ بِي أَوْ بِكَ ، لَشَبَكْتُ يَدَيْ فِي رَأْسِكَ . قَالَ : فَكَانَ الَّذِي رَدَّ عَلَيَّ أَنْ قَالَ : لَأَنْ أَقْتَلَ بِمَكَانٍ كَذَا وَكَذَا ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يُسْتَحَلَّ بِي حَرَمُ اللَّهِ وَرَسُولِهِ . قَالَ : فَذَلِكَ الَّذِي سَخَا بِنَفْسِي عَنْهُ (المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۱۹ ح ۲۸۵۹ ، سير أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۲۹۲) . مطالب السؤل : نیکخواهان ، کارکشتگان و دینداران و آگاهان ، مانند : ابن عباس ، عمرو بن عبد الرحمان بن حارث مخزومی و دیگران ، نزد حسین علیه السلام گرد آمدند . نیز نامه‌هایی از اهالی مدینه ، چون : عبد الله بن جعفر ، سعید بن عاص و گروهی بسیار ، به او رسید که همگی ، از او می‌خواستند که رهسپار عراق نشود و در مکه سکنا گیرند . به رغم همه اینها ، سرنوشت ، بر کار او چیره بود و تقدیر ، زمامدارش . پس به آنچه به او گفته شد و به آنچه برای او نوشته شده بود ، اعتنایی نکرد و آماده شد و در سه‌شنبه ، روز تَرْوِيَةِ ، از مکه بیرون رفت . ۲. اجْتَمَعَ بِهِ [أَيُ بِالْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] ذَوُو النُّصْحِ لَهُ ، وَالتَّجَرِيَةُ لِلْأُمُورِ ، وَأَهْلُ الدِّيَانَةِ وَالْمَعْرِفَةِ ، كَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَعَمْرُو بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَرِثِ الْمَخْزُومِيِّ وَغَيْرِهِمَا . وَوَرَدَتْ عَلَيْهِ كُتُبُ أَهْلِ لِمَدِينَةِ ، مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ وَسَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ وَجَمَاعَةٍ كَثِيرَةٍ ، كُلُّهُمْ يُشِيرُونَ عَلَيْهِ أَلَّا يَتَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ وَأَنْ يُقِيمَ بِمَكَّةَ ، هَذَا كُلُّهُ وَالْقَضَاءُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ ، وَالْقَدَرُ أَخَذَ بِزِمَامِهِ ، فَلَمْ يَكْتَرِثْ بِمَا قِيلَ لَهُ ، وَلَا بِمَا كُتِبَ إِلَيْهِ ، وَتَجَهَّزَ وَخَرَجَ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ ، وَهُوَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ (مطالب السؤل : ص ۷۴ ؛ كشف الغمّة : ج ۲ ص ۲۵۵) . ر . ك : ص ۵۷۳ (فصل هفتم / گفتگوی امام علیه السلام با عبد الله بن عباس)

۶ / ۱۳ عبد الله بن عمر

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : عبد الله بن عمر و عبد الله بن

۱. عبد الله بن عمر بن خطاب - که کنیه‌اش ابو عبد الرحمان است - ، پیش از هجرت به دنیا آمد و به همراه پدرش در مکه اسلام آورد . آن گاه به مدینه هجرت کرد . وی در دو نبرد بدر و أُحُد ، به خاطر سن کم ، شرکت نداشت ؛ ولی در جنگ احزاب و سایر جنگ‌ها شرکت داشت . در کتب اهل سنت ، از وی روایت‌های بسیاری نقل شده است . عمر ، با عضویت او در شورای خلافت ، مخالفت کرد و می‌گفت : شایستگی خلافت ندارد ؛ بلکه نمی‌تواند همسر خود را هم طلاق بدهد ؛ ولی بنا بر نقلی او را یکی از اعضای شورا قرار داد ، مشروط بر آن که کاری بر عهده‌اش نباشد . پس از خلافت عثمان ، وی از سیاست کناره گرفت . او با معاویه و یزید ، بیعت کرد . وی در جنگ‌های امیر مؤمنان علیه السلام همراه ایشان نبود و از دشمنان ایشان هم نبود . او در سال ۷۴ هجری در هشتاد و چهار سالگی در گذشت .

عیاش ۱ بن ابی ربيعة، ۲ در بازگشت از عمره، در منزلگاه أبوا ۳ با حسین علیه السلام و عبد الله بن زبیر، دیدار کردند . ابن عمر به آن دو گفت : خدا را به شما یادآور می‌شوم که برگردید و در آنچه مردم صلاح می‌دانند ، وارد شوید و بنگرید . اگر مردم بر صلاح ، گرد آمدند ، شما هم از آن جدا نیستید و اگر دچار جدایی شدند ، همان خواهد شد که می‌خواهید . ابن عمر به حسین علیه السلام گفت : بیرون نرو ، که خدا پیامبرش را میان دنیا و آخرت ، مختار کرد و او آخرت را برگزید . تو پاره تن او هستی و به دنیا نخواهی

رسید. آن گاه دست به گردن حسین علیه السلام افکند و گریست و با او خداحافظی کرد. ابن عمر می گفت: حسین، در حرکت، بر ما چیره شد. به جانم سوگند که او در پدر و برادرش عبرت دید و از فتنه و بی وفایی مردم با آنها، چیزهایی دید که سزاوار بود تا زنده است، حرکت نکند و در آنچه مردم بر صلاح وارد می شوند، وارد شود؛ چرا که خیر، در جماعت است. ۴. لَقِيَهُمَا [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ] عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عِيَّاشِ بْنِ أَبِي رَبِيعَةَ بِالْأَبْوَاءِ، مُنْصَرِفَيْنِ مِنَ الْعُمْرَةِ، فَقَالَ لَهُمَا ابْنُ عُمَرَ: أَذْكُرُكُمَا اللَّهَ إِلَّا رَجَعْتُمَا فَدْخَلْتُمَا فِي صَالِحٍ مَا يَدْخُلُ فِيهِ النَّاسُ، وَتَنْظُرَا، فَإِنْ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ لَمْ تَشُدَّا، وَإِنْ افْتَرَقَ عَلَيْهِ كَانَ الَّذِي تُرِيدَانِ. وَقَالَ ابْنُ عُمَرَ لِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَخْرُجْ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرُهُ اللَّهُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فَاخْتَارَ الْآخِرَةَ، وَأَنْتَ بَضْعَةٌ مِنْهُ، وَلَا تَنَالْهَا - يَعْنِي الدُّنْيَا - فَاعْتَنَقَهُ وَبَكَى وَوَدَّعَهُ. فَكَانَ ابْنُ عُمَرَ يَقُولُ: غَلَبَنَا حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْخُرُوجِ، وَلَعَمْرِي لَقَدْ رَأَى فِي أَبِيهِ وَأَخِيهِ عِبْرَةً، وَرَأَى مِنَ الْفِتْنَةِ وَخِذْلَانِ النَّاسِ لَهُمْ مَا كَانَ يَتَبَغَى لَهُ أَلَّا يَتَحَرَّكَ مَا عَاشَ، وَأَنْ يَدْخُلَ فِي صَالِحٍ مَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ، فَإِنَّ الْجَمَاعَةَ خَيْرٌ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۴، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۶).

۱. در تاریخ الإسلام ذهبی (ج ۵ ص ۷)، «عبد الله بن عباس بن ابی ربیع» آمده است. ۲. عبد الله بن عیاش بن ابی ربیع مخزومی - که کنیه اش ابو الحارث است -، پدرش از مسلمانان نخستین بود و به حبشه هجرت کرد. او در حبشه به دنیا آمد و هشت سال از عمر پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرد. او در باره امیر مؤمنان علیه السلام گفته است: علی، در دانش، سرآمد، و در خاندانش، بزرگ بود، سبقت در اسلام داشت، داماد پیامبر بود، فقیه در سنت بود، شجاعت در نبرد و سخاوتمندی در ثروت داشت. وی در مکه، در همان روزی که مرگ یزید بن معاویه منتشر شد (سال ۶۴ هجری)، در شصت و دو سالگی در گذشت و در حجون به خاک سپرده شد. ۳. ابواء، آبادی ای در نزدیکی مدینه و از منزلگاه های راه مدینه به مکه است که قبر آمنه علیها السلام مادر پیامبر صلی الله علیه و آله در آن، واقع است (ر.ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲).

عبد الله بن عمر، در مکه نزد ایشان (حسین علیه السلام) آمد و به او پیشنهاد کرد که با گمراهان، آشتی کند و او را از جنگ و خونریزی بر حذر داشت. حسین علیه السلام به او فرمود: «ای ابو عبد الرحمان! مگر نمی دانی که در پستی دنیا، همین بس که سر یحیی فرزند زکریا را برای بدکاری از بدکاران بنی اسرائیل به ارمغان بردند؟ مگر نمی دانی که بنی اسرائیل در میان طلوع سپیده تا پیدایی خورشید، هفتاد پیامبر را می کشتند و سپس در بازارهای خود می نشستند و چنان سرگرم داد و ستد می شدند که گویی هیچ کاری نکرده اند و با وجود این، خدا در باره آنان، شتاب نورزید و بدانان مهلت داد تا پس از آن، ایشان را سخت گرفتار کرد؟ از خدا پرهیز - ای ابو عبد الرحمان - و از یاری من، روی بر मत». ۱۰. جاءَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ - فِي مَكَّةَ - فَأَشَارَ إِلَيْهِ بِصُلْحِ أَهْلِ الضَّلَالِ، وَحَذَرَهُ مِنَ الْقَتْلِ وَالْقِتَالِ.

فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا أُهْدِيَ إِلَى بَغْيٍ مِنْ بَغَايَا بَنِي إِسْرَائِيلَ؟! أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَانُوا يَقْتُلُونَ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ سَبْعِينَ نَبِيًّا، ثُمَّ يَجْلِسُونَ فِي أَسْوَاقِهِمْ يَبِيعُونَ وَيَشْتَرُونَ كَأَن لَمْ يَصْنَعُوا شَيْئًا، فَلَمْ يُعْجَلِ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، بَلْ أَمَهَلَهُمْ وَأَخَذَهُمْ بَعْدَ ذَلِكَ أَخْذَ عَزِيزٍ مُقْتَدِرٍ! إِنَّ اللَّهَ يَا أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ، وَلَا تَدَعَنَّ نُصْرَتِي (الملهوف: ص ۱۰۲، مثير الأحزان: ص ۴۱). العقد الفريد (- به نقل از سالم بن عبد الله بن عمر -): به پدرم عبد الله بن عمر، گفته شد که حسین علیه السلام رو به سوی عراق نهاده است. پس پدرم در سه منزلی مدینه، به او پیوست؛ چون هنگام خروج وی، پدرم در مدینه نبود. پدرم [به او] گفت: آهنگ کجا داری؟ فرمود: «رهسپار عراقم» و نامه های مردم را به او نشان داد.

سپس فرمود: «اینها، پیمان‌ها و نامه‌های ایشان است».

پس پدرم او را به خدا سوگند داد که برگردد و او نپذیرفت. پس گفت: با تو حدیثی می‌گویم که پیش از این، با کسی در میان نهاده‌ام. جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و او را میان دنیا و آخرت، مخیر ساخت و او آخرت را برگزید. شما پاره تن او هستید. به خدا سوگند، هرگز کسی از دودمان او در پی دنیا نخواهد رفت و خدا، جز از آن رو که برای شما خیر است، آن را از شما دریغ نداشت. پس برگرد، که تو نیرنگ مردم عراق و آنچه را که پدرت از آنها دید، می‌دانی.

حسین علیه السلام نپذیرفت. پدرم، او را در آغوش گرفت و گفت: تو را که کشته می‌شوی، به خدا می‌سپارم. ۱. قیلَ لِأَبِي - عَبْدَ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ - : إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ ، فَلَحِقَهُ عَلَى ثَلَاثِ مَرَاحِلَ مِنَ الْمَدِينَةِ - وَكَانَ غَائِبًا عِنْدَ خُرُوجِهِ - فَقَالَ : أَيْنَ تُرِيدُ ؟ فَقَالَ : أُرِيدُ الْعِرَاقَ ، وَأُخْرِجَ إِلَيْهِ كُتُبُ الْقَوْمِ ، ثُمَّ قَالَ : هَذِهِ بَيْعَتُهُمْ وَكُتُبُهُمْ . فَنَاشَدَهُ اللَّهُ أَنْ يَرْجِعَ ، فَأَبَى .

فَقَالَ : أَحَدْتُكَ بِحَدِيثٍ مَا حَدَّثْتُ بِهِ أَحَدًا قَبْلَكَ : إِنَّ جَبْرِيلَ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُخَيِّرُهُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، فَاخْتَارَ الْآخِرَةَ ، وَإِنَّكُمْ بَضْعَةٌ مِنْهُ ، فَوَاللَّهِ لَا يَلِيهَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ أَبَدًا ، وَمَا صَرَفَهَا اللَّهُ عَنْكُمْ إِلَّا لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ .

فَارْجِعْ ؛ فَأَنْتَ تَعْرِفُ غَدْرَ أَهْلِ الْعِرَاقِ ، وَمَا كَانَ يَلْقَى أَبُوكَ مِنْهُمْ . فَأَبَى ، فَأَعْتَقَهُ وَقَالَ : اسْتَوْدَعْتُكَ اللَّهَ مِنْ قَتِيلٍ ! (العقد الفريد : ج ۳ ص ۳۶۹ ، عیون الأخبار ، ابن قتیبہ : ج ۱ ص ۲۱۱) . سِيرُ أَعْلَامِ النُّبَلَاءِ (- به نقل از شعبی -) : ابن عمر ، وارد مدینه شد و خبردار شد که حسین علیه السلام رهسپار عراق است . پس از دو شب راه، به او رسید. گفت: کجا می‌روی؟

فرمود: «عراق»، در حالی که با او نامه‌ها و طومارهایی بود. گفت: نزد آنان نرو.

فرمود: «این، نامه‌ها و پیمان‌های آنان است».

پس گفت: راستی که خدا، پیامبرش را میان دنیا و آخرت، مختار ساخت و او آخرت را برگزید و شما پاره تن او هستید. هرگز کسی از شما، دنبال دنیا نمی‌رود و خدا، آن را از شما دریغ نداشت، مگر به آن سبب که خیر شما، در آن بود. پس برگردید. او نپذیرفت. پس ابن عمر با او معانقه کرد و گفت: تو را که کشته می‌شوی، به خدا می‌سپارم. ۲. كَانَ ابْنُ عُمَرَ قَدِمَ الْمَدِينَةَ ، فَأَخْبَرَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ ، فَلَحِقَهُ عَلَى مَسِيرِهِ لَيْلَتَيْنِ ، فَقَالَ : أَيْنَ تُرِيدُ ؟ قَالَ : الْعِرَاقَ ، وَمَعَهُ طَوَامِيرُ وَكُتُبٌ ، فَقَالَ : لَا تَأْتِيَهُمْ ، قَالَ : هَذِهِ كُتُبُهُمْ وَبَيْعَتُهُمْ .

فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ خَيَّرَ نَبِيَّهُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، فَاخْتَارَ الْآخِرَةَ ، وَإِنَّكُمْ بَضْعَةٌ مِنْهُ ، لَا يَلِيهَا أَحَدٌ مِنْكُمْ أَبَدًا ، وَمَا صَرَفَهَا اللَّهُ عَنْكُمْ إِلَّا لِلَّذِي هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ ، فَارْجِعُوا ، فَأَبَى ، فَأَعْتَقَهُ ابْنُ عُمَرَ ، وَقَالَ : اسْتَوْدَعُكَ اللَّهُ مِنْ قَتِيلٍ (سير أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۲۹۲ ح ۴۸ ، التهذيب : ج ۱ ص ۵۹۴ ح ۱۵۷۷) . الأُمَالِي ، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور ، از امام صادق ، از پدرش امام باقر ، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -) : عبد الله بن عمر شنید که حسین علیه السلام حرکت کرده است . بر مرکبش سوار شد و شتابان، در پی او روان شد و در یکی از منازل، به او رسید . پس گفت: ای فرزند پیامبر خدا! به کجا می‌روی؟

فرمود: «عراق». گفت: درنگ کن و به حرم جدت باز گرد.

حسین علیه السلام از او نپذیرفت. ابن عمر، چون دید که او نمی‌پذیرد ... ، گریست و گفت: ای ابا عبد الله! تو را به خدا می‌سپارم که تو در این راه، کشته خواهی شد. ۳. سَمِعَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بِخُرُوجِهِ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَقَدَّمَ رَاحِلَتَهُ ، وَخَرَجَ خَلْفَهُ مُسْرِعًا ، فَادْرَكَهُ فِي بَعْضِ الْمَنَازِلِ ، فَقَالَ : أَيْنَ تُرِيدُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ؟ قَالَ : الْعِرَاقَ . قَالَ : مَهْلًا ، ارْجِعْ إِلَى حَرَمِ جَدِّكَ . فَأَبَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا رَأَى ابْنُ عُمَرَ إِبَاءَهُ ... بَكَى وَقَالَ : اسْتَوْدَعُكَ اللَّهُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ فِي وَجْهِكَ هَذَا (الأُمَالِي ، صدوق : ص ۲۱۷ ح ۲۳۹ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۳۱۳) . چون حسین بن علی علیه السلام راهی عراق شد، به ابن عمر گفته شد: راستی برادرت حسین، رهسپار عراق شده است. این بود که نزد حسین علیه السلام آمد و او را به خدا سوگند داد و گفت: به راستی که مردم عراق، مردم بدی هستند و پدرت را کشتند و برادرت را [نیزه] زدند و چنین و چنان کردند.

چون از او نومید شد، دست به گردن او آویخت و میان دو دیده‌اش را بوسید و گفت: تو را که کشته می‌شوی، به خدا می‌سپارم. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «خدا، دنیا را برای شما نخواسته است». ۱. لَمَّا تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ [إِلَى] الْعِرَاقِ، قِيلَ لِابْنِ عُمَرَ: إِنَّ أَخَاكَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ، فَأَتَاهُ فَنَاشَدَهُ اللَّهُ، فَقَالَ: إِنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ قَوْمٌ مَنَاقِيزُ، وَقَدْ قَتَلُوا أَبَاكَ، وَضَرَبُوا أَخَاكَ، وَفَعَلُوا وَفَعَلُوا!

فَلَمَّا أَيْسَ مِنْهُ، عَانَقَهُ وَقَبَلَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ، وَقَالَ: أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهَ مِنْ قَتِيلٍ! سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَبِي لَكُمْ الدُّنْيَا (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۰۱ ح ۳۵۴۱). تذکره الخواص: واقدی می‌گوید: چون خبر حرکت حسین علیه السلام به عبد الله بن عمر رسید، در راه بر او وارد شد و او را نکوهید، سرزنش کرد و از حرکت، نهی نمود و به او گفت: ای ابا عبد الله! از جدت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌گوید: «مرا به دنیا چه کار؟! و دنیا را به من چه کار؟!» و تو، پاره تن اویی. آن گاه، مانند آنچه را ابن عباس به او گفته بود، گفت. چون او را بر رفتن، جدی یافت، میان دیدگانش را بوسید و گریست و گفت: تو را - که کشته می‌شوی -، به خدا می‌سپارم. ۲. قَالَ الْوَاقِدِيُّ: وَلَمَّا بَلَغَ عَبْدَ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ مَا عَزَمَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، دَخَلَ عَلَيْهِ سَفَرِي، فَلَامَهُ وَوَبَّخَهُ وَنَهَاةً عَنِ الْمَسِيرِ.

وَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! سَمِعْتُ جَدَّكَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «مَا لِي وَلِلدُّنْيَا، وَمَا لِلدُّنْيَا وَمَا لِي»، وَأَنْتَ بَضْعَةٌ مِنْهُ. وَذَكَرَ لَهُ نَحْوَ مَا ذَكَرَ ابْنُ عَبَّاسٍ، فَلَمَّا رَأَاهُ مُصَرِّعًا عَلَى الْمَسِيرِ، قَبَلَ مَا بَيْنَ عَيْنَيْهِ وَبَكَى، وَقَالَ: أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهَ مِنْ قَتِيلٍ (تذکره الخواص: ص ۲۴۰). تاریخ دمشق (- به نقل از یحیی بن اسماعیل بن سالم اسدی -): شنیدم که شعبی در باره ابن عمر، چنین روایت می‌کرد که: او در کنار چشمه آب خود بود که خبر رسید حسین بن علی علیه السلام ره‌سپار عراق شده است. پس از سه شب راه پیمودن، به او رسید و به وی گفت: کجا می‌روی؟

فرمود: «عراق» و طومارها و نامه‌هایی همراهش بود.

سپس فرمود: «اینها، نامه‌ها و پیمان‌های آنان است»

پس گفت: نزدشان نرو. او نپذیرفت.

ابن عمر گفت: من برای حدیثی را می‌گویم. جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و او را میان دنیا و آخرت، مخیر ساخت و او آخرت را برگزید و نه دنیا را. شما نیز پاره تن پیامبر صلی الله علیه و آله هستید. به خدا سوگند، هیچ یک از شما به دنیا دست نمی‌یابد و خدا، آن را جز برای آن که خیرتان در آن بوده، از شما دریغ نداشته است.

پس امام علیه السلام از بازگشت، سر باز زد. ابن عمر، وی را در آغوش گرفت و گریست و گفت: تو را که کشته می‌شوی، به خدا می‌سپارم. ۱. سَمِعْتُ الشَّعْبِيَّ يُحَدِّثُ عَنِ ابْنِ عُمَرَ: أَنَّهُ كَانَ بِمَاءٍ لَهُ، فَلَبَّغَهُ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ تَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ، فَلَحِقَهُ عَلَى مَسِيرِهِ ثَلَاثَ لَيَالٍ، فَقَالَ لَهُ: أَيْنَ تَرِيدُ؟ فَقَالَ: الْعِرَاقَ، وَإِذَا مَعَهُ طَوَامِيرُ [وَأَكْتُبُ]، فَقَالَ: هَذِهِ كُتُبُهُمْ وَيَبْعَتُهُمْ، فَقَالَ: لَا تَأْتِهِمْ، فَأَبَى.

قَالَ: إِنِّي مُحَدِّثُكَ حَدِيثًا: إِنَّ جَبْرِيلَ أَتَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَخَيَّرَهُ بَيْنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، فَاخْتَارَ الْآخِرَةَ وَلَمْ يَرِدِ الدُّنْيَا، وَإِنَّكُمْ بَضْعَةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَاللَّهُ لَا يَلِيهَا أَحَدٌ مِنْكُمْ، وَمَا صَرَفَهَا اللَّهُ عَنْكُمْ إِلَّا لِلَّذِي هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ. فَأَبَى أَنْ يَرْجِعَ.

قَالَ: وَاعْتَنَقَهُ ابْنُ عُمَرَ وَبَكَى، وَقَالَ: أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهَ مِنْ قَتِيلٍ! (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۰۲، مقتل الحسين علیه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۲۱). أنساب الأشراف (- به نقل از شعبی -): چون حسین علیه السلام خواست که از مکه به کوفه برود، ابن عمر به هنگام خداحافظی به او گفت: از من بشنو. بمان و بیرون نرو. به خدا سوگند، خدا، دنیا را از شما دریغ نکرد، مگر برای آن که خیر شما در آن بود. هنگام خداحافظی نیز گفت: تو را که کشته می‌شوی، به خدا می‌سپارم. ۲. لَمَّا أَرَادَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخُرُوجَ مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْكُوفَةِ، قَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ حِينَ أَرَادَ تَوْدِيْعَهُ: أَطِيعْنِي وَلَا تَخْرُجْ، فَوَاللَّهِ، مَا زَوَّاهَا اللَّهُ عَنْكُمْ إِلَّا وَهُوَ يُرِيدُ بِكُمْ خَيْرًا. فَلَمَّا

وَدَّعَهُ قَالَ : أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ مِنْ قَتِيلٍ ! (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۷۴) . الجوهره : چون حسین علیه السلام خواست که از مکه بیرون رود ، عبد الله بن عمر به نزدش آمد و گفت: ای ابا عبد الله! کجا می‌روی؟ فرمود : «اینها، بیعت‌ها و نامه‌های مردم عراق است که به من رسیده است» . گفت: آیا به سوی مردمی می‌روی که پدرت را کشتند و برادرت را رها کردند ، در حالی که آنان از آن دو ، بیش از تو پیروی می‌کردند ؟ عبد الله کوشید که او را از سفر باز دارد؛ اما چون نپذیرفت، در آغوشش کشید و گفت: تو را که کشته می‌شوی ، به خدا می‌سپارم ۳. لَمَّا أَرَادَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] الْخُرُوجَ مِنْ مَكَّةَ ، جَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ فَقَالَ : إِلَى أَيْنَ تَسِيرُ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ؟ قَالَ : هَذِهِ بَيْعَةُ أَهْلِ الْعِرَاقِ وَكُتُبُهُمْ قَدْ أَتَتْنِي . قَالَ : أَتَسِيرُ إِلَى قَوْمٍ قَتَلُوا أَبَاكَ وَخَذَلُوا أَخَاكَ ، وَكَانَتْ طَاعَتُهُمْ لَهُمَا أَكْثَرُ مِمَّا لَكَ الْآنَ ؟!

وَجَعَلَ عَبْدُ اللَّهِ يُثَبِّطُهُ عَنِ الْخُرُوجِ ، فَلَمَّا أَبَى عَلَيْهِ ، اِعْتَنَقَهُ وَقَالَ : أَسْتَوْدِعُكَ اللَّهُ مِنْ قَتِيلٍ ! (الجوهره : ص ۴۲) .

توضیحی در باره مکان ملاقات امام علیه السلام با عبد الله بن عمر

با توجه به گزارش‌هایی که ملاحظه شد ، ظاهراً در ملاقات ابن عمر با امام حسین علیه السلام تردیدی نیست ؛ لیکن منابع تاریخی ، مکان این ملاقات را یکسان گزارش نکرده‌اند : شماری نوشته‌اند که این ملاقات ، در اطراف مدینه و در چند منزلی آن ، انجام شده است ۱. شماری ، محل ملاقات را مکه یا اطراف آن دانسته‌اند ۲. برخی ، محل ملاقات را بین راه مکه و مدینه ، در منطقه‌ای به نام ابوا ذکر کرده‌اند ۳. شماری از منابع هم به محل ملاقات آنها ، اشاره‌ای ندارند ۴. بنا بر این ، به طور قطع نمی‌توان گفت که ملاقات آنها ، کجا انجام شده است .

۱. ر. ک: ص ۵۴۰ ح ۵۵۲ و ۵۵۳ و ص ۴۱ ح ۵۵۶ . ۲. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۴۳ ، البدایه و النهایه : ج ۸ ص ۱۶۰ ، تذکره الخواص : ص ۲۳۷ . در تاریخ الطبری آمده که هنگام خروج امام علیه السلام ، ابن عمر و ابن عباس ، او را ملاقات کردند و از خبر مرگ معاویه و بیعت یزید ، مطلع شدند و بعد ، ابن عمر در نزد ولید ، بیعت کرد (ر. ک: ص ۵۳۹ ح ۵۵۰ و ص ۵۴۲ ح ۵۵۷ و ۵۵۸) . ۳. ر. ک: ص ۵۳۸ ح ۵۴۹ . ۴. ر. ک: ص ۵۴۱ ح ۵۵۵ و ۵۵۶ .

۶ / ۱۴ عبد الله بن مطیع

تاریخ الطبری (- به نقل از عقیبه سیمعان -) : از مدینه بیرون رفتیم و راه بزرگ (اصلی) را پیش گرفتیم. خاندان حسین علیه السلام به وی گفتند: بهتر ، آن است که از راه بزرگ (اصلی) صرف نظر کنی تا تعقیب کنندگان به تو نرسند ، چنان که ابن زبیر ، چنین کرد .

فرمود : «نه، به خدا! از این راه، جدا نمی‌شوم تا خدا، هر چه را دوست می‌دارد ، پیش آورد» .

عبد الله بن مطیع ، به پیشواز ما آمد ۲ و به حسین علیه السلام گفت: فدایت شوم! کجا می‌روی؟ فرمود : «اکنون به سوی مکه می‌روم و پس از آن ، از خدا، خیر می‌جویم» .

گفت: خدا، برای تو خیر بخواهد و ما را فدای تو کند! اگر به مکه رفتی ، مبادا به کوفه نزدیک شوی که شهری است شوم! پدرت، آن جا کشته شد و برادرت را بی‌یار گذاشتند و به غافلگیری ، ضربتی به وی زدند که نزدیک بود او را بکشد. در حرم بمان که سرور عربی. به خدا ، مردم حجاز، هیچ کس را به جای تو بر نمی‌گیرند و مردم، از هر سو به سمت تو می‌آیند . عمو و دایی‌ام به فدایت! از حرم خدا دور مشو که اگر نابود شوی ، پس از تو ، ما به بردگی کشیده می‌شویم .

حسین علیه السلام رفت تا به مکه رسید. ۳. خَرَجْنَا [أَيَّ مِنَ الْمَدِينَةِ] فَلَزِمْنَا الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ ، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَهْلُ بَيْتِهِ : لَوْ

تَنَكَّبَتِ الطَّرِيقَ الْأَعْظَمَ كَمَا فَعَلَ ابْنُ الزُّبَيْرِ ، لَا يَلْحَقُكَ الطَّلَبُ .

قال : لَا وَاللَّهِ ، لَا أَفَارِقُهُ حَتَّى يَقْضِيَ اللَّهُ مَا هُوَ أَحَبُّ إِلَيْهِ ، قال : فَاسْتَقْبَلَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُطِيعٍ ، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، أَيْنَ تُرِيدُ ؟ قال : أَمَا الْآنَ فَإِنِّي أُرِيدُ مَكَّةَ ، وَأَمَّا بَعْدَهَا فَإِنِّي أَسْتَحِيرُ اللَّهَ .

قال : خَارَ اللَّهُ لَكَ ، وَجَعَلْنَا فِدَاكَ ! فَإِذَا أَنْتَ أَتَيْتَ مَكَّةَ فَإِيَّاكَ أَنْ تَقْرَبَ الْكُوفَةَ ؛ فَإِنَّهَا بِلَدَّةٌ مَشْهُومَةٌ ، بِهَا قُتِلَ أَبُوكَ وَخُذِلَ أَخُوكَ ، وَاغْتِيلَ بِطَعْنِهِ كَادَتْ تَأْتِي عَلَى نَفْسِهِ ، الزَّمِ الْحَرَمَ فَإِنَّكَ سَيِّدُ الْعَرَبِ ، لَا يَعْدِلُ بِكَ - وَاللَّهِ - أَهْلُ الْحِجَازِ أَحَدًا ، وَيَتَدَاوِي إِلَيْكَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ، لَا تُفَارِقِ الْحَرَمَ فِدَاكَ عَمَى وَخَالِي ! فَوَاللَّهِ لَئِنْ هَلَكْتَ لَنَسْتَرْقَنَّ بَعْدَكَ . فَأَقْبَلَ حَتَّى نَزَلَ مَكَّةَ (تاريخ الطبري : ج ۵ ص ۳۵۱ ، الكامل في التاريخ : ج ۲ ص ۵۳۳) .

۱. ابو سلیمان عبد الله بن مطیع بن اسود قرشی عَدَوی، در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد و از صحابه است . گفته‌اند از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل کرده است. وی از بزرگان قریش و شجاع و چابک بود. وقتی حسین بن علی علیه السلام از مدینه رهسپار مکه بود ، بر او گذشت. در حادثه حَرّه ، وی فرمانده مردم مدینه از جانب قریش بود و چون این حادثه به شکست انجامید ، فرار کرد و در مکه سکونت گزید . عبد الله بن زبیر ، او را به امیری کوفه منصوب کرد ؛ ولی مختار بر او غالب شد و او را از کوفه بیرون راند. وی به ابن زبیر پیوست و در محاصره حَجَّاج ، همراه عبد الله بن زبیر بود. وی در نبرد با شامیان شرکت داشت و در سال ۷۳ یا ۷۴ ق، در همان نبرد ، کشته شد و سر او را به همراه سر عبد الله بن زبیر [برای حَجَّاج] فرستادند . ۲. بیشتر منابع ، محل ملاقات عبد الله بن مطیع با امام حسین علیه السلام را بین مدینه و مکه دانسته‌اند؛ ولی در برخی از منابع تاریخی، محل ملاقات میان مکه و کوفه ثبت شده است. از این رو، نمی‌توان به دقت، محل ملاقات را تعیین کرد.

حسین علیه السلام رو به سوی مکه نهاد . عبد الله بن مطیع عَدَوی، از قریش، به دیدار او رفت و به وی گفت: فدایت گردم! کجا می‌روی؟ فرمود : «اکنون به مکه می‌روم و پس از رسیدن به مکه، از خدا خیر می‌جویم» . گفت: خدا برایت خیر بخواهد - ای فرزند دختر پیامبر - و مرا فدایت گرداند! چون به مکه وارد شدی ، از خدا پروا کن و به کوفه نرو که شهری است شوم . در آن جا پدرت کشته شد و برادرت ضربت خورد . نظر من ، این است که به حرم بروی و در آن جا بمانی ، که تو سرور عرب هستی و مردم حجاز ، هرگز کسی را به جای تو نمی‌گیرند. به خدا سوگند ، اگر تو نابود شوی، ما پس از تو به بردگی خواهیم رفت. نیز گفته می‌شود : حسین علیه السلام را در آبگاهی در مسیر راه، هنگامی که از مکه به کوفه روی آورد ، دید و به او گفت: نظر من در باره تو ، آن است که به حرم برگردی و آن جا بمانی و به کوفه نروی. ۱. شَخَصَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] إِلَى مَكَّةَ ، فَلَقِيَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُطِيعٍ الْعَدَوِيُّ مِنْ قُرَيْشٍ ، فَقَالَ لَهُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ أَيْنَ تُرِيدُ ؟ قال : أَمَا الْآنَ فَأُرِيدُ مَكَّةَ ، وَأَمَّا بَعْدَ أَنْ آتَيْتُ مَكَّةَ فَإِنِّي أَسْتَحِيرُ اللَّهَ .

فَقَالَ : خَارَ اللَّهُ لَكَ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ ، وَجَعَلْنَا فِدَاكَ ! فَإِذَا أَنْتَ أَتَيْتَ مَكَّةَ فَاتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَأْتِ الْكُوفَةَ ؛ فَإِنَّهَا بِلَدَّةٌ مَشْهُومَةٌ ، بِهَا قُتِلَ أَبُوكَ وَطُعِنَ أَخُوكَ ، وَأَنَا أَرَى أَنْ تَأْتِيَ الْحَرَمَ فَتَلْزَمَهُ ، فَإِنَّكَ سَيِّدُ الْعَرَبِ ، وَلَنْ يَعْدِلَ أَهْلُ الْحِجَازِ بِكَ أَحَدًا ، وَوَاللَّهِ لَئِنْ هَلَكْتَ لَنَسْتَرْقَنَّ بَعْدَكَ .

وَيُقَالُ : إِنَّهُ كَانَ لَقِيَهُ عَلَى مَاءٍ فِي طَرِيقِهِ حِينَ تَوَجَّهَ إِلَى الْكُوفَةِ مِنْ مَكَّةَ ، فَقَالَ لَهُ : إِنِّي أَرَى لَكَ أَنْ تَرْجَعَ إِلَى الْحَرَمِ فَتَلْزَمَهُ ، وَلَا تَأْتِيَ الْكُوفَةَ (أَنَسَابُ الْأَشْرَافِ : ج ۳ ص ۳۶۸) . الْأَخْبَارُ الطَّوَالُ : حسين عليه السلام داشت منزل‌ها را در می‌نوردید که عبد الله بن مطیع - که از مکه به سوی مدینه باز می‌گشت - با ایشان رو به رو شد و گفت: کجا می‌روی؟ حسین علیه السلام فرمود: «اکنون به مکه!». گفت : خدا، برایت خیر بخواهد! من پیشنهادی دارم . حسین علیه السلام فرمود: «چیست؟» . گفت: چون به مکه وارد شدی و خواستی از آن جا به شهری از شهرها بروی، زینهار از کوفه که شهر بدشگونی است . پدرت در آن ، کشته شد و برادرت در آن ،

تنها ماند و با نیزه، چنان به او شبیخون زدند که نزدیک بود کشته شود. همنشین حرم باش که مردم حجاز، هیچ کس را به جای تو بر نمی‌گیرند. سپس پیروان خویش را از هر سرزمینی فرا بخوان، که همگی به تو می‌پیوندند حسین علیه السلام به او فرمود: «خدا، آنچه را دوست دارد، رقم می‌زند» و لگام [اسبش] را رها کرد و رفت تا به مکه رسید و در شعب علی علیه السلام ۱ فرود آمد. ۲. جَعَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَطْوِي الْمَنَازِلَ، فَاسْتَقْبَلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُطِيعٍ، وَهُوَ مُنْصَرِفٌ مِنْ مَكَّةَ يُرِيدُ الْمَدِينَةَ، فَقَالَ لَهُ: أَيْنَ تُرِيدُ؟ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا الْآنَ فَمَكَّةَ. قَالَ: خَارَ اللَّهُ لَكَ، غَيْرَ أَنِّي أَحِبُّ أَنْ أُشِيرَ عَلَيْكَ بِرَأْيٍ. قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا هُوَ؟ قَالَ: إِذَا أَتَيْتَ مَكَّةَ، فَأَرَدْتَ الْخُرُوجَ مِنْهَا إِلَى بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ، فَإِيَّاكَ وَالْكُوفَةَ؛ فَإِنَّهَا بَلَدَةٌ مَشْهُومَةٌ، بِهَا قُتِلَ أَبُوكَ، وَبِهَا خُذِلَ أَخُوكَ، وَاعْتَبِلَ بَطْنُهُ كَادَتْ تَأْتِي عَلَى نَفْسِهِ، بَلِ الزَّمِ الْحَرَمَ؛ فَإِنَّ أَهْلَ الْحِجَازِ لَا يَعْدِلُونَ بِكَ أَحَدًا، ثُمَّ ادْعُ إِلَيْكَ شِيعَتَكَ مِنْ كُلِّ أَرْضٍ، فَسَيَأْتُونَكَ جَمِيعًا. قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَقْضِي اللَّهُ مَا أَحَبَّ. ثُمَّ أَطْلَقَ عِنَانَهُ، وَمَضَى حَتَّى وَافَى مَكَّةَ، فَنَزَلَ شَيْعَبَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الأخبار الطوال: ص ۲۲۸). الفتوح: در آن هنگام که حسین علیه السلام این چنین در میان مکه و مدینه بود، عبد الله بن مطيع عدوی، با او رو به رو شد و گفت: کجا می‌روی، ای ابا عبد الله؟! فدایت شوم! فرمود: «اینک به سوی مکه می‌روم و چون بدان جا رسیدم، از خدا می‌خواهم که از آن پس، خیر پیش آورد». عبد الله بن مطيع به او گفت: خدا برایت - ای فرزند دختر پیامبر خدا - در این تصمیمی که داری، خیر بخواهد! من پیشنهادی دارم. از من بپذیر. حسین علیه السلام فرمود: «پیشنهادت چیست، ای ابن مطيع؟». گفت: چون به مکه رسیدی، زینهار که کوفیان فریبت ندهند، که پدرت در آن جا کشته شد و برادرت با نیزه‌ای که نزدیک بود به کشتن او بینجامد، آسیب دید. پس در حرم نشیمن گیر که تو سالار عرب در این روزگاری. به خدا، اگر کشته شوی، دودمانت با مرگ تو نابود می‌گردند. بدرود! حسین علیه السلام با او بدرود گفت و در حَقِّش دعای نیک کرد. ۳. فَبَيْنَمَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَذَلِكَ بَيْنَ الْمَدِينَةِ وَمَكَّةَ، إِذِ اسْتَقْبَلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُطِيعٍ الْعِدَوِيُّ، فَقَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ أبا عَبْدِ اللَّهِ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟!

قَالَ: أَمَّا فِي وَقْتِي هَذَا أُرِيدُ مَكَّةَ، فَإِذَا صِرْتُ إِلَيْهَا اسْتَخَرْتُ اللَّهَ تَعَالَى فِي أَمْرِي بَعْدَ ذَلِكَ. فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُطِيعٍ: خَارَ اللَّهُ لَكَ يَا بَنَ بْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيمَا قَدْ عَزَمْتَ عَلَيْهِ، غَيْرَ أَنِّي أُشِيرُ عَلَيْكَ بِمَشُورَةٍ، فَأَقْبَلْهَا مِنِّي، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا هِيَ يَا بَنَ مُطِيعٍ؟ قَالَ: إِذَا أَتَيْتَ مَكَّةَ فَاحْذَرِ أَنْ يَغْرُكَ أَهْلُ الْكُوفَةِ، فِيهَا قُتِلَ أَبُوكَ، وَ[طُعِنَ] أَخُوكَ بِطَعْنَةٍ طَعْنُوهُ كَادَتْ أَنْ تَأْتِيَ عَلَى نَفْسِهِ، فَالْزِمِ الْحَرَمَ فَإِنَّ سَيِّدَ الْعَرَبِ فِي دَهْرِكَ هَذَا، فَوَاللَّهِ لَئِنْ هَلَكْتَ لَيَهْلِكَنَّ أَهْلُ بَيْتِكَ بِهَلَاكِكَ، وَالسَّلَامُ. قَالَ: فَوَدَّعَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَعَا لَهُ بِخَيْرٍ (الفتوح: ج ۵ ص ۲۲، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۱۸۹). ۱. شعب علی علیه السلام، همان شعب ابو طالب است که یکی از شیارهای کوهستان مکه و دره‌ای در حاشیه شهر مکه بوده است (ر.ک: نقشه شماره ۲ در پایان جلد ۲). حسین علیه السلام مرکبش را خواست و بر آن سوار شد و از راه اصلی به سوی مکه رهسپار شد. ابن زبیر نیز بر مرکبش بردون ۱ نشست و راه عَرَج ۲ را پیش گرفت، تا به مکه وارد شد. حسین علیه السلام رفت تا بر عبد الله بن مطيع وارد شد و او بر کنار چاهش بود. حسین علیه السلام آن جا فرود آمد. به حسین علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله! پس از تو، خدا، ما را از آب پاکیزه سیراب نکند! کجا می‌روی؟ فرمود: «عراق».

گفت: سبحان الله! چرا؟

فرمود: «معاویه مُرد و بیش از یک خورجین نامه نوشته‌اند».

گفت: ای ابا عبد الله! چنین نکن. به خدا، پدرت را که از تو بهتر بود، نگاه نداشتند. پس چگونه تو را نگاه می‌دارند؟ به خدا سوگند که اگر کشته شوی، پس از تو هیچ حرمتی نخواهد ماند، جز آن که شکسته می‌شود.

پس حسین علیه السلام بیرون رفت تا به مکه رسید ۴۰۳. دَعَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَوَاحِلِهِ، فَزَكَبَهَا وَتَوَجَّهَ نَحْوَ مَكَّةَ عَلَى الْمَنْهَجِ الْأَكْبَرِ، وَرَكِبَ ابْنُ الزُّبَيْرِ بَرْدُونًا لَهُ، وَأَخَذَ طَرِيقَ الْعَرَجِ حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ. وَمَرَّ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى أَتَى عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُطِيعٍ وَهُوَ عَلَى بئرٍ لَهُ، فَتَنَزَّلَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لَا سِقَانَا اللَّهُ بَعْدَكَ مَاءً طَيِّبًا، أَيْنَ تُرِيدُ؟ قَالَ: الْعِرَاقُ. قَالَ: شُبْحَانَ اللَّهِ! لِمَ؟ قَالَ: مَاتَ مُعَاوِيَةُ، وَجَاءَنِي أَكْثَرُ مِنْ حِمْلِ صُحُفٍّ.

قَالَ: لَا تَفْعَلْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! فَوَاللَّهِ مَا حَفِظُوا أَبَاكَ وَكَانَ خَيْرًا مِنْكَ، فَكَيْفَ يَحْفَظُونَكَ؟ وَوَاللَّهِ لَئِنْ قُتِلْتَ، لَا بَقِيَتْ حُرْمَةٌ بَعْدَكَ إِلَّا اسْتُحِلَّتْ! فَخَرَجَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى قَدِمَ مَكَّةَ (العقد الفريد: ج ۳ ص ۳۶۳، المحن: ص ۱۴۲). تهذيب الكمال: عبد الله بن مطيع به حسين عليه السلام گفت: نکن، پدر و مادرم به فدای تو! ما را از خود، بهره‌مند ساز و به عراق نرو. به خدا سوگند، اگر این گروه، تو را بکشند، ما را به بردگی و بندگی می‌کشاندند. ۵. قَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُطِيعٍ: لَا تَفْعَلْ، أَيُّ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي! مَتَّعْنَا بِنَفْسِكَ، وَلَا تَسِرْ إِلَى الْعِرَاقِ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ قَتَلَكَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ، لَيَتَّخِذُنَا حَوْلًا وَعَيْدًا (تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۶، الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۳). ۱. بَرْدُون، اسبی از نژاد غیر عرب بوده است (لسان العرب: ج ۱۳ ص ۵۱ ماده «بردن»). ۲. عَرَج: روستای بزرگی در ناحیه طائف (معجم البلدان: ج ۴ ص ۹۸. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲). ۳. این نقل، اشکال دارد، چرا که از یک سو، ملاقات عبد الله بن مطيع با امام عليه السلام را قبل از ورود امام عليه السلام به مکه دانسته و از سوی دیگر، سخن از نامه‌های دعوت دارد، در حالی که نامه‌های کوفیان برای دعوت امام عليه السلام در زمان حضور ایشان عليه السلام در مکه، واصل شده است.

حسین عليه السلام بر ابن مطيع - که بر سر چاهش بود و آن به آب رسیده بود - گذشت و در آن جا از مرکبش پیاده شد. ابن مطيع، او را در بر گرفت و او را بر تخت خود نشاند و سپس گفت: پدر و مادرم به فدایت! خویش را برای ما نگه دار. به خدا سوگند، اگر تو را بکشند، این گروه، ما را به بردگی می‌برند. ۱. مَرَّ حُسَيْنٌ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى ابْنِ مُطِيعٍ - وَهُوَ بِيئَرِهِ قَدْ أُتْبِطَهَا - فَتَنَزَّلَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ رَاحِلَتِهِ، فَاحْتَمَلَهُ ابْنُ مُطِيعٍ احْتِمَالًا حَتَّى وَضَعَهُ عَلَى سَرِيرِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَبِي وَأُمِّي! أَمْسِكْ عَلَيْنَا نَفْسَكَ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ قَتَلُوكَ لَيَتَّخِذُنَا هَؤُلَاءِ الْقَوْمُ عَيْدًا (الطبقات الكبرى: ج ۵ ص ۱۴۵). الطبقات الكبرى (- به نقل از ابو عون -): حسین عليه السلام چون از مدینه به سوی مکه روانه شد، به ابن مطيع - که چاه خود را حفر می‌کرد - رسید. ابن مطيع به او گفت: پدر و مادرم به فدایت! کجا؟

فرمود: «به مکه می‌روم...» و یادآوری کرد که شیعیانش در کوفه، به او نامه نوشته‌اند.

ابن مطيع به او گفت: پدر و مادرم به فدای تو! ما را از خویش بهره‌مند کن و به سوی آنان نرو.

ولی حسین عليه السلام نپذیرفت. ابن مطيع به او گفت: این چاه را تازه به آب رسانده‌ایم و امروز، اولین بار، مقداری آب با دلو برای ما بیرون آمده است. دعا کن که خدا برای ما در آن، برکت قرار دهد.

فرمود: «از آبش بگیر».

او با دلو از آن آب برای حسین عليه السلام آورد و وی از آن نوشید و مزه‌مزه کرد و سپس آن را به چاه برگرداند. آب آن، گوارا و فراوان گشت. ۲. لَمَّا خَرَجَ حُسَيْنٌ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَدِينَةِ يُرِيدُ مَكَّةَ، مَرَّ بِابْنِ مُطِيعٍ وَهُوَ يَحْفَرُ بئرَهُ، فَقَالَ لَهُ: أَيْنَ، فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي؟ قَالَ: أَرَدْتُ مَكَّةَ... وَذَكَرَ لَهُ أَنَّهُ كَتَبَ إِلَيْهِ شِيعَتُهُ بِهَا.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ مُطِيعٍ: أَيُّ فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي! مَتَّعْنَا بِنَفْسِكَ وَلَا تَسِرْ إِلَيْهِمْ، فَأَبَى حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ مُطِيعٍ: إِنَّ بئرِي هَذِهِ قَدْ رَشَحْتُهَا، وَهَذَا الْيَوْمُ أَوَانُ مَا خَرَجَ إِلَيْنَا فِي الدَّلْوِ شَيْءٌ مِنْ مَاءٍ، فَلَوْ دَعَوْتَ اللَّهَ لَنَا فِيهَا بِالْبَرَكَةِ.

قَالَ: هَاتِ مِنْ مَائِهَا، فَأَتَى مِنْ مَائِهَا فِي الدَّلْوِ، فَشَرِبَ مِنْهُ، ثُمَّ مَضَمَضَ، ثُمَّ رَدَّهُ فِي الْبئرِ، فَأَعَذَبَ وَأَمْهَى (الطبقات الكبرى: ج ۵ ص ۱۴۴، تاريخ الإسلام، ذهبی: ج ۵ ص ۸). تاريخ الطبری (- به نقل از محمد بن قيس -): پس از آن، حسین عليه السلام به

سوی کوفه روان بود تا به یکی از آبگاه‌های عرب رسید. عبد الله بن مطیع عَدَوی را دید که آن جا فرود آمده است. او چون حسین علیه السلام را دید، پیش پای وی برخاست و گفت: ای پسر پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت! برای چه آمده‌ای؟ و او را در بر گرفت و فرود آورد.

حسین علیه السلام به او فرمود: «معاویه - چنان که شنیده‌ای - مُرده است و مردم عراق به من [نامه] نوشته‌اند و مرا به سوی خویش خوانده‌اند».

عبد الله بن مطیع گفت: ای پسر پیامبر خدا! تو را به خدا، مگذار حرمت اسلام بشکند. تو را به خدا، حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله را حفظ کن. تو را به خدا، حرمت عرب را حفظ کن. به خدا، اگر آنچه را بنی امیه به دست دارند، مطالبه کنی، حتماً تو را می‌کشند و اگر تو را بکشند، پس از تو، هرگز از کسی بیم نخواهند داشت. به خدا، حرمت اسلام می‌شکند و حرمت قریش و حرمت عرب نیز [از بین می‌رود]. این کار را مکن. به کوفه مرو و با بنی امیه، درگیر مشو.

اما حسین بر رفتن، اصرار داشت. حسین علیه السلام تا آبگاهی بالای زُرُود آمد. ۲۰ ثُمَّ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِيراً إِلَى الْكُوفَةِ، فَأَنْتَهَى إِلَى مَاءٍ مِنْ مِيَاهِ الْعَرَبِ، فَإِذَا عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُطِيعٍ الْعَدَوِيُّ، وَهُوَ نَازِلٌ هَاهُنَا، فَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: يَا أَبَى أَنْتَ وَأُمِّي يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا أَقْدَمَكَ؟! وَاحْتَمَلَهُ فَأَنْزَلَهُ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ مِنْ مَوْتِ مُعَاوِيَةَ مَا قَدْ بَلَغَكَ، فَكَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ الْعِرَاقِ يَدْعُونَنِي إِلَى أَنْفُسِهِمْ. فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُطِيعٍ: أَذْكَرُكَ اللَّهُ - يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - وَحُرْمَةَ الْإِسْلَامِ أَنْ تُنْتَهَكَ! أَنْشُدَكَ اللَّهَ فِي حُرْمَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! أَنْشُدَكَ اللَّهَ فِي حُرْمَةِ الْعَرَبِ! فَوَاللَّهِ لَئِنْ طَلَبْتَ مَا فِي أَيْدِي بَنِي أُمَيَّةَ لَيَقْتُلَنَّكَ، وَلَئِنْ قَتَلُوكَ لَا يَهَابُونَ بَعْدَكَ أَحَدًا أَبَدًا، وَاللَّهِ إِنَّهَا لِحُرْمَةُ الْإِسْلَامِ تُنْتَهَكَ، وَحُرْمَةُ قُرَيْشٍ، وَحُرْمَةُ الْعَرَبِ، فَلَا تَفْعَلْ، وَلَا تَأْتِ الْكُوفَةَ، وَلَا تَعْرِضْ لِبَنِي أُمَيَّةَ.

قال: فَأَبَى إِلَّا أَنْ يَمُضِيَ، قَالَ: فَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى كَانَ بِالماءِ فَوْقَ زُرُودَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۵، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۴۸). الإرشاد: پس حسین علیه السلام از منزل حاجز، حرکت کرد و به سوی کوفه آمد تا به آبی از آب‌های عرب رسید که عبد الله بن مطیع عَدَوی، در کنار آن فرود آمده بود. او چون حسین علیه السلام را دید، پیش پای ایشان برخاست و گفت: پدر و مادرم به فدایت، ای فرزند پیامبر خدا! چه چیزی تو را به این جا کشانده است؟ سپس، ایشان را در بر گرفت و فرود آورد. حسین علیه السلام به او فرمود: «از مرگ معاویه که خبر داری. مردم عراق، [نامه] نوشته‌اند و مرا به سوی خود، فرا خوانده‌اند». عبد الله بن مطیع به او گفت: ای فرزند پیامبر خدا! خدا را به تو یاد آور می‌شوم که مبدا حرمت اسلام، شکسته شود! تو را به خدا، در باره حرمت قریش و حرمت عرب، سوگند می‌دهم. به خدا، اگر آنچه را که در دستان بنی امیه است، بخواهی، حتماً تو را می‌کشند و اگر تو را بکشند، هرگز پس از تو، از کسی پروا نخواهند کرد. به خدا سوگند، حرمت اسلام و حرمت قریش و حرمت ۱. همان رَمَل‌های میان ثعلبیه و خُزیمیه که در راه حج از مسیر کوفه قرار دارند (معجم البلدان: ج ۳ ص ۱۳۹. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲).

عرب می‌شکند. پس این کار را مکن و به کوفه مرو و خود را در معرض بنی امیه، قرار مده. حسین علیه السلام جز ادامه دادن راه، چیزی را نپذیرفت. ۱. ثُمَّ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْحَاجِزِ يَسِيرُ نَحْوَ الْكُوفَةِ، فَأَنْتَهَى إِلَى مَاءٍ مِنْ مِيَاهِ الْعَرَبِ، فَإِذَا عَلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُطِيعٍ الْعَدَوِيُّ، وَهُوَ نَازِلٌ بِهِ، فَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ إِلَيْهِ فَقَالَ: يَا أَبَى أَنْتَ وَأُمِّي يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا أَقْدَمَكَ؟ وَاحْتَمَلَهُ وَأَنْزَلَهُ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ مِنْ مَوْتِ مُعَاوِيَةَ مَا قَدْ بَلَغَكَ، فَكَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ الْعِرَاقِ يَدْعُونَنِي إِلَى أَنْفُسِهِمْ. فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُطِيعٍ: أَذْكَرُكَ اللَّهُ - يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ - وَحُرْمَةَ الْإِسْلَامِ أَنْ تُنْتَهَكَ، أَنْشُدَكَ اللَّهَ فِي حُرْمَةِ قُرَيْشٍ، أَنْشُدَكَ اللَّهَ

فِي حُرْمَةِ الْعَرَبِ! فَوَاللَّهِ لَئِنْ طَلَبْتَ مَا فِي أَيْدِي بَنِي أُمَيَّةَ لَيَقْتُلَنَّكَ، وَلَئِنْ قَتَلُوكَ لَا يَهَابُوا بَعْدَكَ أَحَدًا أَبَدًا، وَاللَّهِ إِنَّهَا لَحُرْمَةُ الْإِسْلَامِ تُنْتَهَكُ، وَحُرْمَةُ قُرَيْشٍ، وَحُرْمَةُ الْعَرَبِ، فَلَا تَفْعَلْ، وَلَا تَأْتِ الْكُوفَةَ، وَلَا تُعْرِضْ نَفْسَكَ لِبَنِي أُمَيَّةَ؛ فَأَبَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا أَنْ يَمْضِيَ (الإرشاد: ج ۲ ص ۷۱، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۷۰). الأخبار الطوال: حسين عليه السلام از بطن الرِّمَّة ۲ حرکت کرد و عبد الله بن مطيع را دید که از عراق، باز می‌گشت. او بر حسين عليه السلام سلام کرد و به ایشان گفت: پدر و مادرم به فدایت، ای فرزند پیامبر خدا! چه چیزی تو را از حرم خدا و حرم جدت، بیرون آورده است؟ فرمود: «مردم کوفه، نامه‌هایی برایم نوشته‌اند و از من خواسته‌اند که به سوی آنان بروم؛ چون به زنده کردن نشانه‌های حق و میراندن بدعت‌ها، امید بسته‌اند». ابن مطيع به ایشان گفت: تو را به خدا، سوگند می‌دهم که به کوفه وارد نشوی. به خدا سوگند که اگر بدان وارد شوی، حتماً تو را خواهند کشت. حسين عليه السلام فرمود: «(جز آنچه خدا بر ما مقرر کرده است، به ما نخواهد رسید)» و آن گاه با او خداحافظی کرد و رفت. ۳. سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَطْنِ الرِّمَّةِ، فَلَقِيَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُطِيعٍ، وَهُوَ مُنْصَرِفٌ مِنَ الْعِرَاقِ، فَسَلَّمَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ لَهُ: يَا أَبِی أَنْتَ وَأُمِّی یَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا أَخْرَجَكَ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمِ جَدِّكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدَمَ عَلَيْهِمْ، لِمَا رَجَوْا مِنْ إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ، وَإِمَانَةِ الْبَدْعِ. قَالَ لَهُ ابْنُ مُطِيعٍ: أَنْشُدْكَ اللَّهُ أَلَّا تَأْتِيَ الْكُوفَةَ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ أَتَيْتَهَا لَتُقْتَلََنَّ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَقْتُلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، خَوَارِزْمِي: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُطِيعٍ عَدُوِّي، بِهِ سَوِي حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ آمَدَ وَگفت: فدایت شوم، ای فرزند پیامبر خدا! به عراق نرو؛ چرا که تو نزد خدا، احترام ویژه‌ای داری و با پیامبر خدا نیز خویشاوندی ویژه داری. پسرعموی تو در کوفه کشته شد و اگر بنی امیه تو را بکشند، از شکستن هیچ حرمتی پروا نخواهند کرد و پس از از کشتن تو، از کشتن هیچ کس پروا نخواهند

۱. بطن الرِّمَّة، منزلگاه مردم بصره در سفرشان به مدینه است و کوفی‌ها و اهل بصره، در آن جا به هم می‌رسند (معجم البلدان: ج ۳ ص ۷۲. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲). (لَنْ يُصَيِّرَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا)، توبه: آیه ۵۱. ثُمَّ وَدَّعَهُ وَمَضَى (الأخبار الطوال: ص ۲۴۶).

کرد. پس خدا را، خدا را، که با [دادن] جان خویش، ما را مصیبت زده گردانی! حسين عليه السلام به سخن او توجه نکرد. ۱. وَأَقْبَلَ إِلَيْهِ [أَيَّ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُطِيعٍ الْعِدَوِيُّ، فَقَالَ: جُعِلْتُ فِدَاكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، لَا تَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ، فَإِنَّ حُرْمَتَكَ مِنَ اللَّهِ حُرْمَةٌ، وَقَرَابَتَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ قَرَابَةٌ، وَقَدْ قُتِلَ ابْنُ عَمِّكَ بِالْكُوفَةِ، وَإِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ إِنْ قَتَلُوكَ لَمْ يَرْتَدِّعُوا عَنْ حُرْمَةِ اللَّهِ أَنْ يَنْتَهِكُوهَا، وَلَمْ يَهَابُوا أَحَدًا بَعْدَكَ أَنْ يَقْتُلُوهُ، فَاللَّهُ اللَّهُ أَنْ تَفْجَعَنَا بِنَفْسِكَ! فَلَمْ يَلْتَفِتِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى كَلَامِهِ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۱۶. نیز، ر. ک: الحقائق الوردية: ج ۱ ص ۱۱۴).

۱۵ / ۶ عمر بن عبد الرحمن

تاریخ الطبری (- به نقل از عمر بن عبد الرحمن بن حارث بن هشام مخزومی): چون نامه‌های مردم عراق به حسين عليه السلام رسید و او آماده سفر به عراق شد، نزد او آمدم و در مکه بر او وارد شدم. پس خدا را سپاس گفتم و ستایش کردم و آن گاه گفتم: اما بعد، - ای پسرعمو - برای کاری، پیش تو آمده‌ام و می‌خواهم از روی نیکخواهی، آن را به تو یادآور شوم. اگر مرا خیرخواه خود می‌دانی، بگویم؛ وگرنه از آنچه می‌خواهم بگویم، خودداری می‌ورزم.

فرمود: «بگو. به خدا سوگند، تو را بدعقیده و دوستدار کار زشت و امور ناپسند نمی‌پندارم».

به وی گفتم: به من خبر رسیده که تو آهنگ حرکت به عراق داری و من از رفتن تو، نگرانم. تو به سرزمینی می‌روی که

کارگزاران و فرمان‌روایانش در آن هستند و بیت المال، در کفشان است و مردم، بردگان این درهم و دینارند. بر تو بیمناکم که آن که به تو وعده یاری داده و آن که تو را از مخالفت بیشتر دوست می‌دارد، با تو بجنگند.

پس حسین علیه السلام فرمود: «پسرعمو! خدا به تو پاداش نیکو دهد! به خدا سوگند، دانستم که تو برای نیکخواهی آمده‌ای و از روی خرد، سخن می‌گویی. هر چه سرنوشت باشد، همان می‌شود، چه رأی تو را به کار بندم و چه آن را وا بگذارم. پس تو نزد من، ستوده‌ترین مشورت دهنده و نیکخواه‌ترین اندرزگویی».

۱. عمر بن عبد الرحمان بن حارث قرشی مخزومی مدنی، از تابعیان است و برادرش ابو بکر بن عبد الرحمان، یکی از فقهای هفتگانه در مدینه بود. گفته‌اند: روز مرگ عمر، وی هم از دنیا رفت؛ ولی درست آن است که در روز مرگ عمر، به دنیا آمد. گفته‌اند: ابن زبیر، او را فرماندار کوفه کرد؛ ولی مختار به او نیرنگ زد و او از این کار، انصراف داد. آن گاه با حجاج بود و در عراق از دنیا رفت. بر این اساس، در سنّ حدود هفتاد، از دنیا رفته است.

از نزد او باز گشتم و بر حارث بن خالد بن عاص بن هشام، وارد شدم. او از من پرسید: آیا حسین را دیدی؟ به او گفتم: آری.

گفت: به تو چه گفت؟ و تو به او چه گفتی؟

گفتم: به او چنین و چنان گفتم و او هم، چنین و چنان گفت.

گفت: به پروردگار مروه، سوگند که برای او خیرخواهی کرده‌ای. هان! سوگند به پروردگار کعبه، رأی درست، همین است، بپذیرد یا نپذیرد.

سپس شعری بدین مضمون گفت: چه بسا مشورت دهنده‌ای که فریب می‌دهد و نابود می‌کند! و ای بسا بدخواهی که خیرخواه شمرده می‌شود! لَمَّا قَدِمْتُ كُتِبَ أَهْلُ الْعِرَاقِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَتَهَيَّأَ لِلْمَسِيرِ إِلَى الْعِرَاقِ، أَتَيْتُهُ فَدَخَلْتُ عَلَيْهِ وَهُوَ بِمَكَّةَ، فَحَمِدْتُ اللَّهَ وَأَثْنَيْتُ عَلَيْهِ، ثُمَّ قُلْتُ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَتَيْتُكَ يَا بَنَ عَمِّ لِحَاجَةٍ أُرِيدُ ذِكْرَهَا لَكَ نَصِيحَةً، فَإِنْ كُنْتَ تَرَى أَنَّكَ تَسْتَنْصِحُنِي وَإِلَّا كَفَفْتُ عَمَّا أُرِيدُ أَنْ أَقُولَ.

فَقَالَ: قُلْ، فَوَاللَّهِ مَا أَظُنُّكَ بِسَيِّئِ الرَّأْيِ، وَلَا هُوَ لِلْقَيْحِ مِنَ الْأَمْرِ وَالْفِعْلِ.

قَالَ: قُلْتُ لَهُ: إِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكَ تُرِيدُ الْمَسِيرَ إِلَى الْعِرَاقِ، وَإِنِّي مُشْفِقٌ عَلَيْكَ مِنْ مَسِيرِكَ؛ إِنَّكَ تَأْتِي بِلَدٍّ فِيهِ عَمَالُهُ وَأُمَرَاؤُهُ، وَمَعَهُمْ بُيُوتُ الْأَمْوَالِ، وَإِنَّمَا النَّاسُ عَبِيدٌ لِهَذَا الدَّرْهِمِ وَالْدِينَارِ، وَلَا أَمِنْ عَلَيْكَ أَنْ يُقَاتِلَكَ مَنْ وَعَدَكَ نَصْرَهُ، وَمَنْ أَنْتَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِمَّنْ يُقَاتِلُكَ مَعَهُ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا يَا بَنَ عَمِّ! فَقَدْ وَاللَّهِ عَلِمْتُ أَنَّكَ مَشَيْتَ بِنُصْحٍ، وَتَكَلَّمْتَ بِعَقْلِ، وَمَهْمَا يُقْضَى مِنْ أَمْرِ يَكُنْ، أَخَذْتُ بِرَأْيِكَ أَوْ تَرَكْتُهُ، فَأَنْتَ عِنْدِي أَحْمَدُ مُشِيرٍ، وَأَنْصَحُ نَاصِحٍ.

قَالَ: فَانْصَرَفْتُ مِنْ عِنْدِهِ فَدَخَلْتُ عَلَى الْحَارِثِ بْنِ خَالِدِ بْنِ الْعَاصِ بْنِ هِشَامٍ، فَسَأَلَنِي: هَلْ لَقَيْتَ حُسَيْنًا؟ فَقُلْتُ لَهُ: نَعَمْ.

قَالَ: فَمَا قَالَ لَكَ؟ وَمَا قُلْتَ لَهُ؟ قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: قُلْتُ كَذَا وَكَذَا، وَقَالَ: كَذَا وَكَذَا. فَقَالَ: نَصِيحَتُهُ وَرَبُّ الْمَرْوَةِ الشَّهْبَاءِ، أَمَا وَرَبُّ الْبَيْتِ، إِنَّ الرَّأْيَ لَمَّا رَأَيْتَهُ، قَبْلَهُ أَوْ تَرَكَهُ، ثُمَّ قَالَ: رَبُّ مُسْتَنْصَحٍ يُغْشَى وَيُرْدَى وَظَنِينَ بِالْغَيْبِ يُلْفَى نَصِيحًا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۲، الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۴۵). أنساب الأشراف: چون کوفیان برای حسین علیه السلام آن نامه‌ها را نوشتند و درخواست کردند که به سرعت به سوی آنان حرکت کند، عمر بن عبد الرحمان بن حارث بن هشام مخزومی، در مکه نزد وی آمد و به وی گفت: به من خبر رسیده که به سوی عراق می‌روی و من از این سفر، بر تو بیمناکم؛ چرا که به شهری می‌روی که کارگزاران و

فرمان‌روایان در آن حضور دارند و بیت المال، در اختیار آنهاست و مردم، بنده درهم و دینارند. پس بر تو بیمناکم که آن که به تو وعده یاری داده و آن که تو برای او دوست‌داشتنی‌تر از آنهاپی هستی که برایشان می‌جنگد، با تو بجنگند. حسین علیه السلام به او فرمود: «تو خیرخواهی کردی و خداوند، قضایش را عملی می‌سازد». ۱. وَلَمَّا كَتَبَ أَهْلُ الْكُوفَةِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا كَتَبُوا بِهِ، فَاسْتَحْفُوهُ لِلشُّخُوصِ، جَاءَهُ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامِ الْمَخْزُومِيُّ بِمَكَّةَ، فَقَالَ لَهُ: بَلَّغْنِي أَنَّكَ تُرِيدُ الْعِرَاقَ، وَأَنَا مُشْفِقٌ عَلَيْكَ مِنْ مَسِيرِكَ، لَأَنَّكَ تَأْتِي بَلَدًا فِيهِ عَمَالُهُ وَأَمْرَاؤُهُ، وَمَعَهُمْ بُيُوتُ الْأَمْوَالِ، وَإِنَّمَا النَّاسُ عَبِيدُ الدِّينَارِ وَالْدَّرْهِمِ، فَلَا آمَنٌ عَلَيْكَ أَنْ يُقَاتِلَكَ مَنْ وَعَدَكَ نَصْرَهُ، وَمَنْ أَنْتَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِمَّنْ يُقَاتِلُكَ مَعَهُ.

فَقَالَ لَهُ: قَدْ نَصَحْتُ، وَيَقْضِي اللَّهُ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۳). الفتوح: حسین علیه السلام آهنگ حرکت به سوی عراق کرد. عمر بن عبد الرحمان بن حارث بن هشام مخزومی، بر وی وارد شد و گفت: ای پسر دختر پیامبر خدا! برای خواسته‌ای نزد تو آمده‌ام و می‌خواهم آن را بیان کنم. من در این خواسته، اهل نیرنگ نیستم. آیا آن را از من می‌شنوی؟ حسین علیه السلام فرمود: «بگو. به خدا سوگند، تو نزد من، بدعقیده نیستی. هر چه دوست داری، بگو». او گفت: به من خبر رسیده که به عراق می‌روی و من، از این سفر برای تو بیمناکم. تو بر مردمی وارد می‌شوی که فرمان‌روایانشان در آن جا حضور دارند و بیت المال، در اختیار آنهاست و من بیم آن دارم که آن کسی که تو نزد او از پدر و مادرش عزیزتری، به خاطر درهم و دینار دنیا، با تو بجنگد. از خدا، پروا کن و از این حرم، بیرون مرو. حسین علیه السلام به وی فرمود: «پسرعمو! خداوند، به تو پاداش خیر دهد! می‌دانم که از روی دلسوزی چنین گفتی. هر چه خدا بخواهد، همان می‌شود، چه بر طبق نظر تو رفتار کنم، یا بر خلاف آن عمل نمایم». عمر بن عبد الرحمان، از حسین علیه السلام جدا شد، در حالی که می‌گفت: چه بسا مشورت دهنده‌ای، که نافرمانی می‌شود و آزار می‌بیند! و ای بسا بدخواهی که خیرخواه شمرده می‌شود! ۲. إِنَّهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَزَمَ عَلَى الْمَسِيرِ إِلَى الْعِرَاقِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامِ الْمَخْزُومِيُّ، فَقَالَ: يَا بَنَ بْنَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، إِنِّي أَتَيْتُ إِلَيْكَ بِحَاجَةٍ أُرِيدُ أَنْ أَذْكُرَهَا لَكَ، فَأَنَا غَيْرُ غَاشٍّ لَكَ فِيهَا، فَهَلْ لَكَ أَنْ تَسْمَعَهَا؟

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَاتِ، فَوَاللَّهِ مَا أَنْتَ عِنْدِي بِمُسِيءٍ الرَّأْيِ، فَقُلْ مَا أَحْبَبْتَ. فَقَالَ: قَدْ بَلَّغْنِي أَنَّكَ تُرِيدُ الْعِرَاقَ، وَإِنِّي مُشْفِقٌ عَلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ؛ إِنَّكَ تَرِدُ إِلَى قَوْمٍ فِيهِمُ الْأَمْوَالُ، وَمَعَهُمْ بُيُوتُ الْأَمْوَالِ، وَلَا آمَنٌ عَلَيْكَ أَنْ يُقَاتِلَكَ مَنْ أَنْتَ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَبِيهِ وَأُمِّهِ، مِيلًا إِلَى الدُّنْيَا وَالْدَّرْهِمِ، فَاتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَخْرُجْ مِنْ هَذَا الْحَرَمِ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا يَا بَنَ عَمِّ! فَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّكَ أَمَرْتَ بِنُصْحٍ، وَمَهُمَا يَقْضِ اللَّهُ مِنْ أَمْرٍ فَهُوَ كَائِنٌ، أَخَذْتُ بِرَأْيِكَ أَمْ تَرَكْتُهُ.

قَالَ: فَانْصَرَفَ عَنْهُ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ وَهُوَ يَقُولُ: رَبُّ مُسْتَنْصَحٍ سَيُعْصَى وَيُؤْذَى وَظَنِينَ بِالْغَيْبِ يُلْفَى نَصِيحًا (الفتوح: ج ۵ ص ۶۴، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۱۵).

۶ / ۱۶ عمر بن علی بن ابی طالب

الملهوف (- به نقل از محمد بن عمر -): از پدرم عمر بن علی بن ابی طالب شنیدم که برای دایی‌هایم، خاندان عقیل، صحبت می‌کرد و می‌گفت: چون برادرم حسین، از بیعت با یزید در مدینه سر باز زد، نزد او رفتم و او را تنها یافتم. به وی گفتم: جانم فدایت، ای ابا عبد الله! برادرت حسن، از پدرت برایم چنین نقل کرد. [در این هنگام] گریه و اشک، امانم ندادند و صدای حق‌حق گریه‌ام بلند شد.

حسین، مرا در آغوش گرفت و فرمود: «برایت نقل کرد که من کشته می‌شوم؟».

گفتم: حاشا که چنین بگوید، ای پسر پیامبر خدا!

فرمود: «تو را به جان پدرت سوگند می‌دهم، آیا از کشته شدن من خبر داد؟».

گفتم: آری. پس چرا دست نمی‌دهی و بیعت نمی‌کنی؟

فرمود: «پدرم خبر داد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را از کشته شدن او و من، باخبر ساخت و این که قبر من نزدیک قبر او خواهد بود. آیا گمان می‌بری که چیزی را می‌دانی که من نمی‌دانم؟ به راستی که خواری و پستی را هرگز بر خود نمی‌پسندم. فاطمه، پدرش را در حالی ملاقات می‌کند که از رفتار بنی امیه با فرزندانش شاکی است. هرگز کسی که او را از طریق [آزردن] فرزندانش بیازارد، وارد

۱. صحیح، «عمر» است. ۲. ر. ک: ص ۲۸۶ (فصل دوم / پیشنهاد عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام).

بهشت نخواهد شد! ۱. سَمِعْتُ أَبِي عُمَرَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ يُحَدِّثُ أَخُوَالِي آلَ عَقِيلٍ، قَالَ: لَمَّا امْتَنَعَ أَخِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ الْبَيْعَةِ لِزَيْدِ الْمَدِينَةِ، دَخَلْتُ عَلَيْهِ فَوَجَدْتُهُ خَالِيًا، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، حَدَّثَنِي أَخُوكَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، ثُمَّ سَبَقْتَنِي الدَّمْعَةُ وَعَلَا شَهْقِي، فَضَمَّنِي إِلَيْهِ وَقَالَ: حَدَّثَكَ أَنِّي مَقْتُولٌ؟ فَقُلْتُ: حُوشِيتَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ: سَأَلْتُكَ بِحَقِّ أَبِيكَ، بِقَتْلِي خَبْرَكَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَلَوْلَا نَاوَلْتُ وَبَايَعْتُ! فَقَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَخْبَرَهُ بِقَتْلِهِ وَقَتْلِي، وَأَنَّ تُرَيْتِي تَكُونُ بِقُرْبِ تُرَيْتِهِ، فَتُظُنُّ أَنَّكَ عَلِمْتَ مَا لَمْ أَعْلَمْهُ! وَإِنَّهُ لَا أُعْطِيَ الدُّنْيَا عَنْ نَفْسِي أَبَدًا، وَلَتَلْقَيْنَ فَاطِمَةُ أَبَاها شَاكِيَةً مَا لَقِيتَ ذُرِّيَّتَهَا مِنْ أُمَّتِهِ، وَلَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ أَحَدٌ آذَاهَا فِي ذُرِّيَّتِهَا (الملهوف: ص ۱۹ / طبعه أنوار الهدى).

۶ / ۱۷ عمره، دختر عبد الرحمان

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): عمره دختر عبد الرحمان، برای حسین علیه السلام نامه نوشت و تصمیم او [برای رفتن به کوفه] را سنگین شمرد و او را به تسلیم شدن و همراهی با جماعت، سفارش کرد و به او خبر داد که به قتلگاه می‌رود. نیز می‌گفت: گواهی می‌دهم که عایشه، برایم روایت کرد که از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده است که می‌فرمود: «حسین، در سرزمین بابل، کشته خواهد شد». حسین علیه السلام چون نامه‌اش را خواند، فرمود: «پس من باید به قتلگاه خویش بروم»، و رفت. ۳. وَكَبَّتْ إِلَيْهِ [أَي إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَمْرَةُ بِنْتُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، تُعْظِمُ عَلَيْهِ مَا يُرِيدُ أَنْ يَصْنَعَ، وَتَأْمُرُهُ بِالطَّاعَةِ وَلِزُومِ الْجَمَاعَةِ! وَتُخْبِرُهُ أَنَّهُ إِنَّمَا يُسَاقُ إِلَى مَصْرَعِهِ، وَتَقُولُ: أَشْهَدُ لِحَدَّثَنِي عَائِشَةُ أَنَّهَا سَمِعَتْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «يَقْتُلُ حُسَيْنٌ بِأَرْضِ بَابِلَ».

فَلَمَّا قَرَأَ كِتَابَهَا، قَالَ: فَلَا يُدْرِي لِي إِذَا مِنْ مَصْرَعِي! وَمَضَى (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۶، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۸).

۱. عمره دختر عبد الرحمان بن سعد بن زراره انصاری مدنی، از قبیله بنی نجار است که در سال ۲۱ هجری به دنیا آمد. وی تابعی و زنی مورد وثوق بود که در خانه عایشه زندگی می‌کرد. وی از عایشه و ام سلمه روایت کرده است و زنی دانشمند بود. عمر بن عبد العزیز، به فرماندار مدینه دستور داد که روایت‌های وی، نوشته شود تا مبادا از بین بروند. عبد الرحمان بن حارثه بن نعمان، با وی ازدواج کرد. عمره، در سال ۹۸ یا ۹۶ هجری در گذشت.

الإرشاد (- به نقل از عبد الله بن سليمان اسدي و مُنْذِر بن مُشَمِّعِل اسدي -)

۲. در عبارت الإرشاد ، «عمرو بن لوزان» آمده است ؛ ولی طبری در تاریخ الطبری (ج ۵ ص ۳۹۹) و ابن کثیر در البدایه و النهایه (ج ۸ ص ۱۷۱) ، فقط «لوزان» را ثبت کرده‌اند و ابن اثیر در الکامل (ج ۲ ص ۵۴۹) ، تعبیر «مردی از عرب» را قید کرده است . به هر حال ، در منابع حدیثی و رجالی ، مردی بدین نام ، ذکر نشده است.

حسین علیه السلام دستور داد که یارانش بسیار آب بر دارند . آن گاه رفت تا به منزل عَقَبه ۱ رسید و در آن ، فرود آمد. پیرمردی از بنی عِکرمه به نام عمرو بن لوزان به دیدارش آمد . از او پرسید : کجا می‌روی؟ حسین علیه السلام به او فرمود: «کوفه» .

پیرمرد گفت: تو را به خدا، باز گرد. به خدا سوگند ، جز به سوی نیزه‌ها و تیزی شمشیرها نمی‌روی و اینان که به سوی تو نامه فرستاده‌اند ، اگر تضمین می‌کردند که عهده‌دار جنگ به همراه تو شوند و زمینه‌ها را هموار می‌کردند و آن گاه به سوی آنان می‌رفتی، درست بود ؛ ولی با این شرایطی که می‌گویی ، صلاح نمی‌بینم که به کوفه بروی.

حسین علیه السلام به او فرمود : «ای عبد الله! رأی صحیح ، بر من ، پوشیده نیست ؛ ولی دستور خدای متعال ، مغلوب نمی‌شود» . سپس فرمود: «به خدا، تا وقتی جگرم را از درون [سینه] من بیرون نیاورند ، رهایم نمی‌کنند و چون چنین کردند ، خدا، کسی را بر آنان چیره خواهد کرد که خوارشان می‌سازد تا خوارترین گروه مردمان باشند» . ۲. فَلَمَّا كَانَ السَّحَرُ أَمَرَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَصْحَابَهُ فَاسْتَقَوْا مَاءً وَأَكْثَرُوا ، ثُمَّ سَارَ حَتَّى مَرَّ بِبَطْنِ الْعَقَبَةِ فَتَزَلَّ عَلَيْهَا ، فَلَقِيَهُ شَيْخٌ مِنْ بَنِي عِكْرِمَةَ يُقَالُ لَهُ عَمْرُو بْنُ لُؤْزَانَ ، فَسَأَلَهُ : أَيْنَ تُرِيدُ ؟ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْكُوفَةَ ، فَقَالَ الشَّيْخُ : أَنْشُدُكَ اللَّهَ لَمَّا انْصَرَفْتَ ؛ فَوَاللَّهِ مَا تَقْدَمُ إِلَّا عَلَى الْأَسِنَّةِ وَحَدِّ السُّيُوفِ ، وَإِنَّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ بَعَثُوا إِلَيْكَ لَوْ كَانُوا كَفَّوكَ مَوْوَنَةَ الْقِتَالِ ، وَوَطَّوُوا لَكَ الْأَشْيَاءَ فَقَدِمْتَ عَلَيْهِمْ كَأَنَّ ذَلِكَ رَأْيًا ، فَأَمَّا عَلَى هَذِهِ الْحَالِ الَّتِي تَذْكُرُ ، فَإِنِّي لَا أَرَى لَكَ أَنْ تَفْعَلَ !

فَقَالَ لَهُ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، لَيْسَ يَخْفَى عَلَى الرَّأْيِ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُغْلِبُ عَلَى أَمْرِهِ . ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَاللَّهِ لَا يَدْعُونِي حَتَّى يَسْتَخْرِجُوا هَذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفِي ، فَإِذَا فَعَلُوا ، سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلُّهُمْ ، حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ فَرَقِ الْأَمَمِ (الإرشاد : ج ۲ ص ۷۶ ؛ تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۹۹) .

۱. عَقَبه ، یکی از منزل‌های راه مکه است و آن جا، آبگاهی برای قبیله بنی عکرمه است (معجم البلدان : ج ۴ ص ۱۳۴ . نیز ، ر . ک : نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲) . ۲. ظاهراً عقیق ، تصحیف «عَقَبه» است که در نقل پیشین نیز آمده بود و مراد ، وادی عقیق نیست ؛ زیرا وادی عقیق ، نزدیک مکه است و در الأخبار الطوال آمده که این حادثه، یک روز پیش از رویارویی با حرّ بن یزید ریاحی اتفاق افتاد ، یعنی در نزدیکی کوفه.

جانم فدایت! باز گرد . به خدا، جز به سوی نیزه‌ها و شمشیرها ره‌سپار نیستی و بر آنها که به تو نامه نوشتند، تکیه مکن ؛ زیرا اینان ، نخستین کسانی هستند که به جنگ با تو می‌پردازند. حسین علیه السلام به او گفت: «نیکخواهی کردی و آن را به اوج رساندی . پاداش خیر بینی!» . سپس با او خداحافظی کرد و رفت تا به منزل «شُرَات» ۱ فرود آمد و شب در آن جا ماند . سپس از آن جا کوچید و به راه افتاد ۲. سَارَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] حَتَّى انْتَهَى إِلَى بَطْنِ الْعَقِيقِ ، فَلَقِيَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي عِكْرِمَةَ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ، وَأَخْبَرَهُ بِتَوَطُّعِ ابْنِ زِيَادٍ

الْخَيْلَ مَا بَيْنَ الْقَادِسِيَّةِ إِلَى الْعُذَيْبِ رَصْدًا لَهُ . ثُمَّ قَالَ لَهُ : انْصَرَفِ بِنَفْسِي أَنْتَ ! فَوَاللَّهِ مَا تَسِيرُ إِلَّا إِلَى الْأَسِنَّةِ وَالسُّيُوفِ ، وَلَا تَتَّكِلَنَّ عَلَى الَّذِينَ كَتَبُوا لَكَ ؛ فَإِنَّ أَوْلَيْكَ أَوَّلُ النَّاسِ مُبَادَرَةً إِلَى حَرْبِكَ . فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَدْ نَاصَيْتُ وَبَالِغَتْ ، فَجُزَيْتُ خَيْرًا . ثُمَّ سَلَّمَ عَلَيْهِ ، وَمَضَى حَتَّى نَزَلَ بِشِرَاهُ بَاتَ بِهَا ، ثُمَّ ارْتَحَلَ وَسَارَ (الأخبار الطوال : ص ۲۴۸ ، بغية الطلب في تاريخ حلب : ج ۶ ص ۲۶۲۲) .

۱. صحیح آن، «شِراف» است. ۲. همام بن غالب بن صعصعه - که کنیه‌اش ابو فراس و معروف به فرزددق است - ، در سال ۲۵ هجری در بصره به دنیا آمد. وی از یاران امیر مؤمنان، امام حسین و امام زین العابدین علیهم السلام است. قصیده‌اش در مدح امام زین العابدین علیه السلام در حضور هشام بن عبد الملک، معروف است و بیت آغاز آن، چنین است: این، کسی است که سرزمین بطحا، جای گام‌هایش را می‌شناسد و کعبه و حرم و غیر حرم، او را می‌شناسند. هشام، از شنیدن این اشعار، خشمگین شد و دستور داد فرزددق را زندانی کنند. او را در عسفان (میان مکه و مدینه) زندانی کردند و امام زین العابدین علیه السلام دوازده هزار درهم صلّه به خاطر آن شعر، به وی داد؛ ولی فرزددق، آن را نپذیرفت و گفت که تنها برای پاداش اخروی، آن را سروده است و تنها با اصرار امام علیه السلام آن را پذیرفت. وی در سال ۱۱۰ هجری پس از سفری به عراق، شام و جزیره (شمال عراق و سوریه) در گذشت.

۶ / ۱۹ فَرَزْدَق

أنساب الأشراف (- به نقل از زبیر بن خَرِیت -) : از فَرَزْدَق شنیدم که گفت: حسین را در منزل ذات عرق ۴ دیدم که به کوفه می‌رفت. به من فرمود: «گمان می‌کنی مردم کوفه - که خورجینی از نامه‌هایشان نزد من است - چه می‌کنند؟». گفتم: رهایت می‌کنند. پس نرو. تو به سوی مردمی می‌روی که دل‌هایشان، با تو و

۳. ذات عرق، میقات عراقیان است و مرز میان نجد و تهامة است (معجم البلدان : ج ۴ ص ۱۰۷. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲) .

دست‌هایشان، رو در روی توست. ولی او نپذیرفت. ۱. سَمِعْتُ الْفَرَزْدَقَ قَالَ : لَقِيتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذَاتِ عَرِقٍ وَهُوَ يُرِيدُ الْكُوفَةَ ، فَقَالَ لِي : مَا تَرَى أَهْلَ الْكُوفَةِ صَانِعِينَ ؟ فَإِنَّ مَعِيَ جَمَلًا مِنْ كُتُبِهِمْ ؟ قُلْتُ : يَخْذُلُونَكَ ، فَلَا تَذْهَبْ ، فَإِنَّكَ تَأْتِي قَوْمًا قُلُوبُهُمْ مَعَكَ ، وَأَيَّدِيهِمْ عَلَيْكَ . فَلَمْ يُطْعَنِي ! (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۷۷ ، تاريخ الإسلام ، ذهبی : ج ۵ ص ۱۰) . ر. ک: ص ۶۱۸ (فصل هفتم / دیدار فرزددق در صفاح)

و ص ۷۵ (فصل سوم : ارزیابی سفر امام حسین علیه السلام به عراق و نهضت کوفه / اقسام شیعیان در آن دوران).
و ص ۵۲۷ (فصل ششم / ابو محمد واقدی و زراره بن جلعج) .

۶ / ۲۰ مُحَمَّدُ بْنُ حَنْفِيَّة

الإرشاد (- در گزارش بیرون رفتن امام علیه السلام از مدینه -) : حسین علیه السلام شب‌هنگام (شب یکشنبه، دو روز مانده از رجب)، به سوی مکه به راه افتاد و فرزندان، برادران، برادرزادگان و همه خانواده‌اش، جز محمّد بن حنفیه، همراه او بودند. محمّد بن حنفیه، چون دریافت که ایشان آهنگ بیرون رفتن از مدینه را دارد و خودش هم نمی‌داند که به کجا می‌رود، به وی گفت:

برادر! تو محبوب‌ترین مردم و گرامی‌ترین آنان در نزد منی و دلسوزی را برای هیچ یک از مردم، جز برای تو، نگاه نمی‌دارم و تو، بدان سزاوارتری. از بیعت با یزید بن معاویه و از شهرها، تا آن جا که می‌توانی، چشمپوشی کن. سپس فرستادگانی به سوی مردم، گسیل دار و آنان را به سوی خود، فرا بخوان. پس اگر مردم از تو پیروی کردند و به بیعت تو درآمدند، خدا را بر آن، سپاس بگذار و اگر سراغ کسی جز تو رفتند، از دین و خرد تو، کاسته نمی‌شود و مردانگی و ارجمندی تو، بر باد نمی‌رود.

من نگرانم که به یکی از این شهرها وارد شوی و مردم، دچار چنددستگی شوند: گروهی با تو و گروهی بر ضد تو، و با یکدیگر نبرد کنند و تو، هدف نخستین نیزه باشی و در آن صورت، بهترین همه این امت از نظر شخصیت فردی و پدر و مادر، خونس از همه پایمال‌تر و خانواده‌اش از همه خوارتر شود.

حسین علیه السلام به او فرمود: «برادر! پس کجا بروم؟».

گفت: مکه. پس اگر سرای آرامی بود، همان جا بمان و اگر تو را در آن، آرامش نبود، به رمل‌ها و ستیغ کوه‌ها پناه ببر و از شهری به شهری برو تا بنگری که سرنوشت مردم، چه

۱. ر. ک: ص ۲۸۷ (فصل دوم / پیشنهاد محمد بن حنفیه به امام علیه السلام).

خواهد شد. پس درست‌ترین تصمیم‌گیری تو، زمانی است که به استقبال حوادث و رخدادها بروی.

امام علیه السلام فرمود: «برادر! تو نیکخواهی و دلسوزی کردی و امید دارم که نظر تو، استوار و همراه توفیق باشد». ۱. فَخَرَجَ مِنْ تَحْتِ لَيْلَتِهِ - وَهِيَ لَيْلَةُ الْأَحَدِ لِثَوَمِينَ بَقِيَا مِنْ رَجَبٍ - مُتَوَجِّهًا نَحْوَ مَكَّةَ، وَمَعَهُ بَنُوهُ وَإِخْوَتُهُ، وَبَنُو أَخِيهِ وَجُلُّ أَهْلِ بَيْتِهِ، إِلَّا مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ، فَإِنَّهُ لَمَّا عَلِمَ عَزْمَهُ عَلَى الْخُرُوجِ عَنِ الْمَدِينَةِ لَمْ يَدْرِ أَيْنَ يَتَوَجَّهَ.

فَقَالَ لَهُ: يَا أَخِي! أَنْتَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَأَعَزُّهُمْ عَلَيَّ، وَلَسْتُ أَذْخِرُ النَّصِيحَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ إِلَّا لَكَ، وَأَنْتَ أَحَقُّ بِهَا، تَنْحَ بَيْعَتِكَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَعَنِ الْأَمْصَارِ مَا اسْتَطَعْتَ، ثُمَّ ابْعَثْ رُسُلَكَ إِلَى النَّاسِ فَادْعُهُمْ إِلَى نَفْسِكَ، فَإِنْ تَابَعَكَ النَّاسُ وَبَايَعُوا لَكَ حَمِدَتِ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ، وَإِنْ أَجْمَعَ النَّاسُ عَلَى غَيْرِكَ، لَمْ يَنْقُصِ اللَّهُ بِذَلِكَ دِينَكَ وَلَا عَقْلَكَ، وَلَا تَذْهَبْ بِهِ مَرُوءَتُكَ وَلَا فَضْلُكَ.

إِنِّي أَخَافُ أَنْ تَدْخُلَ مِصْرًا مِنْ هَذِهِ الْأَمْصَارِ، فَيَخْتَلِفَ النَّاسُ بَيْنَهُمْ، فَمِنْهُمْ طَائِفَةٌ مَعَكَ وَأُخْرَى عَلَيْكَ، فَيَقْتَتِلُونَ، فَتَكُونُ أَنْتَ لِأَوَّلِ الْأَسِنَّةِ، فَإِذَا خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلِّهَا نَفْسًا وَأَبًا وَأُمًّا، أَضْيَعُهَا دَمًا، وَأَذْلُهَا أَهْلًا.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَأَيْنَ أَذْهَبُ يَا أَخِي؟ قَالَ: أَنْزِلْ مَكَّةَ، فَإِنْ اطْمَأَنَّتْ بِكَ الدَّارُ بِهَا فَسَبِيلُ ذَلِكَ، وَإِنْ نَبَتْ بِكَ لَحِقْتَ بِالرَّمَالِ وَشَعَفِ الْجِبَالِ، وَخَرَجْتَ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، حَتَّى تَنْظُرَ مَا يَصِيرُ أَمْرُ النَّاسِ إِلَيْهِ، فَإِنَّكَ أَصَوَّبٌ مَا تَكُونُ رَأْيًا حِينَ تَسْتَقْبِلُ الْأَمْرَ اسْتِقْبَالًا.

فَقَالَ: يَا أَخِي! قَدْ نَصِيحْتُ وَأَشْفَقْتُ، وَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ رَأْيُكَ سَدِيدًا مُوَفَّقًا (الإرشاد: ج ۲ ص ۳۴، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۲۶). تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف، در باره بیرون آمدن امام علیه السلام از مدینه -): حسین علیه السلام با فرزندان، برادران، برادرزادگان و تمام خانواده‌اش، بجز محمد بن حنفیه، بیرون رفت. محمد بن حنفیه به حسین علیه السلام گفت: برادر! تو دوست‌داشتنی‌ترین مردم و گرامی‌ترین آنها نزد منی و نیکخواهی را برای کسی از مردم، جز تو، نگاه نمی‌دارم.

از بیعت با یزید بن معاویه و از شهرها، تا می‌توانی، کناره بگیر. آن گاه فرستادگانت را به سوی مردم، گسیل دار و آنان را به سوی خود فرا بخوان. اگر بیعت کردند، خدا را بر آن، ستایش کن و اگر سراغ کسی جز تو رفتند، از دیانت و خرد تو، چیزی نخواهد کاست و مردانگی و ارجمندی‌ات بر باد نخواهد رفت.

من نگرانم که به یکی از شهرها وارد شوی و نزد گروهی از مردم بروی و آنان با یکدیگر، دچار اختلاف شوند، گروهی با تو و گروهی بر ضد تو باشند و با هم نبرد کنند و تو، نخستین هدف نیزه‌ها باشی. پس آن گاه بهترین این امت از نظر شخصیت فردی و پدر و مادر، خونس از همه پایمال‌تر و خانواده‌اش از همه خوارتر خواهد بود. حسین علیه السلام به او فرمود: «برادرم! من می‌روم». گفت: پس در مکه فرود آی. اگر سرایی مطمئن بود، چه بهتر، و گر نه به شترارها و بلندای کوه‌ها پناه ببر و از شهری به شهری خواهی رفت تا بنگری که کار مردم، چه می‌شود. آن گاه رأی و راه خود را می‌شناسی؛ چرا که استوارترین رأی و دوراندیشانه‌ترین کار، آن گاه است که به پیشواز کارها بروی و زمانی که به کارها پشت کنی، دشوارترین حالت‌ها برایت پیش می‌آید.

فرمود: «برادرم! خیرخواهی و دلسوزی کردی. امید دارم که رأی تو، استوار و با توفیق همراه باشد». ۱. وَأَمَّا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّهُ خَرَجَ بَنِيهِ وَإِخْوَتِهِ، وَبَنَى أَخِيهِ وَجُلَّ أَهْلُ بَيْتِهِ، إِلَّا مُحَمَّدَ بْنَ الْحَنَفِيَّةِ، فَإِنَّهُ قَالَ لَهُ: يَا أَخِي، أَنْتَ أَحَبُّ النَّاسِ إِلَيَّ، وَأَعَزُّهُمْ عَلَيَّ، وَلَسْتُ أَذْخِرُ النَّصِيحَةَ لِأَحَدٍ مِنَ الْخَلْقِ أَحَقَّ بِهَا مِنْكَ.

تَنَحَّ بِبَيْعَتِكَ عَنْ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَعَنِ الْأَمْصَارِ مَا اسْتَطَعْتَ، ثُمَّ ابْعَثْ رُسُلَكَ إِلَى النَّاسِ فَأَدْعُهُمْ إِلَى نَفْسِكَ، فَإِنْ بَايَعُوا لَكَ حَمِدَتِ اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ، وَإِنْ أَجْمَعَ النَّاسُ عَلَى غَيْرِكَ لَمْ يَنْقُصِ اللَّهُ بِذَلِكَ دِينَكَ وَلَا عَقْلَكَ، وَلَا يَذْهَبَ بِهِ مُرُوءَتُكَ وَلَا فَضْلُكَ. إِنِّي أَخَافُ أَنْ تَدْخُلَ مِصْرًا مِنْ هَذِهِ الْأَمْصَارِ، وَتَأْتِيَ جَمَاعَةً مِنَ النَّاسِ، فَيَخْتَلِفُونَ بَيْنَهُمْ، فَمِنْهُمْ طَائِفَةٌ مَعَكَ وَأُخْرَى عَلَيْكَ، فَيَقْتَتِلُونَ فَتَكُونَ لِلْأَوَّلِ الْأَسَنَّةُ، فَإِذَا خَيْرُ هَذِهِ الْأُمَّةِ كُلُّهَا نَفْسًا وَأَبًا وَأُمًّا، أَضْيَعُهَا دَمًا، وَأَذْلُهَا أَهْلًا.

قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنِّي ذَاهِبٌ يَا أَخِي، قَالَ: فَانْزِلْ مَكَّةَ، فَإِنْ اطْمَأْنَنْتَ بِكَ الدَّارُ فَسَبِيلُ ذَلِكَ، وَإِنْ نَبَتْ بِكَ، لَحِقَتْ بِالرَّمَالِ وَشَعَفِ الْجِبَالِ، وَخَرَجْتَ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، حَتَّى تَنْظُرَ إِلَى مَا يَصِيرُ أَمْرُ النَّاسِ، وَتَعْرِفَ عِنْدَ ذَلِكَ الرَّأْيَ، فَإِنَّكَ أَصَوَّبُ مَا تَكُونُ رَأْيًا وَأَحْرَمُهُ عَمَلًا حِينَ تَسْتَقْبِلُ الْأُمُورَ اسْتِقْبَالًا، وَلَا تَكُونُ الْأُمُورُ عَلَيْكَ أَبَدًا أَشْكَلَ مِنْهَا حِينَ تَسْتَدْبِرُهَا اسْتِدْبَارًا.

قال: يا أخى، قد نصيحتك فأشفتك، فأرجو أن يكون رأيك سديدًا موفقًا (تاريخ الطبرى: ج ۵ ص ۳۴۱، الكامل فى التاريخ: ج ۲ ص ۵۳۰). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): حسين عليه السلام قاصدى به مدينه فرستاد و كسانى از عبد المطلب كه از همراهى با وى باز مانده بودند، [در مكه] بر او وارد شدند. آنان، نوزده مرد و زن و كودك، از برادران و خواهران و همسرانش بودند. محمد بن حنفیه نیز در پي آنان آمد تا در مكه به حسين عليه السلام رسيد و به او خبر داد كه به نظر او، قيام كردن در اين روزها، درست نيست؛ اما حسين عليه السلام از پذيرش آن، سر باز زد. ۲. بَعَثَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَقَدِمَ عَلَيْهِ مَنْ خَفَ مَعَهُ مِنْ بَنَى عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَهُمْ تِسْعَةُ عَشَرَ رَجُلًا، وَنِسَاءٌ وَصِبْيَانٌ مِنْ أَخَوَاتِهِ وَبَنَاتِهِ وَنِسَائِهِمْ، وَتَبِعَهُمْ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ فَأَدْرَكَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكَّةَ، وَأَعْلَمَهُ أَنَّ الْخُرُوجَ لَيْسَ لَهُ بِرَأْيٍ يَوْمَهُ هَذَا، فَأَبَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَقْبَلَ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۵۱، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۲۱). المناقب، ابن شهر آشوب: محمد بن حنفیه و عبد الله بن مطيع، او (امام حسين عليه السلام) را از رفتن به كوفه نهی كردند و گفتند: اين شهر، بدشگون است. در آن، پدرت كشته شد و برادرت تنها ماند. پس در حرم بمان كه سَرور عرب هستی و مردم حجاز، كسى را به جای تو بر نمى گیرند و مردم از هر جا به سوى تو مى گروند. سپس محمد بن حنفیه گفت: اگر ماندن [در مكه] هموار نشد، به رمل ها و ستیغ كوه ها مى پیوندى و از شهری به شهری مى روی تا تصمیم گیری برایت روشن گردد. پس به پیشواز كارها مى روی و به آنها پشت نمى كنى. ۱. كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُطِيعِ نَهْيَاهُ عَنِ الْكُوفَةِ، وَقَالَا: إِنَّهَا بِلَدَةٌ مَشْؤُومَةٌ، قُتِلَ فِيهَا أَبُوكَ، وَخُذِلَ فِيهَا أَخُوكَ، فَالَزِمَ الْحَرَمَ فَإِنَّكَ سَيِّدُ الْعَرَبِ، لَا يَعْدِلُ بِكَ أَهْلُ الْحِجَازِ، وَتَتَدَاعَى إِلَيْكَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ.

ثُمَّ قَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ: وَإِنْ نَبَتْ بِكَ، لَحِقَتْ بِالرَّمَالِ وَشَعَفِ الْجِبَالِ، وَتَنَفَّلَتْ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ حَتَّى تَفْرُقَ لَكَ الرَّأْيَ، فَتَسْتَقْبِلُ الْأُمُورَ اسْتِقْبَالًا، وَلَا تَسْتَدْبِرُهَا اسْتِدْبَارًا (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۸۸). إثبات الوصية: محمد بن حنفیه، برای بدرقه حسين

علیه السلام ۲ بیرون آمد و هنگام خداحافظی به او گفت: ای ابا عبد الله! خدا را، خدا را در باره خاندان پیامبر خدا، در نظر آور! حسین علیه السلام به او فرمود: «خدا، جز اسیر شدن آنان را نمی خواهد». ۳. خَرَجَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ يُشَيِّعُهُ [أَيِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ]، فَقَالَ لَهُ عِنْدَ الْوَدَاعِ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، اللَّهُ اللَّهُ فِي حُرْمِ رَسُولِ اللَّهِ! فَقَالَ لَهُ: أُنَبِّئُكَ اللَّهُ إِلَّا أَنْ يَكُنَّ سَبَايَا (إثبات الوصية: ص ۱۷۶، عيون المعجزات: ص ۶۹). تاریخ الطبری (- به نقل از هشام بن ولید، از کسی که آن جا حضور داشت -): حسین علیه السلام با خانواده اش از مکه حرکت کرد و محمد بن حنفیه، در مدینه بود. هنگامی که در تشتی وضو می گرفت، این خبر به او رسید. گریست، آن چنان که شنیدم اشک هایش بر تشت می ریخت. ۴. أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَهْلِهِ مِنْ مَكَّةَ، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ بِالْمَدِينَةِ، قَالَ: فَلَبَّغَهُ خَبْرُهُ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ فِي طَسْتٍ؛ قَالَ: فَبَكَى حَتَّى سَمِعَتْ وَكَفَ دُمُوعِهِ فِي الطَّسْتِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۴، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۷). تذکره الخواص (- به نقل از واقدی -): می روم و مرگ، بر جوان، ننگ نیست آن گاه که نیت او نیک باشد و با تباهی، نبرد کند و مردان شایسته را با جانش یاری کند و از نابودی، دوری گزیند و با حرامی مخالفت ورزد اگر زنده بماند، نکوهش نمی شوم و چون بمیرم، سرزنش نمی شوم در خواری تو، همین بس که تحت ستم، زنده باشی! ۱. عيون المعجزات، این اضافه را نیز دارد: «در وقت رفتن به عراق». سپس این آیه را خواند: (و همواره فرمان خدا، تقدیری رقم خورده است) ۲. ۱. لَمَّا بَلَغَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ مَسِيرَهُ [أَيِ مَسِيرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] وَكَانَ يَتَوَضَّأُ وَيَبْنِي يَدِيهِ طَشْتُ، فَبَكَى حَتَّى مَلَأَهُ مِنْ دُمُوعِهِ، وَلَمْ يَبْقَ بِمَكَّةَ إِلَّا مِنْ حَزَنِ لِمَسِيرِهِ، وَلَمَّا كَثُرُوا عَلَيْهِ، أَنْشَدَ آيَاتِ أَخِي الْأَوْسِ:

سَأْمُضِي فَمَا فِي الْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَى

إِذَا مَا نَوَى خَيْرًا وَجَاهِدَ مُغْرَمًا وَآسَى الرِّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ وَفَارَقَ مَثْبُورًا وَخَالَفَ مَحْرَمًا وَإِنْ عِشْتُ لَمْ أَذْمَمْ وَإِنْ مِتُّ لَمْ أَلَمْ كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ وَتُرْغَمَا ثُمَّ قَرَأَ: (وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَقْدُورًا) (تذکره الخواص: ص ۲۴۰). ----- ۱. احزاب: آیه ۳۸.

نکته

به گواهی روایاتی که گذشت و روایاتی که خواهد آمد، محمد بن حنفیه، پیش از حرکت امام حسین علیه السلام به سوی مکه، با ایشان دیدار کرده و به ایشان پیشنهادهایی ارائه داده است و پس از حضور امام علیه السلام در مکه نیز در پی پیوستن گروهی از خاندان امام علیه السلام به ایشان، وی به مکه رفته و در آن جا، بار دیگر با ایشان دیدار نموده و به ایشان اصرار کرده که از رفتن به کوفه، چشم پبوشد. ر. ک: ص ۵۷۰ (فصل هفتم / توطئه یزید برای کشتن امام علیه السلام در مکه).

و ص ۲۸۷ (فصل دوم / پیشنهاد محمد بن حنفیه به امام علیه السلام)

و ص ۳۰۳ (فصل سوم / ورود محمد بن حنفیه و گروهی از بنی عبد المطلب به مکه).

۶ / ۲۱ مِسُورِ بْنِ مَخْرَمَةَ

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): مِسُورُ بْنُ مَخْرَمَةَ، برای حسین علیه السلام نوشت که: «مبادا از نامه های مردم عراق، فریفته شوی و ابن زبیر به تو بگوید که به آنان پیبندی و آنان، یاور تو اند! مبادا که حرم را رها کنی! اگر آنان به تو نیاز دارند، رنج سفر را بر خود، هموار می سازند تا به تو برسند و تو با نیرو و توشه، قیام کنی». ----- ۲. مِسُورُ بْنُ مَخْرَمَةَ بن نوفل قرشی زهری - که کنیه اش ابو عبد الرحمان و یا ابو عثمان است -، در سال دوم هجری در مکه به دنیا آمد. وی از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت کرده و فقیه بوده است. وی طرفدار دای اش عبد الرحمان بن عوف، از اعضای شورا [برای انتخاب جانشین عمر برای خلافت] بود. او تا کشته شدن عثمان، در مدینه ماند و سپس به مکه رفت و در آن جا ماند تا معاویه از دنیا رفت.

وی، بیعت با یزید را نمی‌پسندید و می‌گفت: او می‌گسار است. وقتی این خبر به یزید رسید، به امیر مدینه نامه نوشت و او را تازیانه زد و مسور نیز شعری سرود. در نبرد شامیان با ابن زبیر، سنگی که با منجیق پرتاب شد، به او اصابت کرد و او در حجر، نماز می‌خواند. پس از آن، مدتی زنده ماند و در سال ۶۴ هجری در گذشت. -----

حسین علیه السلام برای او آرزوی پاداش نیکو کرد و فرمود: «در این باره، از خدا می‌خواهم که خیر پیش آورد». ۱۰. كَتَبَ إِلَيْهِ [أَيَّ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] الْمِسُورُ بْنُ مَخْرَمَةَ: إِيَّاكَ أَنْ تَغْتَرَّ بِكُتُبِ أَهْلِ الْعِرَاقِ؛ وَيَقُولَ لَكَ ابْنُ الزُّبَيْرِ: الْحَقُّ بِهِمْ فَإِنَّهُمْ نَاصِرُونَكَ! إِيَّاكَ أَنْ تَبْرَحَ الْحَرَمَ؛ فَإِنَّهُمْ إِنْ كَانَتْ لَهُمْ بِكَ حَاجَةٌ، فَسَيَضْرِبُونَ إِلَيْكَ آبَاطَ الْإِبِلِ حَتَّى يُوَافِقَكَ، فَتَخْرُجَ فِي قُوَّةٍ وَعِدَّةٍ. فَجَزَاهُ خَيْرًا وَقَالَ: أَسْتَحْيِرُ اللَّهَ فِي ذَلِكَ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۶، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۷).

۱. ابو عوف یزید بن اصم عامری بکایی کوفی، از بزرگان تابعیان در شهر رقه است. گفته‌اند که او در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمد و برخی گفته‌اند: پیامبر صلی الله علیه و آله را دید؛ ولی این مطلب به اثبات نرسیده است. وی پُر حدیث است. از خاله‌اش میمونه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله روایت‌های فضائل امیر مؤمنان علیه السلام را نقل کرده است. وی در سال ۱۱۳ یا ۱۱۴ هجری، به هنگام خلافت یزید بن عبد الملک، در گذشت. نیز گفته شده که در سال ۱۰۱ هجری در گذشت.

۶ / ۲۲ یزید بن اصم

تاریخ دمشق (- به نقل از سفیان بن عیینه -): یزید بن اصم، برای حسین بن علی علیه السلام هنگامی که حرکت کرد، نامه نوشت: «اُمّیا بعد، پس همانا مردم کوفه، تنها کینه تو را دارند و کسانی هستند که آرام نمی‌گیرند. من، تو را در پناه خدا قرار می‌دهم که با جرّقه آنان، فریب بخوری و آب را در سراب بریزی! (شکیبا باش که وعده خدا حق است و [مراقب باش] آنها که یقین ندارند) یعنی مردم کوفه (تو را به خواری نکشانند) ۴.۳. كَتَبَ يَزِيدُ بْنُ الْأَصَمِّ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام حِينَ خَرَجَ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ أَبَوْا إِلَّا أَنْ يُبْغِضُوكَ، وَقَلٌّ مَنْ أَبْغَضَ إِلَّا قَلِقَ، وَإِنِّي أُعِيدُكَ بِاللَّهِ أَنْ تَكُونَ كَالْمُغْتَرِّ بِالْبَرْقِ، وَكَالْمُهْرِقِ مَاءً لِلسَّرَابِ -----

۲. روم: آیه ۶۰. (فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَا يَسْتَخِفُّنَكَ) أَهْلُ الْكُوفَةِ (الَّذِينَ لَا يُوقِنُونَ) (تاریخ دمشق: ج ۶۵ ص ۱۲۷).

فصل هفتم: از مکه تا کربلا

۷ / ۱ کوشش‌های یزید برای جلوگیری از حرکت امام علیه السلام

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): یزید بن معاویه، در نامه‌ای به عبد الله بن عباس، از رفتن امام علیه السلام به مکه خبر داد: «گمان می‌کنیم که مردانی از اهل خاور، نزد او آمده‌اند و او را به آرزوی خلافت افکنده‌اند و تو در میان آنان، دارای آگاهی و تجربه‌ای. پس اگر چنین کرده، پیوند خویشاوندی را گسسته است و تو، بزرگ خاندان و مورد نظر آنان هستی. پس او را از کوشش برای ایجاد تفرقه، باز دار». او، این اشعار را برای ابن عباس و اهالی قریش که در مکه و مدینه بودند، نوشت: هان، ای سواری که بامدادان به قصدی بر شتر تتومند خود، چنین شتابان، ره می‌سپاری! میان من و حسین، خدا و پیوند خویشاوندی، داور است. او را به جایگاهی که در کنار کعبه جای دارد، سوگند می‌دهم که عهد خداوند و آنچه را که باید بر آن وفا شود، نگه دارد. شما، با افتخار به مقام مادران، قوم خود را به زحمت می‌اندازید. آری! سوگند به جان خودم که او، مادری پارسا و گرمی و

عفیف است. او کسی است که هیچ کس در والایی و فضیلت به او نمی‌رسد؛ دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و بهترین مردم است که همه می‌دانند. فضیلت او، برای شما فضیلت است، و نیز برای دیگر افراد قوم شما، از فضیلت او، بهره‌ای است. من به خوبی می‌دانم، یا گمان نزدیک به دانایی دارم - و گاه، گمان، راست و سامان دهنده است - که به زودی، چیزی که مدعی آن هستید، شما را کُشتگانی قرار می‌دهد که عقابان و کرکسان، به یکدیگر هدیه خواهند داد. ای خویشان ما! اینک که جنگ، آرام گرفته است، آن را بر می‌فروزید و به رشته‌های آستی در آویزید و چنگ زدید. جنگ، اقوامی را که پیش از شما بودند، فریفت و ملت‌هایی را نابود ساخت. پس نسبت به خویشان خود، انصاف روا دارید و با گردن‌کشی، آنان را به نابودی نیفکنید. چه بسا گردن‌کشان که پایشان، لغزیده است». عبد الله بن عباس، برای یزید نوشت: «من امیدوارم که بیرون رفتن حسین، برای کاری نباشد که تو را ناخوش آید. من از نصیحت کردن او در باره چیزی که مایه همبستگی و موجب خاموشی خشم و آتش باشد، به یاری خداوند، دریغ نخواهم کرد». ۱. كَتَبَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ يُخْبِرُهُ بِخُرُوجِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ: وَنَحْسَبُهُ جَاءَهُ رِجَالٌ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْمَشْرِقِ فَمَنُوءُ الْخِلَافَةِ، وَعِنْدَكَ مِنْهُمْ خَبْرَةٌ وَتَجَرِبَةٌ، فَإِنْ كَانَ فَعَلٌ فَقَدْ قَطَعَ وَاشِجَ الْقَرَابَةِ، وَأَنْتَ كَبِيرُ أَهْلِ بَيْتِكَ وَالْمَنْظُورُ إِلَيْهِ، فَاكْفُفْهُ عَنِ السَّعْيِ فِي الْفُرْقَةِ.

وَكَتَبَ بِهَذِهِ الْآيَاتِ إِلَيْهِ وَإِلَى مَنْ بِمَكَّةَ وَالْمَدِينَةِ مِنْ قُرَيْشٍ: يَا أَيُّهَا الرَّكْبُ الْغَادِي لَطِيفُهُ عَلَى عَذَابِهِ فِي سَيْرِهَا قُحْمٌ أَبْلَغُ قُرَيْشًا عَلَى نَأْيِ الْمَزَارِ بِهَا بَيْنِي وَبَيْنَ حُسَيْنِ اللَّهِ وَالرَّحْمِ وَمَوْقِفٌ بِنِجَاءِ الْبَيْتِ أَنْشُدُهُ عَهْدَ الْإِلَهِ وَمَا تُوفِي بِهِ الذَّمُّ عَنِتُّمْ قَوْمُكُمْ فَخَرًا بِأَمِّكُمْ أُمَّ لَعَمْرِي حِصَانٌ عَفَّةٌ كَرُمٌ هِيَ الَّتِي لَا يُدَانِي فَضْلُهَا أَحَدٌ بِنْتُ الرَّسُولِ وَخَيْرُ النَّاسِ قَدْ عَلِمُوا وَفَضْلُهَا لَكُمْ فَضْلٌ وَغَيْرُكُمْ مِنْ قَوْمُكُمْ لَهُمْ فِي فَضْلِهَا قِسْمٌ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَوْ ظَنًّا كَعَالِمِهِ وَالظَّنُّ يَصْدُقُ أحياناً فَيَنْتَظِمُ أَنْ سَوْفَ يَتْرُكُكُمْ مَا تَدْعُونَ بِهَا قَتْلَى تَهَادَاكُمْ الْعُقَابُ وَالرَّحْمُ يَا قَوْمَنَا لَا تَشَبُّوا الْحَرْبَ إِذْ سَكَنْتَ وَمَسْكُوا بِجِبَالِ السَّلَامِ وَاعْتَصِمُوا قَدِ غَزَتْ الْحَرْبُ مَنْ قَدْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْقُرُونِ وَقَدْ بَادَتْ بِهَا الْأُمَمُ فَأَنْصِتْ فَوَا قَوْمُكُمْ لَا تَهْلِكُوا بَذَا فَوْزٌ ذِي بَذَخٍ زَلَّتْ بِهِ الْقَدَمُ قَالَ: فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ: إِنِّي لَأَرْجُو أَلَّا يَكُونَ خُرُوجُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَمْرِ تَكْرَهُهُ، وَلَسْتُ أَدْعُ النَّصِيحَةَ لَهُ فِي مَا يَجْمَعُ اللَّهُ بِهِ الْأَلْفَةَ، وَيُطْفِئُ بِهِ النَّائِرَةَ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۸، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۹). تذكرة الخواص (- به نقل از واقدی -): هنگامی که حسین علیه السلام وارد مکه شد، یزید به ابن عباس نوشت: «اما بعد، پس رعمویت حسین، و دشمن خدا، فرزند زبیر، از بیعت با من سر باز زده و به مکه رفته‌اند و در صدد فتنه انگیزی اند و خود را در معرض نابودی نهاده‌اند. اما پسر زبیر، به راستی که او به زودی، در گرداب نابودی وارد و کشته شمشیر خواهد شد. و اما در باره حسین، دوست دارم که توییخ او را به خاطر رفتاری که از وی سر زده، به شما اهل بیت، واگذار کنم.

شنیده‌ام کسانی از پیروان او از مردم عراق، با او نامه‌نگاری می‌کنند و او هم به آنها نامه می‌نویسد. به او وعده خلافت می‌دهند و او را به آرزوی زمامداری می‌اندازند. شما از پیوند میان من و خودتان و حرمت‌ها و خویشاوندی [مان] آگاهید؛ ولی حسین، آن را گسسته و جدا کرده است.

تو، پیشوای اهل بیت خود و سیرور مردم شهرت هستی. با او دیدار کن و او را از کوشش برای جدایی باز دار و این امت را از [راه] فتنه باز گردان. پس اگر از تو پذیرفت و به سوی تو باز گشت، او نزد من، ایمن است و از احترام گسترده، برخوردار خواهد بود و به او همان حقوقی را پرداخت خواهم کرد که پدرم به برادرش می‌پرداخت و اگر بیش از این هم خواست، آن گونه که خود [مصلحت] می‌دانی، برایش تضمین کن، که من ضمانت تو را اجرا می‌کنم و آن را برایش انجام می‌دهم. سوگندهای سخت و سندهای تأکید شده‌ای که مایه اطمینان او باشد و آنچه در همه کارها بر آن تکیه کند، بر عهده من است. در پاسخ دادن به نامه‌ام و هر نیازی که به من داری، شتاب کن. والسلام.

هشام بن محمد می‌گوید: یزید در زیر نامه این گونه نوشت: هان، ای سواری که بامدادان، به قصدی بر شتر تنومند خود، چنین

شتابان، ره می‌سپاری! میان من و حسین، خدا و پیوند خویشاوندی، داور است. او را به جایگاهی که در کنار کعبه جای دارد، سوگند می‌دهم که عهد خداوند و آنچه را که باید بر آن وفا شود، نگه دارد. شما، با افتخار به مقام مادران، قوم خود را به زحمت می‌اندازید آری! سوگند به جان خودم که او، مادری پارسا و گرامی و عفیف است. او کسی است که هیچ کس در والایی و فضیلت، به او نمی‌رسد؛ دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و بهترین مردم است که همه می‌دانند. من به خوبی می‌دانم، یا گمان نزدیک به دانایی دارم - و گاه، گمان، راست و سامان دهنده است - که به زودی، چیزی که مدعی آن هستید، شما را کُشتگانی قرار می‌دهد که عقابان و کرکسان، به یکدیگر هدیه خواهند داد.

ای خویشان ما! اینک که جنگ، آرام گرفته است، آن را بر می‌فروزید و به رشته‌های آشتی در آویزید و چنگ زنید. جنگ، اقوامی را که پیش از شما بودند، فریفت و ملت‌هایی را نابود ساخت. پس نسبت به خویشان خود، انصاف روا دارید و با گردن‌کشی، آنان را به نابودی نیفکنید. چه بسا گردن‌کشان که پایشان، لغزیده است». ابن عباس به او نوشت: «اما بعد، نامه‌ات که در آن از پیوستن حسین و زبیر به مکه یاد کرده بودی، رسید. اما زبیر، از نظر موضع و گرایش، از ما جداست. علاوه بر آن که کینه‌هایی از ما در سینه‌اش نهفته دارد که شعله‌هایش را از ما می‌پوشاند. خدا، اسیرش را آزاد نکند! در مورد او، هر نظری که داری، انجام بده.

و اما حسین، چون به مکه رسید و حرم جد و خانه‌های پدرانش را و نهاد، از آمدنش پرسیدم. به من خبر داد که کارگزارانت در مدینه، با او بدی کرده و سخن زشت به او گفته‌اند و به حرم خدا، پناه بسته است. در باره آنچه بدان اشاره کرده‌ای، با او دیدار خواهم کرد و از خیرخواهی در آنچه باعث وحدت شود و آتش را خاموش کند و فتنه را فرو نشاند و خون‌های امت را محفوظ بدارد، فروگذار نخواهم کرد.

پس، از خدا، در نهان و آشکار، پروا کن و شب را این چنین سپری مکن که در پی بدی برای مسلمانی، یا در صدد ستم رساندن به او یا حفر گودالی برای او باشی. چه بسا کسی که برای دیگری، چاهی می‌کند و خود در آن می‌افتد، و چه بسیار آرزومندی که به آرزویش دست نمی‌یابد. از تلاوت قرآن و گسترش سنت، بهره گیر. بر تو باد روزه و شب‌زنده‌داری، و سرگرمی‌ها و یاهوهای دنیا، تو را از آنها باز ندارد؛ چون هر چه تو را از خدا باز دارد، زیانبار و تباه‌کننده است و به هر یک از کارهای آخرت، چنگ زنی، سودمند و ماندگار است. با درود». ۱. لَمَّا نَزَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكَّةَ، كَتَبَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ ابْنَ عَمِّكَ حُسَيْنًا، وَعَدُوَّ اللَّهِ ابْنَ الزُّبَيْرِ التَّوَيَّا بِيَعْتِي، وَلِحَقًّا بِمَكَّةَ مُرْصِدِينَ لِلْفِتْنَةِ، مُعَرِّضِينَ أَنْفُسَهُمَا لِلْهَلَكَةِ، فَأَمَّا ابْنُ الزُّبَيْرِ، فَإِنَّهُ صَرِيحُ الْفِنَاءِ وَقَتِيلُ السَّيْفِ غَدًا، وَأَمَّا الْحُسَيْنُ، فَقَدْ أَحْبَبْتَ الْإِعْذَارَ إِلَيْكُمْ - أَهْلَ الْبَيْتِ - مِمَّا كَانَ مِنْهُ.

وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ رَجُلًا مِنْ شِيعَتِهِ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ يُكَاتِبُونَهُ وَيُكَاتِبُهُمْ، وَيُثْنُونَ الْخِلَافَةَ وَيُثْنِيهِمُ الْإِمْرَةَ، وَقَدْ تَعْلَمُونَ مَا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ مِنَ الْوُصْلَةِ، وَعَظِيمِ الْحُرْمَةِ، وَنَتَائِجِ الْأَرْحَامِ، وَقَدْ قَطَعَ ذَلِكَ الْحُسَيْنُ وَبَتَّهُ.

وَأَنْتَ زَعِيمُ أَهْلِ بَيْتِكَ، وَسَيِّدُ أَهْلِ بِلَادِكَ، فَالْقَهَّ فَارِدُدُهُ عَنِ السَّعْيِ فِي الْفُرْقَةِ، وَرُدَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ عَنِ الْفِتْنَةِ، فَإِنْ قَبِلَ مِنْكَ وَأَنَابَ إِلَيْكَ، فَلَهُ عِنْدِي الْأَمَانُ وَالْكَرَامَةُ الْوَاسِعَةُ، وَأُجْرَى عَلَيْهِ مَا كَانَ أَبِي يُجْرِيهِ عَلَى أَخِيهِ، وَإِنْ طَلَبَ الزِّيَادَةَ فَاضْمَنْ لَهُ مَا أَرَاكَ اللَّهُ، أَنْفِذْ ضَمَانَكَ وَأَقِمْ لَهُ بِذَلِكَ، وَلَهُ عَلَى الْإِيمَانِ الْمُعَلَّظَةِ وَالْمَوَاقِفِ الْمُؤَكَّدَةِ، بِمَا تَطْمَئِنُّ بِهِ نَفْسُهُ، وَيَعْتَمِدُ فِي كُلِّ الْأُمُورِ عَلَيْهِ، عَجِّلْ بِجَوَابِ كِتَابِي، وَبِكُلِّ حَاجَةٍ لَكَ إِلَيَّ وَقَبْلِي، وَالسَّلَامُ.

قال هشام بن محمد: وكتب يزيد في أسفل الكتاب: يا أيها الزاكب الغادي لطيته على عذافره في سيرها قحّم أبلغ قريشاً على نأي المزار بها بيني وبين الحسين الله والرحم وموقف بقاء البيت أنشدته عهد الإله عداً يوفى به الذمم هنيئتم قومكم فخراً بأمكم أم لعمري حسان عفة كرم هي التي لا يُداني فضلها أخذت بنت الرسول وخير الناس قد علموا إنني لأعلم أو ظناً لعالمه والظن يصدق أحياناً فينظم أن سوف يتركم ما تدعون به قتل تهادكم العقبان والرحم يا قومنا لا تشبوا الحرب إذ سكتت وأمسكوا بحبال السلم واعتصموا قد

عَرَّتِ الْحَرْبُ مَنْ قَدْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْقُرُونِ وَقَدْ بَادَتْ بِهَا الْأُمَمُ فَأَنْصِتْ فَوَا قَوْمَكُمْ لَا تَهْلِكُوا يَذْخًا قُرْبَ ذِي يَذْخَ زَلَّتْ بِهِ الْقَدَمُ فَكَتَبَ إِلَيْهِ ابْنُ عَبَّاسٍ : أَمَا بَعْدُ ، فَقَدْ وَرَدَ كِتَابُكَ تَذَكُّرٌ فِيهِ لِحَاقِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنِ الزُّبَيْرِ بِمَكَّةَ ، فَأَمَّا ابْنُ الزُّبَيْرِ فَرَجُلٌ مُنْقَطِعٌ عَنَّا بِرَأْيِهِ وَهَوَاهُ ، يُكَاتِمُنَا مَعَ ذَلِكَ أَضْغَانًا يُسِرُّهَا فِي صَدْرِهِ ، يورى عَلَيْنَا وَرَى الزَّنَادِ ، لَا فَكَّ اللَّهُ أُسِيرَهَا ، فَأَرَأَى فِي أَمْرِهِ مَا أَنْتَ رَاءُ .
وَأَمَّا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَإِنَّهُ لَمَّا نَزَلَ مَكَّةَ ، وَتَرَكَ حَرَمَ حَيْدِهِ وَمَنَازِلَ آبَائِهِ ، سَأَلَتْهُ عَنْ مَقْدَمِهِ ، فَأَخْبَرَنِي أَنَّ عُمَالِكَ فِي الْمَدِينَةِ أَسَاؤُوا إِلَيْهِ ، وَعَجَّلُوا عَلَيْهِ بِالْكَلامِ الْفَاحِشِ ، فَأَقْبَلَ إِلَى حَرَمِ اللَّهِ مُسْتَجِيرًا بِهِ ، وَسَأَلْنَاهُ فِيمَا أَشْرَتْ إِلَيْهِ ، وَلَنْ أَدَعَ النَّصِيحَةَ فِيمَا يَجْمَعُ اللَّهُ بِهِ الْكَلِمَةَ ، وَيُطْفِئُ بِهِ النَّائِرَةَ ، وَيُخِمِدُ بِهِ الْفِتْنَةَ ، وَيَحْقُنُ بِهِ دِمَاءَ الْأُمَّةِ .

فَاتَّقِ اللَّهَ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ ، وَلَا تَبْتَئَنَّ لَيْلَهُ وَأَنْتَ تُرِيدُ لِمُسْلِمٍ غَائِلَةً ، وَلَا تَرْصُدُهُ بِمَظْلَمَةٍ ، وَلَا تَحْفَرُ لَهُ مَهْوَاهُ ، فَكَمْ مِنْ حَافِرٍ لِغَيْرِهِ حَفْرًا وَقَعَ فِيهِ ، وَكَمْ مِنْ مُؤْمِلٍ أَمَلًا لَمْ يُؤْتَ أَمَلُهُ . وَخُذْ بِحِطَّتِكَ مِنْ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ وَنَشْرِ السُّنَّةِ ، وَعَلَيْكَ بِالصَّيَامِ وَالْقِيَامِ ، لَا تَسْغَلْكَ عَنْهُمَا مَلَاهِي الدُّنْيَا وَأَبَاطِيلُهَا ، فَإِنَّ كُلَّ مَا شُغِلَتْ بِهِ عَنِ اللَّهِ يَضُرُّ وَيَفْنَى ، وَكُلُّ مَا اشْتَغَلَتْ بِهِ مِنْ أَسْبَابِ الْآخِرَةِ يَنْفَعُ وَيَبْقَى ، وَالسَّلَامُ (تذكرة الخواص: ص ۲۳۷) . هان ، ای سواری که بامدادان ، به قصدی بر شتر تنومند خود ، چنین شتابان ، ره می‌سپاری! میان من و حسین ، خدا و پیوند خویشاوندی ، داور است . او را به جایگاهی که در کنار کعبه جای دارد ، سوگند می‌دهم که عهد خداوند و آنچه را که باید بر آن وفا شود ، نگه دارد .

شما ، با افتخار به مقام مادرتان ، قوم خود را به زحمت می‌اندازید . آری ! سوگند به جان خودم که او ، مادری پارسا و گرامی و عفیف است . او کسی است که هیچ کس در والایی و فضیلت ، به او نمی‌رسد ؛ دختر پیامبر صلی الله علیه و آله و بهترین مردم است که همه می‌دانند . فضیلت او ، برای شما فضیلت است ، و نیز برای دیگر افراد قوم شما ، از فضیلت او ، بهره‌ای است . من به خوبی می‌دانم ، یا گمان نزدیک به دانایی دارم - و گاه ، گمان ، راست و سامان دهنده است - که به زودی ، چیزی که مدعی آن هستید ، شما را کُشتگانی قرار می‌دهد که عقابان و کرکسان ، به یکدیگر هدیه خواهند داد . ای خویشان ما ! اینک که جنگ ، آرام گرفته است ، آن را بر می‌فروزید و به رشته‌های آشتی در آویزید و چنگ زنید . جنگ ، اقوامی را که پیش از شما بودند ، فریفت و ملت‌هایی را نابود ساخت . پس نسبت به خویشان خود ، انصاف روا دارید و با گردن‌کشی ، آنان را به نابودی نیفکنید . چه بسا گردن‌کشانی که پایشان ، لغزیده است . مردم مدینه ، به این ابیات نگریستند و آن گاه ، ابیات و نامه را برای حسین بن علی علیه السلام فرستادند . ایشان ، چون در آن نگریست ، دانست که نامه یزید بن معاویه است .

حسین علیه السلام پاسخ را بدین ترتیب نگاشت: «به نام خدای بخشنده مهربان. (و اگر تو را تکذیب کردند ، بگو : عمل من ، به من اختصاص دارد و عمل شما ، به شما اختصاص دارد . شما ، از آنچه من انجام می‌دهم ، [بیزار و] جدا هستید و من از آنچه شما انجام می‌دهید ، [بیزار و] جدا هستم) ۱ . وَالسَّلَامُ !» . كِتَابُ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ قَدْ أَقْبَلَ مِنَ الشَّامِ إِلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ عَلَى الْبَرِيدِ ، مِنْ قُرَيْشٍ وَغَيْرِهِمْ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ ، وَفِيهِ هَذِهِ الْأَبْيَاتُ :
يَا أَيُّهَا الزَّائِكُ الْغَادِي لِطَيْبَتِهِ

عَلَى عُدَاوَتِهِ فِي سَيْرِهِ قُحْمٌ أَبْلَغَ قُرَيْشًا عَلَى نَائِي الْمَزَارِ بِهَا بَيْنِي وَبَيْنَ الْحُسَيْنِ اللَّهُ وَالرَّحِمُ وَمَوْقِفٌ بِفِنَاءِ الْبَيْتِ يُنْشِدُهُ عَهْدُ الْإِلَهِ وَمَا تَوَفَى بِهِ الذَّمُّ غَنَيْتُمْ قَوْمَكُمْ فَخْرًا بِأَمْرِكُمْ أُمَّ لَعَمْرِي حَصَانٌ بَرَّةٌ كَرُمَ هِيَ الَّتِي لَا يُدَانِي فَضْلُهَا أَحَدٌ بِنْتُ الرَّسُولِ وَخَيْرُ النَّاسِ قَدْ عَلِمُوا وَفَضْلُهَا لَكُمْ فَضْلٌ وَغَيْرُكُمْ مِنْ يَوْمِكُمْ لَهُمْ فِي فَضْلِهَا قَسَمٌ إِنِّي لَأَعْلَمُ حَقًّا غَيْرَ مَا كَذِبٍ وَالطَّرْفُ يَصْدُقُ أحيانًا وَيَقْتَصِمُ أَنْ سَوْفَ يَدْرِكُكُمْ مَا تَدْعُونَ بِهَا قَتْلِي تَهَادِكُمُ الْعُقَبَانُ وَالرَّحِمُ يَا قَوْمَنَا لَا تَشَبُّوا الْحَرْبَ إِذْ سَكَتَ تَمَسَّكُوا بِجِبَالِ الْخَيْرِ وَاعْتَصِمُوا قَدْ غَرَّتِ الْحَرْبُ مَنْ قَدْ كَانَ قَبْلَكُمْ مِنَ الْقُرُونِ وَقَدْ بَادَتْ بِهَا الْأُمَمُ فَأَنْصِتْ فَوَا قَوْمَكُمْ لَا تَهْلِكُوا يَذْخًا قُرْبَ ذِي يَذْخَ زَلَّتْ بِهِ الْقَدَمُ قَالَ : فَنَظَرَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ إِلَى هَذِهِ الْأَبْيَاتِ ، ثُمَّ وَجَّهُوا بِهَا وَبِالْكِتَابِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمَّا نَظَرَ فِيهِ عَلِمَ أَنَّهُ كِتَابُ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ .

فَكَتَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْجَوَابَ : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ (وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا

بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ (وَالسَّلَامُ) (الفتوح: ج ۵ ص ۶۸). ۱. یونس: آیه ۴۱.

۷ / ۲ نوطه یزید برای کشتن امام علیه السلام در مکه

الملهوف (- به نقل از محمد بن داوود قمی ، با سند خود، از امام صادق علیه السلام -) : محمد بن حنفیه ، در همان شبی که امام حسین علیه السلام در بامداد آن، آهنگ خارج شدن از مکه را داشت، نزد او آمد و گفت: برادرم! مردم کوفه ، کسانی‌اند که نیرنگشان را در باره پدر و برادرت می‌شناسی. بیم دارم که حالِ تو ، همچون حال آنان باشد . پس در مکه اقامت کن ؛ چرا که تو ، گرامی‌ترین مردمان حرم و والاترین آنهايي.

امام فرمود : «ای برادر! بیم دارم که یزید ، در حرم به من ، شیخون بزند و من ، کسی باشم که با [ریخته شدن خون] او ، حرمت حرم، شکسته شود».

ابن حنفیه به او گفت: اگر از آن می‌ترسی، به یمن یا برخی از مناطق خشک برو ، که در آن جا محفوظتری و کسی نمی‌تواند بر تو دست یابد.

امام فرمود : «در آنچه گفتی ، می‌نگرم».

چون بامداد فرا رسید، حسین علیه السلام کوچ کرد . خبر به محمد بن حنفیه رسید . نزد او آمد و لگام شترش را که بر آن ، سوار بود ، گرفت و گفت: ای برادر ! مگر به من وعده درنگ در درخواستم را ندادی؟
فرمود : «چرا».

گفت: پس چرا در رفتن ، شتاب می‌کنی؟ فرمود: «پس از جدایی از تو، پیامبر صلی الله علیه و آله به خوابم آمد و فرمود: "ای حسین ! بیرون برو که خدا ، خواسته است تو را کشته ببیند»."

محمد بن حنفیه گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ۱. تو که این چنین بیرون می‌روی ، چرا این زنان را با خود می‌بری؟

به او فرمود : «پیامبر صلی الله علیه و آله به من فرمود: "خدا ، خواسته است آنان را اسیر ببیند»."

آن گاه با او خداحافظی کرد و رفت . ۲. جاءَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اللَّيْلِ الَّتِي أَرَادَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخُرُوجَ فِي صَبْحَتِهَا عَنْ مَكَّةَ ، فَقَالَ لَهُ : يَا أَخِي ، إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ مَنْ قَدْ عَرَفَتْ غَدَرَهُمْ بِأَيْكَ وَأَخِيكَ ، وَقَدْ خِفْتُ أَنْ يَكُونَ حَالُكَ كَحَالِ مَنْ مَضَى ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُقِيمَ ؛ فَإِنَّكَ أَعَزُّ مَنْ بِالْحَرَمِ وَأَمْنَعُهُ .

فَقَالَ : يَا أَخِي ، قَدْ خِفْتُ أَنْ يَغْتَالِنِي يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بِالْحَرَمِ ، فَأَكُونُ الَّذِي يُسْتَبَاحُ بِهِ حُرْمَةُ هَذَا الْبَيْتِ .

فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ : فَإِنْ خِفْتَ ذَلِكَ فَصِرْ إِلَى الْيَمَنِ أَوْ بَعْضِ نَوَاحِي الْبَرِّ ، فَإِنَّكَ أَمْنَعُ النَّاسِ بِهِ ، وَلَا يَقْدِرُ عَلَيْكَ أَحَدٌ .

فَقَالَ : أَنْظِرْ فِيمَا قُلْتَ . فَلَمَّا كَانَ السَّحَرُ ارْتَحَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ ، فَأَتَاهُ فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ وَقَدْ رَكِبَهَا ، فَقَالَ : يَا أَخِي ، أَلَمْ تَعِدْنِي النَّظَرَ فِيمَا سَأَلْتُكَ ؟ قَالَ : بَلَى .

قَالَ : فَمَا حِدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا ؟ فَقَالَ : أَتَانِي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَعْدَمَا فَارَقْتُكَ ، فَقَالَ : يَا حُسَيْنُ اخْرُجْ ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا .

فَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ : چون روز ترویه ۳ شد، عمرو بن سعید بن عاص ، ۴ با سپاهی گران، وارد مکه شد . یزید به او دستور داده بود که اگر حسین علیه السلام

۱. بقره: آیه ۱۵۶. (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ، فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذَا الْحَالِ ؟ قَالَ : فَقَالَ لَهُ :

قَدْ قَالَ لِي : إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا . وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَمَضَى (الملهوف : ص ۱۲۷ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۳۶۴) . ۲. روز هشتم

ذی حَجه را «یوم التَّرویه» (روز آب برداشتن) می‌گویند؛ چرا که حاجیان، در آن برای روزهای بعد، آب بر می‌دارند. ۳. عمرو بن سعید بن عاص بن سعید بن امیه، مشهور به «أَشَدُّق»، از تابعیان است. او مصداق این پیشگویی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که فرمود: «کسی از زورگویان بنی‌امیه بر فراز منبر من خون دماغ می‌شود و خون بینی‌اش جاری می‌شود». وی بر بالای منبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، خون دماغ شد و خون بینی‌اش سرازیر گردید. او «لطیم الشیطان» (یتیم شیطان) لقب گرفته بود. گفته شده که وی، نخستین کسی است که برای مخالفت با ابن زبیر، «بسم الله» را در نماز، آهسته می‌گفت؛ چون ابن زبیر، آن را بلند می‌گفت. او پس از ولید بن عتبه، از سوی معاویه و یزید بن معاویه، فرماندار مدینه شد و زمان کشته شدن حسین علیه السلام نیز هم همچنان فرماندار مدینه بود. او بعدها، خواهان خلافت شد، و دمشق را تصرف کرد. عبد الملک بن مروان، به او امان داد و سپس به سال ۶۹ هجری، او را با دست خودش کشت. ابن حجر، کشته شدن او را در سال ۷۰ هجری دانسته و در باره‌اش گفته که وی، خودش را تلف کرد. ----- جنگید، با او بجنگد و اگر بر او دست یافت، او را بکشد. پس حسین علیه السلام در روز ترویه، بیرون رفت. فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ التَّروِيَةِ، قَدِمَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ إِلَى مَكَّةَ فِي جُنْدٍ كَثِيفٍ، قَدْ أَمَرَهُ يَزِيدُ أَنْ يُنَاجِزَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقِتَالَ إِنْ هُوَ نَاجِزُهُ، أَوْ يُقَاتِلَهُ إِنْ قَدَرَ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ التَّروِيَةِ (الملهوف: ص ۵۸ / إعداد عبد الزهراء عثمان محمد). حسین علیه السلام را دیدم و به وی گفتم: پدرم به قربانت! اگر صبر کنی تا مردم، حَجه‌شان را بگزارند، امیدوارم که مردم حاضر در حج، بر گرد تو جمع شوند.

فرمود: «ای ابو فراس! از آنها (یاران یزید) در امان نیستم». ۲. لَقِيتُ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ: يَا أَبَى أَنْتَ! لَوْ أَقَمْتَ حَتَّى يَصْدُرَ النَّيَاسُ لَرَجَوْتُ أَنْ يَنْقُصَ أَهْلُ الْمَوْسِمِ مَعَكَ، فَقَالَ: لَمْ آمَنْهُمْ يَا أَبَا فِرَاسٍ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۵۵ ح ۴۳۸). الإرشاد: چون حسین علیه السلام خواست که به سوی عراق حرکت کند، خانه خدا را طواف کرد و سعی میان صفا و مروه را انجام داد و از احرام، بیرون آمد. ایشان، به خاطر نگرانی از این که او را در مکه دستگیر کنند و نزد یزید بفرستند، نمی‌توانست حج را تمام کند و به همین دلیل، حج خود را عمره کرد. پس با خانواده و فرزندان و شیعیان همراهش، به سرعت، [از مکه] بیرون رفت و هنوز خبر [شهادت] مسلم به او نرسیده بود؛ چون چنان که گفتیم، روز قیام مسلم، همان روز حرکت حسین علیه السلام بود. از فَرَزْدَقِ شاعر، نقل شده که گفت: در سال شصتم، مادرم را به حج بردم. در ایام حج - که شتر او را می‌راندم - ، هنگامی که به حرم رسیدم، حسین بن علی علیه السلام را دیدم که از مکه بیرون می‌رفت، و شمشیرها و سپرهای خود را همراه داشت. گفتم: این قطار شتر، از کیست؟ گفتند: از حسین بن علی. پیش او رفتم و سلام کردم و گفتم: ای پسر پیامبر خدا! خداوند، حاجت و آرزوهایت را روا دارد! پدر و مادرم به فدایت! چرا حج نکردی و با شتاب می‌روی؟ فرمود: «اگر شتاب نکنم، دستگیر می‌شوم». ۳. لَمَّا أَرَادَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ التَّوَجُّهَ إِلَى الْعِرَاقِ، طَافَ بِالْبَيْتِ وَسَعى بَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَأَحْلَلَ مِنْ إِحْرَامِهِ وَجَعَلَهَا عُمَرَةً؛ لِأَنَّهُ لَمْ يَتِمَّكَنْ مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ؛ مَخَافَةَ أَنْ يُقْبَضَ عَلَيْهِ بِمَكَّةَ فَيُنْفَذَ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَخَرَجَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُبَادِرًا بِأَهْلِهِ وَوُلْدِهِ وَمَنْ انْصَمَّ إِلَيْهِ مِنْ شِيعَتِهِ، وَلَمْ يَكُنْ خَبَرُ مُسْلِمٍ قَدْ بَلَغَهُ؛ لِخُرُوجِهِ يَوْمَ خُرُوجِهِ عَلَى مَا ذَكَرْنَاهُ. فَرَوَى عَنِ الْفَرَزْدَقِ الشَّاعِرِ أَنَّهُ قَالَ: حَجَّجْتُ بِأُمِّي فِي سِنَةِ سِتِّينَ، فَبَيْنَا أَنَا أَسُوقُ بَعِيرَهَا حِينَ دَخَلْتُ الْحَرَمَ، إِذْ لَقِيتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَارِجًا مِنْ مَكَّةَ، مَعَهُ أَسْيَافُهُ وَتِرَاسُهُ.

فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا الْقَطَارُ؟ فَقِيلَ: لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَتَيْتُهُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، وَقُلْتُ لَهُ: أَعْطَاكَ اللَّهُ سُؤْلَكَ وَأَمْلَكَ فِيمَا تُحِبُّ، يَا أَبَى أَنْتَ وَأُمِّي يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا أَعْجَلَكَ عَنِ الْحَجِّ؟ فَقَالَ: لَوْ لَمْ أَعْجَلْ لَأَخِذْتُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۶۷، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۴۵).

تاریخ الطبری (- به نقل از عُبَّه بن سَمْعان -) : وقتی حسین علیه السلام مصمم شد که به سوی کوفه روان شود ، عبد الله بن عباس ، نزد وی آمد و گفت : ای پسرعمو! مردم ، شایع کرده‌اند که تو به سوی عراق خواهی رفت . به من بگو که چه خواهی کرد . فرمود : «آهنگ آن دارم که - إن شاء الله تعالی - همین یکی دو روز آینده ، حرکت کنم».

ابن عباس به او گفت: تو را از این کار ، در پناه خدا قرار می‌دهم . به من بگو - خدا ، تو را قرین رحمت بخشد - که آیا به سوی مردمی می‌روی که حاکمشان را کشته‌اند و ولایتشان را به تصرف خود در آورده‌اند و دشمن خویش را بیرون رانده‌اند؟ اگر چنین کرده‌اند ، به سوی آنها برو ؛ امّا اگر تو را خوانده‌اند و [هنوز] حاکمشان ، آن جاست و بر قوم ، چیره است و کارگزارانش خراج ولایت‌ها را می‌گیرند ، تو را به جنگ و زد و خورد ، فرا خوانده‌اند. بیم آن دارم که فریبت دهند و تکذیب نمایند و با تو ناسازگاری کنند و یاری‌ات ندهند و بر ضدّ تو ، شورانده شوند و از هر کس دیگری در کار دشمنی تو ، سخت‌تر باشند. حسین علیه السلام فرمود : «از خدا خیر می‌جویم . بینم که چه خواهد شد».

ابن عباس ، از نزد وی رفت و ابن زبیر آمد و او نیز مدّتی با حسین علیه السلام سخن گفت و سپس چنین بر زبان آورد: نمی‌دانم چرا این قوم را وا گذاشته‌ایم و دست از آنها برداشته‌ایم، در صورتی که ما ، فرزندان مهاجران و صاحبان خلافتیم ، نه آنها . به من بگو که می‌خواهی چه کنی .

حسین علیه السلام فرمود : «در نظر دارم به سوی کوفه بروم ، که پیروانم در آن جا و سران اهل کوفه ، به من نامه نوشته‌اند ، و از خدا خیر می‌جویم».

ابن زبیر به او گفت: اگر کسانی همانند پیروان تو در آن جا داشتیم، از آن ، صرف نظر نمی‌کردم.

آن گاه از بیم آن که مبادا حسین علیه السلام بدگمان شود ، گفت: اگر [هم] در حجاز بمانی و این جا برای خلافت برخیزی ، إن شاء الله ، کسی با تو ناسازگاری نخواهد کرد. سپس برخاست و از پیش او رفت.

حسین علیه السلام فرمود : «هان ! این، هیچ چیز دنیا را بیشتر از این دوست ندارد که من ، از حجاز به سوی عراق بروم . او می‌داند که با حضور من ، چیزی از خلافت به او نمی‌رسد و مردم ، او را با من برابر نمی‌گیرند. پس دوست دارد از این جا بروم تا حجاز ، تنها برای او باشد».

چون شب ، یا صبح بعد ، فرا رسید ، عبد الله بن عباس ، نزد حسین علیه السلام آمد و گفت: ای پسرعمو! من صبوری می‌کنم ؛ امّا صبر ندارم . بیم دارم که در این سفر ، هلاک و نابود شوی. مردم عراق ، قومی حيله گرند . به آنها نزدیک مشو. در همین شهر بمان ، که سرور مردم حجازی. اگر مردم عراق - چنان که می‌گویند - تو را می‌خواهند ، به آنها بنویس که دشمن خویش را بیرون کنند . آن گاه به سوی آنها برو. اگر جز رفتن نمی‌خواهی، به سوی یَمَن برو که در آن جا ، قلعه‌ها و درّه‌هایی وجود دارد و سرزمینی پهناور است و پدرت ، در آن جا پیروانی دارد و از مردم نیز دوری. آن گاه برای مردم ، نامه می‌نویسی و دعوتگراانت را می‌فرستی . در این صورت ، امیدوارم که آنچه را می‌خواهی، بی‌خطر بیابی .

حسین علیه السلام به او فرمود : «ای پسرعمو ! به خدا می‌دانم که خیر خواه و دلسوزی ؛ ولی من تصمیم خود را گرفته‌ام و آهنگ رفتن دارم» .

ابن عباس گفت: اگر می‌روی ، زنان و کودکان را نبر . به خدا ، نگرانم که همانند عثمان که [کشته شد و] زنان و فرزندان او می‌نگریستند ، کشته شوی .

پس از آن ، ابن عباس گفت: دیده ابن زبیر را روشن کردی که حجاز را به او وا می‌گذاری و از آن ، بیرون می‌روی ! امروز ، چنان است که با وجود تو ، کسی به او نمی‌نگرد . به خدایی که جز او خدایی نیست ، چنانچه می‌دانستم اگر موی و پیشانی‌ات را بگیرم تا

مردم [به خاطر دعوی ما] بر من و تو گرد آیند، به رأی من، عمل می کنی [و از مکه نمی روی]، چنین می کردم.

آن گاه ابن عباس، از نزد وی رفت و بر عبد الله بن زبیر گذشت و گفت: ای پسر زبیر! دیدگانت روشن شد! آن گاه، شعری بدین مضمون خواند: ای چکاوک که در معمّر هستی! جا برای تو، خالی شد. پس تخم بگذار و بانگ برآور و هر اندازه که می خواهی، منقار بر زمین بزن. اینک، حسین به سوی عراق می رود. حجاز را نگه دار. ۱. إِنَّ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَجْمَعَ الْمَسِيرَ إِلَى الْكُوفَةِ، أَتَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ فَقَالَ: يَا بْنَ عَمٍّ! إِنَّكَ قَدْ أَرْجَفَ النَّاسَ أَنَّكَ سَائِرٌ إِلَى الْعِرَاقِ، فَبَيِّنْ لِي مَا أَنْتَ صَانِعٌ؟ قَالَ: إِنِّي قَدْ أَجْمَعْتُ الْمَسِيرَ فِي أَحَدِ يَوْمَيَّ هَذَيْنِ، إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَإِنِّي أُعِيدُكَ بِاللَّهِ مِنْ ذَلِكَ، أَخْبِرْنِي - رَحِمَكَ اللَّهُ - أَتَسِيرُ إِلَى قَوْمٍ قَدْ قَتَلُوا أَمِيرَهُمْ، وَضَبَطُوا بِلَادَهُمْ، وَنَفَوْا عَدُوَّهُمْ؟ فَإِنْ كَانُوا قَدْ فَعَلُوا ذَلِكَ فَسِرْ إِلَيْهِمْ، وَإِنْ كَانُوا إِنَّمَا دَعَوْكَ إِلَيْهِمْ وَأَمِيرُهُمْ عَلَيْهِمْ، قَاهِرٌ لَهُمْ، وَعُمَلُهُ تَجِبِي بِلَادَهُمْ، فَإِنَّهُمْ إِنَّمَا دَعَوْكَ إِلَى الْحَرْبِ وَالْقِتَالِ، وَلَا آمَنْ عَلَيْكَ أَنْ يُعْزَوْكَ وَيَكْذِبُوكَ وَيُخَالِفُوكَ وَيَخْذُلُوكَ، وَأَنْ يُسْتَنْفَرُوا إِلَيْكَ، فَيَكُونُوا أَشَدَّ النَّاسِ عَلَيْكَ.

فَقَالَ لَهُ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَإِنِّي أَسْتَخِيرُ اللَّهَ وَأَنْظُرُ مَا يَكُونُ، قَالَ: فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ مِنْ عِنْدِهِ، وَأَتَاهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ فَحَدَّثَهُ سَاعَةً، ثُمَّ قَالَ: مَا أَدْرَى مَا تَرَكْنَا هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَكُفْنَا عَنْهُمْ، وَنَحْنُ أَبْنَاءُ الْمُهَاجِرِينَ، وَوَلَاءُ هَذَا الْأَمْرِ دُونَهُمْ، خَبِرْنِي مَا تَرِيدُ أَنْ تَصْنَعَ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ لَقَدْ حَدَّثْتُ نَفْسِي بِإِتْيَانِ الْكُوفَةِ، وَلَقَدْ كَتَبْتُ إِلَى شِيعَتِي بِهَا وَأَشْرَافُ أَهْلِهَا، وَأَسْتَخِيرُ اللَّهَ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ: أَمَا لَوْ كَانَ لِي بِهَا مِثْلُ شِيعَتِكَ مَا عَدَلْتُ بِهَا.

قَالَ: ثُمَّ إِنَّهُ خَشِيَ أَنْ يَتَّهِمَهُ فَقَالَ: أَمَا إِنَّكَ لَوْ أَقَمْتَ بِالْحِجَازِ، ثُمَّ أَرَدْتَ هَذَا الْأَمْرَ هَاهُنَا، مَا خُولِفَ عَلَيْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ قَامَ فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَا إِنَّ هَذَا لَيْسَ شَيْءٌ يُؤْتَاهُ مِنَ الدُّنْيَا أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ أَخْرَجَ مِنَ الْحِجَازِ إِلَى الْعِرَاقِ، وَقَدْ عَلِمَ أَنَّهُ لَيْسَ لَهُ مِنَ الْأَمْرِ مَعِيَ شَيْءٌ، وَأَنَّ النَّاسَ لَمْ يَعْدِلُوهُ بِي، فَوَدَّ أَنِّي خَرَجْتُ مِنْهَا لِتَخْلُوَ لَهُ.

قَالَ: فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَشِيِّ - أَوْ مِنَ الْغَدِ - أَتَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ، فَقَالَ: يَا بْنَ عَمٍّ، إِنِّي أَنْصَبِرُ وَلَا أَصْبِرُ، إِنِّي أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ فِي هَذَا الْوَجْهِ الْهَلَاكَ وَالْإِسْتِصَالَ، إِنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ قَوْمٌ عُذْرٌ فَلَا تَقَرَّبْتَهُمْ، أَقِمْ بِهَذَا الْبَلَدِ فَإِنَّكَ سَيِّدُ أَهْلِ الْحِجَازِ، فَإِنْ كَانَ أَهْلُ الْعِرَاقِ يُرِيدُونَكَ كَمَا زَعَمُوا، فَارْتَبِطْ إِلَيْهِمْ فَلْيَنْفُوا عَدُوَّهُمْ، ثُمَّ أَقْدِمْ عَلَيْهِمْ. فَإِنْ أَبَيْتَ إِلَّا أَنْ تَخْرُجَ، فَسِرْ إِلَى الْيَمَنِ، فَإِنَّ بِهَا حُصُونًا وَشُعَابًا، وَهِيَ أَرْضٌ عَرِيضَةٌ طَوِيلَةٌ، وَلِأَبِيكَ بِهَا شِيعَةٌ، وَأَنْتَ عَنِ النَّاسِ فِي عَزْلَةٍ، فَتَكْتَبُ إِلَى النَّاسِ، وَتُرْسِلُ وَتَبْتَ دُعَاتِكَ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ يَأْتِيَكَ عِنْدَ ذَلِكَ الَّذِي تُحِبُّ فِي عَافِيَةٍ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ عَمٍّ، إِنِّي وَاللَّهِ لَأَعْلَمُ أَنَّكَ نَاصِحٌ مُشْفِقٌ، وَلَكِنِّي قَدْ أَزْمَعْتُ وَأَجْمَعْتُ عَلَى الْمَسِيرِ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَإِنْ كُنْتَ سَائِرًا فَلَا تَسِرْ بِنِسَائِكَ وَصِبْيَتِكَ، فَوَاللَّهِ إِنِّي لَخَائِفٌ أَنْ تُقْتَلَ كَمَا قُتِلَ عُثْمَانُ، وَنِسَاؤُهُ وَوُلْدُهُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ. ثُمَّ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَقَدْ أَقَرَرْتُ عَيْنَ ابْنِ الزُّبَيْرِ بِتَخْلِيَتِكَ إِيَّاهُ وَالْحِجَازَ، وَالْخُرُوجَ مِنْهَا، وَهُوَ يَوْمٌ لَا يَنْظُرُ إِلَيْهِ أَحَدٌ مَعَكَ، وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، لَوْ أَعْلَمْتُ أَنَّكَ إِذَا أَخَذْتَ بِشَعْرِكَ وَنَاصِيَتِكَ حَتَّى يَجْتَمَعَ عَلَيَّ وَعَلَيْكَ النَّاسُ أَطَعْتَنِي، لَفَعَلْتُ ذَلِكَ.

قَالَ: ثُمَّ خَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ مِنْ عِنْدِهِ، فَحَمَّرَ بَعْدَ اللَّهِ ابْنَ الزُّبَيْرِ، فَقَالَ: قَرَّتْ عَيْنُكَ يَا بْنَ الزُّبَيْرِ، ثُمَّ قَالَ: يَا لَكَ مِنْ قُبْرَةٍ بِمَعْمَرٍ خَلَا لَكَ الْجَوْ فَبِيضَى وَاصْفَرَى وَنَقَرَى مَا شِئْتَ أَنْ تُنْقَرَى هَذَا حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْرُجُ إِلَى الْعِرَاقِ، وَعَلَيْكَ بِالْحِجَازِ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۳، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۳).

چون حسین علیه السلام تصمیم به بیرون رفتن از مکه گرفت و شروع به آماده شدن کرد، خبر به عبد الله بن عباس رسید. وی به دیدار ایشان آمد و گفت: ای پسرعمو! شنیده‌ام که قصد رفتن به عراق داری؟ فرمود: «آری. چنین تصمیمی دارم». عبد الله گفت: ای پسرعمو! تو را به خدا سوگند، از این کار، منصرف شو.

فرمود: «تصمیم خود را گرفته‌ام و چاره‌ای جز حرکت نیست». ابن عباس گفت: آیا به جایی می‌روی که [اهالی‌اش] امیر خود را بیرون کرده‌اند و سرزمین‌های خود را به تصرف خویش در آورده‌اند؟ اگر چنین کرده‌اند، برو؛ ولی اگر تو را به سوی خود، دعوت کرده‌اند، اما امیرشان همان جاست و کارگزارانش از آنان خراج می‌گیرند؛ همانا تو را برای جنگ کردن فرا خوانده‌اند و بیم دارم که تو را رها کنند، چنان که نسبت به پدر و برادرت چنین کردند. حسین علیه السلام فرمود: «پسر عمو! در باره آنچه گفתי، خواهم اندیشید». خبر تصمیم امام حسین علیه السلام به عبد الله بن زبیر رسید. او هم به دیدار ایشان آمد و گفت: اگر در همین حرم الهی بمانی و نمایندگان و دعوتگران خود را به شهرها بفرستی و برای پیروان خود در عراق بنویسی که نزد تو بیایند و چون کارت استوار شد، کارگزاران یزید را از این شهر بیرون کنی، من هم در این کار با تو همراهی و هم‌فکری خواهم کرد. اگر به مشورت من عمل کنی و این کار را در همین حرم - که محل گرد آمدن مردم روی زمین، و محل آمد و شد از هر سویی است - انجام دهی، به خواست خداوند، آنچه را می‌خواهی از دست نمی‌دهی و امیدوارم که بدان بررسی می‌گویند: چون روز سوم رسید، عبد الله بن عباس، باز به حضور امام حسین علیه السلام آمد و گفت: ای پسر عمو! به مردم کوفه نزدیک مشو که قومی حيله‌گرند. در همین شهر بمان که سرور مردم این جایی، و اگر نمی‌پذیری، به یمن برو که در آن، قلعه‌ها و دره‌هایی است. آن جا، سرزمینی گسترده و پهناور است و گروهی از شیعیان قدرت، آن جایند، ضمن آن که از مردم نیز دور خواهی بود و دعوتگران خود را به سرزمین‌ها می‌فرستی. امید دارم که اگر چنین کنی، آنچه را می‌خواهی، در سلامت به دست آوری. امام حسین علیه السلام فرمود: «ای پسر عمو! به خدا سوگند، می‌دانم که تو خیرخواه و مهربانی؛ ولی من، تصمیم به رفتن گرفته‌ام». ابن عباس گفت: اگر به ناچار می‌روی، پس زنان و کودکان را با خود ببر، که من، بیم آن دارم که تو نیز همچون عثمان بن عفان که کشته شد و کودکانش شاهد کشته شدنش بودند، کشته شوی. حسین علیه السلام فرمود: «پسر عمو! مصلحت را در این می‌بینم که با زنان و فرزندان، بیرون بروم». ابن عباس، از نزد حسین علیه السلام بیرون رفت. ۱. لَمَّا عَزَمَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَلَى الْخُرُوجِ، وَأَخَذَ فِي الْجَهَازِ، بَلَغَ ذَلِكَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ، فَأَقْبَلَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا بْنَ عَمِّ، قَدْ بَلَغَنِي أَنَّكَ تُرِيدُ الْمَسِيرَ إِلَى الْعِرَاقِ. قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا عَلَى ذَلِكَ. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ: أُعِيدُكَ بِاللَّهِ يَا بْنَ عَمِّ مِنْ ذَلِكَ! قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ عَزَمْتُ، وَلَا بُدَّ مِنَ الْمَسِيرِ.

قَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ: أَتَسِيرُ إِلَى قَوْمٍ طَرَدُوا أَمِيرَهُمْ عَنْهُمْ، وَضَبَطُوا بِلَادَهُمْ؟ فَإِنْ كَانُوا فَعَلُوا ذَلِكَ فَسِرْ إِلَيْهِمْ، وَإِنْ كَانُوا إِنَّمَا يَدْعُونَكَ إِلَيْهِمْ، وَأَمِيرُهُمْ عَلَيْهِمْ، وَعُمَّالُهُ يَجْبُونَهُمْ، فَإِنَّهُمْ إِنَّمَا يَدْعُونَكَ إِلَى الْحَرْبِ، وَلَا أَمْنُهُمْ أَنْ يَخَذُلُوكَ كَمَا خَذَلُوا أَبَاكَ وَأَخَاكَ! قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ عَمِّ! سَأَنْظُرُ فِيمَا قُلْتَ.

وَبَلَغَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ مَا يَهُمُّ بِهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَقْبَلَ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: لَوْ أَقَمْتَ بِهَذَا الْحَرَمِ، وَبَثَّتْ رُسُلُكَ فِي الْبُلْدَانِ، وَكَتَبْتَ إِلَى شِيعَتِكَ بِالْعِرَاقِ أَنْ يَقْدَمُوا عَلَيْكَ، فَإِذَا قَوِيَ أَمْرُكَ نَفَيْتَ عُمَالَ يَزِيدَ عَنْ هَذَا الْبَلَدِ، وَعَلَى لَكَ الْمَكَانَةُ وَالْمُؤَاوَزَةُ، وَإِنْ عَمِلْتَ بِمَشُورَتِي، طَلَبْتَ هَذَا الْأَمْرَ بِهَذَا الْحَرَمِ؛ فَإِنَّهُ مَجْمَعُ أَهْلِ الْآفَاقِ، وَمَوْرِدُ أَهْلِ الْأَفْطَارِ، لَمْ يُعِدِمَكَ بِإِذْنِ اللَّهِ إِدْرَاكَ مَا تُرِيدُ، وَرَجَوْتُ أَنْ تَنَالَهُ.

قَالُوا: وَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الثَّالِثِ، عَادَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ: يَا بْنَ عَمِّ، لَا تَقْرَبْ أَهْلَ الْكُوفَةِ؛ فَإِنَّهُمْ قَوْمٌ غَدَرَةٌ، وَأَقِمْ بِهَذِهِ الْبَلَدَةِ، فَإِنَّكَ سَيِّدُ أَهْلِهَا، فَإِنْ أَبَيْتَ فَسِرْ إِلَى أَرْضِ الْيَمَنِ، فَإِنَّ بِهَا حُصُونًا وَشُعَابًا، وَهِيَ أَرْضٌ طَوِيلَةٌ عَرِيضَةٌ، وَلِأَيِّكَ فِيهَا شِيعَةٌ، فَتَكُونُ عَنِ النَّاسِ فِي عَزَلَةٍ، وَتَبْتُ دُعَاتِكَ فِي الْآفَاقِ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ تَفْعَلَ ذَلِكَ أَتَاكَ الَّذِي تُحِبُّ فِي عَافِيَةٍ.

قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ عَمِّ، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكَ نَاصِحٌ مُشْفِقٌ، غَيْرَ أَنِّي قَدْ عَزَمْتُ عَلَى الْخُرُوجِ.

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: فَإِنْ كُنْتَ - لَا مَحَالَةَ - سَائِرًا، فَلَا تُخْرِجِ النِّسَاءَ وَالصِّبْيَانَ؛ فَإِنِّي لَا أَمْنُ أَنْ تُقْتَلَ كَمَا قُتِلَ ابْنُ عَفَّانَ، وَصِيبَتُهُ يَنْظُرُونَ إِلَيْهِ.

قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: [يَابْنَ] عَمَّ! مَا أَرَى إِلَّا الْخُرُوجَ بِالْأَهْلِ وَالْوَلَدِ. فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ مِنْ عِنْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الأخبار الطوال ص ۲۴۳. نیز، ر. ک: مقاتل الطالبيين: ص ۱۱۰).

عبد الله بن عباس نزد امام حسین علیه السلام آمد و مدتی طولانی با وی سخن گفت و چنین گفت: تو را به خدا که فردا، خود را به حال تباهی به کشتن نده و به عراق نرو، و اگر ناچاری، بایست تا آیین حج انجام شود و مردم را بینی و بدانی که چه می‌خواهند. سپس به رأی خود بنگر. این، در دهم ذی حجه سال شصت بود. اما حسین علیه السلام نپذیرفت، جز آن که به سوی عراق برود. ابن عباس به او گفت: به خدا، گمان می‌برم که فردا در میان همسران و دخترانت کشته شوی، چنان که عثمان در میان همسران و دخترانش کشته شد، و نگرانم که به راه عثمان بروی و در آن صورت، (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ). حسین علیه السلام فرمود: «ای پدر عباس! تو پیر شده‌ای. پس ابن عباس گفت: اگر نبود که برای من یا تو زشت است، دستانم را [برای جلوگیری از رفتن] در سرت فرو می‌بردم، و اگر می‌دانستم که با دست به گریبان شدن با تو، همین جا می‌مانی، این کار را می‌کردم؛ ولی گمان نمی‌برم که این کار برای من، سودی داشته باشد. حسین علیه السلام به او فرمود: «اگر در جایی چنین و چنان [که گفتی] کشته شوم، بهتر است از این که حرمت مکه به وسیله من شکسته شود». ابن عباس، گریست و گفت: چشمان ابن زبیر را روشن می‌کنی! به جان خودم، این، همان است که مایه خرسندی او خواهد شد. سپس عبد الله بن عباس، خشمگین، از نزد او رفت. ابن زبیر، بر در، ایستاده بود. ابن عباس، چون او را دید، گفت: ای فرزند زبیر! آنچه دوست داشتی، پیش آمد. چشمت روشن باد! ابا عبد الله می‌رود و حجاز را به تو وا می‌گذارد: ای چکاوک که در معمّر هستی! جا برای تو، خالی شد. پس تخم بگذار و بانگ برآور و هر اندازه که می‌خواهی، منقار بر زمین بزن. ۱. دَخَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَلَّمَهُ طَوِيلًا، وَقَالَ: اُنْشُدْكَ اللَّهُ أَنْ تَهْلِكَ غَدًا بِحَالٍ مَضِيعَةٍ، لَا تَأْتِ الْعِرَاقَ، وَإِنْ كُنْتَ لَا بُدَّ فَاعِلًا، فَأَقِمْ حَتَّى يَنْقَضِيَ الْمَوْسِمُ وَتَلْقَى النَّاسَ، وَتَعْلَمَ عَلَى مَا يَصْدُرُونَ، ثُمَّ تَرَى رَأْيَكَ - وَذَلِكَ فِي عَشْرِ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ - فَأَبَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا أَنْ يَمْضِيَ إِلَى الْعِرَاقِ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَبَّاسٍ: وَاللَّهِ إِنِّي لَمَّا ظَنَنْكَ سَيَقْتُلُ غَدًا بَيْنَ نِسَائِكَ وَبَنَاتِكَ كَمَا قُتِلَ عُثْمَانُ بَيْنَ نِسَائِهِ وَبَنَاتِهِ، وَاللَّهِ إِنِّي لَأَخَافُ أَنْ تَكُونَ الَّذِي يُقَادُّ بِهِ عُثْمَانُ! فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ! فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَبَا الْعَبَّاسِ، إِنَّكَ شَيْخٌ قَدْ كَبُرَتْ. فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: لَوْلَا - أَنْ يُزِرِّي ذِكْرُكَ بِي أَوْ بِكَ لَنَشَبْتُ يَدَيَّ فِي رَأْسِكَ، وَلَوْ أَعْلَمْتُ أَنَا إِذَا تَنَاصَيْتُنَا أَقَمْتَ لَفَعَلْتُ، وَلَكِنْ لَا أَحَالُ ذَلِكَ نَافِعِي!

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَأَنْ أَقْتَلَ بِمَكَانٍ كَذَا وَكَذَا أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ تُسْتَحْلَلَ بِي - يَعْنِي مَكَّةَ - قَالَ: فَبَكَى ابْنُ عَبَّاسٍ وَقَالَ: أَفَرَرْتُ عَيْنَ ابْنِ الزُّبَيْرِ. فَذَاكَ الَّذِي سَلَا بِنَفْسِي عَنْهُ.

ثُمَّ خَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ مِنْ عِنْدِهِ وَهُوَ مُغْضَبٌ، وَابْنُ الزُّبَيْرِ عَلَى الْبَابِ، فَلَمَّا رَأَاهُ قَالَ: يَابْنَ الزُّبَيْرِ، قَدْ أَتَى مَا أَحْبَبْتَ، قَرَّتْ عَيْنُكَ، هَذَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ يَخْرُجُ وَيَتْرُكُكَ وَالْحِجَازَ: يَا لِمَكَ مِنْ قُبْرَةٍ بِمَعْمَرٍ خَلَا لِمَكَ الْجَوْ فَيُضَى وَاصْفَرَّى وَنُقِرَّى مَا شِئْتَ أَنْ تُنْقَرَى (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۵۰، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۲۰). الفتوح: حسین علیه السلام وارد مکه شد و مردم آن جا، بسیار خرسند شدند. بامداد و شامگاه، نزد او، رفت و آمد می‌کردند و این، بر عبد الله بن زبیر، گران آمد؛ زیرا او طمع کرده بود که مردم مکه با او بیعت کنند؛ ولی چون حسین علیه السلام آمد، کار بر او سخت شد. او، آنچه را در درون داشت، برای حسین علیه السلام آشکار نمی‌ساخت و نزد او رفت و آمد می‌کرد و در نمازش حاضر می‌شد و نزد او می‌نشست و از او سخن می‌شنید. با وجود این، می‌دانست که تا حسین علیه السلام در مکه است، هیچ یک از اهالی آن با وی بیعت نمی‌کند؛ چون حسین علیه السلام در نزد آنان، از ابن زبیر، با عظمت‌تر بود. خبر به مردم کوفه رسید که حسین علیه السلام به مکه آمده است و حسین علیه السلام بقیه ماه شعبان و تمام ماه‌های رمضان، شوال و ذی قعدة را در مکه ماند. در آن ایام، عبد الله بن عباس و عبد الله بن عمر بن خطاب، در مکه بودند. آن دو با هم بر حسین علیه السلام وارد شدند و قصد داشتند به مدینه

برگردند. ابن عمر به حسین علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله! رحمت خدا بر تو باد! از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست، پروا کن. از دشمنی این خاندان با خودتان و ستمی که بر شما کرده‌اند، آگاهی و این مرد، یزید بن معاویه، بر مردم، فرمان روا شده است. ایمن نیستم [و می‌ترسم] که مردم برای سیم و زر، به وی روی آورند و تو را بکشند و در این راه، انسان‌های بسیاری نابود شوند. از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «حسین، کشته می‌شود، و اگر او را کشتند و تنها نهادند و یاری‌اش نکردند، خدا تا قیامت، آنان را خوار خواهد کرد». من به تو پیشنهاد می‌کنم از در سازش - که مردم نیز آن گونه وارد شده‌اند - وارد شوی و چنان که در گذشته بر معاویه شکیبایی کردی، شکیبایی کن. شاید خدا، میان تو و این گروه ستمگر، حکم راند. حسین علیه السلام به او فرمود: «ای ابو عبد الرحمان! من با یزید، بیعت و سازش کنم، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله در باره او و پدرش، آن فرمود که فرمود؟!». ابن عباس گفت: درست گفتی، ای ابا عبد الله! پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش فرمود: «ما را چه با یزید؟! خدا، او را مبارک نکند! او فرزندم و فرزند دخترم، حسین، را می‌کشد. سوگند به آن که جانم در دست اوست، فرزندم در برابر مردمی که از او دفاع نمی‌کنند، کشته نمی‌شود، مگر آن که خدا، میان دل‌ها و زبان‌هایشان، جدایی می‌افکند». آن گاه ابن عباس گریست. حسین علیه السلام هم با او گریست و فرمود: «ای ابن عباس! تو می‌دانی که من، فرزند دختر پیامبرم؟». ابن عباس گفت: به خدا سوگند، آری. می‌دانیم و می‌دانیم که در تمام دنیا، جز تو، کسی نیست که فرزند دختر پیامبر باشد، و این که یاری تو، بر این امت، واجب است، همانند وجوب نماز و زکات - که یکی بدون دیگری، پذیرفته نیست - حسین علیه السلام فرمود: «ای ابن عباس! در باره مردمی که فرزند دختر پیامبر صلی الله علیه و آله را از سرا و منزل و زادگاهش و از حرم پیامبرش و از همسایگی قبر او و زادگاه و مسجد و جایگاه هجرتش بیرون کردند، چه می‌گویی؟ آنان که او را نگران و ترسان، رها کردند که در جایی، آرام نگیرد و در منزلی، پناه نجوید و قصد آنان، کشتن و ریختن خون اوست، در حالی که وی به خدا شرک نورزیده است و جز او سرپرستی بر نگرفته و از آنچه پیامبر صلی الله علیه و آله و خلیفگان پس از او بر آن بودند، جدا نشده است؟». ابن عباس گفت: در باره آنان، جز این آیه را نمی‌گویم: (آنان، به خدا و پیامبرش کفر ورزیدند و نماز را جز با حالت سستی نمی‌خوانند) ۱. (در برابر مردم، خودنمایی می‌کنند و جز اندکی، از خدا یاد نمی‌کنند. میان آن [دو گروه]، دو دل‌اند. نه با اینان‌اند و نه با آنان‌اند، و هر که خدا گم‌راهش ساخت، راهی برای او نخواهی یافت) ۲ و بر چنین کسانی، بزرگ‌ترین ضربه فرود خواهد آمد. و امّا تو - ای پسر دختر پیامبر -، به راستی که سرآمد افتخار به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پسر همانند مریم عذرايي. ای پسر دختر پیامبر! گمان مبر که خدا، از آنچه ستمگران می‌کنند، بی‌خبر است. من گواهی می‌دهم که هر کس از همراهی تو روی بگرداند و در ستیز با تو و نبرد با پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله طمع ورزد، هیچ بهره‌ای نخواهد داشت. حسین علیه السلام فرمود: «خدایا! گواه باش». ابن عباس گفت: ای پسر دختر پیامبر! فدایت شوم! گویی مرا به سوی خود می‌خوانی و از من می‌خواهی که یاری‌ات کنم! به خدایی که جز او خدایی نیست، اگر با این شمشیرم در پیش روی تو، چنان ضربه زنم که شمشیرم، به تمامی، خرد شود، یک صدم حق تو را نگزارده‌ام. اینک، پیش روی تو ام. به من، فرمان بده». ابن عمر گفت: درنگ کنید! ای ابن عباس! ما را از این [گرفتاری] بَرهان. سپس ابن عمر، به حسین علیه السلام رو کرد و گفت: ای ابا عبد الله! در آنچه تصمیم داری، درنگ کن و از این جا به مدینه باز گرد و از در سازش با این قوم، وارد شو و از میهن خود و حرم جدّت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، غایب مباش و برای اینان که بهره‌ای ندارند، حجت و راهی بر ضدّ خود مگذار، و اگر می‌خواهی [با یزید] بیعت نکنی، آزاد هستی تا در کارت بنگری؛ زیرا امید است که یزید بن معاویه، جز اندکی زنده نماند و خداوند، تو را از کارش کفایت کند. حسین علیه السلام فرمود: «أف بر این سخن، تا آن زمان که آسمان‌ها و زمین هستند! ای عبد الله! تو را به خدا، من در این کار، دچار خطایم؟ اگر در نظر تو بر خطا هستم، مرا [از خطایم] باز گردان که

۱. توبه : آیه ۵۴ . ۲. نساء : آیه ۱۴۲ و ۱۴۳ . (أَنَّهُمْ كَفَرُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا يَأْتُونَ الصَّلَاةَ إِلَّا وَهُمْ كُسَالَى) (يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَا يَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا) * مُذَبِّبِينَ بَيْنَ ذَلِكَ لَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَلَا إِلَى هَؤُلَاءِ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَلَنْ تَجِدَ لَهُ سَبِيلًا) وعلى مثل هؤلاء تنزل البطشة الكبرى . وأما أنت يا بن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله ، فإنك رأس الفخار رسول الله صلى الله عليه وآله ، وابن نظيره التبول ، فلا تظن يا بن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله أن الله غافل عما يعمل الظالمون ، وأنا أشهد أن من رغب عن مجاورتك ، وطمع في محاربتك ومحاربه نبيك محمد صلى الله عليه وآله ، فما له من خلاق . فقال الحسين عليه السلام : اللهم اشهد ! فقال ابن عباس : جعلت فداك يا بن بنت رسول الله ! كأنك تريدني إلى نفسك ، وتريد مني أن أضرك ! والله الذي لا إله إلا هو ، أن لو ضربت بين يديك بسيفي هذا حتى انخل جميعاً من كفى ، لما كنت ممن أوفى من حقك عشر العشر ، وها أنا بين يديك ، مرني بأمرك . فقال ابن عمر : مهلاً ! ذرنا من هذا يا بن عباس . قال : ثم أقبل ابن عمر على الحسين عليه السلام ، فقال : أبا عبد الله ، مهلاً عما قد عزمت عليه ، وأرجع من هنا إلى المدينة ، وادخل في صلح القوم ، ولا تغب عن وطنك وحرم جدك رسول الله صلى الله عليه وآله ، ولا تجعل لهؤلاء الذين لا خلاق لهم على نفسك حجة وسبباً ، وإن أحببت ألما تباع فانت متروك حتى ترى برأيك ، فإن يزيد بن معاوية عسى ألا يعيش إلا قليلاً ، فيكفيك الله أمره . فقال الحسين عليه السلام : أف لهذا الكلام أيداً مادامت السماوات والأرض ، أسألك بالله يا عبد الله ، أنا عندك على خطأ من أمرى هذا ؟ فإن كنت عندك على خطأ فزدني ، فإنني أخضع وأسمع وأطيع . فقال ابن عمر : اللهم لا ، ولم يكن الله تعالى يجعل ابن بنت رسول الله صلى الله عليه وآله على خطأ ، وليس مثلك من طهارته وصفوته من الرسول صلى الله عليه وآله عليه وآله على مثل يزيد بن معاوية باسم الخلافة ، ولكن أخشى أن يضرب وجهك هذا الحسن الجميل بالسيف ، وترى من هذه الأمه ما لا تحب ، فأرجع معنا إلى المدينة ، وإن لم تحب أن تباع ، فلا تباع أبداً واقعد في منزلك . فقال الحسين عليه السلام : هيهات يا بن عمر ، إن القوم لا يتركوني ، وإن أصابوني وإن لم يصيبوني فلا يزالون حتى أبايع وأنا كاره ، أو يقتلوني ، أما تعلم يا عبد الله ، أن من هوان هذه الدنيا على الله تعالى أنه أتى برأس يحيى بن زكريا عليه السلام إلى بغيه من بغايا بني إسرائيل ، والرأس ينطق بالحجة عليهم ؟! أما تعلم أبا عبد الرحمن ، أن بني إسرائيل كانوا يقتلون ما بين طلوع الفجر إلى طلوع الشمس سبعين نبياً ، ثم يجلسون في أسواقهم يبيعون ويشتررون كلهم كأنهم لم يصنعوا شيئاً ؟! فلم يجعل الله عليهم ، ثم أخذهم بعد ذلك أخذ عزيز مقتدر . اتق الله أبا عبد الرحمن ولا تدعن نصرتي ... ثم أقبل الحسين عليه السلام على عبد الله بن عباس ، فقال : يا بن عباس ، إنك ابن عم والدي ، ولم تزل تأمر بالخير منذ عرفتك ، وكنت مع والدي تشر عليه بما فيه الرشاد ، وقد كان يستنصحك ويستشيرك فتشير عليه بالصواب ، فامض إلى المدينة في حفظ الله وكلائه ، ولا يخفى عليّ شيء من أخبارك ، فإنني مستوطن هذا الحرم ، ومقيم فيه أبداً ما رأيت أهله يحبوني وينصرونني ، فإذا هم خذلوني استبدلت بهم غيرهم ، واستعصمت بالكلمة التي قالها إبراهيم الخليل عليه السلام يوم ألقى في النار : «حسبي الله ونعم الوكيل» فكانت النار عليه برداً وسلاماً . قال : فبكي ابن عباس وابن عمر في ذلك الوقت بكاء شديداً ، والحسين عليه السلام يبكي معهما ساعة ، ثم ودعهما ، وصار ابن عمر وابن عباس إلى المدينة ، وأقام الحسين عليه السلام بمكة (الفتوح : ج ۵ ص ۲۳ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمي : ج ۱ ص ۱۹۰) .

من فروتن ، شنوا و پذیرایم». ابن عمر گفت: نه ، خدایا ! خداوند ، پسر دختر پیامبرش را بر خطا نهاده است و یزید بن معاویه ، در کار خلافت ، همانند تو - که پاک و برگزیده نسل پیامبر خدایی - نیست ؛ ولی می ترسم این چهره زیبا و نیکوی تو ، با شمشیر ، نواخته شود و از این امت ، آنچه را دوست نداری ، ببینی . پس با ما به مدینه باز گرد و اگر دوست نداری بیعت کنی ، هرگز بیعت نکن و در خانه ات بنشین . حسین علیه السلام فرمود : «ای ابن عمر ! [تصور سخن تو] دور است . این گروه ، چه به من دست یابند و چه به من دست نیابند ، مرا رها نمی کنند و پیوسته بر آن اند تا اگر چه به زور ، بیعت کنم و یا مرا بکشند . ای عبد الله ! مگر نمی دانی از پستی دنیا نزد خدای متعال است که سر یحیی بن زکریا ، برای بدکاره ای از بدکارگان بنی اسرائیل ، ارمغان برده شد ،

در حالی که سر با برهان، بر ضد آنان سخن می گفت؟ ای ابو عبد الرحمان! مگر نمی دانی که بنی اسرائیل، در میان طلوع سپیده تا بر آمدن خورشید، هفتاد پیامبر را می کشتند و پس از آن، در بازارهایشان، همگی به داد و ستد می نشستند، چنان که گویی کاری نکرده اند، و خدا در مورد آنان، شتاب نورزید و سپس آنان را سخت و مقتدرانه گرفت؟ و ای ابو عبد الرحمان! از خدا پروا کن و از یاری ام، رو بر متاب...». سپس حسین علیه السلام به عبد الله بن عباس، رو کرد و گفت: ای ابن عباس! تو پسرعموی پدرم هستی و از هنگامی که تو را شناختم، پیوسته به نیکی فرمان می دهی و به پدرم ریزنی های حکیمانه می دادی. او پیوسته از تو خیرخواهی و ریزنی می خواست و تو به درستی، به او پیشنهاد می دادی. پس در پناه و پشتیبانی خدا، به مدینه برو و چیزی از خبرهای تو، بر من پوشیده نمی ماند؛ زیرا من در این حرم، نشیمن دارم و تا وقتی که بینم مردم مرا دوست دارند و یاری ام می کنند، همواره در آن، شکینا خواهم گزید. پس آن گاه که مرا وا نهند، دیگران را جای گزین آنان خواهم کرد و به سخنی چنگ خواهم زد که ابراهیم خلیل علیه السلام، هنگامی که در آتش افکنده شد، آن را گفت: خداوند، مرا بستانده است و او، خوب کارگزاری است! پس آتش، بر او، سرد و سلامت گشت». در آن هنگام، ابن عباس و ابن عمر، سخت گریستند و حسین علیه السلام نیز مدتی با آن دو، گریست. پس از آن، با آن دو خداحافظی کرد و ابن عمر و ابن عباس، به مدینه رفتند و حسین علیه السلام در مکه اقامت گزید. ۱. دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَكَّةَ، فَفَرِحَ بِهِ أَهْلُهَا فَرَحًا شَدِيدًا، قَالَ: وَجَعَلُوا يَخْتَلِفُونَ إِلَيْهِ بُكْرَةً وَعَشِيَّةً، وَاشْتَدَّ ذَلِكَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ؛ لَأَنَّهُ قَدْ كَانَ طَمِعَ أَنْ يُبَايِعَهُ أَهْلُ مَكَّةَ، فَلَمَّا قَدِمَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَقَّ ذَلِكَ عَلَيْهِ، غَيْرَ أَنَّهُ لَا يُبَدِي مَا فِي قَلْبِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لِكَنَّهُ يَخْتَلِفُ إِلَيْهِ وَيُصَلِّي بِصَلَاتِهِ، وَيَقْعِدُ عِنْدَهُ وَيَسْمَعُ مِنْ حَدِيثِهِ، وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يُبَايِعُهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ مَكَّةَ وَالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَا؛ لِأَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَهُمْ أَعْظَمُ فِي أَنْفُسِهِمْ مِنْ ابْنِ الزُّبَيْرِ. قَالَ: وَبَلَغَ ذَلِكَ أَهْلَ الْكُوفَةِ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ صَارَ إِلَى مَكَّةَ. وَأَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكَّةَ بَاقِيَ شَهْرِ شَعْبَانَ وَرَمَضَانَ وَشَوَّالَ وَذِي الْقَعْدَةِ. قَالَ: وَبِمَكَّةَ يَوْمَئِذٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَأَقْبَلَا جَمِيعًا حَتَّى دَخَلَا عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَدْ عَزَمَا عَلَى أَنْ يَنْصَرِفَا إِلَى الْمَدِينَةِ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عُمَرَ: أَبَا عَبْدِ اللَّهِ رَحِمَكَ اللَّهُ، اتَّقِ اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَاذُكَ، فَقَدْ عَرَفْتَ مِنْ عِدَاؤِهِ أَهْلَ هَذَا الْبَيْتِ لَكُمْ، وَظَلَمَهُمْ إِنَّاكُمْ، وَقَدْ وَلَّى النَّاسَ هَذَا الرَّجُلُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ، وَلَسْتُ آمَنُ أَنْ يَمِيلَ النَّاسُ إِلَيْهِ لِمَكَانِ هَذِهِ الصُّفَرَاءِ وَالْبَيْضَاءِ، فَيَقْتُلُونَكَ وَيَهْلِكُ فِيكَ بَشَرٌ كَثِيرٌ؛ فَإِنِّي قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ يَقُولُ: «حُسَيْنٌ مَقْتُولٌ، وَلَئِنْ قَتَلُوهُ وَخَذَلُوهُ وَلَنْ يَنْصُرُوهُ، لِيَخْذُلَهُمُ اللَّهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ». وَأَنَا أُشِيرُ عَلَيْكَ أَنْ تَدْخُلَ فِي صَلَاحٍ مَا دَخَلَ فِيهِ النَّاسُ، وَاصْبِرْ كَمَا صَبَرْتَ لِمُعَاوِيَةَ مِنْ قَبْلُ، فَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَحْكُمَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَبَا عَبْدِ الرَّحْمَنِ! أَنَا أَبَايُغِ يَزِيدُ وَأَدْخُلُ فِي صَلَاحِهِ! وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيهِ وَفِي أَبِيهِ مَا قَالَ؟! فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: صَدَقْتَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي حَيَاتِهِ: «مَا لِي وَلِيَزِيدُ؟ لَا بَارَكَ اللَّهُ فِي يَزِيدٍ! وَإِنَّهُ يَقْتُلُ وَلَدِي وَوَلَدَ ابْنَتِي الْحُسَيْنِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَا يَقْتُلُ وَلَدِي بَيْنَ ظَهْرَانِي قَوْمٌ فَلَا يَمْنَعُونَهُ، إِلَّا خَالَفَ اللَّهُ بَيْنَ قُلُوبِهِمُ وَالسَّيِّئَةِ». ثُمَّ بَكَى ابْنُ عَبَّاسٍ، وَبَكَى مَعَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ: يَا بْنَ عَبَّاسٍ، تَعْلَمُ أَنَّ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: اللَّهُمَّ نَعَمْ، نَعْلَمُ وَنَعْرِفُ أَنَّ مَا فِي الدُّنْيَا أَحَدٌ هُوَ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَيْرُكَ، وَأَنْ نَصْرَكَ لَفَرَضٌ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ، كَفَرِيضَةِ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ الَّتِي لَا يُقَدَّرُ أَنْ يُقْبَلَ أَحَدُهُمَا دُونَ الْآخَرِ. قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ عَبَّاسٍ، فَمَا تَقُولُ فِي قَوْمٍ أَخْرَجُوا ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ دَارِهِ وَقَرَارِهِ، وَمَوْلَاتِهِ وَحَرَمِ رَسُولِهِ، وَمُجَاوَرَةَ قَبْرِهِ وَمَوْلَاتِهِ، وَمَسْجِدِهِ وَمَوْضِعِ مُهَاجَرِهِ، فَتَرَكُوهُ خَائِفًا مَرْعُوبًا لَا يَسْتَقِرُّ فِي قَرَارٍ، وَلَا يَأْوِي فِي مَوْطِنٍ، يُرِيدُونَ فِي ذَلِكَ قَتْلَهُ وَسَفْكَ دَمِهِ، وَهُوَ لَمْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئًا، وَلَا اتَّخَذَ مِنْ دُونِهِ وَلِيًّا، وَلَمْ يَتَغَيَّرْ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْخُلَفَاءُ مِنْ بَعْدِهِ؟ فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: مَا أَقُولُ فِيهِمْ إِلَّا

نامه های مردم کوفه به حسین علیه السلام فزونی گرفت و پیک هایشان، پیپی می رسید که: اگر به ما نپیوندى، گناهکاری!

پس حسین علیه السلام آهنگ رفتن کرد. ابن عباس، آمد و او را از این کار، نهی کرد و به او گفت: ای پسرعمو! مردم کوفه،

مردمی نیرنگبازند. پدرت را کشتند و برادرت را تنها نهادند و بر او نیزه زدند و جامه‌اش را بر گرفتند و او را به دشمن سپردند، و کردند آنچه کردند!

حسین علیه السلام فرمود: «اینها، نامه‌ها و پیک‌های آنان است و بر من واجب است که به نبرد دشمنان خدا بروم». پس ابن عباس گریست و گفت: وای از مصیبت حسین! اِنَّ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثُرَتْ عَلَيْهِ كُتُبُ اَهْلِ الْكُوفَةِ، وَتَوَاتَرَتْ اِلَيْهِ رُسُلُهُمْ: «اِنْ لَمْ تَصِلْ اِلَيْنَا فَانْتِ آثِمٌ»، فَعَزَمَ عَلَى الْمَسِيرِ، فَجَاءَ اِلَيْهِ ابْنُ عَبَّاسٍ وَنَهَاةً عَنْ ذَلِكَ، وَقَالَ لَهُ: يَا بَنَ عَمِّ، اِنَّ اَهْلَ الْكُوفَةِ قَوْمٌ غُدُرٌ، قَتَلُوا اَبَاكَ، وَخَذَلُوا اَخَاكَ وَطَعَنُوهُ وَسَلَبُوهُ وَسَلَمُوهُ اِلَى عَدُوِّهِ، وَفَعَلُوا مَا فَعَلُوا. فَقَالَ: هَذِهِ كُتُبُهُمْ وَرُسُلُهُمْ، وَقَدْ وَجِبَ عَلَى الْمَسِيرِ لِقِتَالِ اَعْدَاءِ اللَّهِ. فَبَكَى ابْنُ عَبَّاسٍ، وَقَالَ: وَاحْسَيْنَاهُ! (تذكرة الخواص: ص ۲۳۹). دلائل الإمامة (- به نقل از عبد الله بن عباس -): حسین بن علی علیه السلام را هنگامی که به سوی عراق می‌رفت، دیدم. گفتم: ای پسر پیامبر خدا! نرو.

به من فرمود: «ای ابن عباس! مگر نمی‌دانی که مرگ من، در آن جاست؟ و کشتارگاه یاران من، آن جاست؟». به او گفتم: این را از کجا می‌گویی؟

فرمود: «از رازی که برایم گفته شده است و آگاهی‌ای که به من داده‌اند». ۱. لَقِيتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَخْرُجُ إِلَى الْعِرَاقِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، لَا تَخْرُجْ، قَالَ: فَقَالَ لِي: يَا بْنَ عَبَّاسٍ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ مَيْتَتِي مِنْ هُنَاكَ، وَأَنَّ مَصَارِعَ أَصْحَابِي هُنَاكَ؟ فَقُلْتُ لَهُ: فَهَآئِي لَكَ ذَلِكْ؟ قَالَ: بَسْرٌ سِرٌّ لِي، وَعِلْمٌ أُعْطِيْتُهُ (دلائل الإمامة: ص ۱۸۱ ح ۹۶، ذوب النصار: ص ۳۰). كشف الریبه (- به نقل از عبد الله بن سلیمان نوفلی، از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام -): چون حسین علیه السلام آماده رفتن به کوفه شد، ابن عباس، نزد او آمد و او را به خدا و خویشاوندی، سوگند داد که او، آن کشته طُف نباشد. پس حسین علیه السلام فرمود: «من از قتلگاه خویش آگاهم و خواسته‌ام از دنیا، جز جدایی از آن نیست». ۲. لَمَّا تَجَهَّزَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْكُوفَةِ، أَنَاهُ ابْنُ عَبَّاسٍ، فَنَاشَدَهُ اللَّهُ وَالرَّحِمَ أَنْ يَكُونَ هُوَ الْمَقْتُولُ بِالطُّفِّ. فَقَالَ: [أَنَا أَعْرِفُ بِمَصْرَعِي مِنْكَ، وَمَا وَكَدِي مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا فِرَاقُهَا] (كشف الریبه: ص ۸۹، بحار الأنوار: ج ۷۵ ص ۳۶۲ ح ۷۷). الملهوف: عبد الله بن عباس و عبد الله بن زبیر، هنگام رفتن امام علیه السلام از مکه، نزد ایشان آمدند و به او پیشنهاد خویشتنداری [و ماندن] کردند. امام علیه السلام به آن دو فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من دستوری داده است و من، آن را انجام می‌دهم». ابن عباس، در حالی که می‌گفت: «وای از مصیبت حسین!»، بیرون رفت. ۳. وجاءَهُ [أَيُ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ] عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، فَأَشَارَا عَلَيْهِ بِالْإِمْسَاكِ.

فَقَالَ لَهُمَا: اِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ أَمَرَنِي بِأَمْرٍ وَأَنَا مَاضٍ فِيهِ.

قال: فَخَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَهُوَ يَقُولُ: وَاحْسَيْنَاهُ (الملهوف: ص ۱۰۱، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۶۴). أَسَدُ الْغَابَةِ: امام حسین علیه السلام از مدینه به مکه رفت. نامه‌های مردم کوفه به او رسید و او در مکه بود. پس آماده رفتن شد. گروهی از جمله برادرش محمد بن حنفیه، ابن عمر، ابن عباس و دیگران، او را باز داشتند. أَسَدُ الْغَابَةِ: پس فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم. به من فرمانی داد و من، آن را انجام می‌دهم». ۱. سَارَ [الْإِمَامُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ، فَاتَاهُ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ وَهُوَ بِمَكَّةَ، فَتَجَهَّزَ لِلْمَسِيرِ، فَنَهَاةً جَمَاعَةً، مِنْهُمْ: أَخُوهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ، وَابْنُ عُمَرَ، وَابْنُ عَبَّاسٍ، وَغَيْرُهُمْ.

فَقَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ، وَأَمَرَنِي بِأَمْرٍ فَأَنَا فَاعِلٌ مَا أَمَرَ (أَسَدُ الْغَابَةِ: ج ۲ ص ۲۸). ر. ك: ص ۵۳۵ (فصل ششم / عبد الله بن عباس). ----- ۱. عبد الله بن زبیر بن عوّام قرشی اسدی - که کنیه‌اش ابو بکر و مادرش آسما دختر ابو بکر است -، از صحابیان است. وی در سال اول هجرت، به دنیا آمد و نخستین مولود مهاجران است. وی پس از کشته شدن عثمان، تمام تلاش خود را برای به خلافت رساندن پدرش زبیر به کار گرفت؛ ولی موفق نشد. او از یک سو با خاله‌اش

عایشه و از یک سو با پدرش زبیر، و از سوی دیگر با طلحه ارتباط داشت. او در جنگ جمل با پدرش حضور داشت. امام علی علیه السلام می‌فرمود: «زبیر، همیشه از ما بود، تا این که عبد الله، بزرگ شد». پس از شکست نبرد جمل، با وساطت عایشه بخشوده شد. معاویه، او را احترام نمی‌کرد و او پس از مرگ معاویه، با یزید بیعت نکرد و برای حفظ جان خود، در مکه سکنا گزید، تا این که آشوبی میان او و سپاه یزید برپا شد. او در سال ۶۴ هجری، به قصد خلافت، قیام کرد و بر حجاز، یمن، عراق و خراسان، مسلط گشت. وی از عبد الله بن عباس و محمد بن حنفیه، درخواست بیعت کرد؛ ولی آن دو به وی پاسخ مثبت ندادند و تصمیم داشت آن دو را بسوزانند. او در حکومت عبد الملک بن مروان، به سال ۷۳ هجری، پس از آن که حجاج، به مکه و مسجد الحرام حمله بُرد، کشته شد و سپس به دار آویخته شد. از امامان اهل بیت علیهم السلام در باره‌اش مذمت‌هایی نقل شده است.

۷ / ۴ گفتگوی امام علیه السلام با عبد الله بن زبیر

کامل الزیارات (- به نقل از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام -) : حسین علیه السلام یک روز قبل از تروییه، ۳ از مکه بیرون رفت. عبد الله بن زبیر، او را بدرقه کرد و گفت:

ای ابا عبد الله! موسم حج فرا رسید و تو، آن را و می‌گذاری و به سوی عراق می‌روی؟

فرمود: «ای پسر زبیر! اگر در ساحل فرات به خاک سپرده شوم، بهتر از آن است که در آستانه کعبه به خاک سپرده شوم [و حرمت کعبه حفظ نشود]». ۴. إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ قَبْلَ التَّروِيَةِ يَوْمَ، فَشَيعَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لَقَدْ حَضَرَ الْحُجَّ وَتَدَعُهُ وَتَأْتِي الْعِرَاقَ!؟

فَقَالَ: يَا بَنَ الزُّبَيْرِ! لَأَنْ أُدْفَنَ بِشَاطِئِ الْفُرَاتِ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُدْفَنَ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ (کامل الزیارات: ص ۱۵۱ ح ۱۸۴، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۶ ح ۱۸). کامل الزیارات (- به نقل از داوود بن فرقد، از امام صادق علیه السلام -) : عبد الله بن زبیر، به حسین علیه السلام گفت: کاش به مکه می‌آمدی و در حرم بودی!

۲. تَروِيَةِ، روز هشتم ذی حجه است.

حسین علیه السلام فرمود: «ما حرمت آن را نمی‌شکنیم و به وسیله ما، حرمتش از میان نمی‌رود. ۱. اگر در تَلِّ اغْفَر ۲ کشته شوم، بهتر است تا در حرم، کشته شوم». ۳. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَلَوْ جِئْتُ إِلَى مَكَّةَ فَكُنْتُ بِالْحَرَمِ! فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا- نَسْتَحِلُّهَا وَلَا- تُسْتَحَلُّ بِنَا، وَلَئِنْ أَقْتَلَ عَلَى تَلِّ اغْفَر أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ بِهَا (کامل الزیارات: ص ۱۵۱ ح ۱۸۳، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۵ ح ۱۷). کامل الزیارات (- به نقل از ابو سعید عقیصا -) : شنیدم که عبد الله بن زبیر، با حسین بن علی علیه السلام خلوت کرد و مدتی طولانی، با او آهسته (در گوشه) سخن گفت.

آن گاه حسین علیه السلام به جمعیت رو کرد و فرمود: «این به من می‌گوید: کبوتری از کبوتران حرم باش! اگر من در فاصله دور از حرم، کشته شوم، بهتر است که در فاصله یک وجبی آن، کشته شوم، و اگر در طَف کشته شوم، بهتر است که در حرم، کشته شوم». ۴. سَمِعْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَلَا- بِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ وَنَاجَاهُ طَوِيلاً، قَالَ: ثُمَّ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِوَجْهِهِ إِلَيْهِمْ، وَقَالَ: إِنَّ هَذَا يَقُولُ لِي: كُنْ حَمَامًا مِنْ حَمَامِ الْحَرَمِ! وَلَئِنْ أَقْتَلَ بَيْنِي وَبَيْنَ الْحَرَمِ بَاعٌ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ وَبَيْنَهُ وَبَيْنَهُ شَبْرٌ، وَلَئِنْ أَقْتَلَ بِالطَّفِّ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ بِالْحَرَمِ (کامل الزیارات: ص ۱۵۱ ح ۱۸۲، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۵ ح ۱۶). تاریخ دمشق (- به نقل از بشر بن غالب -) : عبد الله بن زبیر، به حسین بن علی علیه السلام گفت: کجا می‌روی؟ به سوی مردمی که پدرت را

کشتند و برادرت را نیزه زدند؟!

حسین علیه السلام به او فرمود: «اگر در فلان محل و فلان محل کشته شوم، نزد من، بهتر است که حرمت حرم به وسیله من، شکسته شود». ۵. قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ لِحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيْنَ تَذْهَبُ؟ إِلَى قَوْمٍ قَتَلُوا أَبَاكَ وَطَعَنُوا أَخَاكَ؟! فَقَالَ لَهُ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَأَنْ أُقْتَلَ بِمَكَانٍ كَذَا وَكَذَا، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ تُسْتَحَلَّ بِي - يَعْنِي مَكَّةَ - (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۰۳، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۲۹۳). الأُمَالِي، شَجَرِي (- به نقل از بشر بن غالب اسدی -): همانا ابن زبیر، به حسین بن علی علیه السلام رسید و گفت: کجا می‌روی؟ فرمود: «عراق».

گفت: آنان، کسانی هستند که پدرت را کشتند و به برادرت نیزه زدند و می‌بینم که تو را نیز می‌کشند.

۱. ظاهراً سخن امام علیه السلام، طعنی بر عبد الله بن زبیر است که دو بار، سبب هتک حرمت بیت الله الحرام شد (ر. ک: ج ۲ ص ۶۲۳ «بخش هفتم / درآمد / قیام مردم مکه»). ۲. أَعْفَر، یعنی سفیدی‌ای که بسیار سفید نباشد. نیز به ریگ و خاک سرخ، گفته می‌شود (تاج العروس: ج ۷ ص ۲۴۰ و ص ۲۴۶ ماده «عفر»). تَلَّ أَعْفَر، نام قلعه‌ای است که بین سنجار و موصل، واقع شده است و گفته شده که به خاطر رنگش به آن، أَعْفَر گفته‌اند. همچنین شهر کوچکی به همین نام است که بین حصن مسلمة و رَقَّة، از نواحی شمال عراق، واقع شده است (معجم البلدان: ج ۲ ص ۳۹. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۵ در پایان جلد ۲).

فرمود: «من نیز همان را می‌بینم». ۱۰. إِنَّ ابْنَ الزُّبَيْرِ لِحَقِّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: أَيْنَ تُرِيدُ؟ قَالَ: الْعِرَاقَ. قَالَ: هُمُ الَّذِينَ قَتَلُوا أَبَاكَ وَطَعَنُوا أَخَاكَ! وَأَنَا أَرَى أَنَّهُمْ قَاتِلُوكَ. قَالَ: وَأَنَا أَرَى ذَلِكَ (الأُمَالِي، شَجَرِي: ج ۱ ص ۱۷۴، المناقب، کوفی: ج ۲ ص ۲۶۲ ح ۷۲۷). تاریخ دمشق (- به نقل از مَعْمَر -): شنیدم که مردی با حسین بن علی، سخن می‌گوید. شنیدم که عبد الله بن زبیر می‌فرمود: بیعت چهل هزار نفر از مردم کوفه یا عراق، به دستم رسیده است که برایم به طلاق و آزادی، سوگند خورده‌اند [که اگر تخلف کردند، زنانشان را طلاق دهند یا بردگانشان را آزاد کنند].

عبد الله بن زبیر گفت: آیا به سوی مردمی می‌روی که پدرت را کشتند و برادرت را بیرون کردند؟! ۲! سَمِعْتُ رَجُلًا يُحَدِّثُ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ: أَتَتْنِي بَيْعَةُ أَرْبَعِينَ أَلْفًا يَحْلِفُونَ لِي بِالطَّلَاقِ وَالْعِتَاقِ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ - أَوْ قَالَ: مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ -.

فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ: أَتَخْرُجُ إِلَى قَوْمٍ قَتَلُوا أَبَاكَ، وَأَخْرَجُوا أَخَاكَ؟! (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۰۳، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۰۴). تاریخ الطبری (- به نقل از ابو سعید عقیصا، از برخی یارانش -): از حسین بن علی علیه السلام در مکه شنیدم که با عبد الله بن زبیر، ایستاده بود. ابن زبیر به او گفت: ای پسر فاطمه! نزدیک بیا.

حسین علیه السلام به او - که آهسته با وی سخن می‌گفت -، گوش فرا داد.

آن گاه حسین علیه السلام رو به ما کرد و فرمود: «می‌دانید ابن زبیر، چه می‌گوید؟».

گفتم: خدا ما را فدایت کند! نمی‌دانیم.

فرمود: «می‌گوید: در این مسجد (مسجد الحرام) بمان تا مردم را پیرامون تو گرد آورم».

حسین علیه السلام آن گاه فرمود: «به خدا، اگر یک وجب بیرون از مسجد کشته شوم، بهتر از آن است که یک وجب، داخل آن کشته شوم. به خدا، اگر در سوراخ یکی از خزندگان باشم، مرا بیرون می‌کشند تا کار خود را انجام دهند. به خدا، به من ستم می‌کنند، چنان که یهودیان در روز شنبه، ستم کردند». ۳. سَمِعْتُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ بِمَكَّةَ، وَهُوَ وَاقِفٌ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ

الرُّبَيْرِ ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ : إِنِّي يَا بْنَ فَاطِمَةَ ، فَأَصْغَى إِلَيْهِ فَسَارَّهُ ، قَالَ : ثُمَّ التَفَتَ إِلَيْنَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : أَتَدْرُونَ مَا يَقُولُ ابْنُ الزُّبَيْرِ ؟ فَقُلْنَا : لَا نَدْرِي جَعَلَنَا اللَّهُ فِدَاكَ ! فَقَالَ : قَالَ : أَقِمِ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ أَجْمَعَ لَكَ النَّاسَ .

ثُمَّ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَاللَّهِ ، لَأَنْ أُقْتَلَ خَارِجاً مِنْهَا بِشِيرٍ ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ دَاخِلًا مِنْهَا بِشِيرٍ ، وَإِيْمُ اللَّهِ ، لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامِيَةٍ مِنْ هَذِهِ الْهَوَامِّ لَأَسْتَخْرِجُونِي حَتَّى يَقْضُوا فِيَّ حَاجَتَهُمْ ، وَاللَّهِ لَيَعْتِدُنَّ عَلَيَّ كَمَا اعْتَدَتْ الْيَهُودُ فِي السَّبْتِ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۸۵) . تاریخ الطبری (- به نقل از عبد الله بن سلیم اسدی و مدّری بن مُشمعل اسدی -) : به آهنگ حج، از کوفه بیرون رفتیم تا به مکه رسیدیم . روز ترویّه ، وارد آن جا شدیم . حسین علیه السلام و عبد الله بن زبیر را دیدیم که هنگام ظهر ، میان حجر و در ، ایستاده بودند . نزدیک رفتیم و شنیدیم که ابن زبیر به حسین علیه السلام می گفت: اگر می خواهی بمانی، بمان و حکومت را به دست بگیر که پشتیبان تو می شویم و یاری ات می کنیم، و نیکخواهی می نمایم و بیعت می کنیم.

حسین علیه السلام به وی فرمود : « پدرم به من خبر داده که سردهسته ای آن جا هست که حرمت کعبه را می شکند . نمی خواهم من ، آن سردهسته باشم » .

ابن زبیر به او گفت: اگر می خواهی ، بمان و کار را به من وا گذار که اطاعت می بینی و نافرمانی نمی بینی .
فرمود : « این را هم نمی خواهم » .

سپس آنان ، آهسته سخن گفتند که ما نمی شنیدیم و همچنان ، آهسته سخن می گفتند تا هنگامی که دعای مردم را شنیدیم که هنگام ظهر ، به سوی مینا رهسپار بودند . حسین علیه السلام برخاست و طواف کعبه کرد و میان صفا و مروّه ، سعی نمود و چیزی از موی خود را کوتاه کرد و از احرام عمره ، بیرون رفت . آن گاه راهی کوفه شد و ما با مردم ، به سوی مینا رفتیم . ۱. خَرَجْنَا حَاجِّينَ مِنَ الْكُوفَةِ حَتَّى قَدِمْنَا مَكَّةَ ، فَدَخَلْنَا يَوْمَ التَّرْوِيَةِ ، فَإِذَا نَحْنُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنِ الزُّبَيْرِ قَائِمِينَ عِنْدَ ارْتِفَاعِ الضُّحَى فِيمَا بَيْنَ الْحَجَرِ وَالْبَابِ ، قَالَا : فَتَقَرَّبْنَا مِنْهُمَا ، فَسَمِعْنَا ابْنَ الزُّبَيْرِ وَهُوَ يَقُولُ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ شِئْتَ أَنْ تُقِيمَ أَقَمْتُ فَوَلَّيْتُ هَذَا الْأَمْرَ ، فَآزَرْنَاكَ وَسَاعَدْنَاكَ ، وَنَصَحْنَا لَكَ وَبَايَعْنَاكَ .

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي أَنَّ بِهَا كَبْشًا يَسْتَجِلُّ حُرْمَتَهَا ، فَمَا أُحِبُّ أَنْ أَكُونَ أَنَا ذَلِكَ الْكَبْشَ ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ : فَأَقِمِ إِنْ شِئْتَ ، وَتَوَلَّيْنِي - أَنَا - الْأَمْرَ فَتَطَاعُ وَلَا تُعْصِي . فَقَالَ : وَمَا أُرِيدُ هَذَا أَيْضًا .

قَالَا : ثُمَّ إِنَّهُمَا أَخْفَا كَلَامَهُمَا دُونَنَا ، فَمَا زَالَا يَتَنَاجِيَانِ حَتَّى سَمِعْنَا دُعَاءَ النَّاسِ رَائِحِينَ مُتَوَجِّهِينَ إِلَى مِنَى عِنْدَ الظُّهْرِ ؛ قَالَا : فَطَافَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْبَيْتِ وَبَيْنَ الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ ، وَقَصَّ مِنْ شَعْرِهِ وَحَلَّ مِنْ عُمَرَتِهِ ، ثُمَّ تَوَجَّهَ نَحْوَ الْكُوفَةِ ، وَتَوَجَّهْنَا نَحْوَ النَّاسِ إِلَى مِنَى (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۸۴ ، البدایه و النهایه : ج ۸ ص ۱۶۶) . تاریخ الطبری (- به نقل از عقبه بن سَمْعَان -) : ابن زبیر ، نزد حسین علیه السلام آمد و مدّتی با او سخن گفت . سپس گفت: نمی دانم چرا این قوم (بنی امیه) را وا گذاشته ایم و دست از آنها برداشته ایم ، در صورتی که ما ، فرزندان مهاجرانیم و [ما] صاحبان خلافتیم ، نه آنها ! به من بگو که می خواهی چه کنی؟

حسین علیه السلام فرمود : « در نظر دارم به کوفه بروم ، که پیروانم در آن جا و سران مردم کوفه ، به من نامه نوشته اند، و از خدا ، خیر می جویم » . ابن زبیر به او گفت: اگر کسانی همانند پیروان تو در آن جا داشتیم، از آن چشم نمی پوشیدم. آن گاه از بیم آن که مبادا حسین علیه السلام به او بدگمان شود ، گفت: اگر در حجاز بمانی و این جا [نیز] برای خلافت برخیزی، إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، مخالفت نخواهی دید. آن گاه برخاست و از نزد وی رفت.

حسین علیه السلام فرمود : «هان ! این ، هیچ چیز دنیا را بیشتر از این دوست ندارد که من از حجاز به سوی عراق بروم ؛ چرا که می داند با وجود من، چیزی از خلافت به او نمی رسد و مردم ، او را با من ، برابر نمی گیرند. دوست دارد از این جا بروم که حجاز برای او خالی بماند » . ۱. أَتَاهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ فَحَدَّثَهُ سَاعَةً ، ثُمَّ قَالَ : مَا أَدْرِي مَا تَرَكْنَا هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَكَفْنَا عَنْهُمْ ، وَنَحْنُ أَبْنَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَوُلَاءُ هَذَا الْأَمْرِ دُونَهُمْ ! خَبَرْنِي مَا تُرِيدُ أَنْ تَصْنَعَ ؟

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَاللَّهِ لَقَدْ حَدَّثْتُ نَفْسِي بِإِتْيَانِ الْكُوفَةِ ، وَلَقَدْ كَتَبْتُ إِلَيَّ شِيعَتِي بِهَا وَأَشْرَافُ أَهْلِهَا ، وَأَسْتَخِيرُ اللَّهَ .
فَقَالَ لَهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ : أَمَا لَوْ كَانَ لِي بِهَا مِثْلُ شِيعَتِكَ مَا عَدَلْتُ بِهَا ! ثُمَّ إِنَّهُ خَشِيَ أَنْ يَتَّهِمَهُ ، فَقَالَ : أَمَا إِنَّكَ لَوْ أَقَمْتَ بِالْحِجَازِ ثُمَّ أَرَدْتَ
هَذَا الْأَمْرَ هَاهُنَا مَا خُولِفَ عَلَيْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، ثُمَّ قَامَ فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ .

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَا ، إِنَّ هَذَا لَيْسَ شَيْءٌ يُؤْتَاهُ مِنَ الدُّنْيَا أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ أُخْرَجَ مِنَ الْحِجَازِ إِلَى الْعِرَاقِ ، وَقَدْ عَلِمَ أَنَّهُ لَيْسَ
لَهُ مِنَ الْأَمْرِ مَعِيَ شَيْءٌ ، وَأَنَّ النَّاسَ لَمْ يَعْدِلُوهُ بِي ، فَوَدَّ أَنِّي خَرَجْتُ مِنْهَا لِتَخْلُوَ لَهُ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۸۳ ، البدایه و النهایه : ج
۸ ص ۱۶۰) . الکامل فی التاریخ : ابن عباس رفت و ابن زبیر ، نزد حسین علیه السلام آمد و ساعتی با او سخن گفت . سپس گفت :
نمی‌دانم چرا ما اینجا (بنی امیه) را رها کرده و دست از آنها برداشته‌ایم ، در حالی که ما ، فرزندان مهاجرانیم ، و زمامداران این
حکومت [ما] هستیم ، نه اینان . به من خبر بده که چه می‌خواهی انجام دهی . حسین علیه السلام فرمود : «با خود از رفتن به کوفه
می‌گفتم ؛ چرا که شیعیان من و برجستگان مردم ، به من نامه نوشته‌اند ، و از خدا ، خیر می‌خواهم» . ابن زبیر به او گفت : اگر من ،
مانند تو پیروانی در آن جا داشتم ، از این کار ، دست بر نمی‌داشتم . سپس از بیم آن که امام علیه السلام به او بدگمان شود ، به او
گفت : تو اگر در حجاز [هم] بمانی و در این جا پیگیر این کار (حکومت) باشی ، با تو مخالفت نداریم . تو را یاری می‌دهیم و با تو
بیعت می‌نماییم و برایت ، خیرخواهی می‌کنیم . حسین علیه السلام به او فرمود : «البته پدرم به من خبر داده که این جا سردسته‌ای
دارد که با او ، حرمت حرم ، شکسته می‌شود و من دوست ندارم آن سردسته باشم» . ابن زبیر گفت : پس اگر خواستی ، این جا
بمان و کار را به من بسپار ، که فرمان برده می‌شوی و نافرمانی نمی‌شوی . . الکامل فی التاریخ : حسین علیه السلام فرمود : «این را هم
نمی‌خواهم» . سپس آن دو ، سخنان خود را از ما پنهان داشتند . آن گاه حسین علیه السلام رو به مردم آن جا کرد و فرمود : «آیا
می‌دانید چه می‌گویند؟» . گفتند : نمی‌دانیم ، خدا ما را فدای تو گرداند! فرمود : «او می‌گوید : در این مسجد بنشین تا مردم را برای تو
گرد آورم» . آن گاه حسین علیه السلام به او فرمود : «به خدا ، اگر یک وجب دورتر از حرم کشته شوم ، برای من ، دوست داشتنی‌تر
است از این که در آن جا کشته شوم ، و اگر دو وجب دورتر از آن کشته شوم ، بهتر از این است که یک وجب دورتر از آن کشته
شوم . به خدا سوگند ، اگر در سوراخ خزنده‌ای از خزندگان باشم ، مرا بیرون آورده ، کار خود را در مورد من انجام می‌دهند . به
خدا ، به من ستم می‌کنند ، چنان که یهود در روز شنبه ، ستم کردند» . پس ابن زبیر ، از نزد او برخاست و رفت . حسین علیه السلام
فرمود : «هیچ چیز در دنیا نزد او ، دوست داشتنی‌تر از این نیست که من از حجاز ، بیرون بروم . او می‌داند که مردم ، مرا با او برابر
نمی‌گیرند . پس دوست دارد که من بیرون روم تا حجاز برای او ، خالی بماند» . ۱۰. خَرَجَ ابْنُ عَبَّاسٍ وَأَتَاهُ [أَيُّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ] ابْنُ
الزُّبَيْرِ فَحَدَّثَهُ سَاعَةً ، ثُمَّ قَالَ : مَا أَدْرِي مَا تَرَكْنَا هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَكَفْنَا ، وَنَحْنُ أَبْنَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَوُلَاءُ هَذَا الْأَمْرِ دُونَهُمْ ، خَبَرْنِي مَا تُرِيدُ أَنْ
تَصْنَعَ ؟

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَقَدْ حَدَّثْتُ نَفْسِي بِإِتْيَانِ الْكُوفَةِ ، وَلَقَدْ كَتَبْتُ إِلَيَّ شِيعَتِي بِهَا ، وَأَشْرَافُ النَّاسِ ، وَأَسْتَخِيرُ اللَّهَ .
فَقَالَ لَهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ : أَمَا لَوْ كَانَ لِي بِهَا مِثْلُ شِيعَتِكَ لَمَا عَدَلْتُ عَنْهَا ! ثُمَّ خَشِيَ أَنْ يَتَّهِمَهُ فَقَالَ لَهُ : أَمَا إِنَّكَ لَوْ أَقَمْتَ بِالْحِجَازِ ثُمَّ أَرَدْتَ
هَذَا الْأَمْرَ هَاهُنَا ، لَمَا خَالَفْنَا عَلَيْكَ ، وَسَاعَدْنَاكَ وَبَايَعْنَاكَ وَنَصَحْنَا لَكَ .

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي أَنَّ لَهَا كِبْشًا بِهِ تُسْتَحَلُّ حُرْمَتُهَا ، فَمَا أَحِبُّ أَنْ أَكُونَ أَنَا ذَلِكَ الْكِبْشَ .

قَالَ : فَأَقِمَّ إِنْ شِئْتَ وَتَوَلَّيْنِي أَنَا الْأَمْرَ ، فَتَطَاعُ وَلَا تُعْصَى .

قَالَ : وَلَا أُرِيدُ هَذَا أَيْضًا . ثُمَّ إِنَّهُمَا أَخْفَا كَلَامَهُمَا دُونًا ، فَالْتَفَتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَنْ هُنَاكَ وَقَالَ : أَتَدْرُونَ مَا يَقُولُ ؟ قَالُوا :
لَا نَدْرِي ، جَعَلَنَا اللَّهُ فِدَاكَ ! قَالَ : إِنَّهُ يَقُولُ : أَقِمَّ فِي هَذَا الْمَسْجِدِ أَجْمَعُ لَكَ النَّاسُ !

ثُمَّ قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَاللَّهِ لَمَّا أَنْ أُقْتَلَ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ فِيهَا ، وَلَئِنْ أُقْتَلَ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرٍ أَحَبُّ إِلَيَّ
مِنْ أَنْ أُقْتَلَ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرٍ ، وَإِيَّاهُ اللَّهُ ، لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامَّةٍ مِنْ هَذِهِ الْهَوَامِّ لَأَسْتَخْرِجُونِي حَتَّى يَفْضُوا بِي حَاجَتَهُمْ ! وَاللَّهِ لَيَعْتَدَنَّ

عَلَى كَمَا اعْتَدَتِ الْيَهُودُ فِي السَّبْتِ .

فَقَامَ ابْنُ الزُّبَيْرِ فَخَرَجَ مِنْ عِنْدِهِ .

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ هَذَا لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الدُّنْيَا أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ أُخْرَجَ مِنَ الْحِجَازِ ، وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ النَّاسَ لَا يَعْدِلُونَهُ بِي ، فَوَدَّ أَنْتَى خَرَجْتُ حَتَّى يَخْلُوَ لَهُ (الكامل في التاريخ : ج ۲ ص ۵۴۶ ، الفصول المهمة : ص ۱۸۴) . شرح الأخبار (- به نقل از ابو سعید -) : در جَمَره عَقَبه ، با حسین بن علی علیه السلام نشسته بودیم که عبد الله بن زبیر ، به دیدارش آمد و با او خلوت کرد و رفت .

حسین علیه السلام به ما فرمود : «می‌دانید که این ، چه می‌گوید؟ می‌گوید: کبوتری از کبوتران این مسجد باش . به خدا سوگند، اگر یک وجب دورتر از آن کشته شوم، نزد من ، دوست‌داشتنی‌تر است تا این که در درون آن کشته شوم ، و اگر دو وجب دورتر از آن کشته شوم ، بهتر از آن است که یک وجب دورتر از آن کشته شوم . به خدا ، اگر در سوراخ خزنده‌ای باشم ، مرا بیرون می‌آورند تا خواسته خود را انجام دهند . به خدا، چنان که یهودیان در روز شنبه ستم ورزیدند ، اینان به من ستم می‌کنند» ۱۰ . کُنَّا جُلُوسًا مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ جَمْرَةِ الْعَقَبَةِ ، فَلَقِيَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ ، فَخَلَا بِهِ ، ثُمَّ مَضَى .

فَقَالَ لَنَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَتَدْرُونَ مَا يَقُولُ هَذَا ؟ يَقُولُ : كُنَّ حَمَامَةٌ مِنْ حَمَامِ هَذَا الْمَسْجِدِ ! وَاللَّهِ لَأَنْ أُقْتَلَ خَارِجًا مِنْهُ بِشِيرٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ فِيهِ ، وَلَمَّا نَ أُقْتَلَ خَارِجًا مِنْهُ بِشِيرَيْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ خَارِجًا مِنْهُ بِشِيرٍ . وَاللَّهِ لَوْ كُنْتُ فِي جُحْرِ هَامَةٍ لَأَخْرَجُونِي حَتَّى يَقْضُوا فِيَّ حَاجَتَهُمْ ، وَاللَّهِ لَيَعْتَدُوا فِيَّ كَمَا اعْتَدَتِ الْيَهُودُ فِي السَّبْتِ (شرح الأخبار : ج ۳ ص ۱۴۵ ح ۱۰۸۷) . مروج الذهب : ابن زبیر ، شنید که حسین علیه السلام آهنگ رفتن به کوفه دارد و او (حسین علیه السلام) گران‌ترین مردم بر او بود و جایگاهش در مکه ، او را اندوهگین می‌کرد ؛ زیرا مردم ، وی را با حسین علیه السلام برابر نمی‌کردند و برای او چیزی بهتر از این نبود که حسین علیه السلام از مکه برود . پس نزد حسین علیه السلام آمد و گفت: ای ابا عبد الله ! رأی تو چیست؟ به خدا، از او نهادن جهاد با این گروه به خاطر ستمشان و خوار کردن بندگان شایسته خدا، از خدا می‌ترسم . حسین علیه السلام گفت: «آهنگ رفتن به کوفه دارم» . گفت: خدا ، به تو توفیق دهد ! هان ! اگر من یارانی همانند تو در آن جا داشتم، از رفتن ، چشم نمی‌پوشیدم . وی پس از آن ترسید که حسین علیه السلام به او بدگمان شود و گفت: کاش در این جا می‌ماندی و ما و مردم حجاز را به بیعت با خویش ، فرا می‌خواندی و ما بدان ، شتاب می‌ورزیدیم . تو برای آن (حکومت)، از یزید و پدرش سزاوارتری ۲۰ . بَلَغَ ابْنُ الزُّبَيْرِ أَنَّهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ] يُرِيدُ الْخُرُوجَ إِلَى الْكُوفَةِ ، وَهُوَ أَثْقَلُ النَّاسِ عَلَيْهِ ، قَدْ غَمَّهُ مَكَانُهُ بِمَكَّةَ ؛ لِأَنَّ النَّاسَ مَا كَانُوا يَعْدِلُونَهُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ، فَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ يُؤْتَاهُ أَحَبُّ إِلَيْهِ مِنْ شُخُوصِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَنْ مَكَّةَ ، فَاتَاهُ فَقَالَ : أبا عَبْدِ اللَّهِ ، مَا عِنْدَكَ ؟ فَوَاللَّهِ لَقَدْ خِفْتُ اللَّهَ فِي تَرْكِ جِهَادِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ عَلَى ظُلْمِهِمْ وَاسْتِدْلَالِهِمُ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِ اللَّهِ .

فَقَالَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَدْ عَزَمْتُ عَلَى إِيْتَانِ الْكُوفَةِ . فَقَالَ : وَفَقَّكَ اللَّهُ ، أَمَا لَوْ أَنَّ لِي بِهَا مِثْلَ أَنْصَارِكَ مَا عَدَلْتُ عَنْهَا . ثُمَّ خَافَ أَنْ يَتَّهِمَهُ ، فَقَالَ : وَلَوْ أَقَمْتُ بِمَكَانِكَ فَمَدَعَوْتَنَا وَأَهْلَ الْحِجَازِ إِلَى بَيْعَتِكَ ، أَجَبْنَاكَ وَكُنَّا إِلَيْكَ سِرَاعًا ، وَكُنْتُ أَحَقُّ بِذَلِكَ مِنْ يَزِيدَ وَأَبِي يَزِيدَ (مروج الذهب : ج ۳ ص ۶۵) .

ابن زبیر ، از حسین علیه السلام خواست که در مکه بماند تا او و مردم ، با وی بیعت کنند و این را از آن روی گفت که به او بدگمان نشود و در گفتار، بهانه‌ای داشته باشد . آن گاه حسین علیه السلام فرمود: «اگر یک وجب ، دورتر از حرم کشته شوم، نزد من ، دوست‌داشتنی‌تر است تا در درون آن کشته شوم ، و اگر دو وجب دورتر از آن کشته شوم ، بهتر از آن است که یک وجب دورتر از آن کشته شوم» ۱۰ . عَرَضَ ابْنُ الزُّبَيْرِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ أَنْ يُقِيمَ بِمَكَّةَ فَيُبَايِعَهُ وَيُبَايِعَهُ النَّاسُ ، وَإِنَّمَا أَرَادَ بِذَلِكَ أَلَّا يَتَّهِمَهُ وَأَنْ يُعَدَرَ فِي الْقَوْلِ .

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَأَنْ أُقْتَلَ خَارِجًا مِنْ مَكَّةَ بِشِيرٍ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ فِيهَا ، وَلَأَنْ أُقْتَلَ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرَيْنِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُقْتَلَ خَارِجًا مِنْهَا بِشِيرٍ (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۷۵) . الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : حسین علیه السلام و عبد

الله بن زبیر، شب‌هنگام [از مدینه] به مکه رفتند. بامدادان، مردم به بیعت با یزید در آمدند. برای یافتن حسین علیه السلام و ابن زبیر، جستجو شد؛ ولی آن دو یافت نشدند. مسور بن مخزومه گفت: ابا عبد الله، شتاب کرد و اکنون، ابن زبیر، او را بر می‌گرداند و به عراق روانه می‌کند تا تنها خودش در مکه باشد. هر دو به مکه وارد شدند و حسین علیه السلام در سرای عباس بن عبد المطلب، فرود آمد. ابن زبیر، به حجر چسبید و بُرد یمانی پوشید و به تحریک مردم، بر ضد بنی امیه برخاست و صبح و شام، نزد حسین علیه السلام می‌آمد و به او پیشنهاد رفتن به عراق می‌داد و می‌گفت: آنان، پیروان تو و پدرت هستند. ولی عبد الله بن عباس، او را از این کار، باز می‌داشت و می‌گفت: چنین مکن. عبد الله بن مطیع نیز به او گفت: پدر و مادرم، به فدایت! ما را از خویشتن، بهره‌مند ساز و به عراق نرو. به خدا، اگر اینان تو را بکشند، ما را نوکر و برده خود خواهند کرد. ۲. خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ مِنَ لَيْلَتِهِمَا إِلَى مَكَّةَ، فَأَصْبَحَ النَّاسُ فَعَدُّوا عَلَى الْبَيْعَةِ لِيَزِيدَ، وَطَلَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنَ الزُّبَيْرِ فَلَمْ يَوْجِدَا، فَقَالَ الْمِسُورُ بْنُ مَخْرَمَةَ: عَجَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ، وَابْنُ الزُّبَيْرِ الْآنَ يَلْفُتُهُ وَيُزْجِيهِ إِلَى الْعِرَاقِ لِيَخْلُو بِمَكَّةَ.

فَقَدِمَا مَكَّةَ، فَنَزَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَارَ الْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَلَزِمَ ابْنُ الزُّبَيْرِ الْحَجَرَ وَلِبَسَ الْمَعَافِرِيَّ، وَجَعَلَ يُحَرِّضُ النَّاسَ عَلَى بَنِي أُمَيَّةَ، وَكَانَ يَغْدُو وَيَرُوحُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيُشِيرُ عَلَيْهِ أَنْ يَقْدَمَ الْعِرَاقَ، وَيَقُولُ: هُمْ شَيْعَتُكَ وَشِيعَةُ أَبِيكَ، وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبَّاسٍ يَنْهَاهُ عَنْ ذَلِكَ، وَيَقُولُ: لَا تَفْعَلْ، وَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُطِيعٍ: أَيُّ فِتَاكَ أَبِي وَأُمِّي مَتَّعَنَا بِنَفْسِكَ، وَلَا تَسِرْ إِلَى الْعِرَاقِ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ قَتَلَكَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَيَتَّخِذُنَا خَوْلًا وَعَبِيدًا (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۳، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۵). الأخبار الطوال: عبد الله بن زبیر، شنید که حسین علیه السلام چه قصدی دارد. پس آمد تا بر او وارد شد و به او گفت: کاش در این حرم بمانی و پیک‌هایت را در شهرها پراکنده سازی و به پیروانت در عراق بنویسی تا به نزدت بیایند و هنگامی که کار تو استوار شد، کارگزاران یزید را از این شهر برانی، و بر من بایسته است که تو را یاری دهم و از تو پشتیبانی کنم. اگر به مشورت من عمل کنی، این کار را از این حرم، پی می‌گیری که کانون همایش مردمان آفاق و محل آمدن اهالی سرزمین‌هاست. به یاری خدا، در آنچه می‌خواهی، ناکام نمی‌شوی و امیدوارم به آن، دست یابی. ۱. بَلَغَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ مَا يَهُمُّ بِهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَقْبَلَ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ: لَوْ أَقَمْتَ بِهَذَا الْحَرَمِ، وَبَثَّتَ رُسُلَكَ فِي الْبُلْدَانِ، وَكَتَبْتَ إِلَى شَيْعَتِكَ بِالْعِرَاقِ أَنْ يَقْدَمُوا عَلَيْكَ، فَإِذَا قَوِيَ أَمْرُكَ نَفَيْتَ عُمَالَ يَزِيدَ عَنْ هَذَا الْبَلَدِ، وَعَلَى لَكَ الْمُكَافَأَةُ وَالْمُؤَاوَزَةُ، وَإِنْ عَمِلْتَ بِمَشُورَتِي طَلَبْتَ هَذَا الْأَمْرَ بِهَذَا الْحَرَمِ؛ فَإِنَّهُ مَجْمَعُ أَهْلِ الْآفَاقِ، وَمَوَرِدُ أَهْلِ الْأَقْطَارِ، لَمْ يُعِدِمَكَ يَأْذِنُ اللَّهُ إِدْرَاكَ مَا تُرِيدُ، وَرَجَوْتُ أَنْ تَنَالَهُ (الأخبار الطوال: ص ۲۴۴). شرح الأخبار: چون حسین علیه السلام تصمیم گرفت که از مکه بیرون رود، ابن زبیر با او دیدار کرد و گفت: ای ابا عبد الله! تو تحت پیگرد هستی. اگر در مکه درنگ کنی و مانند یکی از کبوتران این خانه باشی و در حرم خدا پناه بگیری، برای تو نیکوتر است. حسین علیه السلام به او فرمود: «این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که»: به زودی، به خاطر مردی از قریش، حرمت این خانه می‌شکند، "مرا از این کار، باز می‌دارد. به خدا، من، آن مرد نخواهم بود. خدا، هر چه می‌خواهد، با من بکند." ۲. لَمَّا هَمَّ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] بِالْخُرُوجِ مِنْ مَكَّةَ لَقِيَهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِنَّكَ مَطْلُوبٌ، فَلَوْ مَكَثْتَ بِمَكَّةَ، فَكُنْتَ كَأَحَدِ حِمَامِ هَذَا الْبَيْتِ، وَاسْتَجَرْتَ بِحَرَمِ اللَّهِ، لَكَانَ ذَلِكَ أَحْسَنَ لَكَ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَمْنَعُنِي مِنْ ذَلِكَ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «سَيَسْتَحِلُّ هَذَا الْحَرَمَ مِنْ أَجْلِ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ»، وَاللَّهِ لَا أَكُونُ ذِيكَ الرَّجُلُ، صَيَعَ اللَّهُ بِي مَا هُوَ صَانِعٌ (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۴۳). تذكرة الخواص: چون ابن زبیر از تصمیم حسین علیه السلام [برای رفتن از مکه] آگاه شد، نزد او آمد و به او گفت: اگر این جا بمانی، با تو بیعت می‌کنیم، که تو، سزاوارتر از یزید و پدرش [به حکومت] هستی. ابن زبیر، از همه مردم به خاطر رفتن امام علیه السلام از مکه، خشنودتر بود و این را از آن رو به ایشان گفت که او را به چیز دیگری نسبت ندهد. ۳. لَمَّا بَلَغَ ابْنُ الزُّبَيْرِ عَزْمُهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ]، دَخَلَ عَلَيْهِ وَقَالَ لَهُ: لَوْ أَقَمْتَ هَاهُنَا بَايَعْنَاكَ، فَأَنْتَ أَحَقُّ مِنْ يَزِيدَ وَأَبِيهِ. وَكَانَ ابْنُ الزُّبَيْرِ أَسِيرَ النَّاسِ بِخُرُوجِهِ مِنْ مَكَّةَ، وَإِنَّمَا قَالَ لَهُ هَذَا لِئَلَّا يَنْسِبَهُ إِلَى

شَیْءٍ آخَرَ (تذکره الخواص: ص ۲۴۰). تاریخ الطبری (- به نقل از عقبه بن سیمعان -): حسین علیه السلام در مکه سُکنا گزید و مردم مکه و عمره‌گزاران و مردم دیگر سرزمین‌ها، نزد او رفت و آمد می‌کردند. ابن زبیر هم در مکه بود و ملازم کعبه شده بود و در تمام روز، در کنار آن، نماز می‌خواند و طواف می‌کرد و نیز هر روز یا یک روز در میان، به همراه مردم، نزد حسین علیه السلام می‌آمد و پیوسته به او پیشنهاد می‌داد و حسین علیه السلام سنگین‌ترین بندگان خدا بر ابن زبیر بود. او می‌دانست که تا حسین در شهر هست، مردم حجاز با او بیعت نمی‌کنند و هرگز از او پیروی نمی‌نمایند و حسین علیه السلام در چشم و دل آنان، بزرگ‌تر و در میان مردم، پذیرفته‌تر از اوست. ۱. نَزَلَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] مَكَّةَ، فَاقْبَلَ أَهْلَهَا يَخْتَلِفُونَ إِلَيْهِ وَيَأْتُونَهُ، وَمَنْ كَانَ بِهَا مِنَ الْمُعْتَمِرِينَ وَأَهْلِ الْأَفَاقِ، وَابْنُ الزُّبَيْرِ بِهَا قَدْ لَزِمَ الْكَعْبَةَ، فَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي عِنْدَهَا عَامَّةَ النَّهَارِ وَيَطُوفُ، وَيَأْتِي حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيمَنْ يَأْتِيهِ، فَيَأْتِيهِ الْيَوْمِينَ الْمُتَوَالِيَيْنِ، وَيَأْتِيهِ بَيْنَ كُلِّ يَوْمَيْنِ مَرَّةً، وَلَا يَزَالُ يُشِيرُ عَلَيْهِ بِالرَّأْيِ، وَهُوَ أَثْقَلُ خَلْقِ اللَّهِ عَلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ، قَدْ عَرَفَ أَنَّ أَهْلَ الْحِجَازِ لَا يُبَايِعُونَهُ وَلَا يُتَابِعُونَهُ أَبَدًا مَا دَامَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْبَلَدِ، وَأَنَّ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْظَمُ فِي أَعْيُنِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ مِنْهُ، وَأَطْوَعُ فِي النَّاسِ مِنْهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۱؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۳۶). مقاتل الطالبيين: مسلم، به حسین علیه السلام نوشت که از مردم برای او بیعت گرفته و مردم، بر او گرد آمده‌اند و در انتظار اویند. پس تصمیم گرفت به کوفه برود. عبد الله بن زبیر، در این روزها با وی ملاقات کرد و برای او، چیزی گران‌تر از حضور حسین علیه السلام در حجاز، و نیز دوست‌داشتنی‌تر از رفتن او به عراق نبود. وی با آگاهی از این که دستیابی به حجاز، برایش ممکن نیست، مگر پس از بیرون رفتن حسین علیه السلام، پس به او گفت: ای ابا عبد الله! چه تصمیمی گرفته‌ای؟ امام علیه السلام نظر خود را در رفتن به کوفه، به او اطلاع داد و او را از نامه مسلم، آگاه ساخت. ابن زبیر به او گفت: پس چه چیزی تو را نگاه داشته است؟ به خدا، اگر من همانند پیروان تو را در عراق داشتم، در هیچ چیز، درنگ نمی‌کردم. این چنین، تصمیم حسین علیه السلام را تقویت کرد و برگشت. ۲. كَانَ مُسْلِمٌ قَدْ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَخِذِ الْبَيْعَةِ لَهُ، وَاجْتِمَاعِ النَّاسِ عَلَيْهِ وَانْتِظَارِهِمْ إِيَّاهُ، فَأَزَمَعَ الشُّخُوصَ إِلَى الْكُوفَةِ، وَلَقِيَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ - وَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ أَثْقَلَ عَلَيْهِ مِنْ مَكَانِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْحِجَازِ، وَلَا أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ خُرُوجِهِ إِلَى الْعِرَاقِ طَمَعًا فِي الْوُثُوبِ بِالْحِجَازِ، وَعِلْمًا بِأَنَّ ذَلِكَ لَا يَنْتُمُ لَهُ إِلَّا بَعْدَ خُرُوجِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: عَلَى أَيِّ شَيْءٍ عَزَمْتَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ؟ فَأَخْبَرَهُ بِرَأْيِهِ فِي إِيَّانِ الْكُوفَةِ، وَأَعْلَمَهُ بِمَا كَتَبَ بِهِ مُسْلِمٌ بِنُ عَقِيلٍ إِلَيْهِ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ: فَمَا يَحْبِسُكَ؟ قَوْلَ اللَّهِ لَوْ كَانَ لِي مِثْلُ شَيْعَتِكَ بِالْعِرَاقِ مَا تَلَوَّمْتُ فِي شَيْءٍ! وَقَوَى عَزَمَهُ، ثُمَّ انْصَرَفَ (مقاتل الطالبيين: ص ۱۱۰). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از ابو سلمه بن عبد الرحمان -): بایسته بود که حسین علیه السلام مردم عراق را بشناسد و به سوی آنان نرود؛ ولی ابن زبیر، او را در این کار، دلیر ساخت. ۳. قَدْ كَانَ يَتَبَغَى لِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَعْرِفَ أَهْلَ الْعِرَاقِ، وَلَا يَخْرُجَ إِلَيْهِمْ، وَلَكِنْ شَجَّعَهُ عَلَى ذَلِكَ ابْنُ الزُّبَيْرِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۶، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۰۸). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: عبد الله بن زبیر آمد و بر او (حسین علیه السلام) سلام کرد و ساعتی نشست. سپس گفت: به خدا - ای پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله اگر در عراق، همانند پیروان تو را داشتم، یک روز در مکه نمی‌ماندم، و اگر تو در حجاز [هم] بمانی، کسی با تو ناسازگاری نخواهد کرد. پس چرا به این فرومایگان (بنی امیه)، مجال بدهیم و آنان را در حق خویش به طمع اندازیم، در حالی که ما، فرزندان مهاجرانیم و آنان، فرزندان منافقان‌اند؟! این سخن، نیرنگ ابن زبیر بود؛ زیرا دوست نداشت کسی در حجاز باشد که با او، هم‌اورد باشد. حسین علیه السلام در پاسخ او خاموش ماند و دانست که چه می‌خواهد. ۱. أَقْبَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَجَلَسَ سَاعِيَةً، ثُمَّ قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، لَوْ كَانَ لِي بِالْعِرَاقِ مِثْلُ شَيْعَتِكَ لَمَا أَقَمْتُ بِمَكَّةَ يَوْمًا وَاحِدًا، وَلَوْ أَنَّكَ أَقَمْتَ بِالْحِجَازِ مَا خَالَفَكَ أَحَدٌ، فَعَلَى مَاذَا نُعْطَى هَؤُلَاءِ الدَّيَّةَ، وَنُطْمِعُهُمْ فِي حَقِّنَا، وَنَحْنُ أَبْنَاءُ الْمُهَاجِرِينَ وَهُمْ أَبْنَاءُ الْمُنَافِقِينَ؟!

قَالَ: وَكَانَ هَذَا الْكَلَامُ مَكْرًا مِنْ ابْنِ الزُّبَيْرِ؛ لِأَنَّهُ لَا يُحِبُّ أَنْ يَكُونَ بِالْحِجَازِ أَحَدٌ يُنَاوِيهِ، فَسَكَتَ عَنْهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلِمَ مَا يُرِيدُ

(مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۱۷).

۷ / ۵ سخنرانی امام علیه السلام هنگام بیرون رفتن از مکه

تیسیر المطالب (- به نقل از زید بن علی ، از پدرش امام زین العابدین علیه السلام -) : حسین بن علی علیه السلام، برای یارانش سخنرانی کرد و خدای را سپاس گفت و ستود و سپس فرمود : «ای مردم! قلاده مرگ برای فرزندان آدم ، چونان گردنبند بر گردن دختر جوان است [و حتمی است] ، و اشتیاقی فراوان به دیدار گذشتگانم دارم ، چونان اشتیاق یعقوب به یوسف و برادرش . به راستی که مرا قتلگاهی است که آن را ملاقات می کنم و گویا به بندهایم می نگرم که درندگان بیابانها ، آنها را از هم می گسلند و شکم های خود را از آن می آکنند .

خشنودی خدا، خشنودی خانواده ماست. بر بلای او بردباریم تا پاداش بردباران را به ما ببخشد. حرم و خاندان پیامبر، از او جدا نیستند و اعضای آن ، هرگز از هم جدا نمی شوند و آنان در بهشت برین ، جمع می شوند و دیدگان او (پیامبر صلی الله علیه و آله) به آنان ، روشن می گردد و وعده خدا در باره آنان ، تحقق می یابد.

هان! هر کس آماده است جان خود را در راه ما بدهد، با ما همسفر شود. من - إن شاء الله - فردا حرکت می کنم» .

آن گاه به سوی دشمن برخاست و به شهادت رسید. درود خدا بر او باد! ۲ إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطَبَ أَصْحَابَهُ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ! خُطِّ الْمَوْتُ عَلَى بَنِي آدَمَ كَخُطِّ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاءِ ، مَا أُولَعْنِي بِالشَّوْقِ إِلَى أَسْلَافِي أَشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامَ إِلَى يَوْسُفَ وَأَخِيهِ ، وَإِنَّ لِي مَصْرَعًا أَنَا لِأَقِيهِ ، كَمَا أَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَوْصَالِي تُقَطِّعُهَا وَحُوشُ الْفُلُوتِ غِبْرًا وَعَفْرًا ، قَدْ مَلَمَاتُ مِنِّي أَكْرَاشَهَا ، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ ، نَصَبُ عَلَى بَلَائِهِ لِيُؤَفِّقَنَا أُجُورَ الصَّابِرِينَ ، وَلَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ حُرْمَتُهُ وَعِزَّتُهُ ، وَلَنْ تُفَارِقَهُ أَعْضَاؤُهُ ، وَهِيَ مَجْمُوعَةٌ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ ، تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ ، وَتُنَجِّزُ لَهُمْ عِدَّتَهُ ، أَلَا مَنْ كَانَ فِينَا بِإِذِلٍّ مُهْجَتَهُ فَلْيَرْحَلْ ، فَإِنِّي رَاحِلٌ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ .

ثُمَّ نَهَضَ إِلَى عَدُوِّهِ ، فَاسْتَشْهِدَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ (تیسیر المطالب : ص ۱۹۹ ، الحدائق الوردیة : ج ۱ ص ۱۱۴) . روایت شده که چون حسین علیه السلام تصمیم رفتن به عراق گرفت، به سخنرانی ایستاد و فرمود: «ستایش ، از آن خداست. هر چه خدا بخواهد [، همان می شود] و هیچ نیرویی جز از جانب خدا نیست. درود خدا بر پیامبرش باد! قلاده مرگ برای فرزندان آدم ، چونان گردنبند بر گردن دختر جوان است [و حتمی است] و اشتیاقی فراوان به دیدار گذشتگانم دارم ، مانند اشتیاق یعقوب به یوسف . برایم قتلگاهی انتخاب شده که آن را خواهیم دید و گویا به بندهایم می نگرم که درندگان بیابانها ، آنها را میان نواویس ۱ و کربلا ، از هم جدا می کنند و شکم های خود را از آن می آکنند . هیچ چاره ای از روزی (سرنوشتی) که نوشته شده ، نیست . خشنودی خدا ، خشنودی ما خاندان است. بر بلاهایش صبر می کنیم و [خدا] پاداش صابران را به ما می دهد . پاره های تن پیامبر صلی الله علیه و آله از او جدا نیستند ؛ بلکه آنان در بهشت برین ، جمع خواهند شد و چشم پیامبر صلی الله علیه و آله به آنان روشن خواهد گردید و وعده پیامبر صلی الله علیه و آله در باره آنان ، عملی خواهد گشت . هر که جاننش را در راه ما می بخشد و خود را برای ملاقات با خدا آماده کرده ، با ما سفر کند . به راستی که من فردا ، به خواست خدا ، حرکت می کنم» . ۲. رَوَى أَنَّهُ [أَيُّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ] لَمَّا عَزَمَ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى الْعِرَاقِ قَامَ خَطِيبًا ، فَقَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ ، مَا شَاءَ اللَّهُ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رَسُولِهِ وَسَلِّمْ ، خُطِّ الْمَوْتُ عَلَى وَلَدِ آدَمَ مَخْطُ الْقِلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاءِ ، وَمَا أُولَهْنِي إِلَى أَسْلَافِي أَشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يَوْسُفَ ، وَخَيْرَ لِي مَصْرَعٍ أَنَا لِأَقِيهِ ، كَمَا أَنِّي بِأَوْصَالِي تُقَطِّعُهَا ذُنَابُ الْفُلُوتِ بَيْنَ النَّوَافِيسِ وَكَرْبَلَاءَ ، فَيَمْلَأَنَّ مِنِّي أَكْرَاشًا جَوْفًا وَأَجْرِيَّةً سِغْبًا ، لَا مَحِيصَ عَنْ يَوْمٍ خُطِّ بِالْقَلَمِ ، رَضِيَ اللَّهُ رِضَانًا أَهْلَ الْبَيْتِ ، نَصَبُ عَلَى بَلَائِهِ وَيُؤَفِّقَنَا أُجُورَ الصَّابِرِينَ ، لَنْ تَشُدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِحْمَتُهُ ، بَلْ هِيَ مَجْمُوعَةٌ لَهُ فِي حَظِيرَةِ الْقُدْسِ ، تَقَرُّ بِهِمْ عَيْنُهُ ، وَيُنَجِّزُ بِهِمْ وَعْدَهُ . مَنْ كَانَ بِإِذِلٍّ فِينَا مُهْجَتَهُ ، وَمُؤْتِنًا عَلَى لِقَاءِ اللَّهِ نَفْسُهُ ، فَلْيَرْحَلْ مَعَنَا ؛ فَإِنِّي رَاحِلٌ

مُصِحّاً إِنْ شَاءَ اللَّهُ (الملهوف: ص ۱۲۶، نثر الدر: ج ۱ ص ۳۳۳).

۱. نوایس: جمع ناووس. ناووس، به گورستان مسیحیان گفته می‌شده است (لسان العرب: ج ۶ ص ۲۴۵ ماده «نوس»). پیش از فتوحات اسلامی، در زمین‌های حدود حرم امام حسین علیه السلام، نزدیک نینوا، گورستانی ویژه مسیحیان وجود داشته است (تراث کربلاء: ص ۱۹. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲).

۷ / ۶ تاریخ بیرون رفتن امام علیه السلام از مکه

کامل الزیارات (- به نقل از ابو جارود، از امام باقر علیه السلام -): حسین علیه السلام یک روز پیش از ترویبه، از مکه بیرون رفت. عبد الله بن زبیر، او را بدرقه کرد و گفت: ای ابا عبد الله! موسم حج است. تو آن را رها کرده‌ای و به عراق می‌روی؟! فرمود: «ای پسر زبیر! اگر در ساحل فرات دفن شوم، نزد من، پسندیده‌تر است از این که در آستان کعبه به خاک سپرده شوم». ۱. إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ قَبْلَ التَّروِيَةِ يَوْمَ، فَشِيعَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، فَقَالَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لَقَدْ خَضَرَ الْحَجُّ وَتَدَعُهُ وَتَأْتِي الْعِرَاقَ!؟

فَقَالَ: يَا بَنَ الزُّبَيْرِ، لَأَنْ أُدْفَنَ بِسَاطِئِ الْفُرَاتِ، أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أُدْفَنَ بِفِنَاءِ الْكَعْبَةِ (کامل الزیارات: ص ۱۵۲ ح ۱۸۴، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۶ ح ۱۸). تهذیب الأحکام (- به نقل از ابراهیم بن عمر یمانی، از امام صادق علیه السلام -): حسین بن علی علیه السلام روز ترویبه ۲ به سوی عراق حرکت کرد. او به قصد عمره، وارد مکه شده بود. ۳. إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَرَجَ يَوْمَ التَّروِيَةِ إِلَى الْعِرَاقِ، وَقَدْ كَانَ دَخَلَ مُعْتَمِراً (تهذیب الأحکام: ج ۵ ص ۴۳۶ ح ۱۵۱۶، الکافی: ج ۴ ص ۵۳۵ ح ۳). الکافی (- به نقل از معاویه بن عمار، از امام صادق علیه السلام -): حسین بن علی علیه السلام در ذی حجه، عمره گزارد و در روز ترویبه به عراق رفت، در حالی که مردم به منا می‌رفتند. ۴. قَدْ اعْتَمَرَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذِي الْحِجَّةِ، ثُمَّ رَاحَ يَوْمَ التَّروِيَةِ إِلَى الْعِرَاقِ، وَالنَّاسُ يَرْوَحُونَ إِلَى مَنَى (الکافی: ج ۴ ص ۵۳۵ ح ۴، تهذیب الأحکام: ج ۵ ص ۴۳۷ ح ۱۵۱۹). تاریخ الطبری (- به نقل از عون بن ابی جحیفه -): قیام مسلم بن عقیل در کوفه، روز سه‌شنبه هشتم ذی حجه سال شصت و به گفته‌ای، چهارشنبه نهم [ذی حجه] سال شصت، یعنی روز عرفه بود، یک روز پس از بیرون رفتن حسین علیه السلام از مکه به سوی کوفه.

بیرون رفتن حسین علیه السلام از مدینه به آهنگ مکه، روز یک‌شنبه دو روز مانده از رجب سال شصت بود. وی شب جمعه، سوم شعبان، به مکه رسید و ماه شعبان، رمضان، شوال و ذی قعدة را در مکه به سر برد. آن گاه هشتم ذی حجه، روز سه‌شنبه، روز ترویبه، همان روزی که مسلم بن عقیل قیام کرده بود، از مکه بیرون رفت. ۵. كَانَ مَخْرُجَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ بِالْكُوفَةِ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ، لِثَمَانَ لَيَالٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سِتِّينَ سِتِّينَ، وَيُقَالُ: يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ لِتَسْعِ مَضَيْنَ سَنَةِ سِتِّينَ مِنْ يَوْمِ عَرَفَةَ، بَعْدَ مَخْرَجِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ مُقْبِلًا إِلَى الْكُوفَةِ يَوْمَ.

قَالَ: وَكَانَ مَخْرُجَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ يَوْمَ الْأَحَدِ، لِلَّيْلَتَيْنِ بَقِيَتَا مِنْ رَجَبِ سَنَةِ سِتِّينَ، وَدَخَلَ مَكَّةَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ، لِثَلَاثِ مَضَيْنَ مِنْ شَعْبَانَ، فَأَقَامَ بِمَكَّةَ شَعْبَانَ وَشَهْرَ رَمَضَانَ وَشَوَّالًا وَذَا الْقَعْدَةِ، ثُمَّ خَرَجَ مِنْهَا لِثَمَانَ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ يَوْمَ التَّروِيَةِ، فِي الْيَوْمِ الَّذِي خَرَجَ فِيهِ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۱، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۱).

۱. در الکافی آمده است: «یک روز قبل از ترویبه». ۲. نقل أنساب الأشراف، این اضافه را دارد: «وگفته‌اند که حسین علیه السلام در روز چهارشنبه، روز عرفه، از مکه به قصد کوفه به راه افتاد». در تذکره الخواص (ص ۲۴۰)، روز خروج امام علیه السلام از مکه، هفتم ذی حجه دانسته شده؛ اما در نقل‌های کامل فی التاریخ (ج ۲ ص ۵۴۷) و بغیة الطلب فی تاریخ حلب (ج ۶ ص ۲۵۷۲)، روز

«تروییه» به عنوان روز خروج امام علیه السلام مشخص گردیده است .

قیام مسلم بن عقیل در کوفه ، سه‌شنبه هشتم ذی حجه سال شصت ، و شهادت او چهارشنبه نهم ذی حجه ، روز عرفه بود. حرکت حسین علیه السلام از مکه به عراق ، در روز قیام مسلم در کوفه روز تروییه بود و مدت توقف حسین علیه السلام در مکه ، باقی‌مانده ماه شعبان ، ماه رمضان ، شوال ، ذی قعدة و هشت روز از ذی حجه سال شصت بود. ۱. كَانَ خُرُوجُ مُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ بِالْكُوفَةِ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ ، لِثَمَانٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ ، وَقَتْلُهُ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ ، لِتِسْعِ خَلَوْنَ مِنْهُ يَوْمَ عَرَفَةَ .

وكان تَوَجُّهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْعِرَاقِ فِي يَوْمِ خُرُوجِ مُسْلِمٍ بِالْكُوفَةِ - وَهُوَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ - بَعْدَ مُقَامِهِ بِمَكَّةَ بِقِيَّتِهِ شَعْبَانَ وَشَهْرَ رَمَضَانَ وَشَوَّالًا - وَذَلِكَ الْقَعْدَةُ وَثَمَانِي لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ ، سَنَةِ سِتِّينَ (الإرشاد : ج ۲ ص ۶۶ ، الدر النضيد : ص ۵۴۶) . ۶۳۳. مروج الذهب : قیام مسلم در کوفه ، سه‌شنبه هشتم ذی حجه سال شصت بود ؛ همان روزی که حسین علیه السلام از مکه به عراق کوچ کرد. نیز گفته شده : روز چهارشنبه روز عرفه ، نهم ذی حجه سال شصت بود . ۲. كَانَ ظُهُورُ مُسْلِمٍ بِالْكُوفَةِ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ ، لِثَمَانٍ لَيَالٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ ، وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي ارْتَحَلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام مِنْ مَكَّةَ إِلَى الْكُوفَةِ .

وقيل : يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ ، يَوْمَ عَرَفَةَ ، لِتِسْعِ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ (مروج الذهب : ج ۳ ص ۷۰ ، الفتوح : ج ۵ ص ۶۹) . ۶۳۴. الملهوف : حسین علیه السلام روز سه‌شنبه سوم ذی حجه ، از مکه بیرون رفت و گفته شده: در روز هشتم ذی حجه سال شصت هجری ، پیش از آن که از شهادت مسلم ، باخبر شود ؛ چرا که امام حسین علیه السلام در روزی از مکه بیرون رفت که مسلم در آن کشته شد . خشنودی خدا بر او باد ۳! ۴. كَانَ قَدْ تَوَجَّهَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ ، لِثَلَاثِ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ ، وَقِيلَ : لِثَمَانٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ ، سَنَةِ سِتِّينَ مِنَ الْهَجْرَةِ ، قَبْلَ أَنْ يَعْلَمَ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ ؛ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَام خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ مُسْلِمٌ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ (الملهوف : ص ۱۲۴ ، الحقائق الوردية : ج ۱ ص ۱۱۳) . ۶۳۵. الأخبار الطوال : شهادت مسلم بن عقیل ، سه‌شنبه سوم ذی حجه سال شصت بود ؛ سالی که معاویه در آن مُرد . حسین علیه السلام در همان روز ، از مکه بیرون رفت. ۵. كَانَ قَتْلُ مُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ ، لِثَلَاثِ خَلَوْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ ، وَهِيَ السَّنَةُ الَّتِي مَاتَ فِيهَا مُعَاوِيَةُ ، وَخَرَجَ الْحُسَيْنُ بِنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام مِنْ مَكَّةَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ (الأخبار الطوال : ص ۲۴۲) .

۱. در نقل الحقائق الوردية ، روز خروج امام حسین علیه السلام از مکه ، روز هشتم ذی حجه گفته شده است .

مردم عراق برای حسین علیه السلام پیک‌ها و نامه‌ها فرستادند و او را فرا خواندند . پس او در دهم ذی حجه ، از مکه به سوی عراق رفت . ۱. بَعَثَ أَهْلُ الْعِرَاقِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام الرُّسُلَ وَالْكَتُبَ يَدْعُوْنَهُ إِلَيْهِمْ ، فَخَرَجَ مِنْ مَكَّةَ مُتَوَجِّهًا إِلَى الْعِرَاقِ فِي عَشْرِ ذِي الْحِجَّةِ (تاریخ الإسلام ، ذهبی : ج ۵ ص ۹)

دو نکته تاریخی و فقهی در باره خروج امام علیه السلام از مکه

اشاره

در باره خروج امام حسین علیه السلام از مکه در دهه اول ذی حجه ، باید دو نکته تاریخی و فقهی را بررسی کرد :

۱. نکته تاریخی

این که امام حسین علیه السلام در دهه اوّل ذی حِجّه ، از مکه خارج شده ، ظاهراً مورد اتفاق مورّخان است ؛ اما در باره روز خروج ایشان ، اختلاف نظر وجود دارد . برخی روز خروج را سوم ، ۱ برخی هفتم ، ۲ برخی هشتم ۳ و برخی نهم ۴ ذی حِجّه گزارش کرده‌اند ؛ ولی قول مشهور و درست‌تر ، این است که امام علیه السلام در روز ترویّه ؛ یعنی هشتم ذی حِجّه ، از مکه خارج شده است . روایت صحیحی که معاویه بن عمار از امام صادق علیه السلام نقل کرده ۵ نیز این نظر را تأیید می‌کند

۱. ر. ک: ص ۵۹۹ ح ۶۳۵ و ۶۳۶ . ۲. الکافی : ج ۴ ص ۵۳۵ ح ۳ ، تذکره الخواصّ : ص ۲۴۰ . نیز ، ر . ک: همین شهادت‌نامه : ص ۵۹۷ ح ۶۲۹ . ۳. ر. ک: ص ۵۹۷ - ۵۹۹ ح ۶۳۰ - ۶۳۵ . ۴. أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۷۱ . نیز ، ر. ک: همین شهادت‌نامه : ص ۵۹۸ ح ۶۳۴ . ۵. ر. ک: ص ۵۹۷ ح ۶

۲. نکته فقهی

شهرت یافته که امام حسین علیه السلام در روز ترویّه ، حجّ خود را به عمره تبدیل کرد و از مکه ، خارج شد . گویا مبدأ اصلی این شهرت ، سخن شماری از مَقْتَل‌نگاران و سیره‌نویسان است . ۶ از جمله ، علّامه مجلسی رحمه الله علیه در تبیین علّت رفتن امام علیه السلام از مدینه به مکه و خروج از مکه در موسم حج ، گفته است :

از خبرهای گذشته ، برای روشن شد که امام حسین علیه السلام از ترس کشته شدن ، از مدینه به مکه گریخت و همین طور ، پس از آن که دریافت آنها می‌خواهند غافلگیرانه او را بکشند ،

۶. در الإرشاد آمده است : حسین علیه السلام چون خواست به سوی عراق برود ، طواف کعبه و سعی بین صفا و مروه را انجام داد و از احرام ، با تقصیر بیرون آمد و آن را عمره قرار داد ؛ چرا که نمی‌توانست حج را به پایان برساند (ر. ک: الإرشاد : ج ۲ ص ۶۷ ، إعلام الوری : ج ۱ ص ۴۴۵ ، روضه الواعظین: ص ۱۷۷ ، مثير الأحزان : ص ۳۸ و ص ۴۰) .

از مکه هم رفت تا جایی که برایش فراهم نشد که حجّش را به پایان ببرد . پس او - که جان من و پدر و مادر و فرزندانم ، فدای او باد! - از احرام ، خارج شد و نگران و چشم‌انتظار ، از مکه بیرون رفت . آنان - که خدا لعنتشان کند! - همه مناطق را بر او تنگ کردند و جایی برای گریز او نگذاشتند .

در کتاب‌های معتبری دیدم که یزید ، عمرو بن سعید بن عاص را با سپاهی عظیم ، راهی کرد و او را مسئول حج قرار داد و امیر حج گزاران کرد ، در حالی که به او سفارش کرده بود که امام حسین علیه السلام را پنهانی دستگیر کند و اگر نشد ، ترور کند . عمرو بن سعید ، سی تن از اُمویان شیطان‌صفت را در لا به لای حج گزاران فرستاد و دستور داد که در هر حال و وضعیتی که ممکن شد ، امام حسین علیه السلام را بکشند ؛ ولی امام علیه السلام زمانی که متوجّه ماجرا شد ، از احرام حج ، بیرون آمد و عمره تمتّع را به عمره مفرده تبدیل کرد ۱ .

ولی این سخن ، قابل قبول نیست ؛ زیرا :

اولاً روایت معاویه بن عمار و نیز روایت ابراهیم بن عمیر یمانی - که از نظر سند ، معتبرند - ، به روشنی دلالت دارند که عمره امام حسین علیه السلام ، عمره مفرده بوده ، نه عمره تمتّع . بنا بر این ، امام علیه السلام هنگام خروج از مکه ، اساساً مُحَرَّم نبوده و از این جهت ، مشکلی نداشته است . متن روایت معاویه بن عمار ، این است که وی از امام صادق علیه السلام پرسید : تفاوت کسی که عمره تمتّع انجام می‌دهد ، با عمره گزار مفرده چیست؟

ایشان فرمود :

إِنَّ الْمُتَمَتِّعَ مُرْتَبِّطٌ بِالْحَجِّ ، وَ الْمُعْتَمِرُ إِذَا فَرَغَ مِنْهَا ذَهَبَ حَيْثُ شَاءَ ، وَ قَدْ اعْتَمَرَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذِي الْحِجَّةِ ثُمَّ رَاحَ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ إِلَى الْعِرَاقِ ، وَ النَّاسُ يَرْوَحُونَ إِلَى مَنَى ، وَ لَا بَأْسَ بِالْعُمْرَةِ فِي ذِي الْحِجَّةِ لِمَنْ لَا يُرِيدُ الْحَجَّ ۲ .

[اعمال عمره گزار] متمتع ، به حج ، متصل می‌شود ؛ اما عمره گزار مفرده ، وقتی فارغ شد ، هر جا که بخواهد ، می‌رود . حسین بن علی علیه السلام در ذی حجه ، عمره مفرده گزارد و در روز ترویّه ، عازم عراق شد ، در حالی که مردم ، عازم منا بودند ، و اشکالی ندارد که کسی که قصد حج ندارد ، در ماه ذی حجه ، عمره مفرده به جا آورد .

ثانیاً از نظر فقهی ، تبدیل احرام حج به عمره ، صحیح نیست و کسی که مُحَرَّم به احرام حج

۱. بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۹۹ . ۲. الکافی : ج ۴ ص ۵۳۵ ح ۴ ، تهذیب الأحکام : ج ۵ ص ۴۳۷ ح ۱۵۱۹ . نیز ، ر . ک : ص ۴۳۶ ح ۱۵۱۶ و الکافی : ج ۴ ص ۵۳۵ ح ۳ .

است ، اگر نتواند حَجَّش را به انجام برساند ، تنها با قربانی کردن ، از احرام بیرون می‌آید او حَجَّ او تبدیل به عمره نمی‌گردد . فقیه بزرگوار آیه الله سید محسن حکیم ، در این باره می‌گوید :

این که در برخی از کتاب‌های مقتل آمده است که امام حسین علیه السلام عمره‌اش را به عمره مفرده تبدیل کرد - که نشان می‌دهد ایشان ، عمره تمتع به جا آورده بوده و از آن ، به عمره مفرده عدول کرده است - ، در برابر احادیث وارد شده از اهل بیت علیهم السلام ، قابل اعتماد نیست ۲ .

بدیهی است که اگر دلیل قابل اعتمادی وجود داشت که امام حسین علیه السلام احرام حج خود را به عمره تبدیل کرده است ، فقها بر خلاف آن ، فتوا نمی‌دادند ؛ اما همان طور که اشاره شد ، نه تنها دلیلی بر این نکته وجود ندارد ، بلکه دلایلی بر خلاف آن نیز در دست است ۳ .

۱. ر. ک : تهذیب الأحکام : ج ۱۲ ص ۳۴۹ ، تقریرات الحج ، گلپایگانی : ج ۱ ص ۵۸ ، کتاب الحج ، داماد : ج ۱ ص ۳۳۳ .
۲. مستمسک العروة الوثقی : ج ۱۱ ص ۱۹۲ . ۳. بدین ترتیب ، روشن است که «دعای عرفه» امام حسین علیه السلام مربوط به این حج ایشان (نهم ذی حجه سال شصت هجری) نیست .

سخنی در باره حرکت کاروان امام حسین علیه السلام از مکه تا کربلا

بر پایه صحیح‌ترین گزارش‌ها ، کاروان امام حسین علیه السلام پس از چهار ماه و پنج روز اقامت در مکه ، روز سه‌شنبه هشتم ذی حجه سال شصت هجری ، ۱ مکه را به سوی کوفه ترک کرد ؛ اما هنگامی که به نزدیکی کوفه رسید ، به دلیل ممانعت سپاهیان ابن زیاد ، مجبور به فرود آمدن در کربلا گردید .

گفتنی است که امام علیه السلام در آغاز حرکت ، به جای آن که از مکه به سوی شمال شرق و منزل صفاح (نخستین منزل مسیر مکه به کوفه) برود ، به سمت تنعیم در شمال غرب و در مسیر مدینه ، حرکت کرد و بدین سان ، حدود نه کیلومتر ، راه خود را دور نمود . احتمالاً این اقدام ، ترفندی بر ضد تعقیب مأموران حکومت - که قصد ممانعت از حرکت امام علیه السلام به سوی کوفه را داشتند - و یا تلاشی برای آگاه ساختن حجاجی بود که از مدینه به تنعیم ، وارد می‌شدند .

در نقشه‌ای که ویژه این دانش‌نامه تهیه شده ، مسیر کاروان امام علیه السلام از مکه تا کربلا مشخص گردیده است ۲. منازلی که این

کاروان پس از مکه طی کرده، به ترتیب، عبارت اند از: ۱. تنعیم، ۲. صفاح، ۳. بستان ابن عامر، ۴. ذات عرق، ۵. غمره، ۶. مسلح، ۷. افیعیه، ۸. معدن بنی سلیم، ۹. عمق، ۱۰. سلیلیه، ۱۱. ربنه، ۱۲. مغیثه الماوان، ۱۳. نقره، ۱۴. حاجر، ۱۵. سمیراء، ۱۶. توز، ۱۷. فید، ۱۸. اجفر، ۱۹. خزیمیه، ۲۰. زرود، ۲۱. ثعلبیه، ۲۲. بطان، ۲۳. شقوق، ۲۴. زباله، ۲۵. قاع، ۲۶. عقبه، ۲۷. واقصه، ۲۸. شراف، ۲۹. ذو حُسم، ۳۰. بیضه، ۳۱. عذیب الهجانات، ۳۲. رهیمه، ۳۳. قصر بنی مقاتل، ۳۴. طف، و ۳۵. کربلا.

بر اساس محاسبات انجام شده، کاروان امام علیه السلام، این منازل را با مسافتی حدود ۱۴۴۷ کیلومتر، در مدت تقریباً ۲۵ روز طی کرد و روز دوم محرم سال ۶۱ هجری، وارد کربلا شد. ۳.

۱. ر.ک: ص ۶۰۰ (دو نکته تاریخی و فقهی در باره خروج امام علیه السلام از مکه). ۲. ر.ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲.
۳. ر.ک: ص ۷۰۷ (بخش پنجم / فصل یکم / فرود آمدن امام علیه السلام در کربلا).

۷ / ۷ همراهان امام علیه السلام

الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة): مردم عراق برای حسین علیه السلام پیک‌ها و نامه‌ها فرستادند و او را نزد خود، فرا خواندند و او با خانواده‌اش و شصت نفر از بزرگان کوفه، در روز دوشنبه دهم ذی حجه سال شصت، راهی عراق شد. ۱. بَعَثَ أَهْلُ الْعِرَاقِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الرُّسُلَ وَالْكَتَبَ يَدْعُوْنَهُ إِلَيْهِمْ، فَخَرَجَ مُتَوَجِّهًا إِلَى الْعِرَاقِ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ وَسِتِّينَ شَيْخًا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَذَلِكَ يَوْمَ الْإِثْنَيْنِ، فِي عَشْرِ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ (الطبقات الکبری / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۵۱، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۱). الملهوف: انگیزه همراه بردن محارم و خانواده از سوی حسین علیه السلام می‌تواند آن باشد که اگر آنان را در حجاز یا شهرهای دیگر می‌گذاشت، یزید - که خدا لعنتش کند - برای دستگیری آنان اقدام می‌کرد و با خوار کردن و بدرفتاری با آنان، چنان می‌کرد که حسین علیه السلام را از جهاد و شهادت، باز دارد و حسین علیه السلام با دستگیری ایشان توسط یزید بن معاویه، از پایگاه سعادت، دور می‌ماند. ۲. مِمَّا يُمَكِّنُ أَنْ يَكُونَ سَبَبًا لِحَمْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِحَرَمِهِ مَعَهُ وَلِإِعَالِهِ، أَنَّهُ لَوْ تَرَكَهُمْ بِالْحِجَازِ أَوْ غَيْرِهَا مِنَ الْبِلَادِ، كَانَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُ اللَّهُ أَرْسَلَ مَنْ أَخَذَهُنَّ إِلَيْهِ، وَصَيَّغَ بِهِنَّ مِنَ الْإِسْتِصَالِ وَسُوءِ الْأَعْمَالِ مَا يَمْنَعُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْجِهَادِ وَالشَّهَادَةِ، وَيَمْتَنِعُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَخْذِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ لَهُنَّ - عَنْ مَقَامِ السَّعَادَةِ (الملهوف: ص ۱۴۲). الفتوح: حسین علیه السلام یارانش را - که به همراه او، قصد رفتن به عراق داشتند - گرد آورد و به هر یک، ده دینار و یک شتر برای حمل توشه و اثاثشان داد. آن گاه خانه خدا و صفا و مروه را طواف نمود و آماده رفتن شد و دختران و خواهرانش را بر کجاوه‌ها سوار کرد. حسین علیه السلام روز سه‌شنبه، روز تزویجه، هشتم ذی حجه، به همراه ۸۲ نفر از پیروان و خانواده‌اش، از مکه بیرون رفت. ۳. جَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ الَّذِينَ قَدْ عَزَمُوا عَلَى الْخُرُوجِ مَعَهُ إِلَى الْعِرَاقِ، فَأَعْطَى كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَشْرَةَ دَنَانِيرَ وَجَمَلًا يَحْمِلُ عَلَيْهِ زَادَهُ وَرَحْلَهُ، ثُمَّ إِنَّهُ طَافَ بِالْبَيْتِ وَبِالصَّفَا وَالْمَرْوَةِ، وَتَهَيَّأَ لِلْخُرُوجِ، فَحَمَلَ بَنَاتِهِ وَأَخَوَاتِهِ عَلَى الْمَحَامِلِ. وَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ، يَوْمَ التَّرْوِيَةِ، لِثَمَانٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، وَمَعَهُ اثْنَانِ وَثَمَانُونَ رَجُلًا مِنْ شِيعَتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ (الفتوح: ج ۵ ص ۶۹، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۲۰). الفصول المهمة: حسین بن علی علیه السلام پس از فرستادن پسرعمویش مسلم بن عقیل به کوفه، جز اندکی نماند، تا این که همراه همه خانواده و فرزندان و کسان و یاران نزدیکش، آماده رفتن شد. ۴. كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ أَنْ سَيَّرَ ابْنَ عَمِّهِ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ إِلَى الْكُوفَةِ، لَمْ يَقُمْ بَعْدَهُ إِلَّا قَلِيلًا، حَتَّى تَجَهَّزَ لِلْمَسِيرِ فِي أَثَرِهِ بِجَمِيعِ أَهْلِهِ وَوَلَدِهِ وَخَاصَّتِهِ وَحَاشِيَتِيهِ (الفصول المهمة: ص ۱۸۳). ر.ک: ص ۵۷۰ (توطئه یزید برای کشتن امام علیه السلام در مکه).

۷ / ۸ ناکامی مأموران عمرو بن سعید در جلوگیری از رفتن امام علیه السلام

الأخبار الطوال : چون حسین علیه السلام از مکه بیرون آمد، فرمانده پاسبانان عمرو بن سعید بن عاص (فرماندار مکه) با گروهی نظامی، جلو ایشان را گرفت و گفت: فرمان‌روا به تو دستور می‌دهد برگردی. برگرد؛ و گر نه من از حرکت تو، جلوگیری می‌کنم. حسین علیه السلام سخن او را نپذیرفت و دو گروه با تازیانه با یکدیگر، درگیر شدند. چون این گزارش به عمرو بن سعید رسید، ترسید که کار، دشوار شود. پس به فرمانده پاسبانان خود، پیام داد که باز گردد. ۱. لَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ، اعْتَرَضَهُ صَاحِبُ شُرْطَةِ أَمِيرِهَا عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ بْنِ الْعَاصِ فِي جَمَاعَةٍ مِنَ الْجُنْدِ، فَقَالَ: إِنَّ الْأَمِيرَ يَأْمُرُكَ بِالْإِنصَةِ رَافٍ، فَانصِرْ رِفْ وَإِلَّا مَنَعْتُكَ. فَامْتَنَعَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَتَدَافَعَ الْفَرِيقَانِ، وَاضْطَرَبُوا بِالسَّيَاطِ.

وَبَلَغَ ذَلِكَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ، فَخَافَ أَنْ يَتَفَاقَمَ الْأَمْرُ، فَأَرْسَلَ إِلَى صَاحِبِ شُرْطَةِ يَأْمُرُهُ بِالْإِنصَةِ رَافٍ (الأخبار الطوال: ص ۲۴۴). تاریخ الطبری (- به نقل از عقبه بن سیمعان -): هنگامی که حسین علیه السلام از مکه بیرون آمد، فرستادگان عمرو بن سعید بن عاص به فرماندهی یحیی بن سعید، جلوی راه او را گرفتند و گفتند: باز گرد. کجا می‌روی؟

حسین علیه السلام اعتنایی نکرد و رفت و دو گروه، با تازیانه با یکدیگر درگیر شدند. حسین علیه السلام و یارانش، سرسختانه ایستادگی کردند. پس از آن، حسین علیه السلام به راه خویش رفت، که بر او بانگ زدند: ای حسین! مگر از خدا نمی‌ترسی؟ از جماعت، بیرون می‌شوی و میان این امت، جدایی می‌افکنی؟

حسین علیه السلام، این سخن خدا را خواند که: (کار من، به من اختصاص دارد و کار شما، به شما اختصاص دارد. شما از کاری که من می‌کنم، بیزارید و من، از کارهایی که شما می‌کنید، بیزارم) ۲. ۳. لَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ، اعْتَرَضَهُ رُسُلُ عَمْرُو بْنِ سَعِيدٍ بْنِ الْعَاصِ، عَلَيْهِمْ يَحْيَى بْنُ سَعِيدٍ، فَقَالُوا لَهُ: انصِرْ، أَيْنَ تَذْهَبُ؟ فَأَبَى عَلَيْهِمْ وَمَضَى، وَتَدَافَعَ الْفَرِيقَانِ فَاضْطَرَبُوا بِالسَّيَاطِ.

ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابَهُ امْتَنَعُوا امْتِنَاعًا قَوِيًّا، وَمَضَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى وَجْهِهِ، فَنادَوْهُ: يَا حُسَيْنُ، أَلَا تَتَّقِي اللَّهَ! تَخْرُجُ مِنَ الْجَمَاعَةِ وَتُفَرِّقُ بَيْنَ هَذِهِ الْأُمَّةِ؟ فَتَأَوَّلَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ: الْكَامِلُ فِي التَّارِيخِ: حسین علیه السلام روز تَرَوِيه، حرکت کرد و فرستادگان عمرو بن سعید بن عاص - که از سوی یزید بن معاویه با برادرش یحیی، امیر حجاز بود - به او اعتراض کردند و او را از رفتن، باز

۱. یونس: آیه ۴۱. (لِيْ عَمَلِيْ وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ أَنْتُمْ بَرِيْوْنَ مِمَّا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِيْءٌ مِّمَّا تَعْمَلُوْنَ) (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۵، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۵).

الکامل فی التاریخ: می‌داشتند؛ ولی حسین علیه السلام نپذیرفت و حرکت کرد، و به روی هم تازیانه زدند؛ ولی حسین علیه السلام و یارانش، نپذیرفتند. ۱. ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ التَّرَوِيَّةِ، فَاعْتَرَضَهُ رُسُلُ عَمْرُو بْنِ سَعِيدٍ بْنِ الْعَاصِ، وَهُوَ أَمِيرٌ عَلَى الْحِجَازِ لِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ مَعَ أَخِيهِ يَحْيَى، يَمْنَعُونَهُ، فَأَبَى عَلَيْهِمْ وَمَضَى، وَتَضَارَبُوا بِالسَّيَاطِ، وَامْتَنَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ (الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۴۷). العقد الفريد (- به نقل از ابو عبید قاسم بن سلّام -): عمرو بن سعید در رمضان، امیر مدینه و مراسم حج شد و ولید بن عقبه برکنار گردید. عمرو، چون بر منبر ایستاد، دچار خون‌دماغ شد. عربی بیابانی گفت: خاموش باش! به خدا، با خون، نزد ما آمد.

مردی با عمامه، جلو خون‌دماغ او را گرفت و عرب گفت: خاموش باش! به خدا [خونریزی،] همه مردم را در بر می‌گیرد.

پس عمرو بن سعید ایستاد و سخنرانی کرد و عصای دو شاخه‌ای برای او آوردند. عرب گفت: به خدا، مردم، شاخه شاخه شدند. سپس عمرو بن سعید به مکه رفت و یک روز پیش از ترویبه بدان جا رسید. مردم بر حسین علیه السلام وارد شدند و گفتند: ای ابا عبد الله! ای کاش برای مردم، نماز می‌خواندی و در خانه‌ات بار عام می‌دادی!

در این هنگام، مؤذن آمد و برای نماز، اقامه گفت و عمرو بن سعید جلو آمد و تکبیر گفت [و نماز گزارد]. به حسین علیه السلام گفته شد: اگر جلو نمی‌افتی، بیرون رو.

فرمود: «نماز جماعت، بافضیلت‌تر است». آن گاه، نماز گزارد و بیرون رفت.

چون عمرو بن سعید [از نماز جماعت] باز گشت، شنید که حسین علیه السلام حرکت کرده است. دستور داد که: به دنبالش بروید. هر شتری را که در میان آسمان و زمین است، سوار شوید و به دنبالش بروید.

مردم، از این گفته او شگفت‌زده شدند و به جستجوی او رفتند؛ ولی وی را پیدا نکردند. ۲ قَدِمَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ فِي رَمَضَانَ أَمِيرًا عَلَى الْمَدِينَةِ وَالْمَوْسِمِ، وَعَزَلَ الْوَلِيدَ بْنَ عُتْبَةَ، فَلَمَّا اسْتَوَى عَلَى الْمِنْبَرِ رَعَفَ، فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ: مَهْ! جَاءَنَا وَاللَّهِ بِالْدَمِ! قَالَ: فَتَلَقَّاهُ رَجُلٌ بِعِمَامَتِهِ، فَقَالَ: مَهْ! عَمَّ النَّاسُ وَاللَّهِ! ثُمَّ قَامَ فَخَطَبَ، فَنَاولُوهُ عَصًا لَهَا شُعْبَتَانِ، فَقَالَ: تَشَعَّبَ النَّاسُ وَاللَّهِ! ثُمَّ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فَقَدِمَهَا قَبْلَ يَوْمِ التَّرْوِيَةِ بِيَوْمٍ، وَوَفَدَتِ النَّاسُ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُونَ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لَوْ تَقَدَّمْتَ فَصَلَّيْتَ بِالنَّاسِ فَأَنْزَلْتَهُمْ بِدَارِكٍ؟ إِذْ جَاءَ الْمُؤَذِّنُ فَأَقَامَ الصَّلَاةَ، فَتَقَدَّمَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ فَكَبَّرَ، فَقِيلَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْرِجْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ إِذْ أُبَيَّتَ أَنْ تَتَقَدَّمَ. فَقَالَ: الصَّلَاةُ فِي الْجَمَاعَةِ أَفْضَلُ. قَالَ: فَصَلَّى ثُمَّ خَرَجَ.

فَلَمَّا انْصَرَفَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ، بَلَغَهُ أَنَّ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ خَرَجَ، فَقَالَ: أُطْلُبُوهُ، إِرْكَبُوا كُلَّ بَعِيرٍ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فَاطْلُبُوهُ. قَالَ: فَعَجَبَ النَّاسُ مِنْ قَوْلِهِ هَذَا، فَطَلَبُوهُ فَلَمْ يُدْرِكُوهُ (العقد الفريد: ج ۳ ص ۳۶۳، جواهر المطالب: ج ۲ ص ۲۶۴). المحاسن و المساوي (-) (به نقل از ابو معشر -): در ماه رمضان، عمرو بن سعید بن عاص، امیر مدینه و مراسم حج شد و ولید بن عقبه، برکنار گردید. عمرو، چون بر منبر بالا رفت، دچار خون‌دماغ شد.

مردی بیابانی گفت: به خدا، برای خونریزی آمده است.

مردی با عمامه‌اش جلو خون را گرفت و آن مرد بیابانی گفت: به خدا سوگند، [خونریزی،] همه مردم را فرا می‌گیرد.

[عمرو] سپس برخاست و سخنرانی کرد و عصای دو شاخه‌ای به او رساندند. آن مرد عرب گفت: به خدا سوگند، مردم، دچار پراکندگی شدند!

آن گاه به مکه رفت و یک روز پیش از ترویبه، به آن جا رسید و حسین علیه السلام [از مکه] بیرون رفت. به او گفتند: حسین، بیرون رفت.

گفت: بر هر شتر و اسبی که در میان آسمان و زمین است، سوار شوید و در پی او بروید.

مردم، از این سخن او، شگفت‌زده شدند و هر چه گشتند، او حسین علیه السلام را نیافتند. ۱ قَدِمَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ بْنِ الْعَاصِ فِي رَمَضَانَ أَمِيرًا عَلَى الْمَدِينَةِ وَعَلَى الْمَوْسِمِ، وَعَزَلَ الْوَلِيدَ بْنَ عُتْبَةَ، فَلَمَّا اسْتَوَى عَلَى الْمِنْبَرِ رَعَفَ، فَقَالَ أَعْرَابِيٌّ: مَا جَاءَنَا وَاللَّهِ بِالْدَمِ! قَالَ: فَتَلَقَّاهُ رَجُلٌ بِعِمَامَتِهِ، فَقَالَ: مَا عَمَّ النَّاسُ وَاللَّهِ! ثُمَّ قَامَ وَخَطَبَ، فَنَاولُوهُ عَصًا لَهَا شُعْبَتَانِ، فَقَالَ: تَشَعَّبَ النَّاسُ وَاللَّهِ! ثُمَّ خَرَجَ إِلَى مَكَّةَ فَقَدِمَهَا قَبْلَ التَّرْوِيَةِ بِيَوْمٍ، وَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقِيلَ لَهُ: خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: إِرْكَبُوا كُلَّ بَعِيرٍ وَفَرَسٍ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فِي طَلَبِهِ فَاطْلُبُوهُ.

قَالَ: فَكَانَ النَّاسُ يَتَعَجَّبُونَ مِنْ قَوْلِهِ هَذَا، فَطَلَبُوهُ فَلَمْ يُدْرِكُوهُ (المحاسن و المساوي: ص ۵۹، الإمامة و السياسة: ج ۲ ص ۵). الإمامة و السياسة: گفته‌اند: یزید بن معاویه، خالد بن حکم را از حکومت مدینه برکنار کرد و به جای او، عثمان بن محمد بن ابی سفیان ثقفی را گمارد. حسین بن علی علیه السلام و عبد الله بن زبیر به مکه رفتند. عثمان بن محمد، از شام به عنوان فرماندار مدینه و مکه

و [عهده‌دار] مراسم رمضان آمد. وقتی وی در مکه بر منبر قرار گرفت، از بینی‌اش خون آمد. مردی که رو به روی او بود، گفت: به خدا سوگند، تو برای خونریزی آمده‌ای. مردی دیگر با عمامه‌اش جلو خون را گرفت و آن مرد گفت: آری! به خدا [خونریزی]، همه مردم را فرا می‌گیرد. آن گاه [عثمان بن محمّد] به خطبه آغاز کرد و عصایی را که دو شاخه داشت، بر گرفت. آن مرد گفت: آرام باشید. به خدا، مردم را دچار چنددستگی خواهد کرد. وی فرود آمد و مردم به حسین علیه السلام گفتند: ای ابا عبد الله! چه خوب می‌شد اگر جلو می‌رفتی و با مردم، نماز می‌گزاردی! حسین علیه السلام می‌خواست چنین کند که مؤذن آمد و اقامه گفت و عثمان، پیش آمد و تکبیر گفت و به حسین علیه السلام گفت: اگر از امامت جماعت، خودداری می‌کنی، بیرون برو. فرمود: «نماز به جماعت، بهتر است». حسین علیه السلام نماز را [به جماعت] خواند و [از مسجد] بیرون رفت. عثمان، هنگامی که نمازش پایان یافت، دریافت که حسین علیه السلام بیرون رفته است. گفت: بر هر شتری در میان آسمان و زمین، سوار شوید و او را جستجو کنید. ولی هر چه گشتند، او را نیافتند. سپس [عثمان] به مدینه وارد شد. ۱. ذَكَرُوا أَنَّ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ عَزَلَ خَالِدَ بْنَ الْحَكَمِ عَنِ الْمَدِينَةِ، وَوَلَّاهَا عُثْمَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنُ أَبِي سَيْفِيَانَ الثَّقَفِيَّ، وَخَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ إِلَى مَكَّةَ، وَأَقْبَلَ عُثْمَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ مِنَ الشَّامِ وَالْيَأْأَى عَلَى الْمَدِينَةِ وَمَكَّةَ وَعَلَى الْمَوْسِمِ فِي رَمَضَانَ، فَلَمَّا اسْتَوَى عَلَى الْمَبْتَرِ بِمَكَّةَ رَعَفَ، فَقَالَ رَجُلٌ مُسْتَقْبِلُهُ: جِئْتَ وَاللَّهِ بِالْدِّمِ! فَتَلَقَّاهُ رَجُلٌ آخَرُ بِعِمَامَتِهِ، فَقَالَ: مَهْ، وَاللَّهِ عَمَّ النَّاسَ! ثُمَّ قَامَ يَخْطُبُ، فَتَنَاولَ عَصًا لَهَا شُعْبَتَانِ فَقَالَ: مَهْ، شَعَبَ وَاللَّهِ أَمْرَ النَّاسِ!

ثُمَّ نَزَلَ، فَقَالَ النَّاسُ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لَوْ تَقَدَّمْتَ فَصَلَّيْتَ بِالنَّاسِ؟ فَإِنَّهُ لَيَهْمُ بِذَلِكَ إِذْ جَاءَ الْمُؤَذِّنُ فَأَقَامَ الصَّلَاةَ، فَتَقَدَّمَ عُثْمَانُ فَكَبَّرَ، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، إِذَا أُبَيَّتَ أَنْ تَتَقَدَّمَ فَأَخْرُجْ. فَقَالَ: الصَّلَاةُ فِي الْجَمَاعَةِ أَفْضَلُ. قَالَ: فَصَلِّ لِي ثُمَّ خَرَجَ، فَلَمَّا انْصَرَفَ عُثْمَانُ بْنُ مُحَمَّدٍ مِنَ الصَّلَاةِ، بَلَغَهُ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ خَرَجَ. قَالَ: ارْكَبُوا كُلُّ بَعِيرٍ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ فَاطْلُبُوهُ. فَطُلِبَ فَلَمْ يُدْرَكَ. قَالَ: ثُمَّ قَدِمَ الْمَدِينَةَ (الإمامة و السياسة: ج ۱ ص ۲۲۷).

۷ / ۹ نامه امام علیه السلام به بنی هاشم و خبر دادن از آینده

کامل الزیارات (- به نقل از زراره، از امام باقر علیه السلام -): حسین بن علی علیه السلام از مکه به محمّد به علی (ابن حنفیه) نامه نوشت که: «به نام خدای بخشنده مهربان. از حسین بن علی، به محمّد بن علی و خویشاوندان او از بنی هاشم. اما بعد، همانا هر کس به من پیوندد، شهید می‌شود و هر کس به من نپیوندد، پیروزی نخواهد یافت. و السّلام!». ۲. كَتَبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ [ابن الحنفیه]: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَمَنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ مَنْ لَحِقَ بِي اسْتُشْهِدَ، وَمَنْ لَمْ يَلْحَقْ بِي لَمْ يُدْرِكِ الْفَتْحَ، وَالسَّلَامُ (کامل الزیارات: ص ۱۵۷ ح ۱۹۵، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۷ ح ۲۳). مثیر الأحران: در حضور امام باقر علیه السلام در باره نافرمانی محمّد بن حنفیه از امام حسین علیه السلام سخن رفت. فرمود: «ای ابو حمزه ثمالی! البتّه حسین علیه السلام هنگامی که رو به سوی عراق کرد، کاغذی خواست و نوشت:» به نام خدای بخشنده مهربان. از حسین بن علی، به بنی هاشم. اما بعد، هر کس با من همراه شود، شهید می‌شود و هر کس از من روی بگرداند، به پیروزی نمی‌رسد. و السّلام». ۱! تَحَدَّثَ النَّاسُ عِنْدَ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَخَلَّفَ مُحَمَّدُ بْنُ الْحَنَفِيَّةِ عَنْهُ، فَقَالَ: يَا أَبَا حَمْرَةَ الثُّمَالِيَّ، إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَمَّا تَوَجَّهَ إِلَى الْعِرَاقِ دَعَا بِقِرطاسٍ وَكَتَبَ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ مَنْ لَحِقَ بِي اسْتُشْهِدَ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ، وَالسَّلَامُ (مثیر الأحران: ص ۳۹، الخرائج و الجرائع: ج ۲ ص ۷۷۱ ح ۹۳). دلائل الإمامة (- به نقل از حمزه بن حُمران -): ما در نزد ابو جعفر [امام باقر علیه السلام] از قیام حسین علیه السلام و سرپیچی محمّد بن حنفیه یاد کردیم. فرمود: «ای حمزه! من از این موضوع، چندان با تو سخن می‌گویم که دیگر در آن، تردید نکنی حسین بن علی علیه السلام چون برای رفتن به سوی عراق، تصمیم گرفت، کاغذی خواست

و در آن، نوشت: "به نام خداوند بخشنده مهربان. از حسین بن علی، به بنی هاشم. اما بعد، هر کس به من پیوندد، شهید می‌شود و هر کس از من روی بگرداند، به پیروزی نمی‌رسد. والسلام". "۲! ذَکَرْنَا خُرُوجَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَخَلُّفَ ابْنِ الْحَنَفِيَّةِ عَنْهُ، فَقَالَ: يَا حَمْرُهُ! إِنِّي سَأَخِذْتُكَ مِنْ هَذَا الْحَدِيثِ بِمَا لَا تَشُكُّ فِيهِ بَعْدَ مَجْلِسِنَا هَذَا، إِنَّ الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ لَمَّا فَضَّلَ مُتَوَجِّهًا إِلَى الْعِرَاقِ، دَعَا بِقِرطاسٍ وَكَتَبَ فِيهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى بَنِي هَاشِمٍ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ مَن لِحَقِّ بِي اسْتُشْهِدَ، وَمَن تَخَلَّفَ عَنِّي لَمْ يَبْلُغِ الْفَتْحَ، وَالسَّلَامُ (دلائل الإمامة: ص ۱۸۷ ح ۱۰۷، الملهوف (طبعة أنوار الهدى): ص ۴۰). الحدائق الوردية: چون حسین علیه السلام در بستان بنی عامر ۳ فرود آمد، به محمد بن حنفیه و خاندانش نوشت: «از حسین بن علی، به محمد بن علی و خانواده‌اش. اما بعد، شما اگر به من پیوستید، شهید می‌شوید و اگر از پیوستن، خودداری کردید، به پیروزی نخواهید رسید. والسلام!». ۴. فَلَمَّا نَزَلَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] بُسْتَانَ بَنِي عَامِرٍ، كَتَبَ إِلَى مُحَمَّدٍ أَخِيهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ: مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ وَأَهْلِ بَيْتِهِ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّكُمْ إِنْ لَحِقْتُمْ بِي اسْتُشْهِدْتُمْ، وَإِنْ تَخَلَّفْتُمْ عَنِّي لَمْ تَلْحَقُوا النَّصْرَ، وَالسَّلَامُ (الحدائق الوردية: ج ۱ ص ۱۱۳).

۱. در معجم البلدان آمده: «بستان ابن مُعَمَّر، درست است و مردم، به اشتباه، به آن، بستان ابن عامر و بستان بنی عامر گفته‌اند. گفته شده که بستان ابن عامر، در جایی دیگر در نزدیکی جُحفه است» (معجم البلدان: ج ۱ ص ۴۱۴. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲).

۷ / ۱۰ نامه یزید به ابن زیاد برای کشتن امام علیه السلام

تاریخ یعقوبی: حسین از مکه رو به سوی عراق نهاد و یزید به عبید الله بن زیاد - که او را بر عراق گمارده بود - نوشت: «به من، گزارش شده که مردم کوفه، در باره آمدن حسین به کوفه، به او نامه نوشته‌اند و او از مکه به سوی آنان حرکت کرده و شهر تو، از میان همه شهرها و روزگارت، از میان همه روزها به او دچار شده است. اگر او را کُشتی، که هیچ؛ و گر نه به نسب خودت و پدرت عُبَید، باز خواهی گشت. زنه‌ار، که او از دست در نرود!». ۱. أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ يُرِيدُ الْعِرَاقَ، وَكَانَ يَزِيدُ قَدْ وَلَّى عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ الْعِرَاقَ، وَكَتَبَ إِلَيْهِ: قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ كَتَبُوا إِلَى الْحُسَيْنِ فِي الْقُدُومِ عَلَيْهِمْ، وَأَنَّهُ قَدْ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ مُتَوَجِّهًا نَحْوَهُمْ، وَقَدْ بُلِيَ بِهِ بَلَدُكَ مِنْ بَيْنِ الْبُلْدَانِ، وَأَيَّامُكَ مِنْ بَيْنِ الْأَيَّامِ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ، وَإِلَّا رَجَعْتَ إِلَى نَسَبِكَ، وَإِلَى أَبِيكَ عُبَيْدٍ، فَاحْذَرِ أَنْ يَفُوتَكَ (تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۲).

المعجم الكبير (- به نقل از محمد بن ضحاک، از پدرش -): حسین بن علی، از سرِ خشم نسبت به زمامداری یزید بن معاویه، به سوی کوفه رفت.

پس یزید بن معاویه به عبید الله بن زیاد - که کارگزار او در عراق بود - نوشت: «شنیده‌ام که حسین به سوی کوفه حرکت کرده و زمان تو، از همه زمان‌ها و شهر تو، از میان همه شهرها و تو از میان همه کارگزاران، به او مبتلا شده‌اید. در این وضعیت، تو، یا [کار او را می‌سازی و] آزاد می‌شوی، یا به بردگی باز می‌گرددی، چنان که بردگان به بردگی گرفته می‌شوند». ۲. خَرَجَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْكُوفَةِ سَاخِطًا لَوْلَايَةِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ.

فَكَتَبَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَهُوَ إِلَيْهِ عَلَى الْعِرَاقِ: إِنَّهُ قَدْ بَلَغَنِي أَنَّ حُسَيْنًا قَدْ سَارَ إِلَى الْكُوفَةِ، وَقَدْ ابْتُلِيَ بِهِ زَمَانُكَ مِنْ بَيْنِ الْأَزْمَانِ، وَبَلَدُكَ مِنْ بَيْنِ الْبُلْدَانِ، وَابْتُلِيَتْ بِهِ مِنْ بَيْنِ الْعُمَالِ، وَعِنْدَهَا تُعْتَقُ أَوْ تَعُودُ عَبْدًا كَمَا يُعْتَبَدُ الْعَبِيدُ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۵ ح ۲۸۴۶، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۱۴). ر. ک: ص ۳۵۲ (فصل چهارم / انتصاب عبید الله بن زیاد به حکومت کوفه).

۷ / ۱۱ یادکرد امام علیه السلام از شهادت یحیی بن زکریا علیه السلام در مسیر

الإرشاد (- به نقل از علی بن یزید ، از امام زین العابدین علیه السلام -) : با حسین علیه السلام حرکت کردیم. ایشان در هیچ منزلی فرود نیامد و از آن جا بر نخاست ، جز آن که از یحیی بن زکریا علیه السلام و شهادت او ، یاد کرد. روزی فرمود : «از پستی دنیا در نزد خدا، این که سر یحیی بن زکریا به بدکاره‌ای از بدکارگان بنی اسرائیل ، هدیه شد». ۱. خَرَجْنَا مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَمَا نَزَلَ مَنَزِلًا وَلَا ارْتَحَلَ مِنْهُ ، إِلَّا ذَكَرَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَتْلَهُ .

وَقَالَ يَوْمًا : وَمِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ ، أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ أُهْدِيَ إِلَى بَغْيَا بَنِي إِسْرَائِيلَ (الإرشاد : ج ۲ ص ۱۳۲ ، مجمع البیان : ج ۶ ص ۷۷۹) . المناقب ، ابن شهر آشوب : امام زین العابدین علیه السلام فرمود : «با حسین علیه السلام راه افتادیم . او در هیچ منزلی ، فرود نیامد و از آن بر نخاست، مگر آن که از یحیی بن زکریا یاد کرد. روزی فرمود " : از پستی دنیا نزد خدا ، این که سر یحیی برای بدکاره‌ای از بدکارگان بنی اسرائیل، ارمان برده شد» . "نیز در حدیث مقاتل ، از امام زین العابدین علیه السلام ، از پدرش علیه السلام آمده است: «زن پادشاه بنی اسرائیل ، پیر شد و خواست دخترش را به جای خود ، به ازدواج پادشاه در آورد. پادشاه با یحیی بن زکریا علیه السلام رایزنی کرد و یحیی ، او را از این کار ، باز داشت. زن ، این مطلب را فهمید . دخترش را آرایش کرد و نزد پادشاه فرستاد. او رفت و نزد شاه ، بازی کرد. شاه به او گفت: چه نیاز داری؟ گفت: سر یحیی فرزند زکریا را . شاه گفت: فرزندم ! چیزی جز این بخواه. گفت: جز این نمی‌خواهم. رسم آنان ، چنین بود که شاه، اگر دروغ می‌گفت، از شاهی برکنار می‌شد. پس میان پادشاهی و کشتن یحیی علیه السلام ، مخیر شد. پس یحیی را کشت و سرش را در تشتی از طلا برای او فرستاد. ۲. خَرَجْنَا مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَمَا نَزَلَ مَنَزِلًا وَلَا ارْتَحَلَ عَنْهُ إِلَّا وَذَكَرَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَالَ يَوْمًا : مِنْ هَوَانِ الدُّنْيَا عَلَى اللَّهِ ، أَنَّ رَأْسَ يَحْيَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أُهْدِيَ إِلَى بَغْيَا بَنِي إِسْرَائِيلَ .

وفی حدیث مقاتل عن زین العابدین علیه السلام عن أبیه علیه السلام : إِنَّ امْرَأَةً مَلِكِ بَنِي إِسْرَائِيلَ كَبُرَتْ ، وَأَرَادَتْ أَنْ تَزُوجَ بِنْتَهَا مِنْهُ لِلْمَلِكِ ، فَاسْتَشَارَ الْمَلِكُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَهَاءُ عَنْ ذَلِكَ ، فَعَرَفَتِ الْمَرْأَةُ ذَلِكَ ، وَزَيَّنَتْ بِنْتَهَا وَبَعَثَتْهَا إِلَى الْمَلِكِ ، فَذَهَبَتْ وَلَعَبَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ .

فَقَالَ لَهَا الْمَلِكُ : مَا حَاجَتُكَ ؟ قَالَتْ : رَأْسُ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا . فَقَالَ الْمَلِكُ : يَا بَيْتُ ، حَاجَةٌ غَيْرُ هَذِهِ ! قَالَتْ : مَا أُرِيدُ غَيْرَهُ . وَكَانَ الْمَلِكُ إِذَا كَذَبَ فِيهِمْ عَزَلَ عَنْ مَلِكِهِ ، فَخَيَّرَ بَيْنَ مَلِكِهِ وَبَيْنَ قَتْلِ يَحْيَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَتَلَهُ ، ثُمَّ بَعَثَ بِرَأْسِهِ إِلَيْهَا فِي طَشْتٍ مِنْ ذَهَبٍ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۸۵ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۹۸ ح ۱۰) .

۷ / ۱۲ گرفتن اموال ارسالی از یمن برای یزید

تاریخ الطبری (- به نقل از عقیبه بن سَمْعَان -) : حسین علیه السلام رفت تا به تنعیم رسید . کاروانی را در آن جا دید که از یمن می‌آمد و بحیر بن رِیسان حَمِیری - که از سوی یزید، کارگزار یمن بود - آن را برای یزید ، فرستاده بود. بار کاروان ، ورس ۲ و زیورآلات بود که پیش یزید می‌بردند . حسین علیه السلام کاروان را گرفت و همراه خودش برد .

سپس به شتربانان فرمود : «شما را مجبور نمی‌کنم. هر که بخواهد با ما به عراق بیاید، کرایه او را می‌پردازیم و با او خوش رفتاری می‌کنیم ، و هر که نخواهد و همین جا از ما جدا شود، کرایه او را به اندازه مسافتی که پیموده است ، می‌پردازیم» .

پس هر کس از آنها که از وی جدا شد، حسابش را کردند و حَقِّش را دادند و هر کس از آنها که همراه وی رفت، کرایه او را پرداخت و به او جامه پوشانید . ۳. إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْبَلَ حَتَّى مَرَّ بِالتَّنْعِيمِ ، فَلَقِيَ بِهَا عِيراً قَدْ أَقْبَلَ بِهَا مِنَ الْيَمَنِ ، بَعَثَ بِهَا بِحَيْرِ بْنِ رِيسَانَ الْحَمِيرِيَّ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ - وَكَانَ عَامِلُهُ عَلَى الْيَمَنِ - وَعَلَى الْعِيرِ الْوَرُسُ وَالْحُلُلُ يُنْطَلَقُ بِهَا إِلَى يَزِيدَ ، فَأَخَذَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَانْطَلَقَ بِهَا .

ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الْإِبِلِ: لَا أُكْرِهُكُمْ، مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَمْضِيَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ أَوْفَيْنَا كِرَاءَهُ، وَأَحْسَيْنَا صُحْبَتَهُ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُفَارِقَنَا مِنْ مَكَانِنَا هَذَا، أَعْطَيْنَاهُ مِنَ الْكِرَاءِ عَلَى قَدَرِ مَا قَطَعَ مِنَ الْأَرْضِ.

قال: فَمَنْ فَارَقَهُ مِنْهُمْ حَوْسِبَ فَأَوْفَى حَقَّهُ، وَمَنْ مَضَى مِنْهُمْ مَعَهُ أَعْطَاهُ كِرَاءَهُ وَكَسَاهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۵، الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۴۷). أنساب الأشراف: حسین علیه السلام در تنعیم، با کاروانی از یمن، رو به رو شد که بجیر بن ريسان حمیری (گماشته یزید در یمن)، برای یزید فرستاده بود. بار کاروان، ورس و زیورآلات بود که نزد یزید می‌بردند. حسین علیه السلام کاروان را گرفت و همراه خودش برد. پس از آن، به شتربانان فرمود: «شما را مجبور نمی‌کنم. هر که بخواهد با ما به عراق بیاید، کرایه او را می‌پردازیم و با او خوش رفتاری می‌کنیم و هر که نخواهد و همین جا از ما جدا شود، کرایه او را به اندازه مسافتی که پیموده است، می‌پردازیم». پس هر کس از آنها که از وی جدا شد، حسابش را کردند و حقش را دادند و هر کس از آنها

۱. در باره «تنعیم» در معجم البلدان آمده است: «محلّی در منطقه مکه در محدوده خارج از حرم که میان مکه و سرف قرار داشته. آن جا را به این دلیل تنعیم نامیده‌اند که کوه سمت راست آن، نعیم و کوه سمت چپ آن، ناعم و درّه میان آنها، نعمان نام دارد» (معجم البلدان: ج ۲ ص ۴۹). تنعیم، اکنون در داخل شهر مکه قرار گرفته است (ر. ک: نقشه شماره ۲ در پایان جلد ۲).
۲. گیاهی زردرنگ که برای رنگریزی از آن استفاده می‌شده (النهایه: ج ۵ ص ۱۷۳ ماده «ورس»).

که همراه وی رفت، کرایه او را پرداخت و به او جامه پوشانید. می‌گویند: جز سه نفر از آنان به کربلا نرسید. بر آنها ده دینار ده دینار افزود و شتر شتر به آنان بخشید و آنان را برگرداند ۱۰. لَقِيَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالتَّنْعِيمِ عِيراً قَدْ أَقْبَلَ بِهَا مِنَ الْيَمَنِ، بَعَثَ بِهَا بِجَيْرَ بْنَ رِيسَانَ الْحِمَيْرِيَّ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ - وَكَانَ عَامِلَهُ عَلَى الْيَمَنِ - وَعَلَى الْعَبْرِ وَرْسٌ وَحُلٌّ، وَرُسُلُهُ فِيهَا يَنْطَلِقُونَ إِلَى يَزِيدَ. فَأَخَذَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَانْطَلَقَ بِهَا مَعَهُ، وَقَالَ لِأَصْحَابِ الْإِبِلِ: لَا أُكْرِهُكُمْ، مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَمْضِيَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ وَفَيْنَاهُ كِرَاءَهُ وَأَحْسَنَّا صُحْبَتَهُ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُفَارِقَنَا مِنْ مَكَانِنَا هَذَا أَعْطَيْنَاهُ مِنَ الْكِرَاءِ عَلَى قَدَرِ مَا قَطَعَ مِنَ الْأَرْضِ.

فَأَوْفَى مَنْ فَارَقَهُ حَقَّهُ بِالتَّنْعِيمِ، وَأَعْطَى مَنْ مَضَى مَعَهُ وَكَسَاهُمْ، فَيَقَالُ إِنَّهُ لَمْ يَبْلُغْ كَرْبَلَاءَ مِنْهُمْ إِلَّا ثَلَاثَةُ نَفَرٍ، فَزَادَهُمْ عَشْرَةَ دَنَانِيرَ عَشْرَةَ دَنَانِيرَ، وَأَعْطَاهُمْ جَمَلًا جَمَلًا، وَصَيَّرَهُمْ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۵، الأخبار الطوال: ص ۲۴۵). الإرشاد: حسین علیه السلام حرکت کرد تا به تنعیم رسید و در آن جا کاروانی یافت که از یمن آمده بود. از کاروانیان، شترانی برای سفر یارانش، اجاره کرد و به ساربانان فرمود: «هر کس دوست دارد که با ما به عراق بیاید، کرایه‌اش را می‌پردازیم و با او خوش رفتاری می‌کنیم و هر که در میان راه، از ما جدا شود، کرایه مسافتی را که پیموده، به وی می‌پردازیم». پس گروهی با او ره‌سپار و دیگران از او جدا شدند ۲. وسار [الحسين عليه السلام] حتى أتى التنعيم، فلقي عيراً قد أقبلت من اليمن، فاستأجر من أهلها جملاً لرحلته وأصحابه، وقال لأصحابها: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْطَلِقَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ، وَفَيْنَاهُ كِرَاءَهُ وَأَحْسَيْنَا صُحْبَتَهُ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُفَارِقَنَا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ، أَعْطَيْنَاهُ كِرَاءَهُ عَلَى قَدَرِ مَا قَطَعَ مِنَ الطَّرِيقِ. فَمَضَى مَعَهُ قَوْمٌ وَامْتَنَعَ آخَرُونَ (الإرشاد: ج ۲ ص ۶۸، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۶۵). البداية و النهاية (- به نقل از عقبه بن سميعان -): سپس حسين عليه السلام از تنعيم گذشت و در آن جا کاروانی را دید که بجير بن زياد حميري، حاکم یمن، آن را از یمن برای یزید بن معاویه فرستاده بود و ورس و زیورآلات بسیاری در آن بود. حسين عليه السلام آن را گرفت و به همراه خود بُرد و شتربانان آن کاروان را تا کوفه اجاره کرد و مزدشان را پرداخت ۳. ... ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ مَرَّ بِالتَّنْعِيمِ، فَلَقِيَ بِهَا عِيراً قَدْ بَعَثَ بِهَا بِجَيْرَ بْنَ زِيَادٍ الْحِمَيْرِيَّ نَائِبُ الْيَمَنِ، قَدْ أَرْسَلَهَا مِنَ الْيَمَنِ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، عَلَيْهَا وَرْسٌ وَحُلٌّ كَثِيرَةٌ، فَأَخَذَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَانْطَلَقَ بِهَا، وَاسْتَأْجَرَ أَصْحَابَ الْجَمَالِ عَلَيْهَا إِلَى الْكُوفَةِ، وَدَفَعَ إِلَيْهِمْ أُجْرَتَهُمْ (البداية و النهاية: ج ۸ ص ۱۶۶). الملهوف: حسين عليه السلام حرکت کرد تا به تنعيم رسید و در آن جا کاروانی را دید که بارش هدیه‌ای بود که بحیر

بن ريسان جَميرى (کارگزار يمن) برای يزید بن معاويه، فرستاده بود. حسين عليه السلام هديه را گرفت ؛ زیرا زمام کارهای مسلمانان ، به دست او بود. سپس به شتربانان کاروان فرمود : «هر کس بخواهد با ما به عراق بیاید، کرایه‌اش را می‌پردازیم و با او خوش رفتاری می‌کنیم ، و هر کس دوست دارد از ما جدا شود، کرایه‌اش را به اندازه راهی که پیموده، می‌پردازیم». پس گروهی با او رفتند و دیگران ، سر باز زدند. ۱. سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى مَرَّ بِالْتَّنْعِيمِ ، فَلَقِيَ هُنَاكَ عِيراً تَحْمِلُ هِدْيَةً قَدْ بَعَثَ بِهَا بَحِيرُ بْنُ رِيسَانَ الْجَمِيرِيُّ - عَامِلُ الْيَمَنِ - إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، فَأَخَذَ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْهَدْيَةَ ، لِأَنَّ حُكْمَ أُمُورِ الْمُسْلِمِينَ إِلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِ الْجِمَالِ :

مَنْ أَحَبَّ أَنْ يَنْطَلِقَ مَعَنَا إِلَى الْعِرَاقِ ، وَفِينَاهُ كِرَاهُ وَأَحْسِنَا ضَيْحَتَهُ ، وَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يُفَارِقَنَا ، أُعْطِينَاهُ كِرَاهُ بِقَدْرِ مَا قَطَعَ مِنَ الطَّرِيقِ . فَمَضَى مَعَهُ قَوْمٌ وَامْتَنَعَ آخَرُونَ (الملهوف : ص ۱۳۰ ، مثير الأحزان : ص ۴۲) .

۱. همان گونه که خواهد آمد ، از متن نامه فهمیده نمی‌شود که نوشته عبد الله بن جعفر است . همچنین ، از پاسخ امام حسين عليه السلام به او به دست می‌آید که عمرو بن سعيد ، خود ، آن را نوشته است ؛ چون در عبارت‌هایی از آن به امام عليه السلام جسارت شده است .

۷ / ۱۳ خودداری امام عليه السلام از پذیرفتن امان عمرو بن سعيد

تاریخ الطبری (- به نقل از حارث بن کعب والی ، از امام زین العابدین عليه السلام -) : هنگامی که از مکه بیرون آمدیم ، نامه عبد الله بن جعفر و دو پسرش، عون و محمد ، رسید که به حسين بن علی عليه السلام نوشته بود: «اما بعد، تو را به خدا ، آن گاه که این نامه را دیدی، باز گرد که بیم دارم این سفری که در پیش داری ، موجب مرگ تو و نابودی خاندانت گردد. اگر اینک نابود گردی، نور زمین ، خاموش می‌شود ؛ زیرا تو راه‌نمای ره‌یافتگان و امید مؤمنانی . پس در رفتن ، شتاب مکن ، که من در پی نامه ره‌سپارم. والسلام !» .

عبد الله بن جعفر ، نزد عمرو بن سعيد رفت و با وی ، چنین سخن گفت: به حسين ، نامه‌ای بنویس و او را امان بده و به او وعده نیکی و بخشش بده و در نامه خود ، تعهد کن و از او بخواه که باز گردد . شاید اطمینان یابد و باز آید.

عمرو بن سعيد گفت: هر چه می‌خواهی ، بنویس و پیش من بیاور تا بر آن ، مهر بزنم.

عبد الله بن جعفر ، نامه را نوشت ۲ و نزد عمرو بن سعيد برد و به او گفت: به آن ، مهر بزن و همراه برادرت یحیی بن سعيد بفرست که کاملاً اطمینان یابد و بداند که داستان ، جدی است. عمرو ، چنان کرد. وی کارگزار يزید بن معاويه در مکه بود.

یحیی و عبد الله بن جعفر به حسين عليه السلام رسیدند و پس از آن که یحیی بن عمرو ، نامه را برایش خواند، [به نزد عمرو] باز گشتند و گفتند: نامه را برایش خواندیم و به وی اصرار کردیم و از جمله عذرهایی که آورد ، این بود که : «خوابی دیده‌ام که پیامبر صلی الله علیه و آله در آن بود و دستوری یافته‌ام که آن را انجام می‌دهم ، به ضررم باشد ، یا به سودم».

به او گفت [یم]: این خواب ، چه بود؟

گفت: «به هیچ کس نگفته‌ام و به هیچ کس نخواهم گفت تا به پیشگاه پروردگارم بروم».

نامه عمرو بن سعيد به حسين بن علی ، چنین بود: «به نام خدای بخشنده مهربان . از عمرو بن سعيد ، به حسين بن علی . اما بعد، از خدا می‌خواهم که تو را از آنچه مایه هلاکت تو می‌شود ، منصرف کند و تو را به آنچه مایه توفیقت می‌شود ، هدایت نماید . شنیدم به جانب عراق روانه شده‌ای. خدایت از مخالفت ، به دور بدارد ، که بیم دارم مایه هلاکت تو شود. عبد الله بن جعفر و یحیی بن سعيد را نزد تو فرستادم. با آنها پیش من بیا ، که نزد من ، امان داری و پاداش و نیکی و مصاحبت شایسته . خدا را بر این ، شاهد و

ضامن و مراقب و وکیل می‌گیرم. درود بر تو باد!.

حسین علیه السلام به او نوشت: «اما بعد، هر که به سوی خدای عزوجل دعوت کند و عمل نیک نیک انجام دهد و بگوید من از مسلمانانم، بر خلاف خدا و پیامبر او رفتار نکرده است. مرا به امان و نیکی و پاداش خوانده‌ای. بهترین امان، امان خداست و خدا در روز رستاخیز، کسی را که در دنیا از او نترسیده باشد، امان نمی‌دهد. از خدا می‌خواهیم که در این دنیا ترسی دهد که در روز رستاخیز، موجب امان شود. اگر از آن نامه قصد رعایت و نیکی به من داشته‌ای، خدا به تو در دنیا و آخرت، پاداش دهد. والسلام!

۱. «لَمَّا خَرَجْنَا مِنْ مَكَّةَ، كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ ابْنَيْهِ عَوْنٍ وَمُحَمَّدٍ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ لَمَّا انْصَرَفْتَ حِينَ تَنْظُرُ فِي كِتَابِي، فَإِنِّي مُشْفِقٌ عَلَيْكَ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي تَوَجَّهَ لَهُ أَنْ يَكُونَ فِيهِ هَلَاكُكَ وَاسْتِثْوَالُ أَهْلِ بَيْتِكَ، إِنْ هَلَكْتَ الْيَوْمَ طَفِيَ نَوْرُ الْأَرْضِ، فَإِنَّكَ عَلَّمَ الْمُتَهْتِدِينَ، وَرَجَاءَ الْمُؤْمِنِينَ، فَلَا تَعْجَلْ بِالسَّيْرِ فَإِنِّي فِي أَثَرِ الْكِتَابِ، وَالسَّلَامُ.

قال: «وَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ إِلَى عَمْرُو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ فَكَلَّمَهُ، وَقَالَ: «أُكْتُبُ إِلَى الْحُسَيْنِ كِتَابًا تَجْعَلُ لَهُ فِيهِ الْأَمَانَ، وَتُثَمِّنِي فِيهِ الْبِرَّ وَالصَّلَاةَ، وَتُوَثِّقَ لَهُ فِي كِتَابِكَ، وَتَسْأَلَهُ الرُّجُوعَ، لَعَلَّهُ يَطْمَئِنُّ إِلَى ذَلِكَ فَيَرْجِعَ.

فَقَالَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ: «أُكْتُبُ مَا شِئْتَ وَائْتِنِي بِهِ حَتَّى أَخْتِمَهُ.

فَكَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْكِتَابَ، ثُمَّ أَتَى بِهِ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ، فَقَالَ لَهُ: «اخْتِمَهُ، وَابْعَثْ بِهِ مَعَ أَخِيكَ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، فَإِنَّهُ أُحْرَى أَنْ تَطْمَئِنَّ نَفْسُهُ إِلَيْهِ، وَيَعْلَمَ أَنَّهُ الْجِدُّ مِنْكَ، فَفَعَلَ، وَكَانَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ عَامِلَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَلَى مَكَّةَ.

قال: «فَلَحِقَهُ يَحْيَى وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، ثُمَّ انْصَرَفَا بَعْدَ أَنْ أَقْرَأَهُ يَحْيَى الْكِتَابَ، فَقَالَا: «أَقْرَأْنَاهُ الْكِتَابَ، وَجَهَدْنَا بِهِ، وَكَانَ مِمَّا اعْتَدَرَ بِهِ إِلَيْنَا أَنْ قَالَ:

إِنِّي رَأَيْتُ رُؤْيَا فِيهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأُمِرْتُ فِيهَا بِأَمْرِ أَنَا ماضٍ لَهُ، عَلَيَّ كَانَ أَوْ لِي.

فَقَالَا لَهُ: «فَمَا تِلْكَ الرُّؤْيَا؟ قَالَ: «مَا حَدَّثْتُ أَحَدًا بِهَا، وَمَا أَنَا مُحَدِّثُ بِهَا حَتَّى أَلْقَى رَبِّي.

قال: «وَكَانَ كِتَابُ عَمْرُو بْنِ سَعِيدٍ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنْ عَمْرُو بْنِ سَعِيدٍ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يَصْرِفَكَ عَمَّا يُؤْبِقُكَ، وَأَنْ يَهْدِيكَ لِمَا يُرْشِدُكَ، بَلَّغْنِي أَنَّكَ قَدْ تَوَجَّهْتَ إِلَى الْعِرَاقِ، وَإِنِّي أُعِيدُكَ بِاللَّهِ مِنَ الشَّقَاقِ، فَإِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ فِيهِ الْهَلَاكَ، وَقَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ وَيَحْيَى بْنَ سَعِيدٍ، فَأَقْبِلْ إِلَيَّ مَعَهُمَا، فَإِنَّ لَكَ عِنْدِي الْأَمَانَ وَالصَّلَاةَ، وَالْبِرَّ وَحُسْنَ الْجَوَارِ لَكَ، اللَّهُ عَلَيَّ بِذَلِكَ شَهِيدٌ وَكَفِيلٌ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ.

قال: «وَكَتَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ لَمْ يُشَاقِقِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَقَدْ دَعَوْتُ إِلَى الْأَمَانِ وَالْبِرِّ وَالصَّلَاةِ، فَخَيْرُ الْأَمَانِ أَمَانُ اللَّهِ، وَلَنْ يُؤْمِنَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَنْ لَمْ يَخْفَهُ فِي الدُّنْيَا، فَسَأَلَ اللَّهَ مَخَافَهُ فِي الدُّنْيَا تَوْجِبُ لَنَا أَمَانَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، فَإِنْ كُنْتَ نَوَيْتَ بِالْكِتَابِ صِلَتِي وَبِرِّي، فَجُزَيْتَ خَيْرًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَالسَّلَامُ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۳۸۷، الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۴۸)

عبد الله بن جعفر به حسین علیه السلام نامه‌ای نوشت و به او نسبت به مردم کوفه، هشدار داد و او را از رفتن به سوی آنان، با سوگند به خدا، پرهیز داد. حسین علیه السلام به او چنین نگاشت: «من خوابی دیده‌ام که در آن، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من دستوری داد، که من، آن را انجام می‌دهم و کسی را از آن، آگاه نمی‌کنم تا بدان، جامه عمل بپوشانم». عمرو بن سعید بن عاص هم به حسین علیه السلام نوشت: «از خدای متعال می‌خواهم که رشد را به تو الهام کند و این که از خواسته‌ات برگردی. شنیده‌ام که آهنگ رفتن به عراق کرده‌ای. به خدا پناه می‌برم از این که تو مایه چنددستگی و جدایی شوی. اگر بیمناک هستی، به سوی من بیا که برای تو، امان و نیکویی و پاداش است». حسین علیه السلام به او نوشت: «اگر از نوشتن نامه، قصد نیکی و مهرورزی به مرا داشته‌ای، در دنیا و آخرت، پاداش یافته‌ای و کسی که به خدا فرا می‌خواند و کردار شایسته دارد و می‌گوید: "من مسلمانم،" جدایی نمی‌افکند. بهترین امان، امان خداست و کسی که در دنیا از خدا بیم ندارد، به او ایمان ندارد. پس، از خدا بیم و

ترس در دنیا می‌خواهیم که [آرامش و] امن آخرت را به ارمغان می‌آورد». ۱. کَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ بْنُ أَبِي طَالِبٍ إِلَيْهِ [أَيُّ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] كِتَابًا يُحَذِّرُهُ أَهْلَ الْكُوفَةِ، وَيُنَاشِدُهُ اللَّهَ أَنْ يَشْخَصَ إِلَيْهِمْ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي رَأَيْتُ رُؤْيَا، وَرَأَيْتُ فِيهَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَمَرَنِي بِأَمْرٍ أَنَا ماضٍ لَهُ، وَلَسْتُ بِمُخْبِرٍ بِهَا أَحَدًا، حَتَّى الْأَقَى عَمَلِي.

وَكَتَبَ إِلَيْهِ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ بْنُ الْعَاصِ: إِنِّي أَسْأَلُ اللَّهَ أَنْ يُلْهِمَكَ رُشْدَكَ، وَأَنْ يَصْرِفَكَ عَمَّا يُرِيدُكَ، بَلَّغْنِي أَنَّكَ قَدْ اعْتَرَمْتَ عَلَى الشُّخُوصِ إِلَى الْعِرَاقِ، فَإِنِّي أُعِيدُكَ بِاللَّهِ مِنَ الشَّقَاقِ، فَإِنْ كُنْتَ خَائِفًا فَأَقْبِلْ إِلَيَّ، فَلَكَ عِنْدِي الْأَمَانُ وَالْبِرُّ وَالصَّلَةُ.

فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ كُنْتَ أَرَدْتَ بِكِتَابِكَ إِلَيَّ بَرَى وَصِلَتِي، فَجَزَيْتَ خَيْرًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، وَإِنَّهُ لَمْ يُشَاقِقْ مَنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ، وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ، وَخَيْرُ الْأَمَانِ أَمَانُ اللَّهِ، وَلَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ مَنْ لَمْ يَخَفْهُ فِي الدُّنْيَا، فَسَأَلَ اللَّهُ مَخَافَةً فِي الدُّنْيَا، تَوْجِبَ لَنَا أَمَانَ الْآخِرَةِ عِنْدَهُ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۴۷، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۱۸)

عبد الله بن جعفر، فرزندان عون و محمد را به حسین علیه السلام ملحق ساخت و به دستشان نامه‌ای داد که در آن، نوشته بود: «اما بعد، تو را به خدا سوگند می‌دهم که چون در نامه‌ام نگریستی، باز گردی. من از سیمتی که بدان ره‌سپاری، نگرانم که مبادا نابودی خود و درماندگی خانواده‌ات در آن باشد. اگر امروز کشته شوی، نور زمین، خاموش می‌گردد؛ زیرا تو پرچم هدایت‌یافتگان و امید مؤمنانی. پس در حرکت، شتاب مکن، که من در پی نامه‌ام خواهم آمد. والسلام!». عبد الله بن جعفر، نزد عمرو بن سعید رفت و از او خواست برای حسین علیه السلام امان‌نامه‌ای بنویسد و به وی [وعده و] امیدواری دهد تا از راهش برگردد. عمرو بن سعید به حسین علیه السلام نامه‌ای نگاشت و در آن، وی را به پاداش، امیدوار کرد و بر جان‌ش ایمنی داد و آن را با برادرش یحیی بن سعید فرستاد. یحیی بن سعید و عبد الله بن جعفر [پس از فرستادن فرزندان‌شان] به امام حسین علیه السلام ملحق شدند و نامه را به وی تحویل دادند و سعی بسیار در باز گرداندن او به کار بستند. حسین علیه السلام فرمود: «من، پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که دستوری داد و من، بدان عمل می‌کنم». به او گفتند: آن خواب چیست؟ فرمود: «در باره آن، با کسی سخن نمی‌گویم و آن را برای کسی نمی‌گویم، تا خدا را دیدار کنم». چون عبد الله بن جعفر از او نومید شد، از فرزندان‌ش عون و محمد خواست که به او پیوندند و با او بروند و در راه او، جهاد کنند و خود با یحیی بن سعید به مکه باز گشت. ۱. وَالْحَقُّ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ بَابْنِيهِ عَوْنٌ وَمُحَمَّدٌ، وَكَتَبَ عَلَى أَيْدِيهِمَا إِلَيْهِ [أَيُّ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] كِتَابًا يَقُولُ فِيهِ:

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ لَمَّا انصَرَفَتْ حِينَ تَنْظُرُ فِي كِتَابِي؛ فَإِنِّي مُشْفِقٌ عَلَيْكَ مِنَ الْوَجْهِ الَّذِي تَوَجَّهْتَ لَهُ أَنْ يَكُونَ فِيهِ هَلَاكُكَ، وَاسْتِصْالُ أَهْلِ بَيْتِكَ، إِنْ هَلَكْتَ الْيَوْمَ طَفِيءٌ نَوْرُ الْأَرْضِ، فَإِنَّكَ عَلِمَ الْمُهْتَدِينَ، وَرَجَاءُ الْمُؤْمِنِينَ، فَلَا تَعْجَلْ بِالْمَسِيرِ، فَإِنِّي فِي أَثَرِ كِتَابِي، وَالسَّلَامُ.

وَصَارَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ إِلَى عَمْرُو بْنِ سَعِيدٍ، فَسَأَلَهُ أَنْ يَكْتُبَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَانًا، وَيُؤَمِّنِيهِ لِيَرْجِعَ عَنْ وَجْهِهِ.

فَكَتَبَ إِلَيْهِ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ كِتَابًا يُؤَمِّنِيهِ فِيهِ الصَّلَةُ، وَيُؤَمِّنُهُ عَلَى نَفْسِهِ، وَأَنْفَذَهُ مَعَ أَخِيهِ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ، فَلَحِقَهُ يَحْيَى وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ - بَعْدَ نُفُوزِ ابْنِيهِ - وَدَفَعَا إِلَيْهِ الْكِتَابَ، وَجَهَدَا بِهِ فِي الرُّجُوعِ.

فَقَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ، وَأَمَرَنِي بِمَا أَنَا ماضٍ لَهُ، فَقَالَا لَهُ: فَمَا تِلْكَ الرُّؤْيَا؟ قَالَ: مَا حَدَّثْتُ أَحَدًا بِهَا، وَلَا أَنَا مُحَدِّثٌ أَحَدًا حَتَّى أَلْقَى رَبِّي جَلَّ وَعَزَّ.

فَلَمَّا أَيْسَ مِنْهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، أَمَرَ ابْنِيهِ عَوْنًا وَمُحَمَّدًا بِلُزُومِهِ، وَالْمَسِيرِ مَعَهُ وَالْجِهَادِ دُونَهُ، وَرَجَعَ مَعَ يَحْيَى بْنِ سَعِيدٍ إِلَى مَكَّةَ (الإرشاد: ج ۲ ص ۶۸، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۴۶).

۷ / ۱۴ دیدار فرزاد در صفاح

تاریخ الطبری (- به نقل از عبد الله بن سلیم و مدّری -): آمدم تا به صفّاح ۱ رسیدیم. فرزاد بن غالب شاعر را دیدیم که مقابل

حسین علیه السلام ایستاد و به ایشان گفت: خدا حاجت تو را بدهد و آرزویت را بر آورد!

حسین علیه السلام به او فرمود: «خبر مردمی را که پشت سر نهادی، با ما بگو».

فَرَزْدَق گفت: از شخص آگاهی پرسیدی! دل‌های مردم با توست و شمشیرهایشان با بنی امیه. تقدیر از آسمان می‌رسد و خدا هر چه بخواهد، انجام می‌دهد».

حسین علیه السلام به او فرمود: «راست گفתי. کار، به دست خداست و خدا هر چه بخواهد، انجام می‌دهد و هر روزی، پروردگار ما، در کاری است. اگر تقدیر، به خواست ما فرود آید، خدا را بر نعمت‌هایش سپاس می‌گزاریم و او یاور بر سپاس‌گراری است و اگر تقدیر، مانع خواسته ما شود، کسی که انگیزه پاک و منش پرهیزگارانه دارد، ستم نکرده است».

آن گاه حسین علیه السلام مَرَكَبش را حرکت داد و گفت: «درو بر تو!» و از هم جدا شدند. ۲. أَقْبَلْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الصَّفَاحِ ، فَلَقِينَا الْفَرَزْدَقَ بْنَ غَالِبِ الشَّاعِرِ ، فَوَاقَفَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ : أَعْطَاكَ اللَّهُ سَوْلَكَ ، وَأَمْلَكَ فِيمَا تُحِبُّ .

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بَيْنَ لَنَا بَنَاءُ النَّاسِ خَلْفَكَ ، فَقَالَ لَهُ الْفَرَزْدَقُ : مِنَ الْخَبِيرِ سَأَلْتُ ، قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ ، وَسَيُوفُهُمْ مَعَ بَنِي أُمَيَّةَ ، وَالْقَضَاءُ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ ، وَاللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ .

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : صِدَقْتَ ، لِلَّهِ الْأَمْرُ ، وَاللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ ، وَكُلَّ يَوْمٍ رُبْنَا فِي شَأْنٍ ، إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ ، وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى أَدَاءِ الشُّكْرِ ، وَإِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ ، فَلَمْ يَتَّعِدْ مَنْ كَانَ الْحَقَّ نَيْتَهُ ، وَالتَّقْوَى سَرِيرَتُهُ . ثُمَّ حَرَّكَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَاحِلَتَهُ فَقَالَ : السَّلَامُ عَلَيْكَ ، ثُمَّ افْتَرَقَا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۶، الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۴۷).

۶۶۴. أنساب الأشراف: چون حسین علیه السلام به صفاح رسید، فرزاد بن غالب شاعر، به دیدارش آمد. حسین علیه السلام از او، در باره مردمی که پشت سر نهاده بود، پرسید. فرزاد گفت: از شخص آگاهی، پرسش نمودی. به راستی که دل‌های مردم، با تو و شمشیرهایشان با بنی امیه است. تقدیر، از آسمان می‌رسد و خدا هر چه را بخواهد، انجام می‌دهد. حسین علیه السلام فرمود: «راست گفתי» ۳. وَلَمَّا صَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الصَّفَاحِ ، لَقِيَهُ الْفَرَزْدَقُ بْنُ غَالِبِ الشَّاعِرِ ، فَسَأَلَهُ عَنْ أَمْرِ النَّاسِ وَرَأَاهُ .

فَقَالَ لَهُ الْفَرَزْدَقُ : الْخَبِيرُ سَأَلْتُ ، إِنَّ قُلُوبَ النَّاسِ مَعَكَ ، وَسَيُوفُهُمْ مَعَ بَنِي أُمَيَّةَ ، وَالْقَضَاءُ مِنَ السَّمَاءِ ، وَاللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : صِدَقْتَ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۶، تجارب الأمم: ج ۲ ص ۵۹).

۱. از اولین منازل، در مسیر مکه به کوفه (ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲).

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از فَرَزْدَق -): حسین علیه السلام را دیدم و گفتم: پدرم، فدایت! اگر صبر کنی تا مردم، حَجَّشان را بگزارند، امید دارم که مردم حاضر در حج، بر گرد تو جمع شوند.

فرمود: «ای ابو فارس! از آنها در امان نیستم».

وارد مکه شدم. خیمه‌ای و هیئتی دیدم. گفتم: این، از آن کیست؟

گفتند: از آن عبد الله بن عمرو بن عاص.

نزد او آمدم. پیرمردی سرخ‌رو را دیدم و بر او سلام کردم. گفت: کیستی؟

گفتم: فَرَزْدَق. آیا موافقی حسین را یاری کنم؟

گفت: اگر چنین شود، از پاداش و ذخیره آخرت، بهره‌مند می‌شوی.

گفتم: بدون دنیا؟!!

او سر به زیر افکند و سپس گفت: ای فرزند غالب! حتماً خلافت یزید، کامل می‌شود. حالا بین!

سخنش را نپسندیدم. به یزید و معاویه، ناسزا گفتم.

گفت: آرام باش - خدا تو را زشت کند - !

خشمگین شدم و به او هم ناسزا گفتم و برخاستم - و اگر نزدیکانش بودند، مرا اذیت می کردند - . چون حج گزاردم، باز گشتم. کاروانی دیدم و فریاد کشیدم: آهای! حسین، چه کرد؟

پاسخ دادند: هم‌اینک، کشته شد. ۱. لَقِيتُ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ: يَا بَیُّ اَنْتَ! لَوْ اَقَمْتَ حَتَّى یَصْدُرَ النَّاسُ، لَرَجَوْتُ اَنْ یَتَقَصَّفَ اَهْلُ الْمَوْسِمِ مَعَكَ. فَقَالَ: لَمْ اَمْنَهُمْ یَا اَبَا فِرَاسٍ.

قال: فَدَخَلْتُ مَكَّهُ، فَإِذَا فُسْطَاطٌ وَهَيْئَةٌ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا؟ قالوا: لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ، فَأَتَيْتُهُ فَإِذَا شَيْخٌ أَحْمَرٌ، فَسَلَّمْتُ، فَقَالَ: مَنْ؟ قُلْتُ: الْفَرَزْدَقُ، أَتَرَى اَنْ أَنْصِرَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: إِذَا تُصِيبَ أَجْرًا وَدُخْرًا، قُلْتُ: بِلَا- دُنْيَا؟! فَأَطْرَقَ ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ غَالِبٍ، لَتَتِمَّنَّ خِلَافَهُ يَزِيدٌ، فَانْظُرْنَ. فَكَرِهْتُ مَا قَالَ.

قال: فَسَبَبْتُ يَزِيدَ وَمُعَاوِيَةَ، قَالَ: مَهْ! قَبَّحَكَ اللَّهُ. فَغَضِبْتُ فَشَدَمْتُهُ وَقُمْتُ، وَلَوْ حَضَرَ حَشَمُهُ لَأَوْجَعُونِي. فَلَمَّا قَضَيْتُ الْحَجَّ رَجَعْتُ، فَإِذَا عَيْرٌ، فَصَيَّرَحْتُ: أَلَا مَا فَعَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَرَدُّوا عَلَيَّ: أَلَا قُتِلَ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۵۵ ح ۴۳۸ و ح ۴۳۷، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۲۹۳). تاریخ الطبری (- به نقل از فرزدد بن غالب -): مادرم را به حج بردم و شتر او را می راندم. وقتی وارد حرم شدم - و این به سال شصت [هجری] بود -، حسین بن علی علیه السلام را دیدم که از مکه بیرون می شد و شمشیرها و سپرهای خویش را همراه داشت. گفتم: این کاروان، از آن کیست؟ گفتند: از آن حسین بن علی.

آن گاه پیش او رفتم و گفتم: ای پسر پیامبر خدا! پدر و مادرم به فدایت! چرا حج نکرده، با شتاب می روی؟ فرمود: «اگر شتاب نکنم، مرا می گیرند». آن گاه از من پرسید: «از چه قبیله ای هستی؟». گفتم: مردی از عراقم.

به خدا، بیشتر از این، کنجکاو ی نکرد و به همین، بسنده کرد و فرمود: «از اخبار مردم پشت سر خود، با من بگو». گفتم: دل‌هایشان با توست و شمشیرهایشان با بنی امیه است، و تقدیر، به دست خداست. فرمود: «راست گفتی».

مسئله‌هایی از او پرسیدم و او در باره نذرها و مناسک، مطالبی به من فرمود ...

آن گاه حرکت کردم و داخل حرم، سرآورده ای دیدم که وضعی نیکو داشت. به سوی آن رفتم و معلوم شد از آن عبد الله بن عمرو بن عاص است. از من پرسید و به او گفتم که حسین بن علی را دیده‌ام. گفت: وای بر تو! چرا با وی نرفتی؟ به خدا، به قدرت می رسد و سلاح در او و یارانش، کارگر نمی افتد.

به خدا، آهنگ آن کردم که خودم را به او برسانم و سخن عبد الله در دلم اثر کرده بود. آن گاه پیامبران و کشته شدنشان را به یاد آوردم و این اندیشه، مرا از پیوستن به آنها باز داشت و به عُسْفان، ۱ پیش کسان خویش رفتم.

به خدا پیش آنها بودم که کاروانی آمد که از کوفه، آذوقه آورده بود. چون از آمدن کاروان، خبردار شدم، به دنبال آن، روان شدم و چون به صدر آرس کاروان رسیدیم، صبر نداشتم تا به آنها برسم و [از همان جا] بانگ زدم: حسین بن علی، چه کرد؟ جواب دادند: کشته شد.

پس باز گشتم، در حالی که عبد الله بن عمرو بن عاص را لعنت می کردم. مردم آن زمان، از این قضیه سخن می گفتند و هر روز و شب، منتظر خبر حسین علیه السلام بودند.

عبد الله بن عمرو می گفت: پیش از آن که این درخت و این نخل و این صغیر به کمال برسد،

۱. عُسفان از چشمه‌های مسیر بین جُحفه و مکه است و در دو منزلی مکه قرار دارد (معجم البلدان: ج ۴ ص ۱۲۱. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲).

این قضیه (حکومت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله) آشکار می‌شود.
یک روز به او گفتم: پس چرا وَهْط را نمی‌فروشی؟
گفت: لعنت خدا بر فلانی و بر تو! و مقصودش [از فلانی]، معاویه بود.
گفتم: نه؛ بلکه لعنت خدا بر تو!

او باز مرا لعن کرد. از اطرافیان وی، کسی آن جا نبود که زحمتی از آنها ببینم. پس، از پیش وی آمدم و مرا شناخت.
وَهْط، باغی بود که عبد الله بن عمرو در طائف داشت و معاویه با عبد الله در باره معامله آن، گفتگو کرده بود که مالی بسیار بدهد؛ اما وی نپذیرفته بود که آن را به هیچ بهایی بفروشد. أَحْجَجْتُ بِأُمِّي، فَأَنَا أَسْوَءُ بَعِيرٍ حِينَ دَخَلْتُ الْحَرَمَ فِي أَيَّامِ الْحِجِّ، وَذَلِكَ فِي سَنَةِ سِتِّينَ، إِذْ لَقِيتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَارِجاً مِنْ مَكَّةَ، مَعَهُ أَسْيَافُهُ وَتِرَاسُهُ، فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا الْقَطَارُ؟ فَقِيلَ: لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَتَيْتُهُ فَقُلْتُ: يَا أَبِي وَأُمِّي يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا أَعْجَلَكَ عَنِ الْحِجِّ؟ فَقَالَ: لَوْ لَمْ أُعْجَلْ لَأَخَذْتُ.
قَالَ: ثُمَّ سَأَلَنِي: مِمَّنْ أَنْتَ؟ فَقُلْتُ لَهُ: أُمْرُؤٌ مِنَ الْعِرَاقِ؛ قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا فَتَشَنِي عَنْ أَكْثَرِ مِنْ ذَلِكَ، وَاکْتَفَى بِهَا مِنِّي، فَقَالَ: أَخْبِرْنِي عَنْ النَّاسِ خَلْفَكَ؟

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: الْقُلُوبُ مَعَكَ، وَالسُّيُوفُ مَعَ بَنِي أُمِّيَّةَ، وَالْقَضَاءُ بِيَدِ اللَّهِ.

قَالَ: فَقَالَ لِي: صَدَقْتَ. قَالَ: فَسَأَلْتُهُ عَنْ أَشْيَاءَ، فَأَخْبَرَنِي بِهَا مِنْ نُذُورٍ وَمَنَاسِكَ ...

قَالَ: ثُمَّ مَضَيْتُ فَإِذَا بِفُسْطَاطٍ مَضْرُوبٍ فِي الْحَرَمِ، وَهَيْئَتُهُ حَسَنَةٌ، فَأَتَيْتُهُ فَإِذَا هُوَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ، فَسَأَلَنِي، فَأَخْبَرْتُهُ بِلِقَاءِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ لِي: وَيْلَكَ! فَهَلَّا اتَّبَعْتَهُ، فَوَاللَّهِ لَيَمْلِكَنَّ، وَلَا يَجُوزُ السَّلَاحُ فِيهِ وَلَا فِي أَصْحَابِهِ.

قَالَ: فَهَمَمْتُ وَاللَّهِ أَنْ أَلْحَقَ بِهِ، وَوَقَعَ فِي قَلْبِي مَقَالَتُهُ، ثُمَّ ذَكَرْتُ الْأَنْبِيَاءَ وَقَتْلَهُمْ، فَصَدَّني ذَلِكَ عَنِ اللَّحَاقِ بِهِمْ، فَقَدِمْتُ عَلَى أَهْلِي بِعُسْفَانَ.

قَالَ: فَوَاللَّهِ إِنِّي لَعِنْدَهُمْ إِذْ أَقْبَلْتُ عَيْرٌ قَدْ امْتَارَتْ مِنَ الْكُوفَةِ، فَلَمَّا سَمِعْتُ بِهِمْ خَرَجْتُ فِي آثَارِهِمْ، حَتَّى إِذَا أَسْمَعْتُهُمُ الصَّوْتَ، وَعَجَلْتُ عَنْ إِنْتَانِهِمْ صَرَخْتُ بِهِمْ: أَلَا مَا فَعَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: فَرَدُّوا عَلَيَّ: أَلَا قَدْ قُتِلَ، قَالَ: فَانْصَرَفْتُ وَأَنَا أَلْعَنُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ.

قَالَ: وَكَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ يَقُولُونَ ذَلِكَ الْأَمْرَ، وَيَنْتَظِرُونَهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ.

قَالَ: وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمْرٍو يَقُولُ: لَا تَبْلُغُ الشَّجَرَةَ وَلَا النَّخْلَةَ وَلَا الصَّغِيرَ حَتَّى يَظْهَرَ هَذَا الْأَمْرُ.

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: فَمَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَبِيعَ الْوَهْطَ؟ قَالَ: فَقَالَ لِي: لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى فُلَانٍ - يَعْنِي مُعَاوِيَةَ - وَعَلَيْكَ.

قَالَ: فَقُلْتُ: لَا، بَلْ عَلَيْكَ لَعْنَةُ اللَّهِ؛ قَالَ: فَرَادَنِي مِنَ اللَّعْنِ، وَلَمْ يَكُنْ عِنْدَهُ مِنْ حَشَمِهِ أَحَدٌ فَأَلْقَى مِنْهُمْ شَرًّا. قَالَ: فَخَرَجْتُ وَهُوَ لَا يَعْرِفُنِي.

وَالْوَهْطُ: حَائِطٌ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بِالطَّائِفِ؛ قَالَ: وَكَانَ مُعَاوِيَةُ قَدْ سَاوَمَ بِهِ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو، وَأَعْطَاهُ بِهِ مَالًا كَثِيرًا، فَأَبَى أَنْ يَبِيعَهُ بِشَيْءٍ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۶، البدايه و النهايه: ج ۸ ص ۱۶۷). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از سفیان بن عیینہ -): لَبَطُهُ بْنُ فَرْزَدَقٍ فِي طَوَافٍ [خانه خدا] همراه ابن شُبْرُومَه بود که به من گفت: پدرم برایم نقل کرد که در سفر

حج، در محلّ صَفاح، به کاروانی با زره و سپر برخوردیم و چون به آنها نزدیک شدم، حسین بن علی علیه السلام را دیدم. گفتم: ای ابا عبد الله! فرمود: «فرزدق! چه خبر؟».

گفتم: تو [در نزد کوفیان]، دوست‌داشتنی‌ترین مردمی. تقدیر و سرنوشت، در آسمان است و شمشیرها با بنی امیه اند. [در آن سفر] پس از آن که به مکه رسیدیم، در منا به او (پدرم) گفتم: کاش نزد عبد الله بن عمرو برویم و از حسین و بیرون آمدنش بپرسیم.

به منزل او در منا وارد شدیم. کودکانی سیاه و نوحسته، بازی می‌کردند. گفتیم: پدرتان کجاست؟ گفتند: در چادر، وضو می‌گیرد.

لختی نگذشته بود که از خیمه بیرون آمد. از او در باره حسین علیه السلام پرسیدیم. گفت: سلاح، در او اثر نمی‌کند. [پدرم] گفت: به او گفتم: در باره او چنین می‌گویی، در حالی که تو با او و پدرش جنگیدی؟! او به من دشنام گفت و من هم ناسزایش گفتم.

سپس حرکت کردیم تا به آبگاهی به نام تعشار - که مال ما بود - رسیدیم. هر کس بر ما می‌گذشت، در باره حسین علیه السلام از او می‌پرسیدیم، تا این که سوارانی بر ما گذشتند. آنان را صدا زدیم و پرسیدیم: حسین بن علی، چه کرد؟ گفتند: کشته شد.

گفتم: خدا، سزای عبد الله بن عمرو را بدهد، که می‌دهد!

فرزدق، معنای دیگری [از سخن عبد الله] دریافت کرده بود. او گفت: [معنای سخنش این است که] با آن سابقه‌ای که حسین دارد، کشتن به او زیان نمی‌رساند. ۱. حَدَّثَنِي لَبَطَةُ بْنُ الْفَرَزْدَقِ وَهُوَ فِي الطَّوْفِ، وَهُوَ مَعَ ابْنِ شُبْرَمَةَ، قَالَ: أَخْبَرَنِي أَبِي، قَالَ: خَرَجْنَا حُجَّاجًا فَلَمَّا كُنَّا بِالصَّفَاحِ، إِذَا نَحْنُ بِرَكْبٍ عَلَيْهِمُ الْيَلَامِقُ وَمَعَهُمُ الدَّرَقُ، فَلَمَّا دَنَوْتُ مِنْهُمْ إِذَا أَنَا بِحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ: أَيُّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! قَالَ: يَا فَرَزْدَقُ مَا وَرَاءَكَ؟ قَالَ: أَنْتَ أَحَبُّ النَّاسِ، وَالْقَضَاءُ فِي السَّمَاءِ، وَالسُّيُوفُ مَعَ بَنِي أُمَيَّةَ.

قال: ثُمَّ دَخَلْنَا مَكَّةَ، فَلَمَّا كُنَّا بِمِنَى قُلْتُ لَهُ: لَوْ أَتَيْنَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَمْرٍو فَسَأَلْنَاهُ عَنْ حُسَيْنٍ وَعَنْ مَخْرَجِهِ. فَأَتَيْنَا مَنْزِلَهُ بِمِنَى، فَإِذَا نَحْنُ بِصَبِيئِهِ لَهُ سَوْدٌ مُؤَلَّدِينَ يَلْعَبُونَ، قُلْنَا: أَيْنَ أَبُوكُمْ؟ قَالُوا: فِي الْفُسْطَاطِ يَتَوَضَّأُونَ.

فَلَمْ نَلْبَثْ أَنْ خَرَجَ عَلَيْنَا مِنْ فُسْطَاطِهِ، فَسَأَلْنَاهُ عَنْ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَمَا إِنَّهُ لَا يَحِيكَ فِيهِ السَّلَاحُ، قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: تَقُولُ هَذَا فِيهِ، وَأَنْتَ الَّذِي قَاتَلْتَهُ وَأَبَاهُ! فَسَبَّيْنِي وَسَبَّيْتُهُ.

ثُمَّ خَرَجْنَا حَتَّى أَتَيْنَا مَاءً لَنَا يُقَالُ لَهُ «تَعْشَارُ»، فَجَعَلَ لَا يَمُرُّ بِنَا أَحَدٌ إِلَّا سَأَلْنَاهُ عَنْ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، حَتَّى مَرَّ بِنَا رَكْبٌ فَنَادَيْنَاهُمْ: مَا فَعَلَ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ؟

قَالُوا: قُتِلَ. فَقُلْتُ: فَعَلَ اللَّهُ بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو وَفَعَلَ.

قال سفيان: ذَهَبَ الْفَرَزْدَقُ إِلَى غَيْرِ الْمَعْنَى - أَوْ قَالَ: الْوَجْه - إِنَّمَا قَالَ: لَا يَحِيكَ فِيهِ السَّلَاحُ وَلَا يَضُرُّهُ الْقَتْلُ مَعَ مَا قَدْ سَبَقَ لَهُ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۵۲ ح ۴۳۵، تاريخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۱۲).

: مادرم را در ایام حج در سال شصت، به حج بردم. شترش را می‌راند و وارد حرم شدم که حسین بن علی علیه السلام را دیدم که از مکه، بیرون می‌رفت و شمشیرها و سپرهای خویش را به همراه داشت.

گفتم: این، کاروان کیست؟

گفتند: از آن حسین بن علی است.

نزد او آمدم و سلام کردم و به وی گفتم: خدا، خواسته تو را برآورده سازد و تو را به آنچه دوست داری، برساند! پدر و مادرم به

فدایت ، ای فرزند پیامبر خدا! چرا حج نکرده ، با شتاب می‌روی؟

فرمود : «اگر شتاب نکنم، دستگیرم می‌کنند».

سپس از من پرسید : «تو کیستی ؟» .

گفتم : مردی از عرب .

به خدا بیش از این ، کنجکاوی نکرد و سپس به من فرمود : «از اخبار مردم پشت سرت با من بگو» .

گفتم: از شخص آگاهی پرسیدی ! دل‌های مردم ، با تو و شمشیرهایشان ، بر ضدّ توست و تقدیر (سرنوشت) ، از آسمان می‌آید و خدا ، هر چه بخواهد ، انجام می‌دهد .

فرمود : «درست گفتی. کار ، دست خداست و پروردگار ما ، هر روز ، در کاری است. اگر تقدیر ، چنان که ما دوست داریم ، فرود آید، خدا را بر نعمت‌هایش سپاس می‌گوییم - و او تنها یاور بر سپاس‌گزاری است - و اگر تقدیر ، مانع تحقق آرزو شود، آن که نیتش حق باشد و پارسایی، منش او، دور نخواهد بود».

به او گفتم: آری. خدا ، تو را به آنچه دوست داری ، برساند و از آنچه بیم داری، کفایت کند! حَبَجْتُ بِأُمِّي فِي سَنَةِ سِتِّينَ، فَبَيْنَا أَنَا أَسُوقُ بَعِيرَهَا حِينَ دَخَلْتُ الْحَرَمَ إِذْ لَقِيتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَارِجاً مِنْ مَكَّةَ، مَعَهُ أَسِيافُهُ وَتِرَاسُهُ .

فَقُلْتُ: لِمَنْ هَذَا الْقِطَارُ؟ فَقِيلَ: لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَتَيْتُهُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَقُلْتُ لَهُ: أَعْطَاكَ اللَّهُ سُؤْلَكَ، وَأَمْلَكَ فِيمَا تُحِبُّ، يَا أَبِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا أَعْجَلَكَ عَنِ الْحَجِّ؟

فَقَالَ: لَوْ لَمْ أَعْجَلْ لَأَخَذْتُ، ثُمَّ قَالَ لِي: مَنْ أَنْتَ؟ قُلْتُ: أُمْرُؤٌ مِنَ الْعَرَبِ، فَلَا وَاللَّهِ مَا فَتَشَنِي عَنْ أَكْثَرِ مِنْ ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ لِي: أَخْبِرْنِي عَنِ النَّاسِ خَلْفَكَ، فَقُلْتُ: الْخَبِيرُ سَأَلْتُ، قُلُوبُ النَّاسِ مَعَكَ، وَأَسِيافُهُمْ عَلَيْكَ، وَالْقَضَاءُ يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ، وَاللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ .

فَقَالَ: صِدَقْتَ، لِلَّهِ الْأَمْرُ، وَكُلَّ يَوْمٍ رَبُّنَا هُوَ فِي شَأْنٍ، إِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَنَحْمَدُ اللَّهَ عَلَى نِعْمَائِهِ، وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى أَدَاءِ الشُّكْرِ، وَإِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ، فَلَمْ يَبْعُدْ مَنْ كَانَ الْحَقُّ نَيْتُهُ، وَالتَّقْوَى سِرِيرَتُهُ. فَقُلْتُ لَهُ: أَجَلْ، بَلَّغَكَ اللَّهُ مَا تُحِبُّ، وَكَفَاكَ مَا تَحَدَّرُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۶۷، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۴۵). امام حسین علیه السلام در هفتم ذی حجه سال شصت ، از مکه خارج شد و چون به بستان بنی عامر رسید ، با فرزدق در روز ترویبه دیدار کرد. [فرزدق] به او گفت: ای فرزند پیامبر خدا! به کجا می‌روی؟ چرا حج را با شتاب ، رها می‌کنی؟ فرمود : «اگر نشتابم، دستگیر می‌شوم. پس بگو - ای فرزدق - چه خبر از پشت سرت ؟» . گفتم: مردم عراق را پشت سر نهادم ، در حالی که دل‌هایشان با تو و شمشیرهایشان با بنی امیه بود. پس ، از خدا بر جان خود ، بترس و برگرد. به وی فرمود : «ای فرزدق ! اینان ، مردمی هستند که به پیروی از شیطان ، پیوسته و از پرستش [خدای] ارحمان ، گسسته‌اند ، در زمین ، تباهی را آشکار کرده‌اند ، حدود را می‌رانند، می‌گساری کرده‌اند و بینوایان و درماندگان را از دارایی، محروم ساخته‌اند. من سزاوارترم به یاری دین خدا و گرامیداشتِ شرع او و جهاد در راهش، تا سخن خدا برترین باشد». پس فرزدق از او جدا شد و رفت. ۱. أَمَّا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّهُ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ سَابِعَ ذِي الْحِجَّةِ سَنَةِ سِتِّينَ، فَلَمَّا وَصَلَ بُسْتَانَ بَنِي عَامِرٍ، لَقِيَ الْفَرَزْدَقَ الشَّاعِرَ وَكَانَ يَوْمَ التَّروِيَةِ .

فَقَالَ لَهُ: إِلَى أَيْنَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا أَعْجَلَكَ عَنِ الْمَوْسِمِ؟! قَالَ: لَوْ لَمْ أَعْجَلْ لَأَخَذْتُ أَخْذاً، فَأَخْبِرْنِي يَا فَرَزْدَقُ عَمَّا وَرَاءَكَ؟ فَقَالَ: تَرَكْتُ النَّاسَ بِالْعِرَاقِ قُلُوبُهُمْ مَعَكَ، وَسُيُوفُهُمْ مَعَ بَنِي أُمَيَّةَ، فَاتَّقِ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ وَارْجِع .

فَقَالَ لَهُ: يَا فَرَزْدَقُ! إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَتَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ، وَأَبْطَلُوا الْحُدُودَ، وَشَرَّبُوا الْخُمُورَ، وَاسْتَأْثَرُوا فِي أَمْوَالِ الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ، وَأَنَا أُولَى مَنْ قَامَ بِنُصْرَةِ دِينِ اللَّهِ، وَإِعْزَازِ شَرْعِهِ، وَالْجِهَادِ فِي سَبِيلِهِ، لِتَكُونَ كَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا. فَأَعْرَضَ عَنْهُ الْفَرَزْدَقُ وَسَارَ (تذكرة الخواص: ص ۲۴۰. نیز، ر. ك: الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۶۶). كشف الغمّة

(- به نقل از فرزددق -) : حسین علیه السلام در مسیر حرکت از کوفه [به مکه] ، با من دیدار کرد و فرمود: «ای ابو فراس ! چه خبر؟»

گفتم: راست بگویم؟

فرمود: «راستی را می‌خواهم».

گفتم: دل‌ها با تو اند ؛ ولی شمشیرها با بنی امیه ! و البته یاری ، از جانب خداست .

فرمود : «می‌بینم که راست می‌گویی . مردم ، بردگان ثروت اند و دین بر زبانشان بازیچه است . تا جایی که درآمد زندگی شان ، با دین ، افزایش یابد ، بر گرد آن می‌چرخند ؛ اما هنگامی که با سختی‌ها دچار آزمون شدند، دینداران ، اندک می‌شوند». اَلْقَيْنِي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مُنْصَرَفِي مِنَ الْكُوفَةِ ، فَقَالَ : مَا وَرَاءَكَ يَا اَبَا فِرَاس ؟ قُلْتُ : اَصْدُقُكَ ؟ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الصَّدْقُ اُرِيدُ . قُلْتُ : اَمَّا الْقُلُوبُ فَمَعَكَ ، وَاَمَّا السُّيُوفُ فَمَعَ بَنِي اُمَيَّهٖ ، وَالنَّصْرُ مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ .

قَالَ : مَا اَرَاكَ اِلَّا مَاصِدَقَتْ . النَّاسُ عَبِيدُ الْمَالِ ، وَالْدِّينُ لَغْوٌ عَلَى اَلْسِنَتِهِمْ ، يَحُوطُوْنَهُ مَا دَرَّتْ بِهِ مَعَايِشُهُمْ ، فَاِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدِّيَانُونَ (کشف الغمّه : ج ۲ ص ۲۴۴ ؛ بغية الطلب في تاريخ حلب : ج ۶ ص ۲۶۱۳) . الفتوح : حسین علیه السلام حرکت کرد تا به شقوق^۱ رسید . در آن جا فرزددق بن غالب شاعر ، به سوی وی آمد و سلام کرد و آن گاه به او نزدیک شد و دستش را بوسید . حسین علیه السلام فرمود: «از کجا می‌آیی ، ابو فراس؟ گفت : از کوفه، ای فرزند دختر پیامبر خدا ! فرمود : «مردم کوفه را چگونه پشت سر نهادی؟» . گفت: مردم با تو اند ؛ ولی شمشیرهایشان ، با بنی امیه است ، و خدا هر گونه که بخواهد ، در آفرینش خود ، انجام می‌دهد. فرمود : «راست گفתי و نیکی کردی . کار ، دست خداست و چنان که بخواهد ، می‌کند. و پروردگار ما ، هر روزی ، در کاری است. اگر تقدیر ، چنان که ما می‌خواهیم ، فرود آید، ستایش ، خدا را بر نعمت‌هایش - و او در گزاردن سپاس، یاور است - ؛ و اگر تقدیر ، جلوی آرزو را گرفت ، کسی که انگیزه‌اش حق بوده، ستم نکرده است» . فرزددق گفت: ای فرزند دختر پیامبر! چگونه بر مردم کوفه ، تکیه می‌کنی ؛ آنان که پسرعمویت مسلم بن عقیل و پیروانش را کشتند؟ حسین علیه السلام اشک ریخت و سپس فرمود : «خدا ، مسلم را رحمت کند ! او به سوی روح و ریحان (شادی و گل) خداوند و بهشت و خشنودی او رفت و وظیفه‌اش را انجام داد و وظیفه ما ، بر جا مانده است» .

۱. شقوق ، منزلگاهی است در راه کوفه به مکه ، بین واقصه و بطن (معجم البلدان : ج ۳ ص ۳۵۶ . نیز ، ر . ک : نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲) .

سپس حسین علیه السلام این اشعار را خواند : «اگر سرای دنیا، گران‌بها شمرده می‌شود، سرای پاداش خدا ، برتر و بالاتر است . و اگر بدن‌ها برای مرگ ، آفریده شده‌اند ، شهادت مرد با شمشیر در راه خدا ، برتر است . و اگر روزی‌ها، تقدیر شده‌اند ، کمی حرص آدمی برای روزی ، زیباتر است . و اگر گردآوری دارایی‌ها ، برای رها کردن است ، چرا در راه خیر ، بدان بخل ورزیده می‌شود؟» . سپس فرزددق و گروهی از یارانش ، با او خداحافظی کردند و به سوی مکه رفتند . پسرعمویش از بنی مُجَاشِع ، به او روی آورد و گفت: ابو فراس ! این ، حسین بن علی است ؟

فرزددق گفت: این ، حسین فرزند فاطمه زهرا ، دختر محمد صلی الله علیه و آله است . به خدا ، این ، فرزند بهترین بنده خداست و برتر از هر که پس از محمد صلی الله علیه و آله بر زمین راه می‌رود . روز گذشته ، ابیاتی در باره او گفته‌ام که منعی نیست آن را بشنوی .

پسرعمویش به او گفت: بدم نمی‌آید ، ای ابو فراس ! اگر می‌خواهی ، آنچه را در باره او گفته‌ای، اینک باز گو کن .

فرزدق گفت: آری. من در باره او، پدر، برادر و جدش - که درود خدا بر آنان باد - این ابیات را گفته‌ام: این، آن کس است که سرزمین بطحا، جای گام‌هایش را می‌شناسد و خانه کعبه و حرم و بیرون حرم نیز او را می‌شناسند. این، فرزند بهترین تمام بندگان خداست. او پیراسته از هر آلودگی و پاک از هر کاستی و بلندای فضیلت است. این، حسین است که فرستاده خدا، پدر اوست و با نور هدایت او، امت‌ها راه یافته‌اند. این، فرزند فاطمه زهراست و دودمان فاطمه به قلم تقدیر، در بهشت جاودان، خواهند بود.

۱. مشهور، آن است که این ابیات را در باره امام زین العابدین علیه السلام سروده است (ر. ک: الإرشاد: ج ۲ ص ۱۵۱).

هایت کرم با خصلت‌های او، به انتها می‌رسد. او چنان است که چون به آهنگ دست سودن بر حجر الأسود گام نهد، گویی که رکن می‌خواهد دست او را نزد خود، نگاه دارد. در دستش چوب خیزرانی است که بویی خوش می‌پراکند و بوی خوش، از دست آن دل‌نوازی است که تارکی عطرافشان دارد. دیدگان، از فرط آزر، فرو می‌نشینند و نیز از هیبت او فرو می‌نشینند و با او سخن گفته نمی‌شود، مگر آن گاه که لبخند می‌زند. نوری که پرده ظلمت را می‌برد، از نور او مشتق شده، چنان که خورشید با پرتو خویش، تاریکی‌ها را از میان می‌برد. شاخه نیرومند شخصیت او، از پیکر پیامبر صلی الله علیه و آله بر دمیده است. از این رو، گوهر وجودش و خوی و خصالش، پاک و ویراسته است. او از آن گروهی است که دوستی‌شان، سپاس خداوند و کینه‌شان ناسپاسی [و کفر] است و نزدیکی ببدانان، رستگاری و پناهگاه آدمی است. با محبت آنان، بلا و ناگواری، برطرف می‌شوند و نیکوکاری و نعمت‌ها، بدان، استوار می‌گردد. اگر اهل بخشش شمرده شوند، پیشوایشان آنان‌اند و اگر گفته شود: «برترین مردم زمین، کیان‌اند؟»، گفته می‌شود: آنان. هیچ بخشنده‌ای به اوج بخشش آنان نمی‌رسد و هیچ گروهی به پایه آنان نمی‌رسد، هر چند بزرگوار باشد. از خانه‌هایشان در میان قریش، پرتو می‌گیرند در دشواری‌ها و هنگام داوری، آن گاه که داوری کنند. ریشه او در قریش است و جدش محمد است و پس از آن، علی، پرچم [و نشانه] است. فرزدق، به پسرعمویش رو کرد و گفت: به خدا، این ابیات را در باره او و بدون چشمداشت به خیر [و صله] او گفتم و آن را برای خدا و سرای آخرت گفتم. ۱. سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى نَزَلَ الشُّقُوقُ، فَإِذَا هُوَ بِالْفَرْزَدَقِ بْنِ غَالِبٍ الشَّاعِرِ قَدْ أَقْبَلَ عَلَيْهِ، فَسَلَّمَ، ثُمَّ دَنَا مِنْهُ فَقَبَّلَ يَدَهُ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ يَا أَبَا فِرَاسٍ؟ فَقَالَ: مِنَ الْكُوفَةِ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ! فَقَالَ: كَيْفَ خَلَفْتَ أَهْلَ الْكُوفَةِ؟ فَقَالَ: خَلَفْتُ النَّاسَ مَعَكَ، وَسُيُوفُهُمْ مَعَ بَنِي أُمِّيَّةَ، وَاللَّهُ يَفْعَلُ فِي خَلْقِهِ مَا يَشَاءُ.

فَقَالَ: صَدَقْتَ وَبَرَرْتَ. إِنَّ الْأَمْرَ لِلَّهِ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، وَرَبُّنَا تَعَالَى كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ، فَإِنْ نَزَلَ الْقَضَاءُ بِمَا نُحِبُّ فَالْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى نِعْمَائِهِ، وَهُوَ الْمُسْتَعَانُ عَلَى أَدَاءِ الشُّكْرِ، وَإِنْ حَالَ الْقَضَاءُ دُونَ الرَّجَاءِ، فَلَمْ يَعْتَدِ مَنْ كَانَ الْحَقُّ يَتِيَّهُ.

فَقَالَ الْفَرْزَدَقُ: يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ! كَيْفَ تَرَكُنْ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَهُمْ قَدْ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّكَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَشِيعَتَهُ؟ قَالَ: فَاسْتَعْبَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْبُكَاءِ، ثُمَّ قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا، فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللَّهِ وَرِيحَانِهِ، وَجَنَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ، أَمَا إِنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ، وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا.

قَالَ: ثُمَّ أُنْشَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسَةً فَدَارُ ثَوَابِ اللَّهِ أَعْلَى وَأَتْبَلُ وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أُنْشِئَتْ فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ رِزْقًا مُقَدَّرًا فَقَلَمُهُ حَرِصُ الْمَرْءِ فِي الرِّزْقِ أَجْمَلُ وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا فَمَا بَالُ مَتْرُوكٍ بِهِ الْخَيْرُ يُخْلَقُ قَالَ: ثُمَّ وَدَّعَهُ الْفَرْزَدَقُ فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، وَمَضَى يُرِيدُ مَكَّةَ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ ابْنُ عَمِّ لَهُ مِنْ بَنِي مُجَاشِعٍ، فَقَالَ: أَبَا فِرَاسٍ! هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ الْفَرْزَدَقُ: هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ ابْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، هَذَا وَاللَّهِ ابْنُ خَيْرِهِ اللَّهُ، وَأَفْضَلُ مَنْ مَشَى عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَقَدْ كُنْتُ قُلْتُ فِيهِ أَيْبَاتًا قَبْلَ الْيَوْمِ، فَلَا عَلَيْكَ أَنْ تَسْمَعَهَا.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَمِّهِ : مَا أَكْرَهُ ذَلِكَ يَا أَبَا فِرَاسٍ ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُشِدَّنِي مَا قُلْتَ فِيهِ .

فَقَالَ الْفَرَزْدَقُ : نَعَمْ ، أَنَا الْقَائِلُ فِيهِ وَفِي أَبِيهِ وَأَخِيهِ وَخِدِّهِ صِلَاوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْآيَاتُ : هَذَا الَّذِي تَعْرِفُ الْبَطْحَاءَ وَطَأْتَهُ وَالْبَيْتَ يَعْرِفُهُ وَالْحِلَّ وَالْحَرَمَ هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلُّهُمْ هَذَا التَّقِيُّ النَّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ هَذَا حَسَيْنُ رَسُولُ اللَّهِ وَالْإِئْتَهُ أَمَسَتْ بِنُورِ هُدَاهُ تَهْتَدِي الْأُمَمُ هَذَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ عَتَرَتُهَا فِي جَنَّةِ الْخُلْدِ مَجْرِيًّا بِهَا الْقَلَمُ إِذَا رَأَتْهُ قُرَيْشٌ قَالَ قَائِلُهَا إِلَى مَكَارِمِ هَذَا يَنْتَهِي الْكَرَمُ يَكَادُ يُمَسِّكُهُ عِرْفَانُ رَاحَتِهِ رُكْنُ الْحَاطِمِ إِذَا مَا جَاءَ يَسْتَلِمُ بِكَفِّهِ خَيْرَانُ رِيحُهُ عَبَقٌ بِكَفِّ أَرْوَاحٍ فِي عَرْنِينِهِ شَمَمٌ يُغْضِي حَيَاءً وَيُغْضِي مِنْ مَهَابَتِهِ فَلَا يُكَلِّمُ إِلَّا حِينَ يَتَبَسَّمُ يَنْشَقُّ نَوْرُ الدُّجَى عَنْ نَوْرِ غُرَّتِهِ كَالشَّمْسِ تَنْجَابُ عَنْ إِشْرَاقِهَا الظُّلَمُ مُشْتَقَّةٌ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ نَبْعَتُهُ طَابَتْ أُرُومَتُهُ وَالخَيْمُ وَالشَّيْمُ فِي مَعْشَرٍ حُبُّهُمْ شُكْرٌ وَبُغْضُهُمْ كُفْرٌ وَقُرْبُهُمْ مَنَجَى وَمُعْتَصِمٌ يُسْتَدْفَعُ الضُّرُّ وَالْبَلَا يُجَبِّهُمُ وَيَسْتَقِيمُ بِهِ الْإِحْسَانُ وَالنَّعَمُ إِنْ عُيِدَ أَهْلُ النَّدَى كَانُوا أَئِمَّتَهُمْ أَوْ قِيلَ : مَنْ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ قِيلَ : هُمْ لَا يَسْتَطِيعُ جَوَادٌ بَعْدَ جَوْدِهِمْ وَلَا يُدَانِيهِمْ قَوْمٌ وَإِنْ كَرُمُوا يُبَوِّتُهُمْ مِنْ قُرَيْشٍ يُسْتَضَاءُ بِهَا فِي النَّائِبَاتِ وَعِنْدَ الْحُكَمِ إِنْ حَكَمُوا فَجَدُّهُ مِنْ قُرَيْشٍ فِي أُرُومَتِهَا مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ بَعْدَهُ عَلَمٌ قَالَ : ثُمَّ أَقْبَلَ الْفَرَزْدَقُ عَلَى ابْنِ عَمِّهِ فَقَالَ : وَاللَّهِ لَقَدْ قُلْتُ فِيهِ هَذِهِ الْآيَاتِ غَيْرَ مُتَعَرِّضٍ إِلَى مَعْرُوفِهِ ، غَيْرَ أَنِّي أَرَدْتُ اللَّهُ وَالِدَارَ الْآخِرَةَ (الفتوح : ج ۵ ص ۷۱ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمي : ج ۱ ص ۲۲۳) .

سخنی در باره ملاقات فرزددق با امام حسین علیه السلام

شماری از گزارش‌هایی که ارائه شدند ، حاکی از آن اند که ملاقات فرزدق با امام حسین علیه السلام ، در نزدیکی مکه، ۱ در زمانی بوده که امام علیه السلام عازم کوفه و فرزدق برای انجام دادن مناسک ، ره‌سپار مکه بوده است . شماری دیگر از گزارش‌ها نیز دلالت دارند که این ملاقات ، پس از شهادت مسلم علیه السلام و در حوالی منزل زُبَّالَه اتفاق افتاده است . ۲ از این رو ، برخی احتمال داده‌اند که امام علیه السلام دو بار با فرزدق ، ملاقات کرده است : یکی قبل از حج و دیگری بعد از آن ۳ .

با تأمیل در متن و منابع این گزارش‌ها ، روشن می‌گردد که گزارش نخست ، مشهورتر و درست‌تر است . همچنین این احتمال که امام علیه السلام دو بار با وی ملاقات کرده باشد ، صحیح نیست ؛ زیرا :

اولاً- ، بر پایه گزارش طبری ، فرزدق ، پس از مراسم حج ، به سمت کوفه نیامده است . بنا بر این ، نمی‌توانسته با امام علیه السلام برخورد داشته باشد ۴ .

ثانیاً ، اگر چنین اتفاقی افتاده بود ، ضمن گزارش‌ها بدان اشاره می‌شد .

ثالثاً ، متن همه گزارش‌ها ، حاکی از آن است که ملاقات فرزدق با امام علیه السلام ، بیش از یک بار نبوده است .

۱. مکان‌های گفته شده ، عبارت‌اند از: ۱. حرم (ر . ک : ص ۶۱۹ ح ۶۶۶ و ص ۶۲۳ ح ۶۶۸) . ۲. بستان بنی عامر (ر . ک : ص ۶۲۴ ح ۶۶۹) . ۳. صفاح (ر . ک : ص ۶۲۲ ح ۶۶۷) . ۴. ذات عرق (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۹۵ . نیز ، ر . ک : همین شهادت‌نامه : ص ۵۵۷ ح ۵۷۹) . ۲. ر . ک : ص ۶۵۱ ح ۶۹۹ . ۳. ر . ک : موسوعة كلمات الإمام الحسين عليه السلام : ص ۳۵۰ . ۴. ر . ک : ص ۶۲۱ ح ۶۶۷ .

۷ / ۱۵ دیدار بشر بن غالب در ذات عرق

الفتوح : چون حسین علیه السلام به ذات عرق رسید ، در آن جا مردی از بنی اسد به نام بشر بن غالب ، با او دیدار کرد . حسین علیه السلام به او فرمود : «مرد کدام قبیله‌ای ؟» . گفت : مردی از بنی اسد . فرمود : «از کجا می‌آیی ، ای مرد اسدی ؟» . گفت : از عراق . فرمود : «مردم عراق را چگونه پشت سر نهادی ؟» . گفت : ای فرزند دختر پیامبر خدا ! دل‌هایی را پشت سر نهادم که با تو بودند و

شمشیرهایی را که با بنی امیه بودند. حسین علیه السلام به او فرمود: «راست می‌گویی، برادر عرب! خداوند متعال، هر چه را بخواهد، انجام می‌دهد و هر چه را اراده کند، به آن حکم می‌نماید». مرد اسدی به او گفت: ای پسر دختر پیامبر خدا! از [این] سخن خدای متعال، آگاهم کن که: (آن روز که هر گروهی را با پیشوایشان فرا می‌خوانیم) ۳. حسین فرمود: «آری، ای مرد اسدی! آنان، دو دسته پیشوایند: پیشوای هدایت، که به هدایت، فرا می‌خواند؛ و پیشوای گم‌راهی، که به گم‌راهی فرا می‌خواند. پس هر که به پیشوای هدایت پاسخ دهد، به بهشت می‌رود و هر که به آن یکی پاسخ دهد، به جهنم راه می‌یابد». ۴. سَارَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] حَتَّى إِذَا بَلَغَ ذَاتَ عِرْقٍ، فَلَقِيَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أُسَيْدٍ يُقَالُ لَهُ: بِشْرُ بْنُ غَالِبٍ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام: مِمَّنِ الرَّجُلُ؟ قَالَ: رَجُلٌ مِنْ بَنِي أُسَيْدٍ، قَالَ: فَمِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ يَا أَخَا بَنِي أُسَيْدٍ؟ قَالَ: مِنَ الْعِرَاقِ، فَقَالَ: كَيْفَ خَلَفْتَ أَهْلَ الْعِرَاقِ؟ قَالَ: يَابْنَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، خَلَفْتُ الْقُلُوبَ مَعَكَ، وَالسُّيُوفَ مَعَ بَنِي أُمَيَّةَ! فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام: صَدَقْتَ يَا أَخَا الْعَرَبِ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ. فَقَالَ لَهُ الْأَسَدِيُّ: يَابْنَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ! أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

۱. بشر بن غالب اسدی کوفی - که کنیه‌اش ابو صادق است -، از یاران امیر مؤمنان علیه السلام، امام حسن علیه السلام، امام حسین علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام بوده است. ظاهراً او و برادرش بشیر، دعای روز عرفه را از امام حسین علیه السلام روایت کرده‌اند. وی، در زمان مختار، به زندان افکنده شد و پس از کشته شدن مختار، آزاد گردید. ۲. ذات عرق، محل احرام عراقیان است و میان نجد و تهامة، قرار گرفته است. نیز گفته‌اند: عرق، کوهی در راه مکه است و منزلگاه ذات عرق، بدان منسوب است (معجم البلدان: ج ۴ ص ۱۰۷. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲). ۳. اسرا: آیه ۷۱. (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْئِهِمْ). فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام: نَعَمْ يَا أَخَا بَنِي أُسَيْدٍ! هُمْ إِمَامَانِ: إِمَامٌ هُدِيَ دَعَا إِلَى هُدًى، وَإِمَامٌ ضَلَّاهُ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ، فَهَدَى مَنْ أَجَابَهُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَمَنْ أَجَابَهُ إِلَى الضَّلَالَةِ دَخَلَ النَّارَ (الفتوح: ج ۵ ص ۶۹، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۲۰)

پس از آن، حسین علیه السلام رفت تا به ذات عرق رسید و بشر بن غالب را که از عراق می‌آمد، دید و از او در باره اهل عراق پرسید. او گفت: دل‌هایی را پشت سر نهادم که با تو بودند و شمشیرهایی را که با بنی امیه بودند. فرمود: «برادر بنی اسدی، راست گفت. البته خدا هر چه را بخواهد، انجام می‌دهد و هر چه اراده کند، به آن حکم می‌نماید». ۱. ثُمَّ سَارَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] حَتَّى بَلَغَ ذَاتَ عِرْقٍ، فَلَقِيَهُ بِشْرُ بْنُ غَالِبٍ وَارِداً مِنَ الْعِرَاقِ، فَسَأَلَهُ عَنْ أَهْلِهَا، فَقَالَ: خَلَفْتُ الْقُلُوبَ مَعَكَ، وَالسُّيُوفَ مَعَ بَنِي أُمَيَّةَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَام: صَدَقَ أَخُو بَنِي أُسَيْدٍ، إِنَّ اللَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ، وَيَحْكُمُ مَا يُرِيدُ (الملهوف: ص ۱۳۱، مثير الأَحْزَان: ص ۴۲). الأُمَالِي، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -): حسین علیه السلام و یارانش حرکت کردند و چون به ثعلبیه رسیدند، مردی - که به او بشر بن غالب گفته می‌شد - بر او وارد شد و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! از این سخن خدا، آگاهم کن که: (آن روزی که هر گروهی را با پیشوایشان، فرا می‌خوانیم).

فرمود: «پیشوایی که به هدایت، فرا می‌خواند و [گروهی] به او پاسخ دادند؛ و پیشوایی که به گم‌راهی فرا می‌خواند و [گروهی] در آن، اجابتش کردند. گروه اول، در بهشت و گروه دوم در آتش‌اند و این، همان سخن خداست که: (گروهی در بهشت و گروهی در دوزخ‌اند) ۳. ۴. سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام وَأَصْحَابُهُ، فَلَمَّا نَزَلُوا الثَّعْلِيَّةَ وَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ: بِشْرُ بْنُ غَالِبٍ، فَقَالَ: يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَخْبِرْنِي عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ

۱. از منزل‌های میان مکه و کوفه، پس از منزل شُقوق و قبل از منزل حُزَيمِيَه (معجم البلدان: ج ۲ ص ۷۸. نیز، ر. ک: نقشه شماره

۳ در پایان جلد ۲). ۲. شورا: آیه ۷. (يَوْمَ نَدْعُوا كُلَّ أُنَاسٍ بِإِمْمِهِمْ)؟ قَالَ: إِمَامٌ دَعَا إِلَى هُدًى فَأَجَابُوهُ إِلَيْهِ، وَإِمَامٌ دَعَا إِلَى ضَلَالَةٍ فَأَجَابُوهُ إِلَيْهَا، هَؤُلَاءِ فِي الْجَنَّةِ، وَهَؤُلَاءِ فِي النَّارِ، وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: (فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ) (الأمالی، صدوق: ص ۲۱۷ ح ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۳).

۷ / ۱۶ دیدار عون بن عبد الله بن جعده در ذات عرق

أنساب الأشراف: عون بن عبد الله بن جعده بن هبیره در ذات عرق، با نامه پدرش، به حسین علیه السلام پیوست. در آن نامه، پدرش درخواست بازگشت داشت و نگرانی خود را از حرکت حسین علیه السلام یادآور شده بود؛ ولی حسین علیه السلام به او پاسخ نداد. ۱. لَحَقَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَوْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْدَةَ بْنِ هُبَيْرَةَ بِذَاتِ عِرْقٍ بِكِتَابٍ مِنْ أَبِيهِ، يَسْأَلُهُ فِيهِ الرَّجُوعَ، وَيَذْكُرُ مَا يَخَافُ عَلَيْهِ مِنْ مَسِيرِهِ، فَلَمْ يُعْجِبْهُ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۷). ر. ك: ص ۵۳۳ (فصل ششم / عبد الله بن جعده بن هبیره).

۱. سرزمینی معروف واقع در بالای نجد (معجم البلدان: ج ۱ ص ۴۴۹. نیز، ر. ك: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲).

۷ / ۱۷ نامه امام علیه السلام به مردم کوفه از منزلگاه حاجر در بطن الرّمه و شهادت فرستاده امام علیه السلام

الأخبار الطوال: چون حسین علیه السلام به منطقه بطن الرّمه رسید، برای کوفیان چنین نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. از حسین بن علی، به برادران مؤمنش در کوفه. درود بر شما! به راستی که نامه مسلم بن عقیل به من رسید که شما برای من، انجمن کرده‌اید و مشتاق آمدن من هستید و عزم یاری دادن ما و گرفتن حق ما را دارید. خداوند، برای ما و شما، نیکی پیش آورد و در برابر این کار، بهترین پاداش را به شما بدهد. من، این نامه را از بطن الرّمه برای شما نوشتم و شتابان، پیش شما می‌آیم. و السلام!» این نامه را با قیس بن مسهر صیداوی فرستاد و چون قیس به قادسیه ۳ رسید، حُصَيْن بن نُمَيْر، او را دستگیر کرد و پیش عبید الله بن زیاد فرستاد. چون او را نزد ابن زیاد بردند، بر عبید الله، تندی کرد و ابن زیاد، دستور داد او را از فراز بام قصر (دار الحکومه)، به میدان افکندند و کشته شد. ۴. مَضَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى إِذَا صَارَ بِبَطْنِ الرَّمَّةِ كَتَبَ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى إِخْوَانِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ بِالْكُوفَةِ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ كِتَابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَرَدَّ عَلَيَّ بِاجْتِمَاعِكُمْ لِي، وَتَشَوُّفِكُمْ إِلَى قُدُومِي، وَمَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مُنْطَوُونَ مِنْ نَصْرِنَا، وَالطَّلَبِ بِحَقِّنَا، فَأَحْسَنَ اللَّهُ لَنَا وَلَكُمْ الصَّنِيعَ، وَأَثَابَكُمْ عَلَى ذَلِكَ بِأَفْضَلِ الدُّخْرِ، وَكِتَابِي إِلَيْكُمْ مِنْ بَطْنِ الرَّمَّةِ، وَأَنَا قَادِمٌ عَلَيْكُمْ، وَحَيْثُ السَّيْرِ إِلَيْكُمْ، وَالسَّلَامُ. ثُمَّ بَعَثَ بِالْكِتَابِ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسْهَرٍ، فَسَارَ حَتَّى وَافَى الْقَادِسِيَّةَ، فَأَخَذَهُ حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ، وَبَعَثَ بِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ، فَلَمَّا أَدْخَلَ عَلَيْهِ أَغْلَظَ لِعُبَيْدِ اللَّهِ، فَأَمَرَ بِهِ أَنْ يُطْرَحَ مِنْ أَعْلَى سَوْرِ الْقَصْرِ إِلَى الرُّحْبَةِ، فَطُرِحَ فَمَاتَ (الأخبار الطوال: ص ۲۴۵). تاریخ الطبری (- به نقل از محمد بن قیس -): حسین علیه السلام آمد و چون به منزلگاه حاجر در بطن الرّمه رسید، قیس بن مسهر صیداوی را سوی مردم کوفه فرستاد و همراه او برای آنان، چنین نوشت: «به نام خدای بخشنده مهربان. از حسین بن علی، به برادرانش از مؤمنان و مسلمانان. درود بر

۱. سرزمینی معروف واقع در بالای نجد (معجم البلدان: ج ۱ ص ۴۴۹. نیز، ر. ك: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲).

شما! ستایش می‌کنم خدایی را که جز او خدایی نیست. اما بعد، به راستی که نامه مسلم بن عقیل، به من رسید که از نیکونظری و فراهم آمدن جمع شما برای یاری ما و گرفتن حق ما، خبر می‌داد. از خدا خواستم که با ما نیکی کند و شما را بر این کار، پاداش بزرگ دهد. از مکه به روز سه‌شنبه هشتم ذی حجه، روز ترویج، به سوی شما رهسپار شده‌ام. هنگامی که پیک من نزد شما رسید، در

کار خویش شتاب کنید و بکوشید که من، همین روزها نزد شما می‌رسم، این شاء الله! سلام بر شما و رحمت و برکات خدا [بر شما]!

مسلم بن عقیل، ۲۷ روز پیش از آن که کشته شود، برای حسین علیه السلام نوشته بود: «آریا بعد، راه‌نما، به کسان خود، دروغ نمی‌گوید. جماعت مردم کوفه، با شمایند. هنگامی که نامه مرا خواندی، حرکت کن. درود بر تو باد!».

حسین علیه السلام همراه با کودکان و زنان، ره‌سپار شد و همچنان آمد و توقف نمی‌کرد. قیس بن مُسهر صیداوی، با نامه حسین علیه السلام به سوی کوفه آمد تا به قادسیه رسید. حُصَین بن نُمیر، او را دستگیر کرد و نزد عبید الله فرستاد. عبید الله بن زیاد گفت: بالای قصر برو و دروغگوی زاده دروغگو را نفرین کن.

وی، بالا رفت و گفت: ای مردم! اینک حسین بن علی، بهترین آفریده خدا، فرزند فاطمه دختر پیامبر خدا، می‌رسد. من، فرستاده او به سوی شمایم و در منزلگاه حاجر، از او جدا شدم. به او پاسخ مثبت دهید.

آن گاه، عبید الله و پدرش را نفرین کرد و برای علی بن ابی طالب، آمرزش خواست.

عبید الله بن زیاد، دستور داد او را از فراز قصر به زیر افکنند، که بیفکندند و در هم شکست و در گذشت. ۱. إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْبَلَ حَتَّى إِذَا بَلَغَ الْحَاجَرَ مِنْ بَطْنِ الرُّمَّةِ، بَعَثَ قَيْسَ بْنَ مُسْهَرٍ الصَّيْدَاوِيَّ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَكَتَبَ مَعَهُ إِلَيْهِمْ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى إِخْوَانِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، سَلَامٌ عَلَيْكُمْ، فَإِنِّي أَحْمَدُ اللَّهَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ كِتَابَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ جَاءَنِي، يُخْبِرُنِي فِيهِ بِحُسْنِ رَأْيِكُمْ، وَاجْتِمَاعِ مَلِكِكُمْ عَلَيَّ نَصْرِنَا، وَالطَّلَبِ بِحَقِّنَا، فَسَأَلْتُ اللَّهَ أَنْ يُحْسِنَ لَنَا الصُّنْعَ، وَأَنْ يُثَبِّتَكُمْ عَلَيَّ ذَلِكَ أَعْظَمَ الْأَجْرِ، وَقَدْ شَخَّصْتُ إِلَيْكُمْ مِنْ مَكَّةَ يَوْمَ الثَّلَاثَاءِ، لِثَمَانٍ مَضَيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ، يَوْمَ التَّرْوِيَةِ، فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْكُمْ رَسُولِي فَأَكْمِشُوا أَمْرَكُمْ وَجِدُوا؛ فَإِنِّي قَادِمٌ عَلَيْكُمْ فِي أَيَّامِي هَذِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ.

وكانَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ قَدْ كَانَ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ لِسَعِ وَعِشْرِينَ لَيْلَةً: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّ الرَّائِدَ لَا يَكْذِبُ أَهْلَهُ، إِنَّ جَمْعَ أَهْلِ الْكُوفَةِ مَعَكَ، فَأَقْبِلْ حِينَ تَقْرَأُ كِتَابِي، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ.

قال: فَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالصَّبِيانِ وَالنِّسَاءِ مَعَهُ، لَا يَلْوِي عَلَى شَيْءٍ، وَأَقْبَلَ قَيْسُ بْنُ مُسْهَرٍ الصَّيْدَاوِيَّ إِلَى الْكُوفَةِ بِكِتَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَى الْقَادِسِيَّةِ أَخَذَهُ الْحُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ، فَبَعَثَ بِهِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ: اصْعَدْ إِلَى الْقَصْرِ فَسَبِّ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ؛ فَصَبَّحَ ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ هَذَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ خَيْرُ خَلْقِ اللَّهِ، ابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ، وَأَنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ، وَقَدْ فَارَقْتُهُ بِالْحَاجِرِ؛ فَأَجِيبُوهُ. ثُمَّ لَعَنَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَأَبَاهُ، وَاسْتَغْفَرَ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قال: فَأَمَرَ بِهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ أَنْ يُرْمَى بِهِ مِنْ فَوْقِ الْقَصْرِ، فَرُمِيَ بِهِ، فَتَقَطَّعَ فَمَاتَ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۳۹۴، أنساب الأشراف:

ج ۳ ص ۳۷۸)

حسین علیه السلام به سلیمان بن صُرد و مُسَیَّب بن نَجْبه و رِفاعه بن شَداد و گروهی از شیعیان کوفه، نامه‌ای نوشت و آن را به وسیله قیس بن مُسهر صیداوی فرستاد. او چون به کوفه نزدیک شد، حُصَین بن نُمیر، گمارده عبید الله بن زیاد، جلو او را گرفت و خواست او را تفتیش کند، که او نامه را بیرون آورد و پاره کرد و از بین برد. پس حُصَین، او را نزد ابن زیاد برد. چون جلوی او قرار گرفت، [ابن زیاد] به او گفت: کیستی؟ گفت: من، مردی از پیروان امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب، و فرزندش هستم. گفت: چرا نامه را پاره کردی؟ گفت: برای آن که ندانی در درون آن چیست. گفت: نامه از سوی چه کسی و برای چه بود؟ گفت: از حسین بن علی، به گروهی از مردم کوفه که نامشان را نمی‌دانم. ابن زیاد، در خشم شد و گفت: به خدا از من جدا نمی‌شوی، مگر نام این مردم را به من اطلاع دهی، یا بالای منبر می‌روی و حسین و پدر و برادرش را نفرین می‌کنی، و گر نه، تکه‌تکه‌ات می‌کنم. قیس گفت: نام مردم را که به تو نخواهم گفت؛ اما نفرین بر حسین و پدر و برادرش را انجام می‌دهم. وی، بالای منبر رفت و خدا

را سپاس گزارد و ستایش خدا گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و درود بسیار، نثار علی و فرزندان او - که درود خدا بر آنان باد - کرد و سپس، عبید الله بن زیاد، پدرش و گردن‌کشان بنی امیه را لعن کرد. سپس گفت: ای مردم! من، فرستاده حسین بن علی به سوی شما و او را در فلان محل، پشت سر گذاشتم. پس به او پاسخ دهید. ابن زیاد، از این موضوع، آگاه شد. فرمان داد او را از فراز قصر، فرو افکنند و از همان جا او را پرتاب کردند و در گذشت. خبر مرگ او به حسین علیه السلام رسید. بر او گریست و فرمود: «بار خدایا! برای ما و پیروانمان، جایگاهی والا قرار بده و ما و ایشان را در محل رحمت خویش، گرد آور، که تو بر هر چیز، توانایی». و می‌گویند: حسین علیه السلام این نامه را از منزلگاه حجاز نوشت و غیر آن هم گفته‌اند. ۱. کَتَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِتَابًا إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ، وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ، وَرِفَاعَةَ بْنِ شَدَادٍ، وَجَمَاعَةٍ مِنَ الشَّيْعَةِ بِالْكُوفَةِ، وَبَعَثَ بِهِ مَعَ قَيْسِ بْنِ مُسَهْرٍ الصَّيْدَاوِيِّ.

فَلَمَّا قَارَبَ دُخُولَ الْكُوفَةِ اعْتَرَضَهُ الْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ صَاحِبُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لِيُقَشِّشَهُ، فَأَخْرَجَ الْكِتَابَ وَمَرْقَهُ، فَحَمَلَهُ الْحُصَيْنُ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ.

فَلَمَّا مَثَلَ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟

قَالَ: أَنَا رَجُلٌ مِنْ شَيْعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَابْنِهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ.

قَالَ: فَلِمَاذَا مَرَّكَ الْكِتَابُ؟ قَالَ: لِنَلَّا تَعْلَمَ مَا فِيهِ.

قَالَ: مِمَّنِ الْكِتَابُ وَإِلَى مَنْ؟

قَالَ: مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، لَا أَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ. فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا تُفَارِقُنِي حَتَّى تُخْبِرَنِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، أَوْ تَصْعَدَ الْمَبْتَرِ فَتَلْعَنَ الْحُسَيْنَ وَأَبَاهُ وَأَخَاهُ، وَإِلَّا قَطَعْتُكَ إِرْبًا إِرْبًا.

فَقَالَ قَيْسٌ: أَمَّا الْقَوْمُ فَلَا أَخْبَرَكَ بِأَسْمَائِهِمْ، وَأَمَّا لَعْنُ الْحُسَيْنِ وَأَبِيهِ وَأَخِيهِ فَأَفْعَلُ.

فَصَعِدَ الْمَبْتَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَكْثَرَ مِنَ التَّرْحِمِ عَلَى عَلِيٍّ وَوَلَدِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، ثُمَّ لَعَنَ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَأَبَاهُ، وَلَعَنَ عُنَاةَ بَنِي أُمَيَّةَ عَنْ آخِرِهِمْ.

ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا رَسُولُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْكُمْ، وَقَدْ خَلَفْتُهُ بِمَوْضِعٍ كَذَا وَكَذَا، فَأَجِيبُوهُ.

فَأَخْبَرَ ابْنُ زِيَادٍ بِذَلِكَ، فَأَمَرَ بِالْقَائِهِ مِنْ أَعْلَى الْقَصْرِ، فَأُلْقِيَ مِنْ هُنَاكَ، فَمَاتَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ.

فَبَلَغَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْتَهُ، فَاسْتَعَبَرَ بَاكِيًا، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِشَيْعَتِنَا مَنَزِلًا كَرِيمًا، وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ رَحِمَتِكَ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ.

وَرَوَى أَنَّ هَذَا الْكِتَابَ كَتَبَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْحَاجِزِ، وَقِيلَ غَيْرُ ذَلِكَ (الملهوف: ص ۱۳۵، مثير الأحران: ص ۴۳). ر. ك: ص ۶۵۳ (رسیدن خبر شهادت عبد الله بن يقطر در منزلگاه زباله).

و ص ۵۰۱ (فصل پنجم / شهادت عبد الله بن يقطر)

و ص ۵۰۷ (شهادت قیس بن مُسهر صیداوی).

۷ / ۱۸ دیدار عبد الله بن مطيع

الأخبار الطوال: حسین علیه السلام از بطن الرُّمَّة حرکت نمود و عبد الله بن مطيع در بازگشت از عراق، با او دیدار کرد. بر او سلام کرد و به او گفت: پدر و مادرم به فدایت، ای فرزند پیامبر خدا! چه چیز، تو را از حرم خدا و جدت، بیرون آورده است؟ فرمود: «اهل کوفه به من نامه نوشته و از من درخواست کرده‌اند که به سوی آنها بیایم؛ چرا که به زنده کردن نشانه‌های حق و میراندن بدعت‌ها، امید بسته‌اند». ۱. سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَطْنِ الرُّمَّةِ، فَلَقِيَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُطِيعٍ، وَهُوَ مُنْصَرِفٌ مِنَ الْعِرَاقِ، فَسَلَّمَ عَلَى

الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، وَقَالَ لَهُ : يَا بِي أَنْتَ وَأُمِّي يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ ، مَا أَخْرَجَكَ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمِ جَدِّكَ ؟
فَقَالَ : إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ كَتَبُوا إِلَيَّ يَسْأَلُونَنِي أَنْ أَقْدِمَ عَلَيْهِمْ ، لِمَا رَجَوْا مِنْ إِحْيَاءِ مَعَالِمِ الْحَقِّ ، وَإِمَاتَةِ الْبِدْعِ (الأخبار الطوال : ص ۲۴۶)
ر . ك : ص ۵۴۴ (فصل ششم / عبد الله بن مطيع) . -----

۱. منزلگاهی است از منزلگاه‌های مسیر حجاج ، بعد از ثعلبیه (از نواحی کوفه) و قبل از آجفر (معجم البلدان : ج ۲ ص ۳۷۰ . نیز ، ر .
ك : نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲) .

۷ / ۱۹ توقف در خزیمه و رویدادهای آن

الفتوح : حسین علیه السلام حرکت کرد تا به خزیمه ۲ رسید و یک شبانه روز ، در آن جا ماند. چون صبح شد، خواهرش زینب دختر
علی علیه السلام ، به او رو کرد و گفت: برادرم ! چیزی را که دیشب شنیده‌ام ، به آگاهی‌ات برسانم؟ حسین علیه السلام فرمود : «آن
چیست؟» . گفت: شب برای انجام دادن کاری بیرون رفتم . صدایی شنیدم که می‌گفت: هان ، ای دیده ! بکوش و از سرشک ، لبریز
شو . کیست که پس از من ، بر این شهیدان بگرید ؟ بر گروهی که مرگ ، آنان را می‌راند ، بدان جا که وعده‌اش تحقق یابد .
حسین علیه السلام به او فرمود : «خواهرم ! تقدیر ، انجام می‌شود» . ۳. سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام حَتَّى نَزَلَ الْخَزِيمَةَ ، وَأَقَامَ بِهَا يَوْمًا وَلَيْلَةً
، فَلَمَّا أَصْبَحَ ، أَقْبَلَتْ إِلَيْهِ أُخْتُهُ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ فَقَالَتْ : يَا أَخِي ! أَلَا أَخْبِرُكَ بِشَيْءٍ سَمِعْتُهُ الْبَارِحَةَ ؟
فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام : وَمَا ذَاكَ ؟ فَقَالَتْ : خَرَجْتُ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ لِقَضَاءِ حَاجَةٍ ، فَسَجَعْتُ هَاتِفًا يَهْتِفُ وَهُوَ يَقُولُ : أَلَا يَا عَيْنُ
فَاحْتَفِلِي بِجُهْدٍ وَمَنْ يَبْكِي عَلَى الشُّهَدَاءِ بَعْدَى عَلَى قَوْمٍ تَسَوْفُهُمُ الْمَنَايَا بِمِقْدَارٍ إِلَى إِنْجَازٍ وَعَدٍ فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام : يَا أُخْتَاهُ ،
الْمَقْضِيُّ هُوَ كَائِنُ (الفتوح : ج ۵ ص ۷۰ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۲۲۵) . ر . ك : ج ۲ ص ۳۴۵ (بخش ششم
/ فصل دوم / نوحه گری جنیان) .

۷ / ۲۰ دعوت امام علیه السلام از زُهیر بن قین برای یاری کردن او در منزل زُرود

الأخبار الطوال : حسین علیه السلام به زُرود ۱ رسید و خیمه برافراشته‌ای دید . در مورد آن پرسید. گفتند: از آن زُهیر بن قین است . او
به حج رفته بود و از مکه به کوفه می‌آمد. حسین علیه السلام نزد او فرستاد که: «به دیدارم بیا تا با تو سخن بگویم». او از دیدار ، سر
باز زد . همسر زُهیر که همراهش بود ، به او گفت: سبحان الله ! فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، به سوی تو می‌فرستد و تو ،
پاسخ نمی‌دهی؟! پس برخاست و به سوی حسین علیه السلام رفت و چیزی نگذشت که با چهره درخشان ، باز گشت . آن گاه ،
دستور داد خیمه‌اش را بر کنندند و آن را در کنار خیمه حسین علیه السلام ، بر پا کردند . سپس به همسرش گفت: تو را طلاق دادم.
با برادرت برو تا به منزلت برسی . من ، جان خود را آماده مرگ در کنار حسین علیه السلام کرده‌ام. پس به یاران همراهش گفت:
هر یک از شما شهادت را دوست دارد، بایستد و هر کس نمی‌پسندد، برود . هیچ یک ، همراه او نماند و همگی با همسر و برادرش
رفتند تا به کوفه رسیدند. ۲. سَارَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] حَتَّى انْتَهَى إِلَى زُرُودَ ، فَنَظَرَ إِلَى فُسْطَاطٍ مَضْرُوبٍ ، فَسَأَلَ عَنْهُ ، فَقِيلَ لَهُ : هُوَ
لِزُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ . وَكَانَ حَاجًّا أَقْبَلَ مِنْ مَكَّةَ يُرِيدُ الْكُوفَةَ . فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام : أَنْ الْقَنَى أَكَلَمَكَ . فَأَبَى أَنْ يَلْقَاهُ . وَكَانَتْ
مَعَ زُهَيْرٍ زَوْجَتُهُ ، فَقَالَتْ لَهُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ، يَبْعَثُ إِلَيْكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَلَا تُجِيبُهُ؟! فَقَامَ يَمْشِي إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ
السَّلَام ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ انْصَرَفَ وَقَدْ أَشْرَقَ وَجْهُهُ ، فَأَمَرَ بِفُسْطَاطِهِ فَقُلِعَ ، وَضُرِبَ إِلَى لُزِقِ فُسْطَاطِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام . ثُمَّ قَالَ لِامْرَأَتِهِ :
أَنْتِ طَالِقٌ ، فَتَقَدَّمِي مَعَ أَخِيكَ حَتَّى تَصِلِي إِلَى مَنْزِلِكَ ؛ فَإِنِّي قَدْ وَطَّئْتُ نَفْسِي عَلَى الْمَوْتِ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام . ثُمَّ قَالَ لِمَنْ كَانَ
مَعَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ : مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الشَّهَادَةَ فَلْيُقِم ، وَمَنْ كَرِهَهَا فَلْيَتَقَدَّم . فَلَمْ يُقِمْ مَعَهُ مِنْهُمْ أَحَدٌ ، وَخَرَجُوا مَعَ الْمَرْأَةِ وَأَخِيهَا حَتَّى لَحِقُوا
بِالْكُوفَةِ (الأخبار الطوال : ص ۲۴۶) . أنساب الأشراف : زُهیر بن قین بجلی، در مکه بود . او طرفدار عثمان بود . شتابان ، از مکه رفت

و راه ، او و حسین علیه السلام را به هم رسانید . او همراه حسین علیه السلام می‌رفت ؛ ولی با ایشان ، هم‌منزل نمی‌شد . حسین علیه السلام در جایی فرود می‌آمد و او در ناحیه‌ای دیگر.

۱. سرزمینی رَمْلَی (شنزار) ، میان منزل‌های ثَعْلَبَیْهِ و خَزِیمَیْهِ در راه حاجیان کوفه (معجم البلدان : ج ۳ ص ۱۳۹ . نیز ، ر . ک : نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲)

حسین علیه السلام برای آمدن، در پی او فرستاد. همسرش دَیْلَم دختر عمرو ، از او خواست که برود ؛ ولی او نپذیرفت. همسرش گفت: سبحان الله ! پسر دختر پیامبر ، تو را می‌خواند ؛ ولی تو به سویش نمی‌روی؟! چون نزد حسین علیه السلام رفت و به خیمه خود باز گشت، به همسرش گفت: تو را طلاق دادم. به خانواده خویش ، ملحق شو ؛ چون نمی‌خواهم که به خاطر من ، جز خوبی ببینی. سپس به یارانش گفت: هر کس که دوست دارد، با من بیاید ، و گر نه این ، واپسین دیدار است. سپس خود ، همراه حسین علیه السلام شد. ۱. کَانَ زُهَیْرُ بْنُ الْقَیْنِ الْبَجَلِیُّ بِمَكَّةَ ، وَكَانَ عُثْمَانِیًّا ، فَانْصَرَفَ مِنْ مَكَّةَ مُتَعَجِّلًا ، فَضَمَّهُ الطَّرِيقُ وَحُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَكَانَ يُسَاوِرُهُ وَلَا يُنَازِلُهُ ؛ يَنْزِلُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَاحِيَةٍ وَزُهَيْرٌ فِي نَاحِيَةٍ .
فَارْسَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِ فِي إِتْيَانِهِ ، فَأَمَرَتْهُ أُمُّهُ دَیْلَمُ بِنْتُ عَمْرِو أَنْ يَأْتِيَهُ فَأَبَى ، فَقَالَتْ : سُبْحَانَ اللَّهِ ! أُنِيعْتُ إِلَيْكَ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ فَلَا تَأْتِيهِ ؟ !

فَلَمَّا صَارَ إِلَيْهِ ثُمَّ انْصَرَفَ إِلَى رَحْلِهِ ، قَالَ لِأُمِّهِ : أَنْتِ طَالِقٌ ، فَالْحَقِي بِأَهْلِكَ فَإِنِّي لَا أَحِبُّ أَنْ يُصِيبَكَ بِسَبَبِي إِلَّا خَيْرًا .
ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ : مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَتَبَعَنِي ، وَإِلَّا فَإِنَّهُ آخِرُ الْعَهْدِ . وَصَارَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۷۸) .
تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : سِدِّی ، در باره مردی از بنی فزاره ، برایم نقل کرد که : در روزگار حجاج بن یوسف ، در خانه حارث بن ابی ربیع ، در محله خرمافروشان بودیم که پس از زُهَیْر بن قَیْن از قبیله بنی عمرو بن یَشْکَر از تیره بَجِیْلَه ، به تیول در آمده بود (مُصادره شده بود) . مردم شام ، بدان جا نمی‌آمدند و ما در آن جا پنهان بودیم. به مرد فزاری گفتم : از کار خودتان ، هنگامی که با حسین بن علی آمدید ، با من سخن بگو.

گفت: با زُهَیْر بن قَیْن بَجَلِی بودیم - هنگامی که از مکه می‌آمدیم - و با حسین علیه السلام در یک راه بودیم ؛ اما خوش نداشتیم که با وی در یک منزلگاه باشیم. وقتی حسین علیه السلام حرکت می‌کرد، زُهَیْر بن قَیْن ، عقب می‌ماند و چون حسین علیه السلام فرود می‌آمد، زُهَیْر حرکت می‌کرد، تا این که به منزلگاهی رسیدیم که به ناچار ، می‌بایست با وی در یک جا می‌بودیم . پس حسین علیه السلام سویی فرود آمد و ما نیز در سویی دیگر ، فرود آمدیم.

نشسته بودیم و از غذایی که داشتیم ، می‌خوردیم که فرستاده حسین علیه السلام آمد و سلام گفت و وارد شد و گفت: ای زُهَیْر بن قَیْن ! ابا عبد الله ، حسین بن علی ، مرا فرستاده که پیش وی بیایی.

هر کس ، هر چه به دست داشت ، گذاشت ، گویی پرنده بر سرمان نشسته بود!
همچنین دَلَّهَم ، دختر عمرو ، همسر زُهَیْر بن قَیْن ، برایم نقل کرد که : به او گفتم: پسر پیامبر خدا ، به سوی تو می‌فرستد و نمی‌روی؟! سبحان الله ! چه می‌شود اگر بروی و سخن وی را بشنوی و باز آیی؟

زُهَیْر بن قَیْن ، رفت و چیزی نگذشت که خندان آمد و چهره‌اش گشاده بود. سپس دستور داد تا خیمه و بار و اثاث وی را آوردند و همه به سوی حسین علیه السلام حمل شد .

آن گاه به همسرش گفت: تو را طلاق دادم . پیش کسان برو ، که نمی‌خواهم به خاطر من ، به تو بدی برسد.
آن گاه به یارانش گفت: هر کس از شما که می‌خواهد، با من بیاید ، و گر نه این ، واپسین دیدار است . اینک، داستان را برای شما

بگویم: به بَلَنَجَرِ۱ یورش بردیم و خدا، پیروزمان کرد و غنیمت‌هایی را به دست آوردیم. سلمان باهلی ۲ به ما گفت: «از پیروزی‌ای که خدا نصیب‌تان کرد و غنیمت‌هایی که گرفتید، خرسندید؟ گفتیم: آری.

گفت: هنگامی که جوانان خاندان محمد صلی الله علیه و آله را یافتید، از نبرد در کنار آنان، خرسندتر باشید تا از این غنیمت‌هایی که گرفته‌اید؛ اما من، شما را به خدا می‌سپارم».

به خدا سوگند، پس از آن، پیوسته پیشاپیش سپاهیان بود، تا کشته شد. ۳ حَدَّثَنِي السَّدُّيُّ، عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِي فَزَارَةَ، قَالَ: لَمَّا كَانَ زَمَنُ الْحِجَاجِ بْنِ يَوْسُفَ، كُنَّا فِي دَارِ الْحَارِثِ بْنِ أَبِي رَبِيعَةَ الَّتِي فِي التَّمَارِينِ، الَّتِي أَقْطَعَتْ بَعْدَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ، مِنْ بَنِي عَمْرِو بْنِ يَشْكُرَ مِنْ بَجِيلَةَ، وَكَانَ أَهْلُ الشَّامِ لَا يَدْخُلُونَهَا، فَكُنَّا مُحْتَبَيْنَ فِيهَا، قَالَ: فَقُلْتُ لِلْفَزَارِيِّ: حَدِّثْنِي عَنْكُمْ حِينَ أَقْبَلْتُمْ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قال: كُنَّا مَعَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ الْبَجَلِيِّ - حِينَ أَقْبَلْنَا مِنْ مَكَّةَ - نُسَاطِرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ أَبْغَضَ إِلَيْنَا مِنْ أَنْ نُسَاطِرَهُ فِي مَنْزِلٍ، فَإِذَا سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَخَلَّفَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ، وَإِذَا نَزَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقَدَّمَ زُهَيْرٌ، حَتَّى نَزَلْنَا يَوْمَئِذٍ فِي مَنْزِلٍ لَمْ نَجِدْ بُدًّا مِنْ أَنْ نُنَازِلَهُ فِيهِ، فَتَزَلَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جَانِبٍ، وَنَزَلْنَا فِي جَانِبٍ.

فَبَيْنَا نَحْنُ جُلُوسٌ نَتَغَدَّى مِنْ طَعَامِ لَنَا، إِذْ أَقْبَلَ رَسُولُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى سَلَّمَ، ثُمَّ دَخَلَ فَقَالَ: يَا زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ، إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَنِي إِلَيْكَ لِتَأْتِيَهُ، قَالَ: فَطَرَحَ كُلُّ إِنْسَانٍ مَا فِي يَدِهِ، حَتَّى كَانُوا عَلَى رُؤُوسِ الطَّيْرِ.

قال أبو مخنف: فَحَدَّثَنِي ذَلِكَ بَنْتُ عَمْرِو امْرَأَةُ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ، قَالَتْ: فَقُلْتُ لَهُ: أَيَّبْتُ إِلَيْكَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ لَا تَأْتِيهِ؟! سُبْحَانَ اللَّهِ! لَوْ أَتَيْتَهُ فَسَمِعْتَ مِنْ كَلَامِهِ ثُمَّ انصَرَفْتَ.

قَالَتْ: فَأَتَاهُ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ، فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ مُسْتَبْشِرًا قَدْ أَسْفَرَ وَجْهَهُ.

قَالَتْ: فَأَمَرَ بِفُسْطَاطِهِ وَثَقْلِهِ وَمَتَاعِهِ فَقُدِّمَ، وَحُمِلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ لِامْرَأَتِهِ: أَنْتِ طَالِقٌ، الْحَقُّ بِأَهْلِكَ، فَإِنِّي لَا أَحِبُّ أَنْ يُصِيبَكَ مِنْ سَبَبِي إِلَّا خَيْرٌ.

ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَتَّبِعَنِي، وَإِلَّا فَإِنَّهُ آخِرُ الْعَهْدِ، إِنِّي سَأَحْدِثُكُمْ حَدِيثًا:

عَزَوْنَا بَلَنَجَرَ، فَفَتَحَ اللَّهُ عَلَيْنَا، وَأَصِيبْنَا غَنَائِمٌ، فَقَالَ لَنَا سَلْمَانُ الْبَاهِلِيُّ: أَفَرِحْتُمْ بِمَا فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ، وَأَصِيبْتُمْ مِنَ الْغَنَائِمِ؟! فَقُلْنَا: نَعَمْ، فَقَالَ لَنَا: إِذَا أَدْرَكْتُمْ شَبَابَ آلِ مُحَمَّدٍ فَكُونُوا أَشَدَّ فَرَحًا بِقِتَالِكُمْ مَعَهُمْ مِنْكُمْ بِمَا أَصِيبْتُمْ مِنَ الْغَنَائِمِ، فَأَمَّا أَنَا، فَإِنِّي أَسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهَ، قَالَ: ثُمَّ وَاللَّهِ مَا زَالَ فِي أَوَّلِ الْقَوْمِ حَتَّى قُتِلَ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۳۹۶؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۷۲).

۱. در معجم البلدان (ج ۱ ص ۴۸۹) آمده است: بَلَنَجَر، شهری در سرزمین خَزْرَان (قفقاز) است. می‌گویند: عبد الرحمان بن ربیعہ، آن جا را فتح کرد. بلاذری گفته است: سلمان بن ربیعہ باهلی، آن را فتح کرد (ر. ک: نقشه شماره ۵ در پایان جلد ۲). ۲. سلمان بن ربیعہ باهلی، اهل کوفه است. در جنگ قادسیه حضور داشت. عمر بن خطاب، قضاوت شهر مدائن را به وی سپرد و او، نخستین قاضی در عراق است. سپس، او را برکنار کرد. او در نبرد با ترکان، شرکت جست و در فرمانروایی سعید بن عاص در بَلَنَجَر در دوره خلافت عثمان، کشته شد. لازم است یادآوری گردد که در برخی منابع تاریخی، مانند: الإرشاد (ج ۲ ص ۷۳)، روضه الواعظین (ص ۱۹۷)، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی (ج ۱ ص ۲۲۵) و الکامل فی التاریخ (ج ۲ ص ۵۴۹)، به جای «سلمان باهلی»، «سلمان فارسی» آمده که اشتباه است؛ زیرا سلمان فارسی در زمان عمر، از دنیا رفت، حال آن که فتح بَلَنَجَر، در زمان عثمان صورت گرفت.

زُهَیْر بن قَیْن بَجَلِی - که از طرفداران عثمان بود - ، حج گزارده بود . هنگام بازگشت ، مسیر ، آن دو را به هم رساند . او از مکه همراه حسین علیه السلام بود ؛ ولی با ایشان ، فرود نمی‌آمد . یک روز ، حسین علیه السلام او را فرا خواند . این ، بر او گران آمد ؛ ولی با ناخرسندی به ایشان ، پاسخ داد . چون از نزد ایشان بازگشت ، خیمه گاه و اثاثش را به نزدیکی حسین علیه السلام انتقال داد . سپس به یارانش گفت : هر کس از شما می‌خواهد ، به دنبال من بیاید ، و گر نه این ، واپسین دیدار است . برای شما داستانی را بگویم : در بَلَنَجَر جنگیدیم و پیروز شدیم و آن جا را گشودیم . غنایمی را به دست آوردیم و شادمان بودیم . سلمان باهلی همراه ما بود . به ما گفت : آن گاه که سِرور جوانان بهشت را دریافتید ، از نبرد همراه او ، شادمان تر باشید ، از امروز که غنایمی را فرا چنگ آورده‌اید . پس من ، شما را به خدا می‌سپارم . پس از آن ، همسرش را طلاق داد و به او گفت : به خانواده خویش پیوند ؛ زیرا من نمی‌خواهم به خاطر من ، آسیبی به تو برسد ، مگر نیکویی . آن گاه ، همراه حسین علیه السلام شد تا با او به شهادت رسید . ۱. کَانَ زُهَیْرُ بْنُ الْقَیْنِ الْبَجَلِی قَدْ حَجَّ ، وَكَانَ عُثْمَانِیًّا ، فَلَمَّا عَادَ جَمَعَهُمَا الطَّرِيقُ ، وَكَانَ يُسَایِرُ الْحُسَیْنَ عَلَيْهِ السَّلَام مِنْ مَكَّةَ ، إِلَّا أَنَّهُ لَا یَنْزِلُ مَعَهُ ، فَاسْتَدْعَاهُ یَوْمًا الْحُسَیْنُ عَلَيْهِ السَّلَام فَشَقَّ عَلَیْهِ ذَلِکَ ، ثُمَّ أَجَابَهُ عَلَی كُرِهِ ، فَلَمَّا عَادَ مِنْ عِنْدِهِ نَقَلَ ثَقْلَهُ إِلَى ثَقَلِ الْحُسَیْنِ عَلَيْهِ السَّلَام .

ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ : مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ یَتَّبِعَنِ إِلَّا فَإِنَّهُ آخِرُ الْعَهْدِ ، وَسَأُحَدِّثُكُمْ حَدِیثًا : غَزَوْنَا بَلَنَجَرَ ، فَفُتِحَ عَلَیْنَا ، وَأَصَبْنَا غَنَائِمَ فَفَرَحْنَا ، وَكَانَ مَعَنَا سِلْمَانُ الْفَارِسِیُّ فَقَالَ لَنَا : إِذَا أَدْرَكْتُمْ سَیِّدَ شَبَابِ أَهْلِ مُحَمَّدٍ فَكُونُوا أَشَدَّ فَرَحًا بِقِتَالِكُمْ مَعَهُ ، بِمَا أَصَبْتُمْ الْیَوْمَ مِنَ الْغَنَائِمِ ، فَأَمَّا أَنَا فَاسْتَوْدِعُكُمْ اللَّهَ !

ثُمَّ طَلَّقَ زَوْجَتَهُ وَقَالَ لَهَا : الْحَقُّ بِأَهْلِکَ ، فَإِنِّی لَا أُحِبُّ أَنْ یُصِیْبَکَ فِی سَبَبِی إِلَّا خَیْرٌ . وَلَزِمَ الْحُسَیْنُ عَلَيْهِ السَّلَام حَتَّى قُتِلَ مَعَهُ (الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۴۹) . گروهی از بنی فزاره و بَجِله می‌گویند : با زُهَیْر بن قَیْن ، از مکه برمی‌گشتیم و با حسین علیه السلام هم‌سفر بودیم و هم‌سفری با او ، بر ما بسیار ناگوار بود ؛ زیرا زنانش همراه او بودند و هر گاه در جایی فرود می‌آمد ، از او دوری می‌جستیم و در ناحیه‌ای دیگر ، فرود می‌آمدیم . یک روز در جایی فرود آمد که چاره‌ای نداشتیم ، مگر این که با او فرود بیاییم . مشغول خوردن غذا بودیم که فرستاده حسین علیه السلام آمد و بر ما سلام کرد و سپس گفت : ای زُهَیْر بن قَیْن ! ابا عبد الله ، مرا فرستاده تا تو به نزدش بروی . هر یک از ما ، آنچه را در دست داشت ، افکند و گویا پرنده بر روی سر ما بود . همسرش ، دِلَم دختر عمرو ، به او گفت : سبحان الله ! فرزند پیامبر خدا ، پیغام می‌دهد و تو نزد او نمی‌روی؟! کاش می‌رفتی و به سخنش گوش فرا می‌دادی ! زُهَیْر ، نزد ایشان رفت و لختی نگذشت که نوید یافته ، با چهره‌ای درخشان آمد و فرمان داد تا خیمه و بار و بنه و کالایش را برچینند و به سوی حسین علیه السلام ببرند و به همسرش گفت : تو را طلاق دادم ؛ چون نمی‌خواهم جز بهره نیکو ، از من به تو برسد . آهنگ همراهی حسین علیه السلام کرده‌ام تا جانم را فدایش نمایم و با جان ، از او پاسداری کنم . سپس دارایی همسرش را به او پس داد و او را به برخی پسرعموهایش سپرد که او را به خانواده‌اش برسانند . همسرش به سوی او رفت و با او خداحافظی کرد و گریست و گفت : خدا ، برایت خیر خواست . از تو می‌خواهم که در روز رستاخیز ، مرا نزد جدِّ حسین ، یاد کنی . سپس [زُهَیْر] به یارانش گفت : هر یک از شما دوست دارد ، همراهم بیاید ، و گر نه این ، واپسین دیدار من با اوست . ۱. حَدَّثَ جَمَاعَةٌ مِنْ بَنَى فَزَارَةَ وَبَجِیلَةَ قَالُوا : کُنَّا مَعَ زُهَیْرِ بْنِ الْقَیْنِ لَمَّا أَقْبَلْنَا مِنْ مَكَّةَ ، فَکُنَّا نُسَایِرُ الْحُسَیْنَ عَلَيْهِ السَّلَام ، وَمَا شَیْءٌ أَکْرَهَ إِلَیْنَا مِنْ مُسَایَرَتِهِ ، لِأَنَّ مَعَهُ نِسْوَانَهُ ، فَكَانَ إِذَا أَرَادَ التَّنَزُّولَ اعْتَرَلْنَاهُ ، فَتَزَلْنَا نَاحِیَةً .

فَلَمَّا کَانَ فِی بَعْضِ الْأَیَّامِ نَزَلَ فِی مَکَانَ ، فَلَمْ نَجِدْ بُیْدًا مِنْ أَنْ تُنَازِلَهُ فِیهِ ، فَبَیْنَا نَحْنُ نَتَغَدَّى بِطَعَامٍ لَنَا إِذْ أَقْبَلَ رَسُولُ الْحُسَیْنِ عَلَيْهِ السَّلَام حَتَّى سَلَّمَ عَلَیْنَا .

ثُمَّ قَالَ : یَا زُهَیْرُ بْنُ الْقَیْنِ ، إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَام بَعَثَنِ إِلَیْكَ لِتَأْتِیَهُ . فَطَرَحَ كُلُّ إِنْسَانٍ مِمَّا فِی یَدِهِ ، حَتَّى کَانَمَا عَلَی رُؤُوسِنَا الطَّیْرُ .

فَقَالَتْ لَهُ زَوْجَتُهُ - وَهِيَ دَيْلَمُ بِنْتُ عَمْرِو - : سُبْحَانَ اللَّهِ ! أَيْبَعْتُ إِلَيْكَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ لَا تَأْتِيهِ ؟ ! فَلَوْ أَتَيْتَهُ فَسَجَعْتَ مِنْ كَلَامِهِ . فَمَضَى إِلَيْهِ زُهَيْرٌ .

فَمَا لَبِثَ أَنْ جَاءَ مُسْتَبْشِرًا قَدْ أَشْرَقَ وَجْهُهُ ، فَأَمَرَ بِفُسْطَاطِهِ فَفُؤِصَ ، وَبَثَّقَلِهِ وَمَتَاعِهِ فَحَوَّلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، وَقَالَ لِامْرَأَتِهِ : أَنْتِ طَالِقٌ ؛ فَإِنِّي لَا أَحِبُّ أَنْ يُصِيبَكَ بِسَبَبِي إِلَّا خَيْرٌ ، وَقَدْ عَزَمْتُ عَلَى صُحْبَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام لِأَفْدِيَتِهِ بِرُوحِي ، وَأَقِيَتُهُ بِنَفْسِي . ثُمَّ أَعْطَاهَا مَالَهَا ، وَسَلَّمَهَا إِلَى بَعْضِ بَنِي عَمِّهَا لِيُوصِلَهَا إِلَى أَهْلِهَا .

فَقَامَتْ إِلَيْهِ وَوَدَّعَتْهُ وَبَكَتْ ، وَقَالَتْ : خَارَ اللَّهُ لَكَ ، أَسَأَلُكَ أَنْ تَذْكُرَنِي فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ جَدِّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام .

ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ : مَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَصْحَبَنِي ، وَإِلَّا فَهُوَ آخِرُ الْعَهْدِ مِنِّي بِهِ (الملهوف : ص ۱۳۲ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۳۷۱) .
دلائل الإمامة (- به نقل از عماره بن زید -)

ابراهیم بن سعد به من خبر داد هنگامی که زُهِیر همراه حسین علیه السلام شد، با وی بوده است . پس حسین علیه السلام به او فرمود : «ای زُهِیر ! بدان که این جا ، شهادتگاه من است و زحر بن قیس ، این قسمت بدنم (یعنی سرش) را به امید پاداش ، نزد یزید می برد ؛ ولی او چیزی به وی نخواهد داد» .۱. حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدٍ ؛ أَخْبَرَنِي أَنَّهُ كَانَ مَعَ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ حِينَ صَحِبَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَام ، فَقَالَ لَهُ : يَا زُهَيْرُ ! إِعْلَمْ أَنَّ هَاهُنَا مَشْهَدِي ، وَيَحْمِلُ هَذَا مِنْ جَسَدِي - يَعْنِي رَأْسَهُ - زَحْرُ بْنُ قَيْسٍ ، فَيَدْخُلُ بِهِ عَلَى يَزِيدَ يَرْجُو نَوَالَهُ ، فَلَا يُعْطِيهِ شَيْئًا (دلائل الإمامة : ص ۱۸۲ ح ۹۷) . ر . ك : ج ۲ ص ۶۷ (بخش پنجم / فصل سوم / زُهِیر بن قین) . -----
۱. از منزل های میان مکه و کوفه ، پس از منزل شقوق و قبل از منزل خزیمه (معجم البلدان : ج ۲ ص ۷۸ . نیز ، ر . ك : نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲) .

۷ / ۲۱ اخبار فرود آمدن امام علیه السلام در ثعلبیه

الکافی (- به نقل از حکم بن عتیبه -) : مردی در ثعلبیه با حسین بن علی علیه السلام که می خواست به کربلا برود، دیدار کرد. بر او وارد شد و سلام کرد. حسین علیه السلام به او فرمود : «تو از کدام سرزمینی؟» .
گفت: از مردم کوفه ام .

فرمود : «سوگند به خدا - ای برادر کوفی - که اگر تو را در مدینه دیده بودم ، نشانه جبرئیل علیه السلام را در خانه مان و وحی آوردنش را بر جدّم ، به تو نشان می دادم. ای برادر کوفی ! آیا می شود که آبشخور دانش مردم ، ما باشیم و اینک ، آنان بدانند و ما ندانیم؟ این ، نمی شود» .۳. لَقِيَ رَجُلٌ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام بِالثَّعْلَبِيَّةِ ، وَهُوَ يُرِيدُ كَرْبَلَاءَ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام : مِنْ أَيِّ الْبِلَادِ أَنْتَ ؟ قَالَ : مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ .

قَالَ : أَمَا وَاللَّهِ يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ ! لَوْ لَقَيْتُكَ بِالْمَدِينَةِ لَأَرَيْتُكَ أَثَرَ جِبْرِئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَام مِنْ دَارِنَا ، وَتُزَوِّلُهُ بِالْوَحْيِ عَلَى حِدِّي ، يَا أَخَا أَهْلِ الْكُوفَةِ ، أَفَمُسْتَقَى النَّاسِ الْعِلْمَ مِنْ عِنْدِنَا ، فَعَلِمُوا وَجْهِنَا ؟ ! هَذَا مَا لَا يَكُونُ ! (الکافی : ج ۱ ص ۳۹۸ ح ۲ ، بصائر الدرجات : ص ۱۲) .

الملهوف : حسین علیه السلام شب را در ثعلبیه به سر برد و چون بامداد شد، مردی از مردم کوفه با کنیه ابو هره ازدی ۱ را دید . او چون نزد حسین علیه السلام آمد، بر ایشان سلام کرد و سپس گفت: ای فرزند پیامبر خدا ! چه چیزی تو را از حرم خدا و حرم جدّت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، بیرون کرده است؟ حسین علیه السلام فرمود : «وای بر تو ، ای ابو هره! بنی امیه ، دارایی ام را گرفتند، بردباری کردم ، دشنام دادند ، تاب آوردم و خواستند خونم را بریزند ، گریختم . به خدا سوگند ، گروه ستم پیشه ، مرا خواهند کشت و خداوند بر آنان ، خواری گسترده و شمشیر بُرّان را مسلط می سازد و کسی را بر آنان چیره می گرداند که خواریشان کند تا از مردم سیّأ - که زنی بر آنان ، حاکم بود و در دارایی و خون هایشان ، بر آنان فرمان راند تا خواریشان ساخت - خواریتر

باشند. ۲. بات [الحسین] علیه السلام فی الموضع [أی الثعلبیة]، فَلَمَّا أَصْبَحَ، فَإِذَا هُوَ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ يُكْنَى أَبُو هِرَّةَ الْأَزْدِيُّ، فَلَمَّا أَتَاهُ سَلَّمَ عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ مِنْ حَرَمِ اللَّهِ وَحَرَمِ جَدِّكَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْكُ يَا أَبُو هِرَّةَ! إِنَّ بَنِي أُمَيَّةَ أَخَذُوا مَالِي فَصَبَرْتُ، وَشَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ، وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ، وَآيَمُ اللَّهِ! لَتَقْتُلُنِي الْفِتْنَةُ الْبَاغِيَّةُ، وَلَيَلْبِسَنَّهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا، وَسَيْفًا قَاطِعًا، وَلَيَسْلُطَنَّ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلُّهُمْ، حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ قَوْمِ سَيِّئٍ؛ إِذْ مَلَكَتْهُمْ أَمْرَأَةٌ مِنْهُمْ، فَحَكَمَتْ فِي أَمْوَالِهِمْ وَدِمَائِهِمْ حَتَّى أَذَلَّتْهُمْ (الملهوف: ص ۱۳۲؛ الفتوح: ج ۵ ص ۷۱). الأمالی، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -): حسین علیه السلام حرکت کرد تا به رُهمیه^۳ رسید. آن جا مردی کوفی با کنیه ابو هَرم، بر او وارد شد و گفت: ای پسر پیامبر! چه چیزی تو را از مدینه بیرون آورد؟ فرمود: «وای بر تو، ای ابو هَرم! دشنام دادند، تاب آوردم. دارایی‌ام را خواستند، تحمّل کردم. خونم را خواستند، گریختم. به خدا سوگند که مرا خواهند کشت. سپس خدا، آنان را به خواری گسترده و همه‌جانبه و شمشیر بُران، گرفتار می‌سازد و کسی را بر آنان چیره می‌سازد که خوارشان گرداند». ۴. ثُمَّ سَارَ [الحسین علیه السلام] حَتَّى نَزَلَ الرُّهَيْمَةَ، فَوَرَدَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، يُكْنَى أَبُو هَرم، فَقَالَ: يَا بَنَ النَّبِيِّ، مَا الَّذِي أَخْرَجَكَ مِنَ الْمَدِينَةِ؟

فَقَالَ: وَيَحْكُ يَا أَبُو هَرم! شَتَمُوا عِرْضِي فَصَبَرْتُ، وَطَلَبُوا مَالِي فَصَبَرْتُ، وَطَلَبُوا دَمِي فَهَرَبْتُ، وَآيَمُ اللَّهِ لَيَقْتُلُنِي، ثُمَّ لَيَلْبِسَنَّهُمُ اللَّهُ ذُلًّا شَامِلًا، وَسَيْفًا قَاطِعًا، وَلَيَسْلُطَنَّ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلُّهُمْ (الأمالی، صدوق: ص ۲۱۸ ح ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۴).

۱. ابو هِرَّةَ اَزْدِي کوفی، همان است که شیخ صدوق در الأمالی خود (ر. ک: ح ۶۸۹)، با عنوان «ابو هَرم» از او یاد کرده و رجال‌شناسان، از او یادی نکرده‌اند. ۲. مزرعه‌ای نزدیک کوفه. سَکُونی گفته است: چشمه‌ای پس از منزل خَفِیه است، در راهی که از کوفه به شام می‌روی (معجم البلدان: ج ۳ ص ۱۰۹. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲).

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از بحیر بن شداد اسدی -): در ثعلبیة، حسین علیه السلام به ما رسید. با برادرم به سوی او رفتم. جُبه زردی پوشیده بود و در قسمت سینه‌اش، جیبی داشت. برادرم به او گفت: برای تو نگرانم. او با تازیانه بر جامه‌دانی که پشت سرش نهاده بود، زد و فرمود: «این، نامه‌های برجستگان مردم کوفه است». ۱. مَرَّ بِنَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالثَّعْلَبِيَّةِ، فَخَرَجْتُ إِلَيْهِ مَعَ أَخِي، فَإِذَا عَلَيْهِ جُبَّةٌ صَفْرَاءُ، لَهَا جَيْبٌ فِي صَدْرِهَا، فَقَالَ لَهُ أَخِي: إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ. فَضَرَبَ بِالسَّوِطِ عَلَى عَيْنَيْهِ قَدْ حَقَبَهَا خَلْفَهُ، وَقَالَ: هَذِهِ كُتُبُ وَجُوهِ أَهْلِ الْمِصْرِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۵۷ ح ۴۴۰، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۱۶). تاریخ دمشق (- به نقل از سفیان -): مردی از بنی اسد، به نام بَحِير - که اهل ثعلبیة بود -، پس از سال یکصد و پنجاه [هجری]، برای ما گزارش کرد و مردی مسن تر از او در راه نبود. گفتیم: مانند که بودی، هنگامی که حسین بن علی علیه السلام به شما رسید؟

گفت: نوجوانی، که تازه به بلوغ رسیده است. آن روز، برادر بزرگ‌ترم به نام زُهیر، نزد حسین علیه السلام رفت و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! تو را در میان مردمی اندک می‌بینم!

حسین علیه السلام با تازیانه‌ای که در دستش بود، چنین اشاره کرد و بر خورجینی که پشت سرش بود، زد و فرمود: «این خورجین، آکنده از نامه است». گویی او از سخن [بی‌پروای] برادرم [ناراحت شده بود و] شدت عمل به خرج داد.

به او گفتم: چند ساله‌ای؟

گفت: ۱۱۶ ساله.

غذا و کالایمان را به او سپردیم و چون باز گشتیم، آن را از او خواستیم. گفت: اگر غذایی باشد! شاید جانداران، آن را

خورده‌اند .

گفتیم: ای دریغا ! غذایمان رفت. اما دیدیم که او با من شوخی کرده و غذا و کالایمان را به ما داد. ۲. حَدَّثَنَا رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ يُقَالُ لَهُ بِحَيْرٌ - بَعْدَ الْخَمْسِينَ وَالْمِئَةِ - وَكَانَ مِنْ أَهْلِ الثَّعْلَبِيَّةِ ، وَلَمْ يَكُنْ فِي الطَّرِيقِ رَجُلٌ أَكْبَرَ مِنْهُ ، فَقُلْتُ : مِثْلُ مَنْ كُنْتُ حِينَ مَرَّ بِكُمْ حُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؟

قال : غُلَامٌ يَفْعَتُ - قال : - فَقَامَ إِلَيْهِ أَخِي لِي كَانَ أَكْبَرَ مِنِّي يُقَالُ لَهُ زُهَيْرٌ ، قَالَ : أَيُّ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، إِنِّي أَرَاكَ فِي قَلْبِهِ مِنَ النَّاسِ !

فَأَشَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَوْطٍ فِي يَدِهِ هَكَذَا ، فَضَرَبَ حَقِيئَةً وَرَاءَهُ ، فَقَالَ : هَا إِنَّ هَذِهِ مَمْلُوءَةٌ كُتُبًا ، فَكَأَنَّهُ شَدَّ مِنْ مِثْلِهِ أَخِي . قَالَ سُفْيَانُ : فَقُلْتُ لَهُ : ابْنُ كَمْ أَنْتَ ؟ قَالَ : ابْنُ سِتِّ عَشْرَةَ وَمِئَةٍ .

قال سُفْيَانُ : وَكُنَّا اسْتَوْدَعْنَاهُ طَعَامًا لَنَا وَمَتَاعًا ، فَلَمَّا رَجَعْنَا طَلَبْنَاهُ مِنْهُ ، قَالَ : إِنْ كَانَ طَعَامًا فَلَعَلَّ الْحَيَّ قَدْ أَكَلُوهُ ! فَقُلْنَا : إِنَّا لِلَّهِ ذَهَبَ طَعَامُنَا ! فَإِذَا هُوَ يَمْزُجُ مَعِيَ ، فَأَخْرَجَ إِلَيْنَا طَعَامَنَا وَمَتَاعَنَا (تاریخ دمشق : ج ۱۴ ص ۲۱۴ ، بغية الطلب في تاريخ حلب : ج ۶ ص ۲۶۱۵) .

۷ / ۲۲ خبر شهادت مسلم بن عقيل

الإرشاد (- به نقل از عبد الله بن سليمان اسدی و مُنْذِرِ بْنِ مُشَمَّعِلِ اسدی -) : چون حج گزاردیم، قصدی جز پیوستن به حسین علیه السلام نداشتیم، تا بنگریم کارش به کجا می‌انجامد. با شتاب ، بر شتران رانیدیم تا به زُروُد رسیدیم .

چون نزدیک شدیم، مردی کوفی را دیدیم که هنگامی که حسین علیه السلام را دیده بود ، راهش را کج کرده بود. و حسین علیه السلام ایستاده بود، گویی که می‌خواهد او را ببیند . سپس او حسین علیه السلام را رها کرد و رفت و ما به سوی او رفتیم.

یکی از ما به دیگری گفت: نزد او برویم و از او بپرسیم ؛ چون از کوفه خبر دارد.

رفتیم تا به او رسیدیم. گفتیم: درود بر تو !

گفت: درود بر شما !

گفتیم: از کدام قبیله‌ای؟

گفت: اسدی هستم .

گفتیم: ما نیز اسدی هستیم . تو کیستی؟

گفت: من ، بکر فرزند فلائی‌ام .

ما نیز خود را معرفی کردیم و سپس گفتیم: از خبرهای مردم بگو .

گفت: باشد . از کوفه بیرون نیامده بودم که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه کشته شدند و دیدم که از طرف پاهایشان ، در بازار کشیده می‌شوند .

آمدیم تا به حسین علیه السلام - که درود خدا بر او باد - رسیدیم. با او همراهی کردیم تا این که شب در ثعلبیه فرود آمد. هنگامی که فرود آمد ، نزد او آمدیم و بر وی سلام کردیم و پاسخ سلام ما را داد .

به او گفتیم: رحمت خدا بر تو باد! ما خبری داریم . اگر دوست داری ، آشکارا ، و اگر دوست داری ، پنهانی آن را برایت نقل کنیم.

به ما و یارانش نگریست و فرمود: «از اینان ، چیزی پنهان نیست» .

به او گفتیم: سواری را که دیشب آمد، دیدی؟

فرمود: «بله ! می‌خواستم از او بپرسم».

گفتیم: به خدا که ما خبرش را از او گرفتیم و نیاز به پرسش نیست. او مردی است هم‌تیره ما، صاحب‌نظر، راستگو و خردمند. او به ما خبر داد که پس از شهادت مسلم و هانی، از کوفه بیرون آمده و آنان را دیده است که در بازار از طرف پاهایشان، بر زمین کشیده می‌شوند.

فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ»^۱. رحمت خدا بر آن دو باد! و چند بار، این جمله را بر زبان آورد.

به او گفتیم: تو را به خدا، جان خود و خانواده‌ات را دریاب و از این جا باز گرد؛ چرا که در کوفه، یار و پیروی نداری؛ بلکه می‌ترسیم بر ضد تو باشند.

او به فرزندان عقیل نگریست و گفت: «نظرتان چیست؟ مسلم، کشته شد!».

گفتند: به خدا بر نمی‌گردیم تا انتقام بگیریم و یا آنچه را او چشید، بجشیم.

حسین علیه السلام رو به ما کرد و فرمود: «پس از اینان، زندگی، خیری ندارد».

ما دانستیم که تصمیم و نظر او، بر رفتن است. به او گفتیم: خدا برایت خیر بخواهد!

فرمود: «رحمت خدا بر شما باد!».

یارانش به او گفتند: به خدا سوگند، تو مانند مسلم بن عقیل نیستی. اگر به کوفه وارد شوی، مردم به سوی تو می‌شتابند.

او خاموش شد و در انتظار ماند، تا بامداد که به جوانان و نوجوانانش چنین فرمود: «آب بسیار بردارید». آنان آب بسیار برداشتند و سپس کوچیدند تا به زباله^۲ رسیدند. ^۳لَمَّا قَضَيْنَا حَجَّنَا، لَمْ تَكُنْ لَنَا هِمَّةٌ إِلَّا اللَّحَاقَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الطَّرِيقِ، لِنَنْظُرَ مَا يَكُونُ مِنْ أَمْرِهِ، فَأَقْبَلْنَا تَرْقُلًا بِنَا نِيَاقُنَا مُسْرِعِينَ حَتَّى لَحِقْنَا بِزُرُودٍ، فَلَمَّا دَنَوْنَا مِنْهُ، إِذَا نَحْنُ بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ قَدْ عَدَلَ عَنِ الطَّرِيقِ حِينَ رَأَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَوَقَفَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ كَأَنَّهُ يُرِيدُهُ، ثُمَّ تَرَكَهُ وَمَضَى، وَمَضَيْنَا نَحْوَهُ.

فَقَالَ أَحَدُنَا لِصَاحِبِهِ: اذْهَبْ بِنَا إِلَى هَذَا لِنَسْأَلَهُ، فَإِنَّ عِنْدَهُ خَبَرَ الْكُوفَةِ، فَمَضَيْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَيْهِ، فَقُلْنَا: السَّلَامُ عَلَيْكَ، فَقَالَ: وَعَلَيْكُمْ السَّلَامُ، قُلْنَا: مِمَّنِ الرَّجُلُ؟ قَالَ: أَسِيدِي، قُلْنَا: وَنَحْنُ أَسِيدِيَانِ، فَمَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا بَكْرُ بْنُ فُلَانٍ، وَانْتَسَبْنَا لَهُ ثُمَّ قُلْنَا لَهُ: أَخْبِرْنَا عَنِ النَّاسِ وَرَاءَكَ.

قَالَ: نَعَمْ، لَمْ أَخْرُجْ مِنَ الْكُوفَةِ حَتَّى قُتِلَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ، وَهَانِيُّ بْنُ عُرْوَةَ، وَرَأَيْتُهُمَا يُجَرَّانِ بِأَرْجُلِهِمَا فِي السُّوقِ.

فَأَقْبَلْنَا حَتَّى لَحِقْنَا الْحُسَيْنَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَسَأَلْنَاهُ حَتَّى نَزَلَ الثَّعْلَبِيَّةُ مُمَسِيًّا، فَحِجَّتْهُ حِينَ نَزَلَ، فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيْنَا السَّلَامَ، فَقُلْنَا لَهُ: رَحِمَكَ اللَّهُ! إِنَّ عِنْدَنَا خَبْرًا، إِنْ شِئْتَ حَدَّثْنَاكَ عَلَانِيَةً وَإِنْ شِئْتَ سِرًّا، فَنَظَرَ إِلَيْنَا وَإِلَى أَصْحَابِهِ، ثُمَّ قَالَ: مَا دُونَ هَؤُلَاءِ سِرٌّ. فَقُلْنَا لَهُ: رَأَيْتَ الزَّائِكَ الَّذِي اسْتَقْبَلْتَهُ عَشِيَّتَیْ أُمِّسَ؟ قَالَ: نَعَمْ، وَقَدْ أَرَدْتُ مَسْأَلَتَهُ، فَقُلْنَا: قَدْ وَاللَّهِ اسْتَبْرَأْنَا لَكَ خَبْرَهُ، وَكَفَيْنَاكَ مَسْأَلَتَهُ، وَهُوَ امْرُؤٌ مَنَا ذُو رَأْيٍ وَصِدْقٍ وَعَقْلٍ، وَإِنَّهُ حَدَّثَنَا أَنَّهُ لَمْ يَخْرُجْ مِنَ الْكُوفَةِ حَتَّى قُتِلَ مُسْلِمٌ وَهَانِيُّ، وَرَأَاهُمَا يُجَرَّانِ فِي السُّوقِ بِأَرْجُلِهِمَا.

فَقَالَ: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا! يُكْرَرُ ذَلِكَ مَرَارًا، فَقُلْنَا لَهُ: نَشْهَدُكَ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ، إِلَّا انْصَرَفْتَ مِنْ مَكَانِكَ هَذَا، فَإِنَّهُ لَيْسَ لَكَ بِالْكُوفَةِ نَاصِرٌ وَلَا شِيعَةٌ، بَلْ نَتَخَوَّفُ أَنْ يَكُونُوا عَلَيْكَ.

فَنَظَرَ إِلَى بَنِي عَقِيلٍ، فَقَالَ: مَا تَرَوْنَ؟ فَقَدْ قُتِلَ مُسْلِمٌ؟ فَقَالُوا: وَاللَّهِ لَا نَرْجِعُ حَتَّى نُصِيبَ ثَارَنَا، أَوْ نَذُوقَ مَا ذَاقَ.

فَأَقْبَلَ عَلَيْنَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: لَا خَيْرَ فِي الْعَيْشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ. فَعَلِمْنَا أَنَّهُ قَدْ عَزَمَ رَأْيَهُ عَلَى الْمَسِيرِ، فَقُلْنَا لَهُ: خَارَ اللَّهُ لَكَ! فَقَالَ: رَحِمَكُمَا اللَّهُ!

فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: إِنَّكَ وَاللَّهِ مَا أَنْتَ مِثْلَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَلَوْ قَدِمْتَ الْكُوفَةَ لَكَانَ النَّاسُ إِلَيْكَ أَسْرَعَ. فَسَكَتَ ثُمَّ انْتَظَرَ حَتَّى إِذَا كَانَ السَّحَرُ قَالَ لِغُلَامَيْهِ وَغُلَامِيهِ: أَكْثِرُوا مِنَ الْمَاءِ. فَاسْتَقَوْا وَأَكْثَرُوا ثُمَّ ارْتَحَلُوا، فَسَارَ حَتَّى انْتَهَى إِلَى زُبَالَةٍ (الإرشاد: ج ۲ ص ۷۳؛ تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۷).

۱. بقره: آیه ۱۵۶. ۲. منزل معروفی در مسیر کوفه به مکه (معجم البلدان: ج ۳ ص ۱۲۹. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲).

ابو مخنف می‌گوید: قدامه بن سعید بن زائده بن قدامه ثقفی، در باره رفتار محمد بن اشعث با مسلم بن عقیل و اسارت وی نقل کرد که: آن گاه، مسلم، رو به محمد بن اشعث کرد و گفت: ای بنده خدا! به خدا سوگند که می‌بینم از امان دادن به من، ناتوانی. آیا خیری در تو هست؟ آیا می‌توانی یکی را بفرستی که از زبان من برای حسین علیه السلام پیغام ببرد - چرا که می‌دانم امروز با خاندان خویش به سوی شما روان شده، یا فردا روان می‌شود و این نگرانی و اندوهی که [در وجود من] می‌بینی، به سبب آن است - و بگوید: «ابن عقیل، مرا پیش تو فرستاد، در حالی که به دست این قوم، اسیر بود و می‌دانست که کشته می‌شود. او می‌گفت: با خاندان خویش، باز گرد. مردم کوفه، فریب ندهند، که آنان، همان یاران پدرت هستند که آرزوی جدایی از آنها را با مرگ یا کشته شدن داشت. مردم کوفه، تو را و مرا تکذیب کردند و کسی که تکذیب شد، رأیش پذیرفته نمی‌شود؟» ابن اشعث گفت: به خدا، چنین می‌کنم و به ابن زیاد نیز می‌گویم که به تو امان داده‌ام. جعفر بن حذیفه طایی برای من (ابو مخنف) نقل کرد - و سعید بن شیبان نیز این گزارش را می‌دانست - که: محمد بن اشعث، ایاس بن عثیل طایی، از قبیله بنی مالک بن عمرو بن ثمامه،

را - که مردی شاعریش بود و با محمد، رفت و آمد داشت -، فرا خواند و به وی گفت: نزد حسین برو و این نامه را به او برسان. او در نامه، سخنانی را که ابن عقیل به او گفته بود، نوشت و به وی گفت: این، توشه و این، لوازم سفر و این هم از آن خانواده‌ات! مرد گفت: پس مرکبم کو؟ به راستی که مرکب خودم، ناتوان است. گفت: این نیز مرکب و جهاز! سوار شو. ایاس رفت و پس از چهار شبانه‌روز، حسین علیه السلام را در منزلگاه زباله دید و خبر را به وی گفت و نامه را به وی داد. حسین علیه السلام به او فرمود: «آنچه مقدّر است، همان می‌شود. جان خویش و تباهی امت را به خدا وا می‌گذاریم». ۱. ثُمَّ أَقْبَلَ [مُسْلِمًا] عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ فَقَالَ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، إِنِّي أُرَاكَ وَاللَّهِ سَيَعْجُزُ عَنْ أَمَانِي، فَهَلْ عِنْدَكَ خَيْرٌ؟ تَسْتَطِيعُ أَنْ تَبْعَثَ مِنْ عِنْدِكَ رَجُلًا عَلَى لِسَانِي يُبَلِّغُ حُسَيْنًا - فَإِنِّي لَا أَرَاهُ إِلَّا قَدْ خَرَجَ إِلَيْكُمُ الْيَوْمَ مُقْبِلًا، أَوْ هُوَ يَخْرُجُ عَدَاً هُوَ وَأَهْلُ بَيْتِهِ، وَإِنَّ مَاتَرِي مِنْ جَزَعِي لِتَذَلِّكَ - فَيَقُولُ: إِنَّ ابْنَ عَقِيلٍ بَعَثَنِي إِلَيْكَ، وَهُوَ فِي أَيْدِي الْقَوْمِ أُسِيرٌ، لَا يَرَى أَنْ تَمْسِتَ حَتَّى تُقْتَلَ، وَهُوَ يَقُولُ: ارْجِعْ بِأَهْلِ بَيْتِكَ، وَلَا يَغُرُّكَ أَهْلُ الْكُوفَةِ؛ فَإِنَّهُمْ أَصْحَابُ أَيْكَ الَّذِي كَانَ يَتَمَنَّى فِرَاقَهُمْ بِالمَوْتِ أَوْ القَتْلِ؛ إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَدْ كَذَّبُوكَ وَكَذَّبُونِي، وَلَيْسَ لِمُكَذِّبٍ رَأْيٌ؛ فَقَالَ ابْنُ الْأَشْعَثِ: وَاللَّهِ لَأَفْعَلَنَّ، وَلَأَعْلَمَنَّ ابْنَ زِيَادٍ أَنِّي قَدْ أَمْنْتُكَ.

قال أبو مخنف: فَحَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ حُذَيْفَةَ الطَّائِي - وَقَدْ عَرَفَ سَعِيدُ بْنُ شَيْبَانَ الْحَدِيثَ - قَالَ: دَعَا مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ إِيَّاسَ بْنَ الْعَثَلِ الطَّائِي مِنْ بَنِي مَالِكِ بْنِ عَمْرِو بْنِ ثُمَامَةَ - وَكَانَ شَاعِرًا - وَكَانَ لِمُحَمَّدٍ زَوَارًا.

فَقَالَ لَهُ: الْقَ حُسَيْنًا فَأَبْلِغْهُ هَذَا الْكِتَابَ، وَكَتَبَ فِيهِ الَّذِي أَمَرَهُ ابْنُ عَقِيلٍ، وَقَالَ لَهُ: هَذَا زَادُكَ وَجَهَازُكَ وَمُتَعَّةُ لِعِيَالِكَ، فَقَالَ: مِنْ أَيْنَ لِي بِرَاحِلَةٍ؛ فَإِنَّ رَاحِلَتِي قَدْ أَنْصَيْتُهَا؟ قَالَ: هَذِهِ رَاحِلَةٌ فَارْكَبْهَا بِرَحْلِهَا.

ثُمَّ خَرَجَ فَاسْتَقْبَلَهُ بِزُبَالَةٍ، لِأَرْبَعِ لَيَالٍ، فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ، وَبَلَّغَهُ الرِّسَالَةَ.

فَقَالَ لَهُ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كُلُّ مَا حُمِّ نَازِلٌ، وَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ أَنْفُسَنَا وَفَسَادَ أُمَمِنَا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۴، الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۴۳). ۶۹۴. الأخبار الطوال: حسین علیه السلام چون از زرود حرکت کرد، مردی از بنی اسد را دید و از او در باره اخبار کوفه پرسید. گفت: هنوز از کوفه بیرون نیامده بودم که مسلم بن عقیل و هانی بن عروه کشته شدند و خودم دیدم که کودکان، پاهای آن دو را گرفته بودند و بر زمین می‌کشیدند. امام حسین علیه السلام فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» ۲. جان‌های خود را

به خداوند ، و ا می گذاریم» .

۱. بقره : آیه ۱۵۶ . (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ! عِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ أَنْفُسَنَا . فَقَالَ لَهُ : أَنْشُدْكَ اللَّهُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ فِي نَفْسِكَ ، وَأَنْفُسِ أَهْلِ بَيْتِكَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ نَرَاهُمْ مَعَكَ ، انْصِرِفْ إِلَى مَوْضِعِكَ وَدَعْ الْمَسِيرَ إِلَى الْكُوفَةِ ، فَوَاللَّهِ مَا لَكَ بِهَا نَاصِرَةٌ . فَقَالَ بَنُو عَقِيلٍ - وَكَانُوا مَعَهُ - : مَا لَنَا فِي الْعِيشِ بَعْدَ أَخِينَا مُسْلِمٍ حَاجَهُ ، وَلَسْنَا بِرَاجِعِينَ حَتَّى نَمُوتَ . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَمَا خَيْرٌ فِي الْعِيشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ . وَسَارَ ، فَلَمَّا وَافَى زُبَالَةَ وَافَاهُ بِهَا رَسُولُ مُحَمَّدٍ بْنِ الْأَشْعَثِ وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِمَا كَانَ سَأَلَهُ مُسْلِمٌ أَنْ يَكْتُبَ بِهِ إِلَيْهِ مِنْ أَمْرِهِ ، وَخِذْلَانِ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِثْنَاهُ ، بَعْدَ أَنْ بَايَعُوهُ ، وَقَدْ كَانَ مُسْلِمٌ سَأَلَ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ ذَلِكَ . فَلَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ اسْتَيْقَنَ بِصِدْقِ الْخَبَرِ ، وَأَفْطَعَهُ قَتْلُ مُسْلِمٍ بِنِ عَقِيلٍ وَهَانِي بْنِ عُرْوَةَ ، ثُمَّ أَخْبَرَهُ الرَّسُولُ بِقَتْلِ قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرٍ رَسُولِهِ الَّذِي وَجَّهَهُ مِنْ بَطْنِ الرُّمَّةِ . وَقَدْ كَانَ صَحْبُهُ قَوْمٌ مِنْ مَنَازِلِ الطَّرِيقِ ، فَلَمَّا سَجِعُوا خَبَرَ مُسْلِمٌ ، وَقَدْ كَانُوا ظَنُّوا أَنَّهُ يَقْدُمُ عَلَى أَنْصَارٍ وَعَضُدٍ ، تَفَرَّقُوا عَنْهُ ، وَلَمْ يَبْقَ مَعَهُ إِلَّا خَاصَّتُهُ (الأخبار الطوال : ص ۲۴۷ ، بغية الطلب في تاريخ حلب : ج ۶ ص ۲۶۲۱) . (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ! (الفتوح : ج ۵ ص ۶۴ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمي : ج ۱ ص ۲۱۵) .

آن مرد به امام حسین علیه السلام گفت: ای پسر پیامبر خدا! تو را به خدا سوگند می‌دهم که جان خود را و جان‌های خاندانت را که همراه تو می‌بینم ، حفظ کنی . به جای خود ، برگرد و رفتن به کوفه را رها کن . به خدا سوگند ، در آن شهر ، برای تو یابوری نیست . فرزندان عقیل - که همراه حسین علیه السلام بودند - گفتند: ما را پس از مرگ برادرمان مسلم ، نیازی به زندگی نیست و هرگز باز نمی‌گردیم تا کشته شویم . حسین علیه السلام فرمود: «پس از ایشان ، خیری در زندگی نیست» . آن گاه ، حرکت کرد و چون به منزل زُبَالَه رسید ، فرستاده محمد بن اشعث و عمر بن سعد - که او را به درخواست مسلم ، با نامه‌ای حاکی از بی‌وفایی و پیمان‌شکنی مردم کوفه بعد از بيعتشان ، گسیل داشته بودند - ، رسید . حسین علیه السلام چون آن نامه را خواند ، به درستی خبر کشته شدن مسلم و هانی ، یقین کرد و سخت اندوهگین شد . آن مرد ، خبر کشته شدن قیس بن مُسَهَّر را هم داد ؛ همان پیکری که امام علیه السلام او را از بطن الرُّمَّة ، فرستاده بود . گروهی از ساکنان منزل‌های میان راه که به امام علیه السلام پیوسته بودند و می‌پنداشتند امام علیه السلام پیش یاران و پیروان خود خواهد رفت ، چون این خبر را شنیدند ، پراکنده شدند و کسی جز یاران خاص حسین علیه السلام ، باقی نماند . ۱. لَمَّا رَحَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ زُرُودَ تَلَقَّاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ ، فَسَأَلَهُ عَنِ الْخَبَرِ ، فَقَالَ : لَمْ أَخْرُجْ مِنَ الْكُوفَةِ حَتَّى قَتَلَ مُسْلِمٌ بَنُ عَقِيلٍ وَهَانِي بَنُ عُرْوَةَ ، وَرَأَيْتُ الصَّبِيَّانَ يُجْزَوْنَ بِأَرْجُلِهِمَا . فَقَالَ : أَنْسَابُ الْأَشْرَافِ : مَرَدِي بِهِ نَامُ بَكْرِ بْنِ مَعْنَفَةَ بْنِ رُودَ ، بَا حُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهَمْرَاهَانِش دِيدَارُ كَرْدُ وَ شَهَادَتِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَ هَانِي رَا بَه اَو خَبَرِ دَادُ وَ گفتم: آن دو را دیدم که از طرف پاهایشان ، آنساب الأشراف : در بازار کشیده می‌شوند . سپس از حسین علیه السلام خواست که برگردد . فرزندان عقیل ، برخاستند و گفتند: به خدا ، باز نمی‌گردیم ، تا وقتی که انتقام خود را بگیریم ، یا آنچه را برادرمان چشید ، بچشیم . سپس حسین علیه السلام فرمود : «پس از اینان ، خیری در زندگی نیست» و معلوم شد که او تصمیم به رفتن دارد . عبد الله بن سُلَيم اسدی و مَدْرِي بن شَمْعَل اسدی ، گفتند: خدا برای تو خیر بخواهد! حسین علیه السلام هم فرمود : «خداوند ، هر دوی شما را رحمت کند!» ۱. لَقِيَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ مَعَهُ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ : بَكْرُ بْنُ الْمُعْنَفَةِ بْنِ رُودَ ، فَأَخْبَرَهُمْ بِمَقْتَلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَهَانِي ، وَقَالَ : رَأَيْتُهُمَا يُجْزَانِ بِأَرْجُلِهِمَا فِي السُّوقِ ، فَطَلَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْإِنْصِرَافِ ، فَوَثَبَ بَنُو عَقِيلٍ فَقَالُوا : وَاللَّهِ لَا نَنْصَرِفُ حَتَّى نُدْرِكَ ثَارَنَا ، أَوْ نَذُوقَ مَا ذَاقَ أَخُونَا .

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا خَيْرٌ فِي الْعِيشِ بَعْدَ هَؤُلَاءِ . فَعَلِمَ أَنَّهُ قَدْ عَزَمَ رَأْيَهُ عَلَى الْمَسِيرِ ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ سُلَيْمٍ وَ الْمَدْرِيُّ بْنُ الشَّمْعَلِ الْأَسَدِيَانِ : خَارَ اللَّهُ لَكَ ، فَقَالَ : رَحِمَكُمَا اللَّهُ (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۷۹) . الفتوح : به حسین بن علی علیه السلام خبر

رسید که مسلم بن عقیل، کشته شد. این، هنگامی بود که مردی کوفی بر او وارد شده بود. پس حسین علیه السلام فرمود: «از کجا آمده‌ای؟». مرد گفت: از کوفه. پیش از آن که بیرون بیایم، مسلم بن عقیل و هانی بن عروه مَدَجِجی را - که رحمت خدا بر آن دو باد -، کشته و [پیکرشان را] آویخته بر صلیب از طرف پاها در بازار قصابان دیدم که سرشان را برای یزید، فرستاده بودند. حسین علیه السلام سخت گریست و گفت: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ». ۲. بَلَغَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ قَدْ قُتِلَ، وَذَلِكَ أَنَّهُ قَدِمَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مِنْ أَيْنَ أَقْبَلْتَ؟ فَقَالَ: مِنَ الْكُوفَةِ، وَمَا خَرَجْتُ مِنْهَا حَتَّى نَظَرْتُ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَهَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ الْمَدَجِجِيَّ - رَحِمَهُمَا اللَّهُ - قَتِيلَيْنِ مَصْلُوبَيْنِ مُنْكَسَرَيْنِ فِي سَوْقِ الْقَصَابِينَ، وَقَدْ وُجَّهَ بِرَأْسَيْهِمَا إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ. قَالَ: فَاسْتَعْبَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاكِئاً، ثُمَّ قَالَ: الطَّبَقَاتُ الْكُبْرَى (الطَبَقَةُ الْخَامِسَةُ مِنَ الصَّحَابَةِ): خِبر شهادت مسلم و هانی، به حسین علیه السلام رسید ... فرزندان عقیل به حسین علیه السلام گفتند: اینک، هنگام بازگشت نیست. آن گاه، او را بر رفتن، تشویق کردند. حسین علیه السلام به یارانش فرمود: «می‌بینید آنچه را که برای ما پیش می‌آید. می‌بینم که مردم، ما را تنها می‌گذارند. هر که دوست دارد، برگردد». الطَّبَقَاتُ الْكُبْرَى (الطَبَقَةُ الْخَامِسَةُ مِنَ الصَّحَابَةِ): کسانی که در راه، همراه او شده بودند، باز گشتند و یارانی که با او از مکه آمده بودند و نیز شمار اندکی از کسانی که در میانه راه، همراهش شده بودند، ماندند. سواران آنها، ۳۲ نفر بودند. ۱. وَبَلَغَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتْلَ مُسْلِمٍ وَهَانِيٍّ ... فَقَالَتْ بَنُو عَقِيلٍ لِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَيْسَ هَذَا بِحِينَ رُجُوعٍ، وَخَرَّضُوهُ عَلَى الْمَضِيِّ.

فَقَالَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: قَدْ تَرَوْنَ مَا يَأْتِنَا، وَمَا أَرَى الْقَوْمَ إِلَّا سَيَخْذُلُونَا؛ فَمَنْ أَحَبَّ أَنْ يَرْجِعَ فَلْيَرْجِعْ. فَانْصَرَفَ عَنْهُ مَنْ صَارُوا إِلَيْهِ فِي طَرِيقِهِ، وَبَقِيَ فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ خَرَجُوا مَعَهُ مِنْ مَكَّةَ، وَنُفَيْرٌ قَلِيلٌ مِنْ صِحْبِهِ فِي الطَّرِيقِ، فَكَانَتْ خَيْلُهُمْ اثْنَيْنِ وَثَلَاثِينَ فَرَساً (الطَّبَقَاتُ الْكُبْرَى / الطَبَقَةُ الْخَامِسَةُ مِنَ الصَّحَابَةِ: ج ۱ ص ۴۶۳، تاریخ الإسلام، ذهبی: ج ۵ ص ۱۱). تاریخ یعقوبی: حسین علیه السلام به سوی عراق، حرکت کرد. چون به قُطْقُطَانَه رسید، خبر شهادت مسلم بن عقیل را دریافت کرد. ۳. سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُرِيدُ الْعِرَاقَ، فَلَمَّا بَلَغَ الْقُطْقُطَانَةَ أَتَاهُ الْخَبَرُ بِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ (تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۳). الملهوف: حسین علیه السلام حرکت کرد تا به زُبَالَه رسید. در آن جا خبر شهادت مسلم را دریافت کرد و شماری از پیروانش، این مطلب را دانستند. پس آزمندان و دو دلان، از گرد او پراکنده شدند و خانواده و یاران خوبش، همراه او ماندند. زمین آن جا برای شهادت مسلم بن عقیل، از گریه و فریاد، به لرزه در آمد و اشک‌ها چون سیل، جاری شدند. سپس حسین علیه السلام به آهنگ آنچه خدا او را بدان خوانده بود، رفت. سپس فَرَزْدَق ۴ به دیدارش آمد. بر او سلام کرد و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! چگونه به مردم کوفه اعتماد می‌کنی، در حالی که پسرعمویت مسلم بن عقیل و یارانش را کشتند؟ سرشک از دیده حسین علیه السلام سرازیر شد و فرمود: «خداوند، مسلم را رحمت کند! او به سوی نسیم رحمت و درود و خشنودی خدا، شتافت و آنچه بر عهده او بود، انجام داد و ما مانده‌ایم و وظیفه». سپس چنین سرود: اگر دنیا، گران‌بها شمرده می‌شود، پاداش خدا، برتر و برجسته‌تر است.

۱. قُطْقُطَانَه، جایی در بیابان‌های طف در نزدیکی کوفه است (معجم البلدان: ج ۴ ص ۳۷۴. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲). ۲. چنان که در ذیل عنوان «دیدار فرزددق در صفاح» گذشت، ظاهراً بین فرزددق و امام علیه السلام، در این مکان، ملاقاتی صورت نگرفته و دیدار وی با امام علیه السلام یک بار بوده است و آن هم در ابتدای حرکت امام علیه السلام از مکه به سمت کوفه. نیز، ر. ک: ص ۶۲۹ (سخنی در باره ملاقات فرزددق با امام حسین علیه السلام). ----- و اگر پیکرها برای مرگ، آفریده شده‌اند، کشته شدن مرد با شمشیر در راه خدا، برترین است. و اگر روزی‌ها در تقدیر و پخش شده‌اند، آزمندی کمتر مرد در کوشش، زیباتر است. و اگر دارایی‌ها برای و نهادن گرد می‌آیند، چرا انسان به و نهاده، بخل بورزد؟ ۱. سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ زُبَالَةَ، فَأَتَاهَا فِيهَا خَبَرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، فَعَرَفَ بِذَلِكَ جَمَاعَةً مِمَّنْ تَبِعَهُ، فَتَفَرَّقَ عَنْهُ أَهْلُ الْأَطْمَاعِ وَالْإِرْتِيَابِ، وَبَقِيَ مَعَهُ

أَهْلُهُ وَخِيَارُ الْأَصْحَابِ .

قال الزّواي : وَارْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ لِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، وَسَالَتِ الدُّمُوعُ عَلَيْهِ كُلَّ مَسِيلٍ .

ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ سَارَ قَاصِدًا لِمَا دَعَاهُ اللَّهُ إِلَيْهِ ، فَلَقِيَهُ الْفَزْدَقُ فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَقَالَ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، كَيْفَ تَرَكُنْ إِلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ ، وَهُمْ الَّذِينَ قَتَلُوا ابْنَ عَمِّكَ مُسْلِمَ بْنَ عَقِيلٍ وَشِيعَتَهُ ؟

قال : فَاسْتَعْبَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِأَكْيَا ، ثُمَّ قَالَ : رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا ! فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رَوْحِ اللَّهِ وَرِيحَانِهِ ، وَتَجَيَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ ، أَمَا إِنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا . ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ : فَإِنْ تَكُنِ الدُّنْيَا تُعَدُّ نَفْسَةً فَإِنَّ ثَوَابَ اللَّهِ أَعْلَى وَأَنْبَلُ وَإِنْ تَكُنِ الْأَبْدَانُ لِلْمَوْتِ أَنْشَتْ فَقَتْلُ امْرِئٍ بِالسَّيْفِ فِي اللَّهِ أَفْضَلُ وَإِنْ تَكُنِ الْأَرْزَاقُ قِسْمًا مُقَدَّرًا فَقَلَّةُ حَرِصِ الْمَرْءِ فِي السَّعْيِ أَجْمَلُ وَإِنْ تَكُنِ الْأَمْوَالُ لِلتَّرَكِّ جَمْعُهَا فَمَا بِالْ مَتْرُوكِ بِهِ الْمَرْءُ يَبْخُلُ (الملهوف : ص ۱۳۴ ؛ مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمي : ج ۱ ص ۲۲۳) . مروج الذهب : چون حسين عليه السلام به قادسيه رسيد ، حُر بن يزيد تميمي ، به او رسيد و به وي گفت : كجا مي روي ، اي فرزند پيامبر خدا؟ فرمود : «به اين شهر» . وي كشته شدن مسلم و ماجراهاي آن را به حسين عليه السلام گوشزد كرد . ۲. فَلَمَّا بَلَغَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقَادِسيَّةَ ، لَقِيَهُ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ التَّمِيمِيُّ ، فَقَالَ لَهُ : أَيْنَ تُرِيدُ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ؟ قَالَ : أُرِيدُ هَذَا الْمِصْرَ ، فَعَرَفَهُ بِقَتْلِ مُسْلِمٍ ، وَمَا كَانَ مِنْ خَبَرِهِ (مروج الذهب : ج ۳ ص ۷۰ ، تذكرة الخواص : ص ۲۴۵) .

نکته

گزارش‌های ارائه شده ، نشان می‌دهند که پیش از رسیدن قاصد کوفه - که به ظاهر ، بنا بر وصیت مسلم عليه السلام و در واقع ، برای منصرف کردن امام عليه السلام از رفتن به کوفه فرستاده شده بود و حامل خبر کشته شدن مسلم عليه السلام از طرف ابن زیاد برای امام عليه السلام بود - ، حوادث کوفه ، در منزل زُرود یا نعلبته به اطلاع امام عليه السلام رسیده بود .

۲۳ / ۷ رسیدن خبر شهادت عبد الله بن بقطر در منزلگاه زباله

تاریخ الطبری : بکر بن مُصعب مُزنی می‌گوید : حسين عليه السلام به هیچ آگاهی نمی‌رسید ، جز آن که مردم آن جا به دنبال وی می‌آمدند . تا به زباله رسید و از کشته شدن برادر شیري خود ، عبد الله بن بقطر ، آگاه شد . امام عليه السلام او را از راه اصلی به سمت مسلم فرستاده بود و نمی‌دانست که مسلم ، کشته شده است هشام می‌گوید : ... در منزل زباله ، این خبر به حسين عليه السلام رسید . آن گاه ، نوشته‌ای بیرون آورد و برای مردم خواند : «به نام خدای بخشنده مهربان . اما بعد ، گزارشی دردناک و ناگوار ، رسیده است : کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبد الله بن بقطر . شیعیان ما ، ما را تنها گذاشته‌اند . هر کس از شما می‌خواهد ، باز گردد . باز گردد ، که حقی بر او نداریم» . مردم ، یکباره از گرد وی ، پراکنده شدند و راه راست و چپ در پیش گرفتند و او ماند و یارانش که از مدینه با وی آمده بودند . او این کار را از آن رو کرد که گمان داشت بادیه‌نشینان ، به این پندار از پی او آمده‌اند که او به سوی شهری می‌رود که مردمش به اطاعت وی ، استوارند و [با حوادث پیش آمده ، دیگر] نخواست با وی بایند و ندانند کجا می‌روند ، و خوب می‌دانست که وقتی معلومشان کند ، جز آنها که می‌خواهند جانبازی کنند و با وی بمیرند ، کسی همراهش نمی‌ماند . ۲. كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَمُرُّ بِأَهْلِ مَاءٍ إِلَّا اتَّبَعُوهُ ، حَتَّى إِذَا انْتَهَى إِلَى زُبَالَةَ ، سَقَطَ إِلَيْهِ مَقْتَلُ أَخِيهِ مِنَ الرُّضَاعَةِ ؛ مَقْتَلُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَقَطْرٍ ، وَكَانَ سَرَّحَهُ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ مِنَ الطَّرِيقِ ، وَهُوَ لَا يَدْرِي أَنَّهُ قَدْ أُصِيبَ ... قال هشام : ... فَأَتَى ذَلِكَ الْخَبْرُ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ بِزُبَالَةَ ، فَأَخْرَجَ لِلنَّاسِ كِتَابًا ، فَقَرَأَ عَلَيْهِمْ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّهُ قَدْ أَتَانَا خَبْرٌ فَظِيحٌ ؛ قَتْلُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَهَانِي بْنِ عُرْوَةَ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ بَقَطْرٍ ، وَقَدْ خَذَلْتَنَا شِيعَتُنَا ؛ فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنْصِرَافَ فَلْيَنْصِرِفْ ، لَيْسَ عَلَيْهِ مِنَّا ذِمَامٌ .

قَالَ: فَتَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْهُ تَفَرُّقًا فَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا، حَتَّى بَقِيَ فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ جَاءُوا مَعَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ، وَإِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ ظَنَّ أَنَّ مَا اتَّبَعَهُ الْأَعْرَابُ؛ لِأَنَّهُمْ ظَنُّوا أَنَّهُ يَأْتِي بَلَدًا قَدْ اسْتَقَامَتْ لَهُ طَاعَةُ أَهْلِهِ، فَكَرِهَ أَنْ يَسِيرُوا مَعَهُ إِلَّا وَهُمْ يَعْلَمُونَ عَلَامَ يَقْدَمُونَ، وَقَدْ عَلِمَ أَنَّهُمْ إِذَا بَيَّنَّ لَهُمْ لَمْ يَصْحَبْهُ إِلَّا مَنْ يُرِيدُ مُوَسَّاتَهُ، وَالْمَوْتَ مَعَهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۸، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۹). الإرشاد: حسین علیه السلام حرکت کرد تا به زُبَّالَه رسید. پس خبر شهادت عبد الله بن یَقْطَرُ به او رسید. پس نامه‌ای بیرون آورد و بر مردم خواند: «به نام خداوند بخشنده مهربان. اما بعد، گزارشی دردناک و ناگوار، رسیده است: کشته شدن مسلم بن عقیل و هانی بن عروه و عبد الله بن یَقْطَرُ. شیعیان ما،

۱. منزل معروفی در مسیر کوفه به مکه (معجم البلدان: ج ۳ ص ۱۲۹. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲).

ما را بی‌یاور گذاشته‌اند. پس هر کس از شما می‌خواهد که باز گردد، منعی نیست. باز گردد، که حقی بر او نداریم». مردم، یکباره از پیرامون وی، پراکنده شدند و راه راست و چپ گرفتند و او ماند و یارانش که از مدینه با وی همراه بودند، و نیز تعداد اندکی از آنان که در طول مسیر به او پیوسته بودند. امام علیه السلام این کار را از آن رو کرد که می‌دانست بادیه‌نشینان، به این پندار، از پی او آمده‌اند که او به سوی شهری می‌رود که مردمش به اطاعت وی، استوارند و نخواست با وی بیایند و ندانند کجا می‌روند. ۱. فَسَارَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] حَتَّى انْتَهَى إِلَى زُبَالَمَةَ فَأَتَاهُ خَبَرُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَقْطَرٍ، فَأَخْرَجَ إِلَى النَّاسِ كِتَابًا فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنَّهُ قَدْ أَنَا خَبَرٌ فَطِيعٌ؛ قَتَلَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ، وَهَانِي بْنُ عُرْوَةَ، وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَقْطَرٍ، وَقَدْ خَذَلْنَا شِيعَتَنَا؛ فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ الْإِنْصِرَافَ فَلْيَنْصِرِفْ غَيْرَ حَرَجٍ، لَيْسَ عَلَيْهِ ذِمَامٌ.

فَتَفَرَّقَ النَّاسُ عَنْهُ وَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا، حَتَّى بَقِيَ فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ جَاءُوا مَعَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ، وَنَفَرَ يَسِيرُ مِمَّنْ انْضَوُّوا إِلَيْهِ، وَإِنَّمَا فَعَلَ ذَلِكَ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَام عَلِمَ أَنَّ الْأَعْرَابَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُ، إِنَّمَا اتَّبَعُوهُ وَهُمْ يَظُنُّونَ أَنَّهُ يَأْتِي بَلَدًا قَدْ اسْتَقَامَتْ لَهُ طَاعَةُ أَهْلِهِ، فَكَرِهَ أَنْ يَسِيرُوا مَعَهُ إِلَّا وَهُمْ يَعْلَمُونَ عَلَى مَا يَقْدَمُونَ (الإرشاد: ج ۲ ص ۷۵، روضة الواعظین: ص ۱۹۷). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: حسین علیه السلام حرکت کرد تا به زُبَّالَه رسید. در آن جا خبر شهادت برادر شیرین‌اش، عبد الله بن یَقْطَرُ به وی رسید. حسین علیه السلام از هر آبگاهی که می‌گذشت، گروه بسیاری به او می‌پیوستند؛ چون گمان می‌بردند که کارها برای او استوار خواهد شد. چون به زُبَّالَه رسید، در میان مردم ایستاد و چنین خطبه خواند: «آگاه باشید که مردم کوفه، بر مسلم بن عقیل و هانی بن عروه یورش آورده و آن دو را کشته‌اند و برادر شیرین‌ام را نیز کشته‌اند. پس هر یک از شما که دوست دارد، باز گردد. بدون سختی برگردد، که ما حقی بر او نداریم». مردم، پراکنده شدند و راه شمال و جنوب را در پیش گرفتند. تنها آنان که از مکه با او آمده بودند، با او ماندند. او می‌خواست که کسی همراه او نیاید، مگر از روی بینش و آگاهی. ۲. سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام حَتَّى انْتَهَى إِلَى زُبَالَةَ، فَوَرَدَ عَلَيْهِ هُنَاكَ مَقْتُلُ أَخِيهِ مِنَ الرِّضَاعَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَقْطَرٍ. وَكَانَ قَدْ تَبَعَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَام خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنَ الْمِيَاهِ الَّتِي يَمُرُّ بِهَا؛ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَظُنُّونَ اسْتِقَامَةَ الْأُمُورِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَام، فَلَمَّا صَارَ زُبَالَةَ قَامَ فِيهِمْ خَطِيبًا فَقَالَ:

أَلَا- إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ وَثَبُوا عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَهَانِي بْنِ عُرْوَةَ فَقَتَلُوهُمَا، وَقَتَلُوا أَخِي مِنَ الرِّضَاعَةِ، فَمَنْ أَحَبَّ مِنْكُمْ أَنْ يَنْصِرِفَ فَلْيَنْصِرِفْ مِنْ غَيْرِ حَرَجٍ، وَلَيْسَ عَلَيْهِ مَنَّا ذِمَامٌ.

فَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا، حَتَّى بَقِيَ فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ جَاءُوا مَعَهُ مِنْ مَكَّةَ، وَإِنَّمَا أَرَادَ أَلَّا يَصْحَبْهُ إِنْسَانٌ إِلَّا عَلَى بَصِيرَةٍ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۲۹). الفتوح: هنگامی که عبید الله بن زیاد، با مردم در حال سخن گفتن بود، یکی از یارانش به نام عبد الله بن یربوع تمیمی، بر او وارد شد و گفت: خداوند، امیر را بر راستی بدازد! اینک، خبری رسیده است. ابن زیاد به او گفت: چه خبری داری؟ گفت: در بیرون از کوفه با اسب خویش، گردش می‌کردم. مردی را دیدم که از کوفه

بیرون آمده بود و با شتاب به سوی بیابان می‌رفت. او را نشناختم. پس در پی او رفتم و از او در باره وضع و کارش پرسیدم. او یادآور شد که از اهالی مدینه است. از اسب، فرود آمدم و او را تفتیش کردم. همراهش این نامه را یافتیم. عبید الله بن زیاد، نامه را از او گرفت و باز گشود و خواند. در آن نامه، آمده بود: «به نام خدای بخشنده مهربان. به حسین بن علی. اما بعد، به تو گزارش می‌کنم که بیست و چند هزار از مردم کوفه با تو بیعت کرده‌اند. چون این نامه به تو رسید، بشتاب، بشتاب، که همه مردم با تو اند و هیچ گرایش و نظری به یزید بن معاویه ندارند. والسلام». [راوی] می‌گوید: ابن زیاد گفت: مردی که این نامه را با او یافتی، کجاست؟ گفت: دم در. گفت: او را نزد من بیاورید. چون مرد آمد و جلوی ابن زیاد ایستاد، به وی گفت، کیستی؟ گفت: یکی از وابستگان بنی‌هاشم. پرسید: نامت چیست؟ گفت: عبد الله فرزند یقطین^۱. گفت: این نامه را چه کسی به تو داده است؟ گفت: زنی که او را نمی‌شناسم. عبید الله بن زیاد، خندید و گفت: یکی از دو گزینه را برگیر: یا به من می‌گویی که چه کسی این نامه را به تو داده تا از دستم رها شوی، یا کشته می‌شوی. گفت: در مورد نامه، بدان که به تو نخواهم گفت چه کسی آن را به من داده است. و اما در مورد کشتن، بدان که من از کشته شدن، نگرانی ندارم؛ زیرا من کشته‌ای را نزد خدا برتر از آن که همچون تویی، او را بکشد، نمی‌شناسم. ابن زیاد، دستور داد گردن او را بزنند. پس دست و پایش را بستند و او را کشتند.^۲ فَبَيْنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ فِي مُحَاوَرَةٍ، إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَرْبُوعَ التَّمِيمِيُّ، فَقَالَ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ، هَاهُنَا خَبِيرٌ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ زَيْدٍ: وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: كُنْتُ خَارِجَ الْكُوفَةِ أَجُولٌ عَلَى فَرْسِي وَأَقْلَبُهُ؛ إِذْ نَظَرْتُ إِلَى رَجُلٍ قَدْ خَرَجَ مِنَ الْكُوفَةِ مُسْرِعًا يُرِيدُ الْبَادِيَةَ، فَأَنْكَرْتُهُ، ثُمَّ لَحِقْتُهُ وَسَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ وَأَمْرِهِ، فَذَكَرَ أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ؛ ثُمَّ نَزَلْتُ عَنْ فَرْسِي فَفَتَشْتُهُ فَأَصِيبَتْ مَعَهُ هَذَا الْكِتَابَ. قَالَ: فَأَخَذَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ الْكِتَابَ فَقَضَّهْ وَقَرَّاهُ، وَإِذَا فِيهِ مَكْتُوبٌ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي أَخْبِرُكَ أَنَّهُ قَدْ بَايَعَكَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ثَيْفٌ وَعِشْرُونَ أَلْفًا، فَإِذَا بَلَغَكَ كِتَابِي هَذَا، فَالْعَجَلِ الْعَجَلِ، فَإِنَّ النَّاسَ كُلَّهُمْ مَعَكَ، وَلَيْسَ لَهُمْ فِي يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ رَأْيٌ وَلَا هَوًى، وَالسَّلَامُ. قَالَ: فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: أَيْنَ هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي أَصِيبَتْ مَعَهُ هَذَا الْكِتَابُ؟ قَالَ: بِالْبَابِ، فَقَالَ: إِيْتُونِي بِهِ، فَلَمَّا دَخَلَ وَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ زَيْدٍ، فَقَالَ لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا مَوْلَى لِبْنِي هَاشِمٍ، قَالَ: فَمَا اسْمُكَ؟ قَالَ: إِسْمَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ يَظْطِينَ، قَالَ: مَنْ دَفَعَ إِلَيْكَ هَذَا الْكِتَابَ؟ قَالَ: دَفَعَهُ إِلَيَّ امْرَأَةٌ لَا أَعْرِفُهَا. قَالَ: فَضَحِكْتُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ وَقَالَ: أَخْبِرْنِي وَاحِدَةً مِنْ ثَنَيْنِ: إِمَّا أَنْ تُخْبِرَنِي مَنْ دَفَعَ إِلَيْكَ هَذَا الْكِتَابَ، فَتَنْجُوَ مِنْ يَدِي، وَإِمَّا أَنْ تُقْتَلَ. فَقَالَ: أَمَّا الْكِتَابُ فَإِنِّي لَا أَخْبِرُكَ مَنْ دَفَعَهُ إِلَيَّ، وَإِمَّا الْقَتْلَ فَإِنِّي لَا أَكْرَهُهُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ قَتِيلًا عِنْدَ اللَّهِ أَعْظَمَ مِمَّنْ يَقْتُلُهُ مِثْلُكَ. قَالَ: فَأَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ بِضَرْبِ عُنُقِهِ، فَضُرِبَتْ رَقَبَتُهُ صَبْرًا (الفتوح: ج ۵ ص ۴۴، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۰۳).

۱. در مقتل الحسين عليه السلام خوارزمي، «يقطر» به جای «يقطين» آمده است.

هنگامی که به حسین علیه السلام خبر کشته شدن ابن یقطر رسید، خطبه خواند و فرمود: «ای مردم! شیعیان ما، ما را تنها گذاردند و مسلم، هانی، قیس بن مسهر و ابن یقطر، کشته شدند. پس هر کس از شما که می‌خواهد برگردد، برگردد». پس مردمی که همراه او بودند، دسته دسته پراکنده شدند و راه راست و چپ را در پیش گرفتند، تا این که با یارانی که از حجاز با او آمده بودند، تنها ماند. ۱. لَمَّا بَلَغَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتْلَ ابْنِ يَقْطَرٍ خَطَبَ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! قَدْ خَذَلَنَا شِيعَتُنَا، وَقُتِلَ مُسْلِمٌ وَهَانِيٌّ وَقَيْسُ بْنُ مُسْهِرٍ، وَ[ابْنُ] يَقْطَرٍ؛ فَمَنْ أَرَادَ مِنْكُمْ الْإِنْصِرَافَ، فَلْيَنْصَرِفْ.

فَتَفَرَّقَ النَّاسُ الَّذِينَ صَبَّحُوهُ أَيْدِي سَيْبَا، فَأَخَذُوا يَمِينًا وَشِمَالًا، حَتَّى بَقِيَ فِي أَصْحَابِهِ الَّذِينَ جَاؤُوا مَعَهُ مِنَ الْحِجَازِ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۷۹).

اشاره

بر پایه گزارش منابع تاریخی، سه تن از پیک‌های امام حسین علیه السلام توسط ابن زیاد، به شهادت رسیده‌اند:

۱. ابو وزین سلیمان

سلیمان، از خدمت‌گزاران امام حسین علیه السلام بود و از این رو، «سلیمان مَوْلَى الحسین علیه السلام» نامیده می‌شد. وی، نخستین شهید نهضت حسینی است؛ چرا که او، حامل نامه یاری‌طلبی امام علیه السلام به سران بصره بود و یکی از آنان به نام مُنذر بن جارود، در شبی که ابن زیاد می‌خواست صبح روز بعد از آن به سوی کوفه حرکت کند، موضوع را به وی گزارش کرد و ابن زیاد هم سلیمان را فرا خواند و گردن زد

۱. ر. ک: ص ۳۱۷ (فصل سوم / نامه امام علیه السلام به سرشناسان بصره) و ص ۳۲۲ (پاسخ یزید بن مسعود به نامه امام علیه السلام).

۲. گفتنی است که در برخی گزارش‌ها، نام او، در شمار شهدای کربلا آمده است (ر. ک: ج ۲ ص ۱۳۶ «بخش پنجم / سخنی در باره دیگر یاران شهید امام حسین علیه السلام / سلیمان، غلام امام حسین علیه السلام»).

۲. عبد الله بن یقطر

در برخی گزارش‌ها آمده که ابن یقطر، نامه امام علیه السلام را برای مسلم می‌برد که دستگیر و شهید گردید و در برخی گزارش‌ها نیز وی حامل نامه مسلم به امام علیه السلام دانسته شده است. برخی نیز شهادت وی را در کربلا گفته‌اند.

۳. ر. ک: ص ۵۰۱ (فصل پنجم / شهادت عبد الله بن یقطر).

۳. قیس بن مُسهر

قیس، پیکی بسیار فعال بود و بارها از کوفه برای امام علیه السلام پیام برد و پیام امام علیه السلام را به کوفیان رساند.

۴. ر. ک: ص ۵۰۷ (فصل پنجم / شهادت قیس بن مُسهر صیداوی).

۷ / ۲۴ ورود امام علیه السلام به منزلگاه عَقَبه و رخدادهای آن

۷ / ۲۴ - ۱ رؤیای امام علیه السلام

کامل الزیارات (- به نقل از شهاب بن عبد ربّه، از امام صادق علیه السلام -): چون حسین بن علی علیه السلام بر بالای عَقَبه البُطن رفت، به یارانش فرمود: «من، حتماً کشته خواهم شد».

گفتند: چه طور یقین کردی، ای ابا عبد الله؟

فرمود: «به سبب خوابی که دیدم».

گفتند: آن خواب ، چیست؟

فرمود: «سگ‌هایی را دیدم که بر من حمله کردند و سخت‌ترین حمله ، از سوی سگی سیاه و سفید بود». ۲. لَمَّا صَعِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَقَبَةَ الْبَطْنِ ، قَالَ لِأَصْحَابِهِ : مَا أَرَانِي إِلَّا مَقْتُولًا ، قَالُوا : وَمَا ذَاكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ؟ قَالَ : رُؤْيَا رَأَيْتُهَا فِي الْمَنَامِ ، قَالُوا : وَمَا هِيَ ، قَالَ : رَأَيْتُ كِلَابًا تَنْهَشُنِي ، أَشَدُّهَا عَلَيَّ كَلْبٌ أَبْقَعَ (کامل الزیارات : ص ۱۵۷ ح ۱۹۴ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۸۷ ح ۲ -----

۱. شاید اشاره به لک و پیس داشتن قاتل ایشان (شمر) باشد .

۲۴ / ۲ - خبر دادن امام علیه السلام از شهادت خود

الإرشاد (- به نقل از عبد الله بن سليمان اسدي و منذر بن مُشَمَّعِل اسدي -) : چون هنگام سحر شد ، حسین علیه السلام به یارانش دستور داد که آب بسیار بگیرند . سپس حرکت کرد تا به بَطْنِ الْعَقَبَةِ رسید و در آن جا فرود آمد . پیرمردی از بنی عِکْرِمَه به نام عمرو بن لوزان با امام علیه السلام دیدار کرد و پرسید : کجا می‌روی؟ حسین علیه السلام به وی فرمود: «کوفه» .

پیرمرد گفت: تو را به خدا سوگند ، باز گرد. به خدا سوگند ، جز بر نیزه‌ها و شمشیرهای تیز ، وارد نمی‌شوی. کسانی که به دنبال شما فرستاده‌اند ، اگر کار جنگ را خود ، انجام می‌دادند و کارها را آماده می‌کردند تا شما بر آنها وارد می‌شدی ، رفتن ، قابل قبول بود ؛ اما با چنین وضعی که گزارش می‌کنی ، من عقیده ندارم که بروی.

امام علیه السلام به وی فرمود: «ای بنده خدا ! رأی تو ، بر من ، پنهان نیست ؛ لیکن خواست خداوند متعال ، مغلوب نمی‌شود» . سپس فرمود: «به خدا سوگند ، آنان مرا رها نمی‌کنند تا این خونِ بسته را از درونم بیرون کشند و وقتی چنین کردند ، خداوند ، کسی را بر آنان مسلط می‌کند که خوارشان سازد و خوارترین مردمان شوند». ۱. فَلَمَّا كَانَ السَّحَرُ أَمَرَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَصْحَابَهُ فَاسْتَقَوْا مَاءً وَأَكْثَرُوا ، ثُمَّ سَارَ حَتَّى مَرَّ بِبَطْنِ الْعَقَبَةِ فَنَزَلَ عَلَيْهَا ، فَلَقِيَهُ شَيْخٌ مِنْ بَنِي عِكْرِمَةَ يُقَالُ لَهُ عَمْرُو بْنُ لُؤْزَانَ ، فَسَأَلَهُ : أَيْنَ تُرِيدُ ؟ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْكُوفَةَ ، فَقَالَ الشَّيْخُ : أَنْشُدْكَ اللَّهَ لَمَّا انْصَرَفْتَ ؛ فَوَاللَّهِ مَا تَقْدَمُ إِلَّا عَلَى الْأَسِنَّةِ وَحَدِّ السُّيُوفِ ، وَإِنَّ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ بَعَثُوا إِلَيْكَ ، لَوْ كَانُوا كَفَّوْكَ مَوْوَنَةَ الْقِتَالِ ، وَوَطَّوْا لَكَ الْأَشْيَاءَ فَقَدِمْتَ عَلَيْهِمْ ، كَانَ ذَلِكَ رَأْيًا ، فَأَمَّا عَلَى هَذِهِ الْحَالِ الَّتِي تَذْكُرُ ، فَإِنِّي لَا أَرَى لَكَ أَنْ تَفْعَلَ .

فَقَالَ لَهُ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، لَيْسَ يَخْفَى عَلَى الرَّأْيِ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَا يُغْلِبُ عَلَى أَمْرِهِ .

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَاللَّهِ لَا يَدْعُونَنِي حَتَّى يَسْتَخْرِجُوا هَذِهِ الْعَلَقَةَ مِنْ جَوْفِي ، فَإِذَا فَعَلُوا سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلُّهُمْ ، حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ فِرْقِ الْأُمَمِ (الإرشاد : ج ۲ ص ۷۶ ؛ تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۹۹) . الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از یزید رشک -) : کسی که با حسین علیه السلام گفتگوی حضوری داشته ، برایم نقل کرد که : خیمه‌هایی برافراشته در بیابان دیدم . پرسیدم : اینها از آن کیست؟

گفتند: از آن حسین است.

نزد او آمدم و پیرمردی را دیدم که قرآن می‌خواند و اشک‌ها بر گونه‌ها و محاسنش جاری است. گفتم: پدر و مادرم به فدایت ، ای پسر پیامبر خدا! چه چیزی شما را به این شهرها و بیابانی که کسی در آن نیست، کشاند؟

فرمود: «اینها ، نامه‌های کوفیان به من است و آنان را نمی‌بینم ، جز آن که قاتلم باشند و وقتی چنین کنند ، از هتک هیچ حرمتی فروگذار نمی‌کنند و خداوند ، کسی را بر آنان مسلط می‌نماید که خوارشان سازد و از پارچه حیض ، ۲ خوارتر شوند». ۳. حَدَّثَنِي مَنْ شَافَهُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ : رَأَيْتُ أُبَيَّةً مَضْرُوبَةً بِفُلَاةٍ مِنَ الْأَرْضِ ، فَقُلْتُ : لِمَنْ هَذِهِ ؟ قَالُوا : هَذِهِ لِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

قَالَ: فَاتَيْتُهُ فَإِذَا شَيْخٌ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ، وَالْذُّمُّوعُ تَسِيلُ عَلَى خَدَّيْهِ وَلِحْيَتِهِ، قَالَ: قُلْتُ: بِأَبِي وَأُمِّي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا أَنْزَلَكَ هَذِهِ الْبِلَادَ وَالْفَلَاةَ الَّتِي لَيْسَ بِهَا أَحَدٌ؟
 قَالَ: هَذِهِ كُتِبَ أَهْلُ الْكُوفَةِ إِلَيَّ وَلَا أَرَاهُمْ إِلَّا قَاتِلِي، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ لَمْ يَدْعُوا لِلَّهِ حُرْمَةً إِلَّا أَنْتَهُكُوهَا، فَيَسْلُطُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَنْ يُذِلُّهُمْ، حَتَّى يَكُونُوا أَذَلَّ مِنْ فَرَمِ الْأَمَةِ - يَعْنِي مِقْنَعَتَهَا - (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۵۸ ح ۴۴۱، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۵).

۱. واژه «فَرَمِ الْأَمَةِ» که در متن عربی حدیث آمده، «روسری» هم معنا می‌دهد (النهاية: ج ۳ ص ۴۴۱ ماده «فرم»).

۷ / ۲۵ فرود آمدن امام علیه السلام و یارانش در منزلگاه شراف و آب برداشتن از آن جا

تاریخ الطبری (- به نقل از عبد الله بن سلیم اسدی و مذری بن مُشَمَّعِل اسدی -): حسین علیه السلام آمد تا به منزل شراف رسید. چون سحر شد، به جوانان دستور داد که آب فراوان بردارند و سپس از آن جا حرکت کردند. ۲. أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى نَزَلَ شَرَافٍ، فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ أَمَرَ فِتْيَانَهُ فَاسْتَقَوْا مِنَ الْمَاءِ فَأَكْتَرُوا، ثُمَّ سَارُوا مِنْهَا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۰۰، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۰).

۱. شراف: منزلی میان واقعه و قرعا (معجم البلدان: ج ۳ ص ۳۳۱. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲).

۷ / ۲۶ فرستاده شدن حر، برای آوردن امام علیه السلام به کوفه

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): عبید الله، جنگجویان را جمع کرد و به آنان، عطایایی بخشید و به شرطه‌ها (پاسبانان) نیز هدیه داد. آن گاه، حُصَيْن بن تمیم طُهَوِی را به قادسیه ۳ فرستاد و به وی گفت: در آن جا بمان و هر که را نشناختی، دستگیر کن. حسین علیه السلام، قیس بن مُسَهَّر اسدی را به سوی مسلم بن عقیل - پیش از آن که خبر شهادتش به وی برسد - فرستاده بود. حُصَيْن، قیس را دستگیر کرد و به سوی عبید الله فرستاد. عبید الله به وی گفت: خداوند، مسلم را کُشت. پس در میان مردم برخیز و به دروغگو پسر دروغگو، دشنام بده. قیس، بر منبر رفت و گفت: ای مردم! من از حسین بن علی در منزلگاه حاجر، جدا شدم و من، فرستاده او به سوی شما می‌آیم. او از شما یاری می‌خواهد. عبید الله، دستور داد او را از بالای قصر، انداختند و جان داد. حُصَيْن بن تمیم (نُمَیر)، حُر بن یزید یربوعی (از قبیله بنی ریح) را با هزار نفر به سوی حسین علیه السلام فرستاد و گفت: او را همراهی کن و مگذار برگردد که وارد کوفه شود و راه را بر او تنگ کن. حُر بن یزید، چنین کرد و حسین علیه السلام راه عُدَیْب را در پیش گرفت تا به دامنه و سراشیبی نجف

۲. ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲.

رسید و در قصر (منزلگاه) ابو مُقَاتِل، فرود آمد. ۱. جَمَعَ عُبَيْدُ اللَّهِ الْمُقَاتِلَةَ وَأَمَرَ لَهُمْ بِالْعَطَاءِ، وَأَعْطَى الشُّرَطَ، وَوَجَّهَ حُصَيْنَ بْنَ تَمِيمٍ الطُّهَوِيَّ إِلَى الْقَادِسِيَّةِ، وَقَالَ لَهُ: أَقِمْ بِهَا، فَمَنْ أَنْكَرْتَهُ فَخُذْهُ. وَكَانَ حُصَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ وَجَّهَ قَيْسَ بْنَ مُسَهَّرٍ الْأَسَدِيَّ إِلَى مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ قَبْلَ أَنْ يَبْلُغَهُ قَتْلُهُ، فَأَخَذَهُ حُصَيْنٌ فَوَجَّهَ بِهِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ، فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ: قَدْ قَتَلَ اللَّهُ مُسْلِمًا، فَأَقِمْ فِي النَّاسِ فَاشْتِمِ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ، فَصَيَّ عَدَّ قَيْسُ الْمَنْبَرِ فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ، إِنِّي تَرَكْتُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْحَاجِرِ، وَأَنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ، وَهُوَ

يَسْتَنْصِرُكُمْ . فَأَمَرَ بِهِ عُبَيْدُ اللَّهِ ، فَطَرِحَ مِنْ فَوْقِ الْقَصْرِ فَمَاتَ . وَوَجَّهَ الْحَصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ الْحُرَّ بْنَ يَزِيدَ الْيَرْبُوعِيَّ - مِنْ بَنِي رِيَّاحٍ - فِي أَلْفٍ إِلَى الْحَصَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَالَ : سَابِرُهُ وَلَا تَدْعُهُ يَرْجِعُ حَتَّى يَدْخُلَ الْكُوفَةَ ، وَجَعَجَعَ بِهِ ، فَفَعَلَ ذَلِكَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ ، فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ طَرِيقَ الْعَذِيبِ حَتَّى نَزَلَ الْجَوْفَ ، مَسْقَطَ النَّجَفِ مِمَّا يَلِي الْمَثْنَيْنِ ، فَنَزَلَ قَصْرَ أَبِي مُقَاتِلٍ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۶۳)

۷ / ۲۷ بسته شدن راه بر امام علیه السلام توسط حُر

تاریخ الطبری (- به نقل از هشام -) : ابو مخنف ، از ابو جناب ، از عدی بن حرمله ، از عبد الله بن سلیم اسدی و میزدری بن مُشمعل اسدی ، برایم نقل کرد که : سپس از آن جا (منزلگاه شراف) روان شدند. اوّل روز را با شتاب ، راه پیمودند تا روز به نیمه رسید . آن گاه ، یکی گفت: الله اکبر !

حسین علیه السلام فرمود : «الله اکبر ! برای چه تکبیر گفتی؟» .
گفت: نخلستان دیدم.

دو مرد اسدی گفتند: هیچ گاه در این جا ، حتی یک نخل ندیده‌ایم.

[دو مرد اسدی] گفتند : حسین علیه السلام به ما فرمود : «پس به نظر شما ، چه دیده است ؟» .

گفتیم: به نظر ما ، گردن اسبان و سر نیزه‌ها را دیده است .

فرمود : «به خدا ، نظر من نیز همین است» .

آن گاه ، حسین علیه السلام فرمود : «آیا پناهگاهی هست که به سوی آن برویم و آن را پشت سر خویش نهیم و با این قوم، از یک سمت ، مقابله کنیم ؟» .

گفتیم: آری ؛ ذو حُسم ، پهلوی توست . از سمت چپ ، به سوی آن می‌پیچی. اگر زودتر از این قوم به آن جا برسی ، چنان می‌شود که می‌خواهی.

پس حسین علیه السلام ، از طرف چپ ، راه آن جا را پیش گرفت. ما نیز با وی پیچیدیم و خیلی زود ، گردن اسبان ، نمودار شد و آنها را آشکارا دیدیم . آنها چون دیدند که ما راه را کج کردیم ، به طرف ما پیچیدند، گویی نیزه‌هاشان ، شاخ نخل‌ها بود و پرچم‌هاشان ، بال پرندگان.

شتابان ، به سوی ذو حُسم رفتیم و زودتر از آنها به آن جا رسیدیم . حسین علیه السلام ، فرود آمد و فرمان داد تا خیمه‌های او را برپا کردند . آن گاه ، آن قوم - که یک‌هزار سوار بودند - همراه حُر بن یزید تمیمی یربوعی آمدند . او و سپاهش در گرمای نیم‌روز ، مقابل حسین علیه السلام ایستادند . حسین علیه السلام و یارانش ، دستار [بر سر] و شمشیر به کمر داشتند . حسین علیه السلام به جوانانش فرمود : «به این جماعت ، آب بدهید و سیرابشان کنید . اسبان را نیز سیراب کنید».

گروهی از جوانان برخاستند و به آنان ، آب دادند تا سیراب شدند . آنان ، می‌آمدند و کاسه‌ها و ظرف‌های سنگی و طشت‌ها را از آب ، پُر می‌کردند و نزدیک اسبی می‌بردند و چون سه یا چهار یا پنج بار می‌خورد، از پیش او می‌بردند و اسب دیگر را آب می‌دادند، تا همه سپاه را آب دادند.

همچنین لقیط ، از علی بن طعان مُحاربی برای من (هشام) نقل کرد که : با حُر بن یزید بودم و با آخرین دسته از یاران وی رسیدیم . چون حسین علیه السلام دید که من و اسبم تشنه‌ایم ، فرمود : «راویه را بخوابان» که راویه نزد من ، معنای مَشک می‌داد.

آن گاه فرمود : «برادرزاده! شتر را بخوابان» . و من ، شتر را خوابانیدم.

فرمود : «آب بنوش» .

من ، نوشیدن آغاز کردم و چون می نوشیدم ، آب از مشک ، بیرون می ریخت. حسین علیه السلام فرمود : «مشک را بیچ» ، و من ندانستم چه کنم.

حسین علیه السلام آمد و مشک را کج کرد و من ، آب نوشیدم و اسبم را هم آب دادم.

حُرّ بن یزید ، از قادیسیّه به سوی حسین علیه السلام آمده بود ؛ چون وقتی عبید الله بن زیاد از آمدن حسین علیه السلام خبر یافت ، حُصَین بن تمیم تمیمی را - که رئیس شرطه‌ها (پاسبان‌ها) بود - فرستاد و گفت که در قادیسیّه جای گیرد و همه جا از قُطُطانه تا خَفّان ، ا دیده‌بان نهد و حُرّ بن یزید را با این هزار سوار ، از قادیسیّه به استقبال حسین علیه السلام فرستاد.

حُرّ ، همچنان در مقابل حسین علیه السلام بود، تا وقت نماز رسید ؛ نماز ظهر. حسین علیه السلام به حَبّاج بن مَسْرُوق جُغفی فرمود که اذان بگویند و او اذان گفت . چون وقت اقامه گفتن رسید ، حسین علیه السلام با ردا و عبا و نَعْلین ، بیرون آمد . ستایش خدا کرد و او را سپاس گزارد و آن گاه فرمود : «ای مردم! این ، عذری است به درگاه خداوند عزّوجلّ و شما . من ، پیش شما نیامدم ، تا نامه‌های شما به من رسید و فرستادگانتان آمدند که " : به سوی ما بیا که پیشوایی نداریم . شاید خدا به وسیله تو ، ما را بر هدایت ، فرا هم آورد . "

۱. ر. ک : نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲ .

اگر بر این قرارید ، آمده‌ام . اگر عهد و پیمانی می‌سپارید که بدان اطمینان یابم ، به شهر شما می‌آیم ، و اگر چنین نکنید و آمدن مرا خوش نمی‌دارید، از پیش شما باز می‌گردم و به همان جا می‌روم که از آن، به سوی شما آمده‌ام . آنان ، در مقابل وی ، خاموش ماندند و به مؤذّن گفتند که : اقامه بگو . او نیز اقامه نماز را گفت. حسین علیه السلام به حُرّ فرمود : «می‌خواهی با یاران خویش ، نماز بگزاری ؟» . گفت: نه . تو نماز می‌گزاری و ما نیز به تو اقتدا می‌کنیم.

پس حسین علیه السلام با آنان ، نماز خواند . آن گاه به درون [خیمه] رفت و یارانش به دور وی ، گرد آمدند . حُرّ نیز به جای خویش رفت و وارد خیمه‌ای شد که برایش زده بودند . جمعی از یارانش ، دور او جمع شدند و بقیّه یارانش نیز به صفی که داشتند ، رفتند و از نو ، صف بستند و هر کدامشان ، عنان مَرکب خویش را گرفته ، در سایه آن ، نشسته بود . وقتی عصر شد، حسین علیه السلام فرمود : «برای حرکت ، آماده شوید» .

پس از آن ، بیرون آمد و مؤذّن خویش را خواند و او ندای نماز عصر داد و اقامه گفت. سپس حسین علیه السلام ، پیش آمد و با قوم ، نماز گزارد و سلام نماز را گفت . آن گاه ، رو به جماعت کرد و ستایش خدا کرد و او را سپاس گزارد و سپس فرمود : «اما بعد ، ای مردم! اگر پرهیزگار باشید و حق را برای صاحب حق بشناسید، بیشتر مایه رضای خداست. ما اهل بیت ، به کار خلافت شما از این مدّعیان ناحق - که با شما رفتار ظالمانه دارند - ، شایسته‌تریم. اگر ما را خوش ندارید و حقّ ما را نمی‌شناسید و رأی شما ، جز آن است که در نامه‌هایتان به من رسیده و فرستادگانتان به نزد من آورده‌اند، از پیش شما باز می‌گردم» .

حُرّ بن یزید گفت: به خدا ، ما نمی‌دانیم این نامه‌ها که می‌گویی ، چیست!

حسین علیه السلام فرمود : «ای عُبَیْه بن سَمعان! دو خورجینی را که نامه‌های آنها در آن است ، بیاور» .

عُبَیْه ، دو خورجین پُر از نامه آورد و پیش روی آنها ریخت.

حُرّ گفت: ما جزو این گروهی که به تو نامه نوشته‌اند ، نیستیم. به ما دستور داده‌اند که وقتی به تو رسیدیم ، از تو جدا نشویم تا تو را نزد عبید الله بن زیاد ببریم.

حسین علیه السلام فرمود: «مرگ، از این کار به تو نزدیک‌تر است».

آن گاه، حسین علیه السلام به یاران خویش فرمود: «برخیزید و سوار شوید».

پس یاران وی، سوار شدند و منتظر ماندند تا زنانشان نیز سوار شدند. آن گاه به یاران خود فرمود: «برگردیم!»

چون خواستند که برگردند، جماعت، از رفتنشان مانع شدند

حسین علیه السلام به خُر فرمود: «مادرت عزادارت شود! چه می‌خواهی؟».

گفت: به خدا، اگر جز تو کسی از عرب، این سخن را به من گفته بود و در این وضع بود که تو هستی، هر که بود، از آرزو کردن

عزاداری مادرش بر او دریغ نمی‌کردم؛ اما به خدا، از مادر تو نمی‌توان سخن گفت، مگر به نیکوترین شکل.

حسین علیه السلام فرمود: «پس چه می‌خواهی؟».

گفت: به خدا، می‌خواهم تو را نزد عبید الله بن زیاد ببرم.

حسین علیه السلام فرمود: «در این صورت، به خدا که با تو نمی‌آیم».

خُر گفت: در این صورت، به خدا که تو را نمی‌گذارم.

این سخن، سه بار از دو سو، تکرار شد. چون سخن در میان آن دو بسیار شد، خُر گفت: به من، دستور جنگ با تو را نداده‌اند.

فقط دستور داده‌اند که از تو جدا نشوم تا تو را به کوفه برسانم. اگر ابا داری، راهی را در پیش بگیر که تو را به کوفه نرساند و تو را

به سوی مدینه هم نبرد، که میان من و تو، عادلانه باشد، تا من برای ابن زیاد، نامه بنویسم و تو نیز اگر می‌خواهی به یزید، نامه

بنویسی، بنویسی، یا اگر می‌خواهی به ابن زیاد بنویسی، بنویسی. شاید خدا تا آن وقت، کاری پیش آورد که مرا از ابتلا به کار تو

، معاف دارد.

[سپس] خُر گفت: پس، از این راه برو.

حسین علیه السلام از راه عُذِیب ۱ و قادسیه، به سمت چپ حرکت کرد. میان قادسیه و عُذِیب، ۳۸ میل فاصله بود.

پس حسین علیه السلام با یاران خویش به راه افتاد و خُر نیز با وی همراه بود. ۲ ثُمَّ سَارُوا مِنْهَا [أَي مِنْ شَرَافٍ] فَرَسَمُوا صَدْرَ يَوْمِهِمْ

حَتَّى انْتَصَفَ النَّهَارِ. ثُمَّ إِنَّ رَجُلًا قَالَ: اللَّهُ أَكْبَرُ! فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُ أَكْبَرُ، مَا كَبَّرْتَ؟

قَالَ: رَأَيْتُ النَّخْلَ، فَقَالَ لَهُ الْأَسَدِيَانِ: إِنَّ هَذَا الْمَكَانَ مَا رَأَيْنَا بِهِ نَخْلَهُ قَطُّ، قَالَا: فَقَالَ لَنَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَمَا تَرَيْنَاهُ رَأَى؟ قُلْنَا:

نَرَاهُ رَأَى هَوَادِيَ الْخَيْلِ، فَقَالَ: وَأَنَا وَاللَّهِ أَرَى ذَلِكَ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا لَنَا مَلَجًا نَلْجَأُ إِلَيْهِ نَجْعُلُهُ فِي ظُهُورِنَا، وَنَسْتَقْبِلُ الْقَوْمَ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ؟ فَقُلْنَا لَهُ: بَلَى، هَذَا ذُو حُسْمٍ إِلَى

جَنْبِكَ، تَمِيلُ إِلَيْهِ عَنِ يَسَارِكَ، فَإِنْ سَبَقَتِ الْقَوْمَ إِلَيْهِ فَهُوَ كَمَا تُرِيدُ.

قَالَا: فَأَخَذَ إِلَيْهِ ذَاتَ الْيَسَارِ، قَالَا: وَمِلْنَا مَعَهُ، فَمَا كَانَ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ طَلَعَتْ عَلَيْنَا هَوَادِيَ الْخَيْلِ، فَتَبَيَّنَّاها، وَعِيدْنَا فَلَمَّا رَأَوْنَا وَقَدْ عَدَلْنَا

عَنِ الطَّرِيقِ عَدَلُوا إِلَيْنَا، كَأَنَّا اسْتَنْهَمُوا الْيَعَاسِبُ، وَكَأَنَّا رَأَيْنَاهُمْ أَجْنَحَهُ الطَّيْرِ.

قَالَ: فَاسْتَبَقْنَا إِلَى ذِي حُسْمٍ، فَسَبَقْنَاهُمْ إِلَيْهِ، فَنَزَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَمَرَ بِأَبْيَتِهِ فَضْرِبَتْ، وَجَاءَ الْقَوْمُ - وَهُمْ أَلْفُ فَارِسٍ - مَعَ

الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ التَّمِيمِيِّ الْيَرْبُوعِيِّ، حَتَّى وَقَفَ هُوَ وَخِيْلُهُ مُقَابِلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَرِّ الظَّهِيرَةِ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ

مُعْتَمُونَ مُتَقَلِّدُونَ أَسْيَافِهِمْ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِفَتِيَانِهِ: اسْقُوا الْقَوْمَ وَأَرْوَوْهُمْ مِنَ الْمَاءِ، وَرَشُّوا الْخَيْلَ تَرَشِيفًا، فَقَامَ فِتْيَانُهُ فَرَشُّوا الْخَيْلَ تَرَشِيفًا، فَقَامَ فِتْيَتُهُ

وَسَقُّوا الْقَوْمَ مِنَ الْمَاءِ حَتَّى أَرْوَوْهُمْ، وَأَقْبَلُوا يَمْلُؤُونَ الْقِصَاعَ وَالْأَتَوَارَ وَالطَّسَاسَ مِنَ الْمَاءِ، ثُمَّ يُدْنُونَهَا مِنَ الْفَرَسِ، فَإِذَا عَبَّ فِيهِ ثَلَاثًا

أَوْ أَرْبَعًا أَوْ خَمْسًا غَزَلَتْ عَنْهُ، وَسَقُّوا آخَرَ، حَتَّى سَقُّوا الْخَيْلَ كُلَّهَا.

قَالَ هِشَامٌ: حَدَّثَنِي لَقِيطٌ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الطَّعَّانِ الْمُحَارِبِيِّ: كُنْتُ مَعَ الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ، فَجِئْتُ فِي آخِرِ مَنْ جَاءَ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا رَأَى

الحَسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ما بى وَبِقَرَسَى مِنَ الْعَطَشِ ، قَالَ : أَنْخِ الرَّاَوِيَّةَ - وَالرَّاَوِيَّةُ عِنْدِي السَّقَاءُ - ثُمَّ قَالَ : يَا بَنَ أَخِ ، أَنْخِ الْجَمَلَ ، فَأَنْخَتْهُ ، فَقَالَ : اِشْرَبْ ، فَجَعَلْتُ كُلَّمَا شَرِبْتُ سَالَ الْمَاءُ مِنَ السَّقَاءِ .

فَقَالَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام : إِخْنِ السَّقَاءُ - أَيِ اعْطِفْهُ - قَالَ : فَجَعَلْتُ لَا أَدْرِي كَيْفَ أَفْعَلُ ! قَالَ : فَقَامَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام فَخَنَتْهُ ، فَشَرِبْتُ وَسَقَيْتُ فَرَسِي .

قَالَ : وَكَانَ مَجِئُ الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ وَمَسِيرُهُ إِلَى الْحَسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام مِنَ الْقَادِسِيَّةِ ، وَذَلِكَ أَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ لَمَّا بَلَغَهُ إِقْبَالُ الْحَسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام بَعَثَ الْحَصَيْنَ بْنَ تَمِيمِ التَّمِيمِيِّ - وَكَانَ عَلَى شُرْطِهِ - فَأَمَرَهُ أَنْ يَنْزِلَ الْقَادِسِيَّةَ ، وَأَنْ يَضَعَ الْمَسَالِحَ فَيَنْظُمَ مَا بَيْنَ الْقُطُقْطَانَةِ إِلَى خَفَانَ ، وَقَدَّمَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي هَذِهِ الْأَلْفِ مِنَ الْقَادِسِيَّةِ ، فَيَسْتَقْبِلُ قَالَ : فَلَمْ يَزَلْ مُوَافِقًا حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَام حَتَّى حَضَرَتِ الصَّلَاةُ ؛ صِلَاةُ الظُّهْرِ ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام الْحَجَّاجَ بْنَ مَسْرُوقِ الْجُعْفِيِّ أَنْ يُؤَدِّنَ ، فَأَدَّنَ ، فَلَمَّا حَضَرَتِ الْإِقَامَةُ خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام فِي إِزَارٍ وَرِدَاءٍ وَنَعْلَيْنِ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ :

أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنَّهَا مَعَذَرَةٌ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَإِلَيْكُمْ ؛ إِنِّي لَمْ آتِكُمْ حَتَّى أَتْنِي كُتُبُكُمْ ، وَقَدِمْتُ عَلَى رُسُلِكُمْ : أَنْ أَقْدَمَ عَلَيْنَا ؛ فَإِنَّهُ لَيْسَ لَنَا إِمَامٌ ، لَعَلَّ اللَّهَ يَجْمَعُنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى . فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ جِئْتُكُمْ ، فَإِنْ تُعْطُونِي مَا أَطْمِنُّ إِلَيْهِ مِنْ عُهُودِكُمْ وَمَوَاقِفِكُمْ أَقْدَمَ مَصْرُكُمْ ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَكُنْتُمْ لِمَقْدَمِي كَارِهِينَ انصَرَفْتُ عَنْكُمْ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ !

قَالَ : فَسَبَّحُوا عَنْهُ وَقَالُوا لِلْمُؤَدِّنِ : أَقِمْ ، فَأَقَامَ الصَّلَاةَ ، فَقَالَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام لِلْحُرِّ : أَتُرِيدُ أَنْ تُصَلِّيَ بِأَصْحَابِكَ ؟ قَالَ : لَا ، بَلْ تُصَلِّيَ أَنْتَ وَتُصَلِّيَ بِصِلَاتِكَ ، قَالَ : فَصَلَّى بِهِمُ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام ، ثُمَّ إِنَّهُ دَخَلَ وَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ أَصْحَابُهُ ، وَانصَرَفَ الْحُرُّ إِلَى مَكَانِهِ الَّذِي كَانَ بِهِ ، فَمَدَّخَلَ حَيْمَةً قَدْ ضُرِبَتْ لَهُ ، فَاجْتَمَعَ إِلَيْهِ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ ، وَعَادَ أَصْحَابُهُ إِلَى صِفِّهِمُ الَّذِي كَانُوا فِيهِ فَأَعَادُوهُ ، ثُمَّ أَخَذَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ بَعَنَانٍ دَابَّتِهِ وَجَلَسَ فِي ظِلِّهَا ، فَلَمَّا كَانَ وَقْتُ الْعَصْرِ أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام أَنْ يَتَهَيَّؤُوا لِلرَّحِيلِ . ثُمَّ إِنَّهُ خَرَجَ فَأَمَرَ مُنَادِيَهُ فَنَادَى بِالْعَصْرِ ، وَأَقَامَ فَاسْتَقْدَمَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام فَصَلَّى بِالْقَوْمِ ثُمَّ سَلَّمَ ، وَانصَرَفَ إِلَى الْقَوْمِ بِوَجْهِهِ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ :

أَمَّا بَعْدُ ، أَيُّهَا النَّاسُ ! فَإِنَّكُمْ إِنْ تَتَّقُوا وَتَعْرِفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ يَكُنْ أَرْضَى لِلَّهِ ، وَنَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ أَوْلَى بِوِلَايَةِ هَذَا الْأَمْرِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمُبْدَعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ ، وَالشَّيَاطِينِ فِيكُمْ بِالْجَوْرِ وَالْعِيدُونِ ، وَإِنْ أَنْتُمْ كَرِهْتُمُونَا ، وَجَهَلْتُمْ حَقَّنَا ، وَكَانَ رَأْيُكُمْ غَيْرَ مَا أَتْنِي كُتُبُكُمْ ، وَقَدِمْتُ بِهِ عَلَى رُسُلِكُمْ ، انصَرَفْتُ عَنْكُمْ .

فَقَالَ لَهُ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ : إِنَّا وَاللَّهِ مَا نَدْرِي مَا هَذِهِ الْكُتُبُ الَّتِي تَذْكُرُ !

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام : يَا عُقْبَةُ بْنُ سَمْعَانَ ! أَخْرِجِ الْخُرَجِينَ الَّذِينَ فِيهِمَا كُتُبُهُمْ إِلَيَّ . فَأَخْرَجَ خُرَجِينَ مَمْلُوءَيْنِ صُحُفًا ، فَشَرَّهَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ .

فَقَالَ الْحُرُّ : فَإِنَّا لَسْنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ كَتَبُوا إِلَيْكَ ، وَقَدْ أَمَرْنَا إِذَا نَحْنُ لَقِينَاكَ أَلَّا نَفَارِقَكَ حَتَّى نُقَدِّمَكَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ .

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام : الْمَوْتُ أَدْنَى إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ ، ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ : قَوْمُوا فَارْكَبُوا ، فَارْكَبُوا وَانْتَظَرُوا حَتَّى رَكِبْتُ نِسَاؤَهُمْ ، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ : انصَرِفُوا بِنَا . فَلَمَّا ذَهَبُوا لِيَنْصَرِفُوا حَالَ الْقَوْمِ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْإِنْصِرَافِ .

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام لِلْحُرِّ : ثَكَلْتُكَ أُمُّكَ ! مَا تُرِيدُ ؟ قَالَ : أَمَّا وَاللَّهِ لَوْ غَيْرَكَ مِنَ الْعَرَبِ يَقُولُهَا لِي وَهُوَ عَلَى مِثْلِ الْحَالِ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا مَا تَرَكْتُ ذِكْرَ أُمِّي بِالْثُكُلِ أَنْ أَقُولَهُ كَائِنًا مَنْ كَانَ ، وَلَكِنْ وَاللَّهِ مَا لِي إِلَى ذِكْرِ أُمِّكَ مِنْ سَبِيلٍ إِلَّا بِأَحْسَنِ مَا يُقَدَّرُ عَلَيْهِ .

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام : فَمَا تُرِيدُ ؟ قَالَ الْحُرُّ : أُرِيدُ - وَاللَّهِ - أَنْ أَنْطَلِقَ بِكَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ .

قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام : إِذَنْ وَاللَّهِ لَا - أَتُبْعِيكَ ! فَقَالَ لَهُ الْحُرُّ : إِذَنْ وَاللَّهِ لَا - أَدْعُوكَ ! فَتَرَادَا الْقَوْلَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ، وَلَمَّا كَثُرَ الْكَلَامُ بَيْنَهُمَا قَالَ لَهُ الْحُرُّ : إِنِّي لَمْ أُؤْمَرْ بِقِتَالِكَ ، وَإِنَّمَا أُمِرْتُ أَلَّا أَفَارِقَكَ حَتَّى أَقْدِمَكَ الْكَوْفَةَ ، فَإِذَا أُبَيَّتَ فَخُذْ طَرِيقًا لَا تُدْخِلَكَ الْكَوْفَةَ ، وَلَا تَرُدُّكَ إِلَى الْمَدِينَةِ ، تَكُونُ بَيْنِي وَبَيْنَكَ نَصِيْفًا حَتَّى أَكْتُبَ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ ، وَتَكْتُبَ أَنْتَ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَكْتُبَ إِلَيْهِ ،

أَوْ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِنْ شِئْتَ ، فَلَعَلَّ اللَّهَ إِلَى ذَاكَ أَنْ يَأْتِيَ بِأَمْرِ يَرْزُقُنِي فِيهِ الْعَافِيَةَ مِنْ أَنْ أُبْتَلَى بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِكَ .
 قَالَ : فَخُذْ هَاهُنَا ، فَتَيَسَّرَ عَنْ طَرِيقِ الْعُدَيْبِ وَالْقَادِسِيَّةِ ، وَبَيْنَهُ وَبَيْنَ الْعُدَيْبِ ثَمَانِيَّةٌ وَثَلَاثُونَ مِيلًا . ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ سَارَ فِي أَصْحَابِهِ وَالْحُرَّ يُسَافِرُهُ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۰۰ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۸۰) .

۱. عُدَيْب ، آبگاهی میان قادسیه و مُغِیْثه است و میان آن و قادسیه ، چهار میل فاصله است (معجم البلدان : ج ۴ ص ۹۲ . نیز ، ر . ک : نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲) .

الفتوح (- در گزارش وقایع میان امام حسین علیه السلام و حُرّ بن یزید ریاحی -) : در آن هنگام ، به حُرّ بن یزید برخوردند که با هزار سوار از سوی عبید الله بن زیاد ، آمده بود و پوشیده در سلاح بودند و جز چشمانشان ، دیده نمی‌شد. وقتی حسین علیه السلام نگاهش به آنان افتاد ، در کنار یاران خود ایستاد و حُرّ بن یزید هم در کنار یاران خود ایستاد.

حسین علیه السلام فرمود: «ای مردم! شما کیستید؟» .

گفتند: ما یاران امیر عبید الله بن زیاد هستیم.

حسین علیه السلام فرمود: «فرمانده شما کیست؟» .

گفتند: حُرّ بن یزید ریاحی.

حسین علیه السلام بانگ بر آورد: «وای بر تو ، ای پسر یزید! با مایی ، یا در برابر ما؟» .

حُرّ گفت: در برابر تو ، ای ابا عبد الله!

حسین علیه السلام فرمود: «توان و نیرویی ، جز از جانب خدا نیست» .

هنگام نماز ظهر شد . حسین علیه السلام به حَجَّاج بن مسروق فرمود: «اذان بگو - خداوند ، تو را پیامزد - و اقامه نماز بگو تا نماز بگذاریم» .

حَجَّاج ، اذان گفت و چون از اذان گفتن فراغت یافت ، حسین علیه السلام به حُرّ بن یزید ، بانگ زد و فرمود: «ای پسر یزید! آیا می‌خواهی تو با یارانت نماز بخوانی و من هم با یارانم؟» .

حُرّ گفت: تو با یارانت نماز می‌خوانی و ما هم به تو اقتدا می‌کنیم.

حسین علیه السلام به حَجَّاج بن مسروق فرمود: «اقامه نماز بگو» و او اقامه گفت . حسین علیه السلام جلو ایستاد و همراه با دو لشکر ، نماز خواند و چون از نماز فارغ شد ، برخاست و بر شمشیر خود ، تکیه زد و حمد و سپاس خدا به جا آورد و فرمود: «ای مردم! این ، عذری است به درگاه خدا و در مقابل مسلمانانی که این جا حضور دارند . من به این شهر نیامدم ، مگر پس از آن که نامه‌هایتان به من رسید و فرستادگانتان ، نزد من آمدند که : به سوی ما بیا که ما ، پیشوایی نداریم و امید است خداوند به واسطه تو ، ما را بر محور هدایت ، گرد آورد .

[اینک] اگر بر همان دعوت‌ها استوارید ، من آمده‌ام ، و اگر به من اطمینان می‌دهید که بر عهد و پیمان خود پایدارید ، با شما به شهرتان داخل شوم ، و اگر بر آن عهد نیستید و از آمدنم ناخرسندید ، به همان مکانی که از آن جا آمده‌ام ، باز گردم» .

مردم ، سکوت کردند و چیزی در پاسخ نگفتند . حُرّ بن یزید ، دستور داد برایش خیمه‌ای برپا کردند و در آن ، داخل شد و نشست ؛ ولی حسین علیه السلام همچنان رو به روی سپاه حُرّ ، ایستاده بود و هر یک از سپاهیان ، افسار اسب خود را گرفته [و ایستاده] بود

....

وقت نماز عصر رسید . حسین علیه السلام به مؤذن خویش ، فرمان داد و او اذان و اقامه گفت و حسین علیه السلام جلو ایستاد و با

دو سپاه، نماز خواند و چون از نماز فارغ شد، به پا خاست و حمد و سپاس خدا را به جا آورد و فرمود: «ای مردم! من، پسر دختر پیامبر خدا هستم. ما به حکومت بر شما سزاوارتریم از این مدعیان بی پایه و اساس و آنان که به بیداد و ستم در میان شما رفتار می‌کنند. اگر به خداوند، اعتماد کنید و حق را برای اهل حق بشناسید، خشنودی خداوند، در آن است و اگر از ما ناخرسندید و حق ما را به رسمیت نمی‌شناسید و رأیتان بر خلاف نامه‌هایی است که رسیده و فرستادگانتان گفته‌اند، باز می‌گردم». حُرّ بن یزید ریاحی، میان حسین علیه السلام و یارانش به سخن برخاست و گفت: ای ابا عبد الله! ما از این نامه‌ها و فرستادگان، بی‌خبریم!

حسین علیه السلام به غلامی به نام عقیبه بن سَمعان، رو کرد و فرمود: «ای عقیبه! خورجین‌های نامه‌ها را بیاور». عقیبه، نامه‌های شامیان^۱ و کوفیان را آورد و آن را در برابر آنان گشود و خود، کنار رفت. سپاهیان حُر، نزدیک آمدند و بدانها نگریستند و کنار رفتند.

حُرّ بن یزید گفت: ای ابا عبد الله! ما از کسانی نیستیم که این نامه‌ها را برایت نوشته‌اند. ما مأموریم که اگر به تو برخوردیم، از تو جدا نشویم تا تو را نزد امیر ببریم.

۱. در منابع دیگر، واژه «شامیان» وجود ندارد که به نظر می‌رسد همان هم صحیح باشد.

حسین علیه السلام خندید و فرمود: «ای پسر یزید! آیا می‌دانی که مرگ، به تو نزدیک‌تر از این کار است؟». آن گاه برگشت و فرمود: «زنان را وادارید تا سوار شوند تا ببینیم این (یعنی حُر) و سپاهش چه می‌کنند!». یاران حسین علیه السلام سوار شدند و [مَرکب‌های] زنان را جلو انداختند؛ ولی سپاه کوفه، جلو رفت و راه را بر آنان بست. حسین علیه السلام دست به شمشیر بُرد و بر حُر، بانگ زد: «مادرت به عزایت بنشیند! چه می‌خواهی بکنی؟». حُر گفت: به خدا سوگند، اگر عربی جز تو، این سخن را می‌گفت، هر که بود، پاسخش را می‌دادم؛ امّا به خدا سوگند، نمی‌توانم این سخن را نسبت به مادر تو بگویم؛ ولی چاره‌ای نیست، جز این که تو را نزد عبید الله بن زیاد ببرم. حسین علیه السلام به وی فرمود: «پس تو را همراهی نمی‌کنم، حتی اگر جانم را از دست بدهم». حُر گفت: پس تو را رها نمی‌کنم، حتی اگر جان خود و سپاهم از دست برود.

حسین علیه السلام فرمود: «پس دستور بده تا دو سپاه، رو در رو شوند و خود نیز با من، رو در رو شو. اگر مرا کشتی، سرم را برای ابن زیاد بفرست و اگر من تو را کشتم، خلق را از شرّ راحت کرده‌ام». حُر گفت: ای ابا عبد الله! من مأمور به کشتن تو نیستم و فقط مأمورم که از تو جدا نشوم تا تو را نزد ابن زیاد ببرم. به خدا سوگند، خوش ندارم که خداوند، مرا به کار تو مبتلا سازد؛ لیکن من با این قوم، بیعت کرده‌ام و [سپس] به سمت تو حرکت نموده‌ام. من می‌دانم که کسی از این اُمت، به قیامت پا نمی‌گذارد، جز آن که امید به شفاعت جدّ تو، محمد صلی الله علیه و آله دارد و من ترسانم که اگر با تو بجنگم، دنیا و آخرتم بر باد برود؛ ولی - ای ابا عبد الله - من اینک نمی‌توانم به کوفه باز گردم. پس این راه را انتخاب کن و هر کجا می‌خواهی، برو تا من هم برای ابن زیاد، نامه بنویسم که حسین از راهی دیگر می‌رود و من، توان رویارویی با وی را ندارم. من، تو را به خدا سوگند می‌دهم که مراقب خود باشی.

حسین علیه السلام فرمود: «ای حُر! گویا از کشته شدن من، خبر می‌دهی!».

حُر گفت: آری، ای ابا عبد الله! در این، تردید ندارم، مگر به جایی برگردی که [از آن] آمده‌ای.

حسین علیه السلام فرمود: «نمی‌دانم چه بگویم؛ ولی همان سخن مرد اُوسی را می‌گویم که گفت:

می‌روم و مرگ برای جوان‌مرد، ننگ نیست، آن‌گاه که قصد خیر کند و از روی مسلمانی، جهاد کند.

و نسبت به مردان صالح، جانفشانی کند و از بدی‌ها فاصله بگیرد و با مجرمان، رو در رو شود. جانم را عرضه می‌دارم و بقای آن را نمی‌خواهم تا با لشکر بسیار و خونخوار، رو به رو گردد. اگر زنده بمانم، پشیمان نخواهم بود و اگر مُردم، سرزنش نمی‌شوم. برای خواری تو، همین بس که ذلیلانه زندگی کنی» ۱۰. وَإِذَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فِي أَلْفِ فَارِسٍ مِنْ أَصْحَابِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، شَاكِينَ فِي السَّلَاحِ، لَا يُرَى مِنْهُمْ إِلَّا حِمَالِيْقُ الْحَدَقِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَفَ فِي أَصْحَابِهِ، وَوَقَفَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فِي أَصْحَابِهِ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيُّهَا الْقَوْمُ! مَنْ أَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ أَصْحَابُ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَنْ قَائِدُكُمْ؟ قَالُوا: الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ الرَّيَاحِيُّ.

قَالَ: فَنَادَاهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْكُ يَا بَنَ يَزِيدَ! أَلَنَا أَمْ عَلَيْنَا؟ فَقَالَ الْحُرُّ: بَلْ عَلَيْكَ أبا عَبْدِ اللَّهِ!

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ.

قَالَ: وَدَنْتَ صِيْلَةَ الظُّهْرِ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحَجَّاجِ بْنِ مَسْرُوقٍ: أَذْنُ - رَحِمَكَ اللَّهُ - وَأَقِمِ الصَّلَاةَ حَتَّى نُصَلِّيَ! قَالَ: فَأَذَنَ الْحَجَّاجُ، فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ أَذَانِهِ صَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ فَقَالَ لَهُ: يَا بَنَ يَزِيدَ! أَتُرِيدُ أَنْ تُصِلِّيَ بِأَصْحَابِكَ وَأُصِلِّيَ بِأَصْحَابِي؟

فَقَالَ لَهُ الْحُرُّ: بَلْ أَنْتَ تُصَلِّيَ بِأَصْحَابِكَ وَنُصَلِّيَ بِصَلَاتِكَ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحَجَّاجِ بْنِ مَسْرُوقٍ: أَقِمِ الصَّلَاةَ! فَأَقَامَ، وَتَقَدَّمَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى بِالْعَسْكَرِينَ جَمِيعًا. فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ صَلَاتِهِ وَثَبَ قَائِمًا، فَأَتَكَ عَلَى قَائِمَةِ سَيْفِهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّهَا مَعْدَرَةٌ إِلَى اللَّهِ وَإِلَى مَنْ حَضَرَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، إِنِّي لَمْ أَقْدَمْ عَلَى هَذَا الْبَلَدِ حَتَّى أَتَنَّى كُتُبَكُمْ، وَقَدِمْتُ عَلَى رُسُلِكُمْ أَنْ أَقْدِمَ إِلَيْنَا إِنَّهُ لَيْسَ عَلَيْنَا إِمَامٌ، فَلَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يَجْمَعَنَا بِكَ عَلَى الْهُدَى. فَإِنْ كُنْتُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَدْ جِئْتُكُمْ، فَإِنْ تُعْطُونِي مَا يَثِقُ بِهِ قَلْبِي مِنْ عَهْدِكُمْ وَمِنْ مَوَاقِفِكُمْ دَخَلْتُ مَعَكُمْ إِلَى مِصْرِكُمْ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَكُنْتُمْ كَارِهِينَ لِقُدُومِي عَلَيْكُمْ، انْصَرَفْتُ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ إِلَيْكُمْ.

قَالَ: فَسَبَّكَ الْقَوْمُ عَنْهُ وَلَمْ يُجِيبُوا بِشَيْءٍ، وَأَمَرَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ بِخِيَمَةٍ لَهُ فَضَرَبَتْ، فَدَخَلَهَا وَجَلَسَ فِيهَا. فَلَمَ يَزَلِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاقِفًا مُقَابِلَهُمْ وَكُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ آخِذٌ بِعُنَانِ فَرَسِهِ...

قَالَ: وَدَنْتَ صِيْلَةَ الْعَصْرِ فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُؤَذِّنَهُ فَأَذَنَ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ، وَتَقَدَّمَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى بِالْعَسْكَرِينَ، فَلَمَّا انْصَرَفَ مِنْ صَلَاتِهِ وَثَبَ قَائِمًا عَلَى قَدَمَيْهِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ:

أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَنَحْنُ أَوْلَى بِوِلَايَةِ هَذِهِ الْأُمُورِ عَلَيْكُمْ مِنْ هَؤُلَاءِ الْمِدَّعِينَ مَا لَيْسَ لَهُمْ وَالسَّيِّئَاتُ فِيكُمْ بِالظُّلْمِ وَالْعِدْوَانِ، فَإِنْ تَثَقُّوا بِاللَّهِ وَتَعَرَّفُوا الْحَقَّ لِأَهْلِهِ فَيَكُونُ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضَى، وَإِنْ كَرِهْتُمُونَا وَجَهِلْتُمْ حَقَّنَا، وَكَانَ رَأْيُكُمْ عَلَى خِلَافٍ مَا جَاءَتْ بِهِ كُتُبُكُمْ، وَقَدِمْتُ بِهِ رُسُلَكُمْ، انْصَرَفْتُ عَنْكُمْ.

قَالَ: فَتَكَلَّمَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: أبا عَبْدِ اللَّهِ! مَا نَعْرِفُ هَذِهِ الْكُتُبَ، وَلَا مَنْ هَؤُلَاءِ الرُّسُلُ؟

قَالَ: فَالْتَفَتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى غُلَامٍ لَهُ يُقَالُ لَهُ: عُقْبَةُ بْنُ سَمْعَانَ، فَقَالَ: يَا عُقْبَةُ! هَاتِ الْخُرَجِينَ اللَّذِينَ فِيهِمَا الْكُتُبُ، فَجَاءَ عُقْبَةُ بِكُتُبِ أَهْلِ الشَّامِ وَالْكُوفَةِ، فَتَنَرَّهَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ ثُمَّ تَنَحَّى، فَتَقَدَّمُوا وَنَظَرُوا إِلَى عُنوانِهَا، ثُمَّ تَنَحَّوْا.

فَقَالَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ: أبا عَبْدِ اللَّهِ! لَسْنَا مِنَ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَتَبُوا إِلَيْكَ هَذِهِ الْكُتُبَ، وَقَدْ أَمَرْنَا إِنْ لَقِينَاكَ لَا نُفَارِقُكَ حَتَّى نَأْتِيَ بِكَ عَلَى الْأَمِيرِ.

فَتَسَبَّمَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ يَزِيدَ! أَوْ تَعْلَمُ أَنَّ الْمَوْتَ أَدْنَى إِلَيْكَ مِنْ ذَلِكَ، ثُمَّ التَفَتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: احْمِلُوا

النِّسَاءَ لِيَرْكَبُوا ، حَتَّى نَنْظُرَ مَا الَّذِي يَصْنَعُ هَذَا وَأَصْحَابُهُ !

قالَ : فَركَبَ أصحابُ الحُسَيْنِ عليه السلام وساقوا النساءَ بينَ أيديهم ، فَقَدِمَت خَيْلُ الكُوفَةِ حَتَّى حَالَتْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ المَسِيرِ ، فَضَرَبَ الحُسَيْنُ عليه السلام يَدَهُ إلى سَيفِهِ ثُمَّ صاحَ بالحُرِّ : نَكَلْتَكَ أُمُّكَ ! مَا الَّذِي تُرِيدُ أَنْ تَصْنَعَ ؟
فَقَالَ الحُرُّ : أَمَا وَاللَّهِ لَوْ قَالَهَا غَيْرُكَ مِنَ العَرَبِ لَرَدَدْتُهَا عَلَيْهِ كَانَتْ مَنْ كَانَ ، وَلَكِنْ لَا وَاللَّهِ مَا لِي إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ مِنْ ذِكْرِ أُمِّكَ ، غَيْرَ أَنَّهُ لَا بُدَّ أَنْ أَنْطَلِقَ بِكَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ .

فَقَالَ لَهُ الحُسَيْنُ عليه السلام : إِذَنْ وَاللَّهِ لَا أَتَّبِعُكَ أَوْ تَذْهَبَ نَفْسِي .

قالَ الحُرُّ : إِذَنْ وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُكَ أَوْ تَذْهَبَ نَفْسِي وَأَنْفُسُ أَصْحَابِي !

قالَ الحُسَيْنُ عليه السلام : بَرَزَ أَصْحَابِي وَأَصْحَابُكَ وَابْرَزَ إِلَيَّ ، فَإِنْ قَتَلْتَنِي خُذْ بِرَأْسِي إِلَى ابْنِ زِيَادٍ ، وَإِنْ قَتَلْتُكَ أَرْحُتِ الخَلْقَ مِنْكَ .
فَقَالَ الحُرُّ : أبا عَبْدِ اللَّهِ ! إِنِّي لَمْ أُؤْمَرْ بِقَتْلِكَ ، وَإِنَّمَا أُمِرْتُ أَلَّا أَفَارِقَكَ أَوْ أَقْدَمَ بِكَ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ ، وَأَنَا وَاللَّهِ كَارِهٌ أَنْ يَبْتَلِيَنِي اللَّهُ بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِكَ ، غَيْرَ أَنِّي قَدْ أَخَذْتُ بِبَيْعَةِ القَوْمِ وَخَرَجْتُ إِلَيْكَ ، وَأَنَا أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا يُؤَافِي القِيَامَةَ أَحَدٌ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا وَهُوَ يَرْجُو شَفَاعَةَ جَدِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَأَنَا خَائِفٌ أَنْ أَقَاتِلْتُكَ أَنْ أَخْسِرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ ، وَلَكِنْ أَنَا - أبا عَبْدِ اللَّهِ - لَسْتُ أَقْدِرُ الرُّجُوعَ إِلَى الكُوفَةِ فِي وَقتي هَذَا ، وَلَكِنْ خُذْ عَنِّي هَذَا الطَّرِيقَ وَامْضِ حَيْثُ شِئْتَ ، حَتَّى أَكْتُبَ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ أَنَّ هَذَا خَالَفَنِي فِي الطَّرِيقِ فَلَمْ أَقْدِرْ عَلَيْهِ ، وَأَنَا أَنْشُدُكَ اللَّهَ فِي نَفْسِكَ .

فَقَالَ الحُسَيْنُ عليه السلام : يَا حُرُّ ! كَدَأْتُكَ تُخْبِرُنِي أَنِّي مَقْتُولٌ ! فَقَالَ الحُرُّ : أبا عَبْدِ اللَّهِ ! نَعَمْ ، مَا أَشْكُ فِي ذَلِكَ إِلَّا أَنْ تَرْجِعَ مِنْ حَيْثُ جِئْتَ .

فَقَالَ الحُسَيْنُ عليه السلام : مَا أَدْرِي مَا أَقُولُ لَكَ ، وَلَكِنِّي أَقُولُ كَمَا قَالَ أَخُو الْأَوْسِ حَيْثُ يَقُولُ : سَامِضِي وَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَى إِذَا مَا نَوَى خَيْرًا وَجَاهَدَ مُسْلِمًا وَوَأَسَى الرِّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ وَفَارَقَ مَذْمُومًا وَخَالَفَ مُجْرِمًا أَقْدَمُ نَفْسِي لَا أُرِيدُ بَقَاءَهَا لِتَلْقَى خَمِيسًا فِي الْوُغَاءِ عَرَمَرَمًا فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أُنْدَمْ وَإِنْ مِتُّ لَمْ أَذُمَّ كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ مُرْغَمًا (الفتوح : ج ۵ ص ۷۶ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمي : ج ۱ ص ۲۳۰) .

عبید الله بن زیاد، حرّ بن یزید را فرستاد تا راه را بر حسین علیه السلام ببندد. وقتی حسین علیه السلام در راه ، حرکت می کرد ، دو مرد اعرابی از قبیله بنی اسد ، با ایشان برخورد کردند. [حسین علیه السلام] از اخبار پرسید . گفتند: ای پسر پیامبر خدا! به راستی که دل‌های مردم ، با شماست و شمشیرهایشان ، رو در روی شما . برگرد!

سپس ، از کشته شدن مسلم و یارانش خبر دادند . حسین علیه السلام استرجاع کرد (إِنَّا لِلَّهِ كُفْتُ). فرزندان عقیل به وی گفتند: به خدا سوگند ، باز نمی‌گردیم تا این که انتقام خون خود را بگیریم و یا همه کشته شویم.

حسین علیه السلام به بادیه‌نشینانی که در راه به وی پیوسته بودند ، فرمود: «هر یک از شما که می‌خواهد برگردد، باز گردد . ما بیعت خود را برداشتیم» .

همه رفتند و حسین علیه السلام با خانواده و چند نفر از یارانش باقی ماند .

حسین علیه السلام به راه ادامه داد تا به نزدیک حرّ بن یزید رسید . یاران حسین علیه السلام ، چون سپاه را از دور دیدند ، تکبیر گفتند.

حسین علیه السلام به آنان فرمود: «تکبیر برای چیست؟» .

گفتند: درخت خرما دیده‌ایم.

یکی از یاران گفت : به خدا سوگند ، در این مکان ، درخت خرما نبوده است . گمان می‌کنم که شما سرهای اسبان و نوک نیزه‌ها را دیده‌اید .

حسین علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، من نیز چنین عقیده‌ای دارم».

به پیش رفتند تا حرّ بن یزید و سپاهش به آنان برخوردند. او به حسین علیه السلام گفت: من مأمورم که هر کجا تو را دیدم، نگه دارم و بر تو سخت بگیرم و نگذارم که از این جا حرکت کنی.

حسین علیه السلام فرمود: «در این صورت، با تو نبرد می‌کنم. بپرهیز از این که با کشتن من، بدبخت شوی، مادرت به عزایت بنشیند!».

حرّ گفت: به خدا سوگند، اگر عربی جز تو - هر کس که بود - در چنین شرایطی که تو داری، این سخن را می‌گفت، من نیز همین سخن را به مادرش می‌گفتم؛ ولی به خدا سوگند، نمی‌توانم نام مادر تو را جز به بهترین شیوه ببرم.

حسین علیه السلام به حرکت، ادامه داد و حرّ نیز همراه او می‌رفت و از بازگشت امام علیه السلام به جایی که از آن آمده بود، جلوگیری می‌نمود و امام علیه السلام نیز از ورود به کوفه، خودداری می‌کرد، تا این که در روستایی نزدیک کوفه به نام اُقساس مالک، ۱ فرود آمد.

حرّ، جریان را برای عبید الله نوشت. ۲. إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زَيْدٍ وَجَهَ الْحَرَّ بْنَ يَزِيدٍ لِيَأْخُذَ الطَّرِيقَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا صَارَ فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ لَقِيَهِ أَعْرَابِيَانِ مِنْ بَنِي أَسَدٍ، فَسَأَلَهُمَا عَنِ الْخَبَرِ، فَقَالَا: لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! إِنَّ قُلُوبَ النَّاسِ مَعَكَ، وَسَيُؤَفِّقُهُمُ عَلَيْكَ، فَارْجِعْ. وَأَخْبَرَاهُ بِقَتْلِ ابْنِ عَقِيلٍ وَأَصْحَابِهِ، فَاسْتَرْجَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ لَهُ بَنُو عَقِيلٍ: لَا تَرْجِعْ وَاللَّهِ أَبَدًا، أَوْ نُدْرِكَكَ ثَارَنَا، أَوْ نُقَتِّلَ بِأَجْمَعِنَا.

فَقَالَ لِمَنْ كَانَ لِحَقِّ بِهِ مِنَ الْأَعْرَابِ: مَنْ كَانَ مِنْكُمْ يُرِيدُ الْإِنْصِرَافَ عَنَّا فَهُوَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِنَا. فَانْصَرَفُوا عَنْهُ، وَبَقِيَ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ وَنَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ.

وَمَضَى حَتَّى دَنَا مِنَ الْحَرِّ بْنِ يَزِيدٍ، فَلَمَّا عَايَنَ أَصْحَابُهُ الْعَسْكَرَ مِنْ بَعِيدٍ كَثُرُوا، فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا هَذَا التَّكْبِيرُ؟ قَالُوا: رَأَيْنَا النَّخْلَ، فَقَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: مَا بِهَذَا الْمَوْضِعِ وَاللَّهِ نَخْلٌ، وَلَا أَحْسَبُكُمْ تَرَوْنَ إِلَّا هَوَادِيَ الْخَيْلِ وَأَطْرَافَ الرِّمَاحِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَأَنَا وَاللَّهِ أَرَى ذَلِكَ.

فَمَضَوْا لِوُجُوهِهِمْ، وَلِحَقِّهِمُ الْحَرُّ بْنُ يَزِيدٍ فِي أَصْحَابِهِ، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي أُمِرْتُ أَنْ أَتَزِلَّكَ فِي أَيِّ مَوْضِعٍ لَقِيتُكَ، وَأُجْجِعَ بِكَ، وَلَا أَتْرُكَكَ أَنْ تَرَوْا مِنْ مَكَانِكَ.

قَالَ: إِذَا أَقَاتَلْتُكَ، فَاحْذَرِ أَنْ تَشْقَى بِقَتْلِي ثَكَلْتُكَ أُمُّكَ!

فَقَالَ: أَمَا وَاللَّهِ لَوْ غَيْرَكَ مِنَ الْعَرَبِ يَقُولُهَا - وَهُوَ عَلَى مِثْلِ الْحَالِ الَّتِي أَنْتَ عَلَيْهَا - مَا تَرَكْتُ ذِكْرَ أُمِّهِ بِالْثَّكَلِ أَنْ أَقُولَهُ كَانَتْ مِنْ كَانَ، وَلَكِنْ - وَاللَّهِ - مَا لِي إِلَى ذِكْرِ أُمِّكَ مِنْ سَبِيلٍ إِلَّا بِأَحْسَنِ مَا يُقَدَّرُ عَلَيْهِ.

وَأَقْبَلَ يَسِيرُ وَالْحَرُّ يُسَافِرُهُ وَيَمْنَعُهُ مِنَ الرُّجُوعِ مِنْ حَيْثُ جَاءَ، وَيَمْنَعُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ دُخُولِ الْكُوفَةِ، حَتَّى نَزَلَ بِأَقْسَاسِ مَالِكٍ، وَكَتَبَ الْحَرُّ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ يُعَلِّمُهُ ذَلِكَ (مقاتل الطالبیین: ص ۱۱۱).

۱. اُقساس، دهی در منطقه کوفه است که به آن «اُقساس مالک» هم گفته می‌شود و به مالک بن عبد هند، منسوب است (معجم البلدان: ج ۱ ص ۲۳۶. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲).

چون روز، به نیمه رسید و هوا به شدت گرم شد - و ایام گرما بود -، سپاهی از دور، نمایان شد. حسین علیه السلام به زُهِیر بن قَین فرمود: «آیا در این جا مکانی نیست که بدان پناه ببریم و یا بلندی‌ای که آن را پشت سر خود قرار دهیم و از یک سو، با این سپاه مواجه شویم؟». زُهِیر گفت: چرا. در این جا، کوه بزرگی است که سمت چپ تو قرار گرفته است. ما را بدان سمت ببر که

اگر زودتر بدان جا برسی، همان گونه خواهد شد که می‌خواهی. حسین علیه السلام بدان سمت حرکت کرد و زودتر [از سپاه حُر] بدان جا رسید و کوه را پشت سر خود، قرار داد. سپاه - که هزار سوار بودند - با حُر بن یزید تمیمی یربوعی آمدند تا نزدیک شدند. حسین علیه السلام به جوانان خود، دستور داد که با آب، از آنان پذیرایی کنند. آنها آب نوشیدند و اسبانشان نیز سیراب شدند. سپس در سایه اسب‌ها نشستند، در حالی که افسار اسبان در دستانشان بود. چون هنگام ظهر شد، حسین علیه السلام به حُر فرمود: «با ما نماز می‌خوانی، یا تو با یاران خود، [جدا] نماز می‌گزاری و من هم با یاران خود، نماز بگزارم؟». حُر گفت: همه با تو نماز می‌خوانیم. حسین علیه السلام جلو ایستاد و با همه نماز خواند و چون از نماز فارغ شد، به سوی جمعیت برگشت و فرمود: «ای مردم! این، عذری است به درگاه خداوند و سپس حجتی در برابر شما. من خود، بدین جا نیامدم، تا آن که نامه‌هایتان به دستم رسید و فرستادگانتان نزد من آمدند. اگر به من اطمینان دهید که به عهد و پیمان خود، وفادارید، به همراه شما وارد شهرتان می‌شویم، و گرنه به همان جایی باز می‌گردم که از آن جا آمده‌ام». جمعیت، سکوت کردند و پاسخی ندادند، تا این که هنگام نماز عصر رسید. مؤذن امام حسین، اذان و اقامه گفت و حسین علیه السلام جلو ایستاد و با دو گروه، نماز خواند و سپس به سوی آنان برگشت و سخنان پیشین خود را تکرار کرد. آن گاه حُر بن یزید گفت: به خدا سوگند، از این نامه‌هایی که یاد می‌کنی، اطلاعی نداریم! حسین علیه السلام فرمود: «آن دو خورجینی را که نامه‌های آنان در آن است، برایم بیاورید». دو خورجین پُر از نامه را آوردند و نامه‌ها در مقابل حُر و سپاهش پخش شد. آن گاه حُر گفت: ای حسین! ما از کسانی نیستیم که این نامه‌ها را نوشته‌اند. ما مأموریم که هر گاه به تو برخوردیم، از تو جدا نشویم، تا این که تو را به کوفه نزد امیر عبید الله بن زیاد ببریم. حسین علیه السلام فرمود: «مگر بمیریم». آن گاه دستور داد بارها را بستند و دستور داد یارانش سوار شوند و سپس، رو به سوی حجاز کرد؛ ولی سپاهیان حُر، از این کار مانع شدند. حسین علیه السلام به حُر فرمود: «چه می‌خواهی؟». حُر گفت: به خدا سوگند، می‌خواهم تو را نزد امیر عبید الله بن زیاد ببرم. حسین علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، در آن صورت، با تو می‌جنگم». وقتی سخن میان آنان بالا گرفت، حُر گفت: من، مأمور به جنگ با تو نیستم. فقط مأمورم که از تو جدا نشوم. اینک، راهی به نظر می‌رسد که جنگ در آن نیست و آن، این که راهی برگزینی که تو را به کوفه نبرد و به حجاز برنگرداند. این، کاری میانه و عادلانه است، تا ببینیم که از سوی امیر، چه دستوری می‌آید. حسین علیه السلام فرمود: «پس این راه را بگیر [تا برویم]» و سپس راه عُذَیْب به سمت چپ را برگزید که تا عُذَیْب، ۳۸ میل، راه بود. هر دو گروه، بدان سمت حرکت کردند تا به عُذَیْب الحِمَامات رسیدند و در آن جا فرود آمدند. البته فاصله منزلگاه‌های آنان از هم، به اندازه پرتاب یک تیر بود. ۲. فَلَمَّا انْتَصَفَ النَّهَارُ وَاشْتَدَّتِ الْحَرُّ - وَكَانَ ذَلِكَ فِي الْقَيْظِ - تَرَاءَتْ لَهُمُ الْخَيْلُ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرُزْهَرِ بْنِ الْقَيْنِ: أَمَا هَاهُنَا مَكَانٌ يُلَاجَأُ إِلَيْهِ، أَوْ شَرَفٌ نَجْعُلُهُ خَلْفَ ظُهُورِنَا وَنَسْتَقْبِلُ الْقَوْمَ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ؟ قَالَ لَهُ زُهَيْرٌ: بَلَى، هَذَا جَبَلٌ ذِي جُشَمٍ يَسْرُهُ عَنْكَ، فَمِلْ بِنَا إِلَيْهِ فَإِنْ سَبَقَتْ إِلَيْهِ فَهُوَ كَمَا تُحِبُّ، فَسَارَ حَتَّى سَبَقَ إِلَيْهِ، وَجَعَلَ ذَلِكَ الْجَبَلَ وَرَاءَ ظَهْرِهِ. وَأَقْبَلَتِ الْخَيْلُ - وَكَانُوا أَلْفَ فَارِسٍ - مَعَ الْحُرِّ بْنِ يَزِيدِ التَّمِيمِيِّ، ثُمَّ التَّيْرَبُوعِيُّ، حَتَّى إِذَا دَنَوْا، أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِتْيَانَهُ أَنْ يَسْتَقْبِلُوهُمْ بِالْمَاءِ، فَشَرِبُوا، وَتَعَمَّرَتِ خَيْلُهُمْ، ثُمَّ جَلَسُوا جَمِيعاً فِي ظِلِّ خَيْولِهِمْ، وَأَعْتَبَهَا فِي أَيْدِيهِمْ، حَتَّى إِذَا خَضَرَتِ الظُّهُرُ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحُرِّ: أَتُصَلِّيَ مَعَنَا، أَمْ تُصَلِّي بِأَصْحَابِكَ وَأُصَلِّي بِأَصْحَابِي؟ قَالَ الْحُرُّ: بَلْ نُصَلِّي جَمِيعاً بِصَلَاتِكَ. فَتَقَدَّمَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَصَلَّى بِهِمْ جَمِيعاً، فَلَمَّا انْقَضَتْ صَلَاتُهُ حَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى الْقَوْمِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! مَعَذَرَةٌ إِلَى اللَّهِ، ثُمَّ إِلَيْكُمْ، إِنِّي لَمْ آتِكُمْ حَتَّى أَتْنِي كُتُبُكُمْ، وَقَدِمْتُ عَلَى رُسُلِكُمْ، فَإِنْ أُعْطِيتُمُونِي مَا أَطْمَئِنُّ إِلَيْهِ مِنْ عُهْدِكُمْ وَمَوَاقِفِكُمْ دَخَلْنَا مَعَكُمْ مَصْرَكُمْ، وَإِنْ تَكُنِ الْآخِرَى انْصَرَفْتُ مِنْ حَيْثُ جِئْتُ. فَأَسَكَّتِ الْقَوْمُ، فَلَمْ يَرُدُّوا عَلَيْهِ. حَتَّى إِذَا جَاءَ وَقْتُ الْعَصْرِ، نَادَى مُؤَذِّنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ أَقَامَ، وَتَقَدَّمَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَصَلَّى بِالْفَرِيقَيْنِ، ثُمَّ انْقَلَبَ إِلَيْهِمْ، فَأَعَادَ مِثْلَ الْقَوْلِ الْأَوَّلِ، فَقَالَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ: وَاللَّهِ مَا نَدْرِي مَا هَذِهِ الْكُتُبُ الَّتِي تَذْكُرُ! فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي بِالْخُرَجِينَ الَّذِينَ فِيهِمَا كُتُبُهُمْ، فَأَتَيْتُ بِخُرَجِينَ مَمْلُوءِينَ كُتُباً، فَتُبِّرْتُ بَيْنَ يَدَيِ الْحُرِّ وَأَصْحَابِهِ، فَقَالَ لَهُ

الْحُرُّ: يا هذا، لَسْنَا مِمَّنْ كَتَبَ إِلَيْكَ شَيْئاً مِنْ هَذِهِ الْكُتُبِ، وَقَدْ أَمَرْنَا أَلَّا نُفَارِقَكَ إِذَا لَقِينَاكَ، أَوْ نَقْدَمَ بِكَ الْكُوفَةَ عَلَى الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْمَوْتُ دُونَ ذَلِكَ. ثُمَّ أَمَرَ بِأَثْقَالِهِ فَحُمِلَتْ، وَأَمَرَ أَصْحَابَهُ فَرَكِبُوا، ثُمَّ وَلَّى وَجْهَهُ مُنْصَرِفاً نَحْوَ الْحِجَازِ، فَحَالَ الْقَوْمُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ذَلِكَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحُرِّ: مَا الَّذِي تُرِيدُ؟ قَالَ: أُرِيدُ وَاللَّهِ أَنْ أُنْطَلِقَ بِكَ إِلَى الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ. قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَنْ وَاللَّهِ أَنْابُذُكَ الْحَرْبَ. فَلَمَّا كَثُرَ الْجِدَالُ بَيْنَهُمَا قَالَ الْحُرُّ: إِنِّي لَمْ أُؤْمَرْ بِقِتَالِكَ، وَإِنَّمَا أُمِرْتُ أَلَّا أَفَارِقَكَ، وَقَدْ رَأَيْتُ رَأياً فِيهِ السَّلَامَةُ مِنْ حَرْبِكَ، وَهُوَ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ طَرِيقاً لَا تُدْخِلُكَ الْكُوفَةَ، وَلَا تَرْدُكَ إِلَى الْحِجَازِ، تَكُونُ نَصِيفاً بَيْنِي وَبَيْنَكَ، حَتَّى يَأْتِينَا رَأْيُ الْأَمِيرِ. قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَخُذْ هَاهُنَا. فَأَخَذَ مُتَيَسِّراً مِنْ طَرِيقِ الْعُذَيْبِ، وَمِنْ ذَلِكَ الْمَكَانِ إِلَى الْعُذَيْبِ ثَمَانِيَّةٌ وَثَلَاثُونَ مَيْلًا. فَسَارَا جَمِيعاً حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى عُذَيْبِ الْحَمَامَاتِ، فَتَزَلُّوا جَمِيعاً، وَكُلُّ فَرِيقٍ مِنْهُمَا عَلَى غَلْوَةٍ مِنَ الْآخَرِ (الأخبار الطوال: ص ۲۴۸، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۲).

۱. صحیح آن، «عُذَيْبُ الْهَجَانَات» است، چنان که در مصادر دیگر آمده است.

حسین علیه السلام حرکت کرد و خُر نیز با سپاهش، او را همراهی می کرد و می گفت: ای حسین! تو را به خدا، مراقب باش. می بینم که اگر بجنگی، کشته می شوی. حسین علیه السلام فرمود: «آیا مرا از مرگ می ترسانی؟ و آیا بیش از کشتن من، کاری از دستت بر می آید؟ من، [در پاسخ شما] همان را می گویم که مرد اُوسی به پسرعمویش گفت - زمانی که قصد یاری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را داشت و پسرعمویش به قصد ترساندن وی به او گفت: کجا می روی؟ کشته می شوی! - و چنین سرود: می روم و مرگ برای جوان مرد، ننگ نیست، آن گاه که قصد خیر کند و از روی مسلمانی بجنگد و در راه مردان صالح، جان فشانی کند و از تباهی و از گنهکاران، دوری گزیند. اگر زنده ماندم، پشیمان نخواهم بود، و اگر مُردم، سرزنش نمی شوم؛ ولی برای خواری تو، همین بس که ذلیلانه زندگی کنی!». وقتی خُر، این سخن را شنید، از آنان کناره گرفت. او و سپاهش از سمتی و حسین علیه السلام از سمتی دیگر حرکت کردند تا به منزل عُذَيْبُ الْهَجَانَات رسیدند. ۱. سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَسَارَ الْحُرُّ فِي أَصْحَابِهِ يُسَايِرُهُ وَهُوَ يَقُولُ لَهُ: يَا حُسَيْنُ، إِنِّي أَذْكُرُكَ اللَّهُ فِي نَفْسِكَ؛ فَإِنِّي أَشْهَدُ لَكَ قَاتِلَتَ لَتَقْتُلَنَّ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَفَبِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي؟ وَهَلْ يَعْدُو بِكُمْ الْخَطْبُ أَنْ تَقْتُلُونِي؟ وَسَأَقُولُ كَمَا قَالَ أَخُو الْأَوْسِ لِابْنِ عَمِّهِ، وَهُوَ يُرِيدُ نُصْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَخَوْفُهُ ابْنُ عَمِّهِ، وَقَالَ: أَيْنَ تَذْهَبُ، فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ؟ فَقَالَ: سَأَمُضِي فَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌ عَلَى الْفَتَى إِذَا مَا نَوَى حَقّاً وَجَاهِدَ مُسْلِماً وَآسَى الرِّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ وَفَارَقَ مَثْبوراً وَبَاعَدَ مُجْرماً فَإِنْ عِشْتُ لَمْ أُنْذَمْ وَإِنْ مِتُّ لَمْ أَلَمْ كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَعِيشَ وَتُرْغَمَا فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ الْحُرُّ تَنَحَّى عَنْهُ، فَكَانَ يَسِيرُ بِأَصْحَابِهِ نَاحِيَةً، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَاحِيَةِ أُخْرَى، حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى عُذَيْبِ الْهَجَانَاتِ (الإرشاد: ج ۲ ص ۸۱؛ تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۰۴). الأمالی، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -): حسین علیه السلام در منزل رُهِيمه فرود آمد. عبید الله بن زیاد، حُر بن یزید را با هزار سوار، در پی او فرستاد.

خُر می گوید: وقتی از خانه ام بیرون آمدم تا به سوی حسین علیه السلام روانه شوم، سه بار شنیدم که: ای خُر! تو را به بهشت، مژده باد! . به اطراف خود نگریستم؛ امّا کسی را ندیدم. با خود گفتم: مادر خُر، به عزایش بنشیند! برای نبرد با پسر پیامبر می رود و بشارت بهشت به او داده می شود!

خُر به هنگام نماز ظهر، به حسین علیه السلام رسید. حسین علیه السلام به فرزندش دستور داد تا اذان و اقامه گفت و حسین علیه السلام برخاست و به اتفاق هر دو گروه، نماز گزارد. چون سلام نماز را گفت، حُر بن یزید، برخاست و گفت: درود و رحمت و برکات خداوند بر تو باد، ای پسر پیامبر!

حسین علیه السلام پاسخ گفت و پرسید: «ای بنده خدا! کیستی؟».

گفت: حرّ بن یزید هستم.

فرمود: «ای حر! با مایی، یا بر ضدّ ما؟».

حرّ گفت: به خدا سوگند - ای پسر پیامبر - که برای نبرد با شما فرستاده شدم؛ ولی به خدا پناه می‌برم که از قبر بیرون آیم، در حالی که سرافکنده باشم و دستانم به گردنم بسته شده باشد و بر صورت، بر آتش افکنده شوم. ای پسر پیامبر! کجا می‌روی؟ به حرم جدّت باز گرد، که [اگر باز نگردي، [کشته می‌شوی. «می‌روم و مرگ برای جوان‌مرد، ننگ نیست، آن گاه که قصد خیر کند و از روی مسلمانی بجنگند و برای مردانِ نیک، جانفشانی کند و از تباهی و گنه‌کاران، دوری گیرند. اگر بمیرم، پشیمان نخواهم شد و اگر زنده بمانم، سرزنش نمی‌شوم. برای خواری تو، همین بس که ذلیلانه از دنیا بروی». ۱. إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ نَزَلَ الرُّهَيْمَةَ، فَأَسْرَى [ابن زياد] إِلَيْهِ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فِي الْفِ فارِس .

قَالَ الْحُرُّ: فَلَمَّا خَرَجْتُ مِنْ مَنَزِلِي مُتَوَجِّهًا نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تُودِيْتُ ثَلَاثًا: يَا حُرُّ! أَبْشِرْ بِالْجَنَّةِ، فَالْتَفَتُ فَلَمْ أَرِ أَحَدًا، فَقُلْتُ: ثَكَلَتِ الْحُرُّ أُمُّهُ؛ يَخْرُجُ إِلَى قِتَالِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيُبَشِّرُ بِالْجَنَّةِ! فَزَهَّقَهُ عِنْدَ صِلَاةِ الظُّهْرِ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَهُ، فَأَذَّنَ وَأَقَامَ، وَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى بِالْفَرِيقَيْنِ جَمِيعًا، فَلَمَّا سَلَّمَ وَثَبَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ، مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: أَنَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ. فَقَالَ: يَا حُرُّ، أَعْلَيْنَا أَمْ لَنَا؟

فَقَالَ الْحُرُّ: وَاللَّهِ يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، لَقَدْ بُعِثْتُ لِقِتَالِكَ، وَأَعُوذُ بِاللَّهِ أَنْ أُحْشَرَ مِنْ قَبْرِی وَنَاصِيَتِي مَشْدُودَةٌ إِلَيَّ، وَيَدِي مَغْلُولَةٌ إِلَى عُنُقِي، وَأُكَبَّ عَلَى حُرٍّ وَجْهِي فِي النَّارِ. يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَيْنَ تَذْهَبُ؟! إِرْجِعْ إِلَى حَرَمِ جَدِّكَ؛ فَإِنَّكَ مَقْتُولٌ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَأَمْضِي فَمَا بِالْمَوْتِ عَارٌّ عَلَى الْفَتَى إِذَا مَا نَوَى حَقًّا وَجَاهَدَ مُسْلِمًا وَوَأَسَى الرِّجَالَ الصَّالِحِينَ بِنَفْسِهِ وَفَارَقَ مَثُورًا وَخَالَفَ مُجْرِمًا فَإِنْ مِتُّ لَمْ أُنْدَمْ وَإِنْ عِشْتُ لَمْ أَلَمْ كَفَى بِكَ ذُلًّا أَنْ تَمُوتَ وَتُرْغَمَا (الأمالی، صدوق: ص ۲۱۸ ح ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۴ ح ۱).

۱. در باره محلّ این سخنرانی، در کتب تاریخ، اختلاف است. در تاریخ الطبری، «ذی حُسم»، در الملهوف، «عَدَيبُ الْهَجَانَات»، در تحف العقول، «در مسیر کربلا» و در المعجم الكبير، «کربلا و به هنگام ورود عمر بن سعد و نزدیک شدن نبرد» گفته شده، که آنچه ما برگزیدیم، نقل تاریخ الطبری است. نیز، ر. ک: ص ۶۸۰ ح ۷۲۲ (پانویس).

۲۸ / ۷ سخنرانی امام علیه السلام در ذی حُسم

تاریخ الطبری (- به نقل از عقبه بن ابی عیزار -): حسین علیه السلام در ذی حُسم ۳ ایستاد و حمد و سپاس خدا را به جا آورد و سپس فرمود: «کارها چنان شده که می‌بینید! دنیا تغییر یافته و به زشتی، گراییده است. خیر آن، رفته و پیوسته بدتر شده و از آن، جز اندکی مانند قطره آبی در ته ظرف و معاشی ناچیز چون چراگاه کم‌مایه، باقی نمانده است. مگر نمی‌بینید که بر پایه حق، رفتار نمی‌شود و از باطل، دوری نمی‌گردد؟ حقّا که مؤمن باید [در این شرایط] به دیدار خداوند راغب باشد، که به

۲. جایی است بین شراف و بیضه (ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲).

نظر من، باید شهادت را به جای مرگ [طبیعی] برگزید، نه زندگی با ستمگران را که مایه رنج است».

زُهَیر بن قَین بَجَلی برخاست و به یاران خویش گفت: شما سخن می‌گویید، یا من سخن بگویم؟

گفتند: تو سخن بگو.

پس زهیر، حمد خدا گفت و ثنای وی را به جا آورد و گفت: «ای پسر پیامبر! خدا تو را قرین هدایت بدارد! گفتار تو را شنیدیم. به خدا اگر دنیا برای ما باقی بود و در آن، جاوید بودیم و یاری و پشتیبانی تو موجب جدایی از دنیا بود، قیام با تو را بر اقامت در دنیا ترجیح می‌دادیم.

حسین علیه السلام برای وی دعا کرد و در حَقِّش سخن نیک گفت. اقام حسین علیه السلام بذی حُسم، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ، وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ جِدًّا، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبابَةُ كَصُبابَةِ الْإِنَاءِ، وَخَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْلِ. أَلَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ! لِيَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا؛ فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا شَهَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا.

قال: فَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: تَكَلَّمُونَ أَمْ أَتَكَلَّمُ؟ قَالُوا: لَا، بَلْ تَكَلَّمْ، فَحَمِدَ اللَّهُ فَأَثْنَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: قَدْ سَمِعْنَا - هَذَاكَ اللَّهُ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ - مَقَالَاتِكَ، وَاللَّهِ لَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا لَنَا بَاقِيَةً وَكُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ، إِلَّا أَنْ فِرَاقَهَا فِي نَصْرِكَ وَمُوَسَاتِكَ، لَأَثَرْنَا الْخُرُوجَ مَعَكَ عَلَى الْإِقَامَةِ فِيهَا. قَالَ: فَدَعَا لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ لَهُ خَيْرًا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۰۳؛ مثير الأحزان: ص ۴۴). الملهوف: حسین علیه السلام برای سخنرانی در میان یارانش برخاست. حمد و سپاس خدا گفت و از جدش یاد کرد و بر او درود فرستاد و سپس فرمود: «به راستی که حوادثی بر ما فرود آمده که می‌بینید. دنیا، زشت شده و تغییر کرده، خوبی‌هایش پشت کرده و از میان رفته است و از آن، جز اندکی مانند قطره آبی در ته ظرف، و معاشی ناچیز چون چراگاه کم‌مایه، باقی نمانده است. مگر نمی‌بینید که بر پایه حق، رفتار نمی‌شود و از باطل، دوری نمی‌گردد؟ باید که مؤمن به ملاقات پروردگارش راغب باشد! به راستی که من، مرگ را جز خوش‌بختی و زندگی با ستمگران را جز رنج و خسارت نمی‌بینم». زهیر بن قین برخاست و گفت: سخت را شنیدیم. خداوند، ما را به واسطه شما هدایت کرد! اگر دنیا برای ما باقی بود و ما در آن، جاودانه می‌بودیم، همراهی با تو را بر ماندن در دنیا ترجیح می‌دادیم. آن گاه، هلال بن نافع بجلی برخاست و گفت: به خدا سوگند، ما ملاقات پروردگارمان را ناخوش نمی‌داریم. ما بر نیت‌ها و بینش‌های خود، استواریم. آن را که تو را دوست بدارد، دوست می‌داریم و آن را که تو را دشمن بدارد، دشمن می‌داریم. بُریر بن حُصین برخاست و گفت: به خدا سوگند - ای پسر پیامبر - خداوند بر ما مَنّت نهاده که در سپاه تو نبرد کنیم و بدن‌های ما در راه تو، قطعه قطعه گردد، بدان امید که جدّ تو در روز قیامت، شفیع ما باشد. ۱. فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطِيبًا فِي أَصْحَابِهِ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَذَكَرَ جَدَّهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ بِنَا مِنَ الْأَمْرِ مَا قَدْ تَرَوْنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَنَكَّرَتْ وَتَغَيَّرَتْ، وَأَدْبَرَ مَعْرُوفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ جِدًّا، وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبابَةُ كَصُبابَةِ الْإِنَاءِ، وَخَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرْعَى الْوَيْلِ، أَلَا تَرَوْنَ إِلَى الْحَقِّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَإِلَى الْبَاطِلِ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ! لِيَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ رَبِّهِ مُحِقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا.

فَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ، فَقَالَ: لَقَدْ سَمِعْنَا - هَذَاكَ اللَّهُ بِكَ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ - مَقَالَاتِكَ، وَلَوْ كَانَتْ الدُّنْيَا لَنَا بَاقِيَةً، وَكُنَّا فِيهَا مُخَلَّدِينَ، لَأَثَرْنَا النُّهُوضَ مَعَكَ عَلَى الْإِقَامَةِ فِيهَا.

قال: وَوَثَبَ هَلَالُ بْنُ نَافِعِ الْبَجَلِيُّ، فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبَّنَا، وَإِنَّا عَلَى نِيَّاتِنَا وَبَصَائِرِنَا، نُؤَالِي مَنْ وَالَاكَ وَنُعَادِي مَنْ عَادَاكَ. قال: وَقَامَ بُرَيْرُ بْنُ حُصَيْنٍ، فَقَالَ: وَاللَّهِ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ، لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ بِكَ عَلَيْنَا أَنْ نُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ، فَتَقَطَّعَ فِيكَ أَعْضَاؤُنَا، ثُمَّ يَكُونُ جَدُّكَ شَفِيعَنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ (الملهوف: ص ۱۳۸، الحقائق الوردية: ج ۱ ص ۱۱۳). نثر الدر: چون عمر بن سعد - که نفرین خدا بر او باد - بر حسین علیه السلام فرود آمد و حسین علیه السلام یقین کرد که آنان با وی نبرد می‌کنند، در میان یاران خود برای سخنرانی به پا خاست. حمد و سپاس خدا را به جا آورد و فرمود: «به راستی که حوادثی بر ما فرود آمده که می‌بینید! دنیا تغییر کرده و به زشتی گراییده، خوبی‌هایش رفته و از آن، جز اندکی مانند قطره آبی در ته ظرف، و معاشی ناچیز مانند چراگاه کم‌مایه، باقی

نمانده است. مگر نمی‌بینید که بر پایه حق، رفتار نمی‌شود و از باطل، پرهیز نمی‌گردد؟ باید که مؤمن به دیدار خداوند، راغب باشد! به راستی که من، مرگ را جز خوش‌بختی و زندگی با ستمگران را جز رنج و خسارت نمی‌بینم». ۲۰ لَمَّا نَزَلَ بِهِ [أَيِ بِالإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ، وَأَيَقَنَ أَنَّهُمْ قَاتِلُوهُ، قَامَ فِي أَصْحَابِهِ خَطِيباً، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّهُ قَدْ نَزَلَ مِنَ الْأَمْرِ مَا تَزَوَّنَ، وَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ، وَأُدْبِرَ مَعْرُوفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ، حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُيْبَابَةٌ كَصُيْبَابَةِ الْإِنَاءِ، وَالْمَا خَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرَعَى الْوَيْبِلِ. أَلَا- تَزَوَّنَ الْحَقُّ لَا- يُعْمَلُ بِهِ، وَالْبَاطِلُ لَا- يُتَنَاهَى عَنْهُ! لِيَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا (نثر الدر: ج ۱ ص ۳۳۷، نزهة الناظر: ص ۸۷ ح ۲۶). تحف العقول (- از امام حسين عليه السلام، به هنگام رفتن به كربلا -): به راستی که این دنیا تغییر کرده و دگرگون شده است. خوبی‌هایش پشت کرده و از آن، جز اندکی مانند قطره آبی در ته ظرف، و معاشی ناچیز چون چراگاه کم‌مایه، باقی نمانده است. مگر نمی‌بینید که بر پایه حق، رفتار نمی‌شود و از باطل، پرهیز نمی‌گردد؟ باید که مؤمن به دیدار خدا راغب باشد! به راستی که من، مرگ را جز خوش‌بختی و زندگی با ستمگران را جز رنج و خسارت نمی‌بینم.

مردم، بنده دنیایند و دین، بازیچه‌ای بر سر زبان آنهاست. بر گرد دین می‌چرخند، تا زمانی که زندگی‌شان بچرخد و آن گاه که گرفتار بلا گردند، دینداران، کم می‌شوند. ۱. إِنَّ هَذِهِ الدُّنْيَا قَدْ تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ، وَأُدْبِرَ مَعْرُوفُهَا، فَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُيْبَابَةٌ كَصُيْبَابَةِ الْإِنَاءِ، وَخَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرَعَى الْوَيْبِلِ. أَلَا تَزَوَّنَ أَنْ الْحَقُّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَأَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ! لِيَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا؛ فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا. إِنَّ النَّاسَ عَبِيدُ الدُّنْيَا، وَالَّذِينَ لَعَنَ عَلَى أَلْسِنَتِهِمْ، يَحُوطُونَهُ مَا دَرَّتْ مَعَائِشُهُمْ، فَإِذَا مُحْصُوا بِالْبَلَاءِ قَلَّ الدَّيَّانُونَ (تحف العقول: ص ۲۴۵، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۶۸). المعجم الكبير (- به نقل از محمد بن حسن -): چون عمر بن سعد بر حسین علیه السلام فرود آمد، او یقین کرد که آنان با وی می‌جنگند. [پس] در میان یاران خود برای سخنرانی برخاست و حمد و سپاس خدا را به جا آورد و سپس فرمود: «حوادثی رخ داده که می‌بینید! دنیا، تغییر کرده و دگرگون شده و خوبی‌هایش پشت کرده و از میان رفته است و از آن، جز اندکی مانند قطره آبی در ته ظرف، و معاشی ناچیز مانند چراگاه کم‌مایه، باقی نمانده است. مگر نمی‌بینید که بر پایه حق، رفتار نمی‌شود و از باطل، دوری نمی‌گردد؟ باید که مؤمن به ملاقات خدا، راغب باشد! به راستی که من، مرگ را جز خوش‌بختی و زندگی با ستمگران را جز رنج و خسارت نمی‌بینم». ۲۰ لَمَّا نَزَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَام، وَأَيَقَنَ أَنَّهُمْ قَاتِلُوهُ، وَقَامَ فِي أَصْحَابِهِ خَطِيباً، فَحَمِدَ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: قَدْ نَزَلَ مَا تَزَوَّنَ مِنَ الْأَمْرِ، وَإِنَّ الدُّنْيَا تَغَيَّرَتْ وَتَنَكَّرَتْ، وَأُدْبِرَ مَعْرُوفُهَا وَاسْتَمَرَّتْ، حَتَّى لَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا كَصُيْبَابَةِ الْإِنَاءِ، [و] إِلَّا خَسِيسُ عَيْشٍ كَالْمَرَعَى الْوَيْبِلِ. أَلَا تَزَوَّنَ الْحَقُّ لَا يُعْمَلُ بِهِ، وَالْبَاطِلُ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ! لِيَرْغَبِ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ، وَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَالْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۴ ح ۲۸۴۲، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۱۰).

۱. بیضه: آبگاهی متعلق به بنی یربوع که میان واقصه و عُذَیْب، واقع شده و به حَزَن متصل است (معجم البلدان: ج ۱ ص ۵۳۲). نیز، ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲).

۲ / ۲۹ سخنرانی علیه السلام امام برای یاران خود و یاران حُر در منزلگاه بیضه

تاریخ الطبری (- به نقل از عقبه بن ابی عیزار -): حسین علیه السلام در بیضه برای یاران خویش و یاران حُر، سخنرانی کرد. نخست حمد و سپاس خدا را به جا آورد و سپس فرمود: «ای مردم! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "هر که حاکم ستمگری را ببیند که محرمات خدا را حلال می‌شمارد و پیمان خدا را می‌شکند و بر خلاف سنت پیامبر خدا می‌رود و میان بندگان خدا، با گناه و ستم، عمل می‌کند، ولی با کردار و یا گفتار، بر او نشورد، بر خدا فرض است که [در قیامت] او را به جایگاه همان ستمگر

ببرد."

بدانید که اینان، به اطاعت شیطان در آمده‌اند و اطاعت خدا را رها کرده‌اند. تباهی آورده‌اند و حدود را معطل نهاده‌اند و ثروت‌ها را به خویش اختصاص داده‌اند. حرام خدا را حلال دانسته و حلال خدا را حرام شمرده‌اند، و من، شایسته‌ترین فرد هستم برای این که این چیزها را تغییر دهد.

نامه‌های شما به من رسید و فرستادگانتان با بیعت شما، نزد من آمدند که: مرا تسلیم نمی‌کنید و از یاری‌ام باز نمی‌مانید. اگر به بیعت خویش عمل کنید، رشد می‌یابید. من، حسین پسر علی و پسر فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هستم. جانم با جان‌های شماست و کسانم با کسان شماست و من، مقتدای شمایم.

اگر به عهد خود رفتار نکنید و پیمان خویش را بشکنید و بیعت مرا از گردن خویش بردارید، به جان خودم سوگند که این از شما تازه نیست، که با پدرم، برادرم و عموزاده‌ام نیز چنین کردید. فریب‌خورده، کسی است که فریب شما را بخورد. اقبال خویش را گم کرده‌اید و نصیب خویش را به تباهی داده‌اید. هر که پیمان بشکند، به ضرر خویش می‌شکند. زود است که خدا، مرا از شما بی‌نیاز گرداند. درود و رحمت و برکات خداوند، بر شما باد! ۱. ۲. إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ خَطَبَ أَصْحَابَهُ وَأَصْحَابَ الْحُرِّ بِالْبَيْضَةِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ:

أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا، مُسْتَحِلًّا لِحَرَمِ اللَّهِ، نَاكِثًا لِعَهْدِ اللَّهِ، مُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ، يَعْمَلُ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ، فَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِفِعْلٍ وَلَا قَوْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مُدْخَلَهُ». أَلَا وَإِنَّ هَؤُلَاءِ قَدْ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَتَرَكُوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ، وَعَطَّلُوا الْحُدُودَ، وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفَقِيءِ، وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ، وَحَرَّمُوا حَلَالَه، وَأَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيَّرَ.

قَدْ أَتَنَى كُتُبُكُمْ، وَقَدِمْتُ عَلَى رُسُلِكُمْ بِيَعْتِكُمْ؛ أَنْكُمْ لَا- تُسَلِّمُونِي وَلَا- تَخْذُلُونِي، فَإِنْ تَمَمْتُمْ عَلَى بَيْعَتِكُمْ تُصَيِّبُوا رُشْدَكُمْ، فَأَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ، وَابْنُ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، نَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَأَهْلِي مَعَ أَهْلِكُمْ، فَلَكُمْ فِيَّ أُسْوَةٌ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ، وَخَلَعْتُمْ بَيْعَتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ، فَلَعَمْرِي مَا هِيَ لَكُمْ بِنُكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَأَخِي وَابْنِ عَمِّي مُسْلِمٍ، وَالْمَغْرُورُ مَنْ اغْتَرَبَ بِكُمْ، فَحَظَّكُمْ أَخْطَاؤُكُمْ، وَنَصَبَكُمْ ضَعْفَتُمْ، وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ، وَسَيُغْنِي اللَّهُ عَنْكُمْ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۰۳، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۵۲). الفتوح: حسین علیه السلام صبحگاهان به منزل عذیب الهجانات وارد شد ... ۳. زُهِیر به ایشان گفت: ما را

۱. در نقل سخنانی‌های امام علیه السلام در مصادر تاریخی، در باره محل سخنرانی و نیز مخاطبان، اختلاف‌هایی دیده می‌شود و نیز گاهی تلفیق‌ها یا تقطیع‌هایی در مصادر، صورت گرفته است. آن جا که ناچار به ذکر یک نقل بوده‌ایم، تاریخ الطبری را مبنا قرار داده‌ایم. ۲. در این منبع (الفتوح) و در این قسمت از متن، آنچه طبری به عنوان سخنرانی امام علیه السلام در بیضه آورده، به عنوان نامه‌ای به بزرگان کوفه، ثبت شده است.

به کربلا برسان، که بر ساحل رود فرات است و در آن جا اقامت می‌گزینیم. اگر با ما جنگیدند، با آنان می‌جنگیم و از خدا مدد می‌جوییم. در این هنگام، دیدگان حسین علیه السلام پُر از اشک شد و فرمود: «بار خدایا! بار خدایا! به تو پناه می‌برم از کرب و بلا». حسین علیه السلام در همان جا فرود آمد و حُرّ بن یزید نیز با هزار جنگجو در مقابل آنان فرود آمد. حسین علیه السلام کاغذ و قلمی خواست و برای برخی از بزرگان کوفه که گمان می‌کرد همفکر او هستند، نامه‌ای این چنین نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. از حسین بن علی، به سلیمان بن صیرد، مُسَیِّب بن نُجَیبه، رَفَاعَةُ بن شَدَّاد، عبد الله بن وال و گروهی از مؤمنان. اما بعد،

می‌دانید که پیامبر صلی الله علیه و آله در زمان حیاتش فرمود: "هر که حاکم ستمگری را ببیند که محرمات خدا را حلال می‌شمارد و پیمان خدا را می‌شکند و بر خلاف سنت پیامبر، رفتار می‌کند و میان بندگان خدا با گناه و ستم، عمل می‌کند، ولی با گفتار و کردار، بر او نشورد، بر خداوند، فرض است که [در قیامت] او را به جایگاه همان ستمگر ببرد." می‌دانید که اینان، به اطاعت شیطان در آمده‌اند و اطاعت خدای رحمان را رها کرده‌اند. تباهی آورده‌اند و حدود را معطل نهاده‌اند و ثروت‌ها را به خویش اختصاص داده‌اند. حرام خدا را حلال دانسته و حلال خدا را حرام شمرده‌اند، و من، شایسته‌ترین کسان به حکومت، به خاطر خویشاوندی‌ام با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله. نامه‌های شما به من رسید و فرستادگانتان با بیعت شما، نزد من آمدند که: مرا تسلیم نمی‌کنید. اینک اگر به بیعت خویش عمل کنید، حق خویش را به دست آورده، بهره‌مند می‌شوید و رشد می‌یابید. جانم با جان‌های شماست و خویشان و فرزندانم با خویشان و فرزندان شما، من، مقتدای شمایم. و اگر به عهد خود، رفتار نکنید و پیمان خویش بشکنید و بیعت مرا از گردن خویش بردارید، به جان خودم سوگند که این از شما تازه نیست، که با پدرم، برادرم و عموزاده‌ام نیز چنین کردید. فریب‌خورده، کسی است که فریب شما را بخورد. اقبال خویش را گم کرده‌اید و نصیب خویش را به تباهی داده‌اید. هر که پیمان بشکند، به ضرر خویش می‌شکند. زود است که خدا، مرا از شما بی‌نیاز گرداند. والسلام!». آن گاه نامه را پیچید و مهر کرد و آن را به قیس بن مسهر صیداوی سپرد و دستور داد به کوفه برود. ۱. أَصْبَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ وَرَاءِ عُذَيْبِ الْهَجَانَاتِ ... فَقَالَ لَهُ زُهَيْرٌ: فَيَتَرَبَّنَا حَتَّى نَصِيرَ بِكَرْبَلَاءَ؛ فَإِنَّهَا عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ فَتَكُونُ هُنَاكَ، فَإِنْ قَاتَلُونَا قَاتَلْنَاهُمْ وَاسْتَعْنَا بِاللَّهِ عَلَيْهِمْ. قَالَ: فَدَمَعَتْ عَيْنَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ، ثُمَّ اللَّهُمَّ، إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ. قَالَ: وَنَزَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَوْضِعٍ مَعَهُ ذَلِكُكَ، وَنَزَلَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ حِذَاءَهُ فِي أَلْفِ فَارِسٍ، وَدَعَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِدَوَاهٍ وَبَيَاضٍ، وَكَتَبَ إِلَى أَشْرَافِ الْكُوفَةِ مِمَّنْ كَانَ يَطُنُّ أَنَّهُ عَلَى رَأْيِهِ: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مِنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى سُلَيْمَانَ بْنِ صُرَدٍ، وَالْمُسَيَّبِ بْنِ نُجْبَةَ، وَرَفَاعَةَ بْنِ شَدَادٍ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنِ وَالٍ، وَجَمَاعَةِ الْمُؤْمِنِينَ. أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ قَالَ فِي حَيَاتِهِ: «مَنْ رَأَى سُلْطَانًا جَائِرًا، مُسْتَحِلًّا لِحَرَامٍ، أَوْ تَارِكًا لِعَهْدِ اللَّهِ وَمُخَالِفًا لِسُنَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَعَمِلَ فِي عِبَادِ اللَّهِ بِالْإِثْمِ وَالْعِدْوَانِ، ثُمَّ لَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ بِقَوْلٍ وَلَا فِعْلٍ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يُدْخِلَهُ مِدْخَلَهُ». وَقَدْ عَلِمْتُمْ أَنَّ هَؤُلَاءِ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ، وَتَوَلَّوْا عَنْ طَاعَةِ الرَّحْمَنِ، وَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ، وَعَظَّلُوا الْحُدُودَ، وَاسْتَأْثَرُوا بِالْفِئَةِ، وَأَحْلَوْا حَرَامَ اللَّهِ، وَحَرَّمُوا حَلَالَهُ، وَأَنَا أَحَقُّ مِنْ غَيْرِي بِهَذَا الْأَمْرِ؛ لِقَرَابَتِي مِنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَقَدْ أَتَنَّى كُتُبُكُمْ، وَقَدِمَتْ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ بِيَعْتِكُمْ أَنْكُمْ لَا تَخْذُلُونِي، فَإِنْ وَفَيْتُمْ لِي بِبَيْعَتِكُمْ فَقَدْ اسْتَوْفَيْتُمْ حَقَّكُمْ وَحَظَّكُمْ وَرُشْدَكُمْ، وَنَفْسِي مَعَ أَنْفُسِكُمْ، وَأَهْلِي وَوُلْدِي مَعَ أَهَالِيكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ، فَلَكُمْ فِي أُسْوَةٍ. وَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا وَنَقَضْتُمْ عَهْدَكُمْ وَمَوَاقِفَكُمْ، وَخَلَعْتُمْ بَيْعَتَكُمْ، فَلَعَمْرِي مَا هِيَ مِنْكُمْ بِثُكْرٍ، لَقَدْ فَعَلْتُمُوهَا بِأَبِي وَأَخِي وَابْنِ عَمِّي، هَلِ الْمَغْرُورُ إِلَّا مَنْ اغْتَرَّ بِكُمْ، فَإِنَّمَا حَقَّكُمْ أَخْطَاؤُكُمْ وَنَصِييَكُمْ ضَعْفُكُمْ، وَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَى نَفْسِهِ، وَسُيْغِي اللَّهُ عَنْكُمْ، وَالسَّلَامُ. قَالَ: ثُمَّ طَوَى الْكِتَابَ وَخَتَمَهُ، وَدَفَعَهُ إِلَى قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرٍ الصَّيْدَاوِيِّ، وَأَمَرَهُ أَنْ يَسِيرَ إِلَى الْكُوفَةِ (الفتوح: ج ۵ ص ۸۰، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۳۴). أنساب الأشراف: حسين عليه السلام سمت چپ راه عُذَيْب و قادسيه ۲ را انتخاب کرد و از آن جا تا عُذَيْب، ۳۸ میل فاصله بود، حسين عليه السلام با یاران خود می‌رفت و حرّ بن یزید نیز آنان را همراهی می‌کرد. حسين عليه السلام سخنرانی کرد و فرمود: «اینان، به اطاعت شیطان در آمده‌اند و اطاعت [خدای] رحمان را رها کرده‌اند، تباهی آورده‌اند و حدود را معطل نهاده‌اند و ثروت‌ها را به خویش اختصاص داده‌اند، و من، شایسته‌ترین کسان به تغییر و دگرگونی اوضاع هستم. نامه‌های شما به من رسید و فرستادگانتان نزد من آمدند. اگر به بیعت خود وفادار بمانید، رشد می‌یابید» و آن گاه آنان را به خاطر رفتار گذشته‌شان با پدر و برادرش سرزنش کرد. سپس زُهَيْر بن قَيْن برخاست و گفت: به خدا سوگند، اگر در دنیا جاودانه می‌بودیم، جدایی از آن را به خاطر یاری و همدلی با تو بر می‌گزیدیم.

۱. ر. ک : نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲ .

حسین علیه السلام نیز برایش دعای خیر کرد. ۱. تَیَاسَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى طَرِيقِ الْعَذِيبِ وَالْقَادِسِيَّةِ ، وَيَنَّهُ - حِينَئِذٍ - وَبَيْنَ الْعَذِيبِ ثَمَانِيَّةً وَثَلَاثُونَ مِيلًا ، ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَارَ فِي أَصْحَابِهِ وَالْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ يُسَايِرُهُ . وَخَطَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : إِنَّ هَؤُلَاءِ قَوْمٌ لَزِمُوا طَاعَةَ الشَّيْطَانِ ، وَتَرَكَوا طَاعَةَ الرَّحْمَنِ ، فَأَظْهَرُوا الْفَسَادَ ، وَعَظَلُوا الْحُدُودَ ، وَاسْتَأَثَرُوا بِالْفَقِيءِ ، وَأَنَا أَحَقُّ مَنْ غَيَّرَ ، وَقَدْ أَتَتْنِي كُتُبُكُمْ ، وَقَدِمَتْ عَلَيَّ رُسُلُكُمْ ، فَإِنْ تَتِمُّوا عَلَيَّ بَيْعَتَكُمْ تُصِيبُوا رُشْدَكُمْ . وَوَبَّخَهُمْ بِمَا فَعَلُوا بِأَبِيهِ وَأَخِيهِ قَبْلَهُ . فَقَامَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ فَقَالَ : وَاللَّهِ لَوْ كُنَّا فِي الدُّنْيَا مُخَلَّدِينَ ، لَأَثَرْنَا فِرَاقَهَا فِي نُصْرَتِكَ وَمُؤَاسَاةِكَ . فَدَعَا لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَيْرٍ (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۸۱) .

۷ / ۳۰ آمدن چهار نفر از کوفه به همراه طرمّاح بن عدی به سوی امام علیه السلام

تاریخ الطبری (- به نقل از عقبه بن ابی عیزار -) : ای شتر من! از این که می‌رانمت ، بیم مکن و شتاب کن که پیش از سحرگاهان ، با بهترین سواران و بهترین مسافران ، به مرد والانسب برسی ؛ بزرگوار آزاده گشاده‌دل که خدا او را برای بهترین کار ، آورد . خداوند ، او را برای همیشه روزگار ، باقی بدارد! چون به حسین علیه السلام رسیدند ، این اشعار را برای وی خواندند ، که فرمود : «به خدا ، من امیدوارم که آنچه خدا برای ما خواسته ، نیک باشد : کشته شویم یا ظفر یابیم» .

حُرّ بن یزید آمد و گفت: این کسانی که از مردم کوفه‌اند ، جزو همراهان تو نبوده‌اند و من ، آنها را حبس می‌کنم یا بر می‌گردانم . حسین علیه السلام فرمود : «از آنها، همانند خویش ، دفاع می‌کنم . آنها یاران و پشتیبانان من‌اند . تعهد کرده بودی که متعرض من نشوی تا نامه‌ای از ابن زیاد برای تو بیاید» .

گفت: آری؛ اما آنان با تو نیامده بودند.

فرمود : «آنها یاران من‌اند و همانند کسانی هستند که همراه من بوده‌اند . اگر به قراری که میان من و تو بوده ، عمل نکنی ، با تو پیکار می‌کنم» .

حُر ، از آنها دست برداشت.

آن گاه حسین علیه السلام به آنها فرمود : «به من از مردم پشت سرتان ، خبر بدهید» .

مُجَمِّع بن عبد الله عائذی - که یکی از آن چهار نفر بود - گفت: به بزرگان قوم ، رشوه‌های کلان داده‌اند و جوال‌هایشان را پُر کرده‌اند که دوستی‌شان را جلب کنند و به صف خویش ببرند . آنان بر ضدّ تو ، متفق‌اند . بقیه مردم ، دل‌هایشان به تو مایل است ؛ اما فردا شمشیرهایشان بر ضدّ تو کشیده می‌شود.

فرمود : «به من بگویند آیا از پیکی که به سوی شما فرستاده‌ام ، خبر دارید؟» .

گفتند: چه کسی بود؟

فرمود : «قیس بن مُشهر صیداوی» .

گفتند: آری .

حُصَيْن بن تَمِيم، ۱ او را گرفت و نزد ابن زیاد فرستاد . ابن زیاد به او دستور داد که تو و پدرت را لعنت کند ؛ ولی او بر تو و پدرت درود گفت و ابن زیاد و پدرش را لعنت کرد و مردم را به یاری تو خواند و آنان را از آمدن خبر داد . ابن زیاد نیز فرمان داد تا وی را از بالای قصر ، به زیر انداختند.

اشک در چشم حسین علیه السلام آمد و نتوانست آن را نگه دارد. آن گاه فرمود : (بعضی از ایشان ، تعهد خویش را به سر برده‌اند

[و به شهادت رسیدند] و بعضی از ایشان ، منتظرند و به هیچ وجه ، تغییری نیافته‌اند) ۲ . خدایا! بهشت را جایگاه ما و آنها قرار ده و ما و آنها را در محل رحمت خویش و ذخیره‌های خواستنی ثوابت، فراهم آور.»

ابو مخنف می‌گوید: جمیل بن مرثد (از بنی معن) ، در باره طرّمّاح بن عدی برایم نقل کرد که طرّمّاح به حسین علیه السلام نزدیک شد و گفت: به خدا سوگند ، می‌نگرم ؛ ولی کسی را با تو نمی‌بینم . اگر جز همین کسانی که اینک مراقب تو اند ، کسی به جنگت نیاید، بس است . یک روز پیش از آن که از کوفه در آییم و به سوی تو بیایم ، بیرون کوفه چندان کس دیدم که هرگز پیش از آن جماعت را به

۱. در اکثر منابع، «حُصَین بن نُمَیر» آمده است که به نظر صحیح می‌رسد. ۲. احزاب : آیه ۲۳ .

یک جا ندیده بودم.

در باره آنها پرسش کردم . گفتند: فراهم آمده‌اند که رژه بروند و برای مقابله با حسین ، روانه شوند. تو را به خدا ، اگر می‌توانی یک وجب جلو نروی ، نرو! اگر می‌خواهی به شهری فرود آیی که خدا تو را در آن جا محفوظ دارد تا کار خویش را ببینی و بنگری که چه خواهی کرد، حرکت کن تا تو را به کوهستان محفوظ ما - که اخیراً نام دارد - برسانم . به خدا در آن جا از شاهان عَشان و حَمیر و از نعمان بن مُنذر و سیاه و سرخ ، محفوظ بوده‌ایم. به خدا ، هرگز در آن جا خواری‌ای بر ما وارد نشده است . من نیز با تو می‌آیم تا تو را در دهکده فرود آورم . آن گاه نزد مردان طی ۱ ، پیکی می‌فرستم که در آجا و سلمی ، اقامت دارند . به خدا ، ده روز نمی‌گذرد که مردم طی ، پیاده و سواره به سوی تو رو می‌کنند .

هر چند مدّت که می‌خواهی ، میان ما بمان. اگر حادثه‌ای رخ دهد ، من متعهدم که بیست هزار مرد طایی با شمشیرهای خویش ، پیش روی تو به پیکار بایستند. به خدا تا یکی از آنها زنده باشد ، به تو دست نمی‌یابند.

حسین علیه السلام فرمود : «خدا ، تو و قومت را پاداش نیک دهد! میان ما و این مردم، عهده‌ای است که با وجود آن ، نمی‌توان باز گشت و نمی‌دانیم کار ما و آنها به کجا می‌انجامد» .

ابو مخنف می‌گوید : جمیل بن مرثد ، برایم نقل کرد که طرّمّاح بن عدی گفت: با وی وداع کردم و گفتم: خدا ، شرّ جن و انس را از تو دور بگرداند! از کوفه برای کسانم آذوقه گرفته‌ام و خرجی آنها ، پیش من است . می‌روم و این را پیششان می‌نهم و ان شاء الله ، نزد تو می‌آیم. وقتی آمدم ، به خدا که از جمله یاران تو خواهم بود.

فرمود : «اگر چنین خواهی کرد، بشتاب . خدا ، تو را رحمت کند!» .

دانستم که از کار آن کسان ، نگران است که به من می‌گوید بشتابم.

چون پیش خانواده‌ام رسیدم و لوازمشان را دادم و وصیت کردم، می‌گفتند: این بار ، رفتاری می‌کنی که پیش از این ، نمی‌کردی! مقصود خویش را با آنها بگفتم و از راه بنی ثعل ، روان شدم . چون به عذیب الهجانات رسیدم، سیّماعه بن بدر به من رسید و خبر کشته شدن حسین علیه السلام را داد ، که از همان جا باز گشتم. ۲. كَانَ [الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ الرَّيَّاحِيُّ] يَسِيرُ بِأَصْحَابِهِ فِي نَاحِيَةِ ، وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَاحِيَةِ أُخْرَى ، حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى عُدَيْبِ الْهَجَانَاتِ ، وَكَانَ بَهَا هَجَائِنُ النُّعْمَانِ تَرعى هُنَالِكَ ، فَإِذَا هُمْ بِأَرْبَعَةِ نَفَرٍ قَدْ أَقْبَلُوا مِنَ الْكُوفَةِ عَلَى رَوَاحِلِهِمْ ، يَجْتَنُونَ فَرَسًا لِنَافِعِ بْنِ هِلَالٍ - يُقَالُ لَهُ الْكَامِلُ - وَمَعَهُمْ دَلِيلُهُمُ الطَّرْمَاحُ بْنُ عَدِيٍّ عَلَى فَرَسِهِ ، وَهُوَ يَقُولُ :

يَا نَاقَتِي لَا تَذْعُرِي مِنْ زَجْرِي

وَشَمَّرِي قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ بِخَيْرِ رُكْبَانٍ وَخَيْرِ سَفَرٍ حَتَّى تَحِلِّي بِكَرِيمِ النَّجْرِ الْمَاجِدِ الْحُرِّ رَحِيبِ الصَّدْرِ أَتَى بِهِ اللَّهُ لِيُخِيرَ أَمْرَ نَمَتِ أَبْقَاءِ بَقَاءِ الدَّهْرِ قَالَ : فَلَمَّا انْتَهَوْا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْشَدُوهُ هَذِهِ الْأَبْيَاتَ ، فَقَالَ : أَمَا وَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يَكُونَ خَيْرًا مَا أَرَادَ اللَّهُ بِنَا ،

قَتَلْنَا أُمَّ ظَفَرْنَا .

قَالَ : وَأَقْبَلَ إِلَيْهِمُ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ ، فَقَالَ : إِنَّ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ الَّذِينَ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَيْسُوا بِمَنْ أَقْبَلَ مَعَكَ ، وَأَنَا حَابِسُهُمْ أَوْ رَادُّهُمْ .
فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لِمَا مَنَعْتَهُمْ مِمَّا أَمْنَعُ مِنْهُ نَفْسِي ، إِنَّمَا هَؤُلَاءِ أَنْصَارِي وَأَعْوَانِي ، وَقَدْ كُنْتُ أُعْطِيتُنِي أَلَّا تَعْرِضَ لِي بِشَيْءٍ
حَتَّى يَأْتِيكَ كِتَابٌ مِنْ ابْنِ زِيَادٍ .

فَقَالَ : أَجَلٌ ، لَكِنْ لَمْ يَأْتُوا مَعَكَ ! قَالَ : هُمْ أَصْحَابِي ، وَهُمْ بِمَنْزِلَةٍ مَنْ جَاءَ مَعِيَ ، فَإِنْ تَمَمَّتْ عَلَيَّ مَا كَانَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ وَإِلَّا نَاجِزْتُكَ .
قَالَ : فَكَفَّ عَنْهُمْ الْحُرُّ .

قَالَ : ثُمَّ قَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَخْبِرُونِي خَيْرَ النَّاسِ وَرَاءَكُمْ ؟

فَقَالَ لَهُ مُجَمِّعُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعَائِذِيُّ ، وَهُوَ أَحَدُ النَّفَرِ الْأَرْبَعَةِ الَّذِينَ جَاوَوْهُ : أَمَّا أَشْرَافُ النَّاسِ فَقَدْ أُعْظِمَتْ رِشْوَتُهُمْ ، وَمُلِيتْ غَرَائِزُهُمْ ،
يُسْتَمَالُ وَدُودُهُمْ ، وَيُسْتَخْلَصُ بِهِ نَصِيحَتُهُمْ ، فَهُمْ الْبَ وَاحِدٌ عَلَيْكَ ، وَأَمَّا سَائِرُ النَّاسِ بَعْدُ ، فَإِنَّ أَفْنِدَتَهُمْ تَهْوِي إِلَيْكَ ، وَسَيُؤْفِقُهُمْ عَدَا
مَشْهُورَةٌ عَلَيْكَ .

قَالَ : أَخْبِرُونِي ، فَهَلْ لَكُمْ بِرَسُولِي إِلَيْكُمْ ؟ قَالُوا : مَنْ هُوَ ؟ قَالَ : قَيْسُ بْنُ مُسَهَّرٍ الصَّيْدَاوِيُّ .

فَقَالُوا : نَعَمْ ، أَخَذَهُ الْحَصِيُّ بْنُ بَنِي تَمِيمٍ ، فَبَعَثَ بِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ ، فَأَمَرَهُ ابْنُ زِيَادٍ أَنْ يَلْعَنَكَ وَيَلْعَنَ أَبَاكَ ، فَصَلَّى عَلَيْكَ وَعَلَى أَبِيكَ ،
وَلَعَنَ ابْنَ زِيَادٍ وَأَبَاهُ ، وَدَعَا إِلَى نُصْرَتِكَ ، وَأَخْبَرَهُمْ بِقُدُومِكَ ، فَأَمَرَ بِهِ ابْنُ زِيَادٍ فَالْقَى مِنْ طَمَارِ الْقَصْرِ ؛ فَتَرَقَّتْ عَيْنَا حُسَيْنٍ عَلَيْهِ
السَّلَامُ وَلَمْ يَمَلِكْ دَمْعُهُ ، ثُمَّ قَالَ : (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) . اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلَهُمْ الْجَنَّةَ نُزُلًا ،
وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ ، وَرَغَائِبِ مَذْخُورِ ثَوَابِكَ .

قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ : حَدَّثَنِي جَمِيلُ بْنُ مَرْثِدٍ مِنْ بَنِي مَعْنٍ ، عَنِ الطَّرِمَاحِ بْنِ عَدِيٍّ ؛ أَنَّهُ دَنَا مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ : وَاللَّهِ إِنِّي لَأَنْظُرُ
فَمَا أَرَى مَعَكَ أَحَدًا ، وَلَوْ لَمْ يُقَاتِلْكَ إِلَّا هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَرَاهُمْ مُلَاذِمِيكَ لَكَانَ كَفَى بِهِمْ ، وَقَدْ رَأَيْتُ قَبْلَ خُرُوجِي مِنَ الْكُوفَةِ إِلَيْكَ
بِیَوْمِ ظَهَرَ الْكُوفَةُ ، وَفِيهِ مِنَ النَّاسِ مَا لَمْ تَرَ عَيْنَايَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ جَمْعًا أَكْثَرَ مِنْهُ ، فَسَأَلْتُ عَنْهُمْ ، فَقِيلَ : اجْتَمَعُوا لِيُعْرَضُوا ، ثُمَّ
يُسَرَّحُونَ إِلَى الْحُسَيْنِ .

فَأَنْشَدَكَ اللَّهُ إِنْ قَدَرْتَ عَلَى أَلَّا تَعُدَّ عَلَيْهِمْ شَيْبَةً إِلَّا فَعَلْتَ ! فَإِنْ أَرَدْتَ أَنْ تَنْزَلَ بَلَدًا يَمْنَعُكَ اللَّهُ بِهِ حَتَّى تَرَى مِنْ رَأْيِكَ ، وَيَسْتَبِينَ
لَكَ مَا أَنْتَ صَائِعٌ ، فَسَرَّ حَتَّى أَنْزَلَكَ مَنَاعُ جَبَلِنَا الَّذِي يُدْعَى أَجَا ، اِمْتَنَعْنَا وَاللَّهِ بِهِ مِنْ ثُلُوكِ عَشَانَ وَحِمِيرٍ ، وَمِنْ الثُّعْمَانِ بْنِ الْمُنْذِرِ ،
وَمِنْ الْأَسْوَدِ وَالْأَحْمَرِ ، وَاللَّهِ إِنْ دَخَلَ عَلَيْنَا ذُلٌّ قَطُّ ؛ فَأَسِيرُ مَعَكَ حَتَّى أَنْزَلَكَ الْقَرْيَةَ ، ثُمَّ نَبْعَثُ إِلَى الرِّجَالِ مِمَّنْ بِأَجَا وَسَلَّمِي مِنْ طَيْئِ
، فَوَاللَّهِ لَا يَأْتِي عَلَيْكَ عَشْرَةُ أَيَّامٍ حَتَّى تَأْتِيكَ طَيْئُ رِجَالًا وَرُكْبَانًا ، ثُمَّ أَقِمْ فِينَا مَا يَدَا لَكَ ، فَإِنْ هَاجَكَ هَيْجٌ فَأَنَا زَعِيمٌ لَكَ بِعِشْرِينَ
أَلْفَ طَائِيٍّ يَضْرِبُونَ بَيْنَ يَدَيْكَ بِأَسْيَافِهِمْ ، وَاللَّهِ لَا يَوْضَلُ إِلَيْكَ أَبَدًا وَمِنْهُمْ عَيْنٌ تَطْرِفُ .

فَقَالَ لَهُ : جَزَاكَ اللَّهُ وَقَوْمَكَ خَيْرًا ! إِنَّهُ قَدْ كَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ قَوْلٌ لَسْنَا نَقْدِرُ مَعَهُ عَلَى الْإِنْصِرَافِ ، وَلَا نَدْرِي عَلَامَ تَنْصَرِفُ بِنَا
وَبِهِمُ الْأُمُورُ فِي عَاقِبِهِ .

قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ : فَحَدَّثَنِي جَمِيلُ بْنُ مَرْثِدٍ ، قَالَ : حَدَّثَنِي الطَّرِمَاحُ بْنُ عَدِيٍّ ، قَالَ : فَوَدَعْتُهُ وَقُلْتُ لَهُ : دَفَعَ اللَّهُ عَنْكَ شَرَّ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ ،
إِنِّي قَدِ امْتَرْتُ لِأَهْلِي مِنَ الْكُوفَةِ مِيرَةً ، وَمَعِيَ نَفَقَةُ لَهُمْ ، فَأَتَيْهِمْ فَأَصْغُ ذَلِكَ فِيهِمْ ، ثُمَّ أَقْبِلْ إِلَيْكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ ، فَإِنَّ الْحَقَّكَ فَوَاللَّهِ
لَأَكُونَنَّ مِنْ أَنْصَارِكَ .

قَالَ : فَإِنْ كُنْتَ فَاعِلًا فَجَعَلْ رَحِمَكَ اللَّهُ ! قَالَ : فَعَلِمْتُ أَنَّهُ مُسْتَوْحِشٌ إِلَى الرِّجَالِ حَتَّى يَسْأَلَنِي التَّعْجِيلَ .

قَالَ : فَلَمَّا بَلَغْتُ أَهْلِي وَضَعْتُ عَنْهُمْ مَا يُصْلِحُهُمْ ، وَأَوْصَيْتُ ، فَأَخَذَ أَهْلِي يَقُولُونَ : إِنَّكَ لَتَصْنَعُ مَرَّتَكَ هَذِهِ شَيْئًا مَا كُنْتَ تَصْنَعُهُ قَبْلَ
الْيَوْمِ ! فَأَخْبَرْتُهُمْ بِمَا أَرِيدُ ، وَأَقْبَلْتُ فِي طَرِيقِ بَنِي ثُعَلٍ ، حَتَّى إِذَا دَنَوْتُ مِنْ عُذَيْبِ الْهَجَانَاتِ اسْتَقْبَلَنِي سَيِّمَاعَةُ بْنُ يَدْرِ ، فَنَعَاهُ إِلَيَّ ،
فَرَجَعْتُ (تاريخ الطبري : ج ۵ ص ۴۰۴ ، الكامل في التاريخ : ج ۲ ص ۵۵۳) .

۱. ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲.

----- حرّ بن یزید، با یارانش به سمت عُذَیْبِ الْهَجَانَات - که محلّ چرای شتران سفید نعمان بن مُنذر بوده است - می‌رفتند که چهار نفر را دیدند که سوار بر مرکب‌های خویش از کوفه می‌آمدند و «کامل»، اسب نافع بن هلال را یدک می‌کشیدند. این چهار نفر، نافع بن هلال مرادی، عمرو بن خالد صَیدَاوی و غلامش سعد و مُجَمِّع بن عبد الله بن عائذی از قبیله مَذحِج بودند. حر گفت: اینان، از کسانی نیستند که با شما آمدند. من آنها را حبس می‌کنم، یا بر می‌گردانم. حسین علیه السلام فرمود: «در این صورت، از آنان، همانند خویش، دفاع می‌کنم. آنها یاران و پشتیبانان من اند و تو تعهد کرده بودی که متعرض من نشوی تا نامه‌ای از ابن زیاد به سوی تو بیاید». حر از آنها دست برداشت. حسین علیه السلام از آنان در باره مردم پرسید. گفتند: به بزرگان، رشوه‌های کلان داده‌اند و جوال‌هایشان پُر شده است تا دوستی‌شان جلب شود و از خیرخواهی، باز افتند. آنان بر ضدّ تو، متفق‌اند. آنان برایت نامه ننوشتند، مگر برای آن که شما را ابزار کسب و تجارت خویش قرار دهند. بقیه دیگر مردمان نیز دل‌هایشان به تو مایل است و فردا شمشیرهایشان بر ضدّ تو بر کشیده می‌شود. طَرِمَاح بن عَدِی، راهنمای این چهار نفر بود. وی، آنان را از مسیر غَرِیْن و از راه بَیْضَه به عُذَیْبِ الْهَجَانَات رساند و در حال حرکت، چنین می‌خواند: ای شتر من! از این که می‌رانمت، بیم مکن و شتاب کن که پیش از سحرگاهان، با بهترین سواران و بهترین مسافران، به مرد والانسب بررسی که خدا او را برای بهترین کار آورد. خداوند، او را برای همیشه روزگار، باقی بدارد! طَرِمَاح بن عَدِی به حسین علیه السلام نزدیک شد و گفت: به خدا سوگند، می‌نگرم؛ ولی جمعیت زیادی را با تو نمی‌بینم. اگر جز همین کسانی که با حر مراقب شمایند، به جنگ با شما نیایند، بس است. پس چگونه است که یک روز پیش از آن که از کوفه بیرون بیایم، در بیرون کوفه، مردان بسیاری را دیدم و چون در باره آنها پرسیدم، گفتند: رژه می‌روند تا به سوی حسین، روانه شوند؟ تو را به خدا، اگر می‌توانی یک وجب جلو نروی، نرو.

آن گاه، پیشنهاد کرد که ایشان را به سرزمین اَجَا و سَلْمی ۱، یکی از کوهستان‌های طی، ببرد. حسین علیه السلام نیز برایش طلب خیر کرد.

او آن گاه وداع کرد و نزد خویشان خود رفت و سپس به قصد یاری حسین علیه السلام حرکت کرد که خبر کشته شدن وی را دریافت کرد و باز گشت. ۲. [الْحُرُّ بْنُ یَزِیدَ] بِأَصْحَابِهِ فِي نَاحِيَةِ عُذَیْبِ الْهَجَانَات - وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ هَجَائِنُ التُّعْمَانِ بْنِ الْمُنْذِرِ تَرعى بِهَا - وَإِذَا هُمْ بِأَرْبَعَةٍ نَفَرٍ مُقْبِلِينَ مِنَ الْكُوفَةِ عَلَى رَوَاحِلِهِمْ، يَجْنُبُونَ فَرَسًا لِنَافِعِ بْنِ هِلَالٍ - يُقَالُ لَهُ الْكَامِلُ - وَكَانَ الْأَرْبَعَةُ النَّفَرُ: نَافِعُ بْنُ هِلَالٍ الْمُرَادِيُّ، وَعَمْرُو بْنُ خَالِدٍ الصَّيْدَاوِيُّ وَسَعْدُ مَوْلَاهُ، وَمُجَمِّعُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَائِذِيِّ مِنْ مَذْحِجٍ. فَقَالَ الْحُرُّ: إِنَّ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ لَيْسُوا مِمَّنْ أَقْبَلَ مَعَكَ، فَأَنَا حَابِسُهُمْ أَوْ رَادُّهُمْ.

فَقَالَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَمْنَعَهُمْ مِمَّا أَمْنَعُ مِنْهُ نَفْسِي! إِنَّمَا هَؤُلَاءِ أَنْصَارِي وَأَعْوَانِي، وَقَدْ جَعَلْتَ لِي أَلَّا تَعْرِضَ لِي حَتَّى يَأْتِيَكَ كِتَابُ ابْنِ زَيْدٍ. فَكَفَّ عَنْهُمْ.

وَسَيَّأَلَهُمُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّاسِ، فَقَالُوا: أَمَّا الْأَشْرَافُ فَقَدْ أُعْظِمَتْ رِشْوَتُهُمْ، وَمُلِئَتْ غَرَائِزُهُمْ لِيَسْتَمَالَ وَدُّهُمْ، وَتُسْتَنْزَلَ نَصَائِحُهُمْ، فَهُمْ عَلَيْكَ الْبُ وَاحِدٌ، وَمَا كَتَبُوا إِلَيْكَ إِلَّا لِيَجْعَلَكَ سَوْقًا وَكَسْبًا. وَأَمَّا سَائِرُ النَّاسِ بَعْدُ، فَأَفْتَدَتْهُمْ تَهْوَى إِلَيْكَ، وَسُيُوفُهُمْ غَدَاً مَشْهُورَةً عَلَيْكَ.

وَكَانَ الطَّرِمَاحُ بْنُ عَدِیٍّ دَلِيلَ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ، فَأَخَذَ بِهِمْ عَلَى الْغَرِیْنِ، ثُمَّ ظَنَّ بِهِمْ فِي الْجَوْفِ، وَخَرَجَ بِهِمْ عَلَى الْبَیْضَةِ إِلَى عُذَیْبِ الْهَجَانَاتِ، وَكَانَ يَقُولُ وَهُوَ یَسِيرُ:

يَا نَاقَتِي لَا تَذْعَرِي مِنْ زَجْرِي

وَشَمَّرَى قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ بِخَيْرِ رُكْبَانٍ وَخَيْرِ سَيفٍ حَتَّى تَحْلَى بِكَرِيمِ النَّجْرِ أَتَى بِهِ اللَّهُ بِخَيْرٍ أَمْرٍ ثَمَّتْ أَبْقَاءُ الدَّهْرِ فَدَنَا الطَّرِمَاحُ بْنُ عَدِيٍّ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأَنْظُرُ فَمَا أَرَى مَعَكَ كَبِيرَ أَحَدٍ، وَلَوْ لَمْ يُقَاتِلْكَ غَيْرُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ أَرَاهُمْ مُلَازِمِينَ لَكَ مَعَ الْحُرِّ لَكَانَ ذَلِكَ بَلَاءً، فَكَيْفَ وَقَدْ رَأَيْتُ - قَبْلَ خُرُوجِي مِنَ الْكُوفَةِ يَوْمَ - ظَهَرَ الْكُوفَةَ مَمْلُوءاً رِجَالاً، فَسَأَلْتُ عَنْهُمْ فَقِيلَ: عُرِضُوا لِيُوجَّهُوا إِلَى الْحُسَيْنِ - أَوْ قَالَ: لِيَسَرَّحُوا - فَشَدْتُكَ اللَّهُ إِنْ قَدَرْتُ أَلَّا تَتَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ شَبْرًا إِلَّا فَعَلْتُ. وَعَرَضَ عَلَيْهِ أَنْ يُنْزِلَهُ أَجًّا أَوْ سَلِمَى أَحَدَ جَبَلَيْ طِيٍّ، فَجَزَاهُ خَيْرًا، ثُمَّ وَدَّعَهُ وَمَضَى إِلَى أَهْلِهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ يُرِيدُهُ فَبَلَغَهُ مَقْتَلُهُ، فَانْصَرَفَ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۲. نیز، ر. ک: مشیر الأحران: ص ۴۳).

۱. ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲.

حسین علیه السلام به سوی یارانش آمد و فرمود: «در میان شما، کسی هست که مسیر را از غیر راه اصلی بداند؟». طَرِمَاحُ بْنُ عَدِيٍّ طایبی گفت: ای پسر دختر پیامبر! من به راه، آشنایم. حسین علیه السلام فرمود: «پس جلوی ما حرکت کن». طَرِمَاحُ، در جلو بود و حسین علیه السلام و یارانش از پی او می‌رفتند و طَرِمَاحُ، این اشعار را می‌خواند: ای شتر من! از این که می‌رانمت، بیم مکن و ما را پیش از سحرگاه. به سوی بهترین جوانان و بهترین مسافران به سوی پیامبر خدا، صاحبان فخر و بزرگواران سفیدرو و گل چهره‌ها؛ آنان که با نیزه‌های آهنی و رها شده و شمشیرهای بُرنده می‌جنگند، ببر تا به مرد والانسب برسی؛ به بزرگوار آزاده گشاده‌دلی که خدا، او را برای بهترین کار آورد. خداوند، همانند روزگار، عمرش را بلند گرداند! ای مالک سود و زیان! آقام حسین را با یاری خود، مدد رسان بر ضدّ ستمگران از نسل کافران؛ بر ضدّ دو لعنت شده از دودمان صَیْخَر: ۱. یزید همیشه می‌گسار و اهل ساز و طنبور و ابن زیاد زنازاده پسر زنازاده. ۲. أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَقَالَ: هَلْ فِيكُمْ أَحَدٌ يَخْبُرُ الطَّرِيقَ عَلَى غَيْرِ الْجَادَّةِ؟ فَقَالَ الطَّرِمَاحُ بْنُ عَدِيٍّ الطَّائِي: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ! أَنَا أَخْبِرُ الطَّرِيقَ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا سَرَّيْنِ أَيْدِينَا! قَالَ: فَسَارَ الطَّرِمَاحُ وَاتَّبَعَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ وَأَصْحَابُهُ، وَجَعَلَ الطَّرِمَاحُ يَقُولُ: يَا نَاقَتِي لَا تَجْزَعِي مِنْ زَجْرِي وَامْضِي بِنَا قَبْلَ طُلُوعِ الْفَجْرِ بِخَيْرِ فِتْيَانٍ وَخَيْرِ سَيفٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ أَهْلِ الْفَخْرِ الشَّادَةِ الْبَيْضِ الْوُجُوهِ الزُّهْرِ الطَّاعِنِينَ بِالرِّمَاحِ السُّمْرِ الصَّارِبِينَ بِالسُّيُوفِ الْبَتْرِ حَتَّى تَحْلَى بِكَرِيمِ النَّجْرِ بِمَا جِدَّ رَحِيبِ الصَّدْرِ أَتَى بِهِ اللَّهُ لِخَيْرِ أَمْرِ عَمَرَهُ اللَّهُ بَقَاءَ الدَّهْرِ يَا مَالِكَ النَّفْعِ مَعًا وَالضَّرِّ أَمْدًا حُسَيْنًا سَيِّدِي بِالنَّصْرِ عَلَى الطُّغَاةِ مِنْ بَقَايَا الْكُفْرِ عَلَى اللَّعِينِينَ سَلِيلِي صَیْخَرٍ يَزِيدَ لَا زَالَ حَلِيفَ الْخَمْرِ وَالْعُودِ وَالصَّنَجِ مَعًا وَالزَّمَرِ وَابْنِ زِيَادٍ الْعَهْرِ وَابْنِ الْعَهْرِ (الفتوح: ج ۵ ص ۷۹، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۳۳).

۱. صَخَر، نام ابو سفیان است.

۷ / ۳۱ یاری خواستن امام علیه السلام در منزلگاه بنی مُقاتل

۷ / ۳۱ - ۱ یاری خواستن از عبید الله بن حُر

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): جمیل بن مرثد برایم نقل کرد که: حسین علیه السلام به راه ادامه داد تا به قصر (منزلگاه) بنی مُقاتل رسید. آن جا فرود آمد و خیمه‌ای برپا شده دید.

مُجَالِد بن سعید ، از عامر شَعبی برایم نقل کرد که : حسین بن علی علیه السلام پرسید: «این خیمه ، از آن کیست؟» . گفتند: از آن عبید الله بن حُرّ جُعفی است.

۱. عبید الله بن حُرّ بن عمرو بن خالد مُجَمِّع جُعفی مَذْجی ، مردی شاعر و شجاع بود . او در جنگ قادسیه شرکت داشت و عثمانی (طرفدار عثمان) بود . وقتی عثمان کشته شد ، در کنار معاویه قرار گرفت و با او در جنگ صفین ، شرکت داشت و پیش معاویه بود تا علی علیه السلام کشته شد . آن گاه ، به کوفه نقل مکان کرد . امام حسین علیه السلام به جانب وی رفت و از او برای همراهی اش در قیام خود ، دعوت کرد ؛ ولی او پاسخی نداد و بعدها ، پشیمان شد . ابن زیاد ، از او پرس و جو کرد . او پس از چند روزی ، نزد ابن زیاد آمد . عبید الله ، او را به خاطر نبودنش سرزنش کرد و متهمش کرد که در سپاه حسین علیه السلام می جنگیده است . او پاسخ داد : اگر در کنار حسین بودم ، دیده می شدم . آن گاه ، بیرون رفت . ابن زیاد ، در پی او فرستاد . امتناع ورزید و به جایی در کنار شَطّ فرات رفت و جمعی ، پیرامونش گرد آمدند . مختار به عبید الله بن حُرّ جُعفی ، چنین نوشت : «تو به خاطر خشم از ماجرای حسین ، خروج کردی . ما هم از آن ماجرا ، خشمگینیم و برای خونخواهی از او ، آماده شده ایم . پس برای این کار ، به ما کمک کن» . عبید الله ، پاسخ مختار را نداد . مختار هم خانه جعفی را در کوفه ویران نمود . وقتی مُصْعَب بن زبیر آمد ، عبید الله ، با نیروهایش به وی پیوست و در جنگ علیه مختار ثقفی با مُصْعَب بود . بعداً مُصْعَب ترسید که عبید الله ، مخالف او شود . لذا او را زندانی کرد و پس از مدّتی ، با شفاعت چند تن از مَذْجیان ، او را آزاد نمود . عبید الله ، کینه مُصْعَب را به دل گرفت و در حالی که سیصد جنگجو همراه او بودند ، تکریت را گرفت و به سوی کوفه تاخت . مُصْعَب ، در کار او وا ماند . سپس در یک درگیری ، همراهانش از اطراف او پراکنده شدند و ترسید که اسیر شود . لذا خودش را در فرات انداخت و غرق شد . این اتفاق به سال ۶۸ هجری بود .

فرمود: «او را نزد من فرا خوانید» و قاصدی به سوی او فرستاد. قاصد ، چون نزد او رسید ، گفت: این ، حسین بن علی است که تو را فرا می خواند.

عبید الله بن حُرّ ، استرجاع کرد (إِنَّا لِلّهِ گفتم) و گفت: به خدا سوگند ، از کوفه بیرون نیامدم ، مگر بدان جهت که مبادا حسین ، وارد کوفه شود و من در آن جا باشم . به خدا سوگند ، نمی خواهم او را ببینم و او مرا ببیند .

قاصد آمد و به حسین علیه السلام خبر داد . حسین علیه السلام کفش هایش را پوشید و برخاست و [رفت تا] بر او وارد شد . سلام کرد و نشست و آن گاه ، او را برای همراهی خود ، دعوت کرد ؛ ولی پسر حُرّ ، سخن خود را تکرار کرد.

حسین علیه السلام فرمود: «اگر ما را یاری نمی کنی، از خدا بترس که با کسانی باشی که با ما نبرد می کنند . به خدا سوگند ، کسی که صدای یاری ما را بشنود و ما را یاری نکند ، نابود می شود» .

پسر حُرّ گفت: این ، هرگز نخواهد شد ، إِنْ شَاءَ اللّهُ !

حسین علیه السلام برخاست و به اقامتگاه خود آمد. اَفْحَدْتَنِي جَمِيل بن مرثد : مَضَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَصْرِ بَنِي مُقَاتِلٍ ، فَتَزَلَّ بِهِ ، فَإِذَا هُوَ بِفُسْطَاطٍ مَضْرُوبٍ .

قَالَ أَبُو مِخْخَفٍ : حَدَّثَنِي الْمُجَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ عَامِرِ الشَّعْبِيِّ ، أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : لِمَنْ هَذَا الْفُسْطَاطُ ؟ فَقِيلَ : لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ الْحُرِّ الْجُعْفِيِّ ، قَالَ : أَدْعُوهُ لِي ، وَبَعَثَ إِلَيْهِ ، فَلَمَّا أَتَاهُ الرَّسُولُ ، قَالَ : هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدْعُوكَ .

فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُرِّ : إِنَّا لِلّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ! وَاللّهِ مَا خَرَجْتُ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَّا كَرَاهَةً أَنْ يَدْخُلَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا بِهَا ، وَاللّهِ مَا أُرِيدُ أَنْ أَرَاهُ وَلَا يَرَانِي ، فَأَتَاهُ الرَّسُولُ فَأَخْبَرَهُ ، فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَعْلَيْهِ فَانْتَعَلَ ، ثُمَّ قَامَ فَجَاءَهُ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ ، فَسَلَّمَ وَجَلَسَ

، ثُمَّ دَعَاهُ إِلَى الْخُرُوجِ مَعَهُ ، فَأَعَادَ إِلَيْهِ ابْنُ الْحُرِّ تِلْكَ الْمَقَالَةَ .

فَقَالَ : فَإِنْ لَا تَنْصُرُنَا فَاتَّقِ اللَّهَ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يُقَاتِلُنَا ، فَوَاللَّهِ لَا يَسْمَعُ وَاعِيَتُنَا أَحَدٌ ثُمَّ لَا يَنْصُرُنَا إِلَّا هَلَكُ . قَالَ : أَمَا هَذَا فَلَا يَكُونُ أَبَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ .

ثُمَّ قَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ عِنْدِهِ حَتَّى دَخَلَ رَحْلَهُ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۰۷ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۸۴) . الأخبار الطوال : حسین علیه السلام از اطراقگاه خود ، کوچ کرد و سمت راست ۲ جاده کوفه را انتخاب کرد تا به قصر بنی مُقاتل رسید و در آن جا فرود آمدند . حسین علیه السلام نگاه کرد و خیمه‌ای برافراشته دید . پرسید : «این ، از آن کیست؟» . گفتند : از عبید الله بن حُرْ جُعفی است - که از بزرگان کوفه و جنگجویان آنها بود - .

۱. ظاهراً سمت چپ ، صحیح است (ر . ک : نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲) .

حسین علیه السلام یکی از غلامانش را نزد او فرستاد و او را نزد خود خواند . قاصد آمد و گفت: این ، حسین بن علی است . از تو می‌خواهد که نزد او بروی . عبید الله گفت: به خدا سوگند ، از کوفه بیرون نیامدم ، مگر بدان جهت که جمعیت بسیاری را دیدم که برای نبرد با او بیرون آمده‌اند و پیروانش ، سست و پراکنده شده بودند . آن گاه دانستم که او کشته می‌شود . من ، توان یاری او را ندارم و دوست ندارم او مرا ببیند و من او را ببینم . حسین علیه السلام کفش‌هایش را پوشید و رفت و در خیمه‌اش بر او وارد شد و او را به یاری فرا خواند . عبید الله گفت : به خدا سوگند ، می‌دانم که هر کس تو را همراهی کند ، در آخرت ، خوش‌بخت خواهد بود ؛ ولی من نمی‌توانم برایت کاری کنم و در کوفه هم برایت یآوری سراغ ندارم . تو را به خدا سوگند که مرا بر این کار ، وادار مکن ، که هنوز برای مُردن آماده نیستم ؛ لیکن این ، اسب من ، مُلِحِقَه ، است . به خدا سوگند ، چیزی را با آن طلب نکردم ، مگر این که بدان دست یافتم ، و وقتی سوار بر آن بودم ، کسی مرا دنبال نکرد ، مگر آن که از او جلو زدم . این اسب را بگیر و از آن تو باشد . حسین علیه السلام فرمود: «وقتی خودت را از ما دریغ می‌داری ، ما را نیازی به اسب تو نیست» . ۱. ارْتَحَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَوْضِعِهِ ذِكَّ مَثِيَامِنَا عَنْ طَرِيقِ الْكُوفَةِ ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى قَصْرِ بَنِي مُقَاتِلٍ ، فَتَزَلُّوا جَمِيعًا هُنَاكَ ، فَظَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى فُسْطَاطٍ مَضْرُوبٍ ، فَسَأَلَ عَنْهُ ، فَأُخْبِرَ أَنَّهُ لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُرِّ الْجُعْفِيِّ ، وَكَانَ مِنْ أَشْرَافِ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، وَفُرْسَانِهِمْ . فَأَرْسَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِ بَعْضَ مَوَالِيهِ يَأْمُرُهُ بِالْمَصِيرِ إِلَيْهِ ، فَأَتَاهُ الرَّسُولُ ، فَقَالَ : هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسْأَلُكَ أَنْ تَصِيرَ إِلَيْهِ . فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ : وَاللَّهِ مَا خَرَجْتُ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَّا لِكَثْرَةِ مَنْ رَأَيْتُهُ خَرَجَ لِمُحَارَبَتِهِ ، وَخِذْلَانِ شِيعَتِهِ ، فَعَلِمْتُ أَنَّهُ مَقْتُولٌ وَلَا أَقْدِرُ عَلَى نَصْرِهِ ، فَلَسْتُ أُحِبُّ أَنْ يَرَانِي وَلَا أَرَاهُ . فَانْتَعَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى مَشَى وَدَخَلَ عَلَيْهِ قُبَّتَهُ ، وَدَعَاهُ إِلَى نَصْرَتِهِ ، فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ : وَاللَّهِ إِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّ مَنْ شَايَعَكَ كَانَ السَّعِيدَ فِي الْآخِرَةِ ، وَلَكِنْ مَا عَسَى أَنْ أُغْنِيَ عَنْكَ ، وَلَمْ أُخْلَفْ لَكَ بِالْكُوفَةِ نَاصِرًا ؟! فَأَنْشَدُكَ اللَّهَ أَنْ تَحْمِلَنِي عَلَى هَذِهِ الْخُطَّةِ ؛ فَإِنَّ نَفْسِي لَمْ تَسْمَعْ بَعْدُ بِالْمَوْتِ ، وَلَكِنْ فَرَسِي هَذِهِ الْمُلْحِقَةُ ، وَاللَّهِ مَا طَلَبْتُ عَلَيْهَا شَيْئًا قَطُّ إِلَّا لِحِقَّتُهُ ، وَلَا طَلَبْنِي - وَأَنَا عَلَيْهَا - أَحَدٌ قَطُّ إِلَّا سَبَقْتُهُ ، فَخُذْهَا فَهِيَ لَكَ . قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَا إِذَا رَغِبْتَ بِنَفْسِكَ عَنَّا ، فَلَا حَاجَةَ لَنَا إِلَى فَرَسِكَ (الأخبار الطوال : ص ۲۵۰ ، بغية الطلب في تاريخ حلب : ج ۶ ص ۲۶۲۴) . الأمالی ، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور ، از امام صادق ، از پدرش امام باقر ، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -) : حسین علیه السلام حرکت کرد تا به قُطْقُطَانَه رسید . به خیمه‌ای افراشته نظر افکند و

۱. مشهور، این است که جای دیدار امام حسین علیه السلام با عبید الله بن حُرْ جُعفی ، قصر (منزلگاه) بنی مُقاتل بوده است .

فرمود: «این خیمه، از آن کیست؟».

گفتند: از آن عبید الله بن حُرّ جعفری.

حسین علیه السلام برایش پیغام فرستاد و فرمود: «ای مرد! تو گنهکار و خطاکاری و خداوند، تو را بدان کیفر می‌دهد، اگر به درگاه خداوند متعال توبه نکنی. اگر در این لحظات، مرا یاری رسانی، جدم در پیشگاه خداوند، شفیع تو خواهد بود».

عبید الله بن حُرّ گفت: ای پسر پیامبر! اگر تو را یاری کنم، نخستین کشته خواهم بود؛ ولی این اسبم را بگیرد. به خدا سوگند، هیچ گاه سوارش نشدم و دنبال چیزی نبودم، مگر این که بدان دست یافتم و کسی مرا تعقیب نکرد، مگر آن که نجات یافتم. پس آن را بگیرد.

حسین علیه السلام چهره از وی برگرداند و سپس فرمود: «ما را به تو و اسبت نیازی نیست (و هیچ گاه، گمراهان را یاور نمی‌گیرم)؛ ولی از این جا برو. نه با ما باش و نه بر ضد ما؛ زیرا هر کس فریاد ما خاندان را بشنود و پاسخ نگوید، خداوند، او را با صورت در آتش دوزخ می‌افکند».^{۲۰} سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى نَزَلَ الْقَطْقَطَانَةَ، فَنَظَرَ إِلَى فُسْطَاطٍ مَضْرُوبٍ، فَقَالَ: لِمَنْ هَذَا الْفُسْطَاطُ؟ فَقِيلَ: لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ الْحُرِّ الْجُعْفِيِّ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: أَيُّهَا الرَّجُلُ، إِنَّكَ مُذْنِبٌ خَاطِئٌ، وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ آخَذَكَ بِمَا أَنْتَ صَانِعٌ إِنْ لَمْ تَتُبْ إِلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى فِي سَاعَتِكَ هَذِهِ فَتَنْصُرُنِي، وَيَكُونُ جَدِّي شَفِيعَكَ بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى.

فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَوْ نَصَّرْتُكَ لَكُنْتُ أَوَّلَ مَقْتُولٍ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَلَكِنْ هَذَا فَرَسِي خُذْهُ إِلَيْكَ، فَوَاللَّهِ مَا رَكِبْتُهُ قَطُّ وَأَنَا أَرُومٌ شَيْئًا إِلَّا بَلَعْتُهُ، وَلَا أَرَادَنِي أَحَدٌ إِلَّا نَجَوْتُ عَلَيْهِ، فَدُونَكَ فَخُذْهُ.

فَاعْرَضَ عَنْهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِوَجْهِهِ، ثُمَّ قَالَ: لَا حَاجَةَ لَنَا فَيْكَ وَلَا فِي فَرَسِكَ، الْفَتْوحُ: حسين عليه السلام حرکت کرد تا به قصر بنی مقاتل رسید. در آن جا خیمه‌ای برافراشته و نیزه‌ای بر زمین کوبیده و شمشیری آخته و اسبی ایستاده بر آخور دید. حسین علیه السلام فرمود: «این خیمه، از کیست؟». گفتند: از آن مردی به نام عبید الله بن حُرّ جعفری است. حسین علیه السلام مردی از یارانش به نام حجاج بن مسروق جعفری را نزد وی فرستاد. حجاج آمد و وارد خیمه شد و بر او سلام کرد و او هم پاسخ داد. سپس عبید الله گفت: پشتِ سرت چیست؟ حجاج گفت: به خدا سوگند - ای پسر حُرّ -، پشت سرم، خیر است. به خدا سوگند، خداوند، کرامتی نصیب تو کرده است، اگر آن را بپذیری. عبید الله گفت: آن چیست؟

۱. کهف: آیه ۵۱. (وَمَا كُنْتُ مُتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَصَدًا)، وَلَكِنْ فِرٌّ، فَلَا لَنَا وَلَا عَلَيْنَا؛ فَإِنَّهُ مَنْ سَمِعَ وَاعَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ ثُمَّ لَمْ يُجِبْنَا، كَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي نَارِ جَهَنَّمَ (الأمالي، صدوق: ص ۲۱۹ ح ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۵ ح ۱).

حجاج گفت: این، حسین بن علی است که تو را برای یاری خود، فرا می‌خواند. اگر به همراه او بجنگی، پاداش خواهی داشت، و اگر بمیری، شهید خواهی بود. عبید الله، در پاسخ وی گفت: به خدا سوگند، از کوفه بیرون نیامدم، مگر بدان جهت که مبادا حسین بن علی، وارد آن شود و من در کوفه باشم و یاری‌اش نکنم؛ چرا که در کوفه، هیچ پیرو و یآوری ندارد، مگر آن که به دنیا گراییده است، جز آنان که خداوند، حفظشان کند. پس باز گرد و این مطلب را به وی برسان. حجاج، نزد حسین علیه السلام آمد و جریان را به وی گفت. حسین علیه السلام برخاست و به همراه گروهی از برادرانش نزد او رفت. چون وارد شد و سلام کرد، عبید الله بن حُرّ از بالای مجلس، بلند شد و حسین علیه السلام نشست و حمد و سپاس خدا را به جا آورد و سپس فرمود: «اما بعد - ای پسر حُرّ -، همشهریان شما برایم نامه نوشتند و به من گزارش دادند که بر یاری‌ام اتفاق دارند و برایم قیام می‌کنند و با دشمنم می‌جنگند، و از من خواستند نزد آنان بروم. اینک آمده‌ام؛ ولی گمان نمی‌کنم که آنان بر آنچه گفته‌اند، ثابت باشند؛ چرا که به

کشتن پسرعمویم مسلم بن عقیل و پیروانش کمک کردند و برگرد پسر مرجانه، عبید الله بن زیاد، جمع شده‌اند و با یزید بن معاویه، بیعت کرده‌اند. و تو - ای پسر خُر - بدان که خداوند به خاطر گناهان گذشته و رفتار پیشینت، تو را مؤاخذه می‌کند. اینک، تو را به توبه‌ای فرا می‌خوانم که گناهانت را بشوید و تو را به یاری ما اهل بیت، دعوت می‌کنم. اگر به حَقمان رسیدیم، خداوند را سپاس می‌گوییم و آن را می‌پذیریم و اگر از حَقمان باز داشته شدیم و مورد ستم قرار گرفتیم، تو یاور ما در جستجوی حق خواهی بود. عبید الله بن خُر گفت: به خدا سوگند - ای پسر دختر پیامبر - اگر در کوفه یارانی داشتی که به همراهت نبرد می‌کردند، من سخت‌ترین جنگجو در برابر دشمنت بودم؛ ولی پیروانت را در کوفه دیدم که از ترس بنی امیه و شمشیرهایشان، خانه‌نشین شده‌اند. تو را به خدا سوگند که این را از من نخواه؛ ولی آنچه در توان دارم، در اختیارت می‌نهم. این اسبم مُلجمه است. به خدا سوگند که با آن در جستجوی چیزی نرفتم، مگر بدان دست یافتم و وقتی بر آن بودم، کسی مرا دنبال نکرد که به من برسد. این شمشیر را نیز بگیر، که به خدا سوگند، بر چیزی فروود نیاوردم، مگر آن که آن را شکافت. حسین علیه السلام فرمود: «ای پسر حرا! ما برای اسب و شمشیر نیامدیم. ما آمدیم و از تو یاری خواستیم. اگر نسبت به جانت بُخل می‌ورزی، ما را نیازی به ثروت تو نیست و من، گم‌راهان را یاور نمی‌گیرم. به راستی که از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: "هر کس فریاد خاندانم را بشنود و آنان را در طلب حَقشان یاری نکند، خداوند، او را با صورت، بر آتش می‌افکند." این حسرت را تا زنده‌ام، میان سینه و گلو می‌بینم. حسین، از من، بر ضدّ ستمگران و جدایی‌افکنان، طلب یاری کرد. اگر روزی، جانم را در راهش می‌دادم، در روز رستاخیز، به کرامت، نایل می‌شدم به همراه پسر پیامبر - که جانم به فدایش - او خداحافظی کرد و رفت. «ما را رها می‌کنی و ساز جدایی می‌زنی؟!». اگر بشود که شعله‌ها، قلب زنده‌ای را بشکافند، قلب من می‌خواهد که شکافته شود. به راستی آن که حسین علیه السلام را یاری کرد، رستگار شد و خسارت‌دیدگان منافق، بدبخت شدند. حسین علیه السلام از دو منزلی کوفه به حرکت ادامه داد. ۱. سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى نَزَلَ فِي قَصْرِ بَنِي مُقَاتِلٍ، فَإِذَا هُوَ بِفُسْطَاطٍ مَضْرُوبٍ، وَرُمَحٍ مَنصُوبٍ، وَسَيْفٍ مُعَلَّقٍ، وَفَرَسٍ وَاقِفٍ عَلَى مَذْوَدِهِ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لِمَنْ هَذَا الْفُسْطَاطُ؟ فَقِيلَ: لِرَجُلٍ يُقَالُ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُرِّ الْجُعْفِيِّ، قَالَ: فَأَرْسَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ يُقَالُ لَهُ الْحَجَّاجُ بْنُ مَسْرُوقٍ الْجُعْفِيِّ.

فَأَقْبَلَ حَتَّى دَخَلَ عَلَيْهِ فِي فُسْطَاطِهِ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ فَرَدَّ عَلَيْهِ السَّلَامَ، ثُمَّ قَالَ: مَا وَرَاءَكَ؟ فَقَالَ الْحَجَّاجُ: وَاللَّهِ! وَرَأَيْتُ يَابْنَ الْحُرِّ [الْخَيْرُ]، وَاللَّهِ! قَدْ أَهْدَى اللَّهُ إِلَيْكَ كَرَامِيَّةً إِنْ قَبِلْتَهَا! قَالَ: وَمَا ذَاكَ؟ فَقَالَ: هَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدْعُوكَ إِلَى نُصْرَتِهِ؛ فَإِنْ قَاتَلْتَ بَيْنَ يَدَيْهِ أُجِرْتَ، وَإِنْ مِتَّ فَإِنَّكَ اسْتَشْهِدْتَ!

فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ: وَاللَّهِ! مَا خَرَجْتُ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَّا مَخَافَةً أَنْ يَدْخُلَهَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا فِيهَا فَلَا أَنْصُرُهُ؛ لِأَنَّهُ لَيْسَ لَهُ فِي الْكُوفَةِ شَيْعَةٌ وَلَا أَنْصَارٌ إِلَّا وَقَدْ مَالُوا إِلَى الدُّنْيَا، إِلَّا مَنْ عَصَمَ اللَّهُ مِنْهُمْ، فَارْجِعْ إِلَيْهِ وَخَبِّرْهُ بِذَاكَ.

فَأَقْبَلَ الْحَجَّاجُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَخَبَّرَهُ بِذَلِكَ، فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ صَارَ إِلَيْهِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ إِخْوَانِهِ، فَلَمَّا دَخَلَ وَسَلَّم وَتَبَّ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُرِّ مِنْ صَدْرِ الْمَجْلِسِ، وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ:

أَمَّا بَعْدُ، يَابْنَ الْحُرِّ! فَإِنَّ مَصْرَكُمْ هَذِهِ كَتَبُوا إِلَيَّ، وَخَبَّرُونِي أَنَّكُمْ مُجْتَمِعُونَ عَلَى نُصْرَتِي، وَأَنْ يَقُومُوا دُونِي وَيُقَاتِلُوا عَدُوِّي، وَإِنَّهُمْ سَيَأْلُونِي الْقُدُومَ عَلَيْهِمْ فَقَدِمْتُ، وَلَسْتُ أَدْرِي الْقَوْمَ عَلَى مَا زَعَمُوا، لِأَنَّكُمْ قَدْ أَعَانُوا عَلَى قَتْلِ ابْنِ عَمِّي مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ وَشَيْعَتِهِ، وَأَجْمَعُوا عَلَى ابْنِ مَرْجَانَةَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ مُبَايَعِينَ لِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ.

وَأَنْتَ يَابْنَ الْحُرِّ، فَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ مُؤَاخِذُكَ بِمَا كَسَيْتَ وَأَسْلَفْتَ مِنَ الذُّنُوبِ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ، وَأَنَا أَدْعُوكَ فِي وَقْتِي هَذَا إِلَى تَوْبَةٍ تَغَيِّرُ بِهَا مَا عَلَيْكَ مِنَ الذُّنُوبِ، وَأَدْعُوكَ إِلَى نُصْرَتِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ، فَإِنْ أُعْطِينَا حَقَّنَا حَقَّنَا اللَّهُ عَلَى ذَلِكَ وَقِيلِنَا، وَإِنْ مُنِعْنَا حَقَّنَا وَرُكِبْنَا بِالظُّلْمِ، كُنْتُ مِنْ أَعْوَانِي عَلَى طَلَبِ الْحَقِّ.

فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُرِّ: وَاللَّهِ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! لَوْ كَانَ لَكَ بِالْكُوفَةِ أَعْوَانٌ يُقَاتِلُونَ مَعَكَ لَكُنْتُ أَنَا أَشَدَّهُمْ عَلَى عَدُوِّكَ، وَلَكِنِّي رَأَيْتُ شَيْعَتَكَ بِالْكُوفَةِ وَقَدْ لَزِمُوا مَنَازِلَهُمْ، خَوْفًا مِنْ بَنِي أُمَيَّةَ وَمِنْ سُيُوفِهِمْ، فَأَنْشُدُكَ بِاللَّهِ أَنْ تَطْلُبَ مِنِّي هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ، وَأَنَا أُوَاسِيكَ بِكُلِّ مَا أَقْدِرُ عَلَيْهِ، وَهَذِهِ فَرَسِي مُلَجَّمَةٌ، وَاللَّهِ مَا طَلَبْتُ عَلَيْهَا شَيْئًا إِلَّا أَذَقْتُهُ حِيَاضَ الْمَوْتِ، وَلَا طَلَبْتُ وَأَنَا عَلَيْهَا فَلُحِقْتُ، وَخُذْ سَيْفِي هَذَا فَوَاللَّهِ مَا ضَرَبْتُ بِهِ إِلَّا قَطَعْتُ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام: يَا بِنْتَ الْحُرِّ! مَا جِئْنَاكَ لِفَرَسِكَ وَسَيْفِكَ! إِنَّمَا أَتَيْنَاكَ لِنَسْأَلَكَ النُّصْرَةَ، فَإِنْ كُنْتَ قَدْ بَخَلْتَ عَلَيْنَا بِنَفْسِكَ فَلَا حَاجَةَ لَنَا فِي شَيْءٍ مِنْ مَالِكَ، وَلَمْ أَكُنْ بِالَّذِي أَتَّخِذُ الْمُضْطَلَّيْنِ عَضْدًا؛ لِأَنِّي قَدْ سَجَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ يَقُولُ: «مَنْ سَجَعَ دَاعِيَةَ أَهْلِ بَيْتِي وَلَمْ يَنْصُرْهُمْ عَلَى حَقِّهِمْ، إِلَّا أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ». ثُمَّ سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام مِنْ عِنْدِهِ وَرَجَعَ إِلَى رَحْلِهِ.

فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدْرِ رَحَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام، وَنَدِمَ ابْنُ الْحُرِّ عَلَى مَا فَاتَهُ مِنْ نُصْرَتِهِ، فَأَنْشَأَ يَقُولُ: أَرَاهَا حَسْرَةً مَا دُمْتُ حَيًّا تَرَدَّدُ بَيْنَ صَيْدَرِي وَالتَّرَاقِي حُسَيْنٌ حِينَ يَطْلُبُ يَذَلُّ نَصْرِي عَلَى أَهْلِ الْعِدَاوَةِ وَالشَّقَاقِ فَلَوْ وَاسِيَّتُهُ يَوْمًا بِنَفْسِي لِنَلْتُ كَرَامِيَةَ يَوْمِ التَّلَاقِ مَعَ ابْنِ مُحَمَّدٍ تَفْدِيهِ نَفْسِي فَوَدَّعَ ثُمَّ وَلَّى بِانْطِلَاقٍ غَدَاءَ يَقُولُ لِي بِالْقَصْرِ قَوْلًا أَتَرُكُنَا وَتَعَزُّمُ بِالْفِرَاقِ فَلَوْ فَلَقَ التَّلَهُبُ قَلْبَ حَيٍّ لَهَمَّ الْقَلْبُ مِنِّي بِانْفِلَاقٍ فَقَدْ فَازَ الَّذِي نَصَرَ الْحُسَيْنَ وَخَابَ الْأَخْسَرُونَ ذَوُو النِّفَاقِ قَالَ: وَسَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام عَلَى مَرَحَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ (الفتوح: ج ۵ ص ۷۳، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۲۶).

عبید الله بن حُرّ جعفی، حسین بن علی علیه السلام را ملاقات کرد. حسین علیه السلام او را به یاری و نبرد به همراه خود فرا خواند؛ ولی وی امتناع کرد و گفت: پدرت را پیش از تو خسته کردم. حسین علیه السلام فرمود: «اگر یاری نمی کنی، فریاد [دادخواهی] ما را مشنو. به خدا سوگند، اگر کسی آن فریاد را بشنود و یاری نرساند، پس از آن، هرگز خیری نمی بیند». عبید الله می گوید: به خدا سوگند، از این سخن به وحشت افتادم و از دست عبید الله بن زیاد، فرار کردم که مبادا مرا به سوی حسین علیه السلام بفرستد، و یکسر، در هراس بودم، تا کار حسین علیه السلام پایان یافت. سپس عبید الله، از یاری نکردن حسین علیه السلام پشیمان شد و چنین سرود: چرا با پسر شهید فاطمه، نبرد نکردی؟

جانم به خاطر کناره گیری از او و تنها گذاشتن او و به خاطر بیعت با این عهدشکن، سرزنشم می کند. وای از پشیمانی بر این که یاری اش نکردم! و هر کس کار صواب نکند، پشیمان است. ۱. وَلَقِيَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُرِّ الْجُعْفِيُّ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَعَا حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَام إِلَى نُصْرَتِهِ وَالْقِتَالِ مَعَهُ فَأَبَى، وَقَالَ: قَدْ أُعْيِيتُ أَبَاكَ قَبْلَكَ.

قَالَ: فَإِذَا أَبَيْتَ أَنْ تَفْعَلَ فَلَا تَسْمَعْ الصَّيْحَةَ عَلَيْنَا؛ فَوَاللَّهِ لَا يَسْمَعُهَا أَحَدٌ ثُمَّ لَا يَنْصُرُنَا فَيَرَى بَعْدَهَا خَيْرًا أَبَدًا.

قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: فَوَاللَّهِ لِهَيْبَتِ كَلِمَتِهِ تِلْكَ، فَخَرَجْتُ هَارِبًا مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، مَخَافَةً أَنْ يُوجِّهَنِي إِلَيْهِ، فَلَمْ أَزَلْ فِي الْخَوْفِ حَتَّى انْقَضَى الْأَمْرُ.

فَنَدِمَ عُبَيْدُ اللَّهِ عَلَى تَرْكِهِ نُصْرَةَ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَام، فَقَالَ: يَقُولُ أَمِيرٌ غَادِرٌ حَقَّ غَادِرٍ أَلَا كُنْتُ قَاتِلَتِ الشَّهِيدَ ابْنَ فَاطِمَةَ وَنَفْسِي عَلَى خِذْلَانِهِ وَاعْتَزَلْتَهُ وَبَيَعْتَهُ هَذَا النَّاكِثَ الْعَهْدَ لِأَنَّمَا لَيْتَنِي نَدِمْتُ أَلَا أَكُونُ نَصْرَتُهُ أَلَا كُلُّ نَفْسٍ لَا تُسَدِّدُ نَادِمَةً (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۵۱۳، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۷۰).

۱. اطلاعات درستی در باره عمرو بن قیس مشرقی در دست نیست. برقی (رجال البرقی: ص ۸) و شیخ طوسی (رجال الطوسی: ص ۹۵ و ۱۰۲)، او را در شمار یاران امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام دانسته اند. امام حسین علیه السلام او را به کمک فرا خواند؛ اما او به خاطر کالاهایی که نزدش بود و تصمیم داشت آنها را به جایی بفرستد، عذر آورد. علامه حلی (خلاصه الأقوال: ص ۲۴۱) و ابن داوود حلی (رجال ابن داود: ص ۲۶۴ ش ۳۷۴)، به سرزنش او بسنده کرده اند و در کتاب هایشان از او یاد کرده اند و سخنی را که در بالا گفته شد و میان آن دو رد و بدل شده، ذکر کرده اند.

۷ / ۳۱ - یاری خواستن امام علیه السلام از عمرو بن قیس مشرقی

ثواب الأعمال (- به نقل از عمرو بن قیس مشرقی -) : من و پسرعمویم در قصر (منزلگاه) بنی مُقاتل بر حسین علیه السلام وارد شدیم و بر او سلام کردیم . پسرعمویم به وی گفت: ای ابا عبد الله! آنچه می بینم ، رنگ است ، یا محاستن چنین است؟ فرمود: «رنگ است . پیری در بنی هاشم ، زودرس است» . آن گاه به ما رو کرد و فرمود: «برای یاری من آمده اید؟» . گفتیم: من مردی کهن سال، بدهکار و عیالوارم و در دستم ، امانت های مردم است و نمی دانم چه می شود و دوست ندارم که امانت ها از دست بروند . پسرعمویم نیز همین سخن را گفت .

به ما فرمود: «پس بروید ، تا فریاد ما را نشنوید و سیاهی [کاروان] ما را نبینید ؛ چرا که هر کسی فریاد ما را بشنود و سیاهی ما را ببیند و به ما پاسخ ندهد و یاری نرساند ، بر خداوند فرض است که او را با صورت ، در آتش افکند» ۱. دَخَلْتُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَا وَابْنُ عَمِّ لِي - وَهُوَ فِي قَصْرِ بَنِي مُقَاتِلٍ - فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ عَمِّي : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، هَذَا الَّذِي أَرَى خِضَابٌ أَوْ شَعْرُكَ ؟ فَقَالَ : خِضَابٌ ، وَالشَّيْبُ إِلَيْنَا بَنِي هَاشِمٍ يَعَجَلُ . ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْنَا فَقَالَ : جِئْتُمَا لِنُصَرِّتِي ؟ فَقُلْتُ : إِنِّي رَجُلٌ كَبِيرُ السِّنِّ كَثِيرُ الدِّينِ كَثِيرُ الْعِيَالِ ، وَفِي يَدَيَّ بَضَائِعٌ لِلنَّاسِ وَلَا أَدْرِي مَا يَكُونُ ، وَأُكْرَهُ أَنْ أُضَيِّعَ أَمَانَتِي ، وَقَالَ لَهُ ابْنُ عَمِّي مِثْلَ ذَلِكَ . قَالَ لَنَا : فَانْطَلِقَا فَلَا تَسْمَعَا لِي وَاعِيَّةً ، وَلَا تَرَيَا لِي سَوَادًا ، فَإِنَّهُ مِنْ سِجَمٍ وَاعِيَّتِنَا أَوْ رَأَى سَوَادَنَا فَلَمْ يُجِبْنَا وَلَمْ يُغْنِنَا ، كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ أَنْ يَكْتُبَهُ عَلَى مَنْخَرِيهِ فِي النَّارِ (ثواب الأعمال : ص ۳۰۹ ح ۱ ، رجال الكشي : ج ۱ ص ۳۳۰ ح ۱۸۱) .

۱. بقره : آیه ۱۵۶. (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ . قَالَ : فَفَعَلَ ذَلِكَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا . قَالَ : فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ ابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى فَرَسٍ لَهُ فَقَالَ : (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، يَا أَبَتِ ، جُعِلَتْ فِدَاكَ ! مِمَّ حَمِدْتَ اللَّهَ وَاسْتَرْجَعْتَ ؟ قَالَ : يَا بُنَيَّ ! إِنِّي خَفَقْتُ بِرَأْسِي خَفَقَةً ، فَعَنَّ لِي فَارِسٌ عَلَى فَرَسٍ ، فَقَالَ : الْقَوْمُ يَسِيرُونَ وَالْمَنَيا تَسْرِي إِلَيْهِمْ ، فَعَلِمْتُ أَنَّهَا أَنْفُسُنَا نُعَيَّتْ إِلَيْنَا . قَالَ لَهُ : يَا أَبَتِ ، لَا أَرَاكَ اللَّهَ سَوْءًا ، أَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ ؟ قَالَ : بَلَى وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ ؛ قَالَ : يَا أَبَتِ ، إِذَنْ لَا نُبَالِي ؛ نَمُوتُ مُحِقِّينَ . فَقَالَ لَهُ : جَزَاكَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ خَيْرٍ مَا جَزَى وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ (تاريخ الطبري : ج ۵ ص ۴۰۷ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۸۲) .

۷ / ۳۲ رؤیای شهادت

تاریخ الطبری (- به نقل از عُقْبَةُ بْنُ سَمْعَانَ -) : وقتی آخر شب شد ، حسین علیه السلام به ما فرمود که آنگیزی کنیم. آن گاه دستور حرکت داد و ما به راه افتادیم .

وقتی از قصر (منزلگاه) بنی مُقاتل ، حرکت کردیم و لختی رفتیم، حسین علیه السلام چرتی زد و آن گاه بیدار شد و می فرمود : «(إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) و (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ)» و این را دو یا سه بار تکرار کرد . پسرش علی ، بر اسب خویش آمد و گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) و (الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) پدر جان! فدایت شوم! حمد و اینا لله گفتن تو ، برای چیست ؟

فرمود : «پسرم! چرتم گرفت و [در خواب ،] سواری را بر اسبی دیدم که گفت : " این قوم ، حرکت می کنند و مرگ نیز به دنبال آنهاست . " پس دانستم که از مرگمان به ما خبر می دهند» .

گفت: پدر جان! خدا، برایت بد نیاورد! مگر ما بر حق نیستیم؟

فرمود: «سوگند به آن که بندگان به سوی او خواهند رفت، چرا».

گفت: پدر جان! پس اهمیتی ندارد؛ چرا که بر حق، جان می‌دهیم.

فرمود: «خدا، نیکوترین پاداشی را که به خاطر پدری به فرزندی داده، به تو بدهد!» ۳. لَمَّا كَانَ فِي آخِرِ اللَّيْلِ، أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْإِسْتِقَاءِ مِنَ الْمَاءِ، ثُمَّ أَمَرَنَا بِالرَّحِيلِ، فَفَعَلْنَا.

قَالَ: فَلَمَّا ارْتَحَلْنَا مِنْ قَصْرِ بَنِي مُقَاتِلٍ وَسَرْنَا سَاعَةً، خَفَقَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَأْسِهِ خَفَقَةً، ثُمَّ انْتَبَهَ وَهُوَ يَقُولُ:

الْأُمَالِي، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -)

: حسین علیه السلام حرکت کرد تا در منزل عذیب فرود آمد و در آن جا خواب قیلوله (خواب پیش از ظهر) کرد. سپس با گریه از

خواب، بیدار شد. فرزندش به وی گفت: پدر! چرا گریه می‌کنی؟

فرمود: «فرزندم! در این ساعت، خواب، دروغ نیست. در خواب، کسی به من پیام داد که»: با سرعت، حرکت می‌کنید و مرگ،

شما را به سمت بهشت می‌برد». ۱. سَارَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] حَتَّى نَزَلَ الْعُدَيْبِ، فَقَالَ فِيهَا قَائِلُهُ الظَّهِيرَةُ، ثُمَّ انْتَبَهَ مِنْ نَوْمِهِ بَاكِياً،

فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ: مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَتِي؟

فَقَالَ: يَا بَنِي، إِنَّهَا سَاعَةٌ لَا تَكْذِبُ الرُّؤْيَا فِيهَا، وَإِنَّهُ عَرَضَ لِي فِي مَنَامِي عَارِضٌ فَقَالَ: تُسْرِعُونَ السَّيْرَ، وَالْمَنَايَا تَسِيرُ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ

(الأمالي، صدوق: ص ۲۱۸ ح ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۳). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: حسین علیه السلام

حرکت کرد تا به منزل ثعلبیه رسید و آن، هنگام ظهر بود. یارانش فرود آمدند و وی، سر گذاشت و خوابش بُرد. سپس با گریه از

خواب، بیدار شد. فرزندش علی بن الحسین به وی گفت: پدرم! چرا گریه می‌کنی؟ خداوند، شما را نگریاند! فرمود: «فرزندم! رؤیا

در این ساعت، دروغ نیست. بدان که سر گذاشتم و خوابم بُرد و سواری را بر اسبی دیدم که بالای سرم ایستاد و گفت: ای

حسین! به سرعت می‌روید و مرگ، شما را به سمت بهشت می‌راند. "دانستم که این، پیام مرگ است". فرزندش علی به وی

گفت: پدر! مگر ما بر حق نیستیم؟ فرمود: «چرا - فرزندم -، به خدایی که بازگشتگاه بندگان به سوی اوست». فرزندش گفت: پس

، از مرگ، باکی نداریم. حسین علیه السلام به او فرمود: «فرزندم! خداوند، به تو پاداش خیر دهد؛ بهترین پاداشی که از ناحیه

[دعای خیر] پدری به فرزندش می‌دهد!». ۲. سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى نَزَلَ الثَّعْلَبِيَّةِ، وَذَلِكَ فِي وَقْتِ الظَّهِيرَةِ، وَنَزَلَ أَصْحَابُهُ

فَوَضَعَ رَأْسَهُ فَأَغْفَى، ثُمَّ انْتَبَهَ بَاكِياً مِنْ نَوْمِهِ.

فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: مَا يُبْكِيكَ يَا أَبَتِي؟ لَا أَبْكِي اللَّهُ عَيْنِيكَ!

فَقَالَ لَهُ: يَا بَنِي، هَذِهِ سَاعَةٌ لَا تَكْذِبُ فِيهِ الرُّؤْيَا، فَأَعْلِمُكَ أَنِّي خَفَقْتُ بِرَأْسِي خَفَقَةً، فَرَأَيْتُ فَارِسًا عَلَى فَرَسٍ وَقَفَ عَلَيَّ، وَقَالَ: يَا

حُسَيْنُ، إِنَّكُمْ تُسْرِعُونَ وَالْمَنَايَا تُسْرِعُ بِكُمْ إِلَى الْجَنَّةِ. فَعَلِمْتُ أَنَّ أَنْفُسَنَا نُعَيِّتُ إِلَيْنَا.

فَقَالَ لَهُ ابْنُهُ عَلِيُّ: يَا أَبَتِي، أَفَلَسْنَا عَلَى الْحَقِّ؟ قَالَ: بَلَى يَا بَنِي، وَالَّذِي إِلَيْهِ مَرْجِعُ الْعِبَادِ، فَقَالَ ابْنُهُ عَلِيُّ: إِذْنًا لَا نُبَالِي بِالْمَوْتِ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَزَاكَ اللَّهُ يَا بَنِي خَيْرَ مَا جَزَى بِهِ وَلَدًا عَنْ وَالِدِهِ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۲۶؛

الملهوف: ص ۱۳۱).

۷ / ۳۳ نامه ابن زیاد به حر، جهت سختگیری بر امام علیه السلام

تاریخ الطبری (- به نقل از عقبه بن سیمعان -): چون صبح شد، حسین علیه السلام فرود آمد و نماز صبح را خواند. آن گاه با

شتاب، سوار شد و یاران خود را به جانب چپ برد و می‌خواست که پراکنده‌شان کند؛ اما حر می‌آمد و آنها را بر می‌گرداند.

حسین علیه السلام نیز او را بر می‌گرداند و چون آنها را به سوی کوفه می‌راند، مقاومت می‌کردند و راه بالا، در پیش می‌گرفتند و

همچنان با هم راه می‌پیمودند تا به نینوا رسیدند؛ جایی که حسین علیه السلام، آن را منزلگاه قرار داد.

در این وقت، سواری بر اسبی اصیل، پدیدار شد که مسلح بود و کمانی بر شانه داشت و از کوفه می‌آمد. همگی ایستادند و منتظرش بودند. چون به آنها رسید، به حرّ بن یزید و یارانش سلام گفت؛ اما به حسین علیه السلام و یارانش سلام نگفت. آن گاه نامه‌ای به حر داد که از ابن زیاد بود و چنین نوشته بود: «وقتی نامه من به تو رسید و فرستاده‌ام نزد تو آمد، بر حسین، سخت بگیر و او را در بیابان بی‌حصار و آب، فرود آور. به فرستاده‌ام دستور داده‌ام با تو باشد و از تو جدا نشود تا خبر بیاورد که دستور مرا اجرا کرده‌ای. والسلام!».

حرّ، وقتی نامه را خواند، بیدانها گفت: این، نامه امیر عبید الله بن زیاد است که به من دستور می‌دهد تا شما را در همان جا که نامه‌اش به من می‌رسد، نگه دارم. این، فرستاده اوست که گفته از من جدا نشود تا نظر وی اجرا شود. ابو شعثا یزید بن زیاد بن مُهاصر کندی بهدلی، به فرستاده عبید الله بن زیاد نگریست و رو به او کرد و گفت: مالک بن نُسَیر بدی هستی؟

گفت: آری.

او نیز یکی از مردم کُنده بود.

یزید بن زیاد به او گفت: مادرت عزادارت شود! برای چه آمده‌ای؟ گفت: در آنچه آمده‌ام! پیشوایم را اطاعت کرده‌ام و به بیعتم، عمل کرده‌ام.

ابو شعثا گفت: پروردگار را نافرمانی کرده‌ای و از پیشوای خویش، در هلاکت خویش، اطاعت کرده‌ای و ننگ و جهنم به دست آورده‌ای، که خداوند عزوجل می‌فرماید: (آنها را پیشوایان، قرار دادیم که به سوی جهنم دعوت کنند و روز رستاخیز، یاری نمی‌بینند) ۱. پیشوای تو، چنین است.

حرّ، جماعت را وادار کرد که در همان مکان بی آب و آبادی، فرود آیند.

گفتند: بگذار ما در این دهکده، فرود آییم - و مقصودشان، نینوا بود - یا در این دهکده - که مقصودشان غاصریّه بود - یا در آن دیگری - که مقصودشان شُفّیه بود -.

گفت: نه! به خدا، قدرت این کار را ندارم. این مرد را برای مراقبت از من فرستاده‌اند.

زُهَیر بن قَین گفت: ای پسر پیامبر خدا! جنگ با اینان، آسان‌تر از جنگ با کسانی است که پس از این به مقابله ما می‌آیند. به جان خودم سوگند، از پی اینان که می‌بینی، کسانی به سوی ما می‌آیند که تاب مقابله با آنها را نداریم.

حسین علیه السلام فرمود: «من، کسی نیستم که جنگ را آغاز کنم».

گفت: ما را به سوی این دهکده ببر و در آن جا فرود آی که امن است و بر کنار فرات است، و اگر نگذاشتند، با آنها می‌جنگیم، که جنگ با آنها، آسان‌تر از جنگ با کسانی است که از پی آنها می‌رسند.

حسین علیه السلام فرمود: «این، چه دهکده‌ای است؟».

گفت: عَقْر ۲۰.

حسین علیه السلام فرمود: «خدایا! از عَقْر، ۳ به تو پناه می‌برم».

آن گاه فرود آمد و این به روز پنج‌شنبه، دوم محرم سال شصت و یکم بود.

چون فردا شد، عمر بن سعد بن ابی وقاص، با چهار هزار نفر از کوفه بر آنها وارد شدند. ۴ فَلَمَّا أَصْبَحَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] نَزَلَ فَصَلَّى الْعِدَّةَ، ثُمَّ عَجَلَ الرُّكُوبَ، فَأَخَذَ يَتَاسَرُّ بِأَصْحَابِهِ يُرِيدُ أَنْ يُفَرِّقَهُمْ، فَيَأْتِيَهُ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ فَيُرْذَلُهُمْ فَيُرْذَلُهُ، فَجَعَلَ إِذَا رَدَّهُمْ إِلَى الْكُوفَةِ رَدًّا شَدِيدًا امْتَنَعُوا عَلَيْهِ فَارْتَفَعُوا، فَلَمْ يَزَالُوا يَتَسَايَرُونَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالْحُرُّ] حَتَّى انْتَهَوْا إِلَى نَيْنَوَى؛ الْمَكَانِ الَّذِي نَزَلَ بِهِ

الحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام .

قَالَ : فَإِذَا رَأَيْتَ عَلَى نَجِيبٍ لَهُ ، وَعَلَيْهِ السَّلَاحُ ، مُتَنَكِّبٌ قَوْسًا ، مُقْبِلٌ مِنَ الْكُوفَةِ ، فَوَقَّفُوا جَمِيعًا يَنْتَظِرُونَهُ .
فَلَمَّا انْتَهَى إِلَيْهِمْ سَلَّمَ عَلَى الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ وَأَصْحَابِهِ ، وَلَمْ يُسَلِّمْ عَلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام وَأَصْحَابِهِ ، فَدَفَعَ إِلَى الْحُرِّ كِتَابًا مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَإِذَا فِيهِ : أَمَّا بَعْدُ ، فَجَعَجَعَ بِالْحَسَنِ حِينَ يَبْلُغُكَ كِتَابِي ، وَيَقْدَمُ عَلَيْكَ رَسُولِي ، فَلَا تُنْزِلْهُ إِلَّا بِالْعَرَاءِ فِي غَيْرِ حِصْنٍ وَعَلَى غَيْرِ مَاءٍ ، وَقَدْ أَمَرْتُ رَسُولِي أَنْ يَلْزِمَكَ وَلَا يُفَارِقَكَ ، حَتَّى يَأْتِيَنِي بِإِنْفَازِكَ أَمْرِي ، وَالسَّلَامُ .

قَالَ : فَلَمَّا قَرَأَ الْكِتَابَ قَالَ لَهُمُ الْحُرُّ : هَذَا كِتَابُ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، يَأْمُرُنِي فِيهِ أَنْ أَجْعَلَ بِكُمْ فِي الْمَكَانِ الَّذِي يَأْتِيَنِي فِيهِ كِتَابُهُ ، وَهَذَا رَسُولُهُ ، وَقَدْ أَمَرَهُ إِلَّا يُفَارِقَنِي حَتَّى أَنْفِذَ رَأْيَهُ وَأَمْرَهُ .

فَنَظَرَ إِلَى رَسُولِ عُبَيْدِ اللَّهِ ، يَزِيدُ بْنُ زِيَادٍ بْنِ الْمُهَاصِرِ - أَبُو الشَّعْثَاءِ الْكِنْدِيُّ ثُمَّ الْبَهْدَلِيُّ - فَعَنَّ لَهُ ، فَقَالَ : أَمَّا لَكَ بُنُ النَّسِيرِ الْبَدِيُّ ؟ قَالَ : نَعَمْ - وَكَانَ أَحَدَ كِنْدَةٍ - فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ بْنُ زِيَادٍ : تَكَلَّمْتَ أُمُّكَ ! مَاذَا جِئْتَ فِيهِ ؟ قَالَ : وَمَا جِئْتُ فِيهِ ! أَطَعْتُ إِمَامِي ، وَوَفَيْتُ بَيْعَتِي ، فَقَالَ لَهُ أَبُو الشَّعْثَاءِ : عَصَيْتَ رَبَّكَ ، وَأَطَعْتَ إِمَامَكَ فِي هَلَاكِ نَفْسِكَ ، كَسَبْتَ الْعَارَ وَالنَّارَ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ : (وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ لَا يُنصَرُونَ) فَهُوَ إِمَامُكَ .

قَالَ : وَأَخَذَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ الْقَوْمَ بِالنُّزُولِ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ ، وَلَا فِي قَرْيَةٍ ، فَقَالُوا : دَعْنَا نَنْزِلَ فِي هَذِهِ الْقَرْيَةِ ؛ يَعْنُونَ نَيْنُو ، أَوْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ ؛ يَعْنُونَ الْغَاضِرِيَّةَ ، أَوْ هَذِهِ الْأُخْرَى ؛ يَعْنُونَ شَفِيَّةً . فَقَالَ : لَا وَاللَّهِ مَا أَسْتَطِيعُ ذَلِكَ ، هَذَا رَجُلٌ قَدْ بُعِثَ إِلَيَّ عَيْنًا .
فَقَالَ لَهُ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، إِنَّ قِتَالَ هَؤُلَاءِ أَهْوَنُ مِنْ قِتَالِ مَنْ يَأْتِينَا مِنْ بَعْدِهِمْ ، فَلَعَمْرِي لَيَأْتِينَا مِنْ بَعْدِ مَنْ تَرَى مَا لَا قِبَلَ لَنَا بِهِ .

فَقَالَ لَهُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام : مَا كُنْتُ لِأَبْدَأَهُمْ بِالْقِتَالِ ، فَقَالَ لَهُ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ : سِرْنَا إِلَى هَذِهِ الْقَرْيَةِ حَتَّى تَنْزِلَهَا فَإِنَّهَا حَصِينَةٌ ، وَهِيَ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ ، فَإِنْ مَنَعُونَا قَاتَلْنَاهُمْ ، فَقَاتَلَهُمْ أَهْوَنُ عَلَيْنَا مِنْ قِتَالِ مَنْ يَجِيءُ مِنْ بَعْدِهِمْ .
فَقَالَ لَهُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام : وَأَيُّ قَرْيَةٍ هِيَ ؟ قَالَ : هِيَ الْعَقْرُ ، فَقَالَ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام : اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَقْرِ ، ثُمَّ نَزَلَ ، وَذَلِكَ يَوْمَ الْخَمِيسِ ، وَهُوَ الْيَوْمُ الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ سَنَةِ إِحْدَى وَسِتِّينَ ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ قَدِمَ عَلَيْهِمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ مِنَ الْكُوفَةِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ (تاريخ الطبري : ج ۵ ص ۴۰۸ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۸۲) .

۱. قصص : آیه ۴۱ . ۲. عَقْر ، نام چند جاست . از جمله عَقْرِ بَابِل که در نزدیکی کربلا به سمت کوفه است (معجم البلدان : ج ۴ ص ۱۳۶ . نیز ، ر . ک : نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲) . ۳. عَقْر ، به معنای زخمی کردن و نیز پی کردن اسب هم آمده است (تاج العروس : ج ۷ ص ۲۴۶ و ۲۴۷ ماده «عقر») .

در این هنگام ، نامه‌ای از کوفه رسید: «از عبيد الله بن زياد ، به حُرّ بن يزيد . اما بعد ، برادرم! وقتی نامه‌ام به تو رسید ، بر حسین ، سخت بگیر و از او جدا مشو تا او را نزد من بیاوری . به فرستاده‌ام دستور داده‌ام که از تو جدا نشود تا مراقب اجرای دستورم باشد . والسلام!» . حُرّ ، چون نامه را خواند ، به دنبال یاران مورد اعتمادش فرستاد و گفت: وای بر شما! نامه عبيد الله بن زياد رسیده و دستور داده که با حسین کاری کنم که او را خوش نمی‌آید . به خدا سوگند ، دلم همراهی نمی‌کند و بدین کار ، رضایت نمی‌دهد . مردی از یاران حُرّ بن يزيد - که کنیه‌اش ابو شعثا کنیدی بود - به فرستاده عبيد الله بن زياد نگریست و به وی گفت: برای چه آمده‌ای ، مادرت به عزایت بنشیند؟ آن مرد گفت: امر پیشوایم را اطاعت کردم و به بیعتم وفا نمودم و نامه امیرم را آوردم .

الفتوح : ابو شعثا به وی گفت: پروردگارت را نافرمانی کردی و پیشوایت را اطاعت کردی و خود را هلاک ساختی و برای خود ، ننگ خریدی . بد پیشوایی است ، پیشوای تو! خداوند عزوجل فرمود : (آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی جهنم ، دعوت

می‌کنند و روز قیامت، یاری نمی‌بینند) ۱. ۲. و إذا كِتَابَ قَدْ وَرَدَ مِنَ الْكُوفَةِ: مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِلَى الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ، أَمَا بَعْدُ، يَا أَخِي! إِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَجَعِجْ بِالْحَسَنِ، وَلَا تُفَارِقْهُ حَتَّى تَأْتِيَنِي بِهِ؛ فَإِنِّي أَمَرْتُ رَسُولِي أَلَّا يُفَارِقَكَ، حَتَّى يَأْتِيَنِي بِإِنْفَازِ أَمْرِي إِلَيْكَ، وَالسَّلَامُ. قَالَ: فَلَمَّا قَرَأَ الْحُرُّ الْكِتَابَ، بَعَثَ إِلَى ثِقَاتِ أَصْحَابِهِ فَدَعَاهُمْ، ثُمَّ قَالَ: وَيَحْكُمُ! وَرَدَ عَلَى كِتَابِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يَأْمُرُنِي أَنْ أَقْدِمَ إِلَى الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا يَسُوؤُهُ، وَوَاللَّهِ مَا تُطَاوَعُنِي نَفْسِي، وَلَا تُجِئُنِي إِلَى ذَلِكَ. فَالْتَفَتَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ - يُكْنَى أَبَا الشَّعْثَاءِ الْكِنْدِيُّ - إِلَى رَسُولِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَقَالَ لَهُ: فِيمَاذَا جِئْتَ تُكَلِّتُكَ أُمُّكَ؟! فَقَالَ لَهُ: أَطَعْتُ إِمَامِي، وَوَفَيْتُ بِبَيْعَتِي، وَجِئْتُ بِرِسَالَةِ أَمِيرِي. فَقَالَ لَهُ أَبُو الشَّعْثَاءِ: لَقَدْ عَصَيْتَ رَبَّكَ، وَأَطَعْتَ إِمَامَكَ، وَأَهْلَكَتَ نَفْسَكَ، وَاكْتَسَبْتَ عَارًا؛ فَبَسَّ الإِمَامُ إِمَامُكَ! قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: الْفُتُوحُ: حَسِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، صَبَحَ كَاهَانُ بِهِ پُشت عُذِيبِ الْهَجَانَاتِ رسید و در آن هنگام، به حُرِّ بن یزید، برخورد که با سپاهش نمایان شدند. حسین علیه السلام فرمود: «پشت سرت چیست، ای پسر یزید؟ مگر تو دستور ندادی که از این راه برویم؟ ما چنین کردیم و مشورت تو را پذیرفتیم». حُر گفت: راست می‌گویی؛ ولی این، نامه عبید الله بن زیاد است که به دستم رسیده و مرا بر سختگیری در کار تو، و می‌دارد. حسین علیه السلام فرمود: «بگذار تا در دهکده نینوا یا غاصریه فرود آییم». حُر گفت: به خدا سوگند، نمی‌توانم. این، فرستاده عبید الله بن زیاد است که او را بر مراقبت از من، گماشته است. حسین بن علی علیه السلام به سراغ مردی از یارانش به نام زُهَیر بن قَین بَجَلِی آمد. زُهَیر گفت: ای پسر دختر پیامبر! بگذار با اینها نبرد کنیم؛ چرا که نبرد ما با اینان در این ساعت، آسان‌تر از نبرد با کسانی است که از پی می‌آیند. حسین علیه السلام فرمود: «درست می‌گویی - ای زُهَیر -؛ ولی من آغاز کننده نخواهم بود تا آنان نبرد را آغاز کنند». زُهَیر گفت: پس ما را ببر تا به کربلا برسیم. آن جا کنار فرات است. آن جا فرود می‌آییم و اگر با ما به نبرد پرداختند، با آنان نبرد می‌کنیم و از خداوند، مدد می‌جوییم.

۱. قصص: آیه ۴۱. (وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ لَمْ يُنْصِرُوا) (الفتوح: ج ۵ ص ۷۷، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۳۱).

چشمان حسین علیه السلام اشک آلود شد و سپس فرمود: «بار خدایا! بار خدایا! به تو پناه می‌برم از کرب و بلا». حسین علیه السلام در آن جا فرود آمد و حُر نیز با هزار جنگجو در برابرش فرود آمد. ۱. وَأَصْبَحَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ وَرَاءِ عُذِيبِ الْهَجَانَاتِ، وَإِذَا بِالْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ قَدْ ظَهَرَ لَهُ أَيْضًا فِي جَيْشِهِ.

فَقَالَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا وَرَاءَكَ يَا بَنَ يَزِيدَ! أَلَيْسَ قَدْ أَمَرْنَا أَنْ نَأْخُذَ عَلَى الطَّرِيقِ فَأَخُذْنَا وَقَبِلْنَا مَشُورَتَكَ؟ فَقَالَ: صِدَقْتَ، وَلَكِنْ هَذَا كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ وَرَدَ عَلَيَّ، يُؤْتِنُنِي وَيُعَنِّفُنِي فِي أَمْرِكَ. فَقَالَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَدَرْنَا حَتَّى نَنْزِلَ بِقَرْيَةِ نَيْنَوَى أَوِ الْغَاصِرِيَّةِ، فَقَالَ الْحُرُّ: لَا وَاللَّهِ مَا أَسْتَطِيعُ ذَلِكَ، هَذَا رَسُولُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ مَعِيَ، وَرُبَّمَا بَعَثَهُ عَيْنًا عَلَيَّ.

قَالَ: فَأَقْبَلَ الْحَسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ يُقَالُ لَهُ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ، فَقَالَ لَهُ: يَا بَنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ! ذَرْنَا حَتَّى نُقَاتِلَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ؛ فَإِنَّ قِتَالَنَا السَّاعَةَ - نَحْنُ وَإِيَّاهُمْ - أَيْسَرُ عَلَيْنَا وَأَهْوَنُ مِنْ قِتَالِ مَنْ يَأْتِينَا مِنْ بَعْدِهِمْ. فَقَالَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صِدَقْتَ يَا زُهَيْرُ! وَلَكِنْ مَا كُنْتُ بِالَّذِي أُنْذِرُهُمْ بِقِتَالٍ حَتَّى يَتَدَرُونِي. فَقَالَ لَهُ زُهَيْرُ: فَسِرْ بِنَا حَتَّى نَصِيرَ بِكَرْبَلَاءَ؛ فَإِنَّهَا عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ، فَكَوْنْ هُنَاكَ، فَإِنْ قَاتَلْنَا قَاتَلْنَاهُمْ وَاسْتَعْنَا بِاللَّهِ عَلَيْهِمْ.

قَالَ: فَدَمَعَتْ عَيْنَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ! إِنَّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ. قَالَ: وَنَزَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَوْضِعِهِ ذَلِكَ، وَنَزَلَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ حِذَاءَهُ فِي أَلْفِ فَارِسٍ (الفتوح: ج ۵ ص ۸۰، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص

(۲۳۴). الملهوف: حسین علیه السلام حرکت کرد تا به دو منزلی کوفه رسید و در آن جا به حرّ بن یزید با هزار سوار، برخورد کرد. حسین علیه السلام به وی فرمود: «با مایی، یا بر ضدّ ما؟». حرّ گفت: بر ضدّ تو، ای ابا عبد الله! حسین علیه السلام فرمود: «نیرو و توانی، جز از جانب خداوند بزرگ نیست». سخنانی میان آنها رد و بدل شد، تا این که حسین علیه السلام به او فرمود: «اگر شما بر خلاف نامه‌هایتان و خلاف فرستادگانتان رفتار می‌کنید، من به همان جایی باز می‌گردم که از آن آمده‌ام»؛ ولی حرّ و یارانش، از این کار، ممانعت کردند. حرّ گفت: نه؛ لیکن - ای پسر پیامبر - راهی انتخاب کن که تو را به کوفه ببرد و به مدینه نرساند، تا نزد عبید الله بن زیاد، عذر داشته باشم که به راهی دیگر رفته‌ای. آن گاه حسین علیه السلام، راه سمت چپ را انتخاب کرد تا به عُذَیْبِ الهِجَانَات رسید. سپس نامه عبید الله بن زیاد به حرّ رسید که او را در کار حسین علیه السلام، سرزنش می‌کرد و دستور سختگیری می‌داد. در این هنگام، حرّ و یارانش متعرّض آنان شدند و از حرکتشان، جلوگیری کردند. حسین علیه السلام به حرّ فرمود: «مگر تو دستور ندادی که راهمان را کج کنیم؟». حرّ گفت: چرا؛ ولی نامه امیر عبید الله بن زیاد به دستم رسیده و مرا بر سختگیری بر تو، دستور داده است و جاسوسی را بر من گماشته که [حتماً] این کار را انجام دهم. ۱۰ و سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام حَتَّى صَارَ عَلَى مَرَحَلَتَيْنِ مِنَ الْكُوفَةِ، فَإِذَا بِالْحَرِّ بْنِ يَزِيدَ فِي أَلْفِ فَارِسٍ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام: أَلْنَا أَمْ عَلَيْنَا؟ فَقَالَ: بَلْ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ! ثُمَّ تَرَادَّ الْقَوْلُ بَيْنَهُمَا، حَتَّى قَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام: فَإِذَا كُنْتُمْ عَلَى خِلَافِ مَا أَتَيْتَنِي بِهِ كُتُبُكُمْ، وَقَدِمْتُ بِهِ عَلَى رُسُلِكُمْ، فَإِنِّي أَرْجِعُ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي أَتَيْتُ مِنْهُ؛ فَمَنْعَهُ الْحَرُّ وَأَصْحَابُهُ مِنْ ذَلِكَ، وَقَالَ: لَا، بَلْ خُذْ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ طَرِيقًا لَا يَدْخُلُكَ الْكُوفَةُ، وَلَا يُوَصِّلُكَ إِلَى الْمَدِينَةِ، لِأَعْتَذِرَ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ بِأَنَّكَ خَالَفْتَنِي الطَّرِيقَ. فَتَيَاسَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام، حَتَّى وَصَلَ إِلَى عُذَيْبِ الْهَجَانَاتِ.

قال: فَوَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِلَى الْحَرِّ يَلُومُهُ فِي أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، وَيَأْمُرُهُ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْهِ. فَعَرَضَ لَهُ الْحَرُّ وَأَصْحَابُهُ، وَمَنْعُوهُ مِنَ الْمَسِيرِ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام: أَلَمْ تَأْمُرْنَا بِالْعُدُولِ عَنِ الطَّرِيقِ؟

فَقَالَ الْحَرُّ: بَلَى، وَلَكِنَّ كِتَابَ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ قَدْ وَصَلَ يَأْمُرُنِي فِيهِ بِالتَّضْيِيقِ عَلَيْكَ، وَقَدْ جَعَلَ عَلَيَّ عَيْنًا يُطَالِبُنِي بِهَذَاكَ (الملهوف: ص ۱۳۷).

بخش پنجم: از رسیدن امام حسین علیه السلام به کربلا، تا شهادت ایشان

فصل یکم: امام علیه السلام در محاصره دشمن

۱ / ۱ فرود آمدن امام علیه السلام در کربلا

الإرشاد: روز پنج‌شنبه، ۱ دوم محرم [سال ۶۱] هجری، امام حسین علیه السلام، در کربلا فرود آمد. ۲ نَزَلَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام بِكَرْبَلَاءَ] وَذَلِكَ يَوْمُ الْخَمِيسِ، وَهُوَ الْيَوْمُ الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ، سَنَةً إِحْدَى وَسِتِّينَ [الإرشاد: ج ۲ ص ۸۴؛ أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۵]. المناقب، ابن شهر آشوب: روز پنج‌شنبه، دوم محرم سال ۶۱ هجری، امام حسین علیه السلام و لشکرش را به سوی کربلا راندند. امام علیه السلام در آن جا فرود آمد و فرمود: «این جا، جایگاه کَرْبَ (رنج) و بلاست. این جا، جایگاه مرکب‌ها و بار و بُنه ماست و [این جا] قتلگاه مردانمان و جای ریخته شدن خونمان است». ۳. فَسَاقُوا [الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَام وَعَسْكَرَهُ] إِلَى كَرْبَلَاءَ يَوْمَ الْخَمِيسِ، الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ، سَنَةً إِحْدَى وَسِتِّينَ، ثُمَّ نَزَلَ وَقَالَ: هَذَا مَوْضِعُ الْكَرْبِ وَالْبَلَاءِ، هَذَا مُنَاخُ رِكَابِنَا، وَمَحَطُّ رِحَالِنَا، وَمَقْتَلُ رِجَالِنَا، وَسَفْكُ دِمَائِنَا (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۹۷؛ مطالب السؤل: ص ۷۵). تاریخ الطبری (- به نقل از عمار دهنی، از امام باقر علیه السلام -): حسین علیه السلام، حرکت کرد و جلوداران سپاه عبید الله بن زیاد، ایشان را دیدند. حسین علیه

السلام چون چنین دید، راه خود را به سوی کربلا-، کج کرد و پشت لشکر را به سوی نیزار و گیاه تازه قرار داد تا تنها در یک جبهه بجنگد، و فرود آمد و چادر زد. یارانش چهل و پنج سوار و صد پیاده بودند. ۴. فَسَارَ [الحُسَيْنُ عليه السلام]، فَلَقِيَتْهُ أَوَائِلُ خَيْلِ عُبَيْدِ اللَّهِ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَمِلَ إِلَى كَرْبَلَاءَ، فَأَسْنَدَ ظَهْرَهُ إِلَى قَصَبَاءَ وَخَلًّا؛ كَيْلًا يُقَاتِلَ إِلَّا مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ، فَتَزَلَّ وَضَرَبَ أُبَيْيْتَهُ، وَكَانَ أَصْحَابُهُ خَمْسِيَّةً وَأَرْبَعِينَ فَارِسًا وَمِثْلَهُ رَاجِلٍ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۹، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۷). المِخْن: لشکر سواره نظام [عبید الله]، حسین علیه السلام را در وادی سِباع دیدند ... سپس گفتند: ای فرزند دختر پیامبر خدا! با ما حرکت کن.

۱. در باره دیگر نقل‌ها، ر. ک: ص ۷۰۹ (بررسی تطبیقی روز ورود امام علیه السلام به کربلا).

پیوسته به او امید [توافق] داشتند و گِرداگرد او، سواره حرکت کردند تا در کربلا، فرود آمدند. ۱. فَلَقِيَتْهُ [أَيُّ الْحُسَيْنِ عليه السلام] الْجَيْشُ عَلَى خِيُولِهِمْ بِوَادِي السَّبَاعِ ... ثُمَّ قَالُوا: سَرَّ بِنَا يَا بَنَ بْنَتِ رَسُولِ اللَّهِ، فَمَا زَالُوا يَرْجُوْنَهُ، وَأَخَذُوا بِهِ عَلَى النَّجْبِ حَتَّى نَزَلُوا بِكَرْبَلَاءَ (المِخْن: ص ۱۴۶، الإمامة و السياسة: ج ۲ ص ۱۱).

بررسی تطبیقی روز ورود امام علیه السلام به کربلا و روز عاشورا

بر پایه گزارش‌های قطعی منابع تاریخی و حدیثی و تقویم‌های تطبیقی، حادثه عاشورا، در دهم محرم سال ۶۱ هجری قمری واقع شده است، و بر اساس بیشتر تقویم‌های تطبیقی، این حادثه، در بیستم مهرماه سال ۵۹ شمسی ۱ و دوازدهم اکتبر سال ۶۸۰ میلادی، ۲ روی داده است. اندک اختلاف موجود در میان تقویم‌های تطبیقی، بر سر روز وقوع حادثه (بیستم مهر و دوازدهم اکتبر) است و نه ماه و سال وقوع آن (مهرماه ۵۹ و اکتبر ۶۸۰).

در این که روز ورود امام حسین علیه السلام به کربلا- و همچنین روز عاشورا، مصادف با کدام یک از روزهای هفته بوده، گزارش‌ها مختلف است. بیشتر منابع، ورود امام حسین علیه السلام و یارانش به کربلا را روز پنج‌شنبه دوم محرم سال ۶۱ هجری گزارش کرده‌اند، ۳ بر اساس این گزارش‌ها و نیز گزارش‌هایی که روز ورود امام علیه السلام به کربلا- را چهارشنبه اول محرم گزارش کرده‌اند ۴ و همچنین گزارش‌هایی که تصریح کرده‌اند روز عاشورا، جمعه بوده، ۵ باید گفت که حادثه عاشورا در روز جمعه دهم محرم سال ۶۱ هجری اتفاق افتاده است.

گزارش شماری دیگر از منابع، حاکی از آن است که حادثه عاشورا، در روز دوشنبه اتفاق

۱. هیئت و نجوم اسلامی: ج ۲ ص ۲۲۶، نرم‌افزار نجوم اسلامی. در گاه‌نامه تطبیقی سه هزار ساله (ص ۸۵)، روز عاشورا، برابر با ۲۱ مهر دانسته شده است. ۲. هیئت و نجوم اسلامی: ج ۲ ص ۲۲۶. برخی نیز نهم و دهم اکتبر گفته‌اند (ر. ک: التواریخ الهجرية: ص ۹۳؛ تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی: ص ۱۳، گاه‌نامه تطبیقی سه هزار ساله: ص ۸۵، نرم‌افزار نجوم اسلامی). ۳. ر. ک: ص ۷۰۱ ح ۷۳۷ و ص ۷۰۷ ح ۷۴۱ و ۷۴۲ و ص ۷۳۴ ح ۷۷۰. نیز، ر. ک: مقاتل الطالبیین: ص ۸۵؛ تجارب الأمم: ج ۲ ص ۶۸، روضة الواعظین: ص ۹۹، بحار الأنوار: ج ۴ ص ۳۸۱. ر. ک: ص ۷۱۴ ح ۷۵۱. نیز، ر. ک: الفتوح: ج ۵ ص ۸۳، مطالب السؤل: ص ۷۵. ۵. الإرشاد: ج ۲ ص ۹۵، تهذیب الأحکام: ج ۶ ص ۴۲؛ المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۹۴ ش ۴۸۱۹، المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۷ ش ۲۸۵۲، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۲۲، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۴.

افتاده است. ۱. همچنین در برخی از منابع، روز شنبه ۲ یا چهارشنبه ۳ گزارش شده است.

بنا بر این، بر اساس یافته‌های تاریخی، قوی‌ترین گزارش، حاکی از آن است که روز عاشورا، روز جمعه بوده و پس از آن، روز دوشنبه از شهرت بیشتری برخوردار است؛ امّا نکته قابل توجه، این است که محاسبات مبتنی بر تقویم‌های تطبیقی، وقوع حادثه عاشورا را در هیچ یک از این دو روز، تأیید نمی‌کنند؛ بلکه بر اساس این محاسبات، روز عاشورا، چهارشنبه ۴ یا سه‌شنبه ۵ روی داده است. گفتنی است که برخی از پژوهشگران، در جمع‌بندی میان گزارش‌های تاریخی و محاسبات نجومی، با توجه به این که گاه محاسبات نجومی، با تقویم هلالی محلی (که تابع رؤیت است) یک روز اختلاف دارند، گزارش‌هایی را که روز عاشورا را دوشنبه ذکر کرده‌اند، ترجیح داده‌اند. ۶.

۱. الکافی: ج ۱ ص ۴۶۳، تهذیب الأحکام: ج ۶ ص ۴۲، مجموعه نفیسه: ص ۱۰۶ (تاج الموالید)، مجموعه نفیسه: ص ۱۷۶ (تاریخ موالید الأئمه و وفیاتهم)؛ تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۴۶، التنبیه و الإشراف: ص ۲۶۲. ۲. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۳ و ۹۵، تهذیب الأحکام: ج ۶ ص ۴۲، مجموعه نفیسه: ص ۱۰۶ (تاج الموالید)؛ تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۲۲، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۴۶، الثقات، ابن حبان: ج ۲ ص ۳۰۹. ۳. تاریخ خلیفه بن خیط: ص ۱۷۸، الثقات، ابن حبان: ج ۲ ص ۳۰۹. ۴. ر.ک: التواریخ الهجرية: ص ۹۳؛ تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی: ص ۱۳؛ گاه‌نامه تطبیقی سه هزار ساله: ص ۸۵. ۵. در نرم‌افزار نجوم اسلامی (قم: مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی)، روز عاشورا، سه‌شنبه نهم اکتبر، ضبط شده است. ۶. دمع السجوم: ص ۲۰۲، هیئت و نجوم اسلامی: ج ۲ ص ۲۲۵ - ۲۲۶.

۱ / ۲ سرزمین اندوه و بلا

المعجم الكبير (- به نقل از مطلب بن عبد الله بن حنطب -): هنگامی که حسین بن علی علیه السلام را محاصره کردند، پرسید: «نام این سرزمین چیست؟». گفتند: کربلا.

فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله راست گفت. به درستی که این، سرزمین کرب (اندوه) و بلاست». ۱. لَمَّا أَحِيطَ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟ قِيلَ: كَرْبَلَاءُ.

فَقَالَ: صَدَقَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّهَا أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۶ ح ۲۸۱۲ و ص ۱۳۳ ح ۲۹۰۲، العقد الفريد: ج ۳ ص ۳۶۵). المعجم الكبير: أَمَّ سَلَمَهُ گفت: روزی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خانه‌ام نشسته بود که فرمود: «کسی بر من وارد نشود». من، چشم‌انتظار بودم، که حسین علیه السلام وارد شد و صدای گریه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شنیدم. سَرَكْ کشیدم. دیدم حسین علیه السلام در دامان پیامبر صلی الله علیه و آله است و ایشان، گریه‌کنان، دست بر پیشانی خود می‌کشد. گفتم: به خدا سوگند، نفهمیدم کی داخل شد! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل، با ما در خانه بود و گفت: او (حسین) را دوست داری؟ گفتم: از دنیا [او را] دوست دارم. جبرئیل گفت: بی تردید، اَمَّتْ، او را به زودی در سرزمینی به نام کربلا می‌کشند». [ام سلمه گفت:] سپس جبرئیل، از خاک آن جا برگرفت و به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان داد و حسین علیه السلام [سال‌ها بعد،] هنگامی که او را برای کُشتن محاصره کردند، پرسید: «نام این سرزمین چیست؟». گفتند: کربلا. فرمود: «خدا و پیامبرش راست گفتند؛ سرزمین کرب (اندوه) و بلاست». ۲. كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسًا ذَاتَ يَوْمٍ فِي بَيْتِي، فَقَالَ: لَا يَدْخُلُ عَلَيَّ أَحَدٌ، فَانْتَظَرْتُ، فَدَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَجَعْتُ نَشِيجَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَبْكِي، فَاطْلَعْتُ،

فَإِذَا حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حِجْرِهِ ، وَالنَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَمَسُّحُ جَبِينَهُ ، وَهُوَ يَبْكِي ، فَقُلْتُ : وَاللَّهِ ، مَا عَلِمْتُ حِينَ دَخَلَ .
فَقَالَ : إِنَّ جَبْرِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ مَعَنَا فِي الْبَيْتِ ، فَقَالَ : تُحِبُّهُ ؟ قُلْتُ : أَمَا مِنَ الدُّنْيَا فَتَنَم .

قَالَ : إِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُ هَذَا بِأَرْضٍ يُقَالُ لَهَا : كَرْبَلَاءُ ، فَتَنَاولَ جَبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ ثُرَيَّتِهَا ، فَأَرَاهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .
فَلَمَّا أُحِيطَ بِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ قُتِلَ قَالَ : مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ ؟ قَالُوا : كَرْبَلَاءُ ، قَالَ : صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ، أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ
(المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۰۸ ح ۲۸۱۹ و ج ۲۳ ص ۲۸۹ ح ۶۳۷ ، كنز العمال : ج ۱۳ ص ۶۵۶ ح ۳۷۶۶۶) . حسین علیه السلام
پرسید: «نام این سرزمین چیست ؟» .

گفتند: کربلا . به آن ، زمینِ نینوا۱ نیز - که نام روستایی در این جاست - ، می گویند .

حسین علیه السلام فرمود : «سرزمین کرب و بلا . اُم سلمه ، برایم گفته است : جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود و تو نیز [- که کودک بودی -] با من بودی و گریه می کردی . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود " : پسر من را رها کن ! " او
من ، رهایت کردم . او تو را گرفت و در دامانش نهاد . جبرئیل علیه السلام [به او] گفت : آیا او را دوست می داری ؟
فرمود " : آری . "

گفت: اُمّت تو، او را به زودی می کُشند . می خواهی خاک سرزمینی را که در آن کشته می شود ، به تو نشان دهم ؟
فرمود " : آری . "

جبرئیل علیه السلام ، بال خود را بر زمین کربلا گشود و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان داد .

آن گاه که به حسین علیه السلام گفته شد : «این ، سرزمینِ کربلاست» ، آن را بویید و فرمود : «به خدا سوگند ، این ، همان
سرزمینی است که جبرئیل علیه السلام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داده و من در آن ، کشته می شوم» .

نیز در گزارشی آمده است : حسین علیه السلام ، مُشتی از خاک آن جا را بر گرفت و بویید . ۲. قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا يُقَالُ لِهَذِهِ
الْأَرْضِ ؟ فَقَالُوا : كَرْبَلَاءُ وَيُقَالُ لَهَا : أَرْضُ نَيْنَوَى ، قَرِيَّةٌ بِهَا ، فَبَكَى ، وَقَالَ : كَرْبٌ وَبَلَاءٌ ؛ أَخْبَرْتَنِي أُمُّ سَلَمَةَ ، قَالَتْ : كَانَ جَبْرِائِيلُ عِنْدَ
رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَأَنْتَ مَعِيَ ، فَبَكَيْتَ ، فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : دَعَى ابْنِي ، فَتَرَكْتُكَ ، فَأَخَذَكَ
وَوَضَعَكَ فِي حِجْرِهِ ، فَقَالَ جَبْرِائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَتُحِبُّهُ ؟ قَالَ : نَعَمْ .

قَالَ : فَإِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ ! قَالَ : وَإِنْ شِئْتَ أَنْ أُرِيكَ تَرِيَّةَ أَرْضِهِ الَّتِي يُقْتَلُ فِيهَا ؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَتْ : فَبَسَطَ جَبْرِائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَنَاحَهُ
عَلَى أَرْضِ كَرْبَلَا ، فَأَرَاهُ إِيَّاهَا .

فَلَمَّا قِيلَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ أَرْضُ كَرْبَلَاءَ ، شَمَّهَا وَقَالَ : هَذِهِ - وَاللَّهِ - هِيَ الْأَرْضُ الَّتِي أَخْبَرَ بِهَا جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَسُولَ اللَّهِ
صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَإِنِّي أَقْتُلُ فِيهَا .

وفی روایة: قَبَضَ مِنْهَا قَبْضَةً ، فَشَمَّهَا (تذکره الخواصّ: ص ۲۵۰) . الأمالی ، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور ، از امام صادق
، از پدرش امام باقر ، از جدّش امام زین العابدین علیهم السلام -) : حسین علیه السلام حرکت کرد تا در کربلا ، فرود آمد و
پرسید: «نام این سرزمین چیست ؟» .

گفتند: ای فرزند پیامبر خدا ! این جا کربلاست .

۱. در منطقه کوفه ، ناحیه‌ای است که به آن نینوا گفته می شود و کربلا- - که حسین علیه السلام در آن کشته شد - ، جزئی از آن
است (معجم البلدان : ج ۵ ص ۳۳۹ . نیز ، ر . ک : نقشه شماره ۴ در پایان جلد ۲) .

حسین علیه السلام فرمود : «به خدا سوگند، این، روزِ کرب و بلاست و این جا ، همان جایی است که خون‌های ما در آن ، ریخته و

حرمت ما ، شکسته می‌شود». ۱. سَارَ [الحُسَيْنُ عليه السلام] حَتَّى نَزَلَ كَرْبَلَاءَ ، فَقَالَ : أَيْ مَوْضِعِ هَذَا ؟ فَقِيلَ : هَذَا كَرْبَلَاءُ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ .

فَقَالَ : هَذَا - وَاللَّهِ - يَوْمَ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ ، وَهَذَا الْمَوْضِعُ الَّذِي يُهْرَاقُ فِيهِ دِمَاؤُنَا ، وَيُبَاخُ فِيهِ حَرِيمُنَا (الأُمَالِي ، صدوق : ص ۲۱۹ ح ۲۳۹ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۳۱۵ ح ۱) . الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : سپس حسین علیه السلام حرکت کرد تا در کربلا ، فرود آمد . در آن جا ، پریشان‌خاطر شد و پرسید : «ما در چه منزلی فرود آمده‌ایم ؟» . گفتند : در کربلا . حسین علیه السلام فرمود : «این ، روز کرب و بلاست» . ۲. سَارَ [الحُسَيْنُ عليه السلام] حَتَّى نَزَلَ بِكَرْبَلَاءَ ، فَاضْطَرَبَ فِيهِ ، ثُمَّ قَالَ : أَيْ مَنَزِلٍ نَحْنُ بِهِ ؟ قَالُوا : بِكَرْبَلَاءَ . فَقَالَ : يَوْمَ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۶۴ ، سیر أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۳۱۱) . الملهوف : امام حسین علیه السلام برخاست و سوار مرکبش شد و هر گاه اراده مسیری را می‌کرد ، یا با ممانعت سپاه اعزامی ابن زیاد ، رو به رو می‌شد و یا دوشادوش او حرکت می‌کردند تا روز دوم محرم ، به کربلا رسیدند . چون به آن جا رسید ، فرمود : «نام این سرزمین چیست ؟» . گفته شد : کربلا - فرمود : «فرود آید که - به خدا سوگند - این جا ، محل فرود آمدن مرکب‌هایمان و ریخته شدن خون‌هایمان است ! به خدا سوگند ، این جا قبر ما می‌شود و به خدا سوگند ، این جا خانواده ما اسیر می‌شوند . اینها را جدم به من فرموده است» . ۳. ...ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَامَ وَرَكِبَ ، وَصَارَ كُلَّمَا أَرَادَ الْمَسِيرَ يَمْنَعُونَهُ تَارَةً ، وَيُسَايِرُونَهُ أُخْرَى ، حَتَّى بَلَغَ كَرْبَلَاءَ ، وَكَانَ ذَلِكَ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ ، فَلَمَّا وَصَلَهَا قَالَ : مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ ؟ فَقِيلَ : كَرْبَلَاءُ .

فَقَالَ : انْزِلُوا ، هَاهُنَا - وَاللَّهِ - مَحْطٌ رِكَابِنَا ، وَسَيْفُكَ دِمَائِنَا ، هَاهُنَا - وَاللَّهِ - مَحْطٌ قُبُورِنَا ، وَهَاهُنَا - وَاللَّهِ - سَبْيُ حَرِيمِنَا ، بِهَذَا حَدَّثَنِي جَدِّي (الملهوف : ص ۱۳۹ ، مثير الأحزان : ص ۴۹) . ۴. فرمان عبید الله بن زیاد ، برای در تنگنا قرار دادن حسین علیه السلام رسید - الفتوح (- پس از آن که در «عَذِيبُ الْهَجَانَات» ،) : حسین علیه السلام ، بیرون آمد و فرزندان و برادران و خانواده‌اش - که رحمت خدا بر ایشان باد - ، پیش رویش بودند .

حسین علیه السلام ، لختی به ایشان نگریست و گریست و فرمود : «خدایا ! ما خاندان پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم و از حرم جدمان ، بیرون رانده شده‌ایم و بنی امیه ، بر ما ستم کرده‌اند . حق ما را [از ایشان] بگیر و بر این قوم کافر ، یاری مان ده» .

۱. عَذِيبُ الْهَجَانَات، منطقه‌ای در نزدیکی قادسیه در عراق ، بوده است (ر . ک : نقشه شماره ۳ در پایان جلد ۲) .

سپس حسین علیه السلام در میان خانواده‌اش بانگ زد و از آن جا حرکت کرد تا روز چهارشنبه یا پنج‌شنبه ، دوم محرم سال ۶۱ [هجری] در کربلا فرود آمد . به یارانش رو کرد و فرمود : «آیا این جا کربلاست ؟» . گفتند : آری .

حسین علیه السلام به یارانش فرمود : «فرود آید که این جا ، جایگاه اندوه و بلاست ! این جا ، محل فرود آمدن مرکب‌هایمان ، و این جا محل بار و بُنه ما و ریخته شدن خونمان است» .

آنها پیاده شدند و بارهایشان را در جایی کناره فرات ، فرود آوردند و خیمه‌ای را برای حسین علیه السلام و همسران و فرزندان ، بر پا کردند و خویشان حسین علیه السلام ، گرداگرد خیمه او ، خیمه زدند ۱. ۲. خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوُلْدُهُ وَإِخْوَتُهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ - رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ - بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ سَاعَةً وَبَكَى ، وَقَالَ : اللَّهُمَّ إِنَّا عَتَرُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَقَدْ أَخْرَجْنَا وَطَرِدْنَا عَنْ حَزْمِ جَدِّنَا ، وَتَعَدَّتْ بَنُو أُمِّيَّةَ عَلَيْنَا ، فَخُذْ بِحَقِّنَا ، وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ .

قَالَ : ثُمَّ صَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي عَشِيرَتِهِ ، وَرَحِلَ مِنْ مَوْضِعِهِ ذَلِكَ ، حَتَّى نَزَلَ كَرْبَلَاءَ فِي يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ ، أَوْ يَوْمِ الْخَمِيسِ ، وَذَلِكَ فِي الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ ، سَنَةً إِحْدَى وَسِتِّينَ ، ثُمَّ أَقْبَلَ إِلَى أَصْحَابِهِ ، فَقَالَ لَهُمْ : أَهْذِهِ كَرْبَلَاءُ ؟ فَقَالُوا : نَعَمْ .

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: انْزِلُوا، هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ، هَاهُنَا مُنَاخُ رِكَابِنَا، وَمَحَطُّ رِحَالِنَا، وَسَفْكَ دِمَائِنَا. قَالَ: فَتَزَلَّ الْقَوْمُ، وَخَطُّوا الْأَثْقَالَ نَاحِيَةَ مِنَ الْفُرَاتِ، وَضُرِبَتْ خَيْمَةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ وَبَنِيهِ، وَضُرِبَ عَشِيرَتُهُ خِيَامَهُمْ مِنْ حَوْلِ خَيْمَتِهِ (الفتوح: ج ۵ ص ۸۳، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۳۶). الأخبار الطوال: حسين عليه السلام از منزلگاه بنی مُقَاتِل، حرکت کرد. حُر بن یزید، با او حرکت می‌کرد و هر گاه که ایشان می‌خواست به سوی صحرا برود، جلوی او را می‌گرفت تا آن که به جایی به نام کربلا رسید. اندکی به راست، متمایل شد تا به نینوا رسید. در آن جا مردی شترسوار، به سوی قوم می‌آمد. همه به انتظار او ایستادند. او چون به آنان رسید، بر حُر سلام داد؛ اما بر حسین علیه السلام، سلام نکرد. آن گاه، نامه‌ای را از عبيد الله بن زیاد، به حُر داد و او، آن را خواند. متن آن، چنین بود: «اما بعد، بر حسین بن علی و یارانش، در همان جایی که نامه من به تو می‌رسد، تنگ بگیر و جز در جایی بی آب و علف، به او اجازه فرود آمدن مده. به حامل این نامه‌ام فرمان داده‌ام که آنچه را تو در این باره انجام می‌دهی، به من گزارش دهد. والسلام!». حُر، نامه را خواند و سپس، آن را به حسین علیه السلام داد و گفت: ناگزیر از اجرای فرمان امیر عبيد الله بن زیاد هستم. پس همین جا فرود بیا و بهانه‌ای علیه من به دست امیر مده.

۱. در مقتل الحسين خوارزمی، این افزوده آمده است: امام علیه السلام فرمود: «به راستی که مردم، بندگان دنیایند و دین، فقط بازیچه‌ای بر سر زبان آنهاست. تا آن جا که زندگی‌شان اقتضا دارد، گرد آن می‌چرخند و زمانی که در بوته آزمایش گذاشته شوند، دینداران، اندک اند». -----

حسین علیه السلام فرمود: «اندکی با ما تا این روستای غاضریه - که در تیرس ماست - و یا آن یک که سقبه نام دارد، راه بیا تا در یکی از آن دو، فرود بیاییم». حُر گفت: امیر، به من نوشته که تو را جایی بدون آب، فرود بیاورم و چاره‌ای جز اجرای فرمانش نیست. زُهیر بن قین به حسین علیه السلام گفت: پدر و مادرم فدایت باد، ای فرزند پیامبر خدا! به خدا سوگند، اگر نیروی کمکی هم به ایشان نرسد، می‌توانند با ما بجنگند [و بر ما غلبه کنند]. چگونه می‌شود اگر بر ایشان، افزوده هم بشود؟ پس بشتاب تا با همین‌ها بجنگیم [و کار را تمام کنیم] که جنگ با اینها، از جنگیدن با کسانی که به اینها افزوده می‌شوند، برای ما آسان‌تر است. حسین علیه السلام فرمود: «من، آغاز کردن جنگ را ناخوش می‌دارم، مگر آن که آنان، [جنگ را] شروع کنند». زُهیر گفت: در این جا، روستایی نزدیک ما و کنار رود فرات هست که از فراوانی گیاه و پیچ و خم‌هایش، مانند دژ است و فرات، آن را از سه طرف، در میان گرفته است. حسین علیه السلام فرمود: «نام این روستا چیست؟». گفت: عَقْر. حسین علیه السلام فرمود: «از عَقْر، به خدا پناه می‌بریم!». آن گاه، حسین علیه السلام به حُر فرمود: «با ما اندکی بیا. سپس، فرود می‌آییم». سپس با هم حرکت کردند تا به کربلا رسیدند. حُر و یارانش، جلوی [لشکر] امام حسین علیه السلام ایستادند و آنان را از ادامه مسیر، باز داشتند. حُر گفت: همین جا فرود بیا که فرات، نزدیک است. حسین علیه السلام فرمود: «نام این جا چیست؟». به ایشان گفتند: کربلا. حسین علیه السلام فرمود: دارای کَرْب (اندوه) و بلاست و پدرم هنگام حرکتش به سوی صَفِّین، از این جا گذشت و من با او بودم. ایستاد و از آن پرسید. نامش را به او گفتند. پس فرمود: «این جا، جایگاه فرود آمدن مرکب‌هایشان، و این جا، جایگاه ریخته شدن خون‌هایشان است». موضوع را پرسیدند. فرمود: «کاروانی از خاندان محمّد صلی الله علیه و آله، این جا فرود می‌آیند». سپس حسین علیه السلام فرمان داد که بارهایش را در آن جا، فرود آوردند که روز چهارشنبه، اوّل محرم سال ۶۱ [هجری] بود. ۱. و سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ قَصْرِ بَنِي مُقَاتِلٍ، وَمَعَهُ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ، كُلَّمَا أَرَادَ أَنْ يَمِيلَ نَحْوَ الْبَادِيَةِ مَنَعَهُ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي يُسَمَّى «كَرْبَلَاءَ»، فَمَالَ قَلِيلًا مُتِيماً، حَتَّى انْتَهَى إِلَى نَيْنَوَى، فَإِذَا هُوَ بِرَأْسِ عَلَى نَجِيبٍ، مُقْبِلٍ مِنَ الْقَوْمِ، فَوَقَفُوا جَمِيعاً يَنْظُرُونَهُ، فَلَمَّا انْتَهَى إِلَيْهِمْ سَلَّمَ عَلَى الْحُرِّ، وَلَمْ يُسَلِّمْ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ.

ثُمَّ نَاولَ الحُرَّ كِتَاباً مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَقَرَأَهُ، فَإِذَا فِيهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَجَجَعِ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَأَصْحَابِهِ بِالْمَكَانِ الَّذِي يُوفِيكَ كِتَابِي، وَلَا تُجَلِّهِ إِلَّا بِالْعَرَاءِ عَلَى غَيْرِ خَمَرٍ وَلَا مَاءٍ، وَقَدْ أَمَرْتُ حَامِلَ كِتَابِي هَذَا أَنْ يُخْبِرَنِي بِمَا كَانَ مِنْكَ فِي ذَلِكَ، وَالسَّلَامُ.

فَقَرَأَ الحُرُّ الْكِتَابَ، ثُمَّ نَاولَهُ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ: لَا بُدَّ مِنْ إِنْفَازِ أَمْرِ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَانْزِلْ بِهِذَا الْمَكَانَ، وَلَا تَجْعَلْ لِلْأَمِيرِ عَلَيَّ عِلَّةً.

فَقَالَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَقَدَّمَ بِنَا قَلِيلاً إِلَى هَذِهِ الْقَرْيَةِ الَّتِي هِيَ مِنَّا عَلَى غُلُوِّهِ، وَهِيَ الْغَاضِرِيَّةُ، أَوْ هَذِهِ الْأُخْرَى الَّتِي تُسَمَّى «السَّقْبَةَ»، فَتَنْزِلُ فِي إِحْدَاهُمَا.

قَالَ الحُرُّ: إِنَّ الْأَمِيرَ كَتَبَ إِلَيَّ أَنْ أُحَلِّكَ عَلَى غَيْرِ مَاءٍ، وَلَا بُدَّ مِنَ الْإِنتِهَاءِ إِلَى أَمْرِهِ.

فَقَالَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَتِي وَأُمِّي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَاللَّهِ لَوْ لَمْ يَأْتِنَا غَيْرُ هَؤُلَاءِ لَكَانَ لَنَا فِيهِمْ كِفَايَةٌ، فَكَيْفَ بِمَنْ سَيَاتِنَا مِنْ غَيْرِهِمْ؟ فَهَلُمَّ بِنَا نُنَاجِزْ هَؤُلَاءِ؛ فَإِنَّ قِتَالَ هَؤُلَاءِ أَيْسَرُ عَلَيْنَا مِنْ قِتَالِ مَنْ يَأْتِنَا مِنْ غَيْرِهِمْ.

قَالَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَهُمْ بِقِتَالٍ حَتَّى يَبْدَأُوا.

فَقَالَ لَهُ زُهَيْرٌ: فَهَاهُنَا قَرْيَةٌ بِالْقُرْبِ مِنَّا عَلَى شَطِّ الْفُرَاتِ، وَهِيَ فِي عَاقُولٍ حَصِينَةٍ، الْفُرَاتُ يُحْدِقُ بِهَا إِلَّا مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ.

قَالَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا اسْمُ تِلْكَ الْقَرْيَةِ؟

قَالَ: الْعَقْرُ.

قَالَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْعَقْرِ.

فَقَالَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلْحُرِّ: سِرْ بِنَا قَلِيلاً، ثُمَّ نَنْزِلُ.

فَسَارَ مَعَهُ حَتَّى أَتَوْا كَرْبَلَاءَ، فَوَقَفَ الحُرُّ وَأَصْحَابُهُ أَمَامَ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَمَعَهُمْ مِنَ الْمَسِيرِ، وَقَالَ: انْزِلْ بِهِذَا الْمَكَانِ، فَالْفُرَاتُ مِنْكَ قَرِيبٌ.

قَالَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَمَا اسْمُ هَذَا الْمَكَانِ؟ قَالُوا لَهُ: كَرْبَلَاءُ.

قَالَ: ذَاتُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ، وَلَقَدْ مَرَّ أَبِي بِهِذَا الْمَكَانِ عِنْدَ مَسِيرِهِ إِلَى صَفِّينَ، وَأَنَا مَعَهُ، فَوَقَفَ، فَسَأَلَ عَنْهُ، فَأُخْبِرَ بِاسْمِهِ، فَقَالَ: «هَاهُنَا مَحْطُّ رِكَابِهِمْ، وَهَاهُنَا مَهْرَاقُ دِمَائِهِمْ»، فَسُئِلَ عَنْ ذَلِكَ، فَقَالَ: «ثَقُلَ لَّالِ بَيْتِ مُحَمَّدٍ يَنْزِلُونَ هَاهُنَا».

ثُمَّ أَمَرَ الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَنْتَقَالِهِ، فَحُطَّتْ بِذَلِكَ الْمَكَانِ يَوْمَ الْأَرْبَعَاءِ، غَزَّةُ الْمُحَرَّمِ مِنْ سَنَةِ إِحْدَى وَسِتِّينَ (الأخبار الطوال: ص ۲۵۱، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۴).

هنگامی که علی علیه السلام در کربلا فرود آمد، من حاضر بودم. ایشان، رفت و در کناری ایستاد و با دستش اشاره کرد و فرمود: «جلوی آن، جایگاه فرود آمدن مرکب‌هایشان، و سمت چپ آن، جای بار و بُنه‌شان است».

سپس با دستانش به زمین زد و مُشتی از خاک آن را بر گرفت و آن را بویید و فرمود: «وَه كه چه خون‌هایی بر آن، ریخته می‌شود!».

بعدها حسین علیه السلام آمد و در کربلا، فرود آمد. من، در میان سوارانی بودم که ابن زیاد، آنها را به سوی حسین علیه السلام، روانه کرده بود. هنگامی که رسیدم، گویی به جایگاه علی علیه السلام و اشاره با دستش می‌نگریستم. اسبم را چرخاندم و به سوی حسین بن علی علیه السلام باز گشتم و بر او، سلام دادم و به او گفتم: پدرت، داناترین مردم بود و من، در فلان موقع، کنارش بودم. چنین و چنان فرمود. به خدا سوگند، تو در این زمان، کشته می‌شوی!

حسین علیه السلام فرمود: «تو می‌خواهی چه کنی؟ آیا به ما می‌پیوندی، یا به خانواده‌ات ملحق می‌شوی؟».

گفتم: به خدا سوگند، من، فردی بدهکار و عیالوارم، و گمانی نمی‌برم، جز آن که به خانواده‌ام ملحق می‌شوم.

حسین علیه السلام فرمود: «حال که به ما نمی‌پیوندی، نیازت را از این مال (مالی که پیش رویش نهاده شده بود)، بردار، پیش از آن

که بر تو، حرام شود. سپس، خود را نجات بده که - به خدا سوگند -، هر کس فریاد یاریخواهی ما و برق شمشیرها را ببیند و یاری‌مان ندهد، بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله، لعن شده است.

گفتم: به خدا سوگند، امروز، هر دو کار را با هم انجام نمی‌دهم. مالت را بگیرم و رهایت کنم؟!

مرد ضعی، باز گشت و حسین علیه السلام را و نهاد. ۱. شَهِدْتُ عَلَيَّاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ نَزَلَ كَرْبَلَاءَ، فَانْطَلَقَ، فَقَامَ نَاحِيَةً، فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ، فَقَالَ: مُنَاخُ رِكَابِهِمْ أُمَامَةٌ، وَمَوْضِعُ رِجَالِهِمْ عَنْ يَسَارِهِ، فَضَرَبَ بِيَدَيْهِ الْأَرْضَ، فَأَخَذَ مِنَ الْأَرْضِ قَبْضَةً، فَشَمَّمَهَا فَقَالَ: وَاحْبَذُوا الدَّمَاءَ يُسْفِكُ فِيهِ.

ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَتَزَلَّ كَرْبَلَاءَ. قَالَ الضَّعِيُّ: فَكُنْتُ فِي الْخَيْلِ الَّتِي بَعَثَهَا ابْنُ زِيَادٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فَلَمَّا قَدِمْتُ فَكَأَنَّمَا نَظَرْتُ إِلَى مَقَامِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِشَارَتِهِ بِيَدِهِ، فَقَلَبْتُ فَرَسِي، ثُمَّ انْصَرَفْتُ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ، وَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ أَبَاكَ كَانَ أَعْلَمَ النَّاسِ، وَإِنِّي شَهِدْتُهُ فِي زَمَنِ كَذَا وَكَذَا قَالَ: كَذَا وَكَذَا، وَإِنَّكَ - وَاللَّهِ - لَمَقْتُولُ السَّاعَةِ.

قَالَ: فَمَا تُرِيدُ أَنْ تَصْنَعَ أَنْتَ؟ أَتَلْحَقُ بِنَا، أَمْ تَلْحَقُ بِأَهْلِكَ؟

قُلْتُ: وَاللَّهِ، إِنَّ عَلِيَّ لَدِينًا، وَإِنَّ لِي لِعِيَالًا، وَمَا أَظُنُّ إِلَّا سَالِحًا بِأَهْلِي.

قَالَ: أَمَّا لَا، فَخُذْ مِنْ هَذَا الْمَالِ حَاجَتَكَ - وَإِذَا مَالَ مَوْضُوعٌ بَيْنَ يَدَيْهِ - قَبْلَ أَنْ يَحْرُمَ عَلَيْكَ، ثُمَّ النَّجَاءَ، فَوَاللَّهِ، لَا يَسْمَعُ الدَّاعِيَةَ أَحَدٌ وَلَا يَرَى الْبَارِقَةَ أَحَدٌ وَلَا يُعِينُنَا، إِلَّا كَانَ مَلْعُونًا عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

قَالَ: قُلْتُ: وَاللَّهِ، لَا أَجْمَعُ الْيَوْمَ أَمْرَيْنِ: أَخُذُ مَالِكَ، وَأَخْذُكَ. فَانْصَرَفَ وَتَرَكَهُ (المطالب العالیة: ج ۴ ص ۳۲۶ ح ۴۵۱۷). ر.

ک: ص ۱۷۶ (بخش سوم / فصل دوم / پیشگویی پیامبر علیه السلام در باره شهادت امام حسین علیه السلام) و ص ۲۱۲ (فصل سوم / پیشگویی امیر مؤمنان علیه السلام در باره شهادت امام حسین علیه السلام).

۱ / ۳ نامه امام علیه السلام به هاشمیان

کامل الزیارات (- به نقل از میسر بن عبد العزیز، از امام باقر علیه السلام -): حسین بن علی علیه السلام از کربلا به محمد بن حنفیه نوشت: «به نام خداوند بخشنده مهربان. از حسین بن علی، به محمد بن علی و خویشاوندان هاشمی اش. اما بعد، گویی که دنیا، هیچ گاه نبوده است و آخرت، همیشه هست. والسلام!». ۱. کَتَبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ [أَيِ ابْنِ الْحَنْفِيَّةِ] مِنْ كَرْبَلَاءَ:

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مِنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ وَمَنْ قَبْلَهُ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ:

أَمَّا بَعْدُ، فَكَأَنَّ الدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ، وَكَأَنَّ الْآخِرَةَ لَمْ تَزَلْ، وَالسَّلَامُ (کامل الزیارات: ص ۱۵۸ ح ۱۹۶، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۷ ح ۲۳)

۱ / ۴ داستان بیرون آمدن عمر بن سعد برای نبرد با امام علیه السلام

۱ / ۴ - ۱ خبر دادن امام علی علیه السلام از برگزیدن دوزخ به وسیله ابن سعد

تهذیب الکمال (- به نقل از محمد بن سیرین، از یکی از یارانش -): علی علیه السلام به عمر بن سعد فرمود: «تو در چه حالی هستی، هنگامی که در دوراهی برگزیدن بهشت یا دوزخ، قرار می‌گیری و دوزخ را بر می‌گزینی؟!». ۲۰. قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: كَيْفَ أَنْتَ إِذَا قُمْتَ مَقَامًا تُخَيِّرُ فِيهِ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَتُخْتَارُ النَّارُ؟! (تهذیب الکمال: ج ۲۱ ص ۳۵۹، الکامل فی التاریخ:

ج ۲ ص ۶۸۳

۱ / ۴ - ۲ برگزیدن دوزخ

تاریخ الطبری (- به نقل از عمار دُهنی ، از امام باقر علیه السلام -) : عیید الله بن زیاد، فرمان‌روایی ری را به عمر بن سعد بن ابی وقاص سپرد و فرمان [حکومت] را به او داد و گفت: مرا از این مرد (یعنی حسین علیه السلام) ، آسوده کن. عمر گفت: مرا معاف بدار ؛ اما ابن زیاد نپذیرفت . عمر گفت: امشب را به من مهلت بده.

به او مهلت داد . عمر ، در کارش اندیشید و چون صبح شد ، نزد ابن زیاد آمد و آنچه را بدان فرمان یافته بود ، پذیرفت . سپس عمر بن سعد ، به سوی امام علیه السلام ، روانه شد . ۳. كَانَ عُمَرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ قَدْ وَلَّاهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ الرَّيِّ ، وَعَهْدَ إِلَيْهِ عَهْدَهُ ، فَقَالَ : اِكْفِنِي هَذَا الرَّجُلَ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] . قَالَ : أَغْنِي ، فَأَبَى أَنْ يُعْفِيَهُ ، قَالَ : فَأَنْظِرْنِي اللَّيْلَةَ ، فَأَخْرَجَهُ ، فَظَنَرَ فِي أَمْرِهِ ، فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا عَلَيْهِ رَاضِيًا بِمَا أُمِرَ بِهِ ، فَتَوَجَّهَ إِلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۸۹ ، تهذیب الکمال : ج ۶ ص ۴۲۷) .

عُقبه بن سَمْعَان می گوید : سبب خارج شدن عمر بن سعد به سوی حسین علیه السلام ، این بود که عیید الله بن زیاد ، او را بر چهار هزار تن از کوفیان ، گماشته بود تا آنان را به سوی دَسْتَبی ۱ ببرد و با دیلمیان - که به دَسْتَبی رفته و بر آن جا ، چیره شده بودند - ، رویارویی کند. ابن زیاد ، فرمان حکومت ری را به نام عمر نوشت و فرمان حرکت را به او داد. او بیرون رفت و در حَمَامِ اَعین ، خیمه لشکر را بر پا کرد. هنگامی که ماجرای امام حسین علیه السلام پیش آمد و ایشان ، به سوی کوفه حرکت کرد، ابن زیاد، عمر بن سعد را فرا خواند و گفت: به سوی حسین ، حرکت کن . هنگامی که از کار ما و او فارغ شدیم ، به سوی فرمان‌روایی خود می‌روی . عمر بن سعد به او گفت: خدایت رحمت کند ! اگر می‌توانی مرا معاف بداری، معاف بدار. عیید الله به او گفت: آری ؛ به شرط آن که فرمان [حکومت ری] را به ما ، باز گردانی . هنگامی که ابن زیاد ، این را گفت، عمر بن سعد گفت: امروز را به من ، مهلت بده تا بیندیشم . او باز گشت تا با خیرخواهانش ، مشورت کند . با هیچ کس مشورت نکرد، جز آن که او را [از پذیرش این کار ،] باز داشت . حمزه پسر مُعَیْرَه بن شُعْبَه - که خواهرزاده‌اش بود - ، آمد و گفت: ای دایی ! تو را به خدا سوگند می‌دهم که مبادا به سوی حسین ، حرکت کنی و خدایت را نافرمانی کرده ، قطع رَحِم کنی! به خدا سوگند، اگر همه دنیا و زمین و دارایی‌هایش ، از آن تو باشد و از آنها دست بشویی، برایت بهتر است از آن که خدا را دیدار کنی ، در حالی که [ریختن] خون حسین علیه السلام را به گردن داری ! عمر بن سعد به او گفت: بی گمان ، به خواست خدا ، این کار را می‌کنم . هشام می‌گوید: عَوَانَةُ بْنُ حَكَمٍ ، از عَمَّارِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَسَارٍ جُهنی ، از پدرش نقل می‌کند که گفت : بر عمر بن سعد ، وارد شدم . او فرمان یافته بود تا به سوی حسین علیه السلام برود . به من گفت: امیر (ابن زیاد) به من فرمان داده که به سوی حسین بروم ؛ ولی من نپذیرفته‌ام . به او گفتم: کار درستی کرده‌ای . خدا ، هدایت کند ! به گردن دیگری بینداز . انجام نده و به سوی حسین ، مرو. از نزدش بیرون آمدم. کسی نزد آمد و گفت: این ، عمر بن سعد است که مردم را برای حرکت به سوی حسین ، فرا می‌خواند .

۱. دَسْتَبی : دشت آبی ؛ دَسْتَوَا . امروزه دشت قزوین نامیده می‌شود که در جنوب شهر قزوین واقع است و بویین زهرا و آوَج در آن قرار گرفته‌اند (ر . ک : جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی ، ص ۲۳۹) .

پس نزد او رفتم. نشسته بود و هنگامی که مرا دید، رویش را برگرداند . دانستم که تصمیم به حرکت و رویارویی با حسین علیه السلام گرفته است. لذا از نزدش بیرون آمدم. عمر بن سعد ، به سوی ابن زیاد رفت و گفت: خداوند ، کارت را به صلاح دارد ! تو ، این کار و عهد فرمان‌روایی را به من سپرده‌ای و مردم ، آن را شنیده‌اند. اگر صلاح می‌بینی، آن را تنفیذ کن و کس دیگری را از

میان بزرگان کوفه، به سوی حسین، روانه کن، که من برای تو در جنگ، سودمندتر و با کفایت‌تر از آنها نیستم. سپس، تنی چند را نام بُرد. ابن زیاد به او گفت: بزرگان کوفه را به من معرفی نکن و برای فرستادن کسی، از تو مشورتی نخواسته‌ام. اگر با لشکر ما می‌روی، برو؛ و گر نه، فرمان ما را باز گردان. عمر نیز چون پافشاری او را دید، گفت: می‌روم. عمر، با چهار هزار نفر، حرکت کرد و فردای روز رسیدن حسین علیه السلام به نینوا، به آن جا رسید. ^۱ کَانَ سَبَبُ خُرُوجِ ابْنِ سَعْدٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ بَعَثَهُ عَلَى أَرْبَعَةِ آلَافٍ مِنَ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَسِيرُ بِهِمْ إِلَى دَسْتَبَى، وَكَانَتِ الدَّيْلَمُ قَدْ خَرَجُوا إِلَيْهَا، وَغَلَبُوا عَلَيْهَا، فَكَتَبَ إِلَيْهِ ابْنُ زِيَادٍ عَهْدَهُ عَلَى الرَّيِّ، وَأَمَرَهُ بِالْخُرُوجِ، فَخَرَجَ مُعْسِكِرًا بِالنَّاسِ بِحِمَامٍ أَعْيَنَ. فَلَمَّا كَانَ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ، وَأَقْبَلَ إِلَى الْكُوفَةِ، دَعَا ابْنَ زِيَادٍ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ، فَقَالَ: سِرْ إِلَى الْحُسَيْنِ، فَإِذَا فَرَعْنَا مِمَّا بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ سِرْتَ إِلَى عَمَلِكَ. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: إِنْ رَأَيْتَ - رَحِمَكَ اللَّهُ - أَنْ تُعْفِنِي فافْعَلْ، فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ: نَعَمْ، عَلَى أَنْ تَرُدَّ لَنَا عَهْدَنَا، قَالَ: فَلَمَّا قَالَ لَهُ ذَاكَ، قَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: أَمْلِئْنِي الْيَوْمَ حَتَّى أَنْظُرَ، قَالَ: فَانْصِرَفَ عُمَرُ يَسْتَشِيرُ نَصِيحَاءَهُ، فَلَمْ يَكُنْ يَسْتَشِيرُ أَحَدًا إِلَّا نَهَاهُ. قَالَ: وَجَاءَ حَمْرَةُ بْنُ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ، وَهُوَ ابْنُ أُخْتِهِ، فَقَالَ: أَنْشُدْكَ اللَّهَ - يَا خَالِ - أَنْ تَسِيرَ إِلَى الْحُسَيْنِ، فَيَأْتِمَ بِرَبِّكَ وَتَقْطَعَ رَحِمَكَ! فَوَاللَّهِ، لَأَنْ تَخْرُجَ مِنْ دُنْيَاكَ وَمَالِكَ وَسُلْطَانِ الْأَرْضِ كُلِّهَا - لَوْ كَانَ لَكَ - خَيْرٌ لَكَ مِنْ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ بِدَمِ الْحُسَيْنِ! فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: فَإِنِّي أَفْعَلُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ. قَالَ هِشَامٌ: حَدَّثَنِي عَوَانَةُ بْنُ الْحَكَمِ، عَنْ عَمَارِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَسَارٍ الْجُهَنِيِّ عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ وَقَدْ أَمَرَ بِالْمَسِيرِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَقَالَ لِي: إِنَّ الْأَمِيرَ أَمَرَنِي بِالْمَسِيرِ إِلَى الْحُسَيْنِ، فَأَيُّتَ ذَلِكَ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ لَهُ: أَصَابَ اللَّهُ بِكَ، أَرَشَدَكَ اللَّهُ، أَجَلْ فَلَا تَفْعَلْ وَلَا تَسِرْ إِلَيْهِ. قَالَ: فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ، فَأَتَانِي آتٍ، وَقَالَ: هَذَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ يَنْدُبُ النَّاسَ إِلَى الْحُسَيْنِ، قَالَ: فَأَتَيْتُهُ فَإِذَا هُوَ جَالِسٌ، فَلَمَّا رَأَى أَعْرَضَ بَوَجهِهِ، فَعَرَفْتُ أَنَّهُ قَدْ عَزَمَ عَلَى الْمَسِيرِ إِلَيْهِ، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ. قَالَ: فَأَقْبَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ، فَقَالَ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ، إِنَّكَ وَلَيْتَنِي هَذَا الْعَمَلُ، وَكَتَبْتُ لِي الْعَهْدَ، وَسَمِعَ بِهِ النَّاسُ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُنْفِذَ لِي ذَلِكَ فافْعَلْ، وَابْعَثْ إِلَى الْحُسَيْنِ فِي هَذَا الْجَيْشِ مِنْ أَشْرَافِ الْكُوفَةِ مَنْ لَسْتُ بِأَعْنَى وَلَا أَجْزَأَ عَنْكَ فِي الْحَرْبِ مِنْهُ، فَسَمَى لَهُ أَنَسًا. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: لَا تُعْلِمْنِي بِأَشْرَافِ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَلَسْتُ أَسْتَأْمُرُكَ فِيمَنْ أُرِيدُ أَنْ أُبْعَثَ! إِنْ سِرْتَ بِجُنْدِنَا، وَإِلَّا فَأَبْعَثُ إِلَيْنَا بِعَهْدِنَا. فَلَمَّا رَأَاهُ قَدْ لَمَجَّ، قَالَ: فَإِنِّي سَائِرٌ. قَالَ: فَأَقْبَلَ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ حَتَّى نَزَلَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْغَدِ مِنْ يَوْمِ نَزَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَيْنَوَى (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۰۹، تاريخ دمشق: ج ۴۵ ص ۴۹). ابن زیاد، یارانش را گرد آورد و گفت: ای مردم! چه کسی جنگیدن با حسین بن علی علیه السلام را به عهده می‌گیرد و [در عوض] من هم فرمانداری هر جایی را که بخواهد، به او بدهم؟ هیچ کس به او پاسخی نداد. ابن زیاد، به عمر بن سعد بن ابی وقاص، توجه کرد که چند روز پیش، فرمان حکومت ری و دسبئی را برایش صادر کرده و فرمان جنگ با دیلم را به او داده بود و قصد راه افتادن به سوی آن جا را داشت. چون چنین شد، به او رو کرد و گفت: می‌خواهم که به سوی جنگ با حسین بن علی علیه السلام بروی، و چون ما از گرفتاری او آسوده شدیم، به سوی فرمانداری خود می‌روی، إِنْ شَاءَ اللَّهُ! عمر به او گفت: ای امیر! اگر می‌توانی که مرا از جنگ با حسین بن علی علیه السلام معاف داری، معاف دار! ابن زیاد گفت: تو را معاف داشتم. فرمانی را که [برای حکومت] برایت نوشته بودیم، به ما باز گردان و در خانه‌ات بنشین تا کسی جز تو را روانه کنیم! عمر به او گفت: امروز را به من، مهلت بده تا در کارم بیندیشم. ابن زیاد گفت: به تو مهلت می‌دهم. عمر به خانه‌اش باز گشت و با برخی از برادران و افراد مورد اعتماد خود، به مشورت پرداخت. هیچ کدام، جز این نگفتند که: از خدا پروا کن و این کار را مکن! حمزه، پسر مُغیرَةُ بن شُعبه، خواهرزاده‌اش، نزد او آمد و گفت: ای دایی! تو را به خدا سوگند می‌دهم که مبادا به سوی حسین بن علی بروی که خدایت را نافرمانی کرده، رَحِمْتَ را قطع کرده‌ای! تو را به سلطنت زمین، چه کار؟ از خدا، پروا کن که مبادا روز قیامت، با خون حسین پسر فاطمه، بر خدا وارد شوی! عمر، ساکت ماند؛ اما محبت مُلک ری، در دلش بود. بامداد، به سوی ابن زیاد رفت و بر او وارد شد. ابن زیاد گفت: چه تصمیمی گرفتی، ای عمر؟ گفت: ای امیر! تو این فرمانداری را به من سپرده و این پیمان نامه را برایم نوشته‌ای و مردم،

[خبر] آن را شنیده‌اند. در شهر کوفه، بزرگانی هستند [که به جنگ حسین بروند]. سپس، آنها را شمر د. عبید الله بن زیاد، به او گفت: من، بزرگان کوفه را از تو بهتر می‌شناسم و از تو، جز این نمی‌خواهم که این گره را بگشایی و از محبوبان و نزدیکان من بشوی؛ وگرنه، فرمان ما را باز گردان و در خانه‌ات بنشین که ما تو را مجبور نمی‌کنیم! عمر، ساکت ماند. ابن زیاد به او گفت: ای پسر سعد! به خدا سوگند، اگر به سوی حسین علیه السلام حرکت نکنی و نبرد با او را بر عهده نگیری و آنچه او را ناراحت می‌کند، برای ما نیاوری، گردنت را می‌زنم و اموالت را تاراج می‌کنم. عمر گفت: فردا، به یاری خدا، به سوی او حرکت می‌کنم. ابن زیاد، به او پاداش خوبی داد و به او انعام و عطای فراوان داد و صله بخشید و چهار هزار سوار را همراهش کرد و به او گفت: حرکت کن تا بر حسین بن علی علیه السلام، فرود آیی. ۱۰ جَمَعَ [ابن زیاد] أَصْحَابَهُ، وَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ مِنْكُمْ تَوَلَّى قِتَالَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَلِيَّ وَلَايَةٍ أَوْ بَلَدٍ شَاءَ؟ فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ بِشَيْءٍ.

قَالَ: فَاتَّفَقَتْ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، وَقَدْ كَانَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ قَبْلَ ذَلِكَ بِأَيَّامٍ قَدْ عَقَدَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ عَقْدًا وَوَلَّاهُ الرَّيَّ وَدَسْتَبِي، وَأَمَرَهُ بِحَرْبِ الدَّيْلَمِ، فَأَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ إِلَيْهَا، فَلَمَّا كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ أَقْبَلَ عَلَيْهِ ابْنُ زِيَادٍ، فَقَالَ: أُرِيدُ أَنْ تَخْرُجَ إِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَإِذَا نَحْنُ فَرَعْنَا مِنْ شُغْلِهِ سِرْتُ إِلَى عَمَلِكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنْ أَرَدْتَ أَنْ تُعْفِنِي مِنْ قِتَالِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ فَافْعَلْ!

فَقَالَ: قَدْ أَعْفَيْتُكَ، فَأَرَدُ إِلَيْنَا عَهْدَنَا الَّذِي كَتَبْنَاهُ لَكَ، وَاجْلِسْ فِي مَنَزِلِكَ نَبْعَثُ غَيْرَكَ.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَمَهْلِنِي الْيَوْمَ حَتَّى أَنْظُرَ فِي أَمْرِي. قَالَ: قَدْ أَمَهْلَيْتُكَ. فَانْصَرَفَ عُمَرُ إِلَى مَنَزِلِهِ وَجَعَلَ يَسْتَشِيرُ بَعْضَ إِخْوَانِهِ وَمَنْ يَتَّقُ بِهِ، فَلَمْ يُشِرْ عَلَيْهِ أَحَدٌ بِشَيْءٍ غَيْرَ أَنَّهُ يَقُولُ لَهُ: اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَفْعَلْ!

قَالَ: وَأَقْبَلَ عَلَيْهِ حَمْرُهُ بْنُ الْمُغِيرَةِ بْنِ شُعْبَةَ، وَهُوَ ابْنُ أُخْتِهِ، فَقَالَ: أُنْشِدُكَ اللَّهَ - يَا خَالَ - أَنْ تَسِيرَ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَإِنَّكَ تَأْتُمُ بَرَبَّكَ، وَتَقَطُّعَ رَحِمَكَ، وَمَا لَكَ وَلِسُلْطَانِ الْأَرْضِ؟ اتَّقِ اللَّهَ أَنْ تَتَقَدَّمَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِدَمِ الْحُسَيْنِ ابْنِ فَاطِمَةَ.

قَالَ: فَسَكَتَ عُمَرُ وَفِي قَلْبِهِ مِنَ الرَّيِّ.

فَلَمَّا أَصْبَحَ أَقْبَلَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَقَالَ: مَا عِنْدَكَ يَا عُمَرُ؟ فَقَالَ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنَّكَ قَدْ وَلَّيْتَنِي هَذَا الْأَمْرَ وَكَتَبْتَ لِي هَذَا الْعَهْدَ، وَقَدْ سَجَّعَ بِهِ النَّاسُ، وَفِي الْكُوفَةِ أَشْرَافٌ - وَعَدَّهُمْ - فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ: أَنَا أَعْلَمُ مِنْكَ بِأَشْرَافِهَا، وَمَا أُرِيدُ مِنْكَ إِلَّا أَنْ تَكْشِفَ هَذِهِ الْعُمَّةَ، وَأَنْتَ الْحَبِيبُ الْقَرِيبُ، وَإِلَّا أَرُدُّ عَلَيْنَا عَهْدَنَا وَالزَّمْ مَنَزِلَكَ، فَإِنَّا لَا نُكْرَهُكَ.

قَالَ: فَسَكَتَ عُمَرُ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: يَا بَنَ سَعْدٍ، وَاللَّهِ، لَنْ لَمْ تَسِرْ إِلَى الْحُسَيْنِ وَتَتَوَلَّ حَرْبَهُ وَتَقْدَمَ عَلَيْنَا بِمَا يَسُوؤُهُ، لَأَضْرِبَنَّ عُنُقَكَ، وَلَأَنْهَبَنَّ أَمْوَالَكَ.

قَالَ: فَإِنِّي سَائِرٌ إِلَيْهِ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ، فَجَزَاهُ ابْنُ زِيَادٍ خَيْرًا، وَوَصَلَهُ وَأَعْطَاهُ وَحْيَاهُ، وَدَفَعَ إِلَيْهِ أَرْبَعَةَ آلَافٍ فَارِسٍ، وَقَالَ لَهُ: سِرْ حَتَّى تَنْزِلَ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ (الفتوح: ج ۵ ص ۸۵، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۳۹).

عبید الله بن زیاد، عمر بن سعد بن ابی وقاص را با چهار هزار تن به سوی حسین علیه السلام، روانه کرد. ابن زیاد، پیش‌تر، او را فرماندار ری و همدان، کرده بود و آن افراد را نیز به همین منظور، با او همراه کرده بود. هنگامی که به او فرمان حرکت به سوی حسین علیه السلام را داد، عمر، خودداری ورزید و خوش نداشت که برود و درخواست کرد که او را معاف بدارد؛ اما ابن زیاد به او گفت: با خدا، پیمان می‌بندم که اگر به سوی او حرکت نکنی و بر وی در نیایی، تو را از کار، بر کنار کرده، خانه‌ات را ویران می‌کنم و گردنت را می‌زنم. عمر گفت: در این صورت، انجام می‌دهم. قبیله عمر، بنی زُهره، نزدش آمدند و گفتند: تو را به خدا سوگند می‌دهیم که مبادا رویارویی با حسین را به عهده بگیری که دشمنی را میان ما و بنی هاشم، بر جا می‌گذارد! عمر، به سوی عبید الله باز گشت و خواست که او را معاف بدارد؛ اما ابن زیاد نپذیرفت. لذا او مصمم شد و به سوی حسین علیه السلام، حرکت کرد. آن هنگام، پنجاه تن همراه حسین علیه السلام بودند و بیست تن نیز از لشکر [عمر] به او پیوستند و از خویشان نیز نوزده مرد

، در کنار امام علیه السلام بودند . چون امام حسین علیه السلام دید که عمر بن سعد با همراهانش، قصد او را کرده است، فرمود: «ای مردم! گوش دهید. خداوند، بر شما، رحمت آورد! ما را با شما چه کار؟! ای کوفیان! این، چه کاری است؟». گفتند: از قطع شدن عطا و حقوقمان ترسیدیم. امام علیه السلام فرمود: «عطایان نزد خدا، برایتان بهتر است». ۲۰. فَوَجَّهَ إِلَيْهِ [أَيَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ عُمَرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ، وَقَدْ كَانَ اسْتَعْمَلَهُ قَبْلَ ذَلِكَ عَلَى الرَّيِّ وَهَمْدَانَ، وَقَطَعَ ذَلِكَ الْبُعْثَ مَعَهُ، فَلَمَّا أَمَرَهُ بِالْمَسِيرِ إِلَى حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَام تَأَبَّى ذَلِكَ وَكَرِهَهُ وَاسْتَعْفَى مِنْهُ. فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: أُعْطِيَ اللَّهُ عَهْدًا لَنْ لَمْ تَسِرْ إِلَيْهِ وَتُقَدِّمَ عَلَيْهِ، لَأَعْزِزَنَّكَ عَنْ عَمَلِكَ، وَأَهْدِمُ دَارَكَ، وَأَضْرِبُ عُقُوكَ! فَقَالَ: إِذْنُ أَفْعَلُ. فَجَاءَتْهُ بَنُو زُهْرَةَ، قَالُوا: نَشُدُّكَ اللَّهُ أَنْ تَكُونَ أَنْتَ الَّذِي تَلَى هَذَا مِنْ حُسَيْنٍ، فَتَبْقَى عِدَاوَةٌ بَيْنَنَا وَبَيْنَ بَنِي هَاشِمٍ، فَزَجَّعَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ فَاسْتَعْفَاهُ فَأَبَى أَنْ يُعْفِيَهُ، فَصَيَّمَمَ وَسَارَ إِلَيْهِ. وَمَعَ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَام يَوْمَئِذٍ خَمْسُونَ رَجُلًا، وَأَتَاهُمْ مِنَ الْجَيْشِ عِشْرُونَ رَجُلًا، وَكَانَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ تِسْعَةٌ عَشَرَ رَجُلًا. فَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ قَدْ قَصَدَ لَهُ فِي مَنْ مَعَهُ قَالَ: يَا هَؤُلَاءِ، اسْمَعُوا يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ! مَا لَنَا وَلَكُمْ؟! مَا هَذَا بِكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ؟! قَالُوا: خِفْنَا طَرَحَ الْعَطَاءِ، قَالَ: مَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْعَطَاءِ خَيْرٌ لَكُمْ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۶۴، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۰). ۷۶۰. الفتح: حسين عليه السلام، بُرير را به سوی عمر بن سعد فرستاد. بُریر، به عمر بن سعد گفت: ای عمر!

۱. عطا: حقوق شهروندان مسلمان از بیت المال که در صدر اسلام، سالی یک بار یا بیشتر به آنان پرداخت می‌شد.

آیا می‌گذاری که خاندان نبوت، از تشنگی جان بدهند و مانع آنان می‌شوی که از آب فرات بنوشند و ادعای شناختن خدا و پیامبرش را می‌کنی؟! عمر بن سعد، ساعتی به زمین، چشم دوخت. سپس، سرش را بلند کرد و گفت: به خدا سوگند، من، این را به یقین می‌دانم که هر کس با آنان بستیزد و حقشان را غصب کند، ناگزیر، در دوزخ خواهد بود؛ امّا وای بر تو، ای بُریر! آیا نظرت این است که فرمانداری ری را رها کنم تا به کسی جز من برسد؟! در خود نمی‌بینم که بتوانم از این مُلک، در گذرم. سپس، چنین سرود: عبید الله، مرا، نه کسی دیگر را از قبیله‌اش، فرا خواند تا در این زمان و فوری، به سرزمینی بروم. به خدا سوگند، نمی‌دانم چه کنم، و من میان دو کار بزرگ، حیران مانده‌ام! آیا فرمان روایی ری را با همه علاقه‌ام، وا نهم و یا نکوهیده، از ریختن خون حسین، باز گردم؟ در کشتن حسین، دوزخ است، بی هیچ مانعی امّا فرمان روایی ری هم [مایه] چشم‌روشنی من است. بُریر بن حُصَیر، به سوی حسین علیه السلام باز گشت و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! عمر بن سعد، راضی شده که در برابر فرمان روایی ری، تو را بکشد. ۲۰. أَرْسَلَ إِلَيْهِ [أَيَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ] الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام بُرِيرًا، فَقَالَ بُرَيْرٌ: يَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، أَتَتَرَكُ أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ يَمُوتُونَ عَطَشًا، وَحُلَّتْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْفُرَاتِ أَنْ يَشْرَبُوهُ وَتَزْعُمُ أَنَّكَ تَعْرِفُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟! قَالَ: فَأَطْرَقَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ سَاعَةً إِلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ وَقَالَ: إِنِّي - وَاللَّهِ - أَعْلَمُهُ يَا بُرَيْرُ عِلْمًا يَقِينًا، أَنَّ كُلَّ مَنْ قَاتَلَهُمْ وَغَصَبَهُمْ عَلَى حُقُوقِهِمْ فِي النَّارِ لَا مَحَالَةَ، وَلَكِنْ وَيْحَكَ يَا بُرَيْرُ! أَتُشِيرُ عَلَيَّ أَنْ أَتَرَكَ وَلَايَةَ الرَّيِّ فَتَصِيرَ لِعَيْرِي؟ مَا أَجِدُ نَفْسِي تُجِيبُنِي إِلَى ذَلِكَ أَبَدًا، ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ: دَعَانِي عُبَيْدُ اللَّهِ مِنْ دُونِ قَوْمِهِ إِلَى خِطَّةٍ فِيهَا خَرَجْتُ لِحِينِي فَوَاللَّهِ لَا أَدْرِي وَإِنِّي لَوَاقِفٌ عَلَى خَطَرٍ بِعَظَمِ عَلَى وَسِينِي أَأَتَرَكَ مُلْكَ الرَّيِّ وَالرَّيِّ رَغْبَةً أَمْ أَرْجِعُ مَذْمُومًا بِنَارِ حُسَيْنٍ وَفِي قَتْلِهِ النَّارُ الَّتِي لَيْسَ دُونَهَا حِجَابٌ وَمُلْكُ الرَّيِّ قُرَّةُ عَيْنِي قَالَ: فَزَجَّعَ بُرَيْرُ بْنُ حُصَيرٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ قَدْ رَضِيَ أَنْ يَقْتُلَكَ بِمُلْكِ الرَّيِّ! (الفتح: ج ۵ ص ۹۶، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۴۸). ۷۶۱. مطالب السؤول: عبید الله [بن زیاد]، نامه‌ای به عمر بن سعد نوشت و او را به رویارویی با حسین علیه السلام، ترغیب کرد. پس از آن، عمر بر حسین علیه السلام و یارانش، سخت گرفت و تشنگی‌شان

۱. در مقتل الحسین خوارزمی، این گونه آمده است: «در باره دو کار مهم، بیندیشم».

شدید شد. یکی از یاران حسین علیه السلام به نام یزید بن حُصَین همدانی - که فردی زاهدپیشه بود -، به حسین علیه السلام گفت: ای فرزند پیامبر خدا! به من اجازه بده تا نزد عمر بن سعد بروم و در باره آب، با او سخن بگویم، شاید از کارش، دست بردارد. حسین علیه السلام به او اجازه داد. او به سوی عمر بن سعد آمد و بر او وارد شد؛ ولی به او سلام نداد. عمر گفت: ای برادرِ همدانی! چه چیز، تو را از سلام دادن بر من، باز داشت؟ آیا من، مسلمانی آشنا نسبت به خدا و پیامبرش نیستم؟ مرد همدانی به او گفت: اگر آن گونه که می‌گویی، مسلمان بودی، به قصد کشتن خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، بیرون نمی‌آمدی! همچنین، این آب فرات است که سگان و خوکان صحرا، از آن می‌نوشند؛ اما حسین بن علی و برادران، خواهران و خانواده‌اش، از تشنگی در حال جان دادن هستند. میان آنان و آب فرات، مانع شده‌ای و ادعای شناختن خدا و پیامبرش را هم داری؟! عمر بن سعد، ساعتی چشم به زمین دوخت و سپس گفت: ای برادر همدانی! به خدا سوگند که من، حرمت آزار ایشان را می‌دانم؛ اما: عبید الله، مرا، نه کس دیگری را از قبیله‌اش، فرا خواند تا در این زمان و فوری، به سرزمینی بروم. به خدا سوگند، نمی‌دانم چه کنم، و من میان دو کار بزرگ، حیران مانده‌ام! آیا فرمان‌روایی ری را با همه علاقه‌ام، و آنهم و یا نکوهیده، از ریختن خون حسین، باز گردم؟ در کشتن حسین، دوزخ است، بی هیچ مانعی اما فرمان‌روایی ری هم [مایه] چشم‌روشنی من است. ای مرد همدانی! فکر نمی‌کنم نفسم بگذارد که مُلک ری را برای دیگری وا نهم.

یزید بن حُصَین همدانی، باز گشت و به حسین علیه السلام گفت: ای فرزند پیامبر خدا! عمر بن سعد، راضی شده که تو را در برابر فرمان‌روایی ری، بکشد! ۱! کَتَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ كِتَابًا إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يُحْتِئُهُ عَلَى مُنَاجَزَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَعِنْدَهَا ضَيْقُ الْأَمْرِ عَلَيْهِمْ، وَاشْتَدَّ بِهِمُ الْعَطَشُ، فَقَالَ إِنْسَانٌ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَالُ لَهُ يَزِيدُ بْنُ حُصَيْنٍ الْهَمْدَانِيُّ - وَكَانَ زَاهِدًا - لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِيْذَنْ لِي يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ لِآتِي ابْنَ سَعْدٍ فَأُكَلِّمُهُ فِي أَمْرِ الْمَاءِ عَسَاءَ يَرْتَدِّعُ، فَقَالَ لَهُ: ذَلِكَ إِلَيْكَ. فَجَاءَ الْهَمْدَانِيُّ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَلَمْ يُسَلِّمْ، قَالَ: يَا أَخَا هَمْدَانَ، مَا مَنَعَكَ مِنَ السَّلَامِ عَلَيَّ؟ أَلَسْتُ مُسْلِمًا أَعْرِفُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ؟

فَقَالَ لَهُ الْهَمْدَانِيُّ: لَوْ كُنْتُ مُسْلِمًا كَمَا تَقُولُ لَمَا خَرَجْتَ إِلَى عِتْرَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تُرِيدُ قَتْلَهُمْ! وَبَعْدُ، فَهَذَا مَاءُ الْفُرَاتِ يَشْرَبُ مِنْهُ كِلَابُ السَّوَادِ وَخَنَازِيرُهَا، وَهَذَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِخْوَتُهُ وَنِسَاؤُهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ يَمُوتُونَ عَطَشًا، قَدْ حَلَّتْ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَاءِ الْفُرَاتِ أَنْ يَشْرَبُوهُ وَتَزْعُمُ أَنَّكَ تَعْرِفُ اللَّهَ وَرَسُولَهُ! ۱!

فَمَاطَرَقَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ يَا أَخَا هَمْدَانَ، إِنِّي لَمَاعِلَمُ حُرْمَةٍ أَذَاهُمْ وَلَكِنْ: دَعَانِي عُبَيْدُ اللَّهِ مِنْ دُونِ قَوْمِهِ إِلَى خِطَّةٍ فِيهَا خَرَجْتُ لِحِينِي فَوَاللَّهِ مَا أَدْرِي وَإِنِّي لَوَاقِفٌ عَلَى خَطَرٍ لَا- أَرْتَضِيهِ وَمِثْنِي أَتَرَكُ مُلْكَ الرَّيِّ وَالرَّيُّ رَغْبَةٌ أَمْ أَرْجِعُ مَطْلُوبًا بِقَتْلِ حُسَيْنٍ وَفِي قَتْلِهِ النَّارُ الَّتِي لَيْسَ دُونَهَا حِجَابٌ وَمُلْكُ الرَّيِّ قُرَّةُ عَيْنِي يَا أَخَا هَمْدَانَ! مَا أَجِدُ نَفْسِي تُجِيبُنِي إِلَى تَرْكِ الرَّيِّ لِغَيْرِي.

فَرَجَعَ يَزِيدُ بْنُ حُصَيْنٍ الْهَمْدَانِيُّ، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ قَدْ رَضِيَ أَنْ يَقْتُلَكَ بِوِلَايَةِ الرَّيِّ! (مطالب السؤل: ص ۷۵؛ كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۵۹). ر. ک: ص ۷۴۶ (بازداشتن امام علیه السلام و یارانش از آب، در روز هفتم محرم).

۱ / ۵ تلاش‌های ابن زیاد برای حرکت دادن لشکر به سوی کربلا

الفتوح: عبید الله بن زیاد، مردم را در مسجد کوفه، گرد آورد و [از کاخش] بیرون آمد و بر بالای منبر رفت و پس از حمد و

ثنای الهی، گفت: ای مردم! شما، خاندان سفیان را تجربه کردید و آنها را آن گونه یافتید که دوست داشتید؛ و این، یزید است که او را به سیرتِ نیکو و روش پسندیده و نیکی به مردم و مراقبت از مرزها و بخشش به جا می‌شناسید، گو این که پدرش نیز این گونه بود. امیر مؤمنان، یزید، بر گرامیداشتِ شما، افزوده و به من نوشته است تا چهار هزار دینار و دویست هزار درهم را در میانتان تقسیم کنم و شما را به سوی جنگ با دشمنش، حسین بن علی، بیرون ببرم. پس به [سخنان او] گوش دهید و فرمان ببرید. والِسلام! سپس، از منبر، فرود آمد و عطای آنان را میان بزرگانِشان، تقسیم کرد و آنان را به حرکت و همراهی و یاری دادن به عمر بن سعد در جنگ با حسین علیه السلام، فرا خواند. نخستین کسی که به سوی عمر بن سعد، حرکت کرد، شَهر بن ذی الجوشن سَلُولی - که لعنت خدا بر او باد - بود که با چهار هزار تن، به او پیوست و لشکر عمر بن سعد، به نُه هزار تن رسید. پس از او، زید (/ یزید) بن رَکاب کَلَبی با دو هزار تن، حُصَین بن نُمَیر سَکُونی با چهار هزار تن، مُصَاب ماری (مُضَایر مازنی) با سه هزار تن و نصر بن خربه (/ خَرشه) با دو هزار تن، به او پیوستند و سپاهش به بیست هزار تن رسید. آن گاه ابن زیاد، مردی را به سوی شَبَب بن ربِعی ریاحی فرستاد و از او خواست که به سوی

عمر بن سعد برود. او بیماری را بهانه کرد. ابن زیاد به او گفت: آیا خود را به بیماری می‌زنی؟ اگر تو گوش به فرمان ما هستی، به سوی جنگ با دشمن ما برو. او نیز پس از آن که ابن زیاد، او را بزرگ داشت و عطایا و هدایایی به وی بخشید، با هزار سوار، به عمر بن سعد پیوست. پس از آن، حَیَّار بن أبجر نیز با هزار سوار، از پی او آمد و سپاه عمر بن سعد، به ۲۲ هزار پیاده و سواره رسید. آن گاه ابن زیاد، به عمر بن سعد نوشت: «با فراوانی سواره و پیاده، بهانه‌ای در جنگ با حسین، برای نگذاشته‌ام. دقت کن که هیچ کاری را آغاز مکنی، جز آن که صبح و شب، با هر پیک بامدادی و شامگاهی، با من مشورت کنی. والِسلام!». عبید الله بن زیاد، همواره کسی را به سوی عمر بن سعد، روانه می‌کرد و از او می‌خواست تا در نبرد با حسین علیه السلام، شتاب کند. دسته‌های سپاه عمر بن سعد، شش روز از محرم گذشته، به هم پیوستند. ۱۰ جَمَعَ عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ النَّاسَ إِلَى مَسْجِدِ الْكُوفَةِ، ثُمَّ خَرَجَ فَصَعِدَ الْمِنْبَرَ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّكُمْ قَدْ بَلَوْتُمْ آلَ سُفْيَانَ فَوَجَدْتُمُوهُمْ عَلَى مَا تُحِبُّونَ، وَهَذَا يَزِيدُ قَدْ عَرَفْتُمُوهُ أَنَّهُ حَسَنُ السَّيْرِ، مَحْمُودُ الطَّرِيقَةِ، مُحْسِنٌ إِلَى الرِّعْيَةِ، مُتَعَاهِدُ الثُّغُورِ، يُعْطَى الْعَطَاءُ فِي حَقِّهِ، حَتَّى أَنَّهُ كَانَ أَبُوهُ كَذَلِكَ، وَقَدْ زَادَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ فِي إِكْرَامِكُمْ، وَكَتَبَ إِلَيَّ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بِأَرْبَعَةِ آلَافٍ دِينَارٍ وَمِئَتِي أَلْفٍ دِرْهَمٍ، أَفْرَقَهَا عَلَيْكُمْ، وَأُخْرِجُكُمْ إِلَى حَرْبِ عَدُوِّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَاسْمَعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا، وَالسَّلَامُ.

قال: ثُمَّ نَزَلَ عَنِ الْمِنْبَرِ، وَوَضَعَ لِأَهْلِ الشَّامِ الْعَطَاءَ فَأَعْطَاهُمْ، وَنَادَى فِيهِمْ بِالخُرُوجِ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ؛ لِيَكُونُوا أَعْوَانًا لَهُ عَلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قال: فَأَوَّلُ مَنْ خَرَجَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ الشُّمَّرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ السَّلُولِيُّ - لَعَنَهُ اللَّهُ - فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَارِسٍ، فَصَارَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي تِسْعَةِ آلَافٍ، ثُمَّ أَتَبَعَهُ زَيْدُ بْنُ رَكَابٍ الْكَلْبِيُّ فِي أَلْفَيْنِ، وَالْحَصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ السَّكُونِيُّ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ، وَالْمُصَابُ الْمَارِيُّ فِي ثَلَاثَةِ آلَافٍ، وَنَصَرُ بْنُ حَرْبَةَ فِي أَلْفَيْنِ، فَتَمَّ لَهُ عَشْرُونَ أَلْفًا، ثُمَّ بَعَثَ ابْنُ زِيَادٍ إِلَى شَبَبِ بْنِ رَبِيعٍ الرَّيَّاحِيِّ رَجُلًا، وَسَأَلَ أَنْ يُوجِّهَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَاعْتَلَّ بِمَرَضٍ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: أَتَمَارَضُ؟! إِنْ كُنْتَ فِي طَاعَتِنَا فَاخْرُجْ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّنَا، فَخَرَجَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فِي أَلْفِ فَارِسٍ بَعْدَ أَنْ أَكْرَمَهُ ابْنُ زِيَادٍ وَأَعْطَاهُ وَحْبَاءً، وَأَتَبَعَهُ بِحَجَّارِ بْنِ أَبَجَرَ فِي أَلْفِ فَارِسٍ، فَصَارَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي اثْنَيْنِ وَعِشْرِينَ أَلْفًا مَا بَيْنَ فَارِسٍ وَرَاجِلٍ.

ثُمَّ كَتَبَ ابْنُ زِيَادٍ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: إِنِّي لَمْ أَجْعَلْ لِمَكَ عَلَةً فِي قِتَالِ الْحُسَيْنِ مِنْ كَثَرَةِ الْخَيْلِ وَالرَّجَالِ، فَانْظُرْ أَنْ لَا تَبْدَأَ أَمْرًا حَتَّى تُشَاوِرَنِي غَدُوًّا وَعَشِيًّا مَعَ كُلِّ غَاذٍ وَرَائِحٍ، وَالسَّلَامُ.

قال: وَكَانَ عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ فِي كُلِّ وَقْتٍ يَبْعَثُ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ وَيَسْتَعِجِلُهُ فِي قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قال: وَالتَّامَّتِ الْعَسَاكِرُ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لِسِتِّ مَضِينَ مِنَ الْمُحَرَّمِ (الفتوح: ج ۵ ص ۸۹، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱

ص ۲۴۲). الأخبار الطوال: [عبید الله بن زیاد] حُصَيْن بن ثُمیر، حَجَّار بن أَبَجَر، شَبَث بن رَبِعی و شمر بن ذی

الجوشن را روانه کرد تا عمر بن سعد را در کارش یاری دهند. شمر، اطاعت کرد و روانه شد؛ اما شَبَث، بیماری را بهانه کرد. ابن زیاد به او گفت: آیا خود را به بیماری می‌زنی؟ اگر تو مطیع ما هستی، برای جنگ با دشمن ما، بیرون برو. هنگامی که شَبَث، این را شنید، حرکت کرد و ابن زیاد، حارث بن یزید بن رُویم را نیز روانه نمود. ابن زیاد، هر یکی از این سرداران را روانه می‌کرد، افراد فراوانی را همراهشان می‌کرد؛ اما وقتی به کربلا می‌رسیدند، تنها گروه اندکی از آنان، باقی می‌ماند؛ زیرا جنگ با حسین علیه السلام را خوش نمی‌داشتند و از آن، خودداری کرده، کنار می‌کشیدند. از این رو، ابن زیاد، سُوید بن عبد الرحمان مَنقری را با سوارانی، به سوی کوفه فرستاد و به او فرمان داد که در کوفه بگردد و هر کس را دید که سرپیچی نموده، نزد او بیاورد. او در محله‌های کوفه می‌چرخید که مردی شامی را دید که برای گرفتن ارث خود به کوفه آمده بود. او را نزد ابن زیاد فرستاد. او فرمان داد که گردنش را بزنند. مردم، چون چنین دیدند، [برای جنگ با حسین علیه السلام]، راه افتادند ۱. وَجَّهَ الْحُصَيْن بن ثُمیر وَحَجَّار بن أَبَجَر وَشَبَث بن رَبِعی وَشَمْر بن ذی الْجَوْشَنِ، لِيُعَاوِنُوا عُمَرَ بن سَعْدٍ عَلَى أَمْرِهِ، فَأَمَّا شَمْرٌ فَتَفَنَّدَ لِمَا وَجَّهَهُ لَهُ، وَأَمَّا شَبَثٌ فَاعْتَلَّ بِمَرَضٍ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ زَيْدٍ: أَتَتَمَارَضُ؟ إِنْ كُنْتَ فِي طَاعَتِنَا فَاخْرُجْ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّنَا. فَلَمَّا سَمِعَ شَبَثٌ ذَلِكَ خَرَجَ، وَوَجَّهَ أَيْضاً الْحَارِثَ بنَ يَزِيدَ بنِ رُوَيْمٍ.

قالوا: وَكَانَ ابْنُ زَيْدٍ إِذَا وَجَّهَ الرَّجُلَ إِلَى قِتَالِ الْحُصَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْجَمْعِ الْكَثِيرِ، يَصْتَلِمُونَ إِلَى كَرْبَلَاءَ، وَلَمْ يَبْقَ مِنْهُمْ إِلَّا الْقَلِيلُ، كَانُوا يَكْرَهُونَ قِتَالَ الْحُصَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَرْتَدُّونَ وَيَتَخَلَّفُونَ. فَبَعَثَ ابْنُ زَيْدٍ سُوَيْدَ بنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَنْقَرِيَّ فِي خَيْلٍ إِلَى الْكُوفَةِ، وَأَمَرَهُ أَنْ يَطُوفَ بِهَا، فَمَنْ وَجَدَهُ قَدْ تَخَلَّفَ أَتَاهُ بِهِ.

فَبَيْنَا هُوَ يَطُوفُ فِي أَحْيَاءِ الْكُوفَةِ إِذْ وَجَدَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ قَدْ كَانَ قَدِمَ الْكُوفَةَ فِي طَلَبِ مِيرَاثٍ لَهُ، فَأَرْسَلَ بِهِ إِلَى ابْنِ زَيْدٍ، فَأَمَرَهُ بِهِ فَضَرَبَتْ عُنُقُهُ، فَلَمَّا رَأَى النَّاسُ ذَلِكَ خَرَجُوا (الأخبار الطوال: ص ۲۵۴، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۶). أنساب الأشراف: [گزارشگران] می‌گویند: هنگامی که ابن زیاد، عمر بن سعد را از حَمَامِ اعین روانه کرد، به مردم فرمان داد تا در نُخَيْلِه، خیمه بزنند و فرمان داد که هیچ کس، سرپیچی نکند. آن گاه، بر بالای منبر بالا رفت و معاویه را ستود و از نیکی‌اش و نیز عطایای فراوان و توجهش به امور مرزها، یاد کرد و گوشزد نمود که به واسطه او و به دست او، اُلفت و اتفاق [نظر]، به وجود آمده است. همچنین افزود: پسرش یزید نیز همانند اوست، راه او را می‌رود و پایش را جای پای او می‌گذارد، و اکنون، صد تا صد تا بر عطایایان، افزوده است. پس هیچ کس از عَرِيفَان (کارگزاران قبایل)، سران، تاجران و ساکنان نماند، جز آن که بیرون بیاید و با من در لشکرگاه، حضور یابد؛ چرا که هر مردی را پس از امروز ببایم که از پیوستن به لشکر، سرپیچی کرده، خون او مُباح است. سپس ابن زیاد، بیرون رفت و لشکرگاه را [در نُخَيْلِه] بر پا کرد و فرستاد تا حُصَيْن بن تَمِيم ۱ که با چهار هزار تن در قادسیه بود، با آنان به نُخَيْلِه بیاید، و آمد. پس از او، کثیر بن شَهَاب حارثی، مُحَمَّد بن اشعث بن قیس، قَعْقَاع بن سُوید بن عبد الرحمان مَنقری و اسماء بن خارجه فَزَاری را فرا خواند و به آنان گفت: میان مردم بگردید و آنان را به فرمان‌برداری و پایداری، فرمان دهید و از فرجام کار، فتنه و سرپیچی، بیمشان دهید و آنان را برای پیوستن به لشکر، تشویق کنید. آنان، بیرون آمدند؛ اما اندکی بیش در کوفه نچرخیدند و خود را به ابن زیاد رساندند، بجز کثیر بن شَهَاب که تلاش می‌کرد و در کوفه می‌چرخید و مردم را به متحد شدن، فرا می‌خواند و نسبت به فتنه و تفرقه، هشدار می‌داد و مردم را از حسین علیه السلام، باز می‌داشت. ابن زیاد، همچنین حُصَيْن بن تَمِيم را با چهار هزار نفری که با او بودند، یکی دو روز پس از فرستادن عمر بن سعد، به سوی حسین علیه السلام روانه کرد. همچنین، حَجَّار بن ابجر عَجَلی را با هزار نفر به سوی حسین علیه السلام فرستاد؛ اما شَبَث بن رَبِعی، خود را به بیماری زد. ابن زیاد، دنبالش فرستاد و او را فرا خواند و به جد، از او خواست که با هزار نفر به سوی حسین علیه السلام بیرون برود، و او چنین کرد. سرداری با هزار نفر روانه می‌شد، اما سیصد یا چهار صد تن و گاه کمتر از این، به کربلا می‌رسید؛ زیرا این رویارویی را

ناخوش می‌داشتند. ابن زیاد، یزید بن حارث بن یزید بن رُویم را نیز با هزار نفر یا کمتر، روانه کرد و سپس، عمرو بن حُرَیث را به جای خود در کوفه نهاد و به قَعْقَاع بن سُوید بن عبد الرحمان بن بُجَیر مَنقَری فرمان داد تا با سواران در کوفه بگردد. او مردی از قبیله هَمَیدان را یافت که برای گرفتن ارثیه‌اش، به کوفه آمده بود. او را نزد ابن زیاد آورد و وی، او را کُشت. از این رو، هیچ بالغی در کوفه نماند، مگر آن که به سوی لشکر در نُخَیله، بیرون رفت. آن گاه ابن زیاد، بیست نفر و سی نفر و چهل نفر و گاه تا صد نفر را صبح زود و صبح و نیم‌روز و عصر، از لشکر گاه نُخَیله به کمک عمر بن سعد، روانه می‌کرد و [عمر] ناخوش می‌داشت که کشته شدن حسین علیه السلام به دست او صورت گیرد و هیچ چیز را بیش از صلح با او، دوست نداشت. ابن زیاد، پایگاه‌هایی را در کوفه قرار داده و نیروهایی را هم سامان داده بود، از بیم آن که کسی

۱. نام درست این فرمانده، «حُصَین بن نُمَیر» است، چنان که در اکثر منابع آمده است.

از لشکر برای یاری حسین علیه السلام به او نپیوندد و بر نگهبانان کوفه و لشکر، زحر بن قیس جعفر را گمارده بود و میان خود و لشکر عمر بن سعد، اسب‌هایی ورزیده و تندرو گذاشته بود و دائماً اخبار او را دریافت می‌کرد. اَقَالُوا: وَلَمَّا سَرَّحَ ابْنُ زِيَادٍ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ مِنْ حَمَامِ أَعَيْنَ، أَمَرَ النَّاسَ فَعَسَكُوا بِالنُّخَيْلَةِ، وَأَمَرَ أَنْ لَا يَتَخَلَّفَ أَحَدٌ مِنْهُمْ، وَصِيَّ عِدَ الْمَنْبَرِ، فَقَرَّظَ مُعَاوِيَةَ، وَذَكَرَ إِحْسَانَهُ، وَإِدَارَةَ الْأَعْطِيَّاتِ، وَعِنَايَتَهُ بِأُمُورِ الثُّغُورِ، وَذَكَرَ اجْتِمَاعَ الْأَلْفَةِ بِهِ وَعَلَى يَدِهِ، وَقَالَ: إِنَّ يَزِيدَ ابْنَهُ الْمُتَّقِيلُ لَهُ، السَّالِكُ لِمَنَاهِجِهِ، الْمُحْتَذِي لِمِثَالِهِ، وَقَدْ زَادَكُمْ مِئَةً مِئَةً فِي أُعْطِيَّتِكُمْ، فَلَا يَبْقَى رَجُلٌ مِنَ الْعُرَفَاءِ وَالْمَنَائِبِ وَالتُّجَّارِ وَالشُّكَّانِ إِلَّا خَرَجَ فَعَسَكَرَ مَعِيَ، فَأَيُّمَا رَجُلٍ وَجَدْنَاهُ بَعْدَ يَوْمِنَا هَذَا مُتَخَلِّفًا عَنِ الْعَسْكَرِ بَرِئْتُ مِنْهُ الذَّمَّةُ. ثُمَّ خَرَجَ ابْنُ زِيَادٍ فَعَسَكَرَ، وَبَعَثَ إِلَى الْحُصَيْنِ بْنِ تَمِيمٍ، وَكَانَ بِالْقَادِسِيَّةِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ، فَقَدِمَ النُّخَيْلَةَ فِي جَمِيعٍ مِّنْ مَّعَهُ، ثُمَّ دَعَا ابْنَ زِيَادٍ كَثِيرَ بَنِ شِهَابٍ الْحَارِثِيِّ، وَمُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ، وَالْقَعْقَاعَ بْنَ سُوَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْمَنْقَرِيَّ، وَأَسْمَاءَ بِنْتِ خَارِجَةَ الْفَزَارِيَّ، وَقَالَ: طُوفُوا فِي النَّاسِ، فَمُرُوهُمْ بِالطَّاعِيَةِ وَالْإِسْتِقَامَةِ، وَخَوْفِهِمْ عَوَاقِبِ الْأُمُورِ وَالْفِتْنَةِ وَالْمَعْصِيَةِ، وَخُثُّوهُمْ عَلَى الْعَسْكَرَةِ. فَخَرَجُوا فَعَزَّزُوا وَدَارُوا بِالْكُوفَةِ، ثُمَّ لَحِقُوا بِهِ، غَيْرَ كَثِيرٍ بِنِ شِهَابٍ؛ فَإِنَّهُ كَانَ مُبَالِغًا يَدُورُ بِالْكُوفَةِ يَأْمُرُ النَّاسَ بِالْجَمَاعَةِ، وَيُحَذِّرُهُمُ الْفِتْنَةَ وَالْفِرْقَةَ، وَيُحَذِّلُ عَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَسَيَّرَ ابْنُ زِيَادٍ أَيْضاً حُصَيْنَ بْنَ تَمِيمٍ فِي الْأَرْبَعَةِ آلَافِ الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ شُخُوصِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يَوْمَ أَوْ يَوْمَيْنِ، وَوَجَّهَهُ أَيْضاً إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَجَّارَ بْنَ أَبَجَرَ الْعَجَلِيِّ فِي أَلْفٍ، وَتَمَارِضَ شَبَثَ بْنَ رِبْعِيٍّ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ فِدْعَاءَهُ وَعَزَمَ عَلَيْهِ أَنْ يَشْخَصَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَلْفٍ فَفَعَلَ. وَكَانَ الرَّجُلُ يُبْعَثُ فِي أَلْفٍ فَلَا يَصِلُ إِلَّا فِي ثَلَاثِمِئَةٍ أَوْ أَرْبَعِمِئَةٍ وَأَقْلَ مِنْ ذَلِكَ، كَرَاهَةً مِنْهُمْ لِهَذَا الْوَجْهِ. وَوَجَّهَهُ أَيْضاً يَزِيدُ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ رُوَيْمٍ فِي أَلْفٍ أَوْ أَقْلَ، ثُمَّ إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ اسْتَخْلَفَ عَلَى الْكُوفَةِ عَمْرُو بْنَ حُرَيْثٍ، وَأَمَرَ الْقَعْقَاعَ بْنَ سُوَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ بُجَيْرِ الْمَنْقَرِيِّ بِالتَّطَوُّفِ بِالْكُوفَةِ فِي خَيْلٍ، فَوَجَدَ رَجُلًا مِنْ هَمْدَانَ قَدْ قَدِمَ يَطْلُبُ مِيرَاثًا لَهُ بِالْكُوفَةِ، فَأَتَى بِهِ ابْنَ زِيَادٍ فَقَتَلَهُ، فَلَمْ يَبْقَ بِالْكُوفَةِ مُحْتَلِمٌ إِلَّا خَرَجَ إِلَى الْعَسْكَرِ بِالنُّخَيْلَةِ. ثُمَّ جَعَلَ ابْنُ زِيَادٍ يُرْسِلُ الْعَشْرِينَ وَالثَّلَاثِينَ وَالْخَمْسِينَ إِلَى الْمِئَةِ غَدَوَةً وَضَحْوَةً وَنِصْفَ النَّهَارِ وَعَشِيَّةً مِنَ النُّخَيْلَةِ، يُمَدُّ بِهِمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، وَكَانَ يَكْرَهُ أَنْ يَكُونَ هَلَكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى يَدِهِ. فَلَمْ يَكُنْ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِنْ أَنْ يَقَعَ الصُّلْحُ. وَوَضَعَ ابْنُ زِيَادٍ الْمَنَازِلَ عَلَى الْكُوفَةِ؛ لِئَلَّا يَجُوزَ أَحَدٌ مِنَ الْعَسْكَرِ مَخَافَةً لَّأَنْ يَلْحَقَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُغِيثًا لَهُ، وَرَتَّبَ الْمَسَالِحَ حَوْلَهَا، وَجَعَلَ عَلَى حَرَسِ الْكُوفَةِ وَالْعَسْكَرِ زَحَرَ بْنَ قَيْسِ الْجُعْفِيِّ، وَرَتَّبَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ خِيلاً مُّضْمَرَةً مُّقَدَّحَةً، فَكَانَ خَبَرُ مَا قَبْلَهُ يَأْتِيهِ فِي كُلِّ وَقْتٍ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۶. نیز، ر. ک: الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۶۶). المناقب، ابن شهر آشوب: ابن زیاد، ۳۵ هزار تن را علیه او (امام حسین علیه السلام) تجهیز کرد، [به این قرار: آخر را با هزار نفر از قادسیه، کعب بن طلحه را با سه هزار نفر، عمر بن سعد را با چهار هزار نفر، شمر بن ذی الجوشن سلولی را با چهار هزار نفر از شامیان، یزید بن رَكَّاب کلبی را با دو هزار

نفر، حُصَیْن بن نُمَیْر سَکُونِی را با چهار هزار نفر، مُضَایِر بن رَهِیْنه مازَنِی را با سه هزار المناقب، ابن شهر آشوب: نفر، نصر بن حَرْشَه را با دو هزار نفر، شَبْث بن رِبعی ریاحی را با یک هزار نفر و حَجَّار بن أَبَجَر را با یک هزار نفر؛ [در حالی که] همه یاران حسین علیه السلام ۸۲ تن بودند که تنها ۳۲ نفر آنها سواره [و بقیه، پیاده] بودند و سلاحشان، فقط شمشیر و نیزه بود. ۱۰ جَهَّزَ ابْنُ زِیَادٍ عَلَیْهِ خَمْسًا وَثَلَاثِینَ أَلْفًا، فَبَعَثَ الْحَرْزُ فِی أَلْفِ رَجُلٍ مِنَ الْقَادِسیَّةِ، وَكَعَبُ بْنُ طَلْحَةَ فِی ثَلَاثَةِ أَلْفٍ، وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِی أَرْبَعَةِ أَلْفٍ، وَشَمْرُ بْنُ ذِی الْجَوْشَنِ السَّلُولِیُّ فِی أَرْبَعَةِ أَلْفٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، وَیَزِیدُ بْنُ رِکَابٍ الْکَلْبِیُّ فِی أَلْفِیْنِ، وَالْحُصَیْنُ بْنُ نُمَیْرِ السَّکُونِیُّ فِی أَرْبَعَةِ أَلْفٍ، وَمُضَایِرُ بْنُ رَهِیْنَةَ الْمَازَنِیُّ فِی ثَلَاثَةِ أَلْفٍ، وَنَصْرُ بْنُ حَرْشَةَ فِی أَلْفِیْنِ، وَشَبْثُ بْنُ رِبعِیِّ الرِّیاحِیُّ فِی أَلْفٍ، وَحَجَّارُ بْنُ أَبَجَرَ فِی أَلْفٍ، وَكَانَ جَمِیعُ أَصْحَابِ الْحُصَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامِ اثْنِیْنِ وَثَمَانِیْنِ رَجُلًا، مِنْهُمْ الْفُرْسَانُ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ فَارِسًا، وَلَمْ یَكُنْ لَهُمْ مِنَ السَّلَاحِ إِلَّا السَّیْفُ وَالرُّمْحُ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۹۸). الأُمَالِی، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -) : عبید الله بن زیاد، با لشکرش آمد تا در نُخَیله، چادر زد و مردی به نام عمر بن سعد را با چهار هزار سوار به سوی حسین علیه السلام، روانه کرد. عبد الله بن حُصَیْن تَمِیمِی، با هزار سوار و در پی او شَبْثُ بْنُ رِبعِیِّ با هزار سوار، و نیز مُحَمَّدُ بْنُ اشْعَثُ بن قیس کِنْدِی نیز با هزار سوار آمدند و عبید الله، عمر بن سعد را فرمانده همه آنان نمود و به ایشان، فرمان داد تا گوش به فرمان و مطیع او باشند. ۲۰ أَقْبَلَ عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ زِیَادٍ بِعَسْكَرِهِ حَتَّى عَسْكَرَ بِالنُّخَیْلَةِ، وَبَعَثَ إِلَى الْحُصَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامِ رَجُلًا یَقَالُ لَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ قَائِدُهُ فِی أَرْبَعَةِ أَلْفِ فَارِسٍ، وَأَقْبَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُصَیْنِ التَّمِیمِیُّ فِی أَلْفِ فَارِسٍ، یَتَّبِعُهُ شَبْثُ بْنُ رِبعِیِّ فِی أَلْفِ فَارِسٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بْنُ قَیْسٍ الْکِنْدِیُّ أَيْضًا فِی أَلْفِ فَارِسٍ، وَكَتَبَ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَلَى النَّاسِ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ یَسْمَعُوا لَهُ وَیُطِيعُوهُ (الأُمَالِی، صدوق: ص ۲۱۹ ح ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۵ ح ۱). إثبات الوصیة: عبید الله بن زیاد - که خداوند، لعنتش کند -، ۲۸ هزار سرباز را از جانب یزید، روانه کرد. ۳۰ تَوَجَّهَ عُبَیْدُ اللَّهِ بْنُ زِیَادٍ - لَعْنَةُ اللَّهِ - بِالْجُيُوشِ مِنْ قَبْلِ یَزِیدَ فِی ثَمَانِیَّةٍ وَعِشْرِینَ أَلْفًا (إثبات الوصیة: ص ۱۷۶).

۱ / ۶ رسیدن عمر بن سعد به کربلا

تاریخ الطبری (- به نقل از عَمَّار بن عبد الله بن یَسَار جُهَنی -) : عمر بن سعد، با چهار هزار نفر آمد تا در فردای همان روزی که حسین علیه السلام در نینوا فرود آمد، بر او در آمد.

عمر بن سعد، عَزْرَةَ بن قیس أَحْمَسِی را به سوی حسین علیه السلام فرستاد و به او گفت: نزد او برو و انگیزه و هدف آمدنش را بپرس؛ اَمَّا عَزْرَةُ از نامه‌نگاران به حسین علیه السلام بود و از این رو، خجالت کشید که نزد او برود.

عمر، این را از دیگر سرانی که [با حسین علیه السلام] نامه‌نگاری کرده بودند، درخواست کرد؛ اَمَّا همه آنان، خودداری کردند و آن را ناخوش داشتند.

کثیر بن عبد الله شَعْبِی - که سواری جسور بود و چیزی، او را از میدان به در نمی‌برد - گفت: من به نزد او می‌روم و - به خدا سوگند -، اگر بخواهی، او را ترور می‌کنم!

عمر بن سعد به او گفت: نمی‌خواهم او را بکُشی؛ بلکه فقط نزد او برو و انگیزه آمدنش را بپرس.

او به سوی حسین علیه السلام آمد. هنگامی که ابو ثَمَامه صائِدی، او را دید، به حسین علیه السلام گفت: خداوند، کارت به سامان آورد، ای ابا عبد الله! بدترین، جسورترین و بی مهاباترین زمینیان در کُشتن و خون ریختن، نزد تو آمده است.

از این رو، ابو ثَمَامه، به سوی او رفت و گفت: شمشیرت را فرو بگذار. او گفت: به خدا سوگند که هرگز، چنین نمی‌کنم و روا نیست که چنین کنم! من تنها یک پیکم. اگر به سخن من گوش می‌دهید، پیغامم را برسانم و اگر خودداری می‌کنید، باز گردم.

ابو ثَمَامه به او گفت: پس من، قبضه شمشیرت را می‌گیرم. آن گاه، سخت را بگو.

او گفت: به خدا سوگند، دستت به آن نمی‌رسد!

ابو ثمامه به او گفت: پیغامت را به من بگو. من، آن را به حسین علیه السلام می‌رسانم؛ ولی نمی‌گذارم که به او نزدیک شوی که تو نابه‌کاری.

آن دو به هم دشنام دادند. او نزد عمر بن سعد، باز گشت و ماجرا را باز گفت. عمر، قُرّه بن قیس حَنْظَلِی را فرا خواند و به او گفت: وای بر تو، ای قُرّه! حسین را ملاقات کن و انگیزه و هدفش را جویا شو.

قُرّه بن قیس، نزد حسین علیه السلام آمد. چون امام علیه السلام او را دید که می‌آید، فرمود: «آیا او را می‌شناسید؟».

حبیب بن مُطاهر گفت: آری. او مردی از قبیله حنظله تمیمی و خواهرزاده ماست. او را به نیکورایی می‌شناختم و گمان نمی‌بردم که در این معرکه، حاضر شود.

او آمد تا بر حسین علیه السلام، سلام داد و پیام عمر بن سعد را به حسین علیه السلام رساند.

حسین علیه السلام فرمود: «اهل این شهرتان (کوفه) به من نوشته‌اند که بیایم؛ امّا اکنون که [آمدن] مرا خوش نمی‌دارند، باز می‌گردم».

حبیب بن مُطاهر نیز به او گفت: وای بر تو، ای قُرّه بن قیس! کجا به سوی ستمکاران، باز می‌گردی؟! این مرد را یاری کن که خداوند، تو و ما را به دست پدران او، به کرامت، تأیید کرده است.

قُرّه، به حبیب گفت: پاسخ پیام را به نزد فرماندهم می‌برم و می‌اندیشم.

قُرّه، به سوی عمر بن سعد، باز گشت و ماجرا را باز گفت. عمر بن سعد به او گفت: امید می‌برم که خداوند، مرا از ستیز و جنگ با او، معاف بدارد. ۱۰ أَقْبَلَ [عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ] فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ حَتَّى نَزَلَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْعَدِ مِنْ يَوْمِ نَزَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نِينَوَى.

قَالَ: فَبَعَثَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَزْرَةَ بَنِ قَيْسِ الْأَحْمَسِيِّ، فَقَالَ: إِيَّتِهِ فَسَلِّهُ مَا الَّذِي جَاءَ بِهِ؟ وَمَاذَا يُرِيدُ؟ وَكَانَ عَزْرَةُ مَمَّنْ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاسْتَحْيَى مِنْهُ أَنْ يَأْتِيَهُ.

قَالَ: فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَى الرُّؤَسَاءِ الَّذِينَ كَاتَبُوهُ، فَكُلُّهُمْ أَبِي وَكَرِهَهُ.

قَالَ: وَقَامَ إِلَيْهِ كَثِيرٌ مِنْ عَبْدِ اللَّهِ الشَّعْبِيِّ - وَكَانَ فَارِسًا شَجَاعًا لَيْسَ يَزِدُّ وَجْهَهُ شَيْءٌ - فَقَالَ: أَنَا أَذْهَبُ إِلَيْهِ، وَاللَّهِ، لَئِنْ شِئْتَ لَأَفْتِكَنَّ بِهِ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: مَا أُرِيدُ أَنْ يُفْتِكَ بِهِ، وَلَكِنْ إِيَّتِهِ فَسَلِّهُ مَا الَّذِي جَاءَ بِهِ؟

قَالَ: فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ، فَلَمَّا رَأَاهُ أَبُو ثُمَامَةَ الصَّائِدِيُّ، قَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَصْلَحَكَ اللَّهُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! قَدْ جَاءَكَ شَرُّ أَهْلِ الْأَرْضِ وَأَجْرُوهُ عَلَى دَمٍ وَأَفْتِكَهُ. فَقَامَ إِلَيْهِ، فَقَالَ: ضَعْ سَيْفَكَ، قَالَ: لَا - وَاللَّهِ، وَلَا - كَرَامِيَّةً، إِنَّمَا أَنَا رَسُولٌ، فَإِنْ سَجِعْتُمْ مِنِّي أَبْلَغْتُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ إِلَيْكُمْ، وَإِنْ أُبَيِّتُمْ أَنْصَرَفْتُ عَنْكُمْ، فَقَالَ لَهُ: فَإِنِّي آخِذٌ بِقَائِمِ سَيْفِكَ، ثُمَّ تَكَلَّمَ بِحَاجَتِكَ، قَالَ: لَا وَاللَّهِ، لَا تَمْسُهُ، فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي مَا جِئْتَ بِهِ وَأَنَا أَبْلَغُهُ عَنْكَ، وَلَا أَدْعُكَ تَدْنُو مِنْهُ، فَإِنَّكَ فَاجِرٌ، قَالَ: فَاسْتَبَا.

ثُمَّ أَنْصَرَفَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ، قَالَ: فَدَعَا عُمَرُ قُرَّةَ بَنِ قَيْسِ الْحَنْظَلِيِّ، فَقَالَ لَهُ: وَيَحْكُ يَا قُرَّةُ! الْقَى حُسَيْنًا فَسَلِّهُ مَا جَاءَ بِهِ؟ وَمَاذَا يُرِيدُ؟

قَالَ: فَأَتَاهُ قُرَّةُ بْنُ قَيْسٍ، فَلَمَّا رَأَاهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُقْبِلًا قَالَ: أَتَعْرِفُونَ هَذَا؟ فَقَالَ حَبِيبُ بْنُ مُطَاهِرٍ: نَعَمْ، هَذَا رَجُلٌ مِنْ حَنْظَلَةَ تَمِيمِيٍّ، وَهُوَ ابْنُ أُخْتِنَا، وَلَقَدْ كُنْتُ أَعْرِفُهُ بِحُسْنِ الرَّأْيِ، وَمَا كُنْتُ أَرَاهُ يَشْهَدُ هَذَا الْمَشْهَدَ، فَجَاءَ حَتَّى سَلَّمَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَبْلَغَهُ رِسَالَةَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِلَيْهِ لَهُ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرٍ هَذَا أَنْ أَقْدَمَ، فَأَمَّا إِذْ كَرِهُونِي فَأَنَا أَنْصَرَفْتُ عَنْهُمْ، قَالَ: ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُطَاهِرٍ: وَيَحْكُ يَا قُرَّةُ بْنُ قَيْسٍ! أَنِّي تَرْجِعُ إِلَى الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ! أَنْصِرْ هَذَا الرَّجُلَ الَّذِي، بِآبَائِهِ أَتَدَّكَ اللَّهُ بِالْكَرَامَةِ وَإِنَّا نَا مَعَكَ، فَقَالَ لَهُ قُرَّةُ

: أَرْجِعْ إِلَى صَاحِبِي بِجَوَابِ رِسَالَتِهِ ، وَأَرَى رَأْيِي .

قال : فَأَنْصَرِفَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ : إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُعَافِيَنِي اللَّهُ مِنْ حَرْبِهِ وَقِتَالِهِ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۱۰؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۸۴) . تاریخ یعقوبی : هنگامی که خبر نزدیک شدن حسین علیه السلام به کوفه ، به عبید الله بن زیاد رسید، حُرّ بن یزید را روانه کرد و او ، حسین علیه السلام را از رفتن به راه خود ، باز داشت . سپس عمر بن سعد را با لشکری فرستاد که حسین علیه السلام را در جایی کنار فرات به نام کربلا ، دیدار کرد. حسین علیه السلام ، با ۶۲ یا ۷۲ تن از خاندان و یارانش بود و عمر بن سعد ، با چهار هزار تن [سپاهی] . آنان ، آب را از حسین علیه السلام ، باز داشتند و میان او و فرات ، جدایی انداختند و حسین علیه السلام ، آنان را به خدا سوگند داد ؛ اما ایشان ، چیز دیگری جز جنگ یا تسلیم شدن را نپذیرفتند ؛ تسلیم شدن به . تاریخ یعقوبی : این صورت که نزد عبید الله بن زیاد بروند و نظر او را بپذیرند و حکم یزید را جاری کنند. ۱. وَجَّهَ عُبيدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ ، لَمَّا بَلَغَهُ قُرْبُهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] مِنَ الْكُوفَةِ ، بِالْحُرِّ بْنِ زَيْدٍ ، فَمَنَعَهُ مِنْ أَنْ يَعْدِلَ ، ثُمَّ بَعَثَ إِلَيْهِ بِعُمَرَ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ فِي جَيْشٍ ، فَلَقِيَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِمَوْضِعٍ عَلَى الْفُرَاتِ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ ، وَكَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي اثْنَيْنِ وَسِتِّينَ ، أَوْ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَأَصْحَابِهِ ، وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ ، فَمَنَعُوهُ الْمَاءَ ، وَحَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْفُرَاتِ ، فَنَاشَدَهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ ، فَأَبَوْا إِلَّا قِتَالَهُ أَوْ يَسْتَسْلِمَ ، فَيَمْضُوا بِهِ إِلَى عُبيدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ ، فَبَرَى رَأْيُهُ فِيهِ ، وَنُفِذَ فِيهِ حُكْمُ يَزِيدَ (تاریخ یعقوبی : ج ۲ ص ۲۴۳) . إعلام الوری : امام حسین علیه السلام ، روز پنج‌شنبه ، دوم محرم سال ۶۱ [هجری] ، فرود آمد و فردای آن روز، عمر بن سعد بن ابی وقاص با چهار هزار سوار ، در نینوا فرود آمد و عروۀ بن قیس احمسی را به سوی حسین علیه السلام ، روانه کرد و به او گفت: نزد او برو و انگیزه آمدنش را پرس . عروۀ ، از نامه‌نگاران به حسین علیه السلام بود و از رفتن به نزد او ، خجالت کشید. عمر ، از دیگر سران [لشکر] درخواست کرد ؛ ولی همگی به دلیل نامه‌نگاری به امام علیه السلام ، خودداری کردند . عمر ، قُره بن قیس حنظلی را فرا خواند و او را روانه کرد . او آمد و بر حسین علیه السلام ، سلام داد و پیام ابن سعد را به او رساند. حسین علیه السلام فرمود: «اهل این شهرتان ، به من نوشته‌اند که بیایم ؛ اما اکنون که [آمدن] مرا خوش نمی‌دارند، باز می‌گردم» . ۲. نَزَلَ [الإمامُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] وَذَلِكَ فِي يَوْمِ الْخَمِيسِ ، الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ ، سَنَةِ إِحْدَى وَسِتِّينَ ، فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِيدِ عَلَيْهِمُ عُمَرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَارِسٍ ، فَتَزَلَّ نِينَوَى ، فَبَعَثَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، عُرْوَةَ بْنَ قَيْسٍ الْأَحْمَسِيِّ ، فَقَالَ لَهُ : فَأْتِهِ فَيَسَلُهُ مَا الَّذِي جَاءَ بِكَ ؟ وَكَانَ عُرْوَةُ مَمَّنْ كَتَبَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، فَاسْتَحْيَى مِنْهُ أَنْ يَأْتِيَهُ ، فَعَرَضَ ذَلِكَ عَلَى الرُّؤَسَاءِ ، فَكُلُّهُمْ أَبِي ذَلِكَ لِمَكَانٍ أَنَّهُمْ كَاتِبُوهُ ، فَدَعَا عُمَرُ قُورَةَ بْنَ قَيْسٍ الْحَنْظَلِيَّ فَبَعَثَهُ ، فَجَاءَ ، فَسَلَّمَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، فَبَلَغَهُ رِسَالَةُ ابْنِ سَعْدٍ . فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ : كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرٍ كُمْ هَذَا أَنْ أَقْدَمَ ، فَأَمَّا إِذَا كَرِهُونِي فَأَنَا أَنْصَرِفُ عَنْكُمْ (إعلام الوری : ج ۱ ص ۴۵۱) . الملهوف : راوی می‌گوید: عبید الله بن زیاد ، یارانش را به جنگ با حسین علیه السلام ، فرا خواند و آنان ، پیروی‌اش کردند . قومش را خوار داشت و اطاعتش کردند . آخرتِ عمر بن سعد را با دنیايش خرید و او را به فرماندهی نبرد با حسین علیه السلام ، فرا خواند و او پذیرفت و با چهار هزار سوار، برای جنگ با حسین علیه السلام بیرون آمد . همچنین ابن زیاد ، سپاهیان را پشت سر او فرستاد تا آن که شش شب از محرم گذشته ، به بیست هزار نفر رسیدند ، و بر حسین علیه السلام تنگ گرفت تا آن جا که تشنگی در حسین علیه السلام و یارانش اثر کرد . ۳. قَالَ الرَّاوى : وَنَدَبَ عُبيدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ أَصْحَابَهُ إِلَى قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَاتَّبَعُوهُ ، وَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ ، وَاشْتَرَى مِنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ آخِرَتَهُ بِدُنْيَاهُ ، وَدَعَا إِلَى وِلَايَةِ الْحَرْبِ فَلَبَّاهُ ، وَخَرَجَ لِقِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَارِسٍ ، وَأَتْبَعَهُ ابْنُ زَيْدٍ بِالْعَسَاكِرِ ، حَتَّى تَكَامَلَتْ عِنْدَهُ إِلَى سِتِّ لَيَالٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ عَشْرُونَ أَلْفًا ، فَضَيَّقَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ حَتَّى نَالَ مِنْهُ الْعَطَشُ وَمِنْ أَصْحَابِهِ (الملهوف : ص ۱۴۵ . نیز ، ر . ك : كشف الغمّة : ج ۲ ص ۲۹۲ و ۲۵۹) .

الفتوح: حُرّ بن یزید، با هزار سوار آمد و رو به روی حسین علیه السلام، فرود آمد. سپس به عید الله بن زیاد، خبر فرود آمدن حسین علیه السلام را به سرزمین کربلا نوشت. عید الله بن زیاد نیز به حسین علیه السلام چنین نوشت: «اما بعد، ای حسین! خبر فرود آمدنت به کربلا، به من رسیده و امیرمؤمنان یزید بن معاویه، به من نوشته است که بستر نگستریم و نان سیر نخورم تا آن که تو را به خدای دانای لطیف، ملحق کنم یا به حکم من و یزید بن معاویه، گردن بنهی. والسلام!». هنگامی که نامه رسید، حسین علیه السلام آن را خواند. سپس آن را پرتاب کرد و فرمود: «قومی که رضایت خودشان را بر رضایت آفریدگارشان مقدم بدانند، رستگار نمی‌شوند». پیک به حسین علیه السلام گفت: ابا عبد الله! پاسخ نامه؟ حسین علیه السلام فرمود: «من به او پاسخی نمی‌دهم؛ چرا که عذاب الهی بر او حتمی شده است». پیک، این را به ابن زیاد گفت و او به شدت، خشمگین شد. ۱. أَقْبَلَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدٍ حَتَّى نَزَلَ حِذَاءَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْفِ فَارِسٍ، ثُمَّ كَتَبَ إِلَى عُيَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يُخْبِرُهُ أَنَّ الْحُسَيْنَ نَزَلَ بِأَرْضِ كَرْبَلَاءَ، قَالَ: فَكَتَبَ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَّا بَعْدُ يَا حُسَيْنُ، فَقَدْ بَلَغَنِي نُزُولُكَ بِكَرْبَلَاءَ، وَقَدْ كَتَبَ إِلَيَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ أَنْ لَا أَتَوَسَّدَ الْوَثِيرَ وَلَا أَشْبَعَ مِنَ الْخُبْزِ أَوْ الْحَقِّكَ بِاللَّطِيفِ الْخَبِيرِ، أَوْ تَرْجِعَ إِلَى حُكْمِي وَحُكْمِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، وَالسَّلَامُ. فَلَمَّا وَرَدَ الْكِتَابُ قَرَأَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ رَمَى بِهِ، ثُمَّ قَالَ: لَا أَفْلَحَ قَوْمٌ آثَرُوا مَرْضَاءَ أَنْفُسِهِمْ عَلَى مَرْضَاءِ الْخَالِقِ. فَقَالَ لَهُ الرَّسُولُ: أبا عبد الله، جواب الكتاب؟

قال: ما له عِنْدِي جواب؟ لَأَنَّهُ قَدْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ.

فَقَالَ الرَّسُولُ لِبْنِ زِيَادٍ ذَلِكَ، فَغَضِبَ مِنْ ذَلِكَ أَشَدَّ الْغَضَبِ (الفتوح: ج ۵ ص ۸۴، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۳۹).

۱ / ۸ دیدار امام علیه السلام و ابن سعد، میان دو لشکر

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): ابو جناب، از هانی بن ثبیت حضر می - که شاهد کشته شدن حسین علیه السلام بوده است - برایم نقل کرد که: حسین علیه السلام، عمرو بن قَرْظَةَ بن کعب انصاری را به سوی عمر بن سعد فرستاد که [بگوید]: «امشب، با من میان لشکر من و لشکر خودت، دیدار کن».

عمر بن سعد، با حدود بیست سوار، بیرون آمد و حسین علیه السلام نیز با همین حدود همراه، آمد. چون همدیگر را دیدند، حسین علیه السلام به یارانش فرمان داد که از او دور شوند. عمر بن سعد نیز به یارانش، همین گونه فرمان داد.

ما از آنها جدا و دور شدیم، به گونه‌ای که صدا و سخنان را نشنیم. آن دو، سخن گفتن را طول دادند تا پاسی از شب گذشت و هر یک از آنان با یارانش، به سوی لشکر خود رفتند. مردم، از روی گمان، سخنان میان آنان را چنین بازگو کردند که حسین علیه السلام به عمر بن سعد، گفته است: «همراه من به نزد یزید بن معاویه بیا و هر دو، لشکر را رها کنیم».

عمر گفت: در این صورت، خانه‌ام ویران می‌شود.

حسین علیه السلام فرمود: «من، آن را برای می‌سازم».

عمر گفت: ملک و مزرعه‌ام را می‌گیرند.

حسین علیه السلام فرمود: «من، بهتر از آن را از ملکم در حجاز، به تو می‌دهم»؛ اما عمر، از این سخن، خوشش نیامد.

مردم، این [نقل قول‌ها] را می‌گویند و میان آنان، رواج یافته است، بدون آن که چیزی از آن را شنیده باشند و یا دانسته باشند.

و اما آنچه مُجَالِد بن سعید و صَقْعَب بن زُهَير اَزْدی و محدّثان دیگر برای ما گفته‌اند، همان است که گروه محدّثان، بر آن هستند و گفته‌اند که امام حسین علیه السلام فرمود: «یکی از سه پیشنهاد مرا بپذیرید: یا به همان جایی که از آن جا آمده‌ام، باز گردم یا دستم را در دست یزید بن معاویه بگذارم و میان من و خود، حکم کند یا مرا به هر یک از مرزهای مسلمانان که می‌خواهید،

بفرستید و من هم مانند یکی از ساکنان همان جا می‌شوم ، با همان وظایف و حقوق» .

اما عبد الرحمان بن جُنْدَب ، برایم از عُقْبَةُ بن سَمْعَانَ نقل کرد که : همراه حسین علیه السلام بودم و با او از مدینه به مکه ، و از مکه به عراق آمدم و تا هنگام شهادتش از او جدا نشدم و کلمه‌ای با مردم ، چه در مدینه ، چه در مکه ، چه در راه ، چه در عراق و چه در میان لشکر تا روز شهادتش ، سخن نگفتم ، جز آن که من ، آن را شنیدم .

بدانید که - به خدا سوگند - ، حسین علیه السلام ، آنچه را که مردم می‌گویند و می‌پندارند ، به آنان ، واگذار نکرد . او ، نه گفت که [می‌خواهد] دست در دست یزید بن معاویه بگذارد ، نه [خواست که] او را به مرزی از مرزهای مسلمانان بفرستد ؛ بلکه فرمود : «مرا وا بگذارید که در این زمین پهناور بروم تا ببینم که کار مردم ، به کجا می‌انجامد» . ۱. قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ : حَدَّثَنِي أَبُو جُنْدَبٍ عَنْ هَانِي بْنِ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ - وَكَانَ قَدْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَالَ : بَعَثَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَمْرُو بْنَ قَرْظَةَ بْنِ كَعْبِ الْأَنْصَارِيِّ : أَنْ الْقَيْنِ اللَّيْلَ بَيْنَ عَسْكَرِي وَعَسْكَرِكَ .

قَالَ : فَخَرَجَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي نَحْوِ مِنْ عِشْرِينَ فَارِسًا ، وَأَقْبَلَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مِثْلِ ذَلِكَ ، فَلَمَّا التَقَوْا أَمَرَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ أَنْ يَتَنَحَّوْا عَنْهُ ، وَأَمَرَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ أَصْحَابَهُ بِمِثْلِ ذَلِكَ .

قَالَ : فَانْكَشَفْنَا عَنْهُمَا بَحِثٌ لَا نَسْمَعُ أَصْوَاتَهُمَا وَلَا كَلَامَهُمَا ، فَتَكَلَّمَا فَاطَالَا حَتَّى ذَهَبَ مِنَ اللَّيْلِ هَزِيعٌ ، ثُمَّ انْصَرَفَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا إِلَى عَسْكَرِهِ بِأَصْحَابِهِ .

وَتَحَدَّثَ النَّاسُ فِيمَا بَيْنَهُمَا ظَنًّا يَظُنُّونَهُ أَنَّ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ : أَخْرِجْ مَعِيَ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَنَدْعُ الْعَسْكَرَيْنِ . قَالَ عُمَرُ : إِذَنْ تُهْدَمَ دَارِي ، قَالَ : أَنَا أَبْنِيهَا لَكَ ، قَالَ : إِذَنْ تُؤْخَذَ ضِيَاعِي ، قَالَ : إِذَنْ أُعْطِيكَ خَيْرًا مِنْهَا مِنْ مَالِي بِالْحِجَازِ . قَالَ : فَتَكَرَّرَ ذَلِكَ عُمَرُ .

قَالَ : فَتَحَدَّثَ النَّاسُ بِذَلِكَ ، وَشَاعَ فِيهِمْ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا سَمِعُوا مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا وَلَا عَلِمُوهُ .

قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ : وَأَمَّا مَا حَدَّثَنَا بِهِ الْمُجَالِدُ بْنُ سَعِيدٍ وَالصَّقَعُ بْنُ زُهَيْرٍ الْأَزْدِيُّ وَغَيْرُهُمَا مِنَ الْمُحَدِّثِينَ ، فَهُوَ مَا عَلَيْهِ جَمَاعَةُ الْمُحَدِّثِينَ ، قَالُوا : إِنَّهُ قَالَ : إِخْتَارُوا مِنِّي خِصَالًا ثَلَاثًا : إِمَّا أَنْ أَرْجِعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ ، وَإِمَّا أَنْ أَضَعَ يَدِي فِي يَدِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، فَيَرَى فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَهُ رَأْيَهُ ، وَإِمَّا أَنْ تُسَيِّرُونِي إِلَى أَى ثَغَرٍ مِنْ ثُغُورِ الْمُسْلِمِينَ شِثْمٌ ، فَأَكُونَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِهِ ، لِي مَا لَهُمْ ، وَعَلَى مَا عَلَيْهِمْ . قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ : فَأَمَّا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ جُنْدَبٍ فَحَدَّثَنِي عَنْ عُقْبَةَ بْنِ سَمْعَانَ قَالَ : صَاحِبْتُ حُسَيْنًا ، فَخَرَجْتُ مَعَهُ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى مَكَّةَ ، وَمِنْ مَكَّةَ إِلَى الْعِرَاقِ ، وَلَمْ أَفَارِقْهُ حَتَّى قُتِلَ ، وَلَيْسَ مِنْ مُخَاطَبَتِهِ النَّاسَ كَلِمَةً بِالْمَدِينَةِ ، وَلَا بِمَكَّةَ ، وَلَا فِي الطَّرِيقِ ، وَلَا بِالْعِرَاقِ ، وَلَا فِي عَسْكَرٍ إِلَى يَوْمِ مَقْتَلِهِ إِلَّا وَقَدْ سَمِعْتُهَا .

ألا-والله ، ما أعطاهم ما يَتَذَكَّرُ النَّاسُ وما يَزْعُمُونَ ؛ مِنْ أَنْ يَضَعَ يَدُهُ فِي يَدِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، وَلَا أَنْ يُسَيِّرُوهُ إِلَى ثَغَرٍ مِنْ ثُغُورِ الْمُسْلِمِينَ ، وَلَكِنَّهُ قَالَ : دَعُونِي فَلَا ذَهَبَ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ الْعَرِيشَةِ حَتَّى نَنْظُرَ مَا يَصِيرُ أَمْرُ النَّاسِ (تاريخ الطبري : ج ۵ ص ۴۱۳ ، الكامل في التاريخ : ج ۲ ص ۵۵۶) . مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمي : حسين عليه السلام ، به عمر بن سعد ، پیام فرستاد که : «می‌خواهم با تو گفتگو کنم . امشب میان لشکر من و لشکر خودت ، همدیگر را ببینیم» . عمر بن سعد ، با بیست سوار و حسین علیه السلام نیز با همین تعداد ، بیرون آمدند . هنگامی که یکدیگر را دیدند ، حسین علیه السلام به یارانش فرمان داد و آنان ، از او کناره گرفتند و تنها برادرش عباس علیه السلام و پسرش علی اکبر علیه السلام در کنارش ماندند . ابن سعد نیز به یارانش فرمان داد . آنان هم از او دور شدند و تنها فرزندش حَفْصٌ و غلامش به نام لاحق ، در کنار او ماندند . حسین علیه السلام به ابن سعد گفت : «وای بر تو! آیا از خدایی که بازگشتت به سوی اوست ، پروا نمی‌کنی ؟ ای مرد ! آیا با من می‌جنگی ، در حالی که می‌دانی من ، فرزند چه کسی هستم ؟ این قوم را وا گذار و با من باش که در این حال ، به خدا نزدیک‌تری» . عمر به حسین علیه السلام گفت : بیم دارم که خانه‌ام ویران شود !

حسین علیه السلام فرمود: «من، آن را برای تو می‌سازم». عمر گفت: می‌ترسم که مزرعه‌ام را بگیرند. حسین علیه السلام فرمود: «من، بهتر از آن را از ملکم در حجاز، به تو می‌دهم». عمر گفت: من خانواده‌ای دارم که بر آنها بیمناکم. حسین علیه السلام فرمود: «من، سلامت آنها را ضمانت می‌کنم». عمر، ساکت ماند و پاسخی نداد و حسین علیه السلام، از او روی گرداند و در حال بازگشت فرمود: «تو را چه شده؟! خداوند، تو را هر چه زودتر در بستر بکشد و تو را در روز حشر و نشر، نیامرزد! به خدا سوگند، امید دارم که جز اندکی از گندم عراق، نخوری!». عمر به حسین علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله! به جای گندم، جو هست! سپس، عمر به لشکر خود، بازگشت. ۱. أَرْسَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى ابْنِ سَعْدٍ: إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَكَلِّمَكَ فَالْقِنَى اللَّيْلَةَ بَيْنَ عَسْكَرِي وَعَسْكَرِكَ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي عَشْرِينَ فَارِسًا وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مِثْلِ ذَلِكَ، وَلَمَّا التَّقَى أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ، فَتَنَحَّوْا عَنْهُ، وَبَقِيَ مَعَهُ أَخُوهُ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَابْنُهُ عَلِيُّ الْأَكْبَرُ، وَأَمَرَ ابْنُ سَعْدٍ أَصْحَابَهُ، فَتَنَحَّوْا عَنْهُ، وَبَقِيَ مَعَهُ ابْنُهُ حَفْصٌ، وَغُلَامٌ لَهُ يُقَالُ لَهُ لَاحِقٌ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِابْنِ سَعْدٍ: وَيَحْكُ! أَمَا تَتَقَى اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ مَعَادُكَ؟ أَتَقَاتِلُنِي وَأَنَا ابْنُ مَنْ عَلِمْتَ يَا هَذَا؟ ذَرْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ وَكُنْ مَعِيَ؛ فَإِنَّهُ أَقْرَبُ لَكَ مِنَ اللَّهِ.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَخَافُ أَنْ تُهْدِمَ دَارِي! فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَا أَبْنِيهَا لَكَ.

فَقَالَ عُمَرُ: أَخَافُ أَنْ تُؤْخَذَ ضِعَّتِي! فَقَالَ: أَنَا أَخْلِفُ عَلَيْكَ خَيْرًا مِنْهَا مِنْ مَالِي بِالْحِجَازِ.

فَقَالَ: لِي عِيَالٌ أَخَافُ عَلَيْهِمْ، فَقَالَ: أَنَا أَضْمِنُ سَلَامَتَهُمْ.

قَالَ: ثُمَّ سَكَتَ فَلَمْ يُجِبْهُ عَنْ ذَلِكَ، فَانْصَرَفَ عَنْهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: مَا لَكَ ذَبَحَكَ اللَّهُ عَلَى فِرَاشِكَ سَرِيعًا عَاجِلًا، وَلَا غَفَرَ لَكَ يَوْمَ حَشْرِكَ وَنَشْرِكَ! فَوَاللَّهِ، إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ لَا تَأْكُلَ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ إِلَّا يَسِيرًا.

فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، فِي الشَّعِيرِ عَوْضٌ عَنِ الْبُرِّ!! ثُمَّ رَجَعَ عُمَرُ إِلَى مُعَسَّكَرِهِ (مقتل الحسين علیه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۴۵، الفتوح: ج ۵ ص ۹۲). أنساب الأشراف: حسين علیه السلام و عمر بن سعد، با یکدیگر خلوت کردند. حسین علیه السلام به او فرمود: «یکی از این سه کار را از من بپذیرید: بازگشت به جایی که از آن جا آمده‌ام، یا دست در دست یزید بگذارم که او پسرعموی من است و به نظرش در باره‌ام گردن می‌نهد، یا مرا به یکی از مرزهای مسلمانان بفرستید تا مانند آنها باشم، با همان وظایف و حقوق». همچنین، گفته می‌شود: از او، جز این که به مدینه برود، چیزی نخواست. ۲. تَوَاقَفَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ خُلُوعًا، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اخْتَارُوا مِنِّي الرُّجُوعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَقْبَلْتُ مِنْهُ، أَوْ أَنْ أَضَعَ يَدِي فِي يَدِ يَزِيدَ، فَهُوَ ابْنُ عَمِّي لِيَرَى رَأْيَهُ فَيَّ، وَإِنَّمَا أَنْ تُسَيِّرُونِي إِلَى ثَغَرٍ مِنْ ثُغُورِ الْمُسْلِمِينَ، فَأَكُونَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِهِ، لِي مَا لَهُ، وَعَلَيَّ مَا عَلَيْهِ.

وَيُقَالُ: إِنَّهُ لَمْ يَسَلْهُ إِلَّا أَنْ يَشْخَصَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَقَطْ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۹۰).

در برخی نسخه‌ها آمده است که حسین علیه السلام به عمر بن سعد فرمود: «یا بگذارید که به مدینه باز گردم، یا نزد یزید بروم و دست در دستش بگذارم». این، سخن درستی نیست؛ زیرا عَقْبَةُ بْنُ سَعْدٍ، گفته است: من از مدینه تا عراق، همراه حسین علیه السلام بودم و همواره تا هنگام شهادتش، او را همراهی کردم؛ اما - به خدا سوگند -، این سخن را از او نشنیدم. ۱. قَدْ وَقَعَ فِي بَعْضِ النَّسَخِ، أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَالَ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: دَعُونِي أَمْضِيَ إِلَى الْمَدِينَةِ أَوْ إِلَى يَزِيدَ، فَأَضَعُ يَدِي فِي يَدِهِ، وَلَا يَصْطَحُ ذَلِكَ عَنْهُ، فَإِنَّ عَقْبَةَ بْنَ سَمْعَانَ قَالَ: صَحِبْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ مِنَ الْمَدِينَةِ إِلَى الْعِرَاقِ، وَلَمْ أَزَلْ مَعَهُ إِلَى أَنْ قُتِلَ، وَاللَّهِ، مَا سَمِعْتُهُ قَالَ ذَلِكَ (تذكرة الخواص: ص ۲۴۸). المناقب، ابن شهر آشوب: حسین بن علی علیه السلام، به عمر بن سعد فرمود: «آنچه چشمم را روشن می‌کند، این است که تو پس از من، جز اندکی از گندم عراق، نخواهی خورد». عمر، به ریشخند گفت: ای ابا عبد الله! به جایش، جو هست! او، همان گونه که حسین علیه السلام گفته بود، به فرمان‌روایی ری نرسید و مختار، او را کُشت. ۲. إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَالَ لِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: إِنَّ مِمَّا يَقَرُّ لِعَيْنِي أَنَّكَ لَا تَأْكُلُ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ بَعْدِي إِلَّا قَلِيلًا، فَقَالَ مُسْتَهْزِئًا: يَا أَبَا عَبْدِ

اللَّهُ ، فِي الشَّعِيرِ خَلْفٌ !! فَكَانَ كَمَا قَالَ لَمْ يَصِلْ إِلَى الرَّيِّ ، وَقَتْلُهُ الْمُخْتَارُ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۵۵ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۳۰۰ ح ۱) .

۱ / ۹ نامه ابن سعد به ابن زیاد و پاسخ او

تاریخ الطبری (- به نقل از حسان بن فائد بن بُکیر عَبَسَى -) : - گواهی می‌دهم وقتی نامه عمر بن سعد به عبید الله بن زیاد رسید ، من آن جا بودم. در آن ، نوشته بود : «به نام خداوند بخشنده مهربان . اما بعد ، هنگامی که بر حسین علیه السلام فرود آمدم ، پیکم را به سوی او فرستادم و از کار و مقصود و خواسته‌اش ، جويا شدم. او گفت : " اهاالی این سرزمین ، به من نامه نوشته‌اند و فرستادگان آنها نزد من آمده ، از من خواسته‌اند که بیایم و من ، آمده‌ام ؛ امّا اکنون ، اگر [آمدن] مرا خوش نمی‌دارند و از تصمیمی که فرستادگانشان برایم آورده بودند ، منصرف شده‌اند ، من نیز باز می‌گردم. " .

هنگامی که نامه را برای ابن زیاد خواندند ، گفت :

اکنون که چنگال‌هایمان در او فرو رفته است امید نجات دارد ؛ ولی هیچ راه گریزی نیست. آن گاه عبید الله بن زیاد ، به عمر بن سعد ، نوشت : «به نام خداوند بخشنده مهربان . اما بعد ، نامه‌ات به من رسید و آنچه را گفתי ، فهمیدم . به حسین ، پیشنهاد بده که خودش و همه یارانش با یزید ، بیعت کنند . چون چنین کرد ، تصمیم خود را می‌گیریم . والسلام !» .

هنگامی که نامه به عمر بن سعد رسید ، گفت : فکرش را می‌کردم که ابن زیاد ، [حسین را] آسوده نخواهد گذاشت ! اَشْهَدُ أَنَّ كِتَابَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ جَاءَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ وَأَنَا عِنْدَهُ ، فَإِذَا فِيهِ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنِّي حَيْثُ نَزَلْتُ بِالْحُسَيْنِ بَعَثْتُ إِلَيْهِ رَسُولِي ، فَسَأَلْتُهُ عَمَّا أَقْدَمَهُ ، وَمَاذَا يَطْلُبُ وَيَسْأَلُ ، فَقَالَ : كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ هَذِهِ الْبِلَادِ وَأَتَتْنِي رُسُلُهُمْ ، فَسَأَلُونِي الْقُدُومَ فَفَعَلْتُ ؛ فَأَمَّا إِذْ كَرِهُونِي ، فَبَدَأَ لَهُمْ غَيْرُ مَا أَتَتْنِي بِهِ رُسُلُهُمْ ، فَأَنَا مُنْصَرِفٌ عَنْهُمْ ، فَلَمَّا قُرِئَ الْكِتَابُ عَلَى ابْنِ زَيْدٍ قَالَ : الْآنَ إِذْ عَلَقْتُ مَخَالِئِنَا بِهِ يَرْجُو النَّجَاءَ وَلَا تَحِينَ مَنَاصٍ ! قَالَ : وَكَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، أَمَّا بَعْدُ ، فَقَدْ بَلَغَنِي كِتَابُكَ ، وَفَهِمْتُ مَا ذَكَرْتَ ، فَأَعْرِضْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَنْ يُبَايِعَ لِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ هُوَ وَجَمِيعُ أَصْحَابِهِ ، فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ رَأَيْنَا رَأَيْنَا ، وَالسَّلَامُ .

قال : فَلَمَّا أَتَى عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ الْكِتَابُ ، قَالَ : قَدْ حَسِبْتُ أَلَّا يَقْبَلَ ابْنُ زَيْدٍ الْعَافِيَةَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۱۱ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۸۶) . تاریخ الطبری (- به نقل از مُجَالِد بن سعید هَمْدَانِي وَصَقْعَب بن زُهَيْر -) : آن دو (حسین علیه السلام و عمر بن سعد) ، سه ، چهار بار ، یکدیگر را ملاقات کردند و عمر بن سعد ، به عبید الله بن زیاد نوشت : «اما بعد ، خداوند ، آتش جنگ را خاموش کرد و ما را بر یک کلمه ، گرد آورد و کار امت را به سامان آورد. این ، حسین است که به من ، پیشنهاد داده است یا به همان جا که از آن آمده ، باز گردد یا او را به هر مرزی از مرزهای مسلمانان که می‌خواهیم ، بفرستیم تا مانند یک مسلمان ، حقوق و وظایفی داشته باشد ، یا نزد امیرمؤمنان یزید بیاید و دست در دست او بگذارد و به رأی او ، گردن نهد . این ، رضایت شما و صلاح امت را فراهم می‌آورد» .

هنگامی که عبید الله ، نامه را خواند ، گفت : این ، نامه مردی است که خیرخواه امیرش و دلسوز قومش است. باشد . پذیرفتم .

شمر بن ذی الجوشن ، برخاست و به ابن زیاد گفت: آیا این را از او می‌پذیری، در حالی که به سرزمینت وارد شده و در کنار تو ، فرود آمده است ؟ ! به خدا سوگند ، اگر از سرزمین تو برود و دست بیعت به تو ندهد ، قوی‌تر و شوکت‌مندتر می‌شود و تو ، ضعیف‌تر و ناتوان‌تر. پس ، این اختیار

را به او نده که نشان سستی است ؛ بلکه او و یارانش ، باید بر حکم تو گردن نهند. پس اگر کیفر دادی ، اختیار داری و اگر بخشیدی ، حقّ توست . به خدا سوگند ، به من خبر رسیده که حسین و عمر بن سعد ، میان دو لشکر می‌نشینند و همه شب را با هم

سخن می‌گویند .

ابن زیاد به او گفت: خوب گفتم! رأی ، همان رأی تو باشد ۱. إِنَّهُمَا كَانَا التَّقِيَّاءَ مَرَارًا ثَلَاثًا أَوْ أَرْبَعًا ؛ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ ؛ قَالَ : فَكَتَبَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ : أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَطْفَأَ النَّارَ ، وَجَمَعَ الْكَلِمَةَ ، وَأَصْلَحَ أَمْرَ الْأُمَّةِ ، هَذَا حُسَيْنٌ قَدْ أَعْطَانِي أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي مِنْهُ أَتَى ، أَوْ أَنْ تُسَيِّرَهُ إِلَى أَى ثَغَرٍ مِنْ ثُغُورِ الْمُسْلِمِينَ شِئْنَا ، فَيَكُونَ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، لَهُ مَا لَهُمْ ، وَعَلَيْهِ مَا عَلَيْهِمْ ، أَوْ أَنْ يَأْتِيَ يَزِيدَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَيَضَعَ يَدَهُ فِي يَدِهِ ، فَيَرَى فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ رَأْيَهُ ، وَفِي هَذَا لَكُمْ رِضَى وَلِلْأُمَّةِ صَلَاحٌ .

قَالَ : فَلَمَّا قَرَأَ عُبَيْدُ اللَّهِ الْكِتَابَ قَالَ : هَذَا كِتَابُ رَجُلٍ نَاصِحٍ لِأَمِيرِهِ ، مُشْفِقٍ عَلَى قَوْمِهِ ، نَعَمْ قَدْ قَبِلْتُ .

قَالَ : فَقَامَ إِلَيْهِ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ ، فَقَالَ : أَتَقْبَلُ هَذَا مِنْهُ وَقَدْ نَزَلَ بِأَرْضِكَ إِلَى جَنَبِكَ ؟ وَاللَّهِ ، لَئِنْ رَحَلَ مِنْ بَلَدِكَ وَلَمْ يَضَعْ يَدَهُ فِي يَدِكَ لَيَكُونَنَّ أُولَى بِالْقُوَّةِ وَالْعِزَّةِ ، وَلَتَكُونَنَّ أُولَى بِالصَّعْفِ وَالْعَجَزِ ، فَلَا تُعْطِهِ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ ، فَإِنَّهَا مِنَ الْوَهْنِ ، وَلَكِنْ لِيَنْزِلَ عَلَى حُكْمِكَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ ، فَإِنْ عَاقَبْتَ فَأَنْتَ وَلِيُّ الْعُقُوبَةِ ، وَإِنْ غَفَرْتَ كَانَ ذَلِكَ لَكَ ، وَاللَّهِ ، لَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ حُسَيْنًا وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ يَجْلِسَانِ بَيْنَ الْعَسْكَرَيْنِ ، فَيَتَحَدَّثَانِ عَامَّةَ اللَّيْلِ .

فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ : نَعَمْ مَا رَأَيْتُ ! الرَّأْيُ رَأْيُكَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۱۴ ، الكامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۵۶) . المناقب ، ابن شهر آشوب: عمر بن سعد ، با چهار هزار تن آمد تا بر حسین علیه السلام ، فرود آمد و فردایش ، قُرَّة بن قیس حنظلی را روانه کرد تا هدف از آمدنش را بپرسد. هنگامی که پیغامش را رساند، امام حسین علیه السلام فرمود : «اهالی سرزمینتان، به من نوشته‌اند که بیایم ؛ اما اگر [آمدن] مرا خوش نمی‌دارید، باز می‌گردم» . هنگامی که عمر ، پاسخش را شنید، آن را به ابن زیاد نوشت . هنگامی که ابن زیاد ، نامه عمر را خواند ، گفت : اکنون که چنگال‌هایمان در او فرو رفته است امید نجات دارد ؛ اما هیچ راه گریزی نیست . سپس به عمر نوشت: به حسین ، عرضه بدار که خود و همه یارانش با یزید ، بیعت کنند . چون چنین کرد، ما رأی خود را صادر می‌کنیم ، و اگر خودداری نمود، او را نزد من بیاور . ۲. أَقْبَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ حَتَّى نَزَلَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَبَعَثَ مِنْ عَدِهِ قُرَّةَ بْنَ قَيْسِ الْحَنْظَلِيِّ يَسْأَلُهُ مَا الَّذِي جَاءَ بِهِ ؟ فَلَمَّا بَلَغَ رِسَالَتَهُ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَتَبَ إِلَيَّ أَهْلُ مِصْرَ كُمْ أَنْ أَقْدَمَ ، فَأَمَّا إِذَا كَرِهْتُمُونِي فَأَنَا أَنْصَرِفُ عَنْكُمْ .

فَلَمَّا سَمِعَ عُمَرُ جَوَابَهُ كَتَبَ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ بِذَلِكَ ، فَلَمَّا رَأَى ابْنُ زِيَادٍ كِتَابَهُ قَالَ : الْآنَ إِذْ عِلَقَتْ مَخَالِئُنَا بِهِ يَرْجُو النَّجَاةَ وَلَا تَحِينَ مَنَاصٍ وَكَتَبَ إِلَى عُمَرَ : اِعْرِضْ عَلَى الْحُسَيْنِ أَنْ يُبَايَعَ يَزِيدَ وَجَمِيعَ أَصْحَابِهِ ، فَإِذَا فَعَلَ ذَلِكَ رَأَيْنَا رَأَيْنَا ، وَإِنْ أَبِي فَأَتِنِي بِهِ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۲۴۹ . نیز ، ر . ك : المنتظم : ج ۵ ص ۳۳۶) .

هنگامی که امام حسین علیه السلام ، فرود آمدن لشکرها را با عمر بن سعد در نینوا و کمک دادنشان برای نبرد با او را دید، به سوی عمر بن سعد فرستاد که : «می‌خواهم تو را ببینم» .

یک شب ، گرد هم آمدند و مدتی طولانی با هم آهسته ، گفتگو کردند. سپس عمر بن سعد ، به جای خود باز گشت و به عبید الله بن زیاد نوشت : «اما بعد، خداوند ، آتش جنگ را خاموش کرد و ما را بر یک کلمه ، گرد آورد و کار امت را به سامان آورد. این حسین است که به من پیشنهاد داده است به همان جا که از آن آمده ، باز گردد ، یا به مرزی از مرزهای مسلمانان برود تا مانند یک مسلمان ، حقوق و وظایفی داشته باشد ، یا نزد امیرمؤمنان یزید بیاید و دست در دست او بگذارد و به رأی او گردن نهد ؛ و این ، رضایت شما و صلاح امت را فراهم می‌آورد» .

عبید الله ، هنگامی که نامه را خواند ، گفت : این ، نامه مردی خیرخواه و دلسوز برای قومش است .

شمر بن ذی الجوشن ، برخاست و به ابن زیاد گفت : آیا این را از او می‌پذیری ، در حالی که به سرزمینت وارد شده و در کنار تو فرود آمده است ؟ به خدا سوگند ، اگر از سرزمین تو برود و دست بیعت به تو ندهد ، قوی‌تر می‌شود و تو ، ضعیف‌تر و ناتوان‌تر .

پس این اختیار را به او مده ، که نشان سستی است ؛ بلکه او و یارانش ، باید بر حکم تو گردن نهند . پس اگر کیفر دادی ، اختیار داری ، و اگر بخشیدی ، حق توست .

ابن زیاد به او گفت : خوب گفتی ! رأی ، همان رأی تو باشد . این نامه را برای عمر بن سعد ببر . باید به حسین و یارانش ، پیشنهاد دهد که به حکم من ، گردن بنهند . اگر چنین کردند ، آنان را تسلیم شده ، به سوی من بفرستد و اگر خودداری کردند ، با آنان بجنگد . اگر عمر بن سعد ، چنین کرد ، تو [ای شمر !] گوش به فرمان و مطیع او باش ، و اگر از جنگیدن با آنها خودداری نمود ، تو فرمانده لشکری . گردنش را بزن و سرش را برای من بفرست ...

شمر ، نامه عبید الله را برای عمر بن سعد آورد . چون بر او وارد شد و آن را خواند ، عمر به او گفت : وای بر تو ! چه می خواهی ؟ خداوند ، خانهات را نزدیک نکند (آوارهات کند) ! خدا ، آنچه را آورده‌ای ، برایت زشت سازد ! به خدا سوگند ، من گمان می کنم که تو ، او را از پذیرش آنچه به وی نوشته بودم ، باز داشته‌ای و کارمان را بر ما ، تباه نموده‌ای ! لَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَزُولَ الْعَسَاكِرِ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بَنِيَّوِي وَمِدَدَهُمْ لِقِتَالِهِ أَنْفَذَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ : إِنِّي أُرِيدُ أَنْ أَلْفَاكَ ، فَاجْتَمِعَا لَيْلًا ، فَتَنَاجِيَا طَوِيلًا ، ثُمَّ رَجَعَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى مَكَانِهِ ، وَكَتَبَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ :

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ أَطْفَأَ النَّارَ ، وَجَمَعَ الْكَلِمَةَ ، وَأَصْلَحَ أَمْرَ الْأُمَّةِ ، هَذَا حُسَيْنٌ قَدْ أَعْطَانِي أَنْ يَرْجِعَ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَتَى مِنْهُ ، أَوْ أَنْ يَسِيرَ إِلَى ثَغْرِ مِنَ الثُّغُورِ ، فَيَكُونَ رَجُلًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ، لَهُ مَا لَهُمْ ، وَعَلَيْهِ مَا عَلَيْهِمْ ، أَوْ أَنْ يَأْتِيَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ ، فَيَضَعُ يَدَهُ فِي يَدِهِ ، فَيَرَى فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ رَأْيَهُ ، وَفِي هَذَا لَكُمْ رِضَى وَلِلْأُمَّةِ صَلَاحٌ . فَلَمَّا قَرَأَ ، عُبَيْدُ اللَّهِ الْكِتَابَ قَالَ : هَذَا كِتَابُ نَاصِحٍ مُشْفِقٍ عَلَى قَوْمِهِ .

فَقَامَ إِلَيْهِ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ ، فَقَالَ : أَتَقْبَلُ هَذَا مِنْهُ وَقَدْ نَزَلَ بِأَرْضِكَ وَإِلَى جَنْبِكَ ؟ وَاللَّهِ ، لَنْ رَحَلَ مِنْ بِلَادِكَ وَلَمْ يَضَعْ يَدَهُ فِي يَدِكَ لِيَكُونَنَّ أُولَى بِالْقُوَّةِ ، وَلَتَكُونَنَّ أُولَى بِالضَّعْفِ وَالْعَجْزِ ، فَلَا تُعْطِهِ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ ، فَإِنَّهَا مِنَ الْوَهْنِ ، وَلَكِنْ لِيُنْزَلَ عَلَى حُكْمِكَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ ، فَإِنْ عَاقَبْتَ فَأَنْتَ أُولَى بِالْعُقُوبَةِ ، وَإِنْ عَفَوْتَ كَانَ ذَلِكَ لَكَ .

قَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ : نَعَمْ مَا رَأَيْتَ ، الرَّأْيُ رَأْيُكَ ، أَخْرَجَ بِهَذَا الْكِتَابِ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، فَلْيَعْرِضْ عَلَى الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ النَّزُولَ عَلَى حُكْمِي ، فَإِنْ فَعَلُوا فَلْيَبْعَثْ بِهِمْ إِلَيَّ سَلَمًا ، وَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَلْيَقَاتِلْهُمْ ، فَإِنْ فَعَلَ فَاسْمَعْ لَهُ وَأَطِعْ ، وَإِنْ أَبِي أَنْ يُقَاتِلْهُمْ فَأَنْتَ أَمِيرُ الْجَيْشِ ، وَاضْرِبْ عُقْبَهُ ، وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ ...

فَأَقْبَلَ شِمْرٌ بِكِتَابِ عُبَيْدِ اللَّهِ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِ وَقَرَأَهُ ، قَالَ لَهُ عُمَرُ : مَا لَكَ وَيْلَكَ ؟ لَا قَرَّبَ اللَّهُ دَارَكَ ، قَبَّحَ اللَّهُ مَا قَدِمْتَ بِهِ عَلَيَّ ، وَاللَّهِ ، إِنِّي لَأُظَنُّكَ أَنَّكَ نَهَيْتَهُ أَنْ يَقْبَلَ مَا كَتَبْتُ بِهِ إِلَيْهِ ، وَأَفْسَدْتَ عَلَيْنَا أَمْرَنَا (الإرشاد : ج ۲ ص ۸۷ ، روضه الواعظین : ص ۲۰۱) .

۱ / ۱۰ کوشش‌های حبیب بن مظاهر برای یاری امام علیه السلام

الفتوح : لشکرهاي عمر بن سعد ، شش روز از محرم گذشته ، به هم پیوستند . حبیب بن مظاهر اسدی ، به سوی حسین بن علی علیه السلام آمد و گفت : در این جا و نزدیک ما ، تیره‌ای از قبیله بنی اسد هستند . آیا به من اجازه می‌دهی به سويشان بروم و آنان را به یاریات ، فرا بخوانم . شاید خداوند ، بخشی از آنچه را ناخوش می‌داری ، با آنان از تو دور کند . امام حسین علیه السلام به او فرمود : «ای حبیب ! به تو اجازه دادم» . حبیب بن مظاهر ، در دل شب ، به طور ناشناس ، به راه افتاد تا به آن قوم رسید . به یکدیگر ، سلام کردند . آنان دانستند که حبیب ، از قبیله بنی اسد است . پرسیدند : ای پسر عمو ! خواسته‌ات چیست ؟ حبیب گفت : درخواستم از شما ، بهتر از هر چیزی است که میهمان قومی برای آنان می‌آورد . نزد شما آمده‌ام تا شما را به یاری فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، فرا بخوانم که او میان گروهی از مؤمنان است که هر یک از آنان ، بهتر از هزار تن است ، و تا هنگامی که یکی از آنان

چشمی دارد که با آن می‌بیند، او را و نمی‌نهند و تسلیمش نمی‌کنند. و این، عمر بن سعد است که با ۲۲ هزار تن، او را محاصره کرده است. شما، قوم و قبیله من هستید. این، نصیحت من به شماست. امروز، مرا در یاری دادن به او، اطاعت کنید، فردا در آخرت، به شرافت می‌رسید. سوگند یاد می‌کنم که هیچ مردی از شما به همراه حسین علیه السلام، شکیباً و با اخلاص، به حساب خدا کشته نمی‌شود، جز آن که همراه محمد صلی الله علیه و آله، در بالاترین درجه بهشت و نزدیک به خدا، خواهد بود. مردی از بنی اسد به نام بشر بن عبد الله، از جا پرید و گفت: به خدا سوگند، من نخستین اجابتگر این دعوتم! آن گاه، چنین سرود: همه می‌دانند که چون کار را به یکدیگر، وا می‌نهند و سواران، پا پس می‌کشند و یا رویارو می‌شوند، من، شجاعانه و قهرمانانه، می‌جنگم گویی که شیری قوی و دلاورم. سپس، مردان قبیله با حبیب بن مظاهر اسدی، همراه شدند.

یک نفر از قبیله، همان وقت در دل شب، به سوی عمر بن سعد، بیرون آمد و او را باخبر نمود. عمر نیز، یکی از یارانش به نام آزرق بن حرب صیداوی را فرا خواند و چهار هزار سوار، در اختیار او گذاشت و در دل شب، او را با همان خبرچین، به سوی قبیله بنی اسد فرستاد.

بنی اسد، در دل شب، به سوی لشکرگاه حسین علیه السلام می‌آمدند که سپاه عمر بن سعد، جلوی آنان را بر کناره فرات گرفتند و با هم، درگیر شدند و سپس، به سختی با هم جنگیدند که حبیب بن مظاهر، فریاد کشید: وای بر تو، ای آزرق! به ما چه کار داری؟ ما را وا گذار!

آن دو گروه، به سختی با هم جنگیدند. قبیله بنی اسد، چون چنین دیدند، گریختند و به خانه‌هایشان، باز گشتند. حبیب بن مظاهر نیز به سوی حسین علیه السلام باز گشت و ماجرا را برای او گفت. امام علیه السلام فرمود: «هیچ تغییر و توانی، جز با خواست خدای والای بزرگ، انجام نمی‌پذیرد!» ۱۰. اِلْتَأَمَتِ الْعَسَاكِرُ اِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لِسِتِّ مَضِينَ مِنَ الْمُحَرَّمِ. وَاقْبَلَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ الْاَسَدِيَّ اِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: هَاهُنَا حَيٌّ مِنْ بَنِي اَسَدٍ بِالْقُرْبِ مِنِّي اَوْ تَأْذُنُ لِي اَنْ اُسِيرَ اِلَيْهِمْ اَدْعُوهُمْ اِلَى نُصْرَتِكَ، فَعَسَى اللّٰهُ اَنْ يَدْفَعَ بِهِمْ عَنْكَ بَعْضَ مَا تَكْرَهُ! فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَدْ اَذْنْتُ لَكَ يَا حَبِيبُ.

قال: فَخَرَجَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ مُنْكَرًا حَتَّى صَارَ اِلَى اُولَئِكَ الْقَوْمِ، فَحَيَّاهُمْ وَحَيَّوْهُ، وَعَرَفُوا اَنَّهُ مِنْ بَنِي اَسَدٍ، فَقَالُوا: مَا حَاجَّتْكَ يَا بَنَ عَمٍّ؟

فَقَالَ: حَاجَّتِي اِلَيْكُمْ قَدْ اَتَيْتُكُمْ بِخَيْرٍ مَا اَتَى بِهِ وَاِفْتَدِ اِلَى قَوْمٍ، اَتَيْتُكُمْ اَدْعُوْكُمْ اِلَى نُصْرَةِ ابْنِ بِنْتِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ فَبَايَنَهُ فِي عَصَابِيهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، الرَّجُلُ مِنْهُمْ خَيْرٌ مِنْ اَلْفِ رَجُلٍ، لَنْ يَخْذُلُوْهُ وَلَنْ يُسْلِمُوْهُ وَفِيْهِمْ عَيْنٌ نَّظَرَتْ، وَهَذَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ قَدْ اَحَاطَ بِهِ فِيْ اثْنَيْنِ وَعَشْرِيْنَ اَلْفٍ، وَاَنْتُمْ قَوْمِي وَعَشِيْرَتِي، وَقَدْ جِئْتُكُمْ بِهَذِهِ النَّصِيْحَةِ، فَاطِيعُوْنِي الْيَوْمَ فِيْ نُصْرَتِهِ تَنَالُوْا غَدًا شَرَفًا فِي الْاٰخِرَةِ؛ فَاِنِّيْ اُقْسِمُ بِاللّٰهِ، اَنَّهُ لَا يَقْتُلُ مِنْكُمْ رَجُلٌ مَعَ ابْنِ بِنْتِ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَابِرًا مُحْتَسِبًا اِلَّا كَانَ رَفِيقًا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيْ اَعْلَى عِلِّيْنِ.

قال: فَوَثَّبَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي اَسَدٍ يُقَالُ لَهُ بَشْرُ بْنُ عُبَيْدِ اللّٰهِ، فَقَالَ: وَاللّٰهِ، اَنَا اَوَّلُ مَنْ اُجَابَ اِلَى هَذِهِ الدَّعْوَةِ: ثُمَّ اَنْشَأَ يَقُولُ: قَدْ عَلِمَ الْقَوْمُ اِذَا تَوَاكَلُوا وَاَحْجَمَ الْفُرْسَانُ اَوْ تَنَاصَلُوا اِنِّيْ شُجَاعٌ بَطْلٌ مُّقَاتِلٌ كَأَنَّنِيْ لَيْثٌ عَرِيْنٌ بِاسِلٌ قَالَ: ثُمَّ تَبَادَرَ رِجَالُ الْحَيِّ مَعَ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ الْاَسَدِيِّ.

قال: وَخَرَجَ رَجُلٌ مِنَ الْحَيِّ فِيْ ذٰلِكَ الْوَقْتِ حَتَّى صَارَ اِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فِيْ جَوْفِ اللَّيْلِ، فَخَبَّرَهُ بِذٰلِكَ. فَمَدَّ رَجُلًا مِنْ اَصْحَابِهِ يُقَالُ لَهُ الْاَزْرَقُ بْنُ حَرْبٍ الصَّيْدَاوِيُّ، فَضَمَّ اِلَيْهِ اَرْبَعَةَ اَلْفٍ فَارِسٍ، وَوَجَّهَ بِهِ فِيْ جَوْفِ اللَّيْلِ اِلَى حَيِّ بَنِي اَسَدٍ مَعَ الرَّجُلِ الَّذِي جَاءَ بِالْخَبَرِ.

قال: فَتَبَيَّنَا الْقَوْمُ فِيْ جَوْفِ اللَّيْلِ قَدْ اَقْبَلُوا يُرِيدُوْنَ مُعَسْكَرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، اِذْ اسْتَقْبَلَهُمْ جُنْدُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ،

قَالَ: فَتَنَاشَ الْقَوْمُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَاقْتَلَوْا قِتَالًا شَدِيدًا، وَصَاحَ بِهِ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ: وَيْلَكَ يَا أَرْزُقُ! مَا لَكَ وَلَنَا؟ دَعْنَا! قَالَ: وَاقْتَلَوْا قِتَالًا شَدِيدًا. فَلَمَّا رَأَى الْقَوْمُ بِذَلِكَ انْهَزَمُوا رَاجِعِينَ إِلَى مَنَازِلِهِمْ.

فَرَجَعَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَعْلَمَهُ بِذَلِكَ الْخَبَرِ، فَقَالَ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ (الفتوح: ج ۵ ص ۹۰، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۴۳).

حبيب بن مظهر، به حسین علیه السلام گفت: این جا بادیه‌نشینانی از بنی اسد که در کناره دو رود، فرود آمده‌اند، زندگی می‌کنند و فاصله میان ما و آنان، تنها یک منزل است. آیا به من اجازه می‌دهی که نزد آنان بروم و دعوتشان کنم؟ شاید خداوند، سودی به وسیله آنان به سوی تو بکشد و یا مکروهی را از تو، دور سازد. حسین علیه السلام به او اجازه داد. او نزد آنان آمد و به ایشان گفت: من، شما را به شرافت و فضیلت آخرت و پاداش سترگ آن، فرا می‌خوانم. من، شما را به یاری فرزند دختر پیامبران می‌خوانم که به او ستم شده است و کوفیان، او را فرا خوانده‌اند تا یاری‌اش کنند و چون نزد آنان آمده، او را و نهاده و بر او تاخته‌اند تا او را بکشند و هفتاد تن نیز با او، همراه شده‌اند. از میان کسانی که آن جا بودند، مردی به نام جبله بن عمرو، نزد عمر بن سعد آمد و باخبرش کرد. او نیز آرزق بن حارث صیداوی را با سوارانی، روانه کرد و میان آنان و حسین علیه السلام، مانع شدند. حبيب بن مظهر نیز به سوی حسین علیه السلام باز گشت و ماجرا را باز گفت. حسین علیه السلام فرمود: «ستایش فراوان، ویژه خداست!» ۱. قَالَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ هَاهُنَا حَيًّا مِنْ بَنِي أَسَدٍ أَعْرَابًا يَنْزِلُونَ النَّهْرَيْنِ، وَلَيْسَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ إِلَّا رَوْحَةٌ، أَفَتَأْذُنُ لِي فِي إِيْتَانِهِمْ وَدُعَائِهِمْ، لَعَلَّ اللَّهَ أَنْ يُجَرِّبَهُمْ إِلَيْكَ نَفْعًا أَوْ يَدْفَعَ عَنْكَ مَكْرَهُهَا؟ فَأَذِنَ لَهُ فِي ذَلِكَ فَأَتَاهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ:

إِنِّي أَدْعُوكُمْ إِلَى شَرَفِ الْآخِرَةِ وَفَضْلِهَا وَجَسِيمِ ثَوَابِهَا، أَنَا أَدْعُوكُمْ إِلَى نَصْرِ ابْنِ بَنَاتِ نَبِيِّكُمْ، فَقَدْ أَصْبَحَ مَظْلُومًا، دَعَاءُ أَهْلِ الْكُوفَةِ لِيَنْصُرُوهُ، فَلَمَّا أَتَاهُمْ خَذَلُوهُ، وَعَدُوا عَلَيْهِ لِيَقْتُلُوهُ، فَخَرَجَ مَعَهُمْ مِنْهُمْ سَبْعُونَ.

وَأَتَى عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ رَجُلٌ مِمَّنْ هُنَاكَ يُقَالُ لَهُ: جَبَلَةُ بْنُ عَمْرٍو، فَأَخْبَرَهُ خَبْرَهُمْ، فَوَجَّهَ أَرْزُقُ بْنُ الْحَارِثِ الصَّيْدَاوِيَّ فِي خَيْلٍ، فَحَالُوا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْحُسَيْنِ، وَرَجَعَ ابْنُ مُظَاهِرٍ إِلَى الْحُسَيْنِ، فَأَخْبَرَهُ الْخَبَرَ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ كَثِيرًا (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۸).

۱ / ۱۱ باز داشتن امام علیه السلام و یارانش از آب، در روز هفتم محرم

تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم از دی -): نامه‌ای از عبید الله بن زیاد، برای عمر بن سعد آمد [که متنش چنین بود]:

«امّا بعد، میان حسین و یارانش و آب، مانع شو و قطره‌ای از آن را نچشند، همان گونه که با پرهیزگار پاک مظلوم، امیر مؤمنان عثمان بن عفان کردند».

عمر بن سعد، عمرو بن حجاج را با پانصد سوار، روانه کرد و بر شریعه (آب‌راه) ۱ فرات، فرود آمدند تا میان حسین علیه السلام و یارانش و آب، مانع شوند و نگذارند قطره‌ای از آن را بنوشند. این، سه روز پیش از شهادت حسین علیه السلام بود.

عبد الله بن ابی حصیه از دی بجلی، ۲ با حسین علیه السلام رویارو شد و گفت: ای حسین! آیا به آب نمی‌نگری که مانند سینه آسمان [صاف و زلال] است؟! به خدا سوگند، قطره‌ای از آن را نمی‌چشی تا تشنه بمیری!

حسین علیه السلام گفت: «خدایا! او را تشنه بمیران و هیچ گاه، او را نیامرزد».

به خدا سوگند، پس از این ماجراها، او را در بیماری‌اش، عیادت کردم. به خدایی که هیچ خدایی به جز او نیست، سوگند، دیدم که او آب می‌نوشد تا این که شکمش، پُر می‌شود و سپس، آنها را قی می‌کند و باز می‌گردد، و می‌نوشد تا شکمش پُر می‌شود، امّا سیراب نمی‌شود! این، کار او بود تا جان‌ش به در رفت. ۳. جَاءَ مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ كِتَابٌ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ:

أَمَّا بَعْدُ، فَحُلْ بَيْنَ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ وَبَيْنَ الْمَاءِ، وَلَا يَذُوقُوا مِنْهُ قَطْرَةً، كَمَا صُنِعَ بِالتَّقِيِّ الزَّكِيِّ الْمَظْلُومِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عُثْمَانَ بْنِ عَفَانَ

قَالَ: فَبَعَثَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عَمْرُو بْنَ الْحَجَّاجِ عَلَى خَمْسَةِ مِائَةٍ فَارِسٍ، فَزَلُّوا عَلَى الشَّرِيعَةِ، وَحَالُوا بَيْنَ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ وَبَيْنَ الْمَاءِ أَنْ يُسْقَوْا مِنْهُ قَطْرَةً، وَذَلِكَ قَبْلَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِثَلَاثٍ.

قَالَ: وَنَازَلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي حُصَيْنٍ الْأَزْدِيُّ - وَعِدَادُهُ فِي بَجِيلَةٍ - فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، أَلَا تَنْتَظِرُ إِلَى الْمَاءِ كَأَنَّهُ كَبِدُ السَّمَاءِ! وَاللَّهِ، لَا تَذُوقُ مِنْهُ قَطْرَةً حَتَّى تَمُوتَ عَطَشًا!!

فَقَالَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ اقْتُلْهُ عَطَشًا، وَلَا تَغْفِرْ لَهُ أَبَدًا.

قَالَ حُمَيْدُ بْنُ مُسْلِمٍ: وَاللَّهِ، لَعِدَتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فِي مَرَضِهِ، فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، لَقَدْ رَأَيْتُهُ يَشْرَبُ حَتَّى يَغْرُ، ثُمَّ يَقِيءُ، ثُمَّ يَعُودُ فَيَشْرَبُ حَتَّى يَغْرَ فَمَا يَرُوى، فَمَا زَالَ ذَلِكَ دَأْبَهُ حَتَّى لَفَظَ عَصْبَهُ، يَعْنِي نَفْسَهُ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۱۲، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۹).

۱. شریعه: راه‌آب؛ جایی از رودخانه که می‌توان برای برداشتن آب، از آن، استفاده کرد؛ شاخه‌ای یا آب‌راهی که از رودخانه اصلی منشعب شده است. ۲. منابع دیگر، نام او را عبد الله بن حصن (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۹، تذکره الخواص: ص ۲۴۷)، عبد الله بن حُصَيْن (الإرشاد: ج ۲ ص ۸۶، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۵۲) و نیز عبد الرحمان بن حُصَيْن (روضه الواعظین: ص ۲۰۱) آورده‌اند.

الأخبار الطوال: نامه ابن زیاد به عمر بن سعد رسید که: «حسین و یارانش را از آب، باز دار تا یک جرعه هم از آن ننوشند، همان گونه که با پرهیزگار، عثمان بن عفان، کردند». هنگامی که این نامه به عمر بن سعد رسید، به عمرو بن حجاج، فرمان داد تا با پانصد سوار برود و بر شریعه فرات، فرود آید و میان حسین علیه السلام و یارانش و آب، مانع شود. این، سه روز پیش از شهادت حسین علیه السلام بود و یاران حسین علیه السلام، سه روز را با تشنگی، سر کردند. ۱. وَرَدَ كِتَابُ ابْنِ زِيَادٍ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ أَنَّ امْعَ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابَهُ الْمَاءَ، فَلَا يَذُوقُوا مِنْهُ حُسُوَةً، كَمَا فَعَلُوا بِالتَّقِيِّ عُثْمَانَ بْنِ عَفَانَ.

فَلَمَّا وَرَدَ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ذَلِكَ أَمَرَ عَمْرُو بْنَ الْحَجَّاجِ أَنْ يَسِيرَ فِي خَمْسَةِ مِائَةٍ رَاكِبٍ، فَيَنْيَخَ عَلَى الشَّرِيعَةِ، وَيَحُولُوا بَيْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ وَبَيْنَ الْمَاءِ، وَذَلِكَ قَبْلَ مَقْتَلِهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ، فَمَكَثَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَطَاشَى (الأخبار الطوال: ص ۲۵۵، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۷). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: سوارانی که ابن سعد، آنها را برای جلوگیری از عزیمت گروه بنی اسد [به نزد حسین علیه السلام] فرستاده بود، باز گشتند و بر کناره فرات، فرود آمده، میان آب فرات و حسین و یارانش، حائل شدند. تشنگی، به حسین علیه السلام و یاران همراهش، فشار آورد. حسین علیه السلام، تیشه‌ای را بر گرفت و به پشت خیمه زنان آمد و نوزده گام به سوی قبله برداشت و آن جا را حفر کرد. چشمه آب شیرینی از آن جا بیرون زد. حسین علیه السلام و همراهانش، همگی از آن نوشیدند و مشک‌هایشان را پُر کردند. سپس، چشمه [در دل خاک] فرو رفت و هیچ اثری از آن، دیده نشد. [خبر] این اتفاق به عبید الله رسید. به عمر بن سعد نوشت: «به من خبر رسیده که حسین، چاه حفر می‌کند و به آب می‌رسد و او و یارانش، آب می‌نوشند. بنگر که چون نامه‌ام به تو رسید، تا آن جا که می‌توانی، از حفر چاه به وسیله آنان، جلوگیری کن و بر آنان، سخت بگیر و مگذار که قطره‌ای آب بنوشند، و با آنان، همان گونه رفتار کن که با عثمان پاک کردند. والسلام!». مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ابن سعد نیز تا آن جا که می‌شد، بر آنان، سخت گرفت. ۱. رَجَعَتْ تِلْكَ الْحَيْلُ [أَيِ الْحَيْلِ الَّتِي أَرْسَلَهَا ابْنُ سَعْدٍ لِمَنْعِ قَوْمٍ مِنْ بَنِي أُسْدٍ] حَتَّى نَزَلَتْ عَلَى الْفُرَاتِ، وَحَالُوا بَيْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ وَبَيْنَ الْمَاءِ، فَأَضْرَّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِمَنْ مَعَهُ، فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسًّا وَجَاءَ إِلَى وَرَاءِ خِيَمَةِ النِّسَاءِ،

فَخَطَا عَلَى الْأَرْضِ تِسْعَ عَشْرَةَ خُطْوَةً نَحْوَ الْقِبْلَةِ ، ثُمَّ احْتَفَرَ هُنَالِكَ ، فَتَبَعَتْ لَهُ هُنَاكَ عَيْنٌ مِنَ الْمَاءِ الْعَذْبِ ، فَشَرِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَشَرِبَ النَّاسُ بِاجْمَعِهِمْ ، وَمَلَأُوا أَسْقِيَتَهُمْ ، ثُمَّ غَارَتِ الْعَيْنُ ، فَلَمْ يَرْ لَهَا أَثَرٌ .
وَبَلَغَ ذَلِكَ عُبَيْدَ اللَّهِ ، فَكَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ : بَلَّغْنِي أَنَّ الْحُسَيْنَ يَحْفِرُ الْآبَارَ ، وَيُصِيبُ الْمَاءَ ، فَيَشْرَبُ هُوَ وَأَصْحَابُهُ ، فَانْظُرْ إِذَا وَرَدَ عَلَيْكَ كِتَابِي فَاَمْنَعُهُمْ مِنْ حَفْرِ الْآبَارِ مَا اسْتَطَعْتَ ، وَضَيِّقْ عَلَيْهِمْ ، وَلَا تَدْعُهُمْ أَنْ يَذُوقُوا مِنَ الْمَاءِ قَطْرَةً ، وَافْعَلْ بِهِمْ كَمَا فَعَلُوا بِالزَّكِيِّ عُثْمَانَ وَالسَّلَامُ .

فَضَيَّقَ عَلَيْهِمْ ابْنُ سَعْدٍ غَايَةَ التَّضْيِيقِ (مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۲۴۴ ، الفتوح : ج ۵ ص ۹۱) . الفتوح (- در یادکرد امام علیه السلام ، هنگامی که از رسیدن به آب ، باز داشته شد -) : تشنگی حسین علیه السلام و یارانش ، چنان شدید شد که نزدیک بود از تشنگی بمیرند . ۲. فَاشْتَدَّ الْعَطَشُ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ ، وَكَادُوا أَنْ يَمُوتُوا عَطَشًا (الفتوح : ج ۵ ص ۹۲) . بستان الواعظین : در کتاب التعازی و العزاء ، از نوشته‌های ابو محمد عبد الله بن محمد بللوری ، دیدم که : حسین علیه السلام ، به هنگام شهادت ، درخواست آب کرد ؛ اما از او دریغ داشتند و او ، تشنه شهید شد و نزد خدا وارد شد تا از نوشیدنی بهشت ، سیراب گرداند . ۳. رَأَيْتُ فِي كِتَابِ التَّعَازِي وَالْعَزَائِ مِنْ وَضَعَ أَبِي مُحَمَّدٍ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَلُورِيُّ : إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَسْقَى مَاءً حِينَ قُتِلَ ، فَمُنِعَ مِنْهُ ، وَقُتِلَ وَهُوَ عَطْشَانٌ ، وَأَتَى اللَّهُ حَتَّى سَقَاهُ مِنْ شَرَابِ الْجَنَّةِ (بستان الواعظین : ص ۲۶۳ ح ۴۱۹) .

۱ / ۱۲ نقش عباس علیه السلام در رساندن آب به لشکر امام علیه السلام

الأخبار الطوال : هنگامی که تشنگی بر حسین علیه السلام و یارانش سخت شد ، به برادرش عباس بن علی علیه السلام که مادرش از قبیله بنی عامر بن صعصعه بود ، فرمان داد که با سی سوار و بیست پیاده که هر کدام ، مشک آبی هم داشته باشند ، به سوی آب بروند و با کسانی که میان آنان و آب ، مانع شده‌اند ، بجنگند . عباس علیه السلام به سوی آب ، روان شد و نافع بن هلال ، پیشاپیش آنان بود . به شریعه (آب‌راه) فرات ، نزدیک شدند که عمرو بن حجاج ، آنان را باز داشت . عباس علیه السلام و همراهانش ، با او درگیر شدند و آنان را از شریعه راندند و پیادگان [لشکر] حسین علیه السلام ، به درون آب رفتند و مشک‌های خود را پُر کردند . عباس علیه السلام ، میان یارانش ایستادگی کرد و از پیادگان ، دفاع نمود تا آب را به لشکر حسین علیه السلام رساندند . ۴. وَلَمَّا اشْتَدَّ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ الْعَطَشُ أَمَرَ أَخَاهُ الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَتْ أُمُّهُ مِنْ بَنِي عَامِرِ بْنِ صَعَصِعَةَ - أَنْ يَمْضِيَ فِي ثَلَاثِينَ فَارِسًا وَعِشْرِينَ رَاجِلًا ، مَعَ كُلِّ رَجُلٍ قِرْبَةٌ حَتَّى يَأْتُوا الْمَاءَ ، فَيَحَارِبُوا مَنْ حَالَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ ، فَمَضَى الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَحْوَ الْمَاءِ ، وَأَمَامَهُمْ نَافِعُ بْنُ هِلَالٍ حَتَّى دَنَوْا مِنَ الشَّرِيعَةِ ، فَمَنَعَهُمْ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ ، فَجَالَدَهُمُ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الشَّرِيعَةِ بِمَنْ مَعَهُ حَتَّى أَزَالَهُمْ عَنْهَا ، وَاقْتَحَمَ رَجَالُهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَاءَ ، فَمَلَأُوا قِرْبَتَهُمْ ، وَوَقَفَ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَصْحَابِهِ يَذُبُّونَ عَنْهُمْ ، حَتَّى أَوْصَلُوا الْمَاءَ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الأخبار الطوال : ص ۲۵۵ ، بغية الطلب في تاريخ حلب : ج ۶ ص ۲۶۲۷) . هنگامی که تشنگی بر حسین علیه السلام و یارانش سخت شد ، برادرش عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام را فرا خواند و او را با سی سوار و بیست پیاده ، با بیست مشک ، روانه کرد . آنان ، شب‌هنگام ، خود را به نزدیکی آب رساندند و پیشاپیش آنان ، نافع بن هلال جملی ، پرچم را می‌برد .

عمرو بن حجاج زبیدی گفت: کیست ؟

پس [جلوتر] آمد و گفت ۱: برای چه آمده‌ای ؟

گفت: آمده‌ایم تا از این آبی که ما را از آن ، باز داشته‌اید ، بنوشیم .

عمرو گفت: بنوش . گوارایت باشد !

نافع گفت : نه . به خدا سوگند ، قطره‌ای از آن نمی‌نوشم ، در حالی که حسین علیه السلام و این گروه از یارانش که می‌بینی ، تشنه

هستند .

آنان ، بر نافع در آمدند . عمرو بن حجاج گفت: سیراب کردن این دسته ، راهی ندارد . ما برای آن که آنان را از آب ، باز بداریم ، این جا گماشته شده‌ایم . هنگامی که یاران نافع به او نزدیک شدند، به پیادگانش گفت: مشک‌هایتان را پُر کنید .

پیادگان ، دویدند و مشک‌هایشان را پُر کردند . عمرو و یارانش هم به سوی آنها دویدند . عباس بن علی علیه السلام و نافع بن هلال نیز به آنان ، حمله کردند و آنها را [از آسیب رساندن به پیادگان] باز داشتند . سپس به جایگاهشان باز گشتند و گفتند: بروید . آن گاه ، در دفاع از آنان ، رو به روی عمرو بن حجاج ایستادند . عمرو و یارانش ، به آنان حمله کردند و آنان را مقداری [عقب] راندند . سپس مردی از قبیله صُدا ، از یاران عمرو بن حجاج ، نیزه‌ای از نافع بن هلال خورد و گمان کرد که چیزی نیست ؛ اما زخم آن ، چرک کرد و به سبب همان ، مُرد . یاران حسین علیه السلام با مشک‌ها آمدند و برایش ، آب آوردند. ۲. لَمَّا اشْتَدَّ عَلَى الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ الْعَطَشُ ، دَعَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخَاهُ ، فَبَعَثَهُ فِي ثَلَاثِينَ فَرَسًا وَعِشْرِينَ رَجُلًا ، وَبَعَثَ مَعَهُمْ بِعِشْرِينَ قِرْبَةً ، فَجَاؤُوا حَتَّى دَنَوْا مِنَ الْمَاءِ لَيْلًا ، وَاسْتَقْدَمَ أَمَامَهُمْ بِاللَّوَاءِ نَافِعُ بْنُ هِلَالٍ الْجَمَلِيُّ .

فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيُّ : مَنْ الرَّجُلُ ؟ فَجِئْتُ ، فَقَالَ : مَا جَاءَ بِكَ ؟ قَالَ : جِئْنَا نَشْرَبُ مِنْ هَذَا الْمَاءِ الَّذِي حَلَّائُمُونَا عَنْهُ ، قَالَ : فَاشْرَبْ هَنِيئًا ، قَالَ : لَا وَاللَّهِ ، لَا أَشْرَبُ مِنْهُ قَطْرَةً وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَطْشَانٌ وَمَنْ تَرَى مِنْ أَصْحَابِهِ ! فَطَلَعُوا عَلَيْهِ ، فَقَالَ : لَا سَبِيلَ إِلَى سَقْيِ هَؤُلَاءِ ، إِنَّمَا وَضِعْنَا بِهَذَا الْمَكَانِ لِنَمْنَعَهُمُ الْمَاءَ .

فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ أَصْحَابُهُ قَالَ لِرَجَالِهِ : اِمْلُؤُوا قِرْبَكُمْ ، فَشَدَّ الرَّجَالُ فَمَلَّؤُوا قِرْبَهُمْ ، وَثَارَ إِلَيْهِمْ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَأَصْحَابُهُ ، فَحَمَلَ عَلَيْهِمُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَافِعُ بْنُ هِلَالٍ ، فَكَفَّوهُمْ ، ثُمَّ انْصَرَفُوا إِلَى رِحَالِهِمْ ، فَقَالُوا : اِمْضُوا ، وَوَقِفُوا دُونَهُمْ ، فَعَطَفَ عَلَيْهِمْ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَأَصْحَابُهُ ، وَاطْرَدُوا قَلِيلًا . ثُمَّ إِنَّ رَجُلًا مِنْ صُيْدَاءِ طُعْنٍ مِنْ أَصْحَابِ عَمْرُو بْنِ الْحَجَّاجِ ، طَعَنَهُ نَافِعُ بْنُ هِلَالٍ ، فَظَنَّ أَنَّهَا لَيْسَتْ بِشَيْءٍ ، ثُمَّ إِنَّهَا انْتَقَضَتْ بَعْدَ ذَلِكَ ، فَمَاتَ مِنْهَا ، وَجَاءَ أَصْحَابُ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْقَرَبِ ، فَأَدْخَلُوهَا عَلَيْهِ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۱۲ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۸۹) .

۱. در این جا عبارت ، افتادگی دارد . متن درست ، همان گونه که در سایر منابع آمده ، این است: «تو کیستی ؟ گفت: نافع بن هلال هستم . گفت:»

امام حسین علیه السلام و یارانش ، در کربلا فرود آمدند و میان آنان و آب ، تپه‌ای بود . امام حسین علیه السلام و یارانش ، خواستند که آب بنوشند ؛ اما دشمن ، میان آنان و آب ، مانع شدند . شهر بن حوشب ، به امام حسین علیه السلام گفت: از آن نمی‌نوشید تا آن گاه که از آبِ جوشان دوزخ بنوشید . عباس بن علی علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله ! ما بر حق هستیم . آیا بجنگیم ؟ فرمود : «آری» . او نیز بر اسبش سوار شد و برخی یارانش را بر اسب‌ها نشاند و به آنان ، حمله بُرد و آنان را از اطراف آب ، کنار زد تا آن که از آن نوشیدند و سیراب شدند . ۱. نَزَلُوا [أَيُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ بِكَرْبَلَاءَ] وَبَيْنَهُمْ وَيْنِ الْمَاءِ رَبْوَةٌ ، فَأَرَادَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ الْمَاءَ ، فَحَالُوا بَيْنَهُمْ وَيْنَهُ . فَقَالَ لَهُ شَهْرُ بْنُ حَوْشَبٍ : لَا تَشْرَبُوا مِنْهُ حَتَّى تَشْرَبُوا مِنَ الْحَمِيمِ !

فَقَالَ عَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، نَحْنُ عَلَى الْحَقِّ ، فَتُفَاتِلُ ؟ قَالَ : نَعَمْ . فَوَكَبَ فَرَسَهُ ، وَحَمَلَ بَعْضَ أَصْحَابِهِ عَلَى الْخُيُولِ ، ثُمَّ حَمَلَ عَلَيْهِمْ ، فَكَشَفَهُمْ عَنِ الْمَاءِ ، حَتَّى شَرَبُوا وَسَقُوا (الإمامة و السياسة : ج ۲ ص ۱۱ ، المحن : ص ۱۴۶) . مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی (- در ماجرای باز داشتن امام علیه السلام از آب -) : ابن سعد ، مردی به نام عمرو بن حجاج زبیدی را فرا خواند و سواران فراوانی را با او همراه کرد و به او فرمان داد تا بر راه‌آبی که کنار لشکرگاه امام حسین علیه السلام بود ، فرود آید . سواران ، بر راه‌آب ، فرود آمدند .

[از آن سو،] هنگامی که تشنگی حسین علیه السلام و یارانش شدت گرفت، برادرش عباس علیه السلام را فرا خواند و سی سوار و بیست پیاده را با او همراه کرد و بیست مشک به آنان داد. آنان، در دل شب، به فرات نزدیک شدند. عمرو بن حجاج گفت: کیست؟

هلال بن نافع جملی به او گفت: من پسرعموی تو، از یاران حسین علیه السلام هستم. آمده‌ام تا از این آبی که از ما دریغ کرده‌اید، بنوشم. عمرو به او گفت: بنوش. گوارایت باد!

نافع گفت: وای بر تو! چگونه به من فرمان می‌دهی که از آب بنوشم، در حالی که حسین علیه السلام و همراهانش، از تشنگی در حال مرگ‌اند؟! حال مرگ‌اند؟!!

عمرو گفت: راست می‌گویی. این را می‌دانم؛ اما فرمانی به ما داده شده است و ناگزیریم که این فرمان را به انجام برسانیم. هلال، یارانش را فرا خواند و به درون فرات رفتند. عمرو نیز یارانش را فرا خواند تا مانع آنان شوند. هر دو گروه، بر سر آب، سخت با هم درگیر شدند. دسته‌ای می‌جنگیدند و دسته‌ای، مشک‌ها را از آب، پُر می‌کردند. گروهی از یاران عمرو بن حجاج، کشته شدند؛ ولی هیچ یک از یاران حسین علیه السلام، کشته نشدند. سپس آن گروه، با آب به لشکرگاهشان باز گشتند و حسین علیه السلام و همراهانش، آب نوشیدند. عباس علیه السلام، آن روز، «سقا (آب‌آور)» نامیده شد. ۱. ودعا [ابن سعد] بِرَجُلٍ يُقَالُ لَهُ: عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيُّ، فَضَمَّ إِلَيْهِ خَيْلاً كَثِيرَةً، وَأَمَرَهُ أَنْ يَنْزِلَ عَلَى الشَّرِيعَةِ الَّتِي هِيَ حِذَاءَ مُعَسَّكِرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَتَزَلَّتِ الْخَيْلُ عَلَى شَرِيعَةِ الْمَاءِ.

فَلَمَّا اشْتَدَّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ دَعَا أَخَاهُ الْعَبَّاسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَضَمَّ إِلَيْهِ ثَلَاثِينَ فَارِسًا وَعِشْرِينَ رَاجِلًا، وَبَعَثَ مَعَهُمُ عِشْرِينَ قَرِيبَةً فِي جَوْفِ اللَّيْلِ حَتَّى دَنَوْا مِنَ الْفُرَاتِ، فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ لَهُ هَالَلُ بْنُ نَافِعِ الْجَمَلِيِّ: أَنَا ابْنُ عَمِّ لَكَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، جِئْتُ حَتَّى أَشْرَبَ مِنْ هَذَا الْمَاءِ الَّذِي مَنَعْتُمُونَا عَنْهُ، فَقَالَ لَهُ عَمْرُو: إِشْرَبْ هَنِيئًا مَرِيئًا. فَقَالَ نَافِعٌ: وَيَحْكُ كَيْفَ تَأْمُرُنِي أَنْ أَشْرَبَ مِنَ الْمَاءِ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ مَعَهُ يَمُوتُونَ عَطَشًا؟! فَقَالَ: صَدَقْتَ قَدْ عَرَفْتُ هَذَا، وَلَكِنْ أُمِرْنَا بِأَمْرٍ وَلَا بُدَّ لَنَا أَنْ نَنْتَهِيَ إِلَى مَا أُمِرْنَا بِهِ.

فَصَاحَ هَالَلٌ بِأَصْحَابِهِ وَدَخَلُوا الْفُرَاتَ، وَصَاحَ عَمْرُو بِأَصْحَابِهِ لِيَمْنَعُوا، فَاقْتَتَلَ الْقَوْمُ عَلَى الْمَاءِ قِتَالًا شَدِيدًا، فَكَانَ قَوْمٌ يُقَاتِلُونَ وَقَوْمٌ يَمْلَأُونَ الْقِرْبَ حَتَّى مَلَأُوهَا، وَقُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ عَمْرُو بْنِ الْحَجَّاجِ جَمَاعَةٌ، وَلَمْ يُقْتَلْ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَدٌ، ثُمَّ رَجَعَ الْقَوْمُ إِلَى مُعَسَّكِرِهِم بِالْمَاءِ، فَشَرِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ كَانَ مَعَهُ، وَلُقِبَ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَئِذٍ السَّقَاءَ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۴۴، الفتوح: ج ۵ ص ۹۱).

۱ / ۱۳ نامه ابن زیاد به ابن سعد و ترغیب به شتاب ورزیدن در نبرد با امام علیه السلام

الأمالی، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -) : به عبید الله بن زیاد، خبر رسید که عمر بن سعد، شب‌ها با حسین علیه السلام می‌نشیند و با او سخن می‌گوید و نبرد با او را خوش نمی‌دارد. عبید الله، شمر بن ذی الجوشن را با چهار هزار سوار، به سوی او فرستاد و به عمر بن سعد نوشت: «هنگامی که این نامه‌ام به تو رسید،

به حسین بن علی، مهلت نده و گلویش (گریبان) را بگیر و میان آب و او، مانع شو، همان گونه که میان عثمان و آب، در روز حادثه قتل عثمان، مانع شدند». ۱. بَلَغَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ أَنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ يُسَامِرُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيُحَدِّثُهُ، وَيَكْرَهُ قِتَالَهُ، فَوَجَّهَ إِلَيْهِ شَمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ فِي أَرْبَعَةِ آلَافٍ فَارِسٍ، وَكَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: إِذَا أَتَاكَ كِتَابِي هَذَا فَلَا تُمَهِّلَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ، وَخُذْ بِكَطْمِهِ، وَحُلْ بَيْنَ الْمَاءِ وَبَيْنَهُ، كَمَا حِيلَ بَيْنَ عُثْمَانَ وَبَيْنَ الْمَاءِ يَوْمَ الدَّارِ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۰ ح ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۴

ص ۳۱۵ ح ۱). الملهوف: نامه عبید الله بن زیاد، به عمر بن سعد رسید و او را بر جنگ و شتاب در رویارویی، تحریک کرد و از تأخیر و مهلت دادن، بر حذر داشت. ۲. وَرَدَ كِتَابُ عُبَيْدِ اللَّهِ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، يَحْتُثُّهُ عَلَى الْقِتَالِ وَتَعْجِيلِ النَّزَالِ، وَيُحَذِّرُهُ مِنَ التَّأخِيرِ وَالْإِمْهَالِ (الملهوف: ص ۱۴۸). الأخبار الطوال: ابن زیاد به عمر بن سعد نوشت: «اما بعد، من، تو را به سوی حسین، روانه نکرده‌ام تا به او مهلت دهی و یا سلامت و ماندگاری را برایش آرزو کنی و شفیع او نزد من شوی. گردن نهادن به حکم مرا، به او و یارانش عرضه بدار. اگر تو را اجابت کردند، او و یارانش را به سوی من، روانه کن، و اگر خودداری کردند، به نبرد با او پرداز که او نافرمان و جدا شده [از امت] است؛ و اگر چنین نکردی، از سپاه ما، کنار برو و لشکر را به شمر بن ذی الجوشن بسپار که ما تو را به فرمانمان، امر کرده‌ایم». از این رو، عمر بن سعد، یارانش را ندا داد تا به سوی آنان (حسین علیه السلام و یارانش)، روان شوند. ۳. إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ كَتَبَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَمْ أَبْعَثْكَ إِلَى الْحُسَيْنِ لِتَطَاوُلَةِ الْأَيَّامِ، وَلَا لِتُمْتِيَةِ السَّلَامَةِ وَالْبَقَاءِ، وَلَا لِتَكُونُ شَفِيعَهُ إِلَيَّ، فَأَعْرِضْ عَلَيْهِ وَعَلَى أَصْحَابِهِ النَّزُولَ عَلَى حُكْمِي، فَإِنْ أَجَابُوكَ فَأَبْعَثْ بِهِ وَأَصْحَابَهُ إِلَيَّ، وَإِنْ أَبَوْا فَارْجِعْ إِلَيْهِ؛ فَإِنَّهُ عَاقُ شَأْنٍ!! فَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَاعْتَزِلْ جُنْدَنَا، وَخَلِّ بَيْنَ شَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ وَبَيْنَ الْعَسْكَرِ، فَإِنَّا أَمْرُنَاكَ بِأَمْرِنَا. فنَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ أَنْ انْهَدُوا إِلَى الْقَوْمِ (الأخبار الطوال: ص ۲۵۵، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۷). تاريخ الطبری (- به نقل از سعد بن عبیده -): ما با عمر بن سعد، آبتنی می‌کردیم که مردی آمد و درگوشی با او سخن گفت و به وی گفت که: ابن زیاد، جویریۀ بن بدر تمیمی را به سوی تو فرستاده است و به او فرمان داده که اگر با حسین و یارانش نجنگی، گردنت را بزنند.

عمر، به سوی اسبش پرید و بر آن، سوار شد. سلاحش را خواست و آن را روی همان اسب، به خود بست و مردم (لشکر) را به سوی ایشان (حسین علیه السلام و یارانش)، حرکت داد و با آنان جنگید. ۴. إِنَّا لَمُسْتَنْقِعُونَ فِي الْمَاءِ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ، فَسَارَهُ وَقَالَ لَهُ: قَدْ بَعَثَ إِلَيْكَ ابْنُ زِيَادٍ جُوزِيرَةً بَنَ بَدْرَ التَّمِيمِيِّ، وَأَمَرَهُ أَنْ لَمْ تُقَاتِلِ الْقَوْمَ أَنْ يَضْرِبَ عُقْقَكَ. قَالَ: فَوُتِّبَ إِلَى فَرَسِهِ فَرَكَبَهُ، ثُمَّ دَعَا سِلَاحَهُ فَلَبَسَهُ، وَإِنَّهُ عَلَى فَرَسِهِ، فَهَضَّ بِالنَّاسِ إِلَيْهِمْ، فَقَاتَلُوهُمْ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۳، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۲۴).

سلیمان بن ابی راشد، از حمید بن مسلم، برایم نقل کرد که: عبید الله بن زیاد، شمر بن ذی الجوشن را فرا خواند و به او گفت: این نامه را برای عمر بن سعد ببر و باید گردن نهادن به حکم مرا به حسین و یارانش، عرضه بدارد. اگر پذیرفتند، باید آنان را دست‌بسته، به سوی من بفرستد، و اگر نپذیرفتند، باید با آنان بجنگد. اگر عمر چنین کرد، گوش به فرمان و مطیع او باش، و اگر خودداری کرد، تو با آنان بجنگ و تو، فرمانده مردمی (لشکری) و بر او (حسین علیه السلام) پیر و گردنش را بزن و سرش را به سوی من بفرست.

ابو جناب کلبی نیز برایم گفت: سپس عبید الله بن زیاد، به عمر بن سعد نوشت: «اما بعد، من، تو را به سوی حسین نفرستادم که کاری به او نداشته باشی و یا به او مهلت دهی و برایش سلامت و ماندگاری را آرزو کنی و یا برایش نزد من به شفاعت بنشینی... دقت کن! اگر حسین و یارانش، به حکم [من] گردن نهادند و تسلیم شدند، آنها را دست‌بسته، نزد من بفرست، و اگر خودداری کردند، لشکر را به سویشان حرکت ده و آنها را بکش و مثله کن که سزایمان این هستند؛ و اگر حسین، کشته شد، بر سینه و پشتش اسب بتازان که او نافرمان و بُریده [از امت] و بُرنده [ی رجم] و ستمکار است. قصدم از این کار، زیان رساندن به او پس از مرگ نیست - که امکان ندارد -؛ بلکه عهد کرده بودم که اگر او را بکشم، این کار را با او بکنم.

اگر تو، کار ما را اجرا کنی، پاداش مطیع گوش به فرمان را به تو می‌دهیم، و اگر خودداری کردی، از کار و سپاه ما، کناره بگیر و لشکر را به شمر بن ذی الجوشن، وا بگذار که ما، فرمانمان را به او داده‌ایم. و السَّلام! ۱. إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ دَعَا شَمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ، فَقَالَ لَهُ: أَخْرِجْ بِهَذَا الْكِتَابِ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَلْيَعْرِضْ عَلَى الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ النَّزُولَ عَلَى حُكْمِي، فَإِنْ فَعَلُوا فَلْيَبْعَثْ بِهِمْ إِلَيَّ سِلْمًا، وَإِنْ هُمْ أَبَوْا فَلْيَقَاتِلْهُمْ، فَإِنْ فَعِلَ فَاسْمَعْ لَهُ وَأَطِعْ، وَإِنْ هُوَ أَبِي فَقَاتِلْهُمْ، فَأَنْتَ أَمِيرُ النَّاسِ، وَثَبَّ عَلَيْهِ، فَاضْرِبْ عُقْقَهُ،

وَابْعَثْ إِلَيَّ بِرَأْسِهِ .

قال أبو مخنف: حَدَّثَنِي أَبُو جَنَابِ الْكَلْبِيُّ، قَالَ: ثُمَّ كَتَبَ عُبيدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَمْ أَبْعَثْكَ إِلَى حَسَنِ لَتُكْفَ عَنْهُ وَلَا لَتُطَاوَلَهُ، وَلَا لَتُمِيتَهُ السَّلَامَةُ وَالْبَقَاءُ، وَلَا لَتَقْعُدَ لَهُ عِنْدِي شَافِعًا...، أَنْظِرْ فَإِن نَزَلَ حُسَيْنٌ وَأَصْحَابُهُ عَلَى الْحُكْمِ وَاسْتَسَلِمُوا فَاَبْعَثْ بِهِمْ إِلَيَّ سَلَمًا، وَإِن أَبَوْا فَارْحَفْ إِلَيْهِمْ حَتَّى تَقْتُلَهُمْ وَتُمَثِّلَ بِهِمْ؛ فَإِنَّهُمْ لَذَلِكَ مُسْتَحَقُّونَ! فَإِن قُتِلَ حُسَيْنٌ فَأَوْطِئِ الْخَيْلَ صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ؛ فَإِنَّهُ عَاقٌ مُشَاقٌّ قَاطِعٌ ظُلُومٌ!! وَلَيْسَ دَهْرِي فِي هَذَا أَنْ يُضَرَّ بَعْدَ الْمَوْتِ شَيْئًا، وَلَكِنْ عَلَى قَوْلٍ لَوْ قَدْ قَتَلْتُهُ فَعَلْتُ هَذَا بِهِ!!

این آنت مَضِيتْ لَأَمْرِنَا فِيهِ جَزِينَاكَ جَزَاءَ السَّامِعِ الْمُطِيعِ، وَإِن أَبَيْتَ فَاعْتَرِلْ عَمَلْنَا وَجُنَدْنَا، وَخَلَّ بَيْنَ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ وَبَيْنَ الْعَسْكَرِ، فَإِنَّا قَدْ أَمْرَنَاهُ بِأَمْرِنَا، وَالسَّلَامُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۴، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۹۰). عمر بن سعد، به لشکرگاه خود باز گشت. نامه‌ای از ابن زیاد، در سرزنش و ناتوان شمردن او آمد که می‌گفت: [علت] این تأخیر چیست؟ دقت کن! اگر حسین و یارانش، بیعت کردند و به حکم من، گردن نهادند، آنها را دست‌بسته، به سوی من روانه کن، و اگر از این کار، خود داری کردند، با آنان بجنگ و آنها را بکش و مثله‌شان کن که سزای این هستند. نیز چون حسین را کشتی، بر پشت و شکمش، اسب بتازان که او نافرمان و بُریده [از امت] و بُرنده [ی رَحِم] و ستمکار است. اگر چنین کردی، پاداش مطیع گوش به فرمان را به تو می‌دهیم، و اگر خودداری و وزیدی، از لشکر و سپاه ما، کنار برو و سپاه و لشکر را به شمر بن ذی الجوشن بسپار که او از تو، استوار اندیش‌تر و استوار گام‌تر است. و غیر از او (راوی متن پیشین) گفته‌اند: عبید الله بن زیاد، حُویره بن یزید تمیمی را فرا خواند و گفت: چون نامه‌ام را به عمر بن سعد رساندی، اگر فوراً به نبرد با حسین برخاست که خوب است. اگر چنین نکرد، او را بگیر و در بند کن و شهر بن حوشب را بخوان تا فرمانده لشکر باشد. نامه، رسید و در نامه، چنین آمده بود: «ای ابن سعد! من، تو را برای همدی حسین نفرستاده‌ام! پس چون نامه‌ام به تو رسید، حسین را مخیر کن که یا به سوی من بیاید و یا با او بجنگی». عمر بن سعد، همان لحظه برخاست و این را به حسین علیه السلام، خبر داد. حسین علیه السلام به او فرمود: «تا فردا، به من فرصت بده». ۱. رَجَعَ عُمَرُ [بْنُ سَعْدٍ] إِلَى مُعَسَّكِرِهِ، ثُمَّ إِنَّهُ وَرَدَ عَلَيْهِ كِتَابٌ مِنْ ابْنِ زِيَادٍ يُؤْتِبُهُ وَيُضَعِّفُهُ، وَيَقُولُ: مَا هَذِهِ الْمُطَاوَلَةُ؟ أَنْظِرْ إِن بَايَعَ الْحُسَيْنُ وَأَصْحَابُهُ وَنَزَلُوا عِنْدَ حُكْمِي فَاَبْعَثْ بِهِمْ إِلَيَّ سَلَمًا، وَإِن أَبَوْا ذَلِكَ فَارْحَفْ إِلَيْهِمْ حَتَّى تَقْتُلَهُمْ وَتُمَثِّلَ بِهِمْ؛ فَإِنَّهُمْ لَذَلِكَ مُسْتَحَقُّونَ، فَإِذَا قَتَلْتَ الْحُسَيْنَ فَأَوْطِئِ الْخَيْلَ ظَهْرَهُ وَبَطْنَهُ، فَإِنَّهُ عَاقٌ شَاقٌّ قَاطِعٌ ظُلُومٌ!! فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ جَزِينَاكَ جَزَاءَ السَّامِعِ الْمُطِيعِ، وَإِن أَبَيْتَ ذَلِكَ فَاعْتَرِلْ خَيْلَنَا وَجُنَدَنَا، وَسَلِّمِ الْجُنْدَ وَالْعَسْكَرَ إِلَى شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ؛ فَإِنَّهُ أَشَدُّ مِنْكَ حَزْمًا، وَأَمْضَى مِنْكَ عَزْمًا.

وقال غيره: إِنَّ عُبيدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ دَعَا حُويْرَةَ بْنَ يَزِيدَ التَّمِيمِيَّ، وقال: إِذَا وَصَلْتَ بَكْتَابِي إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَإِن قَامَ مِنْ سَاعَتِهِ لِمُحَارَبَةِ الْحُسَيْنِ فَذَاكَ، وَإِن لَمْ يَقَمْ فَخُذْهُ وَقِيدَهُ، وَانْدُبْ شَهْرَ بْنَ حَوْشَبٍ لِيَكُونَ أَمِيرًا عَلَى النَّاسِ. فَوَصَّلَ الْكِتَابَ وَكَانَ فِي الْكِتَابِ: إِنِّي لَمْ أَبْعَثْكَ - يَابْنَ سَعْدٍ - لِمُنَادِمَةِ الْحُسَيْنِ، فَإِذَا أَتَاكَ كِتَابِي فَخَبِّرِ الْحُسَيْنَ بَيْنَ أَنْ يَأْتِيَ إِلَيَّ وَبَيْنَ أَنْ تُقَاتِلَهُ. فَقَامَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنْ سَاعَتِهِ وَأَخْبَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذَلِكَ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَخْرِنِي إِلَى غَدٍ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۴۵، الفتوح: ج ۵ ص ۹۳).

۱ / ۱۴ روز محاصره حسین علیه السلام و یارانش

الکافی (- به نقل از عبد الملک -): از امام صادق علیه السلام، از روزه روزهای تاسوعا و عاشورا در ماه محرم پرسیدم. فرمود: «تاسوعا، روزی است که حسین و یارانش - که خدا از ایشان، خشنود باد -، در کربلا، محاصره شدند و سپاه شام، بر گرد او جمع شدند و فرود آمدند. ابن مرجانه و عمر بن سعد، از وفور و فراوانی سپاهیان، شادمان شدند و در این روز، حسین علیه السلام و یارانش را - که خدا از ایشان خشنود باد -، ناتوان شمردند و یقین کردند که کسی به یاری حسین علیه السلام نمی‌آید و عراقیان، به او کمکی نمی‌دهند. پدرم فدای ناتوان شمرده شده غریب باد!!»

سپس فرمود: «اما روز عاشورا، روزی است که مصیبت حسین علیه السلام و بر خاک افتادن او میان یارانش، پیش آمد و یارانش نیز برهنه، بر گرد او بر زمین افتاده بودند. آیا در چنین روزی، روزه می‌گیرند؟ به پروردگار خانه حرام سوگند که هرگز، روا نیست!». ۱. سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ صَوْمِ تَاسُوعَا وَعَاشُورَا مِنْ شَهْرِ الْمُحَرَّمِ؟ فَقَالَ: تَاسُوعَا يَوْمٌ حَوْصَةٌ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ بِكَرْبَلَاءَ، وَاجْتَمَعَ عَلَيْهِ خَيْلُ أَهْلِ الشَّامِ وَأَنَاخُوا عَلَيْهِ، وَفَرِحَ ابْنُ مَرْجَانَةَ وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِتَوَافُرِ الْخَيْلِ وَكَثَرَتِهَا، وَاسْتَضَعَفُوا فِيهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابَهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، وَأَيَقْنُوا أَنْ لَا يَأْتِيَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاصِرٌ وَلَا يُمِدُّهُ أَهْلُ الْعِرَاقِ، بِأَبِي الْمُسْتَضَعَفِ الْغَرِيبِ. ثُمَّ قَالَ: وَأَمَّا يَوْمُ عَاشُورَا فَيَوْمٌ أُصِيبَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَرِيحاً بَيْنَ أَصْحَابِهِ، وَأَصْحَابُهُ صَرَعَى حَوْلَهُ عُرَاءٌ، أَفْصَوْمٌ يَكُونُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ؟! كَلَّا وَرَبُّ الْبَيْتِ الْحَرَامِ (الكافي: ج ۴ ص ۱۴۷ ح ۷، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۹۵ ح ۴۰).

۱ / ۱۵ حيله شمر برای جدایی انداختن میان امام علیه السلام و برادرش عباس علیه السلام

تاریخ الطبری (- به نقل از عبد الله بن شریک عامری -): هنگامی که شمر بن ذی الجوشن، نامه را [از ابن زیاد برای ابن سعد] گرفت، او و عبد الله بن ابی مُجَلَّح برخواستند. عمه ابن ابی مُجَلَّح، اُمّ البنین [مادر عباس علیه السلام]، دختر حِزَام، همسر علی بن ابی طالب علیه السلام بود که عباس علیه السلام، عبد الله، جعفر و عثمان را برای او به دنیا آورد. عبد الله بن ابی مُجَلَّح بن حِزَام بن خالد بن ربیعۀ بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب گفت: خداوند، [کار] امیر را به سامان آورد! پسران خواهر ما همراه حسین هستند. اگر موافقی، امان‌نامه‌ای برای آنان بنویس.

گفت: باشد؛ با کمال میل!

آن گاه، به مُنشی‌اش فرمان داد و امان‌نامه‌ای برای آنان نوشت و عبد الله بن ابی مُجَلَّح، آن امان‌نامه را با غلامش به نام کُزَمان، فرستاد. هنگامی که او بر آنان در آمد، آنان را فرا خواند و گفت: این، امانی است که دایی‌تان برای شما فرستاده است. آن جوانان (فرزندان امّ البنین)، به او گفتند: به دایی‌مان، سلام برسان و به او بگو: ما نیازی به امان تو نداریم، امان خدا، بهتر از امان فرزند سمیه است.

شمر بن ذی الجوشن، با نامه عبید الله بن زیاد به عمر بن سعد، به سوی او آمد. چون بر او در آمد و نامه را خواند، عمر به او گفت: وای بر تو! چه می‌خواهی؟ خدا، از خانه‌ات دورت بدارد (آواره گردی) و آنچه را برایم آورده‌ای، زشت گرداند! به خدا سوگند، گمان می‌کنم که تو مانع شده‌ای تا آنچه را به او نوشته بودم، بپذیرد. کار ما را تباه کردی. ما امید داشتیم که کار، سامان پذیرد. به خدا سوگند، حسین، تسلیم نمی‌شود. جانی غیرتمند در وجودش نهفته است. شمر به او گفت: به من بگو که چه می‌کنی؟ آیا فرمان امیرت را اجرا می‌کنی و دشمنش را می‌کشی؟ اگر نه، سپاه و لشکر را به من، وا گذار.

عمر گفت: هرگز به تو واگذار نمی‌کنم و خودم کار را به انجام می‌رسانم! تو هم کاری را به عهده بگیر و فرمانده پیادگان باش. عمر، پنج‌شنبه شب، نه روز از محرم گذشته، حرکت کرد [و حمله کرد]. شمر نیز آمد تا جلوی یاران حسین علیه السلام ایستاد و گفت: خواهرزادگان ما کجا هستند؟

عباس علیه السلام و جعفر و عثمان، فرزندان علی علیه السلام، بیرون آمدند و به او گفتند: چه می‌خواهی و در پی چه هستی؟ گفت: شما - ای خواهرزادگانم -، در امان هستید.

آن جوانان به او گفتند: خداوند، تو و امانت را لعنت کند! اگر تو دایی ما هستی، به ما امان می‌دهی، در حالی که فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در امان نیست؟! لَمَّا قَبِضَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ الْكِتَابَ قَامَ هُوَ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْمُجَلَّحِ - وَكَانَتْ عَمَّتُهُ أُمُّ

الْبَنِينَ ابْنَةُ حِزَامٍ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَوَلَدَتْ لَهُ الْعَبَّاسَ وَعَبْدَ اللَّهِ وَجَعْفَرًا وَعُثْمَانَ - فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْمُحَلِّ بْنِ حِزَامٍ بْنُ خَالِدٍ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْوَحِيدِ بْنِ كَعْبِ بْنِ عَامِرِ بْنِ كِلَابٍ : أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ ! إِنَّ بَنِي أُخْتِنَا مَعَ الْحُسَيْنِ ، فَإِنْ رَأَيْتَ أَنْ تَكْتَبَ لَهُمْ أَمَانًا فَعَلْتَ ، قَالَ : نَعَمْ وَنَعْمَةً عَيْنٍ .

فَأَمَرَ كَاتِبَهُ ، فَكَتَبَ لَهُمْ أَمَانًا ، فَبَعَثَ بِهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي الْمُحَلِّ مَعَ مَوْلَى لَهُ يُقَالُ لَهُ : كُرْمَانُ ، فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِمْ دَعَاهُمْ ، فَقَالَ : هَذَا أَمَانٌ بَعَثَ بِهِ خَالُكُمُ ، فَقَالَ لَهُ الْفَتِيَّةُ : أَفَرَأَى خَالَنَا السَّلَامَ ، وَقُلْ لَهُ : أَنْ لَا حَاجَةَ لَنَا فِي أَمَانِكُمْ ، أَمَانُ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ أَمَانِ ابْنِ سُمَيَّةَ .
قَالَ : فَأَقْبَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ بِكِتَابِ عُبيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ : فَلَمَّا قَدِمَ بِهِ عَلَيْهِ فَقَرَأَهُ قَالَ لَهُ عُمَرُ : مَا لَكَ وَيْلَكَ ! لَا قَرَبَ اللَّهُ دَارَكَ ، وَفَتَحَ اللَّهُ مَا قَدِمْتَ بِهِ عَلَيَّ ! وَاللَّهِ إِنِّي لَأَطُئُكَ أَنْتَ ثَنَيْتَهُ أَنْ يَقْبَلَ مَا كَتَبْتَ بِهِ إِلَيْهِ ، أَفَسَدْتَ عَلَيْنَا أَمْرًا كُنَّا رَجَوْنَا أَنْ يَصْلُحَ ، لَا يَسْتَسْلِمُ - وَاللَّهِ - حُسَيْنٌ ، إِنَّ نَفْسًا أُبَيَّةً لَبَيْنَ جَنَبِيهِ .

فَقَالَ لَهُ شِمْرٌ : أَخْبِرْنِي مَا أَنْتَ صَانِعٌ ؟ أَتَمْضِي لِأَمْرِ امِيرِكَ وَتَقْتُلُ عَدُوَّهُ ، وَإِلَّا فَخَلَّ بَيْنِي وَبَيْنَ الْجُنْدِ وَالْعَسْكَرِ .
قَالَ : لَا ، وَلَا كَرَامَةً لَكَ ، وَأَنَا أَتَوَلَّى ذَلِكَ ، قَالَ : فَدُونَكَ ، وَكُنْ أَنْتَ عَلَى الرَّجَالِ ، قَالَ : فَتَنَهَضَ إِلَيْهِ عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ لِتَسْعَ مَضِينَ مِنْ الْمُحَرَّمِ ، قَالَ : وَجَاءَ شِمْرٌ حَتَّى وَقَفَ عَلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ : أَيْنَ بَنُو أُخْتِنَا ؟ فَخَرَجَ إِلَيْهِ الْعَبَّاسُ وَجَعْفَرُ وَعُثْمَانُ بَنُو عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالُوا لَهُ : مَا لَكَ وَمَا تُرِيدُ ؟ قَالَ : أَنْتُمْ يَا بَنِي أُخْتِي آمِنُونَ . قَالَ لَهُ الْفَتِيَّةُ : لَعَنَكَ اللَّهُ وَلَعَنَ أَمَانَكَ ! لَئِنْ كُنْتَ خَالَنَا أَتُؤْمِنُنَا وَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا أَمَانَ لَهُ ؟! (تاريخ الطبري : ج ۵ ص ۴۱۵ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۸۹) .

أنساب الأشراف : شمر ، [در میدان] ایستاد و گفت: خواهرزادگان ما ، کجا هستند (یعنی : عباس علیه السلام ، عبد الله ، جعفر و عثمان ، فرزندان علی بن ابی طالب علیه السلام که مادرشان، أم البنین ، دختر حزام بن ربیعہ کلابی شاعر بود) ؟ آنان ، به سوی او آمدند. شمر گفت: شما در امان هستید . گفتند: خداوند ، تو و امانت را لعنت کند! آیا به ما امان می‌دهی، در حالی که فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در امان نیست ؟! ۱ وَقَفَ شِمْرٌ فَقَالَ : أَيْنَ بَنُو أُخْتِنَا ؟ يَعْنِي : الْعَبَّاسَ وَعَبْدَ اللَّهِ وَجَعْفَرًا وَعُثْمَانَ بَنِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَأُمُّهُمُ أُمُّ الْبَنِينَ بِنْتُ حِزَامٍ بْنِ رَبِيعَةَ الْكِلَابِيِّ الشَّاعِرِ ، فَخَرَجُوا إِلَيْهِ ، فَقَالَ : لَكُمْ الْأَمَانُ . فَقَالُوا : لَعَنَكَ اللَّهُ وَلَعَنَ أَمَانَكَ ! أَتُؤْمِنُنَا وَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا أَمَانَ لَهُ ؟! (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۹۱ ، المنتظم : ج ۵ ص ۳۳۷) .
الفتوح : شمر بن ذی الجوشن آمد تا رو به روی لشکرگاه حسین علیه السلام ایستاد و با بالاترین صدایش ، ندا داد: خواهرزادگان ما ، عبد الله ، جعفر و عباس ، پسران علی بن ابی طالب ، کجا هستند ؟ حسین علیه السلام به برادرانش فرمود : «پاسخ او را بدهید، هر چند فاسق است ؛ چرا که او از دایه‌های شماس» . آنان ، او را صدا زدند و گفتند: چه کاری داری و چه می‌خواهی ؟ شمر گفت: ای خواهرزادگانم ! شما در امان هستید . خود را با برادران حسین ، به کشتن ندهید و در اطاعت امیر مؤمنان یزید بن معاویه باشید ! عباس بن علی علیه السلام به او گفت: مرگ بر تو ، ای شمر! خدا ، لعنت کند و این امانی را نیز که آورده‌ای ، لعنت کند ! ای دشمن خدا! آیا به ما فرمان می‌دهی که به اطاعت معاند [با خدا] در آییم و یاری برادرمان حسین علیه السلام را و انهم ؟ ۲! أَقْبَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ حَتَّى وَقَفَ عَلَى مُعَسَّكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ : أَيْنَ بَنُو أُخْتِنَا عَبْدُ اللَّهِ وَجَعْفَرُ وَالْعَبَّاسُ بَنُو عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ! فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِإِخْوَتِهِ : أَجِيبُوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا ، فَإِنَّهُ مِنْ أَخْوَالِكُمْ ! فَنَادَوْهُ فَقَالُوا : مَا شَأْنُكَ وَمَا تُرِيدُ ؟ فَقَالَ : يَا بَنِي أُخْتِي ، أَنْتُمْ آمِنُونَ ، فَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ مَعَ أَخِيكُمُ الْحُسَيْنِ ، وَالزَّمُوا طَاعِيَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ !

فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَبَّأَ لَكَ يَا شِمْرُ ، وَلَعَنَكَ اللَّهُ ، وَلَعَنَ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ هَذَا يَا عَدُوَّ اللَّهِ ! أَتَأْمُرُنَا أَنْ نَدْخُلَ فِي طَاعَةِ الْعِزَادِ وَنُزَكَّ نُصْرَةَ أَخِيْنَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؟! (الفتوح : ج ۵ ص ۹۴ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۲۴۶) .
شمر بن ذی الجوشن - که خدا ، لعنتش کند - آمد و ندا داد: خواهرزادگان من، عبد الله ، جعفر ، عباس و عثمان ، کجا هستند ؟ حسین علیه السلام فرمود : «پاسخش را بدهید، هر چند فاسق است ؛ چرا که یکی از دایه‌های شماس» . آنان به او گفتند: چه کار

داری؟ گفت: ای خواهرزادگان من! شما در امان هستید. خود را به همراه برادران حسین، به کشتن ندهید و در اطاعت امیر مؤمنان یزید بن معاویه باشید. عباس بن علی علیه السلام، او را ندا داد: «دستانت، بُریده باد و لعنت بر امانی که آورده‌ای، ای دشمن خدا! آیا به ما فرمان می‌دهی که برادر و سرورمان حسین بن فاطمه را وا گذاریم و در اطاعت ملعونان و فرزندان ملعون‌ها در آییم؟!». شمر، خشمگینانه، به سوی لشکرش بازگشت ۱. أَقْبَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - فَنَادَى: أَيْنَ بَنُو أُخْتِي عَبْدِ اللَّهِ وَجَعْفَرُ وَالْعَبَّاسُ وَعُثْمَانُ؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَجِيبُوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا، فَإِنَّهُ بَعْضُ أَخَوَالِكُمْ، فَقَالُوا لَهُ: مَا شَأْنُكَ؟

فَقَالَ: يَا بَنِي أُخْتِي، أَنْتُمْ آمِنُونَ، فَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ مَعَ أَخِيكُمْ الْحُسَيْنِ، وَالزَّمُوا طَاعَةَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ! فَنَادَاهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَبَّتْ يَدَاكَ وَلُعِنَ مَا جِئْتَ بِهِ مِنْ أَمَانِكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ! أَتَأْمُرُنَا أَنْ نَتْرُكَ أَخَانًا وَسَيِّدَنَا الْحُسَيْنَ بْنَ فَاطِمَةَ وَنَدْخُلَ فِي طَاعَةِ اللَّعْنَاءِ أَوْلَادِ اللَّعْنَاءِ!؟

فَرَجَعَ الشِّمْرُ إِلَى عَسْكَرِهِ مُغْضَبًا (المهلوف: ص ۱۴۸، مثير الأحران: ص ۵۵). الأمالی، شجری (- به نقل از حسن بن خضر -): پدرم، از ابن کلبی برایم نقل کرد که: شمر بن ذی الجوشن، روزی که با حسین علیه السلام رویارو شدند، فریاد برآورد: ای عباس! به سوی من بیا تا با تو سخن بگویم.

عباس، از امام حسین علیه السلام اجازه خواست. امام علیه السلام به او اجازه داد. عباس علیه السلام به شمر گفت: «چه می‌خواهی؟».

گفت: این امان، برای تو و برادران مادری توست. آن را از امیر (یعنی ابن زیاد)، به خاطر خویشاوندی‌تان با خویش گرفته‌ام؛ زیرا من، یکی از دایی‌هایتان هستم. بیرون بیاید که در امان هستید.

عباس علیه السلام به او گفت: «خداوند، تو و امان تو را لعنت کند! به خدا سوگند، تو به خاطر این که ما خواهرزادگان تو هستیم، برایمان امان می‌گیری؛ ولی فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله امان ندارد؟!».

همچنین عباس علیه السلام خواست که فرود آید [و بجنگد]؛ اما حسین علیه السلام به او فرمود: «برادرانت را پیش بپرداز که آن دو، عبد الله و جعفر، فرزند ندارند؛ ولی تو فرزند داری و می‌توانی از آن دو، ارث ببری، ۱ و نیز در شکیبایی بر شهادتشان، اجر ببری».

عباس علیه السلام، به دو برادرش فرمان داد و آن دو جنگیدند تا کشته شدند. سپس، [خود] عباس علیه السلام فرود آمد و جنگید تا کشته شد.

پدرم گفت: این سه تن، پسران ام جعفر کلابی، یعنی همان ام البنین بودند ۲. صَاحَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ يَوْمَ وَقَعُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيَا عَبَّاسٍ - يَعْنِي الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَخْرُجْ إِلَيَّ أَكَلِّمُكَ. فَاسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَذِنَ لَهُ، فَقَالَ لَهُ: مَا لَكَ؟ قَالَ: هَذَا أَمَانٌ لِمَكَ وَلِأَخَوَتِكَ مِنْ أُمَّكَ، أَخَذْتُهُ لَكَ مِنَ الْأَمِيرِ - يَعْنِي ابْنَ زِيَادٍ - لِمَكَانِكُمْ مِنِّي؛ لِأَنِّي أَخِذْتُ أَخَوَالَكُمْ، فَأَخْرَجُوا آمِنِينَ.

فَقَالَ لَهُ الْعَبَّاسُ: لَعَنَكَ اللَّهُ وَلَعَنَ أَمَانَكَ! وَاللَّهِ، إِنَّكَ تَطْلُبُ لَنَا الْأَمَانَ أَنْ كُنَّا بَنِي أُخْتِكَ، وَلَا يَأْمَنُ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟!!

فَأَرَادَ الْعَبَّاسُ أَنْ يَنْزِلَ فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: قَدِّمِ أَخَوَيْكَ بَيْنَ يَدَيْكَ، وَهُمَا عَبْدُ اللَّهِ وَجَعْفَرُ؛ فَإِنَّهُمَا لَيْسَ لَهُمَا وَلَدٌ وَلَكَ وَلَدٌ حَتَّى تَرْبَهُمَا وَتَحْتَسِبَهُمَا، فَأَمَرَ أَخَوِيهِ فَنَزَلَا فَقَاتَلَا حَتَّى قُتِلَا، ثُمَّ نَزَلَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ.

قَالَ الْحَسَنُ: قَالَ أَبِي: وَهَؤُلَاءِ الثَّلَاثَةُ بَنُو أُمِّ جَعْفَرٍ، وَهِيَ الْكِلَابِيَّةُ وَهِيَ أُمُّ الْبَنِينَ (الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۵).

۱. یعنی: همگی، بدون تردید، شهید خواهید شد؛ اما اگر آن دو زودتر شهید شوند، اموالشان به تو و از تو به فرزندان ارث

می‌رسد .

۱ / ۱۶ شب را مهلت گرفتن ، برای نماز و دعا و استغفار

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف ، در یادکرد حوادث عصر تاسوعا -) : حارث بن حصیره از عبد الله بن شریک عامری برایم نقل کرد که : عمر بن سعد ندا داد : ای لشکر خدا ! سوار شوید و بشارتتان باد !

آن گاه ، خود با مردم ، سوار شد و پس از نماز عصر ، به سوی آنان (سپاه حسین علیه السلام) ، حرکت کرد . حسین علیه السلام ، جلوی خیمه نشسته بود و به کمک شمشیرش زانوانش را بغل گرفته بود و خوابش برده ، سرش بر روی زانوانش افتاده بود که خواهرش زینب علیها السلام ، صدای حرکت لشکر ابن سعد [را شنید و به برادرش نزدیک شد و گفت: ای برادر من ! آیا صداها را نمی‌شنوی که نزدیک شده‌اند ؟

حسین علیه السلام ، سرش را بلند کرد و فرمود : «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم . به من فرمود " : تو به سوی ما می‌آیی . » .

خواهرش به صورت خود زد و گفت : وای بر من !

حسین علیه السلام فرمود : «خواهرم ! بر تو چنین مباد . آرام باش . [خدای] رحمان ، بر تو رحم کند! » .

عباس بن علی علیه السلام گفت: ای برادر ! آنان به سوی تو حرکت کرده‌اند .

حسین علیه السلام برخاست و سپس فرمود : «ای عباس ! ای برادرم ! جانم فدایت ! سوار شو و با آنان ، ملاقات کن و پیرس که در چه حال‌اند و چه شده است و برای چه آمده‌اند ؟ » .

عباس علیه السلام با بیست سوار ، به پیشواز آنان رفت. زُهِیر بن قین و حبیب بن مظاهر نیز میان آن بیست تن بودند. عباس علیه السلام به آنان گفت: چه شده و چه می‌خواهید ؟

گفتند: فرمان امیر آمده که به شما پیشنهاد دهیم که یا به حکمش گردن نهید و یا با شما بجنگیم.

عباس علیه السلام گفت: عجله نکنید تا به سوی ابا عبد الله ، باز گردم و آنچه را گفتید ، به او برسانم .

آنان ، ایستادند و سپس گفتند: او را بین و از این موضوع ، آگاهش کن . سپس نزد ما بیا و آنچه را که می‌گوید، به ما بگو .

عباس علیه السلام ، با شتاب به سوی حسین علیه السلام باز گشت تا باخبرش سازد ؛ اما یارانش ایستادند و با سپاهیان دشمن ، سخن گفتند. حبیب بن مظاهر ، به زُهِیر بن قین گفت: اگر می‌خواهی ، تو با مردم ، سخن بگو و اگر می‌خواهی ، من سخن بگویم .

زُهِیر به او گفت: تو این کار را آغاز کردی . پس تو با آنان ، سخن بگو .

حبیب بن مظاهر ، به آنان گفت : بدانید که - به خدا سوگند - ، فردای قیامت و نزد خدا، چه بد مردمی هستند که بر او در می‌آیند ، در حالی که فرزندان پیامبرش صلی الله علیه و آله خاندان و اهل بیت او ، و نیز عابدان این سرزمین و سحرخیزان کوشا و فراوان یادکنندگان خدا را کشته‌اند !

عَزْرَه بن قیس به او گفت: تا می‌توانی ، از خودت بگو و تعریف کن!

زُهِیر به او گفت: ای عَزْرَه ! خدا از او تعریف کرده و رهنمونش شده است . از خدا پروا کن - ای عَزْرَه - که من ، خیرخواه تو هستم ! تو را به خدا سوگند می‌دهم - ای عَزْرَه - که مبادا در کشتن جان‌های پاک ، از یاوران گم‌راهی باشی !

او گفت: ای زُهِیر ! تو نزد ما ، از پیروان این خاندان ، به شمار نمی‌رفتی. تو عثمانی بودی!

زُهِیر گفت: آیا تو از موضعگیری و ایستادنم در این جا ، به این راه نمی‌بری که از آنها هستم ؟! بدانید که - به خدا سوگند - ، من

هیچ گاه نامه‌ای به حسین علیه السلام ننوشته‌ام و پیکی روانه نساخته‌ام و به او وعده یاری نداده‌ام؛ اما راه، ما را با هم گرد آورد و هنگامی که او را دیدم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را و جایگاه حسین را در نزد او، به یاد آوردم و آنچه را از دشمنش و گروه شما به او رسیده، دانستم. پس اندیشیدم که یاری‌اش کنم و در گروه او باشم و جانم را فدایش کنم تا حق خدا و پیامبرش را که شما تباه کرده‌اید، پاس بدارم.

عباس بن علی علیه السلام، به شتاب آمد تا به آنها رسید و گفت: ای مردم! ابا عبد الله، از شما می‌خواهد که امشب، باز گردید تا در این باره بیندیشد... هنگامی که عباس بن علی علیه السلام نزد حسین علیه السلام آمد و پیشنهاد عمر بن سعد را باز گفت، امام حسین علیه السلام به او فرمود: «به سوی آنان، باز گرد و اگر توانستی، [رویارویی با] آنها را تا صبح به تأخیر بینداز و امشب، بازشان گردان. شاید که امشب برای پروردگارمان، نماز بخوانیم و او را بخوانیم و از وی آمرزش بخواهیم، که او خود می‌داند که من، نماز گزاردن برای او، تلاوت کتابش، دعا و آمرزش خواهی فراوان را دوست دارم».

همچنین حارث بن حصیره، از عبد الله بن شریک عامری، از امام زین العابدین علیه السلام برایم نقل کرد که فرمود: «پیکی از سوی عمر بن سعد، نزد ما آمد و به گونه‌ای ایستاد که سخنش را بشنویم و سپس گفت: ما تا فردا به شما، مهلت می‌دهیم. اگر تسلیم شدید، شما را به سوی امیران عبید الله بن زیاد می‌بریم، و اگر خودداری کردید، شما را رها نمی‌کنیم». ۱۰. إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ نَادَى: يَا خَيْلَ اللَّهِ اِرْكَبِي وَأَبْشِرِي! فَارْكَبَ فِي النَّاسِ، ثُمَّ زَحَفَ نَحْوَهُمْ بَعْدَ صِلَاةِ الْعَصْرِ، وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ أَمَامَ بَيْتِهِ، مُحْتَبِئًا بِسَيْفِهِ، إِذْ خَفَقَ بِرَأْسِهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ، وَسَجَّعَتْ أُخْتُهُ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ الصَّيْحَةَ، فَدَنَّتْ مِنْ أُخِيهَا، فَقَالَتْ: يَا أُخِي، أَمَا تَسْمَعُ الْأَصْوَاتَ قَدْ اقْتَرَبَتْ؟!

قال: فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ، فَقَالَ: إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ، فَقَالَ لِي: إِنَّكَ تَرَوْحُ إِلَيْنَا، قَالَ: فَلَطَمْتُ أُخْتَهُ وَجْهَهَا، وَقَالَتْ: يَا وَيْلَتَا! فَقَالَ: لَيْسَ لَكَ الْوَيْلُ يَا أُخْتُهُ، اسْكُنِي رَحِمَكَ الرَّحْمَنُ! وقال العباس بن علي عليه السلام: يا أخي! أتاكَ القومُ، قال: فَهَضَّ، ثُمَّ قَالَ: يا عباسُ، اركب بنفسي أنت يا أخي حتى تلقاهم، فتقول لهم: ما لكم، وما بدا لكم؟ وتسألهم عما جاء بهم؟

فَأَتَاهُمُ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاسْتَقْبَلَهُمْ فِي نَحْوِ مِنْ عِشْرِينَ فَارِسًا، فِيهِمْ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ، وَحَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ، فَقَالَ لَهُمُ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ما بدا لكم، وما تريدون؟ قالوا: جاء أمر الأمير بأن نعرض عليكم أن تنزلوا على حكمه، أو ننازلكم! قال: فلا تعجلوا حتى أرجع إلى أبي عبد الله، فأعرض عليه ما ذكرتم، قال: فوقفوا، ثم قالوا: إلقه فأعلمه ذلك، ثم القنا بما يقول. قال: فانصبرف العباس عليه السلام راجعاً يركض إلى الحسين عليه السلام يخبره بالخبر، ووقف أصحابه يخاطبون القوم، فقال حبيب بن مظاهر لزهير بن القين: كلم القوم إن شئت، وإن شئت كلمتهم.

فَقَالَ لَهُ زُهَيْرٌ: أَنْتَ يَدَأْتُ بِهَذَا، فَكُنْ أَنْتَ تُكَلِّمُهُمْ، فَقَالَ لَهُمْ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ: أَمَا وَاللَّهِ، لَيْسَ الْقَوْمُ عِنْدَ اللَّهِ غَدًا قَوْمٌ يَقْدَمُونَ عَلَيْهِ قَدْ قَتَلُوا ذُرِّيَّةَ نَبِيِّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِترته وأهل بيته صلى الله عليه وآله، وعُبادَ أهلِ هَذَا الْمِصْرِ الْمُجْتَهِدِينَ بِالْأَسْحَارِ، وَالذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا.

فَقَالَ لَهُ عَزْرَةُ بْنُ قَيْسٍ: إِنَّكَ لَتَرْكِي نَفْسَكَ مَا اسْتَطَعْتَ!

فَقَالَ لَهُ زُهَيْرٌ: يَا عَزْرَةُ! إِنَّ اللَّهَ قَدْ زَكَّاهَا وَهَيَّاهَا، فَاتَّقِ اللَّهَ يَا عَزْرَةُ، فَإِنِّي لَكَ مِنَ النَّاصِحِينَ، أَنُشَدَّكَ اللَّهُ يَا عَزْرَةُ أَنْ تَكُونَ مِمَّنْ يُعِينُ الضَّلَالَ عَلَى قَتْلِ النُّفُوسِ الرَّكِيَّةِ!

قال: يا زهير! ما كنت عندنا من شيعه أهل هذا البيت. إنما كنت عثمانياً!

قال: أفلمست تستدل بموقفي هذا أنني منهم! أما والله، ما كتبت إليه كتاباً قط، ولا أرسلت إليه رسولا قط، ولا وعدته نصرتي قط، ولكن الطريق جمع بيني وبينه، فلمّا رأيته ذكرت به رسول الله صلى الله عليه وآله ومكانه منه، وعرفت ما يقدم عليه من عدوه

وَجَزِيكُم ، فَرَأَيْتُ أَنْ أَنْصِرَّهٗ ، وَأَنْ أَكُونَ فِي حِزْبِهِ ، وَأَنْ أَجْعَلَ نَفْسِي دُونَ نَفْسِهِ ، حِفْظًا لِّمَا ضَيَّعْتُمْ مِنْ حَقِّ اللَّهِ وَحَقِّ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

قَالَ : وَأَقْبَلَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَرْكُضُ حَتَّى انْتَهَى إِلَيْهِمْ ، فَقَالَ : يَا هَؤُلَاءِ ، إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَسْأَلُكُمْ أَنْ تَنْصِرُوا هَذِهِ الْعَشِيَّةَ حَتَّى يَنْظُرَ فِي هَذَا الْأَمْرِ ... وَكَانَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ أَتَى حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَا عَرَضَ عَلَيْهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ قَالَ : ارْجِعْ إِلَيْهِمْ ، فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تُؤَخِّرَهُمْ إِلَى غَدَوَةٍ وَتَدْفَعَهُمْ عِنْدَ الْعَشِيَّةِ ؛ لَعَلَّنَا نَصِلَ لِرَبَّنَا اللَّيْلَةَ ، وَنَدْعُوهُ وَنَسْتَغْفِرُهُ ، فَهُوَ يَعْلَمُ أَنِّي قَدْ كُنْتُ أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ ، وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ ، وَكَثْرَةَ الدُّعَاءِ وَالِاسْتِغْفَارِ !

قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ : حَدَّثَنِي الْحَارِثُ بْنُ حَصَّةٍ يَزِيدَ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ شَرِيكِ الْعَامِرِيِّ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : أَتَانَا رَسُولٌ مِنْ قِبَلِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، فَقَامَ مِثْلَ حَيْثُ يُسْمَعُ الصَّوْتُ ، فَقَالَ : إِنَّا قَدْ أَجَلْنَاكُمْ إِلَى غَدٍ ، فَإِنْ اسْتَسْلَمْتُمْ سَرَّحْنَا بِكُمْ إِلَى أَمِيرِنَا عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، وَإِنْ أَتَيْتُمْ فَلَسْنَا تَارِكِيكُمْ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۱۶ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۹۱) . الفتوح : ناگهان ، جارچی لشکر عمر بن سعد ، فریاد زد: ای سپاه خدا! سوار شوید . مردم ، سوار شدند و به سوی لشکرگاه حسین علیه السلام ، حرکت کردند . در آن هنگام ، حسین علیه السلام نشسته بود و سرش [از خواب ، سنگین شده و] روی زانوانش افتاده بود . خواهرش زینب - که خدا از او خشنود باشد - ، سر و صدا [ی دشمن] را شنید . به برادرش نزدیک شد و او را تکان داد و گفت: ای برادر من! آیا نمی‌شنوی که صداها از نزدیکی به گوش می‌رسد؟! حسین علیه السلام ، سرش را بلند کرد و گفت : خواهرم! جدم و نیز پدرم علی ، مادرم فاطمه و برادرم حسن علیهم السلام را در خواب دیدم . آنان گفتند : " ای حسین! تو به زودی به سوی ما می‌آیی . " ای خواهر! به خدا سوگند و بدون تردید ، آن حادثه (شهادت) ، نزدیک شده است . زینب علیها السلام ، به صورت خود زد و فریاد کشید: وای از ناکامی! حسین علیه السلام فرمود : «آرام‌تر! ساکت باش و صیحه مکش که دشمنان ، ما را شمات می‌کنند» . سپس حسین علیه السلام به برادرش عباس علیه السلام رو کرد و گفت : «ای برادر! سوار شو و به سوی این مردم برو و از حالشان بپرس و خبر آن را برایم بیاور» . عباس علیه السلام با برادرانش - که خداوند از ایشان ، خشنود باد - و ده سوار دیگر ، به دشمن نزدیک شد و گفت: چه کار دارید و چه می‌خواهید ؟

گفتند: فرمانی از جانب عبید الله بن زیاد آمده که به شما پیشنهاد دهیم که : یا به حکم عبید الله ، گردن نهید یا شما را به پیشینیان ، ملحق کنیم ! می‌خواهیم که آن را عرضه بداریم . عباس علیه السلام به آنان گفت: عجله نکنید تا به نزد حسین علیه السلام باز گردم و از این موضوع ، باخبرش کنم . آنان ، در جایشان ایستادند و عباس علیه السلام به سوی حسین علیه السلام باز گشت و خبر را به او رساند . حسین علیه السلام ، لختی به فکر فرو رفت و عباس علیه السلام ، پیش رویش ایستاده بود . یاران حسین علیه السلام نیز با یاران عمر بن سعد ، سخن می‌گفتند . حبیب بن مظاهر به آنان گفت: هان! به خدا سوگند ، بد قومی هستند آن کسانی که فردا بر خدا و پیامبرش در می‌آیند ، در حالی که فرزندان و خاندانش ، کوشندگان در سحرها و فراوان یادکنندگان خدا در روز و شب ، و نیز پیروان پرهیزگار نیکوکارش را می‌کشند ! یکی از یاران عمر به نام عَزْرَةَ بن قیس گفت: ای ابن مظاهر! تا می‌توانی از خودت تعریف کن! زُهِیر به او گفت : ای ابن قیس! از خدا ، پروا کن و از کسانی مباش که گم‌راهی را یاری می‌دهند و جان‌های پاک و پاکیزه ، خانواده بهترین پیامبر را می‌کشند . عَزْرَةَ بن قیس به زُهِیر گفت: تو نزد ما از پیروان این خاندان ، به شمار نمی‌رفتی . ما تو را به عثمانی بودن می‌شناختیم؟! آنها در حال گفتگو با هم بودند و حسین علیه السلام ، به کار خود و نبرد می‌اندیشید و عباس علیه السلام هم در حضور حسین علیه السلام ، ایستاده بود . عباس علیه السلام ، به سوی مردمی که ایستاده بودند ، آمد و گفت: ای مردم! ابا عبد الله ، از شما می‌خواهد که امروز ، باز گردید تا در این کار بیندیشد و سپس - اگر خدا بخواهد - ، فردا شما را ببیند . مردم ، این خبر را به عمر بن سعد دادند . او به شمر بن ذی الجوشن گفت: تو چه نظری داری ؟ گفت: هر چه تو بگویی ، ای امیر! عمر گفت: من دوست داشتم که امیر نباشم ؛ اما مجبورم کردند . سپس عمر ، به یارانش رو کرد و گفت: نظر شما در این باره چیست ؟

یکی از یارانش به نام عمرو بن حجاج گفت: سبحان الله! اگر اینان (حسین و یارانش)، ترک

۱. در مصدر، «عروه» آمده بود که بر اساس نقل تاریخ الطبری، تصحیح گردید.

و دیلم هم بودند و این درخواست را داشتند، بر ما لازم بود که با آنان، موافقت کنیم، حال که خاندان و خانواده محمد پیامبر صلی الله علیه و آله هستند! عمر بن سعد گفت: ما امروز را به آنان، مهلت می‌دهیم. مردی از یاران عمر، ندا داد: ای پیروان حسین بن علی! امروز را تا فردا، به شما مهلت می‌دهیم. اگر تسلیم شدید و به حکم امیر، گردن نهادید، شما را به سوی او می‌بریم، و اگر خودداری کردید، با شما می‌جنگیم. آن گاه، هر دو گروه، از هم جدا شدند. إِذَا الْمُنَادِي يُنَادِي مِنَ عَسْكَرِ عُمَرَ: يَا جُنْدَ اللَّهِ ارْكَبُوا. قَالَ: فَرَكِبَ النَّاسُ وَسَارُوا نَحْوَ مُعَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَقْتِهِ ذَلِكَ جَالِسٌ قَدْ خَفَقَ رَأْسُهُ عَلَى رُكْبَتَيْهِ، وَسَمِعَتْ أُخْتُهُ زَيْنَبُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا الصَّيْحَةَ وَالصَّجَّةَ، فَذَلَّتْ مِنْ أَخِيهَا وَحَرَكَتُهُ، فَقَالَتْ: يَا أَخِي، أَلَا تَسْمَعُ الْأَصْوَاتَ قَدْ اقْتَرَبَتْ مِنَّا؟ قَالَ: فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ، وَقَالَ: يَا أُخْتَاهُ، إِنِّي رَأَيْتُ جِدَدِي فِي الْمَنَامِ وَأَبِي عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ أُمِّي وَأَخِي الْحَسَنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَقَالُوا: يَا حُسَيْنُ، إِنَّكَ رَائِحٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ، وَقَدْ وَاللَّهِ يَا أُخْتَاهُ دَنَا الْأَمْرُ فِي ذَلِكَ، لَا شَكَّ. قَالَ: فَلَطَمَتْ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامَ وَجْهَهَا، وَصَاحَتْ وَاخِيَّتَاهُ! فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَهْلًا! أَسْكُتِي وَلَا تَصِيحِي، فَتَشَمَّتْ بِنَا الْأَعْدَاءُ. ثُمَّ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَخِيهِ الْعَبَّاسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا أَخِي، ارْكَبْ وَتَقَدَّمْ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، وَسَلِّمْ عَنْ حَالِهِمْ، وَارْجِعْ إِلَيَّ بِالْخَبَرِ. قَالَ: فَرَكِبَ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي إِخْوَتِهِ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ - وَمَعَهُ أَيْضًا عَشْرَةُ فَوَارِسَ حَتَّى دَنَا مِنَ الْقَوْمِ، ثُمَّ قَالَ: مَا شَأْنُكُمْ وَمَا تُرِيدُونَ؟ فَقَالُوا: تُرِيدُ أَنَّهُ قَدْ جَاءَ الْأَمْرُ مِنْ عِنْدِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يَأْمُرُنَا أَنْ نَعْرِضَ عَلَيْكُمْ أَنْ تَنْزِلُوا عَلَى أَمْرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، أَوْ نُلْحِقَكُمْ بِمَنْ سَلَفَ! فَقَالَ لَهُمُ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَعْبَلُوا حَتَّى أَرْجِعَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأُخْبِرَهُ بِذَلِكَ. قَالَ: فَوَقَّفَ الْقَوْمَ فِي مَوَاضِعِهِمْ، وَرَجَعَ الْعَبَّاسُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَأُخْبِرَهُ بِذَلِكَ، فَأَطْرَقَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاعَةً، وَالْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاقِفٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَأَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُخَاطَبُونَ أَصْحَابَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ. فَقَالَ لَهُمْ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ: أَمَا وَاللَّهِ، لَبِئْسَ الْقَوْمُ يَقْدَمُونَ غَدًا عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَعَلَى رَسُولِهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ قَتَلُوا ذُرِّيَّتَهُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ الْمُجْتَهِدِينَ بِالْأَسْحَارِ، الذَّاكِرِينَ اللَّهَ كَثِيرًا بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ، وَشِيعَتَهُ الْأَتْقِيَاءَ الْأَبْرَارَ. قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ عُمَرَ يُقَالُ لَهُ عَزْرَةُ بْنُ قَيْسٍ: يَا بَنَ مُظَاهِرٍ، إِنَّكَ لَتُرَكِّي نَفْسَكَ مَا اسْتَطَعْتَ! فَقَالَ لَهُ زُهَيْرٌ: اتَّقِ اللَّهَ يَا بَنَ قَيْسٍ، وَلَا تَكُنْ مِنَ الَّذِينَ يُعِينُونَ عَلَى الصَّلَالِ، وَيَقْتُلُونَ النَّفْسَ الزَّكِيَّةَ الطَّاهِرَةَ عَتْرَةَ خَيْرِ الْأَنْبِيَاءِ. فَقَالَ لَهُ عَزْرَةُ بْنُ قَيْسٍ: إِنَّكَ لَمْ تَكُنْ عِنْدَنَا مِنْ شِيعَةِ أَهْلِ الْبَيْتِ، إِنَّمَا كُنْتَ عُثْمَانِيًّا نَعْرِفُكَ! هَؤُلَاءِ فِي الْمُخَاطَبَةِ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُفَكِّرٌ فِي أَمْرِ نَفْسِهِ وَأَمْرِ الْحَرْبِ، وَالْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاقِفٌ فِي حَضْرَتِهِ. قَالَ: وَأَقْبَلَ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْقَوْمِ وَهُمْ وَقُوفٌ، فَقَالَ: يَا هَؤُلَاءِ، إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَسْأَلُكُمْ الْإِنصَارَافَ عَنْهُ فِي هَذَا الْيَوْمِ حَتَّى يَنْظُرَ فِي هَذَا الْأَمْرِ، ثُمَّ يَلْقَاكُمْ غَدًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. قَالَ: فَخَبَّرَ الْقَوْمَ بِهَذَا أَمِيرُهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، فَقَالَ لِلشُّمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ: مَا تَرَى مِنَ الرَّأْيِ؟ فَقَالَ: أَرَى رَأْيَكَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ! فَقَالَ عُمَرُ: إِنِّي أَحْبَبْتُ أَنْ لَا أَكُونَ أَمِيرًا، قَالَ: ثُمَّ إِنِّي أَكْرَهُتُ. قَالَ: وَأَقْبَلَ عُمَرُ عَلَى أَصْحَابِهِ، فَقَالَ: مَا الَّذِي عِنْدَكُمْ فِي هَذَا الرَّأْيِ؟ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ يُقَالُ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ: سُبْحَانَ اللَّهِ الْعَظِيمِ! لَوْ كَانُوا مِنَ التُّرِكَ وَالْدَّيْلَمِ وَسَأَلُوا هَذِهِ الْمَتْرَلَةَ لَقَدْ كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا أَنْ نُجِيبَهُمْ إِلَى ذَلِكَ، وَكَيْفَ وَهُمْ آلُ الرَّسُولِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَهْلُهُ؟! فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: إِنَّا قَدْ أَجَلْنَاكُمْ فِي يَوْمِنَا هَذَا. قَالَ: فَنَادَى رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ عُمَرَ: يَا شِيعَةَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ! قَدْ أَجَلْنَاكُمْ يَوْمَكُمْ هَذَا إِلَى غَدٍ، فَإِنْ اسْتَسْلَمْتُمْ وَنَزَلْتُمْ عَلَى حُكْمِ الْأَمِيرِ وَجَّهْنَا بِكُمْ إِلَيْهِ، وَإِنْ أُبَيِّتُمْ نَاجَزْنَاكُمْ. قَالَ: فَانصَرَفَ الْفَرِيقَانِ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ (الفتوح: ج ۵ ص ۹۷، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۱ ص ۲۴۹). هنگامی که حسین علیه السلام، حرص ورزی دشمن را در شتاب برای نبرد و اندک بودن بهره‌مندی‌شان از اندرز و سخن را دید، به برادرش عباس علیه السلام فرمود: «اگر می‌توانی، آنان را

امروز از [نبرد با] ما منصرف کنی، بکن، تا امشب را برای پروردگارمان، نماز بگزاریم که او می‌داند من، نماز گزاردن برای او و تلاوت کتابش را دوست دارم». عباس علیه السلام، این را از ایشان خواست و عمر بن سعد، درنگ کرد. عمرو بن حجاج زبیدی، به او گفت: به خدا سوگند، اگر آنان ترک و دیلم نیز بودند و این را خواسته بودند، موافقت می‌کردیم، حال که خاندان محمد صلی الله علیه و آله هستند، چگونه نپذیریم؟! از این رو، لشکر عمر بن سعد، موافقت کرد. حسین علیه السلام، نشسته، خوابش بُرد. سپس بیدار شد و گفت: «ای خواهر! این ساعت، جدم محمد صلی الله علیه و آله و پدرم علی علیه السلام، و مادرم فاطمه علیها السلام و برادرم حسن علیه السلام را در عالم رؤیا دیدم که می‌گفتند: "ای حسین! تو به زودی، (بر اساس برخی روایت‌ها: فردا) به سوی ما می‌آیی". "زینب علیها السلام، بر صورت خود زد و شیونی کشید. حسین علیه السلام به او فرمود: «آرام‌تر! دشمن را شماتت‌کننده ما مکن». ۱. لَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِرْصَ الْقَوْمِ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ وَقِلَّةَ انْتِفَاعِهِمْ بِالْوَعْظِ وَالْمَقَالَ، قَالَ لِأَخِيهِ الْعَبَّاسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فَافْعَلْ؛ لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبَّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَإِنَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي أَحِبُّ الصَّلَاةَ لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ.

قَالَ الزَّوَاي: فَسَأَلَهُمُ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَلِكَ، فَتَوَقَّفَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيُّ: وَاللَّهِ، لَوْ أَنَّهُمْ مِنَ التُّرُكِ وَالْدَّيْلَمِ وَسَأَلُوا ذَلِكَ لِأَجْبَانِهِمْ، فَكَيْفَ وَهُمْ آلُ مُحَمَّدٍ؟! فَأَجَابُوهُمْ إِلَى ذَلِكَ.

قَالَ الزَّوَاي: وَجَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَقَدَ، ثُمَّ اسْتَقِظَ وَقَالَ: يَا أُخْتَاهُ إِنِّي رَأَيْتُ السَّاعَةَ جَدِّي مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَبِي عَلِيًّا وَأُمِّي فَاطِمَةَ وَأَخِي الْحَسَنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَهُمْ يَقُولُونَ: يَا حُسَيْنُ، إِنَّكَ رَائِحٌ إِلَيْنَا عَنْ قَرِيبٍ، وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ: غَدًا.

قَالَ الزَّوَاي: فَلَطَمَتْ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَجْهَهَا، وَصَاحَتْ، فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَهْلًا! لَا تُشِمِّتِي الْقَوْمَ بِنَا (الملهوف: ص ۱۵۰، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۹۱).

مثیر الأحزان: روز نهم محرم، عمر بن سعد، آنان (حسین علیه السلام و یارانش) را به جنگ، فرا خواند. حسین علیه السلام، عباس را فرستاد و از او خواست که آن یک شب را مهلت دهد. عمر، نظر شمر را خواست. او گفت: اگر من فرمانده بودم، به آنان مهلت نمی‌دادم. عمرو بن حجاج بن سَلَمَه بن عبد یغوث زبیدی گفت: سبحان الله! به خدا سوگند، اگر او از ترک و دیلم هم بود و این درخواست را از شما داشت، حق مخالفت کردن نداشتید! به ایشان، مهلت دهید. آن شب، صدای حسین علیه السلام و یارانش به نماز و تلاوت قرآن، بلند بود و مانند آوای زنبور عسل، قطع نمی‌شد و گروهی از همراهان عمر بن سعد، به آنان پیوستند. ۱. فَلَمَّا كَانَ التَّاسِعُ مِنَ الْمُحَرَّمِ دَعَاهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى الْمُحَارَبَةِ، فَأَرْسَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْعَبَّاسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَلْتَمِسُ مِنْهُمْ تَأْخِيرَ تِلْكَ اللَّيْلَةِ، فَقَالَ عُمَرُ لِشَمْرِ: مَا تَقُولُ؟ قَالَ: أَمَا أَنَا لَوْ كُنْتُ الْأَمِيرَ لَمْ أَنْظُرْهُ. فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ بْنِ سَلَمَةَ بْنِ عَبْدِ يَغُوثِ الزُّبَيْدِيُّ: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَاللَّهِ، لَوْ كَانَ مِنَ التُّرُكِ وَالْدَّيْلَمِ وَسَأَلُوكَ عَنْ هَذَا مَا كَانَ لَكَ أَنْ تَمْنَعَهُمْ حِينَئِذٍ، أَمِهْلُهُمْ.

فَكَانَ لَهُمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ دَوِيٌّ كَالنَّحْلِ مِنَ الصَّلَاةِ وَالتَّلَاوَةِ، فَجَاءَ إِلَيْهِمْ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ (مثیر الأحزان: ص ۵۲).

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): شمر بن ذی الجوشن ضبابی، بر عمر بن سعد، در آمد و فرمان عبید الله را آورد. این، شامگاه پنج‌شنبه، نهم محرم سال ۶۱ [هجری]، پس از عصر بود. در لشکر، ندا دادند و سوار شدند. حسین علیه السلام، جلوی خیمه‌اش، زانو به بغل گرفته، نشسته بود و به آنان که پیش آمدند، می‌نگریست. به عباس بن علی بن ابی طالب فرمود: «به دیدار آنان برو و از ایشان بپرس که چه شده است». او از ایشان پرسید. گفتند: نامه امیر، به ما رسیده است و به ما فرمان داده که به تو عرضه بداریم که یا به حکمش گردن نهی و یا با تو بجنگیم. حسین علیه السلام فرمود: «امشب را باز گردید تا در این شب، به پیشنهادتان بیندیشیم». عمر بن سعد، باز گشت. ۲. قَدِمَ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ الضَّبَابِيُّ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بِمَا أَمَرَهُ بِهِ عُبَيْدُ اللَّهِ، عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ، لِتَسْعَ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ، سَيِّئَةً إِحْدَى وَسِتِّينَ بَعْدَ الْعَصْرِ، فَنَوْدَى فِي الْعَسْكَرِ فَرَكِبُوا، وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ أَمَامَ بَيْتِهِ مُحْتَبِيًّا، فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ قَدْ أَقْبَلُوا.

فَقَالَ لِلْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَلْقَهُمْ فَاسْأَلَهُمْ مَا بَدَأَ لَهُمْ؟ فَسَأَلَهُمْ، فَقَالُوا: أَتَانَا كِتَابُ الْأَمِيرِ يَأْمُرُنَا أَنْ نَعْرِضَ عَلَيْكَ أَنْ تَنْزِلَ عَلَيَّ حُكْمِهِ، أَوْ نُنَاجِزَكَ!

فَقَالَ: اِنْصَرِفُوا عَنَّا الْعَشِيَّةَ حَتَّى نَنْظُرَ لَيْلَتَنَا هَذِهِ فِيمَا عَرَضْتُمْ، فَانصَرَفَ عُمَرُ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۶۶، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۱). الأخبار الطوال: عمر بن سعد، شامگاه پنج‌شنبه، شب جمعه، نه روز از محرم گذشته، به سوی

ایشان حرکت کرد و حسین علیه السلام، تأخیر جنگ را تا فردا، خواستار شد. آنان، پذیرفتند ۱. فَهَضَّ [عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ] إِلَيْهِمْ عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ وَلَيْلَةَ الْجُمُعَةِ، لِيَتَسَعَ لَيْالٍ خَلَوْنَ مِنَ الْمُحَرَّمِ، فَسَأَلَهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَأْخِيرَ الْحَرْبِ إِلَى غَدٍ، فَأَجَابُوهُ (الأخبار الطوال: ص ۲۵۶، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۷).

۱ / ۱۷ سخن گفتن امام علیه السلام با خانواده و یارانش و پیشنهاد بازگشت دادن به همگی آنها

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف، از حارث بن حصیره، از عبد الله بن شریک عامری، از امام زین العابدین علیه السلام -) : حسین علیه السلام، یارانش را پس از بازگشت عمر بن سعد، گرد آورد، و این، هنگام غروب بود. من، بیمار بودم. خودم را به او نزدیک کردم تا سخنش را بشنوم. شنیدم که پدرم به یارانش می‌گوید: «خداوند - تبارک و تعالی - را با بهترین ثناها، می‌ستایم و او را بر شادی و سختی، ستایش می‌کنم. خدایا! تو را بر این می‌ستایم که به نبوت، گرامی‌مان داشتی و قرآن را به ما آموختی و در دین، بینایمان گرداندی و برایمان، گوش و چشم و دل، قرار دادی و ما را از مشرکان، قرار ندادی.

اما بعد، من، یارانی شایسته‌تر و بهتر از یاران خود نمی‌شناسم و خانواده‌ای بهتر از خانواده‌ام، در نیکی کردن و صیلمه ارحام، سراغ ندارم. خداوند، از جانب من به همه شما، جزای خیر دهد! هان! من گمان دارم که روز [کارزار] ما با این دشمنان، فرداست. هان که من، نظرم را برایتان گفتم! همگی آزادید که بروید. تعهدی به من ندارید. این [سیاهی] شب، شما را پوشانده است. آن را مرکب خود سازید». ۲. جَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ بَعْدَ مَا رَجَعَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، وَذَلِكَ عِنْدَ قُرْبِ الْمَسَاءِ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَدَنَوْتُ مِنْهُ لِأَسْمَعَ وَأَنَا مَرِيضٌ، فَسَمِعْتُ أَبِي وَهُوَ يَقُولُ لِأَصْحَابِهِ:

أُثْنِي عَلَى اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَحْسَنَ الثَّنَاءِ، وَأَحْمَدُهُ عَلَى السَّرِّ وَالضَّرِّ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَحْمَدُكَ عَلَى أَنْ أَكْرَمْتَنَا بِالنَّبُوَّةِ، وَعَلَّمْتَنَا الْقُرْآنَ، وَفَقَّهْتَنَا فِي الدِّينِ، وَجَعَلْتَ لَنَا أَسْمَاعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً، وَلَمْ تَجْعَلْنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ.

أَمَّا بَعْدُ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا أَوْلَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبْرَّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا، أَلَا-وَإِنِّي أَظُنُّ يَوْمَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الْأَعْدَاءِ غَدًا، أَلَا وَإِنِّي قَدْ رَأَيْتُ لَكُمْ، فَانْطَلِقُوا جَمِيعًا فِي حِلٍّ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ، هَذَا لَيْلٌ قَدْ غَشِيَكُمْ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۸؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۹۱).

۱ / ۱۸ پاسخ خانواده و یاران امام علیه السلام

تاریخ الطبری (- به نقل از ضحاک بن عبد الله مشرقی -) : من و مالک بن نضر آرحبی، بر حسین علیه السلام وارد شدیم. بر او سلام دادیم و نزدش نشستیم. پاسخ ما را داد و خوشامد گفت و از علّت آمدنمان، جويا شد.

گفتیم: آمده‌ایم تا بر تو سلامی دهیم و از خداوند، برایت سلامت بخواهیم و دیداری با تو تازه کنیم و خبر مردم را به تو بگوئیم که آنان، برای جنگ با تو، گرد هم آمده‌اند. نظر تو چیست؟

حسین علیه السلام فرمود: «خداوند، مرا بس است و بهترین نگاهبان است».

حرمتش را پاس داشتیم و بر او درود فرستادیم و برایش، دعا کردیم.

فرمود: «چه چیز، شما را از یاری من، باز می‌دارد؟».

مالک بن نضر گفت: من، بدهی و نانخور دارم.

من (ضحاک) نیز گفتم: من هم بدهی و نانخور دارم؛ اما اگر به من اجازه دهی، هنگامی که هیچ جنگجویی [در کنارت] نیافتم، باز گردم و فقط تا آن جا برای بجنگم که برایت سودمند باشد و بتوانم از تو دفاع کنم.

حسین علیه السلام فرمود: «اجازه داری».

من هم در کنار او ایستادم. چون شب شد، فرمود: «این، [سیاهی] شب است که شما را پوشانده است. آن را مرکب خود بگیرید و هر کدامتان، دست مردی از خاندانم را بگیرد و در دشت‌ها و شهرهایتان، پراکنده شوید تا خداوند، گشایشی دهد که این مردم، در پی من هستند و اگر به من دست بیابند، در پی دیگران نمی‌روند».

برادران، پسران و برادرزادگان حسین علیه السلام و دو پسر عبد الله بن جعفر، به ایشان گفتند: چرا چنین کنیم؟ برای این که پس از تو بمانیم؟! خداوند، هرگز آن [روز] را به ما نشان ندهد!

عباس بن علی علیه السلام، آغازگر این سخن بود و سپس، بقیه آنان، همین سخن و مانند آن را بر زبان آوردند.

حسین علیه السلام فرمود: «ای فرزندان عقیل! گشته شدن مُسلم، برای شما کافی است. بروید که من به شما، اجازه دادم».

آنان گفتند: مردم، چه خواهند گفت؟ می‌گویند که ما، بزرگ و سرور خود را و بهترین عموزادگان خود را رها کردیم و همراه آنان، نه تیری انداختیم، و نه نیزه‌ای پُراندیم و نه شمشیری زدیم، و نمی‌دانیم چه کردند! به خدا سوگند، چنین نمی‌کنیم؛ بلکه جان و مال و خانواده‌مان را فدای تو می‌کنیم و همراه تو می‌جنگیم تا به سرانجام تو برسیم. خداوند، زندگی پس از تو را زشت گرداند! ...

سپس، مسلم بن عوسجه اسدی، برخاست و به حسین علیه السلام گفت: آیا ما تو را تنها بگذاریم، در حالی که هنوز از عهده ادای حق تو در برابر خدا، بیرون نیامده‌ایم؟! بدان که - به خدا سوگند -، با تو هستم تا آن جا که نیزه‌ام را در سینه‌هایشان بشکنم! تا هر زمان که قبضه شمشیرم را به دست دارم، با آنان می‌جنگم و از تو، جدا نمی‌شوم؛ و اگر سلاح نداشته باشم تا با آنان بجنگم، در دفاع از تو، به سوی آنان، سنگ پرتاب می‌کنم تا همراه تو بمیرم. سپس سعید بن عبد الله حنفی گفت: به خدا سوگند، تو را تنها نمی‌گذاریم تا خدا بداند که ما در غیاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، تو را پاس داشتیم. به خدا سوگند، اگر می‌دانستم که کشته می‌شوم و سپس زنده می‌شوم، آن گاه زنده زنده، سوزانده می‌شوم و خاکسترم را بر باد می‌دهند و این کار را هفتاد مرتبه با من می‌کنند، از تو جدا نمی‌شدم تا مرگم را پیش روی تو ببینم! پس اکنون، چرا این کار را نکنم که تنها یک بار کشته شدن است و آن هم با کرامتی جاویدان در پی آن؟!

و زُهَیر بن قَین گفت: به خدا سوگند، دوست داشتم که کشته شوم و سپس، زنده شوم و سپس، کشته شوم و تا هزار مرتبه مرا بکشند؛ اما خداوند با کشته شدن من، کشته شدن را از تو و از جان این جوانان خاندانت، دور بدارد!

عموم یاران حسین علیه السلام، سخنانی چنین و به همین صورت، بر زبان آوردند و گفتند: به خدا سوگند، از تو جدا نمی‌شویم؛ بلکه جان‌هایمان، فدای تو باد! ما از تو با دل و جان و دست و سر، محافظت می‌کنیم؛ و چون کشته شویم، به عهد خود وفا کرده، وظیفه خود را ادا کرده‌ایم. ۱. قَدِمْتُ وَمَالِكُ بْنُ النَّضْرِ الْأَرْحَبِيُّ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ، ثُمَّ جَلَسْنَا إِلَيْهِ، فَزَدَ عَلَيْنَا، وَرَحَبَ بِنَا، وَسَلَّأَنَا عَمَّا جِئْنَا لَهُ، فَقُلْنَا: جِئْنَا لِنُسَلِّمَ عَلَيْكَ، وَنَدْعُو اللَّهَ لَكَ بِالْعَافِيَةِ، وَنُحَدِّثَ بِكَ عَهْدًا، وَنُخَبِّرَكَ خَيْرَ النَّاسِ، وَإِنَّا نُحَدِّثُكَ أَنَّهُمْ قَدْ جَمَعُوا عَلَى حَرْبِكَ فَرَأَيْكَ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَسْبِيَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ! قَالَ: فَتَدَمَّمْنَا وَسَلَّمْنَا عَلَيْهِ، وَدَعَوْنَا اللَّهَ لَهُ.

قَالَ: فَمَا يَمْنَعُكُمَا مِنْ نُصْرَتِي؟ فَقَالَ مَالِكُ بْنُ النَّضْرِ: عَلَى دَيْنٍ، وَلِي عِيَالٌ، فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّ عَلَيَّ دِينَاً، وَإِنَّ لِي لَعِيَالاً، وَلَكِنَّكَ إِنْ

جَعَلْتَنِي فِي حِلٍّ مِنَ الْإِنْصِرَافِ إِذَا لَمْ أَجِدْ مُقَاتِلًا قَاتَلْتُ عَنْكَ مَا كَانَ لَكَ نَافِعًا، وَعَنْكَ دَافِعًا!

قَالَ: قَالَ: فَأَنْتَ فِي حِلٍّ، فَأَقَمْتُ مَعَهُ، فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ قَالَ: هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشَيْتُكُمْ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا، ثُمَّ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِكُمْ وَمَدَائِنِكُمْ حَتَّى يُفَرِّجَ اللَّهُ، فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونِي، وَلَوْ قَدْ أَصَابُونِي لَهَوَا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي. فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَأَبْنَاؤُهُ وَبَنُو أَخِيهِ وَأَبْنَا عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: لِمَ نَفْعَلُ؟ لَبَقِيَ بَعْدَكَ؟ لَا أَرَانَا اللَّهَ ذَلِكَ أَبَدًا، بَدَأَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ إِنَّهُمْ تَكَلَّمُوا بِهَذَا وَنَحْوَهُ.

فَقَالَ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنِي عَقِيلٍ! حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِمُسْلِمٍ، اذْهَبُوا قَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ، قَالُوا: فَمَا يَقُولُ النَّاسُ؟! يَقُولُونَ إِنَّا تَرَكْنَا شَيْخَنَا وَسَيِّدَنَا وَبَنَى عُمُومَتَنَا خَيْرَ الْأَعْمَامِ، وَلَمْ نَرَمْ مَعَهُمْ بِسَهْمٍ، وَلَمْ نَطْعَنْ مَعَهُمْ بِرُمَحٍ، وَلَمْ نَضْرِبْ مَعَهُمْ بِسَيْفٍ، وَلَا نَدْرِي مَا صَنَعُوا! لَا وَاللَّهِ، لَا نَفْعَلُ، وَلَكِنْ تَفْدِيكَ أَنْفُسُنَا وَأَمْوَالُنَا وَأَهْلُونَا، وَنُقَاتِلُ مَعَكَ حَتَّى نَرِدَ مَوْرِدَكَ، فَقَبَّحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ ...

قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيُّ، فَقَالَ: أَنْحُنْ نُخَلِّي عَنْكَ وَلَمَّا نُعْذِرْ إِلَى اللَّهِ فِي أَدَاءِ حَقِّكَ؟! أَمَا وَاللَّهِ، حَتَّى أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمَحِي، وَأَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ قَائِمُهُ فِي يَدِي، وَلَا أَفَارِقُكَ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ دُونَكَ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ.

قَالَ: وَقَالَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ: وَاللَّهِ، لَا نُخَلِّيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَا حَفِظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيْكَ، وَاللَّهِ، لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أَقْتُلُ، ثُمَّ أَحْيَا، ثُمَّ أُحْرَقُ حَيًّا، ثُمَّ أُذَرُّ، يُفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ، فَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ! وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلُهُ وَاحِدَةً، ثُمَّ هِيَ الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا!

قَالَ: وَقَالَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ: وَاللَّهِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ، ثُمَّ نُشِرْتُ، ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أَقْتَلَ كَذَا أَلْفَ قَتْلَةٍ، وَأَنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِكَ وَعَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ.

قَالَ: وَتَكَلَّمَ جَمَاعَةٌ أَصْحَابِهِ بِكَلَامٍ يُشَبِّهُ بَعْضُهُ بَعْضًا فِي وَجْهِ وَاحِدٍ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ، لَا نُفَارِقُكَ، وَلَكِنْ أَنْفُسَنَا لَكَ الْفِدَاءُ، نَقِيكَ بِنُحُورِنَا وَجِبَاهِنَا وَأَيْدِينَا، فَإِذَا نَحْنُ قُتِلْنَا كُنَّا وَفِينَا، وَقَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۱۸؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۹۱). الْأَمَالِي، صَدُوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از امام زین العابدین علیهم السلام -): هنگامی که نامه عید الله بن زیاد، به عمر بن سعد رسید، عمر به جارچی اش فرمان داد که ندا در دهد: ما امروز و امشب را به حسین و یارانش، مهلت دادیم.

این بر حسین علیه السلام و یارانش، گران آمد. حسین علیه السلام در میان یارانش به سخن ایستاد و فرمود: «خدایا! من، نه خاندانی را می‌شناسم که از خاندانم، نیکوکارتر و پاک‌تر و پاکیزه‌تر باشند، و نه یارانی را که بهتر از یاران من باشند. می‌بینید که چه شده است؟ شما از بیعت من آزادید و چیزی به گردنتان نیست و تعهدی به من ندارید. این، شب است که تاریکی آن، شما را فرا گرفته است. آن را مرکب خود گیرید و در شهرها پراکنده شوید، که این جماعت، مرا می‌جویند و اگر به من دست یابند، از تعقیب دیگران، دست می‌کشند».

عبد الله بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب، برخاست و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! اگر ما، بزرگ و پیر و سَرورمان، زاده سَرور عموهایمان، فرزند پیامبرمان و سَرور پیامبران را وا بگذاریم و همراهش شمشیر نزنیم و بانیزه، همراهش نجنگیم، مردم به ما چه می‌گویند؟

به خدا سوگند، نه؛ تا آن که به همان جایی در آییم که تو در می‌آیی و جان‌هایمان را فدای تو کنیم و خون‌هایمان را به پای تو بریزیم، که چون چنین کردیم، آنچه را بر عهده ماست، ادا نموده و از عهده وظیفه‌مان، بیرون آمده‌ایم.

مردی به نام زُهیر بن قَین بَجَلی نیز برخاست و به امام علیه السلام گفت: ای فرزند پیامبر خدا! دوست داشتم که کشته شوم و دوباره، زنده شوم و سپس کشته شوم و دوباره، زنده شوم و آن گاه، کشته شوم و باز، زنده شوم و تا صدبار به خاطر تو و همراهیانت

کشته شوم ، اما خدا با من ، [مرگ را] از شما اهل بیت ، دور بگرداند .

امام علیه السلام به او و یارانش فرمود : « جزای خیر ببینید ! » ۱. لَمَّا وَصَلَ الْكِتَابُ [مِنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ] إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، أَمَرَ مُنَادِيَهُ ، فَنَادَى : إِنَّا قَدْ أَجَلْنَا حَسَيْنًا وَأَصْحَابَهُ يَوْمَهُمْ وَلَيْلَتُهُمْ ، فَشَقَّ ذَلِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَى أَصْحَابِهِ ، فَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَصْحَابِهِ خَطِيئًا ، فَقَالَ :

اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَعْرِفُ أَهْلَ بَيْتِ أَبَرِّ وَلَا أَزْكَى وَلَا أَطَهَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، وَلَا أَصْحَابًا هُمْ خَيْرٌ مِنْ أَصْحَابِي ، وَقَدْ نَزَلَ بِي مَا قَدْ تَرَوْنَ ، وَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي ، لَيْسَتْ لِي فِي أَنْعَاقِكُمْ بَيْعَةٌ ، وَلَا لِي عَلَيْكُمْ ذِمَّةٌ ، وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا ، وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِهِ ، فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَنِي ، وَلَوْ ظَفَرُوا بِي لَذَهَلُوا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي .

فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ بْنُ عَقِيلٍ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، فَقَالَ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، مَاذَا يَقُولُ لَنَا النَّاسُ إِنْ نَحْنُ خَذَلْنَا شَيْخَنَا وَكَبِيرَنَا وَسَيِّدَنَا ، وَابْنَ سَيِّدِ الْأَعْمَامِ ، وَابْنَ نَبِيِّنَا سَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ ، لَمْ نَضْرِبْ مَعَهُ بِسَيْفٍ ، وَلَمْ نُقَاتِلْ مَعَهُ بِرُمَحٍ ؟ لَا وَاللَّهِ ، أَوْ نَرِدَ مَوْرِدَكَ ، وَنَجْعَلَ أَنْفُسَنَا دُونَ نَفْسِكَ ، وَدِمَاءَنَا دُونَ دِمِكَ ، فَإِذَا نَحْنُ فَعَلْنَا ذَلِكَ فَقَدْ قَضَيْنَا مَا عَلَيْنَا ، وَخَرَجْنَا مِمَّا لَزِمْنَا .

وَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ الْبَجَلِيُّ ، فَقَالَ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، وَدِدْتُ أَنِّي قَتَلْتُ ، ثُمَّ نُشِرْتُ ، ثُمَّ قَتَلْتُ ، ثُمَّ نُشِرْتُ ، ثُمَّ قَتَلْتُ ، ثُمَّ نُشِرْتُ فَيْكَ وَفِي الَّذِينَ مَعَكَ مِثْلَهُ ، وَإِنَّ اللَّهَ دَفَعَ بِي عَنْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ .

فَقَالَ لَهُ وَ لِأَصْحَابِهِ : جَزَيْتُمْ خَيْرًا (الأمالي ، صدوق : ص ۲۲۰ ح ۲۳۹ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۳۱۵ ح ۱) . مشیر الأحزان : امام حسین علیه السلام ، یارانش را گِرد آورد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود : « امّا بعد ، من ، نه یارانی وفادارتر و بهتر از یاران خود می‌شناسم ، و نه خاندانی بهتر از خاندانم در نیکوکاری و برقراری پیوند خویشی . خداوند ، به همه شما از جانب من ، جزای خیر دهد ! بدانید که من ، به شما اجازه دادم . بروید که مجازید و حقّی بر گردن شما ندارم . این ، [سیاهی] شب است که شما را پوشانده است . پس آن را مرکب خود کنید » . برادران و پسران امام علیه السلام و پسران عبد الله بن جعفر ، به او گفتند : چرا چنین کنیم ؟ برای این که پس از تو باقی بمانیم ؟! خدا ، آن روز را نیاورد . عباس علیه السلام ، برادرش ، آغازگر [این گونه سخنان] بود و بقیه هم پیروی کردند . امام علیه السلام به پسران مسلم بن عقیل فرمود : « کشته شدن مُسلم ، برای شما بس است . بروید که من به شما ، اجازه دادم » . آنان گفتند : به خدا سوگند ، نه ! هرگز از تو جدا نمی‌شویم تا با شمشیرهایمان ، از تو محافظت کنیم و جلوی تو ، کشته شویم ... سپس ، مسلم بن عوسجه گفت : ما تو را در حالی که دشمنان ، گردت را گرفته‌اند ، تنها بگذاریم ؟! خدا ، این را هرگز به ما نشان ندهد تا آن گاه که نیزه‌ام را در سینه‌هایشان بشکنم و با شمشیرم ، آنان را بزنم . اگر هم سلاح نداشته باشم ، به آنان سنگ می‌زنم و از تو ، جدا نمی‌شوم . سعید بن عبد الله حنفی و زُهیر بن قین نیز برخاستند و پاسخ‌های زیبایی دادند و سخن را به مشیر الأحزان : نیکویی ، پایان دادند ۱. جَمَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ ، وَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ :

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ لِي أَصْحَابًا أَوْفَى وَلَا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي ، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ أَبَرَّ وَلَا أَوْصَلَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ عَنِّي جَمِيعًا خَيْرًا ، أَلَا وَإِنِّي قَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ ، فَانْطَلِقُوا أَنْتُمْ فِي حِلٍّ ، لَيْسَ عَلَيْكُمْ مِنِّي ذِمَامٌ ، هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا .

فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَأَبْنَاؤُهُ وَأَبْنَاؤُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ : وَلِمَ نَفْعِلُ ذَلِكَ ، لِنَبْقَى بَعْدَكَ ؟! لَا - أَرَأَاكَ اللَّهُ ذَلِكَ ، وَبِئْسَ أَخُوهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ تَابَعُوهُ .

وَقَالَ لِبَنِي مُسْلِمٍ بْنِ عَقِيلٍ : حَسْبُكُمْ مِنَ الْقَتْلِ بِصَاحِبِكُمْ مُسْلِمٌ ، إِذْهَبُوا فَقَدْ أَذْنْتُ لَكُمْ ، فَقَالُوا : لَا وَاللَّهِ ، لَا نُفَارِقُكَ أَبَدًا حَتَّى نَقِيكَ بِأَسِيفِنَا ، وَنُقَاتِلَ بَيْنَ يَدَيْكَ ... ثُمَّ قَالَ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ : نَحْنُ نُخَلِّيكَ وَقَدْ أَحَاطَ بِكَ الْعَدُوُّ ؟! لَا أَرَأَاكَ اللَّهُ ذَلِكَ أَبَدًا حَتَّى أَكْسِرَ فِي صُدُورِهِمْ رُمَحِي ، وَأُضَارِبَهُمْ بِسَيْفِي ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ لِي سِلَاحٌ لَقَدْفَتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ ، وَلَمْ أَفَارِقْكَ .

وَقَامَ سَيِّعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ وَزُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ ، فَأَجَمَلَا فِي الْجَوَابِ ، وَأَحْسَنَا فِي الْمَآبِ (مشیر الأحزان : ص ۵۲) . مقاتل الطالبيين (- به نقل از عُبَّه بن سَمْعَانَ كُلْبِي -) : حسین علیه السلام میان یارانش به سخن ایستاد و گفت : « خدایا ! تو می‌دانی که من ، نه یارانی

بهتر از یاران خود می‌شناسم، و نه خاندانی بهتر از خاندان خود. خداوند، به شما جزای خیر دهد که یاری و همکاری کردید! این قوم، جز مرا نمی‌خواهند؛ و اگر مرا بکشند، کسی جز مرا نمی‌جویند. چون شب، شما را فرا گرفت، در سیاهی آن، پراکنده شوید و خود را نجات دهید».

عباس بن علی علیه السلام، برادر حسین، و علی [اکبر]، فرزندش و فرزندان عقیل، به پا خاستند و به ایشان گفتند: پناه بر خدا و سوگند به این ماه حرام! چون باز گشتیم، به مردم چه بگوییم؟ بگوییم: سرور و فرزند سرور و تکیه گاهمان را رها کردیم و او را هدف تیرها، حلقه‌ای برای پرتاب نیزه‌ها و قربانی‌ای برای درندگان کردیم و از سرِ رغبت به دنیا گریختیم؟! پناه بر خدا! بلکه ما با تو زنده‌ایم و با تو می‌میریم.

حسین علیه السلام گریست و آنان هم با او گریستند. سپس از خداوند برای آنان، جزای خیر طلب کرد. سپس حسین - که دروذهای خدا بر او باد - نشست. ۲۰. قَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي أَصْحَابِهِ خَطِيبًا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَابًا خَيْرًا مِنْ أَصْحَابِي، وَلَا أَهْلَ بَيْتٍ خَيْرًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَجَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا، فَقَدْ آزَرْتُمْ وَعَاوَنْتُمْ، وَالْقَوْمُ لَا يُرِيدُونَ غَيْرِي، وَلَوْ قَتَلُونِي لَمْ يَبْتَغُوا غَيْرِي أَحَدًا، فَإِذَا جَنَّكُمُ اللَّيْلُ فَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِهِ، وَانْجُوا بِأَنْفُسِكُمْ.

فَقَامَ إِلَيْهِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ أَخُوهُ وَعَلِيُّ ابْنُهُ وَبَنُو عَقِيلٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَقَالُوا لَهُ: مَعَاذَ اللَّهِ وَالشَّهْرِ الْحَرَامِ، فَمَاذَا نَقُولُ لِلنَّاسِ إِذَا رَجَعْنَا إِلَيْهِمْ، إِنَّا تَرَكْنَا سَيِّدَنَا وَابْنَ سَيِّدِنَا وَعِمَادَنَا، وَتَرَكْنَاهُ غَرَضًا لِلنَّبْلِ، وَدَرِيئَةً لِلرَّمَاكِ، وَجَزَاءً لِلسَّبَاحِ، وَفَرَرْنَا عَنْهُ رَغْبَةً فِي الْحَيَاةِ؟ مَعَاذَ اللَّهِ، يَلِ نَحْيَا بِحَيَاتِكَ، وَنَمُوتُ مَعَكَ. فَبَكَى وَبَكَوْا عَلَيْهِ، وَجَزَاهُمْ خَيْرًا، ثُمَّ نَزَلَ صِلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ (مقاتل الطالبيين: ص ۱۱۲).
 أنساب الأشراف: حسین علیه السلام بر خانواده و همراهانش عرضه داشت که پراکنده شوند و [سیاهی] شب را مرکب خود کنند... گفتند: خداوند، زندگی پس از تو را زشت گرداند! مسلم بن عوسجه اسدی گفت: آیا تو را تنها بگذاریم؟ آن وقت، چه عذری در پیشگاه خدا در ادای حق تو داریم؟! به خدا سوگند، نه؛ تا آن که نیزه‌ام را در سینه‌هایشان بشکنم و تا هنگامی که قبضه شمشیرم به دستم است، آنان را با آن بزنم، و اگر سلاحی نداشتم، در دفاع از تو، آنان را با سنگ می‌زنم. سعید بن عبد الله حنفی هم مانند این را گفت و دیگر یاران هم چنین گفتند. ۱۰. عَرَضَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى أَهْلِهِ وَمَنْ مَعَهُ أَنْ يَتَفَرَّقُوا وَيَجْعَلُوا اللَّيْلَ جَمَلًا ...، فَقَالُوا: فَتَبَّحَ اللَّهُ الْعَيْشَ بَعْدَكَ.

وَقَالَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيُّ: أَنْخَلِيكَ وَلَمْ نَعْذِرْ إِلَى اللَّهِ فِيكَ فِي أَداءِ حَقِّكَ؟! لَا وَاللَّهِ، حَتَّى أَكْسِرَ رُمْحِي فِي صُدُورِهِمْ، وَأُضْرِبَهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَّتَ قَائِمُهُ فِي يَدِي، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ سِلَاحِي مَعِيَ لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ دُونَكَ.

وَقَالَ لَهُ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ نَحْوَ ذَلِكَ، فَتَكَلَّمَ أَصْحَابُهُ بِشَبِّهِ بِهَذَا الْكَلَامِ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۹۳). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): حسین علیه السلام، یارانش را در شب عاشورا - که شبِ جمعه بود -، گرد آورد و پس از ستایش و ثنای الهی و یادکرد پیامبر صلی الله علیه و آله و نبوتش - که خدایش به آن گرمی داشته و بدان بر امتش نعمت داده است -، فرمود: «من، جز این گمان نمی‌برم که این جماعت، فردا با شما می‌جنگند. من به همه شما اجازه رفتن دادم. پس اجازه دارید در این تاریکی شب که شما را فرا گرفته، بروید. هر یک از شما که نیرویی دارد، کسی از خانواده مرا با خود همراه ببرد. در شهرهایتان، پراکنده شوید تا خداوند، فتحی و یا امری از جانب خود بیاورد تا [این دشمنان،] از آنچه در دل نهان کرده‌اند، پشیمان شوند. این جماعت، فقط مرا می‌جویند و چون مرا ببینند، دیگر در پی شما نمی‌آیند». خاندان او گفتند: خداوند، ما را پس از تو، باقی نگذارد! به خدا سوگند، از تو جدا نمی‌شویم تا آنچه به تو می‌رسد، به ما نیز برسد! یاران امام علیه السلام نیز همگی، چنین گفتند. امام علیه السلام فرمود: «خداوند، پاداش نیت شما را بهشت، قرار دهد!». ۲۰. جَمَعَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ فِي لَيْلَةِ عَاشُورَاءَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَذَكَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا أَكْرَمَهُ اللَّهُ بِهِ مِنَ التُّبُّوَّةِ، وَمَا أَنْعَمَ بِهِ عَلَى أُمَّتِهِ وَقَالَ:

إِنِّي لَا أَحْسَبُ الْقَوْمَ إِلَّا مُقَاتِلَوْكُمْ غَدًا ، وَقَدْ أَذِنْتُ لَكُمْ جَمِيعًا ، فَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ مِنِّي ، وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشَيْكُمْ ، فَمَنْ كَانَتْ لَهُ مِنْكُمْ قُوَّةٌ فَلْيُضْمَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي إِلَيْهِ ، وَتَفَرَّقُوا فِي سَوَادِكُمْ حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصْبِحُوا عَلَى مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ ، فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونَنِي ، فَإِذَا رَأَوْنِي لَهْؤًا عَنْ طَلِبِكُمْ .

فَقَالَ أَهْلُ بَيْتِهِ : لَا أَبْقَانَا اللَّهُ بَعْدَكَ ، لَا وَاللَّهِ ، لَا نُفَارِقُكَ حَتَّى يُصَيِّبَنَا مَا أَصَابَكَ ، وَقَالَ ذَلِكَ أَصْحَابُهُ جَمِيعًا . فَقَالَ : أَتَابِكُمْ اللَّهُ عَلَى مَا تَتَوَوَّنَ الْجَنَّةَ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۶۶ ، سير أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۳۰۱) . الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از أسود بن قيس عبدی -) : به محمد بن بشیر خضرمی گفته شد : پسرت ، در مرز ری ، اسیر شده است .

گفت: او و خودم را به حساب خدا می گذارم . نه دوست داشتم که اسیر شود ، و نه پس از او بمانم . حسین علیه السلام ، سخن او را شنید . به او فرمود : «خداوند ، رحمت کند! بیعتم را از تو برداشتم . [برو و] به آزاد کردن فرزندان بپرداز» .

او گفت: درندگان ، مرا زنده زنده بخورند ، اگر از تو جدا شوم ! امام علیه السلام فرمود : «پس ، این جامه های گران بها را در اختیار فرزندان قرار ده تا با آنها ، فدیة (جان فداي) برادرش را فراهم کند» .

سپس ، پنج جامه به ارزش هزار دینار به او بخشید . ۱. قِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ الْخَضْرَمِيِّ : قَدْ أَسَرَ ابْنُكَ بَغْرَ الرَّيِّ . قَالَ : عِنْدَ اللَّهِ أَحْسَبُهُ وَنَفْسِي ، مَا كُنْتُ أُحِبُّ أَنْ يُؤَسَّرَ ، وَلَا أَنْ أَبْقَى بَعْدَهُ . فَسَمِعَ قَوْلَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ : رَحِمَكَ اللَّهُ ، أَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي ، فَاْعْمَلْ فِي فِكَاكِ ابْنِكَ . قَالَ : أَكَلْتَنِي السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ .

قَالَ : فَأَعْطِ ابْنُكَ هَذِهِ الْأَثْوَابَ وَالْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِكَاكِ أَخِيهِ . فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ قِيمَتُهَا أَلْفُ دِينَارٍ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۶۸ ح ۴۴۳ ، تهذيب الكمال : ج ۶ ص ۴۰۷) . مقاتل الطالبيين (- به نقل از حميد بن مسلم -) : مردی از راه رسید و به میان لشکر حسین علیه السلام در آمد و به نزد یکی از یاران حسین علیه السلام رفت و به او گفت: از فلان پسرت ، خبر رسیده است که جنگجویان دیلم ، او را اسیر کرده اند . پس با من بیا تا در پرداخت فدیة اش بکوشیم .

او گفت: تا چه کنم؟! او و خودم را به حساب خدا ، و ا می نهم . حسین علیه السلام به او فرمود : «برو که بیعتم را از تو برداشتم . فدیة پسرت را هم من به تو می بخشم» . او گفت: هرگز! از تو جدا شوم و سپس ، خبرت را از کاروان ها بپرسم؟! به خدا سوگند که این ، هرگز نمی شود و از تو جدا نمی گردم .

سپس به دشمن ، یورش بُرد و جنگید تا کشته شد . رحمت و رضوان خدا بر او باد! ۳! جَاءَ رَجُلٌ حَتَّى دَخَلَ عَسْكَرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَجَاءَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ، فَقَالَ لَهُ : إِنَّ خَبَرَ ابْنِكَ فُلَانٍ وَافِيَ أَنَّ الدَّيْلَمَ أَسْرَوْهُ ، فَتَنْصَرِفُ مَعِيَ حَتَّى نَسْعَى فِي فِدَائِهِ ، فَقَالَ : حَتَّى أَصْنَعَ مَاذَا ؟ عِنْدَ اللَّهِ أَحْسَبُهُ وَنَفْسِي .

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : انْصَرِفْ وَأَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي ، وَأَنَا أُعْطِيكَ فِدَاءَ ابْنِكَ . فَقَالَ : هِيَاتَ أَنْ أَفَارِقَكَ ، ثُمَّ أَسْأَلَ الرُّكْبَانَ عَنْ خَبَرِكَ ! لَا يَكُونُ - وَاللَّهِ - هَذَا أَبَدًا ، وَلَا أَفَارِقُكَ ، ثُمَّ حَمَلَ عَلَى الْقَوْمِ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَرِضْوَانُهُ (مقاتل الطالبيين : ص ۱۱۶) .

۱. مقاتل الطالبيين، این ماجرا را در ضمن وقایع روز عاشورا آورده است؛ اما از الملهوف (ص ۱۵۳)، چنین بر می‌آید که این حادثه در شب عاشورا روی داده است. متن الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة (ر. ک: ح ۸۱۷) نیز گویای همین مطلب است. برخی کتاب‌ها نظیر تهذیب الکمال (ج ۶ ص ۴۰۷) هم بدون اشاره به زمان آن، صرفاً ماجرا را آورده‌اند (نیز، ر. ک: ح ۸۱۸).

----- امام حسین علیه السلام، خطاب به یارانش فرمود: «اینها، جز مرا نمی‌جویند و من هم خود را تسلیم آنان نمی‌کنم تا آن که مرا بکشند. هر یک از شما که می‌خواهد، باز گردد که از سوی من، اجازه دارد». گفتند: چگونه فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را رها کرده، برویم؟ پیش رویش کشته می‌شویم، پس از آن که همه توانمان را در برابر دشمنش به کار می‌بندیم. آنان را از حسین، می‌رانیم تا خدای عزوجل را دیدار کنیم. ۱. إِنَّ هَؤُلَاءِ لَا يَطْلُبُونَ مِنْكُمْ غَيْرِي، وَأَنَا فَلَسْتُ أَسْلَمُ إِلَيْهِمْ نَفْسِي أَوْ يَقْتُلُونِي، فَمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ فَلْيَنْصِرْ عَنِّي مُحَلًّا مِنْ ذَلِكَ.

قالوا: وَكَيْفَ نَنْصِرُكَ عَنْ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ نُقْتَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بَعْدَ أَنْ نَبْذَلَ مَجْهُودَنَا فِي عَدُوِّهِ، وَفِي دَفْعِهِ عَنْهُ حَتَّى نَلْقَى اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۵۲).

۱ / ۱۹ نگرستن یاران امام علیه السلام به جایگاه‌هایشان در بهشت

علل الشرائع (- به نقل از محمّد بن عماره -): به امام [صادق علیه السلام] گفتم: مرا از یاران حسین علیه السلام و رفتنشان به پیشواز مرگ، باخبر کن.

امام علیه السلام فرمود: «پرده از پیش چشمشان، کنار رفت تا آن که جایگاه‌هایشان را در بهشت دیدند، و هر یک از آنان، به شهادت اقدام می‌کرد تا به همبر شدن با حوریان و جایگاهش در بهشت برسد». ۲. قُلْتُ لَهُ: أَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِقْدَامِهِمْ عَلَى الْمَوْتِ.

فَقَالَ: إِنَّهُمْ كُشِفَ لَهُمُ الْغِطَاءُ حَتَّى رَأَوْا مَنَازِلَهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ، فَكَانَ الرَّجُلُ مِنْهُمْ يُقَدِّمُ عَلَى الْقَتْلِ لِيُبَادِرَ إِلَى حَوْرَاءٍ يُعَانِقُهَا، وَإِلَى مَكَانِهِ مِنَ الْجَنَّةِ (علل الشرائع: ص ۲۲۹ ح ۱، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۹۷ ح ۱). الخرائج و الجرائع: از امام زین العابدین علیه السلام روایت شده است: «هنگامی که شب شهادت حسین علیه السلام در رسید، میان یارانش ایستاد و فرمود: "اینان، مرا می‌خواهند، نه شما را؛ و اگر مرا بکشند، به سوی شما نمی‌آیند. پس خود را نجات دهید و دریابید که شما، آزادید [و بیعتم را از شما برداشتم]؛ و اگر تا صبح با من بمانید، همه شما کشته می‌شوید." آنان گفتند: تو را وانی نمی‌گذاریم و زندگی پس از تو را نمی‌خواهیم. امام علیه السلام فرمود: "همگی تان، کشته می‌شوید و حتی یک نفر از شما نمی‌تواند نجات پیدا کند." همان گونه نیز شد که امام علیه السلام گفته بود». ۱. رَوَى عَنْ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي صَبِيحَتِهَا، قَامَ فِي أَصْحَابِهِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

إِنَّ هَؤُلَاءِ يُرِيدُونَ نِي دُونَكُمْ، وَلَوْ قَتَلُونِي لَمْ يَقْبَلُوا إِلَيْكُمْ، فَالْجَنَاءُ النَّجَاءُ، وَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ، فَإِنَّكُمْ إِنْ أَصَبَحْتُمْ مَعِيَ قُتِلْتُمْ كُلُّكُمْ. فَقَالُوا: لَا نَخْذُلُكَ، وَلَا نَخْتَارُ الْعِيشَ بَعْدَكَ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّكُمْ تَقْتُلُونَ كُلَّكُمْ حَتَّى لَا يُفْلِتَ مِنْكُمْ وَاحِدٌ، فَكَانَ كَمَا قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الخرائج و الجرائع: ج ۱ ص ۲۵۴ ح ۸، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۹ ح ۲۷). الخرائج و الجرائع (- به نقل از ابو حمزه ثمالی -): از امام العابدین علیه السلام روایت شده که فرمود: «من در شبی که صبح فردایش، پدرم کشته شد، با او بودم. به یارانش فرمود: "این، شب است. [سیاهی] آن را مرکب خود بگیرید که این جماعت، در پی من هستند؛ و اگر مرا بکشند، دیگر به شما، کاری ندارند. شما [از ناحیه بیعت با من]، آزاد و صاحب اختیار هستید."

یارانش گفتند: نه. به خدا سوگند، هرگز چنین نمی‌شود!

فرمود: " فردا ، شما کشته می شوید و هیچ یک از شما [از مرگ] نمی رهد ."

گفتند : ستایش ، خدایی که ما را به شرف کشته شدن همراه تو رساند !

سپس امام علیه السلام دعا کرد و به آنان فرمود : " سرهایتان را بالا بگیرید و بنگرید ."

پس به جایگاه و منزلگاه خود در بهشت نگرستند ، و امام علیه السلام به آنان می فرمود : " فلانی ! این ، خانه توست " و " فلانی !

این ، قصر توست " و " فلانی ! این ، درجه توست ."

از این رو ، هر یک از آنان ، با سر و سینه به استقبال نیزه ها و شمشیرها می رفتند تا به جایگاهشان در بهشت برسند» ۲۰. قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ : كُنْتُ مَعَ أَبِي اللَّيْلَةِ الَّتِي قُتِلَ صَبِيحَتَهَا ، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ : هَذَا اللَّيْلُ فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا ؛ فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يُرِيدُونَ نِي ، وَلَوْ قَتَلُونِي لَمْ يَلْتَفِتُوا إِلَيْكُمْ ، وَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ وَسَعَةٍ ، فَقَالُوا : لَا وَاللَّهِ ، لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا .

قَالَ : إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ عَدَاً كَذَلِكَ ، لَا يُفْلِتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ . قَالُوا : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ .

ثُمَّ دَعَا ، وَقَالَ لَهُمْ : ارْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَانْظُرُوا . فَجَعَلُوا يَنْظُرُونَ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ وَمَنَازِلِهِمْ مِنَ الْجَنَّةِ ، وَهُوَ يَقُولُ لَهُمْ : هَذَا مَنَزِلُكَ يَا فُلَانٌ ، وَهَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانٌ ، وَهَذِهِ دَرَجَتُكَ يَا فُلَانٌ .

فَكَانَ الرَّجُلُ يَسْتَقْبِلُ الرِّمَاحَ وَالسُّيُوفَ بِصِدْرِهِ ، وَوَجْهِهِ لِيُصِلَ إِلَى مَنَزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ (الخرائج و الجرائح : ج ۲ ص ۸۴۷ ح ۶۲ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۲۹۸ ح ۳) .

۱ / ۲۰ شب راز و نیاز

أنساب الأشراف : هنگامی که شب بر حسین علیه السلام و یارانش ، سایه افکند ، آنان ، همه شب را به نماز و تسبیح و آمرزش خواهی ایستادند و دعا و گریه و زاری کردند ۱۰. لَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ قَامُوا اللَّيْلَ كُلَّهُ يُصَلُّونَ وَيُسَبِّحُونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ وَيَدْعُونَ وَيَتَضَرَّعُونَ (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۹۴ ، المنتظم : ج ۵ ص ۳۳۸) . مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : شب ، در رسید و حسین علیه السلام ، شب عاشورا را به رکوع و سجود و گریه و آمرزش خواهی و تضرع و زاری پرداخت و یارانش ، زمزمه هایی [بدون وقفه] مانند آوای زنبور عسل داشتند ۲۰. جَاءَ اللَّيْلُ ، فَبَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ [لَيْلَةَ عاشوراء] رَاكِعًا سَاجِدًا بَاكِيًا مُسْتَغْفِرًا مُتَضَرِّعًا ، وَبَاتَ أَصْحَابُهُ وَلَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٌّ النَّحْلِ (مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۲۵۱ ، الفتوح : ج ۱ ص ۹۹) . الملهوف : حسین علیه السلام و یارانش ، آن شب را به راز و نیاز و رکوع و سجود و قیام و قعود و زمزمه هایی مانند زنبور عسل گذراندند . در آن شب ، ۳۲ تن از لشکر عمر بن سعد ، به آنان پیوستند . نماز فراوان و داشتن کمالات ، شیوه حسین علیه السلام در طول زندگی اش بود ۳۰. قَالَ الزَّوَاي : وَبَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَلَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٌّ النَّحْلِ ، مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَسَاجِدٍ وَقَائِمٍ وَقَاعِدٍ ، فَعَبَّرَ عَلَيْهِمْ فِي تِلْكَ اللَّيْلَةِ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ رَجُلًا . وَكَذَا كَانَتْ سَجِيَّةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَثْرَةِ صَلَاتِهِ وَكَمَالِ صِفَاتِهِ (الملهوف : ص ۵۷ / طبعه أنوار الهدى ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۳۹۴) . البدايه و النهايه (- به نقل از حارث بن كعب و ابو ضحاک ، از امام زين العابدين عليه السلام -) : حسین علیه السلام و یارانش ، همه شبشان را نماز خواندند و آمرزش خواستند و دعا و گریه و زاری کردند . سواران نگهبان دشمن ، به فرماندهی عَزْرَةَ بن قیس اَحْمَسِي ، پشت آنها می چرخیدند . همچنین حسین علیه السلام ، تلاوت می کرد : (و البته کسانی که کافر شده اند ، نباید تصور کنند این که به ایشان مهلت می دهیم ، برای آنان نیکوست . ما فقط به ایشان ، مهلت می دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند ؛ و [آن گاه] عذاب خفت آور خواهند داشت . خداوند ، بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید ، وا گذارد ، تا آن که پلید را از پاک ، جدا کند ...) ۴ تا آخر آیه ۵. بَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ طَوْلَ لَيْلِهِمْ يُصَلُّونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ وَيَدْعُونَ وَيَتَضَرَّعُونَ ، وَخِيُولُ حَرَسِ عَدُوِّهِمْ تَدُورُ مِنْ وَرَائِهِمْ ، عَلَيْهَا عَزْرَةُ بْنُ قَيْسٍ الْأَحْمَسِيَّةُ ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقْرَأُ : (وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا

نُمَلِیْ لَهُمْ خَیْرًا لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِیْ لَهُمْ لِيَزَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ * مَا كَانَ اللَّهُ لِيَذَرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَىٰ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ حَتَّىٰ يَمِيزَ الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ، الْآيَةُ (البداية و النهاية : ج ۸ ص ۱۷۷) .

۱. آل عمران : آیه ۱۷۸ و ۱۷۹ . ادامه آیه چنین است : (... و خداوند ، بر آن نیست که شما را از غیب ، آگاه سازد ؛ اما خداوند ، از میان فرستادگان خویش ، برخی را به خواست خویش برمی‌گزیند . پس به خدا و فرستادگانش ایمان بیاورید و البته اگر ایمان بیاورید و تقوا پیشه کنید ، پاداشی بزرگ خواهید داشت) .

۱ / ۲۱ از وقایع شب عاشورا

تاریخ الطبری (- به نقل از ضحاک بن عبد الله مشرقی -) : هنگامی که شب شد ، حسین علیه السلام و یارانش ، همه شب را به نماز و آرمزش‌خواهی و دعا و راز و نیاز ایستادند . سوارانی از دشمن که نگهبانی ما را می‌دادند ، بر ما گذشتند ، در حالی که حسین علیه السلام ، تلاوت می‌کرد : (و البته کسانی که کافر شده‌اند ، نباید تصوّر کنند این که به ایشان مهلت می‌دهیم ، برای آنان نیکوست . ما فقط به ایشان ، مهلت می‌دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند ؛ و [آن گاه] ، عذابی خفّ‌آور خواهند داشت . خداوند ، بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید ، وا گذارد ، تا آن که پلید را از پاک ، جدا کند) . یکی از سواران نگهبان بر ما ، آیه را شنید و گفت : به خدای کعبه سوگند ، ما پاکیزگانیم و از شما جدا گشته‌ایم . او را شناختم و به بُریر بن حُضَیر گفتم : می‌دانی این کیست ؟ گفت : نه .

گفتم : این ، ابو حرب عبد الله بن شهر سَبِعی است . شوخ و بیهوده‌کار ، و با این همه ، بزرگ‌زاده و دلیر و گستاخ بود و سعید بن قیس ، او را به خاطر جنایتی ، زندان هم کرده بود . بُریر بن حُضَیر به او گفت : ای فاسق ! خداوند ، تو را از پاکیزگان قرار داده ؟ ! او به بُریر گفت : تو کیستی ؟ گفت : من بُریر بن حُضَیر هستم . او گفت : ما از آن خداییم ! ۱! بر من گران است ! به خدا سوگند ، هلاک می‌شوی ! به خدا سوگند - ای بُریر - هلاک می‌شوی ! بُریر گفت : ای ابو حرب ! آیا می‌خواهی از گناهان بزرگت به درگاه خدا ، توبه کنی ؟ به خدا سوگند ، ما پاکیزگانیم و شما ، آلودگانید !

ابو حرب [به استهزا] گفت : و من ، از گواهان بر این موضوع هستم !

۱. این تعبیر (إِنَّا لِلَّهِ) ، صدر آیه استرجاع (بقره: آیه ۱۵۶) است و در این جا ، به نشانه قریب الوقوع بودن مرگ ، به کار رفته است .

من گفتم : وای بر تو ! آیا شناخت ، بهره‌ای برایت ندارد ؟

گفت : فدایت شوم ! پس چه کسی همدم یزید بن عذرّه عَنزّی از قبیله عَنز بن وائل شود ؟!

اکنون ، او این جا با من است .

[بُریر] گفت: خداوند، همیشه رأیت را زشت گرداند! تو کم عقلی.

سپس ابو حرب، باز گشت، و فرمانده سوارانی که آن شب، نگهبانی ما را می‌دادند، عَزْرَه بن قیس اَحْمَسِی بود. اَلْمَا اَمْسِی حُسَیْنِ علیه السلام وَاَصْحَابُهُ قَامُوا اللَّیْلَ كُلَّهُ یُضِلُّونَ وَیَسْتَغْفِرُونَ، ویدعون وَیَتَضَرَّعُونَ، قَالَ: فَتَمُرُّ بِنَا خَیْلٌ لَهُمْ تَحْرُسُنَا، وَاِنَّ حُسَیْنًا عَلَیهِ السَّلَامَ لَیَقْرَأُ: (وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ كَفَرُوا اَنَّہُمْ اَنْتُمْ تُمْلِیْ لَهُمْ خَیْرٌ لِّاَنْفُسِهِمْ اِنَّہُمْ اَنْتُمْ تُمْلِیْ لَهُمْ لَیْزَادُوْا اِنْہُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّہِیْنٌ * مَا كَانَ اللّٰهُ لَیْذَرَ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلٰی مَا اَنْتُمْ عَلَیْہِ حَتّٰی یَمِیْزَ الْخَیْثَ مِنَ الطَّیِّبِ).

فَسَیَمْعُهَا رَجُلٌ مِّنْ تِلْكَ الْخَیْلِ الَّتِیْ كَانَتْ تَحْرُسُنَا، فَقَالَ: نَحْنُ وَرَبُّ الْکَعْبَةِ الطَّیِّبُونَ، مُیْزَنَا مِنْکُمْ، قَالَ: فَعَرَفْتُهُ، فَقُلْتُ لِیُرِیْرِ بْنِ حُضَیْرِ: تَدْرِی مَنْ هَذَا؟ قَالَ: لَا: قُلْتُ: هَذَا أَبُو حَرْبٍ السَّیِّعِیُّ عَبْدُ اللّٰهِ بْنِ شَہْرِ، وَكَانَ مُضْحَاكًا بَطَالًا، وَكَانَ شَرِیفًا شَجَاعًا فَاتِکًا، وَكَانَ سَعِیْدُ بْنُ قَیْسٍ رُبَّمَا حَبَسَهُ فِی جَنَایَہِ.

فَقَالَ لَهُ بُرَیْرُ بْنُ حُضَیْرِ: یَا فَاسِقُ! اَنْتَ یَجْعَلُکَ اللّٰهُ فِی الطَّیِّبِیْنَ! فَقَالَ لَهُ: مَنْ اَنْتَ؟ قَالَ: اَنَا بُرَیْرُ بْنُ حُضَیْرِ؛ قَالَ: اِنَّا لِلّٰهِ! عَزَّ عَلٰی! هَلَكْتَ وَاللّٰهِ، هَلَكْتَ وَاللّٰهِ یَا بُرَیْرُ!

قَالَ: یَا اَبَا حَرْبٍ، هَلْ لَکَ اَنْ تَتَوَبَّ اِلَی اللّٰهِ مِنْ ذُنُوبِکَ الْعِظَامِ! فَوَاللّٰهِ، اِنَّا لَنَحْنُ الطَّیِّبُونَ، وَلَکِنُّکُمْ لَآنْتُمْ الْخَیْثُونَ؛ قَالَ: وَاَنَا عَلٰی ذَلِکَ مِنَ الشَّاهِدِیْنَ.

قُلْتُ: وَیَحَکَ؟ اَفَلَا یَنْفَعُکَ مَعْرِفَتُکَ؟ قَالَ: جُعِلْتُ فِدَاکَ! فَمَنْ یُنَادِمُ یَزِیْدُ بْنُ عَدْرَةَ الْعَنْزِیَّ مِنْ عَتْرِ بْنِ وَاثِلٍ! قَالَ: هَا هُوَ ذَا مَعِی، قَالَ: فَجَحَّ اللّٰهُ رَاۤیَکَ عَلٰی کُلِّ حَالٍ! اَنْتَ سَفِیْہ.

قَالَ: ثُمَّ اَنْصَرَفَ عَنَّا، وَكَانَ الَّذِیْ یَحْرُسُنَا بِاللَّیْلِ فِی الْخَیْلِ عَزْرَةُ بْنُ قَیْسٍ الْاَحْمَسِیُّ، وَكَانَ عَلٰی الْخَیْلِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۲۱، البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۱۷۷). الإرشاد: حسین علیه السلام، به جایگاهش باز گشت و همه شب را به نماز گزاردن و آمرزش خواهی و دعا و گریه و زاری پرداخت و همه یارانش نیز به نماز گزاردن و دعا و آمرزش خواهی، مشغول بودند. ضحاک بن عبد الله می‌گوید: سواران ابن سعد که نگهبانی ما را می‌دادند، بر ما گذشتند. حسین علیه السلام، مشغول تلاوت این آیه بود: (والبته کسانی که کافر شده‌اند، نباید تصور کنند این که به ایشان مهلت می‌دهیم، برای آنان، نیکوست. ما فقط به ایشان مهلت می‌دهیم تا بر گناه [خود] بیفزایند؛ و [آن گاه] عذابی خفت‌آور خواهند داشت. خداوند، بر آن نیست که مؤمنان را به این [حالی] که شما بر آن هستید، وا گذارد، تا آن که پلید را از پاک، جدا کند) ۲.

۱. آل عمران: آیه ۱۷۸ و ۱۷۹. (وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا اَنَّہُمْ اَنْتُمْ تُمْلِیْ لَهُمْ خَیْرٌ لِّاَنْفُسِهِمْ اِنَّہُمْ اَنْتُمْ تُمْلِیْ لَهُمْ لَیْزَادُوْا اِنْہُمْ وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّہِیْنٌ * مَا كَانَ اللّٰهُ لَیْذَرَ الْمُؤْمِنِیْنَ عَلٰی مَا اَنْتُمْ عَلَیْہِ حَتّٰی یَمِیْزَ الْخَیْثَ مِنَ الطَّیِّبِ)، فَسَیَمْعُهَا رَجُلٌ یُّقَالُ لَهُ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ سَمِیْرِ، وَكَانَ مُضْحَاکًا، وَكَانَ شَجَاعًا بَطَالًا فَارِسًا فَاتِکًا شَرِیفًا، فَقَالَ: نَحْنُ - وَرَبُّ الْکَعْبَةِ - الطَّیِّبُونَ، مُیْزَنَا مِنْکُمْ. فَقَالَ لَهُ بُرَیْرُ بْنُ حُضَیْرِ: یَا فَاسِقُ! اَنْتَ یَجْعَلُکَ اللّٰهُ مِنَ الطَّیِّبِیْنَ!! فَقَالَ لَهُ: مَنْ اَنْتَ وَیَلَمَکَ؟ قَالَ: اَنَا بُرَیْرُ بْنُ حُضَیْرِ، فَتَسَابَا (الإرشاد: ج ۲ ص ۹۴، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۵۷). (وَلَا یَحْسَبَنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا اَنَّہُمْ اَنْتُمْ تُمْلِیْ لَهُمْ)، اِلٰی آخِرِهَا. قَالَ: فَصَاحَ لَعِیْنٌ مِّنْ اَصْحَابِ شَمْرِ بْنِ ذِی الْجَوْشَنِ: نَحْنُ وَرَبُّ الْکَعْبَةِ الطَّیِّبُونَ، وَاَنْتُمْ الْخَیْثُونَ! وَقَدْ مُیْزَنَا مِنْکُمْ. قَالَ: فَقَطَّعَ بُرَیْرُ الصَّلَاةَ، فَناداهُ: یَا فَاسِقُ! یَا فَاجِرُ! یَا عَدُوَّ اللّٰهِ! اَمِثْلُکَ یَکُونُ مِنَ الطَّیِّبِیْنَ؟! مَا اَنْتَ اِلَّا بِهَیْمَہُ وَلَا تَعْقِلُ، فَابْشِرْ بِالنَّارِ یَوْمَ الْقِیَامَہِ وَالْعَذَابِ الْاَلِیْمِ. قَالَ: فَصَاحَ بِہِ شَمْرُ بْنُ ذِی الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللّٰهُ - وَقَالَ: اَیُّہَا الْمُتَکَلِّمُ، اِنَّ اللّٰهَ تَبَارَکَ وَتَعَالٰی قَاتِلُکَ وَقَاتِلُ صَاحِبِکَ عَنْ قَرِیْبٍ. فَقَالَ لَهُ بُرَیْرُ: یَا عَدُوَّ اللّٰهِ! اَبَا لَمَوْتٍ تُخَوِّفُنِی، وَاللّٰهِ، اِنَّ الْمَوْتَ اَحَبُّ اِلَیْنَا مِنَ الْحَیَآہِ مَعَکُمْ! وَاللّٰهِ، لَا یَنَالُ شَفَاعَہُ مُحَمَّدٍ صَلَی اللّٰهُ عَلَیْہِ وَآلِہٖ وَسَلَّمَ قَوْمٌ اَرَاقُوا دِمَاءَ ذُرِّیَّتِہِ وَاَهْلِ بَیْتِہِ. قَالَ: وَاَقْبَلَ رَجُلٌ مِّنْ اَصْحَابِ الْحُسَیْنِ عَلَیهِ السَّلَامِ اِلٰی بُرَیْرِ بْنِ حُضَیْرِ، فَقَالَ لَهُ: رَحِمَکَ اللّٰهُ یَا بُرَیْرُ! اِنَّ اَبَا عَبْدِ اللّٰهِ یَقُولُ لَکَ: اِرْجِعْ اِلٰی مَوْضِعِکَ وَلَا تُخَاطِبِ الْقَوْمَ، فَلَعَمْرِیْ لَئِنْ کَانَ مُؤْمِنٌ اَلِ فِرْعَوْنَ نَصَحَ لِقَوْمِہِ وَاَبْلَغَ فِی الدُّعَآءِ، فَلَقَدْ نَصَحْتَ وَاَبْلَغْتَ فِی النَّصَحِ

(الفتوح: ج ۵ ص ۹۹، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۵۱).

یکی از آن سواران، به نام عبد الله بن سمیر آن را شنید. او که شوخ و دلیر و پهلوان و سوارکار و جسور و از خاندانی بزرگ بود، گفت: به خدای کعبه سوگند، ما پاکیز گانیم و از شما، جدا شده‌ایم! بُریر بن خُصیر به او گفت: ای فاسق! خداوند، تو را از پاکیزگان، قرار داده است؟! او به بُریر گفت: تو کیستی، وای بر تو! گفت: من، بُریر بن خُصیر هستم. آن گاه، به هم ناسزا گفتند. اَرْجَعَ [الحسین] علیه السلام إلى مكانه، فَقَامَ اللَّيْلَ كُلَّهُ يُصَلِّي وَيَسْتَغْفِرُ، وَيَدْعُو وَيَتَضَرَّعُ، وَقَامَ أَصْحَابُهُ كَذَلِكَ يُصَلُّونَ وَيَدْعُونَ وَيَسْتَغْفِرُونَ. قَالَ الضَّحَّاكُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَمَرَّ بِنَا خَيْلٌ لِبَنٍ سَعْدٍ يَحْرُشُنَا، وَإِنَّ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيَقْرَأُ

۱ / ۲۲ گفتگوی بُریر و شمر

الفتوح: شمر بن ذی الجوشن - که خداوند، لعنتش کند -، نیمه شب، با گروهی از همراهانش به لشکر حسین علیه السلام نزدیک شد. حسین علیه السلام، با صدای بلند، به تلاوت این آیه مشغول بود: (والبته کسانی که کافر شده‌اند، نباید تصوّر کنند این که به ایشان مهلت می‌دهیم، برای آنان، نیکوست ...)، تا آخر آیه. ملعونی از همراهان شمر بن ذی الجوشن، فریاد کشید: به خدای کعبه سوگند، ما پاکیز گانیم و شما، پلیدید، و ما از شما، جدا گشته‌ایم! بُریر، نمازش را قطع کرد و ندا داد: ای فاسق! ای تبهکار! ای دشمن خدا! آیا مانند تویی، از پاکیزگان است؟! تو جز چارپایی بی‌خرد، نیستی. تو را به آتش روز قیامت و عذاب دردناک، بشارت باد! شمر بن ذی الجوشن - که خدا لعنتش کند -، بر سر او داد کشید و گفت: ای گوینده! خداوند - تبارک و تعالی -، تو را و همراهت حسین را به زودی می‌کشد. بُریر به او گفت: ای دشمن خدا! آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ به خدا سوگند، مرگ، از زندگی با شما، برای ما دوست داشتنی‌تر است. به خدا سوگند، کسانی که خون فرزندان و خاندان محمد صلی الله علیه و آله را می‌ریزند، به شفاعتش نمی‌رسند. مردی از یاران حسین علیه السلام به سوی بُریر آمد و به او گفت: خدایت رحمت کند، ای بریر! ابا عبد الله علیه السلام به تو می‌فرماید: «به جایگاهت، باز گرد و با آنان سخن مگو، که - به جانم سوگند -، اگر مؤمن آل فرعون، قومش را نصیحت کرد و دعوت را به آخر رساند، تو نیز نصیحت کردی و آن را به آخر رساندی». اَقْبَلَ الشَّمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - فِي نِصْفِ اللَّيْلِ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ حَتَّى تَقَارَبَ مِنْ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ رَفَعَ صَوْتَهُ وَهُوَ يَتْلُو هَذِهِ الْآيَةَ -----

۱. در الإرشاد و إعلام الوری، «جَوین» و در مقاتل الطالبیین، «جون» آمده است.

۱ / ۲۳ حال زینب علیها السلام در شب عاشورا

تاریخ الطبری (- به نقل از حارث بن کعب و ابو ضحاک، از امام زین العابدین علیه السلام -): در شبی که بامدادش پدرم به شهادت رسید، نشسته بودم و عمّه زینب علیها السلام، از من پرستاری می‌کرد که پدرم از یارانش کناره گرفت و به خیمه خود رفت و حوٰی ۲، غلام ابو ذر غفاری، نزدش بود و به اصلاح و پرداخت شمشیر ایشان، مشغول بود، و پدرم می‌خواند: «ای روزگار! اُف بر دوستی‌ات! چه قدر بامدادها و شامگاه‌هایی داشته‌ای که در آنها، همراه و یا جوینده‌ای گشته شده که روزگار، از آوردن همانندش، ناتوان است!

و کار، با [خدای] بزرگ است و هر زنده‌ای، این راه را می‌پیماید». دو یا سه بار، این شعر را خواند تا آن جا که فهمیدم و دانستم که منظورش چیست. گریه، راه گلویم را بست؛ ولی بغضم را فرو خوردم و هیچ نگفتم و دانستم که بلا، فرود می‌آید؛ اما عمه‌ام نیز آنچه را من شنیدم، شنید و چون مانند دیگر زنان، دل‌نازک و بی‌تاب بود، نتوانست خود را نگاه دارد. بیرون پرید و در

حالی که لباسش را بر روی زمین می کشید و در مانده شده بود ، خود را به امام علیه السلام رساند و گفت : وا مصیبتا ! کاش مُرده بودم . امروز ، [گویی] مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن ، در گذشته اند ، ای جانشین گذشتگان و پناه باقی ماندگان ! حسین علیه السلام به او نگریست و فرمود : «خواهرم ! شیطان ، بردباری ات را نبرد» .

زینب علیها السلام گفت : ای ابا عبد الله ! پدر و مادرم فدایت ! خود را آماده کشته شدن کرده ای ! جانم فدایت ! حسین علیه السلام ، اندوهش را فرو بُرد و اشک در چشمانش جمع شد و فرمود : «اگر مرغ سنگخواره را شبی آزاد بگذارند ، می خوابد» . ۱۰

زینب علیها السلام گفت : وای بر من ! آیا چنین سخت ، در زیر فشاری ؟ همین دلم را بیشتر ریش می کند و بر من ، سخت می آید . آن گاه ، به صورت خود زد و گریبان ، چاک کرد و بیهوش شد و افتاد .

حسین علیه السلام به سویش آمد و آب بر صورتش زد و به او گفت : خواهرم ! از خدا ، پروا کن و به تسلی بخشی او ، آرام باش . بدان که زمینیان ، می میرند و آسمانیان ، باقی نمی مانند و هر چیزی ، از میان می رود ، جز ذات خدا که با قدرتش ، زمین را آفریده است ، و مردم را برمی انگیزد تا همه ، باز گردند و او ، تنها بماند . پدرم ، از من بهتر بود . مادرم ، از من بهتر بود . برادرم ، از من بهتر بود ، و سرمشق من و آنان و هر مسلمانی ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است .

حسین علیه السلام ، با این سخن و مانند آن او را تسلّا داد و به او فرمود : «خواهرم ! تو را سوگند می دهم که به این [سفارشم] ، عمل کنی : بر [مرگ] من ، گریبان چاک مده و صورت ، مخراش و چون در گذشتم ، ناله و فغان مکن» . سپس ، او را آورد و کنار من نشاند و به سوی یارانش برگشت و به آنان فرمان داد تا خیمه های خود را به یکدیگر ، نزدیک کنند و طناب های خیمه ها را در هم بتابند و خودشان ، در میان خیمه ها

۱. مثلی است در عرب . در این جا به این معناست که آنان ، مرا آسوده نمی گذارند و هر جا بروم ، در پی من خواهند آمد.

قرار بگیرند و فقط ، سمتی را که دشمن از طریق آن می آید ، باز بگذارند . ۱۱. اِنِّی جَالِسٌ فِی تِلْكَ الْعِشَیْئَةِ الَّتِی قُتِلَ اَبِی صَبِیحَتَهَا ، وَعَمَّتِی زَیْنَبٌ عِنْدِی تُمْرَضُنِی ، اِذِ اعْتَرَلَ اَبِی بِاَصْحَابِهِ فِی خِیَابٍ لَهُ ، وَعِنْدَهُ حَوْیٌّ مَوْلِی اَبِی ذَرَّ الْغِفَارِیِّ ، وَهُوَ یُعَالِجُ سَیْفَهُ وَیُصَلِّحُهُ ، وَابِی یَقُولُ :

یا دَهْرُ اَفْ لَکَ مِنْ خَلِیلٍ

کَمْ لَکَ بِالْاِشْرَاقِ وَالْاَصِیلِ مِنْ صَاحِبٍ اَوْ طَالِبٍ قَتِیلٍ وَالْدَهْرُ لَا یَقْنَعُ بِالْیَدِیلِ وَاِنَّمَا الْأَمْرُ اِلَی الْجَلِیلِ وَکُلُّ حَتّٰی سَالِکِ السَّبِیلِ قَالَ : فَأَعَادَهَا مَرَّتَیْنِ اَوْ ثَلَاثًا حَتّٰی فَهِمْتُهَا ، فَعَرَفْتُ مَا اَرَادَ ، فَخَنَقْتَنِی عَبْرَتِی ، فَرَدَدْتُ دَمْعِی وَلَزِمْتُ السُّکُونَ ، فَعَلِمْتُ اَنَّ الْبَلَاءَ قَدْ نَزَلَ ، فَأَمَّا عَمَّتِی فَإِنَّهَا سَمِعَتْ مَا سَمِعْتُ ، وَهَیْ امْرَأَةٌ ، وَفِی النِّسَاءِ الرِّقَّةُ وَالْجَزَعُ ، فَلَمْ تَمْلِکْ نَفْسَیْهَا اَنْ وَثَبَتْ تَجُرُّ ثَوْبَهَا ، وَإِنَّهَا لِحَاسِرَةٌ حَتّٰی اِنْتَهَتْ اِلَیْهِ ، فَقَالَتْ : وَاَنْکَلَاهُ ! لَیْتَ الْمَوْتَ اَعَدَمَنِی الْحَیَاءُ ! الْیَوْمَ مَاتَتْ فَاطِمَةُ اُمِّی وَعَلِیُّ اَبِی وَحَسَنٌ اُخِی ! یا خَلِیفَةُ الْمَاضِی وَثِمَالُ الْبَاقِی .

قَالَ : فَظَنَرُ اِلَیْهَا الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : یا اُخِیَّةُ ، لَا یُذْهَبَنَّ حِلْمُکَ الشَّیْطَانُ .

قَالَتْ : بِأَبِی أَنْتَ وَأُمِّی یا اَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، اسْتَقْتَلَتْ نَفْسِی فِدَاکَ ! فَرَدَّ غُصَّتَهُ ، وَتَرَقَّرَتْ عَیْنَاهُ ، وَقَالَ : لَوْ تُرِکَ الْقَطَا لَبِلَّا لَنَامَ ، قَالَتْ : یا وَیْلَتِی ، أَفْتَعْصَبُ نَفْسُکَ اغْصَابًا ، فَذَلِکَ أَقْرَحُ لِقَلْبِی ، وَأَشَدُّ عَلَی نَفْسِی ! وَلَطَمَتْ وَجْهَهَا ، وَأَهْوَتْ اِلَی جَبِیْهَا وَشَقَّتْهُ ، وَخَرَّتْ مَغْشِیًّا عَلَیْهَا .

فَقَامَ اِلَیْهَا الْحُسَیْنُ عَلَیْهِ السَّلَامُ ، فَصَبَّ عَلَی وَجْهِهَا الْمَاءَ ، وَقَالَ لَهَا : یا اُخِیَّةُ ، اتَّقِی اللَّهَ وَتَعَزَّی بِعِزِّ اللَّهِ ، وَاعْلَمِی اَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ

يَمُوتُونَ ، وَأَنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقَوْنَ ، وَأَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بِقُدْرَتِهِ ، وَيَبْعَثُ الْخَلْقَ فَيَعُودُونَ ، وَهُوَ فَرْدٌ وَحْدَهُ ، أَبِي خَيْرٍ مِنِّي ، وَأُمِّي خَيْرٌ مِنِّي ، وَأَخِي خَيْرٌ مِنِّي ، وَلِي وَلَهُمْ وَلِكُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ .
 قَالَ : فَعَزَّاهَا بِهَذَا وَنَحْوِهِ ، وَقَالَ لَهَا : يَا أُخْتِيْ ، إِنِّي أَقْسِمُ عَلَيْكَ فَأَبْرِي قَسِمِي ، لَا تَشْقَى عَلَيَّ جَبِيًّا ، وَلَا تَحْمُشِي عَلَيَّ وَجْهًا ، وَلَا تَدْعِي عَلَيَّ بِالْوَيْلِ وَالتُّبُورِ إِذَا أَنَا هَلَكَتُ .

قال : ثُمَّ جَاءَ بِهَا حَتَّى أَجْلَسَهَا عِنْدِي ، وَخَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يُقَرَّبُوا بَعْضُ يُبُوتِهِمْ مِنْ بَعْضٍ ، وَأَنْ يُدْخِلُوا الْأَطْنَابَ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ ، وَأَنْ يَكُونُوا هُمْ بَيْنَ الثُّبُوتِ إِلَّا الْوَجْهَ الَّذِي يَأْتِيهِمْ مِنْهُ عِدُوُّهُمْ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۲۰ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۹۳) . مقاتل الطالبيين (- به نقل از حرث بن كعب ، از امام زین العابدین علیه السلام -) : ای روزگار ! اُف بر دوستی‌ات ! چه قدر بامدادها و شامگاه‌هایی داشته‌ای که در آنها ، همراه و یا بزرگی ، کشته شده است که روزگار ، از آوردن همانندش ، ناتوان است ! و کار ، با [خدای] بزرگ است و هر زنده‌ای ، این راه را می‌پیماید . من که اینها را شنیدم ، جلوی گریه خودم را گرفتم ؛ اما از بین زنان ، فقط عمه‌ام اینها را شنید . دلش سوخت و بی‌تاب شد و گریبان چاک کرد و به صورت خود زد و حیرت‌زده ، به بیرون دوید و گفت : وا مصیبتا ! چه غم بزرگی ! کاش مُرده بودم . ای حسین من ! ای سِرور من ! و ای تنها باقی‌مانده خانواده‌ام ! خود را آماده کشته شدن کرده‌ای و از زندگی ، مأیوس گشته‌ای . امروز ، [گویی] مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن ، در گذشته‌اند ! ای جانشینِ گذشتگان و پناه باقی‌ماندگان !

حسین علیه السلام به او فرمود : «ای خواهر من ! اگر مرغ سنگ‌خواره را آزاد بگذارند ، می‌خواهد» .

زینب علیها السلام گفت : همین که چنین سخت در زیر فشاری ، غم را بیشتر و دلم را ریش‌تر می‌کند .

سپس بیهوش شد و افتاد . حسین علیه السلام ، پیوسته او را سوگند می‌داد و او را آورد تا به داخل خیمه رساند . ۱۰ یا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ مِنْ صَاحِبٍ وَما جِدَ قَتِيلٍ وَالدَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ وَالْأَمْرُ فِي ذَاكَ إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكُ السَّبِيلِ قَالَ : وَأَمَّا أَنَا فَسَمِعْتُهُ وَرَدَدْتُ عِبْرَتِي .

وَأَمَّا عَمَّتِي فَسَمِعَتْهُ دُونَ النِّسَاءِ ، فَلَزِمَتْهَا الرِّقَّةُ وَالْجَرْعُ ، فَشَقَّتْ ثَوْبَهَا ، وَلَطَمَتْ وَجْهَهَا ، وَخَرَجَتْ حَاسِرَةً تُنَادِي : وَائْكُلَاهُ ! وَاحْزَنَاهُ ! لَيْتَ الْمَوْتُ أَعَدَمَنِي الْحَيَاةَ ، يَا حُسَيْنِيَاهُ ! يَا سَيِّدَاهُ ! يَا بَقِيَّةَ أَهْلِ بَيْتَاهُ ! اسْتَقَلَّتْ وَيَسَّتْ مِنَ الْحَيَاةِ ، الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ وَأَبِي عَلِيٍّ وَأَخِي الْحَسَنُ ! يَا بَقِيَّةَ الْمَاضِينَ وَثِمَالِ الْبَاقِينَ .
 فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أُخْتِي ! لَوْ تَرِكَ الْقَطَا لَنَامَ .

قَالَتْ : فَإِنَّمَا تَعْتَصِبُ نَفْسَكَ اغْتِصَابًا ، فَذَاكَ أَطْوَلُ لِحْزَنِي ، وَأَشْجَى لِقَلْبِي ! وَخَرَّتْ مَغْشِيًّا عَلَيْهَا ، فَلَمْ يَزَلْ يُنَاشِدُهَا ، وَاحْتَمَلَهَا حَتَّى ادْخَلَهَا الْخَبَاءَ (مقاتل الطالبيين : ص ۱۱۳) . أنساب الأشراف (- از امام زین العابدین -) : ای روزگار ! اُف بر دوستی‌ات ! چه قدر بامدادها و شامگاه‌هایی داشته‌ای که در آنها ، جوینده‌ای یا دارنده‌ای کشته شده که روزگار ، از آوردن همانندش ، ناتوان است ! و کار ، با [خدای] بزرگ است و هر زنده‌ای ، این راه را می‌پیماید . دو یا سه بار ، این شعر را خواند تا آن را حفظ کردم . عمه‌ام نیز آنچه را من شنیدم ، شنید . برخاست و در حالی که لباسش بر روی زمین کشیده می‌شد ، به سوی پدرم رفت و می‌گفت : وا مصیبتا ! کاش مُرده بودم ! امروز ، [گویی] مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن ، در گذشته‌اند ، ای جانشینِ گذشتگان و پناه باقی‌ماندگان !

حسین علیه السلام فرمود : «ای خواهر من ! شیطان ، بردباری‌ات را نبرد» .

زینب علیها السلام گفت : وای بر من ! آیا چنین تن به مرگ داده‌ای ؟

آن گاه ، به صورت خود زد و گریبان ، چاک کرد .

حسین علیه السلام او را تسلا می‌داد و به شکیبایی ، دعوت می‌کرد . ۱۰ یا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ مِنْ طَالِبِ

و صَاحِبِ قَتِيلٍ وَالذَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيلٍ وَرَدَّذَهَا حَتَّى حَفِظْتُ، وَسَمِعْتُهَا زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَامُ، فَهَضَمَتْ إِلَيْهِ تَجَرُّ ثَوْبَهَا وَهِيَ تَقُولُ: وَائْكُلَاهُ! لَيْتَ الْمَوْتَ أَعْدَمَنِي الْحَيَاةَ! الْيَوْمَ مَاتَتْ فَاطِمَةُ أُمِّي وَعَلِيٌّ أَبِي وَالْحُسَيْنُ أَخِي! يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِي وَثِمَالَ الْبَاقِي.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أُخِيَّةُ، لَا يُذْهِبَنَّ حِلْمَكَ الشَّيْطَانُ.

قَالَتْ: أَتَغْتَصِبُ نَفْسِيَّكَ اغْتِصَابًا؟! ثُمَّ لَطَمَتْ وَجْهَهَا، وَشَقَّتْ جَبِيهَا، وَهُوَ يُعْزِيهَا وَيُصَبِّرُهَا (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۹۳). ای روزگار! اُف بر دوستی‌ات! چه قدر بامدادها و شامگاه‌ها داشته‌ای که در آنها، همراه و یا جوینده‌ای، کشته شده که روزگار، از آوردن همانندش، ناتوان است! و کار، با [خدای] بزرگ است و هر زنده‌ای، این راه را می‌پیماید و چه قدر بانگ رحیل، نزدیک است به سوی بهشت و استراحتگاه ابدی!». زینب، دختر فاطمه علیها السلام، این را شنید و گفت: ای برادر! این، سخن کسی است که به کشته شدنش، یقین کرده است.

امام علیه السلام فرمود: «آری، ای خواهر!».

زینب علیها السلام گفت: وا مصیبتا! حسین، خبر شهادتش را خود به من می‌دهد!

[دیگر] زنان نیز گریستند و بر صورت خود زدند و گریان، دریدند. اُمّ کلثوم، فریاد می‌زد: وا محمدا! وا علیا! مادرا! وا فاطماتا! وا حسنا! وا حسینا! وای از بی‌سرپرستی پس از تو، ای ابا عبد الله!

حسین علیه السلام، او را آرام کرد و به او فرمود: «تسلای خدا را به یاد آور، که ساکنان آسمان و زمین، می‌میرند و نمی‌مانند و همه مخلوقات، هلاک می‌شوند».

سپس فرمود: «ای خواهر! ای اُمّ کلثوم! و تو ای زینب! و تو ای رُقَیْهه! و تو ای فاطمه! و تو ای رَبَاب! مواظب باشید که چون من شهید شدم، بر من، گریان ندرید و صورت نخرائید و ناروا مگویید».

و به سند دیگری، روایت شده است: زینب علیها السلام، هنگامی که شعرها را شنید، در جایی جدا از زنان و دختران بود. سرآسیمه و در حالی که لباسش [بر زمین] کشیده می‌شد، بیرون آمد و در کنار حسین علیه السلام ایستاد و گفت: وا مصیبتا! کاش مرگ من می‌رسید! امروز، [گویی] مادرم، فاطمه زهرا در گذشته و نیز پدرم، علی مرتضی و برادرم، حسن پاک! ای جانشین گذشتگان و پناه باقی‌ماندگان!

حسین علیه السلام به او نگریست و فرمود: «ای خواهر! بردباری‌ات را از دست ندهی».

زینب علیها السلام گفت: پدر و مادرم، فدایت باد! آیا به زودی کشته می‌شوی؟ جانم به فدایت!

امام علیه السلام، بغض خود را فرو خورد و اشک در چشمانش حلقه زد. سپس فرمود: «دور است، دور [که رهایی یابم]! اگر مرغ سنگخواره را شبی رها می‌گذاشتند، حتماً می‌خواستند».

زینب علیها السلام گفت: ای وای! آیا چنین تن به مرگ داده‌ای؟ همین است که دل مرا به درد آورده و مرا در تنگنا قرار داده است.

سپس، سر به گریان افکند و آن را چاک داد و بیهوش، افتاد.

امام علیه السلام، برخاست و آب به صورت زینب علیها السلام پاشید تا به هوش آمد. سپس در آرامش بخشیدن به او کوشید و مصیبت مرگ پدر و جدش را به او یادآور شد. درودهای خدا بر همه آنان باد! یا دَهرُ أَفْ لَکَ مِنْ خَلِيلٍ کَمْ لَکَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ مِنَ طَالِبٍ وَ صَاحِبِ قَتِيلٍ وَالذَّهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْبَدِيلِ وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ فَإِلَى سَبِيلٍ مَا أَقْرَبَ الْوَعْدَ إِلَى الرَّحِيلِ إِلَى جَنَانٍ وَإِلَى مَقِيلٍ قَالَ الزَّوای: فَسَمِعَتْ زَيْنَبُ ابْنَةَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ذَلِكَ فَقَالَتْ: يَا أُخِي! هَذَا كَلَامٌ مَنْ قَدْ أَیقَنَ بِالْقَتْلِ.

فَقَالَ: نَعَمْ يَا أُخْتَاهُ! فَقَالَتْ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ: وَائْكُلَاهُ، يَنْعَى إِلَيَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَفْسَهُ!!

قَالَ: وَبَكَى النِّسْوَةَ، وَلَطَمَنَ الْخُدُودَ، وَشَقَّقَنَ الْجُيُوبَ، وَجَعَلَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ تُنَادِي: وَامْحِـدَاهُ! وَاعْلِيَّاهُ! وَأُمَّاهُ! وَافاطمتاه! واحسیناه! واحسیناه! واضیعته بعدک یا ابا عبد الله!

قَالَ: فَعَزَّاهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهَا: يَا أُخْتَاهُ تَعَزَّى بِعَزَاءِ اللَّهِ، فَإِنَّ سَيِّكَانَ السَّمَاوَاتِ يَمُوتُونَ، وَأَهْلَ الْأَرْضِ لَا يَبْقَوْنَ، وَجَمِيعَ الْبَرِّيَّةِ يَهْلِكُونَ.

ثُمَّ قَالَ: يَا أُخْتَاهُ يَا أُمُّ كَلْثُومٍ! وَأَنْتِ يَا زَيْنَبُ! وَأَنْتِ يَا رُقِيَّةُ! وَأَنْتِ يَا فَاطِمَةُ! وَأَنْتِ يَا رَبَابُ! أَنْظُرْنَ إِذَا أَنَا قُتِلْتُ، فَلَا تَشَقَّقَنَّ عَلَيَّ جَبِيًّا، وَلَا تَخْمُشَنَّ عَلَيَّ وَجْهًا، وَلَا تَقْلَنَّ عَلَيَّ هُجْرًا.

وَرَوَى مِنْ طَرِيقٍ آخَرَ: أَنَّ زَيْنَبَ عَلَيْهَا السَّلَامُ لَمَّا سَجَعَتِ الْآيَاتِ - وَكَانَتْ فِي مَوْضِعٍ مُنْفَرِدٍ عَنْهُ مَعَ النِّسَاءِ وَالْبَنَاتِ - خَرَجَتْ حَاسِرَةً تَجُرُّ ثَوْبَهَا، حَتَّى وَقَفَتْ عَلَيْهِ، وَقَالَتْ: وَائْكُلَاهُ! لَيْتَ الْمَوْتُ أَعَدَمَنِي الْحَيَاةُ! الْيَوْمَ مَاتَتْ أُمِّي فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ، وَأَبَى عَلَيَّ الْمُرْتَضَى، وَأَخِي الْحَسَنُ الزَّكِيُّ! يَا خَلِيفَةُ الْمَاضِيْنَ وَثِمَالِ الْبَاقِيْنَ.

فَنَظَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهَا وَقَالَ: يَا أُخْتَاهُ لَا يَذْهَبَنَّ حِلْمُكَ. فَقَالَتْ: يَا أَبِی أَنْتَ وَأُمِّی اسْتَقْتَلُ؟! نَفْسِی لَكَ الْفِدَاءُ.

فَرَدَّ غَضَّتَهُ وَتَغَرَّزَتْ عَيْنَاهُ بِالْدُمُوعِ، ثُمَّ قَالَ: هِيَهَاتَ هِيَهَاتَ! لَوْ تَرَكْتُ الْقَطَا لَيْلًا لَنَامَ!

فَقَالَتْ: يَا وَلَيْتَاهُ، أَفْتَعْتَصِبُ نَفْسَكَ اغْتِصَابًا، فَذَلِكَ أَفْرَحُ لِقَلْبِي وَأَشَدُّ عَلَى نَفْسِي! ثُمَّ أَهْوَتْ إِلَى جَبِيْهَا فَشَقَّتْهُ، وَخَرَّتْ مَغْشِيًّا عَلَيْهَا. فَقَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَبَّ عَلَى وَجْهِهَا الْمَاءَ حَتَّى أَفَاقَتْ، ثُمَّ عَزَّاهَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِجَهْدِهِ، وَذَكَرَهَا الْمُصِيبَةَ بِمَوْتِ أَبِيهِ وَجَدَّهُ صِلَاوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ (الملهوف: ص ۱۳۹؛ الفتوح: ج ۵ ص ۸۴).

دو نکته در باره اشعار منسوب به امام حسین علیه السلام در شب عاشورا

در زمینه گزارش‌هایی که گذشت، دو نکته قابل تأمل است:

نکته اول، این که: بیشتر منابع، اشعار منسوب به امام حسین علیه السلام: «یا دهر! أف لك من خلیل...؛ ای روزگار! أف بر دوستی‌ات!...» و بازتاب روانی آن را در خواهرش زینب علیها السلام، مربوط به شب عاشورا می‌دانند و آن را از امام زین العابدین علیه السلام روایت کرده‌اند؛ امّا کتاب‌هایی مانند: الملهوف و الفتوح، بدون اشاره به راوی، این جریان را مربوط به اوایل محرم دانسته‌اند.

نکته دوم، این که بیشتر گزارش‌ها، حاکی از آن است که مخاطب امام علیه السلام، تنها زینب علیها السلام است؛ ولی برخی از منابع، گزارش کرده‌اند که امام علیه السلام در پایان سخنانش با زینب علیها السلام، دیگر زنان حاضر را نیز به شکیبایی فرا خوانده است، چنان که در الفتوح، آمده است که سپس امام علیه السلام به آنها فرمود:

أَنْظُرْنَ إِذَا أَنَا قُتِلْتُ فَلَا تَشَقَّقَنَّ عَلَيَّ جَبِيًّا وَلَا تَخْمِشَنَّ عَلَيَّ وَجْهًا! مراقب باشید که وقتی من کشته شدم، گریبان خود را چاک مدهید و صورت خویش را مخراشید!

و در گزارش مقتل الحسین خوارزمی، زینب، امّ کلثوم، فاطمه و رباب، مورد خطاب امام علیه السلام قرار گرفته‌اند^۲ و در گزارش الملهوف،^۳ نام رُقِیَّه نیز در کنار نام‌های یاد شده قرار دارد که ظاهراً مقصود، رُقِیَّه، دختر امام‌علی علیه السلام و همسر مسلم علیه السلام است.

۱. الفتوح: ج ۵ ص ۸۴. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ص ۷۸۳ ح ۸۳۱ و ص ۷۸۷ ح ۸۳۴. ۲. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۳۸. ۳. ر. ک: ص ۷۸۷ ح ۸۳۴.

الفتوح: در وقت سحر، حسین علیه السلام، سرش [از خواب،] سنگین شد و سپس بیدار شد و فرمود: «آیا می‌دانید که هم‌اکنون، چه خوابی دیدم؟». گفتند: چه دیدی، ای فرزند دختر پیامبر خدا؟ فرمود: «سگ‌هایی را دیدم که بر من، سخت گرفته‌اند و میانشان، سگ پیسه‌ای بود که از بقیه بر من، سخت‌تر می‌گرفت. گمان می‌برم کسی که کشتن مرا به عهده می‌گیرد، مردی لک و پیس‌دار از این قوم باشد. سپس، جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را با گروهی از یارانش دیدم که به من می‌فرماید: "پسر عزیزم! تو شهید خاندان محمدی و آسمانیان و ملکوتیان، به تو بشارت یافته‌اند. افطار امشب را نزد من خواهی بود. بشتاب و تأخیر مکن که این، آخرِ فرود آمده از آسمان به قصد توست تا خونت را در شیشه‌ای سبز بگیرد."! این است آنچه دیدم و بی‌تردید، حادثه (مرگ)، نزدیک شده و گاه کوچ از این دنیا فرا رسیده است» ۱. لَمَّا كَانَ وَقْتُ السَّحْرِ خَفَقَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَأْسِهِ خَفَقَةً، ثُمَّ اسْتَقْبَلَ، فَقَالَ: أَتَعْلَمُونَ مَا رَأَيْتُ فِي مَنَامِي السَّاعَةِ؟ قَالُوا: وَمَا الَّذِي رَأَيْتَ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟

فَقَالَ: رَأَيْتُ كَأَنَّ كِلَابًا قَدْ شَدَّتْ عَلَيَّ تَنَاشُجِي، وَفِيهَا كَلْبٌ أَبْقَعَ رَأْيَتُهُ أَشَدَّهَا عَلَيَّ، وَأُظُنُّ الَّذِي يَتَوَلَّى قَتْلِي رَجُلٌ أَبْقَعَ وَأَبْرَصُ مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ.

ثُمَّ إِنِّي رَأَيْتُ بَعْدَ ذَلِكَ جَدِّي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِهِ، وَهُوَ يَقُولُ لِي: يَا بَنِي، أَنْتَ شَهِيدُ آلِ مُحَمَّدٍ! وَقَدْ اسْتَبَشَّرْتَ بِكَ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ وَأَهْلَ الصُّفْحِ الْأَعْلَى، فَلْيَكُنْ إِفْطَارُكَ عِنْدِي اللَّيْلَةَ، عَجَلْ وَلَا تُؤَخِّرْ! فَهَذَا أَتْرَكَ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ لِيَأْخُذَ دَمَكَ فِي قَارُورَةٍ خَضَاءَ. وَهَذَا مَا رَأَيْتُ، وَقَدْ أَزِفَ الْأَمْرُ، وَاقْتَرَبَ الرَّحِيلُ مِنْ هَذِهِ الدُّنْيَا، لَا شَكَّ فِي ذَلِكَ (الفتوح: ج ۵ ص ۹۹، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۵۱).

۱ / ۲۵ آماده شدن برای نبرد

الأمالی، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -) : آن گاه امام حسین علیه السلام فرمان داد تا در اطراف لشکرش، گودالی شبیه خندق کنند و به دستور ایشان، پُر از هیزم شد. آن گاه، پسرش علی اکبر علیه السلام را با سی سوار و بیست پیاده، برای آوردن آب فرستاد، در حالی که خطرهای بسیاری آنها را تهدید می‌کرد، و امام حسین علیه السلام،

«ای روزگار! اُف بر دوستی‌ات! چه بامدادها و شامگاه‌هایی داشته‌ای که در آنها، همراه و یا جوینده‌ای کشته شده که روزگار، از آوردن مانندش، ناتوان است! و کار، با [خدای] بزرگ است و هر زنده‌ای، این راه را می‌پیماید». آن گاه، امام حسین علیه السلام به یارانش فرمود: «برخیزید و آب بنوشید، که آخرین توشه شماست؛ و وضو بگیرید و غسل کنید و لباس‌هایتان را بشوید، که کفن‌هایتان می‌شود».

سپس، نماز صبح را با آنان خواند و آماده نبردشان ساخت. همچنین فرمان داد تا گودالی که اطراف لشکرش کنده بودند، پُر از آتش شود تا تنها از یک سو با دشمن بجنگند ۱. يَا دَهْرُ أَفْ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ فِي الْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ مِنْ طَالِبٍ وَصَاحِبِ قَتِيلٍ وَالْدَهْرُ لَا يَقْنَعُ بِالْيَدِيلِ وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكٍ سَبِيلٍ ثُمَّ قَالَ لِأَصْحَابِهِ: قُومُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ يَكُنْ آخِرُ زَادِكُمْ، وَتَوَضَّؤُوا وَاعْتَسَلُوا، وَاعْسَلُوا ثِيَابَكُمْ لِتَكُونَ أَكْفَانُكُمْ. ثُمَّ صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ، وَعَبَّأَهُمُ تَعِيَّةَ الْحَرْبِ، وَأَمَرَ بِخَفِيرَتِهِ الَّتِي حَوْلَ عَسْكَرِهِ، فَأَضْرَمَتْ بِالنَّارِ؛ لِيُقَاتِلَ الْقَوْمَ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۰ ح ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۶ ح ۱). تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : حارث بن کعب و ابو ضحاک، از امام زین العابدین علیه السلام برآیم نقل کردند که: حسین علیه السلام به سوی یارانش بیرون آمد و به آنان، فرمان داد که چادرهایشان را به هم نزدیک کنند و طناب‌های آنها را در هم بتابند و

خودشان، میان چادرها قرار گیرند و تنها سمتی را که دشمن از آن سو می‌آید، باز بگذارند ...

همچنین، عبد الله بن عاصم، از ضحاک بن عبد الله مشرقی برایم نقل کرده که: صبح عاشورا، خیمه‌ها را پشت سر خود قرار دادند و امام علیه السلام، فرمان داد که هیزم و نی‌ای را که در پشت خیمه‌ها بود، آتش زدند تا مبادا دشمن، از پشت، به آنها حمله کند.

و [شب پیش از آن،] حسین علیه السلام [با کمک یارانش]، به جای گودی که در پشت خیمه‌ها قرار داشت و مانند جوی آبی بود، هیزم و نی آورد و در دل شب، آن جا را کردند و به شکل خندق در آوردند و هیزم و نی را در آن جا ریختند و گفتند: چون دشمن به ما حمله کرد و با ما درگیر شد، در این جا، آتش می‌افکنیم تا از پشت سر، بر ما وارد نشوند و تنها از یک سو با آنان بجنگیم.

چنین کردند و سودبخش هم بود.

عبد الله بن عاصم، به نقل از ضحاک مشرقی برایم گفت: هنگامی که دشمنان به سوی ما روی آوردند و به آتش برافروخته هیزم و نی نگریستند - همان آتشی که در پشتمان برافروخته بودیم تا از پشت سر به ما حمله نکنند -، یکی از سواران غرق در سلاح آنان، به شتاب و بی آن که با ما سخنی بگوید، به سوی ما آمد و چون به خیمه‌هایمان نگریست و جز هیزم آتش گرفته، چیزی ندید، باز گشت و با تمام توان فریاد کشید: ای حسین! در همین دنیا و پیش از فرا رسیدن قیامت، به سوی آتش شتافتی.

حسین علیه السلام گفت: «این کیست؟! گویی شمر بن ذی الجوشن است!».

گفتند: آری! هموست. خداوند، کارت را به سامان بدارد!

حسین علیه السلام فرمود: «ای پسر زن بُرچران! تو به در آمدن به آتش، سزامنتری».

مسلم بن عوسجه، به حسین علیه السلام گفت: ای فرزند پیامبر خدا! فدایت شوم! آیا او را با تیر نزنم؟ اکنون در تیررس من است و تیر من، به خطا نمی‌رود و این فاسق، از بزرگ‌ترین زورگویان است.

حسین علیه السلام فرمود: «تیراندازی مکن، که من خوش ندارم آغازگر جنگ باشم». ۱. خَرَجَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] إِلَى أَصْحَابِهِ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَقْرَبُوا بَعْضُ بِيوتِهِمْ مِنْ بَعْضٍ وَأَنْ يُدْخِلُوا الْأَطْنَابَ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ، وَأَنْ يَكُونُوا هُمْ بَيْنَ الْبِيوتِ إِلَّا الْوَجْهَ الَّذِي يَأْتِيهِمْ مِنْهُ عَدُوُّهُمْ ...

قَالَ أَبُو مَخْضَفٍ: عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَاصِمٍ عَنِ الضَّحَّاكِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمَشْرِقِيِّ قَالَ: - فِي غَدَاةِ عَاشُورَاءَ - وَجَعَلُوا الْبِيوتَ فِي ظُهُورِهِمْ، وَأَمَرَ بِحَطَبٍ وَقَصَبٍ كَانَ مِنْ وَرَاءِ الْبِيوتِ يُحَرَّقُ بِالنَّارِ؛ مَخَافَةً أَنْ يَأْتَوْهُمْ مِنْ وَرَائِهِمْ.

قَالَ: وَكَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى بِقَصَبٍ وَحَطَبٍ إِلَى مَكَانٍ مِنْ وَرَائِهِمْ مُنْخَفِضٍ كَأَنَّهُ سَاقِيَةٌ، فَحَفَرُوهُ فِي سَاعَةِ مِنَ اللَّيْلِ، فَجَعَلُوهُ كَالْخَنْدَقِ، ثُمَّ أَلْقَوْا فِيهِ ذِكْكَ الْحَطَبِ وَالْقَصَبِ، وَقَالُوا: إِذَا عَدَوْنَا عَلَيْنَا فَقَاتِلُونَا أَلْقَيْنَا فِيهِ النَّارَ؛ كَيْ لَا تُؤْتِيَ مِنْ وَرَائِنَا، وَقَاتَلْنَا الْقَوْمَ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ. فَفَعَلُوا وَكَانَ لَهُمْ نَافِعًا.

قَالَ أَبُو مَخْضَفٍ: فَخَدَّئَنِي عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَاصِمٍ قَالَ: خَدَّئَنِي الضَّحَّاكُ الْمَشْرِقِيُّ قَالَ: لَمَّا أَقْبَلُوا نَحُونَا، فَنَظَرُوا إِلَى النَّارِ تَضَطَّرُّمْ فِي الْحَطَبِ وَالْقَصَبِ، الَّذِي كُنَّا أَلْهَبْنَا فِيهِ النَّارَ مِنْ وَرَائِنَا لَنَلَّا يَأْتُونَا مِنْ خَلْفِنَا، إِذْ أَقْبَلَ إِلَيْنَا مِنْهُمْ رَجُلٌ يَرْكُضُ عَلَى فَرْسٍ كَامِلِ الْأَدَاةِ، فَلَمَّ يُكَلِّمُنَا حَتَّى مَرَّ عَلَى أَيْبَاتِنَا، فَنَظَرَ إِلَى أَيْبَاتِنَا، فَإِذَا هُوَ لَا يَرَى إِلَّا حَطَبًا تَلْتَهَبُ النَّارُ فِيهِ، فَرَجَعَ رَاجِعًا، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا حُسَيْنُ، اسْتَعْجَلَتِ النَّارُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ!

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ هَذَا؟ كَأَنَّهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ. فَقَالُوا: نَعَمْ، أَصْلَحَكَ اللَّهُ، هُوَ هُوَ.

فَقَالَ: يَا بَنَ رَاعِيَةِ الْمِعْزَى! أَنْتَ أَوْلَى بِهَا صِلِيًّا.

فَقَالَ لَهُ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، جُعِلَتْ فِدَاكَ، أَلَا أَرَمِيهِ بِسَهْمٍ؟ فَإِنَّهُ قَدْ امْكَنَنِي، وَلَيْسَ يَسْقُطُ مِنِّي سَهْمٌ، فَالْفَاسِقُ مِنْ

أَعْظَمَ الْجَبَّارِينَ .

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا تَرَمِهِ ؛ فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَهُمْ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۲۱ - ۴۲۳ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۹۳ - ۳۹۶) .

الأخبار الطوال : حسین علیه السلام به یارانش فرمان داد که خیمه‌ها را چسبیده به هم بر پا کنند و خود ، جلوی خیمه‌ها باشند و پشت خیمه‌ها را گودال بکنند و هیزم و نی فراوانی در آن بیفروزند تا دشمن ، از پشت خیمه‌ها ، حمله و نفوذ نکند . ۱. أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ أَنْ يَضُمُوا مَضَارِبَهُمْ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ ، وَيَكُونُوا أَمَامَ الثِّيُوبِ ، وَأَنْ يَحْفِرُوا مِنْ وَرَاءِ الثِّيُوبِ أُخْدُوداً ، وَأَنْ يُضَرِّمُوا فِيهِ حَطَباً وَقَصَباً كَثِيراً ؛ لِنَلَّا يُؤْتُوا مِنْ أَدْبَارِ الثِّيُوبِ ، فَيَدْخُلُوهَا (الأخبار الطوال : ص ۲۵۶ ، بغية الطلب في تاريخ حلب : ج ۶ ص ۲۶۲۷) .

مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : هنگامی که حسین علیه السلام از آنان ناامید شد و دانست که با او می‌جنگد ، به یارانش فرمود : «برخیزید و برایمان به گرد لشکرگاهمان ، گودالی مانند خندق ، حفر کنید و در آن ، آتش بیفروزید تا تنها از یک جبهه با اینان بجنگیم ، که اگر اینان با ما بجنگند و ما را سرگرم جنگ با خود کنند ، حرم ، تباه می‌شود» . یاران ، از هر سو برخاستند و با کمک هم ، چاله‌ای گندند و سپس ، خار و خاشاک ، گرد آوردند و آن را در چاله ریختند و در آن ، آتش افروختند . ۲. فَلَمَّا أَيْسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْقَوْمِ وَعَلِمَ أَنَّهُمْ مُقَاتِلُوهُ ، قَالَ لِأَصْحَابِهِ : قَوْمُوا فَاحْفَرُوا لَنَا حَفِيرَةً شَبَهَ الْخَنْدَقِ حَوْلَ مُعَسَكِرِنَا وَأَجْجُوا فِيهَا نَاراً ، حَتَّى يَكُونَ قِتَالُ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ ؛ فَإِنَّهُمْ لَوْ قَاتَلُونَا وَشَغَلْنَا بِحَرْبِهِمْ لَضَاعَتِ الْحَرْمُ ، فَقَامُوا مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ ، فَتَعَاوَنُوا وَاحْتَفَرُوا الْحَفِيرَةَ ، ثُمَّ جَمَعُوا الشُّوكَ وَالْحَطَبَ ، فَأَلْقَوْهُ فِي الْحَفِيرَةِ ، وَأَجْجُوا فِيهَا النَّارَ (مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۲۴۸ ، الفتوح : ج ۵ ص ۹۶) .

المناقب ، ابن شهر آشوب : صبحگاهان ، حسین علیه السلام ، یارانش را آماده کرد و فرمان داد تا خیمه‌ها را به گونه‌ای به هم نزدیک کنند و طناب‌ها را در هم بتابند و آنها را پشت سر خود قرار دادند تا جنگ ، تنها در یک جبهه باشد . همچنین فرمان داد تا در پشت خیمه‌ها ، هیزم و نی گرد آورند و در خندقی که کنده بودند ، بریزند و در آن ، آتش بیفکنند ، و [در بیان علت آن] فرمود : «تا از پشتمان نیایند» . ۳. فَلَمَّا أَصْبَحُوا عَبَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ ، وَأَمَرَ بِأَطْنَابِ الثِّيُوبِ ، فَقَرَّبَتْ حَتَّى دَخَلَ بَعْضُهَا فِي بَعْضٍ ، وَجَعَلُوهَا وَرَاءَ ظُهُورِهِمْ ؛ لِيَكُونَ الْحَرْبُ مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ ، وَأَمَرَ بِحَطَبٍ وَقَصَبٍ كَانُوا أَجْمَعُوهُ وَرَاءَ الثِّيُوبِ ، فَطَرَحَ ذَلِكَ فِي خَنْدَقٍ جَعَلُوهُ ، وَأَلْقَوْا فِيهِ النَّارَ ، وَقَالَ : لَا تُؤْتِي مِنْ وَرَائِنَا (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۹۹) .

موقعیت خیمه‌های امام حسین علیه السلام و نقش آنها در صحنه نبرد

امام حسین علیه السلام ، در آغاز ورود به کربلا ، نقطه‌ای را برای بر پا کردن خیمه‌ها در نظر گرفت که در صورت وقوع درگیری با دشمن ، از دو ویژگی برخوردار باشد :

۱. دشمن ، از یک سو بیشتر نتواند به آنها حمله کند ؛

۲. زنان و کودکان ، امنیت بیشتری داشته باشند .

از این رو ، امام علیه السلام دستور داد خیمه‌ها را در منطقه‌ای زدند که پشت آن ، نیزار بود ، به گونه‌ای که دشمن نمی‌توانست از پشت به سپاه امام علیه السلام ، حمله کند . در گزارش طبری ، چنین آمده است :

حسین علیه السلام ، راه افتاد و طلیعه سپاه عبید الله ، با او برخورد کردند . وقتی چنین دید ، راهش را به سوی کربلا ، کج کرد و برای این که تنها از یک جانب بجنگد ، نیزار و گیاهان تازه را در سمت پشت سر قرار داد و خیمه‌هایش را بر پا کرد ۱ .

و در گزارش ابن اعثم ، می‌خوانیم :

یاران حسین علیه السلام ، فرود آمدند و بارها را در حوالی فرات ، مستقر کردند و خیمه‌ها را برای خانواده حسین علیه السلام و فرزندان ، بر پا نمودند و خویشاوندانش ، خیمه‌هایشان را در اطراف خیمه او بر پا کردند ۲ .

افزون بر این ، پشت خیمه‌ها و یا پشت نیزاری که خیمه‌ها جلوی آن بود ، گودالی شبیه به جوی آب قرار داشت که به گزارش طبری ، امام علیه السلام در ساعتی از شب عاشورا ، دستور داد تا آن را کنند و چیزی شبیه به خندق ، درست کردند و در آن ، هیزم و نی ریختند تا هنگام حمله دشمن ، آن را آتش بزنند و مانعی دیگر برای حمله از پشت سر ایجاد نمایند . در این گزارش ، آمده است :

امام علیه السلام [صبحگاه عاشورا] دستور داد تا هیزم و نی آوردند و پشت خانه‌ها ، آتش برافروختند تا مبادا دشمن ، از پشت حمله کند . همچنین به دستور حسین علیه السلام ، به جایی در پشت جایگاهشان که همانند نهر آب ، گود بود ، نی و هیزم آوردند و آن جا را در ساعتی از شب کنند و به صورت خندق ، در آوردند و نی‌ها و هیزم‌ها را در آن ریختند و گفتند : هر

۱.ر. ک : ص ۷۰۷ ح ۷۴۳ (فصل یکم / فرود آمدن امام علیه السلام در کربلا) . ۲.ر. ک : ص ۷۱۴ ح ۷۵۱ .

گاه بر ما تاختند و قصد جنگ با ما را داشتند ، این جا را آتش می‌زنیم تا از پشت سر ، حمله نکنند و تنها از یک سو با آنان بجنگیم . این کار را کردند و برایشان سودمند بود ۱ .

اقدام دیگری که برای پیشگیری از حمله دشمن از پشت سر ، به دستور امام علیه السلام در شب عاشورا انجام شد ، این بود که یاران امام علیه السلام ، خیمه‌های خود را در کنار هم قرار دادند و با طناب ، آنها را از سه طرف به هم متصل کردند و فقط یک راه از رو به رو برای برخورد با دشمن ، باقی گذاشتند . به این گزارش بنگرید :

حسین علیه السلام ، به سوی یارانش آمد و دستور داد که خیمه‌هایشان را به هم نزدیک کنند و طناب‌های خیمه‌ها را به هم متصل کنند و خودشان ، میان خیمه‌ها قرار بگیرند و تنها یک راه را که مقابل دشمن بود ، باز بگذارند ۲ .

اگر مجموع این تدابیر حکیمانه جنگی امام علیه السلام نبود ، نه تنها سپاه ابن سعد می‌توانست از پشت ، یاران امام علیه السلام را مورد حمله قرار دهد ؛ بلکه در همان لحظات آغازین حمله ، به سادگی ، آنان را در حلقه محاصره خود می‌گرفتند و با کمترین درگیری ، امام علیه السلام و یارانش را شهید یا اسیر می‌کردند .

ولی صبح عاشورا ، هنگامی که دشمن خواست تا حمله را آغاز کند ، ناگاه ، خود را در برابر تلی از آتش و دود ، مشاهده کرد که از اطراف خیمه‌های امام علیه السلام و یارانش زبانه می‌کشید . ضحاک مشرقی ، در این باره می‌گوید :

وقتی به سمت ما آمدند ، ناگهان ، چشمشان به آتشی افتاد که از هیزم و نی ، شعله می‌کشید . ما آن را پشت سرمان برافروخته بودیم تا از پشت ، به ما حمله‌ور نشوند ۳ .

او در ادامه ، می‌افزاید که خیمه‌های یاران امام علیه السلام ، چنان در محاصره آتش و دود بود که وقتی شمر از نزدیکی آنها عبور کرد ، چیزی جز هیمة‌هایی که آتش از آنها زبانه می‌کشید ، ندید .

بر اساس این تدبیر و با این آرایش جنگی ، سپاه امام علیه السلام - که عدد آنها بنا بر نقل مشهور ، ۷۲ تن بود - ، ۴۰ توانستند در برابر سپاه دشمن - که تعداد آنها تا ۳۵ هزار نفر ، برآورد شده - ، ساعت‌ها مقاومت کنند و شمار فراوانی از دشمنان را به هلاکت برسانند . طبری ، در این باره می‌گوید :

تا ظهر ، با دشمن ، جنگ سخت و بی‌سابقه‌ای کردند و [دشمنان] به خاطر کنار هم قرار

۱.ر. ک : ص ۷۹۰ ح ۸۳۷ . ۲.ر. ک : ص ۷۹۰ ح ۸۳۷ . ۳.ر. ک : ص ۷۹۱ ح ۸۳۷ . ۴.ر. ک : ص ۸۰۳ (بخش پنجم / فصل دوم / سخنی در باره شمار دو سپاه) .

گرفتن خیمه‌ها و تراکم آنها، جز از یک طرف نمی‌توانستند به آنها حمله‌ور شوند ۱.

شدت مقاومت یاران امام حسین علیه السلام در نبرد رویارو، موجب شد که عمر بن سعد، جمعی از سپاه خود را مأمور کرد که خیمه‌های آنها را ویران کنند تا بتوانند آنها را محاصره نمایند ۲.

این تدبیر هم کارساز نبود؛ چون یاران امام علیه السلام، در گروه‌های سه یا چهار نفره، در لا به لای خیمه‌ها کمین می‌کردند و دشمن را - که مشغول ویران کردن خیمه‌ها بودند -، از پا در می‌آوردند.

ابن سعد، چون از این اقدام هم نتیجه‌ای نگرفت، برای پیشگیری از تلفات بیشتر سپاه خود، ضمن دستور توقف این عملیات، مجدداً چنین دستور داد که خیمه‌ها را آتش بزنند؛ ولی داخل آنها نشوند و آنها را خراب نکنند. لذا آتش آوردند و خیمه‌ها را آتش زدند.

یاران امام علیه السلام می‌خواستند مانع آتش زدن خیمه‌ها شوند؛ ولی امام علیه السلام فرمود:

دَعُوهُمْ فَلْيَحْرِقُوها . فَإِنَّهُمْ لَوْ قَدْ حَرَقُوها لَمْ يَسْتَطِيعُوا أَنْ يَجُوزُوا إِلَيْكُمْ مِنْها ۳.

رهایشان کنید تا خیمه‌ها را بسوزانند، که اگر آنها را به آتش بکشند، نخواهند توانست از آنها عبور کنند و به شما دست یابند. بدین سان، دشمن، بخشی از خیمه‌های یاران امام علیه السلام را - که مانع نفوذ آنها بود -، آتش زد؛ اما همان طور که امام علیه السلام پیش‌بینی کرده بود، باز هم نتوانستند به حلقه دفاعی یاران او نفوذ کنند و بدین ترتیب، امام علیه السلام و یاران دلاور و باوفایش، تا آخرین نفر و آخرین نفس، در برابر سپاه کوفه که همچون سیل به سوی آنان سرازیر شده بودند، مقاومت کردند. بر پایه گزارش‌هایی که گذشت، می‌توان چنین نتیجه‌گیری کرد که:

۱. چینش و آرایش خیمه‌های همراهان امام علیه السلام، به صورت هلالی بوده است که خیمه‌های اهل حرم، در بخش میانی آن قرار داشته و دو سوی آن، تا میدان نبرد، کشیده شده بوده است. این دو طرف، احتمالاً خیمه‌های یاران بوده که به دلیل حضور ساکنان آن در میدان نبرد، غالباً خالی بوده است و از آنها به عنوان سنگر یا دیوار دفاعی، استفاده می‌شده است که در نهایت، به دستور عمر بن سعد، به آتش کشیده شدند.

۲. خیمه‌های یاران امام علیه السلام، با میدان نبرد، فاصله چندانی نداشته‌اند. این مطلب، در گزارش‌های دیگر از صحنه نبرد نیز دیده می‌شود، چنان که در گزارش مربوط به شهادت علی

۱. ر. ک: ص ۸۴۳ ح ۸۸۹. ۲. ر. ک: همان. ۳. ر. ک: ص ۸۴۳ ح ۸۸۸.

اکبر علیه السلام، آمده است:

او را از قتلگاهش آوردند و در برابر خیمه‌هایی که در مقابلش می‌جنگیدند، گذاشتند ۱.

۳. اهل بیت امام علیه السلام، از نزدیک، شاهد جانبازی عزیزان خود، و قساوت و بی‌رحمی دشمنان بوده‌اند. از این رو، می‌توان حدس زد که بر زنان و کودکانی که دیده‌اند عزیزانشان در جلوی چشم آنها قطعه قطعه می‌شوند، چه گذشته است!

۱. ر. ک: ج ۲ ص ۱۵۸ ح ۹۹۶.

تاریخ الطبری (- به نقل از غلام عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری -) : با مولایم بودم. هنگامی که دشمنان حضور یافتند و به حسین علیه السلام روی آوردند، حسین علیه السلام فرمان داد تا خیمه‌ای بر پا شود و سپس، مُشک را در دیگی بزرگ با آب در آمیزند. آن گاه، حسین علیه السلام به درون آن خیمه رفت و نوره مالید.

سپس مولایم عبد الرحمان بن عبد ربّه و بُریر بن خُصَیر هَمْدانی، بر درِ خیمه، شانه‌هایشان به هم ساییده می‌شد و بر سر این که کدام یک پس از امام علیه السلام نوره بمالند، با هم بحث می‌کردند. بُریر، با عبد الرحمان، شوخی می‌کرد. عبد الرحمان، به او گفت: رهایمان کن. به خدا سوگند، اکنون، وقت بازی و شوخی و بطالت نیست!

بُریر به او گفت: به خدا سوگند، قوم من می‌دانند که من، بطالت [و شوخی کردن] را دوست نداشته‌ام، نه در جوانی و نه در پیری؛ اما - به خدا سوگند -، من به آنچه خواهیم دید، مُژده داده شده‌ام! به خدا سوگند، میان ما و حور العین، جز این نیست که اینان با شمشیرهایشان، به ما حمله کنند، و بسیار دوست دارم که این کار را بکنند!

هنگامی که حسین علیه السلام فارغ شد، ما به درون [خیمه] رفتیم و نوره مالیدیم. ۱. کُنْتُ مَعَ مَوْلَايَ، فَلَمَّا حَضَرَ النَّاسُ وَأَقْبَلُوا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفُسْطَاطٍ فَضَرَبَ رَبَّ، ثُمَّ أَمَرَ بِمِسْكٍ فَمِثَّ فِي جَفْنِهِ عَظِيمَةٍ أَوْ صَحْفَةٍ، قَالَ: ثُمَّ دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَلِكَ الْفُسْطَاطَ، فَتَطَلَّى بِالنُّورَةِ.

قَالَ: وَمَوْلَايَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ رَبِّهِ وَبُرَيْرُ بْنُ خُصَيْرٍ الْهَمْدَانِيُّ عَلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ تَحْتَكُ مَنَاكِبُهُمَا، فَازْدَحَمَا أَيُّهُمَا يَطْلَى عَلَى أَثَرِهِ، فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يُهَازِلُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: دَعْنَا، فَوَاللَّهِ، مَا هَذِهِ بِسَاعَةٍ بَاطِلٍ.

فَقَالَ لَهُ بُرَيْرٌ: وَاللَّهِ، لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي أَنِّي مَا أَحْبَبْتُ الْبَاطِلَ شَأْبًا وَلَا كَهْلًا، وَلَكِنْ - وَاللَّهِ - إِنِّي لَمُسْتَبْشِرٌ بِمَا نَحْنُ لَاقُونَ، وَاللَّهِ، إِنْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ الْحُورِ الْعَيْنِ إِلَّا أَنْ يَمِيلَ هَؤُلَاءِ عَلَيْنَا بِأَسْيَافِهِمْ، وَلَوْ دِدْتُ أَنَّهُمْ قَدْ مَالُوا عَلَيْنَا بِأَسْيَافِهِمْ.

قَالَ: فَلَمَّا فَرَّغَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَخَلْنَا فَاطِلَيْنَا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۲۳، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۱). انساب الأشراف: حسین علیه السلام، فرمان داد تا خیمه‌ای زده شد و در آن، نوره مالید. سپس دیگی یا کاسه بزرگی آوردند و در آن، مُشک را با آب، درآمیختند و با آن، خود را خوش بو کرد. بُریر بن خُصَیر هَمْدانی، به درون [آن خیمه] آمد و پس از حسین علیه السلام، نوره مالید و از آن مُشک، به خود مالید. حسین علیه السلام و همه یارانش، حُوط گذاشتند، در حالی که آتش، در پشت خیمه‌های حسین علیه السلام و یارانش، زبانه می‌کشید. شمر بن ذی الجوشن گفت: ای حسین! به سوی آتش، شتاب ورزیده‌ای!

حسین علیه السلام فرمود: «تو این را می‌گویی، ای پسر زن بُزچران! به خدا سوگند، تو به در آمدن به آن، سزامن‌تری!». مسلم بن عَوسَجَه گفت: ای فرزند پیامبر خدا! در تیررس من است. آیا تیری به سوی او نیندازم؟ حسین علیه السلام فرمود: «نینداز، که من خوش ندارم آغازگرِ جنگ باشم». ۱. أَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفُسْطَاطٍ فَضَرَبَ، فَاطَلَى فِيهِ بِالنُّورَةِ، ثُمَّ أَتَى بِجَفْنَةٍ أَوْ صَحْفَةٍ، فَمِثَّ فِيهَا مِسْكٌ، وَتَطَيَّبَ مِنْهُ، وَدَخَلَ بُرَيْرُ بْنُ خُصَيْرٍ الْهَمْدَانِيُّ فَاطِلَى بَعْدَهُ، وَمَسَّ مِنْ ذَلِكَ الْمِسْكِ، وَتَحَنَّنَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَمِيعَ أَصْحَابِهِ، وَجَعَلَتِ النَّارُ تَلْتَهُبُ خَلْفَ يُوبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ، فَقَالَ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ: يَا حُسَيْنُ! تَعَجَّلَتِ النَّارُ! فَقَالَ: أَنْتَ تَقُولُ هَذَا يَا بَنَ رَاعِيَةِ الْمِعْزَى! أَنْتَ - وَاللَّهِ - أَوْلَى بِهَا صِلِيًّا.

فَقَالَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَلَا أَرَمِيهِ بِسَهْمٍ؟ فَإِنَّهُ قَدْ أَمَكَّنَنِي.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا تَرْمِهِ، فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ أَبْدَأَهُمْ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۹۵). الملهوف: چون صبح شد، حسین علیه السلام فرمان داد تا خیمه‌ای برایش برپا شود. نیز فرمان داد تا کاسه بزرگی که در آن، مُشک فراوانی ریخته بودند، آماده کنند و در داخل آن، نوره قرار داده شد. سپس امام علیه السلام، به درون خیمه رفت تا نوره بمالد. همچنین نقل شده که بُریر بن خُصَیر هَمْدانی و عبد الرحمن بن عبد ربّه، بر در خیمه ایستاده بودند تا پس از امام علیه السلام، نوره بمالند. بُریر با عبد الرحمان، شوخی

می‌کرد. عبد الرحمان به او گفت: ای بُریر! آیا می‌خندی؟! اکنون که وقت خنده و بطالت نیست. بُریر گفت: قوم من می‌دانند که من، بطالت [و شوخی کردن] را دوست نداشته‌ام، نه در جوانی و نه در پیری. این شوخی کردن، تنها به خاطر بشارتی است که یافته‌ایم و به سوی آن می‌رویم. به خدا سوگند، جز این نیست که این قوم را با شمشیرهایمان، ملاقات کنیم و مقداری با آنان بجنگیم و آن گاه، با حور العین، هماغوش می‌شویم! ۲! فَلَمَّا كَانَ الْعَدَاةُ أَمَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِفُسْطَاطِهِ فَضْرَبَ، وَأَمَرَ بِجَفْنِهِ فِيهَا مِسْكٌ كَثِيرٌ، وَجَعَلَ فِيهَا نُورَةً، ثُمَّ دَخَلَ لِيَطْلِيَ.

فَرَوَى أَنَّ بُرَيْرَ بْنَ حُصَيْنٍ الْهَمْدَانِيَّ وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْصَارِيَّ وَقَفَا عَلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ لِيَطْلِيَا بَعْدَهُ، فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يُضَاحِكُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: يَا بُرَيْرُ، أَتَضْحَكُ؟! مَا هَذِهِ سَاعَةٌ ضِحْكٍ وَلَا بَاطِلٍ.

فَقَالَ بُرَيْرٌ: لَقَدْ عَلِمَ قَوْمِي أَنِّي مَا أَحْبَبْتُ الْبَاطِلَ كَهَلًا وَلَا شَبَابًا، وَإِنَّمَا أَفْعَلُ ذَلِكَ اسْتِيشَارًا بِمَا نَصِيرُ إِلَيْهِ، قَوْلَ اللَّهِ، مَا هُوَ إِلَّا أَنْ نَلْقَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمَ بِأَسْيَافِنَا نُعَالِجُهُمْ بِهَا سَاعَةً، ثُمَّ نَعَانِقُ الْحَوْرَ الْعَيْنَ (الملهوف: ص ۱۵۴، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱). رجال الکشی: حبيب بن مظاهر اسدی، شوخی می‌کرد. یزید بن خُصَیر همدانی - که سرور قاریان نامیده می‌شد -، به او گفت: ای برادر من! اکنون، هنگام شوخی [و خنده] نیست! رجال الکشی: او گفت: کجا از این جا برای شادی، سزاندتر؟ به خدا سوگند، جز این نیست که این طاغیان، با شمشیرهایشان، به ما حمله کنند و سپس با حور العین، هماغوش می‌شویم! ۱! لَقَدْ مَرَّحَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ الْأَسَدِيَّ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ بْنُ خُصَيْرٍ الْهَمْدَانِيُّ - وَكَانَ يُقَالُ لَهُ سَيِّدُ الْقُرَاءِ - : يَا أَخِي، لَيْسَ هَذِهِ بِسَاعَةٍ ضِحْكٍ! قَالَ: فَأَيُّ مَوْضِعٍ أَحَقُّ مِنْ هَذَا بِالْشُّرُورِ؟ وَاللَّهِ، مَا هُوَ إِلَّا أَنْ تَمِيلَ عَلَيْنَا هَذِهِ الطَّغَامُ بِشُيُوفِهِمْ، فَنَعَانِقُ الْحَوْرَ الْعَيْنَ (رجال الکشی: ج ۱ ص ۲۹۳ ح ۱۳۳، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۹۳ ح ۳۳). مثير الأحزان: حسين عليه السلام، وارد [خیمه مخصوص] شد تا نوره بمالد و بر در آن خیمه، بُریر بن خُصَیر همدانی و عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری، ایستاده بودند. بُریر با عبد الرحمان شوخی می‌کرد. او گفت: ای بُریر! اکنون، هنگام بطالت [گویي] نیست. بُریر گفت: به خدا سوگند، تا کنون، بطالت [گویي و شوخی کردن] را دوست نداشته‌ام و تنها از خوش‌حالی آنچه به سوی آن روانیم، شوخی می‌کنم ۲. ۳. دَخَلَ [الحُسَيْنُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَطْلِيَ، وَوَقَفَ عَلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ بُرَيْرُ بْنُ خُصَيْرٍ الْهَمْدَانِيُّ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَبْدِ رَبِّهِ الْأَنْصَارِيُّ، فَجَعَلَ بُرَيْرٌ يُضَاحِكُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ، فَقَالَ: يَا بُرَيْرُ، مَا هَذِهِ سَاعَةٌ بَاطِلٍ. فَقَالَ بُرَيْرٌ: وَاللَّهِ، مَا أَحْبَبْتُ الْبَاطِلَ قَطُّ، وَإِنَّمَا فَعَلْتُ ذَلِكَ اسْتِيشَارًا بِمَا نَصِيرُ إِلَيْهِ (مثير الأحزان: ص ۵۴).

۱. در کتاب الإمام الحسین علیه السلام و أصحابه (ج ۱ ص ۲۶۰)، آمده: «برخی از مؤرخان معاصر، به نوره کشیدن و روغن مالیدن [امام حسین علیه السلام و برخی یارانش]، با نبود آب در شب عاشورا یا تاسوعا، ایراد گرفته و گفته‌اند که نوره کشی و روغن مالی، جز با آب، ممکن نیست». سپس به این اشکال، پاسخ داده که نتیجه آن، چنین است: «می‌توان ذرات نوره را به گونه‌ای استفاده کرد که موها [ی زاید] را از بین ببرد و در عین حال، [بدن را] نسوزاند، و به آب هم نیاز نباشد. آنچه آمده، هر چند ممکن و بلکه شدنی است، همان گونه که در علم ترکیب دیده‌ایم که آمیختن ماده خشکی مانند نمک با ماده خشک دیگری مانند زاج، رطوبت تولید می‌کند؛ بلکه به اصطلاح آنها، همانند خمیر می‌شود، بلکه ترکیب جیوه و نَشَادُر و آرسنیک، زمین را بی آن که آب و آتشی در کار باشد، ذوب و مایع می‌کند؛ بلکه دیده‌ایم که ترکیب مقداری شوره (آزتات پتاس) و پَر سیاشان (شِنَبِل) و عرق گوگرد، بدون حرارت و آتش، خود به خود، تولید آتش می‌کند و همانند آتش، شعله‌ور می‌شود، و امثال اینها فراوان اند. احتمال هم دارد که مُشک در ترکیب شدن با نوره، مایع شود. اما آنچه مشکل را آسان می‌کند، این است که در شب عاشورا، هر چند آب برای خوردن نبوده، اما ظاهراً - همان گونه که گذشت -، آب چاه غیر آشامیدنی برای کارهای دیگر، وجود داشته است و بلکه احتمال دارد که آب مناسب برای آشامیدن هم بوده است، چنان که گفته شد که امام حسین علیه السلام، پسرش علی اکبر را برای آوردن آب فرستاد». نکته دیگری را نیز می‌توان به این سخنان افزود: متونی که این ماجرا را نقل کرده‌اند، نوره

مالیدن را تنها به امام حسین علیه السلام و دو، سه نفر از یارانش نسبت داده‌اند، نه همه یاران امام. بنا بر این، به آب چندان نیاز نبوده است.

فصل دوم: نگاهی به میدان نبرد

۲ / ۱ رویارویی لشکر هدایت و لشکر گمراهی

الأمالی، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -) : حسین علیه السلام به یارانش فرمود: «برخیزید و آبی بنوشید، که آخرین توشه شما خواهد بود و وضو بگیرید و غسل کنید و لباس هایتان را بشوید تا کفن هایتان باشند».

سپس، نماز صبح را با آنان خواند و برای نبرد، آماده‌شان کرد. ۱. قَالَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] لِأَصْحَابِهِ: قَوْمُوا فَاشْرَبُوا مِنَ الْمَاءِ، يَكُنْ آخِرَ زَادِكُمْ، وَتَوَضَّؤُوا وَاغْتَسَلُوا، وَاغْسِلُوا ثِيَابَكُمْ لَتَكُونَ أَكْفَانُكُمْ. ثُمَّ صَلَّى بِهِمُ الْفَجْرَ، وَعَبَّأَهُمُ تَعَبَهُ الْحَرْبِ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۱ ح ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۶). الإرشاد: حسین بن علی علیه السلام، صبحگاهان، یارانش را پس از نماز صبح، آماده کرد. سی و دو سوار و چهل پیاده با او بودند. او زُهَیر بن قَین را بر جناح راست یارانش و حَیب بن مظاهر را بر جناح چپ یارانش، قرار داد و پرچمش را به دست برادرش عَبَّاس علیه السلام سپرد.... عمر بن سعد نیز در همان صبحگاه - که روز جمعه بود و شنبه هم گفته شده -، یارانش را آماده کرد و با لشکری که همراهش بودند، به سوی حسین علیه السلام بیرون آمد. بر جناح راست [لشکر] او، عمرو بن حَجَّاج و بر جناح چپ [لشکر] او، شمر بن ذی الجوشن و بر سواران، عُرْوَةُ بن قَیس و بر پیادگان، شَبِثُ بن رَبِیعِ گمارده شده بودند و پرچم را به غلامش دُرَید داد. ۲. أَصْبَحَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَبَّأَ أَصْحَابَهُ بَعْدَ صَلَاةِ الْغَدَاةِ، وَكَانَ مَعَهُ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ فَارِسًا وَأَرْبَعُونَ رَاغِلًا، فَجَعَلَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ فِي مِیمَتِهِ أَصْحَابَهُ، وَحَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ فِي مِیسَرَةِ أَصْحَابِهِ، وَأَعْطَى رَايَتَهُ الْعَبَّاسَ أَخَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ...

وَأَصْبَحَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَهُوَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ - وَقِيلَ: يَوْمُ السَّبْتِ - فَعَبَّأَ أَصْحَابَهُ وَخَرَجَ فِيمَنْ مَعَهُ مِنَ النَّاسِ نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَكَانَ عَلَى مِیمَتِهِ عُمَرُ بْنُ الْحَجَّاجِ، وَعَلَى مِیسَرَتِهِ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، وَعَلَى الْخَيْلِ عُرْوَةُ بْنُ قَیْسٍ، وَعَلَى الرَّجَالِ شَبِثُ بْنُ رَبِیعٍ، وَأَعْطَى الرَّايَةَ دُرَيْدًا مَوْلَاهُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۹۵؛ الأخبار الطوال: ص ۲۵۶). تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مِخْنَف -) : عبد الله بن عاصم، از ضحاک بن عبد الله مِشْرِقی نقل کرد که گفت: حسین علیه السلام، یارانش را آماده کرد و نماز صبح را با آنان خواند. با او سی و دو سوار و چهل پیاده بودند. زُهَیر بن قَین را در جناح راست یارانش و حَیب بن مظاهر را در جناح چپ یارانش، قرار داد و پرچمش را به برادرش عَبَّاس بن علی علیه السلام سپرد ...

فُضِّلَ بِنِ خَدِیجِ کِنْدِی، از محمّد بن بشر، از عمرو خَضَرَمِی برایم نقل کرد که: چون عمر بن سعد، با لشکر به راه افتاد، بر افرادی که اهل مدینه بودند، عبد الله بن زُهَیر بن سلیم اَزْدِی و بر قبیله مَذْحِج و اسد، عبد الرحمان بن ابی سَبره جُعْفِی و بر قبیله ربیع و کُندَه، قَیس بن اشعث بن قَیس و بر قبیله تمیم و هَمْدان، حُزَ بن یزید ریاحی، فرمانده بودند. اینان، همگی در کشتن حسین علیه السلام حضور داشتند، جز حُزَ بن یزید که به سوی حسین علیه السلام رفت و همراه او کشته شد

عمر [بن سعد]، بر جناح راست [لشکر] خود، عمرو بن حَجَّاج زُبَیدی را و بر جناح چپ آن، شمر بن ذی الجوشن بن شَرَحِبِیل بن أَعُور بن عمر بن معاویه را - که همان ضَبَاب بن کلاب بود - و بر سواران، عَزْرَةُ (/ عُرْوَةُ) بن قَیس أَحْمَسِی را و بر پیادگان، شَبِثُ بن رَبِیعِ ریاحی را گمارد و پرچم را به دست غلامش دُرَید (/ دُرَید)، داده بود. ۱. عَبَّأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ وَصَلَّى بِهِمُ صَلَاةَ

الغداة، وكان معه اثنان وثلاثون فارساً وأربعون رجلاً، فجعل زهير بن القين في ميمنته أصحابه، وحبيب بن مظاهر في ميسره أصحابه، وأعطى رايته العباس بن علي أخاه عليه السلام ...

قال أبو مخنف: حدثني فضيل بن خديج الكندي عن محمد بن بشر عن عمرو الحضرمي، قال: لما خرج عمر بن سعد بالناس، كان على ربع أهل المدينة يومئذ: عبد الله بن زهير بن سليم الأزدي، وعلى ربع مدحج وأسد: عبد الرحمن بن أبي سبرة الجعفي، وعلى ربع ربيعة وكندة: قيس بن الأشعث بن قيس، وعلى ربع تميم وهمدان: الحر بن يزيد الرياحي، فشهد هؤلاء كلهم مقتل الحسين إلا الحر بن يزيد؛ فإنه عدل إلى الحسين عليه السلام وقتل معه.

وجعل عمر على ميمنته: عمرو بن الحجاج الزبيدي، وعلى ميسرته: شمر بن ذی الجوشن بن شرحبيل بن الأعور بن عمر بن معاوية - وهو الضباب بن كلاب - وعلى الخيل: عزة بن قيس الأحمسي، وعلى الرجال: شيب بن ربعي الرياحي، وأعطى الزايه ذويداً مولاة (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۲۲، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۹۵). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: حسين عليه السلام، صبحگاه روز جمعه (بنا بر روایتی، شبیه) دهم محرم، یارانش را آماده کرد. سی و دو سوار و چهل پیاده و بنابر روایتی، هشتاد و دو پیاده با او بودند. حسین علیه السلام بر جناح راست [لشکر] خود، زهیر بن قین و بر جناح چپ آن، حبيب بن مظاهر را قرار داد و پرچم را به برادرش عباس بن علی علیه السلام سپرد و خود با خانواده‌اش، در قلب لشکر ایستاد. عمر بن سعد نیز یارانش را آماده کرد و بر جناح راست [لشکر] خود، عمرو بن حجاج و بر جناح چپ آن، شمر بن ذی الجوشن را قرار داد و خود در میانه لشکر ایستاد و لشکرش، بیست و دو هزار تن بودند، کمی بیشتر یا کمتر ۲۰. لما أصبح الحسين عليه السلام يوم الجمعة عاشر محرم - وفي رواية: يوم السبت - عبأ أصحابه، وكان معه اثنان وثلاثون فارساً وأربعون رجلاً، وفي رواية: اثنان وثمانون رجلاً، فجعل على ميمنته: زهير بن القين، وعلى ميسرته: حبيب بن مظاهر، ودفع اللواء إلى أخيه العباس بن علي، وثبت عليه السلام مع أهل بيته في القلب.

وعبأ عمر بن سعد أصحابه، فجعل على ميمنته: عمرو بن الحجاج، وعلى ميسرته: شمر بن ذی الجوشن، وثبت هو في القلب، وكان جنده اثنین وعشرين ألفاً، يزيد أو ينقص (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۴). حسین علیه السلام، یارانش را برای نبرد، آماده کرد. آنان، چهل و پنج سوار و صد پیاده بودند ۱. ۲. وعبأ [الإمام الحسين عليه السلام] أصحابه للقتال وكانوا خمسة وأربعين فارساً ومئة رجل (مثير الأحزان: ص ۵۴، الملهوف: ص ۱۵۸).

۱. در تذکره الخواص (ص ۲۵۱)، این افزوده آمده است: «گروهی گفته‌اند: آنان، هفتاد سواره و صد پیاده بودند. همچنین گفته شده: همراه او، سی سوار بودند. مسعودی نیز گفته: همراه او، هزار نفر بودند. ولی نقل نخست، درست‌تر است».

سخنی در باره شمار دو سپاه

اشاره

تعیین دقیق و قطعی شمار دو سپاه، مقدور نیست؛ اما در این باره اعدادی گزارش شده که ارائه می‌گردد.

الف - شمار سپاه امام حسین علیه السلام

بیشتر منابع معتبر، شمار سپاهیان امام علیه السلام را ۷۲ نفر، گزارش کرده‌اند ۱. شیخ مفید رحمه الله علیه می‌نویسد:

حسین بن علی علیه السلام، هنگام صبحگاه و بعد از نماز صبح، یارانش را [برای نبرد] آماده کرد. آنان، سی و دو سوار و چهل پیاده بودند. ۲۰ با ملاحظه نام و مشخصات شهدای کربلا، می‌توان گفت که شمار سپاهان امام علیه السلام بیش از این تعداد بوده است، چنان که پاره‌ای از منابع، عدد یاران امام علیه السلام را ۸۲ نفر، ۳۰ برخی ۱۱۴ نفر، ۴۰ برخی ۱۴۵ نفر، ۵۰ برخی صد و هفتاد نفر، ۶۰ برخی ششصد نفر و ۷۰ برخی هزار نفر و ۸۰ برخی ارقام دیگری گزارش کرده‌اند. ۹۰

نکته قابل توجه، این که در تبیین آمار شهدای کربلا، بجز امام علیه السلام، مشخصات ۱۵۴ نفر، ارائه می‌شود که حدود ۷۲ تن از آنها از خاندان امام حسین علیه السلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام بوده‌اند.

۱. الأخبار الطوال: ص ۲۵۶، بغیة الطلب فی تاریخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۸، البدایة و النهایة: ج ۸ ص ۱۷۸. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ص ۸۰۰ - ۸۰۱ ح ۸۴۷ - ۸۴۹ و ص ۸۲۸ (آغاز نبرد و فراخواندن امام علیه السلام یارانش را به شکیبایی و جهاد)

۲. ر. ک: ص ۸۰۰ ح ۸۴۷. ۳. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۹۸. در این کتاب آمده است: «تمام یاران امام علیه السلام ۸۲ نفر بودند که ۳۲ نفر آن سواره بودند».

بنا بر این، ممکن است آنچه در گزارش مشهور آمده، اشاره به همین افراد باشد، و نیز می‌تواند اشاره به یاران امام علیه السلام قبل از ملحق شدن کسانی باشد که به تدریج به ایشان پیوسته‌اند؛ زیرا گزارش‌هایی از پیوستن بیست تا سی نفر به امام علیه السلام حکایت دارند، چنان که احتمال دارد برخی اسامی، به دلیل تصحیف، تکرار شده باشند. به هر حال، تعداد یاران امام علیه السلام بیش از ۷۲ تن بوده‌اند. البته شماری از شهدا، مانند: علی اصغر علیه السلام و عبد الله بن حسن علیه السلام و أمّ و هب، از سپاهیان به شمار نمی‌روند و شماری از سپاهیان امام علیه السلام مانند: حسن مثنّا و ضحاک بن عبد الله مشرقی نیز شهید نشده‌اند.

گفتنی است که شماری از یاران امام علیه السلام، از خاندان و نزدیکان ایشان بوده‌اند و شماری از آنها، از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام.

توضیح بیشتر در این زمینه، در تبیین آمار شهدای کربلا خواهد آمد.

۱. ر. ک: ج ۲ ص ۲۹۳ (فصل نهم / سخنی در باره تعداد شهدای کربلا).

ب - شمار سپاه عمر بن سعد

شمار سپاهیان ابن سعد - که در گزارش‌های نسبتاً معتبر آمده -، عبارت است از: چهار هزار نفر، ۲۰ چهار هزار و پانصد نفر، ۳۰ بیست هزار نفر، ۴۰ هزار نفر، ۵۰ هزار نفر، ۶۰ سی هزار نفر، ۷۰ هزار نفر، ۸۰ هزار نفر و ۹۰ هزار نفر.

با توجه به این که نیروهایی که از کوفه به کربلا رفتند، یک‌جا اعزام نشدند، احتمالاً برخی از مورخان، تنها آمار اولیه نیروهای اعزامی از کوفه را ثبت کرده‌اند و برخی، آمار کسانی را نیز که به آنها پیوسته‌اند، ثبت کرده‌اند. در نتیجه، چنین اختلاف‌هایی پدید آمده است.

از سوی دیگر، با در نظر گرفتن این که شماری از نیروهای اعزامی در بین راه، فرار

۲. تاریخ الخلفاء: ص ۲۴۷، تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۴۳۲. ۳. تذکرة الخواص: ص ۲۴۶. ۴. الملهوف: ص ۱۴۵، مثير الأحزان: ص ۵۰، كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۲۹؛ الفصول المهمة: ص ۱۸۸. ۵. الفتوح: ج ۵ ص ۱۰۱، مقتل الحسين علیه السلام، خوارزمی:

ج ۱ ص ۴۴۲، مطالب السؤل: ص ۷۵. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ص ۸۰۱ ح ۸۴۹ و ص ۷۴۳ ح ۷۸۲. ر. ک: ص ۷۳۱ ح ۷۶۷. ر. ک: ص ۲۴۴ ح ۱۵۰ و ج ۲ ص ۱۹۴ ح ۱۰۴۰ و ص ۲۵۰ ح ۱۱۳۳. اعمده الطالب: ص ۱۹۲. ر. ک: ص ۷۳۰ ح ۷۶۵.

کرده‌اند، ۱ اظهار نظر در باره شمار واقعی و حتی شمار تقریبی سپاه ابن سعد، بسیار دشوار است. گفتنی است که رقم سی هزار نفر، در دو روایت از امام حسن علیه السلام و امام زین العابدین علیه السلام، نقل شده است. ۲ هر چند که سند این روایات، از اعتبار لازم برخوردار نیست؛ لیکن با توجه به کوچ دادن عمومی مردم کوفه به سوی کربلا توسط ابن زیاد و نیز با توجه به این که این تعداد، کمتر از نیمی از جنگجویان کوفه است - که حدود صد هزار نفر تخمین زده شده‌اند -، رقمی قابل قبول است.

قرینه دیگری که می‌تواند تعداد سی هزار نفر را تأیید کند، این است که سپاهیان مختار را شصت هزار نفر گزارش کرده‌اند. ۳ به نظر می‌رسد که سپاهیان او را کسانی تشکیل داده‌اند که در واقعه کربلا، در لشکر عمر بن سعد نبوده‌اند.

۱. ر. ک: ص ۷۲۶ (فصل یکم / تلاش‌های ابن زیاد برای حرکت دادن لشکر به سوی کربلا). ر. ک: ص ۲۴۴ ح ۱۵۰ و ج ۲ ص ۱۹۴ ح ۱۰۴۰. ر. ک: الأخبار الطوال: ص ۳۰۵.

۲ / ۲ دعای امام علیه السلام در صبح عاشورا

الإرشاد (- از امام زین العابدین علیه السلام -) : صبح [عاشورا] ، چون امام حسین علیه السلام چشم گشود و لشکر [دشمن] را دید ، دستانش را بالا برد و گفت : «خداوندا! تو تکیه‌گاه من در هر سختی ، و امید من در هر گرفتاری هستی. در هر رویدادی که برای من اتفاق می‌افتد، تو تکیه‌گاه و ساز و برگ منی . بسی پریشانی [ها] که دل ، در آن [ها] سست می‌شود و چاره ، اندک می‌گردد و دوست ، انسان را و می‌گذارد و دشمن ، شماتت می‌کند که من ، از سرِ رغبت به تو ، و نه دیگران ، شکایتش را نزد تو آورده‌ام و تو در آن ، برایم گشایش قرار داده‌ای و آن را برطرف ساخته‌ای ! تو ، ولی هر نعمت و صاحب هر نیکی و نهایت هر مقصودی هستی. ۲. لَمَّا صَبَحَ الْحَيْلُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، رَفَعَ يَدَيْهِ وَقَالَ : اللَّهُمَّ أَنْتَ تَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ ، وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ ، وَأَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزْلٌ بِي ثِقَةٍ وَعُدَّةٌ ، كَمْ مِنْ هَمٍّ يَضَعُفُ فِيهِ الْفُؤَادُ ، وَثِقَلُ فِيهِ الْحِيلَةُ ، وَيَخْذُلُ فِيهِ الصَّدِيقُ ، وَيَشْمَتُ فِيهِ الْعَدُوُّ ، أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَشَكَوْتُهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِّنِّي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ ، فَفَرَّجْتَهُ وَكَشَفْتَهُ ، وَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ ، وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ ، وَمُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ (الإرشاد : ج ۲ ص ۹۶؛ تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۲۳)

۱. این جمله ، مشهور است که : «كُلُّ يَوْمٍ عَاشُورَاءُ وَكُلُّ أَرْضٍ كَرْبَلَاءُ» . گاهی بر آن افزوده شده : «وَكُلُّ شَهْرٍ مُحَرَّمٌ» . گاهی نیز دیده می‌شود که آن را به اهل بیت علیهم السلام نسبت می‌دهند ، در حالی که چنین مطالبی در منابع حدیثی دیده نمی‌شود ؛ اما مضمون آن ، ضمن اشعار محمد بن سعید بوسیری (ق ۷ ق) - که آن را در موسوعة الإمام الحسین علیه السلام (ج ۷ ص ۲۸) آورده‌ایم - در رثای امام حسین علیه السلام و یارانش آمده است . متن شعر او ، این است :

۲ / ۳ سخن گفتن زهیر بن قین با لشکر کوفه

.تاریخ الطبری (- به نقل از کثیر بن عبد الله شَعْبِي -) : هنگامی که لشکر ما به سوی حسین علیه السلام حرکت کرد، زهیر بن قین

غرق در سلاح و سوار بر اسبش - که دُمی پُرمو داشت - ، به سوی ما آمد و گفت: ای کوفیان! شما را از عذاب خدا، بیم می‌دهم؛ بیم می‌دهم! بر مسلمان، واجب است که برادر مسلمانش را نصیحت کند و ما تا کنون، برادر و بر یک دین و آیین بوده‌ایم. تا آن گاه که شمشیر، به میان ما و شما نیامده، سزای نصیحت از جانب ما هستید، و چون شمشیر به میان آید، این حق و حرمت، از میان می‌رود و ما دسته‌ای خواهیم بود و شما، دسته‌ای دیگر. خداوند، ما و شما را به فرزندان محمد صلی الله علیه و آله، آزموده است تا ببیند ما و شما، چه کار می‌کنیم. ما، شما را به یاری ایشان و وا نهادن این طاغوت، عبید الله بن زیاد، فرا می‌خوانیم که شما از سلطنت آن دو (یزید و ابن زیاد)، جز بدی، بهره‌ای ندارید. چشمانتان را از حدقه، بیرون می‌آورند و دست و پاهایتان را قطع می‌کنند و شما را مثله می‌نمایند و بر شاخه‌های خرما، به دارتان کشند و انسان‌های نمونه و قاریاتان را می‌کشند، همچون حجر بن عدی و یارانش، و هانی بن عروه و همانندان او.

کوفیان، او را دشنام دادند و عبید الله بن زیاد را ستودند و برایش دعا کردند و گفتند: به خدا سوگند، آرام نمی‌گیریم تا همراهت (حسین علیه السلام) و هر که را با اوست، بکشیم و یا او و یارانش را دست بسته به سوی امیر عبید الله ببریم!

زُهِیر به آنان گفت: بندگان خدا! فرزند فاطمه - که رضوان خدا بر او باد -، از پسر سمیه، به دوستی و یاری، سزایمندتر است. اگر یاری‌شان نمی‌کنید، پناه بر خدا، از کشتن آنان! میان این مرد و پسر عمویش یزید بن معاویه را خالی کنید که به جانم سوگند، یزید، به اطاعت شما بدون کشتن حسین علیه السلام هم رضایت می‌دهد!

شمر بن ذی الجوشن، تیری به سوی او انداخت و گفت: ساکت شو، خدا، صدایت را خاموش کند! با پُرگویی‌ات، ما را خسته کردی.

زُهِیر به او گفت: ای فرزند بول‌کننده بر پاشنه پاهایش! با تو سخن نمی‌گویم. تو چارپایی بیش نیستی و - به خدا سوگند -، گمان نمی‌برم که دو آیه از کتاب خدا را نیک بدانی! به رسوایی روز قیامت و عذاب دردناک، بشارت باد! شمر به او گفت: خداوند، تو و همراهت را لختی دیگر می‌کشد.

زُهِیر گفت: آیا مرا از مرگ می‌ترسانی؟ به خدا سوگند، مرگ با حسین علیه السلام، برایم دوست داشتنی‌تر از زندگی جاوید با شماست.

سپس، رو به مردم (لشکر) نمود و صدایش را بلند کرد و گفت: بندگان خدا! این احمق تندخو و همانندانش، شما را در دینتان فریب ندهند! به خدا سوگند، مردمی که خون فرزندان و اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله را بریزند و کسانی را که آنان را یاری داده و از حریمش دفاع کرده‌اند، بکشند، به شفاعت او نمی‌رسند.

مردی، زُهِیر را ندا داد و به او گفت: ابا عبد الله، به تو می‌گوید: «باز گردا». به جانم سوگند، اگر مؤمن آل فرعون، قومش را نصیحت کرد و دعوت را به نهایت رساند، تو نیز اینان را نصیحت کردی و به نهایت رساندی، اگر نصیحت و ابلاغ، سودی داشته باشد. ۱. لَمَّا زَحَفْنَا قِبَلَ الْحُسَيْنِ، خَرَجَ إِلَيْنَا زُهِيرُ بْنُ الْقَيْنِ عَلَى فَرَسٍ لَهُ ذَنُوبٌ. شَاكٍ فِي السَّلَاحِ، فَقَالَ: يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، نَذَارٍ لَكُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ نَذَارٍ! إِنَّ حَقًّا عَلَى الْمُسْلِمِ نَصِيحَةُ أَخِيهِ الْمُسْلِمِ، وَنَحْنُ حَتَّى الْآنَ إِخْوَةٌ، وَعَلَى دِينٍ وَاحِدٍ وَمِلَّةٍ وَاحِدَةٍ، مَا لَمْ يَفْعَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ السَّيْفُ، وَأَنْتُمْ لِلنَّصِيحَةِ مِنْ أَهْلِ، فَإِذَا وَقَعَ السَّيْفُ انْقَطَعَتِ الْعِصْمَةُ، وَكُنَّا أُمَّةً وَأَنْتُمْ أُمَّةً، إِنَّ اللَّهَ قَدْ ابْتَلَانَا وَإِيَّاكُمْ بِذُرِّيَّةِ نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، لِنَنْظُرَ مَا نَحْنُ وَأَنْتُمْ عَامِلُونَ، إِنَّا نَدْعُوكُمْ إِلَى نَصْرِهِمْ وَخِذْلَانِ الطَّاغِيَةِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ؛ فَإِنَّكُمْ لَا تُدْرِكُونَ مِنْهُمَا إِلَّا بِسُوءِ عُمْرٍ سُلْطَانِهِمَا كُلُّهُ، لَيْسَ مَلَانٌ أَعْيُنُكُمْ، وَيَقْطَعَانِ أَيْدِيَكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ، وَيُمَثِّلَانِ بِكُمْ، وَيَرْفَعَانِكُمْ عَلَى جُذُوعِ النَّخْلِ، وَيُقَتِّلَانِ أَمَاثِلَكُمْ وَقُرَاءَكُمْ، أَمَاثِلَ حَجْرِ بْنِ عَدِيٍّ وَأَصْحَابِهِ، وَهَانِيٍّ بْنِ عُرْوَةَ وَأَشْبَاهِهِ.

قال: فَسَبَّوْهُ وَأَثَرُوا عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، وَدَعَا لَهُ، وَقَالُوا: وَاللَّهِ، لَا نَبْرُحُ حَتَّى نَقْتُلَ صَاحِبَكَ وَمَنْ مَعَهُ، أَوْ نَبْعَثَ بِهِ وَأَصْحَابَهُ إِلَى الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ سِلْمًا.

فَقَالَ لَهُمْ : عِبَادَ اللَّهِ ! إِنَّ وَلَدَ فَاطِمَةَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهَا أَحَقُّ بِالْوُدِّ وَالنَّصْرِ مِنْ ابْنِ سُمَيَّةَ ، فَإِنْ لَمْ تَنْصُرُوهُمْ فَأَعِيدُكُمْ بِاللَّهِ أَنْ تَقْتُلُوهُمْ ، فَخَلَّوْا بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ ابْنِ عَمِّهِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، فَلَعَمْرِي إِنَّ يَزِيدَ لَيَرْضَى مِنْ طَاعَتِكُمْ بِدُونِ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام .
 قَالَ : فَرَمَاهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ بِسَهْمٍ ، وَقَالَ : أُسْكُتْ ، أُسْكُتَ اللَّهُ نَأْمَتَكَ ، أَبْرَمَتْنَا بِكَثْرَةِ كَلَامِكَ !
 فَقَالَ لَهُ زُهَيْرٌ : يَا بَنَ الْبَوَالِ عَلَى عَقَبِيهِ ، مَا إِيَّاكَ أُخَاطِبُ ، إِنَّمَا أَنْتَ بِهَيْمَةَ ، وَاللَّهِ مَا أَظُنُّكَ تُحَكِّمُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ آيَتَيْنِ ! فَأَبَشِّرْ بِالْخَزْيِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَالْعَذَابِ الْأَلِيمِ .

فَقَالَ لَهُ شِمْرٌ : إِنَّ اللَّهَ قَاتِلُكَ وَصَاحِبُكَ عَنْ سَاعَةٍ .

قَالَ : أَفِالْمَوْتِ تُخَوِّفُنِي ؟ فَوَاللَّهِ ، لَلْمَوْتِ مَعَهُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الْخُلْدِ مَعَكُمْ .

قَالَ : ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ رَافِعاً صَوْتَهُ ، فَقَالَ : عِبَادَ اللَّهِ ! لَا يَغُرُّكُمْ مِنْ دِينِكُمْ هَذَا الْجِلْفُ الْجَافِي وَأَشْبَاهُهُ ! فَوَاللَّهِ ، لَا تَنَالُ شَفَاعَةً مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَوْمًا هَرَّاقُوا دِمَاءَ ذُرِّيَّتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ ، وَقَتَلُوا مَنْ نَصَرَهُمْ وَذَبَّ عَنْ حَرِيمِهِمْ .

قَالَ : فَنَادَاهُ رَجُلٌ ، فَقَالَ لَهُ : إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامَ يَقُولُ لَكَ : أَقْبِلْ ، فَلَعَمْرِي لَئِنْ كَانَ مُؤْمِنٌ آلِ فِرْعَوْنَ نَصِيحَ لِقَوْمِهِ وَأَبْلَغَ فِي الدُّعَاءِ ، لَقَدْ نَصِيحَتْ لَهُؤُلَاءِ وَأَبْلَغْتَ لَوْ نَفَعَ النَّصِيحُ وَالْإِبْلَاحُ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۲۶ ، الكامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۶۲) .
 تاریخ یعقوبی : زهیر بن قین ، سوار بر اسبش ، بیرون آمد و ندا داد: ای کوفیان! شما را از عذاب خدا ، بیم می‌دهم و بر حذر می‌دارم . بندگان خدا! فرزندان فاطمه ، به دوستی و یاری ، سزամندتر از فرزند سمیه است . پس اگر آنان را یاری نمی‌دهید، دست کم با آنان نجنگید. ای مردم! بر روی زمین، پسر دختر پیامبری نمانده است ، جز حسین علیه السلام ، و هیچ کس بر کشتن او ، حتی با گفتن یک کلمه یاری نمی‌دهد ، مگر آن که خداوند ، زندگی‌اش را تیره می‌گرداند و به سخت‌ترین عذاب آخرت، عذابش می‌کند . ۲. خَرَجَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ عَلَى فَرَسٍ لَهُ ، فَنَادَى : يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ ! نَذَارُ لَكُمْ مِنْ عَذَابِ اللَّهِ نَذَارًا ! عِبَادَ اللَّهِ ، وَلَدُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَحَقُّ بِالْوُدِّ وَالنَّصْرِ مِنْ وَلَدِ سُمَيَّةَ ، فَإِنْ لَمْ تَنْصُرُوهُمْ فَلَا تُقَاتِلُوهُمْ .
 أَيُّهَا النَّاسُ ! إِنَّهُ مَا أَصْبَحَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ إِلَّا الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَا يُعِينُ أَحَدٌ عَلَى قَتْلِهِ وَلَوْ بِكَلِمَةٍ إِلَّا نَغَصَهُ اللَّهُ الدُّنْيَا ، وَعَذَّبَهُ أَشَدَّ عَذَابِ الْآخِرَةِ (تاریخ یعقوبی : ج ۲ ص ۲۴۴) .

۲ / ۴ سخن گفتن بُریر بن خُصیر با سپاه کوفه

الأمالی ، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور ، از امام صادق ، از پدرش امام باقر ، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام ، در یادکرد حوادث روز عاشورا -) : تشنگی بر حسین علیه السلام و یارانش چیره شد . مردی از یارانش به نام بُریر بن خُصیر همدانی ، ۱ بر او وارد شد و گفت: ای فرزند پیامبر خدا ! آیا به من اجازه می‌دهی تا به سوی آنان بروم و با ایشان ، سخن بگویم ؟
 امام علیه السلام ، اجازه داد . او به سوی ایشان رفت و فرمود: «ای مردم! خداوند عزوجل ، محمد صلی الله علیه و آله را به حق، بشارت دهنده و بیم دهنده ، دعوتگر به خدا با اجازه‌اش و چراغ فروزان [راهش] برانگیخت ؛ و این ، آب فرات است که خوکان و سگان صحرا در آن می‌روند ؛ اما میان آن و فرزند این پیامبر ، جدایی انداخته‌اند .
 آنان گفتند: ای بُریر ! زیاد حرف زدی . بس است ! به خدا سوگند ، حسین تشنگی خواهد کشید ، همان گونه که پیشینیان او ، تشنگی کشیدند !

حسین علیه السلام فرمود : «ای بُریر ! بنشین» . ۲. بَلَغَ الْعَطَشُ مِنَ الْحَسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ شِيعَتِهِ يُقَالُ لَهُ : بُرَيْرُ بْنُ خُصَيْرٍ الْهَمْدَانِيُّ - قَالَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ رَاوِي الْحَدِيثِ : هُوَ خَالُ أَبِي إِسْحَاقَ الْهَمْدَانِيِّ - فَقَالَ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، أَتَأْذَنُ لِي فَأَخْرُجَ إِلَيْهِمْ ، فَأَكَلَمَهُمْ ؟
 فَأَذِنَ لَهُ ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ ، فَقَالَ :

يَا مَعْشَرَ النَّاسِ ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَسِرَاجًا مُنِيرًا ، وَهَذَا مَاءُ الْفُرَاتِ تَقَعُ فِيهِ خَنَازِيرُ السَّوَادِ وَكِلَابُهَا ، وَقَدْ حِيلَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ابْنِهِ !
 فَقَالُوا : يَا بُرَيْرُ ، قَدْ أَكْثَرْتَ الْكَلَامَ فَاكْفُفْ ، فَوَاللَّهِ ، لَيُعْطِشُ الْحُسَيْنُ كَمَا عَطِشَ مَنْ كَانَ قَبْلَهُ .
 فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَقْعِدْ يَا بُرَيْرُ (الأمالي ، صدوق : ص ۲۲۲ ح ۲۳۹ ، روضه الواعظين : ص ۲۰۴ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام) .

۱. ابراهیم بن عبد الله ، از راویان این حدیث ، او (بریر) را دایمی ابو اسحاق همدانی دانسته است .

۲ / ۵ احتجاج‌های امام علیه السلام بر سپاه کوفه

الأمالی ، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور ، از امام صادق ، از پدرش امام باقر ، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام ، در یاد کردِ حوادثِ روز عاشورا -) : حسین علیه السلام ، با تکیه دادن بر شمشیرش برخاست و با بلندترین صدایش ، ندا داد و گفت : «شما را به خدا سوگند می‌دهم ، آیا مرا می‌شناسید ؟» . گفتند : آری . تو فرزند پیامبر خدا و نوه او هستی .
 فرمود : «شما را به خدا سوگند می‌دهم ، آیا جد من ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست ؟!» .
 گفتند : چرا . به یقین هست .
 فرمود : «شما را به خدا سوگند می‌دهم ، آیا مادر من ، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله نیست ؟» .
 گفتند : چرا . به یقین هست .
 فرمود : «شما را به خدا سوگند می‌دهم ، آیا پدر من ، علی بن ابی طالب علیه السلام نیست ؟!» .
 گفتند : چرا . به یقین هست .
 فرمود : «شما را به خدا سوگند می‌دهم ، آیا مادر بزرگم ، خدیجه ، دختر خُوَیلد ، نخستین زن مسلمان این اُمّت نیست ؟!» .
 گفتند : آری . به یقین هست .
 فرمود : «شما را به خدا سوگند می‌دهم ، آیا سید الشهداء ، حمزه ، عموی پدرم نیست ؟!» .
 گفتند : چرا . به یقین هست .
 فرمود : «شما را به خدا سوگند می‌دهم ، آیا جعفر پرواز کننده [با دو بال] در بهشت ، عموی من نیست ؟!» .
 گفتند : چرا . به یقین هست .
 فرمود : «شما را به خدا سوگند می‌دهم ، آیا این شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست که بر خود آویخته‌ام ؟!» .
 گفتند : چرا . به یقین هست .
 فرمود : «شما را به خدا سوگند می‌دهم ، آیا این ، عمامه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیست که من پوشیده‌ام ؟!» .
 گفتند : چرا . به یقین هست .
 فرمود : «شما را به خدا سوگند می‌دهم ، آیا علی علیه السلام ، نخستین آنان (مسلمانان) در اسلام آوردن و داناترین و بُردبارترین آنها ، و ولی هر مرد و زن مسلمان نیست ؟!» .
 گفتند : چرا . به یقین هست .

فرمود : «پس به سبب چه چیزی ، خونم را حلال می‌شمیرید ، در حالی که پدرم ، فردای قیامت ، کسانی را از حوض [کوثر] می‌راند ، همان گونه که شتر تشنه را از آب می‌رانند و پرچم ستایش ، روز قیامت ، در دستان جدّم است ؟!» .

گفتند: ما همه اینها را می‌دانیم؛ اما تو را آسوده نمی‌گذاریم تا تشنه بمیری.

حسین علیه السلام - که در آن وقت، ۵۷ ساله بود -، محاسنش را در دست گرفت و آن گاه فرمود: «خشم خدا، بر یهود بالا گرفت، هنگامی که گفتند: عزیر، فرزند خداست. خشم خدا، بر مسیحیان بالا گرفت، هنگامی که گفتند: مسیح، فرزند خداست. خشم خدا، بر مجوس بالا گرفت، هنگامی که آتش را به جای خدا پرستیدند. خشم خدا، بر قومی که پیامبران را کشتند، بالا گرفت. نیز خشم خدا، بر این دسته که اراده کشتن فرزند پیامبران را دارند، بالا گرفته است». ۱. وَثَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَتَوَكِّئًا عَلَى سَيْفِهِ، فَنَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ، فَقَالَ: أُنْشِدُكُمُ اللَّهَ، هَلْ تَعْرِفُونَنِي؟ قَالُوا: نَعَمْ، أَنْتَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ وَسِبْطُهُ.

قَالَ: أُنْشِدُكُمُ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قَالَ: أُنْشِدُكُمُ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أُمِّي فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قَالَ: أُنْشِدُكُمُ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ أَبِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قَالَ: أُنْشِدُكُمُ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَدَّتِي خَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ أَوَّلُ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِسْلَامًا؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قَالَ: أُنْشِدُكُمُ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ حَمْرَةَ عَمِّ أَبِي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قَالَ: فَأَنْشِدُكُمُ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ جَعْفَرَ الطَّيَّارَ فِي الْجَنَّةِ عَمِّي؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قَالَ: فَأَنْشِدُكُمُ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذَا سَيْفُ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنَا مُتَّقِلُهُ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قَالَ: فَأَنْشِدُكُمُ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ هَذِهِ عِمَامَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَا لَا بَشَرًا؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قَالَ: فَأَنْشِدُكُمُ اللَّهَ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّ عَلِيًّا كَانَ أَوَّلَهُمْ إِسْلَامًا، وَأَعْلَمَهُمْ عِلْمًا، وَأَعْظَمَهُمْ حِلْمًا، وَأَنَّهُ وَلِيُّ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ؟ قَالُوا: اللَّهُمَّ نَعَمْ.

قَالَ: فَبِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي، وَأَبِي الذَّائِدُ عَنِ الْحَوْضِ غَدًا يَزِدُّوهُ عَنْهُ رِجَالًا كَمَا يُزَادُ الْبَعِيرُ الصَّادِي عَنِ الْمَاءِ، وَلَوْاءُ الْحَمْدِ فِي يَدَيِ جَدِّي يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟

قَالُوا: قَدْ عَلِمْنَا ذَلِكَ كُلَّهُ، وَنَحْنُ غَيْرُ تَارِكِيكَ حَتَّى تَذُوقَ الْمَوْتَ عَطْشًا.

فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِطَرْفِ لَحْيَتِهِ، وَهُوَ يَوْمِئِذٍ ابْنُ سَبْعٍ وَخَمْسِينَ سَنَةً، ثُمَّ قَالَ: إِشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْيَهُودِ حِينَ قَالُوا: عَزِيزٌ ابْنُ اللَّهِ، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى النَّصَارَى حِينَ قَالُوا: الْمَسِيحُ ابْنُ اللَّهِ، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى الْمَجُوسِ حِينَ عَبَدُوا النَّارَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى قَوْمٍ قَتَلُوا نَبِيَّهُمْ، وَاشْتَدَّ غَضَبُ اللَّهِ عَلَى هَذِهِ الْعِصَابَةِ الَّذِينَ يُرِيدُونَ قَتْلَ ابْنِ نَبِيِّهِمْ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۲

ح ۲۳۹، الملهوف: ص ۱۴۵ - ۱۵۸). تاریخ الطبری (- به نقل از ضحاک مشرقی -): با حسین علیه السلام، اسبی به نام لاحق بود که فرزندش امام زین العابدین علیه السلام، بر آن سوار می‌شد. هنگامی که دشمن به حسین علیه السلام نزدیک شد، به نزد مرکبش [لاحق] باز گشت و بر آن اسب، سوار شد و با بلندترین صدایش، چنین ندا داد که به گوش همه مردم رسید: «ای مردم! سخنم را بشنوید و عجله نکنید تا بر پایه حقی که بر من دارید، اندر زتان دهم و دلیل در آمدنم بر شما را بگویم. اگر پذیرفتید و سخنم را تصدیق کردید و با من انصاف ورزیدید، سعادت مند می‌شوید و راهی بر من ندارید، و اگر دلیل و عذر را نپذیرفتید و انصاف نورزیدید، (ساز و برگ خویش و شریکانتان (بتان) را گرد آورید و هیچ چیز از کاری که می‌کنید، بر شما پوشیده نباشد. به دشمنی من، گام پیش نهید و به من، مهلت ندهید) ۱. (ولئى من، خداست که این کتاب را نازل کرده است؛ و او، سرپرست صالحان است) ۲».

هنگامی که خواهرانش این سخن را شنیدند، صیحه زدند و گریستند. دخترانش نیز گریه کردند و گریه‌شان، بالا گرفت. حسین علیه السلام، برادرش عباس بن علی علیه السلام و پسرش علی [اکبر] علیه السلام را به سوی آنان فرستاد و به آن دو فرمود: «آنها را ساکت کنید که به جانم سوگند، بس گریه‌ها خواهند داشت!...».

هنگامی که زنان، ساکت شدند، خداوند را مدح و ثنا گفت و آنچه را شایسته بود، برایش بر شمرد و بر محمّد و فرشتگان و پیامبران خدا، درود فرستاد و آن قدر از این گونه سخن گفت که خدا می‌داند و نمی‌توان ذکر کرد. به خدا سوگند، هیچ گاه، نه پیش از او و نه پس از او، سخنرانی را ندیدم که بلیغ‌تر از او سخن بگوید!

سپس فرمود: «اما بعد، نَسَبِم را در یابید و بنگرید که من، کیستم. سپس به خودتان بیایید و آن را سرزنش کنید و بنگرید که آیا کُشتن من و هتک حرمت، برایتان رواست؟ آیا من، فرزند دختر پیامبران، و فرزند وصی و پسرعمویش، اولین ایمان آورنده به خدا و تصدیقگر پیامبرش در آنچه از نزد پروردگارش آورده است، نیستم؟ آیا حمزه سید الشهداء علیه السلام، عموی پدرم نیست؟ آیا جعفر شهید و پرواز کننده با دو بال [در بهشت]، عمویم نیست؟

آیا این روایت پُر تکرار، به شما نرسیده که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در باره من و برادرم فرمود: "این دو، سَرور جوانان بهشت اند؟"

اگر گفته مرا که حقّ است، تصدیق کنید، به خدا سوگند، از آن زمان که دانسته‌ام خداوند، دروغگو را دشمن می‌دارد و به دروغ‌ساز، زیان می‌زند، آهنگِ دروغ نکرده‌ام، و اگر تکذیبم کنید، میان شما کسانی هستند که اگر از آنها پرسید، آگاهتان می‌کنند. از جابر بن عبد الله انصاری یا ابوسعید خُدَری یا سهل بن سعد ساعدی یا زید بن ارقم یا آنس بن مالک پرسید. به شما خبر خواهند داد که این گفته را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، در باره من و برادرم شنیده‌اند. آیا این، مانع شما از ریختن خون من نمی‌شود؟».

شمر بن ذی الجوشن، [به طعنه] در باره حسین علیه السلام گفت که: او، خدا را [تنها] به زبان،

۱. یونس: آیه ۷۱. ۲. اعراف: آیه ۱۹۶.

می‌پرستد، اگر بداند که چه می‌گویید!

حبيب بن مظاهر به شمر گفت: به خدا سوگند، چنین می‌بینم که تو نیستی که خدا را با هفتاد زبان (با تردید و بدون ایمان قلبی) می‌پرستی. من، گواهی می‌دهم که تو، راست می‌گویی و نمی‌دانی [حسین] چه می‌گوید. خداوند، بر دلت مهر زده است. سپس حسین علیه السلام به آنان فرمود: «اگر در این گفته، تردید دارید، آیا در این هم شک دارید که من، پسر دختر پیامبران هستم؟! به خدا سوگند، میان مغرب و مشرق، کسی غیر از من، در میان شما و غیر از شما، پسر دختر پیامبران نیست و تنها من، پسر دختر پیامبران هستم. به من بگویید، این که مرا [به مبارزه] می‌طلبید، آیا کسی از شما را کشته‌ام یا مالی را از شما برده‌ام یا جراحتی به شما رسانده‌ام که مرا به قصاص می‌خواهید؟!».

جماعت، شنیدند و هیچ نگفتند. حسین علیه السلام، ندا برآورد: «ای شَبَث بن ربعی، ای حَجَّار بن ابجر، ای قیس بن اشعث، ای یزید بن حارث! آیا به من نوشتید که: "میوه‌ها رسیده و همه جا، سبز شده و جویبارها، پُر و لبریز شده‌اند. بیا که بر لشکری مجهّز و آراسته، در می‌آیی؟!». "

آنان گفتند: نه. ما چنین نکرده‌ایم!

حسین علیه السلام فرمود: «سبحان الله! به خدا سوگند که چنین کرده‌اید».

سپس فرمود: «ای مردم! اگر [آمدن] مرا خوش ندارید، مرا وا گذارید تا از شما روی بگردانم و به سرزمین امنی بروم».

قیس بن اشعث به حسین علیه السلام گفت: آیا حکم پسرعموهایت را نمی‌پذیری که آنان، جز آنچه دوست داری، رأیی ندارند و چیز ناخوشی از آنان به تو نمی‌رسد؟

حسین علیه السلام فرمود: «تو برادرِ برادرت هستی! آیا می‌خواهی که بنی‌هاشم، بیشتر از خون مسلم بن عقیل را از تو بخواهند؟ نه. به خدا سوگند، به دست خود و ذلیلانه، خود را به آنان نخواهم سپرد و همچون بندگان بی‌اختیار، قرار نمی‌گیرم. بندگان خدا! به پروردگار خود و شما پناه می‌برم از آن که مرا برانید. به پروردگارِ خود و شما، از هر متکبری که به روز حساب ایمان ندارد، پناه می‌برم».

سپس، مرکبش را نشاند و به عقبه بن سَمْعان، فرمان داد تا آن را ببندد. دشمنان هم، آهنگِ جنگ با او کردند. ۲۰. كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَسٌ لَهُ يُدْعَى لَاحِقًا حَمَلٌ عَلَيْهِ ابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ الْقَوْمُ عَادَ بِرَاحِلَتِهِ فَرَكِبَهَا، ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ دُعَاءً يُسْمِعُ جُلَّ النَّاسِ:

أَيُّهَا النَّاسُ! اِسْمَعُوا قَوْلِي، وَلَا تُعْجِلُونِي حَتَّى أُعْظِمَكُمْ بِمَا لِحَقَّ لَكُمْ عَلَيَّ، وَحَتَّى أَعْتَذِرَ إِلَيْكُمْ مِنْ مَقْدَمِي عَلَيْكُمْ، فَإِنْ قَبِلْتُمْ عُذْرِي، وَصِدَقْتُمْ قَوْلِي، وَأَعْطَيْتُمُونِي النَّصْفَ، كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَ، وَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ عَلَيَّ سَبِيلٌ، وَإِنْ لَمْ تَقْبَلُوا مِنِّي الْعُذْرَ، وَلَمْ تُعْطُوا النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ (فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ)،

۱. اشاره امام علیه السلام به محمد بن اشعث، برادر قیس است که در به شهادت رساندن مسلم بن عقیل، شرکت داشت. (إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَهُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ). قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ أَخَوَاتُهُ كَلَامَهُ هَذَا صَحَنَ وَبَكِينَ، وَبَكَى بِنَاتِهِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُهُنَّ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِنَّ أَخَاهُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ وَعَلِيًّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ابْنَهُ، وَقَالَ لَهُمَا: أَسْكِنَاهُنَّ، فَلَعَمْرِي لِيَكْثُرَنَّ بُكَاءُهُنَّ... فَلَمَّا سَكَتَنَ حَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَذَكَرَ اللَّهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ، وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى مَلَائِكَتِهِ وَأَنْبِيَائِهِ، فَذَكَرَ مِنْ ذَلِكَ مَا اللَّهُ أَعْلَمُ وَمَا لَا يُحْصَى ذِكْرُهُ. قَالَ: فَوَاللَّهِ، مَا سَمِعْتُ مُتَكَلِّمًا قَطُّ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ أَبْلَغَ فِي مَنْطِقٍ مِنْهُ. ثُمَّ قَالَ: أَمَّا بَعْدُ، فَانْظُرُونِي فَانْظُرُوا مَنْ أَنَا، ثُمَّ ارْجِعُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ وَعَاتِبُوا، فَانْظُرُوا هَلْ يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَإِنْتِهَاكَ حُرْمَتِي؟ أَلَسْتُ ابْنِ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَابْنِ وَصِيِّهِ وَابْنِ عَمِّهِ، وَأَوَّلِ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّهِ وَالْمُصَدِّقِ لِرَسُولِهِ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ رَبِّهِ؟ أَوَلَيْسَ حَمْرُهُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ عَمَّ أَبِي؟ أَوَلَيْسَ جَعْفَرُ الشَّهِيدِ الطَّيَّارُ ذُو الْجَنَاحَيْنِ عَمِّي؟ أَوَلَمْ يَلْبِسْكُمْ قَوْلُ مُسْتَفِضٍ فِيكُمْ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ لِي وَلِأَخِي: «هَذَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؟ فَإِنْ صَدَقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ، وَهُوَ الْحَقُّ، فَوَاللَّهِ، مَا تَعَمَّدْتُ كَذِبًا مُدَّ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمُقَّتْ عَلَيْهِ أَهْلُهُ، وَيَضُرُّ بِهِ مَنْ اخْتَلَفَهُ، وَإِنْ كَذَبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مَنْ إِنْ سَأَلْتُمُوهُ عَنْ ذَلِكَ أَخْبَرَكُمْ، سَلِمُوا جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيُّ، أَوْ أَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيُّ، أَوْ سِهْلُ بْنُ سَعْدِ السَّاعِدِيِّ، أَوْ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ، أَوْ أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ، يُخْبِرُوكُمْ أَنَّهُمْ سَمِعُوا هَذِهِ الْمَقَالَةَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِي وَلِأَخِي. أَفَمَا فِي هَذَا حَاجِزٌ لَكُمْ عَنْ سَيْفِكِ دَمِي؟ فَقَالَ لَهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ: هُوَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ إِنْ كَانَ يَدْرِي مَا يَقُولُ! فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ: وَاللَّهِ، إِنِّي لَأَرَاكَ تَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى سَبْعِينَ حَرْفًا، وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّكَ صَادِقٌ مَا تَدْرِي مَا يَقُولُ، قَدْ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِكَ. ثُمَّ قَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ هَذَا الْقَوْلِ أَفْتَشْكُونَ أَثَرًا مَا أَنِّي ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ! فَوَاللَّهِ، مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي مِنْكُمْ وَلَا مِنْ غَيْرِكُمْ، أَنَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ خَاصَّةً. أَخْبِرُونِي، أَتَطْلُبُونِي بِقَتْلِي مِنْكُمْ قَتْلَتُهُ، أَوْ مَالٍ لَكُمْ اسْتَهْلَكْتُهُ، أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جِرَاحِهِ؟ قَالَ: فَأَخَذُوا لَا يُكَلِّمُونَهُ، قَالَ: فَنَادَى: يَا شَبْتُ بْنُ رَبِيعِي، وَيَا حَجَّارُ بْنُ أَبَجَرَ، وَيَا قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ، وَيَا يَزِيدُ بْنُ الْحَارِثِ، أَلَمْ تَكْتُبُوا إِلَيَّ: أَنْ قَدْ أَيْنَعَتِ الثَّمَارُ، وَاخْضَرَّ الْجَنَابُ، وَطَمَتِ الْجِمَامُ، وَإِنَّمَا تَقْدَمُ عَلَى جُنْدٍ لَكَ مُجَنَّدٍ، فَأَقْبِلْ؟ قَالُوا لَهُ: لَمْ نَفْعَلْ، فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! بَلَى وَاللَّهِ، لَقَدْ فَعَلْتُمْ. ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! إِذْ كَرِهْتُمُونِي فَدَعُونِي أَنْصِرِفْ عَنْكُمْ إِلَى مِأَمْنِي مِنَ الْأَرْضِ. قَالَ: فَقَالَ لَهُ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ: أَوْ لَا تَنْزِلُ عَلَى حُكْمِ بَنِي عَمِّكَ؟ فَإِنَّهُمْ لَنْ يُرُوكَ إِلَّا مَا تُحِبُّ، وَلَنْ يَصِلَ إِلَيْكَ مِنْهُمْ مَكْرُوهٌ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ أَخُو أَخِيكَ، أَتُرِيدُ أَنْ يَطْلُبَكَ بَنُو هَاشِمٍ بِأَكْثَرِ مِنْ دَمِ مُسْلِمٍ بَنِ عَقِيلٍ؟ لَا وَاللَّهِ، لَا أُعْطِيهِمْ يَدِي إعطاءَ الدَّلِيلِ، وَلَا أُفِرُّ إقرارَ العبيد. عِبَادَ اللَّهِ! إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ، أَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا-يُؤْمِنُ يَوْمَ الْحِسَابِ. قَالَ: ثُمَّ إِنَّهُ أَنَاخَ رَاحِلَتَهُ، وَأَمَرَ عُقْبَةَ بْنَ سَمْعَانَ، فَعَقَلَهَا، وَأَقْبَلُوا يَرْحَفُونَ نَحْوَهُ (تاريخ الطبري: ج ۵

ص ۴۲۴؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۹۷

بامدادان، حسین علیه السلام گفت: «خدایا! تو تکیه گاه من در هر سختی، و امیدم در هر تنگنا، و در آنچه بر من فرود آمده، پشتوانه‌ام هستی. تو اختیاردار هر نعمتی و صاحب هر نیکی‌ای هستی». سپس به عمر [بن سعد] و لشکرش فرمود: «عجله نکنید! به خدا سوگند، من نزد شما نیامده‌ام تا آن که نامه‌های همانندان شما به من رسید که: سنت، از میان رفته و نفاق، سر بر آورده و حدود الهی، اجرا نمی‌شود. پس بیا که شاید خداوند، امت را به دست تو اصلاح کند. من نیز آمدم. اگر این را نمی‌پسندید، باز گردم. با خود بیندیشید که: آیا کشتن من به صلاح شماست، یا خون من، مباح است؟ آیا من، پسر دختر پیامبرتان و پسرِ پسرعمویش نیستم؟ آیا حمزه و عباس و جعفر، عموهای من نیستند؟ آیا این سخن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در باره من و برادرم به شما نرسیده است که فرمود: "این دو، سرور جوانان بهشتی‌اند؟". "شمر گفت: او خدا را [تنها] به زبان، عبادت می‌کند، اگر بداند که چه می‌گوید! عمر [بن سعد] گفت: اگر کارت با من بود، موافقت می‌کردم. حسین علیه السلام فرمود: «ای عمر! از [پس] آنچه اکنون می‌بینی، تو را روزی بد خواهد بود. خدایا! عراقیان، مرا فریب دادند و نیرنگ زدند و با برادرم آن کردند که کردند. خدایا! کارشان را از هم بگسل و یکی‌شان را هم رها مکن». ۱. لَمَّا أَصْبَحُوا قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ أَنْتَ ثَقْتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ، وَرَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ، وَأَنْتَ فِيمَا نَزَلَ بِي ثِقَةٌ، وَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ، وَصَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ. وَقَالَ لِعُمَرَ وَجُنْدِهِ: لَا تَعْجَلُوا، وَاللَّهِ، مَا أَتَيْتُكُمْ حَتَّى أَتْتَنِي كُتُبُ أَمَائِلِكُمْ بِأَنَّ السُّنَّةَ قَدْ أُمِيتَتْ، وَالنِّفَاقَ قَدْ نَجَمَ، وَالْحُدُودَ قَدْ غُطِّلَتْ، فَأَقْدَمَ لَعَلَّ اللَّهَ يَصْلُحُ بِكَ الْأُمَّةَ، فَأَتَيْتُ، فَإِذْ كَرِهْتُمْ ذَلِكَ، فَأَنَا رَاجِعٌ، فَارْجِعُوا إِلَى أَنْفُسِكُمْ، هَلْ يَصْلُحُ لَكُمْ قَتْلِي، أَوْ يَحِلُّ دَمِي؟ أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ وَابْنَ ابْنِ عَمِّهِ؟ أَوْ لَيْسَ حَمْزَةُ وَالْعَبَّاسُ وَجَعْفَرُ عُمَوِيَّتِي؟ أَلَمْ يَلْغُكُمْ قَوْلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيَّ وَفِي أَخِي: «هَذَا سَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؟ فَقَالَ شِمْرٌ، هُوَ يَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ إِنْ كَانَ يَدْرِي مَا يَقُولُ! فَقَالَ عُمَرُ: لَوْ كَانَ أَمْرُكَ إِلَيَّ لَأَجَبْتُ.

وَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عُمَرُ! لَيَكُونَنَّ لِمَا تَرَى يَوْمَ يَسْوُوكَ، اللَّهُمَّ إِنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ عَزَوْنِي وَخَدَعُونِي، وَصَنَعُوا بِأَخِي مَا صَنَعُوا، اللَّهُمَّ شَتَّتْ عَلَيْهِمْ أَمْرَهُمْ، وَأَحْصَتْ لَهُمْ عَدَدًا (سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۱، الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۶۸). حسین علیه السلام، پیش رفت تا جلوی دشمنان ایستاد و به صف‌های فراوان همچون سیل آنان نگریست و به ابن سعد - که میان بزرگان کوفه ایستاده بود -، نگاه کرد و فرمود: «ستایش، خدایی را که دنیا را آفرید و آن را سرای فنا و نیستی قرار داد؛ دنیایی که اهلش را از حالی به حالی دیگر در می‌آورد. فریفته، کسی است که فریب آن را بخورد و بدبخت، کسی است که شیفته آن است. این دنیا، شما را نفریبد که آن، امید هر که را به آن تکیه کند، ناامید می‌کند و طمع هر که را به آن طمع ورزد، ناکام می‌گذارد. شما را می‌بینم که بر کاری گرد آمده‌اید که خشم خدا را برایتان می‌آورد و او را از شما، روی گردان می‌کند و موجب نزول عذابش بر شما و دوری رحمتش از شما می‌شود. پروردگار ما، بهترین پروردگار است و شما، بدترین بندگانش. به اطاعت، اقرار کرده و به محمد پیامبر، ایمان آورده‌اید و آن گاه، بر ذریه او تاخته‌اید و آهنگ کشتن او را دارید. شیطان، بر شما چیره شده و خدای بزرگ را از یاد شما برده است. نابودی بر شما باد و بر آنچه می‌خواهید! ما از آن خداییم و به سوی همو، باز می‌گردیم. اینان، گروهی هستند که پس از ایمان آوردن، کافر شده‌اند. دور باد این قوم ستمکار [از رحمت خدا]!». عمر بن سعد گفت: وای بر شما! با او سخن بگویید که او فرزند پدرش است. به خدا سوگند، اگر همه روز را هم این چنین بایستد، از سخن، باز نمی‌ایستد و در نمی‌ماند! با او سخن بگویید. شمر بن ذی الجوشن به سوی او آمد و گفت: ای حسین! چه می‌گویی؟ به ما بفهمان تا بفهمیم! حسین علیه السلام فرمود: «به شما می‌گویم: از خدایتان، پروا کنید و مرا نکشید که کشتن و هتک حرمت

من، بر شما روا نیست. من، فرزند دختر پیامبران هستم و مادر بزرگم، خدیجه، همسر پیامبر شماسست و شاید این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله به شما رسیده باشد که فرمود: "حسن و حسین، سروران جوانان بهشتی‌اند، جز پیامبران و فرستادگان." اگر مرا در آنچه می‌گویم، تصدیق می‌کنید - که به خدا سوگند، حقیقت است -، از همان زمانی که دانسته‌ام خداوند از دروغگویان نفرت دارد، آهنگ دروغ گفتن نکرده‌ام و اگر مرا تکذیب می‌کنید، میان شما صحابیانی مانند جابر بن عبد الله، سهل بن سعد، زید بن ارقم و انس بن مالک هستند. در باره این سخن، از ایشان پرسید که به شما خواهند گفت که آن را از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیده‌اند. اگر در کار من تردید دارید، در این که دختر پیامبران هستم نیز تردید دارید؟! به خدا سوگند، میان مشرق و مغرب عالم، فرزند دختر پیامبری جز من نیست. وای بر شما! آیا خونی را از شما ریخته‌ام یا مالی را از شما برده‌ام و یا زخمی به شما رسانده‌ام که در پی [خون] من هستید؟! آنان، خاموش شدند و پاسخی به او ندادند. آن گاه امام علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، دست تسلیم و خواری به آنان نمی‌دهم و همچون بندگان [ذلیل]، نمی‌گریزم. بندگان خدا! من به پروردگار خود و پروردگار شما، از این که مرا برانید، پناه می‌برم و از هر متکبری که روز حساب را باور ندارد، به پروردگار خود و پروردگار شما، پناه می‌برم». شمر بن ذی الجوشن به او گفت: ای حسین بن علی! اگر بفهمم که چه می‌گویی، آن گاه، خدا را [تنها] یا زبان، عبادت کرده‌ام! حسین علیه السلام، سکوت کرد. حبيب بن مظاهر، به شمر گفت: ای دشمن خدا و دشمن پیامبر خدا! من گمان می‌کنم که تو، خدا را با هفتاد زبان، عبادت می‌کنی. من گواهی می‌دهم که تو نمی‌دانی که او چه می‌گوید. بی‌گمان، خداوند - تبارک و تعالی - بر دل تو، مهر زده است. حسین علیه السلام به حبيب فرمود: «ای برادر اسدی! بس است؛ چرا که حکم خداوند، نوشته شده و جوهرش، خشک شده [و این کار، قطعی شده] است و خداوند، کارش را به آخر می‌رساند. به خدا سوگند، من به [دیدار] جدّم، پدرم، مادرم، برادرم و اجدادم، از یعقوب به [دیدن] یوسف و برادرش، بیشتر اشتیاق دارم. من قتلگاهی دارم که آن را دیدار خواهم کرد». ۱۰. تَقَدَّمَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ قُبَالَهُ الْقَوْمِ، وَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَى صُفُوفِهِمْ كَأَنَّهَا السَّيْلُ، وَنَظَرَ إِلَى ابْنِ سَعْدٍ وَاقِفًا فِي صُنَادِيدِ الْكُوفَةِ، فَقَالَ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَ الدُّنْيَا فَجَعَلَهَا دَارَ فَنَاءٍ وَزَوَالَ، مُتَصَرِّفَةً بِأَهْلِهَا حَالًا بَعْدَ حَالٍ، فَالْمَغْرُورُ مِنْ غَرَّتِهِ، وَالشَّقِيُّ مَنْ قَتَنَتْهُ، فَلَا تَغُرَّنَكُمْ هَذِهِ الدُّنْيَا؛ فَإِنَّهَا تَقْطَعُ رَجَاءَ مَنْ رَكَنَ إِلَيْهَا، وَتُخَيِّبُ طَمَعَ مَنْ طَمِعَ فِيهَا، وَأُرَاكُم قَدِ اجْتَمَعْتُمْ عَلَى أَمْرٍ قَدْ أَسْخَطْتُمْ اللَّهَ فِيهِ عَلَيْكُمْ، فَأَعْرَضَ بِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ عَنْكُمْ، وَأَحْلَلَ بِكُمْ نِقَمَتَهُ، وَجَبَّكُمْ رَحْمَتَهُ؛ فَنِعَمَ الرَّبُّ رَبُّنَا، وَبِئْسَ الْعَبِيدُ أَنْتُمْ، أَقْرَبْتُمْ بِالطَّاعِيَةِ، وَأَمَنْتُمْ بِالرَّسُولِ مُحَمَّدٍ، ثُمَّ إِنَّكُمْ زَحَفْتُمْ إِلَى ذُرِّيَّتِهِ تَرِيدُونَ قَتْلَهُمْ! لَقَدْ اسْتَحَوَذَ عَلَيْكُمُ الشَّيْطَانُ، فَأَنْسَاكُمْ ذِكْرَ اللَّهِ الْعَظِيمِ، فَتَبًّا لَكُمْ وَلِمَا تَرِيدُونَ؛ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ، هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَفَرُوا بَعْدَ إِيْمَانِهِمْ؛ فَبَعْدًا لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ.

فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: وَيْلَكُمْ كَلِمَةٌ فَإِنَّهُ ابْنُ أَبِيهِ، وَاللَّهِ، لَوْ وَقَفَ فِيكُمْ هَكَذَا يَوْمًا جَدِيدًا لَمَا قَطَعَ وَلَمَّا حَصَرَ، فَكَلِمَةٌ، فَتَقَدَّمَ إِلَيْهِ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، مَا هَذَا الَّذِي تَقُولُ؟ أَفَهَمْنَا حَتَّى نَفْهَمَ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَقُولُ لَكُمْ: اتَّقُوا اللَّهَ رَبَّكُمْ وَلَا تَقْتُلُوا؛ فَإِنَّهُ لَا يَحِلُّ لَكُمْ قَتْلِي وَلَا انْتِهَاكُ حُرْمَتِي، فَإِنِّي ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، وَجِدَّتِي خَدِيجَةُ زَوْجَةُ نَبِيِّكُمْ؛ وَلَعَلَّهُ قَدْ بَلَغَكُمْ قَوْلَ نَبِيِّكُمْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ مَا خَلَا النَّبِيُّينَ وَالْمُرْسَلِينَ، فَإِنْ صَدَقْتُمُونِي بِمَا أَقُولُ، وَهُوَ الْحَقُّ، فَوَاللَّهِ مَا تَعَمَّدْتُ كَذِبًا مُنْذُ عَلِمْتُ أَنَّ اللَّهَ يَمُقَّتْ عَلَيْهِ أَهْلُهُ، وَإِنْ كَذَبْتُمُونِي فَإِنَّ فِيكُمْ مِنَ الصَّحَابَةِ مِثْلَ: جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، وَسَهْلِ بْنِ سَعْدٍ، وَزَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ، وَأَنْسِ بْنِ مَالِكٍ، فَاسْأَلُوهُمْ عَنْ هَذَا؛ فَإِنَّهُمْ يُخْبِرُونَكُمْ أَنَّكُمْ سَمِعْتُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، فَإِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ أَمْرِي، أَفْتَشْكُونَ أَنَّ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ، فَوَاللَّهِ، مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِينَ وَالْمَغْرِبِينَ ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّ غَيْرِي.

وَيْلَكُمْ! أَتَطْلُبُونِي بِدَمٍ أَحَدٍ مِنْكُمْ قَتَلْتُهُ، أَوْ بِمَالٍ اسْتَمْلَكْتُهُ، أَوْ بِقِصَاصٍ مِنْ جَرَاحَاتِ اسْتَهْلَكْتُهُ؟ فَسَكْتُوا عَنْهُ لَا يُجِيبُونَهُ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَاللَّهِ، لَا أُعْطِيهِمْ يَدِي إعطاءَ الدَّلِيلِ، وَلَا أَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيدِ.

عِبَادَ اللَّهِ! إِنِّي عُذْتُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ، وَأَعُوذُ بِرَبِّي وَرَبِّكُمْ مِنْ كُلِّ مُتَكَبِّرٍ لَا يُؤْمِنُ بِيَوْمِ الْحِسَابِ.

فَقَالَ لَهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ: يَا حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ، أَنَا أَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ إِنْ كُنْتُ أَدْرِي مَا تَقُولُ، فَسَكَتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ لِلشَّيْخِ: يَا عِدُوَّ اللَّهِ وَعِدُوَّ رَسُولِ اللَّهِ، إِنِّي لَأُظَنُّكَ تَعَبُدُ اللَّهَ عَلَى سَبْعِينَ حَرْفًا، وَأَنَا أَشْهَدُ أَنَّكَ لَا تَدْرِي مَا يَقُولُ؛ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَدْ طَبَعَ عَلَى قَلْبِكَ.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَسْبُكَ يَا أَخَا بَنِي أَسَدٍ، فَقَدْ قُضِيَ الْقَضَاءُ، وَجَفَّ الْقَلَمُ، وَاللَّهُ بَالِغُ أَمْرِهِ، وَاللَّهُ، إِنِّي لَأَشَوْقُ إِلَى جَدِّي وَأَبِي وَأُمِّي وَأَخِي وَأَسْلَافِي مِنْ يَعْقُوبَ إِلَى يَوْسُفَ وَأَخِيهِ، وَلِي مَصْرُوعٌ أَنَا لَأَقِيهِ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۵۲).
نیز، ر. ک: مثير الأحران: ص ۵۱).

هشام بن محمد می گوید: حسین علیه السلام هنگامی که، پافشاری آنان را در کشتن خود دید، قرآنی را گرفت و آن را گشود و بر سرش نهاد و ندا داد: «کتاب خدا و جدم محمد، پیامبر خدا، میان من و شما [داور] باشد. ای مردم! چرا [ریختن] خون مرا حلال می‌شمیرید؟ آیا من پسر دختر پیامبران نیستم؟ آیا سخن جدم در باره من و برادرم، به شما نرسیده است که فرمود: "این دو، سرور جوانان بهشتی اند؟" اگر سخن مرا نمی‌پذیرید، از جابر و زید بن ارقم و ابو سعید خدری بپرسید. آیا جعفر طیار، عموی من نیست؟». شمر فریاد زد: اکنون، بر دوزخ در می‌آیی! حسین علیه السلام فرمود: «الله اکبر! جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، به من خبر داد و فرمود: "گویی سگی را می‌بینم که به خون خاندانم، زبان می‌زند. "جز این گمان ندارم که آن سگ، تو هستی». شمر گفت: من، خدا را [تنها] به زبان عبادت کرده‌ام، اگر بدانم که چه می‌گویی! ۱۱ قَالَ هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ: لَمَّا رَأَاهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُصْرِينَ عَلَى قَتْلِهِ، أَخَذَ الْمُصْحَفَ وَنَشَرَهُ وَجَعَلَهُ عَلَى رَأْسِهِ، وَنَادَى: بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ وَجَدِّي مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، يَا قَوْمَ، بِمِ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي؟ أَلَسْتُ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ؟ أَلَمْ يَبْلُغْكُمْ قَوْلُ جَدِّي فِيَّ وَفِي أَخِي: «هَذَانِ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»؟ إِنْ لَمْ تُصَدِّقُونِي فَاسْأَلُوا جَابِرًا وَزَيْدَ بْنَ أَرْقَمَ وَأَبَا سَعِيدَ الْخُدْرِيَّ، أَلَيْسَ جَعْفَرُ الطَّيَّارِ عَمِّي؟
فَنَادَاهُ شِمْرٌ: السَّاعَةَ تَرِدُ الْهَآوِيَةَ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُ أَكْبَرُ! أَخْبَرَنِي جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ: رَأَيْتُ كَأَنَّ كَلْبًا وَلَغَ فِي دِمَائِ أَهْلِ بَيْتِي، وَمَا أَخَالُكَ إِلَّا إِيَّاهُ.

فَقَالَ شِمْرٌ: أَنَا أَعْبُدُ اللَّهَ عَلَى حَرْفٍ إِنْ كُنْتُ أَدْرِي مَا تَقُولُ (تذکره الخواص: ص ۲۵۲).

یاران عمر بن سعد، بر مرکب‌هایشان، سوار شدند. حسین علیه السلام، بریر بن حصین را روانه کرد تا آنان را اندرزد دهد؛ اما گوش ندادند. او به آنها یادآوری کرد؛ اما سودی نبخشید. حسین علیه السلام، بر شترش (/اسبش) سوار شد و از آنان خواست که ساکت شوند. ساکت شدند. پس از حمد و ثنای الهی و یاد خدا، آن گونه که شایسته او بود، و درود فرستادن بر محمد و فرشتگان و پیامبران و فرستادگان، با گفتاری رسا، چنین فرمود: «مرگ و اندوهتان باد، ای جماعت! با شیدایی، ما را به فریادرسی خواندید و ما، به سرعت، به فریادتان رسیدیم؛ [اما] شما شمشیری را که برای ما بود، به روی خود ما برکشیدید و آتشی را که علیه دشمن مشترک ما و شما افروخته بودیم، بر ضد خود ما افروختید و همدست دشمنانتان، علیه دوستانتان شدید، بی آن که عدالت را میان شما بگسترند و امیدی به آنها داشته باشید. ای وای بر شما! ما را و نهادید، در حالی که شمشیرها، هنوز در نیام و ابتدای کار است، و رأی [به جنگ]، هنوز پا بر جا نگشته؛ اما شما همچون ملخان، به سوی آن شتافته‌اید و همچون پرواز پشه‌ها [به سوی زرداب زخم و چرک]، همدیگر را به آن، فرا خوانده‌اید. نابودی، از آنتان باد، ای بردگان امت و بدترین دسته‌های آن، به کنار افکنان قرآن، و تحریف‌گران سخنان، و دار و دسته گنهکاران، و پذیرندگان وسوسه شیطان، و خاموش کنندگان سنت‌ها] ی جاویدان! آیا اینان را یاری می‌دهید و ما را و می‌نهد؟ آری. به خدا سوگند، خیانت میان شما، سابقه دارد. ریشه‌هایتان، به آن در آمیخته است و شاخه‌هایتان، بر آن پیچیده است. شما، پلیدترین استخوان‌گلوگیر برای بیننده و لقمه [ی آماده] غاصب

گشته‌اید . بی‌نسب فرزند بی‌نسب ، مرا میان دو چیز ، قرار داده است : شمشیر و خواری . خواری ، از ما دور است و خداوند ، آن را برای ما نمی‌پذیرد ، و نیز پیامبرش و مؤمنان ، و دامن‌هایی پاک و پاکیزه ، و جان‌هایی غیرتمند و خوددار که اطاعت از فرومایگان را بر مرگی کریمانه ، مقدم نمی‌دارند . بدانید که من با این خانواده و با وجود کمی نفرت و نبود یاور ، به سوی جنگ می‌روم . آن گاه ، حسین علیه السلام سخن خود را با تمثّل به شعر فروّ بن مُسیک مرادی ، چنین ادامه داد :

۱. منظور ، عبید الله بن زیاد است که معاویه ، بر خلاف شریعت اسلام ، پدر او (زیاد) را که پدرش معلوم نبود ، برادر خود و فرزند ابوسفیان خواند . م .

«اگر دشمن را فراری دهیم، که از دیرباز ، کار ما ، فراری دادن دشمن بوده است . و اگر هم به ظاهر ، مغلوب شویم ، [چون حق با ماست ،] هیچ وقت ، شکست خورده نیستیم . عادت و خوی ما ترس نیست ؛ لیکن آجل‌های ما و روزگار دولت دیگران ، رسیده است . هر گاه [شتر] مرگ ، سینه‌اش را از درِ خانه گروهی بردارد بی‌گمان ، آن را در کنار گروه دیگری می‌خواباند . همین مرگ اشراف ، قوم ما را نابود کرد همان گونه که پیشینیان را هم نابود کرد . اگر پادشاهان عالم ، در این دنیا جاودانه می‌ماندند ، ما هم می‌ماندیم و اگر بزرگان باقی می‌ماندند ، ما هم باقی می‌ماندیم . به شماتت کنندگان ما بگو که دست بردارند چرا که آنان نیز مانند ما ، مرگ را ملاقات خواهند کرد» . سپس فرمود : «بدانید که - به خدا سوگند - ، پس از آن ، جز به مقدار سوار شدن بر اسبی درنگ نمی‌کنید تا آنکه شما را به سان سنگ آسیا بچرخاند و چون محور آسیا بی‌قرار سازد! عهدی است که پدرم از جدم برای من نقل کرده است : (شما با شریکانی که قائلید ، کارتان را هماهنگ و عزمتان را جزم کنید ، و بی‌آن که پرده‌پوشی کنید ، کار مرا یکسره کنید و به من مهلت ندهید) ۱ . (من بر خداوند ، پروردگار من و شما ، توکل کرده‌ام . هیچ جنبنده‌ای نیست ، مگر آن که زمام اختیارش به دست اوست . بی‌گمان ، پروردگار من ، بر راهی راست است) ۲ .

خدایا ! باران آسمان را از ایشان ، باز دار و سال‌های [قحطی] مانند سال‌های یوسف علیه السلام را برای آنان پیش‌آور و غلام ثقیف را بر آنان ، مسلط ساز ، تا جرعه‌های مرگ را بر آنان بچشاند ، که آنان ، مرا تکذیب کردند و وا نهادند . تویی پروردگار ما ، و تنها بر تو توکل می‌کنیم و به سوی تو باز می‌آییم ، و باز گشت آخرین به سوی توست» . ۳. رَبِّكَ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، فَبَعَثَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُرَيْرَ بْنَ حُصَيْنٍ ، فَوَعَّظَهُمْ فَلَمْ يَسْمَعُوا ، وَذَكَرَهُمْ فَلَمْ يَنْتَفِعُوا .

فَرَكِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَاقَتَهُ - وَقِيلَ فَرَسَهُ - فَاسْتَنْصَتَهُمْ فَأَنْصَتُوا ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، وَذَكَرَهُ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ ، وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ وَالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ ، وَأَبْلَغَ فِي الْمَقَالِ ، ثُمَّ قَالَ :

تَبَّأَ لَكُمْ أَيْتُهُا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّأَ ! حِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَالْهَيْنَ ، فَأَصْرَخْنَاكُمْ مَوْجِفِينَ ، سَلَّيْنَا عَلَيْنَا سَيْفًا لَنَا فِي أَيْمَانِكُمْ ، وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا اقْتَدَحْنَاهَا عَلَى عُدُونَا وَعَدُوِّكُمْ ، فَأَصَبَحْتُمْ أَوْلِيَاءَ لِأَعْدَائِكُمْ عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ بِغَيْرِ عَدْلِ أَفْشَوْهُ فَيْكُمْ ، وَلَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ .

فَهَلَّا لَكُمْ الْوِيَلَاتُ تَرَكْتُمُونَا وَالسَّيْفُ مَشِيمٌ ، وَالْجَاشُ ضَامِرٌ ، وَالرَّأْيُ لَمَّا يَسْتَحِصِفُ ، وَلَكِنْ أَسْرَعْتُمْ إِلَيْهَا كَطَيْرِ الدَّبَا ، وَتَدَاعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَنَهَافَتِ الْفَرَاشِ ؛ فَسَاحِقًا لَكُمْ يَا عَبِيدَ الْأَمَّةِ ، وَشَرَارَ الْأَحْزَابِ ، وَتَبَيَّذَةَ الْكِتَابِ ، وَمُحَرَّفِي الْكَلِمِ ، وَعَصَبَةَ الْآثَامِ ، وَنَفْثَةَ الشَّيْطَانِ ، وَمُطْفِئِي السَّنَنِ . أَهْؤُلَاءِ تَعْضُدُونَ وَعَنَّا تَتَخَذُلُونَ ؟ أَجَلُ ، وَاللَّهِ غَدَرٌ فَيْكُمْ قَدِيمٌ ، وَشَجَتْ عَلَيْهِ أُصُولُكُمْ ، وَتَأَزَّرَتْ عَلَيْهِ فُرُوعُكُمْ ، فَكُنْتُمْ أَخْبَثَ شَجًّا لِلنَّازِرِ وَأَكْلَةً لِلْغَاصِبِ .

أَلَا وَإِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ ، بَيْنَ السَّلَةِ وَالذِّلَّةِ ، وَهِيَاهُ مِنَ الذِّلَّةِ ، يَا بَنِي اللَّهِ لَنَا ذَلِكُ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ ، وَحُجُورٌ طَابَتْ ، وَحُجُورٌ طَهَّرَتْ ، وَأُنُوفٌ حَمِيَّةٌ وَنُفُوسٌ أَبِيَّةٌ ، مِنْ أَنْ تُؤَثَّرَ طَاعَةُ اللَّهِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ .

أَلَا وَإِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأَسْرَةِ مَعَ قَلَّةِ الْعَدَدِ وَخِذْلَانِ النَّاصِرِ . ثُمَّ أَوْصَلَ كَلَامَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِآيَاتِ فِرْوَةَ بْنِ مُسِيكِ الْمُرَادِيِّ :

فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَزَامُونَ قَدَمًا

وإن نُغْلِبَ فَغَيْرُ مُعْلَبِينَ وما أن طَبَّنا جُبْنٌ وَلَكِنْ مَنَانَا وَدَوْلُهُ آخِرِنَا إِذَا مَيَّا الْمَوْتُ رَفَعَ عَن أَناسٍ كَلَّا-كَلَّهُ أَنَاخَ بِآخِرِنَا فَأَفْنَى ذَلِكُمْ سَرَوَاتٍ قَوْمِي كَمَا أَفْنَى الْقُرُونُ الْأُولِينَا فَلَوْ خَلَدَ الْمُلُوكُ إِذَا خَلَدْنَا وَلَوْ بَقِيَ الْكِرَامُ إِذَا بَقِينَا فَقُلْ لِلشَّامِتِينَ بِنَا أَفِقُوا سَيَلْقَى الشَّامِتُونَ كَمَا لَقِينَا ثُمَّ قَالَ : أَمَا وَاللَّهِ ، لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٍ ما يُرَكَّبُ الْفَرَسُ حَتَّى يَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى ، وَيَقْلَقَ بِكُمْ قَلَقَ الْمِحْوَرِ ، عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ أَبِي عَن جَدِّي (فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تُنْظِرُونِ) ، (إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَ رَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصَةِ بُيُوتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ) . اللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطَرَ السَّمَاءِ ، وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِنِينَ كَثِيرَةً يُوَسِّفُ ، وَسَيَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامَ ثَقِيفٍ يَسُومُهُمْ كَأَسَا مُصْبَرَةً ؛ فَإِنَّهُمْ كَذَّبُونَا وَخَذَلُونَا ، وَأَنْتَ رَبُّنَا ، عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا ، وَإِلَيْكَ أَنبْنَا ، وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (المهلوف : ص ۱۵۵ ، الاحتجاج : ج ۲ ص ۹۷ ح ۱۶۷) .

۱. یونس : آیه ۷۱ . ۲. هود : آیه ۵۶ .

آن گاه که لشکر ، حسین علیه السلام را احاطه کردند ، بر اسبش سوار شد و از آنان خواست که ساکت شوند . آنان ، ساکت شدند .

آن گاه ، پس از حمد و ثنای الهی و یاد خدا و درود فرستادن بر محمد ، چنین فرمود : «مرگ و اندوهتان باد ، ای جماعت! حیران و سرگردان ، ما را به فریادرسی خواندید و ما ، به سرعت ، به فریادتان رسیدیم ؛ [اما] شما ، شمشیری را که در دستان ما بود ، به روی خود ما بر کشیدید و آتشی را که بر دشمن مشترک ما و شما افروخته بودیم ، بر ضدّ خود ما افروختید و همدستِ دشمنانتان ، علیه دوستانتان شدید ، بی آن که عدالت را میان شما بگسترند و امیدی به آنها داشته باشید ، و بدون آن که کاری از ما سر زده باشد و یا اندیشه ناصوابی داشته باشیم . ای وای بر شما ! ما را خوش نداشتید و وا نهادید ، در حالی که شمشیرها هنوز در نیام و ابتدای کار است ، و رأی [به جنگ] ، هنوز پا بر جا نگشته ؛ اما شما همچون ملّخان ، به سوی آن شتافته‌اند و همچون پرواز [پشه‌ها به سوی زرداب و چرک زخم] ، همدیگر را به آن فرا خوانده‌اید ، به جهت حرص و رزیدن [بر دنیا] و ذلیل شدن در برابر طغیانگران اُمت و دسته‌های به بیراهه رفته آن ، کنار افکنان قرآن و دار و دسته گنهکاران و بقایای شیطان و تحریفگران سخنان و خاموش کنندگان سنّت‌های [ی جاویدان] ! و ملحق کننده زنازادگان به پدران نامشروعشان و مایه تأسّف مؤمنان و فکاهی مسخره‌گران . (آنان که قرآن را پشت سر انداختند) ۱ . (چه بد است آنچه از پیش [برای آخرت] فرستاده‌اند که خداوند ، از آنان ناخشنود است و در عذاب جاویدان ، خواهند ماند) ۲ .

آیا اینان را یاری می‌دهید و ما را وا می‌نهیید؟ ! آری . به خدا سوگند ، خیانت ، میان شما معروف است . ریشه‌هایتان ، به آن در آمیخته و شاخه‌هایتان ، بر آن پیچیده است . شما ، پلیدترین میوه درخت برای مردم و لقمه [ی آماده] غاصب گشته‌اید ۳ . بدانید لعنت خدا بر پیمان‌شکنانی است که سوگندهای خود را ، با وجود تأکید فراوان می‌شکنند ، در حالی که خدا را ضامن آن قرار داده بودند .

بدانید که این ستمکار (ابن زیاد) ، مرا میان دو چیز ، قرار داده است : تسلیم و خواری . خواری ، از ما دور است و خداوند ، آن را برای ما نمی‌پذیرد ، و نیز پیامبرش و مؤمنان ، و دامن‌هایی پاک و پاکیزه ، و جان‌هایی غیرتمند و خوددار که اطاعت از فرومایگان را بر مرگی کریمانه ، مقدّم نمی‌دارند .

بدانید که من با این خانواده و [با وجود] کمی نفرت و نبود یاور ، به جانب نبرد می‌روم . آن گاه حسین علیه السلام ، سخن خود را با تمثّل به این شعر ، چنین ادامه داد :

«اگر دشمن را فراری دهیم، که از دیرباز، کار ما فراری دادن دشمن بوده است. و اگر هم به ظاهر، مغلوب شویم، [چون حق با ماست،] هیچ وقت، شکست خورده نیستیم.

۱. حجر: آیه ۹۱. ۲. مائده: آیه ۸۰. ۳. در مصدر اصلی چنین آمده است و در مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی - که بعداً می‌آید - آمده: «رگ و ریشه‌های شما، به آن پیوند خورده است و تنه و شاخه‌تان، آن را به ارث برده است و دل‌هایتان، بر آن روییده و سینه‌هایتان را فرا گرفته است. پس شما پلیدترین میوه گلوگیر برای مراقبان و ناپاک‌ترین لقمه برای رُبایندگانید» که این، صحیح‌تر به نظر می‌رسد.

عادت و خوی ما ترس نیست؛ لیکن اجل‌های ما و طعمه حکومت دیگران، فرا رسیده است. [سپس فرمود:] آگاه باشید که پس از این، جز به مقدار سوار شدن بر اسبی، درنگ نمی‌کنید تا آنکه شما را به سانِ سنگِ آسیا بچرخاند و چون محور آسیا، بی‌قرار سازد! عهده‌ای است که پدرم از جدش برای من، نقل کرده است: (شما با شریکانی که قائلید، کارتان را هماهنگ و عزمتان را جزم کنید، و بی‌آن که پرده‌پوشی کنید، کار مرا یکسره کنید و مهلت ندهید...) این آیه را تا آخر خواند و سپس آیه دیگری [را نیز خواند] ۲. لَمَّا اسْتَكْفَ النَّاسُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، رَكِبَ فَرَسَهُ، ثُمَّ اسْتَنْصَتَ النَّاسَ، فَأَنْصَتُوا لَهُ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَصَلَّى عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ قَالَ:

تَبَّأَ لَكُمْ أَئِتْهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّأَ! أَحِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَلِهَيْنَ، فَأَصْرَخْنَاكُمْ مَوْجِفِينَ، شَحَذْتُمْ عَلَيْنَا سَيْفًا كَانَ فِي أَيْمَانِنَا، وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارًا قَدْ حَنَاهَا عَلَى عَيْدُوكُمْ وَعَيْدُونَا، فَأَصْبَحْتُمْ إِلْبًا عَلَى أَوْلِيائِكُمْ، وَيَدًا عَلَيْهِمْ لِأَعْدَائِكُمْ، بِغَيْرِ عَيْدِلٍ رَأَيْتُمُوهُ بَتُّوهُ فَيْكُمْ، وَلَا أَصْلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ، وَمِنْ غَيْرِ حَدَثٍ كَانَ مِنَّا، وَلَا رَأْيٍ يُفْعِلُ فِينَا.

فَهَلَّا لَكُمْ الْوِيلاتُ إِذْ كَرِهْتُمُوهَا، تَرَكْتُمُونَا وَالسَّيْفُ مَشِيمٌ، وَالْجَأْشُ طَامِنٌ، وَالرَّأْيُ لَمْ يَسْتَخِفْ، وَلَكِنْ اسْتَصْرَعْتُمْ إِلَيْنَا طَيْرَةَ الدَّبَا، وَتَدَاعَيْتُمْ إِلَيْنَا كَتِيدَاعِيَ الْفَرَّاشِ فَيَحَاً وَحَكَّةً وَهَلُوعاً، وَذَلَّةً لَطَوَاغِيَتِ الْأُمَّةِ، وَشُدَّاذِ الْأَحْزَابِ، وَنَيْذَةَ الْكِتَابِ، وَعَصِيَّةَ الْآثَامِ، وَبَقِيَّةَ الشَّيْطَانِ، وَمُخَرَّفِي الْكَلَامِ، وَمُطَفِّئِي الشُّنَنِ، وَمُلْحِقِي الْعَهْرَةِ بِالنَّسَبِ، وَأَسْفِ الْمُؤْمِنِينَ، وَمُزَاحِ الْمُسْتَهْزِئِينَ مَقْتِلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، خَوَارِزْمِي (- به نقل از عبد الله بن حسن -): حسین علیه السلام، از میان یارانش بیرون آمد و به سوی لشکر [کوفه] رفت و از آنان خواست که ساکت شوند؛ اما آنان، ساکت نشدند. به آنان

۱. یونس: آیه ۷۱. (الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ)، (لَبِئْسَ مَا قَدَّمْتَ لَهُمْ أَنْفُسُهُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَفِي الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ)، فَهَؤُلَاءِ تَعْصِدُونَ، وَعَنَا تَتَخَذَلُونَ؟ أَجَلُ وَاللَّهِ، الْخَذَلُ فَيْكُمْ مَعْرُوفٌ، وَشَبَحَتْ عَلَيْهِ عُزُوفُكُمْ، وَاسْتَأَزَّرَتْ عَلَيْهِ أُصُولُكُمْ فَأَفْرَعَكُمْ، فَكُنْتُمْ أَحَبَّ ثَمَرَةٍ شَجَرَةٍ لِلنَّاسِ، وَأَكْلَهُ لِعَاصِبٍ، أَلَا فَلَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاكِثِينَ الَّذِينَ يَنْقُضُونَ الْإِيمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا، وَقَدْ جَعَلُوا اللَّهَ عَلَيْهِمْ كَفِيلًا. أَلَا وَإِنَّ الْبَغْيَ قَدْ رَكَنَ بَيْنَ اثْنَيْنِ، بَيْنَ الْمَسْأَلَةِ وَالذَّلَّةِ، وَهِيَاهُ مِنَّا الدَّيْتَةُ، أَبِي اللَّهِ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ وَالْمُؤْمِنُونَ، وَحُجُورٌ طَابَتْ، وَبُطُونٌ طَهَّرَتْ، وَأَنْوَفٌ حَمِيَّةٌ، وَنُفُوسٌ أَيْيَةٌ، أَنْ تُؤَثَّرَ مَصَارِعُ الْكِرَامِ عَلَى ظَنَارِ اللَّثَامِ، أَلَا وَإِنِّي زَاحِفٌ بِهِذِهِ الْأُسْرَةِ عَلَى قُلِّ الْعِيدِ وَكَثْرَةِ الْعِيدُو وَخَذْلِهِ النَّاصِرِ، ثُمَّ تَمَثَّلَ: فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَرَامُونَ قَدَمًا وَإِنْ نُهَزِمَ فَغَيْرُ مَهْزَمِينَ وَمَا إِنْ طُبْنَا جُبْنٌ وَلَكِنْ مَنَايَا وَطُعْمَةٌ آخِرِنَا أَلَا- ثُمَّ لَا- يَلْبَثُوا إِلَّا رَيْثَ مَا يُرَكَّبُ فَرَسٌ، حَتَّى تُدَارَ بِكُمْ دُورَ الرَّحَى، وَيُفْلَقَ بِكُمْ فَلَقُ الْمِحْوَرِ، عَهْدًا عَهْدَهُ النَّبِيُّ إِلَى أَبِي: (فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لِمَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ) الْآيَةُ [۷۱ من سورة يونس]، وَالْآيَةُ الْآخَرَى (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۱۸، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۵۸۷).

فرمود: «وای بر شما! چه می‌شود اگر ساکت شوید و به سخنان من، گوش فرا دهید، که من شما را به راه درست، فرا می‌خوانم. هر کس از من اطاعت کند، از راه یافتگان خواهد بود و هر کس سرپیچی کند، از هلاک شوندگان است و [می‌دانم] همه شما از فرمان من، سرپیچی کرده، به سخنم گوش نخواهید داد. [آری!] همه بخشش و پاداش‌های شما، از حرام فراهم شده و شکم‌هایتان هم از حرام، پُر شده است و خداوند، بر دل‌هایتان مهر زده است. وای بر شما! آیا ساکت نمی‌شوید؟ آیا گوش نمی‌دهید؟».

یاران عمر بن سعد، همدیگر را سرزنش کرده، گفتند: ساکت شوید!

آن گاه حسین علیه السلام چنین فرمود: «مرگ و اندوهتان باد، ای جماعت! حیران و سرگردان، ما را به فریادرسی خواندید و ما به سرعت، به فریادتان رسیدیم؛ [اما] شما شمشیری را که بر دوش ما بود، به روی خود ما برکشیدید و آتش فتنه‌ای را که دشمن مشترک ما و شما افروخته است، بر ضد خود ما افروختید و همدست دشمنانتان، علیه دوستانتان شدید، بی آن که عدالت را میان شما بگسترند و امیدی به آنها داشته باشید، جز [مال] دنیای حرامی که به شما داده‌اند و زندگی بی‌مقداری که در دنیا خواهید داشت، و بدون آن که کاری از ما سر زده باشد یا اندیشه ناصوابی داشته باشیم.

ای وای بر شما! ما را خوش نداشته و وا نهادید، و [برای نبرد] آماده و مجهز شدید، در حالی که شمشیرها، هنوز در نیام و ابتدای کار است، و رأی [به جنگ]، هنوز پا بر جا نگشته؛ اما شما همچون ملّخان، به سوی ما شتافته‌اید و همچون پرواز پشه‌ها [به سوی زرداب زخم و چرک]، همدیگر را به آن، فرا خوانده‌اید. زشتی، از آنتان باد، طغیانگرانِ اُمت و دسته‌های جدا شده از آن، به کنار افکنانِ قرآن، و وسوسه کنندگان شیطان، و تحریف‌گران سخنان، و دار و دسته گنهکاران، و خاموش کنندگان سنت‌ها [ی جاویدان]، و قاتلان فرزندان پیامبران، و هلاک کنندگان خاندان اوصیا، و ملحق کنندگان پسران نامشروع به زناکاران، و آزاردهندگان مؤمنان، و صدای سرانِ مسخره‌گران؛ آنان که قرآن را پشت سر انداختند!

شما به فرزند حرب (یزید) و پیروانش تکیه کرده، ما را وا می‌نهد؟! آری. به خدا سوگند، خیانت، میان شما معروف است. ریشه‌هایتان، به آن، در آمیخته است و شاخ و برگ‌هایتان، از آن ارث بُرده و دل‌هایتان، بر آن روییده و سینه‌هایتان، از آن پوشیده است. شما، پلیدترین ریشه برای نصب کننده و لقمه [ی آماده] اغاصب گشته‌اید. لعنت خدا بر پیمان‌شکنان؛ آنان که سوگندهایشان را بعد از تأکیدهای فروان می‌شکنند! شما، همان پیمان‌شکنانی هستید که [با شکستن پیمان] خدا را عهده‌دار (کیفر دهنده) خودتان قرار دادید.

بدانید که بی‌نسب فرزند بی‌نسب، مرا میان دو چیز، قرار داده است: مرگ و خواری. برگزیدن خواری از ما بسی دور است و خداوند و پیامبرش، و نیز نیاکان پاک و مادران پاک‌دامن ما، و جان‌های غیرتمند، به فرمان‌برداری از فرومایگان، گردن نمی‌نهند و آن را بر مرگ کریمانه، مقدّم نمی‌کنند.

بدانید که من، جای عذری باقی نگذاشتم و هشدار دادم. بدانید که با همین خانواده و [با وجود] کمی نفرات و نبودِ یاران، به سوی نبرد می‌شتابم.

سپس سرود: «اگر دشمن را فراری دهیم، که از دیرباز، کار ما فراری دادن دشمن بوده است. و اگر هم به ظاهر مغلوب شویم، [چون حق با ماست،] هیچ وقت، شکست خورده نیستیم. عادت و خوی ما ترس نیست؛ لیکن اجل‌های ما و طعمه (حکومت) دیگران، رسیده است. [سپس فرمود:] آگاه باشید که پس از این، جز به اندازه سوار شدن بر اسبی نمی‌گذرد تا این که آسیای شما [اندکی] بچرخد! این، عهده‌ی است که پدرم از جدّم برایم نقل کرده است. (پس کار و شریکان خود را گرد آورد) ۱. (و همگی با من، نیرنگ کنید. سپس، مهلتم ندهید که من بر خداوند، پروردگار من و شما، توکل کرده‌ام؛ و هیچ جنبه‌ای نیست، جز آن که اختیارش به دست اوست. بی‌تردید، پروردگارم بر راهی راست است) ۲.

خدایا! بارش آسمان را از آنان، باز دار و سال‌های [قحطی] مانند سال‌های یوسف علیه السلام را برای آنان، پیش آور و غلام ثقیف را بر آنان، مسلط ساز تا جرعه‌های مرگ را بر آنان بچشاند و هیچ کس از آنان را فرو نگذارد و برای هر کشته‌ای، کشته‌ای [بگیرد] و برای هر ضربتی، ضربتی [بزند] و برای من و دوستان و خاندان و پیروانم، از آنان انتقام گیرد، که آنان، ما را فریفتند و تکذیب کرده، و انهداند. تویی پروردگار ما. تنها بر تو توکل می‌کنیم و به سوی تو، باز می‌گردیم، و باز گشت آخرین هم به سوی توست». ۳. خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَصْحَابِهِ حَتَّى أَتَى النَّاسَ، فَاسْتَنْصَتَهُمْ، فَأَبَوْا أَنْ يُنصِتُوا.

فَقَالَ لَهُمْ: وَيْلَكُمْ! مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تُنصِتُوا إِلَيَّ، فَتَسْمَعُوا قَوْلِي، وَإِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ، فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ، وَمَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلَكِينَ، وَكُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي، غَيْرُ مُسْتَمِعٍ لِقَوْلِي، قَدْ انْخَزَلْتُ عَطِيَّاتُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، وَمِلْتَّ بُطُونُكُمْ مِنَ الْحَرَامِ، فَطَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِكُمْ، وَيْلَكُمْ أَلَا تُنصِتُونَ؟ أَلَا تَسْمَعُونَ؟ فَلَاوَمَ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، وَقَالُوا: أَنْصِتُوا لَهُ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَبَّ لَكُمْ أَيُّهَا الْجَمَاعَةُ وَتَرَحَّأْ! أَفَحِينَ اسْتَصْرَخْتُمُونَا وَلِهَيْنَ مُتَحَيِّرِينَ، فَأَصْرَخْنَاكُمْ مُؤَدِّينَ مُسْتَعِدِّينَ، سَلَّمْتُمْ عَلَيْنَا سَيِّفًا فِي رِقَابِنَا، وَحَشَشْتُمْ عَلَيْنَا نَارَ الْفِتَنِ الَّتِي جَنَّاها عِدُوُّكُمْ وَعَدُوْنَا، فَأَصْبَحْتُمْ إِبِلًا عَلَى أَوْلِيَائِكُمْ، وَيَدًا عَلَيْهِمْ لِأَعْدَائِكُمْ، بِغَيْرِ عَدَلٍ أَفْشَوْهُ فِيكُمْ، وَلَا أَمَلٍ أَصْبَحَ لَكُمْ فِيهِمْ، إِلَّا الْحَرَامَ مِنَ الدُّنْيَا أَنَالُوكُمْ، وَخَسِيسَ عَيْشٍ طَمِعْتُمْ فِيهِ، مِنْ غَيْرِ حَدِّثٍ كَانَ مِنَّا، وَلَا رَأْيَ تَفَقَّلَ لَنَا.

فَهَلَّا - لَكُمْ الْوِيْلَاتُ - إِذْ كَرِهْتُمُونَا تَرَكْتُمُونَا، فَتَجَهَّزْتُمُوهَا وَالسَّيْفُ لَمْ يُشْهَرِ، وَالْجَاشُ طَامِنٌ، وَالرَّأْيُ لَمْ يَسْتَحْصِفْ، وَلَكِنْ أَسْرَعْتُمْ عَلَيْنَا كَطَيْرَةِ الدَّبَا، وَتَدَاعَيْتُمْ إِلَيْهَا كَتَدَاعَى الْفَرَّاشِ، فَقُبْحًا لَكُمْ، فَإِنَّمَا أَنْتُمْ مِنْ طَوَاغِيتِ الْأُمَّةِ، وَشَذَاذِ الْأَحْزَابِ، وَنَبَذَةُ الْكِتَابِ، وَنَفْثَةُ الشَّيْطَانِ، وَعَصِيَّةُ الْآثَامِ، وَمُحَرِّفِي الْكِتَابِ، وَمُطْفِئِي الشُّنَنِ، وَقَتْلَةُ أَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ، وَمُبِيرِي عِترَةِ الْأَوْصِيَاءِ، وَمُلْحِقِي الْعَهَارِ بِالنَّسَبِ، وَمُؤَذِّي الْمُؤْمِنِينَ، وَصُرَاخِ أَيْمَةِ الْمُسْتَهْزِئِينَ، الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ، وَأَنْتُمْ ابْنُ حَرْبٍ وَأَشْيَاعُهُ تَعْتَمِدُونَ، وَإِنَّا تَخَذَلُونَ؟! أَجَلٌ وَاللَّهِ، الْخَذَلُ فِيكُمْ مَعْرُوفٌ، وَشَجَّتْ عَلَيْهِ عُرُوقُكُمْ، وَتَوَارَثَتْ أَصُولُكُمْ وَفُرُوعُكُمْ، وَنَبَتَتْ عَلَيْهِ قُلُوبُكُمْ، وَغَشِيَتْ بِهِ صُدُورُكُمْ، فَكُنْتُمْ أَحَبَّ شَيْءٍ، سِنَخًا لِلنَّاصِبِ، وَأَكْلَةً لِلْغَاصِبِ؛ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى النَّاكِثِينَ، الَّذِينَ يَنْقُضُونَ الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا، وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا؛ فَأَنْتُمْ - وَاللَّهِ - هُمْ.

أَلَا إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَيْنِ، بَيْنَ الْقَتْلَةِ وَالذَّلَّةِ، وَهِيَهَاتَ مِنَّا أَخَذُ الدَّيْتِ، أَبَى اللَّهُ ذَلِكَ وَرَسُولُهُ، وَجُدُودُ طَابَتْ، وَحُجُورٌ طَهَّرَتْ، وَأَنْوَفٌ حَمِيَّةٌ، وَنَفُوسٌ أَيْبَةٌ، لَا تُؤَثِّرُ طَاعَةَ النَّامِ عَلَى مَصَارِعِ الْكِرَامِ.

أَلَا إِنِّي قَدْ أَعْدَرْتُ وَأَنْذَرْتُ، أَلَا إِنِّي زَاحِفٌ بِهَذِهِ الْأَسْرَةِ عَلَى قَلْبِ الْعِتَادِ، وَخَذَلَةُ الْأَصْحَابِ. ثُمَّ أَنْشَدَ:

فَإِنْ نَهَزِمَ فَهَزَامُونَ قَدَمًا

وَإِنْ نُهْزِمَ فَغَيْرُ مُهْزَمِينَ وَمَا إِنْ طَبْنَا جُبْنَ وَلَكِنْ مَنَايَا وَدَوْلُهُ آخِرُنَا أَمَا إِنَّهُ لَا تَلْبَثُونَ بَعْدَهَا إِلَّا كَرِيثٍ مَا يُرْكَبُ الْفَرْسُ، حَتَّى تَدُورَ بِكُمْ دَوْرَ الرَّحَى، عَهْدٌ عَهْدُهُ إِلَيَّ أَبِي عَنْ جَدِّي (فَاجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ) (فَكِيدُونِي جَمِيعًا ثُمَّ لَا تُنْظِرُونِ إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ).

اللَّهُمَّ احْبِسْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ، وَابْعَثْ عَلَيْهِمْ سِتْنِينَ كَسَبَنِي يَوْسُفٌ، وَسَلِّطْ عَلَيْهِمْ غُلَامَ ثَقِيفٍ يَسْقِيهِمْ، كَأَسَاءَ مُصَبَّرَةً، فَلَا يَدْعُ فِيهِمْ أَحَدًا، قَتْلَهُ بِقَتْلِهِ، وَضَرْبَهُ بِضَرْبِهِ، يَنْتَقِمَ لِي وَلِأَوْلِيَائِي وَأَهْلِ بَيْتِي وَأَشْيَاعِي مِنْهُمْ، فَإِنَّهُمْ غَرَوْنَا وَكَذَّبُونَا وَخَذَلُونَا، وَأَنْتَ رَبُّنَا، عَلَيْكَ تَوَكَّلْنَا، وَإِلَيْكَ أَنْبَا، وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۶؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸).

حسین علیه السلام آمد تا با کسانی که ابن زیاد به سوی او روانه کرده بود، سخن بگوید. من به او می‌نگریستم. ردایی خطدار، بر تن او بود و چون با آنان سخن گفت، باز گشت. مردی از بنی تمیم به نام عمر طُهوی، تیری به سوی او انداخت. من به تیر آویخته به ردایش، میان دو شانه‌اش، می‌نگریستم. هنگامی که از او نپذیرفتند، به صف [لشکر]

خود باز گشت. می‌دیدم که آنان، نزدیک به صد مرد بودند: پنج تن فرزندان علی بن ابی طالب، شانزده تن از بنی هاشم، یک نفر هم پیمانانشان از بنی سُلَیم، یک تن هم پیمانانشان از بنی کنانه و نیز فرزند عمر بن زیاد. ۱. أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُكَلِّمُ مَنْ بَعَثَ إِلَيْهِ ابْنُ زَيْدٍ، قَالَ: وَإِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَيْهِ، وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ مِنْ بُرُودٍ، فَلَمَّا كَلَّمَهُمْ انصَرَفَ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ - يُقَالُ لَهُ: عُمَرُ الطُّهَوِيُّ - بِسَهْمٍ، فَإِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى السَّهْمِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ مُتَعَلِّقًا فِي جُجَّتِهِ، فَلَمَّا أَبَوْا عَلَيْهِ رَجَعَ إِلَى مَصَافِهِ، وَإِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَيْهِمْ وَإِنَّهُمْ لَقَرِيبٌ مِنْ مِئَةِ رَجُلٍ، فِيهِمْ لِصَلْبِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَمْسَةٌ، وَمِنْ بَنِي هَاشِمٍ سِتَّةٌ عَشَرَ، وَرَجُلٌ مِنْ بَنِي سُلَيمٍ حَلِيفٌ لَهُمْ، وَرَجُلٌ مِنْ بَنِي كِنَانَةَ حَلِيفٌ لَهُمْ، وَابْنُ عُمَرَ بْنِ زَيْدٍ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۲، البدايه و النهايه: ج ۸ ص ۱۷۱).

۲ / ۶ سخن گفتن امام علیه السلام با عمر بن سعد

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی (- به نقل از عبد الله بن حسن -): سپس امام علیه السلام فرمود: «عمر بن سعد کجاست؟ او را برایم فرا بخوانید».

عمر را فرا خواندند؛ ولی دوست نداشت که به دیدار حسین علیه السلام بیاید. حسین علیه السلام به عمر فرمود: «تو مرا می‌کشی و می‌پنداری که بی‌نسب فرزندی بی‌نسب، حکومت سرزمین‌های ری و گرگان را به تو خواهد داد؟! به خدا سوگند که هرگز به کام خود، نخواهی رسید و این، حتمی و تمام شده است! هر چه می‌خواهی، بکن که تو پس از من، نه در دنیا شادمان خواهی بود، نه در آخرت. گویی می‌بینم که سرت را بر نی، در کوفه نصب کرده‌اند و کودکان، آن را هدف سنگ‌پرانی خود نموده‌اند».

عمر بن سعد، از سخن حسین علیه السلام خشمناک شد. از ایشان، روی گرداند و یارانش را ندا داد که: منتظر چه هستید؟ همگی حمله کنید که یک لقمه است! ۲! قَالَ [الْحُسَيْنُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَيْنَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ؟ أَدْعُوا لِي عُمَرَ، فَدَعِيَ لَهُ، وَكَانَ كَارِهًا لَا يُحِبُّ أَنْ يَأْتِيَهُ، فَقَالَ: يَا عُمَرُ، أَنْتَ تَقْتُلُنِي وَتَرْعُمُ أَنْ يُؤَلِّيكَ الدَّعِيُّ بْنُ الدَّعِيِّ بِلَادَ الرِّيّ وَجُرْجَانَ؟ وَاللَّهِ، لَا تَتَهَنَّأُ بِذَلِكَ أَبَدًا، عَهْدٌ مَعَهُودٌ، فَاصْنَعْ مَا أَنْتَ صَانِعٌ؛ فَإِنَّكَ لَا تَفْرُحُ بَعْدِي بِدُنْيَا وَلَا آخِرَةٍ، وَكَأَنِّي بِرَأْسِكَ عَلَى قَصَبٍ قَدْ نُصِبَ بِالْكُوفَةِ، يَتَرَامَاهُ الصَّبِيَّانُ، وَيَتَخَذُونَهُ عَرَضًا بَيْنَهُمْ.

فَغَضِبَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنْ كَلَامِهِ، ثُمَّ صَرَفَ وَجْهَهُ عَنْهُ، وَنَادَى بِأَصْحَابِهِ: مَا تَنْتَظِرُونَ بِهِ؟ إِحْمِلُوا بِأَجْمَعِكُمْ، إِنَّمَا هِيَ أَكَلَمَةُ وَاحِدَةٍ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۸؛ الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۱۹). اثبات الوصیة: حسین علیه السلام به یارانش فرمان جنگ داد و عمر بن سعد بن ابی وقاص - که خدایش لعنت کند - گفت: ای ابا عبد الله! چرا به حکم امیر عبید الله بن زیاد، گردن نمی‌نهی؟ حسین علیه السلام به او فرمود: «ای بدبخت! تو پس از من، جز اندکی از گندم عراق، نخواهی خورد پس به فکر آنچه برای خود برگزیده‌ای، باش». ۱. أَمَرَ [الْحُسَيْنُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ بِالْقِتَالِ، فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ أَبِي وَقَاصٍ لَعَنَهُ اللَّهُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، لِمَ لَا تَنْزِلُ عَلَى حُكْمِ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ؟

فَقَالَ لَهُ: يَا شَقِيٌّ! إِنَّكَ لَا تَأْكُلُ مِنْ بُرِّ الْعِرَاقِ بَعْدِي إِلَّا قَلِيلًا، فَشَأْنُكَ وَمَا اخْتَرْتَهُ لِنَفْسِكَ (اثبات الوصیة: ص ۱۷۷).

۲ / ۷ آغاز نبرد و فرا خواندن امام علیه السلام یارانش را به شکیبایی و جهاد

الإرشاد: عمر بن سعد، ندا داد: ای ذؤید! پرچمت را نزدیک بیاور. او آن را نزدیک‌تر آورد. سپس عمر، تیرش را در چله کمانش نهاد و آن را انداخت و گفت: گواهی دهید که من، نخستین تیر را انداختم. سپس لشکر، تیر انداختند و درگیر شدند. ۲. ونادی

عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: يَا ذُويدُ، اَدْنِ رَايَتَكَ، فَادْنَاهَا، ثُمَّ وَضَعَ سَهْمَهُ فِي كَبِدِ قَوْسِهِ، ثُمَّ رَمَى، وَقَالَ: اِشْهَدُوا اَنِّي اَوَّلُ مَنْ رَمَى! ثُمَّ ارْتَمَى النَّاسُ وَتَبَارَزُوا (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۱؛ تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۲۹). الملهوف: عمر بن سعد، پیش آمد و تیری به سوی لشکر حسین علیه السلام انداخت و گفت: نزد امیر، گواهی دهید که من، نخستین تیرانداز بودم. آن گاه، تیرها از سوی آنان، مانند قطره‌های باران، باریدن گرفت. امام حسین علیه السلام به یارانش فرمود: «خدایتان رحمت کند! به سوی مرگی که چاره‌ای ندارد، برخیزید که این تیرها، پیک‌های این قوم به سوی شماست». آن دو گروه، ساعتی با هم جنگیدند و به یکدیگر حمله کردند تا این که گروهی از یاران حسین علیه السلام، کشته شدند. ۳. فَتَقَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، وَرَمَى نَحْوَ عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ، وَقَالَ: اِشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ اَنِّي اَوَّلُ مَنْ رَمَى، وَأَقْبَلَتِ السَّهَامُ مِنَ الْقَوْمِ كَأَنَّهَا الْقَطْرُ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: قَوْمُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ؛ فَإِنَّ هَذِهِ السَّهَامَ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ. فَاقْتَتَلُوا سَاعِيَةً مِنَ النَّهَارِ حَمَلَةً وَحَمَلَةً، حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةٌ (الملهوف: ص ۱۵۸؛ الفتوح: ج ۵ ص ۱۰۰). مثير الأحران: عمر بن سعد، به سوی یاران حسین علیه السلام، تیر انداخت و گفت: نزد امیر، شهادت دهید که من، نخستین تیرانداز بودم. حسین علیه السلام [به یارانش] فرمود: «به سوی مرگی که چاره‌ای از آن نیست، برخیزید». یاران، همگی برخاستند و دو لشکر به هم در آویختند. پیادگان، از سواران متمایز شدند

و درگیری، بالا گرفت و غبار برخاست تا آن جا که پرتو خورشید، پوشیده شد و از نيزه‌های سخت، خون چکید و صدای کوبیده شدن شمشیر بر کاسه سر، تا به آسمان رسید. ۱. رَمَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ إِلَى أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ: اِشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ اَنِّي اَوَّلُ مَنْ رَمَى!

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَوْمُوا إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ، فَهَضُّوا جَمِيعًا، وَالتَّقَى الْعَسْكَارُ، وَامْتَازَ الرَّجَالُ مِنَ الْفُرْسَانِ، وَاشْتَدَّ الصَّرَاعُ، وَخَفِيَ لِإِثَارَةِ الْعَثِيرِ الشُّعَاعُ، وَالسَّمْهَرِيَّةُ تَرَعُفُ نَجِيعًا، وَالْمَشْرِقِيَّةُ يُسْمَعُ لَهَا فِي الْهَامِ رَقِيعًا (مثير الأحران: ص ۵۶). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: عمر بن سعد، لشکر را حرکت داد و غلامش دُرید را صدا زد و گفت: ای دُرید! پرچمت را جلو ببر. سپس تیرش را در چله کمانش گذاشت و آن را انداخت و گفت: نزد امیر، شهادت دهید که من، نخستین تیرانداز بودم. یارانش نیز همگی و به یکباره و دسته جمعی، تیر انداختند؛ و هیچ یک از یاران حسین علیه السلام نبود که تیری از تیراندازی آنان به او نرسیده باشد... هنگامی که این گونه تیراندازی کردند، یاران حسین علیه السلام کاهش یافتند و از ایشان، کسانی ماندند که در جنگ تن به تن، یاد می‌شوند. [در این تیراندازی] بیش از پنجاه تن از آنان، کشته شدند. ۲. زَحَفَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، فَنادى غَلَامَهُ دُرِيداً: قَدِمْ رَايَتَكَ يَا دُرِيدُ، ثُمَّ وَضَعَ سَهْمَهُ فِي كَبِدِ قَوْسِهِ، ثُمَّ رَمَى بِهِ، وَقَالَ: اِشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ اَنِّي اَوَّلُ مَنْ رَمَى! فَرَمَى أَصْحَابُهُ كُلُّهُمْ بِأَجْمَعِهِمْ فِي أَثَرِهِ رَشْقَةً وَاحِدَةً، فَمَا بَقِيَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَدٌ إِلَّا أَصَابَهُ مِنْ رَمِيَّتِهِمْ سَهْمٌ...

فَلَمَّا رَمَوْهُمْ هَذِهِ الرَّمِيَّةَ قَلَّ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَقِيَ فِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الَّذِينَ يُدْكِرُونَ فِي الْمُبَارَزَةِ، وَقَدْ قُتِلَ مِنْهُمْ مَا يُنْفِى عَلَى خَمْسِينَ رَجُلًا (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۸؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۲). الفتوح: عمر بن سعد، پیش آمد تا رو به روی حسین علیه السلام بر روی اسبش ایستاد. تیری بیرون کشید و بر چله کمان گذاشت و گفت: ای مردم! نزد امیر عبید الله بن زیاد، گواهی دهید که من، نخستین تیرانداز به سوی لشکر حسین بن علی بودم. تیر، پیش روی حسین علیه السلام افتاد و حسین علیه السلام، خود را از آن دور کرد و به عقب، باز گشت. سپس تیرها مانند باران آمدند. حسین علیه السلام به یارانش فرمود: «ای مردم! این [تیرها]، پیک‌های این قوم به سوی شما هستند. به سوی مرگی که گریزی از آن نیست، برخیزید».

یاران حسین علیه السلام، برجستند و از درِ خندقشان، بیرون آمدند. آنان، ۳۲ سوار و چهل پیاده بودند و دشمن، ۲۲ هزار تن، بی کم و کاست بودند. به یکدیگر، حمله بردند و ساعتی از روز را در یک حمله، با هم جنگیدند تا آن که بیش از پنجاه تن از یاران حسین علیه السلام، کشته شدند. رحمت خدا بر ایشان باد! ۳. تَقَدَّمَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ حَتَّى وَقَفَ قِبَالَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى فَرَسٍ لَهُ،

فَاسْتَخْرَجَ سَهْمًا ، فَوَضَعَهُ فِي كَيْدِ الْقَوْسِ ، ثُمَّ قَالَ :

أَيُّهَا النَّاسُ! اشْهَدُوا لِي عِنْدَ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَنِّي أَوَّلُ مَنْ رَمَى بِسَهْمٍ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ قَالَ : فَوَقَعَ السَّهْمُ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَتَنَحَّى عَنْهُ رَاجِعًا إِلَى وَرَائِهِ ، وَأَقْبَلَتِ السَّهْمُ كَأَنَّهَا الْمَطَرُ .

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ : أَيُّهَا النَّاسُ ! هَذِهِ رُسُلُ الْقَوْمِ إِلَيْكُمْ ، فَقُومُوا إِلَى الْمَوْتِ الَّذِي لَا بُدَّ مِنْهُ .

قال : فَوَثَّبَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَخَرَجُوا مِنْ بَابِ خَنْدَقِهِمْ ، وَهُمْ يَوْمَئِذٍ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ فَارِسًا وَأَرْبَعُونَ رَاجِلًا ، وَالْقَوْمُ اثْنَانِ وَعِشْرُونَ أَلْفًا ، لَا يَزِيدُونَ وَلَا يَنْقُصُونَ ، فَحَمَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ ، فَاقْتَتَلُوا سَاعِيَةً مِنَ النَّهَارِ ، حَمَلَهُ وَاحِدَةً ، حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثِيْفٌ وَخَمْسُونَ رَجُلًا ، رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ (الفتوح : ج ۵ ص ۱۰۰ . نیز ، ر . ك : المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۰۰) . فردا که رسید، حسین علیه السلام بیرون آمد و با مردم ، سخن گفت و حَقّش را بر آنان ، بزرگ شمرد و خدای عزوجل و پیامبرش را به آنان ، یادآوری کرد و از آنان خواست که مانع بازگشتش نشوند ؛ اما آنان ، جز نبرد را نپذیرفتند و یا آن که او را دستگیر کرده ، نزد عبید الله بن زیاد ببرند . حسین علیه السلام ، یکی پس از دیگری ، با دسته‌ها و حتی افراد آنان ، گفتگو کرد ؛ ولی آنان می‌گفتند: ما نمی‌فهمیم چه می‌گویی ! حسین علیه السلام به یارانش روی آورد و گفت: «اینان ، جز مرا نمی‌خواهند و شما ، آنچه را به عهده داشتید ، به انجام رساندید . آزادید که بروید» . آنان گفتند: به خدا سوگند که نمی‌رویم - ای فرزند پیامبر خدا - تا جانمان را سپر جان تو کنیم . جزایشان ، نیکی باد ! لَمَّا كَانَ مِنَ الْعَدِ خَرَجَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَكَلَّمَ الْقَوْمَ ، وَعَظَّمْ عَلَيْهِمْ حَقَّهُ ، وَذَكَّرَهُمُ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَرَسُولَهُ ، وَسَيَّأَلَهُمْ أَنْ يُخْلَوْا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الرُّجُوعِ ، فَأَبَوْا إِلَّا قِتَالَهُ ، أَوْ أَخَذَهُ حَتَّى يَأْتُوا بِهِ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، فَجَعَلَ يُكَلِّمُ الْقَوْمَ بَعْدَ الْقَوْمِ وَالرَّجُلَ بَعْدَ الرَّجُلِ ، فَيَقُولُونَ : مَا نَدْرِي مَا تَقُولُ .

فَأَقْبَلَ عَلَى أَصْحَابِهِ ، فَقَالَ : إِنَّ الْقَوْمَ لَيْسُوا يَقْصِدُونَ غَيْرِي ، وَقَدْ قَضَيْتُمْ مَا عَلَيْكُمْ ، فَانْصَرِفُوا ، فَأَنْتُمْ فِي حِلٍّ .

فَقَالُوا : لَا وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، حَتَّى تَكُونَ أَنْفُسُنَا قَبْلَ نَفْسِكَ ، فَجَزَاهُمُ الْخَيْرَ (تاریخ یعقوبی : ج ۲ ص ۲۴۴) . کامل زیارات (- به نقل از حلبی -) : شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید : «حسین علیه السلام ، نماز صبح را با یارانش خواند و سپس به آنان ، رو کرد و فرمود : خداوند ، اجازه داده که شما کشته شوید . پس شکیب ورزید .» "۲ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ صَلَّى بِأَصْحَابِهِ الْغَدَاةَ ، ثُمَّ تَفَتَّ إِلَيْهِمْ ، فَقَالَ : إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذِنَ فِي قَتْلِكُمْ ، فَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ (کامل زیارات : ص ۱۵۲ ح ۱۸۷ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۸۶ ح ۲۰) . کامل زیارات (- به نقل از حسین بن ابی علا ، از امام صادق علیه السلام -) : حسین بن علی علیه السلام ، در روز حادثه (عاشورا) ، به یارانش فرمود : «گواهی می‌دهم که اجازه کشته شدن شما ، داده شده است . پس ، از خدا پروا کنید و شکیب ورزید» . ۳. إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأَصْحَابِهِ يَوْمَ أُصِيبُوا : أَشْهَدُ أَنَّهُ قَدْ أَذِنَ فِي قَتْلِكُمْ ، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاصْبِرُوا (کامل زیارات : ص ۱۵۲ ح ۱۸۵ و ص ۱۵۳ ح ۱۸۹ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۸۶ ح ۱۹ و ص ۸۷ ح ۲۲) .

هنگامی که ابن زیاد برای جنگ با حسین علیه السلام ، لشکر خود را رو به روی او آراست، حسین علیه السلام نماز صبح را با یارانش خواند - و روایت شده که آن روز ، دهم محرم سال ۶۱ [هجری] بود - . او به سخن گفتن ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی ، به یارانش فرمود : «خداوند عزوجل ، به کشته شدن شما و من در امروز ، اجازه داده است . بر شما باد شکیب ورزیدن و جهاد کردن!» ۱. فَلَمَّا صَافَهُ لِلْحَرْبِ [أَيُّ ابْنِ زِيَادٍ لِحَرْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] صَلَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَصْحَابِهِ الْغَدَاةَ ، وَرَوَى : أَنَّهُ كَانَ ذَلِكَ مِنْ يَوْمِ الْعَاشِرِ مِنَ الْمُحَرَّمِ ، سَنَةِ إِحْدَى وَسِتِّينَ ، قَامَ خَطِيبًا ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، وَقَالَ لِأَصْحَابِهِ : إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ أَذِنَ فِي قَتْلِكُمُ الْيَوْمَ وَقَتْلِي ، وَعَلَيْكُمْ بِالصَّبْرِ وَالْجِهَادِ (إثبات الوصية : ص ۱۷۶) .

معروف است که در حمله نخست سپاه کوفه به یاران امام حسین علیه السلام، شماری از اصحاب امام علیه السلام - که تعداد آنها بیش از پنجاه نفر برآورد شده است - به شهادت رسیده‌اند، تا آن جا که ابن شهر آشوب، در کتاب المناقب، شهادی حمله اول را «حدود چهل تن» می‌داند و از ۲۸ نفر آنان نیز به نام، یاد می‌کند:

یاران کشته شده حسین علیه السلام در حمله نخست، اینان بودند: نَعِیم بن عَجَلان، عِمْران بن کعب بن حارث اشجعی، حنظلّه بن عمرو شیبانی، قاسط بن زُهیر، کنانه بن عتیق، عمرو بن مشیعه، ضرغامه بن مالک، عامر بن مسلم، سیف بن مالک نمیری، عبد الرحمان ارحبی، مُجَمَّع عاتذی، حباب بن حارث، عمرو جندعی، حلاس بن عمرو راسبی، سوار بن ابی عمیر فهمی، عمار بن ابی سلامه دالانی، نعمان بن عمرو راسبی، زاهر بن عمرو، غلام ابن حمق، جبلة بن علی، مسعود بن حجاج، عبد الله بن عروه غفاری، زُهیر بن بشر خثعمی، عمار بن حسان، عبد الله بن عمیر، مسلم بن کثیر، زُهیر بن سلیم، عبد الله و عبید الله، دو پسر زید بصری، همچنین ده تن از غلامان حسین علیه السلام و دو تن از غلامان امیر مؤمنان علیه السلام ۱.

به نظر می‌رسد که نخستین منبعی که به شهادت حدود پنجاه تن از اصحاب امام حسین علیه السلام در حمله سپاه کوفه اشاره کرده، الفتوح ابن اعثم است که پس از اشاره به نخستین حمله (تیراندازی سپاه کوفه) به یاران امام علیه السلام می‌نویسد:

فَاقْتَتَلُوا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ، حَمَلَةً وَاحِدَةً، حَتَّى قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَيْفٌ وَخَمْسُونَ رَجُلًا ۲.

سپس ساعتی از روز را در یک حمله، با هم جنگیدند تا آن که بیش از پنجاه تن از یاران حسین علیه السلام کشته شدند.

تأمل در گزارش ابن اعثم، نشان می‌دهد که مقصود، این است که کشته شدن حدود پنجاه تن از اصحاب امام علیه السلام، در آثنای جنگ و در بخشی از روز عاشورا اتفاق افتاده است، نه آن که آنها در

۱. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۳. نیز، ر. ک: بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۶۴. ۲. ر. ک: ص ۸۳۰ ح ۸۷۰.

حمله اول، کشته شده باشند؛ اما خوارزمی، ۱ بدون توجه به مفهوم دقیق کلام ابن اعثم، این ماجرا را به گونه‌ای دیگر برداشت کرده و پس از گزارش حمله اول در ادامه آورده است:

فَلَمَّا رَمَوْهُمْ هَذِهِ الرَّمِيَّةَ قُلَّ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَقِيَ فِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الَّذِينَ يُدْكِرُونَ فِي الْمُبَارَزَةِ، وَقَدْ قُتِلَ مِنْهُمْ مَا يُنْفِ عَلَى خَمْسِينَ رَجُلًا ۲.

هنگامی که این گونه تیراندازی کردند، یاران حسین علیه السلام کاهش یافتند و از ایشان، کسانی ماندند که در جنگ تن به تن، یاد می‌شوند. [در این تیراندازی] بیش از پنجاه تن از آنان، کشته شدند.

و در ادامه این نوع گزارش‌ها، همان‌طور که اشاره شد، ابن شهر آشوب نیز نام ۲۸ تن را به عنوان شهادی حمله اول، مطرح کرده است، که ظاهراً صحیح نیست؛ زیرا:

اولاً، در منابع کهن، سخنی از شهادی حمله اول، بدین گونه دیده نمی‌شود و سخن ابن اعثم، هیچ دلالتی بر این معنا ندارد؛ بلکه همان‌طور که اشاره شد، برخلاف آن، دلالت دارد.

ثانیاً، منابع قابل استناد، مانند الإرشاد مفید و تاریخ الطبری، تنها تیراندازی گروهی دشمن رابه عنوان «حمله اول» گزارش کرده‌اند و اشاره به شهیدی در این حمله ندارند؛ بلکه در ادامه گزارش خود، پیروزی‌های یاران امام علیه السلام در حمله تن به تن را گزارش کرده‌اند که موجب می‌شود سپاه دشمن، این گونه مبارزه (تن به تن) را متوقف کند و به صورت جمعی بر سپاه امام علیه السلام حمله‌ور شوند.

ثالثاً، نکته مهم، این که طبق برخی از همین گزارش‌ها، سپاهیان امام علیه السلام ۷۲ نفر بوده‌اند. بنا بر این، اگر پنجاه تن آنها در

اثر تیر باران حمله اول شهید شده باشند ، افراد باقی مانده ، آن اندازه نیستند که قابل آرایش نظامی باشند ، و چگونه این گروه اندک می توانست تا عصر عاشورا مقاومت نماید ؟ وانگهی ، اگر سپاه دشمن می توانست در اثر تیرباران ، در یک لحظه و در یک حمله پنجاه تن از یاران امام علیه السلام را از بین ببرد ، قطعاً می توانست با ادامه تیر باران ، در مدتی کوتاه ، جنگ را به سرانجام برساند و دیگر نیاز به جنگ تن به تن یا حمله گروهی نبود .

بر این اساس ، آنچه درباره شهدای حمله اول ، خصوصاً در المناقب ابن شهر آشوب آمده ، ظاهراً قابل قبول نیست .

۱. گفتنی است که بخش مهمی از مقتل الحسین علیه السلام خوارزمی ، از کتاب الفتوح ابن اعثم ، اخذ شده است . ۲. ر.ک: ص ۸۲۹ ح ۸۶۹ .

توضیحی در باره مقصود از اجازه دادن خدا برای کشته شدن امام حسین علیه السلام و یارانش

اشاره

در شماری از روایاتی که گذشت ، به نقل از امام حسین علیه السلام آمده که ایشان ، صبح عاشورا ، ضمن دعوت کردن یاران خود به شکیبایی و مقاومت ، فرمود :

إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ قَدْ أَذِنَ فِي قَتْلِكُمُ الْيَوْمَ وَقَتْلَى ۱ .

خداوند عزوجل امروز به کشتن شما و من ، اجازه داد .

با ملاحظه این گونه روایات ، این پرسش پیش می آید که : مقصود از اذن الهی در کشته شدن امام علیه السلام و یارانش چیست ؟

پاسخ ، این است که اذن الهی ، بر دو گونه است :

۱ . اذن تشریعی

بدین معنا که در نظام قانون گذاری (تشریعی) ، در مواردی ، خداوند متعال ، اجازه می دهد که انسان ، کاری را انجام دهد ، و در مواردی نیز اجازه نمی دهد .

بی تردید ، کشته شدن امام علیه السلام و یارانش ، سرآمد محرمات تشریعی الهی است . بنا بر این ، مقصود از «اذن» در روایاتی که ملاحظه شد ، قطعاً اذن تشریعی نیست .

۲ . اذن تکوینی

مقصود از اذن تکوینی ، این است که تحقق هر پدیده در جهان ، منوط به اجازه تکوینی آفریدگار جهان است . توضیح مطلب ، این که در نظام آفرینش ، هر پدیده ، علت خاصی دارد که تنها از مجرای آن ، قابل تحقق است ؛ اما تأثیر اسباب در مسببات ، منوط به اذن الهی است ؛ یعنی برای نمونه ، تا خدا نخواهد ، آتش نمی سوزاند ، چنان که آتش نمرود ، ابراهیم علیه السلام را نسوزاند . همچنین تا خدا نخواهد ، کارد نمی بُرد ، چنان که کارد ابراهیم علیه السلام ، گلوی اسماعیل علیه السلام را بُرید ، و این ، معنای «توحید افعالی» است .

بر این اساس ، مقتضای آزادی انسان ، امکان داشتن اجتماع اذن تکوینی الهی و نهی تشریعی اوست ؛ زیرا در غیر این صورت ، مخالفت با نهی تشریعی ، امکان‌پذیر نخواهد بود ، و این ، به معنای آزادی نداشتن انسان در انتخاب یکی از دو راه سعادت و شقاوت است .

۱. ر. ک: ص ۸۳۱ ح ۸۷۴ و ح ۸۷۲ و ۸۷۳ .

بنا بر این ، سخن امام حسین علیه السلام در مورد اذن خداوند متعال در گذشته شدن او و یارانش ، اشاره به این آیه شریف است که (وَمَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ؛ هیچ ناگواری‌ای به شما نمی‌رسد ، مگر به فرمان خداست) ، مقصود از آن نیز اذن تکوینی الهی در حادثه خونین کربلاست .

بدین سان ، امام علیه السلام با این سخن ، می‌خواهد به یاران خود بگوید که تقدیر حکیمانه خداوند ، این است که ما همگی ، امروز ، در راه انجام وظیفه ، شهید شویم . از این رو ، باید در برابر این مصیبت ، شکیبایی پیشه سازیم و تسلیم تقدیر الهی و راضی به قضای او باشیم .

۱. تغابن : آیه ۱۱ .

۲ / ۸ شعار امام حسین علیه السلام در نبرد

الکافی (- به نقل از معاویه بن عمار ، از امام صادق علیه السلام -) : شعار ما: «یا محمّد! یا محمّد! » است ، شعارمان در جنگ بدر: «ای یاری خدا، نزدیک شو، نزدیک شو! » و شعار مسلمانان در جنگ اُحُد: «ای یاری خدا ، نزدیک شو! » بود ... و شعار حسین علیه السلام: «یا محمّد! » بود . شعار ما نیز: «یا محمّد! » است. ۱. شِعَارُنَا: «یا مُحَمَّدُ ، یا مُحَمَّدُ» ، وَشِعَارُنَا يَوْمَ بَدْرٍ: «یا نَصْرَ اللَّهِ اقْتَرِبْ اقْتَرِبْ» ، وَشِعَارُ الْمُسْلِمِينَ يَوْمَ أُحُدٍ: «یا نَصْرَ اللَّهِ اقْتَرِبْ» . . . وَشِعَارُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «یا مُحَمَّدُ» وَشِعَارُنَا: «یا مُحَمَّدُ» (الکافی: ج ۵ ص ۴۷ ح ۱ ، بحار الأنوار: ج ۱۹ ص ۱۶۳ ح ۱) .

۲ / ۹ سبقت جستن برای مبارزه و رقابت در آن

تاریخ الطبری (- به نقل از محمّد بن قیس -) : هنگامی که یاران حسین علیه السلام ، فراوانی دشمن را دیدند و دانستند که نمی‌توانند آنان را از دست یافتن به حسین علیه السلام و خودشان باز بدارند ، در گذشته شدن پیش روی او ، با هم مسابقه دادند ۲. لَمَّا رَأَى أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُمْ قَدْ كَثُرُوا ، وَأَنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ يَمْنَعُوا حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا أَنْفُسَهُمْ ، تَنَافَسُوا فِي أَنْ يُقْتَلُوا بَيْنَ يَدَيْهِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۲ ، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۴) . گروهی که چون برای دفع پیشامدها ، فرا خوانده می‌شوند و لشکر ، یا نیزه خورده‌اند ، یا قامت شکسته‌اند آنان ، قلب‌هایشان را روی زره‌هایشان پوشیده‌اند و برای رفتن جان‌هایشان ، شتاب می‌کنند ۳. قَوْمٌ إِذَا نَوْدُوا لِدَفْعِ مِلْمَةٍ وَالْخَيْلُ بَيْنَ مِدْعَسٍ وَمُكَرَّدَسٍ لَبِسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ كَأَنَّهُمْ يَتَهَافَتُونَ إِلَى ذَهَابِ الْأَنْفُسِ (الملهوف: ص ۶۶ / طبعه أنوار الهدی ، عمده الطالب: ص ۳۵۷) .

مثیر الأحران: آن هنگام که آنان ، نیزه‌ها را به جان می‌خرند و کار را به پایان می‌برند شیران بیشه‌ها هم از ترس ، می‌گریزند . زره‌پوشانی که سنگ زیرین میدان جنگ‌اند ، و اگر حمله ببرند هم‌اورانشان ، روز سخت و زیانباری خواهند داشت . وقتی پا در

میدان نبرد می‌نهند وعده گاهشان ، محلّ دیدار در روز حشر است . قلب‌هایشان ، روی زره‌هایشان است و همّتشان ریخته شدن خون‌هایشان بر زمین است ۱۰. إِذَا اعْتَلَفُوا شِمَرَ الرِّمَاحِ وَتَمَمُوا أَسْوَدَ الشَّرَى فَرَّتْ مِنَ الْخَوْفِ وَالذَّعْرِ كَمَا هُ رَحَى الْحَرْبِ الْعَوَانِ وَإِنْ سَطَوْا فَأَقْرَأَهُمْ يَوْمَ الْكَرْيَةِ فِي خَسِرَ إِذَا أُثْبِتُوا فِي مَازِقِ الْحَرْبِ أَرْجُلًا فَمَوَعِدُهُمْ مِنْهُ إِلَى مُلْتَقَى الْحَشْرِ قُلُوبُهُمْ فَوْقَ الدُّرُوعِ وَهُمْهُمْ ذَهَابُ النُّفُوسِ السَّائِلَاتِ عَلَى الْبَثْرِ (مثير الأحزان : ص ۶۷) .

۲ / ۱۰ قوت جنگی یاران امام علیه السلام

البدایه و النهایه (- به نقل از ابو جناب -) : آن روز (عاشورا) ، نبرد تن به تن میان دو دسته ، فراوان شد و پیروزی ، با یاران حسین علیه السلام بود ؛ زیرا قوّتشان بیشتر بود و دست از جان ، شسته بودند و هیچ نگه‌دارنده‌ای جز شمشیرهایشان نداشتند . از این رو ، یکی از فرماندهان به عمر بن سعد پیشنهاد داد که دیگر نبرد تن به تن نکنند ۲۰. وَكَثُرَتِ الْمُبَارَزَةُ يَوْمَئِذٍ بَيْنَ الْقَرِيقَيْنِ ، وَالنَّصْرُ فِي ذَلِكَ لِأَصْحَابِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِقُوَّةِ بَأْسِهِمْ ، وَأَنَّهُمْ مُسْتَمِيتُونَ ، لَا عَاصِمَ لَهُمْ إِلَّا سُيُوفُهُمْ ، فَأَشَارَ بَعْضُ الْأُمَرَاءِ عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بِعَيْدَمِ الْمُبَارَزَةِ (البدایه و النهایه : ج ۸ ص ۱۸۲) . تاریخ الطبری (- به نقل از یحیی بن هانی بن عروه -) : هنگامی که کشته‌های لشکر عمر بن سعد [در جنگ تن به تن] بسیار شد ، عمرو بن حجاج ، بانگ زد: ای احمق‌ها! آیا می‌دانید با چه کسانی می‌جنگید ؟ سواران این دیار ، قومی دست از جان شسته‌اند . هیچ یک از شما به هم‌وردی آنان ، در نیاید که آنان ، اندک اند و نمی‌پایند . به خدا سوگند ، اگر تنها سنگ به آنان بزنید، آنها را از پای در می‌آورید .

عمر بن سعد گفت: درست گفتم . نظر [درست] ، نظر توست .

آن گاه ، به سوی لشکرش فرستاد و برایشان حکم کرد که هیچ کدامشان با هیچ یک از آنها ، نبرد تن به تن نکنند ۱۰. صَاحَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ بِالنَّاسِ [لَمَّا اسْتَحَرَّ الْقَتْلُ بِحَيْشِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ] : يَا حَمَقِي ! أَتَدْرُونَ مَنْ تُقَاتِلُونَ ؟ فُرْسَانُ الْمِصْرِ ، قَوْمًا مُسْتَمِيتِينَ ، لَا يَبْرَزَنَّ لَهُمْ مِنْكُمْ أَحَدٌ ، فَإِنَّهُمْ قَلِيلٌ وَقَلَمًا يَقُونَ ، وَاللَّهِ ، لَوْ لَمْ تَرْمُوهُمْ إِلَّا بِالْحِجَارَةِ لَقَتَلْتُمُوهُمْ .

فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ : صِدَقْتَ ، الرَّأْيُ مَا رَأَيْتَ . وَأَرْسَلَ إِلَى النَّاسِ يَعِزُّهُمْ عَلَيْهِمُ إِلَّا يُبَارِزَ رَجُلٌ مِنْكُمْ رَجُلًا مِنْهُمْ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۳۵ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۰۰) . مثير الأحزان : عمرو بن حجاج گفت: ای احمق‌ها! آیا می‌دانید با چه کسانی تن به تن می‌جنگید ؟ سواران این دیار و گروهی دست از جان شسته . آن گاه ، عمر بن سعد ، بانگ زد و آنان ، به جایگاه‌هایشان ، باز گشتند ۲۰. فَقَالَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ : يَا حَمَقِي ! أَتَدْرُونَ مَنْ تُقَاتِلُونَ مُبَارَزَةً ؟ فُرْسَانُ الْحَرِّ ، وَقَوْمًا مُسْتَمِيتِينَ ، فَصَاحَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ ، فَرَجَعُوا إِلَى مَوَاقِفِهِمْ (مثير الأحزان : ص ۶۰) . شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید : به مردی که روز واقعه کربلا ، همراه عمر بن سعد ، حضور داشته است ، گفته شد: وای بر تو ! آیا فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کشتید ؟ گفت: چاره‌ای نبود! اگر تو نیز آن جایی بودی که ما بودیم ، همین کار ما را می‌کردی . گروهی بر ما تاختند که دستانشان ، در قبضه شمشیرهایشان بود ، به سان شیرهای دَرَنده ؛ سواران را از چپ و راست ، در هم می‌شکستند و خود را در دلِ مرگ می‌انداختند ؛ امان را نمی‌پذیرفتند و به مال ، رغبتی نداشتند و هیچ چیز ، مانع آنان از ورود به دریا‌های مرگ یا تسلط بر تخت فرمان‌روایی نبود . اگر ما لحظه‌ای دست نگاه می‌داشتیم ، همه لشکر را از دم تیغ می‌گذراندند . پس ما چه می‌توانستیم بکنیم ، ای بی‌مادر! ۳. قِيلَ لِرَجُلٍ شَهِدَ يَوْمَ الطَّفِّ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ : وَيَحْكُ ! أَقَتَلْتُمْ ذُرِّيَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ؟ فَقَالَ : عَصَيْتُ بِالْجَنَدِلِ ؛ إِنَّكَ لَوْ شَهِدْتَ مَا شَهِدْنَا لَفَعَلْتَ مَا فَعَلْنَا ، ثَارَتْ عَلَيْنَا عَصَابِيَّةٌ ، أَيْدِيهَا فِي مَقَابِضِ سُيُوفِهَا كَالْأَسْوَدِ الضَّارِيَةِ ، تَحْطِمُ الْفُرْسَانَ يَمِينًا وَشِمَالًا ، وَتُلْقِي أَنْفُسَهَا عَلَى الْمَوْتِ ؛ لَا تَقْبَلُ الْأَمَانَ ، وَلَا تَرْغَبُ فِي الْمَالِ ، وَلَا يَحُولُ حَائِلٌ بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْوُرُودِ عَلَى حِيَاضِ الْمَيِّتَةِ ، أَوِ الْإِسْتِيلَاءِ عَلَى الْمُلْكِ ؛ فَلَوْ كَفَفْنَا عَنْهَا رُوَيْدًا لَأَتَتْ عَلَى نَفْسِ الْعَسْكَرِ بِخَذَافِيرِهَا ؛ فَمَا كُنَّا فَاعِلِينَ لَا أُمَّ لَكَ ؟ ! (شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید : ج ۳ ص ۲۶۳) .

أنساب الأشراف: حسین علیه السلام، بر مرکبش سوار شد و قرآن را در دامن خود و پیش رویش گذاشت. اما این اقدام، جز بر هجوم و جسارت دشمنان به او نیفزود. و عمر بن سعد، حُصَین بن تمیم را فرا خواند و دسته زرهپوش و پانصد تیرانداز را با او همراه کرد. آنان، یاران حسین علیه السلام را تیرباران کردند تا اسب‌هایشان را از پای در آوردند و همه لشکر حسین علیه السلام، پیاده شدند و در نیمه روز، به شدت و بدون توقف جنگیدند و با نزدیک و یک‌جا قرار دادن خیمه‌ها و افروختن آتش در پشت خود، کاری کرده بودند که فقط از یک جبهه، امکان رویارویی با آنها بود. عمر سعد، به تخریب خیمه‌ها و سنگرهایشان فرمان داد که با نیزه‌ها و شمشیرهای خود، آنها را دریدند و شمر، از جناح چپ، یورش بُرد تا آن جا که با نیزه‌اش به خیمه حسین علیه السلام زد و فریاد کشید: برایم آتش بیاورید تا این خیمه را با اهلش بسوزانم! شیون و ولوله، میان زنان برخاست و از خیمه، بیرون دویدند. حسین علیه السلام فرمود: «وای بر تو! آیا آتش می‌خواهی تا خیمه‌ام را با اهل‌م بسوزانی؟» ۱. رَكِبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَابَّةً لَهُ، وَوَضَعَ الْمُصْحَفَ فِي حِجْرِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَمَا زَادَهُمْ ذَلِكَ إِلَّا إِقْدَامًا عَلَيْهِ، وَدَعَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ الْحُصَيْنَ بْنَ تَمِيمٍ، فَبَعَثَ مَعَهُ الْمُجَفَّفَةَ وَخَمْسَةَ مِائَةٍ مِنَ الْمُرَامِيَةِ، فَزَشَقُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَأَصْحَابَهُ بِالنَّبْلِ حَتَّى عَقَرُوا خِيُولَهُمْ، فَصَارُوا رَجَالَهُ كُلَّهُمْ، وَاقْتَتَلُوا نِصْفَ النَّهَارِ أَشَدَّ قِتَالٍ وَأَبْرَحَهُ، وَجَعَلُوا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى إِيْتَانِهِمْ إِلَّا مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ؛ لِاجْتِمَاعِ أَيْتِهِمْ وَتَقَارُبِهِا، وَلِمَكَانِ النَّارِ الَّتِي أَوْقَدُوهَا خَلْفَهُمْ.

وَأَمَرَ عُمَرُ بِتَخْرِيقِ أَيْتِهِمْ وَبُيُوتِهِمْ، فَأَخَذُوا يُخْرِقُونَهَا بِرِمَاحِهِمْ وَسُيُوفِهِمْ، وَحَمَلَ شِمْرٌ فِي الْمَيْسِرَةِ حَتَّى طَعَنَ فُسْطَاطَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِرُمَحِهِ، وَنَادَى: عَلَى النَّارِ حَتَّى أَحْرَقَ هَذَا الْبَيْتَ عَلَى أَهْلِهِ، فَصَحَنَ النِّسَاءَ وَوَلُولُنَّ، وَخَرَجَنَ مِنَ الْفُسْطَاطِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْكُ، أَتَدْعُو بِالنَّارِ لِتُحْرِقَ بَيْتِي عَلَى أَهْلِي؟ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۱). ۸۸۴. تاریخ الطبری (-) به نقل از غلام عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری (-): حسین علیه السلام بر مرکبش سوار شد و قرآنی خواست و آن را جلوی خود گذاشت. یارانش، به شدت، پیش روی او می‌جنگیدند. ۲. إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَكِبَ دَابَّتَهُ، وَدَعَا بِمُصْحَفٍ، فَوَضَعَهُ أَمَامَهُ، قَالَ: فَأَقْتَتَلَ أَصْحَابُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ قِتَالًا شَدِيدًا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۲۳، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۱). ۸۸۵. تاریخ الطبری (-) به نقل از زُبَیدی (-): یاران حسین علیه السلام، به شدت با آنان جنگیدند و پیوسته، سواران آنها - که تنها ۳۲ تن بودند - حمله می‌بردند، و به هیچ سو حمله نمی‌بردند، جز آن که سپاه کوفه را می‌شکافتند. هنگامی که عَزْرَةُ بن قیس، فرمانده سواران کوفه، دید که سواران از هر سو از هم باز و شکافته می‌شوند، عبد الرحمان بن حصن را به سوی عمر بن سعد فرستاد و گفت: آیا آنچه را سوارانم، امروز از این تعداد کم می‌کشند، می‌بینی؟! پیادگان و تیراندازان را به سوی ایشان، روانه کن ...

عمر بن سعد، حُصَین بن تمیم ۳ را فرا خواند و دسته زرهپوش و پانصد تیرانداز را با او روانه کرد. آنان، تا نزدیکی حسین علیه السلام و یارانش، جلو آمدند و آنان را تیرباران کردند. طولی نکشید که

۱. در الکامل فی التاریخ، «حُصَین بن نمیر» آمده است.

اسب‌هایشان را از پای در آوردند و همگی آنان، پیاده گشتند. ۱. وَقَاتَلَهُمْ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قِتَالًا شَدِيدًا، وَأَخَذَتْ خِيَلُهُمْ تَحْمِلُ وَإِنَّمَا هُمْ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ فَارِسًا، وَأَخَذَتْ لَا تَحْمِلُ عَلَى جَانِبٍ مِنْ خَيْلِ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَّا كَشَفَتْهُ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَزْرَةُ بْنُ قَيْسٍ - وَهُوَ عَلَى خَيْلِ أَهْلِ الْكُوفَةِ - أَنَّ خَيْلَهُ تَنْكَشِفُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، بَعَثَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنِ حِصْنٍ، فَقَالَ: أَمَا تَرَى مَا تَلْقَى خَيْلِي مُذُ الْيَوْمِ مِنْ هَذِهِ الْعِدَّةِ الْيَسِيرَةِ؟ إِبْعَثْ إِلَيْهِمُ الرِّجَالَ وَالرُّمَاهُ ...

وَدَعَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ الْحُصَيْنَ بْنَ تَمِيمٍ، فَبَعَثَ مَعَهُ الْمُجَفَّفَةَ وَخَمْسَةَ مِائَةٍ مِنَ الْمُرَامِيَةِ، فَأَقْبَلُوا حَتَّى إِذَا دَنَوْا مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ

وَأَصْحَابِهِ رَشَقُوهُمْ بِالنَّبْلِ ، فَلَمْ يَلْبَثُوا أَنْ عَقَرُوا خِيُولَهُمْ ، وَصَارُوا رَجَالَهُ كُلَّهُمْ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۳۶ ، الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۶۶) . تاریخ الطبری (- به نقل از ابو میخنف -) : نُمِر بن وَعْلَه برایم نقل کرد که : شمر بن ذی الجوشن ، حمله بُرد تا آن جا که با نیزه‌اش به خیمه حسین علیه السلام زد و فریاد کشید : برایم آتش بیاورید تا این خیمه را با اهلش بسوزانم ! زنان ، صیحه کنان ، از چادر بیرون دویدند . حسین علیه السلام بر او بانگ زد : «ای پسر ذی الجوشن ! تو آتش می خواهی تا خانه مرا با اهلش بسوزانی ؟ خداوند ، تو را با آتش بسوزاند !»

نیز سلیمان بن ابی راشد ، از حُمید بن مسلم برایم نقل کرد که او گفت : به شمر بن ذی الجوشن گفتم : سبحان الله! این ، برای تو خوب نیست . آیا می خواهی دو چیز را برای خود ، گرد آوری ؟ به عذاب خدا (آتش) ، عذاب کنی و کودکان و زنان را نیز بکشی ؟! به خدا سوگند ، تو با کشتن مردان ، امیرت را راضی می کنی !

شمر گفت : تو کیستی ؟

من گفتم : تو را از هویتم باخبر نمی کنم .

به خدا سوگند ، ترسیدم که اگر مرا بشناسد ، نزد سلطان به من زیان برساند .

سپس ، مردی به نام شَبَث بن رَبِعی - که شمر از او بیشتر می پذیرفت - ، آمد و گفت : زشت تر از این سخت نشیده‌ام و بدتر از جایگاهت ندیده‌ام . آیا ترساننده زن ها شده‌ای ؟!

[حُمید بن مسلم] گفت : گواهی می دهم که خجالت کشید و خواست تا باز گردد که زُهیر بن قَین ، با ده تن از یارانش ، بر شمر و یارانش حمله کرد و آنان را از خیمه ها ، جدا ساخت و دور کرد و ابو عَزَه ضَبابی ، از یاران شمر را بر زمین زدند و کُشتند . مردم (لشکر) ، به سوی آن ده تن ، روی آوردند و بر آنان ، غلبه کردند تا آن که یکایک یاران حسین علیه السلام را کُشتند . هنگامی که یک یا دو تن از یاران حسین علیه السلام کشته می شد ، در آنان معلوم می شد ؛ ولی آنها فراوان بودند و هر چه از ایشان کُشته می شد ، معلوم نمی شد . ۲. حَدَّثَنِي نُمَيْرُ بْنُ وَعْلَةَ : حَمَلَ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ حَتَّى طَعَنَ فُسْطَاطَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرُمَحِهِ ، وَنَادَى : عَلَيَّ بِالنَّارِ حَتَّى أُحَرِّقَ هَذَا الْبَيْتَ عَلَى أَهْلِهِ . قَالَ : فَصَاحَ النِّسَاءُ ، وَخَرَجْنَ مِنَ الْفُسْطَاطِ .

قال : وَصَاحَ بِهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ ! أَنْتَ تَدْعُو بِالنَّارِ لِتُحَرِّقَ بَيْتِي عَلَى أَهْلِي ؟ حَرَقَكَ اللَّهُ بِالنَّارِ ! قال أبو ميخنف : حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي رَاشِدٍ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ : قُلْتُ لِشَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ : سُبْحَانَ اللَّهِ ! إِنَّ هَذَا لَا يَصْلُحُ لَكَ ، أَتُرِيدُ أَنْ تَجْمَعَ عَلَى نَفْسِكَ خَصْلَتَيْنِ ، تُعَذِّبُ بِعَذَابِ اللَّهِ ، وَتَقْتُلُ الْوِلْدَانَ وَالنِّسَاءَ ! وَاللَّهِ ، إِنَّ فِي قَتْلِكَ الرِّجَالِ لَمَّا تُرْضَى بِهِ أَمِيرُكَ .

قال : فَقَالَ : مَنْ أَنْتَ ؟ قَالَ : قُلْتُ : لَا أُخْبِرُكَ مَنْ أَنَا . قَالَ : وَخَشِيتُ وَاللَّهِ ، أَنْ لَوْ عَرَفَنِي أَنْ يَضُرَّنِي عِنْدَ السُّلْطَانِ . قال : فَجَاءَهُ رَجُلٌ كَانَ أَطْوَعَ لَهُ مَنِي ، شَبَثُ بْنُ رَبِيعٍ ، فَقَالَ : مَا رَأَيْتُ مَقَالًا أَسْوَأَ مِنْ قَوْلِكَ ، وَلَا مَوْقِفًا أَفْحَجَ مِنْ مَوْقِفِكَ ، أَمْرَعًا لِلنِّسَاءِ صِرَتْ ؟ قَالَ : فَأَشْهَدُ أَنَّهُ اسْتَحْيَا ، فَذَهَبَ لِيَنْصَرِفَ ، وَحَمَلَ عَلَيْهِ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ فِي رِجَالٍ مِنْ أَصْحَابِهِ عَشْرَةً ، فَشَدَّ عَلَى شَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ وَأَصْحَابِهِ ، فَكَشَفَهُمْ عَنِ الْبُيُوتِ حَتَّى ارْتَفَعُوا عَنْهَا ، فَصَرَعُوا أَبَا عَزَةَ الضَّبَائِي فَقَتَلُوهُ ، فَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ شَمْرِ ، وَتَعَطَّفَ النَّاسُ عَلَيْهِمْ فَكَثَرُوا ، فَلَا يَزَالُ الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ قُتِلَ ، فَإِذَا قُتِلَ مِنْهُمْ الرَّجُلُ وَالرَّجُلَانِ تَبَيَّنَ فِيهِمْ ، وَأُولَئِكَ كَثِيرٌ لَا يَتَبَيَّنُ فِيهِمْ مَا يُقْتَلُ مِنْهُمْ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۳۸ ، الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۶۷) . مردم (لشکر) ، به سوی حسین علیه السلام باز گشتند و شمر بن ذی الجوشن - که خدا لعنتش کند - ، به جناح چپ [سپاه حسین علیه السلام] ، حمله برد و آنان ، در برابرش ایستادند و با او به زد و خورد پرداختند . از هر سو به حسین علیه السلام و یارانش حمله شد و یاران حسین علیه السلام ، به شدت با آنان جنگیدند و سواران آنها - که تنها ۳۲ تن بودند - ، پیوسته حمله می کردند و به هر جا از سپاه کوفه که حمله می بُردند ، آن را می شکافتند . هنگامی که عروه بن قیس - که فرمانده سواران سپاه کوفه بود - ، چنین دید ، به عمر بن سعد پیغام

داد که : آیا آنچه را سوارانم امروز از این تعداد کم می‌کشند، نمی‌بینی؟! پیادگان و تیراندازان را به سوی آنها بفرست . پس عمر ، تیراندازان را به سوی آنان فرستاد . اسب حُر بن یزید ، از پای در آمد. او از اسب فرود آمد و این گونه می‌گفت : اگر اسبم را از پای در می‌آوردید ، من ، فرزند مردی آزاده‌ام شجاعم ، شجاع‌تر از شیر یال و کوپال‌دار . و با شمشیرش ، بر آنها می‌زد که بر سرش ریختند . ایوب بن مُسَرِّح و مرد دیگری از سواران کوفه ، در کشتن او شرکت جستند .

یاران حسین بن علی علیه السلام ، به شدت با دشمن جنگیدند تا این که ظهر شد . هنگامی که حُصَین بن نُمَیر ، فرمانده تیراندازان ، مقاومت یاران حسین علیه السلام را دید ، یارانش را - که پانصد تیرانداز بودند - ، جلو کشید و از آنان خواست تا یاران حسین علیه السلام را تیرباران کنند . آنان نیز طولی نکشید

امروز ، جدّت پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار می‌کنیم و نیز حسن و علی مرتضی را و [جعفر ،] دارنده دو بال [در بهشت] ، جوانِ مردِ دلیر را . چون یاران حسین علیه السلام کم بودند ، کشته شدنشان معلوم می‌شد ؛ اما یاران عمر بن سعد ، فراوان بودند و کشته شدنشان معلوم نمی‌شد . جنگ و کارزار ، سخت شد و کشته و زخمی در میان یاران ابا عبد الله الحسین علیه السلام ، فراوان شد تا آن که ظهر شد و حسین علیه السلام با یارانش ، نماز خوف خواند . ۱. تَرَجَعَ الْقَوْمُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَحَمَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْمَيْسِرَةِ ، فَتَبَتُوا لَهُ فُطَاعَنُوهُ ، وَحُمِلَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ، وَقَاتَلَهُمْ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قِتَالًا شَدِيدًا ، فَأَخَذَتْ خَيْلُهُمْ تَحْمِلُ ، وَإِنَّمَا هِيَ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ فَارِسًا ، فَلَا تَحْمِلُ عَلَى جَانِبٍ مِنْ خَيْلِ الْكُوفَةِ إِلَّا كَشَفْتَهُ .

فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عُرْوَةُ بْنُ قَيْسٍ - وَهُوَ عَلَى خَيْلِ أَهْلِ الْكُوفَةِ - بَعَثَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ : أَمَا تَرَى مَا تَلْقَى خَيْلِي مُنْذُ الْيَوْمِ مِنْ هَذِهِ الْعِدَّةِ الْيَسِيرَةِ ؟ إِبْعَثْ إِلَيْهِمُ الرِّجَالَ وَالرُّمَاهُ ، فَبَعَثَ عَلَيْهِمُ بِالرُّمَاهُ ، فَعَقَرَ بِالْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ فَرْسُهُ ، فَتَزَلَّ عَنْهُ ، وَجَعَلَ يَقُولُ : إِنْ تَعَقَرُوا بِي فَأَنَا ابْنُ الْحُرِّ أَشْجَعُ مِنْ ذِي لَيْدٍ هَزَبِ الْيَوْمَ تَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ وَحَسَنًا وَالْمُرْتَضَى عَلِيًّا وَذَا الْجَنَاحَيْنِ الْفَتَى الْكَمِيَا وَكَانَ الْقَتْلُ بَيْنِي فِي أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؛ لِقَلَّةِ عِدَدِهِمْ ، وَلَا بَيِّنُ فِي أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ؛ لِكَثْرَتِهِمْ ، وَاشْتَدَّ الْقِتَالُ وَالتَّحَمُّ ، وَكَثُرَ الْقَتْلُ وَالْجِرَاحُ فِي أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَنْ زَالَتِ الشَّمْسُ ، فَصَلَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَصْحَابِهِ صَلَاةَ الْخَوْفِ (الإرشاد : ج ۲ ص ۱۰۴ ، إعلام الوری : ج ۱ ص ۴۶۳) .

تا فرا رسیدن ظهر ، با حسین علیه السلام و یارانش جنگیدند ؛ شدیدترین جنگی که خدا آفریده بود . دشمن نمی‌توانست جز از یک جبهه بر آنان ، وارد شود ؛ زیرا سنگرها و خیمه‌هایشان گرد هم و به یکدیگر ، نزدیک بود .

هنگامی که عمر بن سعد ، این را دید ، مردانی را فرستاد تا آن خیمه‌ها را از چپ و راستشان ، ویران کنند و آنها را به محاصره خود در آوردند .

یاران حسین علیه السلام ، در دسته‌های سه ، چهار نفری ، میان چادرها می‌ایستادند و به آن افرادی که به ویران کردن خیمه‌ها و غارت آنها مشغول بودند ، حمله می‌بردند و هر یک از آنها را می‌کشتند و یا از نزدیک به سوی او تیر می‌انداختند و وی را از پای در می‌آوردند . از این رو ، عمر بن سعد ، فرمان داد: خیمه‌ها را بسوزانید ؛ اما داخل آنها نشوید و ویرانشان نکنید .

آنان ، آتش آوردند و اقدام به سوزاندن آنها کردند .

حسین علیه السلام فرمود : «آنان را وا گذارید تا آنها را بسوزانند ؛ چرا که اگر آنها را آتش بزنند ، نمی‌توانند از آنها بگذرند و به شما برسند» .

همین گونه هم شد و [دشمنان] جز در یک جبهه ، نتوانستند با آنها بجنگند . ۱. وَقَاتَلُوهُمْ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابَهُ] حَتَّى انْتَصَفَ النَّهَارُ ، أَشَدَّ قِتَالٍ خَلَقَهُ اللَّهُ ، وَأَخَذُوا لَا يَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ يَأْتَوْهُمْ إِلَّا مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ ؛ لِاجْتِمَاعِ أَيْتِهِمْ ، وَتَقَارُبِ بَعْضِهِمْ مِنْ بَعْضٍ .

قَالَ: فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، أَرْسَلَ رَجُلًا يُقَوِّضُونَهَا عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شِمَائِلِهِمْ؛ لِيُحِيطُوا بِهِمْ، قَالَ: فَأَخَذَ الثَّلَاثَةُ وَالْأَرْبَعَةَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَتَخَلَّلُونَ الثِّيُوتَ، فَيُشَدُّونَ عَلَى الرَّجُلِ وَهُوَ يَقْوُضُ وَيَنْتَهَبُ، فَيَقْتُلُونَهُ وَيَرْمُونَهُ مِنْ قَرِيبٍ وَيَعْقِرُونَهُ، فَأَمَرَ بِهَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ عِنْدَ ذَلِكَ، فَقَالَ: أَحْرِقُوهَا بِالنَّارِ، وَلَا تَدْخُلُوا بَيْتًا وَلَا تُقَوِّضُوهُ، فَجَاءُوا بِالنَّارِ، فَأَخَذُوا يُحْرِقُونَ.

فَقَالَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: دَعَوْهُمْ فَلْيُحْرِقُوهَا، فَإِنَّهُمْ لَوْ قَدْ حَرَّقُوهَا لَمْ يَسْتَطِيعُوا أَنْ يَجُوزُوا إِلَيْكُمْ مِنْهَا، وَكَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ، وَأَخَذُوا لَا يُقَاتِلُونَهُمْ إِلَّا مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۷، الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۶). مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: شمر بن ذی الجوشن، حمله کرد؛ ولی در برابرش ایستادگی کردند. یاران حسین علیه السلام، با آن که تنها ۳۲ سوار بودند، به شدت می‌جنگیدند و بر هیچ سویی از لشکر کوفه حمله نمی‌کردند، جز آن که آن را می‌شکافتند. پس عمر بن سعد، حُصَیْن بن نُمَیر را با پانصد تیر انداز، فرا خواند. آنان، جلو آمدند تا به نزدیک حسین علیه السلام و یارانش رسیدند و آنان را تیرباران کردند. اندکی نگذشت که مرکب‌هایشان را از پای در آوردند و با آنان جنگیدند تا ظهر، فرا رسید و کار جنگ، بالا گرفت؛ اما یاران ابن سعد، نتوانستند جز از یک جبهه، بر آنان وارد شوند؛ زیرا خیمه‌هایشان، گرد هم و به یکدیگر، نزدیک بود. از این رو، عمر بن سعد، پیادگان را فرستاد تا خیمه‌ها را از چپ و راستشان ویران کرده، از هم جدا کنند و سپس به محاصره خود در آورند؛ اما یاران حسین علیه السلام، در دسته‌های سه، چهار نفری، میان خیمه‌ها پنهان می‌شدند و بر هر یک از آنها که مشغول ویران کردن خیمه‌ها و غارت آنها بود، یورش می‌بردند و از نزدیک، او را می‌زدند و می‌انداختند و می‌کُشتند. پس عمر بن سعد، فرمان داد که خیمه‌ها را با آتش بسوزانند. حسین علیه السلام نیز به یارانش فرمود: «بگذارید تا آنها را بسوزانند، که اگر چنین کنند، نمی‌توانند از آن بگذرند و به شما برسند». آنها خیمه‌ها را سوزاندند و همان گونه شد که حسین علیه السلام گفته بود. همچنین گفته شده است: شَبَثُ بْنُ رَبِيعٍ به او (ابن سعد) گفت: آیا زنان را می‌ترسانی، مادرت، به عزایت بنشیند؟! او نیز از کارش خجالت کشید و از آن، منصرف شد. لذا [دشمنان] جز از یک جبهه، نتوانستند با آنان بجنگند. یاران زُهَیر بن قَین هم حمله بردند و ابو عُدْرَه ضَبَابی از یاران شمر را کُشتند. و پیوسته، یاران حسین علیه السلام، یکی یکی کُشته می‌شدند و به دلیل کم بودنشان، در آنها معلوم می‌شد. از یاران عمر نیز، ده تن ده تن، کُشته می‌شدند؛ اما چون فراوان بودند، در آنها معلوم نبود. ۱. حَمَلُ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ، فَتَبَتُوا لَهُ، وَقَاتَلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قِتَالًا شَدِيدًا، وَإِنَّمَا هُمُ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ فَارِسًا، فَلَا يَحْمِلُونَ عَلَى جَانِبٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ إِلَّا كَشَفُوهُ.

فَدَعَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِالْحُصَيْنِ بْنِ نُمَيْرٍ فِي خَمْسَةِ مِائَةٍ مِنَ الرُّمَاهِ، فَأَقْبَلُوا حَتَّى دَنَوْا مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَأَصْحَابِهِ، فَرَشَقُوهُمْ بِالنَّبْلِ، فَلَمْ يَلْبَثُوا أَنْ عَقَرُوا خِيُولَهُمْ، وَقَاتَلُوهُمْ حَتَّى انْتَصَفَ النَّهَارُ، وَاشْتَدَّ الْقِتَالُ، وَلَمْ يَقْدِرْ أَصْحَابُ ابْنِ سَعْدٍ أَنْ يَأْتَوْهُمْ إِلَّا مِنْ جَانِبٍ وَاحِدٍ؛ لِاجْتِمَاعِ أَيْبَتِهِمْ، وَتَقَارُبِ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ.

فَأَرْسَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ الرِّجَالَ لِيُقَوِّضُوا الْأَبْيَةَ مِنْ عَنْ شِمَائِلِهِمْ وَأَيْمَانِهِمْ، لِيُحِيطُوا بِهَا، وَأَخَذَ الثَّلَاثَةُ وَالْأَرْبَعَةَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ يَتَخَلَّلُونَ بَيْنَهَا، فَيُشَدُّونَ عَلَى الرَّجُلِ وَهُوَ يَقْوُضُ، وَيَنْهَبُ فَيْرْمُونَهُ عَنْ قَرِيبٍ، فَيَصْرَعُونَهُ وَيَقْتُلُونَهُ.

فَأَمَرَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ أَنْ يُحْرِقُوهَا بِالنَّارِ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: دَعَوْهُمْ فَلْيُحْرِقُوهَا، فَإِنَّهُمْ لَوْ فَعَلُوا لَمْ يَجُوزُوا إِلَيْكُمْ مِنْهَا، فَأَحْرِقُوهَا، وَكَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ.

وَقِيلَ: قَالَ لَهُ شَبَثُ بْنُ رَبِيعٍ: أَفَرَعَتِ النِّسَاءُ ثَكَلَتَكَ أُمُّكَ! فَاسْتَحْيَا مِنْ ذَلِكَ، وَانصَرَفَ عَنْهُ، وَجَعَلُوا لَا يُقَاتِلُونَهُمْ إِلَّا مِنْ وَجْهِ وَاحِدٍ.

وَشَدَّ أَصْحَابُ زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ، فَقَتَلُوا أَبَا عُدْرَةَ الضَّبَابِيَّ مِنْ أَصْحَابِ شِمْرِ.

قَالَ: وَلَا يَزَالُ يُقْتَلُ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ الْوَاحِدُ وَالْإِثْنَانِ، فَتَبَيَّنَ ذَلِكَ فِيهِمْ؛ لِقِلَّتِهِمْ، وَيُقْتَلُ مِنْ أَصْحَابِ عُمَرَ الْعَشْرَةُ وَالْعِشْرُونَ، فَلَا يَتَبَيَّنُ ذَلِكَ فِيهِمْ؛ لِكَثَرَتِهِمْ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۶). تاریخ الطبری - (به نقل از ابو

جناب -) : - عمرو بن حجاج - که فرمانده جناح راست [سپاه ابن سعد

[

بود - حمله کرد . هنگامی که به حسین علیه السلام نزدیک شد، [یاران حسین علیه السلام] بر زانویشان نشستند و نیزه‌هایشان را به سوی آنها، نشانه گرفتند . سواران عمرو بن حجاج نیز به سوی نیزه‌ها نیامدند و خواستند که باز گردند ؛ اما یاران حسین علیه السلام به سوی آنان، تیر انداختند و چند تن از آنان را به خاک افکندند و چند تن دیگر را هم زخمی کردند ۱۰. حَمَلَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ - وَهُوَ عَلَى مِیْمَنَةِ النَّبَاسِ - فَلَیْمًا أَنْ دَنَا مِنْ حُسَیْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَثَا لَهُ عَلَى الرُّكْبِ، وَأَشْرَعُوا الرِّمَاحَ نَحْوَهُمْ، فَلَمْ تُقَدِّمَ خَیْلُهُمْ عَلَى الرِّمَاحِ، فَمَذْهَبَتِ الْخَیْلُ لِتَرْجَعِ، فَزَشَقُوهُمْ بِالنَّبْلِ، فَصَيَّرَعُوا مِنْهُمْ رِجَالًا، وَجَرَحُوا مِنْهُمْ آخَرِينَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۳۰؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۱۰۲). البدایة و النهایة (- به نقل از ابو جناب -) : عمرو بن حجاج، فرمانده جناح راست سپاه ابن زیاد، حمله کرد و می گفت: با بیرون رفتگان از دین و جدا شدگان از جماعت [مسلمانان]، بجنگید !

حسین علیه السلام به او فرمود : «وای بر تو ، ای حجاج! آیا مردم را بر ضد من می شورانی؟! آیا ما از دین بیرون رفته‌ایم و تو در آن، مانده‌ای؟! به زودی، هنگامی که جان‌هایمان از پیکرهایمان بیرون رفت، خواهید دانست که چه کسی به وارد شدن در آتش، سزاوارتر است! ». ۲۰. حَمَلَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ أَمِيرُ مِیْمَنَةِ جِیْشِ ابْنِ زِیَادٍ، وَجَعَلَ یَقُولُ: قَاتِلُوا مَنْ مَرَقَ مِنَ الدِّینِ وَفَارَقَ الْجَمَاعَةَ. فَقَالَ لَهُ الْحُسَیْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَیَحْكَ يَا حَجَّاجُ! أَعَلَى تَحْرُضُ النَّاسَ! أَنْحُنْ مَرْقًا مِنَ الدِّینِ وَأَنْتَ تُقِیمُ عَلَیْهِ؟ سَتَتَعَلَّمُونَ إِذَا فَارَقَتْ أَرْوَاحُنَا أَجْسَادَنَا مَنْ أُولَى بِصِلَى النَّارِ (البدایة و النهایة : ج ۸ ص ۱۸۲).

۲ / ۱۲ نماز جماعت در ظهر عاشورا به امامت حسین علیه السلام

تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم -) : یاران حسین علیه السلام، پیوسته کشته می شدند و چون یکی دو تن از آنان کشته می شد، معلوم می شد ؛ اما هر چه از دشمن کشته می شد، معلوم نمی گشت ؛ زیرا آنان، فراوان بودند . هنگامی که ابو ثمامه عمرو بن عبد الله صائدی چنین دید ، به حسین علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله! جانم به فدایت! می بینم که اینان، به تو نزدیک شده‌اند . نه . به خدا سوگند، کشته نمی شوی تا من - اگر خدا بخواهد -، پیش از تو کشته شوم ! دوست دارم که پروردگارم را در حالی ملاقات کنم که این نمازی را که وقتش فرا رسیده ، بخوانم . حسین علیه السلام، سرش را بلند کرد و سپس فرمود : «از نماز، یاد کردی . خداوند، تو را از نماز گزاران ذکر گو قرار دهد! آری . اکنون، اول وقت آن است» .

سپس فرمود : «از آنان بخواهید که از ما دست بکشند تا نماز بخوانیم

حُصَیْنِ بْنِ تَمِیمٍ، به ایشان گفت: آن [نماز]، پذیرفته نمی شود !

حبيب بن مظاهر به او گفت: پذیرفته نمی شود؟! پنداشته‌ای که نماز، از خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قبول نمی شود و از تو - ای دراز گوش -، پذیرفته می شود؟! ...

ابو ثمامه صاعدی، یکی از پسرعموهایش را که در لشکر دشمن بود، کُشت . سپس، نماز ظهر را خواندند. حسین علیه السلام با ایشان، نماز خوف گزارد و آن گاه، بعد از ظهر، دوباره جنگیدند و جنگ، بالا گرفت. ۱۰. فَلَا يَزَالُ الرَّجُلُ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ قُتِلَ، فَإِذَا قُتِلَ مِنْهُمْ الرَّجُلُ وَالرَّجُلَانِ تَبَيَّنَ فِيهِمْ، وَأُولَئِكَ كَثِيرٌ لَا يَتَبَيَّنُ فِيهِمْ مَا يُقْتَلُ مِنْهُمْ .

قَالَ: فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ أَبُو ثَمَامَةَ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِدِيُّ قَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ! إِنِّي أَرَى هَؤُلَاءِ قَدْ اقْتَرَبُوا مِنْكَ، وَلَا وَاللَّهِ، لَا تُقْتَلُ حَتَّى أَقْتَلَ دُونَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَأُحِبُّ أَنْ أَلْقَى رَبِّي وَقَدْ صَلَّيْتُ هَذِهِ الصَّلَاةَ الَّتِي دَنَا وَقْتُهَا. قَالَ: فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ، ثُمَّ قَالَ: ذَكَرْتُ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصِیِّلِينَ الذَّاكِرِينَ! نَعَمْ، هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا، ثُمَّ قَالَ:

سَلَوْهُمْ أَنْ يَكْفُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ .

فَقَالَ لَهُمُ الْحَصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ : إِنَّهَا لَا تُقْبَلُ ! فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ : لَا تُقْبَلُ !؟ زَعَمَتِ الصَّلَاةُ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تُقْبَلُ ، وَتُقْبَلُ مِنْكَ يَا حِمَارُ ؟ !...

وَقَتَلَ أَبُو ثُمَامَةَ الصَّائِدِيُّ ابْنَ عَمِّ لَهُ كَانَ عَدُوًّا لَهُ ، ثُمَّ صَلُّوا الظُّهْرَ ، صَلَّى بِهِمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَاةَ الْخَوْفِ ، ثُمَّ اقْتَتَلُوا بَعْدَ الظُّهْرِ ، فَاشْتَدَّ قِتَالُهُمْ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۳۹ - ۴۴۱ ، الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۶۷) . الملهوف : هنگام نماز ظهر شد . حسین علیه السلام به زُهَیر بن قَین و سعید بن عبد الله ، فرمان داد تا با حدود نیمی از یارانش ، جلوی ایشان بایستند . سپس امام علیه السلام با آنان ، نماز خوف گزارد . به سوی حسین علیه السلام ، تیری پرتاب شد . سعید بن عبد الله حنفی ، جلوی امام علیه السلام ایستاد و با جانفش از او محافظت کرد ، بی آن که به چپ و راست برود ، تا آن که بر اثر تیرهایی که خورده بود ، به زمین افتاد ، در حالی که می گفت: خدایا ! آنان را همچون عاد و ثمود ، لعنت کن . خدایا ! سلام مرا به پیامبرت برسان و از درد و رنج زخم‌هایم ، به او خبر ده که هدفم از یاری فرزندان پیامبرت ، [کسب] ثواب تو بوده است . سپس ، شهید شد - که خشنودی خدا بر او باد - و افزون بر جای ضربه‌های شمشیر و زخم نیزه‌ها ، سیزده تیر در [بدن] او یافتند . ۲۰ حَضَرَتِ صَلَاةُ الظُّهْرِ ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زُهَیرَ بْنَ الْقَیْنِ وَ سَعِيدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ أَنْ يَتَقَدَّمَا أَمَامَهُ يَنْصِفُ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ ، ثُمَّ صَلَّى بِهِمُ صَلَاةَ الْخَوْفِ ، فَوَصَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ ، فَتَقَدَّمَ سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ وَوَقَفَ يَقِيهِ بِنَفْسِهِ ، مَا زَالَ وَلَا تَخْطَى حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ ، وَهُوَ يَقُولُ : اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ لَعْنُ عَادٍ وَثَمُودَ ، اللَّهُمَّ أْبْلِغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ ، وَأَبْلِغْهُ مَا لَقِيتُ مِنَ أَلَمِ الْجِرَاحِ ؛ فَإِنِّي أَرَدْتُ ثَوَائِكَ فِي نَصْرِ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ ، ثُمَّ قَضَى نَحْبَهُ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، فَوُجِدَ بِهِ ثَلَاثَةُ عَشَرَ سَهْمًا سَوَى مَا بِهِ مِنْ ضَرْبِ السُّيُوفِ وَطَعَنِ الرَّمَاحِ (الملهوف : ص ۱۶۵ ؛ مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۱۷) .

[هنگام] نماز ظهر ، فرارسید . حسین علیه السلام ، به زُهَیر بن قَین و سعید بن عبد الله حنفی فرمان داد که با نیمی از بازماندگان ، جلوی او بایستند و پس از آن که از دشمن خواست که اندکی جنگ را برای ادای نماز ، متوقف کنند ، با آنان ، نماز خوف گزارد . ابن حُصَین گفت: آن [نماز] ، از تو پذیرفته نمی‌شود ! حَبِیبُ بْنُ مُظَاهِرٍ گفت: از خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یارانشان ، پذیرفته نمی‌شود و از تو - ای شرابخوار - ، پذیرفته می‌شود؟! نیز گفته شده است: حسین علیه السلام و یارانش ، نماز را با اشاره و فرادا خواندند و زُهَیر ، به شدت جنگید تا کشته شد . ۱۰ حَضَرَتِ صَلَاةُ الظُّهْرِ ، فَأَمَرَ [الْحُسَيْنُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرُحَیْرَ بْنِ الْقَیْنِ وَ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ أَنْ يَتَقَدَّمَا أَمَامَهُ يَنْصِفُ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ ، وَصَلَّى بِهِمُ صَلَاةَ الْخَوْفِ بَعْدَ أَنْ طَلَبَ مِنْهُمْ الْفُتُورَ عَنِ الْقِتَالِ لِأَدَاءِ الْفَرَضِ .

قَالَ ابْنُ حُصَيْنٍ : إِنَّهَا لَا تُقْبَلُ مِنْكَ .

قَالَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ : لَا يُقْبَلُ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ وَأَنْصَارِهِمْ وَتُقْبَلُ مِنْكَ وَأَنْتَ شَارِبُ الْخَمْرِ !؟

وَقِيلَ : صَلَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ فُرَادَى بِالْإِيمَاءِ ، وَقَاتَلَ زُهَيرٌ قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى قُتِلَ (مثير الأحران : ص ۶۵ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۲) . الإرشاد: جنگ ، بالا گرفت و شدید شد و کشتگان و زخمیان در یاران ابا عبد الله الحسين علیه السلام ، فراوان شدند ، تا آن که ظهر شد و حسین علیه السلام با یارانش ، نماز خوف گزارد . ۳۰ اِشْتَدَّ الْقِتَالُ وَالتَّحَمَّ ، وَكَثُرَ الْقَتْلُ وَالجِرَاحُ فِي أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى أَنْ زَالَتِ الشَّمْسُ ، فَصَلَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَصْحَابِهِ صَلَاةَ الْخَوْفِ (الإرشاد : ج ۲ ص ۱۰۵ ؛ أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۰۳) .

۱. در معالی السبطين (ج ۱ ص ۲۲۲) آمده است : چون ظهر عاشورا شد ، امام علیه السلام نماز ظهر را به هر گونه‌ای که بود ، ادا کرد ؛ ولی نماز عصر را نتوانست . پس نمازی گزارد که نه کسی پیش از او به جای آورده بود و نه پس از او به جا می‌آورد :

وضوی آن نماز، از خون پیشانی‌اش، و رکوع آن، هنگامی بود که بر کوه زین، خم شد و تیر را بیرون آورد، و سجده‌اش، آن دم بود که بر زمین افتاد، ولی نتوانست پیشانی‌اش را بر زمین بگذارد - چون سنگ بر آن خورده بود -، پس سمت راست صورتش را بر زمین نهاد، و تشهدش نیز آن هنگام بود که بر دو زانو نشست و تیر را از گلولی خویش بیرون کشید.

اشاره‌ای به چگونگی به جا آوردن نماز خوف

در بیشتر نقل‌ها، آمده است که امام حسین علیه السلام، نماز ظهر عاشورا را با جماعت، به شکل نماز خوف خوانده‌اند. گفتنی است که نماز خوف، مانند نماز مسافر، چه به صورت فردا و چه به جماعت، شکسته (قصر) است و در صورتی که به جماعت خوانده شود، بنا بر مشهور، بدین گونه است که: مجاهدان، دو دسته می‌شوند. دسته اول، یک رکعت با امام می‌خوانند و امام، پس از اتمام رکعت اول، تأمل می‌کند تا مأمومان، رکعت دوم را فردا بخوانند و خود را به سنگرها و نقاطی که باید بروند، می‌رسانند و آن گاه، گروه دوم، جای آنها را می‌گیرند و رکعت اول خود را با رکعت دوم امام، به جا می‌آورند. نماز خوف، به گونه‌های دیگری نیز بیان شده و جزئیات بیشتری دارد که در کتب تفسیری و فقهی، آمده است.

۲ / ۱۳ سخن امام علیه السلام با یارانش

معانی الأخبار (- از امام زین العابدین علیه السلام -) : چون کار [نبرد] بر حسین علیه السلام سخت شد، همراهانش به او نگریستند و او حالی متفاوت داشت. همراهانش هر چه کار سخت‌تر می‌شد، رنگشان دگرگون می‌شد و مضطرب می‌شدند و دل‌هایشان به تپش می‌افتاد، اما امام و برخی یاران ویژه‌اش رنگشان، گلگون می‌شد و اندامشان آرامش می‌یافت و جان‌هایشان، قرار می‌گرفت.

برخی به برخی دیگر گفتند: بنگرید که او باکی از مرگ ندارد!

حسین علیه السلام به آنان فرمود: «ای بزرگ‌زادگان! شکبیا باشید. مرگ، جز پلی نیست که شما را از سختی و ناخوشی، به سوی بهشت پُرگستره و نعمت جاویدان، عبور می‌دهد. کدامتان خوش ندارد که از زندان به قصر منتقل شود؟! و آن برای دشمنانتان، مانند انتقال از قصر به زندان و شکنجه شدن است.

پدرم از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد: " دنیا، زندانِ مؤمن و بوستانِ کافر است و مرگ، پل مؤمنان به سوی بهشت‌هایشان و پل کافران به دوزخشان است. " نه دروغ می‌گویم و نه به من، دروغ گفته شده است. ۱. لَمَّا اشْتَدَّ الْأَمْرُ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، نَظَرَ إِلَيْهِ مَنْ كَانَ مَعَهُ فَإِذَا هُوَ بِخِلَافِهِمْ؛ لِأَنََّّهُمْ كَلَّمَا اشْتَدَّ الْأَمْرُ، تَغَيَّرَتْ أَلْوَانُهُمْ، وَارْتَعِدَتْ فَرَائِصُهُمْ، وَوَجَبَتْ قُلُوبُهُمْ، وَكَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ، تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ، وَتَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ، وَتَسْكُنُ نَفْسُهُمْ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: انْظُرُوا، لَا يُبَالِي بِالْمَوْتِ!

فَقَالَ لَهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَبْرًا بَنِي الْكِرَامِ، فَمَا الْمَوْتُ إِلَّا قَنْطَرَةٌ تَعْبُرُ بِكُمْ عَنِ الْبُؤْسِ وَالضَّرَاءِ إِلَى الْجَنَانِ الْوَاسِعَةِ وَالنَّعِيمِ الدَّائِمَةِ، فَأَيُّكُمْ يَكْرَهُ أَنْ يَتَقَلَّ مِنْ سِجْنٍ إِلَى قَصْرِ؟ وَمَا هُوَ لِأَعْدَائِكُمْ إِلَّا كَمَنْ يَنْتَقِلُ مِنْ قَصْرِ إِلَى سِجْنٍ وَعَذَابٍ.

إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: إِنَّ الدُّنْيَا سِجْنُ الْمُؤْمِنِ وَجَنَّةُ الْكَافِرِ، وَالْمَوْتُ جِسْرٌ هُوَ لَاءٍ إِلَى جَنَاتِهِمْ، وَجِسْرٌ هُوَ لَاءٍ إِلَى جَحِيمِهِمْ، مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ (معانی الأخبار: ص ۲۸۸ ح ۳، الاعتقادات: ص ۵۲ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام). تاریخ دمشق (- به نقل از بشر بن طانحه، از مردی از قبیله همدان -) : حسین بن علی علیه السلام، صبح روزی که به شهادت رسید، برایمان سخنرانی کرد و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «بندگان خدا! از خدا، پروا کنید و از دنیا، بر حذر باشید

که اگر دنیا برای کسی می‌ماند و کسی در آن می‌ماند، پیامبران، سزاوارترین افراد به ماندن و سزامنندتر به خشنود شدن از قضای الهی و خشنودتر به آن بودند؛ امّا خدای متعال، دنیا را برای آزمایش، و اهلش را برای نابودی آفریده است. نوبت آن، کهنه و نعمتش زایل و شادی‌اش تلخ می‌شود. سرای آن، فقط برای رسیدن و خانه‌اش برای دل‌کنیدن است. توشه بگیرید که بهترین توشه، پرهیزگاری است،

و پروا کنید، شاید که رستگار شوید». ۱. خَطَبْنَا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَدَاةَ الْيَوْمِ الَّذِي اسْتُشْهِدَ فِيهِ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، ثُمَّ قَالَ:

عِبَادَ اللَّهِ، اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مِنَ الدُّنْيَا عَلَى حَذَرٍ، فَإِنَّ الدُّنْيَا لَوْ بَقِيَتْ لِأَحَدٍ وَبَقِيَ عَلَيْهَا أَحَدٌ كَانَتْ الْأَنْبِيَاءُ أَحَقَّ بِالْبَقَاءِ، وَأُولَى بِالرُّضَى، وَأَرْضَى بِالْقَضَاءِ، غَيْرَ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى خَلَقَ الدُّنْيَا لِلْبَلَاءِ، وَخَلَقَ أَهْلَهَا لِلْفَنَاءِ، فَجَدِيدُهَا بَالٍ، وَنَعِيمُهَا مُضْمَحِلٌّ، وَسِرُّوْرُهَا مُكْفَهَرٌ، وَالْمَنْزِلُ بُلْعَةٌ، وَالْدَّارُ قَلْعَةٌ فَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَى، وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۱۸، کفایه الطالب: ص ۴۲۹). الخرائج و الجرائح (- به نقل از جابر، از امام باقر علیه السلام -): امام حسین علیه السلام، پیش از کشته شدن به یارانش فرمود: «پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "پسر عزیزم! تو به زودی، به سوی عراق کشانده می‌شوی، و آن، سرزمینی است که پیامبران و اوصیای پیامبران، آن را دیدار کرده‌اند، و آن، همان سرزمین "عمورا" است و تو در آن جا شهید می‌شوی و گروهی از همراهانت، با تو به شهادت می‌رسند که درد شمشیرها را حس نمی‌کنند."

سپس تلاوت فرمود: «(گفتم: ای آتش! بر ابراهیم، سرد و سلامت باش) ۲. آتش جنگ، بر تو و بر ایشان، سرد و سلامت است. [سپس افزود:] پس مژده‌تان باد که - به خدا سوگند -، اگر ما را بکشند، بر پیامبران وارد خواهیم شد! ۳. قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّكَ سَتُسَاقُ إِلَى الْعِرَاقِ، وَهِيَ أَرْضٌ قَدْ اتَّقَى بِهَا النَّبِيُّونَ وَأَوْصِيَاءُ النَّبِيِّينَ، وَهِيَ أَرْضٌ تُدْعَى «عمورا»، وَإِنَّكَ تُسْتَشْهِدُ بِهَا، وَیُسْتَشْهِدُ مَعَكَ جَمَاعَةٌ مِنْ أَصْحَابِكَ، لَا يَجِدُونَ أَلَمَ مَسِّ الْحَدِيدِ، وَتَلَا: الْأُمَالِي، شَجَرِي: حُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ، از پدرانِ علیهم السلام نقل کرده است که: امام حسین علیه السلام، روز حادثه [ی عاشورا]، سخن گفت و پس از حمد و ثنای الهی فرمود: «ستایش، ویژه‌ی خدایی است که آخرت را برای پرهیزگاران، قرار داد و آتش و کيفر را برای کافران. به خدا سوگند، ما در این راه، به طلب دنیا نیامده‌ایم تا درباره‌ی [ی بهشت] پروردگار خود، به شک بیفتیم! شکیب ورزید که خدا با پرهیزگاران است و سرای آخرت، برایتان بهتر است». گفتند: جان‌هایمان را فدایت می‌کنیم. ۱. انبیا: آیه ۶۹. (قُلْنَا يَنَّا كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبرِهِمَ)، تَكُونُ الْحَرْبُ عَلَيْكَ وَعَلَيْهِمْ بَرْدًا وَسَلَامًا. فَأَبَشَرُوا، فَوَاللَّهِ، لَئِنْ قَتَلُونَا فَإِنَّا نَرُدُّ عَلَىٰ نَبِيِّنَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۸۴۸ ح ۶۳، مختصر بصائر الدرجات: ص ۳۶ و ۵۰).

الأُمَالِي، شَجَرِي: حُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ می‌گوید: به خدا سوگند، آنان بر او (امام حسین علیه السلام) سبقت می‌جستند تا پیش روی او به شهادت برسند و امام علیه السلام، در شهادت آنان، پاداش ببرد و برایشان آمرزش‌خواهی کند. ۱. إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطَبَ يَوْمَ أُصَيْبٍ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَقَالَ:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْآخِرَةَ لِلْمُتَّقِينَ، وَالتَّارَ وَالْعِقَابَ عَلَى الْكَافِرِينَ، وَإِنَّا - وَاللَّهِ - مَا طَلَبْنَا فِي وَجْهِنَا هَذَا الدُّنْيَا، فَتَكُونُ الشَّاكِينَ فِي رِضْوَانِ رَبَّنَا، فَاصْبِرُوا فَإِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا، وَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ لَكُمْ. فَقَالُوا: بِأَنْفُسِنَا نَفْدِيكَ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ: فَكَانُوا - وَاللَّهِ - يُبَادِرُونَهُ إِلَى الْقِتَالِ، حَتَّى مَضَوْا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيَحْسِبُهُمْ وَيَسْتَغْفِرُ لَهُمْ (الأُمَالِي، شَجَرِي: ج ۱ ص ۱۶۰).

----- ۱. احزاب: آیه ۲۳. (فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ) (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۰، بحار الأنوار

ج ۴۵ ص ۱۵). (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ)، ثُمَّ يَحْمِلُ فَيَقْتُلُ، حَتَّى قُتِلُوا عَنْ آخِرِهِمْ، رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، وَلَمْ يَبْقَ مَعَ الْحُسَيْنِ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِهِ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۵).

۲ / ۱۴ سلام وداع

المناقب، ابن شهر آشوب: هر کدام از یاران که می‌خواست به میدان برود، با حسین علیه السلام خداحافظی می‌کرد و می‌گفت: سلام بر تو، ای فرزند پیامبر خدا! امام علیه السلام هم پاسخ می‌داد: «و بر تو سلام! و ما در پی تو هستیم». سپس، قرائت می‌کرد: «(و برخی از آنان، پیمان خویش را به انجام رساندند [و به شهادت رسیدند] و برخی، چشم به راه‌اند) ۲». ۳. كَانَ كُلُّ مَنْ أَرَادَ الْخُرُوجَ وَدَعَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَيَجِئُهُ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ، وَنَحْنُ خَلْفُكَ، وَيَقْرَأُ: مَقْتَلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، خوارزمی: مردان، یکی پس از دیگری، نزد حسین علیه السلام می‌آمدند و می‌گفتند: سلام بر تو، ای فرزند پیامبر خدا! حسین علیه السلام هم پاسخ می‌داد: «و بر تو سلام! و ما در پی تو هستیم» سپس، قرائت می‌کرد: «(و برخی از آنان، پیمان خویش را به انجام رساندند [و به شهادت رسیدند] و برخی، چشم به راه‌اند)». آن گاه، [آن یار امام علیه السلام]، حمله می‌کرد تا کشته می‌شد تا آن که آخرین ایشان نیز کشته شد - که مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: رضوان الهی بر آنان باد -؛ و جز اهل بیت حسین علیه السلام، کسی با او نماند. ۱. كَانَ يَأْتِي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ، فَيَقُولُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَيَجِئُهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ: وَعَلَيْكَ السَّلَامُ، وَنَحْنُ خَلْفُكَ، وَيَقْرَأُ: الْبَدَايَةُ وَالنَّهَايَةُ (- به نقل از محمد بن قیس -): یاران حسین علیه السلام، دوتا دوتا و یکی یکی، نزدش می‌آمدند و پیش رویش می‌جنگیدند و حسین علیه السلام هم برایشان، دعا می‌کرد و می‌گفت: «خداوند، بهترین جزای پرهیزگاران را به شما بدهد!».

آنان هم بر حسین علیه السلام، سلام می‌دادند و می‌جنگیدند تا کشته شوند. ۲. أَتَاهُ أَصْحَابُهُ مَثْنَى وَفَرَادَى يُقَاتِلُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَهُوَ يَدْعُو لَهُمْ، وَيَقُولُ: جَزَاكُمْ اللَّهُ أَحْسَنَ جَزَاءِ الْمُتَّقِينَ! فَجَعَلُوا يُسَلِّمُونَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَيُقَاتِلُونَ، حَتَّى يُقْتَلُوا (البدایة و النهایة: ج ۸ ص ۱۸۵).

۲ / ۱۵ دعا و گریه برخی بزرگان کوفه برای امام علیه السلام

تاریخ الطبری (- به نقل از سعد بن عُبیده -): برخی بزرگان کوفه، بر تپه‌ای ایستاده بودند و می‌گریستند و می‌گفتند: خدایا! نصرت را نازل کن.

گفتم: ای دشمنان خدا! چرا پایین نمی‌آید و یاری‌اش نمی‌دهید؟ ۳! إِنَّ أَشْيَاخًا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَوْ قُوفُوا عَلَى التَّلِّ يَبْكُونَ، وَيَقُولُونَ: اللَّهُمَّ أَنْزِلْ نَصْرَكَ. قَالَ: قُلْتُ: يَا أَعْدَاءَ اللَّهِ! أَلَا تَنْزِلُونَ فَتَنْصُرُونَهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۲).

۲ / ۱۶ آخرین دعای حسین علیه السلام در روز عاشورا

مصباح المتهجد (- به نقل از ابو عبد الله، حسین بن علی بن سفیان بزوفری -): آخرین دعای امام حسین علیه السلام در روزی که او را در میان گرفتند و مغلوب شد، [این بود]: «خداوندا! تو و الامکان، سِتْرُکِ چیره، چاره‌ساز و بی‌نیاز از آفریده‌هایی که بزرگی‌ات فراگیر است و بر هر چه بخواهی، توانایی. رحمت نزدیک و وعده‌ات راست است. فرو ریزنده نعمت، نیکوآزمون، نزدیک چون خواننده شوی، محیط بر هر چه آفریدی، پذیرنده توبه آن که به سویت باز گردد، توانا بر هر چه اراده کنی، دریابنده هر چه بجویی، سپاس‌گزاری، چون سپاست بگزارند و یاد کننده‌ای، چون یادت کنند! از سر نیاز، تو را می‌خوانم و از سر ناداری، به تو رغبت می‌ورزم و از سر ترس، به تو پناه می‌برم و از سر اندوه، نزد تو می‌گیرم و از سر ضعف، یاری‌ات را

می‌طلبم و برای کفایت کردن، بر تو توکل می‌کنم. میان ما و قوم ما، داوری کن که آنان، ما را فریفتند و نیرنگ زدند و ما را و نهادند و به ما خیانت کردند و ما را کُشتند، در حالی که ما خاندان پیامبرت و فرزندان حبیب محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله هستیم که او را به رسالت برگزیدی و بر وحیات امینش کردی. پس برای ما فرجی و گشایشی قرار ده، به رحمت، ای مهربان‌ترین مهربانان! ۱۰. آخِرُ دُعَاءٍ دَعَا بِهِ [الإمامُ الحُسَيْنُ] علیه السلام یومِ کوثر:

اللَّهُمَّ [أَنْتَ] مُتَعَالَى الْمَكَانِ، عَظِيمُ الْجَبَرُوتِ، شَدِيدُ الْمِحَالِ، غَنِيٌّ عَنِ الْخَلَائِقِ، عَرِيضُ الْكِبَرِيَاءِ، قَادِرٌ عَلَى مَا تَشَاءُ، قَرِيبُ الرَّحْمَةِ، صَادِقُ الْوَعْدِ، سَابِغُ النِّعَمِ، حَسَنُ الْبَلَاءِ، قَرِيبٌ إِذَا دُعِيَ، مُحِيطٌ بِمَا خُلِقَتْ، قَابِلُ التَّوْبَةِ لِمَنْ تَابَ إِلَيْكَ، قَادِرٌ عَلَى مَا أُرِدْتَ، وَمُيَدِّرُكَ مَا طَلَبْتَ، وَشَكُورٌ إِذَا شُكِرْتَ، وَذَكُورٌ إِذَا ذُكِرْتَ، أَدْعُوكَ مُحْتَاجاً، وَأَرْغُبُ إِلَيْكَ فَقِيراً، وَأَفْزَعُ إِلَيْكَ خَائِفاً، وَأُبْكِي إِلَيْكَ مَكْرُوباً، وَأَسْتَعِينُ بِكَ ضَعِيفاً، وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْكَ كَافِياً؛ أَحْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا، فَإِنَّهُمْ غَرَوْنَا وَخَدَعُونَا وَخَذَلُونَا، وَغَدَرُوا بَنَا وَقَتَلُونَا، وَنَحْنُ عِتْرَةُ نَبِيِّكَ، وَوُلَدُ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ الَّذِي اصْطَفَيْتَهُ بِالرَّسَالَةِ، وَاتَّخَذْتَهُ عَلَى وَحْيِكَ، فَاجْعَلْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا فَرْجاً وَمَخْرَجاً، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ (مصباح‌المتهجد: ص ۸۲۷، المزار الكبير: ص ۳۹۹). ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۴ ص ۷۹ (بخش پانزدهم / فصل دهم / دعا‌های امام علیه السلام در روز عاشورا).

فصل سوم: شهادت یاران امام حسین علیه السلام

درآمد: ویژگی‌های یاران امام علیه السلام

اشاره

در این فصل، چگونگی شهادت شماری از یاران امام حسین علیه السلام که نکته قابل توجهی در زندگی یا شهادت آنها گزارش شده، ارائه می‌گردد؛ اما پیش از آن، اشاره به چند نکته در تبیین شخصیت و ویژگی‌های آنان، قابل توجه است:

۱. بهترین یاران

برپایه گزارش شماری از منابع معتبر تاریخی، امام حسین علیه السلام هنگام غروب تاسوعا، ضمن خطابه‌ای حماسی، در ستایش از یاران خود فرمود: فَإِنِّي لَا أَعْلَمُ لِي أَصْحَاباً أَوْفَى وَلَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي ۱.

من، یارانی باوفاتر و بهتر از یاران خود، سراغ ندارم.

و در گزارش دیگری آمده که فرمود:

فَأِنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً أَوْلَى وَلَا خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي ۲.

من، یارانی برتر و بهتر از یاران خود، نمی‌شناسم.

و در گزارش سومی آمده که فرمود:

أَنِّي لَا أَعْلَمُ أَصْحَاباً خَيْراً مِنْ أَصْحَابِي ۳.

من، یارانی بهتر از یاران خود، سراغ ندارم ۴.

۱. مشیر الأحران: ص ۵۲. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۱ ص ۷۷ ح ۸۱۴. ۲. ر. ک: ج ۱ ص ۷۶۷ ح ۸۱۱. ۳. ر. ک: ج ۱ ص ۷۷۲ ح ۸۱۵. ۴. گفتنی است که این حدیث، با تعبیر دیگری هم آمده است و از جمله آنهاست: «یارانی بهتر از یاران من،

وجود ندارند» (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۰ ح ۲۳۹) و «همانا یارانی بهتر از شما (یاران خودم) نمی‌شناسم» (الملهوف: ص ۱۵۱) و «همانا یارانی که از شما (یاران خودم) درست‌تر [و تمام‌تر در دوستی] باشند، نمی‌شناسم» (الفتوح: ج ۵ ص ۹۵).

این سخنان، حاکی از آن است که یاران امام حسین علیه السلام، انسان‌های کامل دوران امامت آن بزرگوار بوده‌اند. لذا در «زیارت رجبیه»، آمده است:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الرِّبَائِيُونَ، أَنْتُمْ خَيْرُهُ اللَّهُ، اخْتَارَكُمْ اللَّهُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ۲.

سلام بر شما، ای خدایی‌شدگان! شما برگزیدگان خدایید که خداوند، شما را برای ابا عبد الله علیه السلام، انتخاب کرده است. همچنین در «زیارت ناحیه مقدسه»، آمده است:

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا خَيْرَ أَنْصَارٍ.

سلام بر شما، ای بهترین یاران!

۲. دستیابی به قلّه یقین

سخنان شماری از یاران امام علیه السلام در ابراز عشق و وفاداری به ایشان، حاکی از آن است که آنان، به قلّه یقین – که نقطه اوج کمالات انسانی است –، دست یافته بودند؛ مانند این سخن سعید بن عبد الله حنفی خطاب به امام علیه السلام که: وَاللَّهِ، لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أَقْتُلُ، ثُمَّ أَحْيَا، ثُمَّ أُحْرَقُ حَيًّا، ثُمَّ أُذَرُّ، يُفْعَلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى حِمَامِي دُونَكَ، فَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ! وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ، ثُمَّ هِيَ الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا! ۴ به خدا سوگند، اگر بدانم که کشته می‌شوم و بار دیگر، زنده می‌شوم و آن گاه، زنده‌زنده و سوزانده و قطعه قطعه می‌شوم و هفتاد بار دیگر این کار با من تکرار می‌شود، از تو جدا نمی‌شوم تا در راه تو بمیرم! چرا چنین نکنم؟ کشته شدن که تنها یک بار است و پس از آن، کرامت بی‌پایان همیشگی است. و نیز سخن زهیر بن قین که می‌گوید:

وَاللَّهِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ، ثُمَّ نَشِرْتُ، ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أَقْتَلَ كَذَا أَلْفَ قَتْلَةٍ، وَأَنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ بِذَلِكَ

۱. استاد شهید مطهری رحمه الله علیه، جملات یاد شده را حاکی از آن می‌داند که یاران امام حسین علیه السلام بهتر از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله در جنگ بدر و یاران امام علی علیه السلام و نیز یاران همه پیامبران بوده‌اند؛ ولی با توجه به جملات ذیل آن، این نظر، محل تأمل است (ر. ک: حماسه حسینی: ج ۱ ص ۱۳۵). ۲. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۴ (بخش سیزدهم /

الْقَتْلَ عَنْ نَفْسِكَ وَعَنْ أَنْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفِتْيَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ ۱.

به خدا سوگند، آرزو دارم که کشته شوم و دوباره، زنده شوم و باز، کشته شوم و تا هزار بار، این گونه کشته شوم و خداوند، با این کارم، کشته شدن را از تو و از این جوانان خاندانت، دور کند!

این سخنان، از کسانی که اجباری در انتخاب راه شهادت نداشتند و با کناره گرفتن از امام علیه السلام می‌توانستند راه عافیت‌جویی را ببینند، حاکی از استواری ایمان آنان و حرکت در پرتو نور یقین است

۳. شهود حقایق غیبی

بر پایه شماری از روایات، یاران امام حسین علیه السلام، جایگاه خود در بهشت را می‌دیدند و بدین جهت، با اشتیاق کامل به استقبال شهادت می‌رفتند.

محمد بن عماره می‌گوید که از امام صادق علیه السلام پرسیدم: یاران امام حسین علیه السلام، چگونه از مرگ استقبال می‌کردند؟ فرمود: **إِنَّهُمْ كَشِفَ لَهُمُ الْغِطَاءُ حَتَّى، رَأَوْا مَنَازِلَهُمْ مِنَ الْجَنَّةِ ۲.**

برده از برابر آنها کنار رفت تا این که جایگاهشان را در بهشت، دیدند.

در روایت دیگری از امام زین العابدین علیه السلام، آمده است که شب عاشورا، پس از آن که امام حسین علیه السلام اجازه داد تا یارانش او را تنها بگذارند و آنها نپذیرفتند، امام علیه السلام تأکید کرد که:

إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ غَدًا كَذَلِكَ، لَا يُفْلِتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ.

قالوا: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْقَتْلِ مَعَكَ.**

ثُمَّ دَعَا، وَقَالَ لَهُمْ: **ارْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ وَانظُرُوا.**

فَجَعَلُوا يَنْظُرُونَ إِلَى مَوَاضِعِهِمْ وَمَنَازِلِهِمْ مِنَ الْجَنَّةِ، وَهُوَ يَقُولُ لَهُمْ: هَذَا مَنَزِلُكَ يَا فُلَانُ، وَهَذَا قَصْرُكَ يَا فُلَانُ، وَهَذِهِ دَرَجَتُكَ يَا فُلَانُ.

فَكَانَ الرَّجُلُ يَسْتَقْبِلُ الرِّمَاحَ وَالسُّيُوفَ بِصَدْرِهِ، وَوَجْهَهُ لِيَصِلَ إِلَى مَنَزِلِهِ مِنَ الْجَنَّةِ ۳.

شما، فردا چنان کشته می‌شوید که هیچ کس از شما، نجات پیدا نمی‌کند.

آنها گفتند: ستایش، خدایی را که به ما با کشته شدن با تو، شرافت بخشید!

سپس امام علیه السلام، برای آنها دعا کرد و فرمود: سرتان را بالا بگیرید و نگاه کنید.

۲. ر. ک: ج ۱ ص ۷۷۵ ح ۸۲۱. ۳. ر. ک: ج ۱ ص ۷۷۶ ح ۸۲۳.

آنان به جایگاه و منزلگاه‌هایشان در بهشت، نگاه کردند، در حالی که آن امام علیه السلام به ایشان می‌فرمود: **فلانی! این، جای توست. فلانی! این، قصر توست. فلانی! این درجه توست.**

پس هر کدام از آنها، با سینه و صورت خود، از تیرها و شمشیرها استقبال می‌کرد تا در بهشت به جایگاهش برسد.

دستیابی یاران امام علیه السلام به قلّه یقین، ایجاب می‌کرد که روز عاشورا، هر چه اوضاع بحرانی تر می‌شد، آرامش آنها، بویژه کسانی که از کمالات بیشتری برخوردار بودند، افزون تر گردد، چنان که از امام زین العابدین علیه السلام، روایت شده که فرمود: **وَكَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَعْضُ مَنْ مَعَهُ مِنْ خَصَائِصِهِ، تُشْرِقُ أَلْوَانُهُمْ، وَتَهْدَأُ جَوَارِحُهُمْ، وَتَسْكُنُ نَفُوسُهُمْ، فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: انْظُرُوا، لَا يُبَالِي بِالْمَوْتِ! وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَسَانِي أَيْ يَارَانِ وَبِزِهِ أَوْ كِه هَمْرَاهِش بُونْدَن، رَنكَ [چهره‌های] آن‌ها می‌درخشید و تن و جان‌شان، آرام بود و برخی به برخی دیگر می‌گفتند: ببینید! هیچ باکی از مرگ ندارد.**

۱. ر. ک: ج ۱ ص ۸۴۹ ح ۸۹۶.

۴. همانند شهیدان همراه پیامبران علیهم السلام

از امام باقر علیه السلام روایت شده که امام حسین علیه السلام هنگامی که یاران شهید خود را کنار هم می‌نهاد، می‌فرمود: قَتَلَنَا قَتْلَى النَّبِيِّينَ ۲.

کشتگان ما، [مانند] کشتگان [همراه] پیامبران اند.

این سخن، بدین معناست که شهدای کربلا، از فضائلی مانند فضیلت‌های کسانی که در رکاب پیامبران الهی شهید شده‌اند، برخوردارند. -----

۲. الغیبه، نعمانی: ص ۲۱۱ ح ۱۹، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۰ ح ۵.

۵. سروران شهیدان

همان سان که امام حسین علیه السلام، «سید الشهداء (سرور شهیدان)» لقب یافته است، ۳ یاران او نیز سروران شهیدان، شمرده شده‌اند، چنان که در روایتی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، - که در آن به آینده امام حسین علیه السلام و ماجرای کربلا اشاره شده - آمده است:

تَنْصُرُهُ عِصَابَةُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، أُولَئِكَ مِنْ سَادَةِ شُهَدَاءِ أُمَّتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ

۳. ر. ک: ج ۱ ص ۱۷۱ (بخش سوم / فصل یکم: خبر دادن خدای سبحان از شهادت امام حسین علیه السلام). ۴. ر. ک: ج ۱ ص ۲۰۷ ح ۱۰۱. -----

گروهی از مسلمانان، او را یاری می‌دهند. آنها در روز قیامت، از بزرگان شهیدان اتم هستند.

همچنین امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید:

إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنَزِلَةً يَغِطُهَا بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۱.

عباس علیه السلام در پیشگاه خداوند - تبارک و تعالی -، جایگاهی دارد که همه شهیدان در روز قیامت، به آن، حسرت می‌خورند.

شیخ صدوق رحمه الله علیه نیز از میثم تمار نقل می‌کند که در پیشگویی‌ای، خطاب به زنی به نام جبلة، گفته است:

اعْلَمِي أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَلِأَصْحَابِهِ عَلَى سَائِرِ الشُّهَدَاءِ دَرَجَةٌ ۲.

بدان که حسین بن علی علیه السلام، سرور شهیدان در روز قیامت است و یارانش، درجه‌ای [برتر] از دیگر شهیدان دارند.

۱. ر. ک: ص ۱۹۵ ح ۱۰۴۰. ۲. ر. ک: ج ۱ ص ۲۴۷ ح ۱۵۴.

۶. پیش از خشک شدن عرق اسب‌هایشان، به بهشت می‌روند

در الأمالی شیخ صدوق، از کعب الأحبار نقل شده که گفته است: در کتاب ما (یعنی تورات)، آمده: إِنَّ رَجُلًا مِنْ وَلَدِ مُحَمَّدٍ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقْتَلُ، وَلَا يَجِفُّ عَرَقُ دَوَابِّ أَصْحَابِهِ حَتَّى يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ، فَيَعَانِقُوا الْحَوْرَ الْعَيْنَ ۳.

مردی از فرزندان محمد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، کشته می‌شود که عرق مرکب یارانش خشک نشده، وارد بهشت می‌شوند

و با حور العین ، هماغوش می گردند .

همچنین در برخی از منابع اهل سنت ، از عَمَّار دُهنی گزارش شده که گفته است :

مَرَّ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى كَعْبٍ ، فَقَالَ : يُقْتَلُ مِنْ وَلَدِ هَذَا الرَّجُلِ رَجُلٌ فِي عِصَابَةٍ لَا يَجِفُّ عَرَقُ خِيُولِهِمْ حَتَّى يَرِدُوا عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ، فَمَرَّ حَسَنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا : هَذَا يَا أَبَا إِسْحَاقَ ؟ قَالَ : لَا ، فَمَرَّ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالُوا : هَذَا ؟ قَالَ : نَعَمْ ۴ .

علی علیه السلام از کنار کعب گذشت . کعب گفت : از فرزندان این مرد ، کسی در میان گروهی (یارانش) کشته می شود که عَرَق اسبانشان خشک نشده ، به خدمت محمد صلی الله علیه و آله وارد

۳. ر. ک : ج ۱ ص ۲۴۸ ح ۱۵۷ . ۴. ر. ک : ج ۱ ص ۲۴۸ ح ۱۵۸ .

می شوند . پس حسن علیه السلام عبور کرد . گفتند : ای ابو اسحاق ! این است ؟ گفت : نه . پس حسین علیه السلام آمد . گفتند : این است ؟ گفت : آری ۱ .

و اینک ، اشاره ای کوتاه به زندگی نامه شماری از برجسته ترین یاران امام حسین علیه السلام .

۱. گفتنی است در کتاب الدمعة الساکبة (ج ۴ ص ۲۷۲ - ۲۷۳) ، ضمن نقل داستانی آمده که زینب علیها السلام در شب عاشورا ، خطاب به امام حسین علیه السلام گفت : «برادر! آیا یارانت را آزموده ای؟ من نگرانم که تو را هنگام حمله دشمن و کشاکش شمشیرها تسلیم دشمن کنند. امام علیه السلام گریست و در پاسخ فرمود: به خدا سوگند، آنها را آزموده ام. در میان آنها، جز جنگاور دلاور و استوار نیست. به مرگ، همان اندازه علاقه دارند که نوزاد به شیر مادرش دارد». لیکن همان طور که نویسنده این کتاب، اعتراف کرده است، این مطلب، در منابع معتبر، وجود ندارد.

۳ / ۱ ابو ثَمَامه عمرو بن عبد الله صائِدی

ابو ثَمَامه ، کُنیه یکی از یاران برجسته امام حسین علیه السلام است که با نام های : عمرو بن عبد الله صائِدی ، ۲ عمرو بن عبد الله انصاری ، ۳ زیاد بن عمرو بن عَرِيب بن حَنْظَلَةُ بن دَارِم بن عبد الله بن کعب صائِد ، ۴ ابو ثَمَامه صائِدی ، ۵ ابو ثَمَامه صیداو ی ، ۶ و ۷ ابو ثَمَامَةُ بن عمر صائِدی ، ۸ در منابع مختلف ، از او یاد شده است . طبری ، در باره او می گوید :

۲. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۳۹ . در برخی منابع ، «عمر» به جای «عمرو» آمده است . نیز ، ر . ک : همین شهادت نامه: ج ۲ ص ۱۵ ح ۹۰۵ و ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ . ۳. در رجال الطوسی (ص ۱۰۳) آمده که کنیه او «ابو ثمامه» است . همچنین فرد دیگری به نام «عمرو بن ثمامه» را از یاران امام حسین علیه السلام شمرده است . ۴. نسب معَدّ : ج ۲ ص ۵۲۲ ، جمهرة أنساب العرب : ص ۳۹۵ . در تنقیح المقال (ج ۲ ص ۵) ، «ابو ثمامه ، زیاد بن عمرو بن عَرِيب» ، از شهدای کربلا دانسته شده ؛ ولی در عین حال در همین کتاب (ص ۳۳۳) ، جدا از «ابو ثمامه» ، کسی با نام «عمرو بن عبد الله انصاری» نیز آمده است . و در إِبصار العین (ص ۱۳۴) ، از فردی با نام «زیاد بن عَرِيب» مستقل یاد شده و با «ابو عمره نهشلی» یکی دانسته شده است ؛ اما ما وی را با «شیب بن عبد الله» یکی گرفتیم . ۵. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۶۴ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۴۶ و ۸۵ . ۶. صائِد ، طایفه ای از قبیله هَمْدان هستند و صیدا ، طایفه ای از قبیله اسد بن خُزَیمه است (ر . ک : تاج العروس : ج ۵ ص ۷۱ و ۷۳) . به نظر می رسد که «صائِدی» درست باشد (ر . ک : ص ۱۵ ح ۹۰۶) . ۷. الأخبار الطوال : ص ۲۳۸ ؛ روضة الواعظین : ص ۲۰۰ . ۸. مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۲۰۶ .

وی از جنگاوران عرب و از بزرگان شیعه بود. ۱.

بر اساس برخی از گزارش‌ها، او از یاران شجاع و دلاور امام علی علیه السلام بود و در جنگ‌هایی که در دوران حکومت ایشان اتفاق افتاد، حضور داشته است و پس از شهادت ایشان، از یاران امام مجتبی علیه السلام بوده است.

ابو ثمامه، ساکن کوفه بوده و یکی از افرادی است که پس از مرگ معاویه، به امام حسین علیه السلام نامه نوشت و او را به قیام، دعوت کرد. ۲. ۳. هنگامی که مسلم بن عقیل علیه السلام، به نمایندگی از امام علیه السلام به کوفه آمد، ابو ثمامه، در زمره یاران مورد اعتماد او قرار گرفت و در تهیه سلاح و امکانات مالی، فعالیت داشت. ۴. مسلم علیه السلام نیز او را به فرماندهی سپاهیان قبیله رُبَع تمیم همیدان گماشت و سپاه او بود که ابن زیاد را در قصر حکومتی، محاصره کرد. ۵. هنگامی که مردم کوفه، مسلم علیه السلام را تنها گذاشتند، ابو ثمامه، از کوفه خارج شد و خود را به امام حسین علیه السلام رسانید. ۶ و در صف عاشقان و جان‌نثاران وی، قرار گرفت.

نگاهی گذرا به زندگی افتخارآمیز این مرد بزرگ، نشان می‌دهد که او، افزون بر استواری در ایمان، صلابت در ولایت اهل بیت علیهم السلام، دلاوری و شجاعت، از هوش و ذکاوت سیاسی و اطلاعات گسترده امنیتی برخوردار بوده است. لذا هنگامی که کثیر بن عبد الله - که پیشنهاد ترور امام حسین علیه السلام را به ابن سعد داده بود -، می‌خواست تا به عنوان پیام‌آور وی، مسلح بر امام علیه السلام وارد شود، او ممانعت نمود. ۷.

از کارهای برجسته و درخشان این مرد بزرگ - که در تاریخ عاشورا ثبت شده است -، یادآوری فرا رسیدن وقت ظهر برای اقامه نماز در بحبوحه نبرد در روز عاشورا است. در آن

۱. ر. ک: ج ۱ ص ۳۹۵ ح ۳۶۶. ۲. تنقیح المقال: ج ۲ ص ۳۳۳، إِبْصَارُ الْعَيْن: ص ۱۱۹. ۳. در منابع کهن، این گزارش‌ها نیامده است؛ ولی در الأُمَالِی شَجَرِی (ج ۱ ص ۱۷۳) و الحَدَائِقُ الْوَرْدِیَّة (ج ۲ ص ۱۲۲) آمده که او از یاران امیر مؤمنان علیه السلام بود. ۴. ر. ک: ج ۱ ص ۳۹۴ (بخش چهارم / فصل چهارم / فرستادن مال و جاسوس برای شناسایی محلّ مسلم). ۵. ر. ک: ج ۱ ص ۴۱۲ (بخش چهارم / فصل چهارم / دعوت مسلم از نیروهایش و حرکت به سوی قصر). ۶. تنقیح المقال: ج ۲ ص ۳۳۳. در إِبْصَارُ الْعَيْن (ص ۱۱۹)، همین مطلب از الإِرشاد و الأخبار الطوال نقل شده است که «وی به همراه نافع آمد»؛ ولی این مطلب، در این دو کتاب، یافت نشد. ۷. ر. ک: ج ۱ ص ۷۳۱ (بخش پنجم / فصل یکم / رسیدن عمر بن سعد به کربلا

۳ / ۲ آنس بن حارث

هنگامه، ابو ثمامه، خطاب به امام گفت:

يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، نَفْسِي لَكَ الْفِدَاءُ! إِنِّي أَرَى هَؤُلَاءِ قَدْ اقْتَرَبُوا مِنْكَ، وَلَا وَاللَّهِ، لَا تُقْتَلُ حَتَّى أُقْتَلَ دُونَكَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، وَأُحِبُّ أَنْ أَلْقَى رَبِّي وَقَدْ صَلَّيْتُ هَذِهِ الصَّلَاةَ الَّتِي دَنَا وَقْتُهَا.

ای ابا عبد الله! جانم فدای تو باد! من می‌بینم که اینان، به تو نزدیک شده‌اند. نه. به خدا سوگند، تو کشته نمی‌شوی تا این که من - به یاری خدا -، پیش روی تو کشته شوم و دوست دارم وقتی که پروردگارم را ملاقات می‌کنم، این نمازی را که وقتش رسیده، خوانده باشم.

امام حسین علیه السلام، با شنیدن سخن ابو ثمامه، سرش را بلند کرد و فرمود:

ذَكَرْتَ الصَّلَاةَ، جَعَلَكَ اللَّهُ مِنَ الْمُصَلِّينَ الذَّاكِرِينَ! نَعَمْ، هَذَا أَوَّلُ وَقْتِهَا.

نماز را یادآوری کردی. خداوند، تو را از نماز گزارانِ اهل ذکر، قرار دهد! آری. این، اوّل وقت نماز است.

سپس فرمود:

سَلَوْهُمْ أَنْ يَكُونُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ.

از آنها بخواهید که از ما دست بدارند، تا نماز بگزاریم.

حُصَيْن بن نُمَيْر، به امام جسارت کرد و گفت: نماز شما، پذیرفته نمی‌شود!

حبیب بن مُظَاهِر، به او پاسخ داد و با او درگیر شد و به شهادت رسید. پسرعموی ابو ثُمَامَه نیز - که در سپاه ابن سعد بود -، در این درگیری، به دست او کشته شد. در نهایت، در ظهر عاشورا به پیشنهاد ابو ثُمَامَه، نماز جماعت تاریخی امام حسین علیه السلام در میدان نبرد، برگزار شد؛ نماز جماعتی به امامت حسین علیه السلام، که با پیکری خونین در میدان جنگ و در برابر تیرهایی که از هر سو، امام و یارانش را نشانه می‌رفت، برگزار شد. ۱.

ابو ثُمَامَه، پس از شهادت شماری از یاران ابا عبد الله علیه السلام، به میدان آمد و در حالی که این اشعار را زمزمه می‌کرد، به صف دشمن حمله کرد: تسلیت به خاندان مصطفی و دختران او بر حبس بهترین مردم، نواده محمّد! تسلیت به زهرای پیامبر و همسرش خزانه دانش خدا، پس از احمد! تسلیت به همه اهالی مشرق و مغرب

۱. ر. ک: ج ۱ ص ۸۴۵ (بخش پنجم / فصل دوم / نماز جماعت در ظهر عاشورا به امامت امام حسین علیه السلام).

و اندوه بر حبس حسین استوار! چه کسی از سوی من به پیامبر و دخترش می‌رساند که فرزندان، در سختی شدیدی است؟
وی، در نهایت، در درگیری با قیس بن عبد الله، به خیل شهدای کربلا پیوست.

در «زیارت رجبیه» و «زیارت ناحیه مقدسه»، آمده است:

السَّلَامُ عَلَى أَبِي ثُمَامَةَ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِدِيِّ.

سلام بر ابو ثُمَامَه ۱، عمر بن عبد الله صائدی! الحقائق الوردیّة: از قبیله همدان، ابو ثُمَامَه عمر بن عبد الله صائدی، کشته شد که از یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام بود. قیس بن عبد الله، او را کُشت. ۳. قُتِلَ مِنْ هَمْدَانَ أَبُو ثُمَامَةَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِدِيِّ، وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَام، قَتَلَهُ قَيْسُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ (الحقائق الوردیّة: ج ۱ ص ۱۲۲، الأُمَالِی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۳). تاریخ الطبری (- به نقل از محمد بن قیس -): ابو ثُمَامَه صائدی، یکی از پسرعموهایش را که در سپاه دشمن بود، کُشت. ۴. قُتِلَ أَبُو ثُمَامَةَ الصَّائِدِيُّ ابْنُ عَمِّ لَهُ، كَانَ عَدُوًّا لَهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۱، الكامل فی التّاریخ: ج ۲ ص ۵۶۸). أنساب الأشراف: زیاد بن عمرو بن عَرِيب صائدی، از [قبیله] همدان - که کنیه‌اش ابو ثُمَامَه بود -، همراه حسین علیه السلام کُشته شد. ۵. قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام زِيَادُ بْنُ عَمْرِو بْنِ عَرِيبِ الصَّائِدِيِّ مِنْ هَمْدَانَ، فَكَانَ يُكْنَى أبا ثُمَامَةَ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۵).

۱. در زیارت رجبیه، «أَبِي ثُمَامَةَ الصَّائِدِي» آمده است. نیز، ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۸ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۲. ر. ک: ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۳. تنقیح المقال: ج ۱ ص ۱۵۴. ۴. التّاریخ الکبیر: ج ۲ ص ۳۰؛ رجال الطوسی: ص ۲۱. ۵. رجال الطوسی: ص ۹۹؛ أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۴.

آنس بن کاهل اسدی ۱، آنس بن هزله ۲ و مالک بن آنس کاهلی ۳.

آنس بن حارث ، یکی از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ۴ و امام حسین علیه السلام ۵ به شمار می‌رفته است .

وی از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که با اشاره به امام حسین علیه السلام فرمود :

إِنَّ ابْنِي هَذَا - يَعْنِي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَام - يُقْتَلُ بِأَرْضٍ يُقَالُ لَهَا : كَرْبَلَاءُ ، فَمَنْ شَهِدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَلْيَنْصُرْهُ .

این پسر [حسین علیه السلام]، در سرزمینی به نام کربلا، کشته می‌شود . هر کس از شما آن جا بود ، حتماً به او کمک کند .

و در ادامه همین نقل ، آمده است :

فَخَرَجَ أَنَسُ بْنُ الْحَارِثِ إِلَى كَرْبَلَاءَ ، فَقَتَلَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ۶ .

آنس بن حارث ، به سوی کربلا رفت و در کنار حسین علیه السلام ، کشته شد .

لیکن در گزارش بلاذری ، آمده است که او ، مانند عبید الله بن حُرْجُفَی ، از کوفه خارج شد و قصدش این بود که نه با امام علیه

السلام همراهی کند و نه با ابن زیاد . هنگام دیدار امام علیه السلام نیز به ایشان گفت :

وَاللَّهِ مَا أَخْرَجَنِي مِنَ الْكُوفَةِ إِلَّا مَا أَخْرَجَ هَذَا ، مِنْ كَرَاهَةٍ قِتَالِكَ أَوْ الْقِتَالِ مَعَكَ ، وَلَكِنَّ اللَّهَ قَذَفَ فِي قَلْبِي نُصْرَتَكَ وَشَجَعَنِي عَلَى

الْمَسِيرِ مَعَكَ ۷ .

به خداوند سوگند ، از کوفه بیرون نیامدم ، جز این که جنگ با تو یا همراهی با تو را خوش نداشتم ؛ ولی خداوند ، در دلم انداخت

که تو را یاری کنم و به من جرئت داد که با تو همراه شوم .

گفتنی است که با توجه به این که آنس بن حارث ، راوی حدیثی است که پیامبر صلی الله علیه و آله ، شهادت امام حسین علیه

السلام را پیشگویی کرده ۸ و این گزارش بلاذری در سایر منابع نیامده است، درستی این

۱. ر . ک : ص ۹۱۴ ح ۲۱۱۱ . نیز ، ر . ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۲۳ (زیارت امام علیه السلام در اول

رجب) . ۲. أسد الغابة : ج ۱ ص ۲۸۸ و ۳۰۱ ، الإصابة : ج ۱ ص ۲۸۱ . ۳. ر . ک : ص ۲۱ ح ۹۰۷ ومقتل الحسين عليه السلام ،

خوارزمی : ج ۲ ص ۱۸ . ۴. رجال الطوسی : ص ۲۱ ، الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحقائق الوردیة : ج ۱ ص ۱۲۱ ؛ الإصابة :

ج ۱ ص ۲۷۰ و ص ۶۹۳ ، أسد الغابة : ج ۱ ص ۲۸۸ و ۳۰۱ . ۵. رجال الطوسی : ص ۹۹ ، رجال ابن داوود : ص ۵۲ ، المناقب ، ابن

شهر آشوب : ج ۴ ص ۷۸ . ۶. ر . ک : ج ۱ ص ۲۰۱ (بخش سوم / فصل دوم / دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از امت خویش برای

یاری او) ۷. أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۸۴ . ۸. ر . ک : ج ۱ ص ۲۰۱ (بخش سوم / فصل دوم / دعوت پیامبر صلی الله علیه و آله از

امت خویش برای یاری او).

----- گزارش ، بعید به نظر می‌رسد ؛ بلکه می‌توان گفت : احتمالاً-، وی همان کسی است که به دلیل شنیدن

پیشگویی یاد شده ، سال‌ها پیش از واقعه کربلا ، در این منطقه اقامت گزید تا به فیض شهادت با سید الشهداء علیه السلام نائل آید . ۱.

در زیارت‌های «رجبیه» ۲ و «ناحیه مقدسه» از آنس ، چنین یاد شده :

السَّلَامُ عَلَى أَنَسِ بْنِ كَاهِلٍ الْأَسَدِيِّ .

سلام بر آنس بن کاهل اسدی ۳! ۹۰۸. مثير الأحران : سپس آنس بن حارث کاهلی ۴ به میدان آمد ، در حالی که می‌گفت : کاهل ما و

ذودان و نیز قبیله خندف و قیس غیلان می‌دانند که قوم من ، برای هم‌آوردن ، آفت است . ای قوم من ! به مانند شیران خفان باشید .

و اکنون ، از دشمن با ضرب شمشیر ، استقبال کنید . خاندان علی، پیرو [خداوند] رحمان‌اند و خاندان حرب (ابو سفیان) ، پیرو

شیطان‌اند ۶. قَدْ عَلِمْتَ كَاهِلُنَا وَذُودَانَ وَالْخِنْدِفِيَّوْنَ وَقَيْسَ غَيْلَانَ بِأَنَّ قَوْمِي آفَةٌ لِلْأَقْرَانِ يَا قَوْمِ كُونُوا كَأَسْوَدِ خَفَّانٍ وَاسْتَقْبِلُوا الْقَوْمَ

بِضَرْبِ الْآلِ عَلَيَّ شِيعَةَ الرَّحْمَانِ وَالْآلِ حَرْبِ شِيعَةِ الشَّيْطَانِ (مثير الأحران : ص ۶۳ ؛ الفتوح : ج ۵ ص ۱۰۷) .

۱. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (ج ۱ ص ۴۳۵ ح ۴۲۴) که در آن، به نقل از عربان بن هيثم، آمده است: «پدرم به صحرا می‌رفت و در منطقه‌ای منزل می‌کرد که جنگ حسین علیه السلام در آن جا رخ داد. ما هر وقت وارد آن جا می‌شدیم، مردی اسدی را می‌دیدیم که در آن جا مقیم شده است. پدرم به او گفت: می‌بینم که این جا اقامت کرده‌ای؟ او گفت: به من خبر رسیده که حسین علیه السلام، در این جا کشته می‌شود. من آمده‌ام تا با او باشم و با او گشته شوم. وقتی حسین علیه السلام کشته شد، پدرم گفت: برویم و بینیم آیا آن مرد اسدی، میان کشتگان هست یا نه؟ به آوردگاه آمدیم و گشتیم. دیدیم که او جزو کشته‌هاست» (ر. ک: ج ۱ ص ۲۴۸ «بخش سوم / چهارم / پیشگویی مردی از قبیله بنی اسد در باره شهادت او»). ۲. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۳ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۳. ر. ک: ص ۹۱۴ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۴. برخی روایات تاریخی، ضمن نقل این اشعار، نام وی را «مالک بن انس کاهلی» (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۸)، «مالک بن انس مالکی» (بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۴) و «مالک بن انس باهلی» (الفتوح: ج ۵ ص ۱۰۷) آورده‌اند. ۵. جایی در نزدیکی کوفه (معجم البلدان: ج ۲ ص ۳۷۹. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۳ در پایان همین جلد).

الأمالی، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدّش امام زین العابدین علیهم السلام -) : کاهل آنها و دودان و نیز قبیله خندف و قیس عیلان می‌دانند که قوم من، در هم شکننده هم‌آوردان است. ای قوم! مانند شیران شرزه باشید خاندان علی، پیرو [خاندان] رحمان‌اند و خاندان حرب، پیرو شیطان هستند. آن گاه، هجده تن از آنان را کشت و سپس به شهادت رسید. رضوان خدا بر او باد! ۱! قَدْ عَلِمْتَ كَاهِلَهَا وَدُودَانَ وَخِنْدِفِيُونَ وَقَيْسُ عَيْلَانَ بِأَنَّ قَوْمِي قَصَمُ الْأَقْرَانِ يَا قَوْمِ كُونُوا كَأَسْوَدِ الْجَانِ آلَ عَلِيٍّ شِيعَةَ الرَّحْمَنِ وَآلَ حَرْبٍ شِيعَةُ الشَّيْطَانِ فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا، ثُمَّ قَتَلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۴ ح ۲۳۹، روضة الواعظین: ص ۲۰۶ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام).

۱. در زیارت ناحیه، به نقل از مصباح الزائر، این گونه آمده است (ر. ک: ص ۹۱۳ ح ۲۱۱۰ پانویشت -).

۳ / ۳ بُریر بن خُصیر

اشاره

در منابع روایی و تاریخی، از وی با نام‌هایی چون: بُریر بن خُصیر هَمْدانی مَشْرِقی، ۲ بُریر بن خُصیر، ۳ بُریر بن خُصیر هَمْدانی، ۴ بُریر بن خُصیر، ۵ یزید بن خُصیر هَمْدانی، ۶ یزید بن خُصین

۲. الإرشاد: ج ۲ ص ۹۵؛ أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۹۹. ۳. ر. ک: ص ۲۵ ح ۹۱۳. ۴. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۲۱، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۱. ۵. ر. ک: ص ۳۹ ح ۹۱۹. نیز، ر. ک: بحار الأنوار (ج ۴۴ ص ۳۲۰) که در آن، «بدیر بن خُصیر هَمْدانی» آمده است.

هَمْدانی مَشْرِقی، ۱ زید بن خُصین هَمْدانی مَشْرِقی، ۲ یزید بن عبد الله مَشْرِقی، ۳ و بُریر بن خُصین هَمْدانی، ۴ یاد شده است. با اندکی تأمل، روشن می‌گردد که مقصود از همه این نام‌ها، یکی است و تعبیرهایی، مانند: «یزید» و «زید»، تصحیف در نوشتار

است

۱. در زیارت ناحیه، به نقل از الإقبال، این گونه آمده است (ر.ک: ص ۹۱۳ ح ۲۱۱۰ «زیارت دوم، به روایت الإقبال»). در رجال الطوسی (ص ۱۰۶) در آن، «هَمْدانی» نیامده. نیز، ر.ک: مطالب السؤل: ص ۷۶. ۲. در زیارت ناحیه، به نقل از المزار الکبیر، این گونه آمده است (ر.ک: ص ۹۱۳ ح ۲۱۱۰ پانویشت). ۳. در الأُمالی شجری (ج ۱ ص ۱۷۳)، «از هَمْدان» آمده است. ۴. در الملهوف (ص ۱۵۴ و ۱۳۹)، افزوده «همدانی» و در بعضی نسخ، «خُصَیر» یا «خُصَیر» آمده است. نیز، ر.ک: همین شهادت‌نامه: ج ۱ ص ۶۷۶ (بخش چهارم / فصل هفتم / سخنرانی امام علیه السلام در ذی حُسم).

ویژگی‌های بُریر بن خُصیر

۱. قرآن شناسی

بُریر، از بزرگ‌ترین قرآن‌شناسان عصر خود در کوفه بوده است، به گونه‌ای که وی «أقرأ أهل زمانه (بهترین قاری عصر خود)» و «سَید القُرَّاء (سرور قاریان)» شمرده شده است. گفتنی است که لقب «قاری» ۷ در آن دوران، به کسی اطلاق می‌شده که علاوه بر آشنایی با الفاظ قرآن و قرائت آن، با مفاهیم قرآن و احکام آن نیز آشنایی داشته است

۵. ر.ک: ص ۲۱ ح ۹۱۰. ۶. ر.ک: ص ۲۳ ح ۹۱۲ و ص ۳۹ ح ۹۱۹. ۷. ر.ک: ص ۹۱۳ ح ۲۱۱۰ و ص ۲۳ ح ۹۱۲.

۲. بصیرت کامل

بُریر، به مبانی دینی خود، اعتقادی راسخ، و نسبت به حَقانیت راهی که در پیش گرفته بود، بصیرت کامل داشت و از این رو، در مناظره با یزید بن مَعْقِل در روز عاشورا، او را به مباحله دعوت کرد و با غلبه یافتن بر او، دعایش به اجابت رسید و حَقانیت خود را اثبات نمود.

۸. الملهوف: ص ۱۶۰.

۳. پارسایی

یکی دیگر از ویژگی‌های بُریر، پارسایی، عبادت، شب‌زنده‌داری و روزه‌داری است. ۱. در باره او گزارش شده است که: بُریر، از پارسایانی بود که روزها را روزه می‌گرفتند و شب‌ها را به نماز می‌ایستادند. ۲.

۱. ر.ک: ص ۲۱ ح ۹۱۱. ۲. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۴۸.

۴. سخنوری

وی از سخنوران توانا بود. سخنان وی در ذی حُسم ۳ و هنگامی که سپاه کوفه، مانع از رسیدن آب به اهل بیت امام علیه السلام شده بود ۴، و نیز احتجاج او در روز عاشورا بر کوفیان به فرمان امام علیه السلام ۵، دلیل روشنی بر توانایی او در سخنوری است. همچنین، وی با اجازه امام علیه السلام، در موضوع آب با ابن سعد، گفتگو کرد ۶

۳. ر. ک: ج ۱ ص ۶۷۶ (بخش چهارم / فصل هفتم / سخنرانی امام علیه السلام در ذی حُسم). ۴. ر. ک: ج ۱ ص ۷۲۳ ح ۷۶۰ و ص ۸۰۹ ح ۸۵۴. ۵. ر. ک: ج ۱ ص ۸۰۹ (سخن گفتن بُریر بن خُصیر با سپاه کوفه). ۶. ر. ک: ج ۱ ص ۷۲۴ ح ۷۶۱.

۵. خنده‌رویی در صبح عاشورا

بُریر، همان کسی است که به دلیل یقین به زندگی پس از مرگ، در صبح عاشورا، هنگامی که امام علیه السلام و یارانش در حلقه محاصره دشمن بودند و فاصله‌ای با شهادت نداشتند، از آرامش خاصی برخوردار بود و با دوست خود ۷، عبد الرحمان، با چهره‌ای خندان، گفتگو می‌کرد. دوستش به وی ایراد گرفت و گفت: ای بُریر! می‌خندی؟! الآن، نه وقت خنده است، و نه کار بیهوده.

بُریر، در پاسخ وی گفت:

لقد علم قومی أنّی ما أحببت الباطل كهلاً ولا شاباً، وإنّما أفعل ذلك استبشاراً بما نصير إليه، فوالله، ما هو إلّا أن نلقى هؤلاء القوم بأسیافنا نعالجهم بها ساعة، ثم نعانق الحور العين ۸.

قوم من می‌دانند که من، نه در جوانی و نه در پیری به کار بیهوده علاقه‌مند نبوده‌ام. این کار را برای خجستگی آنچه برایمان اتفاق می‌افتد، می‌کنم. به خدا سوگند، جز این نیست که ما

۷. ر. ک: ج ۱ ص ۷۹۷ (بخش پنجم / فصل یکم / استقبال از شهادت با روی باز). ۸. ر. ک: ج ۱ ص ۷۹۸ ح ۸۴۳.

با این گروه، با شمشیرهایمان رویارو می‌شویم و ساعتی را با آنها می‌جنگیم و سپس با حور العين، هماغوش می‌گردیم. وی در روز عاشورا، پس از نبردی دلیرانه، به وسیله کعب بن جابر، به شهادت رسید ۱۰. در «زیارت ناحیه» آمده است:

السَّلامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ حُصَيْنٍ الْهَمْدَانِيِّ الْمِشْرَقِيِّ الْقَارِي، الْمُجَدَّلِ بِالْمَشْرِفِيِّ ۲.

سلام بر یزید بن حُصین همدانی مشرقی قاری که با [شمشیر] مشرفی، زده شد!

نام او در «زیارت رجیّه» هم آمده است ۳. الأمالی، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -): من، بُریرم و پدرم، خُصیر است خیری نیست در کسی که خیری ندارد. آن گاه، سی تن از آنان را کُشت و سپس، به شهادت رسید. رضوان خدا بر او باد! ۴! أنا بُریرٌ وأبى خُصیرٌ لا خیرَ فیمنَ لیسَ فیهِ خیرٌ فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَلَاثِينَ رَجُلًا، ثُمَّ قَتَلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۴ ح ۲۳۹، روضه الواعظین: ص ۲۰۶ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام). الملهوف: بُریر بن خُصیر - که زاهد و عابد بود -، به میدان آمد. یزید بن معقل، به سوی او بیرون آمد و با هم، قرار مُباهله گذاشتند و از خدا خواستند که هر که بر حق است، آن را که بر باطل است، بکُشد. آن گاه، با هم جنگیدند و

بُریر، او را کُشت. سپس، پیوسته جنگید تا به شهادت رسید. خداوند، از او خشنود باد! **خَرَجَ بُرَيْرُ بْنُ خُصَيْرٍ وَكَانَ زَاهِدًا عَابِدًا، فَخَرَجَ إِلَيْهِ يَزِيدُ بْنُ مَعْقِلٍ، وَاتَّفَقَا عَلَى الْمُبَاهَلَةِ إِلَى اللَّهِ فِي أَنْ يَقْتُلَ الْمُحِقُّ مِنْهُمَا الْمُبْطِلَ، فَتَلَايَا فَقَتَلَهُ بُرَيْرٌ، وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ (الملهوف: ص ۱۶۰، مثير الأحزان: ص ۶۱).**

۱. ر. ک: ص ۲۲ ح ۹۱۲. در الفتوح (ج ۵ ص ۱۰۲) و مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی (ج ۲ ص ۱۲) آمده است: قاتل او بحیر (/ بحیر) بن اوس ضَبّی بود. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۲۲ - ۲۶ ح ۹۱۲ - ۹۱۴. در زیارت ناحیه به روایت المزار الکبیر، «یزید» به جای «یزید» آمده و در روایت مصباح الزائر، «بریر بن خضیر» آمده و عبارت «با [شمشیر] مشرفی» نیامده است (ر. ک: ص ۹۱۳ ح ۲۱۱۰ پانویشت). ۳. در زیارت رجبیه، نام وی «بریر بن خضیر» آمده است (ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۸ «بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب»). ۴. در مثير الأحزان (ص ۶۱)، به جای «عابد»، آمده است: «او را سرور قاریان می‌خواندند».

----- تاریخ الطبری (-) به نقل از ابو مخنف (-): یوسف بن یزید، از عقیف بن زُهیر بن ابی اَخنس - که در هنگام شهادت حسین علیه السلام، حضور داشت -، برایم نقل کرد: یزید بن معقل از قبیله بنی عمیره بن ربیع - که با تیره بنی سلیمه از قبیله عبد قیس هم‌پیمان بودند -، بیرون آمد و گفت: ای بُریر بن خُصیر! می‌بینی که خدا، برای تو چه خواسته است؟ بُریر گفت: به خدا سوگند که برای من، خوبی خواسته است و برای تو، بدی!

یزید گفت: دروغ می‌گویی، در حالی که پیش از این، دروغگو نبودی. آیا به یاد می‌آوری که در محله بنی لُوذان، با هم می‌رفتیم و تو می‌گفتی: عثمان بن عفّان، بر خود، ستم کرد و معاویه بن ابی سفیان، گم‌راه و گم‌راه‌کننده است و بی‌تردید، پیشوای هدایت و حقیقت، علی بن ابی طالب است؟

بُریر گفت: گواهی می‌دهم که این، نظر و گفته من است.

یزید بن معقل به او گفت: من، گواهی می‌دهم که تو از گم‌راهان هستی.

بُریر بن خُصیر به او گفت: اگر موافقی با همدیگر مُباهله کنیم و خدا را بخوانیم تا دروغگو را لعنت کند و هر کدام را که بر باطل هستیم، بکشد. سپس بیرون بیا، تا با هم، تن به تن بجنگیم.

هر دو بیرون آمدند و دستانشان را به سوی خدا، بلند کردند و از او خواستند که دروغگو را لعنت کند و آن که بر حق است، دیگری را که بر باطل است، بکشد. سپس در برابر یکدیگر ایستادند و به نبرد با هم پرداختند و دو ضربه به هم زدند. یزید بن معقل، ضربه‌ای آرام به بُریر بن خُصیر زد که آسیبی به او نرساند و بُریر بن خُصیر نیز ضربه‌ای به او زد که کلاه خود او را شکافت و تا مغز سرش رسید و چنان [بر زمین] افتاد که گویی از بلندی، سقوط کرده است. شمشیر ابن خُصیر هم در سرش گیر کرد؛ و گویی او را می‌بینم که آن را تکان می‌دهد تا آن را از سرش بیرون بکشد.

سپس، رضی بن مُنقذ به بُریر حمله بُرد و با او گلاویز شد و لختی در گیر بودند. سپس بُریر بر سینه‌اش نشست. رضی گفت: جنگاوران و مدافعان، کجایند؟

کعب بن جابر بن عمرو اُزدی، رفت تا به بُریر، حمله بُرد. به او گفتم: این، بُریر بن خُصیر قاری است که در مسجد، به ما قرآن می‌آموخت.

اُمّیا او با نیزه به او یورش بُرد و آن را در پشت بُریر، جای داد. بُریر، چون سوزش نیزه را احساس کرد، بر او جُست و صورتش را گاز گرفت و نوک بینی‌اش را کُند؛ ولی کعب بن جابر، او را زد تا بر زمینش انداخت و نیزه را کاملاً در پشت او فرو کرد. سپس، به او روی آورد و چندان با شمشیرش بر او زد تا او را کُشت.

عفیف [بن زُهير] می گفت: گویی مرد عبدی از پای افتاده را می بینم که برخاست و خاک از جامه اش تکاند و گفت: ای برادر آزدی! نعمتی به من دادی که هرگز، آن را فراموش نمی کنم.

[یوسف بن یزید] می گفت: به عفیف گفتم: تو خود، اینها را دیدی؟

او گفت: آری. به چشم خود، دیدم و با گوش خود، شنیدم.

هنگامی که کعب بن جابر باز گشت، همسرش (یا خواهرش) نوار دختر جابر، به او گفت: دشمنان فرزند فاطمه را یاری دادی و بزرگ قاریان را کشتی! کار فجیعی انجام دادی. به خدا سوگند، دیگر هیچ گاه، حتی یک کلمه هم با تو سخن نمی گویم!

کعب بن جابر گفت: ای زن نکوهیده! از احوال من بپرس، تا به تو بگویند در آن روز، با حسین [چه کردم]، در حالی که نیزه ها آماده کارزار بودند. آیا ناپسندترین مطلوب تو را نیاوردم در حالی که در آن روز ترسناک، آنچه کردم، بر من مُشْتَبِه نبود (کارم درست بود). با من نیزه ای بود که سرش خیانت نمود و شمشیر سپیدی که با دو لبه تیز و بُرّان آن را برهنه کرده، میان گروهی بر کشیدم که دینشان، دین من نبود؛ چرا که من به دین اُمویان، خشنودم. و از نوجوانی تا کنون، چشمانم مانند آنها را چه در روزگار ایشان، و چه پیش از آن، ندیده بود با کوبنده ترین ضربه های شمشیر، به گاه نبرد آری. هر حامی حریم خویش، چنین کوبنده است. بی زره و کلاه خود، در برابر زخم و ضرب نیزه و شمشیر شکیب ورزیدند و به نبرد تن به تن، روی آوردند؛ اما سودی نداشت. اگر عیب الله را دیدی، به او بگو که من، مطیع و گوش به فرمان خلیفه ام. بُریر را کُشتم و سپس، نعمت نجات دادن را بر ابو مُنَقِّذ بار نمودم، هنگامی که جنگاوران را به یاری طلید

عبد الرحمان بن جُنْدَب نیز برایم گفت: شنیدم که کعب بن جابر، در روزگار فرمانروایی مُصْعَب بن زُبیر [بر عراق] می گفت: ای پروردگار من! ما به پیمان، وفا کردیم. پس - ای پروردگار - ما را مانند خیانتکاران، قرار مده.

پدرم به او گفت: راست است. او وفا کرد و کرم ورزید و تو برای خود، شر اندوختی.

او گفت: هرگز! من برای خودم شر نیندوختم؛ بلکه خیر اندوختم.

و ادّعا کرده اند که رضی بن مُنَقِّذ عبدی، بعدها در پاسخ این اشعار کعب، چنین سروده است: اگر پروردگارم می خواست، من در جنگ [با] آنان، شرکت نمی کردم و پسر جابر، بر من مَنّت [نجات دادم را] نمی گذاشت. [شرکت در] آن روز، چنان ننگ آور است که فرزندانم نیز مانند همنشینانم، بر من عیب می گیرند. ای کاش پیش از شهادت حسین، مُرده بودم و به زیر خاک رفته بودم! ۱! خَرَجَ یَزِيدُ بْنُ مَعْقِلٍ مِنْ بَنِي عَمِيرَةَ بْنِ رَبِيعَةَ وَهُوَ خَلِيفُ ابْنِ سَلِيمَةَ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ، فَقَالَ: يَا بُرَيْرُ بْنُ حُضَيْرٍ! كَيْفَ تَرَى اللَّهَ صَنَعَ بِكَ؟

قَالَ: صَنَعَ اللَّهُ - وَاللَّهِ - بِي خَيْرًا، وَصَنَعَ اللَّهُ بِكَ شَرًّا.

قَالَ: كَذَبْتَ، وَقَبْلَ الْيَوْمِ مَا كُنْتُ كَذَابًا، هَلْ تَذَكَّرُ وَأَنَا أُمَاشِيكَ فِي بَنِي لَوْذَانَ وَأَنْتَ تَقُولُ: إِنَّ عُثْمَانَ بْنَ عَفَّانَ كَانَ عَلَى نَفْسِهِ مُسْرِفًا، وَإِنَّ مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ ضَالٌّ مُضِلٌّ، وَإِنَّ إِمَامَ الْهُدَى وَالْحَقِّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؟

فَقَالَ لَهُ بُرَيْرٌ: أَشْهَدُ أَنَّ هَذَا رَأْيِي وَقَوْلِي، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ بْنُ مَعْقِلٍ: فَإِنِّي أَشْهَدُ أَنَّكَ مِنَ الضَّالِّينَ.

فَقَالَ لَهُ بُرَيْرُ بْنُ حُضَيْرٍ: هَلْ لَمَكَ فَلَا بَإِهْلَكَ؟ وَلَنَدْعُ اللَّهَ أَنْ يَلْعَنَ الْكَاذِبَ وَأَنْ يَقْتُلَ الْمُبْطِلَ، ثُمَّ اخْرُجْ فَلَا بَارِزَكَ. قَالَ: فَخَرَجَا فَرَفَعَا أَيْدِيَهُمَا إِلَى اللَّهِ يَدْعُوَانِهِ أَنْ يَلْعَنَ الْكَاذِبَ، وَأَنْ يَقْتُلَ الْمُحِقَّ الْمُبْطِلَ، ثُمَّ بَرَزَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا لِصَاحِبِهِ، فَاخْتَلَفَا ضَرْبَتَيْنِ، فَضَرَبَ يَزِيدُ بْنُ مَعْقِلٍ بُرَيْرَ بْنَ حُضَيْرٍ ضَرْبَةً خَفِيفَةً لَمْ تَضُرَّهُ شَيْئًا، وَضَرَبَهُ بُرَيْرُ بْنُ حُضَيْرٍ ضَرْبَةً قَدَّتِ الْمِغْفَرَ، وَبَلَغَتِ الدَّمَاعَ، فَخَرَّ كَأَنَّمَا هَوَى مِنْ حَالِقٍ، وَإِنَّ سَيْفَ ابْنِ حُضَيْرٍ لَثَابَتْ فِي رَأْسِهِ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ يُنْضِضُهُ مِنْ رَأْسِهِ.

وَحَمَلَ عَلَيْهِ رَضِيُّ بْنُ مُنَقِّذِ الْعَبْدِيِّ فَاعْتَقَ بُرَيْرًا، فَاعْتَرَكَ سَاعَةً. ثُمَّ إِنَّ بُرَيْرًا قَعَدَ عَلَى صَدْرِهِ، فَقَالَ رَضِيٌّ: أَيْنَ أَهْلُ الْمِصَاعِ وَالِدَفَاعِ؟ قَالَ: فَذَهَبَ كَعْبُ بْنُ جَابِرِ بْنِ عَمْرِو الْأَزْدِيُّ لِيَحْتَلَّ عَلَيْهِ، فَقُلْتُ: إِنَّ هَذَا بُرَيْرُ بْنُ حُضَيْرٍ الْقَارِي الَّذِي كَانَ يُقَرِّئُنَا الْقُرْآنَ فِي

المسجد، فَحَمَلَ عَلَيْهِ بِالرُّمَحِ حَتَّى وَضَعَهُ فِي ظَهْرِهِ، فَلَمَّا وَجَدَ مَسَّ الرُّمَحِ بَرَكَ عَلَيْهِ فَغَضَّ بِوَجْهِهِ، وَقَطَعَ طَرَفَ أَنْفِهِ، فَطَعَنَهُ كَعْبُ بْنُ جَابِرٍ حَتَّى أَلْقَاهُ عَنْهُ، وَقَدْ غَيَّبَ السُّنَانَ فِي ظَهْرِهِ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ يَضْرِبُهُ بِسَيْفِهِ حَتَّى قَتَلَهُ. قَالَ عَفِيفٌ: كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى الْعَبْدِيِّ الصَّرِيعِ قَامَ يَنْفُضُ التُّرَابَ عَنْ قَبَائِهِ، وَيَقُولُ: أَنْعَمْتَ عَلَيَّ يَا أَخَا الْأَرْدِ نِعْمَةً لَنْ أَنْسَاهَا أَبَدًا. قَالَ: فَقُلْتُ: أَنْتَ رَأَيْتَ هَذَا؟ قَالَ: نَعَمْ، رَأَى عَيْنِي وَسَمِعَ أُذُنِي.

فَلَمَّا رَجَعَ كَعْبُ بْنُ جَابِرٍ، قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ - أَوْ أُخْتُهُ - التَّوَارُ بِنْتُ جَابِرٍ: أَعْنَتَ عَلَى ابْنِ فاطِمَةَ وَقَتَلْتَ سَيِّدَ الْقُرَاءِ! لَقَدْ آتَيْتَ عَظِيمًا مِنَ الْأَمْرِ، وَاللَّهِ لَا أَكَلِّمُكَ مِنْ رَأْسِي كَلِمَةً أَبَدًا. وَقَالَ كَعْبُ بْنُ جَابِرٍ: سَلِمَ تَخْبِرِي عَنِّي وَأَنْتِ ذَمِيمَةٌ غَدَاةَ حُسَيْنٍ وَالرِّمَاحُ شَوَارِعُ أَلَمِ آتِ أَقْصَى مَا كَرِهْتَ وَلَمْ يُحِلَّ عَلَيَّ غَدَاةَ الرُّوْعِ مَا أَنَا صَانِعٌ مَعِيَ يَزِنُنِي لَمْ تَخْنَهُ كُعُوبُهُ وَأَيُّضُ مَخْشُوبُ الْغَرَارِينَ قَاطِعُ فَجَرْدَتُهُ فِي عُصْبَةٍ لَيْسَ دِينُهُمْ بَدِينِي وَإِنِّي بَابِنِ حَرْبٍ لِقَانِعٍ وَلَمْ تَرَ عَيْنِي مِثْلَهُمْ فِي زَمَانِهِمْ وَلَا قَبْلَهُمْ فِي النَّاسِ إِذْ أَنَا يَافِعٌ أَشَدَّ قِرَاعًا بِالشُّيُوفِ لَدَى الْوُغَى الْأَكْلُ مَنْ يَحْمِي الذَّمَارَ مُقَارِعُ وَقَدْ صَبَرُوا لِلطَّعْنِ وَالضَّرْبِ حُسْرًا وَقَدْ نَازَلُوا لَوْ أَنَّ ذَلِكَ نَافِعٌ فَأَبْلَغُ عُبيدَ اللَّهِ إِمَّا لَقَيْتُهُ بِأَنِّي مُطِيعٌ لِلخَلِيفَةِ سَامِعٌ قَتَلْتُ بُرَيْرًا ثُمَّ حَمَلْتُ نِعْمَةً أَبَا مُنْقِذٍ لَمَّا دَعَا مِنْ يُمَاصِغٍ؟ قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ جُنْدَبٍ، قَالَ: سَمِعْتُهُ فِي إِمَارَةِ مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ وَهُوَ يَقُولُ: يَا رَبِّ إِنَّا قَدْ وَفِينَا فَلَا تَجْعَلْنَا يَا رَبِّ كَمَنْ قَدْ غَدَرَ، فَقَالَ لَهُ أَبِي: صِدَقَ، وَلَقَدْ وَفَى وَكَرَّمَ، وَكَسَبَتْ لِنَفْسِكَ شَرًّا، قَالَ: كَلَّا! إِنِّي لَمْ أَكْسِبْ لِنَفْسِي شَرًّا، وَلَكِنِّي كَسَبْتُ لَهَا خَيْرًا.

قَالَ: وَزَعَمُوا أَنَّ رَضِيَّةَ بِنْتُ مُنْقِذِ الْعَبْدِيِّ رَدَّ بَعْدَ عَلَى كَعْبِ بْنِ جَابِرٍ جَوَابَ قَوْلِهِ فَقَالَ: لَوْ شَاءَ رَبِّي مَا شَهِدْتُ قِتَالَهُمْ وَلَا جَعَلَ النُّعْمَاءَ عِنْدِي ابْنُ جَابِرٍ لَقَدْ كَانَ ذَاكَ الْيَوْمَ عَارًا وَسُبَّةً يُعَيِّرُهُ الْأَبْنَاءُ بَعْدَ الْمَعَاشِرِ فَيَا لَيْتَ أَنِّي كُنْتُ مِنْ قَبْلِ قَتْلِهِ وَيَوْمَ حُسَيْنٍ كُنْتُ فِي رَمْسِ قَابِرٍ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۱، نیز، ر.ک: أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۹۹).

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: حسین علیه السلام، صبحگاهان، با یارانش نماز گزارد. سپس اسبش را برایش آوردند و بر آن نشست و با چند تن از یارانش به سوی لشکر دشمن، پیش آمد. بُریر بن خُصیر همدانی، جلوی ایشان بود. حسین علیه السلام به او فرمود: «ای بُریر! با اینان، سخن بگو و آنان را نصیحت کن». بُریر، پیش رفت و نزدیک لشکر دشمن - که همگی به سوی حسین علیه السلام پیش آمده بودند - ایستاد. سپس، بُریر به آنان گفت: ای مردم! از خدا پروا کنید، که باقی مانده گران قدر پیامبر صلی الله علیه و آله، به میان شما آمده است و اینان، فرزندان و خاندان و دختران و حرم (نزدیکان) او هستند. نظر و دلیلتان را بیاورید و بگویید که می‌خواهید با آنان، چه کنید؟ گفتند: می‌خواهیم که آنان را در اختیار امیر عبید الله بن زیاد بگذاریم تا در باره ایشان، نظر دهد.

بُریر گفت: آیا راضی نمی‌شوید که ایشان، به همان جایی که از آن آمده‌اند، باز گردند؟ وای بر شما، ای کوفیان! نامه‌هایی را که برای آنان فرستادید و تعهدهایی را که از جانب خود به ایشان دادید و خدا را بر آن گواه گرفتید، فراموش کرده‌اید، و خدا برای گواهی دادن، کافی است. وای بر شما! خاندان پیامبرتان را دعوت کردید و ادعا کردید که جانتان را برای آنان، فدا می‌کنید؛ اما چون نزد شما آمدند، آنان را در اختیار عبید الله گذاشتید و آب جاری فرات را که در دسترس همه است و یهود و نصارا و مجوس از آن می‌نوشند، و سگ و خوک هم به آن در می‌آیند، از آنان، باز داشتید. پس از محمد صلی الله علیه و آله، با ذریه‌اش بد کردید. شما را چه می‌شود؟! خداوند، روز قیامت، شما را سیراب نکند! چه بد قومی هستید شما! برخی از آنها به او گفتند: ای مرد! ما نمی‌دانیم که چه می‌گویی. بُریر گفت: ستایش، ویژه خدایی است که بصیرتم را در باره شما افزون کرد. خدایا! من از کردار این گروه، به سوی تو بیزاری می‌جویم. خدایا! میانشان درگیری و هراس بینداز، تا تو را خشمگین بر خودشان، ملاقات کنند. آنان، به سوی او تیراندازی کردند و بُریر، به عقب باز گشت. ۱. أَصْبَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى بِأَصْحَابِهِ، ثُمَّ قُرَّبَ إِلَيْهِ فَرَسُهُ فَاسْتَوَى عَلَيْهِ، وَتَقَدَّمَ نَحْوَ الْقَوْمِ فِي نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ بُرَيْرُ بْنُ خُصَيْرٍ الْهَمْدَانِيُّ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَلِّمِ الْقَوْمَ يَا بُرَيْرُ وَانصَحْهُمْ. فَتَقَدَّمَ بُرَيْرٌ حَتَّى وَقَفَ قَرِيبًا مِنَ الْقَوْمِ وَالْقَوْمُ قَدْ زَحَفُوا إِلَيْهِ عَنْ بُكْرَةِ أَبِيهِمْ، فَقَالَ لَهُمْ بُرَيْرٌ: يَا هَؤُلَاءِ اتَّقُوا اللَّهَ

؛ فَإِنَّ ثَقَلَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ أَصْبَحَ بَيْنَ أَظْهُرِكُمْ ، هَؤُلَاءِ ذُرِّيَّتُهُ وَعِترَتُهُ وَبَنَاتُهُ وَحَرَمُهُ ، فَهَاتُوا مَا عِنْدَكُمْ ، وَمَا الَّذِي تُرِيدُونَ أَنْ تَصْنَعُوا بِهِمْ ؟

فَقَالُوا : نُرِيدُ أَنْ نُمَكِّنَ مِنْهُمْ الْأَمِيرَ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ فَيَرَى رَأْيَهُ فِيهِمْ .

فَقَالَ بُرَيْرٌ : أَفَلَا تَرْضَوْنَ مِنْهُمْ أَنْ يَرْجِعُوا إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي أَقْبَلُوا مِنْهُ ؟ وَيَلْكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ ! أَنْتُمْ كُتِبَ إِلَيْهِ وَعُهِدَ كُمْ الَّتِي أُعْطِيتُمُوهَا مِنْ أَنْفُسِكُمْ وَأَشْهَدْتُمْ اللَّهَ عَلَيْهَا وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيداً ؟ وَيَلْكُمْ ! دَعَوْتُمْ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ وَزَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ مِنْ دُونِهِمْ ، حَتَّى إِذَا أَتَوَكُمْ أَسْلَمْتُمُوهُمْ لِعُبَيْدِ اللَّهِ ، وَحَلَّائِمُوهُمْ عَنْ مَاءِ الْفُرَاتِ الْجَارِي وَهُوَ مَبْذُولٌ ، يَشْرَبُ مِنْهُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسُ ، وَتَرِدُهُ الْكِلَابُ وَالْخَنَازِيرُ ! بِسْمَا خَلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي ذُرِّيَّتِهِ ! مَا لَكُمْ ؟ ! لَا سَقَاكُمْ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ! فَبَسَّ الْقَوْمُ أَنْتُمْ . فَقَالَ لَهُ نَفَرٌ مِنْهُمْ : يَا هَذَا ! مَا نَدْرِي مَا تَقُولُ .

فَقَالَ بُرَيْرٌ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي زَادَنِي فِيكُمْ بَصِيرَةً ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ فِعَالِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ ، اللَّهُمَّ أَلْقِ بِأَسْهُمِ بَيْنَهُمْ حَتَّى يَلْقَوْكَ وَأَنْتَ عَلَيْهِمْ غَضَبَانٌ .

فَجَعَلَ الْقَوْمُ يَرْمُونَهُ بِالسَّهَامِ ، فَرَجَعَ بُرَيْرٌ إِلَى وَرَائِهِ (مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۵۲، الفتوح: ج ۵ ص ۱۰۰) . من، بُرَیرم و پدرم، خُضَیر بود؛ شیرى که دیگر شیران را [نیز] با غُرَشش می ترساند . نیکوکاران ، کار خیر ما را می دانند شما را [با شمشیر] می زنم و در این کار ، زیانی نمی بینم . این گونه است انجام دادن کار خیر از بُرَیر . بحیر بن اوس ضَبَّی ، او را کُشت . انا بُرَیرُ وأبى حُضَیرٌ لَيْتَ يَرَوْعُ الْأَسَدَ عِنْدَ الزَّرْرِ يَعْرِفُ فِينَا الْخَيْرَ أَهْلُ الْخَيْرِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ ضَيرٍ كَذَاكَ فَعِلُ الْخَيْرِ مِنْ بُرَيرٍ قَتَلَهُ بَحِيرُ بْنُ أَوْسٍ الضَّبَّيَّ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۰۰ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۵) . ر . ك : ج ۱ ص ۷۷۸ (بخش پنجم / فصل یکم / از وقایع شب عاشورا)

و ص ۷۸۰ (گفتگوی بریر و شمر)

و ص ۸۰۹ (فصل دوم / احتجاج‌های امام علیه السلام بر سپاه کوفه)

۱. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۴۴ ؛ مصباح الزائر : ص ۲۹۶ .

۳ / ۴ بشیر بن عمرو خضرمی

بشیر بن عمرو خضرمی ۲ که در منابع از وی با نام‌های بشر بن عمر خضرمی ، بشیر بن عمرو ۴ و محمد بن بشیر خضرمی ۵ نیز یاد شده ، از یاران استوار گام و باوفای سید الشهداء علیه السلام است .

وی ، خبر ناگوار اسارت فرزندش در ناحیه‌ای مرزی را در کربلا شنید و در حالی که می‌توانست به بهانه آزاد کردن فرزندش صحنه را ترک کند ، جوان‌مردی کرد و از امام حسین علیه السلام جدا نشد . امام علیه السلام به وی فرمود :

أَنْتَ فِي جِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي ، فَأَعْمَلْ فِي فَكَاكِ ابْنِكَ .

تو از بیعت من ، آزادی . پس [برو و] برای رهایی پسرت ، تلاش کن .

اما وی پاسخ داد :

أَكَلَنِي السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ

۲. نام او، در زیارت رجبیه (ر . ك : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۲۱ «زیارت امام علیه السلام در اول رجب») و

زیارت ناحیه (ر . ك : همین شهادت‌نامه : ج ۲ ص ۹۱۳ ح ۲۱۱۰ «زیارت دوم ، به روایت الإقبال») ، این گونه آمده است؛ ولی در

زیارت ناحیه به روایت المزار الکبیر (ص ۴۹۳)، «بشیر بن عُمَر حَضَرَمِی» آمده است. ۳. الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۲، الأمالی، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۳. ۴. ر. ک: ص ۲۸ ح ۹۱۵. ۵. ر. ک: ص ۲۹ ح ۹۱۵.

اگر از تو جدا شوم، درندگان، زنده زنده، مرا بخورند!

و در گزارشی دیگر، آمده که امام علیه السلام به وی فرمود که فدیة (جان‌فدای) آزاد کردن فرزندش را هم در اختیارش می‌گذارد؛ اما وی، نپذیرفت و گفت:

هَيِّهَاتَ أَنْ أَفَارِقَكَ، ثُمَّ أَسْأَلَ الرُّكْبَانَ عَنْ خَبْرِكَ! لَا يَكُونُ - وَاللَّهِ - هَذَا أَبَدًا، وَلَا أَفَارِقُكَ ۱.

هرگز! از تو جدا شوم و از مسافران، خبر تو را جویا شوم؟ به خدا، هرگز این اتفاق نمی‌افتد و از تو جدا نمی‌شوم!

بر پایه گزارش طبری ۲، بشیر و سُوید، آخرین یاران امام علیه السلام بودند که به خیل شهدای کربلا پیوستند.

وی، در حالی که این اشعار را زمزمه می‌کرد، با سپاه دشمن درگیر شد و به شهادت رسید: امروز - ای نَفْس -، با [خدای] مهربان، دیدار می‌کنم و امروز، با احسان تمام، پاداش داده می‌شوی. بی‌تابی مکن. همه چیز، فنا شدنی است و شکیبایی برای تو، بُر بهره‌ترین است، در پیشگاه داورِ روز جزا ۳.

از وی در «زیارت ناحیه مقدسه»، چنین یاد شده است:

السَّلَامُ عَلَى بَشِيرِ بْنِ عُمَرَ الْحَضَرَمِيِّ، شَكَرَ اللَّهُ لَكَ قَوْلَكَ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الْإِنْصِرَافِ: أَكَلْتَنِي إِذْ السَّبَاعُ حَيًّا إِنْ فَارَقْتُكَ وَأَسْأَلَ عَنْكَ الرُّكْبَانَ، وَأَخَذُوكَ مَعَ قَلِيلِ الْأَعْوَانِ، لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا.

سلام بر بشیر بن عُمَر حَضَرَمِی! خداوند، سپاس گزار این گفته تو به حسین باشد، آن هنگام که او به تو اجازه داد که بروی؛ اما گفתי: [اگر از تو جدا شوم، درندگان، زنده زنده، مرا بخورند! خبر تو را از مسافران، جویا شوم و تو را با وجود کمی‌یاور، تنها بگذارم؟ هرگز، چنین اتفاقی نمی‌افتد! ۴]

نام او در «زیارت رجبیه» نیز آمده است. ۵. تهذیب الکمال (- به نقل از أسود بن قیس -): به مُحَمَّد بن بَشِير حَضَرَمِی گفته شد: پسرت در مرز

۱. ر. ک: ص ۲۹ ح ۹۱۶. ۲. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۴. ۳. أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۴. ۴. ر. ک: ص ۹۱۳ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۵. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۱ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب).

ری، اسیر شده است.

گفت: او و خودم را به حساب خدا می‌گذارم. نه دوست داشتم که اسیر شود، و نه این که پس از او بمانم.

حسین علیه السلام، سخن او را شنید و به او فرمود: «خدا، رحمت کند! بیعتم را از تو برداشتم. [برو و] برای آزاد کردن فرزندت تلاش کن».

او گفت: درندگان، مرا زنده زنده بخورند، اگر از تو جدا شوم!

امام علیه السلام فرمود: «پس، این جامه‌های گران‌بها را در اختیار فرزندت قرار ده تا با آنها، فدیة (جان‌فدای) برادرش را فراهم کند».

سپس، پنج جامه به ارزش هزار دینار به او بخشید. ۱. قِيلَ لِمُحَمَّدِ بْنِ بَشِيرٍ الْحَضَرَمِيِّ: قَدْ أُسِرَ ابْنُكَ بِتَغْرِ الرِّيِّ، قَالَ: عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُهُ

وَنَفْسِي ، مَا كُنْتُ أَحِبُّ أَنْ يُؤَسَّرَ ، وَلَا أَنْ أَبْقَى بَعْدَهُ .

فَسَمِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلَهُ ، فَقَالَ لَهُ : رَحِمَكَ اللَّهُ ! أَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي ، فَأَعْمَلْ فِي فِكَائِكَ إِيْنِكَ ، قَالَ : أَكَلَتْنِي السَّبَاعُ حَتَّى إِنْ فَارَقْتُكَ .

قَالَ : فَأَعْطِ ابْنَكَ هَذِهِ الْأَثْوَابَ الْبُرُودَ يَسْتَعِينُ بِهَا فِي فِدَاءِ أَخِيهِ ، فَأَعْطَاهُ خَمْسَةَ أَثْوَابٍ ثَمَّنُهَا أَلْفَ دِينَارٍ (تهذيب الكمال : ج ۶ ص ۴۰۷ ؛ الملهوف : ص ۱۵۳ . نیز ، ر . ک : همین شهادت‌نامه : ج ۱ ص ۸۰۲ ح ۸۴۸) . مقاتل الطالبيين (- به نقل از حمید بن مسلم -) : مردی آمد و به میان لشکر حسین علیه السلام در آمد و به نزد یکی از یاران ایشان رفت و به او گفت : از فلان پسر ، خبر رسیده که جنگجویان دیلم ، او را اسیر کرده‌اند . پس با من بیا تا در پرداخت فدیهِ‌اش بکوشیم . او گفت : تا چه کنم ؟ او و خودم را به حساب خدا ، و ا می گذارم .

امام حسین علیه السلام به او فرمود : «برو که بیعتم را از تو برداشتم و فدیهِ پسر را هم به تو می‌بخشم» . او گفت : هرگز ! از تو جدا شوم و سپس خبرت را از مسافران بپرسم ؟ به خدا سوگند که این ، هرگز اتفاق نمی‌افتد و از تو جدا نمی‌گردم !

سپس ، به آنان یورش بُرد و جنگید تا کشته شد . رحمت و رضایت خدا بر او باد ! ۲! جَاءَ رَجُلٌ حَتَّى دَخَلَ عَسْكَرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَجَاءَ إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ، فَقَالَ لَهُ : إِنَّ خَبَرَ إِيْنِكَ فُلَانٍ وَافٍ ؛ إِنَّ الدَّيْلَمَ أَسْتَرَوْهُ ، فَتَنْصَرِفُ مَعِيَ حَتَّى نَسْعَى فِي فِدَائِهِ ، فَقَالَ : حَتَّى أَصْنَعُ مَاذَا ؟ عِنْدَ اللَّهِ أَحْتَسِبُهُ وَنَفْسِي . فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْصَرِفْ وَأَنْتَ فِي حِلٍّ مِنْ بَيْعَتِي ، وَأَنَا أُعْطِيكَ فِدَاءَ إِيْنِكَ ، فَقَالَ : هِيَاهُ أَنْ أَفَارِقُكَ ، ثُمَّ أَسْأَلَ الرُّكْبَانَ عَنْ خَبْرِكَ ! لَا يَكُونُ وَاللَّهِ هَذَا أَبَدًا وَلَا أَفَارِقُكَ . ثُمَّ حَمَلَ عَلَى الْقَوْمِ ، فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَرِضْوَانُهُ (مقاتل الطالبيين : ص ۱۱۶) .

۳ / ۵ و ۶ دو جوان جابری

سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبد بن سریع ، دو برادرِ مادری و نیز پسرعموی یکدیگر بودند. ۲ از سیف ، به صورت‌های گوناگون ، نام برده‌اند: سیف بن حارث بن سریع ، ۳ سیف بن حارث ، ۴ شیب بن حارث بن سریع و ۵ سُفیان بن سریع . ۶

از مالک نیز با نام‌های مختلفی یاد کرده‌اند: مالک بن عبد بن سریع ، ۷ مالک بن عبد الله بن سریع ، ۸ مالک بن عبد الله حائری و ۹ مالک بن سریع . ۱۰

این دو ، از یاران امام حسین علیه السلام بودند ۱۱ و در لحظات سخت روز عاشورا ، گریان ، نزد امام علیه السلام آمدند . وقتی امام علیه السلام از علّت گریه آنها پرسید ، دلیل آن را نگرانی نسبت به حال امام علیه السلام و عدم توانایی جهت دفع دشمن ، بیان کردند .

امام علیه السلام نیز برای آنها ، دعا کرد . ۱۲

نام این دو در زیارت‌های «ناحیه» و «رجبیه» ۱۳ آمده است . در «زیارت ناحیه» می‌خوانیم :

۱. مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۲۴ ؛ مثير الأحزان : ص ۶۶ . نیز ، ر . ک : همین شهادت‌نامه : ج ۲ ص ۳۱ ح ۹۱۷ .
۲. نسب این دو ، به خاندان فائش بن جابر (جبیر) بن عبدالله بن قادم بن یزید بر می‌گردد (ر . ک : نسب معدّ : ج ۲ ص ۵۱۱ ، الاشتقاق : ص ۴۲۰ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۰۵) . ۳. نسب معدّ : ج ۲ ص ۵۱۱ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۰۵ . ر . ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۲۱ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) . ۵. ر .

ک : ص ۹۱۸ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم ، به روایت الإقبال) . ۶. رجال الطوسی : ص ۱۰۱ . ۷. نسب معذ: ج ۲ ص ۵۱۱ ، الاشتقاق: ص ۴۲۰ .

السَّلامُ عَلَى شَيْبِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ سَرِيعٍ . السَّلامُ عَلَى مَالِكِ بْنِ عَبْدِ بْنِ سَرِيعٍ .
سلام بر شیب بن حارث بن سَرِیع ! سلام بر مالک بن عبد بن سَرِیع ! تاریخ الطبری (- به نقل از محمد بن قیس -) : دو جوان جابری : ۲. سیف بن حارث بن سریع و مالک بن عبد بن سریع - که پسرعمو و برادرِ مادری یکدیگر بودند - ، نزد حسین علیه السلام آمدند و در حالی که می‌گریستند ، به او نزدیک شدند .

امام علیه السلام فرمود: «ای پسران برادر! چرا گریه می‌کنید ؟ به خدا سوگند ، من امیدوارم که به زودی ، چشمتان روشن شود !» .
آن دو گفتند: خداوند ، ما را فدایت کند! به خدا سوگند که برای خود ، گریه نمی‌کنیم ؛ بلکه بر تو می‌گرییم ! می‌بینیم که محاصره شده‌ای و کاری از ما بر نمی‌آید .

امام علیه السلام فرمود : «ای پسران برادر! خداوند ، به شما به خاطر این غمخواری و همدردی و جانبازی‌تان برای ما ، بهترین پاداش پروايشگان را عطا فرماید»

سپس ، آن دو جوان پیش رفتند و در همان حال ، به سوی حسین علیه السلام رو کرده ، گفتند: سلام بر تو ، ای فرزند پیامبر خدا !
امام علیه السلام نیز پاسخ داد : «و بر شما باد سلام و رحمت خدا !» .

سپس جنگیدند تا به شهادت رسیدند. ۳. جاءَ الْفَتَيَانِ الْجَابِرِيَّانِ : سَيْفُ بْنُ الْحَارِثِ بْنِ سَرِيعٍ ، وَمَالِكُ بْنُ عَبْدِ بْنِ سَرِيعٍ ، وَهُمَا ابْنَا عَمِّ وَأَخَوَانِ لِمُ ، فَأَتِيَا حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَنُوا مِنْهُ وَهُمَا يَبْكِيَانِ .

فَقَالَ : أَيُّ ابْنِي أَخِي ، مَا يُبْكِيكُمَا ؟ فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ تَكُونَا عَنْ سَاعَةٍ قَرِيرَي عَيْنٍ .

قَالَا : جَعَلَنَا اللَّهُ فِدَاكَ ! لَا وَاللَّهِ مَا عَلَى أَنْفُسِنَا نَبْكِي ، وَلَكِنَّا نَبْكِي عَلَيْكَ ، نَرَاكَ قَدْ أُحِيطَ بِكَ وَلَا نَقْدِرُ عَلَى أَنْ نَمْنَعَكَ .

فَقَالَ : جَزَاكُمَا اللَّهُ يَا بَنِي أَخِي بَوَاجِدِكُمَا مِنْ ذَلِكِ وَمَوَاسَاتِكُمَا إِيَّايَ بِأَنْفُسِكُمَا أَحْسَنَ جَزَاءِ الْمُتَّقِينَ ... ثُمَّ اسْتَقْدَمَ الْفَتَيَانِ الْجَابِرِيَّانِ يَلْتَفِتَانِ إِلَى حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَقُولَانِ : السَّلامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، فَقَالَ : وَعَلَيْكُمَا السَّلامُ وَرَحْمَةُ اللَّهِ ، فَقَاتَلَا حَتَّى قُتِلَا (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۴۲ ، الكامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۶۸) . ۸. أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۰۵ ؛ الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۳ .
۹. ر . ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۲۱ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) . ۱۰. رجال الطوسی : ص ۱۰۵ . ۱۱. در رجال الطوسی (ص ۱۰۱ و ۱۰۵) ، نام «سفیان بن سریع» و «مالک بن سریع» آمده است . ۱۲. ر . ک : ص ۳۱ ح ۹۱۷ . ۱۳. در زیارت رجبیه (اوّل رجب) آمده است : «سیف بن حارث و مالک بن عبد الله حائری» (ر . ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۲۱ «بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب») .

۱. ر . ک : ص ۹۱۶ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم ، به روایت الإقبال) . ۲. بعضی از منابع ، مثل مقتل الحسین خوارزمی (ج ۲ ص ۲۳) و به دنبال او بحار الأنوار (ج ۴۵ ص ۲۹) ، بین جریان شهادت دو جوان جابری و دو جوان غفاری ، خلط کرده‌اند . ۳. رجال الطوسی : ص ۹۹ ، الأمالی ، شجری : ج ۱ ص

۳ / ۷ و ۸ جُنَادَةُ بْنُ حَارِثٍ وَفِرْزَنْدَشِ عَمْرُو

جُنَادَةُ بْنُ حَارِثِ سَلْمَانِي ۴ یا انصاری ، ۵ که با نام‌های مختلفی ، مانند: جابر بن حارث

۴. الفتح: ج ۵ ص ۱۱۰.

سلمانی، ۱، جبار بن حارث سلمانی، ۲، جیاد بن حارث سلمانی مرادی، ۳، حیان بن حارث سلمانی آزدی، ۴، حیان بن حارث، ۵، حسان بن حارث، ۶ و حباب بن حارث، از او یاد شده است.

طبری، از او با نام جابر بن حارث سلمانی، یاد می‌نماید و او و چند تن دیگر را از اولین جنگاوران و از نخستین شهیدانی ذکر می‌کند که همگی در یک مکان، به شهادت رسیدند. ۷.

ابن شهر آشوب نیز او را با نام «حباب بن حارث»، جزو شهدای حمله اول دشمن بر می‌شمرد. ۸.

ابن کلبی، حیان بن حارث را جزو شهدای کربلا می‌داند. برخی منابع، جُناده بن حارث انصاری و پسرش عمرو را از شهدای کربلا شمرده‌اند که ظاهراً، همان جُناده بن حارث سلمانی باشد.

وی در روز عاشورا، با خواندن این اشعار، به صف دشمن حمله‌ور شد و جنگید تا به خیل شهیدان پیوست: من، جُناده، پسر حارث‌نه ناتوانم، و نه شکننده بی‌عتم تا آن زمان که وارثم بر بالای جسد متلاشی شده‌ام بر روی خاک، بایستد.

سپس، به دشمن هجوم بُرد و آن قدر به نبرد ادامه داد تا کشته شد. آن گاه، پس از او، [پسرش] عمرو بن جُناده، به سوی میدان رفت، در حالی که می‌خواند: گلوی پسر هند را بفشار و تیربارانش کن با سوارگان انصار، در درون خانه‌اش، با مهاجرانی که تیرهایشان، رنگین است

۱. ر. ک: ص ۹۹ ح ۹۶۸. ۲. الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۹. ۳. أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۵. ۴. ر. ک: ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۵. نسب معدّ: ج ۱ ص ۳۳۴. نیز، ر. ک: زیارت رجبیه (اول رجب) به روایت مصباح الزائر (ص ۲۹۱) و المزار شهید اول (ص ۱۴۲). ۶. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۱ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب). ۷. ر. ک: ص ۹۹ ح ۹۶۸. ۸. ر. ک: ج ۱ ص ۸۳۲ (سخنی در باره شهدای حمله نخست)

از خون کافران، در زیر گرد و غبار؛ تیرهایی که در روزگار محمّد صلی الله علیه و آله، رنگین شدند و امروز، از خون فاجران، رنگین می‌شوند و امروز، رنگین می‌شوند، با خون‌های گروهی که قرآن را به منظور یاری اشرار، کنار گذاشتند. در طلب خون‌هایشان در بدر، بر آمدند و رو برگرداندند با تیزی شمشیرها و نیزه‌های خطرناک. به خداوند - که پروردگار من است -، سوگند که همواره می‌زنم فاسقان را با شمشیر تیز بُرنده! این، امروز بر من، حقّ واجب است و [گر نه] در همه روزها، [وقت] در آغوش گرفتن و گفتگوست. ۱.

در «زیارت ناحیه»، آمده است:

السَّلامُ عَلَى حَيَّانِ بْنِ الْحَارِثِ السَّلْمَانِيِّ الْأَزْدِيِّ.

سلام بر حیان بن حارث سلمانی آزدی!

نام وی، در «زیارت رجبیه» هم آمده است.

۱. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۱، الفتح: ج ۵ ص ۱۱۰. ۲. ر. ک: ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۳. در زیارت رجبیه، «حیان / حسان بن الحارث» آمده است (ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۰ «بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب»)

۳ / ۹ جون ، غلام ابو ذر

جون ، که با نام‌های : جوين ، ۵ جون بن حوی ، ۶ جون بن حری ، ۷ جُوین بن ابی مالک ۸ و حوی ،

۴. رجال الطوسی : ص ۹۹ ، مقاتل الطالیین : ص ۱۱۳ . ۵. الإرشاد : ج ۲ ص ۹۳ ، إعلام الوری : ج ۱ ص ۴۵۶ . ۶. در مصباح الزائر و المزار الكبير و بحار الأنوار (ج ۱۰۱ ص ۲۶۹ ح ۱) ، «بن حری» ندارد . ۷. در زیارت ناحیه به روایت بحار الأنوار (ج ۴۵ ص ۷۱) به نقل از الإقبال (ج ۳ ص ۷۸) ، این گونه آمده است (ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۹۱۴ ح ۲۱۱۰ «زیارت دوم» ، به روایت الإقبال) . ۸. المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۰۳ . ۹. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۲۰ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۹۳ و ۴۰۳ .

در منابع از او یاد شده است .

وی ، برده سیاهی بود از یاران امام حسین علیه السلام . ۱۰ وی ، روز عاشورا خواست تا به میدان برود ؛ ولی امام علیه السلام از وی خواست که از این کار ، منصرف شود ؛ اما جون ، ضمن پافشاری برای رفتن به میدان ، به امام علیه السلام گفت :
وَاللَّهِ إِنَّ رِيحِي لَمُتِنَتْ ، وَإِنَّ حَسَبِي لَلثِيْم ، وَلَوْنِي لَأَسْوَدُ ، فَتَنْفَسُ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ ، فَيَطِيْبُ رِيحِي ، وَيَشْرُفُ حَسَبِي ، وَيَبْيَضُّ وَجْهِي . لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ ۲ .

به خدا سوگند ، بویی بد ، تباری پست و رنگی سیاه دارم پس بهشت را از من دریغ مَیدار تا بویم ، خوش و تبارم ، نیکو و رویم سپید شود ! نه! به خدا سوگند ، از شما جدا نمی شوم تا این که خون سیاهم با خون شما ، در آمیزد .

سپس به میدان آمد و با خواندن این اشعار ، به صف دشمن ، حمله ور شد : فاجران ، چگونه می بینند شمشیر زدن سیاهی را که با شمشیر مَشْرِفِ بُرنده تیز می زند ؟! شمشیری آخته ، از فرزندان محمد صلی الله علیه و آله دفاع می کنم . ۳. دفاع می کنم از آنان ، با زبان و دستم . با این کارها ، رستگاری روز وارد شدن (قیامت) را از معبود یگانه تنها ، امید دارم ؛ زمانی که شفاعت کننده ای همانند احمد ، در پیشگاه او نیست ۴ .

این خدمت گزار راستین آل محمد صلی الله علیه و آله نیز جنگید تا به خیل شهیدان پیوست . در گزارشی متأخر آمده که امام علیه السلام ، بر سر جنازه او ایستاد و برای او ، این چنین دعا کرد :

اللَّهُمَّ بَيِّضْ وَجْهَهُ ، وَطَيِّبْ رِيحَهُ وَاحْشُرْهُ مَعَ الْأَبْرَارِ ، وَعَرِّفْ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ۵ .

خداوندا ! صورت او را نورانی و بویش را خوش گردان و او را با نیکان ، محشور کن و میان

۱. رجال الطوسی : ص ۹۹ . ۲. ر. ک: ص ۳۵ ح ۹۱۸ . ۳. این بیت ، در مصدر ، اشکالاتی داشت و ما صحیح آن را از متن های دیگر ، در این جا آورده ایم . ۴. الفتوح : ج ۵ ص ۱۰۸ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۰۳ . ۵. تسلیة المجالس : ج ۲ ص ۲۹۳ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۳ . گفتنی است که مؤلف تسلیة المجالس ، سید محمد بن ابی طالب موسوی کرکی ، متوفای قرن دهم هجری است و بدین جهت ، مفردات وی ، قابل استناد نیست .

او و محمد و خاندان محمد صلی الله علیه و آله ، آشنایی برقرار نما .

و در ادامه ، از امام زین العابدین علیه السلام ، روایت شده که پس از ده روز که مردم ، برای دفن شهدا آمدند ، از جنازه او بوی مُشک ، استشمام می شد .

در «زیارت ناحیه مقدسه»، آمده است:

السَّلامُ عَلَى جَوْنِ بْنِ حَرِيٍّ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ .

سلام بر جون بن حری، ۱ غلام ابو ذر غفاری!

در «زیارت رجبیه» هم نام وی آمده است. ۲. الملهوف (- در یادکرد کشته شدن یاران امام علی علیه السلام -) : جون، غلام ابو ذر، به میدان آمد. او برده‌ای سیاه بود. حسین علیه السلام به او فرمود: «تو مجازی [که جنگی]؛ زیرا تو برای عافیت، در پی ما آمده‌ای. پس خود را درگیر گرفتاری ما مکن».

جون گفت: ای فرزند پیامبر خدا! من به گاه راحتی، از شما بهره ببرم و به هنگام سختی، رهایتان کنم؟! به خدا سوگند، بوی من، بد و تبارم، پست و رنگ پوستم، سیاه است. آیا از من دریغ می‌داری که با [رفتن به] بهشت، بویم خوش و تبارم نیکو و رویم سپید شود؟ به خدا سوگند، از شما جدا نمی‌شوم تا این خون سیاه با خون‌های شما، در آمیزد!

سپس جنگید تا به شهادت رسید. خوشنودی خدا بر او باد! ۳. بَرَزَ جَوْنُ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ، وَكَانَ عَبْدًا أَسْوَدَ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ:

أَنْتَ فِي إِذْنٍ مِنِّي؛ فَإِنَّمَا تَبِعْتَنَا طَلَبًا لِلْعَافِيَةِ، فَلَا تَبْتَغِ بِطَرِيقِنَا.

فَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، أَنَا فِي الرَّخَاءِ الْحَسَنِ قِصَاعُكُمْ، وَفِي الشَّدِّ أَخَذُكُمْ؟! وَاللَّهِ إِنَّ رِيحِي لَمُنْتِنٌ، وَإِنَّ حَسَبِي لَلنَّيِّمِ، وَلَوْ نِي لَأَسْوَدُ، فَتَنْفَسُ عَلَيَّ بِالْجَنَّةِ، فَيَطِيبَ رِيحِي، وَيَشْرُفَ حَسَبِي، وَيَبْيَضَّ وَجْهِي، لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُكُمْ حَتَّى يَخْتَلِطَ هَذَا الدَّمُ الْأَسْوَدُ مَعَ دِمَائِكُمْ.

ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ (الملهوف: ص ۱۶۳، مثير الأحزان: ص ۶۳).

۱. در روایت مصباح الزائر (ص ۲۷۸) و المزار الكبير (ص ۴۸۶ ح ۸)، «بن حری» نیامده است. ۲. در زیارت رجبیه، «جون مولى أبی ذر» آمده است (ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۸) (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب).

۳ / ۱۰ حبیب بن مظاهر

حبیب بن مظاهر اسدی ۴ که در منابع رجالی و تاریخی، از وی با نام حبیب بن

۳. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۶؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۹۵.

مُظَهَّرٌ فَقَعَسَى ۲ نیز یاد شده، از یاران خاصّ امام علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام ۳ بوده است؛ بلکه به گفته ابن حجر، دوران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نیز درک کرده است. ۴.

وی در دوران حکومت امام علی علیه السلام، یکی از اعضای «سپاه ویژه» ایشان - که «شُرَطَةُ الْخَمِيسِ» نامیده می‌شد -، بوده است. ۵.

مذاکرات حبیب بن مظاهر با میثم تمار و رشید هجری در باره آینده، نشانه آن است که آنان، از اصحاب سِرّ امام علی علیه السلام، و برخوردار از کمالات بلند معنوی و علم منایا و بلایا (مرگ‌ها و حادثه‌ها) بوده‌اند. ۶.

وی، در زمره نخستین کسانی بود که از امام حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه، دعوت کردند ۷ و پس از ورود مسلم علیه

السلام به کوفه و قرائت نامه امام علیه السلام برای مردم کوفه ، پس از عایس - که ضمن اظهار تردید در صداقت مردم کوفه ، سوگند یاد کرد که شخصاً دعوت امام علیه السلام و نماینده ایشان را می‌پذیرد و برای رضای خدا با دشمنان آنان می‌جنگد تا خدا را ملاقات کند - ، از جا برخاست و گفت :

رَحِمَكَ اللَّهُ ! قَدْ قَضَيْتَ مَا فِي نَفْسِكَ بِوَاجِرٍ مِنْ قَوْلِكَ .

خداوند، تو را بیامرزد! آنچه را در نظر داشتی، با سخنی کوتاه، بیان کردی .

سپس گفت:

وَأَنَا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، عَلَى مِثْلِ مَا هَذَا عَلَيْهِ ۸ .

سوگند به خداوندی که جز او خدایی نیست، من هم نظری همچون نظر او دارم .

پس از سخنان این دو نفر ، بیعت مردم با مُسلم بن عقیل ، آغاز شد . ۹. همچنین حبیب ، در بیعت گرفتن از مردم کوفه ، نقشی فعال داشت . ۱۰.

۱. جمهره النسب : ص ۱۷۰ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۰۲ . ۲. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۵۵ ، الإصابة : ج ۲ ص ۱۴۲ . ۳. رجال الطوسی : ص ۶۰ و ۹۳ و ۱۰۰ ، الاختصاص : ص ۳ و ۷ و ۸ . ۴. الإصابة : ج ۲ ص ۱۴۲ . ۵. ر. ک : رجال البرقی : ص ۴ . ۶. ر. ک : ص ۴۹ ح ۹۱۷ . ۷. ر. ک : ج ۱ ص ۳۰۴ (بخش چهارم / فصل سوم / نامه کوفیان به امام علیه السلام و دعوت او به قیام) . ۸. ر. ک : ج ۱ ص ۳۳۶ (بخش چهارم / فصل چهارم / وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان با او) . ۹. ر. ک : ج ۱ ص ۳۳۶ (بخش چهارم / فصل چهارم / وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان با او) . ۱۰. الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحقائق الوردیة : ج ۱ ص ۱۲۱ .

وی پس از حضور در کربلا- نیز برای جذب نیرو برای سپاه امام علیه السلام از طایفه بنی اسد ۱ و برخورد با دشمنان، تلاش‌های فراوانی داشت . ۲.

حبیب ، در روز عاشورا ، فرماندهی جناح چپ سپاه امام علیه السلام را به عهده داشت ۳ و از آرامش و روحیه بسیار بالایی برخوردار بود . چنان که در آستانه شهادت، شاد بود و بر اساس نقلی ، با هم‌زمان خود، شوخی می‌کرد ۴. بُریر به او گفت : برادر ! الآن وقت خنده نیست .

حبیب ، پاسخ داد :

کجا برای شادمانی ، بهتر از این جا ؟ به خدا سوگند ، جز این نیست که این گروه اُوباش ، با شمشیرهایشان به ما هجوم می‌آورند و ما با حور العین ، هماغوش می‌شویم . ۵.

وی ، در حالی که این اشعار را زمزمه می‌کرد ، به سپاه دشمن ، حمله‌ور شد : من ، حبیب و پدرم ، مُظاهر است یکه سوار پیکارجو ، میان شعله‌های جنگ . شما ، آماده‌تر و پُر شمارت‌ریدو ما ، وفادارتر و شکیباتر از شما ایم . ما ، حجتی برتر و حقی روشن‌تر داریم و از شما ، پرهیزگارتریم و دلیل بهتری داریم . ۶.

او همچنان رزمید تا به خیل شهدای کربلا پیوست . شهادت حبیب ، برای امام حسین علیه السلام ، بسیار ناگوار بود . لذا هنگامی که وی شهید شد ، فرمود :

من ، شهادت خود و یارانِ حمایت‌گرم را به حساب خدا می‌گذارم . ۷.

در «زیارت ناحیه مقدسه» ، آمده است :

السَّلَامُ عَلَى حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ .

سلام بر حبیب بن مُظَاهِر اسدی !

۱. ر. ک : ج ۱ ص ۷۴۳ (فصل یکم / کوشش‌های حبیب بن مظاهر برای یاری امام علیه السلام در ششم محرم). ۲. ر. ک: ج ۱ ص ۷۵۹ (فصل یکم / شب را مهلت گرفتن برای نماز و دعا و استغفار) و ج ۱ ص ۸۰۹ (فصل دوم / احتجاج‌های امام علیه السلام بر سپاه کوفه) و ج ۱ ص ۸۴۵ (نماز جماعت در ظهر عاشورا به امامت امام حسین علیه السلام). ۳. ر. ک: ج ۱ ص ۸۰۰ (فصل دوم / رویارویی لشکر هدایت و لشکر گم‌راهی). ۴. ر. ک: ج ۱ ص ۷۹۷ (فصل یکم / استقبال از شهادت با روی باز). ۵. ر. ک: ص ۳۹ ح ۹۱۹. ۶. ر. ک: ص ۴۱ ح ۹۲۲. ۷. ر. ک: ص ۴۲ ح ۹۲۲. ۸. ر. ک: ص ۹۱۳ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال).

نام وی در «زیارت رجبیه» هم آمده است. ۱. ر. ک: ص ۱۰۴ (فصل سوم / مُسلم بن عَوْسَجَه).

۱. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۸ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب).

نکته

گفتنی است که فاضل دربندی، در کتاب أسرار الشهادة، ۲ داستان مفصّلی را ۳ در باره ملاقات حبیب بن مُظَاهِر با مُسلم بن عَوْسَجَه در مغازه عطّاری در بازار کوفه برای خرید رنگ، همچنین نامه امام حسین علیه السلام به حبیب و دعوت از او برای یاری خود، گفتگوی حبیب با همسرش در باره رفتن به کربلا، سخن گفتن غلام حبیب با اسب وی در خارج از کوفه، چگونگی رسیدن حبیب به کربلا و ابلاغ سلام زینب علیها السلام به وی هنگام ورود به کربلا، نقل کرده است که مانند بسیاری از مطالب دیگر این کتاب، در منابع معتبر، اثری از آنها دیده نمی‌شود و متأسّفانه، بسیاری از اهل منبر و مرثیه‌سرایان، آنها را نقل می‌کنند. رجال الکشی (- به نقل از فَضَّل بن زُبَیر -): میثم تمار، سوار بر اسبش می‌رفت که حبیب بن مُظَاهِر اسدی را در مجلس قبیله بنی اسد، دید. آنها با هم سخن گفتند تا آن جا که گردن اسب‌هایشان، در هم فرو رفت.

سپس حبیب گفت: گویی پیرمردی شکم‌بزرگ را می‌بینم که در دار الرزق، خربزه می‌فروشد و به خاطر محبّت نسبت به خاندان پیامبرش، به دار آویخته شده و بر همان چوبه دار، شکمش را شکافته‌اند.

میثم گفت: من نیز مردی سرخ‌رو، با دو گیسوی بافته را می‌شناسم که بیرون می‌آید تا فرزند دختر پیامبرش را یاری دهد و کشته می‌شود و سرش را به کوفه می‌زنند.

آن گاه، آن دو از هم جدا شدند و اهل مجلس گفتند: دروغ‌گوتر از این دو، ندیده بودیم!

اهل مجلس، هنوز متفرّق نشده بودند که رشید هَجَری آمد و از اهل مجلس، در باره آن دو پرسید. گفتند: از هم جدا شدند و شنیدیم که این گونه می‌گویند. رشید گفت: خداوند، میثم را رحمت کند! فراموش کرد که [بگوید]: و صد درهم، بر جایزه آورنده سر [- حبیب] می‌افزایند.

سپس، رشید رفت و اهل مجلس گفتند: به خدا سوگند، این، دروغ‌گوترین آنان بود!

همان مردم می‌گویند: به خدا سوگند، روزگاری نگذشت که میثم را بر درِ خانه عمرو بن -----

۲. أسرار الشهادة: ج ۲ ص ۵۹۱ - ۵۹۳. ۳. ر. ک: ج ۱ ص ۱۹ (بخش یکم / فصل یکم: کتاب‌شناسی تاریخ عاشورا).

حُرَیث، به دار آویخته، دیدیم. نیز شاهد بودیم که سر حبیب بن مظاهر را - که همراه با حسین علیه السلام کشته شده بود - آوردند و همه آنچه را گفته بودند، به چشم دیدیم.

حبیب، از هفتاد تن یارانِ یاری دهنده حسین علیه السلام بود که کوه‌هایی از آهن [و شمشیر] را پیش روی خود دیدند و با سینه و صورت، به استقبال نیزه و شمشیر رفتند، در حالی که امان و مال، به آنها پیشنهاد شده بود؛ ولی آنان، پاسخ رد دادند و گفتند: ما نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عذری نداریم، اگر حسین علیه السلام کشته شود و ما جانی در بدن داشته و نگاره گر باشیم. سپس، گرد او چرخیدند تا به شهادت رسیدند.

حبیب [در واپسین ساعات عمرش] شوخی می‌کرد و یزید بن خُصَیر همدانی - که او را سِرورِ قاریان می‌خواندند -، به او گفت: برادر من! اکنون، وقت خنده نیست.

حبیب گفت: کجا بهتر از این جا، برای شادمانی است؟ به خدا سوگند، جز این نیست که این اوباش، با شمشیرهایشان به سوی ما می‌آیند [و ما را شهید می‌کنند] و با حور العین، هماغوش می‌شویم. ۱۰ مَرَّ مِثْمَ التَّمَارِ عَلَى فَرَسٍ لَهُ، فَاسْتَقْبَلَ حَبِيبَ بْنَ مُظَاهِرٍ الْأَسَدِيَّ عِنْدَ مَجْلِسِ بَنِي أَسَدٍ، فَتَحَدَّثَا حَتَّى اخْتَلَفَ أَعْنَاقُ فَرَسَيْهِمَا.

ثُمَّ قَالَ حَبِيبٌ: لَكَأَنِّي بِشَيْخٍ أَصْلَعَ ضَخَمِ الْبَطْنِ يَبِيعُ الْبَطِيخَ عِنْدَ دَارِ الرِّزْقِ، قَدْ صُلِبَ فِي حُبِّ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَيُبْقِرُ بَطْنَهُ عَلَى الْحَشَبِ.

فَقَالَ مِثْمٌ: وَإِنِّي لَأَعْرِفُ رَجُلًا أَحْمَرَ لَهُ ضَغِيرَتَانِ يَخْرُجُ لِنَصِيرَةِ ابْنِ بَنَتِ نَبِيِّهِ، فَيَقْتُلُ وَيُجَالُ بِرَأْسِهِ بِالْكُوفَةِ. ثُمَّ افْتَرَقَا، فَقَالَ أَهْلُ الْمَجْلِسِ: مَا رَأَيْنَا أَحَدًا أَكْذَبَ مِنْ هَذَيْنِ!

قَالَ: فَلَمْ يَفْتَرِقْ أَهْلُ الْمَجْلِسِ حَتَّى أَقْبَلَ رُشَيْدُ الْهَجْرِيِّ، فَطَلَبَهُمَا فَسَأَلَ أَهْلَ الْمَجْلِسِ عَنْهُمَا، فَقَالُوا: افْتَرَقَا، وَسَجَعْنَاهُمَا يَقُولَانِ كَذَا وَكَذَا، فَقَالَ رُشَيْدٌ: رَحِمَ اللَّهُ مِثْمًا! نَسِيَ: وَيُرَادُ فِي عَطَاءِ الَّذِي يَجِيءُ بِالرَّأْسِ مِنْهُ دَرَاهِمٌ، ثُمَّ أَدْبَرَ، فَقَالَ الْقَوْمُ: هَذَا وَاللَّهِ أَكْذَبُهُمْ!! فَقَالَ الْقَوْمُ: وَاللَّهِ مَا ذَهَبَتِ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالَى حَتَّى رَأَيْنَاهُ مَصْلُوبًا عَلَى بَابِ دَارِ عَمْرِو بْنِ حُرَیثٍ، وَجِءَ بِرَأْسِ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ قَدْ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَرَأَيْنَا كُلَّ مَا قَالُوا.

وَكَانَ حَبِيبٌ مِنَ السَّبْعِينَ الرَّجَالِ الَّذِينَ نَصَرُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَلَقُوا جِبَالَ الْحَدِيدِ، وَاسْتَقْبَلُوا الرِّمَاحَ بِصُدُورِهِمُ وَالسُّيُوفَ بِوُجُوهِهِمْ، وَهُمْ يُعَرِّضُ عَلَيْهِمُ الْأَمَانُ وَالْأَمْوَالُ فَيَأْبُونَ، وَيَقُولُونَ: لَا عُذْرَ لَنَا عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمِنَّا عَيْنٌ تَطْرِفُ، حَتَّى قُتِلُوا حَوْلَهُ.

وَلَقَدْ مَزَحَ حَبِيبٌ بِنُ مُظَاهِرٍ الْأَسَدِيِّ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ بْنُ خُصَيْرٍ الْهَمْدَانِيُّ، وَكَانَ يُقَالُ لَهُ سَيِّدُ الْقُرَاءِ: يَا أَخِي لَيْسَ هَذِهِ بِسَاعَةِ ضَحْكِ! قَالَ: فَأَيُّ مَوْضِعٍ أَحَقُّ مِنْ هَذَا بِالسُّرُورِ، وَاللَّهِ مَا هُوَ إِلَّا أَنْ تَمِيلَ عَلَيْنَا هَذِهِ الطَّغَامُ بِسُيُوفِهِمْ، فَنَعَانِقُ الْحَوْرَ الْعَيْنَ (رجال الكشي: ج ۱ ص ۲۹۲ ح ۱۳۳، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۹۲ ح ۳۳).

الأمالي، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -) : من، حبیب و پدرم، مظهر است ما، از شما پاک‌تر و پاکیزه‌تریم و بهترین مردم به گاه یادآوری را یاری می‌دهیم. آن گاه، ۳۱ تن از آنان را کشت و سپس به شهادت رسید. رضوان خدا بر او باد! ۱! أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَاهَرٌ لَنَحْنُ أَزْكَى مِنْكُمْ وَأَطْهَرُ نَصِيرُ خَيْرِ النَّاسِ حِينَ يُذَكَّرُ فَقُتِلَ مِنْهُمْ أَحَدًا وَثَلَاثِينَ رَجُلًا، ثُمَّ قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ (الأمالي، صدوق: ص ۲۲۴ ح ۲۳۹، روضه الواعظین: ص ۲۰۶ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام). من، حبیب و پدرم، مظهر است یکه‌سوارِ پیکارجو، میان شعله‌های جنگ.

شما، آماده‌تر و پُرشمارترید و ما، با حجت برتر و چیره‌تر. و شما، خیانتکار در پیمانید و ما از شما، وفادارتر و شکیاتریم. سپس یورش بُرد و آن قدر جنگید تا به شهادت رسید. خدایش بیامزد! ۲! أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَاهَرُ فَارِسُ هِجَاءٍ وَحَرْبٍ تُسَعَّرُ أَنْتُمْ أَعْدَاءُ عَدَّةٍ

وَأَكْثَرُ وَنَحْنُ أَعْلَى حُجَّةً وَأَقْهَرُ وَأَنْتُمْ عِنْدَ الْوَفَاءِ أَغْدَرُ وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمْ وَأَصْبَرُ ثُمَّ حَمَلَ فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ (الفتوح : ج ۵ ص ۱۰۷ ؛ المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۰۳) . تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : سلیمان بن ابی راشد ، از حمید بن مسلم برایم نقل کرد : حسین علیه السلام ، در ظهر عاشورا فرمود : «از آنان بخواهید که دست نگه دارند تا نماز بخوانیم» . حصین بن تمیم گفت : این [نماز] پذیرفته نمی‌شود !

حبیب بن مظاهر گفت : پذیرفته نمی‌شود؟! گمان برده‌ای که نماز از خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پذیرفته نمی‌شود و از تو - ای دراز گوش - ، پذیرفته می‌شود ؟!

حصین بن تمیم ، به آنان یورش بُرد . حبیب بن مظاهر نیز به سوی او بیرون آمد و با شمشیر به صورت اسبش زد . اسب ، دست‌هایش را بلند کرد و حصین ، از آن [بر زمین] افتاد و یارانش ، او را با خود بردند و نجاتش دادند . حبیب ، شروع به رجزخوانی کرد : سوگند یاد می‌کنم که اگر به شمار شما بودیم یا حتی نصف شما ، گروه گروه ، فرار می‌کردید ای بدتباران و پلیدان ! من ، حبیب هستم و پدرم ، مظاهر است یکه‌سوار پیکارجو ، میان شعله‌های جنگ . شما ، آماده‌تر و پُرشمارترید و ما ، وفادارتر و شکیاتر . و ما با حجت برتر و حق آشکارتریم و از شما ، پرهیزگارتریم و دلیل بهتری داریم . سپس ، سخت جنگید . مردی از قبیله بنی تمیم به او حمله بُرد و با شمشیر ، به سرش زد و خون او را ریخت . نام آن مرد ، بُدیل بن صُرَیم و از قبیله بنی عُقْفان بود . مردی دیگر از بنی تمیم نیز به او حمله بُرد و او را با نیزه به زمین انداخت . حبیب ، خواست برخیزد که حصین بن تمیم ، با شمشیر بر سرش زد و او را دوباره [بر زمین] انداخت . مرد تمیمی ، فرود آمد و سرش را [از تن] جدا کرد .

حصین به او گفت : من ، شریک تو در کُشتن او بودم .

اما او گفت : به خدا سوگند ، کسی جز من ، او را نکشت .

حصین گفت : سر را به من بده تا به گردن اسبم بیاویزم و مردم ببینند و شرکت جستن مرا در کُشتن او بدانند . سپس ، آن را بگیر و به نزد عید الله بن زیاد ببر که من ، نیازی به جایزه کُشتن او ندارم .

مرد تمیمی نپذیرفت ؛ ولی قومشان ، آن دو را بر همین گونه‌ای که گفته شد ، صلح دادند و او ، سر حبیب بن مظاهر را به حصین داد تا به گردن اسبش بیاویزد و میان لشکر بچرخاند . سپس ، آن را به او بدهد .

هنگامی که به کوفه بازگشتند ، آن دیگری ، سر حبیب را گرفت و به سینه اسبش آویخت و با همان به دیدار ابن زیاد در کاخش رفت . قاسم پسر حبیب - که آن زمان ، نوجوان بود - ، او را دید و همراه سوار رفت و بی آن که از او جدا شود ، با وی به درون

کاخ رفت و چون خارج شد ، با او بیرون آمد . سوار ، به او بدگمان شد و گفت : پسرکم ! چرا دنبال من می‌آیی ؟

گفت : چیزی نیست .

گفت : چرا ، پسرکم ! به من بگو .

گفت : این سری که همراه توست ، سر پدر من است . آیا آن را به من می‌دهی تا آن را به خاک بسپارم ؟

گفت : پسرکم ! امیر (ابن زیاد) به دفن او رضایت نمی‌دهد و من می‌خواهم که امیر ، پاداش نیکویی در برابر کُشتن او به من بدهد . جوان به او گفت : امّا خداوند ، بر این کار ، چیزی جز بدترین سزا به تو نمی‌دهد . بدان که به خدا سوگند ، بهتر از خودت را کُشته‌ای .

آن جوان ، گریست و آن گاه ، صبر کرد تا بزرگ شد و هم و غمّش جز این نبود تا قاتل پدرش را تعقیب کند و در نخستین فرصت ، او را به انتقام پدرش بکشد .

به روزگار فرمان‌روایی مُصعب بن زبیر بر عراق و نبردش در باجمیرا ، آن پسر به اردوگاه مُصعب ، وارد شد و قاتل پدرش را در خیمه‌اش دید . با استفاده از غفلت او ، به آن جا رفت و آمد کرد تا نیم‌روزی که به خواب رفته بود ، بر وی وارد شد و او را با

شمشیر زد تا جان داد .

محمد بن قیس ، برای من (ابو مخنف) گفت : هنگامی که حبیب بن مظاهر ، کشته شد، حسین علیه السلام آشفته گشت و فرمود : «خود و یاران یاری کننده‌ام را به حساب خدا می‌گذارم [و شکیبایی می‌کنم]» . ۱۰ قَالَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ظَهْرِ عَاشُورَاءَ] : سَلَوْهُمْ أَنْ يَكْفُوا عَنَّا حَتَّى نُصَلِّيَ ، فَقَالَ لَهُمُ الْحَصِيُّ بْنُ تَمِيمٍ : إِنَّهَا لَا تُقْبَلُ ، فَقَالَ لَهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ : لَا تُقْبَلُ ! زَعَمَتِ الصَّلَاةُ مِنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا تُقْبَلُ ، وَتُقْبَلُ مِنْكَ يَا حِمَارٌ ؟

قَالَ : فَحَمَلَ عَلَيْهِمُ حَصِيُّ بْنُ تَمِيمٍ ، وَخَرَجَ إِلَيْهِ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ ، فَضَرَبَ وَجْهَ فَرسِهِ بِالسَّيْفِ ، فَشَبَّ وَوَقَعَ عَنْهُ ، وَحَمَلَهُ أَصْحَابُهُ فَاسْتَنْقَذُوهُ ، وَأَخَذَ حَبِيبٌ يَقُولُ : أَقْسِمُ لَوْ كُنَّا لَكُمْ أَعْدَادًا أَوْ شَطْرَكُمْ وَلَيْتُمْ أَكْتَادَا يَا شَرَّ قَوْمٍ حَسَبًا وَأَدَا قَالَ : وَجَعَلَ يَقُولُ يَوْمَئِذٍ : أَنَا حَبِيبٌ وَأَبِي مُظَاهِرٌ فَارِسٌ هِجَاءٌ وَحَرْبٌ تُسَعَّرُ أَنْتُمْ أَعْيَدُ عُمِدَّةٌ وَأَكْثَرُ وَنَحْنُ أَوْفَى مِنْكُمْ وَأَصْبَرُ وَنَحْنُ أَعْلَى حُجَّةً وَأَظْهَرُ حَقًّا وَأَتَقَى مِنْكُمْ وَأَعِزُّ وَقَاتِلٌ قِتَالًا شَدِيدًا ، فَحَمَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ عَلَى رَأْسِهِ فَقَتَلَهُ - وَكَانَ يُقَالُ لَهُ : بُدَيْلُ بْنُ صَرِيمٍ مِنْ بَنِي عُقْفَانَ - وَحَمَلَ عَلَيْهِ آخَرُ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ فَطَعَنَهُ فَوْقَ ، فَذَهَبَ لِيَقُومَ ، فَضَرَبَهُ الْحَصِيُّ بْنُ تَمِيمٍ عَلَى رَأْسِهِ بِالسَّيْفِ فَوْقَ ، وَنَزَلَ إِلَيْهِ التَّمِيمِيُّ فَاحْتَزَّ رَأْسَهُ .

فَقَالَ لَهُ الْحَصِيُّ : إِنِّي لَشَرِيكُكَ فِي قَتْلِهِ ، فَقَالَ الْآخَرُ : وَاللَّهِ مَا قَتَلَهُ غَيْرِي ، فَقَالَ الْحَصِيُّ : أَعْطِنِيهِ أُعَلِّقُهُ فِي عُتْقِ فَرسِي كَيْمَا يَرَى النَّاسُ وَيَعْلَمُوا أَنِّي شَرِكْتُ فِي قَتْلِهِ ، ثُمَّ خَذَهُ أَنْتَ بَعْدَ فَاْمَضٍ بِهِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، فَلَا حَاجَةَ لِي فِيهَا تُعْطَاهُ عَلَى قَتْلِكَ إِنَاءَهُ . قَالَ : فَأَبَى عَلَيْهِ ، فَأَصْلَحَ قَوْمُهُ فِيمَا بَيْنَهُمَا عَلَى هَذَا ، فَدَفَعَ إِلَيْهِ رَأْسَ حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرٍ ، فَجَالَ بِهِ فِي الْعَسْكَرِ قَدْ عَلَّقَهُ فِي عُتْقِ فَرسِهِ ، ثُمَّ دَفَعَهُ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَيْهِ .

فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى الْكُوفَةِ أَخَذَ الْآخَرُ رَأْسَ حَبِيبٍ فَعَلَّقَهُ فِي لَبَانِ فَرسِهِ ، ثُمَّ أَقْبَلَ بِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ فِي الْقَصْرِ فَبَصُرَ بِهِ ابْنُهُ الْقَاسِمُ بْنُ حَبِيبٍ ، وَهُوَ يَوْمَئِذٍ قَدْ رَاهَقَ ، فَأَقْبَلَ مَعَ الْفَارِسِ لَا يُفَارِقُهُ ، كُلَّمَا دَخَلَ الْقَصْرَ دَخَلَ مَعَهُ ، وَإِذَا خَرَجَ خَرَجَ مَعَهُ ، فَارْتَابَ بِهِ ، فَقَالَ : مَا لَكَ يَا بُنَيَّ تَتَبَعْنِي ؟ قَالَ : لَا شَيْءَ ، قَالَ : بَلَى ، يَا بُنَيَّ أَخْبِرْنِي ، قَالَ لَهُ : إِنَّ هَذَا الرَّأْسَ الَّذِي مَعَكَ رَأْسُ أَبِي ، أَفَتُعْطِينِيهِ حَتَّى أَدْفِنَهُ ؟ قَالَ : يَا بُنَيَّ ، لَا يَرْضَى الْأَمِيرُ أَنْ يُدْفَنَ ، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ يُثَبَّتَ الْأَمِيرُ عَلَى قَتْلِهِ ثَوَابًا حَسَنًا ، قَالَ لَهُ الْغُلَامُ : لَكِنَّ اللَّهَ لَا يُثَبِّتُكَ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا أَسْوَأَ الثَّوَابِ ، أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ قَتَلْتَ خَيْرًا مِنْكَ ، وَبَكَى ، فَمَكَثَ الْغُلَامُ حَتَّى إِذَا أَدْرَكَ لَمْ يَكُنْ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا اتِّبَاعُ أَثَرِ قَاتِلِ أَبِيهِ لِيَجِدَ مِنْهُ غِرَّةً فَيَقْتُلَهُ بِأَبِيهِ .

فَلَمَّا كَانَ زَمَانٌ مُصْعَبُ بْنُ الزُّبَيْرِ وَغَزَا مُصْعَبٌ بِاجْمِيرِي ، دَخَلَ عَسْكَرَ مُصْعَبٍ إِذَا قَاتِلَ أَبِيهِ فِي فُسْطَاطِهِ ، فَأَقْبَلَ يَخْتَلِفُ فِي طَلَبِهِ وَالتَّمَاسِ غِرَّتِهِ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَهُوَ قَائِلُ نِصْفِ النَّهَارِ ، فَضَرَبَهُ بِسَيْفِهِ حَتَّى بَرَدَ .

قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ : حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ قَيْسٍ ، قَالَ : لَمَّا قُتِلَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ هَذَا ذَلِكَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ : أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحُمَاهُ أَصْحَابِي (تاريخ الطبري : ج ۵ ص ۴۳۹ ، الكامل في التاريخ : ج ۲ ص ۵۶۷)

۳ / ۱۱ حجاج بن مسروق

حجاج بن مسروق جعفی ۱ که برخی از منابع ، وی را حجاج بن مسرور ۲ نامیده‌اند ، یکی دیگر از یاران باوفای سید الشهداء علیه السلام است که در عاشورا ، به شرف شهادت ، نائل آمد ۳ .

وی ، همان کسی است که امام حسین علیه السلام ، او را نزد عبید الله بن حُرّ جعفی فرستاد تا از او بخواهد که به یاری امام علیه السلام بیاید ، ۴ و در جریان برخورد سپاه حُرّ بن یزید با امام علیه السلام ، به دستور

/ فصل هفتم / یاری خواستن امام علیه السلام از عیید الله بن حُر. ۴. ر. ک : ج ۱ ص ۶۹۰ (بخش چهارم / فصل هفتم / یاری خواستن از عیید الله بن حُر)

امام علیه السلام ، اذان ظهر را گفت و منابع ، ۱ او را به عنوان مؤذن حسین علیه السلام معرفی کرده‌اند . ۲
وی ، روز عاشورا ، با خواندن این اشعار ، به صف دشمن حمله کرد تا به لقاء الله پیوست : به پیش ، که تو ، هم هدایت شده‌ای و هم هدایت کننده امروز ، جدّت پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار می کنی آن گاه ، پدر سخاوتمندت ، علی علیه السلام راهمان که ما ، او را وصی [پیامبر] می شناسیم . و حسن نیکوکار پرهیزگار وفادار راو [جعفر] دارای دو بال [در بهشت] ، جوان مرد دلیر راو [حمزه] شیر خدا ، شهید جاویدان را ۳ .

در «زیارت ناحیه» ، آمده است :

السَّلَامُ عَلَى الْحَجَّاجِ بْنِ مَسْرُوقٍ الْجُعْفِيِّ .

سلام بر حجاج بن مسروق جعفی ! ۴

نام وی در «زیارت رجیّه» هم آمده است . ۵ ای حسین ! به پیش که هدایت شده‌ای و هم هدایت کننده امروز ، جدّت پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار می کنی سپس ، پدر والایت ، علی علیه السلام را و حسن علیه السلام ، نیکوکار پسندیده ولی را و [جعفر] ، دارنده دو بال [در بهشت] ، جوان مرد دلیر را و [حمزه] شیر خدا ، شهید جاویدان را . سپس یورش برد و جنگید تا به شهادت رسید . ۶ أَقْدِمُ حُسَيْنٌ هَادِيًا مَهْدِيَا الْيَوْمَ نَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ ثُمَّ أَبَاكَ ذَا الْعُلَا عَلِيًّا وَالْحَسَنَ الْخَيْرَ الرِّضَى الْوَلِيًّا وَذَا الْجَنَاحَيْنِ الْفَتَى الْكَمِيًّا وَأَسَدَ اللَّهِ الشَّهِيدَ الْحَيَّا ثُمَّ حَمَلَ فَقَاتَلَ ، حَتَّى قُتِلَ (مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۲۰ ؛ بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۵) .

۱. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۰۰ . ۲. ر. ک : ج ۱ ص ۶۶۱ (بخش چهارم / فصل هفتم / بسته شدن راه بر امام علیه السلام توسط حُر).
۳. الفتوح : ج ۵ ص ۱۰۹ ؛ المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۰۳ . ۴. ر. ک : ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم ، به روایت الإقبال) .
۵. ر. ک : دانش نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۲۰ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب).

۳ / ۱۲ حُر بن یزید ریاحی

حُر بن یزید ریاحی ۱ ، یکی از بزرگان قبیله بنی تمیم ۲ بوده است . اطلاع دیگری از وی در دست نیست ؛ لیکن سرنوشت او در میان یاران امام حسین علیه السلام ، استثنایی و بسیار آموزنده است .

حُر ، تنها کسی است که در روز عاشورا ، فاصله میان دوزخ و بهشت را طی ساعاتی کوتاه ، در نوردید و خود را از حَضِیض شقاوت ، به قلّه سعادت رساند . از این رو ، سرنوشت حُر ، دلیل روشنی بر آزادی انسان در انتخاب راه صحیح در زندگی است .

حُر ، نخستین کسی بود که راه را بر امام حسین علیه السلام و یارانش بست . ۳ انتخاب وی به فرماندهی سپاهی که نخستین برخورد را با امام علیه السلام داشت ، ۴ حاکی از اعتماد کامل حکومت اُموی به اوست . گناهی که حُر مرتکب شد ، گناه کوچکی نبود ؛ ولی هنگامی که خود را میان بهشت و دوزخ دید ، ظاهر فریبنده دنیا - که در باطن آن ، دوزخ نهفته بود - ، او را نفریفت و او ، راه بهشت را به همراه دیگر شهدای کربلا ، انتخاب کرد و در باره این انتخاب ، گفت :

إِنِّي وَاللَّهِ أَخْيَرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، وَوَاللَّهِ لَا أَخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئًا وَلَوْ قُطِّعَتْ وَحُرِّقَتْ ۵ .

به خدا سوگند ، من خودم را میان بهشت و جهنم ، مخیر می‌بینم و - به خدا سوگند - ، بهشت را با هیچ چیزی عوض نمی‌کنم ، هر چند ، تکه تکه و سوزانده شوم .

این ، پیام آموزنده‌ای است برای همه کسانی که در زندگی خود، در دوراهی دوزخ و بهشت ، قرار می‌گیرند ، بویژه برای جوانان .

۱. جمهره أنساب العرب : ص ۲۲۷ ؛ رجال الطوسی : ص ۱۰۰ . ۲. الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۲ ؛ تذکره الخواص : ص ۲۵۱ . ۳. ر. ک : ج ۱ ص ۶۶۱ (بخش چهارم / فصل هفتم / بسته شدن راه بر امام علیه السلام توسط حُر). ۴. مقاتل الطالبیین : ص ۱۱۱ . نیز ، ر . ک : همین شهادت‌نامه : ج ۱ ص ۶۶۰ (بخش چهارم / فصل هفتم / فرستاده شدن حُر برای آوردن امام علیه السلام به کوفه) و ص ۷۰۰ (فصل هفتم / نامه ابن زیاد به حُر جهت سختگیری بر امام علیه السلام). ۵. ر . ک : ص ۴۸ ح ۹۲۴ .

حُر ، پس از انتخاب راه بهشت ، نهیبی بر اسب خود زد و در حالی که دست‌هایش را روی سرش گذاشته بود ، خود را به خیمه‌های سید الشهدا علیه السلام رساند و در بین راه ، این جملات را زمزمه می‌کرد :

اللَّهُمَّ إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ قُتِبَ عَلَيَّ ، فَقَدْ أَرَعْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَأَوْلَادِ بِنْتِ نَبِيِّكَ .

خداوندا ! به سوی تو، توبه کردم . توبه‌ام را بپذیر ، که دلِ دوستان و فرزندان دختر پیامبرت را لرزاندم .

حُر ، به دلیل خطای بزرگی که مرتکب شده بود ، احتمال می‌داد که توبه او پذیرفته نشود . از این رو ، هنگامی که به محضر امام علیه السلام رسید ، گفت :

فدایت کردم! من همانی هستم که مانع بازگشت تو شدم و تو را وادار کردم که در این سرزمین ، فرود بیایی . به خداوند سوگند ، گمان نمی‌کردم که این گروه ، تو را به این حالی که می‌بینم ، برسانند . من به درگاه خدا ، توبه می‌کنم . آیا راه توبه‌ای برای من هست ؟

امام حسین علیه السلام پاسخ داد :

نَعَمْ ، يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ ، فَأَنْزِلْ .

آری . خداوند ، توبه تو را می‌پذیرد . فرود بیا !

حُر گفت:

من سواره باشم ، برای بهتر از این است که پیاده باشم و سرانجام کارم به فرود آمدن (شهادت) ، منجر می‌شود .

سپس افزود :

از آن جا که من ، نخستین کسی بودم که در برابر تو در آمدم ، پس اجازه بده که نخستین کشته در برابر تو باشم ، شاید از کسانی باشم که در فردای قیامت ، از مصافحه کنندگان با جدّ محمد صلی الله علیه و آله باشم .

این سخن حُر ، حاکی از عقیده راسخ وی به مبدأ و معاد است که همین معنا ، اساس رستگاری وی گردید . حُر ، پس از ایراد سخنانی هشیارکننده و هشداربخش برای سپاه کوفه ، به صف دشمن حمله کرد تا به شرف شهادت، نائل آمد . یاران امام علیه السلام ، او را در حالی که هنوز رمقی در تن داشت ، از صحنه نبرد ، بیرون آوردند و در برابر امام علیه السلام نهادند . سخنان امام علیه السلام بر بالین وی نیز ، بسیار قابل تأمل است . ایشان، در حالی که غبار از چهره او پاک می‌کرد ، فرمود :

أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ أُمُّكَ ، حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَ حُرٌّ فِي الْآخِرَةِ . تو حُر (آزاده) هستی ، همان گونه که مادرت تو را نامیده است ؛ آزاده در دنیا و آخرت ۱ .

در «زیارت ناحیه مقدّسه» ، آمده است :

السَّلَامُ عَلَى الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ الرَّيَّاحِيِّ .

سلام بر حُرّ بن یزید ریاحی !۲

در «زیارت رجبیه» هم نام وی ، آمده است .۳ تاریخ الطبری (- به نقل از عَدِیّ بن حَرَمَلَه -) : چون عمر بن سعد ، لشکر را آماده حمله کرد، حُرّ بن یزید به او گفت: خدا ، تو را اصلاح کند ! آیا می‌خواهی با این مرد (حسین علیه السلام) بجنگی ؟ عمر گفت : به خدا سوگند ، آری ؛ چنان جنگی که آسان‌ترین بخشِ آن، افتاده شدن سرها و قطع دست‌ها باشد ! حُرّ گفت: آیا هیچ یک از پیشنهادهای او، شما را راضی نمی‌کند ؟ عمر بن سعد گفت: به خدا سوگند ، اگر کار با من بود، [صلح] می‌کردم ؛ اما فرمان‌روایت [ابن زیاد] نپذیرفته است . راوی می‌گوید : حُرّ ، آمد تا در جایی میان مردم ایستاد . مردی از قبیله‌اش به نام قُرّه بن قیس ، همراهش بود. به او گفت: ای قُرّه ! آیا امروز ، اسبت را آب داده‌ای ؟ گفت: نه.

گفت: می‌خواهی که آن را آب دهی ؟

قُرّه می‌گوید: به خدا سوگند ، گمان بُردم که او می‌خواهد کناره بگیرد و در جنگ ، حضور نیابد و خوش ندارد که من ، او را به هنگام این کار بینم و خبر آن را به فرمانده برسانم . لذا به او گفتم: آبش نداده‌ام . می‌روم تا به آن ، آب بدهم . از جایی که حُرّ بود، دور شدم . به خدا سوگند، اگر مرا از قصد خود ، آگاه می‌کرد، همراه او به سوی حسین علیه السلام می‌رفتم . او کم کم به حسین علیه السلام نزدیک شد . مردی از قبیله‌اش به نام مهاجر بن اوس ، به او گفت: ای ابن یزید ! چه می‌کنی ؟ می‌خواهی حمله کنی ؟ حُرّ ، خاموش ماند و لرزه ، اندامش را گرفته بود. آن مرد به او گفت: ای ابن یزید ! به خدا سوگند ، کار تو، مشکوک است ! به خدا سوگند، هرگز در هیچ جنگی، آنچه اکنون از تو می‌بینم،

۱. ر. ک : ص ۵۹ ح ۹۳۱ . ۲. ر. ک : ص ۹۱۳ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال) . ۳. ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۱۸ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب).

ندیده بودم . اگر از من می‌پرسیدند که شجاع‌ترین مردِ کوفه کیست ، از [کنار نام] تو نمی‌گذشتم . پس این چه کاری است که از تو می‌بینم ؟ !

حُرّ گفت: به خدا سوگند، خود را میان بهشت و دوزخ می‌بینم و - به خدا سوگند - ، هیچ چیز را بر بهشت بر نمی‌گزینم، حتی اگر تکه‌تکه و سوزانده شوم .

سپس ، بر اسبش هی زد و به حسین علیه السلام پیوست . حُرّ به حسین علیه السلام گفت: خدا ، مرا فدایت کند ، ای فرزند پیامبر خدا ! من ، همان کسی هستم که تو را از برگشتن ، باز داشتم و چشم از تو برنگرفتم و همراهت آمدم تا تو را مجبور به نزول در این جا کردم . به خدا سوگند - آن خدایی که جز او خدایی نیست - ، هرگز گمان نداشتم که این گروه، پیشنهادهای تو را نپذیرند و کار را به این جا برسانند . به خود می‌گفتم : چه اشکالی دارد که در برخی امور ، از آنان ، اطاعت کنم تا آنان ، مرا بیرون رفته از اطاعتشان نبینند ؟ آنها نیز این پیشنهادهای حسین را می‌پذیرند [و کار به خوشی خاتمه می‌یابد] . به خدا سوگند ، اگر گمان هم می‌کردم که آنان ، پیشنهادهای تو را نمی‌پذیرند، این کارها را با تو نمی‌کردم . اکنون ، پیش تو آمده‌ام و پشیمان از آنچه کرده‌ام ، به درگاه خدا توبه می‌کنم و با جانم ، تو را یاری می‌دهم تا پیشِ رَویت بمیرم . آیا برای من ، توبه‌ای هست ؟

حسین علیه السلام فرمود: «آری . خداوند ، توبه‌ات را می‌پذیرد و تو را می‌آمرزد. نام تو چیست؟» گفت: من حُر ، پسر یزید هستم .

حسین علیه السلام فرمود : «تو حُر (آزاده) هستی، همان گونه که مادرت ، تو را نامیده است . تو ، اِنْ شاء الله ، در دنیا و آخرت ، آزاده‌ای . فرود بیا» .

حُر گفت: من سواره باشم ، برایت سودمندترم تا پیاده شوم. سوار بر اسبم، ساعتی با آنان می‌جنگم . کارم به فرود آمدن (شهادت) ، خواهد انجامید .

حسین علیه السلام فرمود : «رحمت خدا بر تو باد ! هر چه به نظرت می‌رسد ، همان گونه عمل کن» .

حُر ، جلوی یارانش آمد و گفت : ای مردمان ! چرا یکی از این پیشنهادهای حسین علیه السلام را نمی‌پذیرید تا خداوند ، شما را از جنگ و ستیز با او ، آسوده کند ؟

گفتند: این فرمانده، عمر بن سعد است . با او سخن بگو .

حُر ، همان سخن را با او باز گفت. عمر گفت: من نیز بسیار دوست داشتم که اگر راهی بیابم، چنین کنم .

حُر گفت: ای مردم کوفه! مادران به عزایتان بنشیند و گریان شود ! او را دعوت کردید و چون آمد، تسلیمش کردید . ادعای جان دادن در راهش را نمودید و سپس ، بر او تاخته‌اید تا او را بکشید . او را باز داشته‌اید و اختیار را از کفش رُبوده و از همه سو ، محاصره‌اش کرده‌اید و از روی آوردن به این همه سرزمین‌های پهناور خدا برای در امان ماندن خود و خانواده‌اش ، باز داشته‌اید . اینک ، اسیر دست شماس و اختیارِ سود و زیانی برای خود ندارد . او و همسران و کودکان و یارانش را از آب جاری فرات ، محروم نموده‌اید ؛ آبی که یهود و مجوس و مسیحی ، از آن می‌نوشتند ، و خوک و سگ صحرا در آن می‌غلطند . آن گاه ، ایشان از تشنگی ، در حال جان‌کُندن هستند. چه بد رفتاری با فرزندان محمد صلی الله علیه و آله داشتید ! خداوند ، شما را روز تشنگی (قیامت) سیراب نکند، اگر هم اکنون ، توبه نکنید و از آنچه اکنون می‌کنید، دست نکشید !

پیادگان لشکر ، به او حمله بُردند و به او تیراندازی کردند . حُر نیز آمد و پیش روی حسین علیه السلام ایستاد . ۱. اِنَّ الْحُرَّ بْنَ یَزِیدَ لَمِیْا زَحَفَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ ، قَالَ لَهُ : اَصْلَحَكَ اللهُ ! مُقَاتِلُ اَنْتَ هَذَا الرَّجُلِ ؟ قَالَ : اِی وَاللّٰهِ ، قِتَالًا اَیْسَرُهُ اَنْ تَسْقُطَ الرَّؤُوسُ وَتَطِیْحَ الْاَیْدِی .

قَالَ : اَفَمَا لَكُمْ فِی وَاَحِدَةٍ مِنَ الْخِصَالِ الَّتِیْ عَرَضَ عَلَیْكُمْ رِضًی ؟

قَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ : اَمَّا وَاللّٰهِ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ اِلَیَّ لَفَعَلْتُ ، وَلَکِنْ اَمِیرُکَ قَدْ اَبَى ذَلِکَ .

قَالَ : فَاَقْبَلْ حَتّٰی وَقَفَ مِنَ النَّاسِ مَوْقِعًا ، وَمَعَهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ یُقَالُ لَهُ : قُرَّةُ بْنُ قَیْسٍ .

فَقَالَ : یَا قُرَّةُ ! هَلْ سَیَقِیتَ فَرَسَکَ الْیَوْمَ ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : اِنَّمَا تُرِیدُ اَنْ تَسْقِیَهُ ؟ قَالَ : فَظَنَنْتُ وَاللّٰهِ اَنَّهُ یُرِیدُ اَنْ یَتَنَحَّیْ فَلَا یَشْهَدُ الْقِتَالَ ، وَکَرِهَ اَنْ اَرَاهُ حِینَ یَصْنَعُ ذَلِکَ ، فَیَخَافُ اَنْ اُرْفَعَهُ عَلَیْهِ ، فَقُلْتُ لَهُ : لَمْ اَسْقِیْهِ ، وَاَنَا مُنْطَلِقٌ فَسَاقِیهِ .

قَالَ : فَاعْتَرَلْتُ ذَلِکَ الْمَكَانَ الَّذِیْ کَانَ فِیْهِ .

قَالَ : فَوَاللّٰهِ لَوْ اَنَّهُ اَطْلَعَنِیْ عَلَی الَّذِیْ یُرِیدُ ، لَخَرَجْتُ مَعَهُ اِلَی الْحُسَیْنِ عَلَیهِ السَّلَام .

قَالَ : فَآخَذَ یَدِنِی مِنْ حُسَیْنٍ قَلِیلًا قَلِیلًا .

فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ یُقَالُ لَهُ الْمُهَاجِرُ بْنُ اَوْسٍ : مَا تُرِیدُ یَا بْنَ یَزِیدَ ؟ اَتُرِیدُ اَنْ تَحْمِلَ ؟ فَسَكَتَ وَاَخَذَهُ مِثْلَ الْعُرْوَاءِ .

فَقَالَ لَهُ : یَا بْنَ یَزِیدَ ! وَاللّٰهِ اِنَّ اَمْرَکَ لَمُرِیْبٌ ، وَاللّٰهِ مَا رَأِیتُ مِنْکَ فِی مَوْقِفٍ قَطُّ مِثْلَ شَیْءٍ اَرَاهُ الْاَنَ ، وَلَوْ قِیلَ لِی : مَنْ اَشْجَعُ اَهْلِ الْکُوفَةِ رَجُلًا مَا عَدَوْتُکَ ، فَمَا هَذَا الَّذِیْ اُرِی مِنْکَ ؟

قَالَ : اِنِّیْ وَاللّٰهِ اُخِیرْتُ نَفْسِی بَیْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، وَوَاللّٰهِ لَا اخْتَارُ عَلَی الْجَنَّةِ شَیْئًا وَلَوْ قُطِعَتْ وَحُرِّقَتْ ، ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ فَلَحِقَ بِحُسَیْنٍ عَلَیهِ

السلام .

فَقَالَ لَهُ : جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ ! أَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسْتُكَ عَنِ الرَّجُوعِ ، وَسَايَرْتُكَ فِي الطَّرِيقِ ، وَجَعَجَعْتُ بِكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ ، وَاللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، مَا ظَنَنْتُ أَنَّ الْقَوْمَ يَزِدُّونَ عَلَيْكَ مَا عَرَضْتَ عَلَيْهِمْ أَيْدَاءً ، وَلَا يَبْلُغُونَ مِنْكَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي : لَا أَبَالِي أَنْ أَطِيعَ الْقَوْمَ فِي بَعْضِ أَمْرِهِمْ ، وَلَا يَزُونَ أَتَى خَرَجْتُ مِنْ طَاعَتِهِمْ ، وَأَمَّا هُمْ فَسَيَقْبَلُونَ مِنْ حُسَيْنٍ هَذِهِ الْخِصَالِ الَّتِي يَعْرِضُ عَلَيْهِمْ ، وَوَاللَّهِ لَوْ ظَنَنْتُ أَنَّهُمْ لَا يَقْبَلُونَهَا مِنْكَ مَا رَكِبْتُهَا مِنْكَ ، وَإِنِّي قَدْ جِئْتُكَ تَائِبًا مِمَّا كَانَ مِنِّي إِلَى رَبِّي ، وَمُؤَسَّيًّا لَكَ بِنَفْسِي حَتَّى أَمُوتَ بَيْنَ يَدَيْكَ ، أَفَتَرَى ذَلِكَ لِي تَوْبَةً ؟

قَالَ : نَعَمْ يَتَوَبُّ اللَّهُ عَلَيْكَ وَيَغْفِرُ لَكَ ، مَا اسْمُكَ ؟ قَالَ : أَنَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ .

قَالَ : أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ أُمُّكَ ، أَنْتَ الْحُرُّ إِنْ شَاءَ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، انْزِلْ .

قَالَ : أَنَا لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي رَاجِلًا ، أَقَاتِلْهُمْ عَلَى فَرَسِي سَاعِيَةً ، وَإِلَى التُّزُولِ مَا يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِي ، قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَاصْنَعْ يَرْحَمُكَ اللَّهُ مَا بَدَأَ لَكَ .

فَاسْتَقْدَمَ أَمَامَ أَصْحَابِهِ ، ثُمَّ قَالَ : أَيُّهَا الْقَوْمُ ! أَلَا تَقْبَلُونَ مِنْ حُسَيْنٍ خَصَلَةً مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ الَّتِي عَرَضَ عَلَيْكُمْ فَيُعَافِيَكُمْ اللَّهُ مِنْ حَرْبِهِ وَقِتَالِهِ ؟ قَالُوا : هَذَا الْأَمِيرُ عَمْرُ بْنُ سَعْدٍ فَكَلَّمَهُ ، فَكَلَّمَهُ بِمِثْلِ مَا كَلَّمَهُ بِهِ قَبْلُ ، وَبِمِثْلِ مَا كَلَّمَهُ بِهِ أَصْحَابُهُ .

قَالَ عَمْرُ : قَدْ حَرَصْتُ لَوْ وَجَدْتُ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا فَعَلْتُ .

فَقَالَ : يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ ! لَأُمَكُمُ الْهَبْلُ وَالْعُبْرُ ، إِذْ دَعَوْتُمُوهُ حَتَّى إِذَا أَتَاكُمْ أَسْلَمْتُمُوهُ ، وَزَعَمْتُمْ أَنَّكُمْ قَاتِلُو أَنْفُسِكُمْ دُونَهُ ، ثُمَّ عَدَوْتُمْ عَلَيْهِ لِتَقْتُلُوهُ ، أَمَسِكْتُمْ بِنَفْسِهِ ، وَأَخَذْتُمْ بِكَطْمِهِ ، وَأَحْطَطْتُمْ بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ، فَمَنْعْتُمُوهُ التَّوَجُّهَ فِي بِلَادِ اللَّهِ الْعَرِضَةِ حَتَّى يَأْمَنَ وَيَأْمَنَ أَهْلُ بَيْتِهِ ، وَأَصْبَحَ فِي أَيْدِيكُمْ كَالْأَسِيرِ لَا يَمْلِكُ لِنَفْسِهِ نَفْعًا وَلَا يَدْفَعُ ضَرًّا ، وَحَلَّائِمُوهُ وَنِسَاءَهُ وَأَصْيَبَتُهُ وَأَصْحَابُهُ عَنْ مَاءِ الْفُرَاتِ الْجَارِي ، الَّذِي يَشْرَبُهُ الْيَهُودِيُّ وَالْمَجُوسِيُّ وَالنَّصْرَانِيُّ ، وَتَمَرَّغَ فِيهِ خَنَازِيرُ السَّوَادِ وَكِلَابُهُ ، وَهَاهُمْ أَوْلَاءُ قَدْ صَرَعَهُمُ الْعَطَشُ ، بِشَمَا خَلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي ذُرِّيَّتِهِ ، لَا سَقَاكُمْ اللَّهُ يَوْمَ الظَّمَا إِنْ لَمْ تَتُوبُوا وَتَتَزَعَّوْا عَمَّا أَنْتُمْ عَلَيْهِ مِنْ يَوْمِكُمْ هَذَا فِي سَاعَتِكُمْ هَذِهِ .

فَحَمَلَتْ عَلَيْهِ رَجَالَهُ لَهُمْ تَرْمِيهِ بِالنَّبْلِ ، فَأَقْبَلَ حَتَّى وَقَفَ أَمَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۲۷ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص

(۹۹)

تاریخ الطبری (- به نقل از هلال بن یساف -) : میان کسانی که به سوی حسین علیه السلام روانه شدند، حُر بن یزید حنظلی نَهَشَلِی بود که فرماندهی سوارانی را به عهده داشت. او هنگامی که پیشنهاد حسین علیه السلام را شنید، به سپاه ابن زیاد گفت: چرا آنچه را به شما پیشنهاد می‌دهند، نمی‌پذیرید؟ به خدا سوگند، اگر ترک و دیلم هم چنین چیزی را از شما می‌خواستند، برایتان روا نبود که آن را رد کنید.

اما آنان، جز به تن در دادن حسین علیه السلام به حکم ابن زیاد، راضی نشدند. حُر نیز روی اسبش را چرخاند و به سوی حسین علیه السلام و یارانش رفت، به گونه‌ای که آنان (یاران امام علیه السلام)، گمان بردند که او به جنگ با ایشان آمده است؛ اما چون به آنان نزدیک شد، سپرش را واژگون کرد و بر آنان، سلام داد و سپس به یاران ابن زیاد، حمله کرد و با آنان جنگید و دو تن از آنان را کشت و سپس به شهادت رسید. رحمت خدا بر او باد! ۱! كَانَ فِيمَنْ بُعِثَ إِلَيْهِ [إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ الْحَنْظَلِيُّ ثُمَّ النَّهْشَلِيُّ عَلَى خَيْلٍ ، فَلَمَّا سَمِعَ مَا يَقُولُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ لَهُمْ : أَلَا تَقْبَلُونَ مِنْ هَؤُلَاءِ مَا يَعْرِضُونَ عَلَيْكُمْ ؟ وَاللَّهِ لَوْ سَأَلْتُكُمْ هَذَا التُّرْكُ وَالْدِّلْمُ مَا حَلَّ لَكُمْ أَنْ تَزِدُّوهُ ، فَأَبَوْا إِلَّا عَلَى حُكْمِ ابْنِ زِيَادٍ .

فَصَرَفَ الْحُرُّ وَجْهَ فَرَسِهِ وَانْطَلَقَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَأَصْحَابِهِ ، فَظَنُّوا أَنَّهُ إِنَّمَا جَاءَ لِيُقَاتِلَهُمْ ، فَلَمَّا دَنَا مِنْهُمْ قَلَبَ تَرْسَهُ وَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ ، ثُمَّ كَرَّ عَلَى أَصْحَابِ ابْنِ زِيَادٍ فَقَاتَلَهُمْ ، فَقَتَلَ مِنْهُمْ رَجُلَيْنِ ، ثُمَّ قَتَلَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۹۲ ، أنساب الأشراف :

ج ۳ ص ۳۸۳) .

هنگامی که حبیب بن مظاهر کشته شد، این اتفاق، حسین علیه السلام را آزرده‌خاطر کرد و فرمود: «خودم و یاران حمایت‌کننده‌ام را به حساب خدا می‌گذارم».

حُر نیز شروع به رَجَز خوانی کرد و گفت: سوگند یاد کرده‌ام که کشته نشوم تا بکشم و امروز، تنها از رو به رو، ضربت می‌خورم [و نمی‌گریزم]. آنان را با شمشیر، ضربتی قاطع و بُران می‌زنم نه از آنان دست می‌کشم، و نه بازپس می‌نشینم. با شمشیر، بر سپاهشان، ضربه می‌زنم در دفاع از بهترین ساکن منا و خیف. او و زُهَیر بن قَین، به شدت جنگیدند. هنگامی که یکی از آن دو، حمله می‌برد و دشمن، گردش را می‌گرفتند، دیگری حمله می‌برد و او را می‌رهاند. مدتی به این کار پرداختند تا آن که پیادگان [لشکر ابن زیاد]، بر حُر بن یزید، حمله بردند و او به شهادت رسید. ۱. لَمَّا قُتِلَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ هَذَا ذَلِكَ حَسِينًا عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَالَ عِنْدَ ذَلِكَ: أَحْتَسِبُ نَفْسِي وَحُمَاهُ أَصْحَابِي، قَالَ: فَأَخَذَ الْحُرُّ يَرْجِزُ وَيَقُولُ: آلَيْتُ لَا- أَقْتُلُ حَتَّى أَقْتُلَا- وَلَنْ أَصَابَ الْيَوْمَ إِلَّا مُقْبِلًا أَضْرِبُهُم بِالسَّيْفِ ضَرْبًا مَقْصِيًّا لَا نَاقِلًا عَنْهُمْ وَلَا مُهْلِلًا أَضْرِبُ فِي أَعْرَاضِهِم بِالسَّيْفِ عَنْ خَيْرٍ مَنْ حَلَّ مِنِّي وَالْخَيْفُ فَقَاتَلَ هُوَ وَزُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ قِتَالًا شَدِيدًا، فَكَانَ إِذَا شَدَّ أَحَدُهُمَا فَإِنْ اسْتَلْحِمَ شَدَّ الْآخَرُ حَتَّى يُخْلَصَهُ، فَفَعَلَا ذَلِكَ سَاعَةً، ثُمَّ إِنَّ رَجَالَهُ شَدَّتْ عَلَى الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ، فَقُتِلَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۰، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۷). تاریخ الطبری (-) به نقل از ابو زُهَیر نَضَر بن صالح عَبَسِي (-): هنگامی که حُر بن یزید ریاحی به حسین علیه السلام پیوست، مردی به نام یزید بن سفیان از قبیله بنی تمیم و از تیره بنی شَقِرَه - که از فرزندان حارث بن تمیم بودند -، گفت: بدانید که - به خدا سوگند -، اگر حُر بن یزید را به هنگام بیرون آمدن ببینم، با نیزه به او حمله می‌برم.

در بحبوحه رفت و آمد و درگیری سپاهیان، حُر بن یزید به پیشروی و حمله به دشمن، مشغول بود و این شعر عَنَتَرَه را می‌خواند: هَمَارَه، به گودی زیر گلویش، تیر می‌زنم و نیز به سینه‌اش، تا این که با خون، رنگین شود. اسب او هم از ناحیه گوش و ابرو، زخم خورده بود و خونس روان بود. در این هنگام، حُصَین بن تمیم - که فرمانده نگاهبانان عبید الله بن زیاد بود و عبید الله، او را به سوی حسین علیه السلام روانه کرده و همراه عمر بن سعد بود و از سوی او، فرمانده سواران تکاور زرهپوش شده بود -، به یزید بن سفیان گفت: این، حُر بن یزید است که آرزوی [دیدن] او را داشتی. او گفت: آری.

سپس به سوی او حرکت کرد و به او گفت: ای حُر بن یزید! آیا خواهان جنگ تن به تن هستی؟ حُر گفت: آری. می‌خواهم.

حُر به مبارزه آمد. شنیدم که حُصَین بن تمیم می‌گوید: به خدا سوگند، من به او (یزید بن سفیان) می‌نگریستم. گویی که جانش را در دستش گرفته بود. حُر، مهلتش نداد و پس از بیرون آمدن، بلافاصله، او را کشت. ۱. إِنَّ الْحُرَّ بْنَ يَزِيدَ لَمَّا لَحِقَ بِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ رَجُلٌ مِّنْ بَنِي تَمِيمٍ مِّنْ بَنِي شَقِرَةَ، وَهُمْ بَنُو الْحَارِثِ بْنِ تَمِيمٍ، يُقَالُ لَهُ يَزِيدُ بْنُ سَفِيَانَ: أَمَا وَاللَّهِ، لَوْ أَنِّي رَأَيْتُ الْحُرَّ بْنَ يَزِيدَ حِينَ خَرَجَ لَاتَّبَعْتُهُ السَّنَانَ.

قَالَ: فَبَيْنَمَا النَّاسُ يَتَجَاوَلُونَ وَيَقْتُلُونَ، وَالْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ يَحْمِلُ عَلَى الْقَوْمِ مُقَدِّمًا، وَيَتَمَثَّلُ قَوْلَ عَنَتَرَةَ: مَا زِلْتُ أُرْمِيهِمْ بِتُغْرَةٍ نَحْرِهِ وَلَبَانِهِ حَتَّى تَسْرِبَلُ بِالْدَمِ قَالَ: وَإِنْ فَرَسُهُ لَمَضْرُوبٌ عَلَى أُذُنِيهِ وَحَاجِبِهِ، وَإِنْ دِمَاءُهُ لَتَسِيلُ، فَقَالَ الْحُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ - وَكَانَ عَلَى شُرْطِهِ عُبَيْدُ اللَّهِ فَبَعَثَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَوَلَّاهُ عُمَرُ مَعَ الشُّرْطَةِ الْمُجَجَّفَةِ - لِيَزِيدَ بَنِ سَفِيَانَ: هَذَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ الَّذِي كُنْتُ تَتَمَنَّى، قَالَ: نَعَمْ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ فَقَالَ لَهُ: هَلْ لَكَ يَا حُرُّ بْنُ يَزِيدَ فِي الْمُبَارَزَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَدْ شِئْتُ.

فَبَرَزَ لَهُ، قَالَ: فَأَنَا سَجَعْتُ الْحُصَيْنَ بْنَ تَمِيمٍ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَأَبْرُزَ لَهُ فَكَأَنَّمَا كَانَتْ نَفْسُهُ فِي يَدِهِ، فَمَا لَبِثَهُ الْحُرُّ حِينَ خَرَجَ إِلَيْهِ أَنْ قَتَلَهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۴. نیز، ر.ک: أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۰). تاریخ الطبری (-) به نقل از نمیر بن وعلّه (-): ایوب بن مَشْرَح خَیوانی می‌گفت: به خدا سوگند، من اسب حُر بن یزید را پی کردم. تیری به قلبش زدم و طولی نکشید که اسب، با لرزه و

اضطراب، افتاد و خُر، مانند شیری از روی آن برجست و شمشیر در دست، چنین رَجَز می‌خواند:

گفت: نه. به خدا، من او را نکشتم! دیگری او را کُشت و دوست نداشتم که او را بکُشم.

ابو وداک به او گفت: چرا؟

[ایوب] گفت: او را از شایستگان، به شمار می‌آوردند و - به خدا سوگند -، اگر چنین بود و کُشتن او گناه، این که خدا را با گناه زخم زدن و حضور در نبرد با او دیدار کنم، برایم دوست‌داشتنی‌تر است از این که او را با گناه کشتن یکی از آنان، دیدار کنم.

ابو وداک به او گفت: من جز این نمی‌بینم که تو، خدا را با گناه کُشتن همه آنان، دیدار می‌کنی. چنین نمی‌بینی که اگر تو، این را با تیر نمی‌زدی و آن را پی نمی‌کردی و دیگری را با تیر از پا نمی‌انداختی و در جنگ، حضور نمی‌یافتی و به آنان، حمله نمی‌کردی و یارانت را تحریک و آنها را افزون نمی‌کردی و به گاه حمله آنان، از پیش رویشان می‌گریختی و ایستادگی نمی‌کردی و آن دیگری و بقیه همراهانت نیز چنین نمی‌کردند، خُر و همراهانش، کشته می‌شدند؟ شما، همگی در خون آنها شریک هستید.

[ایوب] به او گفت: ای ابو وداک! تو ما را از رحمت خدا، ناامید می‌کنی. اگر تو روز قیامت، حسابرس ما شدی، خدا تو را نیامرزد، اگر ما را بیمارزی!

ابو وداک گفت: سخن، همان است که به تو گفتم. ۱. إِنَّ أَيُّوبَ بْنَ مِشْرَحَ الْخَيَوَانِيِّ كَانَ يَقُولُ: أَنَا وَاللَّهِ عَقَرْتُ بِالْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ فَرَسَهُ، حَشَائَتُهُ سَيِّئَةً مَّا لَبِثَ أَنْ أُرْعِدَ الْفَرَسَ وَاضْطَرَبَ وَكَبَا، فَوَثَبَ عَنْهُ الْحُرُّ كَأَنَّهُ لَيْثٌ وَالسَّيْفُ فِي يَدِهِ وَهُوَ يَقُولُ: إِنْ تَعَقَرُوا بِي فَأَنَا ابْنُ الْحُرِّ أَشْجَعُ مِنْ ذِي لَبِدٍ هَزَبٍ قَالَ: فَمَا رَأَيْتُ أَحَدًا قَطُّ يُفَرِّي فَرِيَهُ.

قَالَ: فَقَالَ لَهُ أَشْيَاخُ مِنَ الْحَيِّ: أَنْتَ قَتَلْتَهُ؟ قَالَ: لَا وَاللَّهِ مَا أَنَا قَتَلْتُهُ، وَلَكِنْ قَتَلَهُ غَيْرِي، وَمَا أَحْبُّ إِلَيَّ قَتَلْتُهُ، فَقَالَ لَهُ أَبُو الْوَدَّاءِ: وَلِمَ؟

قَالَ: إِنَّهُ كَانَ زَعَمُوا مِنَ الصَّالِحِينَ، فَوَاللَّهِ لَئِنْ كَانَ ذَلِكَ إِثْمًا، لَأَنْ أَلْقَى اللَّهَ يَأْتِمُ الْجِرَاحِيَةُ وَالْمَوْقِفِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَلْقَاهُ يَأْتِمُ قَتْلِ أَحَدٍ مِنْهُمْ.

فَقَالَ لَهُ أَبُو الْوَدَّاءِ: مَا أَرَاكَ إِلَّا سَيَلَقَى اللَّهَ يَأْتِمُ قَتْلِهِمْ أَجْمَعِينَ، أَرَأَيْتَ لَوْ أَنَّكَ رَمَيْتَ ذَا فَعَقَرْتَ ذَا، وَرَمَيْتَ آخَرَ وَوَقَفْتَ مَوْقِفًا، وَكَرَّرْتَ عَلَيْهِمْ، وَحَرَّضْتَ أَصْحَابَكَ، وَكَثَّرْتَ أَصْحَابَكَ، وَحُمِلَ عَلَيْكَ فَكْرِهَتْ أَنْ تَفِرَّ، وَفَعَلَ آخَرُ مِنْ أَصْحَابِكَ كَفَعْلِكَ وَآخَرُ وَآخَرُ، كَانَ هَذَا وَأَصْحَابُهُ يُقْتَلُونَ؟ أَنْتُمْ شُرَكَاءُ كُلُّكُمْ فِي دِمَائِهِمْ.

فَقَالَ لَهُ: يَا أَيُّهَا الْوَدَّاءِ، إِنَّكَ لَتَقْنَطُنَا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ! إِنْ كُنْتَ وَلِيَّ حِسَابِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَكَ إِنْ غَفَرْتَ لَنَا! قَالَ: هُوَ مَا أَقُولُ لَكَ (تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۴۳۷). الأمالی، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از امام زین العابدین علیهم السلام -): حُر بن یزید، اسبش را هی کرد و از لشکر عمر بن سعد - که خدا، لعنتش کند -،

اگر اسبم را پی می‌کنید، من فرزندی آزاده‌ام شجاع‌تر از شیر شَرزه. او می‌گفت: تا کنون، کسی مانند او ندیده‌ام که [سپاه را] چنان بشکافد.

برخی بزرگان قبیله به او (ایوب) گفتند: تو او (خُر) را کُشتی؟

عبور کرد و به لشکر حسین علیه السلام رسید، در حالی که دستش را بر سرش نهاده بود و می‌گفت: خدایا! به سوی تو باز می‌گردم. تو هم توبه‌ام را بپذیر که من، دل‌های دوستان تو و فرزندان پیامبرت را لرزنده‌ام. ای فرزند پیامبر خدا! آیا من می‌توانم توبه کنم؟

امام علیه السلام فرمود: «آری. خداوند، توبه‌ات را پذیرفت».

حُر گفت: ای فرزند پیامبر خدا! آیا اجازه می‌دهی برایت بجنگم؟

امام علیه السلام، اجازه فرمود. او به میدان آمد، در حالی که چنین رَجَز خواند: من، گردن‌هایتان را با شمشیر می‌زنم در راه بهترین ساکن سرزمین خَیْف (صحرای مکه). آن گاه، هجده تن از آنان را کُشت و سپس، کشته شد. امام حسین علیه السلام نزد او - که خون از بدنش جاری بود - آمد و فرمود: «به به! ای حُر! تو در دنیا و آخرت، حُرّی (آزاده‌ای)، همان گونه که چنین نامیده شده‌ای».

سپس امام حسین علیه السلام، چنین سرود: بهترین آزاده، حُرّ ریاحی است و چه آزاده‌ای، که جایگاه آمد و شدِ نیزه‌ها! و چه خوب آزاده‌ای که چون حسین، نداد داد در نخستین ساعات صبح، جان خود را فدا کرد! ضَرَبَ الحُرُّ بْنُ یَزِیدَ فَرَسَهُ، وَجَازَ عَسْكَرَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَاضِعاً يَدَهُ عَلَى رَأْسِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أُنِيبُ فَتُبْ عَلَيَّ؛ فَقَدْ أَرَعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَأَوْلَادِ نَبِيِّكَ. يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟

قال: نَعَمْ، تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ. قال: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَتَأْذَنُ لِي فَأَقَاتِلَ عَنْكَ؟ فَأَذِنَ لَهُ، فَبَرَزَ وَهُوَ يَقُولُ: أَضْرِبْ فِي أَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ خَيْرٍ مِنْ حَلِّ بِلَادِ الْخَيْفِ فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا ثُمَّ قَتَلَ، فَأَتَاهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَدَمُهُ يَشْخَبُ، فَقَالَ: بَخِ بَخِ يَا حُرُّ، أَنْتَ حُرٌّ كَمَا سُمِّيتَ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، ثُمَّ أَنْشَأَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لِنَعَمِ الحُرِّ حُرُّ بَنِي رِيَّاحٍ وَنَعَمِ الحُرِّ مُخْتَلَفُ الرِّمَاحِ وَنَعَمِ الحُرِّ إِذْ نَادَى حُسَيْنًا فَجَادَ يَنْفُسِهِ عِنْدَ الصُّبْحِ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۳ ح ۲۳۹، روضه الواعظین: ص ۲۰۵ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام). مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی (- به نقل از ابو مخنف -): حسین علیه السلام بانگ زد: «آیا یآوری نیست که ما را به خاطر رضای خدای متعال، یاری دهد. آیا مدافعی نیست که از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، دفاع کند؟!».

هنگامی که حُر بن یزید، این سخن را شنید، دلش مضطرب و چشمانش اشکبار شد و گریان و نالان، با غلام تُرکش، بیرون آمد. چگونگی رفتنش به سوی حسین علیه السلام، این گونه بود که چون این سخن را از حسین علیه السلام شنید، نزد عمر بن سعد آمد و به او گفت: آیا تو می‌خواهی با این مرد، بجنگی؟! عمر گفت: به خدا سوگند، آری؛ چنان جنگی که آسان‌ترین بخش آن، انداختن سرها و افتادن دست‌ها باشد.

حُر گفت: آیا هیچ یک از پیشنهادهای ایشان، شما را راضی نمی‌کند؟ عمر سعد گفت: به خدا سوگند، اگر کار به دست من بود، [صلح] می‌کردم؛ اما فرماندهات [عبید الله] از آن، خودداری می‌کند.

سپس حُر جلو رفت و از مردم، کناره گرفت و به مردی از قبیله‌اش به نام قُرّه بن قیس - که همراه او بود -، گفت: ای قُرّه! آیا امروز، اسبت را آب داده‌ای؟ گفت: نه.

گفت: آیا نمی‌خواهی که به او آب بنوشانی؟

قُرّه می‌گوید: به خدا سوگند، گمان بردم که او می‌خواهد کنار بکشد و در جنگ، حاضر نشود و خوش ندارد که من، او را در حال چنین کاری بینم، مبادا که گزارش دهم. به او گفتم: به اسبم آب نداده‌ام. می‌روم تا به او آب بدهم.

از آن جا که حُر بود، دور شدم. به خدا سوگند، اگر مرا از قصد خود آگاه می‌کرد، همراه او به سوی حسین علیه السلام می‌رفتم. حُر، کم کم خود را [به حسین علیه السلام] نزدیک می‌کرد. مردی از قبیله‌اش به او گفت: ای ابا یزید! کارت مشکوک است. چه می‌خواهی بکنی؟

حُر گفت: به خدا سوگند، خود را میان بهشت و دوزخ می‌بینم و - به خدا سوگند -، هیچ چیز را بر بهشت ترجیح نمی‌دهم، حتی اگر تکه تکه و سوزانده شوم.

آن گاه اسبش را هی زد و با غلام ترکش به حسین علیه السلام پیوست و گفت: خدا، مرا فدایت کند، ای فرزند پیامبر خدا! من، همانم که تو را از برگشتن، باز داشتم و همراهت در راه آمدم و تو را وادار به فرود آمدن در این جا کردم. به خدایی که جز او خدایی نیست، گمان نمی‌کردم که اینان، پیشنهادات را نپذیرند و کارت را به این جا برسانند. اگر پی می‌بردم که آنان می‌خواهند تو را بکشند، این کار را با تو نمی‌کردم. من اکنون با توبه از گذشته‌ام به درگاه خدا، نزد تو آمده‌ام و تو را با جانم یاری می‌دهم تا پیش روی تو بمیرم. آیا در این برای من، توبه‌ای هست؟

حسین علیه السلام فرمود: «آری. خدا، توبه‌ات را می‌پذیرد و تو را می‌آمرزد. نامت چیست؟».

گفت: من، حُر هستم.

فرمود: «تو حُر (آزاده) هستی، همان گونه‌ای که مادرت تو را نامیده است. تو در دنیا و آخرت، آزاده هستی. فرود بیا».

حُر گفت: من، سواره باشم، برایت بهتر است تا پیاده باشم. لختی سوار بر اسبم، با آنان می‌جنگم و در پایان کارم، به فرود (شهادت)، خواهد انجامید.

سپس گفت: ای فرزند پیامبر خدا! من نخستین کسی هستم که بر تو بیرون آمد. پس اجازه بده تا نخستین کشته پیش روی تو باشم تا شاید از مصافحه کنندگان با جدت محمد صلی الله علیه و آله در فردای قیامت باشم.

حسین علیه السلام به او فرمود: «اگر بخواهی، سخنی نیست، که تو از کسانی هستی که خداوند، توبه‌شان را می‌پذیرد؛ چرا که او توبه‌پذیر مهربان است».

نخستین کسی که پا به میدان نهاد و به نبرد تن به تن با دشمن پرداخت، حُر بن یزید ریاحی بود که به گاه بیرون آمدنش برای هم‌اوردی، چنین خواند: من، بی‌گمان، آزاده‌ام و پناه میهمانان [اما گردن] شما را با شمشیر می‌زنم. به دفاع از بهترین ساکنان خیف اشما را می‌زنم و در آن، هیچ ستمی نمی‌بینم. همچنین روایت شده که چون حُر به حسین علیه السلام پیوست، مردی از بنی تمیم به نام یزید بن سفیان گفت: به خدا سوگند، اگر حُر را به هنگام بیرون آمدن ببینم، با نیزه در پی او می‌روم.

هنگامی که حُر می‌جنگید و بر گوش و ابروی اسبش زده بودند و خون از آنها سرازیر بود، حُصَین بن نُمَیر گفت: ای یزید! این، همان حُر است که آرزو داشتی او را ببینی. آیا می‌خواهی با او رو به رو شوی؟

گفت: آری. سپس، به سوی او بیرون آمد. طولی نکشید که حُر، او را کُشت و چهل سوار و پیاده را نیز کُشت و همچنان می‌جنگید تا آن که اسبش را پی کردند و پیاده ماند؛ اما همچنان می‌جنگید و می‌گفت: اگر اسبم را پی می‌کنید، من فرزندی آزاده‌ام شجاع‌تر از شیر شَرزه. و به گاه حمله، ناتوان نیستم بلکه هنگام فرار دیگران، استوار می‌ایستم.

۱. خیف: مکانی است در کنار مِنا و مکه.

آن گاه، جنگید تا کشته شد. یاران حسین علیه السلام او را بُردند و در حالی که هنوز رمقی داشت، پیش روی حسین علیه السلام نهادند. امام علیه السلام، غبار از چهره‌اش پاک کرد و فرمود: «تو آزاده‌ای، همان گونه که مادرت تو را نامیده است. تو در دنیا و آخرت، آزاده‌ای».

سپس یکی از یاران حسین علیه السلام (حاکم جُشمی گفته است: بلکه زین العابدین علیه السلام)، در سوگ او سرود: چه آزاده نیکویی بود، حُر ریاحی پایدار، به گاه بارش تیرها! چه آزاده نیکویی، که به گاه ندای حسین با یک بانگ، جان خود را ندا کرد! سوگند یاد کرده‌ام که کشته نشوم تا بگشتم و امروز، جز از رو به رو، زخمی نخورم. آنان را سخت با شمشیر می‌زنم نه از آنان دست می‌کشم، و نه باز پس می‌نشینم. ۱۰ صَاح [الحَسینُ علیه السلام]: أَمَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوْجِهِ اللَّهُ تَعَالَى. أَمَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنَّا

حَرَمَ رَسُولُ اللَّهِ !

فَلَمَّا سَمِعَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ هَذَا الْكَلَامَ ، اضْطَرَبَ قَلْبُهُ ، وَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ فَخَرَجَ بِأَكْبَا مُتَضَرِّعاً مَعَ غُلَامٍ لَهُ تُرْكِيٌّ . وَكَانَ كَيْفِيَّةُ انْتِقَالِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَمَّا سَمِعَ هَذَا الْكَلَامَ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَى إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، فَقَالَ لَهُ : أُمُقَاتِلُ أَنْتَ هَذَا الرَّجُلَ ؟ قَالَ : إِي وَاللَّهِ ! قِتَالاً شَدِيداً أَيْسَرُهُ أَنْ تَسْقُطَ الرُّؤُوسُ وَتَطِيحَ الْأَيْدِي ، فَقَالَ : أَمَا لَكُمْ فِي وَاحِدَةٍ مِنَ الْخِصَالِ الَّتِي عَرَضَ عَلَيْكُمْ رِضَى ؟ فَقَالَ : وَاللَّهِ لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ لَفَعَلْتُ ، وَلَكِنْ أَمِيرَكَ قَدْ أَبِي ذَلِكَ .

فَأَقْبَلَ الْحُرُّ حَتَّى وَقَفَ عَنِ النَّاسِ جَانِباً وَمَعَهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ يُقَالُ لَهُ : قُرَّةُ بْنُ قَيْسٍ ، فَقَالَ لَهُ : يَا قُرَّةُ ! هَلْ سَقَيْتَ فَرَسَكَ الْيَوْمَ مَاءً ؟ قَالَ : لَا ! قَالَ : أَمَا تُرِيدُ أَنْ تَسْقِيَهُ ؟ قَالَ قُرَّةُ : فَظَنَنْتُ وَاللَّهِ أَنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَتَنَحَّى فَلَا يَشْهَدَ الْقِتَالَ ، وَيَكْرَهُ أَنْ أَرَاهُ يَصْنَعُ ذَلِكَ مَخَافَهُ أَنْ أَرْفَعُ عَلَيْهِ ، فَقُلْتُ لَهُ : لَمْ أَسْقِهِ ، وَأَنَا مُنْطَلِقٌ فَاسْقِيهِ .

قَالَ : فَاعْتَرَلْتُ ذَلِكَ الْمَكَانَ الَّذِي كَانَ فِيهِ ، وَاللَّهِ لَوْ أَطْلَعَنِي عَلَى الَّذِي يُرِيدُ لَخَرَجْتُ مَعَهُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَأَخَذَ يَدْنُو قَلِيلاً قَلِيلاً ، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ قَوْمِهِ : يَا أَبَا يَزِيدَ ! إِنَّ أَمْرَكَ لَمُرِيبٌ ، فَمَا الَّذِي تُرِيدُ ؟ قَالَ : وَاللَّهِ إِنِّي أُحَيِّرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ ، وَاللَّهِ لَا اخْتَارَ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئاً وَلَوْ قُطِعَتْ وَحُرِّقَتْ .

ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ ، وَلَحِقَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ غُلَامِهِ التُّرْكِيِّ ، فَقَالَ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِتْدَاكَ ! إِنِّي صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسْتُكَ عَنِ الرُّجُوعِ ، وَسَايَرْتُكَ فِي الطَّرِيقِ ، وَجَعَجَعْتُ بِكَ فِي هَذَا الْمَكَانِ ، وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ ، مَا ظَنَنْتُ الْقَوْمَ يَزْدُونُ عَلَيْكَ مَا عَرَضْتَ عَلَيْهِمْ ، وَلَا يَبْلُغُونَ بِكَ هَذِهِ الْمَنْزِلَةَ ، وَإِنِّي لَوْ سَوَّلْتُ لِي نَفْسِي أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَكَ مَا رَكِبْتُ هَذَا مِنْكَ ، وَإِنِّي قَدْ جِئْتُكَ تَائِباً إِلَى رَبِّي مِمَّا كَانَ مِنِّي ، وَمُؤَاسِيكَ بِنَفْسِي حَتَّى أَمُوتَ بَيْنَ يَدَيْكَ ، أَفَتَرَى ذَلِكَ لِي تَوْبَةً ؟

قَالَ : نَعَمْ ! يَتَوَبُّ اللَّهُ عَلَيْكَ وَيَغْفِرُ لَكَ ، مَا اسْمُكَ ؟ قَالَ : أَنَا الْحُرُّ ، قَالَ : أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ أُمُّكَ ، أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ؛ انْزِلْ ، فَقَالَ : أَنَا لَكَ فَارِساً خَيْرٌ مِنِّي لَكَ رَاجِلاً ، أَقَاتِلُهُمْ عَلَى فَرَسِي سَاعَةً ، وَإِلَى الْتَزُولِ مَا يَصِيرُ أَمْرِي .

ثُمَّ قَالَ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ! كُنْتُ أَوَّلَ خَارِجٍ عَلَيْكَ ، فَأَنْذَنَ لِي أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ ، فَلَعَلِّي أَنْ أَكُونَ مِمَّنْ يُصَافِحُ خِدَّكَ مُحَمَّداً عَدَاً فِي الْقِيَامَةِ . فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ شِئْتَ فَأَنْتَ مِمَّنْ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَهُوَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ . فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ تَقَدَّمَ إِلَى بَرَاذِ الْقَوْمِ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ الرِّبَاحِيُّ ، فَأَنْشَدَ فِي بَرَاذِهِ : إِنِّي أَنَا الْحُرُّ وَمَأْوَى الضَّيْفِ أَضْرِبُ فِي أَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ خَيْرٍ مِنْ حَلِّ بَوَادِي الْخَيْفِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ خَيْفٍ وَرَوَى أَنَّ الْحُرَّ لَمَّا لَحِقَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ يَزِيدُ بْنُ سُفْيَانَ : أَمَا وَاللَّهِ ، لَوْ لَقِيتُ الْحُرَّ حِينَ خَرَجَ لِمَاتَبَعْتُهُ السَّنَانَ . فَبَيْنَا هُوَ يُقَاتِلُ ، وَإِنَّ فَرَسَهُ لَمَضْرُوبٌ عَلَى أُذُنَيْهِ وَحَاجِبِهِ ، وَإِنَّ الدَّمَاءَ لَتَسِيلُ ، إِذْ قَالَ الْحُصَيْنِيُّ بْنُ بُنْ نُمَيْرٍ : يَا يَزِيدُ ، هَذَا الْحُرُّ الَّذِي كُنْتَ تَتَمَنَّاهُ ، فَهَلْ لَكَ بِهِ ؟ قَالَ : نَعَمْ ، وَخَرَجَ إِلَيْهِ ، فَمَا لَبِثَ الْحُرُّ أَنْ قَتَلَهُ وَقَتَلَ أَرْبَعِينَ فَارِساً وَرَاجِلاً ، وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى عُرِقَ فَرَسُهُ ، وَبَقِيَ رَاجِلاً ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُ وَهُوَ يَقُولُ : إِنْ تَعْقِرُوا بِي فَأَنَا ابْنُ الْحُرِّ أَشْجَعُ مِنْ ذِي لِبَدَةٍ هَزَبٍ وَلَسْتُ بِالْخَوَارِ عِنْدَ الْكَرِّ لَكِنِّي الثَّابِتُ عِنْدَ الْفَرِّ ثُمَّ لَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ ، فَاحْتَمَلَهُ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَضَعُوهُ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِهِ رَمَقٌ ، فَجَعَلَ الْحُسَيْنِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ ، وَهُوَ يَقُولُ لَهُ : أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ بِهِ أُمُّكَ ، أَنْتَ الْحُرُّ فِي الدُّنْيَا وَأَنْتَ الْحُرُّ فِي الْآخِرَةِ . ثُمَّ رَثَاهُ بَعْضُ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ الْحَاكِمُ الْجُشَمِيُّ : بَلْ رَثَاهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - يَقُولُهُ : لَنَعَمْ الْحُرُّ حُرُّ بَنِي رِيَّاحٍ صَبْرٌ عِنْدَ مُشْتَبَكِ الرِّمَاحِ وَنَعَمْ الْحُرُّ إِذْ نَادَى حُسَيْنٌ فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّيَاحِ أَلَيْتُ لَا أَقْتُلُ حَتَّى أَقْتُلَا وَلَا أَصَابُ الْيَوْمَ إِلَّا مُقْبِلاً أَضْرِبُهُمْ بِالسَّيْفِ ضَرْباً مُعْضِلاً لَا نَاكِلاً فِيهِمْ وَلَا مُهْلَلاً (مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمي : ج ۲ ص ۹ ، الفتوح : ج ۵ ص ۱۰۱) .

حسین علیه السلام بانگ زد : «آیا فریادرسی نیست که ما را به خاطر خدا ، یاری کند ؟ آیا مدافعی نیست که از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند ؟ در این هنگام ، حُرُّ بْنُ یَزِيدِ رِیَاحِی به سوی عمر بن سعد آمد و به او گفت : آیا تو می خواهی با این مرد ، بجنگی ؟! گفت : آری . به خدا سوگند ، آری ؛ چنان جنگی که پراندن سرها و قطع دست ها ، آسان ترین بخش آن باشد .

حُر، گذشت و جایی کنار یارانش ایستاد و لرزه بر اندامش افتاده بود. مهاجر بن اوس به او گفت: به خدا سوگند، کارت مشکوک است. اگر از من می‌پرسیدند که شجاع‌ترین کوفیان، چه کسی است، از [کنار نام] تو نمی‌گذشتم. پس این چه چیزی است که از تو می‌بینم؟ حُر گفت: به خدا سوگند، خود را میان بهشت و دوزخ می‌بینم و - به خدا سوگند -، حتی اگر تکه تکه و سوزانده شوم، هیچ چیزی را بر بهشت، ترجیح نمی‌دهم. سپس بر اسبش هی زد و در حالی که دست بر سر نهاده بود، به سوی حسین علیه السلام رفت و می‌گفت: خدایا! به سوی تو باز گشته‌ام. توبه‌ام را بپذیر که من، دل دوستان و فرزندان دختر پیامبرت را لرزانده‌ام. آن گاه به حسین علیه السلام گفت: فدایت شوم! من همان کسی هستم که تو را از برگشتن، باز داشتم و تو را وادار کردم که در این جا فرود بیایی. به خدا سوگند، گمان نمی‌کردم که اینان، تو را تا به این جایی که می‌بینم، بکشاند. من از این کار، به سوی خدا توبه می‌کنم. آیا برای من، راه توبه‌ای هست؟ حسین علیه السلام فرمود: «آری. خداوند، توبه‌ات را می‌پذیرد. فرود بیا». حُر گفت: من سواره باشم، برای تو بهتر است از آن که پیاده باشم و سرانجام کار، به فرود آمدن (شهادت) می‌انجامد. سپس گفت: چون نخستین فردی بودم که در برابر تو بیرون آمدم، به من اجازه بده که نخستین کشته پیش تو باشم، تا شاید از کسانی باشم که با جدت محمد صلی الله علیه و آله، در فردای قیامت، مصافحه می‌کنند. امام علیه السلام به او اجازه داد و او به بهترین صورتی که امکان داشت، جنگید تا آن که گروهی از شجاعان و قهرمانان دشمن را کشت و سپس، شهید شد. پیکرش را نزد حسین علیه السلام بردند. امام علیه السلام، غبار از چهره‌اش پاک می‌کرد و می‌فرمود: «تو حُر (آزاده) هستی، همان گونه که مادرت، تو را نامیده است؛ آزاده در دنیا و آخرت». ۲. صَاحِ الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام: أَمَا مِنْ مُغِيثٍ يُغِيثُنَا لَوْجِهِ اللَّهُ! أَمَا مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ فَإِذَا الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ الرِّيَّاحِيُّ قَدِ أَقْبَلَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَقَالَ لَهُ: أُمُقَاتِلُ أَنْتَ هَذَا الرَّجُلُ؟ فَقَالَ: إِي وَاللَّهِ! قِتَالًا أَيْسَرُهُ أَنْ تَطِيرَ الرُّؤُوسُ وَتَطِيحَ الْأَيْدِي. قَالَ: فَمَضَى الْحُرُّ وَوَقَفَ مَوْقِفًا مِنْ أَصْحَابِهِ، وَأَخَذَهُ مِثْلُ الْأَفْكَلِ. فَقَالَ لَهُ الْمُهَاجِرُ بْنُ أَوْسٍ: وَاللَّهِ إِنَّ أَمْرَكَ لَمُرِيبٌ! وَلَوْ قِيلَ مَنْ أَشْجَعُ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَمَّا عَيَّدَتْكَ، فَمَا هَذَا الَّذِي أَرَاهُ مِنْكَ؟ فَقَالَ: إِنِّي وَاللَّهِ أُخَيِّرُ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَوَاللَّهِ لَا أُخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئًا وَلَوْ قُطِعَتْ وَأُحْرِقَتْ. ثُمَّ ضَرَبَ فَرَسَهُ قَاصِدًا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام وَيَدُهُ عَلَى رَأْسِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي ثَبْتُ إِلَيْكَ قُتْبَ عَلَيٍّ، فَقَدْ أُرْعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَائِكَ وَأَوْلَادِ بِنْتِ نَيْيِكَ. وَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام: جُعِلْتُ فِدَاكَ! أَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرُّجُوعِ وَجَعَجَعَ بِكَ، وَاللَّهِ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ الْقَوْمَ يَبْلُغُونَ بِكَ مَا أَرَى، وَأَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ، فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَتِي؟ فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام: نَعَمْ، يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ، فَانْزِلْ، فَقَالَ: أَنَا لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي رَاجِلًا، وَإِلَى النَّزُولِ يَوُولُ آخِرُ أَمْرِي. ثُمَّ قَالَ: فَإِذَا كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ، فَأَذَنْ لِي أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ، لَعَلِّي أَكُونُ مِمَّنْ يُصَافِحُ حَيْدَكَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ غَدًا فِي الْقِيَامَةِ. فَأَذَنْ لَهُ فَجَعَلَ يُقَاتِلُ أَحْسَنَ قِتَالٍ، حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنْ شُجْعَانٍ وَأَبْطَالٍ، ثُمَّ اسْتَشْهِدَ، فَحُمِلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، فَجَعَلَ يَمَسُّحُ الثَّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ، وَيَقُولُ: أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتَكَ أُمُّكَ، حُرٌّ فِي الدُّنْيَا وَحُرٌّ [فِي] الْآخِرَةِ (الملهوف: ص ۱۵۹).

۱. سید ابن طاووس، در این جا اضافه کرده است: مقصود حُر، نخستین کشته از هنگام پیوستن او به حسین علیه السلام بوده است؛ و گر نه، همان گونه که روایت شده، گروهی پیش از او به شهادت رسیده بودند.

پیوسته، بر پیشانی و صورت و سینه‌شان می‌زنم، تا جامه خون به تن کنند. و مردی از قبیله بلحارث، به نام یزید بن سفیان، به سوی او بیرون آمد؛ ولی اندکی نکشید که حُر، او را کشت... و یاران حسین علیه السلام، با آنان به شدت جنگیدند و سواره‌نظامشان که ۳۲ تن سوارکار بودند، بر هیچ سویی از سواره‌نظام کوفه یورش نمی‌برد، مگر آن که آن را می‌شکافت. عروه بن قیس، فرمانده سواره‌نظام کوفیان، چون چنین دید، به سوی عمر بن سعد فرستاد که: آیا نمی‌بینی که امروز، گروه من از دست این تعداد

اندک، چه می‌کشد؟ پیادگان و تیراندازان را به سوی آنان، گسیل دار.

عمر نیز تیراندازانی را به سوی آنها فرستاد و اسب حُر بن یزید را پی کردند. حُر، از اسبش فرود آمد و چنین رَجَز خواند: اگر اسبم را پی می‌کنید، من فرزندی آزاده‌ام شجاع‌تر از شیر شَرزه. و با شمشیرش، آنان را می‌زد تا این که تعدادشان، فزونی گرفت و بر او، غلبه کردند. ایوب بن مُسَرِّح و مردی دیگر از سواران لشکر کوفه، با هم، او را به شهادت رساندند. ۱. ما زِلْتُ أَرْمِيهِمْ بَعْرُهُ وَجْهَهُ وَلَبَانَهُ حَتَّى تَسْرِبَلُ بِالْدَمِ فَبَرَزَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ بَلْحَارِثٍ يُقَالُ لَهُ: يَزِيدُ بْنُ سَفِيَّانَ، فَمَا لَبِثَهُ الْحُرُّ حَتَّى قَتَلَهُ... قَاتَلَهُمْ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ قِتَالًا شَدِيدًا، فَأَخَذَتْ خِيْلُهُمْ تَحِمُّلُ وَإِنَّمَا هِيَ اثْنَانِ وَثَلَاثُونَ فَارِسًا، فَلَا تَحِمُّلُ عَلَى جَانِبٍ مِنْ خِيَلِ الْكُوفَةِ إِلَّا كَشَفَتْهُ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عُرُوهُ بْنُ قَيْسٍ - وَهُوَ عَلَى خِيَلِ أَهْلِ الْكُوفَةِ - بَعَثَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: أَمَا تَرَى مَا تَلْقَى خِيَلِي مِنْذُ الْيَوْمِ مِنْ هَذِهِ الْعِدَّةِ الْيَسِيرَةِ؟ ابْعَثْ إِلَيْهِمُ الرُّجَالَ وَالرُّمَاهُ فَبَعَثَ عَلَيْهِمُ بِالرُّمَاهِ فَعَقَّرَ بِالْحُرِّ بْنِ يَزِيدٍ فَرَسَهُ فَتَزَلَّ عَنْهُ وَجَعَلَ يَقُولُ: إِنْ تَعَقَّرُوا بِي فَأَنَا ابْنُ الْحُرِّ أَشْجَعُ مِنْ ذِي لَيْدٍ هَزْبٍ وَيَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِهِ، وَتَكَاثَرُوا عَلَيْهِ، فَاشْتَرَكَ فِي قَتْلِهِ أَيُّوبُ بْنُ مُسَرِّحٍ وَرَجُلٌ آخَرُ مِنْ فُرْسَانِ أَهْلِ الْكُوفَةِ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۲ - ۱۰۴، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۶۲ - ۴۶۳).

حُر بن یزید، از قبیله ریاح بن یربوع، به سوی عمر بن سعد آمد و گفت: آیا می‌خواهی با این مرد بجنگی؟ گفت: آری. گفت: آیا هیچ یک از پیشنهادهای او، شما را راضی نمی‌کند؟ عمر گفت: اگر کار به دست من بود، می‌پذیرفتم. حُر گفت: سبحان الله! چه قدر گران است که فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، پیشنهادی به شما بدهد و شما آن را نپذیرید! سپس به سوی حسین علیه السلام تمایل یافت و همراه او جنگید تا کشته شد. متوکل لثی، در این باره، سروده است: چه خوب آزاده‌ای است، حُر ریاحی آزاده، به گاه رفت و آمد نیزه‌ها! چه خوب آزاده‌ای که حسین، ندایش داد و او در نخستین ساعات روز، جانش را ندا کرد! حسین علیه السلام نیز فرمود: «به خدا سوگند - ای عمر -، به خاطر این روزی که می‌بینی، روزی سخت بر تو خواهد آمد. ۱. أَقْبَلَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ - أَحَدُ بَنِي رِيَّاحٍ بْنِ يَرْبُوعَ - عَلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَقَالَ: أَمْقَاتِلُ أَنْتَ هَذَا الرَّجُلَ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: أَمَا لَكُمْ فِي وَاحِدَةٍ مِنْ هَذِهِ الْخِصَالِ الَّتِي عَرَضَ رِضَى؟ قَالَ: لَوْ كَانَ الْأَمْرُ إِلَيَّ فَعَلْتُ.

فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا أَعْظَمَ هَذَا أَنْ يَعْرِضَ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْكُمْ مَا يَعْرِضُ قَتَائِبُونَهُ!! ثُمَّ مَالَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَاتَلَ مَعَهُ حَتَّى قُتِلَ.

فَفِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ الْمُتَوَكِّلُ اللَّيْثِيُّ: لِنَعْمِ الْحُرُّ حُرُّ بَنِي رِيَّاحٍ وَحُرٌّ عِنْدَ مُخْتَلَفِ الرِّمَاحِ وَنِعَمَ الْحُرُّ نَادَاهُ حُسَيْنٌ فَجَادَ بِنَفْسِهِ عِنْدَ الصَّبَاحِ وَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا وَاللَّهِ يَا عُمَرُ، لَيَكُونَنَّ لِمَا تَرَى يَوْمًا يَسُوؤُكَ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۶۹. نیز، ر.ك: الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۶۷).

حسین علیه السلام، ندا داد: «ای شَبَث بن رَبِيعی، ای حَجَّار بن أَبَجَر، ای قیس بن اشعث، ای زید بن حرث و ای فلان و فلان! آیا به من نامه نوشتید؟». آنان گفتند: ما نمی‌دانیم چه می‌گویی! حُر بن یزید یربوعی، از بزرگانِ آنان بود که به حسین علیه السلام گفت: چرا. به خدا سوگند، با تو مکاتبه کردیم، او ما بودیم که تو را پیش انداختیم. خداوند، باطل و اهلش را دور گرداند! به خدا سوگند، دنیا را به آخرت، ترجیح نمی‌دهم. سپس، بر سر اسبش زد و به درون لشکر حسین علیه السلام آمد. حسین علیه السلام به او خوشامد گفت و فرمود: «به خدا سوگند، تو در دنیا و آخرت، آزاده (حُر) هستی!». سپس حُر، لشکر ابن سعد را چنین ندا داد: وای بر شما، ای بی مادران! شما بودید که او را پیش انداختید و چون نزدتان آمد، او را تسلیم کردید و همچون اسیران شد. آب جاری را از او و خاندانش، باز داشتید؛ آبی را که یهود و نصارا و مَجُوس، از آن می‌نوشتند و خوکان بیابان، در آن می‌غلطند. پس از محمد صلی الله علیه و آله، با خاندان و فرزندان، بد کردید. اکنون که یاری‌اش نمی‌دهید و به پیمانی که با او بسته‌اید، وفا نمی‌کنید، پس بگذارید به هر سرزمینی از خدا که خواست، برود. آیا شما به خدا، ایمان ندارید؟ به پیامبری جدش محمد باور ندارید؟ به معاد و بازگشت، یقین ندارید؟ سپس، یورش بُرد و چنین خواند: گردن‌هایتان را با شمشیر می‌زنم

جانبداری از بهترین ساکن منا و خیف. آن گاه، گروهی از آنان را کُشت. سپس تعدادشان فرونی گرفت تا این که بر او غلبه کردند و او را کُشتند ۲۰. إِنَّهُ [أَيُّ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] نادى: يَا سُبُّثَ بْنَ رِبْعِيٍّ، وَيَا حَجَّارَ بْنَ أَبَجَرَ، وَيَا قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ، وَيَا زَيْدَ بْنَ الْحَرِثِ، وَيَا فُلَانٌ، وَيَا فُلَانٌ! أَلَمْ تَكْتُبُوا إِلَيَّ؟ فَقَالُوا: مَا نَدْرِي مَا تَقُولُ.

وَكَانَ الْحُرُّ بْنُ يَزِيدَ الْيَرْبُوعِيُّ مِنْ سَادَاتِهِمْ ، فَقَالَ لَهُ : بَلَى وَاللَّهِ لَقَدْ كَاتَبْنَاكَ ، وَنَحْنُ الَّذِينَ أَقْدَمْنَاكَ ، فَأَبْعَدَ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَأَهْلَهُ ، وَاللَّهُ لَا اخْتَارَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ ، ثُمَّ ضَرَبَ رَأْسَ فَرْسِهِ وَدَخَلَ فِي عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَهْلًا بِكَ وَسَهْلًا ، أَنْتَ وَاللَّهُ الْخُرْفِيُّ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ .

ثُمَّ نَادَاهُمُ الْحُرُّ: وَيَحْكُمَ لَا- أَمْ لَكُمْ ! أَنْتُمْ الَّذِينَ أَقْدَمْتُمُوهُ ، فَلَمَّا أَنَاكُمْ أَسْلَمْتُمُوهُ ، فَصَارَ كَالْأَسِيرِ ، وَمَنْعْتُمُوهُ وَأَهْلَهُ الْمَاءَ الْجَارِي ،
الَّذِي تَشْرَبُ مِنْهُ الْيَهُودُ وَالنَّصَارَى وَالْمَجُوسُ ، وَيَتَمَرَّغُ فِيهِ خَنَازِيرُ السَّوَادِ ، بَسْ مَا خَلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي أَهْلِهِ وَذُرِّيَّتِهِ ، وَإِذَا لَمْ تَنْصُرُوهُ
وَتَفُوْا لَهُ بِمَا خَلَفْتُمْ عَلَيْهِ ، فَمَدَعُوهُ يَمْضِي حَيْثُ شَاءَ مِنْ بِلَادِ اللَّهِ ، أَمَا أَنْتُمْ بِاللَّهِ مُؤْمِنُونَ ؟ وَبِنبِيِّهِ مُحَمَّدٍ حَيْدِهِ مُصِِّدُونَ ؟ وَبِالْمَعَادِ
مُوقِنُونَ ؟ ثُمَّ حَمَلَ وَقَالَ : أَضْرِبْ فِي أَعْنَاقِكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ خَيْرٍ مِنْ حِلٍّ مِنِّي وَالْخَيْفِ وَقَتْلٍ مِنْهُمْ جَمَاعَةً ، ثُمَّ تَكَاثَرُوا عَلَيْهِ فَقَتَلُوهُ
(تذكرة الخواص : ص ٢٥١) .

۱. از گفتگوی حُر با امام حسین علیه السلام ، روشن می شود که حُر ، جزو نامه نگاران به امام علیه السلام نبوده است ؛ زیرا او از کارگزاران حکومت آن روزگار بوده و جزو هواداران و دعوت کنندگان امام حسین علیه السلام به کوفه نبوده است. از این رو ، اگر ادّعی متن را بپذیریم، باید گفت: پاسخ حُر، به اعتبار مجموع مخاطبان امام علیه السلام و پس از خودداری آنان از دادنِ پاسخ است .

----- من ، بی گمان آزاده‌ام و پناه میهمانان [اَمَّا] گردن شما را با شمشیر می زنم . به جانبداری از بهترین ساکن سرزمین خَیْف بر شما ضربه می‌زنم و در این کار ، هیچ ستمی نمی‌بینم. آن گاه ، چهل و دو سه تن از آنان را کُشت . اِنِّیْ اَنَا الْحُرُّ وَمَا وِی الصَّیْفِ اَضْرَبْتُ فِیْ اَعْنَاقِكُمْ بِالسَّیْفِ عَنْ خَیْرِ مَنْ حَلَّ بِاِلَادِ الْخَیْفِ اَضْرَبْتُکُمْ وَلَا اُرِیْ مِنْ خَیْفٍ فَقَتَلَ ثَیْفًا وَاَرْبَعِیْنَ رَجُلًا (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۰۰ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۴ و ۱۵) . مثیر الأحزان : با سندم نقل می‌کنم که حُرّ بن یزید ریاحی به حسین علیه السلام گفت : هنگامی که عبید الله ، مرا به سوی تو روانه کرد و از کاخ [حکومتی] بیرون آمدم ، از پشتِ سرم ندا رسید : «ای حُرّ! تو را به نیکی ، بشارت باد» . من [به سوی صدا] رو کردم ؛ اَمَّا کسی را ندیدم و گفتم: خدایا! این ، چه بشارتی است ، در حالی که من [برای جنگ] به سوی حسین علیه السلام می‌روم؟! و پیروی از تو ، به فکرم نمی‌رسید . امام علیه السلام فرمود: «به پاداش و نیکی رسیدی» . ۲. رَوِیْتُ بِاسْنَادٍ اَنَّهُ [اَی الْحُرِّ بْنِ یَزِیدَ الرَّیَاحِی] قَالَ لِلْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ : لَمَّا وَجَّهْنِی عُبَیْدُ اللّٰهِ اِلَیْکَ ، خَرَجْتُ مِنَ الْقَصْرِ فَنَوَدِیْتُ مِنْ خَلْفِی : اُبَشِّرْ بِاِحْرَارِیْ خَیْرٍ ، فَالْتَفَتْتُ فَلَمْ اَرَ اَحَدًا . فَقُلْتُ : وَاللّٰهِ مَا هَذِهِ بِشَارَةٌ وَاَنَا اُسَیِّرُ اِلَی الْحُسَیْنِ عَلَیْهِ السَّلَامُ ! وَمَا اُحَدِّثُ نَفْسِی بِاَتْبَاعِکَ .

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَقَدْ أَصَبْتَ أَجْراً وَخَيْراً (مثير الأُحْزَان: ص ٥٩، بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ١٥).

٣ / ١٣ حنظلہ بن اسعد شہابی

حفظہ بن اسعد شیبامی ۲ کہ او را شامی نیز گفته اند، ۳

یکی دیگر از حماسه‌سازان بزرگ عاشورا است. ۴وی در حالی که خود را سپر امام علیه السلام در برابر شمشیرها، تیرها و نیزه‌های دشمن قرار داده بود، همانند مؤمن آل فرعون، با قرائت آیاتی از قرآن، با صدای بلند، به آنان هشدار داد:

(ای قوم من ! من بر شما، از روزی همانند روزگار [عذاب] اقوام پیشین می‌هراسم ؛ مانند حال و روز قوم نوح و عاد و ثمود و

کسانی که پس از آنها بودند ؛ و خداوند ، در حقّ بندگان ، ستمی نمی‌خواهد . و ای قوم من ! من بر شما ، از روزِ فریادخواهی می‌هراسم ؛ روزی که روی می‌گردانید ، امّا هیچ پناهگاهی در برابر خداوند ندارید ؛ و هر کس را خداوند [به خاطر اعمالش] گمراه کند ، راه‌نمایی ندارد) ۵. ای مردم ! حسین را مکشید که خدا ، شما را در عذاب ، هلاک می‌کند . (و بی گمان ، آن که افترا زد ، ناکام شد) ۶.

سپس نگاهی به امام علیه السلام کرد و گفت : آیا به سوی پروردگارمان نرویم تا به یارانمان پیوندیم ؟
امام علیه السلام ، در پاسخ به او فرمود :
بَلْ رُحْ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا ، وَ إِلَى مُلْكِكَ لَا يَبْلَى ۷.

۱. نام وی، حنظله بن سعد شبامی (ر.ک: ص ۶۶ ح ۹۳۸) و حنظله بن عبد الله شبامی (معجم البلدان: ج ۳ ص ۳۱۸) و حنظله بن عمرو شیبانی (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۳) و حنظله شامی (عیون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۲ ص ۲۰۳ ح ۵) نیز آمده است. ۲. ر. ک: ص ۶۵ ح ۹۳۷ و ص ۶۷ ح ۹۳۹ و ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). نیز، ر.ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۱ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۳. عیون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۲ ص ۲۰۳ ح ۵، دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۱ پانوش. ۴. وی، همان کسی است که فرقه‌ای از غلات، معتقد بودند که روز عاشورا، شبیه امام حسین علیه السلام شد و شهید گردید و امام حسین علیه السلام به شهادت نرسید؛ بلکه مانند عیسی علیه السلام به آسمان برده شد (مجموع الأعیاد: ص ۱۰۸، المائدة: ص ۶۳). در حدیثی، امام رضا علیه السلام به شدت، این مسئله را تکذیب و معتقدان به آن را تکفیر نموده است (ر. ک: عیون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۲ ص ۲۰۳ ح ۵). ۵. غافر: آیه ۳۰-۳۳.

[چرا ؛] بلکه به سوی آنچه که از دنیا و داشته‌هایش بهتر است ، برو ؛ به مُلکی زائل ناشدنی .
وی پس از کسب اجازه امام علیه السلام با این جملات ، با ایشان خداحافظی کرد : سلام بر تو ، ای ابا عبد الله ! درود خدا بر تو و خاندانت باد ! و خداوند ، در بهشتش ، میان ما و تو آشنایی برقرار کند .
حسین علیه السلام نیز «آمین» گفت ۱.
سپس ، حنظله به میدان آمد و شربت شهادت نوشید .

در زیارت‌های «ناحیه» ۲ و «رجیّه» آمده است :
سلام بر حنظله بن اسعد شبامی ۳! تاریخ الطبری (- به نقل از محمد بن قیس -) : حنظله بن اسعد شبامی آمد و جلوی حسین علیه السلام ایستاد و [رو به دشمن ،] فریاد برآورد : (ای قوم من ! من بر شما از روزی همانند روزگار [عذاب] اقوام پیشین می‌هراسم ؛ مانند حال و روز قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنها بودند ؛ و خداوند ، در حقّ بندگان ، ستمی نمی‌خواهد . و ای قوم من ! من بر شما از روز فریادخواهی می‌هراسم ؛ روزی که روی می‌گردانید ، امّا هیچ پناهگاهی در برابر خداوند ندارید ؛ و هر کس را خداوند [به خاطر اعمالش] گمراه کند ، راه‌نمایی ندارد) ۴. ای مردم ! حسین را مکشید که خدا ، شما را در عذاب ، هلاک می‌کند . (و بی گمان ، آن که افترا زد ، ناکام شد) ۵.

حسین علیه السلام به او فرمود : «ای پسر اسعد ! خدایت بیامرزد . آنان ، همان هنگامی سزاوار عذاب شدند که دعوت تو به سوی حق را رد کردند و به سوی تو و یارانت برخاستند تا خونت را حلال بشمارند . پس اکنون که برادران شایسته‌ات را کشته‌اند ، چگونه [سزاوار عذاب] نباشند !؟» .

حفظه گفت: فدایت شوم! تو از من، آگاه‌تری و بدان نیز سزاوارتری. آیا به سوی آخرت نرویم و به برادرانمان، نپیوندیم؟ فرمود: «[چرا؟] بلکه به سوی آنچه از دنیا و داشته‌هایش بهتر است، برو؛ به سوی مُلکی زائل نشدنی!». حفظه گفت: سلام بر تو، ای ابا عبد الله! درود خدا بر تو و خاندانت باد! خدا، در بهشت،

۱. ر. ک: ح ۹۳۷. ۲. ر. ک: ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۳. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۱ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۴. غافر: آیه ۳۰ - ۳۳. ۵. طه: آیه ۶۱. (يَقُومُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ الْمَأْخِزَاتِ * مِثْلَ دَابِ قَوْمِ نُوحٍ وَعَادٍ وَثَمُودَ وَالَّذِينَ مِنْ بَعْدِهِمْ وَمَا اللَّهُ يُرِيدُ ظُلْمًا لِلْعِبَادِ * وَيَقُومُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ * يَوْمَ تُولُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ هَادٍ)، یا قَوْمِ [لَا] تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيَسْحَتَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ (وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى). فَقَالَ لَهُ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ أَسْعَدَ! رَحِمَكَ اللَّهُ! إِنَّهُمْ قَدْ اسْتَوْجَبُوا الْعَذَابَ حِينَ رَدُّوا عَلَيْكَ مَا دَعَوْتَهُمْ إِلَيْهِ مِنَ الْحَقِّ، وَنَهَضُوا إِلَيْكَ لِيَسْتَبِيحُوكَ وَأَصْحَابَكَ، فَكَيْفَ بِهِمْ الْآنَ وَقَدْ قَتَلُوا إِخْوَانَكَ الصَّالِحِينَ؟! قَالَ: صِدَقْتَ جُعِلَتْ فِدَاكَ! أَنْتَ أَفْقَهُ مِنِّي وَأَحَقُّ بِذَلِكَ، أَفَلَا نَرُوحُ إِلَى الْآخِرَةِ وَنَلْحَقُ بِإِخْوَانِنَا؟ فَقَالَ: رُحْ إِلَى خَيْرٍ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، وَإِلَى مُلْكٍ لَا يَبُلَى. فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ أبا عَبْدِ اللَّهِ! صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ، وَعَرَفَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ فِي جَنَّتِهِ. فَقَالَ: آمِينَ آمِينَ! فَاسْتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۴۳، الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۶۸). (يَقُومُ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ يَوْمَ تُولُّونَ مُدْبِرِينَ مَا لَكُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ)، یا قَوْمِ لَا تَقْتُلُوا حُسَيْنًا فَيَسْحَتَكُمْ اللَّهُ بِعَذَابٍ (وَقَدْ خَابَ مَنْ افْتَرَى). ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: أَفَلَا نَرُوحُ إِلَى رَبَّنَا وَنَلْحَقُ بِأَصْحَابِنَا؟ فَقَالَ لَهُ: بَلْ رُحْ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا، وَإِلَى مُلْكٍ لَا يَبُلَى. فَتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ الْأَبْطَالَ، وَصَبَرَ عَلَى احْتِمَالِ الْأَهْوَالِ، حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ (الملهوف: ص ۱۶۴، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۵).

۶. طه: آیه ۶۰. ۷. ر. ک: ص ۶۵ ح ۹۳۷ و ص ۶۶ ح ۹۳۸.

میان ما و تو آشنایی برقرار کند!

حسین علیه السلام فرمود: «آمین، آمین!».

سپس، حفظه به پیش تاخت و جنگید تا کشته شد. ۱. جاءَ حَنْظَلَةُ بْنُ أَسْعَدِ الشَّبَامِيِّ، فَقَامَ بَيْنَ يَدَيِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَ يُنَادِي: الملهوف: حَنْظَلَةُ بْنُ سَعْدِ شَبَامِيٍّ آمَدَ وَبِشِ رُويِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ايسْتَادَ تَا او را با صورت و گلوی خود، از نيزه‌ها و تيرها و شمشيرها، نگاه دارد. آن گاه، [رو به دشمن،] آفرياد بر آورد: (ای قوم من! من بر شما از روزی همانند روزگار [عذاب] اقوام پيشين می‌هراسم؛ مانند حال و روز قوم نوح و عاد و ثمود و کسانی که پس از آنها بودند؛ و خداوند، در حق بندگان، ستمی نمی‌خواهد. و ای قوم من! من بر شما از روزِ فريادخواهی می‌هراسم؛ روزی که روی می‌گردانید، امّا هیچ پناهگاهی در برابر خداوند ندارید؛ و هر کس را خداوند [به خاطر اعمالش] گمراه کند، راه‌نمایی ندارد). ای مردم! حسین را مکشید که خدا، شما را در عذاب، هلاک می‌کند (و بی گمان، آن که افترا زد، ناکام شد). سپس به سوی حسین علیه السلام رو کرد و به او گفت: آیا به سوی پروردگارمان نرویم و به یارانمان نپیوندیم؟ امام علیه السلام به او فرمود: «[چرا؟] بلکه به سوی چیزی برو که از دنیا و آنچه در آن است، بهتر است، و به سوی مُلکی که زائل نمی‌گردد». او پیش رفت و قهرمانانه جنگید و بر بیم و هراس میدان، شکیب ورزید تا آن که کشته شد. رضوان خداوند بر او باد! ۲. جاءَ حَنْظَلَةُ بْنُ سَعْدِ الشَّبَامِيِّ، فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقِيهِ السُّهَامَ وَالسُّيُوفَ وَالرَّمَاخَ بِوَجْهِهِ وَنَحْرِهِ، وَأَخَذَ يُنَادِي:

مثير الأحزان: حَنْظَلَةُ بْنُ أَسْعَدِ شَبَامِيٍّ، آمَدَ وَبِشِ رُويِ حُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ايسْتَادَ تَا او را با صورت و گلوی خود، او را از نيزه‌ها و تيرها

و شمشیرها، نگاه دارد. سپس به سوی حسین علیه السلام، رو کرد و گفت: آیا به سوی پروردگارمان نرویم و نپویندیم؟ امام علیه السلام فرمود: «[چرا]. به سوی چیزی برو که از دنیا و آنچه در آن است، بهتر است». او نیز شجاعانه جنگید و بر سوزش نیزه‌ها، شکیب ورزید تا آن که کشته شد و خداوند، او را به سرای خشنودی خویش، ملحق ساخت. ۱. جاء حَنْظَلَةُ بْنُ أَسْعَدَ الشَّبَامِيِّ فَوَقَفَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقِيهِ الرَّمَاخَ وَالسَّهَامَ وَالسُّيُوفَ بِوَجْهِهِ وَنَحْرِهِ، ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: أَفَلَا نَرُوحُ إِلَى رَبَّنَا وَنَلْحَقُ؟

فَقَالَ: رُحْ إِلَى مَا هُوَ خَيْرٌ لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا. فَقَاتَلَ قِتَالَ الشُّجْعَانِ، وَصَبَرَ عَلَى مَضَضِ الطَّعَانِ، حَتَّى قُتِلَ وَالْحَقُّ اللَّهُ بِدَارِ الرِّضْوَانِ (مثير الأحزان: ص ۶۵).

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۲ و ۴۰۴؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۷۲.

۳ / ۱۴ زُهَيْر بن قَيْن

زُهَيْر بن قَيْن بن حارث بَجَلِي ۲، یکی از برجسته‌ترین یاران امام حسین علیه السلام بود که در روز عاشورا، فرماندهی جناح راست سپاه امام علیه السلام بر عهده او بود و نقش مؤثری در برخورد با سپاه کوفه داشت. ۳. بَلَاذُورِي، وَی را از هواداران عثمان می‌داند. دشمن نیز در عصر تاسوعا، او را عثمانی خواند. شرکت او در جنگ بَلَنْجَر - که به فرماندهی سلمان باهلی، در دوران حکومت عثمان در گرفت -، در دست نبودن گزارشی دال بر حضور وی در جنگ‌های دوران زمامداری امام علی علیه السلام و همچنین، مایل نبودن زهیر به ملاقات با امام حسین علیه السلام در مسیر مکه به کوفه، مؤید این نکته است.

با این همه، هنگامی که در منزل زَرُود فرستاده امام علیه السلام، او را برای دیدار با ایشان دعوت کرد، با تشویق همسرش، به حضور امام حسین علیه السلام رسید و طولی نکشید که با چهره‌ای گشاده - که

۲. ر. ک: ج ۱ ص ۸۰۰ (فصل دوم / رویارویی لشکر هدایت و لشکر گم‌راهی).

حاکی از تحوّل اساسی در روحیه او بود -، به خیمه‌اش باز گشت و دستور داد که آن را به نزدیکی خیمه‌های امام حسین علیه السلام منتقل کنند. ۱۰.

او خود نیز عصر تاسوعا، در سخنان اندرزگونه‌اش در مقابل دشمن، به تحوّل خود، اشاره‌ای کوتاه کرد. یکی از سپاهیان کوفه به او گفت: ای زهیر! تو در نگاه ما، از شیعیان این خانواده نبودی؛ [بلکه] عثمانی بودی؟ زهیر، پاسخ داد:

چرا به موقعیت فعلی من، استدلال نمی‌کنی که از آنهایم؟! بدان - که به خدا سوگند -، من هرگز نامه‌ای برای حسین ننوشتم، پیکری به سویی نفرستادم و قول کمکی نیز به او ندادم؛ ولی راه، مرا با او در یک جا گرد آورد و همین که او را دیدم، به یاد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و منزلتی افتادم که او در پیش ایشان داشت، و پی بردم که از سوی دشمنانش و گروه شما، چه بر سر او خواهد آمد، دیدم که برای حفظ حق خدا و پیامبرش که شما آن را ضایع کرده‌اید، باید به کمک او بشتابم، در زمره گروه او باشم و جانم را فدای او کنم. ۲۰.

ما نمی‌دانیم که در آن ملاقات کوتاه، امام حسین علیه السلام به زهیر چه فرمود؛ اما از سخنانی که هنگام خداحافظی به یارانش

گفت، بعید نیست که یکی از سخنان امام حسین علیه السلام به او، یادآوری خاطره‌ای مهم و شیرین از جنگ بَلَنَجَر بوده باشد. زهیر، پس از بازگشت از محضر امام علیه السلام، این خاطره را برای همراهانش تعریف کرد تا شاید بتواند آنان را با خود همراه کند. وی خطاب به آنان گفت:

هر کس علاقه‌مند است، از من پیروی کند، و گر نه این آخرین فرصت است. من برایتان ماجرای را نقل می‌کنم: در بَلَنَجَر که می‌جنگیدیم، خداوند، ما را پیروز کرد و به غنایمی دست یافتیم. سلمان باهلی به ما گفت: آیا از پیروزی و غنیمت‌هایی که خدا نصیبتان کرد، خوش‌حالید؟ گفتیم: آری. به ما گفت: هر گاه جوانان خاندان محمد صلی الله علیه و آله را یافتید، شادمانی‌تان از این که در کنار آنان می‌جنگید، بیش از شادی به دست آوردن غنیمت باشد. اینک من، شما را به خدا می‌سپارم. ۳. او در ادامه سخنان خود افزود:

هر یک از شما که به شهادت علاقه‌مند است، برخیزد و هر کس که آن را خوش ندارد، بماند.

۱. ر. ک: ج ۱ ص ۶۳۷ (بخش چهارم / فصل هفتم / دعوت امام علیه السلام از زهیر بن قین برای یاری کردن او در منزل زُروذ).
۲. ر. ک: ج ۱ ص ۷۶۰ ح ۸۰۵. ۳. ر. ک: ج ۱ ص ۶۳۹ ح ۶۸۳.

از آن جمعیتی که با او بودند، کسی برنخواست. پس از این لحظه سرنوشت‌ساز، زهیر در صف یاران استوار امام حسین علیه السلام قرار گرفت. شب عاشورا نیز امام حسین علیه السلام، خطاب به یاران خود فرمود:

بدانید که به گمانم، امروز، آخرین روزی است که با آنهایم. من به شما، اجازه دادم و همه شما آزادید که بروید. هیچ عهدی از من برعهده شما نیست. شب، تاریکی‌اش را گسترده است. پس آن را مرکب خود قرار دهید [و بروید]. ۱۰.

زُهِیر، ایستاد و با این جملات زیبا و شگفت‌انگیز، نسبت به آن امام علیه السلام، اظهار ارادت و وفاداری کرد:

به خدا سوگند، دوست دارم که کشته شوم، آن گاه، دوباره زنده گردم و باز، کشته شوم و تا هزار بار، کشته شدنم تکرار شود؛ و خداوند، با این کشته شدنم، از تو و از این جوانان خاندانت، کشته شدن را برطرف کند. ۲۰.

ظهر عاشورا، زُهِیر، در کنار سعد بن عبد الله حنفی، همراه با نیمی از یاران باقی مانده امام علیه السلام، خود را سپر دفاعی ایشان قرار دادند. آنان، جلوی امام علیه السلام ایستادند و امام علیه السلام در پشت آنها نماز خواند. ۳۰ هنگامی که دشمن به خیمه‌های خانواده امام علیه السلام حمله کرد، زهیر، همراه با ده تن از یاران امام علیه السلام، در مقابل آنها مقاومت کردند و آنها را به مواضع خود، باز گرداندند ۴ و او، این اشعار را خطاب به امام حسین علیه السلام خواند: امروز، جدّت پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار می‌کنیم و حسن و علی مرتضی را [جعفر]، دارندۀ دو بال [در بهشت]، جوان مرد دلیر را. ۵.

زُهِیر، پس از نبردی سنگین و قهرمانانه، به دست کثیر بن عبد الله و مهاجر بن اوس، شهید شد. لحظه‌ای که او به زمین افتاد، امام علیه السلام خطاب به این مجاهد بزرگ، چنین فرمود:

لَا يُبْعَدَنَّكَ اللَّهُ يَا زُهِيرُ، وَلَعَنَّ اللَّهَ قَاتِلَكَ، لَعَنَّ الَّذِينَ مَسَحَتْهُمْ قِرْدَةٌ وَخَنَازِيرٌ! خداوند، تو را از [رحمتش] دور نکند - ای زُهِیر - و کُشنده‌ات را لعنت نماید؛ همانند لعن

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۸. نیز، ر. ک: ج ۱ ص ۷۶۷ (سخن گفتن امام علیه السلام با خانواده و یارانش و پیشنهاد بازگشت دادن به همگی آنها). ۲. ر. ک: ج ۱ ص ۷۶۹ ح ۸۱۲. ۳. ر. ک: ج ۱ ص ۸۴۵ (فصل دوم / نماز جماعت در ظهر عاشورا به امامت امام حسین علیه السلام). ۴. ر. ک: ج ۱ ص ۸۳۸ (فصل دوم / شدّت گرفتن جنگ در نیمه روز). ۵. ر. ک: ج ۱ ص ۸۴۲

ح ۸۸۷. ر. ۶. ک: ص ۷۳ ح ۹۴۴.

کسانی که آنها را به بوزینه و خوک، تبدیل کرد!».

در «زیارت ناحیه مقدسه» می‌خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ الْبَجَلِيِّ، الْفَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أُذِنَ لَهُ فِي الْإِنصِرَافِ: «لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَيْدًا، أَتَرَكَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَسِيرًا فِي يَدِ الْأَعْدَاءِ وَأُنْجُوا! لَا أُرَانِي اللَّهَ ذَلِكَ الْيَوْمَ ۱.

سلام بر زُهِیر بن قَین بَجَلی که وقتی حسین علیه السلام به او اجازه داد که برود، گفت: نه. به خدا سوگند، چنین چیزی، هرگز اتفاق نمی‌افتد که پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در دست دشمنان، رها کنم و خودم را نجات دهم. خدا، چنین روزی را نیاورد!

نام او در «زیارت رجبیه» ۲ نیز آمده است.

گفتمنی است آنچه در کتاب مجالس المواعظ آمده که زُهِیر، در کودکی با امام حسین علیه السلام بازی می‌کرده است و خاکِ جای پای او را بوسیده و بدین جهت، مورد ملاطفت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار گرفته است، در منابع معتبر نیامده و بررسی زندگی زُهِیر نیز قرینه عدم صحت این گزارش است. ۳ این ماجرا، در کتاب المنتخب طریحی، مفصل‌تر آمده؛ ولی نام کودک، بیان نشده است ۴ و در افواه نیز، معمولاً نام آن کودک، حبیب بن مظاهر گفته می‌شود؛ ولی به هر حال، اصل ماجرا و نام کودک، مدرک معتبری ندارد. الأمالی، صدوق (– به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام –): امروز، جدت پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌بینیم و نیز حسن و علی مرتضی را.

۱. ر. ک: ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۲. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۸ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۳. متن گزارش یاد شده، چنین است: «می‌گویند: این زُهِیر، آن طفلی است که پیغمبر صلی الله علیه و آله به راهی می‌گذشت. او را دید [که] بازی می‌کند. حضرت، او را گرفت و بوسید و ملاطفت کرد. اصحاب، عرض کردند: این کیست؟ حضرت فرمودند: این طفل، حسین را خیلی دوست می‌دارد. یک روز دیدم با حسین، بازی می‌کرد و خاکِ زیر قدم او را بر می‌داشت و می‌بوسید. جبرائیل علیه السلام به من خبر داده است که در کربلا، او را یاری می‌کند» (مجالس المواعظ: ص ۵۹). ۴. المنتخب، طریحی: ص ۱۹۶.

من، زُهِیر هستم، پسر قَین شما را با شمشیر، از حسین، می‌رانم. ۱. الْيَوْمَ تَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ وَحَسَنًا وَالْمُرْتَضَى عَلَيْنَا أَنَا زُهِيرٌ وَأَنَا ابْنُ الْقَيْنِ أَذُبُكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنٍ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۴ ح ۲۳۹، روضه الواعظین: ص ۲۰۶ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام). تاریخ الطبری (– به نقل از محمد بن قیس –): من، زُهِیر هستم، پسر قَین آنان را با شمشیر، از حسین، می‌رانم. به پیش، که تو، هم هدایت شده‌ای و هم هدایت کننده! امروز، جدت پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار می‌کنی، و نیز حسن و علی مرتضی را و جعفر، دارنده دو بال [در بهشت]، آن جوان مرد دلیر را و شیر خدا [، حمزه]، شهید جاویدان را. کثیر بن عبد الله شَعْبی و مهاجر بن اوس، به او یورش بُردند و او را کُشتند. ۲. أَنَا زُهِيرٌ وَأَنَا ابْنُ الْقَيْنِ أَذُوهُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنٍ قَالَ: وَأَخَذَ يَضْرِبُ عَلَى مَنْكِبِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَقُولُ: أَقْدِمْ هُدَيْتَ هَادِيًا مَهْدِيًا فَالْيَوْمَ تَلْقَى جَدَّكَ النَّبِيَّ وَحَسَنًا وَالْمُرْتَضَى عَلَيْنَا وَذَا الْجَنَاحَيْنِ الْفَتَى الْكَمِيْنَا وَأَسَدَ اللَّهِ الشَّهِيدَ الْحَيَا قَالَ: فَشَدَّ عَلَيْهِ كَثِيرٌ بَنُ عَبْدِ اللَّهِ الشَّعْبِيِّ وَمُهَاجِرُ بْنُ أَوْسٍ فَقَتَلَاهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۱، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۳).

الإرشاد: امروز، جدّت پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدار می‌کنیم و نیز حسن و علی مرتضی را و [جعفر]، دارنده دو بال [در بهشت]، جوان‌مرد دلیر را ۱۰. التَّيْمَةُ نَلْقَى حَيْدَكَ النَّبِيَّ وَحَسَيْنًا وَالْمُرْتَضَى عَلِيًّا وَذَا الْجَنَاحَيْنِ الْفَتَى الْكَمِيًّا (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۵، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۶۳). من زُهَيرم، پسر قین آنان را با شمشیر، از حسین علیه السلام می‌رانم. وقت نماز ظهر، فرا رسید. حسین علیه السلام به زُهَیر بن قین و سعید بن عبد الله حنفی، فرمان داد تا با نیمی از یاران باقی‌مانده‌اش، جلوی او بایستند. سپس حسین علیه السلام با یارانش نماز خوف خواند... و زُهَیر، به سختی جنگید تا به شهادت رسید. ۲. أَنَا زُهَيرٌ وَأَنَا ابْنُ الْقَيْنِ أَذُوهُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنٍ قَالَ: وَخَصَرْتُ صِلَاةَ الظُّهْرِ، فَأَمَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَزُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ وَسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ أَنْ يَتَقَدَّمَا أَمَامَهُ يَنْصِفُ مَنْ تَخَلَّفَ مَعَهُ، وَصَلَّى بِهِمْ صِلَاةَ الْخَوْفِ ... وَقَاتَلَ زُهَيْرٌ قِتَالًا شَدِيدًا حَتَّى قُتِلَ (مثير الأحرار: ص ۶۵، الملهوف: ص ۱۶۵). من زُهَير هستم، پسر قین شما را با شمشیر، از حسین علیه السلام می‌رانم. بی گمان، حسین علیه السلام یکی از دو سبط [پیامبر صلی الله علیه و آله] است از خاندانی نیک و پرهیزگار و آراسته. همان پیامبر خدا، بی هیچ دروغی شما را [با شمشیر] می‌زنم و در این کار، هیچ اشکالی نمی‌بینم. حسین، ای راه‌نمای ره‌یافته! به پیش ۳!

۱. این مصرع، از جمله اشعاری است که از حجاج بن مسروق نیز نقل شد (ر. ک: ص ۴۴ ح ۹۲۳).

سپس، به سختی جنگید. کثیر بن عبد الله شَعْبِي و مهاجر بن اوس تمیمی، به او حمله کردند و او را کشتند. حسین علیه السلام، هنگامی که زُهَیر به زمین افتاد، فرمود: «خداوند، تو را [از رحمتش] دور نکند - ای زُهَیر -، و قاتلت را لعنت کند؛ مانند لعن کسانی که آنها را به بوزینه و خوک، تبدیل کرد!» ۱. أَنَا زُهَيْرٌ وَأَنَا ابْنُ الْقَيْنِ أَذُوكُمْ بِالسَّيْفِ عَنْ حُسَيْنٍ إِنَّ حُسَيْنًا أَحَدُ السَّبْطَيْنِ مِنْ عَتَرَةِ الْبَرِّ التَّقِيِّ الرَّزِينِ ذَاكَ رَسُولُ اللَّهِ غَيْرُ الْمَيْنِ أَضْرِبُكُمْ وَلَا أَرَى مِنْ شَيْءٍ أَقْدِمَ حُسَيْنٌ هَادِيًا مَهْدِيًا. ثُمَّ قَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا، فَشَدَّ عَلَيْهِ كَثِيرٌ بَنُو عَبْدِ اللَّهِ الشَّعْبِيِّ، وَمُهاجِرُ بْنُ أَوْسِ التَّمِيمِيِّ فَقَتَلَاهُ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ صُورَ زُهَيْرٌ: لَا يُبْعِدَنَّكَ اللَّهُ يَا زُهَيْرُ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ، لَعَنَ الَّذِينَ مَسَّيَهُمْ قِرْدَةٌ وَخَنَازِيرٌ! (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۰، الكامل فی التاريخ: ج ۲ ص ۵۶۸). ر. ک: ج ۱ ص ۶۶۱ (بخش چهارم / فصل هفتم / بسته شدن راه بر امام علیه السلام توسط حُر)

و ص ۶۷۶ (فصل هفتم / سخنرانی امام علیه السلام در ذی حسم)

و ص ۶۷۹ (فصل هفتم / سخنرانی امام علیه السلام برای یاران خود و یاران حر در بیضه)

و ص ۷۰۰ (فصل هفتم / نامه ابن زیاد به حر، جهت سختگیری بر امام علیه السلام)

و ص ۷۱۱ (بخش پنجم / فصل یکم / سرزمین اندوه و بلا)

و ص ۷۶۷ (فصل یکم / پاسخ خانواده و یاران امام علیه السلام)

و ص ۸۰۶ (فصل دوم / سخن گفتن زهیر بن قین با لشکر کوفه). -----

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۹؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۳۸.

۳ / ۱۵ سعید بن عبد الله حنفی

سعید بن عبد الله حنفی ۲ که از وی با نام‌های: سعد بن عبد الله حنفی ۳ و سعید بن عبد الله خَتَمی ۴ یاد شده، از یاران استوار گام امام حسین علیه السلام و از افراد نامدار حاضر در واقعه کربلاست.

بر پایه گزارش بلاذری، وی در دوران امامت حسن علیه السلام، جزو مخالفان صلح با معاویه

۲. ر. ک : ص ۹۱۳ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۳. تاریخ یعقوبی : ج ۲ ص ۲۴۲؛ الأخبار الطوال : ص ۲۲۹.
۴. رجال الطوسی : ص ۱۰۱.

بود که پس از مشورت با امام حسین علیه السلام، صلح را پذیرفت ۱.
سعید بن عبد الله، یکی از دعوت کنندگان امام حسین علیه السلام به کوفه بود ۲ و همراه دومین گروهی که نامه کوفیان را برای امام علیه السلام آوردند، به حضور ایشان آمد و نیز سبب پاسخگویی امام علیه السلام به اهل کوفه گردید ۳.
همچنین، پس از ورود مسلم علیه السلام به کوفه، وی در خانه مختار، حضور یافت و ضمن سخنرانی‌ای، یاری کردن امام حسین علیه السلام و وفاداری خود را به نهضت حسینی، اعلام کرد و مردم را به بیعت با مسلم و پیروی از او، تشویق نمود ۴.
وی، هنگامی که امام حسین علیه السلام در شب عاشورا، به همراهانش اجازه داد که از ایشان جدا شوند و از منطقه درگیری خارج گردند، با این سخنان حماسی، نسبت به ایشان، اظهار ارادت و وفاداری کرد و گفت :
وَاللّٰهِ لَوْ عَلِمْتُ اَنْنِيْ اُقْتَلُ، ثُمَّ اُحْيَا، ثُمَّ اُحْرَقُ حَيًّا، ثُمَّ اُذَرُّ، يُفْعَلُ ذٰلِكَ بِيْ سَبْعِيْنَ مَرَّةً؛ مَا فَارَقْتُكَ حَتّٰى اَلْقَى حِمَامِيْ دُونَكَ .
اگر می‌دانستم که کشته می‌شوم و بار دیگر زنده می‌شوم و زنده زنده، سوزانده و تکه تکه می‌شوم و هفتاد بار با من، چنین می‌کنند، باز از تو جدا نمی‌شدم تا در راه تو بمیرم ۵.
بر پایه شماری از گزارش‌ها، سعید بن عبد الله، یکی از کسانی بود که ظهر عاشورا، خود را در برابر امام حسین علیه السلام، سپر قرار دادند و امام علیه السلام با کمک آنها، نماز گزارد ۶.

به گزارش خوارزمی، هنگامی که سعید بن عبد الله حنفی بر زمین افتاد، این جملات را زمزمه می‌کرد :
اللّٰهُمَّ الْعَنَّهُمْ لَعَنَ عَادٍ وَثَمُودَ، اللّٰهُمَّ اَبْلِغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ، وَ اَبْلِغْهُ مَا لَقِيتُ مِنْ اَلَمِ الْجِرَاحِ؛ فَإِنِّيْ أَرَدْتُ بِذٰلِكَ نُصْرَةَ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ .

۱. أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۶۳. ۲. ر. ک : ج ۱ ص ۳۰۴ (بخش چهارم / فصل سوم / نامه کوفیان به امام علیه السلام و دعوت او به قیام). ۳. ر. ک : ج ۱ ص ۳۱۲ (بخش چهارم / فصل سوم / فرستاده شدن نماینده ویژه امام علیه السلام به همراه نامه به کوفه).
۴. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۵۵. نیز، ر. ک : همین شهادت‌نامه : ج ۱ ص ۳۳۶ (بخش چهارم / فصل چهارم / وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان با او). ۵. ر. ک : ج ۱ ص ۷۶۹ ح ۸۱۲. ۶. ر. ک : ج ۱ ص ۸۴۵ (فصل دوم / نماز جماعت در ظهر عاشورا به امامت امام حسین علیه السلام).

خداوندا! آنان را همانند عاد و ثمود، لعنت کن. خداوندا! از من به پیامبرت، سلام برسان و درد زخم‌هایم را به او برسان. من با این کار، قصد یاری ذریه پیامبرت را دارم ۱.

در «زیارت رجبیه» ۲ بر وی سلام داده شده و در «زیارت ناحیه مقدسه» آمده است :

السَّلَامُ عَلَى سَيِّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنَفِيِّ، الْقَائِلِ لِلْحَسَنِ وَقَدْ أُذِنَ لَهُ فِي الْإِنصِرَافِ : «لَا وَاللَّهِ لَا نُخَلِّيكَ حَتّٰى يَعْلَمَ اللَّهُ اَنَا قَدْ حَفِظْنَا غَيَّةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيكَ، وَاللَّهِ لَوْ أَعْلَمْتُ اَنْنِيْ اُقْتَلُ ثُمَّ اُحْيٰى ثُمَّ اُحْرَقُ ثُمَّ اُذَرٰى، وَيُفْعَلُ بِيْ ذٰلِكَ سَبْعِيْنَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ، حَتّٰى اَلْقَى حِمَامِيْ دُونَكَ، وَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذٰلِكَ وَاِنَّمَا هِيَ مَوْتَةٌ أَوْ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ، ثُمَّ هِيَ بَعْدَهَا الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا» .
فَقَدَ لَقِيتَ حِمَامِيَّكَ، وَوَسَّيْتَ إِمَامِيَّكَ، وَ لَقِيتَ مَتَنَ اللَّهِ الْكَرَامِيَّةَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ، حَشَرْنَا اللَّهُ مَعَكُمْ فِي الْمُسْتَشْهَدِينَ، وَ رَزَقْنَا مُرَافَقَتَكُمْ فِي أَعْلٰى عِلِّيِّينَ .

سلام بر سعد بن عبد الله حنفی؛ آن که وقتی حسین علیه السلام به او اجازه داد که برود، گفت: نه. به خدا سوگند، تو را رها نمی‌کنم، تا خدا بداند که در نبود پیامبر خدا، از تو پاسداری کردیم. به خدا سوگند، اگر بدانم که کشته می‌شوم و بار دیگر، زنده می‌شوم و سوزانده و قطعه قطعه می‌شوم و با من، هفتاد بار چنین می‌کنند، از تو جدا نمی‌شوم تا در راه تو بمیرم. چرا چنین نکنم، در حالی که مُردن یا کشته شدن، یک بار بیش نیست و پس از آن، غوطه‌ور شدن در کرامتی پایان‌ناپذیر است. تو مرگ را دیدار کردی و امام خود را یاری نمودی و از خداوند، در سرای اقامت، کرامت دریافت کردی. خداوند، ما را با شما در میان شهید شدگان، محشور کند و در برترین جایگاه، همراهی با شما را روزی‌مان نماید ۳. تاریخ الطبری (۱) - به نقل از محمد بن قیس (۲): در ظهر عاشورا، حسین علیه السلام نماز ظهر را با آنان به صورت نماز خوف خواند. بعد از ظهر، دوباره به نبرد پرداختند و جنگ بالا گرفت و به حسین علیه السلام نزدیک شد. حنفی، جلوی حسین علیه السلام آمد و خود را هدف تیرهای آنان کرد و آن قدر در برابر تیرهایشان - که از چپ و راست می‌آمد - ایستاد تا از پای در آمد. ۴. صَلُّوا الظُّهْر [أی فی یوم عاشوراء]، صَلَّی بِهِمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَلَاةَ الْخَوْفِ، ثُمَّ اقْتَتَلُوا بَعْدَ الظُّهْرِ، فَاشْتَدَّ قِتَالُهُمْ وَوَصَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاسْتَقْدَمَ الْحَنْفِيُّ أَمَامَهُ، فَاسْتَهْدَفَ لَهُمْ يَرْمُونَهُ بِالْبَلِّ يَمِينًا وَشِمَالًا قَائِمًا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَمَا زَالَ يُرْمَى حَتَّى سَقَطَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۱، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۳).

۱. ر. ک: ج ۱ ص ۸۴۷ ح ۸۹۳. ۲. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۸ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۳. ر. ک: ص ۹۱۳ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال).

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: حسین علیه السلام به زُهِیر بن قَین و سعید بن عبد الله فرمود: «جلوی من بایستید». آن دو، با نیمی از یاران حسین علیه السلام پیش روی ایشان [در برابر لشکر دشمن] ایستادند و حسین علیه السلام با بقیه یارانش نماز خوف گزاردند. همچنین نقل شده که سعید بن عبد الله حنفی، جلوی حسین علیه السلام ایستاد و خود را هدف تیرهایی که پرتاب می‌کردند، قرار داد و هر چه حسین علیه السلام به چپ و راست می‌رفت، او هم جلوی حسین علیه السلام می‌ایستاد تا آن که بر اثر تیرهایی که خورده بود، به زمین افتاد، در حالی که می‌گفت: خدایا! آنان را همچون عاد و ثمود، لعنت کن. خدایا! سلام مرا به پیامبرت برسان و از درد و رنج زخم‌هایم، به او خبر ده که من هدفم از آن، یاری فرزندان پیامبرت بود. سپس شهید شد و افزون بر جای ضربه‌های شمشیر و زخم نیزه‌ها، سیزده تیر در [بدن] او یافتند. ۱. قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَزُهِيرِ بْنِ الْقَيْنِ وَسَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ: تَقَدَّمَا أَمَامِي، فَتَقَدَّمَا أَمَامَهُ فِي نَحْوِ مِنْ نِصْفِ أَصْحَابِهِ، حَتَّى صَلَّى بِهِمُ صَلَاةَ الْخَوْفِ.

وَرَوَى أَنَّ سَعِيدَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيَّ تَقَدَّمَ أَمَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاسْتَهْدَفَ لَهُ يَرْمُونَهُ بِالْبَلِّ، فَمَا أَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَمِينًا وَشِمَالًا إِلَّا قَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَمَا زَالَ يُرْمَى حَتَّى سَقَطَ إِلَى الْأَرْضِ وَهُوَ يَقُولُ: اللَّهُمَّ الْعَنْهُمْ لَعْنِ عَادٍ وَثَمُودَ، اللَّهُمَّ أْبْلِغْ نَبِيَّكَ عَنِّي السَّلَامَ، وَأَبْلِغْهُ مَا لَقِيتُ مِنَ أَلَمِ الْجِرَاحِ، فَإِنِّي أُرَدْتُ بِذَلِكَ نُصْرَةَ ذُرِّيَّةِ نَبِيِّكَ. ثُمَّ مَاتَ فَوْجِدُ بِهِ ثَلَاثَةَ عَشَرَ سَهْمًا سِوَى مَا بِهِ مِنْ ضَرْبِ السُّيُوفِ وَطَعَنِ الرَّمَاحِ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۷؛ الملهوف: ص ۱۶۵). مشیر الأحران: هنگامی که جنگ به حسین علیه السلام رسید، مردی از بنی حنیفه، جلوی امام علیه السلام آمد و از او با جانش محافظت می‌کرد تا پیش روی او به زمین افتاد و این گونه گفت: خدایا! در ایجاد هر چه که بخواهی، ناتوان نیستی. پس یاری و دفاع مرا از حسین علیه السلام، به محمد صلی الله علیه و آله برسان و همراه شدن با اودر سرای جاودان را روزی من بگردان. ۲. لَمَّا وَصَلَ الْقِتَالُ إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقَدَّمَ أَمَامَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي حَنِيفَةَ يَقِيهِ بِنَفْسِهِ حَتَّى سَقَطَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ الْحَنْفِيُّ: اللَّهُمَّ لَا يُعْجِزُكَ شَيْءٌ تُرِيدُهُ، فَأَبْلِغْ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ نُصْرَتِي وَدَفْعِي عَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَارْزُقْنِي مُرَافَقَتَهُ فِي دَارِ الْخُلُودِ (مشیر الأحران: ص ۶۶). ای

حسین! امروز، پیش برو که احمد را دیدار می‌کنیم و نیز پدر نیکوکار تو، علی بخشنده را و حسن را که به سانِ ماهِ تمام و ستاره خوش‌بختی است و عمویت [جعفر]، روشن‌بین نیکوتبارِ بزرگ را و حمزه، شیر شرزه خدا را و در باغ بهشت، بر بلندی‌ها، بالا می‌رویم آن گاه، حمله بُرد و جنگید تا به شهادت رسید.

همچنین، نقل شده که این اشعار، از آن سُوید بن عمرو بن ابی مُطاع است. و البته خدا بهتر می‌داند! أَقْدِمَ حُسَيْنُ الْيَوْمَ نَلْقَى أَحْيِدًا وَشَيْخَكَ الْخَيْرَ عَلِيًّا ذَا النَّدَى وَحَسِينًا كَالْيَدِ وَافَى الْأَسْعَدَا وَعَمَّكَ الْقَرَمَ الْهَجَانَ الْأَصِيدَا وَحَمْرَةَ لَيْثِ الْإِلَهِ الْأَسِيدَا فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ نَعْلُو صُعْدًا فَحَمَلْ وَقَاتِلْ حَتَّى قُتِلَ. وَرَوَى أَنَّ هَذِهِ الْأَيَّاتَ لِسُوَيْدِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمُطَاعِ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۰، الفتوح: ج ۵ ص ۱۰۹).

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۶، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۹.

۳ / ۱۶ سُوید بن عمرو

سُوید بن عمرو بن ابی مُطاع خَتَمی ۲ که با نام‌های: سُوید بن عمر بن ابی مُطاع ۳ و سُوید بن ابی مُطاع خَتَمی ۴ نیز به او اشاره شده، آخرین شهید ۵ از یاران امام حسین علیه السلام است. ۶. سید بن طاووس، در باره چگونگی شهادت او می‌گوید: او همانند شیر دلیز جنگید و بر ناگواری‌های سخت، شکیبایی ورزید، تا در میان کشته‌ها افتاد. او زخم‌های بسیاری برداشت و همچنان، بی‌حرکت افتاده بود تا این که شنید: «حسین، کشته شد!». جنید و از کفشش، کاردی را بیرون کشید و [دوباره] با دشمنان نبرد کرد، تا کشته شد. رضوان خدا بر او باد ۷! و در برخی منابع دیگر، آمده است:

آن گاه، عمر بن مُطاع جُغفی، به میدان آمد، در حالی که می‌گفت -----

۲. ر. ک: ص ۷۹ ح ۹۵۲. ۳. الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۹ و ۵۷۳ (سُوید بن مطاع)؛ مثير الأحزان: ص ۶۷. ۴. ر. ک: ص ۷۹ ح ۹۵۱. ۵. رجال الطوسی: ص ۱۰۱. ۶. ر. ک: ص ۷۸ ح ۹۴۹.

----- من، پسر جُغفی‌ام و پدرم، مُطاع است و در دست راستم، شمشیری بُرنده است و نیزه‌ای که تیغه‌اش برق می‌زند و از پرتوش، شعاعی دیده می‌شود. برایم امروز، کوبیدن [دشمن]، به خاطر حسین علیه السلام گواراست و دفاع از او، واجب.

آن گاه، حمله کرد و جنگید تا کشته شد. ۱.

ظاهراً این شخص، همان سُوید بن عمرو بن ابی مُطاع باشد.

گفتنی است که نام وی در زیارت‌های «ناحیه مقدّسه» و «رجبیه»، نیامده است. الملهوف: سُوید بن عمر بن ابی مُطاع، پیش آمد. او که [مردی] ارجمند و پُرنماز بود، به سانِ شیرِ شرزه می‌جنگید و بر حوادث سهمگین، نهایتِ شکیبایی را ورزید تا میان کشتگان، به زمین افتاد و از فراوانی زخم، سنگین شد و [بر زمین] بی‌حرکت ماند، تا شنید که می‌گویند: حسین، کشته شد! پس با زحمت برخاست و از چکمه‌اش چاقویی بیرون آورد و با آن، به جنگ با دشمنان پرداخت تا به شهادت رسید. رضوان خداوند بر او باد! ۲! تَقَدَّمَ سُوَيْدُ بْنُ عُمَرَ بْنِ أَبِي الْمُطَاعِ، وَكَانَ شَرِيفًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْأَسَدِ الْبَاسِلِ، وَبَالَغَ فِي الصَّبْرِ عَلَى الْخَطْبِ النَّازِلِ، حَتَّى سَقَطَ بَيْنَ الْقَتْلَى وَقَدْ أُخِزَ بِالْجِرَاحِ، وَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ وَلَيْسَ بِهِ حَرَاكٌ حَتَّى سَمِعَهُمْ يَقُولُونَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ، فَتَحَامَلَ وَأَخْرَجَ مِنْ حُفِّهِ سَيْكِنًا، وَجَعَلَ يُقَاتِلُهُمْ بِهَا حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ (الملهوف: ص ۱۶۵، مثير الأحزان: ص ۶۷). تاریخ الطبری (- به

نقل از زُهِیر بن عبد الرحمان خَتَمی - : سُوید بن عمرو بن ابی مُطاع ، زخم خورده ، میان کشتگان افتاد و نای حرکت نداشت . چون شنید که می‌گویند: «حسین ، کشته شد» و حالش هم اندکی بهتر شده بود ، با چاقوی همراهش ، به جای شمشیری که از او گرفته بودند ، ساعتی با دشمنان به جنگ پرداخت و سپس ، کشته شد. او آخرین کشته [ی کربلا] بود که عروۀ بن بطار تغلبی و زید بن رُقَاد جَنَبی ، او را کُشتند ۳. إِنَّ سُویدَ بْنَ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمُطَاعِ كَانَ صَدْرَ فَاثِخِنَ ، فَوَقَعَ بَيْنَ الْقَتْلَى مُتَحَنًّا ، فَسَجَعَهُمْ يَقُولُونَ : قَتَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَوَجَدَ إِفَاقَهُ ، فَإِذَا مَعَهُ سَكِينٌ وَقَدْ أَخَذَ سَيْفَهُ ، فَقَاتَلَهُمْ بِسَكِينِهِ سَاعَةً ، ثُمَّ إِنَّهُ قُتِلَ ، قَتَلَهُ عُرْوَةُ بْنُ بَطَارِ التَّغْلِبِيِّ وَزَيْدُ بْنُ رُقَادِ الْجَنْبِيِّ ، وَكَانَ آخِرَ قَتِيلٍ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۵۳ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۰۹) .

۱. مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۱۸ ، الفتوح : ج ۵ ص ۱۰۷ .

تاریخ الطبری (- به نقل از زُهِیر بن عبد الرحمان بن زُهِیر خَتَمی -) : آخرین فرد از یاران حسین علیه السلام که با او مانده بود ، سُوید بن عمرو بن ابی مُطاع خَتَمی بود . در آن روز ، نخستین کشته آل ابو طالب نیز ، علی اکبر علیه السلام فرزند حسین علیه السلام بود ۱۰. كَانَ آخِرَ مَنْ بَقِيَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَصْحَابِهِ سُویدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمُطَاعِ الْخَتَمِيُّ . قَالَ : وَكَانَ أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ بَنِي أَبِي طَالِبٍ يَوْمَئِذٍ عَلِيُّ الْأَكْبَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۴۶ ، الكامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۶۹)

۱. قاموس الرجال : ج ۸ ص ۷۳ ، أنصار الحسين عليه السلام : ص ۱۰۱ .

۳ / ۱۷ جوانی که پدرش شهید شده بود

از نام و نسب این جوان ، اطلاع دقیقی در دست نیست . برخی از متأخران ، او را عمرو بن جُنَادَه بن کعب انصاری ۲ دانسته‌اند . محدث قمی رحمه الله علیه ، احتمال داده که وی ، فرزند مُسلم بن عَوْسَجَه باشد ۳. به هر حال ، مَقْتَل نگاران ، از جوانی یاد کرده‌اند که پدرش شهید شده بود و مادرش ، از وی خواست که به یاری فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله برود . وی نیز به میدان رفت و شهید شد . سپاهیان دشمن ، سر او را به سوی لشکرگاه امام علیه السلام پرتاب کردند ؛ اما این مادر باایمان و دلاور ، سر عزیز خود را برداشت و ضمن آفرین گفتن بر نور چشم خود ، آن را به سوی دشمن ، پرتاب کرد و با عمود خیمه ، به آنان حمله ور شد که امام حسین علیه السلام ، برای او دعا کرد و دستور داد تا از میدان ، باز گردد. مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : پس از او (عمرو بن جُنَادَه) ، جوانی به میدان آمد که پدر او در نبرد ، شهید شده بود ؛ ولی مادرش نزدش بود. مادر به او گفت: فرزند عزیزم ! به میدان برو و پیش روی فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بجنگ تا کشته شوی . او گفت: چنین می‌کنم ! حسین علیه السلام فرمود: «این ، جوانی است که پدرش شهید شده است . شاید مادرش از به میدان آمدنش [برای نبرد] ، خشنود نباشد» .

۲. نفس المهموم : ص ۲۶۶ ، روضه الشهداء : ص ۲۹۸ .

آن جوان گفت : ای فرزند پیامبر خدا ! مادرم به من فرمان [- به میدان رفتن] داده است . آن گاه ، به میدان رفت ، در حالی که می‌خواند : فرمانده من ، حسین علیه السلام است و خوب فرماندهی است ! همان دل‌خوشی پیامبر مژده‌رسان و هشداردهنده ! علی

علیه السلام و فاطمه علیها السلام، پدر و مادر اویند. آیا برایش همانندی سراغ دارید؟ سپس جنگید تا به شهادت رسید. سرش را جدا کردند و به سوی لشکر حسین علیه السلام، پرتاب کردند. مادرش، سر را گرفت و گفت: آفرین، ای پسر عزیزم! ای روشنی چشم و دل خوشی من!

سپس، سر پسرش را به سوی مردی [از دشمن] پرتاب کرد و او را کشت. سپس عمود خیمه‌ای را بر گرفت و به دشمن، یورش بُرد، در حالی که می‌گفت: من، پیرزنی ضعیف و ناتوانم فرسوده و سست و نزارم؛ اما به شما ضربتی کاری می‌زنم به دفاع از فرزندان فاطمه شریف. آن گاه، به دو مرد، ضربه زد و آن دو را کشت. حسین علیه السلام، فرمان داد تا او را [از میدان] بازگردانند و آن گاه، برایش دعا کرد. ۱. خَرَجَ مِنْ بَعْدِهِ [أَي بَعْدَ عَمْرٍو بْنِ جُنَادَةَ] شَابُّ قُتِلَ أَبُوهُ فِي الْمَعْرَكَةِ، وَكَانَتْ أُمُّهُ عِنْدَهُ، فَقَالَتْ: يَا بَنِي أَخْرُجْ فَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى تُقْتَلَ، فَقَالَ: أَفْعَلُ!

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا شَابُّ قُتِلَ أَبُوهُ، وَلَعَلَّ أُمَّهُ تَكْرَهُ خُرُوجَهُ، فَقَالَ الشَّابُّ: أُمِّي أَمَرَتْنِي يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ. فَخَرَجَ وَهُوَ يَقُولُ: أُمِيرِي حُسَيْنٌ وَنَعَمُ الْأَمِيرُ سُرُورٌ فَوَادِ الْبَشِيرِ النَّذِيرِ عَلِيٌّ وَفَاطِمَةُ وَالِدَاؤُهُ فَهَلْ تَعْلَمُونَ لَهُ مِنْ نَظِيرٍ؟ ثُمَّ قَاتَلَ فَقُتِلَ، وَحُزَّ رَأْسُهُ وَرُمِيَ بِهِ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخَذَتْ أُمُّهُ رَأْسَهُ وَقَالَتْ: أَحَسَنْتَ يَا بَنِي! يَا قُرَّةَ عَيْنِي وَسُرُورَ قَلْبِي! ثُمَّ رَمَتْ بِرَأْسِ ابْنِهَا رَجُلًا فَقَتَلَتْهُ، وَأَخَذَتْ عَمُودَ خِيَمَةٍ وَحَمَلَتْ عَلَى الْقَوْمِ، وَهِيَ تَقُولُ: أَنَا عَجُوزٌ فِي النِّسَاءِ ضَعِيفَةٌ بِالْيَةِ خَاوِيَةٌ نَحِيفَةٌ أَضْرِبُكُمْ بِضَرْبَةِ عَنِيفَةٍ دُونَ بَنِي فَاطِمَةَ الشَّرِيفَةِ فَضَرَبَتْ رَجُلَيْنِ فَقَتَلَتْهُمَا، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِصَرْفِهَا وَدَعَا لَهَا (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۱؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۴). ر. ک: ص ۳۱ (جنادة بن حارث و فرزندش عمرو) و ص ۱۱۴ (وَهَب بن وهب).

۳ / ۱۸ ابو عمر شیب بن عبد الله نَهْشَلِي

شَبِيب بن عبد الله نَهْشَلِي ۱ که از وی با نام‌های شَبِيب بن عبد الله ۲ و حَبِيب بن عبد الله نَهْشَلِي ۳ نیز یاد شده، از یاران امام حسین علیه السلام ۴ و از طایفه بنی نُفَیل بن دارِم بوده است. ۵. به نظر می‌رسد که وی، همان کسی است که ابن نما، وی را ابو عمر نَهْشَلِي ۶ نامیده است. ۷. از وی در زیارت‌های «رَجَبِيَّة» ۸ و «ناحیه مقدَّسه»، چنین یاد شده است:

السَّلَامُ عَلَى شَبِيبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّهْشَلِيِّ.

سلام بر شَبِيب بن عبد الله نَهْشَلِي ۹! مَثِير الْأَحْزَانِ (- به نقل از مهران، هم‌پیمان بنی کاهل -) : بشارت ده که به راه درست در آمده‌ای و احمد را دیدار می‌کنی و بر بلندای درِ باغ بهشت، فراز می‌آیی! پرسیدم: این شخص، کیست؟ گفتند: ابو عمر نَهْشَلِي (نیز گفته شده: خَتَعَمِي).

سپس عامر بن نَهْشَل، یکی از افراد تیره بنی لات از قبیله ثَعْلَبه، راه را بر او گرفت و او را کشت و سرش را جدا نمود. این ابو عمر، از شب زنده‌داران بسیار نماز گزار بود. ۱۰. أَبَشِرْ هُدَيْتَ الرَّشْدَ تَلْقَى أَحْمَدًا فِي جَنَّةِ الْفِرْدَوْسِ تَعْلُو صُعْدًا فَقُلْتُ: مَنْ هَذَا؟ فَقَالُوا: أَبُو عُمَرَ النَّهْشَلِيُّ - وَقِيلَ: الْخَتَعَمِيُّ - فَاعْتَرَضَهُ عَامِرُ بْنُ نَهْشَلٍ أَخِيذْ بَنِي اللَّاتِ مِنْ ثَعْلَبَةٍ، فَقَتَلَهُ وَاجْتَرَّ رَأْسَهُ، وَكَانَ أَبُو عُمَرَ هَذَا مُتَهَجِّدًا كَثِيرَ الصَّلَاةِ (مَثِير الْأَحْزَانِ: ص ۵۷، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۰).

۱. رجال الطوسی: ص ۱۰۱، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۷۸. ۲. الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۲، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۱. ۳. دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۳ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۴. رجال الطوسی: ص ۱۰۱، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۷۸. ۵. الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۲، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۱. ۶. ر. ک: ح ۹۵۴. ۷. مؤلف أنصار الحسين عليه السلام، او را با شیب، یکی دانسته و مؤلف إِبْصَار الْعَيْن، ابو عمر را با زیاد بن عریب، یکی

می‌داند . ۸. ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۲۲ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) . ۹. ر. ک : ص ۹۱۴ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال) .

۳ / ۱۹ شَوَذَب ، هم‌پیمان قبیله شاکر

شَوَذَب ، که نام او سُؤید ۲ نیز گفته شده ، بر پایه برخی از گزارش‌ها ، از محدّثان و بزرگان شیعه بوده است . ۳. در باره او گفته شده :

شَوَذَب ، در مجلسی می‌نشست و شیعیان ، برای شنیدن حدیث ، نزد وی می‌آمدند . وی ، در تشیع ، پیش‌گام بود . ۴. و برخی از متأخران ، وی را چنین توصیف کرده‌اند :

سیره‌نویسان گفته‌اند که او از بزرگان و شخصیت‌های شیعه و جنگجویی دلاور و حافظ حدیث بود و از امیر مؤمنان علیه السلام ، حدیث نقل می‌کرد . او در مجلس می‌نشست و شیعیان ، برای استماع حدیث ، نزد او می‌آمدند . ۵. این گزارش‌ها - اگر ثابت باشد - ، با گزارش‌هایی که حاکی از آن است که وی ، غلام عابِس بوده ، ظاهراً هماهنگ نیست . لذا محدّث قمی می‌گوید :

شاکر ، قبیله‌ای در یمن از قبیله هَمْدان است که نَسَبشان به شاکر بن ربیع بن مالک ۶ می‌رسد و عابِس نیز از این قبیله است ، و شَوَذَب ، هم‌پیمان آنهاست ، نه غلام عابِس یا آزاد شده یا برده‌اش - چنان که در ذهن‌هاست - ؛ بلکه شیخ بزرگوار ما محدّث نوری ، مؤلّف المستدرک ۷ - که رحمت خدا بر او باد - ، گفته است : چه بسا که مقام شَوَذَب ، از مقام عابِس ، بالاتر باشد ؛ چرا که در حقّش گفته‌اند : شَوَذَب ، در تشیع ، پیش‌گام بود . ۸.

۱. رجال الطوسی : ص ۱۰۱ ، الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۳ . ۲. ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۲۳ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) . ۳. رجال الطوسی : ص ۱۰۱ . ۴. الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۳ ، الحدائق الوردیّة : ج ۱ ص ۱۲۲ . ۵. تنقیح المقال : ج ۲ ص ۸۸ ح ۵۶۱۶ . ۶. ر. ک : جمهره أنساب العرب : ص ۳۹۷ ، کتاب النسب : ص ۳۳۸ . ۷. ر. ک : لؤلؤ و مرجان : ص ۱۶۵ . ۸. نفس المهموم : ص ۲۵۴ .

در زیارت «ناحیه مقدّسه» ، آمده است :

السَّلَامُ عَلَى شَوَذَبٍ مَوْلَى شَاكِرٍ .

سلام بر شَوَذَب ، هم‌پیمان بنی شاکر !

و در «زیارت رجبیّه» نیز آمده :

السَّلَامُ عَلَى سُؤیدِ مَوْلَى شَاكِرٍ ۲ .

سلام بر سُؤید ، هم‌پیمان بنی شاکر ! تاریخ الطبری (- به نقل از محمّد بن قیس -) : عابِس بن ابی شَبیب شاکری ، با شَوَذَب هم‌پیمان (وابسته) قبیله‌اش ، آمد و به شَوَذَب گفت : قصد داری چه کنی ؟

شَوَذَب گفت : چه کنم ؟! همراه تو در دفاع از فرزند فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌جنگم تا کشته شوم .

عابِس گفت : همین گونه هم به تو گمان می‌رفت ؛ امّا نه ! پیش روی ابا عبد الله علیه السلام برو ، همان گونه که شهادت دیگر یارانش را دیده ، شهادت تو را نیز ببیند و پاداش شکیبایی بر آن را ببرد . من نیز همین کار را می‌کنم که اگر در این لحظه ، کس دیگری از تو نزدیک‌تر داشتم ، خوش داشتم که او را پیش بیندازم تا پاداش شکیبایی بر او را به حساب خدا بگذارم که امروز ،

برایمان سزاوار است با هر چه می‌توانیم، کسبِ پاداش کنیم؛ زیرا پس از امروز، دیگر عملی نیست و تنها محاسبه است.

شَوَذَبْ آمد و بر حسین علیه السلام سلام داد و روانه میدان شد و جنگید تا کشته شد. ۳. جاء عَابِسُ بْنُ أَبِي شَبِيبٍ الشَّاکِرِيُّ وَمَعَهُ شَوَذَبُ مَوْلَى شَاكِرٍ، فَقَالَ: يَا شَوَذَبُ، مَا فِي نَفْسِكَ أَنْ تَصْنَعَ؟ قَالَ: مَا أَصْنَعُ؟ أَقَاتِلُ مَعَكَ دُونَ ابْنِ بَنَتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى أَقْتَلَ، قَالَ: ذَلِكَ الظَّنُّ بِكَ، أَمَّا لَا فَتَقْدَمَ بَيْنَ يَدَيِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ حَتَّى يَحْتَسِبَكَ كَمَا احْتَسَبَ غَيْرَكَ مِنْ أَصْحَابِهِ، وَحَتَّى أَحْتَسِبَكَ أَنَا، فَإِنَّهُ لَوْ كَانَ مَعِيَ السَّاعَةُ أَحَدٌ أَنَا أَوْلَى بِهِ مِنِّي بِكَ لَسِرَرَنِي أَنْ يَتَقَدَّمَ بَيْنَ يَدَيَّ حَتَّى أَحْتَسِبَهُ، فَإِنَّ هَذَا يَوْمٌ يَتَبَغَى لَنَا أَنْ نَطْلُبَ الْأَجْرَ فِيهِ بِكُلِّ مَا قَدَرْنَا عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ لَا عَمَلَ بَعْدَ الْيَوْمِ وَإِنَّمَا هُوَ الْحِسَابُ.

قال: فَتَقَدَّمَ فَسَلَّمَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ مَضَى فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۳، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۲). الإرشاد: شَوَذَبْ، هم‌پیمان قبیله شاکر، ... پیش آمد و گفت: سلام بر تو - ای ابا عبد الله - و نیز رحمت و برکات خدا بر تو باد! تو را به خدا می‌سپارم و از تو می‌خواهم که به فکر من باشی.

۱. ر. ک: ص ۹۱۶ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۲. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۴ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اول رجب).

الإرشاد: سپس جنگید تا کشته شد. خداوند، رحمتش کند! ۱! تَقَدَّمَ ... شَوَذَبُ مَوْلَى شَاكِرٍ، فَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ، أَسْتَوِدُّكَ اللَّهُ وَأَسْتَرْعِيكَ، ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۵، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۶۴).

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۵؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۶.

۳ / ۲۰ عَابِسُ بْنُ أَبِي شَبِيبٍ

عَابِسُ بْنُ أَبِي شَبِيبٍ شَاكِرِيُّ ۲ - که عَابِسُ بْنُ شَبِيبٍ شَاكِرِيُّ ۳ نیز نامیده شده -، یکی از دلاورترین و کوشاترین یاران امام حسین علیه السلام بوده است. ۴.

وی، نخستین کسی است که وقتی مسلم علیه السلام، نامه امام حسین علیه السلام را در خانه مختار برای جمعی از شیعیان کوفه قرائت کرد، از جا برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند متعال، گفت:

اما بعد، من از حال و روز مردم به تو نمی‌گویم و نمی‌دانم که در دل آنها چه می‌گذرد و کدام یک از آنها به تو نیرنگ می‌زنند. به خدا سوگند، از آنچه در دل خودم می‌گذرد، به تو می‌گویم. به خدا، هرگاه دعوت کنید، پاسخ می‌دهم و در کنار شما، با دشمنان می‌جنگم و شمشیرم را در راه شما می‌زنم تا خدا را دیدار کنم و از این کار، جز رسیدن به آنچه در پیش خداست، قصدی ندارم.

پس از او، حبیب بن مظاهر ایستاد و برای یاری امام علیه السلام، اعلام آمادگی کرد و سخنان این دو نفر، زمینه را برای بیعت مردم، فراهم نمود. ۵.

عَابِسُ، نامه مسلم به امام علیه السلام را به مکه بُرد و در صحنه‌های مختلف نهضت امام حسین علیه السلام، حضور جدی داشت. سخنان او هنگام وداع با امام حسین علیه السلام در روز عاشورا، حاکی از نهایت ایمان، ایثار و عشق او به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله است. وی خطاب به امام علیه السلام گفت:

یا ابا عبد الله، واللّٰه ما أقدرُ علی أن أدفعَ عنک القتلَ والضَّیمَ بشیءٍ أعزَّ علیَّ مِن نفسی، فعَلِیکَ السَّلَامُ!

 ۲. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۲. نیز، ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۱ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) و همین شهادت‌نامه: ص ۹۱۶ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۳. رجال الطوسی: ص ۱۰۳. ۴. ر. ک: ج ۱ ص ۳۳۶ (بخش چهارم / فصل چهارم / وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان با او). ۵. ر. ک: ج ۱ ص ۳۷۵ (بخش چهارم / فصل چهارم / نامه مسلم به امام علیه السلام برای آمدن به کوفه).

ای ابا عبد الله! چیزی عزیزتر از جانم برای جلوگیری از کشته شدن تو و ستم بر تو، ندارم. پس بدرود! هنگامی که سپاه دشمن از دلاوری‌های او به ستوه آمد، عمر بن سعد، دستور داد که از هر سو با سنگ به او حمله کنند. عابس، با دیدن این صحنه، چنان به وجد آمد که کلاه خود خود را از سر برداشت و زره از تن به در کرد و بدون کلاه خود و زره، از سنگ‌باران دشمن، استقبال کرد.

راوی، در بیان شجاعت او می‌گوید:
 رَأَيْتُ رَأْسَهُ فِي أَيْدِي رِجَالِ ذَوِي عُيْدَةَ، هَذَا يَقُولُ: أَنَا قَتَلْتُهُ، وَهَذَا يَقُولُ: أَنَا قَتَلْتُهُ، فَأَتَوْا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ فَقَالَ: لَا تَخْصِمُوا، هَذَا لَمْ يَقْتُلْهُ سِنَانٌ وَاحِدٌ.

پس از شهادت عابس، سرش در دست عده‌ای بود که هر یک از آنها مدّعی بودند او را کشته‌اند. وقتی دعوی خویش را نزد عمر بن سعد بُردند، گفت: دعوا نکنید. او را یک نفر، نکشته است ۲.

در «زیارت رجبیه» ۳ و «زیارت ناحیه مقدّسه»، آمده است:

السَّلَامُ عَلَى عَابِسِ بْنِ شَبِيبٍ الشَّاکِرِيِّ.

سلام بر عابس بن شیب شاکری! ۴! أنساب الأشراف: گفته‌اند: هنگامی که باقی‌مانده یاران حسین علیه السلام دیدند که نمی‌توانند خود حسین علیه السلام را از دسترس دشمن، دور نگاه دارند، برای شهادت، به رقابت پرداختند و پیش روی حسین علیه السلام به جنگ پرداختند تا کشته شوند. عابس بن ابی شیب، آمد و گفت: ای ابا عبد الله! به خدا سوگند، نمی‌توانم قتل و ستم را با چیزی عزیزتر از جانم، از تو دور کنم. پس خدا حافظ! سپس با شمشیرش به نبرد پرداخت و مردم، به سبب شجاعتش [از او] می‌گریختند. سپس از همه سو به او هجوم آوردند تا به شهادت رسید. ۵. قالوا: فَلَمَّا رَأَى بَقِيَّةَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ يَمْتَنِعُوا وَلَا يَمْنَعُوا حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ، تَنَافَسُوا فِي أَنْ يَقْتُلُوا، فَجَعَلُوا يُقَاتِلُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ حَتَّى يُقْتَلُوا.

و جاء عابِسُ بْنُ أَبِي شَبِيبٍ فَقَالَ: يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ، وَاللّٰه ما أقدرُ علی أن أدفعَ عنک القتلَ والضَّیمَ بشیءٍ أعزَّ علیَّ مِن نفسی، فعَلِیکَ السَّلَامُ!

و قَاتَلَ بِسَيْفِهِ، فَتَحَامَاهُ النَّاسُ لِشَجَاعَتِهِ، ثُمَّ عَظَفُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَقُتِلَ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۴).

 ۱. ر. ک: ص ۸۵ ح ۹۵۷. ۲. ر. ک: ص ۸۶ ح ۹۵۸. ۳. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۰ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۴. ر. ک: ص ۹۱۶ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال).

 تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): محمّد بن قیس، برایم گفت که سپس عابس بن ابی شیب گفت: ای ابا عبد الله! به خدا سوگند، بر روی زمین، از دور و نزدیک، کسی را ندارم که از تو برایم عزیزتر و دوست داشتنی‌تر باشد. اگر می‌توانستم که قتل و ستم را با چیزی عزیزتر از جان و خونم، از تو برانم، چنان می‌کردم. خدا حافظ، ای ابا عبد الله! خدا را گواه می‌گیرم که من

، بر راه تو و راه پدرت هستم.

سپس با شمشیر آخته به سوی آنان رفت ، در حالی که جای ضربتی بر پیشانی‌اش بود .

نُمیر بن وَغله ، از مردی از تیره بنی عبد از قبیله هَمْدان به نام ربیع بن تمیم - که در روز عاشورا ، حضور داشته است - ، برایم نقل کرد که گفت : وقتی عابِس جلو می‌آمد ، او را شناختم ؛ زیرا در جنگ‌ها، او را دیده بودم . او از شجاع‌ترین مردمان بود. گفتیم: ای مردم ! این ، شیر سیاه است . این ، ابن ابی شیب است. هیچ یک از شما به میدان او نرود .

او فریاد برآورد: یک تن در برابر یک تن!

عمر بن سعد گفت: او را با سنگ بزنید.

از هر سو ، او را سنگباران کردند . چون چنین دید، زره و کلاه‌خودش را افکند و به آنان ، حمله بُرد. به خدا سوگند ، دیدم که بیش از دویست تن را حریف می‌شود و دور می‌سازد . سپس ، از هر سو به او حمله آوردند و به شهادت رسید .

سرش را در دست مردمانی با ساز و برگ جنگی دیدم که هر یک می‌گفت: من ، او را کشته‌ام !

نزد عمر بن سعد آمدند . او گفت: دعوا نکنید . این را یک نیزه ، نکشته است .

با این سخن ، آنها را از هم جدا کرد. ۱. ثُمَّ قَالَ عَابِسُ بْنُ أَبِي شَيْبٍ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، أَمَا وَاللَّهِ مَا أُمْسَى عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ قَرِيبٌ وَلَا بَعِيدٌ أَعَزَّ عَلَيَّ وَلَا أَحَبَّ إِلَيَّ مِنْكَ ، وَلَوْ قَدَرْتُ عَلَى أَنْ أَدْفَعَ عَنْكَ الضَّيْمَ وَالْقَتْلَ بِشَيْءٍ أَعَزَّ عَلَيَّ مِنْ نَفْسِي وَدُمِّي لَفَعَلْتُهُ ؛ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، أَشْهَدُ اللَّهَ أَنِّي عَلَى هَدْيِكَ وَهَدْيِ أَبِيكَ . ثُمَّ مَشَى بِالسَّيْفِ مُصَلِّيًا نَحْوَهُمْ ، وَبِهِ ضَرْبَةٌ عَلَى جَبِينِهِ .

قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ : حَدَّثَنِي نُمَيْرُ بْنُ وَغَلَةَ عَنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِي عَبْدِ مِنْ هَمْدَانَ ، يُقَالُ لَهُ رَبِيعُ بْنُ تَمِيمٍ شَهِدَ ذَلِكَ الْيَوْمَ ، قَالَ : لَمَّا رَأَيْتُهُ مُقْبِلًا عَرَفْتُهُ وَقَدْ شَهِدْتُهُ فِي الْمَغَازِي وَكَانَ أَشَجَعَ النَّاسِ ، فَقُلْتُ : أَيُّهَا النَّاسُ هَذَا الْأَسَدُ الْأَسْوَدُ ، هَذَا ابْنُ أَبِي شَيْبٍ ، لَا يَخْرُجَنَّ إِلَيْهِ أَحَدٌ مِنْكُمْ . فَأَخَذَ يُنَادِي : أَلَا رَجُلٌ لِرَجُلٍ ! فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ : إِرْضَخُوهُ بِالْحِجَارَةِ .

قَالَ : فَرَمَى بِالْحِجَارَةِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ أَلْقَى دِرْعَهُ وَمِغْفَرَهُ ثُمَّ شَدَّ عَلَى النَّاسِ ، فَوَاللَّهِ لَرَأَيْتُهُ يَكْرُدُ أَكْثَرَ مِنْ مِائَتَيْنِ مِنَ النَّاسِ ، ثُمَّ إِنَّهُمْ تَعَطَّفُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ فَقُتِلَ . قَالَ : فَرَأَيْتُ رَأْسَهُ فِي أَيْدِي رِجَالٍ ذَوِي عُذَّةٍ ، هَذَا يَقُولُ : أَنَا قَتَلْتُهُ ، وَهَذَا يَقُولُ : أَنَا قَتَلْتُهُ ، فَأَتَوْا عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ فَقَالَ : لَا تَخْتَصِمُوا ، هَذَا لَمْ يَقْتُلْهُ سِنَانٌ وَاحِدٌ ، فَفَرَّقَ بَيْنَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۴۴ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۲۳) . مثير الأحزان: عابِس بن ابی شیب شاکری، هم پیمان بنی شاکر ، آمد . حسین علیه السلام به او فرمود: «ای ابو شَوَذَب ! چه قصدی داری؟» . گفت: همراه تو می‌جنگم . سپس به حسین علیه السلام نزدیک شد و گفت: اگر می‌توانستم که با چیزی عزیزتر از جانم، از تو حفاظت کنم، این کار را می‌کردم . سپس پیش رفت ؛ ولی هیچ جنگجویی برای نبرد با او پیش نیامد. زیاد بن ربیع بن ابی تمیم حارثی گفت: این ، فرزند ابو شیب شاکری و فردی نیرومند است . کسی به سوی او بیرون نرود . به سوی او ، سنگ پرتاب کنید . آنها هم سنگ‌بارانش کردند تا کشته شد . ۱. جاء عَابِسُ بْنُ أَبِي شَيْبٍ الشَّاکِرِيُّ مَوْلَى بَنِي شَاكِرٍ ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أَبَا شَوَذَبَ مَا فِي نَفْسِكَ ؟ قَالَ : أَقَاتِلُ مَعَكَ ، فَدَنَا مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ : لَوْ قَدَرْتُ أَنْ أَرْفَعَ عَنْكَ بِشَيْءٍ هُوَ أَعَزُّ مِنْ نَفْسِي لَفَعَلْتُ . ثُمَّ تَقَدَّمَ فَلَمْ يُقَدِّمْ عَلَيْهِ أَحَدٌ .

فَقَالَ زَيْدُ بْنُ رَبِيعِ بْنِ أَبِي تَمِيمٍ الْحَارِثِيُّ : هَذَا ابْنُ أَبِي شَيْبٍ الشَّاکِرِيُّ الْقَوِيُّ ، لَا يَخْرُجَنَّ إِلَيْهِ أَحَدٌ ، إِرْمُوهُ بِالْحِجَارَةِ . فَرَمَوْهُ حَتَّى قُتِلَ (مثير الأحزان : ص ۶۶) .

۱. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۲۳ ؛ الملهوف : ص ۱۵۴ .

۳ / ۲۱ عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری

عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری ۲ ، که از وی با نام‌های : عبد الرحمان بن عبد ربّه خَزَرَجی ۳ و عبد الرحمان بن عبد رب ۴ نیز یاد

شده است ، از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، ۵ امام علی علیه السلام و ۶ امام حسین علیه السلام ۷ بوده است . در باره وی ، گفته شده : امیر مؤمنان ، او را تربیت کرد و به او ، قرآن آموخت

۲. رجال الطوسی : ص ۱۰۳ ، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۷۸ . ۳. الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحقائق الوردیة : ج ۱ ص ۱۲۲ . ۴. نقل مستقیم حدیث غدیر توسط وی ، دلالت بر صحابی بودن او می کند . ۵. رجال الطوسی : ص ۷۴ . ۶. رجال الطوسی : ص ۱۰۳ ، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۷۸ . ۷. الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحقائق الوردیة : ج ۱ ص ۱۲۲

یکی از سوابق درخشان آن مرد بزرگ ، این بود که وقتی امام علی علیه السلام در کوفه ، جمعی از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را سوگند داد که هر کس سخنان ایشان را در غدیر خُم ، به گوش خود شنیده است ، بلند شود و شهادت دهد ، یکی از کسانی که از جا برخاست و در کنار دیگران شهادت داد ، عبد الرحمان بود ۱ .

در جریان شوخی کردن یاران امام حسین علیه السلام با یکدیگر در آستانه شهادت نیز ، به نام وی اشاره شده است ۲ .

نام عبد الرحمان ، در زیارت‌های « ناحیه مقدسه » و « رجبیه » نیامده است

۱. أسد الغابة : ج ۳ ص ۴۶۵ . نیز ، ر . ک : دانش‌نامه امیر المؤمنین علیه السلام : ج ۲ ص ۳۲۲ (بخش سوم / فصل دهم / سوگند دادن‌های علی علیه السلام) . ۲. ر . ک : ج ۱ ص ۷۹۷ (فصل یکم / استقبال از شهادت با روی باز) .

۳ / ۲۲ عبد الله بن عُمیر کَلْبی

عبد الله بن عُمیر کَلْبی ۳ که عبد الله بن تمیم کَلْبی ۴ نیز گفته شده ، ۵ از یاران امام علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام ، شمرده شده است ۶ .

وی در کوفه زندگی می کرد . وقتی شنید که مردم برای جنگ با امام حسین علیه السلام ، آماده می شوند ، تصمیم گرفت که برای یاری امام علیه السلام ، خود را به کوفه برساند . وی این تصمیم را با همسرش در میان گذاشت . وی ، ضمن تأیید تصمیم شوهرش ، به او گفت : مرا نیز همراهت ببر .

آنها شبانه ، خود را به کربلا رساندند ۷ .

عبد الله ، رزمنده‌ای شجاع و دلیر بود که با تشخیص امام حسین علیه السلام ، به عنوان نخستین مبارز ، به نبرد دو تن از شجاعان دشمن رفت و آنها را به هلاکت رساند و در هجوم گروهی دشمن نیز ، پس از هلاکت دو تن دیگر از آنان ، به عنوان دومین شهید از یاران امام علیه السلام به خیل شهیدان

۳. ر . ک : ص ۸۹ - ۹۳ ح ۹۶۰ - ۹۶۲ و ص ۹۴ ح ۹۶۴ . ۴. ر . ک : ص ۹۴ ح ۹۶۳ . ۵. فضیل بن زبیر ، دو نفر از طایفه کلب را جزو شهدا خوانده است : یکی عبد الله بن عمرو بن عیّاش بن عبد قیس - که احتمالاً همین ابن عُمیر باشد - و دیگری ، اسلم ، هم‌پیمان طایفه کَلْب (ر . ک : الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحقائق الوردیة : ج ۱ ص ۱۲۲) . ۶. رجال الطوسی : ص ۷۸ و ۱۰۴ . ۷. ر . ک : ص ۸۹ ح ۹۶۰ .

پس از شهادت عبد الله، همسرش نیز - که در کنار جنازه او می‌گریست -، به وسیله غلام شمر - که رستم نام داشت -، به خیل شهیدان پیوست ۱.

در زیارت‌های «رجبیه» ۲ و «ناحیه مقدسه» آمده است:

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَيْرِ الْكَلْبِيِّ .

سلام بر عبد الله بن عمیر کلبی !

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : ابو جناب برایم گفت : از میان ما، مردی به نام عبد الله بن عمیر، از قبیله بنی عُلیم بود که ساکن کوفه بود و خانه‌اش، نزدیک چاه جَعید، در محله قبیله هَمیدان بود. همسرش به نام اُمّ وَهَب دختر عبد، از قبیله نَمِر بن قاسط نیز با او بود. عبد الله، گروهی را در نُخَیله دید که آماده اعزام به سوی حسین علیه السلام هستند. پرس و جو کرد. به او گفتند: به سوی حسین، فرزند فاطمه، دختر پیامبر خدا، اعزام می‌شوند.

گفت: به خدا سوگند، بر جهاد با مشرکان، حریص بودم و اکنون، امیدوارم که پاداش جهاد با این افراد که با فرزند دختر پیامبرشان می‌جنگند، نزد خدا، کمتر از پاداشم در جهاد با مشرکان نباشد.

پس نزد همسرش رفت و آنچه را شنیده بود، به او خبر داد و از قصد خود، آگاهش کرد. زن گفت: درست اندیشیده‌ای. خداوند، تو را به درست‌ترین امور، برساند. به انجام برسان و مرا نیز با خود، ببر. او شب‌هنگام، همراه همسرش خارج شد تا نزد حسین علیه السلام آمد و در کنارش ماند تا هنگامی که عمر بن سعد، به حسین علیه السلام نزدیک شد و تیری انداخت. مردم نیز تیراندازی کردند. یَسار، غلام زیاد بن ابی سفیان و سالم، غلام عبید الله بن زیاد، پا به میدان نهادند و مبارز طلبیدند.

در پاسخ او، حبیب بن مظاهر و بُریر بن خُصَیر برخاستند؛ اما حسین علیه السلام به آن دو فرمود: «بنشینید!».

سپس عبد الله بن عمیر کلبی برخاست و گفت: ای ابا عبد الله! خدایت رحمت کند! به من اجازه بده. به نبرد هر دو می‌روم.

حسین علیه السلام - که او را مردی گندمگون، قدبلند، با دستانی سَبَر و چهارشانه دید -، فرمود:

۱. ر. ک: ص ۹۱ ح ۹۶۰. ۲. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۸ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۳. ر. ک: ص ۹۱۳ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال).

«گمان می‌کنم که او، گُشنده هم‌آوردان خود باشد. اگر می‌خواهی، برو».

او به سوی آن دو غلام آمد. گفتند: تو کیستی؟

خود را معرفی کرد. گفتند: تو را نمی‌شناسیم. زُهَیر بن قَین یا حبیب بن مظاهر یا بُریر بن خُصَیر، باید بیایند.

یَسار، جلوی سالم، ایستاده بود. کلبی به او گفت: ای فرزند زن زناکار! آیا به مبارزه با یکی از مردم عادی، بی‌رغبتی؟ هیچ کس از مردم به سوی تو بیرون نمی‌آید، مگر آن که از تو بهتر است. سپس به او هجوم بُرد و او را با شمشیرش زد تا مُرد.

در همان هنگام زدن او، سالم به او حمله کرد که مردم، فریاد کشیدند: غلام، به تو رسید!

کلبی، متوجه او نشد تا او بر سرش رسید و بلافاصله، ضربه‌ای به او زد که کلبی با دست چپش، خود را از آن ضربه حفظ کرد؛ اما انگشتان دست چپش پرید. سپس کلبی به او حمله کرد و آن قدر او را زد تا کشته شد.

سپس، در حالی که هر دو نفر را کُشته بود، جلو آمد، در حالی که چنین رَجَز می‌خواند: اگر مرا نمی‌شناسید، من فرزند کلبم خاندانم در میان علیم، مرا بس باشند، بس! من، مردی نیرومند و قوم و خویش دار هستم و به گاه سختی‌ها، ناتوان نیستم. من به تو قول می‌دهم - ای اُمّ وَهَب - که با نیزه و شمشیر، بر آنان، ضربه می‌زنم؛ ضربه جوانِ مؤمن به خداوند. اُمّ وَهَب، همسر او نیز

عمود خیمه‌ای را برداشت و به سوی شوهرش رفت و به او گفت: پدر و مادرم، فدایت باد! برای پاکان نسل محمد صلی الله علیه و آله بجنگ.

او نیز به سوی زنش آمد و وی را نزد زنان، باز گرداند؛ اما زن، به لباس او چسبید و گفت: من، تو را و نمی‌نهم تا آن که همراه تو جان بدهم.

امام حسین علیه السلام، او را ندا داد و فرمود: «برای خانواده شما، پاداش نیکو باد! خدا، رحمت کند! به نزد زنان، باز گرد و کنار آنان بنشین که جنگ، بر زنان واجب نیست».

اُمّ وُهَب هم به سوی زنان، باز گشت...

حسین بن عقیبه مرادی، به نقل از زبیدی برایم گفت:... شمر بن ذی الجوشن، در جناح چپ به آنان حمله کرد؛ اما یاران حسین علیه السلام در برابرش ایستادگی کردند و با او و یارانش، زد و خورد

کردند و سپس، از هر سو بر حسین علیه السلام و یارانش، هجوم آوردند و [عبد الله] کلبی، کشته شد. او افزون بر آن دو نفر نخست، دو تن دیگر را نیز کشت و به شدت جنگید. هانی بن ثبیت حَضَرَمی و بُکیر بن حَیّ تیمی از قبیله تیم الله بن ثعلبه، به او حمله کردند و او را کشتند. او دومین کشته یاران حسین علیه السلام بود...

نُمیر بن وَغله نیز برایم گفت: ... همسر کلبی به سوی شوهرش آمد و نزد او نشست و غبار را از او زدود و گفت: بهشت، گوارایت باد!

شمر بن ذی الجوشن، به غلامش رستم گفت: با عمود، بر سرش بکوب.

او بر سر آن زن کوبید و سرش شکست. سپس همان جا، جان داد. ۱۰. کَانَ مِنْ رَجُلٍ يُدْعَى عَبْدَ اللَّهِ بْنِ عُمَيْرٍ، مِنْ بَنِي عَلِيمٍ، كَانَتْ قَدْ نَزَلَ الْكُوفَةَ، وَاتَّخَذَ عِنْدَ بَنِي الْجَعْدِ مِنْ هَمْدَانَ دَارًا، وَكَانَتْ مَعَهُ امْرَأَةٌ لَهُ مِنَ النَّمِرِ بْنِ قَاسِطٍ، يُقَالُ لَهَا: أُمُّ وَهَبٍ بِنْتُ عَبْدِ، فَرَأَى الْقَوْمَ بِالْخَيْلَةِ يُعْرَضُونَ لِيُسَرَّحُوا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام.

قَالَ: فَسَأَلَ عَنْهُمْ، فَقِيلَ لَهُ: يُسَرَّحُونَ إِلَى حُسَيْنِ بْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

فَقَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ كُنْتُ عَلَى جِهَادِ أَهْلِ الشَّرِكِ حَرِيصًا، وَإِنِّي لَأَرْجُو أَلَّا يَكُونَ جِهَادُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَغْزُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ أَيْسَرَ ثَوَابًا عِنْدَ اللَّهِ مِنْ ثَوَابِهِ إِيَّايَ فِي جِهَادِ الْمُشْرِكِينَ، فَدَخَلَ إِلَى امْرَأَتِهِ فَأَخْبَرَهَا بِمَا سَمِعَ، وَأَعْلَمَهَا بِمَا يُرِيدُ، فَقَالَتْ: أَصَبَتْ أَصَابَ اللَّهُ بِكَ أَرْشَدَ أُمُورِكَ، أَفْعَلْ وَأَخْرِجْنِي مَعَكَ.

قَالَ: فَخَرَجَ بِهَا لَيْلًا حَتَّى أَتَى حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَام، فَأَقَامَ مَعَهُ، فَلَمَّا دَنَا مِنْهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَرَمَى بِهِمِ ارْتَمَى النَّاسُ، فَلَمَّا ارْتَمَوْا خَرَجَ يَسَارًا مَوْلَى زِيَادِ بْنِ أَبِي سُفْيَانَ وَسَالِمٌ مَوْلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَقَالَا: مَنْ يُبَارِزُ؟ لِيُخْرِجَ إِلَيْنَا بَعْضُكُمْ.

قَالَ: فَوُتِبَ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ وَبُرَيْرُ بْنُ حُضَيْرٍ، فَقَالَ لَهُمَا حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَام: اجْلِسَا، فَقَامَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَيْرٍ الْكَلْبِيُّ فَقَالَ: أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، رَحِمَكَ اللَّهُ، ائْذَنْ لِي فَلَاخُورُجَ إِلَيْهِمَا، فَرَأَى حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَام رَجُلًا آدَمَ طَوِيلًا شَدِيدَ الشَّاعِدِينَ بَعِيدَ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ.

فَقَالَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَام: إِنِّي لَأَحْسَبُهُ لِلْأَقْرَانِ قِتَالًا، أَخْرِجْ إِنْ شِئْتَ، قَالَ: فَخَرَجَ إِلَيْهِمَا، فَقَالَا لَهُ: مَنْ أَنْتَ؟ فَانْتَسَبَ لَهُمَا، فَقَالَا: لَا نَعْرِفُكَ، لِيُخْرِجَ إِلَيْنَا زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ أَوْ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ أَوْ بُرَيْرُ بْنُ حُضَيْرٍ، وَيَسَارٌ مُسْتَتَلٌّ أَمَامَ سَالِمٍ.

فَقَالَ لَهُ الْكَلْبِيُّ: يَا بَنَ الزَّائِنَةِ، وَبِكَ رَغْبَةٌ عَنْ مُبَارَزَةِ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ؟ وَمَا يُخْرِجُ إِلَيْكَ أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا وَهُوَ خَيْرٌ مِنْكَ، ثُمَّ شَدَّ عَلَيْهِ فَضْرَبَهُ بِسَيْفِهِ حَتَّى بَرَدَ، فَإِنَّهُ لَمُشْتَغَلٌّ بِهِ يَضْرِبُهُ بِسَيْفِهِ إِذْ شَدَّ عَلَيْهِ سَالِمٌ، فَصَاحَ [أَيُّ النَّاسِ] بِهِ: قَدْ رَهَقَكَ الْعَبْدُ، قَالَ: فَلَمْ يَأْبَهُ لَهُ حَتَّى غَشِيَهُ قَبْدَرُهُ الضَّرْبَةَ، فَاتَّقَاهُ الْكَلْبِيُّ بِيَدِهِ الْيُسْرَى، فَأَطَارَ أَصَابِعَ كَفِّهِ الْيُسْرَى، ثُمَّ مَالَ عَلَيْهِ الْكَلْبِيُّ فَضْرَبَهُ حَتَّى قَتَلَهُ.

وَأَقْبَلَ الْكَلْبِيُّ مُرْتَجِزًا وَهُوَ يَقُولُ، وَقَدْ قَتَلَهُمَا جَمِيعًا: إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ كَلْبٍ حَسْبِي بَيْتِي فِي عُلَمٍ حَسْبِي إِنَّي امْرُؤٌ ذُو مِرَّةٍ وَعَصَبٍ وَلَسْتُ بِالْخَوَارِ عِنْدَ النَّكْبِ إِنَّي زَعِيمٌ لِمَكِّ أُمُّ وَهَبٍ بِالطَّلْعِ فِيهِمْ مُقَدِّمًا وَالضَّرْبِ ضَرْبِ غُلَامٍ مُؤْمِنٍ بِالرَّبِّ فَأَخَذَتْ أُمُّ وَهَبٍ امْرَأَتَهُ

عموداً، ثُمَّ أَقْبَلَتْ نَحْوَ زَوْجِهَا تَقُولُ لَهُ: فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي! قَاتِلْ دُونَ الطَّيِّبِينَ ذُرِّيَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَقْبَلَ إِلَيْهَا يَرُدُّهَا نَحْوَ النِّسَاءِ، فَأَخَذَتْ تُجَاذِبُ ثَوْبَهُ، ثُمَّ قَالَتْ: إِنِّي لَنْ أَدْعَكَ دُونَ أَنْ أَمُوتَ مَعَكَ.

فَنَادَاهَا حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: جَزَيْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتٍ خَيْرًا، ارْجِعِي رَحِمَكَ اللَّهُ إِلَى النِّسَاءِ فَاجْلِسِي مَعَهُنَّ، فَإِنَّهُ لَيْسَ عَلَى النِّسَاءِ قِتَالٌ. فَانْصَرَفَتْ إِلَيْهِنَّ... قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ: حَدَّثَنِي الْحُسَيْنِيُّ بْنُ عُقْبَةَ الْمُرَادِيُّ: قَالَ الزُّبَيْدِيُّ: ... وَحَمَلَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فِي الْمَيْسَرَةِ عَلَى أَهْلِ الْمَيْسَرَةِ، فَتَبَتُوا لَهُ فِطَاعَتَهُ وَأَصْحَابَهُ، وَحَمَلَ عَلَى حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَقَتَلَ الْكَلْبِيَّ، وَقَدْ قَتَلَ رَجُلَيْنِ بَعْدَ الرَّجُلَيْنِ الْأَوَّلَيْنِ، وَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا، فَحَمَلَ عَلَيْهِ هَانِيٌّ بْنُ ثُبَيْتٍ الْحَضْرَمِيُّ وَبُكَيْرُ بْنُ حَيٍّ التَّيْمِيُّ مِنْ تَيْمِ اللَّهِ بْنِ ثَعْلَبَةَ فَقَتَلَاهُ، وَكَانَ الْقَتِيلَ الثَّانِيَّ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ...

قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ: حَدَّثَنِي نُمَيْرُ بْنُ وَعَلَةَ: ... وَخَرَجَتْ امْرَأَةُ الْكَلْبِيِّ تَمْشِي إِلَى زَوْجِهَا حَتَّى جَلَسَتْ عِنْدَ رَأْسِهِ تَمَسِّحُ عَنْهُ التُّرَابَ وَتَقُولُ: هَنِيئًا لَكَ الْجَنَّةُ، فَقَالَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ لِعِلَّامٍ يُسَمَّى رُسْتَمَ: اضْرِبْ رَأْسَهَا بِالْعَمُودِ، فَضْرَبَ رَأْسَهَا فَشَدَّخَهُ فَمَاتَتْ مَكَانَهَا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۲۹ - ۴۳۸، الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۴ - ۵۶۶).

أنساب الأشراف: یسار، غلام زیاد و سالم، غلام ابن زیاد، به میدان آمدند و یاران حسین علیه السلام را به نبرد تن به تن، فرا خواندند. عبد الله بن عُمیر کلبی گفت: ای ابا عبد الله! خدا، رحمت کند! به من اجازه بده برای مبارزه با آن دو به میدان بروم. پس مردی گندمگون، قدبلند، باستانی سِتَبَر و چهارشانه (عبد الله)، به میدان آمد و بر آن دو، یورش بُرد و هر دو را کُشت، در حالی که می گفت: اگر مرا نمی شناسید، من پسر کَلْبَمِ خاندانم میان کَلْبِ مرا بس باشند، بس! من، مردی نیرومند و خویش و قوم دار هستم و به گاه سختی، ناتوان نیستم. من به تو قول می دهم - ای امّ وُهَب - که با نیزه و شمشیر، بر آنان، ضربه می زنم؛ ضربه جوانِ مؤمن به خداوند. همسرش، نزد او آمد و گفت: پدر و مادرم، فدایت باد! به دفاع از حسین، فرزند محمد صلی الله علیه و آله، نبرد کن.

عبد الله نیز پیش آمد و او را به سوی زنان، باز گرداند...

شمر، به جناح چپ [لشکر حسین علیه السلام] حمله کرد؛ ولی آنان در برابرش ایستادگی و با او زد و خورد کردند. او یارانش را صدا کرد و از هر سو به حسین علیه السلام و یارانش، یورش بُرد. عبد الله بن عُمیر کلبی، کشته شد و همسرش بر بالای سرش می گریست که شمر، به یکی از غلامانش به نام رستم، فرمان داد و او نیز با عمود، بر سر آن زن زد و سرش را شکست که همان جا در گذشت. ۱. خَرَجَ يَسَارٌ مَوْلَى زِيَادٍ وَسَلِيمٌ مَوْلَى ابْنِ زِيَادٍ فَمَدَّوْا إِلَى الْمُبَارَزَةِ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَيْرٍ الْكَلْبِيُّ: أَبَا عَبْدِ اللَّهِ - رَحِمَكَ اللَّهُ - ائِذْنِ لِي أَخْرُجَ إِلَيْهِمَا، فَخَرَجَ رَجُلٌ آدَمٌ طَوَالَ شَدِيدِ السَّاعِدَيْنِ بَعِيدٌ مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، فَشَدَّ عَلَيْهِمَا فَقَتَلَهُمَا، وَهُوَ يَقُولُ: إِنْ تُنْكَرُونِي فَأَنَا ابْنُ كَلْبٍ حَسْبِي بَيْتِي فِي كَلْبٍ حَسْبِي إِنِّي امْرُؤٌ ذُو مَرَّةٍ وَعَصَبٍ وَلَسْتُ بِالْخَوَارِ عِنْدَ النَّكْبِ إِنِّي زَعِيمٌ لِمَكِّ أُمِّ وَهَبٍ بِالطَّلْعِ فِيهِمْ مُقَدِّمًا وَالضَّرْبِ ضَرْبِ غُلَامٍ مُؤْمِنٍ بِالرَّبِّ فَأَقْبَلَتْ إِلَيْهِ امْرَأَتُهُ فَقَالَتْ: قَاتِلْ بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي عَنِ الْحُسَيْنِ ذُرِّيَّةَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَأَقْبَلَ يَرُدُّهَا نَحْوَ النِّسَاءِ...

وَحَمَلَ شِمْرُ فِي الْمَيْسَرَةِ فَتَبَتُوا لَهُ وَطَاعَتَهُ، وَنَادَى أَصْحَابَهُ فَحَمَلَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، وَقَتَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَيْرٍ الْكَلْبِيَّ، فَجَعَلَتْ امْرَأَتُهُ تَبْكِي عِنْدَ رَأْسِهِ، فَأَمَرَ شِمْرٌ غُلَامًا لَهُ يُقَالُ لَهُ رُسْتَمُ، فَضْرَبَ رَأْسَهَا بِعَمُودٍ حَتَّى شَدَّخَهُ فَمَاتَتْ مَكَانَهَا (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۹۸ - ۴۰۱).

عمر بن سعد، ندا داد: ای دُؤید! پرچمت را نزدیک بیاور. او نیز آورد. سپس عمر، تیری در چله کمانش نهاد و پرتاب نمود و گفت: گواه باشید که من، نخستین تیر را انداختم. سپس، دو لشکر به هم تیراندازی کردند و به نبرد تن به تن برخاستند و یسار، غلام زیاد بن ابی سفیان، به میدان در آمد و عبد الله بن عُمیر هم به سوی او بیرون آمد. یسار گفت: تو کیستی؟ او خود را معرفی کرد. اما یسار گفت: تو را نمی شناسم. باید زُهِیر بن قَین یا حَبِیب بن مُظَاهَر، به نبرد من بیایند. عبد الله بن عُمیر به او گفت: ای

پسر زن بدکاره! به نبرد با مردم عادی، رغبتی نداری؟ سپس بر او یورش بُرد و با شمشیرش، او را زد تا از پای در آمد. در همان هنگام که به زدن او مشغول بود، سالم، غلام عبید الله بن زیاد، به او یورش بُرد. بر عبد الله بن عمر، بانگ زدند که: «غلام، به تو رسید!»؛ اما عبد الله، متوجه نشد تا آن که سالم بر سرش رسید و بی درنگ، ضربتی به او زد که ابن عمر با کف دست چپش، خود را از آن حفظ کرد؛ اما انگشتان دستش پرید. سپس بر او حمله کرد و او را زد تا کشته شد. آن گاه، پیش آمد، در حالی که هر دو را کشته بود و چنین رَجَز می‌خواند: اگر مرا نمی‌شناسید، من پسر کلبم من مردی نیرومند و تیززبانم و به گاه سختی، ناتوان نیستم ۱. نادی عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: يَا ذُوَيْدُ اَدْنِ رَايَتَكَ، فَادْنَاهَا، ثُمَّ وَضَعَ سَيْهَمَهُ فِي كَيْدِ قَوْسِهِ ثُمَّ رَمَى، وَقَالَ: اِشْهَدُوا اَنِّي اَوَّلُ مَنْ رَمَى، ثُمَّ ارْتَمَى النَّاسُ وَتَبَارَزُوا، فَبَرَزَ يَسَارُ مَوْلَى زِيَادِ بْنِ أَبِي سَفِيَّانٍ، وَبَرَزَ اِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَيْرٍ، فَقَالَ لَهُ يَسَارُ: مَنْ اَنْتَ؟ فَانْتَسَبَ لَهُ، فَقَالَ: لَسْتُ اَعْرِفُكَ، لِيُخْرِجَ اِلَيَّ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ اَوْ حَبِيبُ بْنُ مُطَاهِرٍ.

فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَيْرٍ: يَا بَنَ الْفَاعِلَةِ، وَبِكَ رَغْبَةٌ عَنْ مُبَارَزَةِ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ؟! ثُمَّ شَدَّ عَلَيْهِ فَضْرَبَهُ بِسَيْفِهِ حَتَّى بَرَدَ، فَإِنَّهُ لَمْ شَتَّغِلْ بِضَرْبِهِ إِذْ شَدَّ عَلَيْهِ سَالِمٌ مَوْلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَصَاحُوا بِهِ: قَدْ رَهَقَكَ الْعَبْدُ، فَلَمْ يُشْعِرْ حَتَّى غَشِيَتْهُ فَبَدَرَهُ ضَرْبُهُ اَنْقَاها ابْنُ عُمَيْرٍ بِكَفِّهِ الْيُسْرَى فَأَطَارَتْ أَصَابِعُ كَفِّهِ، ثُمَّ شَدَّ عَلَيْهِ فَضْرَبَهُ حَتَّى قَتَلَهُ، وَأَقْبَلَ وَقَدْ قَتَلَهُمَا جَمِيعاً وَهُوَ يَرْتَجِزُ، وَيَقُولُ: إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ كَلْبٍ إِنْني امْرُؤُ ذُو مِرَّةٍ وَعَضْبٍ وَلَسْتُ بِالْخَوَارِ عِنْدَ النَّكْبِ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۱، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۶۱). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): نخستین کسی که به میدان نبرد آمد، غلام عبید الله بن زیاد به نام سالم بود. او از صف لشکر، جدا شد و عبد الله بن تمیم کلبی هم به سوی او بیرون آمد و او را کُشت. ۱. كَانَ أَوَّلَ مَنْ قَاتَلَ مَوْلَى لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يُقَالُ لَهُ سَالِمٌ، فَصَلَّ مِنَ الصَّفِّ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ تَمِيمِ الْكَلْبِيُّ فَقَتَلَهُ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۰، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۲). مثير الأحزان: نخستین کشته [ی لشکر ابن سعد]، غلام عبید الله بن زیاد، به نام سالم بود که از صف لشکر، خارج شد و عبد الله بن عمر کلبی هم به سوی او بیرون آمد. او قد بلند و چهارشانه بود. حسین علیه السلام به او نگریست و فرمود: «گمان می‌کنم که او کُشنده هم‌اوردان باشد». او سالم را کُشت و باز می‌گشت که غلام ابن زیاد، به سوی او حمله آورد که مردم، [بر او] بانگ زدند: «آن مرد، به تو رسید!». عبد الله، به سوی او برگشت و او ضربه‌ای زد که با دستش، خود را حفظ کرد؛ اما [انگشتان] دستش قطع شد. سپس بر او یورش بُرد و وی را کُشت و در حال بازگشت، می‌گفت: اگر مرا نمی‌شناسید، من فرزند کلبم خاندانم میان علیم، مرا بس باشند، بس! من، مردی نیرومند و تیززبانم و به گاه سختی، ناتوان نیستم. من به تو قول می‌دهم - ای اُمّ وهب - که با نیزه و شمشیر، بر آنان، حسابی ضربه بزنم. و مرا شمشیری است که مرگ‌ها در آن پنهان است و جز برای ریختن خون‌ها، بر کشیده نمی‌شود. بالایی هر دو سوی شمشیرش را می‌بینی که به سان باقی مانده ابری سُبُك [و نازک]، به آسمان می‌رود. ۱. كَانَ أَوَّلَ مَنْ قَتَلَ مَوْلَى لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ اسْمُهُ سَالِمٌ، فَصَلَّ مِنَ الصَّفِّ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَيْرٍ الْكَلْبِيُّ، وَكَانَ طَوِيلًا بَعِيدًا مَا بَيْنَ الْمَنْكِبَيْنِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: إِنْني أَحْسَبُهُ لِلْأَقْرَانِ قِتَالًا، فَقَتَلَ سَالِمًا. ثُمَّ رَجَعَ وَعَطَفَ عَلَيْهِ مَوْلَى لِابْنِ زِيَادٍ فَصَاحَ بِهِ النَّاسُ: قَدْ رَهَقَكَ الرَّجُلُ، فَانْعَطَفَ عَلَيْهِ وَضْرَبَهُ فَاتَّقَى بِيَدِهِ فَقَطَعَهَا، وَجَالَ عَلَيْهِ فَقَتَلَهُ، وَرَجَعَ وَهُوَ يَقُولُ: إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ كَلْبٍ حَسْبِي بَيْتِي مِنْ عُلِيمِ حَسْبِي إِنْني امْرُؤُ ذُو مِرَّةٍ وَعَضْبٍ وَلَسْتُ بِالْخَوَارِ عِنْدَ النَّكْبِ إِنْني زَعِيمٌ لِمَكَ أُمّ وَهَبٍ بِالطَّعْنِ فِيهِمْ صَادِقًا وَالضَّرْبِ وَلِي صَارِمٌ فِيهِ الْمَنِيَا كَوَامِنْ فَمَا يُنْضَى إِلَّا لِسَيْفِكَ دِمَاءٌ تَرَى فَوْقَ مَتْنِيهِ الْفَرْنَدَ كَأَنَّهُ بَقِيَّةُ غَيْمٍ رَقَّ دُونَ سَمَاءٍ (مثير الأحزان: ص ۵۶).

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۲، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۶. ۲. جمهره النسب: ص ۱۵۶. نیز، ر. ک: الإصابة: ج ۵ ص ۳۷۴

در نام این دو، اختلافی نیست؛ اما در نسب آنها اختلاف است. نام آنها به صورت‌های: عبد الله و عبد الرحمان، فرزندان عَزره غفاری، ۲ عبد الله و عبد الرحمان، فرزندان قیس بن ابی عَزره، ۳ عبد الله و عبد الرحمان، فرزندان قیس بن ابی عَروه، ۴ و عبد الرحمان و عبد الله، فرزندان عَروه، ۵ و عبد الله و عبد الرحمان غفاری، فرزندان عَروه حَراق، ۶ آمده است.

آن دو، از یاران امام حسین علیه السلام بودند که در شرایط سخت نبرد و هجوم همه‌جانبه دشمن، نزد امام علیه السلام آمدند و گفتند: ای ابا عبد الله! سلام بر تو باد! دشمن، ما را به تو چسبانده [و حلقه

۳. الأملی، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۲، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۱. ۴. ر. ک: الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۸. نیز، ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۹ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۵. ر. ک: ص ۹۱۶ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۶. رجال الطوسی: ص ۱۰۳.

محاصره را تنگ کرده] است. ما دوست داریم که پیش‌رویت، گشته شویم و از تو محافظت و دفاع کنیم. امام علیه السلام فرمود:

: «آفرین بر شما! نزدیک من بیاید».

آن دو، به امام علیه السلام نزدیک شدند و به نبرد پرداختند.

از یکی از این دو برادر، رَجَزی نقل شده است ۱.

در مقتل الحسین خوارزمی، ۲ جریان رفتن این دو به میدان، همانند نقل طبری ۳ در باره برادران جابری است.

نام این دو، در زیارت‌های «ناحیه» و «رجبیه»، این چنین آمده است:

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنَيْ عُرْوَةَ بْنِ حِرَاقٍ الْغِفَارِيِّينِ.

سلام بر عبد الله و عبد الرحمان، غفاری دو پسر عروّه بن حَراق غفاری ۴!

ابن أعثم، خوارزمی و ابن شهر آشوب، قُرّه بن ابی قُرّه غفاری را از شهدای کربلا شمرده و رَجَزی هم از او نقل کرده‌اند. ۵ این رَجَزی، شبیه رَجَزی است که از دو جوان غفاری نقل شده است. لذا احتمال یکی بودن آنها، وجود دارد ۶.

در الفتوح می‌خوانیم: آن گاه، پس از یحیی بن سلیم مازنی، قُرّه بن ابی قُرّه غفاری به میدان آمد، در حالی که می‌سرود: فرزندان بنی غفار و بنی خندف و نیز بنی نزار، بی گمان می‌دانند که من در گرد و غبارها، شیرم و گروه تبهکاران را [با شمشیر] می‌زنم؛ با تمام شمشیر بُرنده‌زدنی و کُشتنی در دفاع از نیکوزادگان؛ آنان که از خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله و سُروران نیکوکارند.

۱. ر. ک: ص ۹۷ ح ۹۶۵. ۲. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۳. محقق کتاب تسلیة المجالس (ج ۲ ص ۲۹۹)، متن اصلی کتاب را - که مشابه عبارت طبری بوده -، تغییر داده و آن را شبیه متن خوارزمی کرده است! ۳. ر. ک: ص ۳۰ (بخش پنجم / فصل سوم / دو جوان جابری). ۴. ر. ک: ص ۹۱۴ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). نیز، ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۹ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۵. الفتوح: ج ۵ ص ۱۰۶، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۸؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۲. ۶. بعضی، او را همان عثمان بن فَرّوه غفاری دانسته‌اند (أنصار الحسین علیه السلام: ص ۱۰۶ و ۱۱۹)؛ همو که در «زیارت رجبیه» نیز از او یاد شده است. برخی دیگر نیز او را جداگانه ذکر کرده‌اند (قاموس الرجال: ح ۸ ص ۵۲۱).

آن گاه، حمله بُرد و جنگید تا کشته شد ۱. تاریخ الطبری (- به نقل از محمد بن قیس -): هنگامی که یاران حسین علیه السلام

دیدند که در برابر سیل جمعیت [دشمن]، مغلوب می‌شوند و دیگر نمی‌توانند نه حسین علیه السلام و نه خود را نگاه دارند، برای شهادت در پیش روی حسین علیه السلام، به رقابت پرداختند. عبد الله و عبد الرحمان غفاری، دو پسر عَزره، نزد حسین علیه السلام آمدند و گفتند: ای ابا عبد الله! سلام بر تو باد! دشمن، ما را به تو چسبانده [و حلقه محاصره را تنگ کرده] است. ما دوست داریم که پیش رویت، کشته شویم و از تو محافظت کرده، دفاع کنیم.

حسین علیه السلام فرمود: «آفرین بر شما! نزدیک من بیایید».

آن دو، به حسین علیه السلام نزدیک شدند و به نبرد پرداختند. یکی از آن دو برادر می‌خواند: فرزندان بنی غفار و بنی خندف و نیز بنی نزار، بی گمان می‌دانند که ما گروه تبهکاران را می‌زنیم با هر شمشیر شکافنده تیز بُران. ای قوم من! از فرزندان آزاده، دفاع کنید با شمشیر مشرفی و نیزه جُنبان. ۲. فَلَمَّا رَأَى أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُمْ قَدْ كَثُرُوا، وَأَنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ عَلَى أَنْ يَمْنَعُوا حُسَيْنًا وَلَا أَنْفُسَهُمْ، تَنَافَسُوا فِي أَنْ يُقْتَلُوا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَجَاءَهُ عَبْدُ اللَّهِ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ ابْنَا عَزْرَةَ الْغَفَارِيَّانِ، فَقَالَا: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْكَ السَّلَامُ، حَازَنَا الْعَدُوُّ إِلَيْكَ، فَأَحْبَبْنَا أَنْ نُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيْكَ، نَمْنَعُكَ وَنَدْفَعُ عَنْكَ.

قال: مَرَحَبًا بِكُمَا! ادْنُوا مِنِّي، فَدَنُوا مِنْهُ، فَجَعَلَا يُقَاتِلَانِ قَرِيبًا مِنْهُ، وَأَخِيذُهُمَا يَقُولُ: قَدْ عَلِمْتُ حَقًّا بَنُو غِفَارٍ وَخِنْدِفٍ بَعْدَ بَنِي نِزَارٍ لَنَضْرِبَنَّ مَعْشَرَ الْفُجَّارِ بِكُلِّ عَصَبٍ صَارِمٍ بَتَّارٍ يَا قَوْمِ ذُودُوا عَنِ بَنِي الْأَحْرَارِ بِالْمَشْرِفِيِّ وَالْقَنَا الْخَطَّارِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۲، الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۸). بنی غفار و بنی خندف و نیز بنی نزار، بی گمان می‌دانند که ما گروه تبهکاران را می‌زنیم با شمشیر مشرفی و نیزه تیز جُنبان.

۱. الفتح: ج ۵ ص ۱۰۶؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۲.

سپس جنگیدند تا کشته شدند. رحمت خدا بر آن دو باد! ۱! قَدْ عَلِمْتُ حَقًّا بَنُو غِفَارٍ وَخِنْدِفٍ بَعْدَ بَنِي نِزَارٍ لَنَضْرِبَنَّ مَعْشَرَ الْفُجَّارِ بِالْمَشْرِفِيِّ وَالْقَنَا الْخَطَّارِ فَقَاتِلَا حَتَّى قُتِلَا رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمَا (مثير الأحرار: ص ۵۸. نیز، ر. ک: الأملی، صدوق: ص ۲۲۴ ح ۲۳۹). بنی غفار و بنی خندف و نیز بنی نزار، بی گمان می‌دانند که ما گروه بدکاران را می‌زنیم با شمشیر مشرفی تیز و بُران سپس جنگید تا کشته شد. ۲. قَدْ عَلِمْتُ حَقًّا بَنُو غِفَارٍ وَخِنْدِفٍ بَعْدَ بَنِي نِزَارٍ لَنَضْرِبَنَّ مَعْشَرَ الْأَشْرَارِ بِالْمَشْرِفِيِّ الصَّارِمِ الْبَتَّارِ ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۲؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۸). -----

۱. ر. ک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۶، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۴. ۲. ر. ک: أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۲؛ الملهوف: ص ۱۶۳ و در نسخه‌ای «عمر»

۳ / ۲۵ و ۲۶ عُمَرُ بْنُ خَالِدٍ صَيْدَاوِي وَ هَمْرَاهُ

عمر بن خالد صیداوی ۳ که با نام عمرو بن خالد ۴ و عمرو بن خَلَف ۵ نیز از او یاد شده است و غلامش که سعد ۶ یا سعید ۷ نام داشته، از دیگر شهیدان حادثه کربلا به شمار می‌روند. این دو نفر، همراه نافع بن هلال مرادی و مُجَمِّع عَائِدِي، با راه‌نمایی طَرِمَاح بن عَدِي، در راه کوفه و در منزلی به نام «عَدَابِ الْهَجَانَات»، به قافله امام علیه السلام پیوستند -----

۳. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۰ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) ۴. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۶، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۲. ۵. ر. ک: ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال) و دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۰ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۶. ر. ک: ج ۱ ص ۶۸۳ (بخش چهارم / فصل هفتم / آمدن چهار نفر از کوفه به همراه طَرِمَاح بن عَدِي به سوی امام علیه السلام).

بر پایه نقل طبری، وی روز عاشورا و در آغاز جنگ، همراه با غلام خود و جابر بن حارث^۱ و مُجَمِّع بن عبد الله، به صف دشمن، حمله‌ور شدند. سپاه دشمن، آنها را محاصره کردند و ارتباط آنها را با لشکر امام علیه السلام، قطع نمودند؛ اما با یاری عباس علیه السلام، از محاصره خارج شدند، در حالی که مجروح شده بودند. دشمن، دوباره به آنها نزدیک شدند و همگی را یکجا کُشتند.^۲

لیکن به گزارش سید ابن طاووس،^۳ عمرو بن خالد، روز عاشورا به امام علیه السلام گفت:

فدايت کردم! من تلاش کردم که به یارانم پیوندم و دوست نداشتم که عقب بیفتم و ببینم که تو یکه و تنها، در میان خویشانت، کشته افتاده باشی.

امام علیه السلام در پاسخ وی فرمود:

تَقَدَّمْ فَإِنَّا لَأَحِقُّونَ بِكَ عَنْ سَاعَةٍ.

پیش برو! ما هم ساعتی دیگر، به تو می‌پیونديم.

عمرو، به میدان شتافت و آن قدر جنگید تا به صف شهیدان پیوست.^۴

در «زیارت ناحیه مقدسه»، نام عمر بن خالد و غلامش، بدین سان آمده است:

السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ خَالِدٍ الصَّيْدَاوِيِّ، السَّلَامُ عَلَى سَعِيدٍ مَوْلَاهُ^۵.

سلام بر عُمَر بن خالد صیداوی! سلام بر سعید، غلام او!

در «زیارت رجیّه»، نام او عمرو بن خلف، ضبط شده است.^۶ تاریخ الطبری (– به نقل از فضیل بن خدیج کندی –): و اما عمر بن خالد صیداوی، جابر بن حارث سلیمانی، سعد، غلام عمر بن خالد و مُجَمِّع بن عبد الله عائذی، در آغاز جنگ، به نبرد پرداختند و با شمشیرهایشان، به سوی لشکر ابن زیاد، هجوم بُردند. چون آنها به میان لشکر دشمن فرو رفتند، گردشان را گرفتند و آنان را محاصره کرده، از دیگر یارانشان جدا کردند؛ اما عباس بن علی علیه السلام، بر دشمن یورش بُرد و نجاتشان داد و آنان، زخمی و خونین، [از حلقه محاصره دشمن] بیرون آمدند. هنگامی که دشمن به آنها نزدیک شد، با شمشیرهایشان، حمله کردند و در همان

۱. ر. ک: ص ۳۱ (فصل سوم / جناده بن حارث و فرزندش عمرو). ۲. ر. ک: ح ۹۶۸. ۳. در این نقل، نامی از غلام وی نیست. البته احتمال جمع بین این دو قول وجود دارد. ۴. ر. ک: ص ۱۰۰ ح ۹۶۹. ۵. ر. ک: ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۶. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۰ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اول رجب). -----

آغاز، به نبرد پرداختند تا یک‌جا به شهادت رسیدند.^۱ فَأَمَّا الصَّيْدَاوِيُّ عُمَرُ بْنُ خَالِدٍ، وَجَابِرُ بْنُ الْحَارِثِ السَّلْمَانِيُّ، وَسَعْدُ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ خَالِدٍ، وَمُجَمِّعُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعَائِذِيُّ، فَإِنَّهُمْ قَاتَلُوا فِي أَوَّلِ الْقِتَالِ، فَشَدُّوا مُقَدِّمِينَ بِأَسْيَافِهِمْ عَلَى النَّاسِ، فَلَمَّا وَعَلَوْا عَطَفَ عَلَيْهِمُ النَّاسُ فَأَخَذُوا يَحْزُوزُونَهُمْ، وَقَطَعُوهُمْ مِنْ أَصْحَابِهِمْ غَيْرَ بَعِيدٍ، فَحَمَلَ عَلَيْهِمُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ فَاسْتَنَقَذَهُمْ، فَجَاؤُوا قَدْ جُرِحُوا، فَلَمَّا دَنَا مِنْهُمْ عَدُوُّهُمْ شَدُّوا بِأَسْيَافِهِمْ فَقَاتَلُوا فِي أَوَّلِ الْأَمْرِ، حَتَّى قُتِلُوا فِي مَكَانٍ وَاحِدٍ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۶، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۹). الملهوف: عمرو بن خالد صیداوی، به میدان آمد و خطاب به حسین علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله! فدايت شوم! قصد کرده‌ام که به یارانم پیوندم و دوست ندارم که جا بمانم و تو را یکه و تنها، میان خاندانت، کشته ببینم. حسین علیه السلام به او فرمود: «پیش برو که ما نیز تا ساعتی دیگر به تو می‌پیونديم». او نیز پیش رفت و جنگید تا کشته شد. خشنودی خداوند، بر او باد! ۲ بَرَزَ عُمَرُ بْنُ خَالِدٍ الصَّيْدَاوِيُّ، فَقَالَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، جُعِلْتُ فِدَاكَ! قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَلْحَقَ بِأَصْحَابِي،

وَكَرِهْتُ أَنْ أَتَخَلَّفَ فَأَرَاكَ وَحِيداً فَرِيداً بَيْنَ أَهْلِكَ قَتِيلاً .

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَقَدَّمَ فَإِنَّا لَاحِقُونَ بِكَ عَنْ سَاعِيَةٍ . فَتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ (الملهوف : ص ۱۶۳ ، مشير الأحران : ص ۶۴) .

۱. أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۹۹، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۳ و ۴۳۴ .

۳ / ۲۷ عمرو بن قَرظَه انصاری

نام او عمرو بن قَرظَه بن کعب انصاری است که پدرش قَرظَه بن کعب ، یکی از یاران نامدار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که در جنگ اُحد و سایر جنگ‌ها ، همراه سپاه اسلام بود. گفتنی است که ری، در دوران زمامداری خلیفه دوم، ۵ به وسیله قَرظَه بن کعب ، فتح شد. وی در دوران خلافت امام علی علیه السلام نیز با ایشان ، همراهی می کرد . ۶ .

یکی از فرزندان قَرظَه به نام «عمرو» ، در سپاه امام حسین علیه السلام بود و دیگری که «علی» نام

۲. در جمهره أنساب العرب (ص ۳۶۵) ، «عمرو بن قَرظَه بن کعب بن عمرو بن عامر بن زید مناه بن مالک ، از طایفه خزرج» آمده و همین طور در برخی نقل‌ها ، «عمر» به جای «عمرو» است (ر.ک: همین شهادت‌نامه : ج ۲ ص ۱۰۳ ح ۹۷۲ . نیز ، ر . ک : مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۴) . ۳. أسد الغابۀ : ج ۴ ص ۳۸۰ . ۴. الإصابۀ : ج ۵ ص ۳۲۸ ، أسد الغابۀ : ج ۴ ص ۳۸۰ .

داشت ، در سپاه عمر بن سعد! ۱

امام علیه السلام ، عمرو بن قَرظَه را به سوی عمر بن سعد فرستاد که [بگوید]: «امشب ، میان دو لشکر ، با من دیدار کن.» ۲ .

عمرو، هنگام نبرد ، عاشقانه با دشمن جنگید . سید ابن طاووس ، نبرد او را چنین توصیف می کند :

او به سانِ مشتاقان به پاداش ، جنگید و در خدمت به فرمان‌روای آسمان (حسین علیه السلام) ، بسیار کوشید تا این که تعداد فراوانی از گروه ابن زیاد را کُشت و میان درستکاری و جهاد ، جمع کرد . تیری به سوی امام حسین علیه السلام نمی آمد ، جز این که او دستش را جلوی آن می گرفت ، و شمشیری کشیده نمی شد ، مگر این که با قلبش ، با آن رویارویی می کرد ، و هیچ بدی‌ای به حسین علیه السلام نمی رسید ، تا آن گاه که او با پذیرش زخم‌هایی ، زمینگیر شد .

او در آخرین دیدارش با امام علیه السلام ، در حالی که به شدت زخمی شده بود ، به ایشان گفت : [به پیمانم] وفا کردم ؟

امام علیه السلام پاسخ داد :

نَعَمْ ، أَنْتَ أَمَامِي فِي الْجَنَّةِ ، فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي السَّلَامَ وَأَعْلِمُهُ أَنِّي فِي الْأَثَرِ .

آری . تو در بهشت ، پیش روی من هستی . به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، از جانب من ، سلام برسان و به ایشان بگو که من هم در پی [تو] امی آیم .

سپس عمرو بن قَرظَه ، جنگید تا به شهادت رسید ۳ . اما فرزند دیگر قَرظَه ، یعنی علی بن قَرظَه - که نقطه مقابل عمرو بود - ، وقتی دید که برادرش کشته شد ، فریاد زد : ای حسین ! ای دروغگو ، پسر دروغگو ! برادرم را گمراه ساختی و فریفتی تا این که او را به کُشتن دادی .

امام علیه السلام فرمود :

إِنَّ اللَّهَ لَمْ يُضِلَّ أَخَاكَ ، وَلَكِنَّهُ هَدَى أَخَاكَ وَأَضَلَّكَ .

خداوند ، برادرت را گمراه نکرد ؛ بلکه برادرت را هدایت ساخت و تو را گمراه کرد .

علی بن قَرظه ، در نهایت بی‌شرمی گفت :

قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ أَوْ أَمُوتَ دُونَكَ .

خدا مرا بکشد ، اگر تو را نکشم یا در راه کشتن تو نمیرم !

۱. ر. ک : ص ۱۰۲ ح ۹۷۰ . ۲. ر. ک : ج ۱ ص ۷۳۵ (فصل یکم / دیدار امام علیه السلام و ابن سعد میان دو لشکر). ۳. ر. ک : ص ۱۰۳ ح ۹۷۱ .

این جمله را گفت و به امام علیه السلام ، حمله‌ور شد که نافع بن هلال ، راه را بر او بست و با نیزه ، او را نقش بر زمین کرد . ۱.

در زیارت‌های «رجبیه» ۲ و «ناحیه مقدسه» آمده :

السَّلامُ عَلَى عَمْرٍو بْنِ قَرْظَةَ الْأَنْصَارِيِّ .

سلام بر عمرو بن قَرظه انصاری ! ۳ تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مِخْنَف -) : عبد الرحمان بن جُندب ، برایم نقل کرده است : عمرو بن قَرظه انصاری ، به میدان آمد و در دفاع از حسین علیه السلام جنگید ، در حالی که می‌خواند : بی گمان ، جنگاوران انصار ، می‌دانند که من از حریم خود ، حمایت می‌کنم . به سان جوانی که نمی‌گریزد ، شمشیر می‌زنم و خون و خانه‌ام را در راه حسین علیه السلام ، می‌دهم . همچنین ، ثابت بن هُبیره ، برایم نقل کرد که : عمرو بن قَرظه بن کعب - که همراه حسین علیه السلام بود - ، کشته شد و برادرش علی ۴- که با عمر بن سعد بود - ، فریاد کشید : ای حسین ، ای دروغگو ، پسر دروغگو ! برادرم را گمراه کردی و فریفتی تا آن که او را کشتی .

حسین علیه السلام پاسخ داد : «خداوند ، برادرت را گمراه نکرد ؛ بلکه برادرت را هدایت نمود و تو را گمراه ساخت» .

علی گفت : خدا مرا بکشد ، اگر تو را نکشم یا کشته نشوم .

آن گاه ، به حسین علیه السلام حمله بُرد ؛ امّا نافع بن هلال مرادی ، راه را بر او گرفت و ضربه‌ای به او زد و بر زمینش انداخت . یارانش او را بُردند و نجاتش دادند . بعدها ، مداوا شد و بهبود یافت. ۵. خَرَجَ عَمْرٍو بْنُ قَرْظَةَ الْأَنْصَارِيُّ يُقَاتِلُ دُونَ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَهُوَ يَقُولُ : قَدْ عَلِمْتُ كَتِيبَةَ الْأَنْصَارِ أَنِّي سَاحِمِي حَوْزَةَ الدَّمَارِ ضَرْبَ غُلَامٍ غَيْرِ نِكْسٍ شَارِي دُونَ حُسَيْنٍ مُهْجَتِي وَدَارِي قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ عَنْ ثَابِتِ بْنِ هُبَيْرَةَ : فَقَتِلَ عَمْرٍو بْنُ قَرْظَةَ بْنِ كَعْبٍ وَكَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَكَانَ عَلِيُّ أَخُوهُ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، فَنَادَى عَلِيُّ بْنُ قَرْظَةَ : يَا حُسَيْنُ ، يَا كَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ ، أَضَلَلْتَ أَخِي وَغَرَرْتَهُ حَتَّى قَتَلْتَهُ .

قَالَ : إِنْ اللَّهَ لَمْ يُضِلَّ أَخَاكَ وَلَكِنَّهُ هَدَى أَخَاكَ وَأَضَلَّكَ .

قَالَ : قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْكَ أَوْ أَمُوتَ دُونَكَ . فَحَمَلَ عَلَيْهِ ، فَأَعْتَزَّضَهُ نَافِعُ بْنُ هِلَالٍ الْمُرَادِيُّ فَطَعَنَهُ فَصَرَعَهُ ، فَحَمَلَهُ أَصْحَابُهُ فَاسْتَنْقَذُوهُ ، فَدَوَّوْا بَعْدُ فَبَرَأَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۳۴ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۹۹) .

۱. ر. ک : ح ۹۷۰ . ۲. ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۱۸ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) .

۳. ر. ک : ص ۹۱۳ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم ، به روایت الإقبال) . ۴. در أنساب الأشراف (ج ۳ ص ۳۹۹) «زبیر» به جای «علی» آمده است .

الملهوف : عمرو بن قَرظه انصاری ، بیرون آمد و از حسین علیه السلام ، اجازه میدان رفتن گرفت و امام علیه السلام ، اجازه داد . او به سان مشتاقان به پاداش ، جنگید و در خدمت به فرمان‌روای آسمان ، بس کوشید تا این که تعداد فراوانی از گروه ابن زیاد را کشت

و میان درستی‌کاری و جهاد، جمع کرد. تیری به سوی حسین علیه السلام نمی‌آمد، جز آن که دستش را جلو آن می‌گرفت، و شمشیری کشیده نمی‌شد، جز آن که با قلبش، با آن، رویارویی می‌کرد و هیچ آسیبی به حسین علیه السلام نرسید، تا آن گاه که او بر اثر زخم‌هایی زمینگیر شد. او به حسین علیه السلام رو کرد و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! آیا [به پیمانم] وفا کردم؟ امام علیه السلام فرمود: «آری، تو در بهشت، پیش روی من هستی. سلام مرا به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برسان و به او بگو که: من، در پی [تو] می‌آیم». سپس جنگید تا کشته شد. خشنودی خدا، بر او باد! ۱! خَرَجَ عَمْرُو بْنُ قَرْظَةَ الْأَنْصَارِيُّ فَاسْتَأْذَنَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَذِنَ لَهُ، فَقَاتَلَ قِتَالَ الْمُشْتَقِينَ إِلَى الْجَزَاءِ، وَبَالَغَ فِي خِدْمَةِ سُلْطَانِ السَّمَاءِ، حَتَّى قَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا مِنْ حِزْبِ ابْنِ زِيَادٍ، وَجَمَعَ بَيْنَ سَدَادٍ وَجِهَادٍ، وَكَانَ لَا يَأْتِي إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَهْمٌ إِلَّا اتَّقَاهُ بِيَدِهِ، وَلَا سَيْفٌ إِلَّا تَلَقَّاهُ بِمُهْجَتِهِ، فَلَمْ يَكُنْ يَصِلُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُوءٌ حَتَّى أُتْخِنَ بِالْجِرَاحِ، فَالْتَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ أَوْفَيْتُ؟

قال: نَعَمْ، أَنْتَ أُمَامِي فِي الْجَنَّةِ، فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنِّي السَّلَامَ وَأَعْلِمُهُ أَنِّي فِي الْأَثَرِ، فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ (الملهوف: ص ۱۶۲، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۲). بی گمان، جنگاوران انصار، می‌دانند که من، از حریم خود، حمایت می‌کنم به سان جوانی که نمی‌گریزد، شمشیر می‌زنم خون و خانه‌ام را در راه حسین علیه السلام می‌دهم. سخن او «خانه‌ام»، به عمر بن سعد، اشاره دارد که چون حسین علیه السلام از او درخواست آتش‌بس کرد، گفت: ابن زیاد، خانه‌ام را خراب می‌کند. او همانند مردان دلاور، جنگید و بر حوادث هولناک، شکیب ورزید و در برابر تیرها، سینه خود را سپر کرد و هیچ آسیبی به حسین علیه السلام نرسید تا آن که بر اثر زخم‌هایی که خورده بود،

زمینگیر شد و به حسین علیه السلام گفت: آیا [به پیمانم] وفا کردم؟

حسین علیه السلام فرمود: «آری. تو در بهشت، پیش روی من هستی. به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، سلام [مرا] برسان و به ایشان بگو که من در پی [تو] می‌آیم».

سپس، وی به شهادت رسید. ۱. قَدْ عَلِمْتَ كَتَيْبَةُ الْأَنْصَارِ أَنْ سَوْفَ أَحْمِي حَوْزَةَ الذَّمَارِ ضَرْبَ غُلَامٍ لَيْسَ بِالْفَرَارِ دُونَ حُسَيْنٍ مُهْجَتِي وَدَارِي قَوْلُهُ: «وداری» أَشَارَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ لَمَّا التَّمَسَّ مِنْهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمُهَادَنَةَ قَالَ: تُهَدِّمُ دَارِي. فَقَاتَلَ قِتَالَ الرَّجُلِ الْبَاسِلِ، وَصَبَرَ عَلَى الْخَطْبِ الْهَائِلِ، وَكَانَ يَلْتَقِي السَّهَامَ بِمُهْجَتِهِ، فَلَمْ يَصِلْ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُوءٌ، حَتَّى أُتْخِنَ بِالْجِرَاحِ، فَقَالَ لَهُ: أَوْفَيْتُ؟

قال: نَعَمْ، أَنْتَ أُمَامِي فِي الْجَنَّةِ، فَأَقْرَأْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ [السَّلَامَ] وَأَعْلِمُهُ أَنِّي فِي الْأَثَرِ، فَقَتَلَ (مثير الأحران: ص ۶۰). -

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۶۲؛ رجال الطوسی: ص ۱۰۵.

۳ / ۲۸ مسلم بن عوسجه

مسلم بن عوسجه اسدی ۲، کنیه‌اش ابو حنبل ۳ و مردی شجاع و عابد ۴ و یکی از برجسته‌ترین یاران امام حسین علیه السلام در ماجرای کربلا بوده است.

مسلم، در جنگ آذربایجان در صدر اسلام، حضوری فعال داشته است ۵ و برخی، وی را از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دانسته‌اند ۶؛ ولی دلیل معتبری بر این مدعا نیافتیم.

وی در نهضت کوفه و همکاری با مسلم بن عقیل، فعالیت چشمگیری داشت ۷؛ لیکن در ماجرای جستجو برای یافتن مخفیگاه مسلم، فریب معقل، غلام ابن زیاد را خورد ۸ و بدین سان، با نفوذ معقل در تشکیلات نهضت، ابن زیاد در جریان اقداماتی که مسلم بن عقیل می‌خواست انجام دهد، قرار گرفت. لذا می‌توان گفت که این اشتباه، در شکست نهضت کوفه، بی‌تأثیر نبود؛ اما در جریان

حمله نظامی به قصر ابن زیاد ، یکی از فرماندهان گروه حمله -----

۲. تاج العروس : ج ۱۴ ص ۹۹ . ۳. ر. ک : ج ۱ ص ۳۹۴ (بخش چهارم / فصل چهارم / فرستادن مال و جاسوس برای شناسایی محلّ مسلم) . ۴. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۳۶ . ۵. مؤلف تنقیح المقال (ج ۳ ص ۲۱۴) این مطلب را از عسقلانی و ابن سعد نقل می‌کند ؛ ولی در منابع ، یافت نشد . ۶. ر. ک : ج ۱ ص ۳۳۶ (بخش چهارم / فصل چهارم / وارد شدن مسلم به کوفه و بیعت کوفیان با او) . ۷. ر. ک : ج ۱ ص ۳۹۴ (بخش چهارم / فصل چهارم / فرستادن مال و جاسوس برای شناسایی محلّ مسلم) .

کننده بود. ۱. او پس از شکست نهضت کوفه ، خود را در کربلا- به امام حسین علیه السلام رساند و عاشقانه در خدمت امام علیه السلام بود .

سخنان وی در شب عاشورا ، هنگامی که امام حسین علیه السلام به یاران خویش ، اجازه جدا شدن از خود را داد ، حاکی از استواری ایمان و نهایت عشق و ارادت او به اهل بیت علیهم السلام است . ۲.

مسلم بن عوسجه ، نخستین شهید از خیل شهدای کربلاست . ۳.

او در لحظات آخر زندگی ، تنها وصیتش به دوست صمیمی خود ، حبیب ، این بود :

سفارش این [حسین] را به تو می‌کنم . پس برایش بجنگ [و جان بده] . ۴.

نام او در «زیارت رجبیه» ۵

آمده است .

در «زیارت ناحیه مقدسه» نیز خطاب به او آمده :

سلام بر مُسلم بن عوسجه اسدی ؛ آن که چون حسین علیه السلام به او اجازه بازگشت داد ، گفت : «آیا تو را رها کنیم ؟ آن گاه ، در پیشگاه خدا ، چه عذری برای ادا نکردن حقّ تو خواهیم داشت ؟ ! به خدا سوگند ، نه ؛ تا آن که این نیزه‌ام را در سینه‌های آنان بشکنم و تا قبضه این شمشیر در دستم است ، آنان را با آن می‌زنم و از تو جدا نمی‌شوم ؛ و اگر سلاحی نداشتم تا با آنان بجنگم ، سنگ به آنان پرتاب می‌کنم و از تو جدا نمی‌شوم تا با تو بمیرم» .

تو ، نخستین کسی بودی که جان خود را تقدیم کرد ، و نخستین شهیدی بودی که به دیدار خدا رسید و پیمانۀ عمرش به پایان رسید . سوگند به پرورگار کعبه ، رستگار شدی ! خداوند ، قرار گرفتن تو پیش روی امامت و از خود گذشتگی‌ات را ، سپاس گُزارد ، آن گاه که حسین علیه السلام به سوی تو - که بر زمین افتاده بودی - آمد و فرمود : «ای مُسلم بن عوسجه ! خدایت رحمت کند !» و تلاوت کرد : « (برخی از آنان ، پیمان خویش را به انجام رساندند [و به شهادت رسیدند] ؛ و برخی ، چشم به راه [شهادت] نسته‌اند و هرگز تغییر و

۱. ر. ک : ج ۱ ص ۴۱۲ (بخش چهارم / فصل چهارم / دعوت مسلم از نیروهایش و حرکت به سوی قصر) و ص ۴۱۶ (فصل چهارم / نبرد میان مسلم و نیروهای ابن زیاد و زخمی شدن مسلم) . ۲. ر. ک : ج ۱ ص ۷۶۷ (فصل یکم / پاسخ خانواده و یاران امام علیه السلام) و ص ۷۸۹ (آماده شدن برای نبرد) و ص ۷۹۷ (استقبال از شهادت با روی باز) . ۳. ر. ک : ص ۱۰۸ ح ۹۷۶ . ۴. ر. ک : ص ۱۰۸ ح ۹۷۴ . ۵. ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۱۸ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) .

تبدیلی [در پیمان خود] نداده‌اند) . خداوند ، همدستان در کشتن تو : عبد الله صَبّابی و عبد الله بن حُشکاره بَجَلی را لعنت کند ! ۱! تاریخ الطبری (- به نقل از زُبَیدی -) : عمرو بن حَجّاج ، در جناح راست سپاه عمر بن سعد ، از کناره فرات به حسین علیه السلام

حمله بُرد و لشکر حسین علیه السلام، ساعتی به هم ریخت و مسلم بن عوسجه اسدی، نخستین یار حسین علیه السلام بود که بر زمین افتاد. سپس، عمرو بن حجاج و یارانش، باز گشتند. غبار که برطرف شد، دیدند که مسلم، بر زمین افتاده است. حسین علیه السلام به سوی او رفت. هنوز نیمه‌جانی داشت. حسین علیه السلام [به او] فرمود: «ای مسلم بن عوسجه! خدایت رحمت کند!» (برخی از آنان، پیمان خویش را به انجام رساند [و به شهادت رسیدند]؛ و برخی، چشم به راه [شهادت] نشسته‌اند و هرگز تغییر و تبدیلی [در پیمان خود] نداده‌اند) ۲».

حبيب بن مظاهر، به او نزدیک شد و گفت: ای مُسلم! مرگت بر من گران است؛ اما تو را به بهشت، بشارت باد! مسلم، با صدای ضعیفی به او گفت: خداوند، به تو بشارت خیر دهد! حبيب به او گفت: اگر نبود که می‌دانم تا ساعتی دیگر، خود به تو می‌پیوندم، دوست داشتم که به هر چه برایت اهمیت داشت، وصیت می‌کردی تا به خاطر خویشاوندی و همکیشی، آنها را برایت به انجام می‌رساندم. مسلم گفت: من، به تو - خدا رحمت کند -، سفارش این را می‌کنم (و با دستش به حسین علیه السلام اشاره کرد) که جانت را در دفاع از او بگذاری.

حبيب گفت: به خدای کعبه سوگند، چنین می‌کنم! مسلم، خیلی زود، در دستان یاران حسین علیه السلام جان داد. دخترش فریاد کشید و گفت: وای، ای پسر عوسجه! وای، سرور من!

یاران عمرو بن حجاج، ندا دادند: مسلم بن عوسجه اسدی را کُشتیم! شَیْث، به برخی از اطرافیانش گفت: مادرهایتان به عزایتان بنشینند! خودتان را با دست خودتان می‌کشید و خود را زیردست دیگران قرار داده، خوش‌حالی می‌کنید که مانند مسلم بن عوسجه را کشته‌اید؟! بدانید که سوگند به آن که برایش اسلام آورده‌ام، بسی عزت‌ها از او در میان مسلمانان دیده‌ام. او را در فتح جبال آذربایجان دیدم که شش تن از مشرکان را کُشت، پیش از آن

۱. ر. ک: ص ۹۱۲ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۲. احزاب: آیه ۲۳. (فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا). وَدَنَا مِنْهُ حَبِيبُ بْنُ مُظَاهِرٍ، فَقَالَ: عَزَّ عَلَىٰ مَصْرَعِكَ يَا مُسْلِمُ، أَبَشِّرْ بِالْجَنَّةِ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ قَوْلًا ضَعِيفًا: بَشَّرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ. فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَوْلَا- أَنِّي أَعْلَمُ أَنِّي فِي أَثَرِكَ لَا-حَقُّ بِكَ مِنْ سَاعَتِي هَذِهِ، لَأَحْبَبْتُ أَنْ تَوْصِيَنِي بِكُلِّ مَا أَهَمَّكَ، حَتَّى أَحْفَظَكَ فِي كُلِّ ذَلِكَ بِمَا أَنْتَ أَهْلٌ لَهُ فِي الْقَرَايَةِ وَالْدِينِ. قَالَ: بَلْ أَنَا أُوصِيكَ بِهَذَا رَحِمَكَ اللَّهُ - وَأَهْوَى بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام - أَنْ تَمُوتَ دُونَهُ، قَالَ: أَفَعَلُ وَرَبِّ الْكَعْبَةِ. قَالَ: فَمَا كَانَ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ مَاتَ فِي أَيْدِيهِمْ، وَصَاحَتْ جَارِيَةٌ لَهُ فَقَالَتْ: يَا بَنَ عَوْسَجَةَ، يَا سَيِّدَاهُ! فَتَنَادَى أَصْحَابُ عَمْرِو بْنِ الْحَخَّاجِ: قَتَلْنَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيَّ. فَقَالَ شَبَثُ لِبَعْضِ مَنْ حَوْلَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ: ثَكَلْتُكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ، إِنَّمَا تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ بِأَيْدِيكُمْ وَتُدَلِّلُونَ أَنْفُسَكُمْ لِعَیْرِكُمْ، تَفْرَحُونَ أَنْ يُقْتَلَ مِثْلُ مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ! أَمَا وَالَّذِي أَسْلَمْتُ لَهُ، لَرُبِّ مَوْقِفٍ لَهُ قَدْ رَأَيْتُهُ فِي الْمُسْلِمِينَ كَرِيمٍ، لَقَدْ رَأَيْتُهُ يَوْمَ سَلَقَ أَذْرَبِجَانَ قَتَلَ سِتَّةً مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَبْلَ تَنَامِ حُيُولِ الْمُسْلِمِينَ، أَقُتِلَ مِنْكُمْ مِثْلُهُ وَتَفْرَحُونَ؟! قَالَ: وَكَانَ الَّذِي قُتِلَ مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ مُسْلِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الضَّبَابِيُّ وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي خُشَكَارَةَ الْبَجَلِيُّ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۵؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۳). (فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا يَدَّبُّوا تَبْدِيلًا) وَدَنَا مِنْهُ حَبِيبٌ فَقَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَىٰ مَصْرَعِكَ - يَا مُسْلِمُ -، أَبَشِّرْ بِالْجَنَّةِ. فَقَالَ لَهُ بِصَوْتٍ ضَعِيفٍ: بَشَّرَكَ اللَّهُ بِخَيْرٍ، ثُمَّ قَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَوْلَا أَنِّي أَعْلَمُ أَنِّي فِي الْأَثَرِ لَأَحْبَبْتُ أَنْ تَوْصِيَنِي إِلَىٰ كُلِّ مَا أَهَمَّكَ. فَقَالَ لَهُ مُسْلِمٌ: فَإِنِّي أُوصِيكَ بِهَذَا - وَأَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام - فَقَاتَلَ دُونَهُ حَتَّى تَمُوتَ. فَقَالَ لَهُ حَبِيبٌ: لَأَنْعِمَنَّكَ عَيْنًا، ثُمَّ مَاتَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ (الملهوف: ص ۱۶۱؛ البدايه و النهايه: ج ۸ ص ۱۸۲).

که سواران مسلمان برسند. آیا مانند او بی از شما گشته می‌شود و شادی می‌کنید؟!۹

و کسانی که مسلم بن عوسجه را کشتند، مسلم بن عبد الله ضبابی و عبد الرحمان بن ابی خشکاره بجلي بودند. ۱۰. إِنَّ عَمْرُو بْنَ الْحَجَّاجِ حَمَلَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَيْمَنَةِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ مِنْ نَحْوِ الْفُرَاتِ فَاضْطَرُّوا سَاعَةً، فَضَرَعَ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيُّ أَوَّلَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ انْصَرَفَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ وَأَصْحَابُهُ وَارْتَفَعَتِ الْغَبْرَةُ فَإِذَا هُمْ بِه صَيْرِيعٍ، فَمَشَى إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا بِهِ رَمَقٌ، فَقَالَ: رَحِمَكَ رَبُّكَ يَا مُسْلِمُ بْنُ عَوْسَجَةَ الْمَلُوفِ: مسلم بن عوسجه، به میدان آمد و در جنگ با دشمن، با تمام توان کوشید و بر بلاهای هولناک، شکیب ورزید تا به زمین افتاد. هنوز نیمه‌جانی داشت که حسین علیه السلام به سوی او آمد و حبیب بن مظاهر نیز با او بود. حسین علیه السلام به او فرمود: «ای مسلم! خدا رحمت کند! (برخی از آنان، پیمان خویش را به انجام رساندند [و به شهادت رسیدند]؛ و برخی، چشم به راه [شهادت] ننشسته‌اند و هرگز، تغییر و تبدیلی [در پیمان خود [نداده‌اند]]». حبیب نیز به او نزدیک شد و گفت: به خدا سوگند، جان دادنت بر من گران است - ای مسلم -؛ اما تو را به بهشت، بشارت باد! مسلم، با صدایی ضعیف به او گفت: خدا به تو بشارت خیر دهد! سپس حبیب به او گفت: اگر نبود که می‌دانم در پی تو خواهم آمد، دوست داشتم که هر چه که یاران حسین علیه السلام، به سختی جنگیدند و به جایی [از لشکر دشمن] حمله نمی‌بردند، جز آن که آن را از هم می‌شکافتند. یاران عمر بن سعد، آنان را تیرباران کردند و بیشتر اسبانشان را از پای در آوردند. از این رو، همه آنها پیاده شدند و دشمنان، به درون خیمه‌هایشان آمدند و آنها را سوزاندند. ۱۱. حَمَلَ ابْنُ سَعْدٍ وَحَمَلَ النَّاسُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ قُتِلَ مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُسْلِمٌ بْنُ عَوْسَجَةَ رَحِمَهُ اللَّهُ، وَحَمَلَ الشُّمُرُ لَعْنَهُ اللَّهُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَمَلُوا مَعَهُ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ.

وَقَاتَلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قِتَالًا شَدِيدًا، لَمْ يَحْمِلُوا عَلَى نَاحِيَةٍ إِلَّا كَشَفُوهَا، فَزَشَقَهُمْ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ بِالنَّبْلِ فَعَقَرُوا عَامَّةً خِيُولِهِمْ فَصَارُوا رَجَالَهُ كُلُّهُمْ، وَدَخَلَ الْأَعْدَاءُ إِلَى بُيُوتِهِمْ فَأَحْرَقُوهَا بِالنَّارِ (جواهر المطالب: ج ۲ ص ۲۸۶. نیز، ر.ک: أخبار الدول و آثار الأول: ج ۱ ص ۳۲۲). -----

۱. أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۴؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۳.

۳ / ۲۹ نافع بن هلال

نافع بن هلال، ۲ که با عناوین جمعی، ۳ بجلي، ۴ مرادی، ۵ و بجلي مرادی ۶ در منابع تاریخی از وی یاد شده، از یاران امام علی علیه السلام و یکی از کوشاترین یاران امام حسین علیه السلام ۸ در جریان کربلا بوده است.

گفتنی است که شخص دیگری به نام هلال بن نافع، در کربلا حضور داشته که جزو سپاه عمر بن سعد و از گزارشگران حادثه کربلاست ۹ و گاه، وی با این نافع بن هلال، اشتباه گرفته شده است. ۱۰

نافع بن هلال یکی از چهار نفری است که در راه کوفه، در منزلی به نام غَذِيبِ الْهَجَانَات، به امام حسین علیه السلام پیوستند. ۱۱. هنگامی که امام علیه السلام، سخنرانی معروف خود را در شب عاشورا خطاب به یارانش ایراد کرد،

۲. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۲ و ۴۴۱؛ رجال الطوسی: ص ۱۰۶. ۳. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۳، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۴. ۴. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۴، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۲ و ۳۸۹. ۵. ر.ک: ص ۹۱۴ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۶. الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۲، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۲. ۷. رجال الطوسی: ص ۱۰۶. ۸. الملهوف: ص ۱۷۷. نیز، ر.ک: همین شهادت نامه: ج ۲ ص ۲۷۲ (فصل نهم / احوال امام علیه السلام در لحظه‌های پایانی زندگی). ۹. قابل

توجه است که الفتوح و بعضی منابع دیگر، اسم او را هلال گفته‌اند و اسم پدر وی را رافع، نافع و حجاج آورده‌اند (ر. ک: الفتوح: ج ۵ ص ۱۰۹، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۳۶، الملهوف: ص ۱۳۸، الأمالی، صدوق: ص ۲۲۵).
 ۱۰. ر. ک: ج ۱ ص ۶۸۳ (بخش چهارم / فصل هفتم / آمدن چهار نفر از کوفه به همراه طرمّاح بن عدی به سوی امام علیه السلام).

در پایان فرمود:

فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً، وَلَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا.

من، مرگ را چیزی جز خوش‌بختی، و زندگی با ستمگران را چیزی جز ملال نمی‌دانم.

در این هنگام، نافع، پس از زُهِیر بن قَین، از جا برخاست و گفت:

وَاللَّهِ مَا كَرِهْنَا لِقَاءَ رَبَّنَا، وَإِنَّا عَلَى نِيَاتِنَا وَبَصَائِرِنَا، نُؤَالِي مَنْ وَالَاكَ وَنُعَادِي مَنْ عَادَاكَ.

به خدا سوگند، ما از دیدار پروردگارمان، ناخشنود نیستیم، و بر اساس نیت‌ها و بصیرت‌های [درست] خود هستیم. با دوست تو، دوست و با دشمن تو، دشمنیم ۱.

نافع بن هلال، در رساندن آب به خانواده امام علیه السلام نقش مؤثری داشت ۲. وی حوالی شب عاشورا، پرچمدار گروهی بود که مأموریت داشتند تا آب تهیه کنند.

وی هنگامی که علی بن قُرظَه، به بهانه خونخواهی برادرش به امام حسین علیه السلام حمله بُرد، راه را بر وی بست و با وارد کردن ضربه‌ای به وسیله نیزه بر او، حمله وی را دفع کرد ۳.

نافع بن هلال، تیراندازی ماهر بود و در روز عاشورا، دوازده نفر از سپاه دشمن را هدف قرار داد و از پا در آورد و عده‌ای را نیز زخمی کرد ۴ و پس از تمام شدن تیرهایش، با شمشیر خود، به صف دشمن زد، در حالی که این رَجَز را بر لب داشت: من غلامِ یمنیِ جَمَلیِ ام‌دینم، همان دینِ حسین و علی است ۵.

وی، در نهایت، آن قدر جنگید تا هر دو بازویش شکست و به اسارت دشمن در آمد. وقتی او را نزد عمر بن سعد بردند، در حالی که خون بر محاسنش جاری بود، با شهادت تمام، خطاب به او گفت:

به خدا سوگند، من دوازده نفر از شما را کُشتم، و این، جز آنهایی است که زخمی کردم. خودم را برای تلاشی که کرده‌ام، سرزنش نمی‌کنم، و اگر بازو و مُچِی برایم مانده بود، نمی‌توانستید مرا اسیر کنید.

عمر بن سعد، به شمر دستور داد تا او را بکشد. نافع، در آخرین لحظات زندگی، خطاب به

۱. ر. ک: ج ۱ ص ۶۷۷ ح ۷۱۸. ۲. ر. ک: ج ۱ ص ۷۴۸ (فصل یکم / نقش عباس در رساندن آب به لشکر امام علیه السلام).

۳. ر. ک: ص ۱۰۰ (عمر بن قُرظَه انصاری). ۴. ر. ک: ص ۱۱۲ ح ۹۸۰. ۵. ر. ک: ص ۱۱۳ ح ۹۸۱.

شمر گفت:

به خدا سوگند، بدان که اگر تو در زمره مسلمانان بودی، بر تو گران می‌آمد که با [ریختن] خون ما به دیدار خدا نائل شوی! ستایش، خدایی را که مرگ ما را به دست بدترین آفریدگانش قرار داد! ۱!

نام وی در «زیارت رجبیه» ۲

و «زیارت ناحیه» آمده است. در «زیارت ناحیه مقدسه» می‌خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى نَافِعِ بْنِ هِلَالِ بْنِ نَافِعِ الْبَجَلِيِّ الْمُرَادِيِّ .

سلام بر نافع بن هلال بن نافع بجلی مرادی ۳! تاریخ الطبری (- به نقل از یحیی بن هانی بن عروه -) : من ، جَمَلی ام بر دین علی ام . مردی به نام مُراحِم بن حُرَیث ، به سوی او بیرون آمد و گفت: من بر دین عثمانم . نافع به او گفت: تو بر دین شیطانی .

سپس به او حمله کرد و او را کُشت ۴. أَنَا الْجَمَلِيُّ أَنَا عَلَى دِينِ عَلِيٍّ قَالَ : فَخَرَجَ إِلَيْهِ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مُرَاحِمُ بْنُ حُرَیثٍ ، فَقَالَ : أَنَا عَلَى دِينِ عُثْمَانَ .

فَقَالَ لَهُ : أَنْتَ عَلَى دِينِ شَيْطَانٍ ، ثُمَّ حَمَلَ عَلَيْهِ فَقَتَلَهُ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۳۵ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۱۰۳) . من بر دین علی ام فرزند هلال جَمَلی ام . شما را با تیرهایم می‌زنم زیر توفانی از گرد و غبار .

۱. ر. ک : ص ۱۱۳ ح ۹۸۰ . ۲. ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۱۸ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) . ۳. ر. ک : ص ۹۱۴ (بخش هشتم / فصل پنجم / زیارت دوم، به روایت الإقبال) .

مردی از بنی قَطِیعه ، به سوی او بیرون آمد و به نافع گفت: من بر دین عثمانم .

نافع گفت: پس در این صورت، بر دین شیطانی !

آن گاه ، به او یورش بُرد و او را کُشت . نافع و مسلم ، در جناح راست لشکر عمر بن سعد ، جولان می‌دادند ۱. أَنَا عَلَى دِينِ عَلِيٍّ ابْنُ هِلَالٍ الْجَمَلِيُّ أَضْرِبُكُمْ بِمَنْصِلِي تَحْتَ عَجَاجِ الْقَسَطِلِ فَخَرَجَ لِنَافِعٍ رَجُلٌ مِنْ بَنِي قَطِیْعَةٍ ، فَقَالَ لِنَافِعٍ : أَنَا عَلَى دِينِ عُثْمَانَ . فَقَالَ نَافِعٌ : إِذْنًا أَنْتَ عَلَى دِينِ الشَّيْطَانِ . وَحَمَلَ عَلَيْهِ فَقَتَلَهُ ؛ فَأَخَذَ نَافِعٌ وَمُسْلِمٌ يَجُولَانِ فِي مَيْمَنَةِ ابْنِ سَعْدٍ (مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۱۴) . تیرهایی با سواران نشاندار ، پرتاب می‌کنم و ترس از آن ، برای جان سودی ندارد . نافع ، دوازده تن از یاران عمر بن سعد را کُشت و سپس ، بازویش شکست و اسیر شد . ششم ، او را گردن زد ۳. أَرْمِي بِهَا مُعَلِّمًا أَفْوَاقَهَا وَالنَّفْسُ لَا يَنْفَعُهَا إِشْفَاقُهَا فَقَتَلَ اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، ثُمَّ كَسَّرَتْ عَضْدُهُ وَأَخَذَ أُسِيرًا ، فَضَرَبَ شِمْرٌ عُنُقَهُ (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۰۴ ؛ الأمالی ، صدوق : ص ۲۲۵ ح ۲۳۹) . تاریخ الطبری (- به نقل از محمد بن قیس -) : نافع بن هلال جَمَلی ، نام خود را بر سوار تیرهایش نوشته بود و با همان نشان‌ها ، آنها را پرتاب می‌کرد و می‌گفت: من ، جَمَلی ام . بر دین علی ام .

آن گاه ، دوازده تن از یاران عمر بن سعد را افزون بر زخمی‌ها، از پای در آورد.

آن قدر به او ضربه زدند تا بازوهایش شکست و اسیر شد. شمر بن ذی الجوشن ، به همراه یارانش ، او را گرفت و به سوی عمر بن سعد بُرد . عمر بن سعد به او گفت: وای بر تو ، ای نافع ! چه چیز ، تو را وادار کرد که این کار را با خود بکنی ؟ نافع گفت: پروردگارم می‌داند که مقصودم ، چه بوده است.

آن گاه ، در حالی که خون وی بر محاسنش جاری بود ، می‌گفت: به خدا سوگند ، دوازده تن از شما را ، افزون بر زخمی‌ها ، کُشته‌ام و خود را بر تلاشم ، سرزنش نمی‌کنم ؛ و اگر برایم دست و

۱. سوار، دهانه انتهایی تیر است که چله کمان را در آن، بند می‌کنند (ر. ک: لغت‌نامه دهخدا) .

بازو مانده بود، نمی‌توانستید اسیرم کنید.

شمر به او گفت: او را بُکش - خدا ، کارت را به سامان کند - !

عمر گفت: تو او را آورده‌ای. اگر می‌خواهی، او را بکش.

شمر هم شمشیرش را بر کشید. نافع به او گفت: بدان که - به خدا سوگند -، اگر از مسلمانان بودی، بر تو گران می‌آمد که خدا را با [ریختن] خون‌های ما، دیدار کنی. پس ستایش، خدایی را که مرگ ما را به دست بدترین آفریدگانش قرار داد! سپس شمر، او را کشت. ۱. كَانَ نَافِعُ بْنُ هِلَالٍ الْجَمَلِيُّ قَدْ كَتَبَ اسْمَهُ عَلَى أَفْوَاقِ نَبْلِهِ، فَجَعَلَ يَرْمِي بِهَا مُسَوَّمَةً، وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا الْجَمَلِيُّ، أَنَا عَلَى دِينِ عَلِيٍّ، فَقَتَلَ اثْنَيْ عَشَرَ مِنْ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ سِوَى مَنْ جَرَحَ.

قال: فَضْرِبَ حَتَّى كُسِرَتْ عَضْدَاهُ وَأُخِذَ أُسِيرًا، قَالَ: فَأَخَذَهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ وَمَعَهُ أَصْحَابٌ لَهُ يَسُوقُونَ نَافِعًا حَتَّى أَتَى بِهِ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: وَيَحْكُ يَا نَافِعُ، مَا حَمَلَكَ عَلَى مَا صَنَعْتَ بِنَفْسِكَ؟ قَالَ: إِنَّ رَبِّي يَعْلَمُ مَا أَرَدْتُ، قَالَ: وَالِدُمَاءُ تَسِيلُ عَلَى لِحْيَتِهِ، وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ لَقَدْ قَتَلْتُ مِنْكُمْ اثْنَيْ عَشَرَ سِوَى مَنْ جَرَحْتُ، وَمَا أَلُومُ نَفْسِي عَلَى الْجَهْدِ، وَلَوْ بَقِيتَ لِي عَضْدٌ وَسَاعِدٌ مَا أُسِرْتُ مَوْنِي.

فَقَالَ لَهُ شِمْرٌ: أَقْتُلْهُ أَصْلَحَكَ اللَّهُ، قَالَ: أَنْتَ جِئْتَ بِهِ فَإِنْ شِئْتَ فَأَقْتُلْهُ.

قال: فَانْتَضَى شِمْرٌ سَيْفَهُ، فَقَالَ لَهُ نَافِعُ: أَمَا وَاللَّهِ أَنْ لَوْ كُنْتُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ لَعُظِمَ عَلَيْكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ بِدِمَائِنَا، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ مَنَائِنَا عَلَى يَدَيِ شَرَارِ خَلْقِهِ. فَقَتَلَهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۱، الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۸). مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: نافع بن هلال جملی (نیز گفته شده: هلال بن نافع)، به میدان آمد و به سوی آنان، تیراندازی می‌کرد و تیرهایش هم به خطا نمی‌رفتند. او دستش را رنگ کرده بود [تا تیرهایش نشاندار شوند] و تیر می‌انداخت و چنین می‌خواند: آنها را پرتاب می‌کنم، در حالی که سوارشان، نشاندار است و ترس از آنها، برای جان، سودی ندارد. ستمی‌اند و تند و تیز و زمین را از خود، پُر می‌کنند. من، غلام یمنی جملی‌ام دینم، همان دین حسین و علی است اگر امروز، گشته شوم، آرزوی من است و این، اندیشه من است و عملم را دیدار می‌کنم. سپس، سیزده تن را کشت تا آن که لشکریان ابن سعد، بازوهایش را شکستند و او را اسیر کردند. آن گاه، شمر بن ذی الجوشن، برخاست و او را گردن زد. ۱. أَرْمِي بِهَا مُعَلَّمَةً أَفْوَاقَهَا وَالنَّفْسُ لَا يَنْفَعُهَا إِشْفَاقُهَا مَسْمُومَةً يَجْرِي بِهَا أَخْفَاقُهَا لَتَمَلَّانَّ أَرْضَهَا رِشَاقُهَا أَنَا الْغُلَامُ الْيَمَنِيُّ الْجَمَلِيُّ دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنٍ وَعَلَى إِنْ أُقْتِلَ الْيَوْمَ فَهَذَا أَمَلِي وَذَاكَ رَأْيِي وَالْأَقَى عَمَلِي فَقَتَلَ ثَلَاثَةَ عَشَرَ رَجُلًا حَتَّى كَثُرَ الْقَوْمُ عَضْدِيهِ وَأَخَذُوهُ أُسِيرًا، فَقَامَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فَضْرِبَ عُنُقَهُ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۰، الفتوح: ج ۵ ص ۱۰۹). من، غلام یمنی بجلی‌ام دینم، همان دین حسین بن علی است. شما را به سان جوانی قهرمان، می‌زنم و خداوند، عملم را ختم به خیر می‌کند. آن گاه، دوازده تن را کشت. هفتاد نفر هم نقل شده است. ۲. أَنَا الْغُلَامُ الْيَمَنِيُّ الْبَجَلِيُّ دِينِي عَلَى دِينِ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَضْرِبُكُمْ ضَرْبَ غُلَامٍ بَطَلٍ وَيَخْتِمُ اللَّهُ بِخَيْرٍ عَمَلِي فَقَتَلَ اثْنَيْ عَشَرَ رَجُلًا، وَرَوَى سَبْعِينَ رَجُلًا (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۴).

۱. ر. ک: ص ۸۸ (عبد الله بن عمير كلبی).

۳ / ۳۰ وَهْبُ بْنُ وَهْبٍ

در باره این شخص (وَهْب)، افزون بر متونی که خواهد آمد، اطلاعاتی در دست نیست. گفتنی است که یکی از یاران مشهور و شجاع امام حسین علیه السلام که به همراه همسرش امّ وَهْب به کربلا آمده بود و همسرش نیز به شهادت رسید، عبد الله بن عمیر کلبی است که شرح حالش گذشت ۳.

برخی متون مربوط به وَهْب، مشابهت‌ها و مشترکاتی با متون مربوط به عبد الله بن عمیر دارند. ۱. همین باعث شده تا برخی محققان، ۲. معتقد شوند که وَهْب به بن وَهْب، وجود خارجی نداشته است و در واقع، همان عبد الله بن عمیر است که نامش بر اثر خلط،

شخص یا اشخاص دیگری پدید آمده‌اند .

به هر حال ، در آنچه اکنون وجود دارد ، ضمن مشابهت‌ها و خلط‌ها، تفاوت‌های فاحشی هم بین این دو ماجرا ، وجود دارد. بنا بر این ، ضمن آن که سخن برخی محققان ، مبنی بر دو نفر بودن آنها امکان دارد ؛ ولی دلایل آنها در حد اطمینان‌آوری نیست و دو نفر بودن آنها ، بعید نیست، بویژه بحث نصرانی بودن وَهَب که در برخی منابع آمده ، با عبد الله بن عُمیر که از یارانِ نامی امام حسین علیه السلام است ، به هیچ وجه ، قابل جمع نیست . الأُمالی ، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور ، از امام صادق ، از پدرش امام باقر ، از جدّش امام زین العابدین علیهم السلام -) : وَهَبُ بْنُ وَهَبٍ ، به میدان آمد. او و مادرش ، مسیحی بودند که به دست امام حسین علیه السلام ، مسلمان شده بودند و تا کربلا به دنبال او آمده بودند . وَهَب ، بر اسب ، سوار شد و عمود خیمه را به دست گرفت و جنگید تا هفت یا هشت تن [از سپاه دشمن] را کُشت و سپس ، اسیر شد.

او را نزد عمر بن سعد - که خدا ، لعنتش کند - آوردند. فرمان داد تا گردنش را بزنند . او را گردن زدند و [سرش را] به سوی لشکر امام حسین علیه السلام انداختند. مادرش ، شمشیر او را بر گرفت و به میدان آمد . امام حسین علیه السلام به او فرمود : «ای امّ وَهَب ! بنشین که خداوند ، جهاد را از دوش زنان ، برداشته است . تو و پسرت ، با جَدَمِ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله ، در بهشت خواهید بود» ۳. وَهَبُ بْنُ وَهَبٍ ، وَكَانَ نَصْرَانِيًّا أَسْلَمَ عَلَى يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُوَ وَأُمُّهُ ، فَاتَّبَعُوهُ إِلَى كَرْبَلَاءَ ، فَكَرِبَ فَرَسًا وَتَنَاولَ بِيَدِهِ عَوْدَ الْفُسْطَاطِ ، فَقَاتَلَ وَقَتَلَ مِنَ الْقَوْمِ سَبْعَةً أَوْ ثِمَانِيَةً ، ثُمَّ اسْتُوسِرَ .

فَأَتَى بِهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ فَأَمَرَ بِضَرْبِ عُنُقِهِ ، فَضَرَبَتْ عُنُقُهُ ، وَرُمِيَ بِهِ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَأَخَذَتْ أُمُّهُ سَيْفَهُ وَبَرَزَتْ . فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أُمّ وَهَب ! اجْلِسِي فَقَدْ وَضَعَ اللَّهُ الْجِهَادَ عَنِ النِّسَاءِ ، إِنَّكَ وَابْنُكَ مَعَ جَدِّي مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله فِي الْجَنَّةِ (الأُمالی ، صدوق : ص ۲۲۵ ح ۲۳۹ ، روضه الواعظین : ص ۲۰۷ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام) . الملهوف : وَهَبُ بْنُ حُبَابٍ كَلْبِي ، به میدان آمد و خوب ، شمشیر زد و نیکو جنگید . سپس ، به سوی همسر و مادرش - که با او آمده بودند - ، باز گشت و گفت: ای مادر ! آیا راضی شدی یا نه ؟ ۱. نظیر متن الملهوف که کاملاً با عبد الله بن عُمیر ، خلط شده است .

۲. ر. ک : قاموس الرجال: ج ۱۰ ص ۴۴۸ و ۴۵۰ و ۴۵۶، سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا، نجمی : ص ۱۹۵ .

الملهوف :مادر گفت: نه . راضی نمی‌شوم تا آن که در رکاب حسین علیه السلام ، کشته شوی . همسرش نیز گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که مرا به [مرگ] خودت ، سوگوار مکن . اما مادرش به او گفت : پسر عزیزم ! سخنش را نشنیده بگیر و باز گرد و پیش روی فرزند دختر پیامبرت بجنگ تا به شفاعت جدّش در روز قیامت ، نائل شوی. وَهَب نیز باز گشت و جنگید تا دستانش قطع شد . همسرش ، عمود خیمه‌ای را برداشت و به سوی او پیش رفت، در حالی که می‌گفت: پدر و مادرم ، فدایت باد ! در دفاع از پاکانِ حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بجنگ . وَهَب ، جلو آمد تا او را به سوی زنان باز گرداند ؛ اما همسرش ، لباس او را گرفت و گفت: باز نمی‌گردم تا این که همراه تو بمیرم . امام حسین علیه السلام فرمود : «پاداش خیر ، نصیب شما خانواده باد ! به سوی زنان ، باز گرد ، خدا ، رحمت کند !» . او نیز به سوی آنها باز گشت ، و کَلْبی نیز پیوسته می‌جنگید تا کشته شد . رضوان الهی بر او باد ! ۱! خَرَجَ وَهَبُ بْنُ حُبَابٍ الْكَلْبِيُّ فَأَحْسَنَ فِي الْجِلَادِ وَبَالَغَ فِي الْجِهَادِ ، وَكَانَ مَعَهُ زَوْجَتُهُ وَوَالِدَتُهُ ، فَارْجَعَ إِلَيْهِمَا وَقَالَ : يَا أُمّاه ، أَرْضَيْتِ أَمْ لَا ؟

فَقَالَتْ : لَا مَا رَضِيتُ حَتَّى تُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَالَتْ أُمْرَأَتُهُ : بِاللَّهِ عَلَيْكَ لَا تَفْجَعْنِي فِي نَفْسِكَ . فَقَالَتْ لَهُ أُمُّهُ : يَا بُنَيَّ! اعْزُبْ عَنْ قَوْلِهَا ، وَارْجِعْ فَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ بَنَتِ نَبِيِّكَ تَنْلُ شَفَاعَةً جَدِّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . فَارْجَعَ وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى

قُطِعَتْ يَدَاهُ، فَأَخَذَتْ امْرَأَتُهُ عَمُوداً فَأَقْبَلَتْ نَحْوَهُ وَهِيَ تَقُولُ: فِدَاكَ أَبِي وَأُمِّي قَاتِلَ دُونَ الطَّيِّبِينَ حَرَمَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَقْبَلَ لِيُرِدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ فَأَخَذَتْ بِثَوْبِهِ وَقَالَتْ: لَنْ أَعُودَ دُونَ أَنْ أَمُوتَ مَعَكَ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَزَيْتُمْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ خَيْرًا، ارْجِعِي إِلَى النِّسَاءِ يَرْحَمُكَ اللَّهُ، فَانْصَرَفَتْ إِلَيْهِنَّ، وَلَمْ يَزَلِ الْكَلْبِيُّ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ (الملهوف: ص ۱۶۱، مثير الأحزان: ص ۶۲). اگر مرا نمی‌شناسید، من فرزند کلبم به زودی، مرا و ضربه‌هایم را خواهیم دید و نیز یورش و هجوم مرا در جنگ انتقام خود را پس از انتقام گرفتن همراهانم خواهیم گرفت. و سختی‌ها را یک به یک، عقب می‌رانم جولان من در میدان نبرد، بازی نخواهد بود.

وی، پیوسته جنگید تا گروهی از آنان را کشت. سپس به مادرش گفت: ای مادر! آیا راضی شدی یا نه؟

مادرش گفت: من، راضی نمی‌شوم تا آن که پیش روی حسین علیه السلام، کشته شوی.

پس وهب باز گشت، در حالی که می‌گفت: من به تو قول می‌دهم - ای ام وهب - که آنان را هم با ضرب نیزه و هم با شمشیر، بزنم ضربه جوانان مؤمن به پروردگار تا آن که دشمن، تلخی جنگ را بچشد. من، مردی نیرومند و خشمگینم خدایا! از [خاندان] علیم بودن، برای من بس باشد، بس! سپس، پیوسته جنگید تا نوزده سوار و دوازده پیاده دشمن را کشت. سپس، دست راستش قطع گردید و اسیر شد. ۱۰. بَرَزَ وَهْبُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْكَلْبِيُّ وَهُوَ يَرْتَجِزُ. إِنْ تُنْكَرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْكَلْبِ سَوْفَ تَرَوْنِي وَتَرَوْنَ ضَرْبِي وَحِمْلَتِي وَصَوْلَتِي فِي الْحَرْبِ أُدْرِكُ ثَأْرِي بَعْدَ ثَأْرِ صَاحِبِي وَأُدْفَعُ الْكَرْبَ أَمَامَ الْكَرْبِ لَيْسَ جِهَادِي فِي الْوَعْدِ بِاللَّعْبِ فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ مِنْهُمْ جَمَاعَةٌ، ثُمَّ قَالَ لِأُمِّهِ: يَا أُمَّاهُ أَرْضَيْتِ أَمْ لَا؟

فَقَالَتْ: مَا أَرْضَى أَوْ تُقْتَلَ بَيْنَ يَدَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَرَجَعَ قَائِلًا: إِنِّي زَعِيمٌ لَكَ أُمُّ وَهْبٍ بِالطَّعْنِ فِيهِمْ تَارَةً وَالضَّرْبِ ضَرْبِ غُلَامٍ مَوْقِفٍ بِالرَّبِّ حَتَّى يَذُوقَ الْقَوْمُ مَرَّ الْحَرْبِ إِنِّي أَمْرٌ ذُو مِرَّةٍ وَغَضَبِ حَسْبِي إِلَهِي مِنْ عَلِيمٍ حَسْبِي فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قُتِلَ تِسْعَةَ عَشَرَ فَارِسًا وَاثْنَيْ عَشَرَ رَاجِلًا، ثُمَّ قُطِعَتْ يَمِينُهُ وَأُخِذَ أَسِيرًا (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۱، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۶). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: وهب بن عبد الله بن جناب کلبی - در حالی که مادرش همراهش بود -، بیرون آمد. مادرش به او گفت: برخیز - ای پسر - و فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را یاری ده. او گفت: ای مادر! چنین می‌کنم و - به یاری خدا - کوتاهی نخواهم کرد. سپس به میدان آمد، در حالی که می‌گفت: اگر مرا نمی‌شناسید، من فرزند کلبم به زودی، مرا و ضربه‌هایم را خواهیم دید

و نیز یورش و هجوم مرا در نبرد انتقام خودم را پس از گرفتن انتقام همراهانم خواهم گرفت و سختی را در روز سختی می‌رانم. جولانم در نبرد، بازی نیست. آن گاه، حمله کرد و پیوسته می‌جنگید تا گروهی [از سپاهیان دشمن] را کشت. سپس به سوی مادر و همسرش باز گشت و نزدیک آنها ایستاد و گفت: ای مادر! آیا از من، راضی شدی؟

مادرش گفت: راضی نمی‌شوم، مگر آن که پیش روی فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، کشته شوی. همسرش به او گفت: تو را به خدا سوگند می‌دهم که مرا به [مرگ] خود، سوگوار نکنی.

مادرش به او گفت: به سخنش، گوش مده و باز گرد و پیش روی فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بجنگ تا فردا، شفیع تو نزد پروردگارت باشد.

او نیز [برای نبرد] جلو رفت، در حالی که می‌گفت: من به تو قول می‌دهم - ای ام وهب - که آنان را با سرنیزه و ضربت شمشیر، بزنم ضربه جوان مؤمن به پروردگار تا آن که دشمن، تلخی جنگ را بچشد من، مردی نیرومند و قوم و خویش دار هستم و به گاه سختی، ناتوان نیستم از [خاندان] علیم بودن، برای من بس باشد، بس چرا که تبارم، به کریمان عرب می‌رسد. سپس، پیوسته جنگید تا دست راستش قطع شد؛ اما توجهی نکرد و باز جنگید تا دست چپش نیز قطع شد و سپس، کشته شد. مادرش به سوی او آمد تا خون را از چهره‌اش پاک کند که شمر بن ذی الجوشن، او را دید و به یکی از غلامانش فرمان داد تا با عمود خیمه، به او

بزند. [او نیز چنین کرد و] سرش را شکست و وی را کشت. او نخستین زنی بود که در نبرد [همراه با] حسین علیه السلام، به شهادت رسید.

مَجْدُ الْأُئِمَّةِ سَرَحَسْکِی، از ابو عبد الله حدّاد نقل می‌کند که وَهْب بن عبد الله، [نخست] مسیحی بود که همراه با مادرش، به دست امام حسین علیه السلام اسلام آورده بود. وی در مبارزه، بیست و چهار تن پیاده و دوازده تن سواره [از سپاه دشمن] را کشت و سپس، اسیر شد. او را نزد عمر بن سعد آوردند. او به وَهْب گفت: حمله‌ات، خیلی سخت بود! سپس، فرمان داد تا گردنش را بزنند و [سرش را] به سوی لشکر حسین علیه السلام بپندازند. مادرش، سر وی را برگرفت و آن را بوسید و با عمود خیمه، [به دشمن] حمله کرد و با آن، دو تن را کشت. امام حسین علیه السلام به او فرمود: اُمّ وَهْب باز گرد که جهاد، از دوش زنان، برداشته شده است. او نیز باز گشت، در حالی که می‌گفت: خدای من! امید مرا، قطع مکن.

پس امام حسین علیه السلام به او فرمود: «خداوند، امیدت را قطع نمی‌کند، ای اُمّ وَهْب! تو و فرزندت، در بهشت، همراه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فرزندانش خواهی بود». ۱. خَرَجَ وَهْبُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَنَابِ الْكَلْبِيِّ، وَكَانَتْ مَعَهُ أُمُّهُ، فَقَالَتْ لَهُ: قُمْ يَا بُنَيَّ فَانْصِرِ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ: أَفْعَلُ يَا أُمَاهُ، وَلَا أَقْصِرُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، ثُمَّ بَرَزَ وَهُوَ يَقُولُ: إِنْ تُنْكَرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْكَلْبِيِّ سَوْفَ تَرَوْنِي وَتَرَوْنَ ضَرْبِي وَحِمْلَتِي وَصَوْلَتِي فِي الْحَرْبِ أُدْرِكُ ثَارِي بَعْدَ ثَارِ صِجْبِي وَأُدْفَعُ الْكَرْبَ يَوْمَ الْكَرْبِ فَمَا جِلَادِي فِي الْوَعْدِ بِاللَّعْبِ ثُمَّ حَمَلْتُ، فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلْ حَتَّى قُتِلَ جَمَاعَةٌ، فَرَجَعَ إِلَى أُمِّهِ وَامْرَأَتِهِ فَوَقَفَ عَلَيْهِمَا، فَقَالَ: يَا أُمَاهُ! أَرْضَيْتِ عَنِّي؟ فَقَالَتْ: مَا رَضِيتُ، أَوْ تُقْتَلُ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَسَأَلُكَ بِاللَّهِ أَنْ لَا تُفْجِعَنِي بِنَفْسِكَ.

فَقَالَتْ لَهُ أُمُّهُ: لَا تَسْمَعْ قَوْلَهَا، وَارْجِعْ فَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؛ لِيَكُونَ غَدًا شَفِيعَكَ عِنْدَ رَبِّكَ. فَتَقَدَّمَ وَهُوَ يَقُولُ: إِنِّي زَعِيمٌ لَكَ أُمّ وَهْبٍ بِالطَّعْنِ فِيهِمْ تَارَةً وَالضَّرْبِ فَعَلَ غُلَامٌ مُؤْمِنٌ بِالرَّبِّ حَتَّى يُدْبِقَ الْقَوْمَ مَرَّ الْحَرْبِ إِنِّي امْرُؤٌ ذُو مِرَّةٍ وَعَصَبٍ وَلَسْتُ بِالْخَوَّارِ عِنْدَ النَّكْبِ حَسْبِي بِنَفْسِي مِنْ عَلِيمٍ حَسْبِي إِذَا انْتَمَيْتُ فِي كِرَامِ الْعُرْبِ وَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلْ حَتَّى قُطِعَتْ يَمِينُهُ، فَلَمْ يُبَالِ، وَجَعَلَ يُقَاتِلُ حَتَّى قُطِعَتْ شِمَالُهُ، ثُمَّ قُتِلَ؛ فَجَاءَتْ إِلَيْهِ أُمُّهُ تَمْسَحُ الدَّمَ عَنْ وَجْهِهِ، فَأَبْصَرَهَا شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، فَأَمَرَ غُلَامًا لَهُ فَضَرَبَهَا بِالْعَمُودِ حَتَّى شَدَّخَهَا وَقَتَلَهَا، فَهِيَ أَوَّلُ امْرَأَةٍ قُتِلَتْ فِي حَرْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام.

ذَكَرَ مَجْدُ الْأُئِمَّةِ السَّرَحَسْکِی عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَدَّادِ أَنَّ وَهْبَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ هَذَا كَانَ نَصْرَانِيًّا، فَأَسْلَمَ هُوَ وَأُمُّهُ عَلَى يَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، وَأَنَّهُ قُتِلَ فِي الْمُبَارَزَةِ أَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ رَجُلًا وَاثْنَيْ عَشَرَ فَارِسًا، فَأُخِذَ أَسِيرًا وَاتَى بِهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ: مَا أَشَدَّ صَوْلَتَكَ؟ ثُمَّ أَمَرَ فَضْرِبَ عُنُقَهُ وَرُمِيَ بِرَأْسِهِ إِلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، فَأَخَذَتْ أُمُّهُ الرَّأْسَ فَقَبَّلَتْهُ؛ ثُمَّ شَدَّتْ بِعَمُودِ الْفُسْطَاطِ، فَقَتَلَتْ بِهِ رَجُلَيْنِ.

فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام: ارْجِعِي أُمّ وَهْبٍ، فَإِنَّ الْجِهَادَ مَرْفُوعٌ عَنِ النِّسَاءِ، فَارْجَعْتِ وَهِيَ تَقُولُ: إِلَهِي لَا تَقْطَعْ رَجَائِي، فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام: لَا- يَقْطَعُ اللَّهُ رَجَاءَكَ يَا أُمّ وَهْبٍ، أَنْتِ وَوَلَدُكِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ وَذُرِّيَّتِهِ فِي الْجَنَّةِ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۲، الفتوح: ج ۵ ص ۱۰۴).

۳ / ۳۱ یزید بن زیاد بن مَهاصر

ابو شَعَثَا یزید بن زیاد بن مَهاصر کُندی ۱، که در منابع حدیثی و تاریخی، به صورت‌های مختلفی از وی نام برده شده است. ۲. بر پایه برخی از گزارش‌ها، وی همراه امام حسین علیه السلام بود و در راه کربلا، هنگامی که فرستاده ابن زیاد، برای حُر پیام آورد که بر امام حسین علیه السلام سختگیری کند، ضمن برخوردی تند، به او گفت:

پروردگارت را نافرمانی کردی و در نابودی خود، از پیشوایت، پیروی کردی و برای خود، ننگ و آتش [دوزخ] را کسب کردی

خداوند عزوجل فرموده است: (و آنها را پیشوایانی قرار دادیم که به سوی آتش، فرا می‌خوانند و روز قیامت، یاری نمی‌شوند).

پس او (ابن زیاد)، پیشوای توست ۳.

وی، جنگاور و تیرانداز ماهری بود که روز عاشورا، با تیراندازی، شماری از سپاهیان دشمن را به هلاکت رساند. امام علیه السلام نیز در باره او دعا کرد و فرمود:

اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِيَّتَهُ، وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ.

خداوندا! تیرش را به هدف برسان و ثوابش را بهشت قرار ده ۴.

گفتنی است که طبری، وی را از سپاه عمر بن سعد، شمرده است که پس از ردّ شرطهای امام حسین علیه السلام، همانند حُر، به سپاه امام علیه السلام پیوست؛ ولی این سخن، با گفتگوی وی با فرستاده ابن

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۰۸. یزید بن زیاد بن مهاصر بن نعمان کندی، یزید بن زیاد ابو الشعثاء، یزید بن زیاد بن مظاهر کندی، یزید بن زیاد بن مهاجر کندی، یزید بن زید بن مهاصر، یزید بن معاصر ابو الشعثاء کندی، یزید بن مهاجر، یزید بن مهاصر جعفی، زائده بن مهاجر، زیاد بن مُهاصِر کندی، ابو الشعثاء کندی (ر. ک: التاريخ الكبير: ج ۸ ص ۳۶۳ ح ۳۳۴۲، نسب معدّ: ج ۱ ص ۱۵۹، الكامل فی التاريخ: ج ۲ ص ۵۶۹، الفتوح: ج ۵ ص ۷۷، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۹ و ۲۵ و ۲۳۱، الإرشاد: ج ۲ ص ۸۳، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۳، روضة الواعظین: ص ۲۰۶، الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۲، الحقائق الوردیّة: ج ۱ ص ۱۲۲. نیز، ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۳ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) و همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۱۲۲ - ۱۲۴ ح ۹۸۷ - ۹۹۱ و ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۳. ر. ک: ج ۱ ص ۷۰۰ (بخش چهارم / فصل هفتم / نامه ابن زیاد به حُر، جهت سختگیری بر امام علیه السلام). ۴. ر. ک: ص ۱۲۲ ص ۹۸۷. همان ۵.

یزید - که خود طبری، آن را گزارش کرده -، منافات دارد ۱. من، یزیدم و پدرم، مُهاجر است

و گویی شیر کمین کرده در بیشه‌ام

(مثیر الأحزان: ص ۶۱).

دلیل اشتباه وی، این است که این یزید، در نقل اوّل به پدرش و در نقل دوم به جدّش نسبت داده شده است. بر اساس آنچه از طبری بازگو کردیم، روشن شد که گفته وی: «الشعثاء»، تحریف شده «أبو الشعثاء» است و گفته‌اش: «بثمانیة» تحریف «بمائه» است. همچنین گفته او: «مهاجر» در بیت دوم، تحریف «مُهاصِر» است. اما این که ابن شهر آشوب، در المناقب (ج ۴ ص ۱۰۳)، او را یزید بن مُهاصِر جُعفی عنوان کرده، باید گفت که او کِنْدی است، نه جُعفی (قاموس الرجال: ج ۱۱ ص ۱۰۲). لذا گزارش شیخ مفید که او را از همراهان امام حسین علیه السلام ۲ بر شمرده، صحیح است.

در «زیارت رجبیه»، آمده است:

السَّلَامُ عَلَى زَائِدَةَ بْنِ مُهَاجِرٍ ۳.

سلام بر زائده بن مُهاجر!

در «زیارت ناحیه مقدّسه» نیز آمده است:

السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ زِيَادِ بْنِ الْمُهَاجِرِ الْكِنْدِيِّ.

سلام بر یزید بن زیاد بن مُهاجر کِنْدی ۴!

۱. علامه محمد تقی شوشتری، در ردّ سخن طبری (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۰۸) که گفته است: «یزید بن مُهاصِر، از کسانی بود که برای رویارویی با حسین علیه السلام، با عمر بن سعد، همراه شدند»، ضمن بیان منافات داشتن این سخن با گفتگوی یزید بن زیاد و فرستاده ابن زیاد، می‌نویسد: احتمال دارد که این گفته طبری: «مع عمر بن سعد»، تحریف شده «مع الحُز بن یزید» باشد؛ چون رسم الخط این دو، شبه هم است؛ و اگر نبود که ابن اثیر نیز در الکامل (ج ۲ ص ۵۶۹)، عبارت «و کان مَمَّن خرج مع عمر بن سعد» را از طبری نقل کرده، می‌گفتیم که این نوشته، حاشیه‌ای اجتهادی از دیگران بوده که با متن، آمیخته شده است و در روزگاران گذشته، چنین آمیختگی‌هایی بسیار رُخ می‌داده است. به هر حال، ابن رجز که: «من رهاکنده و واگذارنده ابن سعد هستم»، با گفته ما، منافاتی ندارد. علامه مجلسی هم خلطی صورت داده و او را دو نفر به شمار آورده است. وی، اولاً از محمد بن ابی طالب، نقل کرده است: آن گاه، یزید بن زیاد شعنا، هشت تیر به سوی دشمن، پرتاب کرد که پنج تیر، به هدف اصابت کرد و هر تیری را که پرتاب می‌کرد، امام حسین علیه السلام می‌فرمود: «خدایا! پرتابش را درست و پاداشش را بهشت، قرار ده». دشمنان، به او هجوم آوردند و به شهادتش رساندند (تسلية المجالس: ج ۲ ص ۳۰۰). ثانیاً از ابن نما نقل کرده که: پس از نقل کشته شدن ابو عمرو نَهشلی، یزید بن مهاجر، به میدان آمد و با تیر، پنج تن از یاران عمر را کُشت. سپس همراه حسین علیه السلام شد و می‌سرود: ۲. الإرشاد: ج ۲ ص ۸۳. ۳. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۲ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۴. ر. ک: ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال).

----- تاریخ الطبری (- به نقل از فضیل بن خدیج کندی -) : من ، پسر بهدله ام سوار کاری یکه ام . حسین علیه السلام نیز می‌فرمود: «خدایا ! پرتابش را درست و و پاداشش را بهشت ، قرار بده».

پس چون تیرهایش را انداخت، برخاست و گفت: تنها پنج تیر به خطا رفت . برایم روشن است که پنج نفر را کشته‌ام . او در زمره نخستین شهیدان بود و رَجزش در آن روز ، این بود : من یزیدم و پدرم ، مُهاصِر است شجاع‌تر از شیری که در بیشه ، کمین کرده است . پروردگارا ! من ، یاور حسینم و رها کننده و وا گذارنده ابن سعد . یزید بن زیاد بن مُهاصِر ، از کسانی بود که همراه عمر بن سعد ، به سوی حسین علیه السلام حرکت کرد ؛ اما هنگامی که آنان، پیشنهادهای حسین علیه السلام را نپذیرفتند [و او را ملزم به خواسته‌های نابه‌جای خود کردند]، به سوی حسین علیه السلام آمد و همراه او جنگید تا کشته شد . ۱. اَنَا ابْنُ بَهْدَلَه فُرسَانِ الْعَرَجَلَه وَیَقُولُ حُسَيْنٌ عَلَیْهِ السَّلَامُ : اللَّهُمَّ سَدِّدْ رَمِیَّتَهُ ، وَاجْعَلْ ثَوَابَهُ الْجَنَّةَ .

فَلَمَّا رَمَى بِهَا قَامَ فَقَالَ : مَا سَقَطَ مِنْهَا إِلَّا خَمْسَةُ أَسْهُمٍ ، وَلَقَدْ تَبَيَّنَ لِي أَنِّي قَدْ قَتَلْتُ خَمْسَةَ نَفَرٍ ، وَكَانَ فِي أَوَّلِ مَنْ قُتِلَ ، وَكَانَ رَجْزُهُ يَوْمَئِذٍ : أَنَا يَزِيدُ وَأَبِي مُهَاصِرٍ أَشْجَعُ مِنْ لَيْثٍ بَغِيلٍ خَادِرٍ يَا رَبِّ إِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٍ وَلِابْنِ سَعْدٍ تَارِكٌ وَهَاجِرٌ وَكَانَ يَزِيدُ بْنُ زِيَادٍ بِنِ الْمُهَاصِرِ مَمَّنْ خَرَجَ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمَّا رَدُّوا الشُّرُوطَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، مَالَ إِلَيْهِ فَقَاتَلَ مَعَهُ حَتَّى قُتِلَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۵ ، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۹) . أنساب الأشراف : ابو شعنا، یزید بن زیاد بن مُهاصِر بن نعمان کندی، پیش روی حسین علیه السلام دو زانو نشست و هشت تیر انداخت که پنج تیر از آنها ، اصابت کرد و پنج تن [از سپاه دشمن] را کُشت . من ، یزیدم و پدرم ، مُهاصِر است شجاع‌تر از شیری که در بیشه ، کمین کرده است . پروردگارا ! من ، یاور حسینم و رها کننده و وا گذارنده ابن سعد . ابو شعنا ، با همراهیان عمر بن سعد بود ؛ اما هنگامی که آنان ، درخواست‌های حسین علیه السلام را رد کردند و نپذیرفتند، به سوی حسین علیه السلام رفت و [همراه او] جنگید تا کشته شد . ۱. اَنَا يَزِيدُ وَأَبِي الْمُهَاصِرِ أَشْجَعُ مِنْ لَيْثٍ بَغِيلٍ خَادِرٍ يَا رَبِّ إِنِّي لِلْحُسَيْنِ نَاصِرٍ وَلِابْنِ سَعْدٍ رَافِضٌ مُهَاجِرٌ وَكَانَ أَبُو الشَّعْنَاءِ مَعَ مَنْ خَرَجَ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، ثُمَّ صَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ حِينَ رَدُّوا مَا سَأَلَ وَلَمْ يُنْفِذُوهُ ، فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۵) . من یزیدم و پدرم ، مُهاصِر است شجاع‌تر از شیری که در بیشه ، آشیانه گزیده است . پروردگارا ! من ، یاری کننده حسینم و وا گذارنده و دوری کننده از عمر بن

سعد . و ابن زیاد ، وا گذارنده و خیانتکار است و از پیروان [این خیانتکار] ، متنفر و بیزارم . و همگی آنها به سوی دوزخ ، ره‌سپارند . سپس ، حمله بُرد و جنگید تا کشته شد . خداوند ، رحمتش کند ! اَنَا یَزِیدُ وَأَبِیْ مُهَاصِرَ لَیْثَ عَبُوسٍ فِی الْعَرِینِ جَاذِرِ یَا رَبِّ إِنِّی لِلْحُسَیْنِ نَاصِرٍ وَلِابْنِ سَعْدٍ تَارِکٍ وَهَاجِرٍ وَابْنُ زِیَادٍ خَاذِلٌ وَغَادِرٌ وَلِلْأَعَادِی مُبْغِضٌ وَنَافِرٌ وَكُلُّهُمْ إِلَى الْجَحِیمِ صَائِرٌ قَالَ : ثُمَّ حَمَلَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ (الفتوح : ج ۵ ص ۱۰۸ ، مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۱۹) .

امام زین العابدین علیهم السلام - الأمالی ، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور ، از امام جعفر صادق ، از پدرش امام باقر ، از جدش) : من ، زیادم و پدرم ، مُهَاصِرُ است شجاع‌تر از شیری که در بیشه ، کمین کرده است پروردگارا ! من ، یاور حسینم و رها کننده و وا گذارنده ابن سعد . سپس ، نه تن از آنان را کُشت و سپس ، کشته شد . خشنودی خدا بر او باد ! اَنَا زِیَادٌ وَأَبِیْ مُهَاصِرٍ أَشْجَعُ مِنَ لَیْثِ الْعَرِینِ الْخَاذِرِ یَا رَبِّ إِنِّی لِلْحُسَیْنِ نَاصِرٍ وَلِابْنِ سَعْدٍ تَارِکٍ مُهَاجِرٍ فَقَتَلَ مِنْهُمْ تِسْعَةً ثُمَّ قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَیْهِ (الأمالی ، صدوق : ص ۲۲۵ ح ۲۳۹ ، روضه الواعظین : ص ۲۰۶ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام) . من ، یزیدم و پدرم ، مُهَاجِرُ است گویی چون شیری هستم که در بیشه ، کمین کرده است . پروردگارا ! من ، یاور حسینم و رها کننده و وا گذارنده ابن سعد . او از تیره بنی بَهْدَلَه ، از قبیله کُندَه و کنیه‌اش ابو شَعَثَا بود . اَنَا یَزِیدُ وَأَبِیْ الْمُهَاجِرِ کَأَنِّی لَیْثٌ بَغِیلٍ خَاذِرٍ یَا رَبِّ إِنِّی لِلْحُسَیْنِ نَاصِرٍ وَلِابْنِ سَعْدٍ تَارِکٍ وَهَاجِرٍ وَكَانَ یُکْنَى أَبَا الشَّعَثَاءِ مِنْ بَنِی بَهْدَلَهَ مِنْ کِنْدَهَ (مثیر الأحزان : ص ۶۱ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۳۰) . —

۱. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۵۴ ؛ رجال الطوسی : ص ۱۰۶ .

۳ / ۳۲ و ۳۳ و ۳۴ یزید بن بُیَیط و پسرانش

یزید بن بُیَیط ۳ را زید بن ثُبَیث ، ۴ بدر بن رَقِیط و ۵ زید بن بَصْرَی ۶ نیز نامیده‌اند ؛ ولی در همه

۲. ر . ک : ص ۹۱۴ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۳. ر . ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۱ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) . ۴. المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۳ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۶۴

گزارش‌ها ، نام دو فرزند شهیدش ، عبد الله و عبید الله آمده است . ۱. در توصیف او ، آمده است که از شیعیان و از طایفه عبد قیس از مردم بصره بوده ۲ و در میان قومش ، جایگاهی والا داشته است . وی از زمره کسانی بوده که در گردهمایی پنهانی شیعیان - که در خانه زنی مؤمن به نام ماریه دختر مُنْقِذِ عبدی بر پا می‌شد - ، شرکت داشته است . خانه این زن ، مرکز دیدار و کانون شیعیان در بصره بوده که گِرد می‌آمدند و در آن جا با هم سخن می‌گفتند و خبرها و رُخدادهای آن روزگار را ردّ و بدل می‌کردند . ۳ . سیره‌نویسان ، گزارش کرده‌اند که وی ، ده پسر داشت که آنها را به همراهی با خود برای یاری امام حسین علیه السلام ، دعوت کرد ؛ امّا تنها دو تن از آنها ، عبد الله و عبید الله ، دعوت او را پذیرفتند . او و دو فرزندش ، از بصره خارج شدند و خود را به مکه رساندند و همراه امام علیه السلام شدند و در رکاب وی به فیضِ شهادت رسیدند . ۴ گفته شده که دو فرزند او ، در حمله نخست دشمن ، به شهادت رسیدند . ۵. در «زیارت ناحیه مقدّسه» آمده است :

السَّلَامُ عَلَى زَیْدِ بْنِ ثُبَیثِ الْقَیْسِ . السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَ عُبَیْدِ اللَّهِ ابْنِی زَیْدَ بْنِ ثُبَیثِ الْقَیْسِ .

سلام بر زید بن ثُبَیث قِیسی ! سلام بر عبد الله و عبید الله ، دو پسر یزید بن ثُبَیث قِیسی !

در «زیارت رجبیه» نیز آمده است :

السَّلَامُ عَلَى بَدْرِ بْنِ رَقِیطٍ وَابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ وَعُبَیْدِ اللَّهِ .

سلام بر بدر بن رقیط و دو پسرش عبد الله و عبید الله ۷.

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخارق راسبی -) : گروهی از شیعیان، در بصره در خانه زنی از قبیله

۱. در رجال الطوسی (ص ۱۰۳) آمده است: «عبد الله و عبید الله که شناخته شده‌اند». نیز، ر. ک : همین شهادت‌نامه : ج ۲ ص ۹۱۴ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال) و دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۱ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب). ۲. الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۲، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۲. ۳. ر. ک : ح ۹۹۲. ۴. همان. ۵. ر. ک : ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست). ۶. ر. ک : ص ۹۱۴ (بخش هشتم / فصل پنجم / زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۷. ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۱ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اول رجب).

عبد قیس به نام ماریه، دختر سعد یا مُنْقَد - که از شیعیان بود و خانه‌اش، محلّی برای گرد هم آمدن و گفتگو بود -، چند روزی گرد آمدند.

خبر روی آوردن حسین علیه السلام به ابن زیاد رسید و او به کارگزارش در بصره نوشت که جاسوسانی بگمارد و راه را زیر نظر بگیرد.

یزید بن بُیَظ، از [قبیله] عبد قیس، تصمیم گرفت که به سوی حسین علیه السلام برود. از این رو، از ده پسرش پرسید: کدام یک از شما با من می‌آید؟ دو پسرش به نام‌های عبد الله و عبید الله، به او پاسخ مثبت دادند. او به همراهیانش در خانه آن زن گفت: من، تصمیم گرفته‌ام که [برای یاری حسین علیه السلام] بروم و اکنون، می‌روم. آنان به او گفتند: ما از یاران ابن زیاد، بر تو می‌ترسیم.

او گفت: اگر کف این دو کفشم بر دشت هموار، ساییده [و تمام] شود، باز هم جستجوی آنچه می‌طلبم، بر من آسان است [و آن را رها نخواهم کرد].

سپس، به راه افتاد و [شجاعانه،] از میانه راه اصلی رفت تا به [توقفگاه] حسین علیه السلام رسید و در [صحرای] أَبْطَح، به خیمه ایشان وارد شد. از سوی دیگر، خبر حرکت او به حسین علیه السلام رسیده بود و ایشان در پی او رفته بود. به او گفته شد: حسین علیه السلام، به سوی خیمه تو، به راه افتاده است.

او نیز به دنبال حسین علیه السلام رفت. حسین علیه السلام، هنگامی که وی را نیافت، در خیمه او به انتظارش نشست. یزید بصری آمد و دید که ایشان در خیمه او نشسته است. گفت: (به فضل و رحمت خدا [فرود آمدی]، به جهت این، باید شادی کرد) ۱.

سپس بر حسین علیه السلام سلام داد و نزدش نشست و هدفش را از آمدن، برای حسین علیه السلام بازگو کرد. ایشان هم برایش دعای خیر کرد. سپس، وی همراه با حسین علیه السلام آمد تا نبرد، در گرفت و او همراه حسین علیه السلام جنگید و با پسرانش، همراه حسین علیه السلام، کشته شدند. ۲. اجتمع ناس من الشیعة بالبصرة فی منزل امرأه من عبد القیس یقال لها ماریة ابنة سعد - أو مُنْقَد - أیاماً، وكانت تشیع، وكان منزلها لهم مألفاً يتحدّثون فيه، وقد بلغ ابن زیاد إقبال الحسین علیه السلام، فكتب إلى عامله بالبصرة أن يضع المناظر ویأخذ بالطریق.

قال: فأجمع یزید بن بُیَظ الخروج - وهو من عبد القیس - إلى الحسین علیه السلام، وكان له بنون عشرة، فقال: أیکم یخرج معی؟ فانتدب معه ابنان له: عبد الله وعبید الله، فقال لأصحابه فی بیت تلک المرأة: إني قد أزمعت علی الخروج، وأنا خارج، فقالوا له: إنا نخاف علیک أصحاب ابن زیاد، فقال: إني والله لو قد استوت أخفاهما بالجَدِّ لَهانَ علیّ طلب من طلبنی.

قَالَ: ثُمَّ خَرَجَ فَتَقَدَّى فِي الطَّرِيقِ حَتَّى انْتَهَى إِلَى حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَدَخَلَ فِي رَحْلِهِ بِالْأَبْطَحِ، وَبَلَغَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَجِيئَهُ فَجَعَلَ يَطْلُبُهُ، وَجَاءَ الرَّجُلُ إِلَى رَحْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقِيلَ لَهُ: قَدْ خَرَجَ إِلَى مَتْرِكَكَ، فَأَقْبَلَ فِي أَثَرِهِ، وَلَمَّا لَمْ يَجِدْهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَلَسَ فِي رَحْلِهِ يَنْتَظِرُهُ، وَجَاءَ الْبَصْرِيُّ فَوَجَدَهُ فِي رَحْلِهِ جَالِسًا، فَقَالَ:

۱. یونس: آیه ۵۸. (بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَلِكَ فَلْيَفْرَحُوا) قَالَ: فَسَلِّمْ عَلَيْهِ وَجَلَسَ إِلَيْهِ فَخَبَّرَهُ بِالَّذِي جَاءَ لَهُ، فَدَعَا لَهُ بِخَيْرٍ، ثُمَّ أَقْبَلَ مَعَهُ حَتَّى أَتَى فَقَاتَلَ مَعَهُ، فَقُتِلَ مَعَهُ هُوَ وَابْنَاهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۳. نیز، ر. ک: الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۳۴).

سخنی در باره دیگر یاران شهید امام حسین علیه السلام

اشاره

پیش از این، زندگی‌نامه اجمالی شماری از شهدای کربلا که نکته قابل توجهی در باره آنها گزارش شده بود، گذشت. اینک، فهرست اسامی دیگر یاران شهید امام حسین علیه السلام که در منابع تاریخی یا حدیثی از آنها یاد شده، بدین سان، ارائه می‌گردد:

۱. ابراهیم بن حصین اسدی

تنها ابن شهر آشوب، از او یاد کرده است. وی برای او رَجَزی نقل کرده و او را هلاک کننده ۸۴ نفر، شمرده است. وجود چنین شخصی با چنین کار بزرگی، با سکوت منابع دیگر، سازگار نیست.

۱. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۵. در قاموس الرجال (ج ۱ ص ۱۷۲) آمده: «ولی سخن ضعیف در المناقب ابن شهر آشوب، بسیار است».

۲. برادرزاده حُذِیفَةُ بن اَسید غفاری

در کتاب بصائر الدرجات، خبری آمده است به این مضمون که: حُذِیفَةُ بن اَسید غفاری، به همراه برادرزاده‌اش در دیوانی که در دست امام مجتبی علیه السلام بوده و نام شیعیان در آن بوده، نظر می‌کند و نام خود و برادرزاده‌اش را می‌بیند و همین برادرزاده‌اش، بعداً در رکاب امام حسین علیه السلام، شهید می‌شود. ۲. این، تنها خبر در باره اوست و در هیچ منبع دیگری، نام وی یافت نشد.

۲. بصائر الدرجات: ص ۱۷۲، بحار الأنوار: ج ۲۶ ص ۱۲۴ ح ۱۹.

۳. ابو هیاج

ابو هیاج عبد الله (/ علی) بن ابی سفیان بن حارث بن عبد المطلب، صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و

۳. الاستیعاب: ج ۳ ص ۵۳، الإصابة: ج ۴ ص ۱۰۱ و ۱۰۲، تاریخ دمشق: ج ۲۹ ص ۷۲.

داماد امیر مؤمنان علی علیه السلام و همسر زُمله بوده است. ۱. همچنین، در زمان حکومت امام علی علیه السلام، کارگزار ایشان بود ۲ و در بلاد سواد (عراق)، قاضی گردید. ۳ گزارش شده که ابو هِثَّاج، شاعری ماهر و سخنوری حاضر جواب بوده است. ۴ منابع اهل سنت، او را در زمره شهیدان کربلا، نام برده‌اند.

۱. المحبر: ۵۶؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۳۰۵، بحار الأنوار: ج ۴۲ ص ۹۲. ۲. سنن الترمذی: ج ۳ ص ۳۶۶ ح ۱۰۴۹، سنن أبي داود: ج ۳ ص ۲۱۵ ح ۳۲۱۸. ۳. المحلّی، ابن حزم: ج ۹ ص ۳۸۵. ۴. الإصابة: ج ۴ ص ۱۰۱، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۷، تاریخ دمشق: ج ۲۹ ص ۷۴. نیز، ر. ک: الجمل: ص ۱۱۸، الفصول المختارة: ص ۲۶۹، بحار الأنوار: ج ۳۸ ص ۲۷۶، شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحديد: ج ۱۳ ص ۲۳۱. ۵. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۷، الإصابة: ج ۴ ص ۱۰۱، تاریخ دمشق: ج ۲۹ ص ۷۵، ذخائر العقبی: ص ۴۰۴.

۴. اَدَهَم بن اُمیّه

تنها فضیل بن زُبیر، ۶ از او نام برده و او را اهل بصره و از قبیله بنی عبد القیس، معرفی کرده است. ۷.

۶. فضیل بن زُبیر بن عمر بن درهم اسدی کوفی، از یاران امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام بوده و در قرن دوم می زیسته است. او کتابی با نام تسمیة من قُتل مع الحسین علیه السلام من ولده و إخوته و أهل بیته و شیعته فراهم آورده و در آن، بیست تن از خانواده و ۷۸ تن از غیر خانواده امام علیه السلام را نام می برد. این کتاب، شاید قدیمی ترین نوشته در این موضوع باشد. گفتنی است تنها منابعی که به این کتاب دسترس داشته‌اند، الأمالی شجرى و الحدائق الوردیة، از منابع زیدیه، بوده‌اند. برخی افرادی که نامشان در این کتاب به عنوان شهید آمده، در منابع دیگر، یاد نشده‌اند (ر. ک: تراثنا: ش ۱ ص ۵۳).

۷. الأمالی، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۲، الحدائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۱. در تنقیح المقال (ج ۱ ص ۱۰۶) می خوانیم: «ادهم بن اُمیّه، جزو شیعیانی بود که در بصره و در خانه ماریه بنت منقذ، جمع می شدند. او با یزید بن نبط و دو فرزندش، به راه افتادند و در اَبطَح به امام علیه السلام پیوستند و [در روز عاشورا] در حمله نخست، شهید شدند. پدر او ابو اُمیّه، از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است». در باره «حمله نخست»، ر. ک: همین شهادت نامه: ج ۱ ص ۸۳۲ (سخنی در باره شهدای حمله نخست).

۵. انیس بن مَعْقِل اَصْبَحی

در باره وی، چیزی در منابع تاریخی و مقاتل، دیده نمی شود. آنچه در باره وی گزارش شده، رَجَزهایی است که در میدان نبرد، خوانده است. در المناقب ابن شهر آشوب، آمده که بیش از بیست نفر، به دست او کشته شده‌اند. احتمال دارد که وی، همان زید بن مَعْقِل باشد که خواهد آمد. در باره وی، آمده است:

آن گاه، انیس بن مَعْقِل اَصْبَحی به میدان آمد و می خواند:

من انیس پسر مَعْقِل هستم در دست راستم، تیغه شمشیری قطع کننده است. در میان غبارها، سرها را با آن می پرانم تا این که پیشامد ناگوار را برطرف نمایم و آن، دور شود

[در دفاع] از حسین برتر صاحب فضیلت پسر پیامبر خدا، که بهترین فرستاده شده است.

آن گاه، حمله کرد و جنگید تا کشته شد. ۱. أَنَا أَنِيسٌ وَأَنَا ابْنُ مَعْقِلٍ

وَفِي يَمِينِي نَصْلُ سَيْفٍ فَيَصِلُ أَعْلُو بِهِ الْهَامَاتِ بَيْنَ الْقَسَطِ

حَتَّى أُرِيْلَ خَطْبُهُ فَيَنْجَلِي عَنِ الْحُسَيْنِ الْفَاضِلِ الْمُفْضَلِ

إِبْنِ رَسُولِ اللَّهِ خَيْرِ مُرْسَلٍ

(مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۹).

همچنین، آمده است:

انیس بن معقل اصبحی به میدان رفت، در حالی که رجز می‌خواند و می‌گفت: من، انیس، پسر معقل هستم و در دست راستم،

تیغه شمشیری صیقل یافته است. در جنگ، با آن چنان می‌زنم که [ناگواری] دور شود و با آن، در میان غبارها، سرها را می‌پرانم

[در دفاع] از حسین شکوهمند صاحب فضیلت پسر پیامبر خدا، که بهترین فرستاده شده است.

آن گاه، حمله کرد و جنگید تا کشته شد. رحمت خدا بر او باد! ۲. أَنَا أَنِيسٌ وَأَنَا ابْنُ مَعْقِلٍ

وَفِي يَمِينِي نَصْلُ سَيْفٍ مُصَقَّلٍ أَضْرِبُ بِهِ فِي الْحَرْبِ حَتَّى

يَنْجَلِي أَعْلُو بِهِ الْهَامَاتِ وَسَطَ الْقَسَطِ مِنَ الْحُسَيْنِ الْمَاجِدِ الْمُفْضَلِ

إِبْنِ رَسُولِ اللَّهِ خَيْرِ مُرْسَلٍ

(الفتوح: ج ۵ ص ۱۰۸؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۳). -----

۱. الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۲، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۲.

۶. جابر بن حجاج

تنها فضیل بن زبیر، از وی نام برده است.

۷. جبلة بن علی شیبانی

وی، در زمره شهدای حمله اول، ۲،

شمرده شده است. نام وی در زیارت‌های «رجیة» ۳ و «ناحیه»، آمده است. در «زیارت ناحیه مقدسه» می‌خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى جَبَلَةَ بْنِ عَلِيٍّ الشَّيْبَانِيِّ.

سلام بر جبلة بن علی شیبانی! ۴ -----

۱. الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۲، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۲. ۲. ر. ک: ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای

حمله نخست). ۳. در زیارت رجیة، نام پدر وی «علی» و «عبد الله» آمده است. در این باره، ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه

السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۱ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اول رجب). ۴. ر. ک: ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت

الإقبال).

۸. جندب بن حَجیر

وی، جزو یاران امام حسین علیه السلام شمرده شده است. ۶. نام وی در «زیارت رجیة» ۷ آمده است. در «زیارت ناحیه» نیز

می‌خوانیم :

السَّلَامُ عَلَى جُنْدَبِ بْنِ حُجْرٍ الْخَوْلَانِيِّ! سلام بر جُنْدَبِ بْنِ حُجْرٍ خَوْلَانِي! ۸!-----

۵. الأُمَالِي ، شَجَرِي : ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحَدَائِقُ الْوَرْدِيَّةُ : ج ۱ ص ۱۲۲ ، بحار الأنوار : ج ۱۰۱ ص ۳۴۱ . در الأُمَالِي شَجَرِي ، فرزند وی به نام «حجیر» نیز جزو شهدا شمرده شده است ؛ اَمَّا بِا تَوْجَّه به این که اسامی شهدا در الأُمَالِي شَجَرِي و الحَدَائِقُ الْوَرْدِيَّةُ ، یکی است و در منبع اخیر ، نام «جُنْدَبِ بْنِ حُجَّيرِ بْنِ جُنْدَبِ» ، بدون ذکر فرزندش آمده ، احتمال اشتباه در الأُمَالِي وجود دارد . ۶. رجال الطوسی : ص ۱۰۰ . ۷. در زیارت رجبیه «جندب بن حجیر» آمده است (ر . ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۲۳ ح ۳۲۸۰ «زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب») . ۸. ر . ک : ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال) .

۹. جَوین بن مالک

جَوین بن مالک ۹ وی ، جزو یاران امام حسین علیه السلام شمرده شده است . ۱۰ احتمال دارد که این شخص ، همان ، غلام -----

۹. الأُمَالِي ، شَجَرِي : ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحَدَائِقُ الْوَرْدِيَّةُ : ج ۱ ص ۱۲۱ ، إِبْصَارُ الْعَيْنِ : ص ۱۹۴ . در این کتاب ، از ابن شهر آشوب نقل شده که او [در روز عاشورا] در حمله اوّل به شهادت رسیده ، در حالی که در المناقب ابن شهر آشوب (ج ۳ ص ۲۵۲) ، نام او «سیف بن مالک نمری» آمده است . ۱۰. رجال الطوسی : ص ۹۹ .-----

ابو ذر باشد .۱

نام وی در «زیارت رجبیه» آمده است .۲

در «زیارت ناحیه» نیز می‌خوانیم :

السَّلَامُ عَلَى حَوْیِّ بْنِ مَالِكٍ الضُّبَعِيِّ! سلام بر حَوْیِّ بْنِ مَالِكٍ الضُّبَعِيِّ! ۳!-----

۱. ابن شهر آشوب ، در باره جَوین آورده : «جَوین بن ابی مالک ، غلام ابو ذر» و رجزی را نیز از او نقل می‌کند (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۳ ص ۱۰۳) . ۲. در زیارت رجبیه ، نام وی مختلف آمده است : «جویر» و «جَوین» (ر . ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۲۳ ح ۳۲۸۰ «زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب») . ۳. نام وی در روایت المزار الکبیر ، «جَوین» آمده است (ر . ک : ص ۹۱۴ ح ۲۱۱۰ «زیارت دوم، به روایت الإقبال») .

۱۰. حارث بن امرؤ القیس

تنها فَضیل بن زبیر ، از وی نام برده است .۴

۴. الأُمَالِي ، شَجَرِي : ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحَدَائِقُ الْوَرْدِيَّةُ : ج ۱ ص ۱۲۲ .

۱۱. حارث بن بنهان ، آزاد شده حمزه بن عبد المطلب

تنها فَضیل بن زبیر ، از وی نام برده است .۵

۵. الأُمالی ، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۲، الحقائق الوردیّة: ج ۱ ص ۱۲۱ .

۱۲. حَجَّاج بن زید (/ یزید)

حَجَّاج بن زید (/ یزید) ۶ در باره وی ، اُطلاعی در دست نیست ؛ ولی نامش در «زیارت رجبیه» ۷ و «زیارت ناحیه» آمده است . در «زیارت ناحیه مقدّسه» می‌خوانیم :

السَّلَامُ عَلَى الْحَجَّاجِ بْنِ يَزِيدَ السَّعْدِيِّ ! سلام بر حَجَّاج بن یزید سعدی ! ۸ -----

۶. نام پدر وی «بدر» آمده است . در این باره ، ر . ک : الأُمالی ، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۲، الحقائق الوردیّة: ج ۱ ص ۱۲۱ . ۷. نام پدر وی در زیارت رجبیه، «یزید» و «بدر» آمده است (ر . ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۲۳ ح ۳۲۸۰ «زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب») . ۸. نام پدر وی در روایت مصباح الزائر و المزار الکبیر ، «یزید» آمده است (ر . ک : ص ۹۱۴ ح ۲۱۱۰ پانوش) .

۱۳ و ۱۴ . خُلاس بن عمرو و نُعمان بن عمرو

خُلاس بن عمرو و نُعمان بن عمرو ۱ ظاهراً این دو نفر ، برادرند . هر دو را از یاران امام حسین علیه السلام ۲ و از شهدای حمله اوّل شمرده‌اند ۳. در مقتل‌های مشهور و «زیارت ناحیه» ، نام آنها نیامده است ؛ امّا در «زیارت رجبیه» ، می‌خوانیم :

السَّلَامُ عَلَى نُعْمَانَ بْنِ عَمْرٍو ! السَّلَامُ عَلَى خُلَاسِ بْنِ عَمْرٍو ! سلام بر نُعمان بن عمرو ! سلام بر خُلاس بن عمرو ! ۴ -----

۱. رجال الطوسی: ص ۱۰۰ و ۱۰۶ . در الحقائق الوردیّة (ج ۱ ص ۱۲۲) و الأُمالی شجرى (ج ۱ ص ۱۷۲) ، «خلاس» آمده و در ادامه ، «الراسبی» اضافه شده است . ۲. رجال الطوسی : ص ۱۰۶ و ۱۰۰ . ۳. ر . ک : ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست) . ۴. در روایت المزار شهید اوّل، «الخلاس» آمده است (ر . ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۲۳ ح ۳۲۸۰ «زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب») .

۱۵ . رافع ، وابسته بنی شَنده

تنها فَضیل بن زُبیر ، از او نام برده است ۵. -----

۵. الأُمالی ، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۳، الحقائق الوردیّة: ج ۱ ص ۱۲۲ .

۱۶ . رُمیث بن عمرو

او از یاران امام حسین علیه السلام بوده است ؛ ۶

امّا تنها در «زیارت رجبیه» ، به شهادت او اشاره شده و آمده است :

السَّلَامُ عَلَى رُمَيْثِ بْنِ عَمْرٍو ! سلام بر رُمیث بن عمر ! ۷ -----

۶. رجال الطوسی : ص ۱۰۰ ، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۷۸ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۱۹۹ .

۱۷ . زاهر ، مُصاحب عمرو بن حَمِق

زاهر، مصاحب عمرو بن حَمِق ۸ (صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و یار امیر مؤمنان علیه السلام در همه جنگ‌ها) بود و در ماجرای تعقیب و دستگیری عمرو - که منجر به شهادت او به دست مأموران معاویه -----
 ۸. رجال الطوسی : ص ۱۰۱ ، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۳ ص ۱۱۳ . ۹. ر. ک : دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۲۵۹ (بخش شانزدهم : یاران و کارگزاران امام علی علیه السلام / عمرو بن حَمِق خُزاعی) -----
 شد - ، همراه عمرو بود ؛ ولی توانست خود را برهاند تا این که در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسید ۱۰. او را از یاران امام حسین علیه السلام ۲ و از شهدای حمله اول دشمن شمرده اند ۳. نام وی در زیارت‌های «رجبیه» ۴ و «ناحیه» آمده است . در «زیارت ناحیه مقدسه» می‌خوانیم :

السَّلَامُ عَلَى زَاهِرٍ مَوْلَى عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ الْخُزَاعِيِّ ! سلام بر زاهر ، وابسته عمرو بن حَمِق خُزاعی !

۱. تاریخ دمشق : ج ۴۵ ص ۵۰۲ ؛ شرح الأخبار : ج ۲ ص ۳۱ ، الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحقائق الوردیة : ج ۱ ص ۱۲۲ . گفتنی است در برخی کتاب‌ها مانند تاریخ الطبری (ج ۵ ص ۲۶۵) و تاریخ یعقوبی (ج ۲ ص ۲۳۱) ، رفاعه بن شداد ، همراه عمرو بن حَمِق به هنگام دستگیری معرفی شده است . ۲. رجال الطوسی : ص ۱۰۱ . ۳. ر. ک : ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست) . ۴. ر. ک : دانش نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۲۳ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اول رجب) . ۵. ر. ک : ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال) .

۱۸. زُهَیر بن بَشَر خَتَمی

وی ، از شهدای حمله اول ، شمرده شده است ۶. نام وی در زیارت‌های «ناحیه» ۷ و «رجبیه» ۸ آمده است. در نقل فضیل بن زبیر، نام وی عبد الله بن بَشَر خَتَمی آمده ۹ که احتمالاً همین شخص باشد. ۱۰

۶. ر. ک : ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست) . ۷. ر. ک : ص ۹۱۴ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال) . ۸. در زیارت رجبیه، «زهیر بن بشیر» آمده است (ر. ک : دانش نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۲۳ ح ۳۲۸۰ «زیارت امام علیه السلام در اول رجب») . ۹. الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحقائق الوردیة : ج ۱ ص ۱۲۲ . ۱۰. در تنقیح المقال (ج ۲ ص ۱۷۰) آمده است که عبد الله بن بَشَر خَتَمی با لشکر عمر سعد آمد و سپس به امام حسین علیه السلام پیوست و نامش در «زیارت ناحیه» آمده است ؛ ولی این نام را آن جا نیافتیم و مستند دیگری نیز یافت نشد.

۱۹. زُهَیر بن سُلَیم اَزْدی

زُهَیر بن سُلَیم اَزْدی ۱۱ وی ، از شهدای کربلا ۱۲

و جزو شهدای حمله اول دشمن ، شمرده شده -----

۱۱. برخی ، او را برادر مِخَنَف بن سُلَیم اَزْدی دانسته اند (ر. ک : الأخبار الطوال: ص ۱۲۳) . در الأخبار الطوال (ص ۱۲۳) و فتوح البلدان (ص ۳۶۶) ، در باره فتح مدائن ، آمده است که زُهَیر ، در فتح ایران شرکت داشت و مبارزی ایرانی به نام نخارجان یا خیرخان را کُشت . در میان فرماندهان لشکر عمر سعد ، نام عبد الله بن زُهَیر بن سلیم اَزْدی (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۲۲) یا عبد الله بن زُهَیر بن سُلَیم بن مِخَنَف عامری (مثیر الأحزان : ص ۵۳) به چشم می‌خورد که احتمال دارد فرزند زهیر بوده باشد .

۱۲. الأمالی، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۳، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۲.

است ۱. نام وی در زیارت‌های «رجبیه» ۲ و «ناحیه» چنین آمده است:
السَّلامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ سُلَيْمٍ الْأَزْدِيِّ! سلام بر زُهَيْرِ بْنِ سُلَيْمٍ أَزْدِي! ۳!

۱. ر. ک: ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست). ۲. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۲ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۳. ر. ک: ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال).

۲۰. زید بن مَعْقِل

از او به صورت‌های گوناگون، نام برده‌اند: زید بن مَعْقِل، ۴ زید بن مَعْقِل جُغَفی ۵ و بدر بن مَعْقِل جُغَفی ۶. وی، از یاران امام حسین علیه السلام بوده است ۷.
در برخی منابع، این رَجَز، از وی نقل شده: من، پسر جُغَفی‌ام و پدرم کلاع است و در دست راستم، شمشیری بُرّان، انعطاف‌پذیر، روباه‌گونه و صیقل‌یافته است ۸. اَنَا ابْنُ جَعْفَى وَأَبِي الْكَلْعِ
وَفِي يَمِينِي مُرْهَفٌ قَرَأْتُ مَازُنَ ثَعْلَبَةَ لَمَاعُ
(أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۵، نسب معدّ: ج ۱ ص ۳۱۶. در این دو منبع، نام وی را «بدر بن مغل بن جعونه...» آورده است).

۴. رجال الطوسی: ص ۱۰۱. ۵. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۷۸، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۱۹۹ و ج ۴۵ ص ۷۲. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ص ۹۱۴ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۶. زیارت ناحیه به روایت المزار الکبیر (ص ۴۸۶) و مصباح الزائر (ص ۲۷۸) (ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۸۹۴ ح ۲۱۰۹ «زیارت نخست»؛ امّا در زیارت رجبیه، نام وی «منذر بن مفضل جعفی» آمده است (ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۹ ح ۳۲۸۰ «زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب»). در أنساب الأشراف (ج ۳ ص ۴۰۵) و نسب معدّ (ج ۱ ص ۳۱۶)، «بدر بن مغل» آمده است. ۷. رجال الطوسی: ص ۱۰۱، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۷۸، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۹۹ (که این مأخذ به شهادت وی، اشاره نمی‌کند). ۸. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۳.

ابن حجر، در الإصابة، به نقل از مرزبانی، یزید بن مَغْل کوفی را از شهیدان کربلا، نام برده و رَجَز او را این گونه نقل می‌کند:
اگر مرا نمی‌شناسید، من، پسر مَغْلَم که در هنگام نبرد، غرق در سلاحم و کنار نمی‌کشم. در دست راستم، نیمه شمشیر خمیده‌ای است که با آن در میان غبارها، [هر] جنگجو [بی] را به هوا می‌فرستم ۱۰. اِنْ تَنَكَّرُونِي فَأَنَا ابْنُ الْمَغْلِ
شَاكٍ لَدَى الْهَيْجَاءِ غَيْرُ أَعَزَّلٍ وَفِي يَمِينِي نَصْفُ سَيْفٍ مُعْصَلٍ
أَعْلُو بِهِ الْفَارِسَ وَسَطَ الْقَسَطِلِ.
(الإصابة: ج ۶ ص ۵۵۴).

ابن شهر آشوب، شبیه این رَجَز را از زبان انیس بن مَعْقِل أَصْبَحی آورده است ۲.
شاید زید بن مَعْقِل همان انیس بن مَعْقِل، باشد که گذشت ۳.

۱. ر. ک: ص ۱۲۸ (انیس بن معقل أَصْبَحِي). ۲. رجال الطوسی: ص ۹۹. ۳. الأُمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۲، الحقائق الوردیّة: ج ۱ ص ۱۲۲.

۲۱. سالم، غلام ابنِ مدّتیّه کلبی

نام او اسلم نیز گفته شده است. وی، از یاران امام حسین علیه السلام بوده است ۴ و در نقل فَضْل بن زُبیر و «زیارت ناحیه»، از شهیدان کربلا شمرده شده است. در «زیارت ناحیه مقدّسه» آمده است: السَّلامُ عَلَی سَالِمٍ، مَوْلَى ابْنِ الْمَدِیْنَةِ الْکَلْبِیِّ! سلام بر سالم، غلام ابنِ مدّتیّه کلبی! ۶! ۳. الأُمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۲، الحقائق الوردیّة: ج ۱ ص ۱۲۲. ۴. ر. ک: ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال).

۲۲ و ۲۳. سعد بن حارث و برادرش حتوف بن حارث

تنها فَضْل بن زُبیر، در باره این دو، مطلب آورده است. وی می‌گوید: آن دو، از خوارج بودند. هنگامی که صدای زنان و کودکان خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را شنیدند، «لا حکم إلّا لله» گفتند و با شمشیرهایشان تاختند و همراه حسین علیه السلام جنگیدند تا کشته شدند. آن دو، سه نفر از یاران عمر بن سعد را زدند. ۱. الأُمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۲، الحقائق الوردیّة: ج ۱ ص ۱۲۲.

۲۴. سعد بن حنظلّه تمیمی

. سعد بن حنظلّه تمیمی ۲ برخی او را با حنظلّه بن سعد شیبامی، یکی دانسته‌اند. ۳. ابن اعثم و خوارزمی می‌گویند: وی به شدّت جنگید تا کشته شد. ۴. ۲. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۴، الفتوح: ج ۵ ص ۱۰۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۱۴ ص ۱۰۱، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۸. ۳. قاموس الرجال: ج ۵ ص ۳۱. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۶۴ (فصل سوم / حنظلّه بن اسعد شیبامی). ۴. الفتوح: ج ۵ ص ۱۰۵، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۴.

۲۵. سعید بن کرّدم

تنها در تاریخ دمشق به نام وی اشاره شده است. این کتاب، سعید بن کرّدم، معروف به زید بن کرّدم را از شهدای کربلا خوانده و پدرش کرّدم را از شهدای رکاب امام علی علیه السلام در صفین، دانسته است. ۵. در شهدای واقعه صفین، این نام را نیافتیم که احتمال دارد تصحیفی رُخ داده باشد.

۵. تاریخ دمشق: ج ۳۴ ص ۲۰۶.

۲۶. سلیمان بن ربیعّه

فضیل بن زبیر، نام وی را آورده و او را از طایفه بنی اسد بن خزیمه، شمرده است. ۶.

۶.الأمالی ، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۲، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۱.

۲۷. سلیمان ، غلام امام حسین علیه السلام

وی ، از یاران امام حسین علیه السلام بوده است .۸ او را باید اولین شهید نهضت حسینی نامید . وی ، حامل نامه امام علیه السلام به بزرگان بصره بود که پس از انجام دادن مأموریت ، به دستور ابن زیاد ، در بصره دستگیر شده ، به شهادت رسید .۹

۷.تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۷ و ۴۶۹ ، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۷ ، المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۳ ، الأخبار الطوال: ص ۲۳۱ ، البدایة و النهایة: ج ۸ ص ۱۵۷ ، الثقات ، ابن حبان: ج ۲ ص ۳۱۰ ؛ رجال الطوسی: ص ۱۰۱ ، الاختصاص: ص ۸۳ ، الملهوف: ص ۱۱۰ ، مشیر الأخزان: ص ۲۷ . ۸. رجال الطوسی : ص ۱۰۱ . ۹. ر. ک : ج ۱ ص ۳۱۷ (بخش چهارم / فصل سوم / یاری خواستن امام علیه السلام از اهل بصره) . گفته شده احتمال دارد آن که در کربلا شهید شده ، غیر سلیمان حامل نامه امام علیه السلام باشد (ر. ک: رجال الطوسی: ص ۱۰۱ ، الأمالی ، شجرى : ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۱ ؛ الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۷۷ ، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۹ ، الثقات ، ابن حبان: ج ۲ ص ۳۱۰) . و در زیارت ناحیه می‌خوانیم: «السلام علی سلیمان مولى الحسين بن أمير المؤمنين، و لعن الله قاتله سليمان بن عوف الحضرمی» (ر. ک : همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۹۱۷ ح ۲۱۱۰ «زیارت دوم، به روایت الإقبال»).

۲۸. سوار بن ابی حمیر

سوار بن ابی حمیر ۱ وی ، از جمله زخمی شدگان در روز عاشورا است ۲ که پس از حادثه ، اسیر شد و شش ماه بعد ، بر اثر زخم‌هایی که خورده بود ، به شهادت رسید .۳
برخی نقل‌ها ، وی را از شهدای حمله اول شمرده‌اند .۴ در «زیارت ناحیه» ، آمده است :

السَّلَامُ عَلَى الْجَرِيحِ الْمَأْسُورِ سَوَّارِ بْنِ أَبِي حَمِيرٍ الْفَهْمِيِّ الْهَمْدَانِيِّ! سلام بر زخمی اسیر ، سوار بن ابی حمیر فهمی همدانی ! ۵-----

۱.نسب معد : ج ۲ ص ۵۱۱ ؛ رجال الطوسی : ص ۱۰۱ (در این منبع ، «سوار بن منعم بن حابس» آمده است) . ۲.أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۰۵ . در این منبع ، «سوار بن ابی عمیر جابری از همدان» آمده است . ۳.الأمالی ، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۳ ، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۲ . در این دو منبع «سوار بن حمیر (خمیر) جابری» آمده است . ۴. ر. ک : ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست) . ۵. ر. ک : ص ۹۱۶ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال) .

۲۹. سیف بن مالک

وی ، از یاران امام حسین علیه السلام بوده ۶ و گفته شده که در حمله اول به شهادت رسیده است .۷ او اهل بصره و از طایفه عبد القیس بوده است .۸ نام او در «زیارت رجبیه» ۹ یاد شده و در «زیارت ناحیه» چنین آمده است :

السَّلَامُ عَلَى سَيْفِ بْنِ مَالِكٍ! سلام بر سیف بن مالک ! ۱۰-----

۶.رجال الطوسی : ص ۱۰۱ ، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۷۸ ، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۱۹۹ . ۷. ر. ک : ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل

دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست) . ۸. الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحقائق الوردیة : ج ۱ ص ۱۲۱ . ۹. در زیارة رجیّه ، «سفیان بن مالک» آمده است (ر . ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۲۳ ح ۳۲۸۰ «زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب» . ۱۰. ر . ک : ص ۹۱۴ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال) .

۳۰. ضباب بن عامر

تنها فضیل بن زبیر ، از وی نام برده است ۱.

۱. الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحقائق الوردیة : ج ۱ ص ۱۲۲ و در این دو آمده است: «من بنی الحارث بن کعب» .

۳۱. ضرغام بن مالک

وی ، از یاران امام حسین علیه السلام ۲ و از قبیله بنی تغلب بوده است ۳. وی ، از شهدای حمله اوّل دشمن ، شمرده شده است ۴. ابن شهر آشوب ، فردی به نام مالک بن دوران را جزو شهدای کربلا شمرده و آورده است : سپس ، مالک بن دوران ، به میدان آمد ، در حالی که می گفت : از جانب مالک ضرغام ، بر شما ضربه‌ای در حمایت از بزرگواران ، زده می شود [با این کار] از خداوند ، انعام دهنده ، امید ثواب دارد . ۵. إلیکم من مالکِ الضّرغام ضَرَبُ فِتًی یَحْمِی عَنِ الْکَرَامِ بِرَجْوِ ثَوَابِ اللَّهِ ذی الْإِنْعَامِ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۰۴) .

احتمالاً چنانچه برخی احتمال داده‌اند ، این شخص ، همان ضرغام بن مالک باشد ۶. در «زیارت ناحیه» ۷ و «زیارت رجیّه» چنین آمده است :

السَّلَامُ عَلَی ضَرَّغَمَةَ بْنِ مَالِکٍ ! سلام بر ضرغام بن مالک ! -----

۲. رجال الطوسی : ص ۱۰۱ ، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۷۸ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۱۹۹ . ۳. الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحقائق الوردیة : ج ۱ ص ۱۲۱ . ۴. ر . ک : ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست) . ۵. قاموس الرجال : ج ۸ ص ۶۵۲ . احتمال دارد که وی ، همان «انس بن حارث» باشد . ۶. ر . ک : ص ۹۱۴ (زیارت دوم به روایت الإقبال) . ۷. ر . ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۲۲ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) . ۸. الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحقائق الوردیة : ج ۱ ص ۱۲۱ .

۳۲ و ۳۳. عامر بن مسلم و غلامش سالم (/ مسلم)

عامر بن مسلم و غلامش سالم (/ مسلم) ۹ این دو نفر ، از یاران امام حسین علیه السلام ۱۰ و از شهدای کربلا ، محسوب می شوند ۱۱. عامر ، از -----

۹. رجال الطوسی : ص ۱۰۳ و ۱۰۵ . ۱۰. جمهره أنساب العرب : ص ۲۹۳ ، نسب معد : ج ۱ ص ۱۱۳ (که در آن ، تصریح شده با حسین علیه السلام کشته شده) ، جمهره النسب : ص ۵۹۵ (که در آن آمده : «او و پسرش در طف با حسین علیه السلام ، کشته شده‌اند») . -----

شهدای حمله اوّل ، شمرده شده است ۱. نام هر دو در «زیارت رجیّه» ۲ و «ناحیه» آمده و در زیارت ناحیه می خوانیم :

السَّلَامُ عَلَى عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ ! ... السَّلَامُ عَلَى سَالِمٍ ، مَوْلَى عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ ! سلام بر عامر بن مُسْلِم ... سلام بر سالم ، غلام عامر بن مسلم
۳!

۱. ر. ک : ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست) . ۲. در زیارت رجبیه ، «مسلم» به جای «سالم» آمده است
(ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۱ ح ۳۲۸۰ «زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب» . ۳. ر. ک : ص ۱۹۶ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال) .

۳۴ . عباد بن ابی مهاجر

تنها فضیل بن زبیر ، از او نام برده است . ۴. رجال الطوسی فردی به نام ، «عیاض بن ابی المهاجر» ، را بدون اشاره به شهادتش از یاران امام حسین علیه السلام دانسته است ۵ که احتمالاً همین شخص باشد.

۴. الأُمّالی ، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحقائق الوردیّة: ج ۱ ص ۱۲۲ . ۵. رجال الطوسی : ص ۱۰۳ .

۳۵ . عبدالرحمان بن عبد الله بن كَدَن اَرَحَبی

عبدالرحمان بن عبد الله بن كَدَن اَرَحَبی ۶ وی ، از یاران امام حسین علیه السلام ۷ و جزو افرادی بود که از کوفه به مکه آمدند و نامه‌های کوفیان را تقدیم امام علیه السلام کردند . ۸. امام علیه السلام نیز هنگام فرستادن مسلم علیه السلام به کوفه ، عبد الرحمان را در این سفر خطیر ، همراه او قرار داد . ۹. عبد الرحمان ، جزو شهدای حمله اوّل دشمن ، شمرده شده است . ۱۰. این رَجَز زیبا ، از او نقل شده است : هر که مرا نمی‌شناسد ، من پسر كَدَن هستم و بر دین حسین و حنم .

بَلَاذُرَى مِی‌افزاید که او جنگید تا کشته شد . ۱۱. إِنِّی لِمَنْ يُنْكَرُنِی ابْنُ الْكَدَن

إِنِّی عَلِی دِینِ حُسَیْنٍ وَحَسَنٍ .

(أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۰۴) .

۶. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۵۴ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۷۰ ، الأخبار الطوال : ص ۲۲۹ ، مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۱۹۴ ، الفتوح: ج ۵ ص ۲۹ ، تذکره الخواص: ص ۲۴۴ ؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۳۷ و ۳۹ ، الحقائق الوردیّة: ج ۱ ص ۱۲۲ ، الأُمّالی ، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۳ ، المناقب ، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۹۰ و ۱۱۳ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۳۳۳ . ۷. رجال الطوسی : ص ۱۰۳ . ۸. ر. ک : ج ۱ ص ۳۰۴ (بخش چهارم / فصل سوم / نامه کوفیان به امام علیه السلام و دعوت او به قیام) . ۹. ر. ک : ج ۱ ص ۳۱۲ (بخش چهارم / فصل سوم / فرستاده شدن نماینده ویژه امام علیه السلام به همراه نامه به کوفه) . ۱۰. ر. ک : ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست) . ۱۱. اگرچه رَجَز عبد الرحمان ارحبی و عبد الرحمان یَزَنی و نیز چگونگی شهادت آنها متفاوت نقل شده است ، لیکن چون این موارد در نقل‌های طبری ، مفید و فضیل بن زبیر نیست ، به نظر می‌رسد که همگی ، اشاره به یک نفر باشد .

در نقل الفتوح آمده است :

عبد الرحمان بن عبد الله یَزَنی ۱ به میدان آمد ، در حالی که می‌گفت :

من پسر عبد الله ، از خاندان یَزَن هستم

و دینم ، دین حسین و حسن است .

به شما ضربه می‌زنم ، ضربه جوانی یمنی

و با آن ، امید رستگاری در پیشگاه خدای مؤتمن را دارم . ۲. اَنَا ابْنُ عَبْدِ اللَّهِ مِنْ آلِ يَزَن

دینی علی دینِ حُسینِ وَحَسَنِ أَضْرِبُكُمْ ضَرْبَ فَتًی مِنَ الْيَمَنِ

أَرْجُو بِذَلِكَ الْفَوْزَ عِنْدَ الْمُؤْتَمَنِ .

(الفتوح : ج ۵ ص ۱۰۶ ، مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۱۷ ؛ المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۰۲ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۲) .

آن گاه ، حمله کرد و جنگید تا کشته شد . رحمت خدا بر او باد !

در «زیارت ناحیه» آمده است:

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْكَدْرِ الْأَرْحَبِيِّ ! سلام بر عبد الرحمان بن عبد الله بن كدر ارحبی ۳!

و در «زیارت رجبیه» آمده است :

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَزْدِيِّ ! سلام بر عبد الرحمان بن عبد الله ازدی ۴!

ظاهراً همه این نقل‌ها ناظر به یک نفر هستند . -----

۱. در روایت مصباح الزائر (ص ۲۷۸) «الکدن» به جای «الکدر» آمده است (ر . ک : همین شهادت‌نامه: ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ «زیارت دوم، به روایت الإقبال») . ۲. ر . ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۱۸ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) . ۳. الأملی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحدائق الوردیّة : ج ۱ ص ۱۲۲ .

۳۶ . عُقْبَةُ بْنُ صُلْتُ

تنها فضیل بن زبیر ، نام او را در زمره شهدای کربلا ، آورده است .

۳۷ . عَمَّارُ بْنُ أَبِي سَلَامَةَ دَالَانِي

عمار بن ابی سلامه دالانی ۱ وی ، از یاران امام حسین علیه السلام است . ۲. ابن اثیر ، در باره‌اش می‌گوید :

عمار بن ابی سلامه ... هَمْدَانِي دَالَانِي ، پیامبر صلی الله علیه و آله را درک نمود و در نبردهای دوره حکومت امیر مؤمنان علیه السلام شرکت داشت و با حسین علیه السلام کشته شد . ۳.

وی قبل از پیوستن به امام علیه السلام ، تلاش کرد تا ابن زیاد را بکشد . بِلَاذُرِي ، آورده است :

وی تلاش کرد تا عبید الله بن زیاد را در لشکرگاهش در نُخْلِيه ، غافلگیرانه بکشد (ترور کند) ؛ اَمَّا مُوَفَّقٌ بِهِ اِنْ كَانَ نَشِدَ . لذا مخفیانه به حسین علیه السلام پیوست و همراه او کشته شد . ۴.

وی ، از شهدای حمله اوّل ، شمرده شده ۵ و نامش در «زیارت ناحیه» ، چنین آمده است :

السَّلَامُ عَلَى عَمَّارِ بْنِ أَبِي سَلَامَةَ الْهَمْدَانِيِّ ! سلام بر عمار بن ابی سلامه همدانی ۶! -----

۱. المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۳ ، الأملی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۳ ، الحدائق الوردیّة : ج ۱ ص ۱۲۲ . ۲. رجال الطوسی : ص ۱۰۳ . ۳. الإصابه : ج ۵ ص ۱۰۷ ، نسب معد : ج ۲ ص ۵۱۹ . ۴. أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۸۸ . ۵. ر . ک : ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم

/ سخنی در باره شهدای حمله نخست). ۶. ر. ک : ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (بخش سیزدهم / فصل سیزدهم / زیارت دوم، به روایت الإقبال).

۳۸. عمار بن حسان

عمار بن حسان ۷ وی، از یاران امام حسین علیه السلام شمرده شده است. ۸. پدر او از شهدای نبرد صفین بوده است ۹ و خود او، از شهدای حمله اول دشمن، شمرده شده است. ۱۰. نام او در «زیارت رجبیه» ۱۱ و «زیارت ناحیه» این گونه آمده است :
 السَّلامُ عَلَى عَمَّارِ بْنِ حَسَّانَ بْنِ شَرِيحِ الطَّائِيِّ ! سلام بر عمار بن حسان بن شريح طايي ۱۲! -----
 ۷. الحقائق الوردية: ج ۱ ص ۱۲۲، الأملی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۲ (در این منبع، «عمر بن حسان» آمده است)؛ نسب معد: ج ۱ ص ۲۲۶. ۸. رجال الطوسی: ص ۱۰۳. ۹. رجال النجاشی: ج ۲ ص ۳۵ و ج ۱ ص ۲۵۰، رجال ابن داود: ص ۱۱۶. در این منابع، «عمر بن حسان» آمده است. ۱۰. ر. ک: ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست). ۱۱. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۳ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اول رجب). ۱۲. در روایت المزار الکبیر (ص ۴۸۶) «حیان» به جای «حسان» آمده است (ر. ک: ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ «زیارت دوم، به روایت الإقبال»).

۳۹. عمران بن کعب انصاری

احتمالاً وی، همان عمران بن کعب ۱ است. گفته شده که در حمله اول دشمن به شهادت رسید ۲. نام او در زیارت‌های «ناحیه» ۳ و «رجبیه» ۴ آمده است. نیز احتمال دارد که وی، همان عمرو بن قَرْظَه باشد، چنان که مؤلف أنصار الحسین، آنها را یکی دانسته است ۵ و در کتاب إِبصار العین، ذکر وی از او نیامده است.

۱. رجال الطوسی: ص ۱۰۳، الأملی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۲، الحقائق الوردية: ج ۱ ص ۱۲۲. ۲. نام وی «عمران بن کعب بن حارث اشجعی» آمده است (ر. ک: ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست). ۳. در زیارت ناحیه، نام وی مختلف آمده است: «عمر بن ابی کعب الأنصاری» و «عمران بن کعب الأنصاری» (ر. ک: ص ۹۰۹ ح ۲۱۱۰ «زیارت دوم، به روایت الإقبال»). ۴. در نقل‌های زیارت رجبیه، نام وی «عمر بن ابی کعب» و «عمران بن کعب الأنصاری» آمده است (ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۱ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اول رجب)). ۵. أنصار الحسین علیه السلام: ص ۱۰۳.

۴۰. عمر بن أَدُوْن حَضَرَمِي

تنها در «زیارت ناحیه»، ۶ از او یاد شده است -----

۶. نام وی در روایت الإقبال (ج ۳ ص ۷۳)، «عمر بن جندب حَضَرَمِي» و در نسخه‌ای «عمر بن احدث» آمده است. در روایت مصباح الزائر (ص ۲۷۸) «عمرو» به جای «عمر» آمده است (ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ «زیارت دوم، به روایت الإقبال»).

۴۱ و ۴۲. عمرو بن خالد أَرْدِي و پسرش خالد بن عمرو

بر اساس برخی نقل‌ها، این پدر و پسر، در روز عاشورا، رَجَز خواندند و پس از جنگیدن، به شهادت رسیدند. در بیشتر کتاب‌ها،

نام آنها نیامده است . البته احتمال دارد که این شخص ، همان عمر بن خالد صیداوی باشد که شرح حال او گذشت ۷ .
در الفتوح آمده است :

آن گاه ... عمرو بن خالد اُزدی به میدان مبارزه آمد ، در حالی که چنین می گفت : امروز - ای نَفَس - ، روز رفتن به سوی [خدای
[مهربان است با نسیم روح و ریحان

۷. ر. ک : ص ۹۸ (عمر بن خالد صیداوی و همراهش) .

امروز ، به پاس احسان ، پاداش می گیری از تو ، زمانی گذشته است . آنچه در پیشگاه خداوند ، در لوح نوشته شده [، این است :]
بی تابی مکن که هر زنده‌ای ، فانی است . شکیبایی ، برای در امان بودنت ، بهترین بهره است . ای گروه اُزدی بنی قحطان ! در نبرد ،
همانند شیران ، همسو و یکدست باشید . ۱۰. الْيَوْمَ يَا نَفْسُ إِلَى الرَّحْمَنِ

تَمْضِينَ بِالرَّوْحِ وَبِالرَّيْحَانِ الْيَوْمَ تُجْزَيْنَ عَلَى الْإِحْسَانِ
قَدْ كَانَ مِنْكَ غَايِرَ الزَّمَانِ مَا خُطَّ فِي اللُّوحِ لَدَى الدَّيَّانِ
لَا تَجْزَعِي فَكُلُّ حَيٍّ فَإِنَّ الصَّبْرَ أَحْظَى لَكَ بِالْأَمَانِ
يَا مَعْشَرَ الْأَزْدِ بَنِي قَحْطَانَ كُونُوا لَدَى الْحَرْبِ كَأَسَدِ حِفَانِ
(الفتوح : ج ۵ ص ۱۰۵) .

آن گاه ، به سوی دشمن تاخت و جنگید تا کشته شد . رحمت خدا بر او باد !
سپس ، پسرش خالد به میدان آمد ، در حالی که چنین می گفت : ای بنی قحطان ! در برابر مرگ ، شکیبایی پیشه کنید تا مورد
رضای [خدای] مهربان باشید ؛ همو که صاحب عظمت و عزّت و برهان است و صاحبِ والایی و نعمت و احسان . تا در بهشت ،
مستقر شویم در کاخ‌های خوش بنا .

آن گاه ، به سوی دشمن تاخت و پیوسته جنگید تا کشته شد . رحمت خدا بر او باد ! ۲. صَبْرًا عَلَى الْمَوْتِ بَنِي قَحْطَانَ
كَيْمَا تَكُونُوا فِي رِضَا الرَّحْمَانِ ذِي الْمَجْدِ وَالْعِزَّةِ وَالْبِرْهَانِ
وَذِي الْعُلَى وَالطُّولِ وَالْإِحْسَانِ بِأَنَّا قَدْ صِرْنَا فِي الْجَنَانِ
وَفِي قُصُورٍ حَسَنِ الْبَيَانِ .

(الفتوح : ج ۵ ص ۱۰۵) .

خوارزمی در مقتل الحسين عليه السلام ، آورده است

سپس عمرو بن خالد اُزدی به میدان مبارزه آمد ، در حالی که می گفت : امروز - ای نَفَس - ، روز رفتن به سوی [خدای] مهربان
است با نسیم روح و ریحان . امروز ، به پاس احسان ، پاداش می گیری و از تو ، زمانی سپری شده است . آنچه در لوح در پیشگاه داور
، نگاشته شده امروز ، با آرمزش خدا ، پاک می شود . بی تابی مکن که هر زنده‌ای ، فانی است و شکیبایی ، برای در امان بودنت ،

بهترین بهره است . ۱۰. الْيَوْمَ يَا نَفْسُ إِلَى الرَّحْمَانِ

تَمْضِينَ بِالرَّوْحِ وَبِالرَّيْحَانِ الْيَوْمَ تُجْزَيْنَ عَلَى الْإِحْسَانِ
قَدْ كَانَ مِنْكَ غَايِرَ الزَّمَانِ مَا خُطَّ فِي اللُّوحِ لَدَى الدَّيَّانِ
فَالْيَوْمَ زَالَ ذَاكَ بِالْغُفْرَانِ لَا تَجْزَعِي فَكُلُّ حَيٍّ فَإِنَّ
وَالصَّبْرَ أَحْظَى لَكَ بِالْأَمَانِ .

(مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۴؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۱).

سپس جنگید تا کشته شد.

آن گاه، پسرش خالد بن عمرو بن خالد اُزدی به میدان آمد و چنین می گفت: ای بنی قحطان! در برابر مرگ، شکیبایی پیشه کنید تا مورد رضای [خدای] مهربان باشید؛ همو که صاحب عظمت و عزت و برهان است. ای پدر! در بهشت، مستقر شدی.

۲. صَبْرًا عَلَى الْمَوْتِ بَنَى قَحْطَانَ
كَيْمَا نَكُونَ فِي رِضَى الرَّحْمَانِ ذِي الْمَجْدِ وَالْعِزَّةِ وَالْبُرْهَانِ
يَا أَبْتَاقَد صِرْتَ فِي الْجَنَانِ.

(مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۴؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۱).

سپس، به دشمن تاخت تا کشته شد. -----

۱. رجال الطوسی: ص ۱۰۳، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۸۷، الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۲، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۱.

۴۳. عمرو بن ضبیعه

وی، از یاران امام حسین علیه السلام و از قبیله قیس بن ثعلبه بود. ۳. ابن شهر آشوب، ۴. عمرو بن مشیعه را

۲. ر. ک: ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست).

از شهدای حمله اول دشمن خوانده، که ظاهراً، همین شخص باشد. ۱.

نام او در زیارت‌های «رجبه» ۲ و «ناحیه» چنین آمده است:

السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ ضُبَيْعَةَ الضُّبَيْعِيِّ! سلام بر عمر بن ضبیعه ضُبَیعی! ۳

۱. قاموس الرجال: ج ۸ ص ۱۳۹. در قاموس الرجال، این شهید با «عمرو بن قَرظه»، یکی دانسته شده است. ۲. در زیارت رجبه «ضبیعه بن عمرو» آمده است (ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۳ ح ۳۲۸۰ «زیارت امام علیه السلام در اول رجب»). ۳. در روایت مصباح الزائر (ص ۲۷۸) و المزار الکبیر (ص ۴۸۶ ح ۸)، «عمرو» به جای «عمر» آمده است (ر. ک: ص ۹۱۴ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال).

۴۴. عمرو بن عبد الله جُندعی

او از افرادی است که گفته شده در روز عاشورا، مجروح شد و یک سال بعد، به شهادت رسید. ۴. ابن شهر آشوب، او را جزو شهدای حمله اول دشمن، آورده است. ۵. نام او در «زیارت ناحیه»، با این عبارت آمده است:

السَّلَامُ عَلَى الْمُرْتَضَى مَعَهُ (مَيْعَ سَيَّوَارٍ)، عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجُنْدَعِيِّ! سلام بر زخمی زمینگیر شده با او (سوار)، عمرو بن عبد الله جُندعی! ۶. -----

۴. الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۳، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۲. ۵. ر. ک: ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای

حمله نخست). ۶. ر. ک: ص ۹۱۶ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال).

۴۵. عمیر (عمرو) بن عبد الله مدحی

ابن اعثم، خوارزمی و ابن شهر آشوب، رَجَزی برای او در روز عاشورا، نقل کرده‌اند و خوارزمی، نام دو قاتل او را نیز آورده است.

در باره وی، آمده:

عمیر بن عبد الله مدحی ... به میدان آمد، در حالی که می‌گفت: طایفه سعد و قبیله مدحج، می‌دانند که من، شیر بیشه‌ام و هیچ مانعی نمی‌تواند در پیش رویم بایستد

[سر] زرهپوشان را با شمشیرم می‌پرانم و رقیب را هنگام مارپیچ رفتن، رها می‌کنم همانند شکار کردن کفتار لرزان و لغزان هر کس را که ببینی، در جلو راهم ایستاده است. ۱. قَدْ عَلِمْتَ سَعْدٌ وَ حَيُّ مَدَحِجٍ

أَنْتِ لَيْثُ الْغَابِ لَمْ أَهْجَعْ أَعْلُو بِسِيفِي هَامَةَ الْمُدَحِجِ

و أَتَرُكُ الْقِرْنَ لَدَى التَّعْجُجِ فَرِيسَةَ الضَّبْعِ الْأَزَلِّ الْأَعْرَجِ

فَمَنْ تَرَاهُ وَاقِفًا بِمَنْهَجِي .

و جنگ مدام و جانانه‌ای کرد تا مسلم ضبابی و عبد الله بجلی، با کمک یکدیگر، او را کُشتند.

۱. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۴، الفتوح: ج ۵ ص ۱۰۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۱. ۲. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۴۲؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۴.

۴۶. غلام ترک

وی، برده دانشمندی بود که توفیق شهادت در رکاب امام حسین علیه السلام را یافت. خوارزمی، در باره او آورده است:

جوان ترکی که قاری قرآن و عربیدان بود، برای مبارزه به میدان آمد. او که از غلامان حسین علیه السلام بود، نبرد را شروع کرد، در حالی که چنین رَجَز می‌خواند: دریا، از [نیزه] انداختن و [شمشیر] زدنم، متلاطم می‌شود و فضا، از تیر و تیراندازی‌ام آکنده

می‌شود. زمانی که شمشیرم در دست راستم، برق می‌زدندل حسود مورد احترام، می‌شکافد. ۳. الْبَحْرُ مِنْ طَعْنِي وَضَرْبِي يَصْطَلِي

وَالْجَوُّ مِنْ سَهْمِي وَنَبْلِي يَمْتَلِي إِذَا حُسَامِي فِي يَمِينِي يَنْجَلِي

يَنْشَقُّ قَلْبُ الْحَاسِدِ الْمُجَلِّ .

سپس، تعدادی را کُشت. او را دوره کردند و به زمینش زدند. حسین علیه السلام به سوی او آمد و گریست و صورتش را بر

صورت او گذاشت. او چشمانش را باز کرد و حسین علیه السلام را دید و لبخندی زد و به سوی پروردگارش، رهسپار شد. ۴.

ابن شهر آشوب، او را غلام خُر، معرفی کرده است. ۵. خوارزمی نیز ماجرای پیوستن خُر به اردوی امام علیه السلام را به همراه

برده‌ای تُرک، ۶ آورده است. ۷. -----

۳. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۴. ۴. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۰. ۵. تنقيح المقال: ج ۱ ص ۱۲۵

(که نام او را اَسْلَم بن عمر، آورده است)، أنصار الحسين عليه السلام: ص ۷۳ (که با نام «أَسْلَم ترك» از او یاد کرده)، إِبْصَار الْعَيْن:

ص ۹۵ (که نام او را «واضح ترکی، غلام حارث» آورده است و جریان شاب و مادرش و رَجَز «أمیری حسین...» را به اَسْلَم بن

عمرو، غلام امام حسین علیه السلام، نسبت می‌دهد که پدرش ترک و خودش کاتب بوده است). در نقل فضیل بن زبیر نیز نام او «علامه بن واضح رومی» آمده است (ر.ک: الأمالی، شجرى: ج ۱ ص ۷۲، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۲).

۴۷. قارب، غلام امام حسین علیه السلام

نام وی در «زیارت ناحیه»، به صورت «قارب، مولی الحسین علیه السلام» و در نقل فضیل بن زبیر، «قارب الدثلی، مولی الحسین علیه السلام»، آمده است. ۱۰ اطلاع معتبر دیگری در باره او نداریم. در «زیارت ناحیه»، می‌خوانیم:

السَّلامُ عَلَى قَارِبِ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ! سلام بر قارب، غلام حسین بن علی! ۲!

۱. الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۱، الأمالی، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۲. ۲. ر.ک: ص ۹۱۲ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال).

۴۸ و ۴۹. قاسط و کردوس، پسران زهیر بن حارث

این دو برادر، از طائفه بنی تغلب ۳ و از یاران امام حسین علیه السلام بوده‌اند. ۴. شیخ طوسی، کردوس را در زمره یاران امیر مؤمنان علیه السلام نیز آورده است. ۵. قاسط را از شهیدان حمله اول دشمن دانسته‌اند ۶؛ ولی چگونگی شهادت کردوس، معلوم نیست. نام هر دو، در زیارت‌های «رجیّه» ۷ و «ناحیه» چنین آمده است:

السَّلامُ عَلَى قَاسِطٍ وَكَرَّشِ ابْنَيْ ظَهْرِ التَّغْلِبِيِّينَ! سلام بر قاسط و کرش تغلبی، دو پسر ظهیر! ۸! -----

۳. الأمالی، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۲، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۱. ۴. شیخ طوسی، در میان یاران امام حسین علیه السلام از قاسط و مقسط، پسران عبد الله، نام برده است، بدون تصریح به شهادت آنها (رجال الطوسی: ص ۱۰۴ - ۱۰۵). ۵. رجال الطوسی: ص ۸۰. ۶. ر.ک: ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست). ۷. در زیارت رجیّه، «قاسط و کرش ابنی زهیر» آمده است (ر.ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۳ ح ۳۲۸۰ «زیارت امام علیه السلام در اول رجب»). ۸. نام «کرش»، مختلف آمده است: «کردوس» و «کرسی» (ر.ک: ص ۹۱۴ ح ۲۱۱۰ «زیارت دوم، به روایت الإقبال»).

۵۰. قاسم بن حبیب ازدی

قاسم بن حبیب ازدی ۱ وی از یاران امام حسین علیه السلام بوده است. ۲. نام او در زیارت‌های «ناحیه» و «رجیّه» ۳ آمده است. در زیارت ناحیه می‌خوانیم:

السَّلامُ عَلَى قَاسِمِ بْنِ حَبِيبِ الْأَزْدِيِّ! سلام بر قاسم بن حبیب ازدی! ۴! -----

۱. در نقل فضیل بن زبیر، در میان شهیدان طایفه ازد، از کسی به نام قاسم بن بشر یاد شده است که به نظر می‌رسد همان قاسم بن حبیب باشد (الأمالی، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۳، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۲). ۲. رجال الطوسی: ص ۱۰۴. ۳. ر.ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۳ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اول رجب). ۴. ر.ک: ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال).

۵۱. قعنّب بن عمرو

نام او، تنها در «زیارت ناحیه» ۵ آمده است.

۵. ر. ک: ص ۹۱۴ ح ۲۱۱۰ زیارت دوم، به روایت الإقبال).

۵۲. کنانه بن عتیق

وی از یاران امام حسین ۶ و از طایفه بنی تغلب بوده ۷ و گفته شده که در حمله اول به شهادت رسیده است. ۸ نام او در زیارت‌های «ناحیه» ۹ و «رجیّه» ، بدین گونه آمده است :

السَّلامُ عَلَى كِنَانَةَ بْنِ عَتِيقٍ! سلام بر کنانه بن عتیق! ۱۰ -----

۶. رجال الطوسی : ص ۱۰۴ . ۷. الأُمالی ، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحقائق الوردیّة: ج ۱ ص ۱۲۱ . ۸. ر. ک: ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست) . ۹. ر. ک: ص ۹۱۴ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال) . ۱۰. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۲ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اول رجب) .

۵۳. مُجَمَّع بن زیاد

تنها فضیل بن زبیر ، از او یاد کرده است . ۱۱.

۱۱. الأُمالی ، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحقائق الوردیّة: ج ۱ ص ۱۲۲ .

۵۴. مُجَمَّع بن عبد الله عائذی

مُجَمَّع ، از یاران امام حسین علیه السلام بوده است . ۱ وی به همراه عده‌ای دیگر ، همچون : نافع بن هلال و عمر بن خالد ، به راه‌نمایی طرّمّاح بن عَبدی ، در منزلگاه «عَذِيبُ الْهَجَانات» ، پس از ممانعت خُر از حرکت امام حسین علیه السلام به سوی کوفه ، با وساطت امام علیه السلام به لشکر حق پیوستند و اخبار کوفه را به ایشان رساندند. ۲

مُجَمَّع ، در ابتدای جنگ ، در گروهی چهارنفره ، به میدان رفت که در محاصره قرار گرفتند و با یاری ابو الفضل العباس علیه السلام ، از محاصره نجات یافتند؛ اما در راه بازگشت ، با دیگر همراهانش ، در یک مکان به شهادت رسیدند. ۳

ابن شهر آشوب ، او را از شهدای حمله اول دشمن ، به شمار آورده است. ۴

فَضَّل بن زبیر ، از فرزند وی نیز به نام عائذ بن مُجَمَّع ، به عنوان شهید واقعه کربلا نام برده است؛ ۵ اما در نقل‌های دیگر ، چیزی در این باره نیامده است . ۶

در زیارت‌های «ناحیه» ۷ و «رجیّه» ، آمده است :

السَّلامُ عَلَى مُجَمَّعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَائِذِيِّ! سلام بر مُجَمَّع بن عبد الله عائذی! -----

۱. رجال الطوسی : ص ۱۰۵ . ۲. ر. ک: ج ۱ ص ۶۸۳ (بخش چهارم / فصل هفتم / آمدن چهار نفر از کوفه به همراه طرّمّاح بن عَبدی به سوی امام علیه السلام) . ۳. ر. ک: ص ۹۸ (فصل سوم / عمر بن خالد صَیدای و همراهش) . ۴. ر. ک: ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست) . ۵. الأُمالی ، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحقائق الوردیّة: ج ۱ ص ۱۲۲ که در آن ، «عاید بن مجمع» آمده است . ۶. ابن کلبی ، در باره فرزندى از مُجَمَّع به نام عبد الله ، می‌گوید: «همراه مختار ، کشته شد» (نسب معدّ: ج ۱ ص ۳۲۰) . ۷. ر. ک: ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال) . ۸. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام:

ج ۱۲ ص ۱۲۰ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) .

۵۵. مسعود بن حجاج و پسرش عبد الرحمان

مسعود بن حجاج و پسرش عبد الرحمان ۹ مسعود ، از یاران امام حسین علیه السلام بود ۱۰ و جزو شهدای حمله اوّل دشمن ، شمرده شده است ۱۱. -----

۹. الأُمّالی ، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحقائق الوردیّة: ج ۱ ص ۱۲۲ . ۱۰. رجال الطوسی : ص ۱۰۵ . ۱۱. ر. ک : ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست)

----- نام او و فرزندش عبد الرحمان ، در زیارت‌های «ناحیه» ۱ و «رجیّه» ۲، بدین گونه آمده است :

السَّلَامُ عَلَى مَسْعُودِ بْنِ الْحَجَّاجِ وَآلِهِ! سلام بر مسعود بن حجاج و پسرش ! -----

۱. ر. ک : ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم به روایت الإقبال) . ۲. در زیارت رجیّه، به فرزند او اشاره نشده است (ر. ک : ج ۱۲ ص ۱۲۲ ح ۳۲۸۰ «زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب») .

۵۶. مسلم بن کثیر

مسلم بن کثیر ۳ شیخ طوسی ، او را از یاران امام حسین علیه السلام دانسته ۴ و ابن شهر آشوب ، وی را جزو شهدای حمله اوّل دشمن ، شمرده است ۵. نام او در زیارت‌های «ناحیه» ۶ و «رجیّه» ۷، چنین آمده است :

السَّلَامُ عَلَى أَسْلَمَ بْنِ كَثِيرٍ الْأَزْدِيِّ الْأَعْرَجِ! سلام بر اسلم بن کثیر اَزْدیْ اَعْرَج ! -----

۳. الأُمّالی ، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۳ ، الحقائق الوردیّة: ج ۱ ص ۱۲۲ . ۴. رجال الطوسی : ص ۱۰۵ . ۵. ر. ک : ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست) . ۶. ر. ک : ص ۹۱۵ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال) . ۷. در زیارت رجیّه، «سلیمان بن کثیر» آمده است (ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۳ ح ۳۲۸۰ «زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب») .

۵۷. مُنَجِّح ، غلام امام حسین علیه السلام

وی ، از یاران امام حسین علیه السلام بوده ۸ که در کربلا ، به شهادت رسیده است ۹. قاتل او را حسان بن بکر حَنْظَلِی گفته‌اند ۱۰. نام او در زیارت‌های «رجیّه» ۱۱ و «ناحیه» ۱۲، بدین گونه آمده است :

السَّلَامُ عَلَى مُنَجِّحِ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ! سلام بر مُنَجِّح ، غلام حسین بن علی ! -----

۸. رجال الطوسی : ص ۱۰۵ . ۹. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۹ ، الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۸ ، الثقات ، ابن حبان : ج ۲ ص ۳۱۰ ، الكامل فی التاريخ : ج ۲ ص ۵۸۲ ؛ رجال الطوسی: ص ۱۰۵ ، الاختصاص: ص ۸۳ . ۱۰. الأُمّالی ، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۲ ، الحقائق الوردیّة: ج ۱ ص ۱۲۱ . ۱۱. ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۲۳ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) . ۱۲. ر. ک : ص ۹۱۲ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال) .

۵۸. نَعِیم بن عَجلان

نَعِیم بن عَجلان ۱ وی ، از یاران امام حسین علیه السلام بوده ۲ و در زمره شهدای حمله اوّل دشمن ، شمرده شده است ۳. نام او در

زیارت‌های «رجبیه» ۴ و «ناحیه» ، بدین گونه آمده است :

السَّلَامُ عَلَى نَعِيمِ بْنِ عَجَلَانَ الْأَنْصَارِيِّ! سلام بر نَعِيمِ بْنِ عَجَلَانَ انصاری! ----- ۵

۱. الأُمَالِی ، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۲، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۲ . ۲. رجال الطوسی : ص ۱۰۶ . ۳. ر . ک : ج ۱ ص ۸۳۲ (فصل دوم / سخنی در باره شهدای حمله نخست) . ۴. در زیارت رجبیه، «الأنصاری» نیامده است (ر . ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۲۱ ح ۳۲۸۰ «زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب» . ۵. ر . ک : ص ۹۱۳ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال) .

۵۹. هَفْهَافُ بْنُ مُهَنْدٍ رَاسِبِی

تنها در نقل فَضَیل بن زبیر ، در باره او ، مطالبی آمده است . در این نقل ، آمده :

هَفْهَافُ بْنُ مُهَنْدٍ رَاسِبِی ، وقتی خبر خروج حسین علیه السلام را شنید ، از بصره بیرون آمد ؛ اما پس از کشته شدن حسین علیه السلام ، به لشکر ابن سعد رسید . وارد لشکر شد ، شمشیرش را کشید و آن گاه ، گفت : ای سپاه مسلّح ! من ، هَفْهَافُ بْنُ مُهَنْدٍ و خانواده محمّد را می‌جویم . عِیا أَتِهَا الْجُنْدُ الْمُجَنَّدُ
أَنَا الْهَفْهَافُ بْنُ الْمُهَنْدِ ابْنِ عِيَالٍ مُحَمَّد .

سپس ، در میان آنها ، به سختی تاخت و تاز کرد . امام زین العابدین علیه السلام [در باره او] فرموده است : «از زمانی که ، خداوند محمّد صلی الله علیه و آله را برانگیخت ، پس از علی بن ابی طالب علیه السلام ، مردم ، جنگاوری مثل او ندیده بودند که این گونه ، تعدادی را بکشد . به مقابله با او برخاستند و پنج نفر ، محاصره‌اش کردند تا او را کُشتند . رحمت خدای متعال بر او باد !» ۷ .

۶. الأُمَالِی ، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۳ ، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۲ .

۶۰. هَمَامُ بْنُ سَلَمَةَ قَانِصِی

تنها فَضَیل بن زبیر ، نام او را در زمره شهیدان کربلا آورده است ۱ . ----- ۱. الأُمَالِی ، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۳ ، الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۲ .

۶۱. یَحْیی بن سلیم مازِنِی

نام و رَجَز و به شهادت رسیدن او در کتاب‌های الفتوح و مقتل خوارزمی و المناقب ابن شهر آشوب ، آمده است و در منابع دیگر ، چیزی نیامده است . در باره او آمده :

یحیی بن سلیم مازِنِی ، به سوی میدان آمد ، در حالی که می‌خواند : این گروه را با ضربتی سخت و پایان دهنده ، می‌زنم ضربت سهمگین صبحگاهی و شتابان که نه ناتوانی‌ای در آن دارم و نه تردیدی و امروز ، از مرگ پیشِ رو واهمه‌ای ندارم . اما من همانند شیری هستم که حامی فرزندانش است ۲. الْأَضْرِبَنَّ الْقَوْمَ ضَرْباً فَيَصِلَا
ضَرْباً شَدِيداً فِي الْعَدَاءِ مُعْجِلاً عَاجِزاً فِيهَا وَلَا مَوْلُوا
و لَا أَخَافُ الْيَوْمَ مَوْتاً مُقْبِلاً لِكُنِّي كَاللَّيْثِ أَحْمَى أَشْبِلَا .

آن گاه ، بر دشمن ، یورش بُرد و جنگید تا کشته شد . رحمت خدا بر او باد ۳! -----

۲. الفتوح : ج ۵ ص ۱۰۶ ، مقتل الحسين علیه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۱۷ ؛ المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۰۲ ، بحار

الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۴.

فصل چهارم: شهادت فرزندان امام حسین علیه السلام

۴ / ۱ علی اکبر علیه السلام

علی اکبر علیه السلام، بزرگ‌ترین پسر امام حسین علیه السلام بود^۱ که از نظر صورت و سیرت و سخن گفتن، به حدی شبیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود که هر کس شوق دیدار پیامبر صلی الله علیه و آله را داشت، به او می‌نگریست، چنان که پدر بزرگوارش، طبق نقلی، هنگام رفتن وی به میدان نبرد، فرمود:

اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله، كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى وَجهِ رَسُولِكَ نَظَرْنَا إِلَى وَجْهِهِ.

خداوندا! گواه باش که جوانی برای جنگ با آنان می‌رود که شبیه‌ترین مردم به پیامبرت از جهت صورت و سیرت و سخن گفتن است و ما هرگاه مشتاق دیدار پیامبر تو می‌شدیم، به او نگاه می‌کردیم^۲.

علی اکبر علیه السلام در واقعه عاشورا، از ارکان سپاه امام علیه السلام به شمار می‌رفت^۳. تأکید او بر حق‌مداری و دفاع از حق تا ایثار جان، هنگام شنیدن خبر به شهادت رسیدن خود در مسیر کربلا از پدر بزرگوارش^۴، اذان گفتن برای اقامه جماعت به امامت حسین علیه السلام در جریان برخورد سپاه حُر با کاروان امام علیه السلام^۵، بر عهده گرفتن مسئولیت آب‌رسانی به خیمه‌ها در شب عاشورا^۶ و همچنین داوطلب شدن ایشان برای شهادت پیش از دیگر بنی‌هاشم، بنا بر نقل مشهور^۷، از ویژگی‌های این فرزند برومند سید الشهداء علیه السلام است.

۱. ر. ک: ج ۱ ص ۱۴۹ (بخش دوم / فصل ششم: فرزندان). ۲. ر. ک: ص ۱۶۵ ح ۱۰۰۱. ۳. ر. ک: ج ۱ ص ۷۳۵ (فصل یکم / دیدار امام علیه السلام و ابن سعد میان دو لشکر). ۴. ر. ک: ج ۱ ص ۶۹۸ (بخش چهارم / فصل هفتم / رؤیای شهادت). ۵. ر. ک: ج ۱ ص ۶۶۱ (بخش چهارم / فصل هفتم / بسته شدن راه بر امام علیه السلام توسط حُر). ۶. ر. ک: ج ۱ ص ۷۸۹ (فصل یکم / آماده شدن برای نبرد). ۷. بنا به نقل غیر مشهور، نخستین شهید از خاندان امام حسین علیه السلام، عبد الله بن مسلم بن عقیل بوده است (ر. ک: ص ۲۳۲ «فصل هشتم / عبد الله بن مسلم بن عقیل»).

در «زیارت ناحیه مقدسه»، خطاب به او آمده است:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ مِنْ سُلَالَةِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى أَبِيكَ، إِذْ قَالَ فَيْكُ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ، يَا بُنَيَّ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَ عَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ! عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا، كَأَنِّي بِحُكِّ بَيْنَ يَدَيْهِ مَائِلًا، وَ لِلْكَافِرِينَ قَائِلًا: أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَ بَيْتُ اللَّهِ أُولَى بِالنَّبِيِّ أَطْعَمَكُمْ بِالزُّمَحِ حَتَّى يَنْشَى أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمَى عَنْ أَبِي ضَرْبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَرَبِيٍّ وَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعَى

حَتَّى قَضَيْتَ نَحْبَكَ وَ لَقِيتَ رَبَّكَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ أُولَى بِاللَّهِ وَ بِرَسُولِهِ، وَ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِهِ، وَ حُجَّتُهُ وَ أَمِينُهُ، وَ ابْنُ حُجَّتِهِ وَ أَمِينِهِ. حَكَّمَ اللَّهُ عَلَى قَاتِلِكَ مَرَّةً بِنِ مُنْقِذِ بْنِ النُّعْمَانِ الْعَبْدِيِّ - لَعَنَهُ اللَّهُ وَ أَخْرَاهُ - وَ مَنْ شَرِكَهُ فِي قَتْلِكَ، وَ كَانُوا عَلَيْكَ ظَهِيرًا، أَصْلَاهُمْ اللَّهُ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا، وَ جَعَلْنَا اللَّهُ مِنْ مُلَاقِيكَ وَ مُرَافِقِيكَ، وَ مُرَافِقِي حَيْدِكَ وَ أَبِيكَ وَ عَمِّكَ وَ أَخِيكَ وَ أُمِّكَ الْمَظْلُومِيَّةِ، وَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِكَ أُولَى الْجُحُودِ، وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ^۱.

سلام بر تو، ای نخستین کشته از تبار بهترین بازمانده از نسل ابراهیم خلیل! درود خدا بر تو و بر پدرت، آن گاه که در باره‌ات فرمود: «خدا، بکشد آن گروهی را که تو را کشت. پسر من! چه جرئتی بر خدای مهربان کردند! و چه جسارتی در هتک حرمت پیامبر! پس از تو، خاک بر سر دنیا!».

گویی که من (زائر)، در نزد تو هستم و تو (علی اکبر علیه السلام) به کافران می‌گویی: من علی، پسر حسین بن علی ام. به خانه خدا سوگند که ما به پیامبر صلی الله علیه و آله، نزدیک‌تریم. با نیزه، چنان بر شما خواهیم زد که نوک آن، کج شود و با شمشیر، در حمایت از پدرم، شما را می‌زنم؛ زدن جوان هاشمی عرب.

۱. ر. ک: ص ۹۰۹ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۲. در تاریخ الطبری (ج ۵ ص ۴۴۶) آمده است: «نخستین کشته از خاندان ابو طالب، در روز عاشورا، علی اکبر، فرزند حسین علیه السلام بود» (ر. ک: ص ۱۵۷ ح ۹۹۶). -----
به خداوند سوگند، پسر بی‌نسب (ابن زیاد)، حق ندارد بر ما حکمرانی کند!

تا عهده‌ت را به انجام رساندی و پروردگارت را دیدار کردی. گواهی می‌دهم که تو به خدا و پیامبر او، نزدیک‌ترینی، و پسر پیامبر خدا و حجت و امین اویی، و پسر حجت خدا و پسر امین اویی. خداوند، در باره قاتل تو، مُرَّة بن مُنْقِذ بن نعمان عبدی - که لعنت و خواری خدا بر او باد - و همدستانش در کشتن تو، داوری کند که علیه تو، هم‌داستان بودند. خدا، آنان را به جهنم، فرو افکند - که بد بازگشتگاهی است - و خداوند، ما را از دیدار کنندگان تو و همراهانت و همراهان جد و پدر و عمو و برادر و مادر ستم‌دیده‌ات،

قرار دهد! از دشمنان اهل انکار تو، برائت می‌جویم. سلام و نیز رحمت و برکات خدا بر تو باد!

در «زیارت رجبیه» هم از او یاد شده است.

گفتنی است که در شماری از منابع متأخر، مطالبی در ذکر مصائب علی اکبر علیه السلام گزارش شده است که در منابع معتبر، یافت نمی‌شود؛ بلکه خلاف واقع بودن بسیاری از آنها، قطعی است، مانند آنچه در معالی السبطین آمده که امام حسین علیه السلام، وقتی دید که فرزند جوانش علی اکبر به میدان جنگ می‌رود، به حال احتضار در آمد! یا این که عمه‌ها و خواهران علی اکبر، از به میدان رفتن وی، ممانعت کردند! یا این که زینب علیها السلام قبل از رسیدن امام علیه السلام به بالین علی اکبر، خودش را روی جنازه او انداخت؛ چون می‌دانست که ایشان، اگر فرزندش را کشته ببیند، روح از بدنش مفارقت می‌کند! ۲!

در این باره، همچنین گزارش‌هایی در کتاب‌هایی مانند: أسرار الشهادة (ج ۲ ص ۵۱۴)، عنوان الکلام (ص ۲۸۲) و نور العین (ص ۴۴) آمده‌اند که طرح آنها در این جا، ضرورتی ندارد؛ اما گزارش‌های قابل استناد، از این قرارند: ۹۹۳. الأمالی، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -): حسین علیه السلام، در رُهمه، ۳ فرود آمد و ابن زیاد، حُر بن یزید را با هزار سوار، شبانه به سوی او گسیل کرد... و او هنگام نماز ظهر، به امام علیه السلام رسید. حسین علیه السلام به پسرش [علی اکبر] ۱. معالی السبطین (ج ۱ ص ۲۵۴)، این مطلب را از شیخ جعفر شوشتری نقل کرده است؛ اما در هیچ یک از آثار مرحوم شوشتری یافت نشد. ۲. گفتنی است اصل زودتر آمدن زینب علیها السلام بر بالین علی اکبر علیه السلام در برخی منابع معتبر آمده است و اشکال عمده، در بیان علتی غیر واقعی برای ماجراست. مؤلف معالی السبطین (ج ۱ ص ۲۵۴) می‌گوید: زینب علیها السلام آمد تا امام علیه السلام از دنیا نرود! ۳. ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان همین جلد.

شهادت‌نامه امام حسین علیه السلام ۲

۱۵۴ در «زیارت ناحیه مقدسه»، خطاب به او آمده است:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ مِنْ سُلَالَةِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ، صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أُبَيْكَ، إِذْ قَالَ فِيكَ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا

قَتْلُوكَ، يَا بُنَيَّ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ! عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا، كَأَنِّي بِكَ بَيْنَ يَدَيْهِ مَائِلًا، وَ لِلْكَافِرِينَ قَائِلًا: أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أُولَى بِالنَّبِيِّ أَطْعَمُكُمْ بِالرُّمَحِ حَتَّى يَنْشَى أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمَى عَنْ أَبِي صَرْبٍ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَرَبِيٍّ وَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعَى حَتَّى قَضَيْتَ نَحْيَكَ وَلَقِيتَ رَبَّكَ، أَشْهَدُ أَنَّكَ أُولَى بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ، وَأَنَّكَ ابْنُ رَسُولِهِ، وَحُجَّتُهُ وَآمِنُهُ، وَابْنُ حُجَّتِهِ وَآمِنِهِ. حَكَّمَ اللَّهُ عَلَى قَاتِلِكَ مِرَّةً بِنِ مُنْقِذِ بْنِ النُّعْمَانِ الْعَبْدِيِّ - لَعَنَهُ اللَّهُ وَأَخْزَاهُ - وَمَنْ شَرِكُهُ فِي قَتْلِكَ، وَكَانُوا عَلَيْكَ ظَهِيرًا، أَصْلَاهُمْ اللَّهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا، وَجَعَلْنَا اللَّهُ مِنْ مُلَاقِيكَ وَمُرَافِقِيكَ، وَمُرَافِقِي جَدِّكَ وَأَبِيكَ وَعَمِّكَ وَأَخِيكَ وَأُمِّكَ الْمَظْلُومِيَّةَ، وَ أَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِكَ أُولَى الْجُحُودِ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ۱.

سلام بر تو، ای نخستین کشته از تبار بهترین بازمانده از نسل ابراهیم خلیل! ۲! درود خدا بر تو و بر پدرت، آن گاه که در بارهات فرمود: «خدا، بگشود آن گروهی را که تو را کشت. پسر من! چه جرئتی بر خدای مهربان کردند! و چه جسارتی در هتک حرمت پیامبر! پس از تو، خاک بر سر دنیا!».

گویی که من (زائر)، در نزد تو هستم و تو (علی اکبر علیه السلام) به کافران می گویی: من علی، پسر حسین بن علی ام. به خانه خدا سوگند که ما به پیامبر صلی الله علیه و آله، نزدیک تریم. با نیزه، چنان بر شما خواهیم زد که نوک آن، کج شود و با شمشیر، در حمایت از پدرم، شما را می زنم؛ زدن جوان هاشمی عرب.

۱. ر. ک: ص ۹۰۹ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۲. در تاریخ الطبری (ج ۵ ص ۴۴۶) آمده است: «نخستین کشته از خاندان ابو طالب، در روز عاشورا، علی اکبر، فرزند حسین علیه السلام بود» (ر. ک: ص ۱۵۷ ح ۹۹۶).

فرمان داد تا اذان و اقامه بگوید. سپس، حسین علیه السلام قامت بست و هر دو گروه، با او نماز خواندند. ۱. إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ نَزَلَ الرُّهَيْمَةَ، فَأَسْرَى [ابْنُ زِيَادٍ] إِلَيْهِ الْخُرَّبَ بْنَ يَزِيدَ فِي أَلْفِ فَارِسٍ ... فَرَهَقَهُ عِنْدَ صِلَاةِ الظُّهْرِ، فَأَمَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَهُ فَادَّنَ وَأَقَامَ، وَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَصَلَّى بِالْفَرِيقَيْنِ جَمِيعًا (الأمالی، صدوق: ص ۲۱۸ ح ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۱۴). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): مردی از شامیان، علی اکبر، فرزند حسین علیه السلام را - که مادرش آمنه، دختر ابو مِرَّة بن عُرْوَة بن مسعود ثقفی بود، و مادر آمنه نیز دختر ابو سفیان بن حرب (جد یزید) بود -، فرا خواند و گفت: تو با امیر مؤمنان [یزید]، خویشاوندی داری و به او نزدیکی. اگر بخواهی، ما به تو امان می دهیم و به هر کجا که دوست داشتی، برو! علی اکبر گفت: «بدان که - به خدا سوگند - رعایت خویشاوندی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، لازم تر از رعایت خویشاوندی ابو سفیان است!». سپس، به او هجوم بُرد و چنین سرود: من علی، پسر حسین بن علی ام. به خانه خدا سوگند که ما به پیامبر صلی الله علیه و آله، نزدیک تریم از شمر و عمر [بن سعد] و ابن زیاد! مردی از بنی عبد قیس به نام مِرَّة بن مُنْقِذ بن نُعْمَان، به او حمله کرد و نیزه‌ای بر او زد. علی اکبر علیه السلام را بُردند و نزدیک پدرش، بر زمین نهادند. حسین علیه السلام، خطاب به او فرمود: «پسر عزیزم! تو را کُشتند. دنیا، پس از تو ویران باد!». آن گاه، او را به خود چسباند تا جان داد. همچنین حسین علیه السلام گفت: «خدایا! ما را خواندند تا یاری مان دهند؛ ولی ما را وانهادند و ما را کُشتند.

خدایا! باران را از آنان، دریغ بدار و برکت‌های زمین را از آنان، باز دار و اگر هم مدّتی بهره‌مندشان کردی، دچار اختلاف و تفرقه‌شان کن و هر یک را به راهی ببر و هیچ گاه، حاکمان را از آنها، راضی مگردان». ۲. دَعَا رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ الْأَكْبَرَ - وَأُمُّهُ آمِنَةُ بِنْتُ أَبِي مِرَّةَ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُودِ الثَّقَفِيِّ وَأُمُّهَا بِنْتُ أَبِي سُفْيَانَ بْنِ حَرْبٍ - فَقَالَ: إِنَّ لَكَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ قَرَابَةً

وَرَجَمًا، فَإِنْ شِئْتَ آمَنَّاكَ، وَامْضِ حَيْثُمَا أَحْبَبْتَ!

فَقَالَ: أَمَّا وَاللَّهِ لَقَرَأَيْتُهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَتْ أُولَى أَنْ تُرْعَى مِنْ قَرَأَيْتُهُ أَبِي سَفِيَّانَ، ثُمَّ كَرَّرَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ بْنُ عَلِيٍّ نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أُولَى بِالنَّبِيِّ مِنْ شَمِرٍ وَعُمَرِ وَابْنِ الدَّعْيِ قَالَ: وَأَقْبَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ، يُقَالُ لَهُ: مُرَّةُ بْنُ مُنْقِذِ بْنِ النُّعْمَانِ فَطَعَنَهُ، فَحُمِلَ فَوُضِعَ قَرِيبًا مِنْ أَبِيهِ.

فَقَالَ لَهُ: قَتَلُوكَ يَا بُنَيَّ، عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ، وَضَمَّهُ أَبُوهُ إِلَيْهِ حَتَّى مَاتَ. فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: اللَّهُمَّ دَعُونَا لِنُصْرُونََا فَخَذَلُونَا وَقَتَلُونَا، اللَّهُمَّ فَاحْسِبْ عَنْهُمْ قَطْرَ السَّمَاءِ، وَامْنَعُهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، فَإِنْ مَتَّعْتَهُمْ إِلَى حِينٍ فَفَرِّقْهُمْ شَيْعًا، وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قَدَدًا، وَلَا تُرْضِ الْوُلَاءَ عَنْهُمْ أَبَدًا (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۰، نسب قريش: ص ۵۷). الأُمَالِي، صدوق (-) به نقل از عبد الله بن منصور، از امام جعفر صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام - : هنگامی که علی اکبر علیه السلام برای مبارزه به سوی دشمن رفت، چشمان حسین علیه السلام، گریان شد و گفت: «خدایا! تو بر ایشان گواه باش، که فرزند پیامبرت و شبیه‌ترین مردم به او در صورت و سیرت، به سوی آنان می‌رود».

علی اکبر علیه السلام نیز چنین رَجَز می‌خواند: من علی، پسر حسین بن علی‌ام به خانه خدا سوگند که ما به پیامبر صلی الله علیه و آله، نزدیک‌تریم. آیا نمی‌بینید که چگونه از پدرم، حمایت می‌کنم؟ آن گاه، ده تن از آنان را کُشت و سپس به نزد پدرش باز گشت و گفت: ای پدر! تشنه‌ام.

حسین علیه السلام فرمود: «شکیبایی کن، پسر عزیزم! جدّت با کاسه‌ای پُر به تو می‌نوشاند».

او باز گشت و جنگید و ۴۴ تن از دشمنان را کُشت و سپس، به شهادت رسید. درود خدا بر او باد! لَمَّا بَرَزَ [عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ] إِلَيْهِمْ دَمَعَتْ عَيْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ كُنْ أَنْتَ الشَّهِيدَ عَلَيْهِمْ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ ابْنُ رَسُولِكَ، وَأَشْبَهُ النَّاسِ وَجْهًا وَسَمْتًا بِهِ، فَجَعَلَ يَرْتَجِزُ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أُولَى بِالنَّبِيِّ أَمَا تَرَوْنَ كَيْفَ أَحْمَى عَنْ أَبِي فَقَتَلَ مِنْهُمْ عَشْرَةً ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ، فَقَالَ: يَا أَبَتِ الْعَطَشُ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَبْرًا يَا بُنَيَّ، يَسْقِيكَ حَيْدُكَ بِالْكَأْسِ الْأَوْفَى، فَرَجَعَ فَقَاتَلَ حَتَّى قَتَلَ مِنْهُمْ أَرْبَعَةً وَأَرْبَعِينَ رَجُلًا، ثُمَّ قُتِلَ صَلَوَى اللَّهِ عَلَيْهِ (الأُمَالِي، صدوق: ص ۲۲۶ ح ۲۳۹، روضة الواعظین: ص ۲۰۷ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام). تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): زُهَيْرُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ زُهَيْرٍ خَتَمِي بَرَايِمَ نَقَلَ كَرْدَ كِه: آخرین بازمانده یاران حسین علیه السلام [در روز عاشورا]، سُؤید بن عمرو بن ابی مُطاع خَتَمی بود، و نخستین کشته خاندان ابو طالب در آن روز [که پس از یاران حسین علیه السلام به میدان رفت]، علی اکبر، پسر حسین علیه السلام بود که مادرش لیلا، دختر ابو مُرَّة بن عُرْوَة بن مسعود ثقفی بود و شهادتش، بدین گونه بود که بر دشمن، حمله می‌برد و چنین رَجَز می‌خواند: من علی، پسر حسین بن علی‌ام. به خدای کعبه سوگند که ما به پیامبر صلی الله علیه و آله، نزدیک‌تریم! و به خدا سوگند که آن پسر بی‌نسب (ابن زیاد)، نمی‌تواند بر ما حکم براند. او این کار (حمله و رَجَز خوانی) را بارها به انجام رساند. مُرَّةُ بْنُ مُنْقِذِ بْنِ نُعْمَانَ عبدی لیشی، او را دید و گفت: گناهان عرب بر دوش من، اگر بر من بگذرد و چنین کند و من، پدرش را به عزایش ننشانم!

علی اکبر علیه السلام، با شمشیرش به دشمن حمله می‌برد که بر مُرَّةُ بْنُ مُنْقِذِ گذشت. او نیزه‌ای به علی اکبر علیه السلام زد و او [بر زمین] افتاد. دشمن، گردش را گرفتند و با شمشیرهایشان، او را تکه‌تکه کردند.

همچنین سلیمان بن ابی راشد، از حُمَید بن مسلم آزادی برایم نقل کرد که: در روز عاشورا، به گوش خود شنیدم که حسین علیه السلام می‌گوید: «خدا، بکشد کسانی را که تو را کشتند، ای پسر عزیزم! چه گستاخ بودند در برابر [خدای] رحمان و بر هتک حرمت پیامبر! دنیا، پس از تو ویران باد!

و گویی هم اینک به زنی می‌نگرم که مانند خورشید به گاه طلوع، به سرعت، بیرون دویده، ندا می‌دهد: ای برادرم و فرزند برادرم!

در باره او پرسیدم . گفته شد : این ، زینب ، فرزند فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است .

آن زن آمد تا خود را بر روی [پیکر] علی اکبر علیه السلام انداخت . حسین علیه السلام نزد او آمد و دستش را گرفت و او را به خیمه ، باز گرداند . سپس ، حسین علیه السلام به پسرش روی آورد و جوانان [خاندان] او نیز همراهش آمدند . حسین علیه السلام فرمود : «برادران را ببرید !»

آنان ، او را از آن جایی که بر زمین افتاده بود ، بردند و در خیمه‌ای نهادند که جلوی آن می‌جنگیدند . ۱۰. كَانَ آخِرَ مَنْ بَقِيَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَصْحَابِهِ سُؤَيْدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ أَبِي الْمُطَاعِ الْخَثْعَمِيُّ، قَالَ : وَكَانَ أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ بَنِي أَبِي طَالِبٍ يَوْمَئِذٍ عَلِيُّ الْأَكْبَرُ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَأُمُّهُ لَيْلَى ابْنَةُ أَبِي مُرَّةَ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُودِ الثَّقَفِيِّ، وَذَلِكَ أَنَّهُ أَخَذَ يَشُدُّ عَلَى النَّاسِ وَهُوَ يَقُولُ : أَنَا عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَرَبِّ الْبَيْتِ أُولَى بِالنَّبِيِّ تَالَلَهُ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعْيِ قَالَ : فَفَعَلَ ذَلِكَ مِرَاراً، فَبَصُرَ بِهِ مُرَّةُ بْنُ مُنْقِذِ بْنِ الثُّعْمَانِ الْعَبْدِيُّ ثُمَّ اللَّيْثِيُّ، فَقَالَ: عَلَى آثَامِ الْعَرَبِ ، إِنْ مَرَّ بِي يَفْعَلُ مِثْلَ مَا كَانَ يَفْعَلُ إِنْ لَمْ أَكِلْهُ أَبَاهُ، فَمَرَّ يَشُدُّ عَلَى النَّاسِ بِسَيْفِهِ، فَاعْتَرَضَهُ مُرَّةُ بْنُ مُنْقِذٍ فَطَعَنَهُ فَصَرَعَ، وَاحْتَوَلَهُ النَّاسُ فَقَطَّعُوهُ بِأَسْيَافِهِمْ .

قال أبو مخنف: حَدَّثَنِي سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي رَاشِدٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ الْأَرْدِيِّ، قَالَ: سَمِعْتُ أُذُنِي يَوْمَئِذٍ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : قَتَلَ اللَّهُ قَوْماً قَتَلُوكَ يَا بَنِيَّ! مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ، وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ! عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ.

قال: وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى امْرَأَةٍ خَرَجَتْ مُسْرِعَةً كَأَنَّهَا الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ تُنَادِي: يَا أُخِيَاهُ! وَيَابْنَ أُخِيَاهُ! قَالَ: فَسَأَلْتُ عَلَيْهَا، فَقِيلَ: هَذِهِ زَيْنَبُ ابْنَةُ فَاطِمَةَ ابْنَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَجَاءَتْ حَتَّى أَكَبَتْ عَلَيْهِ، فَجَاءَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَ يَبْدِيهَا فَرَدَّهَا إِلَى الْفُسْطَاطِ .

وَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى ابْنِهِ، وَأَقْبَلَ فِتْيَانَهُ إِلَيْهِ، فَقَالَ: إِحْمِلُوا أَخَاكُمْ، فَحَمَلُوهُ مِنْ مَصْرَعِهِ حَتَّى وَضَعُوهُ بَيْنَ يَدَيِ الْفُسْطَاطِ الَّذِي كَانُوا يُقَاتِلُونَ أَمَامَهُ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۴۶، الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۶۹) . من علی ، پسر حسین بن علی ام به خانه خدا سو گند ، که ما به پیامبر صلی الله علیه و آله ، نزدیک تریم . و به خدا سو گند ، که پسر بی نسب (ابن زیاد) نمی تواند بر ما حکم براند . با شمشیر می زنم و از پدرم ، حمایت می کنم ؛ شمشیر زدن جوان هاشمی قرشی . او این کار را بارها به انجام رساند و کوفیان ، از کشتن او پروا می کردند که مُرَّةُ بْنُ مُنْقِذِ عَبْدِی ، او را دید و گفت : گناهان عرب بر دوش من باشد ، اگر بر من بگذرد و چنین کند و من ، پدرش را به عزایش نشانم ! علی اکبر علیه السلام ، مانند بار اول ، بر دشمن حمله بُرد که مُرَّةُ بْنُ مُنْقِذِ ، راه را بر او گرفت و نیزه‌ای به او زد و بر زمینش انداخت . سپاهیان ، گردش را گرفتند و او را با شمشیرهایشان ، تکه تکه کردند .

حسین علیه السلام به بالای سر او آمد و ایستاد و فرمود : «خداوند ، بکشد کسانی را که تو را کشتند ، ای پسر عزیزم ! چه گستاخ بودند در برابر [خدای] رحمان و بر هتک حرمت پیامبر!» .

سپس اشک از چشمانش روان شد و فرمود : «دنیای پس از تو ، ویران باد !».

زینب علیها السلام خواهر حسین علیه السلام ، به شتاب ، بیرون دوید و ندا داد : ای برادرم و فرزند برادرم ! آن گاه ، آمد تا خود را بر روی [پیکر] علی اکبر علیه السلام انداخت . حسین علیه السلام ، سر او را گرفت و [او را بلند کرد و] به خیمه‌اش باز گرداند و به جوانان [خاندان] خود ، فرمان داد و فرمود : «برادران را ببرید !» . آنان ، او را بُردند و در خیمه‌ای گذاشتند که جلوی آن ، می‌جنگیدند . ۱۰. أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أُولَى بِالنَّبِيِّ تَالَلَهُ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعْيِ أَضْرِبُ بِالسَّيْفِ أُحَامِي عَنْ أَبِي ضَرْبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ قُرَشِيٍّ فَفَعَلَ ذَلِكَ مِرَاراً وَأَهْلُ الْكُوفَةِ يَتَّقُونَ قَتْلَهُ، فَبَصُرَ بِهِ مُرَّةُ بْنُ مُنْقِذِ الْعَبْدِيُّ، فَقَالَ: عَلَى آثَامِ الْعَرَبِ ، إِنْ مَرَّ بِي يَفْعَلُ مِثْلَ ذَلِكَ إِنْ لَمْ أَكِلْهُ أَبَاهُ، فَمَرَّ يَشُدُّ عَلَى النَّاسِ كَمَا مَرَّ فِي الْأَوَّلِ، فَاعْتَرَضَهُ مُرَّةُ بْنُ مُنْقِذٍ، فَطَعَنَهُ فَصَرَعَ، وَاحْتَوَاهُ الْقَوْمُ فَقَطَّعُوهُ بِأَسْيَافِهِمْ.

فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْماً قَتَلُوكَ يَا بَنِيَّ ، مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ! وَانْهَمَلَتْ عَيْنَاهُ بِالْأُذْمِ، ثُمَّ قَالَ: عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ.

وَحَرَجَتْ زَيْنَبُ أُخْتُ الْحُسَيْنِ مُسْرِعَةً تُنَادِي: يَا أُخَيَّاهُ وَابْنَ أُخَيَّاهُ، وَجَاءَتْ حَتَّى أَكْبَتَ عَلَيْهِ، فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَأْسِهَا فَرَدَّهَا إِلَى الْفُسْطَاطِ، وَأَمَرَ فِتْيَانَهُ فَقَالَ: احْمِلُوا أَخَاكُمْ، فَحَمَلُوهُ حَتَّى وَضَعُوهُ بَيْنَ يَدَيِ الْفُسْطَاطِ الَّذِي كَانُوا يُقَاتِلُونَ أَمَامَهُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۶، مثير الأحران: ص ۶۸). . الملهوف: هنگامی که جز اهل بیت امام علیه السلام، کسی با او نماند، علی اکبر علیه السلام - که از زیباروی ترین و خوش خوترین مردم بود -، بیرون آمد و از پدر، اجازه نبرد خواست. امام علیه السلام به او اجازه داد. سپس، مأیوسانه به او نگریست و سرش را پایین انداخت و گریست. سپس گفت: «خدایا! گواه باش. جوانی به نبرد آنها می رود که از نظر صورت و سیرت و سخن گفتن، شبیه ترین مردم به پیامبر توست و ما هر گاه مشتاق پیامبرت می شدیم، به او می نگریستیم». سپس، بانگ بر آورد و فرمود: «ای پسر سعد! خداوند، رَحِمْتَ را قطع کند، همان گونه که رَحِمَ مراقطع کردی». سپس علی اکبر علیه السلام به پیش آمد و به سختی با دشمن جنگید و گروه فراوانی را کُشت. سپس به نزد پدرش باز گشت و گفت: ای پدر! تشنگی، مرا کُشت و سنگینی آهن [زره و کلاه خود و شمشیر، مرا به رنج افکنده است. آیا آبی برای نوشیدن، یافت می شود؟ حسین علیه السلام گریست و گفت: «وای، وای! ای پسر عزیزم! از کجا آب بیاورم؟ اندکی بجنگ که خیلی زود، جَدَّتِ مُحَمَّدٌ صلی الله علیه و آله را می بینی و او از جام لبالبش، شربتی به تو می نوشاند که دیگر هرگز تشنه نشوی». علی اکبر علیه السلام، به میدان باز گشت و بهترین نبردش را به نمایش گذاشت. مُنْقِذُ بنِ مَرْه عَبدی، تیری به سوی او پرتاب کرد و او را به زمین انداخت. علی اکبر علیه السلام، ندا داد: ای پدر! سلام بر تو!

۱. [در نفس المهموم (ص ۵۸۹) آمده: ممکن است که مراد علی اکبر علیه السلام از سنگینی آهن، فراوانی سپاه دشمن باشد.

الملهوف: این، جَدَم است که به تو سلام می رساند و می فرماید: «زودتر، به سوی ما بیا». سپس، صیحه‌ای کشید و جان داد. حسین علیه السلام آمد و بر بالای سرش ایستاد و گونه بر گونه‌اش نهاد و فرمود: «خداوند، بکُشد کسانی را که تو را کُشتند! چه قدر در برابر خدا و بر هتک حرمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، گستاخ بودند! دنیا، پس از تو، ویران باد!». زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام، بیرون آمد و فریاد می زد: ای محبوب من! ای زاده برادرم! آن گاه، آمد و خود را بر روی [پیکر] علی اکبر علیه السلام انداخت. حسین علیه السلام نیز آمد و او را بلند کرد و به نزد زنان، باز گرداند. آن گاه، مردان خاندان حسین علیه السلام، یک به یک، به میدان رفتند و دشمن، گروهی از آنان را به شهادت رساند. حسین علیه السلام، در آن حال، بانگ بر آورد و فرمود: «ای عموزادگان! شکیبا باشید. ای خاندان من! شکیبایی کنید. شکیبایی کنید که - به خدا سوگند -، پس از امروز، هیچ گاه خواری نخواهید دید». اَفَلَمَّا لَمْ يَبَقْ مَعَهُ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِهِ، خَرَجَ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَكَانَ مِنْ أَصْبَحِ النَّاسِ وَجْهًا، وَأَحْسَنِهِمْ خُلُقًا - فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ، فَأَذِنَ لَهُ؛ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَةً آيِسٍ مِنْهُ، وَأَرْخَى عَلَيْهِ السَّلَامُ عَيْنَيْهِ وَبَكَى. ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ صلی الله علیه و آله، وَكُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ. فَصَاحَ وَقَالَ: يَا بَنَ سَعْدٍ، قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي. فَتَقَدَّمَ نَحْوَ الْقَوْمِ، فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا، وَقَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ وَقَالَ: يَا أَبَتِ! الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي، وَثِقَلُ الْحَدِيدِ قَدْ أَجْهَدَنِي، فَهَلْ إِلَى شَرِبَةِ مَاءٍ مِنْ سَبِيلٍ؟ فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: وَاعُوْثَاهُ! يَا بُنَيَّ مِنْ أَيْنَ آتَى بِالماءِ، قَاتِلَ قَلِيلًا، فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلْقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا صلی الله علیه و آله، فَيَسْقِيكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرِبَهُ لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا. فَرَجَعَ إِلَى مَوْقِفِ النَّزَالِ، وَقَاتَلَ أَعْظَمَ الْقِتَالِ، فَرَمَاهُ مُنْقِذُ بَنِ مَرْه الْعَبْدِيُّ بِسَهْمٍ فَصَيَّرَعَهُ، فَنَادَى: يَا أَبَتَاهُ عَلَيْكَ مِنَ السَّلَامِ، هَذَا جَدِّي يُقْرِئُكَ السَّلَامَ، وَيَقُولُ لَكَ: عَجَّلِ الْقُدُومَ عَلَيْنَا، ثُمَّ شَهَقَ شَهَقَةً فَمَاتَ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ، وَقَالَ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ! مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ! وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ. قَالَ الزَّوَاي: وَحَرَجَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تُنَادِي: يَا حَبِيبَاهُ، يَا بَنَ أَخَاهُ! وَجَاءَتْ فَأَكْبَتَ عَلَيْهِ، فَجَاءَ الْحُسَيْنُ

علیه السلام فَأَخَذَهَا وَرَدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ . ثُمَّ جَعَلَ أَهْلُ بَيْتِهِ يَخْرُجُ مِنْهُمْ الرَّجُلُ بَعْدَ الرَّجُلِ ، حَتَّى قَتَلَ الْقَوْمُ مِنْهُمْ جَمَاعَةً ، فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي تِلْكَ الْحَالِ : صَبْرًا يَا بَنِي عُمُوْمَتِي ، صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي ، صَبْرًا فَوَاللَّهِ لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَيْدًا (المهلوف: ص ۱۶۶) . مقاتل الطالبیین : مدائنی می گوید : عباس بن محمّد بن رزین ، از علی بن طلحه و ابو مخنف ، از عبد الرحمان بن یزید بن جابر ، از حمید بن مسلم ؛ و نیز عمر بن سعد بصری ، از ابو مخنف ، از زُهِیر بن عبد الله خنعمی ؛ و همچنین ، احمد بن سعید ، از یحیی بن حسن علوی ، از بکر بن عبد الوهاب ، از اسماعیل بن ابی ادریس ، از پدرش ، از صادق علیه السلام ، از پدرش باقر علیه السلام ، برایم نقل کرده‌اند که مجموع هر سه نقل ، این است : نخستین کشته خاندان ابو طالب در کنار حسین علیه السلام ، فرزندش علی اکبر بود . او بر دشمن ، هجوم می‌برد و می‌گفت : من علی ، پسر حسین بن علی ام . به خانه خدا سوگند که ما به پیامبر صلی الله علیه و آله ، نزدیک‌تریم ، از این شَبَث [بن ربیع] و از شمر پست . شما را [آن قدر] با شمشیر می‌زنم ، تا این که [شمشیرم] در هم پیچیده شود ؛ شمشیر زدن جوانی هاشمی و علوی و امروز ، پیوسته ، از پدرم حمایت می‌کنم . به خدا سوگند که پسر بی‌نسب (ابن زیاد) ، نمی‌تواند بر ما حکم برآند . او این کار را بارها انجام داد . مَرَّةً بن مُنْقِذِ عبدی به او نگریست و گفت : گناهان عرب بر دوش من باشد ، اگر او مانند آنچه می‌بینم ، انجام دهد و بر من بگذرد و من ، مادرش را به عزایش نشانم !

علی اکبر علیه السلام که به دشمن ، هجوم می‌برد و مانند قبل رَجَز می‌خواند ، بر مَرَّة گذشت . مَرَّة ، نیزه‌ای به او زد و او را بر زمین انداخت . سپاهیان نیز او را در میان گرفتند و با شمشیرهایشان ، تکه تکه‌اش کردند .

ابو مخنف ، از سلیمان بن ابی راشد ، از حمید بن مسلم نقل می‌کند که گفت : در روز عاشورا ، به گوش خود شنیدم که حسین علیه السلام فرمود : «خداوند ، بکشد کسانی که تو را کُشتند ، ای پسر ! چه قدر در برابر خدا و بر هتک حرمت پیامبر صلی الله علیه و آله ، گستاخ بودند !» .

سپس فرمود : «دنیا ، پس از تو ، ویران باد !» .

حمید گفت : و گویی به زنی می‌نگرم که مانند خورشید هنگام طلوع ، به شتاب ، بیرون دوید و فریاد می‌کشید : ای محبوب من ، ای زاده برادر !

در باره‌اش پرس و جو کردم . گفتند : این ، زینب ، دختر علی بن ابی طالب است .

سپس ، آمد تا خود را بر روی [پیکر] علی اکبر علیه السلام انداخت . حسین علیه السلام نیز به سوی او آمد و دستش را گرفت [و بلند کرد] و به سوی خیمه بُرد . آن گاه ، به سوی فرزندش باز گشت و جوانان [خاندانش] به سویش آمدند . حسین علیه السلام به آنها فرمود : «برادران را ببرید !» .

آنان نیز او را از آن جا بردند و جلوی خیمه‌اش ، بر زمین نهادند .

احمد بن سعید ، از یحیی بن حسن علوی ، از چندین نفر ، از محمد بن عُمیر ، از احمد بن عبد الرحمان بصری ، از عبد الرحمان بن مهدی ، از حمّاد بن سَلَمَه ، از سعید بن ثابت ، نقل کرده است که گفت : چون علی اکبر علیه السلام به سوی دشمن ، بیرون آمد ، حسین - که درودها و سلام خدا بر او باد - ، چشمانش را بر زمین دوخت و گریست . سپس گفت : «خدایا ! تو بر اینها گواه باش که جوانی به سوی آنان رفت که شبیه‌ترین مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود» .

علی اکبر علیه السلام ، به سوی آنان ، حمله می‌برد و سپس ، به نزد پدرش باز می‌گشت و می‌گفت : پدر ! تشنه‌ام .

حسین علیه السلام به او فرمود : «شکیبایی کن - ای محبوب من - که به شب نرسیده ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از جام خویش ، تو را سیراب می‌گرداند» .

او پی در پی ، حمله می‌کرد تا آن که تیری به او اصابت کرد و بر گلویش نشست و آن را درید . در خون خود ، دست و پا می‌زد که ندا داد : ای پدر ! درود بر تو ! این ، جَدَم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید : «به سوی ما

بشتاب! .

آن گاه ، صیحه ای کشید و جان داد ۱۰. قَالَ الْعِدَائِيُّ ، عَنْ الْعَبَّاسِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ رَزِينٍ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ طَلْحَةَ ، وَعَنْ أَبِي مِخْنَفٍ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ جَابِرٍ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، وَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ الْبَصْرِيُّ ، عَنْ أَبِي مِخْنَفٍ عَنْ زُهَيْرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْخَثْعَمِيِّ ، وَحَدَّثَنِيهِ أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْحَسَنِ الْعَلَوِيِّ ، عَنْ بَكْرِ بْنِ عَبْدِ الْوَهَّابِ ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ أَبِي إِدْرِيسَ ، عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ أَبِيهِ ، دَخَلَ حَدِيثُ بَعْضِهِمْ فِي حَدِيثِ الْآخَرِينَ: إِنَّ أَوَّلَ قَتِيلٍ قُتِلَ مِنْ وَلَدِ أَبِي طَالِبٍ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنُهُ عَلِيُّ ، قَالَ: فَأَخَذَ يَشُدُّ عَلَى النَّيَّاسِ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ مِنْ شَبَثِ ذَاكَ وَمِنْ شَتْرِ الدَّنِيِّ؟ أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَلْتَوِي ضَرْبَ غُلَامِ هَاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ وَلَا أَزَالُ الْيَوْمَ أَحْمِي عَنْ أَبِي وَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعْيِ فَفَعَلَ ذَلِكَ مِرَارًا ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ مُرَّةً بَنُ مُنْقِذِ الْعَبْدِيِّ ، فَقَالَ: عَلِيُّ آثَامُ الْعَرَبِ ، إِنْ هُوَ فَعَلَ مِثْلَ مَا أَرَاهُ يَفْعَلُ ، وَمَرَّ بِي أَنْ أَثْكِلَهُ أُمَّهُ.

فَمَرَّ يَشُدُّ عَلَى النَّاسِ وَيَقُولُ كَمَا كَانَ يَقُولُ ، فَأَعْتَرَضَهُ مُرَّةً وَطَعَنَهُ بِالرُّمَحِ فَصَرَعَهُ ، وَاعْتَوَرَهُ النَّاسُ فَقَطَّعُوهُ بِأَسْيَافِهِمْ.

وقال أبو مِخْنَفٍ: عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي رَاشِدٍ ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ ، قَالَ: سَمِعْتُ أُذُنِي يَوْمَئِذٍ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ يَا بُنَيَّ ، مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ! وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! ثُمَّ قَالَ: عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ.

قال حُمَيْدٌ: وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى امْرَأَةٍ خَرَجَتْ مُسْرِعَةً كَأَنَّهَا الشَّمْسُ الطَّالِعَةُ ، تُنَادِي يَا حَبِيبَا! يَا بَنَ أَخَاهُ! فَسَأَلْتُ عَنْهَا فَقَالُوا: هَذِهِ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ جَاءَتْ حَتَّى انْكَبَتْ عَلَيْهِ ، فَجَاءَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَ يَبْدِيهَا إِلَى الْفُسْطَاطِ ، وَأَقْبَلَ إِلَى ابْنِهِ ، وَأَقْبَلَ فِتْيَانُهُ إِلَيْهِ فَقَالَ: احْمِلُوا أَحَاكُمْ ، فَحَمَلُوهُ مِنْ مَصْرَعِهِ ذَلِكَ ، ثُمَّ جَاءَ بِهِ حَتَّى وَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيِ فُسْطَاطِهِ.

حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ ، قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ الْحَسَنِ الْعَلَوِيُّ ، قَالَ: حَدَّثَنَا غَيْرُ وَاحِدٍ ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عُمَيْرٍ ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْبَصْرِيِّ ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ مَهْدِيٍّ ، عَنْ حَمَّادِ بْنِ سَلَمَةَ ، عَنْ سَعِيدِ بْنِ ثَابِتٍ ، قَالَ: لَمَّا بَرَزَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِمْ ، أَرَخَى الْحُسَيْنُ صِلَواتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ عَيْنِيهِ فَبَكَى ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ كُنْ أَنْتَ الشَّهِيدَ عَلَيْهِمْ ، فَبَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ الْخَلْقَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

فَجَعَلَ يَشُدُّ عَلَيْهِمْ ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى أَبِيهِ فَيَقُولُ: يَا أَبَه الْعَطَشُ! فَيَقُولُ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اصْبِرْ حَبِيبِي؛ فَإِنَّكَ لَا تُمْسِي حَتَّى يَسْقِيكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِكَأْسِهِ ، وَجَعَلَ يَكُرُّ كُرَّةً بَعْدَ كُرَّةٍ ، حَتَّى رُمِيَ بِهِمْ فَوَقَعَ فِي حَلْقِهِ فَخَرَقَهُ ، وَأَقْبَلَ يَنْقَلِبُ فِي دَمِهِ ، ثُمَّ نَادَى: يَا أَبَتَاهُ ، عَلَيْكَ السَّلَامُ ، هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقَرِّتُكَ السَّلَامَ ، وَيَقُولُ: عَجَّلِ الْقُدُومَ إِلَيْنَا ، وَشَهَقَ شَهَقَةً فَارَقَ الدُّنْيَا (مقاتل الطالبين: ص ۱۱۵؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۵) .

من علی ، پسر حسین بن علی ام که جد پدری شان پیامبر صلی الله علیه و آله است . به خانه خدا سوگند که ما به داشتن وصی ، شایسته تریم و به خدا سوگند که بی نسب (ابن زیاد) ، نمی تواند بر ما حکم براند ! شما را با شمشیر می زنم و از پدرم ، حمایت می کنم و [آن قدر] با نیزه شما را می زنم تا این که خم شود شمشیر زدن جوان هاشمی علوی . آن گاه ، هفتاد تن از جنگجویان آنان را کشت . سپس به سوی پدرش باز گشت و در حالی که زخم هایی به او رسیده بود ، گفت : ای پدر ! تشنه ام .

حسین علیه السلام فرمود : «جَدْتُ ، [به زودی] تو را سیراب خواهد گرداند» .

آن گاه ، او دوباره بر آنان ، حمله بُرد و می خواند : حقیقت جنگ ، نمایان شده است و پس از آن ، راستی و پایداری ، آشکار می شود . به خدای صاحب عرش ، سوگند ، نه شما را رها می کنیم و نه شمشیرهایمان را غلاف می کنیم . مُرَّةً بَنُ مُنْقِذِ عَبْدِي ، از پشت به او نیزه زد [و دیگر سپاهیان دشمن ، گردش را گرفتند] او را با شمشیرهایشان زدند .

حسین علیه السلام فرمود : «دُنْیا ، پس از تو ، ویران باد!» .

آن گاه ، او را به سینه اش چسباند و به درگاه خیمه اش بُرد . مادرش شهربانو ، مات و مبهوت ، به

او می نگریست و هیچ نمی گفت ؛ و حسین علیه السلام ، تنها ماند ۲. تَقَدَّمَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَكْبَرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَهُوَ ابْنُ ثَمَانَ عَشْرَةَ

سَنَةً، وَيُقَالُ: ابْنُ خَمْسٍ وَعَشْرِينَ، وَكَانَ يُشَبِّهُ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَلْقًا وَخُلُقًا وَنُطْقًا، وَجَعَلَ يَرْتَجِزُ وَيَقُولُ: أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ عُصْبَةِ جَدِّ أَبِيهِمُ النَّبِيِّ نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أُولَى بِالْوَصِيِّ وَاللَّهُ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعَى أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمِي عَنْ أَبِي أَطْعَنُكُمْ بِالزُّمَحِ حَتَّى يَنْتَنِي طَعْنَ غُلَامِ هَاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ فَقَتَلَ سَبْعِينَ مُبَارِزًا، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ وَقَدْ أَصَابَتْهُ جِرَاحَاتٌ، فَقَالَ: يَا أَبُهِ الْعَطَشُ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَسْقِيكَ جَدُّكَ، فَكَرَّرَ أَيْضًا عَلَيْهِمْ وَهُوَ يَقُولُ: الْحَرْبُ قَدْ بَأَتْ لَهَا حَقَائِقُ وَظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مَصَادِقُ وَاللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ لَا تُفَارِقُ جُمُوعَكُمْ أَوْ تُغَمَّدُ الْبَوَارِقُ فَطَعَنَهُ مُرَّةً ابْنُ مُنْقِذِ الْعَبْدِيِّ عَلَى ظَهْرِهِ غَدْرًا، فَضَرَبُوهُ بِالسَّيْفِ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا، وَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَأَتَى بِهِ إِلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ، فَصَارَتْ أُمُّهُ شَهْرَبَانُوِيَّةً وَلَهْيَ، تَنْظُرُ إِلَيْهِ وَلَا تَتَكَلَّمُ، فَبَقِيَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحِيدًا (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۹). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: علی اکبر علیه السلام - که مادرش لیلا، دختر ابی مُرَّة بن عُروَه بن مسعود ثقفی و آن هنگام، هجده ساله بود -، گام پیش نهاد. هنگامی که حسین علیه السلام او را دید، محاسن سپیدش را رو به آسمان کرد و گفت: «خدایا! تو بر این قوم، گواه باش که جوانی به سوی آنان رفت که از نظر صورت، سیرت و سخن گفتن، شبیه‌ترین مردم به پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله بود و ما هر گاه مشتاق روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌شدیم، به روی او می‌نگریستیم. خدایا! برکت‌های زمین را از آنان، باز دار و چون چنین کردی، آنها را دچار تفرقه و گروه گروه کن و هر یک را به راهی بیر و حاکمان را هیچ گاه از آنان، راضی مدار، که آنان ما را دعوت کردند تا یاری‌مان دهند؛ اما بر ما هجوم آوردند که با ما بجنگند و ما را بکشند». آن گاه، حسین علیه السلام بر عمر بن سعد، بانگ بر آورد که: «چه می‌خواهی؟ خداوند، خویشاوندی تو را قطع کند و کارت را بر تو مبارک نگرداند و کسی را بر تو مسلط کند که تو را در بستر بکشد، همان گونه که خویشان مرا از میان بردی و نزدیکی‌ام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را پاس نداشتی». آن گاه، صدایش را بلند کرد و [این آیه را] قرائت کرد: (خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید. آنها دودمانی بودند که برخی، از برخی دیگر گرفته شده

۱. در گزارش‌های دیگر، نام مادر علی اکبر علیه السلام، لیلا ذکر شده است. نیز علی اکبر علیه السلام، نخستین شهید از خانواده امام علیه السلام بوده است. این، بدان معناست که عباس علیه السلام و برادرانش، پس از شهادت علی اکبر علیه السلام، هنوز زنده و در کنار امام حسین علیه السلام بوده‌اند -

بودند؛ و خداوند، شنوا و داناست). ۱. سپس علی اکبر علیه السلام، حمله بُرد و چنین رَجَز خواند: من علی، پسر حسین بن علی ام به خانه خدا سوگند که ما به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌تریم. و به خدا سوگند که بی‌نَسَب (ابن زیاد)، نمی‌تواند بر ما حکم براند. شما را [آن قدر] با نیزه می‌زنم تا این که خم شود [و آن قدر] شما را با شمشیر می‌زنم تا آن که در هم پیچد؛ زدن جوان هاشمی علوی. وی، پیوسته می‌جنگید تا ضجّه کوفیان، از فراوانی کُشتگان‌شان، بلند شد. حتی روایت شده که او با وجود تشنگی، صد و بیست مرد از آنان را کُشت. سپس به سوی پدرش باز گشت و در حالی که زخم‌های فراوانی به او زده بودند، گفت: ای پدر! تشنگی مرا کُشت و سنگینی آهن، تاب مرا بُرد. آیا آبی برای نوشیدن هست تا با آن در برابر دشمن، نیرو بیابم؟ حسین علیه السلام گریست و فرمود: «ای پسر عزیزم! بر محمد و علی و پدرت، سخت است که از آنان، چیزی بخواهی و آن را اجابت نکنند، و از آنان، یاری بخواهی و تو را یاری نکنند. پسر عزیزم! زبانت را [بیرون] بیاور».

آن گاه، زبانش را گرفت و آن را مکید. سپس، انگشترش را به او داد و فرمود: «این انگشتر را به دهانت بگیر و برای نبرد با دشمنت، باز گرد که من، امید می‌برم که شب نرسیده، از کاسه لبریز جدّت، چنان شربتی بنوشی که پس از آن، دیگر هرگز تشنه نشوی». پس علی اکبر علیه السلام به میدان باز گشت و حمله بُرد و چنین رَجَز می‌خواند: حقیقت جنگ، نمایان شده است و

پس از آن، راستی و پایداری، آشکار می‌شود. به خدای صاحب عرش، سوگند، نه شما را رها می‌کنیم و نه شمشیرهایمان را غلاف می‌کنیم. او به جنگ، ادامه داد و دویست نفر را کشت. سپس، مُنْقِذ بن مُرّه عبدی، ضربه‌ای بر فرق سرش زد که او را به زمین انداخت. [دیگر] سپاهیان نیز شمشیرهایشان را بر او فرود آوردند. او از گردن اسب، آویخت. اسب، او را به میان دشمن بُرد و آنان، او را با شمشیرهایشان، تکه‌تکه کردند. چون جان به گلویش رسید، با بالاترین صدایش ندا داد: ای پدر! این، جدم پیامبر

۱. آل عمران: آیه ۳۳ و ۳۴. (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّهُ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ). ثُمَّ حَمَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَهُوَ يَقُولُ: أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أَوْلَىٰ بِالنَّبِيِّ وَاللَّهُ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعَىٰ أَطْعَمَكُمْ بِالزَّمْعِ حَتَّى يَشْنَىٰ أَضْرِبَكُمْ بِالسَّيْفِ حَتَّى يَلْتَوِي ضَرْبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ عَلَوِيٍّ فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى ضَجَّ أَهْلُ الْكُوفَةِ لِكَثْرَةِ مَنْ قَتَلَ مِنْهُمْ، حَتَّى أَنَّهُ رَوَى أَنَّهُ عَلَى عَطَشِهِ قَتَلَ مِئَةً وَعِشْرِينَ رَجُلًا، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ وَقَدْ أَصَابَتْهُ جِرَاحَاتٌ كَثِيرَةٌ، فَقَالَ: يَا أَبَه! الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي، وَثَقُلَ الْحَدِيدُ قَدْ أَجْهَدَنِي، فَهَلْ إِلَى شَرِيَةٍ مِنْ مَاءٍ سَبِيلٌ، أَتَقْوَىٰ بِهَا عَلَى الْأَعْدَاءِ؟ فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ: يَا بُنَيَّ! عَزَّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى عَلِيٍّ وَأَبِيكَ أَنْ تَدْعُوهُمْ فَلَا يُجِيبُونَكَ، وَتَسْتَغِيثَ بِهِمْ فَلَا يُغِيثُونَكَ، يَا بُنَيَّ! هَاتِ لِسَانَكَ، فَأَخَذَ لِسَانَهُ فَمَضَّه، وَدَفَعَ إِلَيْهِ خَاتَمَهُ، وَقَالَ لَهُ: خُذْ هَذَا الْخَاتَمَ فِي فِكَكَ، وَارْجِعْ إِلَى قِتَالِ عَدُوِّكَ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ لَا تُمِيتَنِي حَتَّى يَسْقِيَكَ جَدُّكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرِبَهُ لَا تَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا. فَرَجَعَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْقِتَالِ، وَحَمَلَ وَهُوَ يَقُولُ: الْحَرْبُ قَدْ بَانَتْ لَهَا حَقَائِقُ وَظَهَرَتْ مِنْ بَعْدِهَا مَصَادِقُ وَاللَّهُ رَبُّ الْعَرْشِ لَا تُفَارِقُ جُمُوعَكُمْ أَوْ تُغَيِّدَ الْبَوَارِقُ وَجَعَلَ يُقَاتِلُ حَتَّى قَتَلَ تَمَامَ الْمِثْنَيْنِ، ثُمَّ ضَرَبَهُ مُنْقِذُ بْنُ مُرَّةَ الْعَبْدِيُّ عَلَى مَفْرِقِ رَأْسِهِ ضَرْبَةً صَدَّرَعَهُ فِيهَا، وَضَرَبَهُ النَّاسُ بِأَسْيَافِهِمْ، فَاعْتَنَقَ الْفَرَسُ فَحَمَلَهُ الْفَرَسُ إِلَى عَسْكَرِ عَدُوِّهِ، فَقَطَّعُوهُ بِأَسْيَافِهِمْ إِرْبًا إِرْبًا، فَلَمَّا بَلَغَتْ رُوحُهُ التَّرَافِي، نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا أَبْنَاهُ! هَذَا جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ، قَدْ سَقَانِي بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرِبَهُ لَا أَظْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا، وَهُوَ يَقُولُ لَكَ: الْعَجَلُ! فَإِنَّ لَكَ كَأْسًا مَذْخُورَةً. فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ! يَا بُنَيَّ، مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ، وَعَلَى انْتِهَاكَ حُرْمِيَّةَ رَسُولِ اللَّهِ! عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا. قَالَ حَمِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ: لَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى امْرَأَةٍ خَرَجَتْ مُسْرِعَةً كَأَنَّهَا الشَّمْسُ طَالِعَةٌ، تُنَادِي بِالْوَيْلِ وَالْثُبُورِ، تَصِيحُ: وَاحْبِيبَاهُ! وَائِمْرَةُ فُؤَادَاهُ! وَانُورَ عَيْنَاهُ! فَسَأَلْتُ عَنْهَا فَقِيلَ: هِيَ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ. ثُمَّ جَاءَتْ حَتَّى انْكَبَتْ عَلَيْهِ، فَجَاءَ إِلَيْهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى أَخَذَ بِيَدِهَا وَرَدَّهَا إِلَى الْفُسْطَاطِ. ثُمَّ أَقْبَلَ مَعَ فِتْيَانِهِ إِلَى ابْنِهِ، فَقَالَ: إِحْمِلُوا أَخَاكُمْ، فَحَمَلُوهُ مِنْ مَصْرَعِهِ حَتَّى وَضَعُوهُ عِنْدَ الْفُسْطَاطِ الَّذِي يُقَاتِلُونَ أَمَامَهُ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۳۰، الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۴).

خدا صلی الله علیه و آله است که با کاسه لبریزش، به من شربت می‌نوشاند که پس از آن، هرگز تشنه نخواهم شد و به تو می‌فرماید: «بشتاب که کاسه‌ای برایت، نگاه داشته‌اند!».

حسین علیه السلام، بانگ بر آورد: «خداوند، بگشاید کسانی را که تو را کشتند، ای پسر عزیزم! چه قدر در برابر خدا و بر هتک حرمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، گستاخ بودند! دنیا، پس از تو، ویران باد!».

حَمِيد بن مسلم می‌گوید: گویی هم‌اینک به زنی می‌نگرم که به سان خورشید هنگام طلوع، به شتاب، بیرون می‌آید و آه و ناله سر داده، فریاد می‌کشد: وای، محبوب من! وای، میوه دلم و نور چشمم!

در باره‌اش پرسیدم. گفتند او زینب، دختر علی است.

سپس، آمد تا خود را بر روی [پیکر] او انداخت. حسین علیه السلام به سوی او آمد و دستش را گرفت و [بلند کرد و] به خیمه‌اش باز گرداند.

آن گاه ، با جوانان [خاندان خود] به سوی فرزندش رفت و فرمود : «برادران را ببرید !»

آنها ، او را از آن جایی که بر زمین افتاده بود ، برداشتند و آوردند و پیش روی خیمه‌ای نهادند که جلوی آن می‌جنگیدند ۱. فَتَقَدَّمَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - وَأُمُّهُ لَيْلَى بِنْتُ أَبِي مُرَّةَ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُودِ الثَّقَفِيِّ - وَهُوَ يَوْمَئِذٍ ابْنُ ثَمَانَ عَشْرَةَ سَنَةً، فَلَمَّا رَأَاهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَفَعَ شَيْبَتَهُ نَحْوَ السَّمَاءِ، وَقَالَ :

اللَّهُمَّ اشْهَدْ عَلَي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خَلْقًا وَخُلُقًا وَمَنْطِقًا بِرَسُولِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى وَجْهِ رَسُولِكَ نَظَرْنَا إِلَى وَجْهِهِ، اللَّهُمَّ فَامْنَعُهُمْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ، وَإِنْ مَنَعْتَهُمْ فَفَرِّقْهُمْ تَفْرِيقًا، وَمَزَقْهُمْ تَمْزِيقًا، وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قَتَادًا، وَلَا تُرْضِ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ أَبَدًا؛ فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِنَنْصُرُونَ ثُمَّ عَدَوْنَا عَلَيْنَا يُقَاتِلُونَا وَيَقْتُلُونَا.

ثُمَّ صَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِعُمَرَ بْنِ سَعْدٍ: مَا لَكَ؟ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ، وَلَا بَارَكَ لَكَ فِي أَمْرِكَ، وَسَلِّطْ عَلَيْكَ مَنْ يَذْبَحُكَ عَلَى فِرَاشِكَ، كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي، وَلَمْ تَحْفَظْ قَرَابَتِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ! ثُمَّ رَفَعَ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَوْتَهُ وَقَرَأَ عَلَى أَكْبَرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - که مادرش لیلی ، دختر ابو مرّه بن عروّه بن مسعود بن معتب ثقفی بود و مادر لیلی ، میمونه ، دختر ابوسفیان بن حُزب بود - ، به دست مرّه بن مُنْقِذ بن نُعْمَانِ عَبدی ، کشته شد ۱. قَتَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - وَأُمُّهُ لَيْلَى ابْنَةُ أَبِي مُرَّةَ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُودِ بْنِ مُعْتَبِ الثَّقَفِيِّ، وَأُمُّهَا مَيْمُونَةُ ابْنَةُ أَبِي سَيْفِيَانَ بْنِ حَرْبٍ - قَتَلَهُ مُرَّةُ بْنُ مُنْقِذِ بْنِ النُّعْمَانِ الْعَبْدِيُّ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۸، تاریخ خلیفه بن خِیاط: ص ۱۷۹) . ر .

ک : ج ۱ ص ۱۴۵ (بخش دوم / فصل پنجم / لیلی) و ص ۱۵۱ (بخش دوم / فصل ششم / علی اکبر) -----

۱. ر . ک : ج ۱ ص ۱۴۹ (بخش دوم / فصل ششم: فرزندان) و ص ۱۵۵ (فصل ششم / علی اصغر).

۴ / ۲ کودک خردسال

پیش از این ، در یاد کرد فرزندان امام حسین علیه السلام ، اشاره کردیم که بر پایه برخی از گزارش‌ها ، ایشان ، شش پسر داشته که دو تن از آنان ، عبد الله و علی اصغر ، نام داشته‌اند ۲. احتمالاً - همان‌طور که ابن طلحه گفته - ۳،

این دو فرزند امام علیه السلام ، هر دو در روز عاشورا ، شهید شده‌اند ، ۴ با این تفاوت -----

۲. ر . ک : ص ۱۷۸ ح ۱۰۱۹ . ر . ک : ص ۱۷۸ ح ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ . نیز، ر.ک: همین شهادت‌نامه : ج ۱ ص ۱۴۹ (بخش دوم / فصل ششم: فرزندان).

که یکی شیرخواره بوده است و دیگری ، چند ساله .

گزارش‌هایی که کلمه «رَضِيع (شیرخواره)» ۱ در آنها به کار رفته و یا تصریح می‌کنند که فرزندى از امام علیه السلام که در روز عاشورا به دنیا آمده بود ، روی دست پدر ، تیر خورد و شهید شد ، ۲ به شهادتِ یکی از این فرزندان ، اشاره دارند (البته باید توجه داشت آنچه مکرّر شنیده می‌شود که آن کودک ، شش ماهه بوده ، سند معتبری ندارد) ۳.

اما گزارش‌هایی که به شهادت فرزند سه ساله امام علیه السلام اشاره کرده‌اند یا تعبیرهای مشابه و نزدیک به آن دارند ، ۴ مربوط به شهادت فرزند دیگر ایشان‌اند ۵.

با این همه ، باید گفت که تشابه بسیاری از گزارش‌ها در باره : نام کودک ، نام مادرش ۶ و نام قاتلش و همچنین عدم تصریح اکثر منابع به شهادت دو فرزند خردسال امام حسین علیه السلام در صحنه عاشورا ، مانع از آن است که این فرضیه ، از حدّ یک احتمال ، فراتر رود .

در «زیارت ناحیه مقدّسه» آمده است :

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ الطِّفْلِ الرَّضِيعِ ، الْمَرْمِيِّ الصَّرِيعِ ، الْمُتَشَحِّطِ دَمًا ، الْمُصْعَدِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ ، الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حِجْرِ

أَبِيهِ ، لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ حَرَمَلَهُ بَنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ وَ ذَوِيهِ ۷ .

۱. ر. ک : ص ۱۷۵ ح ۱۰۱۳ . ۲. الحدائق الوردیّة : ج ۱ ص ۱۲۰ ، الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۱ . ۳. منشأ این سخن ، احتمالاً نسخه منتشر شده مقتل ضعیف منسوب به ابو مخنف (ص ۱۲۹ / طبع مکتبه الشریف الرضی) باشد که در آن آمده : «از عمر او (علی اصغر) شش ماه گذشته بود» . گفتنی است که این سخن ، در هیچ منبع معتبری و حتی در نسخه خطی ای از همین کتاب - که در کتاب‌خانه تخصصی حدیث (قم / دار الحدیث) ، موجود است - نیامده است . البته گزارشی از «پنج ماهه» بودن وی ، در قصیده مقتل کسایی مروزی (م ۳۹۱ ق) (ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۰ ص ۳۲۳) و گزارشی از «یک‌ساله» بودن وی ، در تاریخ بلعمی (ج ۴ ص ۷۱۰) آمده است . ۴. ر. ک : ص ۱۷۸ ح ۱۰۱۸ . ۵. ر. ک : الحدائق الوردیّة : ج ۱ ص ۱۲۰ ، الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۱ . نیز ، همین شهادت‌نامه : ر. ک : ص ۱۷۸ ح ۱۰۱۸ و ۱۰۱۹ . ۶. بیشتر منابع ، نام مادر این کودک را «رَبَاب» آورده‌اند ، از جمله : الاختصاص : ص ۸۳ ، مجموعه نفیسه : ص ۱۱۰ (تاج الموالید) ؛ نسب قریش : ص ۵۹ . نیز ، ر. ک : همین شهادت‌نامه : ج ۲ ص ۱۷۵ ح ۱۰۱۴ و ص ۱۷۹ ح ۱۰۲۲ و ج ۱ ص ۱۴۶ (بخش دوم / فصل پنجم / رباب) و ص ۱۴۹ (بخش دوم / فصل ششم : فرزندان) . ۷. ر. ک : ص ۹۰۹ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم ، به روایت الإقبال) . در زیارت رجبیه ، به روایت المزار الکبیر شهید اوّل (ص ۱۴۹) ، فقط جمله اوّل و آخر این عبارت آمده است (ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۱۶ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) .

----- سلام بر عبد الله بن الحسین ، کودک شیرخواره تیر خورده ضربت خورده به خون تپیده که خورش به آسمان ، پرتاب شد و در دامان پدرش ، با تیر ، سر بُریده شد ! خدا لعنت کند حرمه بن کاهل اسدی و همراهانش را که به او تیر زدند !

همچنین در «زیارت نخست ناحیه» آمده است :

السَّلَامُ عَلَى عَلِيٍّ الْكَبِيرِ ، السَّلَامُ عَلَى الرَّضِيعِ الصَّغِيرِ .

سلام بر علی بزرگ ! سلام بر شیرخواره کوچک !

گفتنی است که در شماری از منابع متأخر ، مطالبی در ذکر مصائب علی اصغر ، گزارش شده است که در منابع قابل استناد ، دیده نمی‌شود ؛ مانند آنچه در روضه الشهداء ، در پایان نقل زیر ، در باره بی‌شیر شدن مادر علی اصغر آمده است که :

[امام حسین علیه السلام ،] علی اصغر را روی دست آورده و آواز داد که :

ای قوم ! اگر به زعم شما ، من گناه کرده‌ام ، این طفل ، باری ، هیچ گناهی ندارد . وی را یک جرعه آب دهید ۲ که از غایت تشنگی ، شیر در پستان مادرش نمانده ۳ .

یا آنچه در کتاب مَصْرَعُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ آمده که :

در میان لشکر عمر بن سعد ، در باره آب دادن به علی اصغر ، اختلاف افتاد . ابن سعد به حرمه گفت : این نزاع را قطع کن ! ۴

یا آنچه در سوگ‌نامه آل محمد صلی الله علیه و آله آمده است که :

حرمه به مختار گفت : اکنون که مرا می‌کشی ، بگذار کارهای خودم را بگویم تا قلبت را بسوزانم . ای امیر ! من ، سه تیر سه‌شاخه داشتم که آنها را با زهر ، آمیخته کرده بودم . با یکی از آنها ، گلوی علی اصغر را در آغوش حسین ، دریدم ؛ با دومی ، قلب

حسین را نشانه رفتم ... ، و با سومی ، گلوی عبد الله بن حسن را ۵ .

یا آنچه در مُخْرِقُ الْقُلُوب آمده است که :

۱. ر. ک : ص ۸۹۵ ح ۲۱۰۹ (زیارت نخست، به روایت المزار الکبیر). نیز، ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۲۸۸ ح ۳۳۳۲ (فصل چهاردهم: زیارتی که سید مرتضی با آن، امام علیه السلام را زیارت کرد). ۲. تا این قسمت از این نقل، با گزارش ترجمه الفتوح (ص ۹۰۲)، مشترک است. ۳. روضه الشهداء : ص ۳۴۲. البته این نقل، بدون جمله آخر، در تاریخ بلعمی آمده و بی‌اشکال است. ۴. مصرع الحسین علیه السلام : ص ۱۸۱. ۵. سوگ‌نامه آل محمد صلی الله علیه و آله : ص ۵۳۵ (به نقل از منهاج الديموع : ص ۴۱۱).

علی اصغر، بعد از تیر خوردن، به روی پدر نگریست و تبسمی کرد و سپس به شهادت رسید. ۱.
یا آنچه در عنوان الکلام آمده است که :

شب یازدهم، بعد از خوردن آب، شیر در پستان [رَبَاب] آمد. پستان‌ها [یش] را سر دست گرفت. همی گفت : نور دیده، علی اصغر ! کجایی ؟ پستان‌های من، پُر از شیر است ! ۲

یا این که به عملکرد سپاهیان ابن سعد، بعد از واقعه عاشورا اشاره دارد :

قنداقه علی اصغر را از زیر خاک، بیرون آوردند و سر او را به نیزه نمودند. ۳

آنچه در منابع قابل استناد، گزارش شده، عبارت است از : الملهوف : هنگامی که حسین علیه السلام، شهادت جوانان و محبوبانش را دید، تصمیم گرفت که خود به میدان برود و ندا داد : «آیا مدافعی هست که از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، دفاع کند ؟ آیا یکتاپرستی هست که در باره ما از خدا بترسد ؟ آیا دادرسی هست که به خاطر خدا، به داد ما برسد ؟ آیا یاری دهنده‌ای هست که به خاطر خدا، ما را یاری دهد ؟». پس صدای زنان، به ناله برخاست. امام علیه السلام، به جلوی در خیمه آمد و به زینب علیها السلام فرمود : «کودک خردسالم را به من بده تا با او، خداحافظی کنم». او را گرفت و می‌خواست او را ببوسد که حرمله بن کاهل، تیری به سوی او انداخت که در گلویش نشست و او را ذبح کرد. امام علیه السلام به زینب علیها السلام فرمود : «او را بگیر !». سپس، کف دستانش را زیر خون [گلوی او] گرفت تا پُر شدند. خون را به سوی آسمان پاشید و فرمود : «آنچه بر من وارد می‌شود، برایم آسان است ؛ چون بر خدا پوشیده نیست و در پیش دید اوست». امام باقر علیه السلام [در باره آن خون] فرموده است : «از آن خون، یک قطره هم به زمین، باز نگشت». ۴. لَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَأَحِبَّتِهِ، عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ، وَنَادَى: هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ يَاغَاثِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟

فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ، فَتَقَدَّمَ إِلَى بَابِ الْخِيْمَةِ، وَقَالَ لَزَيْنَبَ: نَاوِلِينِي وَلَدِي الصَّغِيرَ حَتَّى أُودِعَهُ، فَأَخَذَهُ وَأَوْمَأَ إِلَيْهِ لِيُقْبَلَهُ، فَرَمَاهُ حَرْمَلَةُ بْنُ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ فَوْقَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ.

فَقَالَ لَزَيْنَبَ: خُذِيهِ، ثُمَّ تَلَقَّى الدَّمَ بِكَفِّهِ حَتَّى امْتَلَأَتْ، وَرَمَى بِالدَّمِ نَحْوَ السَّمَاءِ وَقَالَ: هَوِّنْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِي أَنَّهُ بَعِينِ اللَّهُ. قَالَ الْبَاقِرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَمْ يَسْقُطْ مِنْ ذَلِكَ الدَّمِ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ (الملهوف: ص ۱۶۸، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۶).

۱. محرق القلوب : ص ۱۰۶. ۲. عنوان الکلام: ص ۲۶۸ و ۱۲۳. ۳. عنوان الکلام: ص ۲۶۵ و ۳۲۶ و ۵۴.

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : سلیمان بن ابی راشد، از حمید بن مسلم برایم نقل کرد که : وقتی حسین علیه السلام نشست، یکی از کودکانش را برایش آوردند. حسین علیه السلام، او را در دامانش نشانید. این کودک را عبد الله بن حسین پنداشته‌اند .

عُقبه بن بشیر اسدی، گفته است: امام باقر علیه السلام به من فرمود: «ما از شما بنی اسد، خونی طلب داریم». گفتم: گناه من در این میان چیست - خدایت رحمت کند، ای ابو جعفر -؟ ماجرا چیست؟

حسین علیه السلام فرمود: «[روز عاشورا]، یکی از کودکان حسین علیه السلام را برایش آوردند. در دامانش نشسته بود که یکی از شما - ای بنی اسد -، تیری به سویش انداخت و او را ذبح کرد. حسین علیه السلام، خونس را گرفت و هنگامی که کف دو دستش از آن خون، پُر شد، آن را بر زمین ریخت و سپس گفت: "ای خدا! اگر یاری آسمانی‌ات را از ما دریغ کردی، آن را برای جای بهتری قرار ده و انتقام ما را از این ستم‌پیشگان بگیر." ۱ حدیثی سلیمان بن ابی راشد، عن حمید بن مُسَیْم: لَمَّا قَعَدَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أُتِيَ بِصَبِيٍّ لَهُ فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِهِ، زَعَمُوا أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ.

قال أبو مخنف: قال عُقبَةُ بْنُ بَشِيرٍ الْأَسَدِيُّ: قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ لَنَا فِيكُمْ يَا بَنِي أَسَدٍ دَمًا. قَالَ: قُلْتُ: فَمَا ذَنْبِي أَنَا فِي ذَلِكَ رَحِمَكَ اللَّهُ يَا أَبَا جَعْفَرٍ! وَمَا ذَلِكَ؟

قال: أُتِيَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِصَبِيٍّ لَهُ، فَهُوَ فِي حِجْرِهِ، إِذْ رَمَاهُ أَحَدُكُمْ يَا بَنِي أَسَدٍ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ، فَتَلَقَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَمَهُ، فَلَمَّا مَلَأَ كَفَّيْهِ صَبَّهُ فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ قَالَ: رَبِّ، إِنْ تَكُنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ، وَانْتَقِمْ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الظَّالِمِينَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۸). الأخبار الطوال: حسین علیه السلام، تنها ماند. مالک بن بشر کندی، به او حمله بُرد و با شمشیر، بر سرش زد که کلاه لباس خَز او را پاره کرد و شمشیر، به سرش رسید و آن را زخمی کرد. حسین علیه السلام، آن لباس را انداخت و کلاهی خواست. آن را به سر نهاد و عمامه‌ای بست و نشست. سپس، کودک خُردسالش را طلید و در دامانش نشانید که مردی از بنی اسد، آن کودک را در همان جایی که بود، با تیری که پیکانش بزرگ بود، زد و کُشت. ۲. بَقِيَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحْدَهُ، فَحَمَلَ عَلَيْهِ مَالِكُ بْنُ بَشِيرٍ الْكِنْدِيُّ، فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ عَلَى رَأْسِهِ، وَعَلَيْهِ بُرْنُسٌ خَزٌّ قَطَعَهُ، وَأَفْضَى السَّيْفُ إِلَى رَأْسِهِ فَجَرَحَهُ فَأَلْقَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْبُرْنُسَ، وَدَعَا بِقَلَنْسُوَةٍ فَلَبَسَهَا، ثُمَّ اعْتَمَ بِعِمَامَةٍ وَجَلَسَ، فَدَعَا بِصَبِيٍّ لَهُ صَغِيرٍ، فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِهِ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ - وَهُوَ فِي حِجْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِمَشْقَصٍ، فَتَقَلَّه (الأخبار الطوال: ص ۲۵۸، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۹) تاریخ الطبری (- به نقل از عمار دُهنی، از امام باقر علیه السلام -): تیری آمد و به پسر حسین علیه السلام که در دامانش بود -، اصابت کرد. حسین علیه السلام، خون را از [چهره] او پاک می‌کرد و می‌گفت: «خدایا! میان ما و مردمی که دعوتمان کردند تا یاری‌مان دهند، اما ما را کُشتند، حکم بران». ۱. جاءَ سَيِّهَمُ فَأَصَابَ ابْنًا لَهُ [أَيَّ لِلْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَمْعَهُ فِي حِجْرِهِ، فَجَعَلَ يَمْسَحُ الدَّمَ عَنْهُ وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ دَعَوْنَا لِنُضَيِّرُوا نَفْسَهُمْ فَتَقَلُّوْنَا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۸۹، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۲۸). الإرشاد: حسین علیه السلام جلوی خیمه نشست. فرزندش عبد الله بن حسین را - که خُردسال بود -، برایش آوردند. امام علیه السلام، او را در دامانش نشانید. مردی از بنی اسد، او را با تیری زد و ذبحش کرد. حسین علیه السلام، خون او را گرفت و هنگامی که کف دستش پُر شد، آن را بر زمین ریخت. سپس گفت: «پروردگارا! اگر یاری آسمانی‌ات را از ما دریغ داشتی، آن را برای جای بهتری قرار بده و انتقام ما را از این مردم ستمکار، بگیر». سپس، آن کودک را آورد و کنار کشتگان خاندانش قرار داد. ۲. جَلَسَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَامَ الْفُسْطَاطِ، فَأَتَى بَابِنَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ، وَهُوَ طِفْلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِهِ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ، فَتَلَقَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَمَهُ، فَلَمَّا مَلَأَ كَفَّهُ صَبَّهُ فِي الْأَرْضِ، ثُمَّ قَالَ:

رَبِّ، إِنْ تَكُنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ، وَانْتَقِمْ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ. ثُمَّ حَمَلَهُ حَتَّى وَضَعَهُ مَعَ قَتْلَى أَهْلِهِ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۸، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۶۶). مثير الأحزان (- به نقل از حمید بن مسلم -): وقتی حسین علیه السلام دید که از خاندان و یارانش، جز اندکی باقی نمانده است، برخاست و ندا داد: «آیا کسی هست که از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟ آیا یکتاپرستی هست؟ آیا فریادرسی هست؟ آیا یآوری هست؟».

صدای مردم، به گریه بلند شد. سپس به جلوی در خیمه آمد و فرزندش عبد الله را - که خُردسال بود -، خواست. او را آوردند

تا با او خداحافظی کند که مردی از بنی اسد، تیری به سوی او انداخت که در گلویش نشست و او را ذبح کرد. حسین علیه السلام، خون [او] را با کف دو دستش گرفت و آن را به سوی آسمان پاشید و آن گاه گفت: «پروردگارا! اگر یاری آسمانی‌ات را از ما دریغ داشتی، آن را برای جای بهتری قرار ده و انتقام ما را از این ستمکاران، بگیر».

امام باقر علیه السلام [در باره آن خون] فرمود: «از آن خون، یک قطره هم به زمین باز نگشت».

سپس حسین علیه السلام، او را بُرد و کنار کشتگان خاندانش قرار داد. ۳. فَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ عَشِيرَتِهِ وَأَصْحَابِهِ إِلَّا الْقَلِيلُ، فَقَامَ وَنَادَى: هَلْ مِنْ ذَابٍّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ؟ فَضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ.

ثُمَّ تَقَدَّمَ إِلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ، وَدَعَا بِابْنِهِ عَبْدِ اللَّهِ - وَهُوَ طِفْلٌ - فَجَاءَ بِهِ لِيُودِّعَهُ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ بِهِمْ فَوْقَ فِي نَحْرِهِ فَذَبَحَهُ، فَتَلَقَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الدَّمَ بِكَفِّهِ حَتَّى امْتَلَأَتْ، وَرَمَى بِالدَّمَ نَحْوَ السَّمَاءِ.

ثُمَّ قَالَ: رَبِّ إِنْ كُنْتَ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ، وَانْتَقِمْ لَنَا مِنْ هَؤُلَاءِ الظَّالِمِينَ.

قال الباقر عليه السلام: فَلَمْ تَسْقُطْ مِنَ الدَّمَ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ، ثُمَّ حَمَلَهُ فَوَضَعَهُ مَعَ قَتْلَى أَهْلِ بَيْتِهِ (مثير الأ-حزان: ص ۷۰). مقاتل الطالبیین (- به نقل از مؤرّع بن سُويد بن قیس -): یکی از حاضران در کنار حسین علیه السلام، برایمان گفت: همراه حسین علیه السلام پسر خردسالش ۱هم بود که تیری آمد و در گلویش نشست. حسین علیه السلام، خون را از گلولی او و گودی زیر گلویش می گرفت و به سوی آسمان می پاشید و از آن، چیزی [به زمین] باز نمی گشت. حسین علیه السلام می گفت: «خدایا! نزد تو، از بچه شتر [صالح علیه السلام]، کمتر نباشد». ۲. حَدَّثَنَا مَنْ شَهِدَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: كَانَ مَعَهُ ابْنُهُ الصَّغِيرُ فَجَاءَ سَهْمٌ فَوْقَ فِي نَحْرِهِ.

قال: فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْخُذُ الدَّمَ مِنْ نَحْرِهِ وَلَبَّيْتَهُ فَيَرْمِي بِهِ إِلَى السَّمَاءِ، فَمَا يَرْجِعُ مِنْهُ شَيْءٌ، وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ لَا يَكُونُ أَهْوَنَ عَلَيْكَ مِنْ فَصِيلٍ (مقاتل الطالبیین: ص ۹۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۹). البداية و النهاية (- به نقل از ابو مخنف -): حسین علیه السلام در ماند و بر در خیمه اش نشست. کودک خردسالی از فرزندان او به نام عبد الله را برایش آوردند. او را در دامانش نشاند و به بوسیدن و بوییدن او و خداحافظی با او مشغول بود و به خانواده اش وصیت می کرد که در این حال، مردی از بنی اسد به نام «پسر آتش افروز»، تیری به سوی او انداخت و آن پسر را ذبح کرد. حسین علیه السلام، خونس را در دستش گرفت و به سوی آسمان پاشید و گفت: «پروردگارا! اگر یاری آسمانی‌ات را از ما دریغ داشتی، آن را برای جای بهتری قرار ده و انتقام ما را از این ستمکاران، بگیر». ۳. إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ أَعْيَا، فَقَعَدَ عَلَى بَابِ فُسْطَاطِهِ، وَأَتَتْ بِصَبِيٍّ صَغِيرٍ مِنْ أَوْلَادِهِ اسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ، فَاجْلَسَهُ فِي حِجْرِهِ، ثُمَّ جَعَلَ يُقَبِّلُهُ وَيُسَاجِدُهُ وَيُودِّعُهُ وَيُوصِي أَهْلَهُ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ - يُقَالُ لَهُ: ابْنُ مَوْقِدِ النَّارِ - بِهِمْ فَذَبَحَ ذَلِكَ الْغُلَامَ، فَتَلَقَّى حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَمَهُ فِي يَدِهِ، وَأَلْقَاهُ نَحْوَ السَّمَاءِ، وَقَالَ: رَبِّ إِنْ تَكُنْ قَدْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ مِنَ السَّمَاءِ، فَاجْعَلْهُ لِمَا هُوَ خَيْرٌ، وَانْتَقِمْ لَنَا مِنَ الظَّالِمِينَ (البداية و النهاية: ج ۸ ص ۱۸۶). تذكرة الخواص (- به نقل از هشام بن محمد -): وقتی حسین علیه السلام دید که آنها بر کشتن او پافشاری می کنند، قرآنی را گرفت و آن را باز کرد و بر سرش نهاد و ندا داد: «کتاب خدا و نیز جدم محمد، فرستاده خدا، میان من و شما [، داوری کند]. ای مردم! برای چه خونم را حلال می شمیرید؟! ...».

همچنین حسین علیه السلام، به سوی یکی از کودکانش که از تشنگی می گریست، رفت. او را بر سر دست گرفت و گفت: «ای قوم! اگر بر من رحم نمی کنید، بر این کودک، رحم کنید».

در این حال، مردی از آنان، تیری به سوی او انداخت و ذبحش کرد. حسین علیه السلام می گریست

۱. در المناقب ابن شهر آشوب، «علی اصغر» آمده است. -----

و می گفت: «خدایا! میان ما و گروهی که ما را دعوت کردند تا ما را یاری دهند، اما ما را کشتند، داوری کن».

در این هنگام ، از آسمان ، ندایی رسید : «او را وا گذار - ای حسین - ، که او را در بهشت ، شیر می دهند» ۱. لَمَّا رَأَاهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُصْطَرِّينَ عَلَى قَتْلِهِ ، أَخَذَ الْمُصْحَفَ وَنَشَرَهُ ، وَجَعَلَهُ عَلَى رَأْسِهِ ، وَنَادَى : بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ ، وَجَدَى مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، يَا قَوْمُ ! بِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي؟!...

فَالْتَفَتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا بِطِفْلِ لَهُ يَبْكِي عَطْشًا ، فَأَخَذَهُ عَلَى يَدِهِ ، وَقَالَ : يَا قَوْمُ ، إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ ، فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَبْكِي وَيَقُولُ : اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ دَعَوْنَا لِنُقْتِلَ وَنَا قَتَلُونَا . فَنَادَى مِنَ الْهَوَا : دَعُهُ يَا حُسَيْنُ ؛ فَإِنَّ لَهُ مُرَضَّةً عَا فِي الْجَنَّةِ (تذكرة الخواص: ص ۲۵۲) . الْمُجِدِّي (- در یاد کرد فرزندان حسین علیه السلام -) : عبد الله ، پدرش او را بیرون آورد و مردم به او نگاه می کردند ، و او تشنه بود . در همان حال که روی دست پدرش بود ، مردی ، تیری به سوی او انداخت و او را ذبح کرد . خداوند ، حقش را بستاند ۳! وَعَبْدُ اللَّهِ أَخْرَجَهُ أَبُوهُ ، يَرْفُوا الْقَوْمَ بِهِ وَإِنَّهُ عَطْشَانٌ ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ وَهُوَ عَلَى يَدِ أَبِيهِ ، أَخَذَ اللَّهُ بِحَقِّهِ (المجدِّي: ص ۹۱ ، الأصيلي: ص ۱۴۳) . سَرَّ السَّلْسَلَةُ الْعُلَوِيَّةُ (- در یاد کرد فرزندان حسین علیه السلام -) : عبد الله بن حسین بن علی ، در دامان پدرش کشته شد . او کودکی شیرخوار بود که تیری از مردی از قبیله بنی اسد ، به او اصابت کرد که دست و پا زد و جان داد ۴. وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، قُتِلَ فِي حِجْرِ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ صَبِيٌّ رَضِيْعٌ ، أَصَابَهُ سَهْمٌ مِنْ رَجُلٍ مِنْ بَنِي أَسَدٍ ، فَاضْطَرَبَ وَمَاتَ (سَرَّ السَّلْسَلَةُ الْعُلَوِيَّةُ: ص ۳۰ ، الشجرة المباركة: ص ۷۳) . الأُمَالِي ، شجری (- به نقل از زید بن علی بن الحسین علیه السلام و یحیی بن امّ طویل و عبد الله بن شریک عامری و غیر ایشان ، در یاد کرد نام های کشته شدگان کربلا -) : [دیگر ،] عبد الله بن حسین ، که مادرش رباب ، دختر امرؤ القیس بن عدی بن اوس بن جابر بن کعب بن حکیم کلبی بود . او را حرملة بن کاهل اسدی والبی کشت . او در هنگامه نبرد ، [در روز عاشورا] به دنیا آمد . وی را نزد امام حسین علیه السلام - که نشسته بود - ، آوردند . امام علیه السلام ، او را گرفت و در دامانش نشاند و کامش را با آب دهان خود برگرفت و او را «عبد الله» نامید که در این میان ، حرملة بن کاهل ، او را با تیری زد و گلویش را شکافت . حسین علیه السلام ، خونس را گرفت و آن را جمع نمود و به سوی آسمان پاشید که قطره ای از آن خون ، به زمین ، باز نگشت .

۱. در الأصيلي ، «علی اصغر» آمده است .

-----فَضِيلٌ مِيْ گويد : ابو وَرْد ، برايم گفت که شنیده که امام باقر علیه السلام می فرماید : «اگر قطره ای از آن خون به زمین می افتاد ، عذاب نازل می شد» .

این ، همانی است که شاعر ، در باره اش گفته است : و نزد قبیله غنی ، قطره ای از خون ما (ابو بکر بن حسن) است و خونی دیگر (عبد الله شیرخوار) ، نزد قبیله بنی اسد ، به شمار و یاد است ۱. وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَأُمُّهُ الرَّبَابُ بِنْتُ امْرِئِ الْقَيْسِ بْنِ عَدِيٍّ بْنِ أَوْسِ بْنِ جَابِرِ بْنِ كَعْبِ بْنِ حَكِيمِ الْكَلْبِيِّ ، قَتَلَهُ حَرْمَلَةُ بْنُ الْكَاهِلِ الْأَسَدِيُّ الْوَالِبِيُّ ، وَكَانَ وَلَدًا لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْحَرْبِ ، فَأَتَى بِهِ وَهُوَ قَاعِدٌ ، وَأَخَذَهُ فِي حِجْرِهِ ، وَلَبَّاهُ بِرِيقِهِ وَسَرَّمَاهُ عَبْدُ اللَّهِ ، فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ ، إِذْ رَمَاهُ حَرْمَلَةُ بْنُ الْكَاهِلِ بِسَهْمٍ فَنَحَرَهُ ، فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَمَهُ ، فَجَمَعَهُ وَرَمَى بِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ ، فَمَا وَقَعَتْ مِنْهُ قَطْرَةٌ إِلَى الْأَرْضِ .

قَالَ فَضِيلٌ : وَحَدَّثَنِي أَبُو الْوَرْدِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : لَوْ وَقَعَتْ مِنْهُ إِلَى الْأَرْضِ قَطْرَةٌ لَنَزَلَ الْعَذَابُ . وَهُوَ الَّذِي يَقُولُ الشَّاعِرُ فِيهِ : وَعِنْدَ غَنِيٍّ قَطْرَةٌ مِنْ دِمَائِنَا وَفِي أَسَدٍ أُخْرَى تُعَدُّ وَتُذَكَّرُ (الأُمَالِي ، شجری: ج ۱ ص ۱۷۱ ، الحقائق الوردية: ج ۱ ص ۱۲۰) . الاحتجاج : گفته شده است : هنگامی که یاران و نزدیکان حسین علیه السلام ، کشته شدند ، او یکه و تنها ماند و کسی جز پسرش علی زین العابدین و پسری دیگر به نام عبد الله - که شیرخوار بود - ، با او نبود . حسین علیه السلام به جلوی در خیمه آمد و گفت : «آن کودک را به من بدهید تا با او خداحافظی کنم» . آن کودک را به او دادند . کودک را می بوسید و می گفت : «پسر کم ! وای بر این مردم که طرف دعوایشان ، محمد صلی الله علیه و آله است !» . گفته شده : در همین حال ، تیری آمد و بر گودی گلوی

کودک نشست و او را کشت. حسین علیه السلام، از اسبش فرود آمد و با قبضه شمشیرش، گودالی کند و کودک را با خون آغشته‌اش، در آن، دفن کرد. ۲۰ قیل: إِنَّهُ لَمَّا قُتِلَ أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَقَارِبُهُ، وَبَقِيَ وَحِيداً فَرِيداً لَيْسَ مَعَهُ إِلَّا ابْنُهُ عَلِيُّ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَابْنُ آخَرُ فِي الرِّضَاعِ اسْمُهُ عَبْدُ اللَّهِ، فَتَقَدَّمَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بَابِ الْخِيَمَةِ فَقَالَ: نَاوِلُونِي ذَلِكَ الطِّفْلَ حَتَّى أَوْدَعَهُ! فَنَاوَلُوهُ الصَّبِيَّ، فَجَعَلَ يُقَبِّلُهُ وَهُوَ يَقُولُ: يَا بَنِيَّ، وَيْلٌ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ خَصَمَهُمْ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

قیل: فَإِذَا بَسَّيَهُمْ قَدْ أَقْبَلَ حَتَّى وَقَعَ فِي لَبِّهِ الصَّبِيَّ فَقَتَلَهُ، فَنَزَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَرَسِهِ، وَخَفَرَ لِلصَّبِيِّ بِجَفَنِ سَيْفِهِ، وَرَمَلَهُ بِدَمِهِ وَدَفَنَهُ (الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۰۱ ح ۱۶۸، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۹). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: حسین علیه السلام هنگامی که با فاجعه [ی از دست دادن] خاندان و فرزندانش رو به رو شد و جز او و زنان و کودکان و فرزند بیمارش کسی نماند، ندا داد: «آیا مدافعی هست که از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند؟ آیا یکتاپرستی هست که در حق ما، از خدا بهراسد؟ آیا فریادرسی هست که به امید خدا، به داد ما برسد؟ آیا یآوری هست که به خاطر پاداش خدا، به ما کمک کند؟».

صدای زنان، به گریه و ناله، بلند شد. حسین علیه السلام، به جلوی در خیمه آمد و گفت: «علی، کودک خردسال را، به من بدهید تا با او خداحافظی کنم». کودک را به او دادند. امام علیه السلام او را می‌بوسید و می‌گفت: «وای بر این مردم که طرف دعوایشان، جدّ توست!». همان هنگام که کودک در دامن حسین علیه السلام بود، حرمله بن کاهل اسدی، تیری به سوی او پرتاب کرد و او را در دامن ایشان ذبح کرد. حسین علیه السلام، خون او را گرفت تا آن که کف دستش پُر شد. سپس، آن را به سوی آسمان پاشید و گفت: «خدایا! اگر یاری‌ات را از ما دریغ داشتی، آن را در جای بهتری برای ما قرار بده». سپس، حسین علیه السلام از اسبش فرود آمد و با دسته شمشیرش، چاله‌ای برای او کند و [سراپای] او را به خونش آغشته کرد و بر او درود فرستاد [و او را به خاک سپرد]. ۱۰ لَمَّا فُجِعَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] بِأَهْلِ بَيْتِهِ وَوَلَدِهِ، وَلَمْ يَبْقَ غَيْرُهُ وَغَيْرُ النِّسَاءِ وَالْأَطْفَالِ وَغَيْرِ وَلَدِهِ الْمَرِيضِ، نَادَى: هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ فِي إِغَاثَتِنَا؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَانَتِنَا؟ فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ.

فَتَقَدَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى بَابِ الْخِيَمَةِ وَقَالَ: نَاوِلُونِي عَلِيّاً الطِّفْلَ حَتَّى أَوْدَعَهُ، فَنَاوَلُوهُ الصَّبِيَّ، فَجَعَلَ يُقَبِّلُهُ وَيَقُولُ: وَيْلٌ لِهَؤُلَاءِ الْقَوْمِ إِذَا كَانَ خَصَمَهُمْ حَيْدُكَ، فَبَيْنَا الصَّبِيَّ فِي حِجْرِهِ، إِذْ رَمَاهُ حَرْمَلَةُ بَنِ الْكَاهِلِ الْأَسَدِيِّ فَذَبَحَهُ فِي حِجْرِهِ، فَتَلَقَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَمَهُ حَتَّى امْتَلَأَتْ كَفُّهُ، ثُمَّ رَمَى بِهِ نَحْوَ السَّمَاءِ، وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ حَبَسْتَ عَنَّا النَّصْرَ، فَاجْعَلْ ذَلِكَ لِمَا هُوَ خَيْرٌ لَنَا.

ثُمَّ نَزَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَرَسِهِ، وَخَفَرَ لِلصَّبِيِّ بِجَفَنِ سَيْفِهِ، وَرَمَلَهُ بِدَمِهِ، وَصَلَّى عَلَيْهِ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۲، الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۵). تاریخ یعقوبی: یاران حسین علیه السلام، یک به یک، گام پیش نهادند [و رزمیدند و شهید شدند] تا این که حسین علیه السلام تنها ماند و هیچ یک از [مردان] خانواده و فرزندان و نزدیکانش با او نماند. او بر بالای اسبش بود. کودکی را که همان ساعت متولد شده بود، برایش آوردند. حسین علیه السلام، در گوشش اذان گفت و کام او را بر می‌داشت که تیری آمد و در گلوئی کودک نشست و ذبحش کرد. حسین علیه السلام، تیر را از گلوئی او بیرون کشید و خونش را به بدن او مالید و گفت: «به خدا سوگند، تو نزد خدا، از شتر صالح، گرامی‌تری و محمد صلی الله علیه و آله نیز نزد خدا از صالح، گرامی‌تر است». سپس آمد و او را کنار فرزندان و برادرزادگانش نهاد. ۲۰ تَقَدَّمُوا رَجُلًا رَجُلًا، حَتَّى بَقِيَ وَحْدَهُ مَا مَعَهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِهِ، وَلَا وَلَدِهِ وَلَا أَقَارِبِهِ، فَإِنَّهُ لَوَاقِفٌ عَلَى فَرَسِهِ، إِذْ أُتِيَ بِمَوْلُودٍ قَدْ وُلِدَ لَهُ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ، فَأَذَّنَ فِي أَذُنِهِ، وَجَعَلَ يُحَنِّكُهُ إِذْ أَتَاهُ سَهْمٌ فَوَقَعَ فِي حَلْقِ الصَّبِيِّ فَذَبَحَهُ، فَتَرَخَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّهْمَ مِنْ حَلْقِهِ، وَجَعَلَ يَلْطِخُهُ بِدَمِهِ وَيَقُولُ: وَاللَّهِ لَأَنْتَ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنَ النَّاقَةِ، وَلَمُحَمَّدٌ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنْ صَالِحٍ! ثُمَّ أَتَى فَوْضَعَهُ مَعَ وَلَدِهِ وَبَنِي أَخِيهِ (تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۵). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): حسین علیه السلام، نشسته بود و بالاپوش خَرّ تیره‌رنگی بر تن داشت و از چپ و راستش، تیر می‌بارید. پسری سه ساله، پیش رویش بود که عقبه بن بشر اسدی، تیری به سویش انداخت و او را کشت ... همچنین، کودکی

از فرزندان حسین علیه السلام، دوید تا بیاید و در دامان او بنشیند. مردی، تیری به سوی او انداخت که به گودی گلویش رسید و او را کُشت. ۱۰. الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ، عَلَيْهِ جُبَّةٌ خَزْرَاءُ، وَقَدْ وَقَعَتِ النَّبَالُ عَنْ يَمِينِهِ وَعَنْ شِمَالِهِ، وَابْنُ لَهُ - ابْنُ ثَلَاثِ سِنِينَ - بَيْنَ يَدَيْهِ، فَرَمَاهُ عَقْبَهُ بْنُ بَشْرِ الْأَسَدِيِّ فَقَتَلَهُ ...

وَجَاءَ صَبِيٌّ مِنْ صِبْيَانِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَشْتَدُّ حَتَّى جَلَسَ فِي حِجْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ بِسَهْمٍ، فَأَصَابَ ثُغْرَةَ نَحْرِهِ فَقَتَلَهُ (الطبقات الكبرى/ الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۰، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۲). «این قوم، خیانت کردند و پیش‌تر نیز از پاداش خداوند - که پروردگار انس و جن است -، روی گردانند ...». و به علی اصغر نیز - که خردسال بود -، تیری رسید و او را کُشت که به هنگام نقل اشعار [حسین علیه السلام] پس از کشته شدنش، ذکرش گذشت.

همچنین گفته شده که عبد الله نیز با پدرش کشته شد و به شهادت رسید. ۲. عَمَدَرُ الْقَوْمِ وَقَدْ مَرَّ رَغْبُوا عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ ... وَأَمَّا عَلِيُّ الْأَصْغَرُ جَاءَهُ سَهْمٌ - وَهُوَ طِفْلٌ - فَقَتَلَهُ، وَقَدْ تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ عِنْدَ ذِكْرِ الْآيَاتِ لَمَّا قُتِلَ.

وَقِيلَ: إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ - أَيْضاً - قُتِلَ مَعَ أَبِيهِ شَهِيداً (مطالب السؤل: ص ۷۳؛ كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۳۸). الأخبار الطوال: حسین علیه السلام، تنها مانند ... نشست و کودک خردسالش را طلبید. و او را در دامانش نشانید که مردی از بنی اسد، تیری بلند به سوی او انداخت و وی را در همان دامان حسین علیه السلام کُشت. ۳. بَقِيَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحْدَهُ... جَلَسَ فَدَعَا بِصَبِيٍّ لَهُ صَغِيرٍ، فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِهِ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ، وَهُوَ فِي حِجْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَشْقَصٍ، فَقَتَلَهُ (الأخبار الطوال: ص ۲۵۸، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۹) مقاتل الطالبيين: عبد الله بن حسين علیه السلام، روزی که کُشته شد، خردسال بود. تیری آمد و او را در همان دامان پدرش، ذبح کرد. احمد بن شبيب، از احمد بن حنبل، از مدائنی، از ابو مخنف، از سليمان بن ابی راشد، از حميد بن مسلم برایم نقل کرد که گفت: حسین علیه السلام، کودکی [از پسرانش] را خواست. او را در دامانش نشانید که عقیبه بن بشر، تیری به سوی او انداخت و او را ذبح کرد. محمد بن حسین اشنانی، از عباد بن یعقوب، از مؤرّع بن سويد بن قيس، برایم نقل کرد که گفت: یکی از حاضران در کنار حسین علیه السلام به ما گفت: کودک خردسال حسین علیه السلام، با او بود که تیری آمد و در گودی گلویش نشست. حسین علیه السلام، خون را از گلوی او و گودی آن می‌گرفت و به سوی آسمان می‌پاشید؛ اما هیچ از آن خون، باز نمی‌گشت. حسین علیه السلام می‌گفت: «خدايا! او نزد تو، از بچه‌شتر صالح، کمتر نباشد». ۱۰. كَانَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ يَوْمَ قُتِلَ صَغِيرًا، جَاءَتْهُ نُسَابَةٌ وَهُوَ فِي حِجْرِ أَبِيهِ فَذَبَحَتْهُ.

حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ شَبِيبٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ الْحَرِثِ عَنِ الْمَدَائِنِيِّ، عَنْ أَبِي مَخْنَفٍ عَنِ سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي رَاشِدٍ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: دَعَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِغُلَامٍ فَأَقْعَدَهُ فِي حِجْرِهِ، فَرَمَاهُ عَقْبَهُ بْنُ بَشْرِ فَذَبَحَهُ.

حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَشْنَائِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَزِيدُ بْنُ يَعْقُوبَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا مُورِعُ بْنُ سُوَيْدٍ عَنْ قَيْسٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا مَنْ شَهِدَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، قَالَ: كَانَ مَعَهُ ابْنُهُ الصَّغِيرُ، فَجَاءَ سَهْمٌ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ.

قَالَ: فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَأْخُذُ الدَّمَ مِنْ نَحْرِهِ وَلَيْتِهِ، فَيَرْمِي بِهِ إِلَى السَّمَاءِ فَمَا يَرْجِعُ مِنْهُ شَيْءٌ، وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ لَا يَكُونُ أَهْوَنَ عَلَيْكَ مِنْ فَصِيلٍ (مقاتل الطالبيين: ص ۹۴؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۵). تاريخ الطبري (- به نقل از هشام -): عبد الله بن حسين بن علي عليه السلام - که مادرش رباب، دختر امرؤ القيس بن عدی بن اوس بن جابر بن کعب بن علیم از [قبيله] کلب بود -، ۲. به دست هانی بن ثبیت خضرمی، کشته شد. ۳. قُتِلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأُمُّهُ الرَّبَابُ ابْنَةُ امْرِئِ الْقَيْسِ بْنِ عَدِيٍّ بْنِ أَوْسِ بْنِ جَابِرِ بْنِ كَعْبِ بْنِ عَلِيمٍ مِنْ كَلْبٍ - قَتَلَهُ هَانِيٌّ بْنُ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۶۸، مقاتل الطالبيين: ص ۹۴). ر. ک: ص ۷۳۱ (بخش هفتم / فصل ششم / سرانجام کسانی که در کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش نقش داشتند / حرمه بن کاهل)

۱. در مقاتل الطالبیین (ص ۹۴)، پس از عَلِیم، دنباله نسب وی، این گونه آمده است: فرزند جناب بن کَلْب و مادرش، هند الهنود، دختر ربیع بن مسعود بن مصاد بن حصن بن کعب بن عَلِیم بن جناب بود و مادر او، میسون، دختر عمرو بن ثعلبۀ بن حُصَین بن ضَمَضَم بود و مادر او نیز دختر اوس بن حارثه بود.

فصل پنجم: شهادت فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام

۵ / ۱ ابو بکر بن علی علیه السلام

ابو بکر، کنیه یکی دیگر از فرزندان امام علی علیه السلام از همسری به نام لیلاست ۱ که بر اساس گزارش شماری از منابع، در کربلا به شهادت رسید ۲. شیخ مفید، نام وی را محمد اصغر می‌داند ۳ که همراه برادرش عبید الله، ۴ در واقعه کربلا شهید شده ۵؛ لیکن برخی منابع، محمد اصغر و ابو بکر را دو نام برای دو تن از فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام می‌دانند ۶. گفتنی است که در مقتل الحسین خوارزمی و المجدی، نام ابو بکر، «عبد الله» ذکر شده [و «ابو بکر»، کنیه او فرض شده] است ۷. نام او در «زیارت ناحیه مقدسه» نیامده؛ ولی در «زیارت رجیّه»، چنین آمده است: السَّلامُ عَلٰی اَبی بَکْرٍ ابْنِ اَمیرِ الْمُؤْمِنِینَ ۸. سلام بر ابو بکر، پسر امیر مؤمنان ۹!

۱. الطبقات الکبری: ج ۳ ص ۱۹؛ رجال الطوسی: ص ۱۰۶. ۲. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۲۵۳. نیز، ر. ک: المعجم الکبیر: ج ۳ ص ۱۰۳ ح ۲۸۰۳. ۳. الإرشاد: ج ۱ ص ۳۵۴. ۴. شایان ذکر است که در بیشتر منابع آمده که عبید الله در برابر سپاه مختار جنگید و در منطقه مذار، کشته شد (ر. ک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۱۵۴ و ج ۶ ص ۱۱۵، جمهره أنساب العرب: ص ۳۸). ۵. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۵. نیز، ر. ک: مجموعه نفیسه: ص ۹۵ (تاج الموالید). ۶. الاختصاص: ص ۸۲، رجال الطوسی: ص ۱۰۵. ۷. المجدی: ص ۱۷. نیز، ر. ک: ص ۱۸۱ ح ۱۰۲۳. ۸. المزار، شهید اول: ص ۱۴۹. نیز، ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۶ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اول رجب). ۹. در المزار شهید اول (ص ۱۴۹)، «ابو بکر محمد بن امیر المؤمنین علیه السلام» آمده است.

----- پدرم، علی پُرافتخار و والاست از نسل هاشم درست‌کردارِ بزرگوار و بخشنده. این، حسین است، فرزند پیامبر فرستاده شده. ما با شمشیر بُزان، از او دفاع می‌کنیم. جانم فدای این برادرِ بزرگوار! پروردگارا! پاداشی بزرگ، به من عطا فرما. زحر بن قیس نَخعی به او حمله بُرد و او را کُشت. نیز گفته شده که عبد الله بن عَقْبَه غَنَوی به سوی وی تیر انداخت و او را کُشت. ۱. شِیخِ عَلِیُّ ذُو الْفَخَارِ الْأَطُولُ مِنْ هَاشِمِ الصَّدِیقِ الْکَرِیمِ الْمُفَضَّلِ هَذَا الْحَسَنِ ابْنُ النَّبِیِّ الْمُرْسَلِ نَزَدُ عَنْهُ بِالْحُسَامِ الْفِیضِ تَفْدِیهِ نَفْسِی مِنْ أَخٍ مُبْجَلٍ یَا رَبِّ فَمَا مَنَحَنِی ثَوَابَ الْمُجْزَلِ فَحَمَلْ عَلَیهِ زَحْرُ بْنُ قَیْسٍ النَّخَعِیُّ فَقَتَلَهُ، وَقِیلَ: بَلْ رَمَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَقْبَةَ الْغَنَوِیُّ فَقَتَلَهُ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۸، الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۲). تاریخ الطبری (- به نقل از هشام -): ابو بکر بن علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شد. مادرش لیلا، دختر مسعود بن خالد بن مالک بن ربیع بن سلیم بن جندل بن نَهشل بن دارم بوده است و در کشته شدنش، تردید وجود دارد. ۲. قُتِلَ أَبُو بَکْرٍ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأُمُّهُ لَیْلَى ابْنَةُ مَسْعُودِ بْنِ خَالِدِ بْنِ مَالِکِ بْنِ رَبِیعِ بْنِ سَلِمْ بْنِ جَنْدَلِ بْنِ نَهْشَلِ بْنِ دَارِمٍ - وَقَدْ شُکَّ فِی قَتْلِهِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۸، الکامل فی

التاریخ: ج ۲ ص ۵۸۱). مقاتل الطالبتین: ابو بکر بن علی بن ابی طالب علیه السلام نامش معلوم نیست. مادرش لیلا، دختر مسعود بن خالد بن مالک بن ربیع بن سلم بن جندل بن نهشل بن دارم بن مالک بن حنظل بن زید مناه بن تمیم است و مادر لیلا، دختر مسعود، عمیره، دختر قیس بن عاصم بن سیمان بن خالد بن منقر برخی، خود را بزرگ می‌شمردند، ولی بزرگ نیستند. بزرگ خجسته، سلم بن جندل است. از امام باقر علیه السلام - در سندی که پیش‌تر گذشت - نقل شده است که مردی از قبیله همدان، او را کشت. مدائنی نیز آورده است که او را در جوی آبی، کشته یافتند و معلوم نشد که چه کسی او را کشته است. ۱. تسود اقوام و لیسوا بساده بل السید المیمون سلم بن جندل ذکر ابو جعفر محمد بن علی بن الحسین و فی الإسناد الذی تقدم: أن رجلاً من همدان قتله. و ذکر المدائنی أنه وجد فی ساقیه مقتولاً، لا یدری من قتله (مقاتل الطالبتین: ص ۹۱، الطبقات الکبری / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۶). الإرشاد (- در یادکرد فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام -) : محمد اصغر - که کنیه اش ابو بکر بود - و عبید الله، که با برادرشان حسین علیه السلام در کربلا، شهید شدند. مادر آنها، لیلا، دختر مسعود دارمی بود. ۲. محمد الأصغر - المکنی بابی بکر - وعبد الله، الشهیدان مع أخیهما الحسین علیه السلام بالطف، أمهما لیلی بنت مسعود الدارمیة (الإرشاد: ج ۱ ص ۳۵۴، العمدة: ص ۳۰). -----

۱. رجال الطوسی: ص ۹۹، الاختصاص: ص ۸۲. ۲. در الطبقات الکبری (ج ۳ ص ۲۰) و أنساب الأشراف (ج ۲ ص ۴۱۳)، «جعفر اکبر» و در المجدی (ص ۱۵)، کنیه او «ابو عبد الله» آمده است. -----

۵ / ۲ جعفر بن علی علیه السلام

جعفر بن علی ۴، ۳ آخرین برادر تنی عباس علیه السلام بود که در کربلا، به شهادت رسید. بیشتر منابع، سن او را هنگام شهادت، نوزده سال ذکر کرده‌اند؛ لیکن برخی گفته‌اند که او هفده ساله بوده و ۲ طبق نقل برخی، ۲۹ سال، ۳ داشته است. با توجه به این که امیر مؤمنان علیه السلام در سال چهارم هجری به شهادت رسید، وی باید در جریان عاشورا، حداقل بیست ساله بوده باشد، مگر این که هنگام شهادت امام علی علیه السلام، مادرش تازه به او باردار شده باشد که در این صورت، نوزده ساله بودن او نیز قابل قبول خواهد بود. وی در روز عاشورا، با خواندن این رجز، به دشمن حمله کرد و به خیل شهدا پیوست: من، جعفرم، صاحب افتخارات فرزند علی نیک و بخشنده. با نیزه جولان دهنده، از حسین علیه السلام دفاع می‌کنم و نیز با شمشیر براق درخشنده ۴. قاتل وی را برخی هانی بن ثبیت ۵ و برخی خولی بن یزید أصبجی ۶ دانسته‌اند. نام وی در «زیارت رجبیه» آمده است. ۷. در «زیارت ناحیه مقدسه» هم می‌خوانیم:

السَّلامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، الصَّابِرِ بِنَفْسِهِ مُحْتَسِباً، وَالنَّائِي عَنِ الْأَوْطَانِ مُغْتَرِباً، الْمُسْتَسْلِمِ لِلْقِتَالِ، الْمُسْتَقْدِمِ لِلزَّلَالِ، الْمَكْثُورِ بِالرِّجَالِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِيَّ بْنَ ثُبَيْتِ الْحَضَرَمِيِّ.

سلام بر جعفر، پسر امیر مؤمنان؛ همان شکیبایی که کارش را برای خدا انجام داد، همان که دور از وطن و غریب، تسلیم نبرد شد، و پیش‌گام در نبرد بود و مغلوب مهاجمان گردید! خداوند، قاتلش هانی بن ثبیت حضرمی را لعنت کند! ۸. من، جعفر صاحب بزرگواری ام فرزند علی نیک و بخشنده.

۱. لباب الأنساب: ج ۱ ص ۳۹۸. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۱۸۴ ح ۱۰۳۰. ۲. شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۹۴. ۳. المجدی: ص ۱۵. ۴. ر. ک: ص ۱۸۴ ح ۱۰۲۸. ۵. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۹، الأخبار الطوال: ص ۲۵۷. ۶. در لباب الأنساب (ج ۱ ص ۳۹۸)، قاتل او «شمر بن ذی الجوشن» گفته شده است. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۱۸۵ ح ۱۰۳۰. ۷. ر.

ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۶ ح ۳۲۰۸ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۸. ر. ک: ص ۹۱۱ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال).

آن وصی بلندمرتبه و حاکم جعفر [طیار]، مرا از داشتن عمو و دایی، کفایت می‌کند. از حسین، آن بخشنده همچون باران، حمایت می‌کنم. خولی أصبَحی، به او تیری زد که به شقیقه یا چشمش خورد [و او را کُشت] ۱۰. اِنِّی اَنَا جَعْفَرُ ذُو الْمَعَالِی اِبْنُ عَلِیِّ الْخَیْرِ ذُو النَّوَالِ ذَاكَ الْوَصِیُّ ذُو السَّنَا وَالْوَالِی حَسْبِی بَعْمِی جَعْفَرٌ وَالْخَالِ اُحْمِی حُسَیْنًا ذَا النَّدَى الْمِفْضَالِ رَمَاءُ خَوْلِی الْأَصْبَحِیُّ، فَأَصَابَ شَقِیقَتَهُ أَوْ عَیْنَهُ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۷، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۸). من، همان جعفر صاحب بزرگواری‌ام فرزند علی نیک و بخشنده. با نیزه جولان دهنده، از حسین علیه السلام دفاع می‌کنم و نیز با شمشیر بَرّاق درخشنده. آن گاه، جنگید تا کشته شد ۲۰. اِنِّی اَنَا جَعْفَرُ ذُو الْمَعَالِی نَجُلُ عَلِیِّ الْخَیْرِ ذُو النَّوَالِ اُحْمِی حُسَیْنًا بِالْقَنَا الْعَسَالِ وَبِالْحُسَامِ الْوَاضِحِ الصَّقَالِ ثُمَّ قَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۹، الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۳). الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- در یادکرد کشته شدگان -): جعفر اکبر، پسر علی بن ابی طالب علیه السلام که هانی بن ثبیت حَضَرَمِی، او را کُشت ۳. جَعْفَرُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْأَكْبَرُ، قَتَلَهُ هَانِئُ بْنُ ثُبَيْتٍ الْحَضَرَمِیُّ (الطبقات الکبری / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۵، التنبيه والإشراف: ص ۲۶۳). مقاتل الطالبيين (- به نقل از عبید الله بن حسن و عبد الله بن عباس -): جعفر بن ابی طالب، به هنگام شهادت، نوزده سال داشت. ابو مخنف در حدیث ضحاک مِشْرِفِی گفته است که: عباس بن علی علیه السلام، برادرش جعفر را پیش از خود به میدان فرستاد ...

و هانی بن ثبیت - که برادرش [عبد الله] را کشته بود -، به او نیز حمله بُرد و او را هم کُشت. ضحاک، چنین گفته است؛ ولی نصر بن مُزَاحِم [منقری]، به نقل از عمرو بن شمر، از جابر، از باقر علیه السلام آورده است که: خولی بن یزید أصبَحی - که خدا لعنتش کند -، جعفر بن علی [بن ابی طالب علیه السلام] را کشته است ۱۰. قُتِلَ جَعْفَرُ بْنُ عَلِیِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ ابْنُ تِسْعَ عَشْرَةَ سَنَةً. قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ فِي حَدِيثِ الضَّحَاكِ الْمِشْرِفِيِّ: إِنَّ الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِیٍّ قَدَّمَ أَخَاهُ جَعْفَرًا بَيْنَ يَدَيْهِ ... فَشَدَّ عَلَيْهِ هَانِئُ بْنُ ثُبَيْتٍ الَّذِي قَتَلَ أَخَاهُ فَقَتَلَهُ، هَكَذَا قَالَ الضَّحَاكُ.

وَقَالَ نَصْرُ بْنُ مُزَاحِمٍ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ، عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیٍّ: إِنَّ خَوْلِیَّ بْنَ یَزِيدَ الْأَصْبَحِیَّ - لَعَنَهُ اللَّهُ - قَتَلَ جَعْفَرَ بْنَ عَلِیٍّ (مقاتل الطالبيين: ص ۸۸، الفصول المهمة: ص ۱۹۵). - - - - -
التنبيه والإشراف: ص ۲۶۳.

۵ / ۳ عبد الله بن علی علیه السلام

عبد الله بن علی ۲ امام علی علیه السلام، از همسرش اُمّ البنین، چهار فرزند به نام‌های: عباس، عبد الله، عثمان و جعفر داشت که همه آنها در کربلا، شهید شدند.

کنیه عبد الله، ابو محمد اکبر ۳ و لقبش عبد الله اصغر ۴ بود. سن او هنگام شهادت، ۲۵ سال گزارش شده است ۵. عباس علیه السلام، مایل بود که تا زنده است، جانبازی برادرانش را در راه امام علیه السلام و برادر بزرگ‌تر خود ببیند و اجر شکیبایان را ببرد. لذا خطاب به برادرش عبد الله گفت:

تَقَدَّمَ بَيْنَ يَدَيَّ حَتَّى أَرَاكَ وَاحْتَسِبُكَ فَإِنَّهُ لَا وَلَدَ لَكَ ۶.

در پیش رویم بجنگ [و شهید شو]، تا [کشته شدن] تو را ببینم و [در راه خدا] به شمار آورم، که تو فرزندی نداری.

آن گاه ، عبد الله به میدان آمد و در حالی که این اشعار را زمزمه می کرد ، به صف دشمن ، حمله کرد تا شهید شد : من ، پسرِ دارای دلیری و شایستگی هایم آن علی نیکوی صاحب تلاش ----- ۲.المجدی : ص ۱۵ . ۳. المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۲ . ۴.المجدی : ص ۱۵ . نیز ، ر . ک : همین شهادت نامه : ج ۲ ص ۱۸۶ ح ۱۰۳۳ . ۵. ر . ک : ص ۱۸۶ ح ۱۰۳۳ .

آن شمشیر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، دارنده عبرت ها [و پندها]

هر گاه که حوادث هولناک رخ می نمودند ۱۰

نام وی در «زیارت رجبیه» آمده است . در «زیارت ناحیه مقدسه» نیز می خوانیم :

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، مُبْلِىِ الْبَلَاءِ ، وَ الْمُنَادَى بِالْوَلَاءِ فِي عَرَصَةِ كَرْبَلَاءَ ، الْمَضْرُوبِ مُقْبِلًا وَمُذْبِرًا ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِيَّ بْنَ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ .

سلام بر عبد الله ، فرزند امیر مؤمنان ؛ خوب آزموده شده در بلا ، ندا دهنده به ولایت در عرصه کربلا و ضربه خورده از جلو و پشت ! خداوند ، قاتلش هانی بن ثبیت حَضْرَمِی را لعنت کند ! ۲! الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- در یاد کرد کشته شدگان -) : [دیگر ،] عبد الله بن علی بن ابی طالب ، که هانی بن ثبیت حَضْرَمِی ، او را کشت ۳. عبد الله بن علی بن ابی طالب ، قَتَلَهُ هَانِيُّ بْنُ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۵ ، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۷) . الأمالی ، شجری (- در یاد کرد کشته شدگان -) : زید بن علی بن الحسین علیه السلام و یحیی بن أمّ طویل و عبد الله بن شریک عامری و غیر ایشان گفته اند : عبد الله بن علی - که مادر او نیز أمّ البنین بود - ، خولی بن یزید اصبحی ، تیری به سوی او انداخت و مردی از بنی تمیم بن أبان بن دارم ، کار او را تمام کرد ۴. عبد الله بن علی و أمّه أيضاً أمّ البنین ، رَمَاهُ خَوْلِيُّ بْنُ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيُّ بِسَهْمٍ ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ بْنِ أَبَانَ بْنِ دَارِمٍ (الأمالی ، شجری: ج ۱ ص ۱۷۰) . مقاتل الطالبیین (- به نقل از علی بن ابراهیم -) : عبید الله بن حسن و عبد الله بن عباس ، برایم نقل کردند که عبد الله بن علی بن ابی طالب ، به هنگام شهادت ، ۲۵ ساله بود و فرزندی از او ننماید .

احمد بن عیسی ، از حسین بن نصر ، از پدرش ، از عمر بن سعد ، از ابو مخنف ، از عبد الله بن عاصم ، از ضحاک مشرفی برایم نقل کرد که : عباس بن علی علیه السلام ، به برادر تنی اش عبد الله بن علی گفت : پیش از من ، به میدان برو تا [شهادت] تو را بینم و [پاداش شهادت تو را] به حساب خدا بگذارم [و اجر ببرم] ، که تو فرزندی نداری .

او پیش گام شد و هانی بن ثبیت حَضْرَمِی ، به او حمله برد و وی را کشت ۵. حَدَّثَنِي عُيَيْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ ، قَالَا: قُتِلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَهُوَ ابْنُ خَمْسٍ وَعِشْرِينَ سَنَةً ، وَلَا عَقِبَ لَهُ . حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى ، قَالَ: حَدَّثَنِي حُسَيْنُ بْنُ نَصْرِ ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي عَنْ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، عَنْ أَبِي مَخْنَفٍ ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَاصِمٍ ، عَنْ الضَّحَّاكِ الْمَشْرِفِيِّ ، قَالَ :

قَالَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ لِأَخِيهِ مِنْ أَبِيهِ وَأُمِّهِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ: تَقَدَّمَ بَيْنَ يَدَيَّ حَتَّى أَرَاكَ وَأَحْتَسِبُكَ؛ فَإِنَّهُ لَا وَلَدَ لَكَ، فَتَقَدَّمَ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَشَدَّ عَلَيْهِ هَانِيُّ بْنُ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ فَقَتَلَهُ (مقاتل الطالبیین: ص ۸۸؛ شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۹۴) .

۱. ر . ک : ص ۱۸۷ ح ۱۰۳۴ . ۲. ر . ک : ص ۹۱۱ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال)

من ، پسر دلاور و بخشنده ام آن علی نیک نیکو کردار آن شمشیر مجازات پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در هر پیکار دهشتناک .

سپس ، حمله کرد و جنگید تا کشته شد . خدایش رحمت کند ! اَنَا ابْنُ ذِي النُّجْدَةِ وَالْإِفْضَالِ ذَاكَ عَلِيُّ الْخَيْرِ ذُو الْفَعَالِ سَيِّفُ رَسُولِ اللَّهِ ذُو النِّكَالِ فِي كُلِّ يَوْمٍ ظَاهِرِ الْأَهْوَالِ ثُمَّ حَمَلَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ (الفتوح : ج ۵ ص ۱۱۳ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۲۹) .

۱. المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۰۳ ح ۲۸۰۳ ؛ الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۱ .

۵ / ۴ عثمان بن علی علیه السلام

عثمان بن علی ۲ امام علی علیه السلام ، به جهت علاقه‌ای که به عثمان بن مظعون ، صحابی بزرگ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داشت ، نام یکی از فرزندان او از اُمّ البنین را عثمان نامید . از ایشان ، در این باره روایت شده که فرمود : إِنَّمَا سَمَّيْتُهُ بِاسْمِ أَخِي عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ .

همانا او را به نام برادرم عثمان بن مظعون ، قرار دادم ۳ .

کنیه عثمان بن علی ، ابو عمرو ۴ بود و سنّ او هنگام شهادت ، ۲۱ سال گزارش شده است . ۵ او به میدان آمد و به صف دشمن حمله برد ، در حالی که چنین رَجَزهایی را می‌خواند : من ، عثمان دارنده افتخارات . پدرم ، علی است ، آن نیکو کردارِ پاک . -----
۲. ر . ک : ص ۱۹۰ ح ۱۰۳۸ و ص ۹۱۱ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال) . ۳. المجدی : ص ۱۵ .
۴. المجدی : ص ۱۵ ، لباب الأنساب : ج ۱ ص ۳۹۸ .

و پسرعموی پیامبر پاک و نیز برادرِ حسینم ، بهترین بهترین ها و سرور بزرگ و کوچک پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی یاری کننده ۱۰ .

وی می‌جنگید تا این که شخصی به نام خولی بن یزید أَصْبَحی ، ۲ او را هدف تیر قرار داد و بر زمین افتاد و مردی از بنی اَبان ، سرش را از تنش جدا ساخت ۳ .

نام وی در «زیارت رجبیه» آمده است . ۴ در زیارت «ناحیه مقدّسه» نیز آمده :

السَّلَامُ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، سَمِيَّ عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ ، لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ بِالسَّهْمِ خَوْلَى بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ الْإِيَادِيَّ الدَّارِمِيَّ .
سلام بر عثمان ، پسر امیر مؤمنان ، همنام عثمان بن مظعون ! خدا ، خولی بن یزید أَصْبَحی ایادی دارمی را لعنت کند که او را هدف تیر قرار داد ! ۵ من ، عثمان صاحب افتخاراتم پدرم ، علی نیکو کردارِ پاک است . این ، حسین است ، سرور نیکان و سرور کوچک و بزرگ پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و وصی یاری کننده . خولی بن یزید أَصْبَحی ، تیری به پهلوش زد که از اسب بر زمین افتاد و مردی از بنی اَبان بن حازم ، سرش را جدا کرد . ۶ اَنَا عُثْمَانُ ذُو الْمَفَاخِرِ شَيْخِي عَلِيُّ ذُو الْفَعَالِ الظَّاهِرِ هَذَا حُسَيْنٌ سَيِّدُ الْأَخَايِرِ وَسَيِّدُ الصَّغَارِ وَالْأَكَابِرِ بَعْدَ النَّبِيِّ وَالْوَصِيِّ النَّاصِرِ رَمَاهُ خَوْلَى بْنُ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ عَلَى جَنْبِهِ فَسَقَطَ عَنْ فَرْسِهِ ، وَجَزَّ رَأْسَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَبَانَ بْنِ حَازِمٍ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۰۷) .

۱. ر . ک : ص ۱۸۹ ح ۱۰۳۶ . ۲. در لباب الأنساب (ج ۱ ص ۳۹۸) ، «غلام عمر بن سعد» آمده است . ۳. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۴۹ و ۴۶۸ ، لباب الأنساب : ج ۱ ص ۳۹۸ . ۴. ر . ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۱۶ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) . ۵. ر . ک : ص ۹۱۳ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال) .

-----الفتوح : پس از او ، ۱ برادرش عثمان بن علی - که مادر او نیز اُمّ البنین ، دختر حِزّام بن خالد بن ربیعّه بن وحید بن

کلاب عامری بود - ، به میدان آمد ، در حالی که چنین می‌خواند: منم ، عثمان ، دارنده افتخارات . پدرم ، علی است ، آن نیکو کردار پاک . پسرعموی پیامبر پاک و برادر حسینم ، برگزیده نیکان و سرور بزرگ و کوچک پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و پس از وصی یاری کننده . آن گاه ، جنگید تا کشته شد ۲۰. إِنِّي أَنَا عُثْمَانُ ذُو الْمَفَاخِرِ شَيْخِي عَلِيٌّ ذُو الْفَعَالِ الطَّاهِرِ وَابْنُ عَمِّ لِلنَّبِيِّ الطَّاهِرِ أَخُو حُسَيْنٍ خَيْرُهُ الْأَخَائِرِ وَسَيِّدُ الْكِبَارِ وَالْأَصَاغِرِ بَعْدَ الرَّسُولِ وَالْوَصِيِّ النَّاصِرِ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۳، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۹) . الأخبار الطوال: یزید اصبحی ، تیری به عثمان بن علی زد و او را کشت . سپس به سوی او رفت و سرش را جدا کرد و نزد عمر بن سعد آورد و تقاضای پاداش کرد . عمر گفت : نزد امیرت عبید الله بن زیاد ، برو و پاداشت را از او بخواه ۳. وَرَمَى يَزِيدُ الْأَصْبَحِيُّ عُثْمَانَ بْنَ عَلِيٍّ بِسَهْمٍ فَقَتَلَهُ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْهِ فَاحْتَزَّ رَأْسَهُ، فَأَتَى عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ: أَثْبَنِي.

فَقَالَ عُمَرُ: عَلَيْكَ بِأَمِيرِكَ - يَعْنِي عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ - فَسَلُهُ أَنْ يُثْبِتَكَ (الأخبار الطوال: ص ۲۵۷، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۹) . مقاتل الطالبيين: عثمان بن علی بن ابی طالب ، که مادر او نیز ام البنین بود . یحیی بن حسن ، به نقل از علی بن ابراهیم ، از عبید الله بن حسن و عبد الله بن عباس ، در باره او آورده است که گفته‌اند : عثمان بن علی ، در ۲۱ سالگی ، کشته شد .

۱. در متن، مقصود ، پس از «عمر بن علی» است ؛ امّا باید دانست او در کربلا- نبوده و از شهیدان کربلا- نیست (ر . ک : ص ۲۱۲ «یادآوری»).

مقاتل الطالبيين: ضحّاك مشرفی ، در سند نخستین - که اندکی پیش بیان شد - ، گفته است : خولی بن یزید ، تیری به عثمان بن علی زد و او را ناتوان کرد . سپس مردی از بنی آبان بن دارم ، به او یورش بُرد و او را کشت و سرش را جدا کرد . عثمان بن علی ، همان است که از امام علی علیه السلام روایت شده که در باره‌اش فرمود : «همانا او را به نام برادرم عثمان بن مظعون نامیدم» ۱. عُثْمَانُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأُمُّهُ أُمُّ الْبَنِينَ أَيْضًا - قَالَ يَحْيَى بْنُ الْحَسَنِ ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ ، عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ وَعَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ، قَالَا: قُتِلَ عُثْمَانُ بْنُ عَلِيٍّ وَهُوَ ابْنُ إِحْدَى وَعِشْرِينَ سَنَةً . وقال الضُّحَّاكُ الْمِشْرَفِيُّ فِي الْإِسْنَادِ الْأَوَّلِ الَّذِي ذَكَرْنَاهُ آنِفًا: إِنَّ خَوْلِيَّ بْنَ يَزِيدَ رَمَى عُثْمَانَ بْنَ عَلِيٍّ بِسَهْمٍ فَأَوْهَطَهُ، وَشَدَّ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَبَانَ بْنِ دَارِمٍ فَقَتَلَهُ وَأَخَذَ رَأْسَهُ.

وَعُثْمَانُ بْنُ عَلِيٍّ الَّذِي رَوَى عَنْ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: إِنَّمَا سَمَّيْتُهُ بِاسْمِ أَخِي عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ (مقاتل الطالبيين : ص ۸۹ ، التنبيه والإشراف : ص ۲۶۳) . الإرشاد: خولی بن یزید اصبحی ، عثمان بن علی را - که جای برادرانش را [در میدان] گرفته بود - ، نشانه گرفت و تیری به او زد و او را بر زمین انداخت . سپس مردی از بنی دارم ، به او حمله بُرد و سرش را جدا کرد ۲. وَتَعَمَّدَ خَوْلِيٌّ بْنُ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيُّ عُثْمَانَ بْنَ عَلِيٍّ - وَقَدْ قَامَ مَقَامَ إِخْوَتِهِ - فَرَمَاهُ بِسَهْمٍ فَصَيَّرَعَهُ ، وَشَدَّ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ فَاحْتَزَّ رَأْسَهُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۹ ؛ الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۶) .

۱. ر . ک : ص ۲۶۲ ح ۱۰۴۰ .

۵ / ۵ عباس بن علی علیه السلام

عبّاس علیه السلام ، جلوه عشق و ایثار ، تبلور رادردی ، صفا و وقار ، و تجسم شجاعت ، شهامت و کرامت است . او در میان حماسه آفرینان کربلا- و شهیدان تاریخ ، از چنان جایگاه بلند و مکانی والایی برخوردار است که به گفته سید الساجدین ، زین العابدین علیه السلام : إِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنَزِلَةً يَغْبِطُهَا بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۳ .

برای عباس علیه السلام، نزد خداوند - تبارک و تعالی -، منزلتی است که همه شهدا در روز قیامت، به او رشک می‌برند. او از مادری بزرگوار از قبیله بنی کلاب - که شجاع‌ترین، رزم‌آورترین و تیزتک‌ترین مردانِ روزگار را در خود داشت -، و در دامان پُرمهر او و در کنار برادران بی‌نظیری همچون امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام، بالید و رشد کرد. کنیه آن بزرگوار، ابو الفضل ۱ و ابو قریبه (صاحب مشک) ۲ و القابش سقا ۳ و قمر بنی هاشم ۴ است. عباس علیه السلام، قامتی بلند، سینه‌ای ستبر، بازوانی توانمند و چهره‌ای بس زیبا داشت، بدان‌سان که او را «ماه بنی هاشم» می‌گفتند.

او از آغاز قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام، همراه و همدل ایشان و در هنگامه نبرد کربلا، پرچمدار سپاه او بود. ۵. عباس علیه السلام، در روزهای سخت محاصره امام علیه السلام و یارانش، سقایت سپاه و آب‌رسانی به کودکان را بر عهده داشت. ۶. او در آستانه شب عاشورا، در جمع همراهان حسین علیه السلام، هنگامی که امام علیه السلام از آنها خواسته بود تا بروند و ایشان را تنها بگذارند، اولین کسی بود که با جملاتی سرشار از عشق و ایمان، و آکنده از ایثار، هم‌گامی و جان‌فشانی‌اش را اعلام کرد. ۷.

شمر بن ذی الجوشن، در کربلا برای عباس علیه السلام و سه برادرش، امان‌نامه آورد. او که در آغاز، حتی از رویارو شدن با شمر، نفرت داشت، در ردّ پیشنهاد سفاهت‌آمیز او، شکوهمند و استوار، گفت: لَعَنَكَ اللَّهُ وَلَعَنَ أَمَانَكَ!.. أَتَوَمَّنُنَا وَابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَا أَمَانَ لَهُ؟! لعنت خدا بر تو و امان‌نامه‌ات باد! ... آیا به ما امان می‌دهی، در حالی که پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در امان نیست؟! ۸. عباس علیه السلام، در کلام امامان علیهم السلام، به ایثار، تیزبینی، استواری در ایمان، جهاد عظیم، آزمایش نیکو و داشتن جایگاه رشک‌آور در قیامت، ستوده شده است. ۱۰.

۱. تهذیب الکمال: ج ۲۰ ص ۴۷۹؛ المجدی: ص ۱۵. نیز، ر.ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۲۰۴ ح ۱۰۵۶ و ص ۲۰۶ ح ۱۰۶۰.
 ۲. مقاتل الطالبيين: ص ۸۹. نیز، ر.ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۱۹۵ ح ۱۰۴۲ و ص ۱۹۷ ح ۱۰۴۷. ۳. مقاتل الطالبيين: ص ۸۹؛ المجدی: ص ۱۵. نیز، ر.ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۲۰۱ ح ۱۰۵۴. ۴. ر.ک: ص ۲۰۱ ح ۱۰۵۴ و ص ۲۰۴ ح ۱۰۵۶.
 ۵. الأخبار الطوال: ص ۲۵۶؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۹۵. ۶. ر.ک: ج ۱ ص ۷۴۸ (فصل یکم / نقش عباس علیه السلام در رساندن آب به لشکر امام علیه السلام). ۷. ر.ک: ج ۱ ص ۷۶۷ (فصل یکم / پاسخ خانواده و یاران امام علیه السلام). ۸. ر.ک: ج ۱ ص ۷۵۷ ح ۸۰۱. ۹. ر.ک: ص ۱۹۵ ح ۱۰۴۱. ۱۰. ر.ک: ص ۱۹۵ ح ۱۰۴۰.

این قهرمان شکوهمند قیام کربلا و پشتیبان شکست‌ناپذیر ابا عبد الله علیه السلام، در هنگامه اوج تنهایی امام علیه السلام و در راه رساندن آب به کام‌های خشکیده کاروان حسین علیه السلام، شهد شهادت نوشید. غم شهادت او، جان امام حسین علیه السلام را بسی فُسرَد، بدان گونه که در کنار قامت خونینش، از سر سوز، در سوگ آن عزیز از دست رفته فرمود:

الآن انكسر ظهري، وَقَلَّتْ حِيلَتِي.

اکنون، پشتم شکست و چاره‌ام، ناچار شد ۱.

عباس علیه السلام، در هنگام شهادت، ۳۴ سال داشت ۲. بنا بر این، در حدود سال ۲۶ هجری به دنیا آمده است. در «زیارت ناحیه مقدسه»، در باره او آمده است:

السَّلامُ عَلَى أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، الْمُوَاسَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، الْآخِذَ لِعَدِيهِ مِنْ أُمِّهِ، الْفَادِي لَهُ الْوَاقِي، السَّاعِي إِلَيْهِ بِمَائِهِ، الْمَقْطُوعَةَ يَدَاهُ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلِيهِ يَزِيدَ بْنَ الرُّقَادِ الْحِثِّيَّ وَحَكِيمَ بْنَ الطُّفَيْلِ الطَّائِيَّ .

سلام بر ابوالفضل عباس، فرزند امیر مؤمنان؛ از خود در گذرنده با جان برای برادر، برگیرنده از دیروزش برای فردایش، فدایی او، نگهدارنده، کوشنده برای رساندن آب به او، و کسی که دست‌هایش بُریده شد! خداوند، قاتلانش یزید بن رقاد حیتی و حکیم بن طفیل طایی را لعنت کند! ۳!

گفتنی است که در شماری از منابع متأخر، مطالبی در باره ابو الفضل العباس علیه السلام گزارش شده است که در منابع قابل استناد، دیده نمی‌شود. برای نمونه، به شماری از گزارش‌های بی‌اساس، اشاره می‌کنیم. در معالی السبطین آمده است که: آن هنگام که شب بیست و یکم ماه رمضان شد و علی علیه السلام در آستانه مرگ قرار گرفت، عباس علیه السلام را به سینه چسباند و فرمود: «فرزندم که چشم من در قیامت، با تو روشن خواهد شد! فرزندم! هنگامی که روز عاشورا شد و وارد شریعه شدی، مبدا آب بنوشی، در حالی که برادرت حسین، تشنه است!». ۴. نیز در کتاب شعشعه الحسینی آمده است:

جناب امیر مؤمنان علیه السلام خلوت نمودند. حسنین علیهما السلام و زینب علیها السلام و امّ کلثوم علیها السلام را طلب

۱. ر. ک: ص ۲۰۰ ح ۱۰۵۲. ۲. المجدی: ص ۱۵، شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۹۴. ۳. ر. ک: ص ۹۱۱ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۴. معالی السبطین: ج ۱ ص ۲۷۷.

فرمود و دست مبارک بر سر و روی ایشان کشید و به شدت می‌گریست و ایشان هم می‌گریستند، به نوعی که سایر اولادهای آن حضرت [که] در بیرون خانه بودند، بی‌اختیار، داخل خانه شدند و می‌گریستند. پس حضرت امیر المؤمنین علیه السلام گرفت دست امام حسن علیه السلام را و به امانت سپرد فرزندان خود را به آن بزرگوار. پس نظر فرمود به عباس علیه السلام. دید گریه او از همه شدیدتر است. پس او را به نزد خود، طلب فرمود و شیون بلندی کرد و مفضّل گریست و آن گاه فرمود: «ای پسر من! ای جانم! از حسین، مراقبت کن، که او امانت خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فاطمه علیها السلام و امانت من است. تو یاور او باش و خودت را فدای او کن». آن گاه، شیون زد و از گریه و فریاد زیاد، بیهوش شد. ۱. همچنین در کتاب أَسْرَارُ الشَّهَادَات، آمده است:

گفته شده: زُهِیر، پیش از کشته شدنش، نزد عبد الله بن جعفر بن عقیل آمد و به او گفت: برادرم! پرچم را به من بده. عبد الله به وی گفت: آیا من در حمل آن، کوتاهی کرده‌ام؟ زُهِیر گفت: نه؛ [ولی] من به آن، نیاز دارم. راوی گفت: عبد الله، پرچم را به زُهِیر داد و زُهِیر، آن را گرفت و به صورت ناگهانی، پیش عباس بن علی علیه السلام آورد و گفت: یا ابن امیر المؤمنین! می‌خواهم خبری را برایت بازگو کنم که حفظش کرده‌ام. عباس علیه السلام گفت: بگو که آئین، وقت بازگویی خبر است. عیبی ندارد. بگو، که تو برای ما، خبر قطعی نقل می‌کنی. زُهِیر به وی گفت: ای ابوالفضل! بدان که پدرت امیر المؤمنین علیه السلام، وقتی تصمیم گرفت با مادرت اُمّ البنین ازدواج کند، دنبال برادرش عقیل - که نسب شناس عرب بود - فرستاد و فرمود: «برادرم! از تو می‌خواهم که برایم زنی را از خانواده‌های اصیل و نَسَب‌دار و شجاع، انتخاب کنی تا با او پسری شجاع بیاورم که یاور این پسر من - و اشاره به حسین علیه السلام کرد - باشد و او را در سرزمین طفّ کربلا همراهی کند». پدرت، تو را برای این روز، ذخیره کرد. پس تو در دفاع از حرم برادر و برادران، کوتاهی نکن. راوی گفت: عباس علیه السلام، تکان خورد و دست به رکابش کشید و آن را کند و گفت: ای زُهِیر! در چنین روزی، مرا تشجیع

می‌کنی؟! به خدا سوگند ، تو را به گونه‌ای می‌بینم که هرگز چنین ندیده بودم .۲
باید گفت : متأسفانه ، هیچ سخنی از امیر مؤمنان علیه السلام خطاب به عباس علیه السلام یا در باره وی ، در

۱. شعشعۃ الحسینی : ج ۲ ص ۶۰ . ۲. أسرار الشهادت : ج ۲ ص ۳۹۵ .

منابع معتبر ، ثبت نشده است .

نیز در تذکرۃ الشهدا آمده است :

بعضی ذکر کرده‌اند که عباس علیه السلام ، در آن حال ، عرض کرد که : می‌خواهم یک بار دیگر ، نظر به صورتت نمایم ، و لکن حرمه ، تیر بر چشم‌های من زده است .۱

گزارش‌های بسیار دیگری نیز در باره ایشان در کتاب‌هایی مانند : معالی السبطين ، ۲ شعشعۃ الحسینی ، ۳ ، أسرار الشهادۃ ، ۴ ناسخ التواریخ ، ۵ عنوان الکلام ، ۶ تذکرۃ الشهداء ، ۷ سوگ‌نامه آل محمد صلی الله علیه و آله و المنتخب طریحی ۹ آمده است که در کتب معتبر ، وجود ندارد .

اینک ، آنچه در منابع قابل استناد ، گزارش شده است ، در پی می‌آید : الأمالی ، صدوق (- به نقل از ثابت بن ابی صفیه -) : سرور عابدان ، علی بن الحسین علیه السلام ، به عبید الله ، پسر عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام نگریست و گریست . سپس فرمود : «بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، هیچ روزی سخت‌تر از جنگ اُحد نبود که عمویش حمزه بن عبد المطلب ، شیر خدا و شیر پیامبرش ، در آن کشته شد و پس از آن ، نبرد مته که پسر عمویش جعفر بن ابی طالب ، در آن کشته شد» .

سپس فرمود : «و هیچ روزی مانند روز حسین علیه السلام (عاشورا) نیست . سی هزار مرد - که همگی ادعا می‌کردند از این امت اند - ، به سوی او حمله بُردند و همگی ، با ریختن خون او ، قصد تقرب به خدا را داشتند ۱۰ او ، خدا را به یادشان می‌آورد ؛ اما آنان ، پند نمی‌گرفتند تا آن که او را با

۱. ملّا حبیب الله کاشانی در تذکرۃ الشهدا (ص ۲۷۲) در ذیل این مطلب، آن را این گونه رد می‌کند : «بسیار ضعیف است و در کتب مشهوره، مذکور نیست» . ۲. معالی السبطين : ج ۱ ص ۲۷۵ و ۲۷۰ و ۲۷۱ . ۳. شعشعۃ الحسینی : ج ۲ ص ۱۸۴ . ۴. أسرار الشهادت : ج ۲ ص ۴۰۲ و ۴۱۲ . ۵. ناسخ التواریخ (تاریخ الإمام الحسین علیه السلام) : ص ۴۴۱ و ۴۳۸ . ۶. عنوان الکلام : ص ۱۹۴ و ۱۶۲ و ۲۸۰ . ۷. تذکرۃ الشهداء : ص ۲۷۰ و ۴۴۳ . ۸. سوگ‌نامه آل محمد صلی الله علیه و آله : ص ۳۰۰ . ۹. المنتخب ، طریحی : ص ۳۰۵ . ۱۰. در این فرموده که : «همگی ، با ریختن خون او ، قصد تقرب به خدا را داشتند» ، اشکال وجود دارد . اولاً ، بسیاری از افراد دشمن ، برای دنیاطلبی به جنگ آمده بودند که از جمله آنان ، فرمانده سپاه ، عمر بن سعد بود . بنا بر این ، بعید می‌نماید که همگی به قصد قربت آمده باشند . ثانیاً ، حدیث مشابه دیگری از امام زین العابدین علیه السلام در این باره روایت شده است و بعید نیست که این دو حدیث ، در اصل یکی بوده‌اند که این عبارت یا مضمون ، در آن نیامده است . در آن حدیث ، از زبان امام حسن علیه السلام نقل شده که خطاب به امام حسین علیه السلام فرمود : «سی هزار مرد به سوی تو هجوم می‌آورند که مدعی‌اند از امت جدّ ما محمد صلی الله علیه و آله هستند و خود را به اسلام، منسوب می‌کنند و برای کشتن تو گرد می‌آیند» (ر . ک : ج ۱ ص ۲۴۴ «بخش سوم / فصل چهارم / پیشگویی امام حسن علیه السلام در باره شهادت او»).

سرکشی و ستم و تجاوز ، گشتند» .

آن گاه فرمود: «خداوند، عباس را رحمت کند! بی هیچ تردیدی، ایثار کرد و آزمایش [نیکویی] شد و خود را فدای برادرش کرد تا آن که دستانش قطع شد و خداوند عزوجل به جای آنها، دو بال برایش قرار داد که با آنها، همراه فرشتگان در بهشت، پرواز می‌کند، همان گونه که برای جعفر بن ابی طالب، قرار داد.

عباس علیه السلام، نزد خداوند - تبارک و تعالی - منزلتی دارد که همه شهیدان در روز قیامت، به آن، رشک می‌برند. ۱. انْظُرْ سَيِّدُ الْعَابِدِينَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَاسْتَعْبَرَ ثُمَّ قَالَ: مَا مِنْ يَوْمٍ أَشَدَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ يَوْمِ أُحُدٍ، قُتِلَ فِيهِ عَمُّهُ حَمْزَةُ بْنُ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ أَسَدُ اللَّهِ وَأَسَدُ رَسُولِهِ، وَبَعْدَهُ يَوْمَ مَوْتِهِ، قُتِلَ فِيهِ ابْنُ عَمِّهِ جَعْفَرُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَلَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِزْدَلَفَ إِلَيْهِ ثَلَاثُونَ أَلْفَ رَجُلٍ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ، كُلُّ يَتَقَرَّبُ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِدَمِهِ، وَهُوَ بِاللَّهِ يُدْكَرُهُمْ فَلَا يَتَعَطَّوْنَ، حَتَّى قَتَلُوهُ بَغْيًا وَظُلْمًا وَعُدْوَانًا.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ! فَلَقَدْ آثَرُ وَأَبْلَى وَفَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قَطَعَتْ يَدَاهُ، فَأَبْدَلَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ، كَمَا جَعَلَ لَجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَإِنَّ لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنَزِلَةً يَغِطُّهَا بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (الأمالی، صدوق: ص ۵۴۷ ح ۷۳۱، الخصال: ص ۶۸ ح ۱۰۱). سِرُّ السِّلْسَلَةِ الْعُلَوِيَّةِ (- به نقل از مفضل بن عمر -): [امام] صادق علیه السلام فرمود: عمویمان عباس علیه السلام، تیزبین بود و ایمانی استوار داشت. همراه ابا عبد الله الحسین علیه السلام، جهاد کرد و نیکو از آزمایش به در آمد و به شهادت رسید و وارث برادران مادری‌اش شد و پسرش عبید الله بن عباس، [آنها را] از او ارث بُرد. عباس علیه السلام، به هنگام شهادت، سی و چهار ساله بود. ۲. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَانَ عَمَّنَا الْعَبَّاسُ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ، صَلَبَ الْإِيمَانِ، جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَبْلَى بِلَاءَ حَسَنًا، وَمَضَى شَهِيدًا، وَوَرِثَ إِخْوَتَهُ مِنْ أُمِّهِ، وَوَرِثَهُ ابْنُهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْعَبَّاسِ، قَالَ: أُسْتُشْهِدَ وَقَدْ بَلَغَ سِنُّهُ أَرْبَعًا وَثَلَاثِينَ سَنَةً (سِرُّ السِّلْسَلَةِ الْعُلَوِيَّةِ: ص ۸۹). إعلام الوری: کنیه عباس علیه السلام، ابو قریبه (صاحب مشک) بود؛ زیرا برای برادرش [حسین علیه السلام] آب آورد. به او سقا (آب آور) نیز گفته‌اند. او به هنگام شهادت، ۳۴ ساله بود.

إعلام الوری: و فضیلت‌ها [ی بسیاری] داشت. ۱. وَكَانَ الْعَبَّاسُ يُكْنَى أَبَا قَرِيْبَةٍ؛ لِحَمْلِهِ الْمَاءَ لِأَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيُقَالُ لَهُ: السَّقَاءُ، وَقُتِلَ وَلَهُ أَرْبَعٌ وَثَلَاثُونَ سِنَةً، وَلَهُ فَضَائِلُ (إعلام الوری: ج ۱ ص ۳۹۵). أنساب الأشراف (- در یادکرد نام‌های فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام -): عَبَّاسُ الْكَبَر - که سقا بود -، در کربلا، مشک آبی را برای حسین علیه السلام آورد و کنیه ابو قریبه (صاحب مشک)، به او داده شد. ۲. وَالْعَبَّاسُ الْأَكْبَرُ وَهُوَ السَّقَاءُ، كَانَ حَمَلَ قَرِيْبَةٍ مَاءٍ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَاءَ، وَيُكْنَى أَبَا قَرِيْبَةٍ (أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۴۱۳، تهذيب الكمال: ج ۲۰ ص ۴۷۹). تاریخ الطبری (- به نقل از ضحاک بن عبد الله مشرقی، هنگامی که امام حسین علیه السلام به یارانش، اجازه بازگشت داد -): برادران و فرزندان و برادرزادگان و نیز دو پسر عبد الله بن جعفر، به حسین علیه السلام گفتند: چرا این کار را بکنیم؟ برای این که پس از تو بمانیم؟! خداوند، چنین روزی را هیچ گاه به ما نشان ندهد! آغازگر این گونه سخنان، عباس بن علی علیه السلام بود. ۳. فَقَالَ لَهُ إِخْوَتُهُ وَأَبْنَاؤُهُ وَبَنُو أَخِيهِ وَأَبْنَا عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ: لِمَ نَفْعَلُ؟ لَبَقِيَ بَعْدَكَ! لَا أَرَانَا اللَّهَ ذَلِكَ أَتِيْدًا. بَدَأَهُمْ بِهَذَا الْقَوْلِ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۹؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۹۱). الثقات، ابن حبان: به عباس علیه السلام، سقا می‌گویند؛ زیرا حسین علیه السلام در زمان جنگیدنش، برای رفع تشنگی‌اش، آب خواست و عبّاس علیه السلام و برادرش، به چاره‌جویی برآمدند. عباس علیه السلام مشک آب کوچکی یافت. آن را [آورد و] به حسین علیه السلام داد تا بنوشد؛ امّا هنگامی که خواست بنوشد، تیری آمد و بر گلویش نشست و نگذاشت که آب بنوشد. شمشیرها، او را در میان گرفتند تا به شهادت رسید. از این رو، عباس بن علی علیه السلام را «سقا» می‌نامند. ۴. الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَالُ لَهُ: السَّقَاءُ؛ لِأَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ طَلَبَ الْمَاءَ فِي عَطَشِهِ وَهُوَ يُقَاتِلُ، فَخَرَجَ الْعَبَّاسُ وَأَخُوهُ،

وَاحْتَالَ حَمَلَ إِدَاوَةَ مَاءٍ وَدَفَعَهَا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا أَرَادَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَشْرَبَ مِنْ تِلْكَ الْإِدَاوَةِ، جَاءَ سَهْمٌ فَدَخَلَ حَلَقَهُ، فَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَا أَرَادَ مِنَ الشُّرْبِ، فَاحْتَرَشَتْهُ السُّيُوفُ حَتَّى قُتِلَ. فَسَمَّى الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ «السَّقَاءَ» لِهَذَا السَّبَبِ (الثقات، ابن حبان: ج ۲ ص ۳۱۰). شرح الأخبار: عباس علیه السلام، سقا نامیده شده؛ زیرا حسین علیه السلام تشنه بود و او را از آب، باز داشته بودند. عباس علیه السلام، مشکی گرفت و به سوی آب، روان شد. برادرانش از پشت علی علیه السلام: عثمان، جعفر و عبد الله نیز در پی او رفتند و یاران عبید الله بن زیاد را از آب، دور کردند. عباس علیه السلام، مشک را از آب، پُر کرد و آن را به تنهایی بر دوش کشید و برای حسین علیه السلام آورد، در حالی که برادرانش عثمان و جعفر و عبد الله، در این نبرد، به خاطر آب، کشته شدند. ۵. و سَمَّى الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: السَّقَاءَ، لِأَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَطَشَ وَقَدْ مَنَعُوهُ الْمَاءَ، وَأَخَذَ الْعَبَّاسُ قَرِيبَةً وَمَضَى نَحْوَ الْمَاءِ، وَاتَّبَعَهُ إِخْوَتُهُ مِنْ وَلَدِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عُثْمَانُ وَجَعْفَرُ وَعَبْدُ اللَّهِ، فَكَشَفُوا أَصْحَابَ عُبَيْدِ اللَّهِ عَنِ الْمَاءِ، وَمَلَأَ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْقَرِيبَةَ، وَجَاءَ بِهَا فَحَمَلَهَا عَلَى ظَهْرِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَدَّهُ.

وَقَدْ قُتِلَ إِخْوَتُهُ: عُثْمَانُ وَجَعْفَرُ وَعَبْدُ اللَّهِ فِي الْمَعْرَكَةِ عَلَى الْمَاءِ (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۸۲ ح ۱۱۲۵).

نسب قریش: عباس، فرزند علی علیه السلام، را سقا می‌نامند و کنیه‌اش را ابو قریبه (صاحب مشک) می‌دانند. او در کربلا، همراه حسین علیه السلام بود. حسین علیه السلام، تشنه شد. عباس علیه السلام، مشکی بر گرفت و برادران تنی‌اش، پسران علی علیه السلام: عثمان، جعفر و عبد الله، در پی او رفتند. برادرانش، پیش از او کشته شدند و او، مشک پُر از آب را برای حسین علیه السلام برد و حسین علیه السلام، از آن نوشید. سپس عباس بن علی علیه السلام، پس از برادرانش و با حسین علیه السلام، کشته شد. عباس علیه السلام از برادرانش - که فرزندی نداشتند - ارث بُرد و پسرش عبید الله بن عباس نیز وارث او شد. محمد بن حنفیه و عمر [بن علی علیه السلام]، هر دو، زنده بودند. محمد، میراث عموهای عبید الله را به او تسلیم کرد؛ امّا عمر، خودداری ورزید تا آن که با او صلح شد و راضی‌اش کردند. ۱۰. الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَلَدُهُ [أَيُ الْإِمَامِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ] يَسْمُوهُ السَّقَاءَ، وَيَكْنُوهُ: أَبَا قَرِيبَةَ؛ شَهِدَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَرْبَلَاءَ، فَعَطَشَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخَذَ قَرِيبَةً وَاتَّبَعَهُ إِخْوَتُهُ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ بَنُو عَلِيٍّ وَهُمْ: عُثْمَانُ، وَجَعْفَرُ، وَعَبْدُ اللَّهِ، فَقُتِلَ إِخْوَتُهُ قَبْلَهُ، وَجَاءَ بِالْقَرِيبَةِ يَحْمِلُهَا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَمْلُوءَةً، فَشَرِبَ مِنْهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قُتِلَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ إِخْوَتِهِ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَوَرِثَ الْعَبَّاسُ إِخْوَتَهُ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ وَلَدٌ، وَوَرِثَ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ابْنَهُ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ.

وَكَانَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ وَعُمَرُ حَتَّينَ، فَسَلَّمَ مُحَمَّدٌ لِعُبَيْدِ اللَّهِ مِيرَاثَ عُمُوْمَتِهِ، وَامْتَنَعَ عُمَرُ حَتَّى صَوَّلَ حَتَّى مِنْ حَقِّهِ (نسب قریش: ص ۴۳، مقتل الإمام أمير المؤمنين، ابن ابی الدنيا: ص ۱۲۰ ح ۱۱۶). الأخبار الطوال: هنگامی که عباس بن علی علیه السلام، این [وضعیت] را دید، به برادرانش: عبد الله، جعفر و عثمان، پسران علی - که بر او و پسرانش درود باد - و مادر همگی آنها ام البنین عامری از آل وحید بود، گفت: پیش قدم شوید - فدایتان شوم - و از سرورتان، حمایت کنید تا به پای او جان دهید». آنان، همگی پیش قدم شدند و پیش روی حسین علیه السلام، با سر و گلوئی خود، از او محافظت کردند. هانی بن ثویب حضرمی، به عبد الله بن علی، حمله بُرد و او را کُشت. سپس به برادرش جعفر بن علی حمله بُرد و او را نیز کُشت. و یزید اصبحی نیز عثمان بن علی را با تیر زد و کُشت. سپس به سوی او رفت و سرش را جدا کرد و نزد عمر بن سعد آمد و به او گفت: به من، پاداش بده! عمر گفت: برو از امیرت (یعنی عبید الله بن زیاد) بگیر! عباس بن علی علیه السلام، باقی ماند و پیش روی حسین علیه السلام می‌جنگید و هر کجا حسین علیه السلام می‌رفت،

الأخبار الطوال: همراهش می‌رفت تا آن که کشته شد. خدایش رحمت کند! ۱۱. لَمَّا رَأَى ذَلِكَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ لِإِخْوَتِهِ عَبْدِ اللَّهِ، وَجَعْفَرٍ، وَعُثْمَانَ بَنِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ - وَأُمُّهُمْ جَمِيعاً أُمُّ الْبَنِينَ الْعَامِرِيَّةُ مِنَ آلِ الْوَحِيدِ - : تَقَدَّمُوا، بِنَفْسِي أَنْتُمْ! فَحَامُوا عَنْ سَيِّدِكُمْ حَتَّى تَمُوتُوا دُونَهُ. فَتَقَدَّمُوا جَمِيعاً، فَصَارُوا أَمَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، يَقُونَهُ بِوُجُوهِِهِمْ وَنُحُورِهِمْ.

فَحَمَلَ هَانِئُ بْنُ ثَوْبٍ الْحَضْرَمِيُّ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَتَلَهُ، ثُمَّ حَمَلَ عَلَى أَخِيهِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ، فَقَتَلَهُ أَيْضًا. وَرَمَى يَزِيدُ الْأَصْبَحِيُّ عُثْمَانَ بْنَ عَلِيٍّ بِسَهْمٍ فَقَتَلَهُ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْهِ فَمَاحِزَ رَأْسَهُ، فَأَتَى عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ، فَقَالَ لَهُ: أَثْبِنِي، فَقَالَ عُمَرُ: عَلَيْكَ بِأَمِيرِكَ - يَعْنِي عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ - فَسَلَّهُ أَنْ يُثْبِتَكَ.

وَبَقِيَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا أَمَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَاتِلُ دُونَهُ، وَيَمِيلُ مَعَهُ حَيْثُ مَالَ، حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ (الأخبار الطوال: ص ۲۵۷، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۸). الإرشاد: دشمنان، بر حسین علیه السلام حمله بردند و بر لشکرش، غلبه کردند. تشنگی بر او شدت گرفت. بر سیل‌بند فرات، بالا رفت تا خود را به آب برساند و برادرش عباس علیه السلام، پیش رویش بود. سواران ابن سعد، راه بر او گرفتند. در میان آنان، مردی از بنی دارم بود که به آن سواران گفت: وای بر شما! میان او و فرات، حائل شوید و آب را در اختیارش نگذارید. حسین علیه السلام گفت: «خدایا! او را تشنه بگذار!». دارمی، خشمگین شد و تیری به سوی حسین علیه السلام انداخت که بر زیر گلویش نشست. حسین علیه السلام، تیر را بیرون کشید و دستش را زیر گلویش گرفت. کف دستانش از خون، پُر شد. آنها را پاشید و سپس گفت: «خدایا! از آنچه با پسر دختر پیامبرت می‌کنند، به تو شکایت می‌کنم». سپس به جایگاه خود، باز گشت، در حالی که تشنگی‌اش، شدت یافته بود. دشمنان، گرد عباس علیه السلام را گرفتند و او را از حسین علیه السلام، جدا کردند. عباس علیه السلام نیز به تنهایی با آنها جنگید تا به شهادت رسید. خشنودی خداوند بر او باد! شرکت کنندگان در قتل او، زید بن ورقاء حنفی و حکیم بن طفیل سنسی بودند که پس از آن که زخم‌هایش افزون شد و دیگر نتوانست حرکت کند [، او را به شهادت رساندند] ۲۰. حَمَلَتِ الْجَمَاعَةُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَغَلَبُوهُ عَلَى عَسْكَرِهِ، وَاشْتَدَّ بِهِ الْعَطَشُ، فَكَرَبَ الْمَسْنَاءَ يُرِيدُ الْفُرَاتَ وَبَيْنَ يَدَيْهِ الْعَبَّاسُ أَخُوهُ، فَأَعْتَزَّضَتْهُ خَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ، وَفِيهِمْ رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ، فَقَالَ لَهُمْ: وَلَيْكُمُ، حَوْلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْفُرَاتِ، وَلَا تُمَكِّنُوهُ مِنَ الْمَاءِ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ أَظْمِئْهُ، فَغَضِبَ الدَّارِمِيُّ وَرَمَاهُ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنْكِهِ، فَانْتَرَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّهْمَ، وَبَسَطَ يَدَهُ تَحْتَ حَنْكِهِ فَامْتَلَأَتْ رَاحَتَاهُ بِالْدَّمِ، فَرَمَى بِهِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يُفْعَلُ بِابْنِ بَنَتِ نَيْيِكَ، ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَكَانِهِ وَقَدْ اشْتَدَّ بِهِ الْعَطَشُ.

وَأَحَاطَ الْقَوْمُ بِالْعَبَّاسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاقْتَطَعُوهُ عَنْهُ، فَجَعَلَ يُقَاتِلُهُمْ وَحْدَهُ حَتَّى قُتِلَ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَكَانَ الْمُتَوَلَّى لِقَتْلِهِ زَيْدُ بْنُ وَرْقَاءَ الْحَنْفِيُّ، وَحَكِيمُ بْنُ الطُّفَيْلِ السَّنِسِيُّ، بَعْدَ أَنْ أُخِذَ بِالْجِرَاحِ فَلَمْ يَسْتَطِعْ حَرَاكَ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۹، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۶۶). الملهوف: تشنگی حسین علیه السلام، شدت گرفت. از سیل‌بند فرات، بالا رفت تا خود را به آب برساند و عباس علیه السلام، برادرش نیز پیش رویش بود. سواران ابن سعد، راه را بر آن دو گرفتند و مردی از بنی دارم، تیری به سوی حسین علیه السلام پرتاب کرد و آن را در گلویش شریفش نشاند. امام - که دروهای خدا بر او باد -، تیر را بیرون کشید و دستش را زیر گلویش گرفت تا کف هر دو دستش از خون، پُر شد. سپس آن را پاشید و گفت: «خدایا! من از آنچه با پسر دختر پیامبرت می‌کنند، به تو شکایت می‌کنم». سپس، عباس علیه السلام را از او جدا کردند و او را از هر سو، در میان گرفتند تا او را به شهادت رساندند. خداوند، روحش را پاک بدارد! پس حسین علیه السلام، به شدت گریست. شاعر، در این باره گفته است: سزամندترین کس به گریه مردم بر او جوانی است که حسین علیه السلام را در کربلا به گریه انداخت برادر او و پسر پدرش علی علیه السلام ابو الفضل آغشته به خون کسی که برای حسین علیه السلام، از خود گذشتگی کرد و هیچ چیز، او را خم نمود و با وجود تشنگی، آب را به او بخشید ۱۰. وَاشْتَدَّ الْعَطَشُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَرَبَ الْمَسْنَاءَ يُرِيدُ الْفُرَاتَ، وَالْعَبَّاسُ أَخُوهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَأَعْتَزَّضَتْهُمَا خَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ، فَرَمَى رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنْكِهِ الشَّرِيفِ، فَانْتَرَعَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّهْمَ، وَبَسَطَ يَدَهُ تَحْتَ حَنْكِهِ حَتَّى امْتَلَأَتْ رَاحَتَاهُ مِنَ الدَّمِ، ثُمَّ رَمَى بِهِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يُفْعَلُ بِابْنِ بَنَتِ نَيْيِكَ.

ثُمَّ اقْتَطَعُوا الْعَبَّاسَ عَلَيْهِ السَّلَامَ عَنْهُ، وَأَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَمَكَانٍ، حَتَّى قَتَلُوهُ قَدْ سَلَّ اللَّهُ رُوحَهُ، فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً

شدیداً. وفي ذلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ: أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبَكِّيَ عَلَيْهِ قَتَى أَبِكى الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءِ أَخُوهُ وَابْنِ وَالِدِهِ عَلِيٍّ أَبُو الْفَضْلِ الْمُضَرَّجُ بِالْذَّمِّ وَمَنْ وَاسَاةٌ لَا يَثْنِيهِ شَيْءٌ وَجَادَ لَهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءٍ (المهلوف: ص ۱۷۰). ينابيع المودة: چون تشنگی شدت یافت، امام علیه السلام به برادرش عباس فرمود:... به فرات برو و برای ما آب بیاور. او گفت: اطاعت می‌شود. پس مردانی با او همراه گردیدند؛ ولی لشکر عمر سعد، مانع شدند. عباس بر آنها حمله نمود و افرادی از آنها را کشت تا این که آنها را از آبراه دور کرده آن گاه، پیاده شد و مشک را پر نمود، و مشتی آب برداشت تا بنوشد که به یاد تشنگی حسین و خانواده‌اش افتاد. پس آب را ریخت و گفت: به خدا آب را نمی‌چشم، در حالی که حسین و کودکانش تشنه‌اند! لَمَّا اشْتَدَّ الْعَطَشُ قَالَ الْإِمَامُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَخِيهِ الْعَبَّاسِ: ... امْضِ إِلَى الْفُرَاتِ وَ آتِنَا الْمَاءَ، فَقَالَ: سَمِعًا وَ طَاعَةً، فَضَمَّ إِلَيْهِ الرِّجَالَ، فَمَنَعَهُمْ جَيْشُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَحَمَلَ عَلَيْهِمُ الْعَبَّاسُ فَقَتَلَ رَجُلًا مِنَ الْأَعْدَاءِ حَتَّى كَشَفَهُمْ عَنِ الْمَشْرِعَةِ، وَدَفَعَهُمْ عَنْهَا، وَنَزَلَ فَمَلَأَ الْقِرْبَةَ، وَأَخَذَ غُرْفَةً مِنَ الْمَاءِ لِيَشْرَبَ، فَذَكَرَ عَطَشَ الْحُسَيْنِ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ، فَتَفَضَّ الْمَاءَ مِنْ يَدِهِ، وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَذُوقُ الْمَاءَ وَ أَطْفَالُهُ عَطَاشٌ وَ الْحُسَيْنُ (ينابيع المودة: ج ۳ ص ۶۷). یادداشت هر چند متن حاضر، فقط در منابع متأخر آمده، ولی می‌توان از منابع کهن، برای آن، نوعی تأیید یافت، مانند اشعار فضل بن محمد، نواده عباس علیه السلام، در قرن سوم که می‌گوید: «و با وجود تشنگی، آب را به حسین بخشید»^۲

یا «برای حسین، آب آورد، در حالی که خود، تشنه بود»^۳. به خدای عزیزتر و بزرگ‌تر، سوگند می‌خورم سوگندی راست به حجّون^۴ و زمزم و به خطیم^۵ صحن مسجد الحرام که امروز، پیکرم با خونم رنگین می‌شود در راه حسین پُرافتخار سابقه‌دار [در اسلام]

پیشوای فضیلت‌مندان با احترام! آن گاه، همواره جنگید تا گروهی از دشمن را کشت و سپس، کشته شد.

پس حسین علیه السلام فرمود: «اکنون، هشتم شکست و چاره‌ام، ناچار گشت». ۶. أَقْسَمْتُ بِاللَّهِ الْأَعَزِّ الْأَعْظَمِ وَ بِالْحَجَّوْنِ صَادِقًا وَ زَمْزَمَ وَ بِالْحَاطِمِ وَ الْفَنَّا الْمُحَرَّمِ لِيُخَصَّ بَنَ الْيَوْمَ جِسْمِي بِدَمِي دُونَ الْحُسَيْنِ ذِي الْفَخَارِ الْأَقْدَمِ إِمَامِ أَهْلِ الْفَضْلِ وَ التَّكْرَمِ فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنَ الْقَوْمِ، ثُمَّ قُتِلَ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْآنَ انْكَسَرَ ظَهْرِي، وَقَلَّتْ حِيلَتِي (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۹، الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۴).

۱. ر. ک: ص ۱۹۹ ح ۱۰۵۰: «فَجَادَ لَهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءٍ». ۲. ر. ک: ص ۲۰۴ ح ۱۰۵۶: «فَجَاءَ لَهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءٍ». ۳. حجّون، کوهی مشرف به درّه جزارین در مکه است و اکنون، میان منطقه معابده و مسجد الحرام قرار دارد. ۴. خطیم، بخشی از مسجد الحرام، از حجر الأسود تا در کعبه که محل اجتماع و ازدحام همیشگی حاجیان است.

المناقب و المثالب، ابو حنیفه نعمان مغربی: عباس بن علی علیه السلام، پس از آن که حسین علیه السلام را از آب، باز داشتند، به دشمن حمله می‌برد و آنها را می‌شکافت و خود را به آب فرات می‌رساند و حسین علیه السلام و یارانش را سیراب می‌کرد. وی در آن روزها، «سَمَقًا (آب‌آور)» نامیده شد و میان فرات و قتلگاه حسین علیه السلام کشته شد. قبر او نیز همان جاست. در آن روز، [دشمنان] دست و پاهای او را هم قطع کردند. ۱. كَانَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا مُنِعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْمَاءَ، جَعَلَ يَحْمِلُ عَلَى النَّاسِ فَيَفْرِجُونَ حَتَّى يَأْتِيَ الْفُرَاتَ وَيَأْتِي بِالْمَاءِ، فَيَسْقِي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَأَصْحَابَهُ، فَسَمِيَ «السَّقَاءَ» يَوْمَئِذٍ. وَقُتِلَ بَيْنَ الْفُرَاتِ وَمَصْرَعِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَتَمَّ قَبْرُهُ، وَقَطَعُوا يَوْمَئِذٍ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ (المناقب و المثالب، نعمان مغربی: ص ۳۰۹، کتاب المعقین: ص ۱۱۱). از مرگ نمی‌هراسم؛ زیرا مرگ، ترقی و صعودی است که مرا در پشت شمشیرها، پنهان می‌کند. جانم، سپر جان پاکیزه مصطفی باد! من، عباسم که سقا گشته‌ام و به روز برخورد، هراسی از شر ندارم. به خدا سوگند، اگر دست راستم را قطع کنید من

، همیشه از دینم حمایت می‌کنم و نیز از امام راستگو و استوارباوری که نواده پیامبر پاک و امین است . ای جان ! از کافران مترس و به رحمت خدای جبران کننده ، بشارت باد !

همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله ، سرور برگزیده ! با سرکشی‌شان ، دست چپم را قطع کردند پروردگارا ! آنان را به داغی آتش برسان ! «ای بدترین مردمان ! با کارت‌ان ، تجاوز کردید و با گفته محمد پیامبر ، مخالفت کردید . آیا بهترین پیامبران ، سفارش ما را به شما نکرد ؟ آیا ما از نسل پیامبر تأیید شده نیستیم ؟ آیا زهرا علیها السلام ، مادر ماست یا شما ؟ آیا احمد ، بهترین مردمان نیست ؟ نفرین شدید و به خاطر جنایتان ، رسوا گشتید به زودی ، داغی آتشی برافروخته را خواهید دید» ۱۰. لا- أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذِ الْمَوْتُ رَقِيَ حَتَّى أُوَارَى فِي الْمَصَالِيَةِ لِقَا نَفْسِي لِنَفْسِ الْمُصْطَفَى الطَّهْرِ وَقَا إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أَغْدُو بِالسَّاقَا وَلَا أَخَافُ الشَّرَّ يَوْمَ الْمُلْتَقَى وَاللَّهُ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي إِنِّي أُحَامِي أَيْدَاءَ عَنْ دِينِي وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ نَجْلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ يَا نَفْسُ لَا تَخْشَى مِنَ الْكُفَّارِ وَأَبِشْرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ قَدْ قَطَعُوا بَيْغِيهِمْ يَسَارِي فَأَصْلِهِمْ يَا رَبِّ حَرِّ النَّارِ تَعْدِيْتُمْ يَا شَرَّ قَوْمٍ بِفِعْلِكُمْ وَخَالَفْتُمْ قَوْلَ النَّبِيِّ مُحَمَّدٍ أَمَا كَانَ خَيْرَ الرُّسُلِ وَصَاكُم بِنَا أَمَا نَحْنُ مِنْ نَسْلِ النَّبِيِّ الْمَسِيدِ أَمَا كَانَتْ الزَّهْرَاءُ أُمِّي دُونَكُمْ أَمَا كَانَ مِنْ خَيْرِ الْبَرِيَّةِ أَحْمَدُ لِعَنَتُمْ وَأُخْرِيْتُمْ بِمَا قَدْ جَنَيْتُمْ فَسَوْفَ تَلَاقُوا حَرَّ نَارٍ تَوَقَّدَ (المناقب ، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۸ ، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۰) شرح الأخبار: کسی که عهده‌دار کشتن عباس بن علی علیه السلام در آن روز (عاشورا) شد ، یزید بن زیاد خنفی بود ، و لباس و تجهیزات [رزم] عباس علیه السلام را حکیم بن طفیل طایی برداشت. نیز گفته شده است که او همدست یزید [بن زیاد] در کشتن عباس علیه السلام بود . پس از آن که برادران عباس علیه السلام : عبد الله ، عثمان و جعفر - که همراه او قصد [آوردن] آب را داشتند - کشته شدند ، عباس علیه السلام به تنهایی و با مشک آب ، باز می‌گشت و به یاران عبید الله - که میان او و آب ، فاصله انداخته بودند - ، حمله می‌برد و آنان را می‌زد و می‌گشت تا از [شریعه] آب ، کنار روند . آن گاه ، به فرات ، وارد می‌شد و مشک را پُر می‌کرد و می‌برد و به حسین علیه السلام و یارانش می‌رساند و آنان را سیراب می‌کرد ، تا آن که دشمنان ، بر او غلبه کردند و زخم تیرها ، او را ناتوان کرد و میان فرات و سرپرده خیمه‌ها ، در حال بُردن آب ، او را کُشتند . قبرش نیز همان جاست . خدایش رحمت کند ! همچنین ، دست‌ها و پاهایش را از سر کینه‌ورزی با او و به سبب گرفتاری [هایی که برایشان به وجود آورده بود] و کُشتاری که از آنها کرده بود ، قطع کردند . از این رو بود که او «سَقَا» نامیده شد . فضل بن محمد بن حسن بن عبید الله بن عباس بن علی علیه السلام ، در این باره ، گفته است : سزامنندترین کس به گریستن مردم بر او جوانی است که حسین علیه السلام را در کربلا ، گریاند برادر او و فرزند پدرش علی ابو الفضل آغشته به خون ؛ کسی که برای حسین علیه السلام ، از خود گذشتگی کرد و هیچ چیز ، او را خَم نکرد و با وجود تشنگی ، آب را به او بخشید ۱۰. كَانَ الَّذِي وَلِيَ قَتَلَ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَئِذٍ يَزِيدُ بْنُ زِيَادٍ الْحَنْفِيُّ، وَأَخَذَ سَلْبَهُ حَكِيمُ بْنُ طُفَيْلٍ الطَّائِي، وَقِيلَ: إِنَّهُ شَرِكٌ فِي قَتْلِهِ يَزِيدُ .

وَكَانَ بَعْدَ أَنْ قُتِلَ إِخْوَتُهُ عَبْدُ اللَّهِ وَعُثْمَانُ وَجَعْفَرٌ مَعَهُ قَاصِدِينَ الْمَاءِ. وَبَرَجُ وَحْدَهُ بِالْقَرْيَةِ فَيَحْمِلُ عَلَى أَصْحَابِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ الْحَائِلِينَ دُونَ الْمَاءِ، فَيَقْتُلُ مِنْهُمْ، وَيَضْرِبُ فِيهِمْ حَتَّى يَنْفَرَّ جَوَا عَنْ الْمَاءِ، فَيَأْتِي الْفُرَاتَ فَيَمْلَأُ الْقِرْبَةَ وَيَحْمِلُهَا، وَيَأْتِي بِهَا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابَهُ، فَيَسْقِيهِمْ حَتَّى تَكَثَّرُوا عَلَيْهِ، وَأَوْهَنْتَ الْجِرَاحُ مِنَ النَّبْلِ، فَقَتَلُوهُ كَذَلِكَ بَيْنَ الْفُرَاتِ وَالسُّرَادِقِ وَهُوَ يَحْمِلُ الْمَاءَ، وَتَمَّ قَبْرُهُ رَحِمَهُ اللَّهُ. وَقَطَعُوا يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ حَقًّا عَلَيْهِ ، وَلَمَّا أَبْلَى فِيهِمْ وَقَتَلَ مِنْهُمْ، فَلِذَلِكَ سُمِّيَ السَّقَاءُ.

وفیه یقول الفضل بن محمد بن الحسن بن عبید الله بن العباس بن علی : أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبَكِّيَ عَلَيْهِ إِذَا أَبْكَى الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءِ أَخُوهُ وَابْنِ وَالْتِدَةِ عَلِيٍّ أَبُو الْفَضْلِ الْمُضَرَّجُ بِالْدمَاءِ وَمَنْ وَاسَاهُ لَا- يَثْنِيهِ شَيْءٌ وَجَاءَ لَهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءٍ (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۹۱) . سزامنندترین کس به گریستن مردم بر او جوانی است که حسین علیه السلام را در کربلا ، گریاند برادر او و فرزند پدرش علی علیه السلام ابو الفضل آغشته به خون . کسی که برای حسین علیه السلام ، از خود گذشتگی کرد و هیچ چیز ، او را خم نمود و با وجود تشنگی ، آب را به او بخشید . و بی گمان ، یاد ابو الفضل ، شیرین است و شفای جان‌ها از بیماری است . حرام‌زادگان ، را کُشت و

او را کشتند گرامی‌ترین نوشنده باران از ابر را . عباس علیه السلام ، مردی با چهره‌ای نمایان و زیبا بود . او سوار بر اسبی رشید و زیبا می‌شد ؛ ولی پاهایش به زمین کشیده می‌شد . به او «ماه بنی هاشم» می‌گفتند . پرچم حسین بن علی علیه السلام در روز عاشورا ، به دست او بود .

احمد بن سعید ، از یحیی بن حسن ، از بکر بن عبد الوهاب ، از ابن ابی اویس ، از پدرش ، از امام صادق علیه السلام برایم نقل کرد که فرمود : «حسین بن علی علیه السلام ، یارانش را آماده کرد و پرچمش را به دست برادرش عباس بن علی علیه السلام داد» . احمد بن عیسی ، از حسین بن نصر ، از پدرش ، از عمرو بن شمر ، از جابر ، از ابو جعفر باقر علیه السلام برایم نقل کرد که فرمود : «زید بن رُقَاد جَنَبی و حَکیم بن طَفیل طایبی ، عباس بن علی علیه السلام را کُشتند» . ۱. أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبَكِّيَ عَلَيْهِ إِذْ أَبْكَى الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءِ أَخُوهُ وَابْنِ وَالِدِهِ عَلِيُّ أَبُو الْفَضْلِ الْمُضَرَّجِ بِالْدماءِ وَمَنْ وَاسَاهُ لَا يَنْتَبِهُ شَيْءٌ وَجَادَ لَهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءٍ وَأَبُو الْفَضْلِ إِنَّ ذَكَرَهُمُ الْحُلَّ وَشِفَاءَ النَّفُوسِ مِنْ أَسْقَامٍ قَتَلَ الْأَدْعِيَاءَ إِذْ قَتَلُوهُ أَكْرَمَ الشَّارِبِينَ صَوَّبَ الْعَمَامِ وَكَانَ الْعَبَّاسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلًا وَسِيمًا جَمِيلًا، يَرْكَبُ الْفَرَسَ الْمُطَهَّمِ وَرَجُلًا تَخْطَانِ فِي الْأَرْضِ، وَكَانَ يُقَالُ لَهُ: قَمَرُ بَنِي هَاشِمٍ. وَكَانَ لِوَأَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُ يَوْمَ قَتْلِهِ. حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ سَعِيدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي يَحْيَى بْنُ الْحَسَنِ، قَالَ: حَدَّثَنَا بَكْرُ بْنُ عَبْدِ الْوَهَّابِ، قَالَ: حَدَّثَنِي ابْنُ أَبِي أُوَيْسٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: عَبَّأَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَصْحَابَهُ، فَأَعْطَى رَايَتَهُ أَخَاهُ الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى، قَالَ: حَدَّثَنِي حُسَيْنُ بْنُ نَصْرِ، قَالَ: حَدَّثَنَا أَبِي، قَالَ: حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ شَمْرٍ، عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ زَيْدَ بْنَ رُقَادٍ الْجَنَبِيَّ وَحَكِيمَ بْنَ طَفِيلِ الطَّائِي قَتَلَا الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ (مقاتل الطالبین: ص ۸۹ ؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۹) . تاریخ الطبری (- به نقل از هشام -) : عَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَا زَيْدَ بْنَ رُقَادٍ جَنَبِيٍّ وَحَكِيمَ بْنَ طَفِيلِ سِنِيسَى ۲ کُشتند ۳۴۴ قَتَلَهُ [أَيِ الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ] زَيْدُ بْنُ رُقَادٍ الْجَنَبِيُّ ، وَحَكِيمُ بْنُ طَفِيلِ السَّنْبِيسِيِّ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۸ ، الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۵) . أنساب الأشراف : برخی می‌گویند : حرملة بن کاهل اسدی والیبی با گروهی ، هر کدام ، ضربه‌ای زدند و عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام را کُشتند . وَحَكِيمُ بْنُ طَفِيلِ طایبی ، لباسش را بُرد . او همچنین تیری به سوی حسین علیه السلام انداخت که به زره ایشان علیه السلام آویخت و حرملة بن کاهل والیبی هم به عبد الله بن حسین ، تیری زد که او را ذبح کرد . ۵. قَالَ بَعْضُهُمْ : قَتَلَ حَرْمَلَةُ بْنُ كَاهِلٍ الْأَسَدِيُّ ثُمَّ الْوَالِيَّ الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ جَمَاعَةٍ وَتَعَاوَرُوهُ، وَسَلَبَ ثِيَابَهُ حَكِيمُ بْنُ طَفِيلِ الطَّائِي، وَرَمَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ فَتَعَلَّقَ بِسِرْبَالِهِ ، وَرَمَى حَرْمَلَةَ بْنُ كَاهِلٍ الْوَالِيَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ حُسَيْنٍ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۰۶) .

۱. نام قاتلان وی مختلف آمده است . ۲. تعجب آن است که طبری ، کیفیت شهادت عباس علیه السلام را در تاریخش نقل ننموده است و به تبع او ، ابن اثیر نیز آن را در کتاب خود ، نیاورده است .

أنساب الأشراف : حرملة بن کاهل اسدی ، کسی است که سر عباس بن علی بن ابی طالب علیه السلام را آورد . و همو بود که عباس را با حسین علیه السلام ، در کربلا کُشت . ۱. الْأَسَدِيُّ حَرْمَلَةُ بْنُ كَاهِلٍ، الَّذِي جَاءَ بِرَأْسِ عَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَهُوَ قَتَلَهُ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالطَّفِّ (أنساب الأشراف: ج ۱۳ ص ۲۵۶) . تاریخ الطبری (- به نقل از موسی بن عامر -) : مختار ، عبد الله بن کامل را به سوی حُکیم بن طَفیل طایبی سِنِيسی فرستاد که [تجهیزات و] لباس‌های عباس علیه السلام را به تاراج برده بود و به سوی حسین علیه السلام هم تیر انداخته بود و می‌گفت : تیرم به زره حسین علیه السلام ، آویخته شد و به او آسیبی نزد . عبد الله بن کامل ، نزد او آمد و وی را دستگیر کرد و نزد مختار آورد . ۲. إِنَّ الْمُخْتَارَ بَعَثَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَامِلٍ إِلَى حَكِيمِ بْنِ طَفِيلِ الطَّائِي السَّنْبِيسِيِّ، وَقَدْ كَانَ أَصَابَ سَلَبَ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَرَمَى حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ، فَكَانَ يَقُولُ: تَعَلَّقَ سَهْمِي بِسِرْبَالِهِ وَمَا ضَرُّهُ، فَأَتَاهُ عَبْدُ

اللَّهُ بْنُ كَامِلٍ فَأَخَذَهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ بِهِ (تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۶۲، أنساب الأشراف: ج ۶ ص ۴۰۷). عمده الطالب: در یادکرد فرزندان عباس پسر امیر مؤمنان، علی بن ابی طالب علیه السلام، که کنیه اش، ابو الفضل و لقبش سقا بود؛ زیرا در واقعه عاشورا، برای برادرش آب آورد و قبل از آن که آن را به او برساند، کشته شد و قبرش نیز نزدیک شریعه (راه آب) فرات، یعنی همان شهادتگاه اوست. در آن روز، پرچمدار حسین علیه السلام، برادرش [عباس علیه السلام] بود. شیخ ابو نصر بخاری، از مُفَضِّل بن عمر، از جعفر بن محمد صادق علیه السلام، روایت کرده است که فرمود: «عمویمان عباس بن علی علیه السلام، تیزبین بود و ایمانی استوار داشت. همراه ابا عبد الله علیه السلام جنگید و آزمونی نیکو داد و به شهادت رسید». ۳. خون عباس علیه السلام، به گردن بنی حنیفه است. او به هنگام شهادت، ۳۴ سال داشت. مادر او و برادرانش: عثمان، جعفر و عبد الله، اُمّ البنین فاطمه، دختر حزام بن خالد بن ربیعۀ بن وحید بن کعب بن عامر بن کلاب بن ربیعۀ بن عامر بن صعصعۀ بن معاویۀ بن بکر بن هوازن بود. مادر اُمّ البنین هم لیلی، دختر سَهیل بن مالک بود و او، پسر ابو بَرّه عامر نیزه‌باز، پسر مالک بن جعفر بن کلاب بود و مادر آن دو، عَمْرَه، دختر طفیل بن عامر بود و مادر عَمْرَه نیز کَبْشَه، دختر عُرْوَه رَحَال بن عُتبۀ بن جعفر بن کلاب و مادر کَبْشَه هم فاطمه، دختر عبد شمس بن عبد مناف بوده است.

۱. ر. ک: ص ۱۹۵ ح ۱۰۴۱.

همچنین روایت شده که امیر مؤمنان علی علیه السلام، به برادرش عقیل - که نسب‌شناس و در انساب و اخبار عرب، دانا بود -، فرمود: «بنگر و برایم همسری بیاب که زاده دلاوران عرب باشد تا جوانی دلیر [و جنگجو] برایم بیاورد». عقیل گفت: با اُمّ البنین از قبیله کلاب، ازدواج کن که در عرب، شجاع‌تر از پدران او نیست. امام علیه السلام نیز با او ازدواج کرد. هنگامی که واقعه کربلا پیش آمد، شمر بن ذی الجوشن کلابی، به عباس علیه السلام و برادرانش گفت: خواهرزادگان من، کجا هستند؟ اما آنان، پاسخش را ندادند. حسین علیه السلام به برادرانش فرمود: «پاسخ او را بدهید. هر چند فاسق است؛ اما یکی از دایی‌های شماست». ۱. آنان به او گفتند: چه می‌خواهی؟ گفت: به سوی من بیایید که شما، در امان هستید. خود را با برادران، به کشتن ندهید. آنان به او گفتند: رویت زشت باد و آنچه آورده‌ای نیز، زشت باد! آیا سرور و برادرمان را رها کنیم و به امان تو در آییم؟! عباس علیه السلام و سه برادرش، در آن روز، کشته شدند. این شعر، چه قدر مناسب حال آنان است که: گروهی که چون برای دفع پیشامدها، فرا خوانده شوند لشکر [مقابلشان] یا نیزه خورده‌اند و یا قامت شکسته شده‌اند. آنان، قلب‌هایشان را روی زره‌هایشان پوشیده‌اند و گویی برای رفتن جان‌هایشان [از بدن‌هایشان]، شتاب می‌کنند. در این که عباس علیه السلام بزرگ‌تر بود و یا برادرش عمر، اختلاف است. ابن شهاب عکبری و ابوالحسن اُشنانی و ابن خِداع، روایت کرده‌اند که: عمر، بزرگ‌تر بوده است. شیخ الشرف عُبَیدِلی، بغدادیان و ابو غنائم عَمَری، روایت کرده‌اند که: عمر، کوچک‌تر از عباس علیه السلام بوده است و فرزندان عباس علیه السلام را بر فرزندان او مقدم می‌دارند.

نسل عباس علیه السلام اندک و از طریق پسرش عبید الله هستند. ۲. فی ذِکْرِ عَقَبِ الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام، وَیُکْنَى أَبَا الْفَضْلِ، وَیُلَقَّبُ السَّقَا؛ لِأَنَّهُ اسْتَقَى الْمَاءَ لِأَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام يَوْمَ الطَّفِّ، وَقُتِلَ دُونَ أَنْ يُبْلَغَهُ إِيَّاهُ، وَقَبْرُهُ قَرِيبٌ مِنَ الشَّرِيعَةِ حَيْثُ اسْتُشْهِدَ.

وكانَ صَاحِبَ رَايَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام أَخِيهِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ.

رَوَى الشَّيْخُ أَبُو نَصْرِ بْنِ الْبَخَارِيِّ عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ أَنَّهُ قَالَ: قَالَ الصَّادِقُ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَام: كَانَ عَمُّنَا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ نَافِدَ الْبَصِيرَةِ، صَلَبَ الْإِيمَانِ، جَاهِدَ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَأَبْلَى بَلَاءً حَسَنًا، وَمَضَى شَهِيدًا.

وَدَمَ الْعَبَّاسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَنَى حَنِيفَةً، وَقُتِلَ وَلَهُ أَرْبَعٌ وَثَلَاثُونَ سَنَةً.

وَأُمُّهُ وَأُمُّ إِخْوَتِهِ: عَثْمَانُ وَجَعْفَرُ وَعَبْدُ اللَّهِ، أُمُّ الْبَنِينَ فَاطِمَةُ بِنْتُ حِزَامِ بْنِ خَالِدِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ الْوَحِيدِ بْنِ كَعْبِ بْنِ عَامِرِ بْنِ كِلَابِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَامِرِ بْنِ صَعَصَعَةَ بْنِ مُعَاوِيَةَ بْنِ بَكْرِ بْنِ هَوَازِنَ؛ وَأُمُّهَا لَيْلَى بِنْتُ الشَّهِيلِ بْنِ مَالِكٍ، وَهُوَ ابْنُ أَبِي بَرَّةَ عَامِرِ مُلَاعِبِ الْأَسَدِيِّ بْنِ مَالِكِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ كِلَابٍ؛ وَأُمُّهَا عَمْرَةُ بِنْتُ الطُّفَيْلِ بْنِ عَامِرٍ، وَأُمُّهَا كَبْشَةُ بِنْتُ عُرْوَةَ الرَّحَالِ بْنِ عُتَيْبَةَ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ كِلَابٍ، وَأُمُّهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ عَبْدِ شَمْسِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ.

وَقَدْ رَوَى أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأَخِيهِ عَقِيلٍ - وَكَانَ نَسَابَةً عَالِمًا بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَأَخْبَارِهِمْ - : أَنْظِرْ إِلَيَّ امْرَأَةً قَدْ وَلَدَتْهَا الْفُحُولَةُ مِنَ الْعَرَبِ، لِأَتَزَوَّجَهَا فَتَلِدَ لِي غُلَامًا فَارِسًا. فَقَالَ لَهُ: تَزَوَّجْ أُمَّ الْبَنِينَ الْكِلاَبِيَّةَ، فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْعَرَبِ أَشَجَّعَ مِنْ آبَائِهَا. فَتَزَوَّجَهَا. وَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الطُّفِّ، قَالَ شِمْمَرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ الْكِلاَبِيُّ لِلْعَبَّاسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِخْوَتِهِ: أَيْنَ بَنُو أُخْتِي؟ فَلَمْ يُجِيبُوهُ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِإِخْوَتِهِ: أَجِيبُوهُ وَإِنْ كَانَ فَاسِقًا؛ فَإِنَّهُ بَعْضُ أَخَوَالِكُمْ، فَقَالُوا لَهُ: مَا تُرِيدُ؟ قَالَ: أَخْرِجُوا إِلَيَّ فَإِنَّكُمْ آمِنُونَ، وَلَا تَقْتُلُوا أَنْفُسَكُمْ مَعَ أَخِيكُمْ، فَسَبَّوْهُ وَقَالُوا لَهُ: قَبِّحَتْ وَقَبِّحَ مَا جِئْتَ بِهِ؛ أَنْتَ رَكَّ سَيِّدَنَا وَأَخَانَا وَنَخْرُجُ إِلَى أَمَانِكَ؟ وَقُتِلَ هُوَ وَإِخْوَتُهُ الثَّلَاثَةُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَمَا أَحَقَّهُمْ بِقَوْلِ الْقَائِلِ: قَوْمٌ إِذَا نَوَدُوا لِدَفْعِ مِلْمَةٍ وَالْخَيْلُ بَيْنَ مُدْعَسٍ وَمُكَرَّدَسٍ لَبَسُوا الْقُلُوبَ عَلَى الدُّرُوعِ وَأَقْبَلُوا يَتَهَفَّتُونَ عَلَى ذَهَابِ الْأَنْفُسِ وَاخْتَلَفَ فِي الْعَبَّاسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخِيهِ عُمَرُ أَيُّهُمَا أَكْبَرُ، وَكَانَ ابْنُ شِهَابٍ الْعُكْبَرِيُّ وَأَبُو الْحَسَنِ الْأَشْجَنِيُّ وَابْنُ خِدَاعٍ يَرَوُونَ أَنَّ عُمَرَ أَكْبَرُ.

وَشَيْخُ الشَّرَفِ الْعُبَيْدِيُّ وَالْبَغْدَادِيُّونَ وَأَبُو الْغَنَائِمِ الْعَمَرِيُّ يَرَوُونَ أَنَّ عُمَرَ أَصْغَرُ مِنَ الْعَبَّاسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيَقْدِّمُونَ وَلَدَ الْعَبَّاسِ عَلَى وَلَدِهِ.

وَعَقَبُ الْعَبَّاسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَلِيلٌ، وَأَعَقَبَ مِنْ ابْنِهِ عُبَيْدِ اللَّهِ (عمده الطالب: ص ۳۵۶).

۱. در فرهنگ قبایلی عرب، به مردی که از قبیله مادر باشد نیز «دایی (خال)» گفته می‌شود.

----- او را در پناه خدای یکتا قرار می‌دهم از چشم زخم هر حسودی حسودان ایستاده و نشسته و حسودان مسلمان و کافر و حسودان آینده و رونده و فرزندان و پدران آنها. ۱. اُعِيْذُهُ بِالْوَاحِدِ مِنْ عَيْنِ كُلِّ حَاسِدٍ قَائِمِهِمْ وَالْقَاعِدِ مَشِيْلِهِمْ وَالْجَاحِدِ صَادِرِهِمْ وَالْوَارِدِ مَوْلُوْدِهِمْ وَالْوَالِدِ (المنمق: ص ۳۵۱). کامل الزیارات (- به نقل از ابو حمزه ثمالی -) : امام صادق علیه السلام فرمود: هنگامی که خواستی به زیارت عباس بن علی علیه السلام که کنار رود فرات، رو به روی بارگاه حسین علیه السلام است - بروی، بر درگاه سایه بان بایست ... سپس، داخل شو و روی قبر بیفت و بگو: «سلام بر تو، ای بنده شایسته و مطیع خدا و پیامبرش و امیر مؤمنان و حسن و حسین! خداوند، بر ایشان، درود و سلام فرستد! سلام و رحمت و برکات و آمرزش و رضوان خدا، بر تو و بر روح و پیکرت باد!

گواهی می‌دهم و خدا را گواه می‌گیرم که تو، بر همان عقیده‌ای جان دادی که بدریان و مجاهدان در راه خدا، [خداخواهان] خیرخواه در جهاد با دشمنان خدا، مبالغه‌کنندگان در یاری اولیایش و دفاع‌کنندگان از دوستانش، جان دادند. خدا به تو، بهترین و فراوان‌ترین و سرشارترین جزای کسانی را که به بیعت خود وفا کردند و دعوتش را پاسخ گفتند و اختیارداران کارهایش (اولیای امور) را اطاعت کردند، عطا کند.

گواهی می‌دهم که تو، در خیرخواهی کوشیدی و نهایت توان خویش را به کار بردی. خداوند، تو را در زمره شهیدان برانگیخت و روح را با ارواح سعادتمندان، قرار داد و گسترده‌ترین منزل را، با بهترین اتاق‌های بهشتی، به تو عطا کرد و یادت را در علین، ابلا بُرد و تو را با پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان، محشور کرد، و چه همراهان خوبی!

گواهی می‌دهم که تو، سستی نکردی و پا، پس نهادی و با بینایی به کارت و پیروی از شایستگان و دنباله‌روی از پیامبران، به

سوی کارت روان شدی . خداوند ، ما و شما را با پیامبر و اولیایش ، در جایگاه نیکوکاران ، محشور نماید ، که او مهربان‌ترین مهربانان است . ۲. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا أَرَدْتَ زِيَارَةَ قَبْرِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ عَلَى شَطِّ الْفُرَاتِ بِحِذَاءِ الْحَائِرِ - فَاقِفْ عَلَى بَابِ السَّقِيفَةِ... ثُمَّ ادْخُلْ، وَانْكَبْ عَلَى الْقَبْرِ، وَقُلْ:

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ ، الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ ، وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوَانُهُ ، عَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ.

أَشْهَدُ وَأُشْهِدُ اللَّهَ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ الْبَدْرِيُّونَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، الْمُنَاصِحُونَ لَهُ فِي جِهَادِ أَعْدَائِهِ، الْمُبَالِغُونَ فِي نُصْرَةِ أَوْلِيَائِهِ، الذَّابُونَ عَنْ أَجْبَائِهِ، فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَأَكْثَرَ الْجَزَاءِ، وَأَوْفَرَ الْجَزَاءِ وَأَوْفَى جَزَاءِ أَحَدٍ مِمَّنْ وَفَى بِبَيْعَتِهِ، وَاسْتَجَابَ لَهُ دَعْوَتُهُ، وَأَطَاعَ وُلاَةَ أَمْرِهِ.

وَأَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَالِغْتَ فِي النَّصِيحَةِ، وَأَعْطَيْتَ غَايَةَ الْمَجْهُودِ، فَبَعَثَكَ اللَّهُ فِي الشُّهَدَاءِ، وَجَعَلَ رُوحَكَ مَعَ أَرْوَاحِ السُّعْدَاءِ، وَأَعْطَاكَ مِنْ جَنَانِهِ أَفْسَحَهَا مَنَزِلًا، وَأَفْضَلَهَا غَرْفًا، وَرَفَعَ ذِكْرَكَ فِي عِلِّيَّينَ ، وَحَشَرَكَ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصَّادِقِينَ ، وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ، وَحَسِّنَ أَوْلِيَّكَ رَفِيقًا .

أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَنْكُلْ ، وَأَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ، مُقْتَدِيًا بِالصَّالِحِينَ، وَمُتَّبِعًا لِلنَّبِيِّينَ، جَمَعَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ ، وَبَيْنَ رَسُولِهِ وَأَوْلِيَائِهِ فِي مَنَازِلِ الْمُحْسِنِينَ؛ فَإِنَّهُ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ (کامل الزیارات: ص ۴۴۰ ح ۶۷۱ ، مصباح المتهجد: ص ۷۲۵) . ر . ک : ج

۱ ص ۷۵۹ (فصل یکم / شب را مهلت گرفتن برای نماز، دعا و استغفار)

و ص ۸۰۰ (فصل دوم / رویارویی لشکر هدایت و لشکر گم‌راهی)

و ص ۸۰۹ (فصل دوم / احتجاج‌های امام علیه السلام بر سپاه کوفه)

و ج ۲ ص ۹۹ ح ۹۶۸ و دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۰ ص ۳۱۷ ح ۲۹۳۵ .

۱. عَلَّيْنِ ، یعنی جایگاه والا . به محلّ حضور مقربان درگاه الهی در بهشت می‌گویند .

۵ / ۶ محمد بن علی

بسیاری از منابع ، محمد بن علی را نیز از شهدای کربلا شمرده‌اند ۱ و برخی ، لقب وی را «اصغر» آورده‌اند ۲.

بر پایه برخی از گزارش‌ها ، نام مادر وی ، اسماء بنت عُمَيسَ خَتَمِي است و برخی گفته‌اند که مادرش اُمّ وَلَد (کنیز) ۳ بوده است ۴. سنّ محمّد در هنگام شهادت ، ۲۲ سال گزارش شده ۵ و قاتلش ، مردی از طایفه اَبان بن دارِم بوده است ؛ امّا به گزارش ابن شهر آشوب ، او به دلیل بیمار بودن ، در کربلا کشته نشد .

در «زیارت ناحیه مقدّسه» آمده است :

السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، قَتِيلِ الْإِيَادِي الدَّارِمِيِّ لَعْنَةُ اللَّهِ وَ ضَاعَفَ عَلَيْهِ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ، وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ وَ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الصَّابِرِينَ .

سلام بر محمد ، پسر امیر مؤمنان ؛ کُشته شده [به دستِ] ایادی دارِمی ، که خدا ، او را لعنت کند و بر عذاب دردناک او بیفزاید ! دروذهای خدا بر تو - ای محمد - و بر خانواده شکیبایت ! ۶

۱. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۴۹ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۲۲ . ۲. ر . ک : ص ۲۱۱ ح ۱۰۶۵ و ص ۲۱۱ ح ۱۰۶۷ . ۳. اُمّ وَلَد :

کنیز آزاد شده بر اثر بچه‌دار شدن از مولا . ۴. مقاتل الطالبيين : ص ۹۰ ؛ رجال الطوسی : ص ۱۰۵ . ۵. لباب الأنساب : ج ۱ ص ۴۰۰ .
 ۶. ر. ک : ص ۹۱۱ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال)

نام وی در «زیارت رجبیه» نیامده است . ۱. محمد بن علی بن ابی طالب - که مادرش اُم وَلَد (کنیز) بود - ، ۲ به دست مردی از بنی اَبان بن دارِم ، کشته شد . ۳. قُتِلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ - قَتَلَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَبَانَ بْنِ دَارِمٍ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۸ ، الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۶) . تاریخ الطبری : امیر مؤمنان ، علی علیه السلام ، اسماء بنت عُمیس خَتَمی را به همسری برگزید و او - آن گونه که به نقل از هشام بن محمد بن محمد به من رسیده است - ، یحیی و محمد اصغر را برایش به دنیا آورد . نیز راوی برایم گفت که : از آن دو نسلی نماند ... همچنین برخی راویان می‌گویند : مادر محمد اصغر ، اُم وَلَد (کنیز) بوده است . واقعی نیز در این باره ، چنین گفته است . نیز آمده که : محمد اصغر ، همراه حسین علیه السلام ، کشته شد . ۵. وَتَزَوَّجَ [أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ الْإِمَامُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَسْمَاءَ ابْنَةِ عُمَيْسِ الْخَتَمِيَّةِ ، فَوَلَدَتْ لَهُ - فِيمَا حَدَّثْتُ عَنْ هِشَامِ بْنِ مُحَمَّدٍ - يَحْيَى وَمُحَمَّدًا الْأَصْغَرَ ، وَقَالَ : لَا عَقَبَ لَهُمَا ... وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ : مُحَمَّدٌ الْأَصْغَرُ لِأُمِّ وَلَدٍ ، وَكَذَلِكَ قَالَ الْوَاقِدِيُّ فِي ذَلِكَ ، وَقَالَ : قُتِلَ مُحَمَّدُ الْأَصْغَرُ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۱۵۴ ، الكامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۴۴۰) . المناقب ، ابن شهر آشوب : گفته می‌شود : محمد اصغر ، فرزند علی بن ابی طالب علیه السلام ، به دلیل بیمار بودن ، [در کربلا] کشته نشد . نیز گفته می‌شود : مردی از بنی دارِم ، به او تیر زد و وی را کشت . ۶. يُقَالُ : لَمْ يَقْتُلْ مُحَمَّدُ الْأَصْغَرُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لِمَرَضِهِ ، وَيُقَالُ : رَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ فَقَتَلَهُ (المناقب ، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۳ ، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۶۳) . تاریخ خلیفه بن خیاط : ابو عبیده و ابو الحسن ، نقل کرده‌اند که همراه حسین بن علی علیه السلام ، عباس اصغر و محمد اصغر ، دو پسر علی بن ابی طالب علیه السلام نیز کشته شدند . مادر آن دو ، لبابه ، دختر عبید الله بن عباس [بن عبد المطلب] بود . البته ابو الحسن گفته است که : مادر محمد بن علی ، اُم وَلَد (کنیز)

۱. در زیارت رجبیه به روایت المزار شهید اول (ص ۱۴۹) ، «ابو بکر محمد» آمده (ر. ک: ص ۱۸۰ «ابو بکر بن علی علیه السلام»). ۲. در برخی نقل‌ها، نام مادر وی را «ورقاء» گفته‌اند (أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۴۱۳) و در برخی نقل‌ها نیز نام وی ، «محمد الأصغر» آمده است (نسب قریش : ص ۴۴ ، الطبقات الكبرى : ج ۳ ص ۲۰) . ۳. اُم وَلَد ، به کنیزی گفته می‌شود که از ارباب خویش ، صاحب فرزند شده است . چنین کنیزی ، به سبب تولد فرزند ، بر اساس احکام اسلام ، «آزاد» محسوب می‌شود .

تاریخ خلیفه بن خیاط : بوده است . ۱. وَقُتِلَ مَعَهُ [أَيَّ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ] الْعَبَّاسُ الْأَصْغَرُ وَمُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْأَصْغَرُ ابْنَا عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، أُمُّهُمَا لُبَابَةُ بِنْتُ عَبِيدِ اللَّهِ بْنِ الْعَبَّاسِ ، وَقَالَ أَبُو الْحَسَنِ : أُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ (تاریخ خلیفه بن خیاط : ص ۱۷۹ ، التنبيه والإشراف : ص ۲۶۳) -----
 ۱. الفتوح : ج ۵ ص ۱۱۲ ؛ المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۰۷ .

یادآوری

گفتنی است که الفتوح ابن اعثم و به پیروی از او ، برخی منابع دیگر ، عمر بن علی را از شهیدان کربلا معرفی کرده‌اند و رجزی هم برای او نقل نموده‌اند، ۲ در حالی که برخی منابع ، تصریح دارند که وی ، همراه امام حسین علیه السلام نبوده و در سال ۷۵ یا ۷۷ هجری ، در گذشته است . ۳. نقلی نیز وجود دارد که بر اساس آن ، وی به امام علیه السلام هم توصیه کرده که به سوی کوفه نرود و

خود ، ماجرای این دیدارش با امام علیه السلام را بعدها نقل کرده است . همچنین منابع بسیاری ، ماجراهایی از عمر بن علی در زمان عبد الملک مروان ، آورده‌اند که حاکی از زنده بودن وی پس از حادثه کربلاست . بنا بر این ، با توجه به شهرت فراوان ماجراهایی که زنده بودن وی را پس از کربلا می‌رسانند ، شهادت او در کربلا ، پذیرفتنی نیست . ۴۰ ر . ک : ج ۱ ص ۲۸۶ (بخش چهارم / فصل دوم / پیشنهاد عمر بن علی بن ابی طالب به امام علیه السلام)

و ص ۵۵۴ (بخش چهارم / فصل ششم / مخالفان رفتن امام علیه السلام به سمت عراق / عمر بن علی بن ابی طالب علیه السلام) .

۲. عمده الطالب : ص ۳۶۲ . ۳. الإرشاد : ج ۲ ص ۱۵۰ ؛ العقد الفرید : ج ۳ ص ۳۸۲

فصل ششم: شهادت فرزندان امام حسن علیه السلام

۱ / ۶ قاسم بن حسن علیه السلام

اشاره

قاسم ۱ ، ۲ فرزند امام حسن علیه السلام است . مادرش کنیز بود و نرجس نام داشت ۳ . چهره او چون پاره ماه بود ۴ . به گزارش خوارزمی ، وی هنگام شهادت ، به سنّ بلوغ نرسیده بود ۵ ؛ ولی مؤلف لباب الأنساب ، او را شانزده ساله می‌داند ۶ . چگونگی اجازه گرفتن این نوجوان از امام حسین علیه السلام برای رفتن به میدان ، حاکی از قوّت معرفت و کمال درایت و شهامت و ایمان اوست . شاید به دلیل کمی سن ، ابتدا امام حسین علیه السلام به او اجازه میدان رفتن نداد ؛ اما قاسم ، آن قدر دست و پای امام علیه السلام را بوسید و پافشاری و التماس کرد تا اجازه گرفت و در حالی که اشک‌هایش بر گونه‌اش می‌غلطید ، با خواندن این رَجَز به صف دشمن ، حمله بُرد : اگر مرا نمی‌شناسید ، من شاخه حسن نواده پیامبر برگزیده و امین هستم . این حسین است ، همانند اسیر به گروگان گرفته شده در میان مردمی که خدا کند از آب باران دریغ داشته شوند ۷ . او پس از هلاک نمودن تعدادی از سپاه ابن سعد ، به خیل شهیدان پیوست . در «زیارت رجبیه» ، نام وی آمده ۸ و در «زیارت ناحیه مقدسه» نیز در باره وی آمده است :

۱. الثقات ، ابن حبان : ج ۲ ص ۳۰۹ ، المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۰۳ ح ۲۸۰۳ . ۲. در مقاتل الطالبیین (ص ۹۲) آمده است که وی ، برادر پدر و مادری ابوبکر بن حسن است . ۳. لباب الأنساب : ج ۱ ص ۳۴۲ . ۴. ر . ک : ص ۲۱۶ ح ۱۰۶۸ و ص ۲۱۸ ح ۱۰۶۹ . ۵. ر . ک : ص ۲۱۷ ح ۱۰۶۹ . نیز ، ر . ک : کامل بهایی : ج ۲ ص ۳۰۳ . ۶. لباب الأنساب : ج ۱ ص ۴۰۱ . ۷. ر . ک : ص ۲۱۸ ح ۱۰۶۹ . ۸. ر . ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۱۶ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) .

السَّلامُ عَلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، الْمَضْرُوبِ عَلَى هَامَتِهِ ، الْمَسْلُوبِ لِمَتِّهِ ، حِينَ نَادَى الْحُسَيْنَ عَمَّهُ ، فَجَلَا عَلَيْهِ عَمُّهُ كَالصَّقَرِ ، وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ التُّرَابَ ، وَالْحُسَيْنُ يَقُولُ : «بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ ! وَمَنْ خَصَّمُهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُدُّكَ وَأَبُوكَ» . ثُمَّ قَالَ : «عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ ، أَوْ أَنْ يُجِيبَكَ وَأَنْتَ قَتِيلٌ جَدِيلٌ فَلَا يَنْفَعُكَ ، هَذَا وَاللَّهِ يَوْمَ كَثُرَ وَاتِرُهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ» ، جَعَلَنِي اللَّهُ مَعَكُمْ يَوْمَ جَمْعِكُمْ ، وَبَوَّأَنِي مُبَوَّأَكُمَا ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ نُفَيْلٍ الْأَزْدِيُّ ، وَأَصْلَاهُ جَحِيمًا وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا أَلِيمًا ۱ .

سلام بر قاسم ، فرزند حسن بن علی ؛ ضربت خورده بر سرش ، و زهرش کنده شده ، هنگامی که عمویش حسین را صدا زد ! پس

عمویش ، خود را مانند بازی شکاری ، بر بالای سرش رساند و او ، پاهایش را به خاک می‌سایید ؛ و حسین علیه السلام می‌فرمود :
« [از رحمت خدا] دور باشند قاتلان تو ؛ کسانی که روز قیامت ، دشمنشان، جدّ تو و پدر تو هستند ! » .

سپس فرمود : « به خدا سوگند ، بر عمویت گران است که او را بخوانی و پاسخت را ندهد ، یا پاسخت را بدهد ، ولی تو کشته شده ، بر خاک افتاده باشی و سودی برایت نداشته باشد . به خدا سوگند ، امروز ، روزی است که کُشندگان او (عمویت) ، فراوان و یاورانش ، اندک اند ! » .

خداوند ، مرا در روز قیامت ، با شما دو نفر (قاسم و امام حسین علیه السلام) ، قرار دهد و در جایگاه شما ، جای دهد . خداوند ، قاتلت عمر بن سعد بن عروه بن نُفیل اَزْدی را لعنت کند و او را به دوزخ برساند و عذابی دردناک ، برایش آماده سازد !

۱. ر. ک : ص ۹۱۱ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال) .

دو نکته

۱. در کتاب الهدایة الکبری ، نوشته حسین بن حمدان خَصبی ، ۲ از امام زین العابدین علیه السلام در شرح وقایع شب عاشورا ، گزارش شده است :

قاسم گفت : عموجان! آیا من کشته می‌شوم؟ حسین علیه السلام با او مهربانی کرد و فرمود : «ای برادرزاده ! مرگ در نظرت چگونه است؟» . گفت : عموجان! شیرین تر از عسل . فرمود : «آری . به خدا سوگند ، شیرین تر است ...» ۳ .

۲. حسین بن حمدان خصبی ، مشهور به غُلُو است . نجاشی در باره او می‌گوید : «مذهب او فاسد است» (رجال النجاشی : ج ۱ ص ۱۸۷) . ابن غضائری نیز در باره او می‌گوید : «دروغگو و مذهب او فاسد است . گوینده سخنِ نفرین شده‌ای است و به وی اعتنا نمی‌شود» (الرجال ، ابن غضائری : ص ۵۴) . وی کتاب دیگری به نام المائدة نیز دارد . درباره وی و مذهبش (غالیان دوازده امامی) ، ر. ک : الفرقة الهامشیة فی الإسلام . ۳. الهدایة الکبری : ص ۲۰۴ .

گفتنی است که مشابه این مطلب ، در کتاب مدینة المعاجز ۱ نیز آمده که ما به دلیل معتبر نبودن منبع گزارش ، آن را در متن نیاوردیم . همچنین ، در باره عروسی قاسم (!) و مصائب او ، مطالبی در روضه الشهداء ۲ و المنتخب طُریحی ۳

و برخی کتاب‌های دیگر آمده است که صحیح و قابل استناد نیستند ۴ .

۲ . آیا قاسم ، زیر دست و پای اسب‌ها مانده است ؟

در چگونگی به شهادت رسیدن قاسم ، آمده است :

قاسم ، پس از ضربت خوردن و فرو افتادن [از اسب] ، عمویش را صدا زد و حسین علیه السلام به سرعت ، خود را به او رساند و کشنده قاسم را با شمشیر ، هدف قرار داد و دستش را قطع کرد . لشکر دشمن هم برای نجات آن فرد ، هجوم آوردند .

بر اساس کتب مقاتل کهن و مشهور ، در این هجوم ، به شهادت رساننده قاسم ، زیر دست و پای لشکر قرار گرفت و هلاک شد ؛ اما در برخی کتب متأخر و به تبع آن ، در افواه ، مطرح شده که قاسم ، زیر دست و پای لشکریان ، کشته شد . به نظر می‌رسد منشأ این اشتباه ، بحار الأنوار باشد و پس از آن ، به کتاب‌هایی چون : ناسخ التواریخ ، مخزن البکاء ، مهیج الأحزان و أسرار الشهادات ، راه یافته است . در متن بحار الأنوار ، آمده است :

سپاه کوفه ، هجوم بردند تا عمرو (کشنده قاسم) را از دست حسین علیه السلام نجات دهند . پس اسب‌ها با سینه‌هایشان به سوی او

تاختند و با سم‌هایشان ، او را زخمی و پایمال کردند و آن نوجوان ، کشته شد . هنگامی که غبار جنگ ، فرو نشست ، ناگهان دیدند که حسین علیه السلام بر سر آن جوان ، ایستاده و او در حال دست و پا زدن است ... ۵.

اینک به پانوشتی که محقق محترم بحار الأنوار ، برای جمله «حَتَّى مات الغلام (تا آن که آن جوان ، کشته شد)» آورده ، بنگرید :

کلمه «غلام» در این عبارت ، گذاشته (افزوده) شده است و ظاهراً از سرِ غفلت بوده است و این ، مخالف با نسخه مقاتل الطالبتین ، الإرشاد و المناقب ابن شهر آشوب است و با کلمات خود کتاب (بحار الأنوار) هم سازگار نیست ؛ چون پس از آن می‌گوید : «و آن

۱. مدینه المعاجز : ج ۴ ص ۲۱۵ . ۲. روضه الشهداء : ص ۳۲۱-۳۲۹ . ۳. المنتخب ، طریحی : ص ۳۶۵ . ۴. ر . ک : ج ۱ ص ۲۳ (بخش یکم / منابع غیر قابل استناد). ۵. بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۳۵ . نیز ، ر . ک : تسلیه المجالس : ج ۲ ص ۳۰۵ .

جوان ، دست و پا می‌زد» ؛ یعنی در حال جان دادن بود و هنوز شهید نشده بود ؛ بخصوص با خطاب امام حسین علیه السلام به او که فرموده : «به خدا سوگند ، این ، بر عمومیت بسیار گران است...!» . پس آن که زیر دست و پای اسب‌ها مُرده ، دشمن خدا ، عمرو بن سعد بن نُفَیل اُزدی بوده - که از رحمت خدا دور باشد - ؛ ولی عبارت مصنف رحمه الله علیه این معنا را القا می‌کند که آن جوان ، قاسم بن حسن بوده است ؛ اما در نسخه مقاتل الطالبتین آمده : «عمرو را با شمشیر زد و او ، میچ دستش را در برابر آن گرفت ، که آن را از مِرْق بُرید و کُند . لشکر عمر بن سعد ، هجوم آوردند تا او را از دست حسین علیه السلام بَره‌انند . زمانی که لشکر ، هجوم آوردند ، سینه اسبان ، او را هدف قرار دادند و زیر پا و سُم اسب‌ها انداختند و نتوانست فرار کند تا مُرد . لعنت و خواری خدا بر او باد! زمانی که غبار نبرد ، فرو نشست ، دیدند که حسین علیه السلام بر بالای سر نوجوان ، ایستاده و او ، در حال دست و پا زدن است و حسین علیه السلام می‌گوید : ...» تا پایان روایت .

پس به دست می‌آید که کلمه «غلام» در نسخه مصنف (مرحوم مجلسی)، تصحیف کلمه «لَعْنَهُ اللَّهُ» است که «لع» نوشته می‌شود . ۱. آنچه در منابع قابل استناد در باره شهادت قاسم گزارش شده ، در پی می‌آید : تاریخ الطبری - (به نقل از حمید بن مسلم -) : جوانی به سان پاره ماه ، شمشیر به دست ، به سوی ما آمد . او پیراهن و بالاپوش و کفش‌هایی داشت که بند یک لنگه‌اش پاره شده بود ، و از یاد نبرده‌ام که لنگه چپ آن بود .

عمرو بن سعد بن نُفَیل اُزدی به من گفت : به خدا سوگند ، بر او حمله می‌برم .

به او گفتم : سبحان الله ! و از آن حمله ، چه قصدی داری ؟ ! کشته شدن آنها به دست همین کسانی که گرداگرد آنها را گرفته‌اند ، برای تو بس است .

گفت : به خدا سوگند ، به او حمله خواهم بُرد !

آن گاه ، بر او حمله بُرد ، و باز نگشت تا با شمشیر ، بر سرش زد . آن جوان ، به صورت ، [بر زمین] افتاد و فریاد برآورد : عمو جان !

حسین علیه السلام ، مانند باز شکاری ، نگاهی انداخت و مانند شیر شَرزه ، به عمرو ، یورش بُرد و او را با شمشیر زد . او ساعد دستش را جلوی آن گرفت امّا از آرنج ، قطع شد . فریادی کشید و از امام علیه السلام ، کناره گرفت . سواران کوفه ، یورش آوردند تا عمرو را از دست حسین علیه السلام بَره‌انند ؛ امّا عمرو در جلوی سینه مرکب‌ها قرار گرفت و سواران ، با اسب بر روی او رفتند و وی را

۱. بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۳۵ .

لگدمال کردند تا مُرد .

غبار [نبرد] که فرو نشست ، حسین علیه السلام بر بالای سر جوان ، ایستاده بود و او پاهایش را از درد ، به زمین می کشید . حسین علیه السلام فرمود : «از رحمت خدا دور باد گروهی که تو را کُشتند و کسانی که طرفِ دعوایشان در روز قیامت ، جدّ توست!». سپس فرمود : «به خدا سوگند ، بر عمومیت گران می آید که او را بخوانی و پاسخت را ندهد یا پاسخت را بدهد و سودی نداشته باشد ؛ صدایی که - به خدا سوگند - ، جنایتکاران و تجاوزگران بر آن ، فراوان و یاورانش اندک اند» .

سپس او را بُرد و گویی می بینم که پاهای آن جوان ، بر زمین کشیده می شود و حسین علیه السلام ، سینه اش را بر سینه خود ، نهاده است . با خود گفتم : با او چه می کند ؟ او را آورد و کنار فرزند شهیدش علی اکبر و کشتگان گرد او - که از خاندانش بودند - ، گذاشت . نام آن جوان را پرسیدم . گفتند: قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب است . ۱. خَرَجَ إِلَيْنَا غُلَامٌ كَانَ وَجْهُهُ شَمَّةً قَمَرٍ، فِي يَدِهِ السَّيْفُ، عَلَيْهِ قَمِيصٌ وَإِزَارٌ وَنَعْلَانِ قَدْ انْقَطَعَ شَيْءٌ أَحَدُهُمَا - مَا أَنْسَى أَنَّهَا الْيُسْرَى - فَقَالَ لِي عَمْرُو بْنُ سَعْدٍ بْنُ نُفَيْلٍ الْأَزْدِيُّ: وَاللَّهِ لَأَشَدَّنَّ عَلَيْهِ! فَقُلْتُ لَهُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! وَمَا تُرِيدُ إِلَى ذَلِكَ؟! يَكْفِيكَ قَتْلُ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تَرَاهُمْ قَدْ احْتَوْلَوْهُمْ. قَالَ: فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأَشَدَّنَّ عَلَيْهِ؛ فَشَدَّ عَلَيْهِ ، فَمَا وَلَّى حَتَّى ضَرَبَ رَأْسَهُ بِالسَّيْفِ، فَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوَجْهِهِ، فَقَالَ: يَا عَمَاهُ!

قال: فَجَلَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامَ كَمَا يُجَلَّى الصَّقْرُ، ثُمَّ شَدَّ شِدَّةً لَيْثٍ غَضْبٌ، فَضَرَبَ عَمْرًا بِالسَّيْفِ، فَاتَّقَاهُ بِالسَّاعِدِ، فَاطْنَهَا مِنْ لَمَدِنِ الْمِرْقَى، فَصَاحَ، ثُمَّ تَنَحَّى عَنْهُ وَحَمَلَتْ خَيْلٌ لِأَهْلِ الْكُوفَةِ لِيَسْتَنْقِذُوا عَمْرًا مِنْ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَاسْتَقْبَلَتْ عَمْرًا بِصُدُورِهَا، فَحَرَّكَتْ حَوَافِرَهَا وَجَالَتْ الْخَيْلُ بِفُرْسَانِهَا عَلَيْهِ قَوَظَتُهُ حَتَّى مَاتَ.

وَانْجَلَتِ الْعَبْرَةُ، فَإِذَا أَنَا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ، وَالْغُلَامُ يَفْخَصُ بِرِجْلَيْهِ؛ وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامَ يَقُولُ: بُعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلَوْكَ، وَمَنْ خَصَصَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيْكَ جُدُّكَ! ثُمَّ قَالَ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمَّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ ، أَوْ يُجِيبُكَ ثُمَّ لَا يَنْفَعَكَ! صَوْتُ وَاللَّهِ كَثُرَ وَاتْرَهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ.

ثُمَّ احْتَمَلَهُ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى رِجْلِي الْغُلَامِ يَخْطَانِ فِي الْأَرْضِ، وَقَدْ وَضَعَ حُسَيْنٌ صَدْرَهُ عَلَى صَدْرِهِ، قَالَ: فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: مَا يَصْنَعُ بِهِ؟ فَجَاءَ بِهِ حَتَّى أَلْقَاهُ مَعَ ابْنِهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ وَقَتْلَى قَدْ قُتِلَتْ حَوْلَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَسَأَلْتُ عَنِ الْغُلَامِ، فَقِيلَ: هُوَ الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۴۷ ، الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۱) . مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : پس از عون بن عبد الله بن جعفر، بر اساس برخی نقل ها، عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب و بر اساس برخی دیگر ، قاسم بن حسن - که نوجوان و نابالغ بود - ، به میدان آمد . هنگامی که حسین علیه السلام به او نگریست ، او را در آغوش گرفت و آن قدر با هم گریستند که هر دو از حال رفتند . سپس جوان ، اجازه پیکار خواست و عمویش حسین علیه السلام ، از اگر مرا نمی شناسید ، من شاخه حسنم نواده پیامبر برگزیده و امین . این ، حسین است ، به سان اسیری در بند در میان مردمی که خدا کُند از آب باران دریغ داشته شوند ! سپس حمله بُرد و صورتش به پاره ماه می ماند . جنگید و با وجود کمی سنش ، ۳۵ مرد را کُشت .

حُمَید بن مسلم ، گفته است : من در لشکر ابن سعد بودم و به آن جوان ، می نگریستم . او پیراهنی و بالاپوش و کفش هایی داشت که بندِ یک لنگه اش پاره بود ، و از یاد نبرده ام که لنگه چپ آن بود .

عمرو بن سعد آزدی گفت : به خدا سوگند ، بر او حمله می برم !

به او گفتم : سبحان الله ! و از آن ، چه می خواهی ؟ ! کشتن همین کسانی که گرداگرد آنها را گرفته اند ، برای تو بس است .

گفت : به خدا سوگند ، به او حمله خواهم بُرد !

آن گاه ، بر او حمله بُرد ، و باز نگشت تا با شمشیر ، بر سرش زد و آن جوان ، به صورت [بر زمین] افتاد و فریاد برآورد : ای عمو

جان!

حسین علیه السلام، مانند باز شکاری، نگاهی به او انداخت و خود را به صفوف دشمن زد و مانند شیری خشمگین، حمله کرد و عمرو را با شمشیر زد. او دستش را جلوی آن گرفت و از آرنج، قطع شد. فریادی کشید و از امام علیه السلام، کناره گرفت. سواران کوفه، برای نجات وی، یورش آوردند؛ اما او در جلوی سینه اسب‌ها قرار گرفت و اسب‌ها، او را لگدمال کردند تا مُرد. غبار [نبرد] که فرو نشست، حسین علیه السلام بر بالای سر جوان، ایستاده بود و او، پاهایش را از شدت درد، به زمین می‌کشید. حسین علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، بر عمومیت گران می‌آید که او را بخوانی و پاسخت را ندهد یا پاسخت را بدهد و کمکی نتواند به تو بکند یا کمکت کند، امّا به تو سودی نبخشد. از رحمت خدا دور باشند کسانی که تو را کُشتند! وای بر کُشنده تو!». سپس او را بُرد، و گویی می‌بینم که پاهای آن جوان، بر زمین کشیده می‌شود و حسین علیه السلام سینه او را بر سینه خود، نهاده است. با خود گفتم: با او چه می‌کند؟ او را آورد و کنار شهیدان و کشتگان از خاندانش نهاد.

آن گاه، سر به آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا! همه آنها را به شمار آور و یک تن را هم جا مگذار و هرگز آنها را میامرز! ای عموزادگان! شکیبایی کنید. ای خاندان من! شکیبا باشید که دیگر پس از امروز، هیچ خواری‌ای نخواهید دید!». ۱۰. إِن تُنْكَرُونِي فَأَنَا فَرْعُ الْحَسَنِ سِبْطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَالْمُؤْتَمَنُ هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ بَيْنَ أَنْاسٍ لَا سُقُوا صَوْبَ الْمُزْنِ وَحَمَلٌ وَكَأَنَّ وَجْهَهُ فَلَقَهُ قَمَرٌ، وَقَاتَلَ فَقَتَلَ - عَلَى صِغَرِ سِنِهِ - خَمْسَةً وَثَلَاثِينَ رَجُلًا.

قَالَ حَمِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ: كُنْتُ فِي عَسْكَرِ ابْنِ سَعْدٍ، فَكُنْتُ أَنْظُرُ إِلَى الْغُلَامِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ وَإِزَارٌ وَنَعْلَانِ قَدْ انْقَطَعَ شِسْعٌ إِحْدَاهُمَا - مَا أُنْسَى أَنَّهُ كَانَ شِسْعَ الْيُسْرَى - فَقَالَ عَمْرُو بْنُ سَعْدٍ الْأَزْدِيُّ: وَاللَّهِ لَأَشُدَّنَّ عَلَيْهِ! فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا تُرِيدُ بِذَلِكَ؟ فَوَاللَّهِ لَوْ ضَرَبَنِي مَا بَسَطْتُ لَهُ يَدِي، يَكْفِيكَ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ تَرَاهُمْ قَدْ احْتَوَشَوْهُ. قَالَ: وَاللَّهِ لَأَفْعَلَنَّ! وَشَدَّ عَلَيْهِ، فَمَا وَلَّى حَتَّى ضَرَبَ رَأْسَهُ بِالسَّيْفِ، فَوَقَعَ الْغُلَامُ لَوْجِهِ وَصَاحَ: يَا عَمَاهُ!

فَانْقَضَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَالصَّخْرِ، وَتَخَلَّلَ الصُّفُوفَ، وَشَدَّ شِدَّةَ اللَّيْلِ الْحَرِّ، فَضَرَبَ عَمْرًا بِالسَّيْفِ فَاتَّقَاهُ بِيَدِهِ، فَأَطْنَهَا مِنَ الْمِرْفَقِ فَصَاحَ، ثُمَّ تَنَحَّى عَنْهُ، فَحَمَلَتْ خَيْلُ أَهْلِ الْكُوفَةِ لِيَسْتَقْبِلُوهُ، فَاسْتَقْبَلَتْهُ بِصُدُورِهَا وَوَطِئَتْهُ بِخَوَافِرِهَا، فَمَاتَ. وَانْجَلَتْ الْعَبْرَةُ فَإِذَا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ، وَالْحُسَيْنُ يَقُولُ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يُعِينُكَ، أَوْ يُعِينُكَ فَلَا يُغْنِي عَنْكَ، بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ، الْوَيْلُ لِقَاتِلِكَ!

ثُمَّ احْتَمَلَهُ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى رِجْلِي الْغُلَامِ تَخْطَانِ الْأَرْضَ، وَقَدْ وَضَعَ صَدْرُهُ إِلَى صَدْرِهِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي، مَاذَا يَصْنَعُ بِهِ؟ فَجَاءَ بِهِ حَتَّى أَلْقَاهُ مَعَ الْقَتْلَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، ثُمَّ رَفَعَ طَرَفَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ احْصِهِمْ عَدَدًا، وَلَا تُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا! صَبْرًا يَا بَنِي عُمُومَتِي صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي، لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۷؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۴). المِخْنُ (- به نقل از ابو معشر، از یکی از استادانش -): مردی کوفی، عبد الله بن حسن بن علی را بر روی اسب دید - و عبد الله، از زیباترین آفریدگان خدا بود - . آن کوفی گفت: حتماً این جوان را می‌کُشم. مردی به او گفت: وای بر تو! از این، چه می‌خواهی؟ او را وا گذار.

اما او نپذیرفت و به او حمله بُرد و او را زد و کُشت.

هنگامی که ضربه [ی شمشیر] به او اصابت کرد، گفت: ای عمو جان!

حسین علیه السلام به او پاسخ داد و فرمود: «جانم! ای صدایی که یاور آن، کم و دشمن آن، فراوان است». همچنین حسین علیه السلام، به قاتلش حمله کرد و او را زد و دستش را قطع کرد و با ضربه‌ای دیگر، او را کُشت. ۱۰. رَأَى رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ عَبْدَ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَى فَرَسٍ، وَكَانَ عَبْدُ اللَّهِ أَجْمَلَ خَلْقِ اللَّهِ، فَقَالَ الْكُوفِيُّ: لَأَقْتُلَنَّ هَذَا الْفَتَى، فَقَالَ لَهُ رَجُلٌ: وَيَحْكُ مَا تَصْنَعُ بِهِذَا؟ دَعُهُ، فَأَبَى، فَحَمَلَ عَلَيْهِ فَضْرَبَهُ فَقَتَلَهُ. قَالَ: وَلَمَّا أَصَابَتْهُ الضَّرْبَةُ قَالَ: يَا عَمَاهُ! فَأَجَابَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: لَيْتُكَ، صَوْتُ قَلٍّ نَاصِرُهُ،

وَكَثُرَ وَاتْرُؤُ! وَحَمَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى قَاتِلِهِ فَضَرَبَهُ فَقَطَعَ يَدَهُ، ثُمَّ ضَرَبَهُ أُخْرَى فَقَتَلَهُ (المحن: ص ۱۴۷، جواهر المطالب: ج ۲ ص ۲۶۹). الأُمَالِي، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -): ای جان من! بی تابمی مکن. همه فانی اند امروز، قله‌های بهشت را می‌بینی. سپس، سه تن از آنان را کشت و آن گاه، او را از اسبش بر زمین انداختند [و کشته شد] ۲۰. لَا تَجْزَعِي نَفْسِي فَكُلُّ فَاِنِ الْيَوْمَ تَلْقَيْنَ ذُرَى الْجَنَانِ فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَلَاثَةً، ثُمَّ رُمِيَ عَنِ فَرْسِهِ (الأُمَالِي، صدوق: ص ۲۲۶ ح ۲۳۹، روضه الواعظین: ص ۲۰۸ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام). الأخبار الطوال: سپس قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب، کشته شد. عمرو بن سعد بن مُقْبِلِ اسدی، او را زد ۳. ثُمَّ قُتِلَ الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ضَرَبَهُ عَمْرُو بْنُ سَعْدٍ بْنِ مُقْبِلِ الْأَسَدِيِّ (الأخبار الطوال: ص ۲۵۷، بغية الطلب فی تاریخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۸). تاریخ الطبری (- به نقل از هشام -) : - قاسم بن حسن بن علی - که مادرش، اُمّ وَلَد (کنیز) بود -، به دست سعد بن عمرو بن نُفَيْلِ اَزْدِي کشته شد ۴. قُتِلَ الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ - وَأُمُّهُ اُمُّ وَلَدٍ - قَتَلَهُ سَعْدُ بْنُ عَمْرِو بْنِ نُفَيْلِ الْأَزْدِيُّ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۸، المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۳ ح ۲۸۰۳).

۱. مروج الذهب، ج ۳ ص ۷۱، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۵.

۶ / ۲ ابو بکر بن حسن علیه السلام

یکی دیگر از فرزندان امام حسن علیه السلام که در کربلا شهید شد، ابو بکر نام داشت ۵

۶. سنّ -----

۲. شیخ مفید در کتاب خود، در بعضی جاها (الإرشاد: ج ۲ ص ۲۰ و ۲۶)، «عمرو» را به جای «ابو بکر» گفته است. پس این احتمال وجود دارد که «عمرو»، اسم او و «ابو بکر»، کنیه او باشد.

او را ۳۵ سال گفته‌اند ۱.

بیشتر منابع، نام او را در کنار عبد الله و قاسم آورده‌اند ۲. بنا بر این، سه تن از فرزندان امام حسن علیه السلام در کربلا شهید شده‌اند.

برخی از منابع، ابو بکر را کنیه عبد الله می‌دانند ۳. اگر این چنین باشد، امام مجتبی علیه السلام، دو فرزند به نام عبد الله داشته است: عبد الله اکبر - که شوهر سَکینه، دختر امام حسین علیه السلام بوده ۴ - ۵ و در کربلا، به شهادت رسیده است ۶؛ و دیگری عبد الله اصغر، که خردسال بود و در آخرین ساعات روز عاشورا، در دامن امام حسین علیه السلام به شهادت رسید ۷. نکته دیگر، این که در برخی منابع، به جای «ابو بکر بن حسن»، نام او «ابو بکر بن حسین»، ضبط شده است که ظاهراً تصحیف شده است؛ زیرا کسی فرزندی با این نام برای امام حسین علیه السلام، ذکر نکرده است ۸. ۹.

نام وی در «زیارت رجبیه» ۱۰ آمده است. همچنین در «زیارت ناحیه مقدسه»، در باره وی آمده است:

السَّلَامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ الْوَلِيِّ، الْمَرْمِيِّ بِالسَّهْمِ الرَّدِيِّ، لَعَنَ اللَّهُ

۱. لباب الأنساب: ج ۱ ص ۴۰۰. ۲. نسب قریش: ص ۵۰، جمهرة أنساب العرب: ص ۳۹. ۳. المجدی: ص ۱۹، عمدة الطالب: ص ۶۸. ۴. در الْمُحَبَّر (ص ۴۳۸) آمده است: سَکینه دختر حسین بن علی بن ابی طالب، با عبد الله پسر حسن بن علی بن ابی طالب، ازدواج کرد و وی، شوهر دوشیزگی او بود و پیش از عروسی‌شان در گذشت. ۵. المجدی: ص ۱۹، شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۸۱.

۶.المجدی: ص ۱۹. ۷.ر. ک: ص ۲۲۳ (عبد الله بن حسن علیه السلام). ۸.الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۶، مقاتل الطالبيين: ص ۹۲. ۹.آنان که برای امام حسین علیه السلام فرزندی به نام ابو بکر ذکر کرده‌اند، برای امام حسن علیه السلام فرزندی به نام ابو بکر نیاورده‌اند، با آن که مشهور بوده است. نکته دیگر، این که نام قاتل هر دو، عبد الله بن عقیبه غنوی ذکر شده است. اینها صورت گرفتن تصحیف در این باره را تقویت می‌کند (ر. ک: الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۰ و ۴۷۶). در تاریخ الطبری (ج ۵ ص ۴۶۸)، «أبو بکر بن الحسن» و (همان: ج ۵ ص ۴۴۸) «أبو بکر بن الحسين» آمده است. ۱۰.ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۶ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اول رجب).

قَاتِلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ عُقْبَةَ الْغَنَوِيِّ .

سلام بر ابو بکر، فرزند حسن بن علی پاک و ولی! آن تیرخورده با تیر گشونده! خداوند، قاتلش عبد الله بن عقیبه غنوی را لعنت کند! تاریخ الطبری (- به نقل از هشام -): ابو بکر بن حسن بن علی بن ابی طالب - که مادرش اُمّ وَلَد (کنیز) بود -، به دست عبد الله بن عقیبه غنوی کشته شد. ۲. قَتَلَ أَبُو بَكْرٍ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - وَأُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ - قَتَلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُقْبَةَ الْغَنَوِيُّ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۸، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۸۱). الإرشاد: عبد الله بن عقیبه غنوی، تیری به سوی ابو بکر بن حسن بن علی بن ابی طالب انداخت و او را گشت ۳ نزد قبیله غنی، قطره‌ای از خون ما (ابوبکر) است و قطره‌ای نیز در قبیله اسد (علی اصغر)، به شمار و یاد است. ۴. رمی عبد الله بن عقیبه غنوی أبا بکر بن الحسن بن علی بن ابی طالب، فَقَتَلَهُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۹؛ أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۶). مقاتل الطالبيين: ابو بکر... بن حسن بن علی بن ابی طالب، که مادرش اُمّ وَلَد (کنیز) بود و نامش معلوم نیست. طبق گزارش مستند ما از مدائنی، به نقل از ابو مخنف، از سلیمان بن ابی راشد، وی به دست عبد الله بن عقیبه غنوی کشته شد. نیز در گزارش عمرو بن شمر، از جابر، از امام باقر علیه السلام آمده است که فرمود: «عقبه غنوی، او را گشت» ۵. أبو بکر... بن الحسن بن علی بن ابی طالب - وَأُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ - وَلَا تَعْرِفُ أُمَّهُ. ذَكَرَ الْمَدَائِنِيُّ فِي إِسْنَادِنَا عَنْهُ، عَنْ أَبِي مَخْنَفٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي رَاشِدٍ: أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُقْبَةَ الْغَنَوِيِّ قَتَلَهُ. وَفِي حَدِيثِ عَمْرِو بْنِ شَيْمَرٍ، عَنْ جَابِرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنَّ عُقْبَةَ الْغَنَوِيِّ قَتَلَهُ (مقاتل الطالبيين: ص ۹۲؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۶). تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): نزد قبیله غنی، قطره‌ای از خون ماست (خون ابوبکر بن حسن) و نیز در قبیله اسد، خون دیگری، به شمار و یاد است (خون علی اصغر). ۶. وَعِنْدَ غَنِيٍّ قَطْرَةٌ مِنْ دِمَائِنَا وَفِي أَسَدٍ أُخْرَى تُعَدُّ وَتُدَكَّرُ (تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۶۵، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۶۸۴).

۱.ر. ک: ص ۹۱۱ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۲.در أنساب الأشراف، این افزوده آمده است: «و در این باره، ابن ابی عقیب، سروده است:

۶ / ۳ عبد الله بن حسن علیه السلام

سومین فرزند امام حسن علیه السلام که در کربلا به شهادت رسید، عبد الله نام داشت. ۱. وی از شهدای خُردسال کربلا بوده است. ۲. هنگامی که سپاه کوفه، امام حسین علیه السلام را در آخرین لحظات زندگی، محاصره کرده بودند، این کودک، تلاش کرد تا خود را به امام علیه السلام برساند. زینب علیه السلام، خواست مانع وی شود؛ ولی نتوانست. او شتابان آمد تا این که خود را به امام علیه السلام رساند و در کنار ایشان، به شهادت رسید.

گفتنی است که برخی از منابع، ماجرای شهادت قاسم را در باره عبد الله آورده‌اند که نادرست به نظر می‌رسد.

نام وی در «زیارت رجبیه» آمده است ۳. در «زیارت ناحیه مقدسه» نیز می‌خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الزُّكِّيِّ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ حَرَمَلَةَ بْنِ كَاهِلٍ الْأَسَدِيِّ.

سلام بر عبد الله بن حسن بن علی پاک! خدا، قاتل او را و حرملة بن کاهل اسدی را - که به او تیر زد -، لعنت کند! ۴! تاریخ الطبری - (به نقل از ابو مخنف -): شمر بن ذی الجوشن، با پیادگان سپاه، به سوی حسین علیه السلام آمد. حسین علیه السلام به آنها حمله می‌برد و آنها را از هم می‌شکافت. سپس آنها، به طور کامل، گرد حسین علیه السلام را گرفتند. پسر بچه‌ای از خاندان حسین علیه السلام، به سوی او آمد. خواهرش زینب علیها السلام، دختر علی علیه السلام، او را گرفت تا نگاه دارد. حسین علیه السلام نیز به خواهرش فرمود: «او را نگاه دار!»؛ اما پسر بچه، تسلیم نشد و به سوی حسین علیه السلام دوید و در کنارش ایستاد. بحر بن کعب بن عبید الله،

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۵؛ الثقات، ابن حبان: ج ۲ ص ۳۰۹. چنان که در ذیل دیده می‌شود، در کتب معتبر، عدم بلوغ او آمده؛ ولی سن او نیامده است. برخی نویسندگان متأخر، او را یازده ساله دانسته‌اند (أنصار الحسین: ص ۱۳۲، مقتل الحسین علیه السلام، مقرّم: ص ۲۸۰). ۳. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۶ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۴. ر. ک: ص ۹۱۱ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال).

----- از قبیله بنی تیمم الله بن ثعلبه بن عکابه، با شمشیر به سوی حسین علیه السلام حمله کرد. آن پسر بچه گفت: ای مادر خبیث! آیا عمویم را می‌کشی؟

آن مرد، شمشیرش را بر او زد؛ امّا پسر بچه، دستش را سپر کرد و شمشیر، آن را از آرنج، قطع کرد و فقط به پوست، آویزان ماند. پسر بچه، مادرش را صدا زد. حسین علیه السلام، او را گرفت و به سینه‌اش چسباند و گفت: «ای فرزند برادرم! بر آنچه به تو رسیده، شکیبایی کن و این [وقایع] را خیر ببین و به حساب خدا بگذار که خداوند، تو را به پدران شایسته‌ات، ملحق می‌کند؛ به پیامبر خدا، علی بن ابی طالب، حمزه، جعفر و حسن بن علی - که خداوند، بر همه آنان درود فرستد -». ۱. إِنَّ شَمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ أَقْبَلَ فِي الرَّجَالِ نَحْوَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَشُدُّ عَلَيْهِمْ فَيَنْكَشِفُونَ عَنْهُ، ثُمَّ إِنَّهُمْ أَحَاطُوا بِهِ إِحَاطَةً، وَأَقْبَلَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غُلَامٌ مِنْ أَهْلِهِ، فَأَخَذَتْهُ أُخْتُ زَيْنَبِ ابْنَةِ عَلِيٍّ لِتَحْبِسَهُ، فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: احْبِسِيهِ، فَأَبَى الْغُلَامُ وَجَاءَ يَشْتَدُّ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَامَ إِلَى جَنْبِهِ.

قال: وقد أهوى بحر بن كعب بن عبید الله - من بنی تیمم الله بن ثعلبه بن عکابه - إلى الحسين عليه السلام بالسيف، فقال الغلام: يا بن الخبيث! أتقتل عمي؟ فاضربه بالسيف، فاتقاه الغلام بيده فاطنّها إلّا الجلدة، فإذا يده معلقة، فنأى الغلام: يا أمّته.

فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ، وَقَالَ: يَا بَنَ أَخِي، اصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ، وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ، فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ؛ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ، وَحَمْزَةَ وَجَعْفَرٍ، وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۰، الكامل فی التاريخ: ج ۲ ص ۵۷۱). الإرشاد: عبد الله بن حسن بن علی - که جوانی نابالغ بود -، از نزد زنان به سوی دشمن، بیرون دوید و خود را به کنار حسین علیه السلام رساند. زینب علیها السلام، دختر علی علیه السلام در پی‌اش رفت تا او را نگاه دارد. حسین علیه السلام هم به او فرمود: «خواهرم! او را نگاه دار»؛ امّا او تسلیم نشد و به هیچ رو نپذیرفت و گفت: به خدا سوگند، از عمویم جدا نمی‌شوم. أبجر بن کعب، شمشیر را به سوی حسین علیه السلام فرود آورد. آن جوان، به او گفت: ای مادر خبیث! آیا عموی مرا می‌کشی؟ أبجر، با شمشیر به او (حسین علیه السلام) زد. آن جوان، دستش را سپر کرد که قطع شد و به پوست، آویزان شد. فریاد برآورد: مادر جان! حسین علیه السلام، او را گرفت و به سینه‌اش چسباند و فرمود: «ای فرزند برادرم! بر آنچه به تو رسیده، شکیبایی کن و این را خیر ببین و به حساب خدا بگذار که خداوند، تو را به پدران

شایسته‌ات، ملحق می‌کند». آن گاه حسین علیه السلام، دستش را به آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا! اگر هم تا مدتی [از زندگی] الإرشاد: برخوردارشان ساختی، آنها را دچار تفرقه و گروه گروه کن و هر یک را به راهی ببر، و حاکمان را هیچ گاه از آنان، راضی مدار، که آنان ما را دعوت کردند تا یاری‌مان دهند؛ اما بر ما هجوم آوردند تا ما را بکشند». ۱. خَرَجَ إِلَيْهِمْ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ - وَهُوَ غُلَامٌ لَمْ يُرَاهِقْ - مِنْ عِنْدِ النِّسَاءِ يَشْتَدُّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَحِقَتْهُ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَامُ لِتَحْبِسَهُ، فَقَالَ لَهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: احْبِسِيهِ يَا أُخْتِي، فَأَبَى وَامْتَنَعَ عَلَيْهَا امْتِنَاعًا شَدِيدًا، وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي! وَأَهْوَى أَبَجْرُ بْنُ كَعْبٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسَّيْفِ، فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ: وَيْلَكَ يَا بَنَ الْخَيْثَةِ! أَتَقْتُلُ عَمِّي؟! فَضَرَبَهُ أَبَجْرُ بِالسَّيْفِ، فَاتَّقَاهَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ فَأَطْنَهَا إِلَى الْجِلْدَةِ، فَإِذَا يَدُهُ مُعَلَّقَةٌ، وَنَادَى الْغُلَامُ: يَا أُمَّتَاهُ!

فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَالَ: يَا بَنَ أُخِي، اصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ، وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ. [ثُمَّ رَفَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَهُ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنْ مَنَعْتَهُمْ إِلَى حِينٍ، فَفَرِّقْهُمْ فِرْقًا، وَاجْعَلْهُمْ طَرَائِقَ قِتْدَادًا، وَلَا تُرْضِ الْوَلَاةَ عَنْهُمْ أَبَدًا؛ فَإِنَّهُمْ دَعَوْنَا لِنُضَيِّرُونَا، ثُمَّ عَدَوْا عَلَيْنَا فَقَتَلُونَا] (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۰، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۶۷). الملهوف: عبد الله بن حسن بن علی - که هنوز جوانی نابالغ بود -، از نزد زنان بیرون دوید و خود را به کنار حسین علیه السلام رساند. زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام، در پی‌اش رفت تا او را نگاه دارد؛ اما او تسلیم نشد و به هیچ روی نپذیرفت و گفت: به خدا سوگند، از عمویم جدا نمی‌شوم. بحر بن کعب (و گفته شده که حرمه بن کاهل)، شمشیر را به سوی حسین علیه السلام فرود آورد. نوجوان به او گفت: ای مادر خبیث! آیا عمو مرا می‌کشی؟ بحر، با شمشیر به او زد. جوان، دستش را سپر کرد که قطع شد و از پوست، آویزان شد. پس فریاد برآورد: عمو جان! حسین علیه السلام، او را گرفت و به سینه‌اش چسباند و فرمود: «ای فرزند برادرم! بر آنچه بر تو رسیده، شکیبایی کن و این را خیر بین و به حساب خدا بگذار که خداوند، تو را به پدران شایسته‌ات، ملحق می‌کند». حرمه بن کاهل - که خدا، لعنتش کند -، او را با تیر زد و در همان دامن عمویش، ذبح کرد ۲.۳. خَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ - وَهُوَ غُلَامٌ لَمْ يُرَاهِقْ - مِنْ عِنْدِ النِّسَاءِ، فَشَدَّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَحِقَتْهُ زَيْنَبُ بِنْتُ أَبِيهِ عَلَيْهَا السَّلَامُ، فَأَبَى وَامْتَنَعَ امْتِنَاعًا شَدِيدًا، وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي، فَأَهْوَى بِحُرِّ بْنِ كَعْبٍ - وَقِيلَ: حَرَمَلَةُ بْنُ الْكَاهِلِ - إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسَّيْفِ. فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ: وَيْلَكَ يَا بَنَ الْخَيْثَةِ، أَتَقْتُلُ عَمِّي؟ فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ، فَاتَّقَاهَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ، فَأَطْنَهَا إِلَى الْجِلْدِ، فَإِذَا هِيَ مُعَلَّقَةٌ. فَنَادَى الْغُلَامُ: يَا عَمَاهُ، فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ، وَقَالَ: يَا بَنَ أُخِي، اصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ، وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ؛ فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ، قَالَ: فَرَمَاهُ حَرَمَلَةُ بْنُ الْكَاهِلِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بِسَيْفِهِمْ، فَذَبَحَهُ وَهُوَ فِي حِجْرِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الملهوف: ص ۱۷۳، مثير الأحزان: ص ۷۳).

۱. در مثير الأحزان، این افزوده آمده است: «همچنین حسین علیه السلام گفت: "خدایا! اگر هم تا مدتی [از زندگی] برخوردارشان ساختی، آنها را دچار تفرقه و گروه گروه کن و هر یک را به راهی ببر و هیچ گاه از آنان، راضی مباش»

مقاتل الطالبيين: مادر عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب، دختر سلیل بن عبد الله، برادر جریر بن عبد الله بجلي بوده است. نیز گفته شده که مادرش، اُم وُلِدَ (کنیز) بوده است. همچنین، در روایتی که از محمد بن علی باقر علیه السلام در دست داریم، کُشَنده او، حَرَمَلَةُ بْنُ الْكَاهِلِ اسدی دانسته شده است. مدائنی نیز در گزارش مستندش از جناب بن موسی، از حمزه بن بیض، از هانی بن ثبیت قایضی، آورده که: مردی از آنان (لشکر ابن سعد)، او را کُشت ۱. عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَأُمُّهُ بِنْتُ السَّلِيلِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ، أُخِي جَرِيرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْبَجَلِيُّ وَقِيلَ: إِنَّ أُمَّهُ أُمُّ وَلَدٍ. وَكَانَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ - فِيمَا رَوَيْنَاهُ عَنْهُ - يَذْكُرُ أَنَّ حَرَمَلَةَ بْنَ الْكَاهِلِ الْأَسَدِيَّ قَتَلَهُ.

وَذَكَرَ الْمِدَائِنِيُّ فِي إِسْنَادِهِ عَنِ جَنَابِ بْنِ مُوسَى، عَنِ حَمَزَةَ بْنِ بَيْضٍ، عَنْ هَانِئِ بْنِ تُبَيْتِ الْقَابِضَةِ، أَنَّ رَجُلًا مِنْهُمْ قَتَلَهُ (مقاتل الطالبین: ص ۹۳؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۶). تاریخ الطبری (- به نقل از هشام -) : عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب - که مادرش ، اُمّ وَلَد (کنیز) بود - ، به دست حرملة بن کاهن ، ۲ کشته شد که او را با تیر زد . ۳ قُتِلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - وَأُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ - قَتَلَهُ حَرَمَلَةُ بْنُ الْكَاهِنِ، رَمَاهُ بِسَهْمٍ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۸، الطبقات الکبری / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۶) .

۱. در گزارش های دیگر ، حرملة بن کاهل (الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۷۱) یا حرملة کاهلی (الطبقات الکبری / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۶) آمده است .

فصل هفتم: شهادت فرزندان عبد الله بن جعفر

۷ / ۱ محمد بن عبد الله بن جعفر

محمد ۲ ، یکی از فرزندان عبد الله بن جعفر طیار است که در واقعه کربلا ، شهید شد . مادر او ، بر پایه گزارش منابع معتبر ، خواصا ، دختر خَصِيفَةُ بن ثقیف بن ربیعہ است . ۳ بنا بر این ، آنچه در برخی از منابع آمده که مادر وی زینب علیها السلام است ، ۴ ظاهراً صحیح نیست .

نام او در زیارت های «ناحیه» و «رجیّه» ، آمده است . ۵

در «زیارت ناحیه» می خوانیم :

السَّلَامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ ، الشَّاهِدِ مَكَانَ أَبِيهِ ، وَالتَّالِيِ لِأَخِيهِ ، وَوَاقِيهِ بِدَنِيهِ ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَامِرَ بْنَ نَهْشَلٍ التَّمِيمِيَّ .
سلام بر محمد بن عبد الله بن جعفر که شاهد جایگاه پدرش و پیرو برادرش و حافظ تن او بود ! خدا ، قاتل او عامر بن نهشل تمیمی را لعنت کند ! ۶

۱. ابو عبد الله جعفر بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف ، ده سال از علی بن ابی طالب علیه السلام بزرگ تر بود و پس از او مسلمان شد و آیاتی چند از قرآن کریم ، در باره او نازل شده است . در حدیث نبوی آمده که: او شبیه ترین خلق و خو و شمایل را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله داشت و جزو مهاجران نخستین به سرزمین حبشه بود و از آن جا به هنگام فتح خیبر بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در آمد و سپس در جنگ موته ، در سال هشتم هجری شرکت جست و به شهادت رسید . از پیامبر صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود : «او دو بال رنگین دارد که با آنها در بهشت ، پرواز می کند» . از این رو ، به «ذو الجناحین (صاحب دو بال)» یا «طیار (پرواز کننده)» ، مشهور شده است . روایات فراوانی در فضیلت او رسیده که در کتاب های حدیثی شیعه و اهل سنت ، نقل شده است . ۲. الإرشاد : ج ۲ ص ۱۲۵ ؛ تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۶۹ . ۳. ک : ص ۲۲۸ ح ۱۰۸۵ و ۱۰۸۶ . ۴. مانند کامل بهایی (ج ۲ ص ۳۰۳) و أعيان الشيعة (ج ۱ ص ۶۰۸) که مادر محمّد را زینب کبری گفته اند . ۵. ر . ک : دانش نامه امام حسین علیه السلام ج ۱۲ ص ۱۱۶ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب).

المناقب ، ابن شهر آشوب : از ستم به ما ، به خدا شکایت می کنم از کار گروهی کور و پست ؛ تغییر دهنده تعالیم قرآن و آیات محکم نازل شده تبیان و آشکار کننده کفر و طغیان . آن گاه ، ده تن را کُشت و عامر بن نهشل تمیمی ، او را کُشت . ۱. أشکو إلی

اللَّهُ مِنَ الْمُؤَدِّينَ فَعَالَ قَوْمٍ فِي الرَّدَى عَمِيَانٍ قَدْ يَدْلُوا مَعَالِمَ الْقُرْآنِ وَمُحَكَّمِ التَّنْزِيلِ وَالتَّبْيَانِ وَأَظْهَرُوا الْكُفْرَ مَعَ الطَّغْيَانِ فَقَتَلَ عَشْرَةَ أَنْفُسٍ، قَتَلَهُ عَامِرُ بْنُ نَهْشَلٍ التَّمِيمِيُّ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۶؛ الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۱). تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم از دی -): عامر بن نهشل تمیمی، به محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، حمله برد و او را کشت. ۲. حمل عامر بن نهشل التمیمی علی محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، فَقَتَلَهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۷، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۶). تاریخ الطبری (- به نقل از هشام -): محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب - که مادرش خواصا، دختر خَصَفَه بن ثقیف بن ربیعہ بن عائذ بن حارث بن تیم الله بن ثعلبه، از بنی بکر بن وائل بود -، به دست عامر بن نهشل تیمی، کشته شد. ۳. قَتَلَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَأُمُّهُ الْخَوَصَاءُ ابْنَةُ خَصَفَةَ بْنِ ثَقِيفٍ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَائِذٍ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ تَيْمِ اللَّهِ بْنِ ثَعْلَبَةَ مِنْ بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ، قَتَلَهُ عَامِرُ بْنُ نَهْشَلٍ التَّمِيمِيُّ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۹، تاریخ خلیفه بن خیاط: ص ۱۷۹). مقاتل الطالبیین: مادر محمد بن عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، خواصا، دختر خَصَفَه بن ثقیف بن ربیعہ بود. ۴. مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَأُمُّهُ الْخَوَصَاءُ ابْنَةُ خَصَفَةَ بْنِ رَبِيعَةَ (مقاتل الطالبیین: ص ۹۵). -----
۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۵؛ الثقات، ابن حبان: ج ۲ ص ۳۰۹.

۷ / ۲ عون بن عبد الله بن جعفر

عون، یکی دیگر از فرزندان عبد الله بن جعفر طیار است که در واقعه کربلا، به شهادت رسید. گفتنی است که عبد الله بن جعفر، دو فرزند به نام «عون» داشته است. از این رو، یکی از آنها «عون اکبر» و دیگری «عون اصغر» نامیده شده‌اند. مادر یکی از آنها زینب علیها السلام بوده ۱ و نام مادر دیگری، جُمانه دختر مُسَیَّب، ۲ گزارش گردیده است. در این که کدام یک از آنها در کربلا شهید شده و مادرش کیست، میان مورخان، اختلاف نظر وجود دارد. ابو الفرج اصفهانی، وی را عون اکبر و فرزند زینب علیها السلام می‌داند ۳ و می‌گوید که عون اصغر، در واقعه حرّه [در مدینه] به شهادت رسیده است؛ ۴ اما بیشتر منابع، ۵ عون شهید در کربلا را فرزند «جُمانه» می‌دانند.

نام وی در زیارت «رجبیه» آمده است. ۶ در «زیارت ناحیه مقدسه» می‌خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَّةِ، حَلِيفِ الْإِيمَانِ، وَمُنَازِلِ الْأَقْرَانِ، النَّاصِحِ لِلرَّحْمَنِ، التَّالِي لِلْمَثَانِي وَالْقُرْآنِ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنُ قُطَيْبَةَ النَّبْهَانِيَّ.

سلام بر عون، پسر عبد الله، پسر جعفر پرواز کننده در بهشت؛ آن هم پیمان ایمان، و هم نشین بزرگان، و مُخلص برای [خدای] مهربان، و پیرو آیه‌ها و قرآن! خدا، قاتل او، عبد الله بن قُطَيْبَةَ نَبْهَانِي را لعنت کند! ۷ اگر مرا نمی‌شناسید، من فرزند جعفرم شهید راستی، شکفته در باغ بهشت پرواز کننده در آن جا با دو بال سبز! و این، برای شرافت در میان مردم، بس است! آن گاه، جنگید تا کشته شد. گفته شده که عبد الله بن قُطَيْبَةَ، او را کشت. ۸. إِنْ تُنْكِرُونِي فَأَنَا ابْنُ جَعْفَرٍ شَهِيدٌ صَدَقَ فِي الْجَنَّةِ أَزْهَرُ يَطِيرُ فِيهَا بِجَنَاحٍ أَخْضَرَ كَفِي بِهَذَا شَرَفًا فِي مَعْشَرٍ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ، قِيلَ: قَتَلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قُطَيْبَةَ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۷، الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۱ نحوه).

۱. ر. ک: ص ۲۳۰ ح ۱۰۹۰. نیز، ر. ک: أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۲۵. ۲. أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۲۵، مقاتل الطالبیین: ص ۱۲۲. ۳. ر. ک: ص ۲۳۰ ح ۱۰۹۰. ۴. مقاتل الطالبیین: ص ۱۲۳، أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۳۲۵. ۵. مانند: تاریخ الطبری (ج ۵ ص ۴۶۷)، الكامل فی التاریخ (ج ۲ ص ۵۸۱)، نسب قریش (ص ۸۳)، الثقات، ابن حبان (ج ۲ ص ۳۱۱) و المجدی (ص ۲۹۷). نیز، ر. ک: ص ۲۳۰ ح ۱۰۸۸. ۶. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۶ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در

اول رجب). ۷. ر. ک: ص ۹۱۱ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال).

تاریخ الطبری (- به نقل از هشام -): عَوْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، که مادرش جُمانه ، دختر مُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ رِيَّاحِ از قبیله بنی فزاره بود . وی به دست عبد الله بن قُطَیبه طایبی نَبْهانی ، کشته شد . ۱. قَتَلَ عَوْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - وَأُمُّهُ جُمَانَةُ ابْنَةُ الْمُسَيَّبِ بْنِ نَجْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ رِيَّاحِ مِنْ بَنِي فِزَارَةَ - قَتَلَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قُطَيْبَةَ الطَّائِي ثُمَّ النَّبْهَانِي (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۸ ؛ الأمالی ، شجرى: ج ۱ ص ۱۷۱) . تاریخ الطبری (- به نقل از حُمید بن مسلم اَزْدی -) : عبد الله بن قُطَیبه طایبی نَبْهانی ، به عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، حمله کرد و او را کُشت . ۲. فَحَمَلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ قُطَيْبَةَ الطَّائِي ثُمَّ النَّبْهَانِي ، عَلَى عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَتَلَهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۷ ، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۶) . مقاتل الطالبيين :مادر عَوْنِ اکبر ، فرزند عبد الله بن جعفر بن ابی طالب ، زینب عقیله (خردمند) ، دختر علی بن ابی طالب علیه السلام و فاطمه علیها السلام ، دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است . مقصود سلیمان بن قُتَیبه در این شعر ، اوست که :و اگر می گویی ، بر عَوْنِ ، برادرش ناله کن که در آنچه بر سرشان می آید ، فرو گذارنده نیست به جانم سوگند که مصیبت در نزدیکیان توست ! پس بر این مصیبت طولانی ، گریه کن از حُمید بن مسلم ، نقل شده است که: عبد الله بن قُطَیبه نَبْهانی ، عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ جَعْفَرِ را کُشت . ۴. وَانْدَبِي إِنْ بَكَيْتِ عَوْنًا أَخَاهُ لَيْسَ فِيمَا يَنْوِبُهُمْ بِخَذُولٍ فَلَعَمْرِي لَقَدْ أَصَيْبَتْ ذَوِي الْقُرْبَى فَبَكَى عَلَى الْمَصَابِ الطَّوِيلِ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ : أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قُطَيْبَةَ النَّبْهَانِي قَتَلَ عَوْنُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ (مقاتل الطالبيين: ص ۹۵) . تاریخ الطبری (- به نقل از ابو کَنود عبد الرحمان بن عُبَید -) :

۱. از القاب مشهور زینب علیها السلام ، «عقیله (خردمند)» و «عقیله بنی هاشم» است .

مصیبتی که دیده‌ایم ، از جانب حسین به ما رسیده است !

عبد الله بن جعفر ، او را با کفشش زد و سپس گفت : ای پسر زن بدبو ! آیا به حسین ، چنین می گویی ؟ به خدا سوگند ، اگر در کنارش حاضر می بودم ، دوست می داشتم که از او جدا نشوم تا همراهش کشته شوم !

به خدا سوگند ، آنچه دلم را به از فدا شدن دو پسر م راضی و مصیبت آن دو را بر من ، سُبُک می کند ، این است که در راه از خود گذشتگی برای برادر و پسرعمویم [حسین علیه السلام] و پایداری در کنار او ، کشته شده اند !

سپس به همنشینانش رو کرد و گفت : خدا را بر شهادت حسین علیه السلام می ستایم که اگر نتوانستم با دستانم حسین علیه السلام را یاری کنم ، دو پسر م ، او را یاری دادند . ۱. لَمَّا بَلَغَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مَقْتُلَ ابْنِهِ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، دَخَلَ عَلَيْهِ بَعْضُ مَوَالِيهِ وَالنَّاسُ يُعْزَوْنَهُ - قَالَ: وَلَا أَظُنُّ مَوْلَاهُ ذَلِكَ إِلَّا أَبَا السَّلَاسِ - فَقَالَ: هَذَا مَا لَقِينَا وَدَخَلَ عَلَيْنَا مِنَ الْحُسَيْنِ ، قَالَ: فَحَدَفَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ بِنَعْلِهِ.

ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ اللَّحْنَاءِ، اَللَّحْسَيْنِ تَقُولُ هَذَا ، وَاللَّهِ لَوْ شَهِدْتُهُ لَأَحْبَبْتُ أَلَا أَفَارِقَهُ حَتَّى أَقْتَلَ مَعَهُ ، وَاللَّهِ إِنَّهُ لَمِمَّا يُسَخِّي بِنَفْسِي عَنْهُمَا ، وَيُهَوِّنُ عَلَيَّ الْمَصَابِ بِهِمَا ، أَنَّهُمَا أَصِيبَا مَعَ أَخِي وَابْنِ عَمِّي مُوَاسِيَيْنِ لَهُ ، صَابِرَيْنِ مَعَهُ . ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى جُلَسَائِهِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ عَلَى مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ ، إِلَّا تَكُنْ آسَتْ حُسَيْنًا يَدِي ، فَقَدْ آسَأَ وَلَدِي (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۶ ؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۴) به شهادت رسیدند . لذا امام زین العابدین علیه السلام ، ابراز علاقه ویژه‌ای نسبت به فرزندان عقیل داشت . در روایات ، آمده است که به ایشان گفته شد : ما بِالْكَ تَمِيلُ إِلَى بَنِي عَمِّكَ هَؤُلَاءِ دُونَ آلِ جَعْفَرٍ؟ تو را چه می شود که به این عموزاده‌هایت (فرزندان عقیل) ، بیشتر متمایلی ، تا به فرزندان جعفر ؟

امام علیه السلام پاسخ داد:

إِنِّي أَذْكُرُ يَوْمَهُمْ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَرْقُ لَهُمْ ۱ .

آن روز سختشان با ابا عبد الله حسین بن علی علیه السلام را به یاد می آورم و دلم برایشان می سوزد . -----

۱. کامل الزیارات : ص ۲۱۴ ح ۳۰۷ ، بحار الأنوار : ج ۴۶ ص ۱۱۰ ح ۴ .

فصل هشتم : شهادت فرزندان عقیل

اشاره

فرزندان عقیل بن ابی طالب ، نقش مؤثری در نهضت حسینی داشتند . علاوه بر مسلم ، فرزندش عبد الله ، برادرانش جعفر و عبد الله و عبد الرحمان ، و نیز فرزند یکی دیگر از برادرانش ، محمد بن ابی سعید ، همگی در این راه ، به شهادت رسیدند . لذا امام زین العابدین علیه السلام ، ابراز علاقه ویژه‌ای نسبت به فرزندان عقیل داشت . در روایات ، آمده است که به ایشان گفته شد : مَا بِالْكَ تَمِيلُ إِلَى بَنِي عَمِّكَ هَؤُلَاءِ دُونَ آلِ جَعْفَرٍ؟ تو را چه می شود که به این عموزاده‌های (فرزندان عقیل) ، بیشتر متمایلی ، تا به فرزندان جعفر ؟

امام علیه السلام پاسخ داد:

إِنِّي أَذْكُرُ يَوْمَهُمْ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَرْقُ لَهُمْ ۱ .

آن روز سختشان با ابا عبد الله حسین بن علی علیه السلام را به یاد می آورم و دلم برایشان می سوزد . -----

۱. کامل الزیارات : ص ۲۱۴ ح ۳۰۷ ، بحار الأنوار : ج ۴۶ ص ۱۱۰ ح ۴ .

۸ / ۱ عبد الله بن مسلم بن عقیل

عبد الله ، فرزند مسلم بن عقیل بن ابی طالب و مادرش رقیه دختر امام علی علیه السلام بود ۲ . ۳۰ سن او هنگام شهادت ، ۲۶ سال ، گزارش شده است ۴ . ۵۰ برخی ، وی را نخستین شهید خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته‌اند ۶ و بر پایه گزارش شماری از منابع ، وی پس از علی اکبر علیه السلام به شهادت رسیده

۲. ر. ک : ص ۲۳۴ ح ۱۰۹۶ . نیز ، ر. ک : رجال الطوسی : ص ۱۰۳ . ۳. در نسب قریش (ص ۴۵) ، نام مادر وی ، رقیه کبری و در تاریخ خلیفه بن خیاط (ص ۱۷۹) ، رقیه ، دختر محمد بن سعید بن عقیل ، آمده است . ۴. لباب الأنساب : ج ۱ ص ۳۹۹ . ۵. در تنقیح المقال (ج ۲ ص ۲۱۷) آمده : « چهارده سال داشت » که بعید است نوجوان چهارده ساله ، جزء اولین مبارزان باشد . ۶. ر. ک : ص ۲۳۳ ح ۱۰۹۲ . نیز ، ر. ک : مشیر الأحرار : ص ۶۷ .

است ۱۰ .

نام او در زیارت‌های « ناحیه » و « رجیّه » آمده است ۲۰ .

در « زیارت ناحیه مقدسه » می خوانیم :

السَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلِ ابْنِ الْقَتِيلِ ، عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمٍ بْنِ عَقِيلٍ ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَامِرَ بْنَ صَعَصَعَةَ . وَقِيلَ : أَسَدَ بْنَ مَالِكٍ .

سلام بر کشته شده ، پسر کشته شده ، عبد الله بن مسلم بن عقیل ! لعنت خدا بر قاتل او عامر بن صعصعه (و گفته شده : اسد بن

مالک) ۳! مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: هنگامی که یاران حسین علیه السلام، کشته شدند و جز خاندانش، یعنی فرزندان علی علیه السلام، جعفر، عقیل و حسن علیه السلام، و نیز فرزندان خود حسین علیه السلام، کسی نماند، گرد هم آمدند و با یکدیگر، خداحافظی کردند و عزم جنگ نمودند. نخستین کس از خاندان حسین علیه السلام که [برای نبرد] بیرون آمد، ۴عبد الله بن مسلم بن عقیل بود که به میدان آمد، در حالی که چنین می‌خواند: امروز، مسلم را می‌بینم که پدرم است و جوان مردانی را که بر دین پیامبر صلی الله علیه و آله در گذشتند. آنان، مانند کسانی نیستند که به دروغ، شناخته شده‌اند بلکه برگزیده و دارای نَسَبی بزرگوارند. سپس، حمله کرد و جنگید و گروهی را کُشت و سپس، کُشته شد. ۵. الْيَوْمَ أَلْقَى مُسْلِمًا وَهُوَ أَبِي وَفَتِيَّةٌ بَادُوا عَلِي دِينَ النَّبِيِّ لَيْسَ كَقَوْمٍ عُرِفُوا بِالْكَذِبِ لَكِنْ خِيَارٌ وَكِرَامٌ النَّسَبِ ثُمَّ حَمِلَ فَقَاتَلَ وَقَتِلَ جَمَاعَةً، ثُمَّ قُتِلَ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۶، الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۰).

۱. از أنساب الأشراف (ج ۳ ص ۴۰۷) و الإرشاد (ج ۲ ص ۱۰۷)، این گونه برداشت می‌شود. ۲. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۶ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اول رجب). ۳. ر. ک: ص ۹۱۲ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۴. بنا به نظر مشهور - که نخستین شهید اهل بیت علیهم السلام را علی اکبر علیه السلام می‌دانند -، باید این گونه گفت که احتمالاً اولین شهید بعد از علی اکبر علیه السلام، عبد الله بن مسلم بوده است. در این باره، ر. ک: ص ۱۵۳ (فصل چهارم / علی اکبر).

-----الأمالی، صدوق - (به نقل از عبد الله بن منصور، از امام جعفر صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -): سوگند خورده‌ام که جز به آزادگی، کشته نشوم گر چه مرگ را تلخ یافته‌ام. ناپسند می‌دارم که ترسو و گریزان، خوانده شوم ترسو، کسی است که سر پیچید و گریخت. آن گاه، سه تن از دشمنان را کُشت و سپس، کُشته شد. خشنودی خدا و رحمتش بر او باد! ۱! أَقْسَمْتُ لَا أَقْتُلُ إِلَّا حُرًّا وَقَدْ وَجَدْتُ الْمَوْتَ شَيْئًا مَرًّا أَكْرَهُ أَنْ أُدْعَى جَبَانًا قَرَأَ إِنَّ الْجَبَانَ مَنْ عَصَى وَفَرًّا فَقَتَلَ مِنْهُمْ ثَلَاثَةً، ثُمَّ قُتِلَ - رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَرَحْمَتُهُ - (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۵، روضه الواعظین: ص ۲۰۷ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام). الإرشاد: آن گاه، مردی از یاران عمر بن سعد، به نام عمرو بن صبیح، تیری به سوی عبد الله بن مسلم بن عقیل - که خدایش بیامرز -، انداخت. عبد الله، دست بر پیشانی‌اش نهاد تا آن را از تیر، حفظ کند که تیر آمد و کف دستش را به پیشانی‌اش دوخت و دیگر نتوانست آن را حرکت دهد. سپس مردی دیگر، نیزه‌ای به او زد که قلبش را شکافت و او را کُشت. ۲. ثُمَّ رَمَى رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يُقَالُ لَهُ: عَمْرُو بْنُ مُسْلِمٍ بْنِ عَقِيلٍ رَحِمَهُ اللَّهُ بِسَهْمٍ، فَوَضَعَ عَبْدُ اللَّهِ يَدَهُ عَلَى جَبْهَتِهِ يَتَّقِيهِ، فَأَصَابَ السَّهْمُ كَفَّهُ وَنَفَذَ إِلَى جَبْهَتِهِ فَسَرَّهَ بِهَا فَلَمْ يَسْتَطِعْ تَحْرِيكَهَا، ثُمَّ انْتَحَى عَلَيْهِ آخِرُ بَرْمَجِهِ، فَطَعَنَهُ فِي قَلْبِهِ فَقَتَلَهُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۷، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۶۵). تاریخ الطبری - (به نقل از حمید بن مسلم ازدی -): عمرو بن صبیح صدایی، تیری به سوی عبد الله بن مسلم بن عقیل انداخت. او کف دستش را [برای محافظت] بر پیشانی‌اش نهاد [؛ اما تیر، دستش را به پیشانی‌اش دوخت] و نتوانست آن را حرکت دهد. سپس تیری دیگر آمد و قلبش را شکافت. ۳. إِنَّ عَمْرُو بْنَ صَبِيحِ الصُّدَائِيَّ رَمَى عَبْدَ اللَّهِ بْنَ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ بِسَهْمٍ فَوَضَعَ كَفَّهُ عَلَى جَبْهَتِهِ، فَأَخَذَ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُحَرِّكَ كَفَّهُ، ثُمَّ انْتَحَى لَهُ بِسَهْمٍ آخَرَ فَفَلَقَ قَلْبَهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۷، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۷۰). تاریخ الطبری - (به نقل از هشام -): عبد الله بن مسلم بن عقیل بن ابی طالب - که مادرش رُقیه، دختر علی بن ابی طالب علیه السلام بود و مادر رُقیه، امّ ولد (کنیز) بود -، به وسیله عمرو بن صبیح صدایی، کشته شد. نیز گفته شده است که اُسَید بن مالک حَضَرَمِی، او را کُشت. ۱. قُتِلَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - وَأُمُّهُ رُقِيَّةُ ابْنَةُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَام - وَأُمُّهَا أُمُّ وَلَدٍ، قَتَلَهُ عَمْرُو بْنُ صَبِيحِ الصُّدَائِيَّ، وَقِيلَ: قَتَلَهُ أُسَيْدُ بْنُ مَالِكِ الْحَضَرَمِيُّ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۹، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۸۲). تاریخ الطبری - (به نقل از ابو مخنف -): مختار،

همچنین عبد الله شاکری را به سوی مردی از قبیله حُجَب ، به نام زید بن رُقَاد فرستاد که گفته بود: من، جوانی از آنها (خاندان حسین علیه السلام) را با تیری زدم و کف دستش را - که سپرِ پیشانی‌اش کرده بود -، به پیشانی‌اش دوختم و نتوانست کف دستش را از پیشانی‌اش جدا کند.

ابو عبد الأعلى زُبَیدی، برای من (ابو مخنف)، چنین نقل کرد که: آن جوان، عبد الله بن مسلم بن عقیل بوده است و هنگامی که کف دستش به پیشانی‌اش دوخته شده، گفته است: خدایا! آنان، ما را فرو کاستند و خوار داشتند. خدایا! آنان را بکش، همان گونه که ما را کُشتند، و خوارشان کن، همان گونه که ما را خوار داشتند.

سپس او (زید بن رُقَاد)، تیری دیگر به سوی آن جوان انداخت و او را کُشت. [زید بن رُقَاد، خود] می‌گفت: وقتی به او رسیدم، جان داده بود. آن تیرم را که در شکمش نهشته و او را از پای در آورده بود، بیرون کشیدم و بعد، تیرِ روی پیشانی‌اش را آن قدر حرکت دادم تا توانستم آن را بیرون بکشم؛ اما تیغه آن، در پیشانی‌اش ماند و نتوانستم آن را بیرون بکشم. ۲۰ بَعَثَ الْمُخْتَارُ أَيْضاً عَبْدَ اللَّهِ الشَّاکِرِيَّ إِلَى رَجُلٍ مِنْ حُجَبٍ يُقَالُ لَهُ زَيْدُ بْنُ رُقَادٍ، كَانَ يَقُولُ: لَقَدْ رَمَيْتُ فِتْيَ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ وَإِنَّهُ لَوَاضِعٌ كَفَّهُ عَلَى جَبْهَتِهِ يَتَّقِي النَّبْلَ، فَأَثْبَتَ كَفَّهُ فِي جَبْهَتِهِ، فَمَا اسْتَطَاعَ أَنْ يُزِيلَ كَفَّهُ عَنْ جَبْهَتِهِ.

قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: فَخِذْتُ أَبُو عَبْدِ الْأَعْلَى الزُّبَيْدِيَّ أَنَّ ذَلِكَ الْفَتَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ بْنِ عَقِيلٍ، وَأَنَّهُ قَالَ حَيْثُ أَثْبَتَ كَفَّهُ فِي جَبْهَتِهِ: اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ اسْتَقْلَوْنَا وَاسْتَدَلُّوْنَا، اللَّهُمَّ فَاقْتُلْهُمْ كَمَا قَتَلُونَا، وَأَذِلَّهُمْ كَمَا اسْتَدَلُّوْنَا.

ثُمَّ إِنَّهُ رَمَى الْغُلَامَ بِسَهْمٍ آخَرَ فَقَتَلَهُ، فَكَانَ يَقُولُ: جِئْتُهِ مَيِّتًا فَنَزَعْتُ سَهْمِي الَّذِي قَتَلْتُهُ بِهِ مِنْ جَوْفِهِ، فَلَمْ أَزَلْ أَنْضِضُ السَّهْمَ مِنْ جَبْهَتِهِ حَتَّى نَزَعْتُهُ، وَبَقِيَ النَّصْلُ فِي جَبْهَتِهِ مُثْبِتًا مَا قَدَرْتُ عَلَى نَزْعِهِ (تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۶۴، أنساب الأشراف: ج ۶ ص ۴۰۷). -----

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۵؛ در أنساب الأشراف (ج ۲ ص ۳۲۸)، «جعفر الأكبر» آمده است.

۸ / ۲ جعفر بن عقیل

جعفر، فرزند عقیل بن ابی طالب که کنیه مادرش را برخی «أُمُّ ثَعْر» و برخی «أُمُّ الْبَنِین» ۴، گزارش کرده‌اند. وی نیز مانند مسلم، داماد امام علی علیه السلام بوده است. بر پایه آنچه مؤلف لباب الأنساب

۲. تذکره الخواص: ص ۲۵۵؛ الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۱.

گزارش کرده، جعفر در هنگام شهادت، ۲۳ ساله بوده است ۱.

نام او در زیارت‌های «ناحیه» و «رجیّه» ۲ آمده است. در زیارت «ناحیه مقدّسه»، در باره وی می‌خوانیم:

السَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ عَقِيلٍ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ بِشَرِّ بَنِ خَوَاطِ الْهَمْدَانِيِّ.

سلام بر جعفر بن عقیل! خدا، قاتل او را و بِشَرِّ بَنِ خَوَاطِ هَمْدَانِي را - که به او تیر زد -، لعنت کند! ۳، من، جوان أَبَطْحَى (مکی) و از نسل طالبم از خاندان هاشم و غالب و ما بی گمان، سِرور بزرگان هستیم این، حسین است، سِرور پاکیزگان! سپس حمله بُرد و جنگید تا کشته شد. خداوند، رحمتش کند! ۴! أَنَا الْغُلَامُ الْأَبْطَحِيُّ الطَّالِبِيُّ مِنَ مَعَشَرِ فِي هَاشِمٍ وَغَالِبٍ وَنَحْنُ حَقًّا سَادَةُ الدَّوَابِّ هَذَا حُسَيْنٌ سَيِّدُ الْأَطَائِبِ ثُمَّ حَمَلَ فَقَاتَلَ حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۱، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۶). من، جوان أَبَطْحَى (مکی) و از نسل طالبم از خاندان هاشم و غالب. و ما بی گمان، سِرور بزرگان هستیم و این، حسین است، سِرور پاکیزگان! آن گاه، دو نفر و بنا به قولی، پانزده جنگجو را کُشت. سپس بِشَرِّ بَنِ سَوَاطِ هَمْدَانِي، او را کُشت

۵. أَنَا الْغُلَامُ الْأَبْطَحِيُّ الطَّالِبِيُّ مِنْ مَعْشَرٍ فِي هَاشِمٍ مِنْ غَالِبٍ وَنَحْنُ حَقًّا سَادَةُ الدَّوَابِّ هَذَا حُسَيْنٌ أَطِيبُ الْأَطْيَابِ فَقَتَلَ رَجُلَيْنِ ، وَفِي قَوْلٍ : خَمْسَةَ عَشَرَ فَارِسًا ، قَتَلَهُ بِشَرِّ بُنٍ سَوِطِ الْهَمْدَانِيِّ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۰۵ ، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۲) .

۱. لباب الأنساب : ج ۱ ص ۴۰۱ . ۲. ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۱۶ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) . ۳. ر. ک : ص ۹۱۲ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال)

مقاتل الطالبيين: جعفر بن عقيل بن ابي طالب - که مادرش امّ ثَعْر ، دختر عامر ، دختر هَصَان عامری از بنی کلاب بود - ، به دست عُرْوَه بن عبد الله خَتَمِي ، به شهادت رسید ... نیز گفته شده : مادرش ، خَوْصَا ، دختر ثَعْرِيَه است . ۱. جَعْفَرُ بْنُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - وَأُمُّهُ أُمُّ الثَّعْرِ بِنْتُ عَامِرِ بْنِتِ الْهَضِيِّ الْعَامِرِيُّ مِنْ بَنِي كِلَابٍ - قَتَلَهُ عُرْوَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْخَتَمِيُّ ... وَيُقَالُ : أُمُّهُ الْخَوْصَا بِنْتُ الثَّعْرِيَّةِ (مقاتل الطالبيين: ص ۹۷؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۳) . تاریخ الطبری (- به نقل از هشام -) : جعفر بن عقيل بن ابي طالب - که مادرش ، امّ البنين ، دختر شَقْرِ بن هَضَاب بود - ، به دست بِشَرِّ بن حَوِطِ هَمْدَانِي ، کشته شد . ۲. قَتَلَ جَعْفَرُ بْنُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ - وَأُمُّهُ أُمُّ الْبَنِينَ ، ابْنَةُ الشَّقْرِ بْنِ الْهَضَابِ - قَتَلَهُ بِشَرِّ بْنُ حَوِطِ الْهَمْدَانِيِّ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۹ ، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۸۱) . تاریخ الطبری (- به نقل از حَمِيد بن مُسْلِم اَزْدِي -) : عبد الله بن عَزْرَه خَتَمِي ، جعفر بن عقيل بن ابي طالب را با تیر زد و کُشت . ۳. رَمَى عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَزْرَةَ الْخَتَمِيُّ جَعْفَرَ بْنَ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَتَلَهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۷ ، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۶) . ۱. أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۲۸ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۱۲۵ . ۲. نسب قريش : ص ۴۵ ، أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۲۸ و ۴۱۵ . ۳. لباب الأنساب : ج ۱ ص ۲۶۰ .

۸ / ۳ عبد الرحمان بن عقيل

عبد الرحمان بن عقيل نیز داماد امام علی علیه السلام بوده ۴ و همسرش خدیجه نام داشته است . ۵ طول قامت وی به گونه‌ای بود که به گفته لباب الأنساب ، «نیزه خانواده عقيل» ، نامیده می‌شد . ۶ وی هنگام شهادت ، ۳۵ ساله بوده است . ۷ نام او در زیارت‌های «ناحیه» و «رجیّه» آمده است . ۸ در «زیارت ناحیه مقدسه»، در باره وی می‌خوانیم :

۴. لباب الأنساب : ج ۱ ص ۴۰۱ . ۵. ر. ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۱۶ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) .

----- السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلٍ ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَأْمِيَهُ عُمَرَ بْنَ خَالِدِ بْنِ أَسَدِ الْجُهَنِيِّ .

سلام بر عبد الرحمان بن عقيل ! خداوند ، قاتل او و عمر بن خالد بن اسد جُهَنِي را - که به او تیر زد - ، لعنت کند ! پدرم ، عقيل است . جایگاهم را بشناسید نسبت به هاشم ، و [بدانید که] فرزندان هاشم ، برادران من اند [مردانی با] سال‌ها راستی و سِرور همگنان. این، حسین است ، استوار و بلندبنیان و سالارِ کهن سالان و جوانان . آن گاه ، هفده جنگجو را کُشت و سپس عثمان بن خالد جُهَنِي ، او را به شهادت رساند . ۲. اَبِي عَقِيلٍ فَأَعْرِفُوا مَكَانِي مِنْ هَاشِمٍ وَهَاشِمٌ إِخْوَانِي كُھُولُ صِدْقٍ سَادَةُ الْأَقْرَانِ هَذَا حُسَيْنٌ شَامِخُ الْبُنْيَانِ وَسَيِّدُ الشَّيْبِ مَعَ الشُّبَّانِ فَقَتَلَ سَبْعَةَ عَشَرَ فَارِسًا ، قَتَلَهُ عُثْمَانُ بْنُ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ (المناقب ، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۵؛ الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۱) . تاریخ الطبری (- به نقل از هشام -) : عبد الرحمان بن عقيل - که مادرش امّ ولد (کنیز) بود - ، به وسیله عثمان بن خالد بن اَسِير جُهَنِي کُشته شد . ۳. قَتَلَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَقِيلٍ - وَأُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ - قَتَلَهُ عُثْمَانُ بْنُ خَالِدِ بْنِ اَسِيرِ الْجُهَنِيِّ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۹ ، الکامل فی التاریخ: ج ۱ ص ۵۸۱) . الإرشاد: عثمان بن خالد هَمْدَانِي ، به عبد الرحمان بن عقيل بن ابي طالب

– که خدا از او خشنود باد – ، یورش بُرد و او را کُشت ۴. شَدَّ عُثْمَانُ بْنُ خَالِدٍ الْهَمْدَانِيُّ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، فَقَتَلَهُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۷، مثير الأحزان: ص ۶۷). تاریخ الطبری (– به نقل از حمید بن مسلم از دی –) : عثمان بن خالد بن أسیر جَهَنی و بِشْرُ بْنُ سَوَاطٍ هَمْدَانِي قَابِضِي ، به عبد الرحمان بن عقيل بن ابی طالب ، حمله بُردند و او را کُشتند ۵. شَدَّ عُثْمَانُ بْنُ خَالِدٍ بْنِ أُسَيْرِ الْجَهَنِّي ، وَبِشْرُ بْنُ سَوَاطٍ الْهَمْدَانِيُّ ثُمَّ الْقَابِضِيُّ ، عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فَقَتَلَاهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۷، الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۷).

۱. ر. ک: ص ۹۱۲ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال).

الأخبار الطوال: سپس عبد الرحمان بن عقيل ابن ابی طالب ، کشته شد . عبد الله بن عروہ خَنَعَمِي ، تیری به سوی او انداخت و او را کُشت ۱۰. ثُمَّ قَتَلَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَمَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُرْوَةَ الْخَثْعَمِيُّ بِسَهْمٍ، فَقَتَلَهُ (الأخبار الطوال: ص ۲۵۷، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۸).
۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۹؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۵.

۸ / ۴ عبد الله اکبر ، پسر عقيل

یکی دیگر از فرزندان عقيل که در واقعه کربلا- به شهادت رسید ، عبد الله نام داشت . ۲. شماری از منابع ، وی را عبد الله اکبر نامیده‌اند ۳ و بر این اساس ، عقيل ، فرزند دیگری به این نام (عبدالله) ۴ داشته است . برخی از گزارش‌ها ، به شهادت هر دو برادر در کربلا ، اشاره کرده‌اند . ۵. سنّ وی را به هنگام شهادت ، ۳۳ سال گفته‌اند . ۶. شماری از منابع ، وی را نیز داماد امام علی علیه السلام شمرده‌اند . ۷.

نام او در «زیارت ناحیه مقدّسه» نیامده ؛ ولی در «زیات رجبیه» ، نامش ذکر شده است . ۸.

۲. نسب قریش : ص ۸۴ ، أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۲۸ . ۳. منظور ، این است که عقيل ، فرزند دیگری به نام عبد الله اصغر داشته است . ۴. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : ج ۱ ص ۴۷۷ . ۵. لباب الأنساب : ج ۱ ص ۳۹۹ . ۶. نسب قریش : ص ۴۵ ، أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۲۸ . ۷. در زیارت رجبیه، طبق نقل المزار شهيد اول (ص ۱۴۹) نام او آمده است . نیز ، ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۲ ص ۱۱۶ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب) . ۸. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۶۹؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۵ .

۸ / ۵ محمد بن ابی سعید بن عقيل

محمد بن ابی سعید ۹ – که در برخی از گزارش‌ها ، محمد بن سعید بن عقيل ، نامیده شده – ، ۱۰ یکی دیگر از شهدای خاندان عقيل در واقعه کربلاست . برخی پدر وی را نیز از شهدای کربلا شمرده‌اند . ۱۱.

۹. کفایة الطالب : ص ۴۴۷؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۱۲۵ . ۱۰. المجدی : ص ۳۰۷ و ۳۰۸ .

برخی ، از گزارش‌ها، وی را ۱۱ و برخی ، پدرش را داماد امام علی علیه السلام دانسته‌اند . ۲.

مؤلف لباب الأنساب، سنّ او را ۲۵ سال می‌داند. ۳

نام او در زیارت‌های «ناحیه» و «رجیّه» آمده است. ۴ در «زیارت ناحیه مقدسه»، در باره وی می‌خوانیم:

السَّلامُ عَلَى مُحَمَّدٍ بْنِ أَبِي سَعِيدٍ بْنِ عَقِيلٍ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ لَقِيطَ بْنَ نَاشِرِ الْجُهَنِيِّ ۵.

سلام بر محمد بن ابی سعید بن عقیل! خدا، قاتل او لقیط بن ناشر جهنی را لعنت کند! تاریخ الطبری (- به نقل از هشام -) : محمد بن ابی سعید بن عقیل - که مادرش اُمّ وُلَد (کنیز) بود - ، کشته شد. لقیط بن یاسر جهنی ، او را کُشت. ۶ قُتِلَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ بْنِ عَقِيلٍ - وَأُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ - ، قَتَلَهُ لَقِيطُ بْنُ يَاسِرِ الْجُهَنِيِّ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۹، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۸۲). مقاتل الطالبتین: محمد بن ابی سعید احوّل بن عقیل بن ابی طالب - که مادرش ، اُمّ وَلَد (کنیز) بود - ، به دست لقیط بن یاسر جهنی ، کشته شد. آن گونه که از مدائنی ، به نقل از ابو مخنف ، از سلیمان بن ابی راشد ، از حمید بن مسلم ، روایت کرده‌ایم ، او را با تیر زد. ۷. مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ الْأَحْوَلِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَأُمُّهُ أُمُّ وَلَدٍ، قَتَلَهُ لَقِيطُ بْنُ يَاسِرِ الْجُهَنِيِّ، رَمَاهُ بِسَهْمٍ فِيمَا رَوَيْنَاهُ عَنْ الْمِدَائِنِيِّ، عَنْ أَبِي مَخْنَفٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ أَبِي رَاشِدٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ (مقاتل الطالبتین: ص ۹۸؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۳). الإرشاد: نام‌های کشتگان خاندان حسین بن علی علیه السلام که در کربلا با او شهید شدند و هفده تن هستند [، اینهاست] : ... و محمد بن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب. رحمت خدا بر همگی آنان باد! ۸! أَسْمَاءُ مَن قُتِلَ مَعَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ بِطَفٍّ كَرِيبًا، وَهُمْ سَبْعَةٌ عَشَرَ نَفْسًا... وَمُحَمَّدُ بْنُ أَبِي سَعِيدٍ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۵؛ الثقات ، ابن حبان : ج ۲ ص ۳۰۹). المناقب ، ابن شهر آشوب: روایت شده است که محمد بن ابی سعید احوّل بن عقیل ، جنگید. لقیط بن یاسر جهنی ، تیری به پهلوی او زد و وی را کُشت. ۹. رَوَى أَنَّهُ قَاتَلَ مُحَمَّدُ بْنُ [أَبِي] سَعِيدِ الْأَحْوَلِ بْنِ عَقِيلٍ، فَقَتَلَهُ لَقِيطُ بْنُ يَاسِرِ الْجُهَنِيِّ، رَمَاهُ بِنَبَلٍ فِي جَنْبِهِ (المناقب ، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۶).

۱. نسب قریش: ص ۴۶، الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۸ ص ۴۶۵. ۲. المجدي: ص ۱۸. ۳. لباب الأنساب: ج ۱ ص ۴۰۲. ۴. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۶ ح ۳۲۸۰ (زیارت امام علیه السلام در اوّل رجب). ۵. ر. ک: ص ۹۱۲ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال).

----- الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): فاطمه ، دختر علی بن ابی طالب بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف - که مادرش اُمّ وَلَد (کنیز) بود - ، به ازدواج محمد بن ابی سعید بن عقیل بن ابی طالب ، در آمد و حمیده دختر محمد را برایش به دنیا آورد. ۱. فَاطِمَةُ بِنْتُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ بْنِ هَاشِمِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ - وَأُمُّهَا أُمُّ وَلَدٍ - تَزَوَّجَهَا مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي سَعِيدِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَوَلَدَتْ لَهُ حَمِيدَةً بِنْتُ مُحَمَّدٍ (الطبقات الكبرى: ج ۸ ص ۴۶۵، نسب قریش: ص ۴۶). -----

۱. إِبْصَارُ الْعَيْنِ: ص ۹۱، تنقيح المقال: ج ۲ ص ۶۰.

۸ / ۶ کودکی از خاندان امام حسین علیه السلام

این کودک بی گناه ، به دور از میدان نبرد و در حوالی خیمه‌ها ، با هجوم شخصی دوّن‌صفت ، به شهادت رسید . نام او در منابع ، نیامده است .

برخی از متأخران ، ۲ حدس زده‌اند که او محمد بن ابی سعید بن عقیل باشد؛ ۳ اما دلیل قانع کننده‌ای نیاورده‌اند . بیشتر کتاب‌ها ، محمد بن ابی سعید را بزرگ‌سال و متأهل دانسته‌اند . همچنین ، قاتل وی و نحوه شهادتش ، متفاوت گزارش شده است. ۴. الکامل فی التاریخ: کودکی ، از یکی از خیمه‌های حسین علیه السلام بیرون آمد و چوبی از چوب‌های خیمه را گرفت و وحشت‌زده

می‌نگریست که مردی به او حمله کرد و او را کشت. گفته می‌شود که آن مرد (قاتل)، هانی بن ثبیت حَضَرَمی بوده است. ۵. و خَرَجَ غُلَامٌ مِنْ خِباءٍ مِنْ تِلْكَ الْأَخْبِيَةِ، فَأَخَذَ بِعَوْدٍ مِنْ عِيدَانِهِ وَهُوَ يَنْظُرُ كَأَنَّهُ مَذْعُورٌ، فَحَمَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ - قِيلَ: إِنَّهُ هَانِيٌّ بْنُ ثُبَيْتِ الْحَضَرَمِيِّ - فَقَتَلَهُ (الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۷۱، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۱). مقاتل الطالبتین (- به نقل از هانی بن ثبیت قایضی، در روزگار خالد -): من از کسانی بودم که حسین علیه السلام را می‌دیدم. کنار گروه سوارانی ایستاده بودم. دیدم که کودکی از خاندان حسین علیه السلام، نگران و سرگردان، بیرون آمد و به چپ و راست می‌نگریست که مردی از ما، با شتاب، به او نزدیک شد و از اسبش پیاده شد و وی را زد و کشت. ۶. کُنْتُ مِمَّنْ شَهِدَ الْحُسَيْنَ، فَإِنِّي لَوَاقِفٌ عَلَى خِيُولٍ إِذْ خَرَجَ غُلَامٌ مِنْ آلِ الْحُسَيْنِ مَذْعُورًا يَلْتَفِتُ يَمِينًا وَشِمَالًا، فَأَقْبَلَ رَجُلٌ مِنَّا يَرْكُضُ حَتَّى دَنَا مِنْهُ، فَمَالَ عَنْ فَرَسِهِ فَضْرَبَهُ فَقَتَلَهُ (مقاتل الطالبتین: ص ۱۱۸). تاریخ الطبری (- به نقل از هشام -): ابو هذیل، مردی از [قبیله] سَکُون، در باره هانی بن ثبیت حَضَرَمی برایم نقل کرد که او را در روزگار خالد بن عبد الله، دیده است که مردی که کهن سال بود و در مجلس

----- ۲. مؤلف عبارات المصطفین فی مقتل الحسین علیه السلام (ج ۲ ص ۶۱)، وی را «جعفر بن حسین» ذکر کرده است. ۳. ر. ک: ص ۲۳۹ (محمّد بن ابی سعید بن عقیل).

حَضَرَمیان، نشسته بود و چنین می‌گفت: من از شاهدان کشته شدن حسین بودم. به خدا سوگند، میان یک گروه ده نفره بودم که همگی سوار بر اسب بودیم و اسب‌ها، به این سو و آن سو، در رفت و آمد بودند که کودکی از خاندان حسین علیه السلام، بیرون آمد. او چوبی از چوب‌های خیمه‌ها را گرفته بود و پیراهن و بالاپوشی بر تن داشت و حیران و وحشت‌زده، چپ و راست را می‌نگریست، و گویی هم‌اکنون می‌بینم که هر گاه به چپ و راست می‌نگرد، مروارید گوشواره‌هایش، این سو و آن سو می‌رود. در این حال، مردی به سوی او شتافت و وقتی به او نزدیک شد، از اسبش فرود آمد و به سمت آن کودک رفت و او را با شمشیر، تکه‌تکه کرد.

سکونی می‌گفت: هانی بن ثبیت، خودش همان شخصی است که آن کودک را کشته است؛ اما وقتی او را [به سبب آن کار،] سرزنش کردند، از خود به کنایه یاد کرده است. ۱. حَدَّثَنِي أَبُو الْهُدَيْلٍ - رَجُلٌ مِنَ السَّكُونِ - عَنْ هَانِيِّ بْنِ ثُبَيْتِ الْحَضَرَمِيِّ، قَالَ: رَأَيْتُهُ جَالِسًا فِي مَجْلِسِ الْحَضَرَمِيِّينَ فِي زَمَانِ خَالِدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ - وَهُوَ شَيْخٌ كَبِيرٌ - قَالَ: فَسَمِعْتُهُ وَهُوَ يَقُولُ: كُنْتُ مِمَّنْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ. قَالَ: فَوَاللَّهِ إِنِّي لَوَاقِفٌ عَاشِرَ عَشْرَةٍ، لَيْسَ مِنَّا رَجُلٌ إِلَّا عَلَى فَرَسٍ، وَقَدْ جَالَتِ الْخَيْلُ وَتَصَعَّبَت، إِذْ خَرَجَ غُلَامٌ مِنْ آلِ الْحُسَيْنِ وَهُوَ مُمَسِّكٌ بِعَوْدٍ [/ بِعَمُودٍ] مِنْ تِلْكَ الْأَبْتِيَةِ، عَلَيْهِ إِزَارٌ وَقَمِيصٌ وَهُوَ مَذْعُورٌ، يَلْتَفِتُ يَمِينًا وَشِمَالًا، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى دُرَّتَيْنِ فِي أُذُنَيْهِ تَذْبَذْبَانِ كُلَّمَا تَلَفَّتْ، إِذْ أَقْبَلَ رَجُلٌ يَرْكُضُ، حَتَّى إِذَا دَنَا مِنْهُ مَالَ عَنْ فَرَسِهِ، ثُمَّ اقْتَصَدَ الْغُلَامُ فَقَطَّعَهُ بِالسَّيْفِ. قَالَ هِشَامٌ: قَالَ السَّكُونِيُّ: هَانِيٌّ بْنُ ثُبَيْتٍ هُوَ صَاحِبُ الْغُلَامِ، فَلَمَّا عُتِبَ عَلَيْهِ كُنِيَ عَنْ نَفْسِهِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۹، مقاتل الطالبتین: ص ۱۱۸).

فصل نهم: شهادت سید الشهداء علیه السلام

۹ / ۱ امام علیه السلام، لباسی را می‌طلبد که کسی بدان، رغبت نکند

الملهوف: امام حسین علیه السلام فرمود: «برایم لباسی بیاورید که کسی به آن، رغبت نکند تا زیر لباس‌هایم بپوشم و مرا برهنه نکنند». برای امام علیه السلام، شلوارکی آوردند. امام علیه السلام پذیرفت و فرمود: «این، لباس خواری است». سپس، خود امام علیه السلام لباس کهنه‌ای را برداشت و آن را پاره کرد و زیر لباسش پوشید؛ اما هنگامی که شهید شد، آن را نیز بردند و امام علیه

السلام را برهنه، رها کردند. آن گاه امام علیه السلام، شلوارهایی پنبه‌ای را - که بافتِ یمن بود -، خواست و آن را پاره کرد و پوشید و از آن رو پاره کرد تا آن را نبرند؛ اما هنگامی که کشته شد، بحر بن کعب - که خداوند، لعنتش کند -، آن را هم بُرد و حسین علیه السلام را برهنه، رها کرد. دستان بحر، پس از این کار، در تابستان، مانند چوب خشک می‌شد و در زمستان، از آنها چرک و خون، تراوش می‌کرد تا آن که خدای متعال، او را هلاک کرد. ۱. قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اَيْتُونِي بِثَوْبٍ لَا يُرْغَبُ فِيهِ؛ أَجْعَلُهُ تَحْتَ ثِيَابِي لئَلَّا أُجَرَّدَ مِنْهُ، فَأَتِنِي بِثُبَانٍ، فَقَالَ: لَا، ذَاكَ لِبَاسٌ مِّنْ ضُرْبَتِ عَلَيْهِ الدَّلَّةُ. فَأَخَذَ ثَوْبًا خَلَقًا فَخَرَقَهُ وَجَعَلَهُ تَحْتَ ثِيَابِهِ. فَلَمَّا قُتِلَ جَرَدُوهُ مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

ثُمَّ اسْتَدْعَى عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَرَاوِيلَ مِنْ جَبْرَةِ فَرَزَهَا وَلَبَسَهَا، وَإِنَّمَا فَرَزَهَا لئَلَّا يُسَلَّبَهَا، فَلَمَّا قُتِلَ سَلَبَهَا بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ لَعْنَهُ اللَّهُ وَتَرَكَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ مُجَرَّدًا.

فَكَانَتْ يَدَا بَحْرِ بَعْدَ ذَلِكَ تَيْبَسَانِ فِي الصَّيْفِ كَأَنَّهُمَا عُودَانِ يَابِسَانِ، وَتَتَرَطَّبَانِ فِي الشِّتَاءِ فَتَنْضَحَانِ قَيْحًا وَدَمًا، إِلَى أَنْ أَهْلَكَهُ اللَّهُ تَعَالَى (الملهوف: ص ۱۷۴، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۴). المناقب، ابن شهر آشوب: آن گاه امام حسین علیه السلام فرمود: «لباسی برآیم بیاورید که کسی به آن رغبت نکند و زیر لباس‌هایم بپوشم تا برهنه‌ام نکنند؛ چرا که من کشته می‌شوم و لباس و سلاحم را می‌برند». برای امام علیه السلام، شلوارکی آوردند؛ اما نپذیرفت و فرمود: «این، لباس اهل ذمه است».

۱. اهل ذمه، به کافرانی گفته می‌شود که در حمایت حکومت اسلامی زندگی می‌کنند؛ اما با توجه به منابع دیگر، ظاهراً عبارت «أهل الذمه» که در متن عربی حدیث آمده است، تصحیف «أهل الذلة (اهل خواری)» باشد.

المناقب، ابن شهر آشوب: سپس، لباسی بلندتر را که از شلوار، کوتاه‌تر و از شلوارک، بلندتر بود، آوردند و امام علیه السلام، آن را پوشید. ۱. ثُمَّ قَالَ [الإمام الحسين عليه السلام]: اَيْتُونِي بِثَوْبٍ لَا يُرْغَبُ فِيهِ، أَلْبَسُهُ غَيْرَ ثِيَابِي؛ لَا أُجَرَّدُ، فَإِنِّي مَقْتُولٌ مَسْلُوبٌ. فَأَتَوْهُ بِثُبَانٍ فَأَبَى أَنْ يَلْبَسَهُ وَقَالَ: هَذَا لِبَاسُ أَهْلِ الذَّمَّةِ، ثُمَّ أَتَوْهُ بِشَيْءٍ أَوْسَعَ مِنْهُ - دُونَ السَّرَاوِيلِ وَفَوْقَ الثِّيَابِ - فَلَبَسَهُ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۹). تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): سليمان بن ابي راشد، از حميد بن مسلم براي نقل كرد كه چون حسين عليه السلام با سه يا چهار نفر، تنها ماند، شلوار يمانی محكمش را - كه چشم را خيره می‌کرد -، خواست تا آن را زیر لباسش بپوشد. آن را پاره پاره و رشته رشته كرد كه پس از شهادتش به غارت نبرند.

يُكِي از ياران او گفت: كاش زیر آن، شلوارك می‌پوشیدی!

فرمود: «شلوارك، لباس خواری است و برای من، شایسته نیست كه آن را بپوشم».

اما هنگامی كه حسين عليه السلام به شهادت رسید، بحر بن كعب، آن را نیز از [تن] ایشان در آورد و ایشان را برهنه، رها كرد. نیز عمرو بن شعيب، از محمد بن عبد الرحمان براي نقل كرد كه: هر دو دست بحر بن كعب، در زمستان، آب ترشح می‌كرد و در تابستان، مانند چوب خشك می‌شد. ۲. لَمَّا بَقِيَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ثَلَاثَةِ رَهْطٍ أَوْ أَرْبَعَةٍ، دَعَا بِسَرَاوِيلَ مُحَقَّقَةٍ يُلْمَعُ فِيهَا الْبَصَرُ، يَمَانِيٍّ مُحَقَّقٍ، فَفَرَزَهُ وَنَكَّهَ لِكَيْلَا يُسَلَّبَهُ، فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: لَوْ لَبَسْتَ تَحْتَهُ ثُبَانًا. قَالَ: ذَلِكَ ثَوْبٌ مَذَلَّةٌ وَلَا يَتَّبَعِي لِي أَنْ أَلْبَسَهُ.

قَالَ: فَلَمَّا قُتِلَ، أَقْبَلَ بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ فَسَلَبَهُ إِثَابَهُ، فَتَرَكَهُ مُجَرَّدًا.

قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: حَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ شُعَيْبٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَنَّ يَدَيَّ بَحْرِ بْنِ كَعْبٍ كَانَتَا فِي الشِّتَاءِ تَنْضَحَانِ الْمَاءَ، وَفِي الصَّيْفِ تَيْبَسَانِ كَأَنَّهُمَا عُودٌ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۱، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۸). الإرشاد: پیادگان لشکر ابن سعد، از چپ و راست، به باقی‌ماندگان همراه حسین علیه السلام حمله کردند و آنان را کشتند تا آن که جز سه یا چهار نفر، با آنان نماند.

هنگامی که حسین علیه السلام چنین دید، شلوارِ یمانی محکمش را - که چشم را خیره می‌کرد -، خواست تا زیر لباسش بپوشد. همچنین، آن را پاره پاره کرد که پس از شهادتش به غارت نبرند؛ اما هنگامی که به شهادت رسید، بحر بن کعب، آن را نیز از [تن] امام علیه السلام در آورد و ایشان را بی‌لباس، رها کرد. به همین خاطر، هر دو دست بحر بن کعب در تابستان، مانند چوب خشک می‌شد و در زمستان، مرطوب می‌شد و خون و چرک، از آنها ترشح می‌کرد تا آن که خداوند متعال، او را هلاک کرد. ۱. حَمَلَتِ الرَّجَالَةُ يَمِينًا وَشِمَالًا عَلَى مَنْ كَانَ بَقِيَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَتَلُوهُمْ، حَتَّى لَمْ يَبْقَ مَعَهُ إِلَّا ثَلَاثَةُ نَفَرٍ أَوْ أَرْبَعَةٌ، فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا بِسَرَاوِيلَ يَمَانِيَّتِهِ يَلْمَعُ فِيهَا الْبَصَرُ، فَفَزَرَهَا ثُمَّ لَبَسَهَا، وَإِنَّمَا فَزَرَهَا لِكَيْ لَا يُسَلَبَهَا بَعْدَ قَتْلِهِ. فَلَمَّا قُتِلَ، عَمَدَ أَبْجَرُ بْنُ كَعْبٍ إِلَيْهِ فَسَلَبَهُ السَّرَاوِيلَ وَتَرَكَهُ مُجَرَّدًا. فَكَانَتْ يَدَا أَبْجَرِ بْنِ كَعْبٍ بَعْدَ ذَلِكَ تَبْيَسَانِ فِي الصَّيْفِ حَتَّى كَانَهُمَا عُودَانِ، وَتَتَرَطَّبَانِ فِي الشَّتَاءِ فَتَنْضَحَانِ دَمًا وَفَيْحًا، إِلَى أَنْ أَهْلَكَهُ اللَّهُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۱، مثير الأحران: ص ۷۴).

۹ / ۲ خداحافظی امام علیه السلام با زنان

ای سَکینه! بدان که پس از من، گریهات طولانی خواهد بود، هنگامی که مرگ، مرا در یابد. با اشک حسرت، دلم را آتش مزین تا آن گاه که روح در بدن دارم و چون کشته شدم، تو سزایمند گریستنِ ای بهترین زنان! ۲! سَيَطُولُ بَعْدِي يَا سَكِينَةُ فَاعْلَمِي مِنْكَ الْبُكَاءُ إِذَا الْحِمَامُ دَهَانِي لَا تُحْرِقِي قَلْبِي بِدَمْعِكَ حَسْرَةً مَا دَامَ مِنِّي الرُّوحُ فِي جُثْمَانِي وَإِذَا قُتِلْتُ فَأَنْتِ أُولَى بِالَّذِي تَأْتِينِي يَا خَيْرَةَ النَّسْوَانِ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۹).

۹ / ۳ وصیت‌های امام علیه السلام

اثبات الوصیة: حسین علیه السلام، سپس علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را - که بیمار بود -، فرا خواند و اسم اعظم و میراث‌های پیامبران را به او وصیت کرد و او را آگاه کرد که علوم و نوشته‌ها و قرآن‌ها و سلاح را به اُمّ سَلَمَه - که خدا از وی خشنود باد -، سپرده و به وی فرمان داده است که همه آنها را به او (زین العابدین علیه السلام) بدهد. ۳. ثُمَّ أَحْضَرَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَ عَلِيًّا، فَأَوْصَى إِلَيْهِ بِالْأَسْمِ الْأَعْظَمِ وَمَوَارِيثِ الْأَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَعَرَّفَهُ أَنَّهُ قَدْ دَفَعَ الْعُلُومَ وَالصُّحُفَ وَالْمَصَاحِفَ وَالسَّلَاحَ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، وَأَمَرَهَا أَنْ تَدْفَعَ جَمِيعَ ذَلِكَ إِلَيْهِ (اثبات الوصیة: ص ۱۷۷). الکافی (- به نقل از ابو جارود -) : امام باقر علیه السلام فرمود: «حسین بن علی علیه السلام، هنگامی که آنچه باید برسد، به او رسید، دختر بزرگش فاطمه بنت الحسین علیه السلام را فرا خواند و نوشته‌ای در هم پیچیده و وصیتی آشکار، به او داد. علی بن الحسین علیه السلام، درد شکم داشت و با آنان بود؛ اما او را به خودش وا گذاشته بودند و فکر نمی‌کردند که از آن بیماری، جان سالم به در ببرد. فاطمه، آن نوشته را به علی بن الحسین علیه السلام داد و سپس - به خدا سوگند، ای زیاد -، که آن نوشته به ما رسیده است».

گفتم: خدا مرا فدایت کند! در آن نوشته، چیست؟

فرمود: «به خدا سوگند، همه نیازهای فرزندان آدم از روز خلقت آدم علیه السلام تا فَنای دنیا در آن، آمده است. به خدا سوگند، در آن، حدود هم هست، حتی [مقدار] دیه یک خراش». ۱۰. إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا حَضَرَهُ الَّذِي حَضَرَهُ، دَعَا ابْنَتَهُ الْكُبْرَى فَاطِمَةَ بِنْتَ الْحُسَيْنِ، فَدَفَعَ إِلَيْهَا كِتَابًا مَلْفُوفًا وَوَصِيَّةً ظَاهِرَةً، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَبْطُونًا مَعَهُمْ لَا يَرَوْنَ إِلَّا أَنَّهُ لَمَّا بِهِ، فَدَفَعَتْ فَاطِمَةُ الْكِتَابَ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ صَارَ وَاللَّهِ ذَلِكَ الْكِتَابُ إِلَيْنَا يَا زِيَادُ.

قال: قُلْتُ: مَا فِي ذَلِكَ الْكِتَابِ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ؟

قال: فِيهِ - وَاللَّهِ - مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ وَلَدُ آدَمَ مِنْذُ خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ إِلَى أَنْ تَفَنَى الدُّنْيَا، وَاللَّهِ إِنَّ فِيهِ الْخُدُودَ، حَتَّى أَنْ فِيهِ أُرْشَ الْخَدَشِ (الکافی: ج ۱ ص ۳۰۳ ح ۱، الإمامة و التبصرة: ص ۱۹۷ ح ۵۱). الکافی (- به نقل از ابو حمزه ثمالی، از امام باقر علیه السلام -)

: چون هنگام وفات [پدرم] علی بن الحسین علیه السلام فرا رسید ، مرا به سینه‌اش چسباند و سپس فرمود : «ای فرزند عزیزم ! تو را به آنچه پدرم هنگام فرا رسیدن وفاتش به من وصیت کرد ، وصیت می‌کنم ، و نیز به آنچه پدرش به وی وصیت کرده است» .
سپس فرمود : «ای پسر عزیزم ! مبادا بر کسی ستم کنی که در برابر تو ، هیچ یآوری جز خدا ندارد!» ۲۰ لَمَّا حَضَرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاةَ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ ، ثُمَّ قَالَ :

يَا بُنَيَّ ! أُوصِيكَ بِمَا أُوصَانِي بِهِ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ ، وَبِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْصَاهُ بِهِ ، قَالَ : يَا بُنَيَّ ، إِيَّاكَ وَظَلَمَ مَنْ لَا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ (الكافی : ج ۲ ص ۳۳۱ ح ۵ ، الخصال : ص ۱۶ ح ۵۹) . الكافی (- به نقل از ابو حمزه ثمالی ، از امام باقر علیه السلام -) : چون هنگام وفات [پدرم] علی بن الحسین علیه السلام ، مرا به سینه‌اش چسباند و سپس فرمود : «ای فرزند عزیزم ! تو را به آنچه پدرم هنگام فرا رسیدن وفاتش به من وصیت کرد ، وصیت می‌کنم ، و نیز به آنچه پدرش به وی وصیت کرده است»

سپس فرمود : «ای پسر عزیزم ! بر حق ، شکیبایی کن ، هر چند تلخ باشد» ۱۰ لَمَّا حَضَرَتْ أَبِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْوَفَاةَ ضَمَّنِي إِلَى صَدْرِهِ ، وَقَالَ :

يَا بُنَيَّ ! أُوصِيكَ بِمَا أُوصَانِي بِهِ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ حَضَرَتْهُ الْوَفَاةُ ، وَبِمَا ذَكَرَ أَنَّ أَبَاهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْصَاهُ بِهِ ، يَا بُنَيَّ ، اصْبِرْ عَلَى الْحَقِّ وَإِنْ كَانَ مُرًّا (الكافی : ج ۲ ص ۹۱ ح ۱۳ ، مشکاة الأنوار : ص ۵۸ ح ۶۷) . الدعوات (- از امام زین العابدین علیه السلام -) : پدرم [امام حسین علیه السلام] ، روز شهادتش و هنگامی که خون‌ها می‌جوشید ، مرا به سینه‌اش چسباند و این گونه فرمود : «ای پسر عزیزم ! دعایی را از من یاد بگیر که فاطمه علیها السلام ، آن را به من آموخته است و به او هم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یاد داده است و به پیامبر صلی الله علیه و آله هم جبرئیل علیه السلام آموخته است و برای حاجت و نگرانی و اندوه و پیشامدهای روزگار و حوادث سهمگین و سترگ است» .

[آن گاه] فرمود : «در دعا بگو» : به حق یاسین و قرآن حکیم ، و به حق طاهرا و قرآن عظیم ! ای که بر حاجت‌های درخواست کنندگان ، توانایی ! ای که از درون [همه] آگاهی ! ای که رنج جان‌ها را می‌زدایی ! ای که [غم] گرفتاران را می‌گشایی ! ای که بر پیرمرد فرتوت ، رحم می‌کنی ! ای روزی رسان کودک خردسال ! ای که به تفسیر ، نیاز ندارد ! بر محمد و خاندان محمد ، درود فرست و برایم چنین و چنان کن . " ۲ ضَمَّنِي وَالِدِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى صَدْرِهِ يَوْمَ قُتِلَ وَالِدُمَاءَ تَعْلَى ، وَهُوَ يَقُولُ : يَا بُنَيَّ ، احْفَظْ عَنِّي دُعَاءَ عَلَمَتَيْهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ، وَعَلَمَهَا رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَعَلَمَهُ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْحَاجَةِ وَالْمُهِمِّ وَالْغَمِّ ، وَالتَّارِ لُهُ إِذَا نَزَلَتْ ، وَالْأَمْرِ الْعَظِيمِ الْفَاحِ .

قَالَ : ادْعُ بِحَقِّ يَسَ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ ، وَبِحَقِّ طِهِ وَالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ ، يَا مَنْ يَقْدِرُ عَلَى حَوَائِجِ السَّائِلِينَ ، يَا مَنْ يَعْلَمُ مَا فِي الضَّمِيرِ ، يَا مُنْفَسِّسَ عَنِ الْمَكْرُوبِينَ ، يَا مُفَرِّجَ عَنِ الْمَغْمُومِينَ ، يَا رَاحِمَ الشَّيْخِ الْكَبِيرِ ، يَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِيرِ ، يَا مَنْ لَا يَحْتَاجُ إِلَى التَّفْسِيرِ ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَافْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا (الدعوات : ص ۵۴ ح ۱۳۷ ، بحار الأنوار : ج ۹۵ ص ۱۹۶ ح ۲۹) . ر . ك : ص ۲۴۵ (بخش پنجم / فصل نهم : وصیت‌های امام علیه السلام) .

۹ / ۴ اجازه خواستن فرشتگان برای یاری کردن امام علیه السلام

کمال الدین و تمام النعمه (- به نقل از ابان بن تغلب ، از امام صادق علیه السلام -) : چهار هزار فرشته ، فرود آمدند و قصد نبرد در کنار حسین علیه السلام را داشتند که به آنها ، اجازه داده نشد . بالا رفتند تا [از خداوند] اجازه بگیرند ؛ اما هنگامی که پایین آمدند ، حسین علیه السلام ، کشته شده بود و آنان ، پریشان و غبارآلوده ، تا روز قیامت نزد قبر حسین علیه السلام ، می‌گریند ۳۰

أَرْبَعَةُ آلَافٍ مَلَكٍ الَّذِينَ هَبَطُوا يُرِيدُونَ الْقِتَالَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُمْ ، فَصَبَّحُوا فِي الْإِسْتِثْنَانِ ، وَهَبَطُوا وَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَهُمْ شُعْتُ غُبْرٍ يَبْكُونَ عِنْدَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (كمال الدين و تمام النعمة : ص ۶۷۱ ح ۲۲ ، الأمالی ، صدوق : ص ۷۳۷ ح ۱۰۰۵) . الغيبة ، نعمانی (- به نقل از ابان بن تغلب ، از امام صادق علیه السلام ، در باره نزول فرشتگان -) : چهار هزار فرشته نشاندار - که با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند - و سیصد و سیزده فرشته‌ای که در جنگ بدر با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بودند و نیز چهار هزار فرشته دیگر ، با آنان به آسمان عروج کردند تا اجازه بگیرند که همراه حسین بن علی علیه السلام بجنگند ؛ اما چون باز گشتند ، حسین علیه السلام به شهادت رسیده بود و آنان ، پریشان و غبار آلوده ، تا روز قیامت نزد قبر حسین علیه السلام ، می‌گریند و همگی آنان ، انتظار قیام قائم علیه السلام را می‌کشند . ۱۰ أَرْبَعَةُ آلَافٍ مُسَوِّمِينَ كَانُوا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَثَلَاثُمِئَةٍ وَثَلَاثَةُ عَشَرَ مَلَكًا كَانُوا مَعَهُ يَوْمَ يَدْرٍ ، وَمَعَهُمْ أَرْبَعَةُ آلَافٍ صَبَّحُوا إِلَى السَّمَاءِ يَسْتَأْذِنُونَ فِي الْقِتَالِ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَهَبَطُوا إِلَى الْأَرْضِ وَقَدْ قُتِلَ ، فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِ شُعْتُ غُبْرٍ يَبْكُونَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، وَهُمْ يَنْتَظِرُونَ خُرُوجَ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الغيبة ، نعمانی : ص ۳۱۰ ح ۴) . عیون أخبار الرضا علیه السلام (- به نقل از ریان بن شیب ، از امام رضا علیه السلام -) : چهار هزار فرشته ، برای یاری [حسین علیه السلام] به زمین ، فرود آمدند ؛ اما اجازه نیافتند . ۲۰ از این رو ، پریشان و غبار آلوده ، تا قیام قائم علیه السلام نزد قبرش جای دارند و [به گاه قیام] جزو یاران قائم علیه السلام هستند و شعارشان ، این است : «ای خونخواهان حسین !» ۳. لَقَدْ نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ لِنَصْرِهِ ، فَلَمْ يُؤْذَنْ لَهُمْ ، فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِ شُعْتُ غُبْرٍ إِلَى أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَيَكُونُونَ مِنْ أَنْصَارِهِ ، وَشِعَارُهُمْ : يَا لثَارَاتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج ۱ ص ۲۹۹ ح ۵۸ ، الأمالی ، صدوق : ص ۱۹۲ ح ۲۰۲) .

۱. در الأمالی صدوق (ص ۱۹۲ ح ۲۰۲) و الإقبال (ج ۳ ص ۲۹) آمده است : «اما حسین علیه السلام را کشته یافتند» .

۹ / ۵ آخرین یاری‌خواهی امام علیه السلام برای اتمام حجت

الملهوف: هنگامی که حسین علیه السلام ، شهادت جوانان و محبوبانش را دید ، تصمیم گرفت که خود به میدان برود و ندا داد : «آیا مدافعی هست که از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، دفاع کند ؟ آیا یکتاپرستی هست که در کار ما از خدا بترسد ؟ آیا دادرسی هست که به خاطر خدا ، به داد ما برسد ؟ آیا یاری‌دهنده‌ای هست که به خاطر خدا ، ما را یاری دهد ؟» . پس صدای ناله زنان برخاست . ۴. لَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَأَحِبَّتِهِ ، عَزَمَ لِقَاءَ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ وَنَادَى : هَلْ مِنْ ذَابٍّ يَذُبُّ عَنِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا ؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ يَرْجُو اللَّهَ يَإِغَاثَتِنَا ؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ يَرْجُو مَا عِنْدَ اللَّهِ فِي إِعَاثَتِنَا ؟ فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيلِ (الملهوف : ص ۱۶۸ ؛ مقتل الحسين علیه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۳۲ نحوه) .

مثير الأحزان (- به نقل از حمید بن مسلم -) : هنگامی که حسین علیه السلام دید که از خاندان و یارانش ، جز اندکی باقی نمانده است ، برخاست و ندا داد : «آیا کسی مدافع حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هست ؟ آیا یکتاپرستی هست ؟ آیا فریادرسى هست ؟ آیا یاورى هست ؟» .

مردم با صدای بلند ، گریه کردند . ۱۰. فَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ عَشِيرَتِهِ وَأَصْحَابِهِ إِلَّا الْقَلِيلُ ، فَقَامَ وَنَادَى : هَلْ مِنْ ذَابٍّ عَنِ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ ؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ ؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ ؟ فَصَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ (مثير الأحزان : ص ۷۰) . مقتل الحسين علیه السلام ، خوارزمی : آن گاه حسین علیه السلام ، به چپ و راستش نگریست و هیچ مردی را ندید . علی بن الحسین ، زین العابدین علیه السلام - که سنش از علی [اکبر] شهید ، کمتر و بیمار بود و نسل خاندان محمد علیهم السلام از طریق او استمرار یافت - ، بیرون آمد ؛ ولی نمی‌توانست شمشیرش را حمل کند و امّ کلثوم ، پشت سر او فریاد می‌زد : ای پسر عزیزم ! باز گرد . علی

گفت: ای عمّه! بگذار پیش روی فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بجنگم. حسین علیه السلام فرمود: «ای امّ کلثوم! او را بگیر و باز گردان تا زمین، از فرزندان خاندان محمد صلی الله علیه و آله، تهی نماند». ۲. ثُمَّ التَفَتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ، فَلَمْ يَرَ أَحَدًا مِنَ الرِّجَالِ، فَخَرَجَ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ أَصْغَرُ مِنْ أَخِيهِ عَلِيِّ الْقَتِيلِ - وَكَانَ مَرِيضًا، وَهُوَ الَّذِي نَسَلَ آلَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَكَانَ لَا يَقْدِرُ عَلَى حَمْلِ سَيْفِهِ، وَأُمُّ كَلْثُومُ تُنَادِي خَلْفَهُ: يَا بَنِيَّ ارْجِعْ! فَقَالَ: يَا عَمَّتَاهُ، ذَرْنِي أَقَاتِلْ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أُمَّ كَلْثُومُ، خُذِيهِ وَرُدِّيهِ، لئَلَّا تَبْقَى الْأَرْضُ خَالِيَةً مِنْ نَسْلِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۲؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۶).

۹ / ۶ نبرد انفرادی امام علیه السلام با دشمنانش

الإرشاد: هنگامی که جز سه تن از یاران حسین علیه السلام باقی نماندند، امام علیه السلام به دشمن، حمله بُرد و آنان را از خود، دور می‌کرد و آن سه تن، از او حفاظت می‌کردند تا آن که آنان نیز کشته شدند. امام علیه السلام که از زخم‌های تن و سرش، سنگین شده و تنها مانده بود، آنان را با شمشیر می‌زد و آنها، از چپ و راست او می‌گریختند. حمید بن مسلم می‌گوید: به خدا سوگند، آن وقت شکست خورده‌ای را ندیده بودم که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند، اما این گونه استوار و پُردل و جسور مانده باشد.

پیادگان، بر او یورش می‌بردند و او هم بر آنان، یورش می‌برد و از چپ و راست او، مانند فرار بُرها به هنگام حمله گرگ، از هم شکافته می‌شدند. ۱. لَمَّا لَمْ يَبَقَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَدٌ إِلَّا ثَلَاثَةٌ رَهْطٌ مِنْ أَهْلِهِ، أَقْبَلَ عَلَى الْقَوْمِ يَدْفَعُهُمْ عَنْ نَفْسِهِ وَالثَّلَاثَةُ يَحْمُونَهُ، حَتَّى قُتِلَ الثَّلَاثَةُ وَبَقِيَ وَحْدَهُ، وَقَدْ أُتْخِنَ بِالْجِرَاحِ فِي رَأْسِهِ وَبَدَنِهِ، فَجَعَلَ يُضَارِبُهُمْ بِسَيْفِهِ، وَهُمْ يَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ يَمِينًا وَشِمَالًا. فَقَالَ حُمَيْدُ بْنُ مُسْلِمٍ: فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا قَطُّ، قَدْ قُتِلَ وَلَدُهُ، وَأَهْلُ بَيْتِهِ وَأَصْحَابُهُ، أُرْبَطَ جَأْشًا وَلَا أَمْضَى جَنَانًا مِنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِنْ كَانَتْ الرِّجَالُ لَتَشُدُّ عَلَيْهِ فَيَشُدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ، فَتَنَكَّشُفُ عَنْ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ انْكِشَافَ الْمِعْزَى إِذَا شَدَّ فِيهَا الذُّنْبُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۱، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۶۸). الملهوف: راوی می‌گوید: آن گاه حسین علیه السلام، دشمن را به نبرد تن به تن فرا خواند و همه کسانی را که به جنگش می‌آمدند، از میان بر می‌داشت تا آن جا که تعداد فراوانی از آنها را کُشت و در این حال، می‌فرمود: «مرگ، از ننگ، بهتر است و ننگ، از ورود به آتش». یکی از راویان می‌گوید: به خدا سوگند، تا کنون شکست خورده‌ای را ندیده بودم که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند؛ اما این گونه استوار و پُردل مانده باشد. پیادگان، بر او یورش می‌بردند و او هم بر آنان، یورش می‌برد و آنان، مانند فرار بُرها به هنگام حمله گرگ، از هم شکافته می‌شدند.

او بر آنان، حمله می‌برد و در حالی که آنان، بالغ بر سی هزار نفر بودند، از پیش پای او، مانند ملخ‌های پراکنده، می‌گریختند و او، دوباره به جای خویش، باز می‌گشت و می‌گفت: «هیچ نیرو و توانی، جز از جانب خداوندِ الامرتبه بزرگ، نیست». ۲. قَالَ الرَّاوی: ثُمَّ إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ دَعَا النَّاسَ إِلَى الْبِرَازِ، فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ بَرَزَ إِلَيْهِ، حَتَّى قَتَلَ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً، وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَقُولُ: الْقَتْلُ أَوَّلَى مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارُ أَوَّلَى مِنْ دُخُولِ النَّارِ قَالَ بَعْضُ الرُّوَاةِ: وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْثُورًا قَطُّ، قَدْ قُتِلَ وَلَدُهُ، وَأَهْلُ بَيْتِهِ وَأَصْحَابُهُ، أُرْبَطَ جَأْشًا مِنْهُ، وَإِنَّ الرِّجَالَ كَانَتْ لَتَشُدُّ عَلَيْهِ فَيَشُدُّ عَلَيْهَا بِسَيْفِهِ، فَتَنَكَّشُفُ عَنْهُ انْكِشَافَ الْمِعْزَى إِذَا شَدَّ فِيهَا الذُّنْبُ، وَلَقَدْ كَانَ يَحْمِلُ فِيهِمْ وَقَدْ تَكَمَّلُوا ثَلَاثِينَ أَلْفًا، فَهَيَّزَمُونَ بَيْنَ يَدَيْهِ كَأَنَّهُمُ الْجَرَادُ الْمُنْسَدِرُ، ثُمَّ يَرْجِعُ إِلَى مَرْكَزِهِ وَهُوَ يَقُولُ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ (الملهوف: ص ۱۷۰، مشیر الأحزان: ص ۷۲). تاریخ الطبری (به نقل از ابو مخنف -): حَجَّاج، از عبد الله بن عَمَّار بن عبد يغوث بَارِقِي برایم نقل کرد که: بعدها، عبد الله بن عَمَّار را به خاطر حضورش در جنگ با حسین علیه السلام، سرزنش کردند. عبد الله بن عَمَّار گفت: من بر بنی هاشم، دست احسانی دارم. به او گفتیم: چه احسانی بر آنها کرده‌ای؟

گفت: با نیزه، بر حسین حمله بُردم و به او رسیدم و - به خدا سوگند - اگر می‌خواستم، او را زخمی می‌کردم! سپس کمی از او

فاصله گرفتیم و [با خود] گفتم: با کشتن او، می‌خواهم چه کار کنم؟ [بگذار] کسی جز من، او را بکشد.

پیادگانی از چپ و راست، به او حمله بردند و حسین علیه السلام هم به سمت راست خود، یورش بُرد و آنان را پراکنده کرد. همچنین به سمت چپش حمله کرد و آنان نیز متفرق شدند؛ و او پیراهنی از خَز [بر تن] داشت و عمامه‌ای بر سر داشت.

به خدا سوگند، تا کنون شکست‌خورده‌ای را که فرزندان و خاندان و یارانش کشته شده باشند و این گونه استوار و پُردل و جسور مانده باشد، ندیده بودم و - به خدا سوگند - پیش از او و پس از او نیز ندیده‌ام. پیادگان، از چپ و راست او می‌گریختند و مانند فرار بُزها به هنگام حمله گرگ، از هم شکافته می‌شدند ...

نیز صَیْقَع بن زُهیر، از حُمَید بن مسلم برایم نقل کرد که گفت: ردایی از خَز بر [تن] حسین علیه السلام بود و عمامه [بر سر] داشت و مویش را رنگ کرده بود.

همچنین شنیدم که پیش از شهادتش و در حالی که هنوز مانند سواران دلاور، سر پا بود و می‌جنگید و از تیرها، خود را دور می‌داشت و ضعف‌های دشمن را می‌جُست و به لشکر، حمله می‌برد، می‌فرمود: «آیا به کشتن من، تحریک می‌کنید؟ هان! به خدا سوگند، دیگر پس از من، نمی‌توانید بنده‌ای از بندگان خدا را بکشید. خدا به خاطر کشتن من، بر شما خشم خواهد گرفت. به خدا سوگند، من امید می‌بَرَم که خدا، با خوار کردن شما، مرا گرامی بدارد و سپس، انتقام مرا از شما، از جایی که نمی‌دانید، بگیرد. هان! به خدا سوگند، اگر مرا بکشید، خداوند، میان شما درگیری می‌اندازد و خون‌هایتان را می‌ریزد و سپس، برایتان، جز به این رضایت نمی‌دهد که عذاب دردناک شما را دوچندان کند». ۱. عَتَبَ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ عَمَّارٍ بَعْدَ ذَلِكَ مَشْهُدُهُ قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَمَّارٍ: إِنَّ لِي عِنْدَ بَنِي هَاشِمٍ لَيْدًا، قُلْنَا لَهُ: وَمَا يَدُكَ عِنْدَهُمْ؟ قَالَ: حَمَلْتُ عَلَى حُسَيْنٍ بِالرَّمْحِ فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِ، فَوَاللَّهِ لَوْ شِئْتُ لَطَعْتُهُ، ثُمَّ انْصَرَفْتُ عَنْهُ غَيْرَ بَعِيدٍ، وَقُلْتُ: مَا أَصْنَعُ بَأَن أَتَوَلَّى قَتْلَهُ؟ يَقْتُلُهُ غَيْرِي.

قال: فَشَدَّ عَلَيْهِ رَجَالُهُ مِمَّنْ عَنِ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ، فَحَمَلَ عَلَى مَنْ عَنِ يَمِينِهِ حَتَّى ابْدَعَرُوا، وَعَلَى مَنْ عَنِ شِمَالِهِ حَتَّى ابْدَعَرُوا، وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ لَهُ مِنْ خَزٍّ وَهُوَ مُعْتَمٌ.

قال: فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ مَكْسُورًا قَطُّ، قَدْ قُتِلَ وَلَدُهُ، وَأَهْلُ بَيْتِهِ وَأَصْحَابُهُ، أَرْبَطَ جَأْشًا وَلَا أَمْضَى جَنَانًا وَلَا أَجْرًا مَقْدَمًا مِنْهُ، وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ قَبْلَهُ وَلَا بَعْدَهُ مِثْلَهُ، إِنْ كَانَتْ الرَّجَالُ لَتَنْكَشِفُ مَنْ عَنِ يَمِينِهِ وَشِمَالِهِ انْكِشَافَ الْمِعْزَى إِذَا شَدَّ فِيهَا الذُّبُّ ...

قال أبو مخنف: حَدَّثَنِي الصَّقَعُ بْنُ زُهَيْرٍ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ، قَالَ: كَانَتْ عَلَيْهِ جُبَّةٌ مِنْ خَزٍّ، وَكَانَ مُعْتَمًا، وَكَانَ مَخْضُوبًا بِالْوَسْمِ.

قال: وَسَجَعْتُهُ يَقُولُ قَبْلَ أَنْ يُقْتَلَ، وَهُوَ يُقَاتِلُ عَلَى رِجْلَيْهِ قِتَالَ الْفَارِسِ الشُّجَاعِ، يَتَقَى الرَّمِيَّةَ، وَيَفْتَرِصُ الْعَوْرَةَ، وَيَشُدُّ عَلَى الْخَيْلِ وَهُوَ يَقُولُ: أَعْلَى قَتْلِي تَحَاثُونَ؟ أَمَا وَاللَّهِ لَا تَقْتُلُونَ بَعْدِي عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ، اللَّهُ أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ لِقَتْلِهِ مِنِّي، وَابِئْسَ اللَّهُ، إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُكْرِِمَنِي اللَّهُ بِهَوَانِكُمْ، ثُمَّ يَنْتَقِمَ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ، أَمَا وَاللَّهِ أَنْ لَوْ قَدْ قَتَلْتُمُونِي، لَقَدْ أَلْقَى اللَّهُ بِأَسِيْكُمْ بَيْنَكُمْ، وَسَفَكَ دِمَاءَكُمْ، ثُمَّ لَا يَرْضَى لَكُمْ حَتَّى يُضَاعِفَ لَكُمْ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۲، الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۷۲)

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): هنگامی که یاران و خاندان حسین علیه السلام کشته شدند، همه روز را مقاومت کرد، و هیچ کس به سوی او نمی‌آمد، مگر آن که باز می‌گشت، تا آن که پیادگان، او را در میان گرفتند و ما، کسی را تا آن هنگام ندیده بودیم که در حلقه چنین گروهی بیفتد و این همه استوار بماند. مانند سواران دلاور، با آنها می‌جنگید و هر گاه که به آنها حمله می‌برد، از هم باز و شکافته می‌شدند، گویی که شیری به گله بُزها حمله برده باشد. ۱. لَمَّا قُتِلَ أَصْحَابُهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ، بَقِيَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَامَّةَ النَّهَارِ لَا يُقَدِّمُ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا انْصَرَفَ، حَتَّى أَحَاطَتْ بِهِ الرَّجَالُ، فَمَا رَأَيْنَا مَكْثُورًا قَطُّ أَرْبَطَ جَأْشًا مِنْهُ، إِنْ كَانَ لَيَقَاتِلُهُمْ قِتَالَ الْفَارِسِ الشُّجَاعِ، وَإِنْ كَانَ لَيَشُدُّ عَلَيْهِمْ فَيَنْكِثُ فَوْنَ عَنْهُ انْكِشَافَ الْمِعْزَى شَدَّ فِيهَا الْأَسَدُ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۳، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۲). مطالب السُّؤُول: آن گاه حسین علیه السلام، دشمن را به

نبرد تن به تن، فرا خواند و همه آنانی را که به جنگش می‌آمدند، حتی بزرگان آنها را، از میان برداشت تا آن جا که تعداد فراوانی از آنها را کشت ... او مانند شیر شَرزه بود و به کسی حمله نمی‌برد، جز آن که با ضربه شمشیرش، او را به خاک می‌افکند.

۲. ثُمَّ دَعَا [الحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَام] النَّاسَ إِلَى الْبِرَازِ، فَلَمْ يَزَلْ يُقَاتِلُ وَيَقْتُلُ كُلَّ مَنْ بَرَزَ إِلَيْهِ مِنْهُمْ مِنْ عُيُونِ الرِّجَالِ، حَتَّى قَتَلَ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً كَبِيرَةً... هَذَا وَهُوَ كَاللَّيْثِ الْمُغْضَبِ، لَا يَحْمِلُ عَلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ إِلَّا نَفَحَهُ بِسَيْفِهِ فَأَلْحَقَهُ بِالْحَضِيضِ (مطالب السُّؤُول: ص ۷۲؛ كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۳۲). الفتوح: آن گاه، حسین علیه السلام [دشمن را] به نبرد تن به تن، فرا خواند و همه قهرمانانی را که به جنگ او می‌آمدند، می‌کشت تا آن که تعداد فراوانی را از آنها کشت. شمر بن ذی الجوشن - که خدا لعنتش کند -، پیشاپیش دسته بزرگی، جلو آمد. حسین علیه السلام با همه آنها جنگید و آنها نیز با او جنگیدند ... آن گاه حسین علیه السلام، مانند شیر شَرزه به آنها حمله بُرد و در پی کسی نمی‌رفت، جز آن که او را با ضربه شمشیرش به زمین می‌انداخت. تیرها از هر سو به طرف او می‌آمدند و به گلو و سینه او می‌خوردند، و او می‌فرمود: «ای اُمّت بدکار! پس از محمّد، چه بد کردید در حقّ اُمّت و خاندانش. هان! شما پس از من، دیگر از کشتن هیچ بنده‌ای از بندگان خدا، هراس نخواهید داشت؛ بلکه چون مرا کشتید، کشتن هر کس دیگری بر شما گران نخواهد بود و - به خدا سوگند -، امید می‌برم که خدا، مرا با خواری شما، گرامی بدارد و انتقام مرا از شما به گونه‌ای که نمی‌دانید، بگیرد». حُصَيْن بن نُمَيْر سِکُونی، بر حسین علیه السلام بانگ زد: ای پسر فاطمه! خدا، چگونه انتقام تو را از ما می‌گیرد؟ حسین علیه السلام فرمود: «میانتان، ترس و درگیری می‌اندازد و خونتان را [به دست خودتان] می‌ریزد و آن گاه، عذاب را بر شما سرازیر می‌کند». ۱. ثُمَّ إِنَّهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] دَعَا إِلَى الْبِرَازِ، فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ خَرَجَ إِلَيْهِ مِنْ عُيُونِ الرِّجَالِ، حَتَّى قَتَلَ مِنْهُمْ مَقْتَلَةً عَظِيمَةً.

قَالَ: وَتَقَدَّمَ الشُّمَيْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي قَبِيلَةِ عَظِيمَةٍ، فَقَاتَلَهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَجْمَعِهِمْ وَقَاتَلُوهُ... ثُمَّ حَمَلَ عَلَيْهِمُ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] كَاللَّيْثِ الْمُغْضَبِ، فَجَعَلَ لَا يَلْحَقُ أَحَدًا إِلَّا لَفَحَهُ بِسَيْفِهِ لَفَحَةً أَلْحَقَهُ بِالْأَرْضِ، وَالسَّهَامُ تَقْصِدُهُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، وَهُوَ يَتَلَقَّاها بِصِدْرِهِ وَنَحْرِهِ وَهُوَ يَقُولُ: يَا أُمَّةَ السَّوْءِ! فَبَيْسَ مَا أَخْلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي أُمَّتِهِ وَعِزَّتِهِ، أَمَا إِنَّكُمْ لَنْ تَقْتُلُوا بَعْدِي عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ فَتَهَابُونَ قَتْلَهُ، بَلْ يَهَوُّنَ عَلَيْكُمْ عِنْدَ قَتْلِكُمْ إِنِّي، وَإِيْمُ اللَّهِ، إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُكْرِِمَنِي اللَّهُ بِهَوَانِكُمْ، ثُمَّ يَنْتَقِمَ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ.

قَالَ: فَصَاحَ بِهِ الْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ السَّكُونِيُّ فَقَالَ: يَا بَنَ فَاطِمَةَ! وَبِمَاذَا يَنْتَقِمُ لَكَ مِنَّا؟ فَقَالَ: يُلْقِي بِأَسْيَكُم بَيْنَكُمْ، وَيَسْفِكُ دِمَاءَكُمْ، ثُمَّ يَصُبُّ عَلَيْكُمُ الْعَذَابَ صَبًّا (الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۷، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۴). «مرگ، از ننگ، بهتر است و ننگ، از ورود به آتش». «من، حسین بن علی‌ام حامی خاندان پدرم! سوگند خورده‌ام که تسلیم نشوم و بر دین پیامبر صلی الله علیه و آله بروم». آن گاه، به نبرد پرداخت تا ۱۹۵۰ تن را کشت و عده دیگری را هم زخمی کرد ۲.

۱. اگر برای کشتن هر نفر، یک دقیقه وقت نیاز باشد، برای کشتن هزار و نهصد نفر، بیش از ۳۱ ساعت وقت لازم است. از این رو، با عنایت به محدودیت زمان و برتری نظامی دشمن و این که نوع کارها در کربلا، بر اساس امور طبیعی جریان داشته، نه به صورت خارق‌العاده، پذیرفتن درستی گزارش‌هایی از این قبیل - که تعداد کشته شدگان به دست امام علیه السلام یا اهل بیت آن بزرگوار را غیرعادی نشان می‌دهند -، مشکل است.

عمر بن سعد، به لشکرش گفت: وای بر شما! آیا می‌دانید با که می‌جنگید؟ این، فرزند همان کاکُل ریخته قَربه‌شکم (علی بن ابی طالب) است. این پسرِ کشنده عرب است. از هر سو به او حمله ببرید.

آنان هم با ۱۸۰ نیزه و چهار هزار تیر، حمله کردند. ۱. ثُمَّ حَمَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمَيْمَنَةِ، وَقَالَ: الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ وَالْعَارِ أَوَّلِي مِنْ دُخُولِ النَّارِ أَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ أَحْمَى عِيَالِي أَبِي آلِيْتُ أَنْ لَا- أَتُنِّي أَمْضَى عَلَى دِينِ النَّبِيِّ وَجَعَلَ يُقَاتِلُ حَتَّى قَتِلَ أَلْفًا

وَتَسَعَمَنَّهُ وَخَمْسِينَ سِوَى الْمَجْرُوحِينَ .

فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لِقَوْمِهِ : الْوَيْلُ لَكُمْ ، أَتَدْرُونَ مَنْ تُبَارِزُونَ ؟ هَذَا ابْنُ الْأَنْزَعِ الْبَطِينِ ، هَذَا ابْنُ قَتَالِ الْعَرَبِ ، فَاحْمِلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ .

فَحَمَلُوا بِالطَّعْنِ مِئَةً وَثَمَانِينَ ، وَأَرْبَعَةَ آلَافٍ بِالسَّهَامِ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۰ . نیز ، ر.ک: إثبات الوصية : ص ۱۷۸) .

۹ / ۷ اشعار منسوب به امام علیه السلام در میدان جنگ

«من ، پسر علی پاک ، از خاندان هاشم برای افتخار ، همین ، مرا بس است . جد من ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، گرامی‌ترین مردم است و ما ، چراغ‌های درخشان خداوند در زمینیم . فاطمه ، مادرم ، از تبار احمد است و عمویم جعفر را «صاحب دو بال [در بهشت]» می‌خوانند . کتاب راستین خدا ، میان ما نازل شده است و هدایت و سخن نیک ، از وحی در خاندان ماست

ما امان خدا برای همه مردمانیم از این رو ، میان مردم ، سرفراز و نمایانیم . ما صاحبان حوض [کوثر] هستیم و دوستداران خود را با جام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، سیراب می‌کنیم ، بی هیچ تردیدی . پیروان ما میان مردم ، گرامی‌ترین پیروانند و دشمنان ما روز قیامت ، زیانکارانند» ۱۰. اَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الطُّهَرِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ كَفَانِي بِهَذَا مَفْخَرًا حِينَ أَفْخَرُ وَجَدِي رَسُولُ اللَّهِ أَكْرَمُ مَنْ مَشَى وَنَحْنُ سِرَاجُ اللَّهِ فِي الْخَلْقِ نَزْهَرُ وَفَاطِمَةُ أُمِّي مِنْ سُلَالَةِ أَحْمَدٍ وَعَمِّي يُدْعَى ذَا الْجَنَاحَيْنِ جَعْفَرُ وَفِينَا كِتَابُ اللَّهِ أَنْزَلَ صَادِقًا وَفِينَا الْهُدَى وَالْوَحْيُ بِالْخَيْرِ يُذَكَّرُ وَنَحْنُ أَمَانُ اللَّهِ لِلنَّاسِ كُلِّهِمْ نَطُولُ بِهَذَا فِي الْأَنَامِ وَنَجْهَرُ وَنَحْنُ وَلَاءُ الْحَوْضِ نَسْقِي وَلَا تَنَا بِكَأْسِ رَسُولِ اللَّهِ مَا لَيْسَ يُنْكَرُ وَشِيعَتُنَا فِي النَّاسِ أَكْرَمُ شِيعَةٍ وَمُبْغِضُنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَحْسَرُ (الاحتجاج : ج ۲ ص ۱۰۳ ح ۱۶۸ ؛ الفتوح : ج ۵ ص ۱۱۶) . «این قوم ، کافر شدند و پیش از این نیز از پاداش پروردگار انس و جن ، روی گردانندند . پیش از این ، علی علیه السلام را و نیز فرزندش حسن علیه السلام را - که از هر دو سو (پدر و مادر) بزرگوار بود - ، به کینه کشتند . و اینک ، با کینه و خشم می‌گویند : جمع شوید تا همگی ، بر حسین بتازیم ! وای بر این قوم ، از دست این مردم پست که برای کشتن اهل دو حرم (مکه و مدینه) ، لشکر آراسته‌اند ! آنها برای نابودی من ، به یکدیگر سفارش می‌کنند و برای رضای دو ملحد (ابن زیاد و یزید) ، به راه افتاده‌اند . در ریختن خون من ، از خدا نمی‌ترسند برای [رضایت] عبید الله ، از نسل دو کافر (معاویه و زیاد) . ابن سعد ، با لشکر قهرش ، مرا

همچون ریزش دانه‌های فراوان باران ، تیرباران کرد . نه این که خلافتی کرده باشم ؛ علی بن ابی طالب ، بهترین فرد پس از پیامبر صلی الله علیه و آله پیامبری که از طرف پدر و مادر ، قُرشی است . برگزیده خداوند از میان مردم ، پدرم است و پس از آن ، [به سبب] مادرم [فاطمه علیها السلام] ؛ و من ، فرزند دو برگزیده خدایم . من نقره‌ای برگرفته از طلا هستم مادرم ، فاطمه زهرا علیها السلام ، و پدرم ، وارث پیامبران و سِرور جنّ و انس است همو که در جنگ‌های بدر و أُحد و حُنین پهلوانان به میدان آمده را در هم کوبید . او (پدرم) در جنگ أُحد ، داستانی دارد با پراکندن سپاه دشمن ، اندوه دل [مسلمانان] را شفا بخشید . سپس در جنگ احزاب و فتح مکه ، با حضور پدرم سپاه بزرگ مشرکان و یهودیان ، برای همیشه از میان رفتند . همان صاحب خیر که با خیبریان به جنگ برخاست با شمشیری دودم و بُرنده . همو که سپاهی را به هلاکت افکند که در روز حُنین ، برای گرفتن انتقام آمده بودند . بین این امت زشتکار ، با عترت آن دو [بزرگ] چه کردند و به خیال خود ، به خاطر خدا کردند ! عترت پیامبر برگزیده نیکوکار پرهیزگار و عترت علی ، دلاور روزهای جنگ . چه کسی عمویی مانند عمویم جعفر دارد که خداوند ، دو بال [در بهشت] به او بخشیده است ؟ چه کسی میان مردم ، چِدّی همانند جدّ من دارد و پدری مانند پدرم ؟ من ، فرزند دو نامدارم . پدرم ، خورشید و مادرم ، ماه است و من ، ستاره و فرزند آن خورشید و ماهم . جدّم ، فرستاده خدا و چراغ هدایت است و پدرم ، آن که در دو جا برایش بیعت گرفته‌اند . او پهلوان ، دلاور ، شیر شَرزه بیشه قوی پنجه ، بزرگوار و بخشنده است . آری ! این علی ، دستگیره دین و صاحب حوض [کوثر] و نماز گزارنده به سوی دو قبله است که هفت سال کامل ، با پیامبر صلی الله علیه و آله نماز خوانده است در

حالی که روی زمین ، هیچ نمازگزاری جز آن دو نبود . بت‌ها را رها کرد و از هنگام ولادت چشم بر هم زدنی ، بت‌ها را همراه قریش ، سجده نکرد . از نوجوانی ، فقط خدا را پرستید در حالی که قریش ، دو بت را پرستش می کردند . آنها لالت و عزا را پرستش می کردند در حالی که علی علیه السلام ، به سوی دو قبله (بیت المقدس و کعبه) نماز می گزارد» ۱۰. كَفَرَ الْقَوْمُ وَقِدَمًا رَغَبُوا عَنْ ثَوَابِ اللَّهِ رَبِّ الثَّقَلَيْنِ قَتَلُوا قِدَمًا عَلِيًّا وَابْنَهُ آلَ حَسَنَ الْخَيْرِ الْكَرِيمِ الطَّرَفَيْنِ حَقًّا مِنْهُمْ وَقَالُوا أَجْمَعُوا نَفْتِكَ الْآنَ جَمِيعًا بِالْحُسَيْنِ يَا لَقَوْمٍ مِنْ أَنَسٍ رُذِّلَ جَمْعُوا الْجَمْعَ لِأَهْلِ الْحَزَمِينَ ثُمَّ سَارُوا وَتَوَاصَوْا كُلُّهُمْ بِاجْتِيَا حِي لِرِضَاءِ الْمُلْحِدِينَ لَمْ يَخَافُوا اللَّهَ فِي سَفِكَ دَمِي لِعُبْدِ اللَّهِ نَسْلِ الْكَافِرِينَ وَابْنِ سَيِّدٍ قَدْ رَمَانِي عَنْوَةً بِجُنُودٍ كَوُكُوفِ الْهَاطِلِينَ لَا لِشَيْءٍ كَانَ مِنِّي قَبْلَ ذَا غَيْرِ فَخَرِي بِضِيَاءِ الْفَرَقْدِينَ بِعَلِيِّ الْخَيْرِ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ وَالنَّبِيِّ الْقُرَشِيِّ الْوَالِدِينَ خَيْرُهُ اللَّهُ مِنَ الْخَلْقِ أَبِي ثُمَّ أُمِّي فَأَنَا ابْنُ الْخَيْرَتَيْنِ فَضَّةٌ قَدْ خَلَصَتْ مِنْ ذَهَبٍ فَأَنَا الْفِضَّةُ وَابْنُ الذَّهَبَيْنِ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ أُمِّي وَأَبِي وَارِثُ الرُّسُلِ وَمَوْلَى الثَّقَلَيْنِ طَحَنَ الْأَبْطَالُ لَمَّا بَرَزُوا يَوْمَ بَدْرٍ وَبَاحِدٍ وَحْنِينَ وَلَهُ فِي يَوْمٍ أَحَدٍ وَقَعَةٌ شَفَتِ الْغُلَّ بِفَضْلِ الْعَسْكَرِينَ ثُمَّ بِالْأَحْزَابِ وَالْفَتْحِ مَعًا كَانَ فِيهَا حَتْفُ أَهْلِ الْفَيْلَقِينَ وَأَخُو خَيْرٍ إِذْ بَارَزَهُمْ بِحُسامِ صَارِمٍ ذِي شَفَرَتَيْنِ ... وَالَّذِي أَرْدَى جُبُوشًا أَقْبَلُوا يَطْلُبُونَ الْوَتَرَ فِي يَوْمٍ حُنَيْنٍ فِي سَبِيلِ اللَّهِ مَاذَا صَنَعَتْ أُمُّهُ السَّوْءُ مَعًا بِالْعَتَرَتَيْنِ عَتَرَةُ الْبَرِّ التَّقِيِّ الْمُصْطَفَى وَعَلَى الْقَرَمِ يَوْمَ الْجَحْفَلِينَ مَنْ لَهُ عَمٌّ كَعَمِّي جَعْفَرٍ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ أَجْنَحَتَيْنِ مَنْ لَهُ حَيْدٌ كَحَيْدِي فِي الْوَرَى وَكَشِيخِي فَأَنَا ابْنُ الْعَلَمِينَ وَالِدِي شَمْسٍ وَأُمِّي قَمَرٌ فَأَنَا الْكَوْكَبُ وَابْنُ الْقَمَرَيْنِ حَيْدِي الْمُرْسَلُ مِصْبَاحُ الْهُدَى وَأَبِي الْمَوْفَى لَهُ بِالْبَيْعَتَيْنِ بَطْلٌ قَرَمٌ هَزَبٌ ضَيْغَمٌ مَاجِدٌ سَمِيحٌ قَوِي السَّاعَتَيْنِ عُرُوهُ الدِّينِ عَلَيَّ ذَاكُمْ صَاحِبُ الْحَوْضِ مُصَلِّي الْقِبْلَتَيْنِ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ سَبْعًا كَامِلًا- مَا عَلَى الْأَرْضِ مُصَلٍّ غَيْرُ ذَيْنِ تَرَكَ الْأَوْتَانَ لَمْ يَسْجُدْ لَهَا مَعَ قُرَيْشٍ مُيْذَنَ شَا طَرْفَهُ عَيْنٍ عَيْدَ اللَّهِ غُلَامًا يَافِعًا وَقُرَيْشٍ يَعْبُدُونَ الْوُثْنَيْنِ يَعْبُدُونَ اللَّاتَ وَالْعُزَّى مَعًا وَعَلَيَّ كَانَ صَلَّى الْقِبْلَتَيْنِ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۷۹. نیز، ر.ك: الاحتجاج : ج ۲ ص ۱۰۱) . مقاتل الطالبیین (- در یادکرد اشعاری که ضی‌رار بن خطاب فہری به هنگام عبور از خندق ، در جنگ احزاب سرود و حسین علیه السلام ، روز عاشورا ، آنها را خواند -) : شکیبایی کنید عموزادگان ما ! شکیبایی کنید که ما ، حق ر بوده شده‌ای داریم و خشمی برانگیخته از آن . برای مانند شما ، شمشیرها بر دوش می آید و حسَب و نَسَب ما ، اشکال و نقصی ندارد . من به هنگام پی جویی نَسَب‌ها نَسَب به عزتی بشکوه و مردمانی راستین می برم . سپیدروی و خوش قامت ، و چشم‌هایشان را به روز نبرد ، گویی سرمه از خون کشیده‌اند ۱۱. مَهْلًا بَنَى عَمْنَا ظُلَامَتَنَا إِنَّ بِنَا سَوْرَةً مِنَ الْعَلَقِ لِمِثْلِكُمْ تُحْمِلُ الشُّيُوفُ وَلَا- تُغَمَّرُ أَحْسَابُنَا مِنَ الرَّقِّ إِنِّي لَأَنمِي إِذَا انْتَمَيْتُ إِلَى عِزِّ عَزِيزٍ وَمَعَشَرٍ ضِدْقٍ بِيضٍ سِبَاطٍ كَأَنَّ أَعْيُنَهُمْ تُكْحَلُ يَوْمَ الْهِيَاجِ بِالْعَلَقِ (مقاتل الطالبیین : ص ۳۲۰ ، الأغاني : ج ۱۹ ص ۲۰۴) .

۹ / ۸ امام علیه السلام در پی آب

الأخبار الطوال: حسین علیه السلام ، تشنه شد و کاسه آبی خواست . هنگامی که آن را به دهان بُرد ، حُصَيْن بن نُمَيْر ، تیری به سوی او انداخت که به دهانش فرو رفت و میان او و آب نوشیدن ، مانع شد و حسین علیه السلام ، کاسه را از دست ، فرو گذاشت و هنگامی که دید دشمنان از او پس می کشند ، برخاست و بر تَلِّ (سیل بند) کنار فرات ، به سوی آب رفت که جلویش را گرفتند و او به همان جا که بود ، باز گشت ۱۰. عَطَشَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَعَا بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ ، فَلَمَّا وَضَعَهُ فِي فِيهِ رَمَاهُ الْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ بِسَهْمٍ ، فَدَخَلَ فَمَهُ ، وَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ شُرْبِ الْمَاءِ ، فَوَضَعَ الْقَدَحَ مِنْ يَدِهِ . وَلَمَّا رَأَى الْقَوْمَ قَدِ احْتَجَمُوا عَنْهُ ، قَامَ يَتَمَشَّى عَلَى الْمُسَيِّنَاءِ نَحْوَ الْفُرَاتِ ، فَحَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَاءِ ، فَانْصَرَفَ إِلَى مَوْضِعِهِ الَّذِي كَانَ فِيهِ (الأخبار الطوال : ص ۲۵۸ ، بغية الطلب في تاريخ حلب : ج ۶ ص ۲۶۲۹) . أخبار الدول و آثار الأول: تشنگی حسین علیه السلام ، شدید شد و مانع دسترسی او به آب شدند . آب قابل نوشیدنی برایش فراهم شد . رفت تا آن را بیاشامد که حُصَيْن بن تمیم ، تیری به گلویش زد ، و آب ، خون شد ... ۲۰. اِشْتَدَّ الْعَطَشُ بِهِ [أى بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَمَنَعُوهُ ، فَحَصَلَ لَهُ شَرْبَةُ مَاءٍ ، فَلَمَّا أَهْوَى لِيشْرَبَ رَمَاهُ حُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ بِسَهْمٍ فِي حَنَكِهِ ، فَصَارَ الْمَاءُ دَمًا ... (أخبار الدول و آثار الأول : ج ۱ ص ۳۲۲) . مثير الأحزان: سپس ، نبرد را متوجه حسین علیه السلام کردند و او را از فراوانی زخم‌ها

و ضربه‌ها، مانند تکه گوشتی کردند. امام علیه السلام، آبی برای نوشیدن می‌جوید و نمی‌یافت و ۷۲ زخم، برداشته بود. ۳. ثُمَّ قَصَدُوهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] بِالْحَرْبِ، وَجَعَلُوهُ شَيْلَوْاً مِنْ كَثْرَةِ الطَّعْنِ وَالضَّرْبِ، وَهُوَ يَسْتَقِي شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ فَلَا يَجِدُ، وَقَدْ أَصَابَتْهُ اثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ جِرَاحَةً (مثير الأحزان: ص ۷۳). بستان الواعظین: حسین علیه السلام، به هنگام شهادتش، آبی طلبید؛ اما از او باز داشتند و تشنه به شهادت رسید و بر خدا وارد شد تا از شراب بهشتی، سیرابش کند. ۴. إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَام اسْتَسْقَى مَاءً حِينَ قُتِلَ فَمَنَعَ مِنْهُ، وَقُتِلَ وَهُوَ عَطْشَانٌ، وَأَتَى اللَّهَ حَتَّى سَقَاهُ مِنْ شَرَابِ الْجَنَّةِ (بستان الواعظین: ص ۲۶۳ ح ۴۱۹ به نقل از کتاب التعازی و العزاء). الملهوف: نبرد را متوجه او کردند و او بر آنان، و آنان بر او حمله می‌بردند و او با وجود آن، آبی برای نوشیدن می‌جوید و نمی‌یافت. ۱. وَقَصَدُوهُ بِالْحَرْبِ، فَجَعَلَ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ وَيَحْمِلُونَ عَلَيْهِ، وَهُوَ مَعَ ذَلِكَ يَطْلُبُ شَرْبَةً مِنْ مَاءٍ فَلَا يَجِدُ (الملهوف: ص ۱۷۱).

الفتوح: دشمنان، بر او حمله بردند و پیوسته، او بر آنان و آنان بر او حمله می‌بردند و او در این میان، آبی می‌جست تا از آن بنوشد و هر بار که به تنهایی به سوی فرات، یورش می‌برد، به او حمله می‌کردند تا او را از آب، باز بدارند. ۲. فَحَمَلَ عَلَيْهِ الْقَوْمُ بِالْحَرْبِ، فَلَمْ يَزَلْ يَحْمِلُ عَلَيْهِمْ وَيَحْمِلُونَ عَلَيْهِ وَهُوَ فِي ذَلِكَ يَطْلُبُ الْمَاءَ لِيَشْرَبَ مِنْهُ شَرْبَةً، فَكُلَّمَا حَمَلَ بِنَفْسِهِ عَلَى الْفِرَاتِ، حَمَلُوا عَلَيْهِ حَتَّى أَحَالُوهُ عَنِ الْمَاءِ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۷، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۴).

۹/۹ باران تیر

الإرشاد: هنگامی که شمر بن ذی الجوشن، شجاعت حسین علیه السلام را دید، سواران را فرا خواند و در پشت پیادگان قرار گرفتند و به تیراندازان، فرمان تیر داد. آنان، او را تیرباران کردند و از فراوانی تیرها، مانند خارپشت شده بود. امام علیه السلام، عقب کشید و آنان در برابرش موضع گرفتند. ۳. فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ [أَيِ شَجَاعَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، اسْتَدْعَى الْفُرْسَانَ فَصَارُوا فِي ظُهُورِ الرِّجَالِ، وَأَمَرَ الرُّمَاءَ أَنْ يَرْمُوهُ، فَرَشَقُوهُ بِالسَّهَامِ حَتَّى صَارَ كَالْقَنْفَذِ، فَأَحْجَمَ عَنْهُمْ، فَوَقَفُوا بِإِزَائِهِ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۱، روضه الواعظین: ص ۲۰۸). مثير الأحزان: هنگامی که حسین علیه السلام از شدت جراحات، زمینگیر شد و دیگر توان حرکت نداشت، شمر، فرمان داد که او را تیرباران کنند. ۴. لَمَّا أَثْنَخَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] بِالْجِرَاحِ وَلَمْ يَبْقَ فِيهِ حَرَكَ، أَمَرَ شَمْرٌ أَنْ يَرْمُوهُ بِالسَّهَامِ (مثير الأحزان: ص ۷۴). الفتوح: تیرها از هر سو به طرف حسین علیه السلام می‌آمدند و او با سینه و گلو، از آنها استقبال می‌کرد و می‌فرمود: «ای امت بدکار! چه بد جانشینانی برای محمد، در میان امت و خاندانش بودید. هان! شما پس از من، دیگر از کشتن هیچ بنده‌ای از بندگان خدا، هراس نخواهید داشت؛ بلکه چون مرا کشتید، کشتن هر کس دیگری بر شما، گران نخواهد بود و - به خدا سوگند - امید می‌برم که خدا، مرا با خواری شما، گرامی بدارد و انتقام مرا از شما، به گونه‌ای که نمی‌دانید، بگیرد». ۵. وَالسَّهَامُ تَقْصِدُهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، وَهُوَ يَتَلَقَّاهَا بِصَدْرِهِ وَنَحْرِهِ وَهُوَ يَقُولُ: يَا أُمَّةَ السَّوءِ، فَبَيْسَ مَا أَخْلَفْتُمْ مُحَمَّدًا فِي أُمِّيَّةٍ وَعِتْرَتِهِ، أَمَا إِنَّكُمْ لَنْ تَقْتُلُوا بَعْدِي عَبْدًا مِنْ عِبَادِ اللَّهِ فَتَهَابُوا قَتْلَهُ بَلْ يَهَوُّ عَلَيْكُمْ عِنْدَ قَتْلِكُمْ إِبَائِي، وَإِيَّيْ اللَّهِ! إِنِّي لَأَرْجُو أَنْ يُكْرِمَنِي اللَّهُ بِهَوَانِكُمْ، ثُمَّ يَنْتَقِمَ لِي مِنْكُمْ مِنْ حَيْثُ لَا تَشْعُرُونَ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۸، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۴).

تاریخ الطبری (- به نقل از سعد بن عبیده -): حسین علیه السلام، جلو آمد و با نمایندگان ابن زیاد، گفتگو کرد. گویی اکنون به ردای خطدار او می‌نگرم. هنگامی که با آنان، سخن گفت، باز گشت. مردی از قبیله بنی تمیم - که به او عمر طهوی می‌گفتند -، تیری به سوی او انداخت. گویی اکنون آن تیر را می‌بینم که میان شانه‌هایش به ردایش آویخته است. ۱. فَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام يُكَلِّمُ مَنْ بَعَثَ إِلَيْهِ ابْنُ زِيَادٍ، قَالَ: وَإِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَيْهِ وَعَلَيْهِ جُبَّةٌ مِنْ بُرُودٍ، فَلَمَّا كَلَّمَهُمْ انْصَرَفَ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ - يُقَالُ لَهُ: عَمْرُ الطُّهَوِيُّ - بِسَيْهِمْ، فَإِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى السَّهْمِ بَيْنَ كَتِفَيْهِ مُتَعَلِّقًا فِي جَنْبِهِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۲، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص

(۲۲۱). ای تیرهای تقسیم شده در خون فرزند مصطفی که در همه پیکرش فرو رفته‌اید! و ای نیزه‌های فرو رفته در پهلوی فرزند پیامبر که از بسیاری، به هم چسبیده‌اید! ۲! یا سِهَاماً بَدَمِ ابْنِ اَل-مُصْطَفَى مُنْقَسِمَاتٍ وَرِمَاحاً فِی ضُلُوعِ ابْنِ النَّبِیِّ مُتَّصِلَاتٍ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۱، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۲).

۹ / ۱۰ اصابت تیری به پیشانی امام علیه السلام

الفتوح: هرگاه حسین علیه السلام، به تنهایی به سوی فرات یورش می‌برد، به او حمله می‌کردند تا او را از [رسیدن به] آب، باز بدارند. آن گاه، مردی از آنان - که کنیه‌اش ابو حُتوف جُعْفی بود -، تیری انداخت و بر پیشانی حسین علیه السلام نشست. حسین علیه السلام، تیر را کند و آن را انداخت. خون بر صورت و محاسنش، سرازیر شد. سپس حسین علیه السلام گفت: «خدایا! تو می‌بینی که من از دست این بندگان نافرمان و طغیانگرت، در چه حالی هستم. خدایا! یک یک آنان را به شمار آور و جدا از هم و متفرق، هلاکشان ساز و هیچ یک از آنان را بر روی زمین، باقی نگذار و هرگز، آنان را ميامرز!» ۳. کُلَّمَا حَمَلَ [الحُسَيْنُ علیه السلام] بِنَفْسِهِ عَلَى الْفُرَاتِ حَمَلُوا عَلَيْهِ حَتَّى أَحَالُوهُ عَنِ الْمَاءِ. ثُمَّ رَمَى رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ - يُكْنَى أَبَا الْحُتُوفِ الْجُعْفِيَّ - فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي جَبْهَتِهِ، فَفَزَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّهْمَ فَرَمَى بِهِ، فَسَالَتِ الدَّمَاءُ عَلَى وَجْهِهِ وَلِحْيَتِهِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا أَنَا فِيهِ مِنْ عِبَادِكَ هَؤُلَاءِ الْعَصَاءِ الطُّغَاةِ، اللَّهُمَّ فَأَحْصِهِمْ عَدَدًا، وَاقْتُلْهُمْ بَدَدًا، وَلَا تَذَرِ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا (الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۷، مقتل الحسين علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۴). تاریخ دمشق (- به نقل از مُسلم بن رباح، غلام آزاد شده علی بن ابی طالب علیه السلام -): روز شهادت حسین بن علی علیه السلام، با او بودم. تیرهایی به صورتش اصابت کرده بود. به من فرمود: «ای مُسلم! دستت را زیر خون‌ها بگیر». گرفتم. چون [دست‌هایم از خون] پُر شدند، فرمود: «آنها را در دستم بریز». آنها را در دستش ریختم. آنها را به سوی آسمان پاشید و گفت: «خدایا! خون فرزند دختر پیامبرت را بستان». قطره‌ای از آن خون، بر زمین نریخت. ۱. كُنْتُ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ قَتْلٍ، فَرَمَى فِي وَجْهِهِ بِسَهْمٍ، فَقَالَ لِي: يَا مُسْلِمُ، أَدْنِ يَدَيْكَ مِنَ الدَّمِ، فَأَدْنِيَهُمَا، فَلَمَّا امْتَلَأَا قَالَ: أَسْكِبُهُ فِي يَدِي، فَسَكَبْتُهُ فِي يَدِهِ، فَفَتَحَ بِهِمَا إِلَى السَّمَاءِ، وَقَالَ: اللَّهُمَّ اطْلُبْ بَدَمِ ابْنِ بَنَاتِ نَبِيِّكَ. قَالَ مُسْلِمٌ: فَمَا وَقَعَ مِنْهُ إِلَى الْأَرْضِ قَطْرَةٌ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۳، كفاية الطالب: ص ۴۳۱). المناقب، ابن شهر آشوب: آن گاه، از هر سو به حسین علیه السلام حمله کردند و ابو حُتوف جُعْفی، تیری بر پیشانی او زد. ۳. فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَرَمَاهُ أَبُو الْحَنُوقِ الْجُعْفِيُّ فِي جَبِينِهِ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۱).

۱. احتمالاً «الحنوق» که در متن عربی حدیث آمده، تصحیف «حتوف» است.

۹ / ۱۱ اصابت تیری به سینه امام علیه السلام

مقتل الحسين علیه السلام، خوارزمی: حسین علیه السلام که بر اثر نبرد، کم‌توان شده بود، ایستاد و به استراحت پرداخت. همان هنگام که ایستاده بود، سنگی آمد و به پیشانی‌اش خورد. خون از پیشانی‌اش، سرازیر شد. پارچه‌ای را گرفت تا خون از پیشانی‌اش پاک کند که تیری با پیکان سه شاخه آهنین و مسموم آمد و در قلبش نشست. ۴. حسین علیه السلام گفت: «به نام خدا و به یاری خدا و بر دین پیامبر خدا!».

۲. در صورت درستی این بخش از گزارش، مقصود، اصابت تیر به ناحیه قلب است، نه خود قلب، چنان که در گزارش المناقب،

محلّ اصابت، سینه امام علیه السلام ذکر شده است. بدیهی است که اگر قلب ایشان مورد اصابت قرار می‌گرفت، فرصتی برای اقدامات بعدی - که در گزارش آمده -، وجود نداشت.

آن گاه، سرش را به سوی آسمان، بالا برد و گفت: «خدای من! تو می‌دانی که آنان، مردی را می‌کشند که جز او، فرزند پیامبری بر روی زمین نیست». سپس، تیر را گرفت و آن را از پشت خود، بیرون کشید. خون، مانند ناودان، از آن سرازیر شد. حسین علیه السلام، دستش را بر زخم نهاد و چون از خون پُر شد، آن را به آسمان پاشید. قطره‌ای از آن، باز نگشت... دوباره، دستش را بر زخم نهاد و چون [از خون] پُر شد، به سر و محاسنش کشید و فرمود: «به خدا سوگند، این گونه خواهم بود تا جدم محمد صلی الله علیه و آله را با خضاب خون، دیدار کنم و بگویم: «ای پیامبر خدا! فلانی و فلانی، مرا کُشتند». اَفَوْقَفَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] اِيسْتَرِيحُ، وَقَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ، فَبَيْنَمَا هُوَ وَاقِفٌ اِذْ اَتَاهُ حَجْرٌ فَوَقَعَ عَلَى جَبْهَتِهِ، فَسَالَتِ الدَّمَاءُ مِنْ جَبْهَتِهِ، فَأَخَذَ التَّوْبَ لِيَمْسَحَ عَنْ جَبْهَتِهِ، فَأَتَاهُ سَهْمٌ مُحَدَّدٌ مَسْمُومٌ، لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ، فَوَقَعَ فِي قَلْبِهِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِسْمِ اللَّهِ وَبِاللَّهِ، وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ. وَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، وَقَالَ: إِلَهِي! إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ رَجُلًا لَيْسَ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ابْنُ نَبِيٍّ غَيْرُهُ، ثُمَّ أَخَذَ السَّهْمَ وَأَخْرَجَهُ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ، فَانْبَعَثَ الدَّمُ كَالْمِيزَابِ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْجُرْحِ، فَلَمَّا امْتَلَأَتْ دَمًا رَمَى بِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَمَا رَجَعَ مِنْ ذَلِكَ قَطْرَةٌ، ... ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى الْجُرْحِ ثَانِيًا، فَلَمَّا امْتَلَأَتْ لَطَخَ بِهَا رَأْسَهُ وَلِحْيَتَهُ، وَقَالَ: هَكَذَا وَاللَّهِ أَكُونُ حَتَّى أَلْقَى أَلْقَى مُحَمَّدًا وَأَنَا مَحْضُوبٌ بِدَمِي، وَأَقُولُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، قَتَلَنِي فُلَانٌ وَفُلَانٌ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۴؛ الملهوف: ص ۱۷۲). مثير الأحزان: حسین علیه السلام که بر اثر نبرد، کم‌توان شده بود، ایستاد. سنگی به پیشانی‌اش خورد و آن را شکست. سپس، تیر سه شاخه مسمومی آمد و بر قلبش نشست. امام علیه السلام گفت: «به نام خدا و بر دین پیامبر خدا!». سپس، سرش را به سوی آسمان گرفت و گفت: «خدای من! می‌دانی که آنان، فرزند دختر پیامبرشان را می‌کشند». آن گاه، پس از بیرون کشیدن تیر از پشت خود، بر اثر خونریزی فراوان، ناتوان شد و بر زمین افتاد. ۲. فَوَقَفَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] وَقَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ، أَتَاهُ حَجْرٌ عَلَى جَبْهَتِهِ هَشَمَهَا، ثُمَّ أَتَاهُ سَهْمٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ مَسْمُومٌ، فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ. فَقَالَ: بِسْمِ اللَّهِ، وَعَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: إِلَهِي، تَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ. ثُمَّ ضَعُفَ مِنْ كَثْرَةِ انْبِعَاثِ الدَّمِ بَعْدَ إِخْرَاجِ السَّهْمِ مِنْ وَرَاءِ ظَهْرِهِ، وَهُوَ مُلْقَى فِي الْأَرْضِ (مثير الأحزان: ص ۷۳). المناقب، ابن شهر آشوب: سِتَانُ بْنُ أَنَسٍ نَخَعِي، تِيرِي بِرَ سِيْنِهِ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ زِدَ كَهْ بِرَ زَمِينِ افْتَادَ. اِمَامٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ، خُونِش رَا چَندین بار با کَفِ دستانش گرفت و بر سرش کشید ۳. كَانَ رَمَاهُ سِتَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ فِي صَيْدِرِهِ، فَوَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ، وَأَخَذَ دَمَهُ بِكَفَيْهِ وَصَبَّهُ عَلَى رَأْسِهِ مِرَارًا (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۱).

۹ / ۱۲ اصابت تیری به گلوئی امام علیه السلام

الأمالی، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -) حسین علیه السلام، به چپ و راست نگریست و کسی را ندید. سرش را به سوی آسمان، بالا برد و گفت: «خدایا! تو می‌بینی که با فرزند پیامبرت چه می‌کنند».

قبیله بنی کلاب، میان حسین علیه السلام و آب، مانع شدند. تیری به سوی او پرتاب شد که بر گلویش نشست و از اسبش به زمین افتاد. امام علیه السلام تیر را گرفت و بیرون کشید. سپس، خون را با کَفِ دستش می‌گرفت و هنگامی که پُر می‌شد، به سر و صورتش می‌مالید و می‌گفت: «خدای عزوجل را مظلوم و خونین، دیدار خواهم کرد». ۱. نَظَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَمِينًا وَشِمَالًا وَلَا يَرَى أَحَدًا، فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى مَا يُصْنَعُ بِوَلَدِ نَبِيِّكَ.

وَحَالَ بَنُو كِلَابٍ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَاءِ ، وَرُمِيَ بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ ، وَخَرَّ عَنْ فَرْسِهِ ، فَأَخَذَ السَّهْمَ فَرَمَى بِهِ ، وَجَعَلَ يَتَلَقَّى الدَّمَ بِكَفِّهِ ، فَلَمَّا امْتَلَأَتْ لَطَاطُخُ بِهَا رَأْسَهُ وَلِحْيَتُهُ ، وَهُوَ يَقُولُ : أَلْقَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَأَنَا مَظْلُومٌ مُتَلَطِّخٌ بِدَمِي (الأمالی ، صدوق : ص ۲۲۶ ح ۲۳۹ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۳۲۱) . تاریخ یعقوبی : سپس حسین علیه السلام ، به آنها حمله بُرد و تعداد بسیاری از آنها را کشت . تیری آمد و بر گودی زیر گلویش نشست و از پشتش به در آمد . حسین علیه السلام به زمین افتاد و دشمنان ، بلا فاصله ، به جدا کردن سرش پرداختند و آن را برای عبید الله بن زیاد فرستادند . ۲. ثُمَّ حَمَلَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَلَيْهِمْ فَقَتَلَ مِنْهُمْ خَلْقًا عَظِيمًا ، وَأَتَاهُ سَهْمٌ فَوَقَعَ فِي لَبَّتِهِ ، فَخَرَجَ مِنْ قَفَاهُ فَسَقَطَ ، وَبَادَرَ الْقَوْمُ فَاحْتَرَوْا رَأْسَهُ ، وَبَعَثُوا بِهِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ (تاریخ یعقوبی : ج ۲ ص ۲۴۵) . الملهوف : سپس سنان نیز تیری به سوی امام حسین علیه السلام انداخت . تیر ، بر گلویش نشست . امام علیه السلام [بر زمین] افتاد . سپس راست نشست و تیر را از گلویش بیرون کشید و دو دستش را کنار هم گرفت و هر گاه از خورش پُر می‌شدند ، سر و صورتش را با آن ، خضاب می‌کرد و می‌فرمود : «خدا را این گونه ، خضاب کرده از خونم و با حقّ غضب شده‌ام ، دیدار خواهم کرد» . ۳. ثُمَّ رَمَاهُ [أَيُّ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] سِنَانٌ أَيْضًا بِسَهْمٍ ، فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي نَحْرِهِ ، فَسَقَطَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَلَسَ قَاعِدًا ، فَتَزَعَ السَّهْمُ مِنْ نَحْرِهِ ، وَقَرَنَ كَفَّيْهِ جَمِيعًا وَكَلَّمَا امْتَلَأَتْ مِنْ دِمَائِهِ خَضَبَ بِهَا رَأْسَهُ وَلِحْيَتَهُ ، وَهُوَ يَقُولُ : هَكَذَا أَلْقَى اللَّهُ مُخَضَّبًا بِدَمِي ، مَغْصُوبًا عَلَى حَقِّي (الملهوف : ص ۱۷۵ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۵۵) . الدرّ النظم : زخمی در گلوئی حسین علیه السلام [بر اثر تیری که به او اصابت کرد ،] پدید آمد . او دستش را بر آن می‌نهاد و چون از خون ، پُر می‌شد ، می‌گفت : «خدایا ! تو می‌بینی» . سپس ، دوباره چنین می‌کرد و چون پُر می‌شد ، می‌گفت : «خدایا ! این ، در راه تو ، اندک است» . ۱. قَدْ أَصَابَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُرْحٌ فِي حَلْقِهِ ، وَهُوَ يَضَعُ يَدَهُ عَلَيْهِ فَإِذَا امْتَلَأَتِ الدَّمُ قَالَ : اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَرَى ، ثُمَّ يُعِيدُهَا ، فَإِذَا امْتَلَأَتْ قَالَ : اللَّهُمَّ إِنَّ هَذَا فِيكَ قَلِيلٌ (الدرّ النظم : ص ۵۵۱) . الإرشاد : حسین علیه السلام ، بر سیلِ بندِ فرات ، بالا رفت تا خود را به آب برساند . برادرش عباس علیه السلام پیش رویش ، بود . سواران ابن سعد ، راه بر او گرفتند . در میان آنان ، مردی از بنی دارم بود که به آن سواران گفت : وای بر شما ! میان او و فرات ، مانع شوید و آب را در اختیارش نگذارید . حسین علیه السلام گفت : «خدایا ! او را تشنه بگذار» . مرد دارمی ، خشمگین شد و تیری به سوی امام علیه السلام انداخت که بر زیر گلویش نشست . حسین علیه السلام ، تیر را بیرون کشید و دستش را زیر گلویش گرفت . کفِ دستانش از خون ، پُر شد . آنها را پاشید و سپس گفت : «خدایا ! از آنچه با پسر دختر پیامبرت می‌کنند ، به تو شکوه می‌برم» . سپس به جایگاهش باز گشت ، در حالی که تشنگی‌اش ، شدّت یافته بود . ۲. رَكِبَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] الْمُسْنَاهُ يُرِيدُ الْفُرَاتَ وَبَيْنَ يَدَيْهِ الْعَبَّاسُ أَخُوهُ ، فَاعْتَرَضَتْهُ حَيْلُ ابْنِ سَعْدٍ ، وَفِيهِمْ رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ ، فَقَالَ لَهُمْ : وَيْلَكُمْ ! حَوْلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْفُرَاتِ وَلَا تُمْكِّنُوهُ مِنَ الْمَاءِ .

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اللَّهُمَّ أَظْمِئْهُ ! فَغَضِبَ الدَّارِمِيُّ وَرَمَاهُ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنْكِهِ ، فَانْتَرَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّهْمَ ، وَبَسَطَ يَدَهُ تَحْتَ حَنْكِهِ فَأَمْتَلَأَتْ رَاخَتَاهُ بِالدَّمِ ، فَرَمَى بِهِ ثُمَّ قَالَ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يُفْعَلُ بِابْنِ بَنَتِ نَيْيِكَ . ثُمَّ رَجَعَ إِلَى مَكَانِهِ وَقَدْ اشْتَدَّ بِهِ الْعَطَشُ (الإرشاد : ج ۲ ص ۱۰۹ ، الملهوف : ص ۱۷۰) . الفتوح : سنان بن انس نخعی ، تیری به سوی حسین علیه السلام انداخت . تیر ، بر گلویش نشست . صالح بن وهب یزنی هم نیزه‌ای به پهلوی حسین علیه السلام زد . حسین علیه السلام از اسبش به زمین افتاد . سپس ، راست نشست و تیر را از گلویش بیرون کشید . کفِ دستانش را کنار هم می‌گرفت و هر گاه از خورش پُر می‌شدند ، آنها را به سر و صورتش می‌مالید و می‌گفت : «این گونه ، خدایم را با خونم و با حقّ غضب شده‌ام ، دیدار خواهم کرد» . ۳. وَرَمَاهُ [أَيُّ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] سِنَانٌ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ بِسَهْمٍ ، فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي نَحْرِهِ ، وَطَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهْبٍ الْيَزْنِيُّ طَعْنَةً فِي خَاصِرَتَيْهِ ، فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَرْسِهِ إِلَى الْأَرْضِ ، وَاسْتَوَى قَاعِدًا وَتَزَعَ السَّهْمُ مِنْ نَحْرِهِ ، وَأَقْرَنَ كَفَّيْهِ ، فَكَلَّمَا امْتَلَأَتْ مِنْ دَمِهِ خَضَبَ بِهَا رَأْسَهُ وَلِحْيَتَهُ ، وَهُوَ يَقُولُ : هَكَذَا حَتَّى أَلْقَى رَبِّي بِدَمِي ، مَغْصُوبًا عَلَى حَقِّي (الفتوح : ج ۵ ص ۱۱۸) . المناقب ، ابن شهر آشوب : ابو ایوب غنوی ، تیری مسموم به گلوئی امام حسین علیه السلام زد . امام علیه السلام گفت : «به نام خدا ؛ و هیچ تغییر و توانی ، جز با

خواست خدا، نیست؛ و این، کشته‌ای برای خشنودی خداست! ۴. فرماید [أَيُّ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] ... أَبُو أَيُّوبَ الْغَنَوِيُّ بِسَهْمٍ مَسْمُومٍ فِي حَلْقِهِ . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : بِسْمِ اللَّهِ ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ ، وَهَذَا قَتِيلٌ فِي رِضَى اللَّهِ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۱ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۵۵) .

۹ / ۱۳ اصابت تیری بر دهان امام علیه السلام

الکامل فی التاریخ : تشنگی حسین علیه السلام ، شدت گرفت . نزدیک فرات شد تا آبی بیاشامد . حُصَيْن بن تَمِيم ، تیری به سوی ایشان انداخت که به دهانش اصابت کرد . حسین علیه السلام ، خون را با دستش می گرفت و به سوی آسمان ، پرتاب می کرد . سپس حمد و ثنای الهی را به جای آورد و آن گاه گفت : «بار خدایا! از رفتاری که با پسر دختر پیامبرت می کنی ، به تو شکوه می برم . بار خدایا! یکایکشان را به شمار آور و یکایک آنان را بکش و هیچ یک از ایشان را باقی مگذار» . نیز گفته‌اند : کسی که به حسین علیه السلام تیر انداخت ، مردی از قبیله بنی اَبان بن دَارِم بود . ۱. اِشْتَدَّ عَطَشُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَنَا مِنَ الْفُرَاتِ لِيَشْرَبَ ، فَرَمَاهُ حُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِيهِ ، فَجَعَلَ يَتَلَقَّى الدَّمَ يَدِهِ وَرَمَى بِهِ إِلَى السَّمَاءِ ، ثُمَّ حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يُصْنَعُ بِابْنِ بَنَاتِ نَبِيِّكَ ، اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا ، وَاقْتُلْهُمْ بَدَدًا ، وَلَا تَبْقِ مِنْهُمْ أَحَدًا .

وقیل : الَّذِي رَمَاهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَبَانَ بْنِ دَارِمٍ (الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۷۱ ، تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۴۹) . الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : حسین علیه السلام ، تشنه شد و آب خواست . آبی با آنان نبود . مردی آب آورد و به حسین علیه السلام داد تا بنوشد که حُصَيْن بن تَمِيم ، تیری به او زد و در دهانش نشست و حسین علیه السلام ، خون را با دستش می گرفت و خدا را می ستود . ۲. عَطَشَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَقَى ، وَلَيْسَ مَعَهُمْ مَاءٌ فَجَاءَهُ رَجُلٌ بِمَاءٍ ، فَتَنَاوَلَهُ لِيَشْرَبَ ، فَرَمَاهُ حُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ بِسَهْمٍ ، فَوَقَعَ فِيهِ ، فَجَعَلَ يَتَلَقَّى الدَّمَ وَيَحْمَدُ اللَّهَ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۷۲ ، سیر أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۳۰۲) . تذكرة الخواص (- به نقل از هشام بن محمد -) : حُصَيْن بن تَمِيم ، تیری به سوی حسین علیه السلام انداخت که به لب‌هایش خورد و خون از آنها ، سرازیر شد . حسین علیه السلام ، در حالی که می گریست ، می گفت : «خدایا ! من از آنچه با من ، برادرانم ، فرزندانم و خاندانم می کنند ، به تو شکوه می برم» .

سپس ، تشنگی‌اش شدت گرفت . ۳. رَمَاهُ [أَيُّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] حُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي شَفْتَيْهِ ، فَجَعَلَ الدَّمَ يَسِيلُ مِنْ شَفَتَيْهِ ، وَهُوَ يَبْكِي وَيَقُولُ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يُفْعَلُ بِي وَبِإِخْوَتِي وَوُلْدِي وَأَهْلِي ، ثُمَّ اِشْتَدَّ بِهِ الْعَطَشُ (تذكرة الخواص : ص ۲۵۲) . ذخائر العقبی (- به نقل از مردی از قبیله کَلْب -) : حسین بن علی علیه السلام ، بانگ زد : «به ما آب دهید!» .

مردی ، تیری انداخت که گوشه دهان حسین علیه السلام را درید . حسین علیه السلام گفت : «خداوند ، سیراب نکند!» . آن مرد ، تشنه شد تا آن جا که خود را در فرات انداخت و آن قدر آب نوشید تا مُرد . ۴. صَاحَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اِسْقُونَا مَاءً ! فَرَمَى رَجُلٌ بِسَهْمٍ فَشَقَّ شِدْقَهُ ، فَقَالَ : لَا أُرَوِّكَ اللَّهُ ! فَعَطَشَ الرَّجُلُ إِلَى أَنْ رَمَى نَفْسَهُ فِي الْفُرَاتِ ، فَشَرِبَ حَتَّى مَاتَ (ذخائر العقبی : ص ۲۴۶ ، المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۱۴ ح ۲۸۴۱) المناقب ، ابن شهر آشوب (- به نقل از ابن عُبَيْنَةَ -) : دو تن از قاتلان حسین علیه السلام را دیدم : یکی از آنها ... ، ظرف آب را می گرفت و آن را تا آخر ، سر می کشید ؛ اما سیراب نمی شد . این ، از آن رو بود که [روز عاشورا] دید که حسین علیه السلام ، ظرف آبی را نزدیک دهان برده ، از آن می نوشد . پس تیری به سوی او انداخت . حسین علیه السلام فرمود : «خداوند ، تو را در دنیا و آخرت ، سیراب نکند!» . ۱. أَدْرَكَتْ مِنْ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَجُلَيْنِ ، أَمَّا أَحَدُهُمَا ... فَإِنَّهُ كَانَ يَسْتَقْبِلُ الزَّائِرَةَ فَيَشْرَبُهَا إِلَى آخِرِهَا وَلَا يَرَوِي ، وَذَلِكَ أَنَّهُ نَظَرَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ أَهْوَى إِلَى فِيهِ بِمَاءٍ وَهُوَ يَشْرَبُ فَرَمَاهُ بِسَهْمٍ ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا أُرَوِّكَ اللَّهُ مِنَ الْمَاءِ فِي دُنْيَاكَ وَلَا آخِرَتِكَ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۵۶ ؛ بغية الطلب في تاريخ حلب : ج ۶ ص ۲۶۲۱) . تاریخ الطبری (- به نقل از قاسم بن أصْبَغ بن بُنَاتَه -)

: یکی از کسانی که در لشکر حسین علیه السلام حاضر بوده‌است، برایم نقل کرد که: چون لشکر حسین علیه السلام، مغلوب شد، او بر سیل بند فرات، بالا رفت تا به فرات برسد. مردی از قبیله بنی‌آبان بن دارم گفت: وای بر شما! میان او و آب، مانع شوید تا پیروانش گردش نیابند.

حسین علیه السلام، بر اسبش زد [و حرکت کرد]. دشمنان هم به دنبالش رفتند تا میان او و فرات، مانع شدند. حسین علیه السلام گفت: «خدایا! او را تشنه بدار».

آن مرد آبانی، تیری بیرون کشید و آن را بر گلوئی حسین علیه السلام نشاند. حسین علیه السلام، تیر را بیرون کشید و سپس، کف دستانش را گشود و آنها [را زیر گلو گرفت و] از خون، پُر شدند. سپس حسین علیه السلام گفت: «خدایا! من از آنچه با پسر دختر پیامبرت می‌کنند، به تو شکوه می‌برم».

به خدا سوگند، طولی نکشید که خداوند، آن مرد را چنان تشنه کرد که [هر چه آب می‌نوشت، [سیراب نمی‌شد. قاسم بن اصْبَغ [، خود] می‌گوید: بعدها، دیدم که آن مرد را باد می‌زند و آب را برایش سرد و شیرین می‌کند و کاسه بزرگی شیر و کاسه بزرگی آب آورده‌اند، و او می‌گوید: وای بر شما! به من آب بدهید. تشنگی مرا کُشت!

همچنین، کاسه شیر و یا آبی را که می‌توانست خانواده‌ای را سیراب کند، به او می‌دادند و می‌نوشت، و چون از دهانش دور می‌کرد، اندکی دراز می‌کشید و سپس [دوباره] می‌گفت: وای بر شما! به من آب بدهید. تشنگی مرا کُشت!

به خدا سوگند، اندکی طول نکشید که شکمش [به سبب بسیار نوشیدن آب،] مانند شکم شتر، شکاف خورد. ۲. حَدَّثَنِي مَنْ شَهِدَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي عَسْكَرِهِ، أَنَّ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ غُلِبَ عَلَى عَسْكَرِهِ رَكِبَ الْمُسْنَاهُ يُرِيدُ الْفُرَاتَ، قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَبَانَ بْنِ دَارِمٍ: وَيْلَكُمْ! حَوْلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَاءِ لَا تَتَأَمَّ إِلَيْهِ شِيعَتُهُ.

قَالَ: وَضَرَبَ فَرْسَهُ، وَأَتْبَعَهُ النَّاسُ حَتَّى حَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْفُرَاتِ، فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ أَظْمِمْ! قَالَ: وَيَنْتَرِعُ الْأَبَانِيُّ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنَكِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ.

قَالَ: فَانْتَرَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّهْمَ، ثُمَّ بَسَطَ كَفَّيْهِ فَاْمْتَلَأَتْ دَمًا، ثُمَّ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يُفْعَلُ بِابْنِ بِنْتِ نَيْيِكَ. قَالَ: فَوَاللَّهِ إِنْ مَكَثَ الرَّجُلُ إِلَّا يَسِيرًا حَتَّى صَبَّ اللَّهُ عَلَيْهِ الظَّمَا، فَجَعَلَ لَا يَرَوِي.

قَالَ الْقَاسِمُ بْنُ الْأَصْبَغِ: لَقَدْ رَأَيْتُنِي فِيمَنْ يُرَوِّحُ عَنْهُ، وَالْمَاءُ يُبَرِّدُ لَهُ، فِيهِ الشُّكْرُ، وَعِسَاسٌ فِيهَا اللَّبَنُ، وَقِلَافٌ فِيهَا الْمَاءُ، وَإِنَّهُ لَيَقُولُ: وَيْلَكُمْ! اسْقُونِي قَتْلَنِي الظَّمَا! فَيُعْطَى الْقُلَّةُ أَوْ الْعُسُ كَانَ مُرَوِّيًا أَهْلَ الْبَيْتِ فَيَشْرَبُهُ، فَإِذَا نَزَعَهُ مِنْ فِيهِ اضْطَجَعَ الْهَيْهَةَ، ثُمَّ يَقُولُ: وَيْلَكُمْ اسْقُونِي قَتْلَنِي الظَّمَا!

قَالَ: فَوَاللَّهِ مَا لَبِثَ إِلَّا يَسِيرًا، حَتَّى انْقَدَّ بَطْنُهُ انْقِدَادَ بَطْنِ الْبُعَيْرِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۹، الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۲).

مُجَابُو الدَّعْوَةِ، ابن ابی الدنيا (- به نقل از محمد کوفی -): مردی از قبیله آبان بن دارم به نام زُرْعَه، در کشتن حسین علیه السلام، حاضر بود. او تیری به سوی حسین علیه السلام انداخت که به گلویش اصابت کرد. حسین علیه السلام، خون را می‌گرفت و به سوی آسمان می‌پاشید. این، از آن رو بود که حسین علیه السلام، آبی طلبید تا بنوشد و هنگامی که آن مرد تیر زد، میان او و آب، جدایی انداخت [و نتوانست آب بنوشد].

حسین علیه السلام گفت: «خدایا! او را تشنه بدار. خدایا! او را تشنه بدار».

یکی از شاهدان مرگش برایم نقل کرد که: آن مرد، از احساس حرارت در شکمش و سردی پشتش، فریاد می‌کشید و جلوی او، یخ و بادبزَن و در پشت او، آتشدان بود و می‌گفت: به من، آب بدهید. تشنگی، مرا کُشت!

کاسه بزرگی برایش می‌آوردند که در آن، شربت یا آب و شیر بود و اگر پنج تن از آن می‌نوشتند، سیراب می‌شدند؛ ولی او

می‌نوشتید و دوباره می‌گفت: به من، آب بدهید. تشنگی، مرا کشت!

سرانجام، شکمش [به سبب بسیار نوشیدن آب]، مانند شکم شتر، شکافته شد. ۱. كَانَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَبَانَ بْنِ دَارِمٍ يُقَالُ لَهُ زُرْعَةُ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَمَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ فَأَصَابَ حَنَكَهُ، فَجَعَلَ يَتَلَقَّى الدَّمَ، يَقُولُ - هَكَذَا - إِلَى السَّمَاءِ فَيَرْمِي بِهِ، وَذَلِكَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا بِمَاءٍ لِيَشْرَبَ، فَلَمَّا رَمَاهُ حَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَاءِ.

فَقَالَ: اللَّهُمَّ ظَلَمْتُهُ اللَّهُمَّ ظَلَمْتُهُ. قَالَ: فَحَدَّثَنِي مَنْ شَهِدَهُ وَهُوَ يَمُوتُ، وَهُوَ يَصِيحُ مِنَ الْحَرِّ فِي بَطْنِهِ وَالْبَرْدِ فِي ظَهْرِهِ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ الْمَرَاوِجُ وَالنَّالِجُ، وَخَلْفَهُ الْكَانُونُ، وَهُوَ يَقُولُ: إِسْقُونِي، أَهْلَكَنِي الْعَطَشُ، فَيُؤْتِي بِعُسٍّ عَظِيمٍ فِيهِ السَّوِيقُ أَوْ الْمَاءُ وَاللَّبَنُ، لَوْ شَرِبَهُ خَمْسَهُ لَكَفَاهُمْ.

قَالَ: فَيَشْرَبُهُ، ثُمَّ يَعُودُ فَيَقُولُ: إِسْقُونِي أَهْلَكَنِي الْعَطَشُ.

قَالَ: فَانْقَدَّ بَطْنُهُ كَانِقِدَادِ الْبَعِيرِ (مُجَابُو الدَّعْوَةِ، ابْنِ أَبِي الدُّنْيَا: ص ۵۱ ح ۵۸، تَارِيخُ دِمَشْقَ: ج ۱۴ ص ۲۲۳). مَثِيرُ الْأَحْزَانِ: زُرْعَةُ بْنُ أَبَانَ بْنِ دَارِمٍ گُفْتُ: مِیَانِ او و آب، مانع شوید. سپس تیری به سوی امام علیه السلام انداخت که بر گلویش نشست. امام علیه السلام گُفْتُ: «خدا یا! او را تشنه بمیران و هیچ گاه، او را نیامرز». برای امام علیه السلام نوشیدنی آوردند؛ اما خونریزی، مانع نوشیدنش شد. امام علیه السلام، خون [گلویش] را می‌گرفت و به سوی آسمان می‌پاشید. ۱. قَالَ زُرْعَةُ بْنُ أَبَانَ بْنِ دَارِمٍ: حَوْلُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَاءِ، وَرَمَاهُ بِسَهْمٍ فَأَثْبَتَهُ فِي حَنَكِهِ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ اقْتُلْهُ عَطَشًا، وَلَا تَغْفِرْ لَهُ أَبَدًا، وَكَانَ قَدْ أُتِيَ بِشَرِبَةٍ فَحَالَ الدَّمُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ الشُّرْبِ، فَجَعَلَ يَتَلَقَّى الدَّمَ وَيَقُولُ - هَكَذَا - إِلَى السَّمَاءِ (مَثِيرُ الْأَحْزَانِ: ص ۷۱). الثَّقَاتُ، ابْنُ حَبَّانٍ: عَبَّاسٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِرَادِرُش [حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ] برای آوردن آب، چاره‌جویی کردند. عَبَّاسٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ کُوجَکِ آبِی را آورد و به حسین علیه السلام داد. هنگامی که حسین علیه السلام خواست از آن مَشْکِ بنوشد، تیری آمد و در گلویش نشست و نگذاشت که حسین علیه السلام آب بنوشد. شمشیرها، او را در میان گرفتند تا به شهادت رسید. ۲. خَرَجَ الْعَبَّاسُ وَأَخُوهُ، وَاحْتَالَ حَمَلُ إِدَاوَةٍ مَاءٍ وَدَفَعَهَا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا أَرَادَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَشْرَبَ مِنْ تِلْكَ الْإِدَاوَةِ، جَاءَ سِيْهِمْ فَدَخَلَ حَلَقَهُ، فَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَا أَرَادَ مِنَ الشُّرْبِ، فَاحْتَرَشَتْهُ السُّيُوفُ حَتَّى قُتِلَ (الثَّقَاتُ، ابْنُ حَبَّانٍ: ج ۲ ص ۳۱۰).

۹ / ۱۴ سخن گفتن زینب علیها السلام با عمر بن سعد

تاریخ الطبری (- به نقل از عبد الله بن عمار -): زینب علیها السلام، دختر فاطمه علیها السلام و خواهر حسین علیه السلام، بیرون آمد... و این گونه می‌گفت: کاش آسمان، خراب می‌شد و بر زمین می‌افتاد!

عمر بن سعد، به حسین علیه السلام نزدیک شده بود. زینب علیها السلام به او گفت: ای عمر بن سعد! آیا ابا عبد الله را می‌کشند و تو، نگاه می‌کنی؟!

گویی اشک‌های عمر را می‌بینم که بر گونه‌ها و محاسنش روان است. آن گاه، عمر از او روی گرداند. ۳. خَرَجَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ فَاطِمَةَ أُخْتُهُ [أَيُّ أُخْتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ] ... وَهِيَ تَقُولُ: لَيْتَ السَّمَاءَ تَطَابَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَقَدْ دَنَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنَ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَتْ: يَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، أَيْقُتِلْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟ قَالَ: فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى دُمُوعِ عُمَرَ وَهِيَ تَسِيلُ عَلَى خَدَّيْهِ وَلِحْيَتِهِ، قَالَ: وَصِرَفَ بَوَاجِهِ عَنْهَا (تَارِيخُ الطَّبْرِيِّ: ج ۵ ص ۴۵۲، مَقْتَلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، خَوَارِزْمِي: ج ۲ ص ۳۵). الْإِرْشَادُ: خواهر امام، زینب علیها السلام به درگاه خیمه آمد و عمر بن سعد بن ابی وقاص را ندا داد: وای بر تو، ای عمر! آیا ابا عبد الله را می‌کشند و تو نگاه می‌کنی؟! عمر، پاسخش را نداد. زینب علیها السلام بانگ زد: وای بر شما! آیا مسلمانی میان شما نیست؟! هیچ کس، پاسخی به او نداد. ۱. خَرَجَتْ أُخْتُهُ زَيْنَبُ إِلَى بَابِ الْفُسْطَاطِ، فَنَادَتْ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ: وَيَحْكُ يَا عُمَرُ! أَيْقُتِلْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ

وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟ فَلَمْ يُجِبْهَا عُمَرُ بِشَيْءٍ، فَنَادَتْ: وَيَحْكُمُ، أَمَا فِيكُمْ مُسْلِمٌ؟! فَلَمْ يُجِبْهَا أَحَدٌ بِشَيْءٍ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۲. نیز، ر.ک: أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۹)

۹ / ۱۵ سخنان زینب علیها السلام هنگام شهادت برادر

الملهوف: زینب علیها السلام، از در خیمه بیرون آمد و فریاد می‌زد: وای، ای برادر! وای، ای سیرور من! وای، ای خاندان من! کاش آسمان، خراب می‌شد و به زمین می‌افتاد و کوه‌ها، خاک و در دشت‌ها، پراکنده می‌شدند! ۲ خَرَجَتْ زَيْنَبُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ وَهِيَ تُنَادِي: وَ أَخَاهُ! وَ أَسَيِّدَاهُ! وَ أَهْلَ بَيْتَاهُ! لَيْتَ السَّمَاءَ انْطَبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَلَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكَّدَتْ عَلَى السَّهْلِ (الملهوف: ص ۱۷۵، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۴).

۹ / ۱۶ هجوم دشمن به خیمه‌ها

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): سپس شمر بن ذی الجوشن، با تنی چند (حدود ده تن از پیادگان سپاه کوفه)، پیشروی کردند و به سوی خیمه‌ای که اثاث و خانواده حسین علیه السلام در آن بود، رفتند و میان او و خیمه‌هایش، مانع شدند. حسین علیه السلام فرمود: «وای بر شما! اگر دین ندارید و از روز معاد نمی‌هراسید، دست‌کم در دنیایان، آزاده و بزرگ‌منش باشید. خیمه و خانواده‌ام را از دستبرد اراذل و اوباشتان، دور بدارید».

ابن ذی الجوشن گفت: این [حق] برای تو هست، ای پسر فاطمه! ۳ ثُمَّ إِنَّ شَمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ، أَقْبَلَ فِي نَفَرٍ، نَحْوٍ مِنْ عَشْرَةٍ مِنْ رَجَالِهِ أَهْلِ الْكُوفَةِ، قَبْلَ مَنَزِلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي فِيهِ ثَقْلُهُ وَعِيَالُهُ، فَمَشَى نَحْوَهُ، فَحَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْلِهِ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيْلَكُمْ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينٌ، وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ يَوْمَ الْمَعَادِ، فَكُونُوا فِي أَمْرِ دُنْيَاكُمْ أَحْرَاراً ذَوِي أَحْسَابٍ، امْنَعُوا رَحْلِي وَأَهْلِي مِنْ طُعَامِكُمْ وَجُحْدِكُمْ. فَقَالَ ابْنُ ذِي الْجَوْشَنِ: ذَلِكَ لَكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۰، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۷). الفصول المهمة: شمر بن ذی الجوشن - که خدا، لعنتش کند -، میان حسین علیه السلام و خانواده‌اش، مانع شد و با گروهی از قهرمانان و دلاوران لشکر، مانع از بازگشت او به سوی خانواده‌اش شد.

حسین علیه السلام را در میان گرفتند و سپس، عده‌ای از آنان، به سوی خانواده و کودکان حسین علیه السلام، هجوم آوردند تا اموالشان را به تاراج ببرند. حسین علیه السلام بانگ زد: «وای بر شما، ای پیروان شیطان! نابخردان خود را از دست‌درازی به زنان و کودکان، باز دارید که آنان با شما نجنبیده‌اند». شمر - که خدا، لعنتش کند -، بانگ زد: از آنان، دست‌بکشید و تنها خود او را قصد کنید. ۱. حَالِ الشَّمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْحَرِيمِ وَالْمَرْجِعِ إِلَيْهِمْ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَبْطَالِهِمْ وَشُجْعَانِهِمْ، وَأَحْدَقُوا بِهِ، ثُمَّ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ تَبَادَرُوا إِلَى الْحَرِيمِ وَالْأَطْفَالِ يُرِيدُونَ سَلْبَهُمْ.

فَصَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ الشَّيْطَانِ، كُفُّوا سُفْهَاءَكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِلنِّسَاءِ وَالْأَطْفَالِ، فَإِنَّهُمْ لَمْ يُقَاتِلُوا. فَقَالَ الشَّمْرُ لَعَنَهُ اللَّهُ: كُفُّوا عَنْهُمْ وَاقْصِدُوا الرِّجْلَ بِنَفْسِهِ (الفصول المهمة: ص ۱۹۰). الفتوح: سپس حسین علیه السلام، هم‌اورد طلبید و هر کدام از قهرمانان را که به سوی او می‌آمد، می‌کشت تا آن که تعداد بسیاری از آنان را کشت. شمر بن ذی الجوشن - که خداوند، او را لعنت کند -، با عده فراوانی پیش آمدند و همگی با او جنگیدند. امام حسین علیه السلام نیز با آنان جنگید تا آن که میان او و خیمه‌گاهش فاصله انداختند. پس حسین علیه السلام، بر آنان فریاد کشید: «وای بر شما، ای پیروان خاندان ابوسفیان! اگر دین ندارید و از [روز] معاد نمی‌هراسید، پس در این دنیایان آزاده باشید و به [خوی] نیاکانتان باز گردید، اگر آن‌گونه که می‌گویید، عرب هستید». پس شمر بن ذی الجوشن - که خداوند، او را لعنت کند -، فریاد برآورد: ای حسین! چه می‌گویی؟ فرمود: «می‌گویم: من با شما می‌جنگم و شما با من می‌جنگید؛ ولی زنان که گناهی ندارند. پس سرکشان و

نابخردانتان را از دست‌درازی به حرمم، تا زنده‌ام، باز دارید». شمر گفت: ای پسر فاطمه! این [حق] برای تو هست. پس شمر بر یارانش بانگ زد و گفت: از حريم اين مرد، دور شويد و در پي خودش باشيد که به خدا سوگند، او هم‌آوردی شایسته (/ بزرگوار) است. ۲۰. ثُمَّ إِنَّهُ [أَيُّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] دَعَا إِلَى الْبِرَازِ، فَلَمْ يَزَلْ يَقْتُلُ كُلَّ مَنْ خَرَجَ إِلَيْهِ مِنْ عِيُونِ الرِّجَالِ، حَتَّى قَتَلَ مِنْهُمْ مَقْتَلَهُ عَظِيمَةً. قَالَ: وَتَقَدَّمَ الشَّمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي قَبِيلِهِ عَظِيمَةً، فَقَاتَلَهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَجْمَعِهِمْ وَقَاتَلُوهُ، حَتَّى حَالُوا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْلِهِ، قَالَ: فَصَاحَ بِهِمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيَحْكُمُ يَا شَيْعَةَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ! إِنْ لَمْ يَكُنْ [لَكُمْ] دِينَ وَكُنْتُمْ لَا تَخَافُونَ الْمَعَادَ فَكُونُوا أحراراً فِي دُنْيَاكُمْ هَذِهِ، وَارْجِعُوا إِلَى أَحْسَابِكُمْ إِنْ كُنْتُمْ عُرْباً كَمَا تَرْعُمُونَ.

قال: فَنَادَاهُ الشَّمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ لَعَنَهُ اللَّهُ: مَاذَا تَقُولُ يَا حَسَيْنُ؟ قَالَ: أَقُولُ أَنَا الَّذِي أَقَاتِلُكُمْ وَتُقَاتِلُونِي، وَالنِّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ، فَاْمَنْعُوا عُنَاتَكُمْ وَطُعَاتَكُمْ وَجُهَاْلَكُمْ عَنِ التَّعَرُّضِ لِحَرَمِي مَا دُمْتُ حَيًّا. فَقَالَ الشَّمْرُ: لَكَ ذَلِكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ، ثُمَّ صَاحَ الشَّمْرُ بِأَصْحَابِهِ: إِلَيْكُمْ عَيْنَ حَرِيمِ الرِّجْلِ، وَاقْصِدُوهُ فِي نَفْسِهِ، فَلَعِمَرَى إِنَّهُ لَكُفُوٌ كَرِيمٌ! (الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۷، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۳۳).

حسین علیه السلام، پیوسته می‌جنگید تا آن که شمر بن ذی الجوشن آمد و میان او و خیمه‌اش، مانع شد. امام علیه السلام فرمود: «به زودی خیمه‌ام برای شما مباح خواهد شد؛ ولی نابخردان و سرکشانتان را از آن، باز دارید و اگر دین ندارید، دست‌کم در دنیا، آزاده باشید...». شمر به او گفت: ای فرزند فاطمه! چه می‌گویی؟ فرمود: «می‌گویم: من با شما می‌جنگم و شما با من می‌جنگید؛ ولی زنان که گناهی ندارند». شمر گفت: این [حق]، برای تو هست. ۱. لَمْ يَزَلِ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] يُقَاتِلُ حَتَّى جَاءَ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فَحَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَحْلِهِ، فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَحِلِي لَكُمْ عَنْ سَاعِيَةِ مُبَاحٍ فَاْمَنْعُوهُ جُهَاْلَكُمْ وَطُعَاتَكُمْ، وَكُونُوا فِي الدُّنْيَا أحراراً إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينَ ...

فَقَالَ لَهُ شَمْرٌ: مَا تَقُولُ يَا بَنَ فَاطِمَةَ؟ قَالَ: أَقُولُ: إِنِّي أَقَاتِلُكُمْ وَتُقَاتِلُونِي، وَالنِّسَاءُ لَيْسَ عَلَيْهِنَّ جُنَاحٌ. قَالَ: لَكَ ذَلِكَ (مثير الأحران: ص ۷۲؛ الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۳). مقاتل الطالبیین (- به نقل از هانی بن ثبیت قایضی -): شمر - که خدا، لعنتش کند -، به لشکر حسین علیه السلام، حمله کرد و به سوی خیمه‌اش رفت تا آن را غارت کند. حسین علیه السلام به او فرمود: «وای بر شما! اگر دین ندارید، دست‌کم در دنیایتان، آزاده باشید. خیمه‌ام، به زودی [پس از مرگم] برایتان مُباح خواهد شد».

شمر، خجالت کشید و باز گشت. ۲. حَمَلَ شَمْرٌ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَاءَ إِلَى فُسْطَاطِهِ لِيُنْهَبَهُ، فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيْلَكُمْ! إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ دِينَ فَكُونُوا أحراراً فِي الدُّنْيَا، فَرحلِي لَكُمْ عَنْ سَاعِيَةِ مُبَاحٍ! قَالَ: فَاسْتَحْيَا وَرَجَعَ (مقاتل الطالبیین: ص ۱۱۸).

۹ / ۱۷ احوال امام علیه السلام در لحظه‌های پایانی زندگی

الأمالی، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش امام باقر، از امام زین العابدین علیهم السلام -): سپس حسین علیه السلام با گونه چپش [به زمین] افتاد و دشمن خدا، سنان بن انس یادی و شمر بن ذی الجوشن عامری - که خدا، لعنتشان کند -، با مردانی از شامیان، پیش آمدند تا بر بالای سر حسین علیه السلام ایستادند. آنان به یکدیگر گفتند: منتظر چه هستید؟ او را راحت کنید!

سنان بن انس یادی - که خدا، لعنتش کند -، فرود آمد و محاسن امام علیه السلام را گرفت و با شمشیر، به گلوی او می‌زد و می‌گفت: به خدا سوگند، سرت را جدا می‌کنم، با آن که می‌دانم که تو، فرزند پیامبر خدایی و بهترین پدر و مادر را داری! ثُمَّ خَرَّ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَلَى خَدِّهِ الْأَيْسَرِ صَرِيحاً، وَأَقْبَلَ - عَدُوُّ اللَّهِ - سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ الْيَادِيُّ وَشَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ الْعَامِرِيُّ لَعَنَهُمَا

اللَّهُ ، فِي رِجَالٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : مَا تَنْتَظِرُونَ ؟ أَرَيْحُوا الرَّجُلَ . فَتَزَلَّ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ الْإِيَادِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ وَأَخَذَ بِلَحْيَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَجَعَلَ يَضْرِبُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ ، وَهُوَ يَقُولُ : وَاللَّهِ إِنِّي لَأَحْتَرُّ رَأْسِيكَ ، وَأَنَا أَعْلَمُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ ، وَخَيْرُ النَّاسِ أَبًا وَأُمًّا !!! (الأمالی ، صدوق : ص ۲۲۶ ح ۲۳۹ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۳۲۲) . الأصول الستة عشر (- به نقل از یکی از راویان شیعه ، از امام باقر علیه السلام -) : پدرم [امام زین العابدین علیه السلام] - که روز شهادت ابا عبد الله حسین بن علی علیه السلام ، درد شکم داشت و در خیمه بود - [می‌فرماید :] «من ، غلامانمان را می‌دیدم که چگونه با او می‌آیند و می‌روند و برایش آب می‌برند و حسین علیه السلام ، یک بار به جناح راست و بار دیگر به جناح چپ و گاه به قلب لشکر ، حمله می‌برد ؛ و آنان ، حسین علیه السلام را به گونه‌ای کشتند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کشتن سگان بدان گونه نیز نهی کرده بود . حسین علیه السلام را با شمشیر و نیزه و سنگ و چوب و عصا کشتند و پس از آن ، بر [بدن] او اسب دواندند ۲۰ . كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَبْطُونًا يَوْمَ قَتَلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَكَانَ فِي الْخِيَمَةِ ، وَكُنْتُ أَرَى مَوَالِينَا كَيْفَ يَخْتَلِفُونَ مَعَهُ ، يُتَبَعُونَهُ بِالْمَاءِ ، يَشُدُّ عَلَى الْمَيْمَنَةِ مَرَّةً ، وَعَلَى الْمِيسَرَةِ مَرَّةً ، وَعَلَى الْقَلْبِ مَرَّةً ، وَلَقَدْ قَتَلُوهُ قَتْلَةً نَهَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يُقْتَلَ بِهَا الْكِلَابُ ، وَلَقَدْ قَتَلَ بِالسَّيْفِ وَالسَّانِ ، وَبِالْحِجَارَةِ وَبِالْخَشَبِ وَبِالْعَصَةِ ، وَلَقَدْ أُطْوُوهُ الْخَيْلَ بَعْدَ ذَلِكَ (الأصول الستة عشر : ص ۱۲۲ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۹۱ ح ۳۰) . تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم -) : مردی از قبیله کنده به نام مالک بن نَسِیر از بنی بَدَا ، نزدیک حسین علیه السلام آمد و با شمشیر ، چنان بر سر وی زد که کلاه او را پاره کرد و به سرش رسید و آن را خون انداخت و کلاه ، پُر از خون شد .

حسین علیه السلام به او فرمود : «با آن [دست] نخوری و ننوشی ، و خدا ، تو را با ستمکاران ، محشور کند !» .

حسین علیه السلام ، آن کلاه را انداخت و سپس ، کلاهی [دیگر] خواست و آن را به سر نهاد و عمامه بست ؛ ولی در مانده و ناتوان شده بود . آن مرد کِنْدِی ، نزدیک آمد و آن کلاه را - که از خَز بود - ، برداشت . هنگامی که پس از آن بر همسرش ، امّ عبد الله ، دختر خُر و خواهر حسین بن خُرّ بَدَی در آمد و کلاه را از خون شست ، همسرش به او گفت : آیا لباس فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به خانه‌ام می‌آوری ؟ آن را از من ، دور کن !

یارانش هم گفته‌اند که او ، همواره نادار و بدحال بود تا مُرد ۳۰ . إِنَّ رَجُلًا مِنْ كِنْدَةٍ يُقَالُ لَهُ : مَالِكُ بْنُ النَّسِيرِ مِنْ بَنِي بَدَاءَ ، أَتَاهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَفْضَرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ بِالسَّيْفِ وَعَلَيْهِ بُرْنُسٌ لَهُ ، فَقَطَعَ الْبُرْنُسَ وَأَصَابَ السَّيْفُ رَأْسَهُ فَأَدْمَى رَأْسَهُ ، فَأَمْتَلَا الْبُرْنُسُ دَمًا . فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَا أَكَلْتُ بِهَا وَلَا شَرِبْتُ ، وَحَشَرَكَ اللَّهُ مَعَ الظَّالِمِينَ ! قَالَ : فَأَلْقَى ذَلِكَ الْبُرْنُسَ ، ثُمَّ دَعَا بِقَلَنْسُوَةٍ فَلَبَسَهَا وَاعْتَمَ ، وَقَدْ أَغْيَا وَبَلَدَ ، وَجَاءَ الْكِنْدِيُّ حَتَّى أَخَذَ الْبُرْنُسَ - وَكَانَ مِنْ خَزْ - فَلَمَّا قَدِمَ بِهِ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَى امْرَأَتِهِ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَةِ الْخَزِّ ، أَخْبَتْ حُسَيْنَ بْنَ الْخَزِّ الْكِنْدِيُّ ، أَقْبَلَ يَغْسِلُ الْبُرْنُسَ مِنَ الدَّمِ ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ : أَسِيلَبُ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَدْخُلُ بَيْتِي ؟ ! أَخْرِجْهُ عَنِّي ! فَذَكَرَ أَصْحَابُهُ أَنَّهُ لَمْ يَزَلْ فَقِيرًا بَشَرًّا حَتَّى مَاتَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۴۸ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۰۸) . الإرشاد : هنگامی که حسین علیه السلام از سیل بند فرات به سوی خیمه‌اش باز گشت ، شمر بن ذی الجوشن ، با گروهی از یارانش جلو آمدند و او را محاصره کردند و مردی از میان آنان به نام مالک بن نَسِیر کِنْدِی ، به سرعت آمد و به حسین علیه السلام دشنام داد و با شمشیر ، بر سر او زد و کلاهی را که بر سر امام علیه السلام بود ، شکافت و شمشیر به سر امام علیه السلام رسید و خون افتاد و کلاه ، پُر از خون شد . حسین علیه السلام به او فرمود : «با دست راست [که شمشیر را با آن ، فرود آوردی] ، نخوری و ننوشی ، و خدا ، تو را با ستمکاران ، محشور کند !» . سپس کلاه را انداخت و پارچه‌ای خواست و سرش را با آن ، محکم بست . آن گاه ، کلاه دیگری خواست و بر سر نهاد و روی آن ، عمامه بست ۱۰ . لَمَّا رَجَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمُسَنَاءِ إِلَى فُسْطَاطِهِ ، تَقَدَّمَ إِلَيْهِ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِهِ فَأَحَاطَ بِهِ ، فَاسْرَعَ مِنْهُمْ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ النَّسِيرِ الْكِنْدِيُّ ، فَشَتَمَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَضَرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ بِالسَّيْفِ ، وَكَانَ عَلَيْهِ قَلَنْسُوَةٌ فَقَطَعَهَا حَتَّى وَصَلَ إِلَى رَأْسِهِ فَأَدْمَاهُ ، فَأَمْتَلَاتِ الْقَلَنْسُوَةُ دَمًا .

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا أَكَلْتَ يَمِينِكَ، وَلَا شَرِبْتَ بِهَا، وَحَشَرَكَ اللَّهُ مَعَ الظَّالِمِينَ. ثُمَّ أَلْقَى الْقَلَنُوءَ، وَدَعَا بِخِرْقَةٍ فَشَدَّ بِهَا رَأْسَهُ، وَاسْتَدْعَى قَلَنُوءَ أُخْرَى فَلَبِسَهَا وَاعْتَمَّ عَلَيْهَا (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۰، الملهوف: ص ۱۷۲). الإرشاد: شمر بن ذی الجوشن، سواران و پیادگان را ندا داد و گفت: وای بر شما! مادرانتان، به عزایتان بنشینند! چه چیزی را از او، انتظار می کشید؟ سپس، از هر سو به امام علیه السلام، حمله شد. زُرْعَةُ بن شریک، ضربه‌ای بر کف دست چپ امام علیه السلام زد و آن را قطع کرد. فردی دیگر از آنان، ضربه‌ای بر گردن امام علیه السلام زد که با صورت، [از اسب] بر زمین افتاد. سِتَّان بن آنس هم با نیزه او را زد و به خاکش افکند و خولی بن یزید أَصْبَحِي - که خدا، لعنتش کند -، بی درنگ، پیاده شد تا سرش را قطع کند؛ اما ترسید و لرزید [و نتوانست]، شمر به او گفت: خدا، بازوانت را بشکند! چرا می لرزی؟ سپس خود شمر پیاده شد و سر امام علیه السلام را بُرید و آن را به خولی بن یزید داد و گفت: آن را برای امیر عمر بن سعد ببر. ۲۰ نادی شَمْرُ بنُ ذی الجوشنِ الْفُرسَانِ وَالرَّجَالَهُ، فَقَالَ: وَيَحْكُمُ مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّحِيلِ، تَكَلَّتْكُمْ أُمَهَاتُكُمْ؟ فَحَمَلَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَضْرَبَهُ زُرْعَةُ بنُ شَرِيكِ عَلَى كَفِّهِ الْيُسْرَى فَقَطَعَهَا، وَضْرَبَهُ آخَرُ مِنْهُمْ عَلَى عَاتِقِهِ فَكَبَا مِنْهَا لَوَجْهِهِ، وَطَعَنَهُ سِنَانُ بنُ أَنَسٍ بِالرُّمَحِ فَضْرَعَهُ، وَبَدَرَ إِلَيْهِ خَوْلِيُّ بنُ يَزِيدٍ الْأَصْبَحِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ فَتَنَزَلَ لِيَحْتَزَّ رَأْسَهُ فَأَرَعَدَ، فَقَالَ لَهُ شَمْرٌ: فَتَّ اللَّهُ فِي عَضْدِكَ، مَا لَكَ تُرَعِدُ؟

وَنَزَلَ شَمْرٌ إِلَيْهِ فَذَبَحَهُ، ثُمَّ دَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى خَوْلِي بنِ يَزِيدٍ، فَقَالَ: إِحْمِلْهُ إِلَى الْأَمِيرِ عُمَرَ بنِ سَعْدٍ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۲، روضه الواعظین: ص ۲۰۸).

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): شمر با پیادگان، به سوی حسین علیه السلام آمد. در میان آنان، ابو جنوب - که نامش عبد الرحمان جُعْفی بود -، قَشْعَم بن عمرو بن یزید جُعْفی، صالح بن وَهْب یَزَنی، سِتَّان بن آنس نَخَعی و خولی بن یزید أَصْبَحِي بودند و شمر، آنان را تحریک می کرد. او بر ابو جنوب - که غرق در سلاح بود -، گذشت و به او گفت: به سوی حسین برو. او گفت: چرا خودت نمی روی؟

شمر گفت: به من، این را می گویی؟!

او گفت: و تو این را به من می گویی؟!

آن گاه، به هم دشنام دادند و ابو جنوب - که جسور بود -، به او گفت: به خدا سوگند، تصمیم گرفته‌ام که نیزه را در چشمت فرو کنم!

شمر، باز گشت و گفت: به خدا سوگند، اگر قادر بودم که به تو زبانی برسانم، می رساندم. ۱۰ أَقْدَمَ [شَمْرٌ] عَلَيْهِ [أَي عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ] بِالرَّجَالِ، مِنْهُمْ: أَبُو الْجَنُوبِ وَاسْمُهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ الْجُعْفِيُّ، وَالْقَشْعَمُ بنُ عَمْرِو بنِ يَزِيدِ الْجُعْفِيُّ، وَصَالِحُ بنُ وَهْبِ الْيَزَنِيِّ، وَسِنَانُ بنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ، وَخَوْلِيُّ بنُ يَزِيدٍ الْأَصْبَحِيُّ.

فَجَعَلَ شَمْرُ بنُ ذِي الْجَوْشَنِ يُحَرِّضُهُمْ، فَمَرَّ بِأَبِي الْجَنُوبِ وَهُوَ شَاكٍ فِي السَّلَاحِ، فَقَالَ لَهُ: أَقْدِمْ عَلَيْهِ، قَالَ: وَمَا يَمْنَعُكَ أَنْ تُقْدِمَ عَلَيْهِ أَنْتَ؟ فَقَالَ لَهُ شَمْرٌ: إِلَيَّ تَقُولُ ذَا! قَالَ وَأَنْتَ لِي تَقُولُ ذَا! فَاسْتَبَا، فَقَالَ لَهُ أَبُو الْجَنُوبِ - وَكَانَ شُجَاعًا - : وَاللَّهِ لَهَمَمْتُ أَنْ أُخْضِخَ السَّنَانَ فِي عَيْنِكَ، قَالَ: فَانْصِرَفَ عَنْهُ شَمْرٌ وَقَالَ: وَاللَّهِ لَئِنْ قَدَرْتُ عَلَى أَنْ أَضْرَكَ لَأَضْرَكَكَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۰، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۷). تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم -): حسین علیه السلام، مدتی طولانی از روز را [نیمه‌جان] گذاراند و اگر دشمنان می خواستند، می توانستند او را بکشند؛ امّا هر یک به خاطر دیگری، پرهیز می کرد و هر گروهی می خواست که گروه دیگری کار را تمام کند. شمر، میان مردم فریاد برآورد: وای بر شما! برای چه به او می نگرید؟ مادرهایتان به عزایتان بنشیند! او را بکشید.

از هر سو به حسین علیه السلام حمله شد و کف دست چپش با ضربه زُرْعَةُ بن شریک تیمی، قطع شد و ضربه‌ای به شانه‌اش فرود آمد. سپس، آنان باز گشتند و او به زحمت، بلند می شد و به رو، [بر زمین] می افتاد.

در همان حال، سِتان بن انس بن عمرو نَخعی، به او حمله کرد و با نیزه، بر حسین علیه السلام زخم زد که او به زمین افتاد. سپس به خولی بن یزید اَصْبَحی گفت: سرش را جدا کن!

او خواست که این کار را بکند؛ امّا ضعف و لرزه گرفت و نتوانست. سِتان بن انس به او گفت: خداوند، بازوانت را بشکند و دستانت را قطع کند!

سپس، خود، پیاده شد و سر حسین علیه السلام را بُرید و آن را به خولی بن یزید داد. پیش از آن، شمشیرها [ی بسیاری] بر حسین علیه السلام زده بودند. ۱. لَقَدْ مَكَثَ [الحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] طَوِيلًا مِنَ النَّهَارِ، وَلَوْ شَاءَ النَّاسُ أَنْ يَقْتُلُوهُ لَفَعَلُوا، وَلَكِنَّهُمْ كَانَ يَتَّقِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا، وَيُحِبُّ هَؤُلَاءِ أَنْ يَكْفِيَهُمْ هَؤُلَاءِ.

قال: فَنَادَى شَتْمَرٌ فِي النَّاسِ: وَيَحْكُمُ، مَاذَا تَنْظُرُونَ بِالرَّجُلِ؟ أَقْتُلُوهُ نَكَلْتُمْ أُمَهَاتُكُمْ! قَالَ: فَحَمِلَ عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَضْرَبَتْ كَفَّهُ الْيُسْرَى ضَرْبَةً ضَرْبَهَا زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكَ التَّمِيمِيِّ، وَضْرَبَ عَلَى عَاتِقِهِ، ثُمَّ انْصَرَفُوا وَهُوَ يَنْوُ وَيَكْبُو.

قال: وَحَمَلَ عَلَيْهِ فِي تِلْكَ الْحَالِ سِتَانُ بْنُ أَنَسٍ بْنِ عَمْرِو النَّخَعِيِّ، فَطَعَنَهُ بِالرُّمَحِ فَوْقَ، ثُمَّ قَالَ لِخَوْلِيِّ بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ: احْتَزَّ رَأْسَهُ! فَأَرَادَ أَنْ يَفْعَلَ فَضَمَّ فَارْعَدَ، فَقَالَ لَهُ سِتَانُ بْنُ أَنَسٍ: فَتَ اللَّهُ عَضْدِيكَ وَأَبَانُ يَدِيكَ، فَزَلَّ إِلَيْهِ فَذَبَحَهُ وَاحْتَزَّ رَأْسَهُ، ثُمَّ دَفَعَ إِلَى خَوْلِيِّ بْنِ يَزِيدَ، وَقَدْ ضَرَبَ قَبْلَ ذَلِكَ بِالسُّيُوفِ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۵۲، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۹). ۱۱۹۰. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): حسين عليه السلام، مدّتی طولانی از روز را [نیمه‌جان] گذراند و مردم، او را به همدیگر، واگذار می‌کردند و یکسره کردن کار او را ناپسند می‌داشتند که شمر بن ذی الجوشن، بر آنان بانگ زد: مادرهایتان به عزایتان بنشینند! منتظر چه هستید؟ کار را تمام کنید! نخستین کسی که خود را به او رساند، زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكَ تَمِيمِي بود که [ضربه‌ای] بر شانه چپ حسین علیه السلام زد و حسین علیه السلام هم بر گردن او زد و او را [بر زمین] انداخت. سِتان بن انس نَخعی، با او رویارو شد و نیزه‌ای به ترقوه او فرو کرد و سپس، آن را بیرون کشید و در قفسه سینه او فرو کرد. حسین علیه السلام، به خاک افتاد. آن گاه، سِتان پیاده شد تا سرش را [از تن] جدا کند که خولی بن یزید اَصْبَحی نیز با او فرود آمد و سر حسین علیه السلام را جدا کرد و نزد عبید الله بن زیاد آورد و گفت: بر رکابم، طلا و نقره بریز که من، پادشاه باحشمت را کُشتم؛ آن که بهترین پدر و مادر را داشت و نیکوترین مردم، به گاه بر شمردن [حَسَب و نَسَب] بود. عبید الله، هیچ به او نداد. ۲. مَكَثَ [الحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] مَلِيًّا مِنَ النَّهَارِ وَالنَّاسُ يَتَدَفَعُونَهُ وَيَكْرَهُونَ الْإِقْدَامَ عَلَيْهِ، فَصَاحَ بِهِمْ شَتْمَرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ: نَكَلْتُمْ أُمَهَاتُكُمْ! مَاذَا تَنْتَظِرُونَ بِهِ؟ أَقْدِمُوا عَلَيْهِ.

فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ انْتَهَى إِلَيْهِ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكَ التَّمِيمِيِّ، فَضْرَبَ كَتِفَهُ الْيُسْرَى، وَضْرَبَهُ حَسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى عَاتِقِهِ فَصَيَّرَعَهُ. وَبَرَزَ لَهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ فَطَعَنَهُ فِي تَرْقُوَّتِهِ، ثُمَّ انْتَرَعَ الرُّمَحَ فَطَعَنَهُ فِي بَوَانِي صَدْرِهِ، فَخَرَّ الْحَسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَرِيعًا، ثُمَّ نَزَلَ إِلَيْهِ لِيَحْتَزَّ رَأْسَهُ، وَنَزَلَ مَعَهُ خَوْلِيُّ بْنُ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيُّ فَاحْتَزَّ رَأْسَهُ، ثُمَّ أَتَى بِهِ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ فَقَالَ: أَوْفِرْ رِكَابِي فَضَةً وَذَهَبًا أَنَا قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحَجَّبًا قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمًّا وَأَبًّا وَخَيْرَهُمْ إِذْ يُنْسَبُونَ نَسَبًا قَالَ: فَلَمْ يُعْطِهِ عُبَيْدُ اللَّهِ شَيْئًا (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۳، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۲ و ۲۹۸). الأخبار الطوال: حسين عليه السلام، مدّتی طولانی [نیمه‌جان] نشسته بود و اگر می‌خواستند، می‌توانستند که او را بکشند؛ امّا هر قبیله‌ای، این کار را به دیگری وا می‌نهاد و دوست نداشت که به کشتن حسین علیه السلام، اقدام کند. حسین علیه السلام، تشنه بود و کاسه‌ای آب خواست؛ امّا هنگامی که آن را به دهانش بُرد، حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ، تیری به سوی او انداخت که به دهانش فرو رفت و نگذاشت تا از آن آب بنوشد. کاسه را از دست، فرو گذاشت و چون دید که دشمنان، از او کنار کشیده‌اند، برخاست و بر سیل‌بند فرات، به سوی آب، حرکت کرد؛ امّا جلوی او را گرفتند. لذا منصرف شد و به همان جایی که بود، باز گشت. یکی از دشمنان، تیری بیرون کشید و آن را بر شانه او نشاند. حسین علیه السلام، تیر را بیرون کشید. زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكَ تَمِيمِي، با شمشیر، [ضربه‌ای] بر او زد. حسین علیه السلام، دستش را سپر کرد که شمشیر

بر آن، اثر گذاشت [و آن را قطع کرد]. سَنَان بن اَوْس نَخَعی، نیزه‌ای به او زد که [به زمین] افتاد. خولی بن یزید اَصْبَحی، پیاده شد تا سرش را بُرد که دستانش لرزید [و نتوانست]. برادرش شَبْل بن یزید، پیاده شد و سرِ حسین علیه السلام را [از تن] جدا کرد و آن را به برادرش خولی داد. ۱. بَقِی الحُسَینِ علیه السلام مَلِئاً جَالِساً، وَلَوْ شَاءُوا أَنْ یَقْتُلُوهُ قَتَلُوهُ، غَیْرَ أَنْ کُلَّ قَبِیلَةٍ کَانَتْ تَتَکَلَّمُ عَلَی غَیْرِهَا، وَتَکْرَهُ الإِقْدَامَ عَلَی قَتْلِهِ.

وَعَطَشَ الحُسَینُ علیه السلام، فَدَعَا بِقَدَحٍ مِنْ مَاءٍ، فَلَمَّا وَضَعَهُ فِی فِیه رَمَاهُ الحُصَینُ بْنُ نُمَیْرٍ بِسَهْمٍ، فَدَخَلَ فَمَهُ، وَحَالَ بَیْنَهُ وَبَیْنَ شُرْبِ الْمَاءِ، فَوَضَعَ الْقَدَحَ مِنْ یَدِهِ. وَلَمَّا رَأَى الْقَوْمَ قَدْ أَحْجَمُوا عَنْهُ، قَامَ یَتَمَشَّى عَلَی الْمُسْنَاءِ نَحْوَ الْفُرَاتِ، فَحَالُوا بَیْنَهُ وَبَیْنَ الْمَاءِ، فَانْصَرَفَ إِلَى مَوْضِعِهِ الَّذِی کَانَ فِیه.

فَانْتَرَعَ لَهُ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ بِسَهْمٍ فَأَثَبَتْهُ فِی عَاتِقِهِ، فَزَرَعهَ علیه السلام السَّهْمَ. وَضَرَبَهُ زُرْعَةُ بْنُ شُرَیْکٍ التَّمِیمِیُّ بِالسَّیْفِ، وَاتَّقَاهُ الحُسَینُ علیه السلام بَیْدَهُ، فَأَسْرَعَ السَّیْفُ فِی یَدِهِ. وَحَمَلَ عَلَیهِ سِنَانُ بْنُ أَوْسٍ النَّخَعِیُّ فَطَعَنَهُ، فَسَقَطَ. وَنَزَلَ إِلَیْهِ حَوْلِیُّ بْنُ یَزِیدٍ الْأَصْبَحِیُّ لِیُحِزَّ رَأْسَهُ، فَأَرَعَدَتْ یَدَاهُ. فَزَلَ أَخُوهُ شَبْلُ بْنُ یَزِیدٍ فَاحْتَزَّ رَأْسَهُ، فَدَفَعَهُ إِلَى أَخِیهِ حَوْلِیٍّ (الأخبار الطوال: ص ۲۵۸، بغیة الطلب فی تاریخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۲۹). المنتظم: حسین علیه السلام، مدتی [نیمه جان] ماند. هیچ کس به سراغ او نمی‌رفت، جز آن که باز می‌گشت و ناخوش می‌داشت که عهده‌دار کشتن او شود. تشنگی حسین علیه السلام، شدت گرفت. پیش رفت تا آب بنوشد که حُصَین بن تمیم، تیری به سوی او انداخت که در دهانش فرو رفت. حسین علیه السلام، خون‌ها را می‌گرفت و به سوی آسمان می‌پاشید و می‌گفت: «خدایا! آنها را به شمار آور و همگی را بکش. هیچ یک از آنان را بر روی زمین، باقی مگذار». ۱. بَقِی الحُسَینِ علیه السلام زَمَاناً مَا انْتَهَى إِلَیْهِ رَجُلٌ مِنْهُمْ، إِلَّا انْصَرَفَ عَنْهُ وَكَرِهَ أَنْ یَتَوَلَّى قَتْلَهُ، وَاشْتَدَّ بِهِ الْعَطَشُ فَتَمَدَّمَ لِیَشْرَبَ، فَرَمَاهُ حُصَینُ بْنُ تَمِیمٍ فَوْقَ فِیهِ، فَجَعَلَ یَتَلَقَّى الدَّمَ وَیَرْمِی بِهِ السَّمَاءَ ویَقُولُ: اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عِیدَداً وَاقْتُلْهُمْ مِیدَداً، وَلَا تَذَرِ عَلَی الْأَرْضِ مِنْهُمْ أَحِیداً (المنتظم: ج ۵ ص ۳۴۰؛ الملهوف: ص ۱۷۲). الملهوف: هنگامی که حسین علیه السلام از [شدت] زخم‌ها، سنگین و [از بسیاری] اصابت تیرها [مانند] خارپشت شد، صالح بن وهب مُزَنی - که خدا، لعنتش کند -، نیزه‌ای به پهلوی امام علیه السلام زد. حسین علیه السلام، با گونه راست، از اسب بر زمین افتاد و سپس برخاست. زینب علیها السلام، از در خیمه بیرون آمد، در حالی فریاد می‌زد: وای، برادر من! وای، سِرور من! وای، خاندان من! کاش آسمان، خراب می‌شد و بر زمین می‌افتاد، و کوه‌ها خاک شده، در دشت‌ها پراکنده می‌شدند! شمر، بر یارانش فریاد زد: از او چه انتظار دارید؟ از هر سو، به او حمله کردند. زُرْعَةُ بْنُ شُرَیْکٍ، بر شانه چپ امام علیه السلام ضربه‌ای زد و حسین علیه السلام نیز [با ضربه‌ای] زُرْعَةَ را زد و [بر زمین] انداخت. دیگری بر گردن مقدسش ضربه‌ای زد که بر اثر آن ضربه، به رو، بر خاک افتاد. خیلی ناتوان شده بود. به زحمت، بلند می‌شد و باز، به رو، بر زمین می‌افتاد. سَنَان بن اَنْسِ نَخَعی - که لعنت خدا بر او باد -، نیزه‌ای در ترقوه‌اش فرو بُرد و سپس، آن را در آورد و در قفسه سینه امام علیه السلام، فرو کرد. سَنَان، تیری نیز به سوی امام علیه السلام انداخت که بر گودی گلویش نشست. امام علیه السلام، دوباره افتاد و [سپس] راست نشست و تیر را بیرون کشید. آن گاه، کف دست‌هایش را به هم نزدیک کرد [و زیر گلویش گرفت] و هر وقت که پُر می‌شدند، صورت و محاسنش را با آن، رنگین می‌کرد و می‌فرمود: «این گونه خواهم بود تا خدا را خونین و در حالی که حَقَم غصب شده، دیدار کنم». عمر بن سعد، به مردی در سمت راستش گفت: وای بر تو! فرود بیا و حسین را راحت کن! خولی بن یزید اَصْبَحی، بی درنگ، به سوی حسین علیه السلام شتافت تا سرش را جدا کند که به لرزه افتاد [و نتوانست]. سَنَان بن اَنْسِ نَخَعی - که خدا، لعنتش کند -، پیاده شد و با شمشیر، بر گلو شریف امام علیه السلام زد، در حالی که می‌گفت: به خدا سوگند، سرت را قطع می‌کنم، با آن که می‌دانم تو، فرزند پیامبر خدایی و بهترین پدر و مادر را داری. سپس، سر شریف امام علیه السلام را بُرید. شاعر، در این باره گفته است: چه مصیبتی با مصیبت حسین علیه السلام، برابری می‌کند آن روز که دو دست سَنَان، او را شهید کرد؟! ... آن هنگام، غباری غلیظ و سیاه و تاریک، به آسمان برخاست که بادی

سرخ به همراه داشت و هیچ چیز در آن، دیده نمی‌شد تا آن جا که مردم، گمان کردند که عذاب بر ایشان وارد شده است. ساعتی این گونه ماندند و سپس هوا، صاف و باز شد.

هلال بن نافع نیز روایت کرده است که: من با یاران عمر بن سعد، ایستاده بودم که فریاد کننده‌ای، بانگ زد: ای امیر! بشارت ده که اینک، شمر، حسین را کُشت.

من از میان صف دو لشکر، بیرون آمدم و بر سرش ایستادم. در حال جان دادن بود. به خدا سوگند، هیچ کشته آلوده به خونی ندیده‌ام که از او، زیباتر و نورانی‌تر باشد، و نور صورت و زیبایی شمایلش، مرا از اندیشیدن به کُشتن او، باز داشت. در آن حال، آب خواست. شنیدم که مردی می‌گوید: به خدا سوگند، هیچ آبی نمی‌نوشی تا به دوزخ، در آیی و از آب سوزان آن، بنوشی!

حسین علیه السلام به او گفت: «نه؛ بلکه بر جدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در می‌آیم و در خانه‌اش با او سُکنا می‌گزینم، در جایگاه راستی و نزد فرمان‌روای مقتدر، و از آبی زلال و خوش‌بو می‌نوشم و از آنچه بر من روا داشتید و با من کردید، به او شکوه می‌برم».

آنان، همگی خشم گرفتند و گویی که خداوند، در دل هیچ یک از آنان، چیزی به نام رحم، قرار نداده بود. از این رو، در همان حال که با آنان سخن می‌گفت، سرش را جدا کردند!

با خود گفتم: به خدا سوگند، هیچ گاه، برای هیچ کاری با شما همراهی نخواهم کرد. ۱. لَمَّا أُخِذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْجِرَاحِ وَبَقِيَ كَالْقُنْفُذِ، طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهَبٍ الْمُزَنِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى خَاصَّةِ رَتِّهِ طَعَنَهُ، فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَرْسِهِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى خَدِّهِ الْأَيْمَنِ، ثُمَّ قَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قال الزَّوای: وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ وَهِيَ تُتَادِي: وَأَخَاهُ! وَاسَيِّدَاهُ! وَأَهْلَ بَيْتَاهُ! لَيْتَ السَّمَاءَ انْطَبَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَلَيْتَ الْجِبَالَ تَدَكَّدَتْ عَلَى السَّهْلِ.

قال: وَصَاحَ شَمْرٌ بِأَصْحَابِهِ: مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ؟! قَالَ: فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَضْرَبَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكَ عَلَى كَتِفِهِ الْيُسْرَى، فَضْرَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ زُرْعَةَ فَضْرَعَهُ، وَضْرَبَهُ آخَرُ عَلَى عَاتِقِهِ الْمُقَدَّسِ بِالسَّيْفِ ضَرْبَةً كَبَا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِهَا عَلَى وَجْهِهِ. وَكَانَ قَدْ أَعْيَا فَجَعَلَ يَنْوُءُ وَيَكْبُو، فَطَعَنَهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ فِي تَرْقُوتِهِ، ثُمَّ انْتَرَعَ الرُّمَحَ فَطَعَنَهُ فِي بَوَانِي صَدْرِهِ، ثُمَّ رَمَاهُ سِنَانٌ أَيْضاً بِسَهْمٍ فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي نَحْرِهِ، فَسَقَطَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجَلَسَ قَاعِداً، فَنَزَعَ السَّهْمَ مِنْ نَحْرِهِ، وَقَرَنَ كَفَّيْهِ جَمِيعاً وَكَلَّمَا امْتَلَأَا مِنْ دِمَائِهِ خَضَبَ بِهَا رَأْسَهُ وَلِحْيَتَهُ، وَهُوَ يَقُولُ: هَكَذَا أَلْقَى اللَّهُ مُخْضَباً بِدُمِي، مَغْضُوباً عَلَى حَقِّي.

فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لِرَجُلٍ عَنْ يَمِينِهِ: انْزِلْ - وَيَحْكُ - إِلَى الْحَسَنِ فَأَرِحْهُ! فَيَدْرُ إِلَيْهِ خَوْلِيُّ بْنُ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيُّ لِيُحْتَزَّ رَأْسُهُ فَأَرَعَدَ، فَتَزَلَّ إِلَيْهِ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ فِي حَلْقِهِ الشَّرِيفِ، وَهُوَ يَقُولُ: وَاللَّهِ إِنِّي لَأُحْتَزُّ رَأْسِيكَ وَأَعْلَمُ أَنَّكَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ، وَخَيْرُ النَّاسِ أَباً وَأُمًّا، ثُمَّ احْتَزَّ رَأْسَهُ الشَّرِيفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَفِي ذَلِكَ يَقُولُ الشَّاعِرُ: فَأَيُّ رَزِيَّةٍ عَدَلْتُ حُسَيْنًا غَدَاةً تُبِيرُهُ كَفًّا سِنَانٍ... قَالَ الزَّوای: وَارْتَفَعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غَبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءُ مُظْلَمَةٌ، فِيهَا رِيحٌ حَمْرَاءُ لَا يُرَى فِيهَا عَيْنٌ وَلَا أَثَرٌ، حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ، فَلَبِثُوا كَذَلِكَ سَاعَةً ثُمَّ انْجَلَتْ عَنْهُمْ.

وَرَوَى هَلَالُ بْنُ نَافِعٍ قَالَ: إِنِّي لَوَاقِفٌ مَعَ أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، إِذْ صَرَخَ صَارِخٌ: أَبَشِّرْ أَيُّهَا الْأَمِيرُ! فَهَذَا شِمْرٌ قَدْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ. قَالَ: فَخَرَجْتُ بَيْنَ الصَّفَّيْنِ، فَوَقَفْتُ عَلَيْهِ فَإِنَّهُ لَيَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَوَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ قَتِيلًا مُضْمَخًا بِدُمِهِ أَحْسَنَ مِنْهُ وَلَا أَنْوَرَ وَجْهاً، وَلَقَدْ شَغَلَنِي نَوْرُ وَجْهِهِ وَجَمَالُ هَيَأْتِهِ عَنِ الْفِكْرِ فِي قَتْلِهِ، فَاسْتَسْقَى فِي تِلْكَ الْحَالِ مَاءً، فَسَجَعْتُ رَجُلًا يَقُولُ لَهُ: وَاللَّهِ لَا تَذُوقُ الْمَاءَ حَتَّى تَرِدَ الْحَامِيَّةَ فَتَشْرَبَ مِنْ حَمِيمِهَا.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا، بَلْ أَرُدُّ عَلَى حِدِّي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَسْكُنُ مَعَهُ فِي دَارِهِ، فِي مَقْعِدِ صِدْقٍ عِنْدَ

مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ، وَأَشْرَبُ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ، وَأَشْكُو إِلَيْهِ مَا ارْتَكَبْتُ مِنْنِي وَفَعَلْتُ مِنْ بِي.

قال: فَغَضِبُوا بِأَجْمَعِهِمْ، حَتَّى كَانُوا اللَّهُ لَمْ يَجْعَلْ فِي قَلْبِ أَحَدٍ مِنْهُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ شَيْئاً، فَاحْتَزُّوا رَأْسَهُ وَإِنَّهُ لَيَكْلُمُهُمْ، فَعَجِبْتُ مِنْ قِلَّةِ رَحْمَتِهِمْ!! وَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَا أَجَامِعُكُمْ عَلَى أَمْرٍ أَيْدِئاً! (الملهوف: ص ۱۷۴، مثير الأحزان: ص ۷۵). هنگامی که حسین علیه السلام به سبب [شدت] زخم‌ها، زمینگیر شد و قدرت حرکت نداشت، شمر، فرمان داد تا او را تیرباران کنند. عمر بن سعد هم به آنان ندا داد: منتظر چه هستید؟ آن گاه، به سنان بن انس فرمان داد تا سر حسین علیه السلام را جدا کند. او فرود آمد و به سوی حسین علیه السلام رفت و در حالی که می‌گفت: به سوی تو می‌آیم و می‌دانم که تو، سرور قوم هستی و بهترین پدر و مادر را داری. آن گاه، سرش را جدا کرد و آن را برای عمر بن سعد فرستاد. او هم آن را گرفت و از گردن اسبش آویخت. ۱. لَمَّا أُتِخِنَ [الحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] بِالْجِرَاحِ، وَلَمْ يَبْقَ فِيهِ خِرَاقٌ، أَمَرَ شَمْرٌ أَنْ يَرْمُوهُ بِالسَّهْمِ، وَنَادَاهُمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: مَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ؟ وَأَمَرَ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ أَنْ يَحْتَزَّ رَأْسَهُ، فَتَزَلَ يَمْشِي إِلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ: أَمْشِي إِلَيْكَ وَأَعْلَمُ أَنَّكَ سَيِّدُ الْقَوْمِ، وَأَنَّكَ خَيْرُ النَّاسِ أَباً وَأُمّاً! فَاحْتَزَّ رَأْسَهُ، وَرَفَعَهُ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَأَخَذَهُ فَعَلَقَهُ فِي لَبِّ قَرْسِهِ (مثير الأحزان: ص ۷۴). تذكرة الخواص (- به نقل از هشام بن محمد -): شمر، فریاد زد: منتظر چه هستید؟ به او حمله کنید! حسین علیه السلام، خود را [بر روی اسب]، محکم گرفت و لباس تنگی به تن کرد. آنان، شتاب کردند و حصین بن تمیم، با شمشیر بر سرش زد و او [بر زمین] افتاد و زُرْعَةُ بن شریک تمیمی نیز به شانه چپ او زد و آن را جدا کرد.

حسین علیه السلام گریان شد که سنان بن انس نخعی، به او حمله بُرد و نیزه‌ای به ترقوه وی زد. سپس، پیاده شد و سر حسین علیه السلام را بُرید و از تن، جدا کرد. ۱. صَاحَ شَمْرٌ مَا تَنْتَظِرُونَ بِهِ؟ إِحْمِلُوا عَلَيْهِ! فَتَشَدَّدَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَبَسَ سِرَافِيلاً ضَعِيقاً، فَأَعْبَلُوهُ، فَضَرَبَهُ الْحُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ عَلَى رَأْسِهِ بِالسَّيْفِ فَسَقَطَ، وَضَرَبَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكِ التَّمِيمِيِّ عَلَى كَتِفِهِ الْيُسْرَى فَأَبَانَهَا، فَجَعَلَ يَبْكِي، وَحَمَلَ عَلَيْهِ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ فَطَعَنَهُ بِرُمْحٍ فِي تَرْقُوَتِهِ، ثُمَّ نَزَلَ فَحَزَّ رَأْسَهُ بَعْدَ أَنْ ذَبَحَهُ (تذكرة الخواص: ص ۲۵۳، نیز، ر.ک: شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۶۴ ح ۱۰۹۲). المناقب، ابن شهر آشوب: شمر [رو به لشکر] گفت: برای چه ایستاده‌اید؟ از او، چه انتظار دارید؟ زخم‌ها، او را افکنده‌اند. مادران به عزایان بنشینند! به او حمله کنید. سپاهیان، از هر سو به او حمله بُردند. ابو حنوق جُعْفی، تیری به پیشانی امام علیه السلام زد و حصین بن نمیر [با تیری] به دهان او و ابو ایوب غنوی، با تیری سمی، به گلویش زد. حسین علیه السلام گفت: «به نام خدا؛ و هیچ تغییر و نیرویی، جز به خواست خدا، نیست؛ و این، کشته‌ای برای خشنودی خداست!». زُرْعَةُ بن شریک تمیمی، [ضربه‌ای] به شانه چپش و عمرو بن خلیفه جُعْفی، به رگ گردنش زد. صالح بن وهب مُزَنی نیز به پهلوش ضربه‌ای زد و سنان بن انس نخعی هم تیری (/نیزه‌ای) به سینه‌اش زد و حسین علیه السلام بر زمین افتاد. سپس چند بار خونس را با کف دست‌هایش گرفت و بر سرش ریخت. عمر به او نزدیک شد و گفت: سرش را جدا کنید! نصر بن خُرشه، به سوی حسین علیه السلام رفت و با شمشیرش بر او می‌زد که عمر، خشمگین شد و به خولی بن یزید اصبحی گفت: پیاده شو و سرش را جدا کن. او نیز پیاده شد و سر امام علیه السلام را [از تن] جدا کرد. ۲. قَالَ شَمْرٌ: مَا وَقُوفُكُمْ؟ وَمَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ وَقَدْ أُتِخِنَتِ السَّهْمُ؟ إِحْمِلُوا عَلَيْهِ ثِكَلَتُكُمْ أُمّهَاتُكُمْ!

فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَرَمَاهُ أَبُو الْحَنُوقِ الْجُعْفِيُّ فِي حَبِينِهِ، وَالْحُصَيْنُ بْنُ تَمِيمٍ فِيهِ، وَأَبُو أَيُّوبَ الْغَنَوِيُّ بِسَهْمٍ مَسْمُومٍ فِي حَلْقِهِ. فَقَالَ [الحُسَيْنُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ: بِسْمِ اللَّهِ، وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ، وَهَذَا قَتِيلٌ فِي رِضَى اللَّهِ.

وَكَانَ ضَرَبَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكِ التَّمِيمِيِّ عَلَى كَتِفِهِ الْأَيْسَرِ، وَعَمَرُو بْنُ الْخَلِيفَةِ الْجُعْفِيُّ عَلَى حَبْلِ عَاتِقِهِ، وَكَانَ طَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهَبٍ الْمُزَنِيُّ عَلَى جَنْبِهِ، وَكَانَ رَمَاهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ فِي صَدْرِهِ، فَوَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ، وَأَخَذَ دَمَهُ بِكَفَيْهِ وَصَبَّهُ عَلَى رَأْسِهِ مِرَاراً.

فَدَنَا مِنْهُ عُمَرُ وَقَالَ: جَزَّوْا رَأْسَهُ! فَقَصَدَ إِلَيْهِ نَصْرُ بْنُ خُرْشَةَ فَجَعَلَ يَضْرِبُهُ بِسَيْفِهِ، فَغَضِبَ عُمَرُ، وَقَالَ لِحَوْلِيِّ بْنِ يَزِيدٍ الْأَصْبَحِيِّ: انْزِلْ فَجَزَّ رَأْسَهُ، فَتَزَلَ وَجَزَّ رَأْسَهُ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۱، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۵). الفتوح: شمر بن ذی الجوشن

- که خدا، لعنتش کند -، بر یارانش بانگ زد و گفت: چرا ایستاده‌اید؟ و منتظر چه هستید؟ تیرها، او را زمینگیر کرده است. به او حمله کنید، مادرانتان به عزایتان بنشینند! از هر سو به او حمله کردند. زخم شمشیرها، او را زمینگیر کرده بود. مردی به نام زُرْعَةُ بن شریک تمیمی - که خدا، لعنتش کند -، ضربه‌ای بر دست چپ حسین علیه السلام زد و عمرو بن طلحه جُغَفی - که خدا، لعنتش کند -، از پشت، ضربه‌ای غافلگیرانه بر رگ گردن امام علیه السلام وارد کرد. سِنَان بن أَنَسِ نَخَعی - که خدا، لعنتش کند -، نیز تیری به سوی او انداخت. تیر، بر گلویش نشست و صالح بن وَهَبِ یَزَنی - که خدا، لعنتش کند -، نیزه‌ای به پهلوی حسین علیه السلام زد. حسین علیه السلام، از اسب به زمین افتاد. آن گاه، راست نشست و تیر را از گلویش بیرون کشید و کف دستانش را کنار هم نهاد [و زیر گلویش گرفت] و هرگاه از خون، پُر می‌شدند، سر و صورتش را با آن، رنگین می‌کرد و می‌فرمود: «این گونه خواهم بود تا خدایم را خونین و با حقّ غضب شده، دیدار کنم». عمر بن سعد، آمد تا بر بالای سر او ایستاد. سپس به یارانش گفت: فرود آید و سرش را جدا کنید! نصر بن خَرْشَبَه ضُبَابی ۱- که خدا، لعنتش کند و پیسی داشت -، فرود آمد و با پایش، ضربه‌ای به حسین علیه السلام زد و او را به پشت خواباند و محاسن او را گرفت. حسین علیه السلام به او فرمود: «تو همان سگ سفیدی هستی که در خواب دیده‌ام». او گفت: ای پسر فاطمه! مرا به سگ‌ها تشبیه می‌کنی؟ سپس او - که خدا، لعنتش کند -، با شمشیر بر گلو حسین علیه السلام زد و چنین می‌خواند: امروز، تو را می‌کشم و خودبه یقین و بی هیچ تردیدی، می‌دانم و بی هیچ گزیر و هیچ دروغی که پدرت، بهترین [انسان] ناطق است. عمر بن سعد، خشمگین شد و به مردی گفت: فرود بیا و حسین را راحت کن!

خولی بن یزید أَصْبَحی - که خدا، لعنتش کند -، فرود آمد و سرش را [از تن] جدا کرد. ۲. قَالَ: فَصَاحَ الشُّمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بِأَصْحَابِهِ فَقَالَ: مَا وَقُوفُكُمْ؟ وَمَاذَا تَنْتَظِرُونَ بِالرَّجُلِ وَقَدْ أَوْثَقْتَهُ السَّهْمُ؟ إِحْمِلُوا عَلَيْهِ، ثَكَلْتُمْ أُمَهَاتُكُمْ! قَالَ: فَحَمَلُوا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، قَالَ: وَأَوْثَقْتَهُ الْجِرَاحَ بِالشُّيُوفِ، فَضَرَبَهُ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ زُرْعَةُ بْنُ شَرِيكِ التَّمِيمِيِّ - لَعَنَهُ اللَّهُ - ضَرْبَةً عَلَى يَدِهِ الْيُسْرَى، وَضَرَبَهُ عَمْرُو بْنُ طَلْحَةَ الْجُغَفِيُّ - لَعَنَهُ اللَّهُ - عَلَى حَبْلِ عَاتِقِهِ مِنْ وَرَائِهِ ضَرْبَةً مُنْكَرَةً، وَرَمَاهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ - لَعَنَهُ اللَّهُ - بِسَهْمٍ، فَوَقَعَ السَّهْمُ فِي نَحْرِهِ، وَطَعَنَهُ صَالِحُ بْنُ وَهَبٍ الْيَزَنِيُّ - لَعَنَهُ اللَّهُ - طَعْنَةً فِي خَاصِرَتِهِ، فَسَقَطَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ فَرَسِهِ إِلَى الْأَرْضِ، وَاسْتَوَى قَاعِدًا، وَنَزَعَ السَّهْمَ مِنْ نَحْرِهِ، وَأَقْرَنَ كَفَّيْهِ فَكَلَّمَا امْتَلَأَا مِنْ دَمِهِ خَضَبَ بِهِ رَأْسَهُ وَلِحْيَتَهُ، وَهُيَوَ يَقُولُ: هَكَذَا حَتَّى أَلْقَى رَبِّي بِدَمِي، مَغْصُوبًا عَلَى حَقِّي!

قَالَ: وَأَقْبَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، وَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: انْزِلُوا إِلَيْهِ فَخُذُوا رَأْسَهُ! قَالَ: فَنَزَلَ إِلَيْهِ نَصْرُ بْنُ خَرْشَبَةَ الضُّبَابِيُّ - لَعَنَهُ اللَّهُ - وَكَانَ أَبْرَصَ، فَضَرَبَهُ بِرِجْلِهِ فَأَلْقَاهُ عَلَى قَفَاهُ، ثُمَّ أَخَذَ بِلِحْيَتِهِ، فَقَالَ لَهُ الْحَسَنِ بْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتَ الْأَبْقَعُ الَّذِي رَأَيْتُكَ فِي مَنَامِي، قَالَ: أَوْ تَشْبَهُنِي بِالْكَلَابِ يَابْنَ فَاطِمَةَ؟ قَالَ: ثُمَّ جَعَلَ يَضْرِبُ بِسَيْفِهِ - لَعَنَهُ اللَّهُ - عَلَى مَذْبَحِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: أَقْتُلْكَ الْيَوْمَ وَنَفْسِي تَعْلَمُ عِلْمًا يَقِينًا لَيْسَ فِيهِ مَزْعَمٌ وَلَا مَحَالٌ لَا وَلَا تَأْتُمُّ إِنْ أَبَاكَ خَيْرٌ مَنْ يُكَلِّمُ قَالَ: فَغَضِبَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، ثُمَّ قَالَ لِرَجُلٍ: انْزِلْ أَنْتَ إِلَى الْحُسَيْنِ فَأَرِحْهُ! قَالَ: فَنَزَلَ إِلَيْهِ خَوْلِيُّ بْنُ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيُّ - لَعَنَهُ اللَّهُ - فَاحْتَزَّ رَأْسَهُ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۸، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۵).

۱. ظاهراً و طبق مصادر دیگر، این شخص، همان شمر بن ذی الجوشن ضُبَابی بوده که به غلط، این گونه آمده است.

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی (- به نقل از عمرو بن حسن، از پدرش -): عمر بن سعد، خشمگین شد و به مردی که در سمت راستش بود، گفت: وای بر تو! فرود بیا و حسین را راحت کن!

او - که گفته شده خولی بن یزید أَصْبَحی بوده -، پیاده شد و سر حسین علیه السلام را [از تن] جدا کرد. نیز گفته شده که آن مرد

، شمر بوده است .

همچنین روایت شده که شمر بن ذی الجوشن و سنان بن انس ، در آخرین لحظه‌های زندگی حسین علیه السلام که دیگر رمقی نداشت و از تشنگی ، زبانش را [می‌چرخاند] ، نزد حسین علیه السلام آمدند و شمر ، با پا به سینه او زد و گفت : ای پسر ابو تراب ! آیا تو ادعا نمی‌کنی که پدرت بر حوض پیامبر ، ایستاده است و هر که را دوست دارد ، سیراب می‌کند ؟ پس شکیبایی کن تا این که آب را از دست او بگیری !

سپس به سنان بن انس گفت : سرش را از پشت ، جدا کن !

او گفت : به خدا سوگند ، این کار را نمی‌کنم ، که جدش محمد ، طرفِ دعوايم خواهد بود .

شمر ، از [این سخن و تعلل] او خشمگین شد . خود بر سینه حسین علیه السلام نشست و محاسنش را گرفت و تصمیم به کشتن او گرفت . حسین علیه السلام لبخندی زد و به او فرمود : «مرا می‌کشی ؟ آیا نمی‌دانی من کیستم ؟» .

شمر گفت : تو را کاملاً می‌شناسم . مادرت ، فاطمه زهرا و پدرت ، علی مرتضی و جدت ، محمد مصطفی و پشتیبانت ، خدای بلندمرتبه والاست . تو را می‌کشم و هیچ باکی ندارم .

آن گاه ، دوازده ضربه با شمشیرش به او زد و سپس ، سر حسین علیه السلام را [از پیکر] ، جدا کرد . ۱. غَضِبَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَقَالَ لِرَجُلٍ كَانَ عَنْ يَمِينِهِ : انْزِلْ وَيَحْكُ إِلَى الْحُسَيْنِ فَأَرِحْهُ ! فَتَزَلَّ إِلَيْهِ - قِيلَ هُوَ خَوْلِي بْنُ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيُّ - فَاحْتَرَّ رَأْسُهُ ، وَقِيلَ : بَلْ هُوَ شِمْرٌ . وَرَوَى أَنَّهُ جَاءَ إِلَيْهِ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ وَسِنَانُ بْنُ أَنَسٍ - وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِآخِرِ رَمَقٍ يُلُوكُ بِلِسَانِهِ مِنَ الْعَطَشِ - فَرَفَسَهُ شِمْرٌ بِرِجْلِهِ ، وَقَالَ : يَا بَنَ أَبِي تُرَابٍ ، أَلَسْتَ تَزْعُمُ أَنَّ أَبَاكَ عَلَى حَوْضِ النَّبِيِّ يَسْقَى مَنْ أَحَبَّهُ ؟ فَاصْبِرْ حَتَّى تَأْخُذَ الْمَاءَ مِنْ يَدِهِ ، ثُمَّ قَالَ لِسِنَانِ بْنِ أَنَسٍ : احْتَرَّ رَأْسُهُ مِنْ قَفَاةٍ ! فَقَالَ : وَاللَّهِ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ ! فَيَكُونُ حَيْدُهُ مُحَمَّدٌ خَصَمِي . فَغَضِبَ شِمْرٌ مِنْهُ ، وَجَلَسَ عَلَى صَدْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَبَضَ عَلَى لِحْيَتِهِ ، وَهَمَّ بِقَتْلِهِ ، فَضَحِكَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ لَهُ : أَتَقْتُلُنِي ، أَوْ لَا تَعْلَمُ مَنْ أَنَا ؟ قَالَ : أَعْرِفُكَ حَقَّ الْمَعْرِفَةِ : أُمُّكَ فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ ، وَأَبُوكَ عَلِيُّ الْمُرْتَضَى ، وَجَدُّكَ مُحَمَّدٌ الْمُصْطَفَى ، وَخَصْمُكَ اللَّهُ الْعَلِيُّ الْأَعْلَى ، وَأَقْتُلُكَ وَلَا أَبَالِي . وَضَرَبَهُ بِسَيْفِهِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ ضَرْبَةً ، ثُمَّ خَزَّ رَأْسَهُ (مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۳۶ ؛ بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۵۶) . المزار الكبير (- در «زیارت ناحیه مقدسه» -) : شمر ، بر سینهات نشسته است و شمشیرش را در گودی گلویت ، فرو برده است و محاسن سپیدت را به دستش گرفته و با شمشیر هندی خود ، تو را ذبح می‌کند . حواس تو ، آرام گرفته است و نفس‌هایت ، آهسته گشته است و سرت ، بر بالای نیزه رفته است . ۲. الشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ ، مَوْلُغٌ سَيْفُهُ عَلَى نَحْرِكَ ، قَابِضٌ عَلَى شَبِيَّتِكَ بِيَدِهِ ، ذَابِحٌ لَكَ بِمُهَنْدِهِ ، قَدْ سَيَّكَتَ حَوَاشِكَ ، وَخَفِيَتْ أَنْفَاسُكَ ، وَرُفِعَ عَلَى الْقَنَا رَأْسُكَ (المزار الكبير : ص ۵۰۵ ، مصباح الزائر : ص ۲۳۳) . ----- ۱. در المناقب ابن شهر آشوب (ج ۴ ص ۱۱۰) ، این افزوده آمده است : «و تیرهای فرو رفته در زرهش ، مانند خار در پوست خارپشت بود» و در زهره الرياض (ص ۹۳) آمده است که : «سی و سه تا از آن زخم‌ها در سر مقدسش بود» .

۹ / ۱۸ تعداد زخم‌های امام علیه السلام

الأمالی ، صدوق (- به نقل از برید بن معاویه عجلای ، از امام باقر علیه السلام -) : حسین بن علی علیه السلام ، شهید شد و سیصد و بیست و چند زخم در او یافتند ؛ زخم بر اثر نیزه و ضربه شمشیر و اصابت تیر .

همچنین روایت شده که همه زخم‌ها در قسمت جلوی بدن او بود ؛ زیرا او ، پشت به دشمن نمی‌کرد و نمی‌گریخت ۳.۴. أصِيبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوُجِدَ بِهِ ثَلَاثُمِئَةٌ وَبِضْعَةٌ وَعِشْرُونَ طَعْنَةً بِرُمَحٍ ، أَوْ ضَرْبَةً بِسَيْفٍ ، أَوْ رَمِيَهُ بِسَهْمٍ . فَزَوِيَ أَنَّهَا كَانَتْ كُلُّهَا فِي مُقَدِّمِهِ ؛ لِأَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَا يُؤَلِّي (الأمالی ، صدوق : ص ۲۲۸ ح ۲۴۰ ، روضه الواعظین : ص ۲۰۹) . الأمالی ، طوسی (- به

نقل از مُعَاذِ بْنِ مُسْلَمٍ، از امام صادق علیه السلام - : هفتاد و چند زخم شمشیر، در حسین بن علی علیه السلام یافتند. ۵. وَجَدَ بِالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَيْفٌ وَسَبْعُونَ ضَرْبَةً بِالسَّيْفِ (الأمالی، طوسی: ص ۶۷۷ ح ۱۴۳۱. نیز، ر.ک: الملهوف: ص ۱۷۲).

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف، از امام جعفر صادق علیه السلام -): هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، سی و سه زخم نیزه و سی و چهار زخم شمشیر، در او یافت شد. ۱. وَجَدَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ قُتِلَ، ثَلَاثَ وَثَلَاثُونَ طَعْنَةً، وَأَرْبَعَ وَثَلَاثُونَ ضَرْبَةً (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۳، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۹). دلایل الإمامة: ابو عبد الله امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: «سی و سه زخم نیزه و چهل و چهار زخم شمشیر، در حسین علیه السلام، یافت شد و بر ردای خز تیره‌رنگ او، بیش از صد و ده پارگی بر اثر نیزه و شمشیر و تیر بود». همچنین روایت شده [که فرمود]: «صد و بیست [زخم، در بدن او] یافت شد». ۲. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ [الصَّادِقُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَجَدَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثَ وَثَلَاثُونَ طَعْنَةً، وَأَرْبَعَ وَثَلَاثُونَ ضَرْبَةً، وَوُجِدَ فِي جُجْبَةِ خَزٍّ ذِكْنَاءٌ كَانَتْ عَلَيْهِ مِئَةُ خَرَقٍ وَبِضْعَةِ عَشَرَ خَرَقًا، مَا بَيْنَ طَعْنَةٍ وَضَرْبَةٍ وَرَمِيَةٍ. وَرَوَى: مِئَةُ وَعِشْرُونَ (دلایل الإمامة: ص ۱۷۸؛ الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۴ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام). دعائم الإسلام (- از امام زین العابدین علیه السلام -): حسین بن علی علیه السلام به شهادت رسید و بر [تن] او ردایی از خز بود که ما در آن، چهل اثر زخم شمشیر و نیزه شمردیم. ۳. أُصِيبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَيْهِ جُجْبَةُ خَزٍّ، حَسْبُنَا فِيهَا أَرْبَعِينَ جِرَاحَةً مَا بَيْنَ ضَرْبَةٍ وَطَعْنَةٍ (دعائم الإسلام: ج ۲ ص ۱۵۴ ح ۵۴۷). الکافی (- به نقل از جابر، از امام باقر علیه السلام -): حسین بن علی علیه السلام، کشته شد و بر [تن] او، بالاپوش خز تیره‌رنگی بود که شصت و سه اثر ضربه شمشیر و نیزه و تیر، در آن یافتند. ۴. قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَلَيْهِ جُجْبَةُ خَزٍّ ذِكْنَاءٌ، فَوُجِدُوا فِيهَا ثَلَاثَةٌ وَسِتِّينَ؛ مِنْ بَيْنِ ضَرْبَةٍ بِالسَّيْفِ، وَطَعْنَةٍ بِالرُّمَحِ، أَوْ رَمِيَةٍ بِالسَّهْمِ (الکافی: ج ۶ ص ۴۵۲ ح ۹، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۹۴ ح ۳۶). الحدائق الوردية: از یکی از آنان (اهل بیت علیهم السلام) روایت شده که فرموده است: «از آغاز اسلام، هیچ کس بیشتر از حسین علیه السلام، ضربه نخورده است. صد و بیست ضربه شمشیر و تیر و سنگ، در او یافت شد». ۵. رَوَى عَنْ بَعْضَةِ هِمَّ أَنَّهُ قَالَ: لَمْ يُضْرَبْ أَحَدٌ فِي الْإِسْلَامِ مُنْذُ كَانَ، أَكْثَرَ مِنْ ضَرْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ وَجَدَ بِهِ مِئَةُ وَعِشْرُونَ ضَرْبَةً بِسَيْفٍ، وَرَمِيَةٍ، وَخَذَفٍ بِحَجَرٍ (الحدائق الوردية: ج ۱ ص ۲۱۳). الملهوف: در پیراهن امام علیه السلام، بیش از صد و ده اثر تیر و شمشیر و نیزه، یافت شد. ۶. وَجَدَ فِي قَمِيصِهِ مِئَةُ وَبِضْعِ عَشْرَةٍ، مَا بَيْنَ رَمِيَةٍ وَضَرْبَةٍ وَطَعْنَةٍ (الملهوف: ص ۱۷۸، مثير الأحزان: ص ۷۶)، زهرة الرياض: ص ۹۳.

۱۹ / ۱۹ قاتل امام علیه السلام در گزارش‌ها

۱۹ / ۱۹ - ۱ شمر

کامل الزیارات (- به نقل از شهاب بن عبد ربّه، از امام صادق علیه السلام -): هنگامی که حسین بن علی علیه السلام از عَقَبَةُ الْبَطْنِ، بالا رفت، به یاران خویش فرمود: «من، خود را کشته می‌بینم». گفتند: چرا، ای ابا عبد الله؟ فرمود: «به خاطر رؤیایی که در خواب دیدم». پرسیدند: چه بود؟

فرمود: «دیدم که سگ‌هایی، مرا گاز می‌گیرند و بیشتر از همه، سگی سیاه و سفید، مرا می‌گرفت». ۲. لَمَّا صَعِدَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَقَبَةَ الْبَطْنِ، قَالَ لِأَصْحَابِهِ: مَا أَرَانِي إِلَّا مَقْتُولًا، قَالُوا: وَمَا ذَاكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ؟ قَالَ: رُؤْيَا رَأَيْتُهَا فِي الْمَنَامِ، قَالُوا: وَمَا هِيَ؟ قَالَ: رَأَيْتُ كِلَابًا تَنْهَشُنِي، أَشَدُّهَا عَلَيَّ كُلِّبٌ أَبْقَعَ (کامل الزیارات: ص ۱۵۷ ح ۱۹۴، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۷ ح ۲۴).

تاریخ دمشق (- به نقل از محمد بن عمرو بن حسن -) : ما با حسین علیه السلام ، در کنار دو رود کربلا بودیم که به شمر بن ذی الجوشن نگریست و فرمود : «خدا و پیامبرش ، راست گفته‌اند . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود " : گویی به سگی سیاه و سفید می‌نگرم که زبانش را در خون خاندانم می‌کند و می‌آشامد» ."

و شمر ، پیسی داشت ۳۰ کُنَّا مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَنَهْرَى كَرْبَلَاءَ ، فَنَظَرُ إِلَى شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ ، فَقَالَ : صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى كَلْبٍ أَبْقَعَ يَلْعُ فِي دِمَائِ أَهْلِ بَيْتِي» . وَكَانَ شِمْرُ أْبْرَصَ (تاریخ دمشق : ج ۲۳ ص ۱۹۰ ح ۵۰۳۱ و ج ۵۵ ص ۱۶ ح ۱۱۵۸۳ ، مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۳۶) . مثير الأحران : سپس شخص دیگری آمد و گفت : حسین ، کجاست ؟ فرمود : «من ، این جا هستم» . گفت : تو را به آتش [دوزخ] ، بشارت می‌دهم ! امام علیه السلام فرمود : «خود را به پروردگاری مهربان و شفاعتگری پذیرنده ، بشارت می‌دهم ! تو کیستی ؟» .

۱. منظور ، سگی است که مرضِ پیسی دارد که کنایه از شمر است .

گفت : من ، شمر بن ذی الجوشن هستم . حسین علیه السلام فرمود : «الله اکبر ! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود " : گویی سگی سیاه و سفید را می‌بینم که زبان ، در خون خانواده‌ام می‌کند و می‌آشامد» . "همچنین حسین علیه السلام فرمود : « [در عالم رؤیا] دیدم که سگانی ، مرا گاز می‌گیرند و در میان آنها ، سگی سیاه و سفید ، از همه بیشتر به من حمله می‌کند و آن ، تو بودی» . و شمر ، پیسی داشت . نیز از ترمذی نقل شده که به [امام] صادق علیه السلام گفته شد : [تحقق] رؤیا ، تا کی به تأخیر می‌افتد ؟ صادق علیه السلام ، از خواب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یاد کرد که پس از شصت سال ، اتفاق افتاد ۱۰ ثُمَّ جَاءَ آخِرُ فَقَالَ : أَيْنَ الْحُسَيْنُ ؟ فَقَالَ : هَا أَنَا ذَا ، قَالَ : أَبْشِرْ بِالنَّارِ .

قَالَ : أَبْشِرْ بِرَبِّ رَحِيمٍ ، وَشَفِيعٍ مُطَاعٍ ، مَنْ أَنْتَ ؟ قَالَ : أَنَا شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ . قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : اللَّهُ أَكْبَرُ ! قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : رَأَيْتُ كَأَنَّ كَلْبًا أَبْقَعَ يَلْعُ فِي دِمَائِ أَهْلِ بَيْتِي . وَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رَأَيْتُ كَأَنَّ كِلَابًا تَنْهَشُنِي ، وَكَأَنَّ فِيهَا كَلْبًا أَبْقَعَ كَانَ أَشَدَّهُمْ عَلَيَّ ، وَهُوَ أَنْتَ ، وَكَانَ أْبْرَصَ . وَنَقَلْتُ عَنِ التِّرْمِذِيِّ : قِيلَ لِلصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَمْ تَتَأَخَّرُ الرَّؤْيَا ؟ فَذَكَرَ مِنْهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَكَانَ التَّأْوِيلُ بَعْدَ سِتِّينَ سَنَةً (مثير الأحران : ص ۶۴ ؛ أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۰۱) . تاریخ خلیفه بن خیاط : عهده‌دار کشتن حسین علیه السلام ، شمر بن ذی الجوشن و فرمانده لشکر ، عمر بن سعد بن مالک بود ۲. الَّذِي وَلِيَ قَتَلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ ، وَامِيرُ الْجَيْشِ عُمَرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ (تاریخ خلیفه بن خیاط : ص ۱۷۹ ، تاریخ دمشق : ج ۲۳ ص ۱۹۰) . مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : شمر ، از آن کس [که از کشتن حسین علیه السلام ، خودداری کرده بود] ، خشمگین شد . خودش بر سینه حسین علیه السلام نشست و محاسن او را گرفت و تصمیم به کشتن او گرفت ... و با شمشیرش ، دوازده ضربه به او زد و سپس ، سرش را [از تن] جدا کرد ۳. فَغَضِبَ شِمْرٌ مِنْهُ ، وَجَلَسَ عَلَى صَدْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَبَضَ عَلَى لِحْيَتِهِ وَهَمَّ بِقَتْلِهِ ... وَضَرَبَهُ بِسَيْفِهِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ ضَرْبَةً ، ثُمَّ حَزَّ رَأْسَهُ (مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۳۶ ؛ بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۵۶) . الثقات ، ابن حبان : کسی که در آن روز (عاشورا) ، کشتن حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام را به عهده گرفت ، شمر بن ذی الجوشن بود ۴. الَّذِي تَوَلَّى فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ حَزَّ رَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ (الثقات ، ابن حبان : ج ۲ ص ۳۱۱) .

۱۹ / ۹ - ۲ سنان بن انس

أُسْدُ الْغَابَةِ : حسین علیه السلام را سنان بن انس نَخَعی کُشت . نیز گفته شده که شمر بن ذی الجوشن ، او را کُشت و خولی بن یزید

أَصْبَحِي، کار را تمام کرد. همچنین، گفته شده که عمر بن سعد، او را کشته است؛ ولی نظر درستی نیست و صحیح، آن است که سِتان بن آنس نَخَعی او را کُشت. اما سخن کسی که گفته: «شمر و عمر بن سعد، او را کُشتند»، از آن روست که شمر، سپاه را به کُشتن حسین علیه السلام، تحریک می‌کرد و با آنان، به حسین علیه السلام حمله می‌کرد. عمر هم فرمانده لشکر بود و از این رو، کُشتن [حسین علیه السلام] را به آنها نسبت می‌دهند. ۱. قَتَلَهُ [أَيُّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ، وَقِيلَ: قَتَلَهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ خَوْلِيُّ بْنُ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيُّ، وَقِيلَ: قَتَلَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، وَلَيْسَ بِشَيْءٍ، وَالصَّحِيحُ أَنَّهُ قَتَلَهُ سِتَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ.

وَأَمَّا قَوْلُ مَنْ قَالَ: قَتَلَهُ شِمْرٌ وَعُمَرُ بْنُ سَعْدٍ؛ لِأَنَّ شِمْرًا هُوَ الَّذِي حَرَّضَ النَّاسَ عَلَى قَتْلِهِ، وَحَمَلَ بِهِمْ إِلَيْهِ، وَكَانَ عُمَرُ أَمِيرَ الْجَيْشِ فَنُسِبَ الْقَتْلُ إِلَيْهِ (أُسْدُ الْغَابَةِ: ج ۲ ص ۲۸، ذخائر العقبی: ص ۲۵۰). تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف، از امام صادق علیه السلام -): سِتان بن آنس نمی‌گذاشت که کسی به حسین علیه السلام، نزدیک شود و به هر کس که می‌آمد، حمله می‌کرد، مبادا سر او را جدا کند [و جایزه را ببرد]، تا آن که خود، سر حسین علیه السلام را [از تن] جدا کرد و آن را به خولی سپرد. ۲. جَعَلَ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ لَا يَدْنُو أَحَدٌ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا شَدَّ عَلَيْهِ مَخَافَةً أَنْ يُغْلَبَ عَلَى رَأْسِهِ، حَتَّى أَخَذَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَفَعَهُ إِلَى خَوْلِيٍّ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۳). تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): حسین علیه السلام - که مادرش فاطمه علیها السلام، دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود -، کشته شد. او را سِتان بن آنس نَخَعی کُشت و سرش را خولی بن یزید [به کوفه] آورد. ۳. قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَأُمُّهُ فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَتَلَهُ سِتَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ ثُمَّ الْأَصْبَحِيُّ، وَجَاءَ بِرَأْسِهِ خَوْلِيُّ بْنُ يَزِيدَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۸، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۴۹). تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم -): سِتان بن آنس نَخَعی، در آن حال [که حسین علیه السلام نیمه‌جان بود]، به او حمله کرد و با نیزه به او زخم زد. حسین علیه السلام به زمین افتاد. سِتان به خولی بن یزید أَصْبَحِي گفت: سرش را جدا کن! او خواست که این کار را بکند؛ اما ناتوان شد و لرزه گرفت.

سِتان بن آنس به او گفت: خدا، بازوانت را بشکند و دستانت را از تنت، جدا کند!

آن گاه، خودش پیاده شد و سر حسین علیه السلام را بُرید و از تن جدا کرد و سپس، آن را به خولی بن یزید سپرد. پیش از آن، حسین علیه السلام به وسیله شمشیر، چندین ضربه خورده بود. ۱. حَمَلَ عَلَيْهِ [أَيُّ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] فِي تِلْكَ الْحَالِ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ بْنِ عَمْرِو النَّخَعِيُّ، فَطَعَنَهُ بِالرُّمَحِ فَوَقَعَ، ثُمَّ قَالَ لِحَوْلِيٍّ بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ: احْتَزَّ رَأْسَهُ! فَأَرَادَ أَنْ يَفْعَلَ فَضَعُفَ فَأَرَعِدَ. فَقَالَ لَهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ: فَتَّ اللَّهُ عَضْدِيكَ، وَأَبَانَ يَدِيكَ، فَتَزَلَّ إِلَيْهِ فَذَبَحَهُ وَاحْتَزَّ رَأْسَهُ. ثُمَّ دَفَعَ إِلَى خَوْلِيٍّ بْنِ يَزِيدَ، وَقَدْ ضَرَبَ قَبْلَ ذَلِكَ بِالْثِيُوفِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۳، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۹). تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم -): مردم به سِتان بن آنس گفتند: حسین، فرزند علی و پسر فاطمه، دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کُشتی. بزرگ‌ترین عرب را کُشتی. او آمده بود تا اینان را از [تخت] سلطنتشان، به زیر بکشد. پس نزد فرماندهان برو و پاداشت را از آنها بخواه که اگر همه بیت المال را به تو بدهند، در برابر کُشتن حسین علیه السلام، اندک است.

او که جسور و شاعر و کم‌عقل بود، با اسبش آمد و آمد تا بر در خیمه عمر بن سعد ایستاد و با بالاترین صدایش، فریاد کشید: طلا- و نقره، بر رکابم بریز که من، پادشاه باحشمت را کُشتم؛ آن که بهترین پدر و مادر را داشت و به گاه بر شمردن نَسَب، بهترین نَسَب را داشت. عمر بن سعد گفت: گواهی می‌دهم که تو دیوانه‌ای و هرگز بهبود نیافته‌ای! او را نزد من بیاورید.

چون او را به درون [خیمه] آوردند، با چوب‌دستی، او را زد و سپس گفت: ای دیوانه! این سخنان، چیست که می‌گویی؟! بدان که - به خدا سوگند -، اگر ابن زیاد، این را از تو بشنود، گردنت را می‌زند! ۲. قَالَ النَّاسُ لِسِتَانِ بْنِ أَنَسٍ: قَتَلْتَ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنَ فَاطِمَةَ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَتَلْتَ أَعْظَمَ الْعَرَبِ خَطَرًا، جَاءَ إِلَى هَؤُلَاءِ يُرِيدُ أَنْ يُزِيلَهُمْ عَنِ

مَلِكِهِمْ ، فَأَتِ أُمَرَاءُكَ فَاطْلُبْ ثَوَابَكَ مِنْهُمْ ، لَوْ أَعْطَوْكَ بُيُوتَ أَمْوَالِهِمْ فِي قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ قَلِيلًا .
 فَأَقْبَلَ عَلَى فَرَسِهِ - وَكَانَ شُجَاعًا شَاعِرًا - وَكَانَتْ بِهِ لَوْثَةٌ ، فَأَقْبَلَ حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ فُسْطَاطِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ :
 أَوْقِرْ رِكَابِي فَضَّةً وَذَهَبًا أَنَا قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحِبَّابَا قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أَمَّا وَأَبَا وَخَيْرُهُمْ إِذْ يُنْسَبُونَ نَسَبًا فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ : أَشْهَدُ أَنَّكَ
 لَمَجْنُونٌ مَا صَبَحْتَ قَطُّ ! أَدْخُلْهُ عَلَيَّ ، فَلَمَّا أَدْخَلَ حَذَفَهُ بِالْقَضِيبِ ، ثُمَّ قَالَ : يَا مَجْنُونُ ! أَتَتَكَلَّمُ بِهَذَا الْكَلَامِ ؟ ! أَمَا وَاللَّهِ لَوْ سَجَّعَكَ
 ابْنُ زِيَادٍ لَضَرَبَ عُنُقَكَ (تاريخ الطبري : ج ۵ ص ۴۵۴ ، الكامل في التاريخ : ج ۲ ص ۵۷۳) .

۱۹ / ۳ - مشارکت سنان و خولی

شرح الأخبار : حسین علیه السلام ، زخم‌های فراوانی برداشته بود ؛ اما با همه ناتوانی بر اثر آن زخم‌ها ، ایستاد . دشمنان ، مدتی دراز
 از نزدیک شدن به او ، خودداری کردند . سپس ، او را در میان تیرهای خود گرفتند و سنان بن انس نخعی ، با نیزه به او حمله کرد و
 آن را در [بدن] او فرو کرد و خولی بن یزید اصبحی از قبیله حمیر ، کار را تمام کرد و سر امام علیه السلام را [از تن] جدا کرد و نزد
 عبید الله بن زیاد آورد . ۱. جَرَحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جِرَاحَاتٍ كَثِيرَةً . وَثَبَّتَ لَهُمْ وَقَدْ أَوْهَنْتَهُ الْجِرَاحُ ، فَأَحْجَمُوا عَنْهُ مَلِيًّا ، ثُمَّ تَعَاوَرُوهُ رَمِيًّا
 بِالْبَلْبَلِ ، وَحَمَلَ عَلَيْهِ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ فَطَعَنَهُ ، فَأَثْبَتَهُ ، وَأَجْهَزَ خَوْلِيُّ بْنُ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيُّ مِنْ حَمِيرٍ وَاحْتَزَّ رَأْسَهُ ، وَأَتَى عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ
 زِيَادٍ (شرح الأخبار : ج ۳ ص ۱۵۵) . أنساب الأشراف (- به نقل از عوانه بن حکم -) : حسین علیه السلام ، در کربلا کشته شد .
 سنان بن انس ، او را کشت و خولی بن یزید ، سرش را [از تن] جدا کرد و نزد ابن زیاد آورد . او هم آن را همراه مُحَفِّزِ بْنِ ثَعْلَبَةَ ،
 برای یزید فرستاد . ۲. قَتَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَاءَ ، قَتَلَهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ ، وَاحْتَزَّ رَأْسَهُ خَوْلِيُّ بْنُ يَزِيدَ ، وَجَاءَ بِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ ، فَبَعَثَ
 بِهِ إِلَى يَزِيدَ مَعَ مُحَفِّزِ بْنِ ثَعْلَبَةَ (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۱۸ ، الفتوح : ج ۵ ص ۱۱۹) . سیر أعلام النبلاء : سنان بن انس نخعی ،
 نیزه‌ای در ترقوه امام حسین علیه السلام ، فرو کرد و سپس ، آن را [بیرون کشید] و در سینه او فرو بُرد . حسین علیه السلام [بر زمین
] افتاد و خولی [بن یزید] اصبحی ، سرش را [از تن] جدا کرد . خدا از آن دو خوشنود مباد ۳! طَعَنَهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ] سِنَانُ
 بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ فِي تَرْقُوتهِ ، ثُمَّ طَعَنَهُ فِي صَدْرِهِ فَحَزَّ ، وَاحْتَزَّ رَأْسَهُ خَوْلِيُّ الْأَصْبَحِيُّ لَا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا (سیر أعلام النبلاء : ج ۳ ص
 ۲۹۹ و ۳۰۲ ، الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۷۳) . المعجم الكبير (- به نقل از زبیر بن بکّار -) : سنان
 بن انس نخعی ، حسین علیه السلام را کشت و خولی بن یزید اصبحی ، از قبیله حمیر ، کارش را تمام کرد و سرش را جدا نمود و
 نزد عبید الله آورد . ۴. قَتَلَهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ] سِنَانُ بْنُ أَبِي أَنَسٍ النَّخَعِيُّ ، وَأَجْهَزَ عَلَيْهِ خَوْلِيُّ بْنُ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيُّ مِنْ حَمِيرٍ ، وَحَزَّ
 رَأْسَهُ وَأَتَى بِهِ عُبَيْدَ اللَّهِ (المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۱۷ ح ۲۸۵۲ ، العقد الفريد : ج ۳ ص ۳۶۶) .

۱۹ / ۴ - مشارکت شمر و سنان

خولی بن یزید اصبحی ، بر حسین بن علی علیه السلام ضربه زد ، شمر بن ذی الجوشن ، او را تگه تگه کرد و سنان بن انس نخعی ،
 سرش را [از تن] جدا کرد . ۱۰. الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ضَرَبَهُ خَوْلِيُّ بْنُ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيُّ ، قَطَعَهُ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ ، وَحَزَّ رَأْسَهُ
 سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ (لباب الأنساب : ج ۱ ص ۳۹۶) .

۱. صحیح ، آن است که امّ کلثوم ، خواهر امام حسین علیه السلام است .

۱۹ / ۵ - مشارکت خولی و سنان و شمر

المناقب ، ابن شهر آشوب : عمر بن سعد بن ابی وقاص و خولی بن یزید اصبحی ، حسین علیه السلام را کشتند و سنان بن انس نخعی و شمر بن ذی الجوشن ، سرش را [از تن] جدا کردند ۲. قَتَلَهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ أَبِي وَقَّاصٍ وَخَوْلِيُّ بْنُ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيُّ ، وَاجْتَزَّ رَأْسَهُ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ وَشِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۷۷ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۱۹۸ ح ۱۵) .

۱۹ / ۶ - مردی از قبیله مذحج

تاریخ الطبری (- به نقل از عمار دهنی ، از امام باقر علیه السلام ، جنگید تا کشته شد . دروذهای خدا بر او باد ! مردی از مذحج ، او را کشت و سرش را جدا کرد و نزد عبید الله [بن زیاد] آورد ۳. فَقَاتَلَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام] حَتَّى قُتِلَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ ، قَتَلَهُ رَجُلٌ مِنْ مَذْحِجٍ ، وَخَزَّ رَأْسَهُ وَانْطَلَقَ بِهِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۹۰ ، تهذیب الکمال : ج ۶ ص ۴۲۸) .

۲۰ / ۹ بازگشت اسب بی سوار

الأمالی ، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور ، از امام صادق ، از پدرش امام باقر ، از امام زین العابدین علیهم السلام -) : اسب حسین علیه السلام ، جلو رفت تا یال و پیشانی‌اش از خون حسین ، رنگین شد ، و می‌تاخت و شیهه می‌کشید . دختران پیامبر صلی الله علیه و آله ، شیهه‌اش را شنیدند و بیرون دویدند . اسب را بدون سوار دیدند و فهمیدند که حسین علیه السلام ، کشته شده است .

ام کلثوم ، دختر ۴ حسین علیه السلام ، [از خیمه] بیرون آمد و در حالی که دست بر سر نهاده بود ، ناله می‌کرد و می‌گفت : وا محمدا ! این ، حسین علیه السلام است که بی عمامه و ردا در صحرا افتاده است ۵. أَقْبَلَ فَرَسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام حَتَّى لَطَخَ عُرقَهُ وَنَاصِيَتَهُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، وَجَعَلَ يَرْكُضُ وَيَصْهَلُ ، فَسَمِعَ بَنَاتُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صَهِيلَهُ ، فَخَرَجْنَ فَإِذَا الْفَرَسُ بِلَا رَاكِبٍ ، فَعَرَفْنَ أَنَّ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَام قَدْ قُتِلَ .

وخرجت أم كلثوم بنت الحسين عليه السلام ، واضعة يدها على رأسها ، تندب وتقول : وا محمدا ! هذا الحسين بالعراء ، قد سيلب العمامة والرداء (الأمالی ، صدوق : ص ۲۲۶ ح ۲۳۹ ، روضة الواعظين : ص ۲۰۹ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام) .

مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : اسب حسین علیه السلام ، از دست دشمنان گریخت . پیش آمد و پیشانی‌اش را بر خون حسین علیه السلام نهاد و به تاخت رفت تا به خیمه زنان رسید . شیهه می‌کشید و سرش را به زمین جلوی خیمه می‌کوفت . هنگامی که خواهران حسین علیه السلام و دختران و خانواده‌اش ، کسی را روی اسب ندیدند ، صدا به ناله و صجّه ، بلند کردند و أم کلثوم ، دست بر فرق سرش نهاد و فریاد بر آورد : وا محمدا ! وا جدّا ! وا نبیّا ! وا ابا قاسما ! وا علیّا ! وا جعفرّا ! وا حمزتا ! وا حسّنا ! این ، حسین است که در صحرای کربلا ، بر خاک افتاده است ، سر از پشت بریده و عمامه و ردا ، رُبوده ! سپس ، از حال رفت ۱۰. أَقْبَلَ فَرَسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، وَقَدْ عَدَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ أَنْ لَا يُؤْخَذَ ، فَوَضَعَ نَاصِيَتَهُ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، وَذَهَبَ يَرْكُضُ إِلَى خِيَمَةِ النِّسَاءِ ، وَهُوَ يَصْهَلُ وَيَضْرِبُ بِرَأْسِهِ الْأَرْضَ عِنْدَ الْخِيَمَةِ .

فَلَمَّا نَظَرَتْ أَخَوَاتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام وَبَنَاتُهُ وَأَهْلُهُ إِلَى الْفَرَسِ لَيْسَ عَلَيْهِ أَحَدٌ ، رَفَعْنَ أَصْوَاتَهُنَّ بِالْصُّرَاخِ وَالْعَوِيلِ ، وَوَضَعَتْ أُمُّ كُلْثُومُ يَدَهَا عَلَى أُمِّ رَأْسِهَا وَنَادَتْ : وا محمدا ! وا جدّا ! وا نبیّا ! وا أبا القاسمّاه ! وا علیّاه ! وا جعفرّاه ! وا حمزّاه ! وا حسّناه ! هذا حسین بالعرا ، صیریع بکربلا ، محزوز الرأس من القفا ، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ ! ثُمَّ غَشِيَ عَلَيْهَا (مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۳۷ ، الفتوح : ج ۵ ص ۱۱۹) . المزار الكبير (- در «زیارت ناحیه مقدسه» -) : و اسبت ، به شتاب گریخت و با شیهه و گریان ، آهنگ خیمه‌هایت را کرد . هنگامی که زنان ، اسبت را خوار و پریشان ، و زین تو را بر آن ، واژگون دیدند ، از پرده بیرون آمدند

، موهایشان را پریشان کرده ، بر گونه‌های خود زدند ، صورت‌های خود را گشودند و ناله ، سر دادند و پس از عزتمندی ، خوار شدند و به سوی قتلگاهت شتافتند .

شمر ، بر سینه‌ات نشسته و شمشیرش را در گودی گلویت ، فروبرده است و محاسن سپیدت را به دستش گرفته است و با شمشیر هندی خود ، تو را ذبح می‌کند . حواس تو ، آرام گرفته است و نفس‌هایت ، آهسته گشته است و سرت ، بر بالای نیزه رفته است . ۲. وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا ، وَإِلَى خِيَامِكَ قاصِداً ، مُحِمِّمًا بَاكِياً . فَلَمَّا رَأَيْنَ النَّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْزِيًّا ، وَنَظَرْنَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُوتًا ، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ ، نَاشِئَاتِ الشُّعُورِ ، عَلَى الْخُدُودِ لَا طِمَاطٍ ، لِلْوُجُوهِ سَافِرَاتٍ ، وَبِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ ، وَبَعْدَ الْعِزِّ مُذَلَّلَاتٍ ، وَإِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتٍ ، وَالشُّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ ، مَوْلُغٌ سَيْفَهُ عَلَى نَحْرِكَ ، قَابِضٌ عَلَى شَيْتِكَ بِيَدِهِ ، ذَابِحٌ لَكَ بِمُهَنْدِهِ ، قَدْ سَكَنْتَ حَوَاشِيكَ ، وَخَفَيْتَ أَنْفَاسِيكَ ، وَرَفَعَ عَلَى الْقَنَا رَأْسُكَ (المزار الكبير: ص ۵۰۴ ح ۹. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ص ۹۰۶ ح ۲۱۰۹ «زیارت نخست، به روایت المزار الكبير»).

سخنی در باره تعداد شهدای کربلا

اشاره

تعداد دقیق شهدای کربلا-، مشخص نیست . از این رو ، برای رسیدن به عددی نزدیک به واقع ، نام کسانی را که در منابع نسبتاً معتبر ، در زمره شهدای کربلا شمرده شده‌اند ، در این جا می‌آوریم . گفتنی است که شهدای واقعه کربلا را به چهار دسته ، می‌توان تقسیم کرد :

دسته اول : شهدای کربلا از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

این عده ، عبارت اند از :

۱. آنس بن حارث

۲. عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری ۱۰.

۱. احتمالاً افراد دیگری هم از صحابه پیامبر در سپاه امام علیه السلام بوده‌اند ، چنان که در باره افرادی نظیر : حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه و هانی بن عروه و عبد الله بن یقطر ، ادّعا شده که صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله بوده‌اند (إبصار العین : ص ۲۲۱) ؛ اما بر اساس مدارکی که فعلاً در دست اند ، تنها در باره صحابی بودن این دو نفر می‌توان با قطعیت، سخن گفت.

دسته دوم : شهدای کربلا از یاران امام علی علیه السلام

این عده ، عبارت اند از :

۳. ابو ثمامه عمرو بن عبد الله صائدی

۴. حبیب بن مظاهر اسدی

۵. زاهر ، غلام عمرو بن حمق

۶. عمار بن ابی سلامه دالانی

۷. سعد بن حارث خُزاعی ، غلام امیر مؤمنان علیه السلام

۸. عبد الله بن عُمیر کَلْبی

۹. کُردوس بن زهیر

۱۰. نافع بن هلال جملی .

دسته سوم : شهدای کربلا از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

این عده ، عبارت اند از :

۱۱. علی اکبر

۱۲. عبد الله (علی اصغر)

۱۳. عبد الله بن علی

۱۴. عثمان بن علی

۱۵. جعفر بن علی

۱۶. عبّاس بن علی

۱۷. ابو بکر بن علی

۱۸. محمّد بن علی

۱۹. ابو بکر بن حسن

۲۰. عبد الله بن حسن

۲۱. قاسم بن حسن

۲۲. جعفر بن عقیل

۲۳. عبد الرحمان بن عقیل

۲۴. عبد الله بن عقیل

۲۵. محمّد بن ابی سعید بن عقیل

۲۶. عبد الله بن مسلم بن عقیل

۲۷. محمّد بن عبد الله بن جعفر

۲۸. عون بن عبد الله بن جعفر .

در گزارش‌های نادر ، افراد دیگری نیز در شمارِ شهدای خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله (بنی هاشم) آمده‌اند ، از جمله :

۲۹. ابراهیم بن علی ۱

۳۰. عبّاس اصغر بن علی ۲

۳۱. جعفر بن علی ۳

۳۲. عبد الله اکبر بن علی ۴

۱. لباب الأنساب : ج ۱ ص ۴۰۰ ، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۲ ؛ العقد الفرید : ج ۳ ص ۳۷۰ ، الإمامة و السياسة : ج ۲

ص ۱۲ ، مقاتل الطالبيين : ص ۹۱ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۴۷ . ۲. تهذيب الكمال : ج ۲۰ ص ۴۷۹ ، تاریخ

خلیفه بن خیاط : ص ۱۷۹ . ۳. الثقات ، ابن حبان : ج ۲ ص ۳۱۰ و در صفحه ۳۱۱ از همین کتاب ، آمده که مادرش لیلی ، نوه ابو سفیان و دختر ابو مُرّه بن عروه بن مسعود ثقفی (پسر عموی مختار بن ابی عبید بن مسعود) بود . ۴. الثقات ، ابن حبان : ج ۲ ص ۳۱۰ و در صفحه ۳۱۱ از همین کتاب ، آمده که مادرش لیلی ، نوه ابو سفیان و دختر ابو مُرّه بن عروه بن مسعود ثقفی (پسر عموی مختار بن ابی عبید بن مسعود) بود .

۳۳. عبد الله اصغر بن علی ۱

۳۴. عبید الله بن علی ۲

۳۵. عمر بن علی ۳

۳۶. عتیق بن علی ۴

۳۷. قاسم بن علی ۵

۳۸. بشر بن حسن ۶

۳۹. عمر بن حسن ۷

۴۰. ابو بکر بن حسین ۸

۴۱. ابو بکر بن قاسم بن حسین ۹

۴۲. ابراهیم بن حسین ۱۰

۴۳. جعفر بن حسین ۱۱

۱. المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۲ (که در آن ، نامی از عبد الله فرزند اُمّ البنین نیامده و ممکن است این ، همان باشد) .
 ۲. الإرشاد : ج ۱ ص ۳۵۵ و ج ۲ ص ۱۲۵ ، مجموعه نفیسه : ص ۱۰۸ (تاج الموالد) ، المزار ، شهید اوّل : ص ۱۴۹ ، إعلام الوری : ج ۱ ص ۳۹۶ ، کشف الغمّه : ج ۲ ص ۶۶ ؛ تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۱۵۳ ، تهذیب الکمال : ج ۲۰ ص ۴۷۹ ، الفصول المهمّه : ص ۱۳۹ . در تعدادی از منابع آمده که او در مذار، کشته شده است (ر . ک : تاریخ الطبری : ج ۶ ص ۱۱۵ و ج ۵ ص ۱۵۴ ، الطبقات الکبری : ج ۳ ص ۱۹ و ج ۵ ص ۱۱۷ ، أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۴۱۲ ، جمهره أنساب العرب : ص ۳۸ ، نسب قریش : ص ۴۴ ، مقاتل الطالبیین : ص ۹۲ ، مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۱۷۴ ، صفه الصفوة : ج ۱ ص ۱۳۰ ؛ المجدی : ص ۱۷ . در سرائر (ج ۱ ص ۶۵۶) آمده است : شیخ مفید در کتاب الإرشاد گفته که عبید الله بن نهشلیه ، با برادرش حسین علیه السلام در کربلا شهید شد و این بی تردید ، خطای فاحشی است ؛ زیرا عبید الله بن نهشلیه ، جزو سپاه مُصعب بن زبیر و از یاران او بود و یاران مختار بن ابی عبید ، او را در مذار کشتند . ۳. ر . ک : ص ۲۱۲ (فصل پنجم : شهادت فرزندان امیر مؤمنان علیه السلام / یادآوری) . ۴. سیر أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۳۲۰ ، تاریخ الإسلام ، ذهبی : ج ۵ ص ۲۱ ، تهذیب الکمال : ج ۲۰ ص ۴۷۹ . ۵. المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۰۷ . ۶. المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۲ . ۷. المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۲ ؛ مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۴۸ . ۸. ر . ک : ص ۲۲۳ (فصل ششم / ابو بکر بن حسن علیه السلام) . ۹. تاریخ خلیفه بن خیاط : ص ۱۷۹ . ۱۰. المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۳ . ۱۱. الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة) : ج ۱ ص ۴۷۶ ؛ المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۳ .

----- حمزه بن حسین ۱

۴۵. زید بن حسین ۲

۴۶. قاسم بن حسین ۳

۴۷. محمد بن حسین ۴

۴۸. عمر بن حسین ۵

۴۹. محمد بن عقیل ۶

۵۰. محمد بن عبد الله بن عقیل ۷

۵۱. حمزه بن عقیل ۸

۵۲. علی بن عقیل ۹

۵۳. عون بن عقیل ۱۰

۵۴. جعفر بن محمد بن عقیل ۱۱

۵۵. ابو سعید بن عقیل ۱۲

۵۶. ابراهیم بن مسلم بن عقیل ۱۳

۵۷. محمد بن مسلم بن عقیل ۱۴

۱. المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۳ . ۲. همان . ۳. المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۰۸ ؛ در أنساب الأشراف (ج ۳ ص ۴۲۲) ، «قاسم بن حسن» را ذکر نکرده و احتمال تصحیف ، قوی است . ۴. المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۳ ؛ تذکره الخواص : ص ۲۷۷ . ۵. المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۳ . ۶. أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۲۸ و ۴۱۴ ، الأخبار الطوال : ص ۲۵۷ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۴۸ . ۷. نسب قریش : ص ۴۵ ، مقتل الإمام أمير المؤمنين علی بن أبی طالب ، ابن ابی الدنيا : ص ۱۲۲ ؛ لباب الأنساب : ج ۱ ص ۳۳۴ . ۸. المجدی : ص ۳۰۸ . ۹. مقاتل الطالبیین : ص ۹۸ ، لباب الأنساب : ج ۱ ص ۴۰۲ . ۱۰. أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۲۲ ، تذکره الخواص : ص ۲۵۵ ؛ المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۲ . ۱۱. مقاتل الطالبیین : ص ۹۸ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۴۸ ؛ المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۲ . ۱۲. المجدی : ص ۳۰۸ . ۱۳. الأمالی ، صدوق : ص ۱۴۳ ح ۱۴۵ . ۱۴. مقاتل الطالبیین : ص ۹۷ ، تذکره الخواص : ص ۲۵۵ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۴۸ ، کفایه الطالب : ص ۴۴۷ ؛ الأمالی ، صدوق : ص ۱۴۳ ح ۱۴۵ ، لباب الأنساب : ج ۱ ص ۳۳۵ و ۴۰۲ ، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۰۶ و ۱۱۲

۵۸. عبد الرحمان بن مسلم بن عقیل ۱

۵۹. عبید الله بن مسلم بن عقیل ۲

۶۰. ابو عبد الله بن مسلم بن عقیل ۳

۶۱. علی بن مسلم بن عقیل ۴

۶۲. ابراهیم بن جعفر ۵

۶۳. ابو بکر بن عبد الله بن جعفر ۶

۶۴. عون اصغر بن عبد الله بن جعفر ۷

۶۵. حسین بن عبد الله بن جعفر ۸

۶۶. عبید الله بن عبد الله بن جعفر ۹

۶۷. عون بن جعفر بن جعفر ۱۰

۶۸. محمد بن جعفر ۱۱

۱. تاریخ خلیفه بن خیاط : ص ۱۷۹ ، سیر أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۳۲۰ ، نسب قریش : ص ۸۴ ، مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۴۷ . ۲. الإقبال : ج ۳ ص ۷۶ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۶۸ . ۳. مصباح الزائر : ص ۲۸۱ ، بحار الأنوار : ج ۱۰۱ ص ۲۷۱ . ۴. لباب الأنساب : ج ۱ ص ۳۳۵ . ۵. مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۴۹ . ۶. أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۳۲۵ ، شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید : ج ۱۵ ص ۲۳۷ . گفته شده که در واقعه «حَـرَّه» کشته شده است (ر. ک: مقاتل الطالبیین : ص ۱۲۲ ، جمهره أنساب العرب : ص ۶۸) . ۷. نسب قریش: ص ۸۳ ، جمهره أنساب العرب : ص ۶۸ . ۸. نسب قریش : ص ۸۳ ، جمهره أنساب العرب : ص ۶۸ . ۹. مقاتل الطالبیین : ص ۹۶ ، مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۴۸ ، کفایه الطالب : ص ۴۴۶ ؛ المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۰۶ و ۱۱۲ . ۱۰. أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۲۹۹ ؛ المجدی : ص ۲۹۶ ، لباب الأنساب : ج ۱ ص ۳۶۱ ، عمده الطالب : ص ۳۶ . گفته شده که در شوشتر کشته شده است (ر. ک: أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۲۹۹ ؛ المجدی : ص ۲۹۶ ، المعارف ، ابن قتیبه : ص ۲۰۶ ، الإصابه : ج ۴ ص ۴۱۹ ، ذخائر العقبی : ص ۳۶۷) و نیز گفته شده که در صفین ، کشته شده است (ر. ک: أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۲۹۹) . ۱۱. أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۲۹۹ ، مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۴۹ ؛ در المجدی (ص ۲۹۶) و عمده الطالب (ص ۳۶) ، «محمد الأصغر» آمده ، رجال ابن داود : ص ۱۶۷ . گفته شده که در شوشتر کشته شده است (ر. ک: أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۲۹۹ ، المعارف ، ابن قتیبه : ص ۲۰۶ ، الإصابه : ج ۶ ص ۷ ، ذخائر العقبی : ص ۳۶۷) . نیز گفته شده که در صفین کشته شده است (ر. ک: أنساب الأشراف : ج ۲ ص ۲۹۹ ؛ لباب الأنساب : ج ۱ ص ۳۶۱) .

۶۹. محمد بن عباس ۱

۷۰. احمد بن محمد هاشمی .

۱. المناقب ، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۲ . ۲. المناقب ، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۵ . ابن شهر آشوب ، از او رَجَزی نقل نموده ؛ ولی از کشته شدن او سخن نمی گوید .

دسته چهارم : شهدای کربلا از باران امام حسین علیه السلام

۷۱. ابراهیم بن حُصَین اسدی

۷۲. برادرزاده حُذَیفَه بن اَسید غِفاری

۷۳. ابو هَیّاج

۷۴. اَدَهَم بن امیه

۷۵. انیس بن مَعْقِل أَصْبَحی

۷۶. بُریر بن خُضیر

۷۷. بشیر بن عمرو خَضَرَمی

۷۸. جابر بن حَجّاج

۷۹. جَبَلَةُ بن علی شیبانی
۸۰. جُنَادَةُ بن حارث
۸۱. جُنْدَب بن حجیر
۸۲. جوانی که پدرش شهید شده بود
۸۳. جون ، غلام ابو ذر
۸۴. جَوین بن مالک
۸۵. حارث بن اِمْرُؤ القیس
۸۶. حارث بن نَبْهان ، غلام حمزۀ بن عبد المطلب
۸۷. حتوف بن حارث
۸۸. حَجَّاج بن زید
۸۹. حَجَّاج بن مَسْرُوق
۹۰. حُزَّ بن یزید ریاحی
۹۱. حَلَّاس بن عمرو
۹۲. نُعْمان بن عمرو
۹۳. حَنْظَلَةُ بن اسعد شبامی
۹۴. رافع ، هم‌پیمان بنی شنده
۹۵. رُمَیْث بن عمرو
۹۶. زُهَیْر بن بِشْر خَثْعَمی
۹۷. زُهَیْر بن سلیم اَزْدی
۹۸. زُهَیْر بن قَین بَجَلی
۹۹. زید بن مَعْقِل
۱۰۰. سالم ، هم‌پیمان ابن مدنیّه
۱۰۱. سعد بن حنظله تمیمی
۱۰۲. سعید بن عبد الله حنفی
۱۰۳. سعید بن کَرْدَم
۱۰۴. سلیمان ، غلام امام حسین علیه السلام
۱۰۵. سلیمان بن ربیعہ
۱۰۶. سَوَّار بن ابی حمیر
۱۰۷. سُویْد بن عمرو بن ابی مُطاع
۱۰۸. سیف بن حارث جابری
۱۰۹. سیف بن مالک
۱۱۰. شَبِیب بن عبد الله نَهْشَلی
۱۱۱. شوذَب ، هم‌پیمان بنی شاکر

۱۱۲. ضَبَاب بن عامر
۱۱۳. ضَرغامه بن مالک
۱۱۴. عابِس بن ابی شَیب شاکری
۱۱۵. عامر بن مسلم
۱۱۶. سالم ، غلام عامر بن مسلم ۱۱۷. عباد بن ابی مهاجر
۱۱۸. عبد الرحمان بن عبد الله أَرْحَبِي (يَزْنِي)
۱۱۹. عبد الله بن قيس غِفَارِي
۱۲۰. عبد الرحمان بن قيس غِفَارِي
۱۲۱. عُقْبَةُ بن صِلَت
۱۲۲. عَمَّار بن حَسَّان طَائِي
۱۲۳. عمران بن كعب
۱۲۴. عمر بن أَحَدُوْث خَضَرْمِي
۱۲۵. عمر بن خالد صَيِّداوِي
۱۲۶. سعد ، غلام عمر بن خالد صَيِّداوِي
۱۲۷. عمرو بن خالد أَرْدِي
۱۲۸. خالد بن عمرو أَرْدِي
۱۲۹. عمرو بن ضَبِيْعَه
۱۳۰. عمرو بن عبد الله جُنْدَعِي
۱۳۱. عمرو بن قَرظَه انصاري
۱۳۲. عُمَيْر (/ عمرو) بن عبد الله مَذْحِجِي
۱۳۳. غلام ترك
۱۳۴. قارب ، غلام امام حسين عليه السلام
۱۳۵. قاسم بن حبيب أَرْدِي
۱۳۶. قَعْنَب بن عمرو نَمِرِي
۱۳۷. كِنَانَةُ بن عَتِيق
۱۳۸. مالک بن عبد بن سَرِيع جابري
۱۳۹. مُجَمِّع بن زياد
۱۴۰. مُجَمِّع بن عبد الله عَائِذِي
۱۴۱. پسر مُجَمِّع بن عبد الله عَائِذِي
۱۴۲. مسعود بن حَجَّاج
۱۴۳. عبد الرحمان بن مسعود بن حَجَّاج
۱۴۴. مُسَلِّم بن عَوْسَجَه اسدي
۱۴۵. مُسَلِّم (/ أَسْلَم) بن كثير

۱۴۶. مُنَجِّح ، غلام امام حسین علیه السلام

۱۴۷. نَعِیم بن عَجَلان

۱۴۸. هَفْهَف بن مُهَنْد راسبی

۱۴۹. هَمَام بن سَلَمَه قَانِصی (قایضی)

۱۵۰. وَهَب بن وهب

۱۵۱. یحیی بن سلیم مازنی

۱۵۲. ابو شعشا ، یزید بن زیاد بن مُهَاصِر

۱۵۳. یزید بن نَبِیط عبدی

۱۵۴. عبد الله بن یزید بن نَبِیط عبدی

۱۵۵. عبید الله بن یزید بن نَبِیط عبدی .

افزون بر اسامی یاد شده ، افراد دیگری نیز جزو شهدای کربلا گزارش شده‌اند که به دلیل معتبر نبودن منابع گزارش‌ها ، از ذکر آنها ، صرف نظر کردیم .

بخش ششم : پس از شهادت

فصل یکم : نهایت سنگ‌دلی

۱ / ۱ تاراج کردن وسایل امام علیه السلام

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مِخْنَف ، از امام صادق علیه السلام -) : لباسی را که به تن حسین علیه السلام بود ، به تاراج بردند . بحر بن کعب ، شلوار ایشان را برداشت و قیس بن اشعث ، قطیفه‌ایشان را بُرد که از جنس خز بود و از آن پس ، «قیس قطیفه» نامیده شد . مردی از قبیله بنی اُود ، به نام اَسود ، کفش‌های ایشان و مردی از قبیله بنی نَهشل بن دارم ، شمشیر ایشان را به تاراج برد . شمشیر ایشان ، بعدها به دست خانواده حبیب بن بُدیل افتاد . ۲. سَلَبُ الْحُسَيْنِ علیه السلام ما كَانَ عَلِيهِ ، فَأَخَذَ سَرَاوِيلَهُ بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ ، وَأَخَذَ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ قَطِيفَتَهُ - وَكَانَتْ مِنْ خَزٍّ ، وَكَانَ يَسِمِي بَعْدُ قَيْسَ قَطِيفَةً - وَأَخَذَ نَعْلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَوْدٍ ، يُقَالُ لَهُ : الْأَسْوَدُ ، وَأَخَذَ سَيْفَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي نَهْشَلٍ بِنِ دَارِمٍ ، فَوَقَعَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى أَهْلِ حَبِيبِ بْنِ بُدِيلٍ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۵۳ ، الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۷۲) . تاریخ الطبری (- به نقل از حُمَید بن مسلم -) : مردی از قبیله کِنده از تیره بنی بَدَاء ، به نام مالک بن نُسَیر ، به نزد حسین علیه السلام آمد و با شمشیر ، بر سر ایشان زد ، تا آن جا که کلاه زیر کلاه خود ایشان را شکافت . شمشیر به سر ایشان رسید و آن را خون انداخت و کلاه ، پر از خون شد . حسین علیه السلام به او فرمود : «دیگر با آن [دست] ، نخوری و ننوشی و خداوند ، تو را با ستمکاران ، محشور کند!» .

حسین علیه السلام آن کلاه را انداخت و کلاه دیگری خواست و آن را بر سر نهاد و عمامه پیچید ؛ اما ناتوان و بی‌حال شده بود . مرد کِنَبدی آمد و کلاه نخست را که از خز بود ، برداشت و پس از ماجرای کربلا ، آن را به زنش امّ عبد الله ، دختر خُر و خواهر حسین بن حُرّ بَدَی ، نشان داد و به او سپرد تا آن را از خون بشوید . زنش به او گفت : آیا لباس فرزند دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به درون خانه‌ام می‌آوری؟! آن را از من دور کن .

دوستانش می‌گویند که او همواره در بدبختی و نکبت به سر برد تا مرد ۳. إِنَّ رَجُلًا مِنْ كِنْدَةَ ، يُقَالُ لَهُ : مَالِكُ بْنُ النُّسَيْرِ مِنْ بَنِي بَدَاءٍ أَتَاهُ ، فَضَرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ بِالسَّيْفِ ، وَعَلَيْهِ بُرْنُسٌ لَهُ ، فَقَطَعَ الْبُرْنُسَ وَأَصَابَ السَّيْفُ رَأْسَهُ ، فَأَدْمَى رَأْسَهُ ، فَاِمْتَلَأَ الْبُرْنُسُ دَمًا .

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا أَكَلْتَ بِهَا وَلَا شَرِبْتَ، وَحَشَرَكَ اللَّهُ مَعَ الظَّالِمِينَ!

قال: فَأَلْقَى ذَلِكَ الثُّرَيْسَ، ثُمَّ دَعَا بِقَلَنْسُوهُ، فَلَبَسَهَا وَاعْتَمَ وَقَدْ أَعْيَا وَبَلَدَ، وَجَاءَ الْكِنْدِيُّ حَتَّى أَخَذَ الثُّرَيْسَ - وَكَانَ مِنْ خَزْ - فَلَمَّا قَدِمَ بِهِ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَى امْرَأَتِهِ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَةِ الْحُرِّ، أُخِيتَ حُسَيْنِ بْنِ الْحُرِّ الْبَدِيُّ، أَقْبَلَ يَغْسِلُ الثُّرَيْسَ مِنَ الدَّمِ. فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَسْلَبَ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَدْخُلُ بَيْتِي؟! أَخْرَجَهُ عَنِّي. فَذَكَرَ أَصْحَابُهُ أَنَّهُ لَمْ يَزَلْ فَقِيرًا بَشَرًا حَتَّى مَاتَ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۸، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۸).

۱. قטיפه: جامه یا پارچه پُر زردار (النهاية: ج ۴ ص ۸۴ ماده «قطف»).

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، وسایلش را به تاراج بردند. قَلَانِس نَهَشَلِی و جَمِيع بن خلق أودى، هر کدام، یکی از شمشیرهای ایشان را به تاراج بردند و بحر بن کعب تمیمی ملعون، شلوار ایشان را برداشت و ایشان را برهنه نهاد. قیس بن اشعث بن قیس کندی نیز قטיפه ایشان را برد و از این رو، به او قیس قטיפه می گفتند. أسود بن خالد أودی، کفش های ایشان را برد و جابر بن یزید، عمامه ایشان و مالک بن بشیر کندی نیز کلاه خز ایشان را به غارت برد. ۱. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ انْتَهَبَ ثَقْلَهُ، فَأَخَذَ سَيْفَهُ الْقَلَانِسُ النَّهْشَلِيُّ، وَأَخَذَ سَيْفًا آخَرَ جَمِيعُ بْنُ الْخَلْقِ الْأَوْدِيُّ، وَأَخَذَ سِرَاوِيلَهُ بَحْرُ - الْمَلْعُونُ - ابْنُ كَعْبِ التَّمِيمِيِّ، فَتَرَكَهُ مُجَرَّدًا، وَأَخَذَ قَطِيفَتَهُ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ، فَكَانَ يُقَالُ لَهُ: قَيْسُ قَطِيفَةٍ، وَأَخَذَ نَعْلَيْهِ الْأَسْوَدُ بْنُ خَالِدٍ الْأَوْدِيُّ، وَأَخَذَ عِمَامَتَهُ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ، وَأَخَذَ ثُرَيْسَهُ - وَكَانَ مِنْ خَزْ - مَالِكُ بْنُ بَشِيرٍ الْكِنْدِيُّ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۹، الرد على المتعصب العنيد: ص ۴۰). الإرشاد: سپس به تاراج کردن وسایل امام حسین علیه السلام روی آوردند. اسحاق بن حيوه حَضَرَمِي، پیراهن امام علیه السلام و أبجر بن کعب، شلوار ایشان و أَخْنَسُ بْنُ مَرْثَدٍ، عمامه ایشان و مردی از بنی دارم، شمشیر ایشان را به تاراج برد. اثاث و شتران و وسایل سفر امام علیه السلام و حتی زیورآلات زنان ایشان را نیز غارت کردند. ۲. ثُمَّ أَقْبَلُوا عَلَى سَلْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخَذَ قَمِيصَهُ إِسْحَاقُ بْنُ حَيَوَةَ الْحَضَرَمِيُّ، وَأَخَذَ سِرَاوِيلَهُ أَبْجَرُ بْنُ كَعْبٍ، وَأَخَذَ عِمَامَتَهُ أَخْنَسُ بْنُ مَرْثَدٍ، وَأَخَذَ سَيْفَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ، وَانْتَهَبُوا رَحْلَهُ وَإِبِلَهُ وَأَنْقَالَهُ، وَسَلَبُوا نِسَاءَهُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۲، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۶۹). مثير الأحزان: هنگامی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسید، مردم، سرگرم تاراج کردن وسایل امام علیه السلام شدند. قیس بن اشعث، قטיפه امام علیه السلام را گرفت که از این رو، قیس قטיפه نامیده شد. جابر بن یزید، عمامه ایشان را برد و گفته شده که عمامه را اخنس بن مَرثَد بن علقمه حَضَرَمِي برداشت و به سرش بست و کم عقل شد. مالک بن بشیر کندی نیز کلاه خز امام علیه السلام را برد و چون پیش همسرش آمد، زنش به او گفت: آیا تاراج شده از حسین علیه السلام را به درون خانه ام می آوری؟! و با هم کشمکش کردند. گفته شده: او هماره در فقر زیست تا مرد. و اسحاق بن حُویّه، پیراهن امام علیه السلام را برد و پیسی گرفت. روایت شده که در پیراهن ایشان، بیش از صد و ده جای اصابت تیر و نیزه و شمشیر یافتند، و به فرموده امام صادق علیه السلام، سی و سه جای نیزه، و سی و چهار جای ضربه شمشیر یافتند. عمر بن سعد، زره امام علیه السلام را که اندازه بدن ایشان بود، و بَجَدَلُ بْنُ سُلَيْمٍ کَلْبِي، انگشتر ایشان را بردند. بجدل [برای این کار، انگشت امام علیه السلام را قطع کرد. قَلَانِس نَهَشَلِی هم شمشیر امام علیه السلام را برداشت، و گفته شده که شمشیر را جَمِيع بن خلق أودی برد. ۱. لَمَّا قُتِلَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] مَالَ النَّاسِ إِلَى سَلْبِهِ يَنْهَبُونَهُ، فَأَخَذَ قَطِيفَتَهُ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ، فَسَمَّى قَيْسَ الْقَطِيفَةِ، وَأَخَذَ عِمَامَتَهُ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ، وَقِيلَ: أَخْنَسُ بْنُ مَرْثَدٍ بْنُ عَلْقَمَةَ الْحَضَرَمِيُّ، فَأَعْتَمَ بِهَا، فَصَارَ مَعْتَوَهَا، وَأَخَذَ ثُرَيْسَهُ مَالِكُ بْنُ بَشِيرٍ الْكِنْدِيُّ، وَكَانَ مِنْ خَزْ، وَأَتَى امْرَأَتَهُ، فَقَالَتْ لَهُ: أَسْلَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدْخُلُ بَيْتِي؟! وَاخْتَصَمَا. قِيلَ: لَمْ يَزَلْ فَقِيرًا حَتَّى هَلَكَ

وَأَخَذَ قَمِيصَهُ إِسْحَاقُ بْنُ حُوَيَّةَ، فَصَارَ أَبْرَصَ. وَرَوَى أَنَّهُ وَجِدَ فِي الْقَمِيصِ مِئَةً وَبِضْعَ عَشَرَ مَا بَيْنَ رَمِيَّةٍ وَطَعْنَةٍ وَضَرْبَةٍ. قَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَجِدَ بِهِ ثَلَاثٌ وَثَلَاثُونَ طَعْنَةً وَأَرْبَعٌ وَثَلَاثُونَ ضَرْبَةً.

وَأَخَذَ دِرْعَهُ الْبَتْرَاءَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، وَأَخَذَ خَاتَمَهُ بَجْدَلُ بْنُ سُلَيْمٍ الْكَلْبِيُّ، وَقَطَعَ إصْبَعَهُ، وَأَخَذَ سَيْفَهُ الْفَلَّاسُ النَّهْشَلِيُّ، وَقِيلَ: جُمِعَ بِنُ الْحَلْقِ الْأَوْدِيُّ (مثير الأحزان: ص ۷۶. نیز، ر.ک: شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۶۴ ح ۱۰۹۲ و ص ۱۶۵ ح ۱۰۹۴). الملهوف: آن گاه، به تاراج کردن جامه‌های امام حسین علیه السلام روی آوردند. اسحاق بن حوبه حضرمی - که خدا لعنتش کند -، پیراهن امام علیه السلام را برد و آن را پوشید؛ اما پیسی گرفت و مویش ریخت.... بحر بن کعب تیمی - که خدا لعنتش کند -، شلوار امام علیه السلام را به غارت برد و نقل شده که از دو پا، فلج و زمینگیر شد. اخنس بن مرثد بن علقمه حضرمی - که خدا لعنتش کند -، عمامه امام علیه السلام را برداشت و گفته شده که جابر بن یزید اودی - که خدا لعنتش کند -، عمامه را برد و به سرش پیچید و سبک مغز و کم عقل گردید. اسود بن خالد هم کفش‌های امام علیه السلام را تاراج کرد و بجدل بن سلیم کلبی - که خدا لعنتش کند -، انگشت امام علیه السلام را برداشت. او انگشت ایشان را که انگشت داشت، قطع کرد. [بعدها] مختار، او را دستگیر کرد و دست و پاهایش را برید و او را و نهاد تا در خونس بغلتد و هلاک شود. قطیفه خز امام علیه السلام را قیس بن اشعث - که خدا لعنتش کند - غارت کرد و زره کوتاه (تن پوش) امام علیه السلام را عمر بن سعد - که خدا لعنتش کند - برداشت و هنگامی که عمر بن سعد به قتل رسید، الملهوف: مختار، آن را به قاتل وی، ابو عمره، بخشید. جمیع بن خلق اودی، شمشیر امام علیه السلام را برد و گفته شده که مردی از بنی تمیم، به نام اسود بن حنظل - که خدا لعنتش کند -، آن را به تاراج برد در روایت [محمد] ابن سعد نیز آمده است که فلافس نهشلی، شمشیر ایشان را برد و محمد بن زکریا افزوده است که پس از آن، شمشیر به دست دختر حبیب بن بیدیل افتاد. این شمشیر به تاراج رفته، غیر از شمشیر ذو الفقار است که با دیگر چیزهای مشابهش، جزو گنجینه نبوت و امامت، مصون و محفوظ، نگاهداری می‌شود. راویان نیز در تصدیق همین نقل، مطالبی مشابه آن، گزارش کرده‌اند. ۱. ثُمَّ أَقْبَلُوا عَلَى سَلْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَخَذَ قَمِيصَهُ إِسْحَاقُ بْنُ حُوبَةَ الْحَضْرَمِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ، فَلَبِسَهُ، فَصَارَ أَبْرَصَ، وَامْتَعَطَ شَعْرُهُ... وَأَخَذَ سَرَاوِيلَهُ بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ التَّيْمِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ، وَرَوَى أَنَّهُ صَارَ زَمِنًا مُقْعَدًا مِنْ رَجُلِيهِ.

وَأَخَذَ عِمَامَتَهُ أَخْنَسُ بْنُ مَرْثَدٍ بْنِ عُلْقَمَةَ الْحَضْرَمِيِّ لَعَنَهُ اللَّهُ، وَقِيلَ: جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْأَوْدِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ، فَاعْتَمَّ بِهَا، فَصَارَ مَعْتَوَهَا، وَأَخَذَ نَعْلَيْهِ الْأَسْوَدُ بْنُ خَالِدٍ.

وَأَخَذَ خَاتَمَهُ بَجْدَلُ بْنُ سُلَيْمٍ الْكَلْبِيُّ لَعَنَهُ اللَّهُ، فَقَطَعَ إصْبَعَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْخَاتَمِ، وَهَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ، فَقَطَعَ يَدَيْهِ وَرَجُلِيهِ، وَتَرَكَهُ يَتَشَحَّطُ فِي دَمِهِ حَتَّى هَلَكَ.

وَأَخَذَ قُطِيفَةً لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ - كَانَتْ مِنْ خَزٍّ - قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ لَعَنَهُ اللَّهُ.

وَأَخَذَ دِرْعَهُ الْبَتْرَاءَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ، فَلَمَّا قُتِلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، وَهَبَهَا الْمُخْتَارُ لِأَبِي عَمْرَةَ قَاتِلِهِ.

وَأَخَذَ سَيْفَهُ جُمَيْعُ بْنُ الْخَلْقِ الْأَوْدِيُّ، وَقِيلَ: رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ، يُقَالُ لَهُ: الْأَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ لَعَنَهُ اللَّهُ.

وفی روایت ابن سعد: أَنَّهُ أَخَذَ سَيْفَهُ الْفَلَّاسُ النَّهْشَلِيُّ، وَزَادَ مُحَمَّدُ بْنُ زَكْرِيَا: أَنَّهُ وَقَعَ بَعْدَ ذَلِكَ إِلَى بِنْتِ حَبِيبِ بْنِ بَيْدِيلٍ، وَهَذَا السَّيْفُ الْمَنْهُوبُ لَيْسَ بِذِي الْفَقَارِ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ كَانَ مَذْخُورًا وَمَصُونًا مَعَ أَثَالِهِ مِنْ ذَخَائِرِ النَّبُوَّةِ وَالْإِمَامَةِ، وَقَدْ نَقَلَ الرَّوَاةُ تَصْدِيقَ مَا قُلْنَا وَصُورَةَ مَا حَكَيْنَاهُ (الملهوف: ص ۱۷۷، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۷). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: آن گاه، اسود بن حنظل پیش آمد و شمشیر حسین علیه السلام را برداشت. جعونه حضرمی، پیراهن ایشان را برداشت و آن را پوشید و پیسی گرفت و مویش ریخت.... بحیر بن عمرو جرمی، شلوار ایشان را برداشت و از دو پا فلج و زمینگیر شد. جابر بن یزید ازدی، عمامه ایشان را برداشت و آن را به سر خود پیچید و خوره گرفت. مالک بن نسر کندی، زره ایشان را برداشت و کم عقل گردید.... قیس بن اشعث، قطیفه حسین علیه السلام را که بر آن می‌نشست، برداشت و از این رو، قیس قطیفه نامیده شد و مردی از ازد به نام

اسود نیز کفش‌های ایشان را برداشت ...

۱. ابن شهر آشوب در المناقب (ج ۴ ص ۵۷)، افزوده است که جعوبه بن حویه حضرمی، لباس امام علیه السلام را برداشت و به تن کرد و رنگش دگرگون شد و مویش ریخت و بدنش خوره گرفت.

----- عبید الله بن عمار می گوید: دیدم شلوار حسین، به هنگام شهادتش می درخشد و ابجر بن کعب آمد و آن را برداشت و ایشان را برهنه رها کرد. محمد بن عبد الرحمان نیز گفته است که از دستان ابجر بن کعب، در زمستان، خون می آمد و در تابستان نیز دستانش مانند چوب، خشک می شد. ۱. ثُمَّ تَقَدَّمَ الْأَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ، فَأَخَذَ سَيْفَهُ، وَأَخَذَ جَعُونََةَ الْحَضْرَمِيِّ قَمِيصَهُ، فَلَبِسَهُ فَصَارَ أَبْرَصَ، وَسَقَطَ شَعْرُهُ ... وَأَخَذَ سَرَاوِيلَهُ بِحَيْرِ بْنِ عَمْرِو الْجَرَمِيِّ، فَصَارَ زَمِنًا مُقْعَدًا مِنْ رَجْلِيهِ، وَأَخَذَ عِمَامَتَهُ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْأَزْدِيُّ، فَأَعْتَمَ بِهَا، فَصَارَ مَجْدُومًا، وَأَخَذَ مَالِكُ بْنُ نَسْرِ الْكِنْدِيُّ دِرْعَهُ، فَصَارَ مَعْتُومًا ... وَأَخَذَ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ قَطِيفَةً لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَجْلِسُ عَلَيْهَا، فَسَمَّى لِتَذْلِكُ قَيْسَ قَطِيفَةً، وَأَخَذَ نَعْلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْأَزْدِ، يُقَالُ لَهُ: الْأَسْوَدُ ... وَقَالَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنُ عَمَارٍ: رَأَيْتُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَرَاوِيلَ تَلْمُعُ سَاعَةً قَتَلَ، فَجَاءَ أَبَجْرُ بْنُ كَعْبٍ، فَسَلَبَهُ وَتَرَكَهُ مُجَرَّدًا، وَذَكَرَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ يَدَيَّ أَبَجْرَ بْنَ كَعْبٍ كَانَتَا يَنْضَحَانِ الدَّمَ فِي الشَّتَاءِ، وَيَبْيَسَانِ فِي الصَّيْفِ كَأَنَّهُمَا عَوْدٌ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۷ و ۳۸، الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۹). المناقب، ابن شهر آشوب: آنچه به تن امام حسین علیه السلام بود، برداشتند. عمامه‌اش را جابر بن یزید ازدی، پیراهنش را اسحاق بن حوی، جامه‌اش را جعوبه بن حویه حضرمی، قطیفه خزش را قیس بن اشعث کندی، شلوارش را بحیر بن عمیر جرمی و یا مطابق برخی نقل‌ها ابجر بن کعب تمیمی بُرد. کمان و جامه‌های گران‌بهایش را رحیل بن خیشمه جعفی و هانی بن شیب حضرمی و جریر بن مسعود حضرمی برداشتند. کفش‌های امام علیه السلام را اسود اوسی و شمشیرش را مردی از تیره بنی نهشل از قبیله بنی دارم و یا طبق گزارشی، اسود بن حنظله برداشت. مختار، [همه] اینان را به آتش سوزاند. ۲. سَلَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ عَلَيْهِ، فَأَخَذَ عِمَامَتَهُ جَابِرُ بْنُ يَزِيدَ الْأَزْدِيُّ، وَقَمِيصَهُ إِسْحَاقُ بْنُ حَوِيٍّ، وَثَوْبَهُ جَعُونََةُ بْنُ حَوِيَّةَ الْحَضْرَمِيِّ، وَقَطِيفَتَهُ مِنْ خَزْ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ الْكِنْدِيُّ، وَسَرَاوِيلَهُ بِحَيْرِ بْنِ عُمَيْرِ الْجَرَمِيِّ، وَيُقَالُ: أَخَذَ سَرَاوِيلَهُ أَبَجْرُ بْنُ كَعْبِ التَّمِيمِيِّ، وَالْقَوْسَ وَالْحُلْمَلَ الرَّحِيلُ بْنُ خَيْمَةَ الْجُعْفِيِّ، وَهَانِيُّ بْنُ شَبِيبِ الْحَضْرَمِيِّ، وَجَرِيرُ بْنُ مَسْعُودِ الْحَضْرَمِيِّ، وَنَعْلَيْهِ الْأَسْوَدُ الْأَوْسِيُّ، وَسَيْفَهُ رَجُلٌ مِنْ بَنِي نَهْشَلٍ مِنْ بَنِي دَارِمٍ، وَيُقَالُ: الْأَسْوَدُ بْنُ حَنْظَلَةَ، فَأَحْرَقَهُمُ الْمُخْتَارُ بِالنَّارِ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۱). المنتظم: وسایل او (حسین علیه السلام) را به تاراج بردند. قیس بن اشعث، عمامه او را و دیگری شمشیرش را و آن یکی، کفش‌ها و این یکی، شلوارش را برداشت و سپس اموال او را به تاراج بردند. عمر بن سعد گفت: هر کس که چیزی برداشته، برگرداند؛ اما هیچ کدام، چیزی بر نگرداندند. ۳. انْتَهَبُوا سَيْلَبَهُ [أَي سَلَبَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ]، فَأَخَذَ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ عِمَامَتَهُ، وَأَخَذَ آخَرَ سَيْفَهُ، وَأَخَذَ آخَرَ نَعْلَيْهِ، وَآخَرَ سَرَاوِيلَهُ، ثُمَّ انْتَهَبُوا مَالَهُ. فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: مَنْ أَخَذَ شَيْئًا فَلْيُرِدْهُ، فَمَا مِنْهُمْ مَنْ رَدَّ شَيْئًا (المنتظم: ج ۵ ص ۳۴۱).

۱ / ۲ اسب دواندن بر پیکر مطهر امام علیه السلام

تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم -): آن گاه، عمر بن سعد، میان یارانش ندا داد که: چه کسی فراخوان اسب دواندن بر حسین را پاسخ می گوید؟

ده تن، پاسخ مثبت دادند، از جمله: اسحاق بن حیوه حضرمی - همان کسی که پیراهن حسین علیه السلام را برداشت و پس از آن، پیسی گرفت - و احبش بن مرثد بن علقمه بن سلامه حضرمی. اینان آمدند و حسین علیه السلام را با اسبان خود، لگدکوب کردند، تا جایی که پشت و سینه ایشان را خرد کردند.

به من (حمید)، خبر رسید که پس از این [ماجرای]، در یکی از جنگ‌ها، تیری نامشخص آمد و قلب احبش بن مرثد را که ایستاده بود، شکافت و او را کشت. ۱. ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ نَادَى فِي أَصْحَابِهِ: مَنْ يَتَدَبُّ لِلْحُسَيْنِ وَيُوطِئُهُ فَرَسَهُ؟ فَانْتَدَبَ عَشْرَةٌ، مِنْهُمْ: إِسْحَاقُ بْنُ حَيَّوَةَ الْحَضْرَمِيُّ، وَهُوَ الَّذِي سَلَبَ قَمِيصَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَبَرِصَ بَعْدُ، وَأَحْبَشُ بْنُ مَرْتَدٍ بْنُ عَلْقَمَةَ بْنِ سَلَامَةَ الْحَضْرَمِيُّ، فَاتَّوَا فِدَاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِخِيُولِهِمْ حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ، فَلَبَغْنِي أَنَّ أَحْبَشَ بْنَ مَرْتَدٍ بَعْدَ ذَلِكَ بِرِمَانٍ أَتَاهُ سَيْهَمُ غَرْبٍ، وَهُوَ واقِفٌ فِي قِتَالٍ، فَفَلَقَ قَلْبَهُ، فَمَاتَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۴، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۰). الإرشاد (- به نقل از حمید بن مسلم -): عمر بن سعد به یارانش ندا داد که: چه کسی ندای اسب دواندن بر حسین را اجابت می‌کند؟

ده تن اجابت کردند که از جمله آنان، اسحاق بن حیوه و اخنس بن مرثد بودند که اسب‌های خود را بر حسین علیه السلام دواندند و پشت ایشان را خرد کردند. ۲. ونادی [عمر بن سعد] فی أصحابه: مَنْ يَتَدَبُّ لِلْحُسَيْنِ فَيُوطِئُهُ فَرَسَهُ؟ فَانْتَدَبَ عَشْرَةٌ، مِنْهُمْ: إِسْحَاقُ بْنُ حَيَّوَةَ، وَأَخْنَسُ بْنُ مَرْتَدٍ، فَادَّاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِخِيُولِهِمْ حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۳، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۷۰). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: سپس عمر بن سعد ندا داد که: چه کسی حاضر است بر حسین، اسب بدواند؟ ده تن حاضر شدند که از جمله آنان، اسحاق حضرمی و اخنس بن مرثد حضرمی بودند. اخنس در این باره گفته است: ما بودیم که سینه و سپس پشت او را خرد کردیم با همه اسب‌های بزرگ و تیز تک.

خداوند صاحب اختیار [جهان] را نافرمانی کردیم با کاری که با پیکر مطهر حسین انجام دادیم. آنان حسین علیه السلام را با اسبان خود، لگدکوب کردند تا آن که سینه و پشت وی را خرد کردند. با این حال، هنگامی که از او (عمر بن سعد) در این باره پرسیدند، گفت: این، فرمان فرمانده، عبید الله، بود. ۱. ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ نَادَى: مَنْ يَتَدَبُّ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَيُوطِئُهُ فَرَسَهُ؟ فَانْتَدَبَ لَهُ عَشْرَةٌ نَفَرٍ، مِنْهُمْ: إِسْحَاقُ الْحَضْرَمِيُّ، وَمِنْهُمْ: الْأَخْنَسُ بْنُ مَرْتَدٍ الْحَضْرَمِيُّ، الْقَائِلُ فِي ذَلِكَ: نَحْنُ رَضَضْنَا الظَّهْرَ بَعْدَ الصَّدْرِ بِكُلِّ يَعْجُوبٍ شَدِيدٍ الْأَسْرِ حَتَّى عَصَيْنَا اللَّهَ رَبَّ الْأَمْرِ بِصُغْنَانَا مَعَ الْحُسَيْنِ الطُّهَرِ فَادَّاسُوا حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامَ بِخِيُولِهِمْ حَتَّى رَضُوا صَدْرَهُ وَظَهْرَهُ، فَسَيْلَ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ: هَذَا أَمْرُ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۸). الملهوف: سپس عمر بن سعد، میان یارانش ندا داد که: چه کسی حاضر است بر حسین، اسب بدواند؟ از یارانش، این ده تن حاضر شدند: اسحاق بن خوبه - که پیراهن امام علیه السلام را به تاراج برده بود -، اخنس بن مرثد، حکیم بن طفیل سیعی، عمر بن صبیح صیداوی، رجاء بن مُنْقِذِ عَبْدِ، سالم بن خيثمة جعفی، صالح بن وهب جعفی، واحظ بن غانم، هانی بن ثبیت حضرمی و اسید بن مالک. اینان - که خدا لعنتشان کند - با سُم اسب‌هایشان، حسین علیه السلام را چنان لگدکوب کردند که پشت و سینه‌اش را خرد کردند. این ده تن، [پس از پایان کار] آمدند و در برابر ابن زیاد - که خدا لعنتش کند - ایستادند و از میان آنان، اسید بن مالک گفت: ما بودیم که پشت و سپس سینه [ی او] را با همه اسب‌های بزرگ و تیز تک، خرد کردیم. ابن زیاد - که خدا لعنتش کند - گفت: شما که هستید؟

گفتند: ما کسانی بودیم که بر پشت حسین، اسب دواندیم تا آن که سینه و گلوی حسین را آسیاب کردیم. ابن زیاد، فرمان داد جایزه اندکی به آنان بدهند.

ابو عمر زاهد می‌گوید: ما به این ده تن نگرستیم و همه آنان را زنازاده یافتیم. مختار، آنان را دستگیر کرد و با زنجیرهای آهنین، دست و پاهایشان را بست و بر پشتشان اسب دواند تا به هلاکت رسیدند. ۱. ثُمَّ نَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ: مَنْ يَتَدَبُّ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَيُوطِئُ الْخَيْلَ ظَهْرَهُ؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ، وَهُمْ: إِسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الَّذِي سَلَبَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَمِيصَهُ، وَأَخْنَسُ بْنُ مَرْتَدٍ، وَحَكِيمُ بْنُ طُفَيْلٍ السَّبْعِيُّ، وَعُمَرُ بْنُ صَبِيحٍ الصَّيْدَاوِيُّ، وَرَجَاءُ بْنُ مُنْقِذِ الْعَبْدِيِّ، وَسَالِمُ بْنُ خَيْثَمَةَ الْجَعْفِيُّ، وَصَالِحُ بْنُ وَهَبٍ الْجَعْفِيُّ، وَوَاحِظُ بْنُ غَانِمٍ، وَهَانِيُّ بْنُ ثُبَيْتٍ الْحَضْرَمِيُّ، وَأُسَيْدُ بْنُ مَالِكٍ لَعْنَهُمُ اللَّهُ، فَادَّاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِخَوَافِرِ خَيْلِهِمْ، حَتَّى

رَضُوا ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ .

قال الراوى : وجاء هؤلاء العشرة حتى وقفوا على ابن زياد لعنه الله ، فقال أسيد بن مالك أحد العشرة : نحن رَضَضْنَا الصِّدْرَ بَعْدَ الظَّهْرِ بِكُلِّ يَعْجُوبٍ شَدِيدٍ الْأَسْرِ فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ : مَنْ أَنْتُمْ ؟ قالوا : نحن الذين وَطَّنَا بِخِيُولِنَا ظَهَرَ الْحُسَيْنِ حَتَّى طَحَنَّا خَنَاجِرَ صَدْرِهِ . قال : فَأَمَرَهُمْ بِجَائِزَةٍ يَسِيرَةٍ .

قال أبو عَمَرَ الزَّاهِدُ : فَتَظَنَّرْنَا إِلَى هَؤُلَاءِ الْعَشْرَةِ ، فَوَجَدْنَاهُمْ جَمِيعاً أَوْلَادَ زَيْنَى ، وهؤلاء أَخَذَهُمُ الْمُخْتَارُ ، فَشَدَّ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ بِسَكَكِ الْحَدِيدِ ، وَأَوْطَأَ الْخَيْلَ ظُهُورَهُمْ حَتَّى هَلَكُوا (الملهوف : ص ۱۸۲ ، مثير الأحران : ص ۷۸) . المناقب ، ابن شهر آشوب : عمر بن سعد ، ده تن را فرا خواند و آنها اسب‌هایشان را بر پیکر مطهر امام حسین علیه السلام دواندند . این ده تن ، عبارت بودند از : اسحاق بن یحیی حصرمی ، هانی بن ثبیت حصرمی ، أدلم بن ناعم ، اسد بن مالک ، حکیم بن طفیل طایبی ، آنس بن مرثد ، عمرو بن صبیح مَذْحِجِي ، رجاء بن مُنْقِذِ عَبْدِی ، صالح بن وهب یَزَنِي و سالم بن خيثمه جُفَی . ۲. انتدب [عمر بن سعد] عَشْرَةً ، وَهُمْ : إِسْحَاقُ بْنُ يَحْيَى الْحَضْرَمِيُّ وَهَانِيُّ بْنُ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ ، وَأَدْلَمُ بْنُ نَاعِمٍ ، وَأَسِيدُ بْنُ مَالِكٍ ، وَالْحَكِيمُ بْنُ طُفَيْلِ الطَّائِي ، وَالْأَخْنَسُ بْنُ مَرْثَدٍ ، وَعَمْرُو بْنُ صَبِيحِ الْمَذْحِجِيِّ ، وَرَجَاءُ بْنُ مُنْقِذِ الْعَبْدِيِّ ، وَصَالِحُ بْنُ وَهْبِ الْيَزَنِيِّ ، وَسَالِمُ بْنُ خَيْثَمَةَ الْجُفَیِّ ، فَوَطَّؤُهُ بِخَيْلِهِمُ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۱) . تذكرة الخواص : عمر [بن سعد] گفت : چه کسی اسب بر سینه او (حسین) می دواند ؟ آنان بر پشت و سینه ایشان ، اسب دواندند و در پشت ایشان ، لگه‌های کبودی یافتند . چون در این باره پرسیدند ، گفته شد : او بر پشت خود ، شبانه ، گندم به در خانه بینوایان مدینه می برد ۳. قال عمر [بن سعد] : مَنْ يُوَطِّئُ الْخَيْلَ صَدْرَهُ ؟ فَأَوْطَوْوا الْخَيْلَ ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ ، وَوَجَدُوا فِي ظَهْرِهِ آثَاراً سَوِداً ، فَسَأَلُوا عَنْهَا ، فَقِيلَ : كَانَ يَنْقُلُ الطَّعَامَ عَلَى ظَهْرِهِ فِي اللَّيْلِ إِلَى مَسَاكِينِ أَهْلِ الْمَدِينَةِ (تذكرة الخواص : ص ۲۵۴) . مقاتل الطالبیین : ابن زیاد - که خدا لعنتش کند و بر او خشم گیرد - فرمان داد که بر سینه و پشت و پهلو و صورت حسین علیه السلام ، اسب بدوانند و چنین کردند ۴. أمر ابن زياد - لعنه الله وغضب عليه - أن يوطأ صدر الحسين عليه السلام وظهره وجنبه ووجهه ، فأجريت الخيل عليه (مقاتل الطالبیین : ص ۱۱۸) . المزار الكبير (- در زیارت ناحیه مقدسه -) : تا آن که تو را از اسبت به زیر کشیدند و زخمی و خونین ، به زمین افتادی . اسب‌ها تو را زیر سُم خود گرفتند و ستمگران با شمشیرهایشان بر سر تو ریختند ۵. حَتَّى نَكْسُوكَ عَنْ حِوَادِكَ ، فَهَوَيْتَ إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحاً ، تَطُوكَ الْخِيُولُ بِخَوَافِهَا ، وَتَعْلُوكَ الطُّغَاةُ بِبَوَاتِرِهَا (المزار الكبير : ص ۵۰۴ ، نیز ، ر . ک : ص ۸۹۸ ح ۲۱۰۹ (زیارت نخست، به روایت المزار الكبير) .

۱ / ۳ تاراج کردن خیمه‌ها و غارت اموال دختران پیامبر صلی الله علیه و آله

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف ، از امام صادق علیه السلام -) : مردم به سوی شیرخاب و جامه‌های گران‌بها و شتران رفتند و آنها را تاراج کردند .

مردم به سوی حسین علیه السلام و اثاث و وسایل کاروان ، هجوم آوردند و حتی برای گرفتن لباس روی زنان نیز ، با آنها درگیر می شدند و چون چیره می شدند ، آن را می بردند ۱. مَالُ النَّاسِ عَلَى الْوَرَسِ وَالْحُلَلِ وَالْإِبِلِ ، وَأَنْتَهَبُوهَا .

قال : وَمَالُ النَّاسِ عَلَى نِسَاءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَقْلِهِ وَمَتَاعِهِ ، فَإِنْ كَانَتِ الْمَرْأَةُ تَتَنَزَّعُ ثَوْبَهَا عَنْ ظَهْرِهَا حَتَّى تَغْلَبَ عَلَيْهِ ، فَيَذْهَبَ بِهِ مِنْهَا (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۵۳ ، الكامل فی التاريخ : ج ۲ ص ۵۷۳) . أنساب الأشراف : مردم به سوی شیرخاب و جامه‌های گران‌بها و شتران رفتند و آنها را به تاراج بردند . رُحَيْلُ بْنُ زُهَيْرٍ جُفَی ، جریر بن مسعود حصرمی و أسید بن مالک حصرمی ، بیشتر این جامه‌ها را بردند و ابو الجَنُوبِ جُفَی ، شتری را برد که با آن ، آب می کشید و نامش را حسین نهاده بود ... مردم ، چادرهای زنان را از روی آنان می کشیدند که عمر بن سعد ، آنان را از این کار ، منع کرد و آنان دست برداشتند ۲. مَالُ النَّاسِ عَلَى الْوَرَسِ وَالْحُلَلِ وَالْإِبِلِ ، فَأَنْتَهَبُوهَا ، وَأَخَذَ الرَّحِيلُ بْنُ زُهَيْرٍ الْجُفَیِّ وَجَرِيرُ بْنُ مَسْعُودٍ الْحَضْرَمِيُّ وَأَسِيدُ بْنُ مَالِكٍ الْحَضْرَمِيُّ أَكْثَرَ تِلْكَ الْحُلَلِ

وَالْوَرَسِ ، وَأَخَذَ أَبُو الْجَنُوبِ الْجُعْفِيُّ جَمَلًا كَانَ يُسْتَقَى عَلَيْهِ الْمَاءُ ، وَسَمَاهُ حُسَيْنًا !! ...

جاذَبُوا النِّسَاءَ مَلَا حِفْهِنَّ عَنْ ظُهُورِهِنَّ ، فَمَنَعَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنْ ذَلِكَ ، فَأَمَسَ كُوا (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۰۹) . الأخبار الطوال : سپس مردم به سوی [عطر و] سرخابی که [حسین علیه السلام] از کاروان تجاری [- یمن] گرفته بود و نیز به سوی آنچه در خیمه‌ها بود ، رفتند و آنها را به تاراج بردند ۴۰. ثُمَّ مَالَ النَّاسُ عَلَى ذَلِكَ الْوَرَسِ الَّذِي كَانَ أَخَذَهُ مِنَ الْعِيرِ ، وَإِلَى مَا فِي الْمَضَارِبِ ، فَانْتَهَبُوهُ (الأخبار الطوال : ص ۲۵۸ ، بغية الطلب في تاريخ حلب : ج ۶ ص ۲۶۲۹) . البدايه و النهايه (- به نقل از حميد بن مسلم -) : مردم ، همه اموال نقد و غیر نقد حسين عليه السلام را میان خود ، تقسیم کردند ، حتی آنچه را در خیمه بود و لباس‌های تمیز [یا روین] [زنان را ۵۰. تَقَاسَمَ النَّاسُ مَا كَانَ مِنْ أَمْوَالِهِ وَخَوَاصِّهِ ، وَمَا فِي خِبَائِهِ حَتَّى مَا عَلَى النِّسَاءِ مِنَ الثِّيَابِ الظَّاهِرَةِ (البدايه و النهايه : ج ۸ ص ۱۸۸) . سير أعلام النبلاء : اثاثه حسين عليه السلام را به تاراج بردند . مردی زیور فاطمه دختر حسين عليه السلام را گرفت و

۱. ر . ک : ج ۱ ص ۶۱۲ (بخش چهارم / فصل هفتم / گرفتن اموال ارسالی از یمن برای یزید) . (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ! قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَدَخَلْتُ عَلَى عَمْرِو بْنِ سَعْدٍ ، فَقَالَ : مَا وَرَاءَكَ ؟ فَقُلْتُ : مَا سَرَّ الْأَمِيرَ ، قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ ! فَقَالَ : نَادِ بِقَتْلِهِ ، فَنَادَيْتُ بِقَتْلِهِ ، فَلَمْ أَسْمَعْ - وَاللَّهِ - وَاعِيَةً قَطُّ مِثْلَ وَاعِيَةِ نِسَاءِ بَنِي هَاشِمٍ فِي دُورِهِنَّ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ وَضَحَكَ : عَجَبْتُ نِسَاءَ بَنِي زِيَادٍ عَجَّةً كَعَجِيجِ نِسْوَتِنَا عَدَاةَ الْأَرَنْبِ وَالْأَرَنْبُ : وَقَعِيَّةٌ كَانَتْ لِبْنِي زُبَيْدٍ عَلَى بَنِي زِيَادٍ مِنْ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ كَعْبٍ ، مِنْ رَهْطِ عَبْدِ الْمَدَانِ ، وَهَذَا الثِّيْتُ لِعَمْرِو بْنِ مَعْدِيكَرَبٍ . ثُمَّ قَالَ عَمْرُو : هَذِهِ وَاعِيَةُ بَوَاعِيَةِ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ ، ثُمَّ صَعِدَ الْمِنْبَرَ ، فَأَعْلَمَ النَّاسَ قَتْلَهُ (تاريخ الطبري : ج ۵ ص ۴۶۵ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۱۲۳) .

سير أعلام النبلاء : گریست . فاطمه پرسید : چرا می‌گریی؟ گفت : دارایی دختر پیامبر خدا را به تاراج ببرم و نگریم؟! فاطمه گفت : پس آن را بگذار! گفت : می‌ترسم کس دیگری آن را بردارد! ۱! أَخَذَ ثَقْلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَأَخَذَ رَجُلٌ حُلِيَّ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَبَكَى .

فَقَالَتْ : لِمَ تَبْكِي ؟ فَقَالَ : أَسْلُبُ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَلَا أَبْكِي ؟

قَالَتْ : فَدَعَهُ ! قَالَ : أَخَافُ أَنْ يَأْخُذَهُ غَيْرِي ! (سير أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۳۰۳ ، الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۷۹) . الأمالي ، صدوق (- به نقل از فاطمه ، دختر امام حسين عليه السلام -) : اوباش ، به خیمه ما وارد شدند . من که دختری خردسال بودم ، دو خلخال طلا بر پاهایم داشتم . مردی خلخال‌ها را از پاهایم بیرون می‌کشید و می‌گریست .

گفتم : چرا می‌گریی ، ای دشمن خدا؟

گفت : چگونه نگریم ، در حالی که زیور دختر پیامبر خدا را بر می‌دارم!؟

گفتم : [حُب] ، بر ندار!

گفت : می‌ترسم کسی جز من بیاید و آن را بردارد!

آنان آنچه را هم که در خیمه‌های بر پا شده ، به چشم می‌خورد ، به تاراج بردند و حتی روپوش‌هایی را که خود را با آنها پوشانده بودیم ، از رویمان کشیدند و بردند ۲. دَخَلَتِ الْغَاغَةُ عَلَيْنَا الْفُسْطَاطَ ، وَأَنَا جَارِيَةٌ صَغِيرَةٌ ، وَفِي رِجْلِي خَلْخَالَانِ مِنْ ذَهَبٍ ، فَجَعَلَ رَجُلٌ يَفْضُ الْخَلْخَالَيْنِ مِنْ رِجْلِي ، وَهُوَ يَبْكِي .

فَقُلْتُ : مَا يُبْكِيكَ ، يَا عَدُوَّ اللَّهِ ؟ فَقَالَ : كَيْفَ لَا أَبْكِي وَأَنَا أَسْلُبُ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ ؟

فَقُلْتُ : لَا تَسْلُبْنِي !

قَالَ : أَخَافُ أَنْ يَجِيءَ غَيْرِي فَيَأْخُذَهُ !

قَالَتْ: وَانْتَهَبُوا مَا فِي الْأَيْتِيَّةِ حَتَّى كَانُوا يَنْزِعُونَ الْمَلَاحِفَ عَنْ ظُهُورِنَا (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۸ ح ۲۴۱، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۸۲ ح ۹). الرّد علی المتعصّب العنید: یکی روپوش فاطمه دختر حسین علیه السلام را گرفت و دیگری زیورش را ۳۰. أَخَذَ آخَرُ مِلْحَفَةَ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَخَذَ آخَرُ حُلِيَّتَهَا (الرّد علی المتعصّب العنید: ص ۴۰، تذکره الخواص: ص ۲۵۴). الملهوف: مردم در تاراج خیمه‌های خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و نور چشم زهرا ی بتول، بر هم پیشی جستند، تا آن جا که روپوش زنان را نیز از رویشان کشیدند. دختران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و زنان امام حسین علیه السلام از خیمه‌ها بیرون آمدند و با هم به گریه و زاری پرداختند و در فراق حامیان و دوستانشان، ناله سر دادند. حمید بن مسلم گفته است: دیدم که زنی از بنی بکر بن وائل، همراه همسرش، میان یاران عمر بن سعد بود و هنگامی که دید مردم به زنان حسین علیه السلام در خیمه‌هایشان هجوم برده‌اند و اموال آنان را بر می‌دارند، او نیز شمشیری گرفت و به سوی خیمه‌ها آمد و گفت: «ای خاندان بکر بن وائل! آیا اموال دختران پیامبر خدا تاراج می‌شود [و شما کاری نمی‌کنید]؟! حکومت، جز از آن خدا نیست. برای خونخواهی پیامبر خدا [به پا خیزید]!؛ ولی همسرش جلوی او را گرفت و او را به جایگاهش باز گرداند ۱۰. تَسَابَقَ الْقَوْمُ عَلَى نَهَبِ بُيُوتِ آلِ الرَّسُولِ وَقُرَّةِ عَيْنِ الزَّهْرَاءِ الْبَتُولِ، حَتَّى جَعَلُوا يَنْتَزِعُونَ مِلْحَفَةَ الْمَرْأَةِ عَنْ ظَهْرِهَا، وَخَرَجَ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَحَرِيمُهُ يَتَسَاعِدْنَ عَلَى الْبُكَاءِ، وَيَنْدُبْنَ لِفِرَاقِ الْحُمَاهِ وَالْأَحْبَاءِ.

فَرَوَى حُمَيْدُ بْنُ مُسْلِمٍ، قَالَ: رَأَيْتُ امْرَأَةً مِنْ بَنِي بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ كَانَتْ مَعَ زَوْجِهَا فِي أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَلَمَّا رَأَتْ الْقَوْمَ قَدِ اقْتَحَمُوا عَلَى نِسَاءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قُسْطَاطِهِنَّ، وَهُمْ يَسْلُبُونَهُنَّ، أَخَذَتْ سَيْفًا وَأَقْبَلَتْ نَحْوَ الْقُسْطَاطِ، وَقَالَتْ: يَا آلَ بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ، أَتُسَلِّبُ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ؟! لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، يَا لَثَارَاتِ رَسُولِ اللَّهِ! فَأَخَذَهَا زَوْجُهَا فَرَدَّهَا إِلَى رَحْلِهِ (الملهوف: ص ۱۸۰، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۸). مثير الأحزان: آن گاه، به تاراج همسران و زنان کاروان حسین علیه السلام سرگرم شدند، تا آن جا که مقنعه زنان را نیز از سرشان، انگشتر را از انگشتشان، گوشواره را از گوش‌هایشان و خلخال را از پایشان بیرون کشیدند. مردی از قبیله سنیس، به سوی دختر امام حسین علیه السلام آمد و ملحفه را از سرش کشید. آنان سزبرهنه ماندند و گردباد مصیبت، بر آنها پیچید و بازیچه دست روزگار شدند. قضای فرود آمده، آنان را در بر گرفت و حوادث وحشتناک، بر گرد آنها حلقه زد ... زنی از قبیله بنی بکر بن وائل، هنگامی که دید اموال به تاراج برده زنان را قسمت می‌کنند، گفت: «ای خاندان بکر! آیا اموال دختران پیامبر خدا، تاراج می‌شود [و شما کاری نمی‌کنید]؟! حکومت، جز از آن خدا نیست. برای خونخواهی پیامبر خدا، به پا خیزید!؛ ولی همسرش او را باز گرداند ۲۰. ثُمَّ اسْتَعْلَوْا بَنَهَبِ عِيَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنِسَائِهِ، حَتَّى تُسَلِّبَ الْمَرْأَةُ مِقْنَعَتَهَا مِنْ رَأْسِهَا، أَوْ خَاتَمَهَا مِنْ إصْبَعِهَا، أَوْ قُرْطَهَا مِنْ أُذُنِهَا، وَحِجْلَهَا مِنْ رِجْلِهَا.

وَجَاءَ رَجُلٌ مِنْ سَنَسِ إِلَى ابْنَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَانْتَرَعَ مِلْحَفَتَهَا مِنْ رَأْسِهَا، وَبَقِيَ غُرَايَا تُرَاوِجُهُنَّ رِيَّاحُ النَّوَائِبِ، وَتَعَبَتْ بِهِنَّ أَكْفٌ، قَدْ غَشِيَهُنَّ الْقَدَرُ النَّازِلُ، وَسَاوَرَهُنَّ الْخَطْبُ الْهَائِلُ ... وَلَمَّا رَأَتْ امْرَأَةً مِنْ بَنِي بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ وَقَدْ تَوَزَّعُوا سِلْبَ النِّسَاءِ، قَالَتْ: يَا آلَ بَكْرِ، أَتُسَلِّبُ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ؟! لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، يَا لَثَارَاتِ الْمُصْطَفَى! فَرَدَّهَا زَوْجُهَا (مثير الأحزان: ص ۷۶ و ۷۷).

دشمنان، پیش آمدند تا به گرد خیمه‌ها حلقه زدند. شمر بن ذی الجوشن نیز با آنها بود. او گفت: به درون خیمه‌ها بروید و جامه‌ها و متاعشان را بگیرید. مردم، وارد شدند و هر چه در خیمه‌ها بود، برداشتند، تا جایی که گوشواره ام کلثوم، خواهر حسین علیه السلام را هم گرفتند و گوشش را دریدند. حتی جامه رویین زنان را به زور می‌کشیدند و می‌بردند. قیس بن اشعث، قطیفه‌ای را برداشت که حسین علیه السلام بر روی آن می‌نشست. او از این رو، «قیس قطیفه» نامیده شد. همچنین، مردی از قبیله ازد به نام اسود، کفش‌های ایشان را برداشت و سپس مردم به سوی وسایل زنان و اسبان و شترها رفتند و آنها را به تاراج بردند ۱۰. أَقْبَلَ الْأَعْدَاءُ حَتَّى أَحْدَقُوا بِالْحَيْمَةِ، وَمَعَهُمْ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، فَقَالَ: ادْخُلُوا فَاسْلُبُوا بَرَزَهُنَّ.

فَدَخَلَ الْقَوْمَ فَأَخَذُوا كُلَّ مَا كَانَ بِالْخِيَمَةِ ، حَتَّى أَفْضَوْا إِلَى قُرْطٍ كَانَ فِي أُذُنِ أُمِّ كَلْثُومٍ - أُخْتِ الْحُسَيْنِ - فَأَخَذُوهُ وَخَرَمُوا أُذُنَهَا ، حَتَّى كَانَتِ الْمَرْأَةُ لَتَنَازَعُ ثَوْبَهَا عَلَى ظَهْرِهَا حَتَّى تَغْلَبَ عَلَيْهِ .

وَأَخَذَ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ قَطِيفَةً لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ يَجْلِسُ عَلَيْهَا ، فَسَمَّى لِذَلِكَ قَيْسَ قَطِيفَةً ، وَأَخَذَ نَعْلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْأَزْدِ ، يُقَالُ لَهُ : الْأَسْوَدُ ، ثُمَّ مَالَ النَّاسُ عَلَى الْوَرَسِ وَالْخَيْلِ وَالْإِبِلِ ، فَانْتَهَبُوهَا (مقتل الحسين ، خوارزمی : ج ۲ ص ۳۷ ، الفتوح : ج ۵ ص ۱۲۰) .
 المناقب ، ابن شهر آشوب : شمر ، متوجه خیمه‌ها شد و آنچه را یافتند ، تاراج کردند و حتی گوش امّ کَلْثُوم برای [بردن] آگوشواره‌ای ، پاره شد . ۲۰ قَصِيدَ شَمْرٍ إِلَى الْخِيَامِ فَهَبُوا مَا وَجَدُوا ، حَتَّى قُطِعَتْ أُذُنُ أُمِّ كَلْثُومٍ لِحَلْقَةِ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۲) .
 تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم -) : به علی بن الحسین ، علی کوچک‌تر [از علی اکبر] رسیدم . او بیمار بود و در بستر افتاده بود . شمر بن ذی الجوشن ، با پیادگان همراهش رسید . آنان گفتند : آیا این را نکشیم ؟
 من گفتم : سبحان الله ! کودکان را بکشیم ؟! این ، یک بچه است .

پیوسته این ، کارم بود و هر کس را که می‌آمد ، از او دور می‌کردم ، تا آن که عمر بن سعد آمد و گفت : هیچ کس وارد خیمه این زنان نشود . کسی به این جوان بیمار نیز کاری نداشته باشد . هر کس که چیزی از وسایل اینان برداشته ، به ایشان برگرداند .
 اما به خدا سوگند ، کسی چیزی برنگرداند .

علی بن الحسین علیه السلام به من فرمود : «خیر ببینی ، که - به خدا سوگند - خداوند ، شر را با سخن تو ، از من دور ساخت !» ۳۰ .
 إِنْتَهَيْتُ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ الْأَصْغَرِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، وَهُوَ مُتَبَسِّطٌ عَلَى فِرَاشٍ لَهُ ، وَهُوَ مَرِيضٌ ، وَإِذَا شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ فِي رَجَالِهِ مَعَهُ يَقُولُونَ : أَلَا نَقْتُلُ هَذَا ؟
 قَالَ : فَقُلْتُ : سُبْحَانَ اللَّهِ ! أَنْقُتُلُ الصَّبِيَّانَ ، إِنَّمَا هَذَا صَبِيٌّ .

قَالَ فَمَا زَالَ ذَلِكَ دَابِي أَدْفَعُ عَنْهُ كُلَّ مَنْ جَاءَ ، حَتَّى جَاءَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ ، فَقَالَ : أَلَا لَا يَدْخُلَنَّ بَيْتَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءِ أَحَدٌ ، وَلَا يَعْرِضَنَّ لِهَذَا الْغُلَامِ الْمَرِيضِ ، وَمَنْ أَخَذَ مِنْ مَتَاعِهِمْ شَيْئًا فَلْيَرُدَّهُ عَلَيْهِمْ ؛ قَالَ : فَوَ اللَّهِ ، مَا رَدَّ أَحَدٌ شَيْئًا .

قَالَ : فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : جُزَيْتَ مِنْ رَجُلٍ خَيْرًا ، فَوَ اللَّهِ ، لَقَدْ دَفَعَ اللَّهُ عَنِّي بِمَقَالَتِكَ شَرًّا (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۵۴ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۳۸) .
 الإِرشاد (- به نقل از حمید بن مسلم -) : به خدا سوگند ، می‌دیدم که با زنی از همسران و دختران و خاندان امام حسین علیه السلام درگیر می‌شوند و لباسش را از رویش می‌کشند و چون چیره می‌شوند ، آن را می‌برند .

سپس به علی بن الحسین علیه السلام رسیدیم که در بستر افتاده و به شدت ، بیمار بود . گروهی از پیادگان ، با شمر رسیدند . آنان به شمر گفتند : آیا این بیمار را نکشیم ؟

من گفتم : سبحان الله ! مگر کودکان را می‌کشند ؟! این ، بچه است و بیماری‌اش کارش را می‌سازد .
 همواره چنین گفتم تا آنان را از او باز گرداندم . پس عمر بن سعد آمد و زنان ، رو به رویش صیحه زدند و گریستند . او به یارانش گفت : هیچ یک از شما ، به درون خیمه‌های این زنان نرود و متعرض این جوان بیمار هم نشوید .

زنان از او خواستند که آنچه را از ایشان گرفته‌اند ، باز گردانند تا خود را با آنها بپوشانند . [عمر بن سعد] گفت : هر کس که از وسایل ایشان چیزی برداشته ، باید به آنان باز گرداند .

به خدا سوگند ، هیچ یک از آنان ، چیزی باز نگرداند . عمر بن سعد ، گروهی از اطرافیانش را بر خیمه و خرگاه زنان و نیز نزد علی بن الحسین علیه السلام گماشت و گفت : مراقبشان باشید تا کسی از آنان بیرون نرود ؛ ولی با آنها بدرفتاری نکنید ۱۰ . فَوَ اللَّهِ ، لَقَدْ كُنْتُ أَرَى الْمَرْأَةَ مِنْ نِسَائِهِ وَبَنَاتِهِ وَأَهْلِهِ تُنَازِعُ ثَوْبَهَا عَنْ ظَهْرِهَا حَتَّى تَغْلَبَ عَلَيْهِ ، فَيَذْهَبُ بِهِ مِنْهَا ، ثُمَّ انْتَهَيْنَا إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَهُوَ مُتَبَسِّطٌ عَلَى فِرَاشٍ ، وَهُوَ شَدِيدُ الْمَرَضِ ، وَمَعَ شَمْرٍ جَمَاعَةٌ مِنَ الرِّجَالِ .

فَقَالُوا لَهُ: أَلَا نَقْتُلُ هَذَا الْغَلِيلَ؟ فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! أَيْقَتُلُ الصَّيَّانُ؟ إِنَّمَا هُوَ صَبِيٌّ وَإِنَّهُ لِمَا بِهِ، فَلَمْ أَزَلْ حَتَّى رَدَدْتُهُمْ عَنْهُ. وجاءَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، فَصَاحَ النِّسَاءَ فِي وَجْهِهِ وَبَكَيْنٍ، فَقَالَ لِأَصْحَابِهِ: لَا يَدْخُلُ أَحَدٌ مِنْكُمْ بُيُوتَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءِ، وَلَا تَعَرَّضُوا لِهَذَا الْغُلَامِ الْمَرِيضِ، وَسَأَلْتُهُ النِّسَاءَ لِيَسْتَرْجِعَ مَا أَخَذَ مِنْهُنَّ لِيَتَسَرَّنَ بِهِ، فَقَالَ: مَنْ أَخَذَ مِنْ مَتَاعِهِنَّ شَيْئًا فَلْيُرِدَّهُ عَلَيْهِنَّ، فَوَاللَّهِ، مَا رَدَّ أَحَدٌ مِنْهُمْ شَيْئًا، فَوَكَّلَ بِالْفُسْطَاطِ وَبُيُوتِ النِّسَاءِ وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَمَاعَةً مِمَّنْ كَانُوا مَعَهُ، وَقَالَ: احْفَظُوهُمْ لِنَّا يَخْرِجُ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَلَا تُسَيِّئُونَ إِلَيْهِمْ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۲، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۶۹). المنتظم: [عمر بن سعد] به کشتن علی بن الحسین علیه السلام فرمان داد؛ اما زینب، خود را بر او انداخت و گفت: به خدا سوگند، او کشته نمی‌شود تا من کشته شوم! عمر، دلش به حال زینب سوخت و از علی بن الحسین علیه السلام دست کشید. ۱. اَمْرُ [عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ] بِقَتْلِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَوَقَعَتْ عَلَيْهِ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَقَالَتْ: وَاللَّهِ، لَا يُقْتَلُ حَتَّى أُقْتَلَ، فَفَرَّقَ لَهَا وَكَفَّ عَنْهُ (المنتظم: ج ۵ ص ۳۴۱). أخبار الدول و آثار الأول: شمر ملعون - که خداوند، آنچه سزاوارش است، بر سرش آورد - تصمیم گرفت علی کوچک‌تر [از علی اکبر] پسر حسین علیه السلام را که بیمار بود، بکشد. زینب به سوی او آمد و گفت: به خدا سوگند، او کشته نمی‌شود تا من کشته شوم! پس شمر، از او دست کشید. ۲. هَمَّ شِمْرُ الْمَلْعُونُ - عَلَيْهِ مَا يَسْتَحِقُّ مِنَ اللَّهِ - بِقَتْلِ عَلِيِّ الْأَصْغَرِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مَرِيضٌ، فَخَرَجَتْ إِلَيْهِ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَتْ: وَاللَّهِ، لَا يُقْتَلُ حَتَّى أُقْتَلَ، فَكَفَّ عَنْهُ (أخبار الدول و آثار الأول: ج ۱ ص ۳۲۳).

۱ / ۴ آتش زدن خیمه‌ها

الملهوف: کنیزکی از سوی خیمه‌های حسین علیه السلام آمد و مردی به او گفت: ای بنده خدا! سرورت کشته شد. کنیزک گفت: صیحه‌زنان، به سوی بانوانم دویدم و آنان نیز رو به رویم ایستادند و فریاد کشیدند.... راوی می‌گوید: آن گاه، زنان را از خیمه‌ها بیرون راندند و خیمه‌ها را آتش زدند. زنان، سر و پا برهنه و غارت شده و گریان، بیرون دویدند و همچون اسیران در بند، راه سپردند. ۳. وجاءت جارية من ناحيته خيم الحسين عليه السلام، فقال لها رجل: يا أمة الله، إن سيدك قتل. قالت الجارية: فأسرعت إلى سيداتي وأنا أصيح، فقم في وجهي وصحن.... قال الراوي: ثم أخرجوا النساء من الخيمة، وأشعلوا فيها النار، فخرجن حواسر ملبات حافيات باقيات، يمشين سبايا في أسر الذلة (الملهوف: ص ۱۸۰، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۸). یتیمان را می‌بینی که ناله و فریاد سر می‌دهند و از فقدان بهترین پیشوا، خاک بر سر می‌ریزند. و بانوان پرده‌نشین، سُر‌برهنه ایستاده‌اند

و بر گیسوان آویخته یتیمان، دست می‌کشند. زنان را شوهر و فرزندان از دست داده، می‌بینی که بر پاکان و دلیران می‌گریند. ۱. فَتَرَى الْيَتَامَى صَارِحِينَ بِعَوْلَةٍ تَحْتُو التُّرَابَ لِفَقْدِ خَيْرِ إِمَامٍ وَتَقْمَنَ رِبَاتِ الْخُدُورِ حَوَاسِرًا يَمَسَحْنَ غُرَضَ ذَوَائِبِ الْإِيْتَامِ وَتَرَى النِّسَاءَ أَرَامِلًا وَثَوَاكِلاً تَبْكِينَ كُلَّ مُهَذَّبٍ وَهُمَامٍ (مثير الأحران: ص ۷۷)

۱ / ۵ شادی یزید و امویان

تاریخ الطبری (- به نقل از عمار دهنی، از امام باقر علیه السلام، در باره روانه کردن اهل بیت به سوی شام به دستور عبید الله بن زیاد -): هنگامی که اهل بیت نزد یزید رفتند، یزید - که لعنت خدا بر او باد - شامیان را در مجلس خود، گرد آورد. آن گاه، اهل بیت را وارد کردند و شامیان، پیروزی را به یزید، تبریک گفتند. ۲. فَلَمَّا قَدِمُوا عَلَيْهِ [أَي عَلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ] جَمَعَ مَنْ كَانَ بِحَضْرَتِهِ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، ثُمَّ أَدْخَلُوهُمْ، فَهَوَّوهُ بِالْفَتْحِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۰، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۲۹). تذكرة الخواص: یزید، ابن زیاد را خواست و اموال فراوان و تحفه‌های بزرگی به او بخشید و او را به خود نزدیک کرد و جایگاهش را بالا برد. او را نزد همسران خویش برد و ندیم خود، قرار داد. شبی مست کرد و به آوازه‌خوان گفت: بخوان! و خود به بداهه چنین

سرود: به من شرابی بنوشان که دلم را سیراب کند. سپس پیمانه را کج کن و مانند آن را به ابن زیاد بنوشان؛ همان کسی که امانتدار و رازدار من و استوار کننده جنگ و غنیمت من و قاتل آن شورشگر، یعنی حسین و هلاک کننده دشمنان و حسودان است. ۳. اسقنی شربة تروى فؤادی ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد صاحب السر والأمانة عندي ولتسدید مغنمی وجهادی قاتل الخاریجی أعنی حسیناً ومبید الأعداء والحساد (تذکره الخواص: ص ۲۹۰).

شرابی به من بنوشان که تا مغز و استخوانم را سیراب کند. آن گاه کج کن و مانندش را به ابن زیاد بنوشان؛ همان کسی که امانتدار و رازدار من و استوار کننده جنگ و غنیمت من است. آن گاه، فرمان داد که آوازه‌خوانان، این شعر را به آواز بخوانند ۱. اسقنی شربة تروى مشاشی ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد صاحب السر والأمانة عندي ولتسدید مغنمی وجهادی ثم أمر المغننین فغنوا به (مروج الذهب: ج ۳ ص ۷۷). الفتوح: هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، هر دو منطقه کوفه و بصره، در اختیار و سیطره عبید الله بن زیاد قرار گرفتند. یزید، قبل از آن، حکومت این دو شهر را به او داده بود. یزید، یک میلیون درهم به عبید الله بن زیاد، جایزه داد و او عمرو بن حرث مخزومی را فرا خواند و او را به جای خود، در کوفه گماشت و خود به بصره رفت. در آن جا، خانه عبد الله بن عثمان ثقفی و خانه سلیمان بن علی هاشمی را - که پس از آن هم دوباره به دست سلیمان بن علی افتاد - خرید و هر دو را خراب کرد و از نو ساخت و هزینه بسیاری کرد و آن دو خانه را کاخ سرخ و کاخ سفید نامید. زمستان را در کاخ سرخ، و تابستان را در کاخ سفید می‌گذراند. سپس کارش بالا گرفت و منزلتش والا گشت و مشهور شد و اموالی فراوان بخشید و مردانی برای خود، دست و پا کرد و شاعران، مدحش گفتند ۲. لَمَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَوْسَقَ الْعِرَاقُ جَمِيعاً لِعَبِيدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، وَكَانَتِ الْكُوفَةُ وَالْبَصْرَةُ لِبْنِ زِيَادٍ مِنْ قَبْلِهِ.

قال: وأوصله يزيد بألف ألف درهم جائزته، فدعا عبید الله بن زیاد بعمر بن حرث المخزومی، فاستخلفه على الكوفة، ثم صار إلى البصرة، فاشترى دار عبد الله بن عثمان الثقفي ودار سليمان بن علي الهاشمي التي صارت لسليمان بن علي بعد ذلك، فهدمهما جميعاً ثم بناهما وأنفق عليهما مالا جزيلاً، وسماههما الحمراء والبيضاء، فكان يثشي في الحمراء ويصيف في البيضاء، قال: ثم علا أمره، وارتفع قدره، وانتشر ذكره، وبذل الأموال، واصطنع الرجال، ومدهته الشعراء (الفتوح: ج ۵ ص ۱۳۵. نیز، ر.ک: تاریخ دمشق: ج ۳۷ ص ۴۳۸). تاریخ الطبری (- به نقل از عوانه بن حکم -): هنگامی که عبید الله بن زیاد، حسین بن علی علیه السلام را کشت و سرش را برایش آوردند، عبد الملك بن ابی حارث سلیمی را فرا خواند و گفت: به مدینه، نزد عمرو بن سعید بن عاص برو و او را به کشته شدن حسین، بشارت بده. عمرو بن سعید در آن زمان، امیر مدینه بود.

عبد الملك خواست عذر و بهانه بیاورد [تا نرود]؛ ولی عبید الله، او را نهی کرد - و عبید الله، کسی بود که نمی‌شد با او مخالفت کرد - و به او گفت: می‌روی تا به مدینه برسی. مبادا خبر [کشته شدن آنان]، پیش از تو به مدینه برسد! چند سکه زر نیز به او داد و گفت: بهانه نیاور، و اگر مرکب دیگری بخر.

عبد الملك می‌گوید: به مدینه که رسیدم، مردی قریشی مرا دید و گفت: چه خبر؟

گفتم: خبر، پیش امیر است.

گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ). حسین بن علی، کشته شد!

نزد عمرو بن سعید رفتم. گفت: چه خبر از پشت سرت؟

گفتم: خبری که امیر را خوش حال می‌کند: حسین بن علی، کشته شده است!

گفت: کشته شدنش را جار بزن!

و من جار زدم. به خدا سوگند که تا آن زمان، ناله و فریادی مانند فریاد زنان بنی هاشم در خانه‌هایشان که بر حسین علیه السلام می‌نالدند، نشنیده بودم.

عمرو بن سعید، در حالی که می‌خندید، [به نشانه انتقامجویی] خواند: زنان بنی زیاد، ناله‌ای کردند، مانند ناله زنان ما در روز آرنَب. منظور از آرنَب، یورش قبیله بنی زُبَید برای انتقامجویی از قبیله بنی زیاد است که تیره‌ای از بنی حارث بن کعب از قبیله عبد المَدان بودند. این شعر را نیز عمرو بن معدیکرب، در باره آن واقعه سروده بود.

عمرو بن سعید سپس گفت: این، ناله‌ای است در برابر ناله ما بر عثمان بن عفَّان. آن گاه، از منبر، بالا رفت و کشته شدن حسین علیه السلام را به مردم، اعلام کرد. ۱. لَمَّا قَتَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَجِءَ بِرَأْسِهِ إِلَيْهِ، دَعَا عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ أَبِي الْحَارِثِ السُّلَمِيَّ، فَقَالَ: انْطَلِقْ حَتَّى تَقْدَمَ الْمَدِينَةَ عَلَى عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ بْنِ الْعَاصِ، فَبَشَّرَهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ. وَكَانَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ بْنِ الْعَاصِ أَمِيرَ الْمَدِينَةِ يَوْمَئِذٍ.

قَالَ: فَذَهَبَ لِيَعْتَلَّ لَهُ، فَزَجَرَهُ - وَكَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ لَا يُصْطَلَى بِنَارِهِ - فَقَالَ: انْطَلِقْ حَتَّى تَأْتِيَ الْمَدِينَةَ، وَلَا يَسْبِقُكَ الْخَبَرُ، وَأَعْطَاهُ دَنَانِيرَ، وَقَالَ: لَا تَعْتَلَّ، وَإِنْ قَامَتْ بِكَ رَاحِلَتُكَ فَاشْتَرِ رَاحِلَةً.

قَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: فَقَدِمْتُ الْمَدِينَةَ، فَلَقِيتُنِي رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ، فَقَالَ: مَا الْخَبَرُ؟ فَقُلْتُ: الْخَبَرُ عِنْدَ الْأَمِيرِ، فَقَالَ: الْكَافِي (- به نقل از سالم، از امام باقر علیه السلام -): از شادی کشته شدن حسین علیه السلام، چهار مسجد را در کوفه تجدید بنا کردند: مسجد اشعث، مسجد جریر، مسجد سِماک و مسجد شَبَث بن رَبِيعی. ۲. حُجِدَّتْ أَرْبَعَةُ مَسَاجِدَ بِالْكُوفَةِ فَزَحَاً لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ: مَسْجِدُ الْأَشْعَثِ، وَمَسْجِدُ جَرِيرٍ، وَمَسْجِدُ سِمَاكِ، وَمَسْجِدُ شَبَثِ بْنِ رَبِيعٍ (الکافی: ج ۳ ص ۴۹۰ ح ۲، تهذیب الأحکام: ج ۳ ص ۲۵۰ ح ۶۸۷)

فصل دوم: نشانه‌های آشکار شده

۲ / ۱ روای ام سلمه

الأمالی، مفید (- به نقل از غیاث بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام -): روزی ام سلمه، گریان از خواب برخاست و چون دلیل گریه‌اش را پرسیدند، گفت: پسر من حسین، دیشب کشته شد؛ زیرا من پیامبر صلی الله علیه و آله را پس از رحلتش تا کنون، در خواب ندیده بودم؛ اما دیشب ایشان را رنگ پریده و غمگین دیدم و پرسیدم: ای پیامبر خدا! چرا تو را این گونه می‌بینم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من، همه شب را برای حسین و یارانش، قبر می‌کنم». ۲. أَصْبَحْتُ يَوْمًا أُمُّ سَلَمَةَ تَبْكِي، فَقِيلَ لَهَا: مِمَّ بُكَاءُكِ؟

فَقَالَتْ: لَقَدْ قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّيْلَةَ، وَذَلِكَ أَنَّي مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُنْذُ قُبُضَ إِلَّا اللَّيْلَةَ، فَرَأَيْتُهُ شَاحِبًا كَثِيبًا.

قَالَتْ: فَقُلْتُ: مَا لِي أَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ شَاحِبًا كَثِيبًا؟

قَالَ: «مَا زِلْتُ اللَّيْلَةَ أَحْفِرُ قُبُورًا لِلْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ» (الأمالی، مفید: ص ۳۱۹ ح ۶، الأمالی، طوسی: ص ۹۰ ح ۱۴۰). سنن الترمذی (- به نقل از سلمی، دختر ام سلمه -): نزد ام سلمی (ام سلمه) رفتم، در حالی که می‌گریست. گفتم: چرا می‌گری؟

گفت: پیامبر خدا را در خواب دیدم که بر سر و رویش غبار نشسته بود. پرسیدم: ای پیامبر خدا! چرا این گونه‌ای؟ فرمود: «اندکی پیش، شاهد کشته شدن حسین بودم». ۳. دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ وَهِيَ تَبْكِي، فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكِ؟ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - تَعْنِي فِي الْمَنَامِ - وَعَلَى رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ التُّرَابُ.

فَقُلْتُ: مَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: «شَهِدْتُ قَتْلَ الْحُسَيْنِ آنِفًا» (سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۵۷ ح ۳۷۷۱، المستدرک علی الصحیحین:

ج ۴ ص ۲۰ ح ۶۷۶۴. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: سلمای مدنی می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شیشه‌ای به امّ سلمه داده بود که خاک صحرای طف (کربلا) در آن بود. به او فرموده بود: «هر گاه این خاک، [هم‌رنگ] خون تازه

۱. ر.ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱ ص ۱۵۳ (بخش یکم / فصل یکم / مدت بارداری مادرش به او و فاصله میان تولّد برادرش و بارداری به او)

شد، هنگام کشته شدن حسین است». [شبی] فریادی از اتاق امّ سلمه بلند شد و من، نخستین کسی بودم که پیش او رفتم. به او گفتم: چرا ناراحتی، ای مادر مؤمنان؟ گفت: پیامبر خدا را در خواب دیدم که بر سرش خاک نشسته است. گفتم: چرا این گونه‌ای؟ فرمود: «مردم بر پسر من هجوم بردند و او را کشتند. هم‌اکنون، شاهد شهادتش بودم». من لرزیدم و بیدار شدم و چون به سوی شیشه رفتم، دیدم که خون از آن می‌جوشد. سلمی می‌گوید: من نیز آن را دیدم که پیش رویش گذاشته است. ۱. إِنَّ سَلْمَى الْمَدَنِيَّةَ، قَالَتْ: دَفَعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ قَارُورَةً فِيهَا رَمْلٌ مِنَ الطِّفْلِ، وَقَالَ لَهَا: إِذَا تَحَوَّلَ هَذَا دَمًا عَبِيطًا فَعِنْدَ ذَلِكَ يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ.

قَالَتْ سَلْمَى: فَارْتَفَعَتْ وَاعِيَةً مِنْ حُجْرَةٍ أُمِّ سَلَمَةَ، فَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ أَتَاهَا، فَقُلْتُ لَهَا: مَا ذَهَابَ يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ وَالتُّرَابِ عَلَى رَأْسِهِ، فَقُلْتُ: مَا لَكَ؟ قَالَ: «وَنَبَّ النَّاسُ عَلَى ابْنِي فَقَتَلُوهُ، وَقَدْ شَهِدْتُهُ قَتِيلًا السَّاعَةَ».

فَاقْشَعَرَ جِلْدِي، وَانْتَبَهْتُ وَقُمْتُ إِلَى الْقَارُورَةِ، فَوَجَدْتُهَا تَفُورُ دَمًا، قَالَتْ سَلْمَى: وَرَأَيْتُهَا مَوْضُوعَةً بَيْنَ يَدَيْهَا (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۹۶؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۳۲ ح ۳). شرح الأخبار (- به نقل از امّ سلمه -): پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب، گریان دیدم. گفتم: ای پیامبر خدا! چرا می‌گریی؟

فرمود: «فرزندم حسین، کشته شد!». ۲. رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنَامِي يَبْكِي، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا يُبْكِيكَ؟ قَالَ: قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۶۷ ح ۱۱۰۶). الثاقب فی المناقب (- به نقل از امام باقر علیه السلام -): هنگامی که حسین علیه السلام خواست به سوی عراق برود، امّ سلمه - که خدا از او خشنود باد - به سوی او فرستاد. امّ سلمه، کسی بود که او را پرورش داده بود و حسین علیه السلام، محبوب‌ترین افراد نزد او بود و امّ سلمه دلسوزترین اشخاص نسبت به حسین علیه السلام بود و در نزدش، در شیشه‌ای، تربت حسین علیه السلام، بود که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را به وی سپرده بود.

پرسید: ای پسر عزیزم! آیا می‌خواهی [از مدینه] خارج شوی؟

به او فرمود: «ای مادر! می‌خواهم به عراق بروم».

امّ سلمه گفت: من خدای متعال را به یاد می‌آورم که مبادا به سوی عراق بروی.

فرمود: «چرا، ای مادر؟».

امّ سلمه گفت: شنیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «فرزندم حسین، در عراق کشته می‌شود». ای پسر عزیزم! تربت در شیشه‌ای در بسته، نزد من است که پیامبر خدا، آن را به من سپرد.

حسین علیه السلام فرمود: «ای مادر! به خدا سوگند، من کشته می‌شوم و از قضا و قدر و حکم واجب و قطعی خدای متعال، نمی‌گریزم».

امّ سلمه گفت: شگفتا! اگر [می‌دانی که] کشته خواهی شد، کجا [و چرا] می‌روی؟

فرمود: «ای مادر! اگر امروز نروم، فردا می‌روم و اگر فردا نروم، پس فردا خواهم رفت. ای مادر! به خدا سوگند که از مرگ،

گریزی نیست. من، جایی را که در آن کشته می‌شوم و روز آن را و حتی لحظه شهادتم را و چاله‌ای را که در آن دفن خواهم شد، همان گونه می‌شناسم که تو را می‌شناسم، و همان گونه به آن می‌نگرم که به تو می‌نگرم».

اُمّ سلمه گفت: تو آن را دیده‌ای؟

فرمود: «اگر دوست داری که جایگاه آرمیدنم و مکان [شهادت] خود و یارانم را نشانت بدهم، چنین کنم».

اُمّ سلمه گفت: [آری،] می‌خواهم.

ایشان تنها یک بسم الله گفت و زمین برایش فرو نشست [و هموار شد] تا آن که جایگاه آرمیدن و مکان [شهادت] خود و یارانش را به اُمّ سلمه نشان داد و از همان تربت، به او داد. اُمّ سلمه آن را با تربتی که [از زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نزدش بود، مخلوط کرد. سپس حسین علیه السلام بیرون آمد و به او فرمود: «من، روز عاشورا کشته می‌شوم».

همان شبی که صبحش حسین علیه السلام کشته شد، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پریشان و گریان و غبارآلوده، به خواب اُمّ سلمه آمد. اُمّ سلمه گفت: ای پیامبر خدا! چرا تو را گریان و غبارآلوده و پریشان می‌بینم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هم‌اکنون، پسر من حسین و یارانش را به خاک سپردم».

اُمّ سلمه - که خدا از او خشنود باد - بیدار شد و با بلندترین صدایش فریاد زد و گفت: وای پسر!

ساکنان مدینه، گرد آمدند و به او گفتند: چه پیش آمده است؟

اُمّ سلمه گفت: پسر من حسین بن علی، کشته شد.

به او گفتند: از کجا می‌دانی؟

اُمّ سلمه گفت: پیامبر خدا، گریان و پریشان و غبارآلوده، به خوابم آمد و به من خبر داد که همان ساعت، حسین و یارانش را به خاک سپرده است.

آنان گفتند: اینها خواب‌های پریشان است. اُمّ سلمه گفت: بایستید! تربت حسین، نزد من است.

سپس شیشه‌ای برای آنان آورد که خون تازه در آن بود. ۱. لَمَّا أَرَادَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْخُرُوجَ إِلَى الْعِرَاقِ بَعَثَتْ إِلَيْهِ أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا - وَهِيَ الَّتِي كَانَتْ رَبَّتَهُ، وَكَانَ أَحَبَّ النَّاسِ إِلَيْهَا، وَكَانَتْ أَرْقَ النَّاسِ عَلَيْهِ، وَكَانَتْ تُرِيَهُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَهَا فِي قَارُورَةٍ دَفَعَهَا إِلَيْهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَتْ: يَا بُنَيَّ، أَتُرِيدُ أَنْ تَخْرُجَ؟

فَقَالَ لَهَا: يَا أُمُّهُ، أُرِيدُ أَنْ أَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ.

فَقَالَتْ: إِنِّي أَذْكُرُكَ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ تَخْرُجَ إِلَى الْعِرَاقِ.

قَالَ: وَلِمَ ذَلِكَ يَا أُمُّهُ؟

قَالَتْ: سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: «يُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنُ بِالْعِرَاقِ»، وَعِنْدِي يَا بُنَيَّ تُرْبَتُكَ فِي قَارُورَةٍ مَخْتُومَةٍ دَفَعَهَا إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

فَقَالَ: يَا أُمُّهُ، وَاللَّهِ، إِنِّي لَمَقْتُولٌ، وَإِنِّي لَا أَفِرُّ مِنَ الْقَدَرِ وَالْمَقْدُورِ، وَالْقَضَاءِ الْمَحْتَمِ، وَالْأَمْرِ الْوَاجِبِ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى.

فَقَالَتْ: وَاعْجَبَاهُ! فَأَيْنَ تَذْهَبُ وَأَنْتَ مَقْتُولٌ؟

فَقَالَ: يَا أُمُّهُ، إِنْ لَمْ أَذْهَبِ الْيَوْمَ ذَهَبْتُ غَدًا، وَإِنْ لَمْ أَذْهَبِ غَدًا لَذَهَبْتُ بَعْدَ غَدٍ، وَمَا مِنَ الْمَوْتِ - وَاللَّهِ يَا أُمُّهُ - بُدٌّ، وَإِنِّي لَأَعْرِفُ الْيَوْمَ وَالْمَوْضِعَ الَّذِي أُقْتَلُ فِيهِ، وَالسَّاعَةَ الَّتِي أُقْتَلُ فِيهَا، وَالْحُفْرَةَ الَّتِي أُدْفَنُ فِيهَا، كَمَا أَعْرِفُكَ، وَأَنْظُرُ إِلَيْهَا كَمَا أَنْظُرُ إِلَيْكَ.

قَالَتْ: قَدْ رَأَيْتَهَا؟ قَالَ: إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ أُرِيَكَ مَضْجَعِي وَمَكَانِي وَمَكَانَ أَصْحَابِي فَعَلْتُ.

فَقَالَتْ: قَدْ شِئْتُهَا. فَمَا زَادَ أَنْ تَكَلَّمَ بِسْمِ اللَّهِ، فَخَفِضَتْ لَهُ الْأَرْضَ حَتَّى أَرَاهَا مَضْجَعَهُ، وَمَكَانَهُ وَمَكَانَ أَصْحَابِهِ، وَأَعْطَاهَا مِنْ تِلْكَ التُّرْبَةِ، فَحَلَطَتْهَا مَعَ التُّرْبَةِ الَّتِي كَانَتْ عِنْدَهَا، ثُمَّ خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَدْ قَالَ لَهَا: إِنِّي مَقْتُولٌ يَوْمَ عَاشُورَاءَ.

فَلَمَّا كَانَتْ تِلْكَ اللَّيْلَةُ الَّتِي صَبَّحَتْهَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهَا ، أَتَاهَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ أَشْعَثَ بَاكِئًا مُغْبِرًا . فَقَالَتْ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مَا لِي أَرَاكَ بَاكِئًا مُغْبِرًا أَشْعَثَ ؟
 فَقَالَ : «دَفَنْتُ ابْنِي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابَهُ السَّاعَةَ» .
 فَانْتَبَهَتْ أُمُّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا ، فَصَرَخَتْ بِأَعْلَى صَوْتِهَا ، فَقَالَتْ : وَآبَنَاهُ ! فَاجْتَمَعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ ، وَقَالُوا لَهَا : مَا الَّذِي دَهَاكَ ؟
 فَقَالَتْ : قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَقَالُوا لَهَا : وَمَا عَلِمُكَ بِذَلِكَ ؟
 قَالَتْ : أَتَانِي فِي الْمَنَامِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَاكِئًا أَشْعَثَ أَغْبَرًا ، فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ دَفَنَ الْحُسَيْنَ وَأَصْحَابَهُ السَّاعَةَ .
 فَقَالُوا : أَضْغَاثُ أَحْلَامٍ ، قَالَتْ : مَكَانُكُمْ ! فَإِنَّ عِنْدِي ثُرْبَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَخْرَجْتُ لَهُمُ الْقَارُورَةَ ، فَإِذَا هِيَ دَمٌ عَيْطٌ (الثاقب في المناقب : ص ۳۳۰ ح ۲۷۲) .

۲ / ۲ خون شدن تربت

الخرائج و الجرائح (- در یادکرد معجزات امام حسین علیه السلام -) : هنگامی که امام حسین علیه السلام آهنگ عراق کرد، ام سلمه به او گفت: به سوی عراق نرو؛ چرا که شنیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «پسر حسین، در زمین عراق، کشته می‌شود» و تربتی نزد من است که آن را در شیشه‌ای، به من سپرده است .
 امام حسین علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، من همین گونه کشته می‌شوم و اگر به عراق هم نروم، باز مرا می‌کشند . اگر دوست داری، آرامگاهم و جایگاه یارانم را نشانت بدهم» .
 سپس دست بر صورت او کشید و خداوند، چشمانش را چنان وسعت داد که [امام علیه السلام] همه آن جاها را به او نشان داد .
 [امام علیه السلام] تربتی برداشت و از آن تربت نیز در شیشه‌ای دیگر، به او داد و فرمود: «هنگامی که از هر دو [شیشه]، خون ریخت، بدان که من کشته شده‌ام» .
 ام سلمه گفت: هنگامی که روز عاشورا شد، بعد از ظهر، به هر دو شیشه نگریستم . هر دو، خون شده بودند . سپس فریاد زد ۱ .
 إِنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أَرَادَ الْعِرَاقَ قَالَتْ لَهُ أُمُّ سَلَمَةَ : لَا تَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ ، فَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : «يُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنُ بِأَرْضِ الْعِرَاقِ» ، وَعِنْدِي ثُرْبَةٌ دَفَعَهَا إِلَيَّ فِي قَارُورَةٍ .
 فَقَالَ : وَاللَّهِ ، إِنِّي مَقْتُولٌ كَذَلِكَ ، وَإِنْ لَمْ أَخْرُجْ إِلَى الْعِرَاقِ يَقْتُلُونَنِي أَيْضًا ، وَإِنْ أَحْبَبْتُ أَنْ أُرِيكَ مَضْجَعِي وَمَصْرَعَ أَصْحَابِي ، ثُمَّ مَسَحَ بِيَدِهِ عَلَى وَجْهِهَا ، فَفَسَحَ اللَّهُ فِي بَصِيرِهَا حَتَّى أَرَاهَا ذَلِكَ كُلَّهُ ، وَأَخَذَ ثُرْبِيَّةً ، فَأَعْطَاهَا مِنْ تِلْكَ الثُّرْبَةِ أَيْضًا فِي قَارُورَةٍ أُخْرَى ، وَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَإِذَا فَاضَتْ دَمًا فَاعْلَمِي أَنِّي قَدْ قُتِلْتُ .
 فَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ : فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ نَظَرْتُ إِلَى الْقَارُورَتَيْنِ بَعْدَ الظُّهْرِ ، فَإِذَا هُمَا قَدْ فَاضَتْ دَمًا ، فَصَاحَتْ (الخرائج و الجرائح : ج ۱ ص ۲۵۳ ح ۷ ، الصراط المستقيم : ج ۲ ص ۱۷۹ ح ۶) . الإِرشاد (- به نقل از ام سلمه -) : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شبی از نزد ما بیرون رفت و مدتی طولانی، از دید ما غایب شد و سپس پریشان و غبارآلوده نزد ما آمد . در آن حال، دستش را بسته و مشت کرده بود . گفتم: ای پیامبر خدا! چرا تو را پریشان و غبارآلود می‌بینم؟
 پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هم‌اکنون، مرا به جایی از عراق به نام کربلا بردند و جایگاه افتادن پسر حسین و گروهی از فرزندان و خاندانم را به من نشان دادند . من هم‌اکنون خون‌هایشان را از زمین بر می‌چیدم و در همین دست‌هایم است» . آن گاه، دستانش را برایم گشود و فرمود: «این را بگیر و حفظش کن» .
 آن را گرفتم . شبیه به خاک سرخ بود . آن را در شیشه‌ای گذاشتم و درش را بستم و نگاهداری‌اش کردم . هنگامی که حسین علیه السلام از مکه به سوی عراق روانه شد، آن شیشه را هر روز و هر شب، می‌بوییدم و به آن می‌نگریستم و بر مصیبت او می‌گریستم .

چون روز دهم محرم شد یعنی همان روزی که به شهادت رسید، شیشه را در آغاز روز بیرون آوردم. به همان حالت [قبلی] بود. سپس در پایان روز، به سوی آن باز گشتم. خون تازه بود. در اقام فریاد کشیدم و گریستم و بغض خودم را فرو خوردم تا مبادا به گوش دشمنان ایشان (حسین و یارانش) برسد و شماتت را به شتاب بیاغازند. همواره آن زمان را به یاد داشتم، تا این که پیک، خبر کشته شدنشان را آورد و آنچه دیده بودم، به وقوع پیوست. ۱. خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مِنْ عِنْدِنَا ذَاتَ لَيْلٍ، فَغَابَ عَنَّا طَوِيلًا، ثُمَّ جَاءَنَا وَهُوَ أَشَعَثُ أَغْبَرُ، وَيَدُهُ مَضْمُومَةٌ، فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا لِي أَرَاكَ شَعْنًا مُغْبِرًا؟

فَقَالَ: «أُسْرِيَ بِي فِي هَذَا الْوَقْتِ إِلَى مَوْضِعٍ مِنَ الْعِرَاقِ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ، فَأَرَيْتُ فِيهِ مَصْرَعَ الْحُسَيْنِ ابْنِي وَجَمَاعَةٍ مِنْ وَلَدِي وَأَهْلِ بَيْتِي، فَلَمْ أَزَلْ أَلْقُطُ دِمَاءَهُمْ، فَهَا هِيَ فِي يَدِي»، وَبَسَّطَهَا إِلَيَّ، فَقَالَ: «خُذِيهَا وَاحْتَفِظِي بِهَا»، فَأَخَذْتُهَا، فَإِذَا هِيَ شِبْهُ تَرَابٍ أَحْمَرٍ، فَوَضَعْتُه فِي قَارُورَةٍ، وَسَدَدْتُ رَأْسَهَا، وَاحْتَفَفْتُ بِهِ.

فَلَمَّا خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ مَكَّةَ مُتَوَجِّهًا نَحْوَ الْعِرَاقِ، كُنْتُ أُخْرِجُ تِلْكَ الْقَارُورَةَ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ، فَأَشْمُمُهَا، وَأَنْظُرُ إِلَيْهَا، ثُمَّ أَبْكِي لِمُصَابِيهِ، فَلَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الْعَاشِرِ مِنَ الْمُحَرَّمِ - وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - أَخْرَجْتُهَا فِي أَوَّلِ النَّهَارِ، وَهِيَ بِحَالِهَا، ثُمَّ عُدْتُ إِلَيْهَا آخِرَ النَّهَارِ، فَإِذَا هِيَ دَمٌ عَيْيَطٌ، فَصَتَحْتُ فِي بَيْتِي وَبَكَيْتُ، وَكَطَمْتُ غِيْظِي؛ مَخَافَةً أَنْ يَسْمَعَ أَعْدَاؤُهُمْ بِالْمَدِينَةِ، فَيَسْرِعُوا بِالشَّمَاتَةِ، فَلَمْ أَزَلْ حَافِظَةً لِلْوَقْتِ حَتَّى جَاءَ النَّاعِي يَنْعَاهُ، فَحَقَّقَ مَا رَأَيْتُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۰، روضه الواعظین: ص ۲۱۳). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی (- به نقل از ام سلمه -): جبرئیل علیه السلام به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: اُمّت تو، او - یعنی حسین علیه السلام - را پس از تو می‌کشند.

سپس به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آیا چیزی را از تربت قتلگاهش، به تو نشان بدهم؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «آری».

جبرئیل علیه السلام سنگ‌ریزه‌هایی آورد و پیامبر خدا آنها را در شیشه‌ای گذاشت. شب شهادت حسین علیه السلام که رسید، شنیدم کسی می‌گوید: ای کسانی که حسین را از سر جهالت کشتید! بشارتتان باد به عذاب و عقوبت! به درستی که بر زبان [سلیمان] پسر داوود، لعنت شده‌اید و نیز بر زبان موسی و صاحب انجیل. گریستم و هنگامی که در شیشه را گشودم، خون شده بود. ۲. جَاءَ جَبْرَائِيلُ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَ: إِنَّ أُمَّتَكَ تَقْتُلُهُ - يَعْنِي الْحُسَيْنَ - بَعْدَكَ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: أَلَا أُرِيكَ مِنْ تَرْبِهِ مَقْتَلِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ، فَجَاءَ بِحَصِيَّاتٍ، فَجَعَلَهُنَّ رَسُولُ اللَّهِ فِي قَارُورَةٍ، فَلَمَّا كَانَتْ لَيْلَةُ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: سَمِعْتُ قَائِلًا يَقُولُ: أَيُّهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلًا حُسَيْنًا أَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَالتَّنْكِيلِ قَدْ لُعِنْتُمْ عَلَى لِسَانِ ابْنِ دَاوُدَ وَمُوسَى وَصَاحِبِ الْإِنْجِيلِ قَالَتْ: فَبَكَيْتُ، وَفَتَحْتُ الْقَارُورَةَ، فَإِذَا قَدْ حَدَثَ فِيهَا دَمٌ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۹۵، الصواعق المحرقة: ص ۱۹۳). الأمالی، طوسی (- به نقل از عبد الله بن عباس -): در خانه آرمیده بودم که ناگاه، فریاد و شیون بلندی را از خانه ام سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله، شنیدم. بیرون آمدم و عصاکشم، مرا به سوی خانه وی برد. مردان و زنان مدینه نیز به سوی او روی آوردند و هنگامی که به او رسیدم، گفتم: ای مادر مؤمنان! چرا گریه و شیون می‌کنی؟

ام سلمه پاسخ را نداد و رو به زنان هاشمی گفت: ای دختران عبد المطلب! مرا یاری دهید و با من بگریید که - به خدا سوگند - سرور شما و سرور جوانان بهشتی، کشته شد. به خدا سوگند، نوه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و دسته گل او، حسین، را کشتند.

گفته شد: ای مادر مؤمنان! از کجا این را دانستی؟

گفت: هم‌اکنون در خواب، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را پریشان و آشفته دیدم. علت [پریشانی‌اش] را پرسیدم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «فرزندم حسین و خانواده‌اش، امروز کشته شدند و من آنها را به خاک سپردم و هم‌اکنون، از دفنشان فارغ شدم».

ام سلمه گفت: برخاستم و به درون اتاق رفتم. در حالی که حیران بودم، تربت حسین علیه السلام را دیدم که جبرئیل علیه السلام آن را از کربلا آورده و به پیامبر صلی الله علیه و آله گفته بود: «هنگامی که این تربت، خون شد، پسرت کشته شده است» و سپس پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به من داده و فرموده بود: «این تربت را در شیشه‌ای - یا ظرفی - بگذار و نزدت باشد. هنگامی که خون تازه شد، [بدان که] حسین کشته شده است» و آن ظرف را دیدم که خون تازه و جوشان گشته بود.

ام سلمه از آن خون، بر گرفت و به صورتش مالید و آن روز را روز ماتم و سوگواری برای حسین علیه السلام قرار داد. سپس کاروانیان برایش خبر آوردند و گفتند که حسین علیه السلام، همان روز، کشته شده است. ۱. بَيْنَا أَنَا رَاقِدٌ فِي مَنْزِلِي إِذْ سَمِعْتُ صُرَاخًا عَظِيمًا عَلِيًّا مِنْ بَيْتِ أُمِّ سَلَمَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَخَرَجْتُ يَتَوَجَّهَ بِي قَائِدِي إِلَى مَنْزِلِهَا، وَأَقْبَلَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ إِلَيْهَا الرُّجَالُ وَالنِّسَاءُ، فَلَمَّا انْتَهَيْتُ إِلَيْهَا قُلْتُ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، مَا بِكَ تَصْرُخِينَ وَتَعُوْثِينَ؟ فَلَمْ تُجِبْنِي، وَأَقْبَلَتْ عَلَى النِّسَاءِ الْهَاشِمِيِّاتِ، وَقَالَتْ: يَا بَنَاتِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، أَسْعِدْنِي وَابْكِينَ مَعِيَ، فَقَدِمَ - وَاللَّهِ - قَتْلَ سَيِّدُكُمْ وَسَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، قَدْ - وَاللَّهِ - قُتِلَ سَيِّدُكُمْ رَسُولُ اللَّهِ وَرِيحَانَتُهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقِيلَ: يَا أُمَّ الْمُؤْمِنِينَ، وَمِنْ أَيْنَ عَلِمْتَ ذَلِكَ؟ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ السَّاعِيَةَ شَعْنًا مَذْعُورًا، فَسَأَلْتُهُ عَنْ شَأْنِهِ ذَلِكَ، فَقَالَ: «قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ الْيَوْمَ، فَدَفَنْتُهُمْ، وَالسَّاعَةَ فَرَعْتُ مِنْ دَفْنِهِمْ». قَالَتْ: فَقُمْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْبَيْتَ وَأَنَا لَا أَكَادُ أَنْ أَعْقَلَ، فَظَنَرْتُ فَإِذَا بِتُرْبَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّتِي أَتَى بِهَا جَبْرَائِيلُ مِنْ كَرْبَلَاءَ، فَقَالَ: إِذَا صَارَتْ هَذِهِ التُّرْبَةُ دَمًا فَقَدْ قُتِلَ ابْنُكَ، وَأَعْطَانِيهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَالَ: «اجْعَلِي هَذِهِ التُّرْبَةَ فِي زُجَاجَةٍ - أَوْ قَالَ: فِي قَارُورَةٍ - وَلْتَكُنْ عِنْدَكَ، فَإِذَا صَارَتْ دَمًا عَبِيطًا فَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ»، فَرَأَيْتُ الْقَارُورَةَ الْآنَ وَقَدْ صَارَتْ دَمًا عَبِيطًا تَفُورُ.

قَالَ: وَأَخَذْتُ أُمِّ سَلَمَةَ مِنْ ذِيكَ الدَّمِ، فَلَطَخْتُ بِهِ وَجْهَهَا، وَجَعَلَتْ ذَلِكَ الْيَوْمَ مَأْتَمًا وَمَنَاحِيَةً عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَاءَتِ الرُّكْبَانُ بِخَبَرِهِ، وَأَنَّهُ قَدْ قُتِلَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ (الأمالی، طوسی: ص ۳۱۵ ح ۶۴۰، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۵۵). عایشه گفت: حسین، هنگامی که پسری تازه به راه افتاده بود، نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. ایشان فرمود: «ای عایشه! آیا تو را به شگفت در نیاورم؟ هم اکنون، فرشته‌ای که تا کنون پیش من نیامده بود، پیش من آمد و گفت: "این پسرت کشته می‌شود. اگر بخواهی، بخشی از خاکی را که بر آن، کشته خواهد شد، به تو نشان می‌دهم" و سپس خاک سرخی بر گرفت [و به من داد]». ام سلمه آن را [از پیامبر صلی الله علیه و آله] گرفت و در ظرفی نهاد و روزی که حسین، کشته شد، آن را بیرون آورد؛ خون بود. ۱. دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ غَلَامٌ يَدْرُجُ. فَقَالَ: أَيْ عَائِشَةُ! أَلَا أَعْجَبُكَ؟ لَقَدْ دَخَلَ عَلَيَّ أَنْفًا مَلَكٌ مَا دَخَلَ عَلَيَّ قَطُّ، فَقَالَ: «إِنَّ ابْنَكَ هَذَا مَقْتُولٌ، وَإِنْ شِئْتَ أُرِيْتُكَ مِنْ تُرْبَتِهِ الَّتِي يُقْتَلُ بِهَا»، فَتَنَاوَلْتُ رُبَاً أَحْمَرَ، فَأَخَذْتُهُ أُمِّ سَلَمَةَ، فَخَزَنْتُهُ فِي قَارُورَةٍ، فَأَخْرَجْتُهُ يَوْمَ قُتِلَ وَهُوَ دَمٌ (مثير الأحزان: ص ۱۷، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۴۷ ح ۴۶). ر. ک: ج ۱ ص ۱۷۶ (بخش سوم / فصل دوم: پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله در باره شهادت امام حسین علیه السلام).

۲ / ۳ روای ابن عباس

مسند ابن حنبل (- به نقل از ابن عباس -): در خواب نیم‌روز، پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدم که پریشان و غبارآلوده، ایستاده بود و ظرفی از خون، در دست داشت. گفتم: پدر و مادرم فدایت باد، ای پیامبر خدا! این چیست؟ فرمود: «این، خون حسین و یاران اوست که از آغاز امروز، پیوسته آنها را جمع کرده‌ام».

ما تاریخ آن روز را حساب کردیم و روشن شد که در همان روز، حسین علیه السلام کشته شده است. ۲. رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيمَا يَرَى النَّائِمُ بِنِصْفِ النَّهَارِ، وَهُوَ قَائِمٌ أَشْعَثُ أَغْبَرُ، بِيَدِهِ قَارُورَةٌ فِيهَا دَمٌ، فَقُلْتُ: يَا أُمِّي يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا هَذَا؟ قَالَ: «هَذَا دَمُ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ، لَمْ أَزَلْ أَلْقِطُهُ مُنْذُ الْيَوْمِ»، فَأَحْصَيْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ، فَوَجَدُوهُ قُتِلَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ (مسند ابن حنبل: ج ۱).

ص ۶۰۶ ح ۲۵۵۳ و ص ۵۲۱ ح ۲۱۶۵، المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۴۳۹ ح ۸۲۰۱. تاریخ دمشق (- به نقل از علی بن زید بن جعدان -): ابن عباس از خواب برخاست و استرجاع کرد و گفت: به خدا سوگند، حسین کشته شد. همراهانش به او گفتند: چنین مباد، ای ابن عباس! چنین مباد!

او گفت: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را [در خواب] دیدم که شیشه‌ای خون با خود داشت و فرمود: «مگر نمی‌دانی که اتمم پس از من، چه کرده‌اند؟! پسر حسین را کشتند و این، خون او و خون یارانش است. [شکایت] آن را به نزد خدای عزوجل می‌برم». آن روز و ساعتی را که ابن عباس گفته بود، یادداشت کردند و تنها بیست و چهار روز بعد، در مدینه به آنان خبر رسید که حسین علیه السلام در همان روز و همان ساعت، کشته شده است. ۱. اسْتَقَطَّ ابْنُ عَبَّاسٍ مِنْ نَوْمِهِ فَاسْتَرْجَعَ وَقَالَ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَاللَّهِ. فَقَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: كَلِمَا يَابْنَ عَبَّاسٍ كَلَّا! قَالَ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَعَهُ زُجَاجَةٌ مِنْ دَمٍ، فَقَالَ: «أَلَا تَعْلَمُ مَا صَيَّغَتْ أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي؟ قَتَلُوا ابْنِي الْحُسَيْنَ، وَهَذَا دَمُهُ وَدَمُ أَصْحَابِهِ، أَرْفَعُهَا إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ».

قَالَ: فَكُتِبَ ذَلِكَ الْيَوْمَ الَّذِي قَالَ فِيهِ وَتِلْكَ السَّاعَةُ، قَالَ: فَمَا لَبِثُوا إِلَّا أَرْبَعَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا حَتَّى جَاءَهُمُ الْخَبْرُ بِالْمَدِينَةِ، أَنَّهُ قُتِلَ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَتِلْكَ السَّاعَةُ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۳۷، کفایه الطالب: ص ۴۲۸). الأمالی، طوسی (- به نقل از ابن عباس -): همان شب [که امام حسین علیه السلام صبح آن به شهادت رسیده بود]، در خواب، پیامبر صلی الله علیه و آله را غبارآلوده و پریشان دیدم. هنگامی که علت این وضعیت را از ایشان پرسیدم، به من فرمود: «مگر نمی‌دانی که من از دفن حسین و یارانش، فارغ شده‌ام؟!». ۲. فَلَمَّا كَانَتْ اللَّيْلَةُ [أَيِ الَّتِي قُتِلَ فِي صَبِيحَتِهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنَامِي أُغْبِرَ أَشْعَثَ، فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ، وَسَأَلْتُهُ عَنْ شَأْنِهِ.

فَقَالَ لِي: «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنِّي فَرَعْتُ مِنْ دَفْنِ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ؟» (الأمالی، طوسی: ص ۳۱۵ ح ۶۴۰، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۳۱ ح ۲). المناقب، ابن شهر آشوب: در خبر است که پس از شهادت امام حسین علیه السلام، ابن عباس در خواب، پیامبر صلی الله علیه و آله را غبارآلوده و پابرنه دید که با چشم‌های گریان، دامن به کمر بسته و آیه: (و خدا را از آنچه ستمکاران می‌کنند، غافل مشمار) ۳ را می‌خواند. ایشان فرمود: «من به کربلا رفتم و خون حسین را از زمین برداشتم. اکنون در دامان من است و می‌روم تا پیش روی خدایم، با آنها [قاتلانش] طرح دعوا کنم». ۴. فِي أَثَرِ ابْنِ عَبَّاسٍ [أَنَّهُ] رَأَى النَّبِيَّ فِي مَنَامِهِ بَعْدَمَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ مُغْبِرُّ الْوَجْهِ، حَافِي الْقَدَمَيْنِ، بَاكِي الْعَيْنَيْنِ، وَقَدْ ضَمَّ حُجَزَ قَمِيصِهِ إِلَى نَفْسِهِ، وَهُوَ يَقْرَأُ هَذِهِ الْآيَةَ

۱. ابراهیم: آیه ۴۲. (وَلَمَّا تَخَسَّبَ بَنُ اللَّهِ غِفْلًا عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ)، وقال: إِنِّي مَضَيْتُ إِلَى كَرْبَلَاءَ، وَالتَّقَطْتُ دَمَ الْحُسَيْنِ مِنَ الْأَرْضِ، وَهُوَ ذَا فِي حَجْرِي، وَأَنَا مَاضٍ أَخَاصِمُهُمْ بَيْنَ يَدَي رَبِّي (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۸۴).

۲ / ۴ خورشید گرفتگی

السنن الکبری (- به نقل از ابو قبیل -): هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، خورشید چنان گرفت که در میانه روز، ستارگان، هویدا شدند، تا آن جا که پنداشتیم [خورشید گرفتگی] قیامت است. ۵. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَسَفَتِ الشَّمْسُ كَسْفَةً بَدَتْ الْكَوَاكِبُ نِصْفَ النَّهَارِ، حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهَا هِيَ (السنن الکبری: ج ۳ ص ۴۶۸ ح ۶۳۵۲، المعجم الکبیر: ج ۳ ص ۱۱۴ ح ۲۸۳۸).

تاریخ دمشق (- به نقل از خلیفه -): هنگامی که حسین علیه السلام شهید شد، آسمان، سیاه گشت و در روز، ستاره‌ها پیدا شدند و حتی ستاره جوزا را در عصر دیدم، و خاک سرخ بارید. ۲. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْوَدَّتِ السَّمَاءُ، وَظَهَرَتِ الْكَوَاكِبُ نَهَارًا، حَتَّى رَأَيْتُ الْجُوزَاءَ عِنْدَ الْعَصْرِ، وَسَقَطَ التُّرَابُ الْأَحْمَرُ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۶، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۳۲). المناقب،

ابن شهر آشوب (- به نقل از ابو مخنف -) : هنگامی که امام حسین علیه السلام کشته شد ، سرخاب ، خون شد و خورشید تا سه هفته گرفت و سنگی در زمین نبود ، مگر آن که زیرش خون بود ۳. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَارَ الْوَرُشُ دَمًا ، وَانْكَسَفَتِ الشَّمْسُ إِلَى ثَلَاثَةِ أَسْبَابٍ ، وَمَا فِي الْأَرْضِ حَجَرٌ إِلَّا وَتَحْتَهُ دَمٌ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۶۱ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۳۰۵ ح ۳) .

۱. ستاره جوزا ، ستاره‌ای است که شب هنگام و در وسط آسمان ، ظاهر می شود (لسان العرب : ج ۵ ص ۳۲۹ ماده «جوز»).

۲ / ۵ برخاستن غبار سیاه

المهلوف (- در یاد کرد آنچه به هنگام شهادت امام حسین علیه السلام پدید آمد -) : در همان وقت ، غباری سخت سیاه و تاریک ، به آسمان برخاست که با وزش باد سرخ ، همراه بود و هیچ چیز کوچک و بزرگی ، در آن دیده نمی شد ، تا آن جا که مردم گمان کردند عذاب بر آنها فرود آمده است . مدتی این چنین بود و سپس هوا باز شد ۴. وَارْتَفَعَتْ فِي السَّمَاءِ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ غَبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءٌ مُظْلِمَةٌ ، فِيهَا رِيحٌ حُمْرَاءٌ ، لَا يُرَى فِيهَا عَيْنٌ وَلَا أُتْرٌ ، حَتَّى ظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ جَاءَهُمْ ، فَلَبِثُوا كَذَلِكَ سَاعَةً ، ثُمَّ انْجَلَتْ عَنْهُمْ (المهلوف : ص ۱۷۷ ؛ الفتوح : ج ۵ ص ۱۱۹) . الحقائق الوردية : غباری سخت سیاه ، برخاست و مردم گمان کردند که عذابشان فرارسیده است ؛ ولی سپس رخت بر بست ۵. ارْتَفَعَتْ غَبْرَةٌ شَدِيدَةٌ سَوْدَاءٌ ، فَظَنَّ الْقَوْمُ أَنَّ الْعَذَابَ قَدْ أَتَاهُمْ ، ثُمَّ انْجَلَتْ عَنْهُمْ (الحقائق الوردية : ج ۱ ص ۲۱۳) .

۲ / ۶ سرخ شدن آسمان

کامل الزیارات (- به نقل از داوود بن فرقد ، از امام صادق علیه السلام -) : هنگامی که حسین علیه السلام شهید شد و نیز در شهادت یحیی بن زکریا علیه السلام ، آسمان تا یک سال ، سرخ شد . سرخ شدن آسمان ، گریستن آن است ۶. احْمَرَّتِ السَّمَاءُ حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّئَةً ، وَ [عَلَى] يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَحُمَرَتْهَا بُكَاءُهَا (کامل الزیارات : ص ۱۸۲ ح ۲۴۹ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۱۰ ح ۲۱) .

کامل الزیارات (- به نقل از ابو بصیر ، از امام صادق علیه السلام -) : آسمان و زمین ، بر شهادت حسین علیه السلام گریستند و سرخ شدند . این دو ، بر کس دیگری جز یحیی بن زکریا و حسین بن علی علیه السلام ، نگریسته اند ۱. إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَى لِقَتْلِهِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَاحْمَرَّتَا ، وَلَمْ تَبْكِيَا عَلَى أَحَدٍ قَطُّ ، إِلَّا عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ (کامل الزیارات : ص ۱۸۱ ح ۲۴۴ ، قصص الأنبياء ، راوندی : ص ۲۲۰ ح ۲۹۲) . کامل الزیارات (- به نقل از زراره ، از امام صادق علیه السلام -) : آسمان تا چهل روز ، بر حسین علیه السلام خون گریست و زمین تا چهل روز ، با [وزش باد] سیاه گریست و خورشید تا چهل روز ، با گرفتگی و سرخ شدن گریست ۲. إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالْدَّمِ ، وَإِنَّ الْأَرْضَ بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالسَّوَادِ ، وَإِنَّ الشَّمْسَ بَكَتْ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا بِالْكَسُوفِ وَالْحُمْرَةِ (کامل الزیارات : ص ۱۶۷ ح ۲۱۹ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۰۶ ح ۱۳) . کامل الزیارات (- به نقل از عبد الله بن هلال -) : شنیدم که امام صادق علیه السلام می فرماید : «آسمان بر حسین بن علی علیه السلام و یحیی بن زکریا علیه السلام گریست و بر کس دیگری جز آن دو ، گریه نکرد» .

گفتم : گریه آسمان ، چیست ؟

فرمود : «خورشید تا چهل روز ، صبح ها سرخ سرخ طلوع می کرد و غروب ها نیز سرخ سرخ ، غروب می کرد» .

گفتم : این ، گریه آسمان است ؟

فرمود : «آری» ۳. سَمِعْتُهُ يَقُولُ : إِنَّ السَّمَاءَ بَكَتْ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَيَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، وَلَمْ تَبْكِيَا عَلَى أَحَدٍ غَيْرِهِمَا .

قُلْتُ : وما بُكَاءُها ؟

قال : مَكَنُوا أَرْبَعِينَ يَوْمًا تَطْلُعُ الشَّمْسُ بِحُمْرِهِ ، وَتَغْرُبُ بِحُمْرِهِ ، قُلْتُ : فَذَاكَ بُكَاءُها ؟ قال : نَعَمْ (كامل الزیارات : ص ۱۸۵ ح ۲۶۰ و ص ۱۸۱ ح ۲۴۶ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۱۰ ح ۱۸) . کامل الزیارات (- به نقل از داوود بن فرقد -) : شنیدم که امام صادق علیه السلام می‌فرماید : «آن که حسین بن علی علیه السلام را کشت ، زناراده بود و نیز آن که یحیی بن زکریا علیه السلام را کشت ، زناراده بود» .

و فرمود : «آسمان از هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد ، تا یک سال ، سرخ بود» .

سپس فرمود : «آسمان و زمین ، بر حسین بن علی علیه السلام و یحیی بن زکریا علیه السلام گریستند و سرخی آسمان ، گریه آن است» . ۴. سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : كَانَ الَّذِي قَتَلَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَدَ زَنًا ، وَالَّذِي قَتَلَ يَحْيَى بْنَ زَكَرِيَّا وَلَدَ زَنًا .

و قال : احْمَرَّتِ السَّمَاءُ حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَنَةً .

ثُمَّ قَالَ : بَكَتِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، وَعَلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، وَحُمَرَتْهُمَا بُكَاءُها (كامل الزیارات : ص ۱۸۸ ح ۲۶۷ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۱۳ ح ۳۱) .

مجمع البیان : امام صادق علیه السلام در باره این سخن خدای متعال : (ای زکریا ! ما تو را به [تولد] پسری بشارت می‌دهیم که نامش یحیی است و تا کنون ، همنامی نداشته است) ، ۱ فرمود : «حسین علیه السلام نیز همین گونه بوده که پیش از خود ، همنامی نداشته است و آسمان ، جز بر این دو - که [برای هر کدام] چهل روز گریست - ، بر کسی گریه نکرده است» . گفته شد : گریه آسمان چیست؟ فرمود : «خورشید ، سرخ سرخ طلوع می‌کرد و سرخ سرخ نیز غروب می‌کرد . هم قاتل یحیی علیه السلام ، زناراده بود و هم قاتل حسین علیه السلام» . ۲- فی قَوْلِهِ تَعَالَى : کامل الزیارات (- به نقل از عمرو بن ثبیت ، از پدرش -) : امام زین العابدین علیه السلام فرمود : «آسمان از هنگام خلقتش ، جز بر یحیی بن زکریا علیه السلام و حسین بن علی علیه السلام ، گریه نکرده است» .

گفتم : گریه آسمان ، به چه صورتی بوده است ؟

فرمود : «هنگامی که پارچه‌ای را رو به روی آن می‌گرفتند ، لکه‌های کوچک خون ، همانند آثار [گریدن] کک ، بر روی آن می‌افتاد» . ۳. إِنَّ السَّمَاءَ لَمْ تَبْكْ مُنْذُ وُضِعَتْ إِلَّا عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، قُلْتُ : أَيُّ شَيْءٍ كَانَ بُكَاءُها ؟ قال : كَانَتْ إِذَا اسْتَقْبَلَتْ بَنُوبٍ وَقَعَ عَلَى الثُّوبِ شِبْهُ أَثَرِ الْبَرَاغِيثِ مِنَ الدَّمِ (كامل الزیارات : ص ۱۸۴ ح ۲۵۴ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۱۱ ح ۲۶) . التبیان فی تفسیر القرآن (- به نقل از سُدّی -) : هنگامی که امام حسین علیه السلام کشته شد ، آسمان بر او گریست و گریه آن ، سرخی دو سوی آن (مشرق و مغرب) است . ۴. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَيْهِ ، وَبُكَاءُها حُمْرَةُ أَطْرَافِها (التبیان فی تفسیر القرآن : ج ۹ ص ۲۳۳ ؛ تفسیر الطبری : ج ۱۳ جزء ۲۵ ص ۱۲۴) . تفسیر القرطبی (- به نقل از یزید بن ابی زیاد -) : هنگامی که حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شد ، کرانه‌های آسمان برای او تا چهار ماه ، سرخ گشتند ، و سرخی آسمان ، گریه آن است . ۵. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ احْمَرَّتْ لَهُ آفَاقُ السَّمَاءِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ . قال یزید : وَاحْمَرَّتْها بُكَاءُها (تفسیر القرطبی : ج ۱۶ ص ۱۴۱ ؛ شرح الأخبار : ج ۳ ص ۵۴۴ ح ۱۱۱۵) .

۱. مریم : آیه ۷. (يَزْكُرِيَا إِنَّا نَبَشِّرُكَ بِغُلَامٍ اسْمُهُ يَحْيَى لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا) - وَكَذَلِكَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيٍّ ، وَلَمْ تَبْكْ السَّمَاءُ إِلَّا عَلَيْهِمَا أَرْبَعِينَ صَبَاحًا . قيل لَهُ : وما كَانَ بُكَاءُها ؟ قال : كَانَتْ [أَيِ الشَّمْسِ] تَطْلُعُ حُمْرَاءَ ، وَتَغِيْبُ حُمْرَاءَ ، وَكَانَ قَاتِلُ يَحْيَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَدَ زَنًا وَقَاتِلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَدَ زَنًا (مجمع البیان : ج ۶ ص ۷۷۹ و ج ۹ ص ۹۸ ، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۵۴) .

-----التبصرة، ابن جوزی: هلال بن ذکوان گفت: هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، بارانی بر ما بارید که اثر آن بر لباسمان، همانند خون بود. من می‌گویم: هنگامی که چهره انسانِ خشمگین، سرخ می‌شود، این سرخی، اثر خشم، در چهره‌اش آشکار می‌شود. خدای سبحان که جسم نیست، نیز خشم خود را در کشته شدن امام حسین علیه السلام، با سرخیِ افق، آشکار کرد. ۱. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُطَرْنَا مَطَرًا بَقِيَ أَثَرُهُ فِي ثِيَابِنَا مِثْلَ الدَّمِ.

قُلْتُ: لَمَّا كَانَ الْغَضَبَانُ يَحْمَرُّ وَجْهُهُ، فَيَتَيَّنُ بِالْحُمَرَةِ تَأْثِيرُ غَضَبِهِ، وَالْحَقُّ سُبْحَانَهُ لَيْسَ بِجَسَمٍ، أَظْهَرَ تَأْثِيرَ غَضَبِهِ بِحُمَرَةِ الْأَفْقِ حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (التبصرة: ج ۲ ص ۱۶، تذكرة الخواص: ص ۲۷۴ و ۲۷۳). إثبات الوصية: روایت شده است که: آسمان، چهارده روز بر حسین علیه السلام گریست. سؤال شد: علامت گریه آسمان، چه بود؟ گفت: خورشید، سرخ سرخ، طلوع و سرخ سرخ، غروب می‌کرد. ۲. رَوَى أَنَّ السَّمَاءَ بَكَتَ عَلَيْهِ [أَي عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَرْبَعَةَ عَشَرَ يَوْمًا.

فَسَيَّلَ: عَلَامٌ بُكَاءِ السَّمَاءِ؟ فَقَالَ: كَانَتْ الشَّمْسُ تَطْلُعُ فِي حُمَرَةٍ، وَتَغِيبُ فِي حُمَرَةٍ (إثبات الوصية: ص ۱۷۸). المعجم الكبير (۱ - به نقل از علی بن مُسَیْهَر -): مادر بزرگم، ام حکیم، برایم گفت: حسین بن علی علیه السلام هنگامی شهید شد که من دختری خردسال بودم. آسمان، چندین روز، مانند خونِ لخته شده [، سرخ] بود. ۳. حَدَّثَنِي جَدَّتِي أُمُّ حَكِيمٍ قَالَتْ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَنَا يَوْمَئِذٍ جُوَيْرِيَّةٌ، فَمَكَثَتِ السَّمَاءُ أَيَّامًا مِثْلَ الْعَلَقَةِ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۳ ح ۲۸۳۶، المصنف، ابن ابی شیبہ: ج ۸ ص ۶۳۳ ح ۲۶۲). تاریخ دمشق (۱ - به نقل از علی بن مُسَیْهَر، از مادر بزرگش -): هنگامی که حسین بن علی علیه السلام شهید شد، من دختری نوجوان بودم. آسمان تا هفت شب، همانند خونِ بسته شده [، سرخ‌فام] بود. ۴. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كُنْتُ جَارِيَةً شَابَةً، فَمَكَثَتِ السَّمَاءُ سَبْعَةَ أَيَّامٍ بِلَالِيهَا كَأَنَّهَا عَلَقَةٌ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۶، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۳۲). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (۱ - به نقل از خلاد -): مادرم برایم گفت: ما هنگام شهادت حسین علیه السلام، مدتی [طولانی] را سپری کردیم که خورشید، سرخ سرخ بر دیوارها و بام‌ها طلوع و غروب می‌کرد و [مردم] سنگی را بر نمی‌داشتند، جز آن که در زیرش، خون می‌یافتند. ۵. حَدَّثَنِي أُمِّي قَالَتْ: كُنَّا زَمَانًا يَوْمَ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ مُحْمَرَّةً عَلَى الْحِيطَانِ وَالْجُدُرِ بِالْغَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، قَالَتْ: وَكَانُوا لَا يَرْفَعُونَ حَجْرًا إِلَّا وَجَدُوا تَحْتَهُ دَمًا (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۵۰۷ ح ۴۷۴، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۶). شرح الأخبار (۱ - به نقل از ابو مُعَمَّر -): کسی که شهادت حسین علیه السلام را درک کرده بود، به من خبر داد که آسمان پس از شهادتش، تا یک ماه، سرخ بود. ۱. أَخْبَرَنِي مَنْ أَدْرَكَ مَقْتَلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَكَثَتِ السَّمَاءُ بَعْدَ مَقْتَلِهِ شَهْرًا حَمْرًا (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۶۹ ح ۱۱۱۵. نیز، ر.ک: شرح الأخبار: ص ۱۶۷ ح ۱۱۰۳ و ۱۱۰۴، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۵۴). تاریخ الطبری (۱ - به نقل از حُصَيْن -): هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، تا دو یا سه ماه، از هنگام طلوع خورشید تا وقتی که خورشید بالا می‌آمد، گویی بر دیوارها خون مالیده بودند. ۲. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَبِثُوا شَهْرَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً، كَأَنَّمَا تَلَطَّحَ الْحَوَائِطُ بِالدِّمَاءِ سَاعَةً تَطْلُعُ الشَّمْسُ حَتَّى تَرْتَفِعَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۳، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۲۴ ص ۴۱۳). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (۱ - به نقل از علی بن مُدْرِك -): اسود بن قیس گفت: پس از کشته شدن حسین علیه السلام، کرانه‌های آسمان تا شش ماه، سرخ سرخ بود و این سرخی، در افق به سانِ خون، دیده می‌شد.

وقتی این را برای شریک نقل کردم، به من گفت: تو چه نسبتی با اسود داری؟

گفتم: او پدر بزرگ من، یعنی پدر مادرم است.

شریک گفت: هان! به خدا سوگند که او راستگو، امانتداری بزرگ و مهمان‌نواز بود. ۳. احمرَّتْ آفاقُ السَّمَاءِ بَعْدَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِتَّةَ أَشْهُرٍ، يُرَى ذَلِكَ فِي آفَاقِ السَّمَاءِ كَأَنَّهَا الدَّمُ.

قَالَ: فَحَدَّثْتُ بِذَلِكَ شَرِيكَاً، فَقَالَ لِي: مَا أَنْتَ مِنَ الْأَسْوَدِ؟

قُلْتُ: هُوَ جَدِّي أَبُو أُمِّي، قَالَ: أَمَا وَاللَّهِ، إِنْ كَانَ لَصَدُوقَ الْحَدِيثِ، عَظِيمُ الْأَمَانَةِ، مُكْرِمًا لِلضَّيْفِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۵۰۸ ح ۴۷۷، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۳۲). الأمالی، صدوق (- به نقل از فاطمه دختر امام علی علیه السلام -): مردم، خورشید را بر دیوارها سرخ سرخ، مانند ملحفه‌های زعفرانی رنگ، می‌دیدند تا هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام با زنان بیرون رفت و سر امام حسین علیه السلام را به کربلا باز گرداندند ۴. وَأَبْصَرَ النَّاسُ الشَّمْسَ عَلَى الْحَيْطَانِ حُمْرَاءَ كَأَنَّهَا الْمَلَا حِفُّ الْمُعْصَفَرَةِ، إِلَى أَنْ خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنَّسْوَةِ، وَرَدَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى كَرْبَلَاءَ (الأمالی، صدوق: ص ۲۳۱ ح ۲۴۳، روضه الواعظین: ص ۲۱۲). الإرشاد (- به نقل از سعد اسکاف، از امام باقر علیه السلام -): قاتل یحیی بن زکریا علیه السلام، زنازاده بود و قاتل حسین بن علی علیه السلام نیز زنازاده بود، و آسمان جز برای آن دو، قرمز نشد. ۵. كَانَ قَاتِلُ يَحْيَى بْنِ زَكْرِيَّا وَلَدَ زَنًا، وَقَاتِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَدَ زَنًا، وَلَمْ تَحْمَرَّ السَّمَاءُ إِلَّا لَهُمَا (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۲، كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۲۱). کامل الزیارات (- به نقل از علی بن مُشهر قُرشی -): مادر بزرگم برایم گفت که زمان شهادت امام حسین علیه السلام را درک کرده است. او گفت: ما تایک سال و نه ماه، آسمان را مانند خون بسته شده،

سرخ سرخ می‌دیدیم و خورشید [به درستی] دیده نمی‌شد. ۱. حَدَّثَنِي جَدَّتِي أَنَّهَا أَدْرَكَتِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ حِينَ قُتِلَ، قَالَتْ: فَمَكَّنَّا سِنَهُ وَتَسَعَهُ أَشْهُرُ وَالسَّمَاءُ مِثْلُ الْعَلَقَةِ، مِثْلُ الدَّمِ، مَا تُرَى الشَّمْسُ (کامل الزیارات: ص ۱۸۱ ح ۲۴۷، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۱۰ ح ۱۹). المعجم الكبير (- به نقل از عیسی بن حارث کندی -): هنگامی که حسین علیه السلام به شهادت رسید، تا هفت روز، چون نماز عصر را می‌خواندیم، به آفتاب بر سر دیوارها می‌نگریستیم که گویی ملحفه زعفرانی رنگ بود. ۲. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَكَّنَّا سَبْعَةَ أَيَّامٍ، إِذَا صَلَّيْنَا الْعَصْرَ نَظَرْنَا إِلَى الشَّمْسِ عَلَى أَطْرَافِ الْحَيْطَانِ كَأَنَّهَا الْمَلَا حِفُّ الْمُعْصَفَرَةِ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۴ ح ۲۸۳۹، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۳۲). ر. ک: الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۲، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۵۴، مثير الأحزان: ص ۸۰؛ الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۵۰۷ و ۵۰۸؛ المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۴۴ ح ۲۸۴۰، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۸، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۹۰، تذكرة الخواص: ص ۲۷۳ و ۲۷۴.

۲ / ۷ خون گریستن آسمان

عیون أخبار الرضا عليه السلام (- به نقل از ریان بن شبيب، از امام رضا علیه السلام -): پدرم از پدرش، از پدر بزرگش (امام باقر علیه السلام) نقل کرد که: چون جدم حسین علیه السلام شهید شد، از آسمان، خون و خاک سرخ بارید. ۳. حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ [الْبَاقِر] عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ جَدِّي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَتُرَابًا أَحْمَرَ (عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۳۰۰ ح ۵۸، الأمالی، صدوق: ص ۱۹۲ ح ۲۰۲). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از سلیم قصه گو -): روز شهادت حسین علیه السلام، باران خون بر ما بارید. ۴. مُطِرْنَا دَمًا يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۵۰۵ ح ۴۷۱، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۳). الأمالی، طوسی (- به نقل از عمار بن ابی عمار -): روز شهادت حسین علیه السلام، آسمان، خون تازه بارید. ۵. أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَمًا غَيْطًا (الأمالی، طوسی: ص ۳۳۰ ح ۶۵۹، مثير الأحزان: ص ۸۲). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از نصره آزدی -): هنگامی که حسین بن علی علیه السلام شهید شد، باران خون از آسمان بارید و خیمه‌ها و همه چیزمان، پر از خون شد. ۶. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا، فَأَصْبَحَتْ خِيَامُنَا وَكُلُّ شَيْءٍ مِنَّا مَلِئَ دَمًا (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۵۰۵ ح ۴۷۰، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۳۳).

۱. در ذخائر العقبی (ص ۲۴۸)، به جای «خیمه‌ها و همه چیزمان»، «چاه‌ها و جوی‌هایمان» آمده است.

بُغْيَةُ الطَّلَبِ فِي تَارِيخِ حَلَب (- به نقل از ابراهیم نَخَعِي -) : هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، [همه] کرانه‌های آسمان، قرمز شد. سپس این گونه ماند، تا بارید و خون بارید. ۱. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اَحْمَرَّتِ السَّمَاءُ مِنْ اَقْطَارِهَا، ثُمَّ لَمْ تَزَلْ حَتَّى تَقَطَّرَتْ، فَقَطَّرَتْ دَمًا (بُغْيَةُ الطَّلَبِ فِي تَارِيخِ حَلَب : ج ۶ ص ۲۶۳۷). المناقب، ابن شهر آشوب (- به نقل از قُرْطَبُ بن عبید الله -) : روزی آسمان در وسط روز، بر شَمَدی سفید، بارید. وقتی به آن نگرستم، دیدم خونین است. نیز شتران به دشت رفتند تا آب بنوشند. خون بود. [بعدها معلوم شد که] آن روز، همان روزی بوده که حسین علیه السلام در آن کشته شد. ۲. مَطَرَتِ السَّمَاءُ يَوْمًا نِصْفَ النَّهَارِ عَلَى شَمَلَةٍ بَيْضَاءَ، فَظَرْتُ فَإِذَا هُوَ دَمٌ، وَذَهَبَتِ الْإِبِلُ إِلَى الْوَادِي لِلشُّرْبِ، فَإِذَا هُوَ دَمٌ، وَإِذَا هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (المناقب، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۵۴؛ بُغْيَةُ الطَّلَبِ فِي تَارِيخِ حَلَب : ج ۶ ص ۲۶۳۶). شرح الأخبار (- به نقل از حمّاد بن سَلَمَه -) : هنگام شهادت حسین علیه السلام، تا چند شب، باران خون بر مردم بارید. ۳. مَطَرَتِ النَّاسُ لَيْلَى قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَمًا (شرح الأخبار : ج ۳ ص ۱۶۶ ح ۱۱۰۰). شرح الأخبار (- به نقل از یزید بن ابی زناد -) : هنگامی که حسین - که دروذهای خدا بر او باد - کشته شد، من چهارده ساله بودم. ما دیدیم که آسمان، خون می‌بارد. ۴. كُنْتُ ابْنَ أَرْبَعِ عَشْرَةَ سَنَةً حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَرَأَيْنَا السَّمَاءَ تَقَطَّرُ دَمًا (شرح الأخبار : ج ۳ ص ۱۶۵ ح ۱۰۹۷). شرح الأخبار (- به نقل از اُمّ سالم -) : هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد، آسمان باران خون بارید، به گونه‌ای که بر اثر آن، خانه‌ها و دیوارها قرمز شدند. این [باران] به بصره و کوفه و شام و خراسان نیز رسید و شک نداشتیم که به زودی، عذاب، فرود می‌آید. ۵. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَطَرَتِ السَّمَاءُ مَطَرًا كَالدَّمِ، اَحْمَرَّتْ مِنْهُ الثِّيُوتُ وَالْحَيَاطَانُ، فَبَلَغَ ذَلِكَ الْبَصْرَةَ وَالْكُوفَةَ وَالشَّامَ وَخُرَاسَانَ، حَتَّى كُنَّا لَا نَشْكُ أَنَّهُ سَيَنْزِلُ الْعَذَابُ (شرح الأخبار : ج ۳ ص ۱۶۶ ح ۱۰۹۹؛ تهذيب الكمال : ج ۶ ص ۴۳۳). شرح الأخبار (- به نقل از عمرو بن زیاد -) : چاه‌هایمان در روز شهادت حسین علیه السلام، پر از خون شدند. ۶. أَصْبَحَتْ جِبَابُنَا يَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَلَانَةً دَمًا (شرح الأخبار : ج ۳ ص ۱۶۶ ح ۱۱۰۱). الصواعق الممحرقة (- به نقل از ابو سعید -) : [هنگام شهادت حسین علیه السلام] هیچ سنگی از دنیا برداشته نشد، جز آن که در زیر آن، خون تازه بود. آسمان نیز خون بارید و اثرش تا مدت‌ها در لباس‌ها باقی ماند، تا آن که قطع شد. ۷. رُفِعَ حَجَرٌ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا وَتَحْتَهُ دَمٌ غَبِيظٌ، وَلَقَدْ مَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا بَقِيَ أَثَرُهُ فِي الثِّيَابِ مُدَّةً حَتَّى تَقَطَّعَتْ (الصواعق الممحرقة : ص ۱۹۴، تذكرة الخواص : ص ۲۷۴).

۸ / ۲ گریستن آسمان و زمین

تفسير القمّي (- به نقل از فضیل همیدانی، از پدرش -) : مردی که دشمن خدا و پیامبر خدا بود، به امیر مؤمنان علیه السلام بر خورد و ایشان این آیه را خواند: (آسمان و زمین، بر آنها گریه نکردند و بدانها مهلت داده نشد) ۱. سپس که حسین بن علی علیه السلام از کنار ایشان گذشت، فرمود: «اما این، کسی است که آسمان و زمین، بر او خواهند گریست».

نیز فرمود: «آسمان و زمین جز بر یحیی بن زکریّا و حسین بن علی، نگریستند» ۲. مَرَّ عَلَيْهِ رَجُلٌ عَدُوٌّ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، فَقَالَ: (آسمان و زمین بر آنها گریه نکردند و بدانها مهلت داده نشد) - کامل الزیارات (- به نقل از محمد بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام، در باره آیه :) : از هنگامی که یحیی بن زکریّا علیه السلام کشته شد، آسمان بر کسی گریه نکرد، تا آن که حسین علیه السلام کشته شد و آسمان بر او گریست. ۳. کامل الزیارات (- به نقل از جابر، از امام باقر علیه السلام -) : آسمان پس از یحیی بن زکریّا علیه السلام، بر هیچ کس گریه نکرد، جز بر حسین بن علی علیه السلام که چهل روز بر او گریست. ۴. ما بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَى أَحَدٍ

بَعْدَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؛ فَإِنَّهَا بَكَتْ عَلَيْهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا (كامل الزيارات : ص ۱۸۳ ح ۲۵۱ و ص ۱۸۶ ح ۲۶۲ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۱۱ ح ۲۳) . تاریخ دمشق (- به نقل از ابن سیرین -) : آسمان پس از یحیی بن زکریا علیه السلام ، بر کسی جز حسین بن علی علیه السلام نگریست . ۵. لَمْ تَبْكِكَ السَّمَاءُ عَلَى أَحَدٍ بَعْدَ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (تاریخ دمشق : ج ۱۴ ص ۲۲۵ ، سیر أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۳۱۲) . کامل الزيارات (- به نقل از مسمع بن عبد الملك ، از امام صادق علیه السلام -) : حسین علیه السلام همراه مادرش بود

۱. دخان : آیه ۲۹. (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ) ، ثُمَّ مَرَّ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ : لَكِنَّ هَذَا لَيَبْكِيَنَّ عَلَيْهِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ . وَقَالَ : وَمَا بَكَتِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ إِلَّا عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ (تفسير القمى : ج ۲ ص ۲۹۱ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۰۱ ح ۱) . (فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا مُنْظَرِينَ) - : لَمْ تَبْكِكَ السَّمَاءُ عَلَى أَحَدٍ مِنْذُ قُتِلَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، حَتَّى قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَبَكَتْ عَلَيْهِ (كامل الزيارات: ص ۱۸۲ ح ۲۴۸ ، قصص الأنبياء ، راوندی: ص ۲۲۱)

که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را گرفت و فرمود : «خدا ، قاتلانت را لعنت کند ! خدا ، لعنت کند کسانی را که [جامهات را از تو به تاراج می‌برند ! ... [تو کسی هستی که [پیش از او ، هیچ کس مانند وی کشته نشده و آسمان‌ها و زمین‌ها و فرشتگان و جانوران کوهستان و ماهیان دریا ، بر او می‌گریند و اگر اجازه داده شوند ، هیچ موجود زنده‌ای بر زمین ، باقی نخواهد ماند» . ۱. كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ أُمِّهِ تَحْمِلُهُ ، فَأَخَذَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ :

لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَيْكَ ، وَلَعَنَ اللَّهُ سَالِيكَ ... مَا قُتِلَ قَتْلَتُهُ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ ، وَتَبْكِيهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَالْمَلَائِكَةُ وَالْوَحْشُ وَالْحَيَاتُ فِي الْبَحَارِ وَالْجِبَالِ ، لَوْ يُؤَذِّنُ لَهَا مَا بَقِيَ عَلَى الْأَرْضِ مُتَنَفِّسٌ (كامل الزيارات : ص ۱۴۴ ح ۱۷۰ ، تفسير فرات : ص ۱۷۱ ح ۲۱۹) . الملهوف (- به نقل از بشیر بن خذلم -) : امام زین العابدین علیه السلام هنگامی که همراه زنان و کودکان ، از کربلا باز می‌گشت ، در نزدیکی مدینه ، خطبه‌ای خواند که در آن آمده است : «ای مردم ! کدام یک از مردانتان ، پس از شهادت حسین علیه السلام ، شادی می‌بیند؟ یا کدامین چشم ، اشک خود را نگاه داشته و از ریختن آن ، بخل می‌ورزد؟ بی تردید ، آسمان‌های استوار هفتگانه و نیز دریاها با امواجشان ، آسمان‌ها با ستون‌هایشان ، زمین با کرانه‌هایش ، درختان با شاخه‌هایشان و ماهی‌ها در ژرفای دریاها ، و نیز فرشتگان مقرب و همه ساکنان آسمان ، بر شهادت او گریستند» ۲. أَيُّهَا النَّاسُ ، فَأَيُّ رِجَالٍ مِنْكُمْ يَسِرُّونَ بَعْدَ قَتْلِهِ ؟ أَمْ أَيْتُهُ عَيْنٌ مِنْكُمْ تَحْسِبُ دَمْعَهَا وَتَضُرُّ عَنْ انْهِمَالِهَا ؟ فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ الشَّدَادُ لِقَتْلِهِ ، وَبَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا ، وَالسَّمَاوَاتُ بِأَرْكَانِهَا ، وَالْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا ، وَالْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِهَا ، وَالْحَيَاتُ فِي لُجَجِ الْبَحَارِ ، وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ ، وَأَهْلُ السَّمَاوَاتِ أَجْمَعُونَ! (الملهوف : ص ۲۲۹ ، مثير الأحزان : ص ۱۱۳) . کامل الزيارات (- به نقل از ابو حمزه ثمالی ، از امام صادق علیه السلام ، در ضمن زیارت امام حسین علیه السلام -) : ای سرور من ! بر تو گریسته‌ام و - ای برگزیده خدا و فرزند برگزیده او - سزاوار است که بر تویی بگریم که آسمان‌ها و زمین‌ها و کوه‌ها و دریاها ، بر تو گریسته‌اند . من چه عذری دارم ، اگر بر تو نگریم ، در حالی که محبوب خدایم [محَمَّد صلی الله علیه و آله] ، بر تو گریسته است و نیز امامان علیهم السلام و از سِدْرَةُ الْمُنتَهَى (بالاترین جایگاه هستی) ۳ گرفته تا زمین ، همگان از سر بی‌تابی ، بر تو گریسته‌اند . ۴. یا سَيِّدِي ، بَكَيْتُكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ وَابْنَ خَيْرَتِهِ ، وَحَقَّ لِي أَنْ أَبْكِيكَ وَقَدْ بَكَتَكَ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَالْجِبَالُ وَالْبَحَارُ ، فَمَا عُذْرِي إِنْ لَمْ أَبْكِكَ وَقَدْ بَكَكَ حَبِيبُ رَبِّي ، وَبَكَتَكَ الْأَيْمَةُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، وَبَكَكَ مَنْ دُونَ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى إِلَى الثَّرَى جَزَعًا عَلَيْكَ (كامل الزيارات : ص ۴۰۹ ح ۶۳۹ ، بحار الأنوار : ج ۱۰۱ ص ۱۸۲ ح ۳۰) . الکافی (- به نقل از حسین بن ثویر ، از امام صادق علیه السلام -) : هنگامی که حسین علیه السلام در گذشت ، آسمان‌ها و زمین‌های هفتگانه و آنچه در آنها و

میان آنها بود، بر او گریستند و نیز همه آفریدگان خدا در

۱. سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى: درخت سدری که در بالاترین نقطه بهشت و نزدیک‌ترین نقطه به عرش خداوند، قرار دارد. -----
 بهشت و دوزخ، و هر آنچه دیده می‌شود و نمی‌شود. ۱. إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا قَضَى بَكَّتْ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُونَ السَّبْعُ وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ، وَمَنْ يَنْقَلِبُ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبَّنَا، وَمَا يُرَى وَمَا لَا يُرَى (الكافي: ج ۴ ص ۵۷۵ ح ۲، کامل الزیارات: ص ۱۶۷ ح ۲۱۸). کامل الزیارات (- به نقل از حَنَانِ بْنِ سَدِير -): از امام صادق علیه السلام پرسیدم: در باره زیارت امام حسین علیه السلام، چه می‌فرماید؟

فرمود: «او را زیارت کن و بی‌وفایی مکن؛ چرا که او سِرور شهیدان، سِرور جوانان بهشتی و همسان با یحیی بن زکریا علیه السلام است که آسمان و زمین، [تنها] بر این دو گریسته‌اند». ۲. قُلْتُ لَهُ: مَا تَقُولُ فِي زِيَارَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَ: زُرُّهُ وَلَا تَجْفُهُ؛ فَإِنَّهُ سَيِّدُ الشُّهَدَاءِ، وَسَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَشَبِيهُ يَحْيَى بْنِ زَكْرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَلَيْهِمَا بَكَّتِ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ (کامل الزیارات: ص ۴۸۶ ح ۷۴۱ و ص ۱۸۴ ح ۲۵۵، قرب الإسناد: ص ۹۹ ح ۳۶۶). علل الشرائع (- به نقل از جَبَلَه مَكِّي -): شنیدم که میثم تمیاز می‌گوید: «به خدا سوگند، ده روز که از محرم بگذرد، این امت، فرزند پیامبر خود را خواهند کشت و دشمنان خدا، آن روز را روزی مبارک خواهند شمرد. این واقعه، رخ خواهد داد و در علم پیشین خدای متعال، از آن یاد شده [و حتمیت یافته] است. این را از مولایم امیر مؤمنان علیه السلام که [خصوصی] به من گفت، می‌دانم.

ایشان همچنین، به من خبر داد که هر چیزی بر او خواهد گریست، حتی حیوانات وحشی بیابان‌ها و ماهیان دریاها و پرندگان آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و آسمان و زمین، و آدمیان و جِیَانِ بایمان، همه فرشتگان آسمان‌ها و زمین‌ها، و نیز رضوان (فرشته نگهبان بهشت) و مالک (فرشته نگهبان دوزخ) و حاملان عرش الهی، [همه بر او خواهند گریست] و آسمان، خون و خاکستر خواهد بارید

ای جبله! هنگامی که آسمان را مانند خون تازه، دیدی، بدان که سِرور شهیدان، حسین علیه السلام، به شهادت رسیده است». روزی بیرون آمدم و نور خورشید را بر دیوارها، همانند ملحفه‌های زعفرانی رنگ دیدم. پس فریاد زدم و گریستم و گفتم: به خدا سوگند، سِرورمان حسین علیه السلام، کشته شد! ۳. سَمِعْتُ مِثْمَ التَّمِيزِ يَقُولُ: وَاللَّهِ، لَتَقْتُلُنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ ابْنَ نَبِيِّهَا فِي الْمُحَرَّمِ لِعَشْرِ يَمُضِينَ مِنْهُ، وَلَيَنْتَحِذَنَّ أَعْدَاءُ اللَّهِ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ بَرَكَةٍ، وَإِنَّ ذَلِكَ لَكَائِنْ قَدْ سَبَقَ فِي عِلْمِ اللَّهِ تَعَالَى ذِكْرُهُ، أَعْلَمَ ذَلِكَ بِعَهْدِ عَهْدِهِ إِلَيَّ مَوْلَايَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَلَقَدْ أَخْبَرَنِي أَنَّهُ يَبْكِي عَلَيْهِ كُلُّ شَيْءٍ، حَتَّى الْوُحُوشُ فِي الْفَلَوَاتِ، وَالْحَيْتَانِ فِي الْبَحْرِ، وَالطَّيْرِ فِي السَّمَاءِ، وَبِكِي عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ، وَالسَّمَاءُ وَالْأَرْضُ، وَمُؤْمِنُو الْإِنْسِ وَالْجِنِّ، وَجَمِيعُ مَلَائِكَةِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَيْنِ، وَرِضْوَانُ وَمَالِكُ وَحَمَلَةُ الْعَرْشِ، وَتَمَطَّرُ السَّمَاءُ دَمًا وَرِمَادًا ...

یا جَبَلَه، إِذَا نَظَرْتَ السَّمَاءَ حَمَرَاءَ كَأَنَّهَا دَمٌ غَبِيطٌ فَاعْلَمِي أَنَّ سَيِّدَ الشُّهَدَاءِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَدْ قُتِلَ. قَالَتْ جَبَلَه: فَخَرَجْتُ ذَاتَ يَوْمٍ فَرَأَيْتُ الشَّمْسَ عَلَى الْحِيطَانِ كَأَنَّهَا الْمَلَا حِفُّ الْمُعْصَفَرَةِ، فَصَحْتُ حِينَئِذٍ وَبَكَيْتُ، وَقُلْتُ: قَدْ - وَاللَّهِ - قُتِلَ سَيِّدُنَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (علل الشرائع: ص ۲۲۸ ح ۳، الأمالی، صدوق: ص ۱۸۹ ح ۱۹۸). شرح الأخبار (- به نقل از همسر کعب -): به کعب گفته شد: حسین بن علی، کشته شد!

او گفت: نه، به خدا سوگند، کشته نشده است؛ زیرا اگر در روز، کشته شده بود، شب نرسیده، نشانه آن را می‌دیدید و اگر شب هنگام، کشته شده بود، تا صبح، نشانه آن را می‌دیدید.

شب که فرا رسید، افق آسمان، قرمز شد و کعب گفت: هان که حسین بن علی، کشته شد! آسمان بر او گریست، همان گونه که بر یحیی بن زکریا گریست. ۱. قِيلَ لَهُ [أَيُّ لِكَعْبٍ]: قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ! قَالَ: لَا - وَاللَّهِ - مَا قُتِلَ، وَلَوْ قُتِلَ نَهَارًا لَمَّا

أَمْسَيْتُمْ حَتَّى تَرَوْا لِذَلِكَ عَلَامَةً، وَلَوْ قُتِلَ لَيْلًا [لَمَا] أَصْبَحْتُمْ حَتَّى تَرَوْا لِذَلِكَ عَلَامَةً.

قَالَتْ: فَلَمَّا أَمْسَوْا أَحْمَرَ أَفُقُ الْمَسَاءِ، فَقَالَ: أَلَا إِنَّهُ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ بَكَتِ السَّمَاءُ عَلَيْهِ كَمَا بَكَتْ عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَام (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۷۴ ح ۱۱۲۴).

۲ / ۹ خون تازه در زیر سنگ‌ها

کامل الزیارات (- به نقل از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام -): هشام بن عبد الملک، به سوی پدرم (باقر علیه السلام) فرستاد و او را به شام فرا خواند. هنگامی که ایشان نزد هشام رسید، او با احترام گفت: ای ابو جعفر! ما تو را فرا خوانده‌ایم تا مسئله‌ای را از تو بپرسیم که صلاح نیست کسی جز من، آن را از تو بپرسد و جز یک نفر - اگر باشد -، کس دیگری را نمی‌شناسم که بتواند این مسئله را پاسخ دهد و یا پاسخش را بداند.

پدرم فرمود: «فرمان‌روای مؤمنان، هر چه دوست دارد، از من بپرسد تا اگر می‌دانم، پاسخ بگویم و اگر نمی‌دانم، بگویم نمی‌دانم. برای من، راستگویی سزاوارتر است».

هشام گفت: در باره شبی برایم بگو که علی بن ابی طالب کشته شد. چگونه کسانی که در آن شهر نبودند، به کشته شدنش پی بردند؟ نشانه آن برای مردم، چه بود؟ اگر پاسخ این را می‌دانی، به من بگو که آیا آن نشانه، برای کشته شدن کسی جز علی هم بوده است؟

پدرم به او فرمود: «ای فرمان‌روای مؤمنان! در آن شبی که امیر مؤمنان علی علیه السلام کشته شد، تا سپیده‌دم، هر سنگی را که از روی زمین بر می‌داشتند، زیرش خون تازه می‌یافتند. شب کشته شدن هارون برادر موسی علیه السلام نیز همین گونه بود. شب کشته شدن یوشع بن نون علیه السلام نیز همین گونه

بود. شب به آسمان رفتن عیسی بن مریم علیه السلام نیز همین گونه بود. شب کشته شدن شمعون، فرزند حَمَوْنِ صفا علیه السلام نیز همین گونه بود. شب کشته شدن علی بن ابی طالب علیه السلام و شب کشته شدن حسین بن علی علیه السلام نیز همین گونه بود.» ۱. بَعَثَ هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ إِلَى أَبِي، فَأَشْخَصَهُ إِلَى الشَّامِ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَيْهِ قَالَ لَهُ: يَا أَبَا جَعْفَرٍ، أَشَخَصْنَاكَ لِنَسْأَلَكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ لَمْ يَصْلَحْ أَنْ يَسْأَلَكَ عَنْهَا غَيْرِي، وَلَا أَعْلَمُ فِي الْأَرْضِ خَلْقًا يَتَبَغَى أَنْ يَعْرِفَ أَوْ عَرَفَ هَذِهِ الْمَسْأَلَةَ - إِنْ كَانَ - إِلَّا وَاحِدًا.

فَقَالَ أَبِي: لِيَسْأَلَنِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَمَّا أَحَبَّ، فَإِنْ عَلِمْتُ أَجَبْتُ ذَلِكَ وَإِنْ لَمْ أَعْلَمْ قُلْتُ: لَا أَدْرِي، وَكَانَ الصَّدَقُ أَوَّلِي بِي.

فَقَالَ هِشَامُ: أَخْبَرَنِي عَنِ اللَّيْلَةِ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، بِمَا اسْتَدَلَّ بِهِ الْغَائِبُ عَنِ الْمِصْرِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ عَلَى قَتْلِهِ، وَمَا الْعَلَامَةُ فِيهِ لِلنَّاسِ؟ فَإِنْ عَلِمْتَ ذَلِكَ وَأَجَبْتَ فَأَخْبِرْنِي: هَلْ كَانَ تِلْكَ الْعَلَامَةُ لِغَيْرِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قَتْلِهِ؟

فَقَالَ لَهُ أَبِي: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّهُ لَمَّا كَانَ تِلْكَ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يُرْفَعْ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ حَجَرٌ إِلَّا وَجَدَ تَحْتَهُ دَمَ عَيْطٍ، حَتَّى طَلَعَ الْفَجْرُ، وَكَذَلِكَ كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا هَارُونُ أَخُو مُوسَى عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، وَكَذَلِكَ كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا يَوْشَعُ بْنُ نُونٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَذَلِكَ كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي رُفِعَ فِيهَا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى السَّمَاءِ، وَكَذَلِكَ كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا شَمْعُونُ بْنُ حَمَوْنَ الصَّفَا عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَذَلِكَ كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَذَلِكَ كَانَتْ اللَّيْلَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (کامل الزیارات: ص ۱۵۸ ح ۱۹۷، قصص الأنبياء، راوندی: ص ۱۴۳ ح ۱۵۵).

الخرائج و الجرائح: از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: عبد الملک بن مروان - و به روایتی، هشام بن عبد الملک -، به فرماندارش در مدینه نوشت: محمد بن علی [باقر] را به سوی من، روانه کن. پدرم روانه شد و مرا نیز با خود برد. ما رفتیم تا به مَدَينَ شعیب علیه السلام رسیدیم. در آن جا، دیری (صومعه‌ای) بزرگ دیدیم که افرادی با لباس‌های پشمینه و زبر، بر در آن ایستاده بودند. پدرم بر من لباس پوشاند و خود نیز لباس زبری پوشید. سپس دستم را گرفت و آمدیم تا نزد آن افراد نشستیم و با

ایشان وارد دیر شدیم. در آن جا پیرمرد سال خورده‌ای را دیدیم که ابروهایش، روی چشم‌هایش ریخته بودند. او به ما نگریست و به پدرم گفت: تواز ما (نصارا) هستی، یا از این امت که مورد رحمت اند؟ پدرم فرمود: «نه! من از این امتم که مورد رحمت اند». او گفت: از عالمان آن هستی، یا از جاهلان آن؟ پدرم فرمود: «از عالمان آن». گفت: از تو مسئله‌ای می‌پرسم.

۱. مدین شعیب علیه السلام، شهری است در ساحل دریای قُلزم (دریای سرخ) که به موازات تبوک قرار گرفته و از تبوک، بزرگ‌تر است. چاهی که موسی علیه السلام از آن برای گوسفندان شعیب علیه السلام آب کشید، در آن جاست (معجم البلدان: ج ۵ ص ۷۷. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۵ در پایان همین جلد).

پدرم فرمود: «آنچه می‌خواهی، بپرس»... او هم پرسش‌های فراوانی پرسید و پدرم به همه آنها پاسخ داد... سپس رفتیم تا نزد عبد الملک رسیدیم... و او گفت: مسئله‌ای برایم پیش آمده که عالمان، پاسخ آن را نمی‌دانند. به من بگو که هر گاه این امت، پیشوای واجب الاطاعه خود را بکشند، خداوند، چه عبرتی را در آن روز، به ایشان نشان می‌دهد؟ پدرم گفت: «هر گاه این گونه شود، سنگی را بلند نمی‌کنند، مگر آن که زیرش، خون تازه خواهند دید». عبد الملک، سر پدرم را بوسید و گفت: راست گفتی. در روزی که پدرت علی بن ابی طالب کشته شد، پدرم مروان، فرمان داد سنگ بزرگی را که بر در [خانه] او بود، بردارند و ما در زیر آن، خون تازه‌ای را دیدیم که می‌جوشید. من نیز خود، حوض آب بزرگی در باغم داشتم که در دو سوی آن، سنگ‌های سیاه بود. دستور دادم که برداشته شوند و به جایشان، سنگ سفید گذاشته شود. از قضا در همان روز، حسین کشته شده بود. من دیدم که از زیر آن سنگ‌ها، خون تازه می‌جوشد. اینک، آیا نزد ما می‌مانی تا با هر آنچه بخواهی، احترامت کنیم، یا باز می‌گویی؟ پدرم فرمود: «به نزد قبر جدّم (پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) باز می‌گردم». عبد الملک نیز اجازه بازگشت داد. اُرُوْیَ عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ كَتَبَ إِلَى عَامِلِهِ بِالْمَدِينَةِ - وَفِي رِوَايَةٍ: هِشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ - : أَنْ وَجَّهَ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ. فَخَرَجَ أَبِي وَأَخْرَجَنِي مَعَهُ، فَمَضَيْنَا حَتَّى أَتَيْنَا مَدِينَ شُعَيْبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِذَا نَحْنُ بِدِيرٍ عَظِيمٍ الْبُنْيَانِ وَعَلَى بَابِهِ أَقْوَامٌ، عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ صَوْفٍ خَيْشَنَّةٌ، فَلَبَسْنِي وَالِدِي، وَلَبَسَ ثِيَابًا خَيْشَنَةً، وَأَخَذَ يَبْدِي حَتَّى جِئْنَا وَجَلَسْنَا عِنْدَ الْقَوْمِ، فَدَخَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الدَّيْرَ، فَرَأَيْنَا شَيْخًا قَدْ سَقَطَ حَاجِبُهُ عَلَى عَيْنَيْهِ مِنَ الْكِبَرِ، فَنَظَرَ إِلَيْنَا، فَقَالَ لِأَبِي: أَنْتَ مِنَّا أَمْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمَرْحُومَةِ؟ قَالَ: لَا، بَلْ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ الْمَرْحُومَةِ. قَالَ: مِنْ عُلَمَائِهَا أَمْ مِنْ جُهَالِهَا؟ قَالَ أَبِي: مِنْ عُلَمَائِهَا. قَالَ: أَسَأَلُكَ عَنْ مَسْأَلَةٍ، قَالَ لَهُ: سَلْ مَا شِئْتَ... وَسَأَلَ عَنْ مَسَائِلَ كَثِيرَةٍ وَأَجَابَ أَبِي عَنْهَا... ثُمَّ ارْتَحَلْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَبْدَ الْمَلِكِ... وَقَالَ: عُرِضَتْ لِي مَسْأَلَةٌ لَمْ يَعْرِفْهَا الْعُلَمَاءُ! فَأَخْبِرْنِي، إِذَا قَتَلْتَ هَذِهِ الْأُمَّةَ إِمَامَهَا الْمَفْرُوضَ طَاعَتَهُ عَلَيْهِمْ، أَى عِبَرَةٍ يُرِيهِمُ اللَّهُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ؟ قَالَ أَبِي: إِذَا كَانَ كَذَلِكَ لَا يَرْفَعُونَ حَجَرًا إِلَّا وَيَزُونَ تَحْتَهُ دَمًا عَظِيمًا. فَقَبَّلَ عَبْدَ الْمَلِكِ رَأْسَ أَبِي، وَقَالَ: صَدَقْتَ، إِنَّ فِي الْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ أَبُوكَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ عَلَى بَابِ أَبِي مَرْوَانَ حَجَرٌ عَظِيمٌ، فَأَمَرَ أَنْ يَرْفَعُوهُ، فَرَأَيْنَا تَحْتَهُ دَمًا عَظِيمًا يَغْلِي، وَكَانَ لِي أَيْضًا حَوْضٌ كَبِيرٌ فِي بُسْتَانِي، وَكَانَ حَافَتَاهُ حِجَارَةً سَوْدَاءَ، فَأَمَرْتُ أَنْ تُرْفَعَ وَيُوضَعَ مَكَانَهَا حِجَارَةٌ بَيْضُ، وَكَانَ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ قَتْلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَأَيْتُ دَمًا عَظِيمًا يَغْلِي تَحْتَهَا، أَفْتَقِمْ عِنْدَنَا وَلَسَكَ مِنَ الْكَرَامَاتِ مَا تَشَاءُ، أَمْ تَرْجِعُ؟ قَالَ أَبِي: بَلْ أَرْجِعُ إِلَى قَبْرِ حَيِّدِي. فَأَذِنَ لَهُ بِالْإِنْصِرَافِ (الخُرَاجُ وَالْجَرَاجُ: ج ۱ ص ۲۹۱ ح ۲۵، بحار الأنوار: ج ۱۰ ص ۱۵۲ ح ۳). در شام بر نداشتند، مگر آن که در زیرش، خون بود ۱۰۲. اما رُفِعَ بِالشَّامِ حَجَرٌ يَوْمَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا عَنْ دَمٍ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۳ ح ۲۸۳۵، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۲۵).

۱. در برخی نقل‌ها مانند الصواعق المحرقة (ص ۱۹۴) و مثير الأحزان (ص ۸۲) و المناقب كوفي (ج ۲ ص ۲۶۶ ح ۷۳۱)، «خون تازه»

آمده است. ۲. در برخی نقل‌ها مانند الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة في الصحابة) (ج ۱ ص ۵۰۴ ح ۴۶۸) و المعجم الكبير (ج ۳ ص ۱۲۱ ح ۲۸۶۲) و تهذیب الکمال (ج ۶ ص ۴۴۱)، فقط ذیل حدیث آمده است.

۱۰/۲ نوحه گری جَنّیان

فضائل الصحابة، ابن حنبل (- به نقل از عَمَّار -) : امّ سلمه گفت : صدای جَنّیان را شنیدم که بر حسین علیه السلام می‌گیرند . و نیز گفت : نوحه خوانی جَنّیان بر حسین علیه السلام را [هم] شنیدم ۳۰۴. سَمِعْتُ الْجَنَّ يَبْكِينَ عَلَى حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ . قَالَ : وَقَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ : سَمِعْتُ الْجَنَّ تَنُوحُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (فضائل الصحابة، ابن حنبل : ج ۲ ص ۷۷۶ ح ۱۳۷۳ ، تاریخ الإسلام ، ذهبی : ج ۵ ص ۱۷) . المعجم الكبير : امّ سلمه [در شبانگاه شهادت حسین علیه السلام] گفت : از هنگام وفات پیامبر صلی الله علیه و آله ، جز امشب ، صدای نوحه جَنّیان را نشنیده بودم و جز این نمی‌بینم که فرزندم ، کشته شده است . منظور امّ سلمه ، حسین علیه السلام بود . او سپس به کنیزش گفت : بیرون برو و پُرس و جو کن [که چه خبر است] . او [رفت و چون باز گشت ،] خبر داد که حسین علیه السلام کشته شده است . در آن هنگام ، زنی جَنّی ، چنین نوحه می‌خواند که : ای دیده ! با سعی تمام ، پُر از اشک شو ! پس از من ، چه کسی بر شهیدان می‌گرید ؟ بر همان گروهی که مرگ ، آنها را می‌برد به سوی فرومایه‌ای متکبر در سلطنت ۵۶۹ ما سَمِعْتُ نَوْحَ الْجَنِّ مُنْذُ قُبُضِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَّا اللَّيْلَةَ ، وَمَا أَرَى ابْنِي إِلَّا قَدْ قُتِلَ - تَعْنِي الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - ، فَقَالَتْ لِجَارِيَتِهَا : أَخْرِجِي فَيَلْمِي فَأَخْبَرَتْ أَنَّهُ قَدْ قُتِلَ وَإِذَا جِئْتُهُ تَنُوحُ : أَلَا يَا عَيْنُ فَاحْتَفِلِي بِجَهْدٍ وَمَنْ يَبْكِي عَلَى الشُّهَدَاءِ بَعْدِي ؟ عَلَى رَهْطٍ تَقُودُهُمُ الْمَنَايَا إِلَى مُتَحَيِّرٍ فِي مُلْكِ عَبْدِ (المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۲۲ ح ۲۸۶۹ ؛ الأُمّالی ، صدوق : ص ۲۰۲ ح ۲۱۸) . کامل الزیارات (- به نقل از علی بن حَزْرَوْر -) : شنیدم که لیلای می‌گوید : نوحه جَنّیان را بر حسین بن علی علیه السلام شنیدم ، که چنین می‌خواندند : ای دیده ! اشک‌ها را نثار کن که اندوه‌زده ، با درد و سوز می‌گرید . ای دیده ! خواب خوش ، از خاطر تو بُرد یاد خاندان محمّد و دردمندی آنان را ؟! پیکرهایشان تا سه شب ، بر روی زمین ماند ، در حالی که همگی در قتلگاه و میان جانوران وحشی بودند ۱۰. سَمِعْتُ لَيْلَى وَهَى تَقُولُ : سَمِعْتُ نَوْحَ الْجَنِّ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهَى تَقُولُ : يَا عَيْنُ جُودِي بِالْذُّمُوعِ فَإِنَّمَا يَبْكِي الْحَزِينُ بِحُرْقَةٍ وَتَفْجَعُ يَا عَيْنُ أَلْهَاكِ الرُّقَادُ بِطَبِيبِهِ مِنْ ذِكْرِ آلِ مُحَمَّدٍ وَتَوَجَّعَ بَاتَتْ ثَلَاثًا بِالْبَصْعِيدِ جُسُومُهُمْ بَيْنَ الْوُحُوشِ وَكُلُّهُمْ فِي مَصْرَعٍ (کامل الزیارات : ص ۱۹۲ ح ۲۷۲ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۴۱ ح ۱۳) . کامل الزیارات (- به نقل از داوود رَقِي ، از مادر بزرگش -) : ای دیده ! اشک‌ها را بریز و گریه کن ، که خبر ، راست است . بر پسر فاطمه گریه کن که درون فرات رفت و بیرون نیامد . جَنّیان در اندوهش اشک می‌ریزند ، از هنگامی که خبرش رسیده است . حسین و خاندانش کشته شدند . مرگ بر این خبر غمبار باد ! با دل آتش گرفته ، بر تو می‌گیرم ، در بامداد و شامگاه .

و بر تو می‌گیرم تا آن گاه که خونی در رگ ، جاری باشد و درخت ، میوه دهد ۱۱. یا عَيْنُ جُودِي بِالْبَعْرِ وَابْكِي فَقَدْ حَقَّ الْخَبَرُ إِبْكِي ابْنَ فَاطِمَةَ الَّتِي وَرَدَ الْفُرَاتَ فَمَا صَدَرَ الْجَنُّ تَبْكِي شَجْوَهَا لَمَّا أَتَى مِنْهُ الْخَبَرُ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَرَهْطُهُ تَعْسًا لِدَلِكَ مِنْ خَبَرٍ فَلَا بَكِيْنَكَ حُرْقَةً عِنْدَ الْعِشَاءِ وَبِالسَّحَرِ وَلَا بَكِيْنَكَ مَا جَرَى عِرْقٌ وَمَا حَمَلَ الشَّجَرُ (کامل الزیارات : ص ۱۹۷ ح ۲۷۷ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۳۸ ح ۷) . تذکرة الخواص (- به نقل از زُهْرِي -) : بهترین زنان جَنّی ۲ با سوز می‌گیرند . صورت خود را می‌خراشند و به سان دینارهای پاکیزه [سرخ می‌شوند] . پس از لباس جشن ، لباس سیاه می‌پوشند ۳۰. خَيْرُ نِسَاءِ الْجَنِّ يَبْكِينَ شَجِيَاتٍ وَيَلْطَمْنَ خُدُودًا كَالدَّانِيَةِ نَقِيَاتٍ وَيَلْبَسْنَ ثِيَابَ السُّودِ بَعْدَ الْقَصِيَّاتِ (تذکرة الخواص : ص ۲۶۹ ، التبصرة : ج ۲ ص ۱۶) . ای دیده ! سخاوت کن و خشکی مکن ! بر آن سرور در گذشته‌ای سخاوتمندانه اشک بریز که در صحرای طُف ، بر زمین افتاد و بامداد ، دچار مصیبتی آشکار شدیم . زنان جَنّی ، می‌گیرند

۱. در برخی منابع، «زنان جنی آمدند» آمده است.

از سر سوز و اندوه، و با ناله خود، با زنان هاشمی، همراهی می‌کنند. بر حسین، ناله می‌کنند و مصیبت آنان، سنگین است. چهره می‌خراشند و مانند دینارهای پاکیزه [سرخ می‌شوند]، و بعد از لباس جشن، لباس سیاه به تن می‌کنند. زمین از کشته شدن حسین، سرخ سرخ شد، به تیرگی غروب خونبار خورشید. وای بر قاتلش، وای بر قاتلش که در آتش سوزان دوزخ، می‌سوزد! بر فرزند فاطمه می‌گیریم که از شهادتش، مو سپید می‌شود و به سبب کشته شدن او، زلزله آمد و به خاطر شهادتش، ماه گرفت. به خدا سوگند، نردتان نیامدم تا آن که در طف دیدم گونه‌های خاک‌آلود و سرهای بریده را. ۱۰. أيا عَيْنُ جودی ولا تَجْمُدُ وجودی عَلَى الْهَالِكِ السَّيِّدِ فَبِالطُّفِ أُمْسَى صَرِيحاً فَقَدْ رُزِنَا الْغَدَاءَ بِأَمْرِ يَدِي نِسَاءُ الْجَنِّ يَبْكِينَ مِنَ الْحُزَنِ شَجِيَّاتٍ وَيُسْعِدْنَ بَنُوْحَ لِّلْ نِسَاءِ الْهَاشِجِيَّاتِ وَيَنْدُبْنَ حَسِينَ عَظُمَتْ تِلْكَ الرِّزِّيَّاتِ وَيَلْطَمْنَ خُدُوداً كَمَا لَدُنَّائِرِ نَفْيَاتٍ وَيَلْبَسْنَ ثِيَابَ السُّودِ بَعْدَ الْقَصِيَّاتِ احْمَرَّتِ الْأَرْضُ مِنْ قَتْلِ الْحُسَيْنِ كَمَا اخْضَرَ عِنْدَ سُقُوطِهِ الْجَوْنَةُ الْعَلْقُ يَا وَيْلَ قَاتِلِهِ يَا وَيْلَ قَاتِلِهِ فَإِنَّهُ فِي سَعِيرِ النَّارِ يَحْتَرِقُ أَبْيَ كَى ابْنِ فَاطِمَةَ الَّذِي مِنْ قَتْلِهِ شَابَ الشَّعْرُ وَلَقْتَلِهِ زَلَزَلْتُمْ وَلَقْتَلِهِ خَسَفَ الْقَمَرُ وَاللَّهُ مَا جِئْتُمْ حَتَّى بَصُرْتُ بِهِ بِالطُّفِ مُنْعَفِرَ الْخَدَيْنِ مَنُحُوراً (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۶۲، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۳۶ ح ۳).

تاریخ دمشق (- به نقل از ابو مرید فقیمی -): پیامبر، بر پیشانی او دست کشید و گونه‌هایش گل انداخت. پدر و مادرش از بزرگان قریش اند و نیایش، بهترین نیاکان است. گروهی به جنگ او رفتند که بدترین گروه‌ها بودند. آنان، فرزند دختر پیامبرشان را کشتند و با این کار، در آتش جاودان، جای گرفتند. ۱۰. مَسِيحُ الرَّسُولِ جَبِيْنُهُ فَلَهُ بُرُوقٌ فِي الْخُدُودِ أَبَوَاهُ فِي عَلِيَا قُرَى شِ جَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ قَالَ: فَأَجَبْتُهُمْ: خَرَجُوا بِهِ وَفَدَا إِلَى هِ فَهُمْ لَهُ شَرُّ الْوُفُودِ قَتَلُوا ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ سَكَنُوا بِهِ نَارَ الْخُلُودِ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۴۲، المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۲۲ ح ۲۸۶۶). تهذیب الکمال (- به نقل از ابو جناب کلبی -): به کربلا آمدم و در آن جا به مردی از بزرگان عرب گفتم: به من خبر رسیده که شما نوحه جنیان را می‌شنوید!

گفت: هر آزاد و بنده‌ای را که ببینی، به تو خواهد گفت که آن را شنیده است.

گفتم: به من بگو که چه شنیده‌ای؟

گفت: شنیدم که می‌گویند: پیامبر، بر پیشانی او دست کشید و گونه‌هایش گل انداخت. پدر و مادرش از بزرگان قریش اند و نیایش، بهترین نیاکان است. ۱. أَتَيْتُ كَرْبَلَاءَ، فَقُلْتُ لِرَجُلٍ مِنْ أَشْرَافِ الْعَرَبِ بِهَا: بَلَّغْنِي أَنَّكُمْ تَسْمَعُونَ نَوْحَ الْجَنِّ؟ قَالَ: مَا تَلْقَى حُرّاً وَلَا عَبْدًا إِلَّا أَخْبَرَكَ أَنَّهُ سَمِعَ ذَلِكَ.

قُلْتُ: فَأَخْبِرْنِي مَا سَمِعْتَ أَنْتَ؟ قَالَ: سَمِعْتُهُمْ يَقُولُونَ: مَسِيحُ الرَّسُولِ جَبِيْنُهُ فَلَهُ بَرِيقٌ فِي الْخُدُودِ أَبَوَاهُ مِنْ عَلِيَا قُرَى شِ جَدُّهُ خَيْرُ الْجُدُودِ (تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۴۱، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۱۶). الأمالی، مفید (- به نقل از محفوظ بن مُنْذِر -): پیرمردی از بنی تمیم که در رابیه^۲ می‌نشست، به من گفت: از پدرم شنیدم که می‌گفت: ما از کشته شدن امام حسین علیه السلام، آگاه نشدیم، تا غروب روز عاشورا شد. آن هنگام، من در رابیه نشسته بودم و مردی از همان محله نیز کنار من بود که شنیدیم کسی ندا می‌دهد: به خدا سوگند، نزد شما نیامدم تا این که در صحرای طف، گونه‌های خاک‌آلود و سر بریده را دیدم که به گرد او، جوانانی بودند که از گلویشان خون می‌ریخت، به سان چراغ‌های فروزان بر فراز تاریکی. ماده شتر جوانم را تاختم تا پیش از آن که [در بهشت،]

حوریان باکره را دیدار کنند، به آنان برسم؛ ولی سرنوشت، محروم کرد و خدا کارش را به سرانجام می‌رساند و [آن رخداد،] کاری بود که خداوند، آن را مقدّر کرده بود.

۱. رایبه، به معنای زمین بلند است؛ ولی سیاق این حدیث، دلالت دارد که اسم جای خاصی است.

حسین، چراغ فروزانی بود که از او نور می‌گرفتند. خدا می‌داند که من دورغ نمی‌گویم. خداوند بر پیکری درود فرستد که قبر حسین، آن را در بر گرفته و همراه نیکی است. و در کنار پیامبر خدا در غرفه‌های بهشت، با [علی] وصی و [جعفر] طیار، شاد است. ما به او گفتیم: تو کیستی - خدا تو را رحمت کند -؟

گفت: من و پدرم، از جنیان نصیبین هستیم که قصد یاری حسین علیه السلام و جانبازی در راه او را داشتیم؛ ولی از حج که باز گشتیم، هنگامی به او رسیدیم که کشته شده بود. ۲. حَدَّثَنِي شَيْخٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ كَانَ يَسْكُنُ الرَّايِبَةَ، قَالَ: سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: مَا شَعَرْنَا بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى كَانَ مَسَاءَ لَيْلِهِ عَاشُورَاءَ، فَإِنِّي لَجَالِسٌ بِالرَّايِبَةِ، وَمَعِيَ رَجُلٌ مِنَ الْحَيِّ، فَسَجَعْنَا هَاتِفًا يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا جِئْتُكُمْ حَتَّى بُصِّرْتُ بِهِ بِالطُّفِّ مُنْعَفِرَ الْخَدَّيْنِ مَنُحَوْرًا وَحَوْلَهُ فِتْيَةٌ تُدْمِي نُحُورَهُمْ مِثْلَ الْمَصَابِيحِ يَعْلُونَ الدُّجَى نُورًا وَقَدْ حَشَّتْ قُلُوصِي كَيْ أَصَادِفَهُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ يُلَاقُوا الْخُرْدَ الْحُورَا فَعَاقَنِي قَدَرٌ وَاللَّهُ بِالْعُهِ وَكَانَ أَمْرًا قَضَاهُ اللَّهُ مَقْدُورًا كَانَ الْحُسَيْنُ سِرَاجًا يُسْتَضَاءُ بِهِ اللَّهُ يَعْلَمُ أَنِّي لَمْ أَقْلُ زُورًا صَالَى الْإِلَهَ عَلَى جِسْمِ تَضَمَّنَهُ قَبْرُ الْحُسَيْنِ خَلِيفِ الْخَيْرِ مَقْبُورًا مُجَاوِرًا لِرَسُولِ اللَّهِ فِي غَرْفٍ وَلِلطَّيَّارِ مَسْرُورًا فَقُلْنَا لَهُ: مَنْ أَنْتَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ؟ قَالَ: أَنَا وَأَبِي مِنْ جُنِّ نَصِيبِينَ، أَرَدْنَا مُؤَاوَزَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَمُؤَاسَاتَهُ بِأَنْفُسِنَا، فَانْصَرَفْنَا مِنَ الْحَيِّ فَأَصَابَهُ قَتِيلًا (الأمالی، مفید: ص ۳۲۰ ح ۷، الأمالی، طوسی: ص ۹۰ ح ۱۴۱). تهذیب الکمال (- به نقل از محمد مصقلی -): قوم ثمود، ماده شتری را پی کردند و ریشه کن شدند و پیشامدهای ناگواری برای آنان رخ داد. فرزندان پیامبر خدا حرمت بیشتری دارند و گرامی‌تر از بچه شتری هستند که [ثمود] به آن، یورش بردند. شگفتا که ایشان بر اثر کرده‌شان مسخ نشدند! البته خداوند، طاغیان منکر را مهلت می‌دهد. ۳. عَقَرَتْ ثَمُودُ نَاقَةً فَاسْتَوْصَوْهُ لَمَّا وَجَرَتْ سَوَانِحُهُمْ بِغَيْرِ الْأَسْعَدِ فَبَنَوْا رَسُولَ اللَّهِ أَعْظَمَ حُرْمَةً وَأَجَلُّ مِنْ أُمِّ الْفَصِيلِ الْمُقْصَدِ عَجَبًا لَهُمْ وَلَمَّا أَتَوْا لَمْ يُمَسِّخُوا وَاللَّهُ يُمْلِي لِلطَّغَاةِ الْجَحْدِ (تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۴۲، تهذیب التهذیب: ج ۱ ص ۵۹۴).

۱. نصیبین، شهری در شمال عراق قدیم که اکنون در جنوب ترکیه واقع است (ر. ک: نقشه شماره ۵ در پایان همین جلد).

تذکره الخواص (- به نقل از شعبی -): بر کشته کربلا می‌گریم که پیکرش خون‌آلود است؛ بر کسی که به ستم گم‌راهان، تنها به جرم وفاداری، کشته شد. بر کشته‌ای می‌گریم که بر او می‌گریند ساکنان زمین و آسمان. خاندان او را هتک حرمت کردند و آنچه را خدا در باره کنیزان، حرام کرده بود، روا شمردند. ای پدرم به فدای پیکر عربانش؛ عریان از همه چیز، جز دینداری و حیا! همه مصیبت‌ها، عزایی دارند؛ اما این مصیبت را نمی‌توان با عزا تسکین داد. ۱. أَبْكَى قَتِيلًا بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجَ الْجِسْمِ بِالدَّمِ أَبْكَى قَتِيلَ الطَّغَاةِ ظُلْمًا بِغَيْرِ جُرْمِ سِوَى الْوَفَاءِ أَبْكَى قَتِيلًا بَكَى عَلَيْهِ مَنْ سَاكِنُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ هَتَكَ أَهْلُوهُ وَاسْتَحْلَوْا مَا حَرَّمَ اللَّهُ فِي الْإِمَاءِ يَا أَبَايَ جِسْمُهُ الْمُعْرَى إِلَّا مِنَ الدِّينِ وَالْحَيَاءِ كُلُّ الرِّزَايَا لَهَا عَزَاءٌ وَمَا لِدَا الرِّزَاءِ مِنْ عَزَاءٍ (تذکره الخواص: ص ۲۶۹، التبصرة، ابن جوزی: ج ۲ ص ۱۶). شرح الأخبار (- به نقل از عبد الله بن زواق -): شنیدم مردی از انصار با مرد سال‌خورده‌ای سخن می‌گوید. او گفت: همان روزی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد، در دل شب، صدایی از کسی در منا بر کوه کعبه^۲ شنیده شد که به صدای زن می‌ماند و نوحه می‌خواند: گریه کن! هر جا که هستی، بر حسین گریه کن!

۱. کوهی در مکه (تاج العروس: ج ۲ ص ۳۵۰ ماده «کب»).

دیگری در کوه ثبیر پاسخش می‌داد و می‌گفت: گریه کن، گریه کن! هر جا که هستی، بر فرزند پیامبر، گریه کن! آن مرد سال‌خورده گفت: [تاریخ] آن شب را یادداشت کردم؛ شب همان روزی بود که امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده بود. ۱. سَمِعْتُ رَجُلًا مِّنَ الْأَنْصَارِ يُحَدِّثُ مُعَمَّرًا قَالَ: لَمَّا كَانَ الْيَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، (مِنْ رَجُلٍ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ فِي مَنِيٍّ، فَسَمِعَ) صَوْتًا عَلَى كَبْكَبٍ كَأَنَّهُ صَوْتُ امْرَأَةٍ تَنُوحُ:

إِبْكُ إِبْكُ حُسَيْنًا أَيُّمَا. فَأَجَابَتْهَا أُخْرَى فِي ثُبَيْرٍ تَقُولُ: إِبْكُ إِبْكُ ابْنِ الرَّسُولِ أَيُّمَا.

قَالَ الرَّجُلُ: فَكَتَبْتُ تِلْكَ اللَّيْلَةَ، فَإِذَا هِيَ اللَّيْلَةُ الَّتِي تَتْلُو الْيَوْمَ الَّذِي قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۶۸ ح ۱۱۱۳).

۱۱ / ۲ ندای فرشته

الکافی (- به نقل از رزین، از امام صادق علیه السلام -): هنگامی که حسین به علی علیه السلام را با شمشیر زدند و سرنگون شد و قاتل، بریدن سرش را آغاز کرد، مَندایِ ای از دل عرش، ندا داد: ای اُمّت سرگردانی که پس از پیامبرت‌ان گم‌راه شدید! خداوند، شما را به [درک] عید قربان و عید فطر، موفّق ندارد!

به خدا سوگند، آنان، نه توفیق یافتند و نه توفیق خواهند یافت [که عیدی را درک کنند]، تا آن گاه که انتقام خون حسین علیه السلام گرفته شود. ۲. لَمَّا ضَرَبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسَّيْفِ فَسَقَطَ رَأْسُهُ، ثُمَّ ابْتَدَرَ لِيَقَطَعَ رَأْسَهُ، نَادَى مُنَادٍ مِنْ بَطْنَانِ الْعَرْشِ: أَلَا أَيُّهَا الْأُمَّةُ الْمُتَحَيِّرَةُ الضَّالَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا! لَا وَفَقَكُمُ اللَّهُ لِأَضْحَى وَلَا لِفِطْرِ.

قَالَ: ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَلَا جَزَمَ وَاللَّهِ، مَا وَفَّقُوا وَلَا يُوفَّقُونَ حَتَّى يَثَارَ ثَائِرُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الکافی: ج ۴ ص ۱۷۰ ح ۳، کتاب من لا يحضره الفقيه: ج ۲ ص ۱۷۵ ح ۲۰۵۹). علل الشرائع (- به نقل از محمد بن اسماعیل رازی -): به امام جواد علیه السلام گفتم: فدایت شوم! در باره عامّه چه می‌گویی؟ روایت شده است که آنان موفّق به [درک] روزه نمی‌شوند.

امام جواد علیه السلام به من فرمود: «هان که نفرین فرشته، در حقّ ایشان مستجاب شده است!».

گفتم: فدایت شوم! این چگونه است؟

فرمود: «هنگامی که مردم، حسین علیه السلام را کشتند، خداوند عزّوجلّ به فرشته‌ای فرمان داد که ندا دهد: "ای اُمّت ستمکاری که خاندان پیامبر خود را کشتید! خداوند، شما را به [درک] روزه و عید فطر، موفّق ندارد»."

در روایت دیگری آمده است: «به [درک] عید فطر و عید قربان» ۱. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، مَا تَقُولُ فِي الْعَامَّةِ، فَإِنَّهُ قَدْ رَوَى أَنَّهُمْ لَا يُوفَّقُونَ لِصَوْمٍ؟ فَقَالَ لِي: أَمَا إِنَّهُ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَةُ الْمَلِكِ فِيهِمْ، قَالَ: قُلْتُ: وَكَيْفَ ذَلِكَ جُعِلْتُ فِدَاكَ؟

قَالَ: إِنَّ النَّاسَ لَمَّا قَتَلُوا الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَلَكًا يُنَادِي: أَيُّهَا الْأُمَّةُ الظَّالِمَةُ الْقَاتِلَةُ عِتْرَةَ نَبِيِّهَا، لَا وَفَقَكُمُ اللَّهُ لِصَوْمٍ وَلَا-فِطْرِ، وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ: لِفِطْرِ وَلَا-أَضْحَى (علل الشرائع: ص ۳۸۹ ح ۱، کتاب من لا يحضره الفقيه: ج ۲ ص ۸۹ ح ۱۸۱۲).

۱۲ / ۲ فریاد جبرئیل علیه السلام

کامل الزیارات (- به نقل از حلبی -): امام صادق علیه السلام به من فرمود: «هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، خانواده ما شنیدند که کسی در مدینه می‌گوید: "امروز، بلا بر این اُمّت فرود آمد. دیگر روز خوشی نخواهید دید، تا قائم شما قیام کند و سینه‌هایتان را شفا دهد و دشمنان را بکشد و انتقام خون‌ها را بگیرد»."

مردم از این ندا، وحشت کردند و گفتند: این سخن، بر اثر حادثه‌ای است که اتفاق افتاده است و ما از آن بی‌اطلاعیم. سپس خبر کشته شدن حسین علیه السلام [به مدینه] رسید. آن را که حساب کردند، همان شبی بود که این ندا به گوش رسیده بود».

به امام صادق علیه السلام گفتم: فدایت شوم! تا کی شما و ما، در این کشتار و هراس و سختی خواهیم بود؟ امام علیه السلام فرمود: «تا آن هنگامی که هفتاد... بیاید و زمان هفتاد برسد. هنگامی که وقت هفتاد برسد، پرچم‌ها (نشانه‌ها) پشت سر هم و مانند دانه‌های تسبیح، پیش می‌آیند. هر کس آن روزگار را درک کند، چشمش روشن خواهد شد. هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، کسی به میان لشکر ابن زیاد رفت و فریادی کشید. او را باز داشتند. او به ایشان گفت: چگونه فریاد نکشم، در حالی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ایستاده است و یک بار به آسمان می‌نگرد و یک بار به دسته شما؟! من می‌ترسم که بر ساکنان زمین، نفرین کند و من هم میان آنان هلاک شوم! آنان به یکدیگر گفتند: این، انسانی دیوانه است.

توبه کنندگان گفتند: به خدا سوگند، ما برای خود، کاری نکردیم. سرور جوانان بهشت را برای

۱. در منبع، به جای نقطه چین، چند کلمه ناخواناست که به احتمال فراوان، تصحیف شده است.

فرزند سمیه کشتیم.

آنان بر عبید الله بن زیاد، شوریدند و کارشان به آن جا رسید که می‌دانی.

به امام علیه السلام گفتم: فدایت شوم! این فریاد کننده، که بود؟

فرمود: «ما او را جز جبرئیل علیه السلام نمی‌دانیم. هان که اگر اجازه داشت، فریادی بر سر آنان می‌کشید که روح را از پیکرشان می‌ربود و به دوزخ می‌برد؛ اما به آنان مهلت داده شد تا بر گناهشان بیفزایند و عذابی دردناک، در انتظار آنهاست». اِقَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمِعَ أَهْلُنَا قَائِلًا يَقُولُ بِالْمَدِينَةِ: الْيَوْمَ نَزَلَ الْبَلَاءُ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ، فَلَا تَزُونَ فَرَحًا حَتَّى يَقُومَ قَائِمُكُمْ، فَيَشْفِي صُدُورَكُمْ، وَيَقْتُلَ عَدُوَّكُمْ، وَيُنَالَ بِالْوَتْرِ أَوْتَارًا. فَفَزِعُوا مِنْهُ وَقَالُوا: إِنَّ لِهَذَا الْقَوْلِ لِحَادِثًا قَدْ حَدَثَ مَا لَا نَعْرِفُهُ، فَأَتَاهُمْ خَبَرُ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ ذَلِكَ، فَحَسَبُوا ذَلِكَ، فَإِذَا هِيَ تِلْكَ اللَّيْلَةُ الَّتِي تَكَلَّمُ فِيهَا الْمُتَكَلِّمُ.

فَقَالَ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، إِلَى مَتَى أَنْتُمْ وَنَحْنُ فِي هَذَا الْقَتْلِ وَالْخَوْفِ وَالشَّدَّةِ؟

فَقَالَ: حَتَّى يَأْتِيَ سَبْعُونَ فَرَجًا أَجَوَابَ، وَيَدْخُلَ وَقْتُ السَّبْعِينَ، فَإِذَا دَخَلَ وَقْتُ السَّبْعِينَ أَقْبَلَتِ الزَّيَاةُ تَتَرَى كَأَنَّهَا نِظَامٌ، فَمَنْ أَدْرَكَ ذَلِكَ الْوَقْتَ قَرَّتْ عَيْنُهُ، إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَمَّا قُتِلَ أَتَاهُمْ آتٌ وَهُمْ فِي الْعَسْكَرِ فَصَرَّخَ، فَرُبِرَ. فَقَالَ لَهُمْ: وَكَيْفَ لَا أَصْرُخُ وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَائِمٌ يَنْظُرُ إِلَى الْأَرْضِ مَرَّةً وَإِلَى حَزْبِكُمْ مَرَّةً، وَأَنَا أَخَافُ أَنْ يَدْعُوَ اللَّهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، فَأَهْلِكَ فِيهِمْ. فَقَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ: هَذَا إِنْسَانٌ مَجْنُونٌ.

فَقَالَ التَّوَابُونَ: تَاللَّهِ، مَا صَبَرْنَا لِنَفْسِنَا، قَتَلْنَا لِابْنِ سَيِّدَةِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَخَرَجُوا عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِمْ مَا كَانَ.

قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، مَنْ هَذَا الصَّيَارُخُ؟ قَالَ: مَا نَرَاهُ إِلَّا جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، أَمَا إِنَّهُ لَوْ أُذِنَ لَهُ فِيهِمْ لَصَاحَ بِهِمْ صَيِّحَةً يَخْطِفُ بِهِ أَرْوَاحَهُمْ مِنْ أَبْدَانِهِمْ إِلَى النَّارِ، وَلَكِنْ أُمِهُلَ لَهُمْ لِيُزَادُوا إِثْمًا؛ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ (كامل الزيارات: ص ۵۵۳ ح ۸۴۳، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۷۲ ح ۲۱).

تاریخ الطبری (- به نقل از عمرو بن عکرمه -) : ای قاتلان نادان حسین ! مژده باد شما را به عذاب و مجازات ! همه آسمانیان ، شما را نفرین می کنند ، از پیامبر و فرشته تا دیگران .

بر زبان پسر داوود ، لعنت شده‌اید و نیز بر زبان موسی و آورنده انجیل ۱.۲. أَصْبَحْنَا صَبِيحَةً قَتَلَ الْحَسِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْمَدِينَةِ ، فَإِذَا مَوْلَى لَنَا يُحَدِّثُنَا ، قَالَ : سَمِعْتُ الْبَارِحَةَ مُنَادِيًا يُنَادِي ، وَهُوَ يَقُولُ : أَيُّهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلًا حُسَيْنًا أَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَالتَّنْكِيلِ كُلُّ أَهْلِ السَّمَاءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ مِنْ نَبِيٍّ وَمَلَائِكَةٍ وَقَبِيلٍ قَدْ لُعِنْتُمْ عَلَى لِسَانِ ابْنِ دَاوُدَ وَمُوسَى وَحَامِلِ الْإِنْجِيلِ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۶۷ و ۳۹۳ ؛ کامل الزیارات : ص ۱۹۶ ح ۲۷۶) . ای قاتلان نادان حسین ! مژده باد شما را به عذاب و مجازات ! همه آسمانیان ، شما را نفرین می کنند از پیامبر و فرشته ، تا دیگران . بر زبان پسر داوود ، لعنت شده‌اید و نیز بر زبان موسی و آورنده انجیل ۳. أَيُّهَا الْقَاتِلُونَ جَهْلًا حُسَيْنًا أَبْشِرُوا بِالْعَذَابِ وَالتَّنْكِيلِ كُلُّ أَهْلِ السَّمَاءِ يَدْعُو عَلَيْكُمْ مِنْ نَبِيٍّ وَمَلَائِكَةٍ وَقَبِيلٍ قَدْ لُعِنْتُمْ عَلَى لِسَانِ ابْنِ دَاوُدَ وَمُوسَى وَصَاحِبِ الْإِنْجِيلِ (الإرشاد : ج ۲ ص ۱۲۴ ، الملهوف : ص ۲۰۸) . ----- ۱. در الکامل فی التاریخ (ج ۲ ص ۵۸۰) ، این افزوده وجود دارد که : مردم ، دو یا سه ماه ، درنگ کردند و گویی در آن لحظه‌هایی که خورشید می‌دمید و بالا می‌آمد ، دیوارها را خون گرفته بود .

۲ / ۱۴ خشک شدن درخت امّ معبد

ربیع الأبرار (- به نقل از هند دختر جون -) : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر خیمه خاله‌ام ، امّ معبد ، فرود آمده بود و هنگامی که از خواب برخاست ، آبی خواست و دستانش را شست و در دهان گرداند و آن را در پای درختچه خاری ، از دهان بیرون ریخت . آن درختچه ، درخت خاری بزرگ شد و میوه‌هایی بس بزرگ به رنگ سرخ و بوی عنبر و مزه عسل ، به بار آورد که هر گرسنه و تشنه و بیماری که از آن می‌خورد ، سیر و سیراب و تن‌درست می‌شد ، و هر شتر و گوسفندی که از برگ آن می‌خورد ، شیرش افزون می‌گشت . ما آن را «مبارک» می‌نامیدیم و برخی بادیه‌نشینان ، پیوسته از آن ، آب و توشه بر می‌گرفتند ۲۰ تا این که روزی برخاستیم و دیدیم میوه‌هایش ریخته و برگ‌هایش کوچک شده است . بیمناک شدیم و چیزی نگذشت که خبر وفات پیامبر صلی الله علیه و آله رسید .

سی سال بعد ، از پایین تا بالای آن را خار گرفت و میوه‌اش ریخت و سرسبزی‌اش رفت . آن گاه بود که ما از شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام آگاه شدیم و پس از آن ، دیگر میوه نداد و ما تنها از برگش بهره می‌بردیم .

روزی برخاستیم و دیدیم از ساقه‌اش خون تازه تراویده و برگ‌هایش پژمرده شده است . در بیم و هراس بودیم که ناگاه ، خبر شهادت حسین علیه السلام به ما رسید و در پی آن ، درخت ، خشک شد و از میان رفت ۳. أَنْزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خِيَمَةَ خَالَتِي أُمِّ مَعْبِدٍ ، فَقَامَ مِنْ رَقْدَتِهِ ، فَدَعَا بِمَاءٍ ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ ، ثُمَّ تَمَضَّمْ ، وَمَجَّ فِي عَوَسِجَةٍ إِلَى جَانِبِ الْخِيَمَةِ ، فَأَصْبَحْنَا وَهِيَ كَأَعْظَمِ دَوْحَةٍ ، وَجَاءَتْ بِثَمَرٍ كَأَعْظَمِ مَا يَكُونُ فِي لَوْنِ الْوَرَسِ ، وَرَائِحَةُ الْعَبَرِ ، وَطَعْمُ الشَّهْدِ ، مَا أَكَلْ مِنْهَا جَائِعٌ إِلَّا شَبِيعٌ ، وَلَا ظِمَانٌ إِلَّا رَوِيٌّ ، وَلَا سَقِيمٌ إِلَّا بَرِيٌّ ، وَلَا أَكَلْ مِنْ وَرَقِهَا بَعِيرٌ وَلَا شَاةٌ إِلَّا دَرَّ لَبْنُهَا ، فَكُنَّا نُسَمِّيهَا الْمُبَارَكَةَ ، وَيتَابُنَا مِنَ الْبَوَادِي مَنْ يَسْتَسْقِي بِهَا ، وَيُرَوِّدُ مِنْهَا .

حَتَّى أَصْبَحْنَا ذَاتَ يَوْمٍ ، وَقَدْ تَسَاقَطَ ثَمَرُهَا ، وَصَغُرَ وَرَقُهَا ، فَفَرَعْنَا ، فَمَا رَاعَنَا إِلَّا نَعْيُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . ثُمَّ إِنَّهَا بَعْدَ ثَلَاثِينَ سَنَةً أَصْبَحَتْ ذَاتَ شَوْكٍ ، مِنْ أَسْفَلِهَا إِلَى أَعْلَاهَا ، وَتَسَاقَطَ ثَمَرُهَا ، وَذَهَبَتْ نَضْرَتُهَا ، فَمَا شَعَرْنَا إِلَّا بِمَقْتَلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَمَا أَثْمَرَتْ بَعْدَ ذَلِكَ ، وَكُنَّا نَنْتَفِعُ بِوَرَقِهَا .

ثُمَّ أَصْبَحْنَا وَإِذَا بِهَا قَدْ نَبَعَ مِنْ سَاقِهَا دَمٌ غَيْطٌ ، وَقَدْ ذَبَلَ وَرَقُهَا ، فَبَيْنَا نَحْنُ فَرِعَيْنِ إِذْ أَتَانَا خَبَرُ مَقْتَلِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَبَسِيتِ الشَّجَرَةُ عَلَى أَثَرِ ذَلِكَ وَذَهَبَتْ (ربیع الأبرار : ج ۱ ص ۲۸۵ ؛ كشف الغمّة : ج ۱ ص ۲۵) . مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : هند

دختر جون، نقل کرده است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با همراهانش به خیمه خاله‌ام (أمّ معبد) فرود آمد و ماجرایش با گوسفند را همه می‌دانند. پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهانش در خیمه به خواب نیم‌روز رفتند، تا از دمای هوای بسیار داغ آن روز، اندکی کاسته شد. پیامبر صلی الله علیه و آله هنگامی که از خواب برخاست، آبی خواست و دستانش را شست و آنها را تمیز کرد و سپس آب

۱. واژه «عَوْسَجَه» (خارِ درخت) که در متن عربی آمده است، بر درختچه خاری اطلاق می‌شود که میوه‌ای سرخ رنگ و گرد، مانند نگین عقیق دارد (لسان العرب: ج ۲ ص ۳۲۴ ماده «عسج»). ۲. در کشف الغمّه، «و از آن، شفا و توشه می‌گرفتند» آمده است

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: را سه بار در دهان چرخاند و آن را در پای درختچه خاری ریخت که کنار خیمه خاله‌ام بود ... سپس فرمود: «این درخت خار، منزلتی دارد». آن گاه، همراهان ایشان نیز همین گونه کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و دو رکعت نماز گزارد و من و جوانان قبیله، از این کار، شگفت‌زده شدیم؛ زیرا از نماز، اطلاعی نداشتیم و پیش از آن، نمازگزاری ندیده بودیم. فردا صبح، دیدیم که آن درخت خار، بالا رفته است و مانند بزرگ‌ترین درختان خار، بلند و بزرگ شده است. خداوند خارهایش را زدود و شاخه‌هایش فراوان و در هم پیچیده و ساقه و برگ‌هایش سبز شدند. پس از آن، میوه‌هایی داد به اندازه بزرگ‌ترین قارچ‌ها به رنگ گیاه ورس ساییده (سرخ مایل به زرد) و با بوی عنبر و مزه عسل. به خدا سوگند، هر گرسنه و تشنه و بیمار و نیازمند و حاجتمندی که از آن می‌خورد، سیر و سیراب و تن‌درست می‌گشت و نیازش برطرف می‌شد. هر شتر نر و ماده و هر گوسفندی که از آن می‌خورد، فربه می‌شد و شیرش زیاد می‌گشت. ما از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله بر ما فرود آمده بود، رشد و برکت را در اموالمان می‌دیدیم و سرزمین ما آباد و سرسبز شد. ما آن را درخت مبارک می‌نامیدیم و بادیه‌نشینان اطراف ما، مانند ما، از سایه آن بهره می‌بردند و از برگش در سفرها توشه بر می‌گرفتند و آن را همراه خود، به سرزمین‌های بی آب و علف می‌بردند و جای آب و غذا را برایشان می‌گرفت. هماره این گونه بود و وضع بر همین منوال می‌گذشت، تا این که روزی برخاستیم و دیدیم میوه‌هایش افتاده و برگ‌هایش زرد شده‌اند. اندوهگین و بیمناک شدیم و اندکی نگذشت که خبر درگذشت پیامبر صلی الله علیه و آله به ما رسید و همان روز، پیامبر خدا قبض روح شده بود. پس از آن، میوه‌هایی کوچک‌تر از پیش، یا مزه و بویی فروتر، می‌داد و این حالت، سی سال ادامه داشت، تا این که روزی برخاستیم و دیدیم که از اوّل تا آخرش، خار در آورده و سرسبزی شاخه‌هایش رفته و همه میوه‌هایش ریخته‌اند. اندکی نگذشت که خبر شهادت امیر مؤمنان علی علیه السلام رسید و دیگر میوه نداد؛ نه کم و نه زیاد. میوه‌اش به کلی قطع شد و پیوسته ما و اطرافیان ما، از برگش می‌گرفتیم و بیماران خود را با آن درمان می‌کردیم و دردهایمان را شفا می‌دادیم. مدّتی طولانی به این شکل باقی ماند. سپس روزی برخاستیم و دیدیم که از ساقه‌اش خون تازه تراویده و از برگ‌های پژمرده‌اش، قطره خونی مانند آب گوشت، می‌چکد. گفتیم: پیشامد بزرگی روی داده است و آن شب را بیمناک و اندوهگین، به انتظار خبر حادثه سپری کردیم و چون سیاهی شب، ما را فرا گرفت، گریه و ناله‌ای از زیر زمین شنیدیم و غوغایی سخت و ای فرزند پیامبر و ای پسر وصی! ای بازمانده بزرگان گرامی ما! ناله و فغان، فراوان شد و بسیاری از آنچه را که می‌گفتند، نمی‌فهمیدیم و پس از آن، خبر شهادت حسین علیه السلام به ما رسید و آن درخت، خشک و بی‌حاصل شد و باد و باران، آن را شکست و از میان رفت و اثری از آن نماند.

عبد الله بن محمد انصاری می‌گوید: دَعْبِل بن علی خُزاعی را در مدینه، شهر پیامبر صلی الله علیه و آله، دیدم و این سخن را برای او گفتم. او آن را انکار نکرد. ۱. نَزَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِخَيْمَةِ خَالَتِي، وَمَعَهُ أَصْحَابٌ لَهُ، فَكَانَ مِنْ أَمْرِهِ فِي الشَّاءِ مَا قَدْ عَرَفَهُ النَّاسُ، فَقَالَ فِي الْخَيْمَةِ هُوَ وَأَصْحَابُهُ حَتَّى أَبْرَدَ، وَكَانَ الْيَوْمَ قَائِظًا شَدِيدًا حَرُّهُ.

فَلَمَّا قَامَ مِنْ رَقْدَتِهِ دَعَا بِمَاءٍ ، فَغَسَلَ يَدَيْهِ ، فَأَنْقَاهُمَا ، ثُمَّ مَضَمَضَ فَاَهُ ، وَمَجَّهَ عَلَى عَوَسِجَةٍ كَانَتْ إِلَى جَنْبِ خِيَمَةِ خَالَتِي ثَلَاثَ مَرَّاتٍ ... ثُمَّ قَالَ : إِنَّ لِهَذِهِ الْعَوَسِجَةَ شَأْنًا .

ثُمَّ فَعَلَ مَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ مِثْلَ ذَلِكَ ، ثُمَّ قَامَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ، فَعَجِبْتُ أَنَا وَفَتَيَاتُ الْحَيِّ مِنْ ذَلِكَ ، وَمَا كَانَ عَهْدُنَا بِالصَّلَاةِ ، وَلَا رَأْيُنَا مُصَلِّيًا قَبْلَهُ .

فَلَمَّا كَانَ مِنَ الْغَدِ أَصْبَحْنَا وَقَدْ عَلَتِ الْعَوَسِجَةُ ، حَتَّى صَارَتْ كَأَعْظَمِ دَوْحَةٍ عَالِيَةٍ وَأَبْهَى ، وَقَدْ خَضَدَ اللَّهُ شَوْكَهَا ، وَوَشَّجَتْ عُرْوُهَا وَكَثُرَتْ أَفْنَانُهَا ، وَاخْضَرَّ سَاقُهَا وَوَرَقُهَا ، ثُمَّ أَثْمَرَتْ بَعْدَ ذَلِكَ ، فَأَيَّغَتْ بِشَمْرِ كَانَ كَأَعْظَمِ مَا يَكُونُ مِنَ الْكَمَاءِ فِي لَوْنِ الْوَرَسِ الْمَسْحُوقِ ، وَرَائِحَةِ الْعَتَبَرِ ، وَطَعَمِ الشَّهْدِ .

وَاللَّهِ ، مَا أَكَلْتُ مِنْهَا جَائِعٌ إِلَّا شَبِيعٌ ، وَلَا ظَمَأَنٌ إِلَّا رَوَى ، وَلَا سَيْقِيمٌ إِلَّا بَرَأَ ، وَلَا ذَوْحَاجِيَّةٌ وَفَاقِيَّةٌ إِلَّا اسْتَغْنَى ، وَلَا أَكَلْتُ مِنْ وَرَقِهَا بَعِيرٌ وَلَا نَاقَةٌ وَلَا شَاةٌ إِلَّا سَجِنَتْ ، وَدَرَّ لَبْنُهَا ، فَرَأَيْنَا النَّمَاءَ وَالْبَرَكَهَ فِي أَمْوَالِنَا مُنْذُ يَوْمِ نَزَلَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَأَخْصَبَتْ بِلَادُنَا وَأَمْرَعَتْ ، فَكُنَّا نُسَيِّمِي تِلْكَ الشَّجَرَةَ الْمُبَارَكَةَ ، وَكَانَ يَتَابُنَا مَنْ حَوْلَنَا مِنْ أَهْلِ الْبَوَادِي ، يَسْتَظِلُّونَ بِهَا ، وَيَتَزَوَّدُونَ مِنْ وَرَقِهَا فِي الْأَسْفَارِ ، وَيَحْمِلُونَ مَعَهُمْ لِلْأَرْضِ الْقِفَارِ ، فَيَقُومُ لَهُمْ مَقَامُ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ .

فَلَمْ تَزَلْ كَذَلِكَ وَعَلَى ذَلِكَ حَتَّى أَصْبَحْنَا ذَاتَ يَوْمٍ ، وَقَدْ تَسَاقَطَ ثِمَارُهَا ، وَاصْفَرَّ وَرَقُهَا ، فَأَحْزَنَنَا ذَلِكَ ، وَفَزَعَنَا مِنْ ذَلِكَ ، فَمَا كَانَ إِلَّا قَلِيلٌ حَتَّى جَاءَ نَعْيُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَإِذَا هُوَ قَدْ قُبِضَ ذَلِكَ الْيَوْمَ .

فَكَانَتْ بَعْدَ ذَلِكَ تُثْمِرُ ثَمَرًا دُونَ ذَلِكَ فِي الْعِظَمِ وَالطَّعَمِ وَالرَّائِحَةِ ، فَأَقَامَتْ عَلَى ذَلِكَ نَحْوَ ثَلَاثِينَ سَنَةً ، فَلَمَّا كَانَ ذَاتَ يَوْمٍ أَصْبَحْنَا ، وَإِذَا بِهَا قَدْ شَاكَتْ مِنْ أَوَّلِهَا إِلَى آخِرِهَا ، وَذَهَبَتْ نَضَارَةُ عِيدَانِهَا ، وَتَسَاقَطَتْ جَمِيعُ ثَمَرَتِهَا ، فَمَا كَانَ إِلَّا يَسِيرٌ حَتَّى وَافَى خَبْرٌ مَقْتَلِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَمَا أَثْمَرَتْ بَعْدَ ذَلِكَ ، لَا قَلِيلًا وَلَا كَثِيرًا ، وَانْقَطَعَ ثَمَرُهَا ، وَلَمْ تَزَلْ نَحْنُ وَمَنْ حَوْلَنَا نَأْخُذُ مِنْ وَرَقِهَا ، وَنُدَاوِي بِهِ مَرْضَانَا ، وَنَسْتَشْفِي بِهِ مِنْ أَسْقَامِنَا . فَأَقَامَتْ عَلَى ذَلِكَ بُرْهَةً طَوِيلَةً .

ثُمَّ أَصْبَحْنَا ذَاتَ يَوْمٍ ، فَإِذَا بِهَا قَدْ انْتَبَعَتْ مِنْ سَاقِهَا دَمٌ عَبِيطٌ ، وَإِذَا بِأَوْرَاقِهَا ذَابِلَةً تَقَطَّرُ دَمًا كَمَاءِ اللَّحْمِ ، فَقُلْنَا : قَدْ حَدَّثَتْ حَادِثَةً عَظِيمَةً ، فَبِتْنَا لَيْلَتَنَا فَرَعَيْنِ مَهْمُومِينَ تَتَوَقَّعُ الْحَادِثَةَ ، فَلَمَّا أَظْلَمَ اللَّيْلُ عَلَيْنَا سَجِمْنَا بُكَاءً وَعَوِيلًا مِنْ تَحْتِ الْأَرْضِ ، وَجَلْبَةً شَدِيدَةً وَرَجَّةً ، وَسَجِمْنَا صَوْتٌ نَائِحٌ يَقُولُ : أَيُّابُنَ النَّبِيِّ وَيَا بَنَ الْوَصِيِّ بَقِيَّةَ سَادَاتِنَا الْأَكْرَمِينَ وَكَثْرَ الرِّبَنِ وَالْأَصْوَاتِ ، فَلَمْ نَفْهَمْ كَثِيرًا مِمَّا كَانُوا يَقُولُونَ ، فَأَتَانَا بَعْدَ ذَلِكَ خَبْرُ قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَبَيْسَتِ الشَّجَرَةُ وَجَفَّتْ ، وَكَسَرَتْهَا الْأَرْيَاحُ وَالْأَمْطَارُ ، فَذَهَبَتْ وَدَرَسَ أَثَرُهَا .

قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَنْصَارِيُّ : فَلَقِيتُ دِعْبِلَ بْنَ عَلِيٍّ الْخُزَاعِيَّ فِي مَدِينَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَحَدَّثَنِي بِهَذَا الْحَدِيثِ ، فَلَمْ يُنْكِرْهُ (مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمي : ج ۲ ص ۹۸ ، بغية الطلب في تاريخ حلب : ج ۶ ص ۲۶۴۸) . الخرائج والجرائح : پیامبر صلی الله علیه و آله رفت تا در خیمه امّ معبد فرود آمد . [پیامبر صلی الله علیه و آله و همراهانش] خواستند که امّ معبد ، مهمانشان کند . امّ معبد گفت : الآن ، چیزی آماده ندارم . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به گوسفندی در کنار خیمه که به خاطر بدحالی ، از گله جا مانده بود ، نگریست و گفت : «اجازه می‌دهی آن را بدوشم ؟» . گفت : آری ؛ ولی چیزی ندارد . پیامبر صلی الله علیه و آله دست بر پشت آن گوسفند کشید و مانند فربه‌ترین گوسفندان شد و سپس دست بر پستان آن کشید و پستان آن ، عجیب بزرگ شد و شیر فراوانی آورد . پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «ای امّ معبد ! کاسه بزرگی را بیاور» . [پیامبر صلی الله علیه و آله شیر را در کاسه دوشید و] همه شیر نوشیدند تا سیراب شدند . امّ معبد ، هنگامی که این را دید ، گفت : ای نیکو روی ! من فرزندی هفت ساله دارم که مانند تکه گوشتی ، نه سخن می‌گوید و نه بر می‌خیزد . و او را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله آورد . پیامبر صلی الله علیه و آله خرمایی را که در ظرف مانده بود ، برداشت و آن را جوید و در دهان کودک گذاشت . کودک ، در جا برخاست و راه رفت و سخن گفت . پیامبر صلی الله علیه و آله هسته خرما را در زمین نهاد و همان وقت ، نخل خرمایی شد و خرمای تازه از آن آویزان گشت و در تابستان و زمستان ، این گونه بود و نیز به اطراف آن جا اشاره کرد و پیرامون آن جا ، سرسبز شد . سپس پیامبر

صلی الله علیه و آله رفت . هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله وفات کرد ، آن نخل ، دیگر خرما نداد ؛ اما همچنان سبز بود . هنگامی که امام علی علیه السلام کشته شد ، دیگر سبز نشد ؛ اما باقی بود ؛ ولی هنگامی که امام حسین علیه السلام کشته شد ، خون از آن چکید و خشک شد . ۱۰. إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَارَ حَتَّى نَزَلَ خَيْمَةً أُمِّ مَعْبِدٍ ، فَطَلَبُوا عَنْهَا قِرَى ، فَقَالَتْ : مَا يَحْضُرُنِي شَيْءٌ . فَظَنَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى شَاةٍ فِي نَاحِيَةِ الْخَيْمَةِ قَدْ تَخَلَّفَتْ مِنَ الْغَنَمِ لُصْرَهَا ، فَقَالَ : تَأْذَنِينَ فِي حَلِبِهَا ؟ قَالَتْ : نَعَمْ ، وَلَا خَيْرَ فِيهَا . فَمَسَحَ يَدُهُ عَلَى ظَهْرِهَا ، فَصَارَتْ أَسْمَنَ مَا يَكُونُ مِنَ الْغَنَمِ ، ثُمَّ مَسَحَ يَدَهُ عَلَى ضَرْعِهَا ، فَأَرَخَتْ ضَرْعاً عَجِيباً ، وَدَرَّتَ لَبَناً كَثِيراً .

فَقَالَ : يَا أُمَّ مَعْبِدٍ ! هَاتِي الْعُسَّ ، فَشَرِبُوا جَمِيعاً حَتَّى رَوَوْا .

فَلَمَّا رَأَتْ أُمَّ مَعْبِدٍ ذَلِكَ ، قَالَتْ : يَا حَسَنَ الْوَجْهِ ، إِنَّ لِي وَلِذَا لَهُ سَبْعُ سِنِينَ ، وَهُوَ كَقِطْعَةِ لَحْمٍ لَا يَتَكَلَّمُ وَلَا يَقُومُ ، فَأَتَتْهُ بِهِ ، فَأَخَذَتْ تَمْرَةً قَدْ بَقِيَتْ فِي الْوِعَاءِ ، وَمَضَعَهَا وَجَعَلَهَا فِي فِيهِ ، فَتَهَضَّ فِي الْحَالِ ، وَمَشَى وَتَكَلَّمَ ، وَجَعَلَ نَوَاهَا فِي الْأَرْضِ ، فَصَارَتْ فِي الْحَالِ نَخْلَةً ، وَقَدْ تَهَدَّلَ الرُّطْبُ مِنْهَا ، وَكَانَ كَذَلِكَ صَيِّفاً وَشِتَاءً ، وَأَشَارَ مِنَ الْجَوَانِبِ ، فَصَارَ مَا حَوْلَهَا مَرَاعِي ، وَرَحَلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

وَلَمَّا تُوفِّيَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَمْ تُرْطَبِ تِلْكَ النَّخْلَةُ ، وَكَانَتْ خَضِرَاءَ ، فَلَمَّا قُتِلَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ تَخْضَرْ ، وَكَانَتْ بَاقِيَةً ، فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَالَ مِنْهَا الدَّمُ وَبَيَسَتْ (الخراج و الجرائح : ج ۱ ص ۱۴۶ ح ۲۳۴ ، بحار الأنوار : ج ۱۹ ص ۷۵ ح ۲۶) .

۲ / ۱۵ نشانه‌های پدیدار شده در اموال تاراج شده

کشف الغمّة (- به نقل از عیسی بن حارث کندی -) : زکریّا بن یحیی بن عمر طایی ، می گفت که از چند تن از پیرمردان قبیله طی شنیدم که می گفتند : شمر بن ذی الجوشن ، در میان اثاثیه امام حسین علیه السلام طلایی یافت و بخشی از آن را به دخترش داد . او هم آن را به زرگری داد تا از آن ، برایش زیوری بسازد . هنگامی که زرگر ، آن طلا را داخل آتش کرد ، دود شد [و به آسمان رفت] .

از کسی غیر زکریّا شنیدم که می گفت : آن طلا ، مس شد .

هنگامی که زرگر ، ماجرا را به شمر خبر داد ، او زرگر را خواست و بقیه طلا را به او داد و گفت : آن را در حضور من ، وارد آتش کن .

زرگر چنین کرد . طلا- دوباره دود شد و رفت . راوی دیگر (غیر از زکریّا) می گوید : [آن طلا] مس شد . ۱۰. سَمِعْتُ غَيْرَ وَاحِدٍ مِنْ مَشِيخَةٍ طَيِّ يَقُولُ : وَجَدْتُ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ فِي ثَقَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَهَبًا ، فَدَفَعَ بَعْضَهُ إِلَيَّ ابْنَتِهِ ، وَدَفَعْتُهُ إِلَى صَائِغٍ يَصُوغُ لَهَا مِنْهُ حَلِيًّا ، فَلَمَّا أَدْخَلَهُ النَّارَ صَارَ هَبَاءً - قَالَ وَسَمِعْتُ غَيْرَ زَكْرِيَّا يَقُولُ : صَارَ نُحَاسًا - .

فَأَخْبَرْتُ شِمْرًا بِذَلِكَ ، فَدَعَا بِالصَّائِغِ ، فَدَفَعَ إِلَيْهِ بَاقِيَ الذَّهَبِ ، وَقَالَ : أَدْخِلْهُ النَّارَ بِحَضْرَتِي ، فَفَعَلَ الصَّائِغُ ، فَعَادَ الذَّهَبُ هَبَاءً - وَقَالَ غَيْرُهُ : عَادَ نُحَاسًا - (کشف الغمّة : ج ۲ ص ۲۶۸ . نیز ، رک: مشیر الأحزان : ص ۸۲) . عیون الأخبار ، ابن قتیبہ (- به نقل از سنان بن حکیم ، از پدرش -) : مردم ، گیاه آرایشی ورس را از لشکر حسین بن علی علیه السلام ، در روز شهادتش به تاراج بردند ؛ ولی هر زنی که از آن به خود مالید ، پستی گرفت . ۲۰. انْتَهَبَ النَّاسُ وَرْسًا فِي عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ قُتِلَ ، فَمَا تَطَيَّبَتْ مِنْهُ امْرَأَةٌ إِلَّا بَرَصَتْ (عیون الأخبار ، ابن قتیبہ : ج ۱ ص ۲۱۲ ، العقد الفريد : ج ۳ ص ۳۶۹) . دلائل النبوة (- به نقل از سفیان -) : مادر

بزرگم برایم گفت : روزی که حسین علیه السلام شهید شد ، دیدم که ورس (مهار شتر) ، خاکستر شده و گوشت [شتر حسین علیه

السلام] را دیدم که گویی در آن ، آتش است . ۱۰. حَدَّثَنِي حَيْدَتِي قَالَتْ : لَقَدْ رَأَيْتُ الْوَرَسَ عَادَ رَمَادًا ، وَلَقَدْ رَأَيْتُ اللَّحْمَ كَأَنَّ فِيهِ النَّارَ حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (دلائل النبوة ، بیهقی : ج ۶ ص ۴۷۲ ، تهذیب التهذیب : ج ۱ ص ۵۹۳) . تهذیب الکمال (- به

نقل از یزید بن ابی زیاد -) : من ، چهارده ساله بودم که حسین علیه السلام کشته شد و ورسی (شرخابی) که در لشکرشان بود [و به دست قبیله من غارت شده بود] ، خاکستر شد و کرانه‌های آسمان ، قرمز گشت و ماده شتری را از لشکرشان نحر (قربانی) کردند و در گوشت آن ، آتش دیدند ۲۰. قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلِيَ أَرْبَعَ عَشْرَةَ سَنَةً ، وَصَارَ الْوَرَسُ الَّذِي كَانَ فِي عَسْكَرِهِمْ رَمَادًا ، وَاحْمَرَّتْ آفَاقُ السَّمَاءِ ، وَنَحَرُوا نَاقَهُ فِي عَسْكَرِهِمْ ، فَكَانُوا يَرَوْنَ فِي لَحْمِهَا الثَّيْرَانَ (تهذيب الكمال : ج ۶ ص ۴۳۴ ، سير أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۳۱۳) . تهذيب الكمال (- به نقل از ابو حميد طحان -) : میان قبیله خزاعه بودم که چیزی (شتری) از اموال باقی مانده حسین علیه السلام آوردند و به آنان گفتند : آن را نحر کنیم (بکشیم) یا بفروشیم و [پولش را] قسمت کنیم ؟ گفتند : آن را نحر کنید .

آن را در دیگی نهادند و چون نهاده شد ، آتش گرفت ۳۰. كُنْتُ فِي خُرَاعَةٍ ، فَجَاؤُوا بِشَيْءٍ مِنْ تَرَكَّةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقِيلَ لَهُمْ : نَحْرُ أَوْ نَبِيعُ فَتَقَسَّمُ ؟ قَالُوا : إِنَحْرُوا .

قال : فَجُعِلَ عَلَى جَفْنَيْهِ ، فَلَمَّا وَضِعَتْ فَارَتْ نَارًا (تهذيب الكمال : ج ۶ ص ۴۳۵ ، المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۲۱ ح ۲۸۶۳) . بُعِيَهُ الْطَلَبُ فِي تَارِيخِ حَلَبِ (- به نقل از یزید بن هارون -) : مادرم از مادر بزرگش برای من نقل کرد و گفت : کشته شدن حسین بن علی علیه السلام را درک کردم . هنگامی که کشته شد ، گروهی به سوی شتری که با او بود ، رفتند و آن را به تاراج بردند و چون شب شد ، دیدم که در آن ، آتش ، زبانه می کشد و هر چه از لشکر حسین علیه السلام گرفته شده بود ، آتش گرفت و سوخت ۴۰. أَخْبَرَتْنِي أُمِّي عَنْ جَدَّتِهَا ، قَالَتْ : أَدْرَكْتُ قَتْلَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمَّا قُتِلَ خَرَجَ نَاسٌ إِلَى إِبِلٍ كَانَتْ مَعَهُ ، فَانْتَهَبُوهَا ، فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ رَأَيْتُ فِيهَا الثَّيْرَانَ تَلْتَهَبُ ، فَاحْتَرَقَ كُلُّ مَا أَخَذَ مِنْ عَسْكَرِهِ (بغية الطلب في تاريخ حلب : ج ۶ ص ۲۶۲۰ و ۲۶۴۰) . تهذيب الكمال (- به نقل از جميل بن مژه -) : روز شهادت حسین علیه السلام ، به شتری در لشکر او دست یافتند و آن را نحر کردند و پختند ؛ ولی به تلخی گیاه حنظل بود و نتوانستند چیزی از آن بخورند ۵۰. أَصَابُوا إِبِلًا فِي عَسْكَرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ قُتِلَ ، فَنَحَرُوهَا وَطَبَخُوهَا ، قَالَ : فَصَارَتْ مِثْلَ الْعَلَقَمِ ، فَمَا اسْتَطَاعُوا أَنْ يُسَيِّغُوا مِنْهَا شَيْئًا (تهذيب الكمال : ج ۶ ص ۴۳۵ ، دلائل النبوة ، بیهقی : ج ۶ ص ۴۷۲) . مشیر الأحزان : شتری که با امام حسین علیه السلام بود ، نحر شد ؛ اما گوشتش خورده نشد ؛ زیرا از گیاه تلخ صبر نیز تلخ تر بود . از عبد الکريم بن يعفور جعفی نقل شده است که چون آن گوشت را در دیگ نهادند ، آتش گرفت . همچنین ، در کاروان امام حسین علیه السلام مقداری ورس (شرخاب) و مقداری عطر بود . آن را قسمت کردند ؛ امّا هنگامی که به خانه‌هایشان رفتند ، تبدیل به خاکستر شد ۱۰. نُحِرَتِ الْإِبِلُ الَّتِي كَانَتْ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمْ يُؤْكَلْ لَحْمُهَا ؛ لِأَنَّهُ كَانَ أَمْرًا مِنَ الصَّبْرِ . وَعَنْ عَبْدِ الْكَرِيمِ ابْنِ يَعْفُورٍ الْجُعْفِيِّ : أَنَّهُ لَمَّا جُعِلَ اللَّحْمُ فِي الْقَدْرِ صَارَ نَارًا .

وكان مع الحسين عليه السلام ورس وطيب ، فاقْتَسَمُوهُ ، فَلَمَّا صَارُوا إِلَى بُيُوتِهِمْ صَارَ رَمَادًا (مشیر الأحزان : ص ۸۲ ، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۶۱) . المناقب ، ابن شهر آشوب (- به نقل از ابو مخنف -) : هنگامی که سر را نزد یزید آوردند ، بوی خوشی داشت که از همه بوی‌های خوش ، برتر بود ، و هنگامی که شتر حامل سر امام حسین علیه السلام را نحر کردند ، گوشتش از گیاه تلخ صبر ، تلخ تر بود ۲۰. لَمَّا دُخِلَ بِالرَّأْسِ عَلَى يَزِيدَ كَانَ لِلرَّأْسِ طِيبٌ قَدْ فَاحَ عَلَى كُلِّ طِيبٍ ، وَلَمَّا نُحِرَ الْجَمَلُ الَّذِي حُمِلَ عَلَيْهِ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَحْمُهُ أَمْرًا مِنَ الصَّبْرِ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۶۱ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۳۰۵ ح ۳) . الأمالی ، طوسی (- به نقل از ابو عبد الله ناصح ، از قریبه (که از کنیزان آنها بود) -) : مردی پیش ما بود که به رویارویی با امام حسین علیه السلام رفت و با شتر و زعفران باز گشت . هنگامی که زعفران را ساییدند ، آتش گرفت . زنان از زعفران ، بر می گرفتند و چون به دست خود می مالیدند ، پیسی می گرفتند .

آن شتر را هم نحر کردند ؛ امّا هر گاه با چاقو آن را می بریدند ، جای چاقو آتش می گرفت . آن را پوست کنند ، جایش آتش گرفت . آن را قطعه قطعه کردند ، از آن ، آتش بیرون زد . خواستند آن را بپزند ؛ امّا هر گاه آتش می افروختند ، دیگ هم زبانه

می‌کشید. چون آن را در کاسه [برای خوردن] گذاشتند، آتش گرفت. من آن روز، کودک بودم و استخوانی از آن برداشتم و در گِلِ نهادم و پس از مدتی آن را در آوردم. هنگامی که با چاقو آن را شکافتیم، جایش آتش گرفت و فهمیدیم که آن، همان استخوان است. پس آن را دفن کردیم ۳۰ کانَ عِنْدَنَا رَجُلٌ خَرَجَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ جَاءَ بِجَمَلٍ وَزَعْفَرَانٍ، قَالَتْ: فَلَمَّا دَفُّوا الزَّعْفَرَانَ صَارَ نَاراً.

قَالَتْ: فَجَعَلَتِ الْمَرْأَةُ تَأْخُذُ مِنْهُ الشَّيْءَ، فَتَلَطَّخَهُ عَلَى يَدِهَا فَيَصِيرُ مِنْهُ بَرَصٌ.

قَالَتْ: وَنَحَرُوا الْبَعِيرَ، قَالَتْ: فَكُلُّمَا حَزُّوا بِالسَّكِينِ صَارَ مَكَانَهَا نَاراً.

قَالَتْ: فَجَعَلُوا يَسْلَخُونَهُ، فَيَصِيرُ مَكَانَهُ نَاراً. قَالَتْ: فَقَطَّعُوهُ، فَخَرَجَتْ مِنْهُ النَّارُ.

قَالَتْ: فَطَبَّخُوهُ، فَكُلُّمَا أَوْقَدُوا النَّارَ فَارَتْ الْقِدَرُ نَاراً.

قَالَتْ: فَجَعَلُوهُ فِي الْجَفْنَةِ فَصَارَ نَاراً.

قَالَتْ: وَكُنْتُ صَبِيئَةً يَوْمَئِذٍ، فَأَخَذْتُ عَظْماً مِنْهُ، فَطَيَّنْتُ عَلَيْهِ، فَسَقَطَ وَأَنَا يَوْمَئِذٍ امْرَأَةٌ، فَأَخَذْنَاهُ نَصْنَعُ مِنَ اللَّعِبِ. قَالَتْ: فَلَمَّا حَزَّ زَنَاةُ بِالسَّكِينِ صَارَ مَكَانَهُ نَاراً، فَعَرَفْنَا أَنَّهُ ذَلِكَ الْعَظْمُ، فَدَفَّنَاهُ (الأمالی، طوسی: ص ۷۲۷ ح ۱۵۲۸، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۵۷).

۱۶ / ۲ و این چند نشانه دیگر

اشاره

تهذیب الکمال (- به نقل از اُمّ حیان -): هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، سه روز، هوا تاریک شد. کسی دست به زعفران آنها نزد و آن را بر صورتش نهاد، جز آن که سوخت و هیچ سنگی در بیت المقدس جا به جا نشد، جز آن که در زیرش، به خون تازه برخوردند ۱۰. یَوْمَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَظْلَمَتْ عَلَيْنَا ثَلَاثًا، وَلَمْ يَمَسَّ أَحَدٌ مِنْ زَعْفَرَانِهِمْ شَيْئًا، فَجَعَلَهُ عَلَى وَجْهِهِ إِلَّا احْتَرَقَ، وَلَمْ يَقْلِبْ حَجَرًا بَيْنَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَّا أُصِيبَ تَحْتَهُ دَمٌ عَبِيطٌ (تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۳۴، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۹). ۱۳۶۹. کامل الزیارات (- به نقل از ابو نصر -): مردی از اهالی بیت المقدس گفت: به خدا سوگند، ما ساکنان بیت المقدس و اطراف آن، [با همه دوری راه،] شامگاهان، کشته شدن حسین علیه السلام را فهمیدیم.

گفتم: چگونه می‌شود؟

گفت: هیچ سنگ و شن و صخره‌ای را بلند نکردیم، جز آن که در زیر آن، خون تازه و جوشان دیدیم و دیوارها مانند خون بسته، سرخ شده بودند و تا سه روز، خون تازه بر ما بارید. همچنین، شنیدیم که مُنادی‌ای در دل شب، ندا می‌دهد: آیا امتی که حسین را کشت، شفاعت جدّ او را در روز حساب، امید می‌برد؟! پناه بر خدا! به یقین، به آن نخواهید رسید و مقصودم، شفاعت احمد و ابو تراب است. بهترین سوار را کشتید و بهترین همه پیران و جوانان را. و خورشید، سه روز گرفت و سپس باز شد و ستارگان در هم رفتند و فردای آن روز، شایعه کشته شدنش پخش شد و خیلی نگذشت که خبر شهادت حسین علیه السلام به ما رسید ۲. وَاللَّهِ، لَقَدْ عَرَفْنَا - أَهْلَ بَيْتِ الْمَقْدِسِ وَنَوَاحِيهَا - عَشِيَّةَ قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قُلْتُ: وَكَيْفَ ذَاكَ؟ قَالَ: مَا رَفَعْنَا حَجَرًا وَلَا مَدْرَأً وَلَا صَيْخَرًا إِلَّا وَرَأَيْنَا تَحْتَهَا دَمًا عَبِيطًا يَغْلِي، وَاحْمَرَّتِ الْحِيْطَانُ كَالْعَلَقِ، وَمُطِرْنَا ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ دَمًا عَبِيطًا، وَسَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي فِي جَوْفِ اللَّيْلِ، يَقُولُ: أَتَرْجُو أُمَّةً قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةً حَيْدِهِ يَوْمَ الْحِسَابِ مَعَاذَ اللَّهِ لَا نِلْتُمْ يَقِينًا شَفَاعَةً أَحْمَدَ وَأَبَى تُرَابٍ قَتَلْتُمْ خَيْرَ مَنْ رَكِبَ الْمَطَايَا وَخَيْرَ الشَّيْبِ طُرًّا وَالشَّبَابِ وَانْكَسَفَتِ الشَّمْسُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، ثُمَّ تَجَلَّتْ عَنْهَا، وَانْشَبَكَتِ النُّجُومُ، فَلَمَّا كَانَ مِنْ غَدٍ أَرْجَفْنَا بِقَتْلِهِ، فَلَمْ يَأْتِ عَلَيْنَا كَثِيرٌ شَيْءٍ حَتَّى نَعْبِي إِلَيْنَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (کامل الزیارات: ص ۱۶۰ ح ۱۹۸، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۰۴ ح ۶).

مصباح الزائر (- در «زیارت ناحیه مقدسه» -) : با سقوط تو ، اسلام ، سقوط کرد و احکام و قوانین خداوند ، معطل ماندند و روزها تیره شدند ، و خورشید گرفت و ماه ، تاریک گشت و ابر و باران نیامدند و عرش و آسمان ، به لرزه در آمدند و زمین و صحرا جمع شدند [و لرزیدند] ۱۰. لَقَدْ صُرِعَ بِمَصْرَعِكَ الْإِسْلَامُ ، وَتَعَطَّلَتِ الْحُدُودُ وَالْأَحْكَامُ ، وَأَظْلَمَتِ الْأَيَّامُ ، وَانْكَسَفَتِ الشَّمْسُ ، وَأَظْلَمَ الْقَمَرُ ، وَاحْتَبَسَ الْغَيْثُ وَالْمَطَرُ ، وَاهْتَزَّ الْعَرْشُ وَالسَّمَاءُ ، وَاقْشَعَرَّتِ الْأَرْضُ وَالْبَطْحَاءُ (مصباح الزائر : ص ۲۲۴ ، بحار الأنوار : ج ۱۰۱ ص ۲۳۳ ح ۳۸) . ر . ك : ص ۴۲۲ (فصل پنجم : کرامت‌های دیده شده از سر سیدالشهداء علیه السلام) .

توضیحی در باره حوادث خارق‌العاده پس از شهادت امام حسین علیه السلام

در باره حوادث خارق‌العاده‌ای (مانند : باریدن خون از آسمان) که وقوع آنها پس از شهادت امام حسین علیه السلام گزارش شده ، چند نکته قابل توجه است :

۱. تحقق این امور ، استحاله عقلی ندارد (مُحال عقلی نیست) . بنا بر این ، وقوع آنها بر پایه ادله نقلی معتبر ، قابل اثبات است .
۲. حوادث خارق‌العاده‌ای که از آغاز تولد امام حسین علیه السلام در منابع معتبر شیعه و اهل سنت گزارش شده - که به برخی از آنها اشاره شد - ، به قدری فراوان اند که هر پژوهشگر منصفی ، می‌تواند با تأمل در این گزارش‌ها ، اجمالاً به وقوعشان اطمینان پیدا کند .
۳. هم‌اکنون در روستای زرآباد ۱ قزوین ، درخت چناری وجود دارد که صدها سال عمر کرده

۱. زرآباد ، از روستاهای بخش «آلموت» قزوین است . در این روستا، قبر علی اصغر، پسر امام کاظم علیه السلام، واقع شده و در نزدیکی‌های قبر، درخت چنار بزرگی هست که آن را «چنار خونبار» می‌نامند. مردم آن منطقه معتقدند که هر ساله در روز عاشورا، شاخه‌ای از این درخت می‌شکند و از جای آن، خون جاری می‌شود و این، از دیر زمان تاکنون، مشهور است . داستان چنار خونبار زرآباد را بزرگانی در کتاب‌هایشان نوشته‌اند ، از جمله آیه الله سید موسی زرآبادی قزوینی (م ۱۳۵۳ ق)، جامع معقول و منقول و صاحب آثاری مفید در فقه و اصول و تفسیر و کلام و علوم دیگر. از جمله آثار مرحوم زرآبادی ، کتابی است به نام الکرامات که در کرامت ششم آن، چنین نوشته است : «جاری شدن خون از درخت در روز عاشورا، تا سال ۱۳۲۲ [قمری] ، سال نگارش این کتاب [، متوقف نشده است]». وی آن گاه از پدرش حجة الإسلام آقا سید علی نقل کرده که وی نزدیک سی سال، آن واقعه را به چشم دیده است . او هم از پدرش مرحوم حجة الإسلام آقا سید مهدی نقل کرده که همان ماجرا را مشاهده کرده است . او نیز از پدرش مرحوم آقا میر بزرگ، همین را نقل کرده که همه ساله دیده بوده است . مرحوم سید موسی زرآبادی قدس سره نوشته است که: «ما در سال ۱۳۱۶ [ق] ، با تعدادی از علما، از جمله: سید ابراهیم تنکابنی ، ملا علی طارمی ، ملا محمد زین آبادی و جمعی از طلباب و کسبه، به روستای زرآباد رفتیم و جاری شدن خون را از درخت در نزدیکی ظهر عاشورا دیدیم و سید ابراهیم تنکابنی، کسی را فرستاد بالای درخت که با پنبه، مقداری از آن خون را گرفت و آورد . خون بسیار خوش‌بویی بود . بعد، یکی از پیرمردان آن جا ، مرحوم حاج حسن سیمیری، برایم نقل کرد: که " با جدّ شما مرحوم سید مهدی - رحمت خدا بر او - به دیدار همین درخت آمدم که ناگهان صدای شکستن شاخه‌ای را شنیدیم و دیدیم که خون، از جای شکستگی شاخه، همانند بیرون زدن خون به هنگام فصد (رگ زدن) ، جاری شد . " وی آن گاه گفت " : چشمانم کور شود اگر بخواهم در این باره دروغ بگویم » ("إيضاح الحجة فی شرح العروة : ج ۲ ص ۲۰۸) .

و بر پایه گزارش‌های متواتر ، همه ساله در دهم محرم (سال‌روز واقعه عاشورا) ، ماده‌ای شبیه خون، از بخشی از شاخه‌های آن

می‌چکد و هزاران نفر برای رؤیت این پدیده خارق‌العاده، عاشورای هر سال، به این نقطه سفر می‌کنند.

نگارنده (ری‌شهری) در تاریخ ۲۵ / ۲ / ۱۳۸۶ (مطابق با ۲۷ ربیع الثانی ۱۴۲۸) درخت یاد شده را از نزدیک دیدم و شهادت جمعی از اهالی زرآباد را بر تکرار همه ساله این پدیده شنیدم، بویژه پیرمردی که حدود ۸۵ سال داشت و چگونگی تکرار آن پدیده را در هر سال و بدون استثنا دیده بود.

همچنین یکی از مدرّسان معروف حوزه علمیه قم، مرحوم آیه الله شیخ قدرت الله وجدانی فخر سرابی (۱۳۱۱-۱۳۷۵ ش) در سفر حج - که تقریباً یک سال قبل از وفات وی انجام شد - در مدینه برای دو نفر از همکاران مورد وثوق این جانب (از جمله حجه الاسلام والمسلمین سید علی اکبر اجاق نژاد) نقل کرد که علامه سید محمدحسین طباطبایی (م ۱۳۵۸ ش)، مؤلف گران‌قدر تفسیر المیزان، در روز عاشورا، چگونگی خون‌گریه کردن زمین را به او نشان داده است. ۱.

۱. آیه الله وجدانی فخر، برای جناب آقای سید علی اکبر اجاق نژاد نقل کرده‌اند که: در یکی از روزهای عاشورا، از نزدیک قبرستان نو (قم) عبور می‌کردم. استادم علامه طباطبایی را دیدم. پس از سلام و احوالپرسی به من فرمود: می‌دانی امروز، چه روزی است؟ گفتم: آری ... فرمود: می‌دانی در روز عاشورا، زمین و آسمان بر امام حسین علیه السلام گریه می‌کنند؟ گفتم: آری. فرمود: می‌دانی مرغ‌های بیابان بر ایشان، گریه می‌کنند؟ گفتم: آری. (البته من به احترام استاد، هر چه می‌گفتم، تصدیق می‌کردم). در ادامه، علامه دست برد و از زمین، سنگی را برداشت و با دست، آن را مانند پنیر، باز کرد و قطره خونی را در آن، نشان داد و فرمود: این طور!

فصل سوم: به خاک سپاری شهیدان

۳ / ۱ حضور پیامبر صلی الله علیه و آله در خاک سپاری

الأمالی، مفید (- به نقل از غیاث بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام -): روزی امّ سلمه گریان برخاست. به او گفته شد: برای چه می‌گریی؟

گفت: فرزندم حسین، دیشب کشته شد؛ زیرا پیامبر صلی الله علیه و آله را از هنگام وفاتش تا دیشب، در عالم رؤیا ندیده بودم و دیشب ایشان را رنگ پریده و اندوهگین دیدم. علت را پرسیدم. فرمود: «امشب، پیوسته قبرهایی برای حسین و یارانش - که بر او و بر آنان درود باد - می‌کنم». ۱. أَصَبَحْتُ يَوْمًا أُمُّ سَلَمَةَ تَبْكِي، فَقِيلَ لَهَا: مِمَّ بُكَاءُكِ؟ فَقَالَتْ: لَقَدْ قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّيْلَةَ، وَذَلِكَ أَنَّي مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُنْذُ قُبُضَ إِلَّا اللَّيْلَةَ، فَرَأَيْتُهُ شَاحِبًا كَثِيبًا.

قَالَتْ: فَقُلْتُ: مَا لِي أَرَاكَ - يَا رَسُولَ اللَّهِ - شَاحِبًا كَثِيبًا؟

قال: «مَا زِلْتُ اللَّيْلَةَ أَحْفِرُ قُبُورًا لِلْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ» (الأمالی، مفید: ص ۳۱۹ ح ۶، الأمالی، طوسی: ص ۹۰ ح ۱۴۰). الأمالی، طوسی (- به نقل از امّ سلمه -): هم‌اکنون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در عالم رؤیا، آشفته و پریشان دیدم و علتش را پرسیدم. فرمود: «پسرم حسین و خاندانش امروز کشته شدند و آنها را به خاک سپردم و هم‌اکنون از دفن آنها فراغت یافته‌ام». ۲. رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ السَّاعَةَ شَعْنًا مَذْعُورًا، فَسَأَلْتُهُ عَنْ شَأْنِهِ ذَلِكَ.

فَقَالَ: «قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ الْيَوْمَ، فَدَفَنْتُهُمْ، وَالسَّاعَةَ فَرَعْتُ مِنْ دَفْنِهِمْ» (الأمالی، طوسی: ص ۳۱۵ ح ۶۴۰، المناقب، ابن

شهر آشوب : ج ۴ ص ۵۵). الأمالی، طوسی (- به نقل از امّ سلمه -) : آن شب که رسید ، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در خوابم ، غبار آلود و پریشان دیدم . این را به ایشان گفتم و علتش را جویا شدم . به من فرمود : «آیا نمی‌دانی که من از به خاک سپاری حسین و یارانش می‌آیم؟» ۳. فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنَامِي أُغْبِرَ أَشْعَثَ ، فَذَكَرْتُ لَهُ ذَلِكَ ، وَسَأَلْتُهُ عَنْ شَأْنِهِ .

فَقَالَ لِي : «أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّي فَرَعْتُ مِنْ دَفْنِ الْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ؟» (الأمالی ، طوسی : ص ۳۱۵ ح ۶۴۰ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۳۱ ح ۲). ر. ک : ص ۳۲۱ (فصل دوم / روای امّ سلمه) .

۳ / ۲ به خاک سپارندگان امام علیه السلام و یارانش

رجال الکشی (- به نقل از اسماعیل بن سهل ، از یکی از شیعیان -) : نزد امام رضا علیه السلام بودم که علی بن ابی حمزه ، ابن سراج و ابن مکاری بر ایشان وارد شدند ...

علی بن ابی حمزه به امام علیه السلام گفت : برای ما از پدران روایت شده که امور [دفن] امام را تنها امامی همانند او به عهده می‌گیرد .

امام رضا علیه السلام به او فرمود : «مرا از حسین بن علی علیه السلام خبر بده که آیا امام بود ، یا نبود؟» . گفت : امام بود .

فرمود : «چه کسی کارهای او را به عهده داشت ؟» .

گفت : علی بن الحسین علیه السلام .

فرمود : «علی بن الحسین علیه السلام کجا بود؟» .

گفت : در کوفه در دست عبيد الله بن زیاد ، در بند بود .

و افزود : علی بن الحسین علیه السلام [از میان اسیران] بیرون رفت ، بدون آن که بفهمند . کارهای [به خاک سپاری] پدرش را انجام داد و سپس باز گشت .

امام رضا علیه السلام به او فرمود : «آن کس که به علی بن الحسین علیه السلام امکان آمدن به کربلا و به عهده گرفتن کارهای پدرش را داد ، همو به صاحب این امر (امامت) امکان می‌دهد که به بغداد بیاید و کار پدرش را به عهده گیرد و باز گردد ، در حالی که در بند و در اسارت هم نیست» ۱. كُنْتُ عِنْدَ الرُّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ أَبِي حَمْزَةَ وَابْنُ السَّرَّاجِ وَابْنُ الْمُكَارِي ، ...

قَالَ لَهُ عَلِيُّ [بْنُ أَبِي حَمْزَةَ] : إِنَّا رَوَيْنَا عَنْ آبَائِكَ أَنَّ الْإِمَامَ لَا يَلِي أَمْرَهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلُهُ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَأَخْبِرْنِي عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ إِمَامًا أَوْ كَانَ غَيْرَ إِمَامٍ ؟ قَالَ : كَانَ إِمَامًا .

قَالَ : فَمَنْ وَلِيَ أَمْرَهُ ؟ قَالَ : عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

قَالَ : وَأَيْنَ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؟ قَالَ : كَانَ مَحْبُوسًا بِالْكُوفَةِ فِي يَدِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، قَالَ : خَرَجَ وَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ حَتَّى وَلِيَ أَمْرَ أَبِيهِ ، ثُمَّ انْصَرَفَ .

فَقَالَ لَهُ أَبُو الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّ هَذَا [الَّذِي] أَمَكَنَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَأْتِيَ كَرْبَلَاءَ فَيَلِيَ أَمْرَ أَبِيهِ ، فَهُوَ يُمَكِّنُ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ أَنْ يَأْتِيَ بَغْدَادَ ، فَيَلِيَ أَمْرَ أَبِيهِ ، ثُمَّ يَنْصَرِفَ ، وَلَيْسَ فِي حَبْسٍ ، وَلَا فِي إِسَارٍ (رجال الکشی : ج ۲ ص ۷۶۳ ح ۸۸۳ ، إثبات الوصیة : ص ۲۲۰) . بصائر الدرجات (- به نقل از قاسم بن یحیی ، از یکی از شیعیان ، از امام صادق علیه السلام -) : هنگام قبض روح پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، جبرئیل با فرشتگان و «روح» - که با او در شب قدر فرود می‌آمدند - ، به زمین آمدند .

دیده امیر مؤمنان علیه السلام گشوده شد و آنان را از انتهای آسمان‌ها تا زمین دید که پیامبر صلی الله علیه و آله را همراه او غسل می‌دهند و همراهش بر او نماز می‌خوانند و برایش قبر می‌کنند و به خدا سوگند، جز آنان، کسی برای او قبر نکند، تا آن جا که چون در قبرش نهاده شد، با کسی که به درون قبر رفت، رفتند و پیامبر صلی الله علیه و آله سخن گفت و گوش امیر مؤمنان علیه السلام نیز باز شد و شنید که پیامبر صلی الله علیه و آله سفارش وی را به آنان می‌کند و به گریه فتاد. و شنید که آنان می‌گویند: از هیچ تلاشی فروگذار نمی‌کنیم و پس از تو، او (علی) همراه و یار ما خواهد بود و پس از این بار، دیگر ما را به چشم نمی‌بیند.

تا آن که امیر مؤمنان علیه السلام در گذشت و حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، همان چیزهایی را که علی علیه السلام دیده بود، دیدند و همچنین مشاهده کردند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرشتگان را یاری می‌دهد، به سان آنچه با پیامبر صلی الله علیه و آله کردند.

و آن گاه که حسن علیه السلام در گذشت، حسین علیه السلام همان چیزها را در باره او دید و مشاهده کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام فرشتگان را [در کفن و دفن او،] یاری می‌دهند.

تا آن که حسین علیه السلام در گذشت و علی بن الحسین علیه السلام همان چیزها را در باره او دید و مشاهده کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام و حسن علیه السلام، فرشتگان را یاری می‌دهند.

سپس علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام در گذشت و محمد بن علی (باقر) علیه السلام همان چیزها را دید و مشاهده کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی و حسن و حسین علیهم السلام، فرشتگان را یاری می‌دهند.

و آن گاه که محمد بن علی (باقر) علیه السلام در گذشت، جعفر (صادق) همان چیزها را دید و مشاهده کرد که پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام و علی بن الحسین علیه السلام، فرشتگان را یاری می‌دهند، تا آن که جعفر در گذشت و موسی (کاظم) علیه السلام همان چیزها را دید و همین گونه تا آخرین ما پیش می‌رود. ۱۰ لَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ هَبَطَ جَبْرَائِيلُ وَمَعَهُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ الَّذِينَ كَانُوا يَهْبِطُونَ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ.

قَالَ: فَفُتِحَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَصِيرَتُهُ، فَرَأَاهُمْ فِي مُنْتَهَى السَّمَاوَاتِ إِلَى الْأَرْضِ يُغَسِّلُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَعَهُ، وَيُصَيِّلُونَ مَعَهُ عَلَيْهِ، وَيَحْفَرُونَ لَهُ، وَاللَّهُ مَا حَفَرَ لَهُ غَيْرُهُمْ، حَتَّى إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ نَزَلُوا مَعَهُ مَنْ نَزَلَ، فَوَضَعُوهُ، فَتَكَلَّمَ وَفُتِحَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَمْعُهُ، فَسَمِعَهُ يوصيهم به، فَبَكَى، وَسَمِعَهُمْ يَقُولُونَ: لَا نَأْلُوهُ جُهْدًا، وَإِنَّمَا هُوَ صَاحِبُنَا بَعْدَكَ، إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ يُعَايِنُنَا بِبَصَرِهِ بَعْدَ مَوْتِنَا هَذِهِ.

حَتَّى إِذَا مَاتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مِثْلَ ذَلِكَ الَّذِي رَأَى، وَرَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَيْضًا يُعِينُ الْمَلَائِكَةُ مِثْلَ الَّذِي صَنَعُوهُ بِالنَّبِيِّ.

حَتَّى إِذَا مَاتَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى مِنْهُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَ ذَلِكَ، وَرَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ يُعِينَانِ الْمَلَائِكَةُ.

حَتَّى إِذَا مَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُ مِثْلَ ذَلِكَ، وَرَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيًّا وَالْحَسَنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يُعِينُونَ الْمَلَائِكَةُ.

حَتَّى إِذَا مَاتَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأَى مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِثْلَ ذَلِكَ، وَرَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ يُعِينُونَ الْمَلَائِكَةُ.

حَتَّى إِذَا مَاتَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ رَأَى جَعْفَرٌ مِثْلَ ذَلِكَ، وَرَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَعَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ يُعِينُونَ الْمَلَائِكَةَ، حَتَّى إِذَا مَاتَ جَعْفَرٌ رَأَى مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُ مِثْلَ ذَلِكَ، هَكَذَا يَجْرِي إِلَى آخِرِنَا (بصائر الدرجات: ص ۲۲۵ ح ۱۷، الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۷۷۸ ح ۱۰۲). تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم -): ساکنان

غاضریه از قبیله بنی اسد، حسین علیه السلام و یارانش را یک روز پس از شهادتشان به خاک سپردند. ۲. دَفَنَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابَهُ أَهْلُ الْغَاظِرِيَّةِ مِنْ بَنِي أَسَدٍ بَعْدَ مَا قُتِلُوا يَوْمَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۵؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۴). أنساب الأشراف: اهالی غاضریه از قبیله بنی اسد، پیکر حسین علیه السلام را به خاک سپردند و پیکرهای یارانش - که خداوند، رحمتشان کند - را یک روز پس از شهادتشان به خاک سپردند. ۳. دَفَنَ أَهْلُ الْغَاظِرِيَّةِ مِنْ بَنِي أَسَدٍ جُثَّةَ الْحُسَيْنِ، وَدَفَنُوا جُثَّةَ أَصْحَابِهِ رَحِمَهُمُ اللَّهُ بَعْدَ مَا قُتِلُوا يَوْمَ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۱). المناقب، ابن شهر آشوب: ساکنان غاضریه از قبیله بنی اسد، پیکرهای حسین علیه السلام و یارانش را یک روز پس از شهادتشان در طَف به خاک سپردند و برای بیشتر آنها، قبرهای آماده‌ای می‌دیدند و پرنده‌گان سفیدی را نیز مشاهده می‌کردند. ۴. دَفَنَ جُثَّتَهُمْ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ] بِالطَّفِّ أَهْلُ الْغَاظِرِيَّةِ مِنْ بَنِي أَسَدٍ بَعْدَ مَا قُتِلُوا يَوْمَ، وَكَانُوا يَجِدُونَ لِأَكْثَرِهِمْ قُبُورًا، وَيَرَوْنَ طُيُورًا بَيْضًا (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۲، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۶۲). الملهوف: هنگامی که ابن سعد از کربلا فاصله گرفت، گروهی از بنی اسد بیرون آمدند و بر آن پیکرهای پاک خون‌آلود، نماز خواندند و آنها را در همین جایی که اکنون هستند، به خاک سپردند. ۵. لَمَّا انْقَضَى لِبْنِ سَعْدٍ عَنْ كَرْبَلَاءَ خَرَجَ قَوْمٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ فَصَلُّوا عَلَى تِلْكَ الْجُثَّةِ الطَّوَاهِرِ، الْمُرْمَلَةِ بِالْدمَاءِ، وَدَفَنُوهَا عَلَى مَا هِيَ الْآنَ عَلَيْهِ (الملهوف: ص ۱۹۰، مثير الأحزان: ص ۸۵). الأخبار الطوال: ساکنان غاضریه گرد هم آمدند و پیکر یاران حسین علیه السلام را به خاک سپردند. ۶. اجْتَمَعَ أَهْلُ الْغَاظِرِيَّةِ، فَدَفَنُوا أَجْسَادَ الْقَوْمِ (الأخبار الطوال: ص ۲۶۰، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۳).

۱. غاضریه: روستایی در منطقه کوفه، در نزدیکی‌های کربلا، منسوب به غاضره، از طایفه بنی اسد (معجم البلدان: ج ۴ ص ۱۸۳). نیز، ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان همین جلد).

مروج الذهب: اهالی غاضریه - که گروهی از تیره بنی غاضر از قبیله بنی اسد بودند -، حسین علیه السلام و یارانش را یک روز پس از شهادتشان به خاک سپردند. ۱. دَفَنَ أَهْلُ الْغَاظِرِيَّةِ - وَهُمْ قَوْمٌ مِنْ بَنِي عَاضِرٍ مِنْ بَنِي أَسَدٍ - الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابَهُ بَعْدَ قَتْلِهِمْ يَوْمَ (مروج الذهب: ج ۳ ص ۷۲). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: عمر بن سعد پس از جنگ عاشورا تا فردایش [در کربلا] ماند و کشتگان خود را گرد آورد و بر آنان نماز خواند و به خاکشان سپرد؛ ولی [پیکر] حسین علیه السلام و خاندان و یارانش را رها کرد. هنگامی که [عمر بن سعد و یارانش] به کوفه کوچ کردند و آنها را بر همین حال گذاشتند، ساکنان غاضریه، از قبیله بنی اسد، آمدند و یاران حسین علیه السلام را کفن کردند و بر آنان نماز خواندند و به خاکشان سپردند. آنان، هفتاد و دو مرد بودند. ۲. وَأَقَامَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ يَوْمَهُ ذَلِكَ إِلَى الْغَدِ، فَجَمَعَ قَتْلَاهُ، فَصَلَّى عَلَيْهِمْ وَدَفَنَهُمْ، وَتَرَكَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَأَصْحَابَهُ، فَلَمَّا ارْتَحَلُوا [أَيِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَأَصْحَابَهُ] إِلَى الْكُوفَةِ وَتَرَكُوهُمْ عَلَى تِلْكَ الْحَالَةِ، عَمِدَ أَهْلُ الْغَاظِرِيَّةِ مِنْ بَنِي أَسَدٍ، فَكَفَّنُوا أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَصَلُّوا عَلَيْهِمْ وَدَفَنُوهُمْ، وَكَانُوا اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ رَجُلًا (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۹؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۶۲). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): زُهَيْرُ بْنُ قَيْنٍ با حسین علیه السلام کشته شد. همسرش به غلامش به نام شجره گفت: برو مولایت را کفن کن. شجره می‌گوید: آمدم و حسین علیه السلام را افتاده دیدم. گفتم: مولای خودم را کفن کنم و حسین را وا گذارم؟! پس حسین علیه السلام را کفن کردم. سپس باز گشتم و ماجرا را به همسرش گفتم. او کارم را نیکو شمرد و کفن دیگری به من داد و گفت: برو و مولایت را کفن کن. من هم چنین کردم. ۳. كَانَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ قَدْ قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَتْ امْرَأَتُهُ لِعُغْلَامٍ لَهُ يُقَالُ لَهُ شَجَرَةُ: اِنْطَلِقْ فَكْفَنْ مَوْلَاكَ. قَالَ: فَجِئْتُ فَرَأَيْتُ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ مُلْقًى، فَقُلْتُ: أَكْفَنْ مَوْلَايَ وَأَدْعُ حُسَيْنًا!! فَكَفَنْتُ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ. ثُمَّ رَجَعْتُ، فَقُلْتُ ذَلِكَ لَهَا، فَقَالَتْ: أَحَسَنْتَ، وَأَعْطَنْتَنِي كَفْنًا آخَرَ، وَقَالَتْ: اِنْطَلِقْ فَكْفَنْ مَوْلَاكَ، فَفَعَلْتُ (الطبقات الكبرى / الطبقة

الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۵، تذكرة الخواص: ص ۲۵۶.

۳ / ۳ جای قبرهای شهیدان

الإرشاد (- پس از یادکرد کشتگان همراه امام حسین علیه السلام -): این هفده تن - که خدا از همه آنان خوشنود باد - ، از هاشمیان بودند: برادران حسین - که بر او و ایشان درود باد - و پسران برادرش و پسران

دو عمویش، جعفر و عقیل، که همگی نزدیک پای حسین علیه السلام در مرقده مدفون‌اند. گودالی برایشان کردند و همگی را در آن نهادند و بر آن، خاک ریختند، بجز عباس بن علی - که خدا از او خوشنود باد - که در همان جایگاه شهادتش، بر بندآب، در راه غاصریه، دفن شد و قبرش آشکار است.

از قبرهای برادران و خویشان حسین علیه السلام که نام بردیم، اثری نیست و زائر، آنها را از همان نزد قبر ایشان زیارت می‌کند و به زمینی که نزدیک پاهای امام علیه السلام است، با اشاره سلام می‌دهد. علی بن الحسین (علی اکبر) هم میان آنان است و گفته می‌شود که مدفن او از همه به امام حسین علیه السلام نزدیک‌تر است.

یاران حسین - که رحمت خدا بر ایشان باد - که با او شهید شدند، گرد امام علیه السلام دفن شده‌اند و ما به تحقیق و تفصیل، قبری برای آنان سراغ نداریم؛ اما تردید نداریم که حائر حسینی، آنان را در بر دارد. خدا از ایشان خوشنود باشد و خوشنودشان کند و آنان را در بهشت‌های پُر نعمت خود، جای دهد! ۱! فَهَؤُلَاءِ سَبْعَةُ عَشَرَ نَفْسًا مِنْ بَنِي هَاشِمٍ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، إِخْوَةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَبَنُو أَخِيهِ، وَبَنُو عَمِّي جَعْفَرٍ وَعَقِيلٍ، وَهُمْ كُلُّهُمْ مَدْفُونُونَ مِمَّا يَلِي رَجُلِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَشْهَدِهِ، حُفِرَ لَهُمْ حَفِيرَةٌ وَأُلْقُوا فِيهَا جَمِيعًا، وَسُوِّيَ عَلَيْهِمُ التُّرَابُ إِلَّا الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ دُفِنَ فِي مَوْضِعٍ مَقْتَلِهِ عَلَى الْمُسَيْنَاةِ بِطَرِيقِ الْغَاضِرِيَّةِ، وَقَبْرُهُ ظَاهِرٌ، وَلَيْسَ لِقُبُورِ إِخْوَتِهِ وَأَهْلِهِ الَّذِينَ سَمَّيْنَاهُمْ أَثَرٌ، وَإِنَّمَا يَزُورُهُمُ الزَّائِرُ مِنْ عِنْدِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيَوْمِي إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي نَحْوَ رَجُلِيهِ بِالسَّلَامِ، وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جُمْلَتِهِمْ، وَيُقَالُ: إِنَّهُ أَقْرَبُهُمْ دَفْنًا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ.

فَأَمَّا أَصْحَابُ الْحُسَيْنِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الَّذِينَ قُتِلُوا مَعَهُ، فَإِنَّهُمْ دُفِنُوا حَوْلَهُ، وَلَسْنَا نَحْصُلُ لَهُمْ أَجْدَاثًا عَلَى التَّحْقِيقِ وَالتَّفْصِيلِ، إِلَّا أَنَا لَا نَشْكُ أَنَّ الْحَائِزَ مُحِيطٌ بِهِمْ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَأَرْضَاهُمْ، وَأَسْكَنَهُمْ جَنَّاتِ النَّعِيمِ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۶، مجموعه نفیسه: ص ۱۰۷ «تاج الموالید»). الإرشاد: هنگامی که ابن سعد کوچ کرد و رفت، گروهی از بنی اسد - که در غاصریه فرود آمده بودند -، به سوی حسین علیه السلام و یارانش - که رحمت خدا بر ایشان باد - رفتند و بر آنان نماز خواندند و حسین علیه السلام را در همین جایی که اکنون هست، به خاک سپردند و پسرش علی اصغر را نزد پاهایش دفن کردند و برای شهیدان خاندان و یارانش که گرد او بر زمین افتاده بودند، گودالی نزدیک پاهای حسین علیه السلام کردند و آنان را گرد آوردند و همه آنان را با هم دفن کردند. عَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ، وَبَنُو أَخِيهِ، وَبَنُو عَمِّي جَعْفَرٍ وَعَقِيلٍ، وَهُمْ كُلُّهُمْ مَدْفُونُونَ مِمَّا يَلِي رَجُلِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَشْهَدِهِ، حُفِرَ لَهُمْ حَفِيرَةٌ وَأُلْقُوا فِيهَا جَمِيعًا، وَسُوِّيَ عَلَيْهِمُ التُّرَابُ إِلَّا الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِ، فَإِنَّهُ دُفِنَ فِي مَوْضِعٍ مَقْتَلِهِ عَلَى الْمُسَيْنَاةِ بِطَرِيقِ الْغَاضِرِيَّةِ، وَقَبْرُهُ ظَاهِرٌ، وَلَيْسَ لِقُبُورِ إِخْوَتِهِ وَأَهْلِهِ الَّذِينَ سَمَّيْنَاهُمْ أَثَرٌ، وَإِنَّمَا يَزُورُهُمُ الزَّائِرُ مِنْ عِنْدِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَيَوْمِي إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي نَحْوَ رَجُلِيهِ بِالسَّلَامِ، وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جُمْلَتِهِمْ، وَيُقَالُ: إِنَّهُ أَقْرَبُهُمْ دَفْنًا إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ.

۱. مراد، همان علی اکبر است.

الأمالی، طوسی: ابراهیم دیزج می گوید: متوکل، مرا برای تغییر قبر حسین علیه السلام فرستاد و نامه‌ای را خطاب به جعفر بن محمد بن عمار قاضی، با من همراه کرد که در آن، نوشته بود: «تو را از روانه کردن ابراهیم دیزج به کربلا برای نبش قبر حسین، آگاه می‌کنم و چون نامه‌ام را خواندی، به کار، سرکشی کن». جعفر بن محمد بن عمار، نامه را به من نشان داد. من فرمان او را به انجام رساندم و نزد او آمدم. به من گفت: چه کردی؟ گفتم: آنچه را فرمان داده بودی، انجام دادم؛ اما چیزی ندیدم و چیزی نیافتم. او به من گفت: آیا خوب گود کردی [و تا ته قبر رفتی]؟ گفتم: چنین کردم و چیزی ندیدم. او به خلیفه نوشت: «ابراهیم دیزج، نبش قبر کرده و چیزی نیافته است. به او فرمان داده‌ام و او قبر را به آب بسته و با گاو، شیار کرده است». ابو علی عمار می گوید: ابراهیم دیزج برایم گفت و من هم از ماجرا پرسیدم. او به من گفت: من فقط با غلامان ویژه‌ام رفتم و نبش قبر کردم. بورایی نو یافتم که پیکر حسین بن علی بر آن قرار داشت و بوی مشک از آن می‌آمد. بوریا را - که پیکر حسین علیه السلام بر آن بود - به همان حال، رها کردم و فرمان دادم خاک بر روی آن بریزند و آب را بر آن گشودم و فرمان دادم با گاو، آن جا را شیار کنند و شخم بزنند؛ اما گاو بر آن جا گام می‌نهاد و چون به جایگاه می‌رسید، از آن جا باز می‌گشت. من برای غلامانم به خدا و سوگندهای شدید، قسم خوردم که اگر کسی این ماجرا را [جایی] نقل کند، او را خواهم کشت. ۱. بَعَثَنِي الْمُتَوَكِّلُ إِلَى كَرْبَلَاءَ لِتَغْيِيرِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَتَبَ مَعِيَ إِلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمَّارٍ الْقَاضِي، أَعْلِمُكَ أَنِّي قَدْ بَعَثْتُ إِبْرَاهِيمَ الدِّيزَجَ إِلَى كَرْبَلَاءَ لِنَبْشِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِذَا قَرَأْتَ كِتَابِي فَخِفْ عَلَى الْأَمْرِ حَتَّى تَعْرِفَ فَعَلْتُ أَوْ لَمْ يَفْعَلْ.

قَالَ الدِّيزَجُ: فَعَرَفَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمَّارٍ مَا كَتَبَ بِهِ إِلَيْهِ، فَفَعَلْتُ مَا أَمَرَنِي بِهِ جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عَمَّارٍ، ثُمَّ أَتَيْتُهُ، فَقَالَ لِي: مَا صَنَعْتَ؟ قُلْتُ: قَدْ فَعَلْتُ مَا أَمَرْتُ بِهِ، فَلَمْ أَرَ شَيْئاً، وَلَمْ أَجِدْ شَيْئاً. فَقَالَ لِي: أَفَلَا عَمَّقْتَهُ؟ قُلْتُ: قَدْ فَعَلْتُ وَمَا رَأَيْتُ، فَكَتَبْتُ إِلَى السُّلْطَانِ: إِنَّ إِبْرَاهِيمَ الدِّيزَجَ قَدْ نَبَشَ، فَلَمْ يَجِدْ شَيْئاً، وَأَمَرْتُهُ فَمَخَرَهُ بِالْمَاءِ، وَكَرَبَهُ بِالْبَقَرِ.

قَالَ أَبُو عَلِيٍّ الْعَمَّارِيُّ: فَخَبَّرْتَنِي إِبْرَاهِيمُ الدِّيزَجُ، وَسَأَلْتُهُ عَنْ صُورَةِ الْأَمْرِ، فَقَالَ لِي: أَتَيْتُ فِي خَاصَّةٍ غِلْمَانِي فَقَطَّ، وَإِنِّي نَبَشْتُ، فَوَجَدْتُ بَارِيَّةً جَدِيدَةً وَعَلَيْهَا يَدُنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَوَجَدْتُ مِنْهُ رَائِحَةَ الْمِسْكِ، فَتَرَكْتُ الْبَارِيَّةَ عَلَى حَالِهَا وَيَدُنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْبَارِيَّةِ، وَأَمَرْتُ بِطَرَحِ التُّرَابِ عَلَيْهِ، وَأَطْلَقْتُ عَلَيْهِ الْمَاءَ، وَأَمَرْتُ بِالْبَقَرِ لِمَخَرِهِ وَتَحْرِثِهِ، فَلَمْ تَطَأْهُ الْبَقَرُ، وَكَانَتْ إِذَا جَاءَتْ إِلَى الْمَوْضِعِ رَجَعَتْ عَنْهُ، فَحَلَفْتُ لِغِلْمَانِي بِاللَّهِ وَالْإِيمَانِ الْمُغْلَظَةِ لَنْ ذَكَرَ أَحَدٌ هَذَا لَأَقْتُلَنَّهُ (الأمالی، طوسی: ص ۳۲۶ ح ۶۵۳، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۹۴ ح ۲).

سخنی در باره کفن و دفن شهدا

اشاره

از نظر فقهای شیعه، شهید، نه غسل دارد و نه کفن؛ بلکه باید با لباس خود دفن شود، مگر این که برهنه باشد که در این صورت، شماری از فقها تصریح کرده‌اند که کفن کردن وی، واجب است.

۱. ر. ک: جواهر الکلام: ج ۴ ص ۹۱.

گزارشی از دفن امام علیه السلام

بر پایه گزارش‌هایی که گذشت، دشمن، لباس‌های امام حسین علیه السلام را ربوده و بر بدن ایشان، اسب تاخته بود. بنا بر این،

کفن کردن امام حسین علیه السلام، مفهوم خاص خود را خواهد داشت.

مؤلف الطبقات الکبری، در گزارش زیر آورده که ابو خالد، از ابن زیاد، اجازه گرفت و سر و بدن شهدا را کفن و دفن کرد: ذکوان (ابو خالد)، به ابن زیاد گفت: اجازه بده من این سرها را دفن کنم. ابن زیاد هم اجازه داد و ذکوان، آنها را کفن کرد و در گورستان به خاک سپرد و بعد به سراغ جنازه‌ها رفت و آنها را هم کفن کرد و به خاک سپرد. ۲. البته این گزارش، قابل قبول نیست؛ زیرا علاوه بر تعارض با نقل مشهور، ۳ صدور چنین اجازه‌ای از ابن زیاد، بعید به نظر می‌رسد. همچنین کفن شدن بدن امام علیه السلام توسط غلام زُهریر - که در گزارش دیگر الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة) ۱ آمده -، خالی از استبعاد نیست.

۲. الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۸۴. ۳. مشهور است که دفن جنازه‌ها، توسط بنی اسد انجام شد (ر. ک: ص ۳۶۹ - ۳۷۲ ح ۱۳۷۶ - ۱۳۸۱).
۱. ر. ک: ص ۳۷۲ ح ۱۳۸۳.

دفن شهدا

دفن سید الشهداء و یارانش به دو صورت، گزارش شده است:

اول، این که ایشان به صورت خارق‌العاده توسط امام زین العابدین علیه السلام و با حضور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام و فرشتگان الهی ۲ دفن شده است. این گزارش با روایاتی هماهنگ است که دلالت دارند امور مربوط به تجهیز و دفن امامان اهل بیت علیهم السلام، فقط توسط امام بعدی انجام می‌شود. ۳.

دوم، این که اهل غاضریه از طایفه بنی اسد، اجساد مطهر شهدا را دفن کرده‌اند. ۴. جمع میان این دو گزارش نیز بدین سان امکان‌پذیر است که با عنایت به خارق‌العاده بودن حضور امام زین العابدین علیه السلام، بنی اسد، متوجه حضور ایشان نشده‌اند، چنان که حضور پیامبر صلی الله علیه و آله و فرشتگان نیز برای آنان مشخص نبوده است، و یا این که آنان، امام زین العابدین علیه السلام را دیده‌اند؛ ولی نشناخته‌اند.

۲. ر. ک: ص ۳۶۹ (به خاک سپارندگان امام علیه السلام و یارانش). ۳. مانند روایاتی که می‌گویند: «لَا يَلِي الْوَصِيَّ إِلَّا الْوَصِيُّ؛ کفن و دفن نمی‌کند وصی را مگر وصی» (الکافی: ج ۸ ص ۲۰۶ ح ۲۵۰، الغیبه، طوسی: ص ۵۷ ح ۵۲، بحار الأنوار: ج ۵۳ ص ۹۴ ح ۱۰۳) یا «إِنَّ الْإِمَامَ لَا يَلِي أَمْرَهُ إِلَّا إِمَامٌ مِثْلُهُ؛ کارهای [دفن] امام را تنها امامی همانند او به عهده می‌گیرد» (ر. ک: ص ۳۶۹ ح ۱۳۷۴). ۴. ر. ک: ص ۳۶۹ (به خاک سپارندگان امام علیه السلام و یارانش).

روز دفن شهدا

منابع کهن، دفن شهدا را یک روز پس از شهادت آنان ذکر کرده‌اند؛ ۵ لیکن اگر مقصود، روز یازدهم باشد - همان طور که محدث قمی بیان نموده -، ۶ بعید به نظر می‌رسد که صحیح باشد؛ زیرا عمر بن سعد، تمام روز یازدهم و یا تا ظهر آن را در کربلا برای دفن اجساد سپاه خود، مانده ۷ و از اهل غاضریه از بنی اسد - که علی القاعده با فاصله‌ای از میدان نبرد، مستقر بوده‌اند - نیز

بعید است که در این فرصت کوتاه، جرئت یا امکان حضور داشته‌اند، مگر این که بگوییم مقصود از یک روز بعد از شهادت، روز دوازدهم است.

۵. ر. ک: ص ۳۶۹ (به خاک سپارندگان امام علیه السلام و یارانش). ۶. منتهی الآمال: ص ۴۸۱. ۷. ر. ک: ص ۴۳۲ (فصل ششم / روانه کردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کوفه). -----

در باره جزئیات مربوط به دفن سید الشهداء و اصحاب آن بزرگوار نیز آنچه بر سر زبان‌ها مشهور گردیده، در منابع معتبر کهن حدیثی و تاریخی وجود ندارد. تنها در کتاب الدمعۃ الساکبه، ضمن گزارش مفصّلی آمده که: بنی اسد، هنگامی که برای دفن امام علیه السلام و یارانش آمدند، عربی بادیه‌نشین را دیدند و او آنها را برای دفن شهدا راه‌نمایی کرد، تا این که به بدن سید الشهداء رسید. در آن هنگام، به شدت گریست و نگذاشت آنها، پیکر امام حسین علیه السلام را دفن کنند و فرمود:

مَعِيَ مَنْ يُعِينُنِي.

با من کسی هست که یاری‌ام می‌کند.

آن گاه دستانش را زیر کمر شریف امام حسین علیه السلام قرار داد و فرمود:

بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ. هَذَا مَا وَعَدَنَا اللَّهُ تَعَالَى وَ رَسُولُهُ وَ صَدَقَ اللَّهُ وَ رَسُولُهُ. مَا شَاءَ اللَّهُ. لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ.

به نام خدا و به خدا و در راه خدا و به آیین پیامبر خدا. این، همان چیزی است که خداوند والا و پیامبرش به ما وعده داده بودند و خداوند و پیامبرش راست گفته‌اند. هر چه خدا بخواهد! هیچ نیرو و توانی جز از جانب خدای والا نیست.

آن گاه جنازه را به تنهایی، داخل قبر گذاشت و هیچ یک از آنها با وی همکاری نکردند. سپس صورتش را به گلوی شریف امام علیه السلام گذاشت و در حالی که می‌گریست، می‌فرمود:

طُوبَى لَأَرْضٍ تَضَمَّتْ جَسَدَكَ الشَّرِيفَ، أَمَا الدُّنْيَا فَبَعْدَكَ مُظْلِمَةٌ وَ الْآخِرَةُ فَبِنُورِكَ مُشْرِقَةٌ. أَمَّا الْحُزْنُ سِرْمٌ وَ اللَّيْلُ فَمَسَةٌ هَهُذَا حَتَّى يَخْتَارَ اللَّهُ لِي دَارَكَ أَلْتَى أَنْتَ مُقِيمٌ بِهَا، فَعَلَيْكَ مِئَاتُ السَّلَامِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ وَ رَحِمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ.

خوشا زمینی که جسد شریف تو را در خود خواهد داشت! دنیا پس از تو، تاریک و آخرت با نور تو روشن است. اندوهم همیشگی است و شب‌هایم به بیداری خواهد گذشت تا خداوند، خانه‌ای را که تو در آن مقیم شده‌ای، نصیبم کند. از من بر تو سلام - ای پسر پیامبر خدا - و رحمت و برکاتش بر تو باد!

آن گاه بر قبر، خشت چید و خاک ریخت و سپس دستش را روی قبر گذاشت و با انگشتانش بر آن نگاشت و نوشت:

هَذَا قَبْرُ حُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الَّذِي قَتَلُوهُ عَطْشَانًا غَرِيبًا.

این، قبر حسین بن علی بن ابی طالب است که او را غریبانه و تشنه کشتند.

پس از آن، با راه‌نمایی او، عباس علیه السلام را دفن کردند. در پایان، بنی اسد، به مرد عرب گفتند: ای برادر عرب! به حق این جنازه‌ای که به تنهایی به خاک سپردی و کسی از ما را شریک خود نساختی، بگو تو که هستی.

وی گریه شدیدی کرد و فرمود:

أَنَا إِمَامُكُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ.

من، امام شما علی بن الحسین هستم.

آنان به ایشان گفتند: تو علی [بن الحسین] هستی؟

فرمود: «آری» و سپس از دیدگان‌شان ناپدید شد. ۱.

لیکن باید توجه داشت ، همان طور که در مبحث «کتاب‌شناسی تاریخ عاشورا» توضیح دادیم ، ۲ کتاب الدمعة الساکبه و سایر منابعی که این گزارش را نقل کرده‌اند ، قابل اعتماد نیستند . ۱. الدمعة الساکبه : ج ۵ ص ۱۱ - ۱۴ . ۲. ر . ک : ج ۱ ص ۱۹ (بخش یکم / فصل یکم : کتاب‌شناسی تاریخ عاشورا)

فصل چهارم : ماجرای سرهای شهیدان

۴ / ۱ سر امام علیه السلام در خانه خولی

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : طولی نکشید که حسین علیه السلام کشته شد و سرش را همان روز با خولی بن یزید و حمید بن مسلم ازدی به سوی عبید الله بن زیاد فرستادند . خولی ، آن را آورد و خواست به کاخ برود که در آن را بسته دید . به خانه‌اش رفت و سر را زیر تشتی در خانه‌شان گذاشت . او دو زن داشت : زنی از بنی اسد و زن دیگری از قبیله حضرمیان به نام نوار ، دختر مالک بن عقرب . آن شب ، نوبت زن حضرمی بود .

هشام گفت : پدرم برایم گفت که نوار ، دختر مالک ، برایش گفته است : خولی ، سر حسین را آورد و آن را زیر تشتی در خانه نهاد . آن گاه داخل خانه شد و به بسترش رفت . به او گفتم : چه خبر ؟ چه نزد خود داری ؟ گفت : ثروت روزگار را آورده‌ام . این ، سر حسین است که همراه تو در خانه است ! گفتم : وای بر تو ! مردم ، طلا و نقره می‌آورند و تو سر فرزند پیامبر خدا را می‌آوری؟! نه - به خدا سوگند - ، سر من و سر تو در یک اتاق ، گرد هم نمی‌آیند .

از بسترم برخاستم و به بخش دیگر خانه رفتم و او ، زن اسدی [اش] را نزد خود ، فرا خواند و من نشستم و نظاره می‌کردم . به خدا سوگند ، پیوسته به ستون نوری که از آسمان تا تشت می‌درخشید ، نگاه می‌کردم و پرندگان سپید را گرداگرد آن ، بال‌زنان دیدم .

چون صبح شد ، [خولی] سر را برای عبید الله بن زیاد برد . ۱. ما هو إلا أن قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَسَرَّحَ بِرَأْسِهِ مِنْ يَوْمِهِ ذَلِكَ مَعَ خَوْلَى بْنِ يَزِيدَ وَحُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ الْأَزْدِيِّ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، فَأَقْبَلَ بِهِ خَوْلَى ، فَأَرَادَ الْقَصْرَ ، فَوَجَدَ بَابَ الْقَصْرِ مُغْلَقًا ، فَأَتَى مَنْزِلَهُ ، فَوَضَعَهُ تَحْتَ إِجَانَةٍ فِي مَنْزِلِهِ ، وَلَهُ امْرَأَتَانِ : امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي أَسَدٍ ، وَالْأُخْرَى مِنَ الْحَضْرَمِيِّينَ يُقَالُ لَهَا النَّوَارُ ابْنَةُ مَالِكِ بْنِ عَقْرَبٍ ، وَكَانَتْ تِلْكَ اللَّيْلَةَ لَيْلَةَ الْحَضْرَمِيَّةِ .

قال هشامٌ : فَخَدَّتْنِي أَبِي ، عَنِ النَّوَارِ بِنْتِ مَالِكٍ ، قَالَتْ : أَقْبَلَ خَوْلَى بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَوَضَعَهُ تَحْتَ إِجَانَةٍ فِي الدَّارِ ، ثُمَّ دَخَلَ الْبَيْتَ ، فَأَوَى إِلَى فِرَاشِهِ ، فَقُلْتُ لَهُ : مَا الْخَبْرُ ؟ مَا عِنْدَكَ ؟ قَالَ : جِئْتُكَ بِغَنَى الدَّهْرِ ، هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ مَعَكَ فِي الدَّارِ !! قَالَتْ : فَقُلْتُ : وَيْلَكَ ! جَاءَ النَّاسُ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَجِئْتُ بِرَأْسِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ! لا - وَاللَّهِ ، لا - يَجْمَعُ رَأْسِي وَرَأْسَكَ بَيْتٌ أَبَدًا .

قَالَتْ : فَقُمْتُ مِنْ فِرَاشِي ، فَخَرَجْتُ إِلَى الدَّارِ ، فَمَدَعَا الْأَسَدِيَّةَ ، فَأَدْخَلَهَا إِلَيْهِ ، وَجَلَسْتُ أَنْظُرُ ، قَالَتْ : فَوَاللَّهِ ، مَا زِلْتُ أَنْظُرُ إِلَى نُورٍ يَسْطَعُ مِثْلَ الْعَمُودِ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْإِجَانَةِ ، وَرَأَيْتُ طَيْرًا بَيْضًا تَرْفِرُ حَوْلَهَا .

قالَ : فَلَمَّا أَصْبَحَ غَدَا بِالرَّأْسِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۵۵ ، الكامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۷۴) .

أنساب الأشراف : عمر بن سعد ، همان روز (عاشورا) ، سر حسین علیه السلام را با خولی بن یزید اصبحی (از قبیله حمیر) و نیز حمید بن مسلم ازدی ، به سوی ابن زیاد فرستاد . آنان شب به سوی او رفتند و چون در کاخ را بسته دیدند ، خولی ، آن سر را به خانه‌اش آورد و زیر تشتی در خانه‌اش گذاشت . او در خانه‌اش ، زنی به نام نوار ، دختر مالک حضرمی ، داشت که پرسید : چه خبر ؟ گفت

: ثروت روزگار را آورده‌ام. این، سر حسین است که همراه تو در خانه است! زن گفت: وای بر تو! مردم، طلا و نقره می‌آورند و تو، سر فرزند دختر پیامبر خدا را آوردی؟! به خدا سوگند، هیچ گاه چیزی، سر من و سر تو را گرد هم نمی‌آورد. ۱. بَعَثَ عُمَرُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ يَوْمِهِ مَعَ خَوْلَى بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ مِنْ حِمِيرٍ، وَحُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمٍ الْأَزْدِيِّ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ، فَأَقْبَلَا بِهِ لَيْلاً، فَوَجَدَا بَابَ الْقَصْرِ مُغْلَقاً، فَأَتَى خَوْلَى بِهِ مَنْزِلَهُ، فَوَضَعَهُ تَحْتَ إِجَانِيهِ فِي مَنْزِلِهِ، وَكَانَ فِي مَنْزِلِهِ امْرَأَةٌ يَقَالُ لَهَا النَّوَارُ بِنْتُ مَالِكِ الْخَضْرَمِيِّ، فَقَالَتْ لَهُ: مَا الْخَبَرُ؟ قَالَ: جِئْتُ بِغَنَى الدَّهْرِ، هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ مَعَكَ فِي الدَّارِ!!

فَقَالَتْ: وَيْلَكَ! جَاءَ النَّاسُ بِالْفِضَّةِ وَالذَّهَبِ، وَجِئْتَ بِرَأْسِ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ!! وَاللَّهِ، لَا يَجْمَعُ رَأْسِي وَرَأْسَكَ شَيْءٌ أَبَداً (أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۴۱۱). مثیر الأحزان: هنگامی که حاملان سر امام حسین علیه السلام به کوفه نزدیک شدند، عیب‌الله بن زیاد در نُخَیله (همان عباسیه) بود و شامگاه، وارد شد. و روایت شده که نوار، دختر مالک، همسر خولی بن یزید اصبحی، گفته است: خولی با سر حسین علیه السلام به درون خانه آمد و آن را زیر تَشْت گذاشت و به بسترش رفت. گفتم: چه خبر؟ گفت: ثروت روزگار را برای آورده‌ام؛ سر حسین را! گفتم: وای بر تو! مردم، طلا و نقره آورده‌اند و تو، سر حسین، فرزند پیامبر خدا را آوردی؟! به خدا سوگند، هیچ گاه چیزی، سر من و سر تو را گرد هم نمی‌آورد. آن گاه از بستر بیرون پریدم و نزد تَشْت نشستم. به خدا سوگند، همواره به ستون نوری که از آسمان تا آن تَشْت بود، می‌نگریستم و پرندگان سپید دیدم که گرد آن، بال می‌زدند. ۲. لَمَّا قَارَبُوا [أَي حَمَلَةَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] الْكُوفَةَ كَانَ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بِالنُّخَيْلَةِ - وَهِيَ الْعَبَّاسِيَّةُ - وَدَخَلَ لَيْلاً. وَرُؤِيتُ: أَنَّ النَّوَارَ ابْنَةَ مَالِكٍ زَوْجَةَ خَوْلَى بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ، قَالَتْ: أَقْبَلَ خَوْلَى بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَدَخَلَ الْبَيْتَ، فَوَضَعَهُ تَحْتَ إِجَانِيهِ، وَأَوَى إِلَى فِرَاشِهِ.

فَقُلْتُ: مَا الْخَبَرُ؟ قَالَ: جِئْتُكَ بِغَنَاءِ الدَّهْرِ، بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ!! قُلْتُ: وَيْحَكَ! جَاءَ النَّاسُ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ، وَجِئْتَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ!! وَاللَّهِ، لَا جَمْعَ رَأْسِي وَرَأْسَكَ شَيْءٌ أَبَداً، وَوُثِّبْتُ مِنْ فِرَاشِي، وَقَعَدْتُ عِنْدَ الْإِجَانَةِ، فَقَالَ اللَّهُ، مَا زِلْتُ أَنْظُرُ إِلَى نُورٍ مِثْلَ الْعَمُودِ يَسْطَعُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْإِجَانَةِ، وَرَأَيْتُ طُيُوراً بَيْضاً تُرْفِرُ حَوْلَهَا (مثیر الأحزان: ص ۸۵. نیز، ر.ک: جواهر المطالب: ج ۲ ص ۲۹۰).

۴ / ۲ برده شدن سرها به وسیله قبیله قاتل

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد، سرهای کسانی را که از اهل بیت و پیروان و یاران او شهید شده بودند، نزد عبید الله بن زیاد آوردند.

[قبیله] کنده، سیزده سر آوردند که رئیس آنها، قیس بن اشعث بود. [قبیله] هوازن، بیست سر آوردند که شمر بن ذی الجوشن، رئیس آنها بود. [قبیله] تمیم، هفده سر و بنی اسد، شش سر و مدحج، هفت سر و بقیه لشکر، هفت سر آوردند که هفتاد سر می‌شود. ۱. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ جِئَ بِرُؤُوسٍ مَن قُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَشِيعَتِهِ وَأَنْصَارِهِ إِلَى عُيَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ.

فَجَاءَتْ كِنْدَةُ بِثَلَاثَةِ عَشَرَ رَأْساً، وَصَاحِبُهُمْ قَيْسُ بْنُ الْأَشْعَثِ. وَجَاءَتْ هَوَازُنُ بِعِشْرِينَ رَأْساً، وَصَاحِبُهُمْ شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ. وَجَاءَتْ تَمِيمٌ بِسَبْعَةِ عَشَرَ رَأْساً، وَجَاءَتْ بَنُو أَسَدٍ بِسِتَّةِ أَرُوسٍ، وَجَاءَتْ مَدَحِجٌ بِسَبْعَةِ أَرُوسٍ، وَجَاءَ سَائِرُ الْجَيْشِ بِسَبْعَةِ أَرُوسٍ، فَذَلِكَ سَبْعُونَ رَأْساً (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۷، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۲). الأخبار الطوال: عمر بن سعد تا دو روز پس از شهادت حسین علیه السلام، در کربلا ماند و سپس میان مردم، ندای حرکت سر داد و سرها را بر سر نیزه‌ها آوردند، که هفتاد و دو سر بود. هوازن، بیست و دو سر را آوردند و تمیم، هفده سر را به سرکردگی حَصَین بن نَمیر، و کنده، سیزده سر را به سرکردگی قیس بن اشعث، و بنی اسد، شش سر را به سرکردگی هلالِ أَعُور، و آزد، پنج سر را به سرکردگی عَیْهَمَه بن زُهَیر، و ثقیف، دوازده سر را به سرکردگی ولید بن عمرو. ۲. أَقَامَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِكَرْبَلَاءَ بَعْدَ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَئِذٍ، ثُمَّ أَذَّنَ فِي

النَّاسِ بِالرَّحِيلِ ، وَحُمِلَتِ الرُّؤُوسُ عَلَى أَطْرَافِ الرِّمَاحِ ، وَكَانَتِ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ رَأْسًا .

جاءت هوازنٌ منها باثنتين وعشرين رأساً . وجاءت تميمٌ بسبعة عشر رأساً مع الحصين بن نمير . وجاءت كندة بثلاثة عشر رأساً مع قيس بن الأشعث . وجاءت بنو أسيد بسبعة رؤوس مع هلال الأعور . وجاءت الأزد بخمسة رؤوس مع عيهمه بن زهير . وجاءت ثقيف باثني عشر رأساً مع الوليد بن عمرو (الأخبار الطوال : ص ۲۵۹ ، بغية الطلب في تاريخ حلب : ج ۶ ص ۲۶۳۰) . الملهوف : روایت شده که سرهای یاران حسین علیه السلام ، هفتاد و هشت عدد بوده که قبیله‌ها آنها را میان الملهوف : خود ، تقسیم کردند تا از این راه ، به عبید الله بن زیاد و یزید بن معاویه تقرّب بجویند . كنده - که فرمانده‌شان قیس بن اشعث بود - ، سیزده سر و هوازن ، - که فرمانده‌شان شمر بن ذی الجوشن بود - ، دوازده سر و تميم ، هفده سر و بنی اسد ، شانزده سر و مدحج ، هفت سر و بقیه سپاه نیز سیزده سر آوردند ۱۰. روى أنَّ رؤوس أصحاب الحسين عليه السلام كانت ثمانيناً وسبعين رأساً ، فأقتسمتها القبائل ؛ لتتقرَّب بذلك إلى عبید الله بن زیاد ، وإلى یزید بن معاویة .

فجاءت كندة بثلاثة عشر رأساً ، وصاحبهم قيس بن الأشعث . وجاءت هوازنٌ باثني عشر رأساً ، وصاحبهم شمر بن ذی الجوشن . وجاءت تميمٌ بسبعة عشر رأساً .

وجاءت بنو أسيد بسبعة عشر رأساً ، وجاءت مدحجٌ بسبعة رؤوس ، وجاء سائر الناس بثلاثة عشر رأساً (الملهوف : ص ۱۹۰ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۶۲) . الفصول المهمة : تعداد سرهای کشتگان که به همراه سر حسین علیه السلام برای عبید الله بن زیاد - که خدا لعنتش کند - آوردند ، هفتاد سر بود ؛ زیرا [قبیله] كنده با جلودارشان قیس بن اشعث ، سیزده سر و [قبیله] هوازن ، بیست سر و از بقیه لشکر ، هر کدام از قبیله‌ها شش سر آوردند ۲۰. كانت عترة رؤوس القتلى التي حملت إلى عبید الله بن زیاد لعنة الله مع صاحبته رأس الحسين عليه السلام سبعين رأساً ، وذلك أنَّ كندة جاءت بثلاثة عشر رأساً مع مقدمهم قيس بن الأشعث ، وجاءت هوازنٌ بعشرين رأساً ، وجاءت أخلاط من العسكر بسبعة رؤوس (الفصول المهمة : ص ۱۹۵) .

۴ / ۳ بر سر نیزه بردن سرها

الأخبار الطوال : سرها را بر سر نیزه‌ها بردند و هفتاد و دو سر بود ۳. حُمِلَتِ الرُّؤُوسُ عَلَى أَطْرَافِ الرِّمَاحِ ، وَكَانَتِ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ رَأْسًا (الأخبار الطوال : ص ۲۵۹) . تاریخ الطبری (- به نقل از زر بن حبیش -) : نخستین سری که بر سر چوب کردند ، سر حسین بود . خدا از او خشنود باشد و بر روحش درود فرستد ۴! أَوَّلُ رَأْسٍ رُفِعَ عَلَى خَشَبَةٍ ، رَأْسُ الْحُسَيْنِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى رُوحِهِ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۹۴ ، الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۸۳ ح ۴۴۵) . تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : جز این نبود که حسین علیه السلام کشته شد و سرش را همان روز عاشورا به همراه خولی بن یزید و حمید بن مسلم آزدی به سوی عبید الله بن زیاد فرستادند ۵. ما هو إلا أن قتل الحسين عليه السلام ، فسرح برأسه من يومه ذلك [يوم عاشوراء] مع خولى بن یزید و حمید بن مسلم الأزدی إلى عبید الله بن زیاد (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۵۵ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۱۱) . تاریخ الطبری (- به نقل از قره بن قیس تمیمی -) : سر بقیه شهیدان نیز بریده شد و هفتاد و دو سر را با شمر بن ذی الجوشن ، قیس بن اشعث ، عمرو بن حجاج و عزرة بن قیس ، روانه کردند . آنان رفتند و سرها را به عبید الله بن زیاد رساندند ۱۰. وقُطِفَ رؤوسُ الباقيين ، فسرح باثنتين وسبعين رأساً مع شمر بن ذی الجوشن ، وقيس بن الأشعث ، وعمرو بن الحجاج ، وعزرة بن قيس ، فأقبلوا حتى قدموا بها على عبید الله بن زیاد (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۵۶ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۳۹) . الأخبار الطوال : عمر بن سعد ، سر حسین علیه السلام را بلافاصله با خولی بن یزید اصبحی برای عبید الله بن زیاد فرستاد ۲۰. بعث عمر بن سعد برأس الحسين عليه السلام من ساعته إلى عبید الله بن زیاد مع خولى بن یزید الأصبحی (الأخبار الطوال : ص ۲۵۹ ، بغية الطلب في تاريخ حلب : ج ۶ ص ۲۶۳۰) . تاریخ یعقوبی : لشکر برخاستند و به قطع کردن سر حسین علیه السلام پرداختند و آن را برای عبید الله بن

زیاد فرستادند ۳. بَادَرُ الْقَوْمُ ، فَاحْتَرَوْا رَأْسَهُ [أَي رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] ، وَبَعَثُوا بِهِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ (تاریخ یعقوبی : ج ۲ ص ۲۴۵) . أنساب الأشراف : سرهای کشتگان ، قطع شد و هفتاد و دو سر را به وسیله شمر بن ذی الجوشن ، قیس بن اشعث ، عمر بن حجاج زبیدی ، عَزْرَةَ بن قیس احمسی از قبیله بَجِیلَه برای ابن زیاد برده شد و اینان با سرها بر ابن زیاد در آمدند ۴. أُحْتُزَتْ رُؤُوسُ الْقَتْلَى ، فَحُمِلَ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ اثْنَانِ وَسَبْعُونَ رَأْسًا ، مَعَ شَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ ، وَقَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ ، وَعَمْرِو بْنِ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيِّ ، وَعَزْرَةَ بْنِ قَيْسِ الْأَحْمَسِيِّ مِنْ بَجِيلَةَ ، فَقَدِمُوا بِالرُّؤُوسِ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۲) . الملهوف : عمر بن سعد ، سر حسین - که بر او درود و سلام باد - را در همان روز ... برای عبید الله بن زیاد فرستاد و فرمان داد سر بقیه یاران و خاندانش را نیز قطع کنند ۵. إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ ... إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، وَأَمَرَ بِرُؤُوسِ الْبَاقِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ ، فَقُطِعَتْ (الملهوف : ص ۱۸۹ ، إعلام الوری : ج ۱ ص ۴۷۰) .

۴ / ۴ فرستاده شدن سرهای شهدا برای ابن زیاد

الإرشاد : عمر بن سعد ، همان روز عاشورا سر حسین علیه السلام را با خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم آزادی ، برای عبید الله بن زیاد، روانه کرد و فرمان داد که سر بقیه یاران و خاندان حسین علیه السلام را قطع کنند . تعداد سرها، هفتاد و دو تا بود که آنها را با شمر بن ذی الجوشن ، قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج، روانه کرد و آنها را آوردند ، تا بر ابن زیاد، وارد شدند ۶. سَرَّحَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنْ يَوْمِهِ ذَلِكَ - وَهُوَ يَوْمُ عَاشُورَاءَ - بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ خَوْلَى بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ وَحُمَيْدِ بْنِ مُسْلِمِ الْأَزْدِيِّ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، وَأَمَرَ بِرُؤُوسِ الْبَاقِينَ مِنْ أَصْحَابِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ ، فَقُطِعَتْ ، وَكَانَتْ اثْنَيْنِ وَسَبْعِينَ رَأْسًا ، وَسَرَّحَ بِهَا مَعَ شَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ ، وَقَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ ، وَعَمْرِو بْنِ الْحَجَّاجِ ، فَأَقْبَلُوا حَتَّى قَدِمُوا بِهَا عَلَى ابْنِ زِيَادٍ (الإرشاد : ج ۲ ص ۱۱۳ ، مثير الأحزان : ص ۸۴) . الأخبار الطوال : شمر بن ذی الجوشن ، سرها را پیش عمر سعد آورد ۱۰. كَانَتْ الرُّؤُوسُ قَدْ تَقَدَّمَ بِهَا شَمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ أَمَامَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ (الأخبار الطوال : ص ۲۶۰ ، بغية الطلب في تاريخ حلب : ج ۶ ص ۲۶۳۱) . تهذيب الكمال (- به نقل از دربان عبید الله بن زیاد -) : هنگامی که سر حسین را آوردند و پیش روی ابن زیاد گذاشتند ، دیدم از دیوارهای دار الإمارة (کاخ فرمانداری) ، خون می‌ریزد ۲۰. إِنَّهُ لَمَّا جَاءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ ، رَأَيْتُ حَيْطَانِ دَارِ الْإِمَارَةِ تَسَائِلُ دَمًا (تهذيب الكمال : ج ۶ ص ۴۳۴ ، تاریخ دمشق : ج ۱۴ ص ۲۲۹) . رکاب مرا پر از سیم و زر کن که من ، سلطان عالی‌جاه را کشتم؛ آن که پدر و مادرش ، بهترین مردم بودند و خود نیز به هنگام یادکرد نسب‌ها ، بهترین مردم بود . ابن زیاد از سخن او خشمگین شد و گفت : اگر او را این گونه می‌شناختی ، چرا او را کشتی ؟ به خدا سوگند ، از من خیری نخواهی دید و تو را به او ملحق خواهم کرد . و او را پیش آورد و گردنش را زد ۳۰. اِمْلَأْ رِكَابِي فَضَةً وَذَهَبًا إِنِّي قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحَجَّبَا قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمًّا وَأَبَا وَخَيْرَهُمْ إِذْ يُذَكَّرُونَ النَّسْبَا فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ مِنْ قَوْلِهِ ، وَقَالَ : فَإِذَا عَلِمْتَ أَنَّهُ كَذَلِكَ لِمَ قَتَلْتَهُ ؟ وَاللَّهِ ، لَا- نِلْتُ مِنْهُ خَيْرًا ، وَلَمَّا لِحِقْنِكَ بِهِ ، فَقَدَمَهُ وَضَرَبَ عُنُقَهُ (مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۳۹) . الأمالي ، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور ، از امام صادق ، از پدرش ، از جدش امام زین العابدین عليهم السلام -) : رکاب مرا پر از سیم و زر کن که من ، سلطان عالی‌جاه را کشتم ؛ آن که پدر و مادرش ، بهترین مردم بودند و خود نیز به هنگام یادکرد نسب‌ها ، بهترین مردم بود . عبید الله بن زیاد به او گفت : وای بر تو ! اگر می‌دانستی که پدر و مادرش ، بهترین مردم هستند ، چرا او را کشتی ؟

آن گاه فرمان داد گردنش را بزنند و خداوند ، روحش را زودتر به آتش بُرد ۱۰. اِمْلَأْ رِكَابِي فَضَةً وَذَهَبًا إِنِّي قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحَجَّبَا قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمًّا وَأَبَا وَخَيْرَهُمْ إِذْ يُنَسَبُونَ نَسَبًا فَقَالَ لَهُ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ : وَيَحْكُ ! فَإِنْ عَلِمْتَ أَنَّهُ خَيْرُ النَّاسِ أَبَا وَأُمًّا ، لِمَ قَتَلْتَهُ إِذَنْ ؟ فَأَمَرَ بِهِ ، فَضَرَبَتْ عُنُقُهُ ، وَعَجَّلَ اللَّهُ بِرُوحِهِ إِلَى النَّارِ (الأمالي ، صدوق : ص ۲۲۷ ح ۲۳۹ ، روضة الواعظين : ص ۲۰۹) . رکابم را از سیم و زر ، سنگین کن که من ، سلطان عالی‌جاه را کشتم؛ آن که پدر و مادرش ، بهترین مردم بودند و خود نیز به هنگام یادکرد

نسب‌ها، بهترین مردم بود. عبید الله چیزی به او نداد. ۲. اَوَقِرَ رِکَابِی فِضَّةً وَذَهَبًا اَنَا قَتَلْتُ الْمَلِکَ الْمُحَبَّبَا قَتَلْتُ خَیْرَ النَّاسِ اُمَّا وَاَبَا وَخَیْرَهُمْ اِذْ یُنْسَبُونَ نَسَبًا قَالَ: فَلَمْ یُعْطِهِ عُبَیْدُ اللّٰهِ شَیْئًا (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۴، مروج الذهب: ج ۳ ص ۷۰). رکاب مرا از سیم و زر، پر کن که من، سلطان عالی‌جاه را کشتم؛ آن که در کودکی به هر دو قبله نماز خواند و به گاه یاد کرد نسب‌ها، بهترین مردم بود. من کسی را کشتم که پدر و مادرش، بهترین مردم بودند. عبید الله بن زیاد، از سخن او خشمگین شد و سپس گفت: اگر او را این گونه می‌شناختی، چرا او را کشتی؟ به خدا سوگند، خیری از من نخواهی دید و تو را به او ملحق خواهم کرد.

آن گاه، او را جلو انداخت و گردنش را زد. ۱۰. اِمْلَأْ رِکَابِی فِضَّةً وَذَهَبًا اَنَا قَتَلْتُ الْمَلِکَ الْمُحَبَّبَا وَمَنْ یُصَلِّی الْقِبْلَتَیْنِ فِی الصَّبَا وَخَیْرَهُمْ اِذْ یُذْکَرُونَ النَّسَبَا قَتَلْتُ خَیْرَ النَّاسِ اُمَّا وَاَبَا فَغَضِبَ عُبَیْدُ اللّٰهِ بِنُ زِیَادٍ مِنْ قَوْلِهِ، ثُمَّ قَالَ: اِذْ عَلِمْتَ اَنَّهُ کَذَلِکَ فَلَمْ قَتَلْتَهُ؟ وَاللّٰهِ، لَا نَلْتُ مِنْی خَیْرًا، وَلَالْحِجَّتْکَ بِهِ، ثُمَّ قَدَّمَهُ، وَضَرَبَ عُنُقَهُ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۲۰، مطالب السؤل: ص ۷۶). الفصول المهمة: عمر بن سعد - که خدا او را و ابگذار - سر را با سنان بن انس نخعی، قاتل حسین علیه السلام، برای ابن زیاد فرستاد. ۲. أَرْسَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ - خَذَلَهُ اللّٰهُ - بِالرَّأْسِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ مَعَ سِنَانِ بْنِ أَنَسٍ النَّخَعِيِّ قَاتِلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام (الفصول المهمة: ص ۱۹۰).

۴ / ۵ سر امام علیه السلام در مجلس ابن زیاد

تاریخ الطبری (- به نقل از سعد بن عبیده -): سر حسین علیه السلام را برای ابن زیاد آوردند و پیش رویش نهادند. او با سر چوب‌دستی‌اش، بر آن می‌نواخت و می‌گفت: ریش ابا عبد الله، جوگندمی شده است. ۳. جِئَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ، فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِقَضِيئِهِ، وَيَقُولُ: إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ قَدْ كَانَ شَمَطَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۳، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۲۴). أنساب الأشراف (- به نقل از انس بن مالک -): هنگامی که سر حسین علیه السلام را برای ابن زیاد آوردند و جلوی او در تشتی نهادند، ابن زیاد با سر چوب‌دستی بر گونه‌های آن می‌نواخت و می‌گفت: تاکنون مانند این چهره زیبا ندیده‌ام. گفتم: او شبیه پیامبر صلی الله علیه و آله بود. ۴. لَمَّا جِئَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ، وَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَسْتٍ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ فِي وَجْهِهِ بِقَضِيئِهِ، وَيَقُولُ: مَا رَأَيْتُ مِثْلَ حُسْنِ هَذَا الْوَجْهِ قَطُّ. فَقُلْتُ: إِنَّهُ كَانَ يُشَبِّهُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۲۱، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۴۳). الأمالی، شجری (- به نقل از انس -): هیچ چشمی، عبرتی مانند روزی که سر حسین بن علی علیه السلام را در تشت آوردند و پیش روی عبید الله پسر زیاد - که خدا، هر دو شان را لعنت کند - نهادند، ندید.

او چوب‌دستی‌اش را بر آن می‌کشید و می‌گفت: او خیلی خوش سیما بود! او خیلی زیبا بود! ۱. لَمْ تَرَ عَيْنٌ مِثْلَ يَوْمٍ أَتَى بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَسْتٍ، فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْ عُبَیْدِ اللّٰهِ بْنِ زِيَادٍ لَعْنَهُمَا اللّٰهُ، فَجَعَلَ يَمْسُهُ بِقَضِيئِهِ، وَيَقُولُ: إِنْ كَانَ لَصَبِيحًا، إِنْ كَانَ لَجَمِيلًا! (الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۶۴؛ تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۳۶). سر مردانی را می‌شکافند که در نزد ما عزیزند؛ ولی آنان نافرمان‌ترین و ستمکارترین بودند. زید بن ارقم به او گفت: کاش این چوب‌دستی را دور می‌کردی؛ چرا که پیامبر خدا، دهانش را بر جایگاه این چوب‌دستی می‌نهاد! ۲. يُفْلَقَنَّ هَامًا مِنْ أُنَاسٍ أَعَزُّهُ عَلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَأَظْلَمًا فَقَالَ لَهُ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ: لَوْ نَحَيْتَ هَذَا الْقَضِيْبَ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَضَعُ فَاؤَهُ عَلَى مَوْضِعِ هَذَا الْقَضِيْبِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۱). الأمالی، صدوق (- به نقل از دربان عبید الله بن زیاد -): هنگامی که سر حسین آورده شد، فرمان داد که آن را جلوی او در تشتی از طلا گذاشتند و با چوب‌دستی‌اش شروع به زدن بر دندان‌های او کرد و می‌گفت: ای ابا عبد الله! زود پیر شدی [و محاسنت سفید گشت]!

مردی از قوم [حاضر در مجلس] گفت: دست نگه دار که من دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله دهان بر جایی می‌نهاد که تو

چوب‌دستی‌ات را گذاشته‌ای .

ابن زیاد گفت : روزی در برابر روزِ یَدَر ۳۱ إِنَّهُ لَمَّا جِئَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ فَوْضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَسْتٍ مِنْ ذَهَبٍ ، وَجَعَلَ يَضْرِبُ بِقَضِيبٍ فِي يَدِهِ عَلَى ثَنَائِهِ ، وَيَقُولُ : لَقَدْ أَسْرَعَ الشَّيْبُ إِلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ .
فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ : مَهْ ! فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَلْتِمُ حَيْثُ تَضَعُ قَضِيكَ .

فَقَالَ : يَوْمَ يَوْمٍ يَدِرُ (الأمالی ، صدوق : ص ۲۲۹ ح ۲۴۲ ، روضه الواعظین : ص ۲۱۰) . ر . ک : ص ۴۳۲ (فصل ششم / روانه کردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کوفه) .

۴ / ۶ گرداندن سرهای شهدا در کوفه

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : عبید الله بن زیاد ، سر حسین علیه السلام را در کوفه [بر نیزه یا چوبی] نصب کرد و آن را در کوفه می‌چرخاندند ۱. إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ نَصَبَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْكُوفَةِ ، فَجَعَلَ يُدَارِيهِ فِي الْكُوفَةِ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۵۹ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۱۵) . الإرشاد : عبید الله بن زیاد ، صبح که برخاست ، سر حسین علیه السلام را روانه کرد تا میان همه کوجه‌ها و قبیله‌های کوفه بچرخانند ۲. لَمَّا أَصْبَحَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَدِيرَ بِهِ فِي سِكَكِ الْكُوفَةِ كُلِّهَا وَقَبَائِلِهَا (الإرشاد : ج ۲ ص ۱۱۷ ، كشف الغمّة : ج ۲ ص ۲۷۹) . تذکره الخواص : ابن زیاد ، همه سرها را در کوفه بر چوب نهاد . سرها افزون بر هفتاد عدد بودند و در اسلام ، آنها نخستین سرها پس از سر مسلم بن عقیل بودند که در کوفه نصب شدند ۳. إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ نَصَبَ الرُّؤُوسَ كُلَّهَا بِالْكُوفَةِ عَلَى الْخَشَبِ ، وَكَانَتْ زِيَادَةً عَلَى سَبْعِينَ رَأْسًا ، وَهِيَ أَوَّلُ رُؤُوسٍ نُصِبَتْ فِي الْإِسْلَامِ بَعْدَ رَأْسِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ بِالْكُوفَةِ (تذکره الخواص : ص ۲۵۹) . سر فرزند دختر محمد و وصی او را برای تماشاگران ، بر سر نیزه می‌کنند و مسلمانان می‌بینند و می‌شنوند و هیچ یک ، نه انکار می‌کنند و نه به درد می‌آیند . چشم‌ها با دیدن تو ، سرمه کوری می‌کشند و مصیبت هر گوش شنوایی را کر می‌کند . چشم‌هایی را دچار بی‌خوابی کردی که مایه آرامش آنها بودی و چشم‌هایی را خواباندی که از [هراس از] تو ، خواب نداشتند . هیچ بوستانی نیست ، جز آن که آرزو دارد مدفن تو و آرامگاه پیکرت باشد ۴. رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ وَوَصِيَّهِ لِلنَّيَاطِرِينَ عَلَى قَنَاةٍ يُرْفَعُ وَالْمُسْلِمُونَ بِمَنْظَرٍ وَمَسْمَعٍ لَا- مُنْكَرٌ مِنْهُمْ وَلَا مُتَفَجِّعٌ كَجَلَّتْ بِمَنْظَرِكَ الْعُيُونُ عَمَائِيَّةً وَأَصَمَّ رَزُوكُ كُلُّ أُذُنٍ تَسْمَعُ أَيْقَظَتْ أَجْفَانًا وَكُنْتَ لَهَا كَرِيًّا وَأَنْمَتَ عَيْنًا لَمْ تَكُنْ بِكَ تَهْجَعُ مَا رَوْضَةٌ إِلَّا تَمَنَّتْ أَنَّهَا لَكَ حُفْرَةٌ وَلِخَطِّ قَبْرِكَ مَضْجَعٌ (الملهوف : ص ۲۰۳ ، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۲۶) .

۴ / ۷ فرستادن سرهای شهدا به سوی یزید

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : ابن زیاد ، زحر بن قیس را فرا خواند و سر حسین علیه السلام و سر یارانش را با او به سوی یزید بن معاویه فرستاد و همراه زحر ، ابو برده پسر عوف ازدی و طارق بن ابی ظبیان ازدی نیز بودند . آنان بیرون آمدند تا با سرها در شام بر یزید بن معاویه وارد شدند ۱. دَعَا [ابنُ زِيَادٍ] زَحْرَ بْنَ قَيْسٍ ، فَسَرَّحَ مَعَهُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُؤُوسِ أَصْحَابِهِ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، وَكَانَ مَعَ زَحْرِ أَبُو بُرْدَةَ بْنُ عَوْفٍ الْأَزْدِيُّ ، وَطَارِقُ بْنُ أَبِي ظَبْيَانَ الْأَزْدِيُّ ، فَخَرَجُوا حَتَّى قَدِمُوا بِهَا الشَّامَ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۵۹ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۱۵) . تاریخ اليعقوبي : همسران و فرزندان حسین علیه السلام را به سوی شام بردند و سرش را بر نیزه برافراشتند ۲. وَأُخْرِجَ عِيَالُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوُلْدُهُ إِلَى الشَّامِ ، وَنُصِبَ رَأْسُهُ عَلَى رُمْحٍ (تاریخ اليعقوبي : ج ۲ ص ۲۴۵) . تذکره الخواص : ابن زیاد ، سرها را روز دوم ، پایین آورد و آنها را با اسیران ، به شام ، نزد یزید بن معاویه فرستاد ۳. إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ حَطَّ الرُّؤُوسَ فِي يَوْمِ الثَّانِي ، وَجَهَّزَهَا وَالسَّبَايَا إِلَى الشَّامِ ، إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ (تذکره الخواص : ص ۲۶۰) . الفتوح : ابن زیاد ، زجر بن قیس جُغَفَى را فرا خواند و سر حسین بن علی علیه السلام و سر برادرانش و سر علی اکبر و

سرهای خاندان حسین و پیروانش - که خدا از همگی آنها خشنود باد - را به او سپرد. زین العابدین علیه السلام را نیز فرا خواند و او و خواهران و عمه‌هایش و همه زنان را همراه او به سوی یزید بن معاویه فرستاد. ۴. دَعَا ابْنُ زِيَادٍ زَجَرَ بْنَ قَيْسٍ الْجُعْفَى، فَسَلَّمَ إِلَيْهِ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُؤُوسَ إِخْوَتِهِ، وَرَأْسَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُؤُوسَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَشِيعَتِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ. وَدَعَا عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْضًا، فَحَمَلَهُ وَحَمَلَ أَخَوَاتِهِ وَعَمَّاتِهِ وَجَمِيعَ نِسَائِهِمْ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۲۶، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۵۵). الإرشاد: هنگامی که دشمنان از چرخاندن سر حسین علیه السلام در کوفه فراغت یافتند، آن را به در کاخ باز گرداندند و ابن زیاد، آن را به زحر بن قیس سپرد و سرهای یاران امام حسین علیه السلام را نیز به او سپرد و او را به سوی یزید - که لعنت‌های خدا و لعنت کنندگان در آسمان‌ها و زمین‌ها بر او و پدرش باد - فرستاد. ابو بردة بن عوف آزدي و طارق بن ابی ظبيان را نیز با گروهی از کوفیان، همراه او روانه. الإرشاد: کرد، تا آن که با آن سرها در دمشق بر یزید وارد شدند. ۱. لَمَّا فَرَّغَ الْقَوْمُ مِنَ التَّطَوُّفِ بِهِ [أَيِ بَرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] بِالْكُوفَةِ، رَدَّوهُ إِلَى بَابِ الْقَصْرِ، فَدَفَعَهُ ابْنُ زِيَادٍ إِلَى زَحْرِ بْنِ قَيْسٍ، وَدَفَعَ إِلَيْهِ رُؤُوسَ أَصْحَابِهِ، وَسَرَّحَهُ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ عَلَيْهِمُ لَعْنَةُ اللَّهِ وَلَعْنَةُ اللَّاعِنِينَ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ، وَأَنْفَذَ مَعَهُ أَبَا بُرْدَةَ بْنَ عَوْفٍ الْأَرْدِيَّ، وَطَارِقَ بْنَ أَبِي ظَبْيَانَ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، حَتَّى وَرَدُوا بِهَا عَلَى يَزِيدَ بِدِمَشْقَ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۸، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۷۳). البدايه و النهايه: هیچ شهیدی کشته نشد، جز آن که سرش را جدا کردند و آن را نزد ابن زیاد آوردند. او هم آنها را برای یزید بن معاویه در شام فرستاد. ۲. مَا قُتِلَ قَتِيلٌ إِلَّا احْتَرَّوْا رَأْسَهُ وَحَمَلُوهُ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ، ثُمَّ بَعَثَ بِهَا ابْنَ زِيَادٍ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ إِلَى الشَّامِ (البدايه و النهايه: ج ۸ ص ۱۹۰). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی (- به نقل از عكرمة بن خالد -): سر حسین علیه السلام را برای یزید بن معاویه در دمشق آوردند و نصب کردند. یزید گفت: نعمان بن بشیر را برایم بیاورید.

هنگامی که نعمان آمد، یزید گفت: آنچه را عبید الله بن زیاد کرده است، چگونه دیدی؟

نعمان گفت: جنگ، دست به دست می‌شود.

یزید گفت: ستایش، خدایی را که او را کشت!

نعمان گفت: امیر مؤمنان، کشتن حسین را دوست نداشت.

و مقصودش [از امیر مؤمنان]، معاویه بود.

یزید گفت: این، پیش از شورش او بود و اگر بر معاویه می‌شورید، به خدا سوگند، او نیز اگر می‌توانست، وی را می‌کشت. ۳. أَتَى بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ بِدِمَشْقَ، فَنُصِبَ، فَقَالَ يَزِيدُ: عَلِيٌّ بِالنُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ، فَلَمَّا جَاءَ قَالَ: كَيْفَ رَأَيْتَ مَا فَعَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ؟

قَالَ: الْحَرْبُ دُولٌ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَهُ.

قَالَ النُّعْمَانُ: قَدْ كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ - يَعْنِي بِهِ مُعَاوِيَةَ - يَكْرَهُ قَتْلَهُ.

فَقَالَ: ذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَخْرُجَ، وَلَوْ خَرَجَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ - وَاللَّهِ - قَتَلَهُ إِنْ قَدَرَ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۵۹). ر. ك: ص ۵۰۰ (فصل هفتم / روانه کردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به شام) و ص ۲۷۲ (فصل نهم / احوال امام علیه السلام در لحظه‌های پایانی زندگی) و ص ۲۸۶ (فصل نهم / قاتل امام علیه السلام در گزارش‌ها)

۴ / ۸ سر امام علیه السلام در مجلس یزید

الملهوف (- از امام زین العابدین علیه السلام -): هنگامی که سر حسین علیه السلام را برای یزید - که خدا لعنتش کند آوردند، مجلس‌های شراب می‌آراست و سر حسین علیه السلام را می‌آورد و جلوی خود می‌نهاد و با حضور آن، شراب می‌نوشید. ۱. لَمَّا أَتَوْا

بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ، كَانَ يَتَّخِذُ مَجَالِسَ الشُّرْبِ، وَيَأْتِي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَيَشْرَبُ عَلَيْهِ (الملهوف: ص ۲۲۰؛ مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۷۲). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (-) به نقل از یزید بن ابی زیاد - : هنگامی که سر حسین بن علی علیه السلام را برای یزید آوردند، با سر چوب‌دستی‌اش به دندان حسین علیه السلام می‌زد و می‌گفت: گمان نمی‌کردم که ابا عبد الله به این سن رسیده باشد!

موی [سپید] سر ایشان، از محاسنش کاملاً متمایز بود؛ زیرا محاسن خود را سیاه‌رنگ کرده بود. ۲. لَمَّا أَتَى يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، جَعَلَ يَنْكُتُ بِمِخْصَرَةٍ مَعَهُ سَنَةً، وَيَقُولُ: مَا كُنْتُ أَظُنُّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ يَبْلُغُ هَذَا السِّنِّ.

قال: وإذا لحيته ورأسه قد فصل من الخضب الأسود (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۸، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۲۰). تاریخ یعقوبی: سر، پیش روی یزید نهاده شد و او با چوب‌دستی، بر دندان‌های آن می‌کوبید. ۳. وَضِعَ الرَّأْسُ بَيْنَ يَدَيِ يَزِيدَ، فَجَعَلَ يَزِيدُ يَقْرَعُ ثَنَائَاهُ بِالْقَضِيبِ (تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۵). عیون أخبار الرضا علیه السلام (-) به نقل از عبد السلام بن صالح هروی - : شنیدم امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «نخستین کسی که در روزگار اسلام، برایش آب‌جو گرفتند، یزید بن معاویه - که خدا لعنتش کند - در شام بود. آن را برای او و در سفره‌ای که بر سر حسین علیه السلام برپا کرده بودند، حاضر کردند و او آن را می‌نوشید و به همراهانش می‌نوشاند و - خدا لعنتش کند - می‌گفت: "بنوشید! این، شرابی مبارک است و اگر تنها برکتش همین بود که ما نخستین کسانی هستیم که آن را به دست گرفته‌ایم و در حالی که سر بریده دشمنان پیش روی ما و سفره‌مان بر آن است، با جان‌هایی آرام و دل‌هایی بی‌اضطراب می‌خوریم، کافی بود."

پس هر کس پیرو ماست، باید از نوشیدن آب‌جو پرهیزد، که آن از شراب‌های دشمنان ماست و اگر نپرهیزد، از ما نیست، که پدرم از پدرش از پدرانش از علی بن ابی طالب علیه السلام نقل کرد که: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "جامه دشمنان مرا بنوشید و غذاهای دشمنان مرا نخورید و به راه دشمنان من نروید، که شما هم مانند آنان، دشمن من می‌شوید." ۴. سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: أَوَّلُ مَنْ اتَّخَذَ لَهُ الْفُقَّاعَ فِي الْإِسْلَامِ بِالشَّامِ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ لَعَنَهُ اللَّهُ، فَأَحْضَرَ وَهُوَ عَلَى الْمَائِدَةِ، وَقَدْ نَصَبَهَا عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَعَلَ يَشْرَبُهُ وَيَسْقِي أَصْحَابَهُ، وَيَقُولُ لَعَنَهُ اللَّهُ: اِشْرَبُوا، فَهَذَا شَرَابُ مُبَارَكٍ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مِنْ بَرَكَتِهِ إِلَّا أَنَا أَوَّلُ مَا تَنَاوَلْنَاهُ وَرَأْسُ عِدُونَا بَيْنَ أَيْدِينَا، وَمَا تَدْتَنَا مَنْصُوبَةً عَلَيْهِ، وَنَحْنُ نَأْكُلُهُ وَنُفَوِّسُنَا سَاكِتَةً، وَقُلُوبُنَا مُطْمَئِنَّةٌ.

فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلْيَتَوَرَّعْ عَنْ شُرْبِ الْفُقَّاعِ، فَإِنَّهُ مِنْ شَرَابِ أَعْدَائِنَا، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ فَلَيْسَ مِنَّا، وَلَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ:

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا تلبسوا لباس أعدائي، ولا تطعموا مطاعم أعدائي، ولا تسلكوا مسالك أعدائي، فتكونوا أعدائي كما هم أعدائي (عيون أخبار الرضا عليه السلام: ج ۲ ص ۲۳ ح ۵۱، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۷۶ ح ۲۴).

کتاب من لا يحضره الفقيه (-) به نقل از فضل بن شاذان - : شنیدم امام رضا علیه السلام می‌فرماید: «هنگامی که سر حسین علیه السلام را به شام بردند، یزید - که خدا لعنتش کند - فرمان داد آن را بر زمین بگذارند و در کنار آن، سفره انداخت و او و همراهانش به خوردن و نیز نوشیدن آب‌جو پرداختند و چون فارغ شدند، فرمان داد سر را در تشتی زیر تخت بگذارند و بساط شطرنج را در کنار آن گشود. یزید - که خدا لعنتش کند - به شطرنج‌بازی نشست و حسین بن علی علیه السلام و پدر و پدر بزرگش صلی الله علیه و آله را یاد می‌کرد و مسخره‌شان می‌نمود و هر گاه همبازی‌اش را در قمار می‌برد، آب‌جو را می‌گرفت و آن را سه جرعه می‌نوشید و سپس ته‌مانده‌اش را نزدیک تشت بر زمین می‌ریخت.

پس هر که شیعه ماست، باید از نوشیدن آب‌جو و قماربازی با شطرنج پرهیزد. هر کس که به آب‌جو یا شطرنج نگریست، حسین علیه السلام را به یاد آورد و یزید و خاندان زیاد را لعنت کند که خدای عزوجل گناهانش را به خاطر آن محو می‌کند، حتی اگر به

تعداد ستارگان باشد» ۱. سَمِعْتُ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمَّا حَمَلَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الشَّامِ، أَمَرَ يَزِيدَ - لَعَنَهُ اللَّهُ - فَوَضَعَ، وَنُصِبَ عَلَيْهِ مَائِدَةٌ، فَأَقْبَلَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ يَأْكُلُونَ، وَيَشْرَبُونَ الْفُقَاعَ، فَلَمَّا فَرَّغُوا أَمَرَ بِالرَّأْسِ، فَوَضَعَ فِي طَسْتٍ تَحْتَ سَرِيرِهِ، وَبُسِطَ عَلَيْهِ رُقْعَةُ الشُّطْرَنْجِ، وَجَلَسَ يَزِيدُ - لَعَنَهُ اللَّهُ - يَلْعَبُ بِالشُّطْرَنْجِ، وَيَذْكُرُ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَأَبَاهُ وَحَدَّثَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَيَسْتَهْزِئُ بِذِكْرِهِمْ، فَمَتَّى قَامَرَ صَاحِبُهُ تَنَاوَلَ الْفُقَاعَ فَشَرِبَهُ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، ثُمَّ صَبَّ فَضْلَتَهُ عَلَى مَا يَلِي الطَّسْتَ مِنَ الْأَرْضِ.

فَمَنْ كَانَ مِنْ شِيعَتِنَا فَلْيَتَوَرَّعْ عَنْ شُرْبِ الْفُقَاعِ، وَاللَّعِبِ بِالشُّطْرَنْجِ، وَمَنْ نَظَرَ إِلَى الْفُقَاعِ أَوْ إِلَى الشُّطْرَنْجِ فَلْيَذْكُرِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، وَلْيَلْعَنِ يَزِيدَ وَآلَ زِيَادٍ، يَمْحُو اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِذَلِكَ ذُنُوبَهُ وَلَوْ كَانَتْ بِعَدَدِ النُّجُومِ (کتاب من لا يحضره الفقيه: ج ۴ ص ۴۱۹ ح ۵۹۱۵، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۲ ص ۲۲ ح ۵۰). مثیر الأحزان: یزید، مجلس‌های باده‌نوشی و لهو و لعب و آوازخوانی ترتیب می‌داد و سر حسین علیه السلام را نزد خود می‌گذاشت ۲. كَانَ يَزِيدُ يَتَّخِذُ مَجَالِسَ الشَّرَابِ وَاللَّهْوِ وَالطَّرَبِ، وَيُحْفِظُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ (مثیر الأحزان: ص ۱۰۳). الکامل فی التاریخ: زنانِ خاندان حسین علیه السلام را بر یزید وارد کردند، در حالی که سر، پیش رویش بود. فاطمه و سَکینه، دختران حسین علیه السلام، گردن کشیدند تا سر را ببینند و یزید می‌کوشید تا سر را از آنها پنهان کند؛ اما هنگامی که سر را دیدند، فریاد کشیدند. زنان یزید نیز فریاد زدند و دختران معاویه فریاد و ولوله کردند ۱. أُدْخِلَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَلَيْهِ [أَيَّ عَلَى يَزِيدَ] وَالرَّأْسَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَجَعَلَتْ فَاطِمَةُ وَسُكَيْنَةُ ابْنَتَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَتَطَاوَلَانِ لِنَظَرِ إِلَى الرَّأْسِ، وَجَعَلَ يَزِيدُ يَتَطَاوَلُ لِيَسْتَرَّ عَنْهُمَا الرَّأْسَ.

فَلَمَّا رَأَى الرَّأْسَ صَحَّحَ، فَصَاحَ نِسَاءُ يَزِيدَ، وَوَلَوْلَ بَنَاتُ مُعَاوِيَةَ (الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۷۷). تاریخ الطبری (- به نقل از عوانه بن حکم کلبی -): سر مردانی را می‌شکافند که در نزد ما عزیزند؛ ولی آنان نافرمان‌ترین و ستمکارترین بودند. سپس گفت: آیا می‌دانید این [بلا] بر سر حسین، از کجا آمده است؟ او (حسین) [در باره من] گفت: «پدرم علی، بهتر از پدر اوست و مادرم فاطمه، بهتر از مادر اوست و جدّم پیامبر خدا، بهتر از جدّ اوست و من، بهتر از او و سزاوارتر از او به این امر (خلافت) هستم».

اما سخن او که: پدرش بهتر از پدر من است، پدرم با پدر او گفتگو کرد و مردم دانستند که به سود چه کسی حکم داده شد، و سخن او که: «مادرم از مادرش بهتر است»، به جانم سوگند که فاطمه دختر پیامبر خدا، بهتر از مادر من است، و سخنش که: «جدّم بهتر از جدّ اوست»، به جانم سوگند که در میان ما، هیچ ایمان آورنده‌ای به خدا و روز قیامت، همبر و همسانی برای پیامبر خدا نمی‌بیند. [او به خاطر اینها بلا ندید؛ بلکه از این رو بود که ندانست و نخواند که: (بگو: خدایا، ای مالک حکومت‌ها! به هر کس بخواهی، حکومت می‌بخشی و از هر کس بخواهی، حکومت را می‌گیری. هر کس را بخواهی، عزّت می‌دهی و هر کس را بخواهی، خوار می‌کنی. تمام خوبی‌ها، به دست توست. تو بر هر چیزی توانایی) ۲. ۳. لَمَّا نَظَرَ يَزِيدُ إِلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:

يُفْلَقْنَ هَامًا مِنْ رِجَالٍ أَعَزُّ عَلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَأَظْلَمًا ثُمَّ قَالَ: أَتَدْرُونَ مِنْ أَيْنَ أَتَى هَذَا [أَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ]؟ قَالَ: أَبِي عَلِيٍّ خَيْرٌ مِنْ أَبِيهِ، وَأُمِّي فَاطِمَةُ خَيْرٌ مِنْ أُمِّهِ، وَجَدِّي رَسُولُ اللَّهِ خَيْرٌ مِنْ جَدِّهِ، وَأَنَا خَيْرٌ مِنْهُ، وَأَخْتُ بِهَذَا الْأَمْرِ مِنْهُ. فَأَمَّا قَوْلُهُ أَبُوهُ خَيْرٌ مِنْ أَبِي فَقَدْ حَاجَّ أَبِي أَبَاهُ، وَعَلِمَ النَّاسُ أَنََّّهُمَا حُكِمَ لَهُ، وَأَمَّا قَوْلُهُ: أُمِّي خَيْرٌ مِنْ أُمِّهِ، فَلَعَمْرِي فَاطِمَةُ ابْنَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرٌ مِنْ أُمِّي، وَأَمَّا قَوْلُهُ: جَدِّي خَيْرٌ مِنْ جَدِّهِ، فَلَعَمْرِي مَا أَحَدٌ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يَرَى لِرَسُولِ اللَّهِ فِيْنَا عَدْلًا وَلَا نِدًّا، وَلَكِنَّهُ إِنَّمَا أَتَى مِنْ قَبْلِ فَقْهِهِ، وَلَمْ يَقْرَأْ: الْفَتْوحَ: سر را آوردند و پیش روی یزید بن معاویه در تَشْتی از طلا نهادند.

۱. آل عمران: آیه ۲۶. (قُلِ اللَّهُمَّ مَلِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ) (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۳، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۷۷).

----- سر مردانی را می‌شکافیم که نزد ما عزیزند؛ ولی آنان نافرمان‌ترین و ستمکارترین بودند. سپس رو به اهل

مجلس کرد و گفت: این [حسین]، بر من فخر می‌فروخت و می‌گفت: «پدرم بهتر از پدر یزید است و مادرم بهتر از مادر او و جدّم بهتر از جدّ یزید است و من از یزید، بهترم»، و این [فخرفروشی اش] است که او را کشته است.

اما سخنش که: «پدرم بهتر از پدر یزید است»، پدرم با پدر او مناظره کرد و خداوند به نفع پدرم در برابر علی، حکم نمود. و سخنش که: «مادرم از مادر یزید، بهتر است»، به جانم سوگند، او راست می‌گوید. فاطمه دختر پیامبر خدا، از مادر من، بهتر است.

و سخنش که: «جدّم بهتر از جدّ یزید است»، هیچ مؤمن به خدا و روز قیامتی نمی‌گوید که بهتر از محمد است. و سخنش که: «بهتر از من است»، شاید این آیه را نخوانده است که: (بگو: خدایا! ای مالک حکومت‌ها! تویی که به هر که بخواهی، فرمان‌روایی می‌بخشی و از هر که بخواهی، فرمان‌روایی را باز می‌ستانی و هر که را بخواهی عزّت می‌بخشی و هر که را بخواهی، خوار می‌گردانی. همه خوبی‌ها به دست توست و تو بر هر چیزی توانایی) ۱. ۲۰. اُنْزِلَ بِالرَّاسِ حَتَّى وُضِعَ بَيْنَ يَدَيْ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ فِي طَشْتٍ مِنْ ذَهَبٍ، قَالَ: فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ: نَفْلُكُمْ هَامًا مِنْ رِجَالٍ أَعَزَّهُ

عَلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعَزَّ وَأَظْلَمًا قَالَ: ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَى أَهْلِ مَجْلِسِهِ، وَقَالَ: هَذَا كَانَ يَفْتَخِرُ عَلَيَّ وَيَقُولُ: أَبِي خَيْرٌ مِنْ أَبِي يَزِيدَ، وَأُمِّي خَيْرٌ مِنْ أُمِّهِ، وَجَدَى خَيْرٌ مِنْ جَدِّ يَزِيدَ، وَأَنَا خَيْرٌ مِنْ يَزِيدَ، فَهَذَا الَّذِي قَتَلَهُ. فَأَمَّا قَوْلُهُ: إِنَّ أَبِي خَيْرٌ مِنْ أَبِي يَزِيدَ، فَقَدْ حَاجَّ أَبِي أَبَاهُ، فَقَضَى اللَّهُ لِأَبِي عَلَى أَبِيهِ. وَأَمَّا قَوْلُهُ: إِنَّ أُمِّي خَيْرٌ مِنْ أُمِّ يَزِيدَ، فَلَعَمْرِي إِنَّهُ صَدَقَ، إِنَّ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَيْرٌ مِنْ أُمِّي. وَأَمَّا قَوْلُهُ: بَأَنَّ جَدِّي خَيْرٌ مِنْ جَدِّ يَزِيدَ، فَلَيْسَ أَحَدٌ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يَقُولُ إِنَّهُ خَيْرٌ مِنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. وَأَمَّا قَوْلُهُ: خَيْرٌ مِنِّي، فَلَعَلَّهُ لَمْ يَقْرَأْ هَذِهِ الْآيَةَ:

۴ / ۹ یزید، سر امام علیه السلام را برای زنانش می‌فرستد

أنساب الأشراف: یزید، سر حسین علیه السلام را برای زنانش فرستاد و عاتکه دخترش - که بعدها، مادر یزید أنساب الأشراف: بن عبد الملك شد -، آن را گرفت و شست و روغن مالید و خوش‌بویش کرد. یزید به او گفت: این، چه کاری است؟ گفت: سر پسرعمویم را آشفته و پریشان برایم فرستادی. آن را مرتّب و خوش‌بو کردم. ۱۰. بَعَثَ يَزِيدُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى نِسَائِهِ، فَأَخَذَتْهُ عَاتِكَةُ ابْنَتُهُ وَهِيَ أُمُّ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، فَغَسَلَتْهُ وَدَهَنَتْهُ وَطَيَّبَتْهُ.

فَقَالَ لَهَا يَزِيدُ: مَا هَذَا؟ قَالَتْ: بَعَثْتُ إِلَيَّ بِرَأْسِ ابْنِ عَمِّي شَعْبًا، فَلَمَّمْتُهُ وَطَيَّبْتُهُ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۶. نیز، ر.ک: تذكرة الخواص: ص ۲۶۱). شرح الأخبار (- از امام زین العابدین علیه السلام -): یزید، فرمان داد که زنان خاندان حسین علیه السلام را بر زنان حرمش وارد کنند و سپس فرمان داد که سر حسین علیه السلام را بیاورند و بر سر نیزه برافرازند.

هنگامی که زنان حسین علیه السلام آن را دیدند، صدایشان را بلند کردند و یزید ملعون، بر زنانش وارد شد و گفت: چرا شما با دختر عموهایتان نمی‌گریید؟ و به آنان فرمان داد که از سر نافرمانی خدای عزّوجلّ و ریشخند اولیای خدا، همراه آنان ناله کنند.

سپس گفت: سر مردانی را می‌شکافیم که نزد ما عزیزند؛ ولی آنان نافرمان‌ترین و ستمکارترین بودند. ما شکیب ورزیدیم و شکیبایی، خوی ماست. با شمشیرهای ما، دست و سر می‌برند. غم‌زده‌ای، از غمی سنگین بر گشته‌ای گریست و بر گشونده نیز گریان است! تا کنون مجلس ماتمی مانند امروز ندیده بودم که زنان من [که فاتح] و زنان به غنیمت گرفته شده، در آن، گرد هم باشند ۲۰. أَمَرَ [يَزِيدُ] بِالنِّسْوَةِ فَادْخَلْنَ إِلَى نِسَائِهِ، ثُمَّ أَمَرَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَفَعَ عَلَى سِنِّ فَنَاءٍ، فَلَمَّا رَأَيْنَ ذَلِكَ نِسَاؤُهُ أَعْوَلْنَ. فَدَخَلَ - اللَّعِينُ - يَزِيدُ عَلَى نِسَائِهِ، فَقَالَ: مَا لَكُنَّ لَا تَبْكِينَ مَعَ بَنَاتِ عَمِّكُنَّ؟ وَأَمَرَهُنَّ أَنْ يَعْوَلْنَ مَعَهُنَّ؛ تَمَرُّدًا عَلَى اللَّهِ

عَزَّوَجَلَّ ، وَاسْتَهْزَأَ بِأَوْلِيَاءِ اللَّهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ : نُفَلِّقُ هَاماً مِنْ رِجَالٍ أَعَزَّةٍ عَلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَأَظْلَمَا صَبَرْنَا وَكَانَ الصَّبْرُ مِنَّا سَجِيَّةً بِأَسْيَافِنَا يَفْرِينُ هَاماً وَمِعْصَمًا شَجِيئٌ بَكِي شَجْوَةٌ فَاجِعاً قَتِيلًا وَبَاكِ عَلَى مَنْ قَتَلَ فَلَمْ أَرْ كَالْيَوْمِ فِي مَائِمٍ كَانَ الظُّبَا بِهِ وَالنَّفَلِ (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۵۸ ح ۱۰۸۹) .

۴ / ۱۰ آویختن سر امام علیه السلام در دمشق

سیر اعلام النبلاء (- به نقل از ابو حمزه بن یزید خَضَرَمی -) : یکی از خویشان ما ، برایم گفت که دیده است سر حسین علیه السلام را سه روز در دمشق [بر جایی] نصب کردند ۱. حَدَّثَنِي بَعْضُ أَهْلِنَا أَنَّهُ رَأَى رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصْلُوباً بِدِمَشْقَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ (سیر اعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۱۹، تاریخ دمشق: ج ۶۹ ص ۱۶۰) . مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی (- به نقل از عِكرمه بن خالد -) : سر حسین علیه السلام را در دمشق برای یزید بن معاویه آوردند و نصب کردند ۲. أُتِيَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ بِدِمَشْقَ ، فَنُصِبَ (مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی: ج ۲ ص ۵۹. نیز، ر.ک: تاریخ دمشق: ج ۱۶ ص ۱۸۰) . مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی (- به نقل از ابو مخنف و جز او -) : یزید ، فرمان داد که سر شریف حسین علیه السلام را بر درِ خانه‌اش بیاویزند ۳. إِنَّ يَزِيدَ أَمَرَ أَنْ يُصَلَّبَ الرَّأْسُ الشَّرِيفُ عَلَى بَابِ دَارِهِ (مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی: ج ۲ ص ۷۳؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۴۲) . صبح الأعشى: پس از کشتن حسین علیه السلام ، سرش را در دمشق آویختند ؛ همان جایی که سر یحیی بن زکریا را آویختند ۴. وَعُلِّقَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ [فِي دِمَشْقَ] عِنْدَ قَتْلِهِ ، فِي الْمَكَانِ الَّذِي عُلِّقَ عَلَيْهِ رَأْسُ يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ (صبح الأعشى: ج ۴ ص ۹۷) .

۴ / ۱۱ چرخاندن سر امام علیه السلام در شهرها

الملهوف (- به نقل از بشیر بن حَدَلَم ، از امام زین العابدین علیه السلام -) : خداوند متعال - که ستایش ، ویژه اوست - ، ما را به مصیبت‌هایی بزرگ و شکافی سترگ در اسلام ، مبتلا نمود . ابا عبد الله علیه السلام و خاندانش کشته شدند ، زنان و فرزندان‌شان اسیر گشتند و سرش را در شهرها بر فراز نیزه‌ها چرخاندند و این ، مصیبتی است که مانند ندارد ۱. إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى - وَلَهُ الْحَمْدُ - ابْتَلَانَا بِمَصَائِبَ جَلِيلَةٍ ، وَثَلَمَةٍ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةٍ ، قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِزَّتُهُ ، وَشُبِّيَ نِسَاؤُهُ وَصَبِيَّتُهُ ، وَدَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ عَامِلِ السَّنَانِ ، وَهَذِهِ الرَّزِيَّةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ (الملهوف: ص ۲۲۹، مثير الأحزان: ص ۱۱۳) . شرح الأخبار: یزید ملعون ، فرمان داد که سر حسین علیه السلام را در شهرهای شام و جز آن بچرخانند ۲. أَمَرَ يَزِيدُ اللَّعِينُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَطُيْفَ بِهِ فِي مَدَائِنِ الشَّامِ وَغَيْرِهَا (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۵۹) . ر. ک: ص ۳۸۷ (گرداندن سرهای شهدا در کوفه) و ص ۴۲۲ (فصل پنجم / قرآن خواندن بر سر نیزه) .

۴ / ۱۲ روایات گوناگون در باره محل دفن سر سیدالشهداء علیه السلام

۴ / ۱۲ - ۱ نجف ، کنار قبر امیر مؤمنان علیه السلام

کامل الزیارات (- به نقل از علی بن أسباط که حدیث را به امام صادق علیه السلام می‌رساند -) : هنگامی که به نجف می‌آیی ، دو قبر می‌بینی: قبری بزرگ و قبری کوچک . قبر بزرگ ، قبر امیر مؤمنان علیه السلام است و قبر کوچک ، [محل دفن] سر حسین بن علی علیه السلام است ۳. قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ [الصَّادِقُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّكَ إِذَا أَتَيْتَ الْغُرَى رَأَيْتَ قَبْرَيْنِ ، قَبْرًا كَبِيرًا ، وَقَبْرًا صَغِيرًا ، فَأَمَّا الْكَبِيرُ فَقَبْرُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَأَمَّا الصَّغِيرُ فَرَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ (کامل الزیارات: ص ۸۴ ح ۸۲، فرحه الغری: ص ۳۲ -

۸۸ «طبعة مركز الغدير». الكافي (- به نقل از یزید بن عمر بن طلحه -) : امام صادق علیه السلام در حیره ۴ به من فرمود : «آیا آنچه را به تو وعده دادم ، نمی خواهی ؟» .

گفتم : چرا . مقصود امام علیه السلام ، رفتن به قبر سوی امیر مؤمنان - که درودهای خدا بر او باد - بود .
امام علیه السلام و [فرزندش] اسماعیل ، سوار شدند و من نیز همراه آنان ، سوار شدم . رفتیم تا به ثویّه ، جایی در نزدیکی کوفه و میان حیره و نجف - که پر از درّ نجف بود - ، رسیدیم . امام علیه السلام و اسماعیل ، فرود آمدند و من نیز با آن دو ، فرود آمدم .
امام علیه السلام نماز خواند و اسماعیل ، نماز خواند و من نیز نماز خواندم .

۱. شهری در سه میلی کوفه که نزدیک جایی به نام نجف بوده و اکنون ، نجف نامیده می شود (معجم البلدان : ج ۲ ص ۳۲۸. نیز ، ر . ک : نقشه شماره ۴ در پایان همین جلد) .

امام علیه السلام به اسماعیل فرمود : «برخیز و بر جدّت حسین علیه السلام ، سلام بده» .

گفتم : فدایت شوم ! آیا حسین در کربلا نیست ؟

فرمود : «چرا ؛ اما هنگامی که سرش را به شام بردند ، یکی از وابستگان ما ، آن را ربود و در کنار امیر مؤمنان علیه السلام به خاک سپرد» . اَقَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ [الصَّادِقُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ بِالْحِيرَةِ : أَمَا تُرِيدُ مَا وَعَدْتُكَ ؟ قُلْتُ : بَلَى - يَعْنِي الدَّهَابَ إِلَى قَبْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - قَالَ : فَارْكَبْ وَارْكَبْ إِسْمَاعِيلُ وَارْكَبْتُ مَعَهُمَا ، حَتَّى إِذَا جَاَزَ الثَّوِيَّةَ ، وَكَانَ بَيْنَ الْحِيرَةِ وَالنَّجَفِ عِنْدَ ذِكْوَاتِ بَيْضٍ ، نَزَلَ وَنَزَلَ إِسْمَاعِيلُ وَنَزَلْتُ مَعَهُمَا ، فَصَلَّى وَصَلَّى إِسْمَاعِيلُ وَصَلَّيْتُ .

فَقَالَ لِإِسْمَاعِيلَ : قُمْ فَسَلِّمْ عَلَى جَدِّكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، أَلَيْسَ الْحُسَيْنُ بِكَرْبَلَاءَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ ، وَلَكِنْ لَمَّا حُمِلَ رَأْسُهُ إِلَى الشَّامِ سَرَقَهُ مَوْلَى لَنَا ، فَدَفَنَهُ بِجَنْبِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الكافي : ج ۴ ص ۵۷۱ ح ۱ ، كامل الزيارات : ص ۸۳ ح ۸۰) . تهذيب الأحكام (- به نقل از عبد الله بن طلحه نهدي -) : بر امام صادق علیه السلام در آمدم . امام علیه السلام سخنی گفت و ما نیز با او سخن گفتیم و با ایشان رفتیم تا به نجف رسیدیم . امام علیه السلام به جایی رفت و نماز خواند و سپس به اسماعیل [فرزندش] فرمود : «برخیز و نزد سر پدرت حسین علیه السلام نماز بخوان» .

من گفتم : مگر سر حسین علیه السلام را به شام نبردند ؟

فرمود : «چرا ؛ اما فلان وابسته ما آن را ربود و آورد و این جا به خاک سپرد» . ۲. دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ [الصَّادِقِ] عَلَيْهِ السَّلَامُ فَذَكَرْتُ حَدِيثًا ، فَحَدَّثَنَاهُ - قَالَ : فَمَضَيْنَا مَعَهُ - يَعْنِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى الْغَرِيِّ ، قَالَ : فَأَتَى مَوْضِعًا ، فَصَلَّى . ثُمَّ قَالَ لِإِسْمَاعِيلَ : قُمْ فَصَلِّ عِنْدَ رَأْسِ أَبِيكَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قُلْتُ : أَلَيْسَ قَدْ ذَهَبَ بِرَأْسِهِ إِلَى الشَّامِ ؟ قَالَ : بَلَى ، وَلَكِنْ فَلَانٌ مَوْلَانَا سَرَقَهُ ، فَجَاءَ بِهِ ، فَدَفَنَهُ هَاهُنَا (تهذيب الأحكام : ج ۶ ص ۳۵ ح ۷۲ ، روضة الواعظين : ص ۴۵۰) . الكافي (- به نقل از أبان بن تغلب -) : با امام صادق علیه السلام بودم که بر پشت کوفه گذشت و فرود آمد و دو رکعت نماز خواند . سپس اندکی جلو رفت و دو رکعت نماز خواند . سپس اندکی راه رفت و فرود آمد و دو رکعت نماز خواند و آن گاه فرمود : «این جا ، جایگاه قبر امیر مؤمنان علیه السلام است» .

گفتم : فدایت شوم ! آن دو جا که نماز خواندی ، چه ؟

فرمود : «جایگاه سر حسین علیه السلام و منزلگاه [امام] قائم علیه السلام بود» . ۳. كُنْتُ مَعَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ [الصَّادِقِ] عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَمَرَّ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ ، فَتَزَلَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ، ثُمَّ تَقَدَّمَ قَلِيلًا ، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ، ثُمَّ سَارَ قَلِيلًا ، فَتَزَلَ فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ، ثُمَّ قَالَ : هَذَا مَوْضِعُ قَبْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قُلْتُ : جُعِلْتُ فِدَاكَ ، وَالْمَوْضِعَيْنِ اللَّذَيْنِ صَلَّيْتُ فِيهِمَا ؟

قَالَ: مَوْضِعُ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَوْضِعُ مَنَزِلِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الكافی: ج ۴ ص ۵۷۲ ح ۲، کامل الزیارات: ص ۸۳ ح ۸۱). کامل الزیارات (- به نقل از یونس بن ظَبَّیان -): در روزگاری که امام صادق علیه السلام در حیره نزد منصور دوانیقی آمده بود، شبی صاف و مهتابی نزد امام علیه السلام بودم. امام علیه السلام به آسمان نگریست و فرمود: «ای یونس! آیا این ستارگان را نمی‌بینی که چه زیبا هستند؟ هان که آنها ایمنی‌بخش ساکنان آسمان اند و ما ایمنی‌بخش زمینیان هستیم». سپس فرمود: «ای یونس!» و به زین کردن استر و درازگوش پرداخت و چون زین شدند، فرمود: «ای یونس! کدام را بیشتر دوست داری: استر یا درازگوش را؟».

[چون] گمان کردم که امام علیه السلام استر را به دلیل نیرومندی‌اش بیشتر دوست دارد، گفتم: درازگوش را. فرمود: «دوست دارم آن را برای من بگذاری». گفتم: چنین کردم. امام علیه السلام سوار شد و من نیز سوار شدم. هنگامی که از حیره بیرون رفتیم، فرمود: «ای یونس! جلو برو». امام علیه السلام [به دنبالم] می‌آمد و می‌فرمود: «به راست برو. به چپ برو». و چون به سنگ‌ریزه‌های [جواهر] سرخ رسیدیم، فرمود: «همین جاست». گفتم: آری. امام علیه السلام به راست رفت و آهنگ جایی را کرد که آب و چشمه‌ای داشت. وضو گرفت و به تپه‌ای نزدیک شد و نزد آن، نماز خواند و سپس روی آن رفت و گریست. سپس به تپه‌ای پایین‌تر از آن رفت و آن جا هم چنین کرد و سپس فرمود: «ای یونس! همان کاری را که من کردم، بکن». من نیز چنان کردم. چون فراغت یافتم، به من فرمود: «ای یونس! این جا را می‌شناسی؟». گفتم: نه.

فرمود: «جایی که اوّل در آن جا نماز خواندم، قبر امیر مؤمنان علیه السلام است و تپه دیگر، [مدفن] سر حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام است».

عبید الله بن زیاد ملعون - که خدا، لعنتش کند -، سر حسین علیه السلام را به شام فرستاد. [سر امام علیه السلام] به کوفه باز گردانده شد و ابن زیاد گفت: آن را از کوفه بیرون ببرید تا کوفیان، مفتون آن نشوند. خداوند نیز، آن را به نزد امیر مؤمنان علیه السلام رساند. پس، سر با بدن است و بدن با سر» ۱۰۲. کُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ [الصَّادِقِ] عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْحِيرَةِ أَيَّامَ مَقْدَمِهِ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ فِي لَيْلَةٍ صَحِيَّائِهِ مُقِمَّرَةٌ، قَالَ: فَنَظَرْتُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: يَا يُونُسُ، أَمَا تَرَى هَذِهِ الْكَوَاكِبَ مَا أَحْسَنَهَا، أَمَا إِنَّهَا أَمَانٌ لِأَهْلِ السَّمَاءِ، وَنَحْنُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، ثُمَّ قَالَ: يَا يُونُسُ، فَمَرَّ بِإِسْرَاحِ الْبَغْلِ وَالْحِمَارِ، فَلَمَّا أَسْرَجَا، قَالَ: يَا يُونُسُ، أَيُّهُمَا أَحَبُّ إِلَيْكَ الْبَغْلُ أَوْ الْحِمَارُ؟ قَالَ: فَظَنَنْتُ أَنَّ الْبَغْلَ أَحَبُّ إِلَيْهِ لِقُوَّتِهِ، فَقُلْتُ: الْحِمَارُ، فَقَالَ: أَحَبُّ أَنْ تُؤَثِّرَنِي بِهِ، قُلْتُ: قَدْ فَعَلْتُ، فَكَرَبْتُ وَرَكَبْتُ. وَلَمَّا خَرَجْنَا مِنَ الْحِيرَةِ، قَالَ: تَقْدَمُ يَا يُونُسُ، قَالَ: فَأَقْبَلَ يَقُولُ: تَيَّامَنُ، تَيَّاسِرُ، فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَى الذِّكْوَاتِ الْحُمْرِ، قَالَ: هُوَ الْمَكَانُ، قُلْتُ: نَعَمْ، فَتَيَّامَنُ، ثُمَّ قَصَيْدًا إِلَى مَوْضِعٍ فِيهِ مَاءٌ وَعَيْنٌ، فَتَوَضَّأَ، ثُمَّ دَنَا مِنْ أَكْمِيَّةٍ، فَصَلَّى عِنْدَهَا، ثُمَّ مَالَ عَلَيْهَا وَبَكَى، ثُمَّ مَالَ إِلَى أَكْمِيَّةٍ دُونَهَا، فَفَعَلَ مِثْلَ ذَلِكَ، ثُمَّ قَالَ: يَا يُونُسُ، أَفَعَلَ مِثْلَ مَا فَعَلْتُ، فَفَعَلْتُ ذَلِكَ.

فَلَمَّا تَفَرَّغْتُ قَالَ لِي: يَا يُونُسُ، تَعْرِفُ هَذَا الْمَكَانَ؟ فَقُلْتُ: لَا، فَقَالَ: الْمَوْضِعُ الَّذِي صَلَّيْتُ عِنْدَهُ أَوَّلًا هُوَ قَبْرُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالْأَكْمِيَّةُ الْأُخْرَى رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِنَّ الْمَلْعُونَ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ، لَمَّا بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الشَّامِ رُدَّ إِلَى الْكُوفَةِ، فَقَالَ: أَخْرِجُوهُ عَنْهَا لَا يُفْتَنَ بِهِ أَهْلُهَا، فَصَيَّرَهُ اللَّهُ عِنْدَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَالْأَرَأَيْتُمْ مَعَ الْجَسَدِ وَالْجَسَدُ مَعَ الرَّأْسِ (کامل الزیارات: ص ۸۶ ح ۸۶، بحار الأنوار: ج ۱۰۰ ص ۲۴۳ ح ۲۶).

«عبارت "سر با بدن است"، یعنی پس از دفن سر، خداوند، آن را به بدن، ملحق کرد و در این مکان، تنها به دلیل این که زمانی جایگاه آن سر مقدس بوده است، نماز می‌خوانند. معنای محتمل دیگر، آن است که پیکر امیر مؤمنان علیه السلام به منزله پیکر این سر شریف، در نظر گرفته شود، گویی که سر از پیکر، جدا نشده است، و خدا می‌داند!» (بحار الأنوار: ج ۱۰۰ ص ۲۴۳ ح ۲۶)

تهذیب الأحکام (- به نقل از مبارک خباز -): امام صادق علیه السلام در حیره، آن زمان که به آن جا آمده بود، به من فرمود: «آستر و دراز گوش را زین کنید».

امام علیه السلام سوار شد و من نیز سوار شدم و رفتیم تا به جایی به نام جُزف رسیدیم. امام علیه السلام فرود آمد و دو رکعت نماز خواند. سپس اندکی جلو رفت و دو رکعت نماز خواند. سپس اندکی پیش‌تر رفت و دو رکعت نماز خواند. آن گاه، سوار شد و باز گشت. گفتم: فدایت شوم! این سه نماز دو رکعتی، چه بودند؟

فرمود: «دو رکعت اول، [مربوط به] جایگاه قبر امیر مؤمنان بود و دو رکعت دوم، [مربوط به] جایگاه سر حسین علیه السلام و دو رکعت سوم، [مربوط به] جایگاه منبر قائم علیه السلام». ۲. قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ [الصَّادِقُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ: أُسْرِجُوا الْبَغْلَ وَالْحِمَارَ فِي وَقْتِ مَا قَدِمَ، وَهُوَ فِي الْحِيرَةِ، قَالَ: فَارْكَبْ وَارْكَبْ حَتَّى دَخَلَ الْجُرْفَ، ثُمَّ نَزَلَ، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ تَقَدَّمَ قَلِيلًا آخَرَ، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ تَقَدَّمَ قَلِيلًا آخَرَ، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ رَكِبَ وَرَجَعَ، فَقُلْتُ لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، مَا الْأُولَتَيْنِ وَالثَّانِيَتَيْنِ؟

قَالَ: [إِنْ] الرَّكَعَتَيْنِ الْأُولَتَيْنِ مَوْضِعُ قَبْرِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالرَّكَعَتَيْنِ الثَّانِيَتَيْنِ مَوْضِعُ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالرَّكَعَتَيْنِ الثَّالِثَتَيْنِ مَوْضِعُ مِثْرِ الْقَائِمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (تهذیب الأحکام: ج ۶ ص ۳۵ ح ۷۱، فرحه الغری: ص ۵۸). المزار، شهید اول (- به نقل از صفوان -): از امام صادق علیه السلام پرسیدم: امیر مؤمنان علیه السلام را چگونه زیارت می‌کنی؟ فرمود: «ای صفوان! هنگامی که خواستی زیارت کنی، غسل کن... و هنگامی که به نشان [- محدوده نجف] - که همان [محل] حَنَّانه^۳ است - رسیدی، دو رکعت نماز بخوان».

۱. جُزف، جایی است در حیره که خانه‌های بنی مُنذر در آن جا واقع بوده است (معجم البلدان: ج ۲ ص ۱۲۸. نیز، ر.ک: نقشه شماره ۳ در پایان همین جلد). ۲. حَنَّانه، جایی نزدیک نجف بوده که مسجدی به همین نام در آن ساخته‌اند. از شهید اول، محمد بن مکی عاملی، نقل شده که «القائم المائل (سنگ نشان خمیده)» - که در ادامه این حدیث و احادیث بعدی آمده -، محل فعلی مسجد حَنَّانه است (ر.ک: بحار الأنوار: ج ۱۰۰ ص ۴۵۵. نیز، ر.ک: الإشارات إلى معرفة الزیارات: ص ۱۰۳).

محمّد بن ابی عُمیر، از مفضّل بن عمر، روایت کرده است که امام صادق علیه السلام از کنار میل (نشان) خمیده در راه نجف گذشت و دو رکعت نماز خواند. به امام علیه السلام گفتند: این، چه نمازی است؟

فرمود: «این جا، جایی است که سر جدم حسین بن علی علیه السلام را هنگام آمدن از کربلا و آوردنش برای عید الله بن زیاد - که لعنت خدا بر او باد - [برای مدتی] در این جا نهادند». ۱. سَأَلْتُ الصَّادِقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَيْفَ تَزُورُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ فَقَالَ: يَا صَفْوَانُ، إِذَا أَرَدْتَ ذَلِكَ فَاعْتَثِلْ... فَإِذَا بَلَغْتَ الْعِلْمَ - وَهِيَ الْحَنَانَةُ - فَصَلِّ رَكَعَتَيْنِ.

فَقَدْ رَوَى مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي عُمَيْرٍ، عَنِ الْمُفَضَّلِ بْنِ عُمَرَ، قَالَ: جَازَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْقَائِمِ الْمَائِلِ فِي طَرِيقِ الْغُرَى، فَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، فَقِيلَ لَهُ: مَا هَذِهِ الصَّلَاةُ؟ فَقَالَ: هَذَا مَوْضِعُ رَأْسِ جَدِّي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَعُوهُ هَاهُنَا لَمَّا تَوَجَّهُوا مِنْ كَرْبَلَاءَ، ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ (المزار، شهید اول: ص ۲۹ - ۳۲، بحار الأنوار: ج ۱۰۰ ص ۲۸۱ ح ۱۸). المزار الكبير: زیارتی

دیگر که مختصر است و هر روز و هر ماه، امام حسین علیه السلام را با آن زیارت می‌کنند و نزد مسجد حنّانه، در نزدیکی نجف نیز همین زیارت را می‌خوانند. در روایت، آمده است که سر حسین علیه السلام، آن جاست. امام صادق علیه السلام نیز این زیارت را به قصد آن سر در همین جا خوانده و چهار رکعت نماز هم نزد آن گزارده است. پس از آن که غسل کردی و پاکیزه‌ترین لباس‌هایت را پوشیدی، به مرقدش - که خدا بر او درود فرستد - بیا و چون بر سر قبرش ایستادی، آن را جلوی روی خود بگیر و قبله را میان شانه‌هایت قرار بده و بگو: سلام بر تو، ای فرزند پیامبر خدا! سلام بر تو، ای فرزند امیر مؤمنان! ... ۲۰. زیارةُ أُخْرَى لَهُ [أَيُّ لِلْحُسَيْنِ] عَلَيْهِ السَّلَامُ مُخْتَصَرَةٌ يُزَارُ بِهَا فِي كُلِّ يَوْمٍ، وَفِي كُلِّ شَهْرٍ، وَيُزَارُ بِهَا عِنْدَ قَائِمِ الْغُرَى، فَقَدْ جَاءَ فِي الْأَثَرِ: أَنَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هُنَاكَ، وَأَنَّ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامَ زَارَهُ هُنَاكَ بِهَذِهِ الزِّيَارَةِ، وَصَلَّى عِنْدَهُ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ. تَأْتِي مَشْهَدُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ، بَعْدَ اغْتِسَالِكَ، وَلِبَاسِكَ أَطْهَرَ ثِيَابِكَ، فَإِذَا وَقَفْتَ عَلَى قَبْرِهِ فَاسْتَقْبِلْهُ بِوَجْهِكَ، وَاجْعَلِ الْقِبْلَةَ بَيْنَ كَتِفَيْكَ، وَقُلْ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بْنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ... (المزار الكبير: ص ۵۱۷ ح ۱۱، بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۲۵۶ ح ۴۰). الأُمَالِي، طوسی (- به نقل از مُفَصَّل بن عمر -): مولايمان امام صادق علیه السلام در راه نجف از کنار مسجد حنّانه گذشت و نزد آن، دو رکعت نماز خواند. پرسیدند: این، نماز چیست؟

فرمود: «این جا، جایگاه سر جدّم حسین بن علی علیه السلام است. سر را این جا نهادند». ۳۰. جازَ مَوْلَانَا جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْقَائِمِ الْمَائِلِ فِي طَرِيقِ الْغُرَى، فَصَلَّى عِنْدَهُ رَكَعَتَيْنِ، فَقِيلَ لَهُ: مَا هَذِهِ الصَّلَاةُ؟ قَالَ: هَذَا مَوْضِعُ رَأْسِ جَدِّي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَضَعُوهُ هَاهُنَا (الأُمَالِي، طوسی: ص ۶۸۲ ح ۱۴۵۰، بحار الأنوار: ج ۱۰۰ ص ۴۵۴ ح ۲۸).

۴ / ۱۲ - ۲ کربلا

الأُمَالِي، صدوق (- به نقل از فاطمه دختر امام علی علیه السلام -): یزید - که خدا، لعنتش کند - فرمان داد تا زنان خاندان حسین علیه السلام را با علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام در بازداشتگاهی زندانی کنند که آنان را از گرما و سرما نگاه نمی‌داشت، تا آن جا که صورتشان پوست انداخت و در بیت المقدّس، سنگی را از روی زمین برداشتند، جز آن که زیر آن، خون تازه‌ای یافتند و مردم، آفتاب را بر دیوارهای خود، مانند ملحفه‌های زعفرانی، سرخ‌رنگ دیدند، تا آن که علی بن الحسین علیه السلام همراه زنان، [از شام] بیرون آمد و سر حسین علیه السلام را به کربلا باز گرداند. ۱۰. إِنَّ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمَرَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَحَبَسَنَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَحْبَسٍ لَا يَكُنُّهُمْ مِنْ حَرٍّ وَلَا قَرٍّ، حَتَّى تَقَشَّرَتْ وَجُوهُهُمْ، وَلَمْ يُرْفَعْ بَيْتُ الْمَقْدِسِ حَجَرٌ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا وَجَدَ تَحْتَهُ دَمَ عَيْبُطٍ، وَأَبْصَرَ النَّاسُ الشَّمْسَ عَلَى الْحِيطَانِ حُمْرَاءَ كَأَنَّهَا الْمَلَا حِفُّ الْمُعْصِفَةِ، إِلَى أَنْ خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِالنِّسْوَةِ، وَرَدَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى كَرْبَلَاءَ (الأُمَالِي، صدوق: ص ۲۳۱ ح ۲۴۳، روضه الواعظین: ص ۲۱۲). الملهوف: در باره سر حسین علیه السلام، روایت شده که باز گردانده شد و در کربلا به همراه پیکر شریفش - که دروذهای خدا بر او باد - دفن گردید و عمل فرقه شیعه [در زیارت کربلا] هم مطابق همین دیدگاه مورد اشاره است. ۲۰. أَمَّا رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَوَى أَنَّهُ أُعِيدَ، فَدُفِنَ بِكَرْبَلَاءَ مَعَ جَسَدِهِ الشَّرِيفِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ، وَكَانَ عَمَلُ الطَّائِفَةِ عَلَى هَذَا الْمَعْنَى الْمُشَارِ إِلَيْهِ (الملهوف: ص ۲۲۵، مثير الأحزان: ص ۱۰۷). ترجمه «الفتوح»، مستوفی هروی: آن گاه [یزید]، اسباب سفر علی بن حسین علیه السلام و سایر اهل بیت را تدارک دیده، سرهای شهدا را بدیشان سپرد و نعمان بن بشیر الأنصاری را با سی سوار به همراهی آن طایفه واجب التعظیم، مأمور گردانید. علی بن حسین علیه السلام با خواهران و عَمَّات و سایر اقربا، متوجّه مدینه طیبّه گشته، در بیستم شهر صفر، سر مبارک امیر المؤمنین حسین علیه السلام و سایر شهدا را به ابدان ایشان ملحق ساخته، از آن جا به سر تربت مقدّس جدّ بزرگوار خویش شتافته، رحل اقامت انداخت. ۳۰. هَيَّا [يَزِيدُ] مُعَدَّاتِ السَّفَرِ لِعَلِّي بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ مَعَهُ مِنْ

أَهْلَ الْبَيْتِ، وَسَلَّمَهُمْ رُؤُوسَ الشُّهَدَاءِ، وَأَمَرَ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ الْأَنْصَارِيَّ مَعَ ثَلَاثِينَ فَارِسًا بِمُرافَقَتِهِمْ.

فَتَوَجَّهَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ أَخَوَاتِهِ وَوَعَمَاتِهِ وَأَقْرَبَائِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ الْمُتَوَرِّدَةِ، وَفِي الْعَشِيرِينَ مِنْ شَهْرِ صَفَرٍ أَلْحَقَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ وَرُؤُوسَ سَائِرِ الشُّهَدَاءِ بِأَبْدَانِهِمْ، ثُمَّ تَوَجَّهَ مِنْ هُنَاكَ إِلَى تَرْيُوقِ حَيْدِهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَقَامَ هُنَاكَ (ترجمه «الفتوح» بالفارسيه للمستوفي الهروي: ص ۹۱۶). عجائب المخلوقات: روز اول صفر، عید اُمویان است. در آن روز، سر حسین علیه السلام را به دمشق، وارد کردند و روز بیستم این ماه، سر حسین علیه السلام را به کنار پیکرش باز گرداندند. ۱۰ الیوم الأول منه [أى من صفر] عید بنی اُمیّه، اُدخلت فيه رأس الحسين عليه السلام بدمشق، والعشرون منه رُدَّتْ رأس الحسين عليه السلام إلى جُنتِهِ (عجائب المخلوقات وغرائب الموجودات - طبع بهامش «حياة الحيوان الكبرى» - ج ۱ ص ۱۱۵).

۴ / ۱۲ - ۳ دمشق

أنساب الأشراف (- به نقل از کلبی -) : یزید، سر حسین علیه السلام را به مدینه فرستاد و آن را بر چوبی نصب کردند. سپس به دمشق، باز گردانده شد و آن را در باغچه‌ای دفن کردند. نیز گفته می‌شود که آن را در کاخ سلطنتی دفن کردند و در قبرستان هم گفته‌اند ۲۰ بَعَثَ يَزِيدُ بِرَأْسِهِ [أى رأس الحسين عليه السلام] إِلَى الْمَدِينَةِ، فَنُصِبَ عَلَى خَشْبَةٍ، ثُمَّ رُدَّ إِلَى دِمَشْقَ، فَدُفِنَ فِي حَائِطِ بِهَا، وَيُقَالُ فِي دَارِ الْإِمَارَةِ، وَيُقَالُ فِي الْمَقْبَرَةِ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۹). أنساب الأشراف: سر حسین علیه السلام در بوستانی در دمشق به خاک سپرده شد. حال، یا بوستانِ کاخ [سلطنتی] بوده است و یا بوستانی دیگر. همچنین گروهی گفته‌اند: در کاخ [سلطنتی] به خاک سپرده شد. برایش جایی را کردند و عمیق کردند ۳. دُفِنَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَائِطِ بِدِمَشْقَ، إِمَّا حَائِطُ الْقَصْرِ وَإِمَّا غَيْرُهُ.

وقال قوم: دُفِنَ فِي الْقَصْرِ، حُفِرَ لَهُ وَأَعْمِقَ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۶). ربيع الأبرار: قبر حسین بن علی علیه السلام در کربلاست و سرش در شام در مسجد دمشق، بر سر یک استوانه ۴. قَبْرُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَاءَ، وَرَأْسُهُ بِالشَّامِ فِي مَسْجِدِ دِمَشْقَ عَلَى رَأْسِ أَسْطُوَانَةٍ (ربيع الأبرار: ج ۳ ص ۳۴۹). تاریخ دمشق (- در باره ابو کزب -) : ابو اُمیّه کلاعی حکایت کرد که او (ابو کزب) در زمره تاراج کنندگان خزانه‌های ولید بن یزید در دمشق بود او (ابو کزب) گفت: من میان کسانی بودم که به قصد کشتن ولید بن یزید بن عبد الملك به درون رفتند. نیز من از کسانی بودم که خزانه‌های او را در دمشق، تاراج کردند. به یکی از خزانه‌هایش رفتم و درجی (صندوقچه‌ای) در بالا نهاده شده را دیدم. آن را برداشتم و گفتم: این، برایم کافی است.

سوار اسبم شدم و آن را پیش رویم گذاشتم و از دروازه توما بیرون آمدم و به راست رفتم و [در گوشه‌ای] قفل آن را گشودم. پارچه‌ای ابریشمی دیدم که سری درون آن بود و بر روی کاغذی کوچک، درون آن، نوشته بود: این، سر حسین بن علی است. گفتم: چه کرده‌اید؟! خدایتان نیامزد! و با شمشیرم گودالی کندم و آن را در خاک، پنهان کردم ۲. حَكِيَ عَنْهُ أَبُو أُمِيَّةَ الْكَلَاعِيُّ أَنَّهُ كَانَ فِيمَنْ نَهَبَ خَزَائِنَ الْوَلِيدِ بْنِ يَزِيدَ بِدِمَشْقَ ... قَالَ: كُنْتُ فِي الْقَوْمِ الَّذِينَ دَخَلُوا يُرِيدُونَ قَتْلَ الْوَلِيدِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، قَالَ: وَكُنْتُ فِيمَنْ نَهَبَ خَزَائِنَهُ بِدِمَشْقَ، فَلَدَخَلْتُ إِلَى خِزَانِهِ لَهُمْ، فَرَأَيْتُ فِيهَا سَيْفًا مَرْفُوعًا، فَأَخَذْتُهُ، قُلْتُ: فِي هَذَا غِنَايَ، قَالَ: فَرَكِبْتُ فَرَسِي وَجَعَلْتُهُ بَيْنَ يَدَيَّ، وَخَرَجْتُ مِنْ بَابِ توما، فَعَدَلْتُ عَنْ يَمِينِي، وَفَتَحْتُ قُفْلَهُ، فَإِذَا أَنَا بِحَرِيرَةٍ فِي دَاخِلِهَا رَأْسُ، مَكْتُوبٌ عَلَى بِطَاقَةٍ فِيهَا: هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ.

فَقُلْتُ: مَا لَكُمْ! لَا غَفَرَ اللَّهُ لَكُمْ، فَحَفَرْتُ لَهُ بِسَيْفِي حَتَّى وَارَيْتُهُ (تاریخ دمشق: ج ۶۷ ص ۱۵۹ ح ۸۷۸۴، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۱۶). تاریخ دمشق (- به نقل از حمزه بن یزید -) : پدرم از پدرش نقل کرد که رَیَاۓایش گفته است که سر [حسین علیه السلام]، در اسلحه‌خانه ماند تا سلیمان بن عبد الملك به خلافت رسید و دنبال آن فرستاد و آن را آورد. خشک شده بود و از آن،

استخوانی سفید مانده بود. آن را در دُرَجی (صندوقچه‌ای) نهاد و خوش‌بویش کرد و پارچه‌ای بر آن نهاد و آن را در قبرستان مسلمانان به خاک سپرد.

هنگامی که عمر بن عبد العزیز به خلافت رسید، به دنبال نگهبان اسلحه‌خانه فرستاد که: سر حسین بن علی را برایم بفرست. او به وی نوشت: سلیمان، آن را گرفت و در دُرَجی نهاد و بر آن نماز خواند و به خاکش سپرد.

عمر، این را پسندید؛ ولی هنگامی که سیاه‌جامگان (هوادران بنی عباس) به شام آمدند، از جای سر پرسیدند و نبش قبر کردند و آن را برداشتند؛ و خدا بهتر می‌داند که با آن، چه کردند. ۴. فَحَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ حَدَّثَهُ: أَنَّ رِيًّا حَدَّثَهُ: أَنَّ الرَّأْسَ مَكَثَ فِي خَزَائِنِ السَّلَاحِ حَتَّى وَلِيَ سُلَيْمَانُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ، فَبَعَثَ إِلَيْهِ، فَجَاءَ بِهِ، وَقَدْ قَحَلَ، وَبَقِيَ عَظْمٌ أبيض، فَجَعَلَهُ فِي سَفْطٍ وَطَيَّبَهُ، وَجَعَلَ عَلَيْهِ ثَوْبًا، وَدَفَنَهُ فِي مَقَابِرِ الْمُسْلِمِينَ.

فَلَمَّا وَلِيَ عُمَرُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ بَعَثَ إِلَى الْخَازِنِ - خَازِنِ بَيْتِ السَّلَاحِ - : وَجَّهَ إِلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: إِنَّ سُلَيْمَانَ أَخَذَهُ، وَجَعَلَهُ فِي سَفْطٍ، وَصَلَّى عَلَيْهِ، وَدَفَنَهُ، فَصَحَّ ذَلِكَ عِنْدَهُ، فَلَمَّا دَخَلَتِ الْمُسَوَّدَةُ سَأَلُوا عَنْ مَوْضِعِ الرَّأْسِ، فَتَبَشَّوْهُ وَأَخَذُوهُ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ مَا صُنِعَ بِهِ (تاریخ دمشق: ج ۶۹ ص ۱۶۰، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۷۵).

۱. یکی از دروازه‌های دمشق قدیم، که در ناحیه شمال شرقی شهر، واقع بوده و اکنون نیز موجود است (ر. ک: تاریخ دمشق: ج ۲ ص ۴۰۷). ۲. دایه یزید بن معاویه که زنده ماند و دولت عباسیان را درک کرد (ر. ک: تاریخ دمشق: ج ۶۹ ص ۱۵۹). -----

تهذیب التهذیب (- به نقل از حمزه بن یزید -): زن عاقلی از عاقل‌ترین زن‌ها، به نام ریا را دیدم که دایه یزید بن معاویه بود و می‌گویند صد سال، عمر کرد. او گفت: مردی نزد یزید آمد و گفت: ای حکمران مؤمنان! مرده بده که خدا، تو را بر حسین، چیره کرده و کشته شده و سرش را برایت آورده‌اند و در تشتی نهاده شده است!

یزید به غلام [خود]، فرمان داد آن را بنماید و هنگامی که آن را دید، چهره خود را پوشاند، گویی بویی از آن شنید.

آن سر، در اسلحه‌خانه ماند تا سلیمان، خلیفه شد. او به دنبال سر فرستاد و آن را آوردند. استخوانی از آن، مانده بود. آن را خوش‌بو و کفن و دفن کرد و هنگامی که سیاه‌جامگان [به شام] رسیدند، از جای سر پرسیدند و نبش قبر کردند و آن را برداشتند و خدا بهتر می‌داند که با آن، چه کردند. ۱. رَأَيْتُ امْرَأَةً عَاقِلَةً مِنْ أَعْقَلِ النِّسَاءِ، يُقَالُ لَهَا: رِيَّا، حَاضِمَةٌ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، يُقَالُ: بَلَغَتْ مِنْهُ سِنِيَهُ، قَالَتْ: دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى يَزِيدَ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، أَبْشِرْ فَأَمَكَنَكَ اللَّهُ مِنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قُتِلَ وَجِيءَ بِرَأْسِهِ إِلَيْكَ، وَوُضِعَ فِي طَسْتٍ، فَأَمَرَ الْغُلَامَ، فَكَشَفَهُ، فَحِينَ رَأَاهُ خَمَرَ وَجْهَهُ كَأَنَّهُ يَشُمُّ مِنْهُ رَائِحَةً.

وَأَنَّ الرَّأْسَ مَكَثَ فِي خَزَائِنِ السَّلَاحِ، حَتَّى وَلِيَ سُلَيْمَانُ، فَبَعَثَ فَجِيءَ بِهِ، فَقَدْ بَقِيَ عَظْمًا، فَطَيَّبَهُ، وَكَفَّنَهُ، وَدَفَنَهُ، فَلَمَّا وَصَلَتِ الْمُسَوَّدَةُ سَأَلُوا عَنْ مَوْضِعِ الرَّأْسِ، وَتَبَشَّوْهُ وَأَخَذُوهُ، فَالَّهِ أَعْلَمُ مَا صُنِعَ بِهِ (تهذیب التهذیب: ج ۱ ص ۵۹۴، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۱۹). البداية و النهاية: ابن عساکر، در کتاب تاریخش (تاریخ مدینه دمشق) در شرح حال ریا، دایه یزید بن معاویه، به نقل از وی آورده است: یزید، هنگامی که سر حسین علیه السلام پیش روی وی نهاده شد، به شعر ابن زبیری تمثّل جست که سروده است: کاش پدرانم در بدر، اکنون شاهد بودند و بی‌تابی خزر ج را از ضربه نیزه می‌دیدند! ابن عساکر، در ادامه می‌گوید: سپس آن را سه روز در دمشق، نصب کرد و آن گاه در اسلحه‌خانه نهاد تا آن که به روزگار سلیمان بن عبد الملک، آن را برایش آوردند. استخوانی سفید، از آن مانده بود. [سلیمان] آن را کفن کرد و خوش‌بو نمود و بر آن نماز خواند و در قبرستان مسلمانان به خاک سپرد؛ اما هنگامی که سیاه‌جامگان (یعنی هوادران عباسیان) [به شام] آمدند، نبش قبر کردند و آن را با خود بردند.

ابن عساکر می‌گوید: این زن، پس از دولت امویان هم باقی ماند و از صد سالگی گذشت، و البته خدا، داناتر است! ذکر ابن

عَسَاكِرَ فِي تَارِيخِهِ فِي تَرْجَمَةِ رَبِّا حَاضِرُهُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ: إِنَّ يَزِيدَ حِينَ وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ بَيْنَ يَدَيْهِ، تَمَثَّلَ بِشَعْرِ ابْنِ الزُّبَيْرِ، يَعْنِي قَوْلَهُ: لَيْتَ أَشْيَاخِي يَبْدِرُ شَهْدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلَ قَالَ: ثُمَّ نَصَبَهُ بِدِمَشْقَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، ثُمَّ وَضَعَ فِي خَزَائِنِ السَّلَاحِ، حَتَّى كَانَ زَمَنُ سُليْمَانَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ جَاءَ بِهِ إِلَيْهِ، وَقَدْ بَقِيَ عَظْمًا أبيضَ، فَكَفَّنَهُ وَطَيَّبَهُ وَصَلَّى عَلَيْهِ، وَدَفَنَهُ فِي مَقْبَرَةِ الْمُسْلِمِينَ، فَلَمَّا جَاءَتِ الْمُسَوَّدَةُ - يَعْنِي بَنَى الْعَبَّاسِ - نَبَشُوهُ وَأَخَذُوهُ مَعَهُمْ.

وذكر ابن عساکر: أَنَّ هَذِهِ الْمَرْأَةَ بَقِيَتْ بَعْدَ دَوْلَةِ بَنِي أُمَيَّةَ، وَقَدْ جَاوَزَتِ الْمِئَةَ سَنَةً، فَاللَّهُ أَعْلَمُ (البداية و النهاية: ج ۸ ص ۲۰۴، جواهر المطالب: ج ۲ ص ۲۹۹). الرد على المتعصب العنيد (- به نقل از محمد بن عمر بن صالح -): آنان سر حسین علیه السلام را در یکی از خزانه‌های یزید یافتند. کفنش کردند و آن را در دمشق، نزدیک دروازه فرادیس به خاک سپردند. ۳. اینهم وجدوا رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فِي خَزَائِنِهِ لِيزِيدَ، فَكَفَّنُوهُ، وَدَفَنُوهُ بِدِمَشْقَ عِنْدَ بَابِ الْفَرَادِيسِ (الرد على المتعصب العنيد: ص ۵۰، المنتظم: ج ۵ ص ۳۴۴). الحدائق الوردية: مدت آشکار شدن قیام حسین علیه السلام و رویارویی با آن تا کشته شدن وی، یک ماه و دو روز بود و بدنش در کربلا و سرش در شام به خاک سپرده شد و بر هر یک، جایگاهی برای زیارت، قرار دارد. اُمویان، سر حسین علیه السلام را در خزانه‌شان نهادند و در آن ماند تا به روزگار سلیمان بن عبد الملک، که به بیرون آوردن، کفن کردن و بزرگداشت آن، فرمان داد. ۴. کانت مُدَّةُ ظُهُورِهِ [أَيِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ] عَلَيْهِ السَّلَامُ وَانْتِصَابُهُ لِلْأَمْرِ إِلَى قَتْلِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَهْرًا وَاحِدًا وَيَوْمَيْنِ، وَدُفِنَ جَسَدُهُ فِي كَرْبَلَاءَ وَرَأْسُهُ فِي الشَّامِ، وَعَلَيْهِمَا مَشْهَدَانِ مَزُورَانِ، وَتَرَكَ بَنُو أُمَيَّةَ رَأْسَهُ عَلَيْهِ السَّلَامَ فِي خِزَانَتِهِمْ، فَأَقَامَ فِيهَا إِلَى أَيَّامِ سُليْمَانَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ، فَأَمَرَ بِإِخْرَاجِهِ وَتَكْفِينِهِ وَتَعْظِيمِهِ (الحدائق الوردية: ج ۱ ص ۱۲۸). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: سلیمان بن عبد الملک بن مروان، پیامبر صلی الله علیه و آله را در عالم رؤیا دید که به او نیکی و مهربانی می کند. پس حسن بصری را فرا خواند و ماجرا را گفت و از تعبیر خوابش پرسید. حسن گفت: شاید تو به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله، نیکی ای کرده ای. سلیمان گفت: سر حسین را در خزانه یزید بن معاویه یافتیم. پنج پارچه دیبا بر آن پوشاندم و به همراه گروهی از یارانم بر آن، نماز خواندم و آن را در قبر نهادم. حسن گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله به خاطر این کار، از تو خوشنود شده است.

۱. فرادیس، جایی است در نزدیکی دمشق. دروازه فرادیس، یکی از دروازه‌های دمشق بوده است (معجم البلدان: ج ۴ ص ۲۴۲).
-----مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: سلیمان، به حسن بصری احسان کرد و فرمان داد تا هدایایی به او بدهند. ۱. إِنَّ سُليْمَانَ بْنَ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنَ مَرْوَانَ رَأَى النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي الْمَنَامِ كَأَنَّهُ يَبْرُهُ وَيَلْطِفُهُ، فَدَعَا الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ، وَقَصَّ عَلَيْهِ وَسْأَلَهُ عَنْ تَأْوِيلِهِ، فَقَالَ الْحَسَنُ: لَعَلَّكَ اصْطَنَعْتَ إِلَى أَهْلِهِ مَعْرُوفًا.
فَقَالَ سُليْمَانُ: إِنِّي وَجَدْتُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فِي خَزَائِنِهِ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ، فَكَسَوْتُهُ خَمْسَةً مِنَ الدِّيَابِجِ، وَصَلَّيْتُ عَلَيْهِ فِي جَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِي، وَقَبَّرْتُهُ.

فَقَالَ الْحَسَنُ: إِنَّ النَّبِيَّ رَضِيَ عَنْكَ بِسَبَبِ ذَلِكَ، فَأَحْسَنَ إِلَيَّ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ، وَأَمَرَ لَهُ بِجَوَائِزَ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۷۵؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۶۳). الثقات، ابن حبان: حسین بن علی علیه السلام، مویش را سیاه‌رنگ می کرد و در باره مکان قرار گرفتن سرش اختلاف است. برخی از آنان، چنین ادعا می کنند که سرش بر سر ستونی در مسجد جامع دمشق، سمت راست قبله نصب شده است و من، آن ستون را دیده‌ام. برخی از آنان، ادعا کرده‌اند که سرش را در برج و باروی سوم دیوارهای کنار دروازه فرادیس در دمشق، قرار دادند. برخی نیز ادعا کرده‌اند که سر را در قبر معاویه نهادند؛ زیرا یزید، سر را در قبر پدرش به خاک سپرد و گفت: «پس از مرگش، از او نگهداری می کنم؛ اما بدن حسین علیه السلام در کربلاست. ۲. كَانَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَخْضِبُ بِالسَّوَادِ؛ وَاخْتَلَفَ فِي مَوْضِعِ رَأْسِهِ، فَمِنْهُمْ مَنْ زَعَمَ أَنَّ رَأْسَهُ عَلَى رَأْسِ عَمُودٍ فِي مَسْجِدِ

جامع دمشق عن يمين القبله ، وقد رأيت ذلك العمود ، ومنهم من زعم أن رأسه في البرج الثالث من السور على باب الفراديس بدمشق ، ومنهم من زعم أن رأسه بقبر معاوية ، وذلك أن يزيد دفن رأسه في قبر أبيه ، وقال : أحصته بعد الممات ، فأما جثته فبكرلاء (الثقات ، ابن حبان : ج ۳ ص ۶۹) .

۴ / ۱۲ - ۴ مدینه

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : يزيد ، سر حسين عليه السلام را به سوى عمرو بن سعيد بن عاص فرستاد . او در آن زمان ، کار گزار وی در مدینه بود و گفت : دوست داشتم که آن را برای من نمی فرستاد . مروان گفت : ساکت شو ! سپس سر را گرفت و آن را جلوی خود نهاد و سر بینی اش را گرفت و گفت : به ! چه خوش است خنکای تو در دستانم و سرخی [خون جاری شده بر] گونه هایت ! گویی [گونه هایت] در جامه زعفرانی غنوده اند . به خدا سوگند ، گویی به روزگار عثمان می نگرم و عمرو بن سعيد ، فریاد خانه های هاشمیان را زنان قبیله بنی زیاد ، ناله ای کردند ، به سان ناله زنان ما ، فردای روز آرنب . شعر ، از آن عمرو بن معدی کرب در جنگ میان بنی زبید و بنی حارث بن کعب [، معروف به جنگ آرنب] است [که بنی زبید بر بنی زیاد ، پیروز شدند و انتقام شکست قبلی خود را گرفتند] .

سپس عمرو بن سعيد ، بر منبر رفت و برای مردم ، خطبه خواند و سپس از حسين عليه السلام و کارش یاد کرد و گفت : به خدا سوگند ، دوست داشتم که سرش در پیکرش و روحش در بدنش بود . به ما ناسزا می گفت و ما او را مدح می گفتیم . او از ما می بُرید و ما به او می پیوستیم ، همان گونه که عادت ما و او ، این بود .

ابن ابی حُبیش (از قبیله بنی اسد بن عبد العزی بن قُصی) برخاست و گفت : هان که اگر فاطمه زنده بود ، آنچه می دید ، غمگینش می کرد !

عمرو گفت : ساکت شو ، لال نشوی ! آیا فاطمه با من بستیزد ، در حالی که من با دشمنش جنگیده ام و به خاکش افکنده ام؟ به خدا سوگند ، او (حسین) ، پسر ماست و مادرش ، دختر ما . آری . به خدا سوگند ، اگر فاطمه زنده بود ، کشته شدن حسین ، او را غمگین می کرد ؛ اما آن را که وی را به دفاع از خود کشته است ، سرزنش نمی کرد !

ابن ابی حُبیش گفت : او پسر فاطمه است و فاطمه ، دختر خدیجه دختر خُوَیلِد بن اسد بن عبد العزی است .

آن گاه عمرو بن سعيد ، فرمان داد تا سر حسین عليه السلام را کفن کنند و در بقیع ، نزد قبر مادرش به خاک بسپارند . ۱. بَعَثَ يَزِيدُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ ، وَهُوَ عَامِلٌ لَهُ يَوْمَئِذٍ عَلَى الْمَدِينَةِ ، فَقَالَ عَمْرُو : وَدِدْتُ أَنَّهُ لَمْ يَبْعَثْ بِهِ إِلَيَّ ، فَقَالَ مَرْوَانُ : أَسْكُتْ ، ثُمَّ تَنَاوَلَ الرَّأْسَ ، فَوَضَعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَأَخَذَ بِأَرْنَبَتَيْهِ فَقَالَ : يَا حَبْدَا بَرْدُكَ فِي الْيَدَيْنِ وَلَوْ أَنَّكَ الْأَحْمَرُ فِي الْحَدَّيْنِ كَأَنَّمَا بَاتَا بِمُجَسِّدَيْنِ عَجَّتْ نِسَاءُ بَنِي زِيَادٍ عَجَّةً كَعَجِيجِ نِسْوَتِنَا غَدَاةَ الْأَرْنَبِ وَالشَّعْرُ لِعَمْرٍو بْنِ مَعْدِي كَرَبٍ فِي وَقْعِهِ كَأَنَّتْ بَيْنَ بَنِي زُبَيْدٍ وَبَيْنَ بَنِي الْحَارِثِ بْنِ كَعْبٍ .

ثُمَّ خَرَجَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ إِلَى الْمَنْبَرِ ، فَخَطَبَ النَّاسَ ، ثُمَّ ذَكَرَ حُسَيْنًا وَمَا كَانَ مِنْ أَمْرِهِ ، وَقَالَ : وَاللَّهِ ، لَوَدِدْتُ أَنَّ رَأْسَهُ فِي جَسَدِهِ وَرُوحَهُ فِي بَدَنِهِ يَسُبُّنَا وَنَمْدَحُهُ ، وَيَقْطَعُنَا وَنَصِلُهُ كَعَادَتِنَا وَعَادَتِهِ !

فَقَامَ ابْنُ أَبِي حُبَيْشٍ - أَحَدُ بَنِي أَسَدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزَى بْنِ قُصَيٍّ - فَقَالَ : أَمَا لَوْ كَانَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ حَيَّةً لَأَحْرَزْنَاهَا مَا تَرَى ! فَقَالَ عَمْرُو : أَسْكُتْ لَا سِيكَتَ ، أَتُنَازِعُنِي فَاطِمَةً وَأَنَا مِنْ عَفْرِ ظُبَابِهَا ، وَاللَّهِ ، إِنَّهُ لَابْنُنَا ، وَإِنَّ أُمَّهُ لَابْنَتُنَا ، أَجَلَ وَاللَّهِ ، لَوْ كَانَتْ فَاطِمَةُ حَيَّةً لَأَحْرَزْنَاهَا قَتْلُهُ ، ثُمَّ لَمْ تَلَمْ مَنْ قَتَلَهُ يَدْفَعُ عَنْ نَفْسِهِ ! فَقَالَ ابْنُ أَبِي حُبَيْشٍ : إِنَّهُ ابْنُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ ، وَفَاطِمَةُ بِنْتُ خَدِيجَةَ بِنْتِ خُوَيلِدِ بْنِ أَسَدِ بْنِ عَبْدِ الْعَزَى .

ثُمَّ أَمَرَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَكُفِّنَ وَدُفِنَ بِالْبَقِيعِ عِنْدَ قَبْرِ أُمِّهِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج

۱ ص ۴۹۰، المنتظم: ج ۵ ص ۳۴۴). مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: یزید بن معاویه، هنگامی که سر حسین علیه السلام و خاندانش را نزد او آوردند، آن را به مدینه فرستاد و گروهی از وابستگان بنی هاشم را بر آن گمارد. نیز گروهی از وابستگان آل سفیان را با آنان، همراه کرد و اثاثیه حسین علیه السلام و بازماندگان خاندانش را با آنان روانه ساخت و همه چیز را همراهشان کرد و هیچ نیازی از آنان در مدینه نهد، جز آن که فرمان داد تا برایشان بر آورده کنند. همچنین سر حسین علیه السلام را برای عمرو بن سعید - که آن زمان، کارگزارش در مدینه بود - فرستاد. عمرو گفت: دوست داشتم که آن را برای من نمی فرستاد. سپس عمرو فرمان داد تا سر حسین علیه السلام را کفن کنند و در بقیع، نزد قبر مادرش به خاک بسپارند. ۱۰ إِنَّ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ حِينَ قَدِمَ عَلَيْهِ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِيَالِهِ، بَعَثَ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَأَقْدَمَ عَلَيْهِ عِدَّةٌ مِنْ مَوَالِي بَنِي هَاشِمٍ، وَضَمَّ إِلَيْهِمْ عِدَّةً مِنْ مَوَالِي آلِ أَبِي سُفْيَانَ، ثُمَّ بَعَثَ بِثَقَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمِنْ بَقِيٍّ مِنْ أَهْلِهِ مَعَهُمْ، وَجَهَّزَهُمْ بِكُلِّ شَيْءٍ، وَلَمْ يَدْعَ لَهُمْ حَاجَةً بِالْمَدِينَةِ إِلَّا أَمَرَ لَهُمْ بِهَا، وَبَعَثَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ - وَهُوَ إِذْ ذَاكَ عَامِلُهُ عَلَى الْمَدِينَةِ - .

فَقَالَ عَمْرُو: وَدِدْتُ أَنَّهُ لَمْ يَبْعَثْ بِهِ إِلَيَّ، ثُمَّ أَمَرَ عَمْرُو بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكُفِّنَ وَدُفِنَ فِي الْبَقِيعِ عِنْدَ قَبْرِ أُمِّهِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۷۵). ۲۰ هنگامی که [خبر] شهادت حسین علیه السلام به اهل مدینه رسید، نوحه و ناله بر او فراوان شد و شیون در خانه‌های بنی هاشم، بیشتر بود.

عمرو بن سعید اشدق گفت: شیونی در عوض شیون بر عثمان!

مروان نیز هنگامی که آن را شنید، گفت:

۱. متون پس از این، تنها فرستادن سر به مدینه را ادعا می کنند، نه دفن آن را؛ هر چند اصل فرستادن سر به مدینه نیز بعید و دور از ذهن می نماید؛ زیرا منزلت امام علیه السلام را در مدینه و محترم بودن ایشان نزد ساکنان آن جا را نمی توان نادیده انگاشت.

زنان قبیله بنی زُبَید، ناله‌ای زدند به سان ناله زنان ما در روز اُزیب. أنساب الأشراف: عمرو بن سعید نیز گفت: به خدا سوگند، دوست داشتم که امیر مؤمنان، سر او را برای ما نمی فرستاد. مروان گفت: بد سخنی گفתי! آن را برای من بیاور: به! چه خوش است خنکای تو در دستانم و سرخی [خون جاری بر] گونه‌هایت! عمر بن شُبّه، به نقل از ابو بکر، عیسی بن عبد الله بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب، از پدرش برایمان نقل کرد که: عمرو بن سعید، بر منبر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خون دماغ شد. بَیَّارَ أَسْلَمَى - که [عمرو را از منبر رفتن] نهی می کرد - گفت: امروز، روز خون است.

آن روز، سر حسین علیه السلام را آوردند و نصب کردند و صدای زنان [آل] ابو طالب، بلند شد. مروان گفت: زنان قبیله بنی زُبَید، ناله‌ای زدند به سان ناله زنان ما در روز اُزیب. دوسر، به آنان ضربه‌ای زد که ارکان حکومت را پایدار و استوار ساخت. ابن ابی حُبَیش، میان سخنان عمرو برخاست و گفت: خدا، فاطمه را بیامزد!

عمرو، کمی به سخنرانی‌اش ادامه داد و سپس گفت: شگفتا از این الکن! تو را با فاطمه، چه کار؟

گفت: مادرش خدیجه [دختر خُوَیَلِد بن اسد] است.

مقصودش این بود که او نیز از قبیله بنی اسد بن عبد العُزّی است.

عمرو گفت: آری - به خدا سوگند - و دختر محمد صلی الله علیه و آله است. من [نسب] او را از سوی پدر می گیرم و تو از سوی مادر. به خدا سوگند، دوست داشتم که فرمان‌روای مؤمنان (یزید)، سر را از من دور می کرد و آن را به سوی من نمی فرستاد. به خدا سوگند، دوست داشتم که سر حسین، بر

۱. دوسیر، نام جنگجویترین گروه از تکاوران نعمان بن مُنذر (پادشاه حیره) بوده که نزد همگان، شهره بوده‌اند. در عربی، به شیر شَرزه و سرسخت، دوسر می‌گویند (ر. ک: تاج العروس: ج ۶ ص ۴۰۲ ماده «دسر»).

گردنش و روحش در کالبدش بود ۱. لَمَّا بَلَغَ أَهْلَ الْمَدِينَةِ مَقْتُلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، كَثُرَ التَّوَائِحُ وَالصَّوَارِخُ عَلَيْهِ، وَاشْتَدَّتِ الْوَاعِيَةُ فِي دُورِ بَنِي هَاشِمٍ، فَقَالَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ الْأَشْدَقُ: وَاعِيَةُ بِوَاعِيَةِ عُثْمَانَ، وَقَالَ مَرْوَانُ حِينَ سَمِعَ ذَلِكَ: عَجَّتْ نِسَاءُ بَنِي زُبَيْدٍ عَجَّةً كَعَجِيجِ نِسْوَتِنَا غَدَاةَ الْأَزِيبِ وَقَالَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ: وَدَدْتُ - وَاللَّهِ - أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَبْعَثْ إِلَيْنَا بِرَأْسِهِ. فَقَالَ مَرْوَانُ: بِئْسَ مَا قُلْتَ هَاتِهِ: يَا حَبْذَا بَرْدُكَ فِي الْيَدَيْنِ وَلَوْ نُكَتَ الْأَحْمَرُ فِي الْخَدَيْنِ وَحَدَّثْنَا عَمْرُ بْنُ شَبَّهٍ، حَدَّثَنِي أَبُو بَكْرٍ عَيْسَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ عُمَرَ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، عَنْ أَبِيهِ: رَعَفَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ عَلَى مِثْرِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ بَيَّارُ الْأَسْلَمِيِّ - وَكَانَ زَاجِرًا - : إِنَّهُ لَيَوْمَ دَمٍ، قَالَ: فَجَاءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ، فَخُصِبَ، فَصَيَّرَ نِسَاءُ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ مَرْوَانُ: عَجَّتْ نِسَاءُ بَنِي زُبَيْدٍ عَجَّةً كَعَجِيجِ نِسْوَتِنَا غَدَاةَ الْأَزِيبِ ضَرَبَتْ دَوْسِرٌ فِيهِمْ ضَرْبَةً أَثْبَتَتْ أَرْكَانَ مُلْكِكَ فَاسْتَقَرَّ وَقَامَ ابْنُ أَبِي حُبَيْشٍ وَعَمْرُو يَخْطُبُ، فَقَالَ: رَحِمَ اللَّهُ فَاطِمَةَ، فَمَضَى فِي خُطْبَتِهِ شَيْئًا، ثُمَّ قَالَ: وَاعْجَبًا لِهَذَا الْأَلْعُ، وَمَا أَنْتَ وَفَاطِمَةُ؟ قَالَ: أُمُّهَا خَدِيجَةُ، يُرِيدُ أَنَّهَا مِنْ بَنِي أَسَدٍ بْنِ عَبْدِ الْعَزَى. قَالَ: نَعَمْ وَاللَّهِ، وَابْنُهُ مُحَمَّدٌ، أَخَذْتُهَا يَمِينًا، وَأَخَذْتُهَا شِمَالًا، وَدَدْتُ - وَاللَّهِ - أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ كَانَ نَحْيَاهُ عَنِّي، وَلَمْ يُرْسِلْ بِهِ إِلَيَّ، وَوَدَدْتُ - وَاللَّهِ - أَنَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ كَانَ عَلَى عُنُقِي، وَرَوْحُهُ كَانَتْ فِي جَسَدِهِ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۷). دوسیر، چنان ضربه‌ای زد که میخ حکومت را محکم کوید و استوار کرد. به! چه خوش است خُنکای تو در دستانم و سرخی [خون جاری شده بر] گونه‌هایت! گویی در جامه زعفرانی غنوده‌اند! ای حسین! انتقامم را از تو گرفتم و دلم خُنک شد! ۲! ضَرَبَتْ دَوْسِرٌ فِيهِمْ ضَرْبَةً أَثْبَتَتْ أَوْتَادَ حُكْمٍ فَاسْتَقَرَّ يَا حَبْذَا بَرْدُكَ فِي الْيَدَيْنِ وَلَوْ نُكَتَ الْأَحْمَرُ فِي الْخَدَيْنِ كَأَنَّهُ بَاتَ بِمُجَسَّدَيْنِ شَفِيتَ مِنْكَ النَّفْسَ يَا حُسَيْنُ (مثير الأحزان: ص ۹۵، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۲۴). شرح الأخبار: هنگامی که یزید ملعون، فرمان داد تا سر امام حسین علیه السلام را در شهرها بچرخانند، آن را به مدینه آوردند و در آن زمان، عمرو بن سعید اشدق، کارگزار یزید در آن جا بود. او فریاد و ضجه زنان را شنید و گفت: این، صدای چیست؟ گفته شد: زنان بنی هاشم می‌گیرند؛ چون سر حسین را دیده‌اند. مروان بن حکم، نزد عمرو بود. مروان ملعون، به این شعر، تمثیل جست: زنان قبیله بنی زُبَید، ناله‌ای زدند به سانِ ناله زنان ما در جنگ اَزِيب. [

هر کس دنده‌ای را بشکند، پهلویش خُرد می‌شود. و کینه اُمویان، [نه از خون عثمان، بلکه] از خون‌های روزگار جاهلی بود که از خاندان و خانواده پیامبر صلی الله علیه و آله می‌ستاندند. هنگامی که مروان ملعون، این را گفت، عمرو بن سعید (کارگزار آن روزگار مدینه) گفت: به خدا، دوست داشتم که فرمان‌روای مؤمنان (یزید)، سر حسین را برای ما نمی‌فرستاد. مروان به او گفت: ساکت شو، بی‌مادر! بگو، همان گونه که پیشینیان گفتند: بر سر شَرِیز، چنان ضربه‌ای زدند که ستون‌های سلطنت را پراکند و ناپیدا کرد ۱. آن گاه، سر حسین علیه السلام را برای عمرو بن سعید آوردند. او روی گرداند و آن را گران و سخت شمرد؛ اما مروان ملعون، به آورنده سر گفت: آن را بده.

او آن را به مروان داد و وی، آن را در دستش گرفت و گفت: به! چه خوش است خُنکای تو در دستانم و سرخی [خون جاری بر] گونه‌هایت! ۲! لَمَّا أَمَرَ اللَّعِينُ بَانَ يُطَافَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْبُلْدَانِ أُتِيَ بِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَعَامِلُهُ عَلَيْهَا يَوْمَئِذٍ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ الْأَشْدَقُ، فَسَمِعَ صِيَاحَ النِّسَاءِ، فَقَالَ: مَا هَذَا؟ قِيلَ: نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ يَكِينَنَّ لَمَّا رَأَيْنَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَ عِنْدَهُ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ، فَقَالَ مَرْوَانُ اللَّعِينُ مَثْمَلًا: عَجَّتْ نِسَاءُ بَنِي زِيَادٍ عَجَّةً كَعَجِيجِ نِسْوَتِنَا غَدَاةَ الْأَزِيبِ لَمَّا أَتَاهُ نَعْيُهُ ذِيَنَهُ مَنْ كَسَرَ ضِلْعًا كَسَرَ جَنْبَهُ وَلَكِنْ دُحُولُ بَنِي أُمَيَّةٍ بِدِمَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ الَّتِي طَلَبُوا بِهَا رَسُولَ اللَّهِ فِي عَتَرَتِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ. وَلَمَّا قَالَ ذَلِكَ مَرْوَانُ اللَّعِينُ، قَالَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدٍ - عَامِلُ الْمَدِينَةِ يَوْمَئِذٍ - : لَوَدَدْتُ - وَاللَّهِ - أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ لَمْ يَكُنْ يَبْعَثُ إِلَيْنَا بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ. فَقَالَ لَهُ مَرْوَانُ: أُسْكُتَ لَا أُمَّ لَكَ،

وَقُلْ كَمَا قَالَ الْأَوَّلُ : ضَرَبُوا رَأْسَ شَرِيذِ ضَرْبَةٍ اشْتَتْ أَوْتَادَ مُلْكٍ فَاسْتَرْتُمْ أَيْ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ ، فَأَعْرَضَ بَوَجهِهِ عَنْهُ ، وَاسْتَعْظَمَ أَمْرَهُ . فَقَالَ مِرْوَانُ اللَّعِينُ لِحَامِلِ الرَّأْسِ : هَاتِهِ ، فَمَدَفَعَهُ إِلَيْهِ ، فَأَخَذَهُ بِيَدِهِ ، وَقَالَ : يَا حَبْذَا بَرْدُكَ فِي الْيَدَيْنِ وَلَوْ نَكَّ الْأَحْمَرُ فِي الْحَدَّيْنِ (شرح الأخبار : ج ۳ ص ۱۵۹ ح ۱۰۸۹) .

۱.ظاهراً این شعر ، تصحیف شده و متن صحیح آن ، این است : «دوسر ، چنان ضربه‌ای زد ...» .
به! چه خوش است خنکای تو در دستانم و سرخی [خون] جاری‌شده بر گونه‌هایت ! گویی شب را در مسجد ، به سر برده‌ای! سپس سر را به سوی قبر پیامبر صلی الله علیه و آله انداخت و گفت : ای محمد ! روزی در برابر روز بدر .
این سخن ، برگرفته از شعری است که یزید بن معاویه ، در روز رسیدن سر به دست او ، به آن تمثیل جست و آن ، همان شعر ابن زبیر است ...

من (ابن ابی الحدید) می‌گویم : استاد ما ، ابو جعفر ، این گونه گفته است و درست ، این است که مروان ، آن روزگار ، فرماندار مدینه نبوده است ؛ بلکه فرماندار مدینه ، عمرو بن سعید بن عاص بوده است و سر به سوی او برده نشد ؛ بلکه عبید الله بن زیاد ، در نامه‌ای ، بشارت کشته شدن حسین علیه السلام را برای او (عمرو) فرستاد و او ، نامه را بر بالای منبر خواند . نیز رجز یاد شده را خواند

۱.ظاهراً «مَسْجِدَيْنِ» - که در متن عربی آمده است - تصحیف «مَجْسَدَيْنِ» است ، و این کلمه ، چنان که در نقل‌های پیشین اشاره شد ، به معنای جایی یا لباسی است که به رنگی مانند زعفران ، آغشته شده باشد . بر این اساس ، معنای این مصرع ، چنین می‌شود ؛ «گویی شب را در جامه‌های زعفرانی به سر برده‌ای!» .

و با اشاره به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله گفت : روزی در برابر روز بدر !
گروهی از انصار ، این سخن را بر او زشت شمردند . ۱. یا حَبْذَا بَرْدُكَ فِي الْيَدَيْنِ وَحُمْرَةٌ تَجْرِي عَلَى الْحَدَّيْنِ كَأَنَّمَا بَتَّ بِمَسْجِدَيْنِ ثُمَّ رَمَى بِالرَّأْسِ نَحْوَ قَبْرِ النَّبِيِّ ، وَقَالَ : يَا مُحَمَّدُ ، يَوْمَ يَبُورُ بَدْرٍ . وَهَذَا الْقَوْلُ مُشْتَقٌّ مِنَ الشَّعْرِ الَّذِي تَمَثَّلَ بِهِ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ ، وَهُوَ شِعْرُ ابْنِ الزَّبْعَرِيِّ يَوْمَ وَصَلَ الرَّأْسَ إِلَيْهِ ...

قُلْتُ : هَكَذَا قَالَ شَيْخُنَا أَبُو جَعْفَرٍ ، وَالصَّحِيحُ أَنَّ مِرْوَانَ لَمْ يَكُنْ أَمِيرَ الْمَدِينَةِ يَوْمَئِذٍ ، بَلْ كَانَ أَمِيرَهَا عَمْرُو بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ ، وَلَمْ يُحْمَلْ إِلَيْهِ الرَّأْسُ ، وَإِنَّمَا كَتَبَ إِلَيْهِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ يُبَشِّرُهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَرَأَ كِتَابَهُ عَلَى الْمُبْتَرِ ، وَأَنْشَدَ الرَّجَزَ الْمَذْكُورَ ، وَأَوْمَأَ إِلَى الْقَبْرِ قَائِلًا : يَوْمَ يَبُورُ بَدْرٍ ، فَأَنْكَرَ عَلَيْهِ قَوْلُهُ قَوْمٌ مِنَ الْأَنْصَارِ (شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید : ج ۴ ص ۷۱) .

۱.عَسْقَلَانَ ، شهری در شام و جزو فلسطین است که در ساحل دریا ، میان غزه و بیت جبرین واقع است (معجم البلدان : ج ۴ ص ۱۲۲. نیز ، ر . ک : نقشه شماره ۵ در پایان همین جلد) .

۴ / ۱۲ - ۵ مصر

معجم البلدان : در قاهره ، مزاری است که سر حسین بن علی علیه السلام در آن قرار دارد و از عَسْقَلَانَ ، ۲.هنگامی که فرنگیان ، آن را تصرف کردند ، به آن جا منتقل شد و آن ، زیارتگاهی در پشت کاخ سلطنتی است . ۳.بِقَاهِرَةِ مَشْهُدٌ بِهِ رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، نُقِلَ إِلَيْهَا مِنْ عَسْقَلَانَ لَمَّا أَخَذَ الْفَرَنْجُ عَسْقَلَانَ ، وَهُوَ خَلْفَ دَارِ الْمَمْلُوكَةِ يُزَارُّ (معجم البلدان : ج ۵ ص ۱۴۲) .

الأحزان: گروهی از مصریان برایم گفتند که جایگاه دفن سر [- حسین علیه السلام]، نزد آنان است و آن را «مشهد الکرم» (مزار مرد بزرگوار) می‌نامند و طلایی فراوان بر آن قرار دارد و در موسم‌های گوناگون، [مردم]، آهنگ آن جا و زیارتش می‌کنند و ادعا دارند که سر [- حسین علیه السلام] در آن جا به خاک سپرده شده است. ۴. حَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ أَنَّ مَشْهَدَ الرَّأْسِ عِنْدَهُمْ يُسَمَّوْنَهُ «مَشْهَدَ الْكَرِيمِ»، عَلَيْهِ مِنَ الذَّهَبِ شَيْءٌ كَثِيرٌ، يَقْصِدُونَهُ فِي الْمَوَاسِمِ وَيَزُورُونَهُ، وَيَزْعُمُونَ أَنَّهُ مَدْفُونٌ هُنَاكَ (مثیر الأحزان: ص ۱۰۷، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۴۴). سیره الأئمة الاثني عشر: از جمله کسانی که دفن سر [حسین علیه السلام] را در دمشق محتمل‌تر می‌دانند، ابن ابی دینار بلاذری در تاریخش و نیز واقدی است. از این عده، برخی می‌گویند که آن سر، در دروازه فرادیس، مدفون است و برخی بر این باورند که یزید بن معاویه، آن را در قبر پدرش به خاک سپرده است. برخی هم ادعا دارند که در مسجد [اموی] دفن شده است. در دیوار گرد شهر هم گفته شده است. اما پس از این، به وسیله فاطمیان، از دمشق، به عسقلان، منتقل شده و تا قرن پنجم هجری در آن جا مانده است. از باورمندان به این نظر، عثمان مِدُوح در کتابش: العدل الشاهد فی تحقیق المَشَاهِد است که در آن، پس از یادکرد این مراحل، گفته است: دلیل این مطلب، آن است که یکی از عالمان، جایی قدیمی را، نزدیک دروازه فرادیس، در نظر گرفت و به انهدام آن پرداخت تا محلی برای نگهداری کتاب بسازد، که به سقف کوچکی در دیوار بر خورد که آن را با سنگی بزرگ، مسدود کرده و نوشته‌ای بر آن، نقش کرده بودند که آنچه از آن فهمیدند، این بود که آن، جایگاه سر حسین علیه السلام نوه پیامبر صلی الله علیه و آله است. مطلب را به حکمران شام رساندند. او رفت و خود، آن را دید و به آنان فرمان داد که در آن جا هیچ کاری نکنند. سپس موضوع را به سلطان عبد المجیدخان، پسر سلطان محمودخان [عثمانی]، گزارش داد و او فرمان داد تا آن سنگ را در حضور همه عالمان، امیران و افراد سرشناس، بردارند. آن جا را [در حضور همه] شکافتند. سوراخی را دیدند که چیزی در آن نبود. پس از آن که حاضران، آن جا را دیدند، فرمان داد تا آن جا را همان گونه که پیش از آن بود، مسدود کنند. او ماجرا را به اطلاع سلطان عبد المجید رساند و او هم فرمان داد تا حلقه سیمینی برای دور سنگ بسازند. مؤلف (عثمان مِدُوح)، ادامه داده و گفته است: من، وزن آن نقره را می‌دانستم و گمان می‌کنم که هفت هزار درهم بود. او به این موضوع پرداخته که این نشانه، دلالت بر مدفون بودن سر در دمشق دارد و پس از آن و حدود صد سال بعد، مزار عسقلان، پدیدار شد و از عسقلان، به وسیله فرمان‌روای صالح، طلائع، ادر نیمه قرن ششم [هجری] به قاهره منتقل شد. ۲. مِمَّنْ رَجَحَ دَفْنَهُ فِي دِمَشْقَ ابْنُ أَبِي الدِّينَارِ الْبَلَاذُرِيُّ فِي تَارِيخِهِ، وَالْوَاقِدِيُّ أَيْضاً، وَهُؤُلَاءِ بَيْنَ مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّهُ مَدْفُونٌ بِبَابِ الْفَرَادِيسِ، وَبَيْنَ مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ دَفَنَهُ فِي قَبْرِ أَبِيهِ، وَبَيْنَ مَنْ ذَهَبَ إِلَى أَنَّهُ دُفِنَ فِي الْمَسْجِدِ، وَقِيلَ فِي سُورِ الْبَلَدِ، وَبَعْدَ ذَلِكَ نُقِلَ مِنْ دِمَشْقَ إِلَى عَسْقَلَانَ بِوَاسِطَةِ الْفَاطِمِيِّينَ، وَبَقِيَ بِهَا إِلَى الْقَرْنِ الْخَامِسِ الْهِجْرِيِّ. وَمِمَّنْ ذَهَبَ إِلَى ذَلِكَ عُثْمَانُ مِدُوحٌ فِي كِتَابِهِ «الْعِدْلُ الشَّاهِدُ فِي تَحْقِيقِ الْمَشَاهِدِ»، فَقَدْ قَالَ فِي كِتَابِهِ - بَعْدَ أَنْ عَرَّضَ هَذِهِ الْمَرِاجِلَ - : وَالذَّلِيلُ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ بَعْضَ الْعُلَمَاءِ عَمِدَ إِلَى مَكَانٍ قَدِيمٍ قَرِيبٍ مِنْ بَابِ الْفَرَادِيسِ، وَشَرَعَ فِي هِدْمِهِ؛ لِيَجْعَلَ خِزَانَةً لِحِفْظِ الْكُتُبِ، فَعَثَرَ عَلَى طَاقٍ فِي الْجِدَارِ مُحَكَّمٍ السَّدِّ بِحَجَرٍ كَبِيرٍ، مَكْتُوبٌ عَلَيْهِ بِالنَّقْشِ فِي الْحَجَرِ، مَا فَهَمُوا مِنْهُ أَنَّ هَذَا مَشْهَدُ رَأْسِ الْحُسَيْنِ السَّبِطِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَفَعُوا ذَلِكَ إِلَى وَالِي الشَّامِ، فَذَهَبَ وَرَأَى ذَلِكَ بِنَفْسِهِ، وَأَمَرَهُمْ أَنْ لَا يُحْدِثُوا فِي الْمَكَانِ شَيْئاً، ثُمَّ رَفَعَ الْأَمْرَ إِلَى السُّلْطَانِ عَبْدِ الْمَجِيدِ خَانَ بْنِ السُّلْطَانِ مُحَمَّدٍ خَانَ، فَأَمَرَ بِكَشْفِ ذَلِكَ الْمَكَانِ بِحُضُورِ جُمْهُورٍ مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالْأَمْرَاءِ وَوُجُوهِ النَّاسِ، وَكَشَفُوا الْحَجَرَ الَّذِي عَلَيْهِ الْكِتَابَةُ، فَوَجَدُوا فَجْوةً خَالِيَةً لَيْسَ فِيهَا شَيْءٌ، وَبَعْدَ أَنْ رَأَوْا الْحَاضِرِينَ أَمَرَ بِسَدِّهَا كَمَا كَانَتْ، وَرَفَعَ ذَلِكَ إِلَى السُّلْطَانِ عَبْدِ الْمَجِيدِ، فَأَمَرَ بِصُنْعِ طَوْقٍ مِنَ الْفِضَّةِ حَوْلَ الْحَجَرِ. وَمَضَى الْمُؤَلِّفُ يَقُولُ: وَكُنْتُ أَعْلَمُ مِقْدَارَ وَزْنِهِ، وَأُظْنُّهُ سَبْعَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ، وَاسْتَطَرَدَّ يَقُولُ: إِنَّ هَذِهِ الْأَمَارَةَ تَدُلُّ عَلَى أَنَّ هَذَا الرَّأْسَ دُفِنَ بِدِمَشْقَ، وَبَعْدَهَا بِحَوْصِ مِئَةِ عَامٍ ظَهَرَ مَشْهَدُ عَسْقَلَانَ، وَانْتَقَلَ مِنْ عَسْقَلَانَ إِلَى الْقَاهِرَةِ بِوَاسِطَةِ الْمَلِكِ الصَّالِحِ طَلَّاحٍ فِي نِصْفِ الْقَرْنِ السَّادِسِ (سیره الأئمة الاثني عشر: ج ۲ ص ۸۱).

۱. طلائع بن زُرَّیک (م ۵۵۶ ق)، معروف به «الملک الصالح»، وزیر امامی مذهب فاطمیان مصر بود (الأعلام، زرکلی: ج ۲ ص ۴۴۹).

لواعج الأشجان: مورخان متعددی حکایت کرده‌اند که خلیفه علوی مصر، [کسی را] به عسقلان (شهری میان مصر و شام که اکنون ویران شده است) فرستاد و سری را که مدعی بود سر حسین علیه السلام است، بیرون آورد و به مصر (قاهره) برد و در جایی که الآن مزاری معروف است، به خاک سپرد. آن جا اکنون، زیارتگاهی است که آن را گرامی می‌دارند و به زیارتش می‌روند و کنارش، مسجدی بزرگ است که آن را در سال ۱۳۲۱ هجری دیده‌ام. مصریان، زن و مرد، گروه گروه به زیارتش می‌روند و در آن جا، دعا و گریه و زاری می‌کنند و تردیدی در برداشتن آن سر از عسقلان به وسیله علویان و دفن آن در مصر نیست؛ اما این که آن، سر حسین علیه السلام بوده باشد، جای تردید است. ۱. حکی غیر واحدٍ مِنَ الْمُؤَرِّخِينَ أَنَّ الْخَلِيفَةَ الْعَلَوِيَّ بِمِصْرَ أَرْسَلَ إِلَى عَسْقَلَانَ - وَهِيَ مَدِينَةٌ كَانَتْ بَيْنَ مِصْرَ وَالشَّامِ، وَالْآنَ هِيَ خَرَابٌ - فَاسْتَخْرَجَ رَأْسًا زَعَمَ أَنَّهُ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَجِئَ بِهِ إِلَى مِصْرَ، فَدَفَنَ فِيهَا فِي الْمَشْهَدِ الْمَعْرُوفِ الْآنَ، وَهُوَ مَشْهَدٌ مُعَظَّمٌ يُزَارُّ، وَإِلَى جَانِبِهِ مَسْجِدٌ عَظِيمٌ رَأَيْتُهُ فِي سَنَةِ إِحْدَى وَعِشْرِينَ بَعْدَ الثَّلَاثِمِئَةِ وَأَلْفٍ، وَالْمِصْرِيُّونَ يَتَوَافَدُونَ إِلَى زِيَارَتِهِ أَفْوَاجًا رِجَالًا وَنِسَاءً، وَيَدْعُونَ وَيَتَضَرَّعُونَ عِنْدَهُ. وَأَخَذَ الْعَلَوِيُّ لِدَلِكِ الرَّأْسِ مِنَ عَسْقَلَانَ وَدَفَنَهُ بِمِصْرَ كَأَنَّهُ لَا رَيْبَ فِيهِ، لَكِنَّ الشَّأْنَ فِي كَوْنِهِ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (لواعج الأشجان: ص ۱۹۱). البداية و النهاية: فاطمیان - که پیش از سال ۴۰۰ تا پس از سال ۶۶۰ [هجری]، سرزمین مصر را در اختیار داشتند -، ادعا کردند که سر حسین علیه السلام به سرزمین مصر رسیده و آنها آن را در آن جا به خاک سپرده‌اند و مزار مشهور کنونی در مصر را بر آن، بنا کرده‌اند؛ بنایی که پس از سال ۵۰۰ هجری، «تاج الحسین» نامیده شده است. عالمان بزرگ متعددی به بی‌اصل بودن این مطلب، تصریح کرده‌اند و مقصود فاطمیان از این کار، ترویج نسب شریف ادعایی‌شان [در انتساب خویش به علی علیه السلام] بوده که در آن، دروغگو و خیانتکار بودند. قاضی باقلانی و عالمان بزرگ دیگر در روزگار حکومت ایشان در حدود سال ۴۰۰ هجری، به این مطلب، تصریح کرده‌اند، همان گونه که ما همه آن را در جای خود، بررسی می‌کنیم، إن شاء الله تعالی! می‌گویم: بیشتر مردم، مانند همیشه، این ادعا را پذیرفته‌اند و آن را بازگو می‌کنند که فاطمیان، سری را آوردند و آن را در جای مسجد کنونی یاد شده، نهادند و گفتند: «این، سر حسین علیه السلام است». این خبر، در میان مردم، پخش شد و آنان به آن، عقیده یافتند، و البته خدا، داناتر است! ۲. ادَّعَتِ الطَّائِفَةُ الْمُسَمَّوْنَ بِالْفَاطِمِيِّينَ - الَّذِينَ مَلَكَوا الدِّيَارَ الْمِصْرِيَّةَ قَبْلَ سَنَةِ أَرْبَعِمِئَةٍ إِلَى مَا بَعْدَ سَنَةِ سِتِّينَ وَسِتِّمِئَةٍ - أَنَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصَلَ إِلَى الدِّيَارِ الْمِصْرِيَّةِ، وَدَفَنُوهُ بِهَا، وَبَنَوْا عَلَيْهِ الْمَشْهَدَ الْمَشْهُورَ بِهِ بِمِصْرَ، الَّذِي يُقَالُ لَهُ تَاجُ الْحُسَيْنِ، بَعْدَ سَنَةِ خَمْسِمِئَةٍ. وَقَدْ نَصَّ غَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أُمَّةٍ أَهْلِ الْعِلْمِ عَلَى أَنَّهُ لَا أَصْلَ لِدَلِكِ، وَإِنَّمَا أَرَادُوا أَنْ يُرَوِّجُوا بِدَلِكِ بَطْلَانَ مَا ادَّعَوْهُ مِنَ النَّسَبِ الشَّرِيفِ، وَهُمْ فِي ذَلِكَ كَذِبٌ خَوَنٌ، وَقَدْ نَصَّ عَلَى ذَلِكَ الْقَاضِي الْبَاقِلَانِيُّ وَغَيْرُ وَاحِدٍ مِنْ أُمَّةٍ الْعُلَمَاءِ فِي دَوْلَتِهِمْ فِي حُدُودِ سَنَةِ أَرْبَعِمِئَةٍ، كَمَا سَيَبَيِّنُ ذَلِكَ كُلُّهُ إِذَا انْتَهَيْنَا إِلَيْهِ فِي مَوَاضِعِهِ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى. قُلْتُ: وَالنَّاسُ أَكْثَرُهُمْ يُرَوِّجُ عَلَيْهِمْ مِثْلَ هَذَا، فَإِنَّهُمْ جَاؤُوا بِرَأْسٍ، فَوَضَعُوهُ فِي مَكَانِ هَذَا الْمَسْجِدِ الْمَذْكُورِ، وَقَالُوا: هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَرَأَجَ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ، وَاعْتَقَدُوا ذَلِكَ، وَاللَّهِ أَعْلَمُ (البداية و النهاية: ج ۸ ص ۲۰۴).

۱. گفتنی است که یکی از نخستین واکنش‌های عباسیان به ظهور حکومت فاطمی در مصر، انکار نسب فاطمیان بود و فقیهان و مورخان نزدیک به عباسیان (همچون ابن کثیر، مؤلف البداية و النهاية)، به اختیار یا به اجبار، و از روی تحقیق یا بدون تحقیق، به ترویج این دیدگاه می‌پرداختند.

سخنی در باره محل دفن سر مقدس سید الشهداء علیه السلام و سرهای دیگر شهیدان

اشاره

همان گونه که ملاحظه شد، گزارش‌های مربوط به محل دفن سر مقدس سید الشهداء علیه السلام، به پنج دسته تقسیم می‌شوند: دسته اول، آنچه دلالت دارد که سر امام علیه السلام در کنار قبر پدرش امیر مؤمنان علیه السلام دفن شده است. بیشتر منابع معتبر روایی (مانند: الکافی، تهذیب الأحکام و کامل الزیارات)، در این دسته قرار دارند. ۱.

هر چند برخی از این گزارش‌ها را می‌توان توجیه کرد که مقصود، جایگاه گذاشتن سر مقدس آن امام است، ۲. ظاهراً دلالت مجموع آنها بر این که سر مقدس امام علیه السلام در کنار مرقد پدر بزرگوارش دفن شده، غیر قابل تردید است. از این رو، علامه مجلسی با اشاره به این گزارش‌ها می‌گوید:

بدان که از گزارش‌های گذشته، به دست می‌آید که سر امام حسین - که درودهای خدا بر او و دودمانش باد - و بدن‌های آدم و نوح و هود و صالح - که درودهای خدا بر آنان باد - در کنار امام علی - که درودهای خدا بر او باد - دفن هستند. بنا بر این، شایسته است که بعد از زیارت امام علی علیه السلام، همه آنها زیارت شوند. ۳.

دسته دوم، گزارش‌هایی که حاکی‌اند که سر سید الشهداء علیه السلام به کربلا برگردانده و به جسد ایشان، ملحق شده است. ۴. گفتنی است حدیثی از اهل بیت علیهم السلام که بر این معنا دلالت داشته باشد، یافت نشد؛ لیکن گزارش صدوق در الأمالی و بیرونی در الآثار الباقیه و مستوفی هروی در ترجمه الفتوح و زکریای قزوینی در عجائب المخلوقات، این نکته را می‌رساند. ۵. همچنین سید ابن طاووس می‌گوید:

در باره سر حسین علیه السلام، روایت شده که [به کربلا] باز گردانده شد و در کنار بدن شریفش

۱. ر. ک: ص ۳۹۷ (نجف، کنار قبر امیر مؤمنان علیه السلام). ۲. در باره مکان‌های موسوم به «رأس الحسین علیه السلام» و «مقام رأس الحسین علیه السلام»، ر. ک: ص ۵۰۴ (فصل هفتم / توضیحی در باره مسیر کاروان اسیران کربلا از کوفه به شام و از شام تا مدینه). ۳. بحار الأنوار: ج ۱۰۰ ص ۲۵۱. ۴. ر. ک: ص ۴۰۲ (کربلا). ۵. ر. ک: ص ۴۰۲ (کربلا). و ص ۵۹۵ (عبور خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از کربلا).

- که درودهای خدا بر او باد - دفن گردید و عمل شیعیان هم ناظر به همین نکته است. ۱. گفتنی است که آنچه سید ابن طاووس به شیعیان نسبت داده، از اهل سنت، مثل: قُرطبی و مناوی ۳ نیز نقل شده است؛ ۴ همچنین علامه مجلسی می‌گوید:

مشهور در میان علمای شیعه، این است که سر امام حسین علیه السلام با بدنش دفن شده و امام زین العابدین علیه السلام آن را به کنار جسد، برگردانده است. اخبار فراوانی هم نقل شده که سر مبارک، در کنار قبر امیر مؤمنان علیه السلام دفن شده است. ۵. سید مرتضی قدس سره نیز در پاسخ این سؤال که: «آنچه روایت شده که سر امام حسین علیه السلام را به شام بردند، صحیح است یا نه؟»، می‌گوید:

همه راویان و واقعه‌نگاران طف، آن را روایت کرده‌اند و بر آن، اتفاق نظر دارند. نیز روایت شده که سر مبارک امام علیه السلام، پس از برده شدن به شام، برگردانده شد و با جسد شریفش در کربلا، دفن گردید. اگر کسی به خاطر شناع و زشتی بیش از حد بردن سر بُریده امام علیه السلام به شام، از این که اجازه چنین کاری از سوی خداوند داده شده، شگفت‌زده شود، باید گفت:

بردن سر بُریده به شام، شنیع‌تر و زشت‌تر از کُشتن امام علیه السلام نیست و خداوند، اجازه کشته شدن ایشان و [حتی] امیر مؤمنان علیه السلام را نیز داده است. ۶.

دسته سوم، گزارش‌هایی که دلالت دارند که سر مقدّس سید الشهداء علیه السلام در دمشق، دفن شده است. ۷.

دسته چهارم، گزارش‌هایی که دلالت دارند که سر مقدّس امام علیه السلام در مدینه و در قبرستان بقیع، دفن شده است. ۸.

۱. ر.ک: ص ۴۰۲ ح ۱۴۵۳. ۲. شیعیان می‌گویند: سر، چهل روز پس از شهادت، به بدن در کربلا برگردانده شد و آن، روز مشهوری در میان آنهاست و زیارت در آن روز را «زیارت اربعین» می‌نامند (التذکره، قرطبی: ج ۲ ص ۲۴۵). ۳. شیعیان می‌گویند: سر، پس از شهادت، به بدن در کربلا باز گردانده شد (فیض‌القدیر، مناوی: ج ۱ ص ۲۰۵). ۴. ابن حجر هیثمی در شرح علی متن «الهمزیة فی مدح خیر البریة» للبوصیری (ص ۲۷۱)، می‌گوید: نیز گفته شده که [سر حسین علیه السلام] پس از گذشت چهل روز از کشته شدنش، به جسد ایشان، برگردانده شد. ۵. بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۴۵. ۶. رسائل الشریف المرتضی: ج ۳ ص ۱۳۰. نیز، ر.ک: إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۷۷. ۷. ر.ک: ص ۴۰۳ (دمشق). ۸. ر.ک: ص ۴۰۷ (مدینه).

مدفن سرهای دیگر شهیدان کربلا

گزارش‌های مشهور، حاکی از آن است که علاوه بر سر مطهر امام حسین علیه السلام، سر سایر شهدای کربلا نیز از کوفه به شام، فرستاده شده است؛ ۳ ولی در گزارش وقایع مربوط به انتقال اهل بیت امام حسین علیه السلام از کربلا به کوفه و شام و حاضر نمودن آنان در مجلس یزید، در اکثر نقل‌ها، تنها از سر مطهر امام علیه السلام سخن به میان آمده و البتّه در برخی از متون، اشاره‌ای به سرهای سایر شهدا نیز شده است. ۴.

همچنین منابع معتبر در باره مکان دفن سرهای شهیدان، ساکت اند و در یافته‌های ما، تنها در ترجمه «الفتوح» ابن اعثم (اثر فارسی مستوفی هروی / ق ۶ ق)، باز گرداندن سرها و الحاق آنها به بدن‌هایشان در کربلا در بیستم صفر توسط امام زین العابدین علیه السلام، گزارش شده است. ۵. مرحوم سید محسن امین در أعیان الشیعه می‌گوید:

بعد از سال ۱۳۲۱ هجری قمری، در آرامگاه مشهور به «باب الصغیر» در دمشق، مقبره‌ای را دیدم که بر سر در آن، سنگی نصب بود و روی آن، این نوشته بود: «این جا محلّ دفن سرهای عباس بن علی و علی اکبر بن حسین و حبیب بن مظاهر است». پس از دو سال، این مقبره خراب و بازسازی شد و آن سنگ، برداشته شد و در داخل مقبره ضریحی ساختند و نام‌های بسیاری از شهیدان کربلا را بر آن نوشتند؛ اما حقیقت، این است که آن مقبره، بر حسب آنچه بر سر در آن بود، منسوب به آن سه سر شریف است و به گمان قوی،

۱. ر.ک: ص ۴۱۴ (مصر). ۲. برای مطالعه ارزیابی‌ای تاریخی از مجموع این گزارش‌ها (و نیز گزارش‌های متفرد دیگر)، ر.ک: نگاهی نو به جریان عاشورا: ص ۳۵۵ (مقاله «رأس الحسین و مقام‌های آن»، به قلم مصطفی صادقی)؛ تاریخ در آینه پژوهش: ش ۳۶ ص ۷۹ (مقاله «محلّ دفن سر مقدّس امام حسین»، به قلم محسن رنجبر)؛ أهل البیت فی مصر، سید هادی خسروشاهی. ۳. ر.ک: ص ۳۸۹ (فصل چهارم / فرستادن سرهای شهدا به سوی یزید). ۴. ر.ک: ص ۵۱۸ ح ۱۵۷۵ و ص ۵۳۴ ح ۱۵۹۹ و ص ۵۳۸ ح ۱۶۰۴ و ص ۵۴۳ ح ۱۶۱۱ و ص ۶۷۰ ح ۱۷۵۴. ۵. ر.ک: ص ۴۰۲ ح ۱۴۵۴. نیز، ر.ک: ص ۴۰۳ ح ۱۴۵۵.

انتسابش به آن سرهای شریف نیز صحیح است؛ چرا که سرهای شهیدان، پس از حمل شدن به دمشق و گردانده شدن در شهر و برآورده شدن هدف یزید (دایر بر پیروزی و زهر چشم گرفتن از مردم و خنک شدن دلش)، به ناچار بایستی در یکی از گورستان‌های شهر، دفن می‌شدند که از میان آنها، این سه سر، در آرامگاه باب الصغیر، مدفون شده‌اند و جای دفنشان حفظ شده است، و البته حقیقت را خدا می‌داند ۱۰.

بنا بر این، هر چند مکانی که در باب الصغیر دمشق در حال حاضر به عنوان مدفن سر شهدا معروف گردیده، در مورد تعدادی از آنها محتمل است، لیکن دلیل روایی یا تاریخی قاطع و روشنی بر این انتساب، وجود ندارد.

۱. اعیان الشیعة: ج ۱ ص ۶۲۷.

فصل پنجم: کرامت‌های دیده شده از سر سید الشهداء علیه السلام

۵ / ۱ قرآن خواندن بر سر نیزه

الإرشاد: صبحدم، عبید الله بن زیاد، سر حسین علیه السلام را روانه کرد و آن را در همه کوچه‌های کوفه و قبیله‌های آن چرخاند و از زید بن ارقم روایت شده که گفته است: سر حسین علیه السلام را بر من گذراندند. سر بر نیزه بود و من، در حجره‌ای [نشسته] بودم. هنگامی که به روبه‌روی من رسید، شنیدم که می‌خواند: (آیا پنداشتی که اصحاب کهف و اصحاب رقیم، از نشانه‌های شگفت ما بودند؟! ۱). به خدا سوگند که مو بر تنم راست شد و فریاد زدم: به خدا سوگند، سر تو - ای فرزند پیامبر خدا -، شگفت‌تر و شگفت‌تر است! ۲! وَلَمَّا أَصْبَحَ عَبِيدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ، بَعَثَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَدِيرَ بِهِ فِي سِكَكِ الْكُوفَةِ كُلِّهَا وَقَبَائِلِهَا، فَرَوَى عَنْ زَيْدِ بْنِ أَرْقَمٍ أَنَّهُ قَالَ: مَرَّ بِهِ [أَي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] عَلَيَّ، وَهُوَ عَلَى رُمَحٍ، وَأَنَا فِي غُرْفَةٍ، فَلَمَّا حَازَنِي سَجَعَتُهُ يَقْرَأُ: الْمَنَاقِبَ، ابْنُ شَهْرَآشُوبَ (- به نقل از شعبی -): سر حسین علیه السلام بر شاخه‌های خشک خرما در کوفه آویخته شد و به سخن در آمد و سوره کهف را تا عبارت (آنان جوانانی ایمان آورنده به پروردگارشان بودند و ما بر هدایتشان افزودیم) ۳ خواند؛ اما این کرامت، جز بر گم‌راهی آن قوم نیفزود. ۴. أَنَّهُ صَلَبَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْصَّيَارِفِ فِي الْكُوفَةِ، فَتَنَحَّحَ الرَّأْسُ، وَقَرَأَ سُورَةَ الْكَهْفِ إِلَى قَوْلِهِ: - تاریخ دمشق (- به نقل از منهال بن عمرو): به خدا سوگند، من سر حسین بن علی علیه السلام را، هنگامی که

۱. کهف: آیه ۹. (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا) فَقَفَّ - وَاللَّهِ - شَعْرَى وَنَادَيْتُ: رَأْسُكَ - وَاللَّهِ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ - أَعْجَبٌ وَأَعْجَبٌ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۷، كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۷۹). ۲. کهف: آیه ۱۳. (إِنَّهُمْ فِتْنَةٌ ءَامَنُوا بِرَبِّهِمْ وَ زِدْنَاهُمْ هُدًى) فَلَمْ يَزِدْهُمْ ذَلِكَ إِلَّا ضَلَالًا (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۶۱، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۰۴). ۳. منهال بن عمرو اسدی کوفی (از اسد خزیمه)، از یاران امام حسین، امام زین العابدین، امام باقر و امام صادق علیهم السلام بود و از سه امام آخر، حدیث نقل کرده است. بیشتر اهل سنت، قائل به موثق بودن وی هستند. بخاری، از وی روایت نقل کرده؛ اما برخی از خیره‌سراں، او را به خاطر مذهبش نکوهیده‌اند. او پس از سال ۱۱۰ ق، از دنیا رفته و بی‌گمان، وفاتش میان سال‌های ۱۱۵ تا ۱۱۹ ق، بوده است؛ چرا که وی امام صادق علیه السلام را درک و از ایشان، روایت نقل کرده است. (أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ آيَاتِنَا عَجَبًا)، قَالَ: فَانْطَقَ اللَّهُ الرَّأْسَ بِلِسَانٍ ذَرِبٍ، فَقَالَ: أَعْجَبٌ مِنْ أَصْحَابِ الْكَهْفِ قَتَلِي وَحَمَلِي (تاریخ دمشق: ج ۶۰

ص ۳۷۰؛ الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۵۷۷ ح ۱).

می‌بردند، دیدم. من در دمشق بودم و جلوی سر، مردی سوره کهف را قرائت می‌کرد تا به این سخن خدای متعال رسید: (آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم، از نشانه‌های شگفت ما بودند؟!). آن گاه خداوند، سر را به سخن در آورد و با شیوایی تمام گفت: «شگفت‌تر از ماجرای اصحاب کهف، گشتن و بردن من است». ۱. اَنَا - وَاللَّهِ - رَأَيْتُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ حُمِلَ، وَأَنَا بِدِمَشْقَ، وَبَيْنَ يَدَيِ الرَّأْسِ رَجُلٌ يَقْرَأُ سُورَةَ الْكَهْفِ، حَتَّى بَلَغَ قَوْلَهُ تَعَالَى: الْمَنَاقِبُ، ابْنُ شَهْرَآشُوبَ (- به نقل از شَعْبِي -): هنگامی که سر حسین علیه السلام را بر درخت آویختند، از آن شنیده شد: (و به زودی، ستمکاران خواهند دانست به کجا باز می‌گردند!) ۲.

و نیز صدایش در دمشق شنیده شد که می‌گوید: (قدرتی، جز از جانب خدا نیست!) ۳.

و نیز شنیده شد که قرائت می‌کند: (آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم، از نشانه‌های شگفت ما بودند؟!). زید بن ارقم گفت: کار تو، شگفت‌تر است، ای فرزند پیامبر خدا! ۴. لَمَّا صَلَّوْا رَأْسَهُ عَلَى الشَّجَرَةِ سَمِعَ مِنْهُ: دَلَائِلُ الْإِمَامَةِ (- به نقل از حارث بن وکیده -): من در میان کسانی بودم که سر حسین علیه السلام را می‌بردند و شنیدم که آن سر، سوره کهف را می‌خواند و من با آن که صدای ابا عبد الله الحسین علیه السلام را می‌شنیدم، در درونم [به ایشان] شک می‌کردم.

[سر] به من گفت: «ای پسر وکیده! آیا ندانستی که ما امامان، زنده هستیم و نزد خدایمان روزی می‌خوریم؟!».

با خود گفتم: سر را می‌دزدم. ندا داد: «ای پسر وکیده! تو به این کار، راهی نداری (موفق نمی‌شوی) و گناه ریختن خون من، نزد خدا، از چرخاندن سرم بزرگ‌تر است. آنان را وا بگذار. (به زودی، آن گاه که غل و زنجیر در گردن، به روی کشیده شوند، خواهند دانست!) ۵. ۶. كُنْتُ فِيمَنْ حَمَلَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَمِعْتُهُ يَقْرَأُ سُورَةَ الْكَهْفِ، فَجَعَلْتُ أَشْكُ فِي نَفْسِي وَأَنَا أَسْمَعُ نَغْمَهُ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَقَالَ لِي: يَا بَنَ وَكِيدَةَ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَا مَعَشَرَ الْأَيِّمَةِ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّنَا نُرْزَقُ؟!]

قَالَ: فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: أَسْرِقُ رَأْسَهُ، فَنادى: يَا بَنَ وَكِيدَةَ، لَيْسَ لَكَ إِلَى ذَاكَ سَبِيلٌ، سَيَفْكُهُمْ دَمِي أَعْظُمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ تَسْيِيرِهِمْ رَأْسِي، فَذَرَهُمْ

۱. شعرا: آیه ۲۲۷. ۲. کهف: آیه ۳۹. (و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ). وَ سَمِعَ أَيْضاً صَوْتَهُ بِدِمَشْقَ يَقُولُ: (لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ). وَ سَمِعَ أَيْضاً يَقْرَأُ: (أَنَّ أَصْحَابَ الْكَهْفِ وَالرَّقِيمِ كَانُوا مِنْ ءَايَتِنَا عَجَبًا)، فَقَالَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ: أَمْرُكَ أَعْجَبُ يَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ (المناب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۶۱، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۰۴). ۳. غافر: آیه ۷۰ و ۷۱. (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ إِذِ الْأَغْلُلُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَ السِّلْسِلُ يُشْحَبُونَ) (دلائل الإمامة: ص ۱۸۸ ح ۱۳، نوادر المعجزات: ص ۱۱۰ ح ۷).

تاریخ دمشق (- به نقل از سلمه بن کُهیل -): سر حسین بن علی علیه السلام را بر نیزه دیدم، در حالی که می‌گفت: (خدا، به زودی، تو را از شر آنان، کفایت می‌کند؛ و او شنوا و داناست) ۱. ۲. رَأَيْتُ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْقَنَا، وَهُوَ يَقُولُ: حَيَاةَ الْحَيَوَانَ الْكُبْرَى: چهار تن پس از مرگ، سخن گفتند: یحیی بن زکریا علیه السلام، هنگامی که سر بریده شد؛ و حبیب نجار، هنگامی که گفت: (کاش قوم من می‌دانستند!) ۳؛ و جعفر طیار، هنگامی که گفت: (و آنان را که در راه خدا کشته شدند، مرده مپندار) ۴ تا آخر آیه؛ و حسین بن علی علیه السلام، هنگامی که گفت: (و به زودی، ستمکاران خواهند دانست که به کجا باز می‌گردند!) ۵. تَكَلَّمَ بَعْدَ الْمَوْتِ أَرْبَعَةً: يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ ذُبِحَ، وَحَبِيبُ النَّجَّارِ، حَيْثُ قَالَ: -----

۱. بقره: آیه ۱۳۷. (فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) (تاریخ دمشق: ج ۲۲ ص ۱۱۷). ۲. یس: آیه ۲۶. ۳. آل عمران: آیه ۱۶۹. (يَلَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ)، وَجَعَفَرُ الطَّيَّارُ، حَيْثُ قَالَ: (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ) إلخ، وَالْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، حَيْثُ قَالَ: (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) (حياة الحيوان الكبرى: ج ۱ ص ۵۲).

۵ / ۲ اسلام آوردن راهب مسیحی

تذکره الخواص (- به نقل از عبد الملك بن هشام نحوی بصری -): ابن زیاد، سر حسین علیه السلام را همراه با زنان و پسر بچگان و دختر بچگان از نسل پیامبر صلی الله علیه و آله - که سخت در بندشان کرده بود -، سوار بر شتر بی‌جهاز و سر و رو باز، به اسارت فرستاد. سر حسین علیه السلام را نیز همراهشان به سوی یزید بن معاویه، روانه کرد و هر گاه در منزلی فرود می‌آمدند، سر را از صندوق مخصوص آن بیرون می‌آوردند و آن را بر سر نیزه می‌کردند و همه شب تا هنگام حرکت، از آن، محافظت می‌کردند و سپس آن را به صندوق، باز می‌گرداندند و حرکت می‌کردند. آنان، در یکی از منزل‌ها که دیر راهبی در آن بود، فرود آمدند و سر را مطابق روش خود، بیرون آوردند و آن را بر سر نیزه کردند و نگهبانان، مطابق شیوه خود، از آن نگهبانی کردند و نیزه را به دیر، تکیه دادند. نیمه شب، راهب، نوری از جایگاه سر تا دوردست آسمان دید. از بالای دیر به آن قوم، رو کرد و گفت: شما کیستید؟

گفتند: ما یاران ابن زیاد هستیم.

راهب گفت: این، سر کیست؟

گفتند: سر حسین بن علی بن ابی طالب، پسر فاطمه، دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله.

گفت: پیامبرتان؟! گفتند: آری.

راهب گفت: قوم بدی هستید! اگر مسیح علیه السلام، فرزندی داشت، او را بر بالای چشمانمان جای می‌دادیم.

سپس گفت: آیا موافقید کاری کنیم؟

گفتند: چه کاری؟

گفت: ده هزار دینار، نزد من است. آن را می‌گیرید و [در عوض،] امشب، سر را به من می‌دهید و آن را هنگام حرکت، از من پس می‌گیرید.

گفتند: برای ما زیانی ندارد.

سر را به او دادند. او هم دینارها را به آنان داد و سر را گرفت و آن را شست و خوشبو کرد و بر روی رانش نهاد و همه شب را به گریه نشست و صبحگاه گفت: ای سر! من اختیاردار جز خود نیستم و گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند نیست و جدت محمد، پیامبر خداست و خدا را گواه می‌گیرم که من، دوستدار و بنده تو هستم.

آن گاه از دیر و راه و عقیده‌ای که در آن بود، خارج شد و خادم اهل بیت علیهم السلام گردید. ۱. لَمَّا أَنْفَذَ ابْنُ زِيَادٍ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ مَعَ الْأَسَارِيِّ مُوثَّقِينَ فِي الْجِبَالِ، مِنْهُمْ نِسَاءٌ وَصِبْيَانٌ وَصَبِيَّاتٌ مِنْ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، عَلَى أَقْتَابِ الْجِمَالِ مُوثَّقِينَ، مُكَشَّفَاتِ الْوُجُوهِ وَالرُّؤُوسِ، وَكُلَّمَا نَزَلُوا مَنَزِلًا أَخْرَجُوا الرَّأْسَ مِنْ صُيْدُوْقٍ أَعَدَّوْهُ لَهُ، فَوَضَعُوْهُ عَلَى رُمْحٍ، وَحَرَسُوْهُ طَوْلَ اللَّيْلِ إِلَى وَقْتِ الرَّحِيلِ، ثُمَّ يُعِيدُوْهُ إِلَى الصُّنْدُوْقِ وَيَرْحَلُوا.

فَنَزَلُوا بَعْضُ الْمَنَازِلِ، وَفِي ذَلِكَ الْمَنْزِلِ دِيرٌ فِيهِ رَاهِبٌ، فَأَخْرَجُوا الرَّأْسَ عَلَى عَادَتِهِمْ، وَوَضَعُوْهُ عَلَى الرُّمْحِ، وَحَرَسَهُ الْحَرَسُ عَلَى عَادَتِهِ، وَأَسْنَدُوا الرُّمْحَ إِلَى الدَّيْرِ، فَلَمَّا كَانَ فِي نِصْفِ اللَّيْلِ رَأَى الرَّاهِبُ نُورًا مِنْ مَكَانِ الرَّأْسِ إِلَى غَنَانِ السَّمَاءِ، فَأَشْرَفَ عَلَى الْقَوْمِ، وَقَالَ: مَنْ أَنْتُمْ؟ قَالُوا: نَحْنُ أَصْحَابُ ابْنِ زِيَادٍ. قَالَ: وَهَذَا رَأْسُ مَنْ؟ قَالُوا: رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، ابْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ

رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . قَالَ : نَبِّئُكُمْ ؟ قَالُوا : نَعَمْ .

قَالَ : بَنَسَ الْقَوْمُ أَنْتُمْ ، لَوْ كَانَ لِلْمَسِيحِ وَلَدٌ لَأَسْكَنَاهُ أَحْدَاقَنَا ، ثُمَّ قَالَ : هَلْ لَكُمْ فِي شَيْءٍ ؟ قَالُوا : وَمَا هُوَ ؟ قَالَ : عِنْدِي عَشْرَةُ آلَافٍ دِينَارٍ تَأْخُذُونَهَا ، وَتُعْطُونِي الرَّأْسَ يَكُونُ عِنْدِي تَمَامَ اللَّيْلَةِ ، وَإِذَا رَحَلْتُمْ تَأْخُذُونَهُ ، قَالُوا : وَمَا يَضُرُّنَا ، فَنَأْوِلُوهُ الرَّأْسَ ، وَنَأْوِلُهُمُ الدَّنَانِيرَ ، فَأَخَذَهُ الرَّاهِبُ ، فَغَسَلَهُ وَطَبَّخَهُ ، وَتَرَكَهُ عَلَى فَخِذِهِ ، وَقَعَدَ يَبْكِي اللَّيْلَ كُلَّهُ ، فَلَمَّا أَصْفَرَ الصُّبْحُ قَالَ : يَا رَأْسُ ، لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي ، وَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَنَّ جَدَّكَ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ عَبْدُكَ .

ثُمَّ خَرَجَ عَنِ الدَّيْرِ وَمَا فِيهِ ، وَصَارَ يَخْدُمُ أَهْلَ الْبَيْتِ (تذكرة الخواص : ص ۲۶۳) . المناقب ، ابن شهر آشوب : هنگامی که سر حسین علیه السلام را آوردند و در منزلی به نام قنسرین افروود آمدند ، راهبی از دیرش به سوی سر ، حرکت کرد و نوری را دید که از دهان آن ، ساطع بود و به آسمان می‌رفت . راهب ، ده هزار درهم به آنان (نگهبانان) داد و سر را گرفت و به درون دیرش برد و بدون آن که شخصی را ببیند ، صدایی شنید که می‌گفت : «خوشا به حالت ! خوشا به حال آن که قدر این سر را شناخت !» . راهب ، سرش را بلند کرد و گفت : پروردگارا ! به حق عیسی ، به این سر بگو که با من ، سخن بگوید . سر به سخن آمد و گفت : «ای راهب ! چه می‌خواهی ؟» . گفت : تو کیستی ؟ گفت : «من ، فرزند محمد مصطفی و پسر علی مرتضی هستم . پسر فاطمه زهرا و مقتول کربلایم . من ، مظلوم و تشنه‌کامم» و ساکت شد . راهب ، صورت به صورتش نهاد و گفت : صورتم را از صورت تو بر نمی‌دارم تا بگویی : «من ، شفیع تو در روز قیامت هستم» . سر به سخن در آمد و گفت : «به دین جدم محمد ، در آی» . راهب گفت : گواهی می‌دهم که خدایی جز خداوند نیست و گواهی می‌دهم که محمد ، پیامبر خداست . آن گاه حسین علیه السلام پذیرفت که شفاعتش کند . صبحدم ، آن قوم ، سر و درهم‌ها را گرفتند و چون به وادی رسیدند ، دیدند که درهم‌ها سنگ شده است . ۲. لَمَّا جَاؤُوا بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَزَلُوا مَنْزِلًا يُقَالُ لَهُ قَنْسَرِينَ ، أَطْلَعَ رَاهِبٌ مِنْ صَوْمَعَتِهِ إِلَى الرَّأْسِ ، فَرَأَى نُورًا سَاطِعًا يَخْرُجُ مِنْ فِيهِ ، وَيَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ ، فَأَتَاهُمْ بِعَشْرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ ، وَأَخَذَ الرَّأْسَ ، وَأَدْخَلَهُ صَوْمَعَتَهُ ، فَسَمِعَ صَوْتًا وَلَمْ يَرَ شَخْصًا ، قَالَ : طُوبَى لَكَ ، وَطُوبَى لِمَنْ عَرَفَ حُرْمَتَهُ ، فَرَفَعَ الرَّاهِبُ رَأْسَهُ ، وَقَالَ : يَا رَبِّ ، بِحَقِّ عِيسَى تَأْمُرُ هَذَا الرَّأْسَ بِالتَّكَلُّمِ مَعِي . فَتَكَلَّمَ الرَّأْسُ ، وَقَالَ : يَا رَاهِبُ ، أَيُّ شَيْءٍ تُرِيدُ ؟ قَالَ : مَنْ أَنْتَ ؟ قَالَ : أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى ، وَأَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى ، وَأَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ، وَأَنَا الْمَقْتُولُ بِكَرْبَلَاءَ ، أَنَا الْمَظْلُومُ ، أَنَا الْعَطْشَانُ ، فَسَكَتَ . فَوَضَعَ الرَّاهِبُ وَجْهَهُ عَلَى وَجْهِهِ ، فَقَالَ : لَا أَرْفَعُ وَجْهِي عَنْ وَجْهِكَ حَتَّى تَقُولَ : أَنَا شَفِيعُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ . فَتَكَلَّمَ الرَّأْسُ ، فَقَالَ : ارْجِعْ إِلَى دِينِ جَدِّي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . فَقَالَ الرَّاهِبُ : أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ ، فَقَبِلَ لَهُ الشَّفَاعَةَ . فَلَمَّا أَصْبَحُوا أَخَذُوا مِنْهُ الرَّأْسَ وَالْدَّرَاهِمَ ، فَلَمَّا بَلَغُوا الْوَادِي نَظَرُوا الدَّرَاهِمَ قَدْ صَارَتْ حِجَارَةً (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۶۰ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۳۰۳) .

۱. قنسرین ، شهری در شام ، به فاصله یک روز راه از حلب در مسیر حمص و نزدیک عواصم است که تا سال ۳۵۱ ق ، آباد و پُر جمعیت بوده است ؛ اما پس از غلبه رومیان و قتل ساکنان شهر ، اهالی آن جا ترسیدند و در شهرها پراکنده شدند (معجم البلدان : ج ۴ ص ۴۰۴ . نیز ، ر . ک : نقشه شماره ۵ در پایان همین جلد) .

۵ / ۳ اسلام آوردن مرد یهودی

مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : هنگامی که سر حسین علیه السلام را به شام می‌بردند ، شب بر آنان در آمد . آنان ، بر مردی یهودی افروود آمدند و چون شراب نوشیدند و مست شدند ، گفتند : سر حسین ، نزد ماست . او به آنان گفت : آن را به من ، نشان بدهید . آنان ، سر را در صندوقی به او نشان دادند که از آن تا آسمان ، نور بر می‌خاست . یهودی به شگفت آمد و از آنان خواست که آن را به او امانت دهند . آنان نیز آن را امانت دادند . یهودی ، هنگامی که سر را به آن حال دید ، به آن گفت : شفاعت مرا نزد

جَدَّت بکن . خدا ، سر را به زبان در آورد و گفت : «شفاعت من ، فقط برای معتقدان به دین محمد صلی الله علیه و آله است و تو محمدی نیستی» . یهودی ، نزدیکانش را گرد آورد و سپس سر را گرفت و در تشتی نهاد و گلاب بر آن ریخت و کافور و مُشک و عنبر بر آن نهاد . آن گاه به فرزندان و نزدیکانش گفت : این ، سر فرزند دختر محمد صلی الله علیه و آله است . سپس گفت : آه که جَدَّت محمد را نیافتم تا به دست او اسلام بیاورم ! و آه که تو را زنده نیافتم تا به دست تو مسلمان شوم و برایت بجنگم ! اگر اکنون مسلمان شوم ، روز قیامت ، شفاعت مرا می کنی ؟ خدا ، سر را به سخن در آورد و آن ، با زبانی شیوا گفت : «اگر اسلام بیاوری ، من شفیع تو خواهم بود» . این را سه بار گفت و خاموش شد . مرد یهودی و نزدیکانش ، مسلمان شدند ۱۰ . إِنَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَيَأْتِي حُمَلًا إِلَى الشَّامِ جَنِّ عَلَيْهِمُ اللَّيْلُ ، فَزَلُّوا عِنْدَ رَجُلٍ مِنَ الْيَهُودِ ، فَلَمَّا شَرِبُوا وَسَكَرُوا ، قَالُوا لَهُ : عِنْدَنَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ .

فَقَالَ لَهُمْ : أُرُونِي إِيَّاهُ ، فَأَرَوْهُ إِيَّاهُ بِصُنْدُوقٍ يَسْطَعُ مِنْهُ النَّورُ إِلَى السَّمَاءِ ، فَعَجِبَ الْيَهُودِيُّ ، وَاسْتَدْعَاهُ مِنْهُمْ ، فَأَوْدَعُوهُ عِنْدَهُ . فَقَالَ الْيَهُودِيُّ لِلرَّأْسِ وَقَدْ رَأَاهُ بِذَلِكَ الْحَالِ : اِشْفَعْ لِي عِنْدَ جَدِّكَ . فَأَنْطَقَ اللَّهُ الرَّأْسُ ، وَقَالَ : إِنَّمَا شَفَاعَتِي لِلْمُحَمَّدِيِّينَ وَلَسْتُ بِمُحَمَّدِيٍّ ، فَجَمَعَ الْيَهُودِيُّ أَقْرَبَاءَهُ ، ثُمَّ أَخَذَ الرَّأْسَ وَوَضَعَهُ فِي طَسْتٍ ، وَصَبَّ عَلَيْهِ مَاءَ الْوَرْدِ ، وَطَرَحَ فِيهِ الْكَافُورَ وَالْمِسْكَ وَالْعَبْتَرُ . ثُمَّ قَالَ لِأَوْلَادِهِ وَأَقْرَبَائِهِ : هَذَا رَأْسُ ابْنِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ، ثُمَّ قَالَ : وَاهْفَاه ! لَمْ أَجِدْ جَدِّكَ مُحَمَّدًا فَأَسْلِمَ عَلَى يَدَيْهِ ، ثُمَّ وَاهْفَاه لَمْ أَجِدْكَ حَيًّا فَأَسْلِمَ عَلَى يَدَيْكَ وَأَقَاتِلْ دُونَكَ ، فَلَوْ أَسْلَمْتُ الْآنَ أَتَشْفَعُ لِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ ؟ فَأَنْطَقَ اللَّهُ الرَّأْسُ ، فَقَالَ بِلِسَانٍ فَصِيحٍ : إِنْ أَسْلَمْتُ فَأَنَا لَكَ شَفِيعٌ . قَالَهَا ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَسَكَتَ ؛ فَأَسْلَمَ الرَّجُلُ وَأَقْرَبَاؤُهُ (مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۱۰۲ ؛ بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۷۲ ح ۲۰) .

۵ / ۴ اسلام آوردن رهبر یهودیان

الخرائج و الجرائح (- به نقل از سلیمان بن مهران اعمش ، از مردی -) : بزرگ یهودیان ، بر یزید در آمد و گفت : این سر ، چیست ؟

گفت : سر یک شورشی است .

گفت : او کیست ؟

گفت : حسین است .

گفت : پسر چه کسی ؟

گفت : پسر علی .

گفت : مادرش کیست ؟

گفت : فاطمه .

گفت : فاطمه کیست ؟

گفت : دختر محمد .

گفت : همان پیامبرتان ؟!

گفت : آری .

گفت : خدا ، خیرتان ندهد ! دیروز ، پیامبرتان بوده و امروز ، پسر دخترش را می کشید ؟! وای بر تو ! میان من و داوود پیامبر ، هفتاد و اندی واسطه است ؛ اما یهودیان ، چون مرا می بینند ، تا کمر ، جلویم خم می شوند . سپس به سوی تشت رفت و سر را بوسید و [به آن] گفت : گواهی می دهم که جز خداوند ، خدایی نیست و جدّت محمد ، پیامبر خداست .

آن گاه، بیرون رفت. یزید [وقتی چنین دید،] به کشتنش فرمان داد. ۱. دَخَلَ عَلَيْهِ [أَي عَلَى يَزِيدَ] رَأْسُ الْيَهُودِ، فَقَالَ: مَا هَذَا الرَّأْسُ؟ فَقَالَ: رَأْسُ خَارِجِيٍّ. قَالَ: وَمَنْ هُوَ؟ قَالَ: الْحُسَيْنُ. قَالَ: ابْنُ مَنْ؟ قَالَ: ابْنُ عَلِيٍّ. قَالَ: وَمَنْ أُمُّهُ؟ قَالَ: فَاطِمَةُ. قَالَ: وَمَنْ فَاطِمَةُ؟ قَالَ: بِنْتُ مُحَمَّدٍ. قَالَ: نَبِيِّكُمْ؟! قَالَ: نَعَمْ.

قال: لا- جزاؤكم الله خيراً، بالأَمْسِ كانَ نَبِيُّكُمْ وَالْيَوْمَ قَتَلْتُمْ ابْنَ بَنِيهِ! وَيَحْكُكُمْ إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ دَاوُدَ النَّبِيِّ تَيْفًا وَسَبْعِينَ أَبًا، فَإِذَا رَأَتْنِي الْيَهُودُ كَفَرَتْ لِي. ثُمَّ مَالَ إِلَى الطَّلْطِ، وَقَبَلَ الرَّأْسَ، وَقَالَ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ حَيْدَكَ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ، وَخَرَجَ، فَأَمَرَ يَزِيدُ بِقَتْلِهِ (الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۵۸۱ ح ۲، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۸۷ ح ۳۱). ر. ك: ص ۶۹۰ (بخش هفتم / فصل پنجم: بازتاب حادثه کربلا در میان غیر مسلمانان / رأس الجالوت).

۵ / ۵ داستانی از زبان یکی از حاملان سر امام علیه السلام

المعجم الكبير (- به نقل از ابو قبیل -): آیا امتی که حسین را کشته‌اند شفاعت جدش را در روز حساب، امید می‌برند؟! آنان [ترسیدند و] سر را نهاده، گریختند و سپس، باز گشتند. ۲. أَتَرْجُو أُمُّهُ قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةً جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ فَهَرَبُوا وَتَرَكَوا الرَّأْسَ، ثُمَّ رَجَعُوا (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۲۳ ح ۲۸۷۳، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۴۳). ۱۴۹۰. مثير الأحزان (- به نقل از سلیمان بن مهران اعمش -): هنگامی که ایام حج در طواف بودم، دیدم که مردی می‌گوید: خدایا! مرا بیامرز و می‌دانم که نمی‌آمرزی. دلیلش را از او پرسیدم. گفت: من، یکی از چهل تن حاملان سر حسین به سوی یزید در راه شام بودم. پس از حرکت از کربلا، در نخستین منزل، بر دِیر (صومعه) مسیحیان، فرود آمدم و سر هم بر سر نیزه بود.

خوراک آوردیم و سرگرم خوردن بودیم که ناگهان، کفِ دستی از دیوارِ دیر [بیرون آمد و] با قلمی آهنین و به خطی خونین نوشت: آیا امتی که حسین را کشته‌اند شفاعت جدش را در روز حساب، امید می‌برند؟!

ما بی‌تاب شدیم و شکیب از دست دادیم. یکی از ما خم شد تا آن کفِ دست را بگیرد که ناپدید شد. پس یارانم باز گشتند. همچنین از پیران بنی سُلَیم، نقل شده است که چون با رومیان جنگیدند و به برخی کلیساهایشان وارد شدند، این بیت شعر را در آن جا دیدند. از آنان پرسیدند: از کی این شعر در این جا نوشته شده است؟ آنان گفتند: سیصد سال پیش از بعثت پیامبرتان! ۱! بَيْنَمَا أَنَا فِي الطَّوَافِ أَيَّامَ الْمَوْسِمِ، إِذَا رَجُلٌ يَقُولُ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي، وَأَنَا أَعْلَمُ أَنَّكَ لَا تَغْفِرُ. فَسَأَلْتُهُ عَنِ السَّبَبِ؟ فَقَالَ: كُنْتُ أَحَدَ الْأَرْبَعِينَ الَّذِينَ حَمَلُوا رَأْسَ الْحُسَيْنِ إِلَى يَزِيدَ عَلَى طَرِيقِ الشَّامِ، فَتَزَلْنَا أَوَّلَ مَرَحَلَةٍ رَحَلْنَا مِنْ كَرْبَلَاءَ عَلَى دَيْرٍ لِلنَّصَارَى، وَالرَّأْسُ مَرْكُوزٌ عَلَى رُمَحٍ، فَوَضَعْنَا الطَّعَامَ، وَنَحْنُ نَأْكُلُ إِذَا بَكَفٌ عَلَى حَائِطِ الدَّيْرِ يَكْتُبُ عَلَيْهِ بِقَلَمٍ حَدِيدٍ سَطْرًا بِدَمٍ: أَتَرْجُو أُمُّهُ قَتَلَتْ حُسَيْنًا شَفَاعَةً جَدِّهِ يَوْمَ الْحِسَابِ فَجَزَعْنَا جَزَعًا شَدِيدًا، وَأَهْوَى بَعْضُنَا إِلَى الْكَفِّ لِيَأْخُذَهُ، فَغَابَ، فَعَادَ أَصْحَابِي.

وَعَنْ مَشَائِخَ مِنْ بَنِي سُلَيمٍ: أَنَّهُمْ غَزَوْا الرُّومَ، فَدَخَلُوا بَعْضَ كَنَائِسِهِمْ، فَإِذَا مَكْتُوبٌ هَذَا الْبَيْتُ، فَقَالُوا لَهُمْ: مُنْذُ مَتَى مَكْتُوبٌ؟ قَالُوا: قَبْلَ أَنْ يُبْعَثَ نَبِيُّكُمْ بِثَلَاثِمِئَةِ عَامٍ (مثير الأحزان: ص ۹۶، الصراط المستقيم: ج ۲ ص ۱۷۹ ح ۸). الملهوف (- به نقل از ابن لُهيعة -): در طواف خانه خدا بودم که دیدم مردی می‌گوید: خدایا! مرا بیامرز؛ ولی نمی‌بینم که چنین کنی!

به او گفتم: ای بنده خدا! از خدا، پروا کن و این گونه مگو، که اگر گناهانت مانند قطره‌های باران و برگ درختان هم باشد و از خدا، آمرزش بخواهی، خدا برایت می‌آمرزد؛ چرا که او آمرزنده و مهربان است.

مرد گفت: نزدیک بیا تا داستاتم را برایت بگویم.

نزدیکش رفتم. او گفت: بدان که ما پنجاه تن بودیم که همراه سر حسین علیه السلام به سوی شام حرکت کردیم. شب که می‌شد، سر را در تابوتی می‌نهادیم و گرد تابوت، شراب می‌نوشیدیم. شبی همراهانم [آن قدر] شراب نوشیدند تا مست شدند؛ ولی من با آنها ننوشیدم. چون شب در آمد، صدای رعد و برقی را شنیدم و دیدم که درهای آسمان، باز شد و آدم و نوح و ابراهیم و اسحاق

و اسماعیل علیهم السلام و پیامبران محمد صلی الله علیه و آله فرود آمدند و جبرئیل علیه السلام و گروهی از فرشتگان نیز همراهشان بودند .

جبرئیل علیه السلام به تابوت ، نزدیک شد و سر را بیرون آورد و به خود چسباند و آن را بوسید . سپس همه پیامبران ، چنین کردند و پیامبر صلی الله علیه و آله بر سر حسین علیه السلام گریست و پیامبران ، او را تسلیت دادند . جبرئیل علیه السلام به ایشان گفت : ای محمد ! خدای متعال به من فرمان داده تا فرمان تو را در باره امت اطاعت کنم . اگر به من فرمان دهی ، زمین را همراه با آنان می‌لرزانم و آن را زیر و رو می‌کنم ، همان گونه که با قوم لوط کردم .

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود : «نه ، ای جبرئیل ! مرا با آنان ، در روز قیامت و در پیشگاه خداوند ، ایستاندنی [برای مؤاخذه] است» .

سپس فرشتگان به سوی ما آمدند تا ما را بکشند . گفتم : امان ، ای پیامبر خدا !
فرمود : «برو . خدا ، تو را نیامرزد!» ۱. كُنْتُ أَطُوفُ بِالْبَيْتِ فَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ يَقُولُ : اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَمَا أَرَاكَ فَاعِلًا ، فَقُلْتُ لَهُ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، اتَّقِ اللَّهَ وَلَا تَقُلْ مِثْلَ هَذَا ، فَإِنَّ ذُنُوبَكَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ قَطْرِ الْأَمْصَارِ وَوَرَقَ الْأَشْجَارِ فَاسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ ، غَفَرَهَا لَكَ ، إِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ .
قَالَ : فَقَالَ لِي : أَدْنُ مِنِّي حَتَّى أُخْبِرَكَ بِقِصَّتِي ، فَأَتَيْتُهُ فَقَالَ : عَلِمَ إِنَّا كُنَّا خَمْسِينَ نَفَرًا مَعَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الشَّامِ ، فَكُنَّا إِذَا أَمْسَيْنَا وَضَعْنَا الرُّؤُوسَ فِي تَابُوتٍ وَشَرَبْنَا الْخَمْرَ حَوْلَ التَّابُوتِ ، فَشَرِبَ أَصْحَابِي لَيْلَةً حَتَّى سَكِرُوا وَلَمْ أَشْرَبْ مَعَهُمْ ، فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ سَجَعْتُ رَعْدًا وَرَأَيْتُ بَرْقًا ، فَإِذَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ قَدْ فُتِحَتْ ، وَنَزَلَ آدَمُ وَنُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَإِسْحَاقُ وَإِسْمَاعِيلُ وَنَبِيُّنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ، وَمَعَهُمْ جِبْرِئِيلُ وَخَلَقَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ .

فَلَدَنَا جِبْرِئِيلُ مِنَ التَّابُوتِ ، فَأَخْرَجَ الرُّؤُوسَ ، وَضَمَّهُ إِلَى نَفْسِهِ وَقَبَلَهُ ، ثُمَّ كَذَلِكَ فَعَلَ الْأَنْبِيَاءُ كُلُّهُمْ ، وَبَكَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، وَعَزَّاهُ الْأَنْبِيَاءُ ، وَقَالَ لَهُ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَنِي أَنْ أُطِيعَكَ فِي أُمَّتِكَ ، فَإِنْ أَمَرْتَنِي زَلَزَلْتُ الْأَرْضَ بِهِمْ ، وَجَعَلْتُ عَلَيْهَا سَافِلَهَا كَمَا فَعَلْتَ بِقَوْمِ لُوطٍ .

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : لَا يَا جِبْرِئِيلُ ، فَإِنَّ لَهُمْ مَعِيَ مَوْقِفًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ .
ثُمَّ جَاءَ الْمَلَائِكَةُ نَحُونَا لَيَقْتُلُونَا ، فَقُلْتُ : الْأَمَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ . فَقَالَ : إِذْهَبْ فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَكَ (الملهوف : ص ۲۰۸ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۲۵) .

فصل ششم : از کربلا تا کوفه

۶ / ۱ روانه کردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کوفه

الإرشاد: عمر بن سعد ، بقیه روز عاشورا و نیز تا ظهر روز بعد را [در کربلا] ماند و سپس به لشکر ، فرمان حرکت داد و در حالی که دختران و خواهران حسین علیه السلام و همه زنان و کودکان کاروان [اسیران] با او بودند ، رو به کوفه نهاد که در میان آنان ، زین العابدین علیه السلام نیز بود . ایشان ، شکم‌روش داشت و نزدیک به مرگ بود ۱. أقام [عمر بن سعد] بقیه یومهِ وَالْيَوْمِ الثَّانِي إِلَى زَوَالِ الشَّمْسِ ، ثُمَّ نَادَى فِي النَّاسِ بِالرَّحِيلِ ، وَ تَوَجَّهَ إِلَى الْكُوفَةِ وَمَعَهُ بَنَاتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخَوَاتُهُ وَمَنْ كَانَ مَعَهُ مِنَ النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ ، وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِمْ وَهُوَ مَرِيضٌ بِالذَّرْبِ وَقَدْ أَشْفَى (الإرشاد : ج ۲ ص ۱۱۴ ، إعلام الوری : ج ۱ ص ۴۷۰) .
الكامل فی التاريخ: عمر بن سعد ، پس از کشتن حسین علیه السلام ، دو روز [در کربلا] توقف کرد و سپس به سوی کوفه حرکت نمود و دختران و خواهران و کودکان همراه حسین علیه السلام و نیز زین العابدین علیه السلام را - که بیمار بود - ، با خود برد ۲. أقام [عمر بن سعد] بعد قتلِهِ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] يَوْمَيْنِ ، ثُمَّ ارْتَحَلَ إِلَى الْكُوفَةِ ، وَحَمَلَ مَعَهُ بَنَاتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ

وَأَخَوَاتِهِ وَمَنْ كَانَ مَعَهُ مِنَ الصَّبِيَّانِ ، وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرِيضٌ (الكامل في التاريخ : ج ۲ ص ۵۷۴) . الأخبار الطوال : عمر بن سعد، تا دو روز پس از کشتن حسین علیه السلام [در کربلا] توقف کرد و سپس به لشکر، اعلان حرکت داد ... و نیز فرمان داد تا زنان، خواهران و دختران و خدَم و حشم حسین علیه السلام را در کجاوه‌های پرده‌دار، بر روی شتران ببرند ۳. أَقَامَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِكَرْبَلَاءَ بَعْدَ مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَئِذٍ ، ثُمَّ أَذَّنَ فِي النَّاسِ بِالرَّحِيلِ ... وَأَمَرَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِحِمْلِ نِسَاءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخَوَاتِهِ وَبَنَاتِهِ وَجَوَارِيهِ وَحَشَمِهِ فِي الْمَحَامِلِ الْمَسْتَوْرَةِ عَلَى الْإِبِلِ (الأخبار الطوال : ص ۲۵۹ ، بغية الطلب في تاريخ حلب : ج ۶ ص ۲۶۳۰) . الملهوف : عمر بن سعد - که خدا، لعنتش کند - ، سر حسین علیه السلام را - که بر او درود و سلام باد - در همان روز عاشورا، همراه خولی بن یزید أصبَحی و حمید بن مسلم آزادی به سوی عید الله بن زیاد، روانه کرد . او فرمان داد تا سر بقیه یاران و خاندان حسین علیه السلام را از تن، جدا کنند و آنها به وسیله شمر بن ذی الجوشن - که خدا، لعنتش کند - و قیس بن اشعث و عمرو بن حجاج، روانه شدند .

بر پیامبر برانگیخته از میان بنی هاشم، درود می‌فرستند و با پسر او می‌جنگند . چه شگفت است این! ۱! يُصَلِّي عَلَى الْمَبْعُوثِ مِنْ آلِ هَاشِمٍ وَيُغْزِي بَنُوهُ إِنَّ ذَا لَعَجِيبٌ (الملهوف : ص ۱۸۹ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۰۷) . تاریخ الطبری (- به نقل از هشام -) : عمر بن سعد، همه روز عاشورا و نیز فردا را [تا ظهر] توقف کرد و سپس به حمید بن بُکیر احمري فرمان داد تا برای حرکت به کوفه، جار بزند و دختران و خواهران و کودکان همراه حسین علیه السلام و نیز زین العابدین علیه السلام را - که بیمار بود - ، با خود برد ۲. أَقَامَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ يَوْمَهُ ذَلِكَ [أَيَّ يَوْمٍ عَاشُورَاءَ] وَالْعَدَّ ، ثُمَّ أَمَرَ حُمَيْدَ بْنَ بُكَيْرٍ الْأَحْمَرِيَّ فَأَذَّنَ فِي النَّاسِ بِالرَّحِيلِ إِلَى الْكُوفَةِ ، وَحَمَلَ مَعَهُ بَنَاتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخَوَاتِهِ وَمَنْ كَانَ مَعَهُ مِنَ الصَّبِيَّانِ ، وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرِيضٌ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۵۵ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۱۱) .

۶ / ۲ وداع خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله با شهیدان

تاریخ الطبری (- به نقل از قره بن قیس تیمی -) : به زنان و خانواده و فرزندان حسین علیه السلام، هنگامی که بر [جنازه] او گذشتند، نگریستم . شیون می‌کردند و صورت خود را می‌خراشیدند هر چه را از یاد ببرم، سخن زینب، دختر فاطمه را به هنگام گذر بر برادر به خاک افتاده‌اش از یاد نمی‌برم که می‌گفت : «وا محمدا ! فرشتگان آسمان بر تو درود بفرستند ! این، حسین است که به صحرا افتاده و در خون خفته و دست و پا بُریده است . وا محمدا ! دخترانت، اسیر گشته‌اند و فرزندان، قطعه قطعه شده‌اند و باد صبا بر آنها می‌وزد» . به خدا سوگند که زینب، دوست و دشمن را گریاند ۱۰. نَظَرْتُ إِلَى تِلْكَ النِّسْوَةِ لَمَّا مَرَرْنَ بِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ ، صَحَنَ وَلَطَمَنَ وَجُوهَهُنَّ

قَالَ : فَمَا نَسِيتُ مِنَ الْأَشْيَاءِ ، لَا أَنْسَ قَوْلَ زَيْنَبَ ابْنَةِ فَاطِمَةَ حِينَ مَرَّتْ بِأَخِيهَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَرِيحاً ، وَهِيَ تَقُولُ : يَا مُحَمَّدَاهُ ، يَا مُحَمَّدَاهُ ، صِلِي عَلَيَّكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ ، هَذَا الْحُسَيْنُ بِالْعَرَاءِ ، مُرْمَلٌ بِالدِّمَاءِ ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ ، يَا مُحَمَّدَاهُ ، وَبَنَاتُكَ سَبَايَا ، وَذُرِّيَّتُكَ مُقَتَّلَةٌ تَسْفَى عَلَيْهَا الصَّبَا .

قَالَ : فَأَبَكَتْ وَاللَّهِ كُلَّ عَيْدٍ وَصَدِيقٍ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۵۶ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۱۱) . مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی (- به نقل از حمید بن مسلم -) : عمر بن سعد به لشکر، اعلان حرکت به کوفه داد و دختران و خواهران حسین علیه السلام و زین العابدین علیه السلام و فرزندان آنان را با خود برد . هنگامی که آنان به پیکر حسین علیه السلام و پیکرهای یاران او رسیدند، زنان صیحه زدند و صورت‌هایشان را خراشیدند و زینب علیها السلام فریاد کشید : «وا محمدا ! فرمان‌روای آسمان، بر تو درود فرستد ! این، حسین است که در صحرا افتاده و در خون پیده و خاک آلود و دست و پا بُریده است . وا محمدا ! دخترانت میان

لشکر، اسیر گشته‌اند و فرزندان کشته شده‌اند و باد صبا بر آنها می‌وزد. این، پسر توست، با سر بریده از قفا! نه گم شده‌ای است که به بازگشتش امید باشد، و نه زخمی است که مداوایش کنند».

زینب علیها السلام، پیوسته این سخن را می‌گفت تا این که - به خدا سوگند -، هر دوست و دشمنی را گریاند و حتی اشک سپاهیان را دیدیم که بر سُم اسبان‌شان فرو می‌ریزد. ۲۰ أَذَّنَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِالنَّاسِ فِي الرَّحِيلِ إِلَى الْكُوفَةِ، وَحَمَلَ بَنَاتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَأَخَوَاتِهِ وَعَلَى بَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَذَرَارِيَهُمْ، فَلَمَّا مَرَّوا بِجَنَّةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَجُثِّ أَصْحَابِهِ، صَاخَتِ النِّسَاءُ وَلَطَمْنَ وَجُوهَهُنَّ، وَصَاخَتِ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ: يَا مُحَمَّدَاهُ، صِلِي عَلَيكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالْدمَاءِ، مُعَفَّرٌ بِالثَّرَابِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، يَا مُحَمَّدَاهُ! بَنَاتُكَ فِي الْعَسْكَرِ سَبَايَا، وَذُرِّيَّتُكَ قَتْلَى تَسْفَى عَلَيْهِمُ الصَّبَا، هَذَا ابْنُكَ مَحْزُوزُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، لَا هُوَ غَائِبٌ فَيُرْجَى وَلَا جَرِيحٌ فَيُدَاوَى.

وما زالت تقولُ هذا القولَ، حتى أبكتَ اللهُ كُلَّ صَديقٍ وَعَيدُو، وَحَتَّى رَأَيْنَا دُمُوعَ الْخَيْلِ تَنَحِدِرُ عَلَى خَوَافِرِهَا (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۹). الملهوف (- در یادکرد کشته شدن امام حسین علیه السلام و خاندانش -): زنان را از خیمه‌ها بیرون کردند و خیمه‌ها را به آتش کشیدند. زنان، سزبرهنه و بی چادر و پابرنه و گریان، بیرون دویدند و به سان اسیران در بند و خوار، راه می‌رفتند و می‌گفتند: شما را به خدا، ما را بر قتلگاه حسین، عبور دهید!

و هنگامی که نگاه زنان به کشتگان افتاد، صیحه کشیدند و بر صورت خود زدند. راوی می‌گوید: به خدا سوگند، زینب، دختر علی را فراموش نمی‌کنم که بر حسین علیه السلام ناله می‌زد و با آوایی اندوهناک و دلی غمین می‌گفت: «وا محمدًا! فرمان‌روای آسمان، بر تو درود بفرستد! این، حسین است که به صحرا افتاده و در خون خفته و دست و پا بُریده است. وای [بر من مصیبت‌زده] که دخترانت اسیرند! به خدا شکوه می‌برم و نیز به محمد مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا و حمزه سید الشهداء.

وا محمدًا! این، حسین است که در صحرا افتاده و باد صبا بر او می‌وزد؛ کشته شده به دست حرام‌زادگان! وای از غم و رنج تو، ای ابا عبد الله! امروز، جدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در گذشت. ای یاران محمد! اینان، فرزندان محمد مصطفایند که آنان را به سان اسیران می‌رانند».

و در برخی نقل‌ها [آمده است که گفت]: «وا محمدًا! دخترانت اسیر گشته‌اند، فرزندان قطعه قطعه شده‌اند و باد صبا بر آنان می‌وزد. این، حسین سر بُریده از پشت است، بی عمامه و ردا.

پدرم فدای آن که لشکرش روز دوشنبه به تاراج رفت! پدرم فدای آن که طناب‌های خیمه‌اش را گسستند! پدرم فدای آن که نه ناپیداست، تا به پیدا شدنش امید رود، و نه زخمی است تا مداوایش کنند! پدرم فدای آن که جانم به قربان اوست! پدرم فدای آن که غمگین بود و به همان حال، جان داد! پدرم فدای آن که تشنه‌کام ماند تا آن که از دنیا رفت! پدرم فدای آن که خون از موی سپیدش می‌چکید! پدرم فدای کسی که نیایش، فرستاده خدای آسمان بود! پدرم فدای کسی که نوه پیامبر هدایت بود! ...»

به خدا سوگند، [زینب علیها السلام] هر دشمن و دوستی را گریاند.

آن گاه سکینه، پیکر [پدرش] حسین علیه السلام را در آغوش گرفت. گروهی از بادیه‌نشینان، گرد آمدند و او را از حسین، جدا کردند. ۱۰ أَخْرَجُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخِيَمَةِ وَأَشْعَلُوا فِيهَا النَّارَ، فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ مُسْلَبَاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِياتٍ، يَمْشِينَ سَبَايَا فِي أَسْرِ الدَّلَّةِ، وَقُلْنَ: بِحَقِّ اللَّهِ إِلَّا مَا مَرَرْتُمْ بِنَا عَلَى مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ. فَلَمَّا نَظَرَتِ النِّسَاءُ إِلَى الْقَتْلَى صَحَنَ وَضَرَبْنَ وَجُوهَهُنَّ.

قال [الزّاوی]: قَوْلُ اللَّهِ لَا أَنْسَى زَيْنَبُ ابْنَةَ عَلِيٍّ وَهِيَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَتُنَادِي بِصَوْتِ حَزِينٍ وَقَلْبٍ كَنِيبٍ: وَاحْمَدَاهُ، صَلَّى عَلَيْكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالْدمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، وَابْنُكَ سَبَابَا، إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي، وَإِلَى مُحَمَّدٍ

المُصْطَفَى ، وَإِلَى عَلِيٍّ الْمُتَرْضَى ، وَإِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ، وَإِلَى حَمْرَةَ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ .

وَا مُحَمَّدَاهُ ، وَهَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ ، تَسْفَى عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَا ، قَتِيلُ أَوْلَادِ الْبَغَايَا . وَاحْزَنَاهُ ، وَاحْزَنَاهُ ، يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ، هَؤُلَاءِ ذُرِّيَّةُ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا .

وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ : وَاحْزَنَاهُ ، بَنَاتُكَ سَبَايَا ، وَذُرِّيَّتُكَ مُقَتَّلَةٌ تَسْفَى عَلَيْهِمْ رِيحُ الصَّبَا ، وَهَذَا حُسَيْنٌ مَحْزُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا ، مَسْلُوبُ الْعِمَامَةِ وَالرِّدَاءِ .

يَا أَبَى مَنْ أَضْحَى عَسْكَرُهُ فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ نَهَبًا ، يَا أَبَى مَنْ فَسْطَاطُهُ مُقَطَّعُ الْعُرَى ، يَا أَبَى مَنْ لَا غَائِبٌ فَيَرْتَجِي ، وَلَا جَرِيحٌ فَيَدَاوِي ، يَا أَبَى مَنْ نَفْسِي لَهُ الْفِدَاءُ ، يَا أَبَى الْمَهْمُومِ حَتَّى قَضَى ، يَا أَبَى الْعَطْشَانِ حَتَّى مَضَى ، يَا أَبَى مَنْ يَقْطُرُ شَيْبُهُ بِالْدَّمَاءِ ، يَا أَبَى مَنْ جَدُّهُ رَسُولُ إِلَهِ السَّمَاءِ ، يَا أَبَى مَنْ هُوَ سِبْطُ نَبِيِّ الْهُدَى ...

قَالَ الزَّوَايُ : فَأَبَكَتْ وَاللَّهِ كُلَّ عَدُوٍّ وَصَدِيقٍ .

ثُمَّ إِنَّ سَيِّكِنَةَ اعْتَقَتْ جَسَدَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَاجْتَمَعَ عَدُوُّهُ مِنَ الْأَعْرَابِ حَتَّى جَرَّوْهَا عَنْهُ (الملهوف : ص ۱۸۰ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۵۸) . يَتِيمَانِ رَا مِ بِنِي كِه نَالِه سِر مِی دِهِنْد وَا ز فِقْدَانِ بَهْتَرِیْن پِشَوَا ، خَاك بَر سِر مِی پَاشِنْد . پَرْدِه نَشِیْنَان ، سِرْزِرِهْنِه بَر مِی خِیْزِنْد و بَر كَنَارِه گِیْسَوِی یَتِیْمَانِ ، دِسْت مِی كَشِنْد . و زَنَان رَا بِیَوِه و فِرْزَنْدِ از دِسْت دَاَدِه مِی بِنِی كِه بَر هِر تَرْبِیْت شُدِه و شَرِیْفِی مِی گِرِیْنْد . آنَان ، بَر پِیَكِر حُسَیْنِ دَر خُونِ تَپِیْدِه و جَدَا شُدِه از دُوسْتَانِش ، گُذَشْتِنْد و زِیْنَب عَلِیْهَا السَّلَامُ بَا آوَايِی غَمِیْن و دَلِی چَرَكِیْن بَر او نَالِیْد و گُفْت : «ای مُحَمَّد ! فِرْمَانِ رَوَایِ آسْمَانِ ، بَر تُو دُرُودِ فِرْسْتَد ! اِیْن ، حُسَیْنِ اسْت كِه دَر خُونِ خَفْتِه و دِسْت و پَا بُرِیْدِه اسْت و دَخْتِرَانْتِ اسِیْر گِشْتِه اِنْد . بِه خُدا شِكُوه مِی بَرْم و بِه عَلِیِّ مَرْتَضِی و فَاطِمَه زَهْرَا و حَمْزَه سَیِّدِ الشَّهَدَا . اِیْن ، حُسَیْنِ اسْت كِه دَر صَحْرَا افْتَادِه و بَادِ صَبَا بَر او مِی وَزْد ؛ هِمَانِ كَشْتِه حَرَامِیَانِ ! وَايِ از غَم و رَنُج ! اَمْرُوز ، جَدَمِ پِیَاْمِبِرِ خُدا دَر گُذَشْت . اِی یَارَانِ مُحَمَّد ! اِیْنَانِ ، فِرْزَنْدَانِ مُصْطَفِی هِسْتِنْد كِه بِه سَاِنِ اسِیْرَانِ ، رَاْنْدِه مِی شُونْد » .

سَخْنِ زِیْنَبِ عَلِیْهَا السَّلَامُ ، دَلِهَايِ سِنَكِ دَلِ رَا نَرْم و كُوهِهَايِ سَخْتِ رَا وِیْرَانِ كَرْد . ۱. قَتَرِی الْیَتَامِی صَارِخِیْنِ بِعَوْلَةٍ تَحْتُو التُّرَابِ لِفَقْدِ خَیْرِ إِمَامٍ وَتَقَمَّنَ رَبَّاتِ الْخُدُودِ حَوَاسِرًا يَمَسَحْنَ غُرْضَ ذَوَائِبِ الْأَيْتَامِ وَتَرَى النِّسَاءَ أَرَامِلًا وَثَوَاكِلاً تَبْكِينَ كُلَّ مُهَذَّبٍ وَهَمَامٍ وَمَرَرْنَ عَلَى جَسَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مُعَقَّرٌ بِدِمَائِهِ مَفْقُودٌ مِنْ أَحِبَّائِهِ ، فَتَدَبَّتْ عَلَيْهِ زَيْنَبُ بِصَوْتٍ مُشْجٍ وَقَلْبٍ مَقْرُوحٍ : يَا مُحَمَّدَاهُ صَلَّى عَلَيْكَ مَلِكُ السَّمَاءِ ، هَذَا حُسَيْنٌ مُرْمَلٌ بِالْدَّمَاءِ ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ ، وَبَنَاتُكَ سَبَايَا . إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي وَإِلَى عَلِيٍّ الْمُتَرْضَى وَإِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ وَإِلَى حَمْرَةَ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ . هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ تَسْفَى عَلَيْهِ الصَّبَا ، قَتِيلُ أَوْلَادِ الْأَدْعِيَاءِ ، وَاحْزَنَاهُ وَاحْزَنَاهُ ، الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ . يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدَاهُ ، هَذَا ذُرِّيَّةُ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا .

فَأَذَابَتْ الْقُلُوبَ الْقَاسِيَةَ وَهَدَّتِ الْجِبَالَ الزَّاسِيَةَ (مثير الأحران : ص ۷۷) . الْمَصْبَاحُ ، كَفَعْمِي : سَكِينَه ، دَخْتَرِ حُسَیْنِ عَلِیْهِ السَّلَامُ ، گُفْت : هِنَاگَامِی كِه حُسَیْنِ عَلِیْهِ السَّلَامُ كَشْتِه شُد ، بِه گُردَنِ او آوِیْخْتَم و بِیْهوشِ شُدْم و شَنِیْدْم كِه مِی گُفْت : «پِیْرَوَانِ مَن ! هِر گَاِه از آبِ گُوَارَا سِیْرَابِ شَدِیْدِ یَا دَر بَارِه غَرِیْبِ یَا شَهِیْدِی چِیْزِی شَنِیْدِیْد ، بَر مَن نَالِه كَنِیْد » . زَمِیْن و آسْمَانِ بَر او گْرِیْسْتِنْد بَا اَشَكِهَايِ رَوَانِ و بَا [سِرْشَك] خُونِ . آن دُو بَر كَشْتِه كَرَبَلَا گْرِیْسْتِنْد دَر هِیَاهُوِیِ مَرْدَمَانِ پُرْمَدَّعَا . آبِ رَا دَر كَنَارِه رُودِ ، از او دَرِیْغِ كَرْدِنْد . اِی چَشْمِ ! بَر او گْرِیْه كَن كِه او رَا از خُورْدَنِ آبِ ، بَا ز دَاشْتِنْد . ۱. قَالَتْ سَيِّكِنَةُ [بَنْتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] : لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، اعْتَقَتْهُ فَاغَمِي عَلِيٍّ ، فَسَجَعَتْهُ يَقُولُ : شِیْعَتِي مَا إِنْ شَرِبْتُمْ رَيَّ عَذَابٍ فَادْكُرُونِي أَوْ سَجَعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِدْتُمْ فَانْدُبُونِي بَكَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ عَلَيْهِ بِدُمُوعٍ غَزِيرَةٍ وَدِمَاءِ تَبْكِيَانِ الْمَقْتُولِ فِي كَرْبَلَاءَ بَيْنَ غَوْغَاءِ أُمِّهِ أَدْعِيَاءِ مُنِعَ الْمَاءِ وَهُوَ عَنْهُ قَرِيبٌ عَيْنُ ابْنِكَ الْمَمْنُوعِ شَرِبَ الْمَاءِ (المصباح ، كَفَعْمِي : ص ۹۶۷) .

تاریخ الطبری (- به نقل از عوانه بن حکم کلبی -) : حسین علیه السلام کشته شد و کاروان اسیران را آوردند تا در کوفه بر عید الله بن زیاد ، وارد کردند . ۲۰ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَجِئَ بِالْأَثْقَالِ وَالْأَسَارِ ، حَتَّى وَرَدُوا بِهِمُ الْكُوفَةَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۶۳) . الأمالی ، مفید (- به نقل از حذلم بن ستیر -) : محرم سال ۶۱ ، به کوفه وارد شدم ، در هنگامی که زین العابدین علیه السلام با زنان [خانواده‌اش] از کربلا باز می‌گشت و سربازان با آنان بودند و در محاصره‌شان داشتند و مردم برای تماشای آنها بیرون آمده بودند .

هنگامی که آنان را، سوار بر شتران بی‌جهاز ، وارد کردند ، زنان کوفی به گریه و زاری پرداختند . شنیدم که زین العابدین علیه السلام با صدایی آهسته ، ناشی از بیماری و درد یوغ ، دست‌بسته به گردن می‌گوید : «هان ! این زنان می‌گیرند . پس چه کسی ما را کُشت ؟!» ۱۰ قَدِمْتُ الْكُوفَةَ فِي الْمَحْرَمِ سَنَةَ إِحْدَى وَسِتِّينَ ، عِنْدَ مُنْصَرَفِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنِّسْوَةِ مِنْ كَرْبَلَاءَ وَمَعَهُمُ الْأَجْنَادُ مُحِيطُونَ بِهِمْ ، وَقَدْ خَرَجَ النَّاسُ لِلنَّظَرِ إِلَيْهِمْ ، فَلَمَّا أُقْبِلَ بِهِمْ عَلَى الْجِمَالِ بَغِيرِ وِطَاءٍ ، جَعَلَ نِسَاءُ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَبْكِينَ وَيَتَذَبَّبْنَ . فَسَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ بِصَوْتٍ ضَعِيفٍ - وَقَدْ نَهَكَتُهُ الْعِلَّةُ وَفِي عُنُقِهِ الْجَامِعَةُ وَيَدُهُ مَغْلُولَةٌ إِلَى عُنُقِهِ - : أَلَا إِنَّ هَؤُلَاءِ النِّسْوَةَ يَبْكِينَ ، فَمَنْ قَتَلْنَا ؟ (الأمالی ، مفید : ص ۳۲۱ ح ۸ ، الأمالی ، طوسی : ص ۹۱ ح ۱۴۲) . بلاغات النساء : حذام یا حذیم اسدی گفت : سال ۶۱ [هجری] ، سال شهادت حسین علیه السلام ، به کوفه وارد شدم . زنان کوفه را در آن زمان دیدم که بر سر و صورت خود می‌زنند و گریان می‌درند و دیدم که زین العابدین علیه السلام با صدایی آهسته و پیکری نحیف از بیماری می‌گوید : «ای کوفیان ! شما بر ما می‌گریید ؟ ! پس چه کسی جز شما ما را کُشت ؟!» . آن گاه راوی (حذام) ، واقعه را آن گونه که هارون بن مسلم ، به نقل از سعدان ، از یحیی بن حماد بصری ، از یحیی بن حجاج ، از امام صادق علیه السلام ، از پدرانش گزارش کرده بود ، چنین نقل کرد و گفت : هنگامی که زنان را از کربلا- به کوفه وارد کردند ، زین العابدین علیه السلام بدنش نحیف شده و از بیماری ، رنجور بود . زنان کوفی را دیدم که گریان خود را برای حسین بن علی علیه السلام چاک داده بودند . زین العابدین علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود : «هان ! این زنان می‌گیرند . پس چه کسی ما را کُشت ؟» ۲۰ قَدِمْتُ الْكُوفَةَ سَنَةَ إِحْدَى وَسِتِّينَ وَهِيَ السَّنَةُ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَرَأَيْتُ نِسَاءَ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَوْمَئِذٍ يَلْتَدِمْنَ مَهْطِكَاتِ الْجُيُوبِ ، وَرَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ بِصَوْتٍ ضَعِيفٍ وَقَدْ نَحَلَ مِنَ الْمَرَضِ : يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ ، إِنَّكُمْ تَبْكُونَ عَلَيْنَا فَمَنْ قَتَلْنَا غَيْرَكُمْ ؟ ثُمَّ ذَكَرَ الْحَدِيثَ وَهُوَ عَلَى لَفْظِ هَارُونَ بْنِ مُسْلِمٍ ، وَأَخْبَرَ هَارُونَ بْنُ مُسْلِمٍ بْنِ سَعْدَانَ ، قَالَ : أَخْبَرَنَا يَحْيَى بْنُ حَمَادٍ الْبَصْرِيُّ ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْحَجَّاجِ ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ ، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، قَالَ :

لَمَّا أُدْخِلَ بِالنِّسْوَةِ مِنْ كَرْبَلَاءَ إِلَى الْكُوفَةِ ، كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ضَعِيفًا قَدْ نَهَكَتُهُ الْعِلَّةُ ، وَرَأَيْتُ نِسَاءَ أَهْلِ الْكُوفَةِ مُشَفِّقَاتِ الْجُيُوبِ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، فَرَفَعَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ فَقَالَ : أَلَا إِنَّ هَؤُلَاءِ يَبْكِينَ فَمَنْ قَتَلْنَا ؟ (بلاغات النساء : ص ۳۷) . الفتوح : عمر بن سعد ، سر حسین علیه السلام را برای عید الله بن زیاد فرستاد . . . و لشکر عمر بن سعد ، الفتوح : خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را آن گونه که اسیران را می‌رانند ، از کربلا- حرکت دادند ، تا آنان را به کوفه رسانند . مردم به سوی ایشان آمدند و به گریه و زاری پرداختند . زین العابدین علیه السلام - که در آن هنگام ، بیماری رنجورش ساخته بود - ، فرمود : «هان ! اینان به خاطر ما گریه و زاری می‌کنند . پس چه کسی ما را کُشت ؟!» ۱۰ أَرْسَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ... سَأَقِ الْقَوْمَ حَرَمَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ كَرْبَلَاءَ كَمَا تُسَاقُ الْأَسَارُ ، حَتَّى إِذَا بَلَغُوا بِهِمْ إِلَى الْكُوفَةِ ، خَرَجَ النَّاسُ إِلَيْهِمْ فَجَعَلُوا يَبْكُونَ وَيَنُوحُونَ .

قال : وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي وَقْتِهِ ذَلِكَ قَدْ نَهَكَتُهُ الْعِلَّةُ ، فَجَعَلَ يَقُولُ : أَلَا إِنَّ هَؤُلَاءِ يَبْكُونَ وَيَنُوحُونَ مِنْ أَجْلِنَا ، فَمَنْ قَتَلْنَا ؟! (الفتوح : ج ۵ ص ۱۲۰ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۴۰) . الملهوف : ابن سعد ، با اسیران ، حرکت کرد . . . و هنگامی که به کوفه نزدیک شدند ، اهالی آن جا برای تماشای آنان ، گرد آمدند . زنی از کوفیان بر بالای بام آمد و پرسید : شما

از کدام اسیران هستید؟ گفتند: ما اسیرانِ خاندانِ محمدیم. آن زن از بام، پایین آمد و چادر و پیراهن و مقنعه جمع کرد و به آنان داد تا خود را بپوشانند. زین العابدین علیه السلام - که بیماری، او را ناتوان کرده بود - همراه زنان بود و حسن مُثَنّا، فرزند امام حسن علیه السلام نیز با آنان بود. او، عمو و امامش (حسین علیه السلام) را در رویارویی با نیزه‌ها همراهی کرده بود و از [شدت] زخم‌ها سنگین شده و در معرکه افتاده بود؛ اما زنده مانده بود. زید و عمرو، فرزندان دیگر حسن علیه السلام، سَبَط پیامبر صلی الله علیه و آله، نیز همراه آنان بودند. کوفیان به گریه و زاری پرداختند، که زین العابدین علیه السلام فرمود: «آیا به خاطر ما گریه و زاری می‌کنید؟ پس، چه کسی ما را کشت؟!». ۲۰ سَارَ ابْنُ سَعْدٍ بِالسَّبِي ... فَلَمَّا قَارَبُوا الْكُوفَةَ اجْتَمَعَ أَهْلُهَا لِلنَّظَرِ إِلَيْهِنَّ.

قَالَ الزَّوَالِي: فَأَشْرَفَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْكُوفِيَّاتِ، فَقَالَتْ: مِنْ أَيِّ الْأَسَارَى أَنْتُنَّ؟

فَقُلْنَ: نَحْنُ أُسَارَى آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَتَزَلَّتْ مِنْ سَطْحِهَا، فَجَمَعَتْ مُلَاءً وَأُزْرًا وَمَقَانِعَ فَأَعْطَتْهُمْ فَتَغَطَّيْنَ.

وكان مع النساءِ عليُّ بنُ الحسينِ عليه السلام، قد نهكتَه العِلَّةُ، والحسنُ بنُ الحسنِ المثنى، وكان قد واسى عمه وإمامه في الصبرِ على الرِّماح، وإنَّما ارتثت وقد أنخن بالجراح.

وكان معهم أيضاً زيدٌ وعمرو ولذا الحسنُ السبطُ عليه السلام، فجعل أهل الكوفة ينوحون ويبكون.

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْتُنَّ حَوَنَ وَتَبْكُونُ مِنْ أَجْلِنا؟ فَمَنْ ذَا الَّذِي قَتَلَنَا؟! (الملهوف: ص ۱۹۰، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۰۸).
 مثير الأحران: هنگامی که حاملان سر حسین علیه السلام و یارانش به کوفه نزدیک شدند، عیب‌دیده‌ی بن زیاد در نُخَیله یا همان عباسیه بود و شب، فرا رسید... مردم برای تماشای اسیران خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و روشنی چشم فاطمه بتول، گرد آمدند. زنی مثير الأحران: کوفی از بالای بام پرسید: شما از کدام اسیران هستید؟ گفتند: ما اسیران خاندان محمدیم. آن زن، پایین آمد و چادر و پیراهن و مقنعه برایشان جمع کرد و به آنها داد تا خود را بپوشانند. ۱۰ لَمَّا قَارَبُوا [أَيَّ حَمَلَهُ رُؤُوسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَأَصْحَابِهِ] الْكُوفَةَ، كَانَ عُيْبُدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بِالنُّخَيْلَةِ وَهِيَ الْعَبَّاسِيَّةُ، وَدَخَلَ لَيْلاً ... وَاجْتَمَعَ النَّاسُ لِلنَّظَرِ إِلَى سَبِي آلِ الرَّسُولِ وَقُرَّةِ عَيْنِ الْبَتُولِ، فَأَشْرَفَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْكُوفَةِ.

وقالت: مِنْ أَيِّ الْأَسَارَى أَنْتُنَّ؟ فَقُلْنَ: نَحْنُ أُسَارَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَتَزَلَّتْ وَجَمَعَتْ مُلَاءً وَإِزَارًا وَمَقَانِعَ، وَأَعْطَتْهُمْ فَتَغَطَّيْنَ (مثير الأحران: ص ۸۵). -----

۱.نحل: آیه ۹۲.

۶ / ۴ سخنرانی زینب علیها السلام در میان کوفیان

الأمالي، مفید (- به نقل از خذلم بن ستر -): زینب دختر علی علیه السلام را دیدم و زن باحیایی سخنورتر از او ندیده‌ام، و گویی از زبان [پدرش] امیر مؤمنان علیه السلام سخن می‌گفت.
 او در آغاز به مردم اشاره کرد که: «ساکت شوید».

نفس‌ها در سینه‌ها حبس شدند و آواها فرو خفتند. زینب علیها السلام گفت: «ستایش، خدا راست و بر پدرم پیامبر خدا، درود! اما بعد، ای کوفیان و ای دغلکاران بی‌وفا! اشکتان، هرگز خشک مباد! و ناله‌تان هیچ‌گاه فروخته مباد! مثل شما، (مثل زنی است که رشته تابیده [به دست خویش] را پس از محکم کردن، از هم می‌گسست. سوگندهایتان را دستاویز فریب یکدیگر قرار می‌دهید) ۲.

هان! آیا جز لافزنانِ گزافه‌گو و سینه‌های کینه‌جو میان شما هست؟ به گاه دیدار، نرم، و در برابر دشمن، ناتوان، و شکننده پیمان و تباه‌کننده تعهدید. چه بد چیزی برای خود، پیش فرستاده‌اید که موجب خشم خدا بر شما و عذاب همیشگی می‌شود!

گریه می‌کنید؟! آری به خدا سوگند، باید فراوان بگریید و کم بخندید، که به ننگ و عار آن رسیده‌اید و هرگز از آلودگی آن،

پاکیزه نخواهید شد. نگین مَهر پیامبری و سرور جوانان بهشتی، پناهگاه نیکوکارانتان و جان‌پناه پیشامدهایتان و نشانه روشن راهتان و نردبان پیروزی‌تان را تنها گذاشتید و او را کشتید.

چه بد باری را بر دوش می‌کشید! سرنگون و نگوینسار باشید، که تلاشتان ناکام و دستانتان خالی ماند و بازی را باختید و در خشم خدا، خانه کردید و مَهر خواری و درماندگی بر پیشانی‌تان زده شد!

وای بر شما! آیا می‌دانید چه جگری از محمّد صلی الله علیه و آله دریدید؟! و چه خونی از او ریختید؟! و چه دُردانه‌ای را از او گرفتید؟! (بی‌گمان، کاری ناروا کردید. نزدیک است که آسمان‌ها از آن بشکافند و زمین، دهان باز کند و کوه‌ها فرو ریزند!)^۱. به سانِ احمقان زشتکار، بر سرِ دُردانه او ریختید و زمین و آسمان را از سیاهی لشکر، پُر کردید.

آیا از خون‌بارش آسمان، به شگفت می‌آیید؟! (عذاب آخرت که رسوا کننده‌تر است). مهلت خدا، سُبُک‌سرتان نکند، که خدا عجله‌ای ندارد و از دست دادن فرصت انتقام، نگرانش نمی‌کند. هرگز! (به درستی که پروردگارت در کمین است)^۲.

آن‌گاه زینب علیها السلام خاموش شد. مردم را حیران و انگشت به دهان دیدم و پیرمردی گریان را دیدم که محاسنش خیس شده بود و می‌گفت: پیرانشان، بهترین پیران اند و فرزندان‌شان به گاه بر شمردن نسل‌ها، نه خواریند و نه رسوا^۳. رَأَيْتُ زَيْنَبَ بِنْتَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ أَرَ خَيْرَةً قَطُّ أَنْطَقَ مِنْهَا، كَأَنَّهَا تُفْرِغُ عَنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قَالَ: وَقَدْ أَوَمَّاتُ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا، فَارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ، وَسَكَتَتِ الْأَصْوَاتُ، فَقَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ وَالصَّلَاةُ عَلَى أَبِي رَسُولِ اللَّهِ، أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، وَيَا أَهْلَ الْخَلِّ وَالْخَذَلِ، فَلَا رَقَاتِ الْعَبْرَةَ، وَلَا هَدَاةِ الرُّنَّةَ، فَمَا مَثَلُكُمْ إِلَّا

۱. مریم: آیه ۸۹ و ۹۰. ۲. فجر: آیه ۱۴. (كَأَلَيْتِي نَقَضْتُ غَزْلَهَا مِنْ بَعِيدِ قُوَّةٍ أَنْكَنَّا تَحْتِذُونَ أَيْمَنُكُمْ دَخَلَا بَيْنَكُمْ). أَلَا وَهَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلَفُ النَّطْفُ، وَالصَّدْرُ الشَّنْفُ، خَوَارُونَ فِي اللَّقَاءِ، عَاجِرُونَ عَنِ الْأَعْدَاءِ، نَاكِثُونَ لِلْبَيْعَةِ، مُضَيِّعُونَ لِلذَّمَّةِ، فَبَيْسَ مَا قَدَمْتُ لَكُمْ أَنْفُسِيكُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ، وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ. أَتَبْكُونَ! إِي وَاللَّهِ فَاكُتُوا كَثِيرًا وَاضْحَكُوا قَلِيلًا، فَلَقَدْ فُزْتُمْ بِعَارِهَا وَشَنَارِهَا، وَلَنْ تَغْسِلُوهَا دَنَسَهَا عَنْكُمْ أَبَدًا. فَسَلِيلُ خَاتَمِ الرِّسَالَةِ، وَسَيِّدُ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَمَلَاذِ خَيْرَتِكُمْ، وَمَفْزَعُ نَازِلَتِكُمْ، وَأَمَارَةُ مَحَجَّتِكُمْ، وَمَدْرَجَةُ حُجَّتِكُمْ خَذَلْتُمْ، وَلَهْ قَتَلْتُمْ! أَلَا سَاءَ مَا تَزُرُونَ، فَتَعَسًا وَنُكْسًا، فَلَقَدْ خَابَ السَّعْيُ، وَتَرَبَّتِ الْأَيْدَى، وَخَسِرَتِ الصَّفْقَةُ، وَبُؤْتُمْ بِغَضَبِ مَنْ اللَّهِ، وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمْ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ. وَيَلَكُمْ، أَتَدْرُونَ أَيَّ كَبِدٍ لِمُحَمَّدٍ فَرَيْتُمْ؟ وَأَيَّ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ؟ وَأَيَّ كَرِيمَةٍ لَهُ أَصَبْتُمْ؟ (لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا * تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَيْدًا)، وَلَقَدْ أَتَيْتُمْ بِهَا خِرْقَاءَ شَوْهَاءَ، طِلَاعَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ. أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ قَطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا! (وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى)، فَلَا يَسْتَحْفَنُكُمْ الْمَهْلُ، فَإِنَّهُ لَا يُحْفَظُهُ الْبِدَارُ، وَلَا يُخَافُ عَلَيْهِ قَوْتُ النَّارِ، كَلَّا (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ). قَالَ: ثُمَّ سَكَتَتْ، فَرَأَيْتُ النَّاسَ حَيَارَى، قَدْ رَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ، وَرَأَيْتُ شَيْخًا قَدْ بَكَى حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ، وَهُوَ يَقُولُ: كُھُولُهُمْ خَيْرُ الْكُھُولِ وَنَسْلُهُمْ إِذَا عُيِدَ نَسْلٌ لَا- يَخِيْبُ وَلَا- يَخْزِي (الأمالی، مفید: ص ۳۲۱ ح ۸، الأمالی، طوسی: ص ۹۲ ح ۱۴۲).

الاحتجاج (- به نقل از حیدیم بن شریک اسدی -): هنگامی که علی بن الحسین، زین العابدین علیه السلام، زنان را از کربلا آورد، بیمار بود. زنان کوفه، چون آنها را دیدند، نالیدند و گریان دریدند و مردان همراه آنان، گریستند.

امام زین العابدین علیه السلام با صدایی ضعیف (چون بیماری، او را ناتوان کرده بود)، فرمود: «اینان بر ما می‌گریند! پس چه کسی جز آنان، ما را کشته است؟!».

و زینب، دختر علی بن ابی طالب علیه السلام، به مردم اشاره کرد که: «ساکت شوید».

به خدا سوگند، زن باحیایی سخنورتر از او ندیده‌ام، و گویی از زبان و دهان امیر مؤمنان علیه السلام سخن می‌گفت. به مردم

اشاره کرد که ساکت شوند. نفس‌ها در سینه حبس شدند و زنگ شتران از صدا افتادند. آن گاه، بعد از ستایش خدای متعال و درود فرستادن بر پیامبر او، گفت: «آیا بعد، ای کوفیان! ای اهل مکر و حيله و ای دغلکاران بی‌وفا! هان که اشکتان، هرگز خشک نشود و صدا [ای ناله‌تان] هیچ گاه فرو خفته مباد! مثل شما، مثل (زنی است که رشته تاییده [به دست خویش] را پس از محکم کردن، از هم می‌گسست. سوگندهایتان را دستاویز فریب یکدیگر قرار می‌دهید) ۱. آیا جز لاف زدن و خودپسندی و کینه‌توزی و دروغ‌گویی و چالپوسی کنیزکان و سخن‌چینی دشمنان، میان شما هست؟ شما به گیاه و سبزه‌ای می‌مانید که در دل لجنزارها می‌روید یا به سانِ نقره‌ای هستید که به وسیله آن، گور [سرد و خاموش مردگان] را می‌آریند. چه بد چیزی برای خود، پیش فرستاده‌اید که موجب خشم خدا بر شما و عذاب همیشگی می‌شود!

آیا بر برادرم گریه می‌کنید؟! آری. به خدا گریه کنید که به آن، سزاوارترید. باید فراوان بگریید و کم بخندید، که به ننگ و عار آن، مبتلا شدید و هرگز [آلودگی] آن را نمی‌توانید بزدایید.

چگونه می‌توانید ننگ کشتن نگین مهر پیامبری و سرور جوانان بهشتی، پناهگاه حریم و حزب‌تان و قرارگاه سلامتتان و طبیب زخم‌هایتان و جان‌پناه پیشامدهایتان و بازگشتگاه هنگام جنگ‌هایتان و راهنمای دلیل‌هایتان و نشانه روشن راهتان را بزدایید؟! هان که بد چیزی برای خود، پیش فرستادید و بد باری برای روز قیامتتان بر دوش می‌کشید!

۱. نحل: آیه ۹۲.

----- سرنگون و نگونسار باشید، که تلاشتان ناکام و دستانتان خالی ماند و داد و ستدتان، خسارت دید و در خشم خدا، خانه کردید و مهر خواری و درماندگی بر پیشانی‌تان زده شده است!

وای بر شما! آیا می‌دانید چه جگری از محمد صلی الله علیه و آله سوزانید و چه عهدی شکستید و چه بانوانی را از او [به اسارت] بر سرِ کوچه و بازار آوردید و چه حرمتی از او شکستید و چه خونی از او ریختید؟ (بی‌گمان، کاری ناروا کردید. نزدیک است که آسمان‌ها از آن بشکافند و زمین، دهان باز کند و کوه‌ها فرو ریزند!) ۱. راستی که به جنایتی سهمگین و هول‌انگیز، دست یازیدید و به کاری شرم‌آور و ناروا دست زدید! آیا از باریدن خون از آسمان، در شگفتید؟ (عذاب آخرت که رسوا کننده‌تر است و آنان، یاری نمی‌شوند) ۲. مهلت خدا، سبک‌سرتان نکند، که خدا، عجله‌ای ندارد و بیمناک از دست دادن فرصت انتقام نیست. هرگز! خدایت برای ما و آنان، در کمین است.

سپس این اشعار را خواند: «آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله از شما پرسد، چه می‌گویید؟ بگوید: شما - ای آخرین امت - چه کردید با خاندان و فرزندان و نور چشمان من که برخی اسیر گشتند و برخی در خون تپیدند؟ این، سزای من نبود، در حالی که من خیرخواه شما بودم که پس از من با خویشانم، این گونه بد کنید. من بیم آن دارم که بر شما در آید همان عذابی که کاخ ارم [و قوم عاد] را زیر و رو کرد. آن گاه، از آنان رو گرداند.

مردم را حیران و انگشت به دهان دیدم و توجهم به پیرمردی در کنارم جلب شد که می‌گریست و محاسنش از اشک چشمش، خیس شده و دستانش به آسمان، بلند بود و چنین می‌گفت: پدر و مادرم فدایتان باد! پیرانتان، بهترین پیران، و زنانتان، بهترین زنان، و جوانانتان بهترین جوانان اند و نسلتان، نسلی بزرگ و فضیلتان، سترگ است.

سپس این شعر را خواند: پیران شما، بهترین پیران اند و نسل شما چون نسل‌ها برشمرده شوند، نه تباه‌اند و نه رسوا.

۱. مریم: آیه ۸۹ - ۹۰. ۲. فصلت: آیه ۱۶. (الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا تَتَّخِذُونَ أَيْمَنَكُمْ دَخَلَا بَيْنَكُمْ)، هَلْ فِیْكُمْ إِلَّا الصَّلَفُ وَالْعُجْبُ، وَالشَّيْفُ وَالْكَذِبُ، وَمَلَقُ الْإِمَاءِ، وَغَمَزُ الْأَعْدَاءِ، أَوْ كَمَرَعَى عَلَى دَنِيهِ أَوْ كَفِضَهُ عَلَى مَلْحُودَةٍ، أَلَا بِئْسَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ

أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخَطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ . أَتَبْكُونَ أَخِي ؟ ! أَجَلُ وَاللَّهِ فَأَبْكُوا فَإِنَّكُمْ وَاللَّهِ أَحْرِيَاءُ بِالْبُكَاءِ ، فَأَبْكُوا كَثِيرًا وَاضْحَكُوا قَلِيلًا ، فَقَدْ بُلِيتُمْ بِعَارِهَا ، وَمُئْتِمَّتْ بِشَنَارِهَا وَلَنْ تَرْحَضُوهَا أَبَدًا ، وَأَنْتِ تَرْحَضُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتَمِ النَّبِيِّ ، وَمَعْدِنِ الرِّسَالَةِ ، وَسَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَمَلَاذِ حَرِيمِكُمْ ، وَمَعَاذِ حِزْبِكُمْ ، وَمَقَرِّ سَلَمِكُمْ ، وَآسَى كَلِمِكُمْ ، وَمَفْزَعِ نَارِلَتِكُمْ ، وَالْمَرْجِعِ إِلَيْهِ عِنْدَ مُقَاتَلَتِكُمْ ، وَمَدْرَةِ حُجَجِكُمْ ، وَمَنَارِ مَحَجَّتِكُمْ . أَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ لَكُمْ أَنْفُسَكُمْ ، وَسَاءَ مَا تَزْرُونَ لِيَوْمِ بَعْثِكُمْ . فَتَعَسَّاءَ تَعَسَّاءَ ! وَنُكْسَاءَ نُكْسَاءَ ! لَقَدْ خَابَ السَّعْيُ ، وَتَبَّتِ الْأَيْدَى ، وَخَسِرَتِ الصَّفَفَةُ ، وَوُثِّتَ بَغْضَبُ مِنَ اللَّهِ ، وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمْ الدَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ . أَتَدْرُونَ وَيْلَكُمْ أَيْ كَبِدٍ لِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَارْتَمْتُمْ ؟ ! وَأَيْ عَهْدٍ نَكَّسْتُمْ ؟ ! وَأَيْ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ ؟ ! وَأَيْ حُرْمَةٍ لَهُ هَتَكْتُمْ ؟ ! وَأَيْ دَمٍ لَهُ سَيَفَكْتُمْ ؟ ! (لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا * تَكَاذُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا) ! لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا شَوْهَاءَ صَلْعَاءَ ، عَنَقَاءَ ، سَوْدَاءَ ، فَقَمَاءَ ، خَرَقَاءَ ، طِلَاعَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ . أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ تَمْطُرَ السَّمَاءُ دَمًا ، (وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَهُمْ لَا يُنصِرُونَ) فَلَا يَسْتَخَفُّكُمْ الْمَهْلُ ، فَإِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَا يُخْفِرُهُ الْبِدَاؤُ وَلَا يُخْشَى عَلَيْهِ قَوْتُ الثَّارِ ، كُلَّا إِنَّ رَبَّكَ لَنَا وَلَهُمْ لِبَالِإِصْرٍ . ثُمَّ أَنْشَأَتْ تَقُولُ عَلَيْهَا السَّلَامُ : مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا صَيَّرْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ بِأَهْلِ بَيْتِي وَأَوْلَادِي وَتَكْرَمَتِي مِنْهُمْ أُسَارَى وَمِنْهُمْ ضُرَّجُوا بِدَمٍ مَا كَانَ ذَاكَ جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ أَنْ تَخْلَفُونِي بِسَوْءٍ فِي ذَوِي رَحْمِي إِنِّي لَأَخْشَى عَلَيْكُمْ أَنْ يَحِلَّ بِكُمْ مِثْلُ الْعَذَابِ الَّذِي أودى عَلَى إِرْمٍ ثُمَّ وَلَّتْ عَنْهُمْ . قَالَ حَزِيمٌ : فَرَأَيْتَ النَّاسَ حَيَارَى قَدْ رَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ ، فَالْتَفَتْتُ إِلَى شَيْخٍ إِلَى جَانِبِي يَبْكِي وَقَدْ اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ بِالْبُكَاءِ ، وَيَدُهُ مَرْفُوعَةٌ إِلَى السَّمَاءِ ، وَهُوَ يَقُولُ : يَا أَبَتِي وَأُمِّي كُھُولُكُمْ خَيْرُ الْكُھُولِ ، وَنَسَاؤُكُمْ خَيْرُ النِّسَاءِ ، وَشَبَابُكُمْ خَيْرُ الشَّبَابِ ، وَنَسْلُكُمْ نَسْلُ كَرِيمٍ ، وَفَضْلُكُمْ فَضْلُ عَظِيمٍ ، ثُمَّ أَنْشَدَ : كُھُولُكُمْ خَيْرُ الْكُھُولِ وَنَسْلُكُمْ إِذَا عُدَّ نَسْلُ لَا يَبُورُ وَلَا يَخْزِي فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا عَمَّةُ ! أُسْكِنِي فِي الْبَاقِي عَنِ الْمَاضِي عِتَابًا ، وَأَنْتِ بِحَمْدِ اللَّهِ عَالِمَةٌ غَيْرُ مُعَلَّمَةٍ ، فَهَمَّةٌ غَيْرُ مُفَهَّمَةٍ ، إِنَّ الْبُكَاءَ وَالْحَيْنَ لَا يَزْدَانِ مَنْ قَدْ أَبَادَهُ الدَّهْرُ . فَسَكَتَتْ ، ثُمَّ نَزَلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَرَبَ فُسطاطَهُ ، وَأَنْزَلَ نِسَاءَهُ وَدَخَلَ الْفُسطاطَ (الاحتجاج : ج ۲ ص ۱۰۹ ح ۱۷۰ ، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۵) .

زين العابدین عليه السلام فرمود : «ای عمه ! دم مزین که گذشته ، چراغ راه آینده است و تو به حمد الهی ، عالمی خدایی هستی و از دانش دیگران نیاموخته‌ای ، و فهمیده‌ای ، بی آن که لازم باشد دیگران به تو بفهمانند . گریه و ناله ، آنچه را روزگار برده ، باز نمی‌گردانند» .

زينب عليها السلام ، خاموش شد و زين العابدین عليه السلام فرود آمد و خیمه‌اش را زد و زنان را فرود آورد و وارد خیمه شد . ۱۰ لَمَّا أَتَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنِّسَاءِ مِنَ كَرْبَلَاءَ ، وَكَانَ مَرِيضًا ، وَإِذَا نِسَاءُ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَتَنَدَّبْنَ مُشَقَّاتِ الْجُيُوبِ ، وَالرِّجَالُ مَعَهُنَّ يَبْكُونَ .

فَقَالَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - بِصَوْتِ ضَعِيفٍ وَقَدْ نَهَكَتُهُ الْعِلَّةُ - : إِنَّ هَؤُلَاءِ يَبْكُونَ عَلَيْنَا! فَمَنْ قَتَلَنَا غَيْرَهُمْ ؟ فَأَوْمَاتِ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ بِنَ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّاسِ بِالشُّكُوتِ .

قَالَ حَزِيمُ الْأَسَدِيُّ : لَمْ أَرَ وَاللَّهِ خَفِرَةً قَطُّ أَنْطَقَ مِنْهَا ، كَأَنَّهَا تَنْطِقُ وَتُفْرِغُ عَلَى لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَدْ أَشَارَتْ إِلَى النَّاسِ بِأَنْ أَنْصِتُوا ، فَارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ وَسَكَتَتِ الْأَجْرَاسُ ، ثُمَّ قَالَتْ - بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ تَعَالَى وَالصَّلَاةِ عَلَى رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ :

أَمَّا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ ، يَا أَهْلَ الْخَتْلِ وَالْغَدْرِ وَالْخَذَلِ وَالْمَكْرِ ، أَلَا فَلَا رَقَاتِ الْعَبْرَةَ وَلَا هَدَاةِ الرَّفْرَةَ ، إِنَّمَا مِثْلُكُمْ كَمِثْلِ بِلَاغَاتِ النِّسَاءِ (- از امام صادق ، از پدران ایشان علیهم السلام -) : هنگامی که زنان را از کربلا آوردند و وارد کوفه کردند ، زين العابدین عليه

السلام از بیماری ، ناتوان شده بود . زنان کوفیان را دیدم که بر حسین بن علی عليه السلام گریان چاک کردند . آن گاه [بود که] زين العابدین عليه السلام سرش را بلند کرد و فرمود : «هان ! این زنان می‌گیرند ؟ پس ما را چه کسی کشته است ؟» .

همچنین اُمّ کلثوم را دیدم - و زن باحیایی سخنورتر از او ندیده‌ام - ، و گویی از زبان و دهان امیر مؤمنان عليه السلام سخن

می گفت . به مردم اشاره کرد که : «ساکت شوید» .

هنگامی که نفس‌ها آرام گرفتند و زنگ شتران از صدا افتادند ، گفت : «با ستایش خدا و درود و سلام بر پیامبرش ، سخنم را می آغازم . اما بعد ، ای مردم کوفه! ای مردم مکار فریبکار (/ مردم خوار و بی مقدار)! بگریید که همیشه دیده‌هاتان گریان و سینه‌هاتان بریان باد! زنی رشته‌باف را می‌مانید (که آنچه را استوار بافته است ، از هم می‌گسلد (پنبه می‌کند) . پیمان‌های شما دروغ است و چراغ ایمانتان ، بی فروغ) ۲ . مردمی هستید لافزن و بلندپرواز! خودنما و حیل‌ساز! دوست‌کش و دشمن‌نواز! چون سبزه پارگین ، درون سو ، گنده و برون سو ، سبز و رنگینید! نابه‌کارید و چون سنگ گور ، نقره‌آگین !

چه زشت کاری کردید! خشم خدا را خریدید و در آتش دوزخ جاوید ، خزیدید . می‌گریید؟! بگریید ، که سزاوار گریستنید ، نه در خور شادمان زیستن . داغ‌ننگی بر خود نهادید که روزگاران بر آید و آن ننگ نزداید!

این ننگ را چگونه می‌شوید؟ و پاسخ کشتن فرزند پیغمبر را چه می‌گویید؟ سید جوانان بهشت و چراغ راه شما مردم زشت که در سختی ، یارتان بود و در بلاها غمخوارتان . نیست و

۱. ترجمه خطبه را از این جا تا آخر حدیث ، از ترجمه استاد سید جعفر شهیدی در کتاب زندگانی فاطمه زهرا علیها السلام (ص ۲۵۱) با اندکی ویرایش ، آورده‌ایم .

۲. اقتباس از آیه ۹۲ سوره نحل

نابود شوید ، ای مردم غدار !

هر آینه ، باد در دست دارید و در معامله‌ای که کردید ، زیانکارید و نیز به خشم خدا ، گرفتار . خواری و مذلت بر شما باد ! (کاری سخت زشت کردید که بیم می‌رود آسمان‌ها شکافته شوند و زمین ، دهان باز کند و کوه‌ها از هم فرو پاشند) ۱ .

می‌دانید چگونه جگر پیامبر خدا را خستید و حرمت او را شکستید و چه خونی ریختید و چه خاکی بر سر بیختید؟! زشت و نابردانه ، کاری کردید که زمین و آسمان از شرّ آن ، لبریز است ، و شگفت‌مدارید که چشم فلک ، خونریز است . همانا عذاب آخرت ، سخت‌تر است و زیانکاران را نه یار و نه یاور است .

این مهلت ، شما را فریفته نگرداند ، که خدا ، گناهکاران را زودا زود به کیفر نمی‌رساند و سرانجام ، خون مظلوم را می‌ستاند ؛ اما مراقب ما و شماست و گناهکار را به دوزخ می‌کشد» .

سپس روی خود را از آنان برگرداند و همه را انگشت به دهان ، در حیرت نشان داد .

مردی پیر از بنی جُعفی که ریش خود را از گریه ، تر ساخته بود ، گفت : پسران آنان ، بهترین پسران اندو دودمان ایشان ، سربلندترین دودمان است . ۲. لَمَّا أُدْخِلَ بِالنِّسْوَةِ مِنْ كَرْبَلَاءَ إِلَى الْكُوفَةِ ، كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ضَعِيفًا قَدْ نَهَكَتْهُ الْعِلَّةُ ، وَرَأَيْتُ نِسَاءَ أَهْلِ الْكُوفَةِ مُشَفَّقَاتِ الْجُيُوبِ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَرَفَعَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ فَقَالَ : أَلَا إِنَّ هَؤُلَاءِ يَبْكِينَ ، فَمَنْ قَتَلْنَا ؟

وَرَأَيْتُ أُمَّ كُلْثُومَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَلَمْ أَرْ خَفَرَةً وَاللَّهِ أَنْطَقَ مِنْهَا ، كَأَنَّمَا تَنْطِقُ وَتُفَرِّغُ عَلَى لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَدْ أَوْمَأَتْ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا . فَلَمَّا سَكَتِ الْأَنْفَاسُ ، وَهَدَأَتِ الْأَجْرَاسُ ، قَالَتْ :

أَبْدَأُ بِحَمْدِ اللَّهِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَى نَبِيِّهِ ، أَمَا بَعْدُ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ ، يَا أَهْلَ الْخَيْرِ وَالْخَدَلِ ، أَلَا فَلَا رَقَاتِ الْعَبْرَةَ ، وَلَا هَدَاةِ الرِّثَّةَ ، إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ

۱. مریم : آیه ۸۹ - ۹۰. (الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَا تَتَّخِذُونَ أَيْمَنَكُمْ دَخَلَا بَيْنَكُمْ). أَلَا وَهَلْ فِيكُمْ إِلَّا الصَّلَفُ وَالشَّنْفُ ، وَمَلَقُ الْإِمَاءِ ، وَغَمَزُ الْأَعْدَاءِ ؟ وَهَلْ أَنْتُمْ إِلَّا كَمَرَعَى عَلَى دِمْنَةٍ ، وَكَفْضَةٍ عَلَى مَلْحُودَةٍ ، أَلَا سَاءَ مَا قَدَّمْتُمْ أَنْفُسَكُمْ أَنْ سَخِطَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ ، وَفِي الْعَذَابِ أَنْتُمْ خَالِدُونَ . أَتَبْكُونَ ؟ إِي وَاللَّهِ فَمَا بَكَوْا ! وَإِنَّكُمْ وَاللَّهِ أَحْرِيَاءُ بِالْبُكَاءِ ، فَمَا بَكَوْا كَثِيرًا وَاضْحَكُوا قَلِيلًا ، فَلَقَدْ فُزْتُمْ بِعَارِهَا وَشَنَارِهَا ، وَلَنْ تَرْخُصُوهَا بِغَسَلٍ بَعْدَهَا أَبَدًا ، وَأَنْتَى تَرْخُصُونَ قَتْلَ سَلِيلِ خَاتَمِ النَّبُوَّةِ وَمَعْدِنِ الرَّسَالَةِ ، وَسَيِّدِ شُبَّانِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، وَمَنَارِ مَحَجَّتِكُمْ ، وَمِدْرَةِ حُجَّتِكُمْ ، وَمَفْرَخِ نَارِلَتِكُمْ ، فَتَعَسَاءَ وَنُكْسَاءَ ، لَقَدْ خَابَ السَّعْيُ وَخَسِرَتِ الصَّفَقَةُ ، وَبُؤْتُمْ بِغَضَبٍ مِنَ اللَّهِ ، وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمْ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ (لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِذَا * تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَتَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَ تَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًّا) . أَتَدْرُونَ أَيْ كَيْدَ لِرَسُولِ اللَّهِ فَرِيتُمْ ؟ وَأَيْ كَرِيمَةٍ لَهُ أَبْرَزْتُمْ ؟ وَأَيْ دَمٍ لَهُ سَفَكْتُمْ ؟ لَقَدْ جِئْتُمْ بِهَا شَوْهَاءَ خَرْقَاءَ ، شَرَّهَا طِلَافُ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ ، أَفَعَجِبْتُمْ أَنْ قَطَرَتْ السَّمَاءُ دَمًا ؟ وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَخْزَى وَهُمْ لَا يُنْظَرُونَ ، فَلَا يَسْتَخِفُّنَكُمْ الْمَهْلُ فَإِنَّهُ لَا تَحْفِزُهُ الْمُبَادَرَةُ ، وَلَا يُخَافُ عَلَيْهِ قَوْتُ النَّارِ ، كَلَّا إِنَّ رَبَّكَ لَنَا وَلَهُمْ لِلْإِمْرَادِ . ثُمَّ وَلَّتْ عَنْهُمْ . قَالَ : فَرَأَيْتُ النَّاسَ حَيَارَى وَقَدْ رَدُّوا أَيْدِيَهُمْ إِلَى أَفْوَاهِهِمْ ، وَرَأَيْتُ شَيْخًا كَبِيرًا مِنْ بَنِي جُعْفَى ، وَقَدْ اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ مِنْ دُمُوعِ عَيْنَيْهِ ، وَهُوَ يَقُولُ : كُھولُهُمْ خَيْرُ الْكُھولِ وَنَسْلُهُمْ إِذَا عُدَّ نَسْلٌ لَا يَبُورُ وَلَا يَخْزَى (بلاغات النساء : ص ۳۷) .

۵ / ۶ سخنرانی فاطمه صُغرا در میان کوفیان

الملهوف (- به نقل از زید بن موسی) : پدرم ، از جدّم امام صادق علیه السلام برایم نقل کرد که : فاطمه صُغرا ، پس از آن که از کربلا آمد ، گفت : «ستایش ، خدا را به عدد ریگ و سنگ ریزه و وزن عرش تا فرش . او را می‌ستایم و به او ایمان دارم و بر او تکیه می‌کنم ، و گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه بدون شریک نیست ، و محمّد ، بنده و فرستاده اوست و فرزندان او را در [کنار] رود فرات ، بی هیچ تقصیر و گناهی سر بریدند .

خدایا ! به تو پناه می‌آورم از این که به تو دروغ ببندم و خلاف آنچه در گرفتن پیمان برای جانشینی علی بن ابی طالب علیه السلام نازل کرده‌ای ، سخنی به تو نسبت دهم ؛ همو که حقّش را ربودند و او را بی هیچ گناهی ، در مسجد و خانه‌ای از خانه‌های خدا کشتند - همان گونه که فرزندش را دیروز به شهادت رساندند - ، با آن که در آن جا مسلمان زبانی ، فراوان بود . سرنگون باد سرانشان که در زندگی و مرگ او ، از حقّ [ربوده شده] او دفاع نکردند ، تا آن که او را با خلقی ستوده و سرشتی پاکیزه و فضیلت‌هایی معروف و مسلکی مشهور به سوی خود بردی . خدایا ! هیچ ملامت و سرزنشی ، او را از راهش باز نگرفت .

پروردگارا! او را در کودکی به اسلام ، راه نمودی و در بزرگی ، فضیلت‌هایش را ستودی و او همواره برای تو و پیامبرت - که درودهایت بر او و خاندانش باد - خالص و خیرخواه بود ، تا آن که او را به سوی خودت بردی . به دنیا ، بی‌رغبت بود و به آن ، حریص نبود . به آخرت ، راغب و در راه تو مجاهد بود . به او خشود بودی و او را برگزیدی و به راه راست ، ره نمودی .

اما بعد ، ای کوفیان ! ای مکاران خیانتکار متکبر ! ما خاندانی هستیم که خدا ، ما را وسیله آزمایش شما ، و شما را مایه آزمون ما قرار داد و امتحان ما را نیکو ساخت و علمش را

۱. زید بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین علیهم السلام ، علوی طالبی و ملقب به «زید الثّار (زید آتش)» ، انقلابی‌ای بود که همراه با ابو السّرایا در عراق ، قیام کرد و در حدود سال ۲۵۰ هجری از دنیا رفت .

نزد ما نهاد و فهمش را به ما داد . ما گنجینه دانش او ، و ظرف فهم و حکمت اویم ، و نیز حجت خدا بر زمینیان در سرزمین‌های

بندگانش . خداوند ، ما را به کرامت او ، بزرگ داشت و ما را با پیامبرش محمد صلی الله علیه و آله بر بسیاری از مخلوقاتش ، آشکارا برتری بخشید .

اما شما ، ما را تکذیب و تکفیر کردید و جنگ با ما را روا داشتید و اموالمان را به تاراج بردید . گویی ما فرزندان تُرک و افغانیم ، همان گونه که دیروز ، جدّمان را کشتید . به سبب کینه‌ای کهن ، از شمشیرهایتان ، خون ما اهل بیت می‌چکد و چشم‌هایتان ، به آن روشن می‌شود و دل‌هایتان ، از افترای بر بسته به خدا و مکرری که می‌کنید ، شاد می‌گردد ؛ امّا (خدا ، بهترین مکرکنندگان است) ۲ .

امّا خون‌هایی که از ما ریخته‌اید و اموالی که از ما به دست آورده‌اید ، شما را به شادمانی نکشاند ؛ چرا که هر مصیبت سخت و پیشامد بزرگی که به ما رسیده ، [مصدق این آیه است :] (در کتابی (لوح محفوظ) پیش از آن که آن (مصیبت) را خلق کنیم ، ثبت است . همانا این [کار] بر خدا آسان است ، تا بر آنچه از دست شما رفت ، تأسف نخورید و بر آنچه به شما داده شد ، شادمانی [بی جا] نکنید ، و خداوند ، هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد) ۳ .

مرگتان باد ! منتظر لعنت و عذاب خدا باشید که بر شما فرود آمده و نکبت‌های آسمانی ، پی در پی بر شما نازل شده است . عذاب خدا ، شما را به آتش می‌کشد و شما را به جان هم می‌اندازد و سپس ، روز قیامت در عذاب دردناکی که خود با ستم‌هایتان ساخته‌اید ، برای همیشه خواهید ماند . (هان ! لعنت خدا بر ستمکاران!) ۴ .

وای بر شما ! آیا می‌دانید کدامین دستتان به ما زخم زد؟! و کدامین فرد به ستیز با ما برخاست؟! یا با کدام پا به جنگ ما آمدید؟! به خدا سوگند ، سنگ دل گشته‌اید ، جگرتان خشن شده ، دل‌هایتان مَهر خورده و گوش‌ها و چشم‌هایتان بسته شده است . شیطان ، فرصت را برایتان آراست و پرده‌ای بر دیده‌تان نهاد که دیگر هدایت نخواهید شد .

مرگتان باد ، ای کوفیان ! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله چه کسی را از شما کشته بود؟ و چه خونی را از شما به گردن داشت؟ به چه خاطر با برادرش و جدّ علی بن ابی طالب و پسرانش و خاندان برگزیده

۱. ترکان و افغانان ، در آن روزگار ، هنوز مسلمان نشده بودند و با حکومت اسلامی در ستیز بودند. ۲. آل عمران : آیه ۵۴ . ۳. حدید : آیه ۲۲ - ۲۳ . ۴. هود : آیه ۱۸ .

----- پیامبر - که دروذهای خدا و سلام او بر آنان باد - عناد ورزیدید؟! و شاعران به آن ، مباحات کرد و چنین سرود : ما علی و فرزندان علی را کشتیم با شمشیرهای هندی و نیزه‌ها و ما زنانشان را به سانِ زنان تُرک ، اسیر کردیم و آنان را [نمی‌دانی] چگونه به خاک و خون کشیدیم! دهانت پُر از خاک و سنگ باد ! به کشتن کسانی افتخار کردی که خداوند ، پاکشان داشته و آلودگی را از آنها رانده و پاک و پاکیزه‌شان کرده است! هیچ مگوی و پس بنشین ، همان گونه که پدرت نشست ؛ چرا که هر کس چیزی دارد که خود به دست آورده و پیش فرستاده است .

وای بر شما ! به خاطر برتری خدادادی ما ، بر ما حسد ورزیدید ؟ گناه ما چیست که همیشه روزگار ، دریای ما جولان دارد و دریای تو ، بی‌موج است و ناتوان از در بر گرفتن یک کرم؟! (آن ، فزونی خداست که به هر که بخواهد ، می‌دهد و خداوند ، دارای بخشش بزرگ است) ۱ (و هر که خدا ، برایش نوری قرار ندهد ، نوری نخواهد داشت) ۲ .

صداها به گریه بلند شد و گفتند : کافی است . دیگر مگو - ای دختر پاکان - که دل‌هایمان را آتش زدی و درونمان را شعله‌ور کردی .

در این هنگام ، فاطمه صغرا ، ساکت شد ۳. حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي [الصَّادِقِ] عَلَيْهِ السَّلَامُ : خَطَبَتْ فَاطِمَةُ الصُّغْرَى بَعْدَ أَنْ وَرَدَتْ مِنْ كَرْبَلَاءَ ، فَقَالَتْ : الْحَمْدُ لِلَّهِ عَدَدَ الرَّمْلِ وَالْحَصَى ، وَزِنَةُ الْعَرْشِ إِلَى الثَّرَى ، أَحْمَدُهُ وَأُوْمِنُ بِهِ وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ ، وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ

وَحَدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ ، وَأَنَّ ذُرِّيَّتَهُ ذُبِحُوا بِشَطِّ الْفُرَاتِ بِغَيْرِ ذَحْلِ وَلَا تِرَاتٍ .
اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَفْتَرِيَ عَلَيْكَ الْكَذِبَ ، وَأَنْ أَقُولَ عَلَيْكَ خِلَافَ مَا أَنْزَلْتَ مِنْ أَخِذِ الْعَهْدِ لَوْصِيَّةٍ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ
السلام ، الْمَسْلُوبِ حَقُّهُ ، الْمَقْتُولِ بِغَيْرِ ذَنْبٍ - كَمَا قُتِلَ وَلَدُهُ بِالْأَمْسِ - فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِ اللَّهِ ، فِيهِ مَعْدَرُ مُسْلِمَةٍ بِالْأَسْتِثْمِ . تَعَسَّأَ
لِرُؤُوسِهِمْ ، مَا دَفَعْتَ عَنْهُ ضَمِيمًا فِي حَيَاتِهِ وَلَا عِنْدَ مَمَاتِهِ ، حَتَّى قَبَضْتَهُ إِلَيْكَ مَحْمُودَ النَّقِيِّ ، طَيِّبَ الْعَرِيكَةِ ، مَعْرُوفَ الْمَنَاقِبِ ، مَشْهُورَ
الْمَذَاهِبِ ، لَمْ تَأْخُذْهُ اللَّهُمَّ فِيكَ لَوْمَةٌ لَائِمٌ وَلَا عَدْلٌ عَادِلٌ .

هَدَيْتَهُ يَا رَبِّ لِلْإِسْلَامِ صَغِيرًا ، وَحَمَدْتَ مَنَاقِبَهُ كَبِيرًا ، وَلَمْ يَزَلْ نَاصِحًا لَكَ وَلِرَسُولِكَ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى قَبَضْتَهُ إِلَيْكَ ، زَاهِدًا
فِي الدُّنْيَا ، غَيْرَ حَرِيصٍ عَلَيْهَا ، رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ ، مُجَاهِدًا لَكَ فِي سَبِيلِكَ ، رَضِيئَةً فَاخْتَرْتَهُ وَهَدَيْتَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ .
أَمَّا بَعْدُ ، يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ ! يَا أَهْلَ الْمَكْرِ وَالْغَدْرِ وَالْخِيَلَاءِ ! فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتِ ابْتِلَاءِ اللَّهِ بِكُمْ وَابْتِلَاءِكُمْ بِنَا ، فَجَعَلَ بِلَاءَنَا حَسِينًا ، وَجَعَلَ عِلْمَهُ
عِنْدَنَا وَفَهْمَهُ لَمَدِينَا ، فَتَحْنُ عَيْنَهُ عِلْمِهِ ، وَوَعَاءُ فَهْمِهِ وَحِكْمَتِهِ ، وَحُجَّتُهُ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ فِي بِلَادِهِ لِعِبَادِهِ ، أَكْرَمَنَا اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ ، وَفَضَّلَنَا
بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلًا بَيِّنًا .
فَكَذَّبْتُمُونَا وَكَفَرْتُمُونَا ، وَرَأَيْتُمْ قِتَالَنَا حَلَالًا - وَأَمْوَالَنَا نَهَابًا ! كَأَنَّا أَوْلَادُ تُرْكٍ أَوْ كَابُلٍ ، كَمَا قَتَلْتُمْ حَيِّدَنَا بِالْأَمْسِ ، وَسَيُوفُكُمْ تَقَطَّرَ مِنْ
دِمَائِنَا أَهْلُ الْبَيْتِ ، لِحَقْدٍ مُتَقَدِّمٍ ، قَرَّتْ لِدَلِكِ عُيُونُكُمْ ، وَفَرِحَتْ قُلُوبُكُمْ ، افْتَرَاءً عَلَى اللَّهِ وَمَكْرًا مَكْرَتُمُ ،

۱. حدید : آیه ۲۱ . ۲. نور : آیه ۴۰ . (وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِيْنَ) . فَلَا تَدْعُونَكُمْ أَنْفُسُكُمْ إِلَى الْجَدَلِ بِمَا أَصَبْتُمْ مِنْ دِمَائِنَا ، وَنَالَتْ أَيْدِيكُمْ مِنْ
أَمْوَالِنَا ، فَإِنَّ مَا أَصَابَنَا مِنَ الْمَصَائِبِ الْجَلِيلَةِ وَالرَّزَايَا الْعَظِيمَةِ (فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلِ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لَّكِنَّا تَأْسَوْا عَلَى مَا
فَعَلْنَاكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا ءَاتَاكُمْ وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ) . تَبَّأَ لَكُمْ ، فَانْتَظِرُوا اللَّعْنَةَ وَالْعَذَابَ ، فَكَأَنَّ قَدْ حَلَّ بِكُمْ ، وَتَوَاتَرَتْ مِنْ
السَّمَاءِ نَقِمَاتٌ ، فَيَسْحَرُكُمْ بِعَذَابٍ وَيُذِيقُ بَعْضُكُمْ بِأَسْ بَعْضٍ ، ثُمَّ تُخَلَّدُونَ فِي الْعَذَابِ الْأَلِيمِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بِمَا ظَلَمْتُمُونَا ، (أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ
عَلَى الظَّالِمِينَ) . وَلَيْكُمُ ، أَتَدْرُونَ أَنَّهُ يَدِ طَاعَتِنَا مِنْكُمْ ؟ ! وَأَيُّ نَفْسٍ نَزَعَتْ إِلَى قِتَالِنَا ؟ ! أَمْ بِأَيِّ رَجُلٍ مَشَيْتُمْ إِلَيْنَا تَبْغُونَ مُحَارَبَتَنَا ؟ !
قَسَتْ وَاللَّهِ قُلُوبُكُمْ ، وَغَلْظَتْ أَكْبَادُكُمْ ، وَطَبَعَ عَلَى أَفْتِدَتِكُمْ ، وَخَتَمَ عَلَى أَسْمَاعِكُمْ وَأَبْصَارِكُمْ ، وَسَوَّلَ لَكُمْ الشَّيْطَانُ وَأَمْلَى لَكُمْ ،
وَجَعَلَ عَلَى بَصِيرِكُمْ غِشَاوَةً فَأَنْتُمْ لَا تَهْتَدُونَ . فَتَبَّأَ لَكُمْ يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ ، أَيُّ تِرَاتٍ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَبْلَكُمْ ، وَذُحُولَ لَهُ
لَدَيْكُمْ ، بِمَا عِنْدْتُمْ بِأَخِيهِ عَلَى بَنِي أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَدِّي ، وَبَنِيهِ وَعَتَرَةُ النَّبِيِّ الْأَخْيَارِ صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِمْ ، وَافْتَحَرِ بِذَلِكَ
مُفْتَحِرُكُمْ فَقَالَ : نَحْنُ قَتَلْنَا عَلِيًّا وَبَنِي عَلِيٍّ بِسُيُوفٍ هِنْدِيَّةٍ وَرِمَاحٍ وَسَبِينَا نِسَاءَهُمْ سَبَى تُرْكٍ وَنَطَحْنَاهُمْ فَأَيُّ نَطَاحٍ بِفِيكَ أَيُّهَا الْقَائِلُ
الْكُنُكُ وَالْأَثْلُبُ ، افْتَحَرْتَ بِقَتْلِ قَوْمِ زَكَاهُمْ اللَّهُ وَأَذْهَبَ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا ! فَمَا كَظُمَ وَأَقْعَ كَمَا أَقْعَى أَبُوكَ ، فَإِنَّمَا لِكُلِّ
أَمْرٍ مَا اكْتَسَبَ وَمَا قَدِمَتْ يَدَاهُ . أَحْسَدْتُمُونَا - وَيَلَّا - لَكُمْ - عَلَى مَا فَضَّلْنَا اللَّهُ ؟ فَمَا ذَنْبُنَا أَنْ جَاشَ دَهْرًا بُحُورُنَا وَبَحْرُكَ سَاجَ لَا
يُؤَارِي الدَّعَايَا (ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ) ، (وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ) . قَالَ :
وَارْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ ، وَقَالُوا : حَسْبُكَ يَا بَنِي الطَّيِّبِينَ ، فَقَدْ أَحْرَقَتْ قُلُوبُنَا ، وَأَنْضَجَتْ نُحُورُنَا ، وَأَضْرَمَتْ أَجْوَانَا . فَسَكَتَتْ
(الملهوف : ص ۱۹۴ ، الاحتجاج : ج ۲ ص ۱۰۴ ح ۱۶۹) .

۶ / ۶ سخنرانی ام کلثوم در میان کوفیان

الملهوف (- به نقل از زید بن موسی -) : پدرم ، از جدّم امام صادق علیه السلام برایم نقل کرد که فرمود : «ام کلثوم ،

۱. در باره این که ام کلثوم حاضر در واقعه کربلا ، همان زینب علیها السلام است یا فرزند دیگر امام علی علیه السلام و فاطمه علیها

السلام یا آن که فرزند امام علی علیه السلام از همسری غیر از فاطمه زهرا علیها السلام است ، ابهامات و اختلاف نظرهایی وجود دارد . در این باره ، ر . ک : ص ۴۹۵ (سخنی در باره اسیران و بازماندگان واقعه کربلا / اُمّ کلثوم ، دختر امیر مؤمنان علیه السلام) .

دختر علی علیه السلام ، در آن روز ، از پشت پوشش خود و در حالی که صدای خود را به گریه بلند کرده بود ، به سخنرانی پرداخت و گفت : ای کوفیان ! بدا به حالتان ! چرا حسین را وا نهادید و او را کشتید و دارایی‌هایش را به تاراج بردید و برای خود برداشتید و زنانش را اسیر کردید و به خاک سیاه نشانید؟! مرگ و هلاکت بر شما باد !

وای بر شما ! آیا می‌دانید چه بلائی بزرگی بر سرتان آمده است؟ و بار چه گناهی را بر پشت خود نهاده‌اید؟ و چه خون‌هایی را ریختید؟! و کدامین حرمت را شکستید؟! و جامه کدامین دخترک را ربودید؟! و چه اموالی را به تاراج بردید؟! بهترین مردان پس از پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتید و مهر از دل‌هایتان ، رخت بر کشید . هان که حزب خدا چیره‌اند و حزب شیطان ، زیانکارند! . سپس گفت : برادرم را محاصره کردید و او را کشتید . وای بر مادران! به زودی ، آتشی سزایتان خواهد بود که شعله‌اش زبانه می‌کشد . خون‌هایی را ریختید که خداوند ، ریختن آنها را حرام کرده بود و قرآن و محمد صلی الله علیه و آله نیز ریختن آنها را روا نשמوده بودند . هان ! آتش ، مژده‌تان باد که شما ، فردا در قهر آتشی خواهید بود که شعله‌اش زبانه می‌کشد! و من در زندگی‌ام ، بر برادرم خواهم گریست بر بهترین مولودی که پس از پیامبر صلی الله علیه و آله متولد شده است . با اشکی فراوان و جوشان و ریزان که بر گونه‌هایم همیشه جاری است و خشک نمی‌شود . مردم ، صدا به گریه و ناله و زاری بلند کردند و زنان ، موهای خود را پریشان نمودند و خاک بر سرشان ریختند و ناخن به چهره کشیدند و گونه‌های خود را خراشیدند و ناله و فریاد کردند . مردان نیز گریستند و ریش خود را کُندند و هیچ روزی ، مرد و زن گریانی بیشتر از آن روز دیده نشد . ۱۰ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي [الصَّادِقِ عَلَيْهِمَا السَّلَام : خَطَبْتُ أُمَّ كَلْثُومَ ابْنَتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ مِنْ وَرَاءِ كَلْتِهَا ، رَافِعَةً صَوْتَهَا بِالْبُكَاءِ ، فَقَالَتْ :

يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ ، سَوْءًا لَكُمْ ، مَا لَكُمْ خَذَلْتُمْ حُسَيْنًا وَقَتَلْتُمُوهُ ، وَانْتَهَبْتُمْ أَمْوَالَهُ وَوَرِثَتُمُوهُ ، وَسَيَّيْتُمْ نِسَاءَهُ وَنَكَبْتُمُوهُ ؟ ! فِتْنًا لَكُمْ وَسُحْقًا . وَيَلَكُمْ ، أَتَدْرُونَ أَيُّ دَوَاهٍ دَهَتْكُمْ ؟ وَأَيُّ وَزَرَ عَلَى ظُهُورِكُمْ حَمَلْتُمْ ؟ وَأَيُّ دِمَاءٍ سَفَكْتُمُوهَا ؟ وَأَيُّ كَرِيمَةٍ اهْتَضَمْتُمُوهَا ؟ وَأَيُّ صَبِيَةٍ سَلَبْتُمُوهَا ؟ وَأَيُّ أَمْوَالٍ نَهَبْتُمُوهَا ؟ قَتَلْتُمْ خَيْرَ رِجَالٍ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَنَزَعَتِ الرَّحِمَةُ مِنْ قُلُوبِكُمْ ، أَلَا إِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ ، وَحِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ .

ثُمَّ قَالَتْ : قَتَلْتُمْ أَخِي صَبْرًا فَوَيْلٌ لَكُمْ سَيَجْزُونَ نَارًا خَرُّهَا يَتَوَقَّدُ سَفَكُكُمْ دِمَاءَ حَرَمِ اللَّهِ سَفَكُهَا وَحَرَمُهَا الْقُرْآنُ ثُمَّ مُحَمَّدٌ أَلَا فَابْشَرُوا بِالنَّارِ إِنَّكُمْ غَدًا لَفِي قَعْرِ نَارٍ خَرُّهَا يَنْصَعِدُ وَإِنِّي لَأَبْكِي فِي حَيَاتِي عَلَى أَخِي عَلَى خَيْرٍ مِنْ بَعْدِ النَّبِيِّ سَيُولَدُ بِدَمْعٍ غَزِيرٍ مُسْتَهْلٌ مُكَفَكَفٍ عَلَى الْخَدِّ مِنِّي دَائِبٌ لَيْسَ يُحْمَدُ قَالَ الزَّوْاى : فَضَحَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِبِ وَالنُّوحِ ، وَنَشَرَ النِّسَاءُ شُعُورَهُنَّ ، وَحَشَيْنَ التُّرَابَ عَلَى رُؤُوسِهِنَّ ، وَحَمَشْنَ وَجُوهَهُنَّ ، وَلَطَمْنَ خُدُودَهُنَّ ، وَدَعَوْنَ بِالْوَيْلِ وَالْثُبُورِ ، وَبَكَى الرِّجَالُ وَتَفَقَّوْا لِحَاثِمِهِمْ ، فَلَمْ يَزَلْ بَاكِئًا وَبَاكِئَاتٌ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ (الملهوف : ص ۱۹۸ ، مثير الأحران : ص ۸۸ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام) .

۶ / ۷ سخنرانی امام زین العابدین علیه السلام در میان کوفیان

الملهوف : امام زین العابدین علیه السلام به مردم اشاره کرد که : «ساکت شوید» . آنان ساکت شدند . امام علیه السلام برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند و یادکرد پیامبر صلی الله علیه و آله آن گونه که سزامنش بود - و درود فرستادن بر او فرمود : «ای مردم! هر کس مرا می‌شناسد ، که می‌شناسد . هر کس مرا نمی‌شناسد ، خودم را به او می‌شناسانم . من ، علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب هستم . من پسر کسی هستم که در رود فرات ، بدون آن که کسی از شما را کشته باشد و خونی ریخته باشد ، سر بُریده شد . من پسر کسی هستم که حریمش هتک شد و نعمتش سلب گردید و مالش به غارت رفت و خانواده‌اش اسیر شدند . من پسر

کسی هستم که او را در میان گرفتند و پس از مدتی کشتند و این برای افتخار من ، کافی است . ای مردم! شما را به خدا سوگند می‌دهم ، آیا می‌دانید که شما به پدرم نامه نوشتید و به او نیرنگ زدید و از سوی خود با او عهد و پیمان بستید و دست بیعت به او دادید و سپس با او جنگیدید و او را وا نهادید؟! نابود باد آنچه برای خود ، پیش فرستاده‌اید و بدا به رأیتان ! با چه چشمی به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌نگرید ، آن گاه که به شما می‌گوید : " خاندانم را کُشتید و حرمتم را هتک کردید . پس شما از امت من نیستید . " صدای مردم از هر سو بلند شد و به همدیگر گفتند : هلاک شده‌اید و نمی‌دانید !

امام علیه السلام فرمود : «خدا ، رحمت کند کسی را که اندرزم را بپذیرد و سفارشم را در باره خدا ، پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش حفظ کند ، که پیامبر خدا ، الگویی نیکو برای ماست» . آنان ، همگی گفتند : ای فرزند پیامبر خدا ! همه ما گوش به فرمان و مطیعیم و عهد تو را پاس می‌داریم . نه به آن ، بی‌رغبتی می‌کنیم و نه از آن ، روی می‌گردانیم . خدا ، تو را رحمت کند ! هر فرمانی که می‌خواهی ، بده . جنگ تو ، جنگ ما و صلح تو ، صلح ماست . ما [حمله می‌کنیم و] یزید را دستگیر می‌کنیم و از هر که بر تو و ما ستم کرده ، بیزاری می‌جویم . امام علیه السلام فرمود : «دور باد ، دور باد! ای خیانتکاران مکار ! میان شما و هوس‌هایتان ، فاصله افتاده است . آیا می‌خواهید با من همان کنید که پیش‌تر با پدرم کردید؟! هرگز! به پروردگارِ اختران ، سوگند که هنوز زخم ، التیام نیافته است . پدرم - که دروهای خدا بر او باد - و خانواده‌اش ، همین دیروز کشته شده‌اند و هنوز از دست رفتن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پدرم و پسران پدرم را از یاد نبرده‌ام و اندوهش میان سینه‌ام ، و تلخی‌اش در گلو و حلقم ، و غصه‌هایش در تخت سینه‌ام جاری است و درخواستم این است که نه با ما و نه بر ضد ما باشید» . سپس فرمود : شگفت نیست ، اگر حسین کشته شد ؛ چرا که پدرش نیز [کشته] شد ؛ همو که از حسین ، بهتر و شریف‌تر بود . ای کوفیان ! به آنچه بر حسین گذشته ، شادی نکنید که این ، جرمش بزرگ‌تر است . کشته‌ای به کنار رود [فرات] ! جانم فدایش ! سزای کسی که او را به خاک افکند ، دوزخ است . سپس فرمود : «ما در عوضِ هر یک کشته ، به همان کشتگان [شما در میدان جنگ] ، راضی هستیم و دیگر ، پس از این ، هیچ روزی ، نه به سود ما و نه به ضرر ما ، جنگی نخواهیم داشت» . ۱۰. إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوْماً إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا ، فَسَكُتُوا ، فَقَامَ قَائِماً ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، وَذَكَرَ النَّبِيَّ بِمَا هُوَ أَهْلُهُ فَصَلَّى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ :

أَيُّهَا النَّاسُ ! مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي ، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفْنِي فَأَنَا أَعْرِفُهُ بِنَفْسِي : أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ، أَنَا ابْنُ الْمَذْبُوحِ بِسَطْرِ الْفُرَاتِ مِنْ غَيْرِ ذَحْلِ وَلَا- تَرَاتٍ ، أَنَا ابْنُ مَنْ انْتَهَكَ حَرِيمَهُ وَسِيلَبَ نَعِيمِهِ وَانْتَهَبَ مَالَهُ وَسَبَى عِيَالَهُ ، أَنَا ابْنُ مَنْ قُتِلَ صَبْرًا وَكَفَى بِذَلِكَ فَخْرًا .

أَيُّهَا النَّاسُ ! نَاشَدْتُكُمْ اللَّهَ ، هَلْ تَعْلَمُونَ أَنَّكُمْ كَتَبْتُمْ إِلَى أَبِي وَخَدَعْتُمُوهُ ، وَأَعْطَيْتُمُوهُ مِنْ أَنْفُسِكُمْ الْعَهْدَ وَالْمِيثَاقَ وَالْبَيْعَةَ وَقَاتَلْتُمُوهُ وَخَدَلْتُمُوهُ ؟ ! فِتْنًا لِمَا قَدَّمْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَسُوءًا لِرَأْيِكُمْ ، بِأَيِّهِ عَيْنٍ تَنْظُرُونَ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِذْ يَقُولُ لَكُمْ : قَتَلْتُمْ عِزَّتِي وَانْتَهَكْتُمْ حُرْمَتِي فَلَسْتُمْ مِنْ أُمَّتِي ؟ !

قَالَ الزَّوَاوِي : فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ ، وَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ : هَلَكْتُمْ وَمَا تَعْلَمُونَ . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : رَحِمَ اللَّهُ امْرَأً قَبْلَ نَصِيحَتِي وَحِفْظِ وَصِيَّتِي فِي اللَّهِ وَفِي رَسُولِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ ، فَإِنَّ لَنَا فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةً حَسَنَةً . فَقَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ : نَحْنُ كُلُّنَا يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ سَامِعُونَ مُطِيعُونَ ، حَافِظُونَ لِإِدْمَامِكَ غَيْرِ زَاهِدِينَ فِيكَ وَلَا رَاغِبِينَ عَنْكَ ، فَأَمَرْنَا بِأَمْرِكَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ ، فَإِنَّا حَرْبٌ لِحَرْبِكَ وَسَلْمٌ لِسَلْمِكَ ، لِنَأْخُذَنَّ يَزِيدَ وَنَبْرَأَ مِمَّنْ ظَلَمَكَ وَظَلَمَنَا .

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ ! أَيُّهَا الْغَدْرَةُ الْمَكْرَةُ ، حِيلَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ شَهَوَاتِ أَنْفُسِكُمْ ، أَتُرِيدُونَ أَنْ تَأْتُوا إِلَيَّ كَمَا أَتَيْتُمْ إِلَى أَبِي مِنْ قَبْلُ ؟ ! كَلَّا وَرَبِّ الرَّاقِصَاتِ ، فَإِنَّ الْجُرْحَ لَمَّا يَنْدَمِلُ ، قُتِلَ أَبِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِالْأَمْسِ وَأَهْلُ بَيْتِهِ مَعَهُ ، وَلَمْ يُنْسِنِي ثُكُلَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَثُكُلَ أَبِي وَبَنِي أَبِي ، وَوَجْدُهُ بَيْنَ لَهَوَاتِي ، وَمَرَارَتُهُ بَيْنَ خَنَاجِرِي وَحَلْقِي ، وَغُصَّيْهُ تَجَرِي فِي فِرَاشِ صِدْرِي ، وَمَسَأَلْتِي أَنْ لَا تَكُونُوا لَنَا وَلَا عَلَيْنَا .

ثُمَّ قَالَ: لَا- غَرَوْا إِنْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ وَشَيْخُهُ قَدْ كَانَ خَيْرًا مِنْ حُسَيْنٍ وَأَكْرَمًا فَلَا تَفْرَحُوا يَا أَهْلَ كُوفَانَ بِالَّذِي أَصَابَ حُسَيْنًا كَانَ ذَلِكَ أَعْظَمًا قَتِيلُ بِشَطِّ النَّهْرِ رُوحِي فِدَاؤُهُ جِزَاءُ الَّذِي أَرَادَهُ نَارُ جَهَنَّمَ ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَضِينَا مِنْكُمْ رَأْسًا بِرَأْسٍ، فَلَا يَوْمَ لَنَا وَلَا عَلَيْنَا (المهلوف: ص ۱۹۹، الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۱۷ ح ۱۷۱).

۶ / ۸ احتجاج زید بن ارقم با ابن زیاد

الإرشاد: هنگامی که سر امام حسین علیه السلام رسید و عمر بن سعد - که خدا، لعنتش کند - نیز فردای همان روز با دختران و خاندان حسین علیه السلام که همراهش بودند، رسید، ابن زیاد در کاخ فرمانداری، جلوس کرد و به مردم، بار عام داد و فرمان داد تا سر را آورند و جلویش گذاشتند. ابن زیاد به آن می‌نگریست و لبخند می‌زد و با چوب‌دستی‌اش بر دندان‌های پیش حسین علیه السلام می‌زد. زید بن ارقم، از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله - که پیرمردی کهن سال بود -، کنار ابن زیاد بود. هنگامی که دید او با چوب‌دستی بر دندان‌های امام علیه السلام می‌زند، به او گفت: چوب‌دستی‌ات را از این دو لب بردار که - سوگند به خدایی که خدایی جز او نیست -، آن قدر دیده‌ام دو لب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بر این دو لب، بوسه می‌زند که به شمار نمی‌توانم بیاورم. سپس با صدای بلند گریست. ابن زیاد به او گفت: خداوند، چشم‌هایت را گریان کند! آیا از پیروزی خدا می‌گریی؟ به خدا سوگند، اگر پیرمردی خرفت نبودی و عقلت نرفته بود، گردنت را می‌زدم. زید بن ارقم، از پیش ابن زیاد برخاست و به خانه‌اش رفت. ۱. لَمَّا وَصَلَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَوَصَلَ ابْنُ سَعْدٍ - لَعْنَهُ اللَّهُ - مِنْ غَدِ يَوْمٍ وَصُولِهِ وَمَعَهُ بَنَاتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَهْلُهُ، جَلَسَ ابْنُ زَيْدٍ لِلنَّاسِ فِي قَصْرِ الْإِمَارَةِ وَأَذِنَ لِلنَّاسِ إِذَا عَامًا، وَأَمَرَ بِاحْضَارِ الرَّأْسِ فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَيَتَبَسَّمُ وَفِي يَدِهِ قَضِيبٌ يَضْرِبُ بِهِ ثَنَائِيَةً، وَكَانَ إِلَى جَانِبِهِ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَهُوَ شَيْخٌ كَبِيرٌ، فَلَمَّا رَأَاهُ يَضْرِبُ بِالْقَضِيبِ ثَنَائِيَةً قَالَ لَهُ:

ارْفَعْ قَضِيبَكَ عَنْ هَاتَيْنِ الشَّفَتَيْنِ، فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ لَقَدْ رَأَيْتُ شَفَتَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِمَا مَا لَا أَحْصِيهِ كَثْرَةً تُقْبَلُهُمَا. ثُمَّ انْتَحَبَ بَاكِيًا.

فَقَالَ لَهُ ابْنُ زَيْدٍ: أَبْكِي اللَّهُ عَيْنَيْكَ، أَتَبْكِي لِفَتْحِ اللَّهِ؟ وَاللَّهِ لَوْلَا أَنَّكَ شَيْخٌ قَدْ خَرِفْتَ وَذَهَبَ عَقْلُكَ لَضَرَبْتُ عُقْفَكَ. فَهَضَّ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَصَارَ إِلَى مَنْزِلِهِ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۴، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۷۱). تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم -): عمر بن سعد، مرا فرا خواند و مرا به سوی خاندانش فرستاد تا آنان را به پیروزی خدایی‌ای که نصیبش شده و به سلامت بشارت دهم. من آمدم تا به خاندانش رسیدم و خبر را به آنان رساندم.

سپس آمدم تا [به کاخ] وارد شدم. دیدم که ابن زیاد برای [دیدار با] مردم، جلوس کرده است و دیدم که نمایندگان [قبایل] بر او وارد شدند. او آنان را وارد کرد و به مردم، اجازه ورود داد. من هم میان آنان به درون [کاخ] رفتم. سر حسین علیه السلام جلویش نهاده شده بود و او برای مدتی با چوب‌دستی‌اش به میان دندان‌های پیشین آن می‌زد.

زید بن ارقم، هنگامی که دید ابن زیاد، از زدن با چوب‌دستی‌اش باز نمی‌ایستد، به او گفت: این چوب‌دستی را از روی این دندان‌ها بردار، که - سوگند به کسی که خدایی جز او نیست - لبان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که بر این دو لب، بوسه می‌زند.

سپس بغض پیرمرد، ترکید و به گریه افتاد. ابن زیاد به او گفت: خداوند، چشمانت را گریان بدارد! به خدا سوگند، اگر تو پیرمردی خرفت نبودی و عقلت را از دست نداده بودی، گردنت را می‌زدم.

زید برخاست و بیرون رفت. هنگامی که بیرون رفت، شنیدم که مردم می‌گویند: به خدا سوگند، زید بن ارقم، سخنی گفت که اگر ابن زیاد آن را می‌شنید، او را می‌کشت.

گفتم : او چه گفت ؟

گفتند : او از کنار ما گذشت و گفت : برده‌ای (معاویه) ، برده‌ای (ابن زیاد) را فرمان‌روایی داده و او ، مردم را برده زرخرد خود کرده است . ای قوم عرب ! پس از امروز ، برده خواهید بود ! پسر فاطمه را کشتید و پسر مرجانه را فرمان‌روا کردید . او نیکان شما را می‌کشد و یدان شما را بنده خود می‌کند . به خواری ، رضا دادید . نفرین بر آن که به خواری ، تن داد ! ۱! دَعَانِي عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فَسَيَرَحْنِي إِلَى أَهْلِهِ لِبَشْرِهِمْ بِفَتْحِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَبِعَافِيَّتِهِ ، فَأَقْبَلْتُ حَتَّى أَتَيْتُ أَهْلَهُ فَأَعْلَمْتُهُمْ ذَلِكَ ، ثُمَّ أَقْبَلْتُ حَتَّى أَدْخُلَ فَأَجِدَ ابْنَ زَيْدٍ قَدْ جَلَسَ لِلنَّاسِ ، وَأَجِدَ الْوَفْدَ قَدْ قَدِمُوا عَلَيْهِ ، فَأَدْخَلْتُهُمْ وَأَذِنَ لِلنَّاسِ ، فَدَخَلْتُ فِيمَنْ دَخَلَ ، فَإِذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَوْضُوعٌ بَيْنَ يَدَيْهِ ، وَإِذَا هُوَ يَنْكُتُ بِقَضِيبٍ بَيْنَ ثِيَابَيْهِ سَاعَةً .

فَلَمَّا رَأَاهُ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ لَا يُنْجِمُ عَنْ نَكْتِهِ بِالْقَضِيبِ ، قَالَ لَهُ : أَعْلُ بِهَذَا الْقَضِيبِ عَنْ هَاتَيْنِ الثَّيْبَيْنِ ، فَوَالَّذِي لَا إِلَهَ غَيْرُهُ ، لَقَدْ رَأَيْتُ شَفَتِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى هَاتَيْنِ الشَّفَتَيْنِ يَقْبَلُهُمَا ، ثُمَّ انْفَضَّحَ الشَّيْخُ يَبْكِي ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ زَيْدٍ : أَبْكِي اللَّهُ عَيْنَيْكَ ، فَوَاللَّهِ لَوْلَا أَنَّكَ شَيْخٌ قَدْ خَرَفْتَ وَذَهَبَ عَقْلُكَ لَضَرَبْتُ عَنْقَكَ .

قَالَ : فَهَضَّ فَخَرَجَ ، فَلَمَّا خَرَجَ سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ : وَاللَّهِ لَقَدْ قَالَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ قَوْلًا لَوْ سَمِعَهُ ابْنُ زَيْدٍ لَقَتَلَهُ . قَالَ : فَقُلْتُ : مَا قَالَ ؟ قَالُوا : مَرَّ بِنَا وَهُوَ يَقُولُ : مَلِكٌ عَبْدٌ عَبْدًا فَاتَّخَذَهُمْ تُلْدًا ، أَنْتُمْ يَا مَعْشَرَ الْعَرَبِ الْعَبِيدُ بَعْدَ الْيَوْمِ ، قَتَلْتُمْ ابْنَ فَاطِمَةَ وَأَمَرْتُمْ ابْنَ مَرْجَانَةَ ، فَهُوَ يَقْتُلُ خِيَارَكُمْ وَيَسْتَعْبِدُ شِرَارَكُمْ ، فَرَضِيتُمْ بِالذُّلِّ ، فَبَعْدًا لِمَنْ رَضِيَ بِالذُّلِّ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۵۶ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۱۲) .

سیر اعلام النبلاء (- به نقل از زید بن ارقم -) : من نزد عبید الله بودم که سر حسین علیه السلام را آوردند . او چوب‌دستی‌ای گرفت و با آن ، لبان حسین علیه السلام را باز کرد . من دندان‌هایی از آن زیباتر ندیده بودم ، که به مروارید می‌ماند . نتوانستم خودم را نگاه دارم و صدایم به گریه ، بلند شد .

عبید الله گفت : ای پیرمرد ! چرا می‌گریی ؟

گفتم : آنچه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دیده بودم ، مرا به گریه انداخت . دیده بودم که او جای این چوب‌دستی را می‌مکد و لبانش را بر آن می‌نهد و می‌گوید : «خدایا ! او را دوست دارم . تو نیز دوستش بدار» . ۱. كُنْتُ عِنْدَ عُبَيْدِ اللَّهِ ، فَأَتَى بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَخَذَ قَضِيبًا ، فَجَعَلَ يَفْتُرُ بِهِ عَنْ شَفَتَيْهِ ، فَلَمْ أَرْ ثَغْرًا كَانَ أَحْسَنَ مِنْهُ كَأَنَّهُ الدُّرُّ ، فَلَمْ أَمْلِكْ أَنْ رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكَاءِ .

فَقَالَ : مَا يُبْكِيكَ أَيُّهَا الشَّيْخُ ؟ قُلْتُ : يُبْكِينِي مَا رَأَيْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، رَأَيْتُهُ يَمَضُّ مَوْضِعَ هَذَا الْقَضِيبِ ، وَيَلْتَمُهُ ، وَيَقُولُ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَحِبُّهُ فَأَجِبْهُ (سیر اعلام النبلاء : ج ۳ ص ۳۱۵ ، تاریخ دمشق : ج ۱۴ ص ۲۳۶ ح ۳۵۴۵) . سر مردمانی را می‌شکافند که نزد ما عزیزند ؛ ولی آنان ، نافرمان‌ترین و ستمکارترین بودند . زید بن ارقم به او گفت : کاش این چوب‌دستی را دور می‌کردی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دهانش را بر جای این چوب‌دستی می‌نهاد . ۲. يُفْلَقْنَ هَامًا مِنْ أَنْاسٍ أَعَزَّهُ عَلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَأَظْلَمًا فَقَالَ لَهُ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ : لَوْ نَحَيْتَ هَذَا الْقَضِيبَ ، فَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كَانَ يَضَعُ فَاؤَهُ عَلَى مَوْضِعِ هَذَا الْقَضِيبِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۸۱) . الأمالی ، طوسی (- به نقل از حکم بن محمد بن قاسم ثقفی ، از پدرش ، از جدش -) : هنگام آوردن سر حسین علیه السلام ، در حضور عبید الله بن زیاد بودم . او با چوب‌دستی شروع به زدن بر دندان‌های پیشین سر حسین علیه السلام کرد و می‌گفت : چه دندان‌های خوبی داشته است !

زید بن ارقم به او گفت : چوب‌دستی‌ات را بردار ، که بسیار دیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله لبانش را بر جای آن می‌نهد .

ابن زیاد گفت : تو پیری و خرفت شده‌ای !

زید ، برخاست و جامه‌اش را کشید و رفت ...

دردناک‌تر از این ندیدم که سر حسین علیه السلام را جلوی او انداخته‌بودند و وی بر آن چوب می‌زد . ۱. أَنَّهُ حَضَرَ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زَيْدٍ

حِينَ أَتَى بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِقُضْبِ ثَنَابِهِ وَيَقُولُ : إِنَّهُ كَانَ لَحَسَنَ الثَّغْرِ .
فَقَالَ لَهُ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ : اِرْفَعْ قُضْبِيكَ ، فَطَالَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَلْثِمُ مَوْضِعَهُ .
قَالَ : إِنَّكَ شَيْخٌ قَدْ خَرِفْتَ ، فَقَامَ زَيْدٌ يَجْرُ ثَنَابَهُ ...

قال القاسم بن محمد : ما رأيت منظرًا قط أقطع من إلقاء رأس الحسين عليه السلام بين يديه ، وهو ينكته (الأمالی ، طوسی : ص ۲۵۲ ح ۴۴۹ ؛ تاریخ دمشق : ج ۴۱ ص ۳۶۵) .
مثير الأحزان : سعد بن معاذ و عمر بن سهل ، در حضور عید الله بودند . او با چوب دستی اش بر چشم و بینی [سر بریده] حسین علیه السلام می زد و به دهانش می کوبید . زید بن ارقم به او گفت : چوب دستی ات را بردار ، که دیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله لبانش را بر همین جای [ضربه های] چوب دستی ات نهاده است . سپس به گریه افتاد . ابن زیاد به او گفت : خدا ، چشمانت را گریان بدارد ، ای دشمن خدا ! اگر پیری خرفت نبودی که عقل از سرش رفته ، گردنت را می زدم . زید به او گفت : حدیثی برایت بگویم که از این هم بر تو گران تر آید . دیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، حسن را روی پای راستش و حسین را روی پای چپش نشاند و دستش را بر ملأج (نرمه جلوی سر) هر دو نهاده است و می گوید : «خدایا ! این دو و صالح مؤمنان را به تو می سپارم» . [بنگر] تو چگونه امانتداری کردی؟! ۲۹ عَنْ سَعْدِ بْنِ مُعَاذٍ وَعُمَرَ بْنِ سَهْلٍ ، أَنَّهُمَا خَضَرَا عُيَيْدَ اللَّهِ يَضْرِبُ بِقُضْبِيهِ أَنْفَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعَيْنِيهِ ، وَيَطْعُنُ فِي فَمِهِ .

فَقَالَ لَهُ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ : اِرْفَعْ قُضْبِيكَ ، إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاضِعًا شَفَتَيْهِ عَلَى مَوْضِعِ قُضْبِيكَ . ثُمَّ انْتَحَبَ بَاكِئًا .
فَقَالَ لَهُ : أَبْكِي اللَّهَ عَيْنِيكَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ ، لَوْلَا أَنَّكَ شَيْخٌ قَدْ خَرِفْتَ وَذَهَبَ عَقْلُكَ لَضَرَبْتُ عُنُقَكَ .
فَقَالَ زَيْدٌ : لَأُخِذْتُكَ حَدِيثًا هُوَ أَغْلَظُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا ، رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَقْعَدَ حَسَنًا عَلَى فَخِذِهِ الْيُمْنَى وَحُسَيْنًا عَلَى فَخِذِهِ الْيُسْرَى ، فَوَضَعَ يَدَهُ عَلَى يَافُوخِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ، وَقَالَ : إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ إِيَّاهُمَا وَصَالِحَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَكَيْفَ كَانَتْ وَدِيعُكَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟! (مثير الأحزان : ص ۹۲ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۱۸) شرح الأخبار (- به نقل از حزام بن عثمان -) : سر حسین علیه السلام را برای عید الله بن زیاد آوردند . زید بن ارقم نزد او بود و ابن زیاد با چوب دستی اش بر دندان های پیش حسین علیه السلام می زد و می گفت : چه قدر دندان های ابا عبد الله ، زیباست !
زید بن ارقم - که ابن زیاد ، او را کنار خود بر تخت نشاند بود - گفت : چوب دستی ات را دور کن . آیا آن را بر جایی فرود می آوری که بسی دیده ام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله لبانش را بر آن جا می نهد؟!
عبد الله به او گفت : تو خرفت شده ای .

زید بن ارقم ، از تخت ، پایین پرید و بر زمین قرار گرفت و گفت : گواهی می دهم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در حالی دیدم که حسن را بر پای راست [خود] نشاند و دست راستش را بر سر حسن نهاده است و حسین را بر پای چپ نشاند و دست چپش را بر سر حسین نهاده و می گوید : «خدایا ! این دو را با صالح مؤمنان ، به تو می سپارم» . اگر مؤمن هستی ، سپرده پیامبر خدا را چگونه محافظت کردی؟! ۱۱ جیء بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عُيَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَعِنْدَهُ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ ثَنَابَهُ بِقُضْبِ بَيْدِهِ ، وَيَقُولُ : مَا أَحْسَنَ ثَغْرَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ، وَكَانَ قَدْ أَجْلَسَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ مَعَهُ عَلَى السَّرِيرِ ، فَقَالَ : نَحْ قُضْبِيكَ ، أَتَضَعُهُ مَوْضِعًا طَالَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَلْثِمُهُ؟ فَقَالَ لَهُ عُيَيْدُ اللَّهِ : إِنَّكَ قَدْ خَرِفْتَ .

فَوَثَبَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمَ عَنِ السَّرِيرِ وَلَصِقَ بِالْأَرْضِ ، وَقَالَ : أَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى فَخِذِهِ الْيُمْنَى وَزَيْدُ الْيُسْرَى عَلَى رَأْسِهِ ، وَهُوَ يَقُولُ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكُمَا وَصَالِحَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَكَيْفَ كَانَ حِفْظُكَ لَوْدِيعَةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنْ كُنْتَ مُؤْمِنًا؟ (شرح الأخبار : ج ۳ ص ۱۷۰ ح ۱۱۱۷) . ۱۵۲۱. تذكرة الخواص : هشام بن محمد می گوید : هنگامی که سر [حسین علیه السلام] را پیش روی ابن زیاد گذاشتند ، پیشگوی او به وی گفت : برخیز و پایت را بر دهان دشمنت بگذار! ابن زیاد ، برخاست و پا بر دهان سر بریده گذاشت و

به زید بن ارقم گفت: چه نظری داری؟ گفت: به خدا سوگند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که دهانش را بر همان جایی نهاده که تو پایت را نهاده‌ای. ۲۰ قَالَ هِشَامُ بْنُ مُحَمَّدٍ: لَمَّا وَضَعَ الرَّأْسُ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ زَيْدٍ، قَالَ لَهُ كَاهِنُهُ: قُمْ فَضَعْ قَدَمَكَ عَلَى قَدَمِ عَبْدِوَك. فَقَامَ فَوَضَعَ قَدَمَهُ عَلَى فِيهِ، ثُمَّ قَالَ لَزَيْدِ بْنِ أَرْقَمَ: كَيْفَ تَرَى؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاضِعًا فَاهُ حَيْثُ وَضَعْتُ قَدَمَكَ (تذکره الخواص: ص ۲۵۷).

۶ / ۹ احتجاج انس بن مالک با ابن زیاد

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از انس بن مالک -): هنگامی که سر حسین علیه السلام را آوردند، در حضور عیید الله بن زیاد بودم. او شروع به زدن با چوب دستی‌اش بر دندان‌های حسین علیه السلام کرد و می‌گفت: حسین، دندان‌های زیبایی داشته است!

[با خود] گفتم: به خدا سوگند، رسوایت می‌کنم. سپس [برخاستم و] گفتم: دیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جای [ضربه‌های] چوب دستی‌ات را بر دهان او، می‌بوسد. ۱۰ شَهِدْتُ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ حَيْثُ أَتَى بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِقَضِيبٍ مَعَهُ عَلَى أَسْنَانِهِ وَيَقُولُ: إِنْ كَانَ لَحَسَنَ الثَّغْرِ.

قَالَ: فَقُلْتُ: وَاللَّهِ لَأَسْوَأُكَ، فَقُلْتُ: أَمَا إِنِّي قَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقَبِّلُ مَوْضِعَ قَضِيبِكَ مِنْ فِيهِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۲ ح ۴۴۴، المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۲۵ ح ۲۸۷۸). صحيح البخاری (- به نقل از محمد، از انس بن مالک -): سر حسین بن علی علیه السلام را برای عیید الله بن زیاد آوردند و در تشتی نهادند. ابن زیاد، [بر آن] می‌زد و دندان‌های او را نیکو می‌شمرد.

او شبیه‌ترین مردم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود و [محاسنش] خضاب مشک‌ی شده بود. ۲۰ أَتَى عُيَيْدُ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَعَلَ فِي طَسْتٍ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ، وَقَالَ فِي حُسْنِهِ شَيْئًا.

فَقَالَ أَنَسُ: كَانَ أَشْبَهُهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكَانَ مَخْضُوبًا بِالْوَسْمَةِ (صحيح البخاری: ج ۳ ص ۱۳۷۰ ح ۳۵۳۸، مسند ابن حنبل: ج ۴ ص ۵۲۰ ح ۱۳۷۵۰). سُنُّ التِّرْمِذِي (- به نقل از انس بن مالک -): نزد ابن زیاد بودم که سر حسین علیه السلام را آوردند و ابن زیاد شروع به زدن با چوب دستی‌اش بر بینی او کرد و می‌گفت: به این زیبایی ندیده بودم!

گفتم: هان که او شبیه‌ترینشان به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. ۳۰ كُنْتُ عِنْدَ ابْنِ زَيْدٍ فَجِئَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ، فَجَعَلَ يَقُولُ بِقَضِيبٍ لَهُ فِي أَنْفِهِ وَيَقُولُ: مَا رَأَيْتُ مِثْلَ هَذَا حُسْنًا.

قَالَ: قُلْتُ: أَمَا إِنَّهُ كَانَ مِنْ أَشْبَهُهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۵۹ ح ۳۷۷۸، المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۲۵ ح ۲۸۷۹).

۶ / ۱۰ رویارویی ابن زیاد و زینب علیها السلام

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): اسیران را نزد عیید الله بن زیاد آوردند و عیید الله گفت: این زن کیست؟ گفتند: زینب، دختر علی بن ابی‌طالب است. ابن زیاد گفت: دیدی خدا با خاندانت چه کرد؟ زینب علیها السلام گفت: «شهادت، برایشان مقدر شده بود و آنان به سوی شهادتگاهشان شتافتند، و خدا به زودی، ما و تو و ایشان را گرد می‌آورد الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ابن زیاد گفت: ستایش، خدایی را که شما را کُشت و سخت‌تان را دروغ کرد! زینب علیها السلام گفت: «ستایش، خدایی را که ما را به محمد، گرامی داشت و پاک و پاکیزه کرد!». ۱۰ قُدِمَ بِهِمْ [أَيِ الْأَسْرَى] عَلَى عُيَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ، فَقَالَ عُيَيْدُ اللَّهِ: مَنْ هَذِهِ؟

فَقَالُوا: زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ! فَقَالَ: فَكَيْفَ رَأَيْتَ اللَّهَ صَنَعَ بِأَهْلِ بَيْتِكَ؟
قَالَتْ: كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ، وَسَيِّجَمُعُ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ وَيَبْنُهُمْ.
قَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَأَكْذَبَ حَدِيثَكُمْ.

قَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِمُحَمَّدٍ وَطَهَّرَنَا تَطْهِيراً (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۱). تاریخ الطبری
(- به نقل از حمید بن مسلم -): هنگامی که سر حسین علیه السلام را با کودکان و خواهران و زنانش نزد عید الله بن زیاد آوردند، زینب، دختر فاطمه علیها السلام، بدترین لباسش را پوشیده بود و ناشناس می نمود و کنیزانش گردش را گرفته بودند. هنگامی که وارد شد، نشست. عید الله بن زیاد گفت: این که نشست، که بود؟
زینب علیها السلام با او سخن نگفت.

عید الله، سه بار پرسید و زینب علیها السلام در هر سه بار، ساکت ماند. یکی از کنیزانش گفت: این، زینب، دختر فاطمه علیها السلام است.

عید الله به او گفت: ستایش، خدایی را که شما را رسوا کرد و شما را کشت و سخن دروغتان را آشکار کرد!
زینب علیها السلام گفت: «ستایش، خدایی را که ما را به محمد صلی الله علیه و آله گرامی داشت و پاک و پاکیزه مان کرد و آن گونه که تو می گویی، نیست. تنها فاسق است که رسوا می شود و تنها تبهکار است که تکذیب می شود».
ابن زیاد گفت: کار خدا را با خاندانت، چگونه دیدی؟

زینب علیها السلام گفت: «کشته شدن، برایشان تقدیر شده بود و آنان هم به سوی قتلگاهشان شتافتند و به زودی، خداوند، تو و ایشان را گرد هم می آورد و نزد او با هم اقامه دعوا و برهان می کنید».

ابن زیاد به خشم آمد و برافروخته شد [و آهنگ کشتن زینب علیها السلام را کرد]. عمرو بن حرث به او گفت: خدا، امیر را به سلامت دارد! او یک زن است. آیا زنی را به سبب سخنش مؤاخذه می کنید؟ زن را به سخنش نمی گیرند و بر ناسزا و پریشان گویی اش سرزنش نمی کنند.

ابن زیاد به او گفت: خداوند، دل مرا با کشتن طغیانگرت و عاصیان نافرمان خاندانت خنک کرد!

زینب علیها السلام گریست و سپس گفت: «بزرگم را کشتی و خاندانم را هلاک کردی و شاخه ام را بُردی و ریشه ام را از بیخ و بُن در آوردی. اگر این، دل تو را خنک می کند، خنک شد!».

عید الله به او گفت: این، دلیری است. به جانم سوگند، پدرت نیز شاعر و دلیر بود.

زینب علیها السلام گفت: «زن را چه به دلآوری؟! از دلآوری به کارهای دیگر پرداختم. آنچه می گویم، الهام درونی من است»
۲. لَمَّا دُخِلَ بِرَأْسِ حَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصِيبَانِهِ وَأَخَوَاتِهِ وَنِسَائِهِ عَلَى عُيَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، لَبَسَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أَرْدَلَ ثِيَابِهَا، وَتَنَكَّرَتْ، وَحَفَّتْ بِهَا إِمَاؤُهَا، فَلَمَّا دَخَلَتْ جَلَسَتْ، فَقَالَ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ: مَنْ هَذِهِ الْجَالِسَةُ؟ فَلَمْ تُكَلِّمْهُ، فَقَالَ ذَلِكَ ثَلَاثًا، كُلَّ ذَلِكَ لَا تُكَلِّمُهُ، فَقَالَ بَعْضُ إِمَائِهَا: هَذِهِ زَيْنَبُ ابْنَةُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ.

قَالَ: فَقَالَ لَهَا عُيَيْدُ اللَّهِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَقَتْلَكُمْ وَأَكْذَبَ أَحَدَوْتَكُمْ!

فَقَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَطَهَّرَنَا تَطْهِيراً، لَا كَمَا تَقُولُ أَنْتَ، إِنَّمَا يَفْتَضِّحُ الْفَاسِقُ، وَيُكَذِّبُ الْفَاجِرُ.

قَالَ: فَكَيْفَ رَأَيْتَ صُنَعَ اللَّهِ بِأَهْلِ بَيْتِكَ؟

قَالَتْ: كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ، فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ، وَسَيِّجَمُعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَيَبْنُهُمْ، فَتَحَاجُونَ إِلَيْهِ، وَتَخَاصِمُونَ عِنْدَهُ.

قَالَ: فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ وَاسْتَشْطَاطَ، قَالَ: فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ حَرْثٍ: أَصْلَحَ اللَّهُ الْأَمِيرَ! إِنَّمَا هِيَ أَمْرَأَةٌ، وَهَلْ تُؤَاخِذُ الْمَرْأَةُ بِشَيْءٍ مِنْ

مَنْطِقُهَا؟ إِنَّهَا لَا تُؤَاخِذُ بِقَوْلٍ، وَلَا تُتْلَمُ عَلَى خَطَلٍ.

فَقَالَ لَهَا ابْنُ زِيَادٍ: قَدْ أَشْفَى اللَّهُ نَفْسِي مِنْ طَاغِيَتِكَ، وَالْعَصَاةِ الْمَرْدَةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ.

قَالَ: فَبَكَتْ، ثُمَّ قَالَتْ: لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي، وَأَبْرَتِ أَهْلِي، وَقَطَعْتَ فَرْعِي، وَاجْتَشَثَ أَصْلِي، فَإِنْ يَشْفِكَ هَذَا فَقَدْ اشْتَفَيْتَ.

فَقَالَ لَهَا عُبَيْدُ اللَّهِ: هَذِهِ شَجَاعَةٌ، قَدْ لَعَمْرِي كَانَ أَبُوكَ شَاعِرًا شَجَاعًا.

قَالَتْ: مَا لِلْمَرَأَةِ وَالشَّجَاعَةِ! إِنَّ لِي عَنِ الشَّجَاعَةِ لَشُغْلًا، وَلَكِنَّ نَفْسِي مَا أَقُولُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۷؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۵).

(الملهوف: ابن زیاد در کاخ نشست و بار عام داد. سر حسین علیه السلام را آوردند و جلویش نهادند و زنان و کودکان حسین

علیه السلام را نیز وارد کردند. زینب، دختر علی علیه السلام، ناشناس نشست. ابن زیاد، در باره او پرسید. گفتند: این، زینب،

دختر علی است. ابن زیاد، به سوی او رو کرد و گفت: ستایش، خدایی را که رسوایتان ساخت و سخنانتان را دروغ کرد! زینب

علیها السلام گفت: «تنها فاسق، رسوا می‌شود و تنها تبهکار، دروغگو از کار در می‌آید، که آنها

۱. در بیشتر متونی که این ماجرا را نقل کرده‌اند، «سجع گویی (سَجَاعَةٌ)» و نه «دلیری (شَجَاعَةٌ)» آمده است که درست‌تر می‌نماید و

با بقیه سخن هم سازگارتر است. سَجَع، به معنای سخن قافیه‌دار، اما بدون وزن شعری است. بر این اساس، ترجمه این جمله،

چنین می‌شود: «این زن، سجع می‌گوید» (ر. ک: المصباح المنیر: ص ۲۶۷ ماده «سجع»). (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا). فَغَضِبَ

ابْنُ زِيَادٍ وَقَالَ: وَبِكَ جُرْأَةٌ لِحَوَابِي؟ وَفِيكَ بَقِيَّةٌ لِلرَّدِّ عَلَيَّ! إِذْهَبُوا بِهِ فَاضْرِبُوا عُنُقَهُ. فَتَعَلَّقَتْ بِهِ زَيْنَبُ عَمَّتُهُ، وَقَالَتْ: يَا ابْنَ زِيَادٍ،

حَسْبُكَ مِنْ دِمَائِنَا، وَاعْتَنَقَتْهُ وَقَالَتْ: وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُهُ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ. فَنَظَرَ ابْنُ زِيَادٍ إِلَيْهَا وَإِلَيْهِ سَاعِيَةً، ثُمَّ قَالَ: عَجَبًا لِلرَّحِمِ!

وَاللَّهِ إِنِّي لَأَظُنُّهَا وَدَّتْ أَتَى قَتْلُهَا مَعَهُ، دَعَوْهُ فَبَاتَى أَرَأَاهُ لِمَا بِهِ. ثُمَّ قَامَ مِنْ مَجْلِسِهِ حَتَّى خَرَجَ مِنَ الْقَصْرِ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۶؛

الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۷۵). (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا). فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: وَبِكَ جُرْأَةٌ عَلَيَّ جَوَابِي؟ إِذْهَبُوا بِهِ فَاضْرِبُوا

عُنُقَهُ. فَسَمِعَتْ بِهِ عَمَّتُهُ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامَ، فَقَالَتْ: يَا ابْنَ زِيَادٍ، إِنَّكَ لَمْ تَبْقَ مِنَّا أَحَدًا، فَإِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَى قَتْلِهِ فَاقْتُلْنِي مَعَهُ. فَقَالَ

عَلَيَّ لِعَمَّتِي: أُسْكِنِي يَا عَمَّةُ حَتَّى أَكَلِمَهُ. ثُمَّ أَقْبَلَ إِلَيْهِ فَقَالَ: أَبِالْقَتْلِ تُهَدِّدُنِي يَا ابْنَ زِيَادٍ، أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْقَتْلَ لَنَا عَادَةٌ وَكَرَامَتُنَا الشَّهَادَةُ؟

(الملهوف: ص ۲۰۲؛ الفتوح: ج ۵ ص ۱۲۳).

هم کسان دیگری غیر از ما هستند». ابن زیاد گفت: کار خدا را با برادر و خاندانت چگونه دیدی؟ زینب علیها السلام گفت: «جز

زیبایی ندیدم. اینان، کسانی بودند که خداوند، کشته شدن را برایشان تقدیر کرده بود و آنان هم به سوی قتلگاه خود شتافتند. و

به زودی، خداوند، تو و آنان را گرد هم می‌آورد و آنان با تو اقامه حجت و برهان می‌کنند و خواهی دید که چه کسی چیره

می‌شود. مادرت به عزایت بنشیند، ای پسر مرجانه!». ابن زیاد، خشمگین شد و گویی آهنگ کشتنش را کرد. عمرو بن حُرَیث به

او گفت: ای امیر! او یک زن است و زن به خاطر سخنش مؤاخذه نمی‌شود. ابن زیاد به او گفت: خداوند، دل مرا با کشتن حسین

طغیانگرت و سرکشان نافرمان خاندانت خنک کرد (تسلی بخشید)! زینب علیها السلام گفت: «به جانم سوگند که بزرگم را کشتی

و شاخه‌ام را بریدی و ریشه‌ام را از بیخ و بُن کندی، و اگر این، دلت را خنک می‌کند، خُنک شد!». ابن زیاد - که خدا، لعنتش

کند - گفت: این زن، سجع می‌گوید و به جانم سوگند، پدرش نیز شاعر و سجعگو بود. زینب علیها السلام گفت: «ای ابن زیاد!

زن را با سجع گفتن، چه کار؟». ۱. إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ جَلَسَ فِي الْقَصْرِ، وَأَذِنَ إِذْنًا عَامًّا، وَجِءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَوَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ

، وَأَدْخَلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصِيَّانَهُ إِلَيْهِ.

فَجَلَسَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَامَ مُتَنَكِّرَةً، فَسَأَلَ عَنْهَا، فَقِيلَ: هَذِهِ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَام.

فَأَقْبَلَ عَلَيْهَا وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَأَكْذَبَ أَحَدَوْتَكُمْ!

فَقَالَتْ : إِنَّمَا يَفْتَضِحُ الْفَاسِقُ وَيُكَذِّبُ الْفَاجِرُ ، وَهُوَ غَيْرُنَا .

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِأَخِيكَ وَأَهْلِ بَيْتِكَ ؟

فَقَالَتْ : مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلاً ، هَؤُلَاءِ قَوْمٌ كَتَبَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ الْقَتْلَ ، فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ ، وَسَيِّجَمُعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ ، فَتُحَاجُّ وَتُخَاصَمُ ، فَاَنْظُرْ لِمَنِ الْفَلُجُ يَوْمَئِذٍ ، هَلْ بَلَّتَكَ أُمُكَ يَا بَنَ مَرْجَانَةَ .

قَالَ الرَّاَوِيُّ : فَغَضِبَ وَكَانَهُ هَمٌّ بِهَا .

فَقَالَ لَهُ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ : أَيُّهَا الْأَمِيرُ إِنَّهَا امْرَأَةٌ ، وَالْمَرْأَةُ لَا تُؤَاخِذُ بِشَيْءٍ مِنْ مَنْطِقِهَا .

فَقَالَ لَهَا ابْنُ زِيَادٍ : لَقَدْ شَفَى اللَّهُ قَلْبِي مِنْ طَاغِيَتِكَ الْحُسَيْنِ وَالْعَصَاةِ الْمُرَدَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ !

فَقَالَتْ : لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي ، وَقَطَعْتَ فَرْعِي ، وَاجْتَشَثْتَ أَصْلِي ، فَإِنْ كَانَ هَذَا شِفَاؤَكَ فَقَدْ اسْتَفَيْتَ .

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ : هَذِهِ سَيِّجَاعَةٌ ، وَلَعَمْرِي لَقَدْ كَانَ أَبُوكَ شَاعِرًا (سَيِّجَاعًا) ، فَقَالَتْ : يَا بَنَ زِيَادٍ مَا لِلْمَرْأَةِ وَالسَّجَاعَةِ (الملهوف :

ص ۲۰۰ ؛ الفتوح : ج ۵ ص ۱۲۲) . ابن زیاد - که خدا ، لعنتش کند - علی بن الحسین علیه السلام و زنان را فرا خواند و سر حسین علیه السلام را نیز طلب کرده بود . زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام نیز میان آنان بود . ابن زیاد گفت : ستایش ، خدایی را که شما را رسوا کرد و کشت و سخنانتان را تکذیب کرد!

زینب علیها السلام گفت : «ستایش ، خدایی را که ما را به محمد صلی الله علیه و آله ، گرامی داشت و پاک و پاکیزه مان کرد! خدا ، تنها فاسق را رسوا می گرداند و فاجر را تکذیب می کند» .

ابن زیاد گفت : کار خدا را با شما خاندان ، چگونه دیدی؟

زینب علیها السلام گفت : «تقدیرشان کشته شدن بود و آنان هم به سوی قتلگاهشان شتافتند و خداوند ، به زودی ، تو و آنان را گرد هم می آورد و میان شما داوری می کند» .

ابن زیاد - که خدا ، لعنتش کند - بر زینب علیها السلام ، خشم گرفت و آهنگ کشتنش را کرد که عمرو بن حُرَیث ، او را آرام نمود .

زینب علیها السلام گفت : «ای ابن زیاد ! آنچه با ما کردی ، تو را بس است . مردانمان را کشتی ، ریشه مان را برکنیدی ، حریمان را شکستی و زنان و کودکانمان را اسیر کردی و اگر اینها برای خُتْک شدن دلت بود ، دلت خُتْک شد !» .

ابن زیاد ، فرمان داد تا آنها را به زندان باز گردانند و پیک‌هایی به بشارت کشته شدن حسین علیه السلام به اطراف فرستاد و سپس فرمان داد تا اسیران و سر حسین علیه السلام را به شام ببرند ۱۰ . إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ دَعَا بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنِّسْوَةَ ، وَأَحْضَرَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَكَانَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَامُ فِيهِمْ .

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَحَكُمْ وَقَتْلَكُمْ ، وَأَكْذَبَ أَحَادِيثَكُمْ .

فَقَالَتْ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَكْرَمَنَا بِمُحَمَّدٍ وَطَهَّرَنَا تَطْهِيرًا ، إِنَّمَا يَفْضَحُ اللَّهُ الْفَاسِقَ وَيُكَذِّبُ الْفَاجِرَ .

قَالَ : كَيْفَ رَأَيْتِ صُنْعَ اللَّهِ بِكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ ؟

قَالَتْ : كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقَتْلُ ، فَبَرَزُوا إِلَى مَضَاجِعِهِمْ ، وَسَيِّجَمُعُ اللَّهُ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ فَتَسْحَاكُمُونَ عَنْدَهُ . فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَيْهَا ، وَهَمَّ بِهَا ، فَسَكَّنَ مِنْهُ عَمْرُو بْنُ حُرَيْثٍ .

فَقَالَتْ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ : يَا بَنَ زِيَادٍ ، حَسْبُكَ مَا ارْتَكَبْتَ مِنَّا ، فَلَقَدْ قَتَلْتَ رِجَالَنَا ، وَقَطَعْتَ أَصْلَنَا ، وَأُبْحَتَ حَرِيمَنَا ، وَسَيَّيْتَ نِسَاءَنَا وَذَرَارِينَا ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ لِلْإِشْتِفَاءِ فَقَدْ اسْتَفَيْتَ .

فَأَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ بِرَدِّهِمْ إِلَى السَّجَنِ وَبَعَثَ الْبَشَائِرَ إِلَى التَّوَاحِي بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ أَمَرَ بِالسَّبَايَا وَرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحُمِلُوا إِلَى الشَّامِ (الأمالي ، صدوق : ص ۲۲۹ ح ۲۴۲ ، روضة الواعظين : ص ۲۱۰) .

۶ / ۱۱ روایری ابن زید و امام زین العابدین علیه السلام

تاریخ الطبری (- به نقل از عمار دُهنی ، از امام باقر علیه السلام -) : عمر بن سعد ، زنان و خانواده حسین علیه السلام را به سوی عبید الله روانه کرد و از خاندان حسین بن علی علیه السلام ، هیچ مردی نمانده بود ، جز جوان بیماری که همراه زنان بود . عبید الله ، فرمان به قتل او داد که زینب علیها السلام ، خود را بر روی او انداخت و گفت : به خدا سوگند ، او کشته نمی‌شود تا آن که مرا بکشید!

ابن زید ، دلش بر او سوخت و او را رها کرد و دست از او کشید ۱۰. سِرِّحُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِحَرَمِهِ وَعِيَالِهِ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ ، وَلَمْ يَكُنْ بَقِيَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا غُلَامٌ كَانَ مَرِيضاً مَعَ النِّسَاءِ ، فَأَمَرَ بِهِ عُبَيْدُ اللَّهِ لِيُقْتَلَ ، فَطَرَحَتْ زَيْنَبُ نَفْسَهَا عَلَيْهِ ، وَقَالَتْ : وَاللَّهِ لَا يُقْتَلُ حَتَّى تَقْتُلُونِي ! فَرَقَّ لَهَا ، فَتَرَكَهُ وَكَفَّ عَنْهُ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۹۰ ، تهذیب الکمال : ج ۶ ص ۴۲۹) . أنساب الأشراف (- به نقل از یکی از فرزندان ابو طالب -) : ابن زید ، جایزه‌ای برای [یافتن] علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام قرار داد . او را در بند کشیده ، آوردند . به او گفت : آیا خدا ، علی بن الحسین را نکشت؟

فرمود : «او برادرم بود که به او هم علی بن الحسین ، گفته می‌شد و مردم ، او را کشتند [، نه خداوند]» .

ابن زید گفت : بلکه خدا او را کشت !

زینب دختر علی علیه السلام فریادی زد و گفت : ای ابن زید ! ریختن خون‌هایی که [تاکنون] از ما ریخته‌ای ، تو را بس است . اگر او را می‌کشی ، مرا هم با او بکش .

ابن زید ، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را رها کرد ۲۰. إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ جَعَلَ فِي عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جُعَلًا فَأَتَى بِهِ مَرْبُوطًا ، فَقَالَ لَهُ : أَلَمْ يَقْتُلِ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ؟

فَقَالَ : كَانَ أَخِي يُقَالُ لَهُ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ ، وَإِنَّمَا قَتَلَهُ النَّاسُ ، قَالَ : بَلِ قَتَلَهُ اللَّهُ .

فَصَاحَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَامُ : يَا ابْنَ زِيَادٍ حَسْبُكَ مِنْ دِمَائِنَا ، فَإِنْ قَتَلْتَهُ فَأَقْتُلْنِي مَعَهُ ، فَتَرَكَهُ (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۱۲) . الإرشاد : علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را در برابر ابن زید آوردند . به او گفت : تو کیستی ؟ فرمود : «من علی بن الحسین هستم» . گفت : مگر خداوند ، علی بن الحسین را نکشت ؟ علی [بن الحسین] علیه السلام فرمود : «برادری به نام علی داشتم که مردم ، او را کشتند» . ابن زید به او گفت : بلکه خدا ، او را کشت .

الإرشاد : علی بن الحسین علیه السلام فرمود : «(خداوند ، جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد)» . ابن زید ، خشمگین شد و گفت : تو جرئت پاسخ دادن به من را داری؟! هنوز کسی از شما مانده که [سخن] مرا رد کند؟! او را برید و گردنش را بزید . عمه‌اش زینب علیها السلام ، به او در آویخت و گفت : ای ابن زید ! خون‌هایی که از ما ریخته‌ای ، کافی است . سپس ، علی [بن الحسین] علیه السلام را در آغوش گرفت و گفت : به خدا سوگند ، از او جدا نمی‌شوم و اگر او را می‌کشی ، مرا هم با او بکش! ابن زید ، لختی به او و علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام نگریست و سپس گفت : شگفتا از پیوند خونی! به خدا سوگند ، یقین دارم که دوست دارد او را همراه وی بکشم . او را رها کنید که مریضی‌اش برای او کافی است . آن گاه از جایش برخاست و از کاخ بیرون رفت ۱۰. وَأَعْرَضَ عَلَيْهِ [أَيُّ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ] عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ : مَنْ أَنْتَ ؟ فَقَالَ : أَنَا عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ . فَقَالَ : أَلَيْسَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ؟ فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : قَدْ كَانَ لِي أَخٌ يُسَمَّى عَلِيًّا قَتَلَهُ النَّاسُ . فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ : بَلِ اللَّهُ قَتَلَهُ . فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : الْمَلْهُوفُ : ابْنُ زِيَادٍ - كَيْفَ خَدَا لَعْنَتُشْ كُنْدَ - بِهْ عَلِيَّ بْنِ الْحُسَيْنِ (زین العابدین) علیه السلام توجّه کرد و گفت : این کیست؟ گفتند : علی بن الحسین است . ابن زید گفت : مگر خدا علی بن الحسین را نکشت؟ علی [بن الحسین] علیه السلام به او فرمود : «برادری داشتم که [او نیز] علی بن الحسین نامیده می‌شد و مردم ، او را کشتند» . ابن زید گفت : بلکه خدا او را

کُشت . علی [بن الحسین] علیه السلام فرمود : «(خداوند ، جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد)» . ابن زیاد گفت : تو جرئت جواب دادن به من را داری؟! او را ببرید و گردنش را بزنید . عمّه او زینب علیها السلام ، این را شنید . گفت : ای ابن زیاد! تو یک تن هم از ما باقی نگذاشته‌ای . اگر

الملهوف : می‌خواهی او را بکشی ، مرا هم با او بکش . علی [بن الحسین] علیه السلام به عمّه‌اش گفت : «ای عمّه! سخنی مگو تا من با او سخن بگویم» . آن گاه به او رو کرد و گفت : «ای ابن زیاد! آیا مرا به کشتن ، تهدید می‌کنی؟ آیا نمی‌دانی که کشته شدن ، عادت ما و شهادت ، کرامت ماست؟» . ۱. التَّفَتَ ابْنُ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقَالَ : مَنْ هَذَا ؟ فَقِيلَ : عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ . فَقَالَ : أَلَيْسَ قَدْ قَتَلَ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ؟! فَقَالَ لَهُ عَلِيٌّ : قَدْ كَانَ لِي أَخٌ يُسَمَّى عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ قَتَلَهُ النَّاسُ . فَقَالَ : بَلِ اللَّهُ قَتَلَهُ . فَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : تَذَكُّرُ الْخَوَاصَّ (- به نقل از هشام -) : هنگامی که علی بن الحسین کوچک‌تر (زین العابدین) علیه السلام که بیمار بود ، همراه زنان حاضر شد ، ابن زیاد گفت : این ، چگونه سالم مانده است؟ او را بکشید .

زینب دختر علی علیه السلام فریاد کشید : ای ابن زیاد! خون‌هایی که از ما ریخته‌ای ، کافی است . اگر او را می‌کشی ، مرا هم با او بکش .

علی [بن الحسین] علیه السلام فرمود : «ای پسر زیاد! اگر می‌خواهی مرا بکشی ، به این زنان بنگر که آیا دیگر خویشاوند مردی برایشان می‌ماند» .

ابن زیاد گفت : تو با آنان باش . ۲. لَمَّا حَضَرَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ الْأَصْغَرَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ النِّسَاءِ عِنْدَ ابْنِ زِيَادٍ وَكَانَ مَرِيضًا ، قَالَ ابْنُ زِيَادٍ : كَيْفَ سَلِمَ هَذَا ؟! أَقْتُلُوهُ .

فَصَاحَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَامُ : يَا ابْنَ زِيَادٍ حَسْبُكَ مِنْ دِمَائِنَا ، إِنْ قَتَلْتَهُ ، فَاقْتُلْنِي مَعَهُ ، وَقَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا ابْنَ زِيَادٍ إِنْ كُنْتُ قَاتِلِي فَأَنْظُرْ إِلَى هَذِهِ النِّسَاءِ ، مَنْ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُنَّ قَرَابَةٌ يَكُونُ مَعَهُنَّ ؟! فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ : أَنْتَ وَذَاكَ (تذکره الخواص : ص ۲۵۸) . الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : زین العابدین علیه السلام فرمود : «مردی از آنان ، مرا پنهان می‌کرد و مقدم مرا گرامی می‌داشت و پرستاری‌ام می‌کرد و هر گاه بیرون می‌رفت و داخل می‌آمد ، می‌گریست ، تا آن جا که گفتم : اگر وفاداری میان مردم باشد ، نزد این است . تا این که جارچی ابن زیاد ، ندا داد : هان! هر کس علی بن الحسین را بیابد و او را بیاورد ، سیصد درهم به او می‌دهیم . به خدا سوگند ، او گریان نزد من آمد و شروع به بستن دستم به گردنم کرد ، در حالی که می‌گفت : می‌ترسم! به خدا سوگند ، او مرا دست‌بسته ، بیرون برد و به آنان سپرد و سیصد درهم گرفت و من به او می‌نگریستم . مرا گرفتند و نزد ابن زیاد بردند . گفت : نامت چیست؟

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : گفتم : علی بن الحسین . گفت : مگر خداوند ، علی را نکشت؟ گفتم : برادری داشتم که به او [نیز] علی می‌گفتند و بزرگ‌تر از من بود . مردم ، او را کُشتند . ابن زیاد گفت : بلکه خداوند ، او را کُشت . گفتم : (خداوند ، جان‌ها را هنگام مرگشان می‌گیرد) ۱. «ابن زیاد ، فرمان به کشتن علی [بن الحسین] علیه السلام داد که زینب دختر علی علیه السلام فریاد کشید : ای ابن زیاد! خون‌هایی که از ما ریخته‌ای ، کافی است . تو را به خدا سوگند می‌دهم که او را نکشی ، مگر آن که مرا هم با او بکشی . ابن زیاد ، او را رها کرد . ۲. فَغَيَّبَنِي رَجُلٌ مِنْهُمْ وَأَكْرَمَ نُزْلِي وَاحْتَضَنَنِي ، وَجَعَلَ يَبْكِي كُلَّمَا خَرَجَ وَدَخَلَ ، حَتَّى كُنْتُ أَقُولُ : إِنْ يَكُنْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ وَفَاءٌ فَعِنْدَ هَذَا . إِلَى أَنْ نَادَى مُنَادِي ابْنَ زِيَادٍ : أَلَا مَنْ وَجَدَ عَلِيَّ بْنَ حُسَيْنٍ فَلْيَأْتِ بِهِ ، فَقَدْ جَعَلْنَا فِيهِ ثَلَاثِمِئَةَ دِرْهَمٍ . قَالَ : فَدَخَلَ - وَاللَّهِ - عَلَيَّ وَهُوَ يَبْكِي ، وَجَعَلَ يَرِبُطُ يَدَيَّ إِلَى عُقْصِي ! وَهُوَ يَقُولُ : أَخَافُ ! فَأَخْرَجَنِي وَاللَّهِ إِلَيْهِمْ مَرْبُوطًا حَتَّى دَفَعَنِي إِلَيْهِمْ ، وَأَخَذَ ثَلَاثِمِئَةَ دِرْهَمٍ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهَا . فَأَخَذْتُ فَأَدْخَلْتُ عَلَيَّ ابْنَ زِيَادٍ ، فَقَالَ : مَا اسْمُكَ ؟ فَقُلْتُ : عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ ، قَالَ : أَوَلَمْ يَقْتُلِ اللَّهُ عَلِيًّا ؟ قَالَ : قُلْتُ كَانَ لِي أَخٌ يُقَالُ لَهُ عَلِيُّ أَكْبَرُ مِنِّي قَتَلَهُ النَّاسُ ، قَالَ : بَلِ اللَّهُ قَتَلَهُ ، قُلْتُ : شرح الأخبار (- در بیان وقایع پس از شهادت امام حسین علیه السلام -) : علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام

بزرگ فرزندان باقی مانده حسین علیه السلام را - که به شدت ، بیمار بود - نیز بردند

علی بن الحسین علیه السلام می گوید : «با توجه به بیماری ام و شدت آن ، چیزی نفهمیدم و متوجه نشدم ، تا آن که مرا نزد عمر بن سعد آوردند . هنگامی که حالم را دید ، از من رو گرداند و من با همان بیماری ام [گوشه‌ای] افتادم .

مردی از هواداران شام ، نزد من آمد و مرا برداشت و در حالی که می گریست ، روان شد و به من گفت : ای فرزند پیامبر خدا ! من بر جان تو بیم دارم . نزد من باش .

سپس مرا به جایگاه خود برد و مقدمم را گرمی داشت و هر گاه به من می نگریست ، می گریست . من با خود می گفتم : اگر خیری نزد کسی باشد ، نزد این مرد است .

هنگامی که خاندان ما را به نزد عبید الله بن زیاد بردند ، [عبید الله] از من جویا شد . گفتند :

۱. زمر : آیه ۴۲. (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا) . فَأَمَرَ بِقَتْلِهِ . فَصَاحَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ يَا بَنَ زِيَادٍ : حَسْبُكَ مِنْ دِمَائِنَا ، أَسْأَلُكَ بِاللَّهِ إِنْ قَتَلْتَهُ إِلَّا قَتَلْتَنِي مَعَهُ ، فَتَرَكَهُ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۸۰ ، تاریخ دمشق : ج ۴۱ ص ۳۶۷) .

رهايش کرده و به حال خودش وا نهاده‌ايم .

به دنبال من گشتند ؛ اما مرا نيافتند پس جارچی ای ندا داد : هر کس علی بن الحسین را يافت ، او را بياورد و سيصد درهم بگيرد .

مردی که نزدش بودم ، در حالی که می گریست ، نزد من آمد و شروع به بستن دستانم به گردنم کرد و می گفت : ای فرزند پیامبر خدا ! بر جان خود می ترسم که اگر تو را از آنان ، پنهان بدارم ، مرا بکشند .

او مرا دست بسته به آنان سپرد و سيصد درهم گرفت ، در حالی که به او می نگریستم .

مرا نزد عبید الله بن زیاد ملعون بردند و هنگامی که به جلويش رسیدم ، گفت : تو کیستی ؟

گفتم : من علی بن الحسین هستم .

گفت : مگر خدا علی بن الحسین را نکشت ؟

گفتم : او برادرم بود و مردم ، او را کشتند .

عبید الله بن زیاد گفت : بلکه خدا او را کشت !» .

[در این هنگام] علی [بن الحسین] علیه السلام گفت : (خداوند ، جان‌ها را هنگام مرگشان می گیرد و آنان را که نمرده‌اند ، در خواب می گیرد) ۱. » .

عبید الله بن زیاد ملعون ، به کشتن علی بن الحسین (زین العابدین علیه السلام) فرمان داد که زینب ، دختر علی علیه السلام ، فریاد کشید : ای ابن زیاد ! خون‌هایی که از ما ریخته‌ای ، برایت کافی است . تو را به خدا ، سوگند می‌دهم که او را نکشی ، جز آن که مرا همراه او بکشی . ۲. وَمَضَوْا بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ الْأَكْبَرِ الْبَاقِي مِنْ وَلَدِهِ وَهُوَ شَدِيدُ الْعَلَّةِ ... وَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَمَا فَهْمُهُ وَعَقْلُهُ مَعَ عَلْتِي وَشِدَّتِهَا أَنَّهُ أَتَى بِي إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، فَلَمَّا رَأَى مَا بِي أَعْرَضَ عَنِّي ، فَبَقِيْتُ مَطْرُوحًا لِمَا بِي .

فَأَتَانِي رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ ، فَاحْتَمَلَنِي ، فَمَضَى بِي وَهُوَ يَبْكِي ، وَقَالَ لِي :

يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ فَكُنْ عِنْدِي .

وَمَضَى بِي إِلَى رَحْلِهِ وَأَكْرَمَ نُزْلِي ، وَكَانَ كُلَّمَا نَظَرَ إِلَيَّ يَبْكِي .

فَكُنْتُ أَقُولُ فِي نَفْسِي : إِنْ يَكُنْ عِنْدَ أَحَدٍ مِنْ هَؤُلَاءِ خَيْرٌ فَعِنْدَ هَذَا الرَّجُلِ .

فَلَمَّا صِرْنَا إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ سَأَلَ عَنِّي .

فَقِيلَ: قَدْ تَرَكْتَ . وَطَلَبْتُ فَلَمْ أَوْجِدْ ، فَنادى مُنادٍ : مَنْ وَجَدَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ، فَلْيَأْتِ بِهِ وَلَهُ ثَلَاثُمِئَةُ دِرْهَمٍ .
فَدَخَلَ عَلِيُّ الرَّجُلُ الَّذِي كُنْتُ عِنْدَهُ - وَهُوَ بِيكِي - وَجَعَلَ يَرْبِطُ يَدَيَّ إِلَى عُنُقِي ، وَيَقُولُ : أَخَافُ عَلَى نَفْسِي يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ ، إِنْ سَرَتُكَ عَنْهُمْ أَنْ يَقْتُلُونِي .
فَدَفَعَنِي إِلَيْهِمْ مَرْبُوطًا ، وَأَخَذَ الثَّلَاثُمِئَةَ دِرْهَمٍ وَأَنَا أَنْظُرُ إِلَيْهِ .
وَمُضِيَ بِي إِلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ اللَّعِينِ ، فَلَمَّا صِرْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ قَالَ : مَنْ أَنْتَ ؟ قُلْتُ : أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ .
قَالَ : أَوَلَمْ يَقْتُلِ اللَّهُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ ؟
قُلْتُ : كَانَ أَخِي ، وَقَدْ قَتَلَهُ النَّاسُ .
قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ : بَلْ قَتَلَهُ اللَّهُ .
فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

۱. زمر : آیه ۴۲. (اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا) . فَأَمَرَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ اللَّعِينُ بِقَتْلِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . فَصَاحَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهَا السَّلَامُ : يَا بْنَ زِيَادٍ ، حَسْبُكَ مِنْ دِمَائِنَا ، أَنَا شِدُّكَ اللَّهُ إِنْ قَتَلْتَهُ إِلَّا قَتَلْتَنِي مَعَهُ (شرح الأخبار : ج ۳ ص ۱۵۶ و ۲۵۰) .

سخنی در باره گزارش‌های مربوط به پنهان شدن امام زین العابدین علیه السلام

در شماری از گزارش‌هایی که گذشت، آمده است که پس از واقعه کربلا، یکی از نیروهای دشمن، امام زین العابدین علیه السلام را به صورت مخفیانه و جدا از سایر اسیران، به منزلش برد و مدتی از او پذیرایی نمود، تا آن که ابن زیاد برای یافتن ایشان جایزه تعیین کرد و وی از ترس کشته شدن، امام علیه السلام را طناب پیچ، تحویل ابن زیاد داد ۱. این بخش از گزارش‌های یاد شده، صحیح به نظر نمی‌رسد؛ زیرا مخالف همه گزارش‌هایی است که بر حضور امام زین العابدین علیه السلام در کنار اسیران دلالت دارند، ۲. بویژه گزارش مربوط به ساکت کردن عمه بزرگوارش ۳ و گزارش سخنانی امام علیه السلام در کوفه که پیش از این گذشت ۴. افزون بر این، بعید به نظر می‌رسد که غیبت شخصیتی مانند امام زین العابدین علیه السلام در میان اسیران، مورد غفلت قرار گیرد و بعیدتر، آن که ایشان، جدایی از سایر خانواده و پنهان ماندن را پذیرفته باشد .

۱. ر. ک : ص ۴۶۶ ح ۱۵۳۴ و ص ۴۶۷ ح ۱۵۳۵ . ۲. ر. ک : ص ۴۳۲ (روانه کردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کوفه) و ص ۴۳۳ (وداع خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله با شهیدان) . ۳. ر. ک : ص ۴۴۰ (سخنرانی زینب علیها السلام در میان کوفیان) . ۴. ر. ک : ص ۴۵۲ (سخنرانی امام زین العابدین علیه السلام در میان کوفیان) .

۶ / ۱۲ استادگی عبد الله بن عقیف در برابر ابن زیاد و به شهادت رسیدنش

تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم -) : هنگامی که عبید الله به کاخ [حکومتی] آمد و مردم هم وارد شدند، ندای نماز جماعت داده شد و مردم در مسجد اعظم کوفه، گرد آمدند. ابن زیاد، از منبر بالا رفت و گفت : ستایش، خدایی را که حق و

اهلش را چیره کرد و امیر مؤمنان یزید بن معاویه و حزیش را یاری داد و دروغگو پسر دروغگو، حسین بن علی و پیروانش را کُشت!

ابن زیاد، سخنش را به پایان نبرده بود که عبد الله بن عقیف اَزْدی غامدی والی بر او جست. او از شیعیان علی علیه السلام بود و چشم چپش را در جنگ جَمَل، همراه علی علیه السلام از دست داده بود و چون پیکار صفین شد، ضربه‌ای بر سرش و ضربه‌ای هم بر ابرویش زدند و آن چشمش هم نابینا شد. از این رو، از مسجد اعظم کوفه جدا نمی‌شد و تا شب، در آن، نماز می‌خواند و سپس به خانه باز می‌گشت.

عبد الله، هنگامی که سخن ابن زیاد را شنید، گفت: ای پسر مرجانه! دروغگو پسر دروغگو، تو و پدرت هستید و نیز کسی است که به تو حکومت داد و پدرش. ای پسر مرجانه! آیا پسران پیامبران را می‌کشید و سخن صدیقان را بر زبان می‌آوردید؟! ابن زیاد گفت: او را برایم بیاورید.

پاسبان‌ها بر او پریدند و او را گرفتند. عبد الله، شعار قبیله اَزْد را سر داد: ای اَمْرزیده (یا مَبْرور)! عبد الرحمان بن مَخَف اَزْدی، نشسته بود. گفت: وای بر تو! خودت و قومت را تباه کردی.

در آن روز، هفتصد جنگجو از قبیله اَزْد در کوفه بودند. جوانانی از اَزْد به سوی او جستند و او را از دست پاسبانان در آوردند و به خانواده‌اش سپردند.

عبید الله بن زیاد، کسی را به دنبال او فرستاد. او را کُشت و فرمان داد تا او را در جایگاه خاکروبه‌ها به صلیب کنند و او را آن جا به صلیب کشیدند. ۲. لَمَّا دَخَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ الْقَصْرَ وَدَخَلَ النَّاسُ، نَوْدَى الصَّلَاةِ جَامِعَةً، فَاجْتَمَعَ النَّاسُ فِي الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ، فَصَعِدَ الْمَبْتَرِ ابْنُ زَيْدٍ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ الْحَقَّ وَأَهْلَهُ، وَنَصَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ وَحِزْبَهُ، وَقَتَلَ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ وَشِيعَتَهُ.

فَلَمْ يَفْرُغِ ابْنُ زَيْدٍ مِنْ مَقَالَتِهِ، حَتَّى وَثَبَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَقِيفٍ الْأَزْدِيُّ ثُمَّ الْغَامِدِيُّ ثُمَّ أَحْمَدُ بْنُ الْيَمَانِ، وَكَانَ مِنْ شِيعَةِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَتْ عَيْنُهُ الْيَسْرَى ذَهَبَتْ يَوْمَ الْجَمَلِ مَعَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا كَانَ يَوْمَ صَفِّينَ ضُرِبَ عَلَى رَأْسِهِ ضَرْبَةً وَأُخْرَى عَلَى حَاجِبِهِ فَذَهَبَتْ عَيْنُهُ الْأُخْرَى، فَكَانَ لَا يَكَادُ يَفَارِقُ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ، يُصَلِّي فِيهِ إِلَى اللَّيْلِ ثُمَّ يَنْصَرِفُ.

قَالَ: فَلَمَّا سَمِعَ مَقَالَتهُ ابْنُ زَيْدٍ، قَالَ: يَا بَنَ مَرْجَانَهُ! إِنَّ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ أَنْتَ وَأَبُوكَ وَالَّذِي وَلَّاكَ وَأَبُوهُ، يَا بَنَ مَرْجَانَهُ! أَتَفْتُلُونَ أَبْنَاءَ النَّبِيِّينَ وَتَكَلِّمُونَ بِكَلَامِ الصَّادِقِينَ؟!

فَقَالَ ابْنُ زَيْدٍ: عَلَيَّ بِهِ، قَالَ: فَوَثَبَتْ عَلَيْهِ الْجَلَاوِزَةُ فَأَخَذُوهُ.

قَالَ: فَنَادَى بِشَعَارِ الْأَزْدِ: يَا مَبْرورُ، قَالَ: وَعَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مَخَفٍ الْأَزْدِيُّ جَالِسٌ، فَقَالَ: وَيَحَ غَيْرِكَ! أَهْلَكَتَ نَفْسَكَ وَأَهْلَكَتَ قَوْمَكَ! قَالَ: وَحَاضِرُ الْكُوفَةِ يَوْمَئِذٍ مِنَ الْأَزْدِ سَبْعُمِئَةِ مُقَاتِلٍ، قَالَ: فَوَثَبَ إِلَيْهِ فِتْيَةٌ مِنَ الْأَزْدِ فَانْتَرَعُوهُ، فَأَتَوْا بِهِ أَهْلَهُ، فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ مَنْ أَتَاهُ بِهِ فَقَتَلَهُ، وَأَمَرَ بِصَلْبِهِ فِي السَّبْحَةِ، فَصُلِبَ هُنَالِكَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۸، الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۷۵).

۱. این واقعه در مسجد و پس از برخوردی که ابن زیاد با خانواده امام حسین علیه السلام در قصر حکومتی داشت، اتفاق افتاده است.

ابن زیاد، به مسجد آمد و از منبر، بالا رفت و گفت: ستایش، خدایی را که حق و اهلش را چیره کرد و امیر مؤمنان یزید و حزیش را یاری داد، و دروغگو پسر دروغگو و پیروانش را کُشت! عبد الله بن عقیف اَزْدی - که از پیروان امیر مؤمنان علیه السلام بود -، جلوی او برخاست و گفت: ای دشمن خدا! دروغگو، تو و پدرت هستید و کسی که به تو حکومت داد و نیز پدرش. ای پسر مرجانه! فرزندان پیامبران را می‌کشی و بر منبر، در جایگاه صدیقان می‌ایستی؟! ابن زیاد گفت: او را برایم بیاورید. پاسبانان، او را

گرفتند و او شعار قبیله اَزْد را سر داد و هفت صد تن از آنان، گِرد آمدند و او را از دست پاسبانان در آوردند. شب که رسید، ابن زیاد، کسی را به سوی او فرستاد و او را از خانه‌اش بیرون کشید و گردنش را زد و وی را در جای انباشت خاکروب‌ها به صلیب کشید. خدا او را رحمت کند! ۱۱ [ابن زیاد] الْمَسْجِدَ فَصَعِدَ الْمِئْبَرِ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ الْحَقَّ وَأَهْلَهُ، وَنَصَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ وَحِزْبَهُ، وَقَتَلَ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ وَشِيعَتَهُ.

فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَفِيْفٍ الْأَزْدِيُّ - وَكَانَ مِنْ شِيعَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - فَقَالَ: يَا عَيْدُوَ اللَّهِ، إِنَّ الْكَذَّابَ أَنْتَ وَأَبُوكَ، وَالَّذِي وَلَّاكَ وَأَبُوهُ، يَابْنَ مَرْجَانَةَ، تَقْتُلُ أَوْلَادَ النَّبِيِّينَ وَتَقُومُ عَلَى الْمِئْبَرِ مَقَامَ الصَّادِقِينَ!

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: عَلَيَّ بِهِ، فَأَخَذَتْهُ الْجَلَاوِزَةُ، فَنَادَى بِشُعَارِ الْأَزْدِ، فَاجْتَمَعَ مِنْهُمْ سَبْعُمِئَةٍ رَجُلٍ فَانْتَزَعُوهُ مِنَ الْجَلَاوِزَةِ، فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ أَرْسَلَ إِلَيْهِ ابْنُ زِيَادٍ مَنْ أَخْرَجَهُ مِنْ بَيْتِهِ، فَضَرَبَ عُنُقَهُ وَصَلَبَهُ فِي السَّبْحَةِ رَحِمَهُ اللَّهُ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۷، كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۷۹). أنساب الأشراف: ابن زیاد به سخنرانی پرداخت و گفت: ستایش، خدایی که دروغگو پسر دروغگو، حسین، و پیروانش را کشت! عبد الله بن عفيف از دی غامدی - که شیعه بود و چشم چپش را در جنگ جمل و چشم راستش را در پیکار صفین از دست داده بود و از مسجد اعظم کوفه جدا نمی‌شد -، هنگامی که سخن ابن زیاد را شنید، به او گفت: ای پسر مرجانه! دروغگو، تو و پدرت هستی و کسی که به او حکومت داد و نیز پدرش. ای پسر مرجانه! آیا فرزندان پیامبران را می‌کشید و سخن صدیقان را می‌گویید؟! ابن زیاد گفت: او را برایم بیاورید. عبد الله، شعار قبیله اَزْد را سر داد: ای آمرزیده! ای آمرزیده (مَبْرُورُ، یا مَبْرُور)! آن روز، هفت صد تن از اَزْدیان، در کوفه حاضر بودند. برجستند و او را خلاص کردند و به نزد خانواده‌اش آوردند. ابن زیاد به بزرگان [یمن] گفت: آیا ندیدید اینان چه کردند؟ گفتند: چرا. گفت: پس - ای یمنیان - بروید و یارتان را بیاورید. آنان نیز همان گونه که به فرمان پدرش (زیاد) برای احضار حُجر عمل کرده بودند، عبد الله را برایش آوردند. عمرو بن حجاج به ابن زیاد، پیشنهاد داد که همه اَزْدیان حاضر در مسجد را بازداشت کند. آنان و از جمله عبد الرحمان بن مَخَف و جز او که در میان آنان بودند، بازداشت شدند و قبیله اَزْد و یمنیان با هم به شدت درگیر شدند. ابن زیاد، کار یمنیان را کُند دید. به پیکی که به سوی آنان فرستاده بود، گفت: بین میان آنان چه می‌گذرد. او آمد و جنگ سختی دید. گفتند: به امیر بگو که: تو ما را به سوی مردم جزیره (شمال عراق) و عجمیان موصل نفرستاده‌ای. تو ما را به سوی اَزْد، شیران بیشه، فرستاده‌ای! نه تخمی هستند که از آشیانه، بیرون آورده شوند و نه دانه اسفندند که لگدمال گردند. عبید الله بن حوزة والبی و محمد بن حبيب بکری، از قبیله اَزْد، کشته شدند و کشتگان میان آنها بسیار شد و یمنیان، بر آنان قدرت یافتند و به کپر پشت خانه ابن عفيف رسیدند. آن را شکستند و به درون، هجوم آوردند. دخترش شمشیرش را به دست او داد و او به دفاع از خود پرداخت. یمنیان، از هر سو بر او حمله کردند [و او را گرفتند] و برای ابن زیاد آوردند، درحالی که می‌گفت: سوگند می‌خورم که اگر چشمانم می‌دید و رودتان بر من و بیرون رفتنتان، آسان نبود. سفیان بن یزید بن مُعَفَّل، بیرون آمد تا از ابن عفيف، دفاع کند که با او دستگیرش کردند. ابن عفيف، کشته و در جای خاکروب، به دار آویخته شد.

جُنْدَب بن عبد الله را آوردند. ابن زیاد به او گفت: به خدا سوگند، با ریختن خونت به خدا تقرب می‌جویم.

جُنْدَب گفت: تو با ریختن خون من، تنها از خدا دور می‌شوی. ۱۰ خَطَبَ ابْنُ زِيَادٍ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ الْحُسَيْنَ وَشِيعَتَهُ. فَوَثَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَفِيْفٍ الْأَزْدِيُّ ثُمَّ الْغَامِدِيُّ، وَكَانَ شِيعِيًّا، وَكَانَتْ عَيْنُهُ الْيُسْرَى ذَهَبَتْ يَوْمَ الْجَمَلِ وَالْيَمْنَى يَوْمَ صَفِّينَ، وَكَانَ لَا- يُفَارِقُ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ، فَلَمَّا سَمِعَ مَقَالَتهُ ابْنِ زِيَادٍ، قَالَ لَهُ: يَابْنَ مَرْجَانَةَ! إِنَّ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ أَنْتَ وَأَبُوكَ وَالَّذِي وَلَّاكَ وَأَبُوهُ! يَابْنَ مَرْجَانَةَ! أَتَقْتُلُونَ أَبْنَاءَ النَّبِيِّينَ وَتَتَكَلَّمُونَ بِكَلَامِ الصَّادِقِينَ؟!

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: عَلَيَّ بِهِ، فَنَادَى بِشُعَارِ الْأَزْدِ: مَبْرُورُ يَا مَبْرُورُ! وَحَاضِرُوا الْكُوفَةَ مِنَ الْأَزْدِ يَوْمَئِذٍ سَبْعُمِئَةٍ فَوَثَبُوا فَتَخَلَّصُوا حَتَّى أَتَوْا بِهِ أَهْلَهُ.

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ لِلْأَشْرَافِ: أَمَا رَأَيْتُمْ مَا صَنَعَ هَؤُلَاءِ؟ قَالُوا: بَلَى. قَالَ: فَسَيَرُوا أَنْتُمْ - يَا أَهْلَ الْيَمَنِ - حَتَّى تَأْتُونِي بِصَاحِبِكُمْ، وَامْتَلِ صَنِيعَ أَبِيهِ فِي حُجْرٍ حِينَ بَعَثَ أَهْلَ الْيَمَنِ.

وَأَشَارَ عَلَيْهِ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ بِأَن يُحْبَسَ كُلُّ مَنْ كَانَ فِي الْمَسْجِدِ مِنَ الْأَزْدِ، فَحُبِسُوا وَفِيهِمْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ مِخْنَفٍ وَغَيْرُهُ، فَاقْتَتَلَتِ الْأَزْدُ وَأَهْلُ الْيَمَنِ قِتَالًا شَدِيدًا.

وَاسْتَبْطَأَ ابْنُ زِيَادٍ أَهْلَ الْيَمَنِ، فَقَالَ لِرَسُولٍ بَعَثَهُ إِلَيْهِمْ: أَنْظِرْ مَا بَيْنَهُمْ؟ [فَأَتَاهُمْ] فَرَأَى أَشَدَّ قَتْلٍ، فَقَالُوا: قُلْ لِلْأَمِيرِ إِنَّكَ لَمْ تَبْعَثْنَا إِلَى نَبْطِ الْجَزِيرَةِ وَلَا جَرَامِقَةَ الْمُوصِلِ، إِنَّمَا بَعَثْنَا إِلَى الْأَزْدِ، إِلَى أَسْوَدَ الْأَجَمِ، لَيْسُوا بَبَيْضَةٍ تُحْسَى وَلَا حَرْمَلَةٍ تَوَطُّ.

فَقَتِلَ مِنَ الْأَزْدِ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ حَوْزَةَ الْوَالِيِّ وَمُحَمَّدُ بْنُ حَبِيبِ الْبَكْرِيِّ، وَكَثُرَتِ الْقَتْلَى بَيْنَهُمْ، وَقَوِيَتِ الْيَمَانِيَّةُ عَلَى الْأَزْدِ، وَصَارُوا إِلَى خُصِّ فِي ظَهْرِ دَارِ ابْنِ عَفِيْفٍ فَكَسَرُوهُ وَاقْتَحَمُوا، فَنَاولَتْهُ ابْنَتُهُ سَيْفَةً فَجَعَلَ يَذُبُّ بِهَا، وَشَدَّوْا عَلَيْهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ، فَانْطَلَقُوا بِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ وَهُوَ يَقُولُ: أَقْسِمُ لَوْ يُفْسِحُ لِي مِنْ بَصِيرِي شَقٌّ عَلَيْكُمْ مَوْرِدِي وَصَدْرِي وَخَرَجَ سَيْفِيَانُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ الْمُغَلِّ لِيَدْفَعَ عَنِ ابْنِ عَفِيْفٍ، فَأَخَذُوهُ مَعَهُ، فَقَتِلَ ابْنُ عَفِيْفٍ وَصَلِبَ بِالسَّبْحَةِ.

وَأَتَى بِجُنْدٍ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ زِيَادٍ: وَاللَّهِ لَا تَقْرَبَنَّ إِلَى اللَّهِ بِدَمِكَ. فَقَالَ: إِنَّمَا تَتَّبَاعُدُ مِنَ اللَّهِ بِدَمِي (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۳). الفتوح: ابن زیاد، از منبر بالا رفت و خدا را حمد و ثنا گفت و در میان سخنش گفت: ستایش، خدایی را که حق و اهلش را چیره کرد و امیر مؤمنان و پیروانش را یاری داد و دروغگو پسر دروغگو را کشت! او دیگر چیزی بر این سخن نیفزود و توقف کرد. عبد الله بن عفيف از دی - که خدا، رحمتش کند - برخاست. او - که از برگزیدگان شیعه و برترین آنها بود و چشم چپش را در جنگ جمل و چشم دیگرش را در پیکار صفین از دست داده بود و از مسجد اعظم کوفه جدا نمی‌شد و [روز را] تا شب در آن، نماز می‌خواند و سپس به منزلش می‌رفت -، هنگامی که سخن ابن زیاد را شنید، از جا بر جست و سپس گفت: ای پسر مرجانه! دروغگو پسر دروغگو، تو و پدرت هستید و هر کس که تو را به کار گماشت و نیز پدرش. ای دشمن خدا! آیا فرزندان پیامبران را می‌کشید و این سخن را بر منبرهای مؤمنان می‌گویید؟! ابن زیاد، خشمگین شد و سپس گفت: چه کسی سخن می‌گوید؟ گفت: من سخن می‌گویم، ای دشمن خدا! آیا نسل پاکی را که خداوند، آلودگی را از آنان در کتابش زدوده است، می‌کشی و ادعای مسلمانی می‌کنی؟ یاریگران، کجایند؟! فرزندان مهاجر و انصار کجایند تا از طاغوت تو، آن ملعون فرزند ملعون، آن لعنت شدگان بر زبان محمد، پیام‌آور پروردگار جهانیان، انتقام گیرند؟ خشم دشمن خدا، چنان شدت گرفت که رگ‌هایش بر آمد. آن گاه گفت: او را برایم بیاورید. پاسبانان، از هر سو به سوی او شتافتند تا دستگیرش کنند که بزرگان خویشاوندش از قبیله ازد برخاستند و او را از دستان پاسبانان، رها کردند و او را از در مسجد، بیرون آوردند و به سوی خانه‌اش بردند. ابن زیاد، از منبر، پایین آمد و به درون کاخ [حکومتی] رفت و بزرگان به نزد او آمدند. گفت: آیا دیدید این قوم، چه کردند؟! گفتند: دیدیم. خداوند، کار امیر را به سامان آورد! تنها قبیله ازد بودند که چنین کردند. بر بزرگانشان، سخت بگیر؛ چرا که آنان، او را از دست نجات دادند و به خانه‌اش بردند. ابن زیاد، دنبال عبد الرحمان بن میخنف از دی فرستاد و او را به همراه گروهی از ازدیان، دستگیر و بازداشت کرد و گفت: به خدا سوگند، از دستم بیرون نمی‌روید، مگر آن که عبد الله بن عفيف را برایم بیاورید. سپس ابن زیاد، عمرو بن حجاج زبیدی، محمد بن اشعث، شبت بن ربیع و گروهی از یارانش را فرستاد و به آنان گفت: به سوی این نابینا بروید و این نابینایی را که خدا، دلش را نیز مانند چشمانش کور کرده، برایم بیاورید. گروهی که عبید الله بن زیاد فرستاده بود، به سوی عبد الله بن عفيف آمدند و خبر آن به ازد رسید. گرد هم آمدند و قبیله‌های یمن هم با آنان، گرد آمدند تا از یارانشان، عبد الله بن عفيف، دفاع کنند. خبر آن به ابن زیاد رسید و او نیز قبیله‌های مضر را گرد آورد و محمد بن اشعث را همراه آنان کرد و به او فرمان جنگ با آنان را داد. قبیله‌های مضر به قبیله‌های یمنی روی آوردند و قبیله‌های یمنی به آنان، نزدیک شدند و جنگ سختی در گرفت. خبر آن، به ابن زیاد رسید. او پیکی به سوی یارانش فرستاد و آنان را سرزنش کرد.

عمرو بن حجاج، خبر گرد هم آمدن یمنیان در برابر ایشان را برای ابن زیاد فرستاد و شبت بن ربیع به سوی او پیغام فرستاد که: ای امیر! تو ما را به سوی شیران بیشه فرستاده‌ای. عجله نکن. نبرد آن دو گروه، بالا-گرفت، تا آن جا که گروهی از عرب، در آن میان، کشته شدند. یاران ابن زیاد به خانه ابن عقیف رسیدند و در را شکستند و بر او هجوم آوردند. دخترش فریاد کشید: ای پدر! دشمن از جایی که خیال نمی‌کردی، آمد. گفت: نگران نباش، دخترم! شمشیر را به من بده. او شمشیر را به پدرش داد و او گرفت و به دفاع از خودش پرداخت و چنین رَجَز می‌خواند: من پسر فضیلت‌مند عقیف و طاهر عقیف، پدر من است و پسر امّ عامر. بسی زره پوشیده‌ام و کلاه خود بر سر گذاشته‌ام و نیز قهرمانانی را از آنان بر خاک افکنده‌ام و رهایشان کرده‌ام. دخترش چنین می‌گفت: کاش مردی بودم و امروز، پیش رویت در برابر این تبهکاران و قاتلان خاندان پاک پیامبر می‌جنگیدم!

آن گروه، ابن عقیف را از پشت و راست و چپش در میان گرفتند و او هم با شمشیرش از خودش دفاع می‌کرد و کسی را یارای پیش آمدن به سوی او نبود.

از هر سو بر او [حمله کردند و] غلبه یافتند تا آن که او را گرفتند و جُنْدَب بن عبد الله اَزْدی گفت: ما از خداییم و به سوی او باز می‌گردیم! به خدا سوگند، عبد الله بن عقیف را گرفتند. به خدا سوگند، زندگی پس از او، ننگین است!

سپس او را آوردند و بر عبید الله بن زیاد، وارد نمودند. [عبید الله] چون او را دید، گفت: ستایش، خدایی را که تو را رسوا کرد!

عبد الله بن عقیف به او گفت: ای دشمن خدا! آیا با این کار، رسوایم کرد؟ به خدا سوگند، اگر خدا چشمم را می‌گشود، ورودت بر من و بیرون رفتنت، سخت می‌شد. ابن زیاد گفت: ای دشمن خودت! در باره عثمان بن عفّان، چه می‌گویی؟

گفت: ای پسر بنده بنی علاج! ای پسر مرجانه و سمیه! تو را با عثمان بن عفّان، چه کار؟ عثمان، خوب یا بد، صالح یا فاسد، خدای - تبارک و تعالی - ولی آفریده‌های خود است و میان خلقتش و عثمان بن عفّان، به حق و عدالت، داوری می‌کند؛ اما از من در باره پدرت بپرس و نیز در باره یزید و پدرش.

ابن زیاد گفت: به خدا سوگند، از تو چیزی نمی‌پرسم تا این که مرگ را بچشی.

عبد الله بن عقیف گفت: ستایش، ویژه پروردگار جهانیان است. هان که من سال‌ها از پروردگارم، طلب شهادت می‌کردم و به حمد خدا، اکنون پس از مأیوس شدن از آن، روزی‌ام کرد و اجابت یکی از قدیمی‌ترین دعاها را به من نشان داد!

ابن زیاد گفت: گردنش را بزنید.

گردنش را زدند و به دارش آویختند. رحمت خدا بر او باد! ۱! صَعْدَ ابْنُ زِيَادٍ الْمَبْتَرِ، فَحَمِدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَقَالَ فِي بَعْضِ كَلَامِهِ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْهَرَ الْحَقَّ وَأَهْلَهُ، وَنَصَرَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَأَشْيَاعَهُ، وَقَتَلَ الْكَذَّابَ ابْنَ الْكَذَّابِ.

قال: فَمَا زَادَ عَلَى هَذَا الْكَلَامِ شَيْئاً وَقَفَّ، فَقَامَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَقِيفٍ الْأَزْدِيُّ رَحِمَهُ اللَّهُ، وَكَانَ مِنْ خِيَارِ الشَّيْعَةِ وَكَانَ أَفْضَلَهُمْ، وَكَانَ قَدْ ذَهَبَ عَنْهُ الْيُسْرَى فِي يَوْمِ الْجَمَلِ وَالْأُخْرَى فِي يَوْمِ صِفِّينَ، وَكَانَ لَا يُفَارِقُ الْمَسْجِدَ الْأَعْظَمَ يُصَلِّي فِيهِ إِلَى اللَّيْلِ، ثُمَّ يَنْصَرِفُ إِلَى مَنْزِلِهِ.

فَلَمَّا سَمِعَ مَقَالَتهُ ابْنَ زِيَادٍ، وَتَبَّ قَائِماً ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ مَرْجَانَةَ، الْكَذَّابُ ابْنُ الْكَذَّابِ أَنْتَ وَأَبُوكَ وَمَنْ اسْتَعْمَلَكَ وَأَبُوهُ، يَا عِدُوَّ اللَّهِ أَتَقْتُلُونَ أَبْنَاءَ النَّبِيِّينَ وَتَتَكَلَّمُونَ بِهَذَا الْكَلَامِ عَلَى مَنَابِرِ الْمُؤْمِنِينَ؟!

قال: فَغَضِبَ ابْنُ زِيَادٍ، ثُمَّ قَالَ: مِنَ الْمُتَكَلِّمِ؟ فَقَالَ: أَنَا الْمُتَكَلِّمُ يَا عِدُوَّ اللَّهِ، أَتَقْتُلُ الذَّرِّيَّةَ الطَّاهِرَةَ الَّتِي قَدْ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهَا الرَّجْسَ فِي كِتَابِهِ، وَتَرْعُمُ أَتْنَكَ عَلَى دِينِ الْإِسْلَامِ؟ وَاعُونَاهُ، أَيْنَ أَوْلَادُ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، لِيَتَّقِمُوا مِنْ طَاعِنَتِكَ اللَّعِينِ ابْنَ اللَّعِينِ عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ نَبِيِّ رَبِّ الْعَالَمِينَ؟

قال: فَازْدَادَ غَضَباً عِدُوَّ اللَّهِ حَتَّى انْتَفَخَتْ أَوْدَاجُهُ، ثُمَّ قَالَ: عَلَيَّ بِهِ، قَالَ: فَتَبَادَرَتْ إِلَيْهِ الْجَلَاوِزَةُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ لِيَأْخُذُوهُ، فَقَامَتْ

الأشراف من الأزد من بنى عمه فخلصوه من أيدي الجلاوزة، وأخرجوه من باب المسجد، فأنطلقوا به إلى منزله. ونزل ابن زياد عن المتبر ودخل القصر، ودخل عليه أشراف الناس، فقال: أرايتم ما صنع هؤلاء القوم؟ فقالوا: قد رأينا أصلح الله الأمير، إنما الأزد فعلت ذلك فشدد يديك بساداتهم، فهم الذين استنقذوه من يدك حتى صار إلى منزله. قال: فأرسل ابن زياد إلى عبد الرحمن بن مخنف الأزدي، فأخذه وأخذ معه جماعة من الأزد فحبسهم، وقال: والله لا أخرجكم من يدي أو تأتونني بعبد الله بن عفيف.

قال: ثم دعا ابن زياد لعمرو بن الحجاج الزبيدي ومحمد بن الأشعث وشبث بن الربيع وجماعة من أصحابه، وقال لهم: اذهبوا إلى هذا الأعمى، أعمى الأزد الذي قد أعمى الله قلبه كما أعمى عينيه، ائتوني به.

قال: فانطلقت رسل عبيد الله بن زياد إلى عبد الله بن عفيف، وبلغ ذلك الأزد فاجتمعوا، واجتمع معهم أيضاً قبائل اليمن ليمنعوا عن صاحبهم عبد الله بن عفيف. وبلغ ذلك ابن زياد، فجمع قبائل مضر وضمهم إلى محمد بن الأشعث وأمره بقتال القوم. قال: فأقبلت قبائل مضر نحو اليمن ودنت منهم اليمن، فقتلوا قتالاً شديداً، فبلغ ذلك ابن زياد، فأرسل إلى أصحابه يؤنبهم، فأرسل إليه عمرو بن الحجاج يخبره باجتماع اليمن عليهم. قال: وبعث إليه شبث بن الربيع: أيها الأمير، إنك قد بعثتنا إلى أسود الآجام فلا تعجل، قال: واشتد قتال القوم حتى قتل جماعة منهم من العرب.

قال: ودخل أصحاب ابن زياد إلى دار ابن عفيف، فكسروا الباب واقتحموا عليه، فصاحت به ابنته: يا أبت! أتاكَ القوم من حيث لا تحسب، فقال: لا- عليك يا ابنتي، ناوليني السيف: قال: فناولته فأخذه وجعل يذب عن نفسه، وهو يقول: أنا ابن ذى الفضل العفيف الطاهر عفيف شيعي وابن أم عامر كم دارع من جمعهم وحاسر وبطل جندلته مغادر قال: وجعلت ابنته تقول: يا ليتني كنت رجلاً فأقاتل بين يديك اليوم هؤلاء الفجرة، قاتلي العترة البررة. قال وجعل القوم يدورون عليه من خلفه وعن يمينه وعن شماله، وهو يذب عن نفسه بسيفه، وليس يقدر أحد أن يتقدم إليه.

قال: وتكاثروا عليه من كل ناحية حتى أخذوه. فقال جندب بن عبد الله الأزدي: إنا لله وإنا إليه راجعون، أخذوا والله عبد الله بن عفيف، فقبح والله العيش من بعده.

قال: ثم أتى به حتى أدخل على عبيد الله بن زياد، فلما رآه قال: الحمد لله الذي أخزاك، فقال له عبد الله بن عفيف: يا عدو الله بهذا أخزاني، والله لو فرج الله عن بصري لضاق عليك موردى ومصدرى.

قال: فقال ابن زياد: يا عدو نفسه، ما تقول في عثمان بن عفان؟ فقال: يابن عبد بنى علاج، يابن مرجانة وسمية، ما أنت وعثمان بن عفان؟ عثمان أساء أم أحسن، وأصلح أم أفسد، والله تبارك وتعالى ولئى خلقه، يقضى بين خلقه وبين عثمان بن عفان بالعدل والحق، ولكن سلى عن أبيك، وعن يزيد وأبيه.

فقال ابن زياد: والله لا سألتك عن شيء أو تذوق الموت.

فقال عبد الله بن عفيف: الحمد لله رب العالمين، أما إننى كنت أسأل ربى عز وجل أن يرزقنى الشهادة، والآن فالحمد لله الذى رزقنى إياها بعد الإياس منها، وعرفنى الإجابة منه لى فى قديم دعائى.

فقال ابن زياد: اضربوا عنقه، فضربت رقبته وصلب، رحمه الله عليه (الفتوح: ج ۵ ص ۱۲۳؛ الملهوف: ص ۲۰۳).

۶ / ۱۳ خاندان پیامبر صلى الله عليه وآله در زندان ابن زياد

الکامل فى التاريخ: گفته شده هنگامی که خاندان حسین علیه السلام به کوفه رسیدند، ابن زياد، آنان را بازداشت کرد و خبر را برای یزید فرستاد. در همان هنگام که آنان در حبس بودند، سنگی بر آنان فرو افتاد که نوشته‌ای به آن، گره زده بودند و در آن، چنین نوشته بود: پیک، خبر شما را برای یزید، برده است و فلان روز می‌رسد و فلان روز، باز می‌گردد. اگر صدای «الله أكبر»

شنیدید ، یقین کنید که کشته می شوید و اگر نشنیدید ، در امان هستید . دو سه روز پیش از آمدن پیک ، سنگی که در آن ، نوشته‌ای بود ، انداخته شد که می گفت

الکامل فی التاریخ : «وصیت کنید و کارهایتان را یادآور شوید که نزدیک است پیک برسد» . سپس پیک آمد و فرمان یزید آمد که آنها به سوی او فرستاده شوند . ۱۰ قیل : إِنَّ آلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَمَّا وَصَلُوا إِلَى الْكُوفَةِ حَبَسَهُمْ ابْنُ زِيَادٍ ، وَأَرْسَلَ إِلَى يَزِيدَ بِالْخَبَرِ ، فَبَيْنَمَا هُمْ فِي الْحَبْسِ إِذْ سَقَطَ عَلَيْهِمْ حَجَرٌ فِيهِ كِتَابٌ مَرْبُوطٌ ، وَفِيهِ : إِنَّ الْبَرِيدَ سَارَ بِأَمْرِكُمْ إِلَى يَزِيدَ ، فَيَصِلُ يَوْمَ كَذَا وَيَعُودُ يَوْمَ كَذَا ، فَإِنْ سَمِعْتُمْ التَّكْبِيرَ فَأَيُّقِنُوا بِالْقَتْلِ ، وَإِنْ لَمْ تَسْمَعُوا تَكْبِيرًا فَهُوَ الْأَمَانُ .

فَلَمَّا كَانَ قَبْلَ قُدُومِ الْبَرِيدِ يَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ ، إِذَا حَجَرٌ قَدْ أُلْقِيَ وَفِيهِ كِتَابٌ ، يَقُولُ فِيهِ : أَوْصُوا وَاعْهَدُوا فَقَدْ قَارَبَ وَصُولُ الْبَرِيدِ . ثُمَّ جَاءَ الْبَرِيدُ بِأَمْرِ يَزِيدَ بِإِرْسَالِهِمْ إِلَيْهِ (الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۷۶) . الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : عبید الله بن زیاد ، فرمان داد تا باقی ماندگان خاندان حسین علیه السلام که بر او وارد شده‌اند ، همراه او در کاخ ، حبس شوند . ۲. أَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بِحَبْسِ مَنْ قَدِمَ بِهِ عَلَيْهِ مِنْ بَقِيَّةِ أَهْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۸۴) . الأمالی ، صدوق (- به نقل از دربان عبید الله بن زیاد -) : ابن زیاد ، فرمان داد که علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را در بند کنند و همراه زنان و اسیران به زندان ببرند . من با آنان بودم و از کوچه‌ای نگذشتیم ، مگر این که آن را پُر از مرد و زنی یافتیم که بر صورت خود می زدند و می گریستند . آنان را در زندان افکندند و در را بر آنان بستند . ۳. أَمَرَ [ابْنُ زِيَادٍ] بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعُلَّ وَحُمِلَ مَعَ النِّسْوَةِ وَالسَّبَايَا إِلَى السَّجَنِ ، وَكُنْتُ مَعَهُمْ ، فَمَا مَرَرْنَا بِرُقَاقٍ إِلَّا وَجَدْنَاهُ مُلَيَّ رِجَالًا وَنِسَاءً ، يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَيَبْكُونَ . فَحَبَسُوا فِي سِجْنٍ وَطُبِقَ عَلَيْهِمْ (الأمالی ، صدوق : ص ۲۲۹ ح ۲۴۲ ، روضه الواعظین : ص ۲۱۰) . ۱۵۴۳. الملهوف : ابن زیاد ، فرمان داد و علی بن الحسین علیه السلام و خاندانش را به خانه‌ای در کنار مسجد اعظم کوفه بردند . زینب ، دختر علی علیه السلام ، گفت : هیچ زن عربی جز اُمّ وُلْدُ یا کنیز ، بر ما وارد نشود ، که آنها نیز مانند ما اسیر شده‌اند . ۵. أَمَرَ ابْنُ زِيَادٍ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ فَحَمَلُوا إِلَى بَيْتٍ فِي جَنْبِ الْمَسْجِدِ الْأَعْظَمِ . فَقَالَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ : لَا يَدْخُلَنَّ عَلَيْنَا عَرَبِيَّةٌ ، إِلَّا أُمٌّ وَلَمْدٌ أَوْ مَمْلُوكَةٌ ؛ فَإِنَّهُمْ سُبِينٌ كَمَا سُبِينَا (الملهوف : ص ۲۰۲ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۱۸) . تاریخ الطبری (- به نقل از سعد بن عبیده -) : زنان ، دختران و خاندان امام حسین علیه السلام را آوردند و بهترین کاری که کرد ، فرمان داد تا خانه‌ای در جایی جدا برایشان بگیرند ، و روزی و خرجی و لباسی برایشان مقرر کرد . ۶. وَجِءَ بِنِسَائِهِ [أَيَّ نِسَاءِ الْإِمَامِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ] وَبَنَاتِهِ وَأَهْلِهِ ، وَكَانَ أَحْسَنَ شَيْءٍ صَيَّنَهُ أَنْ أَمَرَ لَهُنَّ بِمَنْزِلٍ فِي مَكَانٍ مُعْتَزِلٍ ، وَأُجْرِيَ عَلَيْهِنَّ رِزْقًا ، وَأَمَرَ لَهُنَّ بِنَفَقَةٍ وَكِسْوَةٍ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۹۳ ، نیز ، ر.ک : البدايه و النهايه : ج ۸ ص ۱۹۳) .

۱. کنیزی که از مولایش بچه‌دار شده و به همین جهت ، آزاد شده یا در آستانه آزاد شدن است . م.

۶ / ۱۴ شهید شدن دو نوجوان از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

اشاره

تاریخ الطبری (- به نقل از سعد بن عبیده -) : دو نوجوان از پسران عبد الله بن جعفر یا پسران پسر عبد الله بن جعفر رفتند و بر مردی از قبیله طی ، وارد شدند و به او پناه بردند . او گردن آن دو را زد و سرهایشان را نزد ابن زیاد آورد .

ابن زیاد ، تصمیم گرفت گردنش را بزند و فرمان داد تا خانه‌اش را ویران کنند . ۱۰. فَانْطَلَقَ غُلَامَانِ مِنْهُمْ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ - أَوْ ابْنِ ابْنِ جَعْفَرٍ قَاتِلَا رَجُلًا مِنْ طَيِّئٍ فَلَجَا إِلَيْهِ فَضَرَبَ أَعْنَاقَهُمَا وَجَاءَ بِرُؤُوسِهِمَا حَتَّى وَضَعَهُمَا بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ زِيَادٍ ، قَالَ فَهَمَّ بِضَرْبِ عُنُقِهِ وَأَمَرَ

بِدارِهِ فَهَدَّمَتْ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۳، بغیة الطلب فی تاریخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۳۹). أنساب الأشراف: دو پسر عبد الله بن جعفر، به مردی از قبیله طی، پناه بردند. او گردن آن دو را زد و سرهایشان را برای ابن زیاد آورد. ابن زیاد، به زدن گردنش اهتمام کرد و فرمان ویرانی خانه‌اش را داد. ۲. لَحْيَا ابْنَانِ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ إِلَى رَجُلٍ مِّنْ طَيْيِّ فَضَرَبَ أَعْنَاقَهُمَا وَأَتَى ابْنَ زِيَادٍ بِرُؤُوسِهِمَا، فَهَمَّ بِضَرْبِ عُنُقِهِ وَأَمَرَ بِدَارِهِ فَهَدَّمَتْ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۲۴). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): دو پسر عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، به همسر عبد الله بن قُطبه طایي نَهانی پناه بردند. آن دو، نوجوانانی نابالغ بودند و عمر بن سعد، پیش‌تر به جارچی‌ای فرمان داده بود که ندا دهد: هر کس سری بیاورد، هزار درهم دارد. ابن قُطبه به خانه‌اش آمد و همسرش به او گفت: دو نوجوان، به ما پناه آورده‌اند. آیا می‌توانی بیایی و آن دو را به سوی خانواده‌شان در مدینه بفرستی؟ گفت: آری. آن دو را به من نشان بده. هنگامی که آن دو را دید، سرشان را بُرید و نزد عبید الله بن زیاد آورد. عبید الله، چیزی به او نداد و به وی گفت: دوست داشتم که آن دو را برایم زنده می‌آوردی و من با آن دو بر ابو جعفر (یعنی عبد الله بن جعفر) مَنّت می‌نهادم. این خبر به عبد الله بن جعفر رسید. گفت: دوست داشتم که آن دو را برایم می‌آورد و دو هزار هزار (دو میلیون) درهم به او می‌دادم! ۳. وَقَدْ كَانَ ابْنَا عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ لَجَا إِلَى امْرَأَةٍ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ قُطَيْبَةَ الطَّائِي ثُمَّ النَّبْهَانِي، وَكَانَا غُلَامَيْنِ لَمْ يَبْلُغَا. وَقَدْ كَانَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ أَمَرَ مُنَادِيًا فَنَادَى: مَنْ جَاءَ بِرَأْسِ فَلَهُ أَلْفٌ دِرْهَمٍ.

فَجَاءَ ابْنُ قُطَيْبَةَ إِلَى مَنْزِلِهِ فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: إِنَّ غُلَامَيْنِ لَجَا إِلَيْنَا فَهَلْ لَكَ أَنْ تُشْرِفَ بِهِمَا فَتَبْعَتْ بِهِمَا إِلَى أَهْلِهِمَا بِالْمَدِينَةِ؟ قَالَ: نَعَمْ أُرْنِيهِمَا.

فَلَمَّا رَأَاهُمَا ذَبَحَهُمَا وَجَاءَ بِرُؤُوسِهِمَا إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَلَمْ يُعْطِهِ شَيْئًا، فَقَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ: وَدِدْتُ أَنَّهُ كَانَ جَاءَنِي بِهِمَا حَيَيْنِ فَمَنْنْتُ بِهِمَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ - يَعْنِي عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ -.

وَبَلَغَ ذَلِكَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ جَعْفَرٍ فَقَالَ: وَدِدْتُ أَنَّهُ كَانَ جَاءَنِي بِهِمَا فَأَعْطَيْتُهُ أَلْفِي أَلْفٍ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۸).

الأمالی، صدوق (- به نقل از حُمران بن أعین، از ابو محمّد (پیر کوفیان) -): هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد، دو نوجوان کم‌سال از لشکرگاه او اسیر شدند و آنها را نزد عبید الله بن زیاد آوردند. او یکی از زندانبان‌هایش را فرا خواند و گفت: این دو نوجوان را نزد خود، نگاه دار و به آنها غذای گوارا مخوران و آب خُنک منوشان و زندان را بر آنها سخت بگیر. دو نوجوان، روز را روزه می‌گرفتند و چون شب، آن دو را در بر می‌گرفت، دو قرص نان جو و کوزه‌ای آب خوردن برایشان می‌آوردند.

چون حبس دو نوجوان به طول انجامید و نزدیک به سال شد، یکی از آن دو به دیگری گفت: ای برادر! حبس ما طول کشید و نزدیک است که عمر ما به سر آید و بدن‌هایمان، فرسوده شود. پس هر گاه پیرمرد آمد، جایگاهمان را به او بگو تا شاید به خاطر محمّد [- پیامبر] صلی الله علیه و آله بر خوراک ما گشایش دهد و بر آب نوشیدنی مان بیفزاید.

هنگامی که شب، آن دو را در بر گرفت، پیرمرد با دو قرص نان جو و کوزه‌ای آب خوردن، به سوی آنها آمد. نوجوان کم‌سال به او گفت: ای پیرمرد! آیا محمّد صلی الله علیه و آله را می‌شناسی؟

پیرمرد گفت: چگونه محمّد را نشناسم، در حالی که او پیامبر من است؟!

گفت: آیا جعفر بن ابی طالب را می‌شناسی؟

گفت: چگونه جعفر را نشناسم، در حالی که خدا، دو بال برایش رویانده است تا با آنها همراه فرشتگان، به هر جا که می‌خواهد، بپرد؟!

گفت: آیا علی بن ابی طالب را می‌شناسی؟

گفت: چگونه علی را نشناسم، که او پسرعمو و برادر پیامبرم است؟!

او به پیرمرد گفت: ای پیر! ما از خاندان پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم. ما از فرزندان مسلم بن عقیل بن ابی طالب هستیم که در دست تو اسیریم. غذای گوارا می‌خواهیم و به ما نمی‌خورانی و آب خنک می‌خواهیم و به ما نمی‌نوشانی و زندانمان را بر ما تنگ گرفته‌ای.

آن پیرمرد، بر پاهای آن دو افتاد و آنها را بوسید و می‌گفت: جانم فدای جان‌هایتان! صورتم، سپر صورت‌های شما، ای خاندان پیامبر مصطفی! این، در زندان است که پیش روی شما باز است. از هر راهی که می‌خواهید، بروید.

چون شب، آنها را فرا گرفت، پیرمرد، دو قرص نان جو و کوزه‌ای آب خوردن برایشان آورد و راه را نشانشان داد و به آن دو گفت: ای محبوبان من! شب، راه بروید و روز را پنهان شوید تا خدای عزوجل در کارتان گشایشی و برایتان، راه بیرون آمدنی قرار دهد.

آن دو نوجوان، چنین کردند. هنگامی که شب، آنها را پوشاند، به پیرزنی بر در خانه‌ای رسیدند. به او گفتند: ای پیر! ما دو نوجوان کم سال غریب نورسیده و ناآگاه از راهیم و این شب، ما را فرا گرفته است. امشب را از ما پذیرایی کن که چون صبح شود، به راه می‌افتیم.

پیرزن به آن دو گفت: شما که هستید - ای محبوبان من - که من، همه بوییدنی‌ها را بوییده‌ام؛ امّا بویی خوش‌تر از بوی شما نبوییده‌ام.

آن دو گفتند: ای پیرزن! ما از خاندان پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم و از زندان عبید الله بن زیاد، از قتل گریخته‌ایم. پیرزن گفت: ای محبوبان من! من، داماد تبهکاری دارم که در حادثه کربلا با عبید الله بن زیاد بوده است. می‌ترسم که در این جا به شما دست یابد و شما را بکشد.

آن دو گفتند: ما شب را می‌مانیم و صبح، راه می‌افتیم.

پیرزن گفت: به زودی برایتان غذا می‌آورم.

سپس برایشان خوراکی آورد و خوردند و نوشیدند. چون به بستر رفتند، برادر کوچک‌تر به بزرگ‌تر گفت: ای برادر من! ما امیدواریم که امشبمان را ایمن، سپری کنیم. بیا تا پیش از آن که مرگ، میان ما جدایی بیندازد، با هم معانقه کنیم و من، تو را ببویم و تو، مرا ببویی. دو نوجوان، چنین کردند و دست در گردن هم انداختند و خوابیدند.

پاسی از شب گذشته، داماد تبهکار پیرزن آمد و در خانه را آرام کوید. پیرزن گفت: کیست؟ گفت: منم، فلانی.

گفت: چه چیزی تو را این ساعت نابه‌هنگام، به خانه کشانده است؟

گفت: وای بر تو! در را باز کن، پیش از آن که عقلم ببرد و جگرم در سینه‌ام پاره پاره شود، که بلایی سخت بر من، فرود آمده است.

پیرزن گفت: وای بر تو! چه چیزی بر تو فرود آمده است؟

گفت: دو نوجوان کم سن، از لشکر عبید الله بن زیاد گریخته‌اند و امیر، در لشکرگاهش ندا داده که هر کس سر یکی از آنها را بیاورد، هزار درهم، و کسی که هر دو سر را بیاورد، دو هزار درهم خواهد داشت، و من به خود زحمت داده و رنج برده‌ام؛ امّا چیزی به دستم نیامده است.

پیرزن گفت: ای داماد من! بترس از این که روز قیامت، محمد صلی الله علیه و آله طرف دعوای تو باشد.

مرد گفت: وای بر تو! دنیا، چیزی است که باید برایش حرص ورزید.

پیرزن گفت: با دنیایی که آخرت ندارد، چه می‌خواهی بکنی؟

گفت: می‌بینم که از آن دو، حمایت می‌کنی. گویی از آنچه امیر می‌خواهد، چیزی نزد توست! برخیز که امیر، تو را فرا می‌خواند.

پیرزن گفت: امیر، با من که پیرزنی در این بیابان هستم، چه کار دارد؟

مرد گفت: من در جستجو هستم. در را باز کن تا اندکی بیاسایم و استراحت کنم. چون صبح شد، دوباره، از هر راهی به جستجویشان بر می‌خیزم.

پیرزن، در را برای او گشود و خوراکی و نوشیدنی برایش آورد و او خورد و نوشید. پاسی از شب گذشته، مرد صدای خرخر دو پسر را در دل شب شنید و مانند شتر به هیجان آمده، به جنبش در آمد و مانند گاو، نعره می‌کشید و به دیوار خانه، دست می‌کشید تا آن که دستش به پهلوی پسر کوچک خورد. پسر گفت: کیست؟

گفت: من صاحب خانه‌ام. شما کیستید؟

پسر کوچک‌تر، برادر بزرگ‌تر را تکان داد و گفت: ای محبوب من! به خدا سوگند، در آنچه می‌ترسیدیم، افتادیم.

مرد به آن دو گفت: شما کیستید؟

به او گفتند: ای پیر! اگر ما به تو راست بگوییم، در امان خواهیم بود؟

گفت: آری.

گفتند: امان خدا و پیامبرش، و ذمه خدا و پیامبرش؟

گفت: آری.

گفتند: و محمد بن عبد الله، از شاهدان این امان باشد؟

گفت: آری.

گفتند: و خداوند، بر آنچه می‌گوییم، وکیل و شاهد باشد؟

گفت: آری.

گفت: ای پیرمرد! ما از خاندان پیامبرت محمد هستیم که از زندان عبید الله بن زیاد، از مرگ گریخته‌ایم.

پیرمرد به آنها گفت: از مرگ، گریخته‌اید و به مرگ در آمده‌اید! ستایش، خدایی را که مرا بر شما چیره کرد.

سپس به سوی هر دو پسر رفت و آنها را در بند کرد و هر دو پسر، شب را کتف‌بسته خوابیدند.

هنگامی که صبح بر آمد، مرد، غلام سیاهش به نام فلیح را فرا خواند و گفت: این دو نوجوان را بگیر و به کناره فرات ببر و

گردنشان را بزن و سرهایشان را برایم بیاور تا آنها را نزد عبید الله بن زیاد ببرم و جایزه دو هزار درهمی را بگیرم.

غلام، شمشیر را برداشت و جلوی دو نوجوان، روان شد. هنوز دور نشده بود که یکی از دو نوجوان گفت: ای غلام سیاه! چه

قدر سیاهی تو به سیاهی بلال، اذان‌گوی پیامبر خدا، می‌ماند!

غلام گفت: مولایم فرمان کشتن شما را به من داده است. شما کیستید؟

آن دو گفتند: ای سیاه! ما از خاندان پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم و از زندان عبید الله بن زیاد، از مرگ گریخته‌ایم.

این پیرزن شما، از ما پذیرایی کرد، در حالی که مولایت، آهنگ کشتن ما را دارد.

غلام سیاه، بر پاهای آن دو افتاد و آنها را می‌بوسید و می‌گفت: جانم فدای جان‌هایتان و صورتم، سپر صورت‌هایتان! ای خاندان

پیامبر برگزیده خدا! به خدا سوگند، روز قیامت، محمد صلی الله علیه و آله طرف دعوای من نخواهد بود.

سپس دوید و شمشیر را از دستش به گوشه‌ای پرتاب کرد و خود را در فرات انداخت و به سوی دیگر رود رفت . مولایش بر او بانگ زد : ای غلام ! مرا نافرمانی می‌کنی؟

گفت : ای مولای من ! آن گاه از تو اطاعت می‌کردم که خدا را نافرمانی نکنی ؛ اما چون خدا را نافرمانی کردی ، من از تو در دنیا و آخرت بیزارم .

مرد ، پسرش را فرا خواند و گفت : پسر عزیزم ! من حرام و حلال دنیا را برای تو گرد آورده‌ام و بر دنیا باید حرص ورزید . این دو نوجوان را بگیر و به کناره فرات ببر و گردنشان را بزن و سر هر دو را برایم بیاور تا برای عید الله بن زیاد ببرم و جایزه دو هزار درهمی را بگیرم .

پسر ، شمشیر را گرفت و پیشاپیش دو نوجوان ، به راه افتاد . هنوز دور نشده بود که یکی از دو نوجوان گفت : ای جوان ! از آتش دوزخ بر جوانی‌ات می‌ترسم .

جوان گفت : ای محبوبان من ! شما کیستید؟

گفتند : ما از خاندان پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم ، ولی پدرت آهنگ کشتن ما را دارد .

جوان بر پاهای آن دو افتاد و آنها را می‌بوسید و همان سخن غلام سیاه را به آنها می‌گفت . سپس شمشیر را به کناری افکند و خود را به فرات زد و از آن گذشت . پدرش بر او بانگ زد : ای پسر ! مرا نافرمانی می‌کنی؟

پسر گفت : اگر خدا را اطاعت کرده، تو را نافرمانی کنم ، دوست‌تر می‌دارم تا آن که خدا را نافرمانی و از تو اطاعت کنم . پیرمرد گفت : کشتن شما را کسی جز خودم به عهده نمی‌گیرد .

آن گاه ، شمشیر را گرفت و جلوی آنها رفت . چون به کنار فرات رسید ، شمشیر را از نیام بر کشید . هنگامی که نوجوانان به شمشیر بر کشیده نگریستند ، چشمانشان ، پُر از اشک شد و به او گفتند : ای پیرمرد ! ما را به بازار ببر و از فروش ما بهره خود را ببر و نخواه که محمد صلی الله علیه و آله ، فردای قیامت ، طرفِ دعوای تو باشد .

پیرمرد گفت : نه ؛ بلکه شما را می‌کشم و سرهایتان را برای عید الله بن زیاد می‌برم و جایزه دو هزار درهمی را می‌گیرم .

آن دو به پیرمرد گفتند : ای پیر ! آیا خویشاوندی ما را با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پاس نمی‌داری؟

پیرمرد گفت : شما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خویشاوندی‌ای ندارید .

آن دو به او گفتند : ای پیرمرد ! ما را نزد عید الله بن زیاد ببر تا خود در باره ما حکم کند .

گفت : به این ، هیچ راهی نیست ، جز آن که من با ریختن خونتان، به او نزدیکی بجویم .

به او گفتند : ای پیرمرد ! آیا بر کم‌سالی ما رحم نمی‌کنی؟

پیرمرد گفت : خداوند ، هیچ رحمی بر شما در دل من ، نهاده است .

آن دو گفتند : ای پیرمرد ! اگر هیچ چاره‌ای نیست ، ما را واگذار تا چند رکعت نماز بخوانیم .

پیرمرد گفت : اگر نماز ، برایتان سودی دارد ، هر چه قدر می‌خواهید ، نماز بخوانید .

آن دو نوجوان ، چهار رکعت نماز خواندند و سرهایشان را به سوی آسمان ، بلند کردند و ندا دادند : ای زنده و ای بردبار ! ای حاکم‌ترین حاکمان ! میان ما و او ، به حق حکم کن .

پیرمرد به سوی برادر بزرگ‌تر رفت و گردنش را زد و سرش را برداشت و در توبره‌اش نهاد . پسر کوچک‌تر پیش آمد و در خون برادرش غلت زد و می‌گفت : تا آن که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در حالی دیدار کنم که با خون برادرم ، خضاب کرده باشم .

پیرمرد گفت : ناراحت نباش که به زودی ، تو را به برادرت ملحق می‌کنم .

سپس برخاست و گردن برادرِ کوچک‌تر را زد و سرش را برداشت و در توبره گذاشت و پیکرهایشان را در حالی که هنوز از آنها خون می‌چکید، در آب رود انداخت.

پیرمرد رفت و آن دو سر را برای عید الله بن زیاد بُرد. ابن زیاد، بر تختش نشسته بود و چوب‌دستی‌ای از خیزران به دست داشت. مرد، دو سر را پیشِ رویش نهاد. هنگامی که به آن دو نگریست، برخاست و سپس نشست. سپس برخاست و دو باره نشست. سه بار، چنین کرد و آن گاه گفت: وای بر تو! کجا بر این دو، دست یافتی؟

گفت: پیرزنی از ما، آنها را میهمان کرده بود.

ابن زیاد گفت: آیا حق میهمانی آن دو را پاس نداشتی؟

گفت: نه.

گفت: چه چیزی به تو گفتند؟

گفت: گفتند: ای پیرمرد! ما را به بازار ببر و بفروش و از پولش سود ببر و نخواه که روز قیامت، محمد صلی الله علیه و آله طرفِ دعوای تو باشد.

گفت: تو به آن دو، چه گفتی؟

گفت: گفتم: نه؛ بلکه شما را می‌کشم و سرهایتان را برای عید الله بن زیاد می‌برم و جایزه دو هزار درهمی را می‌گیرم.

ابن زیاد گفت: سپس آن دو، به تو چه گفتند؟

گفت: گفتند: ما را نزد عید الله بن زیاد ببر تا خود، در باره ما حکم کند.

گفت: تو به آن دو، چه گفتی؟

گفت: گفتم: هیچ راهی ندارد، جز آن که با ریختن خونتان به او نزدیکی بجویم.

گفت: چرا آن دو را زنده نیاوردی تا جایزه را برایت دو برابر کنم و آن را چهار هزار درهم قرار دهم؟

پیرمرد گفت: راهی جز این ندیدم که با ریختن خون آن دو، به تو نزدیکی بجویم.

ابن زیاد گفت: آن دو، دیگر به تو چه گفتند؟

پیرمرد گفت: به من گفتند: ای پیرمرد! خویشاندی ما را با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله پاس بدار.

گفت: تو به آنها چه گفتی؟

گفت: گفتم: شما با پیامبر خدا، خویشاوندی‌ای ندارید.

گفت: وای بر تو! دیگر چه گفتند؟

گفت: گفتند: ای پیرمرد! به کم سالی ما رحم کن.

گفت: تو رحم نکردی؟

گفت: گفتم: خداوند، هیچ رحمی بر شما در دل من، نهاده است.

گفت: وای بر تو! دیگر به تو چه گفتند؟

گفت: گفتند: «بگذار ما چند رکعت نماز بخوانیم» و من گفتم: اگر نماز، برایتان سودی دارد، هر چه قدر می‌خواهید، بخوانید. آن دو هم چهار رکعت نماز خواندند.

ابن زیاد گفت: آن دو در پایان نمازشان، چه گفتند؟

گفت: سرهایشان را به سوی آسمان، بلند کردند و گفتند: ای زنده و ای بردبار! ای حاکم‌ترین حاکمان! میان ما و او، به حق، حکم کن.

عبید الله بن زیاد گفت: حاکم‌ترین حاکمان، میان شما حکم کرد. چه کسی از عهده این تبه‌کار بر می‌آید؟
مردی از شامیان پذیرفت و ندا داد و گفت: من، بر می‌آیم.

ابن زیاد گفت: او را به همان جایی که این دو نوجوان را کشته است، ببر و گردنش را بزن و نگذار که خونسش با خون آنها در آمیزد. سرش را زود جدا کن و بیاور.

آن مرد، چنین کرد و سرش را آورد و بر نیزه‌ای نصب کرد. کودکان، آن را با کلوخ و سنگ می‌زدند و می‌گفتند: این، قاتل ذریه پیامبر خداست. ۱. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أُسْرَ مِنْ مُعْسَكِرِهِ غُلَامَانِ صَغِيرَانِ، فَأَتَتْ بِهِمَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ، فَدَعَا سَجَانًا لَهُ، فَقَالَ: خُذْ هَذَيْنِ الْغُلَامَيْنِ إِلَيْكَ، فَمِنْ طَيِّبِ الطَّعَامِ فَلَا تُطْعِمُهُمَا، وَمِنْ الْبَارِدِ فَلَا تَسْقِهِيْهُمَا، وَضَيِّقْ عَلَيْهِمَا سِجْنَهُمَا، وَكَانَ الْغُلَامَانِ يَصُومَانِ النَّهَارَ، فَإِذَا جَنَّهُمَا اللَّيْلُ أَتِيَا بِقُرْصَيْنِ مِنْ شَعِيرٍ وَكَوْزٍ مِنَ الْمَاءِ الْقَرَّاحِ.

فَلَمَّا طَالَ بِالْغُلَامَيْنِ الْمَكْتُ حَتَّى صَارَا فِي السَّنَةِ، قَالَ أَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ: يَا أَخِي، قَدْ طَالَ بِنَا مَكْنُنَا، وَيُوشِكُ أَنْ تَفْنِيَ أَعْمَارُنَا وَتَبْلَى أَبْدَانُنَا، فَإِذَا جَاءَ الشَّيْخُ فَأَعْلِمُهُ مَكَانَنَا، وَتَقَرَّبْ إِلَيْهِ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَعَلَّهُ يُوسِّعُ عَلَيْنَا فِي طَعَامِنَا، وَيَزِيدُ فِي شَرَابِنَا. فَلَمَّا جَنَّهُمَا اللَّيْلُ أَقْبَلَ الشَّيْخُ إِلَيْهِمَا بِقُرْصَيْنِ مِنْ شَعِيرٍ وَكَوْزٍ مِنَ الْمَاءِ الْقَرَّاحِ، فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ الصَّغِيرُ: يَا شَيْخُ، أُنَعْرِفُ مُحَمَّدًا؟ قَالَ: فَكَيْفَ لَا أَعْرِفُ مُحَمَّدًا وَهُوَ نَبِيُّ!

قال: أَفَتَعْرِفُ جَعْفَرَ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؟

قال: وَكَيْفَ لَا أَعْرِفُ جَعْفَرَ، وَقَدْ أَتَبْتُ اللَّهَ لَهُ جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ كَيْفَ يَشَاءُ!

قال: أَفَتَعْرِفُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ؟

قال: وَكَيْفَ لَا أَعْرِفُ عَلِيًّا، وَهُوَ ابْنُ عَمِّ نَبِيِّ وَأَخُو نَبِيِّ! قَالَ لَهُ: يَا شَيْخُ، فَنَحْنُ مِنْ عِتْرَةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَنَحْنُ مِنْ وَلَدِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، بَيْدَكَ أَسَارِي، نَسْأَلُكَ مِنْ طَيِّبِ الطَّعَامِ فَلَا تُطْعِمُنَا، وَمِنْ بَارِدِ الشَّرَابِ فَلَا تَسْقِينَا، وَقَدْ ضَيَّقْتَ عَلَيْنَا سِجْنَنَا.

فَانْكَبَّ الشَّيْخُ عَلَى أَقْدَامِهِمَا يُقَبِّلُهُمَا وَيَقُولُ: نَفْسِي لِنَفْسِكَمَا الْفِدَاءُ، وَوَجْهِي لَوَجْهِكُمَا الْوِفَاءُ، يَا عِتْرَةَ نَبِيِّ اللَّهِ الْمُصْطَفَى، هَذَا بَابُ السَّجْنِ بَيْنَ يَدَيْكُمَا مَفْتُوحٌ، فَخُذَا أَى طَرِيقٍ شِئْتُمَا.

فَلَمَّا جَنَّهُمَا اللَّيْلُ أَتَاهُمَا بِقُرْصَيْنِ مِنْ شَعِيرٍ وَكَوْزٍ مِنَ الْمَاءِ الْقَرَّاحِ وَوَقَّفَهُمَا عَلَى الطَّرِيقِ، وَقَالَ لَهُمَا: سِيرَا - يَا حَبِيبَي - اللَّيْلَ، وَاكْمُنَا النَّهَارَ حَتَّى يَجْعَلَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لَكُمَا مِنْ أَمْرِكُمَا فَرْجًا وَمَخْرَجًا. فَفَعَلَ الْغُلَامَانِ ذَلِكَ.

فَلَمَّا جَنَّهُمَا اللَّيْلَ، انْتَهَيَا إِلَى عَجُوزٍ عَلَى بَابٍ، فَقَالَا لَهَا: يَا عَجُوزُ، إِنَّا غُلَامَانِ صَغِيرَانِ غَرِيْبَانِ حَدَثَانِ غَيْرُ خَبِيرَيْنِ بِالطَّرِيقِ، وَهَذَا اللَّيْلُ قَدْ جَنَّا، أَضْيَفِنَا سَوَادَ لَيْلَتِنَا هَذِهِ، فَإِذَا أَصْبَحْنَا لَزِمْنَا الطَّرِيقَ. فَقَالَتْ لَهُمَا: فَمَنْ أَنْتُمَا يَا حَبِيبَي؟ فَقَدْ شَمَمْتُ الرِّوَاثِجَ كُلَّهَا، فَمَا شَمَمْتُ رَائِحَةَ أَطْيَبٍ مِنْ رَائِحَتِكُمَا، فَقَالَا لَهَا: يَا عَجُوزُ، نَحْنُ مِنْ عِتْرَةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، هَرَبْنَا مِنْ سِجْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ مِنَ الْقَتْلِ.

قَالَتْ الْعَجُوزُ: يَا حَبِيبَي! إِنَّ لِي خَتْنًا فَاسِقًا، قَدْ شَهِدَ الْوَأَقِعَةَ مَعَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، أَتَخَوَّفُ أَنْ يُصَيِّبَكُمَا هَاهُنَا فَيَقْتُلَكُمَا. قَالَا: سَوَادَ لَيْلَتِنَا هَذِهِ، فَإِذَا أَصْبَحْنَا لَزِمْنَا الطَّرِيقَ. فَقَالَتْ: سَأَتِيَكُمَا بِطَعَامٍ.

ثُمَّ أَتَتْهُمَا بِطَعَامٍ فَأَكَلَا وَشَرَبَا. فَلَمَّا وَلَجَا الْفِرَاشَ قَالَ الصَّغِيرُ لِلْكَبِيرِ: يَا أَخِي، إِنَّا نَرْجُو أَنْ نَكُونَ قَدْ أَمِنَّا لَيْلَتَنَا هَذِهِ، فَتَعَالَ حَتَّى أُعَانِقَكَ وَتُعَانِقَنِي وَأَشْمَّ رَائِحَتَكَ وَتَشْمَ رَائِحَتِي قَبْلَ أَنْ يُفَرِّقَ الْمَوْتُ بَيْنَنَا. فَفَعَلَ الْغُلَامَانِ ذَلِكَ، وَاعْتَنَقَا وَنَامَا.

فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ أَقْبَلَ خَتْنُ الْعَجُوزِ الْفَاسِقِ حَتَّى قَرَعَ الْبَابَ قَرَعًا خَفِيفًا، فَقَالَتْ الْعَجُوزُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: أَنَا فُلَانٌ. قَالَتْ: مَا الَّذِي أَطْرَقَكَ هَذِهِ السَّاعَةَ، وَلَيْسَ هَذَا لَكَ بَوَاقٍ؟ قَالَ: وَيَحْكُ افْتَحَى الْبَابَ قَبْلَ أَنْ يَطِيرَ عَقْلِي وَتَنْشَقَّ مَرَارَتِي فِي جَوْفِي، جَهْدُ الْبَلَاءِ قَدْ نَزَلَ بِي. قَالَتْ: وَيَحْكُ مَا الَّذِي نَزَلَ بِكَ؟ قَالَ: هَرَبَ غُلَامَانِ صَغِيرَانِ مِنْ عَسْكَرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَنَادَى الْأَمِيرُ فِي مُعْسَكِرِهِ: مَنْ جَاءَ

بِرَأْسٍ وَاحِدٍ مِنْهُمَا فَلَهُ أَلْفٌ دِرْهَمٍ، وَمَنْ جَاءَ بِرَأْسَيْهِمَا فَلَهُ أَلْفَا دِرْهَمٍ، فَقَدْ أُتِعِبْتُ وَتَعِبْتُ وَلَمْ يَصِلْ فِي يَدِي شَيْءٌ .

فَقَالَتِ الْعَجُوزُ: يَا خَتْنِي! احْذَرِ أَنْ يَكُونَ مُحَمَّدٌ خَصَمَكَ فِي يَوْمِ الْقِيَامَةِ. قَالَ لَهَا: وَيَحْكُ إِنَّ الدُّنْيَا مُحَرَّصٌ عَلَيْهَا. فَقَالَتْ: وَمَا تَصْنَعُ بِالدُّنْيَا وَلَيْسَ مَعَهَا آخِرَةٌ؟ قَالَ: إِنِّي لَأُرَاكِ تُحَامِينَ عَنْهُمَا، كَأَنَّ عِنْدَكَ مِنْ طَلَبِ الْأَمِيرِ شَيْئًا، فَقَوْمِي فَإِنَّ الْأَمِيرَ يَدْعُوكَ. قَالَتْ: وَمَا يَصْنَعُ الْأَمِيرُ بِي، وَإِنَّمَا أَنَا عَجُوزٌ فِي هَذِهِ الْبَرِّيَّةِ؟ قَالَ: إِنَّمَا لِيَ الطَّلَبُ، فَتَفْتَحِ لِيَ الْبَابَ حَتَّى أُرِيحَ وَأُسْتَرِيحَ، فَإِذَا أَصْبَحْتُ بَكَرْتُ فِي أَيْ الطَّرِيقِ أَخُذُ فِي طَلَبِهِمَا. فَفَتَحَتْ لَهُ الْبَابَ، وَأَتَتْهُ بِطَعَامٍ وَشَرَابٍ فَأَكَلَ وَشَرِبَ .

فَلَمَّا كَانَ فِي بَعْضِ اللَّيْلِ سَجَعَ غَطِيطُ الْغُلَامِينَ فِي جَوْفِ الْبَيْتِ، فَأَقْبَلَ يَهِيحُ كَمَا يَهِيحُ الْبُعِيرُ الْهَائِجُ، وَيَخُورُ كَمَا يَخُورُ الثَّورُ، وَيَلْمِسُ بِكَفِّهِ جِدَارَ الْبَيْتِ حَتَّى وَقَعَتْ يَدُهُ عَلَى جَنْبِ الْغُلَامِ الصَّغِيرِ، فَقَالَ لَهُ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: أَمَّا أَنَا فَصَاحِبُ الْمَنْزِلِ، فَمَنْ أَنْتُمْ. فَأَقْبَلَ الصَّغِيرُ يُحَرِّكُ الْكَبِيرَ وَيَقُولُ: قُمْ يَا حَبِيبِي، فَقَدْ وَاللَّهِ وَقَعْنَا فِيمَا كُنَّا نَحَازِرُهُ .

قَالَ لَهُمَا: مَنْ أَنْتُمَا؟ قَالَا لَهُ: يَا شَيْخُ! إِنْ نَحْنُ صِدْقَانَاكَ فَلَنَا الْأَمَانُ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَا: أَمَانُ اللَّهِ وَأَمَانُ رَسُولِهِ، وَذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ؟ قَالَ: نَعَمْ .

قَالَا: وَمُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَلَى ذَلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَا: وَاللَّهِ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ وَشَهِيدٌ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَا لَهُ: يَا شَيْخُ! فَنَحْنُ مِنْ عِتْرَةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، هَرَبْنَا مِنْ سِجْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ مِنَ الْقَتْلِ. فَقَالَ لَهُمَا: مِنَ الْمَوْتِ هَرَبْتُمَا، وَإِلَى الْمَوْتِ وَقَعْتُمَا، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَظْفَرَنِي بِكُمَا .

فَقَامَ إِلَى الْغُلَامَيْنِ فَشَدَّ أَكْتَافَهُمَا، فَبَاتَ الْغُلَامَانِ لَيْلَهُمَا مُكْتَئِبِينَ. فَلَمَّا انْفَجَرَ عَمُودُ الصُّبْحِ، دَعَا غُلَامًا لَهُ أَسْوَدَ، يُقَالُ لَهُ: فُلَيْحُ، فَقَالَ: خُذْ هَذَيْنِ الْغُلَامَيْنِ، فَانْطَلِقْ بِهِمَا إِلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ، وَاضْرِبْ عُنُقَيْهِمَا، وَاتَّبِنِي بِرَأْسَيْهِمَا لِأَنْطَلِقَ بِهِمَا إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، وَأَخُذْ جَائِزَةً أَلْفَى دِرْهَمٍ .

فَحَمَلَ الْغُلَامُ السَّيْفَ، وَمَشَى أَمَامَ الْغُلَامَيْنِ، فَمَا مَضَى إِلَّا غَيْرَ بَعِيدٍ حَتَّى قَالَ أَحَدُ الْغُلَامَيْنِ: يَا أَسْوَدُ، مَا أَشَبَّهُ سَوَادَكَ بِسَوَادِ بِلَالٍ مُؤَذِّنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! قَالَ: إِنَّ مَوْلَايَ قَدْ أَمَرَنِي بِقَتْلِكُمَا، فَمَنْ أَنْتُمَا؟ قَالَا لَهُ: يَا أَسْوَدُ، نَحْنُ مِنْ عِتْرَةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، هَرَبْنَا مِنْ سِجْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ مِنَ الْقَتْلِ: أَضَافَتَا عَجُوزُكُمْ هَذِهِ، وَيُرِيدُ مَوْلَاكَ قَتْلَنَا.

فَانْكَبَّ الْأَسْوَدُ عَلَى أَقْدَامِهِمَا يُقَبِّلُهُمَا وَيَقُولُ: نَفْسِي لِنَفْسِكُمَا الْفِدَاءُ، وَوَجْهِي لَوَجْهِكُمَا الْوِقَاءُ، يَا عِتْرَةَ نَبِيِّ اللَّهِ الْمُصْطَفَى، وَاللَّهِ لَا يَكُونُ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَصْمِي فِي الْقِيَامَةِ .

ثُمَّ عِيدَا فَرَمَى بِالسَّيْفِ مِنْ يَدِهِ نَاحِيَةً، وَطَرَحَ نَفْسَهُ فِي الْفُرَاتِ، وَعَبَّرَ إِلَى الْجَانِبِ الْآخَرِ، فَصَاحَ بِهِ مَوْلَاهُ: يَا غُلَامُ عَصِيَّتَنِي! فَقَالَ: يَا مَوْلَايَ، إِنَّمَا أَطَعْتُكَ مَا دُمْتُ لَا تَعْصِي اللَّهَ، فَإِذَا عَصَيْتَ اللَّهَ فَأَنَا مِنْكَ بِرِيءٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ .

فَدَعَا ابْنَهُ، فَقَالَ: يَا بُنَيَّ، إِنَّمَا أَجْمَعُ الدُّنْيَا حَلَالَهَا وَحَرَامَهَا لَكَ، وَالدُّنْيَا مُحَرَّصٌ عَلَيْهَا، فَخُذْ هَذَيْنِ الْغُلَامَيْنِ إِلَيْكَ، فَانْطَلِقْ بِهِمَا إِلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ، فَاضْرِبْ عُنُقَيْهِمَا وَاتَّبِنِي بِرَأْسَيْهِمَا، لِأَنْطَلِقَ بِهِمَا إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَأَخُذْ جَائِزَةً أَلْفَى دِرْهَمٍ .

فَأَخَذَ الْغُلَامُ السَّيْفَ، وَمَشَى أَمَامَ الْغُلَامَيْنِ، فَمَا مَضَى إِلَّا غَيْرَ بَعِيدٍ حَتَّى قَالَ أَحَدُ الْغُلَامَيْنِ: يَا شَابُّ، مَا أَخَوْفَنِي عَلَى شَبَابِكَ هَذَا مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ! فَقَالَ: يَا حَبِيبِي، فَمَنْ أَنْتُمْ؟ قَالَا: مِنْ عِتْرَةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُرِيدُ وَالِدُكَ قَتْلَنَا .

فَانْكَبَّ الْغُلَامُ عَلَى أَقْدَامِهِمَا يُقَبِّلُهُمَا، وَهُوَ يَقُولُ لَهُمَا مَقَالَهُ الْأَسْوَدَ، وَرَمَى بِالسَّيْفِ نَاحِيَةً وَطَرَحَ نَفْسَهُ فِي الْفُرَاتِ وَعَبَّرَ، فَصَاحَ بِهِ أَبُوهُ: يَا بُنَيَّ عَصَيْتَنِي! قَالَ: لَأَنْ أَطِيعَ اللَّهَ وَأَعْصِيكَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ أَعْصِيَ اللَّهَ وَأُطِيعَكَ .

قَالَ الشَّيْخُ: لَا- يَلِي قَتْلُكُمَا أَحَدٌ غَيْرِي، وَأَخَذَ السَّيْفَ وَمَشَى أَمَامَهُمَا، فَلَمَّا صَارَ إِلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ سَلَّ السَّيْفَ مِنْ جَفْنِهِ، فَلَمَّا نَظَرَ الْغُلَامَانِ إِلَى السَّيْفِ مَسْلُولاَ اغْرَوْرَقَتْ أَعْيُنُهُمَا، وَقَالَا- لَهُ: يَا شَيْخُ، انْطَلِقْ بِنَا إِلَى السُّوقِ وَاسْتَمْتِعْ بِأَثْمَانِنَا، وَلَا- تُرَدُّ أَنْ يَكُونَ مُحَمَّدٌ خَصَمَكَ فِي الْقِيَامَةِ عَدَاً .

فَقَالَ: لَا، وَلَكِنْ أَقْتُلْكُمَا وَأَذْهَبْ بِرَأْسَيْكُمَا إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، وَأَخُذْ جَائِزَةً أَلْفَى دِرْهَمٍ .

فَقَالَ لَهُ : يَا شَيْخُ! أَمَا تَحْفَظُ قَرَابَتَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ؟
فَقَالَ : مَا لَكُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ قَرَابَةٌ .

قَالَ لَهُ : يَا شَيْخُ! فَائْتِ بِنَا إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ حَتَّى يَحْكُمَ فِينَا بِأَمْرِهِ .
قَالَ : مَا إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ إِلَّا التَّقَرُّبُ إِلَيْهِ بِدَمِّكُمْ .

قَالَ لَهُ : يَا شَيْخُ! أَمَا تَرَحَّمُ صَغَرَ سَنَّا ؟

قَالَ : مَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ فِي قَلْبِي مِنَ الرَّحْمَةِ شَيْئًا .

قَالَ : يَا شَيْخُ! إِنْ كَانَ وَلَا بُدَّ ، فَدَعْنَا نُصَلِّي رَكَعَاتٍ .

قَالَ : فَصَلِّ مَا شِئْتُمَا إِنْ نَفَعَتْكُمَا الصَّلَاةُ .

فَصَلَّى الْغُلَامَانِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ، ثُمَّ رَفَعَا طَرَفَيْهِمَا إِلَى السَّمَاءِ فَنَادَا: يَا حَيُّ يَا حَلِيمُ! يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ! أَحْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ بِالْحَقِّ .

فَقَامَ إِلَى الْأَكْبَرِ فَضَرَبَ عُنُقَهُ، وَأَخَذَ بِرَأْسِهِ وَوَضَعَهُ فِي الْمِخْلَافَةِ، وَأَقْبَلَ الْغُلَامُ الصَّغِيرُ يَتَمَرَّغُ فِي دَمِ أَخِيهِ، وَهُوَ يَقُولُ: حَتَّى أَلْقَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَأَنَا مُخْتَضِبٌ بِدَمِ أَخِي .

فَقَالَ : لَا عَلَيْكَ سَوْفَ الْحِقُّكَ بِأَخِيكَ . ثُمَّ قَامَ إِلَى الْغُلَامِ الصَّغِيرِ فَضَرَبَ عُنُقَهُ، وَأَخَذَ رَأْسَهُ وَوَضَعَهُ فِي الْمِخْلَافَةِ، وَرَمَى بِنَدْيَيْهِمَا فِي الْمَاءِ، وَهُمَا يَقْطُرَانِ دَمًا .

وَمَرَّ حَتَّى أَتَى بِهِمَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ وَهُوَ قَاعِدٌ عَلَى كُرْسِيِّ لَهُ، وَبِيَدِهِ قَضِيبُ خَيْرَانَ، فَوَضَعَ الرَّاسَيْنِ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِمَا قَامَ ثُمَّ قَعَدَ ثُمَّ قَامَ ثُمَّ قَعَدَ ثَلَاثًا ، ثُمَّ قَالَ : الْوَيْلُ لَكَ ، أَيْنَ ظَفَرْتَ بِهِمَا ؟ قَالَ : أَضَافَتْهُمَا عَجُوزٌ لَنَا . قَالَ: فَمَا عَرَفْتَ لَهُمَا حَقَّ الضِّيَافَةِ ؟ قَالَ : لَا . قَالَ: فَأَيُّ شَيْءٍ قَالَا- لَكَ ؟ قَالَ: قَالَا: يَا شَيْخُ! أَذْهَبَ بِنَا إِلَى السُّوقِ فَبِعْنَا وَانْتَفِعَ بِأَثْمَانِنَا فَلَا تُرَدُّ أَنْ يَكُونَ مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ خَصَمَكَ فِي الْقِيَامَةِ . قَالَ: فَأَيُّ شَيْءٍ قُلْتَ لَهُمَا ؟ قَالَ : قُلْتُ: لَا، وَلَكِنْ أَقْتُلُكُمْ وَأَنْطَلِقُ بِرَأْسَيْكُمْ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، وَأَخُذُ جَائِزَةً أَلْفَى دِرْهَمٍ .

قَالَ : فَأَيُّ شَيْءٍ قَالَا لَكَ ؟ قَالَ: قَالَا: إِبْتُ بِنَا إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ حَتَّى يَحْكُمَ فِينَا بِأَمْرِهِ . قَالَ : فَأَيُّ شَيْءٍ قُلْتَ ؟ قَالَ : قُلْتُ : لَيْسَ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلٌ إِلَّا التَّقَرُّبُ إِلَيْهِ بِدَمِّكُمْ . قَالَ: أَفَلَا جِئْتَنِي بِهِمَا حَيَّيْنِ، فَكُنْتُ أَضْعِفُ لَكَ الْجَائِزَةَ، وَأَجْعَلُهَا أَرْبَعَةَ آلَافٍ دِرْهَمٍ ؟ قَالَ: مَا رَأَيْتُ إِلَى ذَلِكَ سَبِيلًا إِلَّا التَّقَرُّبُ إِلَيْكَ بِدَمِّهِمَا .

قَالَ : فَأَيُّ شَيْءٍ قَالَا لَكَ أَيْضًا ؟ قَالَ : قَالَ لِي : يَا شَيْخُ ! احْفَظْ قَرَابَتَنَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ . قَالَ : فَأَيُّ شَيْءٍ قُلْتَ لَهُمَا ؟ قَالَ : قُلْتُ: مَا لَكُمْ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ قَرَابَةٌ .

قَالَ : وَيْلَكَ ! فَأَيُّ شَيْءٍ قَالَا لَكَ أَيْضًا ؟ قَالَ: قَالَا: يَا شَيْخُ! ارْحَم صَغَرَ سَنَّا . قَالَ: فَمَا رَحِمْتُهُمَا ؟! قَالَ: قُلْتُ: مَا جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنَ الرَّحْمَةِ فِي قَلْبِي شَيْئًا .

قَالَ : وَيْلَكَ! فَأَيُّ شَيْءٍ قَالَا لَكَ أَيْضًا ؟ قَالَ: قَالَا: دَعْنَا نُصَلِّي رَكَعَاتٍ ، فَقُلْتُ: فَصَلِّمَا مَا شِئْتُمَا إِنْ نَفَعَتْكُمَا الصَّلَاةُ ، فَصَلَّى الْغُلَامَانِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ .

قَالَ : فَأَيُّ شَيْءٍ قَالَا- فِي آخِرِ صِلَاتَيْهِمَا ؟ قَالَ : رَفَعَا طَرَفَيْهِمَا إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَا: يَا حَيُّ يَا حَلِيمُ! يَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ! أَحْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ بِالْحَقِّ .

قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ : فَإِنَّ أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَكُمْ، مَنْ لِلْفَاسِقِ ؟ قَالَ: فَاتَّيَدَبَ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، فَقَالَ: أَنَا لَهُ . قَالَ: فَانْطَلِقْ بِهِ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْغُلَامَيْنِ، فَاضْرِبْ عُنُقَهُ، وَلَا تَتْرُكْ أَنْ يَخْتَلِطَ دَمُهُ بِدَمِّهِمَا ، وَعَجِّلْ بِرَأْسِهِ .

فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ، وَجَاءَ بِرَأْسِهِ فَضَعَبَهُ عَلَى قَنَاءٍ، فَجَعَلَ الصَّبِيَّانَ يَرْمُونَهُ بِالْثَّلَبِ وَالْحِجَارَةِ وَهُمْ يَقُولُونَ: هَذَا قَاتِلُ ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ (الأمالی ، صدوق : ص ۱۴۳ ح ۱۴۵ ؛ مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۴۹) .

نکته

چنان که ملاحظه شد، بیشتر منابع تاریخی، کودکان یادشده را فرزندان یا نوادگان عبد الله بن جعفر می‌دانند و تنها در الأمالی صدوق، با سندی ضعیف، آنان به مسلم بن عقیل علیه السلام نسبت داده شده‌اند.

گفتنی است که در موضوع این دو نوجوان، گزارش‌های صدوق و خوارزمی، ۱ علاوه بر ضعف سند، به داستان‌سرایی شبیه‌ترند. بنا بر این، متن آنها نیز ضعیف ارزیابی می‌گردد. ۱. خوارزمی در مقتل الحسین علیه السلام (ج ۲ ص ۴۹)، ماجرای نزدیک به الأمالی صدوق (ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۴۸۰ ح ۱۵۴۸) می‌آورد، با این تفاوت که کودکان را فرزندان جعفر طیار معرفی می‌کند که از این جهت با قول مشهور، هماهنگ است.

سخنی در باره اسیران و بازماندگان واقعه کربلا

اشاره

آمار اسیران کربلا، مختلف گزارش شده است. تعداد اسیران مرد، چهار نفر، ۱ پنج نفر، ۲ ده نفر، ۳ و دوازده نفر، ۴ گزارش شده است.

نیز تعداد اسیران زن، چهار نفر، ۵ شش نفر، ۶ و بیست نفر، ۷ هم گزارش شده است.

بنا بر این، اظهار نظر قطعی در مورد تعداد اسرا، مانند تعداد شهدای کربلا، ممکن نیست؛ لیکن نام شماری از اسیران که در منابع مختلف گزارش شده، ارائه می‌گردد.

۱. الأخبار الطوال: ص ۲۵۹. ۲. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۸. ۳. شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۹۶. ۴. ر. ک: ص ۵۳۰ (خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلس یزید). ۵. شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۹۶.
۶. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۹. ۷. کامل بهایی: ص ۲۸۷.

اسیران مرد بنی هاشم

۱. علی بن الحسین (امام زین العابدین) علیه السلام.
۲. محمد بن علی بن الحسین (امام باقر) علیه السلام.
۳. حسن بن حسن علیه السلام، معروف به حسن مثنّا. ۹. وی فرزند امام حسن علیه السلام و همسرش، فاطمه دختر امام حسین علیه السلام بوده است. ۱۰. حسن مثنّا، در واقعه کربلا، بیست ساله شمرده شده است ۱۱ که جنگید تا بر اثر جراحات، بیهوش شد. ۱۲. او را به کوفه بردند و درمان کردند. وی پس از بهبود،

۸. ر. ک: ص ۵۴۹ ح ۱۶۱۹ و ص ۵۵۴ ح ۱۶۲۵. ۹. ر. ک: ص ۴۳۹ ح ۱۵۰۶ و ص ۸۹۵ ح ۲۱۰۸. ۱۰. ر. ک: ج ۱ ص ۱۵۶ (بخش دوم / فصل ششم / فاطمه). ۱۱. الحدائق الوردیّة: ج ۱ ص ۱۳۴، التذکره فی الأنساب المطهّره: ص ۹۰. ۱۲. ر. ک: الإرشاد: ج ۲ ص ۲۵، عمده الطالب: ص ۱۰۰، الحدائق الوردیّة: ج ۱ ص ۱۳۴. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۴۳۹ ح ۱۵۰۶ و ص ۵۰۲ ح ۱۵۵۷ و ص ۸۹۵ ح ۲۱۰۸.

به مدینه رفت ۱. بر اساس نقل‌ها ، وی در ۳۵، ۳۷ یا ۳۸ سالگی ، ۳ به دستور ولید بن عبد الملک ، مسموم شد و به شهادت رسید و در بقیع به خاک سپرده شد ، ۴ هر چند جمع این اقوال با هم ، ممکن نیست ۵.

۴. عمرو بن حسن ۶. برخی ، از عمرو بن حسین یا عمر بن حسین ، یاد کرده‌اند که ظاهراً همان عمرو بن حسن باشد ۷.

۵. محمد بن حسین ۸.

۶. قاسم بن عبد الله بن جعفر ۹.

۱. عمده الطالب : ص ۱۰۰ ، الحدائق الوردیة : ج ۱ ص ۱۳۵ ، التذکره فی الأنساب المطهرة : ص ۹۰ . ۲. الإرشاد : ج ۲ ص ۲۵ ، عمده الطالب : ص ۱۰۰ ، منتقلة الطالبیة : ص ۳۰۸ ، الأصلی : ص ۶۲ . ۳. الحدائق الوردیة : ج ۱ ص ۱۳۶ . نیز ، ر. ک: الکواکب المشرقة : ج ۱ ص ۴۲۵ . ۴. المجدی : ص ۳۶ ، عمده الطالب : ص ۱۰۰ ، الحدائق الوردیة : ج ۱ ص ۱۳۶ . ۵. ولید بن عبد الملک در سال ۸۶ ق ، به قدرت رسید و اگر حسن مثنی در کربلا پانزده سال هم داشته (چون در زمان حضورش در کربلا ازدواج کرده بوده است) ، بنا بر این ، هنگام شهادت ، حدود چهل ساله بوده است (ر. ک : تنقیح المقال : ج ۱ ص ۲۷۳ ، قاموس الرجال : ج ۳ ص ۲۱۳) . برای اطلاع بیشتر ، ر. ک: الأغانی : ج ۱۶ ص ۱۵۰ و ج ۲۱ ص ۱۲۶ ؛ تاریخ قم : ص ۴۹۴ ، الکواکب المشرقة : ج ۱ ص ۴۲۵ - ۴۳۹ . برخی شرح حال نگاران گفته‌اند : «به نظر می‌رسد که تراجم نویسان ، سن او را اشتبهاً از ۵۳ به ۳۵ تغییر داده‌اند» (الکواکب المشرقة : ج ۱ ص ۴۳۹) . ۶. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : ج ۱ ص ۴۷۹ ، الكامل فی التاريخ : ج ۲ ص ۵۷۸ و ۵۸۲ ، الثقات ، ابن حبان : ج ۲ ص ۳۱۰ ، سیر أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۳۰۳ ، تاریخ دمشق : ج ۶۹ ص ۱۷۷ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۲۶ دارد که به شهادت رسید ، الملهوف : ص ۱۹۱ و در صفحه ۲۲۳ می‌گوید : عمرو صغیر بود و گفته شده که ۱۱ ساله بوده است . در این باره ، ر. ک : ص ۵۸۹ (پیشنهاد یزید برای کشتی گرفتن پسر امام حسن علیه السلام با پسرش خالد) . در برخی منابع ، نام او به صورت «عمر» یعنی بدون واو است (ر. ک : تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۶۲ و ۴۶۹ ، مقاتل الطالبیین : ص ۱۱۹ ، الأخبار الطوال : ص ۲۵۹ و ۲۶۱ ، سُر السلسلة العلویة : ص ۳۱ ، تذکره الخواص : ص ۲۵۵ ؛ مثير الأحزان : ص ۸۵ و ۱۰۵ ، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۲) و بنا بر آنچه گفته شده ، نام او را جزو شهدا آورده است . در این باره ، ر. ک : ص ۲۹۳ (سخنی در باره تعداد شهدای کربلا) . ۷. شرح الأخبار : ج ۳ ص ۱۹۷ ؛ بغیة الطلب فی تاریخ حلب : ج ۶ ص ۲۶۳ ، الأخبار الطوال : ص ۲۵۹ و ۲۶۱ و در این دو منبع آمده «وی چهار ساله بوده» ، المنتظم : ج ۵ ص ۳۴۴ ، البدایة و النهایة : ج ۸ ص ۲۱۲ . ۸. شرح الأخبار : ج ۳ ص ۱۹۷ ، العقد الفرید : ج ۳ ص ۳۶۸ و ۳۷۰ ، الإمامة و السياسة : ج ۲ ص ۱۲ . در این قضیه ورود به مجلس یزید را از او نقل می‌کنند . گرچه امام حسین علیه السلام فرزندی به نام محمد داشته ، ولی ما احتمال می‌دهیم وی محمد بن علی بن الحسین علیه السلام بوده که نامش تصحیف شده است (ر. ک : المحن : ص ۱۴۸ ، تذکره الخواص : ص ۲۷۷ ؛ المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۳) . برخی وی را جز شهدا آورده‌اند (ر. ک : ص ۲۹۳ «سخنی درباره تعداد شهدای کربلا») . ۹. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : ج ۱ ص ۴۷۹ ، سیر أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۳۰۳ ؛ شرح الأخبار : ج ۳ ص ۱۹۷ .

۷. قاسم بن محمد بن جعفر ۱۰.

۸. محمد بن عقیل ۳. ۲.

گفتنی است که الأمالی صدوق ، به سندی غیر معتبر ، داستان دو کودک مسلم بن عقیل را نقل می‌کند که از بازماندگان واقعه کربلا بوده‌اند و به دست مردی به نام حارث ، شهید می‌شوند ؛ لیکن به گزارش طبری و برخی دیگر ، این دو کودک ، فرزندان

عبد الله بن جعفر بوده‌اند . -----

۱. شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۹۷. همسر وی، امّ کلثوم، دختر عبد الله بن جعفر بوده است (جمهره أنساب العرب: ص ۶۸).
۲. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۹، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۳؛ شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۹۷.
- عده‌ای، وی را جزو شهدا آورده‌اند (ر. ک: ص ۲۹۳ «سخنی در باره تعداد شهدای کربلا»). ۳. از افراد دیگری هم به عنوان اسیران کربلا، نام برده شده است که از جمله آنهاست: یک. زید بن حسن (ر. ک: الملهورف: ص ۱۹۱، مثير الأحران: ص ۸۵؛ مقاتل الطالبیین: ص ۱۱۹، سّر السلسله العلویّه: ص ۲۰، که در آن، آمده است: وی به یاری عمویش حسین علیه السلام نشتافت).
- دو. عبد الله بن عباس بن علی - که در برخی نسخه‌های شرح الأخبار (ر. ک: ص ۳ ص ۱۹۶) از او نام برده شده است - ظاهراً وی، همان عیید الله بن عباس، فرزند مشهور عباس بن علی علیه السلام است که بعدها هم زنده بوده است (ر. ک: سّر السلسله العلویّه: ص ۸۹؛ أعيان الشيعة: ج ۱ ص ۶۱۰). ۴. ر. ک: ص ۴۷۹ (شهید شدن دو نوجوان از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله). نیز، ر. ک: الإمامة و السياسة: ج ۲ ص ۱۲.

اسیران زن بنی‌هاشم

۱. زینب کبرا علیها السلام دختر امیر مؤمنان علیه السلام. او پیام‌آور خون شهیدان، حماسه‌سرای قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام، رسواکننده زورمداران و تزویرگران ستم‌گستر، جلوه وقار، راز حیا، تبلور سربلندی و سرفرازی، و اُسوه استواری و عبادت و شکیبایی است.

زینب علیها السلام، در میان خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، از چنان جایگاه بلند و منزلت والایی برخوردار است که قلم را توان بیان والایی‌ها، ارجمندی‌ها و شکوهمندی‌هایش نیست.

فقیه و مورّخ و مصلح بزرگ، علامه سید محسن امین عاملی، شخصیت آن بانو را بدین سان، ترسیم کرده است:

زینب علیها السلام، از بافضیلت‌ترین زنان بوده و فضلش، پُرآوازه‌تر از آن است که یاد گردد و روشن‌تر از آن است که به نوشته آید.

جلالت شأن، منزلت والا، قوّت استدلال، برتری عقل، استواری قلب، فصاحت زبان و بلاغت بیان، از سخنرانی‌هایش در کوفه و شام - که گویی از زبان پدرش امیر مؤمنان علیه السلام ایراد می‌گردید - دانسته می‌شود، و نیز از احتجاجش بر یزید و ابن زیاد، بدان گونه که آن دو را خاموش ساخت، تا آن جا که به بدگویی و ناسزا گفتن و مسخره کردن و دشنام دادن - که سلاح افراد ناتوان از دلیل آوردن است - پناه بردند و از زینب کبرا علیها السلام، شگفت نیست که این گونه ... باشد؛ چرا که او شاخه‌ای از شاخه‌های درخت پاک [رسالت] است.

او با پسرعمویش عبد الله بن جعفر بن ابی طالب، ازدواج کرد و علی زینبی، عون، محمّد، عبّاس و امّ کلثوم را برایش به دنیا آورد.

او «أمّ المصائب» نامیده شده است و شایسته چنین نامی نیز هست. او مصیبت درگذشت جدّش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، مصیبت درگذشت مادرش زهرا علیها السلام و رنج‌های او، و محنت‌های پدرش امیر مؤمنان علی علیه السلام و مصیبت کشته شدن او، و محنت و شهادت برادرش حسن علیه السلام و مصیبت بزرگ کشته شدن برادرش حسین علیه السلام را از ابتدا تا انتها، شاهد بود و ...، از کربلا به اسارت برده شد. ۱

زینب علیها السلام از آغاز قیام ابا عبد الله الحسین علیه السلام، همراه برادر شد و در تمام دوران قیام، همدل و همراه و رازدارش بود. گفتگوهای او با برادرش در شب عاشورا، حضورش در کنار بدن پسر برادرش علی اکبر علیه السلام در روز عاشورا، و رثای

جانسوز او در کنار قامت خونین برادر و خطاب او به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روز یازدهم محرم، از صفحات زرین و جاودانه زندگانی سرشار از جلالت، شکیبایی و والایی اوست.

او پس از حادثه عاشورا، شکوهمند و استوار، سرپرستی قافله اسیران را به عهده گرفت. در کوفه، چون مردم، فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را بدان سان دیدند و اشک بر رخسار افشاندند، زینب علیها السلام چنین لب به سخن گشود:

ای کوفیان! ای اهل مکر و حيله! و ای دغلکاران بی‌وفا! هان که اشکتان، هرگز خشک نشود و صدای [ناله]تان، هیچ گاه فرو خفته مباد! مثل شما، مثل زنی است که (رشته خود تابیده‌اش را پس از محکم کردن، از هم می‌گسست ...) ۲۰... وای بر شما! آیا می‌دانید چه جگری از محمد صلی الله علیه و آله سوزانید و چه عهده‌ی شکستید و چه زنان عزیزی از او را [به اسارت] خارج کردید و چه حرمتی از او شکستید و چه خونی از او ریختید؟!۳۱

او به راستی، زبان علی علیه السلام به کام داشت و چون در قالب جملاتی هیجانبار سخن گفت، مردمانی که بارهای بار، خطابه‌های مولا علی علیه السلام را شنیده بودند، کلام و خطابه‌های علی علیه السلام را به

۱. أعيان الشيعة: ج ۷ ص ۱۳۷. ۲. نحل، آیه ۹۲. ۳. ر. ک: ص ۵۹۸ (سخنرانی زینب علیها السلام در میان کوفیان). -----

عیان می‌دیدند، و کسی گفت: «به خدا سوگند، زنِ باحیایی چنین سخنور، ندیده بودم. گویی زبان علی علیه السلام در کام دارد».

و چون ابن زیاد، مست از جام کبر و نخوت و درنده‌خویی، به آل الله، دشنام داد، با کلماتی جاودانه، هیمنه دروغین او را در هم شکست:

ابن زیاد گفت: کار خدا را با برادر و خاندانت چگونه دیدی؟

زینب علیها السلام گفت: «جز زیبایی ندیدم. اینان، کسانی بودند که خداوند، کشته شدن را برایشان تقدیر کرده بود و آنان هم به سوی قتلگاه خود شتافتند و به زودی، خداوند، تو و آنان را گرد هم می‌آورد و آنان با تو اقامه حجت و برهان می‌کنند و خواهی دید که چه کسی چیره می‌شود. مادرت به عزایت بنشیند، ای پسر مرجانه!۱».

و آن گاه که یزید با تکیه بر جایگاه خلافت و در جمع بزرگان قوم و نمایندگان ملل، برای نشان دادن قدرت حاکمیتش و زهر چشم گرفتن از دیگران، با سفاهت، سخن گفت و از جمله، کشته شدن پاک‌نهادان را به خداوند نسبت داد، زینب علیها السلام، شکوهمند و پُرخروش به پا خاست و با سخنان خود، بر گوش یزید کوبید. از جمله، در آن سخنرانی خود گفت:

ای فرزند آزادشدگان [مکه]! آیا این، عدالت است که زنان و کنیزانت را در پس پرده می‌نهی و دختران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به اسارت می‌کشی؟! پرده‌شان را دریدی و صورت‌هایشان را آشکار نمودی و دشمنان، آنان را از این شهر به آن شهر می‌برند. ۲۰

او با این جملات کوتاه و کوبنده، از یک سو، پیشینه «برده جنگی بودن» و «آزاد شدگی» نیاکان یزید و اسلام آوردن آنها را در زیر برق شمشیر حق و در نتیجه، ناشایستگی شخص او را برای خلافت، نشان داد و از سوی دیگر، ستم‌پیشگی او را در جایگاه خلافت و ستم‌گستری‌اش را در حاکمیت. سرانجام نیز با استناد به آیات شریف قرآن، به گونه‌ای بس گویا و لطیف، نشان داد که جایگاهی که او برای خود، تصاحب کرده، بدان سان که او پنداشته و یا کوشیده که به پندارها بشناساند، کرامت و موهبت الهی نیست؛ بلکه فرورفتگی کفرآلود در اعماق انکار و نیز فزون‌سازی کفر است و از آن سو، شهادت، کرامتی است برای آل الله و ...

خطابه‌های زینب کبرا علیها السلام در اوج فصاحت، بلاغت، موقعیت‌شناسی و تأثیرگذاری است. بر پایه برخی گزارش‌ها، ۳ او وقتی به مدینه نیز باز گردانده می‌شود، از پیگیری رسالت شهیدان، باز

۱. ر. ک: ص ۴۶۲ ح ۱۵۲۷. ۲. ر. ک: ص ۵۵۵ (سخنرانی زینب علیها السلام در مجلس یزید). ۳. منبع این گزارش، کتاب أخبار الزینبات، منسوب به عبیدلی است؛ ولی اعتبار این کتاب و انتسابش به عبیدلی مورد تردید جدی است (ر. ک: میراث حدیث شیعه: دفتر ۱۶ ص ۷).

نمی‌ایستد و روشنگری بر ضد حاکمیت ستمگر بنی امیه را آغاز می‌کند و می‌گسترد. از این رو، حاکم مدینه، پس از رایزنی با یزید، او را از مدینه تبعید می‌کند. ۱.

گفتنی است که تاریخ ولادت و وفات زینب کبرا علیها السلام در منابع معتبر، یافت نشد. البته در برخی منابع متأخر، نقل‌های مختلفی در باره تولد ایشان آمده است (مانند: پنجم جمادی اول سال پنجم، شعبان سال ششم و محرم سال پنجم). ۲. تاریخ وفات ایشان نیز پانزدهم رجب سال ۶۲ گفته شده است. ۳.

۲. امّ کلثوم، دختر امیر مؤمنان علیه السلام ۴. وی، «زینب صغرا» نیز نامیده شده ۵ و پدرش امیر مؤمنان علیه السلام است؛ ولی ظاهراً مادرش فاطمه زهرا علیها السلام نیست؛ زیرا امّ کلثومی که دختر فاطمه زهرا علیها السلام است، بنا بر مشهور، در زمان حیات امام حسن علیه السلام از دنیا رفته است. ۶.

۳. فاطمه دختر امام علی علیه السلام ۷. وی که «فاطمه صغرا» نیز نامیده شده، ۸ همسر ابو سعید بن عقیل بوده که در جریان کربلا به شهادت رسیده است. ۹. وی از راویان حوادث کربلاست. ۱۰.

احتمال دارد خطبه منسوب به فاطمه بنت الحسین علیه السلام از او باشد، چنان که محتمل است کنیه او امّ کلثوم بوده و امّ کلثوم حاضر در کربلا، همو باشد. وفات وی و سکینه بنت الحسین علیه السلام، سال ۱۱۷ هجری گزارش شده است. ۱۱.

۱. ر. ک: أخبار الزینبیات: ص ۱۱۸. ۲. ر. ک: ریاحین الشریعة: ج ۳ ص ۳۳. ۳. أخبار الزینبیات: ص ۱۲۲. نیز، ر. ک: میراث حدیث شیعه: دفتر ۱۶ ص ۲۱. ۴. شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۹۸؛ مقاتل الطالبیین: ص ۱۱۹. نیز، ر. ک: الملهوف: ص ۱۹۸ و ۲۱۰، مثير الأحزان: ص ۸۸ و ۹۷، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۵، الأخبار الطوال: ص ۲۲۸، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۸. ۵. مجموعه نفیسه: ص ۹۴ (تاج الموالید). ۶. الطبقات الکبری: ج ۸ ص ۴۶۴، أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۴۱۲، أسد الغابة: ج ۷ ص ۳۷۸. ۷. الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۹، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۳، تاریخ دمشق: ج ۷۰ ص ۳۵. نیز، ر. ک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۱، الأمالی، صدوق: ص ۲۳۱ ش ۲۴۲. ۸. تهذیب الکمال: ج ۳۵ ص ۲۶۱. ۹. تاریخ دمشق: ج ۷۰ ص ۳۶، نسب قریش: ص ۴۶ (در این منبع «محمد بن ابی سعید» آمده است)؛ المجدی: ص ۱۸، لباب الأنساب: ج ۱ ص ۳۳۴. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ص ۲۴۱ ح ۱۱۱۲. ۱۰. ر. ک: ص ۵۷۵ (خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در زندان یزید) و ص ۵۹۱ (آماده شدن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برای بازگشت به مدینه) و ... ۱۱. تاریخ دمشق: ج ۷۰ ص ۳۹، تهذیب الکمال: ج ۳۵ ص ۲۶۲.

۴. فاطمه دختر امام حسن علیه السلام ۱۰. وی همسر امام زین العابدین علیه السلام ۲ و مادر امام باقر علیه السلام ۳ و مادر بزرگ سایر امامان اهل بیت علیهم السلام است. از امام صادق علیه السلام روایت شده که در باره او می‌فرماید:

كَانَتْ صِدِّيقَةً، لَمْ تُدْرَكَ فِي آلِ الْحَسَنِ امْرَأَةً مِثْلَهَا ۴.

چنان شخصیت راستگو و درست‌کرداری بود که در میان خاندان حسن علیه السلام زنی چون او دیده نشده است .

۵. فاطمه ، دختر امام حسین علیه السلام .

۶. سکینه ، دختر امام حسین علیه السلام .

۷. رباب ، همسر امام حسین علیه السلام . ۷وی ، مادر علی اصغر علیه السلام است و بر پایه گزارش‌های معتبر ، در

۱. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۹، تاریخ دمشق: ص ۷۰ ح ۲۶۱. از او بیشتر به کنیه نام می‌برند و کنیه مشهور او ، امّ عبد الله است (ر. ک: الكافي: ج ۱ ص ۴۶۹، الإرشاد: ج ۲ ص ۱۵۵، مجموعة نفيسة: ص ۱۱۵ «تاج المواليد» ، دلائل الإمامة: ص ۲۱۷، المجدي: ص ۲۰؛ الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۲۲۶، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۰۵، نسب قریش: ص ۵۰ و ۵۹، سّر السلسلة العلوية: ص ۳۲). کنیه‌های دیگری که برای وی گفته‌اند، اینهاست: (۱) امّ محمد (ر. ک: الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۹، تاریخ دمشق: ج ۷۰ ص ۲۶۱، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۳؛ مجموعة نفيسة: ص ۱۸۴ «تاریخ موالید الأئمة» . (۲) امّ الحسن (ر. ک: دلائل الإمامة: ص ۲۱۷، مجموعة نفيسة: ص ۱۱۵ و ۱۸۴ «تاریخ موالید الائمة» . ۲. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۲۲۶، تاریخ دمشق: ج ۷۰ ص ۲۶۱، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۰۵ و ۳۶۲؛ المجدي: ص ۲۰. ۳. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۵۵؛ سّر السلسلة العلوية: ص ۳۲، نسب قریش: ص ۵۹، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۶۲. ۴. الكافي: ج ۱ ص ۴۶۹ ح ۱. ۵. ر. ک: الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۹، الأغاني: ج ۱۶ ص ۱۵۰ و ج ۲۱ ص ۱۲۶، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۳، تذكرة الخواص: ص ۲۶۴، جواهر المطالب: ج ۲ ص ۲۷۸؛ شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۹۸. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۱ ص ۱۵۶ (بخش دوم / فصل ششم / فاطمه) قضایای متعددی را از او در دوران اسارت نقل می‌کنند. در این باره، ر. ک: ص ۳۱۱ (فصل یکم / تاراج کردن خیمه‌ها و غارت اموال دختران پیامبر صلی الله علیه و آله) و ص ۳۳۰ (فصل دوم / سرخ شدن آسمان) و ص ۴۴۷ (فصل ششم / سخنرانی فاطمه صغرا در میان کوفیان) و ص ۵۳۰ (فصل هفتم / خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلس یزید) و ص ۵۴۳ (فصل هفتم / مشاجره زینب علیها السلام با یزید) و ... ۶. ر. ک: الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۹، مقاتل الطالبین: ص ۱۱۹، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۳؛ شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۹۹. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۴۳۵ ح ۱۴۹۹ و ص ۴۳۷ ح ۱۵۰۱ و ص ۵۳۰ (فصل هفتم / خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلس یزید) و ص ۵۴۹ ح ۱۶۲۰ و ص ۵۸۱ (فصل هفتم / رؤیای سکینه) و ص ۵۸۴ (فصل هشتم / دادن اجازه عزاداری برای شهیدان) و ج ۱ ص ۱۵۸ (بخش دوم / فصل ششم: فرزندان / سکینه). ۷. ر. ک: الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۹، الثقات، ابن حبان: ج ۲ ص ۳۱۱، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۳، تذكرة الخواص: ص ۲۶۰، جواهر المطالب: ج ۲ ص ۲۹۵. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۱ ص ۱۴۶ (بخش یکم / فصل پنجم / رباب).

کربلا حضور داشته است ۱.

گفتنی است که احتمالاً رقیه، یکی دیگر از دختران امام علی علیه السلام ۲ که همسر مسلم بن عقیل علیه السلام نیز بوده ۳، در کربلا حضور داشته است. توضیحات لازم در باره رقیه دختر امام حسین علیه السلام، ضمن یادکرد فرزندان امام حسین علیه السلام ارائه شد ۴. ۵.

۱. وی در کربلا-، مورد خطاب امام علیه السلام واقع شده است (ر. ک: ج ۱ ص ۷۸۶ ح ۸۳۴). ۲. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۱۵۴،

تهذیب الکمال: ج ۲۰ ص ۴۷۹، المعارف، ابن قتیبہ: ص ۲۱۰. ۳. نسب قریش: ص ۴۵. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۱ ص ۴۸۰ (بخش چهارم / فصل چهارم / شهادت مسلم بن عقیل). ۴. ر. ک: ج ۱ ص ۱۴۹ (بخش دوم / فصل ششم: فرزندان). ۵. زنان دیگری هم گفته شده‌اند؛ مانند اُم‌الحسن، دختر امیر مؤمنان علیه السلام که تنها در شرح الأخبار (ج ۳ ص ۱۹۸) از وی یاد شده است. او همسر جَعْدَةُ بن هُبیره، خواهرزاده امام علی علیه السلام است که پس از او، همسر جعفر بن عقیل شد (ر. ک: الطبقات الکبری: ج ۳ ص ۲۰، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۱۵۴، مروج الذهب: ج ۳ ص ۷۳، المعارف، ابن قتیبہ: ص ۲۱۱، أنساب الأشراف: ج ۲ ص ۴۱۴، نسب قریش: ۴۵؛ الإرشاد: ج ۱ ص ۳۵۴).

بازماندگان از غیر بنی هاشم

۱. مُرْقَع بن ثُمَامه اسدی ۶. بر پایه گزارشی، وی در کربلا مجروح شد و در کوفه از دنیا رفت ۷. طبق گزارشی دیگر، وی پس از واقعه کربلا به زاره ۸ و در گزارشی دیگر به رَبدَه، تبعید شد و تا هلاکت یزید، آن جا ماند و پس از گریختن ابن زیاد به شام، به کوفه رفت ۹.

۲. سَوَّار بن عُمیر جابری ۱۰. وی در واقعه کربلا، مجروح و اسیر شد و شش ماه پس از آن، بر اثر

۶. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۴، الأخبار الطوال: ص ۲۵۹، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۱، إكمال الکمال: ج ۱ ص ۳۶۹، (که این دو منبع، نام پدرش را «قمامه» آورده‌اند)، البدایة و النهایة: ج ۸ ص ۱۸۹ (که نام پدر وی را «یمامه» آورده است). ۷. جمهره النسب: ص ۱۸۱، الأنساب، سمعانی: ج ۱ ص ۵۰۴، إكمال الکمال: ج ۱ ص ۳۶۹. ۸. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۴، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۱. ۹. الأخبار الطوال: ص ۲۵۹. ۱۰. ر. ک: ص ۱۲۷ (سخنی در باره دیگر یاران شهید امام حسین علیه السلام). نام پدر او را مختلف بیان نموده‌اند، مانند: ابو عمیر (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۳)، ابو حَمِیر (همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۹۰۹ «زیارت دوم»، به روایت الإقبال و المزار الکبیر: ص ۴۹۵)، منعم (رجال الطوسی: ص ۱۰۱، إبصار العین: ص ۱۳۵، تنقیح المقال: ج ۱ ص ۷۰ ش ۵۳۴۹)، حَمِیر (الحدائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۲) و حمید (زیارت ناحیه به روایت مصباح الزائر: ص ۲۲۲؟). (۲۸۵).

جراحات‌هایی که برداشته بود، به شهادت رسید ۱. در «زیارت ناحیه مقدسه»، آمده است:

السَّلَامُ عَلَى الْجَرِيحِ الْمَأْسُورِ سَوَّارِ بْنِ أَبِي حَمِيرٍ الْفَهْمِيِّ الْهَمْدَانِيِّ ۲.

درود بر زخمی اسیر، سَوَّار بن ابی حَمِیر فَهْمی هَمْدانی!

۳. عمرو بن عبد الله جُنْدَعِي ۳. او از مجروحان واقعه کربلاست که یک سال بعد از آن، به شهادت رسید ۴. در «زیارت ناحیه مقدسه»، از وی چنین یاد شده است:

السَّلَامُ عَلَى الْمُرْتَثِّ مَعَهُ عَمْرُو بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْجُنْدَعِيِّ ۵.

درود بر مجروح کم‌جان، عمرو بن عبد الله جُنْدَعِي!

۴. عَقْبَةُ بن سَمْعَانَ. وی، غلام رَبَّاب، همسر امام حسین علیه السلام بوده است ۶. شیخ طوسی رحمه الله علیه او را در زمره یاران امام علیه السلام آورده است ۷. او در تمام مسیر، همراه امام علیه السلام بوده و از راویان مشهور واقعه کربلاست ۸.

پس از واقعه کربلا دستگیر و بازجویی شد و وقتی گفت «من برده‌ام»، ۹ او را رها کردند. در زیارت رجیّه آمده است:

السلام على عقبه بن سميان ۱۰.

سلام بر عقبه بن سمعان!

۵. ضحاک بن عبد الله مشرقی ۱۱ وی همراهی خود با امام علیه السلام را مشروط به مفید بودن ، کرده بود و

۱. الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۲. در المناقب ابن شهر آشوب ، وی جزء شهدای حمله اولی شمرده شده است (ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۱ ص ۸۳۲ «سخنی در باره شهدای حمله نخست»). ۲. ر. ک: ص ۹۱۶ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۳. ر. ک: ص ۱۲۷ (بخش پنجم / فصل سوم / سخنی درباره دیگر یاران شهید امام حسین علیه السلام). ۴. الحقائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۲. در المناقب ابن شهر آشوب (ج ۴ ص ۱۱۳) ، وی جزء شهدای حمله نخست شمرده شده است. نیز ، ر. ک: ج ۱ ص ۸۳۲ (بخش پنجم / فصل دوم / سخنی درباره شهدای حمله نخست). ۵. ر. ک: ص ۹۱۶ ح ۲۱۱۰ (زیارت دوم، به روایت الإقبال). ۶. أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۰ ، الأخبار الطوال: ص ۲۵۹. نیز ، ر. ک: ج ۱ ص ۴۵۴ ح ۲۱۴. ۷. رجال الطوسی: ص ۱۰۴ ، المناقب ، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۷۸. ۸. ر. ک: ج ۱ ص ۴۵۴ ح ۲۱۴ و ص ۴۶۱ ح ۲۳۰ و ص ۷۹۹ (عبد الله بن مطیع) و ج ۱ ص ۱۰۶۳ (دیدار امام و ابن سعد میان دو لشکر) و ج ۱ ص ۱۱۱۴ ح ۸۱۳ و ص ۱۱۷۱ ح ۸۵۴. ۹. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۴ ، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۰ ، الأخبار الطوال: ص ۲۵۹. ۱۰. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۱۱۸ (بخش سیزدهم / فصل دوازدهم / زیارت امام علیه السلام در اول رجب). ۱۱. وی از گزارشگران حادثه کربلاست (ر. ک: ج ۱ ص ۷۶۷ ح ۸۱۲ و ص ۷۷۸ ح ۸۲۸ و ص ۷۹۰ ح ۸۳۷ و

پس از آن که مشخص شد که سرنوشت، چیزی جز شهادت نیست ، این موضوع را با امام علیه السلام در میان گذاشت . امام علیه السلام هم موافقت فرمود که اگر می‌تواند ، خود را از حلقه محاصره دشمن ، خارج کند . بدین سان ، وی فرار را بر همراهی با امام علیه السلام و شهادت برگزید .

۶. مسلم بن رباح . غلام علی بن ابی طالب علیه السلام و منشی ایشان بود که از آزادشدگان به دست امام علیه السلام بوده است . او همچنین ، غلام حسین علیه السلام نیز بوده است . ۲. بر پایه برخی از گزارش‌ها ، وی در روز عاشورا ، در کنار امام علیه السلام بوده ؛ ولی احتمالاً به دلیل برده بودن ، در امان مانده است . ۳.

۷. غلام عبد الرحمان بن عبد ربّه انصاری . او ، روایتگر ماجرای تنویر ۴ امام علیه السلام و برخی یارانش ، و نیز شوخی کردن یاران امام علیه السلام با یکدیگر در صبح عاشورا است ۵ و برخی از وقایع نبرد و سرنوشت خود را نیز چنین بیان می‌دارد : سپس ، حسین علیه السلام بر اسبش سوار شد و قرآنی خواست . آن را گرفت و در مقابل خود گذاشت . آن گاه یارانش در برابر او نبرد شدیدی کردند . من نیز هنگامی که دیدم آنها بر زمین افتاده‌اند ، خودم را رها ساختم و از آنها جدا شدم . ۶.

۱. ر. ک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۴ ، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۴. ۲. رجال الطوسی: ص ۱۰۵ و ص ۲۷۳. یکی بودن طبقه رجالی ، شاهد بر آن است که این دو (غلام علی علیه السلام و غلام حسین علیه السلام) یکی هستند . ۳. ر. ک: ص ۲۶۱ (اصابت تیری به پیشانی امام علیه السلام). ۴. تنویر: نوره کشیدن . ۵. ر. ک: ج ۱ ص ۷۹۷ ح ۸۴۱. ۶. ر. ک: ج ۱ ص ۸۳۹ ح ۸۸۴.

۲ / ۱ روانه کردن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به شام

اشاره

تاریخ الطبری (- به نقل از عوانه بن حَکَم کَلْبی -) : هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد و بار و بُنه و اسیران را تا کوفه آوردند و نزد عبید الله بردند ، در همان هنگام که محبوس بودند ، سنگی در زندان افتاد که نوشته‌ای به آن آویخته بود . در نوشته چنین آمده بود : «پیک ، واقعه شما را در فلان روز برای یزید بن معاویه برده است . آن ، فلان مدّت در راه است و در فلان روز هم باز می‌گردد . اگر صدای " الله اکبر " شنیدید ، یقین کنید که کشته می‌شوید و اگر صدایی نشنیدید ، در امان هستید ، این شاء الله! » .

دو سه روز پیش از آمدن پیک ، سنگی در زندان افتاد که نوشته‌ای با چاقویی همراهش بود و در نوشته چنین آمده بود : «وصیت کنید و کارهایتان را یادآور شوید که فلان روز ، چشم به راه پیک هستند» .

پیک آمد و صدای «الله اکبر» شنیده نشد و نوشته‌ای آمد که : «اسیران را به سوی من بفرست» .

عبید الله بن زیاد ، مُحَفِّزُ بْنُ ثَعْلَبَه و شمر بن ذی الجوشن را فرا خواند و گفت : اثاث [و اهل و عیال] و سرِ حسین را به سوی امیر مؤمنان ، یزید بن معاویه ، ببرید . ۲. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجِيَءَ بِالْأَثْقَالِ وَالْأَسَارِ حَتَّى وَرَدُوا بِهِمُ الْكُوفَةَ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ ، فَبَيْنَا الْقَوْمُ مُحْتَبِسُونَ إِذْ وَقَعَ حَجَرٌ فِي السَّجَنِ مَعَهُ كِتَابٌ مَرْبُوطٌ ، وَفِي الْكِتَابِ : خَرَجَ الْبَرِيدُ بِأَمْرِكُمْ فِي يَوْمٍ كَذَا وَكَذَا إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، وَهُوَ سَائِرٌ كَذَا وَكَذَا يَوْمًا ، وَرَاجِعٌ فِي كَذَا وَكَذَا ، فَإِنْ سَمِعْتُمْ التَّكْبِيرَ فَأَيِّقُوا بِالْقَتْلِ ، وَإِنْ لَمْ تَسْمَعُوا تَكْبِيرًا فَهُوَ الْأَمَانُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ .

قَالَ : فَلَمَّا كَانَ قَبْلَ قُدُومِ الْبَرِيدِ بِيَوْمَيْنِ أَوْ ثَلَاثَةٍ ، إِذَا حَجَرٌ قَدْ أُلْقِيَ فِي السَّجَنِ وَمَعَهُ كِتَابٌ مَرْبُوطٌ وَمُوسَى ، وَفِي الْكِتَابِ : أَوْصُوا وَاعْهَدُوا فَإِنَّمَا يُنْتَظَرُ الْبَرِيدُ يَوْمَ كَذَا وَكَذَا ، فَجَاءَ الْبَرِيدُ وَلَمْ يُسْمَعْ التَّكْبِيرُ ، وَجَاءَ كِتَابٌ بِأَنْ سَرَّحَ الْأَسَارَى إِلَى .

قَالَ : فَدَعَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ مُحَفِّزَ بْنَ ثَعْلَبَةَ وَشَمَرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ ، فَقَالَ : انْطَلِقُوا بِالْثَقْلِ وَالرَّأْسِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۶۳) . تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : عبید الله بن زیاد ، زُحْرُ بْنُ قَيْسٍ را فرا خواند و سرِ حسین علیه السلام

۱. این نام با صورت‌های گوناگونی آمده است : محفّر ، محقن ، مخفر ، محقر ، محفز و مجفز و بیشتر «محفّز» نقل شده که ظاهراً همین درست باشد .

سرهای یارانش را همراه او برای یزید بن معاویه فرستاد . همراه زُحْرُ ، ابو بُرْدَةُ بْنُ عَوْفٍ اَزْدِي و طارق بن ابی ظَبْيَانِ اَزْدِي نیز بودند و آنان با آن سرها رفتند تا در شام بر یزید بن معاویه وارد شدند . ۱. دَعَا [عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ] زُحْرَ بْنَ قَيْسٍ ، فَسَرَّحَ مَعَهُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُؤُوسِ أَصْحَابِهِ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، وَكَانَ مَعَ زُحْرِ أَبُو بُرْدَةَ بْنُ عَوْفٍ الْأَزْدِيُّ وَطَارِقُ بْنُ أَبِي ظَبْيَانَ الْأَزْدِيُّ ، فَخَرَجُوا حَتَّى قَدِمُوا بِهَا الشَّامَ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۵۹ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۱۵) . الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : پیکي از سوی یزید بن معاویه آمد که به عبید الله فرمان می‌داد تا اثاث حسین علیه السلام و باقی‌ماندگان خاندان و فرزندان و زنان او را به سوی یزید ، روانه کند . ابو خالد ذُکْوَان ، پیشاپیش ، ده هزار درهم به آنان داد و با آن ، توشه سفر فراهم کردند . ۲. قَدِمَ رَسُولٌ مِنْ قِبَلِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ يَأْمُرُ عُبَيْدَ اللَّهِ أَنْ يُرْسِلَ إِلَيْهِ بِثَقْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَمَنْ بَقِيَ مِنْ وَلَدِهِ وَأَهْلِ بَيْتِهِ وَنِسَائِهِ . فَأَسْلَفَهُمْ أَبُو خَالِدٍ ذُكْوَانُ عَشْرَةَ آلَافٍ دِرْهَمًا ، فَتَجَهَّزُوا بِهَا (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۸۵) . نیز ، ر.ک : تهذيب التهذيب : ج ۶ ص ۴۲۹) . الأخبار الطوال : ابن زیاد ، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را و

هر کس را از حَرَم که با او بود، سوار کرد و آنان را همراه زحر بن قیس و مُحَقِّن بن ثَعْلَبَه و شمر بن ذی الجوشن به سوی یزید بن معاویه روانه کرد. ۳. إِنَّ ابْنَ زِيَادٍ جَهَّزَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ كَانَ مَعَهُ مِنَ الْحَرَمِ، وَوَجَّهَ بِهِمْ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ مَعَ زَحْرِ بْنِ قَيْسٍ وَمُحَقِّنِ بْنِ ثَعْلَبَةَ وَشَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ (الأخبار الطوال: ص ۲۶۰، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۳۱). الأُمالي، صدوق (- به نقل از دربان ابن زیاد -): عبيد الله بن زیاد، فرمان داد تا اسیران و سر حسین علیه السلام را به شام ببرند. گروهی از آنان که با آن کاروان رفته‌اند، برایم گفتند که شب‌ها تا صبح، صدای نوحه‌گری جثیان را بر حسین علیه السلام می‌شنیدند. ۴. أَمَرَ [عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ] بِالسَّبَايَا وَرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَمَلُوا إِلَى الشَّامِ، فَلَقَدْ حَدَّثَنِي جَمَاعَةٌ كَانُوا خَرَجُوا فِي تِلْكَ الصُّبْحَةِ: أَنَّهُمْ كَانُوا يَسْمَعُونَ بِاللَّيَالِي نَوْحَ الْجَنِّ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الصُّبْحِ (الأُمالي، صدوق: ص ۲۳۰ ح ۲۴۲، روضة الواعظين: ص ۲۱۰). تاريخ الطبری (- به نقل از غاز بن ربيعة جُرْشِي -): عبيد الله فرمان داد که زنان حسین علیه السلام و کودکانش را آماده کنند و فرمان داد تا علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را تا گردن در زنجیر کنند. سپس آنان را با مُحَقِّز بن ثَعْلَبَه عائدی (از تیره عائده قریش) و شمر بن ذی الجوشن، روانه کرد. آن دو، کاروان را آوردند تا نزد یزید آمدند. علی بن الحسین علیه السلام در طول راه، با آن دو، کلمه‌ای سخن نگفت تا [به شام] رسیدند. ۵. إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ أَمَرَ بِنِسَاءِ الْحُسَيْنِ وَصِيبَانِهِ فَجَهَّزَنَ، وَأَمَرَ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ فَعُلَّ بِغُلٍّ إِلَى عُنُقِهِ، ثُمَّ سَرَّحَ بِهِمْ مَعَ مُحَقِّزِ بْنِ ثَعْلَبَةَ الْعَائِدِيِّ - عَائِدَةُ قُرَيْشٍ -، وَمَعَ شَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ، فَانْطَلَقَا بِهِمْ حَتَّى قَدِمُوا عَلَى يَزِيدَ، فَلَمْ يَكُنْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ يُكَلِّمُ أَحَدًا مِنْهُمَا فِي الطَّرِيقِ كَلِمَةً حَتَّى بَلَغُوا (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۰، تاريخ دمشق: ج ۵۷ ص ۹۸).

الإرشاد: عبيد الله بن زیاد، پس از روانه کردن سر حسین علیه السلام، فرمان داد که زنان و کودکان او را آماده کنند و فرمان داد تا علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را تا گردن در بند کنند. آن گاه، آنان را با مُحَقِّز بن ثَعْلَبَه عائدی و شمر بن ذی الجوشن، در پی سر، روانه کرد. آنان رفتند تا به حاملان سر رسیدند و علی بن الحسین علیه السلام در راه، کلمه‌ای با آنان سخن نگفت تا [به شام] رسیدند. ۱. إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ بَعْدَ إِنْفَاذِهِ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَمَرَ بِنِسَائِهِ وَصِيبَانِهِ فَجَهَّزُوا، وَأَمَرَ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعُلَّ بِغُلٍّ إِلَى عُنُقِهِ، ثُمَّ سَرَّحَ بِهِمْ فِي أَثَرِ الرَّأْسِ مَعَ مُحَقِّزِ بْنِ ثَعْلَبَةَ الْعَائِدِيِّ وَشَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ، فَانْطَلَقُوا بِهِمْ حَتَّى لَحِقُوا بِالْقَوْمِ الَّذِينَ مَعَهُمُ الرَّأْسُ. وَلَمْ يَكُنْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُكَلِّمُ أَحَدًا مِنَ الْقَوْمِ فِي الطَّرِيقِ كَلِمَةً حَتَّى بَلَغُوا (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۹، إعلام الوری: ج ۱ ص ۴۷۳). تاريخ اليعقوبی: خانواده حسین علیه السلام و فرزندان او را به سوی شام بردند و سر حسین علیه السلام را بر نیزه کردند. ۲. أَخْرَجَ عِيَالُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوُلْدُهُ إِلَى الشَّامِ، وَنُصِبَ رَأْسُهُ عَلَى رُمْحٍ (تاريخ اليعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۵). مقاتل الطالبیین: خاندان حسین علیه السلام را مانند اسیران بردند. در میان آنان، عمر، زید و حسن، فرزندان حسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام نیز بودند. حسن بن حسن بن علی علیه السلام در معرکه، زخمی شده بود و با آنان، برده می‌شد. علی بن الحسین علیه السلام - که مادرش اُمّ وَلَد (کنیز فرزندان) بود -، زینب، عقیله بنی هاشم، اُمّ کلثوم، دختر علی بن ابی طالب علیه السلام و سکیه، دختر حسین علیه السلام نیز با آنان بودند. ۳. حُمِلَ أَهْلُهُ [أَيُّ أَهْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أُسْرَى، وَفِيهِمْ: عُمَرُ، وَزَيْدٌ، وَالْحَسَنُ، وَابْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَ الْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ قَدِ ارْتَثَ جَرِيحًا فَحُمِلَ مَعَهُمْ، وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي أُمُّهُ أُمّ وَلَدٍ، وَزَيْنَبُ الْعَقِيلَةُ، وَأُمّ كَلْثُومٍ بِنْتُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَسُكَيْنَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ (مقاتل الطالبیین: ص ۱۱۹). نور القبس المختصر من المقتبس: هنگامی عبيد الله بن زیاد، خانواده و فرزندان حسین بن علی علیه السلام را به سوی یزید بن معاویه می‌فرستاد، گروهی از مردم کوفه، آنان را بدرقه نمودند. چون به منطقه نجف رسیدند، برای وداع با آنان، ایستادند. سپس در این هنگام، اُمّ کلثوم، دختر علی بن ابی طالب علیه السلام خواند: چه پاسخی خواهید داد، آن گاه که پیامبر صلی الله علیه و آله، شما را خطاب کند که: [وای بر شما!] چه کردید، حال آن که شما، واپسین امت هستید با خاندانم و یارانم و ذریه‌ام که برخی اسیر و برخی در خون تپیده‌اند؟! این، پاداش من نیست، در ازای آن که شما را ارشاد کردم

نور القبس المختصر من المقتبس: پس از من ، با خاندانم ، بد رفتاری کنید . شاعر شعر ، ابو الأسود است . سپس گفت : (پرورد گارا! ما به خود ، ستم کرده‌ایم؛ و اگر از ما در نگذری و بر ما رحم نمایی ، از زیانکاران خواهیم بود) ۱. ۲. لَمَّا حَمَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ وَلَدَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَحَرَمَهُ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ شَيَّعَهُمْ جَمْعٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ، فَلَمَّا بَلَغُوا النَّجْفَ وَقَفُوا لِتُودِيْعِهِمْ فَأَنْشَأَتْ أُمُّ كَلْثُومُ بِنْتُ عَلِيٍّ بِنِ أَبِي طَالِبٍ : مَاذَا تَقُولُونَ إِنْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ بِأَهْلِ بَيْتِي وَأَنْصَارِي وَمَحْرَمَتِي مِنْهُمْ أُسَارِي وَقَتْلِي ضُرَّجُوا بِدَمٍ مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَيْحْتُ لَكُمْ أَنْ تَخْلُفُونِي بِسَوْءٍ فِي ذَوِي رَحْمِي وَالشَّعْرُ لِأَبِي الْأَسْوَدِ. قَالَ: (رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ) (نور القبس المختصر من المقتبس : ص ۹) .

۱. اعراف : آیه ۲۳ . ۲. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۹، تاریخ دمشق: ج ۱۸ ص ۴۴۵؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۹ .

نکته

بر پایه گزارش تاریخ الطبری، تاریخ دمشق و الإرشاد مفید، ۳ پس از واقعه کربلا ، ابتدا سر مقدس سید الشهداء علیه السلام و سایر شهیدان را به شام فرستادند و سپس ، اسیران را اعزام کردند ؛ لیکن طبق شماری دیگر از گزارش‌ها ، سرهای شهدا، همراه با اسیران به شام فرستاده شده‌اند . ۴. برخی گزارش‌ها هم حاکی از آن‌اند که سرهای شهیدان ، همراه اسیران اعزام شدند ؛ لیکن سر مقدس سید الشهداء علیه السلام ، پیش از کاروان به دمشق رسید . ۵.

۳. الإقبال: ج ۳ ص ۸۹ ، الملهوف : ص ۲۰۸ ، الأمالی ، صدوق : ص ۲۳۰ ح ۲۴۲؛ تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۶۳ ، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۷۶ . ۴. الفتوح : ج ۵ ص ۱۲۷ ، مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۵۵ . نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه : ص ۳۷۹ (فصل چهارم: ماجرای سرهای شهیدان) و ص ۴۱۸ (سخنی در باره محل دفن سر مقدس سید الشهداء علیه السلام و سرهای دیگر شهیدان) .

توضیحی در باره مسیر کاروان اسیران کربلا ، از کوفه به شام و از شام تا مدینه

اشاره

کاروان اسیران کربلا را پس از انتقال به کوفه ، اندکی نگاه داشتند و سپس به سوی دمشق ، پایتخت حکومت امویان ، فرستادند . مسیر حرکت این کاروان ، در کتب تاریخ و سیره ، معین نشده است . از این رو ، پیموده شدن هر کدام از مسیرهای میان کوفه و دمشق آن روزگار ، محتمل است . برخی خواسته‌اند با ارائه شواهدی ، حرکت آنان را از یکی از این چند راه، قطعی نشان دهند؛ ولی مجموع قرائن ، ما را به اطمینان کافی نمی‌رساند . ۱. ما ابتدا راه‌های موجود آن روزگار را بر می‌شمیریم و سپس ، قرائن ارائه شده را بررسی می‌کنیم . ذکر این نکته پیش از ورود به بحث ، لازم است که میان کوفه و دمشق ، فقط سه راه اصلی بوده است . البته هر کدام از این راه‌ها، در بخشی از مسیر ، فرعی‌های متعدد کوتاه و بلندی هم داشته‌اند که طبیعی است . ۲.

۱. مرحوم حاج شیخ عباس قمی در نفْسُ المهموم (ص ۳۸۸) می‌گوید : بدان که ترتیب منزلگاه‌هایی که آنان در هر سفر ، در آنها پیاده شدند و خوابیدند و یا [بدون خوابیدن] از آنها گذشتند ، مشخص نیست و در کتاب‌های معتبر نیز چیزی گفته نشده است ؛

بلکه در بیشتر آنها ، از سفر اهل بیت [-امام علیه السلام] به شام ، سخنی به میان نیامده است .

۲. ر. ک : نقشه شماره ۵ در پایان همین جلد .

مسیر حرکت کاروان اسیران کربلا ، از کوفه به شام

راه نخست : راه بادیه

کوفه ، در عرض جغرافیایی حدود ۳۲ درجه و دمشق ، در عرض جغرافیایی حدود ۳۳ واقع است . این ، بدان معناست که مسیر طبیعی میان این دو شهر ، تقریباً بر روی یک مدار ، قرار دارد و نیازی به بالا رفتن و پایین آمدن بر روی زمین ، جز در حد کسری از یک درجه نیست . بر روی این مدار ، راهی واقع بوده که به «راه بادیه» مشهور بوده است . این مسیر ، کوتاه‌ترین راه بین این دو شهر است و حدود ۹۲۳ کیلومتر مسافت داشته است .

مشکل اصلی این راه کوتاه ، گذشتن آن از صحرای بزرگ میان عراق و شام است که از

۳. فاصله کوفه تا شام به خط کاملاً مستقیم ۸۶۷ کیلومتر است .

روزگاران کهن ، به «بادیه الشام» مشهور بوده است . این مسیر ، برای افرادی قابل استفاده بوده که امکانات کافی (بوئزه آب) برای پیمودن مسافت‌های طولانی میان منزل‌های دور از هم صحرا را داشته‌اند ، هر چند ، گاهی شتاب مسافر ، او را وادار به پیمودن این مسیر می‌کرده است .

گفتنی است در صحراها ، شهرهای بزرگ ، وجود ندارند ؛ اما این به معنای نبودن راه یا چند آبادی کوچک نیست .

راه دوم : راه کناره فرات

فرات ، یکی از دو رود بزرگ عراق است که از ترکیه سرچشمه می‌گیرد و پس از گذشتن از سوریه و عراق ، به خلیج فارس می‌پیوندد . کوفیان ، برای مسافرت به شمال عراق و شام ، از کناره این رود ، حرکت می‌کردند تا هم به آب ، دسترس داشته باشند و هم از امکانات شهرهای ساخته شده در کناره فرات ، استفاده کنند . گفتنی است لشکرهای انبوه و کاروان‌های بزرگ که به آب فراوان نیاز داشتند ، ناگزیر از پیمودن این مسیر بودند ۱.

این مسیر ، ابتدا از کوفه به مقدار زیادی به سوی شمال غرب می‌رود و سپس از آن جا به سوی جنوب ، بر می‌گردد و با گذر از بسیاری از شهرهای شام ، به دمشق می‌رسد . این راه ، انشعاب‌های متعدّد داشته و با طول تقریبی ۱۱۹۰ تا ۱۳۳۳ کیلومتر ، جای‌گزین مناسبی برای راه کوتاه ، اما سخت بادیه بوده است . مجموع این راه و راه بادیه را می‌توان به یک مثلث ، تشبیه کرد که قاعده آن ، راه بادیه است .

۱. لشکر امیر مؤمنان علیه السلام هم برای نبرد صفین ، همین مسیر را پیمود .

راه سوم: راه کناره دجله

دجله، دیگر رود بزرگ عراق است و آن نیز مانند فرات، از ترکیه سرچشمه می‌گیرد؛ امّا از شام نمی‌گذرد و در گذشته، برای رفتن به شمال شرق عراق، از مسیر کناره آن، استفاده می‌کرده‌اند. این راه، مسیر اصلی میان کوفه و دمشق، نبوده است و باید پس از پیمودن مقدار کوتاهی از آن، کم‌کم به سمت غرب پیچید و پس از طی مسیر نه‌چندان کوتاهی، به راه کناره فرات پیوست و از آن طریق، وارد دمشق شد.

این مسیر را می‌توان سه ضلع از یک مستطیل دانست که ضلع دیگر طولی آن را راه بادیه و سه ضلع یاد شده آن را: مسافت پیموده شده از کوفه به سمت شمال، راه پیموده شده به سمت غرب، و راه پیموده شده به سمت جنوب - که بازگشت به بخشی از مسیر پیموده شده قبلی است -،

تشکیل می‌دهند. از این رو، از همه راه‌های دیگر، طولانی‌تر است و طول آن، حدود ۱۵۴۵ کیلومتر است. این راه را «راه سلطانی» نامیده‌اند

چند نکته قابل توجه

ما دلیل روشن و گزارش تاریخی معتبر و کهنی برای اثبات عبور کاروان اسیران کربلا از یکی از این سه راه، در دست نداریم و حدیثی نیز از اهل بیت علیهم السلام در این باره به ما نرسیده است. آنچه در دسترس ماست، برخی نشانه‌های جزئی و ناکافی‌اند که به صورت پراکنده، در برخی کتاب‌ها آمده‌اند، و نیز قصّه‌پردازی‌ها و شرح حال‌های بی‌سند و نامعتبری که در کتاب‌های غیر قابل استناد (مانند مقتل ساختگی منسوب به ابو مخنف)، آمده و سپس در کتاب‌های دیگر، تکرار شده‌اند. ۱۰ اینک، نشانه‌های جزئی پیش گفته را بررسی می‌کنیم:

۱. در معجم البلدان - که یک کتاب کهن جغرافیایی است - در معرفی بخشی از شهر حلب در شام، آمده است: در غرب شهر و در دامنه کوه جوشن، قبر محسن بن حسین علیه السلام است که گمان دارند وقتی اسیران [کربلا] را از عراق به دمشق می‌بردند، او از مادرش سقط شده است و یا کودکی بوده است همراه آنان که در حلب، در گذشته و همان جا دفن شده است. ۲.

معلوم است که این گزارش، در صورت درستی، عبور کاروان از راه بادیه را نفی می‌کند (زیرا حلب، در آن مسیر قرار ندارد)؛ امّا به تنهایی نمی‌تواند یکی از دو مسیر سلطانی (کناره دجله) و یا کناره فرات را تأیید کند؛ زیرا این دو راه، در مسافتی طولانی، با هم مشترک هستند و منطقه حلب، در مسیر هر دو راه قرار دارد.

از سوی دیگر، به کار رفتن واژه «یزعمون (گمان دارند)» از سوی مؤلف معجم البلدان، بر قابل استناد نبودن این پندار، دلالت دارد، بویژه آن که فرزندی به نام محسن و یا همسر بارداری از امام حسین علیه السلام در وقایع کربلا، سراغ نداریم و سخنی از آنها در کتاب‌های در دسترس، نیامده است، و وجود شهرت محلی، بر فرض درستی گزارش، از حدّ یک عقیده عمومی معمولی، فراتر نمی‌رود. ۳.

۱. از جمله، ر. ک: طریق الکرام من الکوفه إلى الشام. ۲. معجم البلدان: ج ۲ ص ۲۸۴ و ۱۸۶. این مطلب، در بغیة الطلب فی تاریخ حلب (ج ۱ ص ۴۱۱ - ۴۱۴)، مفصّل‌تر آمده است. ۳. صرف مطرح بودن یک ماجرا یا انتساب در افواه، بدون این که پیشینه روشنی داشته باشد، نمی‌تواند اطمینان‌بخش باشد، بویژه در گذشته که ثبت وقایع، چندان متداول نبوده است و قبور، معمولاً

سنگ‌نوشته‌ای نداشته‌اند و امکان خلط و اشتباه، بسیار بوده است. لذا گاه قبرهایی در چند جا به یک نفر منسوب شده‌اند، نظیر آنچه در مورد زینب کبرا علیها السلام اتفاق افتاده است. این بحث، دراز دامن است و در این جا، تنها به آوردن نمونه‌ای که شیخ طوسی در کتاب الغیة (ص ۳۵۸) آورده، بسنده می‌کنیم: «ابو نصر هبة الله بن محمد، گفته است: قبر عثمان بن سعید، در قسمت غربی شهر بغداد، در خیابان میدان و در ابتدای جایی است که به "درب جبله" مشهور است، در قسمت راست داخل مسجد درب، و قبر، در سمت قبله مسجد قرار دارد. رحمت خدا بر او! محمد بن حسن [طوسی]، نویسنده این کتاب، می‌گوید: من قبر او را - در جایی که ابو نصر، یاد کرده - دیدم و در جلوی آن، دیواری ساخته شده بود و محراب مسجد، در آن قرار داشت و در کنارش دری بود که از آن به مقبره - که در اتاقی کوچک و تاریک قرار داشت - وارد می‌شدند. ما وارد آن می‌شدیم و علنی، آن را زیارت می‌کردیم. از زمان ورود من به بغداد، به سال چهارصد و هشت تا چهارصد و سی و چند، همچنان بود تا این که رئیس ابو منصور محمد بن فرج، آن دیوار را خراب کرد و قبر در فضایی باز، واقع شد و برای آن، ضریحی ساخته شد و سقفی بر روی آن، زده شد. هر کس می‌خواست، وارد می‌شد و او را زیارت می‌کرد و همسایه‌های آن محله، به زیارت قبر عثمان، تبرک می‌جستند و می‌گفتند که وی، مرد صالحی بوده است. گاهی هم می‌گفتند که او، پسر دایه حسین علیه السلام بوده است (!) و از واقعیت حال وی، اطلاعی نداشتند. این قبر تا امروز (یعنی سال ۴۴۷) همان گونه هست». می‌بینیم که گروهی در باره قبر مشخص عثمان بن سعید - که یکی از نواب خاص امام زمان علیه السلام است - بحث قبر فرزند دایه امام حسین علیه السلام بودن را مطرح کرده‌اند، در حالی که زمان طولانی‌ای هم از درگذشت عثمان، نگذشته بوده است.

۲. ممکن است برخی بر اساس یکی بودن مسیر بردن سر امام حسین علیه السلام و حرکت کاروان اسیران واقعه کربلا، با استناد به گزارش ابن شهر آشوب - که به نقل از نطنزی، به ماجرای برخورد راهب صومعه با سر امام حسین علیه السلام، در منزل قنسرین (در شمال شام) پرداخته است - یا گزارش‌های سبط ابن جوزی و ابن قفطی، ۱ بخوانند عبور از راه سلطانی را اثبات کنند. پاسخ این گروه، آن است که پیش‌فرض این استدلال، یعنی یکی بودن مسیر حرکت کاروان اسیران و سر مبارک امام حسین علیه السلام، مسلم نیست ۲ و این احتمال، وجود دارد که سر را در شهرها چرخانده باشند؛ اما اسیران را از راهی کوتاه‌تر برده باشند. حتی در برخی اخبار، آمده است که سر مطهر امام علیه السلام را پس از ورود اسرا به شام، در شهرهای شام نیز گردانیدند، چنان که در شرح الأخبار آمده است:

آن گاه یزید ملعون، دستور دارد که سر حسین علیه السلام را در شهرهای شام و دیگر شهرها بگردانند ۳.

۱. ر. ک: ص ۴۲۴ (اسلام آوردن راهب نصرانی) و ص ۶۸۷ (راهب). ۲. ر. ک: ص ۵۰۳ (نکته). ۳. شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۵۹.

مطابق این نقل، این امکان وجود دارد که سر مطهر امام علیه السلام، پس از رسیدن به شام، به مناطقی چون موصل و نصیبین هم - که در راه سلطانی قرار دارند -، رسیده باشد.

از این رو، احتمال دارد که این گونه حوادث گزارش شده، مربوط به روزگار چرخاندن سر پس از رسیدن اسیران به شام بوده و یا در مسیر حرکت آنان به سوی شام، اتفاق افتاده باشد.

همین احتمال، در باره مکان‌هایی که به «رأس الحسین علیه السلام» موسوم‌اند، وجود دارد. ابن شهر آشوب، در ذکر مناقب امام علیه السلام آورده است:

از فضیلت‌های ایشان (امام حسین علیه السلام)، کراماتی است که از مکان‌هایی که به آنها «رأس الحسین علیه السلام» گفته می‌شود

و از کربلا تا عسقلان و در میان آن دو (موصل و نصیبین و حماه و حمص و دمشق و جز اینها) قرار دارند، دیده شده است ۱. در باره این مناطق، علاوه بر این که ابن شهر آشوب، تصریح نکرده که اسیران یا سر مطهر، از آنها گذر داده شده‌اند، این احتمال وجود دارد که چون سالیان درازی در قلمرو حکومت‌های شیعی یا دوستدار اهل بیت علیهم السلام (مانند: آل حَمدان و فاطمیان) بوده‌اند، در آنها به هر دلیل یا انگیزه‌ای (چه واقعیت، چه یادبود و چه خواب و ...)، «رأس الحسین» هایی ایجاد شده باشد، چنان که رأس الحسین موجود در قاهره، در زمان فاطمیان، ایجاد شد.

افزون بر این، ماجرای راهب و سر، برای برخی مکان‌های دیگر هم ذکر شده که به دلیل بعید بودن تکرار این ماجرا، گزارش ابن شهر آشوب، ۲ دست‌خوش تعارض می‌گردد؛ زیرا یکی از مکان‌های ذکر شده، دِیْری در اوایل راه است ۳ و با قنسرین - که در اواخر راه واقع است -، همخوان نیست. گفتنی است بر فرض صحت گزارش ابن شهر آشوب نیز، گذشتن کاروان اسیران از راه سلطانی اثبات نمی‌شود؛ زیرا بخشی از راه سلطانی، با راه فرات، مشترک است و منطقه قنسرین، در مسیر کناره فرات نیز قرار دارد. البته این گزارش، در صورت درستی، عبور از راه بادیه را نفی می‌کند.

۳. به گمان ما و بر خلاف آنچه در عصر اخیر رواج یافته، گذشتن کاروان اسیران کربلا از راه سلطانی، کمترین احتمال را دارد؛ زیرا دورترین راه است و اساساً راهی نیست که برای کاروانی

۱. المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۸۲. در باره «رأس الحسین» های موجود در مناطق مورد اشاره و حتی خارج از این مناطق و ارزیابی تاریخی آنها، ر. ک: نگاهی نو به جریان عاشورا: ص ۳۵۵ (مقاله «رأس الحسین و مقام‌های آن»، به قلم مصطفی صادقی)؛ تاریخ درآینه پژوهش: ش ۲۶ ص ۷۹ (مقاله «محل دفن سر مطهر امام حسین علیه السلام و دیگر شهیدان»، به قلم محسن رنجبر)؛ اهل البیت فی مصر، سید هادی خسروشاهی. ۲. ر. ک: ص ۴۲۶ ح ۱۴۸۶. ۳. ر. ک: ص ۴۲۹ ح ۱۴۹۰.

کوچک - که به اسارت می‌روند، نه برای گردشگر -، انتخاب شود. افزون بر این که پیموده شدن این راه، مدرک معتبری ندارد و مستند این قول، مقتل منسوب به ابو مخنف است ۱.

از سوی دیگر، پذیرش عبور از راه طولانی سلطانی، با ماجرای «اربعمین» و این که اسیران در بازگشت از شام، در اولین اربعین واقعه عاشورا بر سر مزار حسین علیه السلام حاضر شده باشند (چنان که در مقتل منسوب به ابو مخنف آمده است) نیز ناسازگار است ۲.

ممکن است گفته شود که قدرت‌نمایی دستگاه حاکم، اقتضا می‌کرده که اسیران را از درون شهرها عبور دهند و از این رو، آنان را از راه سلطانی برده‌اند؛ اما این دلیل با بردن اسیران از مسیر کناره فرات نیز سازگار است؛ زیرا در این مسیر هم شهرهای مهمی واقع بوده است. افزون بر این، با چرخاندن سرهای شهدا نیز این قدرت‌نمایی به انجام می‌رسیده و به چرخاندن گروهی اندک (در حد یک خاندان کوچک و متشکل از چند زن و کودک)، نیازی نبوده است؛ زیرا این کار، اگر نشانه ضعف حکومت نباشد، نشانه قدرت آن هم شمرده نمی‌شود، بویژه که دستگاه حاکم، شجاعت و سخنوری امام زین العابدین علیه السلام و زینب کبرا علیها السلام و دیگر اسیران را در کوفه، شاهد بوده است. از این رو، سیاست، اقتضا داشته که اسیران را از بیراهه ببرند و در شهرها نچرخانند.

۴. بر اساس آنچه گفته شد، تنها نکته‌ای که می‌تواند حرکت کاروان اسیران از راه سلطانی و یا راه کناره فرات را بر راه بادیه ترجیح دهد، دسترس داشتن به آب رودخانه است که این نیز با توجه به کوچک بودن کاروان و امکان حمل آب با شتر، چندان وجه استواری نیست. مؤید این نکته، عدم ذکر جزئیات سفر و نبودن گزارشی در باره رسیدن کاروان به شهرها و یا دست کم،

یکی دو شهر مهم سر راه است ، که خود ، نشان از پیمودن مسیر بیابانی و یا حتی بیراهه است .

۵. برخی شواهد که می‌توانند موجب ترجیح راه بادیه بر دو راه دیگر گردند ، عبارت اند از :

یک . راه کناره فرات و راه سلطانی ، هر دو ، دارای شهرهای بسیاری بوده‌اند و اگر این راه‌ها ، مسیر حرکت اسیران می‌بود ، بایستی نقل‌هایی از مواجهه مردم این شهرها با کاروانیان یا مشاهده شدن آنان در آن شهرها ، در منابع معتبر می‌آمد - چنان که در کربلا و کوفه و شام ، چنین گزارش‌هایی وجود دارد - ، در حالی که در این باره ، هیچ نقلی نیامده است . بنا بر این ، به نظر می‌رسد که مسیر حرکت اسیران ، از جایی بوده که کمترین حضور مردمی را داشته که همان مسیر

۱. مقتل الحسین علیه السلام المنسوب إلى أبي مخنف: ص ۱۸۰ . ۲. بویژه آن که این مقتل ، ماجراهای مفصل و زمانبندی را در ضمن حرکت کاروان اسیران ، آورده است .

بادیه است .

دو . اعتراض‌هایی که از لحظه شهادت امام حسین علیه السلام علیه حکومت اموی ، حتی به وسیله برخی طرفداران حکومت و خانواده جنایتکاران ، انجام یافت و بازتابی که واقعه عاشورا در کوفه به وجود آورد ، قاعدتاً حکومت را از این که اسیران و سر مطهر امام علیه السلام را از مسیر شهرها و آبادی‌های پُرجمعیت عبور دهند ، باز می‌داشت . متن کامل بهایی نیز مؤید این مسئله است :

ملاعین که سر حسین علیه السلام [را] از کوفه بیرون آوردند ، خائف بودند از قبائل عرب که غوغا کنند و از ایشان ، باز ستانند . پس راهی [را] که به عراق است ، ترک کردند و بیراه می‌رفتند ۱. سه . سرعت انجام گرفتن کار ، در کارهای حکومتی ، یک اصل است . لازمه رعایت این اصل ، گذر از کوتاه‌ترین و سریع‌ترین مسیر بوده است

۱. کامل بهایی : ج ۲ ص ۲۹۱ .

نتیجه نهایی

به دلیل نبود دلایل روشن و قابل اعتماد ، نمی‌توان اظهار نظر قطعی کرد ؛ ولی با توجه به نکاتی که گذشت عبور کاروان اسیران کربلا از مسیر بادیه ، احتمال بیشتری را به خود اختصاص می‌دهد .

مسیر حرکت کاروان اسیران کربلا ، از شام به مدینه

بر اساس نقشه ویژه دانش‌نامه امام حسین علیه السلام ، ۲ فاصله میان دمشق تا مدینه ، تقریباً ۱۲۲۹ کیلومتر است و با احتساب دمشق و مدینه ، شامل ۳۲ منزل بوده است . کاروان اسیران ، در بازگشت از شام ، قطعاً این مقدار مسیر را پیموده‌اند و چنانچه در ضمن حرکت ، به کربلا هم رفته باشند ، مسیر بسیار طولانی‌تری را سپری کرده‌اند .

حرکت پُرنج خانواده امام علیه السلام و همراهان ، از مدینه آغاز شد و به مدینه نیز ختم گردید و حدّ اقل مسیری که این بزرگواران طی کرده‌اند (با فرض رفتن از کوفه به دمشق از کوتاه‌ترین مسیر ، یعنی راه بادیه ، و عدم احتساب رفتن مجدد به کربلا) ، حدود ۴۱۰۰ کیلومتر است ، با این محاسبه :

۴۳۱ کیلومتر (از مدینه به مکه) + ۱۴۴۷ کیلومتر (از مکه به کربلا) + ۷۰ کیلومتر (از کربلا به کوفه) + ۹۲۳ کیلومتر (از کوفه به دمشق از راه بادیه) + ۱۲۲۹ کیلومتر (از دمشق به مدینه) = ۴۱۰۰ کیلومتر

۲. ر. ک: نقشه شماره ۵ در پایان همین جلد.

۲ / ۷ سختی‌های سفر شام

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از حُباب بن موسی ، از امام صادق ، از پدرش امام باقر ، از امام زین العابدین علیهم السلام -) : ما را از کوفه به سوی یزید بن معاویه بردند . راه‌های کوفه ، پُر از مردم گریان بود و بیشتر شب گذشته بود ؛ ولی از فراوانی مردم ، نتوانسته بودند ما را عبور دهند .

[با خود] گفتم : اینان ، همان‌ها هستند که ما را کُشتند و اکنون می‌گیرند! حُمِلْنَا مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، فَغَصَّتْ طُرُقُ الْكُوفَةِ بِالنَّاسِ يَبْكُونَ ، فَذَهَبَ عَامَّةُ اللَّيْلِ مَا يَقْدِرُونَ أَنْ يَجُوزُوا بِنَا لِكَثْرَةِ النَّاسِ .

فَقُلْتُ : هَؤُلَاءِ الَّذِينَ قَتَلُونَا وَهُمْ الْآنَ يَبْكُونَ ! (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة) : ج ۱ ص ۵۰۱ ح ۴۶۳ . الإقبال (- به نقل از کتاب المصابيح ، به سندش از امام صادق علیه السلام ، از پدرش امام باقر علیه السلام -) : از پدرم علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام در باره بردن او به سوی یزید پرسیدم .

فرمود : «مرا بر شتری لَنَگ و بدون جهاز ، سوار کردند و سر حسین علیه السلام بر بالای عَلمی بود و زنانمان ، پشت سر من بر آسترانی بدون پالان ، سوار بودند . کسانی که ما را می‌بردند ، از پشت سر و گرداگردمان ، با نیزه ، ما را احاطه کرده بودند و آزار می‌دادند . اگر اشکی از دیده یکی از ما فرو می‌چکید ، با نیزه به سرش می‌کوبیدند ، تا آن که وارد شام شدیم . جارچی جار زد : ای شامیان ! اینان ، اسیران اهل بیتِ ملعون اند» . ۲. سَأَلْتُ أَبِي عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ حَمَلِ يَزِيدَ لَهُ ، فَقَالَ : حَمَلَنِي عَلَى بَعِيرٍ يَطْلُعُ بَعِيرٍ وَطَاءٍ ، وَرَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى عَلم ، وَنِسْوَتُنَا خَلْفِي عَلَى بَغَالٍ أَكْفٍ ، وَالْفَارِطَةُ خَلْفَنَا وَحَوْلَنَا بِالرِّمَاحِ ، إِنْ دَمَعَتْ مِنْ أَحَدِنَا عَيْنٌ قُرِعَ رَأْسُهُ بِالرِّمَحِ ، حَتَّى إِذَا دَخَلْنَا دِمَشْقَ صَاحٍ صَائِحٌ : يَا أَهْلَ الشَّامِ هَؤُلَاءِ سَبَايَا أَهْلِ الْبَيْتِ الْمَلْعُونِ ! (الإقبال : ج ۳ ص ۸۹ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۵۴ ح ۳) . الملهوف : عبید الله بن زیاد ، به یزید بن معاویه نوشت و او را از کشته شدن حسین علیه السلام و اخبار خانواده‌اش باخبر کرد . . . و هنگامی که نوشته ابن زیاد به یزید بن معاویه رسید و از واقعه آگاه شد ، پاسخ نامه را داد و او را مأمور روانه کردن سر حسین علیه السلام و سرهای کشتگانِ همراه او ، و نیز اثاث و زنان و خانواده حسین علیه السلام کرد . ابن زیاد هم مُحَفَر (/ مُحَفَز) بن ثعلبه عائذی را خواست و سرها و اسیران و زنان را به او سپرد . مُحَفَر ، آنان را تا شام به سانِ اسیران کُفَّار برد و اهالی همه جا ، صورت‌های آنان را می‌دیدند . ۳. كَتَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ يُخْبِرُهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَبَرِ أَهْلِ بَيْتِهِ ... وَأَمَّا يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فَإِنَّهُ لَمَّا وَصَلَ إِلَيْهِ كِتَابُ ابْنِ زَيْدٍ وَوَقَفَ عَلَيْهِ ، أَعَادَ الْجَوَابَ إِلَيْهِ يَأْمُرُهُ فِيهِ بِحَمَلِ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُؤُوسِ مَنْ قُتِلَ مَعَهُ ، وَبِحَمَلِ أَثْقَالِهِ وَنِسَائِهِ وَعِيَالِهِ .

فَاسْتَدْعَى ابْنَ زَيْدٍ بِمُحَفَرِ بْنِ ثَعْلَبَةَ الْعَائِذِي ، فَسَلَّمَ إِلَيْهِ الرُّؤُوسَ وَالْأَسَارَى وَالنِّسَاءَ ، فَسَارَ بِهِمْ مُحَفَرٌ إِلَى الشَّامِ كَمَا يُسَارُ بِسَبَايَا الْكُفَّارِ ، يَتَصَفَّحُ وَجُوهَهُنَّ أَهْلُ الْأَقْطَارِ (الملهوف : ص ۲۰۷ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۲۱ - ۱۲۴) . الكامل في التاريخ : ابن زیاد ، سر حسین علیه السلام و یارانش را با زحر بن قیس ، به همراه گروهی (و گفته شده : با شمر و گروهی همراه او) به سوی شام و یزید فرستاد و همراه او زنان و کودکان را نیز روانه کرد . علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام که ابن زیاد ، دستار و گردنش را در بند کرده بود نیز در میان آنان بود . ابن زیاد ، آنان را بر شتران بدون جهاز ، سوار کرد و علی بن الحسین علیه السلام در راه ، با آنان سخن نگفت تا به شام رسیدند . ۱. أَرْسَلَ ابْنُ زَيْدٍ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُؤُوسَ أَصْحَابِهِ مَعَ زَحْرِ بْنِ قَيْسٍ إِلَى الشَّامِ ، إِلَى يَزِيدَ

وَمَعَهُ جَمَاعَةٌ، وَقِيلَ: مَعَ شِمْرِ وَجَمَاعَةٍ مَعَهُ، وَأَرْسَلَ مَعَهُ النِّسَاءَ وَالصَّبِيَّانَ، وَفِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَدْ جَعَلَ ابْنُ زِيَادٍ الْغُلَّ فِي يَدَيْهِ وَرَقَّتِيهِ، وَحَمَلَهُمْ عَلَى الْأَقْتَابِ، فَلَمْ يُكَلِّمَهُمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الطَّرِيقِ حَتَّى بَلَغُوا الشَّامَ (الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۷۶). أنساب الأشراف: عبيد الله بن زياد، فرمان داد تا علی بن الحسین علیه السلام را تا گردن در بند کنند و زنان و کودکان امام حسین علیه السلام را آماده کرد و آن گاه، آنان را با مُحَفِّز بن ثَعْلَبَه از تیره عائده قریش و شمر بن ذی الجوشن روانه کرد. برخی می گویند: سر حسین علیه السلام را نیز با مُحَفِّز روانه کرد. هنگامی که در درگاه یزید ایستادند، مُحَفِّز، صدایش را بلند کرد و گفت: ای امیر مؤمنان! این، مُحَفِّز بن ثَعْلَبَه است که فرومایگان تبهکار را برایت آورده است. ۲. أَمَرَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعُلَّ بِغُلٍّ إِلَى عُنُقِهِ، وَجَهَّزَ نِسَاءَهُ وَصَبِيَّانَهُ، ثُمَّ سَرَّحَ بِهِمْ مَعَ مُحَفِّزِ بْنِ ثَعْلَبَةَ مِنْ عَائِدَةِ قُرَيْشٍ، وَشَمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ. وَقَوْمٌ يَقُولُونَ: بُعِثَ مَعَ مُحَفِّزٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ أَيْضًا.

فَلَمَّا وَقَفُوا بَابَ يَزِيدَ رَفَعَ مُحَفِّزُ صَوْتَهُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! هَذَا مُحَفِّزُ بْنُ ثَعْلَبَةَ أَتَاكَ بِاللَّثَامِ الْفَجْرَةِ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۶، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۰). أخبار الدول و آثار الأول: عبيد الله بن زياد، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام و هر کس از حرم را که همراه او بود، برای روانه کردن به سوی یزید بن معاویه، به گونه‌ای آماده کرد که از یاد کردش بدن‌ها می لرزد و مفصل‌های انسان به لرزه می افتد. ۳. إِنَّ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ جَهَّزَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ حَرَمِهِ، بِحَيْثُ تَقَشَّعُ مِنْ ذِكْرِهِ الْأَبْدَانُ وَتَرْتَعِدُ مِنْهُ مَفَاصِلُ الْإِنْسَانِ، إِلَى الْبَغِيضِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ (أخبار الدول و آثار الأول: ج ۱ ص ۳۲۳). الثقات، ابن حبان: عبيد الله بن زياد، سر حسین بن علی علیه السلام را با زنان و کودکان اسیر شده از اهل بیت. الثقات، ابن حبان: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، بر شتران بی جهاز و با سر و روی گشوده، روانه شام کرد. ۱. أَنْفَذَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الشَّامِ مَعَ أُسَارَى النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى أَقْتَابٍ، مُكَشَّفَاتِ الْوُجُوهِ وَالشُّعُورِ (الثقات، ابن حبان: ج ۲ ص ۳۱۲). الفتوح: ابن زياد، زَجْر (زُخْر) بن قيس جُعْفِي را فرا خواند و سر حسین بن علی علیه السلام و سرهای برادرانش و سر علی اکبر علیه السلام و سرهای خاندان و پیروان او را - که خدا از همه ایشان راضی باد - به او سپرد. علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را نیز فرا خواند و او را با خواهران و عمه‌هایش و همگی زنان، سوار کرد و به سوی یزید بن معاویه روانه داشت. آنان، حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را از کوفه تا شام بر مرکب‌های بدون جهاز، از این شهر به آن شهر و از این جا به آن جا می بردند، آن سان که اسیران تُرک و دیلم را می بردند. زُخْر بن قيس جُعْفِي، سر حسین علیه السلام را زودتر به دمشق رساند و نزد یزید رفت و بر او سلام داد و نامه عبيد الله بن زياد را به او داد. ۲. دَعَا ابْنُ زِيَادٍ زَجَرَ بْنَ قَيْسِ الْجُعْفِيِّ، فَسَلَّمَ إِلَيْهِ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُؤُوسَ إِخْوَتِهِ، وَرَأْسَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرُؤُوسَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَشِيعَتِهِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ. وَدَعَا عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَيْضًا فَحَمَلَهُ وَحَمَلَ أَخَوَاتِهِ وَعَمَّاتِهِ وَجَمِيعَ نِسَائِهِمْ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ. فَسَارَ الْقَوْمُ بِحَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى بِلَادِ الشَّامِ عَلَى مَحَامِلَ بَغِيرِ وِطَاءٍ، مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ وَمِنْ مَنَزِلٍ إِلَى مَنَزِلٍ، كَمَا تُسَاقُ أُسَارَى التُّرُكِ وَالْدَّيْلَمِ.

وَسَبَقَ زَجْرُ بْنُ قَيْسِ الْجُعْفِيِّ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى دِمَشْقَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى يَزِيدَ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَدَفَعَ إِلَيْهِ كِتَابَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۲۶، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۵۵). تذكرة الخواص (- به نقل از عبد الملك بن هشام نحوی بصری -): ابن زياد، سر حسین علیه السلام را همراه اسیران در بند کشیده شده، به سوی یزید بن معاویه روانه کرد. میان اسیران، زنان و پسر بچه‌ها و دختر بچه‌های دختران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هم بودند که بر شترانی بدون جهاز، بسته شده بودند و سر و صورتشان باز بود.

هر گاه در جایی فرود می آمدند، سر را از صندوق مخصوص آن، بیرون می آوردند و بر سر نیزه می کردند و از آن در طول شب تا وقت حرکت، حراست می کردند. آن گاه آن را به صندوق، باز می گرداندند و حرکت می کردند. ۳. أَنْفَذَ ابْنُ زِيَادٍ رَأْسَ الْحُسَيْنِ

عليه السلام إلى يزيد بن معاوية مع الأسارى مؤثقيْن في الجبال، منهم نساء وصبيان وصبيات من بنات رسول الله صلى الله عليه وآله على أقتاب الجبال مؤثقيْن، مكشفات الوجوه والرؤوس، وكلما نزلوا منزلاً أخرجوا الرأس من صندوق أعدوه له، فوضعوه على رُمح وخرسوه طول الليل إلى وقت الرحيل، ثم يعيدوه إلى الصندوق ويرحلوا (تذكرة الخواص: ص ۲۶۳). الفصول المهمة: عبيد الله، زنان و کودکان را بر پشت مرکب‌های بدون جهاز، روانه کرد. علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام هم همراه آنان بود و ابن زیاد، دست و گردن او را در بند نهاده بود. به همین حال، آنان را بردند تا به شام رساندند. ۱. أرسل [عبيد الله] بالنساء والصبيان على أقتاب المطايا معهم علي بن الحسين عليه السلام، وقد جعل ابن زياد الغل في يديه وفي عنقه، ولم يزلوا سائرين بهم على تلك الحالة إلى أن وصلوا الشام (الفصول المهمة: ص ۱۹۱، نور الأبصار: ص ۱۴۴). المزار الكبير (- در «زیارت ناحیه مقدسه» -): سرت را بر نیزه کردند و خانواده‌ات را مانند بندگان، اسیر نمودند و با زنجیر آهنین، به بند کشیدند و بر روی مرکب‌های بدون جهاز، سوار نمودند و باد داغ نیم‌روزی، صورت‌هاشان را می‌سوزاند. آنان را در دشت‌ها و صحراها می‌راندند و دستانشان را به گردن‌هایشان بسته بودند و آنها را در بازارها می‌چرخاندند. ۲. رفع على القنا رأسك، وسبي أهلك كالعبيد، وضيّفوا في الحديد فوق أقتاب المطيات، تلفح وجوههم حرّ الهاجرات، يساقون في البراري والفلات، أيديهم مغلولة إلى الأعناق، يطاف بهم في الأسواق (المزار الكبير: ص ۵۰۵، مصباح الزائر: ص ۲۳۳). تاریخ یعقوبی: عبد الله بن عباس به یزید نوشت: «... هان! از شگفت‌ترین شگفتی‌ها - و تا زنده‌ای، روزگار، شگفتی‌ها را به تو نشان خواهد داد - این است که تو دختران عبد المطلب و نوجوانان کوچک نسل او را مانند اسیران احضار شده، به سوی شام بردی. تو به مردم نمودی که بر ما چیره شده‌ای و بر ما فرمان می‌رانی. سوگند به جانم، اگر صبح و شام از [قیام] من، در امان باشی، امیدوارم که از زخم زبان و شکستن (انتقاد) و بستن در امان نباشی. پس شادی‌ات نیاید و خداوند، تو را پس از کشتاری که از خاندان پیامبر خدا صلى الله عليه وآله کردی، جز اندکی مهلت ندهد، تا آن که تو را سخت و دردناک بگیرد و نکوهیده و گنهکار، از دنیا بیرون ببرد. بی‌پدر! زندگی کن - که به خدا سوگند -، دستاوردت، تو را نزد خدا، فرو کشیده و پست کرده است. سلام بر هر که خدا را فرمان برد!». ۳. كتب إليه [أي إلى يزيد] عبد الله بن عباس: ... ألا ومن أعجب الأعاجيب - وما عشت أراك الدهر عجيب - حملك بنات عبد المطلب و غلمة صغاراً من ولده إليك بالشام كالشبي المجلوب، ترى الناس أنك قهرتنا، وأنتك تأمر علينا، ولعمري لئن كنت تصبح وتمسى أمناً لجرح يدي، إني لأرجو أن يعظم جراحك بلساني ونفسي وإبرامي، فلا يستقر بك الجدل، ولا يمهلك الله بعد قتلِكَ عتره رسول الله إلا قليلاً، حتى يأخذك أخذاً أليماً، فيخرجك الله من الدنيا ذمياً أثيماً، فعش لا أباً لك، فقد والله أرداك عند الله ما اقترفت، والسلام على من أطاع الله (تاريخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۸ - ۲۵۰؛ المعجم الكبير: ج ۱۰ ص ۲۴۳ ح ۱۰۵۹۰). تذكرة الخواص: ابن عباس به یزید نوشت: «ای یزید! از بزرگ‌ترین شمات‌ها، این کار تو بود که دختران پیامبر خدا صلى الله عليه وآله و آل و کودکان و حرمش را به سان اسیران احضار شده تاراج گشته، از عراق به تذكرة الخواص: شام بردی و دست یافتت را بر ما و نیز چیره شدند بر ما و این را که بر خاندان پیامبر خدا صلى الله عليه وآله و آل مسلط شده‌ای، به مردم، نشان دادی». ۱۰. كتب إليه [أي إلى يزيد] ابن عباس: يا يزيد، وإن من أعظم الشّماتة حملك بنات رسول الله وأطفاله وحرمة من العراق إلى الشام أسارى مجلوبين مسلوبين، ترى الناس قد رتك علينا، وإنك قد قهرتنا واستوليت على آل رسول الله (تذكرة الخواص: ص ۲۷۶).

۷ / ۳ ورود خاندان پیامبر صلى الله عليه وآله، به دمشق

بستان الواعظین: حسین علیه السلام زمانی که کشته شد، آب خواست، ولی به او ندادند و با زبان تشنه، کشته شد و نزد خدا رفت و خداوند، او را از نوشیدنی بهشتی، سیراب ساخت. او را آن‌چنان، سر بُردند و خانواده‌اش را به اسارت بردند و در حالی سرهایشان باز بود، با مرکب‌های بدون جهاز و پالان، حرکتشان دادند، تا وارد دمشق شدند، در حالی که سر حسین علیه السلام،

در میانشان بر بالای نیزه بود. هرگاه یکی از آنان با دیدن سر می‌گریست، نگهبانان، او را با تازیانه می‌زدند. اهل ذمه، در بازار دمشق برای تماشای آنان، صف کشیده بودند و به صورتشان، آب دهان می‌انداختند تا این که بر در کاخ یزید، متوقف شدند. یزید، دستور داد تا سر حسین علیه السلام را بر در بیاویزند، در حالی که خانواده امام علیه السلام در اطرافش بودند. همچنین، نگهبانانی را بر آن گماشت و دستور داد که: هرگاه یکی از آنان گریست، او را بزنید. آنان، همچنان ماندند، در حالی که سر حسین علیه السلام در میان آنها به مدت نه ساعت، در روز آویزان بود. اُمّ کلثوم، سرش را بلند کرد و سر حسین علیه السلام را دید و گریست و گفت: ای پدر بزرگ (منظورش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود)! این، سر حبيب تو حسین است که آویزان شده است. سپس گریست. یکی از نگهبانان، دستش را بالا برد و به صورت اُمّ کلثوم زد که به تمامی صورت او آسیب زد. در دم، دست نگهبان، از کار افتاد. در همین باره، اُزدی می‌گوید: هلاک شدند گروهی سر در گم که اسیران جنگی‌شان، خاندان محمّد صلی الله علیه و آله بود همان‌گونه که منحرفان با گوساله‌هایشان هلاک شدند و در پی آن، در دین یهود، گرفتار لعن گردیدند.

موسی علیه السلام و عیسی علیه السلام، به محمّد صلی الله علیه و آله بشارت داده بودند که بر او باد سلام خدا از سوی شب زنده‌دار! ای امت اسلام، ای امتی که خداوند، هدایت‌پذیران ما را با پیامبر صلی الله علیه و آله هدایت کرد! لباس‌های فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را اگر ببینی که فرزندان لعن‌شدگان، با زور کنند و در بازار دمشق، آب دهان به صورتشان انداختند. جانم به فدایشان و هر چه دارم! ای حبيب من! اشک‌هایم تمام نمی‌شود و شعله‌های عشقم به حسین، فروکش نمی‌کند. ۱. إِنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اسْتَسْقَى مَاءً حِينَ قُتِلَ؛ فَمَنَعَ مِنْهُ، وَقُتِلَ وَهُوَ عَطْشَانٌ، وَأَتَى اللَّهَ حَتَّى سَقَاهُ مِنْ شَرَابِ الْجَنَّةِ، وَذُبِحَ ذَبْحًا، وَسُبِّتَ حَرَمُهُ وَحُمِلْنَ مَكْشَفَاتِ الرُّؤُوسِ عَلَى الْأَكْفِ بَغِيرِ وِطَاءٍ، حَتَّى دَخَلَ دِمَشْقَ وَرَأْسُ الْحُسَيْنِ بَيْنَهُنَّ عَلَى رُمَحٍ، إِذَا بَكَتْ إِحْدَاهُنَّ عِنْدَ رُؤْيَيْهِ ضَرَبَهَا حَارِسٌ بِسَوْطِهِ، وَوَقَفَ أَهْلُ الذِّمَّةِ لَهُنَّ فِي سَوَاقِ دِمَشْقَ يَبْصُقُونَ فِي وُجُوهِهِنَّ، حَتَّى وَقَفْنَ بَابَ يَزِيدَ، فَأَمَرَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنُصِبَ عَلَى الْبَابِ وَجَمِيعِ حَرَمِهِ حَوْلَهُ، وَوُكِّلَ بِهِ الْحَرَسُ، وَقَالَ: إِذَا بَكَتْ مِنْهُنَّ بَاكِئَةً فَالْطُمُوها. فَظَلَّلَ وَرَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَهُنَّ مَصْلُوبٌ تِسْعَ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ. وَإِنَّ أُمَّ كَلْثُومَ رَفَعَتْ رَأْسَهَا، فَرَأَتْ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَكَتْ، وَقَالَتْ: يَا حَيِّدَاهُ - تُرِيدُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - هَذَا رَأْسُ حَبِيبِكَ الْحُسَيْنِ مَصْلُوبٌ، وَبَكَتْ، فَرَفَعَ يَدَهُ بَعْضُ الْحَرَسِ وَلَطَمَهَا لَطْمَةً حَصَرَ وَجْهَهَا، وَشَلَّتْ يَدَهُ مَكَانَهُ.

وفی هذا يقول الأزدی: لقد ضل قوم أصبحوا فی تلدد سبایاھم فی الحرب آل محمّد كما ضلّ سعي الناکبین بعجلهم فأعقبهم لعنا بدين التهود وموسی وعیسی بشرا بمحمّد علیہ السلام اللّٰه من متھجد أیا أمّہ الإسلام یا أمّہ اللّٰه الذی ھدی اللّٰه منا بالنبی کلّ مھتد وثوب لآبناء النبی فلو ترى بنو اللعن إذ عتوا لهم بالتھدد بسوق دیمشق یبصقون وجوھهم فداء لها نفسی وما ملکت یدی فما جرى دمی یا حبیبی بناضب ولا زند ودی للحسین بمصلد (بستان الواعظین: ص ۲۶۳ ح ۴۱۹ به نقل از کتاب التعازی والعزاء). قرب الإسناد (- به نقل از عبد الله بن میمون، از امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام -): هنگامی که خاندان حسین علیه السلام را بر یزید وارد کردند، روز بود و صورت‌های آنان باز بود. شامیان جفاکار گفتند: ما اسیرانی نیکوتر از اینها ندیده‌ایم. شما

کیستید؟! سکنیه دختر حسین علیه السلام گفت: ما اسیران خاندان محمّدیم. ۱. لَمَّا قُدِمَ عَلَى يَزِيدَ بِذَرَارِي الْحُسَيْنِ، أُدْخِلَ بِهِنَّ نَهَارًا مَكْشُوفَاتٍ وَجُوهُهُنَّ، فَقَالَ أَهْلُ الشَّامِ الْجُفَاءُ: مَا رَأَيْنَا سَبِيًّا أَحْسَنَ مِنْ هَؤُلَاءِ، فَمَنْ أَنْتُمْ؟

فَقَالَتْ سُبَيَّا بِنْتُ الْحُسَيْنِ: نَحْنُ سَبَايَا آلِ مُحَمَّدٍ (قرب الإسناد: ص ۲۶ ح ۸۸، الأمالی، صدوق: ص ۲۳۰ ح ۲۴۲). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی (- به نقل از یزید، از پدرش امام زین العابدین علیه السلام -): سهل بن سعد گفت: به سوی بیت المقدس، روانه شدم و به [شهرهای] شام رفتم. در شهری پُر آب و درخت دیدم که پارچه و پرده و دیبا آویخته‌اند و شاد و خوش حال‌اند و زنانی هم پیش آنان، دف و طبل می‌زنند. با خود گفتم: شاید شامیان، عیدی دارند که آن را نمی‌شناسیم. دیدم

مردمی سخن می‌گویند. گفتم: ای مردم! آیا شما در شام، عیدی دارید که ما آن را نمی‌شناسیم؟!

گفتند: ای پیرمرد! تو را غریبه می‌بینیم؟

گفتم: من سهل بن سعد هستم. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیده‌ام و از او حدیث شنیده‌ام.

گفتند: ای سهل! آیا تعجب نمی‌کنی که آسمان، خون نمی‌بارد و زمین، ساکنانش را فرو نمی‌برد؟

گفتم: چرا این گونه شود؟

گفتند: این، سر حسین، از خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است که آن را از سرزمین عراق به شام، هدیه می‌برند و اکنون می‌رسد.

گفتم: شگفتا! سر حسین را به هدیه می‌برند و مردم، خوش حالی می‌کنند؟! از کدام دروازه می‌آورند؟

مردم به دروازه‌ای به نام «دروازه ساعات»، اشاره کردند. به سوی آن رفتم و آن‌جا که بودم، پرچم‌هایی پی در پی آمد و اسب‌سواری را دیدم که به دستش نیزه سرشکسته‌ای بود و سری بر آن بود که شبیه‌ترین صورت‌ها به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود و در پی آن، زنانی سوار بر شتران بدون جهاز آمدند.

۱. ابو العباس سهل بن سعد بن مالک بن خالد بن ثعلبه بن حارثه انصاری ساعدی مدنی - که کنیه او را ابو یحیی نیز گفته‌اند -، از صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و امیر مؤمنان علیه السلام است. نام وی، حزن بود؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله آن را تغییر داد. او از هفده نفری است که واقعه غدیر را برای امام علی علیه السلام گواهی دادند. امام حسین علیه السلام نیز او را در سخنرانی‌اش در عاشورا، برای این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله: «حسن و حسین، دو سرور جوانان اهل بهشت‌اند»، به گواهی گرفت. سهل تا زمان حجاج، عمر کرد و در سال ۷۴ ق، گرفتار [مجازات] حجاج شد. وی از جمله کسانی است که حجاج به گردنشان، مهر زد تا خوار شوند و مردم از آنان، حرف‌شنوی نداشته باشند. وی به سال ۸۸ ق، در ۹۶ یا ۹۱ یا صد سالگی در گذشت. گفته می‌شود که او آخرین صحابه‌ای است که در مدینه از دنیا رفت.

به یکی از آنها نزدیک شدم و به او گفتم: ای دختر! تو کیستی؟

گفت: سَکینه دختر حسین.

به او گفتم: آیا درخواستی از من داری؟ من، سهل بن سعد هستم که جدّت را دیده و از او حدیث شنیده‌ام.

سکینه گفت: ای سهل! به حامل سر بگو که سر را جلوی ما ببرد تا مردم به دیدن او سرگرم شوند و به ما نگاه نکنند، که ما حرم پیامبر خدا هستیم.

سهل گفت: به حامل سر، نزدیک شدم و به او گفتم: آیا درخواستی را اجابت می‌کنی تا در عوض، چهارصد دینار بگیری؟

گفت: درخواست چیست؟

گفتم: سر را جلوتر از اهل حرم، حرکت بده.

او چنین کرد و من هم آنچه را وعده داده بودم، به او پرداختم. ۱. إِنَّ سَهْلَ بْنَ سَعْدٍ قَالَ: خَرَجْتُ إِلَى بَيْتِ الْمَقْدِسِ حَتَّى تَوَسَّطْتُ الشَّامَ، فَإِذَا أَنَا بِمَدِينَةِ مُطَرِّدَةَ الْأَنْهَارِ كَثِيرَةِ الْأَشْجَارِ، قَدْ عَلَقُوا الشُّتُورَ وَالْحُجُبَ وَالْدِّيَابِجَ، وَهُمْ فَرِحُونَ مُسْتَبْشِرُونَ، وَعِنْدَهُمْ نِسَاءٌ يَلْبَعْنَ بِالْذُفُوفِ وَالطُّبُولِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: لَعَلَّ لِأَهْلِ الشَّامِ عِيدًا لَا نَعْرِفُهُ نَحْنُ، فَرَأَيْتُ قَوْمًا يَتَحَدَّثُونَ، فَقُلْتُ: يَا هَؤُلَاءِ! أَلَكُم بِالشَّامِ عِيدٌ لَا نَعْرِفُهُ نَحْنُ؟!

قالوا: يَا شَيْخُ! نَرَاكَ غَرِيبًا.

فَقُلْتُ: أَنَا سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ، قَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَحَمَلْتُ حَدِيثَهُ.

فَقَالُوا: يَا سَهْلُ! مَا أَعْجَبَكَ السَّمَاءُ لَا تَمْطُرُ دَمًا! وَالْأَرْضُ لَا تَخْسِفُ بِأَهْلِهَا! قُلْتُ: وَلِمَ ذَاكَ؟ فَقَالُوا هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَتَرَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يُهْدَى مِنْ أَرْضِ الْعِرَاقِ إِلَى الشَّامِ، وَسَيَأْتِي الْآنَ.

قُلْتُ: وَاعْجَبَاهُ! يُهْدَى رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنَّاسُ يَفْرَحُونَ؟! فَمِنْ أَيِّ بَابٍ يُدْخَلُ؟ فَأَشَارُوا إِلَى بَابٍ يُقَالُ لَهُ: بَابُ الشَّاعَاتِ، فَسَرْتُ نَحْوَ الْبَابِ، فَبَيْنَمَا أَنَا هُنَاكَ، إِذْ جَاءَتِ الرِّايَاتُ يَتْلُو بَعْضُهَا بَعْضًا، وَإِذَا أَنَا بِفَارِسٍ بِيَدِهِ رُمْحٌ مَزْرُوعُ السَّنَانِ، وَعَلَيْهِ رَأْسُ مَنْ أَشْبَهَ النَّاسَ وَجْهًا بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِذَا بِنِسْوَةٍ مِنْ وَرَائِهِ عَلَى جِمَالٍ بَغِيرٍ وَطَاءٍ.

فَدَنَوْتُ مِنْ إِحْدَاهُنَّ فَقُلْتُ لَهَا: يَا جَارِيَّةُ مَنْ أَنْتِ؟

فَقَالَتْ: سُكَيْنَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ.

فَقُلْتُ لَهَا: أَلَيْكَ حَاجَةٌ إِلَيَّ؟ فَأَنَا سَهْلُ بْنُ سَعْدٍ مِمَّنْ رَأَى جَدَّكَ وَسَمِعَ حَدِيثَهُ.

قَالَتْ: يَا سَهْلُ! قُلْ لِصَاحِبِ الرَّأْسِ أَنْ يَتَقَدَّمَ بِالرَّأْسِ أَمَامَنَا، حَتَّى يَشْتَغِلَ النَّاسُ بِالنَّظَرِ إِلَيْهِ فَلَا يَنْظُرُونَ إِلَيْنَا، فَتَحْنُ حَرَمُ رَسُولِ اللَّهِ. قَالَ: فَدَنَوْتُ مِنْ صَاحِبِ الرَّأْسِ وَقُلْتُ لَهُ: هَيْلَ لَكَ أَنْ تَقْضِيَ حَاجَتِي وَتَأْخُذَ مِنِّي أَرْبَعِمِئَةِ دِينَارٍ؟! قَالَ: وَمَا هِيَ؟ قُلْتُ: تَقَدَّمَ بِالرَّأْسِ أَمَامَ الْحَرَمِ. فَفَعَلَ ذَلِكَ وَدَفَعْتُ لَهُ مَا وَعَدْتُهُ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۶۰؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۲۷). الملهوف: سر حسین علیه السلام و نیز زنانش و مردان اسیر خاندان را حرکت دادند و چون به دمشق رسیدند،

الملهوف: اُمّ کلثوم به شمر - که از افراد آن گروه بود - نزدیک شد و به او گفت: درخواستی از تو دارم. گفت: درخواست چیست؟ گفت: هنگامی که ما را به شهر در آوردی، ما را از دروازه‌ای ببر که تماشاگر کمتری دارد و به آنها بگو که این سرها را از میان ما بیرون ببرند و دور کنند که از کثرت نگاه‌هایشان به ما، در این حال، خوار شده‌ایم. شمر، از سر سرکشی و ناسپاسی، در پاسخ درخواست او فرمان داد که سرها را بر سر نیزه و در وسط کاروان، حرکت دهند و به همان حال، آنها را از میان تماشاگران عبور دادند تا آنها را به دروازه دمشق رساند و بر راه‌پله مسجد جامع، آن جا که اسیران را نگاه می‌دارند، ایستادند. ۱. سَارَ الْقَوْمُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنِسَائِهِ وَالْأَسْرَى مِنْ رِجَالِهِ، فَلَمَّا قَرَّبُوا مِنْ دِمَشْقَ دَنَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ مِنَ الشَّمْرِ - وَكَانَ مِنْ جُمْلَتِهِمْ - فَقَالَتْ: لِي إِلَيْكَ حَاجَةٌ. فَقَالَ: وَمَا حَاجَتُكَ؟

قَالَتْ: إِذَا دَخَلْتَ بِنَا الْبَلَدَ فَاحْمِلْنَا فِي دَرْبٍ قَلِيلِ النَّظَارَةِ، وَتَقَدَّمْ إِلَيْهِمْ أَنْ يُخْرِجُوا هَذِهِ الرُّؤُوسَ مِنْ بَيْنِ الْمَحَامِلِ وَيُنْخُونَا عَنْهَا، فَقَدْ خُزِينَا مِنْ كَثَرَةِ النَّظَرِ إِلَيْنَا وَنَحْنُ فِي هَذِهِ الْحَالِ.

فَأَمَرَ فِي جَوَابِ سُؤْلِهَا أَنْ تُجْعَلَ الرُّؤُوسُ عَلَى الرِّمَاحِ فِي أَوْسَاطِ الْمَحَامِلِ - بَغْيًا مِنْهُ وَكُفْرًا - وَسَلَكَ بِهِمْ بَيْنَ النَّظَارَةِ عَلَى تِلْكَ الصِّفَةِ، حَتَّى أَتَى بِهِمْ إِلَى بَابِ دِمَشْقَ، فَوَقَفُوا عَلَى دَرَجِ بَابِ الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ حَيْثُ يُقَامُ السَّبْيُ (الملهوف: ص ۲۱۰، مثير الأحران: ص ۹۷). الفتوح: حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را آوردند تا از دروازه‌ای به نام «توما» وارد دمشق کردند و سپس آنها را آوردند تا بر راه‌پله در مسجد، آن جا که اسیران را نگاه می‌دارند، ایستادند. ۲. وَأُتِيَ بِحَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى أُدْخِلُوا مَدِينَةَ دِمَشْقَ مِنْ بَابٍ يُقَالُ لَهُ: بَابُ تَوْمَاءَ، ثُمَّ أَتَى بِهِمْ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى دَرَجِ بَابِ الْمَسْجِدِ حَيْثُ يُقَامُ السَّبْيُ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۲۹، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۶۱). ----- ۱.شورا: آیه ۲۳.

۷ / ۴ گفتگوی امام زین العابدین علیه السلام و پیرمرد شامی

الملهوف: پیرمردی آمد و به زنان و خاندان حسین علیه السلام که در آن جا بودند، نزدیک شد و گفت: ستایش، خدایی را که شما را کشت و هلاکتان کرد و کشور را از [شَر] مردان شما، آسوده نمود و شما را در اختیار امیر مؤمنان نهاد! امام زین العابدین علیه السلام به او فرمود: «ای پیرمرد! آیا قرآن خوانده‌ای؟». گفت: آری. فرمود: «آیا آیه: (بگو: بر آن (رسالت)، اجری، جز مهرورزی با نزدیکانم از شما نمی‌طلبم) ۳ را خوانده‌ای؟». پیرمرد گفت: آن را خوانده‌ام. امام علیه السلام به او فرمود: «ای پیرمرد!

آن نزدیکان، ما هستیم. آیا در سوره بنی اسرائیل خوانده‌ای: (و حقّ نزدیکان را به آنها بده) ۱؟». پیرمرد گفت: آن را خوانده‌ام. امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «ای پیرمرد! آن نزدیکان، ما هستیم. آیا این آیه را خوانده‌ای: (و بدانید که یک پنجم آنچه به دست می‌آورید، برای خداوند، پیامبر و نزدیکان است) ۲؟». گفت: آری. فرمود: «ای پیرمرد! آن نزدیکان، ما هستیم. آیا این آیه را خوانده‌ای: (خداوند، اراده آن دارد که آلودگی را تنها از شما اهل بیت بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند) ۳؟». پیرمرد گفت: آن را خوانده‌ام. امام علیه السلام فرمود: «ما آن اهل بیت هستیم و خداوند، آیه طهارت را مخصوص ما کرده است، ای پیرمرد!». پیرمرد، خاموش گشت و از گفته خویش، پشیمان شد و گفت: تو را به خدا، شما آنان هستید؟ زین العابدین علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، بدون شک، ما همان‌ها هستیم و به حقّ جدّمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، ما همان‌ها هستیم». پیرمرد گریست و عمامه‌اش را پرت کرد و سپس سرش را به سوی آسمان، بلند کرد و گفت: خدایا! من از دشمن خاندان محمد - جن باشد یا انس -، به تو پناه می‌برم. و سپس گفت: آیا می‌توانم توبه کنم؟ زین العابدین علیه السلام به او فرمود: «آری. اگر به سوی خدا باز گردی، خدا هم به سوی تو باز می‌گردد و تو با ما خواهی بود». پیرمرد گفت: من توبه‌کارم. ماجرای پیرمرد به یزید بن معاویه رسید و فرمان داد او را بکشند. ۴ جاءَ شَيْخٌ، فَدَنَا مِنْ نِسَاءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِيَالِهِ - وَهُمْ فِي ذَلِكَ الْمَوْضِعِ - وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَأَهْلَكَكُمْ وَأَرَاخَ الْبِلَادَ مِنْ رِجَالِكُمْ، وَأَمَكَّنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ! فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا شَيْخُ! هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ؟ قَالَ: نَعَمْ. قَالَ: فَهَلْ عَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ:

۱. اسرا: آیه ۲۶. ۲. انفال: آیه ۴۱. ۳. احزاب: آیه ۳۳. (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟ قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَحْنُ الْقُرْبَى - يَا شَيْخُ -، فَهَلْ قَرَأْتَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ: (وَأَتَا ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ)؟ فَقَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ: فَتَحْنُ الْقُرْبَى - يَا شَيْخُ -، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى)؟ قَالَ: نَعَمْ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَتَحْنُ الْقُرْبَى - يَا شَيْخُ -، وَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؟ قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَحْنُ أَهْلُ الْبَيْتِ الَّذِينَ خَصَّصَ اللَّهُ بِآيَةِ الطَّهَارَةِ - يَا شَيْخُ - . قَالَ الزَّوْاى: بَقِيَ الشَّيْخُ سَاكِتًا نَادِمًا عَلَى مَا تَكَلَّمَ بِهِ، وَقَالَ: تَاللَّهِ إِنَّكُمْ هُمْ؟ فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تَاللَّهِ إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ مِنْ غَيْرِ شَكٍّ، وَحَقٌّ جَدُّنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ. قَالَ: فَبَكَى الشَّيْخُ وَرَمَى عِمَامَتَهُ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عِدْوِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِنَّا لَنَحْنُ هُمْ. قَالَ: هَلْ لِي مِنْ تَوْبَةٍ؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ، إِنْ ثَبَتَ تَابَ اللَّهُ عَلَيْكَ وَأَنْتَ مَعَنَا. فَقَالَ: أَنَا تَائِبٌ. فَبَلَغَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ حَدِيثَ الشَّيْخِ، فَأَمَرَ بِهِ فَقُتِلَ (الملهوف: ص ۲۱۱، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۲۹). (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟ قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَتَحْنُ الْقُرْبَى - يَا شَيْخُ -! قَالَ: فَهَلْ قَرَأْتَ فِي سُورَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ: (وَأَتَا ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ)؟ قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: نَحْنُ الْقُرْبَى - يَا شَيْخُ -! وَلَكِنْ هَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَى)؟ قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَتَحْنُ ذُو الْقُرْبَى - يَا شَيْخُ -! وَلَكِنْ هَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؟ قَالَ الشَّيْخُ: قَدْ قَرَأْتُ ذَلِكَ. قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَتَحْنُ أَهْلَ الْبَيْتِ الَّذِينَ خُصَّصْنَا بِآيَةِ الطَّهَارَةِ. قَالَ: فَبَقِيَ الشَّيْخُ سَاعَةً سَاكِتًا نَادِمًا عَلَى مَا تَكَلَّمَ، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي تَائِبٌ إِلَيْكَ مِمَّا تَكَلَّمْتُهُ وَمِنْ بَعْضِ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عِدْوِ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ مِنَ الْجَنِّ وَالْإِنْسِ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۲۹، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمي: ج ۲ ص ۶۱). (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: فَتَحْنُ أَوْلِيَّكَ. ثُمَّ قَالَ: أَمَا قَرَأْتَ: (وَأَتَا ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ)؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: فَتَحْنُ هُمْ. قَالَ: فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا)؟ قَالَ: بَلَى. قَالَ: فَتَحْنُ هُمْ. فَرَفَعَ الشَّامِيُّ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ

- اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِنْ عَدُوِّ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَمِنْ قَتْلِهِ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ ، لَقَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ فَمَا شَعَرْتُ بِهَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ (الأمالي ، صدوق : ص ۲۳۰ ح ۲۴۲ ، روضه الواعظین : ص ۲۱۰). (قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى) ؟ قَالَ : بَلَى . فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَتَحْنُ أَوْلِيكَ ، فَهَلْ تَجِدُ لَنَا فِي سُورَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ حَقًّا خَاصَّةً دُونَ الْمُسْلِمِينَ ؟ فَقَالَ : لَا . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَا قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ : (وَأَتَا ذَا الْقُرْبَى حَقًّا) ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَتَحْنُ أَوْلِيكَ الَّذِينَ أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنْ يُؤْتِيَهُمْ حَقَّهُمْ . فَقَالَ الشَّامِيُّ : إِنَّكُمْ لَأَنْتُمْ هُمْ ؟! فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : نَعَمْ نَحْنُ هُمْ ، فَهَلْ قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ : (وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِلَّذِي الْقُرْبَى) ؟ فَقَالَ لَهُ الشَّامِيُّ : بَلَى . فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَتَحْنُ ذُو الْقُرْبَى ، فَهَلْ تَجِدُ لَنَا فِي سُورَةِ الْأَحْزَابِ حَقًّا خَاصَّةً دُونَ الْمُسْلِمِينَ ؟ فَقَالَ : لَا . فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَا قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ : (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) ؟ قَالَ : فَزَعَّ الشَّامِيُّ يَدَهُ إِلَى السَّمَاءِ ثُمَّ قَالَ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ - ثَلَاثَ مَرَّاتٍ - اللَّهُمَّ إِنِّي أَتُوبُ إِلَيْكَ مِنْ عَدَاوَةِ آلِ مُحَمَّدٍ ، وَأَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّنْ قَتَلَ أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَلَقَدْ قَرَأْتُ الْقُرْآنَ مُنْذُ دَهْرٍ فَمَا شَعَرْتُ بِهَذَا قَبْلَ الْيَوْمِ (الاحتجاج : ج ۲ ص ۱۲۰ ح ۱۷۲ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۶۶ ح ۹) -----

حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را آوردند و از دروازه‌ای که «توما» نامیده می‌شد ، وارد شهر دمشق کردند . آن گاه آنان را آوردند تا بر راه‌پله در مسجد ، آن جا که اسیران را نگاه می‌دارند ، ایستادند . پیرمردی جلو آمد و به آنان نزدیک شد و گفت : ستایش ، ویژه خدایی است که شما را کشت و هلاکتان ساخت و مردان را از آزار شما آسوده کرد و شما را در اختیار امیر مؤمنان نهاد ! زین العابدین علیه السلام به او فرمود : «ای پیرمرد ! آیا قرآن خوانده‌ای؟» . گفت : آری . آن را خوانده‌ام . فرمود : «پس ، این آیه را می‌دانی : (بگو : بر آن (رسالت) ، اجرای از شما نمی‌طلبم ، جز مهرورزی با نزدیکانم)» . پیرمرد گفت : آن را خوانده‌ام .

زین العابدین علیه السلام فرمود : «ای پیرمرد ! آن نزدیکان ، ما هستیم . آیا در سوره بنی اسرائیل خوانده‌ای : (و حق نزدیکان را به آنها بده)؟» . پیرمرد گفت : آن را خوانده‌ام . زین العابدین علیه السلام فرمود : «ای پیرمرد ! آن نزدیکان ، ما هستیم . آیا این آیه را خوانده‌ای : (و بدانید که یک پنجم آنچه به دست می‌آورید ، برای خداوند و پیامبر و نزدیکان است)؟» . پیرمرد گفت : آن را خوانده‌ام . زین العابدین علیه السلام فرمود : «ای پیرمرد ! آن نزدیکان ، ما هستیم . آیا این آیه را خوانده‌ای : (خداوند ، اراده آن دارد که آلودگی را تنها از شما اهل بیت بزدايد و شما را پاک و پاکیزه گرداند)؟» . پیرمرد گفت : آن را خوانده‌ام . فرمود : «ما آن اهل بیتیم و خداوند ، آیه طهارت را مخصوص ما کرده است» . پیرمرد ، لختی خاموش گشت و از گفته خویش ، پشیمان شد . سپس سرش را به سوی آسمان ، بالا برد و گفت : خدایا ! من از آنچه گفتم و از دشمنی با این اهل بیت ، توبه می‌کنم . خدایا ! من از دشمن محمد و خاندان محمد - جن باشد یا انسان - به درگاه تو بیزاری می‌جویم . اُتَيْ بِحَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى أُدْخِلُوا مَدِينَةَ دِمَشْقَ مِنْ بَابٍ يُقَالُ لَهُ بَابُ تَوَمَاءَ ، ثُمَّ أُتِيَ بِهِمْ حَتَّى وَقَفُوا عَلَى دَرَجِ بَابِ الْمَسْجِدِ حَيْثُ يَقَامُ السَّبْيُ . وَإِذَا الشَّيْخُ قَدْ أَقْبَلَ حَتَّى دَنَا مِنْهُمْ ، وَقَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَأَهْلَكُمْ وَأَرَاخَ الرِّجَالَ مِنْ سَيِّطَوْتِكُمْ ، وَأَمَكْنَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْكُمْ . فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا شَيْخُ! هَلْ قَرَأْتَ الْقُرْآنَ ؟ فَقَالَ : نَعَمْ قَدْ قَرَأْتُهُ . قَالَ : فَعَرَفْتَ هَذِهِ الْآيَةَ :

الأمالي ، صدوق (- به نقل از دربان عبید الله بن زیاد ، در یادکرد آوردن اسیران -) : آنان را بر راه‌پله مسجد ، آن جا که اسیران را نگاه می‌دارند ، نگاه داشتند و علی بن الحسین (زین العابدین علیه السلام) هم که در آن روزگار ، جوانی تازه‌سال بود ، میان آنان بود . پیرمردی از شامیان ، نزد آنان آمد و به آنان گفت : ستایش ، خدایی را که شما را کشت و هلاکتان کرد و شاخ فتنه را بُرید .

آن گاه ، از دشنام‌گویی به آنان ، چیزی فرو نهاد . هنگامی که سخنش به پایان رسید ، علی بن الحسین (زین العابدین علیه السلام) به او فرمود : «آیا کتاب خدای عزَّوَجَلَّ را خوانده‌ای؟» .

گفت: آری.

فرمود: «آیا این آیه را خوانده‌ای: (بگو: بر آن (رسالت)، اجرای از شما نمی‌طلبم، جز دوستی با نزدیکانم)؟».

گفت: آری.

فرمود: «آنان، ما هستیم».

سپس فرمود: «آیا خوانده‌ای: (و حقّ نزدیکان را به آنها بده)؟».

گفت: آری.

فرمود: «آنان، ما هستیم».

[سپس] فرمود: «آیا این آیه را خوانده‌ای: (خداوند، اراده آن دارد که آلودگی را تنها از شما اهل بیت بزداید و شما را پاک و

پاکیزه گرداند)؟».

گفت: آری.

فرمود: «آنان، ما هستیم».

مرد شامی، دستش را به سوی آسمان، بالا برد و آن گاه سه بار گفت: خدایا! من توبه می‌کنم.

[سپس گفت:] خدایا! من از دشمن خاندان محمد، به سوی تو بیزاری می‌جویم و نیز از قاتلان اهل بیت محمد. من قرآن را

خوانده بودم؛ اما تا امروز، به این، پی نبرده بودم. اَفَاقِمُوا عَلٰی دَرَجِ الْمَسْجِدِ حَيْثُ يُقَامُ السَّابَا، وَفِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ يَوْمَئِذٍ قَتَّى شَابٌّ، فَأَتَاهُمُ شَيْخٌ مِنْ أَشْيَاحِ أَهْلِ الشَّامِ، فَقَالَ لَهُمْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَأَهْلَكَكُمْ وَقَطَعَ قَرْنَ الْفِتْنَةِ. فَلَمْ يَأْلُ عَنْ شَتْمِهِمْ.

فَلَمَّا انْقَضَى كَلَامُهُ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا قَرَأْتَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟

قَالَ: نَعَمْ.

قَالَ: أَمَا قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ: (الاحتجاج) - به نقل از دیلم بن عمر - : در شام بودم که اسیران خاندان محمد صلی الله علیه و آله را

آوردند و بر در مسجد، آن جا که اسیران را نگاه می‌دارند، نگاه داشتند. علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام هم میان آنان بود که پیرمردی از اهالی شام، نزد آنان آمد و گفت: ستایش، خدایی را که شما را کشت و هلاکتان کرد و شاخ فتنه را بُرید!

سپس، از دشنام و ناسزاگویی به آنان، چیزی کم نگذاشت. هنگامی که سخنش را به پایان برد، علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: «من ساکت ماندم و به سخت گوش دادم تا از سخت فارغ شدم و دشمنی و بغض درونی‌ات را آشکار کردم. حال، تو

به [سخن] من گوش بسیار، آن گونه که من به [سخن] تو گوش سپردم».

پیرمرد گفت: بگو.

علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: «آیا کتاب خدای عزوجل را نخوانده‌ای؟».

گفت: چرا.

به او فرمود: «آیا این آیه را نخوانده‌ای: (بگو: بر آن (رسالت)، اجرای از شما نمی‌طلبم، جز دوستی با نزدیکانم)؟».

گفت: چرا.

علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: «آنان، ما هستیم. آیا در سوره بنی اسرائیل، حقّی ویژه ما و نه همه مسلمانان، می‌یابی؟».

گفت: نه.

فرمود: «آیا این آیه را خوانده‌ای: (و حقّ نزدیکان را به آنها بده)؟».

گفت: آری.

علی [بن الحسین] علیه السلام فرمود: «آنان که خدای عزوجل پیامبرش را به ادای حَقِّشان فرمان داده است، ما هستیم».

شامی گفت: شما، همان‌ها هستید؟!

علی [بن الحسین] علیه السلام به او فرمود: «آری! ما، همان‌ها هستیم. آیا این آیه را خوانده‌ای: (و بدانید که یک پنجم آنچه به دست می‌آورد، برای خداوند و پیامبر و نزدیکان است)؟».

مرد شامی گفت: آری.

علی [بن الحسین] علیه السلام فرمود: «نزدیکان پیامبر، ما هستیم. آیا در سوره احزاب، حَقِّ ویژه ما و نه دیگر مسلمانان، می‌یابی؟».

گفت: نه.

علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «آیا این آیه را خوانده‌ای: (خداوند، اراده آن دارد که آلودگی را تنها از شما اهل بیت بزداید و شما را پاک و پاکیزه گرداند)؟».

مرد شامی، دستش را به سوی آسمان، بالا برد و سپس سه بار گفت: خدایا! من توبه می‌کنم.

[آن گاه گفت:] خدایا! من از دشمنی با خاندان محمد صلی الله علیه و آله، توبه می‌کنم و از قاتلان اهل بیت محمد صلی الله علیه و آله، به سوی تو بیزاری می‌جویم. روزگاری دراز، قرآن را خوانده‌ام؛ امّا تا امروز، به این، پی نبرده بودم. اَكُنْتُ بِالشَّامِ حَتَّى أَتَى سَبَايَا آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَأَقِيمُوا عَلَيَّ بَابَ الْمَسْجِدِ حَيْثُ تُقَامُ السَّبَايَا، وَفِيهِمْ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَتَانَهُمْ شَيْخٌ مِنْ أَشْيَاحِ أَهْلِ الشَّامِ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَكُمْ وَأَهْلَكَكُمْ، وَقَطَعَ قَرْنَ الْفِتْنَةِ. فَلَمْ يَأْلُ عَنْ سَبِّهِمْ وَشَتْمِهِمْ. فَلَمَّا انْقَضَى كَلَامُهُ، قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّي قَدْ أَنْصَتُ لَكَ حَتَّى فَرَعْتَ مِنْ مَنَظِقِكَ، وَأَظْهَرْتَ مَا فِي نَفْسِكَ مِنَ الْعَدَاوَةِ وَالْبَغْضَاءِ، فَأَنْصِتْ لِي كَمَا أَنْصَتُ لَكَ.

فَقَالَ لَهُ: هَاتِ.

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا قَرَأْتَ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟

قَالَ: نَعَمْ.

فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا قَرَأْتَ هَذِهِ الْآيَةَ

.

۷ / ۵ تبریک پیروزی به یزید

تاریخ الطبری (- به نقل از عمّار دُهنی، از امام باقر علیه السلام، در بیان روانه شدن اهل بیت امام حسین علیه السلام به شام به وسیله عبید الله -): [عبید الله] آنان را سوار و به سوی یزید، روانه کرد. هنگامی که بر او وارد شدند، یزید، همه کسانی (بزرگانی) را که در شام حضور داشتند، گرد آورد و آن گاه، اسیران را وارد کردند و حاضران، پیروزی یزید را به او تبریک گفتند ۱۰. فَجَهَّزَهُمْ وَحَمَلَهُمْ إِلَى يَزِيدَ، فَلَمَّا قَدِمُوا عَلَيْهِ جَمَعَ مَنْ كَانَ بِحَضْرَتِهِ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، ثُمَّ أَدْخَلَهُمْ، فَهَتَّؤُوهُ بِالْفَتْحِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۰، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۹). تاریخ الطبری (- به نقل از غاز بن ربیعہ جُرشی -): به خدا سوگند، ما نزد یزید بن معاویه در دمشق بودیم که زُحر بن قیس، پیش آمد و نزد یزید بن معاویه رفت. یزید به او گفت: وای بر تو! چه در پشتِ سر و نزد خود داری؟

زُحر گفت: ای امیر مؤمنان! به پیروزی و یاری خدا، بشارت بده! حسین بن علی با هجده تن از خانواده و شصت نفر از پیروانش،

بر ما وارد شدند و ما هم به سوی آنها رفتیم و از آنان خواستیم که تسلیم شوند و به حکم امیر عبید الله بن زیاد، گردن بنهند و یا بجنگند. آنان، جنگ را بر تسلیم شدن، ترجیح دادند. ما هم هنگام طلوع آفتاب، به آنها یورش بردیم و آنها را از هر سو، محاصره کردیم، تا آن که شمشیرها، جایگاهشان را از سرهای آنان بر گرفتند. آنان، عقب می‌نشستند؛ اما پناهگاهی نداشتند و از [دست] ما به پشته‌ها و حفره‌ها پناه می‌بردند، مانند پناه جستن کبوتران از باز شکاری. به خدا سوگند - ای امیر مؤمنان -، جز به اندازه نحر کردن شتری یا خواب کوتاه نیم‌روزی، طول نکشید که تا آخرین نفرشان را از پای آوریم.

اکنون، پیکرهای برهنه و لباس‌های خونین و گونه‌های خاک‌آلودشان، که خورشید، آنها را می‌گدازد و باد بر آنها می‌وزد، پیشکش تو! زائران آنها، عقاب‌ها و لاشخورهای بیابان‌های خشک و دوردست اند.

چشم یزید، اشکبار شد و گفت: من از اطاعتان، بدون کشتن حسین هم راضی می‌شدم. خدا، پسر سمیه را لعنت کند! هان! به خدا سوگند، اگر من بودم، از حسین می‌گذشتم. خداوند، حسین را رحمت کند!

و هیچ صله و پاداشی به او نداد ۱۰. وَاللَّهِ إِنَّا لَعِنْدَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ بِدَمَشَقٍ إِذْ أَقْبَلَ زَحْرُ بْنُ قَيْسٍ حَتَّى دَخَلَ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: وَيْلَكَ مَا وَرَاءَكَ وَمَا عِنْدَكَ؟

فَقَالَ: أَبِشْرَ - يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ - بَفَتْحِ اللَّهِ وَنَصْرِهِ، وَرَدَ عَلَيْنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فِي ثَمَانِيَةِ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَسِتِّينَ مِنْ شِيعَتِهِ، فَسَرْنَا إِلَيْهِمْ فَسَأَلْنَاهُمْ أَنْ يَسْتَسْلِمُوا وَيَنْزِلُوا عَلَى حُكْمِ الْأَمِيرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَوْ الْقِتَالِ، فَاخْتَارُوا الْقِتَالَ عَلَى الْإِسْتِسْلَامِ، فَعَدَوْنَا عَلَيْهِمْ مَعَ شُرُوقِ الشَّمْسِ فَأَحْطَنَّا بِهِمْ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الشُّيُوفُ مَأْخَذَهَا مِنْ هَامِ الْقَوْمِ يَهْرُبُونَ إِلَى غَيْرِ وَزَرٍ، وَيَلْوِذُونَ مِنَّا بِالْأَكَامِ وَالْحَفَرِ لَوْادًا كَمَا لَازَ الْحَمَائِمُ مِنْ صَقَرٍ، فَوَّ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَانَ إِلَّا جَزَرَ جُزُورٍ أَوْ نَوْمَةً قَائِلٍ، حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى آخِرِهِمْ، فَهَاتَيْكَ أَجْسَادُهُمْ مُجَرَّدَةٌ، وَثِيَابُهُمْ مُرْمَلَةٌ، وَخُدُودُهُمْ مُعَفَّرَةٌ، تَصْهَرُهُمُ الشَّمْسُ وَتَسْفَى عَلَيْهِمُ الرِّيحُ، زُورَاهُمُ الْعِقْبَانُ وَالرَّخْمُ بَقِيَّ سَبَسَبٍ.

قَالَ: فَدَمَعَتْ عَيْنُ يَزِيدَ، وَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَرْضَى مِنْ طَاعَتِكُمْ بِدُونِ قَتْلِ الْحُسَيْنِ، لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ سَمِيَّةَ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَتَى صَاحِبُهُ لَعَفُوتُ عَنْهُ، فَارْحَمَ اللَّهُ الْحُسَيْنَ، وَلَمْ يَصْلَهُ بِشَيْءٍ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۹؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۸). مثیر الأحزان (۱) - به نقل از عذری بن ربیعہ بن عمرو جَرَشِي -): من نزد یزید بن معاویه بودم که زحر بن قیس مدحجی به سوی یزید آمد. یزید به او گفت: وای بر تو! چه در پشت سر داری؟

گفت: به پیروزی و یاری خدا، بشارت باد!... این، پیکرهای برهنه آنان و صورت‌های خاک‌آلودشان و لباس‌های خونینشان است. خورشید، آنها را می‌گدازد و باد بر آنها می‌وزد. زائران آنها، عقاب‌ها و لاشخورهای بیابان‌های هموار و یک‌دست اند. نه

کفن دارند و نه نازبالشی! ۲! أَنَا عِنْدَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، إِذْ أَقْبَلَ زَحْرُ بْنُ قَيْسٍ الْمَدْحِجِيُّ عَلَى يَزِيدَ، فَقَالَ: وَيْلَكَ مَا وَرَاءَكَ؟

قَالَ: أَبِشْرَ بَفَتْحِ اللَّهِ وَنَصْرِهِ... فَهَاتَيْكَ أَجْسَادُهُمْ مُجَرَّدَةٌ، وَوُجُوهُهُمْ مُعَفَّرَةٌ، وَثِيَابُهُمْ بِالْدَّمَاءِ مُرْمَلَةٌ، تَصْهَرُهُمُ الشَّمْسُ وَتَسْفَى عَلَيْهِمُ الرِّيحُ، زُورَاهُمُ الْعِقْبَانُ وَالرَّخْمُ، بِقَاعٍ قَرَقَرٍ سَبَسَبٍ، لَا- مُكَفَّنِينَ وَلَا مُوسَّدِينَ (مثیر الأحزان: ص ۹۸؛ الأخبار الطوال: ص ۲۶۱).

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): عبید الله بن زیاد، هنگامی که حسین علیه السلام را کشت، زحر بن قیس جعفی را به سوی یزید بن معاویه، گسیل داشت تا خبر را به او بدهد. زحر که وارد شد، یزید به او گفت: در پشت سرت، چه خبر است؟

گفت: ای امیر مؤمنان! به پیروزی و یاری خدا، بشارت باد! حسین بن علی با هجده تن از خاندانش و هفتاد تن از یارانش بر ما وارد شد. ما هم به سوی آنها رفتیم و میان تسلیم و گردن نهادن به حکم عبید الله بن زیاد یا جنگ، مخیرشان کردیم و آنان،

جنگ را بر تسلیم شدن، ترجیح دادند. آنها عقب می‌نشستند؛ اما نه به سوی پناهگاهی، و از [دست] ما به پشته‌ها و سنگ‌های نشانی‌راه و چاله‌ها پناه می‌بردند، مانند پناه بردن کبوترها از باز شکاری. خداوند، ما را در برابر آنان، یاری داد. به خدا سوگند

- ای امیر مؤمنان -، جز به اندازه نحر شتر یا خواب کوتاه نیم‌روزی نبود، تا آن که خداوند، مؤمنان را از [شر] آنان آسوده کرد و تا آخرین نفرشان را از پای آوریم. این، پیکرهای برهنه آنان است که افتاده و این، گونه‌های خاک‌آلودشان و خرخره‌های

[بریده] خونینشان است! باد، شن‌ها را در بیابان دوردست و بی‌علف، بر پیکر آنان می‌پراکند و درندگان صحرا، فوج فوج، بر آنان در می‌آیند و زائران آنها، عقاب‌ها و لاشخورهایند. چشم‌های یزید، اشکبار شد و گفت: من به اطاعت شما بدون کشتن حسین هم راضی بودم. آن گاه گفت: این است فرجام سرکشی و نافرمانی! یزید سپس به این شعر، تمثیل جست: هر کس جنگ را مزه مزه کند، طعم آن را تلخ می‌یابد و آن را در جای تنگ و سخت، وا می‌نهد. ۱۰. كَانَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ لَمَّا قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعَثَ زَحَرَ بْنِ قَيْسٍ الْجُعْفَى إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ يُخْبِرُهُ بِذَلِكَ. فَقَدِمَ عَلَيْهِ فَقَالَ [لَهُ يَزِيدُ]: مَا وَرَاءَكَ؟ قَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَبَشِرْ بِفَتْحِ اللَّهِ وَبِنَصْرِهِ! وَرَدَّ عَلَيْنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ فِي ثَمَانِيَةِ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَفِي سَبْعِينَ مِنْ شِيعَتِهِ، فَسَرْنَا إِلَيْهِمْ فَخَيَّرْنَاَهُمُ الْإِسْتِسْلَامَ وَالتَّنَزُّلَ عَلَى حُكْمِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ أَوْ الْقِتَالَ، فَاخْتَارُوا الْقِتَالَ عَلَى الْإِسْتِسْلَامِ.

فَجَعَلُوا يُبْرِقُونَ إِلَى غَيْرِ وَزَرَ، وَيَلْوِذُونَ مِنَّا بِالْأَكَامِ وَالْأَمْرِ وَالْحَفْرِ؛ لَوْذَا كَمَا لَازَ الْحَمَائِمُ مِنْ صِقَرٍ، فَنَصَرْنَا اللَّهُ عَلَيْهِمْ، فَوَ اللَّهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مَا كَانَ إِلَّا جَزَرَ جَزُورٍ أَوْ نَوْمَةٍ قَائِلٍ، حَتَّى كَفَى اللَّهُ الْمُؤْمِنِينَ مُؤْتَهُمْ! فَأَتَيْنَا عَلَى آخِرِهِمْ، فَهَاتَيْكَ أَجْسَادُهُمْ مُطَرَّحَةً مُجَرَّدَةً، وَخُدُودُهُمْ مُعَفَّرَةً، وَمَنَاخِرُهُمْ مَرْمَلَةً، تَسْفَى عَلَيْهِمُ الرِّيحُ ذُيُولَهَا بِقِيٍّ سَبَسَبٍ، تَتَابُهُمْ عُرْجُ الضَّبَاعِ، زُورَاهُمُ الْعِقْبَانُ وَالرَّحِمُ. قَالَ: فَدَمَعَتْ عَيْنَا يَزِيدَ! وَقَالَ: كُنْتُ أَرْضَى مِنْ طَاعَتِكُمْ بِدُونِ قَتْلِ الْحُسَيْنِ.

وَقَالَ: كَذَلِكَ عَاقِبَةُ الْبَغْيِ وَالْعُقُوقِ، ثُمَّ تَمَثَّلَ يَزِيدُ: مَنْ يَذُقِ الْحَرْبَ يَجِدُ طَعْمَهَا مُرًّا وَتَرْكُهُ بِجَعَجَاعِ

(الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۵، الأخبار الطوال: ص ۲۶۰).

تاریخ الطبری (- به نقل از غاز بن ربیعہ جُرُشی (از قبیلہ حُمَیر) -): هنگامی که اسیران و همراهانشان به درِ کاخ یزید رسیدند، مُحَفِّز بن ثَعْلَبَه، صدایش را بلند کرد و گفت: این، مُحَفِّز بن ثَعْلَبَه است که فرومایگان تبهکار را برای امیر مؤمنان، آورده است.

یزید بن معاویه، در پاسخ او گفت: آنچه مادر مُحَفِّز به دنیا آورده، بدتر و فرومایه‌تر است! لَمَّا انْتَهَوْا [أَيِ السَّيَا وَمَنْ مَعَهُمْ] إِلَى بَابِ يَزِيدَ، رَفَعَ مُحَفِّزُ بْنُ ثَعْلَبَةَ صَوْتَهُ، فَقَالَ: هَذَا مُحَفِّزُ بْنُ ثَعْلَبَةَ، أَتَى أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ بِاللَّنَامِ الْفَجْرَةَ.

قَالَ: فَأَجَابَهُ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ: مَا وَلَدْتَ أُمَّ مُحَفِّزٍ شَرًّا وَالْأُمُّ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۰ و ۴۶۳، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۶).

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): مُحَفِّز بن ثَعْلَبَه عاژدی، از قبیلہ قریش، بر یزید وارد شد و گفت: ای امیر مؤمنان! سرِ کم‌خردترین و فرومایه‌ترین مردمان را برایت آورده‌ام. یزید گفت: آنچه مادر مُحَفِّز زاده، کم‌خردترین و فرومایه‌ترین است! گویی این مرد، کتاب خدا را نخوانده که: [خداوند،] فرمان‌روایی را به هر که بخواهد، می‌دهد و از هر کس بخواهد، می‌گیرد و هر کس را بخواهد، عزیز می‌کند و هر که را بخواهد، خوار می‌سازد! ۲! سپس، در حالی که با چوب خیزران (نی) بر میان دو لب حسین علیه السلام می‌زد، چنین خواند: سرِ مردانی را شکافتند که نزد ما عزیز بودند؛ ولی آنان، نافرمان‌ترین و ستمکارترین بودند. این بیت، از شعر حُصَيْن بن حُمَام مَرُی است.

مردی از انصار، حضور داشت و گفت: چوب‌دستی‌ات را از این جا بردار، که من دیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جایی را که تو بر آن [ضربه] می‌زنی، می‌بوسید. ۳. قَدِمَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُحَفِّزُ بْنُ ثَعْلَبَةَ الْعَاذِيَّ - عَائِذَةُ قُرَيْشٍ - عَلَى يَزِيدَ. فَقَالَ: أَتَيْتُكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، بِرَأْسِ أَحْمَقِ النَّاسِ وَالْأَمِهِم!!

فَقَالَ يَزِيدُ: مَا وَلَدْتَ أُمَّ مُحَفِّزٍ أَحْمَقُ وَالْأُمُّ! لَكِنَّ الرَّجُلَ لَمْ يَقْرَأْ كِتَابَ اللَّهِ:

۱. آل عمران: آیه ۲۶. (تَوَتَّى الْمُلُوكَ مِنْ تَشَاءَ وَتَنْتَرِعُ الْمُلُوكَ مِمَّنْ تَشَاءَ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ). ثُمَّ قَالَ بِالْخِزْرَانَةِ بَيْنَ شَفَتَيْ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَأَنْشَأَ يَقُولُ: يُفْلَقَنَّ هَامًا مِنْ رِجَالٍ أَعَزُّهُ عَلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَأَظْلَمًا وَالشَّعْرُ لِحْصَيْنِ بْنِ حُمَامِ الْمُرِّي. فَقَالَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ حَضَرَ: إِرْفَعْ قَضِيْبَكَ هَذَا، فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقْبَلُ الْمَوْضِعَ الَّذِي وَضَعَتْهُ عَلَيْهِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۶، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۱۵)

المصباح ، کفعمی : در روز اول صفر ، سر امام حسین علیه السلام را به دمشق ، وارد کردند و آن روز ، نزد بنی امیه ، عید است . ۱ .
وفی أوله [أى أول صفر] ادخل رأس الحسين عليه السلام إلى دمشق ، وهو عيد عند بنى أمية (المصباح ، کفعمی : ص ۶۷۶)

۷ / ۶ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلس یزید

اشاره

مثیر الأحزان : امام زین العابدین علیه السلام فرمود : «ما را - که دوازده مرد در بند بودیم - ، بر یزید ، وارد کردند . هنگامی که پیش روی او ایستادیم ، گفتم : ای یزید ! تو را به خدا سوگند می‌دهم که گمان می‌بری اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را بر این حال می‌دید ، چه می‌کرد؟ ... فاطمه دختر حسین علیه السلام نیز گفت : ای یزید ! دختران پیامبر خدا ، اسیر می‌شوند؟! مردم گریستند و اهل خانه یزید هم گریستند ، تا آن جا که ناله و شیون ، بلند شد . من در غل و زنجیر بودم . گفتم : آیا اجازه سخن گفتن به من می‌دهی؟ گفت : بگو ؛ ولی بیهوده گویی مکن . گفتم : در جایی ایستاده‌ام که سزامند همچون منی نیست که بیهوده گویی کند . گمان می‌بری اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مرا در غل و زنجیر می‌دید ، چه می‌کرد؟ یزید به اطرافیانش گفت : بندهای او را بگشایید . سپس سر حسین علیه السلام را جلوی خود نهاد و زنان را در پشت سرش جای داد تا به آن سر ننگند . اما علی بن الحسین علیه السلام آن سر را دید و پس از آن ، دیگر کله [ی گوسفند] نخورد . ۲ . ادخلنا علی یزید ونحن اثنا عشر رجلاً مغلولون ، فلما وقفنا بين يديه ، قلت : أنشدك الله يا يزيد ، ما ظنك برسول الله لو رآنا على هذه الحال ؟ ... وقالت فاطمة بنت الحسين : يا يزيد بنات رسول الله سبايا !

فبكي الناس وبكى أهل داره حتى علت الأصوات .

فقال علي بن الحسين عليه السلام : وأنا مغلول ، فقلت : أتأذن لي في الكلام ؟

فقال : قل ولا تقل هجراً .

قلت : لقد وقفت موقفاً لا يتبغى لمثلي أن يقول الهجر ، ما ظنك برسول الله لو رآني في غل ؟

فقال لمن حوله : خلوه ، ثم وضع رأس الحسين عليه السلام بين يديه ، والنساء من خلفه ؛ لئلا ينظرن إليه ، فرآه علي بن الحسين عليه

السلام ، فلم يأكل بعد ذلك الرأس (مثیر الأحزان : ص ۹۸ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۳۲)

شرح الأخبار (- به نقل از محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب (امام باقر علیه السلام) -) : پس از کشته شدن حسین

علیه السلام ، ما را - که دوازده پسر بچه بودیم - ، بر یزید بن معاویه - که خدا ، لعنتش کند - وارد کردند . هیچ یک از ما نبود ،

جز آن که دستانش را به گردنش بسته بودند و [پدرم] علی بن الحسین علیه السلام نیز در میان ما بود . ۱ . قدم بنا علی یزید بن معاویة

لَعَنَهُ اللهُ بعدما قُتِلَ الحسين عليه السلام ونحن اثنا عشر غلاماً ، ليس منا أحد إلا مجموعاً يداؤه إلى عنقه ، وفينا علي بن الحسين عليه

السلام (شرح الأخبار : ج ۳ ص ۲۶۷ ح ۱۱۷۲) . الملهوف : اثاث ، زنان و هر که را از خاندان حسین علیه السلام مانده بود ،

طنباب پیچ آوردند و چون به همان حال ، پیش روی یزید ایستادند ، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام فرمود : «تو را - ای

یزید - به خدا سوگند می‌دهم ، گمان می‌بری اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را بر این حال می‌دید ، چه می‌کرد؟» . پس

یزید فرمان داد که بندها را بگشایند . ۲ . ادخل ثقل الحسين عليه السلام ونساءه ومن تخلف من أهله على يزيد ، وهم مقرنون في

الجبال ، فلما وقفوا بين يديه وهم على تلك الحال ، قال له علي بن الحسين عليه السلام :

أنشدك الله يا يزيد ، ما ظنك برسول الله صلى الله عليه وآله لو رآنا على هذه الصفة ؟!

فَأَمَرَ يَزِيدُ بِالْحِجَالِ فَقَطَّعَتْ (الملهوف : ص ۲۱۳ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۳۱) . العقد الفريد (-) به نقل از محمد پسر حسین بن علی (علیه السلام) : پس از شهادت حسین علیه السلام ما را - که دوازده پسر بچه بودیم و بزرگ ما در آن روز ، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام بود - ، بر یزید وارد کردند و داستان همه ما را به گردن ، بسته بودند . یزید به ما گفت : بندگان عراقی ، بر شما چیره شدند! من نه شورش ابا عبد الله را می‌دانستم و نه کشته شدن او را . ۳۰ اَتَيْتُ بِنَا يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ بَعْدَمَا قُتِلَ الْحُسَيْنُ ، وَنَحْنُ اثْنَا عَشَرَ غُلَامًا ، وَكَانَ أَكْبَرُنَا يَوْمَئِذٍ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَدْخَلْنَا عَلَيْهِ ، وَكَانَ كُلُّ وَاحِدٍ مِنَّا مَغْلُولَهُ يَدُهُ إِلَى عُنُقِهِ ، فَقَالَ لَنَا : أَحْرَزْتَ أَنْفُسَكُمْ عَبِيدُ أَهْلِ الْعِرَاقِ ! وَمَا عَلِمْتُ بِخُرُوجِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ وَلَا بِقَتْلِهِ (العقد الفريد : ج ۳ ص ۳۶۸ ، الإمامة و السياسة : ج ۲ ص ۱۲) . الأمالی ، صدوق (-) به نقل از دربان عبید الله بن زیاد (-) : زنان حسین علیه السلام را بر یزید بن معاویه ، وارد کردند و زنان خاندان یزید و دختران معاویه و خانواده‌اش صحیحه زدند و فریاد کشیدند و نوحه سر دادند .

سر امام حسین علیه السلام پیش روی یزید ، نهاده شد . سَکِينَه گفت : به خدا سوگند ، سنگ دل تر از کاش پدرانم در بدر ، اکنون بودند و بی تابی خزر ج را از زخم سلاح می‌دیدند ! سپس فرمان داد سر حسین علیه السلام را بر در مسجد دمشق ، نصب کنند ۱۰ . ادْخَلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، فَصَحَنَ نِسَاءُ آلِ يَزِيدَ وَبَنَاتُ مُعَاوِيَةَ وَأَهْلُهُ ، وَوَلَوْلَنَ وَأَقَمْنَ الْمَأْتَمَ ، وَوُضِعَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بَيْنَ يَدَيْهِ .

فَقَالَتْ سَيِّكَيْنَةُ : وَاللَّهِ مَا رَأَيْتُ أَقْسَى قَلْبًا مِنْ يَزِيدَ ، وَلَا رَأَيْتُ كَافِرًا وَلَا مُشْرِكًا شَرًّا مِنْهُ وَلَا أَجْفَى مِنْهُ ، وَأَقْبَلَ يَقُولُ وَيَنْظُرُ إِلَى الرَّأْسِ : لَيْتَ أَشْيَاخِي يَبْدِرُ شَهْدَا جَزَعِ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ ثُمَّ أَمَرَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ، فَخَصَّبَ عَلَى بَابِ مَسْجِدِ دِمَشْقَ (الأمالی ، صدوق : ص ۲۳۰ ح ۲۴۲ ، روضه الواعظین : ص ۲۱۱) . تذکره الخواص : علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام و زنان ، در طناب ، پیچیده شده بودند . زین العابدین علیه السلام یزید را صدا زد و فرمود : «ای یزید ! گمان می‌بری اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را طناب پیچ و عریان و بر شتران بی‌جهاز می‌دید ، چه می‌کرد؟» . کسی میان مردم نمائند ، جز آن که گریست ۲۰ . كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالنِّسَاءُ مُوثَّقِينَ فِي الْحِجَالِ ، فَناداهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا يَزِيدُ ، مَا ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللَّهِ لَوْ رَأَى مُوْتَقِّينَ فِي الْحِجَالِ غُرَايَا عَلَى أَقْتَابِ الْجِمَالِ ؟!

فَلَمْ يَقِمْ فِي الْقَوْمِ إِلَّا مَنْ بَكَى (تذکره الخواص : ص ۲۶۲) . الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : اثاثیه حسین علیه السلام و هر که را از خاندان و زنان او که مانده بود ، طناب پیچ آوردند و بر یزید ، وارد کردند و پیش روی او ایستادند . زین العابدین علیه السلام به او فرمود : «ای یزید ! تو را به خدا سوگند می‌دهم ، گمان می‌بری اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را طناب پیچ می‌دید ، چه می‌کرد؟ آیا بر ما دل نمی‌سوزاند؟» . یزید ، فرمان داد طناب‌ها را بریدند و شکست در چهره‌اش رخ نمود . سَکِينَه دختر حسین علیه السلام نیز گفت : ای یزید ! آیا دختران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به اسارت می‌روند؟ ۳۱ اَتَيْتُ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ بِثَقَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَمِنْ بَقِيٍّ مِنْ أَهْلِهِ وَنِسَائِهِ ، فَأَدْخَلُوا عَلَيْهِ قَدِ قُرِنُوا فِي الْحِجَالِ ، فَوَقَفُوا بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنْشَدُكَ اللَّهَ يَا يَزِيدُ ، مَا ظَنُّكَ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَوْ رَأَى مُقَرَّنِينَ فِي الْحِجَالِ ، أَمَا كَانَ يَرِقُّ لَنَا ؟! فَأَمَرَ يَزِيدُ بِالْحِجَالِ فَقَطَّعَتْ ، وَغُرِفَ الْإِنْكَسَارُ فِيهِ .

وَقَالَتْ لَهُ سَيِّكَيْنَةُ بَنْتُ حُسَيْنٍ : يَا يَزِيدُ بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبَايَا ؟! (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۸۸ ، الرد على المتعصب العنيد : ص ۴۹) .

سير أعلام النبلاء (-) به نقل از لیث (-) : حسین علیه السلام از تسلیم و اسیر شدن ، امتناع ورزید تا این که در طف ، کشته شد و فرزندان او : علی ، فاطمه و سَکِينَه را به سوی یزید بردند . یزید ، سَکِينَه را پشت تخت خود قرار داد تا سر پدرش را نبیند و علی (زین العابدین) علیه السلام در غل و زنجیر بود ۱۰ . أَبَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يُسْتَأْسَرَ حَتَّى قُتِلَ بِالطُّفِّ ، وَأَنْطَلَقُوا بَيْنَهُ عَلِيُّ وَفَاطِمَةُ وَسُكَيْنَةُ إِلَى يَزِيدَ ، فَجَعَلَ سُكَيْنَةَ خَلْفَ سَرِيرِهِ لِئَلَّا تَرَى رَأْسَ أَبِيهَا ، وَعَلَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غُلٍّ (سير أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۳۱۹ ، نیز ،

ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۵۴۶ / گفتگوی تند امام زین العابدین علیه السلام و یزید). تاریخ الطبری (- به نقل از قاسم بن بُحَیث -): یزید به مردم، اجازه داد و آنان وارد شدند. سر، پیش رویش بود و با سرِ چوب‌دستی‌اش بر دندان‌های پیشین حسین علیه السلام می‌نواخت. سپس گفت: این و ما، مصداق همان هستیم که حصین بن حُمام مَرّی گفته است: سرهای مردانی را شکافتند که محبوب ما بودند؛ ولی آنان، نافرمان‌ترین و ستمکارترین بودند. ۲۳. أَذِنَ [یَزِیدُ] لِلنَّاسِ فَمَدَخَلُوا وَالرَّأْسُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَمَعَ يَزِيدَ قَضِيبٌ فَهُوَ يَنْكُثُ بِهِ فِي ثَغْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا وَإِنَّا كَمَا قَالَ الْحُصَيْنُ بْنُ الْحُمَامِ الْمُرِّي: يُفْلَقَنَّ هَامًا مِنْ رِجَالٍ أَحْبَبَهُ إِلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَأَظْلَمًا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۵، تاریخ دمشق: ج ۶۲ ص ۸۵). مقاتل الطالبيين (- به نقل از هانی بن ثبیت قایضی -): رکابم را پُر از سیم و زر کن که من، پادشاه باحشمت را کشته‌ام. کسی را کشته‌ام که بهترین پدر و مادر را داشت و کسی که بهترین تبار را داشت. سرهای مردانی را شکافتند که نزد ما عزیز بودند؛ ولی آنان نافرمان‌ترین و ستمکارترین بودند. ۴. أَوْقِرَ رِكَابِي فَضَّةً أَوْ ذَهَبًا فَقَدْ قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحِبَّ جَا قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمًّا وَأَبًا وَخَيْرَهُمْ إِذْ يُنْسَبُونَ نَسَبًا نَفَلَقُ هَامًا مِنْ رِجَالٍ أَعَزَّهُ عَلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَأَظْلَمًا (مقاتل الطالبيين: ص ۱۱۹. نیز، ر.ک: تذكرة الخواص: ص ۲۶۲).

۱. در الکامل فی التاریخ (ج ۲ ص ۵۷۶)، این افزوده آمده است: قوم ما، از انصاف دادن، خودداری کردند. از این رو، تیغ‌های در دستان، انصاف دادند و خون‌ها ریختند. -----

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): یزید، زنان و کودکان [حسین علیه السلام] را خواست و پیش رویش نشانده شدند. او وضعیت زشتی را دید و گفت: خداوند، [روی] ابنِ مرجانه را زشت گرداند! اگر میان او و شما، پیوند خونی و خویشاوندی بود، با شما چنین نمی‌کرد و شما را این گونه روانه نمی‌کرد. ۱۰. دَعَا [يَزِيدُ] بِالنِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ فَأَجْلَسُوا بَيْنَ يَدَيْهِ، فَرَأَى هَيْئَةً قَبِيحَةً، فَقَالَ: قَبَّحَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ، لَوْ كَانَتْ بَيْنَهُ وَبَيْنَكُمْ رَحِمٌ أَوْ قَرَابَةٌ مَا فَعَلَ هَذَا بِكُمْ، وَلَا بَعَثَ بِكُمْ هَكَذَا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۱؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۰). جواهر المطالب: ابنِ قفطی در تاریخش ۲ گفته است: هنگامی که اسیران بر یزید بن معاویه وارد شدند، او بیرون آمد تا آنان را ببیند. کودکان و زنان خاندان علی و حسن و حسین علیهم السلام را دید و سرهایی را که بر سر نیزه بودند، و آنان به گردنه عقاب ۳ رسیده بودند. هنگامی که آنان را دید، سرود: هنگامی که کجاوه‌ها پدیدار شدند و سرها بر تپه‌های جیرون، ۴ بالا-آمدند، کلاغ، بانگ زد. گفتم: بانگ بزنی یا زنی، من طلب‌های خود را از پیامبر ستاندم. ۵. قَالَ ابْنُ الْقِفْطِيِّ فِي تَارِيخِهِ: إِنَّ السَّبْيَ لَمَّا وَرَدَ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ خَرَجَ لِتَلْقَائِهِ، فَلَقِيَ الْأَطْفَالَ وَالنِّسَاءَ مِنْ ذُرِّيَّةِ عَلِيٍّ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَالرُّؤُوسَ عَلَى أَسِنَّةِ الرِّمَاحِ، وَقَدْ أَشْرَفُوا عَلَى ثِيَّةِ الْعُقَابِ، فَلَمَّا رَأَوْهُمْ أَنْشَدَ: لَمَّا بَدَتْ تِلْكَ الْحُمُولُ وَأَشْرَقَتْ تِلْكَ الرُّؤُوسُ عَلَى رُبَى جَيْرُونَ نَعَبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ: قُلْ أَوْ لَا تَقُلْ فَقَدْ اقْتَضَيْتُ مِنَ الرَّسُولِ دُيُونِي (جواهر المطالب: ج ۲ ص ۳۰۰؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۹۹ ح ۴۰). الاحتجاج (- به نقل از پیرمردی راستگو از بزرگان بنی هاشم و نیز از کسان دیگری -): هنگامی که زین العابدین علیه السلام و اهل حرمش بر یزید، وارد شدند و سرِ امام حسین علیه السلام را آوردند و پیش رویش در

۱. از ابن قفطی، چند اثر تاریخی در دست است، از جمله: تاریخ الحكماء. شاید هم مقصود، قفطی (ابن سید الكل) مؤلف الأنباء المستطابة باشد. ۲. جایی در شمال دمشق، بعد از دروازه فرادیس و بر سر راه حمص (جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی: ج ۲ ص ۳۶). ۳. جیرون، نام در شرقی مسجد جامع دمشق و منطقه مقابل آن است (معجم البلدان: ج ۲ ص ۱۹۹).

هاشمیان، با فرمان‌روایی، بازی کردند، و گر نه خبری آمده و نه وحی نازل شده است. کاش پدرانم در بدر، اکنون بودند و بی‌تابی خزر را از زخم سلاح می‌دیدند! هلهله می‌کردند و از شادی، فریاد می‌کشیدند و می‌گفتند: ای یزید! پابنده و سربلند

باشی . ما جزای بدر را به آنها دادیم و مانند آن را بر سرشان در آوردیم و اکنون ، برابریم . من از خِندِفِ نیستم ، اگر انتقام آنچه را خاندان احمد کرده‌اند ، از آنها نگیرم .^{۲۰} إِنَّهُ لَمَّا دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَرَّمَهُ عَلَى يَزِيدَ ، وَجِءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَسْتٍ ، فَجَعَلَ يَضْرِبُ ثَنِيَاءَهُ بِمِخْصِرَةٍ كَانَتْ فِي يَدِهِ ، وَهُوَ يَقُولُ : لَعَبْتَ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبَرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ لَيْتَ أَشْيَاخِي يَبْدِرُ شَهِدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ لِمَ أَهْلُوا وَاسْتَهْلَوْا فَرَحًا وَلَقَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلِّ فَجَزَيْنَاهُمْ يَبْدِرُ مِثْلًا وَأَقَمْنَا مِثْلَ يَبْدِرٍ فَاعْتَدَلَ لَسْتُ مِنْ خِندِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمِ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ (الاحتجاج : ج ۲ ص ۱۲۲ ح ۱۷۳ ، الملهوف : ص ۲۱۴) . کاش پدرانم در بدر ، اکنون حاضر بودند و بی‌تابی خزرج را از زخم سلاح می‌دیدند و هلهله می‌کردند و از شادی ، بال در می‌آوردند و می‌گفتند : پاینده و سربلند باشی! پس از کاری که با آنان کردم اهمیتی نمی‌دهم که هلاکت ، بر ایشان نازل شود یا رخت بر بندد . من از خِندِفِ نیستم ، اگر از خاندان محمد ، به سبب آنچه کرده‌اند ، انتقام نکشم .

۱. خِندِف ، تیره‌ای از قبیله مُضَر و لقب یکی از اجداد شاعر است

ما بزرگ فرزندان آنان را کُشتیم و آن را با بدر سنجیدیم و برابر شد . پدرم ، مرا به همین سفارش کرد و من هم در این راه ، از پدرم پیروی کردم . هاشمیان ، با فرمان‌روایی ، بازی کردند ، و گر نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است . ۱. لَيْتَ أَشْيَاخِي يَبْدِرُ شَهِدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ فَاسْتَهْلَوْا وَاسْتَطَارُوا فَرَحًا وَلَقَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلِّ مَا أَبَالِي بَعْدَ فِعْلِي بِهِمْ نَزَلَ الْوَيْلُ عَلَيْهِمْ أَمْ رَحَلُ لَسْتُ مِنْ خِندِفٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمِ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ قَدْ قَتَلْنَا الْقَرَمَ مِنْ أَبْنَائِهِمْ وَعَدَلْنَاهُ يَبْدِرُ فَاعْتَدَلَ فَبَذَاكَ الشَّيْخُ أَوْصَانِي بِهِ فَاتَّبَعْتُ الشَّيْخَ فِي قَصْدِ سَيْلٍ لَعَبْتَ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبَرَ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ (روضه الواعظین : ص ۲۱۱) . کاش پدرانم در بدر ، اکنون حاضر بودند و زخم خزرج را از تیزی سلاح می‌دیدند و هلهله می‌کردند و فریاد شادی می‌کشیدند و سپس می‌گفتند : ای یزید ! پاینده و سربلند باشی! هنگامی که نیزه‌ها ، بر سینه‌هاشان فرود آمد و کشتار ، میان [قبیله] عبدِ اَشل ، بالا گرفت سزای آنان را در برابر بدر دادیم و واقعه‌ای مانند بدر را برپا داشتیم و برابر شد من از نسل عُتبه نیستم ، اگر انتقام آنچه را خاندان محمد کردند ، از آنان نگیرم .^{۳۰} جَعَلَ يَزِيدُ يَمَثُلُ بِأَيَاتِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الرَّبْعَرِيِّ وَهُوَ يَقُولُ : لَيْتَ أَشْيَاخِي يَبْدِرُ شَهِدُوا وَقَعَهُ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ لَأَهْلُوا وَاسْتَهْلَوْا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلِّ حِينَ أَلَقْتَ بِقَنَاءِ بَرَكْهَا وَاسْتَخَرَّ الْقَتْلُ فِي عَبْدِ الْأَسَلِ فَجَزَيْنَاهُمْ يَبْدِرُ مِثْلَهَا وَأَقَمْنَا مِثْلَ بَدْرِ فَاعْتَدَلَ لَسْتُ مِنْ عُتْبَةٍ إِنْ لَمْ أَنْتَقِمِ مِنْ بَنِي أَحْمَدَ مَا كَانَ فَعَلَ (الفتوح : ج ۵ ص ۱۲۹ ، البدايه و النهايه : ج ۸ ص ۱۹۲) .

۱. عُتْبَه ، جد بزرگ یزید است .

----- مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی (- به نقل از مجاهد -) : قوم ما ، از انصاف دادن ، خودداری کردند . از این رو ، چوب‌دستی‌هایمان انصاف دادند و خون‌ها ریختند . شکیب ورزیدیم و شکیب ورزیدن ، عزم جدی ماست ؛ ولی شمشیرهایمان ، کف دست و میچ را قطع می‌کند . سرهای مردمی را می‌شکافیم که نزد ما عزیزند؛ ولی آنان ، نافرمان‌ترین و ستمکارترین ند . یکی از همنشینان یزید به او گفت : چوب‌دستی‌ات را بردار که - به خدا سوگند - ، بارها دو لب محمد صلی الله علیه و آله را دیده‌ام که بر همین جای چوب‌دستی‌ات بوسه می‌زند .

یزید خواند : ای کلاغ جدایی ! هر چه می‌خواهی ، قارقار کن . تو بر کاری ناله سر می‌دهی که انجام شده است . هر فرمان‌روایی و نعمتی ، زوال‌پذیر است و دختران روزگار ، با هر چیز ، بازی [مرگ] دارند . کاش پدرانم در بدر ، اکنون حاضر بودند و بی‌تابی خزرج را از زخم سلاح می‌دیدند و هلهله می‌کردند و فریاد شادی می‌کشیدند و سپس می‌گفتند : ای یزید ! پاینده و سربلند باشی! من از نسل خِندِفِ نیستم ، اگر از خاندان محمد ، انتقام آنچه را کردند ، نگیرم . هاشمیان ، با فرمان‌روایی ، بازی کردند ، و گر نه

خبری آمده و نه وحیی نازل شده است. ما انتقام خون خود را از علی ستانیدیم و شیر سوارکارِ قهرمان را از پای در آوردیم. ما بزرگ بزرگانِشان را کشتیم و آن را با بدر، سنجیدیم و برابر شد. ما جز این نمی‌دانیم که با این سخنان، نفاق یزید، آشکار می‌شود. ۱۰. اَبی قَوْمُنَا اَنْ يَنْصَحَ فَمَوْنَا فَاَنْصَحَ فَمَت قَوَاضِبُ فِی اَیْمَانِنَا تَقَطَّرُ الدَّمَا صَبْرَنَا وَكَانَ الصَّبْرُ مِنَّا عَزِیمَةً وَاسِیَافُنَا یَقْطَعْنَ کَفًّا وَمِعْصِیَ مَا تُفْلَقُ هَامًا مِنْ اُنَاسٍ اَعَزَّهِ عَلَیْنَا وَهُمْ کَانُوا اَعَقَّ وَاضْلَمًا فَقَالَ بَعْضُ جُلَسَائِهِ: اِرْفَعْ قَضِیْکَ فَوَاللّٰهِ مَا اُحْصِی مَا رَاَیْتُ شَفَتِی مُحَمَّدٍ صَلَی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ فِی مَکَانَ قَضِیْکَ یُقَبَّلُهُ، فَاَنْشَدَ یَزِیدُ: یَا غُرَابَ الْبَیْنِ مَا شِئْتُ فَقُلْ اِنَّمَا تَنْدُبُ اَمْرًا قَدْ فَعَلَ کُلُّ مُلْکٍ وَنَعِیمَ زَائِلٌ وَبَنَاتُ الدَّهْرِ یَلْعَبْنَ بِکُلِّ لَیْتِ اَشِیَاحِی فِی بَیْدَرٍ شَهِدُوا جَزَعَ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ لَأَهْلُوا وَاسْتَهَلُّوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا یَا یَزِیدُ لَا تُشَلُّ لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ اِنْ لَمْ اَنْتَقِمَ مِنْ بَنی اَحْمَدَ مَا کَانَ فَعَلَ لَعَبْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْکِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحِیٌ نَزَلَ قَدْ اَخَذْنَا مِنْ عَلِیٍّ ثَارَنَا وَقَتَلْنَا الْفَارِسَ الْلیثَ الْبَطْلَ وَقَتَلْنَا الْقَرَمَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَعَدَلْنَا بِبَیْدَرٍ فَاعْتَدَلَ قَالَ مُجَاهِدٌ: فَلَا نَعْلَمُ الرَّجُلَ اِلَّا قَدْ نَافَقَ فِی قَوْلِهِ هَذَا! (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۵۸، بلاغات النساء: ص ۳۴). کاش پدرانم در بدر، اکنون حاضر بودند و زخم خزرَج را از تیزی سلاح می‌دیدند. ما بزرگ بزرگانِشان را کشتیم و با کشتار بدر، سنجیدیم و برابر شد. قاضی ابو یعلی، در کتاب الوجیهین و الروایتین، از احمد بن حنبل نقل کرده که گفته است: اگر این گزارش درست باشد، یزید، فاسق شده است.

شعبی می‌گوید: یزید، بر این بیت‌ها افزوده و گفته است: هاشمیان، با فرمان‌روایی، بازی کردند، و گر نه خبری آمده و نه وحیی نازل شده است. من از خندِف نیستم، اگر انتقام آنچه را خاندان محمد کرده‌اند، از ایشان نگیرم. مجاهد گفته است: یزید، منافق شده است.

و زُهری گفته است: هنگامی که سرها را آوردند، یزید در جایگاه دیده‌بانی بر روی تپه جیرون بود و برای خود خواند: هنگامی که مرکب‌ها هویدا شدند و خورشیدها (سرها) بر تپه‌های جیرون، بالا آمدند کلاغ، قار قار کرد و گفتم: فریاد بکشی یا نکشی من طلب‌های خودم را از بدهکار، ستاندم. و ابن ابی الدنیا، آورده است: هنگامی که یزید، با چوب‌دستی بر دندان‌های پیش حسین علیه السلام زد، این سروده حُصَین بن حُمام مَری را خواند: شکیب ورزیدیم و شکیبایی، خوی ماست. [نیز] با شمشیرهایمان، سر و دست، جدا می‌کنیم. سر کسانی را می‌شکافیم که دوستشان داریم؛ اما آنان، نافرمان‌ترین و ستمکارترین بودند. مجاهد گفته است: به خدا سوگند، هیچ کس از مردم نم‌اند، جز آن که به یزید، ناسزا گفت و کارش را عیب دانست و ره‌ایش نمود. ۱۰. اَمَّا الْمَشْهُورُ عَنْ یَزِیدَ فِی جَمِیعِ الرِّوَایَاتِ: اَنَّهُ لَمَّا حَضَرَ الرَّأْسُ بَیْنَ یَدَیْهِ جَمَعَ اَهْلَ الشَّامِ وَجَعَلَ یَنْکُتُ عَلَیْهِ بِالْخِیْزَرَانِ، وَیَقُولُ اُبَیَاتُ ابْنِ الزُّبَیْرِ: لَیْتُ اَشِیَاحِی بِبَیْدَرٍ شَهِدُوا وَقَعَهُ الْخَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسَلِ قَدْ قَتَلْنَا الْقَرَنَ مِنْ سَادَاتِهِمْ وَعَدَلْنَا قَتْلَ بَیْدَرٍ فَاعْتَدَلَ حَکِی الْقَاضِی أَبُو یَعْلَى عَنْ اَحْمَدَ بْنِ حَبَلٍ فِی کِتَابِ الْوَجْهِیْنِ وَالرِّوَایَتِیْنِ اَنَّهُ قَالَ: اِنْ صَحَّ ذَلِکَ عَنْ یَزِیدَ فَقَدْ فَسَقَ.

قال الشَّعْبِيُّ: وَزَادَ فِیْهَا یَزِیدُ فَقَالَ: لَعَبْتُ هَاشِمٌ بِالْمُلْکِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحِیٌ نَزَلَ لَسْتُ مِنْ خِنْدِفٍ اِنْ لَمْ اَنْتَقِمَ مِنْ بَنی اَحْمَدَ مَا کَانَ فَعَلَ قَالَ مُجَاهِدٌ: نَافَقٌ.

وقال الزُّهْرِيُّ: لَمَّا جَاءَتِ الرُّؤُوسُ کَانَ یَزِیدُ فِی مَنْظَرِهِ عَلَی جِیرونَ، فَاَنْشَدَ لِنَفْسِهِ: لَمَّا یَدَّتْ تِلْکَ الْحُمُولُ وَأَشْرَقَتْ تِلْکَ الشُّمُوسُ عَلَی رُبِی جِیرونَ نَعَبَ الْغُرَابُ فَقُلْتُ صَاحُ اَوْ لَا تَصِحَّ فَلَقَدْ قَضَیْتُ مِنَ الْغَرِیمِ دِیُونِی وَذَكَرَ ابْنُ اَبِی الدُّنْیَا: اَنَّهُ لَمَّا نَكَتَ بِالْقَضِیْبِ تَنَایَاهُ، اَنْشَدَ لِحُصَیْنِ بْنِ الْحُمَامِ الْمُرِّيَّ: صَبْرَنَا وَكَانَ الصَّبْرُ مِنَّا سَجِیَّةً بِاسِیَافِنَا تَفْرِینَ هَامًا وَمِعْصَمًا تُفْلَقُ هَامًا مِنْ رُؤُوسٍ اَحْیَ اِلَیْنَا وَهُمْ کَانُوا اَعَقَّ وَاضْلَمًا قَالَ مُجَاهِدٌ: فَوَاللّٰهِ لَمْ یَبْقَ فِی النَّاسِ اَحَدٌ اِلَّا مَنْ سَبَّهُ وَعَابَهُ وَتَرَکَهُ (تذکره الخواص: ص ۲۶۱).

نکته

گزارش‌هایی که آمد، حاکی از نهایت قساوت و بی‌رحمی یزید نسبت به اسیران اهل بیت و سرهای مقدس شهداست. بنا بر این، درستی برخی از گزارش‌ها که بر رقت و اظهار ندامت وی دلالت دارند، بعید به نظر می‌رسد. این گونه گزارش‌ها، احتمالاً ساخته

و پرداخته بنی امیه و یا حاکی از سیاست‌بازی یزیدند. سیر أعلام النبلاء (- به نقل از حمزه بن یزید خضرمی -) : زنی را دیدم که از زیباترین و خردمندترین زنان بود و به او «رَیَا» گفته می‌شد و دایه یزید بود. سَنَس را صد سال می‌گفتند. او گفت: مردی بر یزید، وارد شد و گفت: بشارت بده که خدا، تو را بر حسین، چیره کرد و سرش را آورده‌اند!

سپس سر را در تَشْتی نهادند و یزید به غلام، فرمان داد که رویش را بگشاید و هنگامی که آن را دید، صورتش را پوشاند، چنان که گویی بویی از آن، شنیده باشد.

به او (رَیَا) گفتم: آیا یزید با چوب‌دستی بر دندان‌های جلوی حسین کوبید؟
گفت: آری، به خدا سوگند.

برخی از خانواده ما برایم گفته‌اند که سر حسین علیه السلام را دیده‌اند که سه روز در دمشق، نصب شده بود. ۱. رَأَيْتُ امْرَأَةً مِنْ أَجْمَلِ النِّسَاءِ وَأَعْقَلِهِنَّ، يُقَالُ لَهَا: رَیَا، حَاضِنَةُ يَزِيدَ، يُقَالُ: بَلَغَتْ مِنْهُ سَنَةً، قَالَتْ: دَخَلَ رَجُلٌ عَلَى يَزِيدَ، فَقَالَ: أَبْشِرْ، فَقَدْ أَمَكَنَّكَ اللَّهُ مِنَ الْحُسَيْنِ، وَجِئَ بِرَأْسِهِ. قَالَ: فَوُضِعَ فِي طَسْتٍ، فَأَمَرَ الْعَلَامَ فَكَشَفَ، فَحِينَ رَأَاهُ خَمَرَ وَجْهَهُ كَأَنَّهُ شَمَّ مِنْهُ. فَقُلْتُ لَهَا: أَفَرَعَ ثَنِيَاءَهُ بِقَضِيبٍ؟ قَالَتْ: إِي وَاللَّهِ.

ثُمَّ قَالَ حَمَزَةُ: وَقَدْ حَدَّثَنِي بَعْضُ أَهْلِنَا، أَنَّهُ رَأَى رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصْلُوبًا بِدِمَشْقَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ (سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۱۹، تاریخ دمشق: ج ۶۹ ص ۱۵۹ - ۱۶۰). الكامل فی التاریخ: زنان حسین علیه السلام را بر یزید، وارد کردند. سر، پیش روی یزید بود. فاطمه ۶. الكامل فی التاریخ: و سَکینه، دختران حسین علیه السلام، گردن کشیدند تا سر را ببینند و یزید هم سعی می‌کرد که سر را از آنان، پوشیده بدارد. هنگامی که سر را دیدند، فریاد زدند و زنان یزید هم شیون سر دادند و دختران معاویه هم فریاد برآوردند. فاطمه دختر حسین علیه السلام - که بزرگ‌تر از سَکینه بود - گفت: ای یزید! آیا دختران پیامبر خدا، اسیر می‌شوند؟! ۱. أُدْخِلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ [أَيُّ عَلَى يَزِيدَ] وَالرَّأْسُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَجَعَلَتْ فَاطِمَةُ وَسُكَيْنَةُ ابْنَتَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَتَطَاوَلَانِ لِنَتَظَرَا إِلَى الرَّأْسِ، وَجَعَلَ يَزِيدُ يَتَطَاوَلُ لِيَسْتَرَّ عَنْهُمَا الرَّأْسَ، فَلَمَّا رَأَى الرَّأْسَ صَحَنَ، فَصَاحَ نِسَاءُ يَزِيدَ وَوُلُولَ بَنَاتُ مُعَاوِيَةَ.

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَتْ أَكْبَرَ مِنْ سُكَيْنَةَ: ابْنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا يَا يَزِيدُ؟! (الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۷۷، الفصول المهمة: ص ۱۹۲). الملهوف: زینب علیها السلام، هنگامی که سر امام حسین علیه السلام را دید، گریان خویش را گرفت و آن را درید. سپس با صدایی غم‌آلود که دل‌ها را به درد می‌آورد، ندا داد: ای حسین! ای محبوب پیامبر خدا! ای پسر مکه و من! ای پسر فاطمه زهرا، سِرور زنان! ای پسر دختر مصطفی! راوی می‌گوید: به خدا سوگند، هر که را در مجلس حاضر بود، گریاند و یزید، ساکت بود. ۲. وَأَمَّا زَيْنَبُ فَإِنَّهَا لَمَّا رَأَتْهُ [أَيُّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَهْوَتْ إِلَى جَبِيْهَا فَشَقَّتْهُ، ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ خَزِينٍ يَقْرِخُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهُ، يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ، يَا بِنْتُ مَكَّةَ وَمِنَى، يَا بِنْتُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، يَا بِنْتُ بِنْتِ الْمُصْطَفَى.

قَالَ الزَّوَاوِي: فَأَبَكَتْ وَاللَّهِ كُلَّ مَنْ كَانَ حَاضِرًا فِي الْمَجْلِسِ، وَيَزِيدُ سَاكِتٌ (الملهوف: ص ۲۱۳، الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۲۳)

۷ / ۷ احتجاج ابو برزه با یزید

تاریخ الطبری (- به نقل از قاسم بن بُحَیث -) : یزید به مردم، اجازه ورود داد و آنان، وارد شدند. سر، پیش روی یزید بود و او با سر چوب‌دستی‌اش بر دندان‌های پیشین حسین علیه السلام می‌زد. سپس گفت: ما و این، مانند همان اشعار حُصَین بن حُمام مُرّی هستیم که: سر مردانی را می‌شکافند که دوستشان داریم ولی آنان، نافرمان‌ترین و ستمکارترین بودند. مردی از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به نام ابو برزه اَسَلَمی به او گفت: آیا با چوب‌دستی بر دندان‌های حسین، می‌زنی؟ هان که چوب‌دستی‌ات بر جایی از دهان او فرود آمد که بسی دیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آن را می‌مکید. هان - ای یزید -، تو روز قیامت

می‌آیی، در حالی که ابن زیاد، شفیع توس و این می‌آید، در حالی که محمد صلی الله علیه و آله شفیع اوست. سپس برخاست و رفت. ۱. اُذِنَ [یَزِيدُ] لِلنَّاسِ فَدَخَلُوا وَالرَّأْسُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَمَعَ يَزِيدَ قَضِيبٌ فَهُوَ يَنْكُتُ بِهِ فِي ثَغَرِهِ، ثُمَّ قَالَ: إِنَّ هَذَا وَإِنَّا كَمَا قَالَ الْحَصَيْنُ بْنُ الْحُمَامِ الْمُرِّي: يُفْلَقَنَّ هَامًا مِنْ رِجَالِ أَجَبَةٍ إِلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعْقَ وَأَظْلَمًا قَالَ: فَقَالَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقَالُ لَهُ أَبُو بَرَزَةَ الْأَسْلَمِيُّ: أَتَنْكُتُ بِقَضِيبِكَ فِي ثَغْرِ الْحُسَيْنِ؟ أَمَا لَقَدْ أَخَذَ قَضِيبُكَ مِنْ ثَغَرِهِ مَأْخِذًا، لَوْ بَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَرْشُفُهُ، أَمَا إِنَّكَ - يَا يَزِيدُ - تَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَابْنُ زِيَادٍ شَفِيعُكَ، وَيَجِيءُ هَذَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَفِيعُهُ، ثُمَّ قَامَ فَوَلَّى (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۵، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۶). تاریخ الطبری - به نقل از عمیار دهنی، از امام باقر علیه السلام - : سر مردانی را می‌شکافند که در پیش ما عزیزند؛ ولی آنان، نافرمان‌ترین و ستمکارترین بودند. ابو برزه گفت: چوب‌دستی‌ات را بردار که - به خدا سوگند -، بسیار دیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دهانش را بر دهان او نهاده و آن را می‌بوسد. ۲. يُفْلَقَنَّ هَامًا مِنْ رِجَالِ أَعْرَءٍ عَلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعْقَ وَأَظْلَمًا فَقَالَ لَهُ أَبُو بَرَزَةَ: اِرْفَعْ قَضِيبُكَ، فَوَاللَّهِ لَوْ بَمَا رَأَيْتُ فَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى فِيهِ يَلِثُمُهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۰، تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۸). الفتوح: یزید، چوب‌دستی خیزانش را خواست و با آن بر دندان‌های پیشین حسین علیه السلام می‌زد و می‌گفت: ابا عبد الله، نیکو سخن می‌گفت! ابو برزه اسلمی یا شخص دیگری به سوی او آمد و به وی گفت: وای بر تو، ای یزید! آیا با چوب‌دستی‌ات بر دندان‌ها و دهان حسین می‌زنی؟! گواهی می‌دهم که دیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دندان‌های او و برادرش را می‌مکد و می‌فرماید: «شما، سیروران جوانان بهشتی هستید. خداوند، قاتل شما را بکشد و لعنت کند و آتش دوزخ را برایش آماده کند که بد سرانجامی است!». هان - ای یزید -! روز قیامت، در حالی می‌آیی که عیب الله بن زیاد، شفیع توس و این، در حالی می‌آید که محمد صلی الله علیه و آله شفیع اوست. راوی می‌گوید: یزید، خشمگین شد و فرمان داد بیرونش کنند و او را کِشَانْ کِشَانْ، بیرون بردند. ۱. دَعَا [یَزِيدُ] بِقَضِيبِ خَيْرَانَ فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَائَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ يَقُولُ: لَقَدْ كَانَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ حَسَنَ الْمَنْطِقِ! فَأَقْبَلَ إِلَيْهِ أَبُو بَرَزَةَ الْأَسْلَمِيُّ أَوْ غَيْرُهُ: فَقَالَ لَهُ: يَا يَزِيدُ وَيْحَكَ! أَتَنْكُتُ بِقَضِيبِكَ ثَنَائَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَثَغَرُهُ؟ أَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَرْشُفُ ثَنَائِيَّ وَثَنَائِي أَخِيهِ وَيَقُولُ: «أَنْتُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ»، فَقَتَلَ اللَّهُ قَاتِلَكُمَا وَلَعَنَهُ وَأَعَدَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا» أَمَا إِنَّكَ يَا يَزِيدُ لَتَجِيءُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَعَبِيدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ شَفِيعُكَ، وَيَجِيءُ هَذَا وَمُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ شَفِيعُهُ.

قَالَ: فَغَضِبَ يَزِيدُ وَأَمَرَ بِإِخْرَاجِهِ، فَأَخْرَجَ سَجَبًا (الفتوح: ج ۵ ص ۱۲۹؛ الملهوف: ص ۲۱۴). المناقب، ابن شهر آشوب: طبری، بلاذری و کوفی آورده‌اند که چون سرها را پیش روی یزید گذاشتند، شروع به زدن با چوب‌دستی بر دندان‌های پیشین حسین علیه السلام کرد و سپس گفت: روزی در برابر روز بدر! ... ابو برزه گفت: ای فاسق! چوب‌دستی را بردار که - به خدا سوگند -، دو لب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که جای چوب‌دستی‌ات را می‌بوسد. یزید [چوب‌دستی‌اش را] برداشت؛ اما از شدت خشم بر آن مرد، در حال هلاک شدن بود. ۲. قَالَ الطَّبَرِيُّ وَبِلاذَرِيُّ وَالكُوفِيُّ: لَمَّا وَضِعَتِ الرُّؤُوسُ بَيْنَ يَدَيْ يَزِيدَ، جَعَلَ يَضْرِبُ بِقَضِيبِهِ عَلَى ثَنَائِهِ، ثُمَّ قَالَ: يَوْمَ بَيَوْمٍ يَدْرٍ ... قَالَ أَبُو بَرَزَةَ: اِرْفَعْ قَضِيبُكَ يَا فَاسِقُ، فَوَاللَّهِ رَأَيْتُ شَفَقَتِي رَسُولِ اللَّهِ مَكَانَ قَضِيبِكَ يُقْبَلُهُ! فَزَفَعَ وَهُوَ يَنْدَمَرُ مُغْضَبًا عَلَى الرَّجُلِ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۴. نیز، ر. ک: تذكرة الخواص: ص ۲۶۲).

----- ۱. برخی منابع، ماجرای ابو برزه را با عیب الله بن زیاد و در کوفه می‌دانند. شجری در الأمالی (ج ۱ ص ۱۹۳) خود، از ابو عالیّه آورده است: هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد، سرش را برای عیب الله بن زیاد آوردند. او دنبال ابو برزه - که اندکی چاق و کوتاه بود - فرستاد و به او گفت: این چاق کوتوله، صحابی پیامبران است؟! ابو برزه، استرجاع کرد (إِنَّا لِلَّهِ كُفْتُ) و سپس گفت: گمان نمی‌کردم آن قدر زنده بمانم که کسی، مصاحبت مرا با پیامبر صلی الله علیه و آله عیب

بشمارد! عید الله گفت: منزلت من و حسین را روز قیامت، چگونه می‌بینی؟ ابو برزه گفت: خدا، داناتر است. من چه می‌دانم! گفت: نظر تو را می‌خواهم. گفت: اگر نظر مرا می‌خواهی، شفیع حسین در روز قیامت، پدرش [پیامبر] است و شفیع تو، زیاد. عید الله گفت: بیرون برو! اگر برایت حقی قرار نداده بودم، هر آینه، گردنت را می‌زدم. هنگامی که ابو برزه به در خانه رسید، [عید الله] گفت: او را باز گردانید. سپس گفت: اگر هر روز، صبح و شب، نزد من نیایی، گردنت را می‌زنم (ر. ک: الحدائق الوردیة: ج ۱ ص ۱۲۳، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۴۴).

۷ / ۸ مشاجره زینب علیها السلام با یزید

الإرشاد (- به نقل از فاطمه دختر امام حسین علیه السلام -): هنگامی که پیش روی یزید نشستیم، دلش به حال ما سوخت. مردی سرخ‌رو از شامیان برخاست و گفت: ای امیر مؤمنان! این دختر را (منظورش من بودم که دختری زیبا بودم) به من ببخش. بر خود لرزیدم و گمان کردم که این، برایشان رواست. لباس عمه‌ام زینب علیها السلام را گرفتم و او می‌دانست که این، نمی‌شود. عمه‌ام به آن مرد شامی گفت: به خدا سوگند، خطا کردی و پستی نشان دادی. به خدا سوگند، این، نه حق توست و نه حق یزید. یزید، خشمگین شد و گفت: تو خطا کردی. این، حق من است و اگر بخواهم چنین کنم، می‌کنم. زینب علیها السلام گفت: به خدا سوگند، هرگز! خداوند، این حق را برای تو ننهاده است، مگر آن که از دین ما خارج شوی و به دین دیگری بگروی.

یزید، از خشم، عقل از سرش پرید و گفت: با این گونه سخن، با من رویارو می‌شوی؟! آنانی که از دین خارج شده‌اند، پدر و برادرت هستند.

زینب علیها السلام گفت: تو و جد و پدرت، اگر مسلمان باشید، به دین خدا و دین پدرم و دین برادرم، هدایت شده‌اید. یزید گفت: ای دشمن خدا! دروغ گفتی.

زینب علیها السلام به او گفت: تو امیری و به ستم، ناسزا می‌گویی و به قدرتت، [نه بُرهانت،] چیره‌ای. یزید، گویی خجالت کشید و ساکت شد.

آن شامی، دوباره گفت: این دختر را به من ببخش.

یزید به او گفت: دور شو! خداوند، به تو مرگی دهد که زندگی‌ات به پایان رسد! ۱! لَمَّا جَلَسْنَا بَيْنَ يَدَيِ يَزِيدَ رَقَّ لَنَا، فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَحْمَرٌ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَّةَ - يَعْنِي - وَكُنْتُ جَارِيَةً وَضِيئَةً، فَأُرْعِدْتُ وَظَنَنْتُ أَنَّ ذَلِكَ جَائِزٌ لَهُمْ، فَأَخَذْتُ بِثِيَابِ عَمَّتِي زَيْنَبَ، وَكَانَتْ تَعْلَمُ أَنَّ ذَلِكَ لَا يَكُونُ.

فَقَالَتْ عَمَّتِي لِلشَّامِيِّ: كَذَبْتَ وَاللَّهِ وَلَوْ مَتَّ، وَاللَّهِ مَا ذَلِكَ لَكَ وَلَا لَهُ.

فَغَضِبَ يَزِيدُ وَقَالَ: كَذَبْتَ، إِنَّ ذَلِكَ لِي، وَلَوْ شِئْتُ أَنْ أَفْعَلَ لَفَعَلْتُ.

قَالَتْ: كَلَّا وَاللَّهِ، مَا جَعَلَ اللَّهُ لَكَ ذَلِكَ، إِلَّا أَنْ تَخْرُجَ مِنْ مِلَّتِنَا وَتَدِينَ بِغَيْرِهَا.

فَاسْتَطَارَ يَزِيدُ غَضَبًا، وَقَالَ: إِنِّي أَتَسْتَقْبِلِينَ بِهَذَا؟! إِنَّمَا خَرَجَ مِنَ الدِّينِ أَبُوكَ وَأُخُوكَ.

قَالَتْ زَيْنَبُ: بِدِينِ اللَّهِ وَدِينِ أَبِي وَدِينِ أَخِي اهْتَدَيْتَ أَنْتَ وَجَدُّكَ وَأَبُوكَ إِنْ كُنْتَ مُسْلِمًا.

قَالَ: كَذَبْتَ يَا عَدُوَّةَ اللَّهِ.

قَالَتْ لَهُ: أَنْتَ أَمِيرٌ تَشْتُمُ ظَالِمًا وَتَفْهَرُ بِسُلْطَانِكَ.

فَكَأَنَّهُ اسْتَحْيَا وَسَكَتَ. فَعَادَ الشَّامِيُّ فَقَالَ: هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَّةَ!

فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: أُغْرِبْ، وَهَبَ اللَّهُ لَكَ حَتْفًا قَاضِيًا (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۱؛ تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۱)

الملهوف: مردی شامی به فاطمه، دختر حسین علیه السلام، نگریست و [به یزید] گفت: ای امیر مؤمنان! این دختر را به من ببخش. فاطمه به عمه‌اش گفت: ای عمه! یتیم شدم و خدمتکار هم می‌شوم؟! زینب علیها السلام گفت: نه. این فاسق، چنین حقی ندارد. مرد شامی گفت: این دختر، کیست؟ یزید گفت: این، فاطمه دختر حسین است و او هم عمه‌اش، دختر علی است. مرد شامی گفت: حسین، پسر فاطمه و علی، پسر ابو طالب؟! گفت: آری. شامی گفت: ای یزید! خدا تو را لعنت کند! آیا خاندان پیامبرت را می‌کشی و فرزندانش را اسیر می‌کنی؟! به خدا سوگند، من جز این خیال نکردم که آنان اسیران روم اند. یزید گفت: به خدا سوگند، تو را به آنان ملحق می‌کنم. سپس فرمان داد گردنش را بزنند. ۱. نَظَرَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ إِلَى فَاطِمَةَ ابْنَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَبْ لِي هَذِهِ الْجَارِيَةَ.

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ لِعَمَّتِهَا: يَا عَمَّتَاهُ! أَوْيَمْتُ وَأَسْتَخْدِمُ؟

فَقَالَتْ زَيْنَبُ: لَا، وَلَا كَرَامَةً لِهَذَا الْفَاسِقِ.

فَقَالَ الشَّامِيُّ: مَنْ هَذِهِ الْجَارِيَةُ؟ فَقَالَ يَزِيدُ: هَذِهِ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ وَتِلْكَ عَمَّتُهَا زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ.

فَقَالَ الشَّامِيُّ: الْحُسَيْنُ بْنُ فَاطِمَةَ وَعَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ: نَعَمْ.

فَقَالَ الشَّامِيُّ: لَعَنَكَ اللَّهُ يَا يَزِيدُ! أَتَقْتُلُ عِتْرَةَ نَبِيِّكَ وَتَسْبِي ذُرِّيَّتَهُ، وَاللَّهِ مَا تَوَهَّمْتُ إِلَّا أَنَّهُمْ سَبَى الرُّومِ!

فَقَالَ يَزِيدُ: وَاللَّهِ لَأَلْحِقَنَّكَ بِهِمْ، ثُمَّ أَمَرَ بِهِ فَضْرِبَتْ عُنُقُهُ (الملهوف: ص ۲۱۸، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۳۶ و ۱۳۷). تهذیب الکمال (- به نقل از عمّار بن ابی معاویه دُهنی، از امام باقر علیه السلام -): هنگامی که اسیران بر یزید، وارد شدند، او همه شامیان پایتخت را گرد آورد. سپس اسیران را نزد او آوردند و پیروزی‌اش را به او تبریک گفتند. مردی سرخ‌روی و کبودچشم، از میان شامیان برخاست و به دختری زیبا از اسیران نگریست و گفت: ای امیر مؤمنان! این را به من ببخش.

زینب علیها السلام گفت: نه. به خدا سوگند، تو چنین حقی نداری و یزید هم چنین حقی ندارد، جز آن که از دین خدا بیرون برود.

آن مرد شامی کبودچشم، درخواست خود را دوباره تکرار کرد و یزید به او گفت: بس کن! لَمَّا قَدِمُوا عَلَيْهِ [أَي عَلَى يَزِيدَ] جَمَعَ مَنْ كَانَ بِخَصْرَتِهِ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، ثُمَّ أَدْخَلُوا عَلَيْهِ فَهَوَّوْهُ بِالْفَتْحِ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ أَحْمَرُ أَرْقُ وَنَظَرَ إِلَى وَصِيفَةٍ مِنْ بَنَاتِهِمْ، فَقَالَ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ هَبْ لِي هَذِهِ.

فَقَالَتْ زَيْنَبُ: لَا وَاللَّهِ وَلَا كَرَامَةً لَكَ وَلَا لَهُ إِلَّا أَنْ يَخْرُجَ مِنْ دِينِ اللَّهِ.

فَأَعَادَهَا الْأَرْقُ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: كُفَّ (تهذیب الکمال: ج ۶ ص ۴۲۹، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۹)

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): مردی از شامیان برخاست و گفت: اسیران آنها، بر ما حلال هستند. علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام فرمود: «خطا کردی و پستی نمودی. این، حق تو نیست، جز آن که از دین ما بیرون بروی و به دین غیر ما در آیی». یزید، مدتی به فکر فرو رفت و به آن شامی گفت: بنشین! قَامَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، فَقَالَ: إِنَّ سَبَايَاهُمْ لَنَا حَلَالٌ!

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَذَبْتَ وَلَوْمْتُ، مَا ذَاكَ لَكَ إِلَّا أَنْ تَخْرُجَ مِنْ مِلَّتِنَا وَتَأْتِيَ بِغَيْرِ دِينِنَا.

فَاطَرَقَ يَزِيدُ مَلِيًّا، ثُمَّ قَالَ لِلشَّامِيِّ: اجْلِسْ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۹، تاریخ دمشق: ج ۴۱ ص ۳۶۷).

۷ / ۹ گفتگوی تند امام زین العابدین علیه السلام و یزید

تفسیر القمی (- از امام صادق علیه السلام -): هنگامی که سر حسین بن علی علیه السلام و علی بن الحسین (زین العابدین) علیه

السلام را دست‌بسته و در بند ، همراه دختران [اسیر شده] امیر مؤمنان [علی] علیه السلام نزد یزید - که خدا ، لعنتش کند - آوردند ، یزید گفت : ای علی بن الحسین ! ستایش ، خدایی را که پدرت را کشت .

علی بن الحسین علیه السلام فرمود : «خداوند ، لعنت کند هر کس را که پدرم را کشت !» .
یزید ، خشمگین شد و فرمان داد تا گردنش را بزنند .

علی بن الحسین علیه السلام فرمود : «اگر مرا بکُشی ، چه کسی دختران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به خانه‌هایشان باز گرداند ، که محرمی غیر از من ندارند؟» .

یزید گفت : تو آنان را به خانه‌هایشان باز می‌گردانی .

سپس سوهانی خواست و جلو آمد و با دست خود ، غل و زنجیر را از گردن امام علیه السلام گشود .

سپس به امام علیه السلام گفت : ای علی بن الحسین ! آیا می‌دانی از این کار ، چه قصدی دارم؟
فرمود : «آری . می‌خواهی که غیر از تو ، کس دیگری بر من مَت نداشته باشد» .

یزید گفت : به خدا سوگند ، این ، همان چیزی است که می‌خواستم بکنم .

سپس یزید گفت : ای علی بن الحسین ! (و هر مصیبتی که به شما رسید ، دستاورد خودتان است) ۱ .

علی بن الحسین علیه السلام فرمود : «هرگز ! این آیه در حق ما نازل نشده است . در باره ما ، تنها این آیه نازل شده است : (مصیبتی در زمین [مانند زلزله] و یا در خودتان [مانند بیماری] به شما نمی‌رسد ، جز آن که پیش از آن که ایجادش کنیم ، ثبت شده است . این برای خدا آسان است ، تا بر آنچه از دستتان رفت ، اندوهگین نشوید و بر آنچه به شما داد ، سرمستی نکنید) ۲ . ما کسانی هستیم که بر آنچه از دست ما برود ، اندوهگین نمی‌شویم و بر آنچه [خدا] به ما داده است ، شادی [فزون از حد] نمی‌کنیم» ۳ .
رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ ، وَأُدْخِلَ عَلَيْهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَنَاتُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُقَيَّدًا مَغْلُولًا ، فَقَالَ يَزِيدُ : يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَ أَبَاكَ .

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَ أَبِي . قَالَ : فَغَضِبَ يَزِيدُ وَأَمَرَ بِضَرْبِ عُنُقِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : فَإِذَا قَتَلْتَنِي فَبَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَنْ يُرُدُّهُنَّ إِلَى مَنَازِلِهِمْ وَلَيْسَ لَهُنَّ مَحَرَّمٌ غَيْرِي ؟
فَقَالَ : أَنْتَ تَرُدُّهُنَّ إِلَى مَنَازِلِهِمْ ، ثُمَّ دَعَا بِمَبْرَدٍ فَأَقْبَلَ يُبْرِدُ الْجَامِعَةَ مِنْ عُنُقِهِ يَبِيدُهُ .

ثُمَّ قَالَ لَهُ : يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ، أَتَدْرِي مَا الَّذِي أُرِيدُ بِذَلِكَ ؟

قَالَ : بَلَى ، تُرِيدُ أَنْ لَا يَكُونَ لِأَحَدٍ عَلَيٌّ مِنْهُ غَيْرُكَ .

فَقَالَ يَزِيدُ : هَذَا وَاللَّهِ مَا أَرَدْتُ أَفْعَلُهُ .

ثُمَّ قَالَ يَزِيدُ : يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ الطَّبْرِي (- به نقل از ابو عماره عبسی -) : هنگامی که یزید بن معاویه نشست ، بزرگان شام را خواست و گرد خود نشاند و سپس علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام ، کودکان حسین علیه السلام و زنانش را فرا خواند . آنان را نزد او آوردند و مردم هم تماشا می‌کردند .

یزید به علی [بن الحسین] علیه السلام گفت : ای علی ! پدرت کسی بود که پیوند با من را بُرید و حق مرا نادیده گرفت و در فرمان‌روایی ، با من در افتاد و خدا هم آنچه را دیدی ، بر سر او آورد .

علی [بن الحسین] علیه السلام فرمود : «(مصیبتی در زمین و یا در خودتان به شما نمی‌رسد ، جز آن که پیش از آن که ایجادش کنیم ، ثبت شده است)» .

یزید به پسرش خالد گفت : جوابش را بده .

خالد ، ندانست که در پاسخ او چه بگوید .

۱. شورا: آیه ۳۰. ۲. حدید: آیه ۲۲ و ۲۳. (وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ). فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَلَّا مَا هَذِهِ فِينَا نَزَلَتْ، إِنَّمَا نَزَلَتْ فِينَا: (مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلٍ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لَّكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ) فَنَحْنُ الَّذِينَ لَا نَأْسَى عَلَى مَا فَاتَنَا وَلَا تَفْرَحُ بِمَا آتَانَا (تفسير القمّي: ج ۲ ص ۳۵۲، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۶۸ ح ۱۴ و ۱۳). (مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلٍ أَنْ نَبْرَأَهَا). فَقَالَ يَزِيدُ لِبَنِيهِ خَالِدٍ: أَرُدُّ عَلَيْهِ. قَالَ: فَمَا دَرَى خَالِدٌ مَا يَزُدُّ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: قُلْ: (وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ)، ثُمَّ سَكَتَ عَنْهُ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۶۱ و ۴۶۴، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۹). (مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلٍ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لَّكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ). فَقَالَ يَزِيدُ: (وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ)، ثُمَّ سَكَتَ عَنْهُ (الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۵۷۸، الفصول المهمّة: ص ۱۹۲). (مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلٍ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ * لَّكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ وَ اللَّهُ لَا يُحِبُّ كُلَّ مُخْتَالٍ فَخُورٍ). قَالَ: فَغَضِبَ يَزِيدُ، وَجَعَلَ يَعْثُ بِلَحِيَّتِهِ، وَقَالَ: (وَمَا أَصَابَكُمْ مِّنْ مُّصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ) (الإمامة و السياسة: ج ۲ ص ۱۲، المحن: ص ۱۴۸). (مَا أَصَابَ مِنْ مُّصِيبَةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي أَنْفُسِكُمْ إِلَّا فِي كِتَابٍ مِّن قَبْلٍ أَنْ نَبْرَأَهَا إِنَّ ذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ). فَتَقَلَّ عَلَى يَزِيدَ أَنْ يَتَمَثَّلَ بِنَيْتِ شِعْرِ، وَتَلَا عَلَى آيَةٍ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، فَقَالَ يَزِيدُ: بَلْ (فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَ يَغْفُوا عَنْ كَثِيرٍ). فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَمَا وَاللَّهِ لَوْ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَغْلُولِينَ لَأَحَبَّ أَنْ يُخَلِّتَنَا مِنَ الْعُلِّ. فَقَالَ: صَدَقْتَ، فَخَلَّوهُمْ مِنَ الْعُلِّ. قَالَ: وَلَوْ وَقَفْنَا بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَلَى بُعْدٍ لَأَحَبَّ أَنْ يُقَرَّبَنَا. قَالَ: صَدَقْتَ، فَقَرَّبَوْهُمْ. فَجَعَلَتْ فَاطِمَةُ وَسِيكَيْتَهُ يَتَطَاوَلَانِ لِتَرْبَا رَأْسَ أَبِيهِمَا، وَجَعَلَ يَزِيدُ يَتَطَاوَلُ فِي مَجْلِسِهِ لِيَسْتُرَ عَنْهُمَا رَأْسَ أَبِيهِمَا. ثُمَّ أَمَرَ بِهِمْ فَجَهَّزُوا، وَأَصْلَحَ إِلَيْهِمْ وَأَخْرَجُوا إِلَى الْمَدِينَةِ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۴ ح ۲۸۰۶، تاريخ دمشق: ج ۷۰ ص ۱۴).

یزید به او گفت: بگو: (و هر مصیبتی که به شما رسید، دستاورد خودتان است و خداوند، بسیاری را نیز عفو می کند). و دیگر هیچ نگفت. اَلَمَّا جَلَسَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ، دَعَا أَشْرَافَ أَهْلِ الشَّامِ فَأَجْلَسَ لَهُمْ حَوْلَهُ، ثُمَّ دَعَا بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَصِبْيَانِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنِسَائِهِ فَأَدْخَلُوا عَلَيْهِ وَالنَّاسُ يَنْظُرُونَ. فَقَالَ يَزِيدُ لِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا عَلِيُّ، أَبُوكَ الَّذِي قَطَعَ رَحِمِي، وَجَهَلَ حَقِّي، وَنَازَعَنِي سُلْطَانِي، فَصَنَعَ اللَّهُ بِهِ مَا قَدْ رَأَيْتَ. قَالَ: فَقَالَ عَلِيُّ: الْكَامِلُ فِي التَّارِيخِ: [يزيد] فرمان داد تا علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را - که در بند بود -، وارد کنند. علی [بن الحسین] علیه السلام فرمود: اگر پیامبر خدا علیه السلام ما را در بند می دید، آن را از ما می گشود. یزید گفت: راست گفتم. آن گاه، فرمان داد تا غل و زنجیرش را بگشایند. علی [بن الحسین] علیه السلام فرمود: «اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را دور می دید، دوست می داشت که نزدیکمان کند». یزید، فرمان داد و ایشان را نزدیک کردند. سپس به ایشان گفت: بس کن، ای علی بن الحسین! پدرت، کسی است که پیوند با مرا بُرید و حَقِّم را نادیده گرفت و در فرمان‌روایی، با من در افتاد و خدا هم با او آن کرد که دیدی. علی [بن الحسین] علیه السلام گفت: «(مصیبتی در زمین [مانند زلزله] و یا در خودتان [مانند بیماری] به شما نمی رسد، جز آن که پیش از این که ایجادش کنیم، ثبت شده است و این برای خدا، آسان است، تا بر آنچه از دستتان رفت، اندوهگین نشوید و بر آنچه به شما داد، سرمستی نکنید، و خداوند، هیچ متکبر فخرفروشی را دوست ندارد)». یزید گفت: (و هر مصیبتی که به شما رسید، دستاورد خودتان است). و دیگر هیچ نگفت. ۲. أَمَرَ [يزيد] بِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَدْخَلَ مَغْلُولًا، فَقَالَ: لَوْ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ مَغْلُولِينَ لَفَكَّ عَنَّا. قَالَ: صَدَقْتَ، وَأَمَرَ بِفَكِّ غَلِّ عَنْهُ.

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَوْ رَأَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بُعْدَاءَ لَأَحَبَّ أَنْ يُقَرَّبَنَا. فَأَمَرَ بِهِ فَقُرِبَ مِنْهُ. وَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: إِيَّاهُ يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، أَبُوكَ الَّذِي قَطَعَ رَحِمِي، وَجَهَلَ حَقِّي، وَنَازَعَنِي سُلْطَانِي، فَصَنَعَ اللَّهُ بِهِ مَا رَأَيْتَ. فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الإمامة و السياسة (- به نقل از محمد بن [علی بن] الحسین بن علی (امام باقر) علیه السلام -): بر یزید، وارد شدیم. ما دوازده پسر در غل و زنجیر بودیم و پیراهن‌هایی به تن داشتیم.

یزید گفت: خودتان را فدای مردم عراق کردید! من از شورش ابا عبد الله و قیام او و نیز کشته شدنش، بی‌اطلاع بودم! علی بن الحسین علیه السلام فرمود: (مصیبتی در زمین [مانند زلزله] و یا در خودتان [مانند بیماری] به شما نمی‌رسد، جز آن که پیش از آن که ایجادش کنیم، ثبت شده است. این برای خدا، آسان است، تا بر آنچه از دستتان رفت، اندوهگین نشوید و بر آنچه به شما داد، سرمستی نکنید، و خداوند، هیچ متکبر فخر فروشی را دوست ندارد).

یزید، خشمگین شد و به بازی با ریشش پرداخت و گفت (و هر مصیبتی که به شما رسید، دستاورد خودتان است، و خداوند، بسیاری را نیز می‌بخشاید). ادْخَلْنَا عَلَى يَزِيدَ، وَنَحْنُ اثْنَا عَشَرَ غُلَامًا مُعَلَّلِينَ فِي الْحَدِيدِ وَعَلَيْنَا قُمُصٌ.

فَقَالَ يَزِيدُ: أَخْلَصْتُمْ أَنْفُسَكُمْ بَعِيدِ أَهْلِ الْعِرَاقِ! وَمَا عَلِمْتُ بِخُرُوجِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ حِينَ خَرَجَ! وَلَا بِقَتْلِهِ حِينَ قُتِلَ! قَالَ: فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: المعجم الكبير (- به نقل از لیث -) سرِ مردانی را می‌شکافیم که دوستشان داریم. ولی آنان، نافرمان‌ترین و ستمکارترین بودند. علی بن الحسین علیه السلام گفت: «(مصیبتی در زمین و یا در خودتان به شما نمی‌رسد، جز آن که پیش از آن که ایجادش کنیم، ثبت شده است؛ و این، برای خدا آسان است)».

بر یزید، گران آمد که او به شعری استشهاد کند و علی بن الحسین علیه السلام، آیه‌ای از کتاب خدای عزوجل تلاوت کند. پس یزید گفت: بلکه (به سبب دستاورد خودتان است؛ و [خدا] از بسیاری هم می‌گذرد).

علی [بن الحسین] علیه السلام فرمود: «هان! به خدا سوگند، اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ما را در بند می‌دید، دوست می‌داشت که بند را از ما بگشاید!».

یزید گفت: راست گفتی. بند را از آنان بگشاید.

علی [بن الحسین] علیه السلام فرمود: «و اگر ما در پیش روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دور می‌ایستادیم، دوست می‌داشت که ما را نزدیک نماید».

یزید گفت: راست گفتی. آنان را نزدیک بیاورید.

فاطمه و سکینه، گردن می‌کشیدند تا سر پدرشان را ببینند و یزید هم آن جا که نشسته بود، گردن می‌کشید تا سر پدرشان را از آن دو، پنهان بدارد.

آن گاه یزید فرمان داد که آنان را آماده کنند و ایشان را سامان داد و آنان را به سوی مدینه بردند. ابی الحسین بن علی علیه السلام أن يُسْتَأْذِنَ فَقَاتَلُوهُ فَقَاتَلُوهُ، وَقَتَلُوا بَنِيهِ وَأَصْحَابَهُ الَّذِينَ قَاتَلُوا مَعَهُ بِمَكَانٍ يُقَالُ لَهُ الطُّفُّ، وَأَنْطَلِقَ بِعَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَاطِمَةَ بِنْتِ حُسَيْنٍ وَسُكَيْنَةَ بِنْتِ حُسَيْنٍ إِلَى عُيَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، وَعَلِيُّ يَوْمَئِذٍ غُلَامٌ قَدْ بَلَغَ، فَبَعَثَ بِهِمْ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَأَمَرَ بِسُكَيْنَةَ فَجَعَلَهَا خَلْفَ سَرِيرِهِ لِئَلَّا تَرَى رَأْسَ أَبِيهَا وَذَوَى قَرَابَتِهَا، وَعَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي غُلٍّ. فَوَضَعَ رَأْسَهُ فَضْرَبَ عَلَى ثِيَابِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ:

نُفِّقْ هَامًا مِنْ رِجَالِ أَجَنِّهِ

إِلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعْقَى وَأَظْلَمَا

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): یزید، رو به زین العابدین علیه السلام کرد و گفت: پدرت، پیوند با من را بُرید و در فرمان‌روایی، با من در افتاد. خداوند هم جزای قطع رحم و گناهکاری‌اش را داد! ۱! أَقْبَلَ [یزید] عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ

فَقَالَ: أَبُوكَ قَطَعَ رَحِمِي، وَنَازَعَنِي سُلْطَانِي، فَجَزَاهُ اللَّهُ جَزَاءَ الْقَطِيعَةِ وَالْإِثْمِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۹، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۳). «طمع نورزید که ما را خوار بدارید تا ما، بزرگتان بداریم یا آزارمان دهید تا ما از آزارتان، دست نگاه داریم. خدا می‌داند که دوستان نداریم و سرزنش‌تان نمی‌کنیم، اگر دوستان نداشته باشید». یزید گفت: ای جوان! راست گفتی؛ اما پدرت و جدّت خواستند که فرمان‌روا باشند و ستایش، خدایی را که آن دو را خوار کرد و خونشان را ریخت!

علی بن الحسین علیه السلام به او گفت: «ای پسر معاویه و هند و صخر (ابو سفیان)! پدران و نیاکان من، پیش از آن که ما متولد شویم، فرمان‌روا بوده‌اند و جدّم علی بن ابی طالب علیه السلام، در جنگ بدر و اُحُد و احزاب، پرچم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به دست داشت و پدرت و جدّت، پرچم‌های کافران را به دست داشتند».

سپس علی بن الحسین علیه السلام شروع به خواندن این شعرها کرد: شما ائت آخرین، چه کردید با عترت و خاندانم، پس از رفتن من؟ برخی از آنان، اسیرند و برخی هم خفته به خون. مزد خیرخواهی‌ام برای شما، این نبود که با خویشاوندانم، چنین بدرفتاری کنید!». سپس علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «وای بر تو، ای یزید! اگر می‌دانستی چه کرده‌ای و چه کاری با پدر و با خاندان و برادر و عموهایم کرده‌ای، به کوه‌ها می‌گریختی و بر خاکستر می‌آرمیدی و از این که سر حسین، پسر فاطمه و علی را - او که امانت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در میان شما بود - بر دروازه شهر نصب کرده باشند، فریاد و فغان می‌کردی. پس بشارت باد به رسوایی و پشیمانی در فردا، آن گاه که بی‌تردید، مردم را در آن روز [برای حساب]، گرد می‌آورند!». ۱. لَا تَطْمَعُوا أَنْ تُهْنُونَا وَتُكْرِمَكُمُ وَأَنْ نَكْفِيَ الْأَذَى عَنْكُمْ وَتُؤْذِنَا فَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّا لَا نُجِبُكُمْ وَلَا نَلُومُكُمْ إِنْ لَمْ تُحِبُّوْنَا فَقَالَ يَزِيدُ: صَدَقْتَ - يَا غُلَامُ - وَلَكِنْ أَرَادَ أَبُوكَ وَجَدُّكَ أَنْ يَكُونَا أُمِيرَيْنِ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَذَلَّهُمَا وَسَفَكَ دِمَاءَهُمَا.

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنَ مُعَاوِيَةَ وَهِنْدَ وَصَيْخِرَ، لَمْ يَزَالُوا آبَائِي وَأَجْدَادِي فِيهِمْ الْإِمْرَةُ مِنْ قَبْلِ أَنْ نَلِدَ، وَلَقَدْ كَانَ حَيْدَى عَلِيٍّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَ يَدْرِ وَأُحُدٍ وَالْأَحْزَابِ فِي يَدِهِ رَايَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَأَبُوكَ وَجَدُّكَ فِي أَيْدِيهِمَا رَايَاتُ الْكُفَّارِ.

ثُمَّ جَعَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: مَاذَا تَقُولُونَ إِنْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ بَعِثْتَنِي وَبِأَهْلِي بَعْدَ مُنْقَلَبِي مِنْهُمْ أُسَارِي وَمِنْهُمْ ضَرَجُوا بِدَمٍ مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَيْحَتُكُمْ أَنْ تَخْلُفُونِي بِسَوْءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي ثُمَّ قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيْلَكَ يَا يَزِيدُ، إِنَّكَ لَوْ تَدْرِي مَا صَيَّعْتَ وَمَا الَّذِي ارْتَكَبْتَ مِنْ أَبِي وَأَهْلِ بَيْتِي وَأَخِي وَعُمُومَتِي، إِذَا لَهَرَبْتَ فِي الْجِبَالِ وَفَرَشْتَ الرَّمَادَ، وَدَعَوْتَ بِالْوَيْلِ وَالتُّبُورِ أَنْ يَكُونَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ ابْنِ فَاطِمَةَ وَعَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَنْصُوبًا عَلَى بَابِ الْمَدِينَةِ، وَهُوَ وَدِيعَةُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيكُمْ، فَأَبِشِرْ بِالْخِزْيِ وَالنَّدَامَةِ غَدًا إِذَا جُمِعَ النَّاسُ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۳۱، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۶۳). المناقب، ابن شهر آشوب: روایت شده است که یزید به زینب علیها السلام گفت: سخن بگو. زینب علیها السلام گفت: سخنگو، اوست. امام زین العابدین علیه السلام خواند: «طمع نورزید که ما را خوار بدارید تا ما، بزرگتان بداریم یا آزارمان دهید تا ما از آزارتان، دست نگاه داریم. خدا می‌داند که دوستان نداریم و سرزنش‌تان نمی‌کنیم، اگر دوستان نداشته باشید». یزید گفت: راست گفتی - ای جوان -؛ اما پدرت و جدّت، فرمان‌روایی را می‌خواستند و ستایش، خدایی را که آن دو را کُشت و خون‌هایشان را ریخت!

امام زین العابدین علیه السلام فرمود: «نبوّت و فرمان‌روایی، همواره در پدران و نیاکان من بوده است،

پیش از آن که تو به دنیا بیایی». ۱. رَوَى أَنَّهُ [أَيُ يَزِيدَ] قَالَ لِرَيْبَ: تَكَلَّمِي، فَقَالَتْ: هُوَ الْمُتَكَلِّمُ، فَأَنْشَدَ السَّجَّادُ: لَا تَطْمَعُوا أَنْ تُهْنُونَا فَتُكْرِمَكُمُ وَأَنْ نَكْفِيَ الْأَذَى عَنْكُمْ وَتُؤْذِنَا وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَنَّا لَا نُجِبُكُمْ وَلَا نَلُومُكُمْ إِنْ لَمْ تُحِبُّوْنَا فَقَالَ: صَدَقْتَ يَا غُلَامُ، وَلَكِنْ أَرَادَ أَبُوكَ وَجَدُّكَ أَنْ يَكُونَا أُمِيرَيْنِ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَهُمَا وَسَفَكَ دِمَاءَهُمَا.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَمْ تَزَلِ الثُّبُوءُ وَالْإِمْرَةُ لِأَبَائِي وَأَجْدَادِي مِنْ قَبْلِ أَنْ تَوْلَدَ (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۷۳، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۷۵ ح ۲۲). الدعوات: روایت شده هنگامی که علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را به سوی یزید - که لعنت بر او باد - بردند، وی قصد کرد که گردن ایشان را بزند. پس زین العابدین علیه السلام را پیش رویش نگاه داشت و با ایشان سخن می گفت تا سخنی بگوید که موجب قتلش شود. علی [بن الحسین] علیه السلام مطابق با سخن یزید، پاسخ می داد و در همان وقت سخن گفتن، تسبیح کوچکی در دستش بود که با انگشتانش آن را می چرخاند. یزید - که هر چه مستحقش است، بر او باد - به ایشان گفت: من با تو سخن می گویم و تو در حال پاسخ دادن به من، تسبیح در دست است و با انگشتانت آن را می چرخانی. این چگونه رواست؟ علی [بن الحسین] علیه السلام فرمود: «پدرم در باره جدّم صلی الله علیه و آله برایم نقل کرد که چون نماز صبح را می خواند و روی می چرخاند که برود، سخن نمی گفت تا تسبیحی را از پیش رویش بردارد و بگوید: "خدایا! من صبح را با تسبیح و حمد و تهلیل و تکبیر و تمجید تو به عدد آنچه تسبیح را می چرخانم، می آغازم" و تسبیح را به دست می گرفت و می چرخاند و آنچه می خواست، می گفت، بدون آن که تسبیح بگوید و فرمود که این [کار] برایش حساب می شود و نگاهدار او تا به بستر در آمدنش است و چون به بستر می رفت، مانند همان گفته را می گفت و تسبیح را زیر سرش می نهاد و از آن هنگام تا وقت بعدی، برایش [تسبیح] حساب می شد. من نیز از سر اقتدا به جدّم صلی الله علیه و آله چنین کردم». یزید - که لعنت خدا بر او باد - چندین بار به آنها گفت: با هیچ یک از شما سخن نمی گویم، جز آن که وی (زین العابدین علیه السلام) پاسخی به من می دهد که [خودش] با آن کامیاب می شود. از علی [بن الحسین] علیه السلام گذشت و به او صله داد و فرمان به آزادی اش داد. ۲. رُوِيَ أَنَّهُ لَمَّا حُمِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَزِيدَ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ، هَمَّ بِضَرْبِ عُنُقِهِ، فَوَقَّعَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَهُوَ يُكَلِّمُهُ لِيَسْتَنْطِقَهُ بِكَلِمَةٍ يَوْجِبُ بِهَا قَتْلَهُ، وَعَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُجِيبُهُ حَسَبَ مَا يُكَلِّمُهُ، وَفِي يَدِهِ سُبْحَةٌ صَغِيرَةٌ يُدِيرُهَا بِأَصَابِعِهِ، وَهُوَ يَتَكَلَّمُ، فَقَالَ لَهُ يَزِيدٌ - عَلَيْهِ مَا يَسْتَحِقُّهُ - : أَنَا أَكَلَمُكَ وَأَنْتَ تُجِيبُنِي وَتُدِيرُ أَصَابِعَكَ بِسُبْحَةٍ فِي يَدِكَ، فَكَيْفَ يَجُوزُ ذَلِكَ؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ جَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَنَّهُ كَانَ إِذَا صَلَّى الْغَدَاةَ وَانْقَلَبَ، لَا يَتَكَلَّمُ حَتَّى يَأْخُذَ سُبْحَةً بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَصَبَحْتُ أَسْبَحُكَ وَأُحْمَدُكَ وَأُهَلِّلُكَ وَأُكَبِّرُكَ وَأُمَجِّدُكَ بَعْدَ مَا أُدِيرُ بِهِ سُبْحَتِي، وَيَأْخُذُ السُّبْحَةَ فِي يَدِهِ وَيُدِيرُهَا وَهُوَ يَتَكَلَّمُ بِمَا يُرِيدُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَكَلَّمَ بِالتَّسْبِيحِ، وَذَكَرَ أَنَّ ذَلِكَ مُحْتَسَبٌ لَهُ وَهُوَ حِرْزٌ إِلَى أَنْ يَأْوِيَ إِلَى فِرَاشِهِ فَإِذَا أَوَى إِلَى فِرَاشِهِ، قَالَ مِثْلَ ذَلِكَ الْقَوْلِ، وَوَضَعَ سُبْحَتَهُ تَحْتَ رَأْسِهِ، فَهِيَ مَحْسُوبَةٌ لَهُ مِنَ الْوَقْتِ إِلَى الْوَقْتِ، فَفَعَلْتُ هَذَا اقْتِدَاءً بِجَدِّي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

فَقَالَ لَهُ يَزِيدٌ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ: مَرَّةً بَعْدَ أُخْرَى، لَسْتُ أَكَلِّمُ أَحَدًا مِنْكُمْ إِلَّا وَيُجِيبُنِي بِمَا يَفُوزُ بِهِ. وَعَفَا عَنْهُ وَوَصَّلَهُ، وَأَمَرَ بِإِطْلَاقِهِ (الدعوات: ص ۶۱ ح ۱۵۲، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۰۰ ح ۴۱) إثبات الوصية: هنگامی که حسین علیه السلام شهید شد، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را با اهل حرم آوردند و بر یزید ملعون، وارد کردند. پسر ایشان، باقر علیه السلام، دو سال و چند ماه داشت. او را نیز همراه ایشان آوردند. یزید، هنگامی که ایشان را دید، گفت: ای علی بن الحسین! چه دیدی؟ فرمود: «تقدیر خدای عزوجل را پیش از آن که آسمانها و زمین را بیافریند، دیدم». یزید با هم نشینانش در کار ایشان، مشورت کرد. آنها به قتل او سفارش کردند و به او گفتند: ما از سگ بد، بچه‌ای نگاه نمی داریم! علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام سخن آغاز کرد و پس از حمد و ثنای خداوند، به یزید - که خدا لعنتش کند - گفت: «این افراد به تو سفارشی کردند، به خلاف سفارشی که هم نشینان فرعون به او کردند. فرعون، در کار موسی و هارون، با آنان مشورت کرد و آنان به او گفتند: به او و برادرش مهلت ده. ولی اینان کشتن ما را به تو سفارش کردند و این، علتی دارد». یزید گفت: علت چیست؟ فرمود: «آنان حلال زاده بودند و اینان حرام زاده اند، و پیامبران و فرزندان ایشان را جز حرام زادگان نمی کشند». یزید به فکر فرو رفت و هیچ نگفت. سپس فرمان داد آنان را [از مجلس] خارج کنند، آن گونه که حکایت و گزارش شده است. ۱. لَمَّا اسْتُشْهِدَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] حُمِلَ عَلِيُّ بْنُ

الحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ الْحَرِيمِ وَأُدْخِلَ عَلَى اللَّعِينِ يَزِيدَ ، وَكَانَ لِإِبنِهِ أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ سِتْنَانِ وَشُهُورٌ ، فَأُدْخِلَ مَعَهُ ، فَلَمَّا رَأَاهُ يَزِيدُ قَالَ لَهُ : كَيْفَ رَأَيْتَ يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ؟

قَالَ : رَأَيْتُ مَا قَضَاهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ .

فَشاوَرَ يَزِيدَ جُلَسَاءَهُ فِي أَمْرِهِ فَأَشَارُوا بِقَتْلِهِ ، وَقَالُوا لَهُ : لَا تَتَّخِذْ مِنْ كَلْبٍ سَوْءٍ جَرَوْا .

فَابْتَدَرَ أَبُو مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْكَلَامَ ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ لِيَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ : لَقَدْ أَشَارَ عَلَيْكَ هَؤُلَاءِ بِخِلَافِ مَا أَشَارَ جُلَسَاءُ فِرْعَوْنَ عَلَيْهِ حَيْثُ شاوَرَهُمْ فِي مُوسَى وَهَارُونَ ، فَإِنَّهُمْ قَالُوا لَهُ : أَرْجِهْ وَأَخَاهُ ، وَقَدْ أَشَارَ هَؤُلَاءِ عَلَيْكَ بِقَتْلِنَا ، وَلِهَذَا سَبَبٌ .

فَقَالَ يَزِيدُ : وَمَا السَّبَبُ ؟

فَقَالَ : إِنَّ أَوْلِيكَ كَانُوا الرُّشْدَةَ وَهَؤُلَاءِ غَيْرُ رِشْدَةٍ ، وَلَا يَقْتُلُ الْأَنْبِيَاءَ وَأَوْلَادُهُمْ إِلَّا أَوْلَادُ الْأَدْعِيَاءِ .

فَأَمْسَكَ يَزِيدُ مُطَرِقًا ، ثُمَّ أَمَرَ بِإِخْرَاجِهِمْ عَلَى مَا قُصَّ وَرَوِيَ (إثبات الوصية: ص ۱۸۱) .

۷ / ۱۰ سخنرانی زینب علیها السلام در مجلس یزید

الملهوف: زینب دختر علی علیه السلام برخاست و گفت: ستایش، ویژه خدای جهانیان است و خداوند بر محمد و خاندانش همگی درود فرستد! خدا، راست می‌گوید و این گونه می‌گوید: (سپس فرجام بدکاران، این شد که آیات خدا را انکار کردند و آنها را مسخره می‌کردند) ۱. ای یزید! آیا گمان بردی که بستن راه‌ها به روی ما و سخت گرفتن بر ما و کشاندن ما به مانند کنیزان به هر کجا، نشانه خواری ما نزد خدا و کرامت خدا برای توست؟! و این، از بزرگی ارزش تو نزد اوست؟! پس، آن گاه که دیدی دنیا به کام توست و کارها به خواست تو می‌چرخد و امور، مرتب‌اند و فرمان‌راویی و حکومتی که از آن ماست، به تو رسیده است، به دماغت باد انداختی و از سر شادی و سیرمستی، سر به این سو و آن سو چرخاندی؟! اندکی بایست و مهلت بده! آیا سخن خدای متعال را از یاد برده‌ای که فرمود: (و کافران نپندارند که مهلت ما به آنان، برایشان نیکوست. ما به آنها تنها برای آن، مهلت می‌دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و آنان، عذابی خوار کننده دارند) ۲. ای فرزند آزادشدگان [مکه]! آیا این، عدالت است که کنیزان و زنان را در پرده می‌داری و دختران پیامبر خدا علیه السلام را به اسارت می‌کشی و پرده‌شان را می‌دری و سیمایشان را آشکار می‌کنی و دشمنان، آنان را از این شهر به آن شهر می‌برند و اهل هر منزل و آبادی، به تماشای آنان می‌آیند و دور و نزدیک و شریف و پست، صورت‌های آنان را می‌بینند، در حالی که نه سرپرستی از مردانشان، با آنان است و نه حمایتگری از حامیان آنها؟ و چگونه مواظبت کسی امید برده شود که دهانش جگر پاکان را [در جنگ اُحُد، گاز زد و] بیرون انداخت و گوشتش از خون شهیدان، رویده است؟! و چگونه کسی سایه خود را بر ما اهل بیت اندازد، درحالی که با نفرت و دشمنی و حقد و کینه به ما می‌نگرد؟! -----

۱. روم: آیه ۱۰. ۲. آل عمران: آیه ۱۷۸. -----

الملهوف: سپس بی آن که احساس گناه کنی و یا این سخن را بزرگ بشماری، می‌گویی: [پدرانم] هلهله می‌کردند و فریاد شادی بر می‌کشیدند و می‌گفتند: ای یزید! سربلند و برقرار باشی! در حالی که بر دندان‌های پیش ابا عبد الله، سرور جوانان بهشت، خم می‌شوی و با سرِ چوب‌دستی‌ات بر آنها می‌زنی.

و چگونه این را نگویی، در حالی که با ریختن خون فرزندان محمد صلی الله علیه و آله و ستارگان زمین از خاندان عبد المطلب، زخم را شکافتی و آن را از بیخ و بُن در آوردی؟! -----

پدرانت را ندا می‌دهی و می‌پنداری که آنان را صدا می‌زنی! به زودی، تو هم به جایگاه آنان در خواهی آمد و آن گاه، دوست خواهی داشت که اِلیج و گنگ بودی تا آنچه را گفته‌ای، نمی‌گفتی و آنچه را کرده‌ای، نمی‌کردی. خدایا! حقّ ما را بستان و از آن که بر ما ستم کرد، انتقام بگیر و خشم را بر کسی که خون‌های ما را ریخت و حامیان ما را کشت، فرود آر.

به خدا سوگند، جز پوست خود را نبریدی و جز گوشت خود را نشکافتی و بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با بر دوش کشیدن خون‌هایی که از فرزندانش ریخته‌ای و حرمتی که از خاندان و خویشانش هتک کرده‌ای، وارد می‌شوی، در آن جا که خدا، پراکنندگی‌شان را گرد می‌آورد و پریشانی‌شان را سامان می‌دهد و حقّشان را می‌گیرد (و مپندارید کسانی که در راه خدا کشته شده‌اند، مُرده هستند؛ بلکه زنده‌اند و نزد خدایشان روزی می‌خورند) ۱.

تو را داوری خدا، طرفِ دعوا بودن محمد صلی الله علیه و آله و پشتیبانی جبرئیل، بس است و آن که [جنایت را] برای تو آراست و تو را بر گردن مسلمانان سوار کرد، به زودی خواهد دانست که ستمکاران، چه بد جای‌گزینی بر گرفته‌اند و کدام یک از شما جایگاهی بدتر و سپاهی ناتوان‌تر دارد.

اگرچه پیشامدها مرا به سخن گفتن با تو واداشته است، اما من منزلت را کوچک می‌بینم و سرزنش کردن تو را کسرِ شأن خود می‌دانم؛ اما چشم‌ها اشکبارند و سینه‌ها سوزان.

هان! شگفت و بس شگفت که نجیب‌زادگان حزب خدا، به دست آزادشدگانِ حزب شیطان، کشته می‌شوند! از این دست‌ها، خون ما می‌چکد و دهانشان از [دیدن] گوشت ما آب افتاده است، و آن پیکرهای پاک و پاکیزه را گرگ‌ها دهان می‌زنند و بقیه‌اش را کفتارهای ماده می‌خورند.

اگر ما را غنیمت بگیری، به زودی خسارت می‌بینی، آن هنگام که چیزی جز دستاوردهای

۱. آل عمران: آیه ۱۶۹.

پیش‌فرستِ خود، چیزی نمی‌یابی (و خدایت، بر بندگان، ستمکار نیست) ۱. شکوه به خداست و تکیه بر هموست. حیل‌ها را به کار ببند، تلاشت را بکن و همه توانت را به کار گیر؛ امّا به خدا سوگند، نخواهی توانست یاد ما را [از خاطرها] پاک کنی و وحی ما را بمیرانی، و مهلت ما را در نمی‌یابی و ننگت شسته نمی‌شود. آیا اندیشه‌ات جز دروغ و سستی، و روزگارت جز روزهای شمردنی و جمعت جز پریشانی است، آن روز که منادی ندا می‌دهد: (هان! لعنت خدا بر ستمکاران باد) ۲؟! ستایش، ویژه خدایی است که آغازِ ما را سعادت و مغفرت، و فرجام ما را شهادت و رحمت، قرار داد! از خدا می‌خواهیم که پاداش آنان را کامل کند و افزون هم بدهد و جانشین خوبی در نبود آنها برای ما باشد، که او بخشنده و مهربان است و (خدا، ما را بس است و او خوب و کیلی است!) ۳.

یزید - که خدا لعنتش کند - گفت: چه صیحه خوبی میان صیحه‌هاست! او چه زود، مرگ، بر نوحه‌گران، آسان می‌شود! ۴ قَامَتْ زَيْبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَقَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ، صَدَقَ اللَّهُ كَذَلِكَ يَقُولُ:

۱. فضیلت: آیه ۴۶. ۲. هود: آیه ۱۸. ۳. آل عمران: آیه ۱۷۳. (ثُمَّ كَمَا نَ عَقِيَّةَ الَّذِينَ أَسْأَوْ السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ). أَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ، حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَآفَاقَ السَّمَاءِ فَأَصْبَحْنَا تُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْإِمَاءُ، أَنَّ بِنَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا وَبِعَكِّكَ عَلَيْهِ كَرَامَةً! وَأَنَّ ذَلِكْ لِعِظَمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ! فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَنَظَرْتَ فِي عِطْفِكَ حَيْذَلًا مَسْرُورًا، حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ

مُسْتَوْسِقَةً، وَالْأُمُورَ مُتَسِقَةً، وَحِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَسُلْطَانُنَا. فَمَهْلًا مَهْلًا، أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ تَعَالَى: (وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْهُمْ نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنْفُسِهِمْ إِنَّهُمْ نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ)؟ أَمِنْ الْعَدْلِ - يَابْنَ الطُّلَقَاءِ - تَخْدِيرُكَ إِمَاءَكَ وَنِسَاءَكَ وَسَوْفُكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ سَبَايَا، قَدْ هَتَكَتِ سُتُورَهُنَّ وَأَبْدَيْتِ وُجُوهَهُنَّ، تَحْدُوا بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، وَيَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَازِلِ وَالْمَنَاهِلِ، وَيَتَصَفَّحْنَ وُجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ، وَالِدْنِيُّ وَالشَّرِيفُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ، وَلَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيٌّ؟ وَكَيْفَ تُرْتَجَى مُرَاقِبَتُهُ مَنْ لَفَظَ فَوْهَ أَكْبَادِ الْأَرْكَبَاءِ، وَنَبَتَ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ؟ وَكَيْفَ يَسْتَظِلُّ فِي ظِلِّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ إِلَيْنَا بِالشَّنْفِ وَالشَّنَانِ وَالْإِخْنِ وَالْأَضْغَانِ؟ ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مُتَأَثِّمٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ: لَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلْ مُتَّحِيًا عَلَى ثَنَاءِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ تَنْكُتُهَا بِمَخْصِرَتِكَ، وَكَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ، وَقَدْ نَكَاتِ الْقَرْحَةَ وَاسْتَاصَلَتِ الشَّافَةَ بِإِرَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَنُجُومِ الْأَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ؟ وَتَهْتَفُ بِأَشْيَاخِكَ، وَزَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ! فَتَرِدَنَّ وَشِيكًا مَوْرَدَهُمْ، وَلَتَوَدَّ أَنَّكَ شَلَلْتَ وَبَكِمْتَ، وَلَمْ تَكُنْ قُلْتَ مَا قُلْتَ، وَفَعَلْتَ مَا فَعَلْتَ. اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا، وَانْتَقِمْ مِنْ ظَلَمْنَا، وَأَحْلِلْ غَضَبَكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَقَتَلَ حُمَاتَنَا. فَوَاللَّهِ مَا فَرَيْتُ إِلَّا جِلْدَكَ، وَلَا حَزَزْتُ إِلَّا لَحْمَكَ، وَلَتَرِدَنَّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفَكِ دِمَائِ ذُرِّيَّتِهِ، وَانْتَهَكَتِ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عِتْرَتِهِ وَلُحْمَتِهِ، وَحَيْثُ يَجْمَعُ اللَّهُ شَمْلَهُمْ، وَيَلْمُ شَعْنَهُمْ، وَيَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ (وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ). وَحَسْبُكَ بِاللَّهِ حَاكِمًا، وَبِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَصِيمًا وَبِجَبْرِئِيلٍ ظَهِيرًا، وَسَيَعْلَمُ مَنْ سَوَّلَ لَكَ وَمَكَّنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ، بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا، وَأَيْكُمُ شَرُّ مَكَانًا وَأَضْعَفُ جُنْدًا. وَلَئِنْ جَزَتْ عَلَى الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتُكَ، إِنِّي لَأَسْتَصْغِرُ قَدْرَكَ، وَأَسْتَعْظِمُ تَقْرِيعَكَ، وَأَسْتَكْثِرُ تَوْبِيخَكَ، لَكِنَّ الْعُيُونَ عَبْرَى وَالصُّدُورَ حَزَى. أَلَا- فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللَّهِ النُّجَبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلَقَاءِ، فَهَذِهِ الْأَيْدِي تَنْضَحُ مِنْ دِمَائِنَا، وَالْأَفْوَاهُ تَتَحَلَّبُ مِنْ لُحُونِنَا، وَتِلْكَ الْجُبُثُ الطَّوَاهِرُ الزَّوَاقِي تَتَنَاهَبُهَا الْعَوَاسِلُ، وَتَعْفُوهَا أُمَهَاتُ الْفِرَاعِلِ. وَلَئِنْ اتَّخَذْنَا مَغْنَمًا لَتَجِدُنَا وَشِيكًا مَغْرَمًا، حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَمْتَ يَدَاكَ، (وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ)، فَإِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَعَلَيْهِ الْمُعَوَّلُ. فَكَيْدُ كَيْدِكَ وَاسِعٌ سَرِيعِكَ وَنَاصِبُ جَهْدِكَ، فَوَاللَّهِ لَا- تَمُحُونَ ذِكْرَنَا، وَلَا- تُمِيتُ وَحِينًا، وَلَا تُدْرِكُ أَمِيدَنَا، وَلَا تَرْخُصُ عَنْكَ عَارَهَا، وَهَلْ رَأَيْكَ إِلَّا فَنِيْدًا، وَأَيَّامُكَ إِلَّا عَدْدًا، وَجَمْعُكَ إِلَّا بَدْدًا، يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادُ: (أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ). فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي خَتَمَ لَأَوْلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَلَا خَرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَالرَّحْمَةِ، وَنَسَأَلُ اللَّهَ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَيُوجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ، وَيُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ، (حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ). فَقَالَ يَزِيدُ لَعْنَةُ اللَّهِ: يَا صَيْحَحُ تُحْمِدُ مِنْ صَوَاتِحِ مَا أَهَوَى الْمَوْتَ عَلَى النَّوَائِحِ (المهلوف: ص ۲۱۵؛ بلاغات النساء: ص ۳۵).

الاحتجاج (- به نقل از پیرمردی راستگو از بزرگان بنی هاشم -): زینب علیها السلام بر پای خود ایستاد و به مجلس، اشراف پیدا کرد و با اظهار کمالات محمد صلی الله علیه و آله و اعلان این که: «ما بر رضای خدا، شکیب می‌ورزیم و سکوتمان از بیم و ترس نیست»، سخن آغاز کرد.

زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام - که مادرش فاطمه علیها السلام دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود - برخاست و گفت: «ستایش، خدای جهانیان را و درود بر جدّم، سِرور پیامبران! خداوند سبحان، راست می‌گوید که: (سپس فرجام بدکاران، این شد که آیات خدا را انکار نمودند و آنها را مسخره می‌کردند) ۱. ای یزید! آیا گمان بردی که چون زمین را از همه سو بر ما گرفتی و آسمان را بر ما تنگ کردی و ما را در خواری اسارت تو، ردیف کرده‌اند و به سوی تو می‌کشند و بر ما چیره گشته‌ای، نشانه خواری

----- ما نزد خدا، و کرامت و منت نهادن خدا بر توست و این، از بزرگی ارزش تو و عظمت منزلت تو در نزد اوست؟! پس به دماغت باد انداختی و به خود نگرستی و به غرور و سرمستی، شانه‌هایت را تکان می‌دهی و با تکبر، گام بر می‌داری، هنگامی که دیدی دنیا به کام توست و کارها به خواست تو می‌چرخد و حکومتی که از آن ماست، مال تو شده و کسی دیگر هم طالب آن نیست؟!

اندکی بایست و مهلت بده و سبک‌سری و جهالت نکن. آیا سخن خدای عزوجل را از یاد برده‌ای که: (و کافران پندارند که مهلت ما به آنان، برایشان نیکوست. ما به آنها، تنها برای این، مهلت می‌دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و برای آنان، عذابی خوار کننده خواهد بود).

ای فرزند آزادشدگان [مکه]! آیا این، عدالت است که زنان و کنیزانت را در پس پرده می‌نهی و دختران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به اسارت می‌بری، پرده‌شان را دریده‌ای و صورت‌هایشان را آشکار نموده‌ای و دشمنان، آنان را از این شهر به آن شهر می‌برند و مسافران، آنان را می‌نگرند و در جلوی چشم اهالی آبادی‌ها، ظاهر می‌شوند و نزدیک و دور و حاضر و غایب و شریف و پست و فرودست و فرادست، صورت‌هایشان را می‌بینند، [در حالی که] کسی از مردانشان، سرپرست آنها نیست و حمایتگری ندارند؟!

این همه، از سرکشی تو در برابر خدا و انکارت نسبت به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است و نپذیرفتن آنچه از نزد خدا آورده است، و این، از تو شگفت و کار عجیبی نیست. کجا به کسی امید خیر می‌رود که جگر شهیدان را با دهان، [گاز زده و] بیرون انداخته است و گوشتش از خون شهیدان، روییده است او در برابر سرور پیامبران، پرچم جنگ برافراشته و گروه‌ها را [در نبرد احزاب] گرد آورده و شمشیر جنگ، بر کشیده و آنها را در روی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جنانده است؛ او که میان عرب، بیشترین انکار را در برابر خدا ورزیده و پیامبر را نادیده گرفته و بیشترین دشمنی را آشکار کرده و از سر کفر و طغیان، بیشترین سرکشی را در برابر پروردگار، داشته است؟

هان که اینها، ثمره خصلت‌های کفرآمیز است و کینه‌ای که از کشتگان نبرد بدر، در سینه [ات] خلجان می‌کند. پس آن که به دیده نفرت و دشمنی و حقد و کینه به ما می‌نگرد، در دشمنی با ما کندی نمی‌ورزد، کفرش را به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آشکار می‌کند و آن را بر زبان می‌آورد و از سر سرمستی و شادی، به کشتن فرزندان و اسیر کردن ذریه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، بدون احساس گناه و گران شمردن آن، می‌پردازد و بزرگانیش را ندا می‌دهد و می‌گوید:

۱. اشاره به کارهای ابوسفیان و هند، اجداد یزید است.

----- هلهله می‌کشیدند و فریاد شادی سر می‌دادند و می‌گفتند: ای یزید! برقرار و سربلند باشی! و در همان حال، بر دندان‌های پیشین ابا عبد الله خم شده، جایی را که بوسه‌گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بوده، با سر چوب‌دستی‌اش می‌کوبد و شادی در چهره‌اش برق می‌زند.

به جانم سوگند، با ریختن خون سرور جوانان اهل بهشت و پسر بزرگ عرب و خورشید خاندان عبد المطلب، زخم را شکافتی و آن را با سوزاندن و داغ نهادن، از بیخ و بن در آوردی. سپس بزرگان را ندا دادی و با خون او به پیشینیان کافرت، تقرب جستی و آن گاه، صدایت را بلند کردی و - به جانم سوگند - آنان را صدا زدی و ای کاش حاضر بودند! به زودی، تو به حضور آنان می‌روی، نه آن که آنان به حضور تو بیایند و آن گاه که به سوی خشم خدا و رو به رو شدن با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌روی، دوست خواهی داشت که همین دست راست - که با آن، ادعا [ی فتح] می‌کنی -، از آرنج، فلج و قطع شده بود و دوست خواهی داشت که مادرت، تو را باردار نشده بود و پدرت، تو را به دنیا نیاورده بود.

خدایا! حَقِّمان را بگیر و از ستمکار بر ما، انتقام بکش و خشم را بر کسی که خونمان را ریخته و حریمان را شکسته و حامیانمان را کشته و پرده‌مان را دریده، فرود آر.

کارت را کردی؛ ولی جز پوست خود را پاره نکردی و جز گوشت خود را نشکافتی و به زودی بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با کوله‌بار [گناه ریختن] خون فرزندان و هتک حرمتش و ریختن خون خاندان و خانواده‌اش در می‌آیی، در جایی که خداوند، پراکندگی‌شان را به واسطه او گردد می‌آورد و پریشانی‌شان را با او جمع می‌کند و از ستمکار به ایشان، انتقام می‌گیرد و حقشان را از دشمنانشان می‌گیرد.

شادی کشتن آنان، تو را از جای، بر نیاورد (و مپندار آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مُرده‌اند؛ بلکه آنان زنده‌اند و نزد پروردگار خود، روزی می‌خورند و از آنچه خدا به لطفش به آنان داده است، شادمان‌اند) و سرپرستی و داوری خدا و طرفِ دعوا بودن پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برای تو و پشتیبانی جبرئیل علیه السلام [از او]، تو را بس است و به زودی، آن که تو را در این جایگاه نشاند و بر گردن مسلمانان سوار کرد، خواهد دانست که ستمکاران، بد جای‌گزینی برگزیده‌اند و کدام یک از شما در جایگاهی بدتر و گم‌راه‌تر است.

کوچک شمردن جایگاهت و چیزی نشمردن سرزنش تو، به توهم کارگر افتادن آنها در تو

۱. آل عمران: آیه ۱۶۹ و ۱۷۰. (ثُمَّ كَانَ عَقِبُهُ الَّذِينَ أَسُوا السُّوْأَى أَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ وَكَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِءُونَ) أَظَنَّتْ يَا يَزِيدُ حِينَ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ، وَضَيِّقَتْ عَلَيْنَا آفَاقَ السَّمَاءِ، فَأَصْبَحْنَا لَكَ فِي إِسَارِ الذُّلِّ، نُسَاقُ إِلَيْكَ سَوْقًا فِي قِطَارٍ، وَأَنْتَ عَلَيْنَا ذُو اقْتِدَارٍ، أَنْ بِنَا مِنَ اللَّهِ هَوَانًا وَعَلَيْكَ مِنْهُ كَرَامَةٌ وَامْتِنَانًا، وَأَنَّ ذَلِكَ لِعَظَمِ خَطَرِكَ، وَجَلَالَةِ قَدْرِكَ، فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ، وَنَظَرْتَ فِي عَظْفِكَ، تَضْرِبُ أَصْدَرِيكَ فَرَحًا وَتَنْفُضُ مَذْرَوِيكَ مَرَحًا، حِينَ رَأَيْتَ الدُّنْيَا لَكَ مُسْتَوْسِقَةً، وَالْأُمُورَ لَدَيْكَ مُتَسَقَّةً، وَحِينَ صَافَا لَكَ مُلْكُنَا، وَخَلَصَ لَكَ سُلْطَانُنَا؟ فَمَهْلًا مَهْلًا لَا تَطِشْ جَهْلًا! أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ: (وَلَا يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُثَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُثَلِّى لَهُمْ لِيُذَادُوا إِنَّمَا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ). أَمِنَ الْعَدْلُ يَا بَنَ الطَّلَاقِ! تَخْدِيرُكَ خَرَائِكَ وَإِمَاءَكَ، وَسَوْفَكَ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا؟ قَدْ هَتَكَ سِتُورَهُنَّ، وَأَبْدَيْتَ وُجُوهَهُنَّ، يَحْدُو بِهِنَّ الْأَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ، وَيَسْتَشْرِفُهُنَّ أَهْلُ الْمَنَاقِلِ وَيَبْزُرْنَ لِأَهْلِ الْمَنَاهِلِ، وَيَتَصَيَّفُحْنَ وَجُوهَهُنَّ الْقَرِيبُ وَالْبَعِيدُ، وَالْغَائِبُ وَالشَّهِيدُ، وَالشَّرِيفُ وَالْوَضِيعُ، وَالْدَنِي وَالرَّفِيعُ، لَيْسَ مَعَهُنَّ مِنْ رِجَالِهِنَّ وَلِيٌّ، وَلَا مِنْ حُمَاتِهِنَّ حَمِيمٌ، عُنُوًّا مِنْكَ عَلَى اللَّهِ وَجُحُودًا لِرَسُولِ اللَّهِ، وَدَفْعًا لِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ، وَلَا غَرَوْ مِنْكَ وَلَا عَجَبٌ مِنْ فِعْلِكَ، وَأَتَى يُرْتَجَى الْخَيْرُ مِمَّنْ لَفَظَ فَوْهَ أَكْبَادِ الشُّهَدَاءِ، وَنَبَتَ لَحْمُهُ بِدِمَاءِ السُّعْدَاءِ، وَنَصَبَ الْحَرْبَ لِسَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ، وَجَمَعَ الْأَحْزَابَ، وَشَهَرَ الْحِرَابَ، وَهَزَّ السُّيُوفَ فِي وَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، أَشَدَّ الْعَرَبِ لِلَّهِ جُحُودًا، وَأَنْكَرُهُمْ لَهُ رَسُولًا، وَأَظْهَرُهُمْ لَهُ عُيُودًا، وَأَعْتَاهُمْ عَلَى الرَّبِّ كُفْرًا وَطُغْيَانًا. أَلَا- إِنَّهَا نَتِيجَةُ خِلَالِ الْكُفْرِ، وَضَبُّ يَجْرِجُ فِي الصَّدْرِ لِقَتْلَى يَوْمَ يَدْرٍ، فَلَا يَسْتَبْطِئُ فِي بُغْضِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ كَانَ نَظَرُهُ إِلَيْنَا شَنْفًا وَشَنَانًا وَإِحْنًا وَأُطْغَانًا، يُظْهَرُ كُفْرُهُ بِرَسُولِ اللَّهِ، وَيُفْصَحُ ذَلِكَ بِلسَانِهِ، وَهُوَ يَقُولُ فَرَحًا بِقَتْلِ وَلَدِهِ وَسَبِي ذُرِّيَّتِهِ، غَيْرَ مُتَحَوِّبٍ وَلَا مُسْتَعْظِمٍ، يَهْتَفُ بِأَشْيَاخِهِ: لَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحًا وَلَقَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشَلْ مُتَّحِيًّا عَلَى ثَنَاءِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ، وَكَانَ مُقْبَلُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَنْكُتُهَا بِمَخْصِرَتِهِ، قَدْ التَّمَعَ الشُّرُورُ بِوَجْهِهِ. لَعَمْرِي لَقَدْ نَكَاتَ الْقُرْحَةَ وَاسْتَأَصَلَتِ الشَّافَةَ، بِإِرَاقَتِكَ دَمَ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَابْنِ يَعْسُوبِ الْعَرَبِ، وَشَمْسِ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَهَتَفَتْ بِأَشْيَاخِكَ، وَتَقَرَّبَتْ بِدَمِهِ إِلَى الْكَفَرَةِ مِنْ أَسْلَافِكَ، ثُمَّ صَرَخَتْ بِنِدَائِكَ، وَلَعَمْرِي لَقَدْ نَادَيْتَهُمْ لَوْ شَهِدُوكَ! وَوَشِيكًا تَشْهَدُهُمْ وَلَمْ يَشْهَدُوكَ، وَلَتَوَدَّ يَمِينُكَ كَمَا زَعَمْتَ شَلَّتْ بِحُكِّكَ عَنْ مِرْقَافِهَا وَجُذِّتْ، وَأَحْبَبْتَ أُمَّكَ لَمْ تَحْمِلْكَ، وَأَبَاكَ لَمْ يَلِدْكَ، حِينَ تَصِيرُ إِلَى سَيْحِطِ اللَّهِ، وَمُخَاصَةِ مُكَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا، وَانْتَقِمْ مِنْ ظَالِمِنَا، وَأَحْلِلْ غَضَبَكَ عَلَيَّ مَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَنَقَضَ ذِمَّارَنَا، وَقَتَلَ حُمَاتَنَا، وَهَتَكَ عَنَّا سُدُولَنَا. وَفَعَلْتَ فَعَلْتِكَ الَّتِي فَعَلْتَ، وَمَا فَرَيْتَ إِلَّا جِلْدَكَ، وَمَا جَزَزْتَ إِلَّا لَحْمَكَ، وَسَتَرْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ دَمٍ ذُرِّيَّتِهِ، وَانْتَهَكَتَ مِنْ حُرْمَتِهِ، وَسَفَكَتَ مِنْ دِمَائِ عِتْرَتِهِ وَلَحْمَتِهِ، حَيْثُ يَجْمَعُ بِهِ شَمْلُهُمْ، وَيَلْمُ بِهِ شَعَثُهُمْ، وَيَنْتَقِمُ مِنْ ظَالِمِهِمْ، وَيَأْخُذُ لَهُمْ بِحَقِّهِمْ مِنْ أَعْدَائِهِمْ. فَلَا يَسْتَفِزُّكَ الْفَرْحُ بِقَتْلِهِمْ (وَلَا تَحْسِنُ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَارْحَنَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ) وَحَسْبُكَ بِاللَّهِ وَلِيًّا وَحَاكِمًا، وَبِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ خَصِيمًا، وَبِجَبْرِئِيلَ ظَهِيرًا، وَسَيَعْلَمُ مَنْ بَوَّأَكَ وَمَكَّنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ، أَنْ يَنْسَ لِلظَّالِمِينَ يَدَلًّا، وَأَيُّكُمْ شَرُّ مَكَانًا وَأَضْلُ سَبِيلًا. وَمَا اسْتَصْغَارَى قَدْرَكَ، وَلَا اسْتَعْظَامَى تَقْرِيعَكَ تَوْهُمًا لِانْتِجَاعِ الْخُطَابِ فَيْكَ، بَعْدَ أَنْ تَرَكْتَ عُيُونَ الْمُسْلِمِينَ بِهِ عَبْرَى، وَصُدُورَهُمْ عِنْدَ ذِكْرِهِ حَزَى، فَتِلْكَ قُلُوبٌ قَاسِيَةٌ، وَنُفُوسٌ طَافِيَةٌ، وَأَجْسَامٌ مَحْشُوءَةٌ بِسَخَطِ اللَّهِ وَلَعْنَةِ الرَّسُولِ، قَدْ عَشَّشَ فِيهِ الشَّيْطَانُ وَفَرَّخَ، وَمَنْ هُنَاكَ مِثْلَكَ مَا دَرَجَ وَنَهَضَ. فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ الْأَتَقِيَاءِ، وَأَسْبَاطِ الْأَنْبِيَاءِ، وَسَلِيلِ الْأَوْصِيَاءِ، بِأَيْدِي الطُّلُقَاءِ الْخَبِيثَةِ، وَنَسْلِ الْعَهْرَةِ الْفَجْرَةِ، تَنْطِفُ أَكْفُهُمْ مِنْ دِمَائِنَا، وَتَحْلُبُ أَفْوَاهُهُمْ مِنْ لُحُونِنَا، تِلْكَ الْجَثُّ الزَّكَائِيَّةُ عَلَى الْجُيُوبِ الضَّاحِيَةِ، تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ وَتُعَفِّرُهَا أُمَهَاتُ الْفَرَاعِلِ فَلَيْنِ اتَّخَذْنَا مَغْنَمًا لَتَجِدَ بِنَا وَشَيْكََا مَغْرَمًا، حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ، وَمَا اللَّهُ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ. فَإِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكَى وَالْمُعْوَلُ، وَإِلَيْهِ الْمُلْجَأُ وَالْمُؤْمَلُ، ثُمَّ كِدْ كَيْدَكَ، وَاجْهَدْ جَهْدَكَ، فَوَاللَّهِ الَّذِي شَرَّفَنَا بِالْوَحْيِ وَالْكِتَابِ، وَالنَّبُوَّةَ وَالِانْتِجَابَ، لَا تُدْرِكُ أَمِيدَنَا، وَلَا تَبْلُغُ غَايَتَنَا، وَلَا تَمْحُو ذِكْرَنَا، وَلَا يُرْحَضُ عَنْكَ عَارُنَا، وَهَلْ رَأَيْكَ إِلَّا قَتِيدًا، وَأَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدًا، وَجَمْعُكَ إِلَّا بَدَدًا، يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادَى أَلَا لَعَنَ اللَّهُ الظَّالِمَ الْعَادِي. وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَكَمَ لِأَوْلِيَائِهِ بِالسَّعَادَةِ، وَخَتَمَ لِأَصْفِيَائِهِ بِبُلُوغِ الْإِرَادَةِ، وَنَقَلَهُمْ إِلَى الرَّحْمَةِ وَالرَّأْفَةِ، وَالرِّضْوَانِ وَالْمَغْفِرَةِ، وَلَمْ يَشَقْ بِهِمْ غَيْرَكَ، وَلَا ابْتَلَى بِهِمْ سِوَاكَ، وَنَسَأَلُهُ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الْأَجْرَ، وَيُجْزِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَالذُّخْرَ، وَنَسَأَلُهُ حُسْنَ الْخِلَافَةِ، وَجَمِيلَ الْإِنَايَةِ، إِنَّهُ رَحِيمٌ وَدُودٌ. فَقَالَ يَزِيدُ مُجِيبًا لَهَا: يَا صَيْحَحُ تَحْمَدُ مِنْ صَوَائِحِ مَا أَهْوَنَ الْمَوْتِ عَلَى النَّوَائِحِ (الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۲۳ ح ۱۷۳، الحقائق الوردية: ج ۱ ص ۱۲۵).

----- نیست، پس از آن که چشمان مسلمانان را به آن (کشتن حسین علیه السلام)، اشکبار کردی و سینه‌هایشان را به گاه یاد آوردن آن، سوزان نمودی، و سنگ‌دل هستی و جان‌هایی طغیانگر و پیکرهای مملو از خشم خدا و لعنت پیامبر صلی الله علیه و آله دارید که شیطان در آن، آشیانه کرده و تخم گذاشته و جوجه کرده است و از نیروی شیطانی است که مانند تویی می‌رود و می‌پرد.

شگفت و بس شگفت از کشته شدن پرهیزگاران و فرزندان پیامبران و نسل اوصیا، به دست آزاد شدگان خبیث و فرزندان زناکاران بدکار! از دستانشان، خون ما می‌چکد و دهانشان، از [دیدن] گوشت ما آب می‌افتد. گرگ‌ها، به آن پیکرهای پاک [فتاده] بر گوشه‌های بیابان، دهان می‌زنند و ماده‌گفتاران، آنها را به خاک می‌کشند. اگر [امروز، کشتن و اسارت] ما را غنیمت می‌دانی، به زودی، غرامت سنگین این کار را می‌پردازی، آن هنگام که جز دستاورد پیش‌فرستاده‌ات را نمی‌یابی و خداوند، به بندگان، ستم نمی‌کند.

شکوه به خدا و تکیه بر اوست و پناه و امید نیز به هموست. پس حیل‌ات را به کار ببند و همه توانت را به کار گیر. سوگند به خدایی که ما را به وحی و قرآن و نبوت و برگزیدن، شرافت بخشید، به حد ما نمی‌توانی بررسی و به جایگاه ما، نائل نمی‌شوی و نمی‌توانی یاد ما را [از خاطرها] پاک کنی و ننگ جنایت بر ما، از [دامان] تو پاک نمی‌شود. آیا اندیشه‌ات، جز سستی و روزگارت، جز روزهای شمردنی و جمعت، جز پریشانی خواهد بود، در روزی که منادی ندا می‌دهد: «هان! خدا، ستمکار متجاوز را لعنت کند!»؟!

ستایش، ویژه خدایی است که برای اولیایش سعادت را قرار داد و خواستش را برای برگزیدگانش به انتها رساند و آنان را به جایگاه رحمت و رأفت و رضایت و مغفرت خود بُرد و کسی جز تو، به سبب [ستم کردن بر] آنان، شقی نشد و کسی جز تو به آنان [چنین] مبتلا نشد. از خدا می‌خواهیم که اجر آنان را کامل گرداند و ثواب و اندوخته‌شان را فراوان کند و از او می‌خواهیم که جانشین خوبی در غیاب بزرگانمان باشد و بازگشتی زیبا نصیب ما کند که او بخشنده و مهربان است.

یزید، در جواب زینب علیها السلام گفت: چه صیحه خوبی میان صیحه‌هاست! و چه زود، مرگ بر نوحه‌گران، آسان می‌شود! اقامت [زینب علیها السلام] علی قَدَمِیْها وَأَشْرَفَتْ عَلَى الْمَجْلِسِ، وَشَرَعَتْ فِي الْخُطْبَةِ، إِظْهَاراً لِّكَمَالَاتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَإِعْلَاناً بِأَنَّا نَصْبِرُ لِرِضَاءِ اللَّهِ، لَا لِيَخُوفٍ وَلَا دَهْشَةٍ. فَقَامَتْ إِلَيْهِ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ وَأُمُّهَا فَاطِمَةُ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ وَقَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَالصَّلَاةُ عَلَى جَدِّي سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، صَدَقَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ كَذَلِكَ يَقُولُ:

۷ / ۱۱ احتجاج فرستاده پادشاه روم با یزید

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی (- به نقل از محمد بن حنفیه، از امام زین العابدین علیه السلام -): پس از آن که سر حسین علیه السلام را برای یزید آوردند، او مجالس شراب می‌آراست و سر حسین علیه السلام را می‌آورد و پیش رویش می‌نهاد و بر سر آن، شراب می‌نوشید.

روزی در یکی از این مجالس‌ها، فرستاده پادشاه روم هم حضور داشت. او که از بزرگان و اشراف روم بود، به یزید گفت: ای پادشاه عرب! این، سر کیست؟

یزید به او گفت: تو به این سر، چه کار داری؟

گفت: وقتی به نزد پادشاهمان باز می‌گردم، همه آنچه را دیده‌ام، از من می‌پرسد. دوست دارم که او را از ماجرای این سر و صاحبش آگاه کنم تا تو را در شادی و سُورور، همراهی کند.

یزید گفت: این، سر حسین، پسر علی بن ابی طالب است.

گفت: مادر او کیست؟

گفت: فاطمه زهرا.

گفت: دختر کیست؟

گفت: دختر پیامبر خدا.

فرستاده گفت: اُف بر تو و بر دینت! دینی پست‌تر از دین تو نیست. بدان که من، از نوادگان داوود علیه السلام هستم و میان من و او، پدران فراوانی واسطه‌اند؛ امّا مسیحیان، مرا بزرگ می‌دارند و خاکِ زیر پایم را برای تبرّک، بر می‌دارند؛ چرا که من از فرزندان داوودم؛ امّا شما پسر دختر پیامبر خدا را می‌کشید، در حالی که میان او و پیامبر خدا، جز یک مادر، واسطه‌ای نیست! این، چه دینی است؟!

سپس فرستاده به او گفت: ای یزید! آیا قصّه «کلیسای حافر (سُم)» را شنیده‌ای؟

یزید گفت: بگو تا بشنوم.

گفت: میان عُمان و چین، دریایی است که درازای آن، یک سال راه است. آبادی‌ای ندارد، جز جزیره‌ای در وسط آب، که طول آن، هشتاد فرسنگ و عرضش نیز همین اندازه است و آبادی‌ای روی زمین، بزرگ‌تر از آن نیست و کافور و یاقوت و عنبر از آن جا می‌آورند. درختان آن، عود است. آن جزیره، در دست مسیحیان است و هیچ پادشاه دیگری در آن جا فرمان‌روایی ندارد.

در این جزیره، کلیساهای فراوانی هست که بزرگ‌ترین آنها، کلیسای حافر است و در محرابش، دُرّجی (صندوقچه‌ای) از طلا، آویزان است و در آن، سُمی قرار دارد که می‌گویند سُمِ درازگوشی بوده که عیسی علیه السلام بر آن، سوار می‌شده است.

گرداگرد دُرّج، با طلا و جواهر و پارچه‌های دِبا و ابریشم، تزیین شده و در هر سال، مسیحیانی آهنگ آن می‌کنند و گرد دُرّج

می‌چرخند و آن را زیارت می‌کنند و می‌بوسند و حاجت‌هایشان را به برکت آن، بر خداوند متعال، عرضه می‌کنند.

این، روش و رفتار آنان با شُم درازگوشی است که گمان می‌کنند شُم درازگوشی بوده است که عیسی علیه السلام، پیامبرشان، بر آن سوار می‌شده است؛ ولی شما پسر دختر پیامبرتان را می‌کشید! خدا شما و دینتان را مبارک نگرداند! یزید به یارانش گفت: این مسیحی را بکشید که اگر به کشورش باز گردد، ما را زشت و رسوا می‌کند. مرد مسیحی، هنگامی که احساس کرد که کشته می‌شود، گفت: ای یزید! آیا می‌خواهی مرا بکشی؟ گفت: آری.

گفت: بدان که من دیشب، پیامبرتان را در عالم رؤیا دیدم که به من گفت: «ای مسیحی! تو بهشتی هستی» و من از سخنش به شگفت آمدم، تا این که کارم به این جا رسید. من، گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یگانه نیست و محمد، بنده و فرستاده اوست.

سپس سر [-حسین علیه السلام] را گرفته، به خود چسباند و گریست تا کشته شد. ۱۰. لَمَّا أَتَى بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَزِيدَ كَانَ يَتَّخِذُ مَجَالِسَ الشُّرْبِ، وَيَأْتِي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ وَيَشْرَبُ عَلَيْهِ. فَحَضَرَ ذَاتَ يَوْمٍ فِي أَحَدِ مَجَالِسِهِ رَسُولُ مَلِكِ الرُّومِ، وَكَانَ مِنْ أَشْرَافِ الرُّومِ وَعُظَمَائِهَا، فَقَالَ: يَا مَلِكَ الْعَرَبِ، رَأْسُ مَنْ هَذَا؟ فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ: مَا لَكَ وَلِهَذَا الرَّأْسِ؟ فَقَالَ: إِنِّي إِذَا رَجَعْتُ إِلَى مَلِكِنَا يَسْأَلُنِي عَنْ كُلِّ شَيْءٍ رَأَيْتُهُ، فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُخْبِرَهُ بِقِصَّةِ هَذَا الرَّأْسِ وَصَاحِبِهِ، لِئِشَارِكَ فِي الْفَرَحِ وَالشُّرُورِ.

فَقَالَ يَزِيدُ: هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَ: وَمَنْ أُمُّهُ؟ قَالَ: فَاطِمَةُ الزَّهْرَاءُ، قَالَ: بِنْتُ مَنْ؟ بِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ الرَّسُولُ: أَفْ لِمَكَ وَلِدِينِكَ، مَا دِينَ أَحْسَنَ مِنْ دِينِكَ، أَعَلِمَ أَتَى مِنْ أَحْفَادِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَنِي وَبَيْنَهُ آبَاءُ كَثِيرَةٌ، وَالنَّصَارَى يُعْظَمُونَنِي وَيَأْخُذُونَ الثَّرَابَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيَّ تَبْرُكًا، لِأَتَى مِنْ أَحْفَادِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ إِلَّا أُمٌّ وَاحِدَةٌ! فَأَيُّ دِينٍ هَذَا؟

ثُمَّ قَالَ لَهُ الرَّسُولُ: يَا يَزِيدُ، هَلْ سَمِعْتَ بِحَدِيثِ كَنِيسَةِ الْحَافِرِ؟ فَقَالَ يَزِيدُ: قُلْ حَتَّى أَسْمَعَ، فَقَالَ: إِنَّ بَيْنَ عُمانَ وَالصَّيْنِ بَحْرٌ مَسِيرَتُهُ سَنَةٌ، لَيْسَ فِيهِ عُمرانٌ إِلَّا بَلَدَةٌ وَاحِدَةٌ فِي وَسْطِ الْمَاءِ، طُولُهَا ثَمَانُونَ فَرَسِيخًا وَعَرْضُهَا كَذَلِكَ، مَا عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ بَلَدَةٌ أَكْبَرُ مِنْهَا، وَمِنْهَا يُحْمَلُ الْكَافُورُ وَالْيَاقُوتُ وَالْعَتَبَرُ، وَأَشْجَارُهُمُ الْعُودُ، وَهِيَ فِي أَيْدِي النَّصَارَى لَا مَلِكَ لِأَحَدٍ فِيهَا مِنَ الْمُلُوكِ.

وَفِي تِلْكَ الْبَلَدَةِ كَنَائِسٌ كَثِيرَةٌ أَعْظَمُهَا كَنِيسَةُ الْحَافِرِ، فِي مُحَرَابِهَا حُقَّةٌ مِنْ ذَهَبٍ مُعَلَّقَةٌ فِيهَا حَافِرٌ، يَقُولُونَ: إِنَّهُ حَافِرُ حِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَقَدْ زَيَّنَتْ حَوَالِي الْحُقَّةِ بِالذَّهَبِ وَالْجَوَاهِرِ وَالذَّبِيحِ وَالْأَبْرِيسَمِ. وَفِي كُلِّ عَامٍ يَقْصِدُهَا عَالِمٌ مِنَ النَّصَارَى، فَيَطُوفُونَ حَوْلَ الْحُقَّةِ وَيَزُورُونَهَا وَيُقْبَلُونَهَا، وَيَرْفَعُونَ حَوَائِجَهُمْ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِبَرَكَتِهَا.

هَذَا شَأْنُهُمْ وَذَأْبُهُمْ بِحَافِرِ حِمَارٍ يَزْعُمُونَ إِنَّهُ حَافِرُ حِمَارٍ كَانَ يَرْكَبُهُ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ نَبِيُّهُمْ، وَأَنْتُمْ تَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ! لَا بَارَكَ اللَّهُ فِيكُمْ وَلَا فِي دِينِكُمْ.

فَقَالَ يَزِيدُ لِأَصْحَابِهِ: أَقْتُلُوا هَذَا النَّصْرَانِيَّ؛ فَإِنَّهُ يَفْضَحُنَا إِنْ رَجَعَ إِلَى بِلَادِهِ وَيُشْنَعُ عَلَيْنَا.

فَلَمَّا أَحْسَسَ النَّصْرَانِيُّ بِالْقَتْلِ، قَالَ: يَا يَزِيدُ أَتُرِيدُ قَتْلِي؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: فَأَعْلَمَ إِنِّي رَأَيْتُ الْبَارِحَةَ نَبِيَّكُمْ فِي مَنَامِي وَهُوَ يَقُولُ لِي: يَا نَصْرَانِي أَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ، فَعَجِبْتُ مِنْ كَلَامِهِ حَتَّى نَالَني هَذَا، فَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ.

ثُمَّ أَخَذَ الرَّأْسَ وَضَعَهُ إِلَيْهِ، وَجَعَلَ يَبْكِي، حَتَّى قُتِلَ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۷۲؛ الملهوف: ص ۲۲۰).

تذکره الخواص (- به نقل از عبید بن عمیر -): فرستاده قیصر (پادشاه روم)، نزد یزید بود و به یزید گفت: این، سر کیست؟

گفت: سر حسین است.

گفت: حسین کیست؟ گفت: پسر فاطمه.

گفت: فاطمه کیست؟

گفت: دختر محمد.

گفت: پیامبرتان؟!

گفت: آری.

گفت: پدر او کیست؟

گفت: علی بن ابی طالب.

گفت: علی بن ابی طالب کیست؟

گفت: پسرعموی پیامبرمان.

گفت: وای بر شما و دینتان! به حق مسیح، شما چیزی نیستید. ما در یکی از جزیره‌ها، دیری داریم که شم دراز گوش جناب عیسی مسیح، در آن است. ما هر سال، از همه جا، آهنگ آن جا می‌کنیم و نذرهای می‌کنیم و آن را بزرگ می‌شماریم، آن گونه که شما، کعبه‌تان را بزرگ می‌شمرد. پس گواهی می‌دهم که شما بر آیین باطلی هستید.

سپس برخاست و [رفت و] دیگر باز نگشت. ۱۰. كَانَ رَسُولُ قَيْصَرَ حَاضِرًا عِنْدَ يَزِيدَ، فَقَالَ لِيَزِيدَ: هَذَا رَأْسُ مَنْ؟ فَقَالَ: رَأْسُ الْحُسَيْنِ، قَالَ: وَمَنِ الْحُسَيْنِ؟ قَالَ: ابْنُ فَاطِمَةَ، قَالَ: وَمَنْ فَاطِمَةُ؟ قَالَ: بِنْتُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: نَبِيُّكُمْ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: وَمَنْ أَبُوهُ؟ قَالَ: عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ: وَمَنْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ؟ قَالَ: ابْنُ عَمِّ نَبِيِّنَا.

فَقَالَ: تَبَّ لَكُمْ وَلَدَيْكُمْ، مَا أَنْتُمْ وَحَقُّ الْمَسِيحِ عَلَى شَيْءٍ، إِنَّ عِنْدَنَا فِي بَعْضِ الْجَزَائِرِ دَيْرًا فِيهِ حَافِرٌ حِمَارٍ رَكِبَهُ عِيسَى السَّيِّدُ الْمَسِيحُ، وَنَحْنُ نَحُجُّ إِلَيْهِ فِي كُلِّ عَامٍ مِنَ الْأَفْطَارِ، وَنَنْدِرُ لَهُ النُّدُورَ وَنُعْظِمُهُ كَمَا تُعْظَمُونَ كَعَبَتَكُمْ، فَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ عَلَى بَاطِلٍ. ثُمَّ قَامَ وَلَمْ يَعُدْ إِلَيْهِ (تذكرة الخواص: ص ۲۶۳).

۷ / ۱۲ احتجاج عالم یهودی با یزید

الفتوح: عالمی از عالمان یهود که نزد یزید بود، رو به سوی او کرد و [در باره زین العابدین علیه السلام پرسید و] گفت: ای امیر مؤمنان! این جوان، کیست؟ گفت: این صاحب سر، پدر اوست. گفت: ای امیر مؤمنان! صاحب سر، کیست؟ گفت: حسین، پسر علی بن ابی طالب.

گفت: مادرش کیست؟ گفت: فاطمه، دختر محمد. عالم یهودی گفت: عجب! این، سرِ پسر دختر پیامبرتان است و به این سرعت، او را کشته‌اید؟! جانشین بد و ناخلفی برای او نسبت به فرزندان او بوده‌اید. به خدا سوگند، اگر موسی بن عمران، نوه‌ای را از پشت خود، در میان ما بر جای می‌نهاد، ما آن را به جای خدا می‌پرستیدیم، درحالی که پیامبر شما، همین دیروز (به تازگی) رفت و شما بر پسر پیامبرتان پریدید و او را کشتید! وای که چه اُمت بدکاری هستید! یزید، فرمان داد که طناب کلفتی بر گردنش بیندازند. عالم یهودی برخاست و می‌گفت: اگر می‌خواهید، مرا بزنید یا بکشید و یا در بندم کنید؛ اما من در تورات دیده‌ام که هر کس نسل پیامبری را بکشد، همواره و همیشه، تا هر گاه که بماند، مغلوب خواهد بود و چون بمیرد، خدا، او را در آتش دوزخ می‌اندازد. ۱۰. التَّفَّتَ حَبْرٌ مِنْ أَحْبَارِ الْيَهُودِ وَكَانَ حَاضِرًا [أَي عِنْدَ يَزِيدَ] فَقَالَ: مَنْ هَذَا الْعَلَامُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ فَقَالَ: هَذَا صَاحِبُ الرَّأْسِ هُوَ أَبُوهُ، قَالَ: وَمَنْ هُوَ صَاحِبُ الرَّأْسِ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟ قَالَ: الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، قَالَ فَمَنْ أُمُّهُ؟ قَالَ: فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ.

فَقَالَ الْحَبْرُ: يَا سُبْحَانَ اللَّهِ! هَذَا ابْنُ بِنْتِ نَبِيِّكُمْ قَتَلْتُمُوهُ فِي هَذِهِ السَّرْعَةِ! بِئْسَ مَا خَلَقْتُمُوهُ فِي ذُرِّيَّتِهِ، وَاللَّهِ لَوْ خَلَفَ فِيْنَا مُوسَى بْنُ عِمْرَانَ سِبْطًا مِنْ صُلْبِهِ، لَكُنَّا نَعْبُدُهُ مِنْ دُونِ اللَّهِ! وَأَنْتُمْ إِنَّمَا فَارَقْتُمْ نَبِيَّكُمْ بِالْأَمْسِ، فَوُثِّبْتُمْ عَلَى ابْنِ نَبِيِّكُمْ فَقَتَلْتُمُوهُ! سَوْءَةٌ لَكُمْ مِنْ أُمَّةٍ

قال: فَأَمَرَ يَزِيدُ بِكَرٍّ فِي حَلْقِهِ، فَقَامَ الْحَبْرُ وَهُوَ يَقُولُ: إِنْ شِئْتُمْ فَاضْرِبُونِي أَوْ قَاتِلُونِي أَوْ قَرِّروني، فَإِنِّي أَجِدُ فِي التَّوَرَةِ أَنَّهُ مَنْ قَتَلَ ذُرِّيَّةَ نَبِيِّ لَا يَزَالُ مَغْلُوبًا أَبَدًا مَا بَقِيَ، فَإِذَا مَاتَ يُصَلِّيهِ اللَّهُ نَارَ جَهَنَّمَ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۳۲؛ الحقائق الوردية: ج ۱ ص ۱۲۷).

۷ / ۱۳ احتجاج امام زین العابدین علیه السلام با سخنان یزید

الملهوف: یزید - که خدا لعنتش کند - ، سخنرانی را خواست و به او فرمان داد بر منبر برود و حسین و پدرش - که دروهای خدا بر آن دو باد - را نکوهش کند . او بالا رفت و در نکوهش امیر مؤمنان علی بن ابی طالب علیه السلام و حسین شهید ، و ستایش معاویه و یزید ، سنگ تمام گذاشت . علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام بر او بانگ زد: «وای بر تو ، ای سخنران ! خشنودی آفریده را به خشم آفرید گار خریدی . جایگاهت را در دوزخ ، آماده بدان !» ۲. دَعَا يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ بِالْخَاطِبِ وَأَمَرَهُ أَنْ يَصْعَدَ الْمِئْبَرَ فَيَذِمَّ الْحُسَيْنَ وَأَبَاهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا ، فَصَعِدَ وَبَالَغَ فِي ذَمِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَالْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ ، وَالْمَدْحِ لِمُعَاوِيَةَ وَيَزِيدَ .

فَصَاحَ بِهِ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَيْلَكَ أَيُّهَا الْخَاطِبُ، اسْتَرَيْتَ مَرْضَاءَ الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ، فَتَبَوَّأَ مَقْعِدَكَ مِنَ النَّارِ (الملهوف: ص ۲۱۹، مثير الأحران: ص ۱۰۲)

۷ / ۱۴ سخنرانی امام زین العابدین علیه السلام در مسجد دمشق

مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی: روایت شده که یزید ، فرمان داد منبر و سخنران ، حاضر کنند تا از حسین و پدرش علی ، به بدی یاد کند . سخنران ، از منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای خداوند ، نکوهش و ناسزای فراوانی نثار علی علیه السلام و حسین علیه السلام کرد و در ستایش معاویه و یزید ، زیاده‌روی کرد . علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام بر او بانگ زد و فرمود: «وای بر تو ، ای سخنران ! خشنودی آفریده را با خشم آفرید گار خریدی ! جایگاهت را از آتش [دوزخ] بر گیر» . سپس فرمود: «ای یزید ! اجازه بده تا از این چوب‌ها ، بالا بروم و سخنانی بگویم که رضایت خدا را فراهم آورد و برای اهل مجلس ، اجر و ثواب داشته باشد» ؛ اما یزید نپذیرفت . مردم گفتند: ای امیر مؤمنان ! به او اجازه بده تا بالا برود . شاید از او چیزی بشنویم [و استفاده‌ای ببریم] . یزید به آنان گفت: اگر این از منبر بالا برود ، جز با رسوا کردن من و خاندان ابو سفیان ، پایین نمی‌آید . گفتند: در این اندازه‌ها نیست و نمی‌تواند چنین کند . گفت: او از خاندانی است که علم را [از کودکی] به آنان خورانده‌اند . آن قدر به یزید گفتند تا اجازه بالا-رفتن را به ایشان داد . علی بن الحسین علیه السلام از منبر بالا رفت و پس از حمد و ثنای خداوند ، خطبه‌ای خواند که چشم‌ها را گریاند و دل‌ها را بیمناک کرد و از جمله گفت: «ای مردم ! به ما شش چیز ، داده شده و با هفت چیز ، برتر گشته‌ایم . دانش و بردباری و بزرگواری و شیوایی گفتار و شجاعت و محبت در دل‌های مؤمنان ، به ما داده شده است و با هفت چیز ، برتری داریم: پیامبر برگزیده ، محمد صلی الله علیه و آله ، از ماست . [علی] صدیق ، از ماست . [جعفر] طیار ، از ماست . شیر خدا و پیامبر (حمزه) ، از ماست . سرور زنان جهان ، فاطمه بتول ، از ماست . دو سبط این امت و دو سرور جوانان بهشت ، از مايند . هر کس مرا می‌شناسد ، که می‌شناسد و هر کس مرا نمی‌شناسد ، او را از حسب و نسبم باخبر می‌کنم: من ، پسر مکه و منا هستم . من ، فرزند زمزم و صفا هستم . من ، پسر کسی هستم که زکات را [پیچیده] در گوشه عبا [برای بینوایان] بُرد . من ، پسر بهترین عباپوش و زدااندام . من ، پسر بهترین کفش‌پوش و پابرهنه‌ام . من ، پسر بهترین طواف و سعی کننده‌ام . من ، پسر بهترین حج گزار و لَبِيك گویم . من ، پسر کسی هستم که [در شب معراج] بر بُراق ا به آسمان بُرده شد . من ، پسر کسی هستم که او را شبانه از

مسجد الحرام تا مسجد الأقصی سیر دادند - و پاک است آن که سیر داد - . من ، پسر کسی هستم که جبرئیل ، او را تا سِدْرَةُ المنتهی (آخرین درخت سِدر ، در آسمان هفتم) بُرد . من ، پسر کسی هستم که به پروردگارش نزدیک و نزدیک‌تر شد ، تا آن جا که به اندازه فاصله دو سرِ کمان یا کمتر ، نزدیک او شد . من ، پسر کسی هستم که با فرشتگان آسمان ، نماز خواند . من ، پسر کسی هستم که خداوندِ جلیل ، وحی را بر او فرود آورد . من ، پسر محمد مصطفایم . من ، پسر علی مرتضایم . من ، پسر کسی هستم که بر بینیِ مردم زد تا بگویند : خدایی جز خداوند یگانه نیست . من ، پسر کسی هستم که پیشِ روی پیامبر خدا ، با دو شمشیر و دو نیزه جنگید ، دو هجرت کرد و دو بیعت نمود ، به دو قبله نماز گزارد و در بدر و حُنین جنگید و به اندازه پلک زدنی هم به خدا کافر نشد . من ، پسر صالح مؤمنان ، وارث پیامبران ، در هم کوبنده ملحدان ، آقای مسلمانان ، نور مجاهدان ، زیور عابدان ، تاج سرِ گریه کنندگان ، شکیباترینِ شکیبایان و برترین قیام کننده آل یاسین و فرستاده پروردگار جهانیانم . من ، پسر کسی هستم که با جبرئیل ، تأیید و با میکائیل ، یاری شده است . من ، پسر حمایتگر از حرم مسلمانان هستم ؛ همان قاتل پیمان‌شکنان (ناکثین) و ستمکاران (قاسطین) و بیرون‌رفندگان از دین (مارِقین) ، و جهاد کننده با دشمنان ناصبی‌اش ، و بافتخارترین فرد در میان همه افراد قریش ، و نخستین مؤمنی که دعوت خداوند به ایمان را پاسخ داد و پذیرفت ، و پیش‌تاز سابقه‌داران [در اسلام] ، و در هم کوبنده متجاوزان ، و هلاک کننده مشرکان ، و تیری از تیرهای خدا بر منافقان ، و زبان حکمت عابدان ، و یاور دین خدا ، و متولّی کار خدا ، و بوستان حکمت خدا ، و نهانگاه علم

۱. مَرکبِی که پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج ، بر آن ، سوار گردید و به خاطر رنگ روشن و درخشندگی بسیار ، «براق» نامیده شده ، و گفته شده به خاطر سرعت زیاد ، به برق تشبیه شده است (النهاية : ج ۱ ص ۱۲۰ ماده «برق»).

خدا ، و بزرگوار و بخشنده ، و مهتر و پاک از سرزمین اَبَطَح و راضی و پسندیده شده ، جسور و دلیر ، شکبیا و روزه‌دار ، مهذب و بر پا دارنده ، شجاع و نیکوکار ، شکننده پشت [دشمن] ، و پراکنده کننده دسته‌ها [ی حمله‌ور] ، دارای دلی محکم‌تر از همه ، تیزتک‌تر ، و زبان‌آورتر ، و از همه مصمم‌تر ، و از همه سرکش‌تر [در برابر دشمن] ، شیری دلاور و بارانی انبوه ، و [کسی که در جنگ‌ها ، هنگامی که نیزه‌ها جلو می‌آمدند و عنان اسب‌ها نزدیک می‌شدند ، آنها را مانند سنگ آسیاب ، خُرد می‌کرد و به سان باد که ساقه خشکیده را می‌پراکند ، آنها را می‌پراکند ، شیر حجاز و صاحب اعجاز ، قهرمان عراق و امام به تصریح و استحقاق ، مکی مدنی ، ابطحی تهامی ، خیفی عَقَبی ، ابدری اُحُدی ، شجری ۲ مهاجر ، سرور عرب ، شیر نبرد ، وارث هر دو مَشْعَر ، پدر دو سِبط پیمبر : حسن و حسین ، آشکار کننده شگفتی‌ها ، پراکنده کننده گروه‌ها [ی دشمن] ، شهاب سنگ بُزان ، نور جانشین ، شیر چیره خدا ، مطلوب هر جوینده و پیروز بر هر پیروزمند ، و اوست جدّم علی بن ابی طالب . من ، پسر فاطمه زهرایم . من ، پسر سرور زنانم . من ، پسر بتول پاکم . من ، پسر پاره تن پیامبرم . و پیوسته می‌فرمود من چه کسی هستم و چه کسی هستم تا صدای مردم به گریه و ناله بلند شد و یزید ترسید که فتنه به پا شود . از این رو ، به مؤذّن دستور داد که اذان بگوید و [این گونه ،] سخن علی بن الحسین علیه السلام را قطع کرد و ایشان ، ساکت شد . هنگامی که مؤذّن گفت : «اللّه اکبر» ، علی بن الحسین علیه السلام فرمود : «بزرگی را بزرگ شمردی که با دیگران ، سنجیده نمی‌شود و با حواس ، دریافت نمی‌شود . هیچ چیز ، از خداوند ، بزرگ‌تر نیست» . هنگامی که مؤذّن گفت : «أشهد أن لا إله إلا الله» ، علی بن الحسین علیه السلام فرمود : «هو و پوست و گوشت و خون و استخوان و مغز استخوانم ، به آن ، گواهی می‌دهد» . هنگامی که مؤذّن گفت : «أشهد أن محمداً رسول الله» ، علی [بن الحسین] علیه السلام از بالای منبر به سوی یزید ، رو کرد و فرمود : «ای یزید! این محمد ، جدّ من است یا تو؟ اگر ادّعا کنی که جدّ توست ، دروغ گفته‌ای ، و اگر بگویی جدّ من است ، پس چرا خاندانش را کشتی؟!» .

۱. عَقَبی، یعنی منسوب به عقبه منا و اشاره است به نخستین پیمان بیعت در اسلام که در آن جا واقع شد. ۲. شجری، به بیعت کنندگان با پیامبر صلی الله علیه و آله در زیر درخت، در جریان «صلح حدیبیه»، اشاره دارد. ----- راوی گفت: مؤذن، اذان و اقامه را به پایان برد و یزید، جلو رفت و نماز ظهر را خواند. ۱. رُوی أَنْ یَزیدَ أَمْرَ بِمِیْتَرٍ وَخَطِیْبٍ، لِنِذْکَرِ لِلنَّاسِ مَسَاوِیَ لِلْحَسَنِ وَآبِیهِ عَلِیٍّ عَلَیْهِمَا السَّلَام، فَصَدَّ عَدَ الْخَطِیْبُ الْمِیْتَرُ، فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَیْهِ، وَأَكْثَرَ الْوَقِیْعَةَ فِی عَلِیٍّ وَالْحَسَنِ، وَأَطْنَبَ فِی تَقْرِیْظِ مُعَاوِیَةَ وَیَزیدَ. فَصَاحَ بِهِ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَیْهِ السَّلَام: وَیَلْکَ أَیُّهَا الْخَاطِبُ! اشْتَرِیْتَ رِضَا الْمَخْلُوقِ بِسَخَطِ الْخَالِقِ؟ فَتَبَوَّأَ مَقْعَدَکَ مِنَ النَّارِ. ثُمَّ قَالَ: یَا یَزیدُ ائْذَنْ لِی حَتَّى أَصْعَدَ هَذِهِ الْأَعْوَادَ، فَأَتَکَلَّمَ بِکَلِمَاتٍ فِیْهِنَّ لِلَّهِ رِضًا، وَلِهَؤُلَاءِ الْجَالِسِیْنَ أَجْرٌ وَثَوَابٌ. فَأَبَى یَزیدُ. فَقَالَ النَّاسُ: یَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِیْنَ، ائْذَنْ لَهُ لِيَصْعَدَ، فَلَعَلَّنَا نَسْمَعُ مِنْهُ شَيْئًا، فَقَالَ لَهُمْ: إِنْ صَعِدَ الْمِیْتَرُ هَذَا لَمْ یَنْزِلْ إِلَّا بِفَضِیْحَتِی وَفَضِیْحَةِ آلِ أَبِي سُرَیَّانَ، فَقَالُوا: وَمَا قَدَرُ مَا یُحْسِنُ هَذَا؟ فَقَالَ: إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ بَیْتٍ قَدْ رُفِّقُوا الْعِلْمَ زُفًّا. وَلَمْ یَزَالُوا بِهِ حَتَّى أَذِنَ لَهُ بِالصُّعُودِ. فَصَدَّ عَدَ الْمِیْتَرُ، فَحَمَدَ اللَّهُ وَأَثْنَى عَلَیْهِ، ثُمَّ خَطَبَ خُطْبَةً أَبْکَى مِنْهَا الْعُیُونَ؛ وَأَوْحَلَ مِنْهَا الْقُلُوبَ، فَقَالَ فِيهَا: أَیُّهَا النَّاسُ، أُعْطِینَا سِتًّا، وَفُضِّلْنَا بِسَبْعٍ: أُعْطِینَا الْعِلْمَ، وَالْحِلْمَ، وَالسَّمَاحَةَ، وَالْفَصَاحَةَ، وَالشَّجَاعَةَ، وَالْمَحَبَّةَ فِی قُلُوبِ الْمُؤْمِنِیْنَ. وَفُضِّلْنَا بِأَنْ مَنَا النَّبِیُّ الْمُخْتَارَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ، وَمَنَا الصَّدِیقُ، وَمَنَا الطَّيَّارُ، وَمَنَا أَسَدُ اللَّهِ وَأَسَدُ الرَّسُولِ، وَمَنَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِیْنَ فَاطِمَةُ الْبَتُولُ، وَمَنَا سَبْطُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، وَسَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ؛ فَمَنْ عَرَفَنی فَقَدْ عَرَفَنی، وَمَنْ لَمْ یَعْرِفْنی أَنْبَأْتُه بِحَسْبِی وَنَسْبِی، أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِّی، أَنَا ابْنُ زَمْزَمَ وَالصَّفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الزَّكَاةَ بِأَطْرَافِ الرُّدَا، أَنَا ابْنُ خَیْرٍ مَنْ ائْتَرَزَ وَارْتَدَى، أَنَا ابْنُ خَیْرٍ مَنْ ائْتَعَلَ وَاحْتَفَى، أَنَا ابْنُ خَیْرٍ مَنْ طَافَ وَسَعَى، أَنَا ابْنُ خَیْرٍ مَنْ حَجَّ وَلَبَّى، أَنَا ابْنُ مَنْ حُمِلَ عَلَى الثَّرَاقِ فِی الْهَوَا، أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِیَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، فَشَبَّحَانَ مَنْ أُسْرِی، أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَائِلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُتَنَهَى، أَنَا ابْنُ مَنْ دَنَى فَتَدَلَّى فَكَانَ مِنْ رَبِّهِ قَابَ قَوْسَیْنِ أَوْ أَدْنَى، أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّمَا بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى لَهُ الْجَلِیلُ مَا أَوْحَى، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، أَنَا ابْنُ عَلِیٍّ الْمُرْتَضَى، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خَرَاطِیمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَیْنَ یَدَی رَسُولِ اللَّهِ بِسَیْفَیْنِ، وَطَعَنَ بِرُمَحَیْنِ، وَهَاجَرَ الْهَجْرَتَیْنِ، وَبَايَعَ الْبَیْعَتَیْنِ، وَصَلَّمَا الْقِبْلَتَیْنِ، وَقَاتَلَ بَیْدَرٍ وَخُنَیْنِ، وَلَمْ یَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَیْنٍ، أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِیْنَ، وَوَارِثِ النَّبِیِّیْنَ، وَقَامِعِ الْمُلْحَدِیْنِ، وَیَعْسُوبِ الْمُسْلِمِیْنَ، وَنُورِ الْمُجَاهِدِیْنِ، وَزَیْنِ الْعَابِدِیْنَ، وَتَاجِ الْبُكَّائِیْنِ، وَأَصْبَرِ الصَّابِرِیْنَ، وَأَفْضَلِ الْقَائِمِیْنَ مِنْ آلِ یَاسِیْنَ، وَرَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ. أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَائِلَ، الْمَنْصُورِ بِمِیكَائِلَ، أَنَا ابْنُ الْمُحَامِی عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِیْنَ، وَقَاتِلِ الثَّاكِنِ وَالْقَاسِطِیْنَ وَالْمَارِقِیْنَ، وَالْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَ الثَّاصِبِیْنَ، وَأَفْخَرِ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَیْشٍ أَجْمَعِیْنَ، وَأَوَّلِ مَنْ أَجَابَ وَاسْتَجَابَ لِلَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِیْنَ، وَأَقْدَمِ السَّابِقِیْنَ، وَقَاصِمِ الْمُعْتَدِیْنَ، وَمُبِیرِ الْمُشْرِکِیْنَ، وَسَهْمِ مَنْ مَرَامَى اللَّهُ عَلَى الْمُنَافِقِیْنَ، وَلِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِیْنَ، نَاصِرِ دِیْنِ اللَّهِ، وَوَلِیِّ أَمْرِ اللَّهِ، وَبُسْتَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ، وَعَیْنِهِ عِلْمِ اللَّهِ، سَمِیْعِ سَخِیِّ، بُهْلُولِ زَكِیِّ أَبْطَحِی رَضِیِّ مَرْضِیِّ، مَقْدَامِ هُمَامِ، لَا صَابِرَ صَوَامٍ، مُهْدَبِ قَوَامٍ، شُجَاعِ قِمَقَامٍ، قَاطِعِ الْأَصْلَابِ، وَمُفَرِّقِ الْأَحْزَابِ، أَرْبَطُهُمْ جَنَانًا، وَأَطْبَقُهُمْ عِنَانًا، وَأَجْرَاهُمْ لِسَانًا، وَأَمْضَاهُمْ غَزِیمَةً، وَأَشَدَّهُمْ شَكِیمَةً، أَسَدُ بَاسِلٍ، وَغِیْثُ هَاطِلٍ، یَطْحَنُهُمْ فِی الْحُرُوبِ - إِذَا اِزْدَلَفَتِ الْأَسِنَّةُ، وَقَرَبَتِ الْأَعْنَةُ - طَحَنَ الرِّحَى، وَیَذَرُوهُمْ ذَرَوَ الرِّیحِ الْهَاشِیمِ، لَبِثُ الْحِجَازِ، وَصَاحِبُ الْإِعْجَازِ، وَكَبِشُ الْعِرَاقِ، الْإِمَامُ بِالْغَلَبِ وَالِاسْتِحْقَاقِ، مَكِّيٌّ مَدِیْنِیٌّ، أَبْطَحِی تِهَامِیٌّ، خَفِیْفِی عَقَبِیٌّ، بَدْرِیُّ أُحُدِیٌّ، شَجَرِیُّ مُهَاجِرِیٌّ، مِنَ الْعَرَبِ سَیِّدُهَا، وَمِنَ الْوَعْیِ لَیْثُهَا، وَارِثُ الْمَشْعَرِیْنَ، وَأَبُو السَّبْطِیْنَ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، مَظْهَرُ الْعَجَائِبِ، وَمُفَرِّقُ الْكُتَائِبِ وَالشَّهَابِ الثَّاقِبِ، وَالتَّوَرُّ الْعَاقِبِ، أَسَدُ اللَّهِ الْغَالِبِ، مَطْلُوبُ كُلِّ طَالِبٍ، غَالِبُ كُلِّ غَالِبٍ؛ ذَاكَ جَدِّی عَلِیُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، أَنَا ابْنُ الطُّهْرِ الْبَتُولِ، أَنَا ابْنُ بَضْعَةِ الرَّسُولِ. قَالَ: وَلَمْ یَزَلْ یَقُولُ: أَنَا أَنَا، حَتَّى ضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِیْبِ، وَخَشِیَ یَزیدُ أَنْ تَكُونَ فِتْنَةً، فَأَمَرَ الْمُؤَدَّنَ أَنْ یُؤَدَّنَ، فَقَطَعَ عَلَیْهِ الْكَلَامَ وَسَكَتَ. فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَدَّنُ: «اللَّهُ أَكْبَرُ» قَالَ عَلِیُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَیْهِ السَّلَام: كَثُرَتْ كَبِیرًا لَا یُقَاسُ، وَلَا یُدْرَكُ بِالْحَوَاسِّ، لَا شَیْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ. فَلَمَّا قَالَ: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» قَالَ عَلِیُّ عَلَیْهِ السَّلَام: شَهِدَ بِهَا شَعْرِی وَبَشَرِی، وَلَحْمِی وَدَمِی، وَمُخَى وَعَظْمِی.

فَلَمَّا قَالَ: «أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ» التَفَتَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَعْلَى الْمِئْبَرِ إِلَى يَزِيدَ، وَقَالَ: يَا يَزِيدُ! مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ؟ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ، وَإِنْ قُلْتَ إِنَّهُ جَدِّي فَلِمَ قَتَلْتَ عِتْرَتَهُ؟! قَالَ: وَفَرَغَ الْمُؤَذِّنُ مِنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ، فَتَقَدَّمَ يَزِيدُ وَصَلَّى صَلَاةَ الظُّهْرِ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۶۹؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۳۷).

روایت شده است هنگامی که علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را در زمره اسیرانی از فرزندان و خاندان حسین بن علی علیه السلام به شام بردند و بر یزید - که خدا لعنتش کند - وارد کردند، [یزید] به ایشان گفت: ای علی! ستایش، ویژه خدایی است که پدرت را کشت! علی [بن الحسین] علیه السلام فرمود: «پدرم را مردم کشتند». یزید گفت: ستایش، ویژه خدایی است که او را کشت و مرا از او، آسوده نمود! علی [بن الحسین] علیه السلام فرمود: «لعنت خدا بر کسی که پدر مرا کشت! آیا می‌پنداری که من، خدا را لعنت می‌کنم؟!». یزید گفت: ای علی! از منبر، بالا برو و مردم را از وضعیت فتنه و نیز از پیروزی‌ای که خدا، نصیب [من] امیر مؤمنان کرده است، آگاه کن. علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «چه کسی آگاه‌تر از من به مقصود تو؟!». سپس علی [بن الحسین] علیه السلام از منبر، بالا رفت و پس از حمد و ثنای خداوند و درود فرستادن بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ای مردم! هر کس مرا می‌شناسد، که می‌شناسد و هر کس مرا نمی‌شناسد، من خود را به او معرفی می‌کنم: من، فرزند مکه و منایم. من، فرزند مروه و صفایم. من، فرزند محمد مصطفایم. من، فرزند کسی هستم که پنهان نیست. من، فرزند کسی هستم که اوج گرفت و بالا رفت تا از سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى گذشت و فاصله‌اش با خدا، به اندازه فاصله دو سر کمان یا کمتر شد». ----- ۱. مقصود امام زین العابدین علیه السلام این بود که: خدا، پدرم را نکشته است. (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) علی ما أَمْسِينَا فِيهِ يَا مِنْهَالُ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۳۳، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۷۱).

صدای شامیان به گریه برخاست، تا آن جا که یزید ترسید که جایگاهش را از او بگیرند. پس به مؤذّن گفت: اذان بگو. هنگامی که مؤذّن گفت: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ»، علی بن الحسین علیه السلام بر منبر نشسته بود. وقتی مؤذّن گفت: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، علی بن الحسین علیه السلام گریست و سپس به یزید، رو کرد و فرمود: «ای یزید! این (محمد صلی الله علیه و آله)، پدر توست یا پدر من؟!». یزید گفت: پدر توست. پایین بیا. علی بن الحسین علیه السلام فرود آمد و گوشه‌ای از سمت در مسجد را گرفت و نشست. ۱. رَوَى لَمَّا أُدْخِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جُمْلَةٍ مِنْ حُمَلٍ إِلَى الشَّامِ سَبَايَا مِنْ أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَهْلِيهِ عَلَى يَزِيدَ - لَعْنَةُ اللَّهِ -، قَالَ لَهُ: يَا عَلِيُّ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَ أَبَاكَ! قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قَتَلَ أَبِي النَّاسُ. قَالَ يَزِيدُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي قَتَلَهُ فَكَفَانِيهِ! قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: عَلَى مَنْ قَتَلَ أَبِي لَعْنَةُ اللَّهِ، أَفْتَرَانِي لَعْنَتُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؟! قَالَ يَزِيدُ: يَا عَلِيُّ، اصْعَدِ الْمِئْبَرِ فَأَعْلِمِ النَّاسَ حَالَ الْفِتْنَةِ، وَمَا رَزَقَ اللَّهُ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الظَّفَرِ! فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا أَعْرِفَنِي بِمَا تُرِيدُ. فَصَعِدَ الْمِئْبَرِ، فَحَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَصَلَّى عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، ثُمَّ قَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! مَنْ عَرَفَنِي فَقَدْ عَرَفَنِي، وَمَنْ لَمْ يَعْرِفَنِي فَأَنَا أَعْرَفُهُ بِنَفْسِي، أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِّي، أَنَا ابْنُ الْمَرْوَةِ وَالصَّفَا، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، أَنَا ابْنُ مَنْ لَا يَخْفَى، أَنَا ابْنُ مَنْ عَلَا فَاسْتَعْلَى فَجَازَ سِدْرَةَ الْمُنْتَهَى، فَكَانَ مِنْ رَبِّهِ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى. فَصَبَّحَ أَهْلُ الشَّامِ بِالْبُكَاءِ حَتَّى خَشِيَ يَزِيدُ أَنْ يُؤْخَذَ مِنْ مَقْعَدِهِ، فَقَالَ لِلْمُؤَذِّنِ: أَذِّنْ. فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَذِّنُ: «اللَّهُ أَكْبَرُ، اللَّهُ أَكْبَرُ» جَلَسَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى الْمِئْبَرِ، فَقَالَ: «أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ»، بَكَى عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ التَفَتَ إِلَى يَزِيدَ فَقَالَ: يَا يَزِيدُ، هَذَا أَبُوكَ أَمْ أَبِي؟ قَالَ: بَلْ أَبُوكَ، فَانْزِلْ، فَتَزَلَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخَذَ نَاحِيَةَ بَابِ الْمَسْجِدِ (الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۳۲ ح ۱۷۵، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۶۱). الفتوح (- پس از یادکرد سخنرانی امام زین العابدین علیه السلام در دمشق -): هنگامی که یزید، نمازش را به پایان برد، فرمان داد که خانه‌ای را برای علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام و برادران و عمه‌هایش - که خشنودی خدا بر آنان باد -، آماده کنند.

آنان، در آن خانه فرود آمدند و چند روزی در آن ماندند و به گریه و نوحه‌خوانی بر حسین علیه السلام پرداختند. ۲. لَمَّا فَرَّغَ [یزید] مِنْ صِلَاتِهِ، أَمَرَ بَعْلَى بْنَ الْحُسَيْنِ وَأَخَوَاتِهِ وَعَمَّاتِهِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ، فَفَرَّغَ لَهُمْ دَاراً فَتَزَلَوْهَا، وَأَقَامُوا أَيَّاماً يَبْكُونَ وَيَنُوحُونَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام (الفتوح: ج ۵ ص ۱۳۳).

۷ / ۱۵ پیشنهاد کشتن امام زین العابدین علیه السلام

مثیر الأحزان (- از امام زین العابدین علیه السلام -) : یزید گفت : ای شامیان ! در باره اینان ، چه نظری دارید ؟

مردی گفت : هرگز از سگ بد !! بچه‌ای نگاه مدار!

نعمان بن بشیر به یزید گفت : کاری را بکن که اگر پیامبر خدا ، آنان را در این وضعیت می‌دید ، با ایشان می‌کرد . ۱. قَالَ يَزِيدُ : يَا أَهْلَ الشَّامِ ، مَا تَرَوْنَ فِي هَؤُلَاءِ ؟ قَالَ رَجُلٌ : لَا تَتَّخِذَنَّ مِنْ كَلْبٍ سَوْءٍ جَرَوْا !

فَقَالَ لَهُ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ : اصْنَعْ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَصْنَعُ بِهِمْ لَوْ رَأَاهُمْ بِهَذِهِ الْحَيَاةِ (مثیر الأحزان : ص ۹۸ ، الملهوف : ص ۲۱۸ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام) . البدایة و النہایة : روایت شده که یزید ، در کار اسیران ، با مردم ، مشورت کرد و مردانی از آنان - که خدا ، زشت‌رویشان گرداند - گفتند : ... علی بن الحسین (زین العابدین) را بکش تا از فرزندان حسین ، هیچ کس ننماید! یزید ، ساکت شد و نعمان بن بشیر گفت : ای امیر مؤمنان ! با آنان ، همان گونه عمل کن که اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنان را به این حال می‌دید ، با ایشان می‌کرد . یزید ، برای آنان دل سوزاند و آنان را به حمام فرستاد و لباس و هدایا و خوراک برایشان قرار داد و در خانه‌اش جایشان داد . ۲. رَوَى أَنَّ يَزِيدَ اسْتَشَارَ النَّاسَ فِي أَمْرِهِمْ ، فَقَالَ رَجُلٌ مِمَّنْ قَبَحَهُمُ اللَّهُ : ... أَقْتُلْ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ حَتَّى لَا يَبْقَى مِنْ ذُرِّيَّةِ الْحُسَيْنِ أَحَدٌ !

فَسَيَّكَتْ يَزِيدُ ، فَقَالَ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، اْعْمَلْ مَعَهُمْ كَمَا كَانَ يَعْمَلُ مَعَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَوْ رَأَاهُمْ عَلَى هَذِهِ الْحَالِ .

فَرَّقَ عَلَيْهِمْ يَزِيدُ ، وَبَعَثَ بِهِمْ إِلَى الْحَمَّامِ ، وَأَجْرَى عَلَيْهِمُ الْكَسَاوَى وَالْعَطَايَا وَالْأَطْعِمَةَ ، وَأَنْزَلَهُمْ فِي دَارِهِ (البدایة و النہایة : ج ۸ ص ۱۹۶ ، العقد الفرید : ج ۳ ص ۳۶۸) . تاریخ دمشق (- به نقل از ابو حمزه خضرمی -) : مردی از یاران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و به یزید گفت : خداوند ، تو را بر دشمن خدا و فرزند دشمن پدرت چیره کرد . پس این جوان را بکش تا این نسل ، منقطع شود ؛ چرا که تا آن گاه که اینان زنده‌اند ، تو آنچه را که دوست می‌داری ، نخواهی دید . [اگر زین العابدین را بکشی ، آخرین فرد در گیر با خلافت را از میان ، بر می‌داری . تو آنچه را پدرت از پدرش کشیده و آنچه را که از او به تو رسیده است ، دیده‌ای و نیز آنچه را مسلم بن عقیل کرد . پس ریشه این خانه را بتر که اگر این جوان را بکشی ، نسل حسین ، قطع می‌شود ، و گر نه اگر یک تن هم از این خاندان بماند ، انتقام آنان را از تو می‌جوید . آنان ، خاندانی حيله‌گرنده و مردم ، بویژه اراذل عراق ، به آنان میل دارند و می‌گویند : این ، فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پسر علی و فاطمه است !] . او را بکش ، که او گرامی‌تر از صاحب این سر نیست .

یزید گفت : نه برخاستی و نه نشست (سخن درستی نگفتی) و تو ، ناتوان و خواری . من ، آنان را رها می‌کنم . هر گاه یکی از آنان سر [به شورش] بر آورد ، شمشیرهای خاندان ابو سفیان ، او را می‌گیرد . ۱. لَقَدْ جَاءَ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَقَالَ لَهُ [أَيُّ لِيْزِيدَ] : قَدْ أَمَكَّنَكَ اللَّهُ مِنْ عِدُوِّ اللَّهِ وَابْنِ عِدُوِّ أَبِيكَ ، فَاقْتُلْ هَذَا الْغُلَامَ يَنْقُطِعَ هَذَا النَّسْلُ ، فَإِنَّكَ لَا تَرَى مَا تُحِبُّ وَهُمْ أَحْيَاءُ ، آخِرُ مَنْ يُنَازِعُ فِيهِ عَنِّيْ بَنُ حُسَيْنٍ بَنِ عَلِيٍّ ، لَقَدْ رَأَيْتَ مَا لَقِيَ أَبُوكَ مِنْ أَبِيهِ وَمَا لَقِيَتْ أَنْتَ مِنْهُ ، وَقَدْ رَأَيْتَ مَا صَنَعَ مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ ، فَاقْطَعْ أَصْلَ هَذَا الْبَيْتِ ، فَإِنَّكَ إِنْ قَتَلْتَ هَذَا الْغُلَامَ انْقَطَعَ نَسْلُ الْحُسَيْنِ خَاصَّةً ، وَإِلَّا فَالْقَوْمُ مَا بَقِيَ مِنْهُمْ أَحَدٌ طَائِفِكَ بِهِمْ ، وَهُمْ قَوْمٌ ذَوُو مَكْرٍ ، وَالنَّاسُ إِلَيْهِمْ مَائِلُونَ وَخَاصَّةً غَوَاةُ أَهْلِ الْعِرَاقِ ، يَقُولُونَ : ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، ابْنُ عَلِيٍّ

وفاطمة! اُقْتَلْهُ، فَلَيْسَ هُوَ بِأَكْرَمَ مِنْ صَاحِبِ هَذَا الرَّأْسِ .

فَقَالَ: لَا قُتِمَتْ وَلَا قُعِدَتْ، فَإِنَّكَ ضَعِيفٌ مَهِينٌ، بَلْ أَدْعُهُمْ كُلَّمَا طَلَعَ مِنْهُمْ طَالِعٌ أَخَذَتْهُ سَيْفُوفُ آلِ أَبِي سُفْيَانَ (تاریخ دمشق: ج ۶۹ ص ۱۶۰؛ الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۷۵).

۷ / ۱۶ خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در زندان یزید

الخرائج و الجرائح (- به نقل از عمران بن علی حلبی، از امام صادق علیه السلام -): هنگامی که علی بن الحسین علیه السلام و همراهانش را نزد یزید بن معاویه - که لعنت‌های خدا بر هر دوشان باد - آوردند، آنان را در خانه‌ای مخروبه با دیوارهایی سست، جای دادند.

یکی از اسیران گفت: ما را در این خانه، جای داده‌اند تا بر ما فرو ریزد.

نگهبانان گمارده بر ایشان هم - که از قبطیان مصر بودند -، گفتند: به اینان بنگرید که می‌ترسند این خانه بر آنان فرو ریزد، در حالی که برایشان بهتر از آن است که فردا، بیرونشان ببرند و نگاهشان بدارند و گردن‌هایشان را یکی پس از دیگری بزنند.

علی بن الحسین علیه السلام به زبان قبطی فرمود: «به اذن خدا، هیچ یک از این دو نخواهد شد» و همین گونه نیز شد. ۲. لَمَّا أَتَى بَعْلَى بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ مَعَهُ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ - عَلَيْهِمَا لَعْنُ اللَّهِ - جَعَلُوهُمْ فِي بَيْتٍ خَرَابٍ وَاهِيٍّ الْحِطَانِ . فَقَالَ بَعْضُهُمْ: إِنَّمَا جُعِلْنَا فِي هَذَا الْبَيْتِ لِيَقَعَ عَلَيْنَا .

فَقَالَ الْمُؤَكَّلُونَ بِهِمْ مِنَ الْحَرَسِ بِالْقِبْطِيَّةِ: أَنْظَرُوا إِلَى هَؤُلَاءِ يَخَافُونَ أَنْ يَقَعَ عَلَيْهِمْ هَذَا الْبَيْتُ، وَهُوَ أَصْلَحُ لَهُمْ مِنْ أَنْ يَخْرُجُوا عَدَاءً، فَتَضَرَّبَ أَعْنَاقُهُمْ وَاحِدًا بَعْدَ وَاحِدٍ صَبْرًا .

فَقَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْقِبْطِيَّةِ: لَا يَكُونَانِ جَمِيعًا بِإِذْنِ اللَّهِ . فَقَالَ: وَكَانَ كَذَلِكَ (الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۷۵۳ ح ۷۱، دلائل الإمامة: ص ۲۰۴ ح ۱۲۵). الخرائج و الجرائح (- به نقل از داوود بن فرقد -): نزد امام صادق علیه السلام از شهادت امام حسین علیه السلام و بردن پسرش علی [بن الحسین علیه السلام] به شام، سخن به میان آمد. امام صادق علیه السلام فرمود: «هنگامی که ایشان را به زندان باز گرداندند، یکی از همراهانشان به دیگری گفت: پایه‌های دیوار این خانه، چه استوار است!

روی دیوار، با خط رومی، نوشته‌ای بود که علی بن الحسین علیه السلام آن را خواند. رومیان، با یکدیگر سخنی گفتند که معنایش این بود: میان ایشان، کسی نیست که به [خونخواهی] خون مقتول، فرزند پیامبرشان، از این - یعنی علی بن الحسین علیه السلام - سزاوارتر باشد. ۱. ذَكَرَ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَتْلَ الْحُسَيْنِ، وَأَمْرُ عَلِيٍّ - ابْنِهِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي حَمَلِهِ إِلَى الشَّامِ، فَقَالَ: إِنَّهُ لَمَّا رُدَّ إِلَى السَّجَنِ، قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِهِ لِبَعْضٍ: مَا أَحْسَنَ بُيَانَ هَذَا الْجِدَارِ! وَعَلَيْهِ كِتَابَةٌ بِالرُّومِيَّةِ، فَقَرَأَهَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَتَرَاظَنَ الرُّومُ بَيْنَهُمْ، وَقَالُوا: مَا فِي هَؤُلَاءِ مَنْ هُوَ أَوْلَى بِدَمِ الْمَقْتُولِ - ابْنِ نَبِيِّهِمْ - مِنْ هَذَا، يَعْنُونَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الخرائج و الجرائح: ج ۲ ص ۷۵۴ ح ۷۲، بصائر الدرجات: ص ۳۳۹ ح ۶). الأمالی، صدوق (- به نقل از فاطمه دختر علی علیه السلام -): یزید - که خدا لعنتش کند - فرمان داد زنان حسین علیه السلام را نیز با علی بن الحسین علیه السلام در زندان، حبس کنند؛ زندانی که نه آنان را از گرما نگاه می‌داشت و نه از سرما، تا جایی که صورت‌هایشان پوست انداخت. ۲. إِنَّ يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ أَمَرَ بِنِسَاءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَبَسَنَ مَعَ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي مَحْبَسٍ، لَا يَكُونُهُمْ مِنْ حَرٍّ وَلَا قَرٍّ، حَتَّى تَقَشَّرَتْ وُجُوهُهُمْ (الأمالی، صدوق: ص ۲۳۱ ح ۲۴۳، الملهوف: ص ۲۱۹). مثير الأحران: زنان، در مدت اقامتشان در دمشق، با اندوه و ناله بر حسین علیه السلام نوحه می‌خواندند و با آوا و صدای بلند، بر او می‌گریستند. مصیبت اسیران، بس سنگین شد و اندوه زخم فرزند از دست دادگان، بالا گرفت. آنان را در خانه‌هایی جای دادند که نه از گرما و نه از سرما، نگاهشان نمی‌داشت، تا آن جا که بدن‌هایشان پوست انداخت و پوستشان چرک کرد؛ آنانی که [پیش‌تر] در پس پرده و زیر سایه بودند. صبر، از کف رفت و

بی تابى ، خیمه زد و اندوه ، همدمشان شد ۳. کانتِ النساءُ مدَّةً مُقامِهِنَّ بِدَمَشَقَ یُنَحْنَ عَلَیْهِ [أى عَلَى الْحُسَيْنِ علیه السلام] بِشَجْوٍ وَأَنَّةٍ ، وَیَنْدُبْنَ بِعَوِیلٍ وَرَنَّةٍ ، وَمُصَابُ الْأَسْرِ عَظُمَ خَطْبُهُ ، وَالْأَسَى لِكَلِمِ الثَّكْلِ عَالَ طَبَّهُ .
وَأُسْكِنَ فِی مَسَاكِنَ لَا تَقِیْهِنَّ مِنْ حَرٍّ وَلَا بَرَدٍ ، حَتَّى تَقَشَّرَتِ الْجُلُودُ ، وَسَالَ الصَّدِيدُ ، بَعْدَ كَنِّ الْخُدُورِ وَظِلِّ الشُّتُورِ ، وَالصَّبْرُ ظَاعِنٌ ، وَالْجَزَعُ مُقِیمٌ ، وَالْحُزْنُ لَهُنَّ نَدِیمٌ (مثیر الأحزان : ص ۱۰۲) .

شرح الأخبار : گفته شده است که [یزید] ... آنان را در مکانی جای داد که نه از سرما و نه از گرما ، نگاهشان نمی داشت و یک ماه و نیم در آن جا ماندند ، تا آن که صورت هایشان از حرارت آفتاب ، پوست انداخت و پس از آن بود که [یزید] ، آنان را آزاد کرد ۱۰ .
قیل : ... أَجْلَسَهُنَّ فِی مَنْزِلٍ لَا یَكُنَّهِنَّ مِنْ بَرَدٍ وَلَا حَرٍّ . فَأَقَامُوا فِیهِ شَهْرًا وَنَصَفٍ ، حَتَّى أَقْشَرَتْ وُجُوهُهُنَّ مِنْ حَرِّ الشَّمْسِ ، ثُمَّ أُلْقَهُنَّ (شرح الأخبار : ج ۳ ص ۲۶۹ ش ۱۱۷۲) .

۷ / ۱۷ احتجاج زنان یزید با او

تاریخ الطبری (- به نقل از قاسم بن بُحَیث -) : [اسیران] بر یزید ، وارد شدند و سر [حسین علیه السلام] را پیش روی او گذاشتند و ماجرا را بازگو کردند .

خبر ماجرا پیچید و به هند ، دختر عبد الله بن عامر بن کُریز - که همسر یزید بن معاویه بود - رسید . او خود را پوشاند و بیرون آمد و گفت : ای امیر مؤمنان ! آیا این ، سر حسین ، پسر فاطمه دختر پیامبر خداست ؟

گفت : آری . بر او گریه کن و بر فرزند دختر پیامبر خدا و مرد پاکیزه قریش ، جامه ماتم به تن کن . ابن زیاد ، در رویارویی با او ، عجله کرد و او را کُشت . خدا ، او را بکشد ! ۲! دَخَلُوا عَلَى یَزِیدَ فَوَضَعُوا الرُّأْسَ بَیْنَ یَدَیْهِ وَحَدَّثُوهُ الْحَدِیثَ .

قَالَ : فَسَمِعَتْ دَوْرَ الْحَدِیثِ هِنْدُ بِنْتُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ بْنِ کُریزٍ - وَكَانَتْ تَحْتَ یَزِیدَ بْنِ مُعَاوِیَةَ - فَتَقَنَّنَتْ بِثَوْبِهَا وَخَرَجَتْ ، فَقَالَتْ : يَا أَمِیرَ الْمُؤْمِنِینَ أَرَأْسُ الْحُسَینِ بْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ ؟

قَالَ : نَعَمْ ، فَأَعُولِی عَلَیْهِ ، وَخِذِی عَلَى ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ وَصَیْرِحَهُ قُرَیْشٍ ، عَجَّلَ عَلَیْهِ ابْنُ زِیَادٍ فَقَتَلَهُ ، قَتَلَهُ اللَّهُ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۶۵ ، الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۷۶) . مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی (- به نقل از ابو مخنف و جز او -) : یزید ، فرمان داد که سر شریف [حسین علیه السلام] را بر در خانه اش بیاویزند و فرمان داد که خاندان حسین علیه السلام را به خانه اش بیاورند . هنگامی که زنان به خانه یزید وارد شدند ، زنی از خاندان معاویه نمائد ، جز آن که با گریه و فریاد و فغان و نوحه بر حسین ، به استقبال آمد و زیور و لباس های زیبای خود را کنار افکند و سه روز بر او عزاداری کرد .

هند ، دختر عبد الله بن عامر بن کُریز ، همسر یزید نیز - که پیش تر ، همسر حسین بن علی علیه السلام بود - جامه درید و سربرهنه ، بر یزید پرید و گفت : آیا سر پسر فاطمه ، بر در خانه ام آویخته است ؟!

یزید ، او را پوشاند و گفت : آری ، ای هند ! بر او گریه کن . بر فرزند دختر پیامبر خدا و مرد پاکیزه ، گریه کن . ابن زیاد ، در رویارویی با او عجله کرد و او را کُشت . خدا او را بکشد !

سپس یزید ، ایشان (خاندان حسین) را در خانه ویژه خود ، جای داد و صبح و شام ، غذا نمی خورد تا علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام حاضر شود ۱۰ . إِنَّ یَزِیدَ أَمَرَ أَنْ يُصَلَّبَ الرُّأْسُ الشَّرِیفُ عَلَى بَابِ دَارِهِ ، وَأَمَرَ أَنْ يُدْخِلُوا أَهْلَ بَیْتِ الْحُسَینِ عَلَیْهِ السَّلَامِ دَارَهُ ، فَلَمَّا دَخَلَتِ النِّسَاءُ دَارَ یَزِیدَ ، لَمْ تَبَقْ امْرَأَةٌ مِنْ آلِ مُعَاوِیَةَ إِلَّا اسْتَقْبَلَتْهُمْ بِالْبُكَاءِ وَالصُّرَاخِ وَالنَّیَّاحَةِ وَالصَّیَّاحِ عَلَى الْحُسَینِ عَلَیْهِ السَّلَامِ ، وَالْقَیْنَ مَا عَلَیْهِنَّ مِنَ الْحُلَیِّ وَالْحُلَلِ ، وَأَقَمْنَ الْمَأْتَمَ عَلَیْهِ ثَلَاثَةَ أَیَّامٍ .

وَخَرَجَتْ هِنْدُ بِنْتُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ بْنِ کُریزٍ امْرَأَةً یَزِیدَ - وَكَانَتْ قَبْلَ ذَلِكَ تَحْتَ الْحُسَینِ بْنِ عَلِیٍّ عَلَیْهِ السَّلَامُ فَشَقَّتِ السَّتْرَ وَهِيَ حَاسِرَةٌ ، فَوَثَّبَتْ عَلَى یَزِیدَ وَقَالَتْ :

أَرَأَيْتَ ابْنَ فَاطِمَةَ مَصْلُوبٌ عَلَى بَابٍ دَارِي؟ فَغَطَّاهَا يَزِيدٌ، وَقَالَ: نَعَمْ، فَأَعْوَلِي عَلَيْهِ يَا هِنْدُ وَأَبِكِي عَلَى ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَصَيْرِيحُهُ قُرَيْشٍ، عَجَلَ عَلَيْهِ ابْنُ زِيَادٍ فَقَتَلَهُ، قَتَلَهُ اللَّهُ!

ثُمَّ إِنَّ يَزِيدَ أَنْزَلَهُمْ بِدَارِهِ الْخَاصَّةِ، فَمَا كَانَ يَتَغَدَّى وَيَتَعَشَّى حَتَّى يَحْضُرَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۷۳؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۴۲). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): أم كلثوم، دختر عبد الله بن عامر بن کرز، بر حسین علیه السلام گریست. او در آن روزگار، همسر یزید بن معاویه بود. یزید گفت: سزایم اوست که بر بزرگ قریش و سرور آن بگرید. ۲. بکت أم كلثوم بنت عبد الله بن عامر بن کرز علی حسین علیه السلام، وهی يومئذ عند یزید بن معاویة.

فَقَالَ يَزِيدُ: حَقٌّ لَهَا أَنْ تُعُولَ عَلَى كَبِيرِ قُرَيْشٍ وَسَيِّدِهَا (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۹، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۴).

۷ / ۱۸ دیدار منهل با امام زین العابدین علیه السلام و احوالپرسی او از ایشان

تفسیر القمی (- به نقل از عاصم بن حمید، از امام صادق علیه السلام -) : مِنْهَالُ بْنُ عَمْرٍو، علی بن الحسین بن علی (امام زین العابدین) علیه السلام را دید و به او گفت: ای فرزند پیامبر خدا! چگونه صبح کردی؟ علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: «وای بر تو! آیا هنگام آن نرسیده که بدانی چگونه صبح کرده‌ام؟! ما میان قوم خود، مانند بنی اسرائیل در میان فرعونیان، صبح کردیم. پسرانمان را می‌کشند و زنانمان را زنده می‌گذارند و بهترین آفریدگان پس از محمد، بر منبرها لعن می‌شود و به دشمن ما، ثروت عطا می‌شود و او را بزرگ می‌دارند و هر که دوستدار ما باشد، تحقیر می‌شود و از حقش می‌کاهند و البته مؤمنان، همواره این گونه بوده‌اند.

عجم، حق عرب را پاس می‌دارد؛ چرا که محمد، از آن قوم است، و قریش بر عرب می‌بالد که محمد، از آن قبیله است و عرب نیز حق قریش را پاس می‌نهد؛ چرا که محمد، از آن قبیله است، و عرب بر عجم می‌بالد که محمد صلی الله علیه و آله از آنهاست؛ ولی حق ما خاندان او، پاس نهاده نمی‌شود؟! ای منهل! این گونه صبح کرده‌ایم». ۱. لَقِيَ الْمِنْهَالُ بْنُ عَمْرٍو عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لَهُ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

قَالَ: وَيَحْكُكَ، أَمَا أَنْ لَكَ أَنْ تَعْلَمَ كَيْفَ أَصْبَحْتُ؟ أَصْبَحْنَا فِي قَوْمِنَا مِثْلَ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ، يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَنَا وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَنَا، وَأَصْبَحَ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ بَعْدَ مُحَمَّدٍ يُلْعَنُ عَلَى الْمَنَابِرِ، وَأَصْبَحَ عَدُوُّنَا يُعْطَى الْمَالُ وَالشَّرَفُ، وَأَصْبَحَ مَنْ يُحِبُّنَا مَحْقُورًا مَنْقُوصًا حَقَّهُ، وَكَذَلِكَ لَمْ يَزَلِ الْمُؤْمِنُونَ.

وَأَصْبَحَتِ الْعَجَمُ تَعْرِفُ لِلْعَرَبِ حَقَّهَا بِأَنَّ مُحَمَّدًا كَانَ مِنْهَا، وَأَصْبَحَتِ قُرَيْشٌ تَفْتَحِرُ عَلَى الْعَرَبِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا كَانَ مِنْهَا، وَأَصْبَحَتِ الْعَرَبُ تَعْرِفُ لِقُرَيْشٍ حَقَّهَا بِأَنَّ مُحَمَّدًا كَانَ مِنْهَا، وَأَصْبَحَتِ الْعَجَمُ تَفْتَحِرُ عَلَى الْعَجَمِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا كَانَ مِنْهَا، وَأَصْبَحْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ لَا يُعْرِفُ لَنَا حَقٌّ! فَهَكَذَا أَصْبَحْنَا يَا مِنْهَالُ (تفسیر القمی: ج ۲ ص ۱۳۴، مجمع البیان: ج ۶ ص ۶۵۴). الطبقات الكبرى (- به نقل از منهل بن عمرو -) : بر علی بن الحسین علیه السلام وارد شدم و گفتم: خدا تو را به سامان بدارد! چگونه صبح کردی؟

فرمود: «من، تو را بزرگی از اهالی شهر می‌دانستم و مانند تویی نمی‌داند که ما چگونه صبح کرده‌ایم؟! اما حالا که خوب نمی‌دانی، یا [هیچ] نمی‌دانی، به تو می‌گویم. ما در میان قوم خود، مانند بنی اسرائیل در میان فرعونیان - که پسرانشان را می‌کشند و زنانشان را زنده می‌گذاشتند - صبح کردیم و بر بزرگ و سرور ما (علی بن ابی طالب علیه السلام) برای تقریب جستن به دشمنان، بر منبرها، دشنام و ناسزا نثار می‌شود.

قریش، خود را برتر از عرب می‌شمرد که محمد صلی الله علیه و آله از آنهاست و هیچ برتری‌ای جز همین، برای آنان بر شمرده

نمی‌شود و عرب هم این را از ایشان می‌پذیرد، و عرب، خود را برتر از عجم می‌شناسد که محمد صلی الله علیه و آله از آنهاست، و برتری‌ای جز همان، برای آنها شمرده نمی‌شود و عجم هم آن را از ایشان می‌پذیرد. پس اگر عرب راست می‌گوید که بر عجم فضیلت دارد و قریش راست می‌گوید که بر عرب، برتری دارد - زیرا که محمد از آنهاست -، ما خاندان او هم بر قریش، برتری داریم؛ زیرا محمد صلی الله علیه و آله از ماست. پس آنان به وسیله حق ما، خود را برتر می‌بینند؛ ولی حق خود ما را پاس نمی‌دارند. اگر نمی‌دانی چگونه صبح کردیم، [بدان که] این گونه صبح کردیم».

چنین پنداشتم که علی بن الحسین علیه السلام می‌خواست این سخن را به هر که در خانه بود، بشنوند ۲. دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقُلْتُ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ - أَصْلَحَكَ اللَّهُ - ؟

فَقَالَ: مَا كُنْتُ أَرَى شَيْخًا مِنْ أَهْلِ الْمِصْرِ مِثْلَكَ لَا يَدْرِي كَيْفَ أَصْبَحْنَا! فَأَمَّا إِذْ لَمْ تَدْرِ أَوْ تَعْلَمُ فَسَاخِرُكَ: أَصْبَحْنَا فِي قَوْمِنَا بِمَنْزِلَةِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ؛ إِذْ كَانُوا يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ، وَأَصْبَحَ شَيْخُنَا وَسَيِّدُنَا يُتَقَرَّبُ إِلَى عَدُوِّنَا بِشْتَمِهِ أَوْ سَبِّهِ عَلَى الْمَنَابِرِ.

وَأَصْبَحَتْ قُرَيْشٌ تَعْبُدُ أَنَّ لَهَا الْفَضْلَ عَلَى الْعَرَبِ لِأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْهَا لَا يُعَدُّ لَهَا فَضْلٌ إِلَّا بِهِ، وَأَصْبَحَتْ الْعَرَبُ مُقِرَّةً لَهُمْ بِذَلِكَ، وَأَصْبَحَتْ الْعَرَبُ تَعُدُّ أَنَّ لَهَا الْفَضْلَ عَلَى الْعَجَمِ لِأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْهَا لَا يُعَدُّ لَهَا فَضْلٌ إِلَّا بِهِ، وَأَصْبَحَتْ الْعَجَمُ مُقِرَّةً لَهُمْ بِذَلِكَ، فَلَيْتَ كَانَتْ الْعَرَبُ صَدَقَتْ أَنَّ لَهَا الْفَضْلَ عَلَى الْعَجَمِ، وَصَدَقَتْ قُرَيْشٌ أَنَّ لَهَا الْفَضْلَ عَلَى الْعَرَبِ لِأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْهَا، إِنَّ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ الْفَضْلَ عَلَى قُرَيْشٍ لِأَنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنَّا، فَأَصْبَحُوا يَأْخُذُونَ بِحَقِّنَا وَلَا يَعْرِفُونَ لَنَا حَقًّا، فَهَكَذَا أَصْبَحْنَا. إِذْ لَمْ تَعْلَمْ كَيْفَ أَصْبَحْنَا.

قال: فَظَنَنْتُ أَنَّهُ أَرَادَ أَنْ يُسَمِّعَ مَنْ فِي الْبَيْتِ (الطبقات الكبرى: ج ۵ ص ۲۱۹، تهذيب الكمال: ج ۲۰ ص ۳۹۹) علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام روزی بیرون آمد و در بازارهای دمشق می‌رفت که منهل بن عمرو صابی، به استقبال ایشان آمد و به علی بن الحسین علیهما السلام گفت: ای فرزند پیامبر خدا! چگونه شب کردی؟ فرمود: «شب را مانند بنی اسرائیل در میان فرعونیان - که پسران آنان را می‌کشتند و زنانشان را زنده می‌گذاشتند - گذرانیدیم. ای منهل! عرب بر عجم، فخر می‌فروشد که محمد صلی الله علیه و آله از آنان است و قریش بر بقیه عرب، فخر می‌فروشد که محمد صلی الله علیه و آله از ایشان است، در حالی که ما خاندان محمد، حَقِّمان غصب‌شده است و مظلوم و مقهور و کشته و محبوس و رانده‌شده هستیم. ای منهل! ما چنان مصیبت‌زده‌ایم که باید استرجاع کنیم و بگوییم: (ما از آن خداییم و به سوی او، باز می‌گردیم). ۱. خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَاتَ يَوْمٍ، فَجَعَلَ يَمْشِي فِي أَسْوَاقِ دِمَشْقَ، فَاسْتَقْبَلَهُ الْمِنْهَالُ بْنُ عَمْرِو الصَّابِيُّ فَقَالَ لَهُ: كَيْفَ أَمْسَيْتَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: أَمْسَيْنَا كَبْنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ، يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ، يَا مِنْهَالُ! أَمَسَتْ الْعَرَبُ تَفْتَخِرُ عَلَى الْعَجَمِ لِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهُمْ، وَأَمَسَتْ قُرَيْشٌ تَفْتَخِرُ عَلَى سَائِرِ الْعَرَبِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهَا، وَأَمْسَيْنَا أَهْلَ بَيْتِ مُحَمَّدٍ وَنَحْنُ مَغْصُوبُونَ مَظْلُومُونَ مَقْهُورُونَ مُقْتَلُونَ مَثْبُورُونَ مَطْرُودُونَ، فَالْمَلْهُوفُ: رَوْزِي إِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِيْرُونَ آمَد و در بازارهای دمشق می‌رفت که منهل بن عمرو به استقبال ایشان آمد و گفت: ای فرزند پیامبر خدا! چگونه صبح را به شب رساندی؟ فرمود: «مانند بنی اسرائیل در میان فرعونیان که پسران آنها را سر می‌بریدند و زنانشان را زنده می‌گذاشتند. ای منهل! عرب بر عجم می‌بالد که محمد، عرب است و قریش بر بقیه عرب می‌بالد که محمد صلی الله علیه و آله از آنهاست؛ ولی ما خاندان او، حَقِّمان غصب‌شده است و کشته و رانده‌شده هستیم. چوب‌های منبر پیامبر صلی الله علیه و آله را بزرگ می‌دارند و فرزندانش را زیر پاهایشان می‌گذارند. به چه حکمی، فرزندانش از شما پیروی کنند در حالی که افتخار شما این است که همراه و پیرو او هستید؟» ۱. خَرَجَ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمًا يَمْشِي فِي أَسْوَاقِ دِمَشْقَ فَاسْتَقْبَلَهُ الْمِنْهَالُ بْنُ عَمْرِو، فَقَالَ: كَيْفَ أَمْسَيْتَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ؟

قَالَ: أَمْسَيْنَا كَمَثَلِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي آلِ فِرْعَوْنَ؛ يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ. يَا مِنْهَالُ، أَمَسَتْ الْعَرَبُ تَفْتَخِرُ عَلَى الْعَجَمِ بِأَنَّ

مُحَمَّدًا عَرَبِيٌّ ، وَأَمَسَتْ قُرَيْشٌ تَفْتَخِرُ عَلَى سَائِرِ الْعَرَبِ بِأَنَّ مُحَمَّدًا مِنْهَا ، وَأَمَسَيْنَا مَعَشَرَ أَهْلِ بَيْتِهِ وَنَحْنُ مَغْصُوبُونَ مَقْتُولُونَ مُشَرَّدُونَ ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ مِمَّا أَمَسْنَا فِيهِ ، يَا مِنْهَالُ .
وَاللَّهُ ذُرٌّ مَهْيَارَ حَيْثُ يَقُولُ : يُعْظَمُونَ لَهُ أَعْوَادَ مِثْرِهِ وَتَحْتَ أَقْدَامِهِمْ أَوْلَادُهُ وَضَعُوا بِأَيِّ حُكْمٍ بَنُوهُ يَتَّبِعُونَكُمْ وَفَخَرُّكُمْ أَنْكُمْ صِحْبٌ لَهُ تَبَعُ (الملهوف : ص ۲۲۲ ، مثير الأحزان : ص ۱۰۵) .

۷ / ۱۹ رؤیای سکینه علیها السلام

الملهوف (- به نقل از سکینه -) : روز چهارم اقامت‌مان [در شام] ، در عالم رؤیا دیدم که ... زنی سوار بر هودج است و دستش را بر سرش نهاده است . از [نام] او جویا شدم . به من گفتند : فاطمه دختر محمد ، مادر پدرت است .
گفتم : به خدا سوگند ، به سوی او می‌روم و آنچه را که با ما کرده‌اند ، به او خواهم گفت .
بلافاصله ، به سوی او دویدم تا به او رسیدم و پیش رویش ایستادم و می‌گریستم و می‌گفتم : ای مادر ! به خدا سوگند ، حق ما را انکار کردند . ای مادر ! به خدا سوگند ، جمع ما را پراکنده کردند . ای مادر ! به خدا سوگند ، حریم ما را نادیده گرفتند و حلال شمردند . ای مادر ! به خدا سوگند ، پدرمان حسین را کشتند .
او به من گفت : «بس کن ، ای سکینه! دلم را پاره کردی و جگرم را سوزاندی . این ، پیراهن پدرت حسین است که آن را از خود ، دور نمی‌کنم تا با آن ، خدا را دیدار کنم !» ۲۰ لَمَّا كَانَ فِي الْيَوْمِ الرَّابِعِ مِنْ مَقَامِنَا ، رَأَيْتُ فِي الْمَنَامِ ... وَرَأَيْتُ امْرَأَةً رَاكِبَةً فِي هَوْدَجٍ وَيَدُهَا مَوْضُوعَةٌ عَلَى رَأْسِهَا ، فَسَأَلْتُ عَنْهَا ، فَقِيلَ لِي : فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ أُمُّ أَبِيكَ .
فَقُلْتُ : وَاللَّهِ لَأَنْطَلِقَنَّ إِلَيْهَا وَلَأُخَبِّرَنَّهَا مَا صُنِعَ بِنَا . فَسَعَيْتُ مُبَادِرَةً نَحْوَهَا حَتَّى لَحِقْتُ بِهَا وَوَقَفْتُ بَيْنَ يَدَيْهَا أَبْكِي وَأَقُولُ :
يَا أُمَّتَاهُ جَحَدُوا وَاللَّهِ حَقًّا ، يَا أُمَّتَاهُ بَدَّدُوا وَاللَّهِ شَمْلَنَا ، يَا أُمَّتَاهُ اسْتَبَاحُوا وَاللَّهِ حَرِيمَنَا ، يَا أُمَّتَاهُ قَتَلُوا وَاللَّهِ الْحُسَيْنَ أَبَانَا .
فَقَالَتْ لِي : كُفِّ صَوْتَكَ يَا سَكِينَةُ ! فَقَدْ قَطَعْتَ نِيَابَ قَلْبِي ، وَأَفْرَحَتْ كَبْدِي ، هَذَا قَمِيصُ أَبِيكَ الْحُسَيْنِ لَا يُفَارِقُنِي حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ بِهِ (الملهوف : ص ۲۲۰ ، مثير الأحزان : ص ۱۰۴) .

فصل هشتم : از شام تا مدینه

۸ / ۱ روی گرداندن مردم از یزید

. تذكرة الخواص (- به نقل از ابن ابی الدنيا -) : شکیب ورزیدیم و شکیبایی ، خوی ماست و شمشیرهایمان ، سر و میج دست را می‌برند . سر کسانی را می‌شکافیم که محبوب ما هستند ؛ ولی آنان ، نافرمان‌ترین و ستمکارترین بودند . مجاهد می‌گوید : به خدا سوگند ، هیچ کس میان مردم نماند ، جز آن که یزید را دشنام داد و سرزنش کرد و رهایش نمود ۱۰ . صَبَرْنَا وَكَانَ الصَّبْرُ مِنَّا سَجِيَّةً بِأَسْيَافِنَا تَفْرِينَ هَامًا وَمِعْصِيَةً نَفَلَقَ هَامًا مِنْ رُؤُوسٍ أَحِبَّهِ إِلَيْنَا وَهُمْ كَانُوا أَعَقَّ وَأَظْلَمًا قَالَ مُجَاهِدٌ : فَوَاللَّهِ ، لَمْ يَبْقَ فِي النَّاسِ أَحَدٌ إِلَّا مَنْ سَبَّهُ وَعَابَهُ وَتَرَكَهُ (تذكرة الخواص : ص ۲۶۲) .

۸ / ۲ پشیمانی یزید

. تاریخ الطبری (- به نقل از یونس بن حبیب جرمی -) : هنگامی که عبید الله بن زیاد ، حسین بن علی علیه السلام و پسران پدرش را کشت ، سرهای آنان را برای یزید بن معاویه فرستاد . یزید ، در ابتدا از کشتن آنان شادمان شد و جایگاه و منزلت عبید الله بن زیاد در نزد او بالا رفت ؛ ولی طولی نکشید که بر کشتن حسین علیه السلام پشیمان شد

و می گفت: چه می شد اگر به خاطر پاسداشت احترام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و رعایت حق او و خویشاوندی حسین با او، آزار حسین را تحمیل می کردم و او را با خود در خانه ام، جای می دادم و حرف او را در آنچه می خواست، قبول می کردم، حتی اگر این کار، ننگ و سستی ای برای من به شمار می آمد؟! خداوند، ابن مرجانه را لعنت کند که او، حسین را بیرون راند و ناگزیرش کرد... و او را کشت و با کشتن او، مرا منفور مسلمانان کرد و تخم دشمنی با من را در دل های آنان کاشت و نیک و بد مردم، کشته شدن حسین را به امر من، بزرگ می شمردند و از من، نفرت دارند. مرا با ابن مرجانه، چه کار؟! خدا او را لعنت کند و بر او خشم گیرد! لَمَّا قَتَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَنِي أُبَيِّهِ، بَعَثَ بِرُؤُوسِهِمْ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَسَرَّ بِقَتْلِهِمْ أَوَّلًا وَحَسَنَتْ بِذَلِكَ مَنَزَلُهُ عُبَيْدُ اللَّهِ عِنْدَهُ، ثُمَّ لَمْ يَلْبَثْ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى نَدِمَ عَلَى قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَانَ يَقُولُ: وَمَا كَانَ عَلَيَّ لَوْ احْتَمَلْتُ الْأَذَى وَأَنْزَلْتُهُ مَعِيَ فِي دَارِي وَحَكَمْتُهُ فِيمَا يُرِيدُ، وَإِنْ كَانَ عَلَيَّ فِي ذَلِكَ وَكَفَّ وَوَهْنٌ فِي سُلْطَانِي، حِفْظًا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرِعَايَةً لِحَقِّهِ وَقَرَابَتِهِ!

لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ فَإِنَّهُ أَخْرَجَهُ وَاضْطَرَّهُ... وَقَتْلَهُ، فَبَغَضَنِي بِقَتْلِهِ إِلَى الْمُسْلِمِينَ، وَزَرَعَ لِي فِي قُلُوبِهِمُ الْعَدَاوَةَ، فَبَغَضَنِي الْبُرُّ وَالْفَاجِرُ بِمَا اسْتَغْطَمَ النَّاسُ مِنْ قَتْلِي حُسَيْنًا، مَا لِي وَلِابْنِ مَرْجَانَةَ! لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۵۰۶، تاریخ دمشق: ج ۱۰ ص ۹۴). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): یزید گفت: به خدا سوگند، اگر میان ابن زیاد و حسین، خویشاوندی بود، به چنین کاری دست نمی زد؛ اما میان او و حسین را سمیه جدایی انداخت. ۲ نیز گفت: من از اطاعت عراقیان، بدون کشتن حسین هم راضی بودم. خداوند، ابا عبد الله را رحمت کند! ابن زیاد، در رویارویی با او عجله کرد. هان! به خدا سوگند، اگر من طرف او بودم و سپس، جز با کم کردن از عمرم نمی توانستم مرگ را از او برانم، دوست می داشتم که مرگ را از او برانم. دوست می داشتم که او را سالم به نزد من بیاورند. ۳ قَالَ [یزید]: أَقْسَمْتُ بِاللَّهِ، لَوْ أَنَّ بَيْنَ ابْنِ زِيَادٍ وَبَيْنَ حُسَيْنٍ قَرَابَةً مَا أَقْدَمَ عَلَيْهِ، وَلَكِنْ فَزَقْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ سَيْمِيَّةً. وَقَالَ: قَدْ كُنْتُ أَرْضَى مِنْ طَاعَةِ أَهْلِ الْعِرَاقِ بِدُونِ قَتْلِ الْحُسَيْنِ، فَزَحَمَ اللَّهُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، عَجَلَ عَلَيْهِ ابْنُ زِيَادٍ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْ كُنْتُ صَاحِبَهُ ثُمَّ لَمْ أَقْدِرْ عَلَى دَفْعِ الْقَتْلِ عَنْهُ إِلَّا بِنَقْصِ بَعْضِ عُمْرِي، لَأَحْبَبْتُ أَنْ أَدْفَعَهُ عَنْهُ، وَلَوْ دِدْتُ أَنِّي أُتَيْتُ بِهِ سَالِمًا (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۸، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۳). الكامل فی التاریخ: گفته شده است که هنگامی که سر حسین علیه السلام به یزید رسید، جایگاه ابن زیاد در

۱. سمیه، مادر بدکاره زیاد بود و او را از طریق زنا به دنیا آورده بود. مراد، این است که ابن زیاد، از نسل زیاد است و از طریق طبیعی، نسبش به قریش نمی رسد.

الكامل فی التاریخ: نزد او بالا رفت و یزید بر [قدرت] او افزود و صله و عطا به او داد و از کار او شادمان شد؛ ولی اندکی نکشید که نفرت و نفرین و دشنام مردم به او رسید و از کشتن حسین، پشیمان شد و می گفت: چه می شد اگر به خاطر پاسداشت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و رعایت حق او و خویشاوندی حسین علیه السلام با او، آزار وی را تحمیل می کردم و حسین را در خانه خودم فرود می آوردم و سخن او را در آنچه می خواست، قبول می کردم، حتی اگر این کار، حکومت را سست می کرد؟! خداوند، ابن مرجانه را لعنت کند!... او را کشت و مرا با کشتن او، منفور مسلمانان کرد و تخم دشمنی را در دلشان کاشت و نیک و بدشان، کشته شدن حسین را به فرمان من، بزرگ شمردند و به خاطر آن، از من نفرت دارند. مرا با ابن مرجانه، چه کار؟! خدا او را لعنت کند و بر او خشم گیرد! قِيلَ: لَمَّا وَصَلَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَزِيدَ حَسَنَتْ حَالُ ابْنِ زِيَادٍ عِنْدَهُ وَزَادَهُ وَوَصَلَهُ وَسَرَّهُ مَا فَعَلَ، ثُمَّ لَمْ يَلْبَثْ إِلَّا يَسِيرًا، حَتَّى بَلَغَهُ بَعْضُ النَّاسِ لَهُ وَلَعْنُهُمْ وَسَبُّهُمْ، فَندِمَ عَلَى قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَانَ يَقُولُ: وَمَا كَانَ عَلَيَّ لَوْ احْتَمَلْتُ الْأَذَى وَأَنْزَلْتُ الْحُسَيْنَ مَعِيَ فِي دَارِي وَحَكَمْتُهُ فِيمَا يُرِيدُ وَإِنْ كَانَ عَلَيَّ فِي ذَلِكَ وَهْنٌ فِي سُلْطَانِي، حِفْظًا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَرِعَايَةً لِّحَقِّهِ وَقَرَاتِهِ .

لَعَنَ اللّٰهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ ... قَتَلَهُ ، فَبَغَضَ نِيَّ بَقِيَّتِهِ إِلَى الْمُسْلِمِينَ ، وَزَرَعَ فِي قُلُوبِهِمُ الْعِدَاوَةَ ، فَأَبْغَضَ نِيَّ الثُّبُرِ وَالْفَاجِرُ بِمَا اسْتَعْظَمُوهُ مِنْ قَتْلِي الْحُسَيْنِ ، مَا لِي وَلَا ابْنَ مَرْجَانَةَ ! لَعَنَهُ اللّٰهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ (الكامل في التاريخ : ج ۲ ص ۵۷۸ ، سير أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۳۱۷) . ر . ك : ص ۶۶۴ (بخش هفتم / فصل دوم / یزید بن معاویه) .

۸ / ۳ دادن اجازه عزاداری برای شهیدان

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): یزید، فرمان داد تا زنان اسیر را بر زنان خود، وارد کنند و به زنان خاندان ابو سفیان فرمان داد که سه روز برای حسین علیه السلام عزاداری کنند . هیچ زنی از آنان ننماید، مگر آن که او را در حال گریه و فغان کردن می‌دید. آنان، سه روز بر حسین علیه السلام، نوحه‌سرایی کردند . امّ کلثوم، دختر عبد الله بن عامر بن کرز - که آن زمان، همسر یزید بن معاویه بود - نیز بر حسین علیه السلام گریست و یزید گفت: سزایم اوست که بر بزرگ قریش و سرور آنان، بلند بگرید . ۲۰. اَمَرَ [یزید] بِالنِّسَاءِ فَادْخُلْنَ عَلَى نِسَائِهِ ، وَأَمَرَ نِسَاءَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ فَأَقَمْنَ الْمَأْتَمَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ ، فَمَا بَقِيَتْ مِنْهُنَّ امْرَأَةٌ إِلَّا تَلَقَّتْنَا تَبْكِي وَتَتَجَبَّبُ ، وَنَحْنُ عَلَى حُسَيْنٍ ثَلَاثًا .

وَبَكَتْ أُمُّ كَلثُومُ بِنْتُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ بْنِ كُرَيْزٍ عَلَى حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَهِيَ يَوْمَئِذٍ عِنْدَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، فَقَالَ يَزِيدُ : حَقٌّ لَهَا أَنْ تُعُولَ عَلَى كَبِيرٍ قُرَيْشٍ وَسَيِّدِهَا (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۸۹ ، سير أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۳۰۳) . تاریخ الطبری (- به نقل از حارث بن کعب -) : زنان، بیرون آمدند تا به خانه یزید، وارد شدند و زنی از خاندان معاویه ننماید، مگر آن که با گریه و نوحه بر حسین علیه السلام به استقبال آنان آمد . آنها سه روز بر او، مجلس عزای به پا داشتند . ۱. فَخَرَجْنَ حَتَّى دَخَلْنَ دَارَ يَزِيدَ ، فَلَمْ تَبَقْ مِنْ آلِ مُعَاوِيَةَ امْرَأَةٌ إِلَّا اسْتَقْبَلَتْهُنَّ تَبْكِي وَتَنُوحُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَقَامُوا عَلَيْهِ الْمَنَاحَةَ ثَلَاثًا (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۶۲ ، تاریخ دمشق : ج ۶۹ ص ۱۷۷) . الملهوف : زنی از هاشمیان که در خانه یزید بود، به زاری کردن بر حسین علیه السلام پرداخت و می‌خواند : وا حسینا ! وا حبیبنا ! وا سیدنا ! ای سرور اهل بیت ! ای فرزند محمد ! ای بهار بیوگان و یتیمان ! ای کشته به دست فرزندان حرام‌زادگان ! راوی می‌گوید : آن زن، هر کس را که [صدایش را] شنید، به گریه انداخت . ۲. جَعَلَتْ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ - كَانَتْ فِي دَارِ يَزِيدَ - تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتُنَادِي : يَا حُسَيْنَاهُ ، يَا حَبِيبَاهُ ، يَا سَيِّدَاهُ ، يَا سَيِّدَ أَهْلِ بَيْتَاهُ ، يَا بَنَ مُحَمَّدَاهُ ، يَا رَبِيعَ الْأَرَامِلِ وَالْيَتَامَى ، يَا قَتِيلَ أَوْلَادِ الْأَدْعِيَاءِ .

قَالَ الرَّاَوِي : فَأَبَكَتْ كُلُّ مَنْ سَمِعَهَا (الملهوف : ص ۲۱۳ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۳۲) . مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی (- به نقل از ابو مخنف و غیر او -) : یزید، فرمان داد که سر شریف [حسین علیه السلام] را بر در خانه‌اش بیاویزند و فرمان داد که خاندان حسین علیه السلام را به خانه خودش وارد کنند . هنگامی که زنان، وارد خانه یزید شدند، زنی از خاندان معاویه ننماید، جز آن که با گریه و شیون و نوحه و فریاد بر حسین علیه السلام به استقبال آنان آمد . آنها زیور و لباس‌های زیبای خود را به کناری افکندند و سه روز، مجلس عزای برای او به پا داشتند .

هند دختر عبد الله بن عامر بن کرز، همسر یزید نیز - که پیش از آن، همسر حسین بن علی علیه السلام بود -، پوشش خود را درید و سربرهنه، بر یزید پرید و گفت : آیا سرِ پسر فاطمه، بر در خانه‌ام آویخته است؟! یزید، او را پوشاند و گفت : آری . بر او گریه کن، ای هند ! بر فرزند دختر پیامبر خدا و مرد پاکیزه، گریه کن . ابن زیاد به او مهلت نداد و او را کشت . خدا او را بکشد !

سپس یزید، آنان را در خانه خود، جای داد . ۳. إِنَّ يَزِيدَ أَمَرَ أَنْ يُصَلَّبَ الرَّأْسُ الشَّرِيفُ عَلَى بَابِ دَارِهِ ، وَأَمَرَ أَنْ يُدْخِلُوا أَهْلَ بَيْتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَارَهُ ، فَلَمَّا دَخَلَتِ النِّسَاءُ دَارَ يَزِيدَ ، لَمْ تَبَقْ امْرَأَةٌ مِنْ آلِ مُعَاوِيَةَ إِلَّا اسْتَقْبَلَتْهُنَّ بِالْبُكَاءِ وَالصُّرَاخِ وَالنَّيَاحِ وَالصَّيْحِ

عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَالْقَيْنَ مَا عَلَيْهِنَ مِنَ الْحُلِيِّ وَالْحُلَلِ ، وَأَقَمْنَ الْمَأْتَمَ عَلَيْهِ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ .
وَحَرَجَتْ هِنْدُ بِنْتُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ بْنِ كُرَيْزٍ امْرَأَةً يَزِيدَ - وَكَانَتْ قَبْلَ ذَلِكَ تَحْتَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَشَقَّتِ السَّتْرَ وَهِيَ حَاسِرَةٌ ، فَوُثِّبَتْ عَلَى يَزِيدَ وَقَالَتْ : أَرَأْسُ ابْنِ فَاطِمَةَ مَصْلُوبٌ عَلَى بَابِ دَارِي ؟ فَعَطَّاهَا يَزِيدُ ، وَقَالَ : نَعَمْ فَأَعُولِي عَلَيْهِ يَا هِنْدُ وَابْكِي عَلَى ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ وَصَرِيحَهُ قُرَيْشٍ ، عَجَّلَ عَلَيْهِ ابْنُ زِيَادٍ فَقَتَلَهُ ، قَتَلَهُ اللَّهُ .

ثُمَّ إِنَّ يَزِيدَ أَنْزَلَهُمْ بِدَارِهِ الْخَاصَّةِ (مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۷۳ ؛ بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۴۲) . تاریخ الطبری (- به نقل از عوانه بن حکم کلبی -) : زنان حسین علیه السلام را بر یزید وارد کردند . زنان خاندان یزید و دختران معاویه و خاندان او ، شیون کردند و جیغ کشیدند و سپس ، آنان نیز به نزد یزید آمدند .

فاطمه ، دختر حسین علیه السلام - که از سَکینه ، بزرگ‌تر بود - گفت : ای یزید ! آیا دختران پیامبر خدا ، اسیر باشند؟!

یزید گفت : ای دختر برادر من ! من ، این را ناپسند می‌داشتم .

فاطمه گفت : به خدا سوگند ، زیوری برای ما نگذاشتند .

یزید گفت : ای دختر برادر من ! آنچه به تو خواهم داد ، از آنچه از تو گرفته شده ، بهتر خواهد بود .

سپس آنان را بیرون بردند و به خانه یزید بن معاویه ، در آوردند و زنی از خاندان یزید ننماید ، جز آن که نزد آنان آمد و عزا به پا داشتند و یزید به هر یک از زنان ، پیغام داد که : چه از او گرفته‌اند؟ و هیچ یک از آنان ، چیزی را - هر اندازه که بود - اذعا نمی‌کرد ، جز آن که یزید ، دو برابرش را به او می‌داد . سَکینه می‌گفت : مردی کافر به خدا ، بهتر از یزید بن معاویه ندیده‌ام .
أَدْخَلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَلَى يَزِيدَ ، فَصَاحَ نِسَاءُ آلِ يَزِيدَ وَبَنَاتُ مُعَاوِيَةَ وَأَهْلُهُ وَوَلُولُ ، ثُمَّ إِنَّهُنَّ أَدْخَلْنَ عَلَى يَزِيدَ .

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ - وَكَانَتْ أَكْبَرَ مِنْ سَكِينَةَ - : أَبْنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا - يَا يَزِيدُ - ؟

فَقَالَ يَزِيدُ : يَا ابْنَةَ أَخِي ! أَنَا لِهَذَا كُنْتُ أَكْرَهُ .

قَالَتْ : وَاللَّهِ مَا تُرِكَ لَنَا خُرْصٌ .

قَالَ : يَا ابْنَةَ أَخِي ! مَا آتَ إِلَيْكَ أَعْظَمُ مِمَّا أُخِذَ مِنْكَ .

ثُمَّ أُخْرِجْنَ فَأَدْخِلْنَ دَارَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، فَلَمْ تَبَقْ امْرَأَةٌ مِنْ آلِ يَزِيدَ إِلَّا أَتَتْهُنَّ ، وَأَقَمْنَ الْمَأْتَمَ ، وَأَرْسَلَ يَزِيدُ إِلَى كُلِّ امْرَأَةٍ : مَاذَا أُخِذَ لَكَ ؟ وَلَيْسَ مِنْهُنَّ امْرَأَةٌ تَدَّعَى شَيْئاً بِالْغَا مَا بَلَغَ إِلَّا قَدْ أَضَعَفَهُ لَهَا ، فَكَانَتْ سَكِينَةُ تَقُولُ : مَا رَأَيْتُ رَجُلًا كَافِرًا بِاللَّهِ خَيْرًا مِنْ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۶۴) . الکامل فی التاریخ : زنان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را بیرون آوردند ، و به خانه یزید بردند و زنی از خاندان یزید ننماید ، جز آن که نزد آنان آمد . آنها مجلس عزا به پا داشتند . ۲. أُخْرِجْنَ [نِسَاءُ أَهْلِ الْبَيْتِ] وَأَدْخِلْنَ دَوْرَ يَزِيدَ ، فَلَمْ تَبَقْ امْرَأَةٌ مِنْ آلِ يَزِيدَ إِلَّا أَتَتْهُنَّ ، وَأَقَمْنَ الْمَأْتَمَ (الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۷۷ ؛ الأمالی ، صدوق : ص ۲۳۰ ح ۲۴۲) .
أنساب الأشراف : یزید ، هنگامی که صورت حسین علیه السلام را دید ، گفت : تا کنون صورتی زیباتر از آن ، ندیده بودم! به او گفته شد : او شبیه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود . یزید ، ساکت شد . زنانی از زنان یزید بن معاویه ، هنگامی که زنان حسین علیه السلام بر آنان وارد شدند ، به فغان آمدند و برای حسین علیه السلام مجلس عزا به پا داشتند . ۱. قَالَ يَزِيدُ حِينَ رَأَى وَجَهَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ : مَا رَأَيْتُ وَجْهًا قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهُ ! فَقِيلَ لَهُ : إِنَّهُ كَانَ يَشْبُهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . فَسَكَتَ .

وَصَيَّحَ نِسَاءُ مِنْ نِسَاءِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ وَوَلُولَ حِينَ أَدْخَلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ عَلَيْهِنَّ ، وَأَقَمْنَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ مَأْتَمًا (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۱۷) . أنساب الأشراف (- به نقل از ولید بن مسلم ، از پدرش -) : چه شیون خوبی در میان شیون‌هاست ! و چه زود ، مرگ بر نوحه‌گران ، آسان می‌شود! کاری که خدا آن را تقدیر کند ، حتمًا واقع می‌شود . ما به اطاعت اینان (عراقیان) بدون این [کشتن] هم راضی بودیم . ۲. يَا صَيِّحَةٌ تُحَمِّدُ مِنْ صَوَائِحِ مَا أَهْوَى الْمَوْتُ عَلَى النَّوَائِحِ إِذَا قَضَى اللَّهُ أَمْرًا كَانَ مَفْعُولًا ، قَدْ كُنَّا نَرْضَى مِنْ طَاعَةِ هَؤُلَاءِ بِدُونِ هَذَا (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۱۹) . الفصول المهمة : زنان حَرَمِ حسین علیه السلام را

بر یزید، وارد کردند. سر [حسین علیه السلام]، پیش روی یزید بود و فاطمه و سَکینه، سرک می کشیدند تا سر [پدرشان] را ببینند و یزید، آن را از آن دو، پنهان می کرد؛ ولی هنگامی که آن را دیدند، فریاد کشیدند و صدا به گریه بلند کردند و زنان یزید و دختران معاویه هم از گریه آنان به گریه افتادند و با صدای بلند به گریه و ناله پرداختند. فاطمه که بزرگ تر از سَکینه - که خدا از هر دوشان راضی باد - بود، گفت: ای یزید! دختران پیامبر خدا، اسیر باشند؟! یزید گفت: به خدا، این مرا خوش حال نکرد. من، این را ناپسند می پندارم و بیشتر از آنچه از الفصول المهمّة: شما گرفته شده، به شما می دهم. همچنین گفت: آنها را به درون حرم ببرید. هنگامی که زنان به حرم یزید وارد شدند، زنی از خاندان یزید نمآند، مگر آن که نزد آنان آمد و درد و اندوه خود را بر مصیبت آنها و آنچه به ایشان رسیده است، اظهار داشت و چندین برابر لباس ها و زیورهای گرفته شده از ایشان را به آنان دادند. سَکینه می گفت: کافر به خدایی، بهتر از یزید ندیده‌ام. ۱۰. أُدْخِلَ نِسَاءَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَالرَّأْسَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَجَعَلَتْ فَاطِمَةُ وَسُكَيْنَةُ تَتَطَاوَلَانِ لِنَظَرِ إِلَى الرَّأْسِ، وَجَعَلَ يَزِيدُ يَسْتُرُهُ عَنْهُمَا، فَلَمَّا رَأَيْتُهُ صَيَّرَ خَنْ وَأَعْلَنَ بِالْبُكَاءِ، فَبَكَتْ لِبُكَائِهِنَّ نِسَاءُ يَزِيدَ وَبَنَاتُ مُعَاوِيَةَ، فَوَلَوْلَنَ وَأَعْوَلَنَ.

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ - وَكَانَتْ أَكْبَرَ مِنْ سُكَيْنَةَ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - : بَنَاتُ رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا يَا يَزِيدُ! يَسْرُوكَ هَذَا؟ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا سَرْنِي، وَإِنِّي لِهَذَا لَكَارَةٌ، وَمَا أَنَا عَلَيْكُنَّ أَعْظَمُ مِمَّا أُخِذَ مِنْكُنَّ. قَالَ: أَدْخِلُوهُنَّ إِلَى الْحَرَمِ. فَلَمَّا دَخَلْنَ عَلَى حَرَمِهِ، لَمْ تَبَقْ امْرَأَةٌ مِنْ آلِ يَزِيدَ إِلَّا أَتَتْهُنَّ، وَأَظْهَرْنَ التَّوَجُّعَ وَالْحُزْنَ عَلَى مَا أَصَابَهُنَّ، وَعَلَى مَا نَزَلَ بِهِنَّ، وَأَضْعَفْنَ لَهُنَّ جَمِيعَ مَا أُخِذَ مِنْهُنَّ مِنَ الْحُلِيِّ وَالثِّيَابِ بِزِيَادَةٍ كَثِيرَةٍ. فَكَانَتْ سُكَيْنَةُ تَقُولُ: مَا رَأَيْتُ كَافِرًا بِاللَّهِ خَيْرًا مِنْ يَزِيدَ (الفصول المهمّة: ص ۱۹۲، نور الأبصار: ص ۱۴۵). ر. ك: ص ۶۷۲ (بخش هفتم / فصل سوم: بازتاب کشته شدن امام علیه السلام در میان خانواده قاتلان).

۸ / ۴ خواسته‌های امام زین العابدین علیه السلام از یزید

المهلوف: یزید به علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام گفت: سه خواسته‌ای را که وعده برآورده کردنتان را به تو داده بودم، بر شمار. علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: «نخست، آن که صورت سِرور و مولایم حسین علیه السلام را به من بنمایی تا از آن، توشه بر گیرم و به آن بنگرم و با آن، وداع کنم. دوم، آن که آنچه را از ما گرفته شده است، به ما باز گردانی. سوم، آن که اگر تصمیم به کشتن من گرفته‌ای، کسی را با این زنان، همراه کن تا آنها را به حرم جدشان [مدینه] باز گرداند». یزید گفت: اما صورت پدرت، دیگر هیچ گاه آن را نخواهی دید؛ و اما کُشتنت، من، از تو گذشتم؛ و اما زنان را کسی جز تو به مدینه باز نمی گرداند و هر چه را هم از شما گرفته‌اند، چندین برابر قیمتش را به شما باز می گردانم. علی بن الحسین علیه السلام فرمود: «ما دارایی تو را نمی‌خواهیم و دارایی‌ات فراوان باد [و ارزانی خودت]! من، تنها آنچه را از ما گرفته شده، خواستم؛ زیرا در آن، دوک پشم‌ریسی فاطمه، دختر محمّد صلی الله علیه و آله و نیز مقنعه و گردن‌بند و پیراهن اوست. یزید، فرمان داد آنها را باز گردانند و دویست دینار هم بر آن افزود. زین العابدین علیه السلام آن [دینارها] را گرفت و میان فقیران و بینوایان، قسمت کرد. آن گاه یزید، فرمان داد اسیران و دستگیرشدگان [خاندان] فاطمه علیها السلام را به وطنشان، شهر پیامبر صلی الله علیه و آله، باز گردانند. ۱۰. قَالَ [يَزِيدُ] لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَذْكَرُ حَاجَاتِكَ الثَّلَاثَ الَّتِي وَعَدْتُكَ بِقَضَائِهِنَّ. فَقَالَ لَهُ: الْأُولَى: أَنْ تُرِيَنِي وَجْهَ سَيِّدِي وَمَوْلَايَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَتَزَوَّدَ مِنْهُ وَأَنْظُرَ إِلَيْهِ وَأُودِّعُهُ. وَالثَّانِيَّةُ: أَنْ تَرُدَّ عَلَيْنَا مَا أُخِذَ مِنَّا.

وَالثَّالِثَةُ: إِنْ كُنْتَ عَزَمْتَ عَلَى قَتْلِي، أَنْ تُوجِّهَ مَعَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءِ مَنْ يَرُدُّهُنَّ إِلَى حَرَمِ جَدِّهِنَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَقَالَ: أَمَّا وَجْهَ أَبِيكَ فَلَنْ تَرَاهُ أَبَدًا، وَأَمَّا قَتْلُكَ فَقَدْ عَفَوْتُ عَنْكَ، وَأَمَّا النِّسَاءُ فَمَا يَرُدُّهُنَّ إِلَى الْمَدِينَةِ غَيْرُكَ، وَأَمَّا مَا أُخِذَ مِنْكُمْ

فَإِنِّي أَعُوْضُكُمْ عَنْهُ أَعْوَافَ قِيَمَتِهِ .

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَمَّا مَالُكَ فَلَا تُرِيدُهُ ، وَهُوَ مُوَفَّرٌ عَلَيْكَ ، وَإِنَّمَا طَلَبْتُ مَا أُخِذَ مِنَّا ؛ لِأَنَّ فِيهِ مِغْرَلَ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمِيقَعَتَهَا وَقِلَادَتَهَا وَقَمِيصَهَا .

فَأَمَرَ بِرَدِّ ذَلِكَ ، وَزَادَ عَلَيْهِ مَتْنِي دِينَارٍ ، فَأَخَذَهَا زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَرَّقَهَا عَلَى الْفُقَرَاءِ وَالْمَسَاكِينِ .

ثُمَّ أَمَرَ بِرَدِّ الْأَسَارَى وَسَبَايَا الْبَتُولِ إِلَى أَوْطَانِهِمْ بِمَدِينَةِ الرَّسُولِ (الملهوف : ص ۲۲۴ ، مثير الأحزان : ص ۱۰۶) . ۱۶۶۵. الاحتجاج : راویان موثق ، روایت کرده‌اند : هنگامی که علی بن الحسین ، زین العابدین علیه السلام را در زمره فرزندان اسیر حسین بن علی علیه السلام و خاندانش به شام بردند و نزد یزید - که خدا ، لعنتش کند - آوردند ... ، علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود : «ای یزید ! به من خبر رسیده که می‌خواهی مرا بکشی . اگر حتماً مرا می‌کشی ، کسی را با این زنان ، همراه کن تا آنان را به حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله (مدینه) باز گرداند» . یزید - که خدا ، لعنتش کند - به ایشان گفت : کسی جز تو ، آنها را باز نمی‌گرداند . ۲. رَوَتْ ثِقَاتُ الرُّوَاةِ أَنَّهُ لَمَّا أُدْخِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جُمْلَةٍ مِّنْ حُمَلٍ إِلَى الشَّامِ سَبَايَا مِنْ أَوْلَادِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَهْلِيهِ عَلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ ... قَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا يَزِيدُ بَلَّغْنِي أَنَّكَ تُرِيدُ قَتْلِي ، فَإِنْ كُنْتُ لَا بُدَّ قَاتِلِي ، فَوَجَّهْ مَعَهُ هَؤُلَاءِ النِّسْوَةَ مَن يَرُدُّهُنَّ إِلَى حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ .

فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ : لَا يَرُدُّهُنَّ غَيْرُكَ (الاحتجاج : ج ۲ ص ۱۳۲ - ۱۳۵ ح ۱۷۵ ، تفسیر القمی : ج ۲ ص ۳۵۲) .

۸ / ۵ پیشنهاد یزید برای کشتی گرفتن پسر امام حسن علیه السلام با پسرش خالد

اشاره

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -) : یزید، روزی علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را فرا خواند و عمر ، فرزند حسن بن علی علیه السلام را - که نوجوانی کم سال بود - نیز خواست و به عمر بن حسن گفت : آیا با این جوان ، مبارزه می‌کنی (کشتی می‌گیری) ؟ و اشاره‌اش به پسرش خالد بود .

گفت : نه ؛ اما چاقویی به من و چاقویی به او بده تا با او بجنگم .

یزید ، او (عمر بن حسن) را پیش خواند و گرفت و به خود چسباند و سپس گفت : سرشتی است که از آخرم در او سراغ دارم ! فرزندانم ، مرا خونین کردند . سرشتی است که آن را در آخرم می‌شناسم . هر که با شیرمردان ، رو به رو شود ، زخمی می‌گردد . (لسان العرب : ج ۱۲ ص ۱۷۷ ماده «خزم») . آیا مار ، جز مار به دنیا می‌آورد ؟! ۲! فدعاه [ای دعا یزید علی بن الحسین علیه السلام] ذات یوم ، ودعا عُمَرُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ غُلَامٌ صَغِيرٌ ، فَقَالَ لِعُمَرَ بْنِ الْحَسَنِ : أَتُقَاتِلُ هَذَا الْفَتَى - يَعْنِي خَالِدًا ابْنَهُ - ؟ قَالَ : لَا ، وَلَكِنْ أَعْطِنِي سِكِّينًا وَأَعْطِهِ سِكِّينًا ثُمَّ أَقَاتِلْهُ !

فَقَالَ لَهُ يَزِيدُ ، وَأَخَذَهُ فَضَمَّهُ إِلَيْهِ ثُمَّ قَالَ : شَنِشْنَةُ أَعْرِفُهَا مِنْ أَخْزَمٍ ، هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ إِلَّا حَيَّةً ؟ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۶۲ ، الكامل فی التاريخ : ج ۲ ص ۵۷۸) . الملهوف : یزید ، روزی علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام و عمرو بن حسن علیه السلام را - که کوچک بود و گفته می‌شود که یازده سال داشت - فرا خواند و به عمرو گفت : آیا با این ، کشتی می‌گیری ؟ و منظورش ، پسرش خالد بود . عمرو به او گفت : نه ؛ اما چاقویی به من و چاقویی به او بده تا با او بجنگم . یزید - که خدا ، لعنتش کند - گفت : سرشتی است که از آخرم در او سراغ دارم . آیا مار ، جز مار به دنیا می‌آورد ؟! ۳! دعا یزید یوماً بعلی بن الحسین علیه السلام و عمرو بن الحسن ، و كان عمرو صغیراً ، یقال : إنَّ عُمَرَةَ إِحْدَى عَشْرَةَ سَنَةً . فَقَالَ لَهُ : أَتُنْصَارِعُ هَذَا ، يَعْنِي ابْنَ خَالِدٍ ؟

فَقَالَ لَهُ عُمَرُو : لَا ، وَلَكِنْ أَعْطِنِي سِكِّينًا وَأَعْطِهِ سِكِّينًا ثُمَّ أَقَاتِلْهُ ، فَقَالَ يَزِيدُ لَعَنَهُ اللَّهُ : شَنِشْنَةُ أَعْرِفُهَا مِنْ أَخْزَمٍ ، هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ إِلَّا حَيَّةً

(المهوف: ص ۲۲۳؛ الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۹). أنساب الأشراف (- به نقل از محمد بن عمرو بن حسن بن علی علیه السلام -): حسین علیه السلام کشته شد و سر ایشان و نیز ما را برای یزید بردند. یزید، مرا در دامانش نشاند و پسر خودش را نیز در دامانش نشاند. سپس به من گفت: با او کشتی می‌گیری؟
گفتم: چاقویی به من و چاقویی به او بده و مرا با او، وا گذار.

۱. بخشی از شعری است که در عرب، مثل شده است. پدر آخزم - که جد حاتم طایی یا جد جد او بوده -، پسری به نام آخزم داشته که گویی مورد عاق او واقع می‌شود و کینه او به پسرانش منتقل می‌شود. آخزم می‌میرد و پسران آخزم، روزی در جایی بر جدشان (پدر آخزم) می‌پرند و او را زخمی و خونین می‌کنند. او می‌سراید:

یزید گفت: کوچک و بزرگتان، دشمنی با ما را رها نمی‌کنید! قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَحُمِلَ رَأْسُهُ إِلَى يَزِيدَ وَحُمِلْنَا، فَأَقْعَدَنِي يَزِيدُ فِي حِجْرِهِ، وَأَقْعَدَ ابْنًا لَهُ فِي حِجْرِهِ، ثُمَّ قَالَ لِي: أَتُصَارِعُهُ؟
فَقُلْتُ: أَعْطِنِي سَكِينًا وَأَعْطِهِ سَكِينًا وَدَعْنِي وَإِيَّاهُ.
فَقَالَ: مَا تَدْعُونَ عِدَاؤَنَا صَغَارًا وَكِبَارًا (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۱. نیز، ر.ک: مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۷۴).

۱. ر.ک: ص ۵۹۰ ح ۱۶۶۸.

نکته

در بیشتر گزارش‌ها، شخصی که یزید، کشتی گرفتن با فرزند خود را به او پیشنهاد کرده، عمر بن حسن یا عمرو بن حسن نامیده شده و تنها در یک گزارش، وی محمد بن عمرو بن حسن، معرفی شده است و در یک گزارش دیگر نیز این داستان، در باره امام زین العابدین علیه السلام آمده است. ۳.

این دو گزارش متفاوت، علاوه بر تعارض داشتن با گزارش‌های مشهور، ایرادهای دیگری هم دارند؛ زیرا در آن دوران، عمرو بن حسن، خود در سنین کودکی بوده و فرزندى نداشته که بتواند با فرزند یزید، کشتی بگیرد. همچنین، سن و شخصیت امام زین العابدین علیه السلام نیز تناسبی با پیشنهاد یزید ندارد. -----

۲. مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۷۴؛ الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۳۴ ح ۱۷۵.

۸ / ۶ آزاد گذاشتن امام زین العابدین علیه السلام برای بازگشت به مدینه

شرح الأخبار: یزید، فرمان داد علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را آزاد کنند و ایشان را در ماندن پیش خود یا بازگشتن، مؤخّر کرد. ایشان، بازگشت به مدینه را انتخاب نمود و یزید هم ایشان را رها کرد. ۴. أَمَرَ [يَزِيدُ] بِإِطْلَاقِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَخِيَرَهُ بَيْنَ الْمُقَامِ عِنْدَهُ أَوْ الْإِنْصِرَافِ، فَأَخْتَارَ الْإِنْصِرَافَ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَسَرَّحَهُ (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۵۹ ح ۱۰۸۹)

۸ / ۷ آماده شدن خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برای بازگشت به مدینه

تاریخ الطبری (- به نقل از فاطمه دختر علی علیه السلام -): یزید بن معاویه گفت: ای نُعمان بن بشیر! آنچه را نیاز دارند،

برایشان فراهم کن و مردی امین و شایسته را از شامیان، همراه با سواران و یاورانی برگزین تا با آنان باشد و ایشان را به مدینه برساند ۱. قَالَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ: يَا نُعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ، جَهِّزْهُمْ بِمَا يُصِيتُ لَهُمْ، وَابْعَثْ مَعَهُمْ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَمِينًا صَالِحًا، وَابْعَثْ مَعَهُ خَيْلًا وَأَعْوَانًا، فَيَسِيرَ بِهِمْ إِلَى الْمَدِينَةِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۲، المنتظم: ج ۵ ص ۳۴۴). الأخبار الطوال: یزید فرمان داد تا آنان را به بهترین شکل، آماده کنند و به علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام گفت: همراه زنان خاندانت برو تا آنان را به وطنشان برسانی. او مردی را با سی سوار، همراه آنان روانه کرد تا پیشاپیش آنان برود و با فاصله از ایشان، فرود آید تا آنان را به مدینه برساند ۲. أَمَرَ [يَزِيدُ] بِتَجْهِيزِهِمْ بِأَحْسَنِ جِهَازٍ، وَقَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنِّ تَطْلُقُ مَعَ نِسَائِكَ حَتَّى تُبَلِّغَهُنَّ وَطَنَهُنَّ.

وَوَجَّهَهُ مَعَهُ رَجُلًا فِي ثَلَاثِينَ فَارِسًا، يَسِيرُ أَمَامَهُمْ، وَيَنْزِلُ حَجَرَةً عَنْهُمْ، حَتَّى انْتَهَى بِهِمْ إِلَى الْمَدِينَةِ (الأخبار الطوال: ص ۲۶۱، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۳۲). الإرشاد: یزید، فرمان داد تا زنان را در خانه‌ای جدا، فرود آورند و برادرشان علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام با آنان باشد. خانه‌ای جدا و چسبیده به خانه یزید، برایشان آماده کردند و چند روز در آن جا بودند. سپس یزید، نعمان بن بشیر را فرا خواند و به او گفت: آماده شو تا این زنان را به مدینه ببری. هنگامی که خواست آنان را آماده کند، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را خواست و با وی خلوت کرد و سپس به وی گفت: خداوند، ابن مرجانه را لعنت کند! به خدا سوگند، اگر من با پدرت طرف بودم، هیچ گاه چیزی از من نمی‌خواست، جز آن که به او می‌بخشیدم و با هر چه می‌توانستم، مرگ را از او دور می‌کردم؛ اما خداوند، آنچه را دیدی، تقدیر کرده بود. از مدینه به من نامه بنویس و هر درخواستی داشتی، به من برسان. آن گاه به ایشان و خانواده ایشان، لباس داد و در زمره گروه نعمان بن بشیر، فرستاده‌ای (مأمور ویژه‌ای) روانه کرد و به او گفت که آنان را [در خنکای] شب، راه ببرد و جلوتر از آنان باشد؛ اما نه آن اندازه دور که کاروان به او نرسند، و چون فرود می‌آیند، از آنها فاصله بگیرد و خود و یارانش، گرداگردشان پخش شوند و به گونه‌ای، نگهبان آنان باشند و چندان با فاصله از آنان فرود بیایند که چون کسی از آنان خواست وضویی بگیرد و یا برای قضای حاجتی برود، خجالت نکشد. این فرستاده، همراه نعمان رفت و همواره همراه آنان در راه، فرود می‌آمد و با آنان، همان گونه که یزید سفارش کرده بود، همراهی می‌کرد و رعایت آنها را می‌نمود، تا آن که به مدینه وارد شدند ۳. أَمَرَ [يَزِيدُ] بِالنِّسْوَةِ أَنْ يُنْزِلْنَ فِي دَارٍ عَلَى حَدِّ مَعْنَهُنَّ أَخُوهُنَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَفْرَدَ لَهُمْ دَارًا تُتَّصِلُ بِدَارِ يَزِيدَ، فَأَقَامُوا أَيَّامًا ثُمَّ نَدَبَ يَزِيدُ النُّعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ، وَقَالَ لَهُ: تَجَهَّزْ لِتَخْرُجَ بِهَؤُلَاءِ النِّسْوَانِ إِلَى الْمَدِينَةِ.

وَلَمَّا أَرَادَ أَنْ يُجَهِّزَهُمْ دَعَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَاسْتَخْلَاهُ، ثُمَّ قَالَ لَهُ: لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ، أَمْ وَاللَّهِ لَوْ أَنِّي صَاحِبُ أُبَيْكَ مَا سَأَلْتَنِي خَصْلَةً أَبَدًا إِلَّا أَعْطَيْتُهُ إِيَّاهَا، وَلَمَدَفَعْتُ الْحَتْفَ عَنْهُ بِكُلِّ مَا اسْتَطَعْتُ، وَلَكِنَّ اللَّهَ قَضَى مَا رَأَيْتَ، كَاتِبِنِي مِنَ الْمَدِينَةِ وَأَنَّهُ كُلُّ حَاجَةٍ تَكُونُ لَكَ.

وَتَقَدَّمَ بِكَسْوَتِهِ وَكَسْوَةِ أَهْلِهِ. وَأَنْفَذَ مَعَهُمْ فِي جُمْلَةِ النُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ رَسُولًا تَقَدَّمَ إِلَيْهِ أَنْ يَسِيرَ بِهِمْ فِي اللَّيْلِ، وَيَكُونُوا أَمَامَهُ حَيْثُ لَا يَفُوتُونُ طَرَفَهُ، فَإِذَا نَزَلُوا تَنَحَّى عَنْهُمْ وَتَفَرَّقَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ حَوْلَهُمْ كَهَيْئَةِ الْحَرَسِ لَهُمْ، وَيَنْزِلُ مِنْهُمْ حَيْثُ إِذَا أَرَادَ إِنْسَانٌ مِنْ جَمَاعَتِهِمْ وُضُوءًا وَقَضَاءَ حَاجَةٍ لَمْ يَحْتَشِمِ.

فَسَارَ مَعَهُمْ فِي جُمْلَةِ النُّعْمَانِ، وَلَمْ يَزَلْ يُنَازِلُهُمْ فِي الطَّرِيقِ وَيَرْفُقُ بِهِمْ كَمَا وَصَّاهُ يَزِيدُ وَيَرْعَوْنَهُمْ، حَتَّى دَخَلُوا الْمَدِينَةَ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۲، روضه الواعظین: ص ۲۱۲). تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف، از حارث بن کعب -): هنگامی که خواستند بیرون بروند، یزید، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را فرا خواند و سپس گفت: خداوند، ابن مرجانه را لعنت کند! هان! به خدا سوگند، اگر طرف حسین، من بودم، هرگز چیزی از من نمی‌خواست، جز آن که به او می‌دادم و با هر چه می‌توانستم، حتی با هلاکت فرزندانم، مرگ را از او می‌راندم؛ اما خدا، آنچه را دیدی، تقدیر کرده بود. به من نامه بنویس و هر درخواستی داشتی، به من برسان.

یزید، آنان را پوشاند و سفارش آنان را به فرستاده‌اش نمود. آن فرستاده، با آنان به راه افتاد و شب با آنان می‌رفت و پیشاپیش آنان بود؛ اما نه آن قدر که ایشان را گم کند، و چون فرود می‌آمدند، از آنان فاصله می‌گرفت و خود و یارانش مانند نگهبانان، گرداگرد آنها پخش می‌شدند و در فاصله‌ای با آنان فرود می‌آمد که هر گاه کسی از آنان می‌خواست وضویی بگیرد یا برای قضای حاجت برود، حجالت نمی‌کشید.

همواره همراه آنان در راه، فرود می‌آمد و از خواسته‌هایشان جویا می‌شد و با آنها مهربانی می‌کرد تا به مدینه وارد شدند. ۱. لَمَّا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا، دَعَا يَزِيدُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: لَعَنَّ اللَّهَ ابْنَ مَرْجَانَةَ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْ أَتَى صَاحِبُهُ مَا سَأَلَنِي خَصْلَةً أَبَدًا إِلَّا أَعْطَيْتُهَا إِيَّاهُ، وَلَدَفَعْتُ الْحَتْفَ عَنْهُ بِكُلِّ مَا اسْتَطَعْتُ وَلَوْ بِهَلَاكِ بَعْضِ وَلَدِي، وَلَكِنَّ اللَّهَ قَضَى مَا رَأَيْتَ. كَاتِبِنِي وَأَنَّهُ كُلُّ حَاجَةٍ تَكُونُ لَكَ.

قَالَ: وَكَسَاهُمْ وَأَوْصَى بِهِمُ ذَلِكَ الرَّسُولَ. قَالَ: فَخَرَجَ بِهِمُ [الرَّسُولُ]، وَكَانَ يُسَايِرُهُمْ بِاللَّيْلِ فَيَكُونُونَ أَمَامَهُ حَيْثُ لَا يَفُوتُونَ طَرَفَهُ، فَإِذَا نَزَلُوا تَنَحَّى عَنْهُمْ وَتَفَرَّقَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ حَوْلَهُمْ كَهَيْئَةِ الْحَرَسِ لَهُمْ، وَيَنْزِلُ مِنْهُمْ بِحَيْثُ إِذَا أَرَادَ إِنْسَانٌ مِنْهُمْ وُضُوءًا أَوْ قِضَاءَ حَاجَةٍ لَمْ يَحْتَشِمِ.

فَلَمْ يَزَلْ يُنَازِلُهُمْ فِي الطَّرِيقِ هَكَذَا وَيَسْأَلُهُمْ عَنْ حَوَائِجِهِمْ وَيُلَطِّفُهُمْ، حَتَّى دَخَلُوا الْمَدِينَةَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۲، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۷۸). مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: روایت شده که یزید، به اسیران اهل بیت، پیشنهاد ماندن در دمشق را داد. آنان نپذیرفتند و گفتند: ما را به مدینه باز گردان که آن جا، هجرتگاه جدّمان است. یزید به نعمان بن بشیر گفت: هر چه اینان لازم دارند، آماده کن و مردی امانتدار و شایسته از شامیان، همراه آنان بفرست و سواران و یاورانی نیز همراه او کن. سپس یزید به آنان، لباس و هدایایی داد و روزی و حقوقی برایشان معین کرد و آن گاه، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام را خواست و به ایشان گفت: خداوند، ابن مرجانه را لعنت کند! هان! به خدا سوگند، اگر من طرفِ دعوای حسین بودم، چیزی از من نمی‌خواست، جز آن که به او می‌دادم و با هر چه در توانم بود، حتی با هلاکت برخی فرزندانم، مرگ را از او می‌راندم؛ اما خداوند، آنچه را دیدی، تقدیر کرده بود. پس هر درخواستی داشتی، برای من بنویس. سپس سفارش آنها را به فرستاده‌اش کرد. او نیز با آنان، حرکت کرد و آن اندازه جلوتر بود که او را گم نمی‌کردند و چون کاروان اسیران، فرود می‌آمدند، از آنها فاصله می‌گرفت و خود و یارانش، مانند نگهبانان، پخش می‌شدند و هر گاه یکی از آنان می‌خواست وضو بگیرد، وی را فرود می‌آورد و حاجت‌هایشان را برایشان، فراهم می‌آورد و با آنان، مهربانی می‌کرد تا به مدینه وارد شدند. ۱. رَوَى أَنَّ يَزِيدَ عَرَضَ عَلَيْهِمُ [أَيَّ عَلَى سَبَايَا أَهْلِ الْبَيْتِ] الْمَقَامَ بِدِمَشْقَ فَأَبَوْا ذَلِكَ، وَقَالُوا: زُدَّنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لِأَنَّهُا مُهَاجَرَةٌ جَدَّنَا.

فَقَالَ لِلنُّعْمَانِ بْنِ بَشِيرٍ: جَهِّزْ هَؤُلَاءِ بِمَا يُصْلِحُهُمْ وَابْعَثْ مَعَهُمْ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَمِينًا صَالِحًا، وَابْعَثْ مَعَهُمْ خِيَلًا وَأَعْوَانًا. ثُمَّ كَسَاهُمْ وَحَبَاهُمْ وَفَرَضَ لَهُمُ الْأَرْزَاقَ وَالْأَنْزَالَ. ثُمَّ دَعَا بَعْلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لَهُ: لَعَنَّ اللَّهَ ابْنَ مَرْجَانَةَ! أَمَا وَاللَّهِ لَوْ كُنْتُ صَاحِبُهُ مَا سَأَلَنِي خُطَّةً إِلَّا أَعْطَيْتُهَا إِيَّاهُ، وَلَدَفَعْتُ عَنْهُ الْحَتْفَ بِكُلِّ مَا قَدَرْتُ عَلَيْهِ، وَلَوْ بِهَلَاكِ بَعْضِ وَلَدِي، وَلَكِنَّ قَضَى اللَّهَ مَا رَأَيْتَ. فَكَاتِبِنِي بِكُلِّ حَاجَةٍ تَكُونُ لَكَ، ثُمَّ أَوْصَى بِهِمُ الرَّسُولَ. فَخَرَجَ بِهِمُ الرَّسُولُ يُسَايِرُهُمْ، فَيَكُونُ أَمَامَهُمْ حَيْثُ لَا يَفُوتُونَ طَرَفَهُ، فَإِذَا نَزَلُوا تَنَحَّى عَنْهُمْ وَتَفَرَّقَ هُوَ وَأَصْحَابُهُ كَهَيْئَةِ الْحَرَسِ، ثُمَّ يَنْزِلُ بِهِمْ حَيْثُ أَرَادَ أَحَدُهُمُ الْوُضُوءَ، وَيَعْرِضُ عَلَيْهِمْ حَوَائِجَهُمْ، وَيُلَطِّفُ بِهِمْ حَتَّى دَخَلُوا الْمَدِينَةَ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۷۴؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۴۵). أنساب الأشراف: یزید، دو برابر آنچه از هر یک از زنان حسین علیه السلام برده بودند، به آنها داد و گفت: پسر سمیه - که لعنت خدا بر او باد - عجله کرد. یزید، زنان و کودکان را با فرستاده‌ای به سوی مدینه فرستاد و سفارش آنان را به او کرد و او، همواره با آنان همراهی کرد تا به مدینه وارد شدند. همچنین یزید به علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام گفت: اگر دوست داری نزد ما بمانی، به تو نیکی می‌کنیم و حقّ خویشاوندی‌ات را نگاه می‌داریم. [اما] علی بن الحسین علیه السلام رفتن به مدینه را برگزید و یزید هم عطایی

به او داد و او را روانه مدینه کرد. ۱. أعطی یزیدُ کُلَّ امرأَةٍ مِنْ نِسَاءِ الْحُسَيْنِ ضِعْفَ مَا ذَهَبَ لَهَا ، وَقَالَ : عَجَّلَ ابْنُ سُمَيَّةَ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ . وَبَعَثَ يَزِيدُ بِالنِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ إِلَى الْمَدِينَةِ مَعَ رَسُولٍ ، وَأَوْصَاهُ بِهِمْ ، فَلَمْ يَزَلْ يَرْفُقُ بِهِمْ حَتَّى وَرَدُوا الْمَدِينَةَ .

وَقَالَ لِعَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تُقِيمَ عِنْدَنَا بَرْنَاكَ وَوَصِيْلَنَاكَ . فَاخْتَارَ إِيَّانَ الْمَدِينَةِ ، فَوَصِيْلَهُ وَأَشْخَصَهُ إِلَيْهَا (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۱۷) . الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) : يزيد ، اثاثیه حسین علیه السلام و زنان و خانواده و فرزندان باقی مانده را همراه آنان ، روانه کرد و همه چیز را برایشان فراهم کرد و هیچ نیازی را در مدینه برایشان نگذاشت ، جز آن که فرمان داد برایشان فراهم کنند . او به علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام گفت : اگر دوست داری که نزد ما بمانی ، بمان که پیوندمان را با تو نگاه می‌داریم و حَقَّتْ را پاس می‌داریم ، و اگر دوست داری که تو را به وطن باز گردانم ، باز به تو صله [و عطا] می‌دهم . علی بن الحسین علیه السلام فرمود : «مرا به وطنم باز گردان» . یزید ، او را به مدینه باز گرداند و به او هدایایی داد و به فرستادگانی که همراه آنان روانه کرده بود ، فرمان داد هر کجا و هر زمان که آنان خواستند ، فرود آیند ، و آنان را با مُحْرَزِ بْنِ حُرَيْثِ کَلْبِيِّ و مردی از بهرا - که هر دو از فضیلت‌مندان شام بودند - ، فرستاد . ۲. بَعَثَ [يَزِيدُ] بِثَقَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ بَقِيَ مِنْ نِسَائِهِ وَأَهْلِهِ وَوُلْدِهِ مَعَهُمْ ، وَجَهَّزَهُمْ بِكُلِّ شَيْءٍ ، لَمْ يَدَعْ لَهُمْ حَاجَةً بِالْمَدِينَةِ إِلَّا أَمَرَ لَهُمْ بِهَا ، وَقَالَ لِعَلِيِّ بْنِ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ تُقِيمَ عِنْدَنَا فَتَصِلَ رَحِمُكَ وَنَعْرِفَ لَكَ حَقَّكَ فَعَلْتُ ، وَإِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ أُرْذُكَ إِلَى بِلَادِكَ أَصْلُكَ . قَالَ : بَلْ تَرُدُّنِي إِلَى بِلَادِي .

فَرَدَّهُ إِلَى الْمَدِينَةِ وَوَصِيْلَهُ ، وَأَمَرَ الرُّسُلَ الَّذِينَ وَجَّهَهُمْ مَعَهُمْ أَنْ يَنْزِلُوا بِهِمْ حَيْثُ شَاؤُوا وَمَتَى شَاؤُوا . وَبَعَثَ بِهِمْ مَعَ مُحْرَزِ بْنِ حُرَيْثِ الْكَلْبِيِّ وَرَجُلٍ مِنْ بَهْرَاءَ ، وَكَانَا مِنْ أَفَاضِلِ أَهْلِ الشَّامِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۹۰) . نیز، ر.ک: تاریخ دمشق : ج ۵۷ ص ۷۹) .

۸ / ۸ عبور خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از کربلا

الملهوف: هنگامی که زنان و خاندان امام حسین علیه السلام از شام باز گشتند و به عراق رسیدند . به راه‌نمایان گفتند : «ما را از راه کربلا- بیر» . آنان به قتلگاه [شهدا] رسیدند و جابر بن عبد الله انصاری - که خدا رحمتش کند - و گروهی از بنی هاشم و مردانی از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را دیدند که برای زیارت قبر حسین علیه السلام آمده بودند

پس در یک زمان ، در آن جا گرد آمدند و با گریه و اندوه و بر سر و صورت زنان ، به هم رسیدند و مجلس‌های عزایی بر پا داشتند که جگر را آتش می‌زد . زنان حاضر در آن جا هم گرد آمدند و چندین روز ، همین گونه ماندند . ۱. لَمَّا رَجَعَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِيَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَبَلَغُوا إِلَى الْعِرَاقِ ، قَالُوا لِلدَّلِيلِ : مُرِّبْنَا عَلَى طَرِيقِ كَرْبَلَاءَ ، فَوَصَلُوا إِلَى مَوْضِعِ الْمَصْرَعِ ، فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ وَجَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَرِجَالًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ وَرَدُوا لِمُزَارَعَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ ، وَتَلَقَّوْا بِالْبُكَاءِ وَالْحُزْنِ وَاللَّطَمِ ، وَأَقَامُوا الْمَآتِمَ الْمُقْرِخَةَ لِلْأَكْبَادِ ، وَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ ، وَأَقَامُوا عَلَى ذَلِكَ أَيَّامًا (الملهوف : ص ۲۲۵ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۴۶) .

مثیر الأحزان: هنگامی که خاندان امام حسین علیه السلام از کربلا گذشتند ، جابر بن عبد الله انصاری - که رحمت خدا بر او باد - و گروهی از بنی هاشم را که برای زیارت مرقد حسین علیه السلام آمده بودند ، دیدند و هم‌زمان به آن جا رسیدند و همدیگر را با غم و اندوه و ماتم‌سرایی بر این مصیبت دردناک و سوزانده جگر دوستان ، دیدار کردند . ۲. لَمَّا مَرَّ عِيَالُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِكَرْبَلَاءَ ، وَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَجَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ قَدِمُوا لِمُزَارَعَتِهِ فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ ، فَتَلَقَّوْا بِالْحُزْنِ وَالْاِكْتِثَابِ وَالتَّوَجُّعِ عَلَى هَذَا الْمُصَابِ الْمُقْرِحِ لِلْأَكْبَادِ (مثیر الأحزان : ص ۱۰۷) .

الآثار الباقية: در روز بیستم [صفر] ، سر حسین علیه السلام به جایگاهش باز گردانده شد تا با پیکرش به خاک سپرده شود و «زیارت اربعین» هم در این روز است . اهل حرم حسین علیه السلام هم در بازگشت از شام [با آن سر] بودند . ۳. فی العشرین

رَدَّ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى مَجْثِمِهِ حَتَّى دُفِنَ مَعَ جُثَّتِهِ ، وَفِيهِ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ ، وَهُمْ حَرَّمُوا بَعْدَ انْصِرَافِهِمْ مِنَ الشَّامِ (الآثار الباقية : ص ۴۲۲) . الأُمَالِي ، صدوق (- به نقل از فاطمه ، دختر علی علیه السلام -) : یزید ، فرمان داد تا زنان حسین علیه السلام را با علی بن الحسین علیه السلام در زندانی حبس کنند که آنان را نه از گرما و نه از سرما ، نگاه نمی‌داشت تا آن جایی که صورت‌هایشان پوست انداخت . در بیت المقدس ، سنگی را از روی زمین بر نمی‌داشتند ، جز آن که زیر آن ، خون تازه می‌یافتند و مردم ، آفتاب را روی دیوارها ، به سانِ ملحفه‌های زعفرانی ، سرخ‌رنگ می‌دیدند تا آن که علی بن الحسین علیه السلام با زنان [خاندان خود] حرکت کرد و سرِ حسین علیه السلام را به کربلا ، باز گرداند ۴۰ . إِنَّ يَزِيدَ أَمَرَ بِنِسَاءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَحَبَسْنَ مَعَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي مَحْبِسٍ ، لَا يُكْنُهُنَّ مِنْ حَرٍّ وَلَا قَرٍّ حَتَّى تَقْشَرَتْ وَجُوهُهُنَّ ، وَلَمْ يُرْفَعْ بَيْتُ الْمَقْدِسِ حَبْرٌ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا وَجَدَ تَحْتَهُ دَمٌ غَبِيطٌ ، وَأَبْصَرَ النَّاسُ الشَّمْسَ عَلَى الْحِيطَانِ حُمْرَاءَ كَأَنَّهَا الْمَلَا حِفُّ الْمُعْصَفَرَةِ ، إِلَى أَنْ خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِالنِّسْوَةِ ، وَرَدَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى كَرْبَلَاءَ (الأُمَالِي ، صدوق : ص ۲۳۱ ح ۲۴۳ ، روضه الواعظین : ص ۲۱۲) .

۸ / ۹ نخستین زائر قبر امام حسین علیه السلام از مردم

مصباح الزائر (- به نقل از عطا -) : روز بیستم صفر ، با جابر بن عبد الله بودم . هنگامی که به غاصریه رسیدیم ، در جوی آن جا غسل کرد و پیراهن پاکیزه‌ای را که همراه داشت ، پوشید . سپس به من گفت : ای عطا ! آیا عطری به همراه داری ؟
گفتم : سعد (ماده‌ای خوش‌بو کننده) دارم .

او از آن به سر و بقیه بدنش مالید . سپس پابرنه رفت تا نزد سرِ امام حسین علیه السلام ایستاد و سه تکبیر گفت و بیهوش ، بر زمین افتاد و هنگامی که به هوش آمد ، شنیدم که می‌گوید : سلام بر شما ، ای خاندان خدا ! ... ۲۰ . كُنْتُ مَعَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ يَوْمَ الْعِشْرِينَ مِنْ صَفَرٍ ، فَلَمَّا وَصَلْنَا الْغَاصِرِيَّةَ اغْتَسَلَ فِي شَرِيعَتِهَا ، وَلَبِسَ قَمِيصًا كَانَ مَعَهُ طَاهِرًا .

ثُمَّ قَالَ لِي : أَمَعَكَ شَيْءٌ مِنَ الطِّيبِ يَا عَطَا ؟ قُلْتُ : مَعِيَ سَعْدٌ ، فَجَعَلَ مِنْهُ عَلَى رَأْسِهِ وَسَائِرِ جَسَدِهِ .

ثُمَّ مَشَى حَافِيًا حَتَّى وَقَفَ عِنْدَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَكَبَّرَ ثَلَاثًا ثُمَّ خَرَّ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ ، فَلَمَّا أَفَاقَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ :

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا آلَ اللَّهِ ... (مصباح الزائر : ص ۲۸۶ ، بحار الأنوار : ج ۱۰۱ ص ۳۲۹ ح ۱) . ۳۰ - بشاره المصطفی (- به نقل از عطیه عوفی) : همراه جابر بن عبد الله انصاری ، برای زیارت قبر حسین بن علی بن ابی‌طالب علیه السلام حرکت کردیم . هنگامی که به کربلا- رسیدیم ، جابر به کرانه فرات ، نزدیک شد و غسل کرد و پیراهن و ردایی به تن کرد و کیسه عطری را گشود و آن را بر بدنش پاشید و هیچ

۱. ر . ک : نقشه شماره ۴ در پایان همین جلد . ۲. ابو الحسن عطیه بن سعد بن جُنَادَه عوفی جدلی قیسی کوفی . امیر مؤمنان علیه السلام ، نام او را انتخاب کرد و در باره‌اش فرمود : «این ، عطیه (هدیه) خداست» . وی از تابعیان مشهور است و شیخ طوسی ، او را در زمره اصحاب امام علی علیه السلام و امام باقر علیه السلام بر شمرده است و بَرَقی ، او را از اصحاب امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام دانسته است . او مورد اعتماد و کثیر الحديث است . وی همراه ابن اشعث ، علیه حجاج ، قیام کرد و حجاج ، به دلیل خودداری وی از دشنام‌گویی به امام علی علیه السلام ، دستور داد چهارصد ضربه شلاق به وی زدند و سر و ریشش را تراشیدند . او سپس به فارس پناه بُرد و در باقی‌مانده دوران حکومت حجاج ، در خراسان ، سِکِنَا گزید و زمانی که عمر بن هُبیره ، حاکم عراق شد ، به کوفه باز گشت . او به سال ۱۱۱ ق (بنا بر قول مشهور) و یا ۱۲۷ ق (بنا بر قولی دیگر ، که ظاهراً به قرینه روایت کردنش از امام صادق علیه السلام ، همین تاریخ ، درست است) ، در همان کوفه در گذشت .

گامی برداشت، جز آن که ذکر خدای متعال گفت، تا این که به قبر، نزدیک شد و [به من] گفت: دست مرا بر قبر بگذار. چون دست او را بر قبر گذاشتم، بیهوش، بر روی قبر افتاد. کمی آب بر او پاشیدم و هنگامی که به هوش آمد، سه بار، صدا زد: حسین!

آن گاه گفت: دوست، پاسخ دوست را نمی‌دهد؟!

سپس گفت: چگونه پاسخ دهی، در حالی که خون رگ‌هایت را بر میان‌شانه‌ها و پشت ریختند و میان سر و پیکرت، جدایی انداختند؟! گواهی می‌دهم که تو، فرزند خاتم پیامبران و فرزند سرور مؤمنان و فرزند هم‌پیمان تقوا و چکیده هدایت و پنجمین فرد از اصحاب کسایی و فرزند [علی،] سالار نقیبان و فرزند فاطمه، سرور زنانی! و چگونه چنین نباشی، در حالی که از دست سرور پیامبران، غذا خورده‌ای و در دامن تقوای پیشگان، پرورش یافته‌ای و از سینه ایمان، شیر نوشیده‌ای و با اسلام، تو را از شیر گرفته‌اند!

پاک زیستی و پاک رفتی؛ اما دل‌های مؤمنان، در فراق تو خوش نیست، بی آن که در این، تردیدی رود که همه اینها به خیر تو بود. سلام و رضوان خدا بر تو باد! و گواهی می‌دهم که تو بر همان روشی رفتی که برادرت یحیی بن زکریا رفت. آن گاه جابر، دیده خود را گرد قبر چرخاند و گفت: سلام بر شما، ای روح‌هایی که گرداگرد حسین، فرود آمده، همراهش شدید! گواهی می‌دهم که نماز را به پا داشتید و زکات دادید و به نیکی فرمان دادید و از زشتی، باز داشتید و با ملحدان جنگیدید و خدا را پرستیدید تا به شهادت رسیدید. سوگند به آن که محمد را به حق برانگیخت، در آنچه به آن در آمدید، با شما شریک هستیم.

به جابر گفتم: ای جابر! چگونه [با آنان شریک باشیم]، با آن که ما نه به دره‌ای فرود آمديم و نه از کوهی بالا-رفتیم و نه شمشیری زدیم، در حالی که اینان، سرهایشان از پیکر، جدا شد و فرزندانشان یتیم و زنان‌شان بیوه شدند؟! جابر گفت: ای عطیه! شنیدم که حبیب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «هر کس گروهی را دوست داشته باشد، با آنان محشور می‌شود، و هر کس کار کسانی را دوست داشته باشد، در کارشان شریک می‌شود»، و سوگند به آن که محمد را به حق به پیامبری برانگیخت، نیت من و همراهانم، همان است که حسین علیه السلام و یارانش بر آن رفته‌اند. مرا به سوی خانه‌های کوفه ببر.

هنگامی که بخشی از راه را رفتیم، گفت: ای عطیه! آیا سفارشی به تو بکنم، که دیگر گمان ندارم پس از این سفر، تو را ببینم؟ دوستدار خاندان محمد را، تا زمانی که آنان را دوست می‌دارد، دوست بدار و دشمن خاندان محمد را، تا زمانی که با آنان دشمن است، دشمن بدار، هر چند روزه گیر و شب‌زنده‌دار باشد، و با دوستدار محمد و خاندان محمد، رفاقت کن، که اگر یک گامش از فراوانی گنااهش بلغزد، گام دیگرش به محبت آنان استوار می‌ماند؛ چرا که دوستدار آنان، به بهشت باز می‌گردد و دشمن آنان، به سوی آتش [دوزخ] می‌رود. ۱۰. حَرَجْتُ مَعَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ زَائِرِينَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا وَرَدْنَا كَرْبَلَاءَ دَنَا جَابِرٌ مِنْ شَاطِئِ الْفُرَاتِ فَاعْتَسَلَ، ثُمَّ اتَّزَرَ بِإِزَارٍ وَارْتَدَى بِآخَرٍ، ثُمَّ فَتَحَ صُرَّةً فِيهَا سَعْدٌ فَتَرَهَا عَلَى بَدَنِهِ، ثُمَّ لَمْ يَخْطُ خُطْوَةً إِلَّا ذَكَرَ اللَّهَ تَعَالَى.

حَتَّى إِذَا دَنَا مِنَ الْقَبْرِ قَالَ: أَلَمْسِيهِ، فَأَلَمَسْتُهُ، فَخَرَّ عَلَى الْقَبْرِ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَرَشَشْتُ عَلَيْهِ شَيْئًا مِنَ الْمَاءِ، فَلَمَّا أَفَاقَ قَالَ: يَا حُسَيْنُ، ثَلَاثًا، ثُمَّ قَالَ: حَبِيبٌ لَا يُجِيبُ حَبِيبَهُ. ثُمَّ قَالَ: وَأَنْتَى لَكَ بِالْجَوَابِ وَقَدْ شَحِطْتَ أَوْدَاجَكَ عَلَى أَثْنَا جَكَ، وَفُرَّقَ بَيْنَ يَدْنِكَ وَرَأْسِكَ، فَأَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، وَابْنُ سَيِّدِ الْمُؤْمِنِينَ، وَابْنُ خَلِيفَةِ التَّقْوَى وَسَلِيلِ الْهُدَى وَخَامِسُ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ، وَابْنُ سَيِّدِ النَّقَبَاءِ، وَابْنُ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ، وَمَا لَكَ لَا تَكُونُ هَكَذَا وَقَدْ عَدَنَكَ كَفُّ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ، وَرُبِّيتَ فِي حَجَرِ الْمُتَّقِينَ، وَرُضِعَتْ مِنْ نَدَى الْإِيمَانِ وَفُطِمَتْ بِالْإِسْلَامِ، فَطَبْتُ حَيًّا وَطَبْتُ مَيِّتًا، غَيْرَ أَنَّ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ طَبِيبَةٍ لِفِرَاقِكَ، وَلَا شَاكَةَ فِي الْخِيَرَةِ لَكَ، فَعَلَيْكَ سَلَامٌ

اللَّهُ وَرِضْوَانُهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ أَخُوكَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا.

ثُمَّ جَالَ بَصِيرُهُ حَوْلَ الْقَبْرِ وَقَالَ: السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الَّتِي حَلَّتْ بِفَنَاءِ الْحُسَيْنِ وَأَنَاخَتْ بِرَحْلِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمْ الزَّكَاةَ، وَأَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَجَاهَدْتُمْ الْمُلْحِدِينَ، وَعَبَدْتُمُ اللَّهَ حَتَّى أَتَاكُمْ الْيَقِينُ. وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا لَقَدْ شَارَكْنَاكُمْ فِي مَا دَخَلْتُمْ فِيهِ.

قَالَ عَطِيَّةُ: فَقُلْتُ لَهُ: يَا جَابِرُ! كَيْفَ وَلَمْ نَهِيْطْ وَادِيًّا وَلَمْ نَعْلُ جَبَلًا وَلَمْ نَضْرِبْ بِسَيْفٍ، وَالْقَوْمُ قَدْ فُرِّقَ بَيْنَ رُؤُوسِهِمْ وَأَبْدَانِهِمْ، وَأَوْتَمَّتْ أَوْلَادُهُمْ، وَأَرْمَلَتْ أَزْوَاجُهُمْ!؟

فَقَالَ: يَا عَطِيَّةُ! سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: مَنْ أَحَبَّ قَوْمًا حُشِرَ مَعَهُمْ، وَمَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ أُشْرِكَ فِي عَمَلِهِمْ، وَالَّذِي بَعَثَ مُحَمَّدًا بِالْحَقِّ نَبِيًّا، إِنَّ يَتِيَّ وَثِيَّةً أَصْحَابِي عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابُهُ، خُذُوا بِي نَحْوَ آيَاتِ كُوفَانَ.

فَلَمَّا صَرَفْنَا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ قَالَ: يَا عَطِيَّةُ! هَلْ أَوْصِيكَ وَمَا أَظُنُّ أَنَّي بَعْدَ هَذِهِ السَّفَرَةِ مُلَاقِيكَ؟ أَحِبُّ مُحِبَّ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا أَحَبَّهُمْ، وَأَبْغَضُ مُبْغِضَ آلِ مُحَمَّدٍ مَا أَبْغَضَهُمْ وَإِنْ كَانَ صَوَامًا قَوَامًا، وَارْفُقْ بِمُحِبِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، فَإِنَّهُ إِنْ تَزَلَّ لَهُ قَدَمٌ بَكْتَرَهُ ذُنُوبُهُ ثَبَّتَ لَهُ أُخْرَى بِمَحَبَّتِهِمْ، فَإِنَّ مُحِبَّهُمْ يَعُودُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَمُبْغِضُهُمْ يَعُودُ إِلَى النَّارِ (بشارة المصطفى: ص ۷۴؛ مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۶۷). مسار الشیعة: در روز بیستم ماه صفر، بازگشت اهل حرم سرور و مولايمان ابا عبد الله الحسين عليه السلام از شام به شهر پیامبر صلى الله عليه وآله است و آن، همان روزی است که جابر بن عبد الله بن حزام انصاری، صحابی پیامبر خدا صلى الله عليه وآله و آلِهِ - که خدای متعال از او خشنود باد - برای زیارت قبر ابا عبد الله عليه السلام از مدینه به کربلا آمد. او نخستین زائر امام حسین عليه السلام از میان مردم است. ۲۰ فی اليوم العشرین منه [أی من شهر صفر] کان رجوع حرم سیدنا و مولانا أبی عبد الله عليه السلام من الشام إلى مَدینَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي وَرَدَ فِيهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حِزَامٍ الْأَنْصَارِيُّ - صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ - مِنْ الْمَدِينَةِ إِلَى كَرْبَلَاءَ لِزِيَارَةِ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ زَارَهُ مِنَ النَّاسِ (مسار الشیعة: ص ۴۶. نیز، ر. ک: المصباح، کفعمی: ص ۵۱۰). مصباح المتهجد: در روز بیستم ماه صفر، بازگشت اهل حرم سرورمان، حسین بن علی بن ابی طالب عليه السلام، از شام به مدینه است و این، همان روزی است که جابر بن عبد الله بن حزام انصاری، صحابی پیامبر خدا صلى الله عليه وآله و آلِهِ - که خدا از او خشنود باد -، برای زیارت قبر امام حسین عليه السلام از مدینه به کربلا آمد. او نخستین کسی است که امام حسین عليه السلام را زیارت کرد، و مستحب است زیارت امام حسین عليه السلام در این روز، که همان «زیارت اربعین» است. ۱۰ فی اليوم العشرین منه [أی من شهر صفر] کان رجوع حرم سیدنا أبی عبد الله الحسین بن علی بن أبی طالب علیهما السلام من الشام إلى مَدینَةِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي وَرَدَ فِيهِ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ حِزَامٍ الْأَنْصَارِيُّ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ - صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَرَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ - مِنْ الْمَدِينَةِ إِلَى كَرْبَلَاءَ لِزِيَارَةِ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَانَ أَوَّلَ مَنْ زَارَهُ مِنَ النَّاسِ، وَیُسْتَحَبُّ زِيَارَتُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ وَهِيَ زِيَارَةُ الْأَرْبَعِينَ (مصباح المتهجد: ص ۷۸۷، بحار الأنوار: ج ۹۸ ص ۳۳۴).

سخنی در باره بازگشت خاندان پیامبر صلى الله عليه وآله به کربلا و ملاقات آنها با جابر در روز اربعین

اشاره

در باره بازگشت اهل بیت سید الشهداء عليه السلام به کربلا و ملاقات آنان با جابر بن عبد الله انصاری در اربعین شهدای عاشورا،

چند مسئله قابل بحث و بررسی است :

اول ، این که : آیا خانواده امام علیه السلام در بازگشت از شام ، از کربلا عبور کرده‌اند یا نه؟ و اگر عبور کرده‌اند ، این ماجرا در اربعین شهدا اتفاق افتاده یا نه؟ و اگر در اربعین بوده ، اربعین اول (سال ۶۱ هجری) بوده است یا اربعین دوم؟
دوم ، این که : آیا جابر بن عبد الله ، می‌توانسته در اربعین اول ، خود را به کربلا برساند؟
سوم ، این که : آیا ملاقاتی میان جابر و اهل بیت سید الشهداء در کربلا انجام شده است یا نه؟

یک . بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا

اشاره

در مورد اصل بازگشت خانواده سید الشهداء به کربلا ، و بر فرض بازگشت آنان ، در باره زمان دقیق آن (اربعین اول ، اربعین دوم یا هر زمان دیگر) ، آرای مختلفی وجود دارد که اینک به آنها اشاره می‌شود :

الف . عدم بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا

برخی مانند استاد شهید مرتضی مطهری ، بر این باورند که اصولاً اهل بیت سید الشهداء علیه السلام ، به کربلا باز نگشته‌اند . متن سخن ایشان ، این است :

اربعین که می‌رسد، همه این روضه را می‌خوانند و مردم هم خیال می‌کنند این طور است که اسرا از شام به کربلا آمدند و در آن جا با جابر ، ملاقات کردند و امام زین العابدین علیه السلام هم با جابر ملاقات کرد ، در صورتی که بجز در کتاب لهوف - که آن هم نویسنده‌اش یعنی سید ابن طاووس ، در کتاب‌های دیگرش آن را تکذیب کرده و لاقول ، تأیید نکرده است - در هیچ کتاب دیگری ، چنین چیزی نیست و هیچ دلیل عقلی‌ای هم این را تأیید نمی‌کند ؛ ولی مگر می‌شود این قضایایی را که هر سال گفته می‌شود ، از مردم گرفت؟!

جابر ، اولین زائر امام حسین علیه السلام بوده است و اربعین هم ، جز موضوع زیارت قبر امام حسین علیه السلام ، هیچ چیز دیگری ندارد . موضوع تجدید عزای اهل بیت نیست . موضوع آمدن اهل بیت به کربلا نیست . اصلاً راه شام از کربلا نیست . راه شام به مدینه ، از همان شام ، جدا می‌شود . ۱۰
ظاهراً این نظریه ، مبتنی بر آن چیزی است که محدث نوری در کتاب لؤلؤ و مرجان ، در این باره آورده است . وی ضمن بیان دلایلی برای اثبات نظریه خود، مبنی بر باز نگشتن اهل بیت امام علیهم السلام به کربلا ، می‌گوید :

بر هر ناظری در کتب مقاتل ، مخفی نیست که بعد از ندامت ظاهری رجس پلید یزید و عذر خواستن و مخیر نمودن آل الله را بین ماندن در شام و برگشتن به وطن اصلی (مدینه طیبه) و اختیار کردن ایشان ، مراجعت را ، در این که به عزم مدینه از شام بیرون رفتند و از عراق و کربلا ، ذکری در آن جا نبود و بنا به رفتن آن صوب نبود و راه شام به عراق ، از خود شام ، از راه حجاز جدا می‌شود و قدر مشترکی ندارند ، چنان که از متردّدین شنیده شده و از اختلاف طول این سه بلد با یکدیگر معلوم می‌شود . پس هر که خواهد از شام به عراق رود ، از آن جا عازم و به خط عراق ، خواهد سیر کرد و اگر اهل بیت [امام علیه السلام] از آن جا به این عزم بیرون آمدند - چنان که ظاهر عبارت لهوف است - ، بی اطلاع آن خبیث و بی اذن او ، هرگز برای ایشان ، میسر نبوده و نشود و در آن

مجالس، ذکر از این عزم نشود. و ظاهر است که در سیر به عراق، جز زیارت تربت مقدسه، مقصدی نداشتند و گمان نمی‌رود با آن خُبث شریره یزید و پلیدی فطرتش، اگر اظهار می‌کردند و اذن می‌خواستند، راضی شود و اذن دهد و مصارف سفر را دو چندان کند، با آن دنائت طبع و بی‌حیایی که دوستان دینار دهد و بگوید: این، به عوض آنچه از شما رفته! به هر حال، این استبعادی است که بالمَره، وثوق را از کلام آن راوی مجهول که در لهوف از او نقل کرده - و البته یکی از اهل سیر و تواریخ است - می‌برد و چون منضم شود به آن، شواهد مقدمه، اساس این احتمال از اصل، خراب خواهد شد و با این حال، اخبار جزئی روضه‌خوانان به وقوع این واقعه به مجرّد کلام مذکور، کاشف از نهایت جهل و تجرّی است و کاش به همان چند سطر لهوف یا مقتل ابی مخنف، قناعت می‌کردند و آن را مانند ریشه درخت در زمین شورزار قلب ویران نمی‌کاشتند. آن گاه این همه شاخه و برگ از او نمی‌رویاندند. پس از آن، این همه میوه‌های گوناگون اکاذیب از آن نمی‌چیدند و از زبان حجت بالغه خداوند، حضرت سجاد علیه السلام، این همه دروغ در وقت ملاقات خیالی با جابر، نقل نمی‌نمودند ... ۲۰

۱. حماسه حسینی: ج ۱ ص ۳۰. نیز، ر. ک: بررسی تاریخ عاشورا: ص ۱۳۹. ۲. لؤلؤ و مرجان: ص ۱۶۱ - ۱۶۲.

محدث قمی نیز به تبعیت از استاد خود، محدث نوری، می‌نویسد:

مکشوف باد که ثقات محدّثین و مورّخین، متّفق اند؛ بلکه خود سید جلیل علی بن طاووس نیز روایت کرده که بعد از شهادت حضرت امام حسین علیه السلام، عمر سعد ملعون، نخست، سرهای شهدا را به نزد ابن زیاد لعین، روانه کرد و از پس آن، روز دیگر، اهل بیت را به جانب کوفه برد و ابن زیاد خبیث، بعد از شناخت و شماتت با اهل بیت، ایشان را محبوس داشت و نامه به یزید بن معاویه فرستاد که در باب اهل بیت و سرها، چه عمل نماید. یزید لعین، جواب نوشت که به جانب شام، روان باید داشت. لاجرم، ابن زیاد ملعون، تهیّه سفر ایشان نموده و ایشان را به جانب شام فرستاد. و آنچه از قضایای عدیده و حکایت متفرقه سیر ایشان به جانب شام از کتب معتبره نقل شده، چنان می‌نماید که ایشان را از راه سلطانی و قُرا و شهرهای معموره، عبور داده‌اند که قریب چهل منزل می‌شود، و اگر قطع نظر کنیم از ذکر منازل ایشان و گوییم از بَرّه غربی فرات، سیر ایشان بوده، آن هم قریب به بیست روز می‌شود؛ چه، مابین کوفه و شام به خطّ مستقیم، یکصد و هفتاد و پنج فرسخ گفته شده و در شام هم قریب به یک ماه، توقّف کرده‌اند، چنان که سید، در اقبال فرموده: "روایت شده که اهل بیت، یک ماه در شام، اقامت کردند در موضعی که ایشان را از سرما و گرما نگاه نمی‌داشت -". پس با ملاحظه این مطالب، خیلی مستبعد است که اهل بیت بعد از این همه قضایا، از شام برگردند و روز بیستم شهر صفر - که روز اربعین و روز ورود جابر به کربلا - بوده - به کربلا وارد شوند، و خود سید اجل، این مطلب را در اقبال، مستبعد شمرده، به علاوه آن که آخِدی از اَجَلای فنّ حدیث و معتمدین اهل سیر و تواریخ در مقاتل و غیره، اشاره به این مطلب نکرده‌اند، با آن که ذکر آن از جهاتی شایسته بود؛ بلکه از سیاق کلام ایشان، انکار آن معلوم می‌شود - چنان که از عبارت شیخ مفید در باب حرکت اهل بیت به سمت مدینه در یافتی و قریب این عبارت را ابن اثیر و طبری و قرمانی و دیگران، ذکر کرده‌اند و در هیچ کدام، ذکر از سفر عراق نیست -؛ بلکه شیخ مفید ۱ و شیخ طوسی ۲

و کفعمی ۳ گفته‌اند که: در روز بیستم صفر، حرم حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام رجوع کردند از شام به مدینه و در همان روز، جابر بن عبد الله، به جهت زیارت امام حسین علیه السلام به کربلا آمد و اوّل کسی است که امام حسین علیه السلام را زیارت کرد.

۱. ر. ک: ص ۵۹۹ ح ۱۶۸۳. ۲. مصباح المتّهجد: ص ۷۸۷. نیز، ر. ک: العُدّد القویّ: ص ۲۱۹ ح ۱۱. ۳. ر. ک: المصباح،

کفعمی: ص ۶۴۸ ، بحار الأنوار: ج ۹۸ ص ۳۳۴

و شیخ ما ، علامه نوری - طاب ثراه - در کتاب لؤلؤ و مرجان ، کلام را در ردّ این نقل ، بسط تمام داده و از نقل سید ابن طاووس آن را در کتاب خود ، عذری بیان نموده ، ولكن ، این مقام را گنجایش بسط نیست .

و بعضی احتمال داده‌اند که اهل بیت در حین رفتن از کوفه به شام ، به کربلا آمده‌اند و این احتمال ، به جهاتی بعید است . و هم احتمال داده شده که بعد از مراجعت از شام ، به کربلا آمده‌اند ؛ لکن در غیر روز اربعین بوده ؛ چه ، سید و شیخ ابن نما که نقل کرده‌اند ورود ایشان را به کربلا ، به روز اربعین ، مقید نساخته‌اند . ۱ و این احتمال نیز ضعیف است ، به سبب آن که دیگران ، مانند صاحب روضه الشهداء ۲ و حبيب السیر ۳ و غیره ۴ که نقل کرده‌اند ، مقید به روز اربعین ساخته‌اند و از عبارت سید نیز ظاهر است که با جابر ، در یک روز و یک وقت ، وارد شدند ، چنان که فرموده : «فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ» و مسلم است که ورود جابر به کربلا ، در روز اربعین بوده ، و به علاوه آنچه ذکر شد ، تفصیل ورود جابر به کربلا در کتاب مصباح الزائر سید ابن طاووس و بشاره المصطفی ۵ - که هر دو از کتب معتبره است - موجود است و ابدأً ذکر از ورود اهل بیت در آن هنگام نشده ، با آن که به حسب مقام باید ذکر شود . ۱ . ر . ک : ص ۵۹۵ ح ۱۶۷۷ و ص ۵۹۶ ح ۱۶۷۸ . ۲ . روضه الشهداء : ص ۳۹۱ . ۳ . تاریخ حبيب السیر : ج ۲ ص ۶۰ . ۴ . توضیح المقاصد: ص ۶ . نیز ، ر . ک : بحار الأنوار : ج ۱۰۱ ص ۳۳۴ . ۵ . ر . ک : ص ۵۹۷ ح ۱۶۸۱ و ۱۶۸۲ . ۶ . منتهی الآمال : ص ۵۲۴ .

ب . عدم بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا در اربعین اول

سید ابن طاووس قدس سرّه بازگشت اهل بیت سید الشهداء علیه السلام را در اربعین اول ، مستبعد می‌داند ؛ ولی منکر اصل بازگشت آنها به کربلا نیست . متن عبارت ایشان ، این است :

در مصباح المتهجد دیدم که خانواده امام حسین علیه السلام ، در روز بیستم صفر ، به همراه مولا یمان امام سجاد علیه السلام وارد مدینه شدند ۷

و در غیر این کتاب ، آمده که آنان در بازگشت از شام ، روز بیستم صفر به کربلا رسیدند و این هر دو قول ، بعید است ؛ زیرا عبید الله بن زیاد - که لعنت خدا بر او باد - به یزید ، نامه نوشت و حادثه کربلا را برایش گزارش کرد و از وی اجازه خواست که خاندان امام حسین علیه السلام را بفرستد ، و تا جواب یزید نرسید ، اقدامی صورت نداد و این کار ، به حدود بیست روز یا بیشتر ، وقت نیاز دارد .

۷ . مصباح المتهجد : ص ۷۸۷ .

و نیز روایت شده که وقتی کاروان اسیران را به شام بردند ، آنها در دمشق به مدت یک ماه در جایی ماندند که از گرما و سرما ، در امان نبودند و صورت قضیه ، مقتضی است که اهل بیت ، تا رسیدن به عراق یا مدینه ، بیش از چهل روز از زمان شهادت ، تأخیر داشته‌اند . پس عبورشان از کربلا در بازگشت (از شام) ، شدنی است ؛ ولی در بیستم صفر نمی‌توانند رسیده باشند . ۱ .

با تأمل در این سخن ، روشن می‌شود که میان کلام سید ابن طاووس در این جا با آنچه در کتاب الملهوف نقل کرده که خاندان امام حسین علیه السلام در بازگشت از شام ، از کربلا عبور کرده‌اند ، تعارضی وجود ندارد .

آنچه ایشان بعید می‌داند ، رسیدن اهل بیت امام علیه السلام در اربعین سال ۶۱ هجری (اربعین اول) به کربلاست ، نه مطلق عبور

آنها از آن جا . بنا بر این ، آنچه گفته شده که سید ابن طاووس در کتاب الإقبال از سخن خود در الملهوف عدول کرده ، ۲ صحیح نیست و ناشی از عدم تأمل در کلام ایشان است .

۱. الإقبال : ج ۳ ص ۱۰۰ . ۲. ر.ک : حماسه حسینی : ج ۱ ص ۳۰ ، منتهی الآمال : ص ۴۸۱ .

ج . بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا در اربعین دوم

برخی ، با عنایت به قرائنی که حاکی از عدم امکان بازگشت اهل بیت سید الشهداء به کربلاست ، بر این باورند که ورود آنان و نیز جابر بن عبد الله انصاری به کربلا ، در اربعین دوم و در سال ۶۲ هجری اتفاق افتاده است . فرهاد میرزا معتمد الدوله ، صاحب قمقام زخار ، در این باره می گوید :

مسافت و عادت تشریف‌فرمایی حرم حضرت سید الشهداء روز اربعین سنه ۶۱ هجری به کربلائی معلّا ، مشکل است ؛ بلکه خلاف عقل است . روز عاشورا ، حضرت به درجه رفیعہ شهادت ، فائز شد و عمر بن سعد ، یک روز به جهت کشتگان خود که دفن کند ، توقف کرد . روز یازدهم ، حرکت کرد - و از کربلائی معلّا تا کوفه ، به خطّ مستقیم ، تخمیناً هشت فرسخ است - و چند روزی در کوفه ، اهل عصمت را عبید الله ملعون ، به جهت شهرت این کار و إدخال رُعب در قلوب قبایل عرب ، نگاه داشت تا از یزید ، خبر رسید که حرم [امام علیه السلام] را به دمشق بفرستد و از راه حرّان و زیره و حلب فرستاد ، که مسافت ، بعید است - و از کوفه تا دمشق ، به خطّ مستقیم ، تقریباً ۱۷۵ فرسخ است - و پس از ورود به شام ، به روایتی تا شش ماه ، اهل بیت را نگاه داشتند تا نایره غضب یزید ملعون ، منتفی شد و اطمینان حاصل کرده ، حضرت سجاد علیه السلام را با حرم ، اذن مراجعت داد . چگونه می‌شود که در مدّت چهل روز ، آن ایاب و ذهاب ، ممکن باشد؟! قطعاً اربعین سال دیگر است که سنه ۶۲ هجری باشد و هر که به نظر تدبّر ملاحظه نماید ، تصدیق نامه‌نگار را خواهد کرد و جابر بن عبد الله ، در اربعین ۶۲ به زیارت ، مشرّف شده باشد . شرافت جابر ، از این است که او ، اوّل کسی است از صحابه کبار و مخلصین سوگوار که شدّ رحال کرده ، به این سعادت نایل شده است - کفی به فخرًا - ، و نامه‌نگار ، خود در این قول ، منفرد است . می‌گوییم و می‌آیمش از عهده بُرون . و الله ولیّ التوفیق !

گفتنی است که این نویسنده ، دلیلی برای اثبات نظریه خود اقامه نکرده است . بدیهی است قرائنی که موجب استبعاد ورود خانواده امام علیه السلام به کربلا در اربعین اوّل است ، نمی‌توانند اثبات کنند که این واقعه ، در اربعین دوم اتفاق افتاده است .

۱. قمقام زخار : ص ۵۸۶ .

د . بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کربلا در غیر اربعین

در میان منابع کهن ، تنها در الآثار الباقیة ی ابو ریحان بیرونی (م ۴۴۰ ق) و ترجمه «الفتوح» (اثر فارسی مستوفی هروی / ق ۶ ق) تصریح شده که اهل بیت سید الشهداء در اربعین به کربلا باز گشته‌اند ؛ ۲ لیکن با توجه به آنچه گفته شد ، پذیرش این سخن ، آسان نیست ، بویژه این که پس از آن ، تا قرون اخیر ، هیچ یک از منابع ، این نظریه را مطرح نکرده‌اند .

اما بازگشت اهل بیت سید الشهداء علیه السلام به کربلا در غیر اربعین ، در منابعی مانند : الأمالی صدوق ، ۳ الملهوف و شیر الأحزان ، ۴ آمده است . شاید تنها ایرادی که به این مطلب می‌توان وارد کرد ، این است که راه شام به مدینه ، راه جداگانه‌ای است ۵ و همان

طور که محدّث نوری گفته ، بعید است که یزید ، اجازه داده باشد که سفر را طولانی کنند و مجدّداً خانواده امام علیه السلام را به کربلا بیاورند ؛ لیکن با وجود این استبعاد، نمی‌توان اصل بازگشت آنان را به کربلا، انکار کرد. ۶.

۲. ر. ک : ص ۵۹۶ ح ۱۶۷۹ و ص ۴۰۲ (کربلا) . ۳. ر. ک : ص ۵۹۶ ح ۱۶۸۰ . متن این کتاب ، تنها آمدن امام زین العابدین علیه السلام را به کربلا می‌رساند ؛ اما در مورد سایر خانواده امام علیه السلام ، ساکت است . ۴. ر. ک : ص ۵۹۵ ح ۱۶۷۷ و ص ۵۹۶ ح ۱۶۷۸ . ۵. چنان که گذشت، مرحوم محدّث نوری مطرح کرده است که : «راه شام به عراق ، از خود شام، از راه حجاز جدا می‌شود و قدر مشترک ندارد» و مرحوم شهید مطهری هم این سخن را تأیید نموده است ؛ اما چنان که در نقشه شماره ۵ آمده است ، راه شام به عراق از طریق بادیه، با راه شام به مدینه، حدود ۱۴۷ کیلومتر، مسیر مشترک دارند . ۶. ر. ک : ص ۵۹۵ (عبور خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از کربلا).

دو . حضور جابر در اربعین اوّل در کربلا

گزارش‌های متعدّدی ، حاکی از حضور جابر بن عبد الله انصاری در کربلا در نخستین اربعین شهدا در سال ۶۱ هجری اند . ۱. برخی، در این گزارش‌ها تردید کرده و گفته‌اند: با توجه به امکانات آن دوران ، سفر از مدینه تا کربلا ، پس از دریافت خبر واقعه کربلا ، بیش از چهل روز طول می‌کشیده است . از این رو ، جابر نمی‌توانسته در اربعین اوّل ، در کربلا حضور یابد . ۲. در پاسخ این تردید ، می‌توان گفت : اوّلـ از کجا ثابت شده که جابر ، هنگام واقعه عاشورا، در مدینه بوده است؟ شاید وی آن هنگام ، مدینه را به سوی کوفه ، ترک کرده بوده است . ثانیاً می‌توان گفت که امکان دریافت خبر شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش تا ده روز بعد از واقعه عاشورا وجود دارد و جابر می‌توانسته در مدّت باقی‌مانده تا اربعین ، خود را به کربلا برساند

۱. ر. ک : ص ۵۹۷ ح ۱۶۸۱ . ۲. ر. ک : الإقبال : ج ۳ ص ۱۰۱ .

سه . ملاقات خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله با جابر در کربلا

با تأمل در آنچه به تفصیل ، توضیح داده شد که بازگشت اهل بیت سید الشهداء علیه السلام در غیر اربعین به کربلا (مطابق گزارش سید ابن طاووس) ، ممکن است انجام شده باشد ، ملاقات آنها در غیر اربعین با جابر نیز امکان وقوع دارد ، با این توضیح که ممکن است جابر ، مدّتی را در کربلا مانده باشد و یا در کوفه یا حوالی آن، اقامت گزیده و مجدّداً برای زیارت سید الشهداء علیه السلام به کربلا بازگشته باشد.

تنها سؤالی که در این باره بی‌پاسخ می‌ماند ، این است که اگر چنین امری وقوع یافته ، چرا در منابع شیعه تا قرن هفتم به آن، اشاره‌ای نشده است و گزارشی از اهل بیت علیهم السلام در این باره در منابع متقدّم و معتبر، وجود ندارد ؟ البتّه در منابع متأخّر ، مطالب فراوانی در این باره آمده که قابل استناد نیستند . به هر حال ، بعید شمردن یا انکار بازگشت اهل بیت سید الشهداء به کربلا ، به گونه‌ای که محدّث نوری ، شیخ عباس قمی و استاد مطهری گفته‌اند ، صحیح به نظر نمی‌رسد .

۸ / ۱۰ بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه

الملهوف (- به نقل از بشیر بن حدلم) : هنگامی که به نزدیک مدینه رسیدیم ، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام فرود آمد و بارش را فرود آورد و خیمه‌اش را بر پا کرد و زنان کاروان را فرود آورد و فرمود : «ای بشیر ! خدا ، پدرت را که شاعر بود ، پیامرزد ! آیا تو نیز می‌توانی چیزی بسرایی ؟» .

گفتم : آری ، ای فرزند پیامبر خدا ! من شاعرم .

فرمود : «به مدینه برو و خبر [شهادت] ابا عبد الله علیه السلام را اعلام کن» .

اسبم را سوار شدم و تاختم تا به مدینه وارد شدم . هنگامی که به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم ، صدایم را به گریه بلند کردم و چنین سرودم و خواندم : ای اهل یثرب ! دیگر در آن ننماید . حسین ، کشته شد . پس اشک بریزید ! پیکر خونین او در کربلاست و سر او بر نیزه ، به این سو و آن سو برده می‌شود . سپس گفتم : این ، علی بن الحسین است ، با عمه‌ها و خواهرانش ، که در اطراف و حومه شما فرود آمده‌اند و من ، فرستاده او به سوی شما هستم تا جایش را به شما بشناسانم .

هیچ زن پرده‌نشین و باحجابی در مدینه باقی نماند ، جز آن که از پس پرده‌ها ، سر باز و صورت خراشیده و بر سر و صورت زنان ، بیرون آمد . آنان ، با صدای بلند می‌گریستند و زاری می‌کردند و هیچ گاه به اندازه آن روز ، مرد و زن گریان ، و پس از رحلت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روزی تلخ‌تر از آن ، بر مسلمانان ندیده بودم . شنیدم که دختری بر حسین علیه السلام نوحه می‌خواند و می‌گوید : خبر [شهادت] سرورم را کسی داد و [قلبم را] به درد آورد. خبر خبر آورنده ، مرا بیمار و گرانبار کرد . ای چشمان من ! سخاوت کنید و اشک بریزید و هر دو با هم در اشک ریختن ، سخاوت به خرج دهید ، بر کسی که [کشته شدنش] عرش خدای بزرگ را لرزاند و بینی دین و شکوه را بریده ساخت ؛ بر فرزند پیامبر خدا و فرزند وصی او هر چند در سرایی فاصله‌دار و دور از ما [افتاده] است.

----- ۱. در نام وی ، اختلاف است و بشر و بشیر ، گفته شده است . همین طور نام پدرش هم متفاوت نقل شده و حدلم ، جذلم و حذیم ، آمده است ----- سپس گفت : ای آورنده خبر ! اندوهمان را بر ابا عبد الله ، تجدید کردی و زخم سربسته‌مان را بیشتر زدی . تو کیستی ، خدا ، رحمت کند ؟

گفتم : من بشیر بن حدلم هستم . مولایم علی بن الحسین علیه السلام مرا روانه کرد و خود اکنون ، همراه خانواده و زنان ابا عبد الله الحسین علیه السلام در فلان جا فرود آمده است .

آنان ، مرا گذاشتند و بلافاصله ، روانه شدند . من نیز اسبم را تاختم و به نزد کاروان ، باز گشتم . دیدم که مردم ، راه‌ها و جای‌ها را پُر کرده‌اند . از اسبم پیاده شدم و از میان مردم ، عبور کردم تا به در خیمه رسیدم .

علی بن الحسین علیه السلام درون خیمه بود و بیرون آمد ، در حالی که با پارچه همراهش ، اشک‌هایش را پاک می‌کرد ، و پشت سر ایشان ، خادمی با یک چارپایه بود که آن را برای علی بن الحسین علیه السلام نهاد و ایشان بر آن نشست . نمی‌توانست جلوی اشک ریختن خود را بگیرد و صدای مردم به گریه ، و ناله دختران و زنان ، بلند شد و مردم ، از هر سو به او تسلیت می‌گفتند و آن مکان به ضجه و ناله در آمد . امام علیه السلام با دستش اشاره کرد که : «ساکت باشید» و هیجان مردم ، فرو نشست .

آن گاه امام علیه السلام فرمود : «ستایش ، ویژه خدای جهانیان است ؛ بخشنده مهربان ، مالک روز جزا ، آفریدگار همه آفریده‌ها ؛ کسی که آن قدر دور است که در آسمان‌های برین ، جای دارد و آن قدر نزدیک است که در [همه] آرازی‌های حاضر است . او را بر کارهای بزرگ و فاجعه‌های روزگار و پیشامدهای دردناک و دردهای جانسوز و وقایع سترگ و مصیبت‌های بس دهشتناک و گران‌بار و سنگین و کُشنده ، می‌ستایم .

ای قوم ! خدای متعال ستودنی ، ما را با مصیبت‌هایی سنگین و شکافی بزرگ در اسلام ، آزموده است . ابا عبد الله علیه السلام و

خاندانش کشته شده‌اند، زنان و کودکانش اسیر گشته‌اند و سر او را بر بالای نیزه، در شهرها چرخانده‌اند و این، مصیبتی است که نظیری ندارد.

ای مردم! کدام یک از مردان شما، پس از شهادت او، شادی می‌کنند و کدامین چشم شما می‌تواند اشک خود را نگاه دارد و آن را از ریختن، باز دارد؟ بر شهادت او، آسمان‌های استوارِ هفتگانه و دریاها با امواج خود و آسمان‌ها با ستون‌های [نامرئی] خود و زمین با کرانه‌های خود و درختان با شاخه‌های خود و ماهی‌ها در ژرفای دریاها و فرشتگان مقرب و همه آسمانیان، گریستند.

ای مردم! کدامین قلب از شهادت او نشکافت؟! یا کدامین دل بر او نسوخت؟! یا کدامین گوش، این مصیبت شکافنده اسلام را شنید و از شنیدن، باز ننماید؟! ای مردم! ما رانده شده و آواره، از شهرها تبعید و دور گشته‌ایم، گویی که فرزندان ترک و افغانیم، بی آن که گناهی انجام داده یا ناپسندی را به جا آورده و یا ضربه‌ای به اسلام زده باشیم، و مانند این را در باره پدرانِ پیشین خود نیز نشینده‌ایم (و این، دروغ‌بستگی، بیش نیست) ۲.

به خدا سوگند، اگر پیامبر صلی الله علیه و آله آن اندازه که سفارش رعایت ما را به ایشان کرد، سفارش به جنگ با ما می‌کرد، نمی‌توانستند از آنچه با ما کردند، بیشتر انجام دهند!

پس (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ۳ از مصیبتی به چه بزرگی و دردناکی و دهشتناکی و سختی و وحشتناکی و تلخی و گران‌باری! آنچه را که به ما رسیده و بر ما کارگر شده، نزد خدا می‌نهیم و به حساب او می‌گذاریم، که او پیروزمند و انتقام‌گیرنده است.

سپس صوحان، فرزند صعصعه بن صوحان - که زمینگیر بود - برخاست و از علی بن الحسین - که درودهای خدا بر او باد - به دلیل فلج بودن پاهایش [و ناتوانی بر یاری حسین علیه السلام] عذر خواست و امام علیه السلام عذرخواهی‌اش را پذیرفت و خوش‌گمانی و سپاس‌گزاری خود را به او ابراز کرد و بر پدرش رحمت فرستاد ۴. فَلَمَّا قَرَّبْنَا مِنْهَا [أَي مِنَ الْمَدِينَةِ] نَزَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَطَّ رَحْلَهُ، وَضَرَبَ فُسطاطَهُ وَأَنْزَلَ نِسَاءَهُ، وَقَالَ: يَا بَشِيرُ! رَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا، فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ؟

قُلْتُ: بَلَى - يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ - إِنِّي لَشَاعِرٌ.

قَالَ: فَادْخُلِ الْمَدِينَةَ وَاتَّعِ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ بَشِيرٌ: فَارَكِبْتُ فَرَسِي وَرَكَضْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ، فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكَاءِ، وَأَنْشَأْتُ أَقُولُ:

يَا أَهْلَ يَثْرِبَ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا

قُتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَدْمَعْتُ مِثْرَارُ الْجِسْمِ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٍ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاءِ يُدَارُ قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: هَذَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ مَعَ عَمَاتِهِ وَأَخَوَاتِهِ قَدْ حَلُّوا بِسَاحَتِكُمْ وَنَزَلُوا بِفِنَائِكُمْ، وَأَنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ أَعْرِفُكُمْ مَكَانَهُ.

قَالَ: فَمَا بَقِيَتْ فِي الْمَدِينَةِ مُخَذَّرَةٌ وَلَا مُحَجَّجَةٌ إِلَّا بَرْزَنٌ مِنْ خُدُورِهِنَّ، مَكْشُوفَةٌ شُعُورُهُنَّ مُحَمَّشَةٌ وَجُوهُهُنَّ، ضَارِبَاتٍ خُدُودَهُنَّ، يَدْعُونَ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ، فَلَمْ أَرِ بَاكِيًا وَلَا بَاكِیَةً أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَلَا يَوْمًا أَمَرَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنْهُ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

وَسَمِعْتُ جَارِيَةً تَتَوَخَّعُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَقُولُ: نَعَى سَيِّدِي نَاعَ نَاعَاهُ فَأَوْجَعَا فَأَمْرَضَنِي نَاعَ نَاعَاهُ فَأَفْجَعَا أَعْيَنِي جُودَا بِالْمِدَامِ وَأَسْكَبَا وَجُودَا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَ عَلِيٍّ مَنْ دَهَى عَرْشَ الْجَلِيلِ فَزَعَزَعَا وَأَصْبَحَ أَنْفُ الدِّينِ وَالْمَجْدُ أَجْدَعَا عَلَى ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ وَابْنِ وَصِيِّهِ وَإِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطُ الدَّارِ أَشْسَعَا ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاعِي! جَدَدْتُ حُزْنَنَا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَخَدَشْتُ مِنَّا قُرُوحًا لَمَّا تَنَدَمَلُ، فَمَنْ أَنْتَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ؟

قُلْتُ: أَنَا بَشِيرُ بْنُ حَدَلَمٍ، وَجَّهْنِي مَوْلَايَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ نَازِلٌ مَوْضِعَ كَذَا وَكَذَا مَعَ عِيَالِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنِسَائِهِ.

قال: فَتَرَكُونِي مَكَانِي وَبَادَرُوا، فَضَرَبْتُ فَرْسِي حَتَّى رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ، فَوَجِدْتُ النَّاسَ قَدْ أَخَذُوا الطَّرِيقَ وَالْمَوَاضِعَ، فَتَزَلْتُ عَنْ فَرْسِي وَتَخَطَّيْتُ رِقَابَ النَّاسِ حَتَّى قَرَبْتُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ، وَكَانَ عَلَيَّ بَنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاخِلًا، فَخَرَجَ وَمَعَهُ خِرْقَةٌ يَمْسَحُ بِهَا دُمُوعَهُ، وَخَلْفَهُ خَادِمٌ مَعَهُ كُرْسِيٌّ فَوَضَعَهُ لَهُ وَجَلَسَ عَلَيْهِ، وَهُوَ لَا يَتِمَالَكُ مِنَ الْعَبْرَةِ، فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ، وَحَنِينِ الْجَوَارِي وَالنِّسَاءِ، وَالنَّاسُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ يُعْزَوْنَ، فَضَجَّتْ تِلْكَ الْبُقْعَةُ ضَجَّةً شَدِيدَةً، فَأَوَمَّا بِيَدِهِ أَنْ اسْكُتُوا، فَسَكَتَتْ قَوَرُتُهُمْ.

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، مَا لَكَ يَوْمَ الدِّينِ، بَارِيِ الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، الَّذِي بَعْدَ فَارْتَفَعِ فِي السَّمَاوَاتِ الْعُلَى، وَقَرَّبَ فَشْهَدَ النَّجْوَى، نَحْمَدُهُ عَلَى عَظَائِمِ الْأُمُورِ، وَفَجَائِعِ الدُّهُورِ، وَأَلَمِ الْفَوَاجِعِ، وَمُضَاضَةِ اللَّوَاذِعِ، وَجَلِيلِ الرُّزْءِ، وَعَظِيمِ الْمَصَائِبِ الْفَاطِعَةِ، الْكَاطِظَةِ الْفَادِحَةِ الْجَائِحَةِ.

أَيُّهَا الْقَوْمُ! إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَلَهُ الْحَمْدُ ابْتِلَانًا بِمَصَائِبِ جَلِيلَةٍ، وَتُؤْلَمِيَةٍ فِي الْإِسْلَامِ عَظِيمَةٍ، قُتِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِزَّتُهُ، وَشَبِي نِسَاؤُهُ وَصَبِيَّتُهُ، وَدَارُوا بِرَأْسِهِ فِي الْبُلْدَانِ مِنْ فَوْقِ عَامِلِ السَّنَانِ، وَهَذِهِ الرِّزِيَّةُ الَّتِي لَا مِثْلَهَا رَزِيَّةٌ.

أَيُّهَا النَّاسُ! فَأَيُّ رِجَالٍ مِنْكُمْ يُسَيِّرُونَ بَعْدَ قَتْلِهِ، أَمْ أَيُّهُ عَيْنٍ مِنْكُمْ تَحْبِسُ دَمْعَهَا وَتَضُنُّ عَنْ انْهَمَالِهَا؟ فَلَقَدْ بَكَتِ السَّبْعُ الشَّدَادُ لِقَتْلِهِ، وَبَكَتِ الْبِحَارُ بِأَمْوَاجِهَا، وَالسَّمَاوَاتُ بِأَرْكَانِهَا، وَالْأَرْضُ بِأَرْجَائِهَا، وَالْأَشْجَارُ بِأَغْصَانِهَا، وَالْحَيْتَانُ فِي لُجَجِ الْبِحَارِ، وَالْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ، وَأَهْلُ السَّمَاوَاتِ أَجْمَعُونَ.

أَيُّهَا النَّاسُ! أَيُّ قَلْبٍ لَا يَنْصَدِعُ لِقَتْلِهِ، أَمْ أَيُّ فُؤَادٍ لَا يَحْنُ إِلَيْهِ، أَمْ أَيُّ سَمْعٍ يَسْمَعُ هَذِهِ التُّلْمَةَ الَّتِي ثَلِمَتْ فِي الْإِسْلَامِ وَلَا يُصِمْ؟! أَيُّهَا النَّاسُ! أَصَبَحْنَا مَطْرُودِينَ مُشَرَّدِينَ، مَذُودِينَ شَاسِعِينَ عَنِ الْأَمْصَارِ كَأَنَّا أَوْلَادُ تُرْكٍ أَوْ كَابِلٍ، مِنْ غَيْرِ جُرْمٍ اجْتَرَمْنَاهُ، وَلَا مَكْرُوهٍ ارْتَكَبْنَاهُ، وَلَا تُلْمَةٍ فِي الْإِسْلَامِ تَلْمَنَاهَا، مَا سَمِعْنَا بِهَذَا فِي آبَائِنَا الْأَوَّلِينَ (إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتَلَقَ).

وَاللَّهِ لَوْ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي قِتَالِنَا كَمَا تَقَدَّمَ إِلَيْهِمْ فِي الْوَصَايَةِ بِنَا، لَمَا زَادُوا عَلَيَّ مَا فَعَلُوا بِنَا، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، مِنْ مُصِيبَةٍ مَا أَعْظَمَهَا، وَأَوْجَعَهَا وَأَفْجَعَهَا، وَأَكْظَهَا، وَأَفْظَعَهَا، وَأَمَرَّهَا، وَأَفْدَحَهَا، فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُ فِيمَا أَصَابَنَا وَأَبْلَغَ بِنَا، إِنَّهُ عَزِيزٌ ذُو انتِقَامٍ.

قال الزاوي: فَقَامَ صُوحَانُ بْنُ صَعَصِيْعَةَ بْنِ صُوحَانَ - وَكَانَ زَمَنًا - فَاعْتَذَرَ إِلَيْهِ [أَيُّ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ] صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ بِمَا عِنْدَهُ مِنْ زَمَانِهِ رِجْلِيهِ، فَأَجَابَهُ بِقَبُولِ مَعْذَرَتِهِ، وَحُسْنِ الظَّنِّ بِهِ، وَشَكَرَ لَهُ وَتَرَحَّمَ عَلَى أَبِيهِ (الملهوف: ص ۲۲۶، مثير الأحزان: ص ۱۱۲).

۱. ترک‌ها و افغان‌ها در آن روزگار، هنوز مسلمان نشده بودند. ۲. ص: آیه ۷. ۳. «همه از خدایم و به سوی او باز می‌گردیم» (بخشی از آیه ۱۵۶ از سوره بقره که به تعبیر قرآن، صابران، آن را در وقت مصیبت، بر زبان می‌آورند).

----- تاریخ الطبری (- به نقل از عمیار دُهنی، از امام باقر علیه السلام -): هنگامی که اسیران به مدینه وارد شدند، زنی از خاندان عبد المطلب،^۱ با موهای پریشان، دست بر سر و گریان، به پیشواز آنان آمد و چنین می‌گفت: چه می‌گویید، اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به شما بگوید: ای آخرین امت! پس از من چه کردید با عترت و خاندانم؟ برخی از آنان، اسیرند و برخی‌شان، به خون آغشته‌اند. این، پاداش خیرخواهی من برایتان نبود که با خویشاوندان من، بدرفتاری کنید! ۲! ماذا تقولون إن قال النبي لكم ماذا فعلتم وأنتم آخر الأمم بعترتي وبأهلي بعد مقتلهم أسارى وقتلي ضرجوا بدم ما كان هذا جزائي إذ نصحت لكم أن تخلفوني بسوء في ذوى رحمتي (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۰، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۲۹). الأمالی، مفید (- به نقل از ابو هنیاج، عبد الله بن عامر -): چه می‌گویید، اگر پیامبران روز حساب که خاندانم را بی‌یاور گذاشتید، یا غایب بودید، در حالی که حق، نزد ولی امر، گرد آمده بود. او را به دست ستمکاران سپردید و روز قیامت، هیچ شفاعتگری نزد خدا ندارید! صبحگاه، در کربلا به هنگامی که مرگ آنان فرا رسید، هیچ مدافعی آن جا نبود.

۱. در برخی نقل‌ها مانند المعجم الكبير (ج ۳ ص ۱۱۸ ح ۲۸۵۳ و ص ۱۲۴ ح ۲۸۷۵) و أنساب الأشراف (ج ۳ ص ۴۲۰)، به جای عبارت «زنی از خاندان عبد المطلب»، «زینب بنت عقیل» و در برخی دیگر مانند تاریخ دمشق (ج ۶۹ ص ۱۷۸)، «زینب بنت علی علیه السلام» آمده است.

----- هیچ گاه به اندازه آن روز، این اندازه مرد و زن گریان ندیده بودیم ۱۰. ماذا تقولون إن قال النبي لكم يوم الحساب وصدق القول مسموع خذلت عترتي أو كنتم غيباً والحق عند ولي الأمر مجموع أسلمتموهم بأيدي الظالمين فما منكم له اليوم عند الله مشفوع ما كان عند غداه الطف إذ حضروا تلك المنيا ولا عنهن مدفوع قال: فما رأينا باكياً ولا باكياً أكثر مما رأينا ذلك اليوم (الأمالی، مفید: ص ۳۱۹ ح ۵، الأمالی، طوسی: ص ۸۹ ح ۱۳۹). الإرشاد: أم لقمان، ۲ دختر عقیل بن ابی طالب، هنگامی که خبر شهادت امام حسین علیه السلام را شنید، سربرهنه، به همراه خواهرانش: أم هانی، اسماء، رمله و زینب، دختران عقیل بن ابی طالب - که رحمت خدا بر آنان باد - بیرون آمد و در حالی که بر کشتگان کربلا می‌گریست، می‌گفت: چه می‌گویید، اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به شما بگوید: ای آخرین امت! پس از من، با عترت و خاندانم چه کردید؟ برخی از آنان، اسیرند و برخی‌شان به خون آغشته‌اند. این، پاداش خیرخواهی من برایتان نبود که با خویشاوندان من، بدرفتاری کنید! ۳. خَرَجَتْ أُمُّ لُقْمَانَ بِنْتُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِينَ سَمِعَتْ نَعْيَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَاسِرَةً، وَمَعَهَا أَخَوَاتُهَا: أُمُّ هَانِيٍّ وَأَسْمَاءُ وَرَمْلَةُ وَزَيْنَبُ بِنْتُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِنَّ، تَبْكِي قَتْلَهَا بِالطَّفِّ وَهِيَ تَقُولُ: مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ بَعِثْتَنِي وَبِأَهْلِي بَعْدَ مُفْتَقَدِي مِنْهُمْ أُسَارَى وَمِنْهُمْ ضَرَجُوا بِدَمٍ مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَيْحْتُ لَكُمْ أَنْ تُخْلِفُونِي بِسَوْءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۴؛ تاریخ دمشق: ج ۶۹ ص ۱۷۸). تاریخ الطبری (- به نقل از حارث بن کعب -): فاطمه دختر علی علیه السلام به من گفت: به خواهرم زینب گفتم: ای خواهر! این مرد شامی (نعمان بن بشیر)، در طول همراهی ما، به ما نیکی کرد. آیا چیزی داری که به او هدیه بدهیم؟

زینب گفت: به خدا سوگند، جز طلاهایمان، چیزی نداریم که به او بدهیم.

به او گفت [م]: طلاهایمان را به او می‌دهیم.

۱. در برخی منابع مانند الملهوف (ص ۲۰۷) و مثير الأحزان (ص ۹۵) و تاریخ دمشق (ج ۶۹ ص ۱۷۸)، نام «أم لقمان» و «زینب» (دو دختر عقیل) در سطر اول و دوم این روایت، جا به جا شده است. -----

پس النگو و دستبند خود را برداشتم و النگو و دستبند خواهرم را نیز گرفتم و آنها را برای او فرستادیم و از او عذر خواستیم و گفتیم: این، پاداش همراهی نیکو و خوش رفتاریات با ماست.

نعمان گفت: اگر آنچه با شما کرده بودم، برای دنیا بود، طلاهای شما و کمتر از آن هم مرا راضی می‌کرد؛ اما - به خدا سوگند - من این کار را جز برای خدا و خویشاوندی شما با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نکردم ۱. قَالَتْ لِي فَاطِمَةُ بِنْتُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُلْتُ لِأُخْتِي زَيْنَبَ: يَا أُخِيَّةُ! لَقَدْ أَحْسَنَ هَذَا الرَّجُلُ الشَّامِيُّ [نُعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ] إِلَيْنَا فِي صُحْبَتِنَا، فَهَلْ لَكَ أَنْ نَصِلَهُ؟ فَقَالَتْ: وَاللَّهِ مَا مَعَنَا شَيْءٌ نَصِلُهُ بِهِ إِلَّا حُلَيْنَا.

قَالَتْ لَهَا: فَتُعْطِيهِ حُلَيْنَا، قَالَتْ: فَأَخَذْتُ سِوَارِي وَدُمْلُجِي وَأَخَذْتُ أُخْتِي سِوَارَهَا وَدُمْلُجَهَا، فَبَعَثْنَا بِذَلِكَ إِلَيْهِ وَاعْتَدَرْنَا إِلَيْهِ، وَقُلْنَا لَهُ: هَذَا جَزَاؤُكَ بِصُحْبَتِكَ إِيَّانَا بِالْحَسَنِ مِنَ الْفَعْلِ.

فَقَالَ: لَوْ كَانَ الَّذِي صَنَعْتُ إِنَّمَا هُوَ لِلدُّنْيَا كَانَ فِي حُلِيِّكَ مَا يُرْضِينِي وَدُونَهُ، وَلَكِنَّ وَاللَّهِ مَا فَعَلْتُهُ إِلَّا لِلَّهِ وَلِقَرَاتِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۲، البداية و النهاية: ج ۸ ص ۱۹۵). ر. ک: ص ۸۰۵ (بخش هشتم / فصل یکم / سوگواری در مدینه / هنگام دریافت خبر)

و دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۰ ص ۲۴۷ (بخش دوازدهم / فصل یکم / آنچه از دختران عقیل گزارش شده است).

۸ / ۱۱ پیروزی، از آن کیست؟

الأمالی، طوسی (- به نقل از عبد الله بن سیابه، از امام صادق علیه السلام -) : هنگامی که علی بن الحسین (زین العابدین) پس از شهادت حسین بن علی - که درودهای خدا بر آن دو باد - [به مدینه] گام نهاد، ابراهیم بن طلحه بن عبید الله به استقبالش آمد و گفت: ای علی بن الحسین! چه کسی چیره گشت؟ و ایشان، سرش را پوشانده و در محمل، نشسته بود. علی بن الحسین علیه السلام به او فرمود: «اگر می‌خواهی بدانی چه کسی پیروز شد، هنگامی که وقت نماز در رسید، اذان و سپس اقامه بگو». ۲. لَمَّا قَدِمَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ وَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا، اسْتَقْبَلَهُ إِبْرَاهِيمُ بْنُ طَلْحَةَ بْنِ عُبَيْدِ اللَّهِ وَقَالَ: يَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ، مَنْ غَلَبَ؟ وَهُوَ مُعْطَى رَأْسُهُ وَهُوَ فِي الْمَحْمِلِ.

قال: فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام: إِذَا أُرِدْتَ أَنْ تَعْلَمَ مَنْ غَلَبَ وَدَخَلَ وَقْتُ الصَّلَاةِ، فَأَذِّنْ ثُمَّ أَقِمِ (الأمالی، طوسی: ص ۶۷۷ ح ۱۴۳۲، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۷۷ ح ۲۷).

بخش هفتم: بازتاب شهادت امام حسین علیه السلام و فرجام کسانی که در کشتن امام علیه السلام و یارانش نقش داشتند

درآمد: آثار اجتماعی و تکوینی واقعه عاشورا

اشاره

آنچه در این بخش می‌آید، در واقع، نمونه‌ای از بازتاب‌های اجتماعی و آثار تکوینی واقعه عاشورا است. این آثار اجتماعی و تکوینی، هر چند به حاکمیت ارزش‌های اسلامی و حکومت اهل بیت علیهم السلام نینجامید؛ لیکن حکومت حزب اُموی را تضعیف کرد و تا حدی از خطرهای این حزب کاست و مانع از هم پاشیدن اساس اسلام گردید.

به بیان روشن‌تر، حزب اُموی، بزرگ‌ترین خطر برای حکومت اسلامی بود. امام علی علیه السلام در حدیثی، در باره خطر این حزب برای امت اسلامی، چنین می‌فرماید: أَلَا وَ إِنَّ أَخْوَفَ الْفِتَنِ عِنْدِي عَلَيْكُمْ فِتْنَةُ بَنِي أُمَيَّةَ؛ فَإِنَّهَا فِتْنَةُ عَمِيَاءٍ مُظْلِمَةٍ، عَمَتْ خُطَّتُهَا، وَ خَصَّتْ بَلَيَّتُهَا، وَ أَصَابَ الْبَلَاءُ مَنْ أَبْصَرَ فِيهَا، وَ أَخْطَأَ الْبَلَاءُ مَنْ عَمِيَ عَنْهَا. وَ أَيْمُ اللَّهِ! لَتَجِدَنَّ بَنِي أُمَيَّةَ لَكُمْ أَرْبَابَ سُوءِ بَعْدِي، كَالنَّابِ الضُّرُوسِ؛ تَعْدُمُ بَيْتَهَا، وَ تَخْبِطُ بَيْدَهَا، وَ تَزْبِنُ بِرِجْلِهَا، وَ تَمْنَعُ دَرَهَا ۱.

دهشتناک‌ترین فتنه، در نظر من، فتنه بنی امیه است که کور و تاریک و فراگیر و مبتلا شدن به آن، ویژه حق‌مداران است. هر کس در آن [فتنه]، اهل بصیرت باشد، [از سوی آنان] به بلا گرفتار می‌شود، و هر کس بی‌بصیرت باشد، از آسیب آن [فتنه]، در امان می‌ماند. به خدا سوگند، پس از من، بنی امیه را زمامداران بدی خواهید یافت، همانند شتر گاز گیرنده‌ای که با دهانش گاز می‌گیرد و با دستش می‌کوبد و با پایش آسیب می‌زند و مانع دوشیدن شیرش می‌شود.

شماری از منابع تاریخی، داستانی را از یکی از دوستان صمیمی معاویه، بنیان‌گذار حکومت اُموی، گزارش کرده‌اند که حاکی از کینه عمیق او نسبت به اسلام و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و نقشه وی برای

۱. نهج البلاغه: خطبه ۹۳، الغارات: ج ۱ ص ۱۰، شرح الأخبار: ج ۲ ص ۴۰ ح ۴۱۰ و ص ۲۸۷ ح ۶۰۱، کتاب سلیم بن قیس: ج ۲ ص ۷۱۴ ح ۱۷، بحار الأنوار: ج ۳۴ ص ۱۱۷ ح ۹۵۱؛ الفتن: ج ۱ ص ۱۹۵ ح ۵۲۹. نیز، ر. ک: دانش‌نامه امیر المؤمنین علیه السلام: ج ۱۲ ص ۸۲ ح ۵۸۱۲.

محو این آیین الهی است. مُطَرَف، فرزند مُغیره بن شُعْبه، می گوید:

با پدرم مُغیره، نزد معاویه رفتیم. پدرم معمولاً نزد وی می رفت و با او حرف می زد. آن گاه، نزد من باز می گشت و از معاویه و عقل او یاد می کرد، و از آنچه از معاویه دیده بود، در شگفت بود.

او شبی آمد و از غذا خوردن، خودداری کرد. دیدم که اندوهگین است. مدتی را درنگ کردم و گمان کردم که درباره خود ما و یا در کارمان، پیشامدی رخ داده است. به او گفتم: چه شده است؟ امشب، اندوهگینی.

گفت: پسر! من از نزد پلیدترین آدم ها می آیم.

به او گفتم: چرا؟

گفت: وقتی با معاویه خلوت کردم، به او گفتم: ای امیر مؤمنان! تو به آرزویت رسیده ای. اگر به عدل رفتار کنی و خیر را گسترش دهی [، نیکوست]؛ چرا که پیر شده ای و ای کاش به برادرانت در بنی هاشم نظری داشته باشی و با آنها صِله رحیم کنی! به خدا سوگند، آنها چیزی ندارند که از آن بترسی.

[معاویه] به من گفت: هرگز! مردی تیمی (ابو بکر) حاکم شد و به عدالت رفتار کرد، و کرد آنچه کرد. به خدا سوگند، این نشد، جز آن که وقتی مُرد، یادش هم مُرد، مگر این که کسی بگوید: ابو بکر (تنها اسمی از او باقی ماند). سپس مردی از قبیله عِدی (عمر) حکمران شد و تلاش کرد و ده سال، دامن همت به کمر زد. به خدا، زمان سپری شد و او مُرد و یادش هم مُرد، مگر این که کسی بگوید: عمر (تنها اسمی از او باقی ماند). سپس برادرمان عثمان به حکمرانی رسید. مردی حاکم شد که هیچ کس در نسب به او نمی رسید، و کرد آنچه کرد. به خدا سوگند، زمان گذشت تا این که او نیز مُرد و یادش و آنچه کرده بود، مُرد؛ ولی این مرد هاشمی، هر روز، پنج بار به نامش بانگ برداشته می شود که: «أشهد أن محمداً رسول الله!» ای بی مادر! کدام کار با این وضع، ماندگار می شود؟! به خدا سوگند، اگر آنان (بنی هاشم) را دفن نکنیم، [خودمان] دفن شده ایم. ۱.

بازتاب اجتماعی و سیاسی شهادت مظلومانه امام حسین علیه السلام و یارانش در جامعه اسلامی، حکومت اموی را با مشکل جدی مواجه کرد. شخصیت های برجسته جهان اسلام، این اقدام

۱. مروج الذهب: ج ۴ ص ۴۱، الأخبار الموفقیات: ص ۵۷۶ ح ۳۷۵، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۵ ص ۱۲۹؛ کشف الیقین: ص ۴۶۶ ح ۶۵۴، کشف الغمیه: ج ۲ ص ۴۴، بحار الأنوار: ج ۳۳ ص ۱۶۹ ح ۴۴۳. نیز، ر. ک: دانش نامه امیر المؤمنین علیه السلام: ج ۵ ص ۳۲۵ (بخش ششم / پیکار دوم / فصل دوم / هدف های معاویه)

----- جنایتکارانه را محکوم کردند. ۱. موج مظلومیت شهدای کربلا و محکومیت این فاجعه به خارج از جهان اسلام ۲ و حتی به خانواده جنایتکاران نیز سرایت کرد ۳ و چیزی نگذشت که سرسخت ترین دشمن اهل بیت علیهم السلام، یعنی یزید - که خود، نخستین مجرم در این فاجعه بود - برای در امان ماندن از خشم مردم و ادامه حکمرانی خود، مجبور شد ابن زیاد را مسئول این جنایت، معرفی کند و بگوید:

خداوند، ابن مرجانه را لعنت کند، که او حسین را بیرون راند و ناگزیرش کرد... و او را کشت و با کشتن او، مرا منفور مسلمانان کرد و تخم دشمنی با مرا در دل های آنان کاشت و نیک و بد مردم، از من نفرت پیدا کردند! ۴

سایر کسانی که در فاجعه کربلا نقش داشتند، نیز هر یک به گونه ای ندامت خود را از آنچه کرده بودند، اظهار کردند. ۵. از سوی دیگر، آثار تکوینی این جنایت، دامنگیر جنایتکاران شد. ۶. سه سال پس از حادثه عاشورا، یزید به هلاکت رسید و با مرگ او، حکومت از خاندان ابو سفیان - که می خواستند قرن ها بر اریکه قدرت بمانند -، به بنی مروان، منتقل گردید.

در سخن امام صادق علیه السلام خطاب به منصور دوانیقی آمده است :

إِنَّ هَذَا الْمُلْكَ كَانَ فِي آلِ أَبِي سُفْيَانَ ، فَلَمَّا قَتَلَ يَزِيدُ حُسَيْنًا سَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكَهُ ، فَوَزَّئَهُ آلَ مَرْوَانَ ۷ .

پادشاهی ، در خاندان ابو سفیان بود ، تا زمانی که یزید ، حسین علیه السلام را کشت . خداوند، آن را از آنان گرفت و خاندان مروان را وارث آنان کرد .

بی تردید ، مراد امام صادق علیه السلام این نیست که اگر شهادت امام حسین علیه السلام نبود ، حکومت خاندان ابو سفیان ، مشروع بود و یا انتقال آن به مروانیان ، مشروعیت داشت ؛ بلکه این سخن ، بدین معناست که در فضای سیاسی - اجتماعی ایجاد شده توسط معاویه ، به طور طبیعی ، این امکان

۱. ر. ک : ص ۶۳۴ (فصل یکم / بازتاب شهادت امام علیه السلام در سخنان برخی شخصیت‌های نامدار) . ۲. ر. ک : ص ۶۸۷ (فصل پنجم / بازتاب حادثه کربلا در میان غیر مسلمانان) . ۳. ر. ک : ص ۶۷۲ (فصل سوم / بازتاب کشته شدن امام حسین علیه السلام در میان خانواده قاتلان) . ۴. ر. ک : ص ۵۸۳ ح ۱۶۵۲ . ۵. ر. ک : ص ۶۶۴ (بازتاب کشته شدن امام حسین علیه السلام در میان قاتلان) . ۶. ر. ک : ص ۶۹۲ (سرانجام کسانی که در کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش نقش داشتند) . ۷. الکافی : ج ۲ ص ۵۶۳ ح ۲۲ ، بحار الأنوار: ج ۴۷ ص ۲۰۹ ح ۵۱ .

وجود داشت که برای نسل‌های متعددی حکومت در خاندان ابو سفیان ، تداوم پیدا کند ؛ اما جنایتی که یزید مرتکب شد ، این زمینه را از بین برد .

به عبارت دیگر ، انتساب تداوم یا عدم تداوم حکومت خاندان ابو سفیان و انتقال آن به بنی مروان ، به خداوند منان ، در حدیث مذکور ، از باب توحید افعالی است که هیچ پدیده‌ای در جهان بدون مشیت خدا تحقق نمی‌یابد و نفی کننده اراده انسان نیست و دلالتی بر مشروعیت پدیده ندارد .

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام آمده :

لَمَّا وَلِيَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ الْخِلَافَةَ ، كَتَبَ إِلَى الْحَجَّاجِ بْنِ يَوْسُفَ : بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، مِنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى الْحَجَّاجِ بْنِ يَوْسُفَ .

أَمَّا بَعْدُ ، فَانْظُرْ دِمَاءَ بَنِي عَبْدِ الْمُطَّلِبِ فَاحْتَقِنِهَا وَاجْتَنِبِهَا ؛ فَإِنِّي رَأَيْتُ آلَ أَبِي سُفْيَانَ لَمَّا وَلَغُوا فِيهَا لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا قَلِيلًا ، وَالسَّلَامُ ! اوقتی عبد الملک بن مروان ، زمام خلافت را به عهده گرفت ، به حجاج بن یوسف نوشت : «به نام خداوند بخشنده مهربان . از عبد الملک بن مروان ، امیر مؤمنان ، به حجاج بن یوسف . اما بعد ، مراقب خون‌های فرزندان عبد المطلب باش . آنها را حفظ کن و از ریختن آنها خودداری کن . من دیدم هنگامی که خاندان ابو سفیان ، به ریختن خون آنان روی آوردند ، دیری نپاییدند . والسلام !» . ابن عبد ربّه اندلسی نیز در العقد الفرید آورده :

عبد الملک بن مروان ، به حجاج بن یوسف نوشت : «مرا از ریختن خون‌های فرزندان عبد المطلب دور بدار ، که در آنها راه نجاتی از خشم نیست . من ، فرزندان حرب را دیدم که وقتی حسین بن علی را کشتند ، پادشاهی را از دست دادند» .

حجاج در دوران خلافت عبد الملک ، متعرض هیچ یک از طالبیان (آل ابی طالب) نشد .

در گزارشی آمده که عبد الملک ، این نامه را به صورت محرمانه برای حجاج فرستاد ؛ ولی لحظه‌ای پس از ارسال این نامه ، امام زین العابدین علیه السلام نامه‌ای به عبد الملک نوشت که در آن ، آمده بود :

أَمَّا بَعْدُ ، فَإِنَّكَ كَتَبْتَ فِي يَوْمِ كَذَا ، فِي سَاعَةِ كَذَا ، فِي شَهْرِ كَذَا ، فِي سَنَةِ كَذَا بِكَذَا وَكَذَا ، وَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى قَدْ شَكَرَ لَكَ ذَلِكَ ، لِأَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَتَانِي فِي مَنَامِي فَأَخْبَرَنِي أَنَّكَ كَتَبْتَ فِي

۱. کشف الغمّة: ج ۲ ص ۳۲۴، الثاقب فی المناقب: ص ۳۶۱ ح ۳۰۰، بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۴۴ ح ۴۴. ۲. العقد الفريد: ج ۳ ص ۳۸۲، المحاسن و المساوی: ص ۵۵، جواهر المطالب: ج ۲ ص ۲۷۸.

یوم کذا، فی ساعه کذا، وأنّ الله تعالى قد شکر لک ذلک، وثبتّ ملکک، وزادک فی برهه ۱.

امّا بعد، تو در فلان روز و فلان ساعت و فلان ماه و فلان سال، چنین و چنان نوشتی و خداوند، در برابر آن، سپاس گزار توست؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به خواب من آمد و به من خبر داد که تو در فلان روز و فلان ساعت، چیزی (نامه‌ای) نوشتی و خداوند به پاس آن از تو تشکر کرد و پادشاهی‌ات را استوار نمود و مدّتی را برایت افزود.

هنگامی که نامه امام زین العابدین علیه السلام به عبد الملک رسید، دید که تاریخ آن، هم‌زمان با نوشتن نامه او به حجاج است. از این رو، تردیدی در صدق پیشگویی امام علیه السلام نکرد و بسیار خرسند شد. ۲.

گفتنی است که این سیاست عبد الملک، در میان جانشینان او دوام نیافت. جنایات بنی مروان، هرچند به اندازه جنایات معاویه و فرزندش یزید نبود، لیکن فاصله چندان با آنها نداشت؛ بلکه در مجموع، همان سیاست‌ها کم و بیش ادامه یافت. به همین جهت، در ادامه روایتی که در باره انتقال حکومت از خاندان ابو سفیان به بنی مروان نقل شد، امام صادق علیه السلام به منصور عباسی می‌فرماید:

فَلَمَّا قَتَلَ هِشَامُ زَيْدًا، سَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكَهُ فَوَرَّثَهُ مَرْوَانَ بْنَ مُحَمَّدٍ، فَلَمَّا قَتَلَ مَرْوَانُ إِبْرَاهِيمَ، سَلَبَهُ اللَّهُ مُلْكَهُ فَأَعْطَا كُمُوهُ ۳.

وقتی هشام، زید را کشت، خداوند، سلطنت او را گرفت و به مروان بن محمد واگذار کرد و هنگامی که مروان، ابراهیم را کشت، خداوند، سلطنت را از او گرفت و به شما داد.

همان گونه که در این روایت اشاره شده، در سال ۱۳۲ ق، یعنی ۷۱ سال پس از واقعه عاشورا، حکومت بنی امیه - که بزرگ‌ترین خطر برای اسلام بود - به کلی منقرض شد و خاندان عباس، عموی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، زمام حاکمیت جهان اسلام را به دست گرفتند.

البته طولی نکشید که زمامداران بنی عباس نیز کمابیش همان سیاست‌های حاکمان بنی امیه را پیش گرفتند و در برابر امواج سیاسی - اجتماعی اصلاح‌طلبی - که ریشه در واقعه عاشورا داشتند - با خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که پشتوانه اصلی این جنبش‌ها محسوب می‌شدند - بی‌رحمانه برخورد کردند.

۱. الثاقب فی المناقب: ص ۳۶۱ ح ۳۰۰، کشف الغمّة: ج ۲ ص ۳۲۴، بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۴۴ ح ۴۴. ۲. همان. ۳. الکافی: ج ۲ ص ۵۶۳ ح ۲۲، بحار الأنوار: ج ۴۷ ص ۲۰۹ ح ۵۱.

نکته قابل تأمل، این که جنبش‌های مردمی الهام گرفته از واقعه عاشورا، هرچند هیچ گاه به حاکمیت اسلام ناب به رهبری اهل بیت علیهم السلام نینجامیدند، لیکن همواره نقش مؤثری در پیشگیری از انهدام اساس اسلام داشتند.

اثرگذاری حادثه عاشورا بر چهار جنبش

اشاره

بدیهی است که تحقیق و تبیین تأثیر واقعه عاشورا در جنبش‌های مردمی و دفاع از کیان اسلام ناب، از آن هنگام تا پیروزی انقلاب اسلامی، نه تنها در این نوشتار، بلکه در این دانش‌نامه نیز نمی‌گنجد. از این رو، در این جا تنها اشاره‌ای کوتاه داریم به چهار جنبشی که در دهه اول پس از نهضت سید الشهداء علیه السلام، تحت تأثیر مستقیم یا غیر مستقیم امواج سیاسی - اجتماعی واقعه عاشورا شکل گرفتند.

۱. قیام مردم مدینه (واقعه حرّه)

در سال دوم حکومت یزید، حدود دو سال پس از واقعه عاشورا، اواخر ذی حجه سال ۶۳ هجری ۱ مردم مدینه به رهبری عبد الله فرزند حنظله غسیل الملائکه، ۲ بر ضد حکومت یزید قیام کردند. یزید، لشکری به فرماندهی مسلم بن عقبه، از شام به مدینه فرستاد. وی با بی‌رحمی تمام، این قیام مردمی را سرکوب کرد. ۳ این جنگ را از آن جهت که در منطقه حرّه واقع شد، «واقعه حرّه» نامیده‌اند.

در باره علت و انگیزه قیام مردم مدینه بر ضد حکومت یزید، عوامل مختلفی ذکر شده است. یکی از این عوامل، گزارشی است که برخی از بزرگان مدینه به مردم دادند. حاکم مدینه، به دلیل پیشگیری از شورش عمومی، تعدادی از بزرگان شهر را به شام فرستاد تا از نزدیک، اقتدار یزید را مشاهده کنند و تحت تأثیر بخشش‌های وی، در بازگشت، مانع قیام مردم شوند؛ ۴ اما آنان پس از

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۹۴، أنساب الأشراف: ج ۵ ص ۳۵۰، الطبقات الکبری: ج ۵ ص ۶۸. ۲. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۹۵، أنساب الأشراف: ج ۵ ص ۳۳۸، الطبقات الکبری: ج ۵ ص ۶۶. ۳. بر پایه گزارش منابع معتبر، به دستور یزید، مسلم بن عقبه، تجاوز به جان و مال و ناموس مردم مدینه را سه روز بر سربازان شام، مباح (مُجاز) اعلام کرد، بسیاری از اصحاب پیامبر خدا و قاریان قرآن، کشته شدند و بسیاری از زنان، مورد تجاوز قرار گرفتند که بعدها فرزندان نامشروع آنها را «فرزندان حرّه» نامیدند. تعداد کشته‌شدگان این واقعه، از سه هزار تا ده هزار نفر، گزارش شده است. پس از سه روز، مسلم بن عقبه از مردم به عنوان برده مطلق یزید که وی، اختیار هر کاری را در خصوص جان و مال و ناموس آنها دارد، بیعت گرفت (ر. ک: أنساب الأشراف: ج ۵ ص ۳۴۵ - ۳۵۰، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۹۵، مروج الذهب: ج ۳ ص ۷۸، معجم البلدان: ج ۲ ص ۲۴۹، تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۵۰). ۴. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۷۸.

بازگشت، نتیجه سفر خود را به مردم، چنین گزارش کردند:

ما از نزد مردی می‌آییم که بی‌دین است، می‌گساری می‌کند و طنبور می‌نوازد و کنیزکان، نزد او می‌نوازند، سگبازی می‌کند و با دزدان و جوانان، شب‌ها، داستان‌سرایی می‌کند. ۱.

در پی این جریان، آنان یزید را از خلافت، برکنار اعلام کردند و مردم مدینه نیز از آنها پیروی نمودند. ۲.

در گزارشی دیگر آمده که عامل شورش مردم مدینه، این بود که کارگزار صوفی، ۳ می‌خواست در آمد املاک مربوط به آنها را از مدینه خارج کند؛ اما مردم، مانع شدند و برخورد کنند حاکم مدینه، زمینه قیام را فراهم کرد. ۴.

برخی، واقعه حرّه را متأثر از کینه‌ای می‌دانند که بنی امیه از طایفه اوس و خزرج و مردم مدینه داشتند؛ چرا که آنان به یاری پیامبر خدا صلی الله علیه و آله برخاستند و در جنگ‌های مختلف، بسیاری از بنی امیه و قریش را کشتند. ۵.

می‌توان گفت: همه این عوامل، در قیام مردم مدینه به گونه‌ای نقش داشته‌اند؛ امّا بی‌تردید، آنچه در کنار عوامل یادشده، به

مردم، آگاهی بخشید و جرئت و شهادت قیام بر ضد حکومت یزید را به آنان داد، واقعه عاشورا بود؛ زیرا پیش از واقعه عاشورا، وقتی امام حسین علیه السلام مخالفت خود را با بیعت یزید، آشکار کرد و تصریح نمود که: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ، إِذْ قَدْ بُلِّغَتِ الْأُمَّةُ بِرَأْسِ مِثْلِ يَزِيدَ»؛ وقتی امت، گرفتار حاکمی چون یزید است، باید فاتحه اسلام را خواند، مردم مدینه، هیچ عکس‌عملی از خود نشان ندادند و این امام علیه السلام بود که مدینه را ترک کرد؛ اما پس از واقعه کربلا، امواج سیاسی و اجتماعی این حادثه، فضای مدینه را دگرگون ساخت. سید ابن طاووس، فضای مدینه را هنگام بازگشت خانواده سید الشهدا علیه السلام پس از واقعه عاشورا، به نقل از بشیر بن

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۸۰، أنساب الأشراف: ج ۵ ص ۳۳۸، الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۸۸، البداية و النهایة: ج ۸ ص ۲۱۶. نیز، ر. ک: فتح الباری: ج ۱۳ ص ۷۰، العقد الفرید: ج ۳ ص ۳۷۲، الصواعق المحرقة: ص ۲۲۱. ۲. ر. ک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۸۰، أنساب الأشراف: ج ۵ ص ۳۳۷، الطبقات الکبری: ج ۵ ص ۶۶، المنتظم: ج ۶ ص ۱۹. ۳. صافی، به املا-ک و زمین‌هایی گفته می‌شود که صاحبانشان، آنها را رها کرده و رفته‌اند یا صاحبان آنها مُرده‌اند و وارثی هم ندارند (النهایة: ج ۲ ص ۴۰). ۴. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۵۰، الإمامة و السیاسة: ج ۱ ص ۲۲۷. ۵. ر. ک: تأملی در نهضت عاشورا. ۶. ر. ک: ج ۱ ص ۲۷۹ ح ۲۰۲. -----

حَدَّثَنَا، چنین ترسیم می‌کند:

هیچ زن پرده‌نشین روپوشداری نبود، مگر این که از پشت پرده، بیرون آمد و [همگی] موهایشان را پریشان نمودند و صورت‌های خود را خراشیدند و به صورتشان سیلی زدند و آه و واویلا سر دادند. من چنین جمعیت گریه‌کنندای را از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله تا به آن روز در میان مسلمانان ندیده بودم. ۱. تردیدی نیست که این فضا، موج آفرید، به مردم، آگاهی بخشید و به آنان، جرئت و جسارت داد تا در کنار عوامل دیگر، بر ضد حکومت یزید، قیام کنند ----- ۱. ر. ک: ص ۸۰۹ ح ۱۹۵۹. .

۲. قیام مردم مکه

رهبر این قیام، عبد الله بن زبیر، یکی از کسانی بود که با یزید بیعت نکرد؛ لیکن او نیز همانند بنی امیه، از دشمنان سرسخت اهل بیت علیهم السلام بود، به گونه‌ای که پدرش زبیر را نیز به دشمنی با این خاندان وا داشته بود. از امام علی علیه السلام نقل شده که: **ما زال الزُّبَيْرُ رَجُلًا مِّنْ أَهْلِ الْبَيْتِ حَتَّى نَشَأَ ابْنَهُ الْمَشُؤْمُ عَبْدُ اللَّهِ ۲.** زبیر، پیوسته از ما اهل بیت به شمار می‌آمد، تا زمانی که پسر شومش، عبد الله، بزرگ شد. ابن ابی الحدید، می‌نویسد:

عبد الله، همانی است که زبیر را وادار به جنگ کرد و کسی است که رفتن عایشه را به بصره، برایش خوب جلوه داد. او مرد بددهن و آلوده‌ای بود و نسبت به بنی هاشم، کینه داشت ۳. عبد الله بن زبیر، پیش از ورود امام حسین علیه السلام به مکه، جهت زمینه‌سازی برای دستیابی به مسند قدرت، وارد این شهر شد؛ اما مردم از او استقبال چندانی نکردند، بویژه که پس از ورود امام حسین علیه السلام به مکه، افکار عمومی، متوجه ایشان گردیده بود و به همین جهت، ابن زبیر، قلباً مایل به ادامه حضور امام حسین علیه السلام در مکه نبود.

پس از خروج امام علیه السلام از این شهر نیز زمینه‌ای برای بسیج عمومی بر ضد حکومت یزید به رهبری ابن زبیر، پدید نیامد؛ اما پس از واقعه کربلا و شهادت امام حسین علیه السلام، فضای عمومی برای قیام بر ضد حکومت یزید، آماده شد و ابن زبیر با این

که دشمن سرسخت خاندان رسالت بود، از ----- ۲. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۲۰ ص ۱۰۲، اُسد الغابه: ج ۳ ص ۲۴۴، الاستیعاب: ج ۳ ص ۴۰. لفظ «المشؤوم (شوم)» در این دو منبع اخیر نیست. ۳. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۴ ص ۷۹.

----- این فضا برای رسیدن به قدرت، نهایت بهره‌برداری را نمود. متن گزارش طبری در این باره، چنین است:

وقتی امام حسین علیه السلام کشته شد، عبد الله بن زبیر در میان مردم مکه به پا خاست و کشتن او را فاجعه دانست و بویژه کوفیان را سرزنش کرد و عموم عراقی‌ها را مذمت نمود و پس از ستایش و ثنای خداوند و درود فرستادن بر محمد صلی الله علیه و آله، گفت: عراقی‌ها، جز اندکی از آنها، مردمی نیرنگ‌باز و تبهکارند و کوفیان، بدترین‌های عراق‌اند. آنان، حسین را دعوت کردند تا یاری‌اش کنند و او را برای حکومت بر خود برگزینند؛ ولی هنگامی که بر آنها وارد شد، بر ضد او شوریدند و به او گفتند: یا دستت را در دست ما می‌گذاری تا تو را دست‌بسته به نزد پسر زیاد بن سمیه بفرستیم و او حکمش را در باره تو صادر کند و یا می‌جنگی!

به خداوند سوگند، حسین دید که او و یارانش بسیار اندک‌اند و - با آن که خداوند عزوجل، هیچ کس را بر غیب، آگاه نکرده - همگی کشته خواهند شد؛ اما او مرگ با بزرگواری را بر زندگی ننگین، ترجیح داد. خداوند، حسین را رحمت کند و قاتل حسین را بی‌پناه سازد!

به جان خودم سوگند، در مخالفت کوفیان با حسین و نافرمانی‌شان از او، هیچ پند دهنده و باز دارنده‌ای بهتر از [خود] او نبود؛ ولی آنچه قرار است بشود، می‌شود و خداوند، هر گاه چیزی را بخواهد، مانعی برای آن وجود ندارد. آیا پس از حسین علیه السلام، به چنان قومی اطمینان کنیم و گفتارشان را تصدیق نماییم و پیمان‌شان را بپذیریم؟ نه. هرگز آنان را شایسته چنین چیزی نمی‌بینیم! آری - به خدا سوگند - آنان حسین علیه السلام را کشتند، در حالی که شب‌زنده‌داری طولانی داشت و روزهای زیادی را روزه بود و شایسته‌ترین آنها به چیزی (حکومتی) بود که در دست آنان است و در دین و فضیلت، شایسته‌ترین آنها بود.

هلا! به خدا سوگند، حسین علیه السلام قرآن را به غنا تغییر نداده بود و گریه از خوف خدا را به آواز، بدل نکرده بود و روزه را با میخوارگی و حلقه‌های مجلس ذکر را با دنبال شکار رفتن، عوض نساخته بود - و اینها کنایه به یزید بود - . به زودی، آنان هلاک می‌شوند. ۱.

پس از این سخنرانی، یاران ابن زبیر از او خواستند که بیعت خود را آشکار کند و رسماً زمام حکومت را به دست گیرد. یزید، دو بار ۲ برای سرکوبی شورش مردم مکه، به سوی این شهر، سپاه گسیل کرد؛ اما در

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۷۴، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۸۵، تذکره الخواص: ص ۲۶۸. نیز، ر. ک: البدایه و النهایه: ج ۸ ص ۲۱۲. ۲. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۹۸، أنساب الأشراف: ج ۵ ص ۳۵۷، العقد الفرید: ج ۳ ص ۳۷۵، تاریخ دمشق: ج ۲۸ ص ۲۳۰، الفتوح: ج ۵ ص ۱۵۳ - ۱۶۵.

نهایت، کاری از پیش نبرد و با مرگ وی در چهاردهم ربیع اول سال ۶۴، محاصره مکه شکسته شد و سپاهیان شام، ناکام باز گشتند. ۱.

پس از مرگ یزید، مردم حجاز و سپس عراق، با عبد الله بن زبیر، بیعت کردند؛ اما سوء تدبیر ابن زبیر و بدرفتاری او با مردم، بویژه بنی هاشم، موجب شد که حرکت او، جنبه مردمی خود را از دست داد و در پایان با حمله حجاج بن یوسف به مکه، شکست سختی را متحمل شد و خود او نیز کشته شد و بدین سان، حکومتش در اوایل سال ۷۳ ق، پایان یافت. ۳.

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۹۸، أنساب الأشراف: ج ۵ ص ۳۶۲. ۲. مردم شام نیز با مروان بن حکم، بیعت نمودند (بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۵۴). ۳. ر. ک: تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۱۸۸، الکامل فی التاریخ: ج ۳ ص ۶۹، مروج الذهب: ج ۳ ص ۸۵ و ۸۹، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۲۰ ص ۱۲۳

۳. نهضت تَوَّابین

این قیام، هر چند پس از قیام مردم مدینه و مکه تحقق یافت، ولی مقدمات شکل‌گیری آن، هم‌زمان با قیام مدینه و مکه آغاز شد. این نهضت، توسیط کسانی صورت گرفت که دعوت آنها از امام حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه و سستی آنها در یاری رساندن به ایشان، واقعه خونبار کربلا را به وجود آورد. بدین سان، آنان مرتکب گناه بزرگی شده بودند و می‌خواستند با خون خود، ننگ این گناه را از خود بزدایند. به همین جهت نیز نهضت آنان، «نهضت تَوَّابین» نامیده شد. به سخن دیگر، بخش عمده‌ای از مردم کوفه که می‌توانستند با یاری رساندن به امام حسین علیه السلام، سرنوشت جامعه را دگرگون کنند، به دلایلی که پیش از این بدانها اشاره شد، ۴. تسلیم سیاست زر و زور و تزویر ابن زیاد شدند؛ ولی در اثر امواج روانی، اجتماعی و سیاسی واقعه کربلا، متوجه خطای تاریخی خود شدند و تصمیم گرفتند که با قیام بر ضد حکومت یزید و مجازات کردن قاتلان سید الشهداء، از ننگ این گناه نابخشودنی بکاهند. متن گزارش طبری در این باره، چنین است: وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد و ابن زیاد از اردوگاهش نخیله ۵ باز گشت و وارد کوفه شد، شیعیان به سرزنش خود و اظهار پشیمانی پرداختند و متوجه شدند که خطای بزرگی

۴. ر. ک: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۵ ص ۲۹۷ (بخش هفتم / فصل هفتم / تحلیلی در باره ارزیابی سفر امام حسین علیه السلام به عراق و نهضت کوفه). ۵. لشکرگاه کوفه، در نزدیکی کوفه، در راه شام (ر. ک: نقشه شماره ۴ در پایان همین جلد).

مرتکب شده‌اند که حسین علیه السلام را دعوت کرده‌اند تا یاری‌اش کنند؛ اما [پس از آمدن،] اِرهاش کرده‌اند و او در کنار آنها کشته شد و کمکش نکردند.

[سپس] احساس کردند که ننگ و گناهشان در کشتن حسین علیه السلام، جز با کشتن قاتلان حسین و یا با کشته شدن در این راه، قابل شستن و پاک کردن نیست. پس نزد پنج نفر از بزرگان شیعه کوفه رفتند: سلیمان بن صُرَد که از صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله بود، مُسَیَّب بن نَجْبه فزّاری که از صحابه امام علی علیه السلام و نیکان آنها بود، عبد الله بن سعد بن فضل اَزْدی، عبد الله بن وال تیمی و رِفَاعَةُ بن شَدَّاد بَجَلی. آن گاه این پنج نفر در منزل سلیمان بن صُرَد، گرد آمدند. اینها از بهترین یاران علی علیه السلام بودند و تعدادی از شیعیان و بهترین‌های آنها و سرانشان هم حضور داشتند.

وقتی آنها در منزل سلیمان بن صُرَد جمع شدند، مُسَیَّب بن نَجْبه، شروع به سخنرانی کرد و حرف زد و خدا را ستود و سپاس گفت و بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله درود فرستاد و گفت: امّا بعد، ما عمرمان طولانی شد و گرفتار فتنه‌های گوناگون شدیم، و راغبیم که پروردگارمان، ما را از کسانی قرار ندهد که فردا به آنها می‌گوید: (أَوَلَمْ نُعَمِّرْكُمْ مَّا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَن تَذَكَّرُ وَ جَاءَ كُمُ النَّذِيرُ)؛ آیا ما به شما عمر طولانی ندادیم تا هر کس که اهل پند است، در آن، پند گیرد، و آیا هشدار دهنده برای شما نیامد؟. امیرمؤمنان علیه السلام فرمود: «الْعُمُرُ الَّذِي أَعْدَرَ اللَّهُ فِيهِ إِلَيَّ ابْنِ آدَمَ سِتُونَ سَنَةً؛ ۲۰ عمری که خداوند در آن، عذر را از پسر آدم بر می‌دارد، شصت سال است» و کمتر کسی از ما هست که به آن نرسد. ما شیفته تعریف کردن از خود و ستوده شده شدن توسیط پیروانمان بودیم که خداوند، خوبان ما را آزمود و ما را در دو جایگاه مربوط به پسر دختر پیامبر، دروغگو یافت. نامه‌های او پیش‌تر

به ما رسیده بود و فرستاد گانش، جلوتر آمده بودند و عذر را بر ما تمام کرده بود و از ما خواسته بود که در خفا و آشکار و در همه حال، یاری‌اش کنیم؛ اما ما دریغ ورزیدیم، تا این که در کنار ما کشته شد.

ما نه با دست، او را یاری کردیم و نه به زبان، از او دفاع نمودیم و نه با مالمان، او را پشتیبانی و تقویت کردیم و نه از عشایرمان برای او درخواست کمک نمودیم. پس عذر ما به درگاه پروردگارمان چیست، آن هنگام که پیامبرمان را دیدار می‌کنیم، در حالی که پسر و محبوب و ذراری و نسلش در میان ما کشته شد؟ نه - به خدا سوگند - عذری نمی‌ماند، جز این که کشندگان او و دست به دست هم دهندگان بر ضد او را بکشید، یا در این راه کشته

۱. فاطر: آیه ۳۷. ۲. نهج البلاغه: حکمت ۳۲۶.

----- شوید. امید که پروردگار ما، در این صورت، از ما راضی شود. با این حال، من در هنگام دیدار او، از عقوبت او در امان نیستم.

ای گروه! مردی را از میان خودتان پیشوا انتخاب کنید؛ چرا که ناچارید امیری داشته باشید که به او پناه ببرید و نیز پرچمی که دورش حلقه بزنید. من حرف خودم را زدم و از خداوند برای خود و شما، درخواست آمرزش می‌کنم.

بعد از مسیب، رفاعه بن شداد، زمام سخن را به دست گرفت و خداوند را ستود و ثنا گفت و بر پیامبر صلی الله علیه و آله درود فرستاد و آن گاه گفت: اما بعد، خداوند، تو را به سخن درستی راه‌نمایی کرد و تو به برترین کار، فرا خواندی. با ستایش خدا و ثنای او و صلوات بر پیامبرش آغاز کردی و به جهاد با فاسقان و توبه از گناه بزرگ، دعوت نمودی، که از تو شنوایم و اجابت می‌کنیم و حرفت را می‌پذیریم. و گفتی که از خودتان پیشوایی برگزینید تا به او پناه ببرید و زیر پرچمش گرد آید. این، نظری است که ما هم داریم. اگر آن مرد، تو باشی، برای ما خوش حال‌کننده‌تر است، و تو در میان جمعیت ما، خیرخواهی و علاقه‌مند. اگر نظر تو و نظر دوستان مساعد باشد، این کار را بزرگ شیعه، صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پیش‌گام و پیش‌تاز، سلیمان بن صُرد، بر عهده بگیرد که در توانمندی و دین، ستوده است و دوراندیش و مورد اعتماد است. این هم حرف من است، و برای شما و خود، از خدا آمرزش می‌طلبم.

آن گاه، عبد الله بن وال و عبد الله بن سعد، سخن گفتند و پروردگارشان را ستوده و ثنا گفتند و همان سخنان رفاعه بن شداد را بر زبان راندند و از فضل مسیب بن نجبه یاد کردند و سابقه سلیمان بن صُرد را گوشزد نمودند و رضایت خود را از پیشوایی او، اعلام داشتند.

مسیب بن نجبه گفت: درست و به‌جا گفتید. من هم همان نظر شما را دارم. پس زمام کارتان را به سلیمان بن صُرد بسپارید. ۱. طبری در گزارشی دیگر، آورده است:

آغاز کار آنها (تواین) در سال ۶۱ هجری بود؛ همان سالی که حسین - که خدا از او راضی بود - کشته شد. آن گروه، بی‌وقفه در تکاپوی گردآوری ابزارهای جنگی و آمادگی برای جنگ بودند و مردم را از شیعه و غیر شیعه، پنهانی به خونخواهی حسین علیه السلام دعوت می‌کردند و مردم، گروه گروه و نفر به نفر، به آنها می‌پیوستند.

همچنان ماجرا ادامه داشت که در چنین اوضاعی، یزید بن معاویه در روز پنج‌شنبه چهاردهم ربیع اول سال ۶۴ مُرد و فاصله میان کشته شدن حسین علیه السلام و مرگ یزید، سه سال

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۵۵۲.

و دو ماه و چهار روز بود. یزید مُرد ، در حالی که حکمران عراق ، عبید الله بن زیاد بود . او در بصره بود و نایبش در کوفه ، عمرو بن حُرَیث مخزومی بود.

شیعیان دوستدار سلیمان ، پیش وی آمدند و گفتند: این سرکش ، مُرد و اوضاع حکومت ، ضعیف شده است . اگر موافق باشی، به عمرو بن حُرَیث ، حمله کنیم و او را از قصر [حکومتی] بیرون بیندازیم و خونخواهی حسین را آشکار نماییم و قاتلان او را تعقیب کنیم و مردم را به اهل بیتی که دیگران بر آنان مقدم شدند و حقشان ربوده شد ، دعوت کنیم. این را گفتند و بر آن ، پا فشردند . سلیمان بن صُرَد به آنان گفت: آرام باشید و عجله نکنید. من در آنچه شما یادآوری می‌کنید، تأمل کردم و دیدم که قاتلان حسین علیه السلام، اشراف کوفه و سوارکاران عرب‌اند - و آنها خودشان هم تحت تعقیب اند - و هر گاه از خواست شما اطلاع پیدا کنند و بدانند که هدف شمایند، بر شما سخت خواهند گرفت. نیز در باره کسانی از شما که از من فرمان می‌برند ، تأمل کردم و چنین دانستم که اگر [فرمان‌برداران از من ،] خروج کنند، نمی‌توانند به هدف خونخواهی خود برسند و جانشان را تسکین دهند و نمی‌توانند دشمنانشان را کیفر دهند و تلاششان بی‌نتیجه می‌شود ؛ ولی اگر دعوت کنندگانتان را در شهر پخش کنید و شیعه و غیر شیعه را به تصمیمتان فرا بخوانید ، من امیدوارم که امروز که این سرکش مرده، مردم زودتر از زمانی که او نمرده بود، به دعوت شما پاسخ دهند.

آنان نیز چنین کردند و گروهی مبلغ ، بیرون رفتند و مردم را دعوت کردند و جمعیت زیادی پس از مردن یزید بن معاویه به آنان ، پاسخ مثبت دادند ؛ چند برابر جمعیتی که پیش از آن، جواب مثبت داده بودند .۱

پس از مرگ یزید در سال ۶۴ ق ، فعالیت توانین ، گسترده‌تر شد و کوفه ، آماده قیام بر ضد حکومت بنی امیه گردید . شش ماه پس از هلاکت یزید ، در حالی که یاران سلیمان بن صُرَد برای قیام آماده می‌شدند ، مختار بن ابی عبیده که مدتی با عبد الله بن زبیر همکاری داشت ، با جدا شدن از وی ، وارد کوفه گردید ؛ اما رهبری سلیمان بن صُرَد را نپذیرفت و مدعی شد که او با فنون جنگ ، آشنا نیست و مردم را به کشتن خواهد داد۲ و بدین سان ، مردم را برای خونخواهی امام حسین علیه السلام به رهبری خود ، دعوت کرد و در پاسخ کسانی که او را از این کار نهی می‌کردند ، خود

۱. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۵۵۸ . ۲. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۵۶۰ .

----- را «نماینده مهدی امت ، محمد حنفیه، برای خونخواهی حسین علیه السلام» معرفی نمود .۱

بدین ترتیب ، میان هواداران نهضت ، شکافی پدید آمد . بیشتر آنها با سلیمان بودند و جمعی هم به مختار پیوستند .۲ باری ! در شرایطی که کوفه تحت سلطه عبد الله بن زبیر بود ، نهضت توانین به رهبری سلیمان بن صُرَد در سال ۶۵ ق ، حرکت خود را با هدف براندازی حکومت شام ، آغاز کرد . سلیمان به هواداران خود دستور داد که برای جنگیدن با سپاه شام ، در اردوگاه نُخَیله جمع شوند ؛ اما پس از رسیدن به این اردوگاه ، مشاهده کرد که از میان همه کسانی که با او بیعت کرده بودند - یعنی حدود شانزده هزار نفر - ، تنها چهار هزار نفر ، او را همراهی می‌کنند .۳

سلیمان با همراهانش از نخيله به کربلا رفتند و در کنار مزار امام حسین علیه السلام ضمن اعتراف به گناه خود ، از خداوند ، طلب مغفرت کردند و پیمان بستند که راه او را ادامه دهند . طبری ، در این باره می‌نویسد :

سلیمان بن صُرَد و یارانش به قبر حسین علیه السلام رسیدند و یک‌صدا فریاد زدند: پروردگارا! ما پسر دختر پیامبران را و نهادیم . در باره آنچه از ما سرزد، ما را بیامرز و به ما توفیق توبه عطا کن، که تو توبه‌پذیرِ مهربانی، و بر حسین و یاران شهید راستین او ، رحم آور. پروردگارا! ما تو را گواه می‌گیریم که ما بر همان راهی هستیم که آنان در آن راه ، کشته شدند. اگر آن گناه را بر ما نیامرزی و بر ما رحم نیاوری، خسارت زده‌ایم .۴

آنان، پس از توقف یک شبانه‌روز در کنار مزار سید الشهداء، آماده نبرد با سپاه شام در عین الورد شد. ۵ نیروی تحت فرمان سلیمان، حدود چهار هزار نفر بود و سپاه دشمن به بیست هزار نفر می‌رسید. ۶

سپاه سلیمان در نبرد با شامیان، از خود، رشادت فراوانی نشان دادند؛ اما در مقابل آنان، کاری از پیش نبردند. سلیمان و شماری دیگر از سران نهضت توابین و جمع زیادی از یاران وی، کشته شدند و بازماندگان، شبانه صحنه نبرد را ترک کردند و به کوفه باز گشتند.

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۵۷۹، أنساب الأشراف: ج ۶ ص ۳۸۰، الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۶۳۳. ۲. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۵۶۰ و ۵۸۰، أنساب الأشراف: ج ۶ ص ۳۸۰، الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۶۳۳. ۳. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۵۸۳. ۴. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۵۸۹. ۵. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۵۹۶. ۶. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۵۹۶ - ۵۹۸، الفتوح: ج ۶ ص ۲۲۲.

در ریشه‌یابی علل شکست نهضت توابین، دو نکته قابل توجه است:

یکی، این که آنان قبل از سلطه یافتن بر کوفه و اطمینان از عقبه حرکت خود، در صدد براندازی حکومت شام برآمدند و این تصمیم، حاکی از ضعف تدبیر رهبران این نهضت است.

دوم، این که مختار با رهبری سلیمان بن صُرد، مخالفت کرد و در میان هواداران نهضت، شکاف ایجاد شد. البته با عنایت به نکته اول، شاید بتوانیم بگوییم که تصمیم مختار در عدم پیوستن به آنان، درست بوده است

۴. قیام کوفیان به رهبری مختار

قیام کوفیان به رهبری مختار ۱ پیش از این، اشاره کردیم که کوفه در جریان نهضت توابین، تحت سلطه حکومت عبد الله بن زبیر بود. بدین جهت و به دلیل دشمنی وی با اهل بیت علیهم السلام، جنایتکارانی که به دستور ابن زیاد، حادثه خونین کربلا را پدید آوردند، مشکلی نداشتند.

همچنین آنان از نهضت توابین به رهبری سلیمان بن صُرد نیز احتمالاً احساس خطر جدی نمی‌کردند؛ زیرا هدف اولیه آنها، براندازی حکومت شام بود و می‌دانستند که به این هدف نخواهند رسید؛ اما از حضور مختار در کوفه، جداً احساس خطر می‌کردند. به همین جهت، پس از خروج سلیمان بن صُرد و یارانش از کوفه، سران سپاه ابن زیاد (مانند: عمر بن سعد و شَبَث بن ربیع) که از قدرت رهبری و فرماندهی مختار، آگاه بودند و هدف او را از قیام می‌دانستند، نزد عبد الله بن یزید، کارگزار ابن زبیر در کوفه، آمدند و گفتند:

مختار بر شما، سختگیرتر از سلیمان بن صُرد است. سلیمان، خروج کرد تا با دشمنان شما بجنگد و آنها را در برابر تان رام و آرام کند؛ ولی از شهرهای شما بیرون رفت؛ اما مختار قصد دارد که در شهر شما، به شما بتازد. پس به سوی او حرکت کنید و او را در آهن ببندید و در زندان، حبس کنید تا کار مردم، راست و درست شود. ۲.

با این توطئه، مختار، بازداشت شد؛ اما وی در زندان نیز به فعالیت خود، ادامه داد و هنگامی که اطلاع یافت که سپاه سلیمان بن صُرد شکست خورده و باقی‌مانده سپاه وی به کوفه باز گشته‌اند، در نامه‌ای محرمانه، سران آنها را به همکاری دعوت کرد. ۴.

۱. ر. ک: ج ۱ ص ۵۱۳ (بخش چهارم / فصل پنجم / دستگیری مختار). ۲. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۵۸۰. ۳. أنساب الأشراف: ج ۶ ص ۳۷۳، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۵۸۱، الكامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۶۳۴، الفتوح: ج ۶ ص ۲۱۷؛ ذوب النصار: ص ۸۰. ۴. تاریخ

الطبری: ج ۵ ص ۶۰۶ و ج ۶ ص ۷، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۶۴۳ و ۶۶۱، المنتظم: ج ۶ ص ۵۱.

چیزی نگذشت که مختار با میانجیگری عبد الله بن عمر - که شوهرخواهرش بود - از زندان آزاد شد^۱ و هوادارانش را سازماندهی و آماده نبرد کرد. شب دوازدهم ربیع اول سال ۶۶، قیام مختار با حرکت گروهی مسلح به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر^۲ به سوی خانه مختار، آغاز شد. کوفه، در حکومت نظامی به سر می‌برد. نظامیان، راه را بر ابراهیم و همراهان وی بستند؛ اما آنها فرمانده نظامیان را کشتند و نیروهای تحت فرماندهی وی را فراری دادند^۳.

مختار، در همان شب، رسماً فرمان قیام عمومی را صادر کرد و نیروهای وی با شعار «یا لثارات الحسین (ای خون‌خواهان حسین)!» با نیروهای دشمن، درگیر شدند. درگیری‌ها ادامه داشت تا این که در ربیع ثانی سال ۶۶، آخرین سنگرهای دشمن سقوط کرد و شهر کوفه به طور کامل به تصرف هواداران مختار در آمد^۴.

مختار، پس از مسلط شدن بر اوضاع، در صدد جستجوی جنایتکاران کربلا بر آمد و بسیاری از آنها را دستگیر کرد و کشت^۵؛ اما فرمانده مستقیم عملیات کربلا، یعنی ابن زیاد، هنوز زنده بود. او با سپاهی که شمار آنها به هشتاد هزار می‌رسید، از سوی عبد الملک بن مروان، مأموریت داشت که قیام مختار را سرکوب کند.

۱. تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۸، أنساب الأشراف: ج ۶ ص ۳۸۱، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۶۶۱، المنتظم: ج ۶ ص ۵۱، الفتوح: ج ۶ ص ۲۱۹. ۲. ابراهیم بن مالک اشتر بن حارث نخعی - که پدرش از بزرگان تابعیان و از نام‌آورترین یاران امیر مؤمنان علی علیه السلام بود -، مردی چابک‌سوار، دلیر، شجاع، زبان‌آور و دوستدار اهل بیت علیهم السلام بود. وقتی مختار با شعار خونخواهی حسین علیه السلام، بر کوفه دست یافت، از او کمک گرفت و حکمرانی مختار با یاری او، ثبات و قرار یافت. ابراهیم، عبید الله بن زیاد را در سال ۶۷ ق، با دست خود به هلاکت رساند و آن‌گاه، سلطه‌اش را تا موصل و اطراف آن، گسترش داد. از کارها و فعالیت‌های او به دست می‌آید که وی، به حکومت مختار، بی‌توجهی می‌کرده است. ابراهیم، پس از کشته شدن مختار، به مُصعب بن زبیر پیوست و گویا با این کار، بنای جنگ با شامیان را داشت. عبد الملک با او جنگید و زمانی که عراقیان، او را تنها گذاشتند، عبد الملک بر وی فائق آمد. او پیوسته با عبد الملک جنگید تا به سال ۷۱ ق، کشته شد و در نزدیکی سامرا به خاک سپرده شد^۳. ۳. تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۱۹. ۴. تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۲۰ - ۳۲. نیز، ر. ک: الأمالی، طوسی: ص ۲۴۰ ح ۴۲۴. ۵. بر پایه گزارشی در بحار الأنوار (ج ۴۵ ص ۳۸۶)، مختار، هجده ماه قدرت را در دست داشت و در این مدت، هجده هزار نفر از کسانی را که در کشتن امام حسین علیه السلام شرکت داشتند، کشت؛ لیکن این عدد، بسیار اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد. ۶. ر. ک: تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۳۸ - ۶۶، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۶۸۱ - ۶۸۵؛ تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۵۹، الأمالی، طوسی: ص ۲۳۸ - ۲۴۴، ذوب النصار: ص ۱۱۸ - ۱۲۵، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۷۴ - ۳۸۶.

سپاه مختار به فرماندهی ابراهیم بن مالک اشتر، در ذی حجه سال ۶۶، به سوی لشکر ابن زیاد - که به مرزهای شمال غربی عراق نفوذ کرده بودند - حرکت کردند. نبرد سنگینی میان دو لشکر در گرفت و در عاشورای سال ۶۷ ق، سپاه شام، شکست خورد و ابن زیاد به هلاکت رسید^۱. مختار، سر ابن زیاد را برای امام زین العابدین علیه السلام فرستاد. ایشان مشغول خوردن غذا بود که فرستاده مختار، سر ابن زیاد را نزد ایشان آورد. بر پایه گزارشی، هنگامی که ایشان، سر ابن زیاد را دید، سجده شکر گزارد و فرمود:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْرَكَكَ لِي تَأْرِي مِنْ عَدُوِّي، وَ جَزَى اللَّهُ الْمُخْتَارَ خَيْرًا.

أَدْخِلْتُ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَهُوَ يَتَعَدَّى وَرَأْسُ أَبِي بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَقُلْتُ : اللَّهُمَّ لَا تُمَتِّنِي حَتَّى تُرِنِّي رَأْسَ ابْنِ زِيَادٍ .
ستایش ، خدایی را که انتقام خون مرا از دشمنم گرفت! خداوند به مختار ، پاداش خیر دهد! ۲! بر عبید الله بن زیاد وارد شدم ، در حالی که غذا می‌خورد و سر پدرم در برابرش بود. گفتم : خداوند! مرا نمیران تا زمانی که سر عبید الله را به من ، نشان دهی ۳ .
از امام صادق علیه السلام روایت شده که فرمود :

مَا اكْتَحَلَتْ هَاشِمِيَّةٌ وَلَا اخْتَضَبَتْ ، وَلَا رُئِيَ فِي دَارِ هَاشِمِيٍّ دُخَانٌ خَمْسَ حِجَجٍ ، حَتَّى قُتِلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - .
هیچ زن هاشمی‌ای خضاب نکرد و سرمه نکشید و به مدت پنج سال ، در خانه هیچ هاشمی‌ای ، دودی دیده نشد (غذایی پخته نشد)، تا این که عبید الله بن زیاد - که لعنت خدا بر او باد - کشته شد ۴ .

فراریان کوفه ، به استاندار بصره ، مُصْعَب بن زبیر ، ۵ پناهنده شدند و او را به نبرد با مختار ، تحریک کردند . مُصْعَب نیز آماده نبرد شد ۶ و دو سپاه در برابر هم قرار گرفتند ؛ اما این بار ، مختار ، شکست سختی خورد و در دار الحکومه ، تحت محاصره دشمن در آمد و در ادامه نبرد ، کشته شد و باقی مانده یارانش نیز تسلیم شدند ۷ .

۱. تاریخ الطبری : ج ۶ ص ۸۱ - ۹۲؛ الأمالی ، طوسی : ص ۲۴۱، ذوب النُّصار: ص ۱۴۲ . ۲. بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۳۸۶ . نیز ، ر . ک : ص ۷۰۵ ح ۱۸۰۴ . ۳. بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۳۳۵ . نیز ، ر . ک : ص ۷۰۲ ح ۱۷۹۹ . ۴. ر . ک : ص ۷۰۶ ح ۱۸۰۶ . ۵. وی از طرف برادرش عبد الله بن زبیر ، حاکم بصره بود . ۶. تاریخ الطبری : ج ۶ ص ۹۴ ، أنساب الأشراف : ج ۶ ص ۴۲۷ ، الأخبار الطوال : ص ۳۰۴ ، الفتوح : ج ۶ ص ۲۵۴ . ۷. تاریخ الطبری : ج ۶ ص ۱۰۵ - ۱۰۸ .

بر پایه گزارش طبری ، کشته شدن مختار ، در چهاردهم رمضان سال ۶۷ و در ۶۷ سالگی او اتفاق افتاد ۱ .
پس از شکست مختار ، یارانش نیز تسلیم شدند ؛ اما جمعی از بزرگان کوفه (از جمله عبد الرحمان بن محمد بن اشعث) ، با اصرار ، مُصْعَب بن زبیر را وادار کردند که دستور دهد همه آنان را - که به شش هزار نفر می‌رسیدند - ، بکشند ۲ .

۱. تاریخ الطبری : ج ۶ ص ۱۱۶ ، الکامل فی التاریخ : ج ۳ ص ۱۸ . ۲. تاریخ الطبری : ج ۶ ص ۱۱۶ .

فصل یکم : بازتاب شهادت امام علیه السلام در سخنان برخی شخصیت‌های نامدار

۱ / ۱ أم سلمه

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از شهر بن حوشب -) : نزد أم سلمه ، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که صدای شیون زنی را شنیدیم که آمد تا به أم سلمه رسید و گفت: حسین ، کشته شد!
أم سلمه گفت: سرانجام ، کارشان را کردند! خداوند ، خانه‌هایشان (یا : گورهایشان) را پُر از آتش کند!
سپس بیهوش شد و ما بر خاستیم. ۲. إنا لعند أم سلمة زوج النبي صلی الله علیه و آله ، قال: فسمعنا صارحَةً ، فَأَقْبَلَتْ حَتَّى انْتَهَتْ إِلَى أُمِّ سَلَمَةَ ، فَقَالَتْ : قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَام !

قَالَتْ : قَدْ فَعَلُوا ! مَلَأَ اللَّهُ بُيُوتَهُمْ - أَوْ قُبُورَهُمْ - عَلَيْهِمْ نَارًا ، وَوَقَعَتْ مَغْشِيًّا عَلَيْهَا ، قَالَ : وَقُمْنَا (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۹۶ ح ۴۵۲ ، تهذيب الكمال : ج ۶ ص ۴۳۹) . المعجم الكبير (- به نقل از شهر بن حوشب -) : هنگامی که خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام رسید، شنیدم که أم سلمه ، مردم عراق را لعن کرد و گفت: حسین را کشتند! خدا ، آنان را

بکشد! او را فریفتند و خوارش کردند. خدا لعنتشان کند! ۳ سَمِعْتُ أُمَّ سَلَمَةَ حِينَ جَاءَ نَعْيُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَعَنَتْ أَهْلَ الْعِرَاقِ، وَقَالَتْ: قَتَلُوهُ! قَتَلَهُمُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، غَرَّوهُ وَذَلَّوْهُ! لَعَنَهُمُ اللَّهُ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۰۸ ح ۲۸۱۸، الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۵۰۱ ح ۴۶۴).

۱. هند دختر ابو اُمیة بن مغیره قریشی مخزومی، به کنیه‌اش شهرت دارد. پدرش از سخاوتمندان بود. او با شوهرش ابو سَلَمه، به حبشه مهاجرت کرد و از آن جا به مدینه هجرت نمود و نخستین هودج‌نشین مهاجری بود که وارد مدینه شد. وقتی شوهرش بر اثر زخمی که در جنگ اُحُد خورده بود، از دنیا رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله در سال چهارم هجری، او را به همسری گرفت. اُم سلمه از زنان فهمیده صحابی بود و از پیامبر صلی الله علیه و آله، روایت نقل کرده است. داستان کسا که در منزل وی اتفاق افتاد، مشهور است و در آن، پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: «تو بر راه درست هستی». اُم سلمه، زنی زیبا و دل‌ربا و صاحب‌نظر بود. وی از شخصیت‌های مشهور به دوستی اهل بیت علیهم السلام و ولایت آنان بود. امام حسین علیه السلام صحیفه مَهر و موم شده و سلاح پیامبر صلی الله علیه و آله و باقی میراث نبوی را تسلیم وی کرد و پس از آن، امام زین العابدین علیه السلام آنها را تحویل گرفت. وی در دوران خلافت یزید بن معاویه در سال ۶۱ ق، از دنیا رفت و در بقیع به خاک سپرده شد (دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱ ص ۱۵۳ پانوش ح ۳۱).

مسند ابن حنبل (- به نقل از شهر بن حوشب -): هنگامی که خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام رسید، از اُم سلمه، همسر پیامبر صلی الله علیه و آله، شنیدم که عراقیان را لعنت کرد و گفت: حسین را کشتند! خداوند، آنان را بکشد! او را فریفتند و خوارش کردند. خدا، لعنتشان کند! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که فاطمه علیها السلام کاجی‌ای را در دیگی - که برای ایشان تهیه کرده و آن را در سینی‌ای گذاشته بود -، آورد و در برابر ایشان گذاشت. پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: «پسرعمویت کجاست؟».

فاطمه علیها السلام گفت: او در خانه است.

فرمود: «برو و صدایش کن و او را با دو پسرش بیاور».

فاطمه علیها السلام آمد، در حالی که دو پسر خود را آورده بود و دست هر یک، در دست او بود و علی علیه السلام، پشت سر آن دو حرکت می‌کرد، تا این که بر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شدند و ایشان، آن دو پسر را در دامن خود نشاند. علی علیه السلام در سمت راست و فاطمه علیها السلام در سمت چپ ایشان نشست.

اُم سلمه گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله کِسایی (عبایی) خبیری را - که در مدینه و هنگام خواب، فرش ما بود - بر روی همه آنها کشید و دو طرف کسا را با دست چپ خود گرفت و دست راستش را ملتمسانه به سوی پروردگار عزوجل بلند کرد و فرمود: «خداوند! [اینها] خانواده‌ام هستند. پلیدی را از آنان ببر و کاملاً پاکشان کن. خداوند! [اینها] خانواده‌ام هستند. پلیدی را از آنان ببر و کاملاً پاکشان کن». ۱ سَمِعْتُ أُمَّ سَلَمَةَ زَوْجَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ جَاءَ نَعْيُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَعَنَتْ أَهْلَ الْعِرَاقِ، فَقَالَتْ: قَتَلُوهُ! قَتَلَهُمُ اللَّهُ، غَرَّوهُ وَذَلَّوْهُ! لَعَنَهُمُ اللَّهُ، فَإِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَاءَهُ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ غَدِيَّةً بِبُرْمَةٍ، قَدْ صَنَعَتْ لَهُ فِيهَا عَصِيدَةً، تَحْمِلُهُ فِي طَبَقٍ لَهَا، حَتَّى وَضَعَتْهَا بَيْنَ يَدَيْهِ.

فَقَالَ لَهَا: أَيْنَ ابْنُ عَمِّكَ؟ قَالَتْ: هُوَ فِي الْبَيْتِ، قَالَ: فَادْهَبِي فَادْعِيهِ، وَائْتِنِي بِابْنَيْهِ.

قَالَتْ: فَجَاءَتْ تَقُودُ ابْنَيْهَا، كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا بِيَدٍ، وَعَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَمْشِي فِي أَثَرِهِمَا، حَتَّى دَخَلُوا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ

آله، فَأَجْلَسَهُمَا فِي حِجْرِهِ، وَجَلَسَ عَلَيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ يَمِينِهِ، وَجَلَسَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ عَنْ يَسَارِهِ. قَالَتْ أُمُّ سَلَمَةَ: فَاجْتَبَذَ مِن تَحْتِي كِسَاءَ خَيْرِيًّا، كَانَ بِسَاطًا لَنَا عَلَى الْمَنَامَةِ فِي الْمَدِينَةِ، فَلَفَّهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِمْ جَمِيعًا، فَأَخَذَ بِشِمَالِهِ طَرَفِي الْكِسَاءِ، وَأَلَوَى بِيَدِهِ الِئْمَنِي إِلَى رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ، قَالَ: اللَّهُمَّ أَهْلِي، أَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا، اللَّهُمَّ أَهْلُ بَيْتِي، أَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا (مسند ابن حنبل: ج ۱۰ ص ۱۸۶ ح ۲۶۶۱۲، فضائل الصحابة، ابن حنبل: ج ۲ ص ۷۸۲ ح ۱۳۹۲). مسند إسحاق بن راهويه: أم سلمه - که خداوند از او خشنود باد -، آخرین نفر از همسران پیامبر صلی الله علیه و آله بود که در گذشت. او تا زمان کشته شدن حسین شهید علیه السلام زیست و از فرط اندوه برای شهادت امام مسند إسحاق بن راهويه: حسین علیه السلام، از سخن گفتن، باز ماند و بیهوش شد و بسیار اندوهگین گردید و پس از آن، طولی نکشید که به سوی خداوند، منتقل شد. ۱. کانت أم سلمة رضى الله عنها آخر من مات من أمهات المؤمنين، وعمرت حتى بلغها مقتل الحسين الشهيد عليه السلام، فوجمت لذلك، وغشى عليها، وحزنت عليه كثيرا، لم تلبث بعده إلا يسيرا، وانتقلت إلى الله (مسند إسحاق بن راهويه: ج ۴ ص ۱۶، سير أعلام النبلاء: ج ۲ ص ۲۰۲). شرح الأخبار (- به نقل از ابو نعیم، با اسناد خود -): وقتی خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به أم سلمه رسید، در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خیمه‌ای بر پا کرد و در آن نشست و لباس سیاه پوشید. ۲. أنها [أم سلمة] لما بلغها مقتل الحسين عليه السلام، ضربت قبة في مسجد رسول الله صلى الله عليه وآله عليه و آله جلست فيها، وليست سواداً (شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۷۱ ح ۱۱۱۹). -----

۱. ر. ک: ج ۱ ص ۵۳۵.

۱ / ۲ عبد الله بن عباس

الکامل فی التاریخ (- به نقل از شقیق بن سلمه -): وقتی حسین علیه السلام کشته شد، عبد الله بن زبیر شورید و ابن عباس را به بیعت با خود، فرا خواند؛ ولی ابن عباس از آن خودداری نمود. یزید، گمان برد که خودداری ابن عباس از بیعت با ابن زبیر، به خاطر بیعت با یزید است. از این رو، این نامه را به او نوشت: «أما بعد، به من خبر دادند که عبد الله بن زبیر ملحد، تو را به بیعت، دعوت کرده است و تو به جهت بیعت و وفاداری به ما، از بیعت با او خودداری کرده‌ای. خداوند، بهترین پاداش خویشاوندی را که به صله کنندگان رجم و به وفا کنندگان به عهدشان می‌دهد، به تو عطا فرماید! من هر چه را فراموش کنم، نیکی به تو و نیز صله‌ای را که شایسته آنی، فراموش نمی‌کنم.

پس به آنان که از دوردست‌ها بر تو وارد می‌شوند و کسانی که ابن زبیر با زبانش آنان را جادو کرده، نیک بنگر و آنان را با وضع وی، آشنا کن که آنان از تو، بیشتر شنوایی دارند و از تو، بیشتر از آنانی که بیرون مکه‌اند، فرمان می‌برند».

عبد الله بن عباس در جواب یزید نوشت: «أما بعد: نامه‌ات به من رسید. در باره خودداری من از بیعت با ابن زبیر، [بدان که] به خدا سوگند، در این کار، پاداش و ستایش تو را انتظار نداشتم، و البته خدا، به قصد من آگاه است.

تو پنداشته‌ای که نیکی به مرا از یاد نمی‌بری؟! پس - ای بشر -، نیکی‌ات را از من باز دار، که من هم نیکی‌ام را از تو باز می‌دارم. از من خواسته‌ای که مردم را به تو علاقه‌مند کنم و کینه آنان را به ابن زبیر برانگیزانم تا او را تنها بگذارند. هرگز! این، نه جای خوش حالی دارد و نه کرامتی است. چگونه چنین باشد، در حالی که تو، حسین و جوانان عبد المطلب را - که چراغ‌های هدایت و ستارگان روشنگر راه‌ها بودند -، گشتی؟!

سپاهیان به دستور تو، در دشتی بر آنها تاختند و آنها در صحرا، در خون، غوطه‌ور شدند و عریان و تشنه کشته شدند و بی کفن و بی بالش ماندند. باده‌ها بر تن آنان غبار می‌پاشیدند و گرگ‌های بیابان بر جنازه‌هایشان عبور می‌کردند، تا این که خداوند، قومی را که در ریختن خون آنان سهیم نبودند، برانگیخت و آنان کفنشان کردند و دفنشان نمودند. اگر تو عزیز شده‌ای و در این جایگاه

نشسته‌ای، به خاطر من و آنان است.

من نیز هر چه را از یاد ببرم، هرگز از یاد نمی‌برم که تو حسین علیه السلام را از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حرم خدا تاراندی و سپاهت را به سوی او گسیل داشتی و همچنان ادامه دادی تا او را به عراق کوچاندی و او - در حالی که نگران و ترسان بود - از مدینه بیرون رفت.

سپاه تو به جهت دشمنیات با خدا و پیامبر خدا، به سوی او و خاندانش - که خداوند، پلیدی را از آنها برده و کاملاً پاکشان کرده است -، لشکرکشی کرد. او از تو درخواست ترکِ مخاصمه کرد تا باز گردد؛ اما شما کمی یاران و درماندگی خانواده‌اش را فرصت شمردید و بر ضد او، دست به دست هم دادید [و او را کشتید]، گویی خانواده‌ای ترک او کافر را می‌کشید.

هیچ چیزی برایم شگفت‌انگیزتر از این نیست که از من درخواست دوستی کنی، در حالی که فرزندان پدرم را کشته‌ای و شمشیرت از خون [خویشان] من خون‌چکان است، و تو یکی از خون‌بهاهای منی! شادمان مباش که امروز بر ما چیره شده‌ای؛ چرا که قطعاً روزی هم ما بر تو چیره می‌شویم. و السلام». ۲۰. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَارَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ، فَدَعَا ابْنَ عَبَّاسٍ إِلَى بَيْعَتِهِ، فَاَمْتَنَعَ، وَظَنَّ يَزِيدُ أَنَّ امْتِنَاعَهُ تَمَسُّكٌ مِنْهُ بِبَيْعَتِهِ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ: أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الْمُلْحِدَ ابْنَ الزُّبَيْرِ دَعَاكَ إِلَى بَيْعَتِهِ، وَأَنَّكَ اعْتَصَيْتَ بِبَيْعَتِنَا، وَفَاءَ مِنْكَ لَنَا، فَجَزَاكَ اللَّهُ مِنْ ذِي رَحِمٍ خَيْرَ مَا يَجْزِي الْوَاصِلِينَ لِأَرْحَامِهِمْ، الْمُوَفِّينَ بِعُهُودِهِمْ، فَمَا أُنْسَ مِنَ الْأَشْيَاءِ فَلَسْتُ بِنَاسٍ بِرَّكَ، وَتَعْجِيلَ صِلَتِكَ بِالَّذِي أَنْتَ لَهُ أَهْلٌ، فَاَنْظُرْ مَنْ طَلَعَ عَلَيْكَ مِنَ الْآفَاقِ مِمَّنْ سَيَحْرَهُمُ ابْنُ الزُّبَيْرِ بِلِسَانِهِ، فَأَعْلِمَهُمْ بِحَالِهِ، فَإِنَّهُمْ مِنْكَ أَسْمَعُ النَّاسِ، وَلَكَّ أَطْوَعُ مِنْهُمْ لِلْمُحِلِّ.

فَكَتَبَ إِلَيْهِ ابْنُ عَبَّاسٍ:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَاءَنِي كِتَابُكَ، فَأَمَّا تَرْكِي بَيْعَةَ ابْنِ الزُّبَيْرِ فَوَاللَّهِ مَا أَرْجُو بِذَلِكَ بِرَّكَ وَلَا حَمْدَكَ، وَلَكِنَّ اللَّهَ بِالَّذِي أَنْوَى عَلَيَّ. وَزَعَمْتَ أَنَّكَ لَسْتَ بِنَاسٍ بِرِّي، فَاحْسِبْ - أَيُّهَا الْإِنْسَانُ - بِرَّكَ عَنِّي، فَإِنِّي حَابِسٌ عَنْكَ بِرِّي.

وَسَأَلْتُ أَنْ أُحِبَّ النَّاسَ إِلَيْكَ، وَأُبْغِضَهُمْ وَأُحَذِّلَهُمْ لِابْنِ الزُّبَيْرِ، فَلَا وَلَا سُورَ، وَلَا كَرَامَةً، كَيْفَ وَقَدْ قَتَلْتَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفَتَيَانَ عَبْدَ الْمُطَّلِبِ، مَصَابِيحَ الْهُدَى، وَنُجُومَ الْأَعْلَامِ؟! غَادَرْتَهُمْ خِيُولُكَ بِأَمْرِكَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ، مُرْمَلِينَ بِالْدَّمَاءِ، مَسْلُوبِينَ بِالْعَرَاءِ، مَقْتُولِينَ بِالْظُّمَاءِ، لَا- مُكَفِّينَ، وَلَا- مُؤَسِّدِينَ، تَسْفَى عَلَيْهِمُ الرِّيَّاحُ، وَيَنْشَى بِهِمْ عُرْجُ الْبَطَاحِ!! حَتَّى أَتَاخَ اللَّهُ بِقَوْمٍ لَمْ يَشْرَكُوا فِي دِمَائِهِمْ، كَفَنُوهُمْ وَأَجَنُّوهُمْ، وَبَى وَبِهِمْ لَوْ عَزَزْتَ وَجَلَسْتَ مَجْلِسَكَ الَّذِي جَلَسْتَ، فَمَا أُنْسَ مِنَ الْأَشْيَاءِ فَلَسْتُ بِنَاسٍ إِطْرَاكَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، إِلَى حَرَمِ اللَّهِ، وَتَسِيرُكَ الْخِيُولَ إِلَيْهِ، فَمَا زِلْتَ بِذَلِكَ حَتَّى أَشْخَصْتَهُ إِلَى الْعِرَاقِ، فَخَرَجَ خَائِفًا يَتَرَقَّبُ، فَتَزَلَّتْ بِهِ خَيْلُكَ عِدَاوَةً مِنْكَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ، وَلِأَهْلِ بَيْتِهِ الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا، فَطَلَبَ إِلَيْكُمُ الْمَوَادِعَةَ، وَسَأَلَكُمْ الرَّجْعَةَ، فَاعْتَمَنْتُمْ قُلَّةَ أَنْصَارِهِ، وَاسْتِصَالَ أَهْلَ بَيْتِهِ، وَتَعَاوَنْتُمْ عَلَيْهِ، كَأَنَّكُمْ قَتَلْتُمْ أَهْلَ بَيْتِ مِنَ الثُّرَاكِ وَالْكَفْرِ، فَلَا شَيْءَ أَعْجَبَ عِنْدِي مِنْ طَلَبَتِكَ وَدَى وَقَدْ قَتَلْتَ وَلَدَ أَبِي، وَسَيَفُكُ يَقْطُرُ مِنْ دَمِي! وَأَنْتَ أَخِيذُ ثَارِي! وَلَا يُعْجِبُكَ أَنْ ظَفِرْتَ بِنَا الْيَوْمَ، فَلَنْظَفَرَنَّ بِكَ يَوْمًا، وَالسَّلَامُ (الكامل في التاريخ: ج ۲ ص ۶۰۳).

۱. تُرْكُ نِزَادَان (ساکنان آسیای میانه و شمال قفقاز)، در آن روزگار، هنوز مسلمان نشده بودند و بلکه با مسلمانان درگیری‌هایی نیز داشتند. گفتنی است که زبان ترکی، بعدها (در روزگار حکومت سلاجقه و عثمانیان و ترکمانان و صفوی)، به اقوام غیر ترک آذربایجان و آران و آنا تولی و ... تسری پیدا کرد. ----- المعجم الكبير (- به نقل از ابان بن ولید -): عبد الله بن زبير، به ابن عباس، نامه‌ای نوشت و از او درخواست بیعت کرد؛ ولی او از آن، خودداری نمود. یزید بن معاویه، گمان کرد که خودداری ابن عباس از بیعت با ابن زبیر، به خاطر اوست. از ابن رو، به او نوشت: «اما بعد: به من خبر رسید که ابن زبیر ملحد، تو را به بیعت با خود، فرا خوانده است تا مطیعت کند و تو پشتیبان باطل و شریک گناه شوی؛ ولی تو خودداری کرده‌ای و به جهت

این که خداوند، حقّ ما را - که اهل یک خانه هستیم - به تو شناسانده ، با او دست [بیعت] نداده‌ای . خداوند ، بهترین پاداش صِلمه رجم کنندگان و وفا کنندگان به عهد را به تو عطا کند! من هر چه را از یاد ببرم، نیکی کردن به تو و صِلمه و جایزه شایسته دادن به تو را، به خاطر جایگاه شایسته‌ای که به خاطر طاعت و شرافت و خویشاوندی با پیامبر خدا در میان ما داری ، فراموش نمی‌کنم.

پس به کسانی که در اطراف تو هستند ، چه خویشانت و چه کسانی که از دور دست‌ها بر تو وارد می‌شوند و زبان ابن زبیر و آرایه کلامش آنها را جادو کرده، نیک بنگر و آنان را از او دور کن که آنان، به تو بیشتر راغب اند و از تو، در باره این مُلحدِ دزد از دین خارج شده، بیشتر حرف‌ش نوی دارند. و السّلام» .

ابن عباس به یزید نوشت: «اما بعد: نامه‌ات به من رسید که در آن، دعوت ابن زبیر را از من به آنچه دعوت کرده، یادآوری کرده‌ای و گفته‌ای که من، به جهت شناخت حقّ تو ، از [پذیرفتن] آن ، خودداری کرده‌ام. اگر چنان است که تو می‌گویی، من پاداش تو را به خاطر این ، نخواستم و خداوند، خود به قصد من آگاه است.

به من نوشته‌ای که مردم را به سوی تو فرا خوانم و از ابن زبیر بتارنم . این ، نه خوش حالی دارد و نه کرامتی است. خاک بر دهانت، و شن و کلوخ ، نثارت! اگر نفست بر تو ممّتی دارد، خیلی پرتی، و حقیقتاً نابود و زیان‌دیده‌ای.

به من نوشته‌ای و یادآوری کرده‌ای که زود است که به من نیکی کنی و صله دهی . پس - ای بَشَر - ، نیکی و صله‌ات را از من باز دار، که من هم دوستی و یاری‌ام را از تو باز می‌دارم. به جان خودم سوگند، آنچه در پیش توست و به ما داده‌ای، جز اندکی از آنچه از حقّ ما از درازا و پهنا (از زمین و غنایم) باز داشته‌ای ، نیست.

ای بی‌پدر ! مرا چنان می‌بینی که کار تو ، یعنی کشتن حسین علیه السلام و جوانان بنی عبد المطلب را - که چراغ‌های تاریکی و ستارگان روشنگر راه‌ها بودند - ، فراموش می‌کنم !؟

سپاه تو، به فرمان تو بر آنها تاختند و آنان ، در دشتی به زمین افکنده شدند ، غوطه‌ور در خون‌ها، عریان و برهنه، کفن‌ناشده و بی‌بالش . بادها بر آنها می‌وزیدند و گرگان بر جنازه آنها هجوم می‌آوردند و گفتارها بر آنها زوزه می‌کشیدند، تا این که خداوند ، گروهی را که در ریختن خون آنها شریک نبودند، بر انگیخت و کفنشان کردند و دفنشان نمودند. به خاطر آنان و به خاطر من است که - به خدا سوگند - خدا بر تو ممّت نهاده و در جایگاه کنونی نشسته‌ای .

از کارهایت ، هر چه را فراموش کنم، این را هرگز فراموش نمی‌کنم که آن بی‌نسبِ پسر بی‌نسب و پسر آن زن بدکاره فاجر را حاکم کردی، که از خویشاوندی ، دور است و پدر و مادر فرومایه‌ای دارد؛ آن که پدرت ، او را پسر پدر خویش خواند و برای خود ، ننگ و گناه و خواری و پستی دنیا و آخرت را برگزید؛ چرا که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "فرزند، تابع پیمان ازدواج است و برای زناکار ، سنگ است ؛" ولی پدر تو خیال کرد که فرزند نامشروع هم فرزند است و به زناکار نباید آسیبی زد و فرزند نامشروعش هم به او نسبت داده می‌شود ، همان گونه که فرزند زن بدکاره هم به شوهر او نسبت داده می‌شود. پدر تو، از سر نادانی، سنّت را میراند و به عمّد ، بدعت‌های گم‌راه کننده را زنده کرد.

همچنین ، هر چه را فراموش کنم، این کار تو را فراموش نمی‌کنم که حسین علیه السلام را از حرم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حرم خدا تاراندی و مردانت را به سوی او گسیل داشتی و برای آنان دسیسه کردی که " : چون حسین به سویتان آمد، به او هجوم ببرید. " تو این روال را ادامه دادی تا او را از مکه به سرزمین کوفه کوچاندی، و سپاه و لشکرت ، همچون شیر بر او نعره زدند. تو این کارها را به خاطر دشمنی با خدا و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انجام دادی.

آن گاه به پسر مَرّجانه نوشتی که با پیاده‌نظام و سواره‌نظام و نیزه‌ها و شمشیرها به استقبال حسین برود، و به او نوشتی که کار او را یکسره کند و درنگ روا ندارد، تا این که حسین و همراهانش را - که جوانان بنی عبد المطلب بودند - کشتی؛ خاندانی که خداوند، پلیدی را از آنان زُود و کاملاً پاکشان کرد. ما آنانیم ، نه همانند پدران احمق و جفاکار و نادان تو.

تو می‌دانستی که حسین، عزیزترین شخصیت، از قدیم و جدید، در سرزمین بطحاست. او می‌توانست در حرم مدینه و یا مکه، اقامت کند و جنگ در آن دو حرم را حلال شمارد؛ اما خوش نداشت که حرم خدا و حرم پیامبر خدا، به وسیله او بی‌حرمت شود و حرمت خانه خدا بشکند.

حسین علیه السلام از شما درخواست ترکِ مخاصمه کرد و خواست که باز گردد؛ ولی شما، کمی یاران او و درماندگی خانواده‌اش را غنیمت شمردید و [او را کشتید، چنان که] گویی از ترک و افغان، خانواده‌ای را می‌کشید.

چگونه مرا دوست خود می‌دانی و از من یاری می‌طلبی، در حالی که فرزندان پدرم را کشتی و شمشیرت از خون [خویشان] من، خون‌چکان است و تو یکی از خون‌بهای منی، و اگر خدا بخواهد، خون‌بهایم، زیاد در پیش تو نمی‌ماند و تو نمی‌توانی از آن فرار کنی، و اگر هم [در دنیا] از آن بَرهی، ما نیز آنچه را که پیامبران و خاندانِ آنها پذیرفتند، می‌پذیریم که خونشان در دنیا ریخته شد و وعده‌گاه ما پیش خداست، که خداوند برای یاری ستم‌دیدگان، بس است و از ستمگران، انتقام گیرنده است.

شگفت‌تر از همه - و البته روزگار، به تو شگفتی‌ها نشان خواهد داد -، این که تو، دختران عبدالمطلب و فرزندان نوجوان و کودک آنها را به شام بردی تا به مردم، نشان دهی که بر ما پیروز شده‌ای و ما را شکست داده‌ای. به خدا سوگند، به خاطر آنان و من بود که خدا بر تو و بر پدر و مادرت، منت گذاشت.

به خدا سوگند، تو روز و شب، از زخم شمشیر من در امانی؛ ولی با زبانم، زخم‌های کاری‌تری بر تو خواهم زد. پیروزی ظاهری‌ات، تو را مغرور و سبک‌سر نکند، که خداوند، به تو، پس از کشتن عترت پیامبر خدا، تنها اندکی مهلت خواهد داد، تا تو را به عذابی دردناک، گرفتار کند و از دنیا، گناهکار و نکوهیده، بیرون ببرد. ای بی‌پدر! هر گونه می‌خواهی، زندگی کن، که آنچه اندوختی، تو را در پیشگاه خدا پست کرده است.

۱. تُرکان و افغانان، در آن روزگار، هنوز مسلمان نشده بودند.

یزید، وقتی نامه را خواند، گفت: ابن عباس، راه شر را در پیش گرفته است. ۱. كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الزُّبَيْرِ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ فِي الْبَيْعَةِ، فَأَبَى أَنْ يُبَايِعَهُ، فَظَنَّ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ أَنَّهُ إِنَّمَا امْتَنَعَ عَلَيْهِ لِمَكَانِهِ، فَكَتَبَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ إِلَى ابْنِ عَبَّاسٍ: أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ الْمُلْحِدَ ابْنَ الزُّبَيْرِ دَعَاكَ إِلَى بَيْعَتِهِ لِيُدْخِلَكَ فِي طَاعَتِهِ، فَتَكُونَ عَلَى الْبَاطِلِ ظَهِيرًا، وَفِي الْمِائِثَةِ شَرِيكًا، فَامْتَنَعْتَ عَلَيْهِ، وَانْقَبَضَتْ لِمَا عَزَفَكَ اللَّهُ مِنْ نَفْسِكَ فِي حَقِّ أَهْلِ الْبَيْتِ، فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ مَا يَجْزِي الْوَاصِلِينَ مِنْ أَرْحَامِهِمُ، الْمُؤَفِّينَ بِمُحَمَّدٍ، فَمَهْمَا أُنْسَى مِنَ الْأَشْيَاءِ فَلَسْتُ أُنْسَى بِرَّكَ وَصَلَتِكَ، وَحَسَنَ جَائِزَتِكَ بِالَّذِي أَنْتَ أَهْلُهُ مِنَّا فِي الطَّاعَةِ وَالشَّرَفِ، وَالْقَرَايَةِ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَانْظُرْ مَنْ قَبْلَكَ مِنْ قَوْمِكَ وَمَنْ يَطْرُقُ عَلَيْكَ مِنْ أَهْلِ الْآفَاقِ مِمَّنْ يَسْحَرُهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ بِلسَانِهِ وَزُخْرُفِ قَوْلِهِ، فَخَذْلَهُمْ عَنْهُ، فَإِنَّهُمْ لَكَ أَطْوَعُ، وَمِنْكَ أَسْمَعُ مِنْهُمْ لِلْمُلْحِدِ الْخَارِبِ الْمَارِقِ، وَالسَّلَامُ. فَكَتَبَ ابْنُ عَبَّاسٍ إِلَيْهِ:

أَمَّا بَعْدُ، فَقَدْ جَاءَنِي كِتَابُكَ تَذَكُّرُ دُعَاءِ ابْنِ الزُّبَيْرِ إِنِّي لِلَّذِي دَعَانِي إِلَيْهِ، وَأَنْتَ امْتَنَعْتَ مَعْرِفَتَهُ لِحَقِّكَ، فَإِنْ يَكُنْ ذَلِكَ كَذَلِكَ فَلَسْتُ بِرَّكَ أَغْزُو بِذَلِكَ، وَلَكِنَّ اللَّهَ بِمَا أُنْوَى بِهِ عَلِيمٌ.

وَكَتَبْتُ إِلَيْكَ أَنْ أَحُثَّ النَّاسَ عَلَيْكَ، وَأُخَذْلَهُمْ عَنِ ابْنِ الزُّبَيْرِ، فَلَا سُرُورًا وَلَا حُبُورًا، بِفَيْكَ الْكَثْكَثُ، وَلَكَ الْأَثْلُبُ، إِنَّكَ لَعَازِبٌ إِنْ مَنَنْتَكَ نَفْسُكَ، وَإِنَّكَ لَأَنْتَ الْمَنْفُودُ الْمَشُورُ.

وَكَتَبْتُ إِلَيْكَ تَذَكُّرُ تَعْجِيلِ بَرِّي وَصِلَتِي، فَاحْبِسْ - أَيُّهَا الْإِنْسَانُ - عَنِّي بِرَّكَ وَصِلَتَكَ، فَإِنِّي حَابِسٌ عَنْكَ وَدِّي وَنُصْرَتِي، وَلَعَمْرِي، مَا تُعْطِينَا مِمَّا فِي يَدَيْكَ لَنَا إِلَّا الْقَلِيلَ، وَتَحْبِسُ مِنْهُ الْعَرِضُ الطَّوِيلُ، أَلَا [لَا] أَبَا لَكَ، أَتُرَانِي أُنْسَى قَتْلَكَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَفِتْيَانًا

بنی عبد المطلب مصایح الدجی، ونجوم الأعلام؟! غادرتهم جنودك بأمرک، فأصبحوا مصير عين في صعيد واحد، مُزملين في الدماء، مسلوبين بالعرا، لا مكفنين، ولا مؤسدين، تسفيهم الرياح، وتغزوهم الذئاب، وتنتابهم عرج الضباع!! حتى أتاه الله لهم قوماً لم يشركوا في دمائهم، فكفونهم وأجنونهم، وبهم - والله - وبى من الله عليك، فجلست في مجلسك الذي أنت فيه.

ومهما أنسى من الأشياء فلست أنسى تسليطك عليهم الدعى ابن الدعى، للعاهرة الفاجرة، البعيد رحماً، اللئيم أباً وأماً، الذى اكتسب أبوك في ادعائه لنفسه العار، والمائم والمدلة، والخزى في الدنيا والآخرة؛ لأن رسول الله صلى الله عليه وآله قال: «الولد للفراش، وللعاهر الحجر» وإن أباك زعم أن الولد لغير الفراش، ولا يضُرُّ العاهر، ويُلحق به ولده، كما يلحق ولد البغى المرشد، ولقد أمت أبوك السنة جهلاً، وأحيا الأحداث المضلة عمداً.

ومهما أنسى من الأشياء فلست أنسى تسييرك حسيناً عليه السلام من حرم رسول الله صلى الله عليه وآله إلى حرم الله، وتسييرك إليهم الرجال، وإدسايتك إليهم إن هو نذر بكم فعاجلوه، فما زلت بذلك حتى أشخصته من مكة إلى أرض الكوفة، تراز إلى خيلك وجنودك زير الأسد، عداوة مثلك لله ولرسوله ولأهل بيته.

ثم كتبت إلى ابن مرجانة يستقبله بالخيال والرجال، والأسنة والسيوف، ثم كتبت إليه بمعاجلته وترك مطاولته، حتى قتلته ومن معه من فتيان بنى عبد المطلب، أهل البيت الذين أذهب الله عنهم الرجس وطهرهم تطهيراً، نحن أولئك، لا كآبائك الأجلاف الجفأ، أكباد الحمير، ولقد علمت أنه كان أعز أهل البطحاء بالبطحاء قديماً، وأعز بها حديثاً، لو توى بالحرمين مقاماً، واستحل بها قتلاً، ولكنه كره أن يكون هو الذى يستحل به حرم الله وحرم رسوله صلى الله عليه وآله عليه وآله وحرمه البيت الحرام.

فطلب إليكم الحسين عليه السلام الموادعة، وسألكم الرجعة، فاعتنتم قلّة نصاره، واستئصال أهل بيته، كأنكم تقتلون أهل بيت من الترك أو كابل، فكيف تجدنى على وذك، وتطلب نصرتى، وقد قتلت بنى أبى، وسيفك يقطر من دمي، وأنت آخذ ثأرى، فإن يشأ الله لا يطل لمديك دمي، ولا تسيقنى بثأرى، وإن تسيقنا به فقلنا ما قبلت النيون وآل النيين، فظلت دماؤهم فى الدنيا، وكان الموعد الله، فكفى بالله للمظلومين ناصراً، ومن الظالمين منتقماً.

والعجب كل العجب - وما عشت يريك الدهر العجب - حملك بنات عبد المطلب، وحملك أبناءهم - أغيلمه صغاراً - إليك بالشام، ترى الناس أنك قد قهرتنا، وأنتك تذلنا، وبهم - والله - وبى من الله عليك وعلى أبيك وأمك من النساء.

وأيهم الله، إنك لتمسى وتصبح آمناً لجراح يدي، ولتعظم جرؤك بلسانى ونقضى وإبرامى، فلا يستفزك الجدل، فلن يمهلك الله بعد قتلك عترة رسوله إلا قليلاً، حتى يأخذك أخذاً أليماً، ويخرجك من الدنيا آثماً مذبوحاً، فعش لا أباً لك ما شئت، فقد أرداك عند الله ما اقترفت.

فلما قرأ يزيد الرسالة قال: لقد كان ابن عباس مضيئاً على الشر (المعجم الكبير: ج ۱۰ ص ۲۴۱ ح ۱۰۵۹۰، تاريخ يعقوبى: ج ۲ ص ۲۴۷). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از محمد بن عبد الله بن عبيد بن عمير، از مردی -): از ابن عباس شنیدم، در حالی که محمد بن حنفیه در پیش او بود و خبر شهادت حسین بن علی علیه السلام به ایشان رسیده بود و مردم به آنان تسلیت می گفتند و ابن صفوان [۱] خطاب به آن دو [گفت: (إنا لله و إنا إليه راجعون). چه مصیبتی! خداوند، ابا عبد الله را رحمت کند و به شما [خاندان پیامبر صلى الله عليه وآله و آله] در مصیبت او پاداش دهد!

ابن عباس گفت: ای ابو القاسم! ۲! همین که او از مکه خارج شد، من چنین حادثه‌ای را پیش‌بینی می کردم. ابن حنفیه گفت: به خدا، من نیز [این اتفاق را پیش‌بینی می کردم]. آن را به حساب خدا می گذاریم و از او پاداش و جای گزینی نیکو، درخواست می کنیم.

ابن عباس گفت: ای ابن صفوان! به خدا سوگند، دوست سرزنش کننده‌ات به مرگ حسین، ۳! ماندگار نیست. ابن صفوان گفت: ای ابو عباس! ۴! به خدا سوگند، من از او چنین ندیده‌ام؛ بلکه او را به خاطر کشته شدن حسین، اندوهگین دیدم.

او فراوان برای حسین علیه السلام درخواست رحمت می کرد.

ابن عباس گفت: برای تو چنین تظاهر می کرده ؛ چون دوستی تو را با ما می دانسته است . خدا،

۱. ابو صفوان، عبد الله بن صفوان بن امیه بن خلف مکی، از بزرگان قریش است. وی در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله به دنیا آمده؛ ولی از صحابه شمرده نمی شود. او در سال ۷۳ ق، همراه عبد الله بن زبیر، در کنار کعبه کشته شد . ۲. کنیه محمد بن حنفیه است . ۳. منظور، ابن زبیر است . ۴. کنیه ابن عباس است .

خویشاंत را پایدار کند ! ابن زبیر، هر گز ما را دوست نمی دارد.

ابن صفوان گفت: بزرگواری کن، که تو از او به بزرگواری، شایسته تری . ۱. سَمِعْتُ ابْنَ عَبَّاسٍ، وَعِنْدَهُ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ، وَقَدْ جَاءَهُمْ نَعْيُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَزَّاهُمْ النَّاسُ، فَقَالَ ابْنُ صِفْوَانَ: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَجْعُونَ)، أَيُّ مُصِيبَةٍ، يَرْحُمُ اللَّهُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، وَآجَزَكُمْ اللَّهُ فِي مُصِيبَتِكُمْ .

فَقَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَا أَبَا الْقَاسِمِ، مَا هُوَ إِلَّا أَنْ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ، فَكُنْتُ أَتَوَقَّعُ مَا أَصَابَهُ .

قَالَ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ: وَأَنَا وَاللَّهِ، فَعِنْدَ اللَّهِ نَحْتَسِبُهُ، وَنَسْأَلُهُ الْأَجَرَ وَحُسْنَ الْخَلْفِ .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ: يَا أَبَا صَفْوَانَ، أَمَا وَاللَّهِ، لَا يُخَلِّدُ بَعْدُ صَاحِبُكَ الشَّامُتُ بِمَوْتِهِ .

فَقَالَ ابْنُ صَفْوَانَ: يَا أَبَا الْعَبَّاسِ، وَاللَّهِ، مَا رَأَيْتُ ذَلِكَ مِنْهُ، وَلَقَدْ رَأَيْتُهُ مَحْزُونًا بِمَقْتَلِهِ، كَثِيرَ التَّرْحُمِ عَلَيْهِ .

قَالَ: يُرِيكَ ذَلِكَ لِمَا يَعْلَمُ مِنْ مَوَدَّتِكَ لَنَا، فَوَصَلَ اللَّهُ رَحِمَكَ، لَا يُحِبُّنَا ابْنُ الزُّبَيْرِ أَبَدًا .

قَالَ ابْنُ صِفْوَانَ: فَخُذْ بِالْفَضْلِ، فَأَنْتَ أَوْلَى بِهِ مِنْهُ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۹۵ ح ۴۵۱، تاریخ دمشق: ج ۲۹ ص ۲۱۴). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از ابن ابی ملیکه -) : ابن عباس، در مسجد الحرام در انتظار خبر حسین بن علی علیه السلام نشسته بود که مردی آمد و چیزی در گوش او گفت . ابن عباس، بلافاصله، استرجاع کرد («إِنَّا لِلَّهِ» گفت) .

گفتیم: ای ابن عباس ! چه اتفاقی افتاده است ؟

ابن عباس گفت: مصیبت بزرگی است که من آن را به حساب خدا می گذارم. غلام من خبر داد که از ابن زبیر شنیده که حسین بن علی، کشته شده است.

طولی نکشید که ابن زبیر، نزد ابن عباس آمد و به او تسلیت گفت و باز گشت. ابن عباس برخاست و وارد منزلش شد و مردم برای تسلیت گفتن، به خانه او می آمدند . ۲. بَيْنَمَا ابْنُ عَبَّاسٍ جَالِسٌ فِي الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَهُوَ يَتَوَقَّعُ خَبَرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، إِلَى أَنْ أَتَاهُ آتٌ فَسَارَهُ بِشَيْءٍ فَأَظْهَرَ الْإِسْتِرْجَاعَ .

فَقُلْنَا: مَا حَدَّثَ يَا أَبَا الْعَبَّاسِ؟ قَالَ: مُصِيبَةٌ عَظِيمَةٌ نَحْتَسِبُهَا، أَخْبَرَنِي مَوْلَايَ أَنَّهُ سَمِعَ ابْنَ الزُّبَيْرِ يَقُولُ: قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ .

فَلَمْ يَبْرَحْ حَتَّى جَاءَهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ فَعَزَّاهُ ثُمَّ انْصَرَفَ . فَقَامَ ابْنُ عَبَّاسٍ فَدَخَلَ مَنْزِلَهُ، وَدَخَلَ عَلَيْهِ النَّاسُ يُعَزُّونَهُ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۹۳ ح ۴۴۹، تهذيب الكمال: ج ۶ ص ۴۴۰) .

۱. ر. ک: ج ۱ ص ۲۸۷ .

المعجم الكبير (- به نقل از مُنْذِر ثوری -) : ما هر گاه از حسین علیه السلام و همراهان کشته شده او - که خدا از آنان خشنود باد - یاد می‌کردیم، مُحَمَّد بن حنفیه می‌گفت: با حسین علیه السلام ، هفده جوان کشته شدند که همه‌شان در رَحِمِ فاطمه ۱، رشد کرده ۲. کُنَّا إِذَا ذَكَرْنَا حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ قُتِلَ مَعَهُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ، قَالَ مُحَمَّدُ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ : قُتِلَ مَعَهُ سَبْعَةٌ عَشَرَ شَابًّا ، كُلُّهُمْ ارْتَكَضَ فِي رَحِمِ فَاطِمَةَ (المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۱۹ ح ۲۸۵۵ ، الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۹۷ ح ۴۵۶) . تاریخ یعقوبی: وقتی مختار به کوفه رفت، شیعیان بر گِرد او جمع شدند و او به آنان گفت: مُحَمَّد بن علی بن ابی طالب، مرا برای فرماندهی شما فرستاده است و به کشتن حلال‌شمارندگان [خون حسین علیه السلام] و خونخواهی اهل بیتِ ستم‌دیده، دستور داده است . به خدا سوگند، من کُشنده پسر مرجانه ام و نیز گیرنده انتقام خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از کسانی که به آنان ستم روا داشتند. تعدادی از شیعیان ، او را تأیید کردند و تعدادی دیگر گفتند: می‌رویم و از مُحَمَّد بن علی می‌پرسیم. پس به سراغ مُحَمَّد بن حنفیه (محمد بن علی بن ابی طالب) رفتند و از او پرسیدند . او گفت: برای ما چه خوشایند است که کسی خونخواه ما باشد و حقّ ما را بستاند و دشمن ما را بکشد! پس به سوی مختار باز گشتند و با او بیعت کردند و پیمان بستند و به صورت یک گروه در آمدند. ۳. فَلَمَّا صَارَ [المُخْتَارُ] إِلَى الْكُوفَةِ اجْتَمَعَتْ إِلَيْهِ الشَّيْعَةُ ، فَقَالَ لَهُمْ: إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَلِيٍّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ بَعَثَنِي إِلَيْكُمْ أَمِيرًا ، وَأَمَرَنِي بِقَتْلِ الْمُحَلِّينَ ، وَالطَّلَبِ بِدِمَاءِ أَهْلِ بَيْتِهِ الْمَظْلُومِينَ ، وَإِنِّي وَاللَّهِ قَاتِلُ ابْنِ مَرْجَانَةَ ، وَالْمُنْتَقِمُ لآلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِمَّنْ ظَلَمَهُمْ ، فَصَيِدْتُ طَائِفَةً مِنَ الشَّيْعَةِ ، وَقَالَتْ طَائِفَةٌ: نَخْرُجُ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ فَنَسْأَلُهُ ، فَخَرَجُوا إِلَيْهِ ، فَسَأَلُوهُ ، فَقَالَ : مَا أَحَبُّ إِلَيْنَا مَنْ طَلَبَ بَثَارِنَا ، وَأَخَذَ لَنَا بِحَقِّنَا ، وَقَتَلَ عِدْوَنَا ، فَانْصَرَفُوا إِلَى الْمُخْتَارِ ، فَبَايَعُوهُ وَعَاقَدُوهُ ، وَاجْتَمَعَتْ طَائِفَةٌ (تاریخ یعقوبی : ج ۲ ص ۲۵۸) .

۱. باید مراد ، فاطمه بنت اسد باشد ، چنان‌که مثير الأحزان آورده است . ضمناً این منبع ، گوینده سخن را مُحَمَّد بن علی باقر علیه السلام شمرده است ، نه مُحَمَّد بن علی (معروف به مُحَمَّد بن حنفیه) (ر . ک : مثير الأحزان : ص ۱۱۱) .

۱ / ۴ آنس بن مالک

آنس بن مالک ۴ ۱۷۰۲. المعجم الكبير (- به نقل از آنس -) : هنگامی که سرِ حسین بن علی علیه السلام را برای عید الله بن زیاد آوردند و

۲. ابو حمزه انس بن مالک بن نضر انصاری خزرچی، از صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است . مادرش او را به پیامبر خدا هدیه داد تا به ایشان خدمت کند. او هم به مدت ده سال در خدمت ایشان بود و وقتی پیامبر خدا رحلت کرد، وی بیست ساله بود. او از پیامبر صلی الله علیه و آله و برخی از صحابه، روایت نقل کرده است. وی پس از پیامبر صلی الله علیه و آله ، در مدینه مقیم شد. ابو بکر ، با مشورت عمر ، او را جهت جمع‌آوری خراج به بحرین فرستاد و در باره وی گفت : او باهوش است و کتابت می‌داند . آنس ، پس از ابو بکر ، در فتوحات ، شرکت کرد و در دوران عمر ، به بصره نقل مکان نمود و در آن جا مقیم شد و به سال ۹۱ ، ۹۲ ، ۹۳ و یا ۹۵ ق ، در همان شهر در گذشت .

او با چوب‌دستی‌اش ، با سر ایشان بازی می‌کرد و می‌گفت: «چه دندان خوبی داشته!» .

به او گفتم: به خدا سوگند، تو را بدنام می‌کنم . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که جای [ضربه] چوبت بر دهان حسین را

می‌بوسید. ۱. لَمَّا أَتَى بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، جَعَلَ يَنْكُتُ بِقَضِيْبٍ فِي يَدِهِ، وَيَقُولُ: إِنْ كَانَ لَحَسَنَ الثَّغَرِ.

فَقُلْتُ: وَاللَّهِ، لَمَأْسُوءٌ نَكَّ، لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقْبَلُ مَوْضِعَ قَضِيْبِكَ مِنْ فِيهِ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۲۵ ح ۲۸۷۸، مسند أبي يعلى: ج ۴ ص ۱۰۸ ح ۳۹۶۸). صحيح البخاری (- به نقل از آنس -): سرِ حسین بن علی علیه السلام را برای عبید الله بن زیاد آوردند و در طبقی گذاشتند. او با سرِ ایشان، بازی می‌کرد و در باره زیبایی آن، چیزی می‌گفت. گفت [م]: «شبهه‌ترین آنها به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود» و با وَشِمِه، ۲. رنگ شده بود. ۳. أَتَى عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَعَلَ فِي طَسْتٍ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ، وَقَالَ فِي حُسْنِهِ شَيْئًا.

فَقَالَ أَنَسٌ: كَانَ أَشْبَهُهُمْ بِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكَانَ مَخْضُوبًا بِالْوَسْمَةِ (صحيح البخاری: ج ۳ ص ۱۳۷۰ ح ۳۵۳۸، مسند ابن حنبل: ج ۴ ص ۵۲۰ ح ۱۳۷۵۰). ر. ک: ص ۴۵۸ (بخش ششم / فصل ششم / احتجاج آنس بن مالک با ابن زیاد).

۱. وشمه، گیاهی است که با برگ‌هایش، موی سر و صورت را رنگ می‌کنند (النهاية: ج ۵ ص ۱۸۵ ماده «وسم»).

۱ / ۵ زید بن ارقم

زید بن ارقم ۱۷۰۴. الصواعق المُنْحَرِقَةُ: ابن ابی الدنيا، روایت کرده است که: زید بن ارقم، نزد عبید الله بن زیاد بود و به او گفت: چوبت را [از لب حسین] بردار. به خدا سوگند، همواره می‌دیدم که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله میان این دو لب را می‌بوسید. زید، سپس گریه کرد. ابن زیاد گفت: خدا، چشمانت را گریان کند! اگر پیرمرد خرفتی نبودی، گردنت را می‌زدم. زید برخاست، در حالی که می‌گفت: مردم! از امروز، شما بَرده‌اید. پسر فاطمه علیها السلام را کشتید و ابن مرجانه را حاکم کردید. به خدا سوگند، خوبان شما را می‌کُشد و بدانتان را به بردگی می‌گیرد.

۲. زید بن ارقم بن قیس انصاری خزر جی - که در کنیه او اختلاف است -، از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، امام علی علیه السلام، امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام بود. وی، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله، نابینا شد و مجدداً بینا گردید. او در هفده جنگ، حضور داشت. زید، از هواداران امام علی علیه السلام بود و در جنگ‌های ایشان، حضور داشت. وی از پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام روایت نقل کرده است. او در کوفه سکنا گزید و در محله کِنْدَه، خانه‌ای ساخت و در دوران مختار به سال ۶۶ یا ۶۸ ق، از دنیا رفت.

الصواعق المُنْحَرِقَةُ: از رحمت خدا دور باد آن که تن به خواری و ننگ بدهد! سپس به ابن زیاد گفت: برای خبری را می‌گویم که بیش از این، تو را به خشم آورد. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را دیدم که حسن علیه السلام را بر روی پای راست و حسین علیه السلام را بر روی پای چپش نشاند و دستش را بر وسط سر این دو گذاشت و آن گاه گفت: «خداوندا! من این دو را و [نیز] صالح مؤمنان را به تو می‌سپارم». ابن زیاد! امانت پیامبر صلی الله علیه و آله در نزد تو چه جایی دارد؟! ۱. رَوَى ابْنُ أَبِي الدُّنْيَا: أَنَّهُ كَانَ عِنْدَهُ [أَي عِنْدَ ابْنِ زِيَادٍ] زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ، فَقَالَ لَهُ: اِرْفَعْ قَضِيْبَكَ، فَوَاللَّهِ، لَطَالَمَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُقْبَلُ مَا بَيْنَ هَاتَيْنِ الشَّفَتَيْنِ، ثُمَّ جَعَلَ زَيْدٌ يَبْكِي.

فَقَالَ ابْنُ زِيَادٍ: أَبْكِي اللَّهَ عَيْنِكَ! لَوْلَا أَنَّكَ شَيْخٌ قَدْ خَرِفْتَ لَضَرَبْتُ عُقْكَ.

فَنَهَضَ وَهُوَ يَقُولُ: أَيُّهَا النَّاسُ! أَنْتُمْ الْعَبِيدُ بَعْدَ الْيَوْمِ، قَتَلْتُمْ ابْنَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَأَمَرْتُمْ ابْنَ مَرْجَانَةَ! وَاللَّهِ، لَيَقْتُلَنَّ خِيَارَكُمْ،

وَيَسْتَعِيدَنَّ شِرَارَكُمْ ، فَبَعْدًا لِمَنْ رَضِيَ بِالذَّلَّةِ وَالْعَارِ .

ثُمَّ قَالَ: يَا بَنَ زِيَادٍ! لَأُحِدَنَّكَ بِمَا هُوَ أَغْيَظُ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا ، رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ أَقْعَدَ حَسَنًا عَلَى فَحْدِهِ الْيَمْنَى ، وَحُسَيْنًا عَلَى الْيُسْرَى ، ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى يَافُوحِهِمَا ، ثُمَّ قَالَ : اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ إِيَّاهُمَا وَصَالِحَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَكَيْفَ كَانَتْ وَدِيعَةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عِنْدَكَ يَا بَنَ زِيَادٍ؟! (الصواعق المحرقة: ص ۱۹۸ ، تذكرة الخواص: ص ۲۵۷) . ر . ك : ص ۴۲۲ (بخش ششم / فصل پنجم : کرامت‌های پدیدار شده از سر سید الشهدا علیه السلام)

و ص ۴۵۴ (فصل ششم / احتجاج زید بن ارقم با ابن زیاد) .

۱ / ۶ ابو برزه اسلمی

ابو برزه اسلمی ۱ الملهوف: یزید، چوب خیزران خواست و با آن شروع به بازی کردن با دندان‌های پیشین امام حسین علیه السلام کرد . ابو برزه اسلمی ، رو به یزید کرد و گفت: وای بر تو ، ای یزید ! با چوبت با دندان حسین پسر فاطمه علیها السلام بازی می کنی؟! گواهی می‌دهم که دیدم پیامبر صلی الله علیه و آله، دندان‌های او و برادرش حسن علیهما السلام را می‌مکید و می‌فرمود: «شما دو تن، سروران جوانان بهشتید. خدا ، کشنده شما را بگشدد و او را

۱. در نام ابو برزه اسلمی ، اختلاف است و درست‌ترین نظر ، این است که نام او ، نضله بن عبید بن حارث خزاعی مدنی است . وی صحابی بوده و از پیامبر صلی الله علیه و آله حدیث نقل کرده و از نخستین مسلمانان بوده و در فتح مکه و خیبر و حنین ، در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشته است . پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله ، وی در بصره اقامت گزید و پس از آن ، در جنگ‌های خراسان شرکت کرد و به بصره بازگشت . او در نهروان ، با امام علی علیه السلام بود و گفته شده که در جنگ‌های صفین و جمل هم بوده است . او در دمشق ، نزد یزید بن معاویه رفت و زمانی که سر امام حسین علیه السلام را نزد یزید آوردند ، او در کنار یزید بود . ابو برزه به سال ۶۴ ق ، در گذشت.

الملهوف: لعنت کند و برایش جهنم را آماده سازد ، و چه بدجایگاهی است!». یزید ، خشمگین شد و دستور داد تا ابو برزه را بیرون کنند و او را کیشان کیشان ، بیرون بردند. ۱. دَعَا يَزِيدُ بِقَضِيبِ خَيْرَانَ ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ بِهِ ثَنَاءَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام . فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ أَبُو بَرَزَةَ الْأَسْلَمِيُّ ، وَقَالَ : وَيَحْكُ يَا يَزِيدُ ! أَتَنْكُتُ بِقَضِيبِكَ ثَغَرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ابْنَ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَام ؟! أَشْهَدُ لَقَدْ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ يَرْشُفُ ثَنَاءَا وَ ثَنَاءَا أَخِيهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِمَا السَّلَام ، وَيَقُولُ : أَنْتُمَا سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ ، قَتِيلَ اللَّهُ قَاتِلُكُمَا ، وَلَعَنَهُ ، وَأَعَدَّ لَهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا . قَالَ الزَّوَاي : فَغَضِبَ يَزِيدُ ، وَأَمَرَ بِإِخْرَاجِهِ ، فَأُخْرِجَ سَجَبًا (الملهوف : ص ۲۱۴ ؛ الفتوح: ج ۵ ص ۱۲۹) . ر . ك : ص ۵۴۱ (بخش ششم / فصل هفتم / احتجاج ابو برزه با یزید) .

۱. ر . ك : ج ۱ ص ۲۳۶.

۱ / ۷ براء بن عازب

براء بن عازب ۲ شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحديد : امام علی علیه السلام به براء بن عازب فرمود : «ای براء ! آیا حسین ، کشته می‌شود و تو زنده‌ای و کمکش نمی‌کنی؟» . براء گفت: چنین نیست ، ای امیر مؤمنان! وقتی حسین علیه السلام کشته شد، براء ، این سخن را به یاد می‌آورد و می‌گفت: بزرگ‌ترین حسرتم ، این است که چرا در کنار حسین علیه السلام حضور نیافتم و در راه او

کشته نشدم. ۳. یا براء، اُیْقِلُّ الْحُسَيْنُ وَأَنْتَ حَتَّى فَلَا تَنْصُرُهُ؟ فَقَالَ الْبَرَاءُ: لَا كَانَ ذَلِكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ.

فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ الْبَرَاءُ يَذْكُرُ ذَلِكَ، وَيَقُولُ: أَعْظَمَ بِهَا حَسْرَةً، إِذْ لَمْ أَشْهَدُهُ وَأُقْتَلَ دُونَهُ (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۱۰ ص ۱۵؛ بحار الأنوار: ج ۴۰ ص ۱۹۲). ر. ک: ج ۱ ص ۲۳۶ (بخش سوم / فصل سوم / خبر دادن علی علیه السلام از برخی کسانی که او را یاری نمی‌دهند). -----

۲. ر. ک: ج ۱ ص ۲۳۶.

۱ / ۸ عبد الله بن زبیر

تاریخ الطبری (- به نقل از عبد الملک بن نوفل، از پدرش -): پدرم به من خبر داد و گفت: وقتی حسین علیه السلام کشته شد، عبد الله بن زبیر در میان مردم مکه به پا خاست و کشتن حسین علیه السلام را فاجعه دانست و بویژه کوفیان را سرزنش کرد و عموم عراقی‌ها را مذمت نمود. او پس از ستایش و ثنای خداوند و درود فرستادن بر محمد صلی الله علیه و آله گفت: عراقی‌ها، جز اندکشان، مردمی نیرنگباز و تبهکارند و کوفیان، بدترین‌های عراق‌اند. آنان حسین علیه السلام را دعوت کردند تا یاری‌اش کنند و او را به حکومت بر خود برگزینند؛ ولی هنگامی که بر آنها وارد شد، بر ضد او شوریدند و به او گفتند: یا دستت را در دست ما می‌گذاری تا تو را دست‌بسته به نزد پسر زیاد بن سمیه بفرستیم تا حکمش را در باره تو صادر کند و یا می‌جنگی!

به خدا سوگند، حسین علیه السلام دید که او و یارانش بسیار اندک‌اند و با آن که خداوند عزوجل هیچ کس را بر غیب، آگاه نکرده، دانست که همگی کشته خواهند شد؛ اما او مرگ بزرگوارانه را بر زندگی ننگین، ترجیح داد. خداوند، حسین علیه السلام را رحمت کند و قاتل حسین علیه السلام را بی‌پناه سازد!

به جان خودم سوگند، در مخالفت کوفیان با حسین علیه السلام و نافرمانی‌شان از او، هیچ پنددهنده و بازدارنده‌ای همانند آن نبود؛ ولی آنچه قرار است بشود، می‌شود و خداوند، هر گاه چیزی را بخواهد، مانعی برای آن وجود ندارد. آیا پس از حسین علیه السلام، به چنین قومی اطمینان کنیم و گفتارشان را تصدیق نماییم و پیمان‌شان را بپذیریم؟ نه! هیچ گاه، آنان را شایسته چنین چیزی نمی‌بینیم.

آری! به خدا سوگند، آنان حسین علیه السلام را کشتند، در حالی که شب‌زنده‌داری‌های طولانی داشت و روزهای زیادی را روزه بود و سزاوارترین آنها به چیزی (حکومتی) بود که در دست آنان است، و در دین و فضیلت نیز شایسته‌ترین کس بود.

هلا! به خدا سوگند، حسین علیه السلام قرآن را به غنا تغییر نداده بود و گریه از خوف خدا را به آواز، بدل نکرده بود و روزه را با میخوارگی، و حلقه‌های مجلس ذکر را با دنبال شکار رفتن، عوض نساخته بود (کنایه به یزید). به زودی، آنان هلاک می‌شوند.

یاران عبد الله، به سویش هجوم آوردند و گفتند: ای مرد! بیعت کن، که هیچ کس باقی نمانده تا با تو بر سر حکومت، در ستیز باشد و حسین هم کشته شد. [عبد الله] با مردم، پنهانی بیعت می‌کرد و در ظاهر، نشان می‌داد که به خانه خدا پناه آورده است و به آنها گفت: شتاب نکنید. ۱. حَدَّثَنِي أَبِي، قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَامَ ابْنُ الزُّبَيْرِ فِي أَهْلِ مَكَّةَ، وَعَظَّمَ مَقْتَلَهُ، وَعَابَ عَلَى أَهْلِ الْكُوفَةِ خَاصَّةً، وَلاَمَ أَهْلَ الْعِرَاقِ عَامَّةً، فَقَالَ - بَعْدَ أَنْ حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ، وَصَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ:

إِنَّ أَهْلَ الْعِرَاقِ غَدْرٌ فُجْرٌ إِلَّا قَلِيلًا، وَإِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ شِرَارُ أَهْلِ الْعِرَاقِ، وَإِنَّهُمْ دَعَوْا حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَنْصُرُوهُ وَيُؤَلُّوهُ عَلَيْهِمْ، فَلَمَّا قَدِمَ عَلَيْهِمْ ثَارُوا عَلَيْهِ، فَقَالُوا لَهُ: إِمَّا أَنْ تَضَعَ يَدَكَ فِي أَيْدِينَا، فَتَبْعَتْ بِكَ إِلَى ابْنِ زِيَادِ بْنِ سُمَيْئَةَ سَلَمًا، فِيمَضَى فِيكَ حُكْمُهُ، وَإِمَّا أَنْ تُحَارِبَ! فَرَأَى وَاللَّهِ، أَنَّهُ هُوَ وَأَصْحَابُهُ قَلِيلٌ فِي كَثِيرٍ - وَإِنْ كَانَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يُطْلَعْ عَلَى الْغَيْبِ أَحَدًا - أَنَّهُ مَقْتُولٌ، وَلَكِنَّهُ اخْتَارَ الْمَيْتَةَ الْكَرِيمَةَ عَلَى الْحَيَاةِ الدَّمِيمَةِ، فَرَحِمَ اللَّهُ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَخْزَى قَاتِلَ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

لَعَمْرِي، لَقَدْ كَانَ مِنْ خِلَافِهِمْ إِيَّاهُ وَعَصِيَانِهِمْ مَا كَانَ فِي مِثْلِهِ وَاعِظْ وَنَاهِ عَنْهُمْ، وَلَكِنَّهُ مَا حُمَّ نَزَلٌ، وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ أَمْرًا لَنْ يُدْفَعَ، أَفَبَعَدَ

الحُسَيْن عليه السلام نَطْمِنُ إِلَى هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ ، وَنُصَدِّقُ قَوْلَهُمْ ، وَنَقْبَلُ لَهُمْ عَهْدًا ؟ لَا ، وَلَا نَرَاهُمْ لِذَلِكَ أَهْلًا .

أَمَّا وَاللَّهِ ، لَقَدْ قَتَلُوهُ طَوِيلًا بِاللَّيْلِ قِيَامُهُ ، كَثِيرًا فِي النَّهَارِ صِيَامُهُ ، أَحَقُّ بِمَا هُمْ فِيهِ مِنْهُمْ ، وَأُولَى بِهِ فِي الدِّينِ وَالْفَضْلِ .

أَمَّا وَاللَّهِ ، مَا كَانَ يُبَدَّلُ بِالْقُرْآنِ الْغِنَاءُ ، وَلَا بِالْبُكَاءِ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ الْخِدَاءُ ، وَلَا بِالصَّيَامِ شُرْبُ الْحَرَامِ ، وَلَا بِالْمَجَالِسِ فِي حَلَقِ الذِّكْرِ الرِّكَضِ فِي تَطْلَابِ الصَّيْدِ ، - يُعَرِّضُ بِيَزِيدَ - فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا .

فَنَارَ إِلَيْهِ أَصْحَابُهُ ، فَقَالُوا لَهُ : أَيُّهَا الرَّجُلُ ! أَظْهَرَ بَيْعَتَكَ ، فَإِنَّهُ لَمْ يَبَقَ أَحَدٌ - إِذْ هَلَكَ حُسَيْنٌ - يُنَازِعُكَ هَذَا الْأَمْرَ ، وَقَدْ كَانَ يُبَايِعُ النَّاسَ سِرًّا ، وَيُظْهِرُ أَنَّهُ عَائِدٌ بِالْبَيْتِ ، فَقَالَ لَهُمْ : لَا- تَعَجَلُوا (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۷۴ ، الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۸۵) الفتوح: مردم با عبد الله بن زبیر بیعت می کردند، تا این که جمعیت فراوانی از حجازیان و مردم دیگر شهرها، با او دست بیعت دادند و یزید، از این ماجرا خبر نداشت تا این که وقتی ابن زبیر فهمید که پشتش با این جمعیتی که با وی بیعت کرده‌اند، محکم است، در آشکار و پنهان، به عیجویی یزید می پرداخت و او را لعن می کرد و هر سخن زشتی را در باره یزید و بنی امیه، بر زبان می آورد. آن گاه به منبر رفت و گفت: هان، ای مردم! شما شیوه بنی امیه را در کنار گذاشتن قرآن و سنت می دانید و نیز شیوه معاویه بن ابی سفیان را که بدون رضایت مردم بر آنها حکمرانی می کرد و بر خلاف نظر پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «فرزند، تابع پیمان ازدواج است و برای زناکار، سنگ است»، زیاد بن ابیه را برادر خود خواند و حُجر بن عَبدی کندی را به همراه جمعی دیگر از مسلمانان، به قتل رساند و برای پسرش یزید، در زمان حیات خود، بیعت گرفت و عهد خود را - که بیعت با حسین بن علی برای حکمرانی پس از خود بود -، شکست. آن گاه این یزید بن معاویه، شما می دانید که با حسین و برادران و فرزندان و عموزادگانش چه کرد؟! همه را کشت و باقی ماندگان آنها را به اسارت گرفت و با محمل های بدون جُل و بی آن که حق پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در باره آنها مراعات کند، به شام برد، در حالی که [خود] به یوزبازی و میمون بازی و میخوارگی و گناه و معصیت، مشغول بود ... ۱. جَعَلَ النَّاسُ يُبَايِعُونَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ الزُّبَيْرِ ، حَتَّى بَايَعَهُ خَلْقٌ كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْحِجَازِ وَغَيْرِهِمْ مِنْ أَهْلِ الْأَمْصَارِ ، وَيزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ لَا يَعْلَمُ بَشَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ . حَتَّى إِذَا عَلِمَ ابْنُ الزُّبَيْرِ أَنَّهُ قَدْ قَوِيَ ظَهْرُهُ بِهِؤُلَاءِ الْخَلْقِ الَّذِينَ قَدْ بَايَعُوهُ ، أَظْهَرَ عَيْبَ يَزِيدَ سِرًّا وَجَهْرًا ، وَجَعَلَ يَلْعَنُهُ ، وَيَقُولُ فِيهِ وَفِي بَنِي أُمَيَّةٍ كُلِّ مَا قَدَرَ عَلَيْهِ مِنَ الْكَلَامِ الْقَبِيحِ .

ثُمَّ إِنَّهُ كَانَ يَصْعَدُ الْمِنْبَرَ ، يَقُولُ : أَيُّهَا النَّاسُ ، إِنَّكُمْ قَدْ عَلِمْتُمْ مَا سَارَتْ بِهِ فِيكُمْ بَنُو أُمَيَّةٍ مِنْ نَبَذِ الْكِتَابِ وَالسُّنَّةِ ، وَمَا سَارَ بِهِ مُعَاوِيَةُ بْنُ أَبِي سُفْيَانَ ، أَنَّهُ تَأَمَّرَ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ بِغَيْرِ رِضَا ، وَادَّعَى زِيَادُ بْنُ أَبِيهِ رَدًّا مِنْهُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : «الْوَلَدُ لِلْفَرَّاشِ ، وَلِلْعَاهِرِ الْحَجَرُ» ، فَادَّعَى مُعَاوِيَةُ زِيَادًا ، وَزَعَمَ أَنَّهُ أَخُوهُ ، وَقَتَلَ حُجْرَ بْنَ عَدِيٍّ الْكِنْدِيَّ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ .

ثُمَّ إِنَّهُ أَخَذَ الْبَيْعَةَ لِبَنِيهِ يَزِيدَ فِي حَيَاتِهِ ، وَنَقَضَ مَا كَانَ فِي عُنُقِهِ مِنْ بَيْعَةِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، ثُمَّ هَذَا يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ قَدْ عَلِمْتُمْ مَا فَعَلَ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِخْوَتِهِ وَأَوْلَادِهِ وَبَنِي عَمِّهِ ، قَتَلَهُمْ كُلَّهُمْ ، وَأَسَرَ مَنْ بَقِيَ مِنْهُمْ ، وَحَمَلَهُمْ إِلَى الشَّامِ عَلَى مُحَامِلٍ ، لَيْسَ لَهُمْ وَطَاءٌ ، وَلَا رَاعِي فِيهِمْ حَقَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَهُوَ مَشْغُولٌ بِلَعَبِ الْفُهُودِ وَالْقُرُودِ ، وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَالْمَعَاصِي وَالْفُجُورِ ... (الفتوح : ج ۵ ص ۱۴۹) .

۱ / ۹ عبد الله بن عمر

عبد الله بن عمر ۱ صحیح البخاری (- به نقل از ابن ابی نُعم -) : من در حضور عبد الله بن عمر بودم که مردی در باره [نجنس یا پاک بودن] خون پشه از وی پرسید . او جواب داد: تو از کدام طایفه ای؟ گفت: از اهالی عراقم .

ابن عمر گفت: به این، نگاه کنید که از من در باره خون پشه می پرسد، در حالی که اینان، پسر پیامبر صلی الله علیه و آله را کشتند!

من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «آن دو (حسن و حسین)، دو دسته گل من در دنیايند». ۲. کُنْتُ شَاهِدًا لِابْنِ عُمَرَ ، وَسَأَلَهُ رَجُلٌ عَنْ دَمِ الْبَعُوضِ ، فَقَالَ : مِمَّنْ أَنْتَ ؟ فَقَالَ : مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ ، قَالَ : أَنْظِرُوا إِلَيَّ هَذَا يَسْأَلُنِي عَنْ دَمِ الْبَعُوضِ ، وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ! وَسَجِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : هُمَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا (صحيح البخاری : ج ۵ ص ۲۲۳۴ ح ۵۶۴۸ ؛ الأمالی ، صدوق : ص ۲۰۷ ح ۲۲۸) . سنن الترمذی (- به نقل از عبد الرحمان بن ابی نُعم -) : مردی عراقی از ابن عمر در باره لباسی که با خون پشه آلوده می‌شود ، پرسید .

ابن عمر گفت: این را ببیند که از خون پشه می‌پرسد، در حالی که اینان ، پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کشتند. من از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود: «حسن و حسین، دو دسته گل من از دنیايند». ۳. إِنَّ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ سَأَلَ ابْنَ عُمَرَ عَنْ دَمِ الْبَعُوضِ يُصِيبُ الثَّوبَ ، فَقَالَ ابْنُ عُمَرَ : أَنْظِرُوا إِلَيَّ هَذَا يَسْأَلُ عَنْ دَمِ الْبَعُوضِ وَقَدْ قَتَلُوا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ! وَسَجِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ : إِنَّ الْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ هُمَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا (سنن الترمذی : ج ۵ ص ۶۵۷ ح ۳۷۷۰ ، تهذيب الكمال : ج ۶ ص ۴۰۰) . مسند ابن حنبل (- به نقل از محمد بن ابی يعقوب -) : از ابن ابی نُعم شنیدم که می‌گفت: نزد ابن عمر بودم که مردی عراقی در باره مُحرمی که مگسی را کشته، پرسید .

۱. ر. ک : ج ۱ ص ۵۳۷.

عبد الله بن عمر گفت: ای عراقیان ! از من در باره مُحرمی می‌پرسید که مگسی را کشته ، در حالی که پسر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کشتید و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود: «آن دو (حسن و حسین) ، دو دسته گل من از دنیايند»؟! سَمِعْتُ ابْنَ أَبِي نُعْمٍ يَقُولُ : شَهِدْتُ ابْنَ عُمَرَ ، وَسَأَلَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ عَنْ مُحْرِمٍ قَتَلَ ذُبَابًا . فَقَالَ : يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ ! تَسْأَلُونِي عَنْ مُحْرِمٍ قَتَلَ ذُبَابًا ، وَقَدْ قَتَلْتُمُ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَقَدْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : هُمَا رِيحَانَتَايَ مِنَ الدُّنْيَا؟! (مسند ابن حنبل: ج ۲ ص ۵۳۵ ح ۶۴۱۵) . أنساب الأشراف (- به نقل از ابو يَقْظَان -) : عبد الله بن عمر ، از مردی عراقی شنید که حکم مُحرمی را می‌پرسد که ملخی را کشته و دیگری، حکم کشتن شپشک را می‌پرسد و دیگری در باره مورچه‌ای فتوا می‌خواست.

عبد الله بن عمر گفت: از عراقی‌ها در عجبم که پسر دختر پیامبرشان را می‌کشند و در باره حکم شرعی کشتن ملخ و شپشک و مورچه می‌پرسند! سَمِعَ [عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ] رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ يَسْتَفْتِي فِي مُحْرِمٍ قَتَلَ جَرَادَةً ، وَآخَرُ يَسْتَفْتِي فِي قَتْلِ قَمَلَةٍ ، وَآخَرُ يَسْتَفْتِي فِي نَمْلَةٍ .

فَقَالَ : وَاعْجَبًا لِأَهْلِ الْعِرَاقِ ! يَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ ، وَيَسْتَفْتُونَ فِي قَتْلِ الْجَرَادَةِ ، وَالْقَمَلَةِ ، وَالنَّمْلَةِ !! (أنساب الأشراف : ج ۱۰ ص ۴۴۷) . الطرائف: هنگامی که حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام کشته شد، عبد الله بن عمر به یزید بن معاویه نوشت: «اما بعد: مصیبتی بس بزرگ و فاجعه‌ای بس چشمگیر است ! حادثه‌ای بزرگ در اسلام ، رُخ داده و هیچ روزی چون روز حسین نیست». یزید به وی نوشت: «ای نادان ! ما به خانه‌هایی گرفته‌شده و فرش‌هایی گسترده‌شده و بالش‌هایی چیده‌شده در آمده‌ایم و بر سر آنها جنگیده‌ایم . اگر حق با ما بود ، که برای حَقمان جنگیدیم و اگر حق با دیگران بود، که پدرت ، نخستین کسی بود که این را بنیاد گذاشت و پیشی گرفت و حق اهل حق را به خودش اختصاص داد». ۳. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ :

أَمَّا بَعْدُ ، فَقَدْ عَظُمَتِ الرِّزْيَةُ ، وَجَلَّتِ الْمُصِيبَةُ ، وَحَدَّثَتْ فِي الْإِسْلَامِ حَدَثٌ عَظِيمٌ ، وَلَا يَوْمَ كَيَوْمِ الْحُسَيْنِ .

فَكَتَبَ إِلَيْهِ يَزِيدُ : يَا أَحْمَقُ ، فَإِنَّا جِئْنَا إِلَى بُيُوتٍ مُتَّحِدَةٍ ، وَفُرُشٍ مُمَهَّدَةٍ ، وَوَسَائِدٍ مُنْضَدَّةٍ ، فَقَاتَلْنَا عَلَيْهَا ، فَإِنَّ يَكُنِ الْحَقُّ لَنَا فَعَنْ حَقِّنَا

قَاتَلْنَا ، وَإِنْ يَكُنِ الْحَقُّ لَغَيْرِنَا ، فَأَبُوكَ أَوَّلَ مَنْ سَنَّ هَذَا وَآثَرَ وَاسْتَأْثَرَ بِالْحَقِّ عَلَى أَهْلِهِ (الطرائف : ص ۲۴۷ ح ۳۴۸ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۳۲۸) .

۱ / ۱۰ عبد الله بن عمرو بن عاص

عبد الله بن عمرو بن عاص ۱ اخبار مکه ، ازرقی (- به نقل از ابن خيثم -) : عبيد الله بن سعد گفت که با عبد الله بن عمرو بن عاص ، وارد مسجد الحرام شدند . زمانی که سپاه حُصَيْن بن نُمَيْر ، باز می گشت ، کعبه در حال سوختن و سنگ های کعبه در حال فرو ریختن بود . عبد الله ایستاد و گریست و جمعیت بسیاری نیز در اطرافش بودند . من به اشک هایش نگاه می کردم که سُرْمه چشمش را چنان جاری کرده بود که گویی بر گونه هایش سرهای مگس ، ردیف شده اند .

آن گاه گفت: هان - ای مردم - به خدا سوگند، اگر ابو هُریره به شما خبر می داد که شما کُشندگان پسر پیامبران پس از او خواهید بود و خانه پروردگارتان را به آتش خواهید کشید، می گفتید: «کسی از ابو هُریره دروغگوتر نیست! آیا ما پسر پیامبران را می کشیم و خانه پروردگارمان را می سوزانیم؟!» ؛ ولی - به خدا - ، چنین کردید. شما پسر پیامبران را کشتید و خانه خدایتان را سوزانید. در انتظار عذاب باشید. سوگند به آن که جان عبد الله بن عمرو در دست اوست، خداوند بر شما جامه تفرقه خواهد پوشاند و سختی برخی از شما را بر برخی دیگر خواهد چشاند.

این را سه بار گفت و در مسجد ، صدایش را بلند کرد، به گونه ای که کسی در مسجد نبود، مگر این که فهمید که چه می گوید، و اگر هم نفهمید که چه می گوید، بلند شدن صدای او را فهمید .

عبد الله گفت: امر کنندگان به معروف و نهی کنندگان از منکر کجایند؟ سوگند به آن که جان عبد الله بن عمرو در دست اوست، اگر خداوند ، جامه تفرقه بر شما بپوشاند و عذاب برخی از شما را بر برخی بچشاند [، رواست] . دل زمین (قبر) ، برای کسی که بر روی زمین است و امر به معروف و نهی از منکر نمی کند ، بهتر است ! ۲! أَنَّهُ دَخَلَ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ الْعَاصِ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ ، وَالْكَعْبَةَ مُحَرَّقَةً ، حِينَ أَدْبَرَ جَيْشُ الْحُصَيْنِ بْنِ نُمَيْرٍ ، وَالْكَعْبَةُ تَتَنَاضَرُ حِجَارَتُهَا ، فَوَقَفَ وَمَعَهُ نَاسٌ غَيْرُ قَلِيلٍ ، فَبَكَى ، حَتَّى أَتَى لَأَنْظُرَ إِلَى دُمُوعِهِ تَحْدُرُ كُحْلًا فِي عَيْنَيْهِ مِنْ إِثْمِهِ ، كَأَنَّهُ رُؤُوسُ الذُّبَابِ عَلَى وَجْهِهِ .

فَقَالَ: يَا أَيُّهَا النَّاسُ! وَاللَّهِ، لَوْ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَكُمْ أَنَّكُمْ قَاتِلُوا ابْنَ نَيْيَكُم ، بَعْدَ نَيْيَكُم ، وَمُحْرِقُوا بَيْتَ رَبِّكُمْ، لَقُلْتُمْ: مَا مِنْ أَحَدٍ أَكْذَبَ مِنْ أَبِي هُرَيْرَةَ، أَنَحْنُ نَقْتُلُ ابْنَ نَبِيِّنَا، وَنُحْرِقُ بَيْتَ رَبِّنَا؟ فَقَدْ - وَاللَّهِ - فَعَلْتُمْ! لَقَدْ قَتَلْتُمْ ابْنَ نَيْيَكُم، وَحَرَقْتُمْ بَيْتَ اللَّهِ، فَانْتَظَرُوا النَّقِمَةَ، فَوَالَّذِي نَفْسُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بِيَدِهِ، لَيْلِسَ نَكْمُ اللَّهِ شَيْعًا، وَلَيَذِيقَنَّ بَعْضُكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ، يَقُولُهَا ثَلَاثًا، ثُمَّ رَفَعَ صَوْتَهُ فِي الْمَسْجِدِ، فَمَا فِي الْمَسْجِدِ أَحَدٌ إِلَّا وَهُوَ يَفْهَمُ مَا يَقُولُ: فَإِنْ لَمْ يَكُنْ يَفْهَمُ فَإِنَّهُ يَسْمَعُ رَجَعَ صَوْتَهُ، فَقَالَ:

أَيْنَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ؟ فَوَالَّذِي نَفْسُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو بِيَدِهِ، لَوْ قَدْ أَلْبَسَكُمْ اللَّهُ شَيْعًا، وَأَذَاقَ بَعْضُكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ، لَبَطُنَ الْأَرْضَ خَيْرٌ لِمَنْ عَلَيْهَا، لَمْ يَأْمُرْ بِالْمَعْرُوفِ، وَلَمْ يَنْهَ عَنِ الْمُنْكَرِ (أخبار مکه ، ازرقی : ج ۱ ص ۱۹۶ ، تاریخ دمشق : ج ۳۱ ص ۲۸۴) .

۱. ابو محمد عبد الله بن عمرو عاص قریشی سَهْمی، از یاران پیامبر صلی الله علیه و آله بود و پیش از پدرش مسلمان شد و میان او و پدرش، یازده سال فاصله بود. وی در جنگ صفین ، همراه پدرش شرکت داشت و جنگید و بعدها پشیمان شد. معاویه ، وی را به مدّت کوتاهی، حکمران بصره کرد و او را وا داشت که جواب نامه حسین علیه السلام را به گونه ای بنگارد که او را کوچک کند. وی از بیعت با یزید، خودداری کرد و برای عبادت، در عَسْقَلان، گوشه نشینی اختیار کرد و در آخر عمرش، نابینا شد. در محل و زمان مرگش اختلاف است .

سیر أعلام النبلاء (- به نقل از ابن خَیثم -) : عبید بن سعید گفت که با عبد الله بن عمرو ، وارد مسجد الحرام شدند . هنگامی که سپاه حَصَیْن بن نُمَیر باز می گشت ، کعبه در حال سوختن و سنگ‌های کعبه در حال فرو ریختن بود . عبد الله ایستاد و گریست ، تا جایی که دیدم اشک‌هایش بر گونه‌هایش جاری می‌شود .

سپس گفت: هان - ای مردم - به خدا سوگند، اگر ابو هُرَیره به شما خبر می‌داد که شما کُشندگان پسر پیامبران و سوزانندگان خانه پروردگارتان هستید، می‌گفتید: «کسی دروغگوتر از ابو هُرَیره وجود ندارد» ؛ ولی شما چنین کردید . پس در انتظار عذاب خدا باشید . بر شما جامه تفرقه خواهد پوشاند و عذاب برخی از شما را به برخی دیگر خواهد چشاند. ۱. أَنَّهُ دَخَلَ مَعَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمْرٍو الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ ، وَالْكَعْبَةَ مُحْتَرِقَةً حِينَ أَدْبَرَ جَيْشُ حَصَيْنِ بْنِ نُمَيْرٍ ، وَالْكَعْبَةُ تَتَنَاضَرُ حِجَارَتُهَا ، فَوَقَفَ وَبَكَى ، حَتَّى أَتَى لَمَّا نَظَرُ إِلَى دُمُوعِهِ تَسِيلُ عَلَى وَجْتِهِ .

فَقَالَ : أَيُّهَا النَّاسُ ! وَاللَّهِ ، لَوْ أَنَّ أَبَا هُرَيْرَةَ أَخْبَرَكُمْ أَنَّكُمْ قَاتِلُوا ابْنِ نَبِيِّكُمْ ، وَمُحْرِقُو بَيْتِ رَبِّكُمْ ، لَقُلْتُمْ : مَا أَحَدٌ أَكْذَبُ مِنْ أَبِي هُرَيْرَةَ ، فَقَدْ فَعَلْتُمْ ، فَانْتَظَرُوا نِقْمَةَ اللَّهِ ، فَلْيَلْبِسْكُمْ شَيْعًا ، وَيُذَيِّقْ بَعْضُكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ (سیر أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۹۴) .

۱ / ۱۱ واثله بن أسقع

فضائل الصحابة ، ابن حنبل (- به نقل از شَدَّاد بن عبد الله -) : در باره واثله بن أسقع شنیدم که وقتی سرِ حسین بن علی علیه السلام را آورده بودند ، او مردی شامی را دید . ۲. واثله ، [از دیدن آن شامی ،]

۱. ابو أسقع ، واثله بن أسقع بن عبد العزى کنانی لیثی ، از صُفّه‌نشینان بود . وی در سال نهم هجری ، اسلام آورد . او در جنگ تبوک ، شرکت داشت و گفته شده از زمانی که مسلمان شد ، خدمت گزار پیامبر صلی الله علیه و آله شد . او به شام رفت و خانه‌اش در بلاط (در سه فرسخی دمشق) بود . در جنگ‌های دمشق و حمص شرکت کرد و آن گاه به جانب بیت المقدس رفت . سرانجام ، چشم او کور شد و در سال ۸۳ یا ۸۵ ق ، آخرین صحابی‌ای بود که در دمشق ، درگذشت . ۲. در کتاب العمدة ، این افزوده وجود دارد: «که [به خاطر شهادت حسین علیه السلام] اظهار شادی می‌کرد» .

خشمگین شد و گفت: از آن زمانی که در خانه اُمّ سلمه از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنچه را که در باره علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام فرمود ، شنیدم ، آنها را همواره دوست می‌داشتم .

واثله گفت: روزی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رفتم و ایشان در منزل اُمّ سلمه بود . دیدم حسن علیه السلام آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را بر پای راست خود نشاند و بوسید . آن گاه حسین علیه السلام آمد و او را بر روی پای چپش نشاند و بوسید . سپس فاطمه علیها السلام آمد و او را در برابرش نشاند . آن گاه علی علیه السلام را صدا زد و او نیز آمد . سپس بر روی آنها ، کسایی خیبری کشید - و گویی من اکنون ایشان را می‌بینم - و آن گاه فرمود: (خداوند ، اراده نموده که پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و پاک پاكتان کند) ۱. ۲. سَمِعْتُ وَائِلَةَ بْنَ الْأَسْقَعِ ، وَقَدْ جَاءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ : فَلَقِيَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ ، فَغَضِبَ وَائِلَةُ وَقَالَ : وَاللَّهِ ، لَا أَزَالُ أُحِبُّ عَلِيًّا وَحُسَيْنًا وَفَاطِمَةً عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَبَدًا ، بَعْدَ إِذْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ فِي مَنْزِلِ أُمِّ سَلَمَةَ يَقُولُ فِيهِمْ مَا قَالَ .

قَالَ وَائِلَةُ : رَأَيْتُنِي ذَاتَ يَوْمٍ ، وَقَدْ جِئْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَهُوَ فِي مَنْزِلِ أُمِّ سَلَمَةَ ، وَجَاءَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَجْلَسَهُ عَلَى فَيْحِذِهِ الْيَمْنَى وَقَبْلَهُ ، وَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَجْلَسَهُ عَلَى فَيْحِذِهِ الْيُسْرَى وَقَبْلَهُ ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَأَجْلَسَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ ، ثُمَّ دَعَا بَعْلِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَجَاءَ ، ثُمَّ أَغْدَفَ عَلَيْهِمْ كِسَاءً خَيْرِيًّا ، كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ ، ثُمَّ قَالَ : أَسَدُ الْغَابَةِ (- به نقل از شَدَّاد بن

عبد الله - : در باره واثله بن اسقع شنیدم که وقتی سر حسین علیه السلام را آورده بودند ، مردی شامی ، ایشان و پدرش را لعن کرد . واثله برخاست و گفت: به خدا سوگند، پس از آن که از پیامبر صلی الله علیه و آله آنچه را که در باره علی و حسن و حسین و فاطمه علیهم السلام می‌فرمود ، شنیدم ، همواره آنها را دوست داشتم . روزی به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل ام سلمه رفتم . دیدم حسن علیه السلام آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را بر پای راستش نشاند و بوسید . آن گاه حسین علیه السلام آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله او را بر پای چپش نشاند و بوسید . سپس فاطمه علیها السلام آمد و او را در برابرش نشاند . آن گاه علی علیه السلام را نیز خواست و فرمود: (خداوند ، اراده نموده که پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و پاک پاکتان کند) . ۳. سَمِعْتُ وَاثِلَةَ بْنَ الْأَسَقَعِ ، وَقَدْ جَاءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَعَنَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ! وَلَعَنَ أَبَاهُ! فَقَامَ وَاثِلُهُ ، وَقَالَ : وَاللَّهِ ، لَا أَزَالُ أَحِبُّ عَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ وَفَاطِمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بَعْدَ أَنْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ فِيهِمْ مَا قَالَ .

لَقَدْ رَأَيْتُنِي ذَاتَ يَوْمٍ ، وَقَدْ جِئْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي بَيْتِ امِّ سَلَمَةَ ، فَجَاءَ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَاجْلَسَهُ عَلَى فَخِذِهِ الْيَمْنَى وَقَبْلَهُ ، ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَاجْلَسَهُ عَلَى فَخِذِهِ الْيُسْرَى وَقَبْلَهُ ، ثُمَّ جَاءَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ ، فَاجْلَسَهَا بَيْنَ يَدَيْهِ ، ثُمَّ دَعَا بِعَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ قَالَ : سِيرَ أَعْلَامُ النَّبَلَاءِ - به نقل از شداد بن عبد الله - : در باره واثله بن اسقع شنیدم که وقتی سر

۱. احزاب : آیه ۳۳. (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (فضائل الصحابة ، ابن حنبل : ج ۲ ص ۶۷۲ ح ۱۱۴۹ ؛ العمدة : ص ۳۴ ح ۱۵). (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (أسد الغابة : ج ۲ ص ۲۷). (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) (سير أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۳۱۴) .

حسین علیه السلام را آوردند ، مردی شامی ایشان را لعن کرد . واثله ، خشمگین شد و برخاست و گفت: به خدا ، همواره علی و دو پسرش را دوست داشتم ، پس از آن که از پیامبر صلی الله علیه و آله در منزل ام سلمه شنیدم ، در حالی که کسای خیری را بر روی فاطمه و پسرانش و علی انداخته بود ، فرمود : «(خداوند ، اراده کرده است که پلیدی را از شما اهل بیت بزداید و پاک پاکتان کند)» . ۱. سَمِعْتُ وَاثِلَةَ بْنَ الْأَسَقَعِ ، وَقَدْ جَاءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَعَنَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ! فَغَضِبَ وَاثِلُهُ وَقَامَ ، وَقَالَ : وَاللَّهِ ، لَا أَزَالُ أَحِبُّ عَلِيًّا وَوَلَدَيْهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بَعْدَ أَنْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي مَنْزِلِ امِّ سَلَمَةَ ، وَأَلْقَى عَلَى فَاطِمَةَ وَابْنَيْهَا وَزَوْجَهَا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كِسَاءً خَيْرِيًّا ، ثُمَّ قَالَ :

۱۲ / ۱ مُصْعَبُ بْنُ زُبَيْرٍ

مُصْعَبُ بْنُ زُبَيْرٍ ۱. الأُصُولُ السَّتَّةُ عشر - به نقل از جمعی از راویان شیعه - : مُصْعَبُ بْنُ زُبَيْرٍ ، لشکر کشی کرد که با عبد الملك بن مروان بجنگد . وقتی به کربلا رسید ، کنار قبر امام حسین علیه السلام رفت و بر سر قبر ایستاد و خطاب به ایشان گفت: ای ابا عبد الله! هلا! به خدا سوگند که جانت تاراج شد ؛ اما دینت تاراج نشد .

آن گاه راه افتاد ، در حالی که می‌گفت: به فرد نخست خاندان هاشم در طَف تَأْسِي کنید ، و کریمان را ارجمند بدارید ۳. إِنَّ مُصْعَبَ بْنَ الزُّبَيْرِ تَوَجَّهَ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ يُقَاتِلُهُ ، فَلَمَّا بَلَغَ الْحَيْرَ دَخَلَ ، فَوَقَفَ عَلَى قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ . ثُمَّ قَالَ لَهُ : أبا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، أَمَا وَاللَّهِ ، لَئِنْ كُنْتُ غَضِبْتُ نَفْسَكَ مَا غَضِبْتُ دِينَكَ ، ثُمَّ انْصَرَفَ وَهُوَ يَقُولُ : إِنَّ الْأُولَى بِالطُّفِّ مِنْ آلِ هَاشِمٍ تَأْسَوْنَ فَتَسْأَلُونَ بِالْكَرَامِ تَأْسِيًا (الأُصُولُ السَّتَّةُ عشر : ص ۱۲۳ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۰۰ ح ۴۲) .

۱. ابو عبد الله، مُصْعَب بن زُبَيْر بن عَوَّام بن خُوَیْلِد قریشی اسدی، در سال ۲۶ یا ۳۳ ق، در دوران خلافت عثمان، زاده شد و بر معاویه وارد گردید. برادرش عبد الله بن زبیر، او را حاکم عراق کرد. او از بصره شروع نمود و سپس با مختار جنگید و او را کُشت و سرش را برای برادرش عبد الله بن زبیر فرستاد. سپس [برادرش] او را به مدّت یک سال، از حکمرانی عراق، برکنار کرد و در اواخر سال ۶۸ ق، او را به کار برگرداند و کوفه را هم به آن افزود، تا این که در سال ۷۰ یا ۷۱ یا ۷۲ ق در دوران عبد الملک بن مروان در عراق، کشته شد و سرش بر نیزه برای عبد الملک فرستاده شد. همسرش، سکینه دختر امام حسین علیه السلام بود.

۱ / ۱۳ حسن بصری

حسن بصری ۱ ۱۷۲۰. أنساب الأشراف (- به نقل از ابو بکر هُذَلی -) : حسن [بصری]، آن گاه که حسین علیه السلام کشته شد، چنان گریست که پهلوهایش تکان می‌خوردند. سپس گفت: چه خوار است امتی که در آن، پسر پدری حرام‌زاده، پسر پیامبر امت را بکشد! ۲! أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بَكِيَ حَتَّى اخْتَلَجَ جَنَابَهُ، ثُمَّ قَالَ: وَادُّلَّ أُمُّهُ قَتَلَ ابْنَ دَعِيَّهَا ابْنَ نَبِيِّهَا (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۲۵؛ مثير الأحزان: ص ۷۵). تنبيه الغافلين: به حسن [بصری] گفته شد: ای ابو سعید! حسین بن علی، کشته شد. او به حدی گریست که پهلوهایش تکان می‌خوردند. آن گاه گفت: چه خوار است امتی که پسر پدری بی‌نسب، در آن، پسر پیامبرش را بکشد! منظورش عبید الله بن زیاد بود. ۳. قِيلَ لِلْحَسَنِ [البَصْرِيِّ]: يَا أَبَا سَعِيدٍ! قَتَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَبَكَى حَتَّى اخْتَلَجَ جَنَابَهُ، ثُمَّ قَالَ: وَادُّلَّاهُ لَأُمُّهُ قَتَلَ ابْنَ دَعِيَّهَا ابْنَ نَبِيِّهَا، يَعْنِي عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زَيْدٍ (تنبيه الغافلين عن فضائل الطالبين: ص ۱۰۹؛ مجمع البيان: ج ۶ ص ۶۵۵). تذكرة الخواص (- به نقل از زُهری -) : وقتی خبر کشته شدن حسین علیه السلام به حسن بصری رسید، به حدی گریست که گیجگاهش به لرزش در آمد. آن گاه گفت: چه خوار است امتی که پسر دختر پیامبرش را بکشد! به خدا سوگند، سر حسین علیه السلام به بدنش باز گردانده می‌شود و آن گاه، جد و پدرش، انتقام او را از ابن مرجانه می‌گیرند. ۴. لَمَّا بَلَغَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيَّ قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكِيَ حَتَّى اخْتَلَجَ صُدْغَاهُ، ثُمَّ قَالَ: وَادُّلَّ أُمُّهُ قَتَلَتْ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهَا، وَاللَّهِ، لَيُرَدِّدَنَّ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى جَسَدِهِ، ثُمَّ لَيَنْتَقِمَنَّ لَهُ جَدُّهُ وَأَبُوهُ مِنْ ابْنِ مَرْجَانَةَ (تذكرة الخواص: ص ۲۶۷). تاریخ دمشق (- به نقل از حسن [بصری] -) : چشمم (/چشمانم) همانند آن روز را ندیده است که سر حسین علیه السلام را در طَبَقی برای ابن زیاد آوردند و او شروع به ور رفتن با دندان‌های حسین علیه السلام کرد و می‌گفت: زیبا و درخشان است! خَضَاب کرده است! ۵. لَمْ تَرَ عَيْنِي - أَوْ لَمْ تَرَ عَيْنَايَ - يَوْمًا مِثْلَ يَوْمِ أُتِيَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي طَسْتٍ إِلَى ابْنِ زَيْدٍ، فَجَعَلَ يَنْكُتُ فَاؤَهُ، وَيَقُولُ: إِنْ كَانَ لَصَبِيحًا، إِنْ كَانَ لَقَدْ خَضَبَ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۳۶).

۱. ابو سعید، حسن بن ابی الحسن یسار بصری، هم‌پیمان انصار بود. او دو سال مانده به پایان خلافت عمر، در مدینه زاده شد و از نام‌بردارترین تابعیان در فقه و حدیث بود. او صاحب روایات بسیاری است و پیشوای بصریان بود. از فضل بن شاذان، نقل است که حسن بصری، با هر گروهی، به همان گونه که آنان دوست داشتند، برخورد می‌کرد و برای ریاست، تلاش می‌کرد. وی پیشوای گروه قَدَرِیّه بود و رجال‌شناسان اهل سنت، او را به علم و فقه، توصیف کرده و ستوده‌اند؛ امّا در نزد علمای شیعه، در باره او اختلاف نظر وجود دارد. وی به سال ۱۱۰ ق، در بصره در گذشت.

المعجم الكبير (- به نقل از حسن [بصری] -) : با حسین بن علی علیه السلام، شانزده مرد از خاندانش کشته شدند. به خدا سوگند، در روی زمین، همانندی برای آنها نیست. ۱. قُتِلَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ سِتَّةَ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَاللَّهِ مَا عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ أَهْلُ بَيْتٍ يُشَبِّهُونَ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۸ ح ۲۸۵۴، تاریخ خلیفه بن خِطّاط: ص ۱۷۹).

۱ / ۱۴ ابراهیم نخعی

ابراهیم نَخَعی ۲ المعجم الکبیر (- به نقل از ابراهیم -) : اگر از قاتلان حسین بن علی علیه السلام بودم و آمرزیده می‌شدم و وارد بهشت می‌شدم، شرم می‌کردم که از کنار پیامبر صلی الله علیه و آله عبور کنم و ایشان به صورت من بنگرد ۳. لَوْ كُنْتُ فِيمَنْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ غُفِرَ لِي ، ثُمَّ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ ، اسْتَحْيَيْتُ أَنْ أُمَرَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَيَنْظُرَ فِي وَجْهِ (المعجم الکبیر : ج ۳ ص ۱۱۲ ح ۲۸۲۹ ، تهذیب الکمال : ج ۲۵ ص ۱۵۴) . تهذیب الکمال (- به نقل از محمّد بن خالد -) : ابراهیم (یعنی نَخَعی) گفت: اگر از کُشندگان حسین علیه السلام بودم و مرا به بهشت می‌بردند، شرم می‌کردم که به صورت پیامبر صلی الله علیه و آله نگاه کنم ۴. قَالَ إِبْرَاهِيمُ - يَعْنِي النَّخَعِيُّ - : لَوْ كُنْتُ مِمَّنْ قَاتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ أُدْخِلْتُ الْجَنَّةَ ، لَأَسْتَحْيَيْتُ أَنْ أَنْظُرَ إِلَى وَجْهِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (تهذیب الکمال : ج ۶ ص ۴۳۹ ، تهذیب التهذیب : ج ۱ ص ۵۹۴) . -----

۲- ابراهیم بن یزید نخعی کوفی ، از بزرگان تابعیان و فقیهی بی تکلف و مفتی اهل کوفه بود . او از ترس حجاج ، در خفا می‌زیست و در چهل و نه سالگی و گفته شده در پنجاه و چند سالگی در گذشت.

۱ / ۱۵ قیس بن عبّاد

قیس بن عبّاد ۲ عیون الأخبار ، ابن قُتیبه : عبیدالله بن زیاد به قیس بن عبّاد گفت: نظرت در باره من و حسین چیست؟ قیس گفت: مرا [از گفتن پاسخ] معاف بدار. خدا، تو را معاف بدار! عبید الله گفت: حتماً باید بگویی . قیس ، جواب داد: روز قیامت، پدر او می‌آید و از او شفاعت می‌کند و پدر تو هم می‌آید و از تو شفاعت می‌کند ! ----- ۲. ابو عبد الله، قیس بن عبّاد[ه] بن قیس ضبعی بکری بصری، از یاران امام علی علیه السلام، شخصیتی خودساخته، ستوده و مقبول بود. او پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده بود و گفته شده که از صحابه به شمار آمده است . قول درست ، این است که او دوران جاهلی را هم درک کرده بود. وی در دوران خلافت عمر ، به مدینه آمد و از فقهای محدث اهل بصره به شمار می‌آمد. در برابر ابن اشعث در جنگ‌هایش جنگیده بود، تا آن که هلاک شدند . سپس در خانه‌اش نشست و حجاج ، به دنبال او فرستاد و در سال ۸۰ ق ، گردنش را زد.

عیون الأخبار ، ابن قُتیبه : عبید الله گفت: خیانت و پلیدی تو را فهمیدم! اگر روزی از من جدا شوی، چنان به زمینت می‌زنم که تکه بزرگت مویّت باشد ۱. قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ لِقَيْسِ بْنِ عَبَّادٍ : مَا تَقُولُ فَيَّ وَفِي الْحُسَيْنِ ؟ فَقَالَ : أَعْفَنِي أَعْفَاكَ اللَّهُ ! فَقَالَ : لَتَقُولَنَّ . قَالَ : يَجِيءُ أَبُوهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيَشْفَعُ لَهُ ، وَيَجِيءُ أَبُوكَ فَيَشْفَعُ لَكَ . قَالَ : قَدْ عَلِمْتُ غَشَّكَ وَخُبْرَكَ ، لَئِنْ فَارَقْتَنِي يَوْمًا لَأَضَعَنَّ بِالْأَرْضِ أَكْثَرَكَ شَعْرًا (عیون الأخبار ، ابن قُتیبه : ج ۲ ص ۱۹۷) . تذکره الخواصّ (- به نقل از شَعْبی -) : قیس بن عبّاد، نزد عبید الله بن زیاد بود . ابن زیاد به وی گفت: نظرت در باره من و حسین چیست؟

قیس گفت: روز قیامت ، جد و پدر و مادر او می‌آیند و شفاعتش می‌کنند و جد و پدر و مادر تو هم می‌آیند و تو را شفاعت می‌کنند !

ابن زیاد ، خشمگین شد و او را از مجلس ، بیرون کرد ۲. كَانَ عِنْدَ ابْنِ زَيْدٍ قَيْسُ بْنُ عَبَّادٍ ، فَقَالَ لَهُ ابْنُ زَيْدٍ : مَا تَقُولُ فَيَّ وَفِي حُسَيْنٍ ؟

فَقَالَ : يَأْتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَيْدُهُ وَأَبُوهُ وَأُمُّهُ فَيَشْفَعُونَ فِيهِ ، وَيَأْتِي حَيْدُكَ وَأَبُوكَ وَأُمُّكَ فَيَشْفَعُونَ فِيكَ ، فَغَضِبَ ابْنُ زَيْدٍ ، وَأَقَامَهُ مِنْ

المجلس (تذکره الخواص: ص ۲۵۷).

۱ / ۱۶ حارثه بن بدر

حارثه بن بدر ۱ وفیات الاعیان: عبید الله بن زیاد به حارثه بن بدر غدائی (/ غدایی) گفت: در باره من و حسین در روز قیامت، چه می‌گویی؟ حارثه گفت: پدر و جدّ حسین، او را شفاعت می‌کنند و پدر و جدّ تو هم تو را شفاعت می‌کنند! ۴! قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ لِحَارِثَةَ بْنِ بَدْرِ الْغُدَانِيِّ: مَا تَقُولُ فِيَّ فِي الْحُسَيْنِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؟ قَالَ: يَشْفَعُ لَهُ أَبُوهُ وَجَدُّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَيَشْفَعُ لَكَ أَبُوكَ وَجَدُّكَ (وفیات الاعیان: ج ۶ ص ۳۵۳).

۱. حارثه بن بدر بن حُصَيْن تمیمی غدایی، از تابعیان و اهل بصره بود و دوران پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده بود؛ ولی ایشان را ندیده بود. وی، شاعر و چابک‌سوار بنی تمیم بود. امام علی علیه السلام به خاطر مفسد و مُحارب بودنش، خون او را هدر اعلام کرد؛ اما پیش از آن که به وی دست ببایند، توبه کرد و سعید بن قیس برای او نزد امام علی علیه السلام شفاعت کرد و امام علیه السلام او را بخشید. وی، دوست زیاد بن ابیه بود و در نزد او جایگاهی داشت و در جنگ اُزَرقیان، فرمانده اهل بصره بود. امام علی علیه السلام او را مأمور جنگ با خوارج کرد؛ ولی خوارج، او را در اطراف اهواز، شکست دادند و وقتی به او نزدیک شدند، با همراهانش سوار کشتی شد و با آنها در سال ۶۴ ق، غرق گردید.

۱ / ۱۷ ابو عثمان نهدی

ابو عثمان نهدی ۱ الطبقات الکبری (- به نقل از مالک بن اسماعیل نهدی -): ابو عثمان نهدی، از ساکنان کوفه بود؛ ولی بنی نهد در کوفه، خانه‌ای نداشتند. هنگامی که حسین بن علی علیه السلام کشته شد، او از کوفه به بصره رفت و گفت: من در شهری که در آن، پسر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کشته شد، اقامت نمی‌کنم. ۲. كَانَ أَبُو عُثْمَانَ النَّهْدِيُّ مِنْ سَاكِنِي الْكُوفَةِ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ بِهَا دَارٌ لِابْنِي نَهْدٍ، فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَحَوَّلَ، فَتَزَلَ الْبَصْرَةَ، وَقَالَ: لَا أُسْكُنُ بَلَدًا قُتِلَ فِيهِ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (الطبقات الکبری: ج ۷ ص ۹۸، تاریخ الطبری: ج ۱۱ «المنتخب من ذیل المذیل» ص ۶۳۲). تهذیب الکمال (- به نقل از عبد القاهر بن سَیرِی، از پدرش، از جدّش -): ابو عثمان نهدی، از طایفه قُضاعه، [زمان] پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرد؛ ولی ایشان را ندید. وی مقیم کوفه بود؛ ولی هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، به بصره رفت و گفت: من در شهری که در آن، پسر دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله کشته شد، اقامت نمی‌کنم. ۳. كَانَ أَبُو عُثْمَانَ النَّهْدِيُّ مِنْ قُضَاعَةَ، وَأَدْرَكَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَمْ يَرَهُ، وَكَانَ مِنْ سَاكِنِي الْكُوفَةِ، فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَحَوَّلَ إِلَى الْبَصْرَةِ، وَقَالَ: لَا أُسْكُنُ بَلَدًا قُتِلَ فِيهِ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (تهذیب الکمال: ج ۱۷ ص ۴۲۷، تاریخ دمشق: ج ۳۵ ص ۴۷۵).

۱. ابو عثمان، عبد الرحمان بن مُلّ بن عمرو نهدی، از طایفه قُضاعه بود. او زمان جاهلی و زمان پیامبر صلی الله علیه و آله را درک کرده بود؛ ولی پیامبر خدا را ندیده بود. وی در دوران پیامبر صلی الله علیه و آله اسلام آورد و در دوران عمر، وارد مدینه شد و در تعدادی از جنگ‌ها شرکت کرد. وی از تعدادی از صحابیان حدیث نقل کرده است. او با سلمان فارسی به مدّت دوازده سال، رفیق بود. وی، بزرگ قومش به شمار می‌رفت، بسیار عبادت می‌کرد و قرآن را به خوبی قرائت می‌کرد. او شصت بار حج و عمره به جا آورد و در سال ۸۱ یا ۹۵ یا ۱۰۰ ق، در بصره در گذشت.

۱ / ۱۸ بشر بن غالب

بشر بن غالب ۲ الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از عبد الله بن شریک -) : بشر بن غالب را دیدم که به خاطر پشیمانی از کمک نکردن به حسین علیه السلام، بر روی قبر وی، غلت می‌زد. ۵ رَأَيْتُ بِشْرَ بْنَ غَالِبٍ يَتَمَرَّغُ عَلَى قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَدَامَةً عَلَى مَا فَاتَهُ مِنْ نَصْرِهِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۵۰۱ ح ۴۶۲). -----
 ۲. ر. ک: ج ۱ ص ۶۳۰.

۱ / ۱۹ خالد بن غفران

خالد بن غفران ۱ تاریخ دمشق (- به نقل از ابو عبد الله حافظ -) : از ابو الحسین علی بن محمد ادیب شنیدم که با سند خود، یادآوری می‌کرد که: وقتی سر حسین بن علی علیه السلام در شام آویخته شد، خالد بن غفران - که از بزرگان تابعیان بود -، خود را از دوستانش پنهان کرد و یک ماهی گشتند تا او را یافتند. از علت گوشه‌گیری‌اش پرسیدند. گفت: آیا ندیدید که چه بر سر ما آمد؟!

آن گاه، چنین سرود [که در زیر می‌آوریم]:

و ابو عبد الله فراوی نیز به ما خبر داد که ابو عثمان صابونی، برای ما روایت کرد که: حاکم ابو عبد الله حافظ، در مجلس استاد ابو منصور حساذی، نشست و در باره کشته شدن حسین بن علی علیه السلام برایم خواند: ای پسر دختر محمد! سرت را آوردند در حالی که به خون، آغشته و رنگین شده بود. و گویی با [کشتن] تو - ای پسر دختر محمد - آشکارا و به عمد، پیامبری را کشتند. تو را لب تشنه، گشتند و در کشتن قرآن را و تفسیر آن را در نظر نگرفتند. تکبیر سر دادند که تو را کشته‌اند و قطعاً با کشتن تو، تکبیر و تهلیل را سر بُریدند. شعر این دو روایت، یکی است. ۲. سَمِعْتُ أَبَا الْحُسَيْنِ عَلِيَّ بْنَ مُحَمَّدٍ الْأَدِيبِ يَذْكُرُ بِإِسْنَادٍ لَهُ :
 إِنَّ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لَمَّا صُلبَ بِالشَّامِ أَخْفَى خَالِدُ بْنُ غُفْرَانَ - وَهُوَ مِنْ أَفْضَلِ التَّابِعِينَ - شَخْصَةً عَنْ أَصْحَابِهِ، فَطَلَبُوهُ شَهْرًا حَتَّى وَجَدُوهُ، فَسَأَلُوهُ عَنْ عُزْلَتِهِ، فَقَالَ: أَمَا تَرَوْنَ مَا نَزَلَ بِنَا، ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ:

وَأَخْبَرَنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْفَرَاوِيُّ، أَنَا أَبُو عُثْمَانَ الصَّابُونِيُّ، قَالَ: أَنْشَدَنِي الْحَاكِمُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْحَافِظُ فِي مَجْلِسِ الْأَسْتَاذِ أَبِي مَنْصُورٍ الْحِشَادِيِّ عَلَى حُجْزَتِهِ فِي قَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَاؤُوا بِرَأْسِكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ مُتَرَمِّلًا بِدُمَائِهِ تَرْمِيلاً وَكَأَنَّمَا بِكَ يَابْنَ بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَارًا عَامِدِينَ رَسُولًا قَتَلُواكَ عَطْشَانًا وَلَمْ يَتَرَقَّبُوا فِي قَتْلِكَ التَّنْزِيلَ وَالتَّأْوِيلَ وَيُكَبِّرُونَ بِأَنْ قُتِلْتَ وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِكَ التَّكْبِيرَ وَالتَّهْلِيلَ لَفْظُهُمَا سَوَاءٌ (تاریخ دمشق: ج ۱۶ ص ۱۸۰، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۲۵).

۱. اطلاعات چندانی از خالد بن غفران، در دست نیست و ظاهراً همان ابو عبد الله خالد بن معدان بن ابی کرب کلاعی حمصی است که به سال ۱۰۴ ق، در گذشت. اصلش از یمن بوده و در حمص شام، زندگی می‌کرده و فرمانده شهربانی (پلیس) یزید بن معاویه بوده است.

الملهوف: روایت شده که شخصی از تابعیان، وقتی سر امام حسین علیه السلام را در شام دید، خود را از تمام دوستانش، یک ماه پنهان کرد. هنگامی که او را پیدا کردند و از وی، علت کارش را پرسیدند، گفت: نمی‌بینید چه بر سر ما آمده است؟! آن گاه، چنین سرود: ای پسر دختر محمد! سرت را آوردند در حالی که به خون، آغشته و رنگین شده بود. و گویی با کشتن تو، - ای پسر دختر محمد صلی الله علیه و آله - آشکارا و به عمد، پیامبری را کشتند. تو را لب تشنه کشتند و در کشتن قرآن را و تفسیر آن را در نظر نگرفتند. تکبیر سر دادند که تو را کشته‌اند و قطعاً با کشتن تو، تکبیر و تهلیل را سر بُریدند. ۱. رَوَى أَنَّ بَعْضَ التَّابِعِينَ لَمَّا شَاهَدَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالشَّامِ، أَخْفَى نَفْسَهُ شَهْرًا مِنْ جَمِيعِ أَصْحَابِهِ، فَلَمَّا وَجَدُوهُ بَعْدَ إِذْ فَقَدُوهُ، سَأَلُوهُ عَنْ سَبَبِ ذَلِكَ،

فَقَالَ: أَلَا- تَرَوْنَ مَا نَزَلَ بِنَا، ثُمَّ أَنْشَأَ يَقُولُ: جَاؤُوا بِرَأْسِكِ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ مُتَرَمِّلاً بِإِدْمَائِهِ تَرْمِيلاً وَكَأَنَّمَا بِكَ يَا بِنْتَ مُحَمَّدٍ قَتَلُوا جِهَاراً عَامِدِينَ رَسُولاً- قَتَلُواكَ عَطْشَاناً وَلَمَّا يَرْقُبُوا فِي قَتْلِكَ التَّزْيِيلَ وَالتَّأْوِيلَ- وَيُكْبِرُونَ بِأَنْ قُتِلْتَ وَإِنَّمَا قَتَلُوا بِحُكِّ التَّكْبِيرِ وَالتَّهْلِيلِ (الملهوف: ص ۲۱۰، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۷). ر. ك: دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۰ ص ۲۲۳ (بخش دوازدهم / فصل یکم / خالد بن غفران).

۱/ ۲۰ ربیع بن خُثَیم

ربیع بن خُثَیم ۱ الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از سفیان، از پیر مردی -) : وقتی حسین بن

۱. ابو یزید ربیع بن خُثَیم بن عائذ ثوری کوفی، از یاران عبد الله بن مسعود و از جمله زاهدان هشتگانه است. وی در صفین، با امام علی علیه السلام بود؛ امّا با چهارصد نفر از قاریان، در باره جنگ در رکاب ایشان، به تردید افتادند و نزد امام علی علیه السلام آمدند و گفتند: ما را مأمور سرحداتی کن تا در آن جا بجنگیم. امام علیه السلام هم آنان را به سرحدات قزوین و ری فرستاد و ربیع، بدین گونه، از یاری امام علیه السلام کناره گرفت. وی در سال ۶۴ ق، در گذشت.

علی علیه السلام کشته شد، ربیع بن خُثَیم گفت: آنان، نوجوانانی را کشتند که اگر پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را می‌یافت، در دامنش می‌نشاند و دهان بر دهان آنان می‌گذاشت. ۱. لَمَّا أُصِيبَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ الرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ: لَقَدْ قَتَلُوا صَبِيَّةً لَوْ أَدْرَكَهُمُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَجَلَسَهُمْ فِي حِجْرِهِ، وَلَوْ ضَمَّ فَمَهُ عَلَى أَفْئَامِهِمُ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۹۷ ح ۴۵۵؛ شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۷۰ ح ۱۱۱۸). ربیع الأبرار: مردی که با ربیع بن خُثَیم همراه بود، گفت: من بیست سال است که ربیع را می‌بینم که حرف نمی‌زند، مگر حرفی که [به آسمان، بالا- برود، و در فتنه‌ها حرف نمی‌زند. هنگامی که حسین علیه السلام کشته شد، گفتند: امروز، حرف می‌زند. به وی گفتند: ای ابو یزید! حسین، کشته شد. گفت: آیا سرانجام، کارشان را کردند؟ (خداوند! شکافنده آسمان‌ها و زمین! دانا به پنهان و آشکار! تو میان بندگان در باره آنچه آنان اختلاف دارند، داوری می‌کنی) ۲. آن گاه، خاموش شد. ۳. صَحِبَ رَجُلٌ الرَّبِيعَ بْنَ خُثَيْمٍ، فَقَالَ: إِنِّي لَأَرَى الرَّبِيعَ لَا يَتَكَلَّمُ مُنْذُ عِشْرِينَ سَنَةً إِلَّا بِكَلِمَةٍ تَصْعَدُ، وَلَا يَتَكَلَّمُ فِي الْفِتْنَةِ. فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ قَالُوا: لَيَتَكَلَّمَنَّ الْيَوْمَ، فَقَالُوا لَهُ: يَا أَبَا يَزِيدَ! قُتِلَ الْحُسَيْنُ! فَقَالَ: أَوْ قَدْ فَعَلُوا؟ تَذَكُّرُ الْخَوَاصِّ (- به نقل از زُهری -) : وقتی خبر کشته شدن حسین علیه السلام به ربیع بن خُثَیم رسید، گریست و گفت: آنان، جوان‌مردانی را کشتند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنها را دوست داشت و با دست خود، به آنها غذا می‌داد و آنها را بر روی پایش می‌نشاند. ۴. لَمَّا بَلَغَ الرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَى، وَقَالَ: لَقَدْ قَتَلُوا فَتِيَّةً لَوْ رَأَاهُمُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَحَبَّهُمْ، أَطْعَمَهُمْ بَيْدَهُ، وَأَجْلَسَهُمْ عَلَى فُحْذِهِ (تذكرة الخواص: ص ۲۶۸). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی (- به نقل از مُنْذِر ثوری -) : نزد ربیع بن خُثَیم بودم که مردی از نبردکنندگان با حسین علیه السلام که در کشتن ایشان هم شرکت داشت، وارد شد. ربیع [به او] گفت: شما، سرهای آنان را آویزان آوردید.

سپس انگشتش را در زیر زبانش گذاشت و گفت: نوجوانانی را کشتید که اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنها را می‌یافت، دهانشان را می‌بوسید و آنها را بر دامنش می‌نشاند.

آن گاه ربیع گفت: (خداوند! شکافنده آسمان‌ها و زمین! دانا به پنهان و آشکار! تو میان بندگان، در باره

۱. زم: آیه ۴۶. (اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ)، ثُمَّ سَكَتَ

(ربیع الأبرار: ج ۱ ص ۷۷۲، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۷ ص ۹۳). (اللَّهُمَّ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ عَلِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَدَةِ أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادِكَ فِي مَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ) (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۴۴؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۳ ص ۳۸۴).

آنچه آنان اختلاف دارند، داوری می کنی). ۱. کُنْتُ عِنْدَ الرَّبِيعِ بْنِ خُثَيْمٍ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِمَّنْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِمَّنْ كَانَ قَاتِلُهُ، فَقَالَ الرَّبِيعُ: قَدْ جِئْتُمْ بِرُؤُوسِهِمْ مُعَلَّقِيهَا، وَأَدْخَلَ الرَّبِيعُ إِصْبَعَهُ فِي فِيهِ تَحْتَ لِسَانِهِ، وَقَالَ: قَتَلْتُمْ صَبِيَّةً لَوْ أَدْرَكْتُمْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ لَقَبَلْتُمْ أَفْوَاهَهُمْ وَأَجَلَسْتُمْ فِي حِجْرِهِ.

ثُمَّ قَالَ الرَّبِيعُ: (الطبقات الكبرى) (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از مُنْدِر -): وقتی حسین علیه السلام کشته شد، بزرگان کوفه، از جمله ابو بُرده، گفتند: ما را پیش ربیع بن خُثَیم ببرید تا نظر او را جویا شویم. آنها را پیش ربیع آوردند و به وی گفتند: حسین، کشته شد.

ربیع گفت: اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله وارد کوفه شود و در آن جا کسی از خاندانش باشد، بر چه کسی جز آنها وارد می شود؟!

بدین گونه، آنان، نظر وی را دانستند. ۲. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ أَشْيَاخٌ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ فِيهِمْ أَبُو بُرْدَةَ: إِذْهَبُوا بِنَا إِلَى الرَّبِيعِ بْنِ خُثَيْمٍ حَتَّى نَعْلَمَ رَأْيَهُ، فَأَتَوْهُ، فَقَالُوا: إِنَّهُ قَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ. قَالَ: أَرَأَيْتُمْ لَوْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ دَخَلَ الْكُوفَةَ، وَفِيهَا أَخِيٌّ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَيَمَن كَانَ يَنْزِلُ؟ إِلَّا عَلَيْهِمْ، فَعَلِمُوا رَأْيَهُ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۹۷ ح ۴۵۴).

۱ / ۲۱ عمرو بن بَعَجَه

عمرو بن بَعَجَه ۱ المعجم الكبير (- به نقل از عمرو بن بَعَجَه -): نخستین ذلتی که بر عرب وارد شد، کشته شدن حسین بن علی علیه السلام بود و برادر خواندن زیاد [، توسیط معاویه] ۴. أَوَّلُ ذُلٍّ دَخَلَ عَلَى الْعَرَبِ قَتْلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَادْعَاءُ زِيَادٍ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۲۳ ح ۲۸۷۰، المصنّف، ابن ابی شیبہ: ج ۸ ص ۳۴۰ ح ۱۲۸).

۱. عمرو بن بَعَجَه بَارِقِي أَرْدَى يَشْكُرِي، از امام علی علیه السلام حدیث نقل کرده و ابو اسحاق سبیعی نیز، از او نقل حدیث کرده است.

فصل دوم: بازتاب کشته شدن امام حسین علیه السلام در میان قاتلانش

۲ / ۱ یزید بن معاویه

یزید بن معاویه ۱ تاریخ الطبری (- به نقل از یونس بن حبیب جرمی -): وقتی عبید الله بن زیاد، حسین بن علی علیه السلام و برادرانش را کشت، سر آنها را برای یزید بن معاویه فرستاد. یزید، نخست، از کشته شدن آنها شادمان گردید و عبید الله در نزد او جایگاهی والا پیدا کرد؛ ولی زمانی طولانی نگذشت که از کشته شدن حسین علیه السلام پشیمان شد و می گفت: «اتفاقی برایم نمی افتاد، اگر برای پاسداشت شأن پیامبر و مراعات حق او و خویشاوندی اش، رنج حسین را تحمل می کردم و او را با خودم به

خانه‌ام می‌بردم و در آنچه می‌خواست، حاکمش می‌کردم، هرچند که مایه عیب و ضعف حکومت می‌شد! خدا، ابن مرجانه را لعنت کند! او بود که حسین را بیرون آورد و مجبورش کرد. حسین خواست که راهش را باز کنند تا برگردد؛ اما او چنین نکرد. حسین خواست تا زمانی که خداوند عزوجل عمر او را به پایان می‌رساند، دستانش را در دستان من بگذارد و یا به سرحدی از سرحدات اسلامی برود؛ ولی او چنین نکرد و جلوی حسین را گرفت و او را کشت و مرا با کشتن حسین، در میان مسلمانان، منفور کرد و در دلشان، دشمنی با من را کاشت و نیکان و بدان، به خاطر فاجعه‌آمیز بودن کشتن حسین، با من دشمن شدند. مرا با ابن مرجانه، چه کار؟! لعنت و خشم خدا بر او باد! ۲۰. لَمَّا قَتَلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَبَنِي أَبِيهِ، بَعَثَ بِرُؤُوسِهِمْ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَسَرَّ بِقَتْلِهِمْ أَوَّلًا، وَحَسِنَتْ بِذَلِكَ مَنَزَلُهُ عِنْدَ اللَّهِ عِنْدَهُ، ثُمَّ لَمْ يَلْبَثْ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى نَدِمَ عَلَى قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ، فَكَانَ يَقُولُ: وَمَا كَانَ عَلَيَّ لَوْ احْتَمَلْتُ الْأَذَى وَأَنْزَلْتُهُ مَعِيَ فِي دَارِي وَحَكَمْتُهُ فِيمَا يُرِيدُ، وَإِنْ كَانَ عَلَيَّ فِي ذَلِكَ وَكَفَّ وَوَهْنٌ فِي سُلْطَانِي؛ حِفْظًا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَرِعَايَةً لِحَقِّهِ وَقَرَابَتِهِ.

لَعَنَ اللَّهُ ابْنَ مَرْجَانَةَ، فَإِنَّهُ أَخْرَجَهُ وَاضْطَرَّهُ، وَقَدْ كَانَ سَأَلَهُ أَنْ يُخَلِّيَ سَبِيلَهُ وَيَرْجِعَ، فَلَمْ يَفْعَلْ أَوْ يَضَعَ يَدَهُ فِي يَدِي، أَوْ يَلْحَقَ بِثَغْرِ مَنْ تُغَوِّرُ الْمُسْلِمِينَ حَتَّى يَتَوَفَّاهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ، فَلَمْ يَفْعَلْ، فَأَبَى ذَلِكَ وَرَدَّهُ عَلَيْهِ وَقَتْلَهُ، فَبَغَضَنِي بِقَتْلِهِ إِلَى الْمُسْلِمِينَ، وَزَرَعَ لِي فِي قُلُوبِهِمُ الْعَدَاوَةَ، فَبَغَضَنِي الْبُرَّ وَالْفَاجِرُ بِمَا اسْتَعْظَمَ النَّاسُ مِنْ قَتْلِي حُسَيْنًا، مَا لِي وَلِابْنِ مَرْجَانَةَ، لَعَنَهُ اللَّهُ وَغَضِبَ عَلَيْهِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۵۰۶، تاریخ دمشق: ج ۱۰ ص ۹۴). ر. ک: ص ۶۷۲ (بخش هفتم / فصل سوم / همسریزید) و ص ۵۸۲ (بخش ششم / فصل هشتم / پشیمانی یزید).

۱. ر. ک: ص ۶۹۲ (فصل ششم / یزید بن معاویه).

۲ / ۲ عبید الله بن زیاد

عبید الله بن زیاد ۱ الکامل فی التاریخ: یزید به دنبال عبید الله بن زیاد فرستاد و دستور داد که به مدینه برود و عبد الله بن زبیر را در مکه به محاصره در آورد. عبید الله گفت: به خدا سوگند، دو کار [ناپسند] را برای یزید فاسق، انجام نمی‌دهم: کشتن پسر پیامبر خدا و ویران کردن کعبه. و آن گاه پیکی برای او فرستاد و عذرخواهی کرد. ۲. بَعَثَ [يَزِيدُ] إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يَأْمُرُهُ بِالْمَسِيرِ إِلَى الْمَدِينَةِ وَمُحَاصَرَةِ ابْنِ الزُّبَيْرِ بِمَكَّةَ.

فَقَالَ: وَاللَّهِ، لَا- جَمَعْتُهُمَا لِلْفَاسِقِ، قَتَلَ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ وَغَزَوَ الْكَعْبَةَ. ثُمَّ أَرْسَلَ إِلَيْهِ يَعْتَذِرُ (الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۹۴). الأخبار الطوال (- به نقل از عبید الله بن زیاد، هنگام فرارش از بصره پس از هلاکت یزید و وقتی که راه‌نمایش به او گفت: آیا از کشتن حسین بن علی پشیمانی؟ -): کشتن حسین، به این دلیل بود که او بر حاکم و امت یک پارچه اسلامی خروج کرد. حاکم هم برایم نوشت و مرا به کشتن او، دستور داد. اگر این اشتباه بوده، به عهده یزید است. ۳. نَدِمْتُ عَلَى قَتْلِكَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ! - : أَمَّا قَتْلِي الْحُسَيْنَ فَإِنَّهُ خَرَجَ عَلَى إِمَامٍ وَأُمَّةٍ مُجْتَمِعَةٍ، وَكُتِبَ إِلَيَّ الْإِمَامُ يَأْمُرُنِي بِقَتْلِهِ، فَإِنْ كَانَ ذَلِكَ خَطَأً كَانَ لَزِمًا لِيَزِيدَ (الأخبار الطوال: ص ۲۸۴). نیز، ر. ک: تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۵۲۲. -----

۱. ر. ک: ص ۶۹۴ (عبید الله بن زیاد).

۲ / ۳ عمر بن سعد

عمر بن سعد ۲ الأخبار الطوال (- به نقل از حمید بن مسلم -): عمر بن سعد، دوست من بود. هنگام بازگشت از جنگ با حسین علیه السلام، پیش او رفتم و از حالش جويا شدم. گفت: از حالم می‌رس؛ چرا که هیچ مسافری، با بدی [و روسیاهی‌ای] که من با

آن به خانه‌ام باز گشتم، به خانه‌اش باز نمی‌گردد! من، خویشاوندیِ نزدیک را بریدم و گناهی بزرگ انجام دادم. ۵. كَانَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لِي صَدِيقًا، فَأَتَيْتُهُ عِنْدَ مُنْصَرَفِهِ مِنْ قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ، فَقَالَ: لَا تَسْأَلُ عَنْ حَالِي، فَإِنَّهُ مَا رَجَعَ غَائِبٌ إِلَى مَنْزِلِهِ بِشَرٍّ مِمَّا رَجَعْتُ بِهِ، قَطَعْتُ الْقَرَابَةَ الْقَرِيبَةَ، وَارْتَكَبْتُ الْأَمْرَ الْعَظِيمَ (الأخبار الطوال: ص ۲۶۰، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۳۱).

۲. ر. ک: ص ۷۰۶ (عمر بن سعد).

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): عمر بن سعد از کربلا باز گشت و وارد کوفه شد و گفت: هیچ مردی با بدی [و روسیاهی‌ای] که من با آن به خانواده‌ام باز گشتم، به سوی خانواده‌اش باز نمی‌گردد! از ابن زیاد، فرمان بردم و خدا را نافرمانی کردم و پیوند خویشاوندی را بریدم. ۱. أَقْبَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، فَدَخَلَ الْكُوفَةَ، فَقَالَ: مَا رَجَعَ رَجُلٌ إِلَى أَهْلِهِ بِشَرٍّ مِمَّا رَجَعْتُ بِهِ، أَطَعْتُ ابْنَ زِيَادٍ، وَعَصَيْتُ اللَّهَ، وَقَطَعْتُ الرَّحِمَ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۵ ح ۴۴۷، سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۳). أنساب الأشراف: عمر بن سعد می‌گفت: هیچ مسافری، همانند بدی [و روسیاهی‌ای] که من با آن به خانواده‌ام باز گشتم، به خانواده‌اش باز نمی‌گردد! از تبهکار فاجر، ابن زیاد، فرمان بردم و از حاکم عادل، نافرمانی کردم و خویشاوندی شرافتمندانه را بریدم. ۲. جَعَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ يَقُولُ: مَا رَجَعَ أَحَدٌ إِلَى أَهْلِهِ بِشَرٍّ مِمَّا رَجَعْتُ بِهِ، أَطَعْتُ الْفَاجِرَ الظَّالِمَ ابْنَ زِيَادٍ، وَعَصَيْتُ الْحَكَمَ الْعَدْلَ، وَقَطَعْتُ الْقَرَابَةَ الشَّرِيفَةَ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۴). تذكرة الخواص (- به نقل از ابن ابی الدنيا -): عمر بن سعد از نزد ابن زیاد برخاست و عازم منزل خود بود، در حالی که در راه می‌گفت: هیچ مسافری همانند من به منزلش نزد خانواده‌اش باز نمی‌گردد! من از ابن زیاد فاسقِ ستمگر، پسر فاجر، فرمان بردم و از حاکم دادگر، نافرمانی کردم و خویشاوندی شرافتمندانه را بریدم.

مردم، [روابط اجتماعی با] عمر بن سعد را تحریم کردند و هر وقت از کنار گروهی عبور می‌کرد، از او کناره می‌گرفتند و هر وقت وارد مسجد می‌شد، مردم از آن بیرون می‌رفتند و هر کس او را می‌دید، ناسزایش می‌گفت. بدین ترتیب، مجبور به خانه‌نشینی گردید تا کشته شد. ۳. قَامَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنْ عِنْدِ ابْنِ زِيَادٍ يُرِيدُ مَنْزِلَهُ إِلَى أَهْلِهِ، وَهُوَ يَقُولُ فِي طَرِيقِهِ، مَا رَجَعَ أَحَدٌ مِثْلَ مَا رَجَعْتُ، أَطَعْتُ الْفَاسِقَ ابْنَ زِيَادٍ، الظَّالِمَ ابْنَ الْفَاجِرِ، وَعَصَيْتُ الْحَاكِمَ الْعَدْلَ، وَقَطَعْتُ الْقَرَابَةَ الشَّرِيفَةَ.

وَهَجَرَهُ النَّاسُ، وَكَانَ كُلُّمَا مَرَّ عَلَى مَلَأَ مِنَ النَّاسِ أَعْرَضُوا عَنْهُ، وَكُلُّمَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ خَرَجَ النَّاسُ مِنْهُ، وَكُلُّ مَنْ رَأَاهُ قَدْ سَبَّهُ، فَلَزِمَ بَيْتَهُ إِلَى أَنْ قُتِلَ (تذكرة الخواص: ص ۲۵۹). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): عبد الرحمان بن حميد رؤاسی گفت: روزی عمر بن سعد - یعنی پسر ابو وقاص - پس از کشته شدن حسین علیه السلام، از مجلس بنی نهد، گذر نمود و بر آنها سلام کرد؛ ولی جواب سلامش را ندادند. مالک گفت: ابو عیینة بارقی، از عبد الرحمان بن حمید، در باره این خبر برایم گفت که: وقتی عمر بن سعد از آن مجلس گذشت، گفت: کاری کردم که پیش از من، هیچ آزاده‌ای نکرده بود. خودم، خودم را چه خوار کردم و قومم هم مرا خوار کردند! ۴. مَرَّ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ - يَعْنِي ابْنَ أَبِي وَقَاصٍ - بِمَجْلِسِ بَنِي نَهْدٍ حِينَ قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَسَلَّمَ عَلَيْهِمْ، فَلَمْ يَرُدُّوا عَلَيْهِ السَّلَامَ.

قَالَ مَالِكٌ: فَخِذْتُ أَبَا عُيَيْنَةَ الْبَارِقِيَّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حُمَيْدٍ، فِي هَذَا الْحَدِيثِ، قَالَ: فَلَمَّا جَاَزَ قَالَ: أَتَيْتُ الَّذِي لَمْ يَأْتِ قَبْلِي ابْنُ حُزْرَةَ فَنَفْسِي مَا أَخَزَتْ وَقَوْمِي مَا أَذَلَّتْ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۹۸ ح ۴۵۸، تاريخ دمشق: ج ۴۵ ص ۵۴).

شمر بن ذی الجوشن ۱ میزان الاعتدال (- به نقل از ابو بکر بن عیاش، از ابو اسحاق -) : شمر با ما نماز می گزارد و سپس چنین دعا می کرد: خداوندا! تو می دانی که من شریفم . پس مرا بیامرز .

گفتم: چگونه خداوند عزوجل تو را بیامرزد، در حالی که تو پسر پیامبر خدا را کشتی؟

گفت: وای بر تو! چه می کردیم؟ فرماندهانمان ، ما را به کاری وادار کردند و ما نافرمانی نکردیم . اگر از آنها نافرمانی می کردیم، بدتر از این خران آبکش می شدیم .

گفتم: این ، عذر بدتر از گناه است! فرمانبری، تنها در کارهای نیک است. ۲. كَانَ شِمْرٌ يُصَلِّيَ مَعَنَا ، ثُمَّ يَقُولُ : اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي شَرِيفٌ ، فَاغْفِرْ لِي .

قُلْتُ : كَيْفَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ وَقَدْ أَعْنَتَ عَلَى قَتْلِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ؟

قَالَ : وَيَحْكُ ! كَيْفَ نَصْنَعُ ؟ إِنَّ أَمْرَاءَنَا هَؤُلَاءِ أَمَرُونَا بِأَمْرِ فَلَمْ نُخَالِفْهُمْ ، وَلَوْ خَالَفْنَاهُمْ كُنَّا شَرًّا مِنْ هَذِهِ الْحُمْرِ السَّقَاءَةِ .

قُلْتُ : إِنَّ هَذَا لَعَذْرٌ قَبِيحٌ ، فَإِنَّمَا الطَّاعَةُ فِي الْمَعْرُوفِ (میزان الاعتدال : ج ۲ ص ۲۸۰ ح ۳۷۴۲) . الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از ابو اسحاق سبعی -) : شمر بن ذی الجوشن ضبابی نمی توانست و یا نمی خواست با ما نماز بگزارد. پس از نماز می آمد و نمازش را می خواند و چنین دعا می کرد: خداوندا! مرا بیامرز، که من کریمم و فرومایگان ، مرا نزاده اند .

به شمر گفتم: تو بد انتخابی کردی، روزی که به کشتن پسر دختر پیامبر خدا شتافتی .

شمر گفت: ای ابو اسحاق! رهایمان کن. اگر ما آن گونه بودیم که تو و دوستان می گوید ، که بدتر از خران آبکش بودیم. ۳. كَانَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ الضَّبَابِيُّ لَا يَكَادُ أَوْ لَا يَحْضُرُ الصَّلَاةَ مَعَنَا ، فَيَجِيءُ بَعْدَ الصَّلَاةِ ، فَيَصِلُنِي ، ثُمَّ يَقُولُ : اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ، فَإِنِّي كَرِيمٌ لَمْ تَلِدْنِي اللَّئَامُ .

قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّكَ لَسَيِّئُ الرَّأْيِ يَوْمَ تُسَارِعُ إِلَى قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ .

قَالَ : دَعْنَا مِنْكَ يَا أَبَا إِسْحَاقَ ، فَلَوْ كُنَّا كَمَا تَقُولُ وَأَصْحَابُكَ كُنَّا شَرًّا مِنَ الْحَمِيرِ السَّقَاءَاتِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۹۹ ح ۴۵۹ ، تاریخ دمشق : ج ۲۳ ص ۱۸۹) .

۱. ر. ک : ص ۷۱۲ (فصل ششم / شمر بن ذی الجوشن) .

۲ / ۵ سنان بن انس

سنان بن انس ۱ تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم -) : مردم به سنان بن انس گفتند: تو ، حسین پسر علی و پسر فاطمه دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کشتی. بزرگ ترین شخصیت عرب را کشتی! او آمده بود که آنان را از حکومتشان برکنار کند . پس ، پیش امیرانت برو و پاداشت را از آنان طلب کن . اگر آنان همه بیت المالشان را هم به پاداش کشتن حسین علیه السلام به تو می دادند، کم بود.

او که مردی نترس و اهل شعر بود و عقلش پاره سنگ می برد، به سمت اسبش روانه گشت و بر آن سوار شد و رفت تا بر در خیمه عمر بن سعد ایستاد و با بلندای صدایش ، چنین سرود: بارم را پر از سیم و زر کن که من پادشاه عالی جاه را کشتم . بهترین مردم از جهت پدر و مادر را من کشتم و او خوش نسب ترین آنها بود . عمر بن سعد گفت: گواهی می دهم که تو دیوانه ای هستی که هرگز بهبود پیدا نمی کنی. او را پیش من بیاورید.

وقتی او را نزد عمر بن سعد بردند، وی را با چوب‌دستی زد و سپس گفت: ای دیوانه! این گونه حرف می‌زنی؟ بدان که - به خدا سوگند - اگر ابن زیاد، این حرف تو را بشنود، گردنت را می‌زند. ۲. قَالَ النَّاسُ لِسَنَانِ بْنِ أَنَسٍ: قَتَلْتَ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنَ فَاطِمَةَ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ!! قَتَلْتَ أَعْظَمَ الْعَرَبِ خَطَرًا!! جَاءَ إِلَى هَؤُلَاءِ يُرِيدُ أَنْ يُزِيلَهُمْ عَنْ مُلْكِهِمْ، فَأَتِ أُمَرَاءُ كَفَاطِلُ ثَوَائِكَ مِنْهُمْ، لَوْ أُعْطَوْكَ بَيُوتُ أَمْوَالِهِمْ فِي قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ قَلِيلًا، فَأَقْبَلَ عَلَى فَرَسِهِ، وَكَانَ شُجَاعًا شَاعِرًا، وَكَانَتْ بِهِ لَوْثَةٌ، فَأَقْبَلَ حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ فُسْطَاطِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: أَوْفِرْ رِكَابِي فَضَّهُ وَذَهَبًا أَنَا قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحَجَّبَ قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أَمَّا وَأَبَا وَخَيْرُهُمْ إِذْ يُنْسَبُونَ نَسَبًا فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ: أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمَجْنُونٌ مَا صَحَحْتَ قُطًّا، أَدْخِلُوهُ عَلَيَّ، فَلَمَّا أَدْخَلَ خِذْفَهُ بِالْقَضِيبِ، ثُمَّ قَالَ: يَا مَجْنُونُ، أَتَتَكَلَّمُ بِهَذَا الْكَلَامِ! أَمَا وَاللَّهِ لَوْ سَمِعَكَ ابْنُ زَيْدٍ لَضَرَبَ عُقْنَكَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۴، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۷۳). ر. ک: ص ۲۸۸ (بخش پنجم / فصل نهم / قاتل امام علیه السلام در گزارش‌ها / سنان بن انس).

۱. ر. ک: ص ۷۴۴ (فصل ششم / سنان بن انس).

۲ / ۶ شَبَثُ بْنُ رَبِيعٍ

شَبَثُ بْنُ رَبِيعٍ ۱ تاریخ الطبری (- به نقل از زُبَیدی -): همواره می‌دیدند که شَبَثُ بْنُ رَبِيعٍ، از جنگ با حسین علیه السلام، ناخشنود است. ابو زُهَیر عُبَیسی گفت: من در دوران امارت مُصْعَب، از شَبَثُ شنیدم که می‌گفت: خداوند به مردم این شهر، خیر نمی‌دهد و آنان را شایسته پیشرفت نمی‌سازد. در شگفت نیستید که ما در کنار علی بن ابی طالب علیه السلام و بعد از او، در کنار پسرش با خاندان ابو سفیان به مدت پنج سال جنگیدیم؛ ولی بعد بر پسرش - که بهترین فرد روی زمین بود - تاختیم و با او به همراه خاندان معاویه و پسر سمیه بدکاره جنگیدیم؟ گم‌راهی بر روی گم‌راهی! ۲. ما زالوا يَزَوْنَ مِنْ شَبَثِ [ابنِ رَبِيعٍ] الْكَرَاهَةَ لِقِتَالِهِ [أَيِ قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ]، قَالَ: وَقَالَ أَبُو زُهَيْرِ الْعَبْسِيُّ: فَأَنَا سَمِعْتُهُ فِي إِمَارَةِ مُصْعَبٍ يَقُولُ: لَا يُعْطَى اللَّهُ أَهْلَ هَذَا الْمِصْرِ خَيْرًا أَبَدًا، وَلَا يُسَدِّدُهُمْ لِزُشْدٍ، أَلَا تَعْجَبُونَ أَنَا قَاتِلْنَا مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَعَ ابْنِهِ مِنْ بَعْدِهِ آلَ أَبِي سَفْيَانَ خَمْسَ سِنِينَ، ثُمَّ عَدَوْنَا عَلَى ابْنِهِ - وَهُوَ خَيْرُ أَهْلِ الْأَرْضِ - نُقَاتِلُهُ مَعَ آلِ مُعَاوِيَةَ، وَابْنِ سَيْمِيَّةَ الزَّائِنَةِ، ضَلَالًا يَا لَكَ مِنْ ضَلَالٍ!! (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۶، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۶) تاریخ الطبری (- به نقل از زُبَیدی، در باره کشته‌های روز عاشورا -): شَبَثُ به برخی از اطرافیانش گفت: مادران به سوگتان بنشینند! با دست خود، خودتان را می‌کشید و خودتان را رام دیگران می‌کنید و خوش‌حالید که شخصی همانند مسلم بن عوسجه کشته شد؟! بدانید - سوگند به خدایی که من تسلیمش هستم -، جایگاه مهمی را برای او در میان مسلمانان دیده‌ام! او در جنگ آذربایجان، شش نفر از مشرکان را پیش از آن که سپاه مسلمانان کاملاً برسند، کشت. آیا شما همانند او را می‌کشید و خوش‌حالید؟ ۳. قَالَ شَبَثُ لِبَعْضِ مَنْ حَوْلَهُ مِنْ أَصْحَابِهِ: ثَكَلْتُكُمْ أُمَهَاتُكُمْ، إِنَّمَا تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ بِأَيْدِيكُمْ، وَتُذَلِّلُونَ أَنْفُسَكُمْ لِغَيْرِكُمْ، تَفْرَحُونَ أَنْ يُقْتَلَ مِثْلُ مُسْلِمٍ بِنِ عَوْسَجَةَ! أَمَا وَالَّذِي أَسْلَمْتُ لَهُ، لَرُبِّ مَوْقِفٍ لَهُ قَدْ رَأَيْتُهُ فِي الْمُسْلِمِينَ كَرِيمٍ! لَقَدْ رَأَيْتُهُ يَوْمَ سَلَقَ آذَرِيحَانَ، قَتَلَ سِتَّةً مِنَ الْمُشْرِكِينَ قَبْلَ تَتَامِ خِيُولِ الْمُسْلِمِينَ، أَفَيَقْتُلُ مِنْكُمْ مِثْلَهُ وَتَفْرَحُونَ؟! (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۶، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۰).

۱. ابو عبد القدوس شَبَثُ بْنُ رَبِيعٍ تمیمی یربوعی کوفی، از شخصیت‌های بسیار بی‌ثبات در تاریخ اسلام است. او اذان گوی سَجَّاح (مدعی نبوت) شد و سپس به اسلام باز گشت و از یاران امام علی علیه السلام و از فرماندهان سپاه ایشان در جنگ صفین بود. پس

از ماجرای حکمیت ، از خوارج و از فرماندهان سپاه آنان گردید . بعد، از آنها هم جدا شد و در جنگ نهروان به سپاه امام علیه السلام پیوست. وی از نویسندگان نامه به امام حسین علیه السلام و درخواست کننده رفتن ایشان به کوفه بود ؛ ولی از مخالفان ایشان شد و با ایشان جنگید . سپس در رکاب مختار از خونخواهان امام حسین علیه السلام شد و بعد، در قتل مختار، شرکت کرد. وی در حدود سال ۷۰ یا ۸۰ ق ، در کوفه مرد.

۲ / ۷ مروان بن حکم

مروان بن حکم ۱ تاریخ الطبری (- به نقل از قاسم بن بُخیت -) : وقتی کاروان کوفه با سرِ حسین علیه السلام به سمت شام آمد، وارد مسجد دمشق شد . مروان بن حکم به آنان گفت: چگونه چنین کاری کردید؟! گفتند: هجده مرد از آنها (بنی هاشم) ، به مَصاف ما آمدند و - به خدا سوگند - ما همه آنها را کشتیم، و این هم سرها و اسیران. مروان از جا جست و رفت. برادر او ، یحیی بن حکم ، پیش آنان آمد و گفت: چگونه چنین کاری کردید؟! آنان ، همان سخن را تکرار کردند.

او گفت: از محضر محمّد ، در روز قیامت، محروم شدید. هرگز با شما در کاری همکار نمی‌شوم ! سپس برخاست و رفت . ۲. لَمَّا أَقْبَلَ وَفَدَ أَهْلَ الْكُوفَةِ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، دَخَلُوا مَسْجِدَ دِمَشْقَ ، فَقَالَ لَهُمْ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ : كَيْفَ صَنَعْتُمْ ؟ قَالُوا : وَرَدَ عَلَيْنَا مِنْهُمْ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ رَجُلًا ، فَأَتَيْنَا - وَاللَّهِ - عَلَى آخِرِهِمْ ، وَهَذِهِ الرُّؤُوسُ وَالسَّبَايَا ، فَوَثَبَ مَرْوَانُ ، فَانْصَرَفَ . وَأَتَاهُمْ أَخُوهُ يَحْيَى بْنُ الْحَكَمِ ، فَقَالَ : مَا صَنَعْتُمْ ؟ فَأَعَادُوا عَلَيْهِ الْكَلَامَ ، فَقَالَ : حُجِبْتُ عَنْ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ، لَنْ أَجَامِعَكُمْ عَلَى أَمْرٍ أَبَدًا ، ثُمَّ قَامَ ، فَانْصَرَفَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۶۵ ، تاریخ دمشق : ج ۶۲ ص ۸۴) .

۱. ر. ک : دانش نامه امام حسین علیه السلام : ج ۳ ص ۳۶۹ .

۲ / ۸ یحیی بن حکم

یحیی بن حکم ۳ تاریخ الطبری (- به نقل از ابو عُمارة عَبَّسی -) : سری در طَف است که خویشاوندی اش با ما نزدیک تر است از ابن زیاد ، آن بنده بی نسب و بی ریشه! سمیه، نسلش به تعداد ریگ ها رسید ؛ ولی دختر پیامبر صلی الله علیه و آله، بی نسل شد. یزید بن معاویه به سینه یحیی بن حکم زد و گفت: خاموش ! ۴! لَهُمْ بِجَنْبِ الطِّفِّ أَدْنَى قَرَائِيَةٍ مِنْ ابْنِ زِيَادٍ الْعَبْدِ ذِي الْحَسْبِ الْوَعْلِ سُمَيَّةُ أُمْسَى نَسْلُهَا عَدَدُ الْحَصَى وَبِنْتُ رَسُولِ اللَّهِ لَيْسَ لَهَا نَسْلٌ قَالَ : فَضَرَبَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ فِي صَدْرِ يَحْيَى بْنِ الْحَكَمِ ، وَقَالَ : أُسْكُتْ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۶۰ ؛ الإرشاد : ج ۲ ص ۱۱۹) -----

۲. ابو مروان یحیی بن حکم بن ابی العاص اموی ، برادر مروان بن حکم است که در دمشق ، ساکن بود . پسر برادرش ، عبد الملک ، او را والی مدینه کرد و سپس به سال ۵۷ ق ، او را به ولایت حمص برگزید و در سال ۸۳ ق ، او را به دمشق فرستاد و در سال ۷۷ ق ، با رومیان در مرج الشحم جنگید .

فصل سوم : بازتاب کشته شدن امام حسین علیه السلام در میان خانواده قاتلانش

همسر یزید ۱ الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): أم كلثوم دختر عبد الله بن عامر بن کُریز، در آن روز، نزد یزید بن معاویه، بر حسین علیه السلام گریست. یزید گفت: حق اوست که برای بزرگ و آقای قریش، شیون و ناله کند. ۲ بکت أم کلثوم بنت عبد الله بن عامر بن کُریز علی حسین علیه السلام، وهی یومئذ عند یزید بن معاویه.

فَقَالَ یَزِیدُ: حَقُّ لَهَا أَنْ تُعَوَّلَ عَلَى کَبِیرِ قُرَیْشٍ وَسَیِّدِهَا (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۹، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۴). ر. ک: ص ۳۹۴ (بخش ششم / فصل چهارم / یزید، سر امام علیه السلام را برای زنانش می‌فرستد).

۱. أم کلثوم هند دختر عبد الله بن عامر بن کُریز بن ربیعہ، همسر یزید بن معاویه است. یزید، دستور داد که سر امام حسین علیه السلام را بر درِ خانه‌اش بیاویزند. هند، در حالی که اندوهگین بود، از خانه خارج شد و جامه چاک زد.

۲ / ۳ دختر یزید

دختر یزید ۲ أنساب الأشراف: یزید، سر حسین علیه السلام را برای زنان خاندانش فرستاد. عاتکه دختر او، مادر یزید بن عبد الملك، سر را گرفت و شستشو داد و روغن مالی و معطر کرد. یزید به وی گفت: این دیگر چه کاری است؟

۲. عاتکه دختر یزید بن معاویه بن ابی سفیان، همسر عبد الملك بن مروان، و مادر یزید و مروان، پسران عبد الملك، است. او در برابر دوازده خلیفه، حجاب بر می‌داشت؛ چون محرمش بودند. او کاخی اختصاصی در بیرون باب الجابیه دمشق داشت که به نام او معروف بود. در همین کاخ بود که عبد الملك بن مروان مُرد. عاتکه، سر مصعب را - که در دمشق به جایی آویخته شده بود - شست و حنوط کرد و دفن نمود. وی تا زمان کشته شدن نوه‌اش، ولید بن یزید، زنده بود و او را درک کرد.

أنساب الأشراف: عاتکه گفت: سر خاک آلود پسرعمویم را برایم فرستادی. مرتب و معطرش کردم. ۱. بَعَثَ یَزِیدُ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى نِسَائِهِ، فَأَخَذَتْهُ عَاتِكَةُ ابْنَتُهُ - وَهِيَ أُمُّ یَزِیدَ بْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ - فَعَسَلَتْهُ وَدَهَنَتْهُ وَطَيَّبَتْهُ.

فَقَالَ لَهَا یَزِیدُ: مَا هَذَا؟

قَالَتْ: بَعَثْتُ إِلَيَّ بِرَأْسِ ابْنِ عَمِّی شَعْتًا، فَلَمَمْتُه وَطَيَّبْتُهُ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۶. نیز، ر. ک: تذکره الخواص: ص ۲۶۱). ر. ک: ص ۳۹۴ (بخش ششم / فصل چهارم / یزید سر امام را برای زنانش می‌فرستد).

۳ / ۳ معاویه بن یزید

معاویه بن یزید ۱ تاریخ یعقوبی: معاویه بن یزید بن معاویه - که مادرش، أم هاشم دختر ابو هاشم بن عتبة بن ربیعہ است - چهل روز - و برخی گفته‌اند: چهار ماه - حکمرانی کرد. وی عقیده خوبی داشت. برای مردم، سخنانی کرد و چنین گفت: «پس از ستایش و ثنای خداوند، ای مردم! ما گرفتار شما شدیم و شما گرفتار ما شدید. از ناخشنودی شما نسبت به ما و طعناتان، بی‌خبر نیستیم. بدانید که جدّم معاویه بن ابی سفیان، بر سر حکومت، با کسی به ستیز برخاست که به خاطر خویشاوندی‌اش با پیامبر صلی الله علیه و آله، برای حکومت، شایسته‌تر بود و در مسلمانی، شایستگی بیشتری داشت و پیش‌گام مسلمانان و نخستین مؤمن بود. او پسر عموی فرستاده پروردگار جهانیان و پدر یادگاران خاتم پیامبران بود. او کاری با شما کرد که می‌دانید و شما هم کاری با او کردید که منکرش نیستید، تا این که مرگش فرا رسید و در گرو عملش قرار گرفت. سپس پدرم (یزید) زمام امور را به دست گرفت، در حالی که شایسته خلافت نبود. سوار بر مرکب هوسش شد و اشتباه خود را نیکو به حساب آورد و امیدش را زیاد کرد و آرزو، او

را تباه ساخت و آجلش کوتاه شد. پس [کم کم] توانش اندک شد و زمانش به پایان رسید و در گورش قرار گرفت و گرفتار گناه و اسیر جرمش شد. آن گاه معاویه (پسر یزید) گریست و گفت: «بزرگ‌ترین درد ما، این است که می‌دانیم جایگاه او، بد و بازداشتگاهش، زشت است. او عترت پیامبر خدا را کشت و حرمت حرم را ریخت و کعبه را سوزاند. من، عهده‌دار حکومت شما نیستم و زیر بار نتایج کارتان هم نمی‌روم. خودتانید

۱. ابو لیلی معاویه بن یزید بن معاویه بن ابی سفیان قریشی اموی، ملقب به «الراجع إلى الله»، در سال ۴۱ ق، زاده شد و در زمان پدرش یزید، با او و پدرش بیعت شد و بجز عبد الله بن زبیر و مردم مکه، همه با او بیعت کردند. او چهل روز، یا سه یا چهار یا پنج ماه، خلیفه بود و آن گاه بر فراز منبر رفت و خود را از حکومت، برکنار نمود و از پدر و جدش و کارهای آن دو، اعلام برائت کرد. گفته شده که مسموم شد و گفته شده که با بیماری طاعون در دمشق در گذشت و همان جا دفن شد.

تاریخ یعقوبی: و حکومت. به خدا سوگند، اگر دنیا غنیمت است، ما از آن، بهره برده‌ایم و اگر شر است، همین مقدار که خاندان ابو سفیان به آن رسیده‌اند، بسشان است! ۱. مَلِكٌ مُعَاوِيَةُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ - وَأُمُّهُ أُمُّ هَاشِمٍ بِنْتُ أَبِي هَاشِمٍ بْنِ عُثْبَةَ بْنِ رَبِيعَةَ - أَرْبَعِينَ يَوْمًا، وَقِيلَ: بَلْ أَرْبَعَةُ أَشْهُرٍ، وَكَانَ لَهُ مَذْهَبٌ جَمِيلٌ، فَخَطَبَ النَّاسَ، فَقَالَ: أَمَّا بَعْدَ حَمْدِ اللَّهِ وَالنَّائِزِ عَلَيْهِ، أَيُّهَا النَّاسُ، فَإِنَّا بُلِينَا بِكُمْ، وَبُلِيتُمْ بِنَا، فَمَا نَجْهَلُ كَرَاهَتِكُمْ لَنَا، وَطَعْنُكُمْ عَلَيْنَا، أَلَا وَإِنَّ جَدِّي مُعَاوِيَةَ بْنَ أَبِي سُفْيَانَ نَازَعَ الْأَمْرَ مَنْ كَانَ أَوْلَى بِهِ مِنْهُ فِي الْقَرَايَةِ بِرَسُولِ اللَّهِ، وَأَحَقَّ فِي الْإِسْلَامِ، سَابِقَ الْمُسْلِمِينَ، وَأَوَّلَ الْمُؤْمِنِينَ، وَابْنَ عَمِّ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَأَبَا بَقِيَّةِ خَاتَمِ الْمُرْسَلِينَ، فَركَبَ مِنْكُمْ مَا تَعْلَمُونَ، وَركَبْتُمْ مِنْهُ مَا لَا تُنْكِرُونَ، حَتَّى أَتَتْهُ مَيِّتُهُ وَصَارَ رَهْنًا بِعَمَلِهِ. ثُمَّ قَلَّدَ أَبِي وَكَانَ غَيْرَ خَلِيقٍ لِلْخَيْرِ، فَركَبَ هَوَاهُ، وَاسْتَحْسَنَ خَطَاهُ، وَعَظَّمَ رَجَاؤُهُ، فَأَخْلَفَهُ الْأَمْلُ، وَقَصِيرَ عَنْهُ الْأَجَلُ، فَقُلَّتْ مَعَتَّةُ، وَانْقَطَعَتْ مُدَّتُهُ، وَصَارَ فِي حُفْرَتِهِ، رَهْنًا بِذَنْبِهِ، وَأَسِيرًا بِجُرْمِهِ.

ثُمَّ بَكَى، وَقَالَ: إِنَّ أَعْظَمَ الْأُمُورِ عَلَيْنَا عِلْمُنَا بِسُوءِ مَصْرَعِهِ، وَقُبْحُ مُنْقَلَبِهِ، وَقَدْ قَتَلَ عِتْرَةَ الرَّسُولِ، وَأَبَاحَ الْحُرْمَةَ، وَحَرَقَ الْكَعْبَةَ، وَمَا أَنَا الْمُتَقَلِّدُ أُمُورِكُمْ، وَلَا الْمُتَحَمِّلُ تَبِعَاتِكُمْ، فَشَأْنُكُمْ أَمْرُكُمْ، قَوْلَ اللَّهِ، لَئِنْ كَانَتِ الدُّنْيَا مَغْنَمًا لَقَدْ نَلْنَا مِنْهَا حَطًّا، وَإِنْ تَكُنْ شَرًّا فَحَسْبُ آلِ أَبِي سُفْيَانَ مَا أَصَابُوا مِنْهَا (تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۵۴). حیاة الحیوان الکبری: آن گاه پس از یزید، پسرش معاویه حکومت را بر عهده گرفت و او از پدرش بهتر بود. معاویه، عقل و دینی داشت. روز مرگ پدرش، برای خلافت، با وی بیعت شد و چهل روز - و گفته‌اند: پنج ماه و چند روز -، حکمرانی کرد و سپس خود را از حکومت، برکنار نمود. افراد زیادی گفته‌اند که معاویه بن یزید، وقتی خود را از خلافت برکنار کرد، بر فراز منبر رفت و مدتی بر بالای آن نشست. آن گاه حمد و ثنای خدا را تمام و کمال به جا آورد و به بهترین شکل از پیامبر صلی الله علیه و آله یاد کرد و سپس گفت: «ای مردم! به خاطر ناخشنودی زیادی که از شما دارم، اصلاً راغب حکمرانی بر شما نیستم. نیز ناخشنودی شما را از خودمان می‌دانم؛ زیرا شما گرفتار ما شدید و ما گرفتار شما شدیم. بدانید که پدر بزرگم معاویه، در امر حکومت، با کسی به ستیز برخاست که به خاطر خویشاوندی‌اش با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و فضیلت بزرگش و سابقه‌اش [در اسلام]، از او و جز او، برتر بود. او بزرگ‌ترین مهاجر بود و شجاع‌ترین آنان و داناترینشان، و نخستین ایمان آوردند گانشان و شریف‌ترینشان و پیش‌گام‌ترینشان در همراهی با پیامبر خدا. او پسرعموی پیامبر خدا و داماد و برادرش بود. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله دخترش فاطمه را به همسری او در آورد و با اختیار فاطمه، وی را شوهر فاطمه کرد و با اختیار علی، فاطمه را به همسری وی، در آورد. او پدر دو سبط (نوه) پیامبر خدا و دو سرور جوانان اهل بهشت و بهترین‌های این امت و تربیت شدگان پیامبر خدا و دو پسر فاطمه بتول، از درخت پاک و پاکیزه و شایسته بود. پدر بزرگ من، با علی چنان کرد که می‌دانید و شما هم با او چنان کردید که از آن، بی‌خبر نیستید، تا این که کارها، به دست پدر بزرگ افتاد. وقتی

تقدیر قطعی او مقدر شد و چنگال‌های مرگ، او را گرفتند، او در گورش در گرو عمل خود، تنها ماند و به هر چه پیشاپیش فرستاده بود، رسید و آنچه را که کرده و در پیاپی او دیده بود، دید. سپس خلافت به پدرم یزید رسید. او امور شما را به دست گرفت، با همان تمایلی که پدرش در باره او داشت. پدرم یزید، با توجه به بدی کردار و زیاده‌روی‌اش، مناسب خلافت بر امت محمد صلی الله علیه و آله نبود. او سوار بر مرکب هوشش شد و اشتباهش را نیکو شمرد و از جرئت و جسارت بر خدا و تجاوزکاری در حلال شمردن حرمت فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، کرد آنچه را که کرد. پس، عمرش کوتاه شد و دنباله‌اش بریده گردید و با عملش دست به گریبان شد و با قبرش هم آغوش گشت. او در گرو خطایش ماند و گناهان و آثارش بر جای ماندند. به آنچه از پیش فرستاده بود، دست یافت و پشیمان شد، در جایی که پشیمانی سودی ندارد. اندوه ما از کارهای بدش، ما را از زاری بر مرگ او باز داشت. ای کاش می‌دانستم که: چه گفت و به او چه‌ها گفته شد؟ و آیا به بدکرداری‌اش عذاب شد و برای عملش مجازات گردید؟! این، گمان من است». گریه گلوی معاویه بن یزید را گرفت و برای مدتی گریست و صدای ناله‌اش بلند شد. آن گاه گفت: «من، سومین نفر این گروه‌م. خشمناکان بر من، بیش از خشنودان از من هستند. من حاضر نیستم گناهان شما را بر دوش بکشم و خداوند - که قدرتش با عظمت باد - چنین نبیند که من بار سنگین شما را بر عهده بگیرم و او را با بار گناهان شما دیدار کنم. پس، این شما و این حکومتان! آن را بر گیرید و هر کس را برای آن می‌پسندید، حاکم کنید. من بی‌عتم را از شما برداشتم... به خدا سوگند، اگر خلافت، غنیمت است، پدرم، هم به غرامت و هم به گناه آن رسید و اگر بد است، همان که به پدرم رسید، بس است!». آن گاه از منبر، پایین آمد و خویشان و مادرش، نزد وی آمدند و دیدند که گریه می‌کند. مادرش به وی گفت: کاش لکه حیضی بودی و من، خبر تو را نشنیده بودم! معاویه [بن یزید] گفت: به خدا، من هم این را دوست داشتم! و سپس گفت: وای بر من، اگر پروردگارم به من رحم نکند! آن گاه بنی امیه به معلم او، عمر مقصوص، گفتند: تو این را به او یاد دادی و به او تلقین نمودی و وی را از خلافت باز داشتی و دوستی علی و فرزندانش را برایش آراستی و او را وادار کردی که داغ ستمکاری را بر پیشانی ما بنهد و بدعت‌ها را برایش زیبا جلوه دادی، تا چنان سخنانی را گفت و گفت آنچه را که گفت. عمر گفت: به خدا سوگند، من این کارها را نکرده‌ام. ذات او و طبیعتش بر دوستی علی، سرشته است. بنی امیه حرف او (عمر) را نپذیرفتند و او را گرفتند و زنده به گورش کردند. ۱. ثُمَّ قَامَ بِالْأَمْرِ بَعْدَهُ [أَيَ بَعْدَ يَزِيدَ] ابْنَهُ مُعَاوِيَةَ، وَكَانَ خَيْرًا مِنْ أَبِيهِ، فِيهِ دِينَ وَعَقْلٌ، بُوِيَ لَهُ بِالْخِلَافَةِ يَوْمَ مَوْتِ أَبِيهِ، فَأَقَامَ فِيهَا أَرْبَعِينَ يَوْمًا، وَقِيلَ أَقَامَ فِيهَا خَمْسَةَ أَشْهُرٍ وَأَيَّامًا، وَخَلَعَ نَفْسَهُ. وَذَكَرَ غَيْرُ وَاحِدٍ أَنَّ مُعَاوِيَةَ بْنَ يَزِيدَ لَمَّا خَلَعَ نَفْسَهُ صَعِدَ الْمَبْرَ، فَجَلَسَ طَوِيلًا، ثُمَّ حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ بِأَبْلَغِ مَا يَكُونُ مِنَ الْحَمْدِ وَالثَّنَاءِ، ثُمَّ ذَكَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِأَحْسَنِ مَا يُذَكَّرُ بِهِ، ثُمَّ قَالَ:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ! مَا أَنَا بِالزَّاعِغِ فِي الْإِيْتِمَارِ عَلَيْكُمْ لِعَظِيمِ مَا أَكْرَهُهُ مِنْكُمْ، وَإِنِّي لَأَعْلَمُ أَنَّكُمْ تَكْرَهُونَنَا أَيْضًا؛ لَأَنَا بَلِينَا بِكُمْ وَبُلَيْتُمْ بِنَا، أَلَا إِنَّ خِدْيَ مُعَاوِيَةَ قَدْ نَازَعَ فِي هَذَا الْأَمْرِ مَنْ كَانَ أَوْلَى بِهِ مِنْهُ وَمِنْ غَيْرِهِ، لِقَرَابَتِهِ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَعِظَمِ فَضْلِهِ وَسَابِقَتِهِ، أَعْظَمَ الْمُهَاجِرِينَ قَدْرًا، وَأَشَجَّعُهُمْ قَلْبًا، وَأَكْثَرُهُمْ عِلْمًا، وَأَوَّلُهُمْ إِيْمَانًا، وَأَشْرَفُهُمْ مَنَزَلَةً، وَأَقْدَمُهُمْ صِيْحْبَةً، ابْنُ عَمِّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَصِيْهُهُ وَأَخُوهُ، زَوْجَهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ابْنَتُهُ فَاطِمَةُ، وَجَعَلَهَا لَهَا بَعْلًا بِاخْتِيَارِهِ لَهَا، وَجَعَلَهَا لَهُ زَوْجَةً بِاخْتِيَارِهَا لَهُ، أَبُو سَبْطِيْهِ سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، وَأَفْضَلُ هَذِهِ الْأُمَّةِ، تَرْبِيَةُ الرَّسُولِ، وَابْنِي فَاطِمَةَ الْبَتُولِ، مِنَ الشَّجَرَةِ الطَّيِّبَةِ الطَّاهِرَةِ الزَّكِيَّةِ، فَارْكَبْ خِدْيَ مَعَهُ مَا تَعْلَمُونَ، وَارْكَبْتُمْ مَعَهُ مَا لَا تَجْهَلُونَ، حَتَّى انْتَضَمْتَ لِخِدْيِ الْأُمُورِ، فَلَمَّا جَاءَهُ الْقَدَرُ الْمَحْتُمُ وَاخْتَرَمَتْهُ أَيْدِي الْمُنُونِ، بَقِيَ مَرْتَهَنًا بِعَمَلِهِ، فَرِيدًا فِي قَبْرِهِ، وَوَجَدَ مَا قَدَّمْتَ يَدَاهُ، وَرَأَى مَا ارْتَكَبَهُ وَاعْتَدَاهُ.

ثُمَّ انْتَقَلَتِ الْخِلَافَةُ إِلَى يَزِيدَ أَبِي، فَتَقَلَّدَ أَمْرَكُمْ لَهْوَى كَانَ أَبُوهُ فِيهِ، وَلَقَدْ كَانَ أَبِي يَزِيدَ - بِسُوءِ فِعْلِهِ وَإِسْرَافِهِ عَلَى نَفْسِهِ - غَيْرَ خَلِيقٍ بِالْخِلَافَةِ عَلَى أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَارْكَبْ هَوَاهُ، وَاسْتَحْسَنْ خَطَاهُ، وَأَقْدَمَ عَلَى مَا أَقْدَمَ مِنْ جُرْأَتِهِ عَلَى اللَّهِ، وَبَغِيهِ عَلَى مَنْ اسْتَحَلَّ حُرْمَتَهُ مِنْ أَوْلَادِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَقَلَّتْ مُيَدَّتُهُ، وَانْقَطَعَ أَثَرُهُ، وَضَاجَعَ عَمَلُهُ، وَصَارَ حَلِيفَ حُفَرَتِهِ، رَهِيْنَ

خَطِيئَتِهِ ، وَبَقِيَتْ أَوْزَارُهُ وَتَبِعَاتُهُ ، وَحَصَلَ عَلَى مَا قَدَّمَ ، وَنَدِمَ حَيْثُ لَا يَنْفَعُهُ النَّدَمُ ، وَشَغَلْنَا الْحُزْنَ لَهُ عَنِ الْحُزَنِ عَلَيْهِ ، فَلَيْتَ شِعْرِي مَاذَا قَالَ ، وَمَاذَا قِيلَ لَهُ ؟ هَلْ عَوَقَبَ بِإِسَاءَتِهِ وَجُوزَى بِعَمَلِهِ ؟ وَذَلِكَ ظَنِّي ، ثُمَّ اخْتَنَقَتْهُ الْعِبرَةُ ، فَبَكَى طَوِيلًا وَعَلَا نَحْبَهُ .
ثُمَّ قَالَ : وَصِرْتُ أَنَا ثَالِثُ الْقَوْمِ ، وَالسَّاحِطُ عَلَى أَكْثَرِ مِنَ الرَّاظِي ، وَمَا كُنْتُ إِذْ تَحْمَلُ آثَامَكُمْ ، وَلَا يَرَانِي اللَّهُ جَلَّتْ قُدْرَتُهُ مُتَقَلِّدًا أَوْزَارَكُمْ ، وَالْقَاءُ بِتَبَاعَتِكُمْ ، فَشَأْنُكُمْ أَمْرُكُمْ فَخُذُوهُ ، وَمَنْ رَضِيْتُمْ بِهِ عَلَيْكُمْ فَوَلُّوهُ ، فَلَقَدْ خَلَعْتُ بِيَعْتِي مِنْ أَعْنَاقِكُمْ
وَاللَّهِ ، لَئِنْ كَانَتْ الْخِلَافَةُ مَغْنَمًا لَقَدْ نَالَ أَبِي مِنْهَا مَغْرَمًا وَمَأْثَمًا ، وَلَئِنْ كَانَتْ سُوءًا فَحَسْبُهُ مِنْهَا مَا أَصَابَهُ .
ثُمَّ نَزَلَ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَقَارِبُهُ وَأُمَّهُ ، فَوَحَّيْدُهُ يَبْكِي ، فَقَالَتْ لَهُ أُمُّهُ : لَيْتَكَ كُنْتَ حَيْضَةً وَلَمْ أَسْمَعْ بِخَبْرِكَ ، فَقَالَ : وَدِدْتُ - وَاللَّهِ - ذَلِكَ ، ثُمَّ قَالَ : وَيْلِي إِنْ لَمْ يَرْحَمْنِي رَبِّي .

ثُمَّ إِنَّ بَنِي أُمِّيَّةً قَالُوا لِلْيُودِيَّةِ عَمَرَ الْمَقْصُوصِ : أَنْتَ عَلِمْتَهُ هَذَا وَلَقَنْتَهُ إِيَّاهُ ، وَصَدَدْتَهُ عَنِ الْخِلَافَةِ ، وَزَيَّنْتَ لَهُ حُبَّ عَلِيٍّ وَأَوْلَادِهِ ، وَحَمَلْتَهُ عَلَى مَا وَسَمْنَا بِهِ مِنَ الظُّلْمِ ، وَحَسَنْتَ لَهُ الْبِدْعَ ، حَتَّى نَطَقَ بِمَا نَطَقَ ، وَقَالَ مَا قَالَ .
فَقَالَ : وَاللَّهِ ، مَا فَعَلْتُهُ ، وَلَكِنَّهُ مَجْبُولٌ وَمَطْبُوعٌ عَلَى حُبِّ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَمْ يَقْبَلُوا مِنْهُ ذَلِكَ ، وَأَخَذُوهُ وَدَفَنُوهُ حَيًّا حَتَّى مَاتَ (حياة الحيوان الكبرى : ج ۱ ص ۵۷) .
الصَّوَاعِقُ الْمُحْرِقَةُ: وقتی معاویه بن یزید بن معاویه به خلافت رسید، بر فراز منبر رفت و گفت: «این خلافت، ریسمان خداست. پدر بزرگم معاویه، در امر حکومت، با کسی که شایسته حکومت بود، به ستیز برخاست. آن که از جدم برای خلافت شایسته‌تر بود، علی بن ابی طالب بود. او (پدر بزرگم) با شما چنان کرد که می‌دانید، تا این که مرگش فرا رسید و در گورش جای گرفت و اکنون در گرو گناهانش است. سپس پدرم حکومت را به دست گرفت، در حالی که شایسته آن نبود. او با پسر دختر پیامبر خدا، به کشمکش پرداخت. عمرش کوتاه و دنباله‌اش بریده شد و در گورش جا گرفت و در گرو گناهانش است» .
آن گاه گریست و گفت: «از بدترین مصیبت‌ها، این است که ما از جایگاه نامناسب پدرم و فرجام بد او، اطلاع داریم. او عترت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را کشت، میخواری را روا شمرد و کعبه را ویران کرد. من، شیرینی خلافت را نجشیدم. پس تلخی آن را هم بر عهده نمی‌گیرم. این، شما و این، حکومتان! به خدا سوگند، اگر دنیا خوبی‌ای دارد، ما از آن بهره گرفته‌ایم و اگر شری دارد، نسل ابو سفیان را همانی که به آن دست یافته‌اند، پس است!» ۱. لَمَّا وَلِيَ [مُعَاوِيَةُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ] صَعِدَ الْمِنْبَرِ ، فَقَالَ : إِنَّ هَذِهِ الْخِلَافَةَ حَبْلُ اللَّهِ ، وَإِنَّ حَيْدِي مُعَاوِيَةَ نَارَعَ الْأَمْرَ أَهْلَهُ ، وَمَنْ هُوَ أَحَقُّ بِهِ مِنْهُ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ، وَرَكِبَ بِكُمْ مَا تَعْلَمُونَ ، حَتَّى أَتَتْهُ مَيِّتُهُ ، فَصَارَ فِي قَبْرِهِ ، رَهِينًا بِذُنُوبِهِ ، ثُمَّ قَلَدَ أَبِي الْأَمْرِ ، وَكَانَ غَيْرَ أَهْلِ لَهُ ، وَنَارَعَ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَقَصِصَ عُمرُهُ ، وَابْتَرَعَ عَقَبَهُ ، وَصَارَ فِي قَبْرِهِ ، رَهِينًا بِذُنُوبِهِ .

ثُمَّ بَكَى وَقَالَ : إِنَّ مِنْ أَعْظَمِ الْأُمُورِ عَلَيْنَا عِلْمَنَا بِسُوءِ مَصْرَعِهِ ، وَبِسَسِ مُنْقَلَبِهِ ، وَقَدْ قَتَلَ عِتْرَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَأَبَاحَ الْخَمْرَ ، وَخَرَّبَ الْكَعْبَةَ ، وَلَمْ أَذُقْ حِلَاوَةَ الْخِلَافَةِ ، فَلَا أَتَقَلَّدُ مَرَاتِهَا ، فَشَأْنُكُمْ أَمْرُكُمْ ، وَاللَّهِ ، لَئِنْ كَانَتْ الدُّنْيَا خَيْرًا فَقَدْ نَلْنَا مِنْهَا حَظًّا ، وَلَئِنْ كَانَتْ شَرًّا فَكَفَى ذُرِّيَّةَ أَبِي سُفْيَانَ مَا أَصَابُوا مِنْهَا (الصَّوَاعِقُ الْمُحْرِقَةُ : ص ۲۲۴) .
تنبيه الخواطر: وقتی معاویه بن یزید بن معاویه، خود را از خلافت برکنار کرد، به سخنرانی ایستاد و گفت: «ای مردم! من رغبتی به حکومت بر شما ندارم و از ناخشنودی شما نیز در امان نیستم؛ بلکه ما گرفتار شما شدیم و شما گرفتار ما شدید. بدانید که پدر بزرگم معاویه، در امر حکومت، با کسی به ستیز برخاست که به جهت پیشینه و سابقه، از او (پدر بزرگم) شایسته‌تر بود: علی بن ابی طالب - که بر او سلام و درود و تعظیم باد - .
پدر بزرگم در برابر او کارهایی کرد که می‌دانید و شما هم همراه با او کارهایی کردید که بی‌خبر نیستید، تا این که او در گرو کردار خویش و هم آغوش گورش شد. خداوند، از او در گذرد! آن گاه حکومت به پدرم رسید. مناسب بود که پدرم مرتکب بدی نشود. او شایسته خلافت نبود. هر چه خواست کرد و اشتباهش را نیکویی به شمار آورد. پس عمرش کوتاه و دنباله‌اش بریده و آتشش خاموش گردید. اندوه بر [کارهای] او، موجب شد که ما اندوه [مرگ] او را فراموش کنیم. (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) . او سپس به آهستگی برای پدرش طلب رحمت کرد و آن گاه گفت: «من، سومین این گروه‌ام و [به خاطر آنچه در کارنامه ما هست،]

رویکردانان از من، بیش از راغبان به من هستند. من حاضر نیستم گناه شما را بر دوش بکشم. این، شما و این، حکومتان! آن را بگیرید و هر که را خواستید، به ولایت برگزینید». مروان بن حکم برخاست و به سوی او رفت و گفت: ای ابولیلی! آیا روش عمر [در انتخاب خلیفه] بد بود؟ معاویه گفت: «ای مروان! آیا قصد داری مرا در دینم فریب دهی؟ مردانی را همانند مردان عمر برایم بیاور تا خلافت را در میان آنها به شور بگذارم» و سپس گفت: «به خدا سوگند، اگر خلافت، غنیمت بود، ما بهره‌مان را از آن گرفتیم و اگر بدی بود، آنچه خاندان ابوسفیان از آن به دست آوردند، برایشان بس است» و آن گاه از منبر، پایین آمد. مادرش به او گفت: ای کاش لکه حیضی بودی! معاویه گفت: «من هم دوست داشتم که چنین می‌بودم و نفهمیده بودم که خدا آتشی دارد که هر کس از او نافرمانی کند و حق غیر خودش را بگیرد، وی را با آن، عذاب می‌کند!». ۱. لَمَّا نَزَعَ مُعَاوِيَةُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ نَفْسَهُ مِنَ الْخِلَافَةِ، قَامَ خَطِيبًا فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ! مَا أَنَا بِالرَّاعِبِ فِي التَّأْمُرِ عَلَيْكُمْ، وَلَا بِالْأَمِينِ لِكِرَاهَتِكُمْ، بَلْ بُلِينَا بِكُمْ، وَبُلَيْتُمْ بِنَا، أَلَا إِنَّ حَيْدِي مُعَاوِيَةَ نَزَعَ الْأَمْرَ مِنْ كَانُ أُولَى بِالْأَمْرِ مِنْهُ فِي قَدِيمِهِ وَسَابِقَتِهِ، عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ وَالْإِكْرَامُ، فَكَبَّ حَيْدِي مِنْهُ مَا تَعْلَمُونَ، وَرَكِبْتُمْ مَعَهُ مَا لَا تَجْهَلُونَ، حَتَّى صَارَ رَهَيْنَ عَمَلِهِ، وَضَجِعَ حُفْرَتِهِ، تَجَاوَزَ اللَّهُ عَنْهُ. ثُمَّ صَارَ الْأَمْرُ إِلَى أَبِي، وَلَقَدْ كَانَ خَلِيفًا أَنْ لَا يَرْكَبَ سَيْئَتُهُ، إِذْ كَانَ غَيْرَ خَلِيقٍ بِالْخِلَافَةِ، فَكَبَّ رَدْعُهُ، وَاسْتَحْسَنَ خَطَأَهُ، فَقَلَّتْ مُدَّتُهُ، وَانْقَطَعَتْ آثَارُهُ، وَخَمَدَتْ نَارُهُ، وَلَقَدْ أَنَسْنَا الْحُزْنَ بِهَ الْحُزْنَ عَلَيْهِ، فَإِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ، ثُمَّ أَخَفَّتْ يَتَرَحُّمُ عَلَى أَبِيهِ. ثُمَّ قَالَ: وَصِرْتُ أَنَا الثَّلَاثُ مِنَ الْقَوْمِ، الزَّاهِدُ فِيمَا لَمَدَيَّ أَكْثَرُ مِنَ الرَّاعِبِ، وَمَا كُنْتُ لِأَتَحَمَّلَ آثَامَكُمْ، شَأْنَكُمْ وَأَمْرَكُمْ خُذُوهُ، وَمَنْ شِئْتُمْ وَلَايَتَهُ فَوَلُّوهُ. قَالَ: فَقَامَ إِلَيْهِ مَرْوَانُ بْنُ الْحَكَمِ، فَقَالَ: يَا أَبَا لَيْلَى، سَيِّئَةُ عُمَرَ سَيِّئَةٌ؟ فَقَالَ لَهُ: يَا مَرْوَانُ، أَتَخَذَعُنِي عَنْ دِينِي، أَتَتْنِي بِرِجَالٍ كَرِجَالٍ عُمَرَ أَجْعَلُهَا بَيْنَهُمْ شُورَى. ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ، إِنْ كَانَتِ الْخِلَافَةُ مَغْنَمًا لَقَدْ أَصَيْبْنَا مِنْهَا حَقًّا، وَلَئِنْ كَانَتْ شَرًّا فَحَسْبُ آلِ أَبِي سَفِيَّانٍ مَا أَصَابُوا مِنْهَا، ثُمَّ نَزَلَ. فَقَالَتْ لَهُ أُمُّهُ: لَيْتَكَ كُنْتَ حَيْضَةً، فَقَالَ: وَأَنَا وَدِدْتُ ذَلِكَ وَلَمْ أَعْلَمْ أَنَّ لِلَّهِ نَارًا يُعَذِّبُ بِهَا مَنْ عَصَاهُ، وَأُخِذَ غَيْرَ حَقِّهِ (تنبيه الخواطر: ج ۲ ص ۲۹۹؛ جواهر المطالب: ج ۲ ص ۲۶۱).

۳ / ۴ زنان خاندان ابوسفیان

تاریخ الطبری (- به نقل از حارث بن کعب، از فاطمه دختر علی علیه السلام -): یزید بن معاویه گفت: ای نعمان بن بشیر! خانواده حسین را با امکاناتی که شایسته‌شان است، آماده کن و با آنها مردی شامی را که امین و مناسب است، بفرست و با او سپاه و کمک کارانی گسیل کن تا آنها را به مدینه ببرد. آن گاه دستور داد که زنان را وارد اتاقی جداگانه کنند و در اختیار آنها، امکانات مورد نیازشان و برادرشان زین العابدین علیه السلام هم در همان اتاقی باشد که آنها در آن اند. زنان، بیرون آمدند تا وارد خانه یزید شدند و از خاندان معاویه، هیچ زنی نبود، مگر این که از آنها استقبال نمود و در حالی که می‌گریست، بر حسین علیه السلام نوحه‌سرایی می‌کرد. در آن جا سه روز عزاداری برپا کردند. ۱. قَالَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ: يَا نِعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ، جَهِّزْهُمْ [أَيَّ عِيَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ] بِمَا يُصْلِحُهُمْ، وَابْعَثْ مَعَهُمْ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَمِينًا صَالِحًا، وَابْعَثْ مَعَهُ خَيْلًا وَأَعْوَانًا، فَيَسِيرَ بِهِمْ إِلَى الْمَدِينَةِ.

ثُمَّ أَمَرَ بِالنِّسْوَةِ أَنْ يُنْزِلْنَ فِي دَارٍ عَلَى حِدَةٍ، مَعَهُنَّ مَا يُصْلِحُهُنَّ، وَأُخُوهُنَّ مَعَهُنَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدَّارِ الَّتِي هُنَّ فِيهَا. قَالَ: فَخَرَجْنَ حَتَّى دَخَلْنَ دَارَ يَزِيدَ، فَلَمْ تَبَقْ مِنْ آلِ مُعَاوِيَةَ امْرَأَةٌ إِلَّا اسْتَقْبَلَتْهُنَّ تَبْكِي وَتَنُوحُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَقَامُوا عَلَيْهِ الْمَنَاحَةَ ثَلَاثًا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۲، تاریخ دمشق: ج ۶۹ ص ۱۷۷). ر. ک: ص ۵۷۵ (بخش ششم / فصل هفتم / خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در زندان یزید)

و ص ۵۸۴ (فصل هشتم / دادن اجازه عزاداری برای شهیدان).

۳ / ۵ مادر ابن زیاد

الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از مغیره -) : مرجانه ۱ به پسرش عبید الله بن زیاد گفت: ای پلید! پسر پیامبر خدا را کشتی؟! هرگز روی بهشت را نخواهی دید.^۳ قَالَتْ مَرْجَانَةُ لِبْنِهَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ : يَا خَيْثُ ! قَتَلْتَ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ ! لَا تَرَى الْجَنَّةَ أَيْدًا (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۵۰۰ ح ۴۶۱ ، تهذيب التهذيب : ج ۱ ص ۵۹۴) . تاريخ الطبری (- به نقل از مغیره -) : مرجانه به عبید الله - در آن زمانی که حسین علیه السلام را کشت - گفت: وای بر تو! چه کار کردی؟! و چه عملی مرتکب شدی؟! قَالَتْ [مَرْجَانَةُ] لِعُبَيْدِ اللَّهِ حِينَ قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَيْلَكَ مَاذَا صَنَعْتَ؟! وَمَاذَا رَكِبْتَ؟! (تاريخ الطبری : ج ۵ ص ۴۸۴ ؛ الأمالی ، شجرى : ج ۱ ص ۱۶۴) . -----

۱. مرجانه ، مادر عبید الله بن زیاد و همسر زیاد بن ابیه است . گفته شده که وی از شاهزادگان ایرانی بود که اسیر و به کنیزی گرفته شد.

۳ / ۶ برادر ابن زیاد

برادر ابن زیاد ۲ برادر عبید الله - تاريخ الطبری (- به نقل از عثمان بن زیاد ،) : آرزو داشتم که هیچ مردی از فرزندان زیاد

۲. عثمان بن زیاد بن ابی سفیان، فردی است که در منابع رجالی، از او یاد نشده ؛ اما در منابع تاریخی آمده که وی از سوی برادرش عبید الله، آن زمانی که وی تصمیم گرفت به کوفه برود، حاکم بصره شد.

نمود، مگر این که تا قیامت بر بینی اش تسمه بینی بندی بود ؛ اما حسین ، کشته نشده بود . ۱. لَوَدِدْتُ أَنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَنِي زِيَادٍ رَجُلٌ إِلَّا وَفَى أَنْفِهِ خِزَامَةً إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ، وَأَنَّ حُسَيْنًا لَمْ يُقْتَلَ (تاريخ الطبری : ج ۵ ص ۴۶۷ ، البداية و النهاية : ج ۸ ص ۲۰۸) .

۳ / ۷ همسر خولی

الکامل فی التاریخ: وقتی حسین علیه السلام کشته شد و سر او و سرهای یارانش ، همراه با خولی بن یزید و حمید بن مسلم ازدی برای عبید الله فرستاده شد، خولی دید که در کاخ، بسته است . به منزلش رفت و سر را در منزلش زیر تشتی گذاشت و به بسترش رفت و به زنش نوار ، گفت: ثروت روزگار را برایت آورده‌ام. این، سر حسین است که در خانه با توست . نوار گفت: وای بر تو! مردم ، طلا و نقره می آورند و تو سر پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را آورده‌ای! به خدا سوگند، هرگز سرم با سر تو در یک خانه جمع نخواهد شد . و از رخت خواب برخاست و به بیرون اتاق رفت . نوار گفت: همین طور به نوری چشم دوخته بودم که همانند ستون از آسمان به سوی تشت ، پرتوافشان بود و پرنده‌ای سپید را می دیدم که در کنارش پر می زد. ۲. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُرْسِلَ رَأْسُهُ وَرُؤُوسُ أَصْحَابِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ مَعَ خَوْلَى بْنِ يَزِيدَ وَحَمِيدِ بْنِ مُسْلِمِ الْأَزْدِيِّ ، فَوَجَدَ خَوْلَى الْقَصْرَ مُغْلَقًا ، فَأَتَى مَنَزِلَهُ ، فَوَضَعَ الرَّأْسَ تَحْتَ إِبْجَانِهِ فِي مَنَزِلِهِ ، وَدَخَلَ فِرَاشَهُ ، وَقَالَ لِامْرَأَتِهِ النَّوَارِ : جِئْتُكَ بِغَنَى الدَّهْرِ ، هَذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ مَعَكَ فِي الدَّارِ . فَقَالَتْ : وَيْلَكَ ! جَاءَ النَّاسُ بِالذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَجِئْتُ بِرَأْسِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ! وَاللَّهِ ، لَا يَجْمَعُ رَأْسِي وَرَأْسَكَ بَيْتَ أَبَدًا ، وَقَامَتْ مِنَ الْفِرَاشِ ، فَخَرَجَتْ إِلَى الدَّارِ .

قَالَتْ : فَمَا زِلْتُ أَنْظُرُ إِلَى نُورٍ يَسْطَعُ مِثْلَ الْعَمُودِ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْإِبْجَانَةِ ، وَرَأَيْتُ طَيْرًا أَيْضَ يُزْفِرُ حَوْلَهَا (الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۷۴ ؛ مثير الأحزان : ص ۸۵) . ر . ک : ص ۳۷۹ (بخش ششم / فصل چهارم / سر امام علیه السلام در خانه خولی) .

۳ / ۸ همسر کعب بن جابر

همسر کعب بن جابر ۱ تاریخ الطبری (- به نقل ابو مخنف -) : یوسف بن یزید، از عقیف بن زُهیر بن ابی آخنس ۲ برایم نقل کرد

۱. کعب بن جابر بن عمرو ازدی عبدی، شاعر بود و روز کشته شدن امام حسین علیه السلام با عبید الله بن زیاد بود . او با بُریر بن حُصَیر جنگید و در این باره اشعاری دارد. وی در سال ۶۶ ق ، مرد. ۲. در باره عقیف بن زهیر بن ابی آخنس ، چیزی گفته نشده ، جز این که در کشته شدن امام حسین علیه السلام حضور داشت.

که : وقتی کعب بن جابر از جنگ کربلا- باز گشت، زنش - یا خواهرش - نوار، دختر جابر ، به وی گفت: به یاری مخالفانِ پسر فاطمه برخاستی و سِرور قاریان (بُریر بن حُصَیر) را کشتی؟! فاجعه‌ای بس بزرگ آفریدی! به خدا سوگند، هرگز یک کلمه هم با تو حرف نخواهم زد.

کعب بن جابر ۱ گفت ای زن نکوهیده! از احوال من پرس تا خبردار شوی که در آن نیم‌روز حسین، در حالی که تیرها از هر سو می‌باریدند [، چه کردم ؟]. آیا از نهایت آنچه برایت ناخرسند است ، خبر نیاورم که در آن نیم‌روز وحشت‌انگیز ، هر کاری کردم ؟! همراهم نیزه یَزَنی ۲ بود که تیغه‌هایش خیانت نکردند و نیز شمشیری بَرّاق و بَرّان و دو دم . برای گروهی ، آن را از غلاف ، بیرون کشیدم که دینشان با دین من ، یکی نبود؛ چرا که من خشنود به دین اُموی هستم . از نوجوانی تا کنون ، چشمان من همانند آنان را ندیده است چه اکنون و چه قبل از [ولادت] آنها ، که [آنان] سخت‌ترین شمشیرزان به هنگام نبرد بودند . بدانید که هر حمایتگر از حریم خود ، [ناگزیر] جنگجوست. آنان بر ضربه‌های نیزه و شمشیر ، بی سپر و محافظ ، شکیبایی کردند و تن به تن نبرد کردند ؛ ولی چنین کاری ، فایده‌ای نداشت . اگر عبید الله را دیدی ، به او برسان که من فرمانبر و گوش به فرمان خلیفه ام . بُریر را کشتم و نعمتی را برای ابو مُنَقِّذ ، بار کردم ، هنگامی که شمشیرزان را به یاری فرا خواند . همچنین عبد الرحمان بن جُنْدَب به من خبر داد که: در دوران اِمارت مُصْعَب بن زبیر ، شنیدم که می‌گفت: ای پروردگار من! ما وفادار ماندیم . پس - پروردگارا - ما را همانند نیرنگبازان قرار مده.

۱. در الفتوح (ج ۵ ص ۱۰۲) ، این کار به بجیر بن اوس نسبت داده شده و گفته شده که او قاتل بریر است . ۲. یَزَنی، منسوب به ذو یَزَن است. جوهری گفته: ذو یزن ، پادشاهی از پادشاهان حمیر بود و نیزه‌های ذو یزنی ، به او منسوب اند (الصحاح : ج ۶ ص ۲۲۱۹ ماده «یزن»). ----- پدرم به او گفت: راست است که وفادار ماند و بزرگی کرد ؛ ولی تو برای خودت شر درست کردی.

او گفت: هرگز! من برای خودم شر درست نکردم ؛ بلکه خیر اندوختم.

نیز ادعا کرده‌اند که رضی بن مُنَقِّذ عبدی بعدها جواب جابر را چنین داد: اگر پروردگارم می‌خواست، من در جنگ آنها حضور نمی‌یافتم و جابر بر من مَنّت نمی‌گذاشت. [شرکت در نبرد] آن روز، چنان ننگ و عار است که فرزندانم، بعدها مانند همنشینانم، سرزنش می‌کنند . ای کاش من پیش از کشتن حسین ، مرده بودم و در گور ، دفن شده بودم! ۲ فَلَمَّا رَجَعَ كَعْبُ بْنُ جَابِرٍ [مِنَ الْمَعْرَكَةِ] إِقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ - أَوْ أُخْتُهُ - النَّوَّارُ بِنْتُ جَابِرٍ : أَعَنْتَ عَلَى ابْنِ فَاطِمَةَ ، وَقَتَلْتَ سَيِّدَ الْقُرَاءِ ، أَيْ بُرَيْرَ بْنَ حُصَيْرٍ ؟! لَقَدْ أَتَيْتَ عَظِيمًا مِنَ الْأَمْرِ ، وَاللَّهِ ، لَا أَكَلِّمُكَ مِنْ رَأْسِي كَلِمَةً أَبَدًا . وَقَالَ كَعْبُ بْنُ جَابِرٍ : سَلِمَ تَحْبِرِي عَنِّي وَأَنْتِ ذَمِيمَةُ عَدَاةِ حُسَيْنٍ وَالرِّمَاحُ شَوَارِعُ أَلَمِ آتِ أَقْصَى مَا كَرِهْتَ وَلَمْ يُحِلَّ عَلَيَّ عَدَاةَ الرِّوْعِ مَا أَنَا صَانِعٌ مَعِيَ يَزَنِي لَمْ تَخْنَهُ كُعْبُوهُ وَأَبْيَضَ مَخْشُوبُ الْغَرَازِ قَاطِعٌ فَجَزَدْتَهُ فِي عُصْبَتِهِ لَيْسَ دِيْنُهُمْ بِدِينِي وَإِنِّي بِأَبْنِ حَرْبٍ لَقَانِعٌ وَلَمْ تَرَ عَيْنِي مِثْلَهُمْ فِي زَمَانِهِمْ وَلَا قَبْلَهُمْ فِي النَّاسِ إِذْ أَنَا يَافِعٌ أَشَدَّ قِرَاعًا

بِالسُّيُوفِ لَدَى الْوُغَى أَلَا كُلُّ مَنْ يَحْمِي الدِّمَارَ مُقَارِعُ وَقَدْ صَبَرُوا لِلطَّعَنِ وَالضَّرْبِ حُسْرًا وَقَدْ نَازَلُوا لَوْ أَنَّ ذَلِكَ نَافِعٌ فَأَبْلَغَ عَبْدُ اللَّهِ إِمَّا لَقِيْتُهُ بِأَنَّى مُطِيعٌ لِلْخَلِيفَةِ سَامِعٌ قَتَلْتُ بُرَيْرًا ثُمَّ حَمَلْتُ نَعِمَةً أَبَا مُنَقِّذٍ لَمَّا دَعَا: مَنْ يُمَاصُّعُ؟ قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: حَدَّثَنِي عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ جُنْدَبٍ، قَالَ: سَمِعْتُهُ فِي إِمَارَةِ مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ وَهُوَ يَقُولُ: يَا رَبِّ إِنَّا قَدْ وَفَيْنَا، فَلَا تَجْعَلْنَا يَا رَبِّ كَمَنْ قَدْ غَدَرَ، فَقَالَ لَهُ أَبِي: صَدَقَ، وَلَقَدْ وَفَى وَكَرَّمَ، وَكَسَبْتَ لِنَفْسِكَ شَرًّا، قَالَ: كَلَّا! إِنِّي لَمْ أَكْسِبْ لِنَفْسِي شَرًّا، وَلَكِنِّي كَسَبْتُ لَهَا خَيْرًا.

قَالَ: وَزَعَمُوا أَنَّ رَضِيَّ بْنَ مُنَقِّذٍ الْعَبْدِيَّ رَدَّ بَعْدَ عَلَى كَعْبِ بْنِ جَابِرٍ جَوَابَ قَوْلِهِ فَقَالَ: لَوْ شَاءَ رَبِّي مَا شَهِدْتُ قِتَالَهُمْ وَلَا جَعَلَ النُّعَمَاءَ عِنْدِي ابْنُ جَابِرٍ لَقَدْ كَانَ ذَاكَ الْيَوْمَ عَارًا وَسُبُّهُ يُعَيِّرُهُ الْأَبْنَاءُ بَعْدَ الْمَعَاشِرِ فَيَا لَيْتَ أَنِّي كُنْتُ مِنْ قَبْلِ قَتْلِهِ وَيَوْمَ حُسَيْنٍ كُنْتُ فِي رَمْسٍ قَابِرٍ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۳۲).

۱. رضی بن مُنَقِّذ، با سپاه ابن سعد بود و نزدیک بود که به دست بُریر بن حُصَیر - رضی الله عنه - کشته شود که کعب بن جابر یاد شده، او را رهانید (ر. ک: ص ۱۸ (فصل سوم / درآمد / بریر بن خضیر). -----

۳ / ۹ زنی از بنی بکر

الملهوف (- به نقل از حُمید بن مسلم -): وقتی سپاه به زنان امام حسین علیه السلام در خیمه‌هایش یورش آورد و آنها را غارت می‌کرد، زنی از بنی بکر بن وائل را دیدم که با همسرش در سپاه عمر بن سعد بود. او شمشیری را برداشت و به سوی خیمه‌ها رفت و گفت: «ای خاندان بکر بن وائل! آیا دختران پیامبر خدا غارت می‌شوند [و شما کاری نمی‌کنید]؟! هیچ فرمانی جز از جانب خدا نیست. ای خونخواهان پیامبر خدا!» که همسرش او را گرفت و به خیمه‌اش باز گرداند. ۱. رَأَيْتُ امْرَأَةً مِنْ بَنِي بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ، كَانَتْ مَعَ زَوْجِهَا فِي أَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَلَمَّا رَأَتْ الْقَوْمَ قَدِ اقْتَحَمُوا عَلَى نِسَاءِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي فُسْطَاطِهِنَّ، وَهُمْ يَسْلُبُونَهُنَّ، أَخَذَتْ سَيْفًا، وَأَقْبَلَتْ نَحْوَ الْفُسْطَاطِ، وَقَالَتْ: يَا آلَ بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ! أَتُسَلِّبُ بَنَاتِ رَسُولِ اللَّهِ؟! لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ، يَا لثَارَاتِ رَسُولِ اللَّهِ! فَأَخَذَهَا زَوْجُهَا، فَرَدَّهَا إِلَى رَحْلِهِ (الملهوف: ص ۱۸۰، مثير الأحزان: ص ۷۷).

۳ / ۱۰ همسر مالک بن نُسَیر

تاریخ الطبري (- به نقل از حُمید بن مسلم -): مردی از قبیله کِنْدَه به نام مالک بن نُسَیر از بنی بَدَاء، نزد حسین علیه السلام آمد و با شمشیر بر سر ایشان زد و بُرُنْسِی را که بر سر ایشان بود، شکافت. شمشیر به سر ایشان رسید و خون از آن جاری شد و بُرُنْس، آکنده از خون گردید.

حسین علیه السلام به وی فرمود: «با آن [دست]، هرگز نخوری و نیاشامی! و خدا با ستمگران، محشورت کند!».

آن گاه، بُرُنْس را از سر انداخت و کلاهی خواست و آن را بر سر گذاشت و دستاری بر روی آن بست، در حالی که خسته و ناتوان شده بود. مرد کِنْدی آمد و بُرُنْس ایشان را که از جنس خز بود، برداشت و آن را نزد زنش، امّ عبد الله (دختر حر و خواهر حسین بن حُرّ بَدی) برد و آن گاه شروع به شستن خون آن کرد. همسرش به او گفت: آیا غنیمت گرفته شده از پسر دختر پیامبر خدا را به منزل من می‌آوری؟! آن را از پیش من ببر.

دوستان او گفتند که: کِنْدی، بسیار وضع فلاکت‌باری پیدا کرد تا این که مُرد. ۳. إِنَّ رَجُلًا مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ النُّسَيرِ مِنْ بَنِي بَدَاءَ، أَتَاهُ [أَيَّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] فَضَرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ بِالسَّيْفِ، وَعَلَيْهِ بُرُنْسٌ لَهُ، فَقَطَعَ الْبُرُنْسَ، وَأَصَابَ السَّيْفُ رَأْسَهُ، فَأَدْمَى رَأْسَهُ، فَأَمْتَلَا الْبُرُنْسَ دَمًا.

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَا أَكَلْتُ بِهَا وَلَا شَرِبْتُ، وَحَشَرَكَ اللَّهُ مَعَ الظَّالِمِينَ.

قَالَ: فَالْقَى ذَٰلِكَ الْبُرْنَسَ، ثُمَّ دَعَا بِقَلَنْسُوهِ، فَلَبَسَ بِهَا، وَاعْتَمَّ، وَقَدْ أَعْيَا وَبَلَّدَ، وَجَاءَ الْكِنْدِيُّ حَتَّى أَخَذَ الْبُرْنَسَ، وَكَانَ مِنْ خَزٍّ، فَلَمَّا قَدِمَ بِهِ بَعْدَ ذَٰلِكَ عَلَى امْرَأَتِهِ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَةِ الْحَرْ، أُخْتِ حُسَيْنِ بْنِ الْحَرْ الْبَدِيِّ، أَقْبَلَ يَغْسِلُ الْبُرْنَسَ مِنَ الدَّمِ. فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَسْلَبَ ابْنُ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَدْخُلُ بَيْتِي؟! أَخْرَجَهُ عَنِّي، فَذَكَرَ أَصْحَابُهُ أَنَّهُ لَمْ يَزَلْ فَقِيرًا بِشَرِّ حَتَّى مَاتَ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۴۸، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۸).

۱. بُرْنَس: جبه‌ای کلاه‌دار؛ کلاه بلندی که زهاد صدر اسلام بر سر می گذاشتند؛ کلاه قلندری (لسان العرب: ج ۶ ص ۲۶ ماده «برنس»، النهاية: ج ۱ ص ۱۲۲ ماده «برنس»).

مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: کندی آمد و بُرْنَس را که از جنس خز بود، برداشت و وقتی آن را آورد تا زنش امّ عبد الله بشوید، زنش به وی گفت: آیا بُرْنَس پسر دختر پیامبر خدا را غنیمت گرفته‌ای و به خانه من آورده‌ای؟! از پیش من برو. خدا گورت را پر از آتش کند! دوستانش گفتند که داستان او خشکید و وضع فلاکت‌باری داشت تا این که مُرد ۱۰. جاء الْكِنْدِيُّ، فَأَخَذَ الْبُرْنَسَ، وَكَانَ مِنْ خَزٍّ، فَلَمَّا قَدِمَ بِهِ بَعْدَ ذَٰلِكَ عَلَى امْرَأَتِهِ أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ لِيُغْسِلَهُ مِنَ الدَّمِ، قَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَتَسْلُبُ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ بُرْنَسَهُ وَتَدْخُلُ بَيْتِي؟! أَخْرَجَهُ عَنِّي، حَسَا اللَّهُ قَبْرَكَ نَارًا! وَذَكَرَ أَصْحَابُهُ أَنَّهُ يَبْسُتُ يَدَاهُ، وَلَمْ يَزَلْ فَقِيرًا بِأَسْوَى حَالٍ إِلَى أَنْ مَاتَ (مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۵؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۳). ر. ک: ص ۳۰۳ (بخش ششم / فصل یکم / تاراج کردن وسایل امام علیه السلام).

فصل چهارم: بازتاب حادثه کربلا در عراق و حجاز

۴ / ۱ بازتاب کشته شدن امام علیه السلام در کوفه

تاریخ الطبری (- به نقل از عبد الله بن عوف بن احمر ازدی -): وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد و ابن زیاد از اردوگاهش نُخَیله ۱ باز گشت و وارد کوفه شد، شیعیان به سرزنش خود و اظهار پشیمانی پرداختند و متوجه شدند که خطای بزرگی مرتکب شده‌اند که حسین علیه السلام را دعوت کردند تا یاری‌اش کنند؛ اما [پس از آمدن،] رهایش کردند و او در کنار آنها کشته شد و کمکش نکردند. نیز احساس کردند که ننگ و گناهشان در کشتن حسین علیه السلام، جز با کشتن قاتلان او و یا با کشته شدن در این راه، قابل شستشو نیست ۲. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَجَعَ ابْنُ زِيَادٍ مِنْ مُعَسَّكِرِهِ بِالنُّخَيْلَةِ، فَدَخَلَ الْكُوفَةَ، تَلَاقَتْ الشَّيْعَةُ بِالثَّلَاوُمِ وَالتَّنْدُمِ، وَرَأَتْ أَنَّهَا قَدْ أَخْطَأَتْ خَطَأً كَبِيرًا بِدُعَائِهِمُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النُّصْرَةِ، وَتَرَكِهِمْ إِيَّابَتَهُ، وَمَقْتَلَهُ إِلَى جَانِبِهِمْ لَمْ يَنْصُرُوهُ، وَرَأَوْا أَنَّهُ لَا يُغْسَلُ عَارُهُمْ وَالْإِثْمُ عَنْهُمْ فِي مَقْتَلِهِ إِلَّا بِقَتْلِ مَنْ قَتَلَهُ أَوْ الْقَتْلَ فِيهِ (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۵۵۲، الكامل فی التاريخ: ج ۲ ص ۶۲۴). تذکره الخواص: وقتی حسین علیه السلام کشته شد، شیعیان به جنبش در آمدند و گریستند و دیدند که نجات آنها و پاک شدنشان از ننگ و گناه، جز با کشتن قاتلان حسین علیه السلام و یا کشته شدن تا نفر آخر در این راه، میسر نیست ۳. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَحَرَّكَتِ الشَّيْعَةُ وَبَكَوْا، وَرَأَوْا أَنَّهُ لَا يُنْجِيهِمْ وَلَا يَغْسِلُ عَنْهُمْ الْعَارَ وَالْإِثْمَ إِلَّا قَتْلُ مَنْ قَتَلَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ، أَوْ يَقْتُلُوا فِيهِ عَنْ آخِرِهِمْ (تذکره الخواص: ص ۲۸۲). ذوب النصار: عراقی‌ها به خاطر یاری نکردن حسین علیه السلام، حیرت‌زده و متأسف و پشیمان شدند ۴. أَمَّا أَهْلُ الْعِرَاقِ فَإِنَّهُمْ وَقَعُوا فِي الْحَيْرَةِ وَالْأَسْفِ وَالنَّدَمِ عَلَى تَرَكِهِمْ نُصْرَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ (ذوب النصار: ص ۷۲، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۵۴). الملهوف (- پس از سخنرانی امام زین العابدین علیه السلام -): از هر سو، صدای مردم، بلند شد که به همدیگر می‌گفتند: هلاک شدید و ندانستید! ۵. ارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّاسِ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، وَيَقُولُ

بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ هَلَكَتُمْ وَمَا تَعْلَمُونَ (الملهوف : ص ۱۹۹) .

۱. لشکرگاه کوفه، در نزدیکی کوفه در راه شام (ر. ک : نقشه شماره ۴ در پایان همین جلد) .

تذکره الخواص: مدائنی گفت: از جمله شرکت کنندگان در واقعه [ی کربلا]، مردی از بکر بن وائل به نام جابر یا جُبیر بود که وقتی کار ابن زیاد را دید، با خود گفت: با خدا عهد می‌کنم که اگر ده مسلمان را ببینم که بر ابن زیاد خروج کرده‌اند، حتماً با آنها خروج نمایم. وقتی مختار، به خونخواهی حسین علیه السلام برخاست و دو سپاه، رو در روی یکدیگر قرار گرفتند، ابن مرد به میدان آمد و سرود: هر چه دیدم، تباه بود بجز افراشتگی نیزه در سایه اسب. آن گاه به سپاه ابن زیاد، حمله برد. ۱. قَالَ الْمَدَائِنِيُّ : كَانَ مِنْ مَنِّ حَضَرَ الْوَاقِعَةَ رَجُلٌ مِنْ بَكْرِ بْنِ وَائِلٍ يُقَالُ لَهُ : جَابِرٌ أَوْ جُبَيْرٌ ، فَلَمَّا رَأَى مَا صَنَعَ ابْنُ زَيْدٍ قَالَ فِي نَفْسِهِ : لِلَّهِ عَلَيَّ أَلَّا أُصِيبَ عَشْرَةً مِنَ الْمُسْلِمِينَ خَرَجُوا عَلَيَّ ابْنُ زَيْدٍ إِلَّا خَرَجْتُ مَعَهُمْ ، فَلَمَّا طَلَبَ الْمُخْتَارُ بَنَاتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، وَالتَّقَى الْعَسْكَرَانِ ، بَرَزَ هَذَا الرَّجُلُ وَهُوَ يَقُولُ : وَكُلُّ شَيْءٍ قَدْ أَرَاهُ فَاسْتَدَأَّ إِلَّا مُقَامَ الرُّمَحِ فِي ظِلِّ الْفَرَسِ ثُمَّ حَمَلَ عَلَى صُيُوفِ ابْنِ زَيْدٍ (تذکره الخواص : ص ۲۵۷) . ر. ک : ص ۴۳۷ (بخش ششم / فصل ششم / چگونگی ورود خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کوفه)

۴ / ۲ بازتاب کشته شدن امام علیه السلام در حجاز

الأمالی ، مفید (- به نقل از ابو هَیَّاج عبد الله بن عامر -) : وقتی خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام به مدینه رسید، ... ما هرگز زن و مرد گریانی را بیشتر از آنچه آن روز دیدیم ، ندیده بودیم. ۲. لَمَّا أَتَى نَعْيُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْمَدِينَةِ ... ، فَمَا رَأَيْنَا بَاكِئًا وَلَا بَاكِئَةً أَكْثَرَ مِمَّا رَأَيْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ (الأمالی ، مفید : ص ۳۱۹ ، الأمالی ، طوسی : ص ۸۹ ح ۱۳۹) . تذکره الخواص: واقدی گفت: وقتی سر حسین علیه السلام و اسیران به مدینه رسیدند ، هیچ کس در مدینه نماند، جز این که با ناله می‌گریست. ۳. قَالَ الْوَاقِدِيُّ : لَمَّا وَصَلَ الرَّأْسُ [أَيَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] إِلَى الْمَدِينَةِ وَالسَّبَايَا ، لَمْ يَبْقَ بِالْمَدِينَةِ أَحَدٌ ، وَخَرَجُوا يَضْجُونَ بِالْبُكَاءِ (تذکره الخواص : ص ۲۶۷) . ر. ک : ص ۳۱۷ (بخش ششم / فصل یکم / شادی یزید و أمویان) و ص ۶۰۸ (فصل هشتم / بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه) و ص ۸۰۶ (بخش هشتم / فصل یکم / هنگام بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله) .

فصل پنجم : بازتاب حادثه کربلا در میان غیر مسلمانان

۵ / ۱ فرستاده پادشاه روم

تذکره الخواص (- به نقل از عبید بن عمیر -) : فرستاده قیصر ، نزد یزید بود . به یزید گفت: این، سر کیست؟

یزید گفت: سر حسین.

پرسید: حسین کیست؟

گفت: پسر فاطمه.

پرسید: فاطمه کیست؟

گفت: دختر محمد .

او گفت: پیامبرتان؟!

گفت: آری.

گفت: پدرش که بود؟

گفت: علی بن ابی طالب.

گفت: علی بن ابی طالب کیست؟

گفت: پسر عموی پیامبرمان .

فرستاده قیصر گفت: به حقّ مسیح ، سوگند که شما و دینتان بر حق نیستید. ما در جزیره‌ای ، دیری داریم که شُم الاغ آقامان عیسی مسیح علیه السلام ، در آن ، نگهداری می‌شود و ما هر ساله از گوشه و کنار دنیا، در آن جا گرد می‌آیم و برایش نذرهای فراوان می‌کنیم و بزرگش می‌داریم ، همان گونه که شما کعبه‌تان را بزرگ می‌دارید. گواهی می‌دهم که شما باطلید .

۵ / ۲ راهب

الثقات ، ابن حَبّان :عبید الله بن زیاد، سرِ حسین علیه السلام را به همراه زنان و کودکان اسیر خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با سر و صورتی باز، با کاروانی به شام فرستاد. آنان وقتی به منزلگاهی می‌رسیدند، سر را از صندوق ، بیرون می‌آوردند و آن را بر سرِ نیزه‌ای می‌زدند و تا وقت حرکت کاروان ، از آن، محافظت می‌کردند و آن گاه سر را به صندوق، بر می‌گرداندند و راهی می‌شدند. همین طور منزل به منزل می‌رفتند تا به منزلی رسیدند که دیر راهبی در آن بود . سر را طبق معمول از صندوق، بیرون آوردند و در نیزه کردند و نیزه را به دیر، تکیه دادند. راهب در شب، نوری را دید که از دیرش به سوی آسمان می‌رود. [از بالای دیر]به سوی آن گروه ، خم شد و از آنها پرسید: شما کیستید؟ گفتند: ما شامی هستیم. گفت: این ، سرِ کیست؟ گفتند: سرِ حسین بن علی. گفت: چه بد مردمی هستید شما! به خدا سوگند، اگر عیسی علیه السلام فرزندی داشت، او را بر تخم چشمان جا می‌دادیم.

الثقات ، ابن حَبّان :آن گاه گفت: ای گروه! من ، ده هزار دینار از پدرم به ارث برده‌ام که او نیز آنها را از پدرش به ارث برده است . آیا حاضرید این سر را امشب در برابر این ده هزار دینار، به من بدهید؟ گفتند: آری. او ده هزار دینار را برای آنان فرستاد و آنها نقدینه‌شناس آوردند . [سپس] دینارها را وزن کردند و شمردند و در انبانی گذاشتند و آن را مُهر کردند و در صندوق قرار دادند و سر را تحویل وی دادند. راهب ، سر را شُست و روی پایش گذاشت و همه شب را بر آن گریست و وقتی صبح دمید، گفت: ای سر! من جز خودم چیزی ندارم . گواهی می‌دهم که معبودی جز الله نیست و جدّ تو ، پیامبر خداست. آن نصرانی، مسلمان و دوستدار حسین علیه السلام شد . سپس سر را به آنها باز گرداند و آنها آن را در صندوق گذاشتند و به راه افتادند . وقتی به نزدیکی دمشق رسیدند، گفتند: خوب است دینارها را تقسیم کنیم . ای بسا وقتی یزید ، دینارها را ببیند، آنها را از ما بگیرد. درِ صندوق را گشودند و انبان مُهر شده طلاها را از صندوق ، بیرون آوردند و بازش کردند . ناگهان دیدند که همه دینارها به خَزَف (سُفّال) تبدیل شده است و در یک طرف سکه‌ها ، نوشته شده : (وَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفِيلاً عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ ؛ اگمان مبرید که خدا از آنچه ستمگران انجام می‌دهند، غافل است) و در طرف دیگر ، نوشته شده : (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ؛ به زودی ، ستمگران خواهند دانست که به کدام بازگشتگاه ، باز می‌گردند). گفتند: به خدا که رسوا شدیم! و سپس آنها را در رود بَرَدی^۳ ریختند. برخی از آنان به جهت دیدن این اتفاق ، توبه کردند و برخی دیگر ، همچنان بر کارشان پافشاری کردند، و سردهسته این گروه دوم، سَنان بن انس نخعی بود .^۴ أَنْفَذَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الشَّامِ مَعَ أَسَارَى النِّسَاءِ وَالصَّبِيَّانِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى أَقْتَابٍ ، مُكَشَّفَاتِ الْوُجُوهِ وَالشُّعُورِ ، فَكَانُوا إِذَا نَزَلُوا مَتَرًا أَخْرَجُوا الرَّأْسَ مِنَ الصُّنْدُوقِ ، وَجَعَلُوهُ فِي رُمَحٍ ، وَخَرَسُوهُ إِلَى وَقْتِ الرَّحِيلِ ، ثُمَّ أُعِيدَ الرَّأْسُ إِلَى الصُّنْدُوقِ وَرَحَلُوا ، فَبَيْنَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ نَزَلُوا بَعْضُ

الْمَنَازِلِ ، وَإِذَا فِيهِ ذَيْرٌ رَاهِبٌ ، فَأَخْرَجُوا الرَّأْسَ عَلَى عَادَتِهِمْ ، وَجَعَلُوهُ فِي الرُّمَحِ ، وَأَسْنَدُوا الرُّمَحَ إِلَى الدَّيْرِ . فَرَأَى الدَّيْرَانِيُّ بِاللَّيْلِ نُورًا سَاطِعًا مِنْ دَيْرِهِ إِلَى السَّمَاءِ ، فَأَشْرَفَ عَلَى الْقَوْمِ ، وَقَالَ لَهُمْ : مَنْ أَنْتُمْ ؟ قَالُوا : نَحْنُ أَهْلُ الشَّامِ ، قَالَ : وَهَذَا رَأْسُ مَنْ هُوَ ؟ قَالُوا : رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ ، قَالَ : بَنَسَ الْقَوْمُ أَنْتُمْ ، وَاللَّهِ ، لَوْ كَانَ لِعِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَدٌ لَدَخَلْنَاهُ أَحْدَاقَنَا . ثُمَّ قَالَ : يَا قَوْمُ ، عِنْدِي عَشْرَةُ آلَافٍ دِينَارٍ وَرِثَتُهَا مِنْ أَبِي وَأَبِي مِنْ أَبِيهِ ، فَهَلْ لَكُمْ أَنْ تُعْطُونِي هَذَا الرَّأْسَ لِيَكُونَ عِنْدِي اللَّيْلَةَ ، وَأُعْطِيَكُمْ هَذِهِ الْعَشْرَةَ آلَافٍ دِينَارٍ ؟ قَالُوا : بَلَى ، فَأَحْدَرَ إِلَيْهِمُ الدَّنَانِيرَ ، فَجَاؤُوا بِالنَّقَادِ وَوُزْنَتِ الدَّنَانِيرُ وَنُقِدَتْ ، ثُمَّ جُعِلَتْ فِي جِرَابٍ وَخُتِمَ عَلَيْهِ ، ثُمَّ أُدْخِلَ الصُّنْدُوقَ ، وَشَالُوا إِلَيْهِ الرَّأْسَ ، فَغَسَلَهُ الدَّيْرَانِيُّ ، وَوَضَعَهُ عَلَى فِخْذِهِ ، وَجَعَلَ يَبْكِي اللَّيْلَ كُلَّهُ عَلَيْهِ ، فَلَمَّا أَنْ أَسْفَرَ عَلَيْهِ الصُّبْحُ ، قَالَ : يَا رَأْسُ ، لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي ، وَأَنَا أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ جَدَّكَ رَسُولُ اللَّهِ ، فَاسْلَمَ النَّصْرَانِيُّ ، وَصَارَ مَوْلًى لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، ثُمَّ أَحْدَرَ الرَّأْسَ إِلَيْهِمْ ، فَأَعَادُوهُ إِلَى الصُّنْدُوقِ وَرَحَلُوا . فَلَمَّا قَرَّبُوا مِنْ دِمَشْقَ قَالُوا : نَحْبُ أَنْ نَقْسِمَ تِلْكَ الدَّنَانِيرَ ؛ لِأَنَّ يَزِيدَ إِنْ رَأَاهَا أَخَذَهَا مِنَّا ، فَفَتَحُوا الصُّنْدُوقَ ، وَأَخْرَجُوا الْجِرَابَ بِخَتْمِهِ وَفَتَحُوهُ ، فَإِذَا الدَّنَانِيرُ كُلُّهَا قَدْ تَحَوَّلَتْ خَرْفًا ، وَإِذَا عَلَى جَانِبٍ مِنَ الْجَانِبِينَ مِنَ السَّكَّةِ مَكْتُوبٌ : (وَلَمَّْا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ غَفْلًا - عَمَّا يَعْمَلُ الظَّالِمُونَ) ، وَعَلَى الْجَانِبِ الْآخَرِ : ر . ك : ص ۴۲۴ (بخش ششم / فصل پنجم / اسلام آوردن راهب مسیحی) .

۱. ابراهیم : آیه ۴۲ . ۲. شعرا : آیه ۲۲۷ . ۳. بزرگ‌ترین رود دمشق که از شمال ، وارد این شهر می‌شود (معجم البلدان : ج ۱ ص ۳۷۸ ؛ جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی : ج ۲ ص ۳۸) . (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) . قَالُوا : قَدْ افْتَضَحْنَا وَاللَّهِ ، ثُمَّ رَمَوْهَا فِي بَرْدَى - نَهْرٍ لَهُمْ - فَمِنْهُمْ مَن تَابَ مِنْ ذَلِكَ الْفِعْلِ لِمَا رَأَى ، وَمِنْهُمْ مَن بَقِيَ عَلَى إِصْرَارِهِ . وَكَانَ رَئِيسُ مَنْ بَقِيَ عَلَى ذَلِكَ الْإِصْرَارِ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ (الثقات ، ابن حبان : ج ۲ ص ۳۱۲) .

۵ / ۳ رأسُ الجالوت

رأسُ الجالوت ۱ الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از ابو الأسود محمد بن عبد الرحمان -) : رأسُ الجالوت ، مرا دید و گفت: به خدا سوگند، میان من و داوود علیه السلام ، هفتاد نسل فاصله است ؛ ولی یهودیان ، مرا که می‌بینند ، به من تعظیم می‌کنند ؛ اما میان شما و پیامبران، جز یک نسل ، فاصله نیست ؛ ولی پسرش را کشتید! لَقِينِي رَأْسُ الْجَالُوتِ ، فَقَالَ : وَاللَّهِ ، إِنَّ بَيْنِي وَبَيْنَ دَاوُودَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَسَبْعِينَ أَبًا ، وَإِنَّ الْيَهُودَ لَتَلْقَانِي ، فَتُعْظَمُنِي ، وَأَنْتُمْ لَيْسَ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ نَبِيِّكُمْ إِلَّا أَبٌ وَاحِدٌ قَتَلْتُمْ وَلَدَهُ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۹۸ ح ۴۵۷ ، العقد الفريد : ج ۳ ص ۳۶۹) . المعجم الكبير (- به نقل از رأسُ الجالوت -) : ما می‌شنیدیم که در کربلا پسر پیامبری کشته خواهد شد . من وقتی وارد آن سرزمین می‌شدم ، با اسبم به تاخت می‌رفتم تا از آن عبور کنم ؛ اما از وقتی حسین علیه السلام کشته شده ، من به طور عادی گذر می‌کنم. ۳. كُنَّا نَسْمَعُ أَنَّهُ يُقْتَلُ بِكَرْبَلَاءَ ابْنُ نَبِيٍّ ، فَكُنْتُ إِذَا دَخَلْتُهَا رَكَضْتُ فَرَسِي ، حَتَّى أَجُوزَ عَنْهَا ، فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلْتُ أُسِيرٌ بَعْدَ ذَلِكَ عَلَى هَيَأَتِي (المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۱۱ ح ۲۸۲۷ ، تاريخ دمشق : ج ۱۴ ص ۲۰۰) . تاريخ الطبری (- به نقل از رأسُ الجالوت -) : پدرم گفت : هیچ گاه نبود که من از کربلا بگذرم و بر مرکبم پا نکوبم ، تا زود ، آن جا را پشت سر بگذارم .

۱. بزرگ یهودیان در سرزمین‌های اسلامی (معجم البحرين : ج ۲ ص ۶۵۳ ماده «رأس») .

گفتم: چرا؟

گفت: ما پیش‌تر ، [از گذشتگانمان] نقل می‌کردیم که پسر پیامبری در این جا کشته می‌شود و من ترس داشتم که من ، همان باشم .

وقتی حسین کشته شد، گفتیم: این، همانی بود که از او حرف می‌زدیم و پس از آن، هر وقت از آن جا عبور می‌کردم، می‌گذشتم و بر مرکبم پا نمی‌کوبیدم. ۱۰ ما مَرَرْتُ بِكَرْبَلَاءَ إِلَّما وَأَنَا أَرْكُضُ دَابَّتِي، حَتَّى أُخَلِّفَ الْمَكَانَ، قَالَ: قُلْتُ: لِمَ؟ قَالَ: كُنَّا نَتَحَدَّثُ أَنَّ وَلَدَ نَبِيِّ مَقْتُولٍ فِي ذَلِكَ الْمَكَانِ؛ قَالَ: وَكُنْتُ أَخَافُ أَنْ أَكُونَ أَنَا. فَلَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْنَا: هَذَا الَّذِي كُنَّا نَتَحَدَّثُ. قَالَ: وَكُنْتُ بَعْدَ ذَلِكَ إِذَا مَرَرْتُ بِذَلِكَ الْمَكَانِ أُسِيرُ وَلَا أَرْكُضُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۹۳).

فصل ششم: سرانجام کسانی که در کشتن امام حسین علیه السلام و یارانش نقش داشتند

۶ / ۱ یزید بن معاویه

یزید بن معاویه بن ابی سفیان - که مادرش میسون، دختر بَجَدَلِ کلبی بود - در سال ۲۵ یا ۲۶ هجری، متولد شد و در سال ۶۴ هجری، به هلاکت رسید. وی که مُجرم اصلی در فاجعه خونبار کربلا بود، تنها سه سال پس از این فاجعه، در ۳۸ سالگی با ننگِ آمیزترین مرگ‌ها، از دنیا رفت و با مرگش، حکومت ننگین خاندان ابوسفیان نیز پایان یافت. گزارش‌ها، در باره علت مرگ ناگهانی یزید، مختلف اند؛ امّا مورّخان، اتفاق نظر دارند که افراط در می‌گساری و بدمستی، موجب هلاکت او گردید. برخی گفته‌اند: وی هنگام رقص و در حال بدمستی به زمین خورد و مغزش متلاشی گردید. ۳. برخی، گاز گرفته شدن توسط میمونش را که با وی بازی می‌کرد، و برخی، کثرت می‌گساری و قی کردنِ پیاپی آن را عامل هلاکت او ذکر کرده‌اند. ۵. همچنین گزارش شده که صورت او پس از مرگ، همچون قیر، سیاه شد و با ظاهری چون باطنش، به عالم آخرت منتقل گردید. گفتنی است که عباسیان، در سال‌های نخست حکومتشان، قبرهای یزید، معاویه و عبد الملک بن مروان را نبش کردند و استخوان‌های باقی‌مانده آنان را آتش زدند. ۷.

۱. تاریخ دمشق: ج ۶۵ ص ۳۹۴ - ۳۹۷، العقد الفرید: ج ۳ ص ۳۶۲ و ۳۷۵. ۲. الثقات، ابن حبان: ج ۲ ص ۳۱۴، مروج الذهب: ج ۳ ص ۶۳. ۳. ر. ک: ص ۶۹۲ ح ۱۷۸۳ و ۱۷۸۴. ۴. ر. ک: ص ۶۹۲ ح ۱۷۸۵. ۵. ر. ک: ص ۶۹۲ ح ۱۷۸۸. ۶. ر. ک: ص ۶۹۲ ح ۱۷۸۷. ۷. ر. ک: ص ۶۹۳ ح ۱۷۸۹.

سیر أعلام النبلاء (- به نقل از محمد بن احمد بن مسمع -): یزید، مست کرد و شروع به رقصیدن کرد. پس با سر به زمین افتاد و سرش شکست و مغزش بیرون زد [و مُرد]. ۱۰. سَیْکَرُ یَزِیدُ فَقَامَ یَرْقُصُ، فَسَقَطَ عَلَى رَأْسِهِ، فَانْشَقَّ، وَبَدَا دِمَاغُهُ (سیر أعلام النبلاء: ج ۴ ص ۳۷). الثقات، ابن حبان: گفته شده: یزید، شبی مست کرد و شروع به رقصیدن نمود و با سر به زمین افتاد و مغزش متلاشی شد و مُرد. ۲. قد قیل: إِنَّ یَزِیدَ بْنَ مُعَاوِیَةَ سَیْکَرَ لَیْلَةً، وَقَامَ یَرْقُصُ، فَسَقَطَ عَلَى رَأْسِهِ، وَتَنَائَرَ دِمَاغُهُ فَمَاتَ (الثقات، ابن حبان: ج ۲ ص ۳۱۴). البدایة و النهایة: گفته شده که عامل مرگ او (یزید)، این بود که بوزینه‌ای را با خود برد و آن را رقصاند و بوزینه او را گاز گرفت. در باره [عامل مرگ] یزید، جز این را هم گفته‌اند و درستی آن را خدا می‌داند. ۳. قیل: إِنَّ سَیْبَ مَوْتِهِ [أی یَزِیدَ] أَنَّهُ حَمَلَ قَرْدَةً، وَجَعَلَ یَنْقَرُهَا فَعَصَّتْهُ. وَذَكَرُوا عَنْهُ غَیْرَ ذَلِكَ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِصِحَّةِ ذَلِكَ (البدایة و النهایة: ج ۸ ص ۲۳۵). أخبار الدول و آثار

الأول: یزید در ماه ربیع اول سال ۶۴، در کنار حوران^۴ مرد و جنازه‌اش به دمشق، منتقل شد. برادرش خالد - و گفته‌اند: پسرش معاویه - بر او نماز خواند و در قبرستان باب الصغیر، دفن شد و گورش اکنون زیاله‌دانی است. ۵. ماتَ یزیدُ فی شهرِ ربیعِ الأولِ سنَّهٔ أربعٍ وِستینَ بذاتِ الجنبِ بِحورانَ، وَحُمِلَ إِلَى دِمَشْقَ، وَصَلَّى عَلَیْهِ أَخُوهُ خَالِدٌ - وَقِيلَ: ابْنُهُ مُعَاوِیَةُ - وَدُفِنَ بِمَقْبَرَةِ بَابِ الصَّغِيرِ، وَقَبْرُهُ الْآنَ مَرْبُوبُهُ (أخبار الدول و آثار الأول: ج ۲ ص ۱۴). کامل الزیارات (- به نقل از عبد الرحمان غنوی -) : به خدا سوگند، یزید ملعون، زود مجازات شد و پس از کشتن امام حسین علیه السلام، از آنچه در پی‌اش بود، لذتی نبرد و ناگهانی و غافلگیرانه مُرد. مست خوابید و صبح به مرده تبدیل شد و [جسدش] چنان تغییر یافته بود که گویی قیرمالی شده است. او به صورت تأسفباری مرده بود. ۶. قَوَّ اللَّهُ، لَقَدْ عَوَّجَلُ الْمَلْعُونُ یزیدُ، وَلَمْ یَتَمَتَّعْ بَعْدَ قَتْلِهِ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام] بِمَا طَلَبَ، وَلَقَدْ أُخِذَ مُغَافَصَةً، بَاتَ سَکْرَانًا، وَأَصْبَحَ مَیَّتًا، مُتَغَيِّرًا كَأَنَّهُ مَطْلُیُّ بَقَارٍ، أُخِذَ عَلَى أَسْفٍ (کامل الزیارات: ص ۱۳۲ ح ۱۴۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۳۶ ح ۲۷). الفتوح (- در یادکرد رفتار سپاه یزید با مردم مدینه و یورششان به مکه به فرماندهی حُصَین بن نُمَیر و سنگباران کردن کعبه با منجنیق -) : حُصَین (فرمانده سپاه یزید) نشسته بود که ناگهان مردی شامی پیش وی آمد و سلام کرد و نزدش نشست و گفت: ... یزید بن معاویه مُرد. و

۱. حوران، منطقه بزرگی از توابع دمشق و در سمت جنوب آن است که روستاها و کشتزارهای زیادی دارد (معجم البلدان: ج ۲ ص ۳۱۷. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۵ در پایان همین جلد).

راه خودش را کشید و رفت.

حُصَین گفت: ... سبب مرگش چه بود؟

آن مرد شامی گفت: شب، زیاد شراب خورده بود و صبح، مست از خواب برخاست و قی به او فشار آورد و همین طور ادامه پیدا کرد تا مُرد ۱. فَبَيْنَمَا الْحُصَيْنُ [قَائِدُ يَزِيدٍ] كَذَلِكَ إِذَا بِرَجُلٍ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ قَدْ قَدِمَ عَلَيْهِ، فَسَلَّمَ، ثُمَّ جَلَسَ عِنْدَهُ، فَقَالَ: ... يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ قَدْ مَاتَ وَمَضَى إِلَى سَبِيلِهِ، فَقَالَ الْحُصَيْنُ: ... وَمَا كَانَ سَبَبُ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّهُ شَرِبَ مِنَ اللَّيْلِ شَرَابًا كَثِيرًا، ثُمَّ أَصْبَحَ مَخْمُورًا، فَذَرَعَهُ الْقَيُّءُ، ثُمَّ لَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ إِلَى أَنْ مَاتَ (الفتوح: ج ۵ ص ۱۶۴، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۸۳). أنساب الأشراف: وقتی عبد الله بن علی عباسی^۲ به رود ابو فطرس^۳ رسید، دستور داد که برای بنی امیه اعلام امان کنند. آنان همه در اطراف او گرد آمدند و سپاه خراسانی [حامی بنی عباس]، با گرز به آنان یورش آورد و آنها را کشت. عبد الله [هم] جمعیتی از آنان و پیروانشان را به قتل رساند و دستور داد قبر معاویه را شکافتند و چیزی از معاویه جز استخوان باریکه‌ای نمانده بود. قبر یزید بن معاویه را هم شکافتند و جز استخوان‌های بند مفاصل پای او را پیدا نکردند. از عبد الملك بن مروان نیز قطعه‌هایی از سرش پیدا شد... و هر چه از گورها گرد آورده بودند، آتش زدند. ۴. لَمَّا صَارَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَلِيٍّ إِلَى نَهْرِ أَبِي فُطُرْسَ، أَمَرَ فَنُودِيَ فِي بَنِي أُمَيَّةَ بِالْأَمَانِ، فَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ، فَعَجَلَتِ الْخُرَاسَانِيُّ إِلَيْهِمْ بِالْعِمَدِ، فَقَتَلُوهُمْ، وَقَتَلَ عَبْدُ اللَّهِ جَمَاعَةً مِنْهُمْ وَمِنْ أَشْيَاعِهِمْ، وَأَمَرَ بِنَبَشِ قَبْرِ مُعَاوِيَةَ، فَمَا وَجَدَ مِنْ مُعَاوِيَةَ إِلَّا خَطًّا، وَنَبَشَ قَبْرَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، فَوُجِدَ مِنْ يَزِيدَ سِلَامِيَاتُ رَجُلِهِ، وَوُجِدَ مِنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ مَرْوَانَ بَعْضُ شُؤْنِ رَأْسِهِ ... وَجُمِعَ مَا وَجَدَ فِي الْقُبُورِ، فَأُحْرِقَ (أنساب الأشراف: ج ۴ ص ۱۴۴).

۱. عبد الله بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب، عموی سَفَّاح و منصور عباسی بود که از سوی سَفَّاح به جنگ با مروان بن محمد (آخرین خلیفه اموی) گسیل شد و به سوی مروان رفت تا او را کشت و بر منطقه شامات، سیطره یافت و تا پایان خلافت سَفَّاح، فرمان‌روای آن جا بود. وقتی منصور به حکمرانی رسید، او با منصور به مخالفت برخاست و مردم را به سوی خویش،

دعوت نمود. منصور، او را زندانی کرد و در زندان بغداد ماند تا سقف زندان بر سرش خراب شد و در سال ۱۴۷ ق، کشته شد.

۲. جایی است در نزدیکی رمله در فلسطین (معجم البلدان: ج ۵ ص ۳۱۵). ۳. سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۵۴۵، تاریخ دمشق: ج ۳۷ ص ۴۳۵. ۴. شرح مفصل جریان تولد او بر فراش عیید ثقفی و ادعای ابو سفیان را نسبت به او، در دانش‌نامه امیر المؤمنین علیه السلام (ج ۱۳ ص ۲۰۳) آورده‌ایم.

۶ / ۲ عید الله بن زیاد

ابو حفص عید الله بن زیاد، در سال ۳۳ یا ۳۹ هجری به دنیا آمد. پدرش، زیاد بن آبه، کارگزار عثمان و امام علی علیه السلام و معاویه بود که داستان تغییر یافتن نسب او و الحاقش به ابو سفیان توسط معاویه، مشهور است. ۶. مادر عید الله نیز زنی مجوسی به نام مرجانه فرزند یکی از پادشاهان فارس بود ۱ که از زیاد، جدا شد و با مردی کافر به نام شیرویه ازدواج کرد و عید الله در خانه او پرورش یافت.

ابن زیاد، در جوانی به سیاست و قدرت، دست یافت. او هوش سیاسی و به تعبیر دیگر، جرئت و قساوت خود را - که از پدرش به ارث برده بود - در راه مقاصد شیطانی بنی امیه به کار می‌گرفت. ابن زیاد در زمان معاویه، به حکومت بصره منصوب شد ۲ و پس از معاویه، یزید، او را در همان منصب، ابقا کرد و برای مقابله با امام حسین علیه السلام با مشورت سِرجونِ نصرانی، فرمانداری کوفه را نیز به وی وا گذارد ۳.

در حادثه کربلا، همه جنایت‌ها، به دستور مستقیم عید الله تحقق یافت، چنان که پس از یزید، بیشترین نقش را در این فاجعه دردناک داشت. او پس از واقعه کربلا - نیز در کمال سفاکی، اعتراض‌های عراقیان را سرکوب نمود؛ اما سرانجام و پس از مرگ یزید، در حالی که بر حسب نقل، چهار هزار و پانصد نفر از شیعیان با وضعی فجیع در زندان او بودند، در برابر نافرمانی و شورش بصریان، تاب نیاورد و ذیلانه فرار کرد ۴.

اندکی بعد، وی در روز دهم محرم سال ۶۷ هجری - یعنی تنها شش سال بعد و درست، در همان روزی که امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده بود -، با سپاه ابراهیم بن مالک اشتر، در خازر (در پنج فرسنگی موصل در شمال عراق)، درگیر و به وسیله او کشته شد. ۵. در این جنگ سخت که با پیروزی ابراهیم همراه بود، افزون بر ابن زیاد، بسیاری از فرماندهان جنایتکار و سپاهیان شام، به هلاکت رسیدند. ابراهیم، بدن ابن زیاد را سوزاند و سرش را برای مختار ثقفی فرستاد و او نیز سر را روانه حجاز نمود تا امام زین العابدین علیه السلام و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را خوش حال کند. ۶. البدایه و النهایه: زمان تولد عید الله بن زیاد، بر اساس آنچه ابن عساکر از ابو العباس احمد بن یونس ضبّی نقل کرده، سال ۳۹ [هجری] بوده است...

۱. ر. ک: ص ۶۹۵ ح ۱۷۹۱. ۲. عید الله در اواخر حکومت معاویه (سال ۵۵ هجری)، هنگامی که حدود ۲۲ و بنا به قولی، شانزده سال داشت، حاکم بصره شد (سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۵۴۵، تاریخ خلیفه بن خنّاط: ص ۱۶۹، تاریخ دمشق: ج ۳۷ ص ۴۳۸). ۳. ر. ک: ج ۱ ص ۳۴۹ (رایزنی یزید برای انتخاب حکمران کوفه). ۴. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۵۱۳. ۵. تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۹۰، أنساب الأشراف: ج ۶ ص ۴۲۶. ۶. العقد الفرید: ج ۳ ص ۳۸۵؛ الأملی، طوسی: ص ۲۴۲.

البدایه و النهایه: ابو نعیم فضل بن دُکین گفته: گفته‌اند که عید الله بن زیاد، وقتی حسین علیه السلام را کشت، ۲۸ ساله بود. می‌گوییم: بنا بر این، او در سال ۳۳ [هجری]، به دنیا آمده است. ۱. كَانَ مَوْلَدُهُ [أَيُّ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ] فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَثَلَاثِينَ فِيمَا حَكَاهُ ابْنُ عَسَاكِرَ عَنْ أَبِي الْعَبَّاسِ أَحْمَدَ بْنِ يُونُسَ الضُّبِّيِّ ...

وقال أبو نعيم الفضل بن دكين: ذكروا أنَّ عبيد الله بن زياد حين قتل الحسين عليه السلام كان عمره ثمانياً وعشرين سنة. قلت: فعلى هذا يكون مولده سنة ثلاث وثلاثين (البداية و النهاية: ج ۸ ص ۲۸۳). سير أعلام النبلاء: عبيد الله بن زياد بن أبيه... به سال ۵۵ [هجری] در ۲۲ سالگی، حاکم بصره شد... صورتی زیبا داشت و بدباطن بود. گفته‌اند: مادرش مرجانه، از دختران پادشاهان ایران بود... سری بن یحیی، از حسن [بصری] نقل کرده که گفت: عبيد الله، در حالی که جوانی نادان و خونریز و سرسخت بود، پیش ما آمد و معاویه او را به عنوان حکمران، انتخاب کرده بود... حسن گفت: عبيد الله ترسو بود ۲. عبيد الله بن زياد بن أبيه... ولی البصرة سنة خمس وخمسين، وله ثنتان وعشرون سنة... كان جميل الصورة، قبيح السريزة.

وقيل: كانت أمه مرجانة من بنات ملوك الفرس... روى السري بن يحيى، عن الحسن، قال: قدم علينا عبيد الله، أمّره معاوية، غلاماً سفيهاً، سيفك الدماء سيفكاً شديداً... قال الحسن: وكان عبيد الله جباناً (سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۵۴۵، فتح الباری: ج ۱۳ ص ۱۲۸). تاریخ الطبری (- به نقل از عبيد الله بن زياد، در یکی از سخنرانی‌هایش -): من، پسر زیادم. در میان افرادی که بر روی زمین راه می‌روند، منم که به او شباهت دارم و هیچ شباهتی به دایی و پسرعمو [یم] ندارم. ۳. أنا ابن زياد أشبهته من بين من وطئ الحصى، ولم ينتز عني شبه خال ولا ابن عم (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۵۸، الكامل فی التاريخ: ج ۲ ص ۵۳۶). المعجم الكبير (- به نقل از دربان عبيد الله بن زياد -): پس از کشته شدن حسین، پشت سر عبيد الله بن زياد، وارد قصر شدم. آتشی در صورتش شعله کشید. آستینش را بر صورتش گذاشت و گفت: دیدی؟ گفتم: آری.

پس به من دستور داد که آن [حادثه] را پوشیده نگه دارم. ۴. دخلت القصر خلف عبيد الله بن زياد حين قتل الحسين عليه السلام، فاضطرم في وجهه ناراً، فقال هكذا بكمه على وجهه.

فقال: هل رأيت؟ قلت: نعم، فأمرني أن أكتُم ذلك (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۲ ح ۲۸۳۱، الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۵۰۳ ح ۴۶۷). تاریخ الطبری: يساف بن شريح يشكرى، از علی بن محمد، نقل کرد که: پس از هلاکت یزید، زیاد از بصره بیرون رفت و در شبی گفت: سوار شدن بر شتر برایم سخت است. برایم حیوان شمداری فراهم کنید. برایش گلیمی را روی الاغی انداختم و سوار شد، در حالی که پاهایش به زمین می‌رسید. او در جلوی من حرکت می‌کرد و وقتی خاموش می‌شد، سکوتش طول می‌کشید. به خود گفتم: این عبيد الله، دیروز فرمان‌روای عراق بود و اکنون بر روی الاغ، خواب است. اگر از آن سقوط کند، رنجیده می‌شود. و آن گاه گفتم: به خدا سوگند، اگر خواب باشد، خوابش را بر او ناگوار می‌کنم. نزدیکش شدم و گفتم: خوابی؟ گفت: نه. گفتم: پس چرا ساکتی؟ گفت: با خود، حدیث نفس می‌کردم. گفتم: می‌خواهی بگویم با خودت چه می‌گفتی؟ گفت: بگو، که - به خدا سوگند - نمی‌بینم عقل درستی داشته باشی و درست بگویی! گفتم: داشتی می‌گفتی: ای کاش حسین را نکشته بودم! گفت: دیگر چه؟ گفتم: می‌گفتی: ای کاش آنها را که کشته‌ام، نکشته بودم! گفت: دیگر چه؟ گفتم: می‌گفتی: کاش کاخ سفید را نساخته بودم! گفت: دیگر چه؟ گفتم: می‌گفتی: ای کاش دهبان‌ها [ی عجم] را به کار نگرفته بودم! گفت: و دیگر چه؟ گفتم: می‌گفتی: ای کاش دست و دلبازتر از آنچه هستم، بودم! عبيد الله گفت: به خدا سوگند، سخن درستی نگفتی و از خطا باز نایستادی. حسین، آمده بود و قصد جان مرا داشت. من هم او را کشتم تا مرا نکشد. کاخ سفید را نیز از عبيد الله بن عثمان ثقفی خریدم و یزید، یک میلیون برایم فرستاد و هزینه آن کردم. اگر ماندگار شدم که برای خانواده‌ام است و اگر مُردم، برای آن، تأسف نمی‌خورم؛ چرا که برایش زحمت نکشیده‌ام. در باره به کارگیری دهبان‌ها، عبد الرحمان بن ابی بکره و زادان فرّخ، نزد معاویه از من بدگویی کردند، تا جایی که پوست برنج‌ها را هم گفتند و [مقدار] مالیات عراق را یکصد میلیون گفتند. معاویه مرا میان بازپرداخت آنها و برکنار شدن، مخیر کرد. من هم برکنار شدن را دوست نداشتم. وقتی مرد عربی را به کار می‌گرفتم، او از مالیات، کم می‌گذاشت و من آن را از خودش می‌گرفتم، یا جریمه‌اش را از بزرگان قومش و یا از قبیله‌اش

می‌گرفتم و به آنها ضرر می‌زد، و اگر اصلاً آن را نمی‌گرفتم، مال خدا را نگرفته بودم، در حالی که جای [هدر رفتن] آن مال را می‌دانستم، به همین خاطر، دهبان‌ها [ای عجم] را که آشناتر به جمع‌آوری مالیات و امین‌تر بودند و در درخواست مالیات، از شما آسان‌گیرتر بودند، به کار گرفتم، ضمن این که شما را هم بر آنها امین قرار دادم که مبادا به کسی ستم کنند. در مورد گفته تو در باره دست و دلباز نبودنم - به خدا سوگند - من ثروتی نداشتم تا آن را بر شما ببخشم. البته اگر می‌خواستم، می‌توانستم بخشی از ثروت شما را بگیرم و فقط به برخی از شما بدهم و نه به همه. در این صورت می‌گفتند: «چه دست و دلباز است!»؛ ولی به همه‌تان دادم، و به نظرم، [این کار] به سود شما بود. در باره گفته تو که: ای کاش آنها را که کشتم، نکشته بودم! بعد از شهادت به توحید، من کاری که نزدیک‌تر از این به خدا باشد که خوارج را کشتم، نکرده‌ام. امّا من، به تو می‌گویم که با خود، چه می‌گفتم. می‌گفتم: کاش با بصری‌ها جنگیده بودم! آنان به دلخواه و بدون اجبار، با من بیعت کردند. به خدا سوگند، من طالب این [جنگ] نبودم؛ ولی فرزندان زیاد، پیش من آمدند و گفتند: اگر تو با آنها بجنگی و آنان بر تو چیره شوند، از ما کسی باقی نخواهد ماند؛ امّا اگر رهایشان کنی، هر یک از ما نزد دایی‌ها و دامادهایش می‌ماند. من هم با آنها مدارا کردم و نجنگیدم. نیز می‌گفتم: ای کاش زندانیان را از زندان، بیرون می‌آوردیم و گردنشان را می‌زدیم! و وقتی این دو از دست رفت، ای کاش پیش از آن که کاری کرده باشند، به شام می‌رفتم! برخی گفته‌اند: عبید الله به شام رفت و آنها هنوز هیچ کاری نکرده بودند و گویا با وجود او، آنها چند کودک بودند. برخی نیز گفتند: به شام که آمد، آنها کارشان را کرده بودند؛ امّا او همه را به نظر خودش برگرداند. ۱. إِنَّ ابْنَ زَيْدٍ خَرَجَ مِنَ الْبَصْرَةِ، فَقَالَ ذَاتَ لَيْلَةٍ: إِنَّهُ قَدْ ثَقُلَ عَلَيَّ رُكُوبُ الْإِبِلِ، فَوَطُّوا لِي عَلَى ذِي حَافِرٍ، قَالَ: فَأَلْقَيْتُ لَهُ قَطِيفَةً عَلَى حِمَارٍ، فَرَكِبَهُ، وَإِنَّ رَجُلَيْهِ لَتَكَادَانِ تَخْذَانِ فِي الْأَرْضِ.

قَالَ الْيَشْكُرِيُّ: فَإِنَّهُ لَيْسَ بِأُمَامِي، إِذْ سَكَتَ سَكَتَهُ فَأَطَالَهَا.

فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: هَذَا عُبَيْدُ اللَّهِ أَمِيرُ الْعِرَاقِ أَمْسَ، نَائِمُ السَّاعَةِ عَلَى حِمَارٍ لَوْ قَدْ سَقَطَ مِنْهُ أَعْتَنَهُ، ثُمَّ قُلْتُ: وَاللَّهِ، لَئِنْ كَانَ نَائِمًا لَأَنْغَضَنَّ عَلَيْهِ نَوْمَهُ، فَذَنُوتُ مِنْهُ، فَقُلْتُ: أَنَا نَائِمٌ أَنْتَ؟ قَالَ: لَا، قُلْتُ: فَمَا أَسَكَّتَكَ؟ قَالَ: كُنْتُ أُحَدِّثُ نَفْسِي. قُلْتُ: أَفَلَا أُحَدِّثُكَ مَا كُنْتُ تُحَدِّثُ بِهِ نَفْسَكَ؟ قَالَ: هَاتِ، فَوَاللَّهِ، مَا أَرَاكَ تَكِيْسُ وَلَا تُصِيبُ.

قَالَ: قُلْتُ: كُنْتُ تَقُولُ: لَيْتَنِي لَمْ أَقْتُلِ الْحُسَيْنَ.

قَالَ: وَمَاذَا؟ قُلْتُ: تَقُولُ: لَيْتَنِي لَمْ أَكُنْ قَتَلْتُ مَنْ قَتَلْتُ.

قَالَ: وَمَاذَا؟ قُلْتُ: كُنْتُ تَقُولُ: لَيْتَنِي لَمْ أَكُنْ بَنَيْتُ الْبَيْضَاءَ.

قَالَ: وَمَاذَا؟ قُلْتُ: تَقُولُ: لَيْتَنِي لَمْ أَكُنْ اسْتَعْمَلْتُ الدَّهَاقِينَ.

قَالَ: وَمَاذَا؟ قُلْتُ: وَتَقُولُ: لَيْتَنِي كُنْتُ أَسْخَى مِمَّا كُنْتُ.

قَالَ: فَقَالَ: وَاللَّهِ، مَا نَطَقْتُ بِصَوَابٍ، وَلَا سَكَتُ عَنْ خَطَا.

أَمَّا الْحُسَيْنُ فَإِنَّهُ سَارَ إِلَيَّ يُرِيدُ قَتْلِي، فَأَخَّرْتُ قَتْلَهُ عَلَى أَنْ يَقْتُلَنِي.

وَأَمَّا الْبَيْضَاءُ فَإِنِّي اشْتَرَيْتُهَا مِنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُثْمَانَ الثَّقَفِيِّ، وَأَرْسَلَ يَزِيدُ بِالْفِ أَلْفٍ، فَأَنْفَقْتُهَا عَلَيْهَا، فَإِنْ بَقِيَتْ فَلَأَهْلِي، وَإِنْ هَلَكْتُ لَمْ آسَ عَلَيْهَا مِمَّا لَمْ أَعْطَ فِيهِ.

وَأَمَّا اسْتِعْمَالُ الدَّهَاقِينَ فَإِنَّ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ أَبِي بَكْرَةَ وَزَادَانَ فَرُوحَ وَقَعَا فِيَّ عِنْدَ مُعَاوِيَةَ حَتَّى ذَكَرَا قُشُورَ الْأَرْزِ، فَبَلَغَا بِخَرَاكِ الْعِرَاقِ مِنْهُ أَلْفَ أَلْفٍ، فَخَيَّرَنِي مُعَاوِيَةُ بَيْنَ الضَّمَانِ وَالْعَزْلِ، فَكَرِهْتُ الْعَزْلَ، فَكُنْتُ إِذَا اسْتَعْمَلْتُ الرَّجُلَ مِنَ الْعَرَبِ، فَكَسَرْتُ الْخَرَاكِ، فَتَقَدَّمْتُ إِلَيْهِ أَوْ أَغْرَمْتُ صُدُورَ قَوْمِهِ، أَوْ أَغْرَمْتُ عَشِيرَتَهُ أَضْرَرْتُ بِهِمْ، وَإِنْ تَرَكْتُهُ تَرَكَتُ مَالَ اللَّهِ وَأَنَا أَعْرِفُ مَكَانَهُ، فَوَجَدْتُ الدَّهَاقِينَ أَبْصَرَ بِالْجَبَايَةِ، وَأَوْفَى بِالْأَمَانَةِ، وَأَهْوَنَ فِي الْمُطَالَبَةِ مِنْكُمْ، مَعَ أَنِّي قَدْ جَعَلْتُكُمْ أَمْنَاءَ عَلَيْهِمْ؛ لِنَلَّا يَظْلِمُوا أَحَدًا.

وَأَمَّا قَوْلُكَ فِي السَّخَاءِ فَوَاللَّهِ، مَا كَانَ لِي مَالٌ فَأَجُودَ بِهِ عَلَيْكُمْ، وَلَوْ شِئْتُ لَأَخَذْتُ بَعْضَ مَالِكُمْ، فَخَصَّيْتُ بِهِ بَعْضَكُمْ دُونَ بَعْضٍ،

فَيَقُولُونَ مَا أَسْخَاهُ! وَلَكِنِّي عَمَّمْتُكُمْ، وَكَانَ عِنْدِي أَنْفَعُ لَكُمْ.

وَأَمَّا قَوْلُكَ: لَيْتَنِي لَمْ أَكُنْ قَتَلْتُ مَنْ قَتَلْتُ، فَمَا عَمِلْتُ بَعْدَ كَلِمَةِ الْإِخْلَاصِ عَمَلًا. هُوَ أَقْرَبُ إِلَى اللَّهِ عِنْدِي مِنْ قَتْلِي مَنْ قَتَلْتُ مِنَ الْخَوَارِجِ.

وَلَكِنِّي سَأَخْبِرُكَ بِمَا حَدَّثْتُ بِهِ نَفْسِي.

قُلْتُ: لَيْتَنِي كُنْتُ قَاتَلْتُ أَهْلَ الْبَصْرَةِ، فَإِنَّهُمْ بَايَعُونِي طَائِعِينَ غَيْرَ مُكْرَهِينَ، وَآيَمُ اللَّهِ، لَقَدْ حَرَصْتُ عَلَى ذَلِكَ، وَلَكِنْ بَنِي زِيَادٍ أَتَوْنِي، فَقَالُوا: إِنَّكَ إِذَا قَاتَلْتَهُمْ فَظَهَرُوا عَلَيْكَ لَمْ يُبْقُوا مِمَّا أَحَدًا، وَإِنْ تَرَكْتَهُمْ تَغَيَّبَ الرَّجُلُ مِمَّا عِنْدَ أَخْوَالِهِ وَأَصْهَارِهِ، فَفَرَقْتُ لَهُمْ، فَلَمْ أَقَاتِلْ.

وَكُنْتُ أَقُولُ: لَيْتَنِي كُنْتُ أَخْرَجْتُ أَهْلَ السَّجْنِ فَضَرَبْتُ أَعْنَاقَهُمْ، فَأَمَّا إِذْ فَاتَتْ هَاتَانِ فَلَيْتَنِي كُنْتُ أَقْدَمُ الشَّامَ وَلَمْ يُبْرِمُوا أَمْرًا. قَالَ بَعْضُهُمْ: فَقَدِمَ الشَّامَ وَلَمْ يُبْرِمُوا أَمْرًا، فَكَأَنَّمَا كَانُوا مَعَهُ صَبِيئًا، وَقَالَ بَعْضُهُمْ: قَدِمَ الشَّامَ وَقَدْ أَبْرَمُوا، فَتَقَضَّ مَا أَبْرَمُوا إِلَى رَأْيِهِ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۵۲۲، الكامل فی التاريخ: ج ۲ ص ۶۱۱).

البدایة و النهایة: سال ۶۷ [هجری] شد. در این سال، عبید الله بن زیاد به دست ابراهیم بن مالک اشتر نخعی کشته شد. ماجرا چنین بود که ابراهیم بن مالک، در روز شنبه ماه ذی حجه، هشت روز به پایان سال مانده، به قصد ابن زیاد از کوفه به موصل رفت. آن دو در جایی به نام خازر در پنج فرسخی موصل، به هم رسیدند. ابراهیم، آن شب را نتوانست بخوابد و تا صبح، بیدار بود. سحرگاهان بود که برخاست و سپاهش را آماده‌باش و نظام داد و نماز صبح را در اول وقت با یارانش خواند. سپس سوار شد و به سوی سپاه ابن زیاد به حرکت در آمد. او لشکرش را آرام آرام به راه انداخت، در حالی که خود در میان پیاده‌نظام، در حرکت بود، تا این که از فراز تپه‌ای بر سپاه ابن زیاد، مُشرف شد؛ ولی هنوز از سپاه عبید الله، کسی نجنبیده بود. وقتی آنها سپاه ابراهیم را دیدند، وحشت‌زده به سوی اسب‌ها و اسلحه‌هایشان هجوم آوردند. پسر اشتر، بر اسبش سوار شد و در برابر پرچم‌های قبایل می‌ایستاد و آنان را به جنگ با ابن زیاد، تشویق می‌کرد و می‌گفت: «این، قاتل پسر دختر پیامبر خداست که خدا او را پیش پای شما آورده و امروز، او را در تیررس شما قرار داده است. پس بر شماست که کار او را بسازید. او با پسر دختر پیامبر خدا، آن کرد که فرعون با بنی اسرائیل نکرد. این، پسر زیاد، قاتل حسین است که میان او و فرات، مانع شد و نگذاشت که او و فرزندان و زنان از آن بنوشند، و نگذاشت که او به شهر خودش باز گردد و یا نزد یزید بن معاویه برود، تا این که او را کشت. وای بر شما! دل‌هایتان را به [کشتن] او تسکین دهید و نیزه‌ها و شمشیرهایتان را از خونش سیراب سازید. این، همان کسی است که در باره خانواده پیامبرتان، آن کارها را کرد. خدا او را برایتان آورده است!». ابراهیم، این کلمات و امثال این را بسیار گفت و آن گاه زیر پرچم خود، فرود آمد. ابن زیاد در میان انبوه سپاه خود، با سواره‌ها و پیاده‌ها پیش آمد و حُصَین بن نُمَیر را فرمانده جناح راست و عُمَیر بن حُبَاب سَلَمی را فرمانده جناح چپ سپاهش کرده بود و با پسر اشتر، رویارو شد. عُمَیر بن حُبَاب سَلَمی به پسر مالک، قول داده بود که با اوست و فردا با مردم، از لشکر ابن زیاد، فرار خواهند کرد. فرمانده سواران سپاه ابن زیاد، شُرَحِیل بن کِلَاع بود و ابن زیاد، خود در میان پیاده‌نظام، حرکت می‌کرد. دو سپاه، در برابر هم ایستادند. حُصَین بن نُمَیر با جناح راست به جناح چپ سپاه ابراهیم حمله کرد و آن را شکست داد و فرمانده آن، علی بن مالک جُشَمی را کشت. پرچم او را پسرش محمّد بن علی گرفت؛ ولی او هم کشته شد و جناح چپ سپاه عراق، به کلّی متلاشی شد. [پسر] اشتر در میان سپاه، فریاد زد که: «ای پاسبانان خدا! به سوی من بیایید. من، پسر اشترم» و رویش را باز کرد تا او را بشناسند. در نتیجه، آنان (سپاهش) به سوی او روان شدند و بر گِردش

آمدند. آن گاه جناح راست سپاه کوفه، حمله را آغاز کرد ... او آنان را می‌کشت، همانند کشتن قوچ، و خودش و دلیران همراهش، آنها را تعقیب می‌کردند. عبید الله بن زیاد در جایش ایستاده بود که پسر اشتر به او رسید و در حالی که عبید الله را

نمی‌شناخت، او را به قتل رساند... ۱۰. ثُمَّ دَخَلَتْ سِنَةُ سَبْعٍ وَسِتِّينَ، فَفِيهَا كَانَ مَقْتُلُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ عَلَى يَدَيِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ الْأَشْتَرِ النَّخَعِيِّ، وَذَلِكَ أَنَّ إِبْرَاهِيمَ بْنَ الْأَشْتَرِ خَرَجَ مِنَ الْكُوفَةِ يَوْمَ السَّبْتِ لِثَمَانٍ بَقِيْنَ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ فِي السَّنَةِ الْمَاضِيَةِ، ثُمَّ اسْتَهَلَّتْ هَذِهِ السَّنَةُ وَهُوَ سَائِرٌ لِقَصْدِ ابْنِ زِيَادٍ فِي أَرْضِ الْمَوْصِلِ، فَكَانَ اجْتِمَاعُهُمَا بِمَكَانٍ يُقَالُ لَهُ الْخَازِرُ، بَيْنَهُ وَبَيْنَ الْمَوْصِلِ خَمْسِيَّةٌ فَرَاسِخَ، فَبَاتَ ابْنُ الْأَشْتَرِ تِلْكَ اللَّيْلَةَ سَاهِرًا لَا يَسْتَطِيعُ النَّوْمَ، فَلَمَّا كَانَ قَرِيبُ الصُّبْحِ نَهَضَ، فَعَبَى جَيْشَهُ، وَكَتَبَ كِتَابَتَهُ، وَصَلَّى بِأَصْحَابِهِ الْفَجَرَ فِي أَوَّلِ وَقْتٍ، ثُمَّ رَكِبَ، فَنَاهَضَ جَيْشَ ابْنِ زِيَادٍ، وَزَحَفَ بِجَيْشِهِ رُويْدًا وَهُوَ مَاشٍ فِي الرِّجَالِ، حَتَّى أَشْرَفَ مِنْ فَوْقِ تَلٍّ عَلَى جَيْشِ ابْنِ زِيَادٍ، فَإِذَا هُمْ لَمْ يَتَحَرَّكَ مِنْهُمْ أَحَدٌ، فَلَمَّا رَأَوْهُمْ نَهَضُوا إِلَى خِيْلِهِمْ وَسِلَاحِهِمْ مَدْهُوشِينَ.

فَرَكِبَ ابْنُ الْأَشْتَرِ فَرَسَهُ، وَجَعَلَ يَقِفُ عَلَى رَايَاتِ الْقَبَائِلِ، فَيَحْرُضُهُمْ عَلَى قِتَالِ ابْنِ زِيَادٍ، وَيَقُولُ: هَذَا قَاتِلُ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، قَدْ جَاءَكُمْ اللَّهُ بِهِ، وَأَمَكْنَكُمْ اللَّهُ مِنْهُ الْيَوْمَ، فَعَلَيْكُمْ بِهِ، فَإِنَّهُ قَدْ فَعَلَ فِي ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَا لَمْ يَفْعَلْهُ فِرْعَوْنُ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، هَذَا ابْنُ زِيَادٍ قَاتِلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، الَّذِي حَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ مَاءِ الْفُرَاتِ أَنْ يَشْرَبَ مِنْهُ هُوَ وَأَوْلَادُهُ وَنِسَاؤُهُ، وَمَنْعَهُ أَنْ يَنْصَرِفَ إِلَى بَلَدِهِ، أَوْ يَأْتِيَ يَزِيدَ بْنَ مُعَاوِيَةَ حَتَّى قَتَلَهُ.

وَيَحْكُمُ! اشفوا صدوركم منه، وارووا رماحكم وسيوفكم من دمه، هذا الذي فعل في آل نبيكم ما فعل، قد جاءكم الله به. ثم أكثر من هذا القول وأمثاله، ثم نزل تحت رايته.

وَأَقْبَلَ ابْنُ زِيَادٍ فِي خِيْلِهِ وَرَجُلِهِ فِي جَيْشٍ كَثِيفٍ، قَدْ جَعَلَ عَلَى مِيمَتِهِ حُصَيْنَ بْنَ نُمَيْرٍ، وَعَلَى الْمِيسِرَةِ عُمَيْرَ بْنَ الْحُبَابِ السُّلَمِيِّ - وَكَانَ قَدْ اجْتَمَعَ بِابْنِ الْأَشْتَرِ وَوَعَدَهُ أَنَّهُ مَعَهُ، وَأَنَّهُ سَيَنْهَزِمُ بِالنَّاسِ عَدًّا - وَعَلَى خَيْلِ ابْنِ زِيَادٍ شُرَحْبِيلُ بْنُ الْكِلَاعِ، وَابْنُ زِيَادٍ فِي الرِّجَالِ يَمْشِي مَعَهُمْ. فَمَا كَانَ إِلَّا أَنْ تَوَاقَفَا الْفَرِيقَانِ حَتَّى حَمَلَ حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ بِالْمِيمَةِ عَلَى مِيسِرَةِ أَهْلِ الْعِرَاقِ فَهَزَمَهَا، وَقَتَلَ أَمِيرَهَا عَلِيَّ بْنَ مَالِكٍ الْجُشَمِيَّ، فَأَخَذَ رَايَتَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَلَدَهُ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ فَقَتَلَ أَيْضًا، وَاسْتَمَرَّتِ الْمِيسِرَةُ ذَاهِبَةً.

فَجَعَلَ الْأَشْتَرُ يُنَادِيهِمْ: إِلَيَّ يَا شُرَطَةَ اللَّهِ، أَنَا ابْنُ الْأَشْتَرِ، وَقَدْ كَشَفَ عَنْ رَأْسِهِ لِيَعْرِفُوهُ، فَالْتَاثُوا بِهِ، وَانْعَطَفُوا عَلَيْهِ، وَاجْتَمَعُوا إِلَيْهِ، ثُمَّ حَمَلَتْ مِيمَتُهُ أَهْلَ الْكُوفَةِ... فَجَعَلَ يَقْتُلُهُمْ كَمَا يَقْتُلُ الْحُمَلَانَ، وَاتَّبَعَهُمْ بِنَفْسِهِ وَمَنْ مَعَهُ مِنَ الشُّجْعَانِ، وَثَبَّتَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ فِي مَوْقِفِهِ حَتَّى اجْتَازَ بِهِ ابْنُ الْأَشْتَرِ، فَقَتَلَهُ وَهُوَ لَا يَعْرِفُهُ... (البداية و النهاية: ج ۸ ص ۲۸۱). تذكرة الخواص (- به نقل از ابن جریر، در بیان وقایع پس از کشته شدن ابن زیاد -): پسرِ آشتر، سر ابن زیاد را برای مختار فرستاد. مختار در قصر نشست و سرها در برابرش گذاشته شدند. او هم آنها را در همان جایی انداخت که سر حسین علیه السلام و یارانش گذاشته شده بود. مختار، سر ابن زیاد را

در همان جایی آویزان کرد که سر حسین علیه السلام آن جا آویزان شده بود و در روز بعد، آن را با دیگر سرها در حیاط قصر انداخت. ۲. بَعَثَ ابْنُ الْأَشْتَرِ بِرَأْسِ ابْنِ زِيَادٍ إِلَى الْمُخْتَارِ، فَجَلَسَ فِي الْقَصْرِ، وَالْقَيْتِ الرُّؤُوسَ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَالْقَاهَا فِي الْمَكَانِ الَّذِي وُضِعَ فِيهِ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَصْحَابِهِ، وَنَصَبَ الْمُخْتَارُ رَأْسَ ابْنِ زِيَادٍ فِي الْمَكَانِ الَّذِي نَصَبَ فِيهِ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ أَلْقَاهُ فِي الْيَوْمِ الثَّانِي فِي الرُّحْبَةِ مَعَ الرُّؤُوسِ (تذكرة الخواص: ص ۲۸۶. نیز، ر.ک: المحبر: ص ۴۹۱). المعجم الكبير (- به نقل از

عبد الملك بن عمير -): بر عبید الله بن زیاد وارد شدم، در حالی که سر حسین بن علی علیه السلام در برابرش بر روی سپری قرار داشت. به خدا سوگند، طولی نکشید که بر مختار وارد شدم و دیدم سر عبید الله بن زیاد بر روی سپر است. ۱. دَخَلْتُ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَإِذَا رَأْسُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُدَّامَهُ عَلَى تُرْسٍ، فَوَ اللَّهِ، مَا لَبِثْتُ إِلَّا قَلِيلًا حَتَّى دَخَلْتُ عَلَى الْمُخْتَارِ، فَإِذَا رَأْسُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ عَلَى تُرْسٍ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۲۵ ح ۲۸۷۷، البداية و النهاية: ج ۸ ص ۱۹۶). سنن الترمذی (- به نقل از عماره بن عُمير -): وقتی سر عبید الله بن زیاد و یارانش را آوردند، آنها را در ایوان مسجد بر روی هم چیدند. پیش آنها که رفتم، [شنیدم

که برخی] می‌گفتند: «آمد، آمد!» که ناگهان ماری آمد و در میان سرها گشت تا این که داخل بینی عبید الله بن زیاد شد. مدتی ماند و بعد بیرون آمد و ناپدید شد. آن گاه گفتند: «آمد، آمد!» و آن مار، این کار را دو یا سه بار انجام داد. ۲. لَمَّا جَاءَ بِرَأْسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَأَصْحَابِهِ، نُصِّدَتْ فِي الْمَسْجِدِ فِي الرُّحْبَةِ، فَانْتَهَيْتُ إِلَيْهِمْ وَهُمْ يَقُولُونَ: قَدْ جَاءَتْ، قَدْ جَاءَتْ، فَإِذَا حَيَّةٌ قَدْ جَاءَتْ تَخْلُلُ

الرُّؤُوسَ حَتَّى دَخَلَتْ فِي مَنْحَرِي عُبَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، فَمَكَثَتْ هُنَيْهَةً ، ثُمَّ خَرَجَتْ ، فَذَهَبَتْ حَتَّى تَغَيَّبَتْ ، ثُمَّ قَالُوا : قَدْ جَاءَتْ ، قَدْ جَاءَتْ ، فَقَعَلَتْ ذَلِكَ مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا (سنن الترمذی : ج ۵ ص ۶۶۰ ح ۳۷۸۰ ، المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۱۳ ح ۲۸۳۲) . الأُمَالِي ، طوسی (- به نقل از مدائنی ، از راویانش ، در یادکرد قیام مختار -) : پسرِ اشتر گفت: «پس از آن که سپاه ابن زیاد شکست خورد ، دیدم گروهی از آنها ایستاده‌اند و می‌جنگند . به طرف آنها رفتم . مردی که داخل جمعیتی بود ، آمد و گویی قاطری خاکستری بود که مردم را می‌تاراند و کسی به او نزدیک نمی‌شد ، مگر این که زمینش می‌زد. او نزدیک من شد . دستش را زدم و قطع کردم و در کنار رودخانه افتاد . دستش در یک سو افتاد و پاهایش در سوی دیگر افتادند. او را کشتم و دیدم بوی مُشک می‌دهد و فهمیدم که ابن زیاد است . [پس از خاتمه جنگ ،] گفتم: او را پیدا کنید» .

مردی رفت و کفش‌های آن مرد را کند و دقت کرد و او طبق توصیف پسر اشتر ، همان ابن زیاد بود . خدا لعنتش کند! پس سرش را جدا کرد و در طول شب ، کنار جسدش آتش روشن کردند. مهران ، غلام زیاد - که به عبید الله علاقه زیادی داشت - ، او را دید و سوگند یاد کرد که هرگز پیه نخورد. صبح شد . مردم ، تمام آنچه را در سپاه [دشمن] بود ، تصرف کردند و غلام عبید الله به شام گریخت.

عبد الملك بن مروان به آن غلام گفت: آخرین بار که با ابن زیاد بودی ، کی بود؟

گفت: «مردم به حرکت در آمدند . او جلو آمد و جنگید و به من گفت: مُشک آب را برایم بیاور. من هم آن را برایش بردم . آن را همراه داشت و از آن نوشید و آب را بین زره و بدنش ریخت و نیز بر پیشانی اسبش ریخت . سپس اسب ، شیهه‌ای کشید و او را بر زمین زد. این ، آخرین دیدار من با او بود» .

پسر اشتر، سر ابن زیاد را نزد مختار و بزرگان همراه او فرستاد . سرها به وی داده شدند و در حالی که چاشت می‌خورد، در برابرش گذاشته شدند. مختار گفت: الحمد لله رب العالمین! سر حسین بن علی در برابر ابن زیاد گذاشته شد ، در حالی که او در حال چاشت خوردن بود و سر ابن زیاد ، پیش من آورده شد و من هم در حال چاشت خوردنم.

ماری سفید را دیدیم که در میان سرها گشت تا وارد بینی ابن زیاد شد و از گوشش بیرون آمد و از گوشش وارد شد و از بینی اش بیرون رفت.

وقتی مختار از غذا خوردن فارغ شد، ایستاد و صورت ابن زیاد را با کفشش لگد کرد و آن [کفش] را به طرف غلامش پرتاب نمود و گفت: این کفش را بشوی که آن را بر روی کافر نجسی گذاشتم....

مختار ، سر ابن زیاد را برای امام زین العابدین علیه السلام فرستاد و وقتی سر را نزد امام علیه السلام آوردند، امام علیه السلام در حال صبحانه خوردن بود . فرمود: «مرا پیش ابن زیاد بردند ، در حالی که داشت صبحانه می‌خورد و سر پدرم در برابرش بود. گفتم : خداوندا ! مرا نمیران تا سر ابن زیاد را در حال صبحانه خوردن به من نشان دهی . پس ستایش ، آن خدایی را که دعایم را به اجابت رساند!» .

آن گاه امام علیه السلام دستور داد سر را انداختند و نزد ابن زبیر بردند و ابن زبیر ، آن را بر روی نی گذاشت و باد ، آن را به تکان انداخت و سر فرو افتاد و ماری از زیر پرده در آمد و داخل بینی او شد. آن را به بالای نی برگرداندند و باد ، آن را به تکان انداخت و سقوط کرد و ماری آمد و بینی اش را گاز گرفت. این را سه بار انجام داد و [سرانجام ،] ابن زبیر ، فرمان داد که آن را به یکی از دره‌های مکه پرتاب کنند . ۱۰ قال ابن الأَشر: إِنِّي رَأَيْتُ بَعْدَمَا انْكَشَفَ النَّاسُ طَائِفَةً مِنْهُمْ قَدْ صَبَرَتْ تُقَاتِلُ ، فَأَقْدَمْتُ عَلَيْهِمْ ، وَأَقْبَلَ رَجُلٌ آخَرُ فِي كَبَكِيَّةٍ كَأَنَّهُ بَغْلٌ أَقْمَرٌ ، يَفْرِي النَّاسَ ، لَا يَدْنُو مِنْهُ أَحَدٌ إِلَّا صَيَّرَعَهُ ، فَدَنَا مِنِّي ، فَضَرَبْتُ يَدَهُ فَأَبْنَتْهَا ، وَسَقَطَ عَلَى شَاطِئِ النَّهْرِ ، فَشَرَّقَتْ يَدَاهُ وَغُرِبَتْ رِجْلَاهُ ، فَقَتَلْتُهُ وَوَجَدْتُ مِنْهُ رِيحَ الْمِسْكِ ، وَأُظُنُّهُ ابْنَ زِيَادٍ ، فَاطْلُبُوهُ ، فَجَاءَ رَجُلٌ ، فَتَرَخَ خُفَّيْهِ وَتَأَمَّلَهُ ، فَإِذَا هُوَ ابْنُ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ عَلَى مَا وَصَفَ ابْنُ الْأَشْثَرِ ، فَاحْتَرَّ رَأْسُهُ ، وَاسْتَوْقَدُوا عَائِمَةً اللَّيْلِ بِجَسَدِهِ ، فَظَنَرُ إِلَيْهِ مِهْرَانُ مَوْلَى زِيَادٍ وَكَانَ يُحِبُّهُ

حُبّاً شَدِيداً، فَحَلَفَ أَلَا يَأْكُلُ شَحْماً أَبَداً.

وَأَصْبَحَ النَّاسُ فَحَوُوا مَا فِي الْعَسْكَرِ، وَهَرَبَ غُلَامٌ لِعُبَيْدِ اللَّهِ إِلَى الشَّامِ، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ: مَتَى عَهْدُكَ بِابْنِ زِيَادٍ؟ فَقَالَ: جَالِ النَّاسِ وَتَقَدَّمَ فَقَاتَلَ، وَقَالَ: آيَتُنِي بِجِرَّةٍ فِيهَا مَاءٌ، فَأَتَيْتُهُ فَاحْتَمَلَهَا، فَشَرِبَ مِنْهَا، وَصَبَّ الْمَاءَ بَيْنَ دِرْعِهِ وَجَسَدِهِ، وَصَبَّ عَلَى نَاصِيَةِ فَرْسِهِ، فَصَهَلَ ثُمَّ أَقْحَمَهُ، فَهَذَا آخِرُ عَهْدِي بِهِ.

قَالَ: وَبَعَثَ ابْنُ الْأَشْثَرِ بِرَأْسِ ابْنِ زِيَادٍ إِلَى الْمُخْتَارِ وَأَعْيَانٍ مَنِ كَانَ مَعَهُ، فَقَدِمَ بِالرُّؤُوسِ وَالْمُخْتَارُ يَتَغَدَّى، فَأُلْقِيَتْ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، وَضَعَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ زِيَادٍ لَعَنَهُ اللَّهُ وَهُوَ يَتَغَدَّى، وَأُتِيَتْ بِرَأْسِ ابْنِ زِيَادٍ وَأَنَا أَتَغَدَّى.

قَالَ: رَأَيْنَا حَيَّةً بَيَضاءَ تَحُلُّ الرُّؤُوسَ حَتَّى دَخَلَتْ فِي أَنْفِ ابْنِ زِيَادٍ وَخَرَجَتْ مِنْ أُذُنِهِ، وَدَخَلَتْ فِي أُذُنِهِ وَخَرَجَتْ مِنْ أَنْفِهِ. فَلَمَّا فَرَّغَ الْمُخْتَارُ مِنَ الْعَدَاءِ، قَامَ قَوَاطِي وَجْهَ ابْنِ زِيَادٍ بَنَعِلِهِ، ثُمَّ رَمَى بِهَا إِلَى مَوْلَى لَهُ، وَقَالَ: اغْسِلْهَا، فَإِنِّي وَضَعْتُهَا عَلَى وَجْهِ نَجَسٍ كَافِرٍ ...

فَبَعَثَ بِرَأْسِ ابْنِ زِيَادٍ إِلَى عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَادْخَلَ عَلَيْهِ وَهُوَ يَتَغَدَّى، فَقَالَ عَلِيٌّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَدْخِلْتَ عَلَيَّ ابْنَ زِيَادٍ وَهُوَ يَتَغَدَّى، وَرَأْسُ أَبِي بَيْنَ يَدَيْهِ، فَقُلْتُ: اللَّهُمَّ لَا تُمَتِّنِي حَتَّى تُرِينِي رَأْسَ ابْنِ زِيَادٍ وَأَنَا أَتَغَدَّى، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَجَابَ دَعْوَتِي، ثُمَّ أَمَرَ فَرْمِي بِهِ، فَحُمِلَ إِلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ، فَوَضَعَهُ ابْنُ الزُّبَيْرِ عَلَى قَصْدِهِ، فَحَرَّكَتْهَا الرِّيحُ فَسَقَطَ، فَخَرَجَتْ حَيَّةٌ مِنْ تَحْتِ السَّيِّارِ، فَأَخَذَتْ بِأَنْفِهِ، فَأَعَادُوا الْقَصْبَةَ، فَحَرَّكَتْهَا الرِّيحُ فَسَقَطَ، فَخَرَجَتْ الْحَيَّةُ، فَأَزَمَتْ بِأَنْفِهِ، فَعَلَ ذَلِكَ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ، فَأَمَرَ ابْنُ الزُّبَيْرِ، فَأُلْقِيَ فِي بَعْضِ شُعَابِ مَكَّةَ (الأمالي، طوسی: ص ۲۴۱ ح ۴۲۴، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۳۵ ح ۲).

تاریخ دمشق (- به نقل از ابو سلیمان بن زبیر -): سال ۶۶ [هجری] گفتند: در این سال، عبید الله بن زیاد و حُصَيْن بن نُمَيْر، کشته شدند و ابراهیم بن أَشْثَر، آنها را به قتل رساند و سرهایشان را برای مختار فرستاد. او نیز آنها را برای ابن زبیر فرستاد و آنها را در مدینه و مکه آویختند. ۱. سَنَةُ سِتِّ وَسِتِّينَ قُتِلَ بِهَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ وَالْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ، وَلِيَ قَتْلَهُمَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْأَشْثَرِ، فَبَعَثَ بِرُؤُوسِهِمَا إِلَى الْمُخْتَارِ، فَبَعَثَ بِهَا إِلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ، فَصَبَّتْ بِالْمَدِينَةِ وَمَكَّةَ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۳۸۹، البداية و النهاية: ج ۸ ص ۲۸۶). تاریخ دمشق (- به نقل از محمد بن اسماعیل -): ابراهیم بن أَشْثَر، [جسد] عبید الله بن زیاد را سوزاند. ۲. أَحْرَقَ إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْأَشْثَرِ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۳۸۸، التاريخ الصغير: ج ۱ ص ۱۷۸). تاریخ دمشق (- به نقل از احمد بن محمد بن عیسی -): [حُصَيْن بن نُمَيْر] در سال ۶۶ [هجری]، سال [جنگ] خَازِر، همراه با عبید الله، کشته شد. ۳. قُتِلَ [حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ] فِي سَنَةِ سِتِّ وَسِتِّينَ عَامَ الْخَازِرِ مَعَ عُبَيْدِ اللَّهِ (تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۳۸۸. نیز، ر.ک: سیر أعلام النبلاء: ج ۴ ص ۳۵). البداية و النهاية (- به نقل از ابو احمد حاکم -): کشته شدن عبید الله بن زیاد، در روز عاشورا به سال ۶۶ بود و [تاریخ] درست، ۶۷ است. ۴. كَانَ مَقْتُلُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ يَوْمَ عَاشُورَاءَ سَنَةَ سِتِّ وَسِتِّينَ، وَالصَّوَابُ سَنَةُ سَبْعٍ وَسِتِّينَ (البداية و النهاية: ج ۸ ص ۲۸۳. نیز، ر.ک: تاریخ ابن خلدون: ج ۳ ص ۳۷). رجال الکشي (- به نقل از عمر بن علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام -): وقتی سر عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد، نزد امام زین العابدین علیه السلام آورده شد، ایشان به سجده افتاد و فرمود: «ستایش، خدایی را که انتقام مرا از دشمنانم گرفت! خدا به مختار، جزای خیر بدهد!». ۱۰. إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أُتِيَ بِرَأْسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَرَأْسِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ: فَخَرَّ سَاجِداً، وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْرَكَكَ لِي ثَارِي مِنْ أَعْدَائِي، وَجَزَى اللَّهُ الْمُخْتَارَ خَيْراً (رجال الکشي: ج ۱ ص ۳۴۱ ح ۲۰۳، رجال ابن داود: ص ۲۷۷). تاریخ یعقوبی (- پس از هلاکت عبید الله بن زیاد به دست مختار در سال ۶۷ هجری -): مختار، سر عبید الله بن زیاد را به وسیله مردی از خویشانش برای امام زین العابدین علیه السلام در مدینه فرستاد و به او گفت: بر در خانه علی بن الحسین علیه السلام بایست و هر گاه دیدی درهای خانه باز و مردم وارد شدند، این، همان زمان بار عام است. تو هم وارد شو.

فرستاده مختار به در خانه امام زین العابدین علیه السلام آمد و وقتی درها باز شدند و مردم برای غذا خوردن وارد شدند، او با صدای بلند اعلام کرد: ای اهل بیت نبوت و معادن رسالت و مکان‌های فرود آمدن فرشتگان و جایگاه‌های نزول وحی! من فرستاده مختار بن ابی عبید هستم. سر عبید الله بن زیاد، همراه من است.

در خانه‌های بنی هاشم، هیچ زنی نبود، مگر این که صدا به ناله بلند کرد. فرستاده مختار، وارد شد و سر عبید الله را بیرون آورد. وقتی امام زین العابدین علیه السلام آن را دید، فرمود: «خداوند، او را از رحمتش دور کند و به آتش ببرد».

برخی گفته‌اند: امام زین العابدین علیه السلام، از روزی که پدرش کشته شد، هرگز خندان دیده نشد، مگر در آن روز. ایشان شتری داشت که از شام، میوه می‌آورد. وقتی سر عبید الله بن زیاد آورده شد، دستور داد که میوه‌ها در میان اهالی مدینه توزیع شوند و زنان خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، شانه به سر زدند و مورنگ کردند. از زمانی که حسین بن علی علیه السلام کشته شده بود، زنی شانه نزده و مورنگ نکرده بود. ۲ وَجَّهَ [المُخْتَارُ] بِرَأْسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْمَدِينَةِ مَعَ رَجُلٍ مِنْ قَوْمِهِ، وَقَالَ لَهُ: قِفْ بَابَ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِذَا رَأَيْتَ أَبْوَابَهُ قَدْ فُتِحَتْ وَدَخَلَ النَّاسُ، فَذَاكَ الْوَقْتُ الَّذِي يَوْضَعُ فِيهِ طَعَامُهُ، فَادْخُلْ إِلَيْهِ.

فَجَاءَ الرَّسُولُ إِلَى بَابِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا فُتِحَتْ أَبْوَابُهُ، وَدَخَلَ النَّاسُ لِلطَّعَامِ، نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ: يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ، وَمَعْدِنَ الرِّسَالَةِ، وَمَهْبِطَ الْمَلَائِكَةِ، وَمَنْزِلَ الْوَحْيِ! أَنَا رَسُولُ الْمُخْتَارِ بْنِ أَبِي عُبَيْدٍ، مَعِيَ رَأْسُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَلَمْ تَبْقَ فِي شَيْءٍ مِنْ دُورِ بَنِي هَاشِمٍ امْرَأَةً إِلَّا صَرَخَتْ، وَدَخَلَ الرَّسُولُ، فَأَخْرَجَ الرَّأْسَ، فَلَمَّا رَأَاهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: أَبْعَدَهُ اللَّهُ إِلَى النَّارِ. وَرَوَى بَعْضُهُمْ: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَرِ ضَاحِكًا يَوْمًا قَطُّ مُنْذُ قُتِلَ أَبُوهُ، إِلَّا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَأَنَّهُ كَانَ لَهُ إِبِلٌ تَحْمِلُ الْفَاكِهَةَ مِنَ الشَّامِ، فَلَمَّا أَتَى بِرَأْسِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، أَمَرَ بِتِلْكَ الْفَاكِهَةِ، فَفَرَّقَتْ فِي أَهْلِ الْمَدِينَةِ، وَامْتَشَطَتْ نِسَاءُ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاخْتَضَبْنَ، وَمَا امْتَشَطَتْ امْرَأَةٌ وَلَا اخْتَضَبَتْ مُنْذُ قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۵۹).

۶ / ۳ عمر بن سعد

ابو حفص عمر بن سعد بن ابی وقاص، سرکرده سپاه عبید الله بن زیاد در روایرویی با امام حسین علیه السلام بوده است. در سال تولد وی، اختلاف است. ۳. او در خانواده‌ای قُرشی و نسبتاً مهم به دنیا آمد؛ اما از همان آغاز جوانی، هوای ریاست در سر داشت و پدرش را سزاوارترین کس به خلافت می‌دانست. ۵.

ابن سعد، مجرم شماره سوم فاجعه کربلا بود و فرماندهی عملیات را در کربلا به عهده داشت. وی به طمع مُلک ری، فریفته وعده‌های دروغین ابن زیاد شد و به جنایت‌های بزرگی دست یازید که ننگ آن برای همیشه، دامگیر او و خانواده‌اش گشت. عمر بن سعد - چنان که امام حسین علیه السلام پیشگویی کرده بود - به خواسته خود، یعنی حکومت بر مُلک ری رسید و ناکام در کوفه ماند، تا آن که در قیام مختار به کیفر دنیوی خود رسید.

عمر بن سعد در قیام مختار، به شدت، هراسان شد. از این رو، به وسیله عبد الله بن جعدة بن هبیره از مختار، امان‌نامه گرفت؛ اما مختار، امان‌نامه را ماهرانه و دوپهلوی تنظیم نمود و در اولین فرصت، بهانه‌ای به دست آورد و یکی از یاران خود را به نام ابو عمره، برای دستگیری او روانه کرد. ابو عمره نیز در درگیری با عمر بن سعد، او را با شمشیر به قتل رساند و سرش را در لباسش

۱. ر. ک: ص ۷۰۶ ح ۱۸۱۰. ۲. او از ناحیه پدرش سعد بن ابی وقاص، به عبد مناف و از طرف مادرش ماریه دختر قیس بن معدی کرب، به امرؤ القیس کندی می‌رسد (تاریخ دمشق: ج ۴۵ ص ۳۷ و ۴۰). ۳. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۶۷؛ وقعه صفین: ص

نهاد و به حضور مختار آورد .

مختار ، سر عمر بن سعد را به پسر او ، حفص ، نشان داد و از او پرسید : آیا او را می‌شناسی ؟ حفص ، پاسخ مثبت داد و کلمه استرجاع (إِنَّا لِلَّهِ) بر زبان راند و گفت : زندگی پس از او فایده ندارد ! مختار نیز گفت : راست گفتی ! تو پس از او زندگی نخواهی کرد . و دستور داد او را کشتند و چون سر او را در کنار سر پدرش نهادند ، مختار گفت : این ، در مقابل حسین و این ، در مقابل علی بن الحسین ، هر چند مساوی نیستند !

مختار سپس سر آن دو را به مدینه نزد محمد بن حنفیه فرستاد .۲۰

گفتنی است که در سال وقوع این حوادث ، اختلاف است ؛ ولی به نظر می‌رسد - چنان که طبری گزارش کرده - ، کشته شدن عمر بن سعد ، در اوایل نهضت مختار ، یعنی سال ۶۶ هجری ، اتفاق افتاده است .۴۰ تاریخ دمشق: عمر بن سعد ، ابو حفص عمر بن سعد بن ابی وقاص مالک بن اُهیَب بن عبد مناف بن زُهره بن کلاب بن مُرّه بن کعب بن لُؤی بن غالب قُرشی زُهری است. ۵. عُمَرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ مَالِكِ بْنِ أَهْيَبِ بْنِ عَبْدِ مَنَافٍ بْنِ زُهْرَةَ بْنِ كِلَابِ بْنِ مُرَّةَ بْنِ كَعْبِ بْنِ لُؤَيٍّ بْنِ غَالِبٍ أَبُو حَفْصٍ الْقُرَشِيُّ الزُّهْرِيُّ (تاریخ دمشق : ج ۴۵ ص ۳۷. نیز، ر.ک: التاریخ الکبیر : ج ۶ ص ۱۵۸) . الطبقات، خلیفه بن خیاط : عمر بن سعد بن مالک، مادرش ماریه دختر قیس بن معدی کرب بن حارث بن سیمط بن امرؤ القیس بن عمرو بن معاویه و از قبیله کنده است. کنیه او ابو حفص است . مختار بن ابی عبید، در سال ۶۵ [هجری] ، او را کشت. ۶. عُمَرُ بْنُ سَعْدِ بْنِ مَالِكِ ، أُمُّهُ مَارِيَةُ بِنْتُ قَيْسِ بْنِ مَعْدِي كَرَبِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ السَّمِطِ بْنِ أَمْرِئِ الْقَيْسِ بْنِ عَمْرِو بْنِ مُعَاوِيَةَ مِنْ كِنْدَةَ ، يُكْنَى أبا حَفْصٍ ، قَتَلَهُ الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ ، سَنَةَ خَمْسٍ وَسِتِّينَ (الطبقات، خلیفه بن خیاط : ص ۴۲۳ ح ۲۰۸۰ ، تاریخ دمشق : ج ۴۵ ص ۴۰) . تهذیب الکمال (- به نقل از یحیی بن معین ، در باره تاریخ تولّد عمر بن سعد -) : او، در سال مرگ عمر بن خطّاب، به دنیا آمد . دیگران گفته‌اند که : در دوران پیامبر علیه السلام به دنیا آمد. ۷. وَلِدَ عَامَ مَاتَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ .

وَقَالَ غَيْرُهُ : وَلِدَ فِي عَصْرِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (تهذیب الکمال : ج ۲۱ ص ۳۶۰ ، تاریخ دمشق : ج ۴۵ ص ۴۳) . الإرشاد (- به نقل از عبد الله بن شریک عامری -) : من از یاران امام علی علیه السلام می‌شنیدم که هر وقت ،

۱. تهذیب التهذیب : ج ۴ ص ۲۷۲ ، الطبقات الکبری : ج ۵ ص ۱۶۸ . ۲. تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۶۲ . ۳. تاریخ دمشق : ج ۴۵ ص ۴۰ . ۴. تاریخ الطبری : ج ۶ ص ۶۲ ، تهذیب التهذیب : ج ۴ ص ۲۷۱ .

عمر بن سعد از در مسجد وارد می‌شد، می‌گفتند: این ، کشته حسین بن علی است. و این ، پیش از کشته شدن امام حسین علیه السلام بود . ۱. كُنْتُ أَسْمَعُ أَصْحَابَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنْ بَابِ الْمَسْجِدِ - يَقُولُونَ : هَذَا قَاتِلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَذَلِكَ قَبْلَ قَتْلِهِ بِزَمَانٍ (الإرشاد : ج ۲ ص ۱۳۱ ، كشف الغمّة : ج ۲ ص ۲۲۱) . الإرشاد (- به نقل از سالم بن ابی حفصه -) : عمر بن سعد به امام حسین علیه السلام گفت: ای ابا عبد الله ! در اطراف ما ، افراد سفیهی هستند که می‌پندارند من تو را می‌کشم.

امام حسین علیه السلام به او فرمود : «آنان سفیه نیستند ؛ بلکه عاقل اند ؛ اما آنچه مایه روشنی چشم من است ، این است که تو پس از من ، گندم عراق را به مدّت بسیار کمی خواهی خورد» . ۲. قَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ، إِنَّ قَبَلَنَا نَاسًا سُفَهَاءَ يَزْعُمُونَ أَنِّي أَقْتُلُكَ .

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُمْ لَيْسُوا بِسُفَهَاءَ، وَلَكِنَّهُمْ حُلَمَاءُ، أَمَا إِنَّهُ يَقَرُّ عَيْنِي أَلَّا تَأْكُلَ بَرَّ الْعِرَاقِ بَعْدِي إِلَّا قَلِيلًا (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۲؛ تاریخ دمشق: ج ۴۵ ص ۴۸). الأُمَالِي، طوسی (- به نقل از مدائنی، از راویانش -): از مختار - که رحمت خدا بر او باد - برای عمر بن سعد بن ابی وقاص، درخواست امان شد؛ ولی به شرط این که از کوفه بیرون نرود، به او امان داد، که اگر برود، خونش بر باد رفته است.

مردی نزد عمر بن سعد آمد و گفت: من شنیده‌ام که مختار، سوگند یاد کرده که مردی را بکشد! به خدا سوگند، من کسی را جز تو، گمان ندارم.

عمر [بن سعد] از کوفه بیرون آمد تا به حَمَام^۳ رسید. به او گفته شد: فکر می‌کنی این کارت بر مختار پوشیده می‌ماند؟! او شبانه باز گشت و داخل خانه‌اش شد.

وقتی صبح شد، من بر مختار وارد شدم. هیشم بن اسود آمد و نشست. حفص پسر عمر بن سعد آمد و به مختار گفت: [پدرم] ابو حفص، برایت پیام داد که: بر اساس همان عهد و قراری که میان ما و تو هست، ما را در جایگاهمان نگه دار.

مختار گفت: بنشین. و ابو عمره را صدا زد. مردی کوتاه آمد، در حالی که صدای چک‌چک آهن سلاحش بلند شده بود. مختار با او در گوشی سخن گفت و دو نفر را هم خواست و به آنها گفت: با او بروید. به خدا سوگند، خیال نمی‌کردم که به خانه عمر بن سعد رسیده باشد که سرش را آورد.

مختار به حفص گفت: این را می‌شناسی؟

۱. منظور، حَمَام سعد (در راه حاجیان در کوفه) یا حَمَامِ عَیْن (در کوفه) است. -----

گفت: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) ۱؛ آری.

مختار گفت: ای ابو عمره! او را به عمر، ملحق کن. او حفص را هم کشت.

آن گاه مختار - که رحمت خدا بر او باد - گفت: عمر در برابر حسین علیه السلام و حفص در برابر علی بن الحسین، هر چند که برابر نیستند. ۲. كَانَ الْمُخْتَارُ رَحِمَهُ اللَّهُ قَدْ سُئِلَ فِي أَمَانِ عُمَرَ بْنِ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَاصٍ، فَأَمَنَهُ عَلَى أَنْ لَا يَخْرُجَ مِنَ الْكُوفَةِ، فَإِنْ خَرَجَ مِنْهَا فَدَمُهُ هَدَرٌ. قَالَ: فَأَتَى عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ رَجُلٌ، فَقَالَ: إِنِّي سَمِعْتُ الْمُخْتَارَ يَحْلِفُ لَيَقْتُلَنَّ رَجُلًا، وَاللَّهِ، مَا أَحْسَبُهُ غَيْرَكَ. قَالَ: فَخَرَجَ عُمَرُ حَتَّى أَتَى الْحَمَامَ، فَقِيلَ لَهُ: أَتَرَى هَذَا يَخْفَى عَلَى الْمُخْتَارِ؟ فَرَجَعَ لَيْلًا، فَدَخَلَ دَارَهُ.

فَلَمَّا كَانَ الْعَدُوُّ غَدَوْتُ، فَدَخَلْتُ عَلَى الْمُخْتَارِ، وَجَاءَ الْهَيْثَمُ بْنُ الْأَسْوَدِ فَقَعَدَ، فَجَاءَ حَفْصُ بْنُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، فَقَالَ لِلْمُخْتَارِ: يَقُولُ لَكَ أَبُو حَفْصٍ: أَنْزِلْنَا بِالَّذِي كَانَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ. قَالَ: اجْلِسْ، فَدَعَا الْمُخْتَارُ أَبَا عَمْرَةَ، فَجَاءَ رَجُلٌ قَصِيرٌ يَتَخَشَّشُ فِي الْحَدِيدِ فَسَارَهُ، وَدَعَا بِرَجُلَيْنِ، فَقَالَ: إِذْهَبَا مَعَهُ، فَذَهَبَ فَوَاللَّهِ مَا أَحْسَبُهُ بَلَغَ دَارَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ حَتَّى جَاءَ بِرَأْسِهِ.

فَقَالَ الْمُخْتَارُ لِحَفْصٍ: أَتَعْرِفُ هَذَا؟ فَقَالَ: تَارِيخُ الطَّبْرِيِّ (- به نقل از موسی بن عامر ابو الأشعر -): روزی مختار - که برای هم مجلسی‌های خود سخن می‌گفت -، اظهار داشت: فردا مردی گنده‌پا، گود چشم و پر ابرو را می‌کشم که کشته شدن او، اهل ایمان و فرشتگان مقرب را خوش حال می‌کند.

هیشم بن اسود نخعی، نزد مختار بود که این گفته را شنید و در دلش افتاد که آن کسی که مختار قصد او را دارد، عمر بن سعد بن ابی وقاص است. وقتی به منزلش باز گشت، پسرش عُرْیَان را خواست و گفت: امشب با ابن سعد دیدار می‌کنی و او را از فلان و فلان مسئله، خبردار می‌سازی و می‌گویی: مراقبت لازم را به عمل بیاور که مختار، جز تو را قصد نکرده است.

پسر هیشم، نزد عمر بن سعد آمد و ماجرا را باز گفت. عمر بن سعد به وی گفت: خدا به پدرت و به خاطر رعایت حق برادری، جزای خیر دهد! مختار، چگونه قصد مرا کرده، در حالی که با من عهد بسته و تعهد داده است!؟

مختار، نخستین کاری که کرد، این بود که روش خوبی را در میان مردم، بنیاد گذاشت و با آنها به مهر، رفتار کرد. عبد الله بن جعد بن هبیره، به جهت خویشاوندی‌اش با علی علیه السلام، گرامی‌ترین شخص در نزد مختار بود. عمر بن سعد با عبد الله بن جعد صحبت کرد و به او گفت: من از این مرد - یعنی

۱. بقره: آیه ۱۵۶. (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)، نَعَمْ. قَالَ: يَا أَبَا عَمْرَةَ، أَلِحَقُّهُ بِهِ، فَقَتَلَهُ. فَقَالَ الْمُخْتَارُ رَحِمَهُ اللَّهُ: عُمَرُ بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، وَحَفْصُ بَعْلَى بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَام، وَلَا سَوَاءَ (الأمالی، طوسی: ص ۲۴۳ ح ۴۲۴؛ تاریخ دمشق: ج ۴۵ ص ۵۵).

مختار - بیمناکم. برای من امان بگیر. او هم امان گرفت.

من امان او را دیدم و خواندم. چنین بود: «بسم الله الرحمن الرحيم. این، امانی است از سوی مختار بن ابی عبید برای عمر بن سعد بن ابی وقاص. تو و مال و خانواده و خاندان و فرزندان در امان خدایید. برای آنچه در زمان گذشته از تو سر زده، مؤاخذه نمی‌شوی، مادام که حرف‌شنو و مطیع باشی و کنار خانه و خانواده و شهرت باشی. هر کس از مأموران و شیعیان خاندان محمد و دیگر مردم، عمر سعد را می‌بیند، متعرض او نشود، جز به خوبی».

سائب بن مالک، احمر بن شمیط، عبد الله بن شداد و عبد الله بن کامل، گواهان این امان بودند و مختار، خود با خدا عهد و پیمان بست که به آن امانی که به عمر بن سعد داده، وفا کند، مگر این که او کاری انجام دهد و خدا را گواه گرفت، و خدا گواهی کافی است.

ابو جعفر محمد بن علی (باقر) علیه السلام می‌فرماید: «امان دادن مختار به عمر بن سعد به این که "مگر کاری انجام دهد،" مرادش این بود که او هر گاه داخل مستراح هم شد، کاری انجام داده است».

وقتی غریبان، خبر [سوگند خوردن مختار به کشتن فردی] را آورد، عمر بن سعد، شب برای حمام از منزل بیرون رفت. سپس با خود گفت: به منزل بر می‌گردم. پس باز گشت و از رَوْحاء، عبور کرد و صبح به خانه‌اش آمد، در حالی که به حمام رفته بود. غلامش به او امان‌نامه و نیز منظور مختار را از آن، یادآوری کرد و گفت: چه کاری بزرگ‌تر از آنچه تو کردی! تو اقامتگاه و خانواده‌ات را ترک کردی و تا این جا آمدی. به منزلت برگرد و اجازه نده که مختار، بهانه‌ای بر ضد تو بیابد.

او به منزلش باز گشت؛ ولی خبر رفتنش به بیرون از منطقه تعیین شده، به مختار رسید. مختار گفت: هرگز! در گردن او زنجیری است که اگر برای فرار هم تلاش کند، نمی‌تواند و او را باز می‌گرداند.

مختار، صبح، ابو عمره را به دنبال عمر بن سعد فرستاد و دستور داد که او را بیاورد. ابو عمره نزد عمر بن سعد آمد و بر او وارد شد و گفت: امیر، تو را خواسته است!

عمر برخاست؛ امّا پایش در جُبه‌اش گرفت و فرو افتاد. ابو عمره او را در همان جبه با شمشیرش کشت و سرش را در دامنش گذاشت و آن را در برابر مختار قرار داد.

مختار به پسر عمر، حفص بن عمر بن سعد - که نزد او نشسته بود - گفت: این سر را می‌شناسی؟

حفص، استرجاع کرد (إِنَّا لِلَّهِ گفت) و گفت: آری و زندگی، دیگر پس از او، لطفی ندارد!

مختار گفت: راست گفتی. تو هم پس از او زنده نمی‌مانی! و دستور داد او را نیز کشتند و سر او را در کنار سر پدرش گذاشتند.

آن گاه مختار گفت: این در برابر حسین علیه السلام و این هم در برابر علی بن الحسین (علی اکبر)، هر چند که برابر نیستند! به خدا سوگند، اگر سه چهارم قریش را به خاطر حسین می‌کشتم، با بند انگشتی از بند انگشتان او برابری نمی‌کرد. ۱. إِنَّ الْمُخْتَارَ قَالَ ذَاتَ يَوْمٍ وَهُوَ يُحَدِّثُ جُلَسَاءَهُ: لَمَّا قُتِلَ غَدَاً رَجُلًا عَظِيمَ الْقَدَمَيْنِ، غَائِرَ الْعَيْنَيْنِ، مُشْرِفَ الْحَاجِبَيْنِ، يَسِيرُ مَقْتَلُهُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةَ

المُقَرَّبِينَ .

قال : وكان الهيثم بن الأسود النخعي عند المختار حين سجع هذه المقالة ، فوقع في نفسه أن الذي يريد عمر بن سعد بن أبي وقاص ، فلما رجع إلى منزله دعا ابنه العريان ، فقال : إني ابن سعد الليلة ، فخبّره بكذا وكذا ، وقُلْ له : خذ حذرَكَ ، فإنه لا يريد غيرَكَ . قال : فأتاه فاستخلاه ، ثم حدّثه الحديث ، فقال له عمر بن سعد : جزى الله أباك والإخاء خيراً ، كيف يريد هذا بي بعد الذي أعطاني من العهود والمواثيق ؟

وكان المختار أول ما ظهر أحسن شيء سيرة وتألفاً للناس ، وكان عبد الله بن جعدة بن هبيرة أكرم خلق الله على المختار لقرابته بعلی ، فكلّم عمر بن سعد عبد الله بن جعدة ، وقال له : إني لا آمن هذا الرجل - يعني المختار - فخذ لي منه أماناً ، ففعل ، قال : فأنا رأيت أمانه وقرأته ، وهو :

«بسم الله الرحمن الرحيم ، هذا أمان من المختار بن أبي عبيد لعمر بن سعد بن أبي وقاص ، إنك آمن بأمان الله على نفسك ومالك وأهلك وأهل بيتك وولدك ، لا تؤاخذ بحدّث كان منك قديماً ، ما سمعت وأطعت ولزمت رحلك وأهلك ومصرَكَ ، فمن لقي عمر بن سعد من شرطه الله وشيعته آل محمد ومن غيرهم من الناس ، فلا يعرض له إلّا بخير» .

شهد السائب بن مالك ، وأحمر بن شميطة ، وعبد الله بن شداد ، وعبد الله بن كامل ، وجعل المختار على نفسه عهد الله وميثاقه ليفين لعمر بن سعد بما أعطاه من الأمان ، إلّا أن يحدث حدّثاً ، وأشهد الله على نفسه وكفى بالله شهيداً .

قال : فكان أبو جعفر محمد بن علي عليه السلام يقول : أما أمان المختار لعمر بن سعد إلّا أن يحدث حدّثاً ، فإنه كان يريد به إذا دخل الخلاء فأحدث .

قال : فلما جاءه العريان بهذا ، خرج من تحت ليلته حتى أتى حمامه ، ثم قال في نفسه : أنزل داري ، فرجع فعبر الزوحاء ، ثم أتى داره غدوة وقد أتى حمامه ، فأخبر مولی له بما كان من أمانه وبما أريد به ، فقال له مولا : وأی حدّث أعظم مما صنعت ، إنك تركت رحلك وأهلك وأقبلت إلى هاهنا ، ارجع إلى رحلك ، لا تجعل للرجل عليك سبيلاً ، فرجع إلى منزله وأتى المختار بإطلاقه ، فقال : كلّا إن في عنقه سلسلة سترّده لو جهد أن ينطلق ما استطاع .

قال : وأصبح المختار ، فبعث إليه أبا عمرة وأمره أن يأتيه به ، فجاءه حتى دخل عليه ، فقال : أجب الأمير ، فقام عمر ، فعثر في جبهه له ، ويضربه أبو عمرة بسيفه فقتله ، وجاء برأسه في أسفل قبائه حتى وضعه بين يدي المختار .

فقال المختار لابنه حفص بن عمر بن سعد ، وهو جالس عنده : أتعرف هذا الرأس ؟ فاسترجع وقال : نعم ، ولا خير في العيش بعده . قال له المختار : صدقت ، فإنك لا تعيش بعده ، فأمر به فقتل ، وإذا رأسه مع رأس أبيه .

ثم إن المختار قال : هذا بحسين عليه السلام ، وهذا بعلی بن حسين عليه السلام ولا سواء ، والله ، لو قتلت به ثلاثة أرباع قريش ما وفوا أنملة من أنامله (تاريخ الطبری : ج ۶ ص ۶۰ ، تاريخ دمشق : ج ۴۵ ص ۵۶) . الأخبار الطوال : شمر بن ذی الجوشن و عمر بن سعد و محمد بن اشعث و برادرش قيس بن اشعث ، وقتی خبر شورش مردم بر مختار و سر باز زدن از فرمان او را شنيدند ، به كوفه آمدند . آنان در طول حكومت مختار ، از مختار ، فراری بودند ؛ چون فرماندهان جنگ با حسين عليه السلام بودند . آنان با مردم كوفه همراه شدند و زمام امور مردم را بر عهده گرفتند . دو گروه ، آماده نبرد شدند . كوفيان ، همگی در جَبَانَةُ الحَشَّاشين گرد آمدند . مختار به سوی آنها حرکت کرد و درگیر شدند به مختار ، خبر رسید كه شَبَث بن ربعی و عمرو بن حجاج و محمد بن اشعث با عمر بن سعد ، به همراه گروهی از اشراف كوفه ، راه بصره را پیش گرفته‌اند [و فرار می‌کنند] . وی مردی از نزدیکان خود به نام ابو قلوص شیبامی را با سپاهی در پی آنان فرستاد . او در منطقه می‌ذار ا به آنها رسید . آنها با او (ابو قلوص) درگیر شدند و ساعتی با وی جنگیدند و شكست خوردند و عمر بن سعد به دست او افتاد و بقیه فرار کردند . او عمر بن سعد را نزد مختار آورد . مختار گفت : ستایش ، خدایی را كه تو را در دسترس قرار داد ! به خدا سوگند ، دل‌های خاندان محمد را با ریختن خونت تسكين می‌دهم . ای

کیسان! گردنش را بزَن. او هم گردن عمر بن سعد را زد و سرش را گرفت و به مدینه نزد محمد بن حنفیه فرستاد. ۲. إِنَّ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ، وَعُمَرَ بْنَ سَعْدٍ، وَمُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ، وَأَخَاهُ قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ قَدِمُوا الْكُوفَةَ عِنْدَمَا بَلَغَهُمْ خُرُوجُ النَّاسِ عَلَى الْمُخْتَارِ وَخَلَعَهُمْ طَاعَتَهُ، وَكَانُوا هُزَابًا مِنَ الْمُخْتَارِ طَوْلَ سُلْطَانِهِ، لِأَنَّهُمْ كَانُوا الرُّؤَسَاءَ فِي قِتَالِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَصَارُوا مَعَ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَتَوَلَّوْا أَمْرَ النَّاسِ، وَتَأَهَّبَ الْفَرِيقَانِ لِلْحَرْبِ، وَاجْتَمَعَ أَهْلُ الْكُوفَةِ جَمِيعًا فِي جَبَائِنِ الْحَشَّاشِينَ، وَزَحَفَ الْمُخْتَارُ نَحْوَهُمْ، فَاقْتَتَلُوا ... وَبَلَغَ الْمُخْتَارُ: أَنَّ شَبِثَ بْنَ رَبِيعٍ، وَعَمْرُو بْنَ الْحَجَّاجِ، وَمُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ مَعَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ قَدْ أَخَذُوا طَرِيقَ الْبَصْرَةِ فِي أَنْاسٍ مَعَهُمْ مِنْ أَشْرَافِ أَهْلِ الْكُوفَةِ، فَأَرْسَلَ فِي طَلَبِهِمْ رَجُلًا مِنْ خَاصَّتِهِ يُسَمَّى أَبَا الْقَلُوصِ الشَّبَامِيُّ فِي جَرِيدَةٍ خِيلٍ، فَلَحِقَهُمْ بِنَاحِيَةِ الْمَذَارِ، فَوَاقَعُوهُ، وَقَاتَلُوهُ سَاعِيَةً، ثُمَّ انْهَزَمُوا، وَوَقَعَ فِي يَدِهِ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، وَنَجَا الْبَاقُونَ، فَأَتَى بِهِ الْمُخْتَارُ. فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَمَكَّنَ مِنْكَ، وَاللَّهُ، لِأَشْفَقِينَ قُلُوبَ آلِ مُحَمَّدٍ بِسَيْفِكَ دِمِكَ، يَا كَيْسَانُ، اضْرِبْ عُنُقَهُ. فَضْرَبَ عُنُقَهُ، وَأَخَذَ رَأْسَهُ، فَبَعَثَ بِهِ إِلَى الْمَدِينَةِ، إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ (الأخبار الطوال: ص ۳۰۰. نیز، ر.ك: تاریخ دمشق: ج ۴۵ ص ۵۸). تاریخ دمشق (- به نقل از عبد الله بن شريك -): پوشندگان رداهای نقشدار و قلندران بُرُئس پوش ۳ را

۱. مرکز ناحیه میسان است، میان واسط و بصره که چهار روز راه تا بصره فاصله دارد (معجم البلدان: ج ۵ ص ۸۸. نیز، ر. ك: نقشه شماره ۵ در پایان همین جلد). ۲. بُرُئس: کلاه قلندری؛ کلاه بلند؛ کلاه متصل به حُجّه. بُرُئس پوشان، کسانی مشهور به زهد و عبادت بودند (فتح الباری: ج ۱۲ ص ۲۶۳)

دیدم که وقتی عمر بن سعد از کنار آنها گذشت، گفتند: این، قاتل حسین علیه السلام است. و این، پیش از آن بود که عمر بن سعد، حسین علیه السلام را بکشد. ۱. أَدْرَكَتْ أَصْحَابَ الْأَرْدِيَّةِ الْمُعَلَّمَةَ وَأَصْحَابَ الْبِرَانِسِ مِنْ أَصْحَابِ السَّوَارِي، إِذَا مَرَّ بِهِمْ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ قَالُوا: هَذَا قَاتِلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَذَلِكَ قَبْلَ أَنْ يَقْتُلَهُ (تاریخ دمشق: ج ۴۵ ص ۴۸، تهذیب الکمال: ج ۲۱ ص ۳۵۹). رجال الکشی (- به نقل از عمر بن علی بن الحسین علیه السلام -): وقتی سر عیید الله بن زیاد و سر عمر بن سعد را برای امام زین العابدین علیه السلام آوردند، به سجده افتاد و فرمود: «ستایش، خدایی را که انتقام خون مرا از دشمنانم گرفت! خدا به مختار، جزای خیر بدهد!» ۲. إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا أُنِيَ بِرَأْسِ عُيَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ وَرَأْسِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ، قَالَ: فَخَرَّ سَاجِدًا، وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْرَكَكَ لِي ثَارِي مِنْ أَعْدَائِي، وَجَزَى اللَّهُ الْمُخْتَارَ خَيْرًا (رجال الکشی: ج ۱ ص ۳۴۱ ح ۲۰۳، رجال ابن داوود: ص ۲۷۷). الدعوات: وقتی مختار، سر عمر بن سعد - که بر او لعنت باد - را برای امام زین العابدین علیه السلام فرستاد، به پیکش گفت: به هیچ کس مگو که چه همراه داری، تا سفره غذا پهن شود. او وارد شد و سفره، پهن شده بود. امام زین العابدین علیه السلام [پس از دیدن سر عمر بن سعد] به سجده افتاد و گریست و گریه‌اش را طول داد. آن گاه نشست و فرمود: «ستایش، خدایی را که انتقام خون مرا پیش از درگذشتم گرفت!» ۳. لَمَّا بَعَثَ الْمُخْتَارُ بِرَأْسِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَلَيْهِ اللَّعْنَةُ إِلَيْهِ، وَقَالَ: لَا تَعْلِمُ أَحَدًا مَا مَعَكَ حَتَّى يَضَعَ الْعَدَاءُ.

فَدَخَلَ وَقَدْ وُضِعَتِ الْمَائِدَةُ، فَخَرَّ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاجِدًا، وَبَكَى وَأَطَالَ الْبُكَاءَ، ثُمَّ جَلَسَ، فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْرَكَكَ لِي بِثَارِي قَبْلَ وَفَاتِي (الدعوات: ص ۱۶۲ ح ۴۴۹. نیز، ر.ك: العلل، ابن حنبل: ج ۱ ص ۱۳۳ ح ۱۱). ر. ك: ج ۱ ص ۷۱۸ (بخش پنجم / فصل یکم / داستان بیرون آمدن عمر بن سعد برای نبرد با امام علیه السلام).

۶ / ۴ شمر بن ذی الجوشن

ابو سابعه شمر بن ذی الجوشن ۴ ضباب بن کلاب بن ربیعہ بن عامر بن صعصعہ بن معاویہ بن بکر بن ھیوازن بن منصور، از

نقش آفرینان اصلی جنایات کربلاست. او زشت‌رو ۵ و زشت‌کردار بود.

شمر در جنگ صفین، همراه امام علی علیه السلام با امویان جنگید و حتی مجروح گشت؛ اما

۱. در نام ذی الجوشن، اختلاف است. برخی، او را شُرَحْبیل، برخی، عثمان بن نَوفَل و برخی، اوس بن عَور دانسته‌اند (ر. ک: ص ۷۱۴ ح ۱۸۲۰). ۲. او مبتلا به پیسی بوده است (ر. ک: ص ۷۱۴ ح ۱۸۱۹). ۳. ر. ک: ص ۷۱۵ ح ۱۸۲۱.

پس از آن، دچار سوء عاقبت شد و به هواداران آنان پیوست. گواهی وی بر ضد حُجر بن عَدی، موجب شهادت این مرد بزرگ در مرج عذرا گردید. ۱. او همچنین در پراکندن کوفیان از اطراف مسلم، نقشی مؤثر داشت ۲ و در واقعه کربلا موجب شد که ابن زیاد، پیشنهاد عمر بن سعد را نپذیرد و خود، مأموریت ابلاغ پیام تهدیدآمیز عبید الله به عمر بن سعد را - که دستور یورش همه جانبه به امام حسین علیه السلام و یارانش، یا واگذاری فرماندهی به شمر بود -، به عهده گرفت. ۳ البته پس از آن که عمر بن سعد، خود، فرماندهی جنگ با امام علیه السلام را پذیرفت، شمر، فرمانده جناح چپ سپاه شد. ۴.

شمر، هنگامی که جنگ تن به تن امام حسین علیه السلام را در اوج تنهایی و بی‌یاوری دید و متوجه شد که نمی‌توان امام علیه السلام را در جنگ تن به تن از پای در آورد، فرمان داد که پیادگان و تیراندازان و سوارکاران، به یکباره بر ایشان یورش برند. نیز پس از آن که امام علیه السلام بر زمین افتاد و خولی از بریدن سر ایشان هراسید، بنا بر برخی از گزارش‌ها شمر بود که از اسب به پایین آمد و سر مبارک امام علیه السلام را از پیکر، جدا کرد و آن را به وسیله خولی برای عمر بن سعد فرستاد. ۵.

شمر همچنین به غلامش دستور داد تا همسر عبد الله بن عُمیر کلبی را به شهادت برساند. ۶. نیز در حمله به خیمه‌ها ۷ و سوء قصد به جان امام زین العابدین علیه السلام ۸ و بردن اسیران و سرهای مطهر شهیدان از عراق به سوی دربار شام، نقش اصلی را به عهده داشت. ۹.

جنایات شمر به حدی بود که امام حسین علیه السلام، او را نفرین نمود. ۱۰ وی در جریان قیام مختار، مجبور به فرار شد؛ اما در میان راه و در صحرای سوزان میان کوفه و بصره، گرفتار شد و در زد و خوردی کوتاه، زخمی گردید و بر طبق گزارش‌هایی، در همان جا به قتل رسید. ۱۱. گزارش

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۲۷۰. ۲. ر. ک: ج ۱ ص ۴۱۹ (نقشه ابن زیاد برای پراکنده کردن مردم از اطراف مسلم). ۳. الإرشاد: ج ۲ ص ۸۷؛ تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۴. ۴. ر. ک: ج ۱ ص ۸۰۰ (رویاریویی لشکر هدایت و لشکر گم‌راهی). ۵. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۱۱ - ۱۱۲. نیز، ر. ک: الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۷۳. ۶. ر. ک: ص ۸۸ (عبد الله بن عمیر کلبی). ۷. الملهوف: ص ۱۷۳ تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۸ و ۴۵۰. ۸. الطبقات الکبری (الطبقة الخامسة من الصحابة): ج ۱ ص ۴۸۰، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۸. ۹. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۰ و ۴۶۳، بغیة الطلب فی تاریخ حلب: ج ۶ ص ۲۶۳۱. ۱۰. ر. ک: ص ۷۱۵ ح ۱۸۲۲. ۱۱. ر. ک: ص ۷۱۶ ح ۱۸۲۵ و ص ۷۱۹ ح ۱۸۲۶.

دیگری هم می‌گوید: او را اسیر کردند و به سوی مختار فرستادند. مختار هم او را گردن زد و جنازه او را در روغن جوشان انداخت. ۱. تاریخ دمشق (- به نقل از محمد بن عمرو بن حسن -): در کنار دو رودخانه کربلا -، با حسین علیه السلام بودیم. ایشان به شمر بن ذی الجوشن نگاه کرد و فرمود: «خدا و پیامبرش راست گفتند. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: "گویی من سگ سیاه و سفیدی را می‌بینم که در خون اهل بیتم زبان می‌زند»." شمر، پیسی داشت. ۲. کُنَّا مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِنَهْرِي كَرْبَلَاءَ

، فَنَظَرُ إِلَى شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ ، فَقَالَ : صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى كَلْبٍ أَبْقَعَ يَلْغُ فِي دِمَاءِ أَهْلِ بَيْتِي . فَكَانَ شِمْرُ أَبْرَصَ (تاریخ دمشق : ج ۲۳ ص ۱۹۰ ح ۵۰۳۱ و ج ۵۵ ص ۱۶ ح ۱۱۵۸۳ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۳۶) . الإصابة: ذی الجوشن ضَبَابی، گفته‌اند که نامش، اوس بن اَعَوْر بوده است و مرزبانى، به جزم، همین را نام شمر می‌داند. نیز گفته‌اند که نامش شُرَحْبِيل بن اَعَوْر بن عمرو بن معاویه است - و این، مشهورتر است - و این معاویه، همان ضَبَاب بن کلاب بن ربیعۀ بن عامر بن صعصعه است. ابن شاهین پنداشته که نام ذی الجوشن، عثمان بن نَوْفَل است و مُسَلِّم، گفته که از صحابه بوده است. ابو السعادات ابن اثیر گفته: گفته شده که شمر از آن رو لقب «ذی الجوشن» گرفت که وارد بر کسرا (خسرو) شد و او به شمر، جوشنی (زهری) داد و وی آن را پوشید و شمر، اولین عرب زرهپوش بود. دیگری گفته: از این رو به او «ذی الجوشن» گفته‌اند که سینه‌اش برآمده بود. وی چابک‌سوار و شاعر بود و در رثای برادرش ضَمِيل، مرثیه‌های خوبی سروده است. من (ابن حجر عسقلانی) می‌گویم: او راوی یک حدیث است که ابو داوود، از طریق ابو اسحاق، از وی نقل کرده است. گفته می‌شود که: ابو اسحاق از وی، حدیث نشنیده؛ بلکه از پسرش شمر شنیده، و خدا داناتر است. ۳. ذُو الْجَوْشَنِ الضَّبَابِيُّ : قِيلَ : إِسْمُهُ أَوْسُ بْنُ الْأَعْوَرِ، وَبِهِ جَزَمَ الْمَرْزَبَانِيُّ ، وَقِيلَ : شُرَحْبِيلُ - وَهُوَ الْأَشْهَرُ - ابْنُ الْأَعْوَرِ بْنِ عَمْرِو بْنِ مُعَاوِيَةَ ، وَهُوَ ضَبَابُ بْنُ كِلَابِ بْنِ رَبِيعَةَ بْنِ عَامِرِ بْنِ صَعَصَعَةَ .

وَزَعَمَ ابْنُ شَاهِينَ أَنَّ اسْمَهُ عُثْمَانُ بْنُ نَوْفَلٍ ؛ قَالَ مُسَلِّمٌ : لَهُ صُحْبَةٌ .

قَالَ أَبُو السَّعَادَاتِ ابْنُ الْأَثِيرِ : يُقَالُ إِنَّهُ لُقِّبَ بِذِي الْجَوْشَنِ ؛ لِأَنَّهُ دَخَلَ عَلَى كِسْرَى ، فَأَعْطَاهُ جَوْشَنًا فَلَبِسَهُ ، فَكَانَ أَوَّلَ عَرَبِيٍّ لَبِسَهُ ، وَقَالَ غَيْرُهُ : قِيلَ لَهُ ذَلِكَ ؛ لِأَنَّ صَدْرَهُ كَانَ نَاتِلًا . وَكَانَ فَارِسًا شَاعِرًا لَهُ فِي أَخِيهِ الضَّمِيلِ مَرَاثٍ حَسَنَةٌ .

قُلْتُ : وَلَهُ حَدِيثٌ عِنْدَ أَبِي دَاوُودَ مِنْ طَرِيقِ أَبِي إِسْحَاقَ عَنْهُ . وَيُقَالُ : إِنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ مِنْهُ ، وَإِنَّمَا سَمِعَهُ مِنْ وَلَدِهِ شِمْرٍ . وَاللَّهُ أَعْلَمُ (الإصابة : ج ۲ ص ۳۴۲، نیز، ر.ك: التاريخ الكبير : ج ۳ ص ۲۶۶) .

۱. ر. ك : ص ۷۱۹ ح ۱۸۲۷.

وَقَعَهُ صَفَّيْنِ (- به نقل از مسلم -) : من برای برادرم باهله به عهده گرفته‌ام که اگر زود نمردم، ضربه‌ای بزنم؛ ضربه‌ای که غوغای جنگ را تمام کند و همانند مرگ باشد یا کشته. آن گاه به ادهم، یورش برد و او را به چهره می‌شناخت. و ادهم در برابر او محکم ایستاده بود و عقب‌نشینی نمی‌کرد. شمر به او ضربه‌ای زد و او را از اسبش به زیر انداخت. یاران ادهم، دور او حلقه زدند. شمر از ادامه درگیری منصرف شد و گفت: این، در برابر آن! ۱! إِنِّي زَعِيمٌ لِأَخِي بَاهِلَةَ بِطَعْنِهِ إِنْ لَمْ أُمِتْ عَاجِلَةً وَضَرْبَتِهِ تَحْتَ الْوُغَى فَاصِلَةٌ شَبِيهَةٌ بِالْقَتْلِ أَوْ قَاتِلَةٌ ثُمَّ حَمَلَ عَلَى أَدَهَمَ وَهُوَ يَعْرِفُ وَجْهَهُ ، وَأَدَهَمُ ثَابِتٌ لَهُ لَمْ يَنْصَرِفْ ، فَطَعَنَهُ فَوَقَعَ عَنْ فَرَسِهِ ، وَحَالَ أَصْحَابُهُ دُونَهُ فَانْصَرَفَ ، فَقَالَ شِمْرٌ : هَذِهِ بَيْتُكَ (وَقَعَهُ صَفَّيْنِ : ص ۲۶۸ ؛ شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحديد : ج ۵ ص ۲۱۳) . الملهوف: شمر بن ذی الجوشن - که خدا لعنتش کند - به خیمه امام حسین علیه السلام یورش برد و با نیزه به آن کوبید و آن گاه گفت: آتش بیاورید تا خیمه را با ساکنانش آتش بزنم! امام حسین علیه السلام به او فرمود: «ای پسر ذی الجوشن! تو آتش می‌خواهی تا خانواده مرا بسوزانی؟! خدا به آتش بسوزاندت!» ۲. إِنْ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ لَعَنَهُ اللَّهُ حَمَلَ عَلَى فُسْطَاطِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَطَعَنَهُ بِالرُّمْحِ ، ثُمَّ قَالَ : عَلَيَّ بِالنَّارِ أَحْرِقْهُ عَلَى مَنْ فِيهِ .

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا بَنَ ذِي الْجَوْشَنِ ، أَنْتَ الدَّاعِي بِالنَّارِ لِتُحْرِقَ عَلَى أَهْلِي ! أَحْرَقَكَ اللَّهُ بِالنَّارِ (الملهوف : ص ۱۷۳ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۵۴) . میزان الاعتدال (- به نقل از ابو اسحاق -) : شمر با ما نماز می‌خواند و پس از نماز می‌گفت: خداوندا! تو می‌دانی که من انسانی شریفم. پس مرا بیامرز. گفتم: چگونه خدا تو را بیامرزد، در حالی که در کشتن پسر پیامبر خدا، دست

داشتی ؟

گفت: وای بر تو! پس چه کار می کردیم؟! فرماندهان ما به ما دستوری دادند و ما هم سرپیچی نکردیم. اگر سرپیچی می کردیم، بدتر از این خران آبکش بودیم.

گفتم: این ، عذر زشتی است. فرمانبری ، فقط در کار خیر ، مجاز است . ۱۰ كَانَ شِمْرٌ يُضِلُّنِي مَعَنَا ، ثُمَّ يَقُولُ : اللَّهُمَّ إِنَّكَ تَعْلَمُ أَنِّي شَرِيفٌ فَأَغْفِرْ لِي .

قُلْتُ : كَيْفَ يَغْفِرُ اللَّهُ لَكَ وَقَدْ أَعْنَتَ عَلَى قَتْلِ ابْنِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ ؟

قَالَ : وَيَحْكُ ! كَيْفَ نَصْنَعُ ؟ إِنَّ أُمَرَاءَنَا هَؤُلَاءِ أَمَرُونَا بِأَمْرِ فَلَمْ نُخَالِفْهُمْ ، وَلَوْ خَالَفْنَاهُمْ كُنَّا شَرًّا مِنْ هَذِهِ الْحُمُرِ السُّقَاءِ .

قُلْتُ : إِنَّ هَذَا لَعِذْرٌ قَبِيحٌ ، فَإِنَّمَا الطَّاعِيَةُ فِي الْمَعْرُوفِ (میزان الاعتدال : ج ۲ ص ۲۸۰ ، لسان المیزان : ج ۳ ص ۱۵۲) . الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة) (- به نقل از هشتم بن خطاب نهدی -) : از ابو اسحاق سبیعی شنیدم که می گفت: شمر بن ذی الجوشن، نمی توانست یا نمی خواست با ما نماز بخواند . پس از نماز می آمد و نماز می خواند و سپس می گفت: خداوندا ! مرا بیاמרز . من ، مردی بزرگوارم و فرومایگان ، مرا نژاده اند.

به او گفتم: تو انتخاب بسیار بدی کردی ، در آن روز که به سوی کشتن پسر دختر پیامبر خدا شتافتی.

گفت: ای ابو اسحاق ! رهایمان کن! اگر ما آن گونه بودیم که تو و یارانت می گوئید، بدتر از خران آبکش بودیم. ۲. سَمِعْتُ أَبَا إِسْحَاقَ السَّبَّيْعِيَّ يَقُولُ : كَانَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ الضَّبَابِيُّ لَا يَكَاذُ أَوْ لَا يَحْضُرُ الصَّلَاةَ مَعَنَا ، فَيَجِيءُ بَعْدَ الصَّلَاةِ فَيَضِلُّنِي ، ثُمَّ يَقُولُ : اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي ، فَإِنِّي كَرِيمٌ لَمْ تَلِدْنِي اللَّثَامَ .

قَالَ : فَقُلْتُ لَهُ : إِنَّكَ لَسَيِّئُ الرَّأْيِ يَوْمَ تُسَارِعُ إِلَى قَتْلِ ابْنِ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ .

قَالَ : دَعْنَا مِنْكَ - يَا أَبَا إِسْحَاقَ - ، فَلَوْ كُنَّا كَمَا تَقُولُ وَأَصْحَابُكَ كُنَّا شَرًّا مِنَ الْحَمِيرِ السُّقَاءِ (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۴۹۹ ح ۴۵۹ ، تاریخ دمشق ج ۲۳ ص ۱۸۹) . تاریخ الطبری (- به نقل از مسلم بن عبد الله ضَبَابِي ، در باره حوادث سال ۶۶ هجری -) : وقتی شمر بن ذی الجوشن بیرون آمد ، من هم با او بودم، در آن هنگامی که مختار ، ما را شکست داد و یمنی ها را در جَبَانَةُ السَّبَّيْعِ کشت و غلامش زربی را در پی شمر فرستاد و شمر - چنان که اتفاق افتاد - ، او را کشت . شمر رفت تا به سائیدما رسید . از آن جا هم گذشت تا به روستای کَلَتَانِيَه۴- که در ساحل

۱. رودخانه‌ای در نزدیکی ارزن الروم. خسرو پرویز ، پادشاه ایران، ایاس بن قبیصه طایی را برای جنگ با رومیان به سائیدما فرستاد (معجم البلدان : ج ۳ ص ۱۶۹. نیز، ر. ک : نقشه شماره ۵ در پایان همین جلد) . ۲. ابو یحیی ساجی ، این کلمه را در تاریخ بصره، در یادکرد اساوره، به صورت «کَلَتَانِيَه» ضبط نموده است. این منطقه، بین شوش و صیمره یا جایی در همین حدود است. در همین جا بود که شمر بن ذی الجوشن ضبابی که در کشتن حسین بن علی - که خدا از او خشنود باد - شرکت داشت، کشته شد. ابو عمره ، او را کشت (معجم البلدان : ج ۴ ص ۴۷۶. نیز، ر. ک : نقشه شماره ۵ در پایان همین جلد) .

رودخانه و در کنار تپه‌ای است - رسید. آن گاه [کسی را] به کَلَتَانِيَه فرستاد و مردی عِلَج را از آن جا گرفت و او را زد و به او گفت: راه رهایی ات ، این است که نامه مرا به مُصْعَب بن زبیر برسانی . و در بالای نامه نوشت: به امیر مُصْعَب بن زبیر ، از شمر بن ذی الجوشن .

مرد عِلَج ، رفت و وارد روستایی شد که خانه‌هایی داشت و خانه ابو عمره هم در میان آنها بود . مختار ، ابو عمره را در آن ایام به آن روستا فرستاده بود تا آن جا مرکز اسلحه [و کمینگاه] میان تدارکات وی و بصریان باشد . آن مرد عِلَج ، عِلَج دیگری را از آن

روستا دید و به او از آزارهای شمر، شِکوه کرد. آن دو ایستاده بودند و حرف می‌زدند که یکی از دوستان ابو عَمره از کنار آنها گذشت و در دست آن عِلج، نامه‌ای را دید که شمر، خطاب به مصعب نوشته بود. از مرد علجی در باره محل اقامت شمر پرسیدند. او جواب داد و معلوم شد که فاصله میان آنها با شمر، تنها سه فرسخ است. پس به سمت او حرکت کردند.

به خدا سوگند، من آن شب با شمر بودم. گفتیم: ای کاش تو امشب، ما را از این جا ببری! ما در این جا می‌ترسیم. گفت: آیا همه این نگرانی‌ها برای این دروغگو (مختار) است؟ به خدا سوگند، من تا سه روز از این جا حرکت نخواهم کرد. خدا دلتان را از وحشت، آکنده سازد!

در آن جایی که ما بودیم، ملخ‌های بی‌بالِ کوچک، زیاد بودند. به خدا سوگند، من بین خواب و بیداری بودم که صدای سیم اسب شنیدم و با خود گفتم: این، صدای ملخ است. سپس صدای مهممه شدیدتری شنیدم و به هوش آمدم و چشمانم را مالیدم و گفتم: نه! به خدا، این، صدای ملخ نیست.

تا آمدم بلند شوم، آنها از بالای تپه بر ما مُشرف شده بودند و تکبیر گفتند و خانه‌های ما را محاصره نمودند. ما از خانه‌ها در آمدم و اسب‌هایمان را رها کردیم و با پای پیاده می‌دویدیم. من از کنار شمر می‌گذشتم و او بُرد محکم‌بافت سپیدی به تن داشت. او پیسی داشت و من از روی بُردش، سفیدی پهلویش را می‌دیدم. او آنها را با نیزه می‌زد. آنها او را واداشتند که با شتاب، سلاح و لباس‌هایش را بپوشد. ما گذشتیم و او را رها کردیم.

۱. عِلج، در عربی، به مرد تنومند کافر غیرعرب، گفته می‌شود. برخی از عرب‌ها، عِلج را برای هر کافری به کار می‌برند (المصباح المنیر: ص ۴۲۵ ماده «عِلج»).

ساعتی نگذشت که شنیدم کسی می‌گوید: اللَّهُ أَكْبَر! خدا آن پلید را کشت! مشرّقی از ابو کنود عبد الرحمان بن عبید، نقل کرد که: به خدا سوگند، من بودم که آن نامه را با عِلج دیدم و او را پیش ابو عَمره آوردم و من بودم که شمر را کشتیم. گفتیم: آیا آن شب شنیدی که چیزی بگوید؟

گفت: آری. او با ما درگیر شد و ما را ساعتی با نیزه‌اش زد و بعد، نیزه‌اش را کناری انداخت و وارد خانه‌اش شد. سپس شمشیر برداشت و پیش ما آمد، در حالی که می‌گفت: آنان را از نعره بلند شیر، خبردار کردم که ریختی خشن دارد و پشت را به خاک می‌مالد. در هیچ روزی دیده نشد که از دشمن فرار کند مگر دشمنی که چنین جنگجو و یا کشنده است. آنان را سخت می‌زند و عامل را سیراب می‌کند. ۱. لَمَّا خَرَجَ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ وَأَنَا مَعَهُ حِينَ هَزَمْنَا الْمُخْتَارَ، وَقَتَلَ أَهْلَ الْيَمَنِ بِجَبَانَةِ السَّيِّعِ، وَوَجَّهَ غُلَامَهُ زُرَيْبًا فِي طَلَبِ شِمْرٍ، وَكَانَ مَنْ قَتَلَ شِمْرًا إِيَّاهُ مَا كَانَ، مَضَى شِمْرٌ حَتَّى يَنْزِلَ سَاتِدَمَا، ثُمَّ مَضَى حَتَّى يَنْزِلَ إِلَى جَانِبِ قَرْيَةٍ يُقَالُ لَهَا: الْكَلْتَانِيَّةُ عَلَى شَاطِئِ نَهْرٍ إِلَى جَانِبِ تَلٍّ، ثُمَّ أُرْسِلَ إِلَى تِلْكَ الْقَرْيَةِ، فَأَخَذَ مِنْهَا عَلِجًا فَضَرَبَهُ. ثُمَّ قَالَ: النَّجَاءُ بِكِتَابِي هَذَا إِلَى مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ، وَكَتَبَ عُنْوَانَهُ: لِلْأَمِيرِ مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ مِنْ شِمْرِ بْنِ ذِي الْجَوْشَنِ.

قال: فَمَضَى الْعِلْجُ حَتَّى يَدْخُلَ قَرْيَةً فِيهَا بُيُوتٌ وَفِيهَا أَبُو عَمْرَةَ، وَقَدْ كَانَ الْمُخْتَارُ بَعَثَهُ فِي تِلْكَ الْأَيَّامِ إِلَى تِلْكَ الْقَرْيَةِ؛ لَتَكُونَ مَسْلَحَةً فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، فَلَقِيَ ذَلِكَ الْعِلْجَ عَلِجًا مِنْ تِلْكَ الْقَرْيَةِ، فَأَقْبَلَ يَشْكُو إِلَيْهِ مَا لَقِيَ مِنْ شِمْرٍ، فَإِنَّهُ لَقَائِمٌ مَعَهُ يُكَلِّمُهُ إِذْ مَرَّ بِهِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِ أَبِي عَمْرَةَ، فَرَأَى الْكِتَابَ مَعَ الْعِلْجِ، وَعُنْوَانُهُ لِمُصْعَبِ بْنِ شِمْرٍ، فَسَأَلُوا الْعِلْجَ عَنْ مَكَانِهِ الَّذِي هُوَ بِهِ فَأَخْبَرَهُمْ، فَإِذَا لَيْسَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ إِلَّا ثَلَاثَةُ فَرَاسِخَ، قَالَ: فَأَقْبَلُوا يَسِيرُونَ إِلَيْهِ.

قال أبو مخنف: فَحَدَّثَنِي مُسْلِمُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ: وَأَنَا وَاللَّهِ مَعَ شِمْرٍ تِلْكَ اللَّيْلَةَ، فَقُلْنَا: لَوْ أَنَّكَ ارْتَحَلْتَ بِنَا مِنْ هَذَا الْمَكَانِ، فَإِنَّا نَتَخَوَّفُ

بِهِ، فَقَالَ: أَوْ كُلْ هَذَا فَرَقًا مِنَ الْكَذَابِ! وَاللَّهِ لَا أَتَحَوَّلُ مِنْهُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، مَلَأَ اللَّهُ قُلُوبَكُمْ رُعبًا! قَالَ: وَكَانَ بِذَلِكَ الْمَكَانِ الَّذِي كُنَّا فِيهِ دَبِي كَثِيرٌ، فَوَاللَّهِ، إِنِّي لَبَيْنَ الْيَقْظَانِ وَالنَّائِمِ إِذْ سَمِعْتُ وَقَعَ حَوَافِرِ الْخَيْلِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي: هَذَا صَوْتُ الدَّبِيِّ، ثُمَّ إِنِّي سَمِعْتُهُ أَشَدَّ مِنْ ذَلِكَ، فَانْتَبَهْتُ وَمَسَحْتُ عَيْنَيَّ، وَقُلْتُ: لَا وَاللَّهِ مَا هَذَا بِالدَّبِيِّ.

قَالَ: وَذَهَبْتُ لِأَقُومَ، فَإِذَا أَنَا بِهِمْ قَدْ أَشْرَفُوا عَلَيْنَا مِنَ التَّلِّ، فَكَبَّرُوا، ثُمَّ أَحَاطُوا بِأَيَاتِنَا، وَخَرَجْنَا نَشْتَدُّ عَلَى أَرْجُلِنَا، وَتَرَكْنَا خَيْلَنَا. قَالَ: فَأَمَرْتُ عَلَى شِمْرِ وَأَنَّهُ لَمُتَرِّ بِبُرْدٍ مُحَقَّقٍ، وَكَانَ أَبْرَصَ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى بَيَاضِ كَشْحِيهِ مِنْ فَوْقِ الْبُرْدِ، فَإِنَّهُ لَيُطَاعِنُهُم بِالرُّمَحِ، قَدْ أَعْجَلُوهُ أَنْ يَلْبِسَ سِلَاحَهُ وَثِيَابَهُ، فَمَضَيْنَا وَتَرَكْنَاهُ. قَالَ: فَمَا هُوَ إِلَّا أَنْ أَمَعَنْتُ سَاعَةً، إِذْ سَمِعْتُ: اللَّهُ أَكْبَرُ، قَتَلَ اللَّهُ الْخَيْثَ.

قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ: حَدَّثَنِي الْمَشْرُقِيُّ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ أَبِي الْكَنُودِ: أَنَا وَاللَّهِ، صَاحِبُ الْكِتَابِ الَّذِي رَأَيْتُهُ مَعَ الْعِلِجِ، وَأَتَيْتُ بِهِ أَبَا عَمْرَةَ، وَأَنَا قَتَلْتُ شِمْرًا، قَالَ: قُلْتُ: هَلْ سَمِعْتَهُ يَقُولُ شَيْئًا لِيَلْتَنِدَ؟ قَالَ: نَعَمْ، خَرَجَ عَلَيْنَا، فَطَاعَنَنَا بِرُمَحِهِ سَاعَةً، ثُمَّ أَلْقَى رُمَحَهُ، ثُمَّ دَخَلَ بَيْتَهُ، فَأَخَذَ سَيْفَهُ، ثُمَّ خَرَجَ عَلَيْنَا وَهُوَ يَقُولُ: بَتَّهْتُمْ لَيْثَ عَرِينٍ بِاسْتِلا جَهْمًا مُحْيَا يُدْقُ الْكَاهِلَا لَمْ يَرِ يَوْمًا عَنْ عَدُوٍّ نَاكِلا إِلَّا كَذَا مُقَاتِلًا أَوْ قَاتِلًا يُبْرِحُهُمْ ضَرْبًا وَيُرْوِي الْعَامِلَا (تاريخ الطبری: ج ۶ ص ۵۲، تاریخ دمشق: ج ۲۳ ص ۱۹۰).

الأخبار الطوال: احمر بن سَليط، با سپاه، حرکت کرد تا به مذار رسید. شمر بن ذی الجوشن هم به خاطر سرزنش بصریان، به جای فرار به بصره، به سمت مذار آمد. احمر بن سَليط، به جایی که شمر، در آن سنگر گرفته بود، پنجاه سوار فرستاد و پیشاپیش آنها نیز مردی نبطی بود که بلدچی آنها بود و این، در شبی مهتابی بود. شمر، همین که فهمید آنها را، اسبش را خواست و سوار شد و هر کس هم که همراهش بود، سوار شد تا بگریزند. سپاهیان احمر به آنها رسیدند و با آنان جنگیدند و شمر و همراهانش را کشتند و سرهایشان را جدا کردند و پیش احمر بن سَليط بردند. او نیز سرها را برای مختار فرستاد و مختار، سر شمر را به مدینه برای محمد بن حنفیه فرستاد. ۱۰ سارِ أَحْمَرُ بْنُ سَليطٍ فِي الْجِيوشِ حَتَّى وَافَى الْمَذَارَ، وَقَدْ انْصَرَفَ إِلَيْهَا شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ أَنْفَهُ مِنْ أَنْ يَأْتِيَ الْبَصْرَةَ هَارِبًا، فَيَشْمَتُوا بِهِ، فَوَجَّهَ أَحْمَرُ بْنُ سَليطٍ إِلَى الْمَكَانِ الَّذِي كَانَ مُتَحَصِّنًا فِيهِ خَمْسِينَ فَارِسًا، وَأَمَامَهُمْ نَبْطِيٌّ يَدُلُّهُمْ عَلَى الطَّرِيقِ، وَذَلِكَ فِي لَيْلَةٍ مُقَمَّرَةٍ.

فَلَمَّا أَحَسَّ بِهِمْ، دَعَا بِفَرَسِهِ فَرَكَبَهُ، وَرَكِبَ مَنْ كَانَ مَعَهُ لِيَهْرَبُوا، فَأَدْرَكَهُمُ الْقَوْمُ، فَقَاتَلُوهُمْ، فَقَتَلَ شِمْرٌ وَجَمِيعَ مَنْ كَانَ مَعَهُ، وَاحْتَرَوْا رُؤُوسَهُمْ، فَأَتَوْا بِهَا أَحْمَرَ بْنَ سَليطٍ، فَوَجَّهَهَا إِلَى الْمُخْتَارِ، فَوَجَّهَ الْمُخْتَارُ بِرَأْسِ شِمْرِ إِلَى مُحَمَّدِ بْنِ الْحَنْفِيَّةِ بِالْمَدِينَةِ (الأخبار الطوال: ص ۳۰۵). الأُمَالِي، طوسی (- به نقل از مدائنی، از روایانش -): مختار، شمر بن ذی الجوشن را خواست. شمر به بیابان گریخت. خبر فرار او را به ابو عمره رساندند. ابو عمره با تعدادی از یارانش در پی شمر روان شد و او با آنها جنگ سختی کرد و زخمی شد و همین باعث ناتوانی او گردید، تا این که ابو عمره او را دستگیر کرد و برای مختار فرستاد.

مختار، گردن او را زد و روغنی را در دیگی به جوش آورد و شمر را در آن انداخت و بدنش آتش و لاش شد و از هم وافت. یکی از وابستگان خاندان حارثه بن مُضَرَّب، سر و صورت او را زیر پا انداخت و لگد کرد. ۲. طَلَبَ الْمُخْتَارُ شِمْرَ بْنَ ذِي الْجَوْشَنِ، فَهَرَبَ إِلَى الْبَادِيَةِ، فَسَجَعِيَ بِهِ إِلَى أَبِي عَمْرَةَ، فَخَرَجَ إِلَيْهِ مَعَ نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِهِ، فَقَاتَلَهُمْ قِتَالًا شَدِيدًا، فَأَثَخَتْهُ الْجِرَاحَةُ، فَأَخَذَهُ أَبُو عَمْرَةَ أَسِيرًا وَبَعَثَ بِهِ إِلَى الْمُخْتَارِ، فَضَرَبَ عُنُقَهُ، وَأَعْلَى لَهُ دُهْنًا فِي قَدَرٍ وَقَذَفَهُ فِيهَا فَتَفَسَّخَ، وَوُطِئَ مَوْلَى لَالِ حَارِثَةَ بْنِ مُضَرَّبٍ وَجْهَهُ وَرَأْسَهُ (الأُمَالِي، طوسی: ص ۲۴۴ ح ۴۲۴، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۳۸ ح ۲).

۶ / ۵ حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ

ابو عبد الرحمان حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ بن نائل کندی سکونی، از اهالی حِمص (از شهرهای مهم شام) و امیر آن بود. او در جنگ صفین، فرماندهی لشکر حِمص را در سپاه معاویه به عهده داشت. ۱. او از شخصیت‌های بارز حکومت بنی امیه و فرمانده نگهبانان و معاون

ابن زیاد بود و از سوی ابن زیاد، مناطق قادسیه، خَفَّان و قُطْقُطانه را زیر نظر داشت .

او عامل دستگیری قیس بن مُسهر (فرستاده امام حسین علیه السلام) و عبد الله بن یَقْطَر بود^۲. حُصَین، در کربلا حضور داشت و روز عاشورا، فرماندهی تیراندازان لشکر عمر بن سعد را به عهده داشت و با تیراندازانش، یاران امام علیه السلام را تیرباران کرد و اسبان آنها را کشت و زمینه را برای یورش نهایی و گروهی سپاه ابن سعد به سپاه امام علیه السلام فراهم کرد^۳.

حُصَین، شخصاً در برخی درگیری‌ها شرکت داشت و در شهادت حبیب بن مُظاهر، نقش داشت^۴. او همان کسی است که در روز عاشورا به امام علیه السلام تیراندازی کرد و تیر به دندان‌های شریف ایشان خورد و بدین ترتیب، مانع آب خوردن امام علیه السلام شد^۵. حُصَین، پس از پایان جنگ، هفده سر را با افراد تحت فرمانش به کوفه برد^۶.

وی پس از واقعه کربلا نیز در واقعه حرّه، جانشین مُسلم بن عُقبه، فرمانده خونریز سپاه جنایتکار شام، در مدینه شد و پس از مرگ او، سپاه را به سمت مکه سوق داد و در درگیری‌اش با عبد الله بن زبیر، کعبه را به آتش کشید^۷. سپس به عراق باز گشت و در سرکوب «قیام توابین» به رهبری سلیمان بن صُرَد خُزاعی، شرکت جست^۸.

۱. تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۳۸۲. ۲. الإرشاد: ج ۲ ص ۶۹ - ۷۱. ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۱ ص ۶۳۲ (نامه امام علیه السلام به مردم کوفه از منزلگاه حاجر در بطن الرُّمّة و شهادت فرستاده امام علیه السلام). ۳. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۴. ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۱ ص ۸۳۸ (شدّت جنگ در نیمه روز). ۴. مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۷ - ۱۹، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۹. ۵. ر. ک: ص ۲۵۹ (امام علیه السلام در پی آب) و ص ۲۶۶ (اصابت تیری بر دهان امام علیه السلام). ۶. ر. ک: ص ۳۸۱ (برده شدن سرها به وسیله قبیله قاتل). ۷. تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۳۸۶. ۸. ذوب النُّصار: ص ۸۷، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۶۰.

او، سرانجام پس از قیام مختار، در جنگ با ابراهیم بن مالک اشتر - که از سران سپاه مختار بود - کشته شد. ابراهیم، جسد او را سوزاند و سرش را برای مختار به کوفه و سپس برای ابن زبیر به مکه فرستاد. سر او را در مکه و مدینه آویزان کردند تا عبرت دیگران باشد^{۱۰}.

گفتنی است که برخی از جنایت‌های یاد شده، در تعدادی از منابع، به حُصَین بن تمیم بن اُسامه بن زُهَیر بن دُرَید تمیمی، نسبت داده شده است. در این باره باید گفت که امکان ندارد این شخص، با شخصی که ما شرح حال او را بازگو می‌کنیم (حُصَین بن نُمَیر)، یکی باشد و احتمال دارد که نام او دستکاری یا تصحیف شده باشد، یا در نسبت دادن جنایت‌ها، خلط صورت گرفته باشد. ۲. آنچه مسلم است، این است که حُصَین بن نُمَیر، یکی از فرماندهان اصلی و ترازِ اوّل سپاه بنی امیه در جنگ صفین، واقعه عاشورا، واقعه حرّه، حادثه مکه و نیز جنگ با توابین و مختار ثقفی بوده است. تاریخ دمشق: حُصَین بن نُمَیر بن نائل بن لَبید بن جَعِثَه بن حارث بن سَلَمَه بن شُکامَه بن شَبیب بن سَکون بن اَشْرَس بن کَنده، و او، ثور بن عُفَیر بن عَدی بن حارث، ابو عبد الرحمان کندی و سپس سَکونی، از مردم حِمص است. از بلال، روایت کرده و پسرش یزید بن حُصَین، از او روایت کرده است. وقتی معاویه عازم صفین شد، حُصَین در دمشق بود و با معاویه همراه شد. وی در جنگ با رومیان از سوی یزید بن معاویه، فرمانده و امیر لشکر حِمص بود. او در سپاهی بود که یزید از دمشق برای مبارزه با اهل مدینه و جنگ با اهل حرّه فرستاد و مسلم بن عُقبه، مشهور به «مُسرف (خونریز)»، او را جانشین خود در سپاه قرار داد. وی با ابن زبیر جنگید و وقتی برای خلافت مروان بن حکم بیعت شد، او در جایه^۳ بود. ۴. حُصَین بن نُمَیر بن نائل بن لَبید بن جَعِثَه بن الحارث بن سَلَمَه بن شُکامَه بن شَبیب بن السَّکون بن اَشْرَس بن کَنده، و هو ثور بن عُفَیر بن عَدی بن الحارث أبو عبد الرحمن الکِنْدی، ثُمَّ السَّکونی من اهل حِمص، روى عن بلال، روى عنه ابنه یزید بن

حَصَيْنَ . وَكَانَ بِدِمَشَقَ حِينَ عَزَمَ مُعَاوِيَةُ عَلَى الْخُرُوجِ إِلَى صَفَيْنَ وَخَرَجَ مَعَهُ ، وَوَلِيَ الصَّائِفَةَ لِيَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، وَكَانَ أَمِيرًا عَلَى جُنْدِ حِمَصٍ ، وَكَانَ فِي الْجَيْشِ الَّذِي وَجَّهَهُ يَزِيدُ إِلَى أَهْلِ الْمَدِينَةِ مِنْ دِمَشَقَ لِقِتَالِ أَهْلِ الْحَرَّةِ ، وَاسْتَخْلَفَهُ مُسْلِمُ بْنُ عُقْبَةَ - الْمَعْرُوفُ بِمُسْرِفٍ - عَلَى الْجَيْشِ ، وَقَاتَلَ ابْنَ الزُّبَيْرِ ، وَكَانَ بِالْجَابِيَةِ حِينَ عُقِدَتْ لِمُرْوَانَ بْنِ الْحَكَمِ الْخِلَافَةُ (تاريخ دمشق : ج ۱۴ ص ۳۸۲) .

۱. الأخبار الطوال : ص ۲۹۵ ؛ تاريخ يعقوبی : ج ۲ ص ۲۵۹ . ۲. شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحديد : ج ۱۰ ص ۱۴ ، جمهرة أنساب العرب : ص ۲۲۸ . ۳. روستایی از توابع دمشق که در آن ، با مروان ، بيعت شد (معجم البلدان : ج ۲ ص ۹۱) .

الأخبار الطوال (- در گزارش جنبش مختار -) : ابراهيم بن آشتر، بر آنان يورش برد و بسياری از آنان را كشت . شاميان ، شكست خوردند . ابراهيم ، آنان را تعقيب نمود و تا شب به كشتار آنان ادامه داد و امير آنان ، حَصَيْنَ بن نُمَيْر - كه از قاتلان حسين عليه السلام بود - و شَرْحِبِيلَ بن ذِي الْكَلَّاعِ و بزرگان شام را كشت . ۱. وَحَمَلَ عَلَيْهِمُ اِبْرَاهِيمُ بْنُ الْأَشْثَرِ ، فَأَكْثَرَ فِيهِمُ الْقَتْلَ ، وَأَنْهَزَمَ أَهْلُ الشَّامِ ، فَأَتَبَعَهُمُ اِبْرَاهِيمُ يَفْتُلُهُمْ إِلَى اللَّيْلِ ، وَقَتَلَ أَمِيرَهُمُ الْحُصَيْنَ بْنَ نُمَيْرٍ - وَكَانَ مِنْ قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ - وَشَرْحِبِيلَ بْنَ ذِي الْكَلَّاعِ ، وَعُظْمَاءَ أَهْلِ الشَّامِ (الأخبار الطوال : ص ۲۹۵) . تاريخ دمشق (- به نقل از محمد بن اسماعيل -) : مُصْعَبُ بْنُ زُبَيْرٍ ، مختار را سوزاند و ابراهيم بن آشتر، عبید الله بن زياد و حَصَيْنَ بن نُمَيْر سَكُونِي را. عبد الملك بن مروان ، وقتی جنازه پسر آشتر را آوردند، به غلام حَصَيْنَ بن نُمَيْر گفت: بسوزانش، همان طور كه آقای تو را سوزاند...!

احمد بن محمد بن عيسى بغدادی در حمص گفت: از طبقه قدیم اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله، حَصَيْنَ بن نُمَيْر سَكُونِي را درك كردم كه خلفا، وی را در حالی كه اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بودند، به كارگزاری برگزیدند. وی به سال ۶۶ [هجری]، در سال [جنگ] خازر ، ۲ با عبید الله بن زياد ، كشته شد. ۳. أَحْرَقَ مُصْعَبُ بْنُ الزُّبَيْرِ الْمُخْتَارَ ، وَأَحْرَقَ اِبْرَاهِيمُ بْنُ الْأَشْثَرِ عُبَيْدَ اللَّهِ بْنَ زِيَادٍ وَحُصَيْنَ بْنَ نُمَيْرٍ السَّكُونِيَّ ، فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ مَرْوَانَ - وَاتَى بِجَسَدِ ابْنِ الْأَشْثَرِ - لِمَوْلَى لِحَصَيْنَ بْنِ نُمَيْرٍ : حَرِّقْهُ كَمَا حَرَّقَ مَوْلَاكَ

أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ عِيْسَى الْبَغْدَادِيُّ بِحِمَصٍ قَالَ : فِي طَبَقَةِ قَدِيمَةٍ أُدْرِكْتُ أَصْحَابَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْهُمْ حَصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ السَّكُونِيُّ ، اسْتَعْمَلَهُ الْخُلَفَاءُ وَأَصْحَابُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَحْيَاءَ ، قُتِلَ فِي سَنَةِ سِتٍّ وَسِتِّينَ عَامَ الْخَازِرِ مَعَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ (تاريخ دمشق : ج ۱۴ ص ۳۸۸ ، التاريخ الصغير : ج ۱ ص ۱۷۷) . تاريخ دمشق (- به نقل از يعقوب بن سُفْيَانَ -) : در چنین روزی، در سال ۶۷ [هجری]، حَصَيْنَ بن نُمَيْر كشته شد... . ابو سليمان بن زُبَيْر به ما خبر داد و گفت: در باره سال ۶۶ ، گفته اند كه : در آن ، عبید الله بن زياد و حَصَيْنَ بن نُمَيْر كشته شدند . ابراهيم بن آشتر ، آنها را كشت و سرشان را برای مختار فرستاد . مختار هم آن سرها را برای ابن زبير فرستاد و آنها در مدینه و مكه آویخته شدند . ۴. وَقُتِلَ فِي هَذَا الْيَوْمِ حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ ، يَعْنِي فِي سَنَةِ سَبْعٍ وَسِتِّينَ ... أَخْبَرَنَا أَبُو سُلَيْمَانَ بْنُ زُبَيْرٍ ، قَالَ : سَنَةُ سِتٍّ وَسِتِّينَ ، قَالُوا : قُتِلَ بِهَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ وَالْحُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ ، وَلِيَ قَتْلَهُمَا اِبْرَاهِيمُ بْنُ الْأَشْثَرِ ، فَبَعَثَ بِرُؤُوسِهِمْ إِلَى الْمُخْتَارِ ، فَبَعَثَ بِهَا إِلَى ابْنِ الزُّبَيْرِ ، فَصَبَّتْ بِالْمَدِينَةِ وَمَكَّةَ (تاريخ دمشق : ج ۱۴ ص ۳۸۹ ، البدايه و النهايه : ج ۸ ص ۲۸۶) .

۱. خازر، رودی است میان اربیل و موصل ؛ همان جایی كه در آن ، عبید الله بن زياد و ابراهيم بن آشتر ، درگیر شدند (معجم البلدان : ج ۲ ص ۳۳۷ . نیز، ر . ك : نقشه شماره ۵ در پایان همین جلد) .

تاريخ دمشق (- به نقل از ابو سَلَمَه سعيد بن يزيد -) : مختار، سر ابن زياد و سرهای تعدادی از اشراف شام، از جمله حَصَيْنَ بن نُمَيْر كندی - كه با ابن زبير جنگيد و برای او منجنيق نصب كرد - را برای ابن زبير فرستاد . ابن زبير گفت: سر هر يك از آنها را در

همان جایی بیاویزید که از آن جا ما را سنگباران کردند. ۱. بَعَثَ الْمُخْتَارُ بِرَأْسِ ابْنِ زِيَادٍ وَرُؤُوسِ النَّاسِ مِنْ أَشْرَافِ أَهْلِ الشَّامِ ، فِيهِمْ حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ الْكِنْدِيُّ ، وَكَانَ فِيمَنْ قَاتَلَ ابْنَ الزُّبَيْرِ وَنَصَبَ عَلَيْهِ الْقَذَافَ ، فَقَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ : إِنَصِبُوا رَأْسَ كُلِّ رَجُلٍ مِنْهُمْ عِنْدَ قَذَافَتِهِ الَّتِي كَانَ يَرْمِينَا بِهَا (تاریخ دمشق : ج ۱۴ ص ۳۸۸) .

۱. نسب معدّ : ج ۱ ص ۳۲۷.

۶ / ۶ عمرو بن حجاج

عمرو بن حجاج بن عبد الله بن عبد العزيز بن كعب مَذْحِجِي زُبَيْدِي، از سران کوفه و شوهر خواهر هانی بن عروه بود. ۲. وی از جمله کسانی بود که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشت و ایشان را به کوفه دعوت کرد؛ ۳. ولی پس از اندک زمانی، تغییر موضع داد و از یاران ابن زیاد شد، تا جایی که ابن زیاد، او را به فرماندهی جناح راست سپاه عمر بن سعد در کربلا برگزید. ۴. او در کربلا با سوارانش، آب را بر امام حسین علیه السلام و یارانش بست و با عباس علیه السلام جنگید و در روز عاشورا سپاهش را بر ضد امام حسین علیه السلام تحریک کرد.

او راه چیره شدن بر یاران دلیر و جنگجوی امام حسین علیه السلام را سنگباران کردن آنان و تاختن یکباره بر آنها، و نه مبارزه و درگیری تن به تن دانست و این نقشه را با موافقت عمر بن سعد، عملی ساخت و ۶ و خود با لشکرش بر جناح چپ لشکر امام علیه السلام که فرماندهی آن با مسلم بن عوسجه بود - یورش برد و مسلم در این یورش، نقش بر زمین شد. ۷. عمرو بن حجاج در روز عاشورا به امام حسین علیه السلام توهین کرد و ایشان را «خارجی (خارج

۲. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۵۳. نیز، ر. ک : همین شهادت‌نامه: ج ۱ ص ۳۰۴ (نامه کوفیان به امام علیه السلام و دعوت او به قیام) .
۳. او، با این که شوهرخواهر هانی بن عروه بود، ولی با ابن زیاد، همکاری کرد و با دادن خبر دروغین سلامت هانی، مانع یورش قبیله مَذْحِج به قصر ابن زیاد شد (ر. ک : ج ۱ ص ۳۹۹ (گرفتار شدن هانی و ماجراهای او) و ص ۸۰۰ (رویاری لشکر هدایت و لشکر گم‌راهی)). ۴. ر. ک : ج ۱ ص ۷۴۸ (نقش عباس علیه السلام در رساندن آب به لشکر امام علیه السلام) . ۵. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۳. نیز، ر. ک : همین شهادت‌نامه: ج ۱ ص ۸۳۷ (قوت جنگی یاران امام علیه السلام) . ۶. همان. نیز، ر. ک : همین شهادت‌نامه : ج ۲ ص ۱۰۴ (مسلم بن عوسجه) .

شده از دین)» نامید. ۱. او پس از واقعه عاشورا، از جمله حاملان سرهای شهدا به کوفه بود. ۲. عمرو، سرانجام، در قیام مختار، فرار کرد و بنا به گزارشی، به نفرین امام حسین علیه السلام گرفتار شد و از شدت تشنگی، در بیابان، هلاک گردید و ۳ بنا به گزارشی دیگر، در دو راهی کوفه و بصره ناپدید شد و دیگر هیچ کس، او را ندید. ۴. ۱۸۳۳. نسب معدّ: عمرو بن حجاج بن عبد الله بن عبد العزيز بن كعب، از اشراف قبیله مَذْحِج در کوفه بود. ۵. عمرو بن حجاج بن عبد الله بن عبد العزيز بن كعب، كَانَ مِنْ أَشْرَافِ مَذْحِجٍ بِالْكُوفَةِ (نسب معدّ : ج ۱ ص ۳۲۷) . تاریخ الطبری (- به نقل از عامر شعبی، در یادکرد قیام مختار -) : عمرو بن حجاج زُبَيْدِي - که از حاضران در صحنه کشته شدن حسین علیه السلام بود - از خانه بیرون آمد و سوار بر مرکبش شد و رفت و راه شراف و واقصه را در پیش گرفت و تا کنون دیده نشده و معلوم نشد که زمین، او را بلعید و یا به تیر آسمانی (غیبی)، گرفتار آمد. ۶. خَرَجَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيُّ - وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَكَرِبَ رَاحِلَتُهُ ، ثُمَّ ذَهَبَ عَلَيْهَا ، فَأَخَذَ طَرِيقَ شَرَافٍ وَوَاقِصَةَ ، فَلَمْ يَزَلْ حَتَّى السَّاعَةِ ، وَلَا يُدْرِي أَرْضٌ بَحَسَّتَتْهُ ، أَمْ سَمَاءٌ حَصَبَتْهُ ! (تاریخ الطبری : ج ۶ ص ۵۲) .

البدایة و النهایة (- در بیان رخدادهای سال ۶۶ هجری -) : عمرو بن حجاج زبیدی - که از جمله حاضران در صحنه کشته شدن حسین علیه السلام بود - گریخت و معلوم نشد که به کدام سرزمین رفت. ۷. هَرَبَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ الزُّبَيْدِيُّ ، وَكَانَ مِمَّنْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَلَا يُدْرَى أَيْنَ ذَهَبَ مِنَ الْأَرْضِ ! (البدایة و النهایة : ج ۸ ص ۲۷۰) . البدایة و النهایة: یاران عمر بن سعد، مانع دستیابی یاران حسین علیه السلام به آب شدند . در گردان آنان، عمرو بن حجاج بود و حسین علیه السلام آنها را به دچار شدن به تشنگی ، نفرین کرد. این مرد، از شدت تشنگی مُرد. ۸. وَجَعَلَ أَصْحَابُ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ يَمْنَعُونَ أَصْحَابَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْمَاءِ ، وَعَلَى سِرِّيَّةٍ مِنْهُمْ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ ، فَدَعَا عَلَيْهِمُ بِالْعَطَشِ ، فَمَاتَ هَذَا الرَّجُلُ مِنْ شِدَّةِ الْعَطَشِ (البدایة و النهایة : ج ۸ ص ۱۷۵) . الأخبار الطوال: عمرو بن حجاج - که از سران قاتلان حسین علیه السلام بود - گریخت و قصد عزیمت به بصره را داشت که از سرزنش بصریان ترسید و راهش را به سوی سَراف ، کج کرد. ساحل‌نشینان، به وی گفتند: از پیش ما برو که ما از مختار ، بیمناکیم. او هم از پیش آنها رفت و آنان خود را سرزنش کردند و گفتند: کار بدی کردیم !

۱. تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۳۵. نیز، ر. ک : همین شهادت‌نامه: ج ۱ ص ۸۳۸ (شدت جنگ در نیمه روز) . ۲. الملهوف : ص ۱۸۹. نیز، ر. ک : همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۳۸۲ (بر سر نیزه بردن سرها) . ۳. ر. ک : ح ۱۸۳۷ . ۴. ر. ک : ح ۱۸۳۴ .

الأخبار الطوال: پس عده‌ای از آنها سوار بر مرکب‌هایشان در جستجوی وی برآمدند تا وی را برگردانند ؛ ولی او وقتی آنها را از دور دید، گمان کرد که یاران مختارند . پس به بی‌راهه‌ای در ریگستان، به جایی به نام بُیْضَه روی آورد و این ، در هوایی بسیار داغ بود. بُیْضَه در میان آبادی‌های بنی کلب و بنی طی قرار داشت. او در آن جا اندکی خوابید و تشنگی، او و همراهانش را از پای در آورد. ۱. وَهَرَبَ عَمْرُو بْنُ الْحَجَّاجِ - وَكَانَ مِنْ رُؤَسَاءِ قَتْلِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - يُرِيدُ الْبَصْرَةَ ، فَخَافَ الشَّمَاتَةَ ، فَعَدَلَ إِلَى سَرَافٍ . فَقَالَ لَهُ أَهْلُ الْمَاءِ : اِرْحَلْ عَنَّا ، فَإِنَّا لَا نَأْمَنُ الْمُخْتَارَ . فَارْتَحَلَ عَنْهُمْ ، فَتَلَاوَمُوا وَقَالُوا : قَدْ أَسَأْنَا . فَرَكِبَتْ جَمَاعَةٌ مِنْهُمْ فِي طَلَبِهِ لِيُرِدُوهُ ، فَلَمَّا رَأَوْهُمْ مِنْ بَعِيدٍ ظَنُّوا أَنَّهُمْ مِنْ أَصْحَابِ الْمُخْتَارِ ، فَسَلَكَ الرَّمْلَ فِي مَكَانٍ يُدْعَى الْبَيْضَةَ ، وَذَلِكَ فِي حِمَارَةِ الْقَيْظِ ، وَهِيَ فِيمَا بَيْنَ بِلَادِ كَلْبٍ وَبِلَادِ طَيِّيٍّ ، فَقَالَ فِيهَا ، فَقَتَلَهُ وَمَنْ مَعَهُ الْعَطَشُ (الأخبار الطوال : ص ۳۰۳) .

۱. ر. ک : ص ۳۳۰ (تاراج کردن وسایل امام علیه السلام) و ص ۳۰۸ (اسب دواندن بر پیکر مطهر امام علیه السلام).

۶ / ۷ احبش بن مرثد

أَحْبَشُ بْنُ مَرْتَدٍ بْنُ عُلْقَمَةَ بْنِ سَلَامَةَ حَضَرَمِيٍّ - که در برخی منابع از او به «أَخْنَس» یاد می‌کنند - ، از سواران سپاه عمر بن سعد و از جمله ده نفری است که به درخواست عمر بن سعد ، بر بدن مبارک امام حسین علیه السلام اسب تاختند. بنا بر گزارشی ، احبش ، همان کسی است که عمامه امام حسین علیه السلام را به غارت بُرد. ۲.

پس از واقعه عاشورا، او در صحنه جنگ، ایستاده بود که تیری از کمان، رها شد - و پرتاب کننده‌اش معلوم نشد - و به وی خورد و قلبش را شکافت و مُرد ۳. تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم -) : عمر بن سعد در میان یارانش بانگ برداشت که : چه کسی حاضر است اسبش را بر جنازه حسین بتازاند؟

ده نفر، اعلام آمادگی کردند، از جمله : ... أَحْبَشُ بْنُ مَرْتَدٍ بْنُ عُلْقَمَةَ بْنِ سَلَامَةَ حَضَرَمِيٍّ . آنان آمدند و اسبان‌شان را بر جنازه حسین علیه السلام تاختند و پشت و سینه ایشان را خُرد کردند.

شنیدم که پس از گذشت مدتی از آن واقعه، تیری ناشناخته به احبش بن مرثد - که در میدان

۲. ر. ک : ح ۱۸۳۸ .

جنگی ایستاده بود - اصابت کرد و قلبش را شکافت و او مُرد. ۱. إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ نَادَى فِي أَصْحَابِهِ : مَنْ يَتَدَبُّ لِلْحُسَيْنِ وَيُوْطِئُهُ فَرَسَهُ ؟ فَانْتَدَبَ عَشْرَةٌ ، مِنْهُمْ : ... أَحْبَشُ بْنُ مَرْثَدٍ بْنِ عَلْقَمَةَ بْنِ سَلَامَةَ الْحَضْرَمِيِّ ، فَأَتَوْا فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخِيُولِهِمْ ، حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ ، فَبَلَغْنِي أَنَّ أَحْبَشَ بْنَ مَرْثَدٍ بَعْدَ ذَلِكَ بَزَمَانٍ أَتَاهُ سَيِّئُهُمْ غَرْبٌ ، وَهُوَ وَقِفٌ فِي قِتَالٍ ، فَفَلَقَ قَلْبَهُ ، فَمَاتَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۵۴؛ مثير الأحزان : ص ۷۸). ۱۸۳۹. الملهوف: عمامه امام حسین علیه السلام را احبش بن مرثد بن علقمه حضرمی - که خدا لعنتش کند - گرفت. و گفته شده جابر بن یزید اودی - که لعنت خدا بر او باد - آن را گرفت و با آن ، دستار بست و کم عقل شد. ۲. وَأَخَذَ عِمَامَتَهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَحْبَشُ بْنُ مَرْثَدٍ بْنِ عَلْقَمَةَ الْحَضْرَمِيِّ لَعْنَةُ اللَّهِ ، وَقِيلَ: جَابِرُ بْنُ يَزِيدٍ الْأَوْدِيُّ لَعْنَةُ اللَّهِ ، فَاعْتَمَّ بِهَا ، فَصَارَ مَعْتَوًى (الملهوف : ص ۱۷۸ ، مثير الأحزان : ص ۷۶) .

۱. ر. ک : ص ۳۰۸ (اسب دواندن بر پیکر امام علیه السلام). ۲. ر. ک : ص ۳۰۳ (تاراج کردن وسایل امام علیه السلام) .

۶ / ۸ اسحاق بن حیوه حضرمی

اسحاق بن حیوه حضرمی ، از سوارانی است که داوطلبانه به دعوت عمر بن سعد ، بر پیکر پاک امام حسین علیه السلام اسب تاختند ۳. او همچنین پیراهن امام علیه السلام را به غارت برد و چون آن را پوشید ، به پیسی مبتلا شد و مویش ریخت . ۴. مختار ثقفی ، او را دستگیر کرد و دستور داد بر بدنش اسب تاختند تا به هلاکت رسید . ۵. گفتنی است که در برخی منابع ، نام پدر اسحاق ، «حویه» ، «حویّه» و «حوی» ۶ نیز ذکر شده است . همچنین برخی منابع ، همین مطالب را به جَعَوْنَه حضرمی ، جعفر بن وَثَر حضرمی و جَعَوْبَه بن حَوِيَه حضرمی ، نسبت داده‌اند که احتمال تصحیف در آنها فراوان است . ۷. تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم -) : عمر بن سعد در میان یارانش بانگ زد که : چه کسی حاضر است بر بدن حسین ، اسب بتازد؟

ده نفر ، اعلام آمادگی کردند و از جمله ، اسحاق بن حیوه حضرمی بود و او همان کسی است که پیراهن حسین علیه السلام را کند و بعدها به پیسی مبتلا شد. ۸. إِنَّ عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ نَادَى فِي أَصْحَابِهِ : مَنْ يَتَدَبُّ لِلْحُسَيْنِ وَيُوْطِئُهُ فَرَسَهُ ؟ فَانْتَدَبَ عَشْرَةٌ ، مِنْهُمْ : إِسْحَاقُ بْنُ حَيَوَةَ الْحَضْرَمِيُّ ، وَهُوَ الَّذِي سَلَبَ قَمِيصَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، فَبَرَصَ بَعْدَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۵۴ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۱۰) . ۳. ر. ک : ص ۷۲۷ ح ۱۸۴۱ . ۴. ر. ک : ص ۷۲۷ ح ۱۸۴۱ و ۱۸۴۲ . ۵. ر. ک : ص ۷۲۷ ح ۱۸۴۳ و ۱۸۴۴ .

الملهوف: عمر بن سعد در میان یارانش بانگ زد که : چه کسی آماده است تا بر پشت حسین ، اسب بتازد؟ ده تن از آنان ، اعلام آمادگی کردند و از جمله آنان ، اسحاق بن حویه بود که پیراهن امام علیه السلام را به غارت برد.... آنان با شُم اسبان بر حسین علیه السلام اسب تاختند و کمر و سینه امام علیه السلام را خُرد و خمیر کردند.... ابو عمر زاهد گفته است: به آن ده تن ، نگاه کردیم و دیدیم همه‌شان حرام‌زاده هستند. مختار ، آنان را دستگیر کرد و دست و پایشان را با میخ آهنین به زمین بست و بر کمرشان اسب تاخت تا هلاک شدند. ۱. نَادَى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ : مَنْ يَتَدَبُّ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ فَيُوْطِئُ الْخَيْلَ ظَهْرَهُ ؟ فَانْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ ، وَهُمْ : إِسْحَاقُ بْنُ حَوْبَةَ الَّذِي سَلَبَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ قَمِيصَهُ ...

فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ بِخَوَافِرِ خَيْلِهِمْ ، حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ ...

قَالَ أَبُو عُمَرَ الرَّاهِدُ : فَنَظَرْنَا إِلَى هَؤُلَاءِ الْعَشْرَةِ ، فَوَجَدْنَاهُمْ جَمِيعًا أَوْلَادَ زَنَى ، وَهَؤُلَاءِ أَخَذَهُمُ الْمُخْتَارُ ، فَشَدَّ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ بِسِكَكِ

الحديد، وأوطأ الخيل ظهورهم حتى هلكوا (الملهوف: ص ۱۸۲، مثير الأحران: ص ۷۸ نحوه). الملهوف: به غارت امام حسین علیه السلام پرداختند. پیراهن ایشان را اسحاق بن حویبه حضرمی - که خدا لعنتش کند - در آورد و آن را پوشید و پیسی گرفت و مویش ریخت. ۲. أقبلوا على سلب الحسين عليه السلام، فأخذ قميصه إسحاق بن حویبه الحضرمي لعنه الله، فلبسه، فصار أبرص، وامتطع شعرة (الملهوف: ص ۱۷۷، مثير الأحران: ص ۷۶). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: جعونه حضرمی، پیراهن ایشان (حسین علیه السلام) را در آورد و بر تن کرد و پیسی گرفت و مویش ریخت. ۳. أخذ جعونة الحضرمي قميصه فلبسه، فصار أبرص، وسقط شعرة (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۷، الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۹). المناقب، ابن شهر آشوب: لباس امام علیه السلام را جعوبة بن حویبه حضرمی در آورد و پوشید. پس چهره‌اش دگرگون شد و مویش ریخت و بدنش پیسی گرفت. ۴. أخذ ثوبه جعوبة بن حویبه الحضرمي ولبسه، فتغير وجهه، وحص شعرة، وبرص بدنه (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۵۷، الثاقب في المناقب: ص ۳۳۷ ح ۲۸۲).

۹ / ۶ بجدل بن سليم

بجدل، از قبیله کلب، همان کسی است که پس از شهادت امام حسین علیه السلام انگشت ایشان را برای در آوردن انگشت ایشان، برید. از این رو، وقتی به وسیله مختار دستگیر شد، دست و پایش را بریدند و رهایش کردند تا در خونش بغلتد و هلاک شود. اطلاعات دیگری از زندگی وی در دست نیست. الملهوف: انگشت امام حسین علیه السلام را بجدل بن سليم کلبی - که خدا لعنتش کند - برداشت. او [برای این کار]، آن انگشت امام علیه السلام را که انگشت در آن بود، برید. مختار، او را دستگیر کرد و دست و پایش را برید و رهایش کرد که در خونش غوطه بخورد، تا این که مُرد. ۱. أخذ خاتمه [أى خاتم الحسين عليه السلام] بجدل بن سليم الكلبى لعنه الله، فقطع إصبعه عليه السلام مع الخاتم، وهذا أخذه المختار فقطع يديه ورجليه وتركه يتشخط في دمه حتى هلك (الملهوف: ص ۱۷۸، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۸). ذوب النصار: بجدل بن سليم کلبی را نزد مختار آوردند و او را این گونه معرفی کردند که انگشت حسین علیه السلام را برداشته و انگشت ایشان را بریده است. پس دستور داد که دست و پایش را ببرند و آن قدر از بدنش خون رفت تا مُرد. ۲. أتوه [أى المختار] ببجدل بن سليم الكلبى، وعرفوه أنه أخذ خاتمه، وقطع إصبعه، فأمر بقطع يديه ورجليه، فلم يزل يتزف دماً حتى مات (ذوب النصار: ص ۱۲۳، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۷۶).

۱. ر. ک: ص ۲۲۳ (عبد الله بن حسن).

۱۰ / ۶ بحر بن کعب

بحر بن کعب، همان کسی است که در روز عاشورا، دست عبد الله پسر امام حسن علیه السلام را در آغوش عمویش امام حسین علیه السلام قطع کرد. ۳. وی از کسانی است که در غارت لباس امام حسین علیه السلام نقش داشتند. ۴. تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): سليمان بن ابي راشد از حميد بن مسلم برایم نقل کرد که وقتی حسین علیه السلام در میان سه یا چهار تن از یاران خود تنها ماند، شلواری محکم بافت خواست تا برایش بیاورند که [آوردند و] چشم‌نواز بود و بافت محکم یمانی داشت. آن را پاره کرد و شکافت که کسی آن را [بعد از شهادتش] از تنش بیرون نیاورد. کسی از یارانش به ایشان گفت: خوب است

۲. ر. ک: ص ۲۴۳ (امام علیه السلام، لباسی را می‌طلبید که کسی بدان، رغبت نکند) و ص ۳۰۳ (تاراج کردن وسایل امام علیه السلام).

زیر آن هم شلوار کی بپوشید. فرمود: «آن، لباس خواری است. برای من چنان لباسی شایسته نیست».

وقتی حسین علیه السلام کشته شد، بحر بن کعب، همان شلوار را به غارت بُرد و ایشان را برهنه رها کرد.

عمرو بن شعیب، به نقل از محمد بن عبد الرحمان به من خبر داد که: دو دست بحر بن کعب در زمستان، آب می‌داد و در تابستان، همانند چوب، خشک می‌شد. ۱۰ حدیثی سلیمان بن ابی راشد عن حمید بن مسلم: لَمَّا بَقِيَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي ثَلَاثَةِ رَهْطٍ أَوْ أَرْبَعَةٍ، دَعَا بِسَرَاوِيلَ مُحَقَّقَةٍ، يُلْمَعُ فِيهَا الْبَصَرُ يَمَانِيٍّ مُحَقَّقٍ، فَفَزَرَهُ وَنَكَثَهُ لِكَيْلَا يُسَلِّبَهُ. فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ: لَوْ لَيْسَتْ تَحْتَهُ ثِيَابُنَا! قَالَ: ذَلِكَ ثَوْبٌ مَذْلَلٌ، وَلَا يَتَّبِعُنِي لِي أَنْ أَلْبَسَهُ. قَالَ: فَلَمَّا قُتِلَ أَقْبَلَ بِحَرِّ بْنِ كَعْبٍ، فَسَلَبَهُ إِيَّاهُ، فَتَرَكَهُ مُجَرَّدًا.

قال أبو مخنف: فَحَدَّثَنِي عَمْرُو بْنُ شُعَيْبٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ يَدَيَّ بَحْرِ بْنِ كَعْبٍ كَانَتَا فِي الشِّتَاءِ تَنْضَحَانِ الْمَاءَ، وَفِي الصَّيْفِ تَيْبَسَانِ كَأَنَّهُمَا عَوْدٌ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۱، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۸).

۱۱/۶ بشر بن سوط

ابو اسماء بشر بن سوط همدانی قابضی، از قبیله همدان و از مشارکت کنندگان در به شهادت رساندن عبد الرحمان بن عقیل است. ۲. در برخی از ادعیه و زیارت‌نامه‌ها، قتل پسر دیگر عقیل، یعنی جعفر بن عقیل نیز به وی نسبت داده شده است که او را با پرتاب تیری کشت ۳؛ اما در متون تاریخی، عبد الله بن عروه خثعمی و یا نام مشابه آن، قاتل جعفر، معرفی شده است. ۴. به هر حال، در قیام مختار، بشر به وسیله عبد الله بن کامل، دستگیر و سرش با ذلت تمام، بریده شد. ۵. الإقبال (- در «زیارت ناحیه» -): سلام بر جعفر بن عقیل! خدا، کشنده او و تیرانداز به او، بشر بن خوط همدانی را لعنت کند! ۶. السَّلامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ عَقِيلٍ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَأْسَهُ بِشَرِّ بَنِ خَوَطِ الْهَمْدَانِيِّ (الإقبال: ج ۳ ص ۷۶، المزار الكبير: ص ۴۹۱ ح ۸).

۱. شریک او در این جنایت، عثمان بن خالد است که در جای خود می‌آید (ر. ک: ص ۷۵۵ «عثمان بن خالد بن أسیر» و ص ۲۳۷ «عبد الرحمان بن عقیل»). ۲. ر. ک: ح ۱۸۴۸. ۳. ر. ک: ص ۷۵۴ (عبد الله بن عزره خثعمی). ۴. ر. ک: ص ۷۳۰ ح ۱۸۴۹.

تاریخ الطبری (- به نقل از شهیم بن عبد الرحمان جُهَنی -): مختار، عبد الله بن کامل را به سوی عثمان بن خالد بن أسیر دُهمانی از بنی جُهینه و به سوی ابو اسماء بن بشر بن سوط قابضی فرستاد که هر دو، از حاضران در صحنه کشته شدن حسین علیه السلام و شریک در ریختن خون و غارت عبد الرحمان بن عقیل بن ابی طالب بودند.

عبد الله بن کامل، عصرگاهی، مسجد بنی دُهمان را محاصره کرد و گفت: همانند گناهان بنی دُهمان از روز آفریده شدن تا روز قیامت، به گردن من باشد، اگر عثمان بن خالد بن أسیر برایم آورده نشود و تا نفر آخر، گردنتان را نزنم. به او گفتیم: مهلتان بده تا بگردیم و پیدایش کنیم.

با اسب به دنبال او به راه افتادند و آن دو را که در جَبَّانَه انشسته بودند، پیدا کردند، در حالی که تصمیم داشتند به جزیره ۲ فرار کنند. آن دو را نزد عبد الله بن کامل آوردند. عبد الله گفت: ستایش، از آن خدایی است که مؤمنان را از جنگ، بی‌نیاز کرد! اگر آنان، این را با این پیدا نمی‌کردند، ما در پی‌اش رفتن به منزل او، به زحمت می‌افتادیم. پس ستایش، از آن خدایی است که تو را ناموفق گذاشت تا در دسترس قرار بگیری!

آن گاه آن دو را با خود به کنار چاه جَعَد آورد و گردنشان را زد و باز گشت و خبر آنها را به مختار داد. مختار به او دستور داد که

به سوی آن دو برگردد و آن دو را بسوزاند و گفت: خاک نشوند تا بسوزند.^{۳۳} بَعَثَ الْمُخْتَارُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَامِلٍ إِلَى عُثْمَانَ بْنِ خَالِدِ بْنِ أُسَيْرٍ الدُّهْمَانِيَّ مِنْ جُهَيْنَةَ، وَإِلَى أَبِي أَسْمَاءَ بَشَرَ بْنِ سَوَاطٍ الْقَابِضِيَّ، وَكَانَا مِمَّنْ شَهِدَا قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَا اشْتَرَكَا فِي دَمِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلٍ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَفِي سَيْلِهِ، فَأَحَاطَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَامِلٍ عِنْدَ الْعَصْرِ بِمَسْجِدِ بَنِي دُهْمَانَ، ثُمَّ قَالَ: عَلَيَّ مِثْلُ خَطَايَا بَنِي دُهْمَانَ مِنْذُ يَوْمِ خُلِقُوا إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، إِنْ لَمْ أُوتِ بِعُثْمَانَ بْنِ خَالِدِ بْنِ أُسَيْرٍ، إِنْ لَمْ أَضْرِبْ أَعْنَاقَكُمْ مِنْ عِنْدِ آخِرِكُمْ. فَقُلْنَا لَهُ: أَمِهْلَنَا نَطْلُبُهُ، فَخَرَجُوا مَعَ الْخَيْلِ فِي طَلَبِهِ، فَوَجَدُوهُمَا جَالِسَيْنِ فِي الْجَبَانَةِ، وَكَانَا يُرِيدَانِ أَنْ يَخْرُجَا إِلَى الْجَزِيرَةِ، فَأَتَى بِهِمَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَامِلٍ.

فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَى الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ، لَوْ لَمْ يَجِدُوا هَذَا مَعَ هَذَا عَنَّا إِلَى مَنْزِلِهِ فِي طَلَبِهِ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَيَّنَكَ حَتَّى أَمَكَّنَ مِنْكَ.

فَخَرَجَ بِهِمَا، حَتَّى إِذَا كَانَ فِي مَوْضِعٍ بَثَرَ الْجَعْدِ ضَرَبَ أَعْنَاقَهُمَا، ثُمَّ رَجَعَ، فَأَخْبَرَ الْمُخْتَارَ خَبَرَهُمَا، فَأَمَرَهُ أَنْ يَرْجِعَ إِلَيْهِمَا، فَيُحْرِقَهُمَا بِالنَّارِ، وَقَالَ: لَا يُدْفَنَانِ حَتَّى يُحْرَقَا (تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۵۹).

۱. جیبانه در اصل، به صحرا گفته می‌شود؛ ولی کوفی‌ها به گورستان، جیبانه می‌گویند و هر قبیله ساکن در کوفه، محله‌ای و گورستانی برای خود داشت (معجم البلدان: ج ۲ ص ۹۹). ۲. در گذشته، مناطق شمالی عراق را جزیره می‌نامیدند.

۶ / ۱۲ تمیم بن حُصَین

تمیم بن حُصَین، از قبیله فزار و جزو سوارانی بود که از سپاه عمر بن سعد برای جنگ تن به تن، گام جلو نهاد و با لحنی شمات آمیز، آب فرات و تالائو آن را به رخ سپاه تشنه امام حسین علیه السلام کشید. از این رو، امام حسین علیه السلام او را نکوهید و وی را از اهل دوزخ شمرد و نفرین کرد که تشنه کشته شود. بر اثر دعای امام علیه السلام، بلافاصله چنان عطشی بر او مسلط شد که از اسب افتاد و زیر سُم سواران، له شد و مُرد. احتمالاً او همان عبد الله بن ابی حُصَین است که خواهد آمد. ۱. الأمالی، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -) : آن گاه مرد دیگری از لشکر عمر بن سعد به نام تمیم بن حُصَین فزاری برای مبارزه بیرون آمد و بانگ برآورد: ای حسین! ای یاران حسین! آیا نمی‌بینید که آب فرات، همانند شکم ماهیان می‌درخشد؟ به خدا سوگند، از آن، قطره‌ای نخواهید نوشید تا جرعه مرگ را سر کشید!

امام حسین علیه السلام فرمود: «آن مرد کیست؟».

گفتند: تمیم بن حُصَین.

امام حسین علیه السلام فرمود: «این و پدرش، جهنمی اند. خداوندا! او را همین امروز، تشنه بمیران».

تشنگی بر او چیره شد تا این که از اسبش سقوط کرد و اسبان با سُم‌هایشان او را لگد کردند تا مُرد ۲. ثُمَّ بَرَزَ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ رَجُلٌ آخَرُ يُقَالُ لَهُ: تَمِيمُ بْنُ حُصَيْنٍ الْفَزَارِيُّ، فَنادى: يَا حُسَيْنُ! وَيَا أَصْحَابَ حُسَيْنٍ! أَمَا تَرَوْنَ إِلَى مَاءِ الْفُرَاتِ يَلُوحُ كَأَنَّهُ بَطُونُ الْحَيَاتِ؟ وَاللَّهِ، لَا ذُقْتُمْ مِنْهُ قَطْرَةً حَتَّى تَذُقُوا الْمَوْتَ جُرْعًا!

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ الرَّجُلُ؟ فَقِيلَ: تَمِيمُ بْنُ حُصَيْنٍ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: هَذَا وَأَبُوهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ، اللَّهُمَّ اقْتُلْ هَذَا عَطْشًا فِي هَذَا الْيَوْمِ.

قال: فَخَنَفَهُ الْعَطْشُ حَتَّى سَقَطَ عَنْ فَرَسِهِ، فَوَطَّئَتْهُ الْخَيْلُ بِسَنَابِكِهَا، فَمَاتَ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۱ ح ۲۳۹، روضه الواعظین: ص

۲۰۴ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام). ر. ک: ص ۷۲۰ (حصین بن نمیر). -----

۱. ر. ک: ص ۷۴۸ (عبد الله بن ابی حصین).

۶ / ۱۳ حرملة بن کاهل

حرملة از قبیله بنی اسد و از تیراندازان سپاه عمر بن سعد بود. او در روز عاشورا، با پرتاب تیر، طفل شیرخوار امام حسین علیه السلام را در آغوش پدر به شهادت رساند. وی قاتل عبد الله بن حسن نیز معرفی شده است. او همچنین در شهادت عباس بن علی علیه السلام نقش داشت و حامل سر ایشان به کوفه بود.

حرملة، بر اثر جنایت‌هایش به عقوبت دنیوی دچار شد و در پایان عمر نیز در قیام مختار، دستگیر شد. به فرمان مختار، دست و پای او را قطع کردند و سپس، او را در آتش سوزاندند. ۵. المزار الکبیر (- در «زیارت ناحیه» -) : سلام بر عبد الله بن حسین، کودک شیرخوار و هدف تیر قرار گرفته، و به خون پییده، و خونس به آسمان پرتاب شده، و سر بریده شده با تیر در دامن پدرش! خدا لعنت کند تیرانداز به او، حرملة بن کاهل اسدی و همراهانش را! ۶. السلام علی عبد الله بن الحسین علیه السلام، الطفل الرضيع، والمرمی الصریع، المتشخط دماً، المصید دمه فی السماء، المذبوح بالسهم فی حجر أبيه، لعن الله رامي حرملة بن کاهل الأسدی وذویه (المزار الکبیر: ص ۴۸۸، الإقبال: ج ۳ ص ۷۴). الأمالی، طوسی (- به نقل از منهال بن عمرو -) : وقتی از مکه به می‌گشتم، بر امام زین العابدین علیه السلام وارد شدم. به من فرمود: «ای منهال! حرملة بن کاهل اسدی، چه می‌کند؟» .

گفتم: او در کوفه زنده بود که من آمدم.

امام علیه السلام دستانش را کامل بالا آورد و فرمود: «خداوندا! داغی آهن را بر او بچشان. خداوندا! داغی آهن را بر او بچشان. خداوندا! داغی آهن را بر او بچشان» .

به کوفه آمدم. مختار، پیروز شد و امور را به دست گرفت، و او دوست من بود. من چند روزی در خانه‌ام بودم تا این که رفت و آمد مردم، تمام شد. سوار بر مرکب شدم و به سوی مختار رفتم. او را در بیرون خانه‌اش دیدم.

گفت: ای منهال! در دوران حکومت ما، پیش ما نیامدی و برای آن، به ما شادباش نگفتی و در آن با ما همکاری نکردی؟

به او اطلاع دادم که در مکه بودم و اکنون آمده‌ام. با او قدم زدیم و حرف زدیم تا به کناس (محل بنی اسد) رسیدیم. مختار ایستاد، گویی که در انتظار چیزی است. جای حرملة بن کاهله، به مختار، اطلاع داده شده بود و او کسی را در پی حرملة فرستاده بود. مدتی نگذشت که گروهی

۱. ر. ک: ص ۱۶۸ (کودک خردسال). ۲. ر. ک: ص ۲۲۳ (عبد الله بن حسن). ۳. أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۷. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۱۹۰ (عباس بن علی علیه السلام). ۴. ر. ک: ص ۲۰۶ ح ۱۰۵۹. ۵. ذوب النصار: ص ۱۲۱. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ح ۱۸۵۲.

آمدند که پا بر زمین می‌کوبیدند و نیز گروهی که می‌دویدند، تا این که گفتند: ای امیر! مژده باد که حرملة بن کاهل، دستگیر شد!

طولی نکشید که او را آوردند. وقتی مختار به حرملة نگاه کرد، گفت: ستایش، خداوندی راست که تو را در دسترس قرار داد!

آن گاه گفت: جلاد، جلاد!

جلادی آوردند. مختار به وی گفت: دستانش را قطع کن. پس دستانش قطع شد.

آن گاه به او گفت: پاهایش را قطع کن. پاهایش هم قطع شد.

آن گاه گفت: آتش، آتش!

آتش و نی‌هایی را آوردند و حرمله را در آن انداختند و آتش با او شعله کشید.

گفتم: سبحان الله!

به من گفت: ای منهال! تسبیح گفتن، خوب است؛ اما تو برای چه تسبیح گفتی؟

گفتم: ای امیر! در این سفرم، هنگامی که از مکه بر می‌گشتم، بر علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام وارد شدم. به من فرمود: «ای منهال! حرمله بن کاهل اسدی، چه می‌کند؟».

گفتم: در کوفه زنده بود که من آمدم. پس دستانش را کاملاً بالا آورد و فرمود: «خداوندا! داغی آهن را به او بچشان. خداوندا! داغی آهن را به او بچشان. خداوندا! داغی آهن را به او بچشان».

مختار به من گفت: از علی بن الحسین شنیدی که این را می‌گفت؟

گفتم: به خدا سوگند، شنیدم که چنین می‌گفت.

مختار از مرکبش پیاده شد و دو رکعت نماز خواند و سجده‌ای طولانی به جا آورد و سوار که شد، حرمله سوخته بود. با هم سوار شدیم و حرکت کردیم و به مقابل خانه‌ام رسیدیم. گفتم: ای امیر! اگر صلاح بدانی، تشریف‌فرما شوی و بر من منت بگذاری و نزد من فرود آیی و از غذای من بخوری.

مختار گفت: ای منهال! به من می‌گویی که علی بن الحسین علیه السلام چهار دعا کرد و خداوند، آن را به دست من به اجابت رساند و آن گاه مرا دعوت به خوردن می‌کنی؟! امروز، روز روزه است، برای سپاس‌گزاری از خدای عزوجل، به خاطر توفیقی که به من داد که این کار را بکنم.

حرمله، همان کسی است که حامل سر امام حسین علیه السلام بود. ۱. دَخَلْتُ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُنْصَرَفِي مِنْ مَكَّةَ، فَقَالَ لِي: يَا مِنْهَالُ، مَا صَنَعَ حَرْمَلَةُ بْنُ كَاهِلَةَ الْأَسَدِيِّ؟ فَقُلْتُ: تَرَكْتُهُ حَيًّا بِالْكُوفَةِ.

قَالَ: فَرَفَعَ يَدَيْهِ جَمِيعًا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ، اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ، اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ النَّارِ.

قَالَ الْمِنْهَالُ: فَقَدِمْتُ الْكُوفَةَ، وَقَدْ ظَهَرَ الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ، وَكَانَ لِي صَدِيقًا، قَالَ: فَكُنْتُ فِي مَنْزِلِي أَيْامًا، حَتَّى انْقَطَعَ النَّاسُ عَنِّي، وَرَكِبْتُ إِلَيْهِ، فَلَقِيْتُهُ خَارِجًا مِنْ دَارِهِ.

فَقَالَ: يَا مِنْهَالُ، لَمْ تَأْتِنَا فِي وَلاَيَتِنَا هَذِهِ، وَلَمْ تَهْنَأْ بِهَا، وَلَمْ تَشْرِكْنَا فِيهَا؟!

فَاعْلَمْتُهُ أَنِّي كُنْتُ بِمَكَّةَ، وَأَنِّي قَدْ جِئْتُكَ الْآنَ، وَسَايَرْتُهُ وَنَحْنُ نَتَحَدَّثُ، حَتَّى أَتَى الْكِنَاسَ، فَوَقَفَ وَقُوفًا كَأَنَّهُ يَنْتَظِرُ شَيْئًا، وَقَدْ كَانَ أُخْبِرَ بِمَكَانِ حَرْمَلَةَ بْنِ كَاهِلَةَ، فَوَجَّهَ فِي طَلَبِهِ، فَلَمْ نَلْبَثْ أَنْ جَاءَ قَوْمٌ يَرْكُضُونَ وَقَوْمٌ يَشْتَدُونَ، حَتَّى قَالُوا: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، الْبِشَارَةُ، قَدْ أَخَذَ حَرْمَلَةُ بْنُ كَاهِلَةَ، فَمَا لَبِثْنَا أَنْ جَاءَ بِهِ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ الْمُخْتَارُ، قَالَ لِحَرْمَلَةَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَكَّنَنِي مِنْكَ.

ثُمَّ قَالَ: الْجَزَارُ الْجَزَارُ! فَأَتَيْتُ بِجَزَارٍ، فَقَالَ لَهُ: اقْطَعْ يَدَيْهِ، فَقَطَّعْتَا. ثُمَّ قَالَ لَهُ: اقْطَعْ رِجْلَيْهِ، فَقَطَّعْتَا. ثُمَّ قَالَ: النَّارُ النَّارُ! فَأَتَيْتُ بِنَارٍ وَقَصَبٍ، فَأَلْقَيْتُ عَلَيْهِ، وَاشْتَعَلَتْ فِيهِ النَّارُ.

فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! فَقَالَ لِي: يَا مِنْهَالُ! إِنَّ التَّسْبِيحَ لَحَسَنٌ، فَفِيمَ سَبَّحْتَ؟

فَقُلْتُ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! دَخَلْتُ فِي سَفَرَتِي هَذِهِ مُنْصَرَفِي مِنْ مَكَّةَ عَلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ لِي: يَا مِنْهَالُ، مَا فَعَلَ حَرْمَلَةُ بْنُ كَاهِلَةَ الْأَسَدِيِّ؟ فَقُلْتُ: تَرَكْتُهُ حَيًّا بِالْكُوفَةِ. فَرَفَعَ يَدَيْهِ جَمِيعًا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ، اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ الْحَدِيدِ، اللَّهُمَّ أَذِقْهُ حَرَّ النَّارِ.

فَقَالَ لِي الْمُخْتَارُ: أَسَمِعْتَ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ هَذَا؟ فَقُلْتُ: وَاللَّهِ، لَقَدْ سَمِعْتُهُ قَالَ.

فَنَزَلَ عَنْ دَابَّتِهِ وَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ، فَأَطَالَ السُّجُودَ، ثُمَّ قَامَ فَرَكَبَ، وَقَدْ احْتَرَقَ حَرْمَلُهُ، وَرَكِبْتُ مَعَهُ وَسِرْنَا، فَحَاضَيْتُ دَارِي، فَقُلْتُ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! إِنْ رَأَيْتَ أَنْ تُشَرِّفَنِي وَتُكْرِمَنِي وَتَنْزِلَ عِنْدِي وَتَحَرَّمَ بِطَعَامِي.

فَقَالَ: يَا مِنْهَالُ! تَعْلَمُنِي أَنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَعَا بِأَرْبَعِ دَعَوَاتٍ، فَأَجَابَهُ اللَّهُ عَلَى يَدَيَّ، ثُمَّ تَأْمُرُنِي أَنْ أَكُلَ! هَذَا يَوْمٌ صَوْمٍ شُكْرًا لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى مَا فَعَلْتُهُ بِتَوْفِيقِهِ.

حَرْمَلُهُ هُوَ الَّذِي حَمَلَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الأمالی، طوسی: ص ۲۳۸ ح ۴۲۳، كشف الغمّة: ج ۲ ص ۳۲۴). .الأمالی، شجرى (- به نقل از بشر بن غالب اسدی -): سالی به حج مشرف شدم و برای زیارت و عرض سلام، خدمت امام زین العابدین علیه السلام رسیدم. به من فرمود: «ای بشر! کدامین شما حرمه بن کاهل است؟».

گفتم: او یکی از افراد قبیله بنی موقد (آتش افروز) است.

فرمود: «خدا آتش را بر او شعله‌ور کند و دستان و پاهایش را در همین دنیا و نه در آخرت ببرد!».

حرمه، یکی از کودکان ما را با تیر زد و سرش را با آن بُرید.

مختار بن ابی عُبید، خروج کرد و من در کوفه بودم. بر درِ خانه خودم نشسته بودم که مختار در میان جمعیتی فراوان، آمد و بر من سلام کرد. گفتم: امیر، قصد کجا را دارد؟

گفت: همین نزدیکی و بر می‌گردم.

به غلامم گفتم: اسب را زین کن. آن گاه، سوار شدم و به دنبالش حرکت کردم و دیدم که در کُناسه - که محلّه قبیله بنی اسد است - ایستاده و پایش را روی یال اسبش انداخته است. طولی نکشید که گروهی پیدا شدند و حرمه بن کاهل اسدی با طنابی به گردن و دستانی بسته به پشت، در میان آنها بود.

مختار گفت: دست‌ها و پاهایش را قطع کنید.

به خدا سوگند، هنوز دستورش به پایان نرسیده بود که دو دست و دو پایش را در حالی که ایستاده بود، قطع کردند. سپس دستور داد که نفت و نی آوردند و بر روی او نفت پاشیدند و رویش نی ریختند و آتش افروختند و او در آتش سوخت.

گفتم: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ.

مختار گفت: ای بشر! این کار مرا با حرمه قبول نداری؟ آیا فراموش کرده‌ای که حرمه با خاندان علی علیه السلام چه کرد؟ و روز [برخوردها] حسین علیه السلام، چه موضعی داشت؟ کودک حسین علیه السلام در دامنش بود، که او را هدف تیری قرار داد.

گفتم: ای امیر! من، منکر این نشدم. این، در برابر عذاب آخرتش که خدا در برابر گناه دائمی او فراهم کرده، بسی اندک است.

[اکنون] برای امیر، چیزی را می‌گویم که خوش حالش می‌کند و دلش را محکم و تصمیمش را جدی می‌سازد.

مختار گفت: آن چیست، ای مبارک؟

گفتم: سالی به حج مشرف شدم. برای زیارت زین العابدین علیه السلام و عرض سلام، خدمت ایشان رفتم و ایشان در باره همین حرمه بن کاهل از من پرسید. من گفتم: او یکی از افراد قبیله بنی موقد است. فرمود: «خدا دستان و پاهایش را قطع کند و در همین دنیا بر او آتش افروزد!».

مختار بر همان بلندی زینش به سجده افتاد و نزدیک بود از خوش حالی و شادی، از روی زین، بال در بیاورد و گفت: ستایش، از آن خداست. خدا مژده خیرت دهد، ای بشر!

وقتی باز گشتیم و به درِ خانه من رسید، گفتم: اگر امیر صلاح بداند، به من، افتخار دهد و با ورودش به خانه‌ام و با خوردن غذایم، بر من مَنّت گذارد؟

مختار گفت: سبحان الله و له الحمد. چنین چیزی را از زین العابدین علیه السلام برای من نقل می‌کنی و با این حال، می‌خواهی که غذا بخورم؟! نه به خدا، ای بشر! امروز، روز خوردن و آشامیدن

۱. موقد، نام جدّ اعلای این قبیله، از نظر لغوی به معنای «آتش افروز» است.

نیست. امروز، روز روزه گرفتن و ذکر گفتن است. ۱. حَجَّجْتُ سَيِّئَهُ، فَأَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَائِراً وَمُسَلِّماً، فَقَالَ لِي: يَا بَشْرُ، أَيُّكُمْ حَرَمَلُهُ بْنُ كَاهِلٍ؟ قُلْتُ: ذَاكَ أَحَدُ بَنِي مَوْقِدٍ. قَالَ: أَوْقَدَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ، وَقَطَعَ يَدَيْهِ وَرَجْلَيْهِ عَاجِلاً غَيْرَ آجِلٍ، فَإِنَّهُ رَمَى صَبِيّاً مِنْ صَبِيَانَا بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ.

قَالَ بَشْرُ: فَخَرَجَ الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ وَأَنَا بِالْكُوفَةِ، وَإِنِّي لَجَالِسٌ عَلَى بَابِ دَارِي، إِذَا أَقْبَلَ الْمُخْتَارُ فِي جَمَاعَةٍ كَثِيرَةٍ، فَسَلَّمَ عَلَيَّ، فَقُلْتُ: أَيْنَ يُرِيدُ الْأَمِيرُ؟ فَقَالَ: هَاهُنَا قَرِيباً وَأَعُوذُ. فَقُلْتُ لُغْلَامِي: أَسْرَجْ، فَرَكِبْتُ وَأَتْبَعْتُهُ، فَإِذَا هُوَ وَقِفٌ فِي الْكِنَاسِ - وَهِيَ مَحَلَّةُ بَنِي أَسَدٍ - وَقَدْ ثَنَى رِجْلَهُ عَلَى مَعْرِفَةِ فَرْسِهِ، فَمَا لَبِثُ أَنْ أَطْلَعَ قَوْمٌ مَعَهُمْ حَرَمَلَهُ بْنُ كَاهِلٍ الْأَسَدِيَّ، فِي عُنُقِهِ حَبْلٌ، وَهُوَ مَكْتَوْفٌ الْيَدَيْنِ إِلَى وَرَائِهِ.

فَقَالَ الْمُخْتَارُ: قَطَّعُوا يَدَيْهِ وَرَجْلَيْهِ. فَوَاللَّهِ، مَا تَمَّ الْأَمْرُ حَتَّى قَطَّعُوا يَدَيْهِ وَرَجْلَيْهِ وَهُوَ وَقِفٌ، ثُمَّ أَمَرَ بِنَفْطٍ وَقَصَبٍ، فَصَبَّ عَلَيْهِ النَّفْطَ وَأَلْقَى عَلَيْهِ الْقَصَبَ، وَطَرَحَ فِيهَا النَّارَ، فَاحْرَقَ، فَقُلْتُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، فَقَالَ يَا بَشْرُ: أَنْكَرْتُ فِعْلِي بِحَرَمَلَةِ هَذَا، أَنْسَيْتُ فِعْلَهُ بِآلِ عَلِيٍّ وَمَوْقِفَهُ فِيهِمْ يَوْمَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَدْ رَمَى طِفْلاً لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ فِي حِجْرِهِ بِسَهْمٍ؟! فَقُلْتُ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ! مَا أَنْكَرْتُ ذَلِكَ، وَإِنَّ هَذَا قَلِيلٌ فِي جَنْبِ مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ مِنْ عَذَابِ الْآخِرَةِ الْإِثْمُ الدَّائِمُ، وَلَكِنِّي أُحَدِّثُ الْأَمِيرَ بِشَيْءٍ ذَكَرْتُهُ، يَسْرُهُ وَيُثَبِّتُ قَلْبَهُ وَيُقَوِّي عَزْمَهُ.

قَالَ: وَمَا هُوَ يَا مُبَارَكُ؟

قُلْتُ: حَجَّجْتُ سَيِّئَهُ، فَأَتَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ زَائِراً وَمُسَلِّماً عَلَيْهِ، فَسَأَلَنِي عَنْ حَرَمَلَةِ بْنِ كَاهِلٍ هَذَا، فَقُلْتُ: هُوَ أَحَدُ بَنِي مَوْقِدِ النَّارِ. فَقَالَ: قَطَعَ اللَّهُ يَدَيْهِ وَرَجْلَيْهِ، وَأَوْقَدَ عَلَيْهِ النَّارَ عَاجِلاً غَيْرَ آجِلٍ.

قَالَ: فَخَرَجَ الْمُخْتَارُ سَاجِداً عَلَى قَرْبُوسِ سَرَجِهِ، وَكَادَ أَنْ يَطِيرَ مِنَ السَّرَجِ فَرَحاً وَسُروراً، وَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، بِشَرِّكَ اللَّهِ - يَا بَشْرُ - بِخَيْرٍ.

فَلَمَّا انصَرَفْنَا وَصَرَ إِلَى بَابِ دَارِي، قُلْتُ: إِنْ رَأَى الْأَمِيرُ أَنْ يُكْرِمَنِي بِتُرُوبِهِ عِنْدِي، وَيُشَرِّفَنِي بِأَكْلِهِ طَعَامِي؟ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ، وَلَهُ الْحَمْدُ! تَحَدَّثَنِي بِمَا حَدَّثَنِي بِهِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَسَأَلَنِي الْغَدَاءَ! لَا وَاللَّهِ - يَا بَشْرُ -، مَا هَذَا يَوْمٌ أَكَلٍ وَشُرْبٍ، هَذَا يَوْمٌ صَوْمٍ وَذِكْرِ (الأمالی، شجری: ج ۱ ص ۱۸۸).

۶ / ۱۴ حکیم بن طفیل

حکیم بن طفیل، یکی از کسانی است که در روز عاشورا، به سوی امام حسین علیه السلام تیراندازی کردند، هر چند که به ادعای خودش، تیرش به پیراهن امام علیه السلام اصابت کرد و به ایشان زبانی نرساند. ۲۰ پس از شهادت امام علیه السلام نیز، او جزو ده نفری بود که بر پیکر مطهر ایشان اسب تاختند. ۳.

همچنین گزارش شده که او در به شهادت رساندن عباس بن علی علیه السلام، ۴ شرکت داشت و

۱. تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۶۲. ۲. ر. ک: ص ۳۰۸ (اسب دواندن بر پیکر امام علیه السلام). ۳. ر. ک: ص ۱۹۰ (عباس بن علی

علیه السلام).

لباس ایشان را پس از شهادتش به غارت برد ۱۰ این گزارش، با متن زیارت‌نامه عباس علیه السلام - که او را در شمار قاتلان ایشان آورده - همخوان است، چنان که با سنت عرب در ملکیت لباس جنگجو، همخوان است؛ زیرا آن را متعلق به کسی می‌دانستند که صاحب آن را به قتل رسانده است. از این رو، آن گاه که در قیام مختار دستگیر شد، مردم به او هجوم بردند و او را عریان کرده، دسته جمعی، او را هدف تیر قرار دادند و به هلاکت رساندند. ۲. المزار الکبیر (- در «زیارت ناحیه» -) : سلام بر عباس، پسر امیر مؤمنان، که با جانفش به کمک برادرش شتافت و برای فردایش از دیروزش مایه گذاشت و برای ایشان پاسداری و فداکاری کرد و تلاش کرد که با آتش به برادر برسد؛ ولی دستانش بریده شد! خدا قاتلان: یزید بن رقاد و حکیم بن طفیل طایی را لعنت کند! ۳. السَّلامُ عَلَى الْعَبَّاسِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، الْمُوَاسِي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ، الْآخِذِ لِعَدِيهِ مِنْ أَمْسِهِ، الْفَادِي لَهُ الْوَاقِي، السَّاعِي إِلَيْهِ بِمَائِهِ، الْمَقْطُوعَةُ يَدَاهُ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَيْهِ: يَزِيدَ بْنَ الرُّقَادِ، وَحَكِيمَ بْنَ الطُّفَيْلِ الطَّائِي (المزار الکبیر: ص ۴۸۹، الإقبال: ج ۳ ص ۷۴. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۸۹۴ ح ۲۱۰۹). تاریخ الطبری (- به نقل از موسی بن عامر، در باره حوادث سال ۶۶ هجری -) : سپس مختار، عبد الله بن کامل را در پی حکیم بن طفیل طایی سَنَسِي - که لباس عباس بن علی علیه السلام را غارت کرده و تیری را هم به سوی حسین علیه السلام پرتاب نموده بود؛ ولی می‌گفت: «تیر من، به پیراهن حسین اصابت کرد؛ ولی به او آسیبی نرساند!» - فرستاد.

عبدالله بن کامل به دنبال او رفت و وی را دستگیر کرد و آورد. خانواده‌اش به سراغ عدی بن حاتم رفتند و از او کمک خواستند. او با آنها همراه شد و با عبدالله بن کامل، حرف زد. عبد الله گفت: من در باره او اختیاری ندارم و تصمیم، با امیر مختار است. عدی گفت: پس من به نزد او (مختار) می‌آیم. عبد الله گفت: بیا که [إِنْ شَاءَ اللَّهُ] موفق شوی.

عدی به سمت مختار به راه افتاد. مختار، شفاعت او را در باره عدی از قومش که در جَبَانَةُ السَّبْعِ ۴ گرفتار شده بودند و در باره حسین علیه السلام و خاندانش، چیزی نگفته بودند، پذیرفت.

شیعیان به ابن کامل گفتند: می‌ترسیم که امیر، میانجیگری عدی بن حاتم را در باره این پلید

۱. ر. ک: ح ۱۸۵۵. ۲. ر. ک: ح ۱۸۵۵.

۳. جَبَانَةُ، به بیابان گفته می‌شود و کوفیان، گورستان را نیز جَبَانَةُ می‌نامند. در کوفه، مکان‌هایی به این نام بود و به نام قبیله‌ها اضافه می‌شد، از جمله جَبَانَةُ السَّبْعِ که داستان مختار در آن، مشهور است (معجم البلدان: ج ۲ ص ۹۹. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ص ۷۲۹ (فصل ششم / بشر بن سَوط)).

پذیرد، در حالی که او آن جنایتی را انجام داده که می‌دانی. بگذار ما او را بکشیم.

عبد الله گفت: این شما و این هم حکیم!

وقتی او را - که کتف‌بسته بود - به دار الْعَنْزَيْنِ رساندند، هدف تیر قرارش دادند و به او گفتند: لباس پسر علی را غارت کردی؟! به خدا سوگند، لباست را می‌کنیم، در حالی که زنده‌ای و نگاه می‌کنی.

پس لباسش را کردند و آن گاه به وی گفتند: به حسین علیه السلام تیر انداختی و او را هدف تیرت قرار دادی و گفتی: «تیر من به پیراهن او اصابت کرد؛ ولی به خود او آسیب نرساند!». ما هم تو را تیرباران می‌کنیم، همان گونه که تو تیر انداختی و هر مقدار از

آن تیرها به تو اصابت کرد، تو را بس است.

آن گاه دست‌جمعی تیر انداختند و از آنها تیرهای فراوانی به وی اصابت کرد و مرده بر زمین افتاد. اَتَمَّ إِنَّ الْمُخْتَارَ بَعَثَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَامِلٍ إِلَى حَكِيمِ بْنِ طُفَيْلٍ الطَّائِي السَّنِيسِيِّ، وَقَدْ كَانَ أَصَابَ سَلْبَ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَرَمَى حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَهْمٍ، فَكَانَ يَقُولُ: تَعْلَقَ سَهْمِي بِسِرْبَالِهِ وَمَا ضَرُّهُ. فَأَتَاهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَامِلٍ، فَأَخَذَهُ، ثُمَّ أَقْبَلَ بِهِ، وَذَهَبَ أَهْلُهُ، فَاسْتَغَاثُوا بِعَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ، فَلِحَقَهُمْ فِي الطَّرِيقِ، فَكَلَّمَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَامِلٍ فِيهِ، فَقَالَ: مَا إِلَيَّ مِنْ أَمْرِهِ شَيْءٌ إِنَّمَا ذَلِكَ إِلَى الْأَمِيرِ الْمُخْتَارِ. قَالَ: فَإِنِّي آتِيهِ. قَالَ: فَأَتَاهُ رَاشِدًا.

فَمَضَى عَدِيٌّ نَحْوَ الْمُخْتَارِ، وَكَانَ الْمُخْتَارُ قَدْ شَفَعَهُ فِي نَفَرٍ مِنْ قَوْمِهِ أَصَابَهُمْ يَوْمَ جَبَانَةِ السَّبِيحِ لَمْ يَكُونُوا نَطَقُوا بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الْحُسَيْنِ وَلَا أَهْلِ بَيْتِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَقَالَتِ الشَّيْعَةُ لِابْنِ كَامِلٍ: إِنَّا نَخَافُ أَنْ يُشَفِّعَ الْأَمِيرُ عَدِيَّ بْنَ حَاتِمٍ فِي هَذَا الْحَيِّثِ، وَلَهُ مِنَ الذَّنْبِ مَا قَدْ عَلِمْتَ، فَدَعَانَا نَقْتُلَهُ. قَالَ: شَأْنُكُمْ بِهِ.

فَلَمَّا انْتَهَوْا بِهِ إِلَى دَارِ الْعَزِيزِينَ وَهُوَ مَكْتُوفٌ نَصَبُوهُ غَرْصًا، ثُمَّ قَالُوا لَهُ: سَلَبْتَ ابْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثِيَابَهُ، وَاللَّهِ لَنَسْلُبَنَّ ثِيَابَكَ وَأَنْتَ حَتَّى تَنْظُرَ. فَتَزَعُوا ثِيَابَهُ.

ثُمَّ قَالُوا لَهُ: رَمَيْتَ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَخَذْتَهُ غَرْصًا لِنَبْلِكَ، وَقُلْتَ: تَعْلَقَ سَهْمِي بِسِرْبَالِهِ وَلَمْ يَضُرَّهُ، وَايْمُ اللَّهِ، لَنَرْمِيَنَّكَ كَمَا رَمَيْتَهُ بِسِبَالٍ مَا تَعْلَقُ بِكَ مِنْهَا أَجْزَاكَ. قَالَ: فَرَمَوْهُ رَشْقًا وَاحِدًا، فَوَقَعَتْ بِهِ مِنْهُمْ نِبَالٌ كَثِيرَةٌ، فَخَرَّ مَيِّتًا (تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۶۲. نیز، ر. ک: أنساب الأشراف: ج ۶ ص ۴۰۷). ر. ک: ص ۷۴۲ (زید بن رقاد).

۶ / ۱۵ خولی بن یزید

خولی بن یزید اصبحی ایادی دارمی، در شمار سپاه و تیراندازان عمر بن سعد بود. در زیارت‌نامه شهدا و منابع تاریخی، به او نسبت داده شده که تیرهایی را به سوی عثمان (پسر امیر مؤمنان علیه السلام و برادر ابو الفضل العباس) پرتاب کرد و او بر اثر تیر وی و تیر دیگری که شخصی از قبیله بنی ابان پرتاب کرد، به شهادت رسید.^۱

وی را قاتل جعفر بن علی علیه السلام هم شمرده‌اند؛ اما بیشتر منابع تاریخی، کشته شدن جعفر بن علی را به هانی بن بُیْتِ حُضْرَمی نسبت داده‌اند.^۲

خولی، در شهادت امام حسین علیه السلام و بریدن سر مبارک ایشان نیز دست داشت.^۳ او به همراه حُمَید بن مسلم آزدی، سر مبارک امام حسین علیه السلام را برای عبید الله بن زیاد به کوفه برد.^۴ او شب‌هنگام به کوفه رسید و سر امام علیه السلام را در خانه‌اش گذاشت و چون همسرش از ماجرا باخبر شد، با وی دشمن گشت.^۵ از این رو، در قیام مختار، وقتی مأموران مختار، وارد خانه خولی شدند، وی مخفیگاه او را به آنان نشان داد.

مأموران، خولی را دستگیر کردند و او را به سوی مختار می‌بردند که مختار، آنها را از میانه راه برگرداند و فرمان داد که او را در خانه خودش بکشند.

پس از کشته شدن خولی، مختار، جسد او را آتش زد و آن قدر ماند تا جنازه‌اش به خاکستر تبدیل شد و سپس باز گشت.^۶ المزار الکبیر (- در «زیارت ناحیه» -) : سلام بر عثمان، پسر امیر مؤمنان علیه السلام و هم‌نام عثمان بن مظعون! خدا لعنت کند خولی بن یزید اصبحی ایادی دارمی را که او را با تیر زد! ۷! السَّلَامُ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، سَيِّدِي عُثْمَانَ بْنِ مَظْعُونٍ، لَعَنَ اللَّهُ رَأْيَهُ بِالسَّهْمِ خَوْلِيَّ بْنَ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ الْإِيَادِيِّ الدَّارِمِيِّ (المزار الکبیر: ص ۴۸۹، الإقبال: ج ۳ ص ۷۵. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۸۹۴ ح ۲۱۰۹). تاریخ الطبری (- به نقل از موسی بن عامر -) : مختار، مُعَاذِ بْنِ هَانِيَّ بْنَ عَدِيٍّ کَنْدِي، برادرزاده حُجْر، و نیز ابو عَمْرٍه، فرمانده نگهبانانش را اعزام کرد. آنان رفتند و خانه خولی بن یزید اصبحی را که سر حسین علیه السلام را همراه خود

آورد، محاصره کردند .

او در خروجی خانه پنهان شد . مُعاذ به ابو عَمره دستور داد که خانه را جستجو کنند . زن خولی، به سوی آنان رفت . آنها به وی گفتند: همسرت کجاست؟

۱. ر . ک : ص ۱۸۷ (عثمان بن علی) . ۲. ر . ک : ص ۱۸۲ (جعفر بن علی) . ۳. ر . ک : ص ۲۷۲ (احوال امام علیه السلام در لحظه‌های پایانی زندگی) و ص ۲۸۶ (قاتل امام علیه السلام در گزارش‌ها) . ۴. ر . ک : ص ۳۸۲ (بر سر نیزه بردن سرها) . ۵. ر . ک : ح ۱۸۵۷ و ص ۳۷۹ (سر امام علیه السلام در خانه خولی) . ۶. ر . ک : ح ۱۸۵۷ . نیز، ر.ک: ذوب النُّصار : ص ۱۱۹ .

گفت: نمی‌دانم کجاست . و با دست به خروجی اشاره کرد . آنان وارد شدند و او را پیدا کردند ، در حالی که روی سرش سبد خرمایی گذاشته و زیر آن، پنهان شده بود . پس او را بیرون کشیدند.

مختار در کوفه گردش می‌کرد و سپس در پی یارانش روان شد، که ابو عَمره ، پیکی را به سوی او فرستاد . مختار در کنار خانه ابو بلال از پیک، استقبال کرد - و عبد الله بن کامل هم با مختار بود - . پیک ، ماجرا را به مختار گفت و مختار به سمت آنان به راه افتاد و آنان از او استقبال کردند . مختار ، خولی را برگرداند و او را در کنار خانواده‌اش کشت و آتشی خواست و خولی را با آتش سوزاند و از پیش او نفت تا به خاکستر تبدیل شد . آن گاه باز گشت .

زن خولی، عُیوف دختر مالک بن نهار بن عقرب، از طایفه حَضَرَمَوْت بود و از وقتی خولی ، سر حسین علیه السلام را آورد، با او دشمن شده بود. ۱. بَعَثَ [المُختارُ] مُعَاذَ بْنَ هَانِيٍّ بْنِ عَدِيٍّ الْكِنْدِيِّ ابْنَ أَخِي حُجْرٍ ، وَبَعَثَ أَبَا عَمْرَةَ صَاحِبَ حَرَسِهِ ، فَسَارُوا حَتَّى أَحَاطُوا بِدَارِ خَوْلَى بْنِ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ ، وَهُوَ صَاحِبُ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الَّذِي جَاءَ بِهِ ، فَاخْتَبَأَ فِي مَخْرَجِهِ ، فَأَمَرَ مُعَاذُ أَبَا عَمْرَةَ أَنْ يَطْلُبَهُ فِي الدَّارِ ، فَخَرَجَتْ امْرَأَتُهُ إِلَيْهِمْ ، فَقَالُوا لَهَا : أَيْنَ زَوْجُكَ ؟ فَقَالَتْ : لَا أَدْرِي أَيْنَ هُوَ ، وَأَشَارَتْ بِبَيْدِهَا إِلَى الْمَخْرَجِ ، فَدَخَلُوا فَوَجَدُوهُ قَدْ وَضَعَ عَلَى رَأْسِهِ قَوْصَرَةً ، فَأَخْرَجُوهُ .

وكانَ الْمُختارُ يَسِيرُ بِالْكُوفَةِ ، ثُمَّ إِنَّهُ أَقْبَلَ فِي أَثَرِ أَصْحَابِهِ وَقَدْ بَعَثَ أَبُو عَمْرَةَ إِلَيْهِ رَسُولًا ، فَاسْتَقْبَلَ الْمُختارُ الرَّسُولَ عِنْدَ دَارِ أَبِي بِلَالٍ وَمَعَهُ ابْنُ كَامِلٍ ، فَأَخْبَرَهُ الْخَبْرَ ، فَأَقْبَلَ الْمُختارُ نَحْوَهُمْ ، فَاسْتَقْبَلَ بِهِ ، فَرَدَّدَهُ حَتَّى قَتَلَهُ إِلَى جَانِبِ أَهْلِهِ ، ثُمَّ دَعَا بِنَارٍ ، فَحَرَّقَهُ بِهَا ، ثُمَّ لَمْ يَبْرَحْ حَتَّى عَادَ رَمَادًا ، ثُمَّ انْصَرَفَ عَنْهُ .

وكانتِ امْرَأَتُهُ مِنْ حَضَرَمَوْت يُقَالُ لَهَا : الْعُيُوفُ بِنْتُ مَالِكِ بْنِ نَهَارِ بْنِ عَقْرَبَ ، وَكَانَتْ نَصَبَتْ لَهُ الْعَدَاوَةَ حِينَ جَاءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (تاریخ الطبری : ج ۶ ص ۵۹ ، الفتوح : ج ۶ ص ۲۴۴) .

۶ / ۱۶ رُشید ، غلام عبید الله بن زیاد

رُشید ، غلام ابن زیاد و قاتل هانی بن عروه بوده است . در قیام مختار ، او به همراه ابن زیاد با لشکر ابراهیم بن مالک آشر ، رو به رو شد و با آنها در کنار رودخانه خازر جنگید. در این جنگ، عبد الرحمان بن حُصَین مرادی - که از سپاهیان ابراهیم بن آشر بود - او را دید و چون شنید که مردم گفتند: «این ، کشنده هانی است»، با نیزه‌اش به وی حمله کرد و او را کشت. تاریخ الطبری (- به نقل از عون بن ابی جُحیفه -) : غلام عبیدالله بن زیاد - که غلامی تُرک به نام رُشید بود - ، هانی بن عروه را با شمشیر زد و شمشیرش کارگر نیفتاد. هانی گفت: بازگشت ، به سوی خداست. خداوندا ! طالب رحمت و خشنودی تو ام.

آن گاه رُشید ، ضربه دیگری زد و او را کشت.

عبد الرحمان بن حُصَین مرادی ، او (رُشید) را همراه عبید الله بن زیاد، در خازر ایدید . مردم گفتند: این، کشنده هانی بن عروه است.

ابن حُصَین گفت: خدا مرا بکشد، اگر او را نکشم و یا به دست او کشته نشوم!

پس با نیزه به او تاخت و او را زد و کشت. ۲. فَضْرَبَهُ [أَي ضَرَبَ هَانِيَّ بْنَ عُرْوَةَ] مَوْلَى لِعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ - تُرَكِّي، يُقَالُ لَهُ: رُشِيدٌ - بِالسَّيْفِ، فَلَمْ يَصْنَعْ سَيْفُهُ شَيْئًا، فَقَالَ هَانِيٌّ: إِلَى اللَّهِ الْمَعَادُ، اللَّهُمَّ إِلَى رَحْمَتِكَ وَرِضْوَانِكَ، ثُمَّ ضَرَبَهُ أُخْرَى فَقَتَلَهُ.

قَالَ: فَبُصِّرَ بِهِ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ الْحُصَيْنِ الْمُرَادِيُّ بِخَازِرَ، وَهُوَ مَعَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، فَقَالَ النَّاسُ: هَذَا قَاتِلُ هَانِيَّ بْنِ عُرْوَةَ.

فَقَالَ ابْنُ الْحُصَيْنِ: قَتَلَنِي اللَّهُ إِنْ لَمْ أَقْتُلْهُ أَوْ أَقْتُلْهُ دُونَهُ، فَحَمَلَ عَلَيْهِ بِالزُّمَحِ، فَطَعَنَهُ فَقَتَلَهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۳۷۹؛ الإرشاد: ج ۲ ص ۶۴). ر. ک: ج ۱ ص ۴۸۹ (بخش چهارم / فصل چهارم / شهادت هانی بن عروه).

۶/ ۱۷ زُرعِه

زُرعِه، از قبیله بنی ابان بن دارم، قاتل محمد فرزند امام علی علیه السلام بوده است. همچنین مشارکت در شهادت فرزند دیگر امام علی علیه السلام به نام عثمان ۳، به زُرعِه نسبت داده شده که احتمالاً همین شخص است.

زُرعِه از کسانی بود که دیگران را به بستن آب بر روی امام حسین علیه السلام ترغیب می کردند. بنابر گزارش، امام حسین علیه السلام، در روز عاشورا آب طلبید؛ اما پیش از آن که آب بنوشد، زُرعِه تیری به گلولی امام علیه السلام زد و ایشان دیگر نتوانست آب بنوشد. امام حسین علیه السلام نیز او را چنین نفرین کرد: «خداوندا! او را تشنه بدار». سرانجام، وی به چنان عطش و حرارت درونی‌ای مبتلا شد که با وجود آب و یخ در نزدش، فریادش از سوختن جگر، به آسمان می رسید. ۴. مجابو الدعوه (- به نقل از محمد کوفی -): مردی از بنی ابان بن دارم به نام زُرعِه، در کشتن حسین علیه السلام شرکت داشت. وی حسین علیه السلام را با تیری زد و تیر به فک ایشان اصابت کرد [و از آن، خون جاری شد]. ایشان، خون را می گرفت و به سوی آسمان می پاشید و این، وقتی بود که حسین علیه السلام آبی

۱. خازر، رودی است میان اربیل و موصل. عبید الله بن زیاد و ابراهیم بن مالک آشتر در قیام مختار، در کنار همین رود، درگیر شدند. در آن روز، ابن زیاد کشته شد و این به سال ۶۶ هجری بود (معجم البلدان: ج ۲ ص ۳۳۷. نیز، ر. ک: نقشه شماره ۵ در پایان همین جلد). ۲. ر. ک: ص ۱۸۵ (عبد الله بن علی علیه السلام) و ص ۱۸۷ (عثمان بن علی علیه السلام) و ص ۲۱۰ (محمد بن علی علیه السلام). ۳. ر. ک: ص ۲۶۶ (اصابت تیری بر دهان امام علیه السلام) و ص ۲۷۲ (احوال امام علیه السلام در لحظه‌های پایانی زندگی).

خواست تا بنوشد. وقتی زُرعِه ایشان را با تیر زد، میان ایشان و آب، فاصله انداخت و ایشان نفرین کرد که: «خداوندا! تشنه‌اش کن. خداوندا! تشنه‌اش کن».

آن که شاهد مرگ وی بوده، برایم تعریف کرد که: زُرعِه از داغی شکم و سردی پشتش، در حالی که در برابرش خنکی و یخ بود و در پشت سرش، آتش شعله‌ور، فریاد می زد و می گفت: به من، آب بدهید که تشنگی، مرا کُشت! برایش ظرف بزرگی آوردند که اگر از آن، پنج نفر هم می آشامیدند، سیرایشان می کرد. او به تکرار می آشامید و می گفت: به من، آب بدهید که تشنگی، مرا کشت!

وی گفت: شکمش، همانند پاره شدن شکم شتر، پاره شد. ۱. كَانَ رَجُلٌ مِنْ بَنِي أَبَانَ بْنِ دَارِمٍ يُقَالُ لَهُ: زُرعُهُ، شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَرَمَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِسَيْفِهِمْ، فَأَصَابَ حَنَكُهُ، فَجَعَلَ يَتَلَقَّى الدَّمَ، ثُمَّ يَقُولُ هَكَذَا إِلَى السَّمَاءِ، فَيَرْمِي بِهِ، وَذَلِكَ أَنَّ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ دَعَا بِمَاءٍ لِيَشْرَبَ، فَلَمَّا رَمَاهُ حَالُ بَيْنِهِ وَبَيْنَ الْمَاءِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ ظَمُّهُ، اللَّهُمَّ ظَمُّهُ.

قَالَ: فَحَدَّثَنِي مَنْ شَهِدَهُ وَهُوَ يَمُوتُ، وَهُوَ يَصِيحُ مِنَ الْحَرِّ فِي بَطْنِهِ وَالْبَرْدِ فِي ظَهْرِهِ، وَبَيْنَ يَدَيْهِ الْمَرَاوِجُ وَالْثَلْجُ، وَخَلْفَهُ الْكَانُونُ، وَهُوَ يَقُولُ: إِسْقُونِي أَهْلَكْنِي الْعَطَشُ! فَيُؤْتِي بِعَسٍّ عَظِيمٍ فِيهِ السَّوِيقُ أَوْ الْمَاءُ وَاللَّبَنُ، لَوْ شَرِبَهُ خَمْسَةً لَكَفَاهُمْ، قَالَ: فَيَشْرِبُهُ، ثُمَّ يَعُودُ فَيَقُولُ: إِسْقُونِي أَهْلَكْنِي الْعَطَشُ! قَالَ: فَانْقَدَّ بَطْنُهُ كَانَقْدَادِ الْبَعِيرِ (مجاوبو الدعوه، ابن ابی الدنيا: ص ۹۲ ح ۵۸، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۳).

۶ / ۱۸ زید بن رُقَاد

زید بن رُقَاد، از تیراندازان لشکر عمر بن سعد بود و در کشته شدن عباس علیه السلام و سُوید بن عمرو بن ابی مُطاع، آخرین کشته کربلا، شرکت داشت ۲. بعدها در قیام مختار، سپاه ابن کامل، او را تیرباران و سنگباران کردند و جسدش را در حالی که آخرین نفس هایش را می کشید، سوزاندند ۳. نام این جنایتکار، به صورت های مختلف، نقل شده است ۴. مقاتل الطالیین (- به نقل از جابر، از امام باقر علیه السلام -): زید بن رُقَاد جَنَبی و حکیم بن طُفیل طایی، عباس بن علی علیه السلام را کشتند ۵. إِنَّ زَيْدَ بْنَ رُقَادٍ الْجَنْبِيَّ وَحَكِيمَ بْنَ الطُّفَيْلِ الطَّائِيَّ قَتَلَا الْعَبَّاسَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام (مقاتل الطالیین: ص ۹۰، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۸).

۱. ر. ک: ح ۱۸۶۰ و ص ۷۴۳ ح ۱۸۶۱. ۲. ر. ک: ص ۷۴۳ ح ۱۸۶۲. ۳. ر. ک: ص ۱۹۰ (عباس بن علی علیه السلام).

تاریخ الطبری (- به نقل از زُهَیر بن عبد الرحمان خَثْعَمی -): سُوید بن عمرو بن ابی مُطاع، به زمین خورد و بعد، مجروحش کردند... عُرُوهُ بن بطار تَغْلِبِی و زید بن رُقَاد جَنَبِی، او را کشتند. وی آخرین کشته عاشورا بود ۱۰. إِنَّ سُوَيْدَ بْنَ عَمْرِو بْنِ أَبِي الْمُطَاعِ كَانَ صُرِيحًا، فَأَتَيْنَهُ... قَتَلَهُ عُرُوهُ بْنُ بَطَارِ التَّغْلِبِيِّ وَزَيْدُ بْنُ رُقَادٍ الْجَنْبِيُّ، وَكَانَ آخِرَ قَتْلٍ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۳، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۹). تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف -): همچنین مختار، عبد الله شاکری را در پی مردی از بنو جَنب به نام زید بن رُقَاد فرستاد؛ همان که می گفت: من، جوانی از آنان را با تیر زدم، در حالی که او دستش را به پیشانی اش گذاشته بود که مانع اصابت تیر شود. پس کف دستش را به پیشانی اش چسباند و نتوانست دستش را از پیشانی اش جدا کند.

ابو الأعلى زُبَیدی، برایم تعریف کرد که: آن جوان، عبد الله بن مسلم بن عقیل بود و زمانی که دستش با تیر به پیشانی اش چسبید، گفت: خداوندا! آنان ما را کوچک شمردند و خوارمان کردند. خداوندا! آنان را بکش، همان گونه که آنان ما را کشتند و خوارشان کن، همان گونه که ما را خوار کردند.

زید، سپس تیر دیگری به آن جوان زد و او را کشت. زید گفت: پیش او آمدم. مرده بود. تیرم را که با آن، او را کشته بودم، از شکمش بیرون کشیدم؛ ولی آن تیری را که به پیشانی اش زده بودم، بارها تکان دادم تا کنده شد، هر چند سر تیر، همچنان بر پیشانی اش ماند و نتوانستم آن را بیرون بیاورم. وقتی [عبد الله] ابن کامل به خانه زید آمد، آن را محاصره کرد و مأمورانش به او یورش بردند. او با شمشیری آخته بیرون آمد و البته مردی دلیر بود. ابن کامل، فرمان داد که: او را با شمشیر و نیزه زنید؛ بلکه با تیر بزنید و سنگبارانش کنید. آنان چنین کردند تا بر زمین افتاد.

ابن کامل گفت: اگر هنوز رمقی دارد، بیرونش بیاورید. او را آوردند و هنوز رمق داشت. آتشی خواست و او را زنده زنده سوزاند ۲. بَعَثَ الْمُخْتَارُ أَيْضًا عَبْدَ اللَّهِ الشَّكْرِيَّ إِلَى رَجُلٍ مِنْ جَنْبٍ، يُقَالُ لَهُ: زَيْدُ بْنُ رُقَادٍ، كَانَ يَقُولُ: لَقَدْ رَمَيْتُ فَتَيَّ مِنْهُمْ بِسَيْفِهِمْ، وَإِنَّهُ لَوَاضِعٌ كَفَّهُ عَلَى جَبْهَتِهِ يَتَّقِي النَّبْلَ، فَأَثْبَتُ كَفَّهُ فِي جَبْهَتِهِ، فَمَا اسْتَطَاعَ أَنْ يُزِيلَ كَفَّهُ عَنْ جَبْهَتِهِ. قَالَ أَبُو مِخْنَفٍ: فَحَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ الْأَعْلَى الزُّبَيْدِيُّ: أَنَّ ذَلِكَ الْفَتَى عَبْدَ اللَّهِ بْنُ مُسْلِمٍ بْنِ عَقِيلٍ، وَأَنَّهُ قَالَ - حَيْثُ أَثْبَتَ كَفَّهُ فِي جَبْهَتِهِ -

: اللَّهُمَّ إِنَّهُمْ اسْتَقَلُّونا وَاسْتَدَلُّونا، اللَّهُمَّ فَاقْتُلْهُمْ كَمَا قَتَلونا، وَأَذِلَّهُمْ كَمَا اسْتَدَلُّونا. ثُمَّ إِنَّهُ رَمَى الْغُلَامَ بِسَهْمٍ آخَرَ فَقَتَلَهُ، فَكَانَ يَقُولُ: جِئْتُهُ مَيْتًا، فَتَزَعْتُ سَهْمِي الَّذِي قَتَلْتُهُ بِهِ مِنْ حِرْوَفِهِ، فَلَمْ أَزَلْ أَنْضِضُ السَّهْمَ مِنْ جَبْهَتِهِ حَتَّى تَزَعْتُهُ، وَبَقِيَ النَّصْلُ فِي جَبْهَتِهِ مُثْبِتًا مَا قَدَرْتُ عَلَى نَزْعِهِ.

قال: فَلَمَّا أَتَى ابْنُ كَامِلٍ دَارَهُ أَحاطَ بِهَا، وَافْتَحَمَ الرِّجَالَ عَلَيْهِ، فَخَرَجَ مُصْلِتًا بِسَيْفِهِ - وَكَانَ شُجَاعًا - فَقَالَ ابْنُ كَامِلٍ: لَا تَضْرِبُوهُ بِسَيْفٍ، وَلَا تَطْعُنُوهُ بِرُمَحٍ، وَلَكِنْ ارْمُوهُ بِالنَّبْلِ، وَارْجِمُوهُ بِالْحِجَارَةِ، فَفَعَلُوا ذَلِكَ بِهِ فَسَقَطَ. فَقَالَ ابْنُ كَامِلٍ: إِنْ كَانَ بِهِ رَمَقٌ فَأَخْرِجُوهُ. فَأَخْرِجُوهُ وَبِهِ رَمَقٌ، فَدَعَا بِنَارٍ، فَحَرَقَهُ بِهَا وَهُوَ حَيٌّ لَمْ تَخْرُجْ رَوْحُهُ (تاريخ الطبري: ج ۶ ص ۶۴، أنساب الأشراف: ج ۶ ص ۴۰۷). ر. ك: ص ۷۳۶ (حكيم بن طفيل).

۱۹ / ۶ سِنان بن آنس

سِنان بن آنس بن عمرو بن حَی بن حارث بن غالب بن مالک بن وهیل، ۱ از کسانی است که نقش مؤثری در کشتن امام حسین علیه السلام داشتند و در آخرین دقایق، به کمک افرادی مانند شمر بن ذی الجوشن، امام علیه السلام را به شهادت رساندند. ۲. پیش تر، امام علی علیه السلام در نکوهش پدر سِنان، این واقعه را پیشگویی کرده بود. ۳. بر پایه گزارش، سِنان در مجلس حجاج، به کشتن امام حسین علیه السلام اعتراف کرد و پس از بازگشت به خانه‌اش، دیوانه شد و با وضع ناگواری از دنیا رفت. ۴.

در گزارشی دیگر آمده که مختار، سِنان را دستگیر کرد و پس از شکنجه‌ای سخت، او را کشت. ۵. نَسَب مَعَدَّ: سِنان بن آنس بن عمرو بن حَی بن حارث بن غالب بن مالک بن وهیل، در طَف، حسین بن علی علیه السلام را کشت. ۶. سِنان بن آنس بن عمرو بن حَی بن الحارث بن غالب بن مالک بن وهیل؛ الَّذِي قَتَلَ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالطُّفِّ (نسب معَدَّ: ج ۱ ص ۲۹۴). شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید (- به نقل از فضیل، از محمد بن علی -):

۱. این نسب را از کتاب نسب مَعَدَّ (ج ۱ ص ۲۹۴) بر گرفته‌ایم؛ ولی در شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (ج ۲ ص ۲۸۶)، به نقل از کتاب الغارات ثقفی، او نخعی دانسته شده است که با هم، قابل جمع هستند. ۲. ر. ک: ص ۲۶۲ (اصابت تیری به سینه امام علیه السلام) و ص ۲۶۴ (اصابت تیری به گلوی امام علیه السلام) و ص ۲۷۲ (احوال امام علیه السلام در لحظه‌های پایانی زندگی) و ص ۲۸۶ (قاتل امام علیه السلام در گزارش‌ها). ۳. ر. ک: ح ۱۸۶۴. ۴. ر. ک: ص ۷۴۶ ح ۱۸۶۷. ۵. ر. ک: ص ۷۴۷ ح ۱۸۶۹ و ۱۸۷۰.

«پیش از آن که مرا از دست بدهید، از من پرسید و به خدا سوگند از من در باره گروهی نخواهید پرسید که صد نفر را گم‌راه و صد نفر را راه‌نمایی می‌کنند، مگر این که می‌گویم فرمانده و جارچی آن گروه کیست».

مردی برخاست و گفت: به من بگو که چه قدر در سر و ریشم مو هست!

امام علی علیه السلام به وی فرمود: «به خدا سوگند، دوستم به من خبر داد که بر سر هر مویی که در سرت هست، فرشته‌ای وجود دارد که تو را لعن می‌کند، و بر سر هر مویی از ریش، شیطانی است که تو را گم‌راه می‌کند و در خانه‌ات بچه عزیزی داری که پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را می‌کشد».

پسر آن مرد، کُشنده حسین علیه السلام، در آن روز، کودکی بود که چهار دست و پا راه می‌رفت. او سِنان بن آنس نخعی بود. ۱. لَمَّا قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي، فَوَاللَّهِ، لَا تَسْأَلُونَنِي عَنْ فِئَةٍ تُضِلُّ مِنْهُ وَتَهْدِي مِنْهُ، إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِنَاعَتِهَا وَسَائِقَتِهَا؛

قَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ ، فَقَالَ : أَخْبِرْنِي بِمَا فِي رَأْسِي وَلِحْيَتِي مِنْ طَاقَةِ شَعْرٍ !

فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : وَاللَّهِ ، لَقَدْ خَدَّثَنِي خَلِيلِي أَنَّ عَلَى كُلِّ طَاقَةِ شَعْرٍ مِنْ رَأْسِكَ مَلَكًا يَلْعُنُكَ ، وَأَنَّ عَلَى كُلِّ طَاقَةِ شَعْرٍ مِنْ لِحْيَتِكَ شَيْطَانًا يُغْوِيكَ ، وَأَنَّ فِي بَيْتِكَ سَيِّئًا يَقْتُلُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . وَكَانَ ابْنُهُ قَاتِلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَوْمَئِذٍ طِفْلًا يَحْبُو ، وَهُوَ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ النَّخَعِيُّ (شرح نهج البلاغه ، ابن ابی الحدید : ج ۲ ص ۲۸۶ به نقل از کتاب الغارات) . تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم -) : مردم به سنان بن انس گفتند: تو حسین، پسر علی و پسر فاطمه دختر پیامبر خدا را کشته‌ای! تو بزرگ‌ترین مرد عرب را کشته‌ای؛ همو که آمد تا آنان را از حکومت برکنار کند! نزد امیرانت برو و پاداشت را از آنان بگیر، که اگر تمام بیت المالشان را هم در برابر کشتن حسین علیه السلام به تو بدهند، باز کم است.

او سوار بر اسبش رفت - که مردی دلیر و شاعر، ولی کم‌خرد بود - تا بر در خیمه عمر بن سعد ایستاد و با صدای بلند، بانگ برداشت که: دامنم را پر از سیم و زر کن که من پادشاه و الامقام را کشتم؛ آن که پدر و مادرش بهترین بودند و بهترین مردم در حَسَب و نَسَب بود. عمر بن سعد گفت: گواهی می‌دهم که تو دیوانه‌ای و هرگز خوب نمی‌شوی. او را داخل بیاورید.

وقتی او را داخل بردند، عمر بن سعد، او را با چوب زد و به او گفت: ای دیوانه! چرا چنین می‌گویی؟! به خدا سوگند، اگر ابن زیاد این حرفت را بشنود، گردنت را می‌زند. ۱. قَالَ النَّاسُ لِسِنَانِ بْنِ أَنَسٍ : قَتَلْتَ حُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَابْنَ فَاطِمَةَ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، قَتَلْتَ أَعْظَمَ الْعَرَبِ خَطَرًا ؛ جَاءَ إِلَى هَؤُلَاءِ يُرِيدُ أَنْ يُزِيلَهُمْ عَنْ مَلِكِهِمْ ، فَأَتَتْ أُمَرَاءُ كَ فَاطِلَبُ ثَوَابِكَ مِنْهُمْ ، لَوْ أَعْطَوْكَ بُيُوتَ أَمْوَالِهِمْ فِي قَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ قَلِيلًا .

فَأَقْبَلَ عَلَى فَرَسِهِ ، وَكَانَ شُجَاعًا شَاعِرًا ، وَكَانَتْ بِهِ لَوْنَةٌ ، فَأَقْبَلَ حَتَّى وَقَفَ عَلَى بَابِ فُسْطَاطِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، ثُمَّ نَادَى بِأَعْلَى صَوْتِهِ : أَوْقِرْ رِكَابِي فَضَةً وَذَهَبًا أَنَا قَتَلْتُ الْمَلِكَ الْمُحِبَّ قَتَلْتُ خَيْرَ النَّاسِ أُمًّا وَأَبَا وَخَيْرُهُمْ إِذْ يُنْسَبُونَ نَسَبًا فَقَالَ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ : أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمَجْنُونٌ مَا صَحَحْتَ قَطُّ ، أَدْخِلُوهُ عَلَيَّ .

فَلَمَّا أَدْخَلَ حَذَفَهُ بِالْقَضِيبِ ، ثُمَّ قَالَ : يَا مَجْنُونُ ! أَتَتَكَلَّمُ بِهَذَا الْكَلَامِ ؟! أَمَا وَاللَّهِ ، لَوْ سَمِعَكَ ابْنُ زِيَادٍ لَضَرَبَ عُنُقَكَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۵۴ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۱۰) . المعجم الكبير (- به نقل از أسلم منقري -) : بر حجاج وارد شدم. سنان بن انس ، قاتل حسین علیه السلام ، هم وارد شد. وی پیرمردی گندمگون و خضاب‌بسته بود. بینی کشیده و صورتی خالدار داشت. او را در برابر حجاج، نگه داشتند. حجاج به وی نگاهی انداخت و گفت: تو حسین را کشتی؟ سنان گفت: آری.

حجاج گفت: چگونه این کار را با حسین کردی؟

گفت: او را با نیزه زدم و با شمشیر، قطعه قطعه کردم.

حجاج به سنان گفت: شما دو تن، هرگز در یک جا جمع نمی‌شوید! ۲. دَخَلْتُ عَلَى الْحَجَّاجِ ، فَدَخَلَ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ قَاتِلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ، فَإِذَا شَيْخٌ آدَمُ فِيهِ جِنَاءٌ ، طَوِيلُ الْأَنْفِ فِي وَجْهِهِ بَرَشٌ ، فَأَوْقَفَ بِحِیَالِ الْحَجَّاجِ ، فَنَظَرَ إِلَيْهِ الْحَجَّاجُ ، فَقَالَ : أَنْتَ قَتَلْتَ الْحُسَيْنَ ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : وَكَيْفَ صَيَّرْتَهُ بِهِ ؟ قَالَ : دَعَمْتُهُ بِالرُّمْحِ [وَهَبَرْتُهُ بِالسَّيْفِ هَبْرًا] . فَقَالَ لَهُ الْحَجَّاجُ : أَمَا أَنْتُمَا لَنْ تَجْتَمِعَا فِي دَارٍ (المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۱۲ ح ۲۸۲۸. نیز، ر.ک: تاریخ دمشق ج ۱۲ ص ۱۴۳) . تاریخ الطبری (- به نقل از پیرمردی از نخع -) : حجاج گفت: هر که گرفتاری دارد، برخیزد.

عده‌ای برخاستند و [چیزهایی] گفتند. سنان ابن انس نیز برخاست و گفت: من، قاتل حسینم.

حجاج گفت: چه گرفتاری خوبی!

او به منزلش باز گشت و زبانش بند آمد و دیوانه شد. می‌خورد و جایش را خیس می‌کرد. ۳. قَالَ الْحَجَّاجُ : مَنْ كَانَ لَهُ بَلَاءٌ فَلْيَقُمْ . فَقَامَ قَوْمٌ يُدْكَرُوا ، وَقَامَ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ ، فَقَالَ : أَنَا قَاتِلُ الْحُسَيْنِ . فَقَالَ : بَلَاءٌ حَسَنٌ ! وَرَجَعَ إِلَى مَنْزِلِهِ ، فَأَعْتَقَلَ لِسَانَهُ ، وَذَهَبَ عَقْلُهُ ،

فَكَانَ يَأْكُلُ وَيُحَدِّثُ مَكَانَهُ! (تاریخ الطبری: ج ۱۱، المنتخب من ذیل المذیل ص ۵۲۱، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۳۱). تاریخ الطبری (- به نقل از ابو عبد الأعلى زبیدی -): مختار، سنان بن انس را - که مدعی کشتن حسین علیه السلام بود - خواست و دید که او به بصره گریخته است. پس خانه‌اش را خراب کرد. ۱. طَلَبَ الْمُخْتَارُ سِنَانَ بْنَ أَنَسٍ الَّذِي كَانَ يَدْعَى قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَوَجَدَهُ قَدْ هَرَبَ إِلَى الْبَصْرَةِ، فَهَدَمَ دَارَهُ (تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۶۵، البدايه و النهايه: ج ۸ ص ۲۷۲). ذُوبَ النُّصَار: سنان بن انس - که لعنت خدا بر او باد - به بصره گریخت. [مختار،] خانه‌اش را ویران کرد. سپس سنان از بصره به سمت قادسیه حرکت کرد. جاسوسانی بر او گمارده شده بودند که به مختار، خبر دادند و مختار، او را در میان عذیب و قادسیه دستگیر کرد و انگشتانش را بند بند برید و دست و پاهایش را قطع کرد و دیگری از روغن، داغ کرد و او را در آن انداخت. ۲. وَهَرَبَ سِنَانُ بْنُ أَنَسٍ - لَعْنَهُ اللَّهُ - إِلَى الْبَصْرَةِ فَهَدَمَ دَارَهُ، ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْبَصْرَةِ نَحْوَ الْقَادِسيَّةِ، وَكَانَ عَلَيْهِ عُيُونٌ، فَأَخْبَرُوا الْمُخْتَارَ، فَأَخَذَهُ بَيْنَ الْعَذِيبِ وَالْقَادِسيَّةِ، فَقَطَعَ أُنَامِلَهُ، ثُمَّ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ، وَأَعْلَى زَيْتًا فِي قِطْرِ، وَأَلْقَاهُ فِيهِ (ذوب النصار: ص ۱۲۰، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۷۵). الملهوف: نقل است که مختار، سنان را دستگیر کرد و انگشتانش را بند بند برید و سپس دست‌ها و پاهایش را قطع کرد. آن گاه دیگر روغنی را به جوش آورد و او را در آن انداخت، در حالی که دست و پا می‌زد. ۳. وَرَوَى أَنَّ سِنَانًا هَذَا أَخَذَهُ الْمُخْتَارُ، فَقَطَعَ أُنَامِلَهُ أُنْمَلَةً أُنْمَلَةً، ثُمَّ قَطَعَ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ، وَأَعْلَى لَهُ قِدْرًا فِيهَا زَيْتٌ، وَرَمَاهُ فِيهَا وَهُوَ يَضْطَرِبُ (الملهوف: ص ۱۷۶، مثير الأحران: ص ۷۵).

۶ / ۲۰ عبد الرحمان بن ابی خُشکاره بَجَلِي

عبد الرحمان بن ابی خُشکاره بَجَلِي، از تیره روزانی، همان کسی است که به کمک مسلم بن عبد الله ضبابی، مسلم بن عوسجه (یار بزرگ امام حسین علیه السلام) را کشت. ۴. او در قیام مختار، دستگیر گردید و به دستور مختار، در بازار مال‌فروشان، در برابر دیدگان مردم، سر بریده شد. ۵. تاریخ ابن خلدون: پایان سال ۶۶ [هجری] بود. بزرگان قوم به بصره رفتند. مختار، قاتلان حسین علیه السلام را تعقیب می‌کرد ... او زیاد بن مالک ضَبَعِي، عمران بن خالد عَثَرِي، عبد الرحمان بن ابی خُشکاره (/ خُشکاره) بَجَلِي و عبد الله بن قیس خَوْلَانِي را - که ورس همراه حسین علیه السلام را غارت

۱. تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۶، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۰. ۲. ر. ک: ص ۷۴۸ ح ۱۸۷۲. ۳. ورس: گل‌رنگ؛ دانه‌ای شبیه کُنجد که برای رنگ کردن لباس و موی سر به رنگ‌های زرد و زعفرانی و قرمز و در آرایش زنان به عنوان گلگونه (سُرخاب) و نیز در درمان به کار می‌رود و بوی خوشی دارد (النهايه: ج ۵ ص ۱۷۳ ماده «ورس»، منتهی الأرب: ج ۴ ص ۱۳۹ ماده «ورس»).

تاریخ ابن خلدون: کرده بودند - احضار کرد و آنان را کشت. ۱. آخِرُ سِنَةٍ سِتٍّ وَسِتِّينَ: وَخَرَجَ أَشْرَافُ النَّاسِ إِلَى الْبَصْرَةِ، وَتَبَعَ الْمُخْتَارُ قَتْلَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ... ثُمَّ أَحْضَرَ زِيَادَ بْنَ مَالِكٍ الضَّبَعِيَّ، وَعِمْرَانَ بْنَ خَالِدٍ الْعَثَرِيَّ، وَعَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ أَبِي خُشْكَارَةَ الْبَجَلِيَّ، وَعَبْدَ اللَّهِ بْنَ قَيْسٍ الْخَوْلَانِيَّ، وَكَانُوا نَهَبُوا مِنَ الْوَرَسِ الَّذِي كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَتَلَهُمْ (تاریخ ابن خلدون: ج ۳ ص ۳۳). تاریخ الطبری (- به نقل از ابو سعید صیقل -): سَتَعَرِ حَتْفِي در باره قاتلان حسین علیه السلام به مختار، گزارشی داد و مختار، عبد الله بن کامل را اعزام کرد. ما هم با او رفتیم تا به بنی ضبیعه رسیدیم. عبد الله، مردی به نام زیاد بن مالک را دستگیر کرد. سپس از آن جا گذشت تا به عتزه رسید و مردی را نیز به نام عمران بن خالد در آن جا دستگیر کرد.

آن گاه مرا با مردانی که دَبابه نام داشتند، به خانه‌ای در حمراء فرستاد که عبد الرحمان بن ابی خُشکاره بَجَلِي و عبد الله بن قیس خَوْلَانِي آن جا بودند. آنها را آوردیم تا نزد مختار رسیدیم. مختار به آنها گفت: ای کُشندگانِ شایستگان و کُشندگانِ سِرور

جوانان اهل بهشت! آیا نمی‌بینید که خدا امروز، شما را به ذلت کشانده است و ورس، شما را به روزی شوم انداخته است؟ - و آنان از ورسی که همراه حسین علیه السلام بود، برده بودند - آنها را به بازار بیرید و گردنشان را بزنید.

با آنان، طبق دستور، عمل شد. آنها چهار نفر بودند. ۲. أَنَّ الْمُخْتَارَ ذُلَّ عَلَى رِجَالٍ مِنْ قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ، دَلَّ عَلَيْهِمْ سِعْرُ الْحَنْفِيِّ، قَالَ: فَبَعَثَ الْمُخْتَارُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَامِلٍ، فَخَرَجْنَا مَعَهُ حَتَّى مَرَّ بِنِي ضُبَيْعَةَ، فَأَخَذَ مِنْهُمْ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ: زِيَادُ بْنُ مَالِكٍ؛ قَالَ: ثُمَّ مَضَى إِلَى عَزْرَةَ، فَأَخَذَ مِنْهُمْ رَجُلًا يُقَالُ لَهُ: عِمْرَانُ بْنُ خَالِدٍ.

قال: ثُمَّ بَعَثَنِي فِي رِجَالٍ مَعَهُ يُقَالُ لَهُمْ: الدَّبَايَةُ إِلَى دَارٍ فِي الْحَمْرَاءِ، فِيهَا عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي خُشَكَارَةَ الْبَجَلِيُّ وَعَبْدُ اللَّهِ بْنُ قَيْسِ الْخَوْلَانِيُّ، فَجِئْنَا بِهِمْ حَتَّى أَدْخَلْنَاهُمْ عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهُمْ: يَا قَتْلَةَ الصَّالِحِينَ وَقَتْلَةَ سَيِّدِ شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَلَا تَرَوْنَ اللَّهَ قَدْ أَقَادَ مِنْكُمْ الْيَوْمَ؛ لَقَدْ جَاءَكُمْ الْوَرُسُ يَوْمَ نَحْسٍ - وَكَانُوا قَدْ أَصَابُوا مِنَ الْوَرُسِ الَّذِي كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْرَجُوهُمْ إِلَى السُّوقِ، فَضَرَبُوا رِقَابَهُمْ. فَفُعِلَ ذَلِكَ بِهِمْ، فَهَؤُلَاءِ أَرْبَعَةُ نَفَرٍ (تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۵۸، نیز، ر.ک: ذوب النصار: ص ۱۲۳)

۶ / ۲۱ عبد الله بن ابی حصین

عبد الله بن ابی حصین ازدی بجلی، از سواران تحت فرمان عمرو بن حجاج و جزو کسانی بود که آب را بر امام حسین علیه السلام و یارانش بستند. او با بی شرمی به امام علیه السلام گفت: ای حسین! ... به خدا سوگند، جرعه‌ای آب نخواهی چشید تا از تشنگی بمیری.

امام حسین علیه السلام نیز او را نفرین نمود و فرمود: «خداوندا! او را تشنه بمیران» و چنین هم شد. وی به بیماری استسقا (عطش) گرفتار شد و هر چه آب می‌نوشت، تشنگی‌اش برطرف نمی‌شد تا این که هلاک شد ۱.

گفتنی است که نام وی در برخی منابع، عبد الله بن حصین یا حصن یا عبد الرحمان بن حصین ازدی آمده است ۲. احتمالاً تمیم بن حصین - که شرح حالش گذشت - همین شخص است ۳. تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم ازدی -): نامه‌ای از جانب عبید الله بن زیاد به عمر بن سعد رسید که [چنین بود]: اما بعد، میان حسین و یارانش و آب، حائل شو که از آن، جرعه‌ای ننوشند، همان گونه که با امیر پرهیزگار پاک مؤمنان، عثمان بن عفان، کردند.

عمر بن سعد، عمرو بن حجاج را با پانصد سوار فرستاد. آنان در کنار نهر آب، فرود آمدند و میان حسین علیه السلام و یارانش و آب، سد شدند تا مبادا از آن، جرعه‌ای بنوشند، و این، سه روز پیش از کشته شدن حسین علیه السلام بود.

عبد الله بن ابی حصین ازدی - که از قبیله بجلیه بود - با حسین علیه السلام رو در رو شد و گفت: ای حسین! آیا به آب نگاه نمی‌کنی که همچون سینه آسمان [، صاف و بی کران] است؟ به خدا سوگند، جرعه‌ای از آن را نخواهی چشید تا تشنه بمیری.

حسین علیه السلام فرمود: «خداوندا! او را تشنه بمیران و هرگز او را نیامرز!».

به خدا سوگند، پس از آن، او را در حال بیماری، عیادت کردم. به خدایی که معبودی جز او نیست، دیدم که بی‌مهابا آب می‌خورد و سپس بر می‌گرداند و دوباره می‌خورد، و می‌خورد، بدون این که سیراب شود و همچنان ادامه داد تا جانش در رفت. ۴. جاء من عبید الله بن زیاد کتابٌ إلى عمر بن سعید: أما بعد، فحل بین الحسین وأصحابه وبين الماء، ولا يذوقوا منه قطرةً، كما ضيع بالتقي الزكي المظلوم أمير المؤمنين عثمان بن عفان.

قال: فبعث عمر بن سعید عمرو بن الحجاج على خمسة مئة فارس، فنزلوا على الشريعة، وحالوا بين حسين عليه السلام وأصحابه وبين الماء أن يسقوا منه قطرةً، وذلك قبل قتل الحسين عليه السلام بثلاث.

قال: ونازله عبد الله بن ابی حصین الأزدي - وعداده في بجيلة - فقال: يا حسين، ألا تنظر إلى الماء كأنه كبد السماء! والله، لا تذوق منه قطرةً حتى تموت عطشاً. فقال حسين عليه السلام: اللهم اقتله عطشاً، ولا تغفر له أبداً!

قَالَ حُمَيْدُ بْنُ مُسْلِمٍ: وَاللَّهِ، لَعِدَّتُهُ بَعْدَ ذَلِكَ فِي مَرَضِهِ، فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ، لَقَدْ رَأَيْتُهُ يَشْرَبُ حَتَّى يَغْرَ، ثُمَّ يَقِيءُ، ثُمَّ يَعُودُ، فَيَشْرَبُ حَتَّى يَغْرَ فَمَا يَرُوى، فَمَا زَالَ ذَلِكَ دَابَّةً حَتَّى لَفَظَ عَصَبَهُ؛ يَعْنِي نَفْسَهُ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۲، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۸۹).

۱. ر. ک: ح ۱۸۷۳. ۲. ر. ک: ج ۱ ص ۷۴۶ (باز داشتن امام علیه السلام و یارانش از آب در روز هفتم محرم). ۳. ر. ک: ص ۷۳۱ (تمیم بن حُصین).

۶ / ۲۲ عبد الله بن حوزة

هویت و حتی نام دقیق وی و پدرش، مشخص نیست و منابع حدیثی و تاریخی، از او با نام‌های متفاوت یاد کرده‌اند؛ اما از آن جا که همه این نام‌ها، گزارش یک جریان تاریخی‌اند، معلوم می‌شود که مقصود همه آنها یکی است. ماجرای او چنین است که آمد و جلوی امام حسین علیه السلام ایستاد و امام علیه السلام را صدا زد و بی‌ادبانه گفت: [تو را] به آتش، بشارت باد! امام علیه السلام از نام او پرسیدند و چون معلوم گشت که نام او ابن حوزة است، فرمود: «پروردگارا! او را به سوی آتش بکشان». در همین اثنا، اسب او زمین خورد و سپس همین طور که پای او در رکاب بود، اسب رم کرد و سر او را به زمین کوبید، تا هلاک شد. ۱. تاریخ الطبری (- به نقل از ابو مخنف، از حسین ابو جعفر -): مردی از بنی تمیم به نام عبد الله بن حوزة آمد و در برابر حسین علیه السلام ایستاد و گفت: ای حسین! ای حسین! حسین علیه السلام فرمود: «چه می‌خواهی؟». گفت: مرده‌ات باد به آتش!

فرمود: «هرگز! من، بر پروردگارِ مهربان و شفیعِ فرمان‌برداری شده، وارد می‌شوم. این کیست؟».

یاران حسین علیه السلام به ایشان گفتند: این، ابن حوزة است.

فرمود: «پروردگارا! او را به سوی آتش بکشان».

اسب ابن حوزة، در نهر کوچکی، سکندری رفت و وی را در آن نهر انداخت، در حالی که پایش در رکاب، گیر کرده بود و سرش به زمین افتاده بود. اسب همچنان می‌دوید و سر او را به هر سنگ و چوبی می‌کوبید تا این که مُرد.

اما سُوید بن حَیْه، نظرش این بود که عبد الله بن حوزة، وقتی اسبش سکندری رفت، پای چپش در رکاب ماند و پای راستش در هوا معلق بود و اسب با همان وضع می‌دوید و سر او را به هر سنگ و چوبی می‌زد تا این که مُرد. ۲. ثُمَّ إِنَّ رَجُلًا مِنْ بَنِي تَمِيمٍ - يُقَالُ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حَوْزَةَ - جَاءَ حَتَّى وَقَفَ أَمَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ! فَقَالَ حُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا تَشَاءُ؟ قَالَ: أَبْشِرِ النَّارَ!! قَالَ: كَلَّا، إِنِّي أَقْدَمُ عَلَى رَبِّ رَحِيمٍ، وَشَفِيعٌ مُطَاعٌ، مَنْ هَذَا؟ قَالَ لَهُ أَصْحَابُهُ: هَذَا ابْنُ حَوْزَةَ.

قَالَ: رَبِّ حُزْهٍ إِلَى النَّارِ، قَالَ: فَاضْطَرَبَ بِهِ فَرَسُهُ فِي حِدُولٍ، فَوَقَعَ فِيهِ، وَتَعَلَّقَتْ رِجْلُهُ بِالرَّكَابِ، وَوَقَعَ رَأْسُهُ فِي الْأَرْضِ، وَنَفَرَ الْفَرَسُ، فَأَخَذَ يَمُرُّ بِهِ، فَيَضْرِبُ بِرَأْسِهِ كُلَّ حَجَرٍ وَكُلَّ شَجَرَةٍ حَتَّى مَاتَ.

قَالَ أَبُو مَخْنَفٍ: وَأَمَّا سُوَيْدُ بْنُ حَيَّهٍ، فَزَعَمَ لِي أَنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ حَوْزَةَ حِينَ وَقَعَ فَرَسُهُ، بَقِيَتْ رِجْلُهُ الْيُسْرَى فِي الرِّكَابِ، وَارْتَفَعَتِ الْيُمْنَى فَطَارَتْ، وَعَدَا بِهِ فَرَسُهُ يَضْرِبُ رَأْسَهُ كُلَّ حَجَرٍ وَأَصْلَ شَجَرَةٍ حَتَّى مَاتَ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۰، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۳۹۹).

۱. الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۲. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ح ۱۸۷۴ و ص ۷۵۳ ح ۱۸۷۸.

تاریخ الطبری: مسروق بن وائل گفت: در جلوی سپاهی بودم که به سوی حسین در حرکت بود. گفتم: در همین جلوها باشم تا شاید سر حسین را به دست بیاورم و در نزد عبید الله بن زیاد، جایگاهی پیدا کنم. وقتی به حسین رسیدیم، مردی به نام ابن حوزة جلو رفت و پرسید: آیا حسین در میان شماست؟ حسین، ساکت بود. او بار دوم گفت: حسین، [یارانش را] به سکوت فرا خواند. او بار سوم پرسید: حسین به یارانش گفت: «بگوئید: آری. این، حسین است. چه می‌خواهی؟». ابن حوزة گفت: ای حسین! مژده‌ات باد به آتش! حسین گفت: «دروغ گفתי؛ بلکه من بر پروردگار آمرزنده و شفیع فرمان‌برداری‌شده، وارد می‌شوم. تو کیستی؟». گفت: ابن حوزة. حسین، دو دستش را چنان بلند کرد که سفیدی زیر بغلش را از روی لباس دیدم و آن گاه فرمود: «خداوندا! او را به سوی آتش بکشان». ابن حوزة، خشمگین شد و رفت که با اسبش بر ایشان حمله برد. میان او و حسین، نه‌ری بود. پایش در رکاب، گیر کرد و اسب، او را کشید و از اسب افتاد و پا و ساق و رانش کنده شد و نیمه دیگرش به رکاب، آویزان بود. [این جا بود که] مسروق برگشت و لشکر را پشت سرش رها کرد. از مسروق، [دلیل این کارش را] پرسیدم. گفت: من در این خانواده چیزی دیدم که دیگر هرگز با آنها نمی‌جنگم. ۱. کُنْتُ فِي أَوَائِلِ الْخَيْلِ مِمَّنْ سَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ، فَقُلْتُ: أَكُونُ فِي أَوَائِلِهَا لِعَلِّي أُصِيبَ رَأْسَ الْحُسَيْنِ، فَأُصِيبَ بِهِ مَنَزِلَةً عِنْدَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ، قَالَ: فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَى حُسَيْنٍ، تَقَدَّمَ رَجُلٌ مِنَ الْقَوْمِ يُقَالُ لَهُ ابْنُ حَوْزَةَ، فَقَالَ: أَفِيكُمْ حُسَيْنٌ؟ قَالَ: فَسَكَتَ حُسَيْنٌ، فَقَالَهَا ثَانِيَةً فَأَسَكَتَ، حَتَّى إِذَا كَانَتِ الثَّالِثَةُ، قَالَ: قُولُوا لَهُ: نَعَمْ، هَذَا حُسَيْنٌ، فَمَا حَاجَتُكَ؟ قَالَ: يَا حُسَيْنُ أَبْشِرْ بِالنَّارِ.

قَالَ: كَذَبْتَ، بَلْ أَقْدَمَ عَلَى رَبِّ غَفُورٍ، وَشَفِيعٍ مُطَاعٍ، فَمَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: ابْنُ حَوْزَةَ. قَالَ: فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَدَيْهِ حَتَّى رَأَيْنَا بَيَاضَ إِبْطِيهِ مِنْ فَوْقِ الثِّيَابِ، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ حُزُهُ إِلَى النَّارِ. قَالَ: فَغَضِبَ ابْنُ حَوْزَةَ، فَذَهَبَ لِيُقْحِمَ إِلَيْهِ الْفَرَسَ، وَبَيْنَهُ وَبَيْنَهُ نَهْرٌ، قَالَ: فَعَلَقْتُ قَدَمُهُ بِالرَّكَابِ، وَجَالَتْ بِهِ الْفَرَسُ، فَسَقَطَ عَنْهَا، قَالَ: فَانْقَطَعَتْ قَدَمُهُ وَسَاقُهُ وَفَخَذُهُ، وَبَقِيَ جَانِبُهُ الْآخِرُ مُتَعَلِّقًا بِالرَّكَابِ. قَالَ: فَرَجَعَ مَسْرُوقٌ وَتَرَكَ الْخَيْلَ مِنْ وَرَائِهِ.

قَالَ: فَسَأَلْتُهُ، فَقَالَ: لَقَدْ رَأَيْتُ مِنْ أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ شَيْئًا لَا أَقَاتِلُهُمْ أَبَدًا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۳۱، الکامل فی التاریخ: ج ۲ ص ۵۶۴). مردی از اردوگاه عمر بن سعد به نام مالک بن حوزة با اسبش روانه شد، تا این که کنار خندق ایستاد و شروع به صدا زدن کرد و گفت: ای حسین! مژده‌ات باد که آتش در همین دنیا و پیش از آخرت، تو را خواهد گرفت! حسین علیه السلام به او فرمود: «ای دشمن خدا! دروغ گفتی. من بر پروردگار مهربان و شفیع و فرمان‌برداری‌شده، وارد می‌شوم و این، جدم پیامبر خداست». سپس حسین علیه السلام فرمود: «این مرد کیست؟». گفتند: مالک بن حوزة. حسین علیه السلام فرمود: «خداوندا! او را به سوی آتش بکشان و داغی آن را در همین دنیا و پیش از آخرت به او بچشان». طولی نکشید که اسب، او را بلند کرد و در آتش افکند و او آتش گرفت. حسین علیه السلام به سجده افتاد و در اطاعت کامل، برای خدا سجده کرد و آن گاه سرش را بلند کرد و فرمود: «چه دعایی بود و اجابتش چه زود بود!». آن گاه حسین علیه السلام صدایش را بلند کرد و بانگ زد: «خداوندا! ما خانواده پیامبرت و ذریه و خویش اویم. هر کس را که به ما ستم کرد و حقمان را غصب نمود، در هم بکوب، که تو شنوای اجابت کننده‌ای». ۱. أَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْ مُعْسَكِرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ - يُقَالُ لَهُ: مَالِكُ بْنُ حَوْزَةَ - عَلَى فَرَسٍ لَهُ حَتَّى وَقَفَ عِنْدَ الْخَنْدَقِ، وَجَعَلَ يُنَادِي: أَبْشِرْ يَا حُسَيْنُ! فَقَدْ تَلَفَحَكَ النَّارُ فِي الدُّنْيَا قَبْلَ الْآخِرَةِ!

فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: كَذَبْتَ يَا عَدُوَّ اللَّهِ! إِنِّي قَادِمٌ عَلَى رَبِّ رَحِيمٍ، وَشَفِيعٍ مُطَاعٍ، وَذَلِكَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

ثُمَّ قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ هَذَا الرَّجُلُ؟ فَقَالُوا: هَذَا مَالِكُ بْنُ حُوْزَةَ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ حُزُهُ إِلَى النَّارِ، وَأَذِقْهُ حَرَّهَا فِي الدُّنْيَا قَبْلَ مَصِيرِهِ إِلَى الْآخِرَةِ. قَالَ: فَلَمْ يَكُنْ بِأَسْرَعَ أَنْ شَبَّ بِهِ الْفَرَسُ، فَالْقَتْهُ فِي النَّارِ، فَاحْتَرَقَ. قَالَ: فَخَرَّ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِلَّهِ سَاجِدًا مُطِيعًا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، وَقَالَ: يَا لَهَا مِنْ دَعْوَةٍ مَا كَانَ أَسْرَعَ إِبَابَتِهَا. قَالَ: ثُمَّ رَفَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَوْتَهُ وَنَادَى:

اللَّهُمَّ، إِنَّا أَهْلُ نَبِيِّكَ وَذُرِّيَّتِهِ وَقَرَابَتِهِ، فَاقْصِمْ مِنْ ظَلَمْنَا وَغَصَبْنَا حَقَّنَا، إِنَّكَ سَمِيعٌ مُجِيبٌ (الفتوح: ج ۵ ص ۹۶، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۴۸). الأمالی، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -): مردی از سپاه عمر بن سعد، به نام ابن ابی جَویریه مُزنی، با اسبش آمد و وقتی به آتش شعله‌ور نگاه انداخت، دستش را به هم زد و بانگ زد: ای حسین! و ای یاران حسین! مژده‌تان باد به آتش! شما در همین دنیا به سوی آن، شتاب کرده‌اید!

حسین علیه السلام فرمود: «این مرد، کیست؟».

گفته شد: ابن ابی جَویریه مُزنی است.

حسین علیه السلام فرمود: «خداوندا! عذاب آتش را در همین دنیا به او بچشان».

پس اسبش او را بلند کرد و در همان آتش افکند و او آتش گرفت. ۱. وَأَقْبَلَ رَجُلٌ مِنْ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَلَى فَرَسٍ لَهُ، يُقَالُ لَهُ: ابْنُ أَبِي جَویریه الْمُزْنِيُّ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَى النَّارِ تَتَقَدُّ صَمَقَ بَيْدِهِ، وَنَادَى: يَا حُسَيْنُ وَأَصْحَابَ حُسَيْنٍ، أَبْشِرُوا بِالنَّارِ، فَقَدْ تَعَجَّلْتُمُوهَا فِي الدُّنْيَا!

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَنْ الرَّجُلُ؟ فَقِيلَ: ابْنُ أَبِي جَویریه الْمُزْنِيُّ.

فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: اللَّهُمَّ أَذِقْهُ عَذَابَ النَّارِ فِي الدُّنْيَا، فَتَفَرَّ بِهِ فَرَسُهُ وَلِقَاءُهُ فِي تِلْكَ النَّارِ، فَاحْتَرَقَ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۱ ح ۲۳۹، روضه الواعظین: ص ۲۰۴ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام). المعجم الكبير (- به نقل از ابن وائل، یا وائل بن علقمه که در آن جا حاضر بود -): مردی ایستاد و گفت: آیا حسین در میان شماست؟ گفتند: آری.

گفت: مژده‌ات باد به آتش!

حسین علیه السلام فرمود: «من به پروردگارِ مهربان و شفیعِ فرمان‌برداری شده، مژده داده شده‌ام تو کیستی؟».

او گفت: من ابن جَویریه - یا حَویریه - هستم.

حسین علیه السلام فرمود: «خداوندا! او را به سوی آتش بکشان».

پس چارپایش، او را برداشت [و دوید]، در حالی که پایش در رکاب، گیر کرده بود. به خدا سوگند، از او چیزی جز پایش که در رکاب بود، باقی نماند. ۲. قَامَ رَجُلٌ، فَقَالَ: أَفِيكُمْ حُسَيْنٌ؟ قَالُوا: نَعَمْ، فَقَالَ: أَبْشِرِ بِالنَّارِ!

فَقَالَ: أَبْشِرْ بِرَبِّ رَحِيمٍ، وَشَفِيعٍ مُطَاعٍ، قَالَ: مَنْ أَنْتَ؟

قَالَ: أَنَا ابْنُ جَویریه - أَوْ حَویریه -.

قَالَ: فَقَالَ: اللَّهُمَّ حُزُهُ إِلَى النَّارِ! فَتَفَرَّتْ بِهِ الدَّابَّةُ، فَتَعَلَّقَتْ رِجْلُهُ فِي الرِّكَابِ. قَالَ: فَوَاللَّهِ، مَا بَقِيَ عَلَيْهَا مِنْهُ إِلَّا رِجْلُهُ (المعجم الكبير: ج ۳ ص ۱۱۶ ح ۲۸۴۹، المصنّف، ابن ابی شیبہ: ج ۸ ص ۶۳۳ ح ۲۶۱).

۶ / ۲۳ عبد الله بن عَزْره خثعمی

عبد الله بن عَزْره خَثْعَمِي، یکی از تیراندازان سپاه عمر بن سعد بود که جنایت‌های زیادی مرتکب شد. او قاتل جعفر بن عقیل است

۱. و بنا به نقلی، عبد الرحمان بن عقیل را نیز با پرتاب تیر به شهادت رساند ۲. با قیام مختار، او فرار کرد و به مُصَعَب، پناهنده شد و مختار، خانه‌اش را ویران نمود ۳.

نام این شخص به گونه‌های دیگر نیز نقل شده است ۴. تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم از دی -) : عبد الله بن عزره خثعمی، جعفر بن عقیل بن ابی طالب را با تیر زد و کشت ۵. رمی عبد الله بن عزره الخثعمی جعفر بن عقیل بن ابی طالب، فقتله (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۴۷، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۰۶). مقاتل الطالبیین: جعفر بن عقیل بن ابی طالب، مادرش أم الثغر دختر عامر بن هضیان عامری، از بنی کلاب بود. عروه بن عبد الله خثعمی، او را کشت ۶. جعفر بن عقیل بن ابی طالب، وأمه أم الثغر بنت عامر بن الهضیان العامری من بنی کلاب، فقتله عروه بن عبد الله الخثعمی (مقاتل الطالبیین : ص ۹۷، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۳۳). تاریخ الطبری (- به نقل از ابو عبد الأعلى زبیدی -) : مختار، در پی مردی از بنی خثعم، به نام عبد الله بن عروه خثعمی بود که می‌گفت: دوازده تیر، به سوی آنها (سپاه حسین) پرتاب کردم که همه‌شان ضایع شدند [و اصابت نکردند].

او از دست مختار، فرار کرد و به مُصَعَب [بن زبیر] پیوست و مختار، خانه‌اش را ویران نمود ۷. وطلب - المختار - رجلاً من خثعم يُقال له : عبد الله بن عروه الخثعمی، كان يقول : «رَمِيتَ فِيهِمْ بِاثْنَيْ عَشَرَ سَهْمًا ضَيْعَةً»، ففاته، وَلَحِقَ بِمُصَعَبٍ، فَهَدَمَ دَارَهُ (تاریخ الطبری : ج ۶ ص ۶۵. نیز، ر.ک: ذوب النصار : ص ۱۲۲).

۱. روایاتی، بشر بن حوط همدانی را قاتل جعفر بن عقیل معرفی کرده‌اند (ر.ک : ص ۲۳۵ جعفر بن عقیل). ۲. ر.ک : ص ۳۲۲ ح ۱۱۰۵. ۳. ر.ک : ح ۱۸۸۱. ۴. ر.ک : ص ۲۳۵ (جعفر بن عقیل).

۶ / ۲۴ عبد الله بن عقبه

عبد الله بن عقبه غنوی، از تیراندازان لشکر عمر بن سعد بود که با تیر خود، یکی از فرزندان امام حسن علیه السلام به نام ابو بکر را به شهادت رساند ۱.

عبد الله بن عقبه با قیام مختار، از کوفه به جزیره (شمال عراق) گریخت و از این رو، مختار، تنها توانست خانه او را ویران کند ۲.

المزار الكبير (- در «زیارت ناحیه» -) : سلام بر ابو بکر، پسر حسن زکی ولی، که با تیر ناگوار، کشته شد! خدا، قاتل او عبد الله بن عقبه غنوی را لعنت کند ۳! السلام على أبي بكر بن الحسن الزكي الولي، المرمي بالسهم الردي، لعن الله قاتله عبد الله بن عقبه الغنوي (المزار الكبير : ص ۴۸۹، الإقبال : ج ۳ ص ۷۵). تاریخ الطبری (- به نقل از ابو عبد الأعلى زبیدی -) : مختار، عبد الله بن عقبه غنوی را احضار کرد و دید که به جزیره فرار کرده است. خانه‌اش را ویران کرد. این غنوی، یکی از نوجوانان آنان (خانواده حسین علیه السلام) را کشته بود ۴. وطلب المختار عبد الله بن عقبه الغنوي، فوجدته قد هرب ولحق بالجزيرة، فهدم داره، وكان ذلك الغنوي قد قتل منهم غلاماً (تاریخ الطبری : ج ۶ ص ۶۵، ذوب النصار : ص ۱۲۰).

۶ / ۲۵ عثمان بن خالد بن أسير

عثمان بن خالد بن أسير دُهمانی جُهنی، از تیراندازان لشکر عمر بن سعد بود که به همراه بشر بن سوط با پرتاب تیر، به عبد الرحمان بن عقیل ۵، حمله کردند و او را کشتند و لباسش را به غارت بردند ۶.

مختار، در جریان قیامش دستور داد که آن دو را دستگیر کنند و پس از این که آن دو را کشتند، بدنشان را سوزاندند و پیش از سوزاندن، مانع دفنشان شد ۷.

در برخی منابع، او را به اسم‌های دیگری نیز نامیده‌اند. مصباح الزائر (- در «زیارت ناحیه» -) : سلام بر عبد الرحمان بن عقیل!

خدا، کُشنده او و تیراندازنده به

۱.الإرشاد: ج ۲ ص ۱۰۹؛ الأخبار الطوال: ۲۵۷. ۲. ر. ک: ح ۱۸۸۳. ۳. ر. ک: ص ۲۳۷ (عبد الرحمان بن عقيل). ۴. ر. ک: ص ۷۵۶ ح ۱۸۸۶. ۵. ر. ک: ص ۷۵۶ ح ۱۸۸۶.

او، عمرو بن خالد بن أسيد جُهَنی را لعنت کند! ۱! السَّلامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلٍ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَأْسَهُ عَمْرُو بْنُ خَالِدِ بْنِ أَسِيدِ الْجُهَنِيِّ (مصباح الزائر: ص ۲۸۱، المزار الكبير: ص ۴۹۱). تاریخ ابن خلدون: اواخر سال ۶۶ [هجری] بود ... مختار، عثمان بن خالد جُهَنی و ابو اسماء بشر بن سَمِيط قابسی را - که در کشتن عبد الرحمان عقيل و غارت او همدست بودند -، احضار کرد و آنها را کُشت و بدنشان را سوزاند. ۲. وَكَانَ آخِرُ سَيِّئِهِ سِتًّا وَسِتِّينَ: ... أَحْضَرَ الْمُخْتَارُ عُثْمَانَ بْنَ خَالِدِ الْجُهَنِيِّ وَأَبَا أَسْمَاءَ بِشَرَ بْنِ سَمِيطِ الْقَابِصِيِّ، وَكَانَا مُشْتَرِكَيْنِ فِي قَتْلِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلٍ وَفِي سَلْبِهِ، فَقَتَلَهُمَا وَحَرَقَهُمَا بِالنَّارِ (تاریخ ابن خلدون: ج ۳ ص ۳۳، نیز، ر. ک: مقاتل الطالبیین: ص ۹۶). تاریخ الطبری (- به نقل از موسی بن عامر عدوی جُهَنی -): مختار، عبد الله بن کامل را در پی عثمان بن خالد بن أسیر دُهمانی از بنی جُهینه و ابو اسماء بشر بن سَوَاطِ قابضی فرستاد. این دو، از کسانی بودند که در کشتن حسین علیه السلام حضور داشتند و در ریختن خون عبد الرحمان بن عقيل بن ابی طالب و غارتش، همدست بودند. عبد الله، در چاشتگاهان، مسجد بنی دُهمان را محاصره کرد و آن گاه گفت: همانند گناهان بنی دُهمان، از روز آفریده شدنشان تا روز حشرشان، بر گردن من باشد، اگر عثمان بن خالد بن أسیر، تحویل من نشود و من تا نفر آخر، گردنتان را نزنم. به او گفتیم: به ما مهلت بده تا پیدایش کنیم.

با سپاهی در پی اش رفتند و آن دو را در جَبَّانه، در حالی که نشسته بودند و تصمیم داشتند که به جزیره بروند، پیدا کردند و نزد عبد الله بن کامل آوردند.

عبد الله گفت: ستایش، از آن خدایی است که کفایت کننده جنگ مؤمنان است. اگر این و این را پیدا نمی کردند، در پی اش به منزلش می رفتیم. پس ستایش، از آن خدایی است که تو را در کمین انداخت تا دستگیری ات آسان شد.

پس آن دو را به جایی در ناحیه چاه جَعید برد و گردنشان را زد و سپس باز گشت و خبر آن دو را به مختار داد. مختار هم دستور داد که به سوی آن دو برگردد و آنها را با آتش بسوزاند و دفنشان نکند تا بسوزند. ۳. بَعَثَ الْمُخْتَارُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَامِلٍ إِلَى عُثْمَانَ بْنَ خَالِدِ بْنِ أَسِيرِ الدُّهْمَانِيِّ مِنْ جُهَيْنَةَ، وَإِلَى أَبِي أَسْمَاءَ بِشَرَ بْنِ سَوَاطِ الْقَابِصِيِّ وَكَانَا مِمَّنْ شَهِدَا قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَانَا اشْتَرَكََا فِي دَمِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَفِي سَلْبِهِ، فَأَحَاطَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَامِلٍ عِنْدَ الْعَصْرِ بِمَسْجِدِ بَنِي دُهْمَانَ، ثُمَّ قَالَ: عَلَيَّ مِثْلُ خَطَايَا بَنِي دُهْمَانَ مِنْذُ يَوْمِ خُلِقُوا إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ، إِنْ لَمْ أُوتَ بِعُثْمَانَ بْنِ خَالِدِ بْنِ أَسِيرٍ، إِنْ لَمْ أَضْرِبْ أَعْنَاقَكُمْ مِنْ عِنْدِ آخِرِكُمْ. فَقُلْنَا لَهُ: أَمَهْلُنَا نَطْلُبُهُ، فَخَرَجُوا مَعَ الْخَيْلِ فِي طَلْبِهِ، فَوَجَدُوهُمَا جَالِسَيْنِ فِي الْجَبَانَةِ - وَكَانَا يُرِيدَانِ أَنْ يَخْرُجَا إِلَى الْجَزِيرَةِ - فَأَتَى بِهِمَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَامِلٍ.

فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي كَفَى الْمُؤْمِنِينَ الْقِتَالَ، لَوْ لَمْ يَجِدُوا هَذَا مَعَ هَذَا عَنَّا إِلَى مَنَزِلِهِ فِي طَلْبِهِ، فَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي حَيَّنَكَ حَتَّى أَمَكَّنَ مِنْكَ، فَخَرَجَ بِهِمَا حَتَّى إِذَا كَانَ فِي مَوْضِعٍ بِثَرِ الْجَعْدِ ضَرَبَ أَعْنَاقَهُمَا، ثُمَّ رَجَعَ، فَأَخْبَرَ الْمُخْتَارَ خَبَرَهُمَا، فَأَمَرَهُ أَنْ يَرْجِعَ إِلَيْهِمَا، فَيَحْرِقَهُمَا بِالنَّارِ، وَقَالَ: لَا يُدْفَنَانِ حَتَّى يُحْرَقَا (تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۵۹).

۶ / ۲۶ عمرو بن صبیح

عمرو بن صبیح صیداوی یا صائدی، از تیراندازان لشکر عمر بن سعد بود. او عبد الله بن مسلم بن عقيل را وقتی دستش را بر

پیشانی‌اش نهاده بود، با تیر، نشانه رفت و بدین سان، دست عبد الله را به پیشانی‌اش دوخت و با تیر دیگر، قلب او را نشانه گرفت و او را به شهادت رساند.^۱

عمرو بن صبیح، پس از شهادت امام حسین علیه السلام به درخواست عمر بن سعد، پاسخ مثبت داد و در شمار ده تنی بود که بر پیکر امام علیه السلام، اسب تاختند.^۲ وقتی مختار ثقفی او را دستگیر کرد، دستور داد سپاهیان‌ش او را در میان بگیرند و با نیزه، او را بزنند تا کشته شود، و این گونه او به هلاکت رسید.^۳

گفتنی است که در برخی نقل‌ها، کشتن عبد الله بن عقیل به وی نسبت داده شده که احتمالاً نوعی تصحیف و یا انتساب نوه به جد است. ۴. المزار الکبیر (- در «زیارت ناحیه» -) : سلام بر کشته شده، پسر کشته شده، عبد الله بن مسلم بن عقیل! و لعنت خدا بر عمرو بن صبیح صیداوی، پرتاب کننده تیر بر او! ۵. السَّلامُ عَلَى الْقَتِيلِ ابْنِ الْقَتِيلِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ، وَلَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ عَمْرُو بْنُ صَبِيحٍ الصَّيْدَاوِيُّ (المزار الکبیر: ص ۴۹۱، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۶۸). المناقب، ابن شهر آشوب: عمر بن سعد، ده نفر را فرا خواند:.... و عمرو بن صبیح مَدْحِجی ... که بر

۱. گفته شده که قاتل عبد الله، اسید بن مالک خَضَرَمی است، همان گونه که تیراندازی به عبد الله بن مسلم بن عقیل را به زید بن رُقَاد نسبت داده‌اند، و چنین می‌نماید که این، درست نباشد (ر. ک: ص ۲۳۲ عبد الله بن مسلم بن عقیل). ۲. ر. ک: ص ۳۰۸ (اسب دواندن بر پیکر مطهر امام علیه السلام). ۳. ر. ک: ص ۷۵۸ ح ۱۸۸۹. ۴. ر. ک: ص ۲۳۲ (فصل هشتم: شهادت فرزندان عقیل).

المناقب، ابن شهر آشوب: جنازه امام علیه السلام اسب تاختند. ۱. وَانْتَدَبَ [عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ] عَشْرَةً، وَهُمْ: ... وَعَمْرُو بْنُ صَبِيحٍ الْمَدْحِجِيُّ ... فَوَطَّؤُهُ بِخَيْلِهِم (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۱۱). تاریخ الطبری (- به نقل از ابو عبد الأعلى زبیدی -) : مختار، مردی از بنی ضِیدَا به نام عمرو بن صبیح را احضار کرد که می‌گفت: من به برخی از آنها نیزه زدم و برخی را زخمی کردم؛ ولی کسی را نکشتم.

شبانه و در پی گزارش جاسوسان، در حالی که چشم‌ها را خواب رُبوده بود و او در بالای بام خانه‌اش بود و بی‌خبر، شمشیرش را زیر سرش گذاشته بود، به سراغش رفتند و دستگیرش کردند و شمشیرش را گرفتند.

گفت: ای شمشیر! خدا، تو را بشکند! چه قدر نزدیکی و چه قدر دوری!

او را پیش مختار آوردند. او را در قصر خودش زندانی کرد تا صبح شد. به یارانش اجازه داد که هر کس می‌خواهد، وارد شود. مردم، وارد شدند. عمرو بن صبیح را هم دست‌بسته آوردند. عمرو گفت: به خدا سوگند - ای گروه کافر فاجر -، اگر شمشیر در دستم بود، می‌فهمیدید که من در برابر استواری شمشیر، نه لرزانم و نه ترسان مضطرب. در صورتی که مرگم به کشته شدن باشد، مرا خوش حال نمی‌کند که کسانی غیر از شما مرا بکشند. به یقین، دانستم که شما، بدترین آفریده‌های خدایید؛ اما دوست داشتم شمشیری در دستم بود که ساعتی، با آن، شما را می‌زدم.

سپس دستش را بلند کرد و به چشم عبد الله بن کامل - که در کنارش ایستاده بود - کوبید. ابن کامل، خندید و دست او را گرفت و نگه داشت و آن گاه گفت: او می‌گوید که کسانی از خاندان محمد صلی الله علیه و آله را زخمی کرده و زده! پس دستورت را در باره او صادر کن.

مختار گفت: نیزه‌ها را بیاورید.

آنها را آوردند.

گفت: بزید تا بمیرد.

آن قدر با نیزه به او زدند تا مُرد. ۲. وَطَلَبَ [المُخْتَارُ] رَجُلًا مِنْ صُيْدَاءِ لَهُ عَمْرُو بْنُ صَبِيحٍ ، وَكَانَ يَقُولُ : لَقَدْ طَعَنْتُ بَعْضَهُمْ ، وَجَرَحْتُ فِيهِمْ ، وَمَا قَتَلْتُ مِنْهُمْ أَحَدًا .

فَأَتَى لَيْلًا ، وَهُوَ عَلَى سَيْطِحِهِ ، وَهُوَ لَا يَشْعُرُ ، بَعْدَمَا هَدَّاتِ الْعُيُونُ ، وَسَيْفُهُ تَحْتَ رَأْسِهِ ، فَأَخَذُوهُ أَخَذًا ، وَأَخَذُوا سَيْفَهُ ، فَقَالَ : قَبَحَكَ اللَّهُ سَيْفًا ، مَا أَقْرَبَكَ وَأَبْعَدَكَ ! فَجِئَ بِهِ إِلَى الْمُخْتَارِ ، فَحَبَسَهُ مَعَهُ فِي الْقَصْرِ ، فَلَمَّا أَنْ أَصْبَحَ أَذِنَ لِأَصْحَابِهِ ، وَقِيلَ : لِيَدْخُلَ مَنْ شَاءَ أَنْ يَدْخُلَ .

وَدَخَلَ النَّاسُ ، وَجِئَ بِهِ مُقَيَّدًا ، فَقَالَ : أَمَا وَاللَّهِ ، يَا مَعْشَرَ الْكَفَرَةِ الْفَجْرَةِ ، أَنْ لَوْ يَدَى سَيْفِي لَعَلِمْتُمْ أَنِّي بِنَصْلِ السَّيْفِ غَيْرُ رَعِيشٍ وَلَا رَعِيدٍ ، مَا يَشِيرُنِي إِذْ كَانَتْ مَيِّتِي قَتْلًا أَنَّهُ قَتَلَنِي مِنَ الْخَلْقِ أَحَدٌ غَيْرُكُمْ ، لَقَدْ عَلِمْتُ أَنَّكُمْ شَرَّارُ خَلْقِ اللَّهِ ، غَيْرَ أَنِّي وَدِدْتُ أَنْ يَدَى سَيْفًا أَضْرِبُ بِهِ فِيكُمْ سَاعَةً .

ثُمَّ رَفَعَ يَدَهُ ، فَلَطَمَ عَيْنَ ابْنِ كَامِلٍ وَهُوَ إِلَى جَنْبِهِ ، فَضَحِكَ ابْنُ كَامِلٍ ، ثُمَّ أَخَذَ يَدَهُ وَأَمْسَكَهَا ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّهُ يَزْعُمُ أَنَّهُ قَدْ جَرَحَ فِي آلِ مُحَمَّدٍ وَطَعَنَ ، فَمُرْنَا بِأَمْرِكَ فِيهِ . فَقَالَ الْمُخْتَارُ : عَلَيَّ بِالرَّمَاكِ . فَأَتَى بِهَا ، فَقَالَ : اطْعُونَهُ حَتَّى يَمُوتَ . فَطَعَنَ بِالرَّمَاكِ حَتَّى مَاتَ (تاریخ الطبری : ج ۶ ص ۶۵. نیز، ر.ک: ذوب النُّصَار : ص ۱۲۲)

۶ / ۲۷ قیس بن اشعث

قیس بن اشعث کندی ، پس از پدرش، ریاست قبیله کَنده را در کوفه بر عهده داشت. او همانند پدرش ، نفاق و چندچهرگی داشت و از جمله کسانی بود که در آغاز قیام امام حسین علیه السلام به ایشان نامه نوشتند و به امام علیه السلام وعده یاری دادند ؛ اما به محض ورود ابن زیاد به عراق، وی به ابن زیاد پیوست و فرماندهی قبیله کَنده و بخشی از قبیله ربیع را بر عهده گرفت ۲. او به خاطر همدستی‌اش در غارت خیمه‌ها پس از جنگ و نیز غارت قَظیفه (روانداز) امام علیه السلام، به «قیس قَظیفه» مشهور شد ۳. او از جمله کسانی بود که سرهای مبارک شهیدان کربلا را برای ابن زیاد بردند ۴.

او در جریان قیام مختار، به یکی از فرماندهان بزرگ مختار ، یعنی عبد الله بن کامل ، پناهنده شد ؛ اما مختار ، ابو عمره را به مخفیگاهش فرستاد و او را کشت. ۵. الأخبار الطوال: قیس بن اشعث، از ترس این که مبادا بصریان ، شماتش کنند، از رفتن به بصره ، خودداری کرد و به جانب کوفه رفت و به عبد الله بن کامل – که از یاران ویژه مختار بود – پناه برد. عبد الله ، رو کرد و به مختار گفت: ای امیر ! قیس بن اشعث ، از من پناهندگی خواست و من هم به او پناه دادم . این پناهندگی را تنفیذ کن . مختار ، لختی خاموش ماند و او را به گفتگو ، سرگرم کرد و آن گاه گفت: انگشتت را به من

-
۱. ر. ک : ج ۱ ص ۸۰۹ (احتجاج‌های امام علیه السلام بر سپاه کوفه). ۲. ر. ک : ج ۱ ص ۸۰۰ (رویاری لشرک هدایت و لشکر گم‌راهی). ۳. ر. ک : ص ۳۰۳ (تاراج کردن وسایل امام علیه السلام). ۴. ر. ک : ص ۳۸۱ (بُرده شدن سرها به وسیله قبیله قاتل). ۵. ر. ک : ح ۱۸۹۰.
-

الأخبار الطوال: نشان بده . او انگشتش را به مختار داد و مختار ، آن را مدتی طولانی در انگشت کرد و سپس ، ابو عمره را صدا زد و انگشتش را به وی سپرد و در گوشی به او گفت: پیش زن عبد الله بن کامل می‌روی و به او می‌گویی: این انگشت شوهرت ، نشان است که مرا پیش قیس بن اشعث ببری . من می‌خواهم در باره پاره‌ای کارها – که مایه نجاتش از دست مختار است – ، با او گفتگو کنم. زن عبد الله ، ابو عمره را پیش قیس برد . ابو عمره ، شمشیرش را کشید و گردن قیس را زد و سرش را برداشت و آورد و در

برابر مختار گذاشت. مختار گفت: این، در برابر رو انداز حسین [که به تاراج بُردی]! این به خاطر آن بود که قیس، قطیفه (روانداز) حسین علیه السلام را - وقتی که کشته شد - برداشته بود و به قیس قطیفه، مشهور شده بود. عبد الله بن کامل، استرجاع کرد (اَنَا لِلَّهِ بِرِزَانٍ آوَرْد) و به مختار گفت: پناهنده و مهمان و دوست دوران زندگی‌ام را کشتی! مختار به وی گفت: رحمت خدا بر پدرت! خاموش باش. آیا روا می‌داری که کُشندگان پسر دختر پیامبرت را پناه دهی؟! إِنَّ قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ أَنْفَ مِنْ أَنْ يَأْتِيَ الْبَصْرَةَ، فَيَشْمَتَ بِهِ أَهْلُهَا، فَانْصَرَفَ إِلَى الْكُوفَةِ مُسْتَجِيرًا بِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَامِلٍ، وَكَانَ مِنْ أَخْصِ النَّاسِ عِنْدَ الْمُخْتَارِ. فَأَقْبَلَ عَبْدُ اللَّهِ إِلَى الْمُخْتَارِ، فَقَالَ: أَيُّهَا الْأَمِيرُ، إِنَّ قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ قَدْ اسْتَجَارَ بِي وَأَجْرْتُهُ، فَأَنْفِذْ جَوَارِي إِيَّاهُ. فَسَكَتَ عَنْهُ الْمُخْتَارُ مَلِيًّا، وَشَغَلَهُ بِالْحَدِيثِ، ثُمَّ قَالَ: أَرِنِي خَاتَمَكَ، فَنَاولَهُ إِيَّاهُ، فَجَعَلَهُ فِي إصْبَعِهِ طَوِيلًا. ثُمَّ دَعَا أَبَا عَمْرَةَ، فَمَدَّ قِطْعَ إِلَيْهِ الْخَاتَمِ، وَقَالَ لَهُ سِرًّا: انْطَلِقْ إِلَى امْرَأَةِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ كَامِلٍ، فَقُلْ لَهَا: هَذَا خَاتَمُ بَعْلِكَ عَلَامَةً، لِيَدْخُلَنِي إِلَى قَيْسِ بْنِ الْأَشْعَثِ، فَإِنِّي أُرِيدُ مُنَاطَرَتَهُ فِي بَعْضِ الْأُمُورِ الَّتِي فِيهَا خَلَاصُهُ مِنَ الْمُخْتَارِ، فَأَدْخَلَتْهُ إِلَيْهِ. فَانْتَضَى سَيْفَهُ، فَضَرَبَ عُنُقَهُ، وَأَخَذَ رَأْسَهُ، فَأَتَى بِهِ الْمُخْتَارَ، فَأَلْقَاهُ بَيْنَ يَدَيْهِ. فَقَالَ الْمُخْتَارُ: هَذَا بِقُطَيْفَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. وَذَلِكَ أَنَّ قَيْسَ بْنَ الْأَشْعَثِ أَخَذَ قُطَيْفَةً كَانَتْ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ قُتِلَ، فَكَانَ يُسَمَّى قَيْسَ قُطَيْفَةً. فَاسْتَرْجَعَ عَبْدُ اللَّهِ بْنَ كَامِلٍ، وَقَالَ لِلْمُخْتَارِ: قَتَلْتَ جَارِي وَضَيْفِي وَصَدِيقِي فِي الدَّهْرِ. قَالَ لَهُ الْمُخْتَارُ: لِلَّهِ أَبُوكَ، أَسْكُتْ، أَتَسْتَحِلُّ أَنْ تُجِيرَ قَتْلَةَ ابْنِ بَنَتِ نَيْيِكَ؟! (الأخبار الطوال: ص ۳۰۲. نیز، ر.ك: تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۳).

۶ / ۲۸ مالک بن نَسِير

مالک بن نَسِير بَدَى کِنْدی، از مهاجمانی است که بر امام حسین علیه السلام یورش آورد و با شمشیر بر سر مبارک امام علیه السلام ضربت زد. امام علیه السلام نیز او را نفرین نمود و او بر اثر آن، به فقر شدید دچار شد. بنا بر برخی گزارش‌های تاریخی، دستانش فلج شد و عقلش کم و کاستی پیدا کرد. ۲. وی در جریان قیام مختار، دستگیر شد و مختار، دستور داد که دست‌ها و پاهایش را قطع کنند و رها گردد تا بمیرد. ۳. تاریخ الطبری (- به نقل از حُمَید بن مسلم -): مردی از کِنْدَه به نام مالک بن نَسِير از بنی بَدَا، نزد حسین علیه السلام آمد و با شمشیر، بر سر ایشان زد. با وجود آن که حسین علیه السلام کلاه بُرُنْس ۴ بر سر داشت، شمشیر، بُرُنْس را برید و به سر حسین علیه السلام رسید و خون، از آن جاری شد و بُرُنْس، پر از خون شد. حسین علیه السلام به او فرمود: «با این، نه نانی بخوری و نه آبی بیاشامی؛ و خدا با ستمکاران، محشورت کند!». حسین علیه السلام کلاه بُرُنْس را از سر برداشت و قَلَنْسُوه ۵ خواست و آن را بر سر گذاشت و دستار پیچید، در حالی که بدنش سست و ناتوان گردیده بود. کِنْدی آمد و بُرُنْس را - که از خَز بود - برداشت. وقتی آن را برای زنش اُمّ عبد الله (دختر خُر و خواهر حسین بن خَز بَدَى) آورد و شروع به شستن خون بُرُنْس کرد، زنش به وی گفت: آیا کلاه پسر دختر پیامبر خدا را به خانه من آورده‌ای؟! آن را از من دور کن. دوستانش گفتند: او همواره به طور اسفباری، نادار بود تا مُرد. ۶. إِنَّ رَجُلًا مِنْ كِنْدَةَ يُقَالُ لَهُ مَالِكُ بْنُ النَّسِيرِ مِنْ بَنِي بَدَاءَ، أَنَاهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] أَضْرَبَهُ عَلَى رَأْسِهِ بِالسَّيْفِ، وَعَلَيْهِ بُرُنْسٌ لَهُ، فَقَطَعَ الْبُرُنْسَ، وَأَصَابَ السَّيْفُ رَأْسَهُ، فَأَدْمَى رَأْسَهُ، فَامْتَلَأَ الْبُرُنْسُ دَمًا. فَقَالَ لَهُ الْحُسَيْنُ: لَا أَكَلْتَ بِهَا وَلَا شَرِبْتَ، وَحَشَرَكَ اللَّهُ مَعَ الظَّالِمِينَ.

قَالَ: فَالْقَى ذَٰلِكَ الْبُرْنَسَ، ثُمَّ دَعَا بِقَلَنْشَوَهَ، فَلَبَسَ بِهَا، وَاعْتَمَ، وَقَدْ أَعْيَا وَبَلَدَ، وَجَاءَ الْكِنْدِيُّ حَتَّى أَخَذَ الْبُرْنَسَ، وَكَانَ مِنْ خَزٍّ، فَلَمَّا قَدِمَ بِهِ بَعْدَ ذَٰلِكَ عَلَى امْرَأَتِهِ - أُمِّ عَبْدِ اللَّهِ ابْنَةِ الْحُرِّ أَخْتِ حَسَنِ بْنِ الْحُرِّ الْبَدِيِّ - أَقْبَلَ يَغْسِلُ الْبُرْنَسَ مِنَ الدَّمِ، فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: أَسَيْلَبُ ابْنَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَدْخُلُ بَيْتِي؟! أَخْرَجَهُ عَنِّي. فَذَكَرَ أَصْحَابُهُ، أَنَّهُ لَمْ يَزَلْ فَقِيرًا بِشَرٍّ حَتَّى مَاتَ (تاريخ الطبري: ج ۵ ص ۴۴۸، أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۸). الفتوح: مالک بن بشر کندی، زره حسین علیه السلام را برداشت و پوشید، و کم عقل شد. ۷. وَأَخَذَ دِرْعَهُ مَالِكُ بْنُ بَشِيرٍ الْكِنْدِيُّ، فَلَبَسَهُ، فَصَارَ مَعْتَوْهَاً (الفتوح: ج ۵ ص ۱۱۹، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۷ و ۳۸).

۱. ر. ک: ص ۲۷۲ (احوال امام علیه السلام در لحظه‌های پایانی زندگی). ۲. ر. ک: ح ۱۸۹۲ و ص ۷۶۲ ح ۱۸۹۳. ۳. ر. ک: ص ۷۶۲ ح ۱۸۹۴. ۴. بُرْنَس: جُبه کلاه‌دار؛ کلاه قلندری. ۵. قَلَنْشَوَه: شَب کلاه.

----- أنساب الأشراف: کندی، بُرْنَس [حسین علیه السلام] را برداشت. گفته می‌شود که او، همواره نادار بود و دستانش دچار لقوه شدند. ۱. أَخَذَ الْكِنْدِيُّ الْبُرْنَسَ، فَيَقَالُ إِنَّهُ لَمْ يَزَلْ فَقِيرًا وَشَلَّتْ يَدَاهُ (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۰۸؛ مثير الأحزان: ص ۷۶). تاريخ الطبري (- به نقل از مالک بن أعين جُهَنِي -): مختار، به يَدِي (مالک بن نَسِير) گفت: تو بُرْنَس ایشان را برداشتی؟

عبد الله بن کامل به مختار گفت: آری. این، همان است.

مختار گفت: دست‌ها و پاهای این مرد را قطع کرده، رهایش کنید تا به خورش بغلتد و بمیرد.

این کار با او شد و رها گردید و چندان خون از او رفت تا مُرد. ۲. قَالَ الْمُخْتَارُ لِلْبَدِيِّ [مَالِكُ بْنُ النَّسِيرِ]: أَنْتَ صَاحِبُ بُرْنَسِهِ؟ فَقَالَ لَهُ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ كَامِلٍ: نَعَمْ، هُوَ هُوَ.

فَقَالَ الْمُخْتَارُ: اقْطَعُوا يَدَي هَذَا وَرِجْلَيْهِ، وَدَعُوهُ، فَلْيَضْطَرِبْ حَتَّى يَمُوتَ. فَفَعَلَ ذَٰلِكَ بِهِ وَتَرَكَ، فَلَمْ يَزَلْ يَنْزِفُ الدَّمَ حَتَّى مَاتَ (تاريخ الطبري: ج ۶ ص ۵۸؛ الأمالي، طوسی: ص ۲۴۴ ح ۴۲۴)

۶ / ۲۹ محمد بن اشعث بن قیس

محمد بن اشعث بن قیس کندی، برادر تنی قیس بن اشعث، یکی از نقش‌آفرینان حادثه کربلا و از فرآهم آورندگان زمینه‌های حوادث عاشورا ۳ و جزو نویسندگان نامه به یزید است که خواستار اقدامات جدی‌تر بر ضد نهضت امام حسین علیه السلام شدند. ۴. او فرمانده نیروهایی بود که مسلم بن عقیل را دستگیر کردند. ۵.

وی در روز عاشورا، فضیلت امام حسین علیه السلام و منزلت انتساب ایشان را به پیامبر صلی الله علیه و آله، منکر شد و از این رو، امام علیه السلام نفرینش نمود که با ذلت بمیرد. طبق برخی گزارش‌ها، در پی نفرین امام علیه السلام، همان روز، عقربی سیاه، او را نیش زد و با خواری تمام، مُرد. ۶.

اما روایت‌هایی که شهرت بیشتری دارند، می‌گویند که مرگ وی، در دوران مختار بوده است. او از کوفه گریخت و در بصره به مُصْعَب پیوست و در نبرد مختار و مُصْعَب، به دست

۱. ر. ک: ص ۷۶۳ ح ۱۸۹۶. ۲. ر. ک: ج ۱ ص ۳۴۸ ح ۲۹۴. ۳. ر. ک: ج ۱ ص ۳۲۸ (بیرون آمدن نماینده امام حسین علیه السلام از مکه تا شهادتش در کوفه). ۴. ر. ک: ص ۷۶۳ ح ۱۸۹۷ و ص ۷۶۴ ح ۱۸۹۸.

مختار، کشته شد ۱. مقاتل الطالبيين (- به نقل از موسی بن ابی نعمان -) : اشعث، تصمیم داشت خدمت علی علیه السلام برود. قنبر، او را برگرداند و اشعث، بینی او را خونین کرد. علی علیه السلام بیرون آمد، در حالی که می‌فرمود: «ای اشعث! مرا با تو، چه کار؟! به خدا سوگند، اگر به غلام ثقیف زده بودی، مویچه‌هایت سیخ شده بود (تو را تنبیه اساسی می‌کرد)». گفته شد: ای امیر مؤمنان! غلام ثقیف کیست؟

فرمود: «غلامی که حکمرانشان می‌شود و هیچ عربی نمی‌ماند، مگر این که او، وی را ذلیل می‌کند».

گفته شد: ای امیر مؤمنان! کی حاکم می‌شود؟ و چه قدر می‌ماند؟

فرمود: «بیست سال، اگر برسد» ۲. جاء الأشعثُ إلى عليٍّ عليه السلام يستأذنُ عليه، فردّه قَتْبَرٌ، فأدْمَى الْأَشْعَثُ أَنْفَهُ، فَخَرَجَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ: مَا لِي وَلَكَ يَا أَشْعَثُ، أَمَا وَاللَّهِ، لَوْ بَعْدَ ثَقِيفٍ تَمَرَسَتْ لَأَقْشَعَرَتْ شُعَيْرَاتُكَ.

قيل: يا أمير المؤمنين! ومن غلام ثقیف؟ قال: غلامٌ يليهم، لا يبقى أهل بيتٍ من العربِ إلّا أدخلهم ذُلًّا.

قيل: يا أمير المؤمنين! كم يلي، وكم يمكث؟ قال: عشرين إن بلغها (مقاتل الطالبيين: ص ۴۷، شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحديد: ج ۶ ص ۱۱۷). الكافي (- به نقل از علی بن یقطین، از کسی که نام برده، از امام صادق علیه السلام -) : اشعث بن قیس، در

[ریختن] خون امیر مؤمنان علیه السلام مشارکت داشت و دخترش جَعْدَه، حسن علیه السلام را مسموم کرد و پسرش محمّد، در ریختن خون حسین علیه السلام شرکت داشت ۳. إِنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ شَرِكَ فِي دَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَابْنَتُهُ جَعْدَةُ سَمَتِ الْحَسَنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَمُحَمَّدُ ابْنُهُ شَرِكَ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الكافي: ج ۸ ص ۱۶۷ ح ۱۸۷، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۱۴۲ ح

۸). مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: حسین علیه السلام صدایش را بلند کرد و فرمود: «خداوندا! ما خاندان پیامبر تو و نسل و خویش اویم. هر کس را که به ما ستم می‌کند و حقمان را غصب می‌نماید، در هم بکوب، که تو شنوای نزدیکی». محمّد بن اشعث، آن را شنید و گفت: ای حسین! چه خویشی‌ای میان تو و محمّد هست؟ حسین علیه السلام فرمود: «خداوندا! محمّد بن

اشعث می‌گوید: میان من و پیامبرت، خویشی‌ای نیست. خداوندا! همین امروز و زود، ذلتی به او بهشان». مدّتی نگذشت که محمّد بن اشعث، از لشکر، خارج شد. از اسبش که پایین آمد، عقب

۱. ر. ک: ص ۷۶۷ ح ۱۹۰۲ - ۱۹۰۴.

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: سیاهی از سوراخی بیرون آمد و او را نیش زد و او را رها کرد، در حالی که به خودش می‌پیچید. حاکم جُشَمی گفت: او، همان روز مُرد؛ اما این، درست نیست. او تا دوران مختار ماند و مختار، او را کُشت. او [تا موقع کشته شدنش] به همان حالت دردناک، در منزلش مانده بود ۱. رَفَعَ الْحُسَيْنُ صَوْتَهُ، وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكَ وَذُرِّيَّتُهُ وَقَرَابَتُهُ، فَأَقْصِمَ مَنْ ظَلَمَنَا وَعَصَبَنَا حَقًّا، إِنَّكَ سَمِيعٌ قَرِيبٌ.

فَسَمِعَهَا مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، فَقَالَ: يَا حُسَيْنُ، وَأَيُّ قَرَابَةٍ بَيْنَكَ وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ؟

فَقَالَ الْحُسَيْنُ: اللَّهُمَّ إِنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ يَقُولُ: إِنَّهُ لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَ رَسُولِكَ قَرَابَةً، اللَّهُمَّ فَأَرِنِي فِيهِ هَذَا الْيَوْمَ ذُلًّا عاجلاً. فَمَا كَانَ بِأَسْرَعَ مِنْ أَنْ تَنَحَّى مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ وَخَرَجَ مِنَ الْعَسْكَرِ، فَتَنَزَلَ عَنْ فَرَسِهِ، وَإِذَا بِعَقْرَبٍ سَوْدَاءَ خَرَجَتْ مِنْ بَعْضِ الْجُحْرَةِ، فَضَرَبَتْهُ ضَرْبَةً تَرَكْتَهُ مُتَلَوِّثًا فِي ثِيَابِهِ مِمَّا بِهِ.

وَذَكَرَ الْحَاكِمُ الْجُشَمِيُّ: إِنَّهُ مَاتَ لَيُومِهِ. وَلَكِنَّ ذَلِكَ غَيْرُ صَاحِبِ حَيٍّ، فَإِنَّهُ بَقِيَ إِلَى أَيَّامِ الْمُخْتَارِ فَقَتَلَهُ، وَلَكِنَّهُ بَقِيَ مِمَّا بِهِ فِي بَيْتِهِ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۴۹؛ المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۵۷). الأمالی، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش، از جدّش امام زین العابدین علیهم السلام -) : مرد دیگری از لشکر عمر بن سعد به نام محمّد

بن اشعث بن قیس کندی، بیرون آمد و گفت: ای حسین، پسر فاطمه! برای تو چه حرمتی از طرف پیامبر خدا هست که برای دیگران نیست؟

حسین علیه السلام این آیه را خواند: (خداوند، آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برگزید؛ نسلی که برخی از آنها، از برخی دیگرند) ۲ تا آخر آیه. آن گاه فرمود: «به خدا سوگند، محمد، از خاندان ابراهیم بود و عترت هدایتگر، از خاندان محمدند. این مرد، کیست؟».

گفتند: محمد بن اشعث بن قیس کندی.

حسین علیه السلام سرش را به سوی آسمان، بلند کرد و فرمود: «خداوندا! همین امروز، ذلتی را نصیب محمد بن اشعث کن که پس از این، هیچ گاه عزیز نشود».

احساس دفع به محمد، دست داد و از لشکر، بیرون آمد. خدا، عقبی را بر وی مسلط کرد و او را نیش زد و او با عورتی برهنه مرد. ۳. اقبل رجل آخر من عسكر عمر بن سعد، یقال له محمد بن الأشعث بن قیس الكندی، فقال: یا حسین بن فاطمة، أیة حرمة لك من رسول الله لیست لغيرك؟ فتلا الحسين عليه السلام هذه الآية:

۱. آل عمران: آیه ۳۳ و ۳۴. (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ * ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ، الْآيَةُ. ثُمَّ قَالَ: وَاللَّهِ، إِنَّ مُحَمَّدًا لَمِنْ آلِ إِبْرَاهِيمَ، وَإِنَّ الْعِتْرَةَ الْهَادِيَةَ لَمِنْ آلِ مُحَمَّدٍ. مَنْ الرَّجُلُ؟ فَقِيلَ: مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ. فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ، فَقَالَ: اللَّهُمَّ أَرِ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ ذُلًّا فِي هَذَا الْيَوْمِ، لَا تُعْزُهُ بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا. فَعَرَضَ لَهُ عَارِضٌ، فَخَرَجَ مِنَ الْعَسْكَرِ يَتَبَرَّزُ، فَسَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِ عَقْرَبًا، فَلَمَدَعَتْهُ، فَمَاتَ بِإِدَى الْعَوْرَةِ (الأمالي، صدوق: ص ۲۲۱ ح ۲۳۹، روضه الواعظين: ص ۲۰۴ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام).

الأخبار الطوال: وقتی مختار در پی یافتن قاتلان حسین علیه السلام بر آمد، عمر بن سعد و محمد بن اشعث، از او گریختند. این دو در عاشورا، عهده‌دار جنگ با حسین علیه السلام بودند. ۱. لَمَّا تَجَرَّدَ الْمُخْتَارُ لِطَلَبِ قَتْلِهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، هَرَبَ مِنْهُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ وَمُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، وَهُمَا كَانَا الْمُتَوَلَّيْنِ لِلْحَرْبِ يَوْمَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الأخبار الطوال: ص ۲۹۸. نیز، ر.ک: البداية و النهاية: ج ۹ ص ۴۷). تاریخ الطبری (- به نقل از هشام بن عبد الرحمان و پسرش حکم بن هشام -): و محمد بن اشعث قیس، در روستای اشعث در قادسیه بود. مختار، حوشب تختبان را با یکصد نفر به سوی او روانه کرد و به وی گفت: به سوی محمد می‌روی و او را در حال بازی و شکار، یا ایستاده و چابک، یا ترسان و مراقب، و یا مخفی و پنهان، می‌یابی. اگر بر او دست یافتی، سرش را برایم بیاور.

حوشب، راه افتاد تا به قصر محمد رسید و او را محاصره کرد. محمد بن اشعث، از قصرش بیرون آمد و به مُصْعَب پیوست. آنها مُشرف بر قصر ماندند و تصوّرشان این بود که او در قصر است. سپس وارد آن شدند و فهمیدند که او، آنها را جا گذاشته و رفته است. سپس به سمت مختار آمدند. مختار، کسی را فرستاد و خانه‌اش را ویران کرد و با آجر و گل آن، خانه حُجر بن عدی کندی را ساخت که زیاد بن سمیه خرابش کرده بود. ۲. كَانَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ فِي قَرْيَةِ الْأَشْعَثِ إِلَى جَنْبِ الْقَادِسِيَّةِ، فَبَعَثَ الْمُخْتَارُ إِلَيْهِ حَوْشَبًا سَادِنَ الْكُرْسِيِّ فِي مِثْهِ، فَقَالَ: انْطَلِقْ إِلَيْهِ، فَإِنَّكَ تَجِدُهُ لَا هِيَا مُتَصِيدًا، أَوْ قَائِمًا مُتَلَبِّدًا، أَوْ خَائِفًا مُتَلَدِّدًا، أَوْ كَامِنًا مُتَعَمِّدًا؛ فَإِنْ قَدَرْتَ عَلَيْهِ فَائْتِنِي بِرَأْسِهِ.

فَخَرَجَ حَتَّى أَتَى قَصْرَهُ، فَأَحَاطَ بِهِ، وَخَرَجَ مِنْهُ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ، فَلَحِقَ بِمُصْعَبٍ، وَأَقَامُوا عَلَى الْقَصْرِ، وَهُمْ يَرَوْنَ أَنَّهُ فِيهِ، ثُمَّ دَخَلُوا، فَعَلِمُوا أَنَّهُ قَدْ فَاتَهُمْ، فَانْصَرَفُوا إِلَى الْمُخْتَارِ، فَبَعَثَ إِلَى دَارِهِ فَهَدَمَهَا، وَبَنَى بَلَيْنَهَا وَطِينَهَا دَارَ حُجْرِ بْنِ عَدِيِّ الْكِنْدِيِّ، وَكَانَ زِيَادُ بْنُ

سُمِّيَّةٌ قَدْ هَدَمَهَا (تاریخ الطبری : ج ۶ ص ۶۶ ، تاریخ دمشق : ج ۵۲ ص ۱۳۲) . الفتوح: مختار ، مردی از یارانش به نام خوشب بن یعلی همدانی را خواست و گفت: ای خوشب! وای بر تو! تو می‌دانی که محمد بن اشعث ، از قاتلان حسین بن علی علیه السلام است . او همان کسی است که در کربلا ، آن سخنان را گفت. به خدا سوگند، برای من خواب و آسایش ، گوارا نیست، در حالی که مردی از کشتندگان حسین بن علی علیه السلام، بر روی زمین زنده است و راه می‌رود. به من خبر رسیده که او در دهی در قادسیه است. با یک صد تن از یارانت به سمت او حرکت کن ، که او را یا در حال گردش و شکار، یا ایستاده و چابک، یا ترسان و مراقب، و یا پنهان و دودل، می‌یابی . [در هر حالی که بود] او را بکش و سرش را برایم بیاور. خوشب بن یعلی همدانی ، با یک صد تن از یارانش عازم شدند تا به روستای محمد بن اشعث رسیدند . ابن اشعث ، از این موضوع ، باخبر شد و شبانه ، از در دیگر ساختمان، فرار کرد و به سمت بصره ، نزد مُصْعَب بن زبیر رفت. خوشب بن یعلی، شب را به صبح رساند و فهمید که ابن اشعث ، گریخته است. ماجرا را برای مختار نوشت و مختار به او نوشت: تو احتیاط را از دست دادی و محکم کاری نکردی . حال که او از دست رفت، قصرش را ویران کن و روستایش را در هم بکوب و اموالش را برایم بیاور. خوشب گفت: خانه محمد بن اشعث را خراب کردم . مختار ، دستور به ویرانی آن داد و با آن ، خانه حُجر بن عَیدی کندی - که رحمت خدا بر او باد - را ساختند. محمد بن اشعث ، نزد مُصْعَب بن زبیر رفت و به او پناه آورد. مُصْعَب به او گفت: پشت سرت ، چه خبر؟ گفت : به خدا سوگند - ای امیر - ، تُرک‌ها و دیلمیان ،^۱ پشت سرم هستند. این مختار، بر همه جا مسلط شده و مردم را هر گونه که می‌خواهد ، می‌کشد و تا کنون، بیش از سه هزار نفر را که به کشتن حسین بن علی متهم بوده‌اند ، کشته است و به من هم امان داده و سپس ، برخی یارانش را به سوی من ، روانه کرده و تصمیم به کشتن من دارد . من هم به سوی تو گریختم. این ، ماجرا و حال من است. آن گاه، مردی از کُنده که با محمد بن اشعث آمده بود، بر جست و در برابر مُصْعَب بن زبیر ایستاد و ابیاتی خواند که آغازش این است : مردمانی نیک از کُنده میان قیس و میان خاندان مَذار ... تا پایان آن .

مُصْعَب بن زبیر به او گفت: ای کندی ! من حرفت را فهمیدم و به نظر امیر مؤمنان [عبد الله بن زبیر] ، عمل می‌کنم . او مرا حکمران بصره کرده و دستور داده که با اَزْرَقِیان بجنگم، و این مُهَلَّب بن ابی صُفْرَه ، در برابرشان می‌جنگد . پس عجله نکنید . مختار هم دورانی دارد که به پایان می‌رسد.

محمد بن اشعث، در بصره پیش مُصْعَب بن زبیر ماند . ۲. دَعَا [المُختار] رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ، يُقَالُ لَهُ خَوْشَبُ بْنُ يَعْلَى الْهَمْدَانِيُّ ، فَقَالَ : وَيَحْكُ يَا خَوْشَبُ ، أَنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ مِنْ قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهُوَ الَّذِي قَالَ لَهُ بِكَرْبَلَاءَ مَا قَالَ؟ ! وَاللَّهِ، مَا يَهْنِئُنِي النَّوْمُ وَلَا الْقَرَارُ وَرَجُلٌ مِنْ قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَمْشِي عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ ، وَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّهُ فِي قَرْيَةٍ إِلَى جَنْبِ الْقَادِسِيَّةِ ، فَسَرَّ إِلَيْهِ فِي مِثْلِهِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِكَ ، فَإِنَّكَ تَجِدُهُ لَاهِيًا مُتَصَيِّدًا ، أَوْ قَائِمًا مُتَلَبِّدًا ، أَوْ خَائِفًا مُتَلَدِّدًا ، أَوْ كَامِنًا مُتَرَدِّدًا ، فَاقْتُلْهُ وَجِئِي بِرَأْسِهِ .

قال : فَخَرَجَ خَوْشَبُ بْنُ يَعْلَى الْهَمْدَانِيُّ فِي مِثْلِهِ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ ، حَتَّى صَارَ إِلَى قَرْيَةِ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ ، وَعَلِمَ ابْنُ الْأَشْعَثِ بِذَلِكَ ، فَخَرَجَ مِنْ بَابٍ لَهُ آخَرُ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ هَارِبًا ، وَمَضَى نَحْوَ الْبَصْرَةِ إِلَى مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ .

قال : وَأَصْبَحَ خَوْشَبُ بْنُ يَعْلَى هَذَا وَقَدْ عَلِمَ أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ الْأَشْعَثِ قَدْ هَرَبَ ، فَكَتَبَ إِلَى الْمُخْتَارِ بِذَلِكَ ، فَكَتَبَ إِلَيْهِ الْمُخْتَارُ : إِنَّكَ قَدْ ضَيَّعْتَ الْحَزْمَ وَلَمْ تَأْخُذْ بِالْوَثِيقَةِ ، فَإِذَا قَدْ فَاتَكَ الرَّجُلُ فَاهْدِمِ قَصْرَهُ ، وَاخْرِبْ قَرْيَتَهُ ، وَائْتِنِي بِأَمْوَالِهِ .

قال : فَهَدَمْتُ دَارَ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ ، وَأَمَرْتُ الْمُخْتَارَ بِنَقْضِهَا ، فَبَنَوْا بِهِ دَارَ حُجْرِ بْنِ عَدِيِّ الْكِنْدِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ .

قال : وَصَارَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ إِلَى مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ ، فَالْتَجَأَ إِلَيْهِ .

فَقَالَ لَهُ مُصْعَبُ : مَا وَرَاءَكَ؟ فَقَالَ : وَرَائِي - وَاللَّهِ أَيُّهَا الْأَمِيرُ - التُّرُكُ وَالْدَّيْلَمُ ، هَذَا الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عُيَيْدٍ قَدْ غَلَبَ عَلَى الْأَرْضِ ، فَهُوَ يَقْتُلُ النَّاسَ كَيْفَ شَاءَ ، وَقَدْ قَتَلَ إِلَى السَّاعَةِ هَذِهِ مِمَّنْ يُتَّهَمُ بِقِتَالِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَكْثَرَ مِنْ ثَلَاثَةِ آلَافٍ ؛ وَقَدْ كَانَ أَعْطَانِي الْأَمَانَ ، ثُمَّ

إِنَّهُ بَعَثَ إِلَيَّ بَعْضُ أَصْحَابِهِ ، فَأَرَادَ قَتْلِي ، فَهَرَبْتُ إِلَيْكَ ، فَهَذِهِ قِصَّتِي وَهَذِهِ حَالِي .
 ثُمَّ وَثَبَ رَجُلٌ مِنْ كِنْدَةَ مِمَّنْ قَدِمَ مَعَ مُحَمَّدٍ بْنِ الْأَشْعَثِ ، حَتَّى وَقَفَ بَيْنَ يَدَي مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ ، فَأَنْشَأَ يَقُولُ أَيْبَاتًا مَطْلَعُهَا : إِنْ قَوْمًا
 مِنْ كِنْدَةَ الْأَخْيَارِ بَيْنَ قَيْسٍ وَبَيْنَ آلِ الْمَذَارِ إِلَى آخِرِهَا .
 قَالَ : فَقَالَ لَهُ مُصْعَبُ بْنُ الزُّبَيْرِ : يَا أَخَا كِنْدَةَ ، إِنِّي قَدْ فَهِمْتُ كَلَامَكَ ، وَإِنِّي أَعْمَلُ بِرَأْيِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَهُوَ الَّذِي وَلَّانِي الْبَصْرَةَ ،
 وَأَمَرَنِي بِحَرْبِ الْأَزَارِقَةِ ، وَهَذَا الْمُهْلَبُ بْنُ أَبِي صُفْرَةَ فِي وُجُوهِهِمْ يُحَارِبُهُمْ ، فَلَا تَعْجَلُوا ، فَإِنَّ الْمُخْتَارَ لَهُ مُدَّةٌ هُوَ بِالْغَهَا .
 قَالَ : فَأَقَامَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ عِنْدَ مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ بِالْبَصْرَةِ (الفتوح : ج ۶ ص ۲۵۴ ، مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمي : ج ۲ ص ۲۲۴) .

۱. ظاهراً مقصودش سپاه مختار است. آنها را به تُرکان (اقوام ترک نژاد شرق و شمال آسیای میانه و شمال قفقاز) و دیلمیان تشبیه کرده که در آن روزگار، هنوز مسلمان نشده بودند و با سپاهیان مسلمان، در جنگ بودند.

الطبقات ، خليفة بن خياط : محمد بن اشعث بن قيس ، مادرش أم فروه دختر ابو قحافه ، در سال ۶۷ [هجری] ، همراه مُصْعَب ، در دوران مختار ، کشته شد. ۱. مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ ، أُمُّهُ أُمُّ فَرْوَةَ بِنْتُ أَبِي قُحَافَةَ ، قُتِلَ سَنَةَ سَبْعٍ وَسِتِّينَ مَعَ مُصْعَبٍ أَيَّامَ الْمُخْتَارِ (الطبقات ، خليفة بن خياط : ص ۲۴۶ ، تهذيب الكمال : ج ۲۴ ص ۴۹۶) . ذوب النُّصَار : مختار ، شخصاً تصمیم گرفت که با باقی مانده‌های کوفیان همراهش بیرون برود . آن گاه با آنها (لشکر مصعب) رو در رو شد و جنگ را شدت بخشید . پس محمد بن اشعث و شَبَثُ بْنُ رَبِيعٍ و بقیه افراد همراه آن دو را کشت. ۲. عَزَمَ الْمُخْتَارُ عَلَى الْخُرُوجِ بِنَفْسِهِ مَعَ مَنْ بَقِيَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ ، فَلَقِيَهُمْ وَصَدَقَهُمُ الْحَرْبَ ، فَقَتَلَ ابْنَ الْأَشْعَثِ وَشَبَثَ بْنَ رَبِيعٍ وَسَائِرَ مَنْ مَعَهُمَا (ذوب النُّصَار : ص ۱۴۹ ، نیز ، ر.ک : تاریخ الطبری : ج ۶ ص ۱۰۱) . الثقات ، ابن حبان : محمد بن اشعث ، در سال ۶۷ [هجری] ، در واقعه مُرَّان ، کشته شد. مختار بن ابی عُبَید ، او را کشت. ۱. قُتِلَ [مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ] سَنَةَ سَبْعٍ وَسِتِّينَ فِي وَقْعَةِ الْمُرَّانِ ، قَتَلَهُ الْمُخْتَارُ بْنُ أَبِي عُبَيْدٍ (الثقات ، ابن حبان : ج ۵ ص ۳۵۲ ، تهذيب التهذيب : ج ۵ ص ۴۰) .

۶ / ۳۰ مَرَّةً بِنِ مُنْقِذِ بْنِ نُعْمَانَ عَبْدِ

مَرَّةً بِنِ مُنْقِذِ بْنِ نُعْمَانَ عَبْدِ ، در جنگ جَمَل در سپاه امام علی علیه السلام بود ۲ ؛ اما به تدریج ، به صف دشمنان اهل بیت علیهم السلام پیوست و در حادثه کربلا ، جزو سپاه عمر بن سعد بود. وی در شهادت علی اکبر علیه السلام ، پسر نیکو خصال و رشید امام حسین علیه السلام ، نقش اصلی را داشت . وقتی مَرَّة ، شجاعت علی اکبر علیه السلام و مهارت و شمشیر زدنش را در جنگ دید ، در جایی کمین کرد و از پشت ، با نیزه به او یورش آورد و دیگر دشمنان هم با شمشیرهایشان به او تاختند و او را به شهادت رساندند ۳ .

مَرَّةً بِنِ مُنْقِذِ ، در جریان قیام مختار ، در خانه‌اش محاصره شد ؛ اما با یک نیزه و اسب ، از خانه بیرون آمد و خود را پس از درگیری با آنها ، از محاصره رهانید و به مُصْعَبِ بْنِ زُبَيْرِ پیوست. در این درگیری ، دست چپ او آسیب دید و فلج شد . ۴. المزار الکبیر (-) در یادکرد علی بن الحسین (علی اکبر) علیه السلام در «زیارت ناحیه» - : خداوند ، بر ضد قاتلت مَرَّةً بِنِ مُنْقِذِ بْنِ نُعْمَانَ عَبْدِ - که خدا ، لعنتش کند و خوارش گرداند - و هر کس که در کشتن تو سهیم بود و [آنان که] در برابر تو پشتیبان هم بودند ، حکم کند و آنان را به جهنم اندازد ، و چه بد فرجامی است ! ۵. حَكَمَ اللَّهُ لَكَ عَلَى قَاتِلِكَ مَرَّةً بِنِ مُنْقِذِ بْنِ النُّعْمَانِ الْعَبْدِيِّ - لَعَنَهُ اللَّهُ وَأَخْزَاهُ - وَمَنْ شَرِكَهُ فِي قِتْلِكَ ، وَكَانُوا عَلَيْكَ ظَهِيْرًا ، أَصْلَاهُمْ اللَّهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا (المزار الکبیر : ص ۴۸۸ ، الإقبال : ج ۳ ص ۷۴) .

تاریخ الطبری (- به نقل از ابو جارود -) : مختار، عبد الله بن کامل را به سوی قاتل علی بن الحسین (علی اکبر) علیه السلام - که مردی دلیر و از قبیله عبد قیس، به نام مُرَّة بن مُنْقِذِ عِدی بود - فرستاد. عبد الله بن کامل، به سمت او آمد و خانه‌اش را محاصره کرد. او سوار بر اسبی چابک، با نیزه‌ای از خانه بیرون آمد و عبید الله بن ناحیه شَبامی را زد و او را انداخت؛ اما آسیبی به او نرسید.

عبد الله بن کامل، او را با شمشیر می‌زد و او دست چپش را سپر خود، قرار داده بود. اما

۱. تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۵۲۲. ۲. ر. ک: ص ۱۵۳ (علی اکبر). ۳. ر. ک: ح ۱۹۰۶.

شمشیر در (دست چپش) ماند و اسب، او را با شتاب، از معرکه بیرون برد و نجات یافت و به مُصْعَب پیوست. پس از این ماجرا، دستش فلج گردید. ۱. وَبَعَثَ الْمُخْتَارُ إِلَى قَاتِلِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، عَبْدَ اللَّهِ بْنَ كَامِلٍ، وَهُوَ رَجُلٌ مِنْ عَبْدِ الْقَيْسِ يُقَالُ لَهُ: مُرَّةُ بْنُ مُنْقِذِ بْنِ النُّعْمَانِ الْعَبْدِيِّ - وَكَانَ شَجَاعاً - فَأَتَاهُ ابْنُ كَامِلٍ، فَأَحَاطَ بِدَارِهِ، فَخَرَجَ إِلَيْهِمْ وَيَدُهُ الرُّمَحُ، وَهُوَ عَلَى فَرَسٍ جَوَادٍ، فَطَعَنَ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ نَاجِيَةَ الشَّبَامِيِّ، فَصَرَعَهُ وَلَمْ يَضُرَّهُ.

قَالَ: وَيَضْرِبُهُ ابْنُ كَامِلٍ بِالسَّيْفِ، فَيَتَّقِيهِ يَدُهُ الْيُسْرَى، فَاسْرَعَ فِيهَا السَّيْفُ، وَتَمَطَّطَتْ بِهِ الْفَرَسُ، فَأَفْلَتَ وَلَحِقَ بِمُصْعَبٍ، وَشَلَّتْ يَدُهُ بَعْدَ ذَلِكَ (تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۶۴؛ ذوب النصار: ص ۱۱۹).

۶ / ۳۱ هانی بن ثبیت

هانی بن ثبیت حَضَرَمِی، از جنگجویان لشکر عمر بن سعد بود. او را قاتل تعدادی از شهیدان کربلا، از جمله عبد الله و جعفر، دو پسر برومند امیر مؤمنان علیه السلام، دانسته‌اند. ۳. هانی بن ثبیت، از جمله ده نفری است که پس از شهادت امام حسین علیه السلام، درخواست عمر بن سعد را برای اسب تاختن بر پیکر پاک ایشان، اجابت کردند. ۴. او در غارت لباس‌های امام علیه السلام و ادوات جنگی ایشان نیز مشارکت داشت. ۵. وی در «زیارت ناحیه»، به صراحت، لعن شده است. ۶.

با قیام مختار، هانی دستگیر شد و زیر پای اسبان سپاه مختار، به هلاکت رسید. ۷. المزار الکبیر (- در «زیارت ناحیه» -) : سلام بر عبد الله، پسر امیر مؤمنان؛ آن خوب امتحان‌داده در بلا و بانگ زننده به خیرخواهی در صحنه کربلا؛ آن که از پیش رو و پشت سر، زده شد! خداوند، قاتل او، هانی بن ثبیت حَضَرَمِی را لعنت کند! ۸. السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، مُبْلَى الْبَلَاءِ، وَالْمُنَادَى بِالْوَلَاءِ فِي عَرَصَةِ كَرْبَلَاءِ، الْمَضْرُوبِ مُقْبِلاً وَمُؤَدِّباً، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِيَّ ابْنَ ثُبَيْتِ الْحَضَرَمِيِّ (المزار الکبیر: ص ۴۸۸، الإقبال: ج ۳ ص ۷۴). المزار الکبیر (- در «زیارت ناحیه» -) : سلام بر جعفر، پسر امیر مؤمنان؛ همان شکیبایی که کارش را برای خدا به شمار آورد و دور از وطن و غریبانه، برای جنگ، مهیا و آماده شد و پیش گام در

۱. ر. ک: ص ۸۸ (عبد الله بن عمیر کلبی) و ص ۱۶۸ (کودک خردسال) و ص ۲۴۱ (کودکی از خاندان امام حسین علیه السلام).
۲. ر. ک: ص ۱۸۲ (جعفر بن علی علیه السلام) و ص ۱۸۵ (عبد الله بن علی علیه السلام). ۳. ر. ک: ص ۳۰۸ (اسب دواندن بر پیکر مطهر امام علیه السلام). ۴. ر. ک: ص ۳۰۳ (تاراج کردن وسایل امام علیه السلام). ۵. ر. ک: ح ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸. ۶. ر. ک: ص ۷۷۰ ح ۱۹۱۰.

نبرد بود و مغلوب مردانی گشت که او را احاطه کردند! خداوند، قاتل او هانی بن ثبیت حَضَرَمِی را لعنت کند! ۱۱. السَّلَامُ عَلَى جَعْفَرِ

بنِ امیرِ المؤمنینِ الصِّابِرِ بِنَفْسِهِ مُحْتَسِباً ، وَ النَّائِي عَنِ الْوَطَانِ مُغْتَرِباً ، الْمُسْتَسْلِمِ لِلْقِتَالِ ، الْمُسْتَقْدِمِ لِلنَّزَالِ ، الْمَكْثُورِ بِالرَّجَالِ ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِئُ بْنُ ثُبَيْتٍ الْحَضْرَمِيُّ (المزار الكبير : ص ۴۸۹ ح ۸ ، الإقبال : ج ۳ ص ۷۴) . المناقب ، ابن شهر آشوب : حسین علیه السلام هر چه داشت ، غارت شد ... رُحَيْلُ بْنُ خَيْثَمَةَ جُعْفَى وَ هَانِیُّ بْنُ شَيْبٍ حَضْرَمِی وَ جَرِيرُ بْنُ مَسْعُودٍ حَضْرَمِی ، کمان و لباس‌های قیمتی را برداشتند ۲۰ سَلَبَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا كَانَ عَلَيْهِ ، فَأَخَذَ ... الْقَوْسَ وَالْحُلَّالَ الرَّحِيلُ بْنُ خَيْثَمَةَ الْجُعْفَى ، وَ هَانِئُ بْنُ شَيْبٍ الْحَضْرَمِيُّ ، وَ جَرِيرُ بْنُ مَسْعُودٍ الْحَضْرَمِيُّ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۱۱) . الملهوف : عمر بن سعد ، در میان یارانش فریاد زد: چه کسی حاضر است بر پشت حسین ، اسب بتازد؟ ده تن ، اعلام آمادگی کردند و آنان ، ... هانی بن ثبیت حَضْرَمِی و اُسَید بن مالک - که خداوند ، لعنتشان کند - ، بودند. آنان با سُم‌های نعل شده اسبان‌شان بر بدن حسین علیه السلام تاختند تا این که پشت و سینه‌اش را خُرد کردند مختار ، اینان را گرفت و دست و پاهایشان را با حلقه‌های آهنی بست و بر پشتشان اسب تاخت تا هلاک شدند. ۳ نادى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ فِي أَصْحَابِهِ : مَنْ يَنْتَدِبُ لِلْحُسَيْنِ فَيُوطِئُ الْخَيْلَ ظَهْرَهُ ؟ فَأَنْتَدَبَ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ ، وَهُمْ ... هَانِئُ بْنُ ثُبَيْتٍ الْحَضْرَمِيُّ وَأُسَيْدُ بْنُ مَالِكٍ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَدَاسُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِخَوَافِرِ خَيْلِهِمْ ، حَتَّى رَضُوا ظَهْرَهُ وَصَدْرَهُ وَهُؤُلَاءِ أَخَذَهُمُ الْمُخْتَارُ ، فَشَدَّ أَيْدِيَهُمْ وَأَرْجُلَهُمْ بِسَكَكِ الْحَدِيدِ ، وَأَوْطَأَ الْخَيْلَ ظُهُورَهُمْ حَتَّى هَلَكُوا (الملهوف : ص ۱۸۲ ، مثير الأحزان : ص ۷۸) .

۶ / ۳۲ کور بدریخت

تاریخ دمشق (- به نقل از ابو نصر جرمی -) : مردی بدریخت و کور را دیدم . از او سبب کور شدنش را پرسیدم . گفت: من از اعضای لشکر عمر بن سعد بودم . وقتی شب فرا رسید ، خوابیدم و پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که در برابرش ، تَشْتِی از خون بود و پَرِی خون‌آلود که یاران عمر بن سعد را به نزد پیامبر صلی الله علیه و آله می‌آوردند و ایشان ، آن پَر را می‌گرفت و با آن ، در میان دو چشم آنها ، علامت می‌کشید . آن گاه مرا آوردند . گفتم : ای پیامبر خدا ! به خدا سوگند ، نه شمشیری زدم ، نه نیزه‌ای و نه تیری .

فرمود: «آیا بر تعداد دشمنان ما نیفزودی؟» . آن گاه ، انگشت اشاره و وسطی خود را در خون کرد و آن دو را به سوی چشمان من ، بالا آورد . چون صبح شد ، دیدم که بینایی‌ام از دست رفته است ۱۰ رَأَيْتُ رَجُلًا سَمَجَ الْعَمَى ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ سَبَبِ ذَهَابِ بَصَرِهِ ، فَقَالَ : كُنْتُ مِنْ حَضَرَ عَسْكَرِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، فَلَمَّا جَاءَ اللَّيْلُ رَقَدْتُ ، فَرَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فِي الْمَنَامِ وَبَيْنَ يَدَيْهِ طَسْتُ فِيهَا دَمٌ ، وَرِيْشَةٌ فِي الدِّمِّ ، وَهُوَ يُؤْتِي بِأَصْحَابِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، فَيَأْخُذُ الرَّيْشَةَ ، فَيَخْطُ بِهَا بَيْنَ أَعْيُنِهِمْ ، فَأَتَيْتُ بِي ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ مَا ضَرَبْتُ بِسَيْفٍ ، وَلَا طَعَنْتُ بِرُمْحٍ ، وَلَا رَمَيْتُ بِسَهْمٍ .

قال : أَفَلَمْ تَكْثُرْ عَيْدُونَا ؟ فَأَدْخَلَ إصْبَعَهُ فِي الدِّمِّ - السَّبَابِيَّةَ وَالْوُسْطَى - وَأَهْوَى بِهِمَا إِلَى عَيْنِي ، فَأَصْبَحْتُ وَقَدْ ذَهَبَ بَصِيرِي (تاریخ دمشق : ج ۱۴ ص ۲۵۹ ، المناقب ، ابن مغازلی : ص ۴۰۵ ح ۴۵۹) . مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی (- به نقل از ابن رماح -) : مردی نابینا را که در کشتن حسین علیه السلام شرکت داشت ، دیدم که مردم ، نزد وی می‌آیند و از علّت کور شدنش می‌پرسند .

او گفت: من در روز دهم [محرم ، فقط] شاهد کشتن حسین بودم ؛ اما نه شمشیر زدم ، نه نیزه کوبیدم و نه تیر انداختم. وقتی حسین کشته شد ، به منزلم برگشتم و نماز عشايم را خواندم و خوابیدم . کسی به خوابم آمد و به من گفت: جواب پیامبر خدا را بده . پیامبر صلی الله علیه و آله در بیابانی نشسته بود و زانوی غم در بغل داشت و ماتم‌زده ، سلاحی در دست گرفته بود و پوستی در برابرش نهاده شده بود و فرشته‌ای ، شمشیر آتشین به دست ، در مقابلش ایستاده بود و همراهان مرا می‌کُشت و هر نفری از آنها را که می‌زد ، جانش شعله‌ور می‌شد .

من به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک شدم و در برابرش زانو زدم و گفتم: سلام بر تو ، ای پیامبر خدا !

ایشان، جواب مرا نداد و مدتی به اندیشه فرو رفت. آن گاه سرش را بلند کرد و به من فرمود: «ای بنده خدا! حرمت مرا هتک کردی و خانواده‌ام را گشتی و حق مرا رعایت نکردی و کردی، آنچه کردی». به ایشان گفتم: ای پیامبر خدا! به خدا سوگند، نه شمشیری زدم، نه نیزه‌ای کوبیدم و نه تیری پرتاب کردم. فرمود: «راست گفتی؛ ولی تو بر سیاهی لشکر افزودی. نزدیک بیا!». من نزدیک رفتم و تشتی پُر از خون بود. فرمود: «این، خون فرزندم حسین است».

سپس، از آن به چشم من مالید و من، بیدار شدم و تا الآن، چیزی نمی‌بینم. ۲۰ لَقِيتُ رَجُلًا مَكْفُوفًا قَدْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَكَانَ النَّاسُ يَأْتُونَهُ وَيَسْأَلُونَهُ عَنْ سَبَبِ ذَهَابِ بَصِيرِهِ، فَقَالَ: إِنِّي كُنْتُ شَهِدْتُ قَتْلَهُ عَاشِرَ عَشْرَةٍ، غَيْرَ أَنِّي لَمْ أَضْرِبْ وَلَمْ أُطْعَنْ وَلَمْ أَرْمِ، فَلَمَّا قُتِلَ رَجَعْتُ إِلَى مَنْزِلِي، فَصَلَّيْتُ الْعِشَاءَ الْآخِرَةَ وَنُمتُ، فَأَتَانِي آتٌ فِي مَنَامِي وَقَالَ لِي: أَجِبْ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ! فَإِذَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَالِسٌ فِي الصَّحْرَاءِ، حَاسِرٌ عَنْ ذِرَاعِيهِ، آخِذٌ بِحَرْبِيهِ، وَنَطْعٌ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَمَلَكٌ قَائِمٌ لَدَيْهِ فِي يَدِهِ سَيْفٌ مِنْ نَارٍ يَقْتُلُ أَصْحَابِي، فَكُلَّمَا ضَرَبَ رَجُلًا مِنْهُمْ ضَرْبَةً تَهَبَّتْ نَفْسُهُ نَارًا. فَدَنَوْتُ مِنَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَجَثَوْتُ بَيْنَ يَدَيْهِ، وَقُلْتُ: السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، فَلَمْ يَزِدْ عَلَيَّ، وَمَكَثَ طَوِيلًا مُطْرِقًا، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ، وَقَالَ لِي: يَا عَبْدَ اللَّهِ انْتَهَكْتَ حُرْمَتِي، وَقَتَلْتَ عِزَّتِي، وَلَمْ تَرَ حَقِّي، وَفَعَلْتَ وَفَعَلْتَ. فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَاللَّهِ، مَا ضَرَبْتُ سَيْفًا، وَلَا طَعَنْتُ رُمَحًا، وَلَا رَمَيْتُ سَهْمًا. فَقَالَ: صِدَقْتَ، وَلَكِنَّكَ كَثَرْتَ السَّوَادَ، أَدْنُ مِنِّي! فَدَنَوْتُ مِنْهُ، فَإِذَا طَسْتُ مَمْلُوءًا دَمًا. فَقَالَ: هَذَا دَمُ وَلَدِي الْحُسَيْنِ. فَكَحَلَنِي مِنْهُ، فَانْتَبَهْتُ وَلَا أَبْصُرُ شَيْئًا حَتَّى السَّاعَةِ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۱۰۴، بستان الواعظین: ص ۲۶۲).

۶ / ۳۳ مرد سوخته

الأمالی، طوسی (- به نقل از محمد بن سلیمان -): عمومیم به من خبر داد: وقتی در دوران حجاج، دچار ترس شدید، تعدادی از ما که من هم با آنها بودم، پنهانی از کوفه بیرون رفتیم، تا به کربلا رسیدیم. جایی در آن شهر نبود که ساکن شویم. در کنار فرات، کلبه‌ای فراهم کردیم و گفتیم که در آن، پناه می‌گیریم. همین طور در آن بودیم که مرد غریبی پیش ما آمد و گفت: من هم امشب را در این کلبه، سر کنم. من ره‌گذاری هستم.

به او جواب مثبت دادیم و گفتیم که غریب و بیچاره است! وقتی غروب شد و تاریکی شب، همه جا را فرا گرفت، چراغی را با نفت، روشن کردیم و نشستیم و در باره حسین بن علی علیه السلام و مصیبت او و کشته شدنش و قاتلانش سخن گفتیم و گفتیم: هیچ کس از کُشندگان حسین علیه السلام نماند، مگر این که خداوند، او را گرفتار بلایی در بدنش کرد.

آن مرد گفت: من هم از جمله قاتلان حسینم. به خدا سوگند که هیچ بدی‌ای به من نرسید، و شما دروغ می‌گویید! ما ساکت شدید. نفت، کم سو شد و آن مرد برخاست تا با انگشتش، فتیله چراغ را درست کند، که دستش آتش گرفت. از کلبه، بیرون رفت و فریاد می‌زد، تا این که خودش را در فرات انداخت و در آن، فرو رفت. به خدا سوگند، دیدیم که سرش را داخل آب می‌برد - و آتش بر روی آب، شعله می‌کشید - و وقتی سرش را از آب بیرون می‌آورد، آتش، او را فرا می‌گرفت. او سرش را در آب فرو می‌برد و سپس، بیرون می‌آورد و دوباره، در آب فرو می‌برد. همچنان این کار را تکرار می‌کرد، تا این که هلاک شد. ۱. حَدَّثَنِي عَمِّي: لَمَّا خِفْنَا أَيَّامَ الْحَجَّاجِ، خَرَجَ نَفَرٌ مِنَّا مِنَ الْكُوفَةِ مُسْتَتَرِينَ وَخَرَجَتْ مَعَهُمْ، فَصَرْنَا إِلَى كَرْبَلَاءَ، وَلَيْسَ بِهَا مَوْضِعٌ نَسْكُنُهُ، فَبَيْنَا كَوْخًا عَلَى شَاطِئِ الْفُرَاتِ، وَقُلْنَا: نَأْوِي إِلَيْهِ، فَبَيْنَا نَحْنُ فِيهِ إِذْ جَاءَنَا رَجُلٌ غَرِيبٌ، فَقَالَ: أَصِيرُ مَعَكُمْ فِي هَذَا الْكُوخِ اللَّيْلَةَ، فَإِنِّي عَابِرُ سَبِيلٍ، فَأَجْبَنَاهُ، وَقُلْنَا: غَرِيبٌ مُنْقَطِعٌ بِهِ، فَلَمَّا غَرَبَتِ الشَّمْسُ وَأَظْلَمَ اللَّيْلُ أَشْعَلْنَا، فَكُنَّا نُشْعِلُ بِالنَّفْطِ، ثُمَّ جَلَسْنَا نَتَذَاكَرُ أَمْرَ

الحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمُصِيبَتُهُ وَقَتْلُهُ وَمَنْ تَوَلَّاهُ ، فَقُلْنَا : مَا بَقِيَ أَحَدٌ مِنْ قَتْلَةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا رَمَاهُ اللَّهُ بِلَيْتِهِ فِي بَدَنِهِ . فَقَالَ ذَلِكَ الرَّجُلُ : فَأَنَا قَدْ كُنْتُ فِيمَنْ قَتَلَهُ ، وَاللَّهِ مَا أَصَابَنِي سُوءٌ ، وَإِنَّكُمْ يَا قَوْمُ تَكْذِبُونَ . فَأَمْسَكْنَا عَنْهُ ، وَقَلَّ ضَوْءُ النَّفْطِ ، فَقَامَ ذَلِكَ الرَّجُلُ لِيُصْلِحَ الْفَتِيلَةَ بِإِصْبَعِهِ ، فَأَخَذَتِ النَّارُ كَفَّهُ ، فَخَرَجَ وَنَادَى حَتَّى أَلْقَى نَفْسَهُ فِي الْفُرَاتِ يَتَعَوَّضُ بِهِ ، فَوَاللَّهِ ، لَقَدْ رَأَيْنَاهُ يُدْخِلُ رَأْسَهُ فِي الْمَاءِ وَالنَّارِ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ ، فَإِذَا أَخْرَجَ رَأْسَهُ سَرَبَتِ النَّارُ إِلَيْهِ ، فَتَغَوَّصَهُ إِلَى الْمَاءِ ، ثُمَّ يُخْرِجُهُ ، فَتَعَوَّدُ إِلَيْهِ ، فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ دَأْبَهُ حَتَّى هَلَكَ (الأمالي ، طوسی : ص ۱۶۲ ح ۲۶۹ ، بشاره المصطفی : ص ۲۷۶) .

۶ / ۳۴ مردی از بنی دارم

ثواب الأعمال : قاسم بن أصبغ بن ثباته گفت : مردی سیاه‌چهره از بنی دارم - که در کشتن حسین علیه السلام حضور داشت - ، پیش ما آمد ، در حالی که [پیش‌تر] مردی زیبارو و سفید بود . به وی گفتم : نزدیک بود به جهت تغییر رنگ چهره‌ات ، تو را نشناسم ! گفت : من مردی از یاران حسین را - که چهره‌ای سفید داشت و اثر سجده بر پیشانی‌اش بود - ، کُشتم و سرش را هم آوردم [و تغییر یافتن رنگ چهره‌ام ، به خاطر آن است] . قاسم گفت : [پس از شهادت حسین علیه السلام و یارانش] ، او را بر اسبی چموش دیدم که سر [آن شهید] را بر سینه اسب ، آویزان کرده بود و به زانوهای آن حیوان می‌رسید . به پدرم گفتم : ای کاش آن سر را اندکی بالا می‌برد ! نمی‌بینی که اسب با دست‌هایش ، با آن سر ، چه می‌کند؟ به من گفت : پسر ! آنچه بر سر [خود] او خواهد آمد ، بسیار بدتر است ! مردِ دارمی به من خبر داد و گفت : از آن هنگام که وی را کشته‌ام ، تا کنون ، خوابم نبرده است ، مگر این به خوابم می‌آید و شانه‌هایم را می‌گیرد و مرا راه می‌برد و می‌گوید : «برو» و مرا به سوی جهنم می‌برد و در آن ، پرتاب می‌کند ، تا این که صبح می‌شود . کنیز او ، این را شنید و گفت : از فریادش نمی‌گذارد شب‌ها لحظه‌ای بخوابیم ! [قاسم] گفت : با گروهی از جوانان محله ، نزد زنش رفتم و از حال او پرسیدیم . گفت : او خودش ، خودش را هلاک ساخت و به شما ، راست گفته است . ۲۰ قَدْ مَرَّ عَلَيْنَا رَجُلٌ مِنْ بَنِي دَارِمٍ مِمَّنْ شَهِدَ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُسَوِّدَ الْوَجْهِ ، وَكَانَ رَجُلًا جَمِيلًا شَدِيدَ الْبَيَاضِ ، فَقُلْتُ لَهُ : مَا كِدْتُ أَعْرِفُكَ لَتَغْيِيرِ لَوْنِكَ !

فَقَالَ : قَتَلْتُ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ أَبْيَضَ بَيْنَ عَيْنَيْهِ أَثَرُ السُّجُودِ ، وَجِئْتُ بِرَأْسِهِ . فَقَالَ الْقَاسِمُ : لَقَدْ رَأَيْتُهُ عَلَى فَرَسٍ لَهُ مَرَحًا ، وَقَدْ عَلَّقَ الرَّأْسَ بِلَبَانِهَا ، وَهُوَ يُصِيبُ رُكْبَتَيْهَا ، قَالَ : فَقُلْتُ لِأَبِي : لَوْ أَنَّهُ رَفَعَ الرَّأْسَ قَلِيلًا ، أَمَا تَرَى مَا تَصْنَعُ بِهِ الْفَرَسُ بِبَيْدِهَا ؟ فَقَالَ لِي : يَا بَنِي مَا يُصْنَعُ بِهِ أَشَدُّ ، لَقَدْ حَدَّثَنِي فَقَالَ : مَا نِمْتُ لَيْلَةً مُنْذُ قَتَلْتُهُ إِلَّا أَتَانِي فِي مَنَامِي ، حَتَّى يَأْخُذُ بِكَفِّي ، فَيَقْدُونِي ، وَيَقُولُ : انْطَلِقْ ، فَيَنْطَلِقُ بِي إِلَى جَهَنَّمَ ، فَيَقْدِفُ بِي فِيهَا حَتَّى أَصْبَحَ . قَالَ : فَسَمِعْتُ بِذَلِكَ جَارَةً لَهُ ، فَقَالَتْ : مَا يَدْعُنَا نَنَامُ شَيْئًا مِنَ اللَّيْلِ مِنْ صِيَاحِهِ . قَالَ : فَقُمْتُ فِي شَبَابٍ مِنَ الْحَيِّ ، فَأَتَيْنَا امْرَأَتَهُ ، فَسَأَلْنَاهَا ، فَقَالَتْ : قَدْ أَبَدَى عَلَى نَفْسِهِ ، قَدْ صَدَقَكُمْ (ثواب الأعمال : ص ۲۵۹ ح ۸ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۳۰۸) .

مقاتل الطالبيين (- به نقل از قاسم بن أصبغ بن ثباته -) : مردی سیاه‌چهره از بنی ابان بن دارم را دیدم و پیش‌تر ، او را می‌شناختم که سیمایی زیبا و بسیار سفید داشت . به وی گفتم : چنین ندیده بودم ! گفت : جوانی بی‌ریش از همراهان حسین را - که در پیشانی‌اش اثر سجده پیدا بود - ، کُشتم . از وقتی که او را کشته‌ام ، شبی را نخوابیده‌ام ، مگر این که او می‌آید و گریبان مرا می‌گیرد و مرا به کنار جهنم می‌برد و مرا در آن می‌اندازد ، و من چنان فریادی می‌کشم که کسی در محله‌مان نیست که فریاد مرا نشنود .

آن جوان کشته شده ، عباس بن علی علیه السلام بود ۲۳. رَأَيْتُ رَجُلًا مِنْ بَنِي دَارِمٍ أَسْوَدَ الْوَجْهِ ، وَكُنْتُ أَعْرِفُهُ جَمِيلًا شَدِيدَ الْبَيَاضِ ، فَقُلْتُ لَهُ : مَا كِدْتُ أَعْرِفُكَ ! قَالَ : إِنِّي قَتَلْتُ شَابًّا أَمَرَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ أَثَرُ السُّجُودِ ، فَمَا نِمْتُ لَيْلَةً مُنْذُ قَتَلْتُهُ إِلَّا أَتَانِي

فَيَأْخُذُ بِتَلَابِيحِي حَتَّى يَأْتِيَ جَهَنَّمَ فَيَدْفَعُنِي فِيهَا ، فَأَصِيحَّ فَمَا يَبْقَى [أَحَدٌ] فِي الْحَيِّ إِلَّا سَمِعَ صِيَاحِي .

قال : وَالْمَقْتُولُ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام (مقاتل الطالبين : ص ۱۱۸ ، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۵۸) .

۱. این گفته : «جوان بی‌ریش» ، با سنّ ابو الفضل العباس علیه السلام سازگار نیست . باید گفت که یا این گفته ، تحریف شده ، یا آن شهید ، کس دیگری بوده است . ۲. تذکره الخواصّ - به نقل از قاسم بن اصْبَغ مُجَاشَعِي - : وقتی سرها [ی شهدای کربلا] را به کوفه آوردند، در میان آنها ، سوار زیبارویی بود که به سینه اسبش ، سر جوانی نورسیده را آویخته بود که گویی ماه شب چهارده است. اسب ، راه می‌رفت و وقتی سرش را پایین می‌آورد ، آن سر، به زمین کشیده می‌شد . گفتیم: این ، سر کیست؟ گفت: سر عباس بن علی . گفتیم : تو کیستی؟ گفت: حرملة بن کاهل اسدی . چندی بعد، ناگهان حرملة را دیدم که صورتش از قیر ، سیاه‌تر شده‌بود. به او گفتم: روزی را که سر را می‌آوردی، تو را دیدم ، زیباتر از تو در عرب نبود، و اکنون می‌بینم که بدریخت‌تر و سیاه‌تر از چهره تو وجود ندارد . حرملة گریست و گفت: به خدا ، از روزی که آن سر را آوردم تا به امروز، هیچ شبی بر من نگذشته است ، مگر این که دو نفر ، بازوی مرا می‌گیرند و به سوی آتشی شعله‌ور می‌برند و در آن می‌اندازند، و من ، به عقب بر می‌گردم و همان گونه که می‌بینی، آتش ، صورت مرا لک کرده است . سپس ، وی به بدترین شکل ، مُرد (تذکره الخواصّ : ص ۲۸۱ ؛ الأمالی ، شجری : ج ۱ ص ۱۸۲) .

۶ / ۳۵ مردی از قبیله طی

تاریخ الطبری (- به نقل از سعد بن عبيده -) : دو نوجوان آنها (کاروان اسیران کربلا) - که فرزند عبد الله بن جعفر یا نوه جعفر بودند - فرار کردند و پیش مردی از قبیله طی آمدند و به او پناه آوردند . او گردن آن دو را زد و سرهایشان را آورد و نزد ابن زیاد گذاشت. ابن زیاد ، گردن آن مرد را زد و دستور داد خانه‌اش را ویران کردند. ۱. انْطَلَقَ غُلَامَانِ مِنْهُمْ - لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ ، أَوْ ابْنِ ابْنِ جَعْفَرٍ - فَأَتَيَا رَجُلًا مِنْ طَبِئٍ ، فَلَجَا إِلَيْهِ ، فَضَرَبَ أَعْنَاقَهُمَا ، وَجَاءَ بِرُؤُوسِهِمَا حَتَّى وَضَعَهُمَا بَيْنَ يَدَيِ ابْنِ زِيَادٍ ؛ قَالَ : فَهَمَّ بِضَرْبِ عُنُقِهِ ، وَأَمَرَ بِدَارِهِ ، فَهَدَمَتْ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۹۳ ، أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۴۲۴) . الأمالی ، صدوق: ابو محمد - که پیرمردی از اهالی کوفه بود - ، نقل کرد: وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد، از اردوگاه او ، دو نوجوان به اسارت گرفته و نزد عبید الله بن زیاد آورده شدند. او زندانبان را صدا زد و آن دو را تحویل وی داد... [پیرمرد ، سپس حکایت آن دو را به تفصیل گفت ، از جمله این که زندانبان ، آن دو را از زندان ، خارج کرد و مرد فاسقی از هواداران عبید الله بن زیاد ، اقدام به کشتن آن دو نمود و سرشان را نزد عبید الله آورد تا آن جا که گفت:] عبید الله بن زیاد گفت: داورترین داوران میان شما داوری کرد . چه کسی حاضر است این فاسق را مجازات کند؟ مردی شامی صدا زد که : من حاضرم. عبید الله گفت: این را به همان جایی می‌بری که آن دو نوجوان را کشته است و گردنش را می‌زنی و نمی‌گذاری که خون او با خون آن دو ، در هم آمیزد و زود ، سرش را می‌آوری. آن مرد ، چنین کرد و سر او را آورد و بر تیرکی آویخت . بچه‌ها [ی کوفه] با تیر و سنگ ، آن را هدف قرار می‌دادند و می‌گفتند: این ، قاتل ذریه پیامبر خداست. ۲. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَام ، أُسِرَ مِنْ مُعَسَّكَرِهِ غُلَامَانِ صَغِيرَانِ ، فَأَتَى بِهِمَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ ، فَدَعَا سَيِّجَانًا لَهُ ، فَقَالَ : خُذْ هَذَيْنِ الْغُلَامَيْنِ إِلَيْكَ ... [ثُمَّ ذَكَرَ كَلَامًا طَوِيلًا يَنْصَحُ مَنْ إِخْرَاجَ السَّجَانِ لَهُمَا ، وَقِيَامَ رَجُلٍ فَاسِقٍ مِنْ أَتْبَاعِ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ بِقَتْلِهِمَا ، وَمَجِيئِهِ بِرَأْسَيْهِمَا إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ ، إِلَى أَنْ قَالَ :] قَالَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ : فَإِنَّ أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَكُمْ ، مَنْ لِلْفَاسِقِ ؟ قَالَ : فَاتَّوَدَّ لَهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الشَّامِ ، فَقَالَ : أَنَا لَهُ . قَالَ : فَانْطَلَقَ بِهِ إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْغُلَامَيْنِ ، فَاضْرَبَ عُنُقَهُ ، وَلَا تَتْرُكْ أَنْ يَخْتَلِطَ دَمُهُ بِدَمِهِمَا ، وَعَجَّلَ بِرَأْسِهِ .

فَفَعَلَ الرَّجُلُ ذَلِكَ ، وَجَاءَ بِرَأْسِهِ ، فَصَبَّ بِهِ عَلَى قَنَاءٍ ، فَجَعَلَ الصَّبِيَانُ يَرْمُوهُ بِالنَّبْلِ وَالْحِجَارَةِ ، وَهُمْ يَقُولُونَ : هَذَا قَاتِلُ ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (الأُمَالِي ، صندوق : ص ۱۴۳ - ۱۴۸ ح ۱۴۵ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۰۰ ح ۱) . ر . ك : ص ۴۷۹ (بخش ششم / فصل ششم / شهید شدن دو نوجوان از خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله) .

۶ / ۳۶ مردی روسیاه

الأُمَالِي ، طوسی (- به نقل از حسن بن عطیه -) : از جدّ مادری ام ، بَرِیع ، شنیدم که گفت: در دوران خالد، ما بچّه سال بودیم . در راه ، از کنار مردی می گذشتیم که نشسته بود و تنی سفید و سیمایی سیاه داشت . مردم می گفتند که: او بر ضدّ حسین علیه السلام جنگید [و این چنین شد] ! سَمِعْتُ جَدِّي أَبَا أُمَيِّ بَرِيعًا ، قَالَ : كُنَّا نَمُرُّ وَنَحْنُ غِلْمَانُ زَمَنِ خَالِدٍ ، عَلَى رَجُلٍ فِي الطَّرِيقِ جَالِسٍ ، أبيضُ الجَسَدِ أَسْوَدَ الْوَجْهِ ، وَكَانَ النَّاسُ يَقُولُونَ : خَرَجَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الأُمَالِي ، طوسی : ص ۷۲۷ ح ۱۵۲۹ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۳۲۲ ح ۱۷) .

۶ / ۳۷ مردی که می گفت: «خداوندا! مرا بیامرز؛ ولی امیدی به آموزشت ندارم!»

الملهوف: حدیثی است که ابن لهیعه و دیگران ، نقل کرده اند و ما از آن ، به اندازه نیازمان انتخاب کرده ایم که گفت: در حال طواف خانه خدا بودم که با مردی رو به رو شدم که می گفت: خداوندا! مرا بیامرز؛ ولی نمی بینم که تو کننده این کار باشی! به او گفتم: ای بنده خدا! از خدا ، پروا کن و چنین مگو . اگر گناهانت ، به اندازه باران شهرها و به تعداد برگ های درختان باشد و تو از خدا آمرزش بخواهی ، تو را می آموزد؛ چرا که او آمرزنده و مهربان است. او به من گفت: جلو بیا تا ما جرایم را برایت بازگو کنم. نزد او رفتم . گفت: بدان که ما پنجاه نفر بودیم که با سر حسین علیه السلام به شام رفتیم . وقتی شب می شد، سر را در صندوق می گذاشتیم و در کنار صندوق ، شراب می خوردیم . یک شب، دوستانم شراب خوردند و مست شدند؛ ولی من نخوردم . تاریکی شب ، فرا گیر شد . صدای رعدی شنیدم و برقی دیدم . ناگهان ، درهای آسمان باز شدند و آدم و نوح و ابراهیم و اسحاق و اسماعیل و پیامبر ما محمد - که دروهای خدا بر او و بر خاندانش و بر همه آنها باد - با جبرئیل و جمعی از فرشتگان ، فرود آمدند. جبرئیل ، نزدیک صندوق آمد و آن سر را بیرون آورد و به خودش چسباند و آن را بوسید .

همین کار را همه پیامبران نیز کردند . پیامبر صلی الله علیه و آله برای سر حسین علیه السلام گریست و پیامبران ، به او تسلیت گفتند . جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای محمد! خداوند به من دستور داده که در باره اُمت ، از تو فرمان برم . اگر دستور بدهی، در زمین ، زلزله می اندازم و آن را زیر و رو می کنم، همان طور که برای قوم لوط چنین کردم. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «نه، ای جبرئیل! من در روز قیامت ، با آنان ، تسویه حسابی در پیشگاه خدا دارم!» . سپس فرشتگان به سمت ما آمدند تا ما را بکشند . گفتم : امان می خواهم ، ای پیامبر خدا! فرمود: «برو، خدا ، تو را نیامرزد!» . ۱۰ رَوَى ابْنُ لَهْيَعَةَ وَغَيْرُهُ حَدِيثًا أَخَذْنَا مِنْهُ مَوْضِعَ الْحَاجَةِ ، قَالَ : كُنْتُ أَطُوفُ بِالْبَيْتِ ، فَإِذَا أَنَا بِرَجُلٍ يَقُولُ : اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَمَا أَرَاكَ فَاعِلًا !

فَقُلْتُ لَهُ : يَا عَبْدَ اللَّهِ ، اتَّقِ اللَّهَ ، وَلَا تَقُلْ مِثْلَ هَذَا ، فَإِنَّ ذُنُوبَكَ لَوْ كَانَتْ مِثْلَ قَطْرِ الْأَمْصَارِ وَوَرَقِ الْأَشْجَارِ ، فَاسْتَغْفَرْتَ اللَّهَ ، غَفَرَهَا لَكَ إِنَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ .

قَالَ : فَقَالَ لِي : أَدْنُ مِنِّي حَتَّى أُخْبِرَكَ بِقِصَّتِي ، فَأَتَيْتُهُ فَقَالَ : عَلِمْنَا أَنَّا كُنَّا خَمْسِينَ نَفَرًا مَعَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الشَّامِ ، فَكُنَّا إِذَا أَمْسَيْنَا وَضَعْنَا الرُّؤُسَ فِي تَابُوتٍ وَشَرَبْنَا الْخَمْرَ حَوْلَ التَّابُوتِ ، فَشَرِبَ أَصْحَابِي لَيْلَةً حَتَّى سَكَرُوا ، وَلَمْ أَشْرَبْ مَعَهُمْ ، فَلَمَّا جَنَّ اللَّيْلُ سَمِعْتُ رَعْدًا ، وَرَأَيْتُ بَرْقًا ، فَإِذَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ قَدْ فُتِحَتْ ، وَنَزَلَ آدَمُ وَنُوحٌ وَإِبْرَاهِيمُ وَإِسْحَاقُ وَإِسْمَاعِيلُ وَنَبِيُّنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ ، وَمَعَهُمْ جِبْرِئِيلُ وَخُلِقَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ .

فَدَنَا جِبْرِئِيلُ مِنَ التَّابُوتِ ، فَأَخْرَجَ الرَّأْسَ وَضَمَّهُ إِلَى نَفْسِهِ وَقَبَلَهُ ، ثُمَّ كَذَلِكَ فَعَلَ الْأَنْبِيَاءُ كُلُّهُمْ ، وَبَكَى النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى رَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَغَزَاهُ الْأَنْبِيَاءُ ، وَقَالَ لَهُ جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا مُحَمَّدُ ، إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَمَرَنِي أَنْ أُطِيعَكَ فِي أَمَّتِكَ ، فَإِنْ أَمَرْتَنِي زَلَزَلْتُ الْأَرْضَ بِهِمْ ، وَجَعَلْتُ عَلَيْهَا سَافِلَهَا كَمَا فَعَلْتُ بِقَوْمِ لُوطٍ .

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : لَا يَا جِبْرِئِيلُ ، فَإِنَّ لَهُمْ مَعِيَ مَوْقِفًا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ .

ثُمَّ جَاءَ الْمَلَائِكَةُ نَحُونَا لِيَقْتُلُونَا ، فَقُلْتُ : الْأَمَانُ يَا رَسُولَ اللَّهِ ، فَقَالَ : إِذْهَبْ فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَكَ (المهوف : ص ۲۰۸ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۲۵) .

۶ / ۳۸ مردی که بوی قطران می داد

تاریخ دمشق (- به نقل از فضل بن زیبر -) : کنار مردی نشسته بودم که مردی دیگر آمد و کنار او نشست و بویش ، همانند بوی قطران بود. این مرد به او گفت: آقا! قطران فروشی ؟

۱. قطران، روغن مخصوصی است که نوع گیاهی آن، از درخت عَرَعَر گرفته می شود و با آن ، محلّ گری شتر را چرب و ضدّ عفونی می کنند تا بهبود یابد (مجمع البحرین : ج ۳ ص ۱۴۹۳ ماده «قطر»). [گفتنی است: در گذشته، نوعی درخت سِرَوِ کوهی (ناژ) را «عَرَعَر» می نامیدند که از شیر و صَمِغ آن، قطران گرفته می شد و با درخت عرعر امروزی (یا همان «آلان») متفاوت است (ر. ک: لغت نامه دهخدا : ذیل «عرعر» و «قطران»)].

او گفت: من هرگز قطران نفروخته ام.

این مرد از او پرسید: پس این بوی چیست؟

او گفت: من جزو لشکر عمر بن سعد بودم و به آنها میخ های آهنی می فروختم . وقتی شب فرا رسید، خوابیدم و در خواب ، پیامبر خدا را به همراه علی دیدم و علی ، یاران کشته شده حسین را آب می داد . به ایشان گفتم: به من هم آب بده . اما او ، خودداری کرد . گفتم : ای پیامبر خدا ! به او دستور بده که به من هم آب بدهد . فرمود: «تو از کسانی نیستی که به دشمن ما کمک کردی؟» .

گفتم : ای پیامبر خدا ! به خدا سوگند، من شمشیری نردم، نیزه ای نکویدم و تیری پرتاب نکردم و فقط به آنها میخ های آهنی می فروختم .

فرمود: «ای علی ! به او آب بده» .

علی ظرفی پُر از قَطْران به من داد و من از آن نوشیدم و از آن پس، مدّتی قطران ادرار می کردم . بعد، ادرارِ قطران ، بند آمد ؛ ولی بویش در بدنم ماند. اَكُنْتُ جَالِسًا عِنْدَ شَخْصٍ ، فَأَقْبَلَ رَجُلٌ فَجَلَسَ إِلَيْهِ ، رَائِحَتُهُ رَائِحَةُ الْقَطْرَانِ ، فَقَالَ لَهُ : يَا هَذَا ، أَتَبِيعُ الْقَطْرَانَ ؟ قَالَ : مَا بَعْتُهُ قَطُّ ، قَالَ : فَمَا هَذِهِ الرَّائِحَةُ ؟

قَالَ : كُنْتُ مِمَّنْ شَهِدَ عَسْكَرَ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ ، وَكُنْتُ أُبِيعُهُمْ أَوْتَادَ الْحَدِيدِ ، فَلَمَّا جَنَّ عَلَى اللَّيْلِ رَقَدْتُ ، فَرَأَيْتُ فِي نَوْمِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَمَعَهُ عَلِيٌّ ، وَعَلِيٌّ يَسْقِي الْقَتْلَى مِنَ أَصْحَابِ الْحُسَيْنِ ، فَقُلْتُ لَهُ : إِسْقِنِي ، فَأَبَى ، فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، مُرْهُ يَسْقِنِي .

فَقَالَ : أَلَسْتَ مِمَّنْ عَاوَنَ عَلَيْنَا ؟ فَقُلْتُ : يَا رَسُولَ اللَّهِ ، وَاللَّهِ ، مَا ضَرَبْتُ بِسَيْفٍ ، وَلَا طَعَنْتُ بِرُمَحٍ ، وَلَا رَمَيْتُ بِسِهْمٍ ، وَلَكِنِّي كُنْتُ أُبِيعُهُمْ أَوْتَادَ الْحَدِيدِ ، فَقَالَ : يَا عَلِيُّ ، اسْقِهِ ، فَنَاوَلَنِي قَعْبًا مَمْلُوءًا قَطْرَانًا ، فَشَرِبْتُ مِنْهُ قَطْرَانًا ، وَلَمْ أَزَلْ أَبُولُ الْقَطْرَانَ أَبَامًا ، ثُمَّ انْقَطَعَ ذَلِكَ الْبُولُ عَنِّي ، وَبَقِيَتِ الرَّائِحَةُ فِي جِسْمِي (تاریخ دمشق : ج ۱۴ ص ۲۵۸ . نیز، ر. ک: المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۵۹) .

۶ / ۳۹ قاتل حبیب بن مظاهر

تاریخ الطبری (- به نقل از حمید بن مسلم -) : حبیب ، جنگ سختی کرد . مردی از بنی تمیم ، بر او تاخت و حبیب بر سر او شمشیری زد و او را کُشت

مردی دیگر از بنی تمیم ، بر حبیب ، یورش آورد و او را با نیزه زد و او [بر زمین] افتاد . حبیب خواست بلند شود که حُصَین بن تمیم ، شمشیری بر سرش زد و او بار دیگر [بر زمین] افتاد . آن‌اه مرد تمیمی ، روی حبیب نشست و سرش را بُرید .

حُصَین به مرد تمیمی گفت: من نیز در کشتن او سهم دارم !

مرد تمیمی گفت: به خدا سوگند، جز من ، کسی او را نکُشت ... و وقتی به کوفه برگشتند، آن مرد تمیمی ، سر حبیب را گرفت و بر سینه اسبش آویخت و با آن به سمت کاخ ابن زیاد ، رو آورد .

قاسم ، پسر حبیب - که آن روز ، جوانکی بود - ، آن را دید و با آن سوار ، همراه شد و از او جدا نمی‌شد و هر گاه وارد کاخ می‌شد، او هم وارد می‌شد و وقتی بیرون می‌آمد، او هم بیرون می‌آمد .

سوار ، به او مشکوک شد و گفت: پسر ! چه می‌خواهی که دنبال من راه افتاده‌ای؟

او گفت: چیزی نیست !

او گفت : چرا ، پسر ! [چیزی هست .] به من بگو .

پسر حبیب گفت: این سری که با توست، سر پدر من است. آن را به من می‌دهی تا خاکش کنم؟

گفت: پسر ! امیر ، رضایت نمی‌دهد که این سر ، دفن شود. من هم می‌خواهم در برابر کشتن او، پاداش خوبی از امیر بگیرم.

جوانک گفت: ولی خدا، برای این کار، جز بدترین پاداش، به تو نخواهد داد. به خدا ، بهتر از خودت را کُشتی. و گریست.

جوانک مانند تا بزرگ شد و هدفی یا کاری جز پی گرفتن وضع قاتل پدرش نداشت تا او را غافلگیر کند و به قصاص پدرش، بکُشد .

وقتی دوران مُصْعَب بن زبیر رسید و مُصْعَب ، در منطقه باجُمَیرا ، در گیر جنگ شد، پسر حبیب هم به سپاه وی پیوست. ناگهان ،

قاتل پدرش را که در خیمه خود بود ، دید . قاسم ، برای پیدا کردن فرصت ، پیش او رفت و آمد می‌کرد تا غافلگیرش کند . پس [

وقتی] بر او وارد شد که در خواب قیلوله ظهر بود . با شمشیرش او را زد تا [مُرد و بدنش] اسرد شد. ۱ قَاتِل [حَبِیب] قَتَلَا شَدِيداً،

فَحَمَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ ، فَضْرَبَهُ [حَبِیب] بِالسَّيْفِ عَلَى رَأْسِهِ ، فَقَتَلَهُ... وَحَمَلَ عَلَيْهِ آخَرٌ مِنْ بَنِي تَمِيمٍ ، فَطَعَنَهُ فَوْقَ ، فَذَهَبَ لِيَقُومَ

، فَضْرَبَهُ الْحَصَيْنُ بْنُ بَنِي تَمِيمٍ عَلَى رَأْسِهِ بِالسَّيْفِ فَوْقَ ، وَنَزَلَ إِلَيْهِ التَّمِيمِيُّ ، فَاحْتَرَّ رَأْسُهُ ، فَقَالَ لَهُ الْحَصَيْنُ: إِنِّي لَشَرِيكُكَ فِي قَتْلِهِ ، فَقَالَ

الْآخَرُ: وَاللَّهِ ، مَا قَتَلَهُ غَيْرِي... فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى الْكُوفَةِ أَخَذَ الْآخَرُ رَأْسَ حَبِيبٍ ، فَعَلَّقَهُ فِي لَبَانِ فَرَسِهِ ، ثُمَّ أَقْبَلَ بِهِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ فِي الْقَصْرِ

، فَصَبَّرَ بِهِ ابْنَهُ الْقَاسِمُ بْنُ حَبِيبٍ ، وَهُوَ يَوْمئِذٍ قَدْ رَاهَقَ ، فَأَقْبَلَ مَعَ الْفَارِسِ لَا يُفَارِقُهُ ، كُلَّمَا دَخَلَ الْقَصْرَ دَخَلَ مَعَهُ ، وَإِذَا خَرَجَ خَرَجَ مَعَهُ

، فَارْتَابَ بِهِ ، فَقَالَ : مَا لَكَ يَا بَنِي تَبَعْنِي ؟ قَالَ : لَا شَيْءَ ، قَالَ : بَلَى ، يَا بَنِي ! أَخْبِرْنِي .

قَالَ لَهُ : إِنَّ هَذَا الرَّأْسَ الَّذِي مَعَكَ رَأْسُ أَبِي ، أَفَتُعْطِينِيهِ حَتَّى أَدْفِنَهُ ؟

قَالَ : يَا بَنِي ! لَا يَرْضَى الْأَمِيرُ أَنْ يُدْفَنَ ، وَأَنَا أُرِيدُ أَنْ يُثَبِّتَنِي الْأَمِيرُ عَلَى قَتْلِهِ ثَوَاباً حَسَنًا .

قَالَ لَهُ الْعَلَامُ : لَكِنَّ اللَّهَ لَا يُثَبِّتُكَ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا أَسْوَأَ الثَّوَابِ ، أَمَا وَاللَّهِ ، لَقَدْ قَتَلْتَ خَيْراً مِنْكَ ، وَبَكَى .

فَمَكَثَ الْعَلَامُ حَتَّى إِذَا أَدْرَكَ ، لَمْ يَكُنْ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا اتِّبَاعَ أَثَرِ قَاتِلِ أَبِيهِ ، لِيَجِدَ مِنْهُ غَرَّةً ، فَيَقْتُلَهُ بِأَبِيهِ .

فَلَمَّا كَانَ زَمَانُ مُصْعَبِ بْنِ الزُّبَيْرِ ، وَغَزَا مُصْعَبٌ بِاجُمَيْرِ ، دَخَلَ عَسْكَرَ مُصْعَبٍ ، فَإِذَا قَاتِلُ أَبِيهِ فِي فُسْطَاطِهِ ، فَأَقْبَلَ يَخْتَلِفُ فِي طَلْبِهِ

وَالْتِمَاسِ غَرَّتِهِ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ وَهُوَ قَائِلٌ نِصْفَ النَّهَارِ ، فَضْرَبَهُ بِسَيْفِهِ حَتَّى بَرَدَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۳۹ ، الكامل فی التاریخ : ج ۲

ص ۵۶۷.

سخنی در باره سرانجام قاتلان امام علیه السلام و کسانی که ایشان را در برابر دشمن ، تنها گذاشتند**اشاره**

یکی از مسائل بسیار مهم و قابل تأمل واقعۀ عاشورا - که برای همه ، بویژه برای ستمگران و جنایتکاران تاریخ ، عبرت‌آموز و تبتۀ آفرین است - سرنوشت کسانی است که با امام حسین علیه السلام جنگیدند و یا ایشان را در برابر دشمن ، تنها گذاشتند و یاری نمودند . آنان ، نه تنها در آخرت ، به میزان جرم خود، مجازات خواهند شد، بلکه بخشی از کیفر آنها در همین جهان، دامنگیرشان گردید.

نفرین پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله سال‌ها پیش از واقعۀ عاشورا ، چنین رویداد هولناکی را می‌دید و بر پایه روایتی ، کسانی را که با امام حسین علیه السلام جنگیدند یا او را یاری نکردند ، بدین سان نفرین فرمود : **اللَّهُمَّ اخْذُلْ مَنْ خَذَلَهُ ، وَاقْتُلْ مَنْ قَتَلَهُ ، وَادْبَحْ مَنْ ذَبَحَهُ ، وَ لَا تُمَتِّعُهُ بِمَا طَلَبَ .**

بار خدایا ! هر که او را بی‌یاور گذاشت ، بی‌یاورش بگذار و قاتل او را بکش ، و کسی را که سر او را بُرید ، ذبح کن و خواستش را برآورده مکن ۱ .

و در حدیثی دیگر از ایشان ، آمده :

يُقْتَلُ ابْنِي الْحُسَيْنِ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ ، الْوَيْلُ لِقَاتِلِهِ ، وَخَاذِلِهِ ، وَتَارِكِ نُصْرَتِهِ ! پسرم حسین ، در پشتِ کوفه ، کشته می‌شود . وای بر قاتل او و وا گذارنده او و ترک کننده یاری‌اش !

۱. کامل الزیارات : ص ۱۳۱ ح ۱۴۹ . نیز ، ر . ک : همین شهادت‌نامه : ج ۱ ص ۱۷۸ ح ۳۹ .

۲. ر . ک : ج ۱ ص ۲۰۵ ح ۹۵ .

سرنوشت فاجعه‌آفرینان کربلا**اشاره**

نفرین پیامبر خدا صلی الله علیه و آله مستجاب شد و همه کسانی که به گونه‌ای در فاجعه خونبار کربلا نقش داشتند (چه کسانی که رو در رو با امام حسین علیه السلام جنگیدند و چه کسانی که با یاری نکردن امام علیه السلام ، غیر مستقیم در این حادثه دردناک شریک بودند) ، مجازات شدند .

۱ . زوال حکومت خاندان ابو سفیان

نخستین موج رویداد عاشورا، تنها سه سال پس از آن، پدیدار شد و موجب زوال حکومت خاندان ابو سفیان گردید. نقش این فاجعه در افول قدرت این خاندان، به قدری روشن بود که عبد الملک بن مروان، با این که خود، میراث‌خوار حکومت آنان بود، پس از رسیدن به قدرت، رسماً به این واقعیت اعتراف کرد و به حجاج بن یوسف نوشت:

مرا از ریختن خون فرزندان عبد المطلب، دور بدار، که در آنها راه نجاتی از جنگ نیست. من، فرزندان حرب را دیدم که وقتی حسین بن علی را کشتند، پادشاهی را از دست دادند.

۲. کوتاهی عمر و بیماری‌های خطرناک

عبد الله بن بدر خَطْمی، از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: مَنْ أَحَبَّ أَنْ يُبَارَكَ فِي أَجَلِهِ، وَ أَنْ يُمَتَّعَ بِمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى فَلْيُخَلِّفْنِي فِي أَهْلِي خِلَافَةً حَسَنَةً، وَ مَنْ لَمْ يَخَلِّفْنِي فِيهِمْ بُيُوتَكَ عُمْرُهُ، وَ وَرَدَ عَلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مُسَوِّدًا وَجْهَهُ.

هر کس علاقه‌مند است که عمرش طولانی شود و از آنچه خداوند متعال نصیب او کرده، بهره‌برد، جانشینی خوب برای من در خانواده‌ام باشد، و هر کس جانشینی مرا در خانواده‌ام به عهده نگیرد، عمرش کوتاه می‌شود و در قیامت، روسیاه نزد من می‌آید.

عبد الله، سپس می‌گوید: همان گونه شد که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود. یزید بن معاویه، جانشین خوبی برای خانواده پیامبر نبود و عمرش نیز کوتاه شد و پس از شهادت امام حسین علیه السلام مدت کمی زنده بود و همین طور عبید الله بن زیاد - که خدا، هر دوی آنها را لعنت کند - ۲.

یزید، در ۳۸ سالگی هلاک شد و ابن زیاد، در ۲۸ یا ۳۴ سالگی کشته شد. همچنین، بر پایه گزارش‌های معتبر، جنایتکاران کربلا به انواع بیماری‌های خطرناک (مانند: جنون، جذام و پسی) مبتلا شدند. عبد الرحمان غنوی می‌گوید:

از آنان که در کشتن حسین علیه السلام، دنباله‌رو یزید بودند یا با حسین جنگیدند، کسی نم‌اند، مگر این که به دیوانگی یا جذام یا پسی مبتلا شد و این مرض‌ها، در نسل او به ارث ماند ۳.

۱. العقد الفريد: ج ۳ ص ۳۸۲، المحاسن و المساوی: ص ۵۵، جواهر المطالب: ج ۲ ص ۲۷۸. ۲. مقتل الحسين علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۸۵، كنز العمال: ج ۱۲ ص ۹۹ ح ۳۴۱۷۱؛ بحار الأنوار: ج ۲۳ ص ۱۱۶ ح ۳۱. ۳. کامل الزیارات: ص ۱۳۲ ح ۱۴۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۳۶ ح ۲۷.

همچنین قاضی نعمان، بر پایه گزارش‌های متعدد آورده است:

کسی از قاتلان حسین علیه السلام، از قتل، رهایی نیافت و با ریشه کردن دردی در بدنش مُرد ۱.

در گزارش ابن حجر نیز می‌خوانیم:

عده‌ای در این باره، گفتگو می‌کردند که هیچ کس از کمک کنندگان به قتل حسین علیه السلام نبود، مگر این که پیش از مرگش گرفتار بلایی شد ۲.

همچنین می‌گوید:

از قاتلان حسین علیه السلام کسی نم‌اند، مگر این که در همین دنیا، پس از مدت اندکی، عقوبت شد؛ به کشته شدن یا کور شدن یا روسیاه شدن و یا از دست دادن حکومت ۳.

ابن کثیر نیز تصریح می‌کند که بیشتر گزارش‌هایی که بر سرنوشت شوم فاجعه‌آفرینان کربلا دلالت دارند، صحیح اند:

اخباری که درباره گرفتار شدن قاتلان حسین علیه السلام روایت شده، بیشترشان درست اند؛ چه این که کمتر کسی از آنها که در کشتن او شرکت کردند، از آسیب و درد در همین دنیا، در امان ماندند، و از دنیا نرفتند، مگر این که به بیماری مبتلا شدند، و بیشتر آنها دیوانه شدند.

۳. کشته شدن بسیاری از آنان در قیام مختار

بسیاری از کسانی که در فاجعه کربلا نقش داشتند، در قیام مختار، دستگیر و اعدام شدند. یعقوبی، در این باره می‌نویسد: مختار، قاتلان حسین علیه السلام را تعقیب کرد و جمع فراوانی از آنها را کُشت، به گونه‌ای که کم‌تر کسی از آنها زنده ماند. ۵. بر پایه گزارشی که در بحار الأنوار آمده است، مختار در طول هجده ماه حکومت خود بر کوفه، هجده هزار تن از کسانی را که در به شهادت رساندن امام حسین علیه السلام و یارانش شرکت کرده بودند، کُشت؛ ۶ لیکن این گزارش، بسیار اغراق‌آمیز است. همچنین گزارش‌هایی که در چگونگی کیفر شماری از مجرمان توسط مختار در برخی از منابع تاریخی آمده‌اند و بیانگر

۱. شرح الأخبار: ج ۳ ص ۱۶۹ ح ۱۱۱۴. ۲. الصواعق المحرقة: ص ۱۹۵، تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۳۲. ۳. الصواعق المحرقة: ص ۱۹۵، تذکره الخواص: ص ۲۸۰. ۴. البدايه و النهايه: ج ۸ ص ۲۰۱. ۵. تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۵۹. ۶. بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۸۶.

کارهایی (مانند: مُثله کردن و در روغن جوشان انداختن) هستند که در اسلام، ممنوع اند، مبالغه‌آمیزند و احتمالاً به وسیله دشمنان مختار، برای مخدوش جلوه دادن قیام او ساخته شده‌اند و یا توسط هوادارانش، جهت ایجاد هراس و وحشت در دل دشمنان او

۴. سلطه حجاج بن یوسف

در فاجعه کربلا، نه تنها کسانی که به طور مستقیم در آن نقش داشتند، کیفر طبیعیِ کردار زشت خود را پیش از مجازات آخرت، در دنیا دیدند؛ بلکه کسانی که با یاری نرساندن به امام حسین علیه السلام به طور غیر مستقیم در این فاجعه اثرگذار بودند، نیز به گونه‌ای گرفتار عقوبت‌های دنیوی شدند. برخی از آنها توبه کردند و «نهضت توابین» را پدید آوردند و در این راه، کشته شدند و شمار دیگری، گرفتار حکومت مستبد حجاج بن یوسف گردیدند؛ همان حکومتی که امام علی علیه السلام آن را برای مردمی که از یاری کردن ایشان امتناع می‌کردند، پیشگویی کرده بود. در نهج البلاغه آمده که امام علیه السلام خطاب به آنها فرمود: أَمَا وَاللَّهِ لَيُسَلِّطَنَّ عَلَيْكُمْ غُلَامٌ ثَقِيفٌ الدِّيَالُ الْمَيَالُ، يَأْكُلُ خَضِرَتَكُمْ، وَيَذِيبُ شَحْمَتَكُمْ، إِيَّاهُ أَبَا وَذَحَةَ ۱.

به خداوند سوگند که جوانی ثقفی (حجاج) بر شما تسلط خواهد یافت؛ متکبر و منحرفی که سبزه‌های (دارایی‌های) شما را می‌خورد، و پیه‌هایتان را آب می‌کند! بس کن، ابو و ذحه ۲.

آری! مردمی که از یاری رساندن به کسانی چون امام علی، امام حسن و امام حسین علیهم السلام امتناع ورزند، سزاوار سلطه یافتن حجاج بن یوسف بر خویش‌اند.

در سال ۷۵ هجری، یعنی چهارده سال پس از فاجعه کربلا، این پیشگویی امام علی علیه السلام تحقق یافت. حجاج، در طول حکومتش، صد و بیست هزار نفر را کُشت ۳ و هشتاد هزار نفر را - که سی

۱. نهج البلاغه: خطبه ۱۱۶. نیز، ر. ک: دانش‌نامه امیر المؤمنین علیه السلام: ج ۶ ص ۵۵۵ (بخش هفتم / فصل دوم / هشدار دادن در باره سلطه غلام ثقفی). ۲. وَذَحْه: جُعِلَ؛ سِرْگین چرخان. ابو وَذَحْه، کُنیه‌ای است که بعدها، حَجَّاج، به آن، شهرت یافت و اشاره است به داستان حَجَّاج و وَذَحْه که روزی، وی نشسته بود و وَذَحْه‌ای با زحمت، پِشِکلی را می‌غلطانَد و به جانب او می‌آمد. حَجَّاج گفت: این، سوسکی از سوسک‌های شیطان است (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۷ ص ۲۷۹). ۳. سنن الترمذی: ج ۴ ص ۴۹۹ ح ۲۲۲۰، تهذیب التهذیب: ج ۱ ص ۵۱۰، تاریخ الطبری: ج ۶ ص ۳۸۲، تاریخ دمشق: ج ۱۲ ص ۱۸۴؛ العمدة: ص ۴۶۹ ح ۹۸۷.

هزار نفر از آنها زن بودند - به زندان انداخت.

۵. سخت‌ترین کيفرها در آخرت

احادیث مربوط به شدت کيفر (مجازات) قاتلان امام حسین علیه السلام و یاران ایشان، بسیارند که در این جا تنها به ذکر نمونه‌هایی بسنده می‌کنیم:

شیخ صدوق از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است که فرمود: إِنَّ فِي النَّارِ مَئْرَةً لَمْ يَكُنْ يَسْتَحِقُّهَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ إِلَّا بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا - وَيَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَام ۲.

در جهنم، جایگاهی است که بر هیچ کس روا نخواهد بود، جز با کشتن حسین بن علی - درود خدا بر آن دو - و یحیی بن زکریا علیه السلام.

همچنین از امام زین العابدین علیه السلام ضمن روایتی مفصل در تبیین فضیلت کربلا و زیارت امام حسین علیه السلام آمده است که خداوند متعال می‌فرماید:

وَعِزَّتِي وَجَلَالِي، لَأُعَذِّبَنَّ مَنْ وَتَرَ رَسُولِي وَصِيْفِي، وَانْتَهَكَ حُرْمَتَهُ، وَقَتَلَ عِتْرَتَهُ، وَتَيَذَّ عَهْدَهُ، وَظَلَمَ أَهْلَ بَيْتِهِ، عَذَابًا لَا أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ! ۳ به عزت و جلالم سوگند که هر کس به فرستاده و برگزیده‌ام ستم ورزد و حرمتش را بشکند و خاندانش را بکشد و پیمانش را نادیده بگیرد و به خانواده‌اش ستم روا دارد، او را عذابی می‌کنم که آخیدی از جهانیان را چنان عذابی نکرده باشم.

ابن عساکر نیز از جابر بن عبد الله نقل می‌کند که وقتی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قاتل امام حسین علیه السلام را لعنت کرد و وی در باره قاتل ایشان پرسید، پیامبر صلی الله علیه و آله در پاسخ فرمود:

رَجُلٌ مِنْ أُمَّتِي يُبْغِضُ عِتْرَتِي، لَا تَنَالُهُ شَفَاعَتِي، كَأَنَّ بِنَفْسِهِ بَيْنَ أَطْبَاقِ النَّيرانِ يَرْسُبُ تَارَةً وَيَطْفُو أُخْرَى، وَإِنَّ جَوْفَهُ لَيَقُولُ: غَقَّ غَقَّ ۴.

کسی از امت من که با خاندانم دشمنی ورزد، از شفاعت من برخوردار نخواهد شد، گویی اوست که میان طبقات آتش، بالا و پایین می‌رود و از درونش، صدای غلغل جوشیدن می‌آید.

۱. تاریخ دمشق: ج ۱۲ ص ۱۸۵، تاریخ الإسلام: ج ۶ ص ۳۲۳، بغية الطلب في تاريخ حلب: ج ۵ ص ۲۰۴۵، البداية و النهاية: ج ۹ ص ۱۳۶. ۲. ثواب الأعمال: ص ۲۵۷ ح ۲، کامل الزیارات: ص ۱۶۲ ح ۲۰۲، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۳۰۱ ح ۹. ۳. کامل الزیارات: ص ۲۶۴. ۴. تاریخ دمشق: ج ۱۴ ص ۲۲۴ ح ۳۵۴۴، تاریخ بغداد: ج ۳ ص ۲۹۰.

بخش هشتم: عزاداری و گریه برای امام حسین علیه السلام

فصل یکم: سوگواری

۱ / ۱ تشویق به سوگواری برای امام حسین علیه السلام

فضل زیارة الحسین علیه السلام (- به نقل از ابو حمزه، از امام باقر علیه السلام، پس از آن که آیه) : حسین بن علی علیه السلام از آنهاست. به خدا سوگند، گریه شما بر حسین علیه السلام و بازگویی ماجرای که بر ایشان گذشت، و زیارت قبر ایشان، پیروزی‌ای برای شما در دنیاست. پس مژده بر شما که با او، در کنار پیامبر خدا علیه السلام خواهید بود! ۲ کامل الزیارات (- به نقل از عبد الله بن حماد بصری -) : امام صادق علیه السلام به من فرمود: «در نزد شما (یا فرمود: در نزدیکی شما)، فضیلتی است که همانند آن را به هیچ کس نداده‌اند و گمان نمی‌کنم تمام حقیقت آن را بشناسید و آن را پاس بدارید و برای آن، اقدامی کنید. آن فضیلت، صاحبان ویژه‌ای دارد که به آن اختصاص یافته‌اند، بدون حرکت و بدون [صیرف] نیرویی از سوی آنها، و این از جانب خدا به آنان داده شده است. خوش‌بختی و رحمت و رأفت و پیشکشی است که خدا برایشان در نظر گرفته است».

گفتم: فدایت گردم! این چیست که آن را تعریف می‌کنی، ولی نامش را نمی‌بری؟

فرمود: «زیارت جدّم حسین بن علی علیه السلام، که در سرزمینی بیگانه، غریب افتاده است. هر که او را زیارت کند، برایش می‌گردد و هر که زیارتش نکند، برایش اندوهگین می‌شود و هر که در محضرش نباشد، برایش می‌سوزد و هر که به قبر پسرش در پایین پایش نظر بیندازد، رحمش می‌آید...».

آن گاه فرمود: «به من خبر رسیده که گروهی، از اطراف کوفه و کسانی از غیر آن، کنار قبر

۱. غافر: آیه ۵۱. (إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالدِّينَ ءَامِنُونَ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ). قَالَ - : الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْهُمْ، وَوَاللَّهِ، إِنَّ بُكَائَكُمْ عَلَيْهِ، وَخِدْيَتَكُمْ بِمَا جَرَى عَلَيْهِ، وَزِيَارَتَكُمْ قَبْرَهُ، نُصْرَةٌ لَكُمْ فِي الدُّنْيَا، فَأَبِشَرُوا فَإِنَّكُمْ مَعَهُ فِي جِوَارِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (فضل زیارة الحسین علیه السلام: ص ۴۸ ح ۲۵).

ایشان می‌آیند و نیز زنانی که شیون سر می‌دهند، و این، در نیمه شعبان است. پس در میان آنان، قاری‌ای قرآن می‌خواند و قصه‌گویی، ماجرای کربلا را می‌گوید و عده‌ای، ناله سر می‌دهند، و برخی مرثیه‌سرایی می‌کنند».

به ایشان گفتم: فدایت گردم! آری. برخی از چیزهایی که گفتم، شاهد بوده‌ام.

فرمود: «ستایش، خدایی راست که در میان مردم، کسانی را قرار داد که به سوی ما می‌آیند و ما را می‌ستایند و برایمان مرثیه‌سرایی می‌کنند، و نیز کسانی را از خویشان ما و غیر خویشان ما قرار داد که به دشمنان ما طعنه می‌زنند و آنان را باطل می‌دانند و کارشان را زشت می‌شمارند! ۱. قَالَ لِي: إِنَّ عِنْدَكُمْ - أَوْ قَالَ: فِي قُرْبِكُمْ - لَفَضِيلَةٌ مَا أُوتِيَ أَحَدٌ مِثْلَهَا، وَمَا أَحَسَّ بِكُمْ تَعْرِفُونَهَا كُنْهَ مَعْرِفَتِهَا، وَلَا تُحَافِظُونَ عَلَيْهَا وَلَا عَلَى الْقِيَامِ بِهَا، وَأَنَّ لَهَا لَأَهْلًا خَاصَّةً قَدْ سَمَوْا لَهَا، وَأَعْطَوْهَا بِلَا حَوْلٍ مِنْهُمْ وَلَا قُوَّةٍ، إِلَّا مَا كَانَ مِنْ صُنْعِ اللَّهِ لَهُمْ، وَسَعَادَةٍ حَبَاهُمُ اللَّهُ بِهَا، وَرَحْمَةٍ وَرَافَةٍ وَتَقَدُّمٍ».

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، وَمَا هَذَا الَّذِي وَصَفْتَ وَلَمْ تُسَمِّهِ؟

قَالَ: زِيَارَةُ جَدِّي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَإِنَّهُ غَرِيبٌ بِأَرْضِ غُرَيْبٍ، يَبْكِيهِ مَنْ زَارَهُ، وَيَحْزَنُ لَهُ مَنْ لَمْ يَزُرْهُ، وَيَحْتَرِقُ لَهُ مَنْ لَمْ

يَشْهَدُهُ ، وَيَرَحُّهُ مَنْ نَظَرَ إِلَى قَبْرِ ابْنِهِ عِنْدَ رِجْلِهِ ...

ثُمَّ قَالَ : بَلَّغْنِي أَنَّ قَوْمًا يَأْتُونَهُ مِنْ نَوَاحِي الْكُوفَةِ وَنَاسًا مِنْ غَيْرِهِمْ ، وَنِسَاءً يَنْدُبْنَهُ ، وَذَلِكَ فِي النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ ، فَمِنْ بَيْنِ قَارِيٍّ يَقْرَأُ ، وَقَاصٍّ يَقُصُّ ، وَنَادِبٍ يَنْدُبُ ، وَقَائِلٍ يَقُولُ الْمَرَاثِي ، فَقُلْتُ لَهُ : نَعَمْ ، جُعِلْتُ فِدَاكَ ، قَدْ شَهِدْتُ بَعْضَ مَا تَصِفُ .

فَقَالَ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ فِي النَّاسِ مَنْ يَفِدُ إِلَيْنَا وَيَمْدَحُنَا وَيَرِثُنَا لَنَا ، وَجَعَلَ عَدُوَّنَا مَنْ يَطْعُنُ عَلَيْهِمْ مِنْ قَرَابَتِنَا ، وَغَيْرِهِمْ يَهْدُرُونَهُمْ وَيُقَبِّحُونَ مَا يَصْنَعُونَ (کامل الزیارات : ص ۵۳۷ ح ۸۲۹ ، بحار الأنوار : ج ۱۰۱ ص ۷۴ ح ۲۱) . الکافی (- به نقل از معاویه بن وهب -) : از امام صادق علیه السلام اجازه ورود خواستم . به من گفته شد: وارد شو.

من وارد شدم و دیدم که ایشان در حال نماز گزاردن در جایگاه نمازش در خانه‌اش است. نشستم تا نمازش را به پایان رساند. شنیدم که با پروردگارش چنین راز و نیاز می‌گفت: «ای آن که ما را بر کرامت و وصایت، مخصوص گردانیدی و به ما وعده شفاعت دادی و علم گذشته و آینده را به ما عطا فرمودی و دل‌های مردم را به سوی ما، متمایل نمودی! مرا بیامرز، و نیز برادرانم و زائران قبر ابا عبد الله الحسین علیه السلام را که مالشان را هزینه کرده‌اند، و تنش‌شان را به حرکت در آورده‌اند، به جهت علاقه‌مندی به احسان ما و امید به آنچه در صله ما نزد توست، و شادمانی‌ای که به پیامبرت - که دروهای تو بر او و خاندانش باد - دادند، و به جهت پاسخ گفتن به فرمان ما و نیز غیظی که به دشمنانمان وارد کردند و با آن، طالب خشنودی تو بودند.

پس، از جانب ما رضوان را به آنان پاداش ده و در شب و روز، آنان را محافظت فرما و برای خاندان و فرزندان که بر جا گذاشته‌اند، بهترین جانشین باش، و همراهی‌شان کن و از شر هر زورگوی کینه‌جو و هر آفریده ناتوان و توانمند، و از شر شیطان‌های انس و جن، کفایتشان نما و به آنان در دوری از کاشانه‌شان، به خاطر آن که ما را بر فرزندان و خانواده و خویشان‌شان ترجیح داده‌اند، بیشتر از آنچه از تو خواسته‌اند، عطا کن.

خداوندا! دشمنان ما، حرکت آنان را [برای زیارت ما] بر ایشان عیب شمردند؛ ولی این، آنها را از آمدن به سوی ما، باز نداشت و باز هم به خاطر مخالفت با مخالفان ما [به سوی ما آمدند]. پس بر آن چهره‌هایی که خورشید، دگرگونشان کرد، رحم آور و بر آن گونه‌هایی که به سوی قبر ابا عبد الله الحسین علیه السلام در رفت و آمدند، رحم کن و بر آن چشم‌هایی که اشکشان از سر دلسوزی بر ما روان شده، رحم کن و بر آن دل‌هایی که برای ما بی‌تاب شده و سوخته‌اند، رحم نما و بر شیون‌هایی که برای ما بلند گردیده‌اند، رحم آور.

خداوندا! این جان‌ها و این بدن‌ها را به تو می‌سپارم تا آنان را در روز تشنگی، در کنار حوض [کوثر] در یابیم. او همچنان در حال سجده بود و این دعا را زمزمه می‌کرد. ۱. اسْتَأْذَنْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقِيلَ لِي : ادْخُلْ ، فَدَخَلْتُ فَوَجَدْتُهُ فِي مَضَلَّاهُ فِي بَيْتِهِ ، فَجَلَسْتُ حَتَّى قَضَى صَلَاتَهُ ، فَسَمِعْتُهُ وَهُوَ يُنَاجِي رَبَّهُ وَيَقُولُ :

يَا مَنْ خَصَّنَا بِالْكَرَامَةِ ، وَخَصَّنَا بِالْوَصِيَّةِ ، وَوَعَدَنَا الشَّفَاعَةَ ، وَأَعْطَانَا عِلْمَ مَا مَضَى وَمَا بَقِيَ ، وَجَعَلَ أَفْنَدَةً مِنَ النَّاسِ تَهْوِي إِلَيْنَا ، اغْفِرْ لِي وَلِلْإِخْوَانِي وَلِزُورِ قَبْرِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ، الَّذِينَ أَنْفَقُوا أَمْوَالَهُمْ ، وَأَشْخَصُوا أَبْدَانَهُمْ رَغْبَةً فِي بَرْنَا ، وَرَجَاءً لِمَا عِنْدَكَ فِي صَلَاتِنَا ، وَسُرُوراً أَدْخَلُوهُ عَلَى نَبِيِّكَ صِلَاؤُكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَإِجَابَةً مِنْهُمْ لَأَمْرِنَا ، وَغَيْظاً أَدْخَلُوهُ عَلَى عَدُوَّنَا ، أَرَادُوا بِذَلِكَ رِضَاكَ ، فَكَافِهِمْ عَنَّا بِالرِّضْوَانِ ، وَاکْلَأَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ ، وَاخْلُفْ عَلَى أَهْلِيهِمْ وَأَوْلَادِهِمْ الَّذِينَ خُلِفُوا بِأَحْسَنِ الْخَلْفِ ، وَاصْحَبْهُمْ وَاكْفِهِمْ شَرَّ كُلِّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ ، وَكُلِّ ضَعِيفٍ مِنْ خَلْقِكَ أَوْ شَدِيدٍ ، وَشَرِّ شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ ، وَأَعْطِهِمْ أَفْضَلَ مَا أَمْلُوا مِنْكَ فِي غُرَبَتِهِمْ عَنْ أَوْطَانِهِمْ ، وَمَا آثَرُونَا بِهِ عَلَى أَبْنَائِهِمْ وَأَهْلِيهِمْ وَقَرَابَاتِهِمْ .

اللَّهُمَّ إِنَّ أَعْدَاءَنَا عَابُوا عَلَيْهِمْ خُرُوجَهُمْ ، فَلَمْ يَنْهَهُمْ ذَلِكَ عَنِ الشُّحُوصِ إِلَيْنَا ، وَخِلَافاً مِنْهُمْ عَلَى مَنْ خَالَفَنَا ، فَارْحَمْ تِلْكَ الْوُجُوهُ الَّتِي قَدْ غَيَّرَتْهَا الشَّمْسُ ، وَارْحَمْ تِلْكَ الْخُدُودَ الَّتِي تَغَلَّبَتْ عَلَى حُفْرَةِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامِ ، وَارْحَمْ تِلْكَ الْأَعْيُنَ الَّتِي جَرَتْ دُمُوعُهَا رَحْمَةً لَنَا ، وَارْحَمْ تِلْكَ الْقُلُوبَ الَّتِي جَزَعَتْ وَاحْتَرَقَتْ لَنَا ، وَارْحَمْ الصَّرْحَةَ الَّتِي كَانَتْ لَنَا ، اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَوْدِعُكَ تِلْكَ الْأَنْفُسَ وَتِلْكَ

الأبدانَ حَتَّى نُوافِيَهُمْ عَلَى الْحَوْضِ يَوْمَ الْعَطَشِ .

فَمَا زَالَ وَهُوَ سَاجِدٌ يَدْعُو بِهَذَا الدُّعَاءِ (الكافی : ج ۴ ص ۵۸۲ ح ۱۱ ، ثواب الأعمال : ص ۱۲۰ ح ۴۴) . ثواب الأعمال (- به نقل از محمّد بن سِتّان، از برخی راویان شیعه، از امام صادق علیه السلام -) : پیامبر خدا علیه السلام فرمود: «وقتی روز قیامت می‌شود، خیمه‌ای از نور برای فاطمه بر پا می‌گردد و حسین ، سر [بریده] خود را پیشاپیش دست او می‌آورد و وقتی فاطمه آن را می‌بیند، ناله‌ای بلند، سر می‌دهد و کسی از فرشتگان مقرب و پیامبران مُرسل و بندگان مؤمن نمی‌ماند ، مگر این که برای [ناراحتی] فاطمه می‌گرید...» .

خداوند ، شیعیان ما را رحمت کند ! به خدا سوگند ، آنان، حقیقتاً مؤمن اند. به خدا سوگند، آنان در اندوه و حسرتی مدام، در عزای ما شرکت می‌کنند. ۱. قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ : إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نُصِبَ لِفَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ قُبَّةٌ مِنْ نُورٍ ، وَأَقْبَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْشُهُ عَلَى يَدِهِ ، فَإِذَا رَأَتْهُ شَهِقَتْ شَهْقَةً لَا يَبْقَى فِي الْجَمْعِ مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى لَهَا ...

ثُمَّ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: رَحِمَ اللَّهُ شَيْعَتَنَا، شَيْعَتَنَا - وَاللَّهِ - هُمُ الْمُؤْمِنُونَ، فَقَدَ - وَاللَّهِ - شَرِكُونَا فِي الْمُصِيبَةِ بِطَوِيلِ الْحُزَنِ وَالْحَسْرَةِ (ثواب الأعمال : ص ۲۵۷ ح ۳ ، الملهوف : ص ۱۸۴) .

۱ / ۲ سوگواری در دهه اول محرم

الأمالی ، صدوق (- به نقل از ابراهیم بن ابی محمود، از امام رضا علیه السلام -) : محرم، ماهی است که در دوران جاهلی، مردم ، جنگ را در آن، تحریم می‌کردند ؛ امّا ریختن خون ما را در آن ، روا شمردند و حرمت ما را شکستند و فرزندان و زنان ما را به اسارت بردند و در خیمه و خرگاه ما ، آتش بر افروختند و هر چه داشتیم ، به غارت بردند و حرمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در حقّ ما رعایت نکردند.

روز حسین علیه السلام، پلک‌های ما را زخمی کرد و اشکمان را جاری ساخت و عزیز ما را ذلیل کرد و در سرزمین کرب (اندوه) و بلا (گرفتاری)، اندوه و گرفتاری برایمان به ارمغان آورد . پس تا روز قیامت، باید گریه کنندگان بر کسی مانند حسین علیه السلام بگریند، که گریه ، گناهان بزرگ را می‌ریزد .

پدرم - که دروهای خدا بر او باد - وقتی ماه محرم می‌رسید، خندان دیده نمی‌شد و اندوه، بر او چیره می‌شد تا این ده روز به پایان برسد. وقتی روز دهم می‌رسید، آن روز، روز عزا و اندوه و گریه‌اش بود و می‌فرمود: «این، همان روزی است که حسین - که دروهای خدا بر او باد - در آن ، کشته شد.» ۲. إِنَّ الْمُحَرَّمَ شَهْرٌ كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحَرِّمُونَ فِيهِ الْقِتَالَ ، فَاسْتُحِلَّتْ فِيهِ دِمَاؤُنَا ، وَهَتَكَتْ فِيهِ حُرْمَتُنَا ، وَسَبَى فِيهِ ذَرَارِيَّتُنَا ، وَنَسَاؤُنَا ، وَأُضْرِمَتِ النَّيرانُ فِي مَضَارِينَا ، وَانْتَهَبَ مَا فِيهَا مِنْ ثَقْلِنَا ، وَلَمْ تُرْعَ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ حُرْمَةُ فِي أَمْرِنَا .

إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ أَفْرَحَ جُفُونُنَا ، وَأَسْبَلَ دُمُوعُنَا ، وَأَذَلَّ عَزِيزَنَا ، بِأَرْضِ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ أَوْرَثَتْنَا الْكَرْبَ وَالبَلَاءَ ، إِلَى يَوْمِ الْإِنْقِضَاءِ ، فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَلْيَبْكِ الْبَاكُونَ ، فَإِنَّ الْبُكَاءَ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ .

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : كَانَ أَبِي صِلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِذَا دَخَلَ شَهْرُ الْمُحَرَّمِ لَا يَرَى ضَاحِكًا ، وَكَانَتْ الْكَآبِيَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمُضِيَ مِنْهُ عَشْرَةُ أَيَّامٍ ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ ، وَيَقُولُ : هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ (الأمالی ، صدوق : ص ۱۹۰ ح ۱۹۹ ، الإقبال : ج ۳ ص ۲۸) . عیون أخبار الرضا علیه السلام (- به نقل از ریّان بن شیب -) : در روز اول محرم، بر امام رضا علیه السلام وارد شدم. فرمود: «ای پسر شیب ! آیا روزه‌ای؟» .

گفتم : نه .

فرمود: «این، همان روزی است که در آن، زکریا علیه السلام، پروردگارش عزوجل را خواند و گفت: (پروردگارا! از جانب خود، نسلی پاک به من عطا کن، که تو همانا شنوای دعایی) ۱.

خداوند، دعایش را به اجابت رساند و به فرشتگان، دستور داد که به زکریا علیه السلام ندا در دهند، (در حالی که در محراب به نماز ایستاده بود: خداوند، تو را به یحیی مژده می‌دهد!) ۲.

پس هر کس امروز را روزه بگیرد و آن گاه، خداوند عزوجل را بخواند، خدا، دعای او را اجابت می‌کند، همان گونه که برای زکریا علیه السلام اجابت کرد.

آن گاه فرمود: «ای پسر شیب! محرم، ماهی است که مردم دوران جاهلی، ستم و جنگ را در آن تحریم می‌کردند؛ اما این امت، حرمت آن را نشناختند و حرمت پیامبرش را نگه نداشتند. در این ماه، فرزندان او را کشتند و زنانش را به اسارت گرفتند و بار و بنه‌اش را غارت کردند. خداوند، هرگز آنان را نیامرزد!

ای پسر شیب! اگر برای چیزی گریه می‌کنی، برای حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام گریه کن. او، همانند قوچ، سر بُریده شد و هجده مرد از خانواده‌اش همراه او کشته شدند و همانندی در زمین نداشتند. آسمان‌های هفتگانه و زمین‌ها، برای کشته شدنش گریستند و چهار هزار فرشته برای یاری‌اش به زمین فرود آمدند؛ اما به آنان اجازه داده نشد. آنان در کنار قبر حسین علیه السلام، آشفته و پریشان‌حال، به سر می‌برند تا قائم علیه السلام برخیزد. آنان از یاران او خواهند بود و شعارشان این است: «یا لثارات الحسین؛ ای خونخواهان حسین!».

ای پسر شیب! پدرم، از پدرش، از جدش [امام باقر علیه السلام] برایم نقل کرد که وقتی جدم حسین - که دروذهای خدا بر او باد - کشته شد، آسمان، خون گریست و خاک، سرخ شد.

ای پسر شیب! اگر برای حسین علیه السلام، چنان گریه کنی که اشک‌هایت بر گونه‌ات جاری شوند، خداوند، همه گناهانت را از کوچک و بزرگ، و کم و زیاد، می‌آمرزد.

ای پسر شیب! اگر خوش‌حال می‌شوی که خدای عزوجل را ملاقات کنی و گناهی نداشته باشی، حسین علیه السلام را زیارت کن.

۱. آل عمران: آیه ۳۸. ۲. آل عمران: آیه ۳۹. (رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ)، فَاسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ، وَ أَمَرَ الْمَلَائِكَةَ، فَنَادَتْ زَكَرِيَّا (وَهُوَ قَائِمٌ يُصَلِّي فِي الْمِحْرَابِ أَنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكَ بَيْحِي)، فَمَنْ صَامَ هَذَا الْيَوْمَ، ثُمَّ دَعَا اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ، اسْتَجَابَ اللَّهُ لَهُ كَمَا اسْتَجَابَ اللَّهُ لَزَكَرِيَّا. ثُمَّ قَالَ: يَا بَنُ شَيْبٍ! إِنَّ الْمُحْرَمَ هُوَ الشَّهْرُ الَّذِي كَانَ أَهْلُ الْجَاهِلِيَّةِ يُحَرِّمُونَ فِيهِ الظُّلْمَ وَالْقِتَالَ لِحُرْمَتِهِ، فَمَا عَرَفْتَ هَذِهِ الْأُمَّةَ حُرْمَةَ شَهْرِهَا، وَلَا حُرْمَةَ نَبِيِّهَا، لَقَدْ قَتَلُوا فِي هَذَا الشَّهْرِ ذُرِّيَّتَهُ، وَسَيَبُوا نِسَاءَهُ، وَانْتَهَبُوا ثَقْلَهُ، فَلَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُمْ ذَلِكَ أَبَدًا. يَا بَنُ شَيْبٍ! إِنْ كُنْتَ بَاكِئًا لَشَيْءٍ فَأَبْكِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ، وَقُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَّةٌ عَشَرَ رَجُلًا، مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ شَبِيهُونَ، وَلَقَدْ بَكَتِ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ لِقَتْلِهِ، وَلَقَدْ نَزَلَ إِلَى الْأَرْضِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَرْبَعَةُ آلَافٍ لِنَصْرِهِ، فَلَمْ يُؤْذَنَ لَهُمْ، فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْتُ غُبُرٍ إِلَى أَنْ يَقُومَ الْقَائِمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَيَكُونُونَ مِنْ أَنْصَارِهِ وَشِعَارُهُمْ: يَا لَثَارَاتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. يَا بَنُ شَيْبٍ! لَقَدْ حَدَّثَنِي أَبِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَدِّثِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ حَدِيْدُ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ أَمْطَرَتِ السَّمَاءُ دَمًا وَتُرَابًا أَحْمَرَ. يَا بَنُ شَيْبٍ! إِنْ بَكَيتَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَصِيرَ دُمُوعُكَ عَلَى خَدَيْكَ، غَفَرَ اللَّهُ لَكَ كُلَّ ذَنْبٍ أَذْنَبْتَهُ، صَغِيرًا كَانَ أَوْ كَبِيرًا، وَقَلِيلًا كَانَ أَوْ كَثِيرًا. يَا بَنُ شَيْبٍ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَلْقَى اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَلَا ذَنْبَ عَلَيْكَ فَزِرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. يَا بَنُ شَيْبٍ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَسْكُنَ الْغُرَفَ الْمَبِيَّتَةَ فِي الْجَنَّةِ مَعَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَالْعَنَ قَتْلَهُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ. يَا بَنُ شَيْبٍ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ يَكُونَ لَكَ مِنَ الثَّوَابِ مِثْلُ مَا لِمَنْ اسْتَشْهَدَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقُلْ مَتَى ذَكَرْتَهُ: يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَعَهُمْ فَأَفُوزَ فَوْزًا عَظِيمًا. يَا بَنُ شَيْبٍ! إِنْ سَرَّكَ أَنْ تَكُونَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى مِنَ الْجَنَانِ فَاحْزَنْ لِحُزْنِنَا،

وَأَفْرَحَ لِفَرَحِنَا، وَعَلَيْكَ يُولَايَتِنَا، فَلَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ حَجْرًا لَحَشَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مَعَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۲۹۹ ح ۵۸، الأمالی، صدوق: ص ۱۹۲ ح ۲۰۲)

ای پسر شیب! اگر خوش حال می شوی که در غرفه‌های ساخته شده در بهشت، با پیامبر صلی الله علیه و آله ساکن باشی، قاتلان حسین علیه السلام را لعن کن.

ای پسر شیب! اگر خوش حال می شوی که ثوابی همانند شهیدشدگان با حسین بن علی علیه السلام داشته باشی، هر وقت یاد حسین علیه السلام افتادی، بگو: "ای کاش با آنها می بودم و به رستگاری بزرگی، نایل می شدم."

ای پسر شیب! اگر خوش حال می شوی که با ما در درجه‌های عالی بهشت باشی، برای اندوه ما، اندوهگین باش و برای خوش حالی ما، خوش حال باش و همواره، ولایت ما را داشته باش. پس اگر مردی سنگی را [هم] دوست داشته باشد، خدای عزوجل او را در قیامت، با آن، محشور می کند. ۱. ادخلت علی الرضا علیه السلام فی أول يوم من المحرم.

فَقَالَ: يَا بَنَ شَيْبٍ، أَصَائِمٌ أَنْتَ؟ قُلْتُ: لَا، فَقَالَ: إِنَّ هَذَا الْيَوْمَ هُوَ الْيَوْمُ الَّذِي دَعَا فِيهِ زَكَرِيَّا عَلَيْهِ السَّلَامُ رَبَّهُ عَزَّوَجَلَّ، فَقَالَ الْإِقْبَالُ: می گویم: ای بسا کسی چنین بگوید که: چه خوب است اندوهی را که از اول دهه محرم و قبل از زمان کشته شدن امام علیه السلام روا می دارند، پس از روز عاشورا و به منظور تجدید خاطره شهادت امام علیه السلام نیز داشته باشند. پس می گویم: اول دهه، اندوه به خاطر نگرانی از وضعیتی است که برای او ایجاد شده است؛ ولی وقتی کشته شد - که دروهای خدا بر او و خاندانش باد -، مشمول این سخن خدای متعال می شود: (و گمان مبر که کشته شدگان در راه خدا، مردگان اند؛ بلکه زندگان اند و در پیشگاه خدا، روزی داده می شوند و به آنچه خداوند از فضلش به آنها داده، خشنودند، و کسانی که پس از آنها هنوز به آنها نپیوسته اند، مژده می دهند که: بیمی بر آنان نیست و اندوهگین نمی شوند) ۱، و هنگامی که آنها به خوش بختی شهادت، خوش حال شدند، سهمیم شدن در خوش حالی آنان پس از کشته شدنشان، لازم است تا با آنان به خوش بختی نایل شویم. ۲. أقول: وَلَعَلَّ قَائِلًا يَقُولُ: هَلَّا كَانَ الْحُزْنُ الَّذِي يُعْمِلُونَهُ مِنْ أَوَّلِ عَشْرِ الْمُحَرَّمِ قَبْلَ وَقُوعِ الْقَتْلِ، يُعْمِلُونَهُ بَعْدَ يَوْمِ عَاشُورَاءَ لِأَجْلِ تَحْدِيدِ الْقَتْلِ. فَأَقُولُ: إِنَّ أَوَّلَ الْعَشْرِ كَانَ الْحُزْنُ خَوْفًا مِمَّا جَرَتْ الْحَالُ عَلَيْهِ، فَلَمَّا قُتِلَ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ دَخَلَ تَحْتَ قَوْلِ اللَّهِ تَعَالَى:

۱ / ۳ سال اندوه

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: سالی که حسین علیه السلام در آن کشته شد (یعنی سال ۶۱ هجری)، «سال اندوه» نام گذاری شد. ۳. إِنَّ السَّنَةَ الَّتِي قُتِلَ فِيهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهِيَ سَنَةُ إِحْدَى وَسِتِّينَ، سُمِّيَتْ عَامَ الْحُزْنِ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۴۰). التذكرة، قرطبي: اتفاق نظر است که حسین علیه السلام در روز عاشورا، دهم محرم سال ۶۱ - که «سال اندوه» نامیده شده -، کشته شد. ۴. اتَّفَقُوا عَلَى أَنَّهُ قُتِلَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ، الْعَاشِرَ مِنَ الْمُحَرَّمِ، سَنَةَ إِحْدَى وَسِتِّينَ؛ وَيُسَمَّى عَامَ الْحُزْنِ (التذكرة، قرطبي: ج ۲ ص ۲۴۲).

۱. آل عمران: آیه ۱۶۹ و ۱۷۰. (وَلَمَّا تَحَسَّبَ بَنَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ * فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ)، فَلَمَّا صَارُوا فَرِحِينَ بِسَعَادَةِ الشَّهَادَةِ وَجَبَ الْمُشَارَكَةُ لَهُمْ فِي السُّرُورِ بَعْدَ الْقَتْلِ لِنَظْفَرِ مَعَهُمُ بِالسَّعَادَةِ (الإقبال: ج ۳ ص ۹۰، بحار الأنوار: ج ۹۸ ص ۳۴۴ ح ۶).

۱ / ۴ - سوگواری در کربلا

الف - مرثیه‌سرایی زینب علیها السلام بر جنازه برادر

الملهوف: زنان را از خیمه‌ها بیرون آوردند و خیمه‌ها را آتش زدند. پس زنان، سوگوار و غارت‌زده و پابرهنه و گریان، بیرون آمدند و در حالی که به صورت اسیر، با خواری اسیری، حرکت می‌کردند، گفتند: «به حق خدا سوگند، ما را از کنار قتلگاه حسین ببرید!» و هنگامی که چشم زنان به کشتگان افتاد، شیون کردند و بر صورتشان زدند. به خدا سوگند، زینب دختر علی علیه السلام را فراموش نمی‌کنم که حسین علیه السلام را صدا می‌کرد و اندوهناک و با دلی شکسته، فریاد می‌زد: «وا محمدا! دروهای فرشتگان آسمان، بر تو باد! این، حسین است که آغشته به خون، در صحرا افتاده و قطعه قطعه شده است. وا مصیبتا! دختران تو، اسیر شده‌اند. به خدا و به محمد مصطفی و به علی مرتضی و به فاطمه زهرا و به حمزه سید الشهداء، شکوه می‌کنم. وا محمدا! این، حسین است که در بیابان افتاده. باد صبا بر او می‌وزد و به دست زنازادگان، کشته شده است. چه غم جانکاهی و چه غصه‌ای بر تو، ای ابا عبد الله! امروز، جدّم پیامبر خدا، از دنیا رفت. ای اصحاب محمد! اینان، نسل مصطفایند که به اسیری برده می‌شوند». ۱. أَخْرَجُوا النِّسَاءَ مِنَ الْخَيْمَةِ، وَأَشْعَلُوا فِيهَا النَّارَ، فَخَرَجْنَ حَوَاسِرَ، مُسَلِّبَاتٍ حَافِيَاتٍ بَاكِياتٍ، يَمْشِينَ سَبَايَا فِي أَسْرِ الدَّلَّةِ، وَقُلْنَ: بِحَقِّ اللَّهِ إِنْ مَا مَرَرْتُمْ بِنَا عَلَى مَصْرَعِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمَّا نَظَرَتِ النِّسَاءُ إِلَى الْقَتْلَى صَحَنَ وَضَرَبْنَ وُجُوهُنَّ.

قال [الزّاوی]: فَوَ اللَّهِ، لَا أَنْسَى زَيْنَبَ ابْنَةَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهِيَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَنَادِي بِصَوْتٍ حَزِينٍ، وَقَلْبٌ كَثِيبٌ: وَاحْمَدَاهُ! صَلِّ عَلَىكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مَرْمَلٌ بِالدِّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، وَانْكَاهُ! وَبَنَاتُكَ سَبَايَا، إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي، وَإِلَى مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، وَإِلَى عَلِيِّ الْمُرْتَضَى، وَإِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَإِلَى حَمْزَةَ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ.

وا محمدا! وهذا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، تَسْفَى عَلَيْهِ رِيحُ الصَّبَا، قَتِيلُ أَوْلَادِ الْبَغَايَا، وَاحْزَنَاهُ! وَكَرْبَاهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ! الْيَوْمَ مَاتَ جَدِّي رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ، هَؤُلَاءِ ذُرِّيَّةُ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا (الملهوف: ص ۱۸۰، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۵۸). مثير الأحران: زنان، از کنار جنازه حسین علیه السلام - در حالی که در خون، غوطه‌ور بود و از دوستانش دور افتاده بود - گذشتند. زینب علیها السلام، با ناله‌ای شکسته و دلی زخمی، کنار جنازه حسین علیه السلام صدا زد: «وا محمدا! درود فرشتگان آسمان بر تو! این، حسین در خون غوطه‌ور و قطعه قطعه شده است و دخترانت، اسیرند. به خدا و به علی مرتضی و به فاطمه زهرا و به حمزه سید الشهداء، شکوه می‌کنم. این، حسین است که در بیابان افتاده و باد صبا بر او می‌وزد و کشته شده به دست حرام‌زادگان است. چه اندوه جانکاهی! چه غصه‌ای! امروز، جدّم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در گذشت. ای اصحاب محمد! اینان، فرزندان مصطفایند که به اسارت برده می‌شوند». [این سخنان زینب علیها السلام] دل‌های پُر قساوت آنان را آب کرد و کوه‌های استوار را به لرزه در آورد. ۱. مَرَرْنَ عَلَى جَسَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مُعَفَّرٌ بِدِمَائِهِ، مَفْقُودٌ مِنْ أَحْبَائِهِ، فَدَبَّتْ عَلَيْهِ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِصَوْتٍ مُشْجٍ، وَقَلْبٍ مَقْرُوحٍ: يَا مُحَمَّداه! صَلِّ عَلَىكَ مَلِيكَ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ مَرْمَلٌ بِالدِّمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، وَبَنَاتُكَ سَبَايَا، إِلَى اللَّهِ الْمُشْتَكِي، وَإِلَى عَلِيِّ الْمُرْتَضَى، وَإِلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَإِلَى حَمْزَةَ سَيِّدِ الشَّهَدَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ تَسْفَى عَلَيْهِ الصَّبَا، قَتِيلُ أَوْلَادِ الْأَدْعِيَاءِ، وَاحْزَنَاهُ! وَكَرْبَاهُ عَلَيْكَ يَا رَسُولُ اللَّهِ، يَا أَصْحَابَ مُحَمَّدَاهُ، هَذَا ذُرِّيَّةُ الْمُصْطَفَى يُسَاقُونَ سَوْقَ السَّبَايَا، فَأَذَابَتِ الْقُلُوبَ الْقَاسِيَةَ، وَهَدَّتِ الْجِبَالَ الرَّاسِيَةَ (مثير الأحران: ص ۷۷).

ب - مرثیه‌سرایی امّ کلثوم

الأمالی، صدوق (- به نقل از عبد الله بن منصور، از امام صادق، از پدرش، از جدش امام زین العابدین علیهم السلام -) : اسب حسین علیه السلام به [سمت ایشان] رفت تا این که یال و پیشانی‌اش را به خون حسین علیه السلام خون‌آلود کرد و پا بر زمین کوبید و شیهه سر داد . دختران پیامبر صلی الله علیه و آله، شیهه اسب را شنیدند و بیرون آمدند . ناگهان، اسب بی‌سوار را دیدند و فهمیدند که حسین علیه السلام کشته شده است.

أم کلثوم، دختر حسین علیه السلام، بیرون آمد، در حالی که دستش را بر روی سر گذاشته بود و صدا می‌زد: «وا محمد! این، حسین است که در بیابان افتاده و عمامه و ردایش را برده‌اند». ۳. أَقْبَلَ فَرَسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى لَطَخَ عُرْفَهُ وَنَاصِيَتَهُ بِدَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَجَعَلَ يَرْكُضُ وَيَصْهَلُ، فَسَجَعَتْ بَنَاتُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ صِهْيَلَةً، فَخَرَجْنَ فَإِذَا الْفَرَسُ بِلَا رَاكِبٍ، فَعَرَفْنَ أَنَّ حُسَيْنًا قَدْ قُتِلَ، وَخَرَجَتْ أُمُّ كَلْثُومٍ بِنْتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَاضِعَةً يَدَهَا عَلَى رَأْسِهَا، تَنْدُبُ وَتَقُولُ: وَاحْمَدَاهُ! هَذَا الْحُسَيْنُ بِالْعَرَاءِ، قَدْ سِيلَبَ الْعِمَامَةَ وَالرِّدَاءَ (الأمالی، صدوق: ص ۲۲۶ ح ۲۳۹؛ مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۷). ر. ک: ص ۲۹۱ (بخش پنجم / فصل نهم / بازگشت اسب بی‌سوار).

ج - مریه‌سرایی زنان خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام عبور از کنار کشتگان

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی (- به نقل از حمید بن مسلم -) : عمر بن سعد، فرمان کوچ به کوفه را داد

۱. در مصدر، چنین آمده؛ ولی درست، آن است که أم کلثوم یا زینب، خواهر امام حسین علیه السلام است.

و دختران و خواهران حسین علیه السلام و علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام و فرزندان‌شان را حرکت دادند. هنگامی که آنها را از کنار جنازه حسین علیه السلام و یارانش عبور دادند، صدای شیون زنان، بلند شد و به صورت‌شان می‌زدند. زینب علیها السلام فریاد زد: «وا محمد! درود فرشتگان آسمان بر تو! این، حسین است که در بیابان افتاده و در خون، غوطه‌ور و خاک‌آلود و قطعه قطعه شده است. وا محمد! دخترانت در اردوگاه دشمن اسیرند و فرزندان، کشته شده‌اند و باد بر آنها می‌وزد. این، پسر توست با سری از پشت بُریده. نه غایب است که به حضورش امید رود و نه زخمی است که درمان شود».

زینب علیها السلام همچنان همین حرف‌ها را می‌زد تا این که - به خدا سوگند - دوست و دشمن را گریانند، تا آن جا که دیدیم اشک سواران بر شُم اسبان‌شان جاری است ۱. أَذْنُ عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ بِالنَّاسِ فِي الرَّحِيلِ إِلَى الْكُوفَةِ، وَحَمَلَ بَنَاتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَأَخَوَاتِهِ وَعَلَى بَنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ وَذُرَارِيَهُمْ، فَلَمَّا مَرَّوْا بِجَنَّةِ الْحُسَيْنِ وَجَثِّ أَصْحَابِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، صَاخَتِ النِّسَاءُ وَلَطَمْنَ وُجُوهَهُنَّ، وَصَاخَتِ زَيْنَبُ [عليها السلام]:

يَا مُحَمَّدَاهُ! صِلَى عَلَيْكَ مَلِكُ السَّمَاءِ، هَذَا حُسَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مُزْمَلٌ بِالدِّمَاءِ، مُعَفَّرٌ بِالتُّرَابِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، يَا مُحَمَّدَاهُ! بَنَاتُكَ فِي الْعَسْكَرِ سَبَايَا، وَذُرِّيَّتُكَ قَتْلَى تَسْفَى عَلَيْهِمُ الصَّبَا، هَذَا ابْنُكَ مَحْزُورُ الرَّأْسِ مِنَ الْقَفَا، لَا هُوَ غَائِبٌ فَيُرْجَى، وَلَا جَرِيحٌ فَيُدَاوَى.

وما زالت تقول هذا القول حتى أبكت - والله - كل صديق وعدو، وحتى رأينا دُموع الخيل تنحدر على خوافرها (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۹). تاریخ الطبری (- به نقل از قره بن قیس تمیمی -) : وقتی زنان را از کنار جنازه حسین علیه السلام و خویشان و فرزندان‌شان می‌گذرانند، دیدم که شیون سر دادند و به صورت‌هایشان زدند. ۲. نَظَرْتُ إِلَى تِلْكَ النِّسْوَةِ لَمَّا مَرَرْنَ بِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَهْلِهِ وَوَلَدِهِ، صَحَنَ وَلَطَمْنَ وَجُوهَهُنَّ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۶، البدايه و النهايه: ج ۸ ص ۱۹۳).

د - سوگواری پس از بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله از شام

الملهوف: وقتی زنان و اعضای خانواده امام حسین علیه السلام از شام، باز می‌گشتند و به عراق رسیدند، به راه‌نما گفتند: ما را از راه کربلا بیر. آنان به قتلگاه حسین علیه السلام رسیدند و دیدند که جابر بن عبد الله انصاری - که رحمت خدا بر او باد - و گروهی از بنی هاشم و مردانی از خاندان پیامبر علیه السلام برای زیارت قبر امام حسین علیه السلام آمده بودند. هم‌زمان، حضور یافتند و شروع به گریه و اندوه و بر سر و صورت زدن کردند، و ماتم جگر خراشی بر پا کردند. زنان آن حوالی هم دور آنها جمع شدند و چند روزی به سوگواری پرداختند. ۱. لَمَّا رَجَعَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَعِيَالُهُ مِنَ الشَّامِ وَبَلَغُوا إِلَى الْعِرَاقِ، قَالُوا لِلدَّلِيلِ: مُرِّبْنَا عَلَى طَرِيقِ كَرْبَلَاءَ.

فَوَضِعُوا إِلَى مَوْضِعِ الْمَصْرَعِ، فَوَجَدُوا جَابِرَ بْنَ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيَّ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ وَجَمَاعَةً مِنْ بَنِي هَاشِمٍ وَرِجَالًا مِنْ آلِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ وَرَدُوا لِرِيزَارَةِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَوَافُوا فِي وَقْتٍ وَاحِدٍ، وَتَلَّاقُوا بِالْبُكَاءِ وَالْحُزْنِ وَاللَّطْمِ، وَأَقَامُوا الْمَيَّاتِمَ الْمُقْرِحَةَ لِلْأَكْبَادِ، وَاجْتَمَعَتْ إِلَيْهِمْ نِسَاءُ ذَلِكَ السَّوَادِ، وَأَقَامُوا عَلَى ذَلِكَ أَيَّامًا (الملهوف: ص ۲۲۵، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۴۶).

ه - مرثیه‌سرایی رباب

الأغانی (- به نقل از عوانه -): آن که نوری بود که از پرتو او، روشنایی گرفته می‌شد در کربلا کشته شد؛ ولی دفن نشد. ای پسر پیامبر! خداوند به تو از جانب ما پاداش نیکو دهد! [در قیامت]، تو از خسارت [و کمبود] در روزی که ترازوها بر پا می‌شوند، دور داشته شده‌ای. تو برای من کوهی ستبر بودی که به آن پناه می‌بردم و تو با مهرورزی و دینداری با ما همراهی می‌کردی؛ همان کسی که برای یتیمان و نیازمندان، پناه بود و بی‌نیاز می‌گرداند و هر مسکینی به او پناه می‌برد. به خدا سوگند، با مردی از شما وصلت نمی‌کنم تا این که در میان ماسه و گل، پنهانم کنند. ۲. إِنَّ الَّذِي كَانَ نَوْرًا يُسْتَضَاءُ بِهِ بِكَرْبَلَاءَ فَتِيلٌ غَيْرُ مِدْفُونٍ سَبَطَ النَّبِيُّ جَزَاكَ اللَّهُ صَالِحَةً عَنَّا وَجُنَّبْتُ خُسْرَانَ الْمَوَازِينِ قَدْ كُنْتُ لِي جَبَلًا صِعْبًا أَلُوذُ بِهِ وَكُنْتُ تَصَحُّبْنَا بِالرُّحِمِ وَالَّذِينَ مَنَ لِلِيتَامَى وَمَنَ لِلْسَّائِلِينَ وَمَنَ يُغْنِي وَيَأْوِي إِلَيْهِ كُلُّ مُسْكِينٍ وَاللَّهِ لَا أَبْتَغِي صَهْرًا بِصَهْرِكُمْ حَتَّى أَعْتَبَ بَيْنَ الرَّمْلِ وَالطِّينِ (الأغانی: ج ۱۶ ص ۱۴۹، الجوهره: ص ۴۷). تا یک سال می‌مانم و آن گاه با شما وداع می‌کنم و هر که یک سال کامل بگرید، عذرش [برای رفتن] پذیرفته است.

.. وقتی حسین علیه السلام از دنیا رفت، از رباب، خواستگاری شد و بر آن، پافشاری شد. گفت: «غیر از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، پدرشوهری انتخاب نمی‌کنم» و ازدواج نکرد. یک سال پس از آن زیست و زیر سایه نرفت تا بیمار شد و افسرده، از دنیا رفت. ۱. إِلَى الْخَوْلِ ثُمَّ اسْمُ السَّلَامِ عَلَيْكُمَا وَمَنْ يَبْكُ حَوْلًا كَامِلًا فَقَدْ اعْتَدَرَ ... وَلَمَّا تَوَفَّى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خُطِبَتْ الرَّبَابُ وَالْحَجَّ عَلَيْهَا، فَقَالَتْ: مَا كُنْتُ لِأَتَّخِذَ حَمَوًّا بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَلَمْ تَزُوجْ، وَعَاشَتْ بَعْدَهُ سِنَةً لَمْ يُظَلِّهَا سَقْفُ بَيْتٍ، حَتَّى بُلِّيتُ وَمَاتَتْ كَعِيدًا (تاریخ دمشق: ج ۶۹ ص ۱۲۰، البدايه و النهايه: ج ۸ ص ۲۱۰). الکامل فی التاریخ: همراه امام حسین علیه السلام، همسرش رباب، دختر امرؤ القیس و مادر دخترش سکینه بود که او را با کاروان اسیران به شام بردند. او به مدینه بازگشت و بزرگان قریش، از وی خواستگاری کردند. گفت: «من جز پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، پدرشوهری بر نمی‌گیریم» و به مدت یک سال ماند و زیر سقف خانه‌ای نرفت، تا این که بیمار شد و افسرده‌حال، از دنیا رفت. گفته‌اند: به مدت یک سال در کنار قبر حسین علیه السلام ماند و [سپس] به مدینه بازگشت و با حالی اندوهگین، در گذشت. ۲. كَانَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ امْرَأَتُهُ الرَّبَابُ بِنْتُ امْرِئِ الْقَيْسِ، وَهِيَ أُمُّ ابْنَتِهِ سَيْكِيْنَةَ، وَحُمِلَتْ إِلَى الشَّامِ فِيمَنْ حُمِلَ مِنْ أَهْلِهَا، ثُمَّ عَادَتْ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَخَطَبَهَا الْأَشْرَافُ مِنْ قُرَيْشٍ

فَقَالَتْ : مَا كُنْتُ لِأَتَّخِذَ حَمَواً بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَبَقِيتَ بَعْدَهُ سَنَةٌ لَمْ يُظَلِّهَا سَقْفُ بَيْتٍ ، حَتَّى بُلِّيتِ وَمَاتَتْ كَمَدًا .
 وقيل : إِنَّهَا أَقَامَتْ عَلَى قَبْرِهِ سَنَةً ، وَعَادَتْ إِلَى الْمَدِينَةِ ، فَمَاتَتْ أَسْفًا عَلَيْهِ (الكامل في التاريخ : ج ۲ ص ۵۷۹ ، جواهر المطالب : ج ۲ ص ۲۹۵) . الكافي (- به نقل از مصقله طحان -) : از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «وقتی حسین علیه السلام کشته شد، همسر کلبی‌اش ۳ بار ایش ماتم گرفت و گریست. [دیگر] زنان و خادمان نیز گریستند تا اشک‌هایشان خشکید. او (همسر امام حسین علیه السلام) در میان آنان، کنیزی را دید که می‌گریست و اشکش [هنوز] جاری بود. وی را خواست و به او گفت: تو چه کرده‌ای که از میان ما، فقط اشک تو جاری است [و خشک نشده است]؟
 کنیز ، پاسخ داد: من وقتی به رنج و زحمت می‌افتم [و اشکم می‌خشکید]، هلیم می‌خورم.
 او (همسر امام حسین علیه السلام) از آن پس ، دستور داد تا هلیم درست کردند و خورد و نوشید و به آنان نیز خوراند و نوشاند و گفت: می‌خواهم بدین وسیله برای گریه بر حسین علیه السلام، نیرو بگیریم.
 نیز به رباب کلبی، عطردان‌هایی ۴ هدیه شد تا با آنها برای ماتم حسین علیه السلام کمک شود. رباب،

۱. رباب، دختر امرؤ القیس بن عدی. ۲. واژه «حِوْن» در متن عربی ، به معنای عطردان است (ر. ک: الوافی : ج ۳ ص ۷۶۱، مرآة العقول : ج ۵ ص ۳۷۳) .

----- وقتی عطردان‌ها را دید، پرسید: اینها چیست؟

گفتند: هدیه‌ای است که فلانی داده تا تو برای ماتم حسین علیه السلام، توان پیدا کنی .

گفت: ما که در عروسی نیستیم ! با اینها، چه کنیم؟

آن گاه دستور داد که آنها را از خانه بیرون بردند؛ اما هنگامی که از خانه بیرون برده شدند، دیگر بوی خوشی از آنها احساس نشد، گویی میان آسمان و زمین، به پرواز در آمدند، و پس از بیرون شدنشان از خانه، اثری از آنها دیده نشد. (۱. سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ : لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقَامَتِ امْرَأَتُهُ الْكَلْبِيَّةُ عَلَيْهِ مَأْتَمًا ، وَبَكَتْ وَبَكَينَ النِّسَاءُ وَالْخَدَمُ حَتَّى جَفَّتْ دُمُوعُهُنَّ وَذَهَبَتْ ، فَبَيْنَا هِيَ كَذَلِكَ إِذَا رَأَتْ جَارِيَةً مِنْ جَوَارِيهَا تَبْكِي وَدُمُوعُهَا تَسِيلُ ، فَدَعَتْهَا ، فَقَالَتْ لَهَا : مَا لَكَ أَنْتِ مِنْ بَيْنِنَا تَسِيلُ دُمُوعُكَ؟
 قَالَتْ : إِنِّي لَمَّا أَصَابَنِي الْجَهْدُ شَرِبْتُ شَرْبَةً سَوِيْقٍ .

قَالَ : فَأَمَرْتُ بِالطَّعَامِ وَالْأَسْوِقَةِ ، فَأَكَلْتُ وَشَرِبْتُ ، وَأَطَعَمْتُ وَسَقَيْتُ ، وَقَالَتْ : إِنَّمَا نُزِيدُ بِذَلِكَ أَنْ نَتَّقُوْا عَلَى الْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ .

قَالَ : وَأَهْدَيْتُ إِلَى الْكَلْبِيَّةِ جُؤْنَا لِنَسْتَعِينَ بِهَا عَلَى مَأْتَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ .

فَلَمَّا رَأَتْ الْجُؤْنَ قَالَتْ : مَا هَذِهِ ؟ قَالُوا : هَدِيَّةٌ أَهْدَاهَا فُلَانٌ لِنَسْتَعِينَ عَلَى مَأْتَمِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ . فَقَالَتْ : لَسْنَا فِي عُرْسٍ فَمَا نَصْنَعُ بِهَا؟ ثُمَّ أَمَرَتْ بِهِنَّ ، فَأَخْرَجْنَ مِنَ الدَّارِ ، فَلَمَّا أُخْرِجْنَ مِنَ الدَّارِ لَمْ يُحَسَّ لَهَا حَسٌّ ، كَأَنَّمَا طَرْنَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ، وَلَمْ يَرْ لَهُنَّ بِهَا بَعْدُ خُرُوجَهُنَّ مِنَ الدَّارِ أَثَرٌ (الكافي : ج ۱ ص ۴۶۶ ح ۹ ، الثاقب في المناقب : ص ۳۳۴ ح ۲۷۵) . ر. ک: ج ۱ ص ۱۴۶ (بخش دوم / فصل پنجم / رباب) .

۱ / ۴ - ۲ سوگواری در کوفه

الف - گریه کوفیان ، هنگام ورود اهل بیت امام علیه السلام به کوفه

الأمالی ، مفید (- به نقل از حیدلم بن سَیِّر -) : در سال ۶۱ [هجری] وارد کوفه شدم، زمانی که علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام با زنان از کربلا باز می‌گشت و با آنان ، سپاهیان بودند که آنها را در محاصره داشتند. مردم برای تماشای آنها بیرون آمدند و وقتی آنان را با شترانی بی‌جهاز آوردند، زنان کوفه ، گریه و زاری می‌کردند ۲۳. قَدِمْتُ الْكُوفَةَ فِي الْمَحْرَمِ سِنَهُ إِحْدَى وَسِتِّينَ ، عِنْدَ مَنْصَرِفِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بِالنِّسْوَةِ مِنْ كَرْبَلَاءَ وَمَعَهُمُ الْأَجْنَادُ مُحِيطُونَ بِهِمْ ، وَقَدْ خَرَجَ النَّاسُ لِلنَّظَرِ إِلَيْهِمْ ، فَلَمَّا أَقْبَلَ بِهِمْ عَلَى الْجَمَالِ بَغِيرٍ وَطَاءٍ ، جَعَلَ نِسَاءُ الْكُوفَةِ يَبْكِينَ وَيَتَدَبَّرْنَ (الأمالی ، مفید: ص ۳۲۱ ح ۸ ؛ بلاغات النساء : ص ۳۹) .

۱. در الاحتجاج (ج ۲ ص ۱۰۹ ح ۱۷۰) ، از حذیم بن شریک اسدی نقل شده است که در آن به جای «زنان کوفه می‌گریستند...» آمده: «زنان کوفه می‌گریستند و گریبان چاک می‌کردند و مردان هم با آنان می‌گریستند». در بلاغات النساء نیز از حذام اسدی نقل شده و در آن به جای این عبارات، آمده است: «زنان کوفه در آن روز، به خود، سیلی می‌زدند و گریبان چاک می‌کردند».

مطالب السؤل: آن گاه، آن گروه، حرم [حسین علیه السلام] را همانند اسیران ، راه انداختند تا وارد کوفه شدند . مردم ، بیرون آمدند و تماشا می‌کردند و می‌گریستند و نوحه‌سرایی می‌کردند. علی بن الحسین ، زین العابدین علیه السلام - که بیماری ، او را از پا انداخته بود - می‌فرمود: «اینان، برای ما می‌گریند و نوحه‌سرایی می‌کنند! پس [نزدیکان] ما را چه کسانی گشتند؟» ۱۰. ثُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَأْفَوْا الْحَرَمَ كَمَا تُسَاقُ الْأَسَارَى حَتَّى أَتَوْا الْكُوفَةَ ، فَخَرَجَ النَّاسُ ، فَجَعَلُوا يَنْظُرُونَ وَيَبْكُونَ وَيَنُوحُونَ ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ - زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - قَدْ أَنَهَكَهُ الْمَرَضُ ، فَجَعَلَ يَقُولُ : أَلَا إِنَّ هَؤُلَاءِ يَبْكُونَ وَيَنُوحُونَ مِنْ أَجْلِنا ، فَمَنْ قَتَلَنَا؟ (مطالب السؤل : ص ۷۶ ؛ كشف الغمّة : ج ۲ ص ۲۶۳) .

ب - گریه مردم، پس از سخنرانی اُمّ کلثوم

الملهوف: آن گاه [پس از سخنرانی اُمّ کلثوم دختر علی علیه السلام در کوفه]، مردم ، گریه و شیون و وا ویلا و نوحه سر دادند و زنان ، موهایشان را پیریشان نمودند و خاک بر سرشان پاشیدند و بر صورت‌هایشان، چنگ زدند و بر چهره‌هایشان، سیلی نواختند و بانگ وا ویلایشان بلند شد. مردان نیز گریستند و ریش‌هایشان را کَنَدند . زن و مرد گریه کننده‌ای به اندازه آن روز ، دیده نشده بود. ۲. فَضَجَّ النَّاسُ [بَعْدَ خُطْبَةِ أُمِّ كَلْثُومَ عَلَيْهَا السَّلَامُ بِنْتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الْكُوفَةِ] بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ وَالنَّوْحِ ، وَنَشَرَ النِّسَاءُ شُعُورَهُنَّ ، وَحَنَيْنَ التُّرَابِ عَلَى رُؤُوسِهِنَّ وَخَمَشْنَ وُجُوهَهُنَّ ، وَلَطَمْنَ خُدُودَهُنَّ ، وَدَعَوْنَ بِالْوَيْلِ وَالثُّبُورِ ، وَبَكَى الرِّجَالُ ، وَتَفَفَّؤُوا لِحَاهِمُ ، فَلَمْ يَرِ بَاكِئَةٌ وَبَاكِ أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ (الملهوف : ص ۱۹۸ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۱۲)

ج - گریه مردم، پس از سخنرانی فاطمه صغرا

الاحتجاج (- به نقل از زید بن موسی بن جعفر، از امام کاظم، از پدرانش علیهم السلام -) : فاطمه صغرا، پس از بازگشت از کربلا، سخنرانی کرد... صدا به گریه بلند شد و گفتند: ای دختر پاکان! بس کن که دل‌های ما را سوزاندی و گلوهای ما را به درد آوردی و درون ما را شعله زد!

او هم آرام شد. بر او و بر پدر و نیاکانش سلام ۳! خَطَبْتُ فَاطِمَةَ الصُّغْرَى عَلَيْهَا السَّلَامُ بَعْدَ أَنْ رُدَّتْ مِنْ كَرْبَلَاءَ ، ... فَأَرْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ بِالْبُكَاءِ ، وَقَالُوا : حَسْبُكَ يَا بِنْتَ الطَّيِّبِينَ ، فَقَدْ أَحْرَقَتْ قُلُوبَنَا ، وَأَنْصَجَتْ نُحُورَنَا ، وَأَضْرَمَتْ أَجْوَافَنَا ، فَسَيَكُنَتْ عَلَيْهَا وَعَلَى

أبيها وَجَدَّيْهَا السَّلَامُ (الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۰۴ - ۱۰۸ ح ۱۶۹، مثير الأحران: ص ۸۷ - ۸۸)

۱ / ۴ - ۳ سوگواری در شام

الف - در مجلس یزید

الاحتجاج: پیرمردی راستگو از بزرگان بنی هاشم و نیز دیگران، نقل کرده‌اند: هنگامی که علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام و خانواده‌اش بر یزید - که لعنت خدا بر او باد - وارد شدند و سر حسین علیه السلام آورده شد و در برابر یزید، در داخل تشتی گذاشته شد، او با چوب دستی، به دندان‌های پیشین امام علیه السلام می‌زد... وقتی زینب علیها السلام، آن را دید، دست به گریبان بُرد و آن را چاک زد و با صدایی بلند و اندوهگین که دل‌ها را می‌خراشید، فریاد زد: وا حسینا! ای حبیب پیامبر خدا! ای پسر مکه و منا! ای پسر فاطمه زهرا، بانوی زنان! ای پسر محمد مصطفی! به خدا سوگند، هر که در آن جا بود، گریست و یزید، خاموش بود. ۱. رَوَى شَيْخٌ صَدُوقٌ مِنْ مَشَائِخِ بَنِي هَاشِمٍ وَغَيْرِهِ مِنَ النَّاسِ: أَنَّهُ لَمَّا دَخَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَرَمُهُ عَلَى يَزِيدَ لَعَنَهُ اللَّهُ، وَجِءَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ فِي طَسْتٍ، فَجَعَلَ يَضْرِبُ ثَنِيَاءَهُ بِمُخَصَّرَةٍ كَانَتْ فِي يَدِهِ ... فَلَمَّا رَأَتْ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ ذَلِكَ، فَأَهْوَتْ إِلَى جَبِيهَا فَشَقَّتْهُ، ثُمَّ نَادَتْ بِصَوْتٍ حَزِينٍ تُقْرِعُ الْقُلُوبَ: يَا حُسَيْنَاهُ! يَا حَبِيبَ رَسُولِ اللَّهِ! يَا بَنَ مَكَّةَ وَمِنَى! يَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، سَيِّدَةَ النِّسَاءِ! يَا بَنَ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى!

قال: فَأَبَاكَت - وَاللَّهِ - كُلَّ مَنْ كَانَ، وَيَزِيدُ سَاكِتٌ (الاحتجاج: ج ۲ ص ۱۲۲ ح ۱۷۳، الملهوف: ص ۲۱۳). الملهوف (- در مجلس یزید، هنگامی که سر امام حسین علیه السلام در برابرش بود -): زنی از بنی هاشم که در کاخ یزید بود، شروع به مرثیه‌سرایی برای حسین علیه السلام کرد و فریاد می‌زد: ای حسین! ای محبوب! ای آقا! ای آقای خاندانش! ای پسر محمد! ای بهار بیوگان و یتیمان! ای کشته به دست اولاد حرام‌زاده!

هر که این را شنید، گریست. ۲. جَعَلَتْ امْرَأَةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ كَانَتْ فِي دَارِ يَزِيدَ تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتُنَادِي: يَا حُسَيْنَاهُ! يَا حَبِيبَاهُ! يَا سَيِّدَاهُ! يَا سَيِّدَ أَهْلِ بَيْتَاهُ! يَا بَنَ مُحَمَّدَاهُ! يَا رَبِّعَ الْأَرَامِلِ وَالْيَتَامَى! يَا قَتِيلَ أَوْلَادِ الْأَدْعِيَاءِ! قَالَ الزَّوَاي: فَأَبَاكَتْ كُلَّ مَنْ سَمِعَهَا (الملهوف: ص ۲۱۳، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۳۲)

ب - در منزل یزید

أنساب الأشراف: همین که زنان حسین علیه السلام وارد شدند، چند زن از زن‌های یزید بن معاویه، شیون کشیدند و فغان بر آوردند و برای حسین علیه السلام ماتم گرفتند. ۳. وَصَيَّحَ نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءِ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ، وَوَلَوْلَنَ حِينَ أُدْخِلَ نِسَاءُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِنَّ، وَأَقَمْنَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَاتَمًا (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۱۷، تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۴).

تاریخ الطبری (- به نقل از فاطمه دختر علی علیه السلام، در یادکرد فرمان یزید به آماده‌سازی اسیران و وارد کردنشان به خانه او و برگزاری نوحه‌سرایی در آن جا -): یزید بن معاویه گفت: ای نعمان بن بشیر! آنان را با آنچه برایشان شایسته است، آماده کن و مردی شامی را که امین و صالح باشد، با آنان اعزام کن و سپاه و دست‌یارانی را روانه ساز تا آنها را به مدینه ببرند.

آن گاه فرمان داد که زنان به خانه‌ای جداگانه وارد شوند و هر چه لازمشان است، برایشان تهیه کنند و برادرشان علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام هم در همان خانه‌ای که آنان هستند، همراهشان باشد.

زنان، بیرون رفتند تا وارد خانه یزید شدند و هیچ زنی از خاندان معاویه نماند، مگر این که به استقبالشان آمد، در حالی که می‌گریست و بر حسین علیه السلام نوحه‌سرای می‌کرد. آنان، سه روز، برای حسین علیه السلام به نوحه‌سرای پرداختند. ۱. قَالَ يَزِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ: يَا نُعْمَانَ بْنَ بَشِيرٍ، جَهِّزْهُمْ بِمَا يُصْلِحُهُمْ، وَابْعَثْ مَعَهُمْ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ الشَّامِ أَمِينًا صَالِحًا، وَابْعَثْ مَعَهُ خِيَلًا وَأَعْوَانًا، فَيَسِيرَ بِهِمْ إِلَى الْمَدِينَةِ، ثُمَّ أَمَرَ بِالنِّسْوَةِ أَنْ يُنْزِلْنَ فِي دَارٍ عَلَى حِدَةٍ، مَعَهُنَّ مَا يُصْلِحُهُنَّ، وَأَخُوهُنَّ مَعَهُنَّ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الدَّارِ الَّتِي هُنَّ فِيهَا.

قَالَ: فَخَرَجْنَ حَتَّى دَخَلْنَ دَارَ يَزِيدَ، فَلَمْ تَبَقْ مِنْ آلِ مُعَاوِيَةَ امْرَأَةٌ إِلَّا اسْتَقْبَلَتْهُنَّ تَبْكِي وَتَنُوحُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَأَقَامُوا عَلَيْهِ الْمُنَاحَةَ ثَلَاثًا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۶۲، تاریخ دمشق: ج ۶۹ ص ۱۷۷). الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة): [یزید] دستور داد که زنان را به بخش زنانه ببرند و به زنان خاندان ابو سفیان، فرمان داد که برای حسین علیه السلام سه روز سوگواری کنند. هیچ زنی از آنان نماند، مگر این که دیدم می‌گریست و شیون می‌کرد و برای حسین علیه السلام نوحه‌سرای می‌نمود، تا سه روز. اُمّ کلثوم، دختر عبد الله بن عامر بن کُریز - که در آن وقت، همسر یزید بود - بر حسین علیه السلام گریست. یزید گفت: حق دارد که بر بزرگ و سرور قریش، مویه کند. ۲. أَمَرَ [يَزِيدُ] بِالنِّسَاءِ، فَأَدْخَلْنَ عَلَى نِسَائِهِ، وَأَمَرَ نِسَاءَ آلِ أَبِي سُفْيَانَ، فَأَقَمْنَ الْمَأْتَمَ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ، فَمَا بَقِيَتْ مِنْهُنَّ امْرَأَةٌ إِلَّا تَلَقَّتْنَا تَبْكِي وَتَتَحَبَّبُ، وَنُحِنُّ عَلَى حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثَلَاثًا، وَبَكَتْ أُمُّ كُلْثُومٍ بِنْتُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَامِرٍ بْنِ كُرَيْزٍ عَلَى حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَهِيَ يَوْمَئِذٍ عِنْدَ يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ. فَقَالَ يَزِيدُ: حَقٌّ لَهَا أَنْ تُعَوَّلَ عَلَى كَبِيرِ قُرَيْشٍ وَسَيِّدِهَا (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۸۹، سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۳).

۱ / ۴ - ۴ سوگواری در مدینه

الف - نخستین ناله‌ای که در مدینه بلند شد

تاریخ یعقوبی: نخستین شیون کننده‌ای که صدایش در مدینه بلند شد، امّ سلمه، همسر پیامبر خدا بود. پیامبر صلی الله علیه و آله، شیشه‌ای پُر از خاک به وی سپرده بود ... و به او فرموده بود که: «جبرئیل به من خبر داده که امت من، حسین را می‌کشند». [امّ سلمه گفت:] پیامبر صلی الله علیه و آله این خاک را به من داد و فرمود: «وقتی این خاک، خون تازه شد، بدان که حسین، کشته شده است». این، پیش امّ سلمه بود. هنگامی که زمانش فرا رسید، امّ سلمه، هر ساعت به آن شیشه نظر می‌انداخت و وقتی دید که آن خاک، خون شده است، فریادش به «وا حسینا! ای پسر پیامبر خدا!» بلند شد. زنان، از هر سو شیون سر دادند، تا این که در مدینه چنان ولوله‌ای شد که تا آن زمان، شنیده نشده بود. ۱. كَانَ أَوَّلَ صَارِخَةٍ صَارَخَتْ فِي الْمَدِينَةِ أُمُّ سَلَمَةَ زَوْجُ رَسُولِ اللَّهِ، كَانَ دَفَعَ إِلَيْهَا قَارُورَةً فِيهَا تُرْبَةٌ، وَقَالَ لَهَا: إِنَّ جِبْرِيلَ أَعْلَمَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُ الْحُسَيْنَ. [قَالَتْ: وَأَعْطَانِي هَذِهِ التُّرْبَةَ، وَقَالَ لِي: «إِذَا صَارَتْ دَمًا عَيْطًا فَأَعْلَمِي أَنَّ الْحُسَيْنَ قَدْ قُتِلَ»، وَكَانَتْ عِنْدَهَا.

فَلَمَّا حَضَرَ ذَلِكَ الْوَقْتُ، جَعَلَتْ تَنْظُرُ إِلَى الْقَارُورَةِ فِي كُلِّ سَاعَةٍ، فَلَمَّا رَأَتْهَا قَدْ صَارَتْ دَمًا صَاحَتْ: وَاحْسِينَاهُ! وَابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! وَتَصَارَخَتْ النِّسَاءُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ، حَتَّى ارْتَفَعَتِ الْمَدِينَةُ بِالرَّجَّةِ الَّتِي مَا سَمِعَ بِمِثْلِهَا قَطُّ (تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۲۴۵). الأُمّالی، مفید (- به نقل از غیاث بن ابراهیم، از امام صادق علیه السلام -): صبح روزی، امّ سلمه، گریان برخاست. به او گفتند: گریهات برای چیست؟

گفت: پسر حسین علیه السلام امشب کشته شد. این از آن روست که از آن روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله در گذشته، جز

امشب، او را به خواب ندیده بودم، و دیدم که رنگ پریده و دلگیر است. گفتم: ای پیامبر خدا! چه شده که تو را رنگ پریده و دلگیر می‌بینم؟ فرمود: «امشبى را تا صبح برای حسین و یارانش قبر می‌کندم». ۲۰ أَصْبَحْتَ يَوْمًا أُمَّ سَلَمَةَ تَبْكِي، فَقِيلَ لَهَا: مِمَّ بُكَاءُكِ؟

فَقَالَتْ: لَقَدْ قُتِلَ ابْنِي الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اللَّيْلَةَ، وَذَلِكَ أَنَّنِي مَا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مُنْذُ قُبِضَ إِلَّا اللَّيْلَةَ، فَرَأَيْتُهُ شَاحِبًا كَثِيبًا، قَالَتْ: فَقُلْتُ: مَا لِي أَرَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ شَاحِبًا كَثِيبًا؟

قَالَ: مَا زِلْتُ اللَّيْلَةَ أَحْفِرُ قُبُورًا لِلْحُسَيْنِ وَأَصْحَابِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (الأمالی، مفید: ص ۳۱۹ ح ۶، الأمالی، طوسی: ص ۹۰ ح ۱۴۰).

سنن الترمذی (- به نقل از سلمی -): بر امّ سلمه وارد شدم، در حالی که می‌گریست. گفتم: چرا گریه می‌کنی؟

گفت: پیامبر خدا را در خواب دیدم که سر و صورتش خاکی بود.

گفتم: ای پیامبر خدا! چه شده است؟

فرمود: «همین چند لحظه پیش، شاهد کشته شدن حسین بودم». ۱۰ دَخَلْتُ عَلَى أُمِّ سَلَمَةَ وَهِيَ تَبْكِي، فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكِ؟ قَالَتْ: رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - تَعْنِي فِي الْمَنَامِ - وَعَلَى رَأْسِهِ وَلِحْيَتِهِ التُّرَابُ، فَقُلْتُ: مَا لَكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: شَهِدْتُ قَتْلَ الْحُسَيْنِ أَنْفًا (سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۵۷ ح ۳۷۷۱، المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۲۰ ح ۶۷۶۴). ر. ک: ص ۳۲۱ (بخش ششم / فصل دوم / رؤیای امّ سلمه).

ب - هنگام دریافت خبر

الملهوف: عبید الله بن زیاد به یزید بن معاویه نوشت و خبر کشته شدن حسین علیه السلام و خبر [اسارت] خاندان او را به وی داد. او به عمرو بن سعید بن عاص، حکمران مدینه نیز همین را نوشت؛ اما عمرو، وقتی خبر را دریافت کرد، به منبر رفت و خبر را اعلام کرد. آه و ناله بنی‌هاشم، شدید و زیاد شد و آیین ماتم و سوگ بر پا کردند. ۲۰ كَتَبَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زَيْدٍ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ يُخْبِرُهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَخَبَرِ أَهْلِ بَيْتِهِ، وَكَتَبَ أَيْضًا إِلَى عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ أَمِيرِ الْمَدِينَةِ بِمِثْلِ ذَلِكَ. فَأَمَّا عَمْرُو فَحِينَ وَصَلَهُ الْخَبَرُ صَعِدَ الْمِئْبَرِ، وَخَطَبَ النَّاسَ، وَأَعْلَمَهُمْ ذَلِكَ، فَعَظُمَتْ وَاعِيَةُ بَنِي هَاشِمٍ، وَأَقَامُوا شُنَنَ الْمَصَائِبِ وَالْمَاتِمِ (الملهوف: ص ۲۰۷).
الإرشاد: هنگامی که ابن زیاد، سر امام حسین علیه السلام را برای یزید فرستاد، عبد الملک بن ابی حذیفه سُلَیْمی را خواست و گفت: به مدینه، نزد عمرو بن سعید بن عاص برو و مژده کشته شدن حسین را به وی بده. عبد الملک گفت: وقتی بر عمرو بن سعید وارد شدم، گفت: پشت سرت چه خبر؟ گفتم: خبری که امیر را خشنود می‌کند! حسین بن علی، کشته شد. عمرو به من گفت: برو و فریاد بزن که: حسین، کشته شد. آن را فریاد کشیدم. به خدا سوگند، فغانی را همانند فغان و ناله بنی‌هاشم در داخل خانه‌هایشان برای حسین - وقتی خبر کشته شدن او را شنیدند - نشنیده‌ام. ۳۰ لَمَّا أَنْفَذَ ابْنُ زَيْدٍ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى يَزِيدَ تَقَدَّمَ إِلَى عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ أَبِي الْحَدِيثِ السُّلَمِيِّ، فَقَالَ: انْطَلِقْ حَتَّى تَأْتِيَ عَمْرُو بْنَ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ بِالْمَدِينَةِ، فَبَشِّرْهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ. فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: ... وَلَمَّا دَخَلْتُ عَلَى عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ قَالَ: مَا وَرَاءَكَ؟ فَقُلْتُ: مَا سَرَّ الْأَمِيرَ، قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ. فَقَالَ: أَخْرُجْ فَنَادِ بِقَتْلِهِ، فَنَادَيْتُ فَلَمْ أَسْمَعْ - وَاللَّهِ - وَاعِيَةً قَطُّ مِثْلَ وَاعِيَةِ بَنِي هَاشِمٍ فِي دَوْرِهِمْ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ حِينَ سَمِعُوا النِّدَاءَ بِقَتْلِهِ (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۲۳، كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۸۰). تاریخ الطبری (- به نقل از عوانه بن حکم -): عبید الله بن زیاد، وقتی حسین بن علی علیه السلام را کشت و سرش برای او فرستاده شد، عبد الملک بن ابی حارث سُلَیْمی را خواست و به او گفت: به مدینه نزد عمرو بن سعید بن عاص برو و مژده کشته شدن حسین را بده.

عمرو بن سعید بن عاص، آن روز، امیر مدینه بود!

عبد الملک، داشت تعلل می کرد که عیب اللہ به او تشر زد - و عیب اللہ چنان بود که نمی شد روی حرف او حرف زد - و گفت: به مدینه برو و کسی جلوتر از تو، خبر را نرساند .

آن گاه به وی چند دینار هم داد و گفت: تعلل نکن و اگر سواری ات (مركبت)، از راه باز ایستاد، سواری دیگری بخر.

عبد الملک گفت: به مدینه آمدم. مردی از قریش، مرا دید و گفت: چه خبر؟

گفتم: خبر، نزد امیر است.

گفت: (همه از خداییم و همه به سوی او باز می گردیم). حسین بن علی، کشته شد.

بر عمرو بن سعید وارد شدم. گفت: پشت سرت چه خبر؟

گفتم: چیزی که امیر را خشنود می کند! حسین بن علی، کشته شد.

به من گفت: خبر کشته شدن او را جار بزن .

من خبر کشته شدن حسین را جار زدم. به خدا سوگند، هرگز آه و فغانی را همانند آه و فغان زنان بنی هاشم در خانه هایشان برای حسین علیه السلام، نشنیده بودم. **الْمَا قَتَلَ عُيَيْدُ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَجِيءَ بِرَأْسِهِ إِلَيْهِ ، دَعَا عَبْدَ الْمَلِكِ بْنَ أَبِي الْحَارِثِ السُّلَمِيَّ ، فَقَالَ : انْطَلِقْ حَتَّى تَقْدِمَ الْمَدِينَةَ عَلَى عَمْرِو بْنِ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ ، فَبَشَّرَهُ بِقَتْلِ الْحُسَيْنِ ، وَكَانَ عَمْرُو بْنُ سَعِيدِ بْنِ الْعَاصِ أَمِيرَ الْمَدِينَةِ يَوْمَئِذٍ ، قَالَ : فَذَهَبَ لِيَعْتَلَّ لَهُ فَرْجُهُ ، - وَكَانَ عُيَيْدُ اللَّهِ لَا يُصْطَلَى بِنَارِهِ - ، فَقَالَ : انْطَلِقْ حَتَّى تَأْتِيَ الْمَدِينَةَ وَلَا يَسْبِقُكَ الْخَبَرُ ، وَأَعْطَاهُ دَنَانِيرَ ، وَقَالَ : لَا تَعْتَلَّ وَإِنْ قَامَتْ بِكَ رَاحِلَتُكَ فَاشْتَرِ رَاحِلَةً .**

قَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ : فَقَدِمْتُ الْمَدِينَةَ فَلَقَيْتَنِي رَجُلٌ مِنْ قُرَيْشٍ ، فَقَالَ : مَا الْخَبَرُ؟ فَقُلْتُ : الْخَبَرُ عِنْدَ الْأَمِيرِ ، فَقَالَ : إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ ، قَتَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَدَخَلْتُ عَلَى عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ ، فَقَالَ : مَا وَرَاءَكَ؟ فَقُلْتُ : مَا سَرَّ الْأَمِيرَ ، قَتَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ .

فَقَالَ : نَادِ بِقَتْلِهِ ، فَنَادَيْتُ بِقَتْلِهِ ، فَلَمْ أَسْمَعْ - وَاللَّهِ - وَاعِيَةً قَطُّ مِثْلَ وَاعِيَةِ نِسَاءِ بَنِي هَاشِمٍ فِي دَوْرِهِنَّ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۶۵ ، الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۷۹) . الأُمَالِی ، مفید (- به نقل از ابو هنیاج عبد الله بن عامر -) : وقتی خبر کشته شدن امام حسین علیه السلام در مدینه چه خواهید گفت: اگر پیامبر صلی الله علیه و آله به شما «خانواده ام را بی پناه گذاشتید، یا نبودید؟ - و البته حقیقت، در نزد صاحب امر است - . آنان را به دست ستمگران سپردید و برایتان امروز، در پیشگاه خدا، شفاعت پذیرفته شده ای نیست . در صبحگاه طف، آن گاه که در پیشگاه مرگ ، حاضر شدند از هیچ یک از آنان، دفاع نشد». ما زنان و مردان گریانی، به آن اندازه، تا آن روز، ندیده بودیم. **۱. مَاذَا تَقُولُونَ إِنْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ يَوْمَ الْحِسَابِ وَصَدَقَ الْقَوْلُ مَسْمُوعٌ خَذَلْتُمْ عِزَّتِي أَوْ كُنْتُمْ غُيَّبًا وَالْحَقُّ عِنْدَ وَلِيِّ الْأُمْرِ مَجْمُوعٌ أَسْلَمْتُمُوهُمْ بِأَيْدِي الظَّالِمِينَ فَمَا مِنْكُمْ لَهُ الْيَوْمَ عِنْدَ اللَّهِ مَشْفُوعٌ مَا كَانَ عِنْدَ غَدَاةِ الطِّفِّ إِذْ حَضَرُوا تِلْكَ الْمَنَایَا وَلَا عَنْهُمْ مَدْفُوعٌ فَمَا رَأَيْنَا بَاكِئًا وَلَا بَاكِیَةً أَكْثَرَ مِمَّا رَأَيْنَا ذَلِكَ الْيَوْمَ (الأُمَالِی ، مفید : ص ۳۱۹ ح ۵ ، الأُمَالِی ، طوسی : ص ۸۹ ح ۱۳۹) .** الإرشاد: اُم لقمان، دختر عقیل بن ابی طالب، وقتی خبر شهادت امام حسین علیه السلام را شنید، ماتم زده بیرون آمد و خواهرانش: اُم هانی، اسماء، رمله و زینب، دختران عقیل بن ابی طالب - که رحمت خدا بر آنان باد - با او بودند . او برای کشتگان طف می گریست و می گفت: «شما - ای واپسین امت - ، چه کردید با نسل من و خانواده ام ، پس از از دست دادن من که برخی از آنها اسیرند و برخی در خون غلتیدند؟ من برایتان خیرخواهی کردم و این، پاداش من نبود که با خویشانم، پس از من ، بدرفتاری کنید» **۲. خَرَجَتْ أُمُّ لُقْمَانَ بِنْتُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ حِينَ سَجَعَتْ نَعْيَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَاسِرَةً وَمَعَهَا أَخَوَاتُهَا : أُمُّ هَانِيٍّ ، وَأَسْمَاءُ ، وَرَمْلَةُ ، وَزَيْنَبُ بِنْتُ عَقِيلِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِنَّ ، تَبْكِي قَتْلَهَا بِالطَّفِّ ، وَهِيَ تَقُولُ : مَاذَا تَقُولُونَ إِذْ قَالَ النَّبِيُّ لَكُمْ مَاذَا فَعَلْتُمْ وَأَنْتُمْ آخِرُ الْأُمَمِ بِعِزَّتِي وَبِأَهْلِي بَعْدَ مُتَقَدِّدِي مِنْهُمْ أُسَارَى وَمِنْهُمْ ضَرَجُوا بِجَدِّ مَا كَانَ هَذَا جَزَائِي إِذْ نَصَحْتُ لَكُمْ أَنْ تُخْلِفُونِي بِسُوءٍ فِي ذَوِي رَحِمِي (الإرشاد : ج ۲ ص ۱۲۴ ، روضة الواعظین : ص ۲۱۲) .**

«شما - ای آخرین امت - ، چه کردید با نسل و خانواده من، پس از از دست دادن من که برخی از آنها اسیر شدند و برخی در خون غلتیدند؟!»^۱ ماذا تقولون إن قال النبی لکم ماذا فعلتم وأنتم آخر الأمم یعتزتی وبأهلی بعد مفتقدی منهم أساری ومنهم ضرّجوا بدم (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۶۶ ، تاریخ دمشق : ج ۶۹ ص ۱۷۸) . ر . ک : ص ۶۰۸ (بخش ششم / فصل هشتم / بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه) .

ج - هنگام بازگشت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله

المهلوف (- به نقل از بشیر بن حدلم) : وقتی به مدینه نزدیک شدیم، علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام پیاده شد . بارش را بر زمین گذاشت و خیمه‌اش را بر پا کرد و زنان را پیاده نمود و فرمود : «ای بشیر! خدا، پدرت را رحمت کند که شاعر بود. آیا تو هم می‌توانی شعر بسرایی؟» .

گفتم: آری، ای پسر پیامبر خدا! من هم شاعرم.

فرمود: «پس به مدینه برو و خبر کشته شدن حسین علیه السلام را اعلام کن».

اسبم را سوار شدم و تاختم تا وارد مدینه شدم . وقتی به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدم، صدایم را بغض آلود، بلند کردم و چنین سرودم:

۱. اشاره کردیم که در نام وی، اختلاف است. «بشر» و «بشیر»، هر دو گفته شده است. همین طور در نام پدرش که «حدلم»، «جدلم» و «حذیم» گفته شده است.

ای مردم یثرب! این شهر، دیگر جای نشستن نیست . حسین ، کشته شد! مانند باران، بگریید . تنش در کربلا، گلگون افتاده و سرش بر تیرک‌ها، چرخانده می‌شود . آن گاه گفتم: این ، علی بن الحسین (زین العابدین علیه السلام) است که با عمه‌ها و خواهرانش در نزدیکی شما فرود آمده‌اند و در آستانه وارد شدن بر شمایند و من، فرستاده اویم . جایش را نشان‌تان می‌دهم.

هیچ زن پرده‌نشین و پوشیده‌ای نبود ، مگر این که با صورتی باز، از پشت پرده‌ها بیرون آمد ، با سر برهنه و سیلی به صورت زنان . آنان، شیون می‌کردند. من زن و مرد گریانی بیش از آن روز ندیده‌ام و نیز روزی را تلخ‌تر برای مسلمانان پس از درگذشت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله . از کنیزی شنیدم که بر حسین علیه السلام نوحه‌سرایی می‌کرد و می‌گفت: کسی، خبر مرگ آقایم را دردمندانه آورد. آن خبر مرگ ، مرا بیمار کرد و مصیبت‌زده . چشمان من! اشک‌ها را بذل و بخشش کنید و بریزید و اشکی دیگر را بذل و بخشش کنید، پس از آن که اشک ریختید ، بر کسی که عرش خداوند ارجمند را به لرزه انداخت و [با کشته شدنش] بینی دین و عظمت آن ، بُریده شد؛ بر پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و پسر وصیش اگر چه در جایی دورتر از ما افتاده است . آن گاه آن کنیز گفت: ای جارچی! با خبر مرگ ابا عبد الله ، اندوه ما را تازه کردی و زخم‌هایی را که هنوز بهبود نیافته بود، خراشیدی . تو که هستی، رحمت خدا بر تو؟

گفت [م]: من بشیر بن حدلم هستم که مولایم علی بن الحسین علیه السلام مرا فرستاد و خود او، فلاّن جا با خانواده ابا عبد الله الحسین علیه السلام و زانش فرود آمده است .

آنان، مرا در همان جا رها کردند و بیرون دویدند. من هم اسبم را هی کردم و به سوی آنان، باز گشتم و دیدم که راه و همه جا پُر از جمعیت است. از اسبم پیاده شدم و جمعیت را شکافتم تا به در خیمه نزدیک شدم . علی بن الحسین علیه السلام داخل آن بود و

در حالی که با پارچه‌ای اشک‌هایش را پاک می‌کرد، بیرون آمد.

پشت سر امام علیه السلام، خادمی صندلی در دستش بود و آن را برای ایشان گذاشت. امام علیه السلام بر روی آن نشست؛ ولی نمی‌توانست جلوی اشکش را بگیرد. صدای گریه مردم، بلند شد و ناله کنیزکان و زنان به هوا برخاست. مردم از هر سو، امام زین العابدین علیه السلام را تسلی می‌دادند و آن مکان، یکپارچه آه و فغان شد. ۱. فَلَمَّا قَرَّبْنَا مِنْهَا [أَيَّ الْمَدِينَةِ] نَزَلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَحَطَّ رَحْلَهُ، وَضَرَبَ فُسْطَاطَهُ، وَأَنْزَلَ نِسَاءَهُ، وَقَالَ: يَا بَشِيرُ، رَحِمَ اللَّهُ أَبَاكَ، لَقَدْ كَانَ شَاعِرًا، فَهَلْ تَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ مِنْهُ؟ قُلْتُ: بَلَى يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنِّي لَشَاعِرٌ.

قال: فَادْخُلِ الْمَدِينَةَ وَانْعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ.

قال بَشِيرٌ: فَارَكِبْتُ فَرَسِي وَرَكَضْتُ حَتَّى دَخَلْتُ الْمَدِينَةَ، فَلَمَّا بَلَغْتُ مَسْجِدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكَاءِ، وَأَنْشَأْتُ أَقُولُ: يَا أَهْلَ يَتَرَبِّ لَا مَقَامَ لَكُمْ بِهَا قَتِلَ الْحُسَيْنُ فَأَدْمَعِي مِدْرَارَ الْجِسْمِ مِنْهُ بِكَرْبَلَاءَ مُضَرَّجٍ وَالرَّأْسُ مِنْهُ عَلَى الْقَنَاءِ يُدَارُ قَالَ: ثُمَّ قُلْتُ: هَذَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ عَمَاتِهِ وَأَخَوَاتِهِ، قَدْ حَلُّوا بِسَاحَتِكُمْ، وَنَزَلُوا بِفَنَائِكُمْ، وَأَنَا رَسُولُهُ إِلَيْكُمْ أَعْرِفُكُمْ مَكَانَهُ. قال: فَمَا بَقِيَتْ فِي الْمَدِينَةِ مُخَذَّرَةٌ وَلَا مُحَجَّجَةٌ إِلَّا بَرَزَنَ مِنْ خُدُورِهِنَّ مَكْشُوفَةً شَعُورُهُنَّ، مُحَمَّشَةً وَجُوهُهُنَّ، ضَارِبَاتٍ خُدُودَهُنَّ، يَدْعُونَ بِالْوَيْلِ وَالتُّبُورِ، فَلَمْ أَرِ بَاكِيًا وَلَا بَاكِئَةً أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ، وَلَا يَوْمًا أَمَرَ عَلَى الْمُسْلِمِينَ مِنْهُ بَعْدَ وَفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَسَمِعْتُ جَارِيَةً تَنُوحُ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَقُولُ: نَعَى سَيِّدِي نَاعٍ نَعَاهُ فَأَوْجَعَا فَأَمْرَضَنِي نَاعٍ نَعَاهُ فَأَفْجَعَا أَعْيَنِي جُودَا بِالْمَدَامِ وَأَسْكَبَا وَجُودَا بِدَمْعٍ بَعْدَ دَمْعِكُمَا مَعَا عَلَى مَنْ دَهَى عَرْشَ الْجَلِيلِ فَرَعَزَا وَأَصْبَحَ أَنْفُ الدِّينِ وَالْمَجْدُ أَجْدَعَا عَلَى ابْنِ نَبِيِّ اللَّهِ وَابْنِ وَصِيَّتِهِ وَإِنْ كَانَ عَنَّا شَاحِطُ الدَّارِ أَشْسَعَا ثُمَّ قَالَتْ: أَيُّهَا النَّاعِي! جَدَدْتُ حُزْنًا بِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَخَدَشْتُ مِنَّا قُرُوحًا لَمَّا تَنَدَّمِلُ، فَمَنْ أَنْتَ يَرْحَمُكَ اللَّهُ؟

قُلْتُ: أَنَا بَشِيرٌ بْنُ حَزَلَمٍ وَجَّهَنِي مَوْلَايَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ نَازِلٌ مَوْضِعَ كَذَا وَكَذَا مَعَ عِيَالٍ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنِسَائِهِ.

قال: فَتَرَكُونِي مَكَانِي وَبَادَرُوا، فَضَرَبْتُ فَرَسِي حَتَّى رَجَعْتُ إِلَيْهِمْ، فَوَحِدْتُ النَّاسَ قَدْ أَخَذُوا الطَّرِيقَ وَالْمَوَاضِعَ، فَنَزَلْتُ عَنْ فَرَسِي وَتَخَطَّيْتُ رِقَابَ النَّاسِ حَتَّى قَرَبْتُ مِنْ بَابِ الْفُسْطَاطِ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَاخِلًا فَخَرَجَ وَمَعَهُ خِرْقَةٌ يَمْسَحُ بِهَا دُمُوعَهُ، وَخَلْفَهُ خَادِمٌ مَعَهُ كُرْسِيٌّ، فَوَضَعَهُ لَهُ وَجَلَسَ عَلَيْهِ وَهُوَ لَا يَتِمَالِكُ مِنَ الْعَبْرَةِ، فَارْتَفَعَتْ أَصَوَاتُ النَّاسِ بِالْبُكَاءِ وَحَيْنِ الْجَوَارِي وَالنِّسَاءِ، وَالنَّاسُ مِنْ كُلِّ نَاحِيَةٍ يُعْزَوْنَ، فَضَجَّتْ تِلْكَ الْبُقْعَةُ ضَجَّةً شَدِيدَةً (الملهوف: ص ۲۲۶، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۱۴۷).

د - مرثیه ام البنین

مقاتل الطالبيين: ام البنین - که مادر چهار برادر کشته شده بود - به بقیع می‌رفت و در آن جا، اندوهگین‌ترین و سوزناک‌ترین مرثیه‌سرایی‌ها را برای پسرانش می‌کرد. مردم نزد او گرد می‌آمدند مقاتل الطالبيين: او به آن مرثیه‌ها گوش فرا می‌دادند. مروان هم از جمله کسانی بود که به بقیع می‌آمدند. او به مرثیه ام البنین، گوش فرا می‌داد و می‌گریست. ۱. كَانَتْ أُمُّ الْبَنِينِ - أُمُّ هُوَلَاءِ الْأَرْبَعَةِ الْإِخْوَةِ الْقَتْلَى - تَخْرُجُ إِلَى الْبَقِيعِ، فَتَنْدُبُ بَنِيهَا أَشْجَى نُدْيَةٍ وَأَحْزَقَهَا، فَيَجْتَمِعُ النَّاسُ إِلَيْهَا يَسْمَعُونَ مِنْهَا، فَكَانَ مَرْوَانُ يَجِيءُ فَيَمْنُ يَجِيءُ لِدَلِكْ، فَلَا يَزَالُ يَسْمَعُ نُدْبَتَهَا وَيَبْكِي (مقاتل الطالبيين: ص ۹۰، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۰). الأمالی، شجری (- به نقل از حسن بن خضر، از پدرش، از امام صادق علیه السلام -): بر حسین علیه السلام پنج سال گریسته شد. ام جعفر کلابی (ام البنین)، برای حسین علیه السلام مرثیه می‌سرانید و می‌گریست تا این که چشمانش نابینا شد. مروان، حاکم مدینه، به صورت ناشناس می‌آمد و پشت در می‌ایستاد و به گریه و مرثیه‌سرایی او گوش می‌داد. ۲. بَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَمْسَ حِجَجٍ، وَكَانَتْ أُمُّ جَعْفَرٍ

الْكَلْبِيَّةُ تَنْدُبُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتَبْكِيهِ وَقَدْ كُفَّ بَصِيرُهَا ، فَكَانَ مَرَوَانُ وَهُوَ وَالِ الْمَدِينَةِ يَجِيءُ مُتَنَكِّرًا بِاللَّيْلِ حَتَّى يَقِفُ ، فَيَسْمَعُ بُكَاءَهَا وَنَدْبَهَا (الأُمَالِي ، شجرى : ج ۱ ص ۱۷۵) .

ه - نوحه سرایی سه ساله برای امام حسین علیه السلام

دعائم الإسلام (- به نقل از امام صادق علیه السلام -) : برای حسین علیه السلام در طول یک سال کامل، شبانه روز، نوحه سرایی شد و سه سال هم [روزانه] از همان روزی که در آن کشته شد.

مِسُورُ بْنُ مَخْرَمَةَ ، أَبُو هُرَيْرَةَ وَبِزْرَگَانِي مِنْ صَحَابِيَّانِ بِمَامِرِ خَدَا صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ، بِه صُورَتِ پَنَهَانِي وَ پُوشیدِه می آمدند و به نوحه ها گوش می دادند و می گریستند. ۳. نَحَّی عَلَی الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَنَةً كَامِلَةً ، كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ ، وَثَلَاثَ سِنِينَ مِنَ الْيَوْمِ الَّذِي أُصِيبَ فِيهِ ، وَكَانَ الْمِسُورُ بْنُ مَخْرَمَةَ وَأَبُو هُرَيْرَةَ وَتِلْكَ الشَّيْخَةُ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّی اللّٰهُ عَلَیْهِ وَآلِهِ ، يَأْتُونَ مُسْتَتْرِينَ وَمُقَنَّعِينَ ، فَيَسْمَعُونَ وَيَبْكُونَ (دعائم الإسلام : ج ۱ ص ۲۲۷ ، بحار الأنوار : ج ۸۲ ص ۱۰۲ ح ۴۸)

و - تداوم سوگواری خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله تا کشته شدن ابن زیاد

کامل الزیارات (- به نقل از زرارہ ، از امام صادق علیه السلام -) : هیچ یک از زنان ما خضاب نکرد و روغنی استفاده ننمود و سُرْمه نکشید و شانه نزد ، تا این که سر عبید الله بن زیاد را بر ایمان آوردند . ما پس از آن نیز ، همواره ، گریان بودیم. ۴. مَا اخْتَضَبَتْ مِنَّا امْرَأَةٌ ، وَلَا اَدَّهَنْتْ ، وَلَا اَكْتَحَلَتْ ، وَلَا رَجَلَتْ ، حَتَّى اَتَانَا رَأْسُ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ ، وَمَا زِلْنَا فِي عَبْرَةٍ بَعْدَهُ (کامل الزیارات : ص ۱۶۷ ح ۲۱۹ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۰۷ ح ۱۳) . رجال الکشی (- به نقل از جارود بن مُنذر ، از امام صادق علیه السلام -) : هیچ زن هاشمی از ما شانه نزد و خضاب نکرد ، تا زمانی که مختار ، سر قاتلان حسین علیه السلام را بر ایمان فرستاد. ۵. مَا امْتَشَطَتْ فِينَا هَاشِمِيَّةٌ ، وَلَا اخْتَضَبَتْ ، حَتَّى بَعَثَ إِلَيْنَا الْمُخْتَارُ بُرْؤُسَ الَّذِينَ قَتَلُوا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ (رجال الکشی : ج ۱ ص ۳۴۱ ح ۲۰۲ ، رجال ابن داوود : ص ۲۷۷) .

ذوب النُّضَار (- به نقل از امام صادق علیه السلام -) : هیچ زن هاشمی ، سُرْمه نکشید و مو رنگ نکرد و پنج سال ، هیچ دودی از خانه هاشمیان بر نخاست ، تا زمانی که عبید الله بن زیاد ، کشته شد. ۱. مَا اَكْتَحَلَتْ هَاشِمِيَّةٌ ، وَلَا اخْتَضَبَتْ ، وَلَا رُئِيَ فِي دَارِ هَاشِمِيٍّ دُخَانٌ خَمْسَ حَجَرٍ ، حَتَّى قُتِلَ عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ زِيَادٍ (ذوب النُّضَار : ص ۱۴۴ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۳۸۶) . ذوب النُّضَار (- به نقل از فاطمه ، دختر امام علی علیه السلام -) : هیچ یک از زنان ما ، حنا نیست و در چشمش ، میل سُرْمه نکشید و شانه بر سر نزد ، تا زمانی که مختار ، سر عبید الله را فرستاد. ۲. مَا تَحَنَّنَتْ امْرَأَةٌ مِنَّا ، وَلَا أَجَالَتْ فِي عَيْنِهَا مِرْوَدًا ، وَلَا امْتَشَطَتْ ، حَتَّى بَعَثَ الْمُخْتَارُ رَأْسَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ (ذوب النُّضَار : ص ۱۴۴ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۳۸۶)

۱ / ۵ نخستین سیاهپوش در سوگ امام حسین علیه السلام

۱ / ۵ - اُم سلمه

الأُمَالِي ، شجرى (- به نقل از عبد الله أَصَم ، از مادرش -) : زمانی که امام حسین علیه السلام کشته شد ، برای اُم سلمه - که خدا از او خشنود باد - در مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، خیمه ای بر پا کردند . من بر سر او ، مَقْنَعَه ای مِشْکِ دیدم. ۳. ضَرِبَ لِأُمِّ

سَلَمَةُ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا قُبَّةً فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حِينَ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَرَأَيْتُ عَلَيْهَا خِمَاراً أَسْوَدَ (الأمالی ، شجرى : ج ۱ ص ۱۶۴) . شرح الأخبار (- به نقل از ابو نعیم ، با إسناده خود -) : أُمّ سلمه ، زمانى كه خبر شهادت امام حسين عليه السلام به او رسید ، چادری در مسجد پیامبر خدا صلى الله عليه و آله بر پا کرد و در آن نشست و لباسی مشکی بر تن کرد. ۴ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ أَنَّهَا لَمَّا بَلَغَهَا مَقْتَلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ضَرَبَتْ قُبَّةً فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، جَلَسَتْ فِيهَا ، وَلَبِسَتْ سَوَاداً (شرح الأخبار : ج ۳ ص ۱۷۱ ح ۱۹۱۹) .

۱ / ۵ - ۲ زنان بنی هاشم

المحاسن (- به نقل از عمر بن علی بن الحسین علیه السلام -) : وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد ، زنان بنی هاشم ، لباس سیاه و خشن بر تن کردند و از هیچ گرمی و سردی ای ، شکوه نمی کردند . علی بن الحسین علیه السلام در [موقع] سوگواری آنان ، غذا تهیه می کرد . ۱۰ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، لَبَسْنَ نِسَاءُ بَنِي هَاشِمٍ السَّوَادَ وَالْمُسُوحَ ، وَكُنَّ لَا يَشْتَكِينَ مِنْ حَرٍّ وَلَا بَرَدٍ ، وَكَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَعْمَلُ لَهُنَّ الطَّعَامَ لِلْمَأْتَمِ (المحاسن : ج ۲ ص ۱۹۵ ح ۱۵۶۴ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۸۸ ح ۳۳) . در باره وجود سیاهپوشی در عزای امام حسین علیه السلام در قرون نخستین هجری ، از جمله ، ر . ک : مجموع الأعياد : ص ۱۱۰ . با این حال ، سید رضی ، سفیدپوشی متداول بنی هاشم را نشانه اندوه آنان و عزادار بودنشان شمرده و برتن کردن جامه سیاه رسمی (خلعت عباسی) توسط خود را تلاشی در جهت خاتمه دادن به اندوه و ماتم آنان معرّفی کرده است (ر . ک : دیوان الشریف الرضی : ج ۲ ص ۵۲۴) .

فصل دوم : مصیبت خوانی برای امام حسین علیه السلام

۱ / ۲ تشویق به مصیبت خوانی برای امام حسین علیه السلام

کامل الزیارات (- به نقل از مِسْمَع بن عبد الملك کردین بصری -) : امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای مِسْمَع ! تو عراقی هستی . آیا نزد قبر حسین علیه السلام نمی روی؟» .
گفتم : نه . من فرد شناخته شده‌ای میان مردم بصره هستم و در اطراف ما ، کسانی هستند که هوادار خلیفه اند . نیز دشمنان ما در بین قبایل ناصبی و دیگران ، بسیارند و من در امان نیستم از این که آنان ، وضعیتم را برای پسر سلیمان ، اگزارش کنند و مرا به کام مرگ بفرستند .
به من فرمود: «آیا آنچه را با حسین علیه السلام شد ، یادآوری نمی کنی؟» .
گفتم : چرا .
فرمود: «بی تابى نیز می کنی؟» .

گفتم : آری - به خدا سوگند - و برای آن ، اشک هم می ریزم و خانواده‌ام ، اثر آن را در من می بینند و از غذا خوردن ، خودداری می کنم ، به گونه‌ای که آن وضعیت ، در چهره‌ام نمایان می شود .

فرمود: «خدا بر اشک‌هایت ، رحمت آورد ! بدان که تو از بی تابى کنندگان بر مایی» . ۲۰ قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا مِسْمَعُ ، أَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ ، أَمَا تَأْتِي قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قُلْتُ : لَا ، أَنَا رَجُلٌ مَشْهُورٌ عِنْدَ أَهْلِ الْبَصْرَةِ ، وَعِنْدَنَا مَنْ يَتَّبِعُ هَوَى هَذَا الْخَلِيفَةِ ، وَعَدُّونَا كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْقَبَائِلِ مِنَ النَّصَابِ وَغَيْرِهِمْ ، وَلَسْتُ آمَنُهُمْ أَنْ يَرْفَعُوا حَالِي عِنْدَ وَلَدِ سُلَيْمَانَ ، فَيَمْتَلُونَ بِي .
قَالَ لِي : أَمَا تَذْكُرُ مَا صُنِعَ بِهِ؟ قُلْتُ : نَعَمْ ، قَالَ : فَتَجَرَّعُ؟ قُلْتُ : إِي وَاللَّهِ ، وَأَسْتَعْبِرُ لِدَلِكْ حَتَّى يَرَى أَهْلِي أَثَرَ ذَلِكَ عَلَيَّ ، فَأَمْتَنِعُ مِنْ

الطَّعام ، حَتَّى يَسْتَيِّنَ ذَلِكَ فِي وَجْهِهِ .

قَالَ : رَحِمَ اللَّهُ دَمْعَتَكَ ، أَمَا إِنَّكَ مِنَ الَّذِينَ يَعِدُونَ مِنْ أَهْلِ الْجَزَعِ لَنَا (کامل الزیارات : ص ۲۰۳ ح ۲۹۱ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۲۸۹ ح ۳۱) .

۱. مقصود، خلیفه اموی است.

۲ / ۲ درود فرستادن بر امام حسین علیه السلام هنگام یاد کردن از ایشان

الکافی (- به نقل از حسین بن ثویر -) : من و یونس بن ظبیان و مُفَضَّل بن عمر و ابو سَلَمَه سَرَّاج ، در محضر امام صادق علیه السلام نشسته بودیم و یونس - که از همه ما سالمندتر بود - حرف می زد . او به امام علیه السلام گفت : فدایت شوم ! من در جلسات اینها (یعنی بنی عباس) شرکت می کنم . چه [ذکر یا دعایی] بگویم؟
فرمود: «هر گاه در جلسه حاضر شدی و به یاد ما افتادی ، بگو: خداوندا ! به ما آسایش و شادی نشان بده، که تو هر چه بخواهی ، انجام می دهی» .

گفتم : فدایت شوم ! بسیار می شود که من از حسین علیه السلام یاد می کنم . چه بگویم؟
فرمود: «بگو" : درود خدا بر تو ، ای ابا عبد الله . " ! این را سه بار می گویی و سلام تو، از دور و نزدیک ، به او می رسد» ۱.۲. کُنْتُ أَنَا وَيُونُسُ بْنُ ظَبْيَانَ وَالْمُفَضَّلُ بْنُ عُمَرَ وَأَبُو سَلَمَةَ السَّرَّاجِ جُلُوسًا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَكَانَ الْمُتَكَلِّمُ مِنَّا يُونُسُ ، وَكَانَ أَكْبَرَنَا سِنًا ، فَقَالَ لَهُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ ! إِنِّي أَحْضَرُ مَجْلِسَ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ - يَعْنِي وَلَدَ الْعَبَّاسِ - فَمَا أَقُولُ؟
فَقَالَ : إِذَا خَضَرْتَ فَذَكَرْتَنَا فَقُلْ : اللَّهُمَّ أَرِنَا الرَّخَاءَ وَالشُّرُورَ ، فَإِنَّكَ تَأْتِي عَلَى مَا تُرِيدُ ، فَقُلْتُ : جُعِلَتْ فِدَاكَ ! إِنِّي كَثِيرًا مَا أَذْكُرُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَيَّ شَيْءٍ أَقُولُ؟
فَقَالَ : قُلْ : «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ» تُعِيدُ ذَلِكَ ثَلَاثًا ، فَإِنَّ السَّلَامَ يَصِلُ إِلَيْهِ مِنْ قَرِيبٍ وَمِنْ بَعِيدٍ (الکافی : ج ۴ ص ۵۷۵ ح ۲ ، تهذیب الأحکام : ج ۶ ص ۱۰۳ ح ۱۸۰) .

۲ / ۳ به یاد مصیبت امام حسین علیه السلام بودن، در هنگام آشامیدن آب

۱۹۷۲. المناقب ، ابن شهر آشوب : امام زین العابدین علیه السلام، وقتی ظرف آبی را می گرفت که بنوشد، چنان می گریست که آب ، پر از اشک می شد. در این باره به ایشان گفتند . فرمود: «چگونه گریه نکنم، در حالی که پدرم، از آبی که برای درندگان و حیوانات آزاد بود، باز داشته شد؟!». به ایشان گفتند : همانا روزگارت را به گریه سپری می کنی و اگر خودت را هم بکشی ، چیزی بیش از این نمی افزایی !

۱. یادکرد امام حسین علیه السلام در این عبارت، بدون هیچ قیدی آمده است و همه موارد یادآوری را شامل می شود. از جمله، ذکر مصیبت امام علیه السلام که از بهترین انواع یادآوری است. بنا بر این، شایسته است که عبارت: «صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ!» - که از آداب یادکرد ایشان است - ، هنگام ذکر مصیبت، گفته شود.

۱. المناقب ، ابن شهر آشوب : فرمود: «خودم را گشته ام و بر آن، می گریم» .

كَانَ [الإمامُ زَيْنُ العَابِدِينَ عليه السلام] إِذَا أَخَذَ إِنَاءً يَشْرَبُ مَاءً بَكَى حَتَّى يَمْلَأَهَا دَمْعًا .
فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ ، فَقَالَ : وَكَيْفَ لَا أَبْكِي وَقَدْ مُنِعَ أَبِي مِنَ الْمَاءِ الَّذِي كَانَ مُطْلَقًا لِلْسَّبَاعِ وَالْوُحُوشِ .
وقِيلَ لَهُ : إِنَّكَ لَتَبْكِي دَهْرَكَ ، فَلَوْ قَتَلْتَ نَفْسَكَ لَمَا زِدْتَ عَلَى هَذَا .
فَقَالَ : نَفْسِي قَتَلْتُهَا ، وَعَلَيْهَا أَبْكِي

(المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۶۶ ، بحار الأنوار : ج ۴۶ ص ۱۰۹ ح ۱) .
الأمالی ، صدوق (- به نقل از داوود بن کثیر رقی -) :

در محضر امام صادق علیه السلام بودم که آب طلیید . وقتی آن را نوشید، دیدم که اشک ریخت و چشمانش پُر از اشک شد. آن گاه فرمود: «ای داوود! خدا لعنت کند کُشنده حسین را! یاد [مصیبت‌های وارد شده بر] حسین علیه السلام، چه قدر زندگی را تیره می‌کند! نشده است که من، آب خُنکی بنوشم و از حسین علیه السلام یاد نکنم. هر کس آب بنوشد و از حسین علیه السلام یاد کند و کُشنده‌اش را لعنت کند، خداوند برایش یکصد هزار حسنه می‌نویسد و یکصد گناه او را پاک می‌کند و یکصد درجه، او را بالا می‌برد و گویی یکصد هزار برده آزاد کرده است. همچنین خداوند، او را در روز قیامت، روسفید بر می‌انگیزاند» ۲.

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا اسْتَسْقَى الْمَاءَ ، فَلَمَّا شَرِبَهُ رَأَيْتُهُ وَقَدْ اسْتَعْبَرَ ، وَاعْزُورَقَتْ عَيْنَاهُ بِدُمُوعِهِ .
ثُمَّ قَالَ : يَا دَاوُودُ ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَمَا أَنْغَصَ ذِكْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ لِلْعَيْشِ ، إِنِّي مَا شَرِبْتُ مَاءً بَارِدًا إِلَّا وَذَكَرْتُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَمَا مِنْ عَبْدٍ شَرِبَ الْمَاءَ فَذَكَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَلَعَنَ قَاتِلَهُ إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ مِثَّةَ أَلْفِ حَسَنَةٍ ، وَمَحَا عَنْهُ مِثَّةَ أَلْفِ سَيِّئَةٍ ، وَرَفَعَ لَهُ مِثَّةَ أَلْفِ دَرَجَةٍ ، وَكَانَ كَأَنَّمَا أُعْتِقَ مِنْهُ أَلْفٌ نَسَمَةٍ ، وَحَسَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلْبَجَ الْوَجْهِ
(الأمالی ، صدوق : ص ۲۰۵ ح ۲۲۳ ، روضه الواعظین : ص ۱۸۹) .

الكافی (- به نقل از داوود رقی -) :

در محضر امام صادق علیه السلام بودم که آب طلیید. وقتی از آن نوشید، اشک ریخت و چشمانش اشکبار شد. آن گاه به من فرمود: «ای داوود! خدا لعنت کند کُشنده حسین را! هیچ کس نیست که آب بنوشد و از حسین علیه السلام و خاندانش یاد کند و کُشنده‌اش را لعن کند، مگر این که خداوند، برایش یکصد هزار حسنه می‌نویسد و یکصد هزار گناه را از او می‌زداید و یکصد هزار درجه به او می‌دهد و گویی که یکصد هزار برده، آزاد کرده است. همچنین خداوند عزوجل وی را در قیامت، خنک دل محشور می‌کند» ۳.

كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا اسْتَسْقَى الْمَاءَ ، فَلَمَّا شَرِبَهُ رَأَيْتُهُ قَدْ اسْتَعْبَرَ ، وَاعْزُورَقَتْ عَيْنَاهُ بِدُمُوعِهِ .
ثُمَّ قَالَ لِي : يَا دَاوُودُ ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَمَا مِنْ عَبْدٍ شَرِبَ الْمَاءَ فَذَكَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَأَهْلَ بَيْتِهِ وَلَعَنَ قَاتِلَهُ ، إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ مِثَّةَ أَلْفِ حَسَنَةٍ ، وَحُطَّ عَنْهُ مِثَّةُ أَلْفِ سَيِّئَةٍ ، وَرَفَعَ لَهُ مِثَّةُ أَلْفِ دَرَجَةٍ ، وَكَانَ كَأَنَّمَا أُعْتِقَ مِنْهُ أَلْفٌ نَسَمَةٍ ، وَحَسَرَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَ الْفُؤَادِ

(الكافی : ج ۶ ص ۳۹۱ ح ۶ ، کامل الزیارات : ص ۲۱۲ ح ۳۰۴) .

المصباح ، کفعمی: سَکینه (دختر امام حسین علیه السلام) گفت: وقتی [پدرم] حسین علیه السلام شهید شد، او را در «ای شیعیان من! هر گاه آب گوارایی نوشیدید، مرا یاد کنید

یا اگر در باره غریبی یا شهیدی چیزی شنیدید، بر من مویه کنید» .

آسمان و زمین بر او

اشک و خون فراوان گریست.

آن دو بر کشته کربلا می‌گریستند

در میان همه مدعیان امت .

از آبی که در نزدیکی اش بود ، باز داشته شد.

ای چشم ! بر آن که از آب منع شد ، گریه کن .۱۰

قَالَتْ سُكَيْنَةُ [بِنْتُ الْحُسَيْنِ]: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْتَقَفْتُهُ ، فَأَغْمَيْتُ عَلَى ، فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ :

شیعتی ما إن شربتم رَيَّ عَذْبٍ فَادْكُرُونِي

أَوْ سَمِعْتُمْ بِغَرِيبٍ أَوْ شَهِيدٍ فَانْدُبُونِي

بَكَتِ الْأَرْضُ وَالسَّمَاءُ عَلَيْهِ

بِدُمُوعٍ غَزِيرَةٍ وَدِمَاءٍ

تَبْكِيَانِ الْمَقْتُولَ فِي كَرْبَلَاءَ

بَيْنَ غَوَاةٍ أُمَّةٍ أَدْعِيَاءَ

مُنْعِ الْمَاءِ وَهُوَ عَنْهُ قَرِيبٌ

عَيْنُ ابْنِي الْمَمْنُوعِ شَرِبَ الْمَاءَ

(المصباح ، كفعمی : ص ۹۶۷) .

۲ / ۴ یادکرد مصیبت‌های امام حسین علیه السلام در محضر امام باقر علیه السلام

كفاية الأثر (- به نقل از كميت -) : به محضر سِرورم امام باقر علیه السلام وارد شدم و گفتم : ای پسر پیامبر خدا ! من در باره شما

چند بیت سروده‌ام . اجازه می‌دهی آنها را بخوانم ؟

فرمود: «در ایام بیض هستیم [و نارواست]» .

گفتم : در باره شماست .

فرمود: «پس بخوان» .

گفتم: روزگار ، مرا خندانند و گریانند و روزگار، دگرگون می‌شود و رنگارنگ برای نه نفری که در طَف ، رودست خوردند و

همگی کفن شدند . فرزندان عقیل ، که بهترین جوانان بودند . آن گاه علی - که بهترین مردم و مولای شماست - . یاد آنان ،

اندوه‌ها را بر می‌انگیزاند . وقتی به این جا رسیدم، امام علیه السلام گریست و فرمود: «هیچ کس نیست که ما را یاد کند و یا در

نزدش یاد شویم و از چشمانش، هر چند به اندازه بال پشه‌ای اشک بیاید، مگر این که خداوند برایش خانه‌ای در بهشت بنا می‌کند و

آن را میان او و آتش ، حجاب قرار می‌دهد» . ۱۰ دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَقُلْتُ : يَا بَنَ رَسُولِ

اللَّهِ ! إِنِّي قَدْ قُلْتُ فِيكُمْ أَيْبَاتًا ، أَفْتَأْذَنُ لِي فِي إِنْشَادِهَا؟

فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : إِنَّهَا أَيَّامُ الْبَيْضِ ، قُلْتُ : فَهَوَ فِيكُمْ خَاصَّةً ، قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : هَاتِ ، فَأَنْشَأْتُ أَقُولُ : أَصْحَكُنِي الدَّهْرُ وَأَبْكَانِي الدَّهْرُ

ذَوِ صِرْفٍ وَأَلْوَانٍ لِّتَسْعَةَ الْبَلَطِّ قَدْ غَوِدُوا صَارُوا جَمِيعًا رَهْنِ أَكْفَانٍ وَسَيِّئَةُ لَا يَتَجَارَى بِهِمْ بَنُو عَقِيلٍ خَيْرُ فِتْيَانٍ ثُمَّ عَلِيٌّ الْخَيْرِ مَوْلَاكُمْ

ذَكَرْتُهُمْ هَيَّجَ أَحْزَانِي فَبَكَى ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : مَا مِنْ رَجُلٍ ذَكَرْنَا أَوْ ذُكِرْنَا عَنْدَهُ ، فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مَاءٌ وَلَوْ قَدَرِ مِثْلِ جَنَاحِ الْبَعُوضَةِ

إِلَّا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ ، وَجَعَلَ ذَلِكَ حِجَابًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ (كفاية الأثر : ص ۲۴۸ ، بحار الأنوار : ج ۳۶ ص ۳۹۰ ح ۲) . ر . ك :

ص ۸۷۴ (فصل چهارم / گریه امام باقر علیه السلام) .

۲ / ۵ یادکرد مصیبت‌های امام حسین علیه السلام در محضر امام صادق علیه السلام

کامل الزیارات (- به نقل از عبد الله بن غالب -) : بلایی که حسین علیه السلام را سیراب کرد جامی خاک آلود بود، نه آشامیدنی

۲.

۱. ظاهراً واژه «تراب»، در متن عربی، تغییر یافته «شراب» باشد، به همان معنایی که ترجمه کرده‌ایم .

هنگامی که آن را خواندم، خانمی از پشت پرده ، شیون کرد که: ای پدر جان ! لَبَّيْكَ تَسْقُو حُسَيْنًا بِمِسْقَاهِ الثَّرَى غَيْرِ الثَّرَابِ فَصَاحَتْ بِأَكْبَهُ مِنْ وَرَاءِ السَّيْرِ : وَا أَبْتَاهُ ! (کامل الزیارات : ص ۲۰۹ ح ۲۹۹ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۲۸۶ ح ۲۴) . ۱۹۷۸ . کامل الزیارات (- به نقل از ابو هارون مکفوف -) : خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم . به من فرمود: «برایم شعر بخوان» . من هم خواندم . فرمود: «نه ! آن گونه که خود می‌خوانید و همان گونه که در کنار قبرش مرثیه‌سرایی می‌کنی» . من هم خواندم : از کنار قبر حسین ، عبور کن و به استخوان‌های پاکش بگو به این جا که رسیدم ، امام علیه السلام گریست و من خواندن را متوقف کردم . فرمود: «ادامه بده» . ادامه دادم . آن گاه فرمود: «بیشتر، بیشتر» بخوان .

من [این شعر را] خواندم: ای مریم ! برخیز و بر مولایت، مویه کن و با گریهات به حسین یاری برسان . امام علیه السلام، گریه کرد و زنان، به فغان آمدند . وقتی آنان آرام گرفتند، امام علیه السلام به من فرمود: «ای ابو هارون! هر کس در باره حسین علیه السلام مرثیه بخواند و ده نفر را بگریاند، بهشت برای او حتمی است» . سپس شروع کرد و یکی یکی، از عدد ده کم نمود و وقتی به عدد یک رسید ، فرمود: «هر کس برای حسین علیه السلام مرثیه بخواند و یک نفر را بگریاند، بهشت برایش حتمی است» .

آن گاه فرمود: «هر کس یاد حسین علیه السلام کند و بگرید، بهشت، برایش حتمی است» . ۲. دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ لِي : أَنْشِدْنِي ، فَأَنْشَدْتُهُ ، فَقَالَ : لَا ، كَمَا تُنْشِدُونَ ، وَكَمَا تَرْتِيهِ عِنْدَ قَبْرِهِ ، فَأَنْشَدْتُهُ : أُمُرُّ عَلَى جَدِّ الْحُسَيْنِ فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةُ قَالَ : فَلَمَّا بَكَى أُمِّسِكْتُ أَنَا ، فَقَالَ : مُرَّ ، فَمَرَرْتُ ، قَالَ : ثُمَّ قَالَ : زِدْنِي زِدْنِي ، قَالَ : فَأَنْشَدْتُهُ : يَا مَرِيْمُ قَوْمِي فَأَنْشَدْنِي مَوْلَاكِ وَعَلَى الْحُسَيْنِ فَأَسْعِدِي بِبُكَائِكَ قَالَ : فَبَكَى وَتَهَاجَى النِّسَاءُ ، قَالَ : فَلَمَّا أَنْ سَكَتَنْ ، قَالَ لِي : يَا أَبَا هَارُونَ ! مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَبَكَى عَشْرَةَ فَلَهُ الْجَنَّةُ ، ثُمَّ جَعَلَ يَنْقُصُ وَاحِدًا وَاحِدًا حَتَّى بَلَغَ الْوَاحِدَ ، فَقَالَ : مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَبَكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ ، ثُمَّ قَالَ : مَنْ ذَكَرَهُ فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ (کامل الزیارات : ص ۲۱۰ ح ۳۰۱ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۲۸۷ ح ۲۵) . ثواب الأعمال (- به نقل از ابو هارون مکفوف -) : امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای ابو هارون ! برایم در باره حسین علیه السلام شعر بخوان» . من هم خواندم . آن گاه امام علیه السلام به من فرمود: «برایم آن گونه که خود (یعنی با حزن) می‌خوانید، بخوان» .

بر قبر حسین ، گذر کن و به استخوان‌های پاکش بگو امام علیه السلام گریست و آن گاه فرمود: «بیشتر بخوان» .

من ، قصیده دیگری خواندم . امام علیه السلام گریست و از پشت پرده هم صدای گریه شنیدم . هنگامی که خواندن را به پایان بردم، فرمود: «ای ابو هارون ! هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و بگرید و ده نفر را بگریاند، بهشت، برایش حتمی است و هر کس برای حسین علیه السلام شعری بخواند و پنج نفر را بگریاند، بهشت، برایش حتمی است و هر کس برای حسین علیه السلام شعری بخواند و بگرید و یک نفر را بگریاند، بهشت، برای هر دوشان حتمی است و هر کس که در نزدش از حسین علیه السلام یاد شود و از چشمانش، هر چند به اندازه بال مگسی، اشک بیاید، ثوابش با خداست و [خدا] به کمتر از بهشت برایش رضایت نمی‌دهد» . ۱۰. قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يَا أَبَا هَارُونَ أَنْشِدْنِي فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَنْشَدْتُهُ . قَالَ : فَقَالَ لِي : أَنْشِدْنِي كَمَا تُنْشِدُونَ - يَعْنِي بِالرَّقَّةِ - قَالَ فَأَنْشَدْتُهُ : أُمُرُّ عَلَى جَدِّ الْحُسَيْنِ فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الزَّكِيَّةُ قَالَ : فَبَكَى ، ثُمَّ قَالَ : زِدْنِي ، فَأَنْشَدْتُهُ الْقَصِيدَةَ الْأُخْرَى ، قَالَ : فَبَكَى ، وَسَمِعْتُ الْبُكَاءَ مِنْ خَلْفِ السَّيْرِ .

فَلَمَّا فَرَغْتُ قَالَ : يَا أَبَا هَارُونَ ! مَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِعْرًا فَبَكَى وَأَبَكَى عَشْرَةَ كُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ ، وَمَنْ أَنْشَدَ فِي الْحُسَيْنِ

علیه السلام شعراً فَبَكَى وَأَبَكَى خَمْسَةً كُتِبَتْ لَهُمُ الْجَنَّةُ ، وَمَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شِعْراً فَبَكَى وَأَبَكَى وَاحِداً كُتِبَتْ لَهُمَا الْجَنَّةُ ، وَمَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ عِنْدَهُ ، فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِقْدَارُ جَنَاحِ دُبَابِيَّةٍ كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ ، وَلَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ (ثواب الأعمال : ص ۱۰۹ ح ۱ ، کامل الزیارات : ص ۲۰۸ ح ۲۹۷) . رجال الکشی (- به نقل از زید شحام -) : تعدادی کوفی در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم که جعفر بن عَفَّان، بر ایشان وارد شد . امام علیه السلام او را به خود نزدیک کرد و در کنار خویش جا داد و آن گاه به وی فرمود: «ای جعفر!» .

گفت : در خدمتم ، خداوند ، مرا فدایت گرداند !

فرمود: «خبردار شدم که تو در باره حسین علیه السلام می‌خوانی و خوب هم می‌خوانی» .

گفت : آری ، خداوند ، مرا فدای تو گرداند !

امام علیه السلام فرمود: «بگو» .

او هم برای امام علیه السلام و اطرافیانش خواند ، تا آن که اشک‌های امام علیه السلام بر صورت و محاسنش جاری شد. ۲ کُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْكُوفِيِّينَ ، فَدَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ عَفَّانَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَرَّبَهُ وَأَدْنَاهُ . ثُمَّ قَالَ : يَا جَعْفَرُ ، قَالَ : لَبَّيْكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ ، قَالَ : بَلَّغْنِي أَنَّكَ تَقُولُ الشُّعْرَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتُجِيدُ . فَقَالَ لَهُ : نَعَمْ ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ .

فَقَالَ : قُلْ ، فَأَنْشَدَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ حَوْلَهُ ، حَتَّى صَارَتْ لَهُ الدُّمُوعُ عَلَى وَجْهِهِ وَلِحْيَتِهِ (رجال الکشی : ج ۲ ص ۵۷۴ ح ۵۰۸ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۲۸۲ ح ۱۶) .

الأغانی (- به نقل از علی بن اسماعیل تمیمی، از پدرش -) : خدمت جعفر بن محمد صادق علیه السلام بودم که مسئول دیدارهای ایشان علیه السلام از ایشان برای سید ، اجازه دیدار خواست . جعفر بن محمد علیه السلام دستور داد که او را بیاورند و خانواده‌اش را پشت پرده نشاند . سید ، وارد شد و سلام کرد و نشست . جعفر بن محمد علیه السلام از او خواست که بخواند . او هم خواند: بر قبر حسین، گذر کن و به استخوان‌های پاکش بگو : ای استخوان‌هایی که همواره از اشک‌های ریزان ، سیرابید! و هر گاه گذرت به قبرش افتاد درنگ کاروان را در آن جا طولانی کن و خالصانه برای آن پاک فرزند پدر و مادر پاک ، گریه کن ، همانند گریه مادری که تنها جوانش را مرگ، رُبوده است . دیدم اشک جعفر بن محمد علیه السلام بر گونه‌هایش جاری شد و صدای شیون و گریه از خانه‌اش بلند گردید ، تا این که خود ایشان، به سید، دستور داد که آرام بگیرد و او آرام شد . ۲. أَمُرُّ عَلَى جَدِّ الْحُسَيْنِ - فَقُلْ لِأَعْظَمِهِ الرَّكِيَّةَ لَا زِلْتَ مِنْ وَطْفَاءِ سَاكِئَةٍ رَوِيَّةٍ وَإِذَا مَرَرْتَ بِقَبْرِهِ فَأُطِلْ بِهِ وَقِفْ الْمَطِيَّةَ وَأَبِكِ الْمَطْهَرَةَ لِلْمُطْ - هَرِّ وَالْمُطَهَّرَةَ النَّقِيَّةَ كِبْكَاءٍ مُعَوَّلَةٍ أَتَتْ يَوْمًا لِوَاحِدِهَا الْمَيِّتَةَ قَالَ : فَرَأَيْتَ دَمْعَ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَتَحَدَّرُ عَلَى خَدَيْهِ ، وَارْتَفَعَ الصُّرَاخُ وَالْبُكَاءُ مِنْ دَارِهِ ، حَتَّى أَمَرَهُ بِالْإِمْسَاكِ فَأَمْسَكَ (الأغانی : ج ۷ ص ۲۶۰) .

۱. منظور ، اسماعیل بن یزید بن ربیع بن مفرغ، معروف به سید حمیری است (ر . ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۰ ص ۲۶۳ بخش دوازدهم / فصل دوم / سید حمیری) .

الکافی (- به نقل از سفیان بن مُصْعَب عبیدی [شاعر] -) : بر امام صادق علیه السلام وارد شدم . فرمود : «به اُمّ فروه بگویند که بیاید و بشنود که با جدش چه کار کردند» .

اُمّ فروه آمد و پشت پرده نشست . امام علیه السلام به من فرمود: «بخوان» . [قصیده‌ام را] خواندم : ای اُمّ فروه ! بکوش که اشکت جاری باشد . اُمّ فروه، مویه کرد و شیون زن‌ها ، بلند شد . امام صادق علیه السلام فرمود: «در! در!» . مردم، پشت در ، گرد آمده بودند [که ببینند چه شده است] . امام صادق علیه السلام کسی را فرستاد که به آنها بگوید : «یکی از کودکان ما بیهوش شد که زن‌ها

شیون کردند». ۲۰. دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: قُولُوا لِلَّهِ فَرَوْهَ تَجِيءُ فَتَسْمَعُ مَا صُنِعَ بِجَدِّهَا، قَالَ: فَجَاءَتْ فَقَعَدَتْ خَلْفَ السُّتْرِ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: أَنْشِدْنَا، قَالَ: فَقُلْتُ: «قَرُّ جودى بِدَمْعِكَ الْمَسْكُوبِ».

قَالَ: فَصَاحَتْ وَصَحَنَ النِّسَاءُ، فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: الْبَابُ الْبَابُ، فَاجْتَمَعَ أَهْلُ الْمَدِينَةِ عَلَى الْبَابِ.

قَالَ: فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: صَبَّيْ لَنَا غُصَّتِي عَلَيْهِ، فَصَحَّ حَنَ النِّسَاءِ (الكافي: ج ۸ ص ۲۱۶ ح ۲۶۳). ر. ك: ص ۸۴۶ (فصل چهارم / ثواب شعرخوانی در مصیبت آنان) و ص ۸۷۶ (فصل چهارم / گریه امام صادق علیه السلام).

۲ / ۶ اندوه فراوان امام صادق علیه السلام به هنگام یادکرد مصیبت جدش

کامل الزیارات (- به نقل از ابو عماره مُنْشِد (شعر خوان) -): روزی نشد که در محضر امام صادق علیه السلام از امام حسین علیه السلام یاد شود و دیده شود که ایشان، از صبح تا شب آن روز، خندان باشد. می‌فرمود: «حسین علیه السلام، اشک هر مؤمنی است».

۳. ما ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمٍ قَطُّ، فَرَأَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُتَبَسِّمًا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ إِلَى اللَّيْلِ، وَكَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَبْرَةٌ كُلُّ مُؤْمِنٍ (کامل الزیارات: ص ۲۱۴ ح ۳۰۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۸۰ ح ۱۱).

۱. امّ فروه، کنیه مادر امام صادق علیه السلام، دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر و نیز کنیه دختر امام صادق علیه السلام است. در این جا، منظور امام علیه السلام، احتمالاً دومی است (ر. ک: مرآة العقول: ج ۲۶ ص ۱۳۷).

فصل سوم: اهمیت و آداب روز عاشورا

۳ / ۱ بزرگی مصیبت عاشورا

علل الشرائع (- به نقل از عبد الله بن فضل هاشمی -): به امام صادق علیه السلام گفتم: ای پسر پیامبر خدا! چه طور روز عاشورا، روز ماتم و اندوه و بی‌تابی و گریه شد؛ ولی روز رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و روز درگذشت فاطمه علیها السلام و روز شهادت امیر مؤمنان علیه السلام و روز کشته شدن امام حسن علیه السلام با زهر، چنین نشد؟

فرمود: «روز [شهادت] حسین علیه السلام، مصیبتی بزرگ‌تر از دیگر روزها دارد. این، از آن روست که اصحاب کسا - که گرمای‌ترین مردمان در پیشگاه خدای متعال‌اند - پنج تن بودند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله از میان آنان رفت، امیر مؤمنان، فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام بودند و آنها برای مردم، مایه تسلیت و دل‌خوشی بودند. نیز هنگامی که فاطمه علیها السلام در گذشت، دلداری و تسلی مردم، با امیر مؤمنان و حسن و حسین علیهم السلام بود. همچنین زمانی که امیر مؤمنان علیه السلام در گذشت، مردم با حسن علیه السلام و حسین علیه السلام، آرامش و تسکین می‌یافتند. نیز وقتی حسن علیه السلام در گذشت، حسین علیه السلام برای مردم، مایه دلداری و تسلی بود؛ ولی زمانی که حسین علیه السلام کشته شد، هیچ کس از اصحاب کسا باقی نبود که مردم، با او دلداری و تسکین پیدا کنند.

بنا بر این، رفتن حسین علیه السلام، به مثابه رفتن همه آنها بود، همان گونه که بودن ایشان، به مثابه بودن همه آنها بود. به این جهت، روز کشته شدن حسین علیه السلام، بزرگ‌ترین مصیبت بود».

به امام علیه السلام گفتم: ای پسر پیامبر خدا! چرا علی بن الحسین (امام زین العابدین) علیه السلام همچون پدرانش که برای مردم،

مایه دل‌داری و تسلی بودند، مایه دل‌داری و تسلی نبود؟

امام علیه السلام فرمود: «آری؛ علی بن الحسین علیه السلام، سرور عبادت‌پیشگان، و پیشوا و حجت خدا بر خلق پس از پدرانش بود؛ ولی پیامبر صلی الله علیه و آله را ندیده بود و از ایشان، چیزی نشنیده بود و علم و میراثش به واسطه پدرش و جدش از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود، در حالی که امیر مؤمنان، فاطمه، حسن و حسین علیهم السلام در موقعیت‌های گوناگون با پیامبر صلی الله علیه و آله دیده شده بودند و هر گاه مردم به یکی از آنها نظر می‌کردند، به یاد موقعیت او با پیامبر صلی الله علیه و آله می‌افتادند و به یاد گفته پیامبر خدا با او و آنچه در باره او فرموده بود، می‌افتادند.

وقتی همه آنان در گذشتند، مردم، دیدار گرامیان در پیشگاه خدا را از دست دادند و از دست دادن هر یک از آنان، به منزله از دست دادن همه آنها نبود، بجز از دست دادن حسین علیه السلام؛ زیرا وی، آخرین نفر آنان بود. از این رو، روز [کشته شدن] او، بزرگ‌ترین روز ماتم شد.

گفتم: ای پسر پیامبر خدا! پس چگونه عامه مردم، روز عاشورا را روز برکت دانستند؟

ایشان گریست و فرمود: «وقتی حسین علیه السلام کشته شد، مردم شام، با جعل اخبار، به یزید، تقرب جستند و برای آن از اموال عمومی، جایزه دریافت نمودند و از جمله چیزهایی که برایش جعل کردند، [فضائل] روز عاشورا بود که آن را روزی مبارک معرفی کردند تا مردم در آن، به جای زاری و گریه و ماتم و اندوه، شادی و خوش‌حالی و خجستگی و آمادگی نشاط داشته باشند. خداوند، میان آنان و ما داوری کند! ۱۰. قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، كَيْفَ صَارَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَغَمٍّ وَجَزَعٍ وَبُكَاءٍ دُونَ الْيَوْمِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَالْيَوْمِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ، وَالْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَالْيَوْمِ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسَّيْفِ؟ فَقَالَ: إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَعْظَمُ مُصِيبَةٍ مِنْ جَمِيعِ سَائِرِ الْأَيَّامِ؛ وَذَلِكَ أَنَّ أَصْحَابَ الْكِسَاءِ الَّذِينَ كَانُوا أَكْرَمَ الْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ تَعَالَى كَانُوا خَمْسَةً، فَلَمَّا مَضَى عَنْهُمْ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بَقِيَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَكَانَ فِيهِمْ لِلنَّاسِ غَزَاءٌ وَسَلْوَةٌ، فَلَمَّا مَضَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ كَانَ فِي أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالحَسَنِ وَالحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لِلنَّاسِ غَزَاءٌ وَسَلْوَةٌ، فَلَمَّا مَضَى الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لِلنَّاسِ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَزَاءٌ وَسَلْوَةٌ، فَلَمَّا مَضَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لِلنَّاسِ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَزَاءٌ وَسَلْوَةٌ، فَكَانَ ذَهَابُهُ كَذَهَابِ جَمِيعِهِمْ، كَمَا كَانَ بَقَاؤُهُ كَبَقَائِهِمْ جَمِيعِهِمْ، فَلِذَلِكَ صَارَ يَوْمُهُ أَعْظَمَ مُصِيبَةٍ.

فَقُلْتُ لَهُ [أَيُّ لِلْإِمَامِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ]: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَلِمَ لَمْ يَكُنْ لِلنَّاسِ فِي عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ غَزَاءٌ وَسَلْوَةٌ مِثْلُ مَا كَانَ لَهُمْ فِي آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ؟

فَقَالَ: بَلَى، إِنَّ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ سَيِّدَ الْعَابِدِينَ وَإِمَامًا وَحُجَّةً عَلَى الْخَلْقِ بَعْدَ آبَائِهِ الْمَاضِينَ، وَلَكِنَّهُ لَمْ يَلْقَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَمْ يَسْمَعْ مِنْهُ، وَكَانَ عِلْمُهُ وَرِاثَتُهُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ خِدِّهِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَكَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَدْ شَاهَدَهُمُ النَّاسُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِي أَحْوَالِ تَتَوَالِي، فَكَانُوا مَتَى نَظَرُوا إِلَى أَحَدٍ مِنْهُمْ تَذَكَّرُوا حَالَهُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَقَوْلَ رَسُولِ اللَّهِ لَهُ وَفِيهِ، فَلَمَّا مَضَوْا فَقَدَ النَّاسُ مُشَاهَدَةَ الْأَكْرَمِينَ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَمْ يَكُنْ فِي أَحَدٍ مِنْهُمْ فَقْدٌ جَمِيعِهِمْ إِلَّا فِي فَقْدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، لِأَنَّهُ مَضَى آخِرُهُمْ، فَلِذَلِكَ صَارَ يَوْمُهُ أَعْظَمَ الْأَيَّامِ مُصِيبَةٍ.

فَقُلْتُ لَهُ: يَا بْنَ رَسُولِ اللَّهِ، فَكَيْفَ سَمَّتِ الْعَامَّةُ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ بَرَكَهٖ؟

فَبَكَى عَلَيْهِ السَّلَامُ، ثُمَّ قَالَ: لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ تَقَرَّبَ النَّاسُ بِالسَّامِ إِلَى يَزِيدَ، فَوَضَعُوا لَهُ الْأَخْبَارَ، وَأَخَذُوا عَلَيْهِ الْجَوَائِزَ مِنَ الْأَمْوَالِ، فَكَانَ مِمَّا وَضَعُوا لَهُ أَمْرُ هَذَا الْيَوْمِ، وَأَنَّهُ يَوْمَ بَرَكَهٖ لِيُعْدِلَ النَّاسُ فِيهِ مِنَ الْجَزَعِ وَالبُكَاءِ وَالمُصِيبَةِ وَالحُزْنِ إِلَى الْفَرَحِ وَالسُّرُورِ

وَالْتَّبَرُّكَ وَالِاسْتِعْدَادُ فِيهِ ، حَكَمَ اللَّهُ مِمَّا بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ (علل الشرائع : ص ۲۲۵ ح ۱ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۲۶۹ ح ۱) مصباح المتهجد (- به نقل از علقمه بن محمد خضرمی، از امام باقر علیه السلام ، در «زیارت عاشورا» -) : سلام بر تو ، ای ابا عبد الله !... . مصیبت تو ، بسی بزرگ است. مصیبت تو بر ما و بر تمام مسلمانان، تکان‌دهنده و عظیم است، و مصیبت تو ، عظیم است برای آسمانیان و در میان آسمان‌ها. ۱. السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ... لَقَدْ عَظُمَتِ الرَّزِيَّةُ ، وَجَلَّتْ وَعَظُمَتِ الْمُصِيبَةُ بِكَ عَلَيْنَا وَعَلَى جَمِيعِ أَهْلِ الْإِسْلَامِ ، وَجَلَّتْ وَعَظُمَتِ مُصِيبَتُكَ فِي السَّمَاوَاتِ عَلَى جَمِيعِ أَهْلِ السَّمَاوَاتِ (مصباح المتهجد : ص ۷۷۳ ، مصباح الزائر : ص ۲۶۹)

۳ / ۲ آداب روز عاشورا

۳ / ۲ - ۱ تعطیل کردن کارهای روزانه

کامل الزیارات (- به نقل از مالک جُهَنی، از امام باقر علیه السلام ، در باره روز عاشورا -) : اگر توانستی در پی بر آوردن حاجتی نروی، نرو ؛ چرا که عاشورا، روز شومی است و حاجتی در آن، برآورده نمی‌شود، و اگر هم برآورده شود، برکتی ندارد و پیشرفتی نمی‌بیند . همچنین [در این روز]، برای خانه‌ات چیزی را ذخیره نکن، که هر کس در روز عاشورا برای خانه‌اش چیزی بپندوزد، در اندوخته‌اش برکتی نخواهد بود و در خانواده‌اش نیز برکتی نخواهد بود . ۲. فَإِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَنْتَشِرَ يَوْمَكَ فِي حَاجَةٍ فَافْعَلْ ، فَإِنَّهُ يَوْمٌ نَحْسٌ ، لَا تُقْضَى فِيهِ حَاجَةٌ ، وَإِنْ قُضِيَ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيهَا ، وَلَمْ يَرْشَدْ ، وَلَا تَدْخُرَنَّ لِمَنْزِلِكَ شَيْئًا ، فَإِنَّهُ مِنْ ادَّخَرَ لِمَنْزِلِهِ شَيْئًا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ لَمْ يُبَارَكْ لَهُ فِيمَا يَدْخُرُهُ ، وَلَا يُبَارَكْ لَهُ فِي أَهْلِهِ (کامل الزیارات : ص ۳۲۶ ح ۵۵۶ ، مصباح المتهجد : ص ۷۷۳) . علل الشرائع (- به نقل از حسن بن فضال، از امام رضا علیه السلام -) : هر کس در روز عاشورا، تلاش و کوشش برای بر آوردن نیازهایش را رها کند، خداوند، نیازهای دنیایی و آخرتی او را بر می‌آورد، و هر کس عاشورا، روز ماتم و اندوه و گریه‌اش باشد ، خداوند عزوجل قیامت را روز شادی و خوش حالی‌اش قرار می‌دهد و چشمش در بهشت، به ما روشن می‌شود. ۳. مَنْ تَرَكَ السَّعَى فِي حَوَائِجِهِ يَوْمَ عَاشُورَاءَ قَضَى اللَّهُ لَهُ حَوَائِجَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ، وَمَنْ كَانَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَخُزْنِهِ وَبُكَائِهِ يَجْعَلُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ فَرَجِهِ وَسُرُورِهِ ، وَقَرَّتْ بِنَا فِي الْجَنَانِ عَيْنُهُ (علل الشرائع : ص ۲۲۷ ح ۲ ، عیون أخبار الرضا علیه السلام : ج ۱ ص ۲۹۸ ح ۵۷) .

۳ / ۲ - ۲ پرهیز از کامجویی

مصباح المتهجد (- به نقل از عبد الله بن سنان، از امام صادق علیه السلام ، وقتی از ایشان در باره روزه روز) : در آن روز ، روزه بگیر، اما بدون تصمیم شبانه ، او بخور ، اما نه به قصد شادی، و روزه آن را کامل نکن، و خوردنت هم ساعتی پس از نماز عصر با نوشیدن جرعه‌ای آب باشد ؛ چرا که در چنین ساعتی از روز، جنگ با خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرو نشست و کشتار آنان، متوقف شد و سی کشته از یاران آنها بر زمین افتاده بود، که کشته شدن آنان بر پیامبر خدا، گران بود و اگر پیامبر - که درود خدا بر او باد - آن روز زنده بود، صاحب‌عزا بود. ۲. صُمُّهُ مِنْ غَيْرِ تَبِيتٍ وَأَفْطَرُهُ مِنْ غَيْرِ تَشْمِيتٍ ، وَلَا تَجْعَلْهُ يَوْمَ صَوْمٍ كَمَلًا ، وَلَيْكِنْ إِفْطَارُكَ بَعْدَ صَلَاةِ الْعَصْرِ بِسَاعَةٍ عَلَى شَرِبَةٍ مِنْ مَاءٍ ، فَإِنَّهُ فِي مِثْلِ ذَلِكَ الْوَقْتِ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ تَجَلَّتِ الْهَيْجَاءُ عَنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَانْكَشَفَتِ الْمَلْحَمَةُ عَنْهُمْ ، وَفِي الْأَرْضِ مِنْهُمْ ثَلَاثُونَ صَيرِعًا فِي مَوَالِيهِمْ ، يَعِزُّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَصْرَعُهُمْ ، وَلَوْ كَانَ فِي الدُّنْيَا يَوْمٌ يَمِيزُ حَيًّا لَكَانَ - صِلَاوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ - هُوَ الْمُعَزَّى بِهِمْ (مصباح المتهجد : ص ۷۸۲ ، المزار الكبير : ص ۴۷۳ ح ۶) . مسأّر الشيعة: امام حسین علیه السلام در روز دهم محرم، به سال ۶۱ هجری، کشته شد و این روز، روزی است که

اندوه‌های خاندان محمد صلی الله علیه و آله و پیروانشان، تجدید می‌شود. از امامان علیهم السلام روایت شده که در عاشورا، باید از کامجویی پرهیز شود و مراسم ماتم برگزار شود. نیز از خوردن غذا و آب، تا ظهر خودداری گردد و پس از آن، غذایی در حد غذای مصیبت‌دیده، خورده شود، مانند شیر و امثال آن، بی آن که از غذاها و نوشیدنی‌های لذیذ، استفاده شود. ۳ فی الیوم العاشر منه [أی من شهر المحرم] مقتل سیدنا ابی عبد الله الحسین علیه السلام من سینه احدى وستین (۶۱) من الهجره، وهیو یوم یتجدد فیہ أحران آل محمد علیهم السلام وشیعتهم.

وجاءت الروایة عن الصادقین علیهم السلام باجتنب المأذ، وإقامه سنین المصائب، والإمساک عن الطعام والشراب إلى أن تزول الشمس، والتغذى بعد ذلك بما يتغذى به أصحاب أهل المصائب، كالألبان وما أشبهها دون المأذ من الطعام والشراب (مسار الشیعة: ص ۴۳).

۳ / ۲ - ۳ سوگواری در خانه

امام باقر علیه السلام فرمود: «هر کس در روز عاشورا حسین علیه السلام را زیارت کند و در کنار قبرش گریان باشد، خداوند عزوجل را در قیامت با دو هزار هزار ثواب حج، دو هزار هزار ثواب عمره و دو هزار هزار ثواب جهاد، دیدار می‌کند که ثواب هر حج و عمره و جهادی، همانند ثواب حج گزار و عمره گزار و جهادگر همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان

۱. علما مجلسی گفته است: «بدون تصمیم شبانه»، یعنی بی آن که شب، قصد روزه کنی، و افطار کن؛ امّا نه برای شمات و خوش حالی؛ بلکه به منظور مخالفت با کسانی که به قصد تبرک، روزه می‌گیرند (بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۳۰۷). ۲. هزار هزار: یک میلیون.

راستین علیهم السلام است».

گفتم: فدایت گردم! برای آن کسی که در شهرها و مناطق دوردست است و نمی‌تواند به زیارت بیاید، چه هست؟ فرمود: «وقتی روز عاشورا می‌شود، به بیابان برو، یا روی بلندی خانه‌اش، با اشاره به امام حسین علیه السلام سلام کند و با جدیت، بر قاتلش نفرین کند و پس از آن، دو رکعت نماز بگزارد. این کار را نزدیک ظهر، قبل از اذان، انجام دهد. آن گاه بر حسین علیه السلام مرثیه بسراید و بگیرد و سفارش کند کسانی که در خانه‌اش هستند، بر حسین علیه السلام گریه کنند و با ناله کردن بر حسین علیه السلام، در خانه‌اش ماتم بر پا کند و با هم برای گریستن، هم صدا شوند. من برای آنان، از طرف خدا ضمانت می‌کنم که اگر این کار را انجام دهند، همه این ثواب‌ها را به دست می‌آورند».

گفتم: فدایت گردم! هر گاه آنان، آن کارها را انجام دادند، شما این ثواب‌ها را بر عهده می‌گیری و تضمین می‌کنی؟ فرمود: «من این را برایشان تضمین می‌کنم و چنان ثواب‌هایی را، برای هر کسی که این کارها را انجام دهد، بر عهده می‌گیرم... هر کس چنین سوگواری کند، برایش ثواب هزار هزار حج، ثواب هزار هزار عمره و ثواب هزار هزار جهاد، نوشته می‌شود که همه‌شان همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است و برایش ثواب مصیبت هر پیامبر و فرستاده و صدیق و شهیدی که از زمانی که خدا، عالم را آفریده تا برپایی رستاخیز مرده و یا کشته شده، نوشته می‌شود. ۱. من زار الحسین علیه السلام یوم عاشوراء حتی یظل عنده باکیا، لقی الله عز وجل یوم القيامة بثواب ألف حج، وألفی ألف عمره، وألفی ألف غزوة، وثواب کل حج وعمره وغزوة کثوب من حج واعتمر وغرا مع رسول الله صلی الله علیه و آله ومع الأئمة الراشدين علیهم السلام. قال: قلت: جعلت فداک! فما لمن کان فی بُعد البلاد وأقاصیها، ولم یمكنه المصیر إلیه فی ذلک الیوم؟

قَالَ: إِذَا كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمُ بَرَزَ إِلَى الصَّحَرَاءِ أَوْ صَعِدَ سَيْطَحاً مُرْتَفِعاً فِي دَارِهِ، وَأَوْماً إِلَيْهِ بِالسَّلَامِ، وَاجْتَهَدَ عَلَى قَاتِلِهِ بِالْدُّعَاءِ، وَصَلَّى بَعْدَهُ رَكَعَتَيْنِ، يَفْعَلُ ذَلِكَ فِي صَدْرِ النَّهَارِ قَبْلَ الزَّوَالِ، ثُمَّ لَيَنْدُبُ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَيَبْكِيهِ، وَيَأْمُرُ مَنْ فِي دَارِهِ بِالْبُكَاءِ عَلَيْهِ، وَيُقِيمُ فِي دَارِهِ مُصِيبَتَهُ بِإِظْهَارِ الْجَزَعِ عَلَيْهِ، وَيَتَلَقَّوْنَ بِالْبُكَاءِ بَعْضُهُمْ بَعْضاً بِمُصَابِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَأَنَا ضَامِنٌ لَهُمْ إِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ جَمِيعَ هَذَا الثَّوَابِ.

فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! وَأَنْتَ الضَّامِنُ لَهُمْ إِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ وَالزَّعِيمُ بِهِ؟

قَالَ: أَنَا الضَّامِنُ لَهُمْ ذَلِكَ وَالزَّعِيمُ لِمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ....

فَمَنْ قَلِيلَ ذَلِكَ كُتِبَ لَهُ ثَوَابُ أَلْفِ أَلْفِ حَجَّةٍ، وَأَلْفِ أَلْفِ عُمْرَةٍ، وَأَلْفِ أَلْفِ غَزْوَةٍ، كُلُّهَا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَكَانَ لَهُ ثَوَابُ مُصِيبَتِهِ كُلِّ نَبِيٍّ وَرَسُولٍ وَصِدِّيقٍ وَشَهِيدٍ مَاتَ أَوْ قُتِلَ، مُنْذُ خَلَقَ اللَّهُ الدُّنْيَا إِلَى أَنْ تَقُومَ السَّاعَةُ (كامل الزيارات: ص ۳۲۶ ح ۵۵۶، مصباح المتهجد: ص ۷۷۲).

۳ / ۲ - ۴ شدت اندوه و گریه

الأمالي، صدوق (- به نقل از ابراهیم بن ابی محمود، از امام رضا علیه السلام -) : هر گاه محرم می‌شد، پدرم - که دروهای خدا بر او باد - خندان دیده نمی‌شد و اندوه، بر او چیره می‌گشت تا دهه محرم به پایان برسد و وقتی روز دهم می‌شد، آن روز، روز ماتم و اندوه و گریه‌اش بود و می‌فرمود: «امروز، همان روزی است که حسین - که درود خدا بر او باد - کشته شد». ۱. كَانَ أَبِي صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يَرَى ضَاحِكاً، وَكَانَتْ الْكَأَيَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمِضَتَ مِنْهُ عَشْرَةُ أَيَّامٍ، فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْعَاشِرِ، كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ، وَيَقُولُ: هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ (الأمالي، صدوق: ص ۱۹۰ ح ۱۹۹، الإقبال: ج ۳ ص ۲۸). الكافي (- به نقل از عبد الملك، از امام صادق علیه السلام -) : روز عاشورا، روزی است که حسین علیه السلام در آن روز، کشته شد.... این روز، جز روز اندوه و ماتم نیست؛ اندوه و ماتمی که بر آسمانیان و زمینیان و همه مؤمنان، وارد شده است. ۲. أَمَّا يَوْمُ عَاشُورَاءَ فَيَوْمٌ أَصِيبَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ... وَمَا هُوَ إِلَّا يَوْمُ حُزْنٍ وَمُصِيبَةٍ دَخَلَتْ عَلَى أَهْلِ السَّمَاءِ، وَأَهْلِ الْأَرْضِ، وَجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ (الكافي: ج ۴ ص ۱۴۷ ح ۷، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۹۵ ح ۴۰).

۳ / ۲ - ۵ تسلیت گفتن به یکدیگر، بدان گونه که روایت شده

کامل الزیارات (- به نقل از مالک جُهَنی، در باره برپایی ماتم در روز عاشورا برای امام حسین علیه السلام -) : [به امام باقر علیه السلام] گفتم: چگونه برخی به یکدیگر تسلیت بگویند؟

فرمود: «[چنین] می‌گویند: خداوند، پاداش‌های ما را بر سوگواری حسین علیه السلام بزرگ گرداند و ما و شما را همراه با ولی خود، مهدی خاندان محمد صلی الله علیه و آله، از خونخواهان حسین علیه السلام قرار دهد». ۳. قُلْتُ: فَكَيْفَ يُعَزَّى بَعْضُهُمْ بَعْضاً؟

قَالَ [عَلَيْهِ السَّلَامُ]: يَقُولُونَ: عَظَّمَ اللَّهُ أَجُورَنَا بِمُصَابِنَا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، وَجَعَلَنَا وَإِيَّاكُمْ مِنَ الطَّالِبِينَ بِثَأْرِهِ مَعَ وَلِيِّهِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ (کامل الزیارات: ص ۳۲۶ ح ۵۵۶، مصباح المتهجد: ص ۷۷۳)

۳ / ۲ - ۶ نماز و دعا و زیارت، بدان گونه که روایت شده

مصباح المتهجد (- به نقل از عبد الله بن سنان -) : روز عاشورا، بر سرورم امام صادق علیه السلام وارد شدم. دیدم رنگ‌پریده و

اندوه‌گین است و اشک از چشمانش، همانند لؤلؤ، جاری است. گفتم: ای پسر پیامبر خدا! چرا گریه می‌کنی - خداوند، چشمانت را گریان نکند - ؟

به من فرمود: «آیا غافل؟ آیا نمی‌دانی که در چنین روزی، حسین بن علی علیه السلام کشته شد؟». گفتم: سرورم! نظرت در باره روزه امروز چیست؟

فرمود: «روزه بگیر؛ اما بدون تصمیم شبانه، و افطار کن، اما نه با سرخوشی و روزه آن را کامل نکن و افطارت، ساعتی پس از نماز عصر، با جرعه‌ای آب باشد؛ چرا که در چنین ساعتی، جنگ با خاندان پیامبر خدا، فرو نشست و آن واقعه بزرگ، متوقف شد، در حالی که سی کشته از آنان در جمع یارانشان بر زمین افتاده بود، که کشته شدنشان برای پیامبر خدا، گران بود و اگر پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود، ایشان - که دروهای خدا بر او باد - خود، صاحب‌عزا بود».

همچنین، امام صادق علیه السلام گریست تا این که محاسنش با اشک‌هایش خیس شد و آن گاه فرمود: «خداوند عزوجل هنگامی که نور را آفرید، آن را در روز جمعه آفرید که در تقدیر او، آغاز ماه رمضان بود و تاریکی را در روز چهارشنبه آفرید، که روز عاشورا را هم در چنین روزی آفرید که در تقدیر او، روز دهم ماه محرم بود، و برای هر یک از نور و تاریکی، راه و روشی قرار داد».

ای عبد الله بن سنان! بهترین کاری که در این روز انجام می‌دهی، این است که در پی جامه تمیز باشی و آن را بپوشی و تسلب کنی».

گفتم: تسلب، یعنی چه؟

فرمود: «[یعنی] دکمه‌هایت را باز کنی و آستین‌هایت را بالا بزنی و خود را به شکل ماتم‌زدگان درآوری. ۲. بعد به بیابان کویری، یا جایی که کسی تو را نبیند، یا به خانه‌ای که خالی باشد یا جایی خلوت می‌روی، در زمانی که روز، بالا آمده باشد. آن گاه، چهار رکعت نماز با رکوع و سجده

۱. در الإقبال (ج ۳ ص ۶۵)، این افزوده آمده است: گفتم: چرا، سرورم! می‌دانم و برای همین آمده‌ام که در این باره، از شما سؤال کنم و در باره این روز، از علم شما استفاده کنم. فرمود: «هر سؤالی داری، بپرس». ۲. از این سخن می‌توان استفاده کرد که سوگواری برای سید الشهداء و یارانش، به صورت متعارف در هر زمان، مطلوب است. گفتنی است که واژه «تسلب»، در لغت، به معنای: «پوشیدن لباس سیاه عزاداری» نیز به کار می‌رفته (ر. ک: النهایه، ابن اثیر: ج ۲ ص ۳۸۷، لسان العرب: ج ۱ ص ۴۷۳ ماده «سلب») و سؤال کننده، جهت روشن شدن مقصود امام علیه السلام، معنای مورد نظر ایشان را پرسیده است.

خوب، و با خشوع، می‌خوانی و در هر دو رکعت، سلام می‌دهی. در رکعت اول، سوره حمد و (قُلْ يٰٓاَيُّهَا الْكٰفِرُوْنَ) ۱ و در رکعت دوم، سوره حمد و (قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ) ۲ را می‌خوانی. سپس دو رکعت دوم را به جا می‌آوری و در آن، در رکعت اول، سوره حمد و سوره احزاب و در رکعت دوم، سوره حمد و (اِذَا جَآءَكَ الْمُتَفَقِّهُونَ) ۳ یا هر چه قدر از قرآن که توانستی بخوانی، می‌خوانی. آن گاه سلام می‌دهی ۴ و صورتت را به سمت قبر حسین علیه السلام و آرامگاهش بر می‌گردانی و جایگاه به زمین افتادنش را در نظرت مجسم می‌کنی و بر ایشان و هر که از فرزندان و خانواده، با ایشان بوده، سلام و درود می‌فرستی و کُشندگان ایشان را لعن می‌کنی و از کارهایشان، بیزاری می‌جویی. خداوند، با این، درجات تو را در بهشت بالا می‌برد و گناهانت را می‌ریزد.

آن گاه تلاش می‌کنی در آن جایی که هستی، در بیابان یا فضای باز یا هر جایی که هست، گام‌هایی برداری و در این هنگام می‌گویی: "إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ"؛ همه از خدایم و به سوی او باز می‌گردیم. رضی بقضاء الله و تسليماً لأمره؛ خشنود به

قضای خدا و تسلیم فرمانش هستیم . " در این حال، باید حالت غم و اندوه داشته باشی . در چنین روزی ، خدای سبحان را بسیار یاد کرده، و استرجاع کن (إِنَّا لِلَّهِ بَکُو)."

و هنگامی که از قدم زدن و کثرت فارغ شدی، در جایی که نماز خواندی، بایست و بگو: " خداوندا! فاجرانی را که با پیامبرت دشمنی کردند و با دوستانت جنگیدند و جز تو را پرستیدند و حرام‌های تو را حلال شمردند، کیفر کن و فرماندهان و پیروانشان و هر کس را که از آنهاست و اسبی تازاند و در میان جمعیت آنها بود و یا به کارشان راضی بود ، فراوان لعنت کن .

۱. کافرون : آیه ۱ . ۲. اخلاص : آیه ۱ . ۳. منافقون : آیه ۱ . ۴. در الإقبال (ج ۳ ص ۶۶) ، چنین آمده است: «آن گاه سلام می‌دهی و رویت را به سمت قبر ابا عبد الله علیه السلام می‌گردانی و جایگاه به زمین افتادنش را مجسم می‌کنی و ذهنت را از هر چیزی فارغ می‌نمایی و تمامی بدنت و فکر را متمرکز می‌کنی . آن گاه هزار بار ، کُشنده‌اش را لعن می‌کنی . برایت به ازای هر لعن، هزار حسنه نوشته می‌شود و هزار گناه ، پاک می‌گردد و برایت هزار درجه در بهشت، ثبت می‌شود. سپس از جایی که نماز خواندی، هفت بار حرکت کن ، [و بایست] او در هر بار، هفت مرتبه بگو ("إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ) . رضی بقضاء و تسلیماً لأمره؛ (ما از خدایم و بازگشتمان به سوی اوست) . خشنود به قضای خدا و فرمانبر اویم. "در همه این حالت‌ها، غمگین و اندوهناک، ماتم‌زده و غصه‌دار و اندوهگین باش. وقتی از این حالت فارغ شدی، در جایی که در آن نماز خواندی، می‌ایستی و هفتاد بار می‌گویی...» و دعایی را که در متن کتاب آمده ، ذکر می‌کند. ۵. بقره : آیه ۱۵۶ .

خداوندا! در گشایش کار خاندان محمّد شتاب کن و درودهایت را بر او و بر آنان نثار کن ، و آنها را از دست منافقان گم‌راه و کافران منکر ، نجات بده و برایشان پیروزی آسان نصیب کن و برایشان رحمت و گشایش نزدیک فراهم کن و برایشان از جانب خودت، بر دشمنت و دشمن آنان، تسلّطی پیروزمندانه قرار ده. "

آن گاه دستانت را بلند کن و با این دعا، قنوت بگیر و در حالی که به دشمنان خاندان محمّد - که درود خدا بر او و بر آنان باد - اشاره می‌کنی، بگو: " خداوندا! بسیاری از اُمت، با امامانی پاس داشته‌شده، دشمنی کردند و به کلمه [ی توحید] کافر شدند و با پیشوایان ستمگر ، همراهی کردند و از قرآن و سنّت ، دوری گزیدند و از دو ریسمانی که دستور داده شده بود از آنها اطاعت شود و به آنها چنگ زده شود، منحرف شدند و حق را کشتند و از راه میانه [و مستقیم] ، تجاوز کردند، و به احزاب ، یاری رساندند و کتاب را تحریف کردند و حق را که برایشان آمده بود ، منکر شدند و وقتی باطل بر آنان عرضه شد، آن را گرفتند و حقّ تو را تباه نمودند و بندگانت را گم‌راه کردند و فرزندان پیامبرت را - که بهترین بندگانت و حاملان علم تو و وارثان حکمت و وحی تو بودند - کشتند .

خداوندا! گام‌های دشمنانت و دشمنان فرستاده‌ات و دشمنان خاندان پیامبرت را بلغزان و خانه‌هایشان را ویران کن و سلاحشان را کُند نما و یگانگی‌شان را در هم بریز و بازویشان را بشکن و نیرنگشان را سست کن و با شمشیر برنده‌ات ، آنها را بزن و با سنگ شکننده‌ات ، آنها را هدف قرار بده و از همه سو در بلا گرفتارشان کن و با عذاب ، بیچاره‌شان نما و به عذابی ناشناخته گرفتارشان کن و به قحطی و عقوبت - که با آن ، دشمنانت را نابود کرده‌ای - مبتلایشان ساز، که تو انتقامگیر از مجرمانی.

خداوندا! سنّت تو ، تباه و احکام تو ، تعطیل و نسل پیامبر تو ، در زمین ، سرگردان اند. خداوندا! حق و اهل آن را یاری ده و باطل و اهل آن را در هم بکوب و با نجات دادن ما، بر ما مَنّت نه و ما را به ایمان ، رهنمون ساز و در گشایش کار ما ، شتاب کن و آن را به گشایش کار اولیای سامان ده و آنها را دوست ما قرار ده و ما را وارد بر آنان ساز.

خداوندا! هر کسی را که روز کشته شدن پسر پیامبرت و برگزیده‌ات را عید قرار داد و با آن ، خوشی و سرحالی کرد، نابود کن و

آخرینشان را بگیر، همان گونه که اولینشان را گرفتی، و عذاب و عقوبت را دو برابر به هر ستم کننده بر اهل بیت پیامبرت، قرار بده و پیروان و پیشوایانشان را نابود ساز و حامیان و گروهشان را هلاک کن.

خداوندا! درودها و رحمت‌ها و برکت‌های را بر نسل پیامبرت افزون کن؛ همان نسلی که حَقَّشان ضایع شد و ترسان و خوار شده و باقی‌مانده شجره پاک و خجسته‌اند.

خداوندا! آرمان آنان را رفعت بخش و حجتشان را آشکار کن و بلا و تنگی و تاریکی و بیهودگی‌ها و تیرگی را از آنان برطرف کن و دل‌های شیعیانشان و حزب را بر طاعت آنان و دوستی و یاری و ولایتشان استوار ساز و آنان را کمک کن و شکیبایی در برابر آزارها را نصیبشان کن و برایشان روزگاری مشهود و وقت‌های پسندیده فرخنده قرار ده، که گشایش امورشان در آن ایام، نزدیک شود و مایه مکنّت و یاری‌شان گردد، همان گونه که برای دوستان در کتاب نازل شده‌ات تضمین کردی. تو گفتی - و گفته تو، عین حق است - که: (خداوند به کسانی که ایمان آورده و کار شایسته کرده‌اند، وعده داده است که آنان را در زمین، جانشین [خویش] گرداند - همان گونه که پیش از آنها را جانشین [خویش] کرد - و برای آنان دینش را که برایشان رضایت داده، فراهم سازد و نگرانی‌شان را به امنیت بدل سازد، [و این که] مرا بپرستند و برایم هیچ انبازی قرار ندهند) ۱.

خداوندا! غصه‌شان را برطرف کن، ای کسی که جز او هیچ کس، عهده‌دار برطرف کردن رنج نیست! ای یگانه، ای زنده و ای برپا دارنده!

و من - ای معبودم - بنده ترسان تو ام، و باز گشت کننده به تو. از تو خواهانم، و به تو روی آورم، و به آستانه تو پناهنده‌ام، و می‌دانم که هیچ پناهگاهی از تو، جز خود تو نیست.

خداوندا! دعایم را بپذیر و - ای معبود من - آشکار و پنهانم را بشنو و مرا از کسانی قرار بده که از کردارش راضی هستی و عبادت‌هایش را پذیرفته‌ای و به رحمت خودت نجاتش داده‌ای، که تو ارجمند و بزرگواری.

خداوندا! در آغاز و پایان، بر محمّد و خاندان محمّد، درود فرست و به محمّد و خاندان محمّد، برکت بده و بر محمّد و خاندان محمّد، رحم کن به کامل‌ترین و بهترین درودها و برکت‌ها و رحمتی که بر پیامبران و فرستادگان و فرشتگان و حاملان عرش فرستاده‌ای و عطا کرده‌ای، به حقّ این که معبودی جز تو نیست.

خداوندا! میان من و خاندان محمّد - که صلوات تو بر او و آنان باد - جدایی مینداز. ای مولای من! مرا شیعه محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و نسل پاک و برگزیده‌شان قرار بده و تمسّک به ریسمان آنان و خشنودی از راه آنها و پیروی از سنت آنان را به من عطا کن، که تو بخشنده بزرگواری."

آن گاه صورت را روی خاک بگذار و بگو: "ای کسی که هر چه را بخواهد، حکم می‌کند و هر

۱. نور: آیه ۵۵. (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ)، وَفِي الثَّانِيَةِ: الْحَمْدَ (قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ)، ثُمَّ تَصِلُ رَكَعَتَيْنِ أُخْرَيَيْنِ، تَقْرَأُ فِي الْأُولَى: الْحَمْدَ وَسُورَةَ الْأَحْزَابِ، وَفِي الثَّانِيَةِ: الْحَمْدَ (إِذَا جَاءَكَ الْمُؤْمِنُونَ)، أَوْ مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ. ثُمَّ تُسَلِّمُ وَتُحَوِّلُ وَجْهَكَ نَحْوَ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَضْجِعِهِ، فْتَمْتَلُ لِنَفْسِكَ مَصْرَعَهُ وَمَنْ كَانَ مَعَهُ مِنْ وَلَدِهِ وَأَهْلِهِ، وَتُسَلِّمُ وَتُصَلِّي عَلَيْهِ، وَتَلْعَنُ قَاتِلِيهِ وَتَبْرَأُ مِنْ أَعْمَالِهِمْ، يَرْفَعُ اللَّهُ عَرْوَجَكَ لَكَ بِذَلِكَ فِي الْجَنَّةِ مِنَ الدَّرَجَاتِ، وَيَحُطُّ عَنْكَ مِنَ السَّيِّئَاتِ. ثُمَّ تَسْعَى مِنَ الْمَوْضِعِ الَّذِي أَنْتَ فِيهِ - إِنْ كَانَ صَيِّحْرَاءَ أَوْ فِضَاءَ أَوْ أَى شَيْءٍ كَانَ - خُطُوبَاتٍ، تَقُولُ فِي ذَلِكَ: (إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ)، رِضَى بِقَضَاءِ اللَّهِ وَتَسْلِيماً لِأَمْرِهِ، وَلِيَكُنْ عَلَيْكَ فِي ذَلِكَ الْكَآبَةِ وَالْحُزْنِ، وَأَكْثَرُ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ شَيْحَانَهُ وَالْإِسْتِرْجَاعِ فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ. فَإِذَا فَرَّغْتَ مِنْ سَبْعِيكَ وَفَعَلْتَ هَذَا، فَقِفْ فِي مَوْضِعِكَ الَّذِي صَلَّيْتَ فِيهِ، ثُمَّ قُل: اللَّهُمَّ عَذِّبِ الْفَجْرَةَ الَّذِينَ شَاقُّوا رَسُولَكَ وَحَازِبُوا أَوْلِيَاءَكَ، وَعَبَدُوا غَيْرَكَ وَاسْتَحْلَوْا مَحَارِمَكَ، وَالْعَنِ الْقَادَةَ وَالْأَتْبَاعَ وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ فَحَبِّ وَأَوْضَعْ مَعَهُمْ أَوْ رَضِي بِفِعْلِهِمْ لَعَنًا كَثِيرًا. اللَّهُمَّ وَعَجِّلْ فَرَجَ آلِ مُحَمَّدٍ، وَاجْعَلْ صِلَاةَكَ

عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ ، وَاسْتَنْقِذْهُمْ مِنْ أَيْدِي الْمُنَافِقِينَ الْمُضِلِّينَ وَالْكَافِرَةَ الْجَاذِبِينَ ، وَافْتَحِ لَهُمْ فَتْحًا يَسِيرًا ، وَأَتِحْ لَهُمْ رَوْحًا وَفَرْجًا قَرِيبًا ، وَاجْعَلْ لَهُمْ مِنْ لَدُنْكَ عَلَى عِدُوِّكَ وَعِدُوِّهِمْ شَيْطَانًا نَصِيرًا . ثُمَّ ارْفَعْ يَدَيْكَ وَأَقْنِتْ بِهَذَا الدُّعَاءِ ، وَقُلْ وَأَنْتَ تَوَمَّيْ إِلَى أَعْدَاءِ آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّيَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ : اللَّهُمَّ ، إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأُمَّةِ نَاصَبَتِ الْمُسْتَحْفَظِينَ مِنَ الْأَيْمَةِ ، وَكَفَرَتْ بِالْكَلِمَةِ وَعَكَفَتْ عَلَى الْقَادَةِ الظَّلْمَةِ ، وَهَجَرَتِ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ ، وَعَدَلَتْ عَنِ الْحَبْلَيْنِ الَّذِينَ أَمَرَتْ بِطَاعَتِهِمَا وَالتَّمَسُّكِ بِهِمَا ، فَأَمَاتَتِ الْحَقَّ وَجَارَتْ عَنِ الْقَصْدِ ، وَمَالَاتِ الْأَحْزَابَ وَحَزَفَتِ الْكِتَابَ ، وَكَفَرَتْ بِالْحَقِّ لَمَّا جَاءَهَا ، وَتَمَسَّكَتِ بِالْبَاطِلِ لَمَّا اعْتَرَضَهَا ، وَضَيَّعَتْ حَقَّكَ وَأَضَلَّتْ خَلْقَكَ ، وَقَتَلَتْ أَوْلَادَ نَبِيِّكَ وَخَيْرَةَ عِبَادِكَ وَحَمَلَهُ عِلْمَكَ وَوَرَثَةَ حِكْمَتِكَ وَوَحْيِكَ . اللَّهُمَّ ، فَزَلْزِلْ أَقْدَامَ أَعْدَائِكَ وَأَعْدَاءِ رَسُولِكَ وَأَهْلِ بَيْتِ رَسُولِكَ ، اللَّهُمَّ ، وَأَخْرِبْ دِيَارَهُمْ وَأَفْلِلْ سِيَاحَهُمْ ، وَخَالَفَ بَيْنَ كَلِمَتِهِمْ وَفُتَّ فِي أَعْضَادِهِمْ ، وَأَوْهِنَ كَيْدَهُمْ وَأَضْرِبْهُمْ بِسَيْفِكَ الْقَاطِعِ ، وَارْمِهِمْ بِحَجَرِكَ الدَّامِغِ ، وَطُمِّهِمْ بِالْبَلَاءِ طَمًّا ، وَقُتِّهِمْ بِالْعَذَابِ قَمًّا ، وَعِذِّبْهُمْ عِذَابًا تُكْرَأُ ، وَخُذْهُمْ بِالسِّنِينَ وَالْمَثَلَاتِ الَّتِي أَهْلَكَتْ بِهَا أَعْدَاءَكَ ، إِنَّكَ ذُو نَقِمَةٍ مِنَ الْمُجْرِمِينَ ، اللَّهُمَّ ، إِنَّ سَيِّئَتَكَ ضَائِعَةٌ ، وَأَحْكَامَكَ مُعْطَلَةٌ ، وَعَتْرَةُ نَبِيِّكَ فِي الْأَرْضِ هَائِمَةٌ . اللَّهُمَّ ، فَأَعِنِ الْحَقَّ وَأَهْلَهُ وَأَقِمِ الْبَاطِلَ وَأَهْلَهُ ، وَمُنَّ عَلَيْنَا بِالنَّجَاةِ وَاهْدِنَا إِلَى الْإِيمَانِ ، وَعَجِّلْ فَرْجَنَا وَانْظِمُهُ بِفَرْجِ أَوْلِيَائِكَ ، وَاجْعَلْهُمْ لَنَا وَدًّا وَاجْعَلْنَا لَهُمْ وَفْدًا ، اللَّهُمَّ ، وَأَهْلِكَ مَنْ جَعَلَ يَوْمَ قَتْلِ ابْنِ نَبِيِّكَ وَخَيْرَتِكَ عِيدًا ، وَاسْتَهِلْ بِهِ فَرْحًا وَمَرَحًا ، وَخُذْ آخِرَهُمْ كَمَا أَخَذْتَ أَوَّلَهُمْ ، وَأَضْعِفِ اللَّهُمَّ الْعَذَابَ وَالتَّنْكِيلَ عَلَى ظَالِمِي أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ ، وَأَهْلِكَ أَشْيَاعَهُمْ وَقَادَتَهُمْ ، وَأَبْرِ حُمَاتَهُمْ وَجَمَاعَتَهُمْ . اللَّهُمَّ ، وَضَاعِفِ صَلَواتِكَ وَرَحْمَتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَى عِتْرَةِ نَبِيِّكَ ، الْعِتْرَةِ الضَّائِعَةِ الْخَائِفَةِ الْمُسْتَدْلَةِ ، بَقِيَّةِ الشَّجَرَةِ الطَّيِّبَةِ الزَّاكِيَةِ الْمُبَارَكَةِ ، وَأَعِلِ اللَّهُمَّ كَلِمَتَهُمْ ، وَأَفْلِجْ حُجَّتَهُمْ ، وَاكْشِفِ الْبَلَاءَ وَاللَّوَاءَ وَخَنَادِسَ الْأَبَاطِيلِ وَالْعَمَى عَنْهُمْ ، وَجَبَّتْ قُلُوبُ شَيْعَتِهِمْ وَحَزَبِكَ عَلَى طَاعَتِهِمْ وَوِلَايَتِهِمْ وَنُصْرَتِهِمْ وَمُؤَالَاتِهِمْ ، وَأَعْنِهِمْ وَامْنَحُهُمُ الصَّبْرَ عَلَى الْأَذَى فِيكَ ، وَاجْعَلْ لَهُمْ أَيَّامًا مَشْهُودَةً وَأَوْقَاتًا مَحْمُودَةً مَسْعُودَةً يَوْشِكُ فِيهَا فَرْجُهُمْ ، وَتَوَجَّبُ فِيهَا تَمْكِينُهُمْ وَنُصْرَهُمْ ، كَمَا ضَمِنْتَ لِأَوْلِيَائِكَ فِي كِتَابِكَ الْمُنْزَلِ ؛ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ : (وَعِدَ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْكُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُمْ مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا) . اللَّهُمَّ فَاكْشِفْ عُثْمَتَهُمْ يَا مَنْ لَا يَمْلِكُ كَشْفَ الضَّرِّ إِلَّا هُوَ ، يَا أَحْيِدْ يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ ، وَأَنَا يَا إِلَهِي عَبْدُكَ الْخَائِفُ مِنْكَ وَالزَّاجِعُ إِلَيْكَ ، السَّائِلُ لَكَ الْمُقْبِلُ عَلَيْكَ ، اللَّاجِئُ إِلَى فِنَائِكَ ، الْعَالِمُ بِأَنَّهُ لَا مَلْجَأَ مِنْكَ إِلَّا إِلَيْكَ . اللَّهُمَّ فَتَقَبَّلْ دُعَائِي ، وَاسْمَعْ يَا إِلَهِي عَلَانِيَتِي وَنَجْوَايَ ، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ رَضِيَتْ عَمَلُهُ وَقَبِلَتْ نُسُكَهُ وَنَجَّيَتْهُ بِرَحْمَتِكَ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْكَرِيمُ . اللَّهُمَّ وَصَلْ أَوَّلًا وَآخِرًا عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَبَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، وَارْحَمْ مُحَمَّدًا وَآلَ مُحَمَّدٍ ، بِأَكْمَلِ وَأَفْضَلِ مَا صَلَّيْتَ وَبَارَكْتَ وَتَرَحَّمْتَ عَلَى أَنْبِيَائِكَ وَرُسُلِكَ وَمَلَائِكَتِكَ وَحَمَلَةِ عَرْشِكَ بِإِلَهِ إِلَّا أَنْتَ . اللَّهُمَّ وَلَا تُفَرِّقْ بَيْنِي وَبَيْنَ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ صَلَواتِكَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ ، وَاجْعَلْنِي يَا مَوْلَايَ مِنْ شِيعَةِ مُحَمَّدٍ وَعَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ وَذُرِّيَّتِهِمُ الطَّاهِرَةِ الْمُتَجَبِّةِ ، وَهَيِّبْ لِي التَّمَسُّكَ بِحَبْلِهِمْ وَالرُّضَى بِسَبِيلِهِمْ وَالْأَخْذَ بِطَرِيقَتِهِمْ ، إِنَّكَ جَوَادٌ كَرِيمٌ . ثُمَّ عَفَّرَ وَجْهَكَ فِي الْأَرْضِ ، وَقُلْ : يَا مَنْ يَحْكُمُ مَا يَشَاءُ وَيَفْعَلُ مَا يُرِيدُ ، أَنْتَ حَكَمْتَ فَلَكَ الْحَمْدُ مَحْمُودًا مَشْكُورًا ، فَعَجَّلْ يَا مَوْلَايَ فَرْجَهُمْ وَفَرَجْنَا بِهِمْ ؛ فَإِنَّكَ ضَمِنْتَ إِعْزَازَهُمْ بَعْدَ الدَّلَّةِ ، وَتَكْثِيرَهُمْ بَعْدَ الْقِلَّةِ ، وَإِظْهَارَهُمْ بَعْدَ الْخُمُولِ ، يَا أَصْدَقَ الصَّادِقِينَ وَيَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ . فَاسْأَلْكَ يَا إِلَهِي وَسَيِّدِي مُتَضَرِّعًا إِلَيْكَ بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ ، بَسْطَ أُمْلَى وَالتَّجَاوُزَ عَنِّي ، وَقَبُولَ قَلِيلِ عَمَلِي وَكَثِيرِهِ ، وَالزِّيَادَةَ فِي أَيَّامِي وَتَبْلِيغِي ذَلِكَ الْمَشْهَدِ ، وَأَنْ تَجْعَلَنِي مِمَّنْ يُدْعَى فَيُجِيبُ إِلَى طَاعَتِهِمْ وَمُؤَالَاتِهِمْ وَنُصْرِهِمْ ، وَتُزَيِّنِي ذَلِكَ قَرِيبًا سَرِيعًا فِي عَافِيَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ . ثُمَّ ارْفَعْ رَأْسَكَ إِلَى السَّمَاءِ وَقُلْ : أَعُوذُ بِكَ أَنْ أَكُونَ مِنَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَكَ ، فَأَعْذِنِي يَا إِلَهِي بِرَحْمَتِكَ مِنْ ذَلِكَ . فَإِنَّ هَذَا أَفْضَلُ يَابِنِ سِتَانٍ ! مِنْ كَذَا وَكَذَا حَاجَّةً ، وَكَذَا وَكَذَا عُمَرَةً تَتَطَوَّعُهَا وَتُنْفِقُ فِيهَا مَالَكَ وَتَنْصِبُ فِيهَا يَدَنَكَ وَتُفَارِقُ فِيهَا أَهْلَكَ وَوَلَدَكَ . وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُعْطِي مَنْ صَلَّيَ هَذِهِ الصَّلَاةَ فِي هَذَا الْيَوْمِ وَدَعَا بِهَذَا الدُّعَاءِ مُخْلِصًا ، وَعَمِلَ هَذَا الْعَمَلَ مَوْقِنًا مُصِِّدًا عَشْرَ خِصَالٍ مِنْهَا : أَنْ يَقِيَهُ اللَّهُ مِيتَةَ السَّوْءِ ، وَيُؤْمِنَهُ مِنَ الْمَكَارِهِ وَالْفَقْرِ ، وَلَا يُظْهِرَ عَلَيْهِ عَدُوًّا إِلَى أَنْ يَمُوتَ ، وَيَقِيَهُ اللَّهُ مِنَ الْجُنُونِ وَالْجُذَامِ وَالتَّبَرُّصِ فِي نَفْسِهِ وَوُلْدِهِ إِلَى أَرْبَعَةِ أَعْقَابٍ لَهُ ، وَلَا يَجْعَلَ لِلشَّيْطَانِ وَلًا وَلِيَّائِهِ عَلَيْهِ وَلَا عَلَى نَسْلِهِ إِلَى أَرْبَعَةِ

أَعْقَابٍ سَيِّئًا . قَالَ ابْنُ سِتْنَانَ : فَانْصَرَفْتُ وَأَنَا أَقُولُ : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي مَنَّ عَلَيَّ بِمَعْرِفَتِكُمْ وَجَبَّكُمْ ، وَأَسْأَلُهُ الْمَعُونَةَ عَلَى الْمُفْتَرَضِ عَلَيَّ مِنْ طَاعَتِكُمْ بِمَنْنِهِ وَرَحْمَتِهِ (مصباح المتهجد : ص ۷۸۲ ، المزار الكبير : ص ۴۷۳ ح ۶) .

چه را اراده نماید، انجام می‌دهد. تو حکم کردی . پس ستایش ، از آن توست . تویی ستوده و سپاس‌گزاری شده. ای مولای من ! در گشایش امورِ آنان و گشایش کار ما به دست آنان ، شتاب کن، که تو ، ضامن عزّت آنان پس از خواری، و افزایش آنان پس از اندکی، و آشکار شدنشان پس از پنهانی، هستی. ای راستگوترین راستگویان و ای مهربان‌ترین مهربانان ! ای معبود و سرورم ! به بخشش و بزرگواری‌ات، با تضرّع به درگاهت، از تو می‌خواهم، برآوردن آرزویم را، و گذشت را از من، و قبول اندک و زیاد عملم را، و زیاد شدن این روزهایم را، و رسیدن به این شهادتگاه را، و این که مرا از کسانی قرار دهی که دعوت شدند و طاعت و دوستی و یاری آنان را اجابت کردند و این که آن را با آسایشی به همین زودی و با شتاب، به من نشان دهی، که تو بر هر چیزی توانایی."

آن گاه سرت را به سمت آسمان ، بلند کن و بگو: " به تو پناه می‌برم از این که از کسانی باشم که ایام تو را آرزو نمی‌کنند . پس پناهم ده - ای معبودم - به رحمت خودت از این ."

ای ابن سِتْنان ! این ، بهتر است از فلان و فلان حج و فلان و فلان عمره که به صورت داوطلبانه انجام دهی و مالت را برای آن هزینه کنی و بدنت را به زحمت و رنج بیندازی و از خانواده و فرزندان جدا شوی.

بدان که هر کس این نماز را در این روز بگزارد و این دعا را با اخلاص بخواند و این عمل را با یقین و صدق انجام دهد، خداوند متعال، ده خصلت به او می‌بخشد که از جمله آنهاست: خداوند ، او را از مرگ بد ، ننگه می‌دارد، و از بدی‌ها و ناداری در امان می‌دارد، و هیچ دشمنی را بر او چیره نمی‌کند تا بمیرد، و او را از دیوانگی و بیماری جذام و پیسی در خودش و فرزندان تا چهار پشت ، حفظ می‌کند، و راه نفوذ شیطان و دوستانش را بر او و نسلش تا چهار پشت می‌بندد) .

ابن سِتْنان می‌گوید من باز گشتم ، در حالی که می‌گفتم: ستایش ، از آن خدایی است که با شناخت شما و دوستی‌تان، بر من منت گذاشت و از او درخواست می‌کنم که مرا به منت و رحمتش بر فرمان‌برداری از شما در واجباتم یاری کند . اَدَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ ، فَأَلْفَيْتُهُ كَاسِفَ اللَّوْنِ ظَاهِرَ الْحُزْنِ ، وَدُمُوعَهُ تَنَحُّدُ مِنْ عَيْنَيْهِ كَاللُّوْلُو الْمُتَسَاقِطِ . فَقُلْتُ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ! مِمَّ بُكَاءُكَ لَا أَبُكِي اللَّهَ عَيْنَيْكَ ؟

فَقَالَ لِي : أَوْ فِي غَفْلَةٍ أَنْتَ؟ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ أُصِيبَ فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ؟ فَقُلْتُ : يَا سَيِّدِي ، فَمَا قَوْلُكَ فِي صَوْمِهِ؟ فَقَالَ لِي : صِيَمَهُ مِنْ غَيْرِ تَبَيُّتٍ ، وَأَفْطَرَهُ مِنْ غَيْرِ تَشْمِيتٍ ، وَلَا تَجْعَلُهُ يَوْمَ صَوْمٍ كَمَلًا ، وَلَيْكِنْ إِفْطَارُكَ بَعْدَ صِلَاةِ الْعَصْرِ بِسَاعِيَةٍ عَلَى شَرِبَةٍ مِنْ مَاءٍ ؛ فَإِنَّهُ فِي مِثْلِ ذَلِكَ الْوَقْتِ مِنْ ذَلِكَ الْيَوْمِ تَجَلَّتِ الْهَيْجَاءُ عَنْ آلِ رَسُولِ اللَّهِ وَانْكَشَفَتِ الْمَلْحَمَةُ عَنْهُمْ ، وَفِي الْأَرْضِ مِنْهُمْ ثَلَاثُونَ صَبْرِيًّا فِي مَوَالِيهِمْ ، يَعِزُّ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَصْرَعُهُمْ ، وَلَوْ كَانَ فِي الدُّنْيَا يَوْمٌ يُؤْمِنُ حَيًّا لَكَانَ صِلَاةُ اللَّهِ عَلَيْهِ هُوَ الْمُعْزَى بِهِمْ .

قَالَ : وَبُكِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ بِدُمُوعِهِ ، ثُمَّ قَالَ : إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذِكْرُهُ لَمَّا خَلَقَ التَّوْرَ خَلَقَهُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فِي تَقْدِيرِهِ فِي أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ ، وَخَلَقَ الظُّلْمَةَ فِي يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ ، يَوْمَ عَاشُورَاءَ فِي مِثْلِ ذَلِكَ ، يَعْنِي يَوْمَ الْعَاشِرِ مِنْ شَهْرِ الْمُحَرَّمِ فِي تَقْدِيرِهِ ، وَجَعَلَ لِكُلِّ مِنْهُمَا شَرَعًا وَمِنْهَاجًا .

يَا عَبْدَ اللَّهِ بْنَ سِنَانٍ ، إِنَّ أَفْضَلَ مَا تَأْتِي بِهِ فِي هَذَا الْيَوْمِ أَنْ تَعِمِدَ إِلَى ثِيَابٍ طَاهِرَةٍ فَتَلْبَسَهَا وَتَسَلِّبَ ، قُلْتُ : وَمَا التَّسَلُّبُ؟ قَالَ : تُحَلِّلُ أَرْزَاكَ ، وَتَكْشِفُ عَنْ ذِرَاعَيْكَ كَهَيْئَةِ أَصْحَابِ الْمَصَائِبِ ، ثُمَّ تَخْرُجُ إِلَى أَرْضٍ مُقْفِرَةٍ أَوْ مَكَانٍ لَا يَرَاكَ بِهِ أَحَدٌ ، أَوْ تَعِمِدُ إِلَى مَنْزِلٍ لَكَ خَالٍ ، أَوْ فِي خَلْوَةٍ مِنْذُ حِينَ يَرْتَفِعَ النَّهَارُ ، فَتَصِلِي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ تُحْسِنُ رُكُوعَهَا وَسُجُودَهَا وَخُشُوعَهَا ، وَتُسَلِّمُ بَيْنَ

كُلَّ رَكَعَتَيْنِ ، تَقْرَأُ فِي الْأُولَى سُوْرَةَ الْحَمْدِ وَ

سخنی در باره حکم روزه روز عاشورا

در باره حکم روزه روز عاشورا ، گزارش‌های مختلفی وجود دارد : شماری از احادیث اهل بیت علیهم السلام بر استحباب روزه این روز ، دلالت دارند و شماری دیگر ، از آن ، نهی کرده‌اند ؛ زیرا بنی امیه برای ابراز شادی و تبرک ، این روز را روزه گرفته‌اند و از آن جا که روزه گرفتن در این روز ، تشبیه به آنهاست ، آن را مذموم دانسته‌اند .
گفتنی است که در منابع اهل سنت نیز احادیثی وجود دارند که بر استحباب روزه این روز ، دلالت دارند و ۳ فقهای اهل سنت ، بر اساس آنها ، به استحباب آن ، فتوا داده‌اند ؛ اما آرای فقهای امامیه در باره حکم روزه روز عاشورا ، با عنایت به احادیثی که بدانها اشاره شد ، بدین شرح است :

۱ . استحباب ، مطلقاً (یعنی بدون هیچ قید و شرطی) ؛ ۴

۲ . استحباب ، در صورتی که روزه‌دار به قصد ابراز حزن بر مصیبت اهل بیت علیهم السلام ، این روز را روزه بگیرد ؛ ۱۵ . تهذیب الأحکام: ج ۴ ص ۲۹۹ ح ۹۰۵ - ۹۰۷ ، الاستبصار: ج ۲ ص ۱۳۴ ح ۴۳۷ و ۴۳۹ . ۲ . تهذیب الأحکام: ج ۴ ص ۳۰۰ ح ۹۰۹ - ۹۱۲ ، الاستبصار: ج ۲ ص ۱۳۴ ح ۴۴۰ - ۴۴۳ . نیز ، ر . ک : الکافی: ج ۴ ص ۱۴۶ ح ۳ - ۶ ، کتاب من لایحضره الفقیه : ج ۲ ص ۸۵ ح ۱۸۰۰ ، وسائل الشیعه : ج ۷ ص ۳۳۹ ح ۱۳۸۵۰ . ۳ . ر . ک : السنن الکبری ، بیهقی : ج ۴ ص ۴۷۳ ، کنز العیال : ج ۸ ص ۵۷۰ . ۴ . مشارق الشموس: ج ۲ ص ۴۵۹ ، مستند العروه الوثقی (کتاب الصوم) : ج ۲ ص ۳۰۵ . ۵ . المقنعه : ص ۳۶۷ ، السرائر : ج ۱ ص ۴۱۹ ، شرائع الإسلام: ج ۱ ص ۲۴۰ ، المعتمر : ج ۲ ص ۷۰۹ ، المبسوط : ج ۱ ص ۲۸۲ ، تذکره الفقهاء : ج ۶ ص ۱۹۲ .

۱ . کراهت ؛

۴ . حرمت (حرام بودن) . ۲۰

نکته قابل توجه ، این است که دلیلی وجود ندارد که اثبات کند یکی از آداب عزاداری برای سید الشهداء علیه السلام در روز عاشورا ، روزه‌داری است .

بنا بر این ، تنها چیزی که می‌توان آن را به عنوان ادب عزاداری مطرح کرد ، امساک از خوردن غذا و آب تا عصر و استفاده از غذاهای ساده ، پس از عصر است ، چنان که در روایت عبد الله بن سنان آمده ۳ و بعضی از فقها به آن ، فتوا داده‌اند ۴ .
امّا این که جدا از این ادب ، روزه عاشورا چه حکمی دارد ، خارج از چارچوب این دانش‌نامه است و باید در مباحث فقهی مورد بررسی قرار گیرد .

۱ . کشف الغطاء : ج ۲ ص ۳۲۴ ، العروه الوثقی : ج ۲ ص ۷۱ . ۲ . الحقائق الناصره : ج ۱۳ ص ۳۶۷ - ۳۶۹ ، مستند الشیعه : ج ۱۰ ص ۴۸۹ - ۴۹۳ ، جامع المدارک : ج ۲ ص ۲۲۶ . ۳ . مصباح المتهجد: ص ۷۸۷ ، المزار الکبیر: ص ۴۷۳ ، بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۳۰۳ ح ۴۰۴ . ۴ . مصباح المتهجد: ص ۷۷۱ ، الدروس : ج ۱ ص ۲۸۱ .

توضیحی در باره «أنا قتلُ العبره»

اضافه شدن «قتیل (کشته)» به «العبره (اشک)»، اضافه سبب به مسبب است. بنا بر این، جمله «من، کشته اشکم»، بدین معناست که کشته شدن من، سبب جاری شدن اشک است. این جمله در احادیث نیز چنین تفسیر شده است: «أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ، لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ». ^۱

من کشته اشکم. مؤمنی از من یاد نمی‌کند، جز این که می‌گرید ۱.

لَا يَذْكُرُهُ مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى ۲.

مؤمنی از او یاد نکرد، جز این که گریست.

علامه مجلسی در تبیین این جمله می‌گوید:

عبارت «من کشته اشکم»، یعنی: کشته‌ای که به اشک و گریه نسبت داده می‌شود و سبب جاری شدن اشک است، یا با اشک و آه و ناله کشته می‌شود، که معنای اول، اظهر است ۳.

البته به نظر می‌رسد که وجه نخست، به دلیل انطباق با احادیثی که به آنها اشاره شد و همسویی با جایگاه امامت و عظمت روحی امام حسین علیه السلام، مُتَعَيِّن (قطعی) است و نه اظهر (نزدیک‌تر به واقع).

در واقع، جمله «أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ»، به یک پدیده مهم و تنبّه‌آفرین اجتماعی و تاریخی اشاره دارد که کشته شدن هیچ کس در طول تاریخ، به اندازه کشته شدن سید الشهداء، غم‌انگیز و گریه‌آور نبوده و نیست.

در طول تاریخ، انسان‌های بسیاری کشته شده‌اند که کسی بر آنها نگریسته و بسیاری نیز کشته

۱. ر.ک: ص ۸۳۶ ح ۱۹۹۷. ۲. مستدرک الوسائل: ج ۱۰ ص ۳۱۸ ح ۱۲۰۸۴. ۳. بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۷۹.

شده‌اند و گریه بر آنها، موقت بوده و بسیاری نیز کشته شده‌اند و تنها گروه خاصی را متأثر کرده‌اند؛ اما تحقیقاً در باره هیچ کس جز امام حسین علیه السلام گزارش نشده است که همه پیامبران از آدم ابو البشر تا خاتم انبیا، و خاندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و جمعی از اصحاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قبل از ولادتش، بر او گریسته باشند و نیز فرشتگان، پریان، حیوانات و زمین و آسمان بر او گریه کرده باشند و حتی دشمن بر او گریسته باشد ۱.

در طول تاریخ، کسی را سراغ نداریم که مردمی بیش از یک‌هزار و سیصد سال، بر او بگریند. آری! سید الشهداء، «کشته اشک» است؛ اشکی که تا وقتی انتقام خون همه مظلومان تاریخ را از ستمگران باز نستانند و آرمان‌های حسینی را به رهبری فرزند بزرگوارش، مهدی آل محمد، در جهان تحقق نبخشد، همچنان بر گونه‌های مؤمنان راستین و علاقه‌مندان به خاندان رسالت، جاری خواهد بود.

۱. این نقل‌ها، به صورت مستند، در همین فصل می‌آیند. -----

فصل چهارم: گریستن و گریاندن بر سید الشهداء علیه السلام و یارانش

۴ / ۱ تشویق به اندوه و گریه و بی‌تابی بر شهیدان کربلا

مستدرک الوسائل (- به نقل از ابن سنان -): امام صادق علیه السلام فرمود: «پیامبر صلی الله علیه و آله به حسین بن علی علیه السلام - که به خدمت ایشان آمده و ایشان او را بر دامنش نشانده بود - نگاه کرد و فرمود: "از کشته شدن حسین، حرارتی در

دل‌های مؤمنان است که هرگز سرد نمی‌شود».

آن‌گاه فرمود: «پدرم فدای کشته هر اشکی!».

به ایشان گفته شد: کشته هر اشکی، یعنی چه - ای پسر پیامبر خدا - ؟

فرمود: «هیچ مؤمنی از او یاد نمی‌کند، مگر این که می‌گوید» ۱۰. نَظَرَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ مُقْبِلٌ، فَأَجْلَسَهُ فِي حِجْرِهِ، وَقَالَ: إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا.

ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا بَنِي قَتِيلِ كُلِّ عِبْرَةٍ، قِيلَ: وَمَا قَتِيلُ كُلِّ عِبْرَةٍ يَا بَنِي رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا يَذْكُرُهُ مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى (مستدرک الوسائل: ج ۱۰ ص ۳۱۸ ح ۱۲۰۸۴ به نقل از مجموعه الشهید از کتاب الأنوار). کامل الزیارات (- به نقل از ابو یحیی حدّاء، از یکی از شیعیان، از امام صادق علیه السلام -): امیر مؤمنان علیه السلام به حسین علیه السلام نگاه کرد و فرمود: «ای اشک هر مؤمن!».

حسین گفت: منم، ای پدر؟

فرمود: «آری، پسر!» ۲۰. نَظَرَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَقَالَ: يَا عِبْرَةَ كُلِّ مُؤْمِنٍ، فَقَالَ: أَنَا يَا أَبْنَاهُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا بَنِي (کامل الزیارات: ص ۲۱۴ ح ۳۰۸، فضل زیارة الحسین علیه السلام: ص ۳۸ ح ۹ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام). کامل الزیارات (- به نقل از ابو بصیر، از امام صادق علیه السلام، از امام حسین علیه السلام -): من، کشته اشکم! هیچ مؤمنی از من یاد نمی‌کند، مگر این که اشک می‌ریزد ۳۰۴. أَنَا قَتِيلُ الْعِبْرَةِ، لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا اسْتَعْبَرَ (کامل الزیارات: ص ۲۱۵ ح ۳۱۰ و ۳۱۳، الأمالی، صدوق: ص ۲۰۰ ح ۲۱۴).

۱. در فضل زیارة الحسین علیه السلام (ص ۴۱ ح ۱۴)، به نقل از اسحاق جواهر فروش آمده است که امام حسین علیه السلام فرمود: «من کشته اشکم. نزد هیچ مؤمنی، از من یاد نمی‌شود، مگر این که می‌گرید و اشک چشمانش به گریه بر من جاری می‌شود».

مصباح المتجهد: قاسم بن علاء همدانی، وکیل امام عسکری علیه السلام، توقیعی (مکتوبی) از امام علیه السلام دریافت کرد که در آن، آمده بود: «مولای ما، امام حسین علیه السلام، روز پنج شنبه، سه روز از شعبان گذشته، متولد شد. پس، این روز را روزه بگیر و این دعا را بخوان: خدایا! من تو را به حق مولود در این روز می‌خوانم؛ مولودی که پیش از تولد و به دنیا آمدنش، وعده شهادتش داده شد. آسمان و آسمانیان و زمین و زمینیان، بر او گریه کردند، پیش از آن که گام بر زمین نهاده باشد؛ آن کشته اشک و سیرور خاندان؛ آن که در روز بازگشت (قیامت)، یاری خواهد شد!» ۱۰. خَرَجَ إِلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْعَلَاءِ الْهَمْدَانِيِّ وَكَيْلِ أَبِي مُحَمَّدٍ [الْعَسْكَرِيِّ] عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّ مَوْلَانَا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وُلِدَ يَوْمَ الْخَمِيسِ، لِثَلَاثِ خُلُونٍ مِنْ شَعْبَانَ، فَصِيْمُهُ وَأَدْعُ فِيهِ بِهَذَا الدُّعَاءِ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْمَوْلُودِ فِي هَذَا الْيَوْمِ، الْمَوْعُودِ بِشَهَادَتِهِ قَبْلَ اسْتِهْلَالِهِ وَوِلَادَتِهِ بِكُتَّةِ السَّمَاءِ وَمَنْ فِيهَا وَالْأَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا، وَلَمَّا يَطَأُ لَابْتِيهَا قَتِيلَ الْعِبْرَةِ وَسَيِّدِ الْأُسْرَةِ الْمَمْدُودِ بِالنُّصْرَةِ يَوْمَ الْكَرَّةِ (مصباح المتجهد: ص ۸۲۶، المزار الكبير: ص ۳۹۷ ح ۱). ثواب الأعمال (- به نقل از هارون بن خارجه، از امام صادق علیه السلام، از امام حسین علیه السلام -): من، کشته اشکم. من، اندوهناک کشته شدم و بر خداست که هیچ غم‌زده‌ای نزد من نیاید، مگر این که او را شادمان به خانواده‌اش برگرداند ۲۰. أَنَا قَتِيلُ الْعِبْرَةِ، قُتِلْتُ مَكْرُوبًا، وَحَقِيقٌ عَلَى اللَّهِ أَنْ لَا- يَأْتِيَنِي مَكْرُوبٌ إِلَّا رَدَّهٗ وَقَلَّبَهُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا (ثواب الأعمال: ص ۱۲۳ ح ۵۲، کامل الزیارات: ص ۲۱۶ ح ۳۱۴). الکافی (- به نقل از عیسی بن ابی منصور -): از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «نَفْسُ فَرْدٍ غَمْغِينَ، كِهْ بِهْ خَاطِرِ سَتَمِ بَرِ مَا، غَضَبُهُ دَارِ اسْتِ، تَسْبِيحُ اسْتِ وَانْدُوْهَشْ بَرای کار ما، عبادت به شمار می‌رود و راز ما را نگه داشتن، جهاد در راه خداست» ۳۰. سَجِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: نَفْسُ الْمَهْمُومِ لَنَا الْمُعْتَمِّ لِطَلْمِنَا تَسْبِيحٌ، وَهَمُّهُ لَأَمْرِنَا عِبَادَةٌ، وَكَيْتَمَانُهُ لِسِرِّنَا جِهَادٌ فِي سَبِيلِ اللَّهِ (الکافی: ج ۲ ص ۲۲۶ ح ۱۶، الأمالی، مفید: ص ۳۳۸ ح ۳). الأمالی، طوسی (- به نقل از

معاویة بن وهب، از امام صادق علیه السلام - : هر بی‌تابی و گریه‌ای ناپسند است، جز بی‌تابی و گریه بر حسین علیه السلام که پاداش هم دارد. ۴. کُلُّ الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ مَكْرُوهٌ، سَوَى الْجَزَعِ وَالْبُكَاءِ عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَإِنَّهُ فِيهِ مَأْجُورٌ (الأمالی، طوسی: ص ۱۶۲ ح ۲۶۸، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۸۰ ح ۹). تهذیب الأحکام - (به نقل از خالد بن سدیر، از امام صادق علیه السلام -): زن‌های فاطمی برای حسین بن علی علیه السلام گریان چاک کردند و سیلی به صورت زدند و برای چنین مصیبتی باید که بر صورت کوبید و گریان درید. ۵. وَقَدْ شَقَّقْنَ الْجُيُوبَ، وَلَطَمْنَ الْخُدُودَ الْفَاطِمِيَّاتُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَعَلَى مِثْلِهِ تُلَطَّمُ الْخُدُودُ، وَتُشَقُّ الْجُيُوبُ (تهذیب الأحکام: ج ۸ ص ۳۲۵ ح ۱۲۰۷، عوالی اللآلی: ج ۳ ص ۴۰۹ ح ۱۵).

عیون أخبار الرضا علیه السلام - (به نقل از حسن بن علی بن فضال، از امام رضا علیه السلام -): هر کس مصیبت‌های ما را یاد کند و بگرید و بگریاند، چشم او در روز گریان بودن چشم‌ها، گریان نمی‌شود. ۱۲. مَنْ تَذَكَّرَ مُصَابِنَا فَبَكَى وَأَبَكَى، لَمْ تَبْكِ عَيْنُهُ يَوْمَ تَبْكِي الْعُيُونُ (عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۲۹۴ ح ۴۸، الأمالی، صدوق: ص ۱۳۱ ح ۱۱۹). عیون أخبار الرضا علیه السلام - (به نقل از ریان بن شیب، از امام رضا علیه السلام -): اگر قرار است برای چیزی گریه کنی، برای حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام گریه کن؛ چرا که او همانند قوچ، سر بریده شد و هجده تن از خاندانش - که در زمین، بی‌نظیر بودند - همراه او کشته شدند. ۳. إِنْ كُنْتَ بَاكِياً لِشَيْءٍ فَبَاكِكَ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، فَإِنَّهُ ذُبِحَ كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ، وَقُتِلَ مَعَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ ثَمَانِيَّةٌ عَشَرَ رَجُلًا، مَا لَهُمْ فِي الْأَرْضِ شَبِهُونَ (عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۲۹۹ ح ۵۸، الأمالی، صدوق: ص ۱۹۲ ح ۲۰۲).

۱. در الأمالی صدوق، پس از عبارت «هر کس مصیبت‌های ما را یاد کند»، این افزوده وجود دارد: «و به خاطر رفتاری که با ما شد، بگرید، در روز قیامت، همراه ما و در رتبه ما خواهد بود، و هر کس مصیبت ما را یاد کند».

۴ / ۲ ثواب گریه کردن بر آنان

الخصال - (با سند خود، از امیر مؤمنان علیه السلام -): همه چشم‌ها در قیامت، گریان و بیدارند، جز چشمی که مشمول کرامت ویژه خدا باشد و به خاطر شکسته شدن حریم حسین علیه السلام و خاندان محمد صلی الله علیه و آله، گریه کرده باشد. ۱. کُلُّ عَيْنٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ بَاكِئَةٌ، وَكُلُّ عَيْنٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ سَاهِرَةٌ، إِلَّا عَيْنَ مَنْ اخْتَصَّ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ، وَبَكَى عَلَى مَا يُتَّهَكُّ مِنَ الْحُسَيْنِ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ (الخصال: ص ۶۲۵ ح ۱۰ به نقل از ابو بصیر و محمد بن مسلم از امام صادق از اجدادش علیهم السلام، عیون الحکم و المواعظ: ص ۳۹۸ ح ۶۷۴۷). الأمالی، مفید - (به نقل از ربیع بن منذر، از پدرش، از امام حسین علیه السلام -): هیچ کس قطره اشکی برای ما نریخت و با چشمانش در راه ما گریه نکرد، مگر این که خداوند، او را روزگارانی در بهشت، بهر مند می‌گرداند. ۲. مَا مِنْ عَبْدٍ قَطَرَتْ عَيْنَاهُ فِينَا قَطْرَةً، أَوْ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ فِينَا دَمْعَةً، إِلَّا بَوَّأَهُ اللَّهُ بِهَا فِي الْجَنَّةِ حُقْبًا (الأمالی، مفید: ص ۳۴۰ ح ۶، الأمالی، طوسی: ص ۱۱۷ ح ۱۸۱). ثواب الأعمال - (به نقل از محمد بن مسلم، از امام باقر علیه السلام -): علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام می‌فرمود: «هر مؤمنی که چشمش برای کشته شدن حسین علیه السلام، چنان اشک بریزد که به صورتش روان شود، خداوند متعال در بهشت برایش اتاق‌هایی فراهم می‌کند که روزگارانی را در آنها سپری نماید، و هر مؤمنی که چشمانش به خاطر آزاری که ما در دنیا از دشمنانمان دیدیم، اشک بریزد و اشکش بر چهره‌اش جاری گردد، خداوند، جایگاهی راستین را برایش در بهشت فراهم می‌کند، و هر مؤمنی که در راه ما آزار ببیند و چشمانش از درد آزاری که در راه ما دیده، اشک بریزد تا بر گونه‌اش روان شود، خداوند، صورتش را از آزار، نگه می‌دارد و در روز قیامت، او را از خشم خود و آتش، در امان نگه می‌دارد». ۳. كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ يَقُولُ: «إِنَّمَا مُؤْمِنٌ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدِّهِ، بَوَّأَهُ

اللَّهُ تَعَالَى بِهَا فِي الْجَنَّةِ غُرَفًا يَسْكُنُهَا أَحْقَابًا، وَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ دَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدَّهِ فِيمَا مَسَّنَا مِنَ الْأَذَى مِنْ عَدُوِّنَا فِي الدُّنْيَا، بَوَّاهُ اللَّهُ فِي الْجَنَّةِ مُبَوَّأً صَدَقَ .

وَأَيُّمَا مُؤْمِنٍ مَسَّهُ أَذَى فِينَا، فَدَمَعَتْ عَيْنَاهُ حَتَّى تَسِيلَ عَلَى خَدَّهِ مِنْ مَضَاضَةٍ مَا أُوذِيَ فِينَا، صَيَّرَ اللَّهُ عَنْ وَجْهِهِ الْأَذَى، وَآمَنَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مِنْ سَخَطِهِ وَالتَّيَّارِ (ثواب الأعمال: ص ۱۰۸ ح ۱، تفسیر القمی: ج ۲ ص ۲۹۱). ثواب الأعمال (- به نقل از ابو هارون مکفوف، از امام صادق علیه السلام -): هر کس در نزد او از حسین علیه السلام یاد شود و از چشمانش به اندازه بال مگسی اشک خارج شود، ثوابش بر عهده خدای عزوجل خواهد بود و

خدا برایش به چیزی جز بهشت، رضایت نمی‌دهد. ۱. مَنْ ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَهُ، فَخَرَجَ مِنْ عَيْنَيْهِ مِقْدَارُ جَنَاحِ ذُبَابَةٍ، كَانَ ثَوَابُهُ عَلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، وَلَمْ يَرْضَ لَهُ بِدُونِ الْجَنَّةِ (ثواب الأعمال: ص ۱۰۹ ح ۱، کامل الزیارات: ص ۲۰۲ ح ۲۸۷). کامل الزیارات (- به نقل از علی بن ابی حمزه، از امام صادق علیه السلام -): گریه و بی‌تابی، برای انسان در باره هر چه بی‌تابی کند، ناپسند است، جز گریه و بی‌تابی بر حسین بن علی علیه السلام که برای آن، پاداش هم دارد. ۲. إِنَّ الْبُكَاءَ وَالْجَزَعَ مَكْرُوهٌ لِلْعَبْدِ فِي كُلِّ مَا جَزَعَ، مَا خَلَمَا الْبُكَاءَ وَالْجَزَعَ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَإِنَّهُ فِيهِ مَأْجُورٌ (کامل الزیارات: ص ۲۰۱ ح ۲۸۶، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۹۱ ح ۳۲). الأُمَالِي، طوسی (- به نقل از محمد بن مسلم، از امام صادق علیه السلام -): حسین بن علی علیه السلام در پیشگاه پروردگار عزوجل، به اردوگاهش و هر شهیدی که با او در آن بوده، نگاه می‌اندازد و به زائرانش نیز نگاه می‌کند - و او به حال آنها و به نامشان و نام پدرانشان و درجاتشان و جایگاهشان در پیشگاه خدای عزوجل، داناتر از هر یک از شما به حال فرزندش است - و او گریه کننده‌اش را می‌بیند و برایش درخواست آمرزش می‌کند و از پدراناش علیهم السلام درخواست می‌کند که برای او درخواست آمرزش کنند و می‌فرماید: «زائر من، اگر می‌دانست که خداوند، چه چیزی را برایش فراهم کرده، خوش‌حالی‌اش بیش از بی‌تابی‌اش بود». زائر حسین علیه السلام باز می‌گردد، در حالی که گناهی برای او نیست. ۳. إِنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ رَبِّهِ عَزَّوَجَلَّ، يَنْظُرُ إِلَى مَوْضِعِ مُعْسَكِرِهِ، وَمَنْ حَلَّهُ مِنَ الشُّهَدَاءِ مَعَهُ، وَيَنْظُرُ إِلَى زُورِهِ، وَهُوَ أَعْرَفُ بِحَالِهِمْ، وَبِأَسْمَائِهِمْ وَأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ، وَبِدَرَجَاتِهِمْ وَمَتَرَلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مِنْ أَحَدِكُمْ بَوْلَدِهِ، وَإِنَّهُ لَيَرَى مَنْ يَبْكِيهِ، فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ، وَيَسْأَلُ آبَاءَهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ أَنْ يَسْتَغْفِرُوا لَهُ.

وَيَقُولُ: لَوْ يَعْلَمُ زَائِرِي مَا أَعَدَّ اللَّهُ لَهُ لَكَانَ فَرْحُهُ أَكْثَرَ مِنْ جَزَعِهِ، وَإِنَّ زَائِرَهُ لَيَنْقَلِبُ وَمَا عَلَيْهِ مِنْ ذَنْبٍ (الأُمَالِي، طوسی: ص ۵۵ ح ۷۴، بشاره المصطفی: ص ۷۸). کامل الزیارات (- به نقل از عبد الله بن بُكَيْرٍ أَرْجَانِي، از امام صادق علیه السلام -): حسین علیه السلام به زائرانش نظر می‌اندازد - و او به حال آنها و به نام پدرانشان و درجاتشان و جایگاهشان در پیشگاه خداوند، داناتر است از هر یک از شما به حال فرزندش و آنچه در خانه‌اش هست - و گریه کننده‌اش را می‌بیند و برایش از سر رحمت، درخواست آمرزش می‌کند و از پدراناش علیهم السلام می‌خواهد که برای او درخواست آمرزش کنند و می‌فرماید: «ای گریه کننده! اگر آنچه را که برایت فراهم شده، می‌دانستی، خوش‌حالی‌ات بیش از بی‌تابی‌ات بود».

پس هر یک از فرشتگان آسمان و فرشتگان حائر (حَرَم) حسینی، که صدای گریه او را می‌شنود، برایش درخواست آمرزش می‌کند و زائر، در حالی باز می‌گردد که گناهی ندارد. ۱. إِنَّهُ [أَيُّ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] لَيَنْظُرُ إِلَى زُورِهِ، وَهُوَ أَعْرَفُ بِهِمْ، وَبِأَسْمَاءِ آبَائِهِمْ وَبِدَرَجَاتِهِمْ، وَبِمَتَرَلَتِهِمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَحَدِكُمْ بَوْلَدِهِ وَمَا فِي رَحْلِهِ، وَإِنَّهُ لَيَرَى مَنْ يَبْكِيهِ، فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ رَحْمَةً لَهُ، وَيَسْأَلُ آبَاءَهُ الْإِسْتِغْفَارَ لَهُ. وَيَقُولُ: لَوْ تَعْلَمُ أَيُّهَا الْبَاكِي مَا أَعَدَّ لَكَ لَفَرِحْتَ أَكْثَرَ مِمَّا جَزَعْتَ، فَيَسْتَغْفِرُ لَهُ كُلُّ مَنْ سَمِعَ بُكَاءَهُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ فِي السَّمَاءِ وَفِي الْحَائِرِ، وَيَنْقَلِبُ وَمَا عَلَيْهِ مِنْ ذَنْبٍ (کامل الزیارات: ص ۵۴۴ ح ۸۳۰، بحار الأنوار: ج ۲۵ ص ۳۷۶ ح ۲۴). کامل الزیارات (- به نقل از مِسْمَعُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ كِرْدِينَ بَصْرِي -): امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای مِسْمَعُ! تو عراقی هستی. آیا کنار قبر حسین علیه السلام می‌روی؟».

گفتم: نه، من مرد شناخته‌شده‌ای در میان مردم بصره هستم و در اطراف ما کسانی هستند که هوادار این خلیفه اند و دشمنان ما هم در میان قبایل ناصبی و دیگران، زیادند. من از آنان در امان نیستم که وضعیتم را پیش پسر سلیمان، گزارش نکنند و مرا به کشتن ندهند!

به من فرمود: «آیا از آنچه با حسین علیه السلام شد، یاد می‌کنی؟».

گفتم: آری، یاد می‌کنم.

فرمود: «بی‌تابی هم می‌کنی؟».

گفتم: آری، به خدا و برای آن، اشک هم می‌ریزم، تا جایی که خانواده‌ام اثر آن را در من می‌بینند و از غذا خوردن، باز می‌مانم، تا جایی که در چهره‌ام نمایان می‌شود.

فرمود: «خداوند بر اشکت، رحمت فرستد! تو از کسانی هستی که از شیون کنندگان بر [مصائب] ما به شمار می‌آیند؛ کسانی که با شادی ما، شادی می‌کنند و با اندوه ما، اندوهگین می‌شوند و از نگرانی ما، نگران می‌شوند و از امنیت ما، امنیت دارند. تو هنگام مرگت، حضور پدرانم را در نزدت خواهی دید و آنان به فرشته مرگ، سفارش تو را می‌کنند و مژده‌هایی که آنان به تو می‌دهند، برتر است و فرشته مرگ، بر تو مهربان‌تر و باشفقت‌تر از مادر مهربان بر فرزندش خواهد بود».

آن گاه امام علیه السلام گریست و من هم با او گریستم. پس امام علیه السلام فرمود: «ستایش، از آن خدایی است که ما را بر آفریده‌هایش به رحمت، برتری داد و ما اهل بیت را به رحمت، ویژه ساخت.

ای مِسْمَع! زمین و آسمان از زمانی که امیر مؤمنان علیه السلام کشته شد، بر ما از سرِ ترَحْم می‌گرید؛ ولی آنچه فرشتگان برایمان گریستند، بیشتر است و اشک فرشتگان، از زمانی که ما کشته شدیم، بند نیامده است.

هیچ کس به خاطر ترَحْم بر ما و مصیبت‌هایی که به ما رسیده، گریه نمی‌کند، مگر این که خداوند، پیش از بیرون آمدن اشک از چشمانش، به او رحم می‌آورد، و زمانی که اشک‌های چشمانش به گونه‌اش روان شود، اگر قطره‌ای از آن در جهنم بیفتد، داغی آن را از بین می‌برد، به گونه‌ای که گرمایی در آن نخواهد بود. و کسی که قلبش برای ما به درد آید، روز مرگش، ما را می‌بیند و شاد می‌شود، چنان شادی‌ای که همواره در دلش خواهد بود تا در کنار حوض [کوثر] بر ما وارد شود و کوثر، از دیدن دوستدار ما شادمان می‌شود، زمانی که بر آن وارد می‌شود، تا جایی که از انواع غذاها به او می‌چشانند، آن چنان که مایل نیست از آن، خارج شود.

ای مِسْمَع! هر کس از آن (حوض کوثر) جرعه‌ای بنوشد، هرگز تشنه نمی‌شود و آبی نخواهد خواست و آن، به خنکای کافور و بوی مشک و مزه زنجبیل، و شیرین‌تر از عسل و نرم‌تر از کره و زلال‌تر از اشک و پاک‌تر از عنبر است. از چشمه تسنیم، بیرون می‌آید و در نهرهای بهشت، جاری می‌گردد و بر سنگ‌ریزه‌های دُر و یاقوت، روان می‌شود. در آن، جام‌هایی به شمار ستاره‌های آسمان، وجود دارد و بویش از مسیر هزار سال راه به مشام می‌رسد و جام‌هایش از طلا و نقره و در رنگ‌های گوه‌رند. چنان بویی از آن به صورت نوشنده می‌خورد که می‌گوید: ای کاش من همین جا رها می‌شدم و در پی جایگزینی و جابه جایی نبودم!

بدان که تو - ای کردین - از کسانی هستی که از آن سیراب می‌شوی و هیچ چشمی نیست که بر ما بگرید، مگر این که از نعمت تماشای کوثر، برخوردار می‌گردد و کسی که ما را دوست داشته باشد، از آن، نوشانده می‌شود و نوشنده از آن، از لذت و مزه و اشتیهای آن برخوردار می‌شود، بیش از آنچه پایین‌تر از او در دوستی ما، برخوردار شده است.

و [بدان که] صاحب کوثر، امیر مؤمنان علیه السلام است و در دستش عصایی از چوب تمشک است که با آن، دشمنانش را می‌کوبد. مردی از آنان می‌گوید: من به هر دو شهادت (شهادت به یگانگی خدا و شهادت به رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله)، شهادت داده‌ام. او می‌فرماید: "برو پیش فلاخن پیشوایت و از او بخواه که شفاعت کند." او می‌گوید: پیشوای من که تو از او یاد

می‌کنی، از من تبّری می‌جوید. او می‌فرماید: "برگرد و به کسی که دوستش داشتی و او را از دیگران جلوتر می‌دانستی، بگو و از او بخواه که چون بهترین مخلوق در نزد تو بوده است، شفاعت تو را بکند و شایسته است که بهترین مخلوق، هر گاه شفاعت کند، شفاعتش رد نشود." پس آن مرد می‌گوید: از تشنگی می‌میرم. او هم به وی می‌فرماید: "خداوند، تشنگی‌ات را افزون کند و نیازت را به آب، بیشتر نماید."!

گفتم: فدایت گردم! چگونه او (دشمن اهل بیت علیهم السلام) می‌تواند به حوض کوثر نزدیک شود، در حالی که غیر او [از کسانی که دشمن شمایند،] نمی‌تواند؟

فرمود: «[چون] او از چیزهای زشت، کناره گرفت و از بدگویی به ما اهل بیت - هر گاه که از ما یاد می‌شد - خودداری کرد و چیزهایی را رها کرد که دیگران در آنها جرئت (جسارت) ورزیدند. و اینها نه به خاطر دوستی ما و نه تمایلش به ما بود؛ بلکه به خاطر تلاش زیاد او در عبادت و دینداری بود و نیز به جهت کثرت مشغول شدن او به عبادت بود، در حدّی که از دیگران باز ماند؛ اما دلش، منافق بود و دینش دشمنی [با اهل بیت] بود به سبب پیروی [اش] از اهل دشمنی و قبول ولایت گذشتگان». ۱۰. قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا مَسْمُوعُ، أَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْعِرَاقِ، أَمَا تَأْتِي قَبْرَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قُلْتُ: لَا، أَنَا رَجُلٌ مَشْهُورٌ عِنْدَ أَهْلِ الْبَصْرَةِ، وَعِنْدَنَا مَنْ يَتَّبِعُ هَؤُلَاءِ الْخُلَفَاءِ، وَعَدُّونَا كَثِيرٌ مِنْ أَهْلِ الْقَبَائِلِ مِنَ النَّصَابِ وَغَيْرِهِمْ، وَلَسْتُ آمَنُهُمْ أَنْ يَرْفَعُوا حَالِي عِنْدَ وَلَدِ سُلَيْمَانَ، فَيَمَثُلُونَ بِي.

قَالَ لِي: أَمَا تَذَكَّرُ مَا صُنِعَ بِهِ؟ قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَتَجَزُّعُ؟ قُلْتُ: إِي وَاللَّهِ، وَأَسْتَعْبِرُ لِدَلِكِ حَتَّى يَرَى أَهْلِي أَثَرَ ذَلِكَ عَلَيَّ، فَأَمْتَبِعُ مِنَ الطَّعَامِ حَتَّى يَسْتَبِينَ ذَلِكَ فِي وَجْهِ.

قَالَ: رَحِمَ اللَّهُ دَمْعَتَكَ، أَمَا أَنْتَ مِنَ الَّذِينَ يُعِيدُونَ مِنْ أَهْلِ الْجَزْعِ لَنَا، وَالَّذِينَ يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا، وَيَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا، وَيَخَافُونَ لِحُوفِنَا، وَيَأْمَنُونَ إِذَا آمَنَّا، أَمَا أَنْتَ سَتَرَى عِنْدَ مَوْتِكَ حُضُورَ آبَائِي لَكَ، وَوَصِيَّتَهُمْ مَلِكَ الْمَوْتِ بِكَ، وَمَا يَلْقَوْنَكَ بِهِ مِنَ الْبَشَارَةِ أَفْضَلُ، وَمَلِكُ الْمَوْتِ أَرْقُ عَلَيْكَ وَأَشَدُّ رَحْمَةً لَكَ مِنَ الْأُمِّ الشَّفِيقَةِ عَلَى وَلَدِهَا.

قَالَ: ثُمَّ اسْتَعْبَرْتُ وَاسْتَعْبَرْتُ مَعَهُ.

فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى خَلْقِهِ بِالرَّحْمَةِ، وَخَصَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ بِالرَّحْمَةِ.

يَا مَسْمُوعُ! إِنَّ الْأَرْضَ وَالسَّمَاءَ لَتَبْكِي مُنْذُ قُتِلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَحِمَهُ لَنَا، وَمَا بَكَى لَنَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَكْثَرُ، وَمَا رَقَاتُ دُمُوعِ الْمَلَائِكَةِ مُنْذُ قُتِلْنَا، وَمَا بَكَى أَحَدٌ رَحِمَةً لَنَا وَلِمَا لَقِينَا، إِلَّا رَحِمَهُ اللَّهُ قَبْلَ أَنْ تَخْرُجَ الدَّمْعَةُ مِنْ عَيْنِهِ، فَإِذَا سَأَلَتْ دُمُوعُهُ عَلَى خَدِّهِ، فَلَوْ أَنَّ قَطْرَةً مِنْ دُمُوعِهِ سَقَطَتْ فِي جَهَنَّمَ لَأَطْفَأَتْ حَرَّهَا حَتَّى لَا يُوَجِدَ لَهَا حَرًّا، وَإِنَّ الْمَوْجَعَ قَلْبُهُ لَنَا لَيَفْرَحُ يَوْمَ يَرَانَا عِنْدَ مَوْتِهِ، فَرَحَةً لَا تَزَالُ تِلْكَ الْفَرَحَةُ فِي قَلْبِهِ حَتَّى يَرِدَ عَلَيْنَا الْحَوْضُ، وَإِنَّ الْكَوْثَرَ لَيَفْرَحُ بِمُجِبَّنَا إِذَا وَرَدَ عَلَيْهِ، حَتَّى أَنَّهُ لَيَذِيقُهُ مِنْ ضُرُوبِ الطَّعَامِ مَا لَا يَشْتَهِي أَنْ يَصْدُرَ عَنْهُ.

يَا مَسْمُوعُ! مَنْ شَرِبَ مِنْهُ شَرْبَةً لَمْ يَظْمَأْ بَعْدَهَا أَبَدًا، وَلَمْ يَسْتَقِ بَعْدَهَا أَبَدًا، وَهُوَ فِي بَرْدِ الْكَافُورِ، وَرِيحِ الْمِسْكِ، وَطَعْمِ الزَّنْبِيلِ، أَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ، وَالْأَيْنُ مِنَ الزَّيْدِ، وَأَصْفَى مِنَ الدَّمْعِ، وَأَذْكَى مِنَ الْعَنْبَرِ، يَخْرُجُ مِنْ تَسْنِيمٍ، وَيَمُرُّ بِأَنْهَارِ الْجَنَانِ، يَجْرِي عَلَى رَضْرَاضِ الدَّرِّ وَالْيَاقُوتِ، فِيهِ مِنَ الْقُدْحَانِ أَكْثَرُ مِنْ عَدَدِ نُجُومِ السَّمَاءِ، يَوْجَدُ رِيحُهُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ، قُدْحَانُهُ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْوَانِ الْجَوْهَرِ، يَفُوحُ فِي وَجْهِ الشَّارِبِ مِنْهُ كُلُّ فَائِجَةٍ حَتَّى يَقُولَ الشَّارِبُ مِنْهُ: يَا لَيْتَنِي تَرَكْتُ هَاهُنَا لَا أَبْغِي بِهَذَا يَدَلًّا، وَلَا عَنْهُ تَحْوِيلًا.

أَمَا إِنَّكَ - يَا كَرْدِيْنُ - مِمَّنْ تَرَوِي مِنْهُ، وَمَا مِنْ عَيْنٍ بَكَتْ لَنَا إِلَّا نُعِمْتَ بِالنَّظَرِ إِلَى الْكَوْثَرِ، وَشِيقِيَتْ مِنْهُ مَنْ أَحْبَبْنَا، وَإِنَّ الشَّارِبَ مِنْهُ لَيُعْطَى مِنَ اللَّذَّةِ وَالطَّعْمِ وَالشَّهْوَةِ لَهُ أَكْثَرُ مِمَّا يُعْطَاهُ مَنْ هُوَ دُونَهُ فِي حُبِّنَا، وَإِنَّ عَلَى الْكَوْثَرِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَفِي يَدِهِ عَصَا مِنْ عَوْسَجٍ، يُحْطَمُ بِهَا أَعْدَاءُنَا، يَقُولُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ: إِنِّي أَشْهَدُ الشَّهَادَتَيْنِ، فَيَقُولُ: انْطَلِقْ إِلَى إِمَامِكَ فَلَا تَفَاسَلْهُ أَنْ يَشْفَعَ لَكَ،

فَيَقُولُ: يَتَبَرَّأُ مِنِّي إِمَامِي الَّذِي تَذَكَّرُهُ، فَيَقُولُ: إِرْجِعْ إِلَى وَرَائِكَ فَقُلْ لِلَّذِي كُنْتَ تَتَوَلَّاهُ وَتُقَدِّمُهُ عَلَى الْخَلْقِ، فَاسْأَلْهُ إِذَا كَانَ خَيْرَ الْخَلْقِ عِنْدَكَ أَنْ يَشْفَعَ لَكَ، فَإِنَّ خَيْرَ الْخَلْقِ حَقِيقٌ أَنْ لَا يُرَدَّ إِذَا شُفِّعَ، فَيَقُولُ: إِنِّي أَهْلَيْتُكَ عَطْشًا، فَيَقُولُ لَهُ: زَادَكَ اللَّهُ ظَمِئًا، وزادَكَ اللَّهُ عَطْشًا.

قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! وَكَيْفَ يَقْدِرُ عَلَى الدُّثُورِ مِنَ الْحَوْضِ وَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهِ غَيْرُهُ؟ فَقَالَ: وَرَعَ عَنْ أَشْيَاءَ قَبِيحَةٍ، وَكَفَّ عَنْ شَتَمِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ إِذَا ذَكَرْنَا، وَتَرَكَ أَشْيَاءَ اجْتَرَى عَلَيْهَا غَيْرُهُ، وَلَيْسَ ذَلِكَ لِحُبِّنَا وَلَا لِهَوَى مِنْهُ لَنَا، وَلَكِنْ ذَلِكَ لِشِدَّةِ اجْتِهَادِهِ فِي عِبَادَتِهِ وَتَدَبُّعِهِ، وَلِمَا قَدْ شُغِلَ نَفْسُهُ بِهِ عَنْ ذِكْرِ النَّاسِ، فَأَمَّا قَلْبُهُ فَمُنَافِقٌ، وَدِينُهُ النَّصَبُ بِاتِّبَاعِ أَهْلِ النَّصَبِ وَوَلَايَةِ الْمَاضِينَ (كامل الزيارات: ص ۲۰۳ ح ۲۹۱، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۸۹ ح ۳۱).

۴ / ۳ ثواب شعرخوانی در مصیبت آنان

ثواب الأعمال (- به نقل از صالح بن عقبه -): امام صادق علیه السلام فرمود: «هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و بگرید و ده نفر را بگریاند، بهشت برای او و آنان حتمی خواهد بود و هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و بگرید و نه نفر را بگریاند، بهشت برای او و آنان حتمی خواهد بود» و همین طور می‌فرمود تا این که فرمود: «هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و گریه کند، بهشت برایش حتمی خواهد بود» و گمان می‌کنم که فرمود: «یا تظاهر به گریه کند». ۱۰. مَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بَيْتًا مِنْ شِعْرِ فَبَكَى وَأَبَكَى تِسْعَةً فَلَهُ وَلَهُمُ الْجَنَّةُ، فَلَمْ يَزَلْ حَتَّى قَالَ: مَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ شِعْرًا فَبَكَى - وَأُظْنَتْهُ قَالَ: أَوْ تَبَاكَى - فَلَهُ الْجَنَّةُ (ثواب الأعمال: ص ۱۱۰ ح ۳، کامل الزيارات: ص ۲۱۰ ح ۳۰۰). ثواب الأعمال (- به نقل از ابو عماره شعرخوان -): امام صادق علیه السلام به من فرمود: «ای ابو عماره! در باره حسین علیه السلام برایم شعر بخوان».

من هم برای ایشان شعر خواندم و ایشان گریست. باز هم شعر خواندم و ایشان گریست. به خدا سوگند، من همین طور شعرخوانی را ادامه دادم و ایشان گریه می‌کرد تا این که صدای گریه را از خانه شنیدم.

آن گاه به من فرمود: «ای ابو عماره! هر کس در باره حسین بن علی علیه السلام شعری بخواند و پنجاه نفر را بگریاند، بهشت برایش حتمی می‌شود، و هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و چهل نفر را بگریاند، بهشت برایش حتمی می‌شود، و هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و سی نفر را بگریاند، بهشت برایش حتمی می‌شود، و هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و بیست نفر را بگریاند، بهشت برایش حتمی می‌شود، و هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و ده نفر را بگریاند، بهشت برایش حتمی می‌شود، و هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و یک نفر را بگریاند، بهشت برایش حتمی می‌شود، و هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و بگرید،

بهشت برایش حتمی می‌شود، و هر کس در باره حسین علیه السلام شعری بخواند و تظاهر به گریه کند، بهشت برایش حتمی می‌شود». ۱۱. قَالَ لِي: يَا أَبَا عُمَارَةَ، أَنْشِدْنِي فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، قَالَ: فَأَنْشَدْتُهُ فَبَكَى، قَالَ: ثُمَّ أَنْشَدْتُهُ فَبَكَى.

قَالَ: قَوْلَ اللَّهِ، مَا زِلْتُ أَنْشِدُهُ وَيَبْكِي حَتَّى سَجَعْتُ الْبُكَاءَ مِنَ الدَّارِ. فَقَالَ لِي: يَا أَبَا عُمَارَةَ، مَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامِ شِعْرًا فَأَبَكَى خَمْسِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ شِعْرًا فَأَبَكَى أَرْبَعِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ شِعْرًا فَأَبَكَى ثَلَاثِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ شِعْرًا فَأَبَكَى عِشْرِينَ فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ شِعْرًا فَأَبَكَى عَشْرَةً فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ شِعْرًا فَأَبَكَى وَاحِدًا فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ شِعْرًا فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ، وَمَنْ أُنْشِدَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ شِعْرًا فَبَكَى فَلَهُ الْجَنَّةُ (ثواب الأعمال: ص ۱۰۹ ح ۲، کامل الزيارات: ص ۲۰۹ ح ۲۹۸). رجال الکشي (- به نقل از زید شحام -): تعدادی کوفی در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم که جعفر بن عقیان به

محضر امام صادق علیه السلام وارد شد. امام علیه السلام او را به خود نزدیک کرد و در کنار خود جا داد و آن گاه فرمود: «ای جعفر!». جعفر گفت: گوش به فرمانم. خدا، مرا فدایت کند! فرمود: «به من [خبر] رسیده که تو در باره حسین علیه السلام شعر می‌گویی و خوب هم می‌گویی». او گفت: آری، خدا مرا فدایت گرداند! فرمود: «بگو».

جعفر هم شعری خواند و امام علیه السلام گریست و کسانی که در خدمت ایشان بودند، گریستند، تا این که اشک بر گونه و محاسن امام علیه السلام جاری شد. آن گاه فرمود: «ای جعفر! به خدا سوگند، فرشتگان مقرب خدا، پیش تو حاضر بودند و سخن تو را در باره حسین علیه السلام در این جا شنیدند و گریستند، همان گونه که ما گریستیم، و آنها بیشتر گریستند. خداوند متعال در این ساعت - ای جعفر - تمام بهشت را برایت واجب کرد و گناهت را آمرزید». آن گاه فرمود: «ای جعفر! آیا بیشتر نگویم؟». گفت: چرا، ای سرورم!

فرمود: «کسی نیست که در باره حسین علیه السلام شعری بگوید و بگیرد و با آن بگریاند، مگر این که خداوند، بهشت را برایش واجب می‌کند و گناهش را می‌آمرزد». ۲. كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَحْنُ جَمَاعَةٌ مِنَ الْكُوفِيِّينَ ، فَدَخَلَ جَعْفَرُ بْنُ عَفَّانَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَرَّبَهُ وَأَدْنَاهُ ، ثُمَّ قَالَ : يَا جَعْفَرُ ! قَالَ : لَيْتَكَ جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ ، قَالَ : بَلَّغْنِي أَنَّكَ تَقُولُ الشَّعْرَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَتُجِيدُ ، فَقَالَ لَهُ : نَعَمْ ، جَعَلَنِي اللَّهُ فِدَاكَ ! فَقَالَ : قُلْ ، فَأَنْشَدَهُ [فَبَكِيَ] عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ حَوْلَهُ حَتَّى صَارَتْ لَهُ الدُّمُوعُ عَلَى وَجْهِهِ وَلِحْيَتِهِ .

ثُمَّ قَالَ : يَا جَعْفَرُ ! وَاللَّهِ ، لَقَدْ شَهِدَكَ مَلَائِكَةُ اللَّهِ الْمُقَرَّبُونَ ، هَاهُنَا يَسْمَعُونَ قَوْلَكَ فِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَلَقَدْ بَكَوْا كَمَا بَكَيْنَا أَوْ أَكْثَرَ ، وَلَقَدْ أَوْجَبَ اللَّهُ تَعَالَى لَكَ - يَا جَعْفَرُ - فِي سَاعَتِهِ الْجَنَّةَ بِأَسْرِهَا ، وَغَفَرَ اللَّهُ لَكَ . فَقَالَ : يَا جَعْفَرُ ! أَلَا أَزِيدُكَ؟ قَالَ : نَعَمْ يَا سَيِّدِي .

قال : ما من أحدٍ قال في الحسين عليه السلام شعراً فبكي وأبكي به ، إلّا أوجب الله له الجنة وغفر له (رجال الكشي : ج ۲ ص ۵۷۴ ح ۵۰۸ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۲۸۲ ح ۱۶) . ر . ك : ص ۸۷۴ (فصل چهارم / گریه امام باقر علیه السلام) و ص ۸۱۶ (فصل دوم / یادکرد مصیبت‌های امام حسین علیه السلام در محضر امام صادق علیه السلام) .

۴ / ۴ گریه آدم علیه السلام

بحار الأنوار: مؤلف الدر الثمین ۱ در تفسیر این سخن خداوند متعال: (آدم از پروردگارش کلماتی را دریافت کرد) ۲ روایت کرده است که: آدم، ساق عرش و نام‌های پیامبر صلی الله علیه و آله و امامان علیهم السلام را دید و جبرئیل، او را تلقین داد و گفت: بگو: ای حمید! به حق محمد؛ ای عالی! به حق علی؛ ای فاطر! به حق فاطمه؛ ای محسن! به حق حسن و حسین، و از توست احسان. زمانی که [جبرئیل،] حسین علیه السلام را یاد کرد، اشک‌های آدم، جاری شد و دلش خاشع گردید و فرمود: ای برادرم، جبرئیل! در یادکرد پنجمین نفر، دلم شکست و اشکم جاری شد. جبرئیل گفت: این، فرزند توست که به مصیبتی گرفتار می‌آید که دیگر مصیبت‌ها در برابر آن، ناچیزند. فرمود: ای برادرم! آن مصیبت چیست؟ گفت: تشنه و غریب و تک و تنها و بی یار و یاور، کشته می‌شود. ای آدم! اگر او را ببینی! او می‌گوید: «وای از تشنگی! وای از بی کسی!»، تا این که تشنگی، همانند دود، بین او و آسمان، فاصله می‌اندازد و هیچ کس به او جواب نمی‌دهد، جز با شمشیر و نوشاندن مرگ، و سر او همانند گوسفند، از پشت بریده می‌شود و دشمنانش بار و بنه‌اش را غارت می‌کنند و سر او و سرهای یارانش را در شهرها می‌گردانند، در حالی که زنانشان همراهشان هستند. این چنین در علم خدای یگانه منان، رقم خورده است.

۱. تنها مصدري که برای این حدیث یافتیم، بحار الأنوار است که این حدیث را به نقل از کتاب الدر الثمین آورده است. گفتنی است که این کتاب و مؤلف آن برای ما قابل شناسایی نیست. در کتاب الذریعة (ج ۸ ص ۷۰) چندین کتاب با نام «الدر الثمین» معرفی شده‌اند که هر یک از آنها، می‌تواند مصدر بحار الأنوار بوده باشد و هیچ یک از کتاب‌های معرفی شده، مشهور نیستند.

۲. بقره: آیه ۳۷. (فَتَلَقَّى آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ) أَنَّهُ رَأَى سَاقَ الْعَرْشِ وَأَسْمَاءَ النَّبِيِّ وَالْأُتَمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَلَقَنَهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قُلْ: يَا حَمِيدُ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ، يَا عَالِي بِحَقِّ عَلِيٍّ، يَا فَاطِطُ بِحَقِّ فَاطِمَةَ، يَا مُحَسِّنُ بِحَقِّ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَمِنْكَ الْإِحْسَانُ. فَلَمَّا ذَكَرَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَأَلَتْ دُمُوعُهُ، وَانْخَشَعَ قَلْبُهُ، وَقَالَ: يَا أَخِي جِبْرِيلُ! فِي ذِكْرِ الْخَامِسِ يَنْكَسِرُ قَلْبِي، وَتَسِيلُ عَبْرَتِي! قَالَ جِبْرِيلُ: وَلَدَكَ هَذَا يُصَابُ بِمُصِيبَةٍ تَصْغُرُ عِنْدَهَا الْمَصَائِبُ. فَقَالَ: يَا أَخِي! وَمَا هِيَ؟ قَالَ: يُقْتَلُ عَطْشَانًا غَرِيبًا وَحِيدًا فَرِيدًا، لَيْسَ لَهُ نَاصِرٌ وَلَا مُعِينٌ، وَلَوْ تَرَاهُ - يَا آدَمُ - وَهُوَ يَقُولُ: وَاعْطِشَاهُ! وَاقِلَّةَ نَاصِرَاهُ! حَتَّى يَحُولَ الْعَطَشُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ السَّمَاءِ كَالدُّخَانِ، فَلَمْ يُجِبْهُ أَحَدٌ إِلَّا بِالسُّيُوفِ، وَشَرَبَ الْحُتُوفِ، فَيَذْبَحُ ذَبْحَ الشَّاءِ مِنْ قَفَاهُ، وَيَنْهَبُ رَحْلَهُ أَعْدَاؤُهُ، وَتُشْهَرُ رُؤُوسُهُمْ هُوَ وَأَنْصَارُهُ فِي الْبُلْدَانِ، وَمَعَهُمُ النَّسْوَانُ، كَذَلِكَ سَبَقَ فِي عِلْمِ الْوَاحِدِ الْمَنَّانِ! فَبَكَى آدَمُ وَجِبْرِيلُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ بُكَاءَ التَّكْلِی (بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۴۵ ح ۴۴).

۴ / ۵ گریه ابراهیم علیه السلام

الخصال (- به نقل از فضل بن شاذان -): از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «وقتی خداوند عزوجل به ابراهیم علیه السلام دستور داد که به جای اسماعیل، قوچی را که خداوند برایش فرستاده، سر ببرد، ابراهیم آرزو کرد که کاش پسرش اسماعیل را با دست خود، سر می‌برید و مأمور نشده بود که آن قوچ را به جای پسرش سر ببرد تا به دلش چیزی باز گردد که به دل پدری که عزیزترین فرزندش را با دست خود سر می‌برد، باز می‌گردد و با آن، استحقاق بالاترین درجه ثواب بر مصیبت را پیدا کند.

خداوند عزوجل به او وحی کرد که: ای ابراهیم! محبوب‌ترین بنده‌ام در نزد تو کیست؟
گفت: پروردگارم! نزد من، آفریده‌ای محبوب‌تر از حبیب محمد صلی الله علیه و آله نیافریده‌ای.

خداوند متعال به او وحی کرد: آیا او نزد تو محبوب‌تر است، یا خودت؟

گفت: او، نزد من، از خودم محبوب‌تر است.

فرمود: فرزند او، پیش تو محبوب‌تر است، یا فرزند خودت؟

گفت: او.

فرمود: سر بریده شدن فرزند او از سرِ ستم به دست دشمنانش، برایت دردناک‌تر است، یا سر بریده شدن فرزندت به دست خودت و در راه طاعت من؟

گفت: پروردگارا! سر بریده شدن فرزند او به دست دشمنانش، برایم دردآورتر است.

فرمود: ای ابراهیم! گروهی که خود را امت محمد می‌پندارند، پسرش حسین را پس از او، از سرِ ستم و دشمنی می‌کشند، همان گونه که قوچ را سر می‌برند و با این، گرفتار خشم من می‌شوند.

ابراهیم علیه السلام، به خاطر آن، بی‌تابی کرد و قلبش به درد آمد و شروع به گریستن کرد.

خداوند، وحی فرستاد که: ای ابراهیم! من بی‌تابی‌ات را بر پسر اسماعیل - اگر او را با دست خود، سر می‌بریدی -، با بی‌تابی‌ات بر حسین و کشته شدنش، جایگزین کردم و بالاترین درجه دریافت کنندگان ثواب بر مصیبت‌ها را برای تو مقرر نمودم.

این، همان سخن خداوند عزوجل است که: (و او (اسماعیل) را با قربانی بزرگی، باز رها نیدیم) ۱. ۲. سَمِعْتُ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ

: لَمَّا أَمَرَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَذْبَحَ مَكَانَ ابْنِهِ إِسْمَاعِيلَ الْكَبْشَ الَّذِي أَنْزَلَهُ عَلَيْهِ، تَمَنَّى إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَكُونَ قَدْ ذَبَحَ ابْنَهُ إِسْمَاعِيلَ بِيَدِهِ، وَأَنَّهُ لَمْ يُؤْمَرْ بِذَبْحِ الْكَبْشِ مَكَانَهُ، لِيَرْجِعَ إِلَى قَلْبِهِ مَا يَرْجِعُ إِلَى قَلْبِ الْوَالِدِ الَّذِي يَذْبَحُ أَعَزَّ وَلَدِهِ عَلَيْهِ بِيَدِهِ، فَيَسْتَحِقَّ بِذَلِكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ.

فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَيْهِ: يَا إِبْرَاهِيمُ! مَنْ أَحَبُّ خَلْقِي إِلَيْكَ؟

فَقَالَ: يَا رَبِّ! مَا خَلَقْتَ خَلْقًا هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ حَبِيبِكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ.

فَأَوْحَى اللَّهُ تَعَالَى إِلَيْهِ: أَفَهُوَ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ نَفْسُكَ؟

قَالَ: بَلْ هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ نَفْسِي.

قَالَ: فَوَلَدُهُ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ وَلَدُكَ؟

قَالَ: بَلْ وَلَدُهُ.

قَالَ: فَذَبْحُ وَلَدِهِ ظُلْمًا عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْ جَعْلُ لِقَابِكَ أَوْ ذَبْحُ وَلَدِكَ بِيَدِكَ فِي طَاعَتِي؟

قَالَ: يَا رَبِّ! بَلْ ذَبْحُ وَلَدِهِ ظُلْمًا عَلَى أَيْدِي أَعْدَائِهِ أَوْ جَعْلُ لِقَابِي.

قَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ! فَإِنَّ طَائِفَةً تَزْعُمُ أَنَّهَا مِنْ أُمَّةٍ مُحَمَّدٍ سَيَقْتُلُ الْحُسَيْنَ ابْنَهُ مِنْ بَعْدِهِ ظُلْمًا وَعُدْوَانًا كَمَا يُذْبَحُ الْكَبْشُ، وَيَسْتَوْجِبُونَ بِذَلِكَ سَخَطِي.

فَجَزَعَ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِذَلِكَ، وَتَوَجَّعَ قَلْبُهُ، وَأَقْبَلَ يَبْكِي.

فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ: يَا إِبْرَاهِيمُ! قَدْ فَدَيْتُ جَزَعَكَ عَلَى ابْنِكَ إِسْمَاعِيلَ، لَوْ ذَبَحْتَهُ بِيَدِكَ بِجَزَعِكَ عَلَى الْحُسَيْنِ وَقَتْلِهِ، وَأَوْجَبْتُ لَكَ أَرْفَعَ دَرَجَاتِ أَهْلِ الثَّوَابِ عَلَى الْمَصَائِبِ، وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ:

۴ / ۶ گریه عیسی علیه السلام

کمال الدین (- به نقل از ابن عباس -): هنگام عزیمت امیر مؤمنان علیه السلام به صفین، با ایشان بودم. وقتی در نینوا - که کنار فرات است - فرود آمد...، به من فرمود: «ای ابن عباس! در اطراف نینوا برایم پشکل آهو جستجو کن. به خدا سوگند، من نه دروغ گفتم و نه به من، دروغ گفته شده است. آن،

۱. صافات: آیه ۱۰۷. (وَفَدَيْنَهُ بِذَبْحٍ عَظِيمٍ) (الخصال: ص ۵۸ ح ۷۹، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ج ۱ ص ۲۰۹ ح ۱).

زردرنگ است، به رنگ زعفران».

جستجو کردم. آنها را در یک جا جمع شده دیدم. صدا زدم: ای امیر مؤمنان! به همان گونه که گفتم، پیدا کردم.

علی علیه السلام فرمود: «خدا و فرستاده‌اش راست گفتند». آن گاه برخاست و با شتاب، به سمت آنها رفت و آنها را برداشت و بویید و فرمود: «دقیقاً همان است. ای ابن عباس! می‌دانی که این پشکل‌ها چیستند؟ اینها را عیسی بن مریم علیه السلام بوییده است. داستان آن، این است که عیسی به همراه حواریانش از کنار این جا گذشت و این آهوان را در یک جا جمع دید. آهوها گریان به سمت وی رفتند. عیسی نشست و حواریان هم نشستند. او گریست و حواریان هم گریستند، در حالی که نمی‌دانستند عیسی برای چه نشست و برای چه گریست.

گفتند: ای روح و کلمه خدا! چرا گریه می‌کنی؟

گفت: آیا می‌دانید که این، کدام سرزمین است؟

گفتند: نه .

گفت: این ، سرزمینی است که در آن ، فرزند پیامبر خدا ، احمد ، و فرزند زنِ آزاده پاک و بتول – که همانند مادر من است – کشته می‌شود و در آن ، دفن می‌گردد . سرزمینی است خوش‌بوتر از مشک، و آن ، گلِ فرزند شهیدِ آن پیامبر است – و چنین است سرشت پیامبران و فرزندانِشان – . این آهوان با من سخن می‌گویند و می‌گویند که: در این سرزمین، به عشق خاکِ آن فرزندِ پاک می‌چرند و گمان می‌کنند که در آن ، در امان اند .

آن گاه دستش را به پشکل‌هایِ چون مشکدان زد و آنها را بویید و گفت : این پشکل آهوان، با این بوی خوب، به خاطر گیاهان این جاست. خداوندا! این پشکل‌ها را همواره باقی بدار تا پدرش آنها را بویید و برایش تسلی و دل‌داری باشد». ۱. کُنْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خَرَجَتِهِ إِلَى صِفِّينَ ، فَلَمَّا نَزَلَ بَنِيَّوَى - وَهُوَ شَطُّ الْفُرَاتِ - ... قَالَ لِي : يَا بَنَ عَبَّاسٍ ! أَطْلُبْ لِي حَوْلَهَا بَعْرَ الظُّبَاءِ ، فَوَاللَّهِ ، مَا كَذَبْتُ وَلَا كُذِّبْتُ قَطُّ ، وَهِيَ مُصَفَّرَةٌ ، لَوْهَا لَوْنُ الزَّرْعَرَانِ .

قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ : فَطَلَبْتُهَا فَوَجَدْتُهَا مُجْتَمِعَةً ، فَنَادَيْتُهُ : يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ! قَدْ أَصْبَتْهَا عَلَى الصَّفَةِ الَّتِي وَصَفْتَهَا لِي .

فَقَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ : صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ ، ثُمَّ قَامَ يَهْرُولُ إِلَيْهَا ، فَحَمَلَهَا وَشَمَّهَا ، وَقَالَ : هِيَ هِيَ بَعِينُهَا ، تَعْلَمُ - يَا بَنَ عَبَّاسٍ - مَا هَذِهِ الْأَبْعَارُ؟ هَذِهِ قَدْ شَمَّهَا عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَذَلِكَ أَنَّهُ مَرَّ بِهَا وَمَعَهُ الْخَوَارِثُونَ ، فَرَأَى هَذِهِ الظُّبَاءَ مُجْتَمِعَةً ، فَأَقْبَلَتْ إِلَيْهِ الظُّبَاءُ وَهِيَ تَبْكِي ، فَجَلَسَ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَجَلَسَ الْخَوَارِثُونَ ، فَبَكَى وَبَكَى الْخَوَارِثُونَ ، وَهُمْ لَا يَدْرُونَ لِمَ جَلَسَ وَلَمْ يَبْكِي ، فَقَالُوا : يَا رُوحَ اللَّهِ وَكَلِمَتَهُ ! مَا يُبْكِيكَ ؟!

قَالَ : أَتَعْلَمُونَ أَيَّ أَرْضٍ هَذِهِ؟ قَالُوا : لَا- ، قَالَ : هَذِهِ أَرْضٌ يُقْتَلُ فِيهَا فَرُخُ الرَّسُولِ أَحْمَدَ ، وَفَرُخُ الْحُرَّةِ الطَّاهِرَةِ الْبَتُولِ شَبِيهَةُ أُمِّي ، وَيُلْحَدُ فِيهَا ، وَهِيَ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ ، وَهِيَ طِينَةُ الْفَرَخِ الْمُسْتَشْهَدِ ، وَهَكَذَا تَكُونُ طِينَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ ، فَهَذِهِ الظُّبَاءُ تُكَلِّمُنِي ، وَتَقُولُ : إِنَّهَا تَرَعَى فِي هَذِهِ الْأَرْضِ شَوْقًا إِلَى تُرْبَةِ الْفَرَخِ الْمُبَارَكِ ، وَزَعَمَتْ أَنَّهَا آمِنَةٌ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ ، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى هَذِهِ الصَّيْرَانِ فَشَمَّهَا ، فَقَالَ : هَذِهِ بَعْرُ الظُّبَاءِ عَلَى هَذِهِ الطَّبِيبِ لِمَكَانٍ حَشِيشَتِهَا ، اللَّهُمَّ أَبْقِهَا أَبَدًا حَتَّى يَشَمَّهَا أَبُوهُ ، فَتَكُونَ لَهُ عَزَاءً وَسِلْوَةً (كمال الدين : ص ۵۳۲ ح ۱ ، الأمالی ، صدوق : ص ۶۹۴ ح ۹۵۱) .

كمال الدين: مخالفان ما [نیز] روایت می‌کنند که عیسی بن مریم علیه السلام از سرزمین کربلا عبور کرد و تعدادی آهو در آن جا دید که جمع شده بودند . آهوان ، گریان به سوی او آمدند . او نشست و حواریان نیز نشستند . او گریست و حواریان نیز گریستند، در حالی که نمی‌دانستند چرا عیسی نشست و چرا گریست. گفتند: ای روح و کلمه خدا! چرا گریه می‌کنی؟ فرمود: آیا می‌دانید که این ، کدام سرزمین است؟ گفتند: نه . فرمود : این ، سرزمینی است که در آن ، فرزند پیامبر خدا ، احمد ، و فرزند زنِ آزاده پاک و بتول – که همانند مادر من است – ، کشته می‌شود و دفن می‌گردد، و آن ، خوش‌بوتر از مشک است ؛ زیرا آن ، گلِ فرزند شهیدِ آن پیامبر است – و این چنین است سرشت پیامبران و فرزندانِشان – . این آهوان، با من حرف می‌زنند و می‌گویند: در این سرزمین ، به عشق خاکِ آن فرزندِ پاک می‌چرند و گمان می‌کنند که در این سرزمین ، در امان اند . آن گاه دستش را به پشکل آهوان زد و آنها را بویید و فرمود: خداوندا! این پشکل‌ها را همواره باقی بدار تا پدرش آنها را بویید و برایش تسلی و دل‌داری باشد. آنها تا دوران امیر مؤمنان علیه السلام باقی ماندند تا ایشان آنها را بویید و گریست و قصه آن را هنگام گذر از کربلا بازگو کرد. ۱. إِنَّ مُخَالَفِينَا يَرَوْنَ أَنَّ عِيسَى بْنَ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَرَّ بِأَرْضِ كَرْبَلَاءَ ، فَرَأَى عِدَّةً مِنَ الظُّبَاءِ هُنَاكَ مُجْتَمِعَةً ، فَأَقْبَلَتْ إِلَيْهِ وَهِيَ تَبْكِي ، وَآثَهُ جَلَسَ وَجَلَسَ الْخَوَارِثُونَ ، فَبَكَى وَبَكَى الْخَوَارِثُونَ ، وَهُمْ لَا يَدْرُونَ لِمَ جَلَسَ وَلَمْ يَبْكِي ، فَقَالُوا : يَا رُوحَ اللَّهِ وَكَلِمَتَهُ ! مَا يُبْكِيكَ ؟!

قَالَ : أَتَعْلَمُونَ أَيَّ أَرْضٍ هَذِهِ قَالُوا : لَا ، قَالَ : هَذِهِ أَرْضٌ يُقْتَلُ فِيهَا فَرُخُ الرَّسُولِ أَحْمَدَ ، وَفَرُخُ الْحُرَّةِ الطَّاهِرَةِ الْبَتُولِ شَبِيهَةُ أُمِّي ، وَيُلْحَدُ فِيهَا ، هِيَ أَطْيَبُ مِنَ الْمِسْكِ ؛ لِأَنَّهَا طِينَةُ الْفَرَخِ الْمُسْتَشْهَدِ ، وَهَكَذَا تَكُونُ طِينَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَوْلَادِ الْأَنْبِيَاءِ ، وَهَذِهِ الظُّبَاءُ تُكَلِّمُنِي ، وَتَقُولُ : إِنَّهَا تَرَعَى فِي هَذِهِ الْأَرْضِ شَوْقًا إِلَى تُرْبَةِ الْفَرَخِ الْمُسْتَشْهَدِ الْمُبَارَكِ ، وَزَعَمَتْ أَنَّهَا آمِنَةٌ فِي هَذِهِ الْأَرْضِ ، ثُمَّ ضَرَبَ بِيَدِهِ إِلَى بَعْرِ

تِلْكَ الطَّبَائِرُ فَشَمَّهَا ، فَقَالَ : اللَّهُمَّ أَبْقِهَا أَبَدًا ، حَتَّى يَشُمَّهَا أَبُوهُ ، فَيَكُونَ لَهُ عَزَاءٌ وَسُلُوءٌ ، وَأَنَّهَا بَقِيَتْ إِلَى أَيَّامِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، حَتَّى شَمَّهَا وَبَكَى ، وَأَخْبَرَ بِقِصَّتِهَا لَمَّا مَرَّ بِكَرْبَلَاءَ (كمال الدين : ص ۵۳۱ ، الخرائج و الجرائح : ج ۳ ص ۱۱۴۳ ح ۵۵) . ر . ك : ج ۱ ص ۲۱۲ (بخش سوم / فصل سوم : پیشگویی امیر مؤمنان علیه السلام در باره شهادت امام حسین علیه السلام) .

۴ / ۷ گریه پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش

کامل الزیارات (- به نقل از عبد الله بن محمد صنعانی ، از امام باقر علیه السلام -) : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حسین علیه السلام را وقتی وارد می‌شد ، در آغوش می‌کشید و آن گاه به امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرمود: «نگهش دار». سپس بر روی او می‌افتاد و غرق بوسه‌اش می‌کرد و می‌گریست.

حسین علیه السلام می‌گفت: پدر جان ! چرا گریه می‌کنی؟

می‌فرمود: «پسر جان! من جای شمشیرها را در بدن تو می‌بوسم و می‌گیرم».

[می‌گفت: پدر جان ! من کشته می‌شوم؟]

[می‌فرمود: «آری ، به خدا سوگند ! تو و پدر و برادرت» . ۱. كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله إِذَا دَخَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَذَبَهُ إِلَيْهِ ، ثُمَّ يَقُولُ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أُمِسْكُهُ ، ثُمَّ يَقَعُ عَلَيْهِ فَيَقْبَلُهُ وَيَبْكِي .

يَقُولُ : يَا أَبَه ! لِمَ تَبْكِي ؟ فَيَقُولُ : يَا بَنِي ! أَقْبِلْ مَوْضِعَ السُّيُوفِ مِنْكَ وَأَبْكِي .

قَالَ : يَا أَبَه ! وَأُقْتَلُ ؟ قَالَ : إِي وَاللَّهِ ، وَأَبُوكَ وَأَخُوكَ وَأَنْتَ (کامل الزیارات : ص ۱۴۶ ح ۱۷۲ ، بحار الأنوار : ج ۴۴ ص ۲۶۱ ح ۱۴) .

کشف الغمّة (- به نقل از محمد بن عبد الرحمان -) : پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خانه عایشه در خواب نیم‌روز بود که

ناگهان گریان بیدار شد . عایشه گفت : چرا گریه می‌کنی ، ای پیامبر خدا ؟ پدر و مادرم فدایت گردند !

فرمود: «مرا این به گریه انداخت که جبرئیل به نزد آمد و گفت: ای محمد ! دست را باز کن ، که این ، خاک تلی است که پسر

حسین بر آن کشته می‌شود . او را مردی از امت تو می‌کشد».

عایشه گفت: پیامبر خدا برایم حدیث کرد ، در حالی که می‌گریست . می‌فرمود: «این کیست از امت من ؟ این کیست از امت من ؟

این کیست از امت من ، که پس از من ، حسین را می‌کشد؟» . ۲. بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله فِي بَيْتِ عَائِشَةَ رَقْدَةً الْقَائِلَةَ ، إِذَا اسْتَيْقَظَ وَهُوَ يَبْكِي ، فَقَالَتْ عَائِشَةُ : مَا يُبْكِيكَ - يَا رَسُولَ اللَّهِ - ، بِأَبِي أَنْتَ وَأُمِّي ؟

قَالَ : يُبْكِينِي أَنَّ جَبْرَائِيلَ أَتَانِي ، فَقَالَ : أَبْطِ سَيْدَكَ - يَا مُحَمَّدُ - ، فَإِنَّ هَذِهِ تَرْيَةُ مِنْ تِلَالٍ يُقْتَلُ بِهَا ابْنُكَ الْحُسَيْنُ ، يَقْتُلُهُ رَجُلٌ مِنْ أُمَّتِكَ .

قَالَتْ عَائِشَةُ : وَرَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يُحَدِّثُنِي وَأَنْتَ لَيْبَكِي ، وَيَقُولُ : مَنْ ذَا مِنْ أُمَّتِي ، مَنْ ذَا مِنْ أُمَّتِي ، مَنْ ذَا مِنْ أُمَّتِي ، مَنْ

يَقْتُلُ حُسَيْنًا مِنْ بَعْدِي ؟ (کشف الغمّة : ج ۲ ص ۲۷۰) . کامل الزیارات (- به نقل از عبد الله بن بکیر ، از یکی از شیعیان ، از امام

صادق علیه السلام -) : فاطمه علیها السلام خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله رسید ، در حالی که از چشمان پیامبر صلی الله

علیه و آله ، اشک جاری بود . فاطمه علیها السلام پرسید: چه شده است؟

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «جبرئیل به من خبر داد که امت من ، حسین را می‌کشند!» .

فاطمه علیها السلام آه و ناله سر داد و این برایش گران آمد . آن گاه پیامبر صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام خبر داد که

فرزندانش ، حاکم می‌شوند و این ، فاطمه علیها السلام را خوش آمد و آرام شد . ۱. دَخَلَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى

اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ عِيْنَاهُ تَدْمَعُ ، فَسَأَلَتْهُ : مَا لَكَ ؟

فَقَالَ إِنَّ جَبْرَائِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَخْبَرَنِي أَنَّ أُمَّتِي تَقْتُلُ حُسَيْنًا ، فَجَزَعَتْ وَشَقَّ عَلَيْهَا ، فَأَخْبَرَهَا بِمَنْ يَمْلِكُكَ مِنْ وَلَدِهَا ، فَطَابَتْ نَفْسُهَا

وَسَكَنَتْ (کامل الزیارات: ص ۱۲۵ ح ۱۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۳۳ ح ۱۹). الإرشاد (- به نقل از ام سلمه -): روزی پیامبر صلی الله علیه و آله نشست بود و حسین علیه السلام در دامنش بود که از چشمانش اشک، جاری شد. به ایشان گفتم: ای پیامبر خدا! چه شده است که تو را گریان می‌بینم - فدایت گردم - ؟

فرمود: «جبرئیل، مرا به پسر حسین، دلداری داد و خبر داد که طایفه‌ای از امت، او را می‌کشند. خداوند، شفاعت مرا نصیب آنها نکند!». ۲۰. بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ذَاتَ يَوْمٍ جَالِسٌ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ فِي حِجْرِهِ، إِذْ هَمَلَتْ عَيْنَاهُ بِالْذُمُوعِ، فَقُلْتُ لَهُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، مَا لِي أَرَاكَ تَبْكِي جُعِلَتْ فِدَاكَ؟ فَقَالَ: جَاءَنِي جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَزَّانِي بِإِنِّي الْحُسَيْنُ، وَأَخْبَرَنِي أَنَّ طَائِفَةً مِنْ أُمَّتِي تَقْتُلُهُ، لَا أَنَالَهُمُ اللَّهُ شَفَاعَتِي (الإرشاد: ج ۲ ص ۱۳۰، كشف الغمّة: ج ۲ ص ۲۱۹). الأُمّالِي، صدوق (- به نقل از ابن عباس -): علی علیه السلام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گفت: ای پیامبر خدا! آیا عقیل را دوست داری؟

فرمود: «آری، به خدا. من به او، دو علاقه دارم: علاقه‌ای به خاطر خودش و علاقه‌ای به خاطر علاقه‌مندی ابو طالب به او! پسر او (مسلم) در راه دوستی پسر تو کشته می‌شود و چشمان مؤمنان، بر او اشک می‌ریزند و فرشتگان مقرب، بر او درود می‌فرستند». آن گاه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله گریست تا جایی که اشکش جاری شد و سپس فرمود: «به خدا شکوه می‌کنم از آنچه پس از من، به نسل من می‌رسد!». ۳. قَالَ عَلِيٌّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّكَ لَتَحِبُّ عَقِيلًا؟ قَالَ: إِي وَاللَّهِ، إِنِّي لَأُحِبُّهُ حُبِّينِ، حُبًّا لَهُ، وَحُبًّا لِحُبِّ أَبِي طَالِبٍ لَهُ، وَإِنْ وَلَدَهُ لَمَقْتُولٌ فِي مَحَبَّةٍ وَلَدِيكَ، فَتَدْمَعُ عَلَيْهِ عُيُونُ الْمُؤْمِنِينَ، وَتُصَيِّمُنِي عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ.

ثُمَّ بَكَى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى جَرَتْ دُمُوعُهُ عَلَى صَدْرِهِ، ثُمَّ قَالَ: إِلَى اللَّهِ أَشْكُو مَا تَلْقَى عِترَتِي مِنْ بَعْدِي (الأُمّالِي، صدوق: ص ۱۹۱ ح ۲۰۰، بحار الأنوار: ج ۴۴ ص ۲۸۷ ح ۲۷). المستدرک علی الصحیحین (- به نقل از عبد الله بن مسعود -): خدمت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمدم و ایشان، شادمان به سوی ما آمد، در حالی که شادی در صورتش هویدا بود. چیزی از ایشان نپرسیدیم، مگر این که جوابش را داد، و خاموش نشدیم، مگر این که خود ایشان شروع کرد.

تا این که جوانانی از بنی هاشم از آن جا گذشتند که در میانشان، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام هم بودند. وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله آن دو را دید، آنها را در آغوش کشید و چشمانش گریان گردید. به ایشان گفتم: ای پیامبر خدا! همواره در چهره‌تان چیزی را می‌بینم که خوشایندمان نیست.

فرمود: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند، آخرت را برای ما به جای دنیا برگزیده، و زود است که اهل بیت من، پس از من، در شهرها تحت فشار قرار گیرند و رانده شوند، تا این که [صاحبان] پرچم‌های سیاه از مشرق سر بر آورند و حق را طلب نمایند؛ ولی به آنها داده نمی‌شود. دوباره طلب می‌کنند؛ ولی داده نمی‌شود. بار سوم، طلب می‌کنند. باز هم داده نمی‌شود. پس می‌جنگند و پیروز می‌شوند.

پس هر کس از شما و از نسل شما آن را درک کرد، نزد امامی از اهل بیت من بیاید، هرچند که پابرنه بر برف و سرما باشد؛ چرا که آنان پرچم‌های هدایت اند.

آنها پرچم‌ها را به مردی از اهل بیت من وا می‌گذارند که نامش، همنام من است... و حاکم زمین می‌شود و آن را آکنده از عدل و داد می‌کند، همان گونه که آکنده از جور و ستم شده است». ۱. أَتَيْنَا رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَخَرَجَ إِلَيْنَا مُسْتَبْشِرًا يُعْرِفُ السُّرُورَ فِي وَجْهِهِ، فَمَا سَأَلْنَاهُ عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَخْبَرَنَا بِهِ، وَلَا سَكَتَنَا إِلَّا ابْتَدَأَنَا، حَتَّى مَرَّتْ فَتِيَّةٌ مِنْ بَنِي هَاشِمٍ، فِيهِمُ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ، فَلَمَّا رَأَوْهُمُ التَزَمَهُمْ، وَانْهَمَلَتْ عَيْنَاهُ، فَقُلْنَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا نَرَاكَ نَرَى فِي وَجْهِكَ شَيْئًا نَكْرَهُهُ؟

فَقَالَ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ اللَّهِ لَنَا الْآخِرَةُ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّهُ سَيَلْقَى أَهْلَ بَيْتِي مِنْ بَعْدِي تَطْرِيدًا وَتَشْرِيدًا فِي الْبِلَادِ، حَتَّى تَرْتَفِعَ رَايَاتُ سُودٍ مِنَ الْمَشْرِقِ، فَيَسْأَلُونَ الْحَقَّ فَلَا يُعْطَوْنَهُ، ثُمَّ يَسْأَلُونَهُ فَلَا يُعْطَوْنَهُ، ثُمَّ يَسْأَلُونَهُ فَلَا يُعْطَوْنَهُ، فَيُقَاتِلُونَ فَيَنْصَبُونَ، فَمَنْ أَدْرَكَهُ مِنْكُمْ

أَوْ مِنْ أَعْقَابِكُمْ فَلَيَأْتِ إِمَامَ أَهْلِ بَيْتِي وَلَوْ حَبَوًّا عَلَى الثَّلَجِ ، فَإِنَّهَا رَايَاتُ هُدًى ، يَدْفَعُونَهَا إِلَى رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ، يُوَاطِئُ اسْمُهُ اسْمِي . . فَيَمْلِكُ الْأَرْضَ ، فَيَمْلُؤُهَا قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا (المستدرک علی الصحیحین : ج ۴ ص ۵۱۱ ح ۸۴۳۴ ؛ دلائل الإمامة : ص ۴۴۶ ح ۴۲۰) . الأمالی ، صدوق (- به نقل از محمد بن عبد الرحمان ، از پدرش ، از امام علی بن ابی طالب علیه السلام -) : من و فاطمه و حسن و حسین ، در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم که رو به ما کرد و گریست . گفتم : ای پیامبر خدا ! چرا گریه می کنی ؟

فرمود : «می گریم برای ضربت خوردن سر تو و سیلی خوردن فاطمه و فرو رفتن نیزه در ران حسن و زهری که به او خورانده می شود و [نیز برای] کشته شدن حسین» .

در این هنگام ، اهل خانه همگی گریستند . ۲. بَیْنَا أَنَا وَفَاطِمَةُ وَالحَسَنُ وَالحُسَيْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، إِذِ التَّفَّتْ إِلَيْنَا فَبَكَى ، فَقُلْتُ : مَا يُبْكِيكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟

فَقَالَ : أَبْكِي مِمَّا يُصْنَعُ بِكُمْ بَعْدِي . فَقُلْتُ : وَمَا ذَاكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ ؟

قَالَ : أَبْكِي مِنْ ضَرْبَتِكَ عَلَى الْقَرْنِ ، وَلَطَمِ فَاطِمَةَ خَدَّهَا ، وَطَعَنَ الْحَسَنَ فِي الْفَخْذِ ، وَالسَّمَّ الَّذِي يُسْقَى ، وَقَتْلَ الْحُسَيْنِ .

قَالَ : فَبَكَى أَهْلُ الْبَيْتِ جَمِيعًا (الأمالی ، صدوق : ص ۱۹۷ ح ۲۰۸ ، المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۲ ص ۲۰۹)

المناقب ، کوفی (- به نقل از انس -) : پیامبر صلی الله علیه و آله رو به فاطمه علیها السلام کرد و فرمود : «آیا وقتی مرگ آن دو (حسن علیه السلام و حسین علیه السلام) را بینی، بی تابی می کنی؟ چگونه است اگر بینی پسر بزرگت با زهر، مسموم می شود و پسر کوچکت در گودی یک زمین، به خونس غوطه ور است و درندگان در اطرافش زوزه می کشند؟» .

فاطمه علیها السلام گریست و علی و حسن و حسین علیهم السلام گریستند . فاطمه علیها السلام گفت : پدر جان ! آیا کافران ، چنین می کنند، یا منافقان؟

فرمود : «منافقان این امت، و می پندارند که مؤمن اند!» . ۱. التَّفَّتِ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَقَالَ : أُجْزِعَتْ إِذْ رَأَيْتَ مَوْتَهُمَا [أَيِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ] فَكَيْفَ لَوْ رَأَيْتَ الْأَكْبَرَ مَسْقِيًّا بِالسَّمِّ وَالْأَصْغَرَ مُلْطَخًا بِدَمِهِ فِي قَاعٍ مِنَ الْأَرْضِ يَتَنَاوَبُهُ السَّبَاعُ ؟! قَالَ : فَبَكَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَبَكَى عَلِيُّ وَبَكَى الْحَسَنُ وَالحُسَيْنُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ .

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ : يَا أَبَتَا أَكْفَارًا يَفْعَلُونَ ذَلِكَ أَمْ مُنَافِقُونَ ؟

قَالَ : بَلْ مُنَافِقُو هَذِهِ الْأُمَّةِ وَيَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ مُؤْمِنُونَ !! (المناقب ، کوفی : ج ۲ ص ۲۷۹ ح ۷۴۶) . الأمالی ، صدوق (- به نقل از ابراهیم بن ابی محمود ، از امام رضا علیه السلام -) : روز [شهادت] حسین علیه السلام ، پلک های ما را زخمی کرد ، و اشک هایمان را جاری نمود ، و عزیز ما را در سرزمین اندوه و محنت ، خوار ساخت و برای ما اندوه و غم را تا روز قیامت ، بر جا گذاشت . پس گریه کنندگان باید برای مانند حسین علیه السلام بگریند ، که گریه [بر او] ، گناهان بزرگ را می زداید . ۲. إِنَّ يَوْمَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَقْرَحُ جُفُونَنَا ، وَأَسْبَلُ دُمُوعَنَا ، وَأَذَلَّ عَزِيزَنَا بِأَرْضِ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ ، أَوْرَثَتْنَا الْكَرْبَ وَالبَلَاءَ إِلَى يَوْمِ الْإِنْقِضَاءِ ، فَعَلَى مِثْلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلْيَبْكِي الْبَاكُونَ ، فَإِنَّ الْبُكَاءَ يَحُطُّ الذُّنُوبَ الْعِظَامَ (الأمالی ، صدوق : ص ۱۹۰ ح ۱۹۹ ، الإقبال : ج ۳ ص ۲۸) . ر . ک : ج ۱ ص ۱۷۶ (بخش سوم / فصل دوم : پیشگویی پیامبر صلی الله علیه و آله در باره شهادت امام حسین علیه السلام) .

۴ / ۸ گریه پدرش امام علی علیه السلام

خصائص الأئمة عليهم السلام (- به نقل از عبد الله بن ميمون ، از امام صادق ، از پدرش ، از پدرانش عليهم السلام -) : امير مؤمنان عليه السلام با جمعی از اصحابش از کربلا گذر کرد و وقتی از آن جا گذشت ، چشمانش گریان گشت . آن گاه فرمود : «این جا ،

محلّ خوابیدن شترانشان است و این جا ، جای اثاثیه کاروانشان است و این جاست که خونشان ریخته می‌شود . خوشا به تو ، ای خاک ! بر این خاک ، خون‌های دوستان ریخته می‌شود» ۱۰. مَرَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي نَاسٍ مِنْ أَصْحَابِهِ بِكَرْبَلَاءَ ، فَلَمَّا مَرَّ بِهَا اغْرَوْرَقَتْ عَيْنَاهُ بِالْبُكَاءِ ، ثُمَّ قَالَ : هَذَا مُنَاحُ رِكَابِهِمْ ، وَ هَذَا مُلْقَى رِحَالِهِمْ ، وَهَاهُنَا تُهْرَقُ دِمَاؤُهُمْ ، طُوبَى لَكَ مِنْ تَرْبِيَةٍ ، عَلَيْهَا تُهْرَقُ دِمَاءُ الْأَحِبَّةِ (خصائص الأئمة : ص ۴۷ ، کامل الزیارات : ص ۴۵۳ ح ۶۸۵ به نقل از عبد الله بن میمون از امام صادق علیه السلام) .

مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی (- به نقل از شیخ الإسلام حاکم جُشمی -) : امیر مؤمنان علیه السلام وقتی راهی صفین شد ، در کربلا فرود آمد و به ابن عباس فرمود: «آیا می‌دانی این جا چه جایی است؟» .

گفت : خیر .

فرمود: «اگر می‌شناختی، مانند من می‌گریستی» و آن گاه گریه شدیدی کرد و فرمود: «مرا با خاندان ابو سفیان ، چه کار؟! و سپس به حسین علیه السلام رو کرد و فرمود: «شکیا باش ، پسر! به پدرت نیز از آنها همانند چیزی رسیده که پس از او به تو خواهد رسید» ۲۰. إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمَّا سَارَ إِلَى صَفِّينَ نَزَلَ بِكَرْبَلَاءَ ، وَقَالَ لِابْنِ عَبَّاسٍ : أَتَدْرِي مَا هَذِهِ الْبُقْعَةُ؟ قَالَ : لَا ، قَالَ : لَوْ عَرَفْتَهَا لَبَكَيْتَ بُكَائِي ، ثُمَّ بَكَى بُكَاءً شَدِيداً .

ثُمَّ قَالَ : مَا لِي وَلِإِلِ أَبِي سُفْيَانَ ، ثُمَّ التَفَتَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَقَالَ : صَبْرًا يَا بُنَيَّ ، فَقَدْ لَقِيَ أَبُوكَ مِنْهُمْ مِثْلَ الَّذِي تَلْقَى بَعْدَهُ (مقتل الحسین علیه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۱۶۲) . کمال الدین (- به نقل از ابن عباس -) : هنگام عزیمت امیر مؤمنان علیه السلام به صفین ، با ایشان بودم . وقتی به نینوا - که در کنار فرات است - رسید ، با صدای بلند فرمود : «ای ابن عباس ! این جا را می‌شناسی؟» .

گفتم : ای امیر مؤمنان ! این جا را نمی‌شناسم .

فرمود: «اگر همانند من آن را می‌شناختی، از آن عبور نمی‌کردی، مگر این که همانند گریستن من می‌گریستی» .

امام علیه السلام مدّتی طولانی گریست، تا این که محاسنش تر شد و اشک‌هایش بر سینه‌اش ریخت . ما هم با ایشان گریستیم و ایشان می‌فرمود: «آه ، آه ! مرا با خاندان ابو سفیان ، چه کار ؟ ! مرا با خاندان حرب ، حزب شیطان و دوستان کفر ، چه کار ؟ ! ای ابا عبد الله ! شکیا باش . به پدرت نیز از آنها همانند چیزی رسیده که پس از او به تو خواهد رسید ...» .

آن گاه با صدای بلند ، آواز سر داد: «ای پروردگار عیسی بن مریم ! کشندگان او و حمله کننده بر او و کمک کننده بر ضد او و خوار کننده او را فرخنده مگردان» . آن گاه گریه‌ای طولانی کرد

و ما هم با او گریستیم، تا به رو در افتاد و مدّتی بیهوش شد و بعد به هوش آمد. ۱۱. كُنْتُ مَعَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي خَرَجَتِهِ إِلَى صَفِّينَ ، فَلَمَّا نَزَلَ بِنِينَوَى - وَهُوَ شَطُّ الْفُرَاتِ - قَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ : يَا بَنَ عِيَّاسٍ ، أَتَعْرِفُ هَذَا الْمَوْضِعَ؟ قَالَ : قُلْتُ : مَا أَعْرِفُهُ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، فَقَالَ : لَوْ عَرَفْتَهُ كَمَعْرِفَتِي لَمْ تَكُنْ تَجُوزُهُ حَتَّى تَبْكِيَ بُكَائِي .

قَالَ : فَبَكَى طَوِيلًا حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ ، وَسَالَتِ الدَّمُوعُ عَلَى صَدْرِهِ ، وَبَكَيْنَا مَعَهُ ، وَهُوَ يَقُولُ : أَوْهْ أَوْهْ! مَا لِي وَلِإِلِ أَبِي سُفْيَانَ؟ مَا لِي وَلِإِلِ حَرْبِ حِزْبِ الشَّيْطَانِ وَأَوْلِيَاءِ الْكُفْرِ؟ صَبْرًا يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ ، فَقَدْ لَقِيَ أَبُوكَ مِثْلَ الَّذِي تَلْقَى مِنْهُمْ ...

وَقَالَ بِأَعْلَى صَوْتِهِ : يَا رَبَّ عِيَسَى بْنِ مَرْيَمَ ! لَا- تُبَارِكْ فِي قَتْلَتِهِ ، وَالْحَامِلِ عَلَيْهِ ، وَالْمُعِينِ عَلَيْهِ ، وَالْخَازِلِ لَهُ ، ثُمَّ بَكَى بُكَاءً طَوِيلًا وَبَكَيْنَا مَعَهُ ، حَتَّى سَقَطَ لُوجُهُهُ وَغَشِيَ عَلَيْهِ طَوِيلًا ، ثُمَّ أَفَاقَ (کمال الدین : ص ۵۳۲ ح ۱ ، الأمالی ، صدوق : ص ۶۹۴ ح ۹۵۱) .

کتاب سلیم بن قیس (- به نقل از ابن عباس -) : در ذوقار ، خدمت امام علی علیه السلام رسیدیم . صحیفه‌ای را به من نشان داد و به من فرمود: «ای ابن عباس ! این ، صحیفه‌ای است که پیامبر صلی الله علیه و آله آن را برای من خواند و من با خطّ خودم نوشتم» .

گفتم : ای امیر مؤمنان ! آن را برایم بخوان .

ایشان ، آن را خواند و دیدم در آن، حوادث از زمان درگذشت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تا کشته شدن حسین علیه السلام و

چگونگی کشته شدنش و [نام] قاتلش و کمک کنندگانش و شهیدان همراهش هست. پس گریه شدیدی کرد و مرا هم گریاند. از جمله چیزهایی که برایم خواند، این بود که با او چگونه رفتار می‌شود، فاطمه علیها السلام چگونه شهید می‌شود، پسرش حسین علیه السلام، چگونه شهید می‌شود و امت، چه نیرنگی به او می‌زنند. وقتی ایشان خواند که حسین علیه السلام چگونه شهید می‌شود و چه کسی او را می‌کشد، گریه‌اش بیشتر شد و آن گاه صحیفه را جمع کرد، در حالی که حوادث تا روز قیامت، نا گفته مانده بود.^۳ لَقَدْ دَخَلْتُ عَلَى عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِذِي قَارٍ، فَأَخْرَجَ إِلَيَّ صَحِيفَةً وَقَالَ لِي: يَا بَنَ عَبَّاسٍ، هَذِهِ صَحِيفَةٌ أَمْلَاهَا عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَطَّيْ بِيَدِي. فَقُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، إِقْرَأْهَا عَلَيَّ، فَقَرَأَهَا فَإِذَا فِيهَا كُلُّ شَيْءٍ كَانَ مِنْذُ قَبْضِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ إِلَى مَقْتَلِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَكَيْفَ يُقْتَلُ؟ وَمَنْ يَقْتُلُهُ؟ وَمَنْ يَنْصُرُهُ؟ وَمَنْ يُسْتَشْهَدُ مَعَهُ؟ فَبَكَي بُكَاءً شَدِيداً وَأَبْكَانِي. فَكَانَ فِيمَا قَرَأَهُ عَلَيَّ: كَيْفَ يُصْنَعُ بِهِ؟ وَكَيْفَ تُسْتَشْهَدُ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ؟ وَكَيْفَ يُسْتَشْهَدُ الْحَسَنُ ابْنُهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ وَكَيْفَ تَغْدِرُ بِهِ الْأُمَّةُ؟ فَلَمَّا أَنْ قَرَأَ كَيْفَ يُقْتَلُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَمَنْ يَقْتُلُهُ أَكْثَرَ الْبُكَاءِ، ثُمَّ أَدْرَجَ الصَّحِيفَةَ وَقَدْ بَقِيَ مَا يَكُونُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (كتاب سليم بن قيس: ج ۲ ص ۹۱۵، الفضائل: ص ۱۱۹). ر. ك: ج ۱ ص ۲۱۲ (بخش سوم / فصل سوم: پیشگویی امیر مؤمنان علیه السلام در باره شهادت امام حسین علیه السلام).

۱. ذوقار، آب و آبادی است که از آن بکر بن وائل بوده و بین واسط و کوفه در نزدیکی کوفه قرار داشته است (ر. ك: نقشه شماره ۵ در پایان همین جلد)

۴ / ۹ گریه مادرش فاطمه علیها السلام دختر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله

دلائل الإمامة (- به نقل از موسی بن ابراهیم مروزی، از امام کاظم، از پدرش امام صادق، از جدش امام باقر علیهم السلام، از جابر بن عبد الله انصاری -): پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به فاطمه علیها السلام فرمود: «جبرئیل پیش من آمد و مرا به دو پسری که تو خواهی داشت، مژده داد و بعد درباره یکی از آن دو، دل‌داری‌ام داد و فهمیدم که او تشنه و در غربت، کشته می‌شود». پس فاطمه علیها السلام چنان گریست که صدای گریه‌اش بلند شد. آن گاه گفت: پدر جان! چرا او را می‌کشند، در حالی که تو جدّ اوایی و پدرش علی است و من مادرش هستم؟

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «دخترم! برای پادشاهی. بدان که بر روی آنها شمشیری آشکار خواهد شد که غلاف نمی‌شود، جز به دست مهدی از فرزندان تو [که بر آنان چیره می‌شود]». ۱۰. أَنَانِي جَبْرَائِيلُ فَبَشَّرَنِي بِفَرْخَيْنِ يَكُونَانِ لَكَ، ثُمَّ عَزَيْتُ بِأَحَدِهِمَا، وَعَرَفْتُ أَنَّهُ يُقْتَلُ غَرِيباً عَطْشَاناً. فَبَكَتْ فَاطِمَةُ حَتَّى عَلَا بُكَاءُهَا، ثُمَّ قَالَتْ: يَا أَبَه، لِمَ يَقْتُلُونَهُ وَأَنْتَ جَدُّهُ، وَأَبُوهُ عَلِيٌّ، وَأَنَا أُمُّهُ؟

قَالَ: يَا بَنِيَّ، لَطَلَبَهُمُ الْمُلْكُ، أَمَا إِنَّهُ سَيَظْهَرُ عَلَيْهِمْ سَيْفٌ لَا يَغْمِدُ إِلَّا عَلَى يَدِ الْمَهْدِيِّ مِنْ وَلَدِكَ (دلائل الإمامة: ص ۱۰۲ ح ۳۰). کمال الدین (- به نقل از ابن عباس -): وقتی حسین بن علی علیه السلام زاده شد - و زمان تولدش در شامگاه پنجشنبه و شب جمعه بود... -، جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه و آله فرود آمد و به ایشان تهنیت گفت - همان گونه که خدای عزوجلّ به او دستور داده بود - و ایشان را دل‌داری داد. پیامبر صلی الله علیه و آله به جبرئیل گفت: «امّتم او را می‌کشند؟».

جبرئیل به پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: آری، ای محمد!

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «اینان، امت من نیستند! از این گروه امّتم بیزارم و خدای عزوجلّ از آنها بیزار است».

جبرئیل علیه السلام گفت: من هم از آنان بیزارم، ای محمد!

پس پیامبر صلی الله علیه و آله بر فاطمه علیها السلام وارد شد و به او تهنیت گفت و دل‌داری‌اش داد. فاطمه علیها السلام گریست و گفت: ای کاش من او را نزاده بودم! کشنده حسین، در آتش است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «من بر این، گواهی می‌دهم، ای فاطمه! او کشته نمی‌شود، مگر این که فرزندی از او باقی می‌ماند که امامان هدایتگر پس از او، از نسل اویند...».

پس فاطمه علیها السلام آرام گرفت. ۲. لَمَّا وَلِدَ الْحَسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ مَوْلَدُهُ عَشِيَّةَ الْخَمِيسِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ ... فَهَبَطَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَهَنَأَهُ كَمَا أَمَرَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَعَزَّاهُ.

فَقَالَ لَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: تَقْتُلُهُ أُمْتِي؟ فَقَالَ لَهُ: نَعَمْ يَا مُحَمَّدُ، فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: مَا هَؤُلَاءِ بِأُمْتِي أَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ، وَاللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بَرِيءٌ مِنْهُمْ، قَالَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: وَأَنَا بَرِيءٌ مِنْهُمْ يَا مُحَمَّدُ، فَدَخَلَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ فَهَنَأَهَا وَعَزَّاهَا، فَبَكَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَقَالَتْ: يَا لَيْتَنِي لَمْ أَلِدْهُ، قَاتِلُ الْحُسَيْنِ فِي النَّارِ.

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: وَأَنَا أَشْهَدُ بِذَلِكَ - يَا فَاطِمَةُ -، وَلَكِنَّهُ لَا يُقْتَلُ حَتَّى يَكُونَ مِنْهُ إِمَامٌ يَكُونُ مِنْهُ الْأَيُّمَةُ الْهَادِيَةُ بَعْدَهُ، .. فَسَكَتَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنَ الْبُكَاءِ (كمال الدين: ص ۲۸۲ ح ۳۶، الصراط المستقيم: ج ۲ ص ۱۴۴).

کامل زیارات (- به نقل از عبد الملک بن مُقَرَّن، از امام صادق علیه السلام -): هر گاه حسین علیه السلام را زیارت کردید، خاموش باشید، مگر به سخن خیر. فرشتگان نگهبان شب و روز، نزد فرشتگان حَرَمِ حسینی حاضر می‌شوند و با آنها مصافحه می‌کنند و آنان از شدت گریه به اینها پاسخ نمی‌دهند... .

فاطمه علیها السلام هر گاه به آنان نگاه بیندازد - و با او هزار پیامبر، هزار صدیق، هزار شهید، و از فرشتگان، هزار هزار نفرند که به گریه او کمک می‌کنند -، ناله جان‌خراش می‌زند و در آسمان‌ها فرشته‌ای نمی‌ماند، جز این که برای ترخم به صدای فاطمه علیها السلام می‌گرید، و فاطمه علیها السلام آرام نمی‌گیرد، تا این که پیامبر صلی الله علیه و آله پیش او می‌آید و می‌فرماید: «دخترم! آسمانیان را گریانندی و آنها را از تسبیح و تقدیس، باز داشتی. بس کن تا آنان به تقدیسشان پردازند، که خداوند، کارش را به نهایت می‌رساند».

فاطمه علیها السلام به سوی کسانی از شما که در بارگاه حسینی حاضر می‌شوند، نظر می‌اندازد و از خداوند برایشان هر خیری را درخواست می‌کند. پس در رفتن به بارگاه حسین علیه السلام بی‌رغبتی نکنید، که خیر رفتن به نزد او، غیر قابل شمارش است. ۱. إِذَا زُرْتُمْ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَالزَّمُوا الصَّمْتَ إِلَّا مِنْ خَيْرٍ، وَإِنَّ مَلَائِكَةَ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ مِنَ الْحَفَظَةِ تَحْضُرُ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ بِالْحَائِرِ فَتُصَافِحُهُمْ، فَلَا يُجِيبُونَهَا مِنْ شِدَّةِ الْبُكَاءِ... وَإِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ إِذَا نَظَرَتْ إِلَيْهِمْ، وَمَعَهَا أَلْفُ نَبِيٍّ وَأَلْفُ صَدِيقٍ وَأَلْفُ شَهِيدٍ، وَمِنْ الْكَرَوِيِّينَ أَلْفُ أَلْفٍ يُسْعِدُونَهَا عَلَى الْبُكَاءِ، وَإِنَّهَا لَتَشْهَقُ شَهْقَةً، فَلَا تَبْقَى فِي السَّمَاوَاتِ مَلَكٌ إِلَّا بَكَى رَحِمَةً لَصَوْتِهَا، وَمَا تَسْكُنُ حَتَّى يَأْتِيَهَا النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فَيَقُولُ: يَا بُنْتَى! قَدْ أَبْكَيْتِ أَهْلَ السَّمَاوَاتِ، وَشَغَلْتِهِمْ عَنِ التَّسْبِيحِ وَالتَّقْدِيسِ، فَكَفَى حَتَّى يُقَدِّسُوا، فَإِنَّ اللَّهَ بِالْغِ أَمْرِهِ، وَإِنَّهَا لَتَنْظُرُ إِلَى مَنْ حَضَرَ مِنْكُمْ، فَتَسْأَلُ اللَّهَ لَهُمْ مِنْ كُلِّ خَيْرٍ، وَلَا تَزْهَدُوا فِي إِيَابِهِ، فَإِنَّ الْخَيْرَ فِي إِيَابِهِ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يُحْصَى (کامل زیارات: ص ۱۷۷ ح ۲۳۹، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۲۴ ح ۱۷). کامل زیارات (- به نقل از ابو بصیر -): در محضر امام صادق علیه السلام بودم و با ایشان صحبت می‌کردم... که گریست و فرمود: «ای ابو بصیر! وقتی به فرزندان حسین علیه السلام می‌نگرم، به سبب بلاهایی که بر سر آنان و پدرشان (حسین علیه السلام) آمد، حالتی به من دست می‌دهد که از اراده من خارج است.

ای ابو بصیر! فاطمه علیها السلام برای حسین علیه السلام می‌گرید و ضجعه می‌زند و دوزخ، آهی می‌کشد، و اگر نبود که نگهبانان دوزخ، صدای گریه فاطمه را می‌شنوند و برای آن آماده می‌شوند، از بیم آن که مبادا از دوزخ، شراره‌ای بر آید و یا دودش را بیرون بدهد و اهل زمین را بسوزاند [، چنین می‌شد و زمینیان می‌سوختند]. پس تا زمانی که فاطمه علیها السلام گریان است، جلو

دوزخ را می‌گیرند و آن را باز می‌دارند و از نگرانی برای اهل زمین، دره‌ایش را محکم می‌کنند. پس دوزخ، آرام نمی‌گیرد تا صدای فاطمه علیها السلام خاموش شود.

و دریاها نزدیک است که بشکافند و در هم فرو ریزند و هیچ قطره‌ای از دریا نیست، مگر این که فرشته موظفی دارد که وقتی آن فرشته صدای دریاها را می‌شنود، تلاطم آن را با بال‌های خود خاموش می‌کند، و از نگرانی برای دنیا و هر چه در آن است و هر که در زمین است، آب‌ها را، مهار می‌سازد. و فرشتگان همواره نگران می‌مانند و برای گریه فاطمه علیها السلام می‌گریند و خداوند را می‌خوانند و به درگاه او می‌نالند و عرشیان و پیرامونیان عرش می‌نالند و صدای عده‌ای از فرشتگان، به تقدیس خدا بلند می‌شود، از نگرانی برای اهل زمین، و اگر صدایی از آنان بر زمین برسد، اهل زمین از هوش می‌روند و کوه‌ها متلاشی می‌شوند و زمین برای ساکنانش به حرکت در می‌آید.

گفتم: فدایت کردم! این، ماجرا (مطلب)، بس بزرگ است.

فرمود: «چیز دیگری غیر از آن هست که نشنیده‌ای و آن، بزرگ‌تر است».

آن گاه به من فرمود: «ای ابو بصیر! آیا دوست نداری که به فاطمه علیها السلام کمک کنی؟».

وقتی امام علیه السلام از فاطمه علیها السلام سخن گفت، من چنان گریستم که توان سخن گفتن نداشتم و گریه، از حرف زدن، ناتوانم کرد.

آن گاه امام علیه السلام برخاست و به نمازخانه رفت و دعا می‌کرد. از محضرش با همان حال، بیرون آمدم. نه غذایی خوردم و نه خوابم برد. صبح کردم، در حالی که روزه‌دار و بیمناک بودم تا خدمت امام علیه السلام رسیدم. وقتی دیدم که ایشان آرام شده، آرام گرفتم و خدا را ستودم که عذابی بر من فرود نیامد. ۱. کُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَدُهُ... ثُمَّ بَكَى وَقَالَ: يَا أَبَا بَصِيرٍ! إِذَا نَظَرْتُ إِلَى وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَانِي مَا لَا أَمْلِكُهُ بِمَا أَتَى إِلَى أَبِيهِمْ وَإِلَيْهِمْ. يَا أَبَا بَصِيرٍ! إِنَّ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ لَتَبْكِيهِ وَتَشَهُقُ، فَتَرْفُرُ جَهَنَّمَ زَفَرَةً، لَوْلَا أَنَّ الْخَزَنَةَ يَسْمَعُونَ بُكَاءَهَا، وَقَدْ اسْتَعَدُّوا لِتَذَلُّكَ مَخَافَةَ أَنْ يَخْرُجَ مِنْهَا عُقْتُ أَوْ يَشْرُدَ دُخَانُهَا، فَيَحْرِقَ أَهْلَ الْأَرْضِ، فَيَكْبَحُونَهَا مَا دَامَتْ بَاكِئَةً، وَيَزْجُرُونَهَا وَيُوَثِّقُونَ مِنْ أَبْوَابِهَا مَخَافَةَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، فَلَا تَسْكُنُ حَتَّى يَسْكُنَ صَوْتُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ.

وإنَّ الْبَحَارَ تَكَادُ أَنْ تَنْفِثَ، فَيَدْخُلَ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ، وَمَا مِنْهَا قَطْرَةٌ إِلَّا بِهَا مَلَكٌ مُوَكَّلٌ، فَإِذَا سَمِعَ الْمَلَكُ صَوْتَهَا أَطْفَأَ نَارَهَا بِأَجْنِحَتِهِ، وَحَبَسَ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ مَخَافَةَ عَلَى الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَمَنْ عَلَى الْأَرْضِ. فَلَا تَزَالُ الْمَلَائِكَةُ مُشْفِقِينَ، يَبْكُونَهُ لُبْكَائِهَا، وَيَدْعُونَ اللَّهَ، وَيَتَضَرَّعُونَ إِلَيْهِ، وَيَتَضَرَّعُ أَهْلُ الْعَرْشِ وَمَنْ حَوْلَهُ، وَتَرْتَفِعُ أَصْوَاتُ مِنَ الْمَلَائِكَةِ بِالتَّقْدِيسِ لِلَّهِ مَخَافَةَ عَلَى أَهْلِ الْأَرْضِ، وَلَوْ أَنَّ صَوْتًا مِنْ أَصْوَاتِهِمْ يَصِلُ إِلَى الْأَرْضِ لَصِيقُ أَهْلِ الْأَرْضِ، وَتَقَطَّعَتِ الْجِبَالُ وَزُلْزِلَتِ الْأَرْضُ بِأَهْلِهَا. قُلْتُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ، إِنَّ هَذَا الْأَمْرَ عَظِيمٌ! قَالَ: غَيْرُهُ أَعْظَمُ مِنْهُ مَا لَمْ تَسْمَعْهُ.

ثُمَّ قَالَ لِي: يَا أَبَا بَصِيرٍ، أَمَا تُحِبُّ أَنْ تَكُونَ فِيمَنْ يُسَعِّدُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ، فَبَكَيْتُ حِينَ قَالَهَا فَمَا قَدَرْتُ عَلَى الْمَنْطِقِ، وَمَا قَدَرْتُ عَلَى كَلَامِي مِنَ الْبُكَاءِ.

ثُمَّ قَامَ إِلَى الْمُصَلَّى يَدْعُو، فَخَرَجْتُ مِنْ عِنْدِهِ عَلَى تِلْكَ الْحَالِ، فَمَا انْتَفَعْتُ بِطَعَامٍ وَمَا جَاءَنِي النَّوْمُ، وَأَصْبَحْتُ صَائِمًا وَجَلًّا حَتَّى أَتَيْتُهُ، فَلَمَّا رَأَيْتُهُ قَدْ سَكَنَ سَكَنٌ سَكَنَتْ، وَحَمِدْتُ اللَّهَ حَيْثُ لَمْ تَنْزِلْ بِي عُقُوبَةً (كامل الزيارات: ص ۱۶۹ ح ۲۲۰، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۰۸ ح ۱۴). تفسیر فرات (- به نقل از جعفر بن محمد فزاری، با ذکر سلسله راویان، از امام صادق علیه السلام -): حسین علیه السلام با مادرش بود و مادرش او را با خود می‌برد که پیامبر صلی الله علیه و آله او را گرفت و فرمود: «خداوند، قاتل تو و تاراج‌کننده‌ات را لعنت کند و کمک‌کنندگان به همدیگر را بر ضد تو، نابود سازد و میان من و کسی که بر ضد تو کمک کرده، داوری نماید!». .

فاطمه علیها السلام گفت: پدر جان! چه می‌گویی؟

فرمود: «دخترم! از آزار و ستم و تجاوزی که پس از من و تو به حسین وارد می‌شود، یاد کردم و در آن زمان، او در میان گروهی است که گویی ستارگان آسمان‌اند و به سمت کشته شدن، برده می‌شوند و گویی من به اردوگاه آنان و مکان فرود و خاکشان نگاه می‌کنم».

فاطمه علیها السلام گفت: پدر جان! آن جایی که توصیفش می‌کنی، کجاست؟

فرمود: «جایی به نام کربلا- و آن جا، جای اندوه و گرفتاری برای ما و برای امت است و بدترین‌های امت من، بر آنها خروج می‌کنند، که اگر تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند، برای یکی از آنان شفاعت کنند، شفاعتشان پذیرفته نمی‌شود و همواره در آتش خواهند بود».

فاطمه گفت: پدر جان! پس حسین کشته می‌شود؟

فرمود: «آری - دخترم - و هیچ کسی پیش از او، آن‌چنان کشته نشده است. آسمان‌ها و زمین‌ها و فرشتگان و حیوانات و گیاهان و دریاها و کوه‌ها بر او می‌گریند و اگر به آنها اجازه داده شود، در روی زمین، نفس کشی نمی‌ماند. گروهی از دوستان ما، نزد [قبر] او می‌آیند که در زمین، بهتر از آنان در خدا شناسی و در بر پا داشتن حق ما نیست. در روی زمین، جز آنها کسی نیست که متوجه او باشد. آنان، چراغ‌هایی در تاریکی جورند. آنان، شفاعت کنندگان‌اند و فردا بر حوض من وارد می‌شوند. من آنان را وقتی بر من وارد می‌شوند، به چهره می‌شناسم و اهل هر دینی، پیشوایان خود را می‌جویند و آنان، ما را می‌طلبند و نه جز ما را. آنان، مایه قوام زمین هستند و باران، به خاطر آنها می‌بارد».

فاطمه گفت: پدر جان! همه ما از خدایم. و گریست.

پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: «ای دخترم! بهشتیان، همان شهیدان دنیایند که جان و مالشان را ایثار می‌کنند و در برابر بهشتی که برایشان هست، در راه خدا می‌جنگند و می‌کشند و کشته می‌شوند. وعده حقی است از جانب خدا و البته آنچه در نزد خداوند است، از دنیا و آنچه در آن است، بهتر است و هیچ مردنی در دنیا، بی‌ارزش‌تر از مردن طبیعی (بدون شهادت) نیست. هر کس که برایش کشته شدن نوشته شده، به سوی قتلگاهش می‌رود و هر که کشته نشود، خواهد مرد»^۱. كَانَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ أُمِّهِ تَحْمِلُهُ، فَأَخَذَهُ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالَ: لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ، وَلَعَنَ اللَّهُ سَالِكَكَ، وَأَهْلَكَ اللَّهُ الْمُتَوَازِينَ عَلَيْكَ، وَحَكَمَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَ مَنْ أَعَانَ عَلَيْكَ.

قَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ: يَا أَبَه! أَيُّ شَيْءٍ تَقُولُ؟ قَالَ: يَا بِنْتَاهُ، ذَكَرْتُ مَا يُصِيبُهُ بَعْدِي وَبَعْدَكَ مِنَ الْأَذَى وَالظُّلْمِ وَالْبَغْيِ، وَهُوَ يَوْمَئِذٍ فِي عُسْبِيهِ كَأَنَّهُمْ نُجُومُ السَّمَاءِ يَتَهَادُونَ إِلَى الْقَتْلِ، وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى مُعَسَّكِرِهِمْ وَإِلَى مَوْضِعِ رِحَالِهِمْ وَتُرْبَتِهِمْ.

قَالَتْ: يَا أَبَه! وَأَنِّي (/ وَأَيْنَ) هَذَا الْمَوْضِعُ الَّذِي تَصِفُ؟

قَالَ: مَوْضِعٌ يُقَالُ لَهُ كَرْبَلَاءُ، وَهِيَ دَارُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ عَلَيْنَا وَعَلَى الْأُمَّةِ، يَخْرُجُ عَلَيْهِمْ شِرَارُ أُمَّتِي، وَإِنَّ أَخِيَدَهُمْ لَوْ يَشْفَعُ لَهُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِينَ مَا شَفَعُوا فِيهِ، وَهُمْ الْمُخَلَّدُونَ فِي النَّارِ.

قَالَتْ: يَا أَبَه! فَيَقْتُلُ؟ قَالَ: نَعَمْ يَا بِنْتَاهُ، وَمَا قُتِلَ قَتْلَتُهُ أَحَدٌ كَانَ قَبْلَهُ، وَتَبْكِيهِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ وَالْمَلَائِكَةُ وَالْوَحْشُ وَالنَّبَاتَاتُ وَالْبِحَارُ وَالْجِبَالُ، وَلَوْ يُؤَذَّنُ لَهَا مَا بَقِيَ عَلَى الْأَرْضِ مُتَنَفِّسٌ، وَيَأْتِيهِ قَوْمٌ مِنْ مُحِبِّينَا لَيْسَ فِي الْأَرْضِ أَعْلَمُ بِاللَّهِ وَلَا أَقْوَمُ بِحَقِّنَا مِنْهُمْ، وَلَيْسَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ يَلْتَفِتُ إِلَيْهِ غَيْرُهُمْ، أُولَئِكَ مَصَابِيحُ فِي ظُلُمَاتِ الْحَوَرِ، وَهُمْ الشُّفَعَاءُ، وَهُمْ وَارِدُونَ حَوْضِي عَدَاً، أَعْرِفُهُمْ إِذَا وَرَدُوا عَلَيَّ بِسِيَمَاهُمْ، وَكُلُّ أَهْلِ دِينٍ يَطْلُبُونَ أُمَّتَهُمْ، وَهُمْ يَطْلُبُونَا لَا يَطْلُبُونَ غَيْرَنَا، وَهُمْ قَوَامُ الْأَرْضِ، وَبِهِمْ يُنْزَلُ الْغَيْثُ.

فَقَالَتْ فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ: يَا أَبَه! إِنَّا لِلَّهِ، وَبَكَتْ. فَقَالَ لَهَا: يَا بِنْتَاهُ! إِنَّ أَهْلَ الْجَنَانِ هُمُ الشُّهَدَاءُ فِي الدُّنْيَا، بَدَلُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ

بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ، فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًا عَلَيْهِ حَقًّا ، فَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا ، وَمَا فِيهَا قِتْلَةٌ أَهْوَنُ مِنْ مِيتَتِهِ ، مَنْ كُتِبَ عَلَيْهِ الْقَتْلُ خَرَجَ إِلَى مَضْجَعِهِ ، وَمَنْ لَمْ يُقْتَلْ فَسَوْفَ يَمُوتُ (تفسير فرات : ص ۱۷۱ ح ۲۱۹ ، کامل الزیارات : ص ۱۴۴ ح ۱۷۰)

۴ / ۱۰ گریه امام حسین علیه السلام بر خانواده و یارانش

۴ / ۱۰ - ۱ گریه امام علیه السلام بر مسلم بن عقیل

الملهوف: امام حسین علیه السلام به حرکتش ادامه داد تا به زباله رسید و در آن جا، خبر مسلم بن عقیل را الملهوف: دریافت نمود... . در آن جا صدای گریه و شیون به خاطر کشته شدن مسلم بن عقیل، بلند شد و اشک‌ها از هر سو برای وی، جاری گشت... امام حسین علیه السلام اشک ریخت و آن گاه فرمود: «خداوند، مسلم را رحمت کند! به سوی رحمت و ریحان و درود و رضوان خدا رفت. او آنچه بر عهده‌اش بود، انجام داد و آنچه بر عهده ماست، هنوز هست». ۱. سَارَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى بَلَغَ زُبَالَهَ ، فَأَتَاهُ فِيهَا خَبَرُ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ...

قَالَ الزَّوَايُ : وَارْتَجَّ الْمَوْضِعُ بِالْبُكَاءِ وَالْعَوِيلِ لِقَتْلِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، وَسَلَّتِ الدُّمُوعُ عَلَيْهِ كُلَّ مَسِيلٍ ...
قَالَ : فَاسْتَعَبَرَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَاكِئًا ، ثُمَّ قَالَ : رَحِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا ، فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رُوحِ اللَّهِ وَرِيحَانِهِ وَتَجِيتِهِ وَرِضْوَانِهِ ، أَمَا إِنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا (الملهوف : ص ۱۳۴ ؛ مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۱ ص ۲۲۳) . ر . ک : ج ۱ ص ۶۳۲ (بخش چهارم / فصل هفتم / نامه امام علیه السلام به مردم کوفه در منزلگاه حاجر در بطن الرمه و شهادت فرستاده امام علیه السلام) و ص ۶۴۵ (خبر شهادت مسلم بن عقیل) .

۴ / ۱۰ - ۲ گریه امام علیه السلام بر قیس بن مُسهر

تاریخ الطبری (- به نقل از عقیبه بن ابی العیزار ، پس از رسیدن خبر شهادت قیس بن مُسهر صیداوی -) : چشمان حسین علیه السلام پر از اشک شد و نتوانست جلو اشکش را بگیرد و سپس فرمود: «(برخی از آنان، به عهدشان وفا کردند و برخی دیگر در انتظارند و [در عهدشان] هیچ تغییری ندادند) ۲ . خداوند! بهشت را برای ما و آنان پذیرا قرار بده و ما را با آنان در قرارگاه رحمت خودت و جایگاه ذخیره‌شده‌ات گرد آور». ۳. فَتَرَقَّرَتْ عَيْنَا حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَمْ يَمْلِكْ دَمْعُهُ ، ثُمَّ قَالَ : الْفَتْوحُ: خبر کشته شدن قیس بن مُسهر صیداوی به حسین علیه السلام رسید . ایشان اشک ریخت و فرمود: «خداوند! برای ما و پیروانت، خانه‌ای بزرگ در پیشگاهت قرار بده و میان ما و آنان در قرارگاه رحمت خودت جمع کن، که تو بر هر چیزی توانمندی...». حسین علیه السلام بیرون آمد، در حالی که فرزندان و برادران و خانواده‌اش - که رحمت خدا بر آنان باد - در برابرش بودند . لختی به آنان نگاه کرد و گریست و فرمود : «خداوند! ما نسل پیامبرت

۱. احزاب : آیه ۲۳. (فَمِنْهُمْ مَّنْ قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلَهُمُ الْجَنَّةَ نُزْلًا ، وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ مِنْ رَحْمَتِكَ وَرَغَائِبِ مَذْخُورِ ثَوَابِكَ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۰۵ ، الکامل فی التاریخ : ج ۲ ص ۵۵۴) .

الفتوح: محمدیدیم صلی الله علیه و آله که از خانه‌مان آواره و از حرم جدمان، رانده شدیم و بنی امیه به ما ستم کردند . پس حق ما را بگیر و ما را بر گروه کافران ، پیروز گردان». ۱۰. بَلَغَ ذَلِكَ [أَيَّ خَبَرِ قَتْلِ قَيْسِ بْنِ مُسْهَرِ الصَّيْدَاوِيِّ] الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَاسْتَعَبَرَ

بَاكِياً، ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اجْعَلْ لَنَا وَلِشَيْعَتِكَ مَنَزَلاً كَرِيماً عِنْدَكَ، وَاجْمَعْ بَيْنَنَا وَإِيَّاهُمْ فِي مُسْتَقَرٍّ رَحْمَتِكَ، إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ... فَخَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوُلْدُهُ وَإِخْوَتُهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ سَاعَةً وَبَكَى، وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا عَتَرُكَ نَبِيَّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَدْ أُخْرِجْنَا وَطُرِدْنَا عَنْ حَرَمِ حَيْدُنَا، وَتَعَدَّتْ بَنُو أُمَيَّةَ عَلَيْنَا، فَخُذْ بِحَقِّنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ (الفتوح: ج ۵ ص ۸۳، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۲۳۶). ر. ک: ج ۱ ص ۶۳۲ (بخش چهارم / فصل هفتم / نامه امام عليه السلام به مردم کوفه از منزلگاه حاجر در بطن الرُّثمه و شهادت فرستاده امام عليه السلام).

۴ / ۱۰ - ۳ گریه امام عليه السلام بر پسرش علی اکبر عليه السلام

مقاتل الطالبيين (- به نقل از سعید بن ثابت -): وقتی علی بن حسین (علی اکبر) به مبارزه با دشمن آمد، امام حسین - که درودها و سلام خدا بر او باد - چشمان خود را روی هم گذاشت و گریست. ۲. لَمَّا بَرَزَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ إِلَيْهِمْ، أَرْخَى الْحُسَيْنُ - صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ - عَيْنَيْهِ فَبَكَى (مقاتل الطالبيين: ص ۱۱۶، روضه الواعظین: ص ۲۰۷). مثیر الأحزان (- در توصیف کشته شدن علی بن الحسین (علی اکبر) -): [علی اکبر] به آوردگاه و رزمگاه آنان باز گشت. مُنْقَذُ بْنُ مُرَّةٍ عُبْدِي، او را با تیر زد و به خاکش انداخت. سپاهیان دشمن، او را دوره و قطعه قطعه کردند.

امام حسین عليه السلام در برابر [پیکر] او ایستاد و فرمود: «خداوند، گروهی را که تو را کشتند، بکشد! چه جرئتی بر خدا و بر هتک حرمت پیامبر کردند!» و چشمانش پر از اشک شد. آن گاه فرمود: «پس از تو، خاک بر دنیا!» ۳. رَجَعَ إِلَى مَوْقِفِ نَزَالِهِمْ وَمَأْزِقِ مَجَالِهِمْ، فَرَمَاهُ مُنْقَذُ بْنُ مُرَّةٍ الْعَبْدِيُّ فَصَرَعَهُ، وَاحْتَوَاهُ الْقَوْمُ فَقَطَّعُوهُ، فَوَقَفَ [الْحُسَيْنُ] عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَيْهِ، وَقَالَ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْماً قَتَلُواكَ، فَمَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ، وَاسْتَهْلَتْ عَيْنَاهُ بِالْذَّمُوعِ، ثُمَّ قَالَ: عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ (مثیر الأحزان: ص ۶۹). ر. ک: ص ۱۵۳ (بخش پنجم / فصل چهارم / علی اکبر عليه السلام).

۴ / ۱۰ - ۴ گریه امام عليه السلام بر برادرش عباس عليه السلام

الملهوف (- در توصیف جنگ روز عاشورا -): میان عباس و برادرش (امام حسین عليه السلام) فاصله انداختند و از هر سو او را دوره کردند، تا این که او را کشتند. خداوند، روح او را پاک گرداند! امام حسین عليه السلام به شدت گریست. ۱. اقْتَطَعُوا الْعَبَّاسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْهُ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ]، وَأَحَاطُوا بِهِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ وَمَكَانٍ، حَتَّى قَتَلُوهُ قَدَسَ اللَّهُ رَوْحَهُ، فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بُكَاءً شَدِيداً (الملهوف: ص ۱۷۰، مثیر الأحزان: ص ۷۱). المناقب، ابن شهر آشوب (- در توصیف کشته شدن عباس -): وقتی امام حسین عليه السلام او را در کنار فرات به خاک افتاده دید، گریست. ۲. فَلَمَّا رَأَاهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصْرُوعاً عَلَى شَطِّ الْفُرَاتِ بَكَى (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۰۸، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۴۱). ر. ک: ص ۱۹۰ (بخش پنجم / فصل پنجم / عباس بن علی علیهما السلام).

۴ / ۱۰ - ۵ گریه امام عليه السلام بر قاسم بن حسن عليه السلام

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی (- به نقل از ابو مخنف -): آن گاه بر اساس برخی روایت‌ها پس از عون بن عبد الله، عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب و بر اساس روایات دیگر، قاسم بن حسن - که نوجوانی بود و هنوز به بلوغ نرسیده بود - به میدان آمد. وقتی چشم حسین عليه السلام به او افتاد، او را در آغوش گرفت و هر دو شروع به گریه کردند تا از حال رفتند. آن گاه آن نوجوان، اجازه جنگ خواست؛ اما عمویش حسین عليه السلام از اجازه دادن به او خودداری کرد. آن نوجوان همچنان دست و

پاهای ایشان را می‌بوسید و رخصت می‌خواست، تا این که ایشان به او رخصت داد. او به سوی میدان رفت، در حالی که اشک‌هایش بر گونه‌هایش روان بود. ۳. خَرَجَ مِنْ بَعْدِهِ [أَي بَعْدَ عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ] عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ - وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ غُلَامٌ صَغِيرٌ لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمَ - فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْتَنَقَهُ وَجَعَلَ يَبْكِيَانِ حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِمَا، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ الْغُلَامُ لِلْحَرْبِ، فَأَبَى عَمُّهُ الْحُسَيْنُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ، فَلَمْ يَزَلِ الْغُلَامُ يُقَبِّلُ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ وَيَسْأَلُهُ الْإِذْنَ حَتَّى أَذِنَ لَهُ، فَخَرَجَ وَدُمُوعُهُ عَلَى خَدَّيْهِ (مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۲۷؛ بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۳۴). ر. ک: ص ۲۱۳ (بخش پنجم / فصل ششم / قاسم بن حسن عليه السلام).

۴ / ۱۰ - ۶ گریه امام علیه السلام بر کودک کوچکش

تذکره الخواص (- به نقل از هشام بن محمد -): وقتی حسین علیه السلام دید دشمن بر کشتنش پافشاری می‌کند، قرآن را گرفت و باز کرد و بر روی سر گذاشت و آواز سر داد: «میان من و شما، کتاب خدا و جدم محمد، پیامبر خدا، حاکم باشد. ای گروه! چرا خون مرا حلال می‌شمارید؟» ...

ناگهان حسین علیه السلام به سوی کودک تشنه‌اش رو آورد که از تشنگی گریه می‌کرد، و او را بر روی دست گرفت و فرمود: «ای گروه! اگر به من رحم نمی‌کنید، به این کودک رحم کنید».

مردی از دشمن، تیری به سوی او پرتاب کرد و آن کودک را سر برید و حسین علیه السلام شروع به گریه کرد، و می‌فرمود: «خداوندا! تو میان ما و این گروه - که ما را دعوت کردند تا به ما کمک کنند، ولی ما را کشتند - داوری کن».

ندایی از آسمان رسید که: حسین! او را رها کن که برایش در بهشت، شیر دهنده‌ای هست.

حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ، تیری به سوی ایشان پرتاب کرد که به دو لب مبارکش اصابت نمود و خون از آنها جاری شد. ایشان می‌گریست و می‌فرمود: «خداوندا! به خاطر آنچه با من و با برادران و فرزندان و خانواده‌ام شد، به تو شکوه می‌کنم». ۱. لَمَّا رَأَاهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُصْرَبِينَ عَلَى قَتْلِهِ أَخَذَ الْمُصْحَفَ وَنَشَرَهُ، وَجَعَلَهُ عَلَى رَأْسِهِ، وَنَادَى: بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ وَجَدِّي مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَا قَوْمَ بِمَ تَسْتَحِلُّونَ دَمِي؟ ...

فَالْتَفَتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا بِطِفْلِ لَهُ يَبْكِي عَطْشًا، فَأَخَذَهُ عَلَى يَدَيْهِ، وَقَالَ: يَا قَوْمَ، إِنْ لَمْ تَرْحَمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَيْفِهِمْ فَلَدَبَحَهُ، فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَبْكِي وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ دَعَوْنَا لِنُعْزِرَهُمْ فَأَقْتَرْنَا. فَتَوَدَّى مِنَ الْهَوَاءِ:

دَعَاهُ - يَا حُسَيْنُ - ، فَإِنَّ لَهُ مَرْضِعًا فِي الْجَنَّةِ .

وَرَمَاهُ حُصَيْنُ بْنُ نُمَيْرٍ بِسَيْفِهِمْ فَوَقَعَ فِي شَفْتَيْهِ، فَجَعَلَ الدَّمُ يَسِيلُ مِنْ شَفْتَيْهِ، وَهُوَ يَبْكِي وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْكُو إِلَيْكَ مَا يُفْعَلُ بِي وَيَاخَوْتِي وَوُلْدِي وَأَهْلِي (تذکره الخواص: ص ۲۵۲). ر. ک: ص ۱۶۸ (بخش پنجم / فصل چهارم / کودک خردسال).

۴ / ۱۰ - ۷ گریه امام علیه السلام بر غلام ترک

مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: دریا از کوبیدن و زدنم متلاطم می‌شود و فضا از تیر و نیزه‌ام، آکنده می‌گردد. زمانی که شمشیر بُرنده‌ام در دستم برق می‌زند، دل حسود بزرگ می‌لرزد. جمعی را کشت و دشمنان، او را در میان گرفتند و بر او ضربت زدند و بر زمینش انداختند. حسین علیه السلام نزد او آمد و گریست و صورت خود را بر صورت او گذاشت. آن جوان، چشم باز کرد و لبخند زد و به سوی پروردگارش شتافت. ۱. الْبَحْرُ مِنْ طَعْنِي وَضَرْبِي يَصْطَلِي وَالْجُؤُ مِنْ سَيْهَمِي وَبَلِي يَمْتَلِي إِذَا حُسَامِي فِي

يَمِينِي يَنْجَلِي يَنْشَقُّ قَلْبُ الْحَاسِدِ الْمُبْجَلُ فَقَتَلَ جَمَاعَةً ، فَتَحَاوَشُوهُ فَصَيَّرَعُوهُ ، فَجَاءَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَكَى ، وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ ، فَفَتَحَ عَيْنَيْهِ وَرَأَاهُ فَتَبَسَّمَ ، ثُمَّ صَارَ إِلَى رَبِّهِ (مقتل الحسين عليه السلام ، خوارزمی : ج ۲ ص ۲۴ ؛ بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۳۰) .

۴ / ۱۱ گریه خواهرش زینب علیها السلام

الإرشاد: عمر بن سعد ، فریاد زد: ای سپاهیان خدا ! سوار شوید و [به بهشت] بشارتتان باد ! سپاهیان ، سوار شدند و به سوی سپاه حسین علیه السلام حرکت کردند، در حالی که ایشان جلو خیمه‌اش نشسته بود و شمشیرش را در بر گرفته بود، که سرش به سمت زانوانش خم شد . خواهرش همه‌ه لشکر را شنید و به برادر ، نزدیک شد و گفت: برادرم ! آیا صداها را نمی‌شنوی که نزدیک می‌شود؟ حسین علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود: «اکنون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را خواب دیدم که به من فرمود: " تو به زودی به سمت ما می‌آیی» . "زینب به صورتش زد و واویلا- سر داد . امام علیه السلام به او فرمود : «خواهرم ! برای تو ویل [و بیچارگی] نیست. آرام باش، رحمت خدا بر تو!» ۲. نادى عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ : يَا خَيْلَ اللَّهِ اِرْكَبِي وَأُبْشِرِي ، فَارْكَبِ النَّاسُ ، ثُمَّ زَحَفَ نَحْوَهُمْ بَعْدَ الْعَصْرِ ، وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَالِسٌ أَمَامَ بَيْتِهِ ، مُحْتَبٍ بِسَيْفِهِ ، إِذْ حَفَقَ بِرَأْسِهِ عَلَى رُكْبَتَيْهِ ، وَسَمِعَتْ أُخْتُهُ الصَّيْحَةَ ، فَمَدَّتْ مِنْ أُخِيهَا ، فَقَالَتْ : يَا أُخِي ! أَمَا تَسْمَعُ الْأَصْوَاتَ قَدْ اقْتَرَبَتْ؟ فَرَفَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَأْسَهُ ، فَقَالَ : إِنِّي رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ السَّاعَةَ فِي الْمَنَامِ ، فَقَالَ لِي : إِنَّكَ تَرَوْحُ إِلَيْنَا .

فَلَطَمَتْ أُخْتُهُ وَجْهَهَا ، وَنَادَتْ بِالْوَيْلِ ، فَقَالَ لَهَا : لَيْسَ لَكَ الْوَيْلُ - يَا أُخْتِيْهُ - . أُسْكِنِي رَحِمَكَ اللَّهُ (الإرشاد : ج ۲ ص ۸۹ ؛ تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۱۶) . الإرشاد: خانواده امام حسین علیه السلام را بر ابن زیاد ، وارد کردند . زینب خواهر حسین علیه السلام که در میان آنان به صورت ناشناخته بود و بدترین لباس‌هایش را بر تن داشت - ، وارد شد... . ابن زیاد به زینب گفت: خداوند ، دل مرا از بابت سرکش و نافرمان خانواده تو تسکین داد! زینب علیها السلام، شیون کرد و گریست و به ابن زیاد فرمود: «بزرگان مرا کشتی و خانواده‌ام را به اسارت به بیابان‌ها کشاندی و شاخه‌ام را بریدی و ریشه‌ام را کندی . اگر این ، تو را تسکین می‌دهد، پس به آرامش رسیده‌ای» ۱۰. أُدْخِلَ عِيَالُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَى ابْنِ زِيَادٍ ، فَدَخَلَتْ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ أُخْتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي جُمْلَتِهِمْ مُتَنَكِّرَةً وَعَلَيْهَا أَرْدَلُ ثِيَابِهَا ، ...

فَقَالَ لَهَا ابْنُ زِيَادٍ : لَقَدْ شَفَى اللَّهُ نَفْسِي مِنْ طَاغِيَتِكَ وَالْعَصَاةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ !

فَرَقَتْ زَيْنَبُ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَبَكَتْ ، وَقَالَتْ لَهُ : لَعَمْرِي لَقَدْ قَتَلْتَ كَهْلِي ، وَأَبَدْتَ أَهْلِي ، وَقَطَعْتَ فَرْعِي ، وَاجْتَشَثَ أَصْلِي ، فَإِنْ يَشْفِكَ هَذَا فَقَدْ اسْتَفْتَيْتَ (الإرشاد : ج ۲ ص ۱۱۵ ؛ تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۴۵۷) . ر . ك : ج ۱ ص ۷۵۹ (بخش پنجم / فصل یکم / شب را مهلت گرفتن برای نماز ، دعا و استغفار) و ص ۷۸۱ (حال زینب علیها السلام در شب عاشورا) .

۴ / ۱۲ گریه امام زین العابدین علیه السلام

الخصال (- به نقل از حرمان بن أعین، از امام باقر علیه السلام -) : علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام در شبانه‌روز ، هزار رکعت نماز می‌خواند... و بر پدرش حسین علیه السلام به مدت بیست سال گریست. هیچ گاه غذایی در برابرش گذاشته نشد، مگر این که گریست، تا جایی که یکی از غلامانش به ایشان گفت : ای پسر پیامبر خدا ! آیا وقت آن نرسیده که اندوهت به پایان برسد؟ به وی فرمود: «وای بر تو ! یعقوب پیامبر، دوازده پسر داشت که خدا یکی از آنها را از او پنهان کرد ؛ ولی چشمانش از کثرت گریه بر یوسف ، سفید گردید و موهایش از اندوه ، سفید شد و کمرش از غم خمید، در حالی که پسرش زنده بود. من ، پدر و برادر و عمو و هفده تن از خانواده‌ام را دیدم که در اطرافم کشته شدند. چگونه اندوهم پایان پذیرد؟» ۲۰. كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُصَلِّي فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ أَلْفَ رَكْعَةٍ ... وَلَقَدْ كَانَ بَكَى عَلَى أَبِيهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِشْرِينَ سَنَةً ، وَمَا وَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَعَامًا إِلَّا بَكَى ،

حَتَّى قَالَ لَهُ مَوْلَى لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! أَمَا أَنْ لِحُزْنِكَ أَنْ يَنْقَضِيَ؟! (۱)

فَقَالَ لَهُ: وَيَحْكُكَ، إِنَّ يَعْقُوبَ النَّبِيَّ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَانَ لَهُ اثْنَا عَشَرَ ابْنًا، فَغَيَّبَ اللَّهُ عَنْهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ، فَأَيَّضَتْ عَيْنَاهُ مِنْ كَثْرَةِ بُكَائِهِ عَلَيْهِ، وَشَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزَنِ، وَاحْدُودَبَ ظَهْرُهُ مِنَ الْعَمِّ، وَكَانَ ابْنُهُ حَيًّا فِي الدُّنْيَا، وَأَنَا نَظَرْتُ إِلَى أَبِي وَأَخِي وَعَمِّي وَسَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مَقْتُولِينَ حَوْلِي، فَكَيْفَ يَنْقَضِي حُزْنِي؟ (الخصال: ص ۵۱۷ ح ۴، المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۶۶ بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام).

الخصال (- به نقل از محمد بن سهل بحرانی، که سند حدیث را به امام صادق علیه السلام رسانده است -): آنان که بسیار گریستند، پنج نفرند: آدم علیه السلام، یعقوب علیه السلام، یوسف علیه السلام، فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله و علی بن الحسین علیه السلام.

آدم، برای بهشت گریست، تا جایی که در گونه‌هایش جایی همانند جوی، پدیدار شد. یعقوب، بر یوسف علیه السلام گریست تا نابینا شد، و به او گفته شد: (به خدا سوگند، چنان به یاد یوسف هستی که یا تباه می‌شوی و یا از نابود شدگان خواهی بود) ۱.

یوسف نیز چنان برای یعقوب گریست که زندانیان از دست او اذیت شدند و به وی گفتند: «یا شب، گریه کن و روز، آرام باش و یا روز، گریه کن و شب، خاموش باش» و او با آنها در یکی از این دو وقت، کنار آمد.

فاطمه نیز چنان برای پیامبر خدا گریست که مردم مدینه از آن، اذیت شدند و گفتند: «ما را از گریه زیادت اذیت کردی». او هم به گورستان شهیدان می‌رفت و آن‌جا، هر چه می‌خواست، گریه می‌کرد و باز می‌گشت.

و علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام بیست سال - یا چهل سال ۲- بر حسین علیه السلام گریست و هیچ گاه غذایی در برابرش گذاشته نشد، مگر این که گریست. یکی از غلامانش به ایشان گفت: ای پسر پیامبر خدا! جانم به فدایت! من می‌ترسم که تو از بین بروی.

فرمود: «(من غصه و اندوهم را به خدا شکوه می‌کنم و از خدا چیزی را می‌دانم که شما بی‌اطلاعی) ۳. من، هیچگاه قتلگاه فرزندان فاطمه را به یاد نمی‌آورم، جز این که گریه، راه گلویم را می‌گیرد». ۴. الْبُكَاءُ وَنَ حَمْسَةٌ: آدم، و یعقوب، و یوسف علیه السلام، و فاطمة بنت محمد صلی الله علیه و آله، و علی بن الحسین علیهما السلام.

فَأَمَّا آدَمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَكَى عَلَى الْجَنَّةِ حَتَّى صَارَ فِي حَدِيدِهِ أَمْثَالُ الْأَوْدِيَةِ، وَأَمَّا يَعْقُوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَكَى عَلَى يَوْسُفَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى ذَهَبَ بَصَرُهُ، وَحَتَّى قِيلَ لَهُ:

۱. یوسف: آیه ۸۵. ۲. تردید از راوی است. ظاهراً بیست سال درست است و نه چهل سال؛ زیرا امام زین العابدین علیه السلام پس از شهادت پدرش امام حسین علیه السلام، در حدود ۳۴ سال زیست و در سال ۹۵ ق، به شهادت رسید. البته ممکن است چهل سال، تقریبی باشد و نه قطعی، و منظور، این باشد که ایشان تا آخر عمرش برای پدرش گریست، چنان که در حدیث بعدی آمده است. ۳. یوسف: آیه ۸۶. (تَاللَّهِ تَفْتَوُّا تَذْكُرُ يَوْسُفَ حَتَّى تَكُونَ حَرَضًا أَوْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ). وَأَمَّا يَوْسُفُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَبَكَى عَلَى يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى تَأَذَى بِهِ أَهْلُ السَّجَنِ، فَقَالُوا لَهُ: إِمَّا أَنْ تَبْكِيَ اللَّيْلَ وَتَسْكُتَ بِالنَّهَارِ، وَإِمَّا أَنْ تَبْكِيَ النَّهَارَ وَتَسْكُتَ بِاللَّيْلِ فَصَالَحَهُمْ عَلَى وَاحِدٍ مِنْهُمَا. وَأَمَّا فَاطِمَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ، فَبَكَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حَتَّى تَأَذَى بِهَا أَهْلُ الْمَدِينَةِ، وَقَالُوا لَهَا: قَدْ آذَيْنَا بِكَثْرَةِ بُكَائِكَ، فَكَانَتْ تَخْرُجُ إِلَى الْمَقَابِرِ - مَقَابِرِ الشُّهَدَاءِ - فَتَبْكِي حَتَّى تَقْضِيَ حَاجَتَهَا ثُمَّ تَنْصَرِفُ. وَأَمَّا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فَبَكَى عَلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَشْرِينَ سَنَةً أَوْ أَرْبَعِينَ سَنَةً، مَا وَضَعَ بَيْنَ يَدَيْهِ طَعَامًا إِلَّا بَكَى حَتَّى قَالَ لَهُ مَوْلَى لَهُ: جُعِلَتْ فِدَاكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْهَالِكِينَ. قَالَ: (إِنَّمَا أَشْكُو بَيْتِي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ وَاعْلَمَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ) إِنِّي مَا أَذْكُرُ مَصْرَعَ بَنِي فَاطِمَةَ إِلَّا حَقَّقْتَنِي لِذَلِكَ عِبْرَةً (الخصال: ص ۲۷۲ ح ۱۵، الأمالی، صدوق: ص ۲۰۴ ح ۲۲۱).

الملهوف) - از امام صادق علیه السلام - : زین العابدین علیه السلام بر پدرش به مدت چهل سال گریست، در حالی که روزها را روزه می‌گرفت و شب‌ها را زنده می‌داشت. هر گاه افطاری‌اش آماده می‌شد و غلامش غذا و آب ایشان را می‌آورد و در برابرش می‌نهاد و می‌گفت: مولای من بفرما، می‌فرمود: «فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، گرسنه کشته شد! پسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، تشنه به شهادت رسید!».

ایشان این کلمات را مدام تکرار می‌کرد و می‌گریست، تا این که غذایش اشک آلود می‌شد و آتش نیز با اشک می‌آمیخت و ایشان همواره چنین بود تا به خدای عزوجل پیوست. ۱. إِنَّ زَيْنَ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَى عَلَى أَبِيهِ أَرْبَعِينَ سَنَةً، صَائِمًا نَهَارَهُ، وَقَائِمًا لَيْلَهُ، فَإِذَا حَضَرَهُ الْإِفْطَارُ وَجَاءَ غُلَامُهُ بِطَعَامِهِ وَشَرَابِهِ، فَيَضَعُهُ بَيْنَ يَدَيْهِ، فَيَقُولُ: كُلْ يَا مَوْلَايَ.

فَيَقُولُ: قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ جَائِعًا، قُتِلَ ابْنُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَطْشَانًا، فَلَا يَزَالُ يُكَرِّرُ ذَلِكَ وَيَبْكِي حَتَّى يُبَلَّ طَعَامُهُ مِنْ دُمُوعِهِ، وَيَمْتَرِجُ شَرَابَهُ مِنْهَا، فَلَمْ يَزَلْ كَذَلِكَ حَتَّى لَحِقَ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ (الملهوف: ص ۲۳۳، مسکن الفؤاد: ص ۹۲). تهذيب الكمال - (به نقل از ابو حمزه محمد بن يعقوب بن سوار، از امام صادق علیه السلام -): از زین العابدین علیه السلام در باره زیاد گریه کردنش پرسیدند. فرمود: «مرا سرزنش کنید؛ چرا که یعقوب با ناپدید شدن یکی از پسرانش، چنان گریست که چشمانش سفید شد، در حالی که نمی‌دانست که پسرش مرده است و من، چهارده تن از خاندانم را دیدم که در یک نیم‌روز، سر بریده شدند. آیا گمانتان این است که روزی، اندوهشان از دلم می‌رود؟! ۲. سُئِلَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَنْ كَثْرَةِ بُكَائِهِ، فَقَالَ: لَا تَلُومُونِي، فَإِنَّ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدْ سَبَطًا مِنْ وَلَدِهِ، فَبَكَى حَتَّى ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ وَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّهُ مَاتَ، وَنَظَرْتُ أَنَا إِلَى أَرْبَعَةِ عَشَرَ رَجُلًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي ذُبِحُوا فِي غَدَاةٍ وَاحِدَةٍ، فَتَرَوْنَ حُزْنَهُمْ يَذْهَبُ مِنْ قَلْبِي أَيْدًا؟! (تهذيب الكمال: ج ۲۰ ص ۳۹۹، حلیه الأولیاء: ج ۳ ص ۱۳۸). مثير الأحزان - (به نقل از ابو حمزه ثمالی -): از امام زین العابدین علیه السلام در باره زیاد گریه کردنش سؤال شد. فرمود: «یعقوب یکی از فرزندان را گم کرده بود. برای او چنان گریست که چشمانش نابینا شد، در حالی که پسرش زنده بود و اطلاعی از مرگش نداشت؛ اما من با چشم خود دیدم که پدرم و هفده تن از خانواده‌ام در یک ساعت، کشته شدند. آیا گمان می‌کنید اندوه آنها از دلم بیرون می‌رود؟! ۳. سُئِلَ [الإمامُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ] عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ كَثْرَةِ بُكَائِهِ، فَقَالَ: إِنَّ يَعْقُوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَدْ سَبَطًا مِنْ أَوْلَادِهِ، فَبَكَى عَلَيْهِ حَتَّى ابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ وَابْنُهُ حَيٌّ فِي الدُّنْيَا وَلَمْ يَعْلَمْ أَنَّهُ مَاتَ، وَقَدْ نَظَرْتُ إِلَى أَبِي وَسَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي قُتِلُوا فِي سَاعَةٍ وَاحِدَةٍ، فَتَرَوْنَ حُزْنَهُمْ يَذْهَبُ مِنْ قَلْبِي؟! (مثير الأحزان: ص ۱۱۵). کامل الزیارات - (به نقل از زراره، از امام صادق علیه السلام، در یادکرد گریه امام زین العابدین علیه السلام بر پدرش امام حسین علیه السلام -): جدم به یاد حسین علیه السلام که می‌افتاد، می‌گریست، تا این که اشک، چشمان و محاسنش را خیس می‌کرد، تا جایی که هر کس ایشان را می‌دید، از سر ترخم، به گریه او می‌گریست. ۱. كَانَ جَدِّي إِذَا ذَكَرَهُ بَكَى حَتَّى تَمَلَأَ عَيْنَاهُ لَحِيمَةً، وَحَتَّى يَبْكِي بُكَائِهِ رَحِمَهُ لَهُ مَنْ رَأَاهُ (کامل الزیارات: ص ۱۶۸ ح ۲۱۹، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۰۷ ح ۱۳). المناقب، ابن شهر آشوب: امام زین العابدین علیه السلام وقتی ظرف آبی را می‌گرفت که بنوشد، می‌گریست، تا جایی که آن ظرف، پر از اشک می‌شد. در این باره به ایشان اعتراض شد. فرمود: «چگونه نگریم، در حالی که پدرم از نوشیدن آبی که خوردنش برای درندگان و وحوش آزاد بود، محروم شد؟!». به ایشان گفته شد که: همواره گریه می‌کنی. اگر خودت را هم بکشی، بیش از این نمی‌توانی گریه کنی! فرمود: «خودم را کشته‌ام و برای آن می‌گریم». ۲. كَانَ [الإمامُ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ] إِذَا أَخَذَ إِنَاءً يَشْرَبُ مَاءً بَكَى حَتَّى يَمَلَأَهَا دُمْعًا.

فَقِيلَ لَهُ فِي ذَلِكَ، فَقَالَ: وَكَيْفَ لَا أَبْكِي وَقَدْ مُنِعَ أَبِي مِنَ الْمَاءِ الَّذِي كَانَ مُطْلَقًا لِلْسَّبَاعِ وَالْوُحُوشِ؟

وقيل له: إِنَّكَ تَبْكِي دَهْرَكَ، فَلَوْ قَتَلْتَ نَفْسَكَ لَمَا زِدْتَ عَلَى هَذَا، فَقَالَ: نَفْسِي قَتَلْتُهَا وَعَلَيْهَا أَبْكِي (المناقب، ابن شهر آشوب: ج ۴ ص ۱۶۶، بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۱۰۹). کامل الزیارات - (به نقل از اسماعیل بن منصور، از یکی از شیعیان -): امام زین

العابدین علیه السلام در سقیفه در حال سجده و گریه بود که غلامش از جایی بلند به ایشان نگاه انداخت و گفت: ای مولای من! ای علی بن الحسین! آیا وقت آن نرسیده که اندوهت پایان یابد؟

امام علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود: «وای بر تو - یا مادرت به عزایت بنشیند! - به خدا سوگند، یعقوب به خاطر چیزی کمتر از آنچه من دیده‌ام، به خدا شکوه کرد تا این که گفت: (حسرت [و اندوه] بر یوسف!) ۳. تنها یک پسر او ناپدید شد، در حالی که من دیدم که پدرم و تعدادی از خاندانم، در کنارم سر بریده شدند! ۴. أَشْرَفَ مَوْلَى لِعَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَهُوَ فِي سَقِيفَةٍ لَهُ سَاجِدٌ يَبْكِي، فَقَالَ لَهُ: يَا مَوْلَايَ يَا عَلِيُّ بْنَ الْحُسَيْنِ، أَمَا أَنْ لِحُزْنِكَ أَنْ يَنْقَضِيَ؟ فَرَفَعَ رَأْسَهُ إِلَيْهِ وَقَالَ: وَيْلَكَ - أَوْ ثَكَلَتْكَ أُمُّكَ - وَاللَّهِ، لَقَدْ شَكِيَ يَعْقُوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى رَبِّهِ فِي أَقَلِّ مِمَّا رَأَيْتُ، حَتَّى قَالَ:

۱. یوسف: آیه ۸۴. (يَأْسِفُنِي عَلَى يُوسُفَ)، إِنَّهُ فَقَدَ ابْنًا وَاحِدًا، وَأَنَا رَأَيْتُ أَبِي وَجَمَاعَةً أَهْلَ بَيْتِي يُذَبِّحُونَ حَوْلِي (کامل الزیارات: ص ۲۱۳ ح ۳۰۷، بحار الأنوار: ج ۴۶ ص ۱۱۰ ح ۴).

الملهوف: یکی از غلامان امام زین العابدین علیه السلام نقل کرد که: امام علیه السلام روزی به بیابان رفت و من هم دنبال ایشان رفتم. دیدم روی سنگ سختی به سجده افتاد. ایستادم و شیون و گریه‌اش را می‌شنیدم و شمردم که هزار بار فرمود: «لا إله إلا الله حقاً حقاً، لا إله إلا الله تعبداً و رقماً، لا إله إلا الله إيماناً و تصديقاً!». آن گاه سرش را از سجده برداشت، در حالی که محاسن و صورتش را اشک، فرا گرفته بود. گفتم: ای مولای من! آیا وقت آن نرسیده که غمت پایان یابد و گریهات کمتر گردد؟ به من فرمود: «وای بر تو! یعقوب بن اسحاق بن ابراهیم، پیامبر بود و پسر پیامبر. او دوازده پسر داشت. خداوند سبحان، یکی از آنان را ناپدید کرد و موی سر او از اندوه، سفید شد و از غم و غصه، کمرش خمید و چشمش از فرط گریه نابینا گشت، در حالی که پسرش زنده بود؛ ولی من دیدم که پدر و برادر و هفده تن از خانواده‌ام، کشته بر خاک افتاده‌اند. پس چگونه غصه‌ام به پایان برسد و از گریه‌ام کاسته شود؟! ۱. حَدَّثَ مَوْلَى لَهُ [أَي لِلْإِمَامِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ] عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ بَرَزَ إِلَى الصَّحْرَاءِ يَوْمًا، قَالَ: فَتَبِعْتُهُ فَوَجَدْتُهُ قَدْ سَجَدَ عَلَى حِجَارَةٍ خَشِيبَةٍ، فَوَقَفْتُ وَأَنَا أَسْمَعُ شَهيقَهُ وَبُكَاءَهُ، وَأَحْصَيْتُ عَلَيْهِ أَلْفَ مَرَّةٍ يَقُولُ: «لا إله إلا الله حقاً حقاً، لا إله إلا الله تعبداً و رقماً، لا إله إلا الله إيماناً و تصديقاً»، ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ مِنْ سِجُودِهِ، وَإِنَّ لِحَيْتَهُ وَوَجْهَهُ قَدْ عَمَرَ مِنَ الدُّمُوعِ، فَقُلْتُ: يَا مَوْلَايَ! أَمَا أَنْ لِحُزْنِكَ أَنْ يَنْقَضِيَ وَلِبُكَائِكَ أَنْ يَقْلَّ؟

فَقَالَ لِي: وَيْحَكَ إِنَّ يَعْقُوبَ بْنَ إِسْحَاقَ بْنَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ كَانَ نَبِيًّا ابْنَ نَبِيٍّ، لَهُ اثْنَا عَشَرَ ابْنًا فَغَيَّبَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَاحِدًا مِنْهُمْ، فَشَابَ رَأْسُهُ مِنَ الْحُزْنِ، وَاحْدَوْدَبَ ظَهْرُهُ مِنَ الْغَمِّ وَالْهَمِّ، وَذَهَبَ بَصِيرَتُهُ مِنَ الْبُكَاءِ، وَابْنُهُ حَتَّى فِي دَارِ الدُّنْيَا؛ وَأَنَا رَأَيْتُ أَبِي وَأَخِي وَسَبْعَةَ عَشَرَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي صِرَعَى مَقْتُولِينَ، فَكَيْفَ يَنْقَضِي حُزْنِي وَيَقْلُ بُكَائِي؟ (الملهوف: ص ۲۳۴، مسکن الفؤاد: ص ۹۲).

الملهوف: از مولایمان امام زین العابدین علیه السلام روایت شده که هر چند ایشان، چنان بردبار بود که قابل توصیف نیست، ولی برای آن مصیبت، بسیار گریان و بسیار شکوه‌گر بود. ۲. قَدْ رَوَى عَنْ مَوْلَانَا زَيْنِ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ - وَهُوَ ذُو الْحِلْمِ الَّذِي لَا يَبْلُغُ الْوَصْفُ إِلَيْهِ - إِنَّهُ كَانَ كَثِيرَ الْبُكَاءِ لِتِلْكَ الْبَلْوَى، عَظِيمِ الْبَثِّ وَالشَّكْوَى (الملهوف: ص ۲۳۳). الدعوات: مختار، سر عمر بن سعد را - که لعنت خدا بر او باد - به سوی ایشان (امام زین العابدین علیه السلام) فرستاد و به مأمور گفت: آنچه را که با توست، با کسی در میان مگذار تا سفره غذا گسترده شود. او هنگامی که سفره گسترده شد، وارد شد. امام زین العابدین علیه السلام به سجده افتاد و گریست و گریه را الدعوات: طول داد و آن گاه نشست و فرمود: «ستایش، خداوندی راست که انتقام مرا پیش از درگذشتم گرفت! ۱. لَمَّا بَعَثَ الْمُخْتَارُ بِرَأْسِ عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَيْهِ، وَقَالَ: لَا تَعْلِمُ أَحَدًا مَا مَعَكَ حَتَّى يَضَعَ الْغَدَاءَ، فَدَخَلَ وَقَدْ وُضِعَتِ الْمَائِدَةُ، فَحَزَّ زَيْنُ الْعَابِدِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ سَاجِدًا، وَبَكَى وَأَطَالَ الْبُكَاءَ، ثُمَّ جَلَسَ.

فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَدْرَكَكَ لِي بِثَأْرِي قَبْلَ وَفَاتِي (الدعوات: ص ۱۶۲ ح ۴۴۹).

۴ / ۱۳ گریه امام باقر علیه السلام

مروج الذهب (- به نقل از محمّد بن سلیمان نوفلی -): و کشته شدن آن کشته در طف ، نیرنگی از جانب آنان بود ؛ همان فرومایگان امت و رذل‌ها. باقر علیه السلام گریست و فرمود: «ای کُمت ! اگر نزد ما مالی بود ، به تو می‌دادیم ؛ ولی در حق تو همان است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به حسان بن ثابت فرمود که: "همواره با روح القدس تأیید خواهی شد ، تا زمانی که از ما اهل بیت ، دفاع می‌کنی". ۲۰ و قَتِيلَ بِالطَّفِّ غَوْدَرٍ مِنْهُمْ بَيْنَ غَوْغَاءِ أُمِّهِ وَطَغَامِ بَكِي أَبِي جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَام ، ثُمَّ قَالَ: يَا كُمَيْتُ ! لَوْ كَانَ عِنْدَنَا مَالٌ لَأَعْطَيْنَاكَ ، وَلَكِنْ لَمْ يَكَمْ مَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لِحَسَّانِ بْنِ ثَابِتٍ: لَا زِلْتَ مُؤَيِّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا ذَبَيْتَ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ (مروج الذهب: ج ۳ ص ۲۴۲). کفایه الأثر (- به نقل از کُمت -): بر آقايم امام باقر علیه السلام وارد شدم و گفتم: ای پسر پیامبر خدا ! من در باره شما شعرهایی گفته‌ام . اجازه می‌دهید آنها را بخوانم. امام علیه السلام فرمود: ای کُمت ! [این روزها] ایام البیض است [و شعرخوانی در آن ، روا نیست] . گفتیم: اشعار ، در باره شماست.

فرمود: «بخوان» و من خواندم: روزگار ، مرا خندانند و گریانند و روزگار ، تحوّل و رنگارنگی دارد. نه تن که در طف ، نیرنگ زده شدند ، همه‌شان کفن گردیدند . پسران عقیل ، بهترین جوانان ، و آن گاه علی ، خوب و مولای شما که یادشان اندوه‌هایم را بر می‌انگیزاند امام علیه السلام گریست و آن گاه فرمود: «هیچ کس نیست که از ما یاد کند و یا ما نزد او یاد شویم و از چشمانش اشکی - هر چند به کوچکی بال پشه باشد - جاری شود ، مگر این که خداوند در بهشت ، خانه‌ای برایش می‌سازد و آن را حجابی میان او و آتش قرار می‌دهد».

هنگامی که کلامم به این جا رسید: هر کس از مصیبتی که به شما رسید، شادمان باشد، یا روزی از این روزها ، سرزنشگر [شما] باشد که چرا پس از عزّت ، خوار شدید، پس باید بدانید که من نیز نتوانستم ستم را از خودم دفع کنم، آن زمان که مرا فرا گرفت . دست مرا گرفت و فرمود: «خداوندا ! گناهان گذشته و آینده کُمت را بیامرز». و وقتی به این گفته‌ام رسیدم که: کی حق در باره شما برپا می‌شود ؟ کی مهدی دوم شما بر می‌خیزد ؟ فرمود: «به زودی، إِنْ شَاءَ اللَّهُ ! به زودی».

آن گاه فرمود: «ای ابو مُسْتَهْل ! قائم ما ، نهمین از نسل حسین علیه السلام است ؛ زیرا امامان پس از پیامبر خدا، دوازده تن هستند و او (یعنی نهمین امام از نسل حسین علیه السلام) ، قائم است». ۲۱. دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدٍ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِمَا السَّلَام ، فَقُلْتُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ! إِنِّي قَدْ قُلْتُ فِيكُمْ أَيْتَاتًا ، أَفَتَأْذَنُ لِي فِي إِنْشَادِهَا .

فَقَالَ: إِنَّهَا أَيْامُ الْبَيْضِ. قُلْتُ: فَهَوَ فِيكُمْ خَاصَّةً. قَالَ: هَاتِ ! فَأَنْشَأْتُ أَقُولُ: أَضَحَكُنِي الدَّهْرُ وَأُبْكَانِي الدَّهْرُ ذُو صِرْفٍ وَأُلْوَانٍ لِتَسْعَةِ بِالطَّفِّ قَدْ غَوْدِرُوا صَارُوا جَمِيعًا رَهَنَ أَكْفَانٍ وَسِتَّةٍ لَا- يُتَّجَارَى بِهِمْ بَنُو عَقِيلٍ خَيْرِ فِتْيَانٍ ثُمَّ عَلِيٌّ الْخَيْرِ مَوْلَاكُمْ ذِكْرُهُمْ هَيَّجَ أَحْزَانِي فَبَكِي ، ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَام: مَا مِنْ رَجُلٍ ذَكَرْنَا أَوْ ذُكِرْنَا عَنْدَهُ فَخَرَجَ مِنْ عَيْنِهِ مَاءٌ وَلَوْ قَدَرٌ مِثْلَ جَنَاحِ الْبَعُوضَةِ ، إِلَّا بَنَى اللَّهُ لَهُ بَيْتًا فِي الْجَنَّةِ ، وَجَعَلَ ذَلِكَ حِجَابًا بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ ، فَلَمَّا بَلَغْتُ إِلَى قَوْلِي: مَنْ كَانَ مَسْرُورًا بِمَا مَسَّكُمْ أَوْ شَامِتًا يَوْمًا مِنَ الْآنَ فَقَدْ دَلَلْتُمْ بَعْدَ عَزِّ فَمَا أَدْفَعُ ضَمِيمًا حِينَ يَغْشَانِي أَخَذَ بِيَدِي وَقَالَ: اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِلْكُمَيْتِ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِهِ وَمَا تَأَخَّرَ ، فَلَمَّا بَلَغْتُ إِلَى قَوْلِي: مَتَى يَقُومُ الْحَقُّ فِيكُمْ مَتَى يَقُومُ مَهْدِيُّكُمْ الثَّانِي قَالَ: سَرِيعًا إِنْ شَاءَ اللَّهُ سَرِيعًا .

ثُمَّ قَالَ: يَا أَبَا الْمُسْتَهْلِ ! إِنَّ قَائِمَنَا هُوَ التَّاسِعُ مِنْ وَلَدِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَام ، لِأَنَّ الْأَيَّامَةَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ اثْنَا عَشَرَ ، وَهُوَ الْقَائِمُ (كفایه الأثر: ص ۲۴۸ ، بحار الأنوار: ج ۳۶ ص ۳۹۰ ح ۲). ر. ك: ص ۸۴۸ (فصل چهارم / ثواب شعر خوانی در مصیبت آنان) .

۱. گنیه کُتبت است . در باره وی ، ر . ک : دانش‌نامه امام حسین علیه السلام: ج ۱۰ ص ۲۶۹ .

۴ / ۱۴ گریه امام صادق علیه السلام

مصباح المتهجد (- به نقل از عبد الله بن سنان -) : در روز عاشورا بر سرورم امام صادق علیه السلام وارد شدم، در حالی که گرفته و اندوهناک بود و اشک‌هایی همانند لؤلؤ از چشمانش سرازیر بود. گفتم : ای پسر پیامبر خدا ! گریه‌ات از چیست ؟ خداوند ، چشمانت را گریان نکند !

به من فرمود: «آیا غافلی؟ آیا نمی‌دانی که حسین بن علی علیه السلام در چنین روزی کشته شد؟» ...

امام صادق علیه السلام چنان گریست که محاسنش از اشک‌هایش تر شد. ۱. دَخَلْتُ عَلَى سَيِّدِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ [الصَّادِقِ] عَلَيْهِمَا السَّلَامُ فِي يَوْمِ عَاشُورَاءَ ، فَأَلْفَيْتُهُ كَاسِفَ اللَّوْنِ ، ظَاهِرَ الْحُزَنِ ، وَدُمُوعَهُ تَنَحِيدِرٍ مِنْ عَيْنَيْهِ كَاللُّؤْلُؤِ الْمُتَسَاقِطِ . فَقُلْتُ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ! مِمَّ بُكَاءُكَ ، لَا أَبْكِي اللَّهَ عَيْنِيكَ؟

فَقَالَ لِي : أَوْ فِي غَفْلَةٍ أَنْتَ؟ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الْحُسَيْنَ بْنَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أُصِيبَ فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ؟ ... قَالَ : وَبَكِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ بِدُمُوعِهِ (مصباح المتهجد : ص ۷۸۲ ، المزار الكبير : ص ۴۷۳ ح ۶) . کامل الزیارات (- به نقل از هارون بن خارجه -) : در خدمت امام صادق علیه السلام بودیم که از حسین علیه السلام یاد کردیم . ایشان گریست و ما هم گریه کردیم . امام علیه السلام سرش را بلند کرد و فرمود: «حسین علیه السلام فرمود: " من کشته اشکم و هیچ مؤمنی مرا یاد نمی‌کند، مگر این که می‌گیرد. " ۲ کُنَّا عِنْدَهُ ، فَذَكَرْنَا الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ ، فَبَكَى أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبَكَينَا . قَالَ : ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ ، فَقَالَ : قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ : أَنَا قَتِيلُ الْعَبْرَةِ ، لَا يَذْكُرُنِي مُؤْمِنٌ إِلَّا بَكَى (کامل الزیارات : ص ۲۱۶ ح ۳۱۳ ، فضل زیارة الحسين عليه السلام : ص ۴۱ ح ۱۴) .

کامل الزیارات (- به نقل از صفوان جمال -) : در راه مدینه ، عازم مکه بودیم که از امام صادق علیه السلام پرسیدم و گفتم: ای پسر پیامبر خدا ! چه شده که تو را گرفته و اندوهگین و شکسته می‌بینم؟
فرمود: «اگر آنچه را من شنیدم، تو هم می‌شنیدی، تو را از سؤال کردن از من باز می‌داشت.»
گفتم : چه شنیدی؟

فرمود: «نفرین و ناله فرشتگان را به درگاه خدای عزوجل بر گشندگان امیر مؤمنان علیه السلام و حسین علیه السلام و نوحه‌سرایی جَنِّیان و گریه فرشتگان پیرامون او و بی‌تابی زیاد آنها را . با این وصف، برای چه کسی غذا یا آب یا خواب ، گوارا می‌شود؟» ۱ . سَأَلْتُهُ فِي طَرِيقِ الْمَدِينَةِ وَنَحْنُ نُرِيدُ مَكَّةَ ، فَقُلْتُ : يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ ! مَا لِي أَرَاكَ كَثِيبًا حَزِينًا مُنْكَسِرًا؟
فَقَالَ : لَوْ تَسَمَّعَ مَا أَسْمَعُ لَشَغَلَكَ عَنْ مَسْأَلَتِي ، قُلْتُ : فَمَا الَّذِي تَسْمَعُ؟

قَالَ : ابْتِهَالُ الْمَلَائِكَةِ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَى قَتْلِهِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَقَتْلِهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ ، وَنُوحُ الْجَنِّ وَبُكَاءُ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ حَوَّلَهُ وَشَدَّدَهُ جَزَعَهُمْ ، فَمَنْ يَنْهَهُنَّ مَعَ هَذَا بِطْعَامٍ أَوْ بِشَرَابٍ أَوْ نَوْمٍ؟ (کامل الزیارات : ص ۱۸۷ ح ۲۶۳ و ص ۴۹۵ ح ۷۶۷ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۲۶ ح ۱۹) . کامل الزیارات (- به نقل از ابو بصیر -) : در محضر امام صادق علیه السلام بودم و با ایشان صحبت می‌کردم که پسر ایشان بر ایشان وارد شد . امام علیه السلام به او فرمود : «آفرین!» و او را به خودش چسباند و بوسید و فرمود: «خدا کوچک کند کسانی را که شما را کوچک می‌کنند و از کسانی که در حق شما جنایت می‌کنند، انتقام بکشد و کسانی را که شما را بی‌پناه می‌گذارند، بی‌پناه بگذارد و خدا لعنت کند کسی را که شما را کشت ! و البته خدا، ولی و نگهدار و یاور شماست. به راستی که

گریه زنان و پیامبران و صدّیقان و گواهان و فرشتگان آسمان ، طولانی شد» .

آن گاه ، امام علیه السلام گریست و فرمود: «ای ابو بصیر ! وقتی به فرزندان حسین علیه السلام که به نزد من می آیند ، نگاه می کنم ، به خاطر اتفاقی که برای پدرشان و خودشان افتاده ، حالی به من دست می دهد که نمی توانم خودم را مهار کنم» . ۲. كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَحَدُهُ ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ ابْنُهُ ، فَقَالَ لَهُ : مَرَحَبًا ! وَضَمَّهُ وَقَبَّلَهُ ، وَقَالَ : حَقَّرَ اللَّهُ مَنْ حَقَّرَكَ ، وَانْتَقَمَ مِنْ مَنْ وَتَرَكَكَ ، وَخَذَلَ اللَّهُ مَنْ خَذَلَكَ ، وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ ، وَكَانَ اللَّهُ لَكُمْ وَلِيًّا وَحَافِظًا وَنَاصِرًا .

فَقَدْ طَالَ بُكَاءُ النِّسَاءِ وَبُكَاءُ الْأَنْبِيَاءِ وَالصَّدِيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ .

ثُمَّ بَكَى وَقَالَ : يَا أَبَا بَصِيرٍ ! إِذَا نَظَرْتُ إِلَى وَلَدِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتَانِي مَا لَا أَمْلِكُهُ بِمَا أَتَى إِلَى أَبِيهِمْ وَإِلَيْهِمْ (كامل الزیارات : ص ۱۶۹ ح ۲۲۰ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۰۸ ح ۱۴) . ر. ک : ص ۸۱۵ (فصل دوم / به یاد مصیبت امام حسین علیه السلام بودن ، در هنگام آشامیدن آب) و ص ۸۱۸ (یادکرد مصیبت های امام حسین علیه السلام در محضر امام صادق علیه السلام) .

۴ / ۱۵ گریه امام کاظم علیه السلام

الأمالی ، صدوق (- به نقل از ابراهیم بن ابی محمود ، از امام رضا علیه السلام -) : وقتی ماه محرم می رسید ، پدرم خندان دیده نمی شد و پریشان حالی بر او سایه می انداخت ، تا این که ده روز از آن می گذشت . وقتی روز دهم فرا می رسید ، آن روز ، روز مصیبت و اندوه و گریه اش بود و می فرمود: «امروز ، همان روزی است که حسین علیه السلام کشته شده است» . ۱. كَانَ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يُرَى ضَاحِكًا ، وَكَانَتْ الْكَأَبَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى يَمُضِيَ مِنْهُ عَشْرَةُ أَيَّامٍ ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَاشِرِ كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَحُزْنِهِ وَبُكَائِهِ ، وَيَقُولُ : هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ (الأمالی ، صدوق : ص ۱۹۱ ح ۱۹۹ ، الإقبال : ج ۳ ص ۲۸)

۴ / ۱۶ گریه امام رضا علیه السلام

کامل الزیارات (- به نقل از ابو بکار -) : مقداری از خاک کنار سر امام حسین بن علی علیه السلام را بر گرفتم - که گل سرخ بود - و بر امام رضا علیه السلام وارد شدم و آن را به ایشان عرضه کردم . آن را گرفت و بویید و گریست و اشک هایش روان شد و آن گاه فرمود: «این ، تربت جدّم است» . ۲. أَخَذْتُ مِنَ التُّرْبَةِ الَّتِي عِنْدَ رَأْسِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَإِنَّهَا طِينَةٌ حَمْرَاءُ ، فَدَخَلْتُ عَلَى الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَرَضْتُهَا عَلَيْهِ ، فَأَخَذَهَا فِي كَفِّهِ ، ثُمَّ شَمَّمَهَا ، ثُمَّ بَكَى حَتَّى جَرَتْ دُمُوعُهُ ، ثُمَّ قَالَ : هَذِهِ تُرْبَةُ حَيْدَى (کامل الزیارات : ص ۴۷۴ ح ۷۲۳ ، بحار الأنوار : ج ۱۰۱ ص ۱۳۱ ح ۵۶) .

۴ / ۱۷ آنچه از ناحیه مقدسه صادر شده

المزار الكبير (- از زیارت ناحیه -) : اکنون که روزگار ، مرا عقب آورده و تقدیر ، مرا از یاری دادن به تو باز داشته و نبوده ام تا با جنگجویان با تو ، بجنگم و در برابر برافرازدگان پرچم دشمنی با تو ، بایستم ، پس هر صبح و شام بر تو می نالم و به جای اشک ، از دیده خون می افشانم ، از سر حسرت و تأسّف بر تو و افسوس خوردن بر گرفتاری هایی که به تو رسیده ، تا آن گاه که از سوز مصیبت و غم فقدان بمیرم . ۳. فَلَيْنَ أَخَّرْتَنِي الدُّهُورُ ، وَعَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ ، وَلَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِبًا ، وَلِمَنْ نَصَبَ لَكَ الْعَدَاوَةَ مُنَاصِبًا ، فَلَأَنْدُبَنَّكَ صَبَاحًا وَمَسَاءً ، وَلَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ بَدَلَ الدُّمُوعِ دَمًا ، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَتَأْسُفًا عَلَى مَا دَهَاكَ وَتَلَهْفًا ، حَتَّى أَمُوتَ بِلَوَعِيَةِ الْمُصَابِ ، وَغُصَّةِ الْإِكْتِيَابِ (المزار الكبير : ص ۵۰۱ ح ۹ . نیز ، ر. ک : ص ۹۰۷ ح ۲۱۰۹ / زیارت نخست ، به روایت المزار الكبير) . سلام بر تو ، سلام کسی که از مقام تو آگاه است ... و سلام کسی که دلش از مصیبت تو ، زخمی است و اشکش هنگام

یاد تو، جاری است و سلام فاجعه‌دیده اندوهناک و سرگردان مسکین! السَّلامُ عَلَیْکَ، سَلامُ العارِفِ بِحُرْمَتِکَ... سَلامٌ مِّن قَلْبِهِ بِمُصَابِکَ مَقْرُوحٌ، وَدَمْعُهُ عِنْدَ ذِکْرِکَ مَسْفُوحٌ، سَلامُ المَفْجُوعِ المَحْزُونِ، الوالِهِ المُسْتَكِينِ (المزار الکبیر: ص ۵۰۰ ح ۹. نیز، ر. ک: ص ۸۹۴ ح ۲۱۰۹ / زیارت نخست، به روایت المزار الکبیر)

۴ / ۱۸ گریه برخی از صحابیان و تابعیان

۴ / ۱۸ - ۱ ابن عباس

تذکره الخواص (- به نقل از هشام بن محمد -): نامه‌های مردم کوفه و فرستادگانشان به نزد حسین علیه السلام، رو به فزونی گذاشت که: اگر خودت را به ما نرسانی، گناهکاری.

حسین علیه السلام تصمیم به رفتن گرفت. ابن عباس به نزد حسین علیه السلام آمد و ایشان را از رفتن، نهی کرد و به ایشان گفت: پسرعمو! مردم کوفه، نیرنگبازند. پدرت را کشتند، برادرت را بی کس گذاشتند و بر او نیزه زدند و تسلیم دشمنش کردند، و کردند آنچه کردند!

فرمود: «اینها نامه‌ها و فرستادگان آنهاست. بر من لازم است که بروم و با دشمنان خدا بجنگم».

ابن عباس گریست و گفت: ای وای از مصیبت حسین! ۳ إِنَّ حُسَيْنًا عَلَيْهِ السَّلَامُ كَثُرَتْ عَلَيْهِ كُتُبُ أَهْلِ الْكُوفَةِ، وَتَوَاتَرَتْ إِلَيْهِ رُسُلُهُمْ: إِنْ لَمْ تَصِلْ إِلَيْنَا فَأَنْتَ آتِيهِمْ، فَعَزَمَ عَلَى الْمَسِيرِ، فَجَاءَ إِلَيْهِ ابْنُ عَبَّاسٍ، وَنَهَاةً عَنْ ذَلِكَ، وَقَالَ لَهُ: يَا بْنَ عَمِّ، إِنَّ أَهْلَ الْكُوفَةِ قَوْمٌ عُذْرٌ، قَتَلُوا أَبَاكَ، وَخَذَلُوا أَخَاكَ، وَطَعَنُوهُ وَسَلَبُوهُ وَسَلَّمُوهُ إِلَى عَدُوِّهِ، وَفَعَلُوا مَا فَعَلُوا.

فَقَالَ: هَذِهِ كُتُبُهُمْ وَرُسُلُهُمْ، وَقَدْ وَجَبَ عَلَى الْمَسِيرِ لِقِتَالِ أَعْدَاءِ اللَّهِ، فَبَكَى ابْنُ عَبَّاسٍ، وَقَالَ: وَاحُسَيْنَاهُ! (تذکره الخواص: ص ۲۳۹). مقاتل الطالبيين (- به نقل از یوسف بن یزید -): هنگامی که حسین علیه السلام از پذیرش نظر ابن عباس

۱. ر. ک: ج ۱ ص ۵۳۵ (عبد الله بن عباس).

خودداری کرد، ابن عباس به ایشان گفت: به خدا سوگند، اگر می‌دانستم که چنانچه به تو بچسبم و دامت را بگیرم و دستم را در لا- به لای مویت فرو برم تا مردم، گرد من و تو جمع شوند و این کار برایم سود دارد، حتماً این کار را انجام می‌دادم؛ ولی می‌دانم که خداوند، فرمانش را به انجام می‌رساند.

آن گاه چشمانش پر از اشک شد و گریست و از حسین علیه السلام خداحافظی کرد و باز گشت. ۱ فَلَمَّا أَبَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَبُولَ رَأْيِ ابْنِ عَبَّاسٍ، قَالَ لَهُ: وَاللَّهِ، لَوْ أَعْلَمْتُ أَنِّي إِذَا تَشَبَّثْتُ بِكَ وَقَبَضْتُ عَلَى مَجَامِعِ ثَوْبِكَ، وَأَدْخَلْتُ يَدِي فِي شَعْرِكَ حَتَّى يَجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيَّ وَعَلَيْكَ، كَانَ ذَلِكَ نَافِعِي لِفَعْلَتِهِ، وَلَكِنْ أَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ بِالْغِ أَمْرِهِ، ثُمَّ أَرْسَلَ عَيْنِيهِ فَبَكَى، وَوَدَّعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَانْصَرَفَ (مقاتل الطالبيين: ص ۱۱۰). الفتوح (- در یادکرد دیدار حسین علیه السلام با ابن عباس و عبد الله بن عمر -): ابن عباس و ابن عمر، در آن هنگام، سخت گریستند. حسین علیه السلام هم لختی با آنها گریست و آن گاه با آن دو، خداحافظی کرد. ابن عمر و ابن عباس به مدینه رفتند و حسین علیه السلام در مکه ماند. ۲ بَكَى ابْنُ عَبَّاسٍ وَابْنُ عُمَرَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ بُكَاءً شَدِيداً، وَالْحُسَيْنُ يُبْكِي مَعَهُمَا سَاعَةً، ثُمَّ وَدَّعَهُمَا، وَصَارَ ابْنُ عُمَرَ وَابْنُ عَبَّاسٍ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَأَقَامَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِمَكَّةَ (الفتوح: ج ۵ ص ۲۶، مقتل الحسين عليه السلام، خوارزمی: ج ۱ ص ۱۹۳). کتاب سلیم بن قیس: وقتی حسین بن علی علیه السلام کشته شد، ابن عباس، سخت گریست و آن گاه گفت: این امت، پس از پیامبرش، با چه مواجه شده است؟! خداوندا! تو را گواه می‌گیرم که من

، دوست علی بن ابی طالب و فرزندان او و دشمن او و دشمن فرزندان او بیزارم . من ، فرمانبر دستور آنان هستم . ۳ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَنِي عَبْدِ عَسَّاسٍ شَدِيدًا ، ثُمَّ قَالَ : مَا لَقِيتُ هَذِهِ الْأُمَّةَ بَعْدَ نَبِيِّهَا ؟ اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ أَنِّي لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَلِيِّ وَلَوْلَدِهِ ، وَمِنْ عَدُوِّهِ وَعَدُوِّهِمْ بَرِيءٌ ، وَإِنِّي أَسْلَمْتُ لِأَمْرِهِمْ (کتاب سَیْلَمِ بْنِ قَیْسٍ : ج ۲ ص ۹۱۵ ، الفضائل ، شادان بن جبرئیل قمی : ص ۱۱۹) .

۴ / ۱۸ - ۲ محمد بن حنفیه

أنساب الأشراف: خبر رفتن حسین علیه السلام، زمانی به ابن حنفیه رسید که در حال وضو گرفتن بود . پس گریه کرد تا جایی که صدای ریخته شدن اشک‌هایش در تشت ، شنیده شد. ۵ بَلَغَ ابْنُ الْحَنْفِيَّةِ شُخُوصَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ فَبَكَى ، حَتَّى سَمِعَ وَقَعَ دُمُوعِهِ فِي الطَّسْتِ (أنساب الأشراف : ج ۳ ص ۳۷۷) .

۱. ر. ک : ج ۱ ص ۵۵۸.

تاریخ الطبری (- به نقل از هشام بن ولید ، از کسی که شاهد ماجرا بوده -) : حسین بن علی علیه السلام با خانواده‌اش از مکه عازم شد و محمد بن حنفیه در مدینه بود. خبر عزیمت ایشان به وی رسید، در حالی که در تشتی وضو می‌گرفت . او چنان گریست که صدای گریه‌اش را شنیدم و قطره‌های اشکش در تشت ریخت . ۱۰ أَقْبَلَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِأَهْلِهِ مِنْ مَكَّةَ ، وَمُحَمَّدُ بْنُ الْحَنْفِيَّةِ بِالْمَدِينَةِ ، قَالَ : فَبَلَغَهُ خَبْرُهُ وَهُوَ يَتَوَضَّأُ فِي طَسْتٍ ، قَالَ : فَبَكَى حَتَّى سَمِعْتُ وَكَفَ دُمُوعُهُ فِي الطَّسْتِ (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۹۴ ، تذکره الخواص : ص ۲۴۰) . ر. ک : ج ۱ ص ۵۵۸ (محمد بن حنفیه) .

۴ / ۱۸ - ۳ زید بن ارقم

الإرشاد: وقتی سر امام حسین علیه السلام رسید و فردای آن روز ، ابن سعد - که لعنت خدا بر او باد - رسید که دختران و خانواده امام حسین علیه السلام با او بودند ، ابن زیاد، در دار الإمارة، بار عامی برای مردم گذاشت. و به عموم مردم، اجازه داد که حضور پیدا کنند . [ابن زیاد] دستور داد سر را آوردند و در برابرش گذاشتند. او خیره شده بود و به سر ، نگاه می‌کرد و لبخند می‌زد و در دستش چوبی بود و با آن به دندان‌های پیشین امام علیه السلام می‌زد . در کنار ابن زیاد، زید بن ارقم ، صحابی پیامبر خدا بود - که پیرمردی بود - . وقتی دید که ابن زیاد ، چوب به دندان‌های امام علیه السلام می‌زند ، به وی گفت: چوبت را از این دو لب بردار. به خدایی که هیچ معبودی جز او نیست، من بوسه لب‌های پیامبر خدا بر روی این دندان‌ها را آن قدر دیده‌ام که نمی‌توانم آنها را شماره کنم. و آن گاه، گریه بلندی کرد . ابن زیاد به او گفت: خدا چشمانت را گریان کند ! آیا بر پیروزی خدا ، گریه می‌کنی؟! به خدا سوگند، اگر پیرمرد خرفتی نبودی که عقلش رفته، گردنت را می‌زدم. زید بن ارقم از برابر او برخاست و به منزلش رفت. ۳ لَمَّا وَصَلَ رَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوَصَلَ ابْنُ سَعْدٍ - لَعَنَهُ اللَّهُ - مِنْ غَدِ يَوْمِ وَصُولِهِ ، وَمَعَهُ بَنَاتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَأَهْلُهُ ، جَلَسَ ابْنُ زَيْدٍ لِلنَّاسِ فِي قَصْرِ الْإِمَارَةِ وَأَذِنَ لِلنَّاسِ إِذْنًا عَامًّا ، وَأَمَرَ بِإِحْضَارِ الرَّأْسِ ، فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ ، فَجَعَلَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ وَيَتَبَسَّمُ ، وَفِي يَدِهِ قَضِيبٌ يَضْرِبُ بِهِ ثَنِيَاءَهُ ، وَكَانَ إِلَى جَانِبِهِ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ شَيْخٌ كَبِيرٌ - فَلَمَّا رَأَاهُ يَضْرِبُ بِالْقَضِيبِ ثَنِيَاءَهُ قَالَ لَهُ :

إِرْفَعْ قَضِيبَكَ عَنْ هَاتَيْنِ الشَّقَتَيْنِ ، فَوَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا غَيْرُهُ ، لَقَدْ رَأَيْتُ شَفَقَتِي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَلَيْهِمَا مَا لَا أَحْصِيهِ

كَثْرَهُ يُقْبَلُهُمَا ، ثُمَّ اتَّحَبَ بَاكِياً .

فَقَالَ لَهُ ابْنُ زَيْدٍ : أَبَكَیَ اللَّهُ عَيْنَيْكَ ، أَتَبَكَیَ لِفَتْحِ اللَّهِ ؟ وَاللَّهِ ، لَوْلَا أَنَّكَ شَيْخٌ قَدْ خَرِفْتَ وَذَهَبَ عَقْلُكَ لَضَرَبْتُ عُقْقَكَ ، فَنَهَضَ زَيْدُ بْنُ أَرْقَمٍ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ ، وَصَارَ إِلَى مَنْزِلِهِ (الإرشاد : ج ۲ ص ۱۱۴ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۱۶) .

۱. ر. ک : ص ۶۴۵ (زید بن ارقم) .

سیر أعلام النبلاء (- به نقل از زید بن ارقم -) : پیش عید الله بودم که سر حسین علیه السلام را آوردند و او با چوب دستی اش شروع کرد به باز نمودن لب‌ها از هم و می گفت: دندان‌های بهتر از آن ندیده‌ام ! گویی مروارید است.

نتوانستم خودم را نگه دارم و صدای گریه‌ام بلند شد. عید الله به من گفت: ای پیرمرد ! چرا گریه می کنی؟

گفتم: مرا این به گریه آورد که دیدم پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، جای [ضربت خوردن] این چوب دستی را می مکید و می بوسید و می فرمود: «خداوندا ! من او را دوست دارم . تو هم او را دوست بدار» . ۱. كُنْتُ عِنْدَ عُبَيْدِ اللَّهِ ، فَأَتَانِي بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، فَأَخَذَ قَضِيئاً ، فَجَعَلَ يَفْتُرُ بِهِ عَنْ شَفَتَيْهِ ، فَلَمْ أَرْ ثَغْراً كَانَ أَحْسَنَ مِنْهُ ، كَأَنَّهُ الدُّرُّ ، فَلَمْ أَمْلِكْ أَنْ رَفَعْتُ صَوْتِي بِالْبُكَاءِ . فَقَالَ : مَا يُبْكِيكَ أَيُّهَا الشَّيْخُ؟

قُلْتُ : يُبْكِينِي مَا رَأَيْتُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، رَأَيْتُهُ يَمَضُّ مَوْضِعَ هَذَا الْقَضِيئِ ، وَيَلِثُمُهُ ، وَيَقُولُ : اللَّهُمَّ إِنِّي أُحِبُّهُ فَأَحِبَّهُ (سیر أعلام النبلاء : ج ۳ ص ۳۱۵ ، تاریخ دمشق : ج ۱۴ ص ۲۳۶ ح ۳۵۴۵) . ر. ک : ص ۳۸۶ (بخش ششم / فصل چهارم / سر امام علیه السلام در مجلس ابن زیاد) .

۴ / ۱۸ - ۴ نعمان بن بشیر

لباب الأنساب: وقتی حسین علیه السلام کشته شد، فرزندان و عشیره اش را به سوی یزید بن معاویه فرستادند . وقتی یزید آنها را دید، گفت: ای مردم شام ! نظرتان در باره اینان چیست؟ نعمان بن بشیر ، صحابی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، برخاست و گفت: همان [رفتاری] که پیامبر صلی الله علیه و آله با آنان می کرد، تو نیز همان کن. نعمان به سختی گریست و یزید هم به گریه او گریست. ۳. لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَمَلُوا أَوْلَادَهُ وَعَشِيرَتَهُ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، فَلَمَّا رَأَوْهُمْ يَزِيدُ قَالَ : ... يَا أَهْلَ الشَّامِ ، مَا تَرَوْنَ فِي هَؤُلَاءِ؟

فَقَامَ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَقَالَ : إِفْعَلْ مَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ يَفْعَلُ بِهِمْ ، وَبَكَى النُّعْمَانُ بُكَاءً شَدِيداً ، فَبَكَى بِبُكَائِهِ يَزِيدُ (لباب الأنساب : ج ۱ ص ۳۵۰) .

۱. ر. ک : ج ۱ ص ۳۴۵ (سخنرانی نعمان بن بشیر و ترساندن مردم) .

۴ / ۱۸ - ۵ حسن بصری

أنساب الأشراف (- به نقل از ابو بکر هیدلی -) : وقتی حسین علیه السلام کشته شد، حسن بصری گریه کرد ، تا جایی که پهلوهایش تکان می خوردند . آن گاه گفت: چه ذلیل است اُمّتی که در آن ، پسر یک بی نسب ، پسر پیامبرش را بکشد ! ۲! عَنْ

الحسن [البصري] أَنَّهُ لَمَّا قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَكَى حَتَّى اخْتَلَجَ جَنْبَاهُ، ثُمَّ قَالَ: وَذُلَّ أُمُّهُ قَتِيلَ ابْنِ دَعِيَّهَا ابْنَ نَبِيِّهَا! (أنساب الأشراف: ج ۳ ص ۴۲۵، تذكرة الخواص: ص ۲۶۷)

۴ / ۱۸ - ۶ ربیع بن خثیم

تذکره الخواص (- به نقل از زهری -): وقتی خبر کشته شدن حسین علیه السلام به ربیع بن خثیم رسید، گریست و گفت: جوانانی را کشتند که اگر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آنان را می‌دید، به آنها عشق می‌ورزید و با دست خود به آنها غذا می‌داد و آنها را روی پایش می‌نشاند. ۴. لَمَّا بَلَغَ الرَّبِيعُ بْنُ خُثَيْمٍ قَتْلَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، بَكَى وَقَالَ: لَقَدْ قَتَلُوا فِتْنَةً لَوْ رَأَاهُمْ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ لَأَحْبَبَهُمْ، أَطْعَمَهُمْ يَدَيْهِ، وَأَجْلَسَهُمْ عَلَى فَخْذِهِ (تذكرة الخواص: ص ۲۶۸. نیز، ر. ک: المناقب، کوفی: ج ۲ ص ۲۳۶ ح ۷۰۱).

۴ / ۱۹ گریه فرشتگان

الکافی (- به نقل از هارون بن خارجه -): از امام صادق علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «خداوند برای قبر حسین علیه السلام چهار هزار فرشته آشفته‌حال و پریشان گماشته که تا قیامت می‌گریند». ۵. سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ [الصادق] عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: وَكَلَّ اللَّهُ بِقَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلَكٍ، شُعْثٌ غُبِرٌ، يَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (الکافی: ج ۴ ص ۵۸۱ ح ۶، ثواب الأعمال: ص ۱۱۳ ح ۱۷). کامل الزیارات (- به نقل از هارون بن خارجه، از امام صادق علیه السلام -): وقتی حسین علیه السلام کشته شد، همه، حتی سرزمین‌ها هم برایش گریستند و خداوند برای او چهار هزار فرشته آشفته‌حال و پریشان گماشته که تا قیامت می‌گریند. ۶. إِنَّ الْحُسَيْنَ لَمَّا أُصِيبَ بِكَتِفِهِ حَتَّى الْبِلَادُ، فَوَكَّلَ اللَّهُ بِهِ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلَكٍ، شُعْثًا غُبْرًا، يَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (کامل الزیارات: ص ۳۵۳ ح ۶۰۷، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۲۴ ح ۱۶). الأُمَالِي، صدوق (- به نقل از أبان بن تغلب، از امام صادق علیه السلام -): چهار هزار فرشته از آسمان فرود آمدند

۱. ر. ک: ص ۶۵۶ (حسن بصری). ۲. ر. ک: ص ۶۶۱ (ربیع بن خثیم).

تا همراه حسین بن علی علیه السلام بجنگند؛ ولی به آنها اجازه جنگ داده نشد. آنان برای گرفتن اجازه باز گشتند و باز فرود آمدند؛ ولی حسین علیه السلام کشته شده بود. آنان در کنار قبر ایشان با حالی پریشان و غم‌آلود، تا قیامت می‌گریند. ۱. إِنَّ أَرْبَعَةَ آلَافٍ مَلَكٍ هَبَطُوا يُرِيدُونَ الْقِتَالَ مَعَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلَمْ يُؤْذَنَ لَهُمْ فِي الْقِتَالِ، فَارْجَعُوا فِي الْإِسْتِثْنَانِ، وَهَبَطُوا وَقَدْ قُتِلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَهُمْ عِنْدَ قَبْرِهِ شُعْثٌ غُبِرٌ يَبْكُونَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ (الأُمَالِي، صدوق: ص ۷۳۷ ح ۱۰۰۵، کامل الزیارات: ص ۱۷۱ ح ۲۲۲). کامل الزیارات (- به نقل از زراره، از امام صادق علیه السلام -): فرشتگانی که در کنار قبر حسین علیه السلام هستند، می‌گریند و با گریه آنان، همه فرشتگان آسمان و فضا می‌گریند. ۲. إِنَّ الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ عِنْدَ قَبْرِهِ [أَيَّ قَبْرِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ] لَيَكُونَنَّ، فَيَكِي لِكَاثِمِهِمْ كُلُّ مَنْ فِي الْهَوَاءِ وَالسَّمَاءِ مِنَ الْمَلَائِكَةِ (کامل الزیارات: ص ۱۶۸ ح ۲۱۹، بحار الأنوار: ج ۴۵ ص ۲۰۷ ح ۱۳). کامل الزیارات (- به نقل از ابو حمزه ثمالی، از امام صادق علیه السلام، در زیارت امام حسین علیه السلام -): خداوند! من در پیشگاه تو، پسر حبیب را شفیع قرار می‌دهم و نیز فرشتگانی را که برای او ناله می‌زنند و می‌گریند و شیون می‌کنند و بی‌حال و خسته نمی‌شوند؛ آنان که از بیم تو، نگران و از عذاب تو، بر حذرند. ۳. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْتَشْفِعُ إِلَيْكَ بِوَلَدِ حَبِيبِكَ، وَبِالْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ يَضَعُونَ عَلَيْهِ وَيَبْكُونَ وَيَصْرُخُونَ، لَا يَفْتَرُونَ وَلَا يَسْأَمُونَ، وَهُمْ مِنْ خَشِيَّتِكَ مُشْفِقُونَ، وَمِنْ عَذَابِكَ حَذِرُونَ (کامل الزیارات

: ص ۴۱۹ ح ۶۳۹ ، بحار الأنوار : ج ۱۰۱ ص ۱۸۷) . ر . ک : ص ۲۴۷ (بخش پنجم / فصل نهم / اجازه خواستن فرشتگان برای یاری کردن امام علیه السلام)
و دانش‌نامه امام حسین علیه السلام : ج ۱۰ ص ۱۱۵ (بخش سیزدهم / فصل پنجم / چهار هزار فرشته‌ای که نزد قبر او برای یاری‌اش فرود آمده‌اند) .

۴ / ۲۰ گریه جنیان

المناقب ، ابن شهر آشوب (- به نقل از أوزاعی ، از امام زین العابدین علیه السلام -) : من ، پسر آن کسی هستم که جنیان زمین و پرندگان هوا بر او نوحه کردند. ۴ أنا ابنُ مَنْ نَاحَتْ عَلَيْهِ الْجِنُّ فِي الْأَرْضِ وَالطَّيْرُ فِي الْهَوَاءِ (المناقب ، ابن شهر آشوب : ج ۴ ص ۱۶۸ به نقل از کتاب الأحمر ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۷۴ ح ۲۲) . ر . ک : ص ۳۴۵ (بخش ششم / فصل دوم / نوحه گری جنیان) .

۴ / ۲۱ گریه حیوانات گوناگون

کامل الزیارات (- به نقل از حارث أعور ، از امام علی علیه السلام -) : پدر و مادرم فدای حسین کشته‌شده در بیرون کوفه ! به خدا سوگند ، گویی و وحوش گوناگونی را می‌بینم که گردنشان را به سوی قبر او کشیده‌اند و گریه می‌کنند و شب تا صبح ، مرثیه می‌سرایند . وقتی چنین است ، از جفا پرهیزید! ۱ بِأَبِي وَأُمِّي الْحُسَيْنِ الْمَقْتُولِ بِظَهْرِ الْكُوفَةِ ، وَاللَّهِ ، كَدَأْتِي أَنْظُرُ إِلَى الْوُحُوشِ مَادَّةً أَعْنَقَهَا عَلَى قَبْرِهِ مِنْ أَنْوَاعِ الْوَحْشِ ، يَبْكُونَهُ وَيَرْتُونَهُ لَيْلًا حَتَّى الصَّبَاحِ ، فَإِذَا كَانَ ذَلِكَ فَإَيَّاكُمْ وَالْجَفَاءَ (کامل الزیارات : ص ۱۶۵ ح ۲۱۴ و ص ۴۸۶ ح ۷۴۲ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۰۵ ح ۹) . کامل الزیارات (- به نقل از ابو بصیر ، از امام باقر علیه السلام -) : انسیان و جنیان و پرندگان و حیوانات ، چنان بر حسین بن علی علیه السلام گریستند که اشکشان جاری شد . ۲ بَكَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ وَالطَّيْرُ وَالْوَحْشُ عَلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ ، حَتَّى ذَرَفَتْ دُمُوعُهَا (کامل الزیارات : ص ۱۶۵ ح ۲۱۲ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۰۵ ح ۸) . المزار الكبير (- در زیارت ناحیه -) : اسبت با سرعت ، تاخت و به سوی خیمه‌هایت رفت ، در حالی که شیعه می‌کشید و گریان بود . ۳ أَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا ، وَإِلَى خِيَامِكَ قَاصِدًا ، مُحِمِّمًا بَاكِيًا (المزار الكبير : ص ۵۰۴ ح ۹ ، مصباح الزائر : ص ۲۳۳) .

۴ / ۲۲ گریه دوزخ

کامل الزیارات (- به نقل از زراره ، از امام صادق علیه السلام -) : حسین علیه السلام جان داد و دوزخ ، چنان صدایی کرد که نزدیک بود زمین در اثر آن بشکافد... . دوزخ برای حسین علیه السلام می‌گرید و مرثیه‌سرایی می‌کند و برای کشته‌شده حسین علیه السلام زبانه می‌کشد . ۴ لَقَدْ خَرَجَتْ نَفْسُهُ [أَيِ الْحُسَيْنِ] عَلَيْهِ السَّلَامُ فَرَفَرَتْ جَهَنَّمَ زَفَرَةً كَادَتْ الْأَرْضُ تَنْشَقُّ لِرَفَرَتِهَا ... وَإِنَّهَا لَتَبْكِيهِ وَتَدْبُهُ ، وَإِنَّهَا لَتَتَلَطَّى عَلَى قَاتِلِهِ (کامل الزیارات : ص ۱۶۷ ح ۲۱۹ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۰۷ ح ۱۳) .

۴ / ۲۳ گریه آسمان و زمین و همه چیز

کامل الزیارات (- به نقل از عمرو بن ثبیت ، از پدرش -) : امام زین العابدین علیه السلام فرمود : «آسمان ، از زمانی که آفریده شده ، گریه نکرده ، مگر برای یحیی بن زکریا و حسین بن علی» . گفتم : گریه‌اش چگونه است ؟
فرمود : «هر گاه لباسی آورده شود ، بر آن ، خونی به اندازه خون کک‌ها مانده است» . ۱ إِنَّ السَّمَاءَ لَمْ تَبْكِ مُنْذُ وُضِعَتْ إِلَّا عَلَى يَحْيَى بْنِ زَكَرِيَّا وَالْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ .

قُلْتُ : أَيُّ شَيْءٍ كَانَ بُكَاءُهَا؟

قال : كَانَتْ إِذَا اسْتَقْبَلَتْ بِثَوْبٍ وَقَعَ عَلَى الثَّوْبِ شِبْهُ أَثَرِ الْبَرَاغِيثِ مِنَ الدَّمِ (کامل الزیارات : ص ۱۸۴ ح ۲۵۴ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۲۱۱ ح ۲۶) . کامل الزیارات (- به نقل از ابو حمزه ثمالی ، از امام صادق علیه السلام ، در زیارت امام حسین علیه السلام -) : پدر و مادرم فدایت ، ای آقای من ! برایت می‌گیرم - ای برگزیده خدا و پسر برگزیده خدا - و سزاوار است که بگریم ، که آسمان‌ها و زمین‌ها و کوه‌ها و دریاها برایت می‌گیرند . پس اگر نگیرم ، چه عذری برای آن دارم ، در حالی که حبیب پروردگارم ، برای تو گریست و امامان - که دروهای خدا بر آنان باد - گریستند و هر چه پایین‌تر از سِدْرَةُ الْمُنْتَهی^۲ است تا خاک ، برایت گریست و زاری کرد ؟! بَابُ ۳۱ : أَنْتَ وَأُمِّي يَا سَيِّدِي ، بَكَيْتَكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ وَابْنَ خَيْرَتِهِ ، وَحَقَّ لِي أَنْ أَبْكِيكَ ، وَقَدْ بَكَتَكَ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُونَ ، وَالْجِبَالُ وَالْبَحَارُ ، فَمَا عُذْرِي إِنْ لَمْ أَبْكِكَ ، وَقَدْ بَكَكَ حَبِيبُ رَبِّي ، وَبَكَتَكَ الْأَيُّمَةُ صِلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ، وَبَكَكَ مَنْ دُونَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى إِلَى الثَّرَى ، جَزَعًا عَلَيْكَ (کامل الزیارات : ص ۴۰۹ ح ۶۳۹ ، بحار الأنوار : ج ۱۰۱ ص ۱۸۲) . الکافی (- به نقل از حسین بن ثویر ، از امام صادق علیه السلام -) : وقتی حسین علیه السلام در گذشت ، آسمان‌ها و زمین‌های هفتگانه و هر چه در آنها و در میان آنهاست ، گریه کردند . نیز هر مخلوق پروردگار ما که به بهشت و جهنم می‌رود ، و آنچه دیده می‌شود و آنچه دیده نمی‌شود ، بر حسین علیه السلام گریستند . ۴. إِنَّ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ لَمَّا قَضَى بَكَتَ عَلَيْهِ السَّمَاوَاتُ السَّعْيُ ، وَالْأَرْضُونَ السَّعْيُ ، وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ ، وَمَنْ يَنْقَلِبُ فِي الْجَنَّةِ وَالنَّارِ مِنْ خَلْقِ رَبَّنَا ، وَمَا يُرَى وَمَا لَا يُرَى بَكَى عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامَ (الکافی : ج ۴ ص ۵۷۵ ح ۲ ، کامل الزیارات : ص ۱۶۷ ح ۲۱۸) . ر . ک : ص ۳۳۷ (بخش ششم / فصل دوم / گریستن آسمان و زمین) .

۱. طبرسی می‌گوید: از کلبی و مقاتل، نقل شده که: «سِدْرَةُ الْمُنْتَهَى (آخرین درخت سدر)، درختی است در سمت راست عرش، بر فراز آسمان هفتم، که سرچشمه دانش فرشتگان است». از ابن مسعود و ضحاک نیز نقل شده است که: «فرمان‌های خداوند که از آسمان، بالا می‌روند یا از آن، پایین می‌آیند، از آن جا صادر می‌شوند» (مجمع البیان : ج ۹ ص ۲۹۲) .

۴ / ۲۴ گریه دشمنان و تنها گذاردن امام علیه السلام

اشاره

گزارش‌هایی که در پی می‌آیند ، حاکی از آن اند که فاجعه عاشورا و مصائبی که پس از آن بر اهل بیت سید الشهداء گذشت ، به قدری رقت‌انگیز و غمبار بوده که نه تنها علاقه‌مندان به خاندان رسالت، تحت تأثیر قرار گرفتند، بلکه سرسخت‌ترین دشمنان آنان - با این که در نهایت بی‌رحمی و قساوت بودند - و نیز کسانی که یاری نرساندنشان به امام علیه السلام ، این فاجعه را پدید آورد ، نتوانستند با دیدن آن صحنه‌های دل‌خراش ، از گریه خودداری کنند .

البته گریه افراد سنگ‌دلی چون یزید ، ممکن است دلیل سیاسی نیز داشته باشد؛ یعنی آنان پس از افشا شدن حقایق ، برای فریب افکار عمومی و مقصّر جلوه دادن دیگران ، تظاهر به گریه و اندوه نموده‌اند، که گریه‌هایی از این قبیل ، تحت عنوان این فصل قرار نمی‌گیرند .

بنا بر این ، آوردن این گزارش‌ها در آخرین قسمت این فصل ، تنها برای نشان دادن شدت مصائب سید الشهداء و اهل بیت آن بزرگوار است که حتی دشمنان آنها را نیز تحت تأثیر قرار داده است .

الف - گریه یزید

الإمامة و السياسة (- در یادکرد ماجرای اسیران اهل بیت در مجلس یزید -) : فاطمه دختر حسین علیه السلام گفت : ای یزید ! دختران پیامبر خدا و اسیری ؟!

یزید ، چنان گریست که نزدیک بود جانش به لب برسد و خانواده‌های شامیان هم گریستند ، تا جایی که صدایشان بلند شد. ۱. فقالت فاطمة بنت الحسین عليه السلام : يا يزيد ! بنات رسول الله صلى الله عليه وآله [سبایا!] قال : فبکی یزید حتی کادت نفسیه تفيض ، وبکی أهل الشام حتی علت أصواتهم (الإمامة و السياسة : ج ۲ ص ۱۳ ، المحن : ص ۱۴۹) . مثير الأحران: فاطمه دختر حسین علیه السلام گفت: ای یزید ! دختران پیامبر خدا، اسیرند ! مردم گریستند و خانواده یزید هم گریه کردند ، تا جایی که صدای گریه بلند شد. ۲. قالت فاطمة بنت الحسین عليه السلام : يا يزيد ، بنات رسول الله سبایا ، فبکی الناس ، وبکی أهل داره حتی علت الأصوات (مثير الأحران : ص ۹۹ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۱۳۲) . المعجم الكبير (- به نقل از محمد بن حسن مخزومی -) : هنگامی که خانواده حسین علیه السلام را نزد یزید بن معاویه آوردند، سر ایشان را نیز آوردند و در برابرش نهادند . یزید گریست. ۳. لَمَّا أُدْخِلَ ثَقَلُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، وَضَعَ رَأْسَهُ بَيْنَ يَدَيْهِ ، بَكَى يَزِيدُ (المعجم الكبير : ج ۳ ص ۱۱۶ ح ۲۸۴۸ ، تاریخ دمشق : ج ۳۴ ص ۳۱۵) .

شرح الأخبار (- از امام باقر علیه السلام ، در یادکرد ماجرای اسیران اهل بیت در مجلس یزید -) : آن گاه یزید گفت: ای شامیان ! در باره اینان چه نظری دارید؟

یکی از آن میان گفت: بزرگشان کشته شد. از سگ بد ، بچه‌ای نگذار ! نعمان بن بشیر گفت: بین اگر پیامبر صلی الله علیه و آله زنده بود، با آنان چه می کرد . همان را انجام بده.

یزید گریست. فاطمه دختر حسین علیه السلام گفت: ای یزید ! نظرت در باره دختران پیامبر خدا صلی الله علیه و آله که اسیر در نزد تو اند، چیست؟

گریه یزید ، بیشتر شد، تا آن جا که زنان صدای گریه او را شنیدند و آنها هم گریستند و صدای گریه آنها در مجلس یزید شنیده می شد. ۲. ثُمَّ قَالَ [يزيد]: يا أهل الشام ! ما ترون في هؤلاء؟ فَقَالَ قَائِلُهُمْ: قَدْ قُتِلَ وَلَا تَتَّخِذْ جَرَوْا مِنْ كَلْبٍ سَوْءٍ .

فَقَالَ النُّعْمَانُ بْنُ بَشِيرٍ: أَنْظِرْ مَا كُنْتُ تَرَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَفْعَلُهُ فِيهِمْ لَوْ كَانَ حَيًّا ، فَافْعَلْهُ . فَبَكَى يَزِيدُ ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ : يا يزيد ! ما تقول في بنات رسول الله صلى الله عليه وآله سبایا عندك؟ فَاشْتَدَّ بُكَاءُهُ حَتَّى سَمِعَ ذَلِكَ نِسَاؤُهُ ، فَبَكَيْنَ حَتَّى سَمِعَ بُكَاءَهُنَّ مَنْ كَانَ فِي مَجْلِسِهِ (شرح الأخبار : ج ۳ ص ۲۶۸ ح ۱۱۷۲) . ر . ك : ص ۵۳۰ (بخش ششم / فصل هفتم / خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله در مجلس یزید) و ص ۵۸۲ (فصل هشتم / روی گرداندن مردم از یزید) .

ب - گریه عمر بن سعد

تاریخ الطبری (- به نقل از عبد الله بن عمار بن عبد يغوث -) : هنگامی که زینب ، دختر فاطمه علیها السلام و خواهر حسین علیه السلام ، بیرون آمد، گویی می دیدم که گوشواره‌هایش میان گوش‌ها و گردنش در حرکت بودند و می گفت: ای کاش آسمان بر زمین می افتاد!

عمر بن سعد به حسین علیه السلام نزدیک شده بود . زینب گفت: ای عمر بن سعد ! آیا ابا عبد الله کشته می شود و تو ایستاده‌ای و نگاه می کنی ؟!

گویی من اینک می‌بینم که اشک‌های عمر [بن سعد] بر گونه‌ها و ریشش جاری است. او صورتش را از زینب برگرداند. ۳. إِذْ خَرَجَتْ زَيْنَبُ ابْنَةُ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ أُخْتُهُ [أَيُّ أُخْتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ]، وَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى قُرْطِهَا يَجُولُ بَيْنَ أُذُنَيْهَا وَعَاتِقِهَا، وَهِيَ تَقُولُ: لَيْتَ السَّمَاءَ تَطَابَقَتْ عَلَى الْأَرْضِ، وَقَدْ دَنَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ مِنْ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ. فَقَالَتْ: يَا عُمَرُ بْنُ سَعْدٍ، أَيْقَتُلْ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ وَأَنْتَ تَنْظُرُ إِلَيْهِ؟ قَالَ: فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى دُمُوعِ عُمَرَ وَهِيَ تَسِيلُ عَلَى خَدَّيْهِ وَلِحْيَتِهِ، قَالَ: وَصَرَفَ بَوَجهِ عَنْهَا (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۲، مقتل الحسین علیه السلام، خوارزمی: ج ۲ ص ۳۵).

۱. یعنی حالا که بزرگشان کشته شده، بقیه را هم بکش تا کسی نماند که مزاحم تو باشد.

ج - گریه سپاه عمر بن سعد

مثیر الأحران (- به نقل از حمید بن مسلم -): امام حسین علیه السلام وقتی دید که از گروه و یارانش جز اندکی نمانده‌اند، ایستاد و صدا کرد: «آیا مدافعی برای حرم پیامبر خدا هست؟ آیا یگانه‌پرستی وجود دارد؟ آیا کمک کننده‌ای هست؟ آیا یآوری هست؟ مردم، صدا به شیون، بلند کردند. ۱. فَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ لَمْ يَبْقَ مِنْ عَشِيرَتِهِ وَأَصْحَابِهِ إِلَّا الْقَلِيلُ، فَقَامَ وَنَادَى: هَلْ مِنْ ذَابٍّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ؟ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ؟ هَلْ مِنْ مُغِيثٍ؟ هَلْ مِنْ مُعِينٍ؟ فَضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ (مثیر الأحران: ص ۷۰. نیز، ر. ک: همین شهادت‌نامه: ج ۲ ص ۱۶۸ (کودک خردسال). تاریخ الطبری (- به نقل از قره بن قیس تمیمی -): هر حادثه‌ای را از یاد ببرم، سخن زینب دختر فاطمه علیها السلام را فراموش نمی‌کنم، آن زمان که از کنار حسین بر خاک افتاده گذشت، که می‌گفت: «وا محمد! وا محمد! درود فرشتگان آسمان، بر تو! این، حسین علیه السلام است که در بیابان افتاده، آغشته به خون و قطعه قطعه شده است و - وا محمد! - اینان، دختران اسیر تو اند و ذریه کشته شده تو اند که باد صبا بر آنها می‌وزد».

به خدا سوگند، او، دشمن و دوست را گریاند. ۲. مَا نَسِيتُ مِنَ الْأَشْيَاءِ لَا أَنْسَ قَوْلَ زَيْنَبِ ابْنَةِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ حِينَ مَرَّتْ بِأَخِيهَا الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ صَرِيحاً، وَهِيَ تَقُولُ: يَا مُحَمَّدَاهُ! يَا مُحَمَّدَاهُ! صَلِّ عَلَىكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ، هَذَا الْحُسَيْنُ بِالْعَرَاءِ، مُرْمَلٌ بِالْدمَاءِ، مُقَطَّعُ الْأَعْضَاءِ، يَا مُحَمَّدَاهُ! وَبَنَاتُكَ سَبَايَا، وَذُرِّيَّتُكَ مُقْتَلَةٌ، تَسْفَى عَلَيْهَا الصَّبَا، قَالَ: فَأَبَكَتْ - وَاللَّهِ - كُلَّ عَدُوٍّ وَصَدِيقٍ (تاریخ الطبری: ج ۵ ص ۴۵۶؛ الملهوف: ص ۱۸۰). ر. ک: ص ۴۳۳ (بخش ششم / فصل ششم / وداع خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله با شهیدان).

د - گریه غارتگران خیمه‌ها

سیر أعلام النبلاء: بار و بُنه حسین علیه السلام را تصاحب کردند. مردی زیورآلات فاطمه دختر حسین علیه السلام را گرفت و گریه کرد. فاطمه گفت: چرا گریه می‌کنی؟ آن مرد گفت: آیا دختر پیامبر خدا را غارت کنم و گریه نکنم؟! فاطمه گفت: پس وا بگذارش. گفت: می‌ترسم دیگری، آن را ببرد! ۳. أَخَذَ ثَقْلُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَأَخَذَ رَجُلٌ حُلِيَّ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَبَكَى، فَقَالَتْ: لِمَ تَبْكِي؟ فَقَالَ: أَسْلُبُ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَلَا أَبْكِي؟ قَالَتْ: فَدَعُهُ، قَالَ: أَخَافُ أَنْ يَأْخُذَهُ غَيْرِي! (سیر أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۳۰۳، الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة: ج ۱ ص ۴۷۹).

الأمالی، صدوق (- به نقل از فاطمه دختر حسین علیه السلام -): فرومایگان، به خیمه ما وارد شدند و من دختری کوچک بودم و در پایم، خلخال زرین بود. مردی تلاش کرد تا دو خلخال پایم را در آورد، در حالی که می‌گریست. گفتم: چه چیزی تو را به

گریه انداخته ، ای دشمن خدا؟

گفت: چگونه گریه نکنم ، در حالی که دختر پیامبر خدا را غارت می‌کنم؟!

گفتم: پس غارت مکن.

گفت: می‌ترسم که دیگری آن را ببرد! دَخَلَتِ الْغَاغَةَ عَلَيْنَا الْفُسْطَاطَ ، وَأَنَا جَارِيَةٌ صَغِيرَةٌ ، وَفِي رَجُلٍ خَلْخَالٍ مِنْ ذَهَبٍ ، فَجَعَلَ رَجُلٌ يَفْضُ الْخَلْخَالِينَ مِنْ رَجُلٍ وَهُوَ يَبْكِي .

فَقُلْتُ : مَا يُبْكِيكَ ، يَا عَدُوَّ اللَّهِ؟

فَقَالَ : كَيْفَ لَا أَبْكِي وَأَنَا أَسْلُبُ ابْنَةَ رَسُولِ اللَّهِ!

فَقُلْتُ : لَا تَسْلُبْنِي .

قال : أَخَافُ أَنْ يَجِيءَ غَيْرِي فَيَأْخُذَهُ! (الأمالی ، صدوق : ص ۲۲۸ ح ۲۴۱ ، بحار الأنوار : ج ۴۵ ص ۸۲ ح ۹)

ه - گریه کوفیان

تاریخ الطبری (- به نقل از سعد بن عبيده -) : بزرگانی از اهل کوفه ، بر تپه‌ای ایستاده بودند و گریه می‌کردند و می‌گفتند: خداوندا! یاریات را بفرست.

گفتم: ای دشمنان خدا! چرا نمی‌روید یاری‌اش کنید؟! ۲! إِنَّ أَشْيَاخًا مِنْ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَوْقُوفٌ عَلَى التَّلِّ يَبْكُونَ ، وَيَقُولُونَ : اللَّهُمَّ أَنْزِلْ نَصْرَكَ .

قال : قُلْتُ : يَا أَعْدَاءَ اللَّهِ ! أَلَا تَنْزِلُونَ فَتَنْصُرُونَهُ؟! (تاریخ الطبری : ج ۵ ص ۳۹۲) . الطبقات الكبرى (- به نقل از حُباب بن موسی ، از امام صادق علیه السلام ، از پدرش ، از امام زین العابدین علیه السلام -) : ما را از کوفه به نزد یزید ، منتقل کردند و راه‌های کوفه پر از جمعیت بود که [به کاروان ما] می‌گریستند! پاسی از شب گذشته بود و به جهت ازدحام جمعیت ، آنها نمی‌توانستند ما را عبور دهند . گفتم: اینان ، ما را گشتند و اکنون گریه می‌کنند؟! ۳! حَمَلْنَا مِنَ الْكُوفَةِ إِلَى يَزِيدَ بْنِ مُعَاوِيَةَ ، فَغَصَّتْ طُرُقُ الْكُوفَةِ بِالنَّاسِ يَبْكُونَ!! فَذَهَبَ عَامَّةُ اللَّيْلِ مَا يَقْدِرُونَ أَنْ يَجُوزُوا بِنَا لِكَثْرَةِ النَّاسِ .

فَقُلْتُ : هَؤُلَاءِ الَّذِينَ قَتَلُونَا وَهُمْ الْآنَ يَبْكُونَ! (الطبقات الكبرى / الطبقة الخامسة من الصحابة : ج ۱ ص ۵۰۱ ح ۴۶۳) . الأمالی ، مفید (- به نقل از حِذْلَمَ بن سَئير -) : در محرم سال ۶۱ [هجری] ، وارد کوفه شدم ، هنگامی که علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام با زنان از کربلا باز می‌گشت ، و با آنان سپاهیان بودند که آنها را احاطه کرده بودند . مردم برای تماشای آنها بیرون آمدند و هنگامی که آنها را با شترانی بی‌جهاز آوردند ، زنان کوفه گریه و مرثیه سردادند .

از علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام شنیدم که با صدایی آهسته - در حالی که بیماری ، ناتوانش کرده بود و در گردش غل بود و دستش به گردش بسته بود - می‌فرمود : «این زنان می‌گریند! پس ما را چه کسی کشت؟!» ۱. قَدِمْتُ الْكُوفَةَ فِي الْمُحَرَّمِ سَنَةِ إِحْدَى وَسِتِّينَ عِنْدَ مُنْصَرَفِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالنِّسْوَةِ مِنْ كَرْبَلَاءَ ، وَمَعَهُمُ الْأَجْنَادُ مُحِيطُونَ بِهِمْ ، وَقَدْ خَرَجَ النَّاسُ لِلنَّظَرِ إِلَيْهِمْ ، فَلَمَّا أُقْبِلَ بِهِمْ عَلَى الْجِمَالِ بَغِيرِ وَطَاءٍ ، جَعَلَ نِسَاءُ أَهْلِ الْكُوفَةِ يَبْكِينَ وَيَنْتَدِبْنَ ، فَسَمِعْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَهُوَ يَقُولُ بِصَوْتٍ ضَعِيفٍ - وَقَدْ نَهَكَتُهُ الْعِلَّةُ ، وَفِي عُنُقِهِ الْجَمَاعَةُ ، وَبِيَدِهِ مَغْلُولَةٌ إِلَى عُنُقِهِ - : أَلَا إِنَّ هَؤُلَاءِ النِّسْوَةَ يَبْكِينَ ، فَمَنْ قَتَلَنَا؟ (الأمالی ، مفید : ص ۳۲۱ ح ۸ ، الأمالی ، طوسی : ص ۹۱ ح ۱۴۲) . الأمالی ، مفید (- به نقل از حِذْلَمَ بن سَئير -) : زینب دختر علی علیه السلام را دیدم و زنی باحیاط و سخنورتر از او ندیده بودم . گویی او از زبان امیر مؤمنان علیه السلام سخن می‌گوید. زینب به مردم اشاره کرد که : خاموش باشید.

نَفْسُهَا حَبَسَ شِدَّ وَصَدَاهَا آرَامَ گُرفت و زینب علیها السلام گفت: ستایش ، از آن خداست ، و درود بر پیامبر خدا! اما بعد، ای

کوفیان! ای اهل نیرنگ و خواری...! آیا گریه می‌کنید؟ به خدا، زیاد گریه کنید و کم بخندید. به ننگ و عار آن رسیدید و پلیدی‌اش هرگز از شما شسته نخواهد شد...».

آن گاه خاموش شد. مردم را دیدم که حیرت‌زده، دستشان را [از شدت گریه]، بر دهانشان داشتند و پیرمردی را دیدم که گریه می‌کرد، تا جایی که ریشش از گریه، تر شده بود و می‌گفت: پیرانشان، بهترین پیران اند و نسلشان، اگر نسل‌ها را بشمارند، نه محروم می‌شوند و نه خوار. ۲۰ رَأَيْتُ زَيْنَبَ بِنْتِ عَلِيٍّ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَلَمْ أَرْ خَفَرَةً قَطُّ أَنْطَقَ مِنْهَا، كَأَنَّهَا تُفَرِّغُ عَنْ لِسَانِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: وَقَدْ أُوْمَأَتِ إِلَى النَّاسِ أَنْ اسْكُتُوا، فَارْتَدَّتِ الْأَنْفَاسُ، وَسَيَكَّتَتِ الْأَصْوَاتُ، فَقَالَتْ: الْحَمْدُ لِلَّهِ، وَالصَّلَاةُ عَلَى أَبِي رَسُولِ اللَّهِ، أَمَّا بَعْدُ، يَا أَهْلَ الْكُوفَةِ، يَا أَهْلَ الْخَلِّ وَالْخَذَلِ... أَتَبْكُونَ! إِي وَاللَّهِ، فَابْكُوا كَثِيرًا، وَاضْحَكُوا قَلِيلًا، فَلَقَدْ فُزْتُمْ بِعَارِهَا وَشَنَارِهَا، وَلَنْ تَغْسِلُوا دَنَسَهَا عَنْكُمْ أَبَدًا...

تَمَّ سَيَكَّتَتِ، فَرَأَيْتُ النَّاسَ حَيَارَى، قَدْ رَدُّوا أَيْدِيَهُمْ فِي أَفْوَاهِهِمْ، وَرَأَيْتُ شَيْخًا قَدْ بَكَى حَتَّى اخْضَلَّتْ لِحْيَتُهُ وَهُوَ يَقُولُ: كُھُولُهُمْ خَيْرُ الْكُھُولِ وَنَسْلُهُمْ إِذَا عُدَّ نَسْلٌ لَا يَخِيبُ وَلَا يَخْزِي (الأمالی، مفید: ص ۳۲۱ ح ۸، الملهوف: ص ۱۹۲). مثیر الأحزان: صبح شد و سر را نزد ابن زیاد بردند و مردم، گرد آمدند تا اسیران خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و روشنی چشم فاطمه بتول را تماشا کنند. زنی از زنان کوفه، از بلندی، سرک کشید و گفت: شما از کدام اسیرانید؟ گفتند: ما اسیران دودمان محمد صلی الله علیه و آله هستیم. آن زن، فرود آمد و لباس‌هایی نرم و جامه‌هایی بلند و تعدادی مقنعه گرد آورد و به آنان داد و آنان خود را پوشاندند. علی بن الحسین (زین العابدین) علیه السلام همراهشان بود و حسن مثنی، پسر امام حسن علیه السلام، هم زخمی از میدان جنگ آورده شده بود و نایی داشت. با آنها زید و عمر، پسران امام حسن علیه السلام، هم بودند. مردم کوفه شروع به گریستن کردند. ۱. لَمَّا أَصْبَحَ غَدَا بِالرَّأْسِ إِلَى ابْنِ زِيَادٍ، وَاجْتَمَعَ النَّاسُ لِلنَّظَرِ إِلَى سَبِيِّ آلِ الرَّسُولِ وَقُرَّةِ عَيْنِ الْبَتُولِ، فَأَشْرَفَتْ امْرَأَةٌ مِنَ الْكُوفَةِ، وَقَالَتْ: مِنْ أَيِّ الْأَسَارَى أَنْتُنَّ؟ فَقُلْنَ: نَحْنُ أُسَارَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، فَفَزَلَتْ وَجَمَعَتْ مَلَأَةً وَإِزَارًا وَمَقَانِعَ وَأَعْطَتْهُنَّ فَتَغَطَّيْنَ، وَعَلَى بَنِي الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَهُنَّ، وَالْحَسَنُ بْنُ الْحَسَنِ الْمُثَنَّى، وَكَانَ قَدْ نُقِلَ مِنَ الْمَعْرَكَةِ وَبِهِ رَمَقٌ، وَمَعَهُمْ زَيْدٌ وَعُمَرُ وَلَمَّا دَا الْحَسَنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَجَعَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ يَبْكُونَ (مثیر الأحزان: ص ۸۵). ر. ك: ص ۴۳۷ (بخش ششم / فصل ششم / چگونگی ورود خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به کوفه) و ص ۴۴۰ (سخنرانی زینب علیها السلام میان کوفیان).

سخنی درباره شادی و غم در غیر انسان

نقل‌های فراوان و متواتر شیعی و سنی به دست ما رسیده‌اند که نشان می‌دهند - چنان که در ماجراهای پس از شهادت امام حسین علیه السلام در فصل «نشانه‌های آشکار شده» گذشت - ماجرای سنگین شهادت ایشان، تأثیراتی در عالم تکوین گذارده است. از این رو، تأثیرات و خوارق عاداتی این چنین در نظام طبیعت، نه تنها با دلیل عقلی قابل نفی نیستند، بلکه بی تردید، در عالم خارج، اتفاق افتاده‌اند.

روشن است که شادی و غم و گریه و خنده در غیر انسان، همانند انسان نیست و اگر تحقق پیدا کند، می‌تواند نوعی تأثیر و تأثر تکوینی باشد.

در مورد حیوانات، این نکته را باید اضافه کرد که: بر اساس قرآن و احادیث، حیوانات، درک ویژه‌ای دارند. ماجرای هدهد و مورچگان در قرآن، حکایت از درک بالای حیوانات دارد. بنا بر این، درک و تأثر آنها از ماجرای عظیم عاشورا نیز کاملاً امکان‌پذیر است.

فصل پنجم: دو زیارت منسوب به ناحیه مقدسه

زیارت نخست، به روایت «المزار الکبیر»

المزار الکبیر: زیارت دیگری در روز عاشورا برای امام حسین - که درودهای خدا بر او باد - ، از ناحیه مقدسه^۱ به دست یکی از باب‌ها^۲ رسیده است که در آن ، آمده است : «نزد سر او - که درود خدا بر او باد - می‌ایستی و می‌گویی : سلام بر آدم ، برگزیده خدا از میان آفریدگانش ! سلام بر شیث ، ولی و برگرفته خدا ! سلام بر ادریس ، قیام کننده با حجت خدا برای او ! سلام بر نوح مستجاب الدعوه ! سلام بر هود ، کمک گرفته از خدا ! سلام بر صالح ، گرامی داشته شده از سوی خدا ! سلام بر ابراهیم که خداوند ، او را دوست خود قرار داد ! سلام بر اسماعیل که خداوند ، ذبحی بزرگ را از بهشتش ، جان‌فدای او کرد ! سلام بر اسحاق که خدا نبوت را در نسل او قرار داد ! سلام بر یعقوب که خداوند ، بینایی‌اش را با رحمتش ، به او باز گرداند ! سلام بر یوسف که خداوند ، او را با بزرگی خود از چاه ، نجات بخشید ! سلام بر موسی که خداوند ، دریا را با قدرتش برای او شکافت ! سلام بر هارون که خداوند ، به پیامبری ، ویژه‌اش ساخت ! سلام بر شعیب که خداوند ، او را بر امتش غلبه داد ! سلام بر داوود که خداوند ، از خطایش گذشت ! سلام بر سلیمان که خداوند ، جن را با عزت خویش ، رام او کرد ! سلام بر ایوب که خداوند ، او را از درد ، شفا بخشید ! سلام بر یونس که خداوند ، وعده ضمانت شده‌اش را برایش محقق ساخت !

۱. در باره «ناحیه مقدسه» ، ر . ک : ص ۹۲۰ (پانویشت) . ۲. مقصود ، وکلا و یاران خاص ائمه علیهم السلام یا ثواب خاص امام زمان علیه السلام در دوره غیبت صغرا هستند .

سلام بر عزیر که خداوند ، او را پس از مرگش زنده کرد ! سلام بر زکریای شکبیا در گرفتاری‌اش ! سلام بر یحیی که خداوند ، با شهادتش او را به خود ، نزدیک کرد ! سلام بر عیسی ، روح خدا و کلمه او ! سلام بر محمد ، حبیب خدا و برگزیده او ! سلام بر امیر مؤمنان ، علی بن ابی طالب ، تنها برادر او ! سلام بر فاطمه زهرا ، دختر او ! سلام بر ابو محمد ، حسن ، وصی پدر و جانشینش ! سلام بر حسین که بی‌دریغ و بزرگووارانه ، خون خود را نثار کرد ! سلام بر آن که خداوند را در نهان و آشکار خویش ، اطاعت کرد ! سلام بر کسی که شفا را در تربتش قرار دادند ! سلام بر کسی که اجابت دعا ، زیر گنبد اوست ! سلام بر امامان از نسل او ! سلام بر فرزند خاتم پیامبران ! سلام بر فرزند سرور وصیان ! سلام بر فرزند فاطمه زهرا ! سلام بر فرزند خدیجه کبرا ! سلام بر فرزند سدره المنتهی ! سلام بر فرزند جنة المأوی ! سلام بر فرزند زمزم و صفا ! سلام بر آن که در خون خود غلتیده و خیمه‌اش دریده شده ! سلام بر پنجمین تن از اصحاب کساء ! سلام بر غریب غریبان ! سلام بر شهید شهیدان ! سلام بر کشته حرامیان ! سلام بر ساکن کربلا ! سلام بر آن که فرشتگان آسمان ، بر او می‌گریند ! سلام بر کسی که نسلش پاکان اند ! سلام بر سالار دین ! سلام بر جایگاه برهان‌ها ! سلام بر امامان سرور ! سلام بر گریبان‌های خون‌آلود ! سلام بر لب‌های خشکیده ! سلام بر نفس‌های بُریده ! سلام بر روح‌های از بدن برون رفته ! سلام بر پیکرهای برهنه ! سلام بر بدن‌های رنگ‌پریده ! سلام بر خون‌های ریخته شده و روان ! سلام بر اندام‌های قطعه قطعه شده ! سلام بر سرهای بالای نیزه رفته ! سلام بر زنان از پرده بیرون دویده ! سلام بر حجت خدای جهانیان ! سلام بر تو و بر پدران پاکت ! سلام بر تو و بر پسران شهیدت ! سلام بر تو و بر فرزندان یاریگرت ! سلام بر تو و بر فرشتگان هم‌بالینت ! سلام بر کشته ستم ! سلام بر برادر کشته به سمت ! سلام بر علی اکبر ! سلام بر شیرخوار خُرد ! سلام بر پیکرهای برهنه شده ! سلام بر خاندان نزدیک [و خویشاوند] ! سلام بر افتادگان در دشت‌ها ! سلام بر بیرون آورده شدگان از وطن‌ها ! سلام بر به خاک سپرده شدگان بدون کفن !

۱. سدره المنتهی : آخرین درخت سدر . مقصود ، درخت سدر خاصی است که در بالاترین جای بهشت ، قرار دارد و منشأ همه

علوم گذشتگان و آیندگان است (النهاية: ج ۲ ص ۳۵۳ ماده «سدر»).

سلام بر سرهای بُریده از بدن! سلام بر شکبیا در راه خدا و به حساب او! سلام بر مظلوم بی‌یاور! سلام بر ساکن خاک پاک! سلام بر دارای گنبد والا! سلام بر آن که [خدای] جلیل، او را پاک کرده! سلام بر مایه افتخار جبرئیل! سلام بر همبازی میکائیل در گاهواره! سلام بر کسی که پیمانش را شکستند! سلام بر کسی که حُرمتش را هتک کردند! سلام بر کسی که خونش را ستمکارانه ریختند! سلام بر شسته شده به خون زخم! سلام بر نوشیده از کاسه نیزه‌ها! سلام بر ستم‌دیده حق بُرده شده‌ای که حقش را حلال شمردند! سلام بر مهجور شده میان مردم! سلام بر آن که روستانشینان، عهده‌دار به خاک سپردنش شدند! سلام بر آن که رگ قلبش بُریده شده! سلام بر حمایتگر بدون یاور! سلام بر موی سپید خضاب شده [با خون]! سلام بر گونه خاک آلوده! سلام بر بدن برهنه شده! سلام بر دندان با چوب نواخته شده! سلام بر رگ گردن بُریده! سلام بر سر بالا رفته [بر نیزه]! سلام بر پیکرهای برهنه و خوراک گِردِ گِردِ های درنده بیابان شده و جایگاه آمد و شد دیگر حیوانات درنده گشته! سلام بر تو - ای مولای من - و بر فرشتگان صف کشیده در پیرامون قُبّهات که گرداگرد تربت را گرفته‌اند، در حیات تو طواف می‌کنند و به زیارت آمده‌اند! سلام بر تو که من، آهنگ تو کرده‌ام و رستگاری نزد تو را امید می‌برم! سلام بر تو؛ سلام عارف به حُرمت، خالص در ولایت، تقرّب جوینده به خدا با محبّت، و بیزار از دشمنانت! سلام کسی که دلش به مصیبت تو، زخم‌دار، و اشکش به گاه یاد تو، جاری است! سلام فاجعه دیده اندوهگین، سرگردان و در هم شکسته! سلام کسی که اگر با تو در طُف (کربلا) بود، تو را با جانش از تیزی شمشیرها، نگاه می‌داشت و جانش را سپر تو می‌نمود و پیش رویت می‌جنگید و بر سرکشان بر تو، یاریات می‌داد و تن و جان و مال و فرزندش را فدایت می‌کرد! جانش فدای جان تو و خاندانش سپر حفظ خاندان تو باد! اکنون که روزگار، مرا عقب آورده و تقدیر، مرا از یاری تو باز داشته است و نبوده‌ام تا با جنگجویان با تو بجنگم و در برابر برافرازدگان پرچم دشمنی با تو، بایستم، پس هر صبح و شام، بر تو می‌نالم و به جای اشک، از دیده، خون می‌افشانم، از سر حسرت و تأسف بر تو، و دریغ و افسوس بر گرفتاری‌هایی که به تو رسیده، تا آن گاه که از سوز مصیبت و غم فقدان بمیرم. گواهی می‌دهم که تو، نماز را به جای آوردی و زکات پرداختی، و امر به معروف و نهی از تجاوز و زشتکاری کردی، و خدا را پیروی کردی و سرپیچی نمودی، و به او و به ریسمانش چنگ زدی، و او را خشنود ساختی؛ و از او ترسیدی، و او را در نظر داشتی، و [دعوت] او را اجابت کردی، سنّت‌ها را پایه نهادی، و فتنه‌ها را خاموش کردی، و به رشد، فرا خواندی، و راه‌های استوار را روشن نمودی و در راه خدا، آن گونه که باید، جهاد کردی. خدا را مطیع، و جدّت محمد صلی الله علیه و آله را پیرو، و پدرت را گوش به فرمان، و به وصیت برادرت، شتابان بودی. پایه دین را برافرازنده، و طغیان را براندازنده، و طاغوت‌ها را کوبنده، و امت را نصیحت کننده بودی، و در دریای مرگ، شنا کننده، با فاسقان، رو در رو شونده، حجت‌های خدا را بر پا دارنده، و اسلام و مسلمانان را مهربان، و حق را یاور بودی. هنگام بلا، شکبیا، و دین را پاسدار، و قلمرو آن را مرزبان، و آیینش را پشتیبان بودی. گرد هدایت را گرفته و یاری‌اش می‌کردی، عدالت را گسترش داده، منتشر می‌کردی، و دین را یاری و آشکار می‌نمودی، بیهوده کار را باز می‌داشتی و نهی می‌کردی، و حق فرودست را از فرادست، می‌ستاندی، و میان نیرومند و ناتوان، یکسان حکم می‌راندی. تو، بهار یتیمان، و دستاویز مردمان، و عزّت اسلام، و معدن احکام، و هماره نعمت‌بخش، و پوینده راه‌های جدّت و پدرت بودی، و مانند برادرت در وصیت [به امامت]، به پیمان‌ها وفادار بودی، و با خوی‌های پسندیده و کرامت آشکار، شب‌زنده‌دار در دل تاریکی‌ها بودی. با روش‌های استوار و طبعی کریمانه و سابقه‌هایی سترگ، از تباری شریف و خاندانی والا، بلندمرتبه، پُرفضیلت، نیکو سرشت، با بخشش‌هایی فراوان، بردبار، ره‌یافته، بخشنده، دانا، باصلابت، امام شهید، گریان و بازگردنده [به خدا]، محبوب و باهیت بودی. تو فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، و رهایی دهنده قرآن، و بازوی مردمان، و کوشنده در اطاعت

فرمان ، و حافظ عهد و پیمان ، و کناره گیر از راه‌های فاسقان ، و بذل کننده همه توان ، و طول دهنده رکوع و سجود بودی . به دنیا ، بی رغبت بودی ، همچون بی‌رغبتی کوچ کننده از آن و در نگرنده به دنیا ، با چشم بیمناکان از آن . آرزوهایت از آن ، برچیده ، و همت از زیور آن ، چرخیده ، و نگاه‌هایت از زیبایی آن ، کنار کشیده ، و رغبت به آخرت ، شناخته شده بود . تا ستم ، دست خود را دراز کرد و ظلم ، نقاب خود را باز کرد و گمراهی ، پیروانش را فرا خواند ، در حالی که تو در حرم جدّت [مدینه] ساکن بودی ، از ستمکاران ، جدا شدی و با خانه و محراب ، همنشین گشتی ، و از لذت‌ها و شهوت‌ها ، بر کنار بودی . منکر را با دل و زبانت ، به اندازه تاب و توانت ، انکار می‌کردی و سپس ، علمت ، مقتضی انکار گشت و جهاد با کافران ، بر تو لازم شد و تو با فرزندان ، خاندان و پیروان و وابستگان ، حرکت کردی و حقیقت و برهان روشن را فراز آوردی و با حکمت و اندرز نیکو ، به سوی خدا ، فرا خواندی و به اجرای حدود شرعی و اطاعت از معبود هستی ، فرمان دادی و از پلیدی‌ها و طغیان ، باز داشتی و آنان ، با ستم و تجاوز ، با تو رویارو شدند و تو ، پس از اندرز دادن و تأکید حجت‌ها برای ایشان ، با آنان جهاد کردی ، و آنان ، پیمان و بیعت با تو را شکستند و پروردگار و جدّت را خشمگین کردند و به جنگ ، آغازیدند ، و تو در برابر ضرب نیزه و شمشیر ، پایداری کردی و لشکر فاجران را در هم شکستی و در غبار جنگ ، فرو رفتی و با شمشیر ذو الفقار ، قهرمانانه جنگیدی ، گویی که علی برگزیده ، تویی . و هنگامی که تو را استوار دل و بدون ترس و واهمه دیدند ، نیرنگ‌های نابود کننده‌شان را بر تو بر افراشتند و با مکر و شرارت ، با تو جنگیدند و [عمر بن سعد] العین ، سربازانش را فرمان داد تا تو را از آب و ورود به آن ، باز دارند و به کارزار با تو ، شتاب کردند و به جنگ با تو ، اقدام نمودند و تو را هدف تیر و سنگ خود ، قرار دادند و دست نابودی به سوی تو گشودند و پیمان تو را رعایت ننمودند و کيفر کُشتن دوستان تو و غارت کاروان تو را نادیده گرفتند . تو در غبار [جنگ] ، پیش آمدی و آزارها را به جان خریدی و با شکیبایی‌ات ، فرشتگان آسمان‌ها را به شگفت آوردی . دشمنانت ، از همه سو ، گردت را فرا گرفتند و با زخم‌های کاری ، تو را زمین گیر کردند و تو را از حرکت کردن ، باز داشتند و یآوری برای تو نمائند و تو برای رضای خدا ، شکیبا بودی . از زنان و فرزندان دفاع می‌کردی تا آن که تو را از اسبت ، به زیر کشیدند و زخمی و خونین ، به زمین افتادی و اسب‌ها ، تو را زیر شمشیرهایشان گرفتند و طاغیان ، با شمشیرهای بُران ، بر سرت ریختند و عرق مرگ ، بر پیشانی‌ات نشست و چپ و راست پیکرت ، منقبض و منبسط می‌شد و نیم‌نگاهی از زیر چشم ، به چادرها و سیرایت داشتی و [دردهایت] تو را به خود ، نه فرزندان و خانواده‌ات ، مشغول کرد و اسبت به شتاب گریخت و با شیهه و زاری ، آهنگ خیمه‌هایت را کرد . هنگامی که زنان ، اسبت را خوار و پریشان ، و زین تو را بر آن ، واژگون دیدند ، از پرده بیرون آمدند ، موهایشان را پریشان کردند و بر گونه‌های خود زدند ، صورت‌های خود را گشودند و ناله ، سر دادند و پس از عزّت ، خوار شدند و به سوی قتلگاهت شتافتند . و شمر ، بر سینه‌ات نشسته ، شمشیرش را در گودی گلویت فرو برد ، محاسن سپیدت را به دستش گرفت و با شمشیر هندی خود ، تو را ذبح کرد . حواس تو ، آرام گرفت و نفس‌هایت ، آهسته گشت ، و سرت به بالای نیزه رفت ، و خاندانت را مانند بندگان به اسارت گرفته ، غل و زنجیر کرده‌اند و بر پشت شتران [بدون جهاز] نشانده و آفتاب سوزان نیم‌روز ، چهره‌هایشان را سوزاند و در صحراها و دشت‌ها ، رانده شدند ، در حالی که دست‌هایشان را به گردن ، بسته بودند و آنها را در بازارها می‌چرخاندند . پس وای بر عاصیان فاسق ! با کشتن تو ، اسلام را کُشتند و نماز و روزه را تعطیل کردند و سنت‌ها و احکام را زیر پا گذاشتند و پایه‌های ایمان را منهدم کردند و آیه‌های قرآن را تحریف کردند و در تجاوز و سرکشی ، فرو رفتند . پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، داغدار خون تاوان نگرفته تو شد و کتاب خدای عزوجلّ ، مهجور گشت و به حق ، خیانت شد ، هنگامی که تو را مقهور سلطه خود کردند . با از دست رفتن تو ، تکبیر و تهلیل و حرام و حلال و تنزیل و تأویل [قرآن] ، از دست رفت و پس از تو ، تغییر و دگرگونی و کفر و معطل گذاردن [احکام الهی] و هوس و گمراهی و فتنه و باطل ، آشکار شد . خبرسان شهادت ، با چشم اشکبار ، نزد قبر جدّت پیامبر صلی الله علیه و آله ایستاد و گفت : «ای پیامبر خدا ! نوه و جوانت را کُشتند و حرمت خاندانت را شکستند و پس از تو ،

فرزندانت را به اسارت بردند و آنچه می‌ترسیدی، بر خاندان و خویشانت فرود آمد» ، و پیامبر صلی الله علیه و آله ، دلش پریشان و ترسان و گریان شد و فرشتگان و پیامبران ، او را به شهادت تو ، تسلیت دادند و مادرت زهرا ، به تو داغدار گشت . فرشتگان مقرب ، دسته دسته می‌آمدند و می‌رفتند و پدرت امیر مؤمنان را تسلیت می‌دادند و در اعلیٰ علّیین (بالاترین جایگاه قرب بهشت) ، مجلس سوگواری تو بر پا شد و حوریان بهشتی ، بر مصیبت تو ، به صورت خود زدند و آسمان و ساکنانش ، بهشت و خزانه‌دارانش ، کوه‌های گسترده و دامنه‌هایش ، زمین و کرانه‌هایش ، دریاها و ماهیان ، مکه و پایه‌های آن (کعبه) ، بهشت و جوانانش ، کعبه و مقام [ابراهیم] ، و مشعر الحرام و حرم و غیر حرم ، بر تو گریستند . خدایا ! به احترام این مکان والا ، بر محمد و خاندان محمد ، درود فرست و مرا در زمره آنان ، محشور کن و با شفاعت ایشان ، به بهشت در آور . خدایا ! ای سریع‌ترین حسابرسان ، و نیز ای کریم‌ترین کریمان ، و حاکم‌ترین حاکمان ! به وسیله محمد ، خاتم پیامبران و فرستاده‌ات به سوی همه جهانیان ، و همچنین به وسیله برادر و پسرعمویش که مواز جبینش آویخته و علم به درونش ریخته ، دانشمند والامقام ، علی امیر مؤمنان ، و فاطمه ، سرور زنان جهانیان ، و حسن پاک ، دستاویز پرهیزگاران ، و ابا عبد الله الحسین ، بزرگوارترین شهیدان و فرزندان کشته شده و خاندان ستم‌دیده‌اش ، و علی بن الحسین ، زیور پرستشگران ، و محمد بن علی ، قبله توبه‌کنندگان ، و جعفر بن محمد ، راستگوترین راستگویان ، و موسی بن جعفر ، آشکار کننده برهان‌ها ، و علی بن موسی ، یاور دین ، و محمد بن علی ، الگوی ره‌یافتگان ، و علی بن محمد ، زاهدترین زاهدان ، و حسن بن علی ، وارث جانشینان ، و نیز به وسیله حجت بر همه خلق ، به تو توسل می‌جویم که بر محمد و خاندان محمد ، راستان نیکوکار و خاندان طاها و یاسین ، درود فرستی و مرا در قیامت ، از دل آرامان در امان و رستگاران شادان و خندان ، قرار دهی . خدایا ! مرا جزو مسلمانان بنویس و به صالحان ، پیوند ، و مرا میان پسینیان ، نیک‌نام گردان ، و در برابر ستمکاران ، یاری‌ام ده ، و از نیرنگ حسودان ، کفایت کن ، و مکر مکرورزان را از من بچرخان ، و دست‌های ظالمان را از من برگیر و مرا با سروران خجسته و با پیامبران ، صدیقان ، شهیدان و صالحان - که به آنها نعمت بخشیدی - ، در اعلیٰ علّیین (بالا-ترین جایگاه قرب بهشت) گرد هم آور ، به رحمت ، ای مهربان‌ترین مهربانان ! خدایا ! تو را به پیامبر معصومت ، و به حکم حتمی‌ات ، و نهی پنهانت ، و به این قبری که بر آن در آمده‌ام و در زیر آن ، امام معصوم مقتول و مظلوم ، آرمیده است ، سوگند می‌دهم که غم‌های مرا بگشایی و شرّ قَدَر حتمی‌ات را از من بچرخانی و از آتش مسموم ، پناهم دهی . خدایا ! مرا با نعمت ، بزرگ گردان ، و به قسمت ، خشنود بدار ، و به جود و کرم ، فرا گیر ، و از مکر و عقوبت ، دور ساز . خدایا ! مرا از لغزش‌ها ، نگاه و در گفتار و کردار ، استوار بدار . مهلت رسیدن اجلم را بیشتر بگردان و از دردها و بیماری‌ها ، عافیت ده و به وسیله دوستانم و به فضلت ، مرا به بهترین آرزوهایم برسان . خدایا ! بر محمد و خاندان محمد ، درود فرست ، و توبه‌ام را قبول کن ، و بر اشکم رحم آور ، و عذر لغزشم را بپذیر ، و گرفتاری‌ام را گشایش ده ، و خطایم را ببوشان ، و نسلم را صالح بگردان . خدایا ! در این مرقد شریف و بزرگ و جایگاه گرامی ، گناهی از من مگذار ، جز آن که آن را بیامری ، و نه عیبی ، جز آن که ببوشانی ، و نه غمی ، جز آن که بگشایی ، و نه روزی‌ای ، جز آن که گسترده سازی ، و نه منزلتی ، جز آن که آبادش بداری ، و نه تباهی‌ای ، جز آن که اصلاحش کنی ، و نه آرزویی ، جز آن که مرا به آن برسانی ، و نه دعایی ، جز آن که مستجابش کنی ، و نه تنگنایی ، جز آن که گشایشش دهی ، و نه پریشانی‌ای ، جز آن که سامانش دهی ، و نه کاری ، جز آن که به پایانش بری ، و نه آمالی ، جز آن که فراوانش کنی ، و نه خویی ، جز آن که نیکویش کنی ، و نه انفاقی ، جز آن که جایش را پُر کنی ، و نه حالتی ، جز آن که آبادش کنی ، و نه حسودی ، جز آن که قلع و قمعش کنی ، و نه دشمنی ، جز آن که خوارش کنی ، و نه شری ، جز آن که کفایتش کنی ، و نه بیماری‌ای ، جز آن که شفایش دهی ، و نه دوری‌ای ، جز آن که نزدیکش کنی ، و نه پراکندگی‌ای ، جز آن که جمعش کنی ، و نه درخواستی ، جز آن که عطایش کنی . خدایا ! از تو خیر اکنون و پاداش آینده را می‌خواهم . خدایا ! مرا به حلالیت از حرمت ، و به فضلت از همه مردمان ، بی‌نیاز کن . خدایا ! از تو علمی سودمند ، دلی خاشع ، یقینی شفابخش ، عملی

پاک، صبری زیبا و اجرای فراوان می‌خواهم. خدایا! سپاس‌گزاری نعمتی را که به من داده‌ای، روزی‌ام کن، و بر احسان و کرمّت به من بیفزای، و گفته‌ام را میان مردم، شنیده شده و مورد قبول، و کردارم را نزد تو بالا- برده شده، و کار خیرم را دنبال‌دار، و دشمنم را خوار بگردان. خدایا! بر محمد و خاندان برگزیده محمد، در نیمه‌های شب و دو سوی روز، درود فرست، و شرّ اشرار را از من، کفایت کن و مرا از گناهان و بار سنگین آن، پاک بگردان و از آتش، پناهم ده و به سرای ماندن، واردم کن. من و همه مردان و زنان با ایمان را که به خاطر تو با آنان دوستی می‌کنم، پیامرز، به رحمت، ای مهربان‌ترین مهربانان! سپس، رو به قبله می‌کنی و دو رکعت نماز می‌گزاری که در رکعت اول، سوره انبیا و در رکعت دوم، سوره حشر را می‌خوانی و در قنوتش می‌گویی: خدایی جز خدای بردبار بزرگوار نیست. خدایی جز خدای والای بزرگ نیست. خدایی جز خداوند مالک آسمان‌های هفتگانه و زمین‌های هفتگانه و آنچه در آنها و میان آنهاست، نیست، بر خلاف دشمنانش و با انکار شریک گیرندگان، با اقرار به ربوبیتش و خشوع در برابر عزّتش. اول است، بدون آن که اولی باشد، و آخر است، بدون این که آخری باشد. با قدرتش بر همه آشکار است و نهان‌تر از هر چیز است، با دانش و لطافتش. خردها بر زرفای بزرگی‌اش آگاه نمی‌شوند و وهم‌ها، حقیقت چستی‌اش را در نمی‌یابند و جان‌ها، چگونگی معانی او را تصوّر نمی‌نمایند. بر درون‌ها، آگاه است و به باطن‌ها، شناسا. چشم‌های خیانتکار را می‌شناسد و پنهانکاری‌های سینه‌ها را می‌داند. خدایا! تو را بر تصدیق نسبت به فرستاده‌ات و ایمانم به او و آگاهی‌ام به منزلتش، گواه می‌گیرم. گواهی می‌دهم که او، پیامبری است که حکمت، به فضلش زبان گشوده است و پیامبران، به او بشارت داده‌اند و به اقرار به آنچه آورده، فرا خوانده‌اند و به تصدیق او، ترغیب کرده‌اند؛ و [دلیل این همه،] سخن خدای متعال است که: (او را که نزد خود، در تورات و انجیل، مکتوب می‌یابند. ایشان را امر به معروف و نهی از منکر می‌کند و پاکی‌ها را بر ایشان، حلال، و خبیث‌ها را بر ایشان، حرام می‌نماید و سنگینی و بندهایی را که بر ایشان بود، از آنان بر می‌دارد) ۱. پس بر محمد، فرستاده‌ات به سوی انس و جن و سرور پیامبران برگزیده، و بر برادر و پسر عمویش - که هیچ گاه و چشم بر هم زدنی، به تو شرک نورزیدند -، درود فرست، و نیز بر فاطمه زهرا، سرور

۱. اعراف: آیه ۱۵۷. (الَّذِي يَجِدُونَهُ مَكْتُوبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ). فَصَّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ رَسُولِكَ إِلَى الثَّقَلَيْنِ، وَسَيِّدِ الْأَنْبِيَاءِ الْمُصْطَفَيْنِ، وَعَلَى أَخِيهِ وَابْنِ عَمِّهِ الَّذِينَ لَمْ يُشْرِكَا بِكَ طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، وَعَلَى فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، وَعَلَى سَيِّدِي شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، صِيْلَةَ خَالَتِهِ الدَّوَامِ، عَدَدَ قَطْرِ الزَّهَامِ، وَزِنَةَ الْجِبَالِ وَالْأَكَامِ، مَا أَوْرَقَ السَّلَامُ، وَاخْتَلَفَ الضِّيَاءُ وَالظَّلَامُ، وَعَلَى آلِهِ الطَّاهِرِينَ، الْأَيْمَةَ الْمُهْتَدِينَ، الذَّائِدِينَ عَنِ الدِّينِ، عَلِيٍّ، وَمُحَمَّدٍ، وَجَعْفَرٍ، وَمُوسَى، وَعَلِيٍّ، وَمُحَمَّدٍ، وَعَلِيٍّ، وَالْحَسَنِ وَالْحُجَّةَ، الْقَوَامَ بِالْقِسْطِ، وَسِيْلَةَ السَّبِطِ. اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ هَذَا الْإِمَامِ فَرَجًا قَرِيبًا، وَصَبْرًا جَمِيلًا، وَنَصْرًا عَزِيزًا، وَغَنًى عَنِ الْخَلْقِ، وَثَبَاتًا فِي الْهُدَى، وَالتَّوْفِيقَ لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَى، وَرِزْقًا وَاسِعًا حَلَالًا طَيِّبًا مَرِئًا دَارًا، سَائِغًا فَاضِلًا مُفْضَلًا، صَبْرًا صَبْرًا، مِنْ غَيْرِ كَدٍّ وَلَا نَكِدٍ، وَلَا مِنْهُ مِنْ أَحَدٍ، وَعَافِيَةً مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَسُقْمٍ وَمَرَضٍ، وَالشُّكْرَ عَلَى الْعَافِيَةِ وَالنَّعْمَاءِ، وَإِذَا جَاءَ الْمَوْتُ فَاقْبِضْنَا عَلَى أَحْسَنِ مَا يَكُونُ لَكَ طَاعِيَةً، عَلَى مَا أَمَرْتَنَا مُحَافِظِينَ، حَتَّى تُؤَدِّبَنَا إِلَى جَنَّاتِ النَّعِيمِ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَوْحِشْنِي مِنَ الدُّنْيَا وَأَنْسِنِي بِالْآخِرَةِ؛ فَإِنَّهُ لَا يَوْحِشُ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا خَوْفُكَ، وَلَا يُؤْنِسُ بِالْآخِرَةِ إِلَّا رَجَاؤُكَ. اللَّهُمَّ لَكَ الْحُجَّةُ لَا عَلَيْكَ، وَإِلَيْكَ الْمُشْتَكَى لَا مِنْكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ، وَأَعِنِّي عَلَى نَفْسِي الظَّالِمَةِ الْعَاصِيَةِ، وَشَهَوَتِي الْغَالِيَةِ، وَاخْتِمِ لِي بِالْعَفْوِ وَالْعَافِيَةِ. اللَّهُمَّ إِنَّ اسْتِغْفَارِي إِيَّاكَ وَأَنَا مُصْطَرٌّ عَلَى مَا نَهَيْتَ، قَلَّةٌ حَيَاءٍ، وَتَرْكِي الْإِسْتِغْفَارَ مَعَ عِلْمِي بِسِعَةِ حِلْمِكَ، تَضْيِيعٌ لِحَقِّ الرَّجَاءِ. اللَّهُمَّ إِنَّ ذُنُوبِي تُؤْيِسُنِي أَنْ أَرْجُوَكَ، وَأَنَّ عِلْمِي بِسِعَةِ رَحْمَتِكَ يَمْنَعُنِي أَنْ أَخْشَاكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَصِدِّقْ رَجَائِي لَكَ، وَكَذِّبْ خَوْفِي مِنْكَ، وَكُنْ لِي عِنْدَ أَحْسَنِ ظَنِّي بِكَ، يَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ

مُحَمَّدٍ وَأُيَدِنِي بِالْعِصْمَةِ، وَأَنْطِقُ لِسَانِي بِالْحِكْمَةِ، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَنْدِمُ عَلَى مَا ضَيَّعَهُ فِي أَمْسِهِ، وَلَا يَغْبُنُ حَظَّهُ فِي يَوْمِهِ، وَلَا يَهْتُمُّ لِرِزْقِ عَدُوِّهِ. اللَّهُمَّ إِنَّ الْغِنَى مِنْ اسْتَعْنَى بِكَ وَافْتَقَرَ إِلَيْكَ، وَالْفَقِيرُ مَنْ اسْتَعْنَى بِخَلْقِكَ عَنْكَ، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَأَغْنِنِي عَنْ خَلْقِكَ بِكَ، وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ لَا يَبْسُطُ كَفًّا إِلَّا إِلَيْكَ. اللَّهُمَّ إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ قَطَعَ وَأَمَامُهُ التَّوْبَةُ وَوَرَاءَهُ الرَّحْمَةُ، وَإِنْ كُنْتُ ضَعِيفَ الْعَمَلِ فَإِنِّي فِي رَحْمَتِكَ قَوِيٌّ الْأَمَلِ، فَهَبْ لِي ضَعْفَ عَمَلِي لِقُوَّةِ أَمَلِي. اللَّهُمَّ إِنْ كُنْتَ تَعْلَمُ أَنَّ فِي عِبَادِكَ مَنْ هُوَ أَقْسَى قَلْبًا مِنِّي، وَأَعْظَمُ مِنِّي ذَنْبًا، فَإِنِّي أَعْلَمُ أَنَّهُ لَا مَوْلَى أَعْظَمُ مِنْكَ طَوْلًا، وَأَوْسَعُ رَحْمَةً وَعَفْوًا، فَيَا مَنْ هُوَ أَوْحَدٌ فِي رَحْمَتِهِ، اغْفِرْ لِمَنْ لَيْسَ بِأَوْحَدٌ فِي خَطِيئَتِهِ. اللَّهُمَّ إِنَّكَ أَمَرْتَنَا فَعَصَيْنَا، وَنَهَيْتَ فَمَا انْتَهَيْنَا، وَذَكَّرْتَ فَتَنَسَّيْنَا، وَبَصَّرْتَ فَتَعَامَيْنَا، وَحَدَّدْتَ فَتَعَدَّدْنَا، وَمَا كَانَ ذَلِكَ جَزَاءَ إِحْسَانِكَ إِلَيْنَا، وَأَنْتَ أَعْلَمُ بِمَا أَعْلَنَّا وَأَخْفَيْنَا، وَأَخْبَرُ بِمَا نَأْتِي وَمَا أَتَيْنَا، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَلَا تُؤَاخِذْنَا بِمَا أَخْطَأْنَا وَنَسِينَا، وَهَبْ لَنَا حُقُوقَكَ لَدُنَّا، وَأَتِمِّ إِحْسَانَكَ إِلَيْنَا، وَأَسْبِلْ رَحْمَتَكَ عَلَيْنَا. اللَّهُمَّ إِنَّا نَتَوَسَّلُ إِلَيْكَ بِهَذَا الصَّدِيقِ الْإِمَامِ، وَنَسْأَلُكَ بِالْحَقِّ الَّذِي جَعَلْتَهُ لَهُ وَلِجَدِّهِ رَسُولِكَ، وَلِأَبَوَيْهِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ أَهْلِ بَيْتِ الرَّحْمَةِ، إِدْرَارَ الرِّزْقِ الَّذِي بِهِ قِوَامُ حَيَاتِنَا، وَصِلَاحِ أَحْوَالِ عِيَالِنَا، فَأَنْتَ الْكَرِيمُ الَّذِي تُعْطِي مِنْ سَعْيِهِ، وَتَمْنَعُ مِنْ قُدْرِهِ، وَنَحْنُ نَسْأَلُكَ مِنَ الرِّزْقِ مَا يَكُونُ صِيْلًا لِلدُّنْيَا وَبَلَاغًا لِلْآخِرَةِ. اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاغْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدَيْنَا، وَلِجَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ الْأَحْيَاءِ مِنْهُمْ وَالْأَمْوَاتِ، وَآتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ. ثُمَّ تَرَكَعْ وَتَسْجُدُ وَتَجْلِسُ فَتَشْهَدُ وَتُسَلِّمُ، فَإِذَا سَبَّحْتَ فَغَفَرَ خَدَيْكَ، وَقُلْ: سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ - أَرْبَعِينَ مَرَّةً - . وَاسْأَلِ اللَّهَ الْعِصْمَةَ وَالنَّجَاةَ، وَالْمَغْفِرَةَ وَالتَّوْفِيقَ لِحُسْنِ الْعَمَلِ وَالْقَبُولِ لِمَا تَقَرَّبُ بِهِ إِلَيْهِ وَتَبْتَغِي بِهِ وَجْهَهُ، وَقِفْ عِنْدَ الرَّأْسِ ثُمَّ صِلْ رَكْعَتَيْنِ عَلَى مَا تَقَدَّمَ. ثُمَّ انْكَبْ عَلَى الْقَبْرِ وَقَبْلَهُ وَقُلْ: زَادَ اللَّهُ فِي شَرَفِكُمْ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. وَادْعُ لِنَفْسِكَ وَلِوَالِدَيْكَ وَلِمَنْ أُرَدْتَ، وَانْصَرِفْ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى (المزار الكبير: ص ۴۹۶ ح ۹، بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۳۱۷ ح ۸ به نقل از المزار مفید، بدون نسبت دادن به اهل بیت علیهم السلام)

زنان جهانیان، و بر دو سرور جوانان بهشتی، حسن و حسین؛ درودی ماندگار و جاودان، به عدد قطره‌های ریز باران و به وزن کوه‌ها و دره‌ها تا هر زمان که بر درختان، برگ می‌روید و شب و روز می‌آیند و می‌روند؛ و همچنین بر خاندان پاکش، امامان ره‌یافته، مدافعان دین: علی، محمد، جعفر، موسی، علی، محمد، علی، حسن و حجت؛ بر پا دارندگان عدالت و فرزند نواده پیامبر! خدایا! به حق این امام، از تو، گشایش زود هنگام، و شکیبایی زیبا و یاری پیروزمندانه، و بی‌نیازی از مردم، و استوار گامی در راه هدایت، و توفیق به آنچه دوست می‌داری و می‌پسندی، روزی گسترده، حلال، پاک، گوارا، روان، فراوان، افزون و زیاده، ریزان و پُر جریان، بدون رنج و کاستی، و بی‌منت کسی، و نیز عافیت از هر گرفتاری و بیماری و مرضی، و سپاس نهادن بر عافیت و نعمت را می‌خواهم و هنگامی که مرگ می‌آید، ما را بر بهترین حالت طاعت و نگاهدار فرمانت به ما، قبض روح کن تا ما را به بهشت نعمت‌های جاودانت برسانی، به رحمت، ای مهربان‌ترین مهربانان! خدایا! بر محمد و خاندان محمد، درود فرست و مرا از دنیا، بیگانه و با آخرت، مأنوس بگردان، که جز بیم تو داشتن، از دنیا بیگانه نمی‌کند و جز امید به تو، انس به آخرت نمی‌دهد. خدایا! حجت، از آن توست، نه علیه تو، و به سوی تو شکوه می‌شود، نه از تو. پس بر محمد و خاندانش، درود فرست و مرا در برابر نفس ستمکار و نافرمانم و شهوت چیره‌ام، یاری‌ام ده و سرانجام مرا به عفو و عافیت، ختم بفرما. خدایا! آمرزش خواهی‌ام با وجود پافشاری بر آنچه از آن، نهی کردی، کم‌حیایی است و آمرزش خواهی نکردم با وجود آگاهی‌ام به گستره بردباری‌ات، تباه کردن حق امیدواری است. خدایا! گناهانم، مرا از امیدواری به تو، مأیوس کرده‌اند و آگاهی‌ام به گستردگی رحمت، مرا از ترسیدن از تو، باز داشته است. پس بر محمد و خاندان محمد، درود فرست و امیدم را به تو، تصدیق کن و هراسم را از تو، بی‌پایه گردان و همان‌جا [و همان‌گونه] باش که بهترین گمانم می‌گوید، ای مهربان‌ترین مهربانان! خدایا! بر محمد و خاندان محمد، درود فرست، و مرا با عصمت، تأیید فرما، و زبانم را به حکمت بگشای، و مرا از

کسانی قرار ده که بر آنچه در دیروز خود تباه کرده‌اند، پشیمان می‌شوند و از نصیبِ امروز خود، کم نمی‌گذارند و به روزی فردایشان نمی‌اندیشند. خدایا! توانگر، کسی است که به تو نیاز برد و از دیگران، بی‌نیازی جوید، و فقیر، کسی است که با خلق، از تو بی‌نیازی جوید. پس بر محمد و خاندان محمد، درود فرست، و مرا با خود، از خلق خود، بی‌نیاز گردان، و مرا از کسانی قرار ده که دست طلب، جز به سوی تو نمی‌کشایند.

خدایا! شور بخت، آن ناامیدی است که پیش رویش، توبه و پشت سرش، رحمت است [و آنها را نمی‌بیند]، و اگر من در عمل ضعیفم، امّا در امید به رحمت، نیرومندم، پس ضعفِ عملم را به نیرومندیِ امیدم، ببخش. خدایا! اگر تو می‌دانی که میان بندگان، سنگ‌دل‌تر از من و گنهکارتر از من هست، من نیز می‌دانم که مولایی بخشنده‌تر و گسترده‌رحم‌تر و باگذشت‌تر از تو نیست. ای که در رحمت، یگانه‌ای! آن را که در خطایش تنها نیست، بیامرز! خدایا! به ما فرمان دادی و نافرمانی‌ات کردیم. ما را باز داشتی و دست نکشیدیم. به یادمان آوردی و از یاد بردیم. بینایمان نمودی و نادیده گرفتیم. برایمان مرز نهادی و آن را زیر پا گذاشتیم، و این، جزای احسان تو به ما نبود و تو به آنچه آشکار و نهان کرده‌ایم، داناتری، و به آنچه می‌آوریم و آورده‌ایم، آگاه‌تری. بر محمد و خاندان محمد، درود فرست و ما را به آنچه در آن خطا و فراموش کردیم، سرزنش مکن، و حقوق خود را بر ما ببخش و احسانت را بر ما کامل کن و رحمت را بر ما سرازیر کن. خدایا! با این امام راستین، به تو توسّل می‌جویم و به حقّی که برای او و برای جدّش، فرستاده‌ات، و برای پدر و مادرش علی و فاطمه، خاندان رحمت، قرار داده‌ای، فراوانی روزی‌ای که قوام زندگی ما، به آن است، و سامانِ حال خانواده‌مان را از تو می‌خواهیم که تو بزرگواری هستی که از سرِ گستردگی، می‌بخشی و از سرِ قدرت، باز می‌داری و ما از روزی، آن چیزی را می‌خواهیم که سامان دهنده دنیایمان و رساننده به آخرتمان باشد. خدایا! بر محمد و خاندان محمد، درود فرست و ما، والدین ما و همه مردان و زنان با ایمان و مسلمان، زنده و مرده آنها را بیامرز و در دنیا و آخرت، به ما نیکی بده و از عذاب دوزخ، نگاهمان دار. سپس، رکوع و سجود و نشستن و تشهد و سلام را به انجام می‌رسانی و چون تسیحات را گفتی، گونه‌هایت را بر خاک بگذار و چهل مرتبه بگو: منزّه است خدا! ستایش، ویژه خداست. خدایی، جز الله نیست. خدا، بزرگ‌تر است. و عصمت و نجات و آمرزش و توفیق عمل نیکو و قبولی آنچه را برای تقرب به او و به قصد دیدار او می‌کنی، از خدا بخواه و نزد سر [امام علیه السلام] بایست و دو رکعت نماز، به همان گونه که گذشت، بخوان. سپس، خود را بر روی قبر بینداز و آن را ببوس و بگو خداوند، بر شرفتان بیفزاید، و سلام و رحمت و برکات خدا، بر شما باد! و برای خودت و پدر و مادرت و هر کسی که خواستی، دعا کن و به یاری خداوند، باز گرد. ۱ زیارةُ آخری فی یوم عاشوراء لِأَبی عَبْدِ اللَّهِ الْحُسَینِ بْنِ عَلَیٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَیْهِ، وَمِمَّا خَرَجَ مِنَ النَّاحِیَةِ عَلَیْهِ السَّلَامُ إِلَى أَحَدِ الْأَبْوَابِ. قَالَ: تَقِفْ عَلَیْهِ صَلَّی اللَّهُ عَلَیْهِ وَتَقُولُ: السَّلَامُ عَلَیْ آدَمَ صَلَوَةُ اللَّهِ مِنْ خَلْقِهِ، السَّلَامُ عَلَی شَیْثَ وَلَیِّ اللَّهِ وَخَیْرَتِهِ، السَّلَامُ عَلَی إِدْرِیسَ الْقَائِمِ لِلَّهِ بِحُجَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَی نُوحٍ الْمُجَابِّ فی دَعْوَتِهِ، السَّلَامُ عَلَی هُوْدِ الْمَمْدُودِ مِنَ اللَّهِ بِمَعُونَتِهِ، السَّلَامُ عَلَی صَالِحِ الَّذِی تَوَجَّهَ اللَّهُ بِكَرَامَتِهِ. السَّلَامُ عَلَی إِبْرَاهِیمَ الَّذِی حَبَّاهُ اللَّهُ بِخَلَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَی إِسْمَاعِیلَ الَّذِی فَدَاهُ اللَّهُ بِذَبْحِ عَظِیمٍ مِنْ جَنَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَی إِسْحَاقَ الَّذِی جَعَلَ اللَّهُ الثُّبُوءَ فی ذُرَّتِهِ. السَّلَامُ عَلَی یَعْقُوبَ الَّذِی رَدَّ اللَّهُ عَلَیْهِ بَصِيرَةً بِرَحْمَتِهِ، السَّلَامُ عَلَی یُوسُفَ الَّذِی نَجَّاهُ اللَّهُ مِنَ الْجُبِّ بِعَظَمَتِهِ. السَّلَامُ عَلَی مُوسَى الَّذِی فَلَقَ اللَّهُ الْبَحْرَ لَهُ بِقُدْرَتِهِ، السَّلَامُ عَلَی هَارُونَ الَّذِی خَصَّهُ اللَّهُ بِثُبُوتِهِ، السَّلَامُ عَلَی شُعَیْبَ الَّذِی نَصَرَهُ اللَّهُ عَلَی أُمَّتِهِ. السَّلَامُ عَلَی دَاوُودَ الَّذِی تَابَ اللَّهُ عَلَیْهِ مِنْ خَطِيئَتِهِ، السَّلَامُ عَلَی سُلَیْمَانَ الَّذِی ذَلَّتْ لَهُ الْجِنُّ بِعِزَّتِهِ. السَّلَامُ عَلَی أُیُوبَ الَّذِی شَفَاهُ اللَّهُ مِنْ عِلَّتِهِ، السَّلَامُ عَلَی یُونُسَ الَّذِی أَنْجَزَ اللَّهُ لَهُ مَضْمُونَ عِدَّتِهِ. السَّلَامُ عَلَی عِزْرِیْرِ الَّذِی أَحْيَاهُ اللَّهُ بَعْدَ مِيتَتِهِ، السَّلَامُ عَلَی زَكَرِيَّا الصَّابِرِ فی مِحْنَتِهِ. السَّلَامُ عَلَی یَحْيَى الَّذِی أَرْزَقَهُ اللَّهُ بِشَهَادَتِهِ، السَّلَامُ عَلَی عِيسَى رُوحِ اللَّهِ وَكَلِمَتِهِ. السَّلَامُ عَلَی مُحَمَّدٍ حَبِيبِ اللَّهِ وَصَلَوَاتِهِ، السَّلَامُ عَلَی أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ الْمَخْصُوصِ بِأُخُوَّتِهِ. السَّلَامُ عَلَی فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ابْنَتِهِ، السَّلَامُ عَلَی أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ وَصِيِّ أَبِيهِ وَخَلِيفَتِهِ. السَّلَامُ عَلَی الْحُسَيْنِ الَّذِی سَمَحَتْ نَفْسُهُ بِمُهْجَتِهِ، السَّلَامُ عَلَی مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ فی سِرِّهِ وَعَلَانِيَتِهِ، السَّلَامُ عَلَی

مَنْ جُعِلَ الشَّفَاءُ فِي تَرْبَتِهِ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ إِجَابَتْهُ تَحْتَ قُبَّتِهِ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ الْأَيْمَةُ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ سَيِّدِ الْأَوْصِيَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ سِدْرَةِ الْمُنتَهَى ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ جَنَّةِ الْمَأْوَى ، السَّلَامُ عَلَى ابْنِ زَمَزَمَ وَالصَّفَا ، السَّلَامُ عَلَى الْمُزْمَلِ بِالدَّمَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى مَهْتَوِكِ الْخَبَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى خَامِسِ أَصْحَابِ أَهْلِ الْكِسَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى غَرِيبِ الْغُرَبَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى شَهِيدِ الشُّهَدَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى قَتِيلِ الْأَدْعِيَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ كَرْبَلَاءِ .

السَّلَامُ عَلَى مَنْ بَكَتْهُ مَلَائِكَةُ السَّمَاءِ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ ذُرِّيَّتُهُ الْأَرْكَاءُ ، السَّلَامُ عَلَى يَعْسُوبِ الدِّينِ ، السَّلَامُ عَلَى مَنَازِلِ الْبَرَاهِينِ ، السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ السَّادَاتِ ، السَّلَامُ عَلَى الْجُيُوبِ الْمُضَرَّجَاتِ . السَّلَامُ عَلَى الشُّفَاهِ الذَّابِلَاتِ ، السَّلَامُ عَلَى النُّفُوسِ الْمُصْطَلِمَاتِ ، السَّلَامُ عَلَى الْأَرْوَاحِ الْمُخْتَلَسَاتِ ، السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَادِ الْعَارِيَاتِ ، السَّلَامُ عَلَى الْجُسُومِ الشَّاحِبَاتِ ، السَّلَامُ عَلَى الدَّمَاءِ السَّائِلَاتِ ، السَّلَامُ عَلَى الْأَعْضَاءِ الْمُقْطَعَاتِ ، السَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُشَلَّاتِ ، السَّلَامُ عَلَى النَّسْوَةِ الْبَارِزَاتِ . السَّلَامُ عَلَى حُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى آبَائِكَ الطَّاهِرِينَ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَبْنَائِكَ الْمُسْتَشْهَدِينَ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى ذُرِّيَّتِكَ النَّاصِرِينَ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمُضَاجِعِينَ . السَّلَامُ عَلَى الْقَتِيلِ الْمَظْلُومِ ، السَّلَامُ عَلَى أَخِيهِ الْمَسْمُومِ ، السَّلَامُ عَلَى عَلِيِّ الْكَبِيرِ ، السَّلَامُ عَلَى الرُّضَيْعِ الصَّغِيرِ .

السَّلَامُ عَلَى الْأَبْدَانِ السَّلْبِيَّةِ ، السَّلَامُ عَلَى الْعِتْرَةِ الْقَرِيبَةِ ، السَّلَامُ عَلَى الْمُجَدَّلِينَ فِي الْفُلُوتِ ، السَّلَامُ عَلَى النَّازِحِينَ عَنِ الْأَوْطَانِ ، السَّلَامُ عَلَى الْمَيْدُونِينَ بِلا أَكْفَانِ ، السَّلَامُ عَلَى الرُّؤُوسِ الْمُفَرَّقَةِ عَنِ الْأَبْدَانِ ، السَّلَامُ عَلَى الْمُحْتَسِبِ الصَّابِرِ ، السَّلَامُ عَلَى الْمَظْلُومِ بِلا نَاصِرٍ .

السَّلَامُ عَلَى سَاكِنِ التُّرْبَةِ الزَّائِكِيَّةِ ، السَّلَامُ عَلَى صَاحِبِ الْقُبَّةِ السَّامِيَّةِ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ طَهَّرَهُ الْجَلِيلُ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ افْتَحَرَهُ جَبْرِئِيلُ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ نَاغَاهُ فِي الْمَهْدِ مِيكَائِيلُ . السَّلَامُ عَلَى مَنْ نُكِّثَتْ ذِمَّتُهُ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ هُتِكَتْ حُرْمَتُهُ ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ أُرِيقَ بِالظُّلَمِ دَمُهُ ، السَّلَامُ عَلَى الْمُغْسَلِ بِدَمِ الْجِرَاحِ ، السَّلَامُ عَلَى الْمُجَرَّعِ بِكَاسَاتِ الرِّمَاحِ ، السَّلَامُ عَلَى الْمُضَامِ الْمُسْتَبَاحِ ، السَّلَامُ عَلَى الْمَهْجُورِ فِي الْوَرَى ، السَّلَامُ عَلَى مَنْ تَوَلَّى دَفَنَهُ أَهْلُ الْقُرَى ، السَّلَامُ عَلَى الْمُقْطُوعِ الْوَتَنِ ، السَّلَامُ عَلَى الْمُحَامِي بِلا مُعِينٍ . السَّلَامُ عَلَى الشَّيْبِ الْخَضِيبِ ، السَّلَامُ عَلَى الْخَدِّ الثَّرِيبِ ، السَّلَامُ عَلَى الْبَدَنِ السَّلِيبِ ، السَّلَامُ عَلَى الثَّغْرِ الْمَقْرُوعِ بِالْقَضِيبِ ، السَّلَامُ عَلَى الْوَدَجِ الْمَقْطُوعِ ، السَّلَامُ عَلَى الرَّأْسِ الْمَرْفُوعِ ، السَّلَامُ عَلَى الْأَجْسَامِ الْعَارِيَّةِ فِي الْفُلُوتِ تَنْهَشُهَا الذَّنَابُ الْعَادِيَاتُ ، وَتَخْتَلِفُ إِلَيْهَا السَّبَاعُ الضَّارِيَاتُ .

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا مَوْلَايَ ، وَعَلَى الْمَلَائِكَةِ الْمَرْفُوفِينَ حَوْلَ قُبَّتِكَ ، الْحَافِينَ بِتُرَّتِكَ ، الطَّائِفِينَ بِعَرَصَتِكَ ، الْوَارِدِينَ لِزِيَارَتِكَ ، السَّلَامُ عَلَيْكَ فَإِنِّي قَصِدْتُ إِلَيْكَ وَرَجَوْتُ الْفَوْزَ لِمَدِيكَ . السَّلَامُ عَلَيْكَ سَيِّلَامِ الْعَارِفِ بِحُرْمَتِكَ ، الْمُخْلِصِ فِي وِلَايَتِكَ ، الْمُتَقَرِّبِ إِلَى اللَّهِ بِمَحَبَّتِكَ ، الْبَرِيءِ مِنْ أَعْدَائِكَ ، سَيِّلَامِ مَنْ قَلْبُهُ بِمُصَابِكَ مَقْرُوحٌ ، وَدَمْعُهُ عِنْدَ ذِكْرِكَ مَسْفُوحٌ ، سَيِّلَامِ الْمَفْجُوعِ الْمَحْزُونِ ، الْوَالِهِ الْمُسْتَكِينِ . سَيِّلَامِ مَنْ لَوْ كَانَ مَعَكَ بِالْطُّفُوفِ لَوْفَاكَ بِنَفْسِهِ حَيْدُ السُّيُوفِ ، وَيَذَلُّ حُشَاشَتُهُ دُونَكَ لِلْحُتُوفِ ، وَجَاهِدَ بَيْنَ يَدَيْكَ ، وَنَصَرَ رَكَ عَلَى مَنْ بَغَى عَلَيْكَ ، وَفَدَاكَ بِرُوحِهِ وَجَسَدِهِ وَمَالِهِ وَوَلَدِهِ ، وَرُوحَهُ لِرُوحِكَ فِدَاءً ، وَأَهْلَهُ لِأَهْلِكَ وَقَاءً . فَلَمَّا أَخَّرْتَنِي الدُّهُورُ ، وَعَاقَنِي عَنْ نَصْرِكَ الْمَقْدُورُ ، وَلَمْ أَكُنْ لِمَنْ حَارَبَكَ مُحَارِبًا ، وَلَمْ يَنْصَبْ لَكَ الْعِدَاوَةَ مُنَاصِبًا ، فَلَأَنْدَبْتُكَ صَبَاحًا وَمَسَاءً ، وَلَأَبْكِيَنَّ عَلَيْكَ يَدَلِ الدَّمُوعِ دَمًا ، حَسْرَةً عَلَيْكَ وَتَأْسُفًا عَلَى مَا ذَهَبَ وَتَلَهَّفًا ، حَتَّى أَمُوتَ بِلَوْعَةِ الْمُصَابِ وَغُصَّةِ الْإِكْتِيَابِ . أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَآتَيْتَ الزَّكَاةَ ، وَأَمَرْتَ بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَيْتَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْعُدْوَانِ ، وَأَطَعْتَ اللَّهَ وَمَا عَصَيْتُهُ ، وَتَمَسَّكَتُ بِهِ وَبِحَبْلِهِ فَأَرْضَيْتُهُ وَخَشِيتُهُ ، وَرَاقَبْتُهُ وَاسْتَجَبْتُهُ ، وَسَنَنْتُ السُّنَنَ ، وَأَطَفَأْتُ الْفِتْنَ ، وَدَعَوْتُ إِلَى الرَّشَادِ ، وَأَوْضَحْتُ سُبُلَ السَّدَادِ ، وَجَاهَدْتُ فِي اللَّهِ حَقَّ الْجِهَادِ . وَكُنْتُ لِلَّهِ طَائِعًا ، وَلِحَدِّكَ مُحَمِّدًا صِلَى اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَابِعًا ، وَلِقَوْلِ أَبِيكَ سَامِعًا ، وَإِلَى وَصِيَّتِهِ أَخِيكَ مُسَارِعًا ، وَلِعِمَادِ الدِّينِ رَافِعًا ، وَلِلطُّغْيَانِ قَامِعًا ، وَلِلطُّغَاهِ مُقَارِعًا ، وَلِلْأَيْمَةِ نَاصِحًا . وَفِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ سَابِحًا ، وَلِلْفُسَاقِ مُكَافِحًا ، وَبِحُجَّجِ اللَّهِ قَائِمًا ، وَلِلْإِسْلَامِ وَالْمُسْلِمِينَ رَاحِمًا ، وَلِلْحَقِّ نَاصِرًا ، وَعِنْدَ الْبَلَاءِ صَابِرًا ، وَلِلدِّينِ كَالِثًا ، وَعَنْ حُوزَتِهِ مُرَامِيًا ، وَعَنْ شَرِيعَتِهِ مُحَامِيًا . تَحُوطُ الْهُدَى وَتَنْصُرُهُ ، وَتَبْسُطُ الْعِدَلَ وَتَنْشُرُهُ ، وَتَنْصُرُ الدِّينَ وَتُظْهِرُهُ ، وَتَكْفُ الْعَابَثَ وَتَرْجُرُهُ ، وَتَأْخُذُ لِلدِّينِ مِنَ الشَّرِيفِ ، وَتُسَاوِي فِي الْحُكْمِ بَيْنَ الْقَوَى وَالضَّعِيفِ . كُنْتُ رَبِيعَ الْإِيْتَامِ ، وَعِصْمَةَ الْأَنَامِ ، وَعِزَّ الْإِسْلَامِ ، وَمَعْدِنَ الْأَحْكَامِ ، وَحَلِيفَ الْإِنْعَامِ ، سَالِكًا طَرِيقَ جَدِّكَ وَأَبِيكَ ، مُشَبِّهًا فِي الْوَصِيَّةِ لِأَخِيكَ ، وَفِي الذَّمِّ رَضَى السَّيِّمِ ، ظَاهِرَ الْكَرَمِ ، مُتَهَجِدًا فِي الظُّلَمِ ، قَوِيمَ الطَّرِيقِ ، كَرِيمَ الْخَلْقِ

عَظِيمَ السَّوَابِقِ ، شَرِيفَ النَّسَبِ ، مُنِيفَ الْحَسَبِ ، رَفِيعَ الرُّتَبِ ، كَثِيرَ الْمَنَاقِبِ ، مَحْمُودَ الصَّرَائِبِ ، جَزِيلَ الْمَوَاهِبِ ، حَلِيمَ رَشِيدٍ مُنِيبٍ ، جَوَادٌ عَلِيمٌ شَدِيدٌ ، إِمَامٌ شَهِيدٌ ، أَوَاهُ مُنِيبٌ ، حَبِيبٌ مَهِيْبٌ . كُنْتُ لِلرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَلَدًا ، وَلِلْقُرْآنِ مُنْقِذًا ، وَلِلْأُمَّةِ عَصْدًا ، وَفِي الطَّاعَةِ مُجْتَهِدًا ، حَافِظًا لِلْعَهْدِ وَالْمِيثَاقِ ، نَاكِبًا عَنِ سَبِيلِ الْفُسَاقِ ، بَازِلًا لِلْمَجْهُودِ ، طَوِيلَ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ . زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا زُهْدَ الرَّاحِلِ عَنْهَا ، نَازِرًا إِلَيْهَا بِعَيْنِ الْمُسْتَوْحِشِينَ مِنْهَا ، آمَالِكَ عَنْهَا مَكْفُوفَةً ، وَهَمَّتِكَ عَنْ زِينَتِهَا مَصْرُوفَةً ، وَالْحَظْكَ عَنْ بَهْجَتِهَا مَطْرُوفَةً ، وَرَغْبَتِكَ فِي الْآخِرَةِ مَعْرُوفَةً . حَتَّى إِذَا الْجَوْرَ مَدَّ بَاعُهُ ، وَأَسْفَرَ الظُّلْمَ قِنَاعَهُ ، وَدَعَا الْغَىٰ أَتْبَاعَهُ ، وَأَنْتَ فِي حَرَمِ حَيْدِكَ قَاطِنٌ ، وَلِلظَّالِمِينَ مُبَاقِنٌ ، جَلِيسُ الْبَيْتِ وَالْمِحْرَابِ ، مُعْتَرِلٌ عَنِ اللَّذَاتِ وَالشَّهَوَاتِ ، تُنَكِّرُ الْمُنْكَرَ بِقَلْبِكَ وَلِسَانِكَ عَلَى قَدْرِ طَاقَتِكَ وَإِمْكَانِكَ . ثُمَّ اقْتَضَاكَ الْعِلْمُ لِلْإِنْكَارِ ، وَلَزِمَكَ أَنْ تُجَاهِدَ الْفُجَّارَ ، فَسِرْتَ فِي أَوْلَادِكَ وَأَهْلِيكَ ، وَشِيعَتِكَ وَمَوَالِيكَ ، وَصَدَعْتَ بِالْحَقِّ وَالْبَيِّنَةِ ، وَدَعَوْتَ إِلَى اللَّهِ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ ، وَأَمَرْتَ بِإِقَامَةِ الْحُدُودِ ، وَالطَّاعَةِ لِلْمَعْبُودِ ، وَنَهَيْتَ عَنِ الْخَبَائِثِ وَالطُّغْيَانِ ، وَوَجَّهَكَ بِالظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ . فَجَاهَدْتَهُمْ بَعْدَ الْإِعْظَامِ لَهُمْ ، وَتَأَكَّدَ الْحُجَّةَ عَلَيْهِمْ ، فَكَتَبُوا ذِمَامَكَ وَبِيعَتَكَ ، وَأَسْخَطُوا رَبَّكَ وَجَدَّكَ ، وَبَدَّووكَ بِالْحَرْبِ ، فَتَبَّتْ لِلطَّعْنِ وَالضَّرْبِ ، وَطَحْنَتْ جُنُودَ الْفُجَّارِ ، وَاقْتَحَمَتْ قَسَطَ الْغُبَارِ ، مُجَالِمَةً بِبَدَنِ الْفَقَارِ ، كَأَنَّكَ عَلَى الْمُخْتَارِ . فَلَمَّا رَأَوْكَ ثَابِتَ الْجِأَشِ ، غَيْرَ خَائِفٍ وَلَا خَاشٍ ، نَصَبُوا لَكَ غَوَائِلَ مَكْرِهِمْ ، وَقَاتَلُوكَ بِكَيْدِهِمْ وَشَرِّهِمْ ، وَأَمَرَ اللَّعِينُ جُنُودَهُ فَمَنَعُوكَ الْمَاءَ وَوَرُدَّهُ ، وَنَاجَزُوكَ الْقِتَالَ ، وَعَاجَلُوكَ النَّزَالَ ، وَرَشَقُوكَ بِالسَّهَامِ وَالنَّبَالِ ، وَبَسَطُوا إِلَيْكَ أَكْفَ الْإِصْطِلَامِ ، وَلَمْ يَرْعُوا لَكَ ذِمَامًا ، وَلَا رَاقِبُوا فِيكَ أَثَامًا فِي قَتْلِهِمْ أَوْلِيَاءَكَ وَنَهْبِهِمْ رِحَالَكَ ، أَنْتَ مُقَدِّمٌ فِي الْهَبَاتِ ، وَمُحْتَمِلٌ لِلْأَذْيَاتِ ، وَقَدْ عَجِبْتَ مِنْ صَبْرِكَ مَلَائِكَةُ السَّمَاوَاتِ . وَأَحْدَقُوا بِكَ مِنْ كُلِّ الْجِهَاتِ ، وَأَتَخَنُوكَ بِالْجِرَاحِ ، وَحَالُوا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الرُّوْحِ ، وَلَمْ يَبْقَ لَكَ نَاصِرٌ ، وَأَنْتَ مُحْتَسِبٌ صَابِرٌ ، تَذُبُّ عَنْ نِسْوَتِكَ وَأَوْلَادِكَ . حَتَّى نَكْسُوكَ عَنْ جَوَادِكَ ، فَهَوَيْتَ إِلَى الْأَرْضِ جَرِيحًا ، تَطْوُوكَ الْخُيُولُ بِخَوَافِرِهَا ، وَتَعْلُوكَ الطُّغَاةُ بِبَوَاتِرِهَا ، قَدْ رَشَحَ لِلْمَوْتِ جَبِينُكَ ، وَاخْتَلَفَتْ بِالْإِنْقِبَاضِ وَالْإِنْبِسَاطِ شِمَالُكَ وَيَمِينُكَ ، تُدِيرُ طَرَفًا خَفِيًّا إِلَى رَحْلِكَ وَبَيْتِكَ ، وَقَدْ شَغَلَتْ بِنَفْسِكَ عَنْ وَلَدِكَ وَأَهْلِكَ ، وَأَسْرَعَ فَرَسُكَ شَارِدًا ، وَإِلَى خِيَامِكَ قَاصِدًا ، مُحْمِمًا بَاكِيًا . فَلَمَّا رَأَيْنِ النَّسَاءَ جَوَادَكَ مَخْزِيًّا ، وَنَظَرْنَ سَرَجَكَ عَلَيْهِ مَلُويًا ، بَرَزْنَ مِنَ الْخُدُورِ ، نَاشِرَاتِ الشُّعُورِ ، عَلَى الْخُدُودِ لَاطِمَاتٍ ، لِلْوُجُوهِ سَافِرَاتٍ ، وَبِالْعَوِيلِ دَاعِيَاتٍ ، وَبَعْدَ الْعِزِّ مَذَلَّلَاتٍ ، وَإِلَى مَصْرَعِكَ مُبَادِرَاتٍ . وَالشَّمْرُ جَالِسٌ عَلَى صَدْرِكَ ، مَوْلُغٌ سَيْفُهُ عَلَى نَحْرِكَ ، قَابِضٌ عَلَى شَبِيَّتِكَ بِيَدِهِ ، ذَابِحٌ لَكَ بِمُهْنَدِهِ ، قَدْ سَيَّكَتْ حَوَاشِيكَ ، وَخَفِيتْ أَنْفَاسُكَ ، وَرَفَعَ عَلَى الْقَنَا رَأْسُكَ ، وَشَبَى أَهْلَكَ كَالْعَبِيدِ ، وَضِعْفُودَا فِي الْحَدِيدِ ، فَوْقَ أَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ ، تَلْفَحُ وَجُوهَهُمْ حُرُّ الْهَاجِرَاتِ ، يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِ وَالْفَلَوَاتِ ، أَيْدِيهِمْ مَغْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ ، يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ . فَالْوَيْلُ لِلْعَصَاةِ الْفَاسِقِ ، لَقَدْ قَتَلُوا بِقَتْلِكَ الْإِسْلَامَ ، وَعَطَّلُوا الصَّلَاةَ وَالصِّيَامَ ، وَنَقَضُوا الشَّنَّ وَالْأَحْكَامَ ، وَهَيَّجُوا قَوَاعِدَ الْإِيمَانِ ، وَحَرَّفُوا آيَاتِ الْقُرْآنِ ، وَهَمَلَجُوا فِي الْبَغْيِ وَالْعُدْوَانِ . لَقَدْ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مَوْتورًا ، وَعَادَ كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَهْجُورًا ، وَغَوَدَ الْحَقُّ إِذْ قُهِرَتْ مَقْهُورًا ، وَفَقَدَ بِفَقْدِكَ التَّكْيِيرَ وَالتَّهْلِيلَ ، وَالتَّحْرِيمَ وَالتَّحْلِيلَ ، وَالتَّنْزِيلَ وَالتَّأْوِيلَ ، وَظَهَرَ بَعْدَكَ التَّغْيِيرُ وَالتَّبْدِيلُ ، وَالْإِلْحَادُ وَالتَّعْطِيلُ ، وَالْأَهْوَاءُ وَالْأَضَالِيلُ ، وَالْفِتْنُ وَالْأَبْطَالِيلُ . فَقَامَ نَاعِيكَ عِنْدَ قَبْرِ جَدِّكَ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، فَنَعَاكَ إِلَيْهِ بِالْدَّمْعِ الْهَطُولِ قَائِلًا : يَا رَسُولَ اللَّهِ قُتِلَ سَبْطُكَ وَفَتَاكَ ، وَاسْتَبِيحَ أَهْلُكَ وَحِمَاكَ ، وَشَبَّ بَعْدَكَ ذَرَارِيكَ ، وَوَقَعَ الْمَحْذُورُ بِعَتْرَتِكَ وَذَوِيكَ ، فَانْزَعَجَ الرَّسُولُ وَبَكَى قَلْبُهُ الْمَهُولُ ، وَعَزَّاهُ بِكَ الْمَلَائِكَةُ وَالْأَنْبِيَاءُ ، وَفُجِعَتْ بِكَ أُمُّكَ الزَّهْرَاءُ . وَاخْتَلَفَتْ جُنُودُ الْمَلَائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ تَعَزَّى أَبَاكَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ ، وَأَقِيَمْتَ لَكَ الْمَاتَمَ فِي أَعْلَى عَلَيْنِ ، وَلَطَمْتَ عَلَيْكَ الْحُورُ الْعَيْنُ ، وَبَكَتِ السَّمَاءُ وَسُكَّانُهَا ، وَالْجِنَانُ وَخَزَائِنُهَا ، وَالْهَضَابُ وَأَقْطَارُهَا ، وَالْأَرْضُ وَأَقْطَارُهَا ، وَالْبَحَارُ وَحِثَانُهَا ، وَمَكَّةُ وَبُنْيَانُهَا ، وَالْجِنَانُ وَلِدَانُهَا ، وَالْبَيْتُ وَالْمَقَامُ ، وَالْمَشْعَرُ الْحَرَامُ ، وَالْحِلُّ وَالْإِحْرَامُ . اللَّهُمَّ فَيَحْرِمُهُ هَذَا الْمَكَانَ الْمُنِيفَ ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاحْشُرْنِي فِي زُمْرَتِهِمْ ، وَأَدْخِلْنِي الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِمْ . اللَّهُمَّ فَإِنِّي أَتُوسَّلُ إِلَيْكَ يَا أَسْرَعَ الْحَاسِبِينَ ، وَيَا أَكْرَمَ الْأَكْرَمِينَ ، وَيَا أَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ ، بِمُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ ، رَسُولِكَ إِلَى الْعَالَمِينَ أَجْمَعِينَ ، وَبِأَخِيهِ وَابِنِ عَمِّهِ الْأَنْزَعِ الْبَطِينِ ، الْعَالِمِ الْمَكِينِ ، عَلِيِّ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَبِفَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ، وَبِالْحَسَنِ الزَّكِيِّ عِصْمَةِ الْمُتَّقِينَ ، وَبِبَابِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ أَكْرَمِ الْمُسْتَشْهِدِينَ ، وَبِأَوْلَادِهِ الْمَقْتُولِينَ ، وَبِعَتْرَتِهِ الْمَظْلُومِينَ ،

وَبِعَلَى بْنِ الْحُسَيْنِ زَيْنِ الْعَابِدِينَ ، وَبِمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قَبْلَهُ الْأَوَّابِينَ ، وَجَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ أَصَدَقِ الصَّادِقِينَ ، وَمُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ مُظْهِرِ الْبَرَاهِينَ ، وَعَلِيٍّ بْنِ مُوسَى نَاصِرِ الدِّينِ ، وَمُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ قُدُّوهُ الْمُهْتَدِينَ ، وَعَلِيٍّ بْنِ مُحَمَّدٍ أَزْهَدِ الزَّاهِدِينَ ، وَالْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَارِثِ الْمُسْتَخْلَفِينَ ، وَالْحُجَّةَ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ ، الصَّيَادِقِينَ الْأَبْرَرِينَ ، آلِ طه وِيس ، وَأَنْ تَجْعَلَ لِي لِسَانَ الْقِيَامَةِ مِنَ الْأَمْنِ الْمُطْمَئِنِّ ، الْفَائِزِينَ الْفَرَحِينَ الْمُسْتَبْشِرِينَ . اللَّهُمَّ اكْتُبْنِي فِي الْمُسْلِمِينَ ، وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ ، وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ ، وَانصُرْنِي عَلَى الْبَاغِينَ ، وَاكْفِنِي كَيْدَ الْحَاسِدِينَ ، وَاصْرِفْ عَنِّي مَكْرَ الْمَاكِرِينَ ، وَاقْبِضْ عَنِّي أَيْدِيَ الظَّالِمِينَ ، وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَ السَّادَةِ الْمَيَامِينِ فِي أَعْلَى عِلِّيَّينَ ، مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ ، وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ . اللَّهُمَّ إِنِّي أَقْسَمُ عَلَيْكَ بِنَبِيِّكَ الْمَعْصُومِ ، وَبِحُكْمِكَ الْمَحْتَمِ ، وَنَهْيِكَ الْمَكْتُومِ ، وَبِهَذَا الْقَبْرِ الْمَلُومِ ، الْمَوْسَدِ فِي كَنْفِهِ الْإِسَامُ الْمَعْصُومُ ، الْمَقْتُولُ الْمَظْلُومُ ، أَنْ تَكْشِفَ مَا بِي مِنَ الْغُومِ ، وَتَصْرِفَ عَنِّي شَرَّ الْقَدَرِ الْمَحْتَمِ ، وَتُخَيِّرَنِي مِنَ النَّارِ ذَاتِ السَّمُومِ . اللَّهُمَّ جَلِّلْنِي بِنِعْمَتِكَ ، وَرَضْنِي بِقَسَمِكَ ، وَتَعَمَّدْنِي بِجُودِكَ وَكَرَمِكَ ، وَبَاعِدْنِي مِنْ مَكْرِكَ وَنِقَمَتِكَ . اللَّهُمَّ اعْصِمْنِي مِنَ الزَّلَلِ ، وَسَيِّدْنِي فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ ، وَافْسَحْ لِي فِي مُدَّةِ الْأَجَلِ ، وَأَعْفِنِي مِنَ الْأَوْجَاعِ وَالْعِلَلِ ، وَبَلِّغْنِي بِمَوَالِي وَبِفَضْلِكَ أَفْضَلَ الْأَمَلِ . اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاقْبَلْ تَوْبَتِي ، وَارْحَمْ عِبْرَتِي ، وَأَقْلِنِي عَثْرَتِي ، وَنَفْسَ كُرْبَتِي ، وَاعْفِرْ لِي خَطِيئَتِي ، وَأَصْلِحْ لِي فِي دُرِّيَّتِي . اللَّهُمَّ لَا تَدَعْ لِي فِي هَذَا الْمَشْهَدِ الْمُعْظَمِ وَالْمَحَلِّ الْمُكْرَمِ ، ذَنْبًا إِلَّا غَفَرْتَهُ ، وَلَا عَيْبًا إِلَّا سَتَرْتَهُ ، وَلَا غَمًّا إِلَّا كَشَفْتَهُ ، وَلَا رِزْقًا إِلَّا بَسَّطْتَهُ ، وَلَا جَاهًا إِلَّا عَمَرْتَهُ ، وَلَا فَسَادًا إِلَّا أَصْلَحْتَهُ ، وَلَا أَمَلًا إِلَّا بَلَّغْتَهُ ، وَلَا دُعَاءًا إِلَّا أَجَبْتَهُ ، وَلَا مَضِيقًا إِلَّا فَرَّجْتَهُ ، وَلَا شَمَلًا إِلَّا جَمَعْتَهُ ، وَلَا- أَمْرًا إِلَّا أَتَمَمْتَهُ ، وَلَا مَالًا إِلَّا كَثَّرْتَهُ ، وَلَا خُلُقًا إِلَّا حَسَّنْتَهُ ، وَلَا إِنْفَاقًا إِلَّا أَخْلَفْتَهُ ، وَلَا حَالًا إِلَّا عَمَّرْتَهُ ، وَلَا حَسُودًا إِلَّا قَمَعْتَهُ ، وَلَا عِدُوًّا إِلَّا أَرَدَيْتَهُ ، وَلَا شَرًّا إِلَّا كَفَيْتَهُ ، وَلَا مَرَضًا إِلَّا شَفَيْتَهُ ، وَلَا بَعِيدًا إِلَّا أَدَيْتَهُ ، وَلَا شَعْنًا إِلَّا لَمَمْتَهُ ، وَلَا سُؤْلًا إِلَّا أَعْطَيْتَهُ . اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ خَيْرَ الْعَاجِلَةِ وَثَوَابَ الْآجِلَةِ ، اللَّهُمَّ أَغْنِنِي بِحِلَالِكَ عَنِ الْحَرَامِ ، وَبِفَضْلِكَ عَنْ جَمِيعِ الْأَنَامِ . اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ عِلْمًا نَافِعًا وَقَلْبًا خَاشِعًا ، وَيَقِينًا شَافِيًا ، وَعَمَلًا زَاكِيًا ، وَصَبْرًا جَمِيلًا ، وَأَجْرًا جَزِيلًا . اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي شُكْرَ نِعْمَتِكَ عَلَيَّ ، وَزِدْ فِي إِحْسَانِكَ وَكَرَمِكَ إِلَيَّ ، وَاجْعَلْ قَوْلِي فِي النَّاسِ مَسْمُوعًا ، وَعَمَلِي عِنْدَكَ مَرْفُوعًا ، وَأَثْرِي فِي الْخَيْرَاتِ مَتْبُوعًا ، وَعِيدُوِي مَقْمُوعًا . اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الْأَخْيَارِ ، فِي آنَاءِ اللَّيْلِ وَأَطْرَافِ النَّهَارِ ، وَاكْفِنِي شَرَّ الْأَشْرَارِ ، وَطَهِّرْنِي مِنَ الذُّنُوبِ وَالْأَوْزَارِ ، وَأَجْرِنِي مِنَ النَّارِ ، وَأَدْخِلْنِي دَارَ الْقَرَارِ ، وَاعْفِرْ لِي وَلِجَمِيعِ إِخْوَانِي فِيكَ وَأَخَوَاتِي الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ . ثُمَّ تَوَجَّهَ إِلَى الْقِبْلَةِ ، وَصَلَّى رَكَعَتَيْنِ ، وَتَقَرَّأَ فِي الْأُولَى سُورَةَ الْأَنْبِيَاءِ ، وَفِي الثَّانِيَةِ الْحَشَرَ ، وَتَقَنَّنَتْ فَتَقُولُ : لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْحَلِيمُ الْكَرِيمُ ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّعْيِ وَالْأَرْضِينَ السَّعْيِ ، وَمَا فِيهِنَّ وَمَا بَيْنَهُنَّ ، خِلَافًا لِأَعْدَائِهِ ، وَتَكْذِيبًا لِمَنْ عَدَلَ بِهِ ، وَإِقْرَارًا لِرُبُوبِيَّتِهِ ، وَخُشُوعًا لِعِزَّتِهِ ، الْأَوَّلِ بَغَيْرِ أَوَّلٍ ، وَالْآخِرِ بَغَيْرِ آخِرٍ ، الظَّاهِرِ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بِقُدْرَتِهِ ، الْبَاطِنُ دُونَ كُلِّ شَيْءٍ بِعِلْمِهِ وَلُطْفِهِ . لَا تَقِفُ الْعُقُولُ عَلَى كُنْهِ عَظَمَتِهِ ، وَلَا- تُدْرِكُ الْأَوْهَامُ حَقِيقَتَهُ مَا هَيْتُهُ ، وَلَا- تَتَصَوَّرُ الْأَنْفُسُ مَعَانِي كَيْفِيَّتِهِ ، مُطْلَعًا عَلَى الضَّمَائِرِ ، عَارِفًا بِالسَّرَائِرِ ، يَعْلَمُ خَائِنَتَهُ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ . اللَّهُمَّ إِنِّي أَشْهَدُكَ عَلَى تَصَدِيقِي رَسُولَكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَإِيمَانِي بِهِ ، وَعِلْمِي بِمَنْزِلَتِهِ ، وَإِنِّي أَشْهَدُ أَنَّهُ النَّبِيُّ الَّذِي نَطَقَتِ الْحِكْمَةُ بِفَضْلِهِ ، وَبَشَّرَتِ الْأَنْبِيَاءُ بِهِ ، وَدَعَتِ إِلَى الْإِقْرَارِ بِمَا جَاءَ بِهِ ، وَحَثَّتْ عَلَى تَصَدِيقِهِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى :

۵ / ۲ زیارت دوم ، به روایت «الإقبال»

الإقبال (- به نقل از ابو منصور بن عبد المُنعم بن نُعمان بغدادی -) : از ناحیه مقدسه ، در سال ۲۵۲ هجری ۲ و هنگام وفات پدرم ، این نوشته به دست شیخ محمد بن غالب اصفهانی بیرون آمد . من تازه سال بودم و در نامه‌ام ، برای زیارت مولایم ابا عبد الله الحسین علیه السلام و شهیدان [کربلا] - که

با حذف سند برای «روز عاشورا» آورده‌اند و مؤلف المزار الکبیر، چنین گفته: «زیارت شهیدان در روز عاشورا: ابو الفتح محمد بن محمد جعفری - أدام الله عزّه - برای من روایت کرد از... و نیز شیخ محمد بن احمد بن عیاش، به من خبر داد از...» و عیناً همین زیارت را نقل کرده؛ اما ما آن را در زیارت‌های مطلقه آوردیم؛ زیرا روایت، دلالتی بر اختصاص داشتن آن به زمان خاصی ندارد (بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۲۷۴). ۲. علامه مجلسی فرموده: «بدان که در تاریخ روایت [و توقیع]، اشکالی وجود دارد؛ زیرا چهار سال زودتر از تولّد امام مهدی علیه السلام است. از این رو، شاید تاریخ آن ۲۶۲ باشد [و نه ۲۵۲ ق]. نیز ممکن است که از سوی امام حسن عسکری علیه السلام صادر شده باشد» (بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۲۷۴)؛ لیکن باید توجه داشت که تاریخ یاد شده (۲۵۲ ق) هم‌زمان با دوران امامت امام هادی علیه السلام (۲۱۲ - ۲۵۴ ق) است. بنابراین، سخن علامه در مورد امکان نسبت دادن آن به امام حسن عسکری علیه السلام نیز صحیح به نظر نمی‌رسد.

رضوان خداوند بر ایشان باد -، اجازه خواسته بودم.

پاسخ نامه، چنین آمد: «به نام خداوند رحمتگر مهربان. هنگامی که خواستی شهیدان را - که رضوان خداوند بر ایشان باد - زیارت کنی، نزد پاهای حسین علیه السلام که همان قبر علی اکبر، فرزند امام حسین - که دروهای خدا بر هر دوشان باد - است، رو به قبله بایست - که آن جا، محلّ [دفن] شهیدان علیهم السلام است - و با ایما و اشاره، به علی اکبر علیه السلام خطاب کن و بگو:

سلام بر تو، ای نخستین کشته از نسل بهترین بیرون آمده از نسل ابراهیم خلیل! خداوند، بر تو و پدرت درود فرستد، هنگامی که در باره تو گفت: «خداوند، کسانی را که تو را کُشتند، بکُشد! پسر عزیزم! چه گستاخ اند ایشان بر [خدای] رحمان و در پرده‌داری از حرمت پیامبر! دنیا پس از تو، ویران باد!».

گویی تو را می‌بینم که پیش رویش ایستاده‌ای و به کافران می‌گویی: من، علی بن حسین بن علی ام. به خانه خدا سوگند که ما، به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک‌تریم. آن قدر نیزه به شما می‌زنم تا خم شود و شما را در حمایت از پدرم، با شمشیر می‌زنم؛ شمشیر زدن جوان هاشمی و عرب. به خدا سوگند، فرزند آن بی‌نسب، بر ما حکم نمی‌راند! تا آن که مدّت را به پایان بردی و خدایت را دیدار کردی.

گواهی می‌دهم که تو به خدا و پیامبرش نزدیک‌تری و تو فرزند پیامبر او، حجّت، امین و فرزند حجّت و امین اویی. خداوند، بر قاتلت مُرّه بن مُنَقِّذ بن نُعْمان عبدی - که خداوند، لعنت و رسوایش کند - و هر کس که با او در قتل تو شرکت جست و وی را پشتیبانی کرد، حکم براند و آنان را به دوزخ برساند، که بد سرانجامی است! و خداوند، ما را از دیدار کنندگان و همراهان تو قرار دهد، و نیز همراهان جدّت، پدرت، عمویت، برادرت و مادر ستم‌دیده‌ات. از دشمنان انکار کننده [ی حق]، به سوی خدا بیزاری می‌جویم. سلام و رحمت و برکات خدا بر تو باد!

سلام بر عبد الله بن الحسین، طفل شیرخوار، تیر خورده افتاده، در خون غلتیده و خورش به آسمان پاشیده، سر بریده با تیر در دامان پدر! خداوند، تیرانداز به او، حرمه بن کاهل اسدی و

۱. در المزار الکبیر، مصباح الزائر و بحار الأنوار، این افزوده هم دیده می‌شود: «و از قاتلان تو، به خدا بیزاری می‌جویم و همراهی تو را در سرای جاوید، از خدا خواستارم».

همراهانش را لعنت کند!

سلام بر عبد الله، فرزند امیر مؤمنان، خوب امتحان داده در بلا، ندا دهنده به ولایت در عرصه کربلا، ضربه خورده از جلو و پشت خداوند، قاتلش هانی بن ثبیت حَضَرَمی را لعنت کند!

سلام بر ابو الفضل العباس، فرزند امیر مؤمنان، از خود گذشتگی کننده با جان برای برادر، گیرنده از دیروزش برای فردایش، فدایی او، نگه دارنده و کوشنده برای رساندن آب به او که دست‌هایش بُریده شد! خداوند، قاتلانش یزید بن رُقَاد حیتی و حکیم بن طَفیل طایی را بکشد!

سلام بر جعفر، فرزند امیر مؤمنان، شکیبیا به جان دادن در راه خدا، دور و غریب از وطن، آماده کارزار، پیشاهنگ در نبرد که خیل جنگجویان بر او یورش بردند تا بر او چیره گشتند! خداوند، قاتلش هانی بن ثبیت حَضَرَمی را لعنت کند!

سلام بر عثمان، فرزند امیر مؤمنان، همنام عثمان بن مظعون! خداوند، تیرانداز به او، خولی بن یزید اَصْبَحی ایادی دارمی را لعنت کند!

سلام بر محمد، فرزند امیر مؤمنان، کشته شده به دست ایادی دارمی - که خداوند، لعنتش کند و عذاب دردناک را بر او دوچندان سازد -! خداوند، بر تو - ای محمد - و بر خاندان شکیبایت، درود فرستد!

سلام بر ابو بکر فرزند حسن بن علی زکی و ولی! آن تیر خورده با تیر گُشنده! خداوند، قاتلش عبد الله بن عُقبه غَنَوی را لعنت کند!

سلام بر عبد الله، فرزند حسن بن علی زکی! خداوند، قاتل و تیرانداز به او، حرمله بن کاهل اسدی را لعنت کند!

سلام بر قاسم، فرزند حسن بن علی، ضربت خورده بر سرش، و زره کَنده شده به هنگامی که عمویش حسین را صدا زد! پس عمویش، خود را مانند بازی شکاری بر بالای سرش رساند و او پا به خاک می‌سایید و حسین علیه السلام می‌فرمود: «از رحمت خدا دور باشند قاتلان تو؛ کسانی که روز قیامت، خصمشان جدّ تو و پدر توست!». و سپس فرمود: «به خدا سوگند، بر عمویت گران است که او را بخوانی و پاسخت ندهد یا پاسخت را بدهد، ولی تو کشته بر خاک افتاده باشی و سودت نبخشد. به خدا سوگند، امروز، روزی است که گُشنندگان او (عمویت)، فراوان و یاورش اندک اند!».

خداوند، مرا در روز قیامت، با شما دو نفر (قاسم و امام حسین علیه السلام)، قرار دهد و در جایگاه شما، جای دهد. خداوند، قاتلت عمر بن سعد بن عروه بن نُفیل اَزْدی را لعنت کند و او را به دوزخ برساند و عذابی دردناک، برایش آماده سازد!

سلام بر عون بن عبد الله بن جعفر طیار (پرواز کننده) در بهشت، همدوش ایمان، جنگنده با همگنان، خیرخواه به خاطر [خدای ارحمان، تلاوت کننده مثنائی و قرآن! خداوند، قاتلش عبد الله بن قُطبه نُهْهانی را لعنت کند!

سلام بر محمد بن عبد الله بن جعفر، حاضر شده [در کربلا] به جای پدر و [به میدان آمده] در پی برادرش و حفظ کننده او با پیکرش! خداوند، قاتلش عامر بن نَهْشَل تمیمی را لعنت کند!

سلام بر جعفر بن عقیل! خداوند، قاتل و تیرانداز به او، بَشْر بن خَوط هَمْدانی را لعنت کند!

سلام بر عبد الرحمان بن عقیل! خداوند، قاتل و تیرانداز به او، عمر بن خالد بن اسد جُهْنی را لعنت کند!

سلام بر گُشته شده، پسر گُشته شده، عبد الله بن مسلم بن عقیل! خداوند، قاتلش عامر بن صعصعه (و گفته شده: اسد بن مالک) را لعنت کند!

سلام بر عبید الله ابن مسلم بن عقیل! خداوند، قاتل و تیرانداز به او، عمرو بن صَبیح صیداوی را لعنت کند!

سلام بر محمد بن ابی سعید بن عقیل! خداوند، قاتلش لَقِیْط بن ناْشِر جُهْنی را لعنت کند!

سلام بر سلیمان، غلام حسین پسر امیر مؤمنان! خداوند، قاتلش سلیمان بن عوف حَضَرَمی را لعنت کند!

سلام بر قارب، غلام حسین بن علی!

سلام بر مُنَجِّح ، غلام حسین بن علی !

سلام بر مسلم بن عوسجه اسدی ! آن که چون حسین علیه السلام به او اجازه بازگشت داد ، گفت : آیا ما ، تو را رها کنیم ؟ آن گاه در پیشگاه خدا ، چه عذری در ادای حقّ تو خواهیم داشت ؟ ! نه . به خدا سوگند ، تا آن که این نیزه‌ام را در سینه‌های آنان بشکنم و تا قبضه این شمشیر در دستم است ، آنان را با شمشیر می‌زنم ، و از تو جدا نمی‌شوم ، و اگر سلاح نداشتم تا با آنان بجنگم ، به آنان سنگ پرتاب می‌کنم و از تو جدا نمی‌شوم تا با تو بمیرم .

تو ، نخستین کسی بودی که جان خود را تقدیم کرد و نخستین شهیدی بودی که به دیدار خدا رسید و پیمانۀ عمرش به پایان رسید . سوگند به خدای کعبه ، رستگار شدی ! خداوند ، قرار گرفتن تو پیش روی امامت و از خود گذشتگی‌ات را برای او سپاس نهاد ، آن گاه که حسین علیه السلام به سوی تو - که بر زمین افتاده بودی - ، آمد و فرمود : «خدایت رحمت کند ، ای مسلم بن عوسجه !» و تلاوت کرد : (برخی از آنان ، پیمانۀ عمرشان را به سر رساندند و برخی ، به انتظار [شهادت] نشستند ، [پیمان خود را] هرگز تغییر ندادند) ۲ . خداوند ، همدستان در قتل تو : عبد الله ضَبابی و عبد الله بن

۱. در برخی نقل‌ها «ابو عبد الله» و در برخی «ابو عبید الله» آمده است. ۲. احزاب : آیه ۲۳ .

خُشْکاره بَجَلی را لعنت کند !

سلام بر سعد بن عبد الله حَنْفِی که حسین علیه السلام به او اجازه بازگشت داد ؛ اما او گفت : نه ! به خدا سوگند ، ما تو را رها نمی‌کنیم تا خداوند بداند که ما در غیاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله ، حرمت او را پاس داشته و تو را حفظ کرده‌ایم . به خدا سوگند ، اگر می‌دانستم که کشته می‌شوم و زنده می‌شوم و آن گاه ، سوزانده می‌شوم و خاکسترم را به باد می‌دهند و این را هفتاد مرتبه با من می‌کنند ، باز از تو جدا نمی‌شدم تا مرگم را پیش روی تو بینم . پس چگونه این کار را نکنم ، در حالی که فقط یک مرگ است و یک کشته شدن و پس از آن ، کرامت جاوید بی‌پایان ؟!

بی‌تردید ، تو مرگت را دیدی و برای امامت از خود گذشتگی کردی و کرامت خدا را در سرای ماندن ، دیدی . خداوند ، ما را با شما ، جزو شهیدان ، محشور کند و همراهی با شما را در بالاترین درجه قرب به خدا ، روزی‌مان سازد !

سلام بر بشر بن عمر حَضَرَمِی ۲! خداوند ، گفته‌ات به حسین علیه السلام را سپاس گزارد که چون به تو اجازه بازگشت داد ، گفتی : درندگان ، مرا زنده زنده بخورند ، اگر از تو جدا شوم و از قافله‌ها حال تو را بپرسم و تو را با کمی یاورانت ، وا گذارم ! این ، هرگز نمی‌شود .

سلام بر یزید بن حُصَین ۳ هَمْدانی مِشْرِقی قاری ؛ کشته و بر خاک افتاده به شمشیر مَشْرِفی !

سلام بر عمر بن ابی کعب انصاری ۴! سلام بر نَعیم بن عَجَلان انصاری !

سلام بر زُهَیر بن قَین بَجَلی که چون حسین علیه السلام ، به او اجازه بازگشت داد ، گفت : نه ! به خدا سوگند ، این هرگز نمی‌شود ! فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در دست دشمنان اسیر ، وا گذارم و خود را نجات دهم ؟! خداوند ، هیچ گاه این روز را برایم پیش نیاورد !

سلام بر عمرو بن قَرْظَه انصاری ۵! سلام بر حبیب بن مَظْاهر اسدی !

سلام بر حَزّ بن یزید ریاحی !

سلام بر عبد الله بن عُمَیر کلبی ۶!

۱. در المزار الکبیر، «سعید بن عبد الله حنفی» آمده است. ۲. در المزار الکبیر، «بشیر بن عمر حضرمی» آمده است. ۳. در المزار الکبیر، «زید بن حصین» و در مصباح الزائر، «بریر بن خضیر» آمده است. ۴. در برخی نقل‌ها، «عمران بن کعب انصاری» و «عمر بن کعب انصاری» آمده است. ۵. در مصباح الزائر، «عمر بن قَظه انصاری» آمده است. ۶. در مصباح الزائر، «عبد الله بن عمر کلبی» آمده است.

خُشکاره بَجَلی را لعنت کند!

سلام بر سعد بن عبد الله حنفی^۱ که حسین علیه السلام به او اجازه بازگشت داد؛ اما او گفت: نه! به خدا سوگند، ما تو را رها نمی‌کنیم تا خداوند بداند که ما در غیاب پیامبر خدا صلی الله علیه و آله، حرمت او را پاس داشته و تو را حفظ کرده‌ایم. به خدا سوگند، اگر می‌دانستم که کشته می‌شوم و زنده می‌شوم و آن گاه، سوزانده می‌شوم و خاکسترم را به باد می‌دهند و این را هفتاد مرتبه با من می‌کنند، باز از تو جدا نمی‌شدم تا مرگم را پیش روی تو بینم. پس چگونه این کار را نکنم، در حالی که فقط یک مرگ است و یک کشته شدن و پس از آن، کرامت جاوید بی‌پایان؟!

بی‌تردید، تو مرگت را دیدی و برای امامت از خود گذشتگی کردی و کرامت خدا را در سرای ماندن، دیدی. خداوند، ما را با شما، جزو شهیدان، محشور کند و همراهی با شما را در بالاترین درجه قرب به خدا، روزی مان سازد! سلام بر بشیر بن عمر حضرمی^۲! خداوند، گفته‌ات به حسین علیه السلام را سپاس گزارد که چون به تو اجازه بازگشت داد، گفتی: درندگان، مرا زنده زنده بخورند، اگر از تو جدا شوم و از قافله‌ها حال تو را بپرسم و تو را با کمی یاورانت، وا گذارم! این، هرگز نمی‌شود.

سلام بر یزید بن حُصین^۳ همدانی مشرقی قاری؛ کشته و بر خاک افتاده به شمشیر مشرفی!

سلام بر عمر بن ابی کعب انصاری^۴! سلام بر نعیم بن عجلان انصاری!

سلام بر زُهیر بن قَین بَجَلی که چون حسین علیه السلام، به او اجازه بازگشت داد، گفت: نه! به خدا سوگند، این هرگز نمی‌شود! فرزند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را در دست دشمنان اسیر، وا گذارم و خود را نجات دهم؟! خداوند، هیچ گاه این روز را برایم پیش نیاورد!

سلام بر عمرو بن قَظه انصاری^۵! سلام بر حبیب بن مظاهر اسدی!

سلام بر حرّ بن یزید ریاحی!

سلام بر عبد الله بن عُمیر کلبی^۶!

۱. در المزار الکبیر، «سعید بن عبد الله حنفی» آمده است. ۲. در المزار الکبیر، «بشیر بن عمر حضرمی» آمده است. ۳. در المزار الکبیر، «زید بن حصین» و در مصباح الزائر، «بریر بن خضیر» آمده است. ۴. در برخی نقل‌ها، «عمران بن کعب انصاری» و «عمر بن کعب انصاری» آمده است. ۵. در مصباح الزائر، «عمر بن قَظه انصاری» آمده است. ۶. در مصباح الزائر، «عبد الله بن عمر کلبی» آمده است.

سلام بر نافع بن هلال بن نافع بَجَلی مرادی!

سلام بر آنس بن کاهل اسدی!

سلام بر قیس بن مُسهر صیداوی!

سلام بر عبد الله و عبد الرحمان ، دو پسر عروه بن خراقِ غفاری !

سلام بر جون بن حری، اِغلام ابو ذرِ غفاری !

سلام بر شیب بن عبد الله نهشلی !

سلام بر حجاج بن یزید سعدی ! ۲ سلام بر قاسط و کرش ، ۳ دو پسرِ ظهیر ۴ تغلبی !

سلام بر کنانه بن عتیق !

سلام بر ضرغامه بن مالک !

سلام بر حوئی بن مالکِ ضُبَعی ! ۵ سلام بر عمر بن ضُبَیعه ضُبَعی ! ۶ سلام بر زید بن ثُبَیت قیسی !

سلام عبد الله و عبید الله ، دو پسر یزید بن ثُبَیت قیسی ! ۷ سلام بر عامر بن مسلم !

سلام بر قَعْنَب بن عمرو تَمَری ! ۸ سلام بر سالم ، غلامِ عامر بن مسلم !

سلام بر سیف بن مالک !

سلام بر زُهَیر بن بِشَر خَتَمی !

سلام بر زید بن مَعْقِل جُغفی ! ۹

۱. در برخی نقل‌ها «بن حری» نیامده است. ۲. در المزار الکبیر و در مصباح الزائر و بحار الأنوار ، «حجاج بن زید سعدی» آمده است.

۳. در المزار الکبیر ، «و کردوس» و در مصباح الزائر ، «و کرسی» آمده است. ۴. در بحار الأنوار ، «دو پسر زهیر» آمده است. ۵. در

المزار الکبیر و بحار الأنوار ، «جوین بن مالک ضُبَعی» آمده است. ۶. در المزار الکبیر ، «عمرو بن ضُبَیعه» آمده است. ۷. در المزار

الکبیر سلام بر این دو نیامده است. ۸. در المزار الکبیر ، «سلام بر قعنَب بن عمرو تَمَری!» و «سلام بر سالم، غلامِ عامر بن مسلم!» نیامده

و در برخی نقل‌ها، «نَمَری» به جای «تَمَری» آمده است. ۹. در المزار الکبیر و بحار الأنوار ، «بدر بن معقل جُغفی» آمده است.

سلام بر حجاج بن مسروق جُغفی ! ۱ سلام بر مسعود بن حجاج و پسرش !

سلام بر مُجَمِّع بن عبد الله عائذی !

سلام بر عَمَّار بن حَسَّان ۲ بن شُرَیح طایی !

سلام بر حِیَّان بن حارث سلمانی آزدی !

سلام بر جُنْدَب بن حُجَر خولانی !

سلام بر عمر بن خالد صیداوی !

سلام بر سعید ، غلام او !

سلام بر یزید بن زیاد بن مهاجر کندی ! ۳ سلام بر زاهر ، غلامِ عمرو بن حَمِیق خُزاعی ! ۴ سلام بر جَبَلَه بن علی شیبانی !

سلام بر سالم ، غلامِ ابنِ مَدَنیّه کلبی ! ۵ سلام بر آسَلَم بن کثیر آزدی اَعْرَج !

سلام بر زُهَیر بن سُلَیم آزدی ! ۶ سلام بر قاسم بن حبیب آزدی !

سلام بر عُمَر بن جُنْدَب خَضَرَمی ! ۷ سلام بر ابو ثَمَامه ، عمر بن عبد الله صائدی !

سلام بر حَنْظَلَه بن اسعد شَبامی !

سلام بر عبد الرحمان بن عبد الله بن کَدِر اَرَحَبی ! ۸ سلام بر عَمَّار بن ابی سلامه هَمْدانی !

۱. نام وی در نقل المزار الکبیر نیامده است . ۲. در المزار الکبیر ، «عمّار بن حیّان» آمده است . ۳. در المزار الکبیر ، مصباح الزائر و بحار الأنوار ، «یزید بن زیاد بن مظاهر کندی» آمده است . ۴. نام وی در نقل المزار الکبیر نیامده است . ۵. نام وی در نقل المزار الکبیر نیامده است . ۶. نام وی در نقل بحار الأنوار نیامده است . ۷. در المزار الکبیر و بحار الأنوار ، «عمر بن احدث حصرمی» و در مصباح الزائر ، «عمرو بن احدث حصرمی» آمده است . ۸. در مصباح الزائر و بحار الأنوار ، «عبد الرحمان بن عبد الله بن کدن ارحبی» آمده است .

سلام بر عایس بن شیب شاکری !

سلام بر شوذب ، غلام شاکر ! سلام بر شیب بن حارث بن سریع !

سلام بر مالک بن عبد بن سریع !

سلام بر زخمی اسیر ، سوار بن ابی حمیر فهمی همدانی ! سلام بر زخمی همراه او ، عمرو بن عبد الله جندعی !

سلام بر شما ، ای بهترین یاوران !

سلام بر شما ، به خاطر صبرتان ، که چه عاقبت نیکویی دارید ! خداوند ، شما را در جایگاه نیکان ، جای دهد ! گواهی می‌دهم که خداوند ، پرده از چشمان شما بر گرفت و برایتان ، جایگاهی [آسوده در بهشت] آماده ساخت و به شما عطای فراوان داد . شما هم در همراهی حق ، درنگ نکردید و پیشروان ما [به سوی بهشت] شدید و ما [إن شاء الله] همنشینان شما در سرای جاویدان هستیم . سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد ۴۱۳: خَرَجَ مِنَ النَّاحِيَةِ سَنَةً اثْنَتَيْنِ وَخَمْسِينَ وَمِئَتَيْنِ عَلَى يَدِ الشَّيْخِ مُحَمَّدِ بْنِ غَالِبِ الْأَصْفَهَانِيِّ حِينَ وَفَاةِ أَبِي رَحِمَهُ اللَّهُ ، وَكُنْتُ حَدِيثَ السَّنِّ ، وَكُتِبْتُ أَسْتَأْذِنُ فِي زِيَارَةِ مَوْلَايَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَزِيَارَةِ الشُّهَدَاءِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ ، فَخَرَجَ إِلَيَّ مِنْهُ :

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ : إِذَا أَرَدْتَ زِيَارَةَ الشُّهَدَاءِ رِضْوَانُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ فَقِفْ عِنْدَ رَجُلِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَهُوَ قَبْرُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمَا ، فَاسْتَقْبِلِ الْقِبْلَةَ بَوَجْهِكَ ؛ فَإِنَّ هُنَاكَ حَوْمَةَ الشُّهَدَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ ، وَأَوِّمِ وَأَشْتِرْ إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقُل :

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنْ نَسْلِ خَيْرِ سَلِيلٍ مِنْ سِلَالَةِ إِبْرَاهِيمَ الْخَلِيلِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ وَعَلَى أَبِيكَ ، إِذْ قَالَ فِيكَ : «قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوكَ ، يَا بُنَيَّ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ ! عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا» ، كَأَنِّي بِحُكِّ بَيْنَ يَدَيْهِ مَاثِلًا ، وَلِلْكَافِرِينَ قَائِلًا : أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أُولَى بِالنَّبِيِّ أَطْعُمُكُمْ بِالزُّمَحِ حَتَّى يَشْتَنَى أَضْرِبُكُمْ بِالسَّيْفِ أَحْمَى عَنْ أَبِي ضَرَبَ غُلَامٌ هَاشِمِيٌّ عَرَبِيٌّ وَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعَى حَتَّى قَضَيْتَ نَحْبَكَ وَلَقِيتَ رَبَّكَ ، أَشْهَدُ أَنَّكَ أُولَى بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ ، وَأَنَّكَ ابْنُ رَسُولِهِ ، وَحُجَّتُهُ وَأَمِينُهُ ، وَابْنُ حُجَّتِهِ وَأَمِينِهِ . حَكَمَ اللَّهُ عَلَى قَاتِلِكَ مُرَّةً بِنِ مُنْقِذِ بْنِ النُّعْمَانِ الْعَبْدِيِّ - لَعَنَهُ اللَّهُ وَأَخْزَاهُ - وَمَنْ شَرِكَهُ فِي قَتْلِكَ ، وَكَانُوا عَلَيْكَ ظَهِيرًا ، أَصْلَاهُمْ اللَّهُ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ، وَجَعَلْنَا اللَّهُ مِنْ مُلَاقِيكَ وَمُرَافِقِيكَ ، وَمُرَافِقِي خِدِّكَ وَأَبِيكَ وَعَمِّكَ وَأَخِيكَ وَأُمَّكَ الْمَظْلُومَةَ ، وَأَبْرَأُ إِلَى اللَّهِ مِنْ أَعْدَائِكَ أُولَى الْجُحُودِ ، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحِمَهُ اللَّهُ وَبَرَكَاتُهُ .

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحُسَيْنِ الطُّفْلِ الرُّضِيعِ ، الْمَرْمِيِّ الصَّرِيعِ ، الْمُتَشَحِّطِ دَمًا ، الْمُصْعَدِ دَمُهُ فِي السَّمَاءِ ، الْمَذْبُوحِ بِالسَّهْمِ فِي حَجَرِ أَبِيهِ ، لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ حَرَمَلَهُ بَنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ وَذَوِيهِ .

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ ابْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، مُبْلَى الْبَلَاءِ ، وَالْمُنَادَى بِالْوَلَاءِ فِي عَرَصَةِ كَرْبَلَاءَ ، الْمَضْرُوبِ مُقْبِلًا وَمُذْبِرًا ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِيَّ بْنَ ثُبَيْتِ الْحَضْرَمِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى أَبِي الْفَضْلِ الْعَبَّاسِ ابْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، الْمُوَاسِي أَخَاهُ بِنَفْسِهِ ، الْآخِذِ لِعَدِهِ مِنْ أَمْسِهِ ، الْفَادِي لَهُ ، الْوَاقِي ، السَّاعِي إِلَيْهِ بِمَائِهِ ، الْمَقْطُوعَةِ يَدَاهُ ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلِيهِ يَزِيدَ بْنَ الرُّقَادِ الْحِثِّيِّ وَحَكِيمَ بْنَ الطُّفَيْلِ الطَّائِيَّ .

السَّلامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، الصَّابِرِ بِنَفْسِهِ مُحْتَسِبًا ، وَالثَّانِي عَنِ الْأَوْطَانِ مُغْتَرِبًا ، الْمُسْتَسْلِمِ لِلْقِتَالِ ، الْمُسْتَقْدِمِ لِلنَّزَالِ ، الْمَكْثُورِ بِالرَّجَالِ ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ هَانِئَ بْنَ ثُبَيْتِ الْحَضَرَمِيِّ .

السَّلامُ عَلَى عُثْمَانَ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، سَمِيِّ عُثْمَانَ بْنِ مَطْعُونٍ ، لَعَنَ اللَّهُ رَامِيَهُ بِالسَّهْمِ خَوْلَى بْنَ يَزِيدَ الْأَصْبَحِيِّ الْإِيَادِيَّ الدَّارِمِيَّ .
السَّلامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، قَتِيلِ الْإِيَادِيَّ الدَّارِمِيَّ لَعَنَهُ اللَّهُ وَضَاعَفَ عَلَيْهِ الْعَذَابَ الْأَلِيمَ ، وَصَلَّى اللَّهُ عَلَيْكَ يَا مُحَمَّدُ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ الصَّابِرِينَ .

السَّلامُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ الْوَلِيِّ ، الْمَرْمِيِّ بِالسَّهْمِ الرَّدِيِّ ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عُقْبَةَ الْغَنَوِيَّ .
السَّلامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الزَّكِيِّ ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ حَرْمَلَةَ بْنَ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ .

السَّلامُ عَلَى الْقَاسِمِ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ ، الْمَضْرُوبِ عَلَى هَامِيَةِ ، الْمَسْلُوبِ لَامَتُهُ ، حِينَ نَادَى الْحُسَيْنَ عَمَّهُ ، فَجَلَا عَلَيْهِ عَمُّهُ كَالصَّقْرِ ، وَهُوَ يَفْحَصُ بِرَجْلَيْهِ الثَّرَابَ ، وَالْحُسَيْنُ يَقُولُ : «بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ ! وَمَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ جُدُّكَ وَأَبُوكَ» . ثُمَّ قَالَ : «عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ ، أَوْ أَنْ يُجِيبَكَ وَأَنْتَ قَتِيلٌ جَدِيلٌ فَلَا يَنْفَعُكَ ، هَذَا وَاللَّهِ يَوْمَ كَثُرَ وَاتْرَهُ وَقَلَّ نَاصِرُهُ» ، جَعَلَنِي اللَّهُ مَعَكُمْ يَوْمَ جَمْعِكُمْ ، وَبَوَّأَنِي مُبَوَّأَكُمَا ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَكَ عُمَرَ بْنَ سَعْدِ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ نُفَيْلِ الْأَزْدِيِّ ، وَأَصْلَاهُ جَحِيمًا وَأَعَدَّ لَهُ عَذَابًا أَلِيمًا .

السَّلامُ عَلَى عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الطَّيَّارِ فِي الْجَنَانِ ، حَلِيفِ الْإِيمَانِ ، وَمُنَازِلِ الْأَقْرَانِ ، النَّاصِحِ لِلرَّحْمَنِ ، الثَّانِي لِلْمَثَانِي وَالْقُرْآنِ ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ قُطَيْبَةَ النَّبْهَانِيَّ .

السَّلامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ ، الشَّاهِدِ مَكَانَ أَبِيهِ ، وَالثَّانِي لِأَخِيهِ ، وَوَاقِيهِ بَيْدَنِهِ ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَامِرَ بْنَ نَهْشَلِ التَّمِيمِيِّ .
السَّلامُ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ عَقِيلٍ ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ بَشَرَ بْنَ خُوَطِ الْهَمْدَانِيِّ .

السَّلامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَقِيلٍ ، لَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ عُمَرَ بْنَ خَالِدِ بْنِ أَسَدِ الْجُهَنِيِّ .
السَّلامُ عَلَى الْقَتِيلِ ابْنِ الْقَتِيلِ ، عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ عَامِرَ بْنَ صَعْصَعَةَ . وَقِيلَ : أَسَدَ بْنَ مَالِكٍ .

السَّلامُ عَلَى عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ عَقِيلٍ ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ وَرَامِيَهُ عَمْرُو بْنُ صَبِيحِ الصَّيْدَاوِيِّ .
السَّلامُ عَلَى مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي سَعِيدِ بْنِ عَقِيلٍ ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ لَقِيطَ بْنَ نَاشِرِ الْجُهَنِيِّ .

السَّلامُ عَلَى سُلَيْمَانَ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ، وَلَعَنَ اللَّهُ قَاتِلَهُ سُلَيْمَانَ بْنَ عَوْفِ الْحَضَرَمِيِّ .
السَّلامُ عَلَى قَارِبِ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ .

السَّلامُ عَلَى مُنَجِّجِ مَوْلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ .

السَّلامُ عَلَى مُسْلِمِ بْنِ عَوْسَجَةَ الْأَسَدِيِّ ، الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أُذِنَ لَهُ فِي الْإِنْصِرَافِ : «أَنْحُنْ نُخْلِي عَنْكَ ؟ وَبِمَ نَعْتَذِرُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ أَدَاءِ حَقِّكَ ؟ لا- وَاللَّهِ حَتَّى أَكْسَرَ فِي ضِدِّهِمْ رُحْمَى هَذَا ، وَأَضْرِبُهُمْ بِسَيْفِي مَا ثَبَتَ قَائِمُهُ فِي يَدِي ، وَلَا أَفَارِقُكَ ، وَلَوْ لَمْ يَكُنْ مَعِيَ سِلَاحٌ أَقَاتِلُهُمْ بِهِ لَقَذَفْتُهُمْ بِالْحِجَارَةِ ، وَلَمْ أَفَارِقُكَ حَتَّى أَمُوتَ مَعَكَ» .

وَكُنْتُ أَوَّلَ مَنْ شَرَى نَفْسَهُ ، وَأَوَّلَ شَهِيدٍ شَهِدَ اللَّهُ وَقَضَى نَحْبَهُ ، فَفُزْتُ بِرَبِّ الْكَعْبَةِ ، شَكَرَ اللَّهُ اسْتِقْدَامَكَ وَمُوَاسَاتَكَ إِمَامَكَ ، إِذْ مَشَى إِلَيْكَ وَأَنْتَ صَرِيحٌ ، فَقَالَ :

«يَرْحَمُكَ اللَّهُ يَا مُسْلِمَ بْنَ عَوْسَجَةَ» ، وَقَرَأَ : (فَمِنْهُمْ مَنْ قَضَى نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا) ، لَعَنَ اللَّهُ الْمُشْتَرِكِينَ فِي قَتْلِكَ : عَبْدَ اللَّهِ الضَّبَائِيَّ ، وَعَبَدَ اللَّهِ بْنَ خُشَكَارَةَ الْبَجَلِيَّ .

السَّلامُ عَلَى سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ ، الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أُذِنَ لَهُ فِي الْإِنْصِرَافِ : «لَا وَاللَّهِ لَا نُخْلِيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَّا قَدْ حَفِظْنَا غَيْبَهُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فِيكَ ، وَاللَّهِ لَوْ أَعْلَمْتُ أَنِّي أَقْتُلُ ثُمَّ أَحْيَى ثُمَّ أُحْرَقُ ثُمَّ أُذْرَى ، وَيُفْعَلُ بِي ذَلِكَ سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ ، حَتَّى أَلْقَى جِمَامِي دُونَكَ ، وَكَيْفَ لَا أَفْعَلُ ذَلِكَ وَإِنَّمَا هِيَ مَوْتَةٌ أَوْ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ ، ثُمَّ هِيَ بَعْدَهَا الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا» .

فَقَدْ لَقِيتَ جِمَامَكَ ، وَوَأَسَيْتَ إِمَامَكَ ، وَلَقِيتَ مِنَ اللَّهِ الْكَرَامَةَ فِي دَارِ الْمُقَامَةِ ، حَسَرْنَا اللَّهُ مَعَكُمْ فِي الْمُسْتَشْهَدِينَ ، وَرَزَقْنَا مُرَافَقَتَكُمْ

فی اُعلیٰ عِلِّینَ .

السَّلَامُ عَلَى بِشْرِ بْنِ عُمَرَ الْحَضَرَمِيِّ ، شَكَرَ اللَّهُ لَكَ قَوْلَكَ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أَذِنَ لَكَ فِي الْإِنْصِرَافِ : «أَكَلْتَنِي إِذْنِ السَّبَّاحِ حَتَّىٰ إِنْ فَارَقْتُكَ وَأَسْأَلَ عَنْكَ الرُّكْبَانَ ، وَأَخَذْتُكَ مَعَ قَلْبِ الْأَعْوَانِ ، لَا يَكُونُ هَذَا أَبَدًا» .

السَّلَامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ حُصَيْنٍ الْهَمْدَانِيِّ الْمَشْرِقِيِّ الْقَارِي ، الْمَجْدَلِ بِالْمَشْرِفِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ أَبِي كَعْبٍ الْأَنْصَارِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى نَعِيمِ بْنِ عَجَلَانَ الْأَنْصَارِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ الْقَيْنِ الْبَجَلِيِّ ، الْقَائِلِ لِلْحُسَيْنِ وَقَدْ أَذِنَ لَهُ فِي الْإِنْصِرَافِ : «لَا وَاللَّهِ لَا يَكُونُ ذَلِكَ أَبَدًا ، أَتُرْكُ ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ أَسِيرًا فِي يَدِ الْأَعْدَاءِ وَأَنْجُو ! لَا أَرَانِي اللَّهَ ذَلِكَ الْيَوْمَ» .

السَّلَامُ عَلَى عَمْرِو بْنِ قَرْظَةَ الْأَنْصَارِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى حَبِيبِ بْنِ مُظَاهِرِ الْأَسَدِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى الْحُرِّ بْنِ يَزِيدَ الرِّيَّاحِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَيْرِ الْكَلْبِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى نَافِعِ بْنِ هِلَالِ بْنِ نَافِعِ الْبَجَلِيِّ الْمُرَادِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى أَنَسِ بْنِ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى قَيْسِ بْنِ مُسَهَّرِ الصَّيْدَاوِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَعَبْدِ الرَّحْمَنِ ابْنَيْ عُرْوَةَ بْنِ حِرَاقِ الْغِفَارِيِّينَ .

السَّلَامُ عَلَى جَوْنِ بْنِ حَرِيٍّ مَوْلَى أَبِي ذَرٍّ الْغِفَارِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى شَيْبِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ النَّهْشَلِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى الْحَجَّاجِ بْنِ يَزِيدَ السَّعْدِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى قَاسِطِ وَكَرْشِ ابْنَيْ طَهِيرِ التَّغْلِبِيِّينَ .

السَّلَامُ عَلَى كِنَانَةَ بْنِ عَتِيقٍ .

السَّلَامُ عَلَى ضِرْغَامَةَ بْنِ مَالِكٍ .

السَّلَامُ عَلَى حَوْيٍّ بْنِ مَالِكِ الضُّبَيْعِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ ضُبَيْعَةَ الضُّبَيْعِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى زَيْدِ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ وَعُبَيْدِ اللَّهِ ابْنَيْ يَزِيدَ بْنِ ثُبَيْتِ الْقَيْسِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ .

السَّلَامُ عَلَى قَعْنَبِ بْنِ عَمْرِو التَّمَرِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى سَالِمِ مَوْلَى عَامِرِ بْنِ مُسْلِمٍ .

السَّلَامُ عَلَى سَيْفِ بْنِ مَالِكٍ .

السَّلَامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ بِشْرِ الْخَثْعَمِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى زَيْدِ بْنِ مَعْقِلِ الْجُعْفِيِّ .

السَّلَامُ عَلَى الْحَجَّاجِ بْنِ مَسْرُوقِ الْجُعْفِيِّ .

السَّلامُ عَلَى مَسْعُودِ بْنِ الْحَجَّاجِ وَابْنِهِ .
السَّلامُ عَلَى مُجَمِّعِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْعَائِذِيِّ .
السَّلامُ عَلَى عَمَّارِ بْنِ حَسَّانَ بْنِ شُرَيْحِ الطَّائِيِّ .
السَّلامُ عَلَى حَيَّانَ بْنِ الْحَارِثِ السَّلْمَانِيِّ الْأَزْدِيِّ .
السَّلامُ عَلَى جُنْدَبِ بْنِ حُجْرِ الْخَوْلَانِيِّ .
السَّلامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ خَالِدِ الصَّيْدَاوِيِّ .
السَّلامُ عَلَى سَعِيدِ مَوْلَاهُ .
السَّلامُ عَلَى يَزِيدَ بْنِ زِيَادِ بْنِ الْمُهَاجِرِ الْكِنْدِيِّ .
السَّلامُ عَلَى زَاهِرِ مَوْلَى عَمْرِو بْنِ الْحَمِقِ الْخُزَاعِيِّ .
السَّلامُ عَلَى جَبَلَةَ بْنِ عَلِيٍّ الشَّيْبَانِيِّ .
السَّلامُ عَلَى سَالِمِ مَوْلَى ابْنِ الْمَدَنِيِّ الْكَلْبِيِّ .
السَّلامُ عَلَى أَسْلَمَ بْنِ كَثِيرِ الْأَزْدِيِّ الْأَعْرَجِ .
السَّلامُ عَلَى زُهَيْرِ بْنِ سُلَيْمِ الْأَزْدِيِّ .
السَّلامُ عَلَى قَاسِمِ بْنِ حَبِيبِ الْأَزْدِيِّ .
السَّلامُ عَلَى عُمَرَ بْنِ جُنْدَبِ الْحَضْرَمِيِّ .
السَّلامُ عَلَى أَبِي ثُمَامَةَ عُمَرَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّائِدِيِّ .
السَّلامُ عَلَى حَنْظَلَةَ بْنِ أَسْعَدَ الشَّبَامِيِّ .
السَّلامُ عَلَى عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْكَدَرِ الْأَرْحَبِيِّ .
السَّلامُ عَلَى عَمَّارِ بْنِ أَبِي سَلَامَةَ الْهَمْدَانِيِّ .
السَّلامُ عَلَى عَابِسِ بْنِ شَبِيبِ الشَّائِكِيِّ .
السَّلامُ عَلَى شَوْذَبِ مَوْلَى شَاكِرٍ .
السَّلامُ عَلَى شَبِيبِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ سَرِيعٍ .
السَّلامُ عَلَى مَالِكِ بْنِ عَبْدِ بْنِ سَرِيعٍ .
السَّلامُ عَلَى الْجَرِيحِ الْمَأْسُورِ سَوَّارِ بْنِ أَبِي حَمِيرٍ الْفَهْمِيِّ الْهَمْدَانِيِّ .
السَّلامُ عَلَى الْمُثَرَّتِ مَعَهُ عَمْرِو بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْجُنْدَعِيِّ .
السَّلامُ عَلَيْكُمْ يَا خَيْرَ أَنْصَارٍ .

السَّلامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ ، بَوَّأَكُمُ اللَّهُ مَبُوءَ الْأَبْرَارِ ، أَشْهَدُ لَقَدْ كَشَفَ اللَّهُ لَكُمْ الْغِطَاءَ ، وَمَهَّدَ لَكُمْ الْوِطَاءَ ، وَأَجْزَلَ لَكُمْ الْعِطَاءَ ، وَكُنْتُمْ عَنِ الْحَقِّ غَيْرَ بَطَاءٍ ، وَأَنْتُمْ لَنَا فُرْطَاءُ ، وَنَحْنُ لَكُمْ خُلَطَاءُ فِي دَارِ الْبَقَاءِ ، وَالسَّلامُ عَلَيْكُمْ وَرَحِمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ
(الإقبال : ج ۳ ص ۷۳ ، المزار الكبير : ص ۴۸۶ ح ۸ ، مصباح الزائر : ص ۲۷۸ ، بحار الأنوار : ج ۱۰۱ ص ۲۶۹ ح ۱ و ج ۴۵ ص ۶۵)

۱. نام وی در نقل المزار الكبير نیامده است. ۲. در مصباح الزائر ، «سوار بن ابی حمید فهمی همدانی» آمده است. ۳. قابل توجه است که مصدر بحار الأنوار در جلد ۴۵ و ۱۰۱ همان نقل الإقبال است ؛ ولی این دو متن با هم تفاوت‌هایی پیدا کرده‌اند. ضمناً ما تنها

برخی از اختلاف‌های مصادر را در پانوشته‌ها آورده‌ایم .

سخنی درباره میزان اعتبار دو زیارت منسوب به ناحیه مقدسه

اشاره

دو زیارتی که متن آنها در آغاز این فصل گزارش شد ، به ناحیه مقدسه ۱ نسبت داده شده‌اند و از آن جا که در آنها (بویره در زیارت نخست) به مصائب سید الشهداء و یاران آن بزرگوار ، اشاره شده ، مورد استناد و استفاده اهل منبر و ذاکران مصائب اهل بیت علیهم السلام قرار دارند . از این رو ، آگاهی از میزان اعتبار آنها ، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است ؛ ولی پیش از پرداختن به این موضوع ، توجه به چند نکته لازم به نظر می‌رسد :

۱ . هرچند هر دو زیارت ، منسوب به ناحیه مقدسه اند ، لیکن زیارتی که به «زیارت ناحیه مقدسه» شهرت دارد ، همان زیارت نخست این فصل است . این زیارت ، در کتاب موسوم به المزار الکبیر (نگاشته ابن مشهدی) ۲ آمده است . ۳ .

۱. ناحیه مقدسه ، اصطلاحی است که امامیه ، از نیمه اول قرن سوم هجری و به خاطر شرایط سخت سیاسی - اجتماعی ، در نقل مطلب از امامان : هادی علیه السلام و عسکری علیه السلام و مهدی علیه السلام یا گفتگو درباره ایشان ، آن را به جای نام امام ، به کار می‌برده‌اند و عمدتاً در عصر غیبت صغرا و برای امام زمان علیه السلام به کار می‌رفته است . ۲. وی ، محمد بن جعفر مشهدی حائری (م ح ۵۷۴ ق) است . ۳. المزار الکبیر : ص ۴۹۶ - ۵۱۳ .

۲ . علامه مجلسی ، در بحار الأنوار ، زیارت نخست را از کتاب المزار شیخ مفید نیز گزارش کرده است ؛ لیکن در نسخه‌های موجود از کتاب المزار مفید ، این متن ، وجود ندارد .

۳ . بخشی از این زیارت ، در زیارت‌نامه منسوب به سید مرتضی - که ما آن را در فصل چهاردهم آورده‌ایم - ، بدون انتساب به ناحیه مقدسه آمده است . علامه مجلسی در این باره می‌گوید :

ای بسا اختلاف میان این زیارت و زیارت منسوب به سید مرتضی ، به خاطر اختلاف روایت باشد و ظاهر ، این است که سید ، این زیارت را گرفته و از خودش ، بر آن ، افزوده است . ۲ .

میزان اعتبار زیارت نخست (مشهور به «زیارت ناحیه مقدسه»)

همان طور که در متن منقول از کتاب المزار الکبیر ملاحظه شد ، این زیارت ، سند متصل به ناحیه مقدسه ندارد و روایت آن ، اصطلاحاً «مُرسل» است و قابل ارزیابی سندی نیست ؛ ولی مؤلف کتاب المزار الکبیر ، در مقدمه این کتاب ، آورده است :
اما بعد : من در این کتابم ، زیارت‌های گوناگونی را برای مشاهد مشرف ، و نیز آنچه را در آداب مسجدهای فرخنده وارد شده است ، و دعاهایی را که پس از نمازها خوانده می‌شوند ، و مناجات‌های لذت‌بخشی را که در خلوتگاه‌ها با خداوند اَزلی می‌شود ، و آن دسته دعاهایی را که در امور مهم ، با آنها به خداوند پناه برده می‌شود ، گرد آورده‌ام ؛ دعاهایی که راویان مورد اعتماد ، با سند ، از بزرگان [اُمّت] ، نقل کرده‌اند . ۳ .

برخی گفته‌اند که این عبارت ، در توثیق عمومی همه کسانی که در اسناد روایات کتاب یاد شده قرار دارند ، صراحت دارد و از

جمله کسانی که بر این مطلب اصرار دارند، محدث نوری است؛^۴ لیکن در این باره، توجه به چند نکته ضروری است:

۱. ممکن است مقصود ابن مشهدی از عبارت مذکور، توثیق مشایخ بلاد واسطه روایی خویش باشد. بنا بر این، او می‌خواهد بگوید کسانی که این روایات را برای وی نقل کرده‌اند یا در کتب خود نوشته‌اند، مورد وثوق هستند، نه این که همه کسانی که در سلسله اسناد روایات کتاب وی

۱. بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۳۱۷. ۲. بحار الأنوار: ج ۱۰۱ ص ۳۲۸. ۳. المزار الکبیر: ص ۲۷. ۴. ر. ک: خاتمه مستدرک الوسائل: ج ۱ ص ۳۵۹ و ج ۲ ص ۴۵۱.

(المزار الکبیر) آمده‌اند، مورد وثوق او باشند.

۲. وقتی برخی از راویان کتاب‌هایی مانند الکافی (با آن همه دقت مؤلف آن)، ثقة نیستند، بعید به نظر می‌رسد مؤلفی ادعا کند که همه راویان کتاب او، مورد وثوق او هستند.

۳. بر فرض که از عبارت یاد شده، استنباط شود که ابن مشهدی، همه راویان کتاب المزار الکبیر را توثیق کرده است، با توجه به این که وی از متأخران محسوب می‌شود، قطعاً توثیق او هم بر پایه حدس و نظر بوده و از اعتبار لازم، برخوردار نیست. بر این اساس، هر چند مورد وثوق بودن مشایخ ابن مشهدی، موجب اعتبار نسبی روایات کتاب اوست، لیکن این اعتبار، به گونه‌ای نیست که بتوان با اطمینان، زیارت‌نامه یاد شده را به طور مستقیم، به امام زمان علیه السلام نسبت داد و لذا به کسانی که «زیارت ناحیه مقدسه» را بازگو می‌نمایند، توصیه می‌شود که آن را مستقیماً به امام زمان علیه السلام نسبت ندهند؛ بلکه آن را به نقل از کتاب المزار الکبیر، از ناحیه مقدسه، گزارش نمایند.

گفتنی است درباره کتاب ابن مشهدی، نکات دیگری نیز هست که در این مختصر، فرصت پرداختن به آنها نیست.

میزان اعتبار زیارت دوم (مشهور به «زیارت شهدا»)

این زیارت‌نامه نیز منسوب به ناحیه مقدسه است؛ لیکن به «زیارت شهدا» مشهور است. در این باره نیز چند نکته قابل توجه است:

۱. این زیارت، در کتاب‌های: الإقبال، ۱ المزار الکبیر ۲ و مصباح الزائر ۳ آمده است؛ لیکن در مصادر کهن، مانند: کامل الزیارات و مصباح المتعبد، گزارش نشده است.

۲. با توجه به این که شیخ طوسی در سلسله سند این روایت (زیارت) است، جای این پرسش وجود دارد که: چرا ایشان، این زیارت را در مصباح المتعبد نیاورده است؟

۳. بر فرض آن که سند این روایت را تا شیخ طوسی معتبر بدانیم، به نظر می‌رسد که پس از شیخ طوسی، سند، دچار گسستگی و سقط است؛ زیرا در فاصله طولانی دوران حیات شیخ طوسی (۳۸۵ - ۴۶۰ ق) تا زمان صدور روایت (سال ۲۵۲ ق)، تنها دو واسطه، آن را گزارش کرده‌اند که عادتاً ممکن نیست.

۱. ر. ک: الإقبال: ج ۳ ص ۷۳.

۴. زمان صدور زیارت‌نامه یاد شده، سال ۲۵۲ ق، یعنی دوران امامت امام هادی علیه السلام و قبل از ولادت امام مهدی علیه السلام گزارش شده است. بنا بر این، مقصود از «ناحیه مقدسه» در این روایت، نه امام مهدی علیه السلام، بلکه امام هادی علیه

السلام (۲۱۴ - ۲۵۴ ق) است .

با توجه به نکات یاد شده ، این زیارت‌نامه نیز سند معتبر ندارد . البته باید توجه داشت که معتبر نبودن سند ، به معنای مجعول بودن روایت نیست ؛ بلکه بدین معناست که نمی‌توان آن را به طور مستقیم و صریح ، به اهل بیت علیهم السلام نسبت داد و در این گونه موارد ، شایسته است که متن مورد نظر ، با استناد به منبعی که آن را گزارش کرده ، مورد بهره‌برداری قرار گیرد

فهرست منابع و مآخذ

- ۱ . آثار البلاد و أخبار العباد، زکریا بن محمد قزوینی (م ۶۸۲ ق) ، تصحیح : هاینریش فردیناند ووستفالد ، بیروت : دار صادر ، ۱۹۶۰ م . (أفست از چاپ ویسبادن) .
- ۲ . آراء أئمة الشيعة الإمامية في الغلاة ، خليل الكمره‌ای (م ۱۴۰۵ ق) ، تهران : حیدری ، ۱۳۸۸ ق .
- ۳ . آسیب‌شناسی دینی ، محمد اسفندیاری ، قم : صحیفه خرد ، ۱۳۸۴ ش .
- ۴ . آل بویه : نخستین سلسله قدرتمند شیعه (با نموداری از زندگی جامعه اسلامی در قرن‌های چهارم و پنجم) ، علی اصغر فقیهی (م ۱۳۸۲ ش) ، تهران : صبا ، ۱۳۶۵ ش ، ویرایش دوم .
- ۵ . آینه پژوهش (دوماه‌نامه) ، صاحب امتیاز : دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم .
- ۶ . الأئمة الاثني عشر ، شمس الدین محمد بن علی الدمشقی (ابن طولون) (م ۹۵۳ ق) ، بیروت : دار صادر ، ۱۳۷۷ ق .
- ۷ . إِبصار العين فی أنصار الحسين ، محمد بن طاهر السماوی (م ۱۳۷۰ ق) ، تحقیق : محمد جعفر الطبسی ، قم : مرکز الدراسات الإسلامية لحرس الثورة ، ۱۴۱۹ ق .
- ۸ . الآثار الباقية عن القرون الخالية ، محمد بن أحمد البيروني (أبو ریحان) (م ۴۴۰ ق) ، تحقیق : پرویز اذکایی ، تهران : میراث مکتوب ، ۱۳۸۳ ش .
- ۹ . إثبات الوصية للإمام علي بن أبي طالب عليه السلام ، [المنسوب إلى] علي بن الحسين المسعودي (م ۳۴۶ ق) ، بیروت : دار الأضواء ، ۱۴۰۹ ق .
- ۱۰ . إثبات الهداء ، محمد بن الحسن الحرّ العاملي (م ۱۱۰۴ ق) ، شرح و ترجمه : محمد نصر اللهی ، قم : المطبعة العلمية .
- ۱۱ . الآحاد و المثاني ، أحمد بن عمر ابن أبي عاصم (م ۲۸۷ ق) ، تحقیق : باسم فيصل الجوابرة ، ریاض : دار الراية ، ۱۴۱۱ ق .
- ۱۲ . الاحتجاج علی أهل اللجاج ، أحمد بن علی الطبرسی (م ۶۲۰ ق) ، تحقیق : إبراهيم البهادری و محمد هادی به ، تهران : دار الأسوة ، ۱۴۱۳ ق .

۱. شایان ذکر است که در این فهرست ، تلاش شده است تا همه منابع و مآخذ یاد شده یا مورد مراجعه (چه آنها که استفاده شده‌اند و چه آنها که مورد نقد قرار گرفته‌اند) ، معرفی شوند .

۱۳ . إحقاق الحقّ و إزهاق الباطل ، نور الله بن السيد شريف الشوشتری (القاضی التستری) (م ۱۰۱۹ ق) ، تصحیح و تعلیق : السيد شهاب الدين المرعشي ، قم : مكتبة آية الله المرعشي ، ۱۴۱۱ ق .

۱۴ . أخبار الدول و آثار الأول في التاريخ ، أحمد بن يوسف القرمانی (م ۱۰۱۹ ق) ، تحقیق : فهمی سعد و أحمد حطیط ، بیروت : عالم الكتب ، ۱۴۱۲ ق .

۱۵ . أخبار الزینبات ، یحیی بن الحسن العبدلی (م ۲۷۷ ق) ، قم : محمد جواد المرعشی النجفی ، ۱۴۰۱ ق .

۱۶. الأخبار الطوال ، أحمد بن داوود الدينوری (م ۲۸۲ ق) ، تحقيق : عبد المنعم عامر ، قم : الشريف الرضى ، ۱۴۰۹ ق .
۱۷. أخبار مكّة ، محمد بن عبد الله الأزرقى (م بعد از ۲۱۲ ق) ، تحقيق : رشدی الصالح ملّحس ، قم : الشريف الرضى ، ۱۴۱۱ ق .
۱۸. الأخبار الموقّعات ، الزبير بن بكار القرشى (م ۲۵۶ ق) ، تحقيق : سامی مكی العانى ، قم : الشريف الرضى ، ۱۴۱۶ ق .
۱۹. الاختصاص ، [المنسوب إلى] محمد بن محمد بن النعمان العکبرى البغدادی (الشيخ المفيد) (م ۴۱۳ ق) ، تحقيق : على أكبر الغفارى ، قم : مؤسسه النشر الإسلامی ، ۱۴۱۴ ق .
۲۰. اختيار معرفة الرجال (رجال الکشي) ، محمد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى) (م ۴۶۰ ق) ، تحقيق : السيد مهدي الرجائي ، قم : مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، ۱۴۰۴ ق .
۲۱. أدب الحسين و حماسه ، أحمد الصابري الهمداني ، قم : مؤسسه النشر الإسلامی ، ۱۴۰۷ ق .
۲۲. أدب الطف أو شعراء الحسين ، جواد شبر ، بيروت : مؤسسه التاريخ العربی ، ۱۴۲۲ ق .
۲۳. الأدب المفرد ، محمد بن إسماعيل البخارى (م ۲۵۶ ق) ، تحقيق : محمد بن عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلمیة .
۲۴. الأذکار المنتخبة من كلام سيد الأبرار ، يحيى بن شرف الدين التّوى (م ۶۷۶ ق) ، دمشق - بيروت : دار الهجرة ، ۱۴۰۷ ق .
۲۵. الأربعون حديثاً في حقوق الإخوان ، محيى الدين محمد بن عبد الله الحسينى (ابن زهرة) (م ۶۳۹ ق) ، تحقيق : نبيل رضا علوان ، بيروت : دار الأضواء ، ۱۴۰۷ ق .
۲۶. اربعين حسنيه ، ميرزا محمدتقى ارباب اشراقى قمى (م ۱۳۴۱ ق) ، تهران : اسوه ، ۱۳۷۲ ش .
۲۷. إرشاد الأريب إلى معرفة الأديب (معجم الأدباء) ، ياقوت بن عبد الله الحموى (م ۶۲۶ ق) ، تحقيق : إحسان عباس ، بيروت : دار المغرب الإسلامی ، ۱۹۹۳ م .
۲۸. الإرشاد في معرفة حجج الله على العباد ، محمد بن محمد بن النعمان العکبرى البغدادی (الشيخ المفيد) (م ۴۱۳ ق) ، تحقيق : مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، قم : مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، ۱۴۱۳ ق ۲۹ . إرشاد القلوب ، الحسن بن أبى الحسن على الديلمى (ق ۸ ق) ، بيروت : مؤسسه الأعلمی ، ۱۳۹۸ ق .
۳۰. استشهاد الحسين عليه السلام ، لوط بن يحيى الغامدى الكوفى (ابو مخنف) (م ۱۵۷ ق) ، جمع و تحقيق : سيد الجميلی ، بيروت : دار الكتاب العربی ، ۱۴۰۶ ق .
۳۱. الاستنصار فى النصّ على الأئمة الأطهار عليهم السلام ، محمد بن على الكراجكى (م ۴۴۹ ق) ، بيروت : دار الأضواء ، ۱۴۰۵ ق .
۳۲. الاستيعاب فى معرفة الأصحاب ، يوسف بن عبد البرّ القرطبي (ابن عبد البرّ) (م ۴۶۳ ق) ، تحقيق : على محمد معوض و عادل أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلمیة ، ۱۴۱۵ ق .
۳۳. أسد الغابة فى معرفة الصحابة ، على بن أبى الكرم محمد الشيبانى (ابن الأثير الجزرى) (م ۶۳۰ ق) ، تحقيق : على محمد معوض و عادل أحمد عبد الموجود ، بيروت : دار الكتب العلمیة ، ۱۴۱۵ ق .
۳۴. أسرار الإمامة ، عماد الدين حسن بن على الطبرسى (ق ۷ ق) ، مشهد : بنياد پژوهش‌های آستان قدس رضوى ، ۱۳۸۰ ش .
۳۵. اسرار شهادت آل الله ، محمدباقر شريف طباطبايى همدانى (م ۱۳۱۹ ق) ، مشهد : محمدهادى صمدى ، ۱۴۰۳ ق .
 . أسرار الشهادات = أسرار الشهادة .
۳۶. أسرار الشهادة (إكسير العبادات فى أسرار الشهادات) ، آقا ابن عابد (عابدين) الدربندى الطهرانى (الملا آقا الدربندى) (م ۱۲۸۶ ق) ، تهران - بيروت : الأعلمی ، ۱۴۰۷ ق / ۱۹۸۷ م .
۳۷. إسعاف الراغبين فى سيرة المصطفى و فضائل أهل بيته الطاهرين ، محمد بن على الصّبّان (م ۱۲۰۶ ق) ، قاهره : المطبعة العامرة

العثمانية، ۱۳۱۰ق.

۳۸. الإشارات إلى معرفة الزيارات، على بن أبي بكر الهروي الموصلى الحلبى (م ۶۱۱ق)، تحقيق: جانين سرودل تمين، دمشق: المعهد الفرنسى، ۱۹۵۳م.

۳۹. الاشتقاق، أبوبكر محمد بن الحسن الأزدي البصرى (ابن دُرَيْد) (م ۳۲۱ق)، تحقيق: عبد السلام محمد هارون، بيروت: دار الجيل، ۱۴۱۱ق.

. الأشعثيات = الجعفریات .

۴۰. الإصابة فى تمييز الصحابة، أحمد بن على العسقلانى (ابن حجر) (م ۸۵۲ق)، تحقيق: عادل أحمد عبد الموجود و على محمد معوض، بيروت: دار الكتب العلمیة، ۱۴۱۵ق.

۴۱. أصدق الأخبار فى قصّة الأخذ بالثار، السيد محسن الأمين العاملى (م ۱۹۵۲م)، بيروت: دار الصفوة، ۱۴۱۴ق.

۴۲. الأصول الستة عشر، عدّه من الرواة، تحقيق: أبو الفضل المحمودى، قم: دار الحديث: ۱۴۲۵ق.

۴۳. الأصيلى فى أنساب الطالبين، صفى الدين محمد بن على العلوى (ابن الطَّقَطَقَى) (م ۷۰۹ق)، تحقيق: السيد مهدي الرجائى، قم: مكتبة المرعشى، ۱۳۷۶ش.

۴۴. الاعتقادات، محمد بن على ابن بابويه القمى (الشيخ الصدوق) (م ۳۸۱ق)، تحقيق: عاصم عبد السيد، قم: المؤتمر العالمى لألفیة الشيخ المفید، ۱۴۱۳ق.

۴۵. إعجاز القرآن، محمد بن طيب بن محمد الباقلانى (م ۴۰۳ق)، تحقيق: أحمد صقر، قاهره: دار المعارف، سوم.

۴۶. الأعلام، خير الدين الزركلى (م ۱۹۶۶م)، بيروت: دار العلم للملايين، ۱۹۹۰م.

۴۷. أعلام الدين فى صفات المؤمنين، الحسن بن أبى الحسن على الديلمى (ق ۸ق)، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۸ق.

۴۸. إلام الورى بأعلام الهدى، الفضل بن الحسن الطّبرسى (م ۵۴۸ق)، تحقيق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۱۷ق.

۴۹. أعيان الشيعة، السيد محسن الأمين العاملى (م ۱۳۷۱ق)، به كوشش: السيد حسن الأمين، بيروت: دار التعارف، ۱۴۰۳ق.

۵۰. الأغانى، على بن الحسين الأموى الإصفهانى (أبو الفرج) (م ۳۵۶ق)، تحقيق: على مهنا، بيروت: دار الكتب العلمیة، ۱۴۰۷ق.

۵۱. الإفادة فى تاريخ الأئمة السادة، أبوطالب يحيى بن الحسين الهارونى الحسنى (م ۴۲۴ق)، تحقيق: مجد الدين بن محمد المؤيدى و هادى بن حسن الحمزى، صعده (يمن): مركز أهل البيت عليهم السلام للدراسات الإسلامية، ۱۴۲۲ق.

۵۲. الإقبال بالأعمال الحسنة فى ما يعمل مرّة فى السنة، على بن موسى الحسنى الحلى (السيد ابن طاووس) (م ۶۶۴ق)، تحقيق: جواد القيومى، قم: مكتب الإعلام الإسلامى، ۱۴۱۴ق.

. إكسیر العبادات فى أسرار الشهادات = أسرار الشهادة .

۵۳. الإكمال (إكمال الكمال)، على بن هبة الله الجرباذقانى (ابن ماکولا) (م ۴۷۵ق)، بيروت: دار الكتب العلمیة، ۱۴۱۱ق. إكمال الكمال = الإكمال.

۵۴. ألقاب الرسول و عترته (طبع ضمن «مجموعة نفيسة»)، المؤلف المجهول (پیش از قرن ۹ق)، قم: مكتبة آية الله المرعشى.

۵۵. الأمالى، محمد بن الحسن الطوسى (الشيخ الطوسى) (م ۴۶۰ق)، تحقيق: مؤسسه البعثة، قم: دار الثقافة، ۱۴۱۴ق. ۵۶. الأمالى، محمد بن على ابن بابويه القمى (الشيخ الصدوق) (م ۳۸۱ق)، تحقيق: مؤسسه البعثة، قم: مؤسسه البعثة، ۱۴۰۷ق.

۵۷. الأمالی ، محمّد بن محمّد بن النعمان العکبری البغدادی (الشیخ المفید) (م ۴۱۳ ق) ، تحقیق : حسین أستاذ ولی و علی أكبر الغفّاری ، قم : مؤسسه النشر الإسلامی ، ۱۴۰۴ ق .
۵۸. الأمالی (الأمالی الخمیسیّه) ، یحیی بن الحسین الشجرى (م ۴۹۹ ق) ، بیروت : عالم الكتب ، ۱۴۰۳ ق .
۵۹. الأمالی فی التفسیر و الحدیث و الأدب (غرر الفرائد و درر القلائد) ، علی بن الحسین الشریف الموسوی (السید المرتضی) (م ۴۳۶ ق) ، تحقیق : محمّد أبو الفضل إبراهیم ، بیروت : دار إحياء الكتب العربیّه ، ۱۳۷۳ ق .
۶۰. امام حسین علیه السلام در شعر معاصر عربی ، انسیه خزعلی ، تهران : امیرکبیر ، ۱۳۸۳ ش.
۶۱. الامام الحسین علیه السلام و أصحابه، فضلعلی القزوينی (م ۱۳۲۶ ق)، تحقیق : السید أحمد الحسینی ، قم : محمود شریعت المهدوی ، ۱۴۱۵ ق.
۶۲. الإمام السجاد علیه السلام ، حسین باقر ، بغداد : مطبعة الحوادث ، ۱۳۵۸ ق.
۶۳. الإمام السجاد علیه السلام زین العابدین ، محمّدحسین علی الصغیر ، بیروت : الغدير ، ۱۴۱۹ ق.
۶۴. الإمامه و التبصره من الحیره ، علی بن الحسین ابن بابویه القمّی (الصدوق الأوّل) (م ۳۲۹ ق) ، تحقیق : محمّد رضا الحسینی ، قم : مؤسسه آل البيت علیهم السلام ، ۱۴۰۷ ق .
۶۵. الإمامه و السیاسة (تاریخ الخلفاء) ، عبد الله بن مسلم الدینوری (ابن قتیبه) (م ۲۷۶ ق) ، تحقیق : علی شیری ، قم : الشریف الرضی ، ۱۴۱۳ ق .
۶۶. الأمان من أخطار الأسفار و الأزمان ، علی بن موسی الحسنی الحلّی (السید ابن طاووس) (م ۶۶۴ ق) ، تحقیق : مؤسسه آل البيت علیهم السلام ، قم : مؤسسه آل البيت علیهم السلام ، ۱۴۰۹ ق .
۶۷. الأنباء المستطابۀ فی مناقب الصحابۀ و القرابۀ ، هبة الله بن عبد الله القفطی (ابن سید الكلّ) (م ۶۹۷ ق) ، تحقیق : عبد الجبار زکّار و سهیل زکّار ، دمشق : دار حسان ، ۱۴۱۲ ق .
۶۸. الانتصار ، علی بن الحسین الشریف الموسوی (السید المرتضی) (م ۴۳۶ ق) ، تحقیق : مؤسسه النشر الإسلامی ، قم : مؤسسه النشر الإسلامی ، ۱۴۱۵ ق .
۶۹. اندیشه سیاسی در اسلام معاصر ، حمید عنایت ، ترجمه : بهاء الدین خرّمشاهی ، تهران : خوارزمی ، ۱۳۶۵ ش .
۷۰. الأنساب ، عبد الکریم بن محمّد السمعانی (م ۵۶۲ ق) ، تحقیق : عبد الله عمر البارودی ، بیروت : دار الجنان ، ۱۴۰۸ ق .
۷۱. أنساب الأشراف ، أحمد بن یحیی البلاذری (م ۲۷۹ ق) ، تحقیق : سهیل زکّار و ریاض زرّکلی ، بیروت : دار الفکر ، ۱۴۱۷ ق .
۷۲. الأنس والعُرس ، أبو سعد (/ سعید) منصور بن الحسین الآبی القمی (الوزیر الآبی) ، تحقیق : ایفلین فریدیارد ، دمشق : دار النمر ، ۱۴۲۰ ق .
۷۳. انصار الحسین علیه السلام (ترجمه «إبصار العین») ، محمّد بن طاهر سماوی (م ۱۹۵۰ م) ، ترجمه : مهدی فصاحت ، تهران : امید آزادگان ، ۱۳۸۳ ش .
۷۴. انقلاب بزرگ (ترجمه جلد اوّل «السقیفه الکبری») ، طه حسین ، ترجمه : سید جعفر شهیدی و احمد آرام ، تهران : علمی ، ۱۳۶۳ ش.
۷۵. انقلاب تکاملی اسلام ، جلال الدین فارسی ، تهران : علمی و فرهنگی ، ۱۳۶۱ ش .
۷۶. أهل بیت علیهم السلام در قرآن و حدیث ، محمّد محمّدی ری شهری ، ترجمه : حمیدرضا شیخی و حمیدرضا آثریر ، قم : دار الحدیث ، ۱۳۹۰ ش ، ویرایش دوم .
۷۷. أهل البيت فی مصر ، عدّه من الباحثین المصریین ، به کوشش و مقدّمه : السید هادی الخسروشاهی ، تهران : المجمع العالمی

للتقريب بين المذاهب الاسلاميه، ۱۴۲۷ق .

۷۸. أهل البيت عليهم السلام فى المكتبة العربية، السيد عبدالعزيز الطباطبائي (م ۱۳۷۴ ش)، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۱۷ق.

۷۹. إيضاح المكنون فى الذيل على كشف الظنون، إسماعيل باشا بن محمد أمين البغدادي (م ۱۹۲۰ م)، تصحيح: محمد شريف الدين يالتقيا، بيروت: دار الكتب العلميه، ۱۴۱۳ق.

۸۰. الإيقاد، الميرزا محمد علي النجفي الشاه عبد العظيمي (م ۱۳۳۴ ق)، قم: فيروز آبادي، ۱۳۶۹ق.

۸۱. بازتاب تفكر عثمانى در واقعه كربلا، محمدرضا هدايت پناه، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۸ ش.

۸۲. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام، محمد باقر بن محمد تقى المجلسي (العلامة المجلسي) (م ۱۱۱۱ ق)، بيروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ ق.

۸۳. بحر الأنساب الكبير، حسين المنصور بن موسى الكاظم عليه السلام (الباز الأشهب) (ق ۲) و أحمد بن علي الحسنى الداودى (ابن عنبه) (م ۸۲۸ ق)، تصحيح: قيس آل قيس، بيروت: مؤسسه التاريخ العربى، ۱۴۲۸ ق.
البحر الزخار = مسند البرار.

۸۴. بحر المصائب و كنز الغرائب، ملا جعفر بن احمد روضه خوان تبريزى (زنده در ۱۲۹۲ ق)، به اهتمام: محمد حسن تاجر تبريزى، تبريز، مطبعة سنگى عبدالحسين و آقا رضا، ۱۲۸۲ - ۱۲۹۲ ق.

۸۵. البدايه و النهايه، إسماعيل بن عمر الدمشقى (ابن كثير) (م ۷۷۴ ق)، تحقيق: مكتبة المعارف، بيروت: مكتبة المعارف، ۱۴۱۰ق.

۸۶. البدء و التاريخ، مطهر بن طاهر المقدسى (م ح ۳۵۵ ق)، قاهره: مكتبة الثقافة الدينية.

۸۷. البرهان فى تفسير القرآن، السيد هاشم بن سليمان البحرانى (م ۱۱۰۷ ق)، تحقيق: مؤسسه البعثه، قم: مؤسسه البعثه، ۱۴۱۵ ق.

۸۸. بستان الواعظين و رياض السامعين، ابو الفرج عبد الرحمان بن علي القرشى البغدادي (ابن الجوزي) (م ۵۹۷ ق)، تحقيق: أيمن البحيرى، بيروت: مؤسسه الكتب الثقافيه، ۱۴۱۵ ق.

۸۹. بشاره المصطفى لشيعة المرتضى، عماد الدين أبو جعفر محمد بن محمد الطبرى الآملى (م ۵۲۵ ق)، نجف: المطبعة الحيدريه، ۱۳۸۳ ق.

۹۰. بصائر الدرجات، محمد بن الحسن الصفار القمى (ابن فروخ) (م ۲۹۰ ق)، قم: مكتبة آية الله المرعشى، ۱۴۰۴ ق.

۹۱. بؤيه الطلب فى تاريخ حلب، كمال الدين عمر بن أحمد الحلبي (ابن العديم) (م ۶۶۰ ق)، تحقيق: سهيل زكار، بيروت: دار الفكر.

۹۲. بغية النبلاء فى تاريخ كربلاء، عبد الحسين طعمه، بغداد: مطبعة الإرشاد، ۱۹۶۶م.

۹۳. بلاغات النساء، أحمد بن أبى طاهر (ابن طيفور) (م ۲۸۰ ق)، قم: الشريف الرضى.

۹۴. البلد الأمين و الدرع الحصين، إبراهيم بن علي الحارثى العاملى (الكفعمي) (م ۹۰۵ ق)، بيروت: مؤسسه الأعلمى، ۱۴۱۸ق.

۹۵. پیام ایران به نجد و حجاز و مصر (مبارزه پیامبر صلى الله عليه و آله وائمه عليهم السلام با غلات)، ميرزا خليل كمره‌ای (م ۱۳۶۳ ش)، تهران: شمس، ۱۳۴۲ ش.

۹۶. پژوهشى كامل در زندگانی امام سجاد عليه السلام، باقر شريف القرشى (م ۱۳۹۱ ش)، ترجمه: سيد محمد صالحى، تهران: مشكوة، ۱۳۸۵ ش.

۹۷. پیشوای صادق، [آیه‌الله] سید علی خامنه‌ای، تهران: سید جمال، ۱۳۸۱ ش.
۹۸. تاج العروس من جواهر القاموس، السید محمد المرتضی بن محمد الحسینی الزبیدی (م ۱۲۰۵ ق)، تحقیق: علی شیر، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۹۹. تاج الموالید (طبع ضمن «مجموعه نفیسه»)، امین الدین الفضل بن الحسن الطبرسی (م ۵۴۸ ق)، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۶ ق.
۱۰۰. تاریخ الأئمه (طبع ضمن «مجموعه نفیسه»)، محمد بن أحمد البغدادی (أبو الثلج) (م ۳۲۵ ق)، قم: مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۶ ق.
۱۰۱. تاریخ ابن خلدون، عبد الرحمان بن محمد الحضرمی (ابن خلدون) (م ۸۰۸ ق)، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۸ ق، دوم تاریخ أبی الفداء = المختصر فی أخبار البشر.
۱۰۲. تاریخ الإسلام ووفیات المشاهیر و الأعلام، شمس الدین محمد بن أحمد الذهبی (م ۷۴۸ ق)، تحقیق: عمر عبد السلام تدمری، بیروت: دار الكتاب العربی، ۱۴۰۹ ق. ۱۰۳. تاریخ أصبهان = ذکر أخبار أصبهان.
۱۰۴. تاریخ بغداد أو مدینه السلام، أحمد بن علی الخطیب البغدادی (م ۴۶۳ ق)، مدینه: المکتبه السلفیه.
۱۰۵. تاریخ بلعمی (گردانیده تاریخ طبری)، ابو علی محمد بن محمد بلعمی وزیر (م ۳۶۳ ق)، تصحیح: محمد تقی بهار (ملک الشعرا بهار)، به کوشش: محمد پروین گنابادی، تهران: زوآر، ۱۳۸۰ ش.
۱۰۶. تاریخ تشیع، زیر نظر: احمد رضا خضری، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۴ ش.
۱۰۷. تاریخ تشیع در ایران، رسول جعفریان، قم: انصاریان، ۱۳۸۵ ش.
۱۰۸. تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، ترجمه: علی جواهر کلام، تهران: امیر کبیر.
۱۰۹. تاریخ التمدن الإسلامی، جرجی زیدان (م ۱۹۱۴ م)، قاهره: مطبعة الهلال، ۱۹۲۲ م.
۱۱۰. تاریخ تیموریان و ترکمانان، حسین میرجعفری، تهران: سمت، ۱۳۷۹ ش.
۱۱۱. تاریخ جهان‌گشای خاقان، مؤلف: ناشناخته، به کوشش: الله دتا مضطر، اسلام آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان ۱۳۶۴ ش.
۱۱۲. تاریخ الحكماء (إخبار العلماء بأخبار الحكماء)، علی بن یوسف المصری (ابن القفطی) (م ۶۴۶ ق)، قاهره: مطبعة محمد أمين خانجی، ۱۳۲۶ ق (أفست از چاپ لایپزیک).
۱۱۳. تاریخ الخلفاء، عبد الرحمان بن أبی بکر السیوطی (م ۹۱۱ ق)، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، بیروت: دار الجیل، ۱۴۰۸ ق.
۱۱۴. تاریخ خلیفه بن خیاط، خلیفه بن خیاط العصفری (م ۲۴۰ ق)، تحقیق: سهیل زکار، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۴ ق.
۱۱۵. تاریخ دمشق (تاریخ مدینه دمشق)، علی بن الحسن بن هبة الله الدمشقی (ابن عساکر) (م ۵۷۱ ق)، تحقیق: علی شیر، بیروت: دار الفکر، ۱۴۱۵ ق.
۱۱۶. التاریخ الصغیر، محمد بن إسماعیل البخاری (م ۲۵۶ ق)، تحقیق: محمود إبراهيم زائد، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۰۶ ق.
۱۱۷. تاریخ الطبری (تاریخ الأمم و الملوك)، محمد بن جریر الطبری (م ۳۱۰ ق)، تحقیق: محمد أبو الفضل إبراهيم، قاهره: دار المعارف، ۱۹۷۲ م.
۱۱۸. تاریخ عالم‌آرای عباسی، اسکندر بیک منشی ترکمان (م ۱۰۴۳ ق)، به کوشش: ایرج افشار، تهران: امیر کبیر، ۱۳۵۰ ش.
۱۱۹. تاریخ العراق بین احتلالین، عباس العزّاوی، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۰ ق.

۱۲۰. تاریخ العراق فی عصور الخلافة العربیة، فاروق عمر فوزی، بغداد: مکتبه النهضة، ۱۹۸۸م.
۱۲۱. تاریخ قم، حسن بن محمد قمی (ق ۴ ق)، ترجمه: حسن بن علی قمی (ق ۹ ق)، تصحیح: محمدرضا انصاری قمی، قم: کتاب‌خانه مرعشی، ۱۳۸۵ ش.
۱۲۲. تاریخ قیام و مقتل جامع سید الشهداء، گروهی از تاریخ‌پژوهان، زیر نظر: مهدی پیشوایی، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۰ ش.
۱۲۳. التاریخ الکبیر، محمد بن إسماعیل البخاری (م ۲۵۶ ق)، بیروت: دار الفکر.
۱۲۴. تاریخ کربلاء و حائر الحسین، عبد الجواد الکلیدار (م ۱۹۵۹ م)، نجف: المطبعة الحیدریه، ۱۴۱۸ق.
۱۲۵. تاریخ الکوفه، السید حسین بن أحمد البراقی النجفی (م ۱۹۱۴ م)، تصحیح: السید محمدصادق بحر العلوم، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۷ق.
۱۲۶. تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی قزوینی (م ۷۵۰ق)، به کوشش: عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۱ش.
۱۲۷. تاریخ محمّدی (أحسن التواریخ)، محمد بن محمد تقی ساروی (زنده در ۱۲۱۷ ق)، به کوشش: غلامرضا مجد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱ش.
- . تاریخ مدینه دمشق = تاریخ دمشق.
۱۲۸. تاریخ المدینه المنوره، عمر بن شبه التّمیری البصری (م ۲۶۲ ق)، تحقیق: فهیم محمد شلتوت، بیروت: دار التراث، ۱۴۱۰ ق.
۱۲۹. تاریخ مذهبی قم، علی اصغر فقیهی (م ۱۳۸۲ ش)، قم: زائر، ۱۳۷۸ش، ویرایش دوم.
۱۳۰. تاریخ موالید الأئمّه و وفیاتهم (طبع ضمن «مجموعه نفیسه»)، عبد الله بن النصر البغدادی (م ۵۶۷ ق)، قم: مکتبه المرعشی، ۱۴۰۶ ق.
۱۳۱. تاریخ‌نگاری در اسلام، سید صادق سجّادی و هادی عالم‌زاده، تهران: سمت، ۱۳۷۵ش.
۱۳۲. تاریخ واسط، أسلم بن سهل الواسطی (م ۲۹۳ ق)، تحقیق: کورکیس عوّاد، بیروت: عالم الكتب.
۱۳۳. تاریخ و جنبه ادبی تعزیه، پیر چلکوفسکی، به راهنمایی: مینو چهر، تهران: دانشگاه تهران.
۱۳۴. تاریخ یعقوبی، أحمد بن أبی یعقوب إسحاق یعقوبی (ابن واضح) (م ۲۸۴ ق)، بیروت: دار صادر.
۱۳۵. تأملی در نهضت عاشورا، رسول جعفریان، قم: انصاریان، ۱۳۸۱ش.
۱۳۶. تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره (کنز جامع الفوائد)، شرف الدین علی الحسینی الإسترآبادی (م ۹۴۰ ق)، تحقیق: مدرسه الإمام المهدی (عج)، قم: مدرسه الإمام المهدی (عج)، ۱۴۰۷ ق.
۱۳۷. التبصره، ابو الفرج عبد الرحمان بن علی القُرّشی البغدادی (ابن الجوزی) (م ۵۹۷ ق)، بیروت: دار الكتب العلمیه، ۱۴۱۳ق.
۱۳۸. التبیان فی تفسیر القرآن، محمد بن الحسن الطوسی (الشیخ الطوسی) (م ۴۶۰ ق)، نجف: مکتبه الأّمین، ۱۳۸۱ ق.
۱۳۹. تبیین کذب المفتری فیما نسب إلى الإمام أبی الحسن العشری، أبی القاسم علی بن الحسن بن هبه الله الدمشقی (ابن عساكر) (م ۵۷۱ ق)، تحقیق: أحمد حجازی السقا، بیروت: دار الجیل، ۱۴۱۶ق.
۱۴۰. تثبیت دلایل النبوه، عبد الجبار بن أحمد الهمدانی (القاضی) (م ۴۱۵ ق)، تحقیق: أحمد عبد الرحیم السایح، قاهره: مکتبه الثقافه الدینیّه، ۱۴۲۹ق.
۱۴۱. تجارب الأمم، أحمد بن محمد الرازی (أبوعلی مُسکویه) (م ۴۲۱ ق)، تحقیق: أبو القاسم الإمامی، تهران: سروش، ۱۴۰۷ق.
۱۴۲. تجارب السلف (در تواریخ خلفا و وزرای ایشان)، هندوشاه بن سنجر صاحبی نخجوانی (م ۷۳۰ ق)، تصحیح: امیرحسین

روحانی، اصفهان: نفائس مخطوطات، ۱۳۶۱ ش.

۱۴۳. التحرير الطاووسی المستخرج من كتاب «حلّ الإشكال فی معرفه الرجال» للسید أحمد بن موسی آل طاووس، حسن بن زین الدین الشهید الثانی (صاحب المعالم) (م ۱۰۱۱ ق)، قم: دار الذخائر، ۱۴۱۰ ق.

۱۴۴. التحصین، علی بن موسی الحسنی الحلّی (السید ابن طاووس) (م ۶۶۴ ق)، قم: دار الکتاب، ۱۴۱۳ ق.

۱۴۵. التحف شرح الزلف، مجد الدین بن محمّد المؤیدی (ق ۱۳ ق)، تحقیق: محمّد یحیی سالم عزان و علی أحمد محمّد الرازحی، صنعاء: مؤسسه أهل البيت للرعاية الاجتماعية، ۱۴۱۴ ق.

۱۴۶. تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، الحسن بن علی الحزّانی (ابن شعبه) (م ۳۸۱ ق)، تحقیق: علی أكبر الغفّاری، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۰۴ ق.

۱۴۷. تحفه فیروزیه شجاعیه، میرزا عبدالله افندی تبریزی اصفهانی (زنده در ۱۱۲۹ ق)، اصفهان: [بی نا]، ۱۳۷۸ ش.

۱۴۸. تحقیق در باره اولّ اربعین سید الشهداء علیه السلام، سید محمّدعلی قاضی طباطبایی (م ۱۳۵۸ ش)، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳ ش.

۱۴۹. تذکره الحفاظ، محمّد بن أحمد الذهبی (م ۷۴۸ ق)، بیروت: دار إحياء التراث العربی.

۱۵۰. التذکره الحمدونیّه، محمّد بن حسن البغدادی (ابن حمدون) (م ۵۶۲ ق)، تحقیق: إحسان عباس، بیروت: دار صادر، ۲۰۰۹ م.

۱۵۱. تذکره الخواصّ (تذکره خواصّ الأئمّه فی خصائص الأئمّه علیهم السلام)، یوسف بن فزّعلی (سبط أبی الفرج عبد الرحمان ابن الجوزی) (م ۶۵۴ ق)، مقدمه: السید محمّد صادق بحر العلوم، تهران: مکتبه نینوی الحدیثه.

۱۵۲. تذکره الفقهاء، الحسن بن یوسف الحلّی (العلامة الحلّی) (م ۷۲۶ ق)، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۴ ق.

۱۵۳. التذکره فی الأنساب المطهره، أحمد بن محمّد بن مهنا الحسینی الثبیّلی (م ۶۷۵ ق)، تحقیق: السید مهدی الرجائی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۲۱ ق.

۱۵۴. تراث کربلاء، سلمان هادی آل الطعمه، بیروت: مؤسسه الأعلمی، ۱۴۰۳ ق.

۱۵۵. تراثنا (مجله فصلیه)، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.

۱۵۶. تراجم أعلام النساء، محمّدحسین الأعلمی، بیروت: مؤسسه الأعلمی، ۱۴۰۷ ق.

۱۵۷. ترجمه و شرح غرر الحکم و درر الکلم، آقا جمال خوانساری (م ۱۱۲۵ ق)، تحقیق: میر جلال الدین محدث ارموی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۶۰ ش.

۱۵۸. ترجمه «الفتوح» (الفتوح فارسی)، محمّد بن علی بن اعثم کوفی (م ۳۱۴ ق)، ترجمه و تکمیل: محمّد بن احمد مستوفی هروی (ق ۶ ق)، تصحیح: غلامرضا طباطبایی، تهران: آموزش انقلاب اسلامی، ۱۳۷۲ ش.

۱۵۹. ترجمه الإمام الحسین علیه السلام من کتاب «بُغیة الطلب فی تاریخ حلب»، عمر بن أحمد بن أبی جراره الحلّی (ابن العدیم) (م ۶۶۰ ق)، تصحیح: السید عبد العزيز الطباطبائي، قم: دلیل ما، ۱۴۲۳ ق.

۱۶۰. ترجمه الإمام الحسین علیه السلام و مقتله من القسم غیر المطبوع من «کتاب الطبقات الكبير»، محمّد بن سعد الزهري (ابن سعد / کاتب الواقدي) (م ۲۳۰ ق)، تصحیح: السید عبد العزيز الطباطبائي، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۶ ق.

۱۶۱. تسلیة المجالس و زینة المجالس، محمّد بن أبی طالب الحائری الکرکی (ق ۱۱ ق)، تحقیق: فارس حسیون کریم، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیه، ۱۴۱۸ ق.

۱۶۲. تصحیفات المحدثین ، أبو هلال الحسین بن عبد الله العسکری (م ۳۸۲ ق) ، تصحیح : أحمد عبد الشامی ، بیروت : دار الكتب العلمیة ، ۱۴۰۸ ق.
۱۶۳. تظلم الزهراء ، رضی بن نبی القزوی (ق ۱۲ ق) ، تحقیق : السید مهدی الرجائی ، قم : الشریف الرضی ، ۱۴۱۷ ق .
۱۶۴. تعجیل المنفعة بزوائد رجال الأئمة الأربعة ، أحمد بن علی العسقلانی (ابن حجر) (م ۸۵۲ ق) ، تحقیق : أيمن صالح شعبان ، بیروت : دار الكتب العلمیة ، ۱۴۱۶ ق .
۱۶۵. تفسیر ابن کثیر (تفسیر القرآن العظیم) ، إسماعیل بن عمر البُصروی الدمشقی (م ۷۷۴ ق) ، تحقیق : عبد العزيز غنیم و محمد أحمد عاشور و محمد إبراهيم البنا ، قاهره : دار الشعب .
- . تفسیر البرهان = البرهان فی تفسیر القرآن
۱۶۶. تفسیر الثعلبی (الكشف و البیان فی تفسیر القرآن) ، أبو إسحاق الثعلبی (م ۴۲۷ ق) ، تحقیق : أبو محمد بن عاشور و نظیر الساعدي ، بیروت : دار إحياء التراث العربی ۱۴۲۲ ق .
- . تفسیر الدر المنثور = الدر المنثور فی التفسیر بالمأثور .
- . تفسیر علی بن إبراهيم = تفسیر القمی .
۱۶۷. تفسیر العیاشی ، محمد بن مسعود السُّلمی السمرقندی (العیاشی) (م ۳۲۰ ق) ، تحقیق : السید هاشم الرسولی المحلاتی ، تهران : المكتبة العلمیة ، ۱۳۸۰ ق .
۱۶۸. تفسیر فرات الکوفی ، فرات بن إبراهيم الکوفی (ق ۴ ق) ، به کوشش : محمد کاظم المحمودی ، تهران : وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامی ، ۱۴۱۰ ق .
- . تفسیر القرآن العظیم = تفسیر ابن کثیر .
- . تفسیر القرطبی = الجامع لأحكام القرآن .
۱۶۹. تفسیر القمی ، علی بن إبراهيم القمی (م ۳۰۷ ق) ، به کوشش : السید طیب الموسوی الجزائری ، نجف : مطبعة النجف الأشرف .
- . تفسیر مجمع البیان = مجمع البیان فی تفسیر القرآن .
۱۷۰. التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام ، تحقیق : مدرسه الإمام المهدي (عج) ، قم : مدرسه الإمام المهدي (عج) ، ۱۴۰۹ ق .
۱۷۱. تقریب التهذیب ، أحمد بن علی العسقلانی (ابن حجر) (م ۸۵۲ ق) ، تحقیق : محمد عوامة ، دمشق : دار الرشید ، ۱۴۱۲ ق .
- . تقریرات الحج = الحج (تقریر أبحاث السید محمدرضا الکلایگانی).
۱۷۲. تقویم تطبیقی هزار و پانصد ساله هجری قمری و میلادی ، هاینریش فردیناند ووستنفلد و ادوارد ماهلر ، ترجمه : حکیم الدین قریشی ، تهران : فرهنگسرای نیاوران ، ۱۳۶۰ ش.
۱۷۳. تنبیه الخواطر و نزهة النواظر (مجموعه ورام) ، ورام بن أبی فراس الحمدان (م ۶۰۵ ق) ، بیروت : دار التعارف و دار صعب .
۱۷۴. تنبیه الغافلین ، نصر بن محمد السمرقندی (م ۳۷۲ ق) ، تحقیق : یوسف علی بدیوی ، بیروت : دار ابن کثیر ، ۱۴۱۳ ق .
۱۷۵. التنبیه و الإشراف ، علی بن الحسین المسعودی (ق ۴ ق) ، تصحیح : عبد الله إسماعیل الصاوی ، قاهره : دار الصاوی ، ۱۳۵۷ ق .
۱۷۶. تنزیه الأنبياء ، علی بن الحسین الشریف الموسوی (السید المرتضی / علم الهدی) (م ۴۳۶ ق) ، قم : الشریف الرضی .
۱۷۷. تنزیه الشریعة المرفوعة من الأحادیث الشنیعة الموضوعة ، علی بن محمد الکنانی (م ۹۶۳ ق) ، تحقیق : عبد الوهاب عبد

اللطیف و محمد الصدیق ، بیروت : دار الكتب العلمیة ، ۱۴۰۱ ق .

۱۷۸ . تنظیمات الجيش العربی الإسلامی فی العصر الأموی ، خالد جاسم الجنابی ، بغداد : الدار الوطنیة ، ۱۹۸۶ م .

۱۷۹ . تنقیح المقال فی علم الرجال ، عبد الله بن محمد حسن المامقانی (م ۱۳۵۱ ق) ، تهران : جهان ، ۱۳۵۱ - ۱۳۵۲ ق .

. التواریخ الهجریة = التوفیقات الإلهامیة.

۱۸۰ . التواضع و الخمول ، عبد الله بن محمد القرشی (ابن أبی الدنيا) (م ۲۸۱ ق) ، تحقیق : محمد عبد القادر أحمد عطا ، بیروت :

دار الكتب العلمیة ، ۱۴۰۹ ق .

۱۸۱ . التوحید ، محمد بن علی ابن بابویه القمی (الشیخ الصدوق) (م ۳۸۱ ق) ، تحقیق : السید هاشم الحسینی الطهرانی ، قم : مؤسسه

النشر الإسلامی ، ۱۳۹۸ ق .

۱۸۲ . توضیح المقاصد (طبع ضمن «مجموعه نفیسه»)، بهاء الدین محمد بن الحسین العاملی (الشیخ البهائی) (م ۱۰۳۰ ق) ، قم :

مکتبه آیه الله المرعشی ، ۱۴۰۶ ق .

۱۸۳ . التوفیقات الإلهامیة فی مقارنه التواریخ الهجریة بالسنین الأفرنکیة و القبطیة (التواریخ الهجریة) ، محمد مختار باشا (م ۱۸۹۷ م) ،

تحقیق : محمد عماره ، قاهره : المجلس الأعلى للشئون الإسلامیة ، ۱۴۲۳ ق .

۱۸۴ . تهذیب الأحکام فی شرح المقنعة ، محمد بن الحسن الطوسی (الشیخ الطوسی) (م ۴۶۰ ق) ، بیروت : دار التعارف ، ۱۴۰۱ ق .

۱۸۵ . تهذیب الأسماء و اللغات ، یحیی بن شرف التّووی (م ۶۷۶ ق) ، بیروت : دار الفكر ، ۱۴۱۶ ق .

۱۸۶ . تهذیب التهذیب ، أحمد بن علی العسقلانی (ابن حجر) (م ۸۵۲ ق) ، تحقیق : خلیل مأمون شیحا و عمر السلاحي و علی بن

مسعود ، بیروت : دار المعرفة ، ۱۴۱۷ ق .

۱۸۷ . تهذیب الکمال فی أسماء الرجال ، یونس بن عبد الرحمان المزی (م ۷۴۲ ق) ، تحقیق : بشار عواد معروف ، بیروت : مؤسسه

الرساله ، ۱۴۰۹ ق .

۱۸۸ . تهذیب اللغة ، محمد بن أحمد الأزهری (م ۳۷۰ ق) ، تحقیق : عبد السلام محمد هارون ، تصحیح : محمد علی النجار ، بیروت

: دار الصادق .

۱۸۹ . تیسیر المطالب فی أمالی الإمام أبی طالب ، یحیی بن الحسین الزیدی الحسنی الیمانی (الإمام أبو طالب) (م ۴۲۴ ق) ،

گردآوری : أحمد بن سعد الدین المسوری (ق ۵ ق) ، تحقیق : جعفر أحمد عبد السلام و یحیی عبد الکریم الفضیل ، بیروت :

مؤسسه الأعلمی ، ۱۳۹۵ ق .

۱۹۰ . ثار الله ، خون حسین در رگ‌های اسلام ، حسین عندلیب ، قم : مؤسسه در راه حق ، ۱۳۷۶ ش .

۱۹۱ . الثاقب فی المناقب ، محمد بن علی الطوسی (ابن حمزة) (م ۵۶۰ ق) ، تحقیق : نبیل رضا علوان ، قم : مؤسسه أنصاریان ،

۱۴۱۲ ق .

۱۹۲ . الثقات ، محمد بن حبان البُستی (م ۳۵۴ ق) ، بیروت : مؤسسه الكتب الثقافیة ، ۱۴۰۸ ق .

۱۹۳ . ثواب الأعمال و عقاب الأعمال ، محمد بن علی ابن بابویه القمی (الشیخ الصدوق) (م ۳۸۱ ق) ، تحقیق : علی أكبر الغفاری ،

تهران : مکتبه الصدوق .

۱۹۴ . جامع الأحادیث ، جعفر بن أحمد القمی (ابن الرازی) (ق ۴ ق) ، تحقیق : السید محمد الحسینی النیسابوری ، مشهد : مؤسسه

الطبع و النشر التابعة للحضرة الرضویة المقدسة ، ۱۴۱۳ ق .

۱۹۵ . جامع الأخبار أو معارج یقین فی أصول الدین ، محمد بن محمد الشّعیری السبزواری (ق ۷ ق) ، تحقیق : مؤسسه آل البيت

علیهم السلام ، قم : مؤسسه آل البيت علیهم السلام ، ۱۴۱۴ ق .

۱۹۶. الجامع لأحكام القرآن (تفسير القرطبي)، محمد بن أحمد الأنصاري القرطبي (م ۶۷۱ق)، تحقيق: محمد عبد الرحمان المرعشلي، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۴۰۵ق.
۱۹۷. جامع المدارك في شرح المختصر النافع، السيد أحمد الخوانساري (م ۱۴۰۵ق)، تعليق: علي أكبر الغفاري، تهران: مكتبة الصدوق، ۱۴۰۵ق.
۱۹۸. جامع المسائل، أحمد بن عبد الحليم الحراني (ابن تيمية) (م ۷۲۸ق)، تحقيق: محمد عزيز شمس، مكة: دار عالم الفوائد، ۱۴۲۲ق.
۱۹۹. الجذور التاريخية و النفسية للغلو و الغلاة، سامي الغزيري، قم: دليل ما، ۱۳۸۲ ش.
۲۰۰. الجرح و التعديل، عبد الرحمان بن أبي حاتم الرازي (م ۳۲۷ق)، بيروت: دار إحياء التراث العربي، ۱۳۷۱ق.
۲۰۱. جريان‌شناسی تاریخی قرائت‌ها و رویکردهای عاشورا از صفویه تا مشروطه (با تأکید بر مقاتل)، محسن رنجبر، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۸۹ش.
۲۰۲. الجعفریات (الأشعثات)، محمد بن محمد بن الأشعث الكوفي (ق ۴ق)، تهران: مكتبة نينوى (طبع شده به ضمیمه: قرب الإسناد).
۲۰۳. جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، گای لسترنج، ترجمه: محمود عرفان، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۷ش.
۲۰۴. جغرافیای تاریخی کشورهای اسلامی، حسین قرچانلو، تهران: سمت، ۱۳۸۰ش.
۲۰۵. جلاء العيون، محمد باقر بن محمد تقی المجلسی (العلامة المجلسی) (م ۱۱۱۰ق)، تهران: المكتبة الإسلامية، ۱۳۷۲ش.
۲۰۶. جمال الأسبوع بكمال العمل المشروع، علی بن موسی الحلّی (السید ابن طاووس) (م ۶۶۴ق)، تحقيق: السيد جواد القيومي، قم: مؤسسه الآفاق، ۱۳۷۱ش.
۲۰۷. جمل من أنساب الأشراف، أحمد بن يحيى البلاذري (م ۲۷۹ق)، تحقيق: سهيل زكار و رياض زركلي، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۷ق.
۲۰۸. الجمل و النصره لسيد العترة في حرب البصرة، محمد بن محمد بن النعمان العكبري البغدادي (الشيخ المفيد) (م ۴۱۳ق)، تحقيق: السيد علي مير شريفی، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ۱۴۱۳ق.
۲۰۹. جمهرة أنساب العرب، علی بن أحمد الأندلسی (ابن حزم) (م ۴۵۶ق)، بيروت: دار الكتب العلمية.
۲۱۰. جمهرة خطب العرب، أحمد زكي صفوت، بيروت: المكتبة العلمية.
۲۱۱. جمهرة اللغة، محمد بن الحسن الأزدي البصري (ابن دُرید) (م ۳۲۱ق)، تحقيق: إبراهيم شمس الدين، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۲۶ق.
۲۱۲. جمهرة النسب، هشام بن محمد الكلبي (م ۲۰۴ق)، تحقيق: ناجي حسن، بيروت: عالم الكتب، ۱۴۱۳ق.
۲۱۳. جوامع الجامع، الفضل بن حسن الطبرسي (م ۵۴۸ق)، تحقيق: ابوالقاسم گرجی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۴۱۲ق.
۲۱۴. جواهر الإيقان، ملا آقا الدربندی (م ۱۲۸۵ق)، تبریز: کارخانه طبع عبدالحسين تبریزی، ۱۲۸۸ق.
۲۱۵. جواهر العقدين في فضل الشرفين، علی بن عبد الله السمهودی (م ۹۱۱ق)، تحقيق: مصطفى عبد القادر عطا، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۵ق.
۲۱۶. جواهر الكلام في شرح شرائع الإسلام، محمد حسن النجفی الإصفهانی (م ۱۲۶۶ق)، تحقيق: عباس القوجانی و آخرون، تهران: دار الكتب الإسلامية، ۱۳۹۲ق.
۲۱۷. جواهر المطالب في مناقب الإمام علي بن أبي طالب عليه السلام (المناقب لابن الدمشقي)، محمد بن أحمد الباعوني (ابن

- الدمشقی) (م ۸۷۱ ق) ، تحقیق : محمدباقر المحمودی ، قم : مجمع إحياء الثقافة الإسلامية ، ۱۴۱۵ ق .
- ۲۱۸ . الجوهرة في نسب الإمام علي و آله عليهم السلام ، محمد بن أبي بكر التلمساني (البرّي) (ق ۷ ق) ، تحقيق : محمد آلتونجي ، دمشق : مكتبة النوري ، ۱۴۰۲ ق .
- ۲۱۹ . جهاد الإمام السجاد عليه السلام ، السيد محمدرضا الحسيني الجلالی ، قم : دار الحديث ، ۱۴۱۸ ق .
- ۲۲۰ . چراغ روشن در دنیای تاریک یا زندگی امام سجاد علیه السلام ، سید جعفر شهیدی (م ۱۳۸۶ ش) ، تهران : علمی ، ۱۳۸۰ ش .
- ۲۲۱ . چشمه خورشید (مجموعه مقالات کنگره بین الملل امام خمینی و فرهنگ عاشورا) ، جمعی از نویسندگان ، تهران : مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ، ۱۳۷۴ - ۱۳۷۸ ش .
- ۲۲۲ . حبيب السير في أخبار أفراد البشر، غياث الدين بن همام الدين حسینی (خواندمیر) (م ۹۴۲ ق) ، تصحيح : جلال الدين همایی ، تهران : خيام ، ۱۳۵۳ ش .
- ۲۲۳ . الحج (تقرير أبحاث السيد محمد المحقق الداماد) ، عبدالله الجوادی الآملی ، تحقيق : حسين آزادی ، قم : إسرأ ، ۱۴۲۳ ق .
- ۲۲۴ . الحج (تقرير أبحاث السيد محمدرضا الكلایگانی) ، أحمد الصابری الهمدانی ، قم : دار القرآن الكريم ، ۱۴۰۵ ق .
- ۲۲۵ . الحدائق الناضرة في أحكام العترة الطاهرة ، يوسف بن أحمد البحرانی (م ۱۱۸۶ ق) ، تحقيق : محمدتقی الإيروانی ، نجف : دار الكتب الإسلامية ، ۱۳۷۷ ق .
- ۲۲۶ . الحدائق الوردية في مناقب أئمة الزيدية ، حميد بن أحمد المَحَلّی (م ۶۵۲ ق) ، أمان : دار أسامة .
- ۲۲۷ . حديقة الحقيقة و شريعة الطريقة ، ابو المجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی (م ۵۲۵ ق) ، تصحيح : مريم حسینی ، تهران : نشر دانشگاهی ، ۱۳۸۲ ش .
- ۲۲۸ . حسين ، وارث آدم ، علي شريعتی (م ۱۳۵۶ ش) ، تهران : قلم ، ۱۳۸۰ ش .
- ۲۲۹ . حلية الأولياء و طبقات الأصفياء ، أحمد بن عبد الله الإصفهانی (أبو نُعَيْم الأصبهانی) (م ۴۳۰ ق) ، بيروت : دار الكتاب العربي ، ۱۳۸۷ ق .
- ۲۳۰ . حماسه حسینی ، مرتضی مطهری (م ۱۳۵۸ ش) ، تهران : صدرا ، ۱۳۷۱ ش . ۲۳۱ . الحوادث الجامعة و التجارب النافعة في المئة السابعة ، أبو الفضل عبد الرزاق بن أحمد البغدادي (ابن فوطی) (م ۷۲۳ ق) بيروت : دار الفكر ، ۱۴۰۷ ق .
- ۲۳۲ . الحياة الاجتماعية و الاقتصادية في الكوفة في القرن الأول الهجري ، محمدحسين الزبيدي ، بغداد ، المطبعة العالمية ، ۱۹۷۰ م .
- ۲۳۳ . حياة الإمام الحسين بن علي عليه السلام ، باقر شريف القرشي (م ۱۴۳۳ ق) ، قم : مكتبة الداوری ، ۱۳۹۷ ق .
- ۲۳۴ . حياة الحيوان الكبرى ، محمد بن موسى الدمیری (م ۸۰۸ ق) ، بيروت : دار إحياء التراث العربي .
- ۲۳۵ . الحياة السياسية للإمام الحسن عليه السلام ، السيد جعفر مرتضى العاملي ، قم : جماعة المدرسين ، ۱۴۰۴ ق .
- ۲۳۶ . خاتمة مستدرک الوسائل ، الميرزا حسين النوري الطبرسي (م ۱۳۲۰ ق) ، تحقيق : مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، قم : مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، ۱۴۱۵ ق .
- ۲۳۷ . الخرائج و الجرائح ، سعيد بن هبة الله الراوندي (قطب الدين الراوندي) (م ۵۷۳ ق) ، تحقيق : مؤسسه الإمام المهدي (عج) ، قم : مؤسسه الإمام المهدي (عج) ، ۱۴۰۹ ق .
- ۲۳۸ . الخراج ، أبو يوسف يعقوب بن إبراهيم الأنصاري (القاضي أبو يوسف) (م ۱۸۲ ق) ، بيروت : دار المعرفة .
- ۲۳۹ . خصائص أمير المؤمنين عليه السلام ، أحمد بن شعيب النسائي (م ۳۰۳ ق) ، به كوشش : محمدباقر المحمودی ، تهران : وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي ، ۱۴۰۳ ق .

۲۴۰. الخصائص الحسينية، جعفر بن الحسين التستري (الشيخ جعفر الشوشتری) (م ۱۳۰۳ ق)، تحقیق: السيد جعفر الحسيني، بيروت: دار السرور، ۱۴۱۴ ق.
۲۴۱. خصائص الوحي المبين، يحيى بن الحسن الأسدي (ابن بطريق) (م ۶۰۰ ق)، تحقیق: محمد باقر المحمودي، تهران: وزارة الثقافة والإرشاد الإسلامي، ۱۴۰۶ ق.
۲۴۲. الخصال، محمد بن علي ابن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (م ۳۸۱ ق)، قم: مؤسسه النشر الإسلامي، ۱۴۱۴ ق.
۲۴۳. الخطط المقرزية، تقي الدين أحمد بن علي المقرزي (م ۸۴۵ ق)، بيروت: مكتبة إحياء العلوم.
- خلاصة الأقوال في معرفة الرجال = رجال العلامة الحلي.
۲۴۴. دلائل الإمامة، محمد بن جرير بن رستم الطبري الإمامي (ق ۵ ق)، تحقیق: مؤسسه البعثة، قم: مؤسسه البعثة، ۱۴۱۳ ق.
۲۴۵. دلائل النبوة، أحمد بن عبد الله الإصفهاني (أبو نعيم الأصبهاني) (م ۴۳۰ ق)، تحقیق: محمد رؤاس قلجی و عبد البر عباس، بيروت: دار النفائس، ۱۴۰۶ ق.
۲۴۶. دلائل النبوة و معرفة أحوال صاحب الشريعة، أحمد بن الحسين البيهقي (م ۴۵۸ ق)، تحقیق: عبد المعطي أمين قلجی، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۰۵ ق.
۲۴۷. دائرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر: سيد كاظم موسوي بجنوردی، تهران: مركز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۹ ... ش.
۲۴۸. دائرة المعارف الحسينية، محمد صادق الكرباسي، لندن: المركز الحسيني للدراسات، ۱۴۲۱ ق - ...
۲۴۹. دانش‌نامه احادیث پزشکی، محمد محمدی ری شهری، با همکاری: مرتضی خوش نصیب، مترجم: حسین صابری، قم: دار الحديث، ۱۳۸۳ ش.
۲۵۰. دانش‌نامه امام حسین علیه السلام، بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ، محمد محمدی ری شهری، با همکاری: سيد محمود طباطبایی نژاد و روح الله سيد طبایي، ترجمه: عبد الهادی مسعودی و دیگران، قم: دار الحديث، ۱۳۹۰ ش، پنجم (ویرایش دوم).
۲۵۱. دانش‌نامه امیر المؤمنین علیه السلام، بر پایه قرآن، حدیث و تاریخ (فارسی - عربی)، محمد محمدی ری شهری، با همکاری: سيد محمد كاظم طباطبایی و سيد محمود طباطبایی نژاد، ترجمه: عبد الهادی مسعودی و دیگران، قم: دار الحديث، ۱۳۸۶ ش، ویرایش دوم.
۲۵۲. دانش‌نامه جهان اسلام، زیر نظر: مصطفى ميرسليم و غلامعلي حدّاد عادل، تهران: بنياد دائرة المعارف اسلامی، ۱۳۷۵ ش - ...
۲۵۳. دانش‌نامه شعر عاشورایی، مرضیه محمدزاده، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۳ ش.
۲۵۴. دانش‌نامه عقاید اسلامی از نگاه قرآن و حدیث، محمد محمدی ری شهری و همکاران، مترجم: عبد الهادی مسعودی و دیگران، قم: دار الحديث، ۱۳۸۵ - ۱۳۸۷ ش.
۲۵۵. دانش‌نامه قرآن و حدیث، محمد محمدی ری شهری و همکاران، مترجم: حمیدرضا شیخی و دیگران، قم: دار الحديث، ۱۳۹۰ ش - ...
۲۵۶. دراسات و بحوث في التاريخ والإسلام، السيد جعفر مرتضى العاملي، قم: دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۰۹ ق.
۲۵۷. الدرجات الرفيعة في طبقات الشيعة، السيد علي المدني الشيرازي (السيد علي خان) (م ۱۱۲۰ ق)، قم: مكتبة بصيرتي، ۱۳۹۷ ق.
۲۵۸. الدرّ المنثور في التفسير المأثور، عبد الرحمان بن أبي بكر السيوطي (م ۹۱۱ ق)، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۴ ق.

۲۵۹. الدر النضید فی مراثی السبط الشہید ، گردآوری : السید محسن الأمين ، دمشق : مطبعة الانتقان ، ۱۳۶۵ ق .
۲۶۰. الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللہامیم ، جمال الدین یوسف بن حاتم الشامی (ق ۷ ق) ، تحقیق : مؤسسه النشر الإسلامی ، قم : مؤسسه النشر الإسلامی ، ۱۴۲۰ ق .
۲۶۱. الدروس الشرعیة فی فقه الإمامیة ، محمد بن مکی العاملی (الشہید الأول) (م ۷۸۶ ق) تحقیق : مؤسسه النشر الإسلامی ، قم : مؤسسه النشر الإسلامی .
۲۶۲. الدروع الواقیة ، علی بن موسی الحسنی الحلی (السید ابن طاووس) (م ۶۶۴ ق) ، تحقیق : مؤسسه آل البيت علیهم السلام ، قم : مؤسسه آل البيت علیهم السلام ، ۱۴۱۴ ق .
۲۶۳. دروغ مصلحت‌آمیز (بحثی در مفهوم و گستره آن) ، سید حسن اسلامی ، قم : بوستان کتاب و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه ، ۱۳۸۲ ش .
۲۶۴. الدرّة الباهرة من الأصداف الطاهرة ، محمد بن مکی العاملی (الشہید الأول) ، مشهد : مؤسسه الطبع و النشر التابعة للحضرة الرضویة المقدسة ، ۱۳۶۵ ش .
۲۶۵. دستور شہریاران ، محمدابراهیم بن زین العابدین نصیری (م ۱۰۵۰ ق) ، به کوشش : محمدنادر نصیری مقدم ، تهران : بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار ، ۱۳۷۳ ش .
۲۶۶. دستور معالم الحكم و ماثور مکارم الشیم ، محمد بن سلامة القضاعی (القاضی القضاعی) (م ۴۵۴ ق) ، بیروت : دار الكتاب العربی ، ۱۴۰۱ ق .
۲۶۷. دعائم الإسلام و ذکر الحلال و الحرام و القضايا و الأحکام ، النعمان بن محمد ابن حیون التیمی المغربي (القاضی أبو حنیفة) (م ۳۶۳ ق) ، تحقیق : آصف بن علی أصغر الفیضی ، قاهرة: دار المعارف ، ۱۳۸۹ ق .
۲۶۸. دعاء الحسینیہ ، محمدعلی غروی نخجوانی (م ۱۳۳۴ ق) ، بمبئی : مطبعة نظرعلی صاحب ، ۱۳۳۰ ق .
۲۶۹. الدعاء ، سلیمان بن أحمد الطبرانی (م ۳۶۰ ق) ، تحقیق : مصطفى عبد القادر عطا ، بیروت : دار الکتب العلمیة ، ۱۴۱۳ ق .
۲۷۰. الدعوات ، سعید بن هبة الله الراوندی (قطب الدین الراوندی) (م ۵۷۳ ق) ، تحقیق : مؤسسه الإمام المهدی (عج) ، قم : مؤسسه الإمام المهدی (عج) ، ۱۴۰۷ ق .
۲۷۱. دمع السجوم (ترجمه «نفس المهموم») ، شیخ عبّاس قمی (م ۱۳۱۹ ق) ، ترجمه : میرزا ابوالحسن شاعرانی ، تهران : کتابفروشی علمیه اسلامیہ ، ۱۳۷۴ ق .
۲۷۲. الدمعة الساکبة فی أحوال النبی صلی الله علیه و آله و العترة الطاهرة ، محمدباقر بن عبد الکریم البهبهانی (ق ۱۴ ق) ، منامه : مکتبة العلوم العامة ، ۱۴۰۸ ق .
۲۷۳. دنیا و آخرت در نگاه قرآن و حدیث ، محمد محمدی ری شہری ، با همکاری : سید رسول موسوی ، مترجم : حمیدرضا شیخی ، قم : دار الحدیث ، ۱۳۸۴ ش .
۲۷۴. دولت‌مردان شیعه در دستگاه خلافت عباسی ، مصطفی صادقی ، قم : پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی ، ۱۳۹۰ ش .
۲۷۵. الديباج الوضی فی الكشف عن أسرار کلام الوصی (شرح نهج البلاغة) ، یحیی بن حمزة الحسینی الیمانی (م ۷۴۸ ق) ، صنعاء : مؤسسه الإمام زید بن علی الثقافیة ، ۲۰۰۳ م .
۲۷۶. دیوان الشریف الرضی ، محمد بن حسین الشریف الموسوی (السید الرضی) (م ۴۰۶ ق) ، بیروت : دار صادر ، ۱۹۶۱ م .
- دیوان شمس = دیوان غزلیات شمس تبریزی .
۲۷۷. دیوان غزلیات شمس تبریزی ، جلال الدین محمد بلخی رومی (مولوی) (م ۶۷۵ ق) ، تصحیح : بدیع الزمان فروزانفر ، تهران :

امیر کبیر.

۲۷۸. دیوان منسوب به امام علی علیه السلام، محمد بن حسین کیدری (ق ۶ ق)، ترجمه: سید ابو القاسم امامی، تهران: اُسوه .
 ۲۷۹. ذخائر العقبی فی مناقب ذوی القربی، أحمد بن عبد الله الطبری (م ۶۹۳ ق)، تحقیق: أكرم البوشی، جدّه: مكتبة الصحابة، ۱۴۱۵ ق.

۲۸۰. ذخیره الدارين فيما يتعلّق بمصائب الحسين وأصحابه، عبد المجيد بن محمد رضا الحسيني الحائري (م ۱۳۴۵ ق)، تحقیق: باقر دُرّیاب النجفی، قم: تحسین، ۱۴۲۱ ق.

۲۸۱. الذریعة إلى تصانیف الشيعة، محمّد محسن بن علی المنزوی (آقا بزرگ الطهرانی) (م ۱۳۴۸ ق)، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۳ ق.

۲۸۲. الذریعة الطاهرة، محمّد بن أحمد الدولابی (م ۳۱۰ ق)، تحقیق: السيد محمّد جواد الحسيني الجلالی، قم: مؤسسه النشر الإسلامي، ۱۴۰۷ ق.

۲۸۳. ذکر أخبار أصبهان، أحمد بن عبد الله الإصفهانی (أبو نُعیم الأصبهانی) (م ۴۳۰ ق)، تحقیق: سید کسروی حسن، بیروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۰ ق.

۲۸۴. ذوب النّصار فی شرح الثار، جعفر بن محمّد الحلّی (ابن نما) (ق ۷ ق)، تصحیح: فارس حسن کریم، قم: مؤسسه النشر الإسلامي، ۱۴۱۶ ق.

۲۸۵. ربيع الأبرار و نصوص الأخبار، محمود بن عمر الزمخشري (م ۵۳۸ ق)، تحقیق: سليم النعیمی، قم: الشريف الرضي، ۱۴۱۰ ق.

۲۸۶. رجال ابن داود، الحسن بن علی الحلّی (ابن داود) (م ۷۳۷ ق)، تحقیق: السيد محمد صادق آل بحر العلوم، قم: الشريف الرضي، ۱۳۹۲ ق.

۲۸۷. رجال البرقي، أحمد بن محمد البرقي (م ۲۷۴ ق)، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۴۲ ش.

۲۸۸. الرجال لابن الغضائري، أحمد بن الحسين الواسطي البغدادي (ابن الغضائري) (م ۴۱۱ ق)، تحقیق: السيد محمد رضا الحسيني الجلالی، قم: دار الحديث، ۱۴۲۲ ق.

۲۸۹. رجال الطوسي، محمد بن الحسن الطوسي (الشيخ الطوسي) (م ۴۶۰ ق)، تحقیق: جواد القيومي، قم: مؤسسه النشر الإسلامي، ۱۴۱۵ ق.

۲۹۰. رجال العلّامة الحلّی (خلاصة الأقوال فی معرفة الرجال)، الحسن بن يوسف الحلّی (العلّامة) (م ۷۲۶ ق)، تحقیق: جواد القيومي، قم: مؤسسه نشر الفقاهة، ۱۴۱۷ ق.
 رجال الکشی = اختیار معرفة الرجال.

۲۹۱. رجال النجاشي (فهرس أسماء مصنفی الشيعة)، أحمد بن علی النجاشي (م ۴۵۰ ق)، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۰۸ ق.

۲۹۲. الردّ علی المتعصب العنيد، عبد الرحمان بن علی بن الجوزي (م ۵۹۷ ق)، تحقیق: هيثم عبد السلام محمّد، بیروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۲۶ ق.

۲۹۳. رسائل الشريف الرضي، السيد محمد بن الحسين الموسوي (الشريف الرضي) (م ۴۰۶ ق)، تحقیق: السيد أحمد الحسيني، قم: الشريف الرضي، ۱۳۸۶ ق.

۲۹۴. رسائل الشهيد الثاني، حسن بن زين الدين العاملي (الشهيد الثاني) (م ۹۶۶ ق)، قم: بوستان كتاب، ۱۴۲۱ ق.

۲۹۵. رسالة أبي غالب الزراري، أحمد بن محمد الزراري (أبو غالب) (م ۳۶۸ ق)، تحقیق: محمد رضا الحسيني، قم: مركز البحوث

و التحقیقات الإسلامیة ، ۱۴۱۱ ق.

۲۹۶. الرسالة القشیریة فی علم التصوف ، عبد الکریم بن هوازن القشیری (م ۴۶۵ ق) ، تحقیق : زریق معروف ، دمشق : دار الخیر .

۲۹۷. الرسول المصطفی و الشعائر الحسیّیة ، باسم حسّون سماوی الحلّی ، بیروت : دار الأثر ، ۱۴۳۰ ق.

۲۹۸. روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات ، محمّدباقر الخوانساری (م ۱۳۱۳ ق) ، تحقیق : أسد الله إسماعیلان ، قم : مکتبه إسماعیلان .

۲۹۹. روض الجنان و روح الجنان (تفسیر ابوالفتوح رازی) ، حسین بن علی رازی (ابوالفتوح رازی) (ق ۶ ق) ، تصحیح : محمّدجعفر یاحقی و محمّد مهدی ناصح ، مشهد : آستان قدس رضوی ، ۱۳۶۵ ش.

۳۰۰. الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة (شرح اللمعة) ، زین الدین بن علی العاملی (الشهید الثانی) (م ۹۶۶ ق) ، بیروت : مؤسّسة التاریخ العربی ، ۱۴۱۳ ق.

۳۰۱. روضة الشهداء ، ملّا حسین واعظ کاشفی سبزواری (م ۹۱۰ ق) ، تصحیح : میرزا ابو الحسن شعرانی ، تهران : کتابفروشی اسلامیة ، ۱۳۴۹ ش.

۳۰۲. روضة الصفا ، برهان الدین محمّد بن خاوندشاه (میر خواند) (م ۹۰۳ ق) ، تهران : مرکزی ، ۱۲۶۲ ق.

۳۰۳. الروضة المختارة (شرح القصائد الهاشمیّات لکمیت بن زید الأنصاری و القصائد العلویّات السبع لابن أبی الحدید المعتزلی) ، صالح علی صالح ، بیروت : مؤسّسة الأعلمی ، ۱۳۹۲ ق .

۳۰۴. روضة الواعظین ، محمّد بن الحسن الفّتال النیسابوری (م ۵۰۸ ق) ، تحقیق : حسین الأعلمی ، بیروت : مؤسّسة الأعلمی ، ۱۴۰۶ ق .

۳۰۵. ریاحین الشریعه (در ترجمه بانوان دانشمند شیعه) ، ذبیح الله محلّاتی (م ۱۳۶۴ ش) ، تهران : دار الکتب الإسلامیة .

۳۰۶. ریاض الأبرار فی مناقب الأئمّة الأطهار علیهم السلام ، السید نعمه الله بن عبد الله الجزائري (م ۱۱۱۲ ق) ، بیروت : مؤسّسة التاریخ العربی ، ۱۴۲۷ ق.

۳۰۷. ریاض الأحران ، محمّدحسن بن شعبان کُردی قزوینی (زنده در ۱۲۹۴ ق) ، حیدر آباد (هند) : مطبعة آصفیه ، ۱۲۹۷ ق .

۳۰۸. ریاض العلماء و حیاض الفضلاء ، میرزا عبد الله الأفندی الإصفهانی (ق ۱۲ ق) ، تحقیق : السید أحمد الحسینی ، قم : مکتبه آیه الله المرعشی ، ۱۴۰۱ ق .

۳۰۹. ریاض القدس و مفتاح الأنس ، صدرالدین محمّد واعظ قزوینی (م ۱۳۳۰ ق) ، تهران : کتابفروشی اسلامیة ، ۱۳۵۰ ش (افست از چاپ سنگی).

۳۱۰. ریاض المسائل فی بیان الأحکام بالدلائل ، السید علی بن محمّد الطباطبائی (م ۱۲۳۱ ق) ، قم : مؤسّسة آل البيت ، ۱۴۰۴ ق.

۳۱۱. ریحانة الأدب فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللقب ، محمّدعلی مدرّس تبریزی (م ۱۳۷۳ ق) ، تبریز : کتابفروشی ختّام ، ۱۳۴۶ ش.

۳۱۲. زفرات الثقلین فی مآتم الحسین علیه السلام ، محمّدباقر المحمودی ، قم : مجمع الذخائر الإسلامیة ، ۱۴۱۲ ق.

۳۱۳. زندگی امام حسین علیه السلام ، رضا استادی ، قم : برگزیده ، ۱۳۸۵ ش.

۳۱۴. الزهد ، عبد الله بن محمّد القرشی البغدادی (ابن أبی الدنيا) (م ۲۸۱ ق) ، تحقیق : یاسین محمّد السواس ، دمشق : دار ابن کثیر ، ۱۴۲۰ ق.

۳۱۵. الزهد ، أحمد بن محمّد الشیبانی (ابن حنبل) (م ۲۴۱ ق) ، بیروت : دار الکتب العلمیة ، ۱۴۰۳ ق .

۳۱۶. الزهد ، حسین بن سعید الأهوازی (ق ۳ ق) ، تحقیق : غلامرضا عرفانیان ، قم : المطبعة العلمیة .

۳۱۷. زهره الرياض و نزهة المرتاض ، جمال الدين أحمد بن موسى بن طاووس الحلي (م ۶۷۳ق) ، تحقيق : السيد محمد الحسيني النيسابوري ، قم : بوستان كتاب ، ۱۳۸۲ ش .
۳۱۸. زیر آسمان‌های جهان (گفتگو با داریوش شایگان) ، رامین جهاننگلو ، ترجمه : نازی عظیمی ، تهران : نشر فروزان روز ، ۱۳۷۴ش .
۳۱۹. سحر بابل و سجع البلابل ، جعفر الحلی النجفی (م ۱۸۹۷ م) ، صیدا : مطبعة العرفان ، ۱۳۳۱ ق .
۳۲۰. سخنان حسین بن علی از مدینه تا کربلا ، محمدصادق نجمی ، قم : جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ، ۱۳۷۸ ش .
۳۲۱. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی ، محمد بن منصور الحلی (ابن إدريس) (م ۵۹۸ ق) ، تحقيق : مؤسسه النشر الإسلامی ، قم : مؤسسه النشر الإسلامی ، ۱۴۱۰ ق .
۳۲۲. سر السلسلة العلویة ، سهل بن عبد الله البخاری (م ۴۳۱ ق) ، قم : الشریف الرضی ، ۱۴۱۳ ق .
۳۲۳. سیر الشهادة ، سید محمد رفیع بن علی اصغر طباطبایی دیا (نظام العلمای تبریزی) (م ۱۳۲۶ ق) ، تبریز : دار الطباعة اسد آقا ، ۱۲۹۸ ق .
۳۲۴. سعادات ناصری ، ملا آقا دربندی تهرانی (م ۱۲۸۵ق) ، تهران : آرام دل و صیام ، ۱۳۸۸ش .
۳۲۵. سعد السعود ، علی بن موسی الحلی (السید ابن طاووس) (م ۶۶۴ ق) ، قم : الشریف الرضی ، ۱۳۶۳ ش ، اول .
۳۲۶. سفرنامه عضد الملک به عتبات ، علیرضا بن موسی عضد الملک (م ۱۳۲۸ ق) ، تصحیح : حسن مرسلوند ، تهران : مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی ، ۱۳۷۰ ش .
۳۲۷. سفرنامه ابن بطوطه ، محمد بن عبدالله طنجی (ابن بطوطه) (م ۷۷۹ ق) ، ترجمه : محمدعلی موحد ، تهران : علمی و فرهنگی ، ۱۳۶۱ش .
۳۲۸. سفرنامه ادیب الملک به عتبات (دلیل الزائرین) ، عبد العلی ادیب الملک (م ۱۳۰۲ ق) ، تصحیح و ترجمه : مسعود گلزاری ، تهران : نشر دادجو ، ۱۳۶۴ش .
۳۲۹. سفرنامه پیتر و دلّواله ، پیتر و دلّواله (م ۱۶۵۲ق) ، ترجمه و توضیح : شجاع الدین شفا ، تهران : علمی و فرهنگی ، ۱۳۷۰ش .
۳۳۰. سفرنامه تاورنیه ، ژان باتیست تاورنیه (م ۱۶۸۹ م) ، ترجمه : حمید ارباب شیرازی ، تهران : نیلوفر ، ۱۳۸۳ ش .
۳۳۱. سفرنامه کارری ، جیووانی فرانچسکو جملی کارری (م ۱۷۲۵م) ، ترجمه : عباس نخجوانی و عبد العلی کارنگ ، تبریز : اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی ، ۱۳۴۸ش .
۳۳۲. سفینه البحار و مدینه الحکم و الآثار ، الشیخ عباس القمی (م ۱۳۵۹ق) ، تهران : دار الأسوة ، ۱۴۱۴ ق .
۳۳۳. سکنیه بنت الحسین ، عائشه عبد الرحمان (بنت الشاطی) ، بیروت : دار الكتاب العربی ، ۱۴۰۶ ق .
۳۳۴. سندیات ، سید حسین مدرّسی طباطبایی ، نیوجرسی : زاگرس ، ۱۳۸۷ ش .
۳۳۵. سنن ابن ماجه ، محمد بن یزید القزوينی (ابن ماجه) (م ۲۷۵ ق) ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي ، بیروت : دار إحياء التراث العربی ، ۱۳۹۵ ق .
۳۳۶. سنن أبی داوود ، سلیمان بن أشعث السجستانی (أبو داوود) (م ۲۷۵ ق) ، تحقيق : محمد محیی الدین عبد الحمید ، بیروت : دار إحياء السنّة النبویّة .
۳۳۷. سنن الدارقطني ، علی بن عمر البغدادي (الدارقطني) (م ۳۸۵ ق) ، تحقيق : أبو الطیب محمد آبادی ، بیروت : عالم الكتب ، ۱۴۰۶ ق .
۳۳۸. السنن الكبرى ، أحمد بن الحسين البيهقي (م ۴۵۸ ق) ، تحقيق : محمد عبد القادر عطا ، بیروت : دار الكتب العلميّة ، ۱۴۱۴ ق

۳۳۹. السنن الكبرى (سنن النسائي)، أحمد بن شعيب النسائي (م ۳۰۳ ق)، تحقيق: عبد الغفار سليمان البنداري، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۱ ق.
۳۴۰. سنن النسائي بشرح الحافظ جلال الدين السيوطي و حاشية الإمام السندی، أحمد بن شعيب النسائي (م ۳۰۳ ق)، شرح: جلال الدين ابو بكر السيوطي (م ۹۱۱ ق) و محمد بن عبد الهادي السندی (م ۱۱۳۸ ق)، بيروت: دار الجيل، ۱۴۰۷ ق.
۳۴۱. السنة، أحمد بن عمرو الشيباني (ابن أبي عاصم) (م ۲۸۷ ق)، بيروت: المكتب الإسلامي، ۱۴۱۳ ق.
۳۴۲. السنة، أحمد بن محمد الشيباني (ابن حنبل) (م ۲۴۱ ق)، تحقيق: محمد السعيد بسيوني زغلول، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۴ ق.
۳۴۳. السنة، عبد الله بن أحمد بن حنبل الشيباني (م ۲۹۰ ق)، تحقيق: محمد السعيد بسيوني زغلول، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۴ ق.
۳۴۴. سوگ‌نامه آل محمد ۹، محمد محمدی اشتهازدی، قم: ناصر، ۱۳۷۴ ش.
۳۴۵. سير أعلام النبلاء، شمس الدين محمد بن أحمد الذهبي (م ۷۴۸ ق)، تحقيق: شعيب الأرناؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۴ ق.
۳۴۶. سيرة الأئمة الاثني عشر، السيد هاشم معروف الحسني (م ۱۹۸۴ م)، بيروت: دار التعارف، ۱۴۰۶ ق.
۳۴۷. السيرة النبوية، إسماعيل بن عمر البصري دمشقي (ابن كثير) (م ۷۷۴ ق)، تحقيق: مصطفى عبد الواحد، بيروت: دار إحياء التراث العربي.
۳۴۸. السيرة النبوية، عبد الملك بن هشام الحميري (ابن هشام) (م ۲۱۸ ق)، تحقيق: مصطفى السقا و إبراهيم الأبياري، قم: مكتبة المصطفى، ۱۳۵۵ ق.
۳۴۹. سؤالات أبي عبيد الآجری أبا داود سليمان بن الأشعث السجستاني (م ۲۷۵ ق)، تحقيق: عبد العليم عبد العظيم البستوي، مكة: دار الإستقامة - بيروت: مؤسسة الريان، ۱۴۱۸ ق.
۳۵۰. الشافي في الإمامة، علي بن الحسين الشريف الموسوي (السيد المرتضى) (م ۴۳۶ ق)، تحقيق: عبد الزهراء الحسيني الخطيب، تهران: مؤسسة الإمام الصادق عليه السلام، ۱۴۱۰ ق.
۳۵۱. شاهدخت والاگهر شهربانو، احمد مهدوی دامغانی، تهران: میراث مکتوب، ۱۳۸۸ ش.
۳۵۲. شجره طوبی، محمد مهدی حائری مازندرانی (م ۱۳۸۵ ق)، قم: دار الفقه، ۱۴۲۵ ق.
۳۵۳. الشجرة المباركة في أنساب الطالبيه، فخر الدين محمد بن عمر الرازي (الفخر الرازي) (م ۶۰۴ ق)، تحقيق: السيد مهدی الرجائي، قم: مكتبة آية الله المرعشي، ۱۴۰۹ ق.
۳۵۴. شذرات الذهب في أخبار من ذهب، عبد الحی بن أحمد بن عماد الحنبلي دمشقي (ابن عماد) (م ۱۰۸۳ ق)، تحقيق: عبد القادر الأرناؤوط، دمشق: دار ابن كثير، ۱۴۰۶ ق.
۳۵۵. شرايع الإسلام في مسائل الحلال و الحرام، جعفر بن الحسن الحلبي (المحقق الحلبي) (م ۶۷۶ ق)، تحقيق: عبد الحسين محمد علي بقال، قم: مؤسسة المعارف الإسلامية، ۱۴۱۵ ق.
۳۵۶. شرح الأخبار في فضائل الأئمة الأطهار، النعمان بن محمد المصري (القاضي أبو حنيفة) (م ۳۶۳ ق)، تحقيق: السيد محمد الحسيني الجلالی، قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ۱۴۱۲ ق.
۳۵۷. شرح أصول الكافي، محمد صالح المازندرانی (ملا صالح) (م ۱۰۸۱ ق)، تصحيح: علي عاشور، بيروت: دار إحياء التراث

العربی، ۱۴۲۱ ق.

۳۵۸. شرح علی متن «الهمزية في مدح خير البرية» للبوصيري، شهاب الدين أحمد بن محمد الهيثمي (ابن حجر) (م ۹۷۴ ق)، تحقيق : أحمد جاسم المحمد، بيروت : دار المنهاج، ۱۴۲۶ ق.

۳۵۹. شرح فصوص الحكم، مؤيد الدين محمود جندی (م ۷۰۰ ق)، تصحيح : سيد جلال الدين آشتياني، مشهد : دانشگاه مشهد، ۱۳۶۱ ش. ۳۶۰. شرح اللمعة = الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية.

۳۶۱. شرح نهج البلاغة، عبد الحميد بن محمد المدائني (ابن أبي الحديد) (م ۶۵۶ ق)، تحقيق : محمد أبو الفضل إبراهيم، بيروت : دار إحياء التراث العربي، ۱۳۸۷ ق.

۳۶۲. شعر ابن المعتز، عبد الله بن محمد بن المعتز (م ۲۹۶ ق)، گردآوری : محمد بن يحيى الصولي (م ۳۳۵ ق)، تحقيق : يونس أحمد السامرائي، بغداد : وزارة الثقافة و الفنون، ۱۹۷۷ م.

۳۶۳. شعشعة الحسيني، محمد جواد يزدي خراساني (م قبل از ۱۳۴۶ ق)، [بی جا]: [بی نا]، ۱۳۴۴ ش. ۳۶۴. شفاء الصدور في شرح زيارة العاشور، ابو الفضل بن ابو القاسم ثقفی طهرانی (م ۱۳۱۶ ق)، تهران : مرتضوی، ۱۳۷۶ ش.

۳۶۵. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، عبيد الله بن عبد الله النيسابوري (الحاكم الحسینی) (ق ۵ ق)، تحقيق : محمد دباقر المحمودی، تهران : وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي، ۱۴۱۱ ق.

۳۶۶. شهر حسين، محمد باقر مدرّس بستان آبادی، تهران : کلینی، ۱۴۱۴ ق.

۳۶۷. شهریار جاده‌ها (سفرنامه ناصر الدين شاه به عتبات)، ناصرالدين شاه قاجار (م ۱۳۱۳ ق)، به کوشش : محمد رضا عباسی و پرویز بدیعی، تهران : سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۲ ش.

۳۶۸. شهید جاوید حسین بن علی علیه السلام، نعمة الله صالحی نجف آبادی (م ۱۳۸۵ ش)، تهران : امید فردا، ۱۳۷۸ ش.

۳۶۹. صبح الأعشى في صناعة الإنشاء، أحمد بن عبد الله القلقشندی (م ۸۲۱ ق)، قاهره : وزارة الثقافة و الإرشاد القومي، ۱۳۸۳ ق.

۳۷۰. الصحاح (تاج اللغة و صحاح العربية)، إسماعيل بن حماد الجوهري (م ۳۹۸ ق)، تحقيق : أحمد بن عبد الغفور عطار، بيروت : دار العلم للملايين، ۱۴۱۰ ق.

۳۷۱. صحيح ابن حبان بترتيب ابن بلبان، محمد بن أحمد بن حبان البستي (م ۳۵۴ ق)، ترتيب : علي بن بلبان الفارسي (م ۷۳۹ ق)، تحقيق : شعيب الأرناؤوط، بيروت : مؤسسة الرسالة، ۱۴۱۴ ق.

۳۷۲. صحيح ابن خزيمة، محمد بن إسحاق السلمي النيسابوري (ابن خزيمة) (م ۳۱۱ ق)، تحقيق : محمد مصطفى الأعظمي، بيروت : المكتبة الإسلامية، ۱۴۱۲ ق.

۳۷۳. صحيح البخاري، محمد بن إسماعيل البخاري (م ۲۵۶ ق)، تحقيق : مصطفى ديب البغا، بيروت : دار ابن كثير، ۱۴۱۰ ق.

۳۷۴. صحيح مسلم، مسلم بن الحجاج القشيري النيسابوري (م ۲۶۱ ق)، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي، قاهره : دار الحديث، ۱۴۱۲ ق.

۳۷۵. الصحيح من سيرة النبي الأعظم، السيد جعفر مرتضى العاملي، بيروت : دار السيرة، ۱۴۱۵ ق.

۳۷۶. صحيفة الإمام الرضا عليه السلام، [المنسوب إلى] الإمام الرضا عليه السلام، تحقيق : مؤسسة الإمام المهدي (عج)، قم : مؤسسة الإمام المهدي (عج)، ۱۴۰۸ ق.

۳۷۷. الصراط المستقيم إلى مستحقّي التقديم، علي بن يونس النباطي البياضي (م ۸۷۷ ق)، به کوشش : محمد باقر البهودي، تهران : المكتبة المرتضوية، ۱۳۸۴ ق.

۳۷۸. صفات الشيعة، محمد بن علي ابن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (م ۳۸۱ ق)، تحقيق: مؤسسه الإمام المهدي (عج)، قم: مؤسسه الإمام المهدي (عج)، ۱۴۱۰ ق.
۳۷۹. صفوة الأخبار من الأحاديث المعتبرة للنبي و الأئمة الأطهار، اسماعيل كلاتي، به كوشش: محمدصادق تهرانيان، مشهد: چاپخانه خراسان، ۱۳۲۷ ش.
۳۸۰. صفويه در عرصه دين، فرهنگ و سياست، رسول جعفريان، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۷۹ ش.
۳۸۱. صفة الصفوة، عبد الرحمان بن علي بن الجوزي البغدادي (ابن الجوزي) (م ۵۹۷ ق)، تحقيق: عبد السلام محمد هارون، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۳ ق.
۳۸۲. الصلاة، السيد محمد المحقق الداماد (م ۱۳۸۸ ق)، قم: مؤسسه نشر اسلامي، ۱۳۶۳ ش.
۳۸۳. الصلاة (تقرير أبحاث السيد أبو القاسم الخوئي)، مرتضى البروجردي، قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئي، ۱۴۲۰ ق.
۳۸۴. الصواعق المخرقة في الرد على أهل البدع و الزندقة، أحمد بن حجر الهيتمي (ابن حجر) (م ۹۷۴ ق)، تصحيح: عبد الوهاب عبد اللطيف، قاهره: مكتبة القاهرة، ۱۳۸۵ ق.
۳۸۵. طب الأئمة، إبننا بسطام النيسابوريان (ق ۳ ق)، تحقيق: محسن عقيل، بيروت: دار المحجة البيضاء و دار الرسول الأكرم.
۳۸۶. الطبقات، خليفة بن خياط العصفري (م ۲۰۴ ق)، تحقيق: سهيل زكار، بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۴ ق.
- . طبقات أعلام الشيعة في القرن الثالث بعد العشرة = الكرام البررة.
۳۸۷. طبقات الشافعية، إسماعيل بن عمر الدمشقي (ابن كثير) (م ۷۷۶ ق)، تحقيق: عبد الحفيظ منصور، بيروت: دار المدار الإسلامي، ۱۴۲۵ ق.
۳۸۸. طبقات الشافعية، أحمد بن محمد بن تقى الدين الدمشقي (ابن قاضي شهبه) (م ۸۵۱ ق)، تصحيح: عبد العليم خان، بيروت: عالم الكتب، ۱۴۰۷ ق.
۳۸۹. الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة)، محمد بن سعد الزهري (كاتب الواقدي) (م ۲۳۰ ق)، تحقيق: محمد بن صامل السلمي، طائف: مكتبة الصديق، ۱۴۱۴ ق.
۳۹۰. الطبقات الكبرى (كتاب الطبقات الكبير)، محمد بن سعد الزهري (كاتب الواقدي) (م ۲۳۰ ق)، بيروت: دار صادر.
۳۹۱. طبقات المحدثين بأصبهان و الواردين عليها، عبد الله بن محمد بن جعفر الأنصاري (أبو الشيخ) (م ۳۶۹ ق)، بيروت: مؤسسه الرسالة، ۱۴۱۲ ق.
۳۹۲. طبقات المفسرين، جلال الدين عبد الرحمان بن أبي بكر السيوطي (م ۹۱۱ ق)، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۳۳۹ ق.
- . الطبقة الخامسة من الصحابة = الطبقات الكبرى (الطبقة الخامسة من الصحابة).
۳۹۳. الطوائف في معرفة مذاهب الطوائف، رضى الدين عبد الكريم على بن موسى الحلبي (السيد ابن طاووس) (م ۶۶۴ ق)، قم: مطبعة الخيام، ۱۴۰۰ ق.
۳۹۴. الطراز الأول و الكناز لما عليه من لغة العرب المعول، السيد علي خان بن أحمد المدني الشيرازي (م ۱۱۲۰ ق)، مشهد: مؤسسه آل البيت، ۱۴۲۶ ق.
۳۹۵. الطراز المتضمن لأسرار البلاغة و علوم حقائق الإعجاز، يحيى بن حمزة العلوي اليماني (م ۷۴۹ ق)، تحقيق: محمد عبد السلام شاهين، بيروت: دار الكتب العلمية، ۱۴۱۵ ق.
۳۹۶. الطرف من الأنباء و المناقب، رضى الدين عبد الكريم على بن موسى الحلبي (السيد ابن طاووس) (م ۶۶۴ ق)، تحقيق: قيس العطار، مشهد: تاسوعا، ۱۴۲۰ ق.

۳۹۷. الطراز المذهب در احوال حضرت زینب، عباسقلی خان هدایت (م ۱۳۴۲ ق)، تصحیح: محمدباقر بهبودی، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۴ ش.
۳۹۸. طریق الکرام من الکوفه إلى الشام، عبد الله منصور القطيفي، بيروت: شركة شمس المشرق للخدمات الثقافية، ۱۴۱۲ ق.
۳۹۹. طوفان البكاء، ابراهيم بن محمدباقر جوهری (م ۱۲۵۳ ق)، قم: طوبای محبت، ۱۳۹۰ ش.
۴۰۰. عارضه الأحوذی بشرح جامع الترمذی، أبو بكر محمد بن عبد الله الإشبيلي (القاضي ابن العربي) (م ۵۴۳ ق)، تحقيق: صدقي جميل العطار، بيروت: دار الفكر، ۱۴۲۰ ق.
۴۰۱. عاشورا پژوهی، محمد صحتی سردرودی، قم: خادم الرضا، ۱۳۸۴ ش.
۴۰۲. عاشوراشناسی (پژوهشی در باره هدف امام حسین)، محمد اسفندیاری، قم: صحیفه خرد، ۱۳۸۷ ش.
۴۰۳. عاشورا - عزاداری - تحریفات (مجموعه مقالات)، به کوشش: مجمع مدرّسین و محققین حوزه علمیه قم، قم: صحیفه خرد، ۱۳۸۵ ش.
۴۰۴. عاشورانامه (مجموعه مقالات)، به کوشش: مؤسسه فرهنگی - تحقیقاتی خیمه (محمد اسفندیاری)، قم: صحیفه خرد، ۱۳۸۸ ش.
۴۰۵. عاشوراء فی الأدب العالمي المعاصر، حسن نور الدین، بيروت: الدار الإسلامية، ۱۴۰۸ ق.
۴۰۶. عالم آرای نادری، محمد کاظم مروی (م ۱۱۳۳ ق)، تصحیح: محمد امین ریاحی، تهران: زوّار، ۱۳۶۴ ش.
۴۰۷. عبرات المصطفین فی مقتل الحسين عليه السلام، محمدباقر المحمودی (م ۱۳۸۵ ش)، قم: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، ۱۴۱۵ ق.
۴۰۸. عبقرية الإمام علي (المجموعة الكاملة لمؤلفات الأستاذ عباس محمود العقّاد / ج ۳)، عباس محمود العقّاد، بيروت: دار الكتاب اللبناني، ۱۹۷۴ ق.
۴۰۹. عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات، زكريّا بن محمّد المكنوني القزويني (م ۶۸۲ ق)، چاپ شده به پیوست کتاب حیاة الحيوان الكبرى.
۴۱۰. العدد القويّة لدفع المخاوف اليوميّة، الحسن بن يوسف الحلّي (العلامة الحلّي) (م ۷۲۶ ق)، تحقيق: السيد مهدي الرجائي، قم: مكتبة آية الله المرعشي، ۱۴۰۸ ق.
۴۱۱. العدل الشاهد في تحقيق المشاهد، السيد عثمان بن محمد المدوخ الحسيني، قاهره: ۱۳۲۷ ق.
۴۱۲. عدّة الداعي و نجاح الساعي، أحمد بن محمّد الحلّي الأسدي (ابن فهد) (م ۸۴۱ ق)، تحقيق: أحمد الموحّدي، تهران: مكتبة وجداني.
۴۱۳. العروة الوثقى، السيد محمد كاظم الطباطبائي اليزدي (م ۱۳۳۷ ق)، بيروت: مكتب وكلاء الإمام الخميني، ۱۴۱۰ ق.
۴۱۴. عظمت حسين بن علي عليه السلام، أبو عبد الله زنجاني (م ۱۳۲۰ ش)، به کوشش: عباسقلی واعظ چرندابي، تبریز: كانون فرهنگ و هنر آذربایجان، ۱۳۸۰ ش.
۴۱۵. العقد الفريد، أحمد بن محمد الأندلسي (ابن عبد ربّه) (م ۳۲۸ ق)، تحقيق: أحمد الزين و إبراهيم الأبياري، بيروت: دار الأندلس، ۱۴۰۸ ق.
۴۱۶. العقل و فضله، عبد الله بن محمد القرشي (ابن أبي الدنيا) (م ۲۸۱ ق)، تحقيق: محمد السعيد بسيوني زغلول، بيروت: مؤسسة الكتاب الثقافي.
- العلل لابن حنبل = العلل و معرفة الرجال.

۴۱۷. علل الشرائع، محمد بن علی ابن بابویه القمّی (الشیخ الصدوق) (م ۳۸۱ ق)، بیروت: دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق.
۴۱۸. العلل و معرفة الرجال، أحمد بن محمد الشیبانی (ابن حنبل) (م ۲۴۱ ق)، تحقیق: وصی الله عبّاس، بیروت: المكتب الإسلامي، ۱۴۰۸ ق.
۴۱۹. علم امام (مجموعه مقالات)، به کوشش و انتخاب: محمدحسن نادم، قم: دانشگاه ادیان، ۱۳۸۸ ش.
۴۲۰. عمدة الطالب فی أنساب آل أبي طالب، أحمد بن علی الحسنی الداودی (ابن عنبه) (م ۸۲۸ ق)، تحقیق: محمد حسن آل الطالقانی، قم: الشریف الرضی، ۱۳۶۲ ش. . العمدة = عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار.
۴۲۱. عمدة عیون صحاح الأخبار فی مناقب إمام الأبرار (العمدة)، یحیی بن الحسن الأسدی الحلّی (ابن الطریق) (م ۶۰۰ ق)، قم: مؤسسه النشر الإسلامي، ۱۴۰۷ ق.
۴۲۲. عمل اليوم و الليلة، أحمد بن محمد الدينوری (ابن السیّی) (م ۳۶۴ ق)، تحقیق: حمدی عبد المجید السلفی، بیروت: مؤسسه الكتب الثقافیة، ۱۴۰۸ ق.
۴۲۳. عنصر شجاعت یا هفتاد و دو تن و یک تن، حاج میرزا خلیل کمره‌ای (م ۱۳۶۳ ش)، قم: دار العرفان، ۱۳۸۹ ش.
۴۲۴. عنوان الکلام، محمدباقر بن محمد جعفر الفشارکی الإصفهانی (م ۱۳۱۴ ق)، تهران: اسلامیه، ۱۳۷۷ ق.
۴۲۵. العواصم من القواصم فی تحقیق مواقف الصحابة بعد وفاة النبی صلی الله علیه و آله، أبو بکر محمد بن عبد الله الإشیللی (القاضی ابن العربی) (م ۵۴۳ ق)، تحقیق: محبّ الدین الخطیب و محمود مهدی الإستانبولی، بیروت: دار الجیل، ۱۴۰۷ ق.
۴۲۶. عوالم العلوم و المعارف و الأحوال من الآیات و الأخبار و الأقوال، عبد الله بن نور الله البحرانی الإصفهانی (م ۱۱۷۳ ق)، تحقیق: مدرسه الإمام المهدی علیه السلام، قم: مدرسه الإمام المهدی علیه السلام، ۱۴۰۸ ق.
۴۲۷. عوالی اللآلی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، محمد بن علی الأحسانی (ابن أبی جمهور) (م ۹۴۰ ق)، تحقیق: مجتبی العراقي، قم: مطبعة سیّد الشهداء علیه السلام، ۱۴۰۳ ق.
۴۲۸. العین، خلیل بن أحمد الفراهیدی (م ۱۷۵ ق)، تحقیق: مهدی المخزومی، قم: دار الهجرة، ۱۴۰۹ ق.
۴۲۹. عین العبرة فی عین العترة، جمال الدین أحمد بن موسی بن طاووس الحسینی الحلّی (م ۶۷۳ ق)، تحقیق: محمود الأرقانی البهبهانی، قم: مجمع الذخائر الإسلامي، ۱۴۲۱ ق.
۴۳۰. عیون أخبار الرضا علیه السلام، محمد بن علی ابن بابویه القمّی (الشیخ الصدوق) (م ۳۸۱ ق)، تحقیق: السید مهدی الحسینی اللاجوردی، تهران: جهان.
۴۳۱. عیون الأخبار فی مناقب الأخیار، محمد بن محمد بن زید بن علی العلوی الحسینی (الشریف البغدادی) (م ۴۸۰ ق)، نسخه خطی کتابخانه واتیکان (نسخه عکسی کتابخانه دار الحديث / قم).
۴۳۲. عیون الأخبار فی مناقب الأخیار (المجالس المختارة)، محمد بن محمد بن زید بن علی العلوی الحسینی البغدادی (الشریف البغدادی) (م ۴۸۰ ق)، انتخاب و تحقیق: محمدهادی خالقی (چاپ شده در: میراث حدیث شیعه، ش ۷ و ۱۷)، قم: دار الحديث، ۱۳۸۰ و ۱۳۸۶ ش.
۴۳۳. عیون الحکم و المواعظ، علی بن محمد اللیثی الواسطی (ق ۶ ق)، تحقیق: حسین الحسنی البیرجندی، قم: دار الحديث، ۱۳۷۶ ش.
۴۳۴. عیون المجالس، عبد الوهاب بن علی القاضی البغدادی (م ۴۲۲ ق)، تحقیق: امباک بن کیاکاه، ریاض: مکتبه الرشد، ۱۴۲۱ ق.
۴۳۵. عیون المعجزات، حسین بن عبد الوهاب (ق ۵ ق)، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۴ ق.

۴۳۶. الغارات، إبراهيم بن محمد الثقفي (ابن هلال) (م ۲۸۳ ق)، تحقیق: میر جلال الدین المحدث الأرموی، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۹۵ ق.
۴۳۷. غالیان (کاوشی در جریان‌ها و برآیندها)، نعمه‌الله صفری فروشانی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۷۸ ش.
۴۳۸. الغدير في الكتاب و السنّة و الأدب، عبد الحسين بن أحمد الأميني التبريزي النجفي (م ۱۳۹۰ ق)، بیروت: دار الكتاب العربي، ۱۳۸۷ ق.
- غرر الفرائد و درر القلائد = الأمالی فی التفسیر والحديث والأدب.
۴۳۹. غلو (درآمدی بر افکار و عقاید غالیان در دین)، نعمه‌الله صالحی نجف‌آبادی، تهران: کویر، ۱۳۸۴ ش.
۴۴۰. غلو پژوهی، جويا جهانبخش، تهران: اساطیر، ۱۳۹۰ ش.
۴۴۱. الغيبة، محمد بن إبراهيم الكاتب النعماني (م ۳۵۰ ق)، تحقیق: علی أكبر الغفّاری، تهران: مکتبه الصدوق.
۴۴۲. الغيبة، محمد بن الحسن الطوسي (الشيخ الطوسي) (م ۴۶۰ ق)، تحقیق: عباد الله الطهرانی و علی أحمد ناصح، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیّه، ۱۴۱۱ ق.
۴۴۳. الفائق فی غریب الحديث، محمود بن عمر الزمخشري (م ۵۸۳ ق)، تحقیق: علی محمد البجای، بیروت: دار الفكر، ۱۴۱۴ ق.
۴۴۴. فارس‌نامه، ابن البلخی (ق ۶ ق)، تصحیح: گای لیسترانج و رینولد نیکلسون، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۲ ش.
۴۴۵. فتح الأبواب بين ذوى الألباب، رضی‌الدین عبد‌الکریم علی بن موسی الحلّی (السید ابن طاووس) (م ۶۶۴ ق)، تحقیق: حامد الخفّاف، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق.
۴۴۶. فتح الباری شرح صحیح البخاری، أحمد بن علی العسقلانی (ابن حجر) (م ۸۵۲ ق)، تحقیق: عبد‌العزيز بن عبد‌الله بن باز و محمدفؤاد عبد‌الباقی، بیروت: دار الفكر، ۱۳۷۹ ق.
۴۴۷. الفتن، نعيم بن حماد المروزي (ق ۳ ق)، تحقیق: سمیر بن أمین الزهیری، قاهره: مکتبه التوحید، ۱۴۱۲ ق.
۴۴۸. الفتوح، أحمد بن أعثم الكوفي (ابن أعثم) (م ۳۱۴ ق)، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۱۱ ق.
۴۴۹. فتوح البلدان، أحمد بن يحيى البلاذري (م ۲۷۹ ق)، تحقیق: عبد‌الله أنيس الطباع، بیروت: مؤسسه المعارف، ۱۴۰۷ ق.
۴۵۰. الفخری فی الآداب السلطانيّه و الدول الإسلامیّه، محمد بن علی العلوی (ابن الطّقطقي) (م ۷۰۹ ق)، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۴ ق.
۴۵۱. فرائد السمطين فی فضائل المرتضى و البتول و السبطين و الأئمة من ذرّيتهم، إبراهيم بن محمد الجوينی (م ۷۳۰ ق)، تحقیق: محمد باقر المحمودی، بیروت: مؤسسه المحمودی، ۱۳۹۸ ق.
۴۵۲. فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم، علی بن موسی الحلّی (السید ابن طاووس) (م ۶۶۴ ق)، قم: الشریف الرضی.
۴۵۳. فرحه الغری فی تعیین قبر أمير المؤمنين علی علیه السلام، عبد‌الکریم بن أحمد بن طاووس الحلّی (م ۶۹۳ ق)، قم: الشریف الرضی.
۴۵۴. الفردوس بمأثور الخطاب، شيرويه بن شهردار الديلمي الهمداني (م ۵۰۹ ق)، تحقیق: محمد السعيد بسيوني زغلول، بیروت: دار الكتب العلمیّه، ۱۴۰۶ ق.
۴۵۵. فُرسان الهیجاء (در شرح حالات اصحاب حضرت سید الشهداء علیه السلام)، ذبیح الله محلّاتی، تهران: مرکز نشر کتاب، ۱۳۹۰ ق.
۴۵۶. الفرق بين الفرق، عبد‌القاهر بن طاهر البغدادی (م ۴۲۹ ق)، تحقیق: إبراهيم رمضان، بیروت: دار المعرفه، ۱۴۱۵ ق.

۴۵۷. الفرقه الهامشیّه فی الإسلام، المنصف بن عبد الجلیل، بیروت: دار المدار الإسلامی، ۲۰۰۵ م.
۴۵۸. الفروق اللغویه، الحسن بن عبدالله العسکری (أبو هلال) (م ۴۰۰ ق)، تحقیق: حسام الدین القدسی، بیروت: دار الکتب العلمیه.
۴۵۹. فرهنگ اندیشه (فصل نامه)، صاحب امتیاز: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی (تهران)، ش ۱۶ و ۱۷ (زمستان ۱۳۵۸ و بهار ۱۳۸۶) (دو شماره ویژه «عزاداری»).
۴۶۰. فرهنگ جامع فرق اسلامی، سید مهدی روحانی و سید حسن خمینی، تهران: مؤسسه اطلاعات، ۱۳۸۹ ش.
۴۶۱. فرهنگ عاشورا، جواد محدّثی، قم: معروف، ۱۳۸۰ ش.
- . فرهنگ فارسی = فرهنگ معین.
۴۶۲. فرهنگ فرق اسلامی، محمد جواد مشکور، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ ش.
۴۶۳. فرهنگ معین (فرهنگ فارسی)، محمد معین (م ۱۳۵۰ ش)، تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۱ ش.
۴۶۴. الفصول المختاره من العیون و المحاسن، السید علی بن الحسین الشریف الموسوی (السید المرتضی) (م ۴۳۶ ق)، قم: المؤتمر العالمی بمناسبة ذکری ألفیه الشیخ المفید، ۱۴۱۳ ق.
۴۶۵. الفصول المهمّة فی أصول الأئمّة، محمد بن الحسن الحرّ العاملی (م ۱۱۰۴ ق)، تحقیق: محمد بن محمد الحسین القائینی، قم: مؤسسه معارف اسلامی.
۴۶۶. الفصول المهمّة فی معرفه أحوال الأئمّة علیهم السلام، علی بن محمد المالکی المکی (ابن الصبّاح) (م ۸۵۵ ق)، تحقیق: سامی الغدیری، قم: دار الحديث، ۱۳۸۰ ش.
۴۶۷. الفضائل، شاذان بن جبرئیل القمّی (م ۶۶۰ ق)، نجف: المطبعة الحیدریّه، ۱۳۳۸ ق.
۴۶۸. فضائل الأشهر الثلاثه، محمد بن علی ابن بابویه القمّی (الشیخ الصدوق) (م ۳۸۱ ق)، تحقیق: غلامرضا عرفانیان، قم: مکتبه الداوری، ۱۳۹۶ ق.
۴۶۹. فضائل الشیعۀ، محمّد بن علی ابن بابویه القمّی (الشیخ الصدوق) (م ۳۸۱ ق)، تحقیق: مؤسسه الإمام المهدی (عج)، قم: مؤسسه الإمام المهدی (عج)، ۱۴۱۰ ق.
۴۷۰. فضائل الصحابه، أحمد بن محمد الشیبانی (ابن حنبل) (م ۲۴۱ ق)، تحقیق: وصی الله بن محمد عیّاس، مکه: جامعه أمّ القرى، ۱۴۰۳ ق.
۴۷۱. فضائل الصحابه، أحمد بن شعیب النسائی (م ۳۰۳ ق)، تحقیق: محمد باقر المحمودی، بیروت: مؤسسه المحمودی، ۱۴۰۰ ق.
۴۷۲. فضل زیارة الحسین علیه السلام، محمد بن علی العلوی الشجری (م ۴۴۵ ق)، تحقیق: السید أحمد الحسینی، قم: مکتبه آیه الله المرعشی، ۱۴۰۳ ق.
- . فقه الرضا علیه السلام = الفقه المنسوب إلى الإمام الرضا علیه السلام.
۴۷۳. الفقه المنسوب للإمام الرضا علیه السلام، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، مشهد: المؤتمر العالمی للإمام الرضا علیه السلام، ۱۴۰۶ ق.
۴۷۴. فلاح السائل و نجاح المسائل فی عمل الیوم و اللیلۀ، علی بن موسی الحلّی (السید ابن طاووس) (م ۶۶۴ ق)، تحقیق: غلامحسین المجیدی، قم: مکتب الإعلام الإسلامی، ۱۴۱۹ ق.
۴۷۵. فلسفه تاریخ، مرتضی مطهری، قم: صدرا، ۱۳۸۲ ش.

۴۷۶. فلسفه تاریخ، علی شریعتی، تهران: الهام، ۱۳۷۹ ش.

۴۷۷. الفوائد الرضویة فی أحوال علماء المذهب الجعفریة، حاج شیخ عباس قمی (م ۱۳۱۹ ش)، تحقیق: ناصر باقری بیدهندی، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۵ ش.

. فهرس أسماء مصنفی الشيعة = رجال النجاشی .

۴۷۸. الفهرست، محمد بن إسحاق النديم البغدادي (ابن النديم) (م ۳۸۰ ق)، ترجمه و تحقیق: محمدرضا تجدد، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶ ش.

۴۷۹. الفهرست، محمد بن الحسن الطوسي (الشيخ الطوسي) (م ۴۶۰ ق)، تحقیق: جواد القیومی، قم: مؤسسه نشر الفقاهه، ۱۴۱۷ ق.

۴۸۰. فهرست أسماء علماء الشيعة، علی بن عبيد الله بن بابويه (منتجب الدين) الرازی (ق ۶ ق)، قم: مجمع الذخائر الإسلامية، ۱۴۰۴ ق.

۴۸۱. فیض القدير (شرح الجامع الصغير)، عبد الرحمان بن أبي بكر السيوطی (م ۹۱۱ ق)، شرح: محمد عبد الرؤوف المناوی (م ۱۰۳۱ ق)، بیروت: دار الفكر، ۱۳۹۱ ق.

۴۸۲. قاموس الرجال فی تحقیق رواة الشيعة و محدثيهم، محمدتقی التستری (الشوشتری) (م ۱۴۱۵ ق)، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۰ ق.

۴۸۳. القاموس المحيط، محمد بن يعقوب الفيروزآبادی (م ۸۱۷ ق)، بیروت: دار الفكر، ۱۴۰۳ ق.

۴۸۴. القانون فی الطب، أبوعلی حسین بن عبد الله بن سینا (الشيخ الرئيس) (م ۴۲۸ ق)، شرح: جبران جبور، تحقیق: أحمد شوکت الشطی، بیروت: مؤسسه المعارف، ۱۴۱۸ ق.

۴۸۵. قرب الإسناد، عبد الله بن جعفر الحمیری القمی (م بعد از ۳۰۴ ق)، تحقیق: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۱۳ ق.

۴۸۶. قصص الأنبياء، سعيد بن هبة الله الراوندي (قطب الدين الراوندي) (م ۵۷۳ ق)، تحقیق: غلامرضا عرفانیان، مشهد: مجمع البحوث الإسلامية التابع لمؤسسة الآستانة الرضویة، ۱۴۰۹ ق.

۴۸۷. قصص العلماء (زندگی دانشمندان)، محمد بن سلیمان تنکابنی (م ۱۳۰۲ ق)، تحقیق: محمدرضا حاج شریفی خوانساری، قم: حضور، ۱۳۸۰ ش.

۴۸۸. القصيدة الهمزية فی مدح خير البریة، محمد بن سعيد البوصیری (م ۶۹۶ ق)، بیروت: الدار العالمیة، ۱۹۹۳ م.

۴۸۹. قضاء حقوق المؤمنین، سدید الدین أبو علی بن طاهر الصوری (ق ۶ ق)، تحقیق: حامد الخفّاف، قم: مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۱۰ ق.

۴۹۰. قِمقام زَخار و صمصام بَنار، فرهاد میرزا معتمد الدوله قاجار (م ۱۳۰۵ ق)، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۷۷ ق.

۴۹۱. قُمیات (مجموعه مقالات در باره قم)، سید حسین مدرّسی طباطبایی، نیوجرسی: زاگرس، ۱۳۸۶ ش.

۴۹۲. قیام جاودانه، محمدرضا حکیمی، قم: دلیل ما، ۱۳۸۲ ش.

۴۹۳. قیام سید الشهداء حسین بن علی علیه السلام و خونخواهی مختار، أبو علی محمد بن محمد بلعمی وزیر (م ۳۶۳ ق)، به کوشش: محمد سرور مولایی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۷ ش.

۴۹۴. الکافی، محمد بن یعقوب الكلینی الرازی (م ۳۲۹ ق)، تحقیق: علی أكبر الغفّاری، بیروت: دار صعب و دار التعارف، ۱۴۰۱ ق.

۴۹۵. الکامل ، محمد بن یزید الأزدي (المبرّد) (م ۲۸۵ ق) ، تحقیق : محمد أحمد الدالی ، بیروت : مؤسسه الرسالة ، ۱۴۱۳ ق .
۴۹۶. کامل بهایی ، عماد الدین حسن بن علی طبری (م ق ۷ ق) ، تحقیق : اکبر صفدری قزوینی ، تهران : مرتضوی ، ۱۳۸۲ ش .
۴۹۷. کامل الزیارات ، جعفر بن محمد القمّی (ابن قولویه) (م ۳۶۷ ق) ، تحقیق : جواد القیومی ، قم : نشر الفقاهه ، ۱۴۱۷ ق .
۴۹۸. الکامل فی التاریخ ، عزّ الدین علی بن محمد الشیبانی الجزّری الموصلی (ابن الأثیر) (م ۶۳۰ ق) ، تحقیق : علی شیری ، بیروت : دار إحياء التراث العربی ، ۱۴۰۸ ق .
۴۹۹. کتاب‌خانه ابن طاووس و احوال و آثار او ، اتان گُلبِرك ، مترجم : سیّد علی قزّایی و رسول جعفریان ، قم : کتاب‌خانه آیه الله مرعشی ، ۱۳۷۱ ش .
۵۰۰. کتاب سُلیم بن قیس الهلّالی ، سلیم بن قیس الهلّالی العامری الکوفی (م ۷۶ ق) ، تحقیق : محمد باقر الأنصاری الزنجانی ، قم : الهادی ، ۱۴۱۵ ق .
۵۰۱. کتاب‌شناسی امام حسین علیه السلام ، نجفقلی حبیبی ، تهران : مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمه الله علیه ، ۱۳۷۴ ش .
۵۰۲. کتاب‌شناسی تاریخی امام حسین علیه السلام ، محمد اسفندیاری ، تهران : وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی ، ۱۳۸۰ ش .
- کتاب الطبقات الكبير = الطبقات الكبرى .
۵۰۳. کتاب من لا یحضره الفقیه ، محمد بن علی ابن بابویه القمّی (الشیخ الصدوق) (م ۳۸۱ ق) ، تحقیق : علی اکبر الغفّاری ، قم : مؤسسه النشر الإسلامی ، ۱۴۰۴ ق .
۵۰۴. کتاب هفت ساله چرا صدا در آورد؟ ، علی پناه اشتهااردی ، قم : چاپ‌خانه علمیه ، ۱۳۴۹ ش .
۵۰۵. الکرام البررة (طبقات أعلام الشيعة فی القرن الثالث بعد العشرة) ، الشیخ آقا بزرگ الطهرانی (م ۱۳۸۹ ق) ، مشهد : دار المرتضی ، ۱۴۰۴ ق .
۵۰۶. کسایبی مروزی: زندگی، آثار و اندیشه او ، محمدامین ریاحی ، تهران : علمی ، ۱۳۷۳ ش .
۵۰۷. کشف الخفاء و مزیل الألباس عمّا اشتهر من الأحادیث علی ألسنة الناس ، إسماعیل بن محمد العجلونی الجراحی (م ۱۱۶۲ ق) ، بیروت : دار الکتب العلمیة ، ۱۴۰۸ ق .
۵۰۸. کشف الریبة عن أحكام الغیبة ، زین الدین بن علی العاملی (الشهید الثاني) (م ۹۶۵ ق) ، تهران : المكتبة المرتضویة .
۵۰۹. کشف الظنون عن أسامی الکتب و الفنون ، مصطفی بن عبدالله الجلبی القسطنطنی (حاجی خلیفه) (م ۱۰۶۷ ق) ، بیروت : دار صادر .
۵۱۰. کشف الغمّة فی معرفه الأئمّة ، علی بن عیسی الاربلی (م ۶۸۷ ق) ، تصحیح : السید هاشم الرسولی المحلاتی ، بیروت : دار الکتب الإسلامی ، ۱۴۰۱ ق .
- کشف و البیان فی تفسیر القرآن = تفسیر الثعلبی .
۵۱۱. کشف الیقین فی فضائل أمير المؤمنين علیه السلام ، الحسن بن یوسف الحلّی (العلامة الحلّی) (م ۷۲۶ ق) ، تحقیق : علی آل کوثر ، قم : مجمع إحياء الثقافة الإسلامیة ، ۱۴۱۱ ق .
۵۱۲. کفایة الأثر فی النصّ علی الأئمّة الاثنی عشر ، علی بن محمّد الخزّاز القمّی (ق ۴ ق) ، تحقیق : السید عبد اللطیف الحسینی الکوه کمری ، قم : بیدار ، ۱۴۰۱ ق .
۵۱۳. کفایة الطالب فی مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام ، محمّد بن یوسف الکنجی الشافعی (م ۶۵۸ ق) ، تحقیق : محمد هادی الأُمینی ، تهران : دار إحياء تراث أهل البيت عليهم السلام ، ۱۴۰۴ ق .

۵۱۴. کلیات جغرافیای طبیعی و تاریخی ایران، عزیز الله بیات، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷ ش.
۵۱۵. کمال الدین و تمام النعمه، محمد بن علی ابن بابویه القمی (الشیخ الصدوق) (م ۳۸۱ ق)، تحقیق: علی اکبر الغفاری، قم: مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۰۵ ق.
- . کنز جامع الفوائد = تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره.
۵۱۶. کنز العیال فی سنن الأقوال و الأفعال، علی الممتقی بن حسام الدین الهندی (م ۹۷۵ ق)، تصحیح: صفوة السقا، بیروت: مکتبه التراث الاسلامی، ۱۳۹۷ ق.
۵۱۷. کنز الفوائد، محمد بن علی الکراجکی الطرابلسی (م ۴۴۹ ق)، تصحیح: عبد الله نعمه، قم: دار الذخائر، ۱۴۱۰ ق.
۵۱۸. الکنی و الألقاب، الشیخ عباس القمی (م ۱۳۵۹ ق)، تهران: مکتبه الصدر، ۱۳۹۷ ق.
۵۱۹. الکواکب المشرقه فی أنساب و تاریخ و تراجم الأسره العلویه الزاهره، السید مهدی الرجائی الموسوی، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی، ۱۴۲۲ ق.
۵۲۰. کوفه از پیدایش تا عاشورا، نعمه الله صفری فروشانی، تهران: مشعر، ۱۳۹۱ ش.
۵۲۱. کوفه (پیدایش شهر اسلامی)، هشام جعيط، ترجمه: ابوالحسن سروق مقدم، مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۷۲ ش.
۵۲۲. الکوکب الدری فی أحوال النبی و البتول و الوصی، محمد مهدی الحائری المازندرانی (م ۱۳۸۴ ق)، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۰ ق.
۵۲۳. کیمیای سعادت، ابو حامد محمد بن محمد غزالی طوسی (م ۵۰۵ ق)، تصحیح: احمد آرام، تهران: کتابفروشی مرکزی، ۱۳۴۵ ش.
۵۲۴. گاه‌نامه تطبیقی سه هزار ساله، احمد بیرشک، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷ ش.
۵۲۵. گونه‌های نقد و روش‌های حل تعارض در اخبار عاشورا (تا قرن هفتم هجری)، علی ملا کاظمی، تهران: دانشگاه امام صادق علیه السلام، ۱۳۸۹ ش.
۵۲۶. لباب الأنساب و الألقاب و الأعقاب، علی بن زید البیهقی (ابن فُندق) (م ۵۶۵ ق)، تحقیق: السید مهدی الرجائی، قم: مکتبه المرعشی، ۱۴۱۰ ق.
۵۲۷. لسان العرب، محمد بن مکرّم المصری الأنصاری (ابن منظور) (م ۷۱۱ ق)، بیروت: دار صادر، ۱۴۱۰ ق.
۵۲۸. لسان المیزان، أحمد بن علی العسقلانی (ابن حجر) (م ۸۵۲ ق)، مؤسسه الأعلمی، ۱۴۰۶ ق.
۵۲۹. لغت‌نامه، علی اکبر دهخدا و دیگران، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۷۳ ش.
- . لغت‌نامه دهخدا = لغت‌نامه.
۵۳۰. لواجج الأشجان فی مقتل الحسین علیه السلام، السید محسن الأمين، بیروت: دار الأمير، ۱۹۹۶ م.
- . اللّهوف = الملهوف علی قتل الطفوف.
۵۳۱. لؤلؤ و مرجان، میرزا حسین نوری طبرسی (م ۱۳۲۰ ق)، تهران: فراهانی، ۱۳۶۴ ش.
۵۳۲. المائدة، حسین بن حمدان الخصیعی (م ۳۳۴ ق)، تحقیق: عبد الله الجعفری، بیروت: مؤسسه البلاغ و دار سلونی، ۱۴۳۱ ق.
۵۳۳. ماهیت انسانی قیام امام حسین علیه السلام، مهدی مهریزی، قم: صحیفه خرد، ۱۳۹۰ ش.
۵۳۴. مئه منقبه من مناقب أمير المؤمنين علی بن أبی طالب و الأئمة من ولده علیهم السلام، محمد بن أحمد القمی (ابن شاذان) (ق ۵)، تحقیق: نبیل رضا علوان، قم: أنصاریان، ۱۴۱۳ ق.
۵۳۵. مآثر الإنافه فی معالم الخلافه، أحمد بن علی القلقشندی (م ۸۲۱ ق)، تحقیق: عبد الستار أحمد فراج، بیروت: عالم الكتب.

۵۳۶. المبسوط فی فقه الإمامیة، محمد بن الحسن الطوسی (الشیخ الطوسی) (م ۴۶۰ ق)، تحقیق: محمد علی الکشفی، تهران: المكتبة المرتضویة، ۱۳۸۷ ق.
۵۳۷. مثنوی معنوی، جلال الدین محمد مولوی (م ۶۷۲ ق)، تصحیح: ناهید فرشادمهر، تهران: محمد، ۱۳۷۸ ش.
۵۳۸. مثير الأحزان، محمد بن جعفر الحلّی (ابن الحلّی) (م ۶۴۵ ق)، قم: مدرسه الإمام المهدی (عج)، ۱۴۰۶ ق.
۵۳۹. مجابو الدعوة، عبد الله بن محمد القرشي (ابن أبي الدنيا) (م ۲۸۱ ق)، تحقیق: مجدی السید ابراهیم، قاهره: مكتبة القرآن.
۵۴۰. المجازات النبویة، السید محمد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی) (م ۴۰۶ ق)، تحقیق و شرح: طه محمد الزینی، قم: مكتبة بصیرتی.
۵۴۱. المجالس الفاخرة فی مآتم العترة الطاهرة، عبد الحسین شرف الدین الموسوی (م ۱۳۷۷ ق)، تحقیق: محمود البدری، قم: مؤسسه المعارف الإسلامیة، ۱۴۲۱ ق.
۵۴۲. مجالس المتّقین، محمد تقی برغانی قزوینی (م ۱۲۶۴ ق)، تبریز، ۱۲۷۴ ق، سنگی.
۵۴۳. مجالس المواعظ، جعفر بن حسین شوشتری (م ۱۳۰۳ ق)، تصحیح: سید محمود محرمی زرنندی، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۴۴ ش.
۵۴۴. مجالس المؤمنین، نور الله شوشتری (قاضی نور الله) (م ۱۰۱۹ ق)، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۶۵ ش.
۵۴۵. المجالس و المسائرات، نعمان بن محمد المغربي التیمی (ابن حثون) (م ۳۶۳ ق)، بیروت: دار المنظر، ۱۹۹۶ م.
۵۴۶. المجدد فی أنساب الطالبین، علی بن محمد العلوی العمری (أبو الغنائم) (م ۴۵۹ ق)، تحقیق: أحمد المهدوی الدامغانی، قم: مكتبة آية الله المرعشی، ۱۴۰۹ ق.
۵۴۷. مجمع الأمثال، أحمد بن محمد الميدانی (م ۵۱۸ ق)، تحقیق: محمد محیی الدین عبد الحمید، قاهره: مطبعة السعادة، ۱۳۷۹ ق.
۵۴۸. مجمع البحرين فی مناقب السبطين، ولّی بن نعمه الله الحسینی الحائری الرضوی (م ح ۹۸۱ ق)، میراث حدیث شیعه، ش ۴.
۵۴۹. مجمع البحرين و مطلع الثیرین، فخر الدین الطّریحی (م ۱۰۸۵ ق)، تحقیق: السید أحمد الحسینی، تهران: مكتبة نشر الثقافة الإسلامیة، ۱۴۰۸ ق.
۵۵۰. مجمع البیان فی تفسیر القرآن (تفسیر مجمع البیان)، الفضل بن الحسن الطّبرسی (أمنین الإسلام) (م ۵۴۸ ق)، تحقیق: السید هاشم الرسولی المحلاتی و السید فضل الله الیزدی الطباطبائی، بیروت: دار المعرفة، ۱۴۰۸ ق.
۵۵۱. مجمع التواریخ، محمد خلیل بن داوود مرعشی صفوی (م ۱۲۲۰ ق)، تهران: اقبال، ۱۳۲۸ ق.
۵۵۲. مجمع الزوائد و منبع الفوائد، علی بن أبی بکر الهیثمی (م ۸۰۷ ق)، تحقیق: عبد الله محمد درویش، بیروت: دار الفكر، ۱۴۱۲ ق.
۵۵۳. مجموع الأعیاد (سبیل راحة الأرواح)، أبو سعید میمون بن القاسم الطبرانی (م ۴۲۷ ق)، تصحیح: رودلف شتروپمان، برلین: مجله الإسلام، ۱۹۴۶ م.
۵۵۴. مجموعه آثار شهید مطهری، مرتضی مطهری (م ۱۳۵۸ ش)، تهران: صدرا، ۱۳۷۷ ش - ...
۵۵۵. مجموعه مقالات کنگره امام خمینی و فرهنگ عاشورا، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۴ ش - ...
۵۵۶. مجموعه رسائل اعتقادی، محمد باقر بن محمد تقی مجلسی (علّامه مجلسی) (م ۱۱۱۱ ق)، تحقیق: سید مهدی رجایی، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۶۸ ش.
۵۵۷. مجموعه نفیسه، گردآوری و تصحیح: سید شهاب‌الدین مرعشی، قم: کتابخانه مرعشی.

. مجموعه ورام = تنبيه الخواطر و نزهة النواظر.

۵۵۸. محاسبه النفس، إبراهيم بن علي الكفعمي (م ۹۰۵ق)، تحقيق: فارس حسون، بيروت: مؤسسة الفكر الاسلامي، ۱۴۱۲ق.

۵۵۹. المحاسن و المساوي، إبراهيم بن محمد البيهقي (ق ۴ ق)، بيروت: دار صادر، ۱۳۹۰ ق.

۵۶۰. محاضرات الأدباء و محاورات الشعراء و البلغاء، حسين بن محمد الراغب الإصفهاني (م ۵۰۲ ق)، مصر: المكتبة العامرة،

۱۳۲۶ ق. ۵۶۱. المحبّر، محمّد بن حبيب الهاشمي البغدادي (م ۲۴۵ ق)، تصحيح: إيلزه ليختن شتير و محمّد حميد الله

الحيدرآبادي، بيروت: دار الآفاق الجديدة، ۱۳۹۱ ق.

۵۶۲. مُحرق القلوب في مصائب الحسين عليه السلام و أهل بيته، مهدي بن أبي ذر النراقي (م ۱۲۰۹ ق)، قم: سرور، ۱۳۸۸ ش.

۵۶۳. المُحلى، علي بن أحمد الأندلسي (ابن الحزم) (م ۴۵۶ ق)، بيروت: دار الجيل.

۵۶۴. المحن، أبو العرب محمّد بن أحمد التميمي (م ۳۳۳ ق)، تحقيق: يحيى وهيب الجبوري، بيروت: دار الغرب الإسلامي،

۱۴۰۳ق.

۵۶۵. مختصر أخبار شعراء الشيعة، محمّد بن عمران المرزباني الخراساني (م ۳۸۴ ق)، تحقيق: محمّد هادي الأميني، بيروت: شركة

الكتبي للطباعة والنشر، ۱۴۱۳ق.

۵۶۶. مختصر بصائر الدرجات، سعد بن عبد الله بن أبي خلف الأشعري (م ۳۰۱ ق)، اختصار: حسن بن سليمان الحلّي (ق ۸ ق)،

قم: دار الرسول المصطفى.

۵۶۷. المختصر في أخبار البشر (تاريخ أبي الفداء)، عماد الدين إسماعيل بن علي (أبو الفداء) (م ۷۳۲ ق)، قاهره: مكتبة المتنبى.

۵۶۸. مدينه شناسي، سيد محمّد باقر نجفي (م ۱۳۸۱ ش)، تهران: مشعر، ۱۳۸۶ ش.

۵۶۹. مدينه معاجز الأئمة الإثني عشر و دلائل الحجج على البشر، السيد هاشم بن سليمان البحراني (م ۱۱۰۷ ق)، تحقيق: عزّة الله

المولائي الهمداني، قم: مؤسسه المعارف الإسلاميه، ۱۴۱۳ ق.

۵۷۰. مرآة العقول في شرح أخبار آل الرسول، محمّد باقر بن محمّد تقي المجلسي (العلامة المجلسي) (م ۱۱۱۱ ق)، تحقيق: السيد

هاشم الرسولي المحلّاتي، تهران: دار الكتب الإسلاميه، ۱۳۷۰ ش.

۵۷۱. مرقاة الإيقان، سيد محمّد باقر مجتهدزاده گنجوي (م ۱۳۳۵ق)، تهران: علمي، ۱۳۷۲ ش.

۵۷۲. مروج الذهب و معادن الجواهر، علي بن الحسين المسعودي (م ۳۴۶ ق)، تحقيق: محمّد محي الدين عبد الحميد، قاهره:

مطبعة السعادة، ۱۳۸۴ ق.

۵۷۳. المزار، محمّد بن مكّي العاملي (الشهيد الأوّل) (م ۷۸۶ ق)، تحقيق: مدرسة الإمام المهدي (عج)، قم: مدرسة الإمام

المهدي (عج)، ۱۴۱۰ ق.

۵۷۴. المزار الكبير، محمّد بن جعفر المشهدي (ق ۶ ق)، تحقيق: جواد القيومي الإصفهاني، قم: قيوم، ۱۴۱۹ ق.

۵۷۵. المسائل العكبريّة (مصنّفات الشيخ المفيد)، محمّد بن محمّد بن النعمان العكبري (الشيخ المفيد) (م ۴۱۳ ق)، تحقيق:

علي أكبر الإلهي الخراساني، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ۱۴۱۳ ق.

۵۷۶. مسائل علي بن جعفر و مستدركاتهما، علي بن جعفر الحسيني العلوي الهاشمي العريضي (م ۲۱۰ ق)، تحقيق: مؤسسه آل البيت

عليهم السلام، مشهد: المؤتمر العالمي للإمام الرضا عليه السلام، ۱۴۰۹ ق.

۵۷۷. مسار الشيعة في مختصر تواريخ الشريعة، محمّد بن محمّد بن النعمان العكبري (الشيخ المفيد) (م ۴۱۳ ق)، تحقيق: مهدي

نجف، قم: المؤتمر العالمي لألفية الشيخ المفيد، ۱۴۱۳ ق.

۵۷۸. المستجاد من كتاب الإرشاد (طبع في «مجموعة نفيسة»)، الحسن بن يوسف الحلّي (العلامة الحلّي) (م ۷۲۶ ق)، تحقيق:

محمود البدری ، قم : مؤسسه المعارف الإسلامیة ، ۱۴۱۷ ق .

۵۷۹ . مستدرکات أعيان الشيعة ، السيد حسن الأمين، بيروت : دار التعارف ، ۱۴۰۸ ق .

۵۸۰ . المستدرک علی الصحیحین ، محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري (م ۴۰۵ ق) ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلمیة ، ۱۴۱۱ ق .

۵۸۱ . مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل ، میرزا حسین النوری الطبرسی (م ۱۳۲۰ ق) ، تحقيق : مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، قم : مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، ۱۴۰۷ ق .

۵۸۲ . المسترشد فی إمامة أمير المؤمنين علی بن أبي طالب عليه السلام ، محمد بن جرير الطبري الإمامي (ق ۵ ق) ، تحقيق : أحمد المحمودی ، تهران : مؤسسه الثقافه الإسلامیة لکوشانبور ، ۱۴۱۵ ق .

. مستطرفات السرائر = النوادر .

۵۸۳ . مستمسک العروة الوثقی ، السيد محسن الطباطبائي الحكيم (م ۱۳۹۰ ق) ، قم : مؤسسه إسماعيليان ، ۱۴۱۱ ق .

۵۸۴ . مستند الشيعة فی أحكام الشريعة ، أحمد بن محمد مهدي النراقي (م ۱۲۴۵ ق) ، تحقيق : مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، مشهد : مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، ۱۴۱۵ ق .

۵۸۵ . مستند العروة الوثقی (محاضرات أبي القاسم الموسوي الخوئي) ، مرتضى البروجردی ، قم : لطفی ، ۱۴۰۴ ق .

۵۸۶ . مسکن الفؤاد عند فقد الأحبة و الأولاد ، زين الدين بن علي الجبعي العاملي (الشهيد الثاني) (م ۹۶۵ ق) ، تحقيق : مؤسسه آل البيت عليهم السلام قم : مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، ۱۴۱۲ ق .

۵۸۷ . مسند ابن جعد ، علی بن الجعد الجوهري (م ۲۳۰ ق) ، بيروت : مؤسسه نادر ، ۱۴۱۰ ق .

۵۸۸ . مسند ابن حنبل ، أحمد بن محمد الشيباني (ابن حنبل) (م ۲۴۱ ق) ، تحقيق : عبد الله محمد الدرويش ، بيروت : دار الفكر ، ۱۴۱۴ ق .

۵۸۹ . مسند أبي داوود الطيالسي (مسند الطيالسي) ، سليمان بن داوود البصري (أبو داود الطيالسي) (م ۲۰۴ ق) ، بيروت : دار المعرفة .

۵۹۰ . مسند أبي يعلى الموصلي ، أحمد بن علي التميمي الموصلي (أبو يعلى) (م ۳۰۷ ق) ، تحقيق : إرشاد الحق الأثری ، جدّه : دار القبلة ، ۱۴۰۸ ق .

۵۹۱ . مسند إسحاق بن راهويه ، إسحاق بن إبراهيم الحنظلي المروزي (ابن راهويه) (م ۲۳۸ ق) ، تحقيق : عبد الغفور البلوشي ، مدينة : مكتبة الايمان ، ۱۴۱۲ ق .

۵۹۲ . مسند الإمام زيد بن علي بن الحسين عليه السلام (مسند زيد) ، عبد العزيز بن إسحاق البغدادي (م ۲۶۳ ق) بيروت : دار مكتبة الحياة ، ۱۹۶۶ م ، أول .

۵۹۳ . مسند البزار (البحر الزخار) ، أحمد بن عمرو العتكي البزار (م ۲۹۲ ق) ، تحقيق : محفوظ الرحمان زين الله ، بيروت : مؤسسه علوم القرآن ، ۱۴۰۹ ق .

۵۹۴ . مسند الحميدي ، عبد الله بن الزبير الحميدي (م ۲۱۹ ق) ، تحقيق : حبيب الرحمان الأعظمي ، مدينة : المكتبة السلفية .

. مسند زيد = مسند الإمام زيد بن علي بن الحسين عليه السلام .

۵۹۵ . مسند الشاميين ، سليمان بن أحمد الطبراني (م ۳۶۰ ق) ، تحقيق : حمدي عبد المجيد السلفي ، بيروت : مؤسسه الرسالة ، ۱۴۰۹ ق .

۵۹۶ . مسند الشهاب ، محمد بن سلامة القضاعي المصري (القاضي القضاعي) (م ۴۵۴ ق) ، تحقيق : حمدي عبد المجيد السلفي ،

- بیروت : مؤسسه الرسالة ، ۱۴۰۵ ق .
- . مسند الطیالسی = مسند أبی داود الطیالسی .
۵۹۷. مشارق الشموش فی شرح «الدروس» ، آقا حسین بن محمد الخوانساری (م ۱۰۹۸ ق) ، قم : مؤسسه آل البيت عليهم السلام .
۵۹۸. مشاهیر علماء الأمصار ، محمد بن حبان البستی (م ۳۵۴ ق) ، تحقیق : رزوق علی إبراهيم ، بیروت : دار الوفاء ، ۱۴۱۱ ق .
۵۹۹. مشکاة الأنوار فی غرر الأخبار ، علی بن الحسن الطبرسی (ق ۷ ق) ، تحقیق : مهدی هوشمند ، قم : دار الحديث ، ۱۴۱۸ ق .
۶۰۰. مشکاة (فصل نامه علمی - ترویجی) ، صاحب امتیاز : بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی .
۶۰۱. مصباح الزائر ، علی بن موسی الحلّی (السید ابن طاووس) (م ۶۶۴ ق) ، تحقیق : مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، قم : مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، ۱۴۱۷ ق .
۶۰۲. المصباح فی الأدعية و الصلوات و الزیارات (المصباح للكفعمی) ، إبراهيم بن علی الحارثی العاملی (الكفعمی) (م ۹۰۰ ق) ، قم : الشریف الرضی .
- . المصباح للكفعمی = المصباح فی الأدعية و الصلوات و الزیارات .
۶۰۳. مصباح المتجهّد ، ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی (الشیخ الطوسی) (م ۴۶۰ ق) ، تحقیق : علی أصغر مروارید ، بیروت : مؤسسه فقه الشیعة ، ۱۴۱۱ ق .
۶۰۴. المصباح المنیر فی غریب الشرح الكبير للرافعی ، أحمد بن محمّد المقرئ الفیومی (م ۷۷۰ ق) ، قم : مؤسسه دار الهجرة ، ۱۴۱۴ ق .
۶۰۵. مصرع الحسين عليه السلام ، عبد الوهاب الكاشی ، بیروت : دار الزهراء ، ۱۳۹۴ ق .
۶۰۶. المصنّف ، عبد الرزاق بن همام الصنعانی (م ۲۱۱ ق) ، تحقیق : حبيب الرحمان الأعظمی ، بیروت : منشورات المجلس العلمی ، ۱۳۹۰ ق .
- . المصنّف لابن أبی شیبة = المصنّف فی الأحادیث و الآثار .
۶۰۷. المصنّف فی الأحادیث و الآثار (المصنّف لابن أبی شیبة) ، عبد الله بن محمّد العبسی الکوفی (ابن أبی شیبة) (م ۲۳۵ ق) ، تحقیق : سعید محمد اللحام ، بیروت : دار الفكر ، ۱۴۰۹ ق .
۶۰۸. مطالب السؤل فی مناقب آل الرسول ، محمد بن طلحة النصیبی (م ۶۵۲ ق) ، تحقیق : ماجد أحمد العطیة ، بیروت : مؤسسه أم القرى ، ۱۴۲۰ ق .
۶۰۹. المطالب العالیة بزوائد المسانید الثمانية ، أحمد بن علی العسقلانی (ابن حجر) (م ۸۵۲ ق) ، تحقیق : حبيب الرحمان الأعظمی ، بیروت : دار المعرفة ، ۱۴۱۴ ق .
۶۱۰. معارج الوصول إلى معرفه فضل آل الرسول و البتول ، محمّد بن یوسف الزرندی (م ۷۵۰ ق) ، تحقیق : عبد الرحیم مبارک و السید علی أشرف ، مشهد : مجمع البحوث الإسلامية ، ۱۴۲۲ ق .
۶۱۱. المعارف ، عبد الله بن مسلم الدینوری (ابن قتیبة) (م ۲۷۶ ق) ، تحقیق : ثروت عکاشة ، قاهره : دار المعارف ، ۱۳۸۸ ق .
۶۱۲. معالم العترة الطاهرة النبویة ، عبد العزيز بن أبی نصر مبارک الأخضر الجناذی (م ۶۱۱ ق) ، تصحیح : سامی الغزیری ، بیروت ، ۱۴۰۷ ق .
۶۱۳. معالم العلماء ، محمد بن علی السّروی المازندرانی (ابن شهر آشوب) (م ۵۸۸ ق) ، النجف الأشرف : المطبعة الحیدریة ، ۱۳۸۰ ق .
۶۱۴. معالم المدرستین ، السید مرتضی العسکری (م ۱۴۲۸ ق) ، تهران : مؤسسه البعثة ، ۱۴۱۲ ق .

۶۱۵. معالی السبطين فی أحوال الحسن و الحسين عليهما السلام ، محمّد مهدي الحائري المازندراني (م ۱۳۸۵ ق) ، تبريز : مكتبة القرشي ، ۱۳۵۶ ق .
۶۱۶. معاني الأخبار ، محمد بن علي ابن بابويه القمي (الشيخ الصدوق) (م ۳۸۱ ق) ، تحقيق : علي أكبر الغفاري ، قم : مؤسسه النشر الإسلامي ، ۱۴۰۳ ق .
۶۱۷. المعبر في شرح المختصر ، جعفر بن الحسن الحلّي (م ۶۷۶ ق) ، تصحيح : ناصر مكارم الشيرازي ، قم : مؤسسه سيد الشهداء ، ۱۴۰۶ ق .
- معجم الأدباء = إرشاد الأريب إلى معرفة الأديب .
۶۱۸. المعجم الأوسط ، سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (م ۳۶۰ ق) ، تحقيق : طارق بن عوض الله و عبد الحسن بن إبراهيم الحسيني ، قاهره : دار الحرمين ، ۱۴۱۵ ق .
۶۱۹. معجم البلدان ، ياقوت بن عبد الله الحموي الرومي (م ۶۲۶ ق) ، بيروت : دار إحياء التراث العربي ، ۱۳۹۹ ق .
۶۲۰. معجم رجال الحديث ، السيد أبو القاسم الموسوي الخوئي (م ۱۴۱۳ ق) ، قم : مدينة العلم ، ۱۴۰۳ ق .
۶۲۱. المعجم الصغير ، سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (م ۳۶۰ ق) ، تحقيق : محمد عثمان ، بيروت : دار الفكر ، ۱۴۰۱ ق .
۶۲۲. معجم ألفاظ الفقه الجعفري ، أحمد فتح الله ، دمام : مطابع المدوخل ، ۱۴۱۵ ق .
۶۲۳. المعجم الكبير ، سليمان بن أحمد اللخمي الطبراني (م ۳۶۰ ق) ، تحقيق : حمدي عبد المجيد السلفي ، بيروت : دار إحياء التراث العربي ، ۱۴۰۴ ق .
۶۲۴. معجم المطبوعات العربية في إيران ، عبد الجبار الرفاعي ، تهران : وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامي ، ۱۴۱۴ ق .
۶۲۵. معجم المطبوعات العربية و المعربة ، يوسف إيلان سرکيس (م ۱۹۳۳ م) ، قاهره : مطبعة سرکيس ، ۱۳۴۶ ق .
۶۲۶. معجم مقاييس اللغة (مقاييس اللغة) ، أحمد بن فارس بن زكريّا الرازي (ابن فارس) (م ۳۹۵ ق) ، تحقيق : عبد السلام محمد هارون ، قم : مكتب الإعلام الإسلامي ، ۱۴۰۴ ق .
۶۲۷. معجم المؤلفين ، عمر رضا كحّالة ، بيروت : مؤسسه الرسالة ، ۱۴۱۴ ق .
۶۲۸. المعجم الوسيط ، إبراهيم أنيس و آخرون ، قاهره : مجمع اللغة العربية ، ۱۹۷۲ م .
۶۲۹. معدن الجواهر و رياضته الخواطر ، محمّد بن علي الكراجكي (م ۴۴۹ ق) ، تحقيق : السيد أحمد الحسيني ، تهران : المكتبة المرتضوية ، ۱۳۹۴ ق .
۶۳۰. معرفة الثقات ، أحمد بن عبد الله العجلي (م ۲۶۱ ق) ، تحقيق : عبد العليم عبد العظيم البستوي ، مدينة : مكتبة الدار ، ۱۴۰۵ ق .
۶۳۱. معرفة علوم الحديث ، محمد بن عبد الله الحاكم النيسابوري (م ۴۰۵ ق) ، بيروت : دار الآفاق الجديدة ، ۱۴۰۰ ق .
۶۳۲. معرفي و نقد منابع تاريخ عاشورا ، سيد عبد الله حسيني ، قم : پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامي ، ۱۳۸۶ ش .
۶۳۳. المعقّبين من ولد الامام أمير المؤمنين عليه السلام ، يحيى بن الحسن العقيقي (م ۲۷۷ ق) ، تحقيق : محمد كاظم المحمودي ، قم : مكتبة المرعشي ، ۱۴۲۲ ق .
۶۳۴. مغولان و حكومت ايلخاني در ايران ، شيرين بياني ، تهران : سمت ، ۱۳۸۲ ش .
۶۳۵. مفاهمة الخُلان في حوادث الزمان ، شمس الدين محمد بن علي بن طولون الدمشقي (ابن طولون) (م ۹۵۳ ق) ، تحقيق : محمد مصطفى ، قاهره : دار إحياء الكتب العربية ، ۱۳۸۱ ق .
۶۳۶. مفردات ألفاظ القرآن ، حسين بن محمد الراغب الإصفهاني (م ۵۰۲ ق) ، تحقيق : صفوان عدنان داوودي ، بيروت : دار القلم

، ۱۴۱۲ ق .

۶۳۷ . المغازی و الفتوح و الردّة ، محمد بن عمر الواقدي (م ۲۰۷ ق) ، تحقیق : مارسدن جونز ، بیروت : الأعلمی ، ۱۴۰۹ ق .

۶۳۸ . مقالات تاریخی ، رسول جعفریان ، قم : دلیل ، ۱۳۷۹ ش -

۶۳۹ . مقاتل الطالبیین ، علی بن الحسین الأصبهانی (أبو الفرج) (م ۳۵۶ ق) ، تحقیق : السید أحمد صقر ، قم : الشریف الرضی ، ۱۴۰۵ ق .

. مقایس اللغة = معجم مقایس اللغة .

۶۴۰ . مقتضب الأثر فی النصّ علی الأئمّة الاثنی عشر علیهم السلام ، أحمد بن محمد بن عیّاش الجوهري (م ۴۰۱ ق) ، بیروت : دار الأضواء ، ۱۴۰۵ ق ، دوم .

. مقتل أبي مخنف = مقتل الحسين عليه السلام المنسوب إلى أبي مخنف .

۶۴۱ . مقتل الإمام أمير المؤمنين عليه السلام ، عبد الله بن محمد القرشي (ابن أبي الدنيا) (م ۲۸۱ ق) ، تحقیق : محمد باقر المحمودی ، تهران : وزارة الثقافة و الإرشاد الاسلامی ، ۱۴۱۱ ق .

۶۴۲ . مقتل الحسين عليه السلام ، موفق الدين بن أحمد المکی الخوارزمی (م ۵۶۸ ق) ، تحقیق : محمد السماوی ، قم : مكتبة المفید .

۶۴۳ . مقتل الحسين عليه السلام ، عبدالرزاق الموسوی المقرّم (م ۱۹۷۱ م) ، بیروت : دار الكتاب الإسلامی ، ۱۳۹۹ ق .

۶۴۴ . مقتل الحسين عليه السلام ، لوط بن يحيى الغامدی الكوفي (أبو مخنف) (م ۱۵۷ ق) ، جمع و تحقیق : حسن الغفّاری ، قم : مكتبة المرعشی ، ۱۳۹۸ ق .

۶۴۵ . مقتل الحسين عليه السلام المنسوب إلى أبي مخنف ، لوط بن يحيى الغامدی الكوفي (أبو مخنف) (م ۱۵۷ ق) ، قم : الشریف الرضی .

۶۴۶ . مقتل مُسكو (مقتل الحسين عليه السلام من «تاریخ الخلفاء») ، مؤلف مجهول ، تصحیح : بطرس غریازنویج ، به کوشش : رسول جعفریان (چاپ شده در : فصل نامه تراثنا ، ش ۶۸ ، ۱۴۲۲ ق) .

۶۴۷ . مقدمه مرآة العقول ، السید مرتضی العسکری (م ۱۴۲۸ ق) ، تهران : دار الكتب الإسلامية ، ۱۴۰۴ ق .

۶۴۸ . مقصد الحسين عليه السلام ، ابوالفضل زاهدی قمی (م ۱۳۹۹ ق) ، قم : پیروز ، ۱۳۵۰ ش .

۶۴۹ . المقنعة ، محمد بن محمد بن نعمان العکبری البغدادی (الشیخ المفید) (م ۴۱۳ ق) ، تحقیق : مؤسسه النشر الإسلامی ، قم : مؤسسه النشر الإسلامی ، ۱۴۱۰ ق .

۶۵۰ . مکارم الأخلاق ، الفضل بن الحسن الطّبرسی (أمین الإسلام) (م ۵۴۸ ق) ، تحقیق : علاء آل جعفر ، قم : مؤسسه النشر الإسلامی ، ۱۴۱۴ ق .

۶۵۱ . مکارم الأخلاق ، عبد الله بن محمد القرشي (ابن أبي الدنيا) (م ۲۸۱ ق) ، بیروت : دار الكتب العلمیة ، ۱۴۰۹ ق .

۶۵۲ . الملاحم و الفتن (التشريف بالمنن فی التعریف بالفتن) ، رضی الدین عبد الکریم علی بن موسی الحلی (السید ابن طاووس) (م ۶۶۴ ق) ، تحقیق مؤسسه صاحب الأمر ، اصفهان : گلبهار ، ۱۴۱۶ ق .

۶۵۳ . ملاذ الأخیار فی فهم «تهذیب الأخبار» ، محمّد باقر بن محمد تقی المجلسی (العلامة المجلسی) (م ۱۱۱۱ ق) ، تحقیق : السید مهدی الرجائی ، قم : مكتبة المرعشی ، ۱۴۰۶ ق .

۶۵۴ . ملحقات «إحقاق الحق» ، شهاب الدین المرعشی النجفی (م ۱۴۱۱ ق) ، به کوشش : السید محمود المرعشی ، قم : مكتبة المرعشی ، ۱۴۰۸ ق .

۶۵۵. الملهوف علی قتلی الطفوف (اللّهوف)، رضی الدین عبد الکریم علی بن موسی الحلّی (السید ابن طاووس) (م ۶۶۴ ق)، تحقیق: فارس الحسون (تبریزیان)، تهران: دار الأسوة، ۱۴۱۴ ق.
۶۵۶. مناقب آل أبی طالب (المناقب لابن شهر آشوب)، محمّد بن علی المازندرانی (ابن شهر آشوب) (م ۵۸۸ ق)، قم: المطبعة العلمیّة.
۶۵۷. مناقب الإمام أمير المؤمنين علیه السلام (المناقب للکوفی)، محمّد بن سلیمان الکوئی القاضی (م ۳۰۰ ق)، تحقیق: محمّد باقر المحمودی، قم: مجمع إحياء الثقافة الإسلاميّة، ۱۴۱۲ ق.
- . المناقب لابن الدمشقي = جواهر المطالب فی مناقب الإمام علی بن أبی طالب علیه السلام.
- . المناقب لابن شهر آشوب = مناقب آل أبی طالب.
- . المناقب لابن المغازلي = مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام.
۶۵۸. مناقب علی بن أبی طالب (ضمیمه «مناقب علی» لابن المغازلی)، عبد الوهّاب بن الحسن الکلابی (م ۳۹۶ ق)، تحقیق: محمّد باقر البهودی، تهران: المكتبة الإسلاميّة، ۱۴۰۲ ق.
۶۵۹. مناقب علی بن أبی طالب علیه السلام (المناقب لابن المغازلی)، علی بن محمّد الواسطی (ابن المغازلی) (م ۴۸۳ ق)، به کوشش: محمّد باقر البهودی، تهران: المكتبة الإسلاميّة، ۱۴۰۲ ق.
- . المناقب للخوارزمي = المناقب.
- . المناقب للکوفی = مناقب الإمام أمير المؤمنين علیه السلام.
۶۶۰. المناقب (المناقب للخوارزمی)، الموفق بن أحمد المکی الخوارزمی الخطیب (م ۵۶۸ ق)، تحقیق: مالک المحمودی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۴ ق.
۶۶۱. المناقب و المثالب، أبو حنیفه النعمان بن محمّد المغربي (القاضی نعمان) (م ۳۶۳ ق)، تحقیق: ماجد بن أحمد العطیّه، بیروت: مؤسسه الأعلمی، ۱۴۲۳ ق. ۶۶۲. منتخب التواریخ، محمّد هاشم بن محمّد علی خراسانی (م ۱۳۱۲ ق)، تهران: کتاب فروشی اسلامیّه، ۱۳۴۷ ش.
۶۶۳. المنتخب فی جمع المراثی و الخطب، فخر الدین بن محمّد الطریحی (م ۱۰۸۵ ق)، بیروت: مؤسسه الأعلمی، ۱۴۱۲ ق.
۶۶۴. المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک، عبد الرحمان بن علی ابن الجوزی (م ۵۹۷ ق)، تحقیق: محمّد عبد القادر عطا، بیروت: دار الکتب العلمیّة، ۱۴۱۲ ق.
۶۶۵. منتقلة الطالبیّة، إبراهيم بن ناصر ابن طباطبا العلوی (م ۴۷۹ ق)، تحقیق: محمّد مهدی الخراسان، نجف: مكتبة الحیدریّه، ۱۳۸۸ ق.
۶۶۶. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی (م ۱۳۱۹ ق)، قم: مؤسسه انتشارات هجرت، ۱۳۷۳ ش.
۶۶۷. المنجد فی اللغة، لويس معلوف، بیروت: دار المشرق، ۱۹۷۳ م.
۶۶۸. من قتل الحسين؟، عبد الله بن عبد العزيز، اسکندریه: دار الإیمان، ۲۰۰۲ م.
۶۶۹. المُنَمَّق، محمّد بن حبيب الهاشمی البغدادی (م ۲۴۵ ق)، تحقیق: فاروق أحمد خورشید، بیروت: عالم الکتب، ۱۴۰۵ ق.
۶۷۰. منهاج الدموع، علی قرنی گلیایگانی، قم: دار الفكر، ۱۳۶۹ ش.
۶۷۱. من هم قتلہ الحسين علیه السلام؟ شیعة الکوفة؟، السید علی الحسینی الميلانی، قم: مرکز الحقائق الإسلامیّة، ۱۴۳۰ ق.
- . من لا يحضره الفقيه = کتاب من لا يحضره الفقيه.
۶۷۲. موارد الظمان إلى زوائد ابن حنّان، نور الدین علی بن أبی بکر الهیثمی (م ۸۰۷ ق)، تحقیق: حسن سلیم أسد الدارانی،

دمشق : دارالثقافه العربيه ، ۱۴۱۱ ق .

۶۷۳ . موسوعه الأحاديث الطيبة ، محمد الریشهری ، همکار : مرتضى خوش نصيب ، قم : دار الحديث ، ۱۴۲۴ ق .

۶۷۴ . موسوعه الإمام الحسين عليه السلام فى الكتاب و السنّه و التاريخ ، محمد الریشهری ، با همکارى : السيد محمود الطباطبائى نژاد و روح الله السيد طبائى ، قم : دار الحديث ، ۱۴۳۲ ق .

۶۷۵ . موسوعه الإمام على بن أبى طالب عليه السلام فى الكتاب و السنّه و التاريخ ، محمد الریشهری ، همکار : محمد كاظم الطباطبائى و محمود الطباطبائى ، قم : دار الحديث ، ۱۴۲۱ ق .

۶۷۶ . موسوعه الإمامه فى نصوص أهل السنّه ، السيد شهاب الدين المرعشى النجفى ، به كوشش : السيد محمود المرعشى و محمد إسفندیارى ، قم : صحيفه خرد ، ۱۴۲۸ ق .

۶۷۷ . موسوعه العتبات المقدسه ، جعفر الخليلی ، بيروت : مؤسسه الأعلمی ، ۱۴۰۷ ق .

۶۷۸ . موسوعه العقائد الإسلاميه ، محمد الریشهری ، همکار : رضا برنجکار ، قم : دار الحديث ، ۱۴۲۵ ق .

۶۷۹ . موسوعه كلمات الإمام الحسين عليه السلام ، معهد تحقیقات باقر العلوم ، قم : دار المعروف ، ۱۴۱۵ ق .

۶۸۰ . موسوعه معارف الكتاب و السنّه ، محمد الریشهری ، همکار : جماعه من المحققين ، قم : دار الحديث ، ۱۴۳۲ - ... ق .

۶۸۱ . الموشح فى ما أخذ العلماء على الشعراء ، محمد بن عمران المرزبانى (م ۳۸۴ق) قاهره: جمعیه نشر الكتب العربيه.

۶۸۲ . الموضوعات ، عبد الرحمان بن على بن الجوزى القرشى (ابن الجوزى) (م ۵۹۷ق) ، بيروت : دار الفكر ، ۱۴۰۳ ق .

۶۸۳ . الموضوعات فى الآثار و الأخبار ، هاشم معروف الحسنى ، بيروت : دار التعارف ، ۱۴۰۷ ق .

۶۸۴ . الموطأ ، مالك بن أنس (م ۱۵۸ ق) ، تحقيق : محمد فؤاد عبد الباقي ، بيروت : دار إحياء التراث العربی ، ۱۴۰۶ ق .

۶۸۵ . مهاتما گاندی (همدلی با اسلام ، همراهی با مسلمین) ، على ابو الحسنی (م ۱۳۹۱ ش) ، تهران : عبرت ، ۱۳۷۷ ش .

۶۸۶ . مهج الدعوات و منهج العبادات ، رضى الدين عبد الكريم على بن موسى الحلّی (السيد ابن طاووس) (م ۶۶۴ ق) ، تحقيق : حسين الأعلمی ، بيروت : مؤسسه الأعلمی ، ۱۴۱۴ ق .

۶۸۷ . ميراث حديث شيعه ، به كوشش : مهدى مهریزی و على صدرایی خویی ، قم : دار الحديث ، ۱۳۷۷ - ۱۳۹۰ ش .

۶۸۸ . ميزان الاعتدال فى نقد الرجال ، محمد بن أحمد الذهبی (م ۷۴۸ ق) ، تحقيق : على محمد البجاوى ، بيروت : دار الفكر .

۶۸۹ . مؤلفو الشيعة فى صدر الإسلام ، السيد عبد الحسين شرف الدين (م ۱۹۵۸ م) ، به كوشش: السيد أحمد الحسينى ، بغداد : مكتبة الأندلس ، ۱۳۸۵ ق .

ناسخ التواريخ (در احوالات حضرت زينب) = الطراز المذهب .

۶۹۰ . ناسخ التواريخ (در احوالات حضرت سيد الشهداء عليه السلام) ، محمدتقى بن محمدعلى سپهر كاشانى (لسان الملك) (م ۱۲۹۷ ق) ، تهران : كتابچى ، ۱۳۷۹ ش .

۶۹۱ . نثر الدرّ ، منصور بن الحسين الآبى القمى (أبو سعيد الوزير) (م ۴۲۱ ق) ، تحقيق : محمد على قرنه ، مصر : الهيئه المصريه العامه للكتاب ، ۱۹۸۱ م .

۶۹۲ . النجوم الزاهره فى ملوك مصر و القاهره ، يوسف بن تغرى بردى الأتابكى (م ۸۷۴ ق) ، قاهره : المؤسسه المصريه العامه للكتب ، ۱۳۴۸ ق .

۶۹۳ . النزاع و التخاصم فى ما بين بنى أميه و بنى هاشم ، أحمد بن على المقریزی (م ۷۴۵ ق) ، تحقيق : حسين مونس ، قم : الشريف الرضى ، ۱۴۱۲ ق .

۶۹۴ . نزّه أهل الحرمين فى عمارة المشهدين ، السيد حسن الصدر الكاظمی (م ۱۳۵۴ق) ، كربلا : مطبعة أهل البيت ، ۱۳۸۴ ق .

۶۹۵. نزهة الناظر و تنبيه الخواطر ، الحسين بن محمد الخلواني (ق ۵ ق)، تحقيق : مؤسسه الإمام المهدي (عج) ، قم : مؤسسه الإمام المهدي (عج) ، ۱۴۰۸ ق .
۶۹۶. النسب ، قاسم بن سلام الرومي (م ۲۲۴ ق) ، بيروت : دار الفكر ، ۱۴۱۰ ق .
۶۹۷. نسب قريش ، مصعب بن عبد الله الزبيري (م ۲۳۶ ق) ، تحقيق : بروفنسال ، قاهره : دار المعارف .
۶۹۸. نسب معيد و اليمن الكبير ، هشام بن محمّد بن السائب الكلبي (ابن الكلبي) (م ۲۰۴ ق) ، تحقيق : ناجي حسن ، بيروت : عالم الكتب ، ۱۴۰۸ ق .
۶۹۹. نشوار المحاضرة و أخبار المذاكرة، أبو علي المحسن بن علي القاضي التنوخي (م ۳۸۴ ق) ، تحقيق : عبود الشالجي، بيروت : دار صادر ، ۱۴۱۶ ق .
۷۰۰. نصيحة الملوك ، محمد بن محمد غزالي (م ۵۰۵ ق) ، تصحيح : جلال الدين همایي ، تهران : انجمن آثار ملی ، ۱۳۱۵ ش .
۷۰۱. النظام القرآني ، عالم سبيط النيلي ، قم : ذوی القربی ، ۱۴۲۷ ق .
۷۰۲. نظم درر السمطين في فضائل المصطفى و المرتضى و البتول و السبطین ، محمد بن يوسف الزرندی (م ۷۵۰ ق) ، اصفهان : مكتبة الإمام أمير المؤمنين عليه السلام ، ۱۳۷۷ ق .
۷۰۳. النعيم المقيم لعترة النبأ العظيم ، عمر بن محمد الموصلي (م ۵۷۰ ق) ، تحقيق : سامی الغريری ، قم : دار الكتاب الاسلامی ، ۱۴۳۰ ق .
۷۰۴. نفس المهموم في مقتل سيدنا الحسين المظلوم ، الشيخ عباس القمي (م ۱۳۵۹ ق) ، قم : ذوی القربی ، ۱۴۲۱ ق .
۷۰۵. نقد الرجال ، السيد مصطفى الحسيني التفرشي (ق ۱۱ ق) ، تحقيق : مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، قم : مؤسسه آل البيت عليهم السلام ، ۱۴۱۸ ق .
۷۰۶. نقض (بعض مثالب النواصب في نقض «فضائح الروافض») ، عبد الجليل بن ابو الحسن قزوینی رازی (م ح ۵۸۵ ق)، تصحيح : مير سيد جلال الدين محدث أرموی (م ۱۴۰۱ ق) ، تهران : انجمن آثار ملی ، ۱۳۵۸ ش .
۷۰۷. النکاح ، السيد موسى الشبيري الزنجاني ، قم : مؤسسه پژوهشی رای پرداز ، ۱۳۸۷ ش .
۷۰۸. النکاح (تقرير أبحاث السيد أبو القاسم الخوئي) ، السيد محمد تقی الخوئي ، قم : مدرسه دار العلم ، ۱۴۰۴ ق .
۷۰۹. نگاهی به «حماسه حسینی» استاد مطهری ، نعمه الله صالحی نجف آبادی ، تهران : کوير ، ۱۳۷۹ ش .
۷۱۰. النوادر ، فضل الله بن علي الحسنی الراوندي (م ۵۷۱ ق) ، تحقيق : سعيدرضا علی عسکری ، قم : دار الحديث ، ۱۳۷۷ ش .
۷۱۱. نوادر الأصول في معرفة أحاديث الرسول صلى الله عليه و آله ، محمد بن علي بن سورة الترمذی (م ۳۲۰ ق) ، تحقيق : مصطفى عبد القادر عطا ، بيروت : دار الكتب العلميّة ، ۱۴۱۳ ق .
۷۱۲. النوادر (مستطرفات السرائر) ، محمد بن أحمد الحلّي (ابن إدريس) (م ۵۹۸ ق) ، تحقيق : مؤسسه الإمام المهدي (عج) ، قم : مدرسه الإمام المهدي (عج) ، ۱۴۰۸ ق .
۷۱۳. نوادر المعجزات في مناقب الأئمة الهداء ، أبو جعفر محمد بن جرير الطبري الصغير (الطبري الإمامي) (ق ۵ ق) ، تحقيق : مدرسه الإمام المهدي عليه السلام ، قم : مدرسه الإمام المهدي عليه السلام ، ۱۴۱۰ ق .
۷۱۴. نور الأبصار في مناقب آل بيت النبي المختار صلى الله عليه و آله ، مؤمن بن حسن الشبلنجي (م ۱۲۹۸ ق) ، بيروت : دار الكتب العلميّة ، ۱۳۹۸ ق .
۷۱۵. نور العين في مشهد الحسين ، [المنسوب إلى] أبي اسحاق إبراهيم بن محمد الإسفرائيني (م ۴۱۷ ق) ، بمبئی : آقا ميرزا محمد صاحب شیرازی (ملك الكتاب) ، ۱۲۹۹ ق .

۷۱۶. نور القبس المختصر من «المقتبس»، محمّد بن عمران المرزبانی (م ۳۸۴ ق)، تحقیق: رودولف زلهایم، ویسبادن (آلمان): دار النشر فرانزشتاینر، ۱۳۸۴ ق.
۷۱۷. نهائیه الأرب فی فنون الأدب، أحمد بن عبد الوهّاب التّویری (م ۷۳۳ ق)، قاهره: وزارة الثقافة، ۱۴۰۴ ق.
۷۱۸. النّهائیه فی غریب الحدیث و الأثر، مجدالدین مبارک بن محمّد الجَزَری (ابن الأثیر) (م ۶۰۶ ق)، تحقیق: طاهر أحمد الزاوی و محمود محمّد الطناحی، قم: مؤسسه إسماعیلیان، ۱۳۶۷ ش.
۷۱۹. نهج البلاغه من کلام للإمام أميرالمؤمنین علیه السلام، جمع و تدوین: السّید محمّد بن الحسین الموسوی (الشریف الرضی) (م ۴۰۶ ق)، تصحیح: صبحی الصالح، قم: دار الأسوة، ۱۳۷۳ ش.
۷۲۰. نهضة الحسین، السّید هبة الدین محمّد علی الحسینی الشهرستانی (م ۱۹۶۷ م)، قم: الشریف الرضی، ۱۴۰۵ ق.
۷۲۱. الوافی بالوفیات، خلیل بن أبیک الصّفّدی (م ۷۴۹ ق)، ویسبادن (آلمان): فرانزشتاینر، ۱۳۸۱ ق.
۷۲۲. وسائل الشیعة إلى تحصيل مسائل الشریعة، محمّد بن الحسن الحرّ العاملی (م ۱۱۰۴ ق)، تحقیق: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ۱۴۰۹ ق.
۷۲۳. الوضع: وضع فی الحدیث، عمر بن حسن فلاتة، دمشق: مكتبة الغزالی، ۱۴۰۱ ق.
۷۲۴. وفيات الأئمة (مجموعه وفيات الأئمة)، جمع من العلماء البحرانیین (ق ۱۳ و ۱۴ ق)، قم: الشریف الرضی، ۱۴۱۵ ق.
۷۲۵. وفيات الأعیان، أحمد بن محمّد البرمکی (ابن خلّکان) (م ۶۸۱ ق)، تحقیق: إحسان عباس، بیروت: دار صادر، ۱۳۹۷ ق.
۷۲۶. وقعه صفّین، نصر بن مزاحم المنقری (م ۲۱۲ ق)، تحقیق: عبد السلام محمّد هارون، قم: مكتبة آية الله المرعشي، ۱۳۸۲ ق.
۷۲۷. وقعه الطف، لوط بن یحیی الغامدی الکوفی (أبو مخنف) (م ۱۵۷ ق)، جمع و تحقیق: محمّد هادی الیوسفی الغروی، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۳۶۷ ش.
۷۲۸. وهابیان، علی اصغر فقیهی، تهران: صبا، ۱۳۶۶ ش.
۷۲۹. الهدایة الكبرى، حسین بن حمدان الخصیبی (م ۳۳۴ ق)، بیروت: مؤسسه البلاغ، ۱۴۰۶ ق.
۷۳۰. هدیة الأحاب فی ذکر المعروفین بالکنی و الألقاب و الأنساب، الشیخ عبّاس القمّی (م ۱۳۵۹ ق)، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ ش.
۷۳۱. هدیة العارفین (أسماء المؤلفین و آثار المصنّفین من «كشف الظنون»)، إسماعیل پاشا البغدادی (م ۱۹۲۰ م)، بیروت: دار الكتب العلمیة، ۱۴۱۳ ق.
۷۳۲. الهواتف، عبد الله بن محمّد القرشی (ابن ابی الدنیا) (م ۲۸۱ ق)، تحقیق: مصطفى عبد القادر عطا، بیروت: مؤسسه الكتب الثقافیة، ۱۴۱۳ ق.
۷۳۳. هیئت و نجوم اسلامی، علی زمانی قمشه‌ای، قم: مؤسسه فرهنگي سماء، ۱۳۸۱ ش.
۷۳۴. ینابیع المودة لذوی القربی، سلیمان بن إبراهیم القندوزی الحنفی (م ۱۲۹۴ ق)، تحقیق: علی جمال أشرف الحسینی، تهران: دار الأسوة، ۱۴۱۶ ق.

درباره مرکز

بسم الله الرحمن الرحيم

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱)

با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیفزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند

بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹

بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند.

مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت علیهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت علیهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب، گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید.

از جمله فعالیتهای گسترده مرکز :

الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی

ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه

ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ...

د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر

ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای

و) راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴)

ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ...

ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمی، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ...

ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه

ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال

دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان

تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶

وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com

تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-(۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱)

نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله.

شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۳۰۴۵-۱۹۷۳ و شماره حساب شبا: IR۹۰-۰۱۸۰-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۶۲۱-۵۳-۰۶۰۹ به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی

الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام: - هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید».

التفسير المنسوب إلى الإمام العسكري عليه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رهایی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، اما تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟».

[سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد».

مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



اصفهان

گامی



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹